دایرةالمعارف فارسی

جلد دوم

بخش دوم

م-ی

۱۳۸۱

مصاحب، غلامحسین، ۱۲۸۹ ـ ۱۳۵۸.
دایرةالمعارف فارسی / به سرپرستی غلامحسین مصاحب . ــ تهران : امیرکبیر، کتابهای جیبی، ۱۳۸۰.
۲ ج . (در ۳ مجلد): مصور.
ISBN 964-303-044-X (دوره ۳ جلدی) .
ISBN 964-303-013-X (ج. ۲. ق. ۲) .ISBN 964-303-046-6 (ج. ۲) .ISBN 964-303-045-8 (ج. ۱)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ قبلی: فرانکلین: امیرکبیر، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۵.
مرجع اصلی کتاب حاضر «دایرةالمعارف کلمبیا» می‌باشد.
مندرجات : ج. ۱. ا ـ س. ــ ج. ۲. ق. ۱. ش ـ ل. ــ ج. ۲. ق. ۲. م ـ ی.
ج. ۲ ق ۲، چاپ دوم: ۱۳۸۱
۱. دایرةالمعارفها و واژه‌نامه‌ها. ۲. فارسی ـ واژه‌نامه‌ها. الف. عنوان.
۲ د / ۶م /AE ۳۶ ۰۳۹
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران ۸۰م ـ ۲۶۸۳۳

This Encyclopedia is based, in part, on authorized use of
THE COLUMBIA VIKING DESK ENCYCLOPEDIA,
compiled and edited by the Staff of the Columbia Encyclopedia.
William Bridgwater, Editor-in-Chief.

Copyright © 1953, 1960, 1968 by Columbia University Press.
Published by the Viking Press, New York.

کلیهٔ حقوق طبع و نشر دایرةالمعارف فارسی مخصوص و متعلق به
شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر)
است. نقل و ترجمه‌ی مطالب این کتاب، بعضاً و کلاً و به هر شکل و عنوان، بدون ذکر
مأخذ ممنوع است.

شابک X-۰۴۴-۳۰۳-۹۶۴ (دوره ۳جلدی)
ISBN: 964 - 303 - 044 - X (3vol.set)
شابک X - ۰۱۳ - ۳۰۳ - ۹۶۴ (جلدسوم)
ISBN: 964 - 303 - 013- X (vol.3)

بخش دوم از جلد دوم دایرةالمعارف فارسی در هزاروپانصد نسخه روی کاغذ چهل گرمی
مخصوص در چاپخانه سپهر وابسته به مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر به‌طبع رسید
چاپ اول : ۱۳۷۴
چاپ دوم : ۱۳۸۱

بسمه تعالی

یادداشت ناشر

جای شکر است که پس‌از سالها انتظار، اینک بخش دوم از جلد دوم دائرةالمعارف فارسی به‌دست علاقمندان می‌رسد و کار این کتاب از حرف الف تا پایان حرف ی، به انضمام نمایهٔ تمام مجلّدات آن در پایان همین بخش، سامان و پایان می‌یابد. جلد اول این مجموعه (از حرف الف تا پایان حرف س) در سال ۱۳۴۵ شمسی و جلد دوم، بخش اول (از حرف ش تا پایان حرف ل) در سال ۱۳۵۶ شمسی انتشار یافته است.

این یادداشت مختصر، جای بحث در علل و عوامل تأخیر طولانی در فواصل انتشار این سه مجلّد نیست. به‌یاری خداوند در مجلّد چهارم (که تکلمهٔ مقالات و مدخلهای جلد اول و دو بخش جلد دوّم است و در واقع کتابی مستقل از حرف الف تا ی) سرگذشت این مجموعهٔ بزرگ و نفیس و مراحل چاپ و نشر آن، که خود فصلی از تاریخ فرهنگ ایران معاصر است، خواهد آمد. اما دراینجا از یادآوری چند نکته نمی‌توان چشم پوشید:

نخست آنکه تألیف تمام مقالات از الف تا ی، بجز مواردی محدود، در روزگار سرپرستی شادروان دکتر غلامحسین مصاحب (۱۲۸۹ ـ ۱۳۵۸ ـ هـ ـ ش) انجام یافته بود و هم بر دست و با نظارت او بخش زیادی از آن مقالات ویرایش و تا حرف ع حروفچینی و آماده چاپ هم شده بود که برخی حوادث ناخجسته موجب شد تا آن مرحوم از سرپرستی دائرةالمعارف دست بکشد وادامه کار و سامان دادن چاپ و انتشار جلد دوم (بخش اول و دوم) از دی‌ماه ۱۳۵۰ شمسی به مرحوم رضا اقصی واگذار شود.

پس‌از پیروزی انقلاب اسلامی، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، با سازمان فعلی، پیگیری این اقدام عظیم فرهنگی را وجههٔ همت قرار داد و پس‌از تحمل تأخیری ناخواسته و نامیمون و دور از انتظار، سرانجام توفیق یافت مقالات بخش دوم جلد دوم را دراختیار گیرد. (دلایل و مدارک این قضیه در بایگانی مؤسسهٔ امیرکبیر موجود است که ذکر آنها در این یادداشت وجاهت ندارد و به‌موقع ازطریق مطبوعات به‌اطلاع علاقمندان خواهد رسید) آنگاه، و بلافاصله، شرایط بازبینی، آماده سازی و تنظیم مجلّد حاضر فراهم آمد و جای شکر و سپاس است که پس‌از سالها، اینک بخش دوم جلد دوم این کتاب گرانقدر انتشار می‌یابد و با زبان ملی و مشترک اقوام ایرانی برای نخستین بار یک دایرةالمعارف جامع به‌معنای دقیق کلمه به زبان فارسی منتشر می‌شود، دائرةالمعارفی که بی‌گمان هسته وجودی تمام دائرةالمعارفهای آینده فارسی و زبان جدید علم خواهد بود. در اثنای بازبینی و آماده‌سازی مجلّد حاضر، اشکالاتی مشاهده شد که ضروری می‌نمود چاره‌ای برای آنها اندیشیده شود. ازجمله:

۱ـ تغییر اساسی و مشخصات جغرافیائی کشورها، شهرها و ... خصوصاً باتوجه به اینکه اکثر مقالات جغرافیایی مطابق با اطلاعات سالهای آغاز دهه پنجاه بوده است. که البته این اشکال حتی در جلد دوم نیز وجود دارد و دلیل آن‌هم آماده سازی کلیه مقالات جغرافیایی دایرةالمعارف تا آخر حرف ی در همان دوره بوده است و نتیجه آن شده است که اطلاعات موجود در جلد دوم نیز با اسامی و مشخصات زمان انتشار یعنی سال ۱۳۵۶

مطابقت نداشت.

۲ـ محسوس بودن نقش فشار فرهنگی رژیم طاغوت منجر به حذف و یا تحریف در مقالات تاریخی شده بنحوی که بسیاری از وقایع تاریخی اصلا موردتوجه قرار نگرفته است و در مورد برخی مداخل هم تنظیم مطالب با واقعیت انطباق ندارد، همچنین القاء روحیه ناسیونالیستی و تحریف دلایل گرویدن مردم ایران به دین اسلام، کم‌توجهی به فرهنگ غنی شیعه و خودداری از ذکر نظرات شیعه در بسیاری از مسائل، تجلیل از فرهنگ و تمدن غربی و عدم توجه به نقش استکباری آمریکا در جهان و ...، عدم ذکر وقایع مهم تاریخ ایران ازجمله نهضت پانزدهم خرداد ۱۳۴۳ مبارزات مردم بر علیه رژیم پهلوی و ... که حاکی از فشار شدید رژیم پلیسی پهلوی بوده است. چنین مسائلی باعث شده تا اشکالات زیادی در مقالات راه یابد بعنوان نمونه:

ـ عدم اشاره به واقعه غدیر خم و همچنین انتساب جریان سقیفه‌بنی‌ساعده، به عموم مسلمانان در مقاله محمد(ص)

ـ عدم اشاره به وقایع مهم دوران محمدرضا پهلوی در مقاله، محمدرضا شاه پهلوی

ـ نسبت دادن انحطاط مداین به مسلمانان در مقاله مداین

ـ بیان ناسیونالیستی در رابطه با مسلمانان و عدم تمایز میان اعراب و مسلمین از طرفی و ایرانیان و ساسانیان ازطرف دیگر در بسیاری از مقالات ازجمله مقاله مداین، جنگ مداین و ...

ـ عدم اشاره به افکار و اقدامات اصولی سیدحسن مدرّس، و دیگر شخصیتهای مبارز.

ـ القاء لزوم انطباق عقاید دینی با نتایج علمی در بعضی مقالات

ـ جانبداری از نهضت فمینسیم و نامیدن دنبال‌کنندگان این جریان بعنوان مصلح اجتماعی در برخی مقالات،

ـ معرفی کمونیسم بعنوان علمدار مبارزه‌ی بر ضد امپریالیسم و استعمار و کسب موفقیتهای بسیار مهم در این مسیر در مقاله مارکسیسم

ـ معرفی کتاب شهریار بعنوان نخستین تجزیه و تحلیل علمی و بیطرفانه از روشهایی که موجب کسب نیروی سیاسی و حفظ آن می‌شود در مقاله ماکیاولی، و ...

ـ تعبیر به تسلط عرب بر ایران در مورد اسلام آوردن مردم ایران در مقاله مالیات، و ذکر این مطلب که مالیاتها در این دوران بصورت زکوة و صدقات درآمد در همان مقاله.

ـ مبرّی داشتن مأمون از به‌شهادت رساندن حضرت علی‌بن موسی‌الرضا (ع) با این تعبیر که امام (ع) وفات یافت و شایع شد که مأمون برای تشکیل خاندان عباسی او را مسموم ساخته است در مقاله مأمون

ـ ذکر خبر اغراق‌آمیز کشته شدن ۱/۵۰۰/۰۰۰ یهودی در اطاقهای گاز مایدانک بدست نیروهای آلمان در مقاله، مایدانک

ـ عدم اشاره به وقایع سال ۱۳۴۲ و تأکید بر اینکه از این سال زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای مجلس را پیدا کردند در مقاله مجلس سنا

ـ ذکر انتخاب چند تن از بانوان به نمایندگی مجلس بعنوان خصوصیت برجسته‌ی مجلس بیست‌ویکم (۱۳۴۲) در مقاله مجلس شورای ملی

ـ ذکر مطالبی ضعیف برای رویا دانستن معراج حضرت رسول اکرم (ص) در مقاله محمد (ص)

ـ عدم اشاره به نقش آیةالله کاشانی در بازگشت مصدق به نخست‌وزیری

ـ معرفی امثال ناصرالملک بعنوان فردی روشنفکر و فرهنگی و خادم ملت

ـ معرفی هشام‌بن‌الحکم در زمره کسانی که قائل به تشبیه بوده‌اند درحالیکه به تحقیق محققین چنین نسبتی

صحت ندارد.

ـ معرفی جوامع غربی خصوصاً امریکا بعنوان مهد دمکراسی و تمدن در جهان

ـ اختصاص مقالاتی به مداخل مربوط به هنرپیشه‌ها و رقاصه‌ها که در مجلّدات قبلی این دائرةالمعارف نیز سابقه نداشته است

ـ اکتفا به‌اختصار در مقالاتی همچون حضرت مهدی (عج) و از طرفی تفصیل در برخی مقالات کم اهمیت

ـ معرفی حکومت رضاخانی بعنوان عامل ثبات و امنیت در ایران

ـ معرفی شخصیتهای غربی بعنوان مبلّغان دمکراسی و حیثیت انسان در جهان

ـ و ...

۳ـ سلیقه جدیدی که از بخش اول جلد دوم و پس‌ازکناره‌گیری مرحوم مصاحب به مقالات راه یافته است و در مجلّد حاضر بروشنی دیده می‌شود بنحوی که تعیین مداخل و نحوه تنظیم مقالات با روش معمول در جلد اول هماهنگی ندارد.

ـ و ...

برای حل این اشکالات سه راه پیدا بود: یا به چاپ و انتشار کتاب به همان صورت موجود اقدام می‌شد، یا تمام تغییرات کامل و لازم در کتاب صورت می‌گرفت و یا با تغییرات محدود به چند مورد و در حد ضروری قطعی، اقدام به نشر آن می‌گردید. پس‌از مشورت فراوان با صاحبنظران و متخصصان علمی و استادان و محققان کشور، راه حل سوم انتخاب شد و اصلاحاتی به شرح زیر انجام گرفت و تصمیم بر این گرفته شد که:

الف ـ اطلاعات جغرافیایی و تاریخی، مطابق با زمان تهیه مقالات در دههٔ پنجاه باقی بماند و تغییری پیدا نکند.

ب ـ مقالاتی که اطلاعات تا سال ۱۳۵۷ را دربر دارند به همان صورت منتشر شوند.

ج ـ در مقالاتی که از اسرائیل نامی به میان آمده بود، باتوجه به عدم مشروعیت آن رژیم از دیدگاه مسلمین، نام آن رژیم تغییر داده شود.

د ـ در مدخلی که موضوعات و اطلاعات تحریف شده وجود داشت، در حد ضرورت و با تکیه به مسانید و مصادر علمی، اصلاحاتی انجام پذیرد. به این جهت در حدود ۲۰ مدخل که تحریفهایی از تاریخ اسلام در آنها ملاحظه شد با اضافه و حذف عبارات اندکی آمده شد و چند مدخل نیز، که برخلاف جلد اول، به هنرپیشه‌ها و رقاصه‌های خارجی پرداخته بود و حذف آنها صدمه‌ای بر مطالب و محتوای کار وارد نمی‌ساخت کنار گذاشته شود.

هـ ـ برای حفظ نظام و سیاق قبلی کار، از افزودن مقالات و مداخل جدید اعم از مدخل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و مداخل مربوط به اسلام، ایران، جهان و انقلاب اسلامی خودداری شود و این امر به آینده موکول گردد. درواقع مقرر شد مداخل مذکور در آیندهٔ نه‌چندان دور در قالب مجلّد چهارم و به صورت متمم دائرةالمعارف آماده و منتشر شود.

و ـ نام چند تن از اشخاص زندهٔ ایرانی که هنگام ویرایش وارد مقالات شده بود، طبق شیوهٔ مرحوم مصاحب، از مقاله حذف شود.

با اندک تأمل و توجه در موارد ذکر شده ملاحظه می‌شود که با این تغییرات و اصلاحات اندک، تغییرات اساسی یا بنیادی در کار انجام نشده و مجلّد حاضر با تفاصیلی که گفته شد و در همان قطع و اندازه و با همان حروف و کاغذ مجلّدات گذشته چاپ شده و انتشار می‌یابد.

دیگر آن‌که شیوهٔ نگارش و ویرایش و رسم‌الخط و علائم سجاوندی جلد اول، به همان صورت، در مجلّد حاضر رعایت شد تا یکدست‌بودن سیاق موردنظر مبتکر و پایه‌گذار این کتاب، مرحوم غلامحسین مصاحب، در تمام کتاب مراعات شود، شیوه و سیاقی که اکنون دیگر بعضاً مطلوب و معمول نیست.

نکتهٔ آخر این‌که مجلّد حاضر مبرای از خطاها وکاستی‌هایی نیست. اما صمیمانه و متواضعانه از محققان و استادان و ارباب دانش و اصحاب قلم و اذهان نکته‌سنج استدعا می‌شود نظرهای انتقادی و سازندهٔ خود را به مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر اطلاع دهند تا در چاپهای بعدی موردتوجه قرار گیرد.

جای بسی تأسف است که هنگام انتشار این مجلّد، پایه‌گذار دانشمند و فرهنگ پرور آن ــ مرحوم دکتر غلامحسین مصاحب، حالیا چندی است که روی در نقاب خاک کشیده و به سرای باقی رفته است. از درگاه الهی برای روح آن دانشی مرد معاصر طلب آمرزش و آرامش می‌کنیم و امیدواریم گام ارجمند نخستینی که او برداشت راه را برای تألیف دائرةالمعارفهای دیگر و کاملتری در حوزهٔ زبان کهن پارسی باز کند.

در پایان، جا دارد از همکاریها و تلاش‌های همهٔ نویسندگان و محققانی که در تدوین این دائرةالمعارف از آغاز تا کنون کوشیده‌اند تقدیر بعمل آید. همچنین از همهٔ عوامل حروفچینی، صفحه‌بندی، آتلیه، امور فنی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی این مجموعهٔ ارزشمند قدردانی می‌گردد.

و من‌الله‌التوفیق

تهران، بهمن‌ماه ۱۳۷۴ هـ ـ ش

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

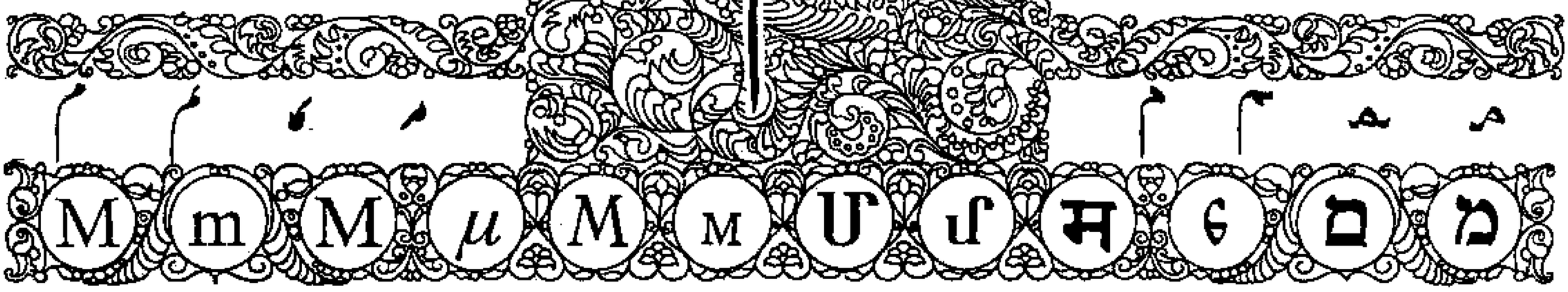

مائده (ma'eda) [عربی، = خوان، خوراک]، یکی از معجزات حضرت عیسی که داستان آن در سوره‌ی ۵م قرآن، آیات ۱۱۲–۱۱۵ آمده است، و این سوره به همین مناسبت نام سورة المائده دارد. گروهی از یاران عیسی از وی خواستند که، برای محکمتر شدن ایمانشان، از خدا بخواهد تا برای ایشان خوراکی از آسمان فرو فرستد و از آن بخورند. عیسی دعا کرد و خوراکی از آسمان ــ به قول مفسران ماهی بریان و پنج گرده‌ی نان و سبزی و مخلفات دیگر ــ فرو فرستاده شد و آن روز را عیسی ویپروانش عید گرفتند که شاید روز یکشنبه‌ای بوده است. این داستان قرآن تا حدی شبیه است به آنچه در کتاب مقدس (انجیل مرقس ۳۸.۶) آمده است که عیسی با پنج نان و دو ماهی چند هزار کس را که در نقطه‌ی دورافتاده‌ای برای شنیدن مواعظ وی گرد آمده بودند خوراک داد و هنوز آن نان و ماهی برجای خود باقی بود.

مائده، سوره‌ی (mā'eda) [عربی، = خوان، خوراک]، سوره‌ی ۵م قرآن، مدنی، ۱۲۰ آیه، که آیات آن تربیت وجدانی و تربیت اجتماعی را در کنار یکدیگر شامل است. در این سوره احکام صید در حالت احرام، خوردنیهای حلال و حرام، آداب طهارت و وضو ساختن، قصاص (به مناسبت ذکر داستان دو پسر آدم)، و بریدن دست دزد آمده است. فرمان صریح در آن است که پیغمبر اسلام به اهل کتاب بگوید که کتاب خدا را منحرف کرده‌اند، و از ایشان پیروا نکند. در پایان سوره، از صحنه‌ی مجسمی از قیامت یاد میکند، که خدا از عیسی میپرسد که آیا تو به مردم فرمان داده بودی که تو و مادرت را به عنوان خدا بپرستند، و او انکار میکند، و میگوید جز توحید به آنان نگفته‌ام.

مئاندر، رود ترکیه، ← مندرس.

مائو[1]، رنه (re:ne mäe:)، ۱۹۰۵–۷۵، رجل بین‌المللی فرانسوی. از دانشسرای عالی پاریس فارغ‌التحصیل شد، و به تدریس فلسفه در شهرهای مختلف ــ کوتانس، کولونی، لندن، و فاس ــ پرداخت. در ۱۹۴۶ به عضویت دبیرخانه‌ی یونسکو در آمد، و در ۱۹۵۶–۵۸ نماینده‌ی یونسکو در سازمان ملل متحد بود. در ۱۹۶۲–۷۴ دبیرکل یونسکو بود. در کتاب تمدن جهانی (۱۹۶۶) فکر نهائی خدمت و صلح بنیاد فرهنگی یونسکو را بیان میکند. در شهریور ماه ۱۳۴۴ ه‍ش، برای شرکت در کنگره‌ی جهانی مبارزه با بیسوادی، که در تهران تشکیل میشد، به ایران آمد، و در اولین جلسه‌ی کنگره، به عنوان دبیر کل یونسکو، سخنرانی کرد. در فروردین ۱۳۵۴ سفر دیگری به ایران کرد.

مائو تسه‌تونگ[2] (mao tse-tung)، ۱۸۹۳–۱۹۷۶، فیلسوف سیاسی و رهبر کمونیستهای چین. در یکی از خانواده‌های روستائی ایالت هونان به دنیا آمد. ادب و فرهنگ چینی را آموخت، و سپس به تحصیلات جدید پرداخت. در جوانی بسیار مسافرت کرد، و مخصوصاً در چین مرکزی شاهد اوضاع اجتماعی رقت‌انگیز مردم بود. یکی از مؤسسین حزب کمونیست چین بود، و در دهه‌ی ۱۹۲۰ اتحادیه‌های روستائی و کارگری را، که خواسته‌ی کولومینتانگ بود، سازمان داد. در ۱۹۲۴–۲۶ مدیر قسمت روستائی حزب بود. در ۱۹۲۷، که جناح راست کوئومینتانگ به رهبری چیانگ کای‌شک از کمونیستها جدا شد، مائو شورش معروف به "شورش محصول پاییز" را در ایالت هونان رهبری کرد، و کاری از پیش نبرد، و از کمیته‌ی مرکزی حزب اخراج شد. از آن به بعد تا ۱۹۳۱، با همکاری چو ته و دیگران، در پسکرانه‌های چین فعالیت داشت، و به تأسیس سویتهای روستائی (← سویت) و ایجاد ارتش سرخ پرداخت. در ۱۹۳۱ به ریاست جمهوری شوروی چین انتخاب شد. با حملات نظامی متعدد چیانگ کای‌شک مقاومت کرد، و در ۱۹۳۴–۳۵ سفر ح ۹٬۷۰۰ کیلومتری ارتش سرخ را، از کیانگسی تا ینان (در ایالت شنسی) رهبری کرد (← سفر دراز). مائو جنگ داخلی با چیانگ کای‌شک و با کوئومینتانگ را ــ حتی در طی جنگ با ژاپنیها در دومین جنگ چین و ژاپن ــ ادامه داد. در ۱۹۴۹ رئیس شورای دولت مرکزی جمهوری جدیدالتأسیس خلق چین شد، و در ۱۹۵۴ نیز دگربار به این مقام ــ که مقتدرترین مقامات در چین کمونیست است ــ انتخاب شد. پس از مرگ (۱۹۵۳) ستالین، مائو از شخصیتهای برجسته‌ی جهان کمونیست و از شاخصترین علمای نظری کمونیسم شد؛ افکار و نظریات وی، خاصه در موضوع "مبارزه و جنگهای پارتیزانی فعال انقلابی" تأثیر بسیار داشت، و مخالفت وی با "همزیستی مسالمت‌آمیز" با غرب سبب کشمکشهائی بین او و رهبران دولت شوروی شد. در ۱۹۵۸ از ریاست جمهوری خلق چین استعفا کرد، و در ۱۹۵۹ لیو شائو-چی جایگزین وی شد. اما ریاست حزب کمونیست همچنان با مائو، و بدین جهت، وی طراح اصلی سیاست دولت بود.

از ۱۹۶۲ دست به مبارزه‌ی شدیدی برای "آموزش و پرورش سوسیالیست" میزند که با مخالفتهائی، چه در میان توده‌ی مردم و چه در محیطهای حزبی، مواجه میشود، از آن پس تا ۱۹۶۶ کمیته‌ی مرکزی حزب، لااقل در ظاهر، دیگر تشکیل نمیشود. اختلاف میان مائو و دسته‌های مخالف به مرحله‌ای حاد میرسد، و در اجلاسیه‌ی سپتامبر ۱۹۶۵ کمیته‌ی مرکزی (که مدتها پنهان نگاه داشته شده بود) میان مائو و آنان گسستگی پدید میآید. مائو از پکن ناپدید میشود، و به احتمال قوی با قسمتی از کمیته‌ی مرکزی در شانگهای استقرار مییابد، و از آنجا طرح "انقلاب بزرگ فرهنگی" خود را به راه می‌اندازد (۸ اوت ۱۹۶۶)، که پشتیبانی توده‌ی چینی را از وی برمی‌انگیزد. این طرح انقلاب فرهنگی، که شامل ۱۶ ماده است مورد تصویب کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست چین قرار میگیرد (۸ اوت ۱۹۶۶). در ۱۸ اوت همان سال، مائو دستگاه مدیره‌ای کاملاً تغییریافته به ملت عرضه میکند، و دست به تصفیه‌ی پردامنه‌ای در تمام مدارج سیاسی و نظامی میزند. در سیاست خارجی مائو راه ارتباط با کشورهای دیگر غیر کمونیست را باز کرد، در ۱۹۷۱ چین عضو سازمان ملل متحد شد، و در ۱۹۷۲ نیکسن رئیس جمهور کشمة از چین دیدار کرد، تجشد دشمن اصلی چین شناخته شد. در کنگره‌ی دهم حزب کمونیست چین (اوت ۱۹۷۳) نبردی بر ضد سنت‌پرستی و کونفوسیوس آغاز شد.

ماثوری[3] (māori)، بومیان اصلی زلند جدید. بر طبق روایات، ح ۱۳۵۰ از ش پولینزی به این سرزمین آمدند. مردمی بلندقامت و درشت‌هیکل و دارای بینی پهن و پوست خرمائی و موی سیاه هستند. در زمان ورود اروپائیان عده‌ی

(۱) Maheu (۲) Mao Tse-tung (۳) Maori

آنها ح 100'000 بود. تمدن آنان همان تمدن عصر حجر جدید بود ولی در کنده‌کاری بر چوب و سنگ و بافتن پارچه‌های منقوش مهارت زیاد داشتند. کارهای کشاورزی عمده به عهده‌ی زنان بود، و مردها بیشتر مشغول امور جنگی بودند. مائوریها به نوعی خدای قادر معتقد بودند، ولی رام کردن و تسکین ارواحی که نقض تابو را کیفر میدادند در دین آنان نقش عمده‌ای داشت. رئیس قبیله دارای مقامی مقدس بود.

مائوریها جملگی از حقوق کامل شارمندی زلند جدید بهره‌مند هستند، و مسئله‌ی تبعیض بر حسب رنگ چندان در کار نیست. عده‌ی آنان در ۱۹۷۴ ح 225'000 بوده است. زبان مائوری شاخه‌ای از زبانهای مالزیائی-پولینزیائی است (← زبان، جدول).

مائو مائو[1] (mão mão) یا **ماو ماو**[1] (mä-mä)، عنوان انجمنی سرّی که به وسیله‌ی قبیله‌ی کیکویو از قبایل سیاهپوست کنیا بر ضد استعمار گران اروپائی و همدستان بومی آنها ایجاد شد (۱۹۴۸). انجمن در طی سالهای ۱۹۵۲–۵۶ در ناحیه‌ی نایروبی سخت فعالیت داشت، و دستبردهای آنها به مهاجرنشینهای بریتانیا و سوزاندن آنها و کشتن مردمشان، و نیز انتقام جوئی بریتانیا از آنها معروف است. مؤسس انجمن ⇐ جومو کنیاتا بود، که در ۱۹۶۰ به ریاست اتحادیه‌ی ملی افریقائی کنیا منصوب شد. نیز← ت. ج. مبویا.

مائه یا ماهه، جزیره، قهر← هند فرانسه

مائی[2] (mā'i) [از ماء؛ عربی، = آب]، صفتی که معمولاً در مورد محلولها به کار میرود، و می‌رساند که ماده‌ی حلال آب است (مانند محلول مائی). استعمال لفظ آبی به جای آن اشتباه‌آور است، زیرا بسیار ممکن است تصور رود که مراد از آبی رنگ محلول است.

ما بعد الطبیعه[3] (mā ba'da 't.tabi'a) یا **متافیزیک** (metāfizik؛ فنس)، همان فلسفه‌ی اولیٰ یا حکمت الاهی یا علم کلی یا الاهیات به معنای اعم و اخص است. وجه نامگذاری آن به مابعد الطبیعه برای اینست که آندرونیکوس رودسی (āndronikuse rodesi؛ نه قرن اول ق‌م)، هنگام ترتیب و نشر آثار ارسطو، مباحث این علم را بعد از مباحث علم طبیعت قرار داد. در قرون وسطی نام یونانی آن، که "تامتاتا فوزیکا" بود، به یك کلمه‌ی "متافیزیک" مبدل شد، و بنا براین در فلسفه‌ی غرب پیش از قرون وسطی کلمه‌ی مفرد "متافیزیک" دیده نمیشود اما کلمه‌ی ما بعد الطبیعه در فلسفه‌ی اسلامی در ترجمه‌ی "تامتاتا فوزیکا" از زمانهای قدیم مورد استعمال داشته است، گرچه فلسفه‌ی اولیٰ یا علم الاهی و نظایر آن بیشتر استعمال شده است. گاهی گفته‌اند که مقصود از ما بعد الطبیعه یا متافیزیک آن چیزی است که در پشت و ماوراء طبیعت قرار دارد، و به همین دلیل گاهی از آن به علم ماوراء الطبیعه تعبیر کرده‌اند. گرچه مباحث ما بعد الطبیعه در حقیقت مربوط به امور ماوراء طبیعت است، کلمه‌ی ما بعد الطبیعه برای ترجمه‌ی اصل یونانی آن مناسبتر است و "متا" در یونانی به معنای، بعد است نه "آن ور" یا "ماوراء". به هرحال علم ما بعد الطبیعه مهم‌ترین قسمت فلسفه به معنای اخص کلمه است و، گرچه لفظ حکیم و فیلسوف به دانشمند به معنای وسیعتر اطلاق میشده، فیلسوف به معنای خاص آن در حقیقت کسی بوده است که در حکمت نظری و مخصوصاً در فلسفه‌ی اولیٰ یا الاهیات صاحبنظر باشد. اطلاق فلسفه یا حکمت اولی به فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه از آن جهت است که در آن از اصل اول اشیاء، که وجود است، بحث میشود. به قول ارسطو همه‌ی اشیاء و موجودات در یک معنای عام وسیع مشترکند و آن "وجود" است. پس وجود مبدأ نخستین و اصل اولای هر چیز است و بحث از آن فلسفه‌ی نخستین یا فلسفه‌ی اولی نامیده میشود. همچنین در ما بعد الطبیعه از مبادی اشیاء و موضوعات علوم به طور کلی بحث میشود؛ زیرا موضوع هر علمی عبارت از آن چیزی است که در آن علم از صفات و عوارض آن علم بحث میکند ولی از ماهیت خود موضوع در آن علم بحث نمیشود. مثلاً در علم حساب از صفات و خواص عدد بحث میشود، اما حقیقت و ماهیت خود عدد موضوع بحث علم حساب نیست؛ یا در علم فیزیک یا شیمی از حقیقت جسم یا ماده بحثی نمیشود. لذا علمی دیگر لازم است که از ماهیت نهائی موضوعات علوم در آن بحث شود و آن ما بعد الطبیعه است. به همین دلیل، در فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه، از وجود و ماهیت و ماده و جوهر و عرض و علت و وجوب و امکان بحث میشود، و در علوم دیگر محلی برای بحث از این گونه مطالب نیست. پس وجه اطلاق فلسفه‌ی اولیٰ و علم ما بعد الطبیعه بدین ترتیب روشن میشود. اما اطلاق الاهیات به معنی اعم به این علم برای آن است که موضوعات مسائل این علم بیشتر امور غیر مادی و نامحسوس (به معنی بالاتر از محسوس) است و این گونه امور در قلمرو ملکوت الاهی قرار دارد (از قبیل روح و عقل اول و علم خدا و غیر آن). اثبات وجود خدا و تجرد نفس مربوط به قسمت خاصی از ما بعد الطبیعه است که آن را الاهیات به معنی اخص میخوانند و در زبانهای اروپائی تئولوژی (teoloji؛ فنس) خوانده می‌شود، اگرچه گاهی تئولوژی به معنای خاص شناخت مباحث یک دین است. از قبیل تئولوژی مسیحی، و به این معنی به علم کلام نزدیکتر است. فرق علم کلام با الاهیات و فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه در این است که فلسفه در باره‌ی خدا و امور مجرد غیر مادی به استقلال بحث میکند در صورتی که علم کلام از این امور به اقتضای دین اسلام بحث میکند، و تئولوژی مسیحی به اقتضای دین مسیحیت به طوری که با مبادی دین مسیح موافقت داشته باشد، از آن سخن میراند. اما چنین نبوده است که در اسلام و مسیحیت قرون وسطی فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه توانسته باشد همیشه استقلال خود را از دین حفظ کند، بلکه چنانکه بیشتر علمای مسیحیت گفته‌اند فلسفه باید خادم و تابع تئولوژی مسیحی باشد. در اسلام نیز کمابیش چنین بوده است. دکارت با شک طریقی یا دستوری خود مباحث ما بعد الطبیعه را به صورتی مستقل از دین عنوان کرد و در آن از اثبات خدا و تجرد نفس سخن گفت. نظامهای فلسفی بزرگ قرن ۱۷م، مانند نظام فلسفی لایبنیتز یا اسپینوزا یا مالبرانش همه بر پایه‌ی متافیزیک و علم ما بعد الطبیعه بود. در قرن ۱۸م بیشتر متفکران بزرگ از ما بعد الطبیعه دوری جستند و مباحث آن را قابل اثبات ندانستند و بیشتر به فلسفه‌ی طبیعی روی آوردند. د. هیوم اساس ما بعد الطبیعه را با نفی و انکار علیت متزلزل کرد. کانت فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه را منحصر به نقد عقل محض کرد و گفت ما بعد الطبیعه تدوین فهرست منظمی است از آنچه از راه عقل محض به دست میآید، و بنا به این نظر، فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه فقط باید در مسئله‌ی معرفت و علم به اشیاء و ارزش آن بحث کند. هگل، با آنکه کلمه‌ی متافیزیک را کمتر به کار برده است، پایه‌ی فلسفه‌اش ما بعد طبیعی است و هرچه را عقلانی است واقعی و هرچه را واقعی است عقلانی میخواند و مدعی علم مطلق است. در نظر برگسون علم عبارت از مطالعه‌ی عقل در باره‌ی ماده، و ما بعد الطبیعه عبارت است از معرفت شهودی ذهن؛ وجود در صیرورت ضمیر و وجدان کشف میشود، و بنابراین، علم ما بعد الطبیعه از علائم و نشانه‌ها که خاص علوم مثبت است فراتر میرود و در آن نفس با ماده و ذهن باشیء خارج یکی میشود. اوگوست کنت، علمدار ← مذهب تحققی، فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه را نفی و طرد کرد و تنها علوم مثبته‌ی طبیعی و ریاضی را علوم واقعی خواند. در نظر او دوران متافیزیک و ما بعد الطبیعه سپری شده و عصر علم و شناختن قوانین طبیعی و خواص توصیفی اشیاء فرا رسیده است. مارکس نیز، نظر به فلسفه‌ی مادی و ماتریالیسم دیالکتیک خود منکر فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه بود. اما، با همه‌ی اینها، فلسفه‌ی متافیزیک یا ما بعد الطبیعه هنوز به صورتهای مختلف زنده است و در قرن ۲۰م نظامهای فلسفی متفکران بزرگی مانند اوکتاو آملن[4] (oktāv āmlan؛ ۱۸۵۶–۱۹۰۷، فیلسوف فرانسوی) و ا. هوسرل و م. هایدگر همه مبتنی بر فلسفه‌ی ما بعد طبیعی است.

در نظر فلاسفه‌ی اسلامی، مبحثهای ما بعد الطبیعه متعلق به امور غیر مادی است، یعنی اموری که، در ذهن و خارج، از قیامْ به ماده بی‌نیاز است، و از این امور است ذات خداوند و عقل فعال و مفاهیم وجوب و امکان و وحدت و کثرت و علت و معلول و کلی و جزئی و غیره و موضوع آن موجود مطلق است از آن جهت که موجود است (نه از آن جهت که مثلاً جسم یا عرض یا چیز دیگری است) و علت اطلاق فلسفه‌ی اولی به آن به جهت تقدم آن است بر علوم دیگر. مسئله‌ی تجرد نفس را حکمای اسلام در فن الاهیات و ما بعد الطبیعه مطرح نمیکردند، بلکه آن را در مباحث خاص نفس مطرح میساختند. فلاسفه‌ی اروپائی گاهی از ما بعد الطبیعه به علم وجود و گاهی به علم به اشیاء بیواسطه‌ی تجربه و حس تعبیر میکنند و مباحث اصلی آن معرفت-

(۱)Mau-Mau (۲)aqueous (۳)metaphysics (۴)Hamelin

شناسی و مباحث وجود و خداشناسی است.
مابوز[1]، **یان د** (yān de mābu:z)، ح ۱۴۷۸–ح ۱۵۳۳، نقاش فلاندری، نام اصلیش **یان گوسارت**[2] (gossārt). راجع به تحصیلات و کارهای اولیه‌اش اطلاعی در دست نیست. در ۱۵۰۸ با حامیش فیلیپ جسور، دوک بورگونی، برای مدت یک سال به ایتالیا رفت، و در آنجا بشدت تحت تأثیر هنر ایتالیائی و مجسمه‌سازی باستانی قرار گرفت. وی از اولین هنرمندان فلاندری بود که تن برهنه و اساطیر کلاسیک را به شیوه‌ای متأثر از هنر ایتالیائی به نمایش در آورد. فرمها در آثارش سنگین و دارای انسجام هستند، و رویه‌ی تابلوها با دقتی یکنواخت و بی‌تکلف پرداخت شده است. وی همچنین صورت‌های هیجان‌انگیزی نقاشی کرد. حالت تکبر‌آمیزی که در موضوعات آثارش وجود دارد، در عصر وی بسیار مقبول بوده است. آثارش مشتمل است بر یک بخشنده و زنش (موزه‌ی بروکسل)، لیتون و آمفیتریته (موزه‌ی برلین)، دانائه (موزه‌ی مونیخ)، قدیس لوقا در حال نقاشی کردن صورت مریم عذرا (موزه‌ی وین و گالری ملی پراگ)، آدم و حوا (برهنه، موزه‌ی برلین)، و غیره.
مابه ابن بوذخشان: ← محمد، قسمت ۴۹.
مابیون[3]، **ژان** (jān mābiyyon)، ۱۶۳۲–۱۷۰۷، محقق فرانسوی و از راهبان بندیکتی. عضو آکادمی کتیبه‌ها شد (۱۷۰۱). اثر عمده‌اش کتاب در باب دیپلوماتیک (۱۶۸۱) است، که بدان وسیله علم دیپلوماتیک (diplomātik) را بنیان نهاد. دیپلوماتیک علم تحقیق انتقادی مآخذ تاریخی (اسناد قدیم، فرامین، عهدنامه‌ها، و غیره)، خاصه مآخذ تاریخی قرون وسطائی، است.
مات، در شطرنج: ← شطرنج.
مات[4] (māt؛ فنس)، در فلزگری، مخلوطی از سولفورهای آهن و مس که در گداز سولفورهای معدنی بعضی فلزات، خاصه مس و سرب و نیکل، تشکیل میشود.
مات[5]، **جان رالی** (jān rāli māt)، ۱۸۶۵–۱۹۵۵. مددکار اجتماعی و نویسنده‌ی امریکائی. عضو انجمن جوانان ذکور مسیحی بود، و در ۱۹۱۵ دبیر کل کمیته‌ی بین‌المللی این انجمن شد. به خاطر خدماتی که در طول عمر خود برای ایجاد تفاهم بین‌المللی کرد، پرنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ا. گ. بالچ) از جایزه‌ی نوبل صلح ۱۹۴۶ شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
مات[5]، **لوکریشا کافین** (lukrisā kāfin māt)، ۱۷۹۳–۱۸۸۰، بانوی مصلح اجتماعی امریکائی و پیرو نهضت فمینیسم. در راه الغای بردگی کوشید، و خانه‌اش یکی از ایستگاههای راه‌آهن زیرزمینی بود. نخستین "مجمع حقوق زن" را در کشمة با همکاری ا. ک. ستانتن سازمان داد (۱۸۴۸).
مات[5]، **نویل فرانسیس** (nevil frānsis māt)، ۱۹۰۵– ، دانشمند معتبر انگلیسی در فیزیک حالت جامد و نظریه‌ی الکترونها در فلزات و جا به جا شدن و عیبهای دیگر موجود در ساخت بلورها. در دانشگاههای منچستر و کیمبریج و بریستول تدریس میکرد. در ۱۹۵۴–۷۱ استاد کرسی کوندیش فیزیک تجربی در کیمبریج شد. در ۱۹۳۶ به عضویت انجمن سلطنتی رسید، و در ۱۹۵۳ نشان سلطنتی گرفت و به افتخارات دیگر نیز دست یافت. از آثار او است خلاصه‌ای از مکانیک موجی (۱۹۳۰)، اصول مکانیک موجی (۱۹۵۲)، ساختمان اتمی و استحکام فلزات (۱۹۵۶).
ماتابللند، افریقا: ← ماتابله.
ماتابله[6] (mātābele)، قبیله‌ای از سیاهپوستان بانتوزبان که در ناحیه‌ی ماتابللند[7] (mātā-beleland)، غ رودزیای جنوبی، سکنی دارند. قبیله در ۱۸۲۳ بدین گونه تشکیل یافت که مزیلیکازی[8] (mzilikāzi)، که از سرداران شاکا بود، در آن سال با عده‌ای از جنگجویان به ترانسوال کنونی فرار کرد، سپس سایر زولوهای قدرت یافت، و به طرف ج تا رود اورانژ پیشروی کرد، و اغلب قبایل مجاور را نابود یا در خود مستهلک کرد. تحت فشار بوئرها و زولوها، مزیلیکازی به جانب ل رانده شد (۱۸۳۷)، و با قبیله‌ی خود در ماتابللند سکنی گزید. جانشینش، لوبنگولا[9] (lobengulā؛ ف ۱۸۹۴)، همان کس است که عمال س. ج. رودز امتیاز همه‌ی معادن ماتابللند را از وی گرفتند. شورش ماتابله در ۱۸۹۶ برضد بریتانیا سرکوب شد، و از آن پس مردم این قبیله جنگجوئی را رها کردند، و به گله‌داری و زراعت پرداختند. تعداد نفوس این قبیله اکنون ح ۳۰۰'۰۰۰ نفر است.
ماتاپان[10]، **دماغه‌ی** (mātāpān)، یا باستانی **تاینارون**[11] (tāynāron)، لاتینارم[12] (-rum)، منتهاالیه جنوبی زمینلاد یونان و پلوپونز، که در دریای یونیائی پیش رفته است. در اینجا، در ج II، بریتانیائیها در یک نبرد مهم دریائی بر ایتالیائیها پیروز شدند (۱۹۴۱).
ماتادی[13] (mātādi)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۱۰'۰۰۰)، ناحیه‌ی زئیر سفلی، غ زئیر (جمهوری کنگو)، کنار رود کنگو. بندر عمده‌ی ناحیه، و در ۱۳۰کیلومتری مصب کنگو، در دورترین نقطه‌ی قابل کشتیرانی برای کشتیهای اقیانوس پیما، واقع است. به وسیله‌ی راه‌آهن به کینشاسا مرتبط است. صادرات عمده‌اش فراورده‌های نخلی، قهوه، پنبه، کائوچو، و موز است.
ماتاموروس[14] (mātāmoros)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۸۲'۸۸۱)، ایالت تاماولیپاس، شمال شرق مکزیک. به وسیله‌ی خط آهن و بزرگراه به کشمة مرتبط است، و به همین جهت مرکز تجارتی بین‌المللی است. ماهیگیری صنعت مهم آن است؛ زرت و پنبه کشت میشود. در ۱۷۰۰ به نام سان خوان د لوس استروس[15] (de los esteros) تأسیس شد، و در ۱۸۵۱ به نام رهبر مکزیکی برای استقلال مکزیک، ماریانو ماتاموروس (māriāno؛ ف ۱۸۱۴)، ماتاموروس نامیده شد. در جنگ مکزیک (۱۸۴۶) به دست نیروهای کشمة افتاد.
ماتاموروس، ماریانو: ← ماتاموروس.
ماتانساس[16] (mātānsās)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۸۵'۳۷۶) کرسی ایالت ماتانساس (در ۱۹۷۰ جم ۵۵۱'۲۷۳)، غ کوبا. بندر، و بندرگاهش عمیق میباشد. صادراتش شکر، میوه‌جات، و کتان سیال است. کارخانه‌های تصفیه‌ی شکر، دباغی، و تهیه‌ی کود شیمیائی دارد. زمانی مأمن دریا-زنان بود.
ماتئوتی[17]، **جاکومو** (jākomo mātteotti)، ۱۸۸۵–۱۹۲۴، رهبر سوسیالیست ایتالیائی، و از مخالفین برجسته‌ی اوایل رژیم فاشیستی. قتل وی به دست فاشیستها آغاز دیکتاتوری بلامنازع موسولینی بود.
ماتاهاری[18] (mātā hāri)، نام اصلی وی **مارگارتا خیرتروییدا زله**[19] (mārgāretā xeyrtroydā zele)، رقاصه‌ی هلندی و جاسوسه‌ی معروف به نفع آلمان. در پاریس به رقاصگی اشتغال داشت، و در ۱۹۰۷ به خدمت دستگاه جاسوسی آلمان در آمد. در جنگ I اسرار نظامی مهمی را، که بعضی از افسران متفقین که با وی سر و سرّ داشتند با او در میان میگذاشتند، در اختیار آلمانها گذاشت. در ۱۹۱۷ توقیف و محکوم شد، و فرانسویان اعدامش کردند.
ماتسینی[20]، **جوزپه** (juzeppe māttsini)، ۱۸۰۵–۷۲، میهنپرست و انقلابگر ایتالیائی، از اشخاص برجسته‌ی نهضت ریسورجیمنتو. بعد از ۱۸۳۱ بیشتر عمر خود را در تبعید (عمدتاً در لندن) به سر برد. طرفدار تأمین وحدت ایتالیا بود، و وسیله‌ی این کار را اقدام مستقیم ملت می‌دانست؛ نظریات انقلابی خود را در کتابها و مجلات منتشر کرد. نوشته‌هایش سخت ایدآلیستی و از جهت سبک نویسندگی نیز ممتاز است. ماتسینی در انقلاب ۱۸۴۸ میلان و در وقایع دیگر شرکت داشت. افکارش سبب کشمکشهائی بین او و کاوور شد که عاقبت به پیروزی کاوور انجامید.
ماترلینک: ← مترلینک، موریس.
ماترهورن[21] (māterhorn؛ آلمانی)، فنسمون **سروِن**[22] (mon servan) [=کوه سروِن]، ایتالیائی **مونته چروینو**[23] (monte cervino)، قله‌ای به ارتفاع ۴'۴۷۸ متر، بر مرز سویس و ایتالیا، ج غ تسرمات[24] (tsermāt؛ تفرجگاهی در سویس). اول‌بار در ۱۸۶۵ ا. ویمپر بر آن صعود کرد. نزدیک آن گردنه‌ی **ماتریوخ**[25] (māteryox) یا **تئودول**[26] (teodu:l) واقع است که از معابر بین ایتالیا و سویس میباشد.
ماتریالیسم: ← اصالت ماده، مذهب.
ماتریالیسم دیالکتیک: ← مادی احتجاجی، مذهب.
ماتریدی (mātoridi)، شهرت و نسبت **ابو-منصور ابن محمد ابن محمود**، ف ۳۳۳ ه‍ ق، از علما و متکلمین معروف اسلامی در ماوراء النهر؛ منسوب به ماترید، از توابع سمرقند. در فروع مذهب حنفی داشته است. ماتریدی از متکلمین

(۱)Mabuse (۲)Gossaert; Gossart (۳)Mabillon (۴)matte (۵)Mott (۶)Matabele (۷)Matabeleland (۸)Mzilikazi (۹)Lobengula (۱۰)Matapan (۱۱)Tainaron (۱۲)Taenarum (۱۳)Matadi (۱۴)Matamoros (۱۵)los Esteros (۱۶)Matanzas (۱۷)Matteotti (۱۸)Mata Hari (۱۹)Zelle (۲۰)Mazzini (۲۱)Matterhorn (۲۲)(Mont) Cervin (۲۳)(Monte) Cervino (۲۴)Zermatt (۲۵)Matterjoch (۲۶)Théodule

بزرگ عصر خویش بوده است، و او را امام المتکلمین میخوانده‌اند. طریقه‌ی او در کلام مخالف طریقه‌ی معتزله بوده است، و ازین حیث شباهت به اشاعره دارد. با ابوالحسن اشعری معاصر بوده است، و مشابهت آراء او با عقاید اشعری جالب توجه، و حاکی است از عکس العمل واحدی که در بین اهل سنت همه جا بر ضد معتزله پدید آمده بوده است. تألیفات وی غالباً در رد معتزله یا در رد قرامطه، و بعضی هم در بیان طریقه‌ی اهل سنت است. کتابهای ذیل بدو منسوب است: بیان وهم المعتزله؛ کتاب رد اوائل الادله للکعبی؛ کتاب تأویلات؛ کتاب المقالات؛ کتاب التوحید؛ مأخذ الشرایع؛ و رد کتاب الامامه لبعض الروافض. طریقه‌ی ماتریدی در کلام در ردیف طریقه‌ی اشاعره و هم مثل آن مشتمل بر کلام و عقاید اهل سنت است، و مخصوصاً در ماوراء النهر عقاید کلامی او مبنای عقاید اهل سنت و جماعت به شمار است. ← ماتریدیه.

ماتریدیه (mātoridiyye)، عنوان پیروان ابو-منصور ماتریدی در کلام که، مثل اشاعره، مخالف معتزله و مخصوصاً در ماوراء النهر مدافع مبادی اهل سنت و جماعت بوده‌اند. ماتریدی مؤسس این طریقه مذهب حنفی داشته است، و رواج عقاید او هم در بین حنفیه بوده است، چنانکه پیروان مذهب ابوحنیفه غالباً در عقاید مذهب و طریقه‌ی ماتریدیه دارند. با وجود شباهت زیادی که مبانی ماتریدیه با مبانی اشاعره دارد، بین دو طریقه اختلافاتی نیز هست. گویند در ۱۳ مورد بین آنها اختلاف هست، که هفت مورد آنها اختلاف لفظی است، و ۶ مورد معنوی. از جمله موارد اختلاف معنوی این است که، در امکان عقوبت نیکوکار، هردو میگویند که به حکم وحی محال است، اما اشاعره میگویند عقلاً جایز است، در صورتی که ماتریدیه عقیده دارند که عقلاً هم محال است. همچنین، درین باب که آیا خداوند ممکن است انسان را مکلف کند به تکلیفی که خارج از قدرت بنده است، اشاعره می‌گویند بلی، و ماتریدیه میگویند خیر. باری، طریقه‌ی ماتریدیه بیش از طریقه‌ی اشاعره سلطه‌ی عقل را پذیرفته است، و به این ترتیب، به آراء معتزله نزدیکتر است. با این حال، اختلاف ماتریدیه و اشاعره را بعضی از محققان اندک میشمارند، و محمد عبده در تعلیقاتی که بر عقاید عضدیه نوشته است میگوید که اختلاف بین ماتریدیه و اشاعره از ۱۰ مسئله تجاوز نمیکند، و در آنها هم اختلاف لفظی است.

ماتریس: ← سترلوتاپ.

ماتریس[1] (mātris؛ از فنس)، در ریاضیات، جدولی به شکل مستطیل از اشیاء ریاضی (اعداد، حاملها، و غیره) که معمولا آن را در میان علامت "[ ]" یا "( )" قرار میدهند. مثلاً هریک از جداول ذیل یک ماتریس است:

(ا) $[3]$، (ب) $[2\ 5\ 7]$، (ج) $\begin{bmatrix}1\\15\\0{,}5\end{bmatrix}$،

(د) $\begin{bmatrix}5 & 25 & 16 & 7\\7 & 18 & 12 & 9\\6 & 25 & 8 & 5\end{bmatrix}$،

(ه) $\begin{bmatrix}4 & 3\\-1 & 0{,}5\end{bmatrix}$، (و) $\begin{bmatrix}0 & 0\\0 & 0\\0 & 0\end{bmatrix}$.

اصطلاح ماتریس را جیمز جوزف سیلوستر[2] (jeymz jozəf silvestər؛ ۱۸۱۴–۹۷) در ۱۸۵۰ وارد ریاضیات کرد. همیلتن جبر ماتریسها را در ۱۸۵۳ مورد استفاده قرار داد، و در ۱۸۵۸ آ. کیلی به بحث منظم در خواص آنها پرداخت، و پس از آن حساب ماتریسها بسط یافت. در ۱۹۲۵ هایزنبرگ آنها را به عنوان ابزار ضروری در بسط افکار انقلابی خود در مکانیک کوانتوم به کار برد. امروز ماتریسها تقریباً در همه‌ی رشته‌های علمی و مهندسی مورد استفاده‌اند. بسیاری از اعمالی که با حسابگرهای الکترونی عظیم صورت میگیرد در واقع محاسبه با ماتریسها است؛ مسائل فراوانی از علوم آمار و اقتصاد برحسب ماتریسها بیان میشوند؛ و بالاخره، ماتریسها در فیزیک اتمی کمال اهمیت دارند، و بی‌مبالغه میتوان گفت که جبر ماتریسها زبان فیزیک اتمی است. در دنباله‌ی این مقاله سعی کرده‌ایم که خواننده را با بعضی اصول ابتدائی حساب ماتریسها آشنا سازیم، و برای تسهیل، به ماتریسهای عددی اکتفا کرده‌ایم. نیز ← معرف، در ریاضیات.

I ـ کلیات راجع به ماتریسها. هریک از اشیائی را که یک ماتریس از آنها تشکیل یافته است یک جمله‌ی آن میخوانند. جمله‌های واقع بر یک خط افقی یک سطر و جمله‌های واقع بر یک خط قائم یک ستون از ماتریس را تشکیل میدهد؛ شماره‌ی ترتیب سطرها از بالا به پایین و شماره‌ی ترتیب ستونها از چپ به راست حساب میشود. ماتریسی مانند (ب) را، که فقط یک سطر دارد، ماتریس سطری یا حامل سطری، و آن را که، مانند (ج)، فقط یک ستون دارد، ماتریس (یا حامل) ستونی میخوانند. ماتریسی مانند (ه) را، که عده‌ی سطرهای آن با عده‌ی ستونهایش مساوی است، ماتریس مربع نامند. مرتبه‌ی یک ماتریس با عده‌ی سطرها و ستونهایش مشخص میشود، و همواره عده‌ی سطرها را مقدم میآورند. مثلاً (د) یک ماتریس "۳ در ۴" یا ۳×۴ است؛ (ا) یک ماتریس ۱×۱، (ب) یک ماتریس ۳×۱، (ج) یک ماتریس ۱-۳×۲، (ه) یک ماتریس ۲×۲ است. دو ماتریس را همنوع خوانند هرگاه عده‌ی سطرهایشان با هم و عده‌ی ستونهایشان با هم مساوی باشد. برای مشخص کردن جمله‌ای از یک ماتریس، سطر و ستونی را که این جمله در آنها قرار دارد (همیشه با مقدم داشتن شماره‌ی سطر) مشخص میکنند؛ اگر مثلاً حرف a را برای نمایش دادن جمله‌های یک ماتریس به کار بریم، $a_{۲۴}$ جمله‌ی واقع در سطر دوم و ستون چهارم است، که در مورد ماتریس (د) عبارت است از ۹؛ همچنین، در مورد ماتریسهای (ا) و (ب) و (ج) به ترتیب $a_{۱۱}=۳$ و $a_{۱۲}=۵$ و $a_{۲۱}=۱۵$. بدین گونه، مثلاً یک ماتریس ۳×۳ را میتوان به صورت کلی ذیل نمایش داد،

$$\begin{bmatrix}a_{۱۱} & a_{۱۲} & a_{۱۳}\\a_{۲۱} & a_{۲۲} & a_{۲۳}\\a_{۳۱} & a_{۳۲} & a_{۳۳}\end{bmatrix}$$

دو ماتریس را مساوی خوانند هرگاه اولاً همنوع باشند، و ثانیاً هر جمله‌ی یکی با جمله‌ی نظیرش (یعنی جمله‌ای که از حیث شماره‌ی سطر و ستون با آن یکسان است) در دیگری مساوی باشد. پس دو ماتریس [0] و [00] نامتساویند، زیرا اولی ۱×۱ و دومی ۲×۱ است.

به وسیله‌ی ماتریسها میتوان اطلاعاتی را به صورت فشرده جمع آورد. مثلاً اگر پدری ۲ مداد، ۵ کتابچه، و ۷ خیار برای طفلش خریده باشد، اشیاء خریداری‌شده را میتوان با ماتریس (ب) نمایش داد؛ و اگر قیمت هر مداد ۱ ریال، قیمت هر کتابچه ۱۵ ریال، و قیمت هر خیار ۰٫۵ ریال باشد، ماتریس (ج) ماتریس قیمتها خواهد بود. همچنین، فرض کنیم که مقاطعه‌کاری برای ساختن یک منزل شهری، یک منزل ییلاقی، و یک کارگاه، مصالح مورد لزوم را برحسب واحد-های مناسب به شرح ذیل برآورد کرده باشد:

	رنگ	شیشه	چوب	فولاد
شهری	۷	۱۶	۲۰	۵
ییلاقی	۹	۱۲	۱۸	۷
کارگاه	۵	۸	۲۵	۶

این برآوردها را میتوان با ماتریس (د) نمایش داد.

با ماتریسها بر طبق قواعد معین محاسبه می-کنند، و مجموعه‌ی این قواعد حساب ماتریسی یا جبر ماتریسی را تشکیل میدهد. قواعد حساب ماتریسها به نظر مبتدی ممکن است ساختگی بیاید، ولی از تطبیق این قواعد با مثالهای محسوس معلوم میشود که جنبه‌ی "طبیعی" این قواعد غلبه دارد.

II ـ جمع و تفریق ماتریسها. فرض کنید پدری برای یکی از فرزندانش ۲ مداد، ۵ کتابچه، و ۷ خیار، و برای دیگری ۳ مداد، ۴ کتابچه، و ۳ خیار خریده باشد. ماتریسهای اشیاء خریداری‌شده عبارت است از $[7\ 5\ 2]$ و $[3\ 4\ 3]$. اینک میتوان ماتریسی نوشت که جمله-هایش کلیه‌ی اشیاء خریداری‌شده از هر نوع را نمایش دهد، و آن عبارت است از ماتریس

$$[2+3 \quad 5+4 \quad 7+3]$$

یا $[10 \quad 9 \quad 5]$. طبیعی است که این ماتریس اخیر را میتوان حاصلجمع دو ماتریس اشیاء خریداری‌شده شمرد. این مثال مبنای تعریف حاصلجمع دو ماتریس همنوع تواند بود، حاصلجمع دو ماتریس همنوع ماتریسی است که هر جمله‌ی آن حاصلجمع جمله‌های همسطر و همستون آن است در آن دو ماتریس. مثلاً

$$\begin{bmatrix}۲ & ۵\\۴ & -۱\\۳ & ۲\end{bmatrix}+\begin{bmatrix}-۳ & ۱\\-۴ & ۱\\۲ & ۶\end{bmatrix}=$$

$$\begin{bmatrix}۲-۳ & ۵+۱\\۴-۴ & -۱+۱\\۳+۲ & ۲+۶\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}-۱ & ۶\\۰ & ۰\\۵ & ۸\end{bmatrix}$$

$$\begin{bmatrix}۲ & ۵\\۴ & -۱\\۳ & ۲\end{bmatrix}+\begin{bmatrix}۰ & ۰\\۰ & ۰\\۰ & ۰\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}۲ & ۵\\۴ & -۱\\۳ & ۲\end{bmatrix}$$

از مثال اخیر معلوم میشود که در میان ماتریس-

(۱) matrix (۲) Sylvester

های ۲×۳ آن ماتریسی که همه‌ی جمله‌هایش 0 است نقش صفر را در جمع اعداد دارد؛ به عبارت دیگر، از افزودن چنین ماتریسی به یک ماتریس ۲×۳ تغییری عارض این ماتریس نمیشود. البته این مفهوم "صفر ماتریسی" را میتوان برای ماتریسهای مراتب دیگر تعمیم داد. ضمناً با اندک تأملی معلوم میشود که جمع ماتریسها از ترتیب عوامل مستقل، و تعویضپذیر است (← عمل، در ریاضیات). چون عمل تفریق براساس عمل جمع تعریف میشود، میتوان تفاضل دو ماتریس را تعریف کرد، و عمل تفریق دو ماتریس را انجام داد. مثلاً

$$\begin{bmatrix}3 & 5\\ 2 & 1\end{bmatrix}-\begin{bmatrix}2 & 8\\ 1 & 1\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}1 & -3\\ 1 & 0\end{bmatrix}$$

$$\begin{bmatrix}3 & 5\\ 2 & 1\end{bmatrix}-\begin{bmatrix}3 & 5\\ 2 & 1\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}0 & 0\\ 0 & 0\end{bmatrix}$$

III ـ ضرب ماتریسها. ضرب یک عدد در یک ماتریس (یا بر عکس) آسان است. اگر پدر مذکور در قسمت I دو بار خریدهائی را که در آن قسمت گفته شد به عمل آورد، جمعاً ۲×۲ مداد، ۲×۵ کتابچه، و ۲×۷ خیار خریداری کرده است. پس میتوان استنباط کرد که

$$2\times[2 \quad 5 \quad 7]=[4 \quad 10 \quad 14]$$

و به طور کلی، برای ضرب یک عدد در یک ماتریس (یا بالعکس) آن عدد را در یک یک جمله‌های آن ماتریس ضرب میکنیم.

ضرب ماتریسها در یکدیگر پیچیده‌تر است. در مثال مذکور در قسمت I، که قیمتها با ماتریس (ج) نمایش داده شده است، میتوان ماتریسی ساخت که هر جمله‌اش مبلغ پرداختی برای یکی از سه کالا را نشان دهد، و آن ماتریس

$$[2\times1 \quad 5\times15 \quad 7\times0{,}5]$$

یا $[3{,}5 \quad 75 \quad 2]$ است، که آن را حاصلضرب ماتریس (ب) در ماتریس (ج) تعریف میکنیم. حاصل عمل مثل این است که ماتریس (ج) را 90° به طرف چپ بگردانیم و زیر (ب) بخوابانیم، و جمله‌هائی را که محاذی یکدیگرند در هم ضرب کنیم. توجه کنید که این عمل ضرب وقتی ممکن است که عده‌ی ستونهای ماتریس اول مساوی عده‌ی سطرهای ماتریس دوم باشد. بدین طریق، میتوان عمل ضرب هر ماتریس سطری را در هر ماتریس ستونی، به شرط برقراری شرط مذکور، انجام داد.

برای تسهیل فهم ضرب دو ماتریس به طور کلی، به مقاطعه‌کار مذکور در قسمت I باز می‌گردیم، و فرض میکنیم ماتریس ذیل هزینه‌ی واحد مصالح و حمل و نقل آن به پای کار باشد بر حسب واحد پولی معینی،

(ز)
$$\begin{array}{c} \\ \text{فولاد}\\ \text{چوب}\\ \text{شیشه}\\ \text{رنگ}\end{array}\begin{array}{c}\begin{array}{cc}\text{حمل} & \text{خرید}\end{array}\\ \begin{bmatrix}4{,}5 & 15\\ 2 & 8\\ 3 & 5\\ 0{,}5 & 1\end{bmatrix}\end{array}$$

حال میخواهیم ماتریسی بنویسیم که جمله‌های آن هزینه‌ی هر یک از مصالح مربوط به هر خانه را با تفکیک هزینه‌ی خرید از هزینه‌ی حمل و نقل نشان دهد. هزینه‌ی خرید مصالح برای خانه‌ی شهری عبارت است از

$$1\times7+5\times16+8\times20+15\times5 \quad (=322)$$

و هزینه‌ی حمل و نقل مربوط به آن عبارت است از

$$0{,}5\times7+3\times16+2\times20+4{,}5\times5 \quad (=114).$$

اولی عبارت است از مجموع جمله‌های حاصلضرب ماتریس سطری حاصل از سطر اول (د) در ماتریس ستونی حاصل از ستون اول (ز)، و دومی عبارت است از مجموع جمله‌های حاصلضرب ماتریس سطری حاصل از سطر اول (د) در ماتریس ستونی حاصل از ستون دوم (ز). چون در مورد خانه‌ی ییلاقی و کارگاه نیز به همین نحو استدلال کنیم، ماتریس مطلوب به صورت ذیل به دست میآید،

$$\begin{bmatrix}322 & 114\\ 318 & 108\\ 335 & 103{,}5\end{bmatrix}$$

این ماتریس ۲×۳ حاصلضرب ماتریس ۳×۴ (د) است در ماتریس ۲×۴ (ز). با این مثال این قاعده برای ضرب یک ماتریس در ماتریس دیگر که عده‌ی سطرهایش مساوی عده‌ی ستونهای دومی است به دست میآید، برای یافتن هر جمله‌ی حاصلضرب، سطر همشماره‌ی آن را از ماتریس اول و ستون همشماره‌ی آن را از ماتریس دوم میگیریم، و آنها را به قاعده‌ی ضرب ماتریس سطری در ماتریس ستونی در هم ضرب و جمله‌های حاصل را با هم جمع میکنیم. مثلاً برای ضرب ماتریس (د) در ماتریس (ز) جمله‌های حاصلضرب را به طریق زیر به دست بیاوریم،

ستون اول ماتریس حاصلضرب

$$5\times15+20\times8+16\times5+7\times1=322$$
$$7\times15+18\times8+12\times5+9\times1=318$$
$$6\times15+25\times8+8\times5+5\times1=335$$

ستون دوم ماتریس حاصلضرب

$$5\times4{,}5+20\times2+16\times3+7\times0{,}5=114$$
$$7\times4{,}5+18\times2+12\times3+9\times0{,}5=108$$
$$6\times4{,}5+25\times2+8\times3+5\times0{,}5=103{,}5$$

بنابراین حاصلضرب دو ماتریس (د) و (ز) چنین است،

$$\begin{bmatrix}7 & 16 & 20 & 5\\ 9 & 12 & 18 & 7\\ 5 & 8 & 25 & 6\end{bmatrix}\times\begin{bmatrix}15 & 4{,}5\\ 8 & 2\\ 5 & 3\\ 1 & 0{,}5\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}322 & 114\\ 318 & 108\\ 335 & 103{,}5\end{bmatrix}.$$

مثالهای دیگر،

(ح)
$$\begin{bmatrix}2\\ 4\\ 1\end{bmatrix}\times[1 \quad 7 \quad 3]=$$

$$\begin{bmatrix}2\times1 & 2\times7 & 2\times3\\ 4\times1 & 4\times7 & 4\times3\\ 1\times1 & 1\times7 & 1\times3\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}2 & 14 & 6\\ 4 & 28 & 12\\ 1 & 7 & 3\end{bmatrix}$$

(ط)
$$\begin{bmatrix}2\\ 4\\ 1\end{bmatrix}\times[1 \quad 7 \quad 3]=$$

$$[1\times2 \quad 7\times4 \quad 3\times1]=[2 \quad 28 \quad 3]$$

(ی)
$$\begin{bmatrix}3 & 1\\ 6 & 2\end{bmatrix}\times\begin{bmatrix}-1 & 3\\ 3 & -9\end{bmatrix}=$$

$$\begin{bmatrix}3\times(-1)+1\times3 & 3\times3+1\times(-9)\\ 6\times(-1)+2\times3 & 6\times3+2\times(-9)\end{bmatrix}$$

$$=\begin{bmatrix}0 & 0\\ 0 & 0\end{bmatrix}$$

(ک)
$$\begin{bmatrix}1 & 0\\ 0 & 1\end{bmatrix}\times\begin{bmatrix}2 & 3\\ \frac{1}{2} & 5\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}2 & 3\\ \frac{1}{2} & 5\end{bmatrix}$$

(ل)
$$\begin{bmatrix}2 & 3\\ \frac{1}{2} & 5\end{bmatrix}\times\begin{bmatrix}1 & 0\\ 0 & 1\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}2 & 3\\ \frac{1}{2} & 5\end{bmatrix}$$

از بررسی مثالهای (ح) و (ط) ملاحظه میشود که عموماً عمل ضرب ماتریسها از ترتیب عوامل مستقل نیست (← ضرب)، و لهذا در ضرب ماتریسها باید ترتیب عوامل را به دقت رعایت کرد. از مثال (ک) (و هم ل) دیده میشود که در میان ماتریسهای ۲×۲، ماتریس $\begin{bmatrix}1 & 0\\ 0 & 1\end{bmatrix}$ حکم عدد ۱ را در ضرب اعداد دارد. (به طور کلی، "ماتریس واحد" ماتریسی است مربع که جمله‌های واقع بر قطر اصلی آن از گوشه‌ی فوقانی چپ به گوشه‌ی تحتانی راست جملگی ۱، و سایر جمله‌هایش صفر باشند). به علاوه، میتوان ثابت کرد که عمل ضرب ماتریسها، مانند ضرب اعداد، شرکتپذیر، و نسبت به جمع توزیعی است.

IV ـ جبر ماتریسی به عنوان یک دستگاه ریاضی. اینک با اشیاء ریاضی جدیدی، یعنی ماتریسها، و با اعمالی که به نام جمع و تفریق و ضرب ماتریسها تعریف شد، تا حدی آشنائی یافته‌ایم. جمع و تفریق ماتریسها، چنانکه در قسمت II اشاره شد، تابع همان خواص اساسی جمع و تفریق اعداد جبری است، و لهذا، در حدود جمع و تفریق دستگاه ریاضی ماتریسها کاملاً مانند جبر معمولی است، منتهی اشیاء مورد عمل در جبر معمولی اعداد جبری است، و در جبر ماتریسی ماتریسها. این خود نمونه‌ای است از دستگاههای مختلف ریاضی که تابع یک نوع قوانین میباشند (نیز ← جبر، رشته‌ای از ریاضیات).

وقتی که به ضرب میرسیم، تشابه بین جبر معمولی و جبر ماتریسی در هم میشکند. در جبر معمولی، عمل ضرب از ترتیب عوامل مستقل است، و حال آنکه در ضرب ماتریسها چنین نیست (قسمت III را ملاحظه کنید). به علاوه، در جبر معمولی قانون مهمی هست بدین مضمون که حاصلضرب دو عامل فقط و فقط وقتی مساوی صفر تواند شد که لااقل یکی از آن دو عامل صفر باشد؛ و این قانون مستلزم نتایج بسیار مهمی است. در جبر ماتریسی، چنانکه از مثال (ی) قسمت III معلوم میشود، ممکن است حاصلضرب دو ماتریس صفر باشد (البته مقصود "صفر

ماتریسی" است، یعنی ماتریسی که همه‌ی اعضای آن صفر باشند) بدون اینکه هیچ یک از عوامل ضرب صفر باشد. پس قانون مذکور در جبر ماتریسی برقرار نیست، و البته نتایج آن هم در این جبر برقرار نمیباشند.

چنانکه ملاحظه میشود، حساب ماتریسها چشم ما را بر اشیاء و اعمال ریاضی جدیدی، یعنی به دنیای ریاضی جدیدی، میگشاید که با چیزهائی که با آنها مأنوس هستیم تفاوت فاحش دارند. نیز ← معرف، در ریاضیات.

ماتریس ستونی: ← ماتریس، در ریاضیات.

ماتریس سطری: ← ماتریس، در ریاضیات.

ماتریس مربع: ← ماتریس، در ریاضیات.

ماتریوخ، گردنه، ← ماترهورن.

ماتسانگ، رود تبت، ← براهماپوترا.

ماتسو[1] (mātsu)، جزیره، در دریای چین شرقی، به فاصله‌ی ح 160کیلومتری فرمز. پس از تصرف (۱۹۴۹) زمینلاد چین توسط جمهوری خلق چین، ماتسو همچون پاسگاهی در تصرف چین ملی باقی ماند. این جزیره که سخت از آن دفاع میشد، از زمینلاد چین در معرض بمبارانهای فراوان قرار گرفت.

ماتسوئوکا[2]**، یوسوکه** (yosuke mātsuokā)، ۱۸۸۰–۱۹۴۶، از رجال و سیاستمداران ژاپن. در کشمة علم حقوق تحصیل کرد. در ۱۹۳۲ هیئت نمایندگی ژاپن به رهبری وی از جامعه‌ی ملل خارج شد. در ۱۹۴۰–۴۱ در دولت کونوی وزیر امور خارجه بود؛ روابط ژاپن را با دولتهای عضو محور مستحکم ساخت، و در ۱۹۴۱ یک پیمان صلح پنجساله با تجشد امضا کرد. پس از حمله‌ی (ژوئن ۱۹۴۱) آلمان به روسیه، از وزارت کناره گرفت. پس از جنگ II، متهم به جنایتکاری در جنگ شد، ولی پیش از محاکمه در گذشت.

ماتسیس، کونتین: ← ماسیس، کونتین.

ماتک (mātak)، ده (جه 1'175 سنه 1345 هش)، دهستان و بخش تولم، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، ش صومعه‌سرا. محصولاتش برنج، توتون، و چای است. بر طبق تصویبنامه‌ی آبان ماه ۱۳۳۸ هش دهستان تولم به بخش تبدیل، و مرکز آن آبادی ماتک تعیین شد.

ماتلی[3]**، جان لوثروپ** (jān lōthrop mātli)، ۱۸۱۴–۷۷، مورخ و دیپلومات امریکائی. در ۱۸۳۱ از دانشگاه هاروارد فارغ‌التحصیل شد، و قبل از ازدواجش (۱۸۳۷)، یک سفر گسترده‌ی مطالعاتی در اروپا کرد. مؤلف دو داستان در باره‌ی تامس مورتن[4] (tāməs mortən؛ فت ۱۶۴۷، ماجراجوی انگلیسی در امریکا)–امید واری مورتن (۱۸۳۹) و مری ماونت (۱۸۴۹)–و نیز مقالاتی برای مجله‌ی امریکای شمالی است. مطالعات تاریخی خود را در هلند آغاز کرد (ح ۱۸۴۷)، و نتیجه‌ی مطالعات او کتاب برآمدن جمهوری هلند (۳ جلد، ۱۸۵۶) و تاریخ هلند متحد (۴ جلد، ۱۸۶۰–۶۷) بوده است. ماتلی مدتی به کارهای دیپلوماتیک گماشته شد، از جمله وزارت مختار اتریش (۱۸۶۱–۶۷) و وزارت مختار بریتانیای کبیر (۱۸۶۹–۷۰).

ماتوته[5]**، آنا ماریا** (ānā māriā mātute)، ۱۹۲۶– ، بانوی رمانتویس و داستانتویس اسپانیائی. نوشته‌هایش، ساده و ظریف، از عزلت و رنج و غصه سخن میگوید. رمانهایش بیشتر معطوف به کودکان، نوجوانان، و فرودتان است. آثارش مشتمل است بر کودکان گمشده (۱۹۵۸) و تاریخ آرتامیلیا (۱۹۶۱).

ماتو گروسو[6] (mātu grosu)، ایالت (-1'23 1'548 کمه؛ در ۱۹۷۰ جه 1'600'494)، برزیل؛ کرسیش کویابا، بولیوی در غ و پاراگه در جغ و ج آن است. ریزابه‌های آمازون و رودهای پاراگه و پارانا آن را زهکشی میکنند. شغل عمده پرورش دام است. ابتدا جویندگان طلا آن را پوییدند؛ قسمت عمده‌ی منابع معدنی آن دست‌نخورده است. جنگلهای فراوان دارد که از آنها کائوچو و الوار به دست میآید؛ علاوه بر طلا، الماس و سرب و کانیهای دیگر نیز در آن یافت میشود.

ماته[7] (māte؛ اسپانیائی امریکائی) یا **یربا ماته** (yerbā)، یا **چای پاراگه** (cāye pārāge)، درخت پیوسته‌سبز امریکائی از نوع ایلکس *(Ilex)* که هندیشمردگان امریکای جنوبی از ایام قدیم از برگ آن مشروبی شبیه به چای تهیه می‌کنند. چای ماته دارای کافئین فراوان است.

ماتهورا[8] (māthurā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه 131'813)، غ اوتار پرادش، هند، کنار رود جمنا. زادگاه روایتی کریشنا و زیارتگاه هندوان است. آثار باستانی فراوان دارد.

ماتهورائی، هنر: ← هندی، هنر و معماری، قسمت II.

ماتیاس[9] (mātiās) (امپراطوری مقدس روم)، ۱۵۵۷–۱۶۱۹، امپراطور (۱۶۱۲–۱۹) امپراطوری مقدس روم؛ مة وین. پس از آنکه با بوچکای پیمان وین (۱۶۰۶) را برقرار ساخت، نظر به بیکفایتی برادرش امپراطور رودولف II، او خود را رئیس خاندان هاپسبورگ اعلام کرد و رودولف را ناچار ساخت که فرمانروائی مجارستان، اتریش، و موراوی را در ۱۶۰۸ وابوهم را در ۱۶۱۱ به او تسلیم کند، و سرانجام در ۱۶۱۲ به عنوان امپراطور جانشین او شد. ماتیاس، تحت تأثیر کاردینال کلسل[10] (klesl؛ ۱۵۵۲–۱۶۳۰)، صدر اعظمش، واقع شده بود و میکوشید که میان کاتولیکها و پروتستانها مصالحه‌ای برقرار سازد. وی پسر عم خود، فردیناند II را، در ۱۶۱۷ به عنوان پادشاه بوهم و در ۱۶۱۸ به عنوان شاه مجارستان، تاجگذاری کرد. بی‌ارادگی و سست‌عزمی او در مقابل شورش بوهم سبب این شد که آلمان در ۱۶۱۸ به جنگ سی‌ساله کشیده شود.

ماتیاس کورویتوس[11] (mātiās korvinus)، مجارستانی **ماتیاش هولوش**[12] (mātyāš hol-oš)، ۱۴۴۳؟–۹۰، شاه مجارستان (۱۴۵۸–۹۰) و بوهم (۱۴۷۸–۹۰)؛ پسر ی. هونیادی و جانشین لادیسلاوس V. پیروزمندانه با ترکها جنگید، و با تجویز و تبرک پاپ، برضد پدر زن خود ژرژ پودبرادی، به جنگ پرداخت؛ موراوی، سیلزی، و لوزاس را تصرف کرد. و در ۱۴۶۹ عنوان شاه بوهم گرفت، ولی دیت سلطنت او را پس بوهم به رسمیت نشناخت. جنگ پس از رسیدن اولادیسلاوس II به سلطنت تا ۱۴۷۸ ادامه داشت، و در آن سال لادیسلاوس II بوهم (بعدها اولادیسلاوس II شاه مجارستان) مصالحه‌ای کرد و به ماتیاس اجازه داد که عنوان و متصرفات خود را تا زمانی که زنده است نگاه دارد. در ۱۴۸۲ ماتیاس با امپراطور فردریک III به جنگ پرداخت و بیشتر اتریش، از جمله وین (۱۴۸۵)، را از دست او در آورد. ولی، پس از مرگش، همه‌ی فتوحات او به فرمانروایان پیشین آنها بازگشت. ماتیاس یکی از پادشاهان واقعاً مستبد دوره‌ی رنسانس، و مردی جنگجو، خشن و حریص بود، ولی از هنر و دانش بیدریغ حمایت میکرد و کتابخانه‌ی مشهور کورویتا (korvinā) را در "بودا" بنیاد گذاشت.

ماتیاش هولوش، شاه مجارستان، ← ماتیاس کورویتوس.

ماتیس[13]**، هانری** (hānri mātis)، ۱۸۶۹–۱۹۵۴، نقاش فرانسوی، پیکرتراش، و چاپگر سنگی. هنگامی که نزدگ. مودو تحصیل میکرد، با ژ. رونو و آلبر مارکه[14] (ālber mārke؛ ۱۸۷۵–۱۹۴۷)، که بعدها، با خود او، از برجسته‌ترین چهره‌های نهضت فویسم شدند، آشنا شد. ماتیس نخستین‌بار در ۱۸۹۶ آثار خود را به معرض نمایش گذاشت. جستجو در آثار نقاشان امپرسیونیست و ⇐ پ. سینیاك سبک ماتیس را رو به تکامل برد. فویسم در ۱۹۰۵ ناگهان بر صحنه‌ی هنر ظاهر شد، ماتیس رهبر این گروه بود که، با به کار گرفتن رنگهای خام و قوام‌نیافته، با حرکات تند قلممو نقاشی میکرد. این گرایشها، در ۱۹۱۰ راه را برای رنگهای محدودتر و طرح‌های ساده و اشکال بی‌قالب و بدون تناسب و به کار بردن طرحهای بسیار تیره هموار کرد. در سالهای جه I خاصه‌های سبک ماتیس سادگی ترکیب، خط، و رنگ بود. در ۱۹۱۷–۲۵ کارهایش سست‌تر شد و بیشتر جنبه‌ی تزیینی به‌خود گرفت. موضوعهای مورد علاقه‌ی او زندگی داخل منزل و تزیینات داخلی بود. در سالهای ۱۹۲۵–۲۹ تجربیات زیادی با استفاده از رنگهای تند تر و طرحهای پیچیده‌تر کرد. در دهه‌ی ۱۹۳۰ آثار او یکنواخت، قراردادی، و دارای ترکیب‌های ساده بود. در دهه‌ی ۱۹۴۰ شروع به کار با پاره‌های کاغذ، با طرحهای درهم پیچیده و بی‌پروا کرد. کارهای پیکرتراشی و گرافیکش پیرو تحولات نقاشی او بوده است. ماتیس چندین کتاب، از جمله اشعار شتفان مالارمه (۱۹۳۲) و جاز (۱۹۴۷)، را مصور کرده است. بزرگترین مجموعه‌های کارهای ماتیس در موزه‌ی هنری بالتیمور، مؤسسه‌ی هنری شیکاگو، و موزه‌ی هنرهای مدرن نیو یورک موجود است.

ماتیکان گجستک ابالیش(matikāne gojastak

(۱)Ma-tsu (۲)Matsuoka (۳)Motley (۴)Morton (۵)Matute (۶)Mato Grosso (۷)(yerba) maté (۸)Mathura; Muttra (۹)Matthias (۱۰)Klesl (۱۱)Matthias Corvinus (۱۲)Hollós (۱۳)Matisse (۱۴)Marquet

abālīš)، رساله‌ای به زبان پهلوی، دارای ح ۱٬۲۰۰ کلمه، در خصوص مناظره‌ی آذر فرنبغ (یا آتور فرنبغ) پسر فرخ زات با گجستک ابالیش [= ابالیش ملعون] در حضور مأمون عباسی در ح ۲۱۰ هق (۸۲۵ بم). این کتاب در ۱۸۸۷ در پاریس به وسیله‌ی آ. بارتلمی[1] (bārtelemi) با ترجمه و شرح فرانسوی و لغتنامه چاپ شده است. صادق هدایت ترجمه‌ی فارسی آن را زیر عنوان گجسته ابالیش چاپ کرده است (۱۳۱۸ هش).

ماتیکان یوشت فریان: ← یوشت فریان.

ماتیلدا[2] (mātildā)، معروف به کنتس بزرگ (kontes-)، ۱۰۴۶–۱۱۱۵، کنتس توسکان. این زن پر توسکان و قسمتهائی از امیلیا-رومانیا و اومبریا فرمانروائی داشت، و مقتدرترین فرمانروایان ایتالیای مرکزی بود. در کشمکشهای پاپها با امپراطوری مقدس روم جانب پاپها را گرفت. در قلعه‌ی وی در کانوسا بود که امپراطور هانری IV با کمال فروتنی در محضر پاپ گرگوریوس VII توبه کرد (۱۰۷۷). کمی بعد، ماتیلدا وصیت کرد (در ۱۱۰۲ آن را تجدید کرد) که اراضی تحت حکومت مستقیم او پس از مرگش به پاپ واگذار شود. دلایلی هست حاکی از اینکه در ۱۱۱۱ وصیت خود را به نفع امپراطور هانری V تغییر داد. و در هر حال، پس از مرگ ماتیلدا، هانری V اراضی او را تصرف کرد (۱۱۱۶). اختلاف بر سر مالکیت اراضی ماتیلدا نقش عمده‌ای در کشمکشهای پاپها و امپراطورها داشت. در نتیجه‌ی این کشمکشها، شهرهای توسکان استقلال یافتند. و بقیه‌ی املاک ماتیلدا سرانجام تحت حکومت پاپ درآمد.

ماتیلدا، قدیسه، ملکه، ← هانری I (آلمان).

ماتیو دو کلیو: ← قهوه.

ماتیولا (mātiolā؛ لت)، گیاه زینتی یرّ قدیم از نوع ماتیولا *(Matthiola)* که گلهایش به رنگ‌های گوناگون و شبیه شب‌بو است.

ماتیه[3]، آلبر (ālber mātie)، ۱۸۷۴–۱۹۳۲، مورخ فرانسوی و صاحبنظر در انقلاب فرانسه. گرچه عضو حزب سوسیالیست نبود، از پیروان ژ. ژورس بود. اثر مهمش، انقلاب فرانسه (۳ جلد، ۱۹۲۲–۲۷)، اساساً یک تفسیر سوسیالیستی بود؛ وی انقلاب فرانسه را همچون نتیجه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی و ضرورت اقتصادی در نظر گرفته بود؛ روبسپیر را ستوده، دانتون را محکوم کرده، و واکنش ترمیدوریها (← ترمیدور) را پس از سقوط (۱۷۹۴) روبسپیر پیروزی بورژوازی بر طبقه‌ی کارگر شمرده است. از دیگر آثار ماتیه المرافیان روبسپیر (۱۹۲۵) و سقوط روبسپیر (۱۹۲۷) است.

مآثر الامراء، کتاب، ← صمصام‌الدوله.

مآثر الملوک (ma'āsero 'l.moluk)، کتابی تاریخی، به فارسی، از خواندمیر. موضوع آن بناها، مؤسسات، و اوقاف، و سخنان حکمت‌آمیز پادشاهان و حکما است؛ و به ترتیب تاریخی تنظیم شده است. نسخ خطی آن در موزه‌ی بریتانیا و کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی ایران موجود است.

مآثر رحیمی (m'āsere rahimi)، کتابی به فارسی، در شرح حال میرزا عبدالرحیم خان بن تاریخ هندوستان از زمان غزنویان تا عصر جهانگیر، تألیف (۱۰۲۵ هق) ملا عبدالباقی نهاوندی. مشتمل بر یک مقدمه، چهار فصل، و خاتمه است؛ مقدمه، در شرح حال اجداد عبدالرحیم خان؛ فصل اول، در شرح حال پدر وی و دوره‌ی جوانی او، با تاریخ هندوستان؛ فصل دوم، در شرح اعمال و جنگهای او، با تاریخ پادشاهان گجرات و سند و دکن و خاندیش؛ فصل سوم، در مساجد و مدارس و حمامها و سایر بناهائی که ساخته است؛ فصل چهارم، شرح حال فرزندان او؛ و خاتمه، در شرح حال بزرگان معاصر او. این کتاب از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۱ در کلکته در سه جلد چاپ شده است.

مآثر سلطانیه (ma'āsere soltāniyye)، کتابی به فارسی، در تاریخ سلطنت فتحعلی شاه قاجار تا سال ۱۲۴۱ هق، با اشاره به تاریخ دودمان قاجار پیش از سلطنت او، از عبدالرزاق مفتون دنبلی. این کتاب در سال ۱۲۴۱ هق در تبریز چاپ شده است، و آن یکی از قدیمترین کتابهای چاپی فارسی است. قریب دو ثلث این کتاب توسط سر ه. ج. بریجز[4] (brijez) به انگلیسی ترجمه شده، و در ۱۸۳۳ در لندن به طبع رسیده است.

مائو[5]، خوان باوتیستا مارتینث دل (xuān bā-tistā mārtinet del māto)، ح ۱۶۱۲–۶۷، نقاش صورتساز و دورنماساز اسپانیائی. شاگرد و داماد ولاسکوئز بود، و با او زندگی و همکاری میکرد. در ۱۶۶۱، به سمت برجسته‌ترین نقاش دربار فیلیپ IV، جانشین ولاسکوئز شد. گرچه مآخذ بسیاری از آثار او در دست است، تابلوهای کمی از کارهایش باقی مانده است که به اعتقاد استادان فن بیشک اثر مائو است؛ از جمله منظره‌ی ساراگوسا (۱۶۴۷، موزه‌ی پرادو)، پورتره‌ی ملکه ماریانا (۱۶۶۶، گالری ملی، لندن)، و خانواده‌ی مائو (وین). گرچه مائو خصیصه‌های ظاهری سبک ولاسکوئز را اقتباس کرده است، تابلوهایش فاقد اصالت است.

مائیا ای لوسا[6]، فرانثیسکو (frāntisko mā-tiā i lusā)، ۱۸۵۹–۱۹۳۳، رهبر کاتالونیائی. به نهضت انشعابی در کاتالونیا پیوست و در ۱۹۰۷ به عضویت کورتس انتخاب شد. در ۱۹۱۷ جمعیتی از جمهوریخواهان و انشعابیون (کسانی که طرفدار خودمختاری کاتالونیا بودند) تشکیل داد. در ۱۹۲۴ تبعید شد، و از پاریس نهضت ناسیونالیستی را برای استقرار یک جمهوری کاتالونیائی هدایت کرد. پس از سقوط سلطنت به بارسلون بازگشت (۱۹۳۱) و نخستین رئیس جمهور کاتالونیا شد. با حکومت مرکزی توافق کرد که کاتالونیا یک ناحیه‌ی خودمختار شناخته شود. نیز ← کاتالونیا.

مائیپ[7]، ویشنته خوان (vitente xuān mā-tip) یا **ماسیپ[8]** (māsip)، معروف به **خوان د خوانس[9]** (xuān de xuānes)، ح ۱۵۲۳–۷۹، نقاش اسپانیائی پیرو مکتب والانسی. در آثارش تأثیر نقاشان ایتالیائی به چشم میخورد، و به خصوص در طرح از رافائل متأثر است. از مهمترین آثارش میتوان خاندان مقدس (آکادمی مادرید)، آخرین شام (کلیسای قدیس نیکولاوس، والانس)، و صحنه‌هائی از زندگی قدیس استفانوس (پرادو) را نام برد.

ماجرای زهر[10] (mājerāye zahr)، افتضاحاتی که دامنگیر چند تن از اشخاص برجسته‌ی دربار لوئی XIV شد. آغاز آن محاکمه و قتل (۱۶۷۶) مارکیز دو برنویلیه بود که اعتراف کرد پدر و برادر خود را زهر داده است. محاکمه‌ی او توجه را به مرگهای "اسرارآمیز" دیگر جلب کرد. محافل پاریس سرگرم تفریحاتی از قبیل احضار روح، کفبینی و فالگیری بودند و در مجالس باده‌ی عشق مینوشیدند. وقتی شیادانی که این کارها را پیشه کرده بودند (برخی از آنها نیز شاید زهر میفروختند) بازداشت شدند، نام مشتریان عالیمقام خود را فاش کردند. یکی از بازداشت شدگان، لا ووازن[11] (lā vuāzan)، ماما و فالگیر بود، که مارکیز دو مونتسپان، دوتن از بستگان کاردینال مازارن، مارشال لوکزامبورگ، و راسین از جمله‌ی مشتریان او بودند. هیچ گونه اتهامی رسماً وارد نبود و نیز برگه‌ای بر ضد هیچ یک از آنان یافت نشد، ولی لا ووازن پس از یک محاکمه‌ی هیجان‌آمیز، به عنوان جادوگر سوزانده شد (۱۶۸۰)، یک دادگاه ویژه (دادگاه سوزان) برای داوری در امر مربوط به زهر دادن و جادوگری تشکیل شد و بازار زهرفروشی در فرانسه از رونق افتاد. ماجرای زهر نمونه‌ی محاکماتی بود که در این هنگام در سراسر اروپا و نیو انگلند برای محاکمه‌ی جادوگران تشکیل میشد، و ماجرای زهر، گرچه تا آن حد دستخوش اضطرابات و هیجانات روحی و بیقاعدگیهای قضائی نشده بود، نمونه‌ای از آن به شمار میرفت.

ماج رود: ← زنجان رود.

ماجنتا[12] (mājentā)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۳٬۶۹۰)، لومباردی، ل ایتالیا، ۱۸کیلومتری میلان. در اینجا بود که فرانسویها قوای اتریش را شکست دادند (۱۸۵۹)، و ماکماهون، فرمانده قوای فرانسه، به علت این پیروزی به دوکِ ماجنتا ملقب شد. ناحیه‌ای است برنجخیز، دارای یک کارخانه‌ی ابریشم‌سازی و فلزگری.

ماجوبا[13] (mājubā)، تپه، ل‌غ ناتال، افریقای جنوبی، در ارتفاعات رشته کوه **دراکنزبرگ**. در اینجا قوای انگلستان در برابر سربازان بوئری، تحت فرماندهی پتروس یاکوبوس ژوبر[14] (pet-rus yākobus jūber؛ ۱۸۳۱–۱۹۰۰، منهزم شدند (۱۸۸۱).

مأجوج یا ماجوج (ma'juj, māju)، در کتمة، پس دوم یافث (اول تواریخ ۵.۱) و نام ملتی که از نسل او پیدا شد یا سرزمینی که در آن ساکن شدند. در قرون وسطی مردم سوریه سرزمین تاتار را مأجوج مینامیدند، ولی اعراب ناحیه‌ی واقع میان دریای سیاه و بحر خزر را به این

(۱) Barthélemy (۲) Matilda (۳) Mathiez (۴) Brydges (۵) Mazo (۶) Maciá y Llusa (۷) Macip
(۸) Masip (۹) Juan de Juanes (۱۰) Poison Affair (۱۱) La Voisin (۱۲) Magenta (۱۳) Majuba (۱۴) Joubert

اسم میشناختند. گمان بیشتر آن است که مأجوج همان سکاها بودند که در قرن ۷م ق.م، هنگام نبوّت حزقیال، تا مصر پیش رفتند، و تا یک قرن در آسیای غربی باقی ماندند (حزقیال ۲.۳۸، ۶.۳۹). در کتاب حزقیال جوج به عنوان رئیس طایفه‌ی مأجوج آمده، و در مکاشفه‌ی یوحنا (۸.۲۰) جوج و مأجوج دشمنان مسیحیت در آخر الزمانند. در قرآن آمده است که چون اسکندر ذوالقرنین به محل طلوع آفتاب (مشرق؟) رسید، مردمی را میان دو کوه دید که از او خواستند برای جلوگیری از ضرر **یأجوج و مأجوج** کاری کند، و او با کومک ایشان سدی از آهن ساخت که یأجوج و مأجوج نمیتوانند آن را سوراخ کنند (کهف ۸۹–۹۶؛ انبیاء ۹۶). مطابق آنچه در بعضی تفاسیر آمده، در آخر الزمان یأجوج و مأجوج این سد را میشکافند و مردم بسیاری را میکشند و خداوند ایشان را هلاک میکند. در قصص عامیانه است که هر روز صبح تا شام یأجوج و مأجوج دیوار را میلیسند که به نازکی کاغذی میرسد و آنگاه به خواب میروند و صبح که بر میخیزند دیوار به همان ضخامت اول است، و کار را از سر میگیرند.

ماچاذو[1]، **آنتونیو** (āntonio mācāḍo)، ۱۸۷۵–۱۹۳۹، شاعر غزلسرای اسپانیائی. اثر معروفش، انزواها (۱۹۰۳)، مشتمل بر منظومه‌های خاطره‌انگیز و تفکرآمیز در توصیف طبیعت و انسان است. با همکاری برادرش **مانوئل ماچاذو** (۱۸۷۴–۱۹۴۷)، نمایشنامه‌هائی هم نوشته است.

ماچاذو[1]، **خرارذو** (xerārḍo mācāḍo)، ۱۸۷۱–۱۹۳۹، رئیس جمهور (۱۹۲۵–۳۳) کوبا. در آغاز حکومت نسبت به اصلاحات اجتماعی و مادی علاقه میورزید، سپس به دیکتاتوری گرایید، و دستگاه پلیس مخفی خون‌آشامی تأسیس کرد. در ۱۹۳۱ انقلابی بر ضد او برپا شد که کارگران و محصلین دانشگاه در آن پیشقدم بودند. وی انقلاب را فرو نشاند، و سپس با کمال قساوت به انتقامجوئی پرداخت، و امریکائیها میگویند به همین سبب مجبور به مداخله شدند. ماچاذو که با شورش ارتش مواجه شد به کشمکش گریخت، و در میامی بیج در گذشت.

ماچاذو، مانوئل: ← ماچاذو، آنتونیو.

ماچک‌پشت (mācak.pošt)، ده (جمعه ۱٬۳۲۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اسفیورد شوراب، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۱۵کیلومتری غ ساری. رودهای ماچک و تجن مشروبش میکنند. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، کنف، و کنجد است.

ماچین یا **مهاچین** (mahācin)، در نوشته‌های قدیمی، چین جنوبی است، در مقابل چین تنها که به معنی چین شمالی است. از لفظ سانسکریت مهچینه (mahacina) گرفته شده است.

ماحوزه: ← مداین.

ماخ[2]، **ارنست** (ernst māx)، ۱۸۳۸–۱۹۱۶، فیزیکدان و روانشناس و فیلسوف اتریشی. در ۱۸۶۰ از دانشگاه وین درجه‌ی دکتری فیزیک گرفت، و در ۱۸۶۴ استاد ریاضیات دانشگاه گراتس شد. سه سال بعد به استادی فیزیک در پراگ منصوب شد و در همین جا کتاب بسیار صاحب‌نفوذ خود، بیان انتقادی و تاریخی تکامل علم مکانیک (۱۸۸۳) را منتشر کرد. در کتاب دیگرش، تحلیل حواس (۱۸۸۶)، ماخ ماهیت دریافتهای حسی را به عنوان نقطه‌ی عزیمت علم فیزیک مورد ملاحظه قرار داده است. در ۱۸۹۶ کرسی فلسفه‌ی علوم استنتاجی دانشگاه وین به او واگذار شد، و کتاب اصول علم حرارت و مجموعه‌ی سخنرانیهای علمی عمومی (۱۸۹۸) را در همین سمت منتشر کرد. در ۱۸۹۸ دچار فلج شد، ولی به نشر مهمترین کتاب فلسفی خود، معرفت و خطا (۱۹۰۵)، توفیق یافت. آخرین کتاب مهم او، اصول نورشناخت فیزیکی پس از مرگ وی انتشار یافت (۱۹۲۱). ← عدد ماخ به افتخار او به عنوان یک فیزیکدان عملی ساخته شده است، ولی خود وی بیشتر به عنوان فیلسوف علم شناخته میشود. از گفته‌های او است که هر نظریه‌ی علمی که اشاره به اشیائی باشد که نتوان آنها را به تجربه‌های حسی باز گرداند، مردود است، و بنا براین علم باید از مفاهیمی همچون مکان مطلق و زمان مطلق چشم بپوشد. این جنبه از آراء ماخ در اینشتین تأثیر فراوان داشته است، و از طریق فلسفه‌ی او در مکتب اصالت عمل امریکائی و مکتب تحققی منطقی اروپائی که با درسهای قدیم وی در وین آغاز شده بود، بسیار مؤثر افتاده است.

ماخ، اصل: ← نسبیت.

ماخ، عدد[3] (adade māx) [به نام ارنست ماخ]، نسبت سرعت یک جسم در یک محیط به سرعت صوت در همین محیط به فرض عدم آشفتگی آن؛ و خاصه نسبت مذکور در صورتی که حرکت در هوا صورت گیرد. پس. سرعت ۱,۰ ماخ یعنی سرعتی مساوی سرعت صوت، و ۵,۰ ماخ یعنی سرعتی ۵ برابر سرعت صوت. در آئرودینامیک، در مورد سرعتهای سوپرسونیک و ترانسونیک، عدد ماخ بیش از سرعت حرکت اهمیت دارد، زیرا آنچه در این موارد اهمیت دارد نسبت سرعت هواپیما است به سرعت صوت. باید دانست که عدد ماخ را نمیتوان واحدی برای اندازه‌گیری سرعت دانست، زیرا سرعت صوت با دما تغییر میکند.

ماخا[4]، **کارل هینک** (kārel hinek māxā)، ۱۸۱۰–۳۶، شاعر چک. پس از تحصیل علم حقوق در دانشگاه پراگ، به خدمت اداری وارد شد. اشعاری منتشر کرد، و تصاویری از زندگی من را نوشت که طرحهای اوتوبیوگرافیائی مبتنی بر خویشتن‌نگری میباشد. سپس داستان کولیها (۱۸۳۵–۳۶) را نوشت. منظومه‌ی بی (۱۹۳۶) او شاید ظریفترین اثر منظوم در زبان چک باشد. اشعار مالیخولیائی و غم‌انگیز او یادآور پاسخ سخت وی به طبیعت، طرز تفکر قرون وسطائی، تمدن چک، و نیز فلسفه‌ی مبتنی بر جبر و تقدیر او است. ماخا یکی از قهرمانان فرهنگ ملی چک است.

ماخاچ قلعه: ← مخاچ قلعه.

ماخار[5]، **یوزف سواتوپلوک** (yozef svātopluk māxār)، ۱۸۵۴–۱۹۴۲، شاعر و مقاله‌نویس چک. از رهبران نهضت رئالیسم در شعر چک بود. در محافل سیاسی چک در وین نیز فعالیت داشت. بسیاری از اشعارش طنزهائی از اوضاع سیاسی و اجتماعی است. عمده‌ترین و بزرگترین اثرش خودآگاهی اعصار (۱۹۰۱–۲۱) است که گولگوتا جلد اول آن میباشد؛ در این کتاب تضاد تمدن باستان و تمدن مسیحی را در برابر یکدیگر قرار میدهد، و تمدن باستان را میستاید.

ماخوان (māxovān)، ده بزرگی بوده است با مسجد جامع در نزدیکی مرو که بعضی زادگاه ابومسلم خراسانی را آنجا دانسته‌اند.

ماد: ← متیلدا، ملکه‌ی انگلستان.

ماد یا مادها، فن مد (med؛ جمعش **مدیها**)، قومی آریائی. ساکن ایران، که نخستین سلسله‌ی پادشاهی ایرانیان (۷۰۸ یا ۷۰۱–۵۵۰ ق.م) را ایجاد کردند. سرزمین آنها نیز ماد نام داشت، و به زبان یونانی مدیا (mediā) خوانده میشد، و سابقاً در کتب فارسی به صورت فرانسوی آن مدی (medi) نامیده میشد. سرزمین ماد شامل ماد بزرگ (عراق عجم) و ماد کوچک (آذربایجان) بود. مؤسس سلسله‌ی ماد دیاکو بود. به روایت دیگر، مؤسس سلسله آرباکس (ārbākes؛ قرن ۹م ق.م) بود. پس از دیاکو، پسرش فرورتیش به سلطنت رسید. در زمان هووخ شتره دولت ماد به منتهای وسعت رسیده از غ به رود هالیس و از ج‌غ به کشور بابل محدود میشد. در عهد جانشین او، ایشتوویگو، دولت ماد به دست کوروش کبیر منقرض شد (۵۵۰ ق.م)، و کوششهای بعدی مادها برای کسب قدرت به جائی نرسید. بزرگ شدن دولت ماد در تاریخ مشرق قدیم دارای اهمیت است، چه این قوم برای نخستین‌بار شالوده‌ی برتری آریائیهای ایرانی را در مشرق قدیم ریختند، و دولت هخامنشی، که پس از آنها روی کار آمد، کاری را که ماد شروع کرده بود ادامه داد. مورخین یونانی تا حدود 100 سال بعد از انقراض دولت ماد، دولت ایران را دولت مدی میخواندند، و جنگهای ایران و یونان را جنگهای مدی نامیده‌اند. اطلاعاتی که از تاریخ و تمدن ماد در دست است بسیار مجمل میباشد.

ماداچ[6]، **ایمره** (imre mādāc)، ۱۸۲۳–۶۴، شاعر مجار. شهرتش به خاطر حماسه‌ی تراژدی انسان (۱۸۶۱) است که از اعتلا و انحطاط آدمی بحث میکند.

ماداکتو (mādāktu)، شهر قدیم در اراضی صیمره، ولایت سابق مهرجان قذق؛ بر ساحل رود صیمره. از جمله اماکن مستحکمی بود که عیلامیان در دوره‌ی فرمانروائی خود بر این ناحیه تأسیس کردند. دمرگان آن را دومین پایتخت عیلام دانسته است. در تاریخ جغرافیائی خوزستان نیز از آن به عنوان پایتخت عیلامیان نام رفته است.

ماداگاسکار[7] (mādāgāskār) یا **جمهوری مالگاش**[8] (mālgāš؛ فن) یا **جمهوری**

(۱)Machado (۲)Mach (۳)Mach number (۴)Mácha (۵)Machar (۶)Madách (۷)Madagascar (۸)Malgache

مالاگاسی[1] (mālāgāsi؛ از انگل)، جزیره (ح 590'000 کمه؛ جه در ۱۹۷۵ تخمیناً 8'020'000)، در قهٔ، که از لحاظ وسعت چهارمین جزیره‌ی جهان است. دریای موزامبیک آن را از افریقای شرقی جدا میسازد؛ عضو ← جامعه‌ی فرانسه. کالای صادراتی مهم آن قهوه است که در زمینهای مرتفع بین جلگه‌ی حاصلخیز ساحلی و کوههای پوشیده از جنگل مرکزی تولید میشود. از بنادر آن ⇐ تاماتاو است که به وسیله‌ی راه‌آهن به تاناناریو پایتخت آن متصل میشود، تولئار[2] (tuleār)، و مجانگا که ساکنین آن از ریشه‌ی بومیان ماله‌اند (← ماله‌ها). در ۱۵۰۰ به وسیله‌ی مکتشفین پرتغالی کشف شد. در ۱۸۸۵–۱۹۰۵ تحت تسلط فرانسه قرار داشت. در جه II تا ۱۹۴۲، که سربازان انگلیسی آن را اشغال کردند، به وسیله‌ی حکومت ویشی اداره میشد. سابقاً مستعمره‌ی فرانسه بود ولی در ۱۹۴۶ جزء ولایات ماوراء بحار فرانسه شد، و در ۱۹۵۸ جمهوری خودمختار عضو ← جامعه‌ی فرانسه شد. در ۱۹۶۰ استقلال کامل یافت، و به عضویت سازمان ملل در آمد. جمهوری مالگاش عضو ← جامعه‌ی اقتصادی اروپا است. زبان رسمی آن فرانسوی، و پول رایج آن فرانک فرانسه است. فیلیبر تسیرانانا[3] (filiber tsirānānā؛ ۱۹۱۲–۱۹۷۸) در ۱۹۵۸ به عنوان اولین رئیس جمهور آن برگزیده شد و تا ۱۹۷۲ در این سمت باقی ماند؛ در همین سال، به علت مخالفت با برنامه‌ی پنجساله‌ای که به تصویب آراء عمومی رسیده بود، از ریاست جمهوری استعفا داد. دولت قدرت اجرائی را به دست گرفت، و ژنرال گابریل رامانانتسوآ[4] (gābriel rāmānāntsoā؛ ۱۹۰۶–۱۹۷۸) با اختیارات تام، برای مدت ۵ سال، در رأس دولت قرار گرفت. در ژانویه‌ی ۱۹۷۵ رامانانتسوآ دولت را منحل کرد، و اختیارات را به سرهنگ ریشار راتسیماندراوا[5] (rātsi-māndrāvā)، که وزیر کشور بود، وا گذاشت، ولی وی چند روز بعد به قتل رسید، و یک کمیته‌ی نظامی اختیارات را در دست گرفت. در ۱۵ ژوئن ۱۹۷۵ کمیته‌ی نظامی ⇐ دیدیه راتسیراکا را در رأس دولت قرار داد، و انحلال خود را اعلام کرد. در همه‌پرسی ۲۱ دسامبر ۱۹۷۵ ریاست جمهوری راتسیراکا و قانون اساسی جدید به تصویب رسید.

مادام: ← هنریتا ان.

مادام بواری: ← مادام بوواری.

مادام بوواری یا **مادام بواری** (هر دو mā-dām bovāri)، اثری رئالیستی و شاهکار از گوستاو فلوبر، که نخست در ۱۸۵۰–۵۷ در مجله‌ی پاریس، و سپس در ۱۸۵۷ جداگانه به چاپ رسید؛ کتابی مشهور که در نویسندگان پس از فلوبر تأثیر کرد و مسیر داستانویسی را در فرانسه به واقعپردازی تغییر داد. داستان این کتاب از زندگی واقعی آن روز فرانسه گرفته شده و همه‌ی اشخاص داستان اشخاص واقعی هستند. مادام بوواری داستان زنی جوان و هوسباز و خیالپرست است که از زندگی آرام و یکنواخت با شوهر ساده و کم‌استعداد خود، که پزشک قریه است، خسته و بیزار شده، و همواره در آرزوی آن است که رؤیاهایش در رسیدن به زندگی مجلل و پرعشرت جامه‌ی عمل بپوشد. با دعوتی که ازو در کاخ یکی از اشراف قریه میشود، و سپس آشنائی با جوانی گستاخ به نام رودولف، از راه به در میرود، و اندک اندک کارش به رسوائی میکشد، و سرانجام با خوردن زهر به زندگی خود پایان میدهد.

مادام بوواری طنز و استهزائی برضد زندگی بورژوازی آن روز فرانسه است، و نشان داده است که بدبختی مادام بوواری همه از تضادی است که در رؤیاها و خیالپرستیهای او با واقعیت‌های زندگی وجود دارد. کتاب مادام بوواری، اگرچه پس از انتشار سبب جنجالی بزرگ شد و عامه‌ی مردم آن را خلاف عفت عمومی و اخلاق مذهبی و سنن اجتماعی شمردند، و سرانجام فلوبر را به دادگاه کشاندند، موفقیتی عظیم به دست آورد. چنانکه بلافاصله پس از تبرئه‌ی فلوبر به او پیشنهاد شد که رمانش را به روی صحنه‌ی تئاتر بیاورند، و با وجود مخالفت فلوبر، در واریته‌ها و در تئاتر پاله‌رویال پاریس به روی صحنه آمد.

مادام رکامیه: ← رکامیه، ژولیت.

مادام رولان: ← رولان دو لا پلاتیر.

ماد بزرگ، عراق عجم، ← ماد، قوم آریائی.

مادجوره[6]**، دریاچه‌ی** (mādjore)، یا **وربانو**[7] (verbāno)، ایتالیائی لاگو مادجوره (lāgo)، دریاچه (۲۱۲ کمه)، به طول ح ۶۵ کمه، در کوهپایه‌های آلپ، ل ایتالیا و ج سویس. رود تیچینو آن را به وجود آورده است. سترزا و لوکارنو از تفرجگاههای آن است. نیز ← بورومئه، جزایر.

مادرا[8] (māderā)، پرتغالی **مادئیرا** (mādeirā)، رود، غ برزیل، امریکای جنوبی، که از التحاق رودهای بنی[9] (beni) و ماموره بر مرز بولیوی و برزیل تشکیل میشود. با ماموره طولش 3'380 کمه، و مهمترین ریزابه‌های آمازون میباشد.

مادرا[10]**، جزایر** (māderā) یا **جزایر مادئیرا** (mādeirā) یا **جزایر مادیرا** (mādirā)، مجمع‌الجزایری (ح ۷۹۸ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه 268'700) در قطا شرقی، در جانب ساحل مراکش، ل جزایر کناری و ج‌ش جزایر آسور، که بخش فونشال از پرتغال را تشکیل میدهد، و کرسی آن نیز فونشال نام دارد. مشتمل است بر دو جزیره‌ی مسکون مادرا و پورتو سانتو[11] (porto sānto) و دو دسته جزیره‌ی لم‌یزرع و نامسکون. این جزایر در قرن ۱۴م شناخته شده بود، ولی بر طبق روایات، اکتشاف آنها در ۱۴۱۸–۲۰، و به دست پویندگانی که در خدمت هانری دریانورد بودند، انجام گرفته است. بزرگترین جزایر مادرا جزیره‌ی **مادرا** است که شهر فونشال در آن قرار دارد، و کوهها و دره‌های زیبا، اقلیم ملایم، شراب (شراب مادرا)، و صنعت گلدوزی آن معروف است.

مادراتو[12] (mādrāto)، خاندان نقاشان اسپانیائی. **خوسه د مادراتو ای آگودو** (xose de, i āgudo)، ۱۷۸۱–۱۸۵۹، صورتساز و قلمزن، و نقاش دربار **کارلوس IV** بود، و پس از استعفای (۱۸۰۸) کارلوس همراه وی به پاریس رفت، و در آنجا شاگرد ژ. ل. داوید شد. پسر ارشدش، **فدریکو د مادراتو ای کونت** (federiko, i kunt)، ۱۸۱۵–۹۴، صورتساز و نقاش دربار شد. مجلات متعدد هنری تأسیس کرد. پسر دیگرش، **لویس د مادراتو** (luis)، ۱۸۲۵–۹۷، نقاش موضوعات تاریخی بود. پسر فدریکو، موسوم به **رایموندو د مادراتو ای گارتا** (rāymundo, i gārretā)، ۱۸۴۱–۱۹۲۰، نیز صورتساز و نقاش دورنماساز بود.

مادراتو خوسه د ای آگودو: ← مادراتو، خاندان.

مادراتو، رایموندو د ای گارتا: ← مادراتو، خاندان.

مادراتو، فدریکو د ای کونت: ← مادراتو، خاندان.

مادراتو، لویس د: ← مادراتو، خاندان.

مادرچاه (mādar.cāh)، آخرین چاه مجرای یک قنات که در آبده واقع است.

مادرخدائی[13] (mādar.xodā'i)، در جامعه‌شناسی، نوعی رابطه‌ی دودمانی که در آن مادر سرپرستی طایفه یا ایل را عهده‌دار است. در بسیاری از این نوع جامعه‌ها، اصل و نسب را از مادر میگیرند، و مادر است که نسبت به محل سکونت و سایر مقررات مربوط به اداره‌ی ایل و دودمان تصمیم میگیرد، و سایر افراد خانواده مجبور به اطاعت او هستند. در این گونه جامعه‌ها، اغلب برادرِ مادرِ خانواده قدرت و اختیاراتی بیش از پدر خانواده دارد. نیز ← پدرخدائی.

مادرشاه، مدرسه‌ی، اصفهان، ← چهارباغ، مدرسه‌ی.

مادر کوه، کوه، بلوچستان، ← تفتان.

مادره د دیوس[14] (mādre de dios)، اسپانیائی مادره ذ ذیوس (mādre ḍe ḍios)، رودی به طول 1'130 کمه در پرو و بولیوی که در ل بولیوی به رود بنی میریزد.

مادر هلاکو، مقبره‌ی، مراغه، ← گنبد کبود.

مادرید[15] (mādrid)، اسپانیائی **ماذرید** (māḍrid)، عربی **مجریط** (majrit)، شهر (در ۱۹۷۶ جه تخمیناً 3'750'000)، پایتخت و بزرگترین شهر اسپانیا، در کاستیل جدید، بر رود مانثانارس، مرکز عمده‌ی ارتباطات اسپانیا است. از لحاظ اهمیت بازرگانی و صنعتی تنها بارسلون با آن رقابت میکند. مقر اسقف، در ۱۸۳۶ دانشگاه از الکالا د انارس به این شهر منتقل شد. مادرید که در ابتدا قلعه‌ی مستحکم مورها بود، در ۱۰۸۳ به دست کاستیل افتاد، و فقط در ۱۵۶۱ بود که پایتخت اسپانیا شد. در قرن ۱۸م، در حکومت بوربونها، ترقی کرد و در همان زمان بود که کاخ

---

(۱) Malagasy (۲) Tuléar (۳) Tsiranana (۴) Ramanantsoa (۵) Ratsimandrava (۶) Maggiore (۷) Verbano (۸) Madeira (۹) Beni (۱۰) Madeira (۱۱) Porto Santo (۱۲) Madrazo (۱۳) matriarchy (۱۴) Madre de Dios (۱۵) Madrid

سلطنتی (موزه‌ی معروف فعلی پرادو) و سایر ابنیه‌ی زیبای آن ساخته شد. در مه‌ی ۱۸۰۸ قیام مردم آن علیه اشغالگران فرانسوی، پس از خونریزی شدید، سرکوب شد. در جنگ داخلی (۱۹۳۶–۳۹) مدت ۲۹ ماه تحت فرماندهی ژنرال خوسه میاخا[1] (xose miāxa؛ ۱۸۷۸–۱۹۵۸) در برابر محاصره‌ی شورشیان مقاومت کرد، ولی سرانجام در مارس ۱۹۳۹ تسلیم شد. بیشتر این شهر نوساز است. حومه‌ی غربی، مخصوصاً حومه‌ی تازه‌ساز سیوداد طی محاصره‌ای شدیداً آسیب دید.

مادرید، پیمان: ← ایتالیا، جنگهای؛ فرانسوای I.

مادریگال[2] (mādrigāl؛ فنس)، ایتالیائی مادریگاله (mādrigāle) به معنای شعر در زبان مادری، دو نوع مختلف موسیقی آوازی، یکی از قرن ۱۴م و دیگری از قرن ۱۶م. برای نخستین بار در آثار آهنگسازان قرن ۱۴م ایتالیا، چون یاکوپو دا بولونیا[3] (yācopo dā bolonyā، ح ۱۳۰۰– ح ۶۵) و فرانچسکو لاندینو[4] (یا لاندینی) (frāncesko lāndino؛ ۱۳۲۵–۹۷)، عنوان مادریگال برای آثار آوازی دو یا سه‌صدائی به کار رفته است. فورم ساختمانی مادریگال چنین است که هر دو یا سه بیت از اشعار آن با تکرار یک جمله‌ی معین از آهنگ خوانده میشود، ولی در پایان یک ریتورنلو [ایتالیائی، = برگشت]، که شامل دو بیت است، به آهنگ نوی خوانده میشود.

از قرن ۱۶م مفهوم مادریگال تا حدودی عوض شد و فورم آزادتری پیدا کرد. در آثار آهنگسازان نیمه‌ی اول این قرن، همچون فیلیپ وردلو[5] (filip verdlo؛ ف ۱۵۴۰)، کوستانتسو فستا[6] (kostāntso festā؛ ۱۴۹۰–۱۵۴۵)، و آدریان ویلارت[7] (ādriān vilārt؛ ۱۴۸۰–۱۵۶۲)، امکانات بیانی مادریگال وسیعتر شد و توجه خاصی به منعکس ساختن مفاهیم کلمات در ساختمان موسیقی مبذول شد. در نیمه‌ی ۲م قرن ۱۶م تکامل بیشتری در تکنیک مادریگال‌نویسی در آثار پالسترینا، ← اورلاندو دی لاسوس، آندرئا گابریلی[8] (āndreā gābrieli؛ ۱۵۱۰–۸۶)، و فیلیپوس د مونته[9] (fillipus de monte؛ ۱۵۲۱–۱۶۰۳) مشاهده میشود. اغلب مادریگال‌های این آهنگسازان پنج‌صدائی بوده و با روش تقلیدی[10] ساخته شده و در آنها جنبه‌ی توصیف کلمات در موسیقی به مقدار قابل توجهی منظور شده است. دوران نهائی مادریگال ایتالیائی را در کارهای لوکا مارنتسیو[11] (lukā mārentsio؛ ۱۵۵۳–۹۹)، کارلو جزوالدو[12] (kārlo je-zuāldo؛ ۱۵۶۰–۱۶۱۳)، و مونتوردی میبابیم که در آنها تجسم کلمات در موسیقی و روشهای نوینی در فن آهنگسازی جلب توجه میکند.

در اواخر قرن ۱۶م و اوایل قرن ۱۷م مادریگال، که از ایتالیا به انگلستان وارد شده بود، جلب توجه آهنگسازان انگلیسی را کرد و در ۱۵۸۸ بود که کتاب موزیکا ترانسالپینا، شامل مادریگالهای ایتالیائی که به انگلیسی ترجمه شده بود، در انگلستان منتشر شد. بین سالهای ۱۵۸۹ و ۱۶۲۷ در ح ۴۰ مجموعه مادریگال از سی آهنگساز مختلف انگلیسی انتشار یافت. در این مجموعه‌ها از آهنگسازانی چون ت. مورلی، جان ویلبی[13] (jān wilbi؛ ۱۵۷۴؟–۱۶۳۸)، تامس ویلکس[14] (tāmas wilks؛ ۱۵۷۵؟– ۱۶۲۳)، تامس بیتسن[15] (tāmas beytsan؛ ح ۱۵۷۰–۱۶۳۰)، اورلندو گیبنز، و بسیاری دیگر آثاری به چاپ رسید. سبک مادریگالهای انگلیسی معرّف توازن و زیبائی خاصی است و در آنها روش پولیفونیائی مادریگالهای ایتالیائی با شیوه‌ی هوموفونیائی (← پولیفونی) با اعتدال و ظرافت در هم آمیخته است.

مادک[16] (mādak) یا **مادگ آب اوون گولینذ**[17] (mādag āb owen guineđ)، ۱۱۵۰–۸۰، امیر نیمه‌افسانه‌ای ویلزی. در افسانه‌های ویلزی چنین آمده است که با ۱۰ کشتی عازم کشف امریکا شد (۳۰۰ سال قبل از کریستوف کلمب). موضوع منظومه‌ای از ر. ساوذی بوده است.

ماد کوچک، آذربایجان؛ ← ماد، قوم آریائی.

مادگ آب اوون گولینذ: ← مادک.

مادگی[18] (mādegi)، در گیاهشناسی، یکی از چهار قسمت اساسی گل که در مرکز آن قرار گرفته و پرچمها و گلبرگها و کاسبرگها آن را احاطه کرده‌اند. مادگی عضو ماده‌ی تولید مثل گیاه گلدار است که در پایه‌ی خود کیسه‌ای به نام تخمدان[19] دارد و در آن تخمکها[20] جای دارند که پس از گشنیزی به دانه تبدیل میشوند. مادگی تشکیل شده است از یک یا چند برگ بسیار تغییر شکل‌یافته (برچه‌ها[21]) که هر یک مشتمل بر یک تخمک است. گیاه ممکن است یک یا چند مادگی ساده داشته باشد که هر یک عضو جداگانه‌ای است، یا در گیاهان تکامل‌یافته‌تر ممکن است از جوش خوردن برچه‌های ساده به یکدیگر یک مادگی مرکب فراهم آمده باشد. در همه‌ی حالات، بالای تخمدان میله‌ای (خامه[22]) است که رأس آن به یک برجستگی (کلاله[23]، kolāle) ختم میشود؛ گرده بر کلاله مینشیند و جوانه میزند و در خامه پایین میرود تا به تخمدان برسد (← گرده‌افشانی). خامه معمولاً دراز و باریک است و کلاله چسبناک یا پُرزدار تا کار گرده‌افشانی بهتر تأمین شود. درجه‌ی تکامل گیاه نیز با محل قرار گرفتن تخمدان نسبت به قسمتهای دیگر معلوم میشود.

مادلن، لا، از اماکن ماقبل تاریخی؛ ← عصر حجر قدیم، قسمت III

مادورا[24] (mādurā)، جزیره (۴'۵۶۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ حه ۲'۴۴۷'۰۰۰)، اندونزی، نزدیک جاوه و، از جنبه‌ی اداری، جزئی از آن. محصولات عمده‌اش نمک، ماهیوک، برنج، کوپرا، قهوه، کاپوک، و تک است. از قرن ۱۱م تا قرن ۱۸م فرمانروایان جاوه بر آن تسلط داشتند.

مادول، دهستان، نیشابور؛ ← مازول، دهستان.

مادونا[25] (mādonā) [ایتالیائی، = بانوی من؛ ← مریم]، در هنر مسیحی، تصویر مریم باکره. از آغاز مسیحیت. در هنر بیزانسی، رمانسک، گوتیک، رنسانس، باروک و کلیه‌ی دوره‌های بعد از آن مشهود است. از تمام مراحل مهم زندگی مریم بر روی زمین و در بهشت تصاویری رسم شده است که میتوان گفت در مجسمه‌سازی گوتیک و نقاشی و مجسمه‌سازی رنسانس، که مریم منشأ دائمی الهام به شمار میرفته است، با شکوه هرچه بیشتر نمایان میباشد. از میان هنرمندان بیشمار رافائل، جووانی بلینی، بوتیچلی، کوردجو، تیسین، روبنس، و موریلیو به خاطر مادوناهایشان شهرت دارند. نیز ← عیسی، VII.

ماده[26] (mādde)، در فیزیک، هرچیزی که دارای جرم باشد و فضا اشغال کند. هسته‌ی اصلی ساختمانی ماده‌ی معمولی را الکترونها، پروتونها، و نوترونها تشکیل میدهند، گرچه بسیاری از "ذرات ابتدائی" دیگر (مثلاً پوزیترون) نیز در طبیعت وجود دارند که ممکن است آنها را از سازاهای ماده دانست. عموماً میتوان یک شیء مادی را متعلق به یکی از چهار حالت ماده ــ جامد، مایع، گاز، و ⇐ پلاسما ــ شمرد.

منظمترین حالت ماده در جامدات متبلور یافت میشود، که مولکولهای آنها در یک آرایش سه‌بعدی منظم قرار گرفته‌اند (← بلور). این گونه جامدات ممکن است هادیهای حرارتی و برقی بسیار عالی (مثلاً فلزات)، عایق (مثلاً گوگرد)، یا نیمهادی (مثلاً ژرمانیوم) باشند. اغلب عناصر، در دماهای پست، به حالت متبلور وجود دارند. با ازدیاد دما، در دمائی موسوم به نقطه‌ی ذوب (← ذوبان)، جامد تبدیل به مایع میشود. در این حالت، مولکولها دیگر مواضع متقارن یا حتی ثابت نسبت به مولکولهای مجاور ندارند، گرچه در مجاورت هم باقی میمانند؛ بنابراین، یک عنصر مایع تقریباً دارای همان وزن مخصوص و تراکمپذیری حالت جامد آن است. با ازدیاد دما تا نقطه‌ی جوش (← غلیان)، مایع به حالت گاز در میآید. مولکولهای گاز به طور کلی از لحاظ فیزیکی، جز در زمانهای کوتاهی که با یکدیگر برخورد میکنند، در مجاورت هم نیستند، و به همین جهت است که گازها بآسانی تراکم‌پذیرند. باز هم با بالا رفتن بیشتر دما، مولکولهای برانگیخته‌ی گاز یونیده میشوند (← یونش)، و حالت ⇐ پلاسما به وجود میآید. یک توده‌ی پلاسمائی دارای حالت خنثای برقی است، گرچه ذرات سازای آن منفرداً دارای بار برقی هستند. بر خلاف گازها، پلاسماها بآسانی برق را هدایت میکنند، و میتوانند بشدت تحت تأثیر میدانهای برقاطیسی قرار گیرند. اصولاً میتوان حالتی بعد از حالت پلاسما برای ماده تصور کرد که در آن دما به اندازه‌ای بالا است که هسته‌های اتم خود به ذرات ابتدائی تجزیه میشوند. شاید چنین حالت در مرکز بعضی ستارگان داغ وجود

---

(۱)Miaja (۲)madrigal (۳)Bologna (۴)Landino (۵)Verdelot (۶)Festa (۷)Willaert
(۸)Gabrieli (۹)Monte (۱۰)imitative (۱۱)Marenzio (۱۲)Gesualdo (۱۳)Wilbye (۱۴)Weelkes
(۱۵)Bateson (۱۶)Madoc (۱۷) Madog ap Owain Gwynedd (۱۸)pistil (۱۹)ovary (۲۰)ovules
(۲۱)carpels (۲۲)style (۲۳)stigma (۲۴)Madura; Madoera (۲۵)Madonna (۲۶)matter

داشته باشد.
ماده، اصالت: ← اصالت ماده، مذهب.
ماده، ضد: ← ضد ذره.
ماده، مذهب اصالت: ← اصالت ماده، مذهب.
مادها: ← ماد، قوم.
ماده تاریخ، در علم بدیع، سخنی که در تاریخ پیشامدی ـ چون مرگ کسی یا ساختن بنائی و جز اینها ـ در مصراعی یا بیتی چنان پردازند که چون مجموع حروف آن را به حساب جمل شماره کنند سال آن پیشامد پدیدار گردد؛ مانند (احمد گلچین معانی)؛

وحید گنج ادب بود و شد نهان در خاک
(۱۳۶۱ هق)

لسان شعر و ادب بی وحید گویا نیست
(۱۳۲۱ هش)،

که در رثاء وحید دستگردی سروده شده است.
مادهیا پرادش: ← مدهیا پرادش.
ماده‌ی بین ستارگان[1] یا **گاز فلکی** یا **غبار فلکی** یا **غبار کیهانی،** گاز و غبار بسیار رقیق موجود در فضای میان ستارگان، مخصوصاً در کهکشانه‌های مارپیچ و کهکشانه‌های نامنظم. سحابیهای صدوری زیبا، یعنی سحابیهائی که از خود تشعشع صادر میکنند، مانند سحابی جبار، ابرهای روشنی هستند که بر وجود گاز در فضای وسیع میان ستارگان دلالت دارند. مقادیر کوچکی از ذرات غبار رقیق کیهانی سحابیهای تاریک را میسازند، و آنها ابرهای گسترده‌ای هستند که به صورت لکه‌های تاریکی در قسمتهای درخشان کهکشان ما دیده میشوند. بنا بر بهترین تخمینهائی که در دسترس است، ترکیب جرمی گاز بین ستاره‌ای ۶۵٪ ئیدروژن و نزدیک ۳۵٪ هلیوم است، و مقدار همه‌ی عناصر دیگر از ۰٫۱٪ تجاوز نمی‌کند. در فهرست این عناصر کربون و نیتروژن و اکسیژن مقدم است، و پس از آنها کلسیوم و سودیوم و پوتاسیوم و تیتان، و سپس شاید همه‌ی عناصر دیگر، مثلاً آهن، میآید. در کهکشان ما، قسمت گازی بیش از ۲٪ جرم آن را تشکیل نمیدهد، ولی در نواحی نزدیک خورشید ممکن است جرم گاز بین ستاره‌ای به یک پنجم جرم کلی ماده‌ی بین ستاره‌ای برسد. غبار کیهانی محتملاً از ترکیبات مولکولی ساده‌ی ئیدروژن با کربون و نیتروژن و اکسیژن و اندکی از آمیخته‌های فلزی ساخته شده است. قطر ذرات ۱/۴۰٬۰۰۰ سم است، و احتمالاً اندکی کشیده‌اند. جرم غبار کیهانی از ۱٪ جرم گاز بین ستارگان تجاوز نمیکند.

گاز بین ستاره‌ای ممکن است از راههای گوناگون مورد پژوهش واقع شود. اگر در میان ابرهائی از این گاز، یا در مجاورت آنها، ستارگان بسیار داغی قرار گرفته باشد، این ابرها درخشنده میشوند و به صورت سحابیهای صدوری میدرخشند. تشعشع فوق بنفش ستاره به وسیله‌ی اتمهای گاز سحابی جذب میشود؛ در نتیجه این اتمها الکترونهای خارجی خود را از دست می‌دهند (یونیده میشوند)؛ بازمانده‌های اتمی دارای بار مثبت الکترونهای آزاد را جذب میکنند و تجدید ترکیبهای اتفاقی صورت میگیرد؛ نور مرئی سحابی محصول فرعی همین فرایند تجدید ترکیب است.

اگر ابر گازی تاریکی در خط دید میان زمین و یک ستاره‌ی دور حایل شود، آن ابر خطوط جذبی اضافی معینی در طیف ستاره ایجاد میکند. این خطوط جذبی با وضوحی که دارند از خطوط جذبیی که منبع آنها خود ستاره است تشخیص داده میشوند؛ و نیز به علت آنکه سرعت شعاعی (نزدیک شدن یا دور شدن) ابرها با سرعت شعاعی ستاره تفاوت دارد، این خطوط نسبت به سایر خطوط طیف ستاره جا به جا شده‌اند. در بعضی از حالات خطوط جذبی بین ستاره‌ای متعدد دیده میشود، و این علامت آن است که چند ابر بین ستاره‌ای بر خط دید قرار گرفته است.

ئیدروژن اتمی خنثی، در طیف رادیوئی. خطی در طول موج ۲۱ سم ایجاد میکند. مقدار کلی تشعشع ۲۱سانتیمتری که به زمین میرسد بسیار کم است، ولی وسایل جدید کشف اشعه اجازه‌ی آن را میدهد که این تشعشع به صورت کامل مورد مطالعه واقع شود. نه‌تنها با تلسکوپ رادیوئی میتوانند جهتی را که تشعشع ۲۱سانتی‌متری از آن میرسد پیدا کنند، بلکه، با اندازه‌گیری دقیق جا به جا شدن نسبت به سایر بسامدها، تعداد اتمهای ئیدروژن خنثی را در هر خط دید تخمین میزنند، و فاصله‌ی احتمالی ابرها را بر مبنای سرعتهای مشاهده‌شده‌ی نزدیک شدن یا دور شدن آنها نسبت به زمین معین میکنند. از همین راه است که شکل توزیع ابرهای گازی در کهکشان ما آشکار شده است

یکی از فواید مطالعات نجومی رادیوئی گاز بین ستاره‌ای آن است که بدین وسیله به قسمتهائی از دستگاه کهکشان خودمان دسترس پیدا میکنیم که از لحاظ بصری همیشه برای ما پنهان بوده است. امواج رادیوئی که در این کهکشان یا ماوراء آن تولید شود، از میان ابرهای غباری فضای بین ستارگان میگذرد، بی‌آنکه شدت آن کاهش محسوسی پیدا کند. چنان مینماید که دستگاه کهکشانی ما در بستری از هاله‌ی گازی بسیار رقیق و با دمای بسیار زیاد قرار گرفته است. میدانهای مغناطیسی این هاله الکترونهای آزاد موجود را میشتابانند، و به این ترتیب تشعشعات رادیوئی، مخصوصاً با طول موج‌های متری، تولید میشود. اتمهای گازیِ شتابانیده‌شده به وسیله‌ی میدان مغناطیسی عظیم کهکشان ما، محتملاً مهمترین منبع اشعه‌ی کیهانی است.

غبار کیهانی جزء کوچکی از ماده‌ی بین ستارگان را تشکیل میدهد، ولی بسهولت در سحابیهای تاریک قابل ملاحظه است. سحابی تاریک "کیسه‌ی زغال"، نزدیک صورت فلکی صلیب جنوبی، بهترین نمونه است، ولی تنها در عرضهای جنوبی میتوان آن را مشاهده کرد. نمونه‌های نیمکره‌ی شمالی آن عبارت است از سحابی "س اسب" در صورت فلکی جبار، و سحابی "شکاف بزرگ" که همچون کمربند تاریکی از صورت فلکی دجاجه تا صورتهای عقرب و قوس ممتد است. ذرات غبار کیهانی به نور ستاره‌هائی که از میان آنها دیده شود رنگ قرمز مشخصی میدهد. گاه سحابی تاریک با منعکس کردن نور ستاره‌های نزدیک آن حالت سحابی انعکاسی پیدا میکند و مرئی میشود، مانند سحابی ثریا. بسیار اتفاق می‌افتد که نور ستارگان رمیدشده در پشت یک سحابی تاریک به صورت خفیف میقطبد (← قطبش)، و این خود میرساند که ذرات ابر تا حدی حالت کشیده دارند و در امتداد میدانهای نیروی مغناطیسی کهکشانی قرار گرفته‌اند.

سحابیهای روشن و تاریک در مطالعه‌ی سیر تکاملی ستارگان اهمیت خاص دارند، از آن جهت که کوچکترها و متراکمترهای آنها احتمالاً از هر جسم فلکی قابل رؤیت دیگر به مرحله‌ی پیش از ستاره‌ای نزدیکترند. غالباً سحابیهای بسیار کوچک و متراکم، به نام گویچه‌ها، همچون نشانه‌های تاریک مدوری مشاهده شده است.
ماده‌ی جدلی، اصالت: ← مادی احتجاجی، مذهب.
ماده‌ی معدنی: ← کانی.
مادی، زبان، از ← زبانهای ایرانی که در سرزمین ماد رواج داشته. اثر مستقلی ازین زبان هنوز به دست نیفتاده، ولی برخی از لغات آن در کتیبه‌های شاهان هخامنشی به جای مانده است.
مادی احتجاجی، مذهب (māddie ehtejāji) یا **ماتریالیسم دیالکتیک**[2] (māteriālism diālektik) یا **اصالت ماده‌ی جدلی** (esālate māddeye jadali)، فلسفه و جهان‌بینی کمونیسم، مبنی بر نظریات فلسفی و اجتماعی و اقتصادی کارل مارکس و انگلس، که در برابر ایدآلیسم یا ← مذهب اصالت تصور قرار دارد. این مکتب، برخلاف ایدآلیسم، معتقد است که همه‌ی فعالیتهای ذهنی و معنوی انسان پایه‌ی مادی دارد، و مفاهیم و معانی وابسته به ماده و برانگیخته از آنند نه ماده از مفاهیم و معانی، و بدین ترتیب، وجود هر امر فوق طبیعی و روحانی مجرد و معنوی محض و جوهر مفارق را نفی میکند. اما ماتریالیسم دیالکتیک به این اکتفا نمیکند، و معتقد است که تحولات ماده و، به تبع آن، تحولات اقتصادی و اجتماعی و تاریخی انسان تابع قوانین عمومی و کلی دیالکتیک ـ یعنی جدال اضداد و ترکیب آن در صورتی نو، و جدال این صورت نو با ضد خود، و ترکیب با آن در صورت نو دیگر ـ است، که در نتیجه‌ی آن کمیات به کیفیات تبدیل میشود. بدین گونه، اصالت ماده‌ی جدلی با اصالت ماده‌ی مکانیکی فرق بارز دارد، زیرا اصالت ماده‌ی مکانیکی، از قبیل ماتریالیسم یونانیان قدیم، فقط به اثر‌پذیری مکانیکی ذهن و فعالیتهای معنوی از ماده معتقد است، و آن تحول خلاّقی را که در نتیجه‌ی جمع و نفی و ترکیب اضداد پیدا میشود، و نیز حصول صور عالیتر و برتر را، از این تحول، نمیشناسد. اصطلاح دیالکتیک در این فلسفه مأخوذ از منطق دیالکتیک هگل است، که دیالکتیک به معنی جدال و ترکیب اضداد را در جهان مفاهیم و معنویات میدانست، و مارکس به قول خودش آن را تصفیه کرد، و جنبه‌های نامفهوم

(۱) interstellar matter (۲) dialectical materialism

آن را از جنبه‌های معقول آن جدا ساخت، و قوانین دیالکتیک را بر عالم ماده و تحولات آن منطبق کرد.

ماتریالیسم دیالکتیک اشیاء را به صورت مجرد و انتزاعی و نیز ساخته و پرداخته نمینگرد، بلکه آنها را در حرکات و تغییرات و در روابطشان با یکدیگر و تأثیر و تأثر آنها از یکدیگر مشاهده میکند. زنجیره‌ی اشیاء به هم پیوسته است، و دانه‌های آن تحول و صیرورت یا هست شدن و نیست شدن است. در این زنجیره، چیزی ثابت و برجای نیست، و آنچه دانه‌های آن را به هم میپیوندد حرکت و تغییر مداوم است. نیروئی که این حرکت و تغییر دائم از آن بر میخیزد جدال جنبه‌های متضاد و متناقض خود اشیاء است. افزایش و کاهش کمّی اشیاء در یک مرحله‌ی معین، یعنی در مرحله‌ای که کششهای درونی به نقطه‌ی اوج برسد، موجب تغییرات کیفی میشود. توسعه و افزایش کمّی فئودالیته، توأم با کششها و جدالهای درونی جامعه، به تغییر کیفی جامعه به بورژوازی منجر میشود، و افزایش و توسعه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری، همراه با تضادها و کششهای درونی آن جامعه، به تغییر کیفی جامعه به سوسیالیسم منتهی میشود، همچنانکه تغییرات کمی در دانه‌ی گیاه آن را از صورت دانه خارج میسازد و به صورت خود گیاه در می‌آورد.

ماتریالیسم مکانیکی علم انسان را فقط از راه حواس میداند، در صورتی که ماتریالیسم دیالکتیک حواس تنها را برای دریافت حقیقت کافی نمیداند. علم در نتیجه‌ی روابط متقابل انسانها در جامعه حاصل میشود، و معیار حقیقت عمل اجتماعی است. اگر فردی در جنگلی یا بالای کوهی بتنهائی بزرگ شود، دریافت حواس او، چون با محک اجتماع و روابط متقابل افراد آزمایش نشده است، علم محسوب نمیشود، زیرا امکان اشتباه و خطا در آن فراوان است، ولی این اجتماع است که چون فلفل را تند و شکر را شیرین گفت دیگر در آن تردیدی راه نمییابد. در مراحل بالاتر علم نیز همین طور است. تحقیقات دانشمندی در آزمایشگاه خود ضامن واقعیت و حقیقت آن نیست؛ این تأیید و تأکید علمای دیگر است که صفت حقیقت به آن می‌بخشد. در اموری که به اصطلاح غیر مادی است، و معنوی و روحانی است، جوامع با هم اتفاق نظر ندارند، و بنا بر این، آن معیار اجتماعی برای حقیقت حاصل نیست، و به همین جهت، ماتریالیسم دیالکتیک آن را نفی میکند. تنها در پدیده‌های مادی است که همه‌ی افراد بشر به یکسان حکم میکنند.

ماتریالیسم دیالکتیک تاریخ بشر را محصول وضع اقتصادی انسان ــ یعنی روابط مادی و اقتصادی طبقات تولید کننده و بهره‌گیرنده ــ میداند. جدال این اضداد، یعنی طبقه‌ی سودآور و سودگیر، یا طبقه‌ی محکوم و طبقه‌ی حاکم، مسیر تاریخ را تعیین میکند. زندگی معنوی و ذهنی انسان، و عقاید و آراء و مقاصد او منعکس کننده‌ی وضع مادی و طرز زندگی او است. رشد وضع مادی و اقتصادی او رشد وضع انسانی او را در پی دارد. مناسبات تولیدی و ملکی افراد جامعه ساختمان جامعه را از حیث طبقات تعیین میکند. سازمانهای اجتماعی و عقاید و اصولی که بر جامعه حکمفرما است روبنای پایه‌ی اقتصادی آن است، ولی بهبود و توسعه‌ی وسایل تولید همیشه با تغییرات سریع در روبنای اجتماع همراه نیست، زیرا روابط موجود و قدیم جلو این تغییرات را میگیرد. نتیجه‌ی آن پیشرفت و این مقاومت ظهور علامات انقلاب اجتماعی است، که در نتیجه‌ی آن، روابط موجود در تولید و مصرف و سودآوری و سودگیری بتدریج یا بشدت تغییر میکند، و سازمانهای تازه و عقاید و افکار تازه جای سازمانهای کهن را میگیرد. نظام فئودالیته در نتیجه‌ی همین جدال اضداد و جدال طبقات جای خود را به نظام سرمایه‌داری داد، و نظام سرمایه‌داری در نتیجه‌ی جدال اضداد داخلی آن جای خود را به نظام اجتماعی اشتراکی خواهد داد. تاریخ داستان این جدالها است، و هر تاریخی که به شرح این جدالها نپردازد قصه و افسانه است.

مارکس در کتاب کاپیتال و انگلس در تألیفات متعدد خود فلسفه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک را پیریزی کردند، و لنین به دفاع از آن برخاست و، به تأکید و ابرام، آن را فلسفه‌ی اساسی احزاب کمونیسم جهان قرار داد. به عقیده‌ی او، درک فلسفه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک از طرف احزاب کمونیسم مانع نفوذ عقاید و افکار مخرب و فاسد دیگر میشود، و صراحت و روشنی و قدرت منطقی و استحکام و وحدت حزب را نگاه میدارد.

مادیرا، جزایر: ← مادرا، جزایر.

مادریاگا[1]، سالوادور د (sālvādor de mādāriāgā)، ۱۸۸۶–۱۹۷۸، نویسنده و سیاستمدار اسپانیائی. متصدی مشاغل سیاسی بود؛ در جامعه‌ی ملل هم سمتهائی داشت، ولی شهرتش به واسطه‌ی رساله‌های تاریخی (در باره‌ی بولیوار، کریستوف کلمب، و ارناندو کورتس) و مطالعاتی تاریخی است که در آن به تجزیه و تحلیلهای روانی ملل پرداخته است. از آثارش نبوغ اسپانیا (۱۹۲۳)، انگلیسها، فرانسویان، و اسپانیائیها (۱۹۲۸)، و تصویر اروپا (۱۹۵۲) است که در باره‌ی آثار میلیتاریسم اروپائی است.

مادر لود[2] (mādər lōd) [انگل. = رگه‌ی معدنی مادر]، پهنه‌ای کمربندی از کوارتز طلادار، قسمت مرکزی ایالت کالیفرنیا، کشیده، ش رودهای ساکرامنتو و سن اواکین و غ جبال سیرا نوادا. معمولا پهنه را به نواری به طول 110 کیلومتر و عرض 1,6–10,5 کیلومتر محدود می‌کنند.

مادرو[3]، فرانثیسکو ایندالسیو (frānţisko indālesio mādero)، ۱۸۷۳–۱۹۱۳، سیاستمدار مکزیکی، رئیس جمهور (۱۹۱۱–۱۳) مکزیک، از قهرمانان دموکراسی و اصلاحات اجتماعی، رهبر انقلاب بزرگ 1910 بر ضد پ. دیاس بود، ولی وقتی به حکومت رسید از عهده‌ی عوامل انقلابی که بیدار شده بودند بر نیامد. سرانجام ← و. اوئرتا دولت او را سرنگون کرد، و ماذرو توقیف و به عنوان اینکه قصد فرار داشته تیرباران شد.

ماذرید، پایتخت اسپانیا: ← مادرید.

مئذنه: ← مناره.

مار، خزنده‌ای از راسته‌ی اوفیدیا (Ophidia) دارای تنه‌ی باریک و دراز پوشیده از پولک (فلس)، بی‌دست و پا یا تنها دارای اثر کوچکی از پا، با زبان دوشاخ کشدار و دندانهای خمیده به طرف داخل. چشمهای مار پوشیده از پولکهای شفاف (به جای پلکهای متحرک) است؛ گوش ندارد و تنها یک ریه‌اش رشد کرده است. پوست آن معمولاً در هر سال چند بار می‌افتد. حرکت مار به توسط عضلات تنه و به کومک پولکهای دراز شکم و انتهای دنده‌ها است. از ح 3000 جنس مار ح 80٪ آنها زهر ندارند. زهر مار که به وسیله‌ی غدد بزاقی تولید میشود از راه دندان مجوف وارد بدن حیوانات دیگر میشود. همه‌ی مارها گوشتخوارند.

مار، کلمه‌ی سریانی به معنی آقا که بیشتر در مورد قدیسان و به جای عنوان قدیس به کار میرفته است، مثلا، مار مارون.

مار، ارل آو (ërl av mär*)، لقب اعضای خاندان اسکاتلندی ارسکین (e:rskin)، که از نام ناحیه‌ی قدیم مار، ش اسکاتلند مرکزی، در ابردین‌شر حالیه، آمده است. نیز ← مار، جان ارسکین، اولین، دومین، و ششمین ارل آو مار.

مار[4]، جان ارسکین (jän e:rskin mär)، ملقب به(اولین) **ارل آو مار**، ف ۱۵۷۲، نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۷۱–۷۲) اسکاتلند و سرپرست شاه جوان جیمز VI (جیمز I انگلستان).

مار[4]، جان ارسکین، ملقب به (دومین) **ارل آو مار**، ۱۵۵۸–۱۶۳۴، سیاستمدار و از اشراف اسکاتلند، پسر جان ارسکین، ملقب به اولین ارل آو مار. در ۱۵۷۸ سرپرستی جیمز VI (جیمز I انگلستان) را به عهده گرفت. بعدها مسئله‌ی جانشینی جیمز را به تاج و تخت انگلستان ترتیب داد.

مار[4]، جان ارسکین، ملقب به (ششمین) **ارل آو مار**، ۱۶۷۵–۱۷۳۲، رهبر برجسته‌ی اسکاتلندی جکوبایتها. در وحدت اسکاتلند با انگلستان نقش برجسته‌ای به عهده داشت. شورش (۱۷۱۵) او به طرفداری از مدعی پیر (← استوارت، جیمز فرانسیس ادوارد) عقیم ماند، و او به فرانسه گریخت.

مار[5]، یوری نیکولایویچ (yuri nikolāyevic mär)، ۱۸۹۳–۱۹۳۵ مستشرق روسی. در زبان‌های ایرانی و ادبیات فارسی تخصص داشت، و به مرض سل در گذشت. وی دو بار به ایران آمد، بار اول در ۱۹۲۵ و بار دوم هنگام هزاره‌ی فردوسی (۱۳۱۳ هش). عمده‌ی آثار مهم او به صورت تحقیقی در مجله‌ها و مجموعه‌ها طبع شده است. کتابهای اوپسانیه (opisäniye) در شرح نسخه‌ای از انجیل فارسی به خط گرجی، و فقاللغه‌ی فارسی از اوست.

مارا[6]، ژان پول (jän pol märä)، ۱۷۴۳–۹۳، انقلابگر فرانسوی؛ مت نوشاتل، سویس.

(۱)Madariaga (۲)Mother Lode (۳)Madero (۴)Mar (۵)Marr (۶)Marat

پزشک و دانشمند بود و در ۱۷۸۹ به سیاست روی آورد، و روزنامه‌ی دوست مردم را بنیاد گذاشت که در آن به هر کس که صاحب قدرت بود بسختی و کینه‌توزانه حمله میکرد. پس از آنکه از انتشار روزنامه‌اش جلوگیری شد، وی پنهانی به انتشار آن پرداخت. مقاله‌های او در بر انداختن (سپتامبر ۱۷۹۲) سلطنت مؤثر بود. ح یک ماه به زندان افتاد (۱۷۸۹)؛ به نمایندگی کنوانسیون انتخاب شد، و در مجلس یکی از رهبران کوردلیه‌های افراطی بود، و به جنگ سختی بر ضد ژیروندیان پرداخت. بیماری پوستی او را ناچار کرده بود که بیشتر اوقات خود را در حمام گرم به سر برد، و در حمام بود که ش. کوردە او را با کارد کشت.

مارابو[1] (mārābu)، نام سودانی آن **ابوسعن** (abuso'n) [عربی، = دارنده‌ی مَشک، به مناسبت چیزی شبیه مشک که زیر گلویش آویخته است]، پرنده‌ی افریقائی تنومندی از تیره‌ی لک‌لک. پاهای بلند و منقار درازی دارد، و بلندی قامتش به ۱٫۵ متر و فاصله‌ی دو نوک بالهای گسترده‌اش به ح ۳ متر میرسد. گونه‌ای نزدیک به آن نیز در هندوستان زندگی میکند. پرهای بلند دم آن زمانی برای تزیین لباسهای زنان بسیار به کار میرفت.

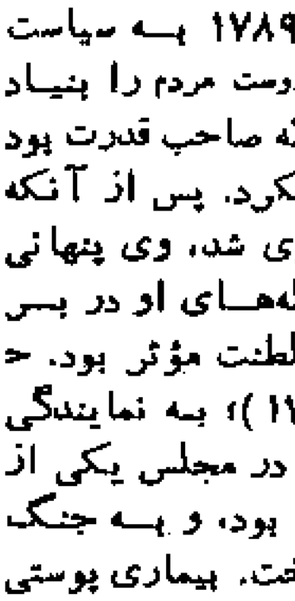
مارابو

مار آپی[2]، در نجوم، صورت فلکی کوچکی نزدیک قطب جنوب آسمان؛ نیز ← نقشه‌ی آسمان در صص ۱۵۹۰ و ۱۵۹۲.

ماراتچی، مترجم قرآن؛ ← قرآن، قسمت X.

ماراتون[3] (mārāton)، دهکده و دشتی در یونان قدیم، ل‌ش آتن، که در آنجا در ← جنگهای مدی در زمان داریوش بزرگ آتنیها ایرانیان را شکست دادند (۴۹۰ ق‌م). یکی از یونانیان به جانب آتن دوید تا خبر این پیروزی را به مردم آتن بدهد. **مسابقه‌ی دو ماراتون** از همین موضوع نام گرفته است. این مسابقه، که در ۱۹۰۸ به ۴۲٫۱۹۵ متر تثبیت شد، از همان آغاز (۱۸۹۶) در شمار بازیهای اولمپیک قرار گرفت (← اولمپی، مسابقات).

ماراتون، مسابقه‌ی دو: ← ماراتون، دهکده در یونان قدیم.

مارائی[4] یا **ماراتا، کارلو** (kārlo mārātti, -etta)، ۱۶۲۵–۱۷۱۳، نقاش باروک و حکاک ایتالیائی، از مکتب رومی. فرسکوهای رافائل در واتیکان را ترمیم کرد، و خازن تابلوهای نقاشی واتیکان شد. تعدادی تصاویر تمثیلی خلق کرد که یک نمونه‌ی آن فرسکوی سقف کاخ آلتیری در رم است.

مارائو[5] (mārājo)، جزیره (۳۶٬۲۶۰ کم، طول ح ۲۴۰ کم و عرض ح ۱۶۰ کم)، ل‌ش بزریل، بر دلتای رود آمازون، که این رود را به آمازون (به معنی اخص) و رود پارا منقسم میکند. تپه‌های ماقبل تاریخی آن، که از کاوش آنها سفالینه‌های زیبا به دست آمده است، شهرت دارد.

ماراسپند، در آیین زردشتی؛ ← مهراسپند.

ماراسفند، در آیین زردشتی؛ ← مهراسپند.

ماراکاندا، نام قدیم یونانی سمرقند.

ماراکای[6] (mārakāy)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۹۳٬۰۰۰)، کرسی ایالت آراگوا، ل ونزوئلا، بر انتهای شرقی دریاچه‌ی والنسیا. یک شهر تجارتی، کشاورزی، و صنعتی است، و قسمت عمده‌ی گوشت، لبنیات، و مواد خام را برای کاراکاس فراهم میسازد. ماراکای را در آغاز قرن ۲۰ م خ. و. گومس، به صورت یک شهر مدرن درآورد.

ماراکایبو[7] (mārākāybo)، بندر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۶۶۰٬۰۰۰)، ل‌غ ونزوئلا، دومین شهر بزرگ ونزوئلا، بر دریاچه‌ی ماراکایبو. از صادرات نفت، قهوه، کاکائو، و شکر است. **دریاچه‌ی ماراکایبو** (ح ۱۳٬۲۱۰ کم) در ۱۴۹۹ به توسط آ. وسپوچی کشف شد، و از ۱۹۱۸ استخراج نفت در اطراف آن اهمیت بسیار یافته، و فراورده‌های نفتی از راه دریاچه و کانالی که آن را به خلیج ونزوئلا مرتبط میکند حمل میشود.

ماراکایبو، دریاچه‌ی: ← ماراکایبو، بندر.

مارامو، مبلغ مانویت؛ ← مانی، قسمت II.

مارامورش، رومانی؛ ← کریشانامارامورش.

ماران، قلعه‌ی: ← قلعه‌ی ماران.

مارانکوه، قلعه‌ی، ← کجور.

مارانیائو[8] (mārānyão)، ایالت (۳۲۸٬۶۶۳ کم، در ۱۹۷۰ جم ۲٬۹۴۷٬۵۷۶)، ل‌ش بزریل؛ کرسیش سالو لویس. از ل به قطا محدود است، و اغلب سکنه‌ی آن در دشتهای پست و داغ ساحلی زندگی میکنند. در ج آن دره‌های بارآوری واقع است که در آنها پنبه، نیشکر، برنج، و توتون به عمل میآید. در ۱۶۱۲ فرانسویها درین ناحیه سکنی گزیدند، ولی در ۱۶۱۵ پرتغالیها جانشین آنان شدند.

مارانیون[9] (mārānyon)، رود امریکای جنوبی، به طول ۱٬۶۰۰ کم، و از سرچشمه‌های آمازون، که اغلب جزء آمازون شمرده میشود. در غ قسمت مرکزی پرو سرچشمه میگیرد.

مأرب (ma'reb) یا **مارب** (māreb)، شهری در ج‌غ شبه جزیره‌ی عربستان، که در دورانهای قدیم پایتخت دولت سبا بوده است. خرابه‌های شهر قدیمی مأرب را سیاحان اروپائی[آرنو[10](ārno)، در ۱۸۴۳؛ ژ. آلوی، در ۱۸۶۹ ؛ و گلازر، در ۱۸۸۸] در قرن ۱۹ م بازدید کرده‌اند، و به گفته‌ی ایشان، در دشتی به نام سبا قرار دارد که ارتفاعش از سطح دریا ۱٬۱۶۰ متر است، و تا ش کوه بلق (balaq) ممتد است، و وادی اذنه (azana) آن را مشروب میکند. قصبه‌ی مأرب امروزی در آن ناحیه بر پشته‌ای در ل‌ش صنعا، در یمن، در عا ۱۵°۲۶′ و طـ ۴۳°۱۶′ قرار دارد، و فاصله‌ی آن از بحر احمر و خلیج عدن هر دو تقریباً ۱۰ روز راه است. مأرب مرکز دولت پادشاهی سبا بوده و بر سر راه کاروانی مهمی قرار داشته است که سرزمینهای مولد بخور را به مدیترانه وصل میکرده است.

وادی اذنه، به مرور زمان، راهی از میان ارتفاعات بلق باز کرده و آن را به دو قسمت بلق القبلی (balaqo 'l.qebli) و بلق الاوسط (balaqo 'l.'asat) تقسیم کرده بوده است. دولتهای سبا در میان این شکاف سدی ساخته بودند که طول آن به ۷۷۰ قدم میرسیده است، و آب وادی پشت آن جمع میشده است. گلازر محل این سد را دیده و آن را به دقت وصف کرده است. آن قسمت از سد که در برابر آب قرار داشته است از سنگهای ناتراشیده ساخته شده و ملاط آن چنان محکم است که جدا کردن سنگها از هم امکانپذیر نیست. این سد به مقدار یک ساعت و نیم راه از مأرب دور است. و در طرفین آن دو آب‌بند تعبیه شده است، که یکی از آن دو به مربط الدم (marbato 'd.demm) معروف است. در آنجا، تخته‌سنگ بزرگی است که ح ۷ تا ۸ متر از سطح بستر وادی ارتفاع دارد، و بر آن دو کتیبه موجود است، که معروف به "گلازر شماره‌ی ۵۱۳" و "گلازر شماره‌ی ۵۲۳" میباشد. برای وصف دقیق آب‌بندها و ترعه‌ها و دستگاههای پخش آب باید به کتب مفصل و مخصوصاً توصیفهای گلازر مراجعه کرد. ظاهراً این سد بزرگ توانائی تحمل فشار آب جمع‌شده میان کوههای بلق را نداشته است، و به همین جهت، در ل‌ش آن، سد دیگری به نام مبنی الحشرج (mabna 'l.hašraj) ساخته بودند، که در غ مأرب قرار داشت، و برای تنظیم آبهای وادی السائله (vāde 's.sā'ela) بوده که به وادی اذنه میریخته است. ساختمانهای مختلف سد، چنانکه از کتیبه‌های گوناگون بر میآید، از زمانهای مختلف بوده است. مثلاً، آب‌بندهای جنوبی از زمان مُکَرِّبها بوده است. به موجب کتیبه‌ی گلازر شماره‌ی ۵۵۴، پادشاه شرحبیل یعفور (šarahbil ya'fur) در ۴۴۹ ب‌م تعمیرات مهمی در این سد به عمل آورده بوده است، ولی این تعمیر بیش از یک سال دوام نیاورده و در سال ۴۵۰ آب در ساختمانهای سد شکاف وارد ساخته است، و باز تعمیرات اساسی در آن به عمل آمده است. از کتیبه‌ی گلازر شماره‌ی ۶۱۸ بر میآید که، در زمان تسلط (۵۴۲ ب‌م) ابرهه‌ی حبشی بر یمن، شکاف دیگری در سد پیدا آمده، و عملیات مهم دیگری ضرورت پیدا کرده است. ولی این عملیات سودی نبخشیده، و فاجعه‌ی نهائی روی داده، و سد در هم شکسته، و دشت حاصلخیز سبا به بیابان خشک بدل شده است.

سیل ناشی از شکستن سد مأرب که به سیل عرم (selye arem) [سیل العرم (-.l' saylo 'arem')] معروف شده است، در قرآن مجید نیز ذکرش آمده است، و به موجب آن، علت آن ناسپاسی مردم سبا بوده است. در تفاسیر، عرم را به معنی موشهائی که سد را سوراخ کرده‌اند ذکر نموده‌اند. به موجب تفاسیر، این سد را بلقیس، ملکه‌ی سبا، در میان دو کوه، از سنگ و قیر ساخته بود، و در آن شکافهائی تعبیه کرده بود که آب به مقدار احتیاج مردم از آن بیرون می‌

---

(۱)marabou (۲)Hydrus (۳)Marathon (۴)Maratti; Maratta (۵)Marajó (۶)Maracay
(۷)Maracaibo (۸)Maranhao (۹)Marañón (۱۰)Arnaud

ریخت. از این رو، بلاد سبا از حاصلخیزترین و باصفاترین بلاد عربستان شد. ولی، چون مردم ناسپاسی کردند، و سخنان پیامبران خود را نشنودند، خداوند موشهائی بفرستاد که آن سد را سوراخ کردند، و در نتیجه، سد در هم ریخت، و سیل همه‌ی باغها و زراعتها را از میان برد، و مردم سبا، در نتیجه‌ی خشکی، به جاهای دیگر مهاجرت کردند، و غسانیان به شام رفتند، و قبیله‌ی انمار به یثرب، قبیله‌ی جذام به تهامه، و قبیله‌ی ازد به عمان منتقل شدند. جمله‌های ذهبوا ایدی سبا (zahabu aydia sabā) و تفرقوا ایادی سبا (tafarraqu ayādia sabā) [= پراکنده شدند مانند پراکنده شدن مردم سبا] مثل شده است.

مأرب، سد: ← مارب، شهر قدیم جزیرة العرب.

ماربل آرچ[1] (mārbəl ārc)، طاقی از مرمر، در لندن، انگلستان. طرح این طاق را ج. نش در ۱۸۲۸، به عنوان در ورودی کاخ سلطنتی باکینگم ریخت. بعداً که قسمتی از ملحقات کاخ سلطنتی جزو خیابانهای شهر لندن شد، این طاق در وضع فعلی خود، در خیابان آکسفرد، واقع شد. نیز ← طاق نصرت.

مار بلوری[2]، سوسمار بی‌دست و پای سوراخ‌نشین از نوع اوفیاوردوس (*Ophisaurus*)، در جنوب و مرکز امریکای شمالی، به طول ح ۶۰ سم با بدنی خاکستری یا خرمائی شفاف، و گاهی مخطط. پهلوهای آن تیره‌تر و دارای خطوط روشنتر، و شکمش سفیدفام است. دم درازش بآسانی میشکند و دم جدیدی کوتاهتر و بدون استخوان جانشین آن میشود. مار بلوری دارای پلک و سوراخ گوش و زبان پهن، و خوراکش حشرات و کرمها و مارهای کوچک است.

ماربورگ، یوگوسلاوی: ← ماریبور.

ماربورگ یا ماربورگ آن در لان[3] (mār-burg ān der lān)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۶٬۹۶۸)، هسن، آلمان غربی. بر رود لان. قلعه‌ی قرون وسطائی، که بر این شهر زیبا مسلط است، سابقاً مقر فرمانروایان هسن (قرون ۱۳–۱۷م) بود. فیلیپ شکوهمند دانشگاه معروف پروتستان را در ۱۵۲۷ تأسیس کرد؛ در ۱۵۲۹ لوتر و تسوینگلی در حضور وی در این قلعه به مناظره پرداختند ولی توافق نیافتند. قدیسه الیزابت مجارستان در کلیسای زیبائی که به نام او بنا شده مدفون است؛ در ۱۹۴۶ اجساد هیندنبورگ، فردریک ویلهلم I، و فردریک کبیر بدانجا منتقل شد.

ماربورگ آن در لان، شهر آلمان غربی، ← ماربورگ یا ماربورگ آن در لان.

ماربین (mārbin)، بخش (جم ۹۲٬۲۶۶ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان اصفهان، استان دهم. از ج به زاینده‌رود و بخش لنجان محدود است. زاینده‌رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، تنباکو، پنبه، و میوه است. بعضی از میوه‌های آن از لحاظ مرغوبیت معروف است. بخش ماربین از خوش آب و هواترین و باصفا‌ترین مناطق اصفهان است. قسمت اعظم آن را باغهای میوه در بر گرفته است. قالیبافی دارد. کوه منفرد آتشگاه در ج آن است. بخش ماربین طبق تصویبنامه‌ی بهمن ماه سال ۱۳۲۶ هش از دهستان ماربین در جزء شهرستان اصفهان تشکیل شد و منطبق بر دهستان **ماربین** است. سابقاً به نام سده هم خوانده میشد. مرکز آن شهر سده است.

ماربیچی،کهکشانه‌ی: ← کهکشانه.

ماربیچیهای میله‌ای: ← کهکشانه.

مارتابان، خلیج: ← مولمین، شهر.

مارتن، قدیس[4] (qeddis mārtan)، ح ۳۱۶–۳۹۷، اسقف تور. در پانونیا، مجارستان، از پدر و مادر بتپرستی به دنیا آمد. شنل سربازی خود را به یک فقیر بخشید و به دین مسیح در آمد و از جنگیدن با مسیحیان خودداری کرد. سپس نزد قدیس ایلر[5] (iler؛ ح ۳۱۵– ح ۳۶۷؟)، اسقف پواتیه و از مخالفان سرسخت مذهب آریانیسم رفت و صومعه‌ای برای خود بنا کرد. در ۳۷۱، علی‌رغم خودش، به اسقفی برگزیده شد. به زندگی رهبانی خود در دیر مارموتیه (mārmu-tie) نزدیک شهر تور ادامه میداد و همین جا بود که مرکز تعلیمات برای مبلغان سلتی شد. کاتولیک ثابت‌قدمی بود، ولی در عین حال با کشتار بدعتگذاران در دین، که دیگر اسقفان با آن موافق بودند، مخالفت میکرد. قدیس مارتن محبوب همگان بود و شنل و ردای او نماینده‌ی احسان قهرمانانه است. زیارتگاه اصلی او در تور بود. ذکرانش ۱۱ نوامبر است.

مارتن دو گار[6]**، روژه** (roje mārtan du: gār)، ۱۸۸۱–۱۹۵۸، رماننویس فرانسوی. اثر معروفش خاندان تیبو (۸ جلد، ۱۹۲۲–۴۰) است که در آن اختلافات موجود در جامعه‌ی بورژوازی فرانسه را تشریح و موشکافی کرده است. برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۳۷ نوبل در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مارتنس[7]**، فردریك** (frederik mārtens)، نام روسی وی **فیودور فیودوروویچ مارتنس** (fiodor fiodorovic)، ۱۸۴۵–۱۹۰۹، قانون‌شناس روسی و متخصص در حقوق بین‌الملل. در ۱۸۷۱–۱۹۰۵ استاد دانشگاه سن پطرزبورگ بود. در سیاست روسیه صاحب‌نفوذ بود، و شالوده‌ی تشکیل کنفرانسهای لاهه را ریخت. امیدوار به تشکیل جامعه‌ی مشترکی در جهان بود که اساس آن مبتنی بر تمدن مشترک باشد. مؤلف حقوق بین‌الملل ملتهای متمدن است.

مارتنس[7]**، گئورگ فریدریش فون** (georg fridriš fon mārtens)، ۱۷۵۶–۱۸۲۱، روزنامه‌نگار و دیپلومات آلمانی، و محقق در حقوق بین‌الملل. استاد (۱۷۸۴–۸۹) دانشگاه گوتینگن، مستشار (۱۸۰۸–۱۳) دولت وستفالی، و نماینده‌ی (۱۸۱۶–۲۱) هانوور در مجلس ملی فرانکفورت بود. وی کتاب جامعی در باره‌ی تطبیق قوانین عصر خود تألیف، و گردآوری و تنظیم مجموعه‌ای از معاهدات بین کشورها را آغاز کرد.

مارتوروپولیس: ← میافارقین.

مارتوف، یولیا: ← لنین.

مارتی[8]**، خوسه** (xose mārti)، ۱۸۵۳–۹۵، نویسنده‌ی کوبائی و رهبر جنبش استقلال کوبا؛ شاعر برجسته و یکی از بزرگترین نویسندگان نثر در امریکای اسپانیائی. به علت فعالیتهای انقلابی، در ۱۶ سالگی تبعید شد، ولی کوشش خود را برای استقلال کوبا در اسپانیا، مکزیک، گواتمالا، ونزوئلا، و نیو یورک ادامه داد. برای روزنامه‌های سان نیو یورک و ناسیون بوئنوس آیرس مقاله مینوشت. در ۱۸۹۵ به کوبا باز گشت، و در نبرد دوس ریوس[9] (dos rios) کشته شد.

مارتیالیس[10] [مارکوس والریوس مارتیالیس (mārkus vālerius mārtiālis)]، ح ۴۰–ح ۱۰۴، شاعر لطیفه‌سرای رومی، اهل بیلبیلیس (bilbilis)، اسپانیا. بعد از ۶۴، سالها در رم بود و به خاطر بذله‌گوئی و مهارت در سرودن شعر، شهرت و محبوبیت کسب کرد، و در ← ادبیات لاتینی مقامی یافت. از حمایت دومیتیانوس، تیتوس، و پلینی کهین، و از دوستی یوونالیس و کوینتیلیانوس برخوردار بود. سالهای آخر عمر خود را در بیلبیلیس گذراند. خصوصیت هجویات او، که وزن و ترکیبی بدیع دارند، این است که در پایان با طنزی غیر منتظر پایان مییابند. اشعار زیرکانه، روان، و بی‌تکلف او، که عاری از هر گونه قید و بند است، نمونه و سرمشق هجونویسی مدرن شده است.

مارتیانوس کاپلا[11] (mārtiānus kāpellā)، نق قرن ۴۵؟، نویسنده‌ی رومی؛ اهل کارتاژ. تنها کتاب مشهور او به نام ازدواج عطارد و فیلولوژی، که به نامهای ساتیریکون (خدایان زمینی) و دیسیپلیناله (تعلیمات) نیز خوانده میشود، داستان رمزی درازی است در باره‌ی تحصیلات آزادگان. فیلولوژی در اینجا به معنی دوست داشتن علم و ادب است، و در آن کتاب از هفت شاخه‌ی فضل و ادب قرون وسطائی (در آن کتاب به نام رمزی هفت ساقه‌دوش عروس) سخن رفته است. این کتاب در مدارس قرون وسطی رواج عام داشت. مؤلف آن به نام فلیکس (feliks) کاپلا نیز معرفی شده و ممکن است زمان حیات او قرن ۴م بوده باشد.

مارتین[12]**، آرچر جان پورتر** (ārcər jān por-tər mārtin)، ۱۹۱۰– ، دانشمند انگلیسی در زیستشیمی. پژوهشهایی در انجمن صنایع پشم لیدز به عمل آورد. در ۱۹۴۸ به انستیتوی پژوهشهای طبی لندن پیوست. برای کشف روش تجزیه از طریق کروماتوگرافی، که طریقه‌ی جدیدی برای جدا ساختن ترکیبات در تجزیه‌ی شیمیائی است، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۲ در شیمی نصیب او شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مارتینث د کامپوس[13]**، آرسنیو** (ārsenio mār-tinet de kāmpos)، ۱۸۳۱–۱۹۰۰، سردار اسپانیائی. جنگهای کارلوسیان و جنگ دهساله‌ی کوبا را به انجام رسانید. در سال ۱۸۷۹ نخست-

(۱)Marble Arch (۲)glass snake (۳)Marburg an der Lahn (۴)Martin, Saint (۵)Hilaire
(۶)Martin du Gard (۷)Martens (۸)Martí (۹)Dos Rios (۱۰)Martial (۱۱)Martianus Capella
(۱۲)Martin (۱۳)Martínez de Campos

وزیر شد.

مارتینث د لا روسا[1]، فرانثیسکو (fränţisko mārtineţ de lā rosā)، ۱۷۸۷–۱۸۶۲، رجل سیاسی و نویسنده‌ی اسپانیائی. در ۱۸۲۲–۲۳ نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه بود. سالهای ۱۸۲۳–۳۴ را در خارجه، خصوصاً پاریس، در تبعید گذرانید. به اسپانیا باز گشت و در۱۸۳۴–۳۵ نخست‌وزیر بود. رئیس کورتس شد (۱۸۵۲). خطیب زبردستی بود. چند کمدی و درام نوشته است.

مارتینث رویث[2]، خوسه (xose mārtineţ ruiţ)، نام مستعارش **آثورین[3]** (āţorin)، ۱۸۷۴–۱۹۶۷، نویسنده‌ی اسپانیائی و نماینده‌ی گروه نویسندگان "نسل ۱۸۹۸"، که به خاطر مقالات توصیفی و روانی و نقدهای ادبی مؤثرش مشهور است.

مارتینث سیرا[4]، گرگوریو (gregorio mārtineţ sierrā)، ۱۸۸۱–۱۹۴۷، نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس و شاعر اسپانیائی. از نمایشنامه‌های معروفش بهارهای پاییزی است.

مارتینسون[5]، موآ (moā mārtinson)، ۱۸۹۰ –۱۹۶۴، رمان‌نویس و شاعره‌ی سوئدی. هنوز ۲۵ سال نداشت که دارای ۵ فرزند شده بود، و نویسندگی را دیر آغاز کرد؛ اولین رمانش زنان و درختان سیب (۱۹۳۳) است. معروفترین اثرش، مادر ازدواج میکند (۱۹۳۶)، بدبختیهای طبقه‌ی زنان کارگر را بیان میکند. مارتینسون در ردیف مشاهیر نویسندگان رئالیست سوئد شمرده میشود.

مارتینسون[5]، هاری (hāri mārtinson)، ۱۹۰۴–۱۹۷۸، نویسنده‌ی سوئدی. زود یتیم شد و خودساخته بار آمد. در آثار او احترام نسبت به طبیعت و بی‌اعتمادی نسبت به جامعه‌ی متکی به تکنولوژی نوین نمودار است. بیشتر به منظومه‌ی داستانی طویل خود، آنیارا (۱۹۵۶)، شهرت دارد که در باره‌ی سفر یک سفینه‌ی فضائی سروده است. از جمله‌ی آثار او، که سبک تعبیری خاص دارد، اینها است، دماغه‌ی فاڑول (۱۹۳۳) مبتنی بر سفرهایش؛ دغدغان گلدار (۱۹۳۶)؛ و جاده (۱۹۴۸) که در آن با غمخواری رانده‌شدگان از اجتماع را توصیف کرده است. مارتینسون نخستین نویسنده از طبقه‌ی کارگر بود که به آکادمی سوئد پذیرفته شد. برنده‌ی سهمی (با مشارکت، ا. یونسون) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۴ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مارتینلی[6]، جووانی (jovānni mārtinelli)، ۱۸۸۵–۱۹۶۹، خواننده‌ی (تنور) اپرائی ایتالیائی. در ۱۹۱۰ در اپرای ارنانی (اثر وردی) در میلان خوانندگی آغاز کرد. در ۱۹۱۳ به شرکت اپرای متروپلیتن نیو یورک پیوست، و در آنجا مدت ۳۵ سال نقش رهبری تنور دراماتیک را اجرا کرد.

مارتینو[7]، بوهوسلاف (bohuslāf mārtinu)، ۱۸۹۰–۱۹۵۹، آهنگساز چک. در کنسرواتوار پراگ تحصیل کرد. در ارکستر فیلارمونیک چکوسلواکی ویولن مینواخت (۱۹۱۳–۲۳). در ۱۹۲۳–۴۱ در پاریس زیست و سپس به کشمت رفت؛ در ۱۹۵۲ شارمند کشمت شد. کارهای ممتاز او شامل اپراهای معجزه‌ی مریم مقدس (پراگ، ۱۹۳۴)، و ژولیت (پراگ، ۱۹۳۸)، یک کنسرتو گروسو (۱۹۳۸)، سمفونی شماره‌ی ۶ (۱۹۵۵)، و بادبود لیدیسه (۱۹۴۳) برای ارکستر است.

مارتینو، سیمونه دی: ← مارتینی، سیمونه.

مارتینو[8]، هریت (hariat mārtino)، ۱۸۰۲–۷۶، بانوی نویسنده‌ی انگلیسی. از جمله‌ی زنان اصلاح‌طلب بود. از اونیتاریانیسم، الغاء بردگی، مسمریسم، و ← مذهب تحققی طرفداری میکرد. از جمله‌ی آثار متعددش تصویرهای اقتصاد سیاسی (در ۹ جلد، ۱۸۳۲–۳۴)، و جامعه در امریکا (۱۸۳۷) میباشد.

مارتینوس[9] I، قدیس (ـ mārtinus)، ف ۶۵۵، پاپ (۶۴۹–۵۵؟). ذکرانش ۱۲ نوامبر است. نیز ← پاپ، جدول.

مارتینوس[9] IV، ۱۲۱۰؟–۸۵، پاپ (۱۲۸۱–۸۵). فرانسوی، و نامش **سیمون دو بریون[10]** (simon de: brion) بود. در دوره‌ی پاپی خود هیچگاه در رم اقامت نکرد. نیز ← پاپ، جدول.

مارتینوس[11] V (ـmārtinus)، ۱۳۶۸–۱۴۳۱، پاپ (۱۴۱۷–۳۱). ایتالیائی، و نام اصلیش **اودونه کولونا[12]** (oddone kolonnā) بود. مجمع کاردینالها در شورای کنستانس، برای پایان دادن به شقاق کبیر، او را به پاپی برگزید. وی اعتبار رم و قدرت پاپی و وحدت کلیسا را تجدید کرد. نظریه‌ی شورای کنستانس را که شوراها بر پاپ برتری دارند رد کرد، ولی خواسته‌ی آن شوری را برای انعقاد شورای جدیدی در پاویا پذیرفت (۱۴۲۳)، ولی از این شوری نتیجه‌ای عاید نشد، و مارتینوس شورای دیگری در بال فراهم آورد (۱۴۳۱). ناپاپ بندیکتوس XIII و ناپاپ کلمنس VIII با وی معارضه کردند، و او پیروز شد. نیز ← پاپ، جدول.

مارتینی، ژرار دو: ← شهواران مهمان‌نواز.

مارتینی[13]، سیمونه (simone mārtini) یا **سیمونه دی مارتینو** (di mārtino)، ح ۱۲۸۳ –۱۳۴۴، نقاش برجسته‌ی مکتب سینائی. پیرو دوتچو دی بوئونینسنیا بود (نام این شخص در جلد اول کتاب حاضر دوتچیو... آمده که باید به دوتچو اصلاح شود). اولین اثر مشهور او (۱۳۱۵) فرسکوئی است از ماستا (مریم عذرا و کودک که با قدیسین و فرشتگان بر تخت نشسته‌اند) در قصر عمومی سینا. در ۱۳۱۷ شاه روبرت/آنژو، مارتینی را به ناپل دعوت کرد تا تابلوی سن لوئی بر مسند شاهی (موزه‌ی ناپل) را بکشد. او نقاشی‌های محرابی زیبائی برای دومینیکیان پیز و اورویتو خلق کرد. در ۱۳۲۸ یکی از اولین صورتهای یادبودی را با زمینه‌ای که تماماً از دورنما ساخته است، خلق کرد (قصر عمومی، سینا). تابلوی عید بشارت (۱۳۳۳، گالری اوفیتسی) او به خاطر لطافت و ظرافت فوق العاده باشکوهی که در طرح آن به کار برده است، معروفیت دارد. در ۱۳۳۹ به دعوت پاپ بندیکتوس XII به آویون رفت و سردر نوتردام دِ دون را (که تقریباً از میان رفته است) تزیین کرد. با پترارک دوست شد، و صفحه‌ی عنوان نسخه‌ی خطی یکی از آثار ویرژیل (کتابخانه‌ی آمبروزیان، میلان) را برای او طراحی کرد. از آثار مارتینی که تاریخ پرداختن آنها روشن نیست، فرسکوهای او در شهر آسیزی است که شامل صحنه‌های زنده و بی‌حالت زندگی قدیس مارتن میباشد. سایر آثار مارتینی در سینا، برلین، لیورپول، و در موزه‌ی لوور است. هنر او به خاطر آمیختن معنویت هنر گوتیک در آن با لرزندگی و زیبائی و لطافت فوق العاده‌ی خطوط همیشه مورد تحسین بوده است.

مارتینیاک[14]، ویکنت ژان باتیست گه دو (ـvi* kont jān bātist ge de: mārtinyāk)، ۱۷۷۸–۱۸۳۲، سیاستمدار فرانسوی در زمان شارل X. در زمان تصدی وزارت کشور او (۱۸۲۸–۲۹) اصلاحات آزادیخواهانه‌ای پیشنهاد شد ولی سلطنت‌طلبان افراطی شارل را وادار به برکنار ساختن او کردند، و پولینیاک جانشین او شد.

مارتینیک[15] (mārtinik)، ولایت (۱۰۵'۱ کمم؛ در ۱۹۷۳ جم تخمیناً 100'۳۴۳) ماوراء بحار جمهوری فرانسه، در جزایر بادگیر، هند غربی؛ کرسیش فوردوفرانس. کریستوف کلمب آن را کشف کرد (۱۵۰۲). در ۱۶۳۵ تحت استعمار فرانسه قرار گرفت. محصول عمده‌اش نیشکر است، که در ۱۶۵۴ از برزیل به آنجا وارد شد. صادرات عمده‌اش مشروب معروف به رم است. جزیره دستخوش امواج کشندی و زلزله و آتشفشانی است. مدتها عرصه‌ی رقابتهای مستعمراتی فرانسه و انگلستان بود، ولی پس از جنگهای ناپلئون به فرانسه تعلق گرفت.

مارچ، ایالت مرزی، ← مارک.

مارچ، ارل آو: ← مورتیمر، خاندان.

مارچ[16]، فردریك (fredrik mārc)، ۱۸۹۷–۱۹۷۵، هنرپیشه‌ی امریکائی، نام اصلیش فردریک مکینتایر بیکل[17] (fredrik makintāyr bi-kəl). در تئاتر و سینما هر دو موفقیت یافت، و جوایز آکادمیائی برای دکتر جکیل و مستر هاید (۱۹۳۲) و بهترین سالهای زندگی ما (۱۹۴۷) به دست آورد. از فیلمهای سینمائی معروفش اینها است، آنا کارنینا، بینوایان، ستاره‌ای تولد یافت، ماجراهای مارک توین، لیمه‌ی شب، هفت روز در ماه مه، و نیک، نیک، نیک.

مارچوبه (mārcube)، (ـ*Asparagus offici-nalis*)، گیاه بستانی دائمی، از تیره‌ی سوسنیها، که هلیون (heliun) نیز خوانده میشود، و ریشه‌هایش غده‌های سفیدرنگ دارد. ساقه‌های بهاره‌ی نرم آن خوراکی است. اقسامش را، به سبب زیبائی برگهای ظریف و گسترده، به نام گردی و شودی (ševedi) در گلدان نگاه می‌دارند. ماده‌ای به نام آسپارازین[18] (āspārā jin؛ فس) دارد، که از لحاظ شیمیائی مونوآمید

(۱)Martínez de la Rosa (۲)Martínez Ruiz (۳)Azorín (۴)Martínez Sierra (۵)Martinson
(۶)Martinelli (۷)Martinů (۸)Martineau (۹)Martin (۱۰)Brion (۱۱)Martin (۱۲)Colonna
(۱۳)Martini; Martino (۱۴)Martignac (۱۵)Martinique (۱۶)March (۱۷)Bickel (۱۸)asparagine

اسید آسپارتیک[1] (āspārtik؛ فنـ)، به فورمول $HOCO-CH(NH_2)-CH_2-CO_2H$، است.

مارخور[2] (mārxor)، نوعی بز وحشی بزرگ هیمالایا (*Copra falconeri*) که شاخ مارپیچ و موهای دراز خاکستری رنگ زمستانی از مشخصات آن است. محل زندگی این جانور از کوههای کشمیر تا افغانستان امتداد دارد و عموماً زیر دادمرز زندگی میکند. شکل پیچیدگی شاخ از محلی به محل دیگر متغیر است. بلندی قامت بزرگترین نوع آن، از سر شانه تا روی زمین، به یک متر و وزن آن به ۹۰ کگ میرسد. بدین گمان که این حیوان مار میخورد، نام فارسی مارخور بر آن نهاده شده که به همین جهت به زبانهای خارجی وارد شده است.



مارخور

ماردونیوس[3] (mārdonius)، فت ۴۷۹ قم، سردار ایرانی، برادرزاده و داماد داریوش بزرگ. داریوش او را برای انتقامجوئی از ارتریا و آتن، که در ← جنگهای مدی به یونانیان کومک کرده بودند، به یونان گسیل داشت (۴۹۲ قم)، ولی ناوگان وی به سبب طوفان در نزدیکی کوه آتوس از دست رفت، و قسمت عمده‌ی سپاهیان وی به دست قبیله‌ای تراکیائی نابود شد و خود او زخم برداشت؛ اما در پایان همین سال مقدونیه را مطیع کرد و توانست به ایران باز گردد. در جنگ دیگر ایرانیان که به شکست ماراتون انجامید (۴۹۰ قم) شرکت نداشت، ولی هنگامی که خشیارشای I بر جای پدرش داریوش به تخت نشست، ماردونیوس شاه را به کشورگشائی تشویق کرد، و در نتیجه‌ی آن، حمله‌ی خشیارشا به یونان و تسخیر آتن صورت گرفت. پس از شکست ایرانیان در سالامین، خشیارشا به ایران بازگشت و ماردونیوس را با سپاه در یونان گذاشت. در ۴۷۹ قم یونانیان سر به شورش بر داشتند و جنگ پلاته اتفاق افتاد و پاوسانیاس نیروهای ایران را شکست داد و ماردونیوس کشته شد.

ماردِه (māreda)، نام عربی شهر مریدا، اسپانیا.

ماردین[4] (mārdin)، ولایت (۱۱٬۸۳۱ کمـ؛ در ۱۹۷۰ جم ۴۵۷٬۶۹۳)، ج‍ش ترکیه‌ی آسیا. مرکز آن، شهر **ماردین** (در ۱۹۶۵ جم ۳۰٬۹۷۴)، بر کنار شاخه‌ای از راه آهن، نزدیک مرز سوریه، ۸۵کیلومتری ج‍ش دیاربکر؛ بیشتر کردنشین است. مرکز تجارت غلات، و مرکز ترانزیت میان ترکیه و عراق است. نیز سه حمدانیان؛ دیار ربیعه.

ماردینی، عبدالله ابن خلیل (abdollāhe 'bne xalile märdini)، فت ۸۰۹ هق. ریاضیدان مسلمان. مؤذن مسجد امـوی دمشق بود. تألیفاتی در استعمال بعضی از آلات نجومی دارد، و صاحب جداول مثلثاتی و نجومی است. دو ریاضیدان دیگر نیز با نسبت ماردینی معروفند؛ یکی اسماعیل ابن ابراهیم ماردینی؛ و دیگری محمد ابن محمد، نواده‌ی دختری عبدالله ابن خلیل، که در قاهره رونق داشت، و به سبط ماردینی (sebt-) مشهور است، و بعضی از آثار عبدالله را به او نسبت داده‌اند.

مار دل پلاتا[5] (mār del plātā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۱۷٬۴۴۴)، ایالت بوئنوس آیرس، آرژانتین. تفرجگاه ساحلی، معروف به "برایتن آرژانتین" است. دارای ماهیگیری است، و سنگ معدن در آن استخراج میشود.

مارز (märz)، دهستان (جم ۱٬۸۲۰ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۱ آبادی. قسمت شمالی آن، که در دشت واقع شده، شنزار و گرمسیر و قسمت جنوبی آن کوهستانی است. محصول عمده‌اش خرما است. مرکزش، راین قلعه (ra-yen qal'e؛ جم ۱۲۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵۰-کیلومتری ج کهنوج قرار دارد.

مارزبان، گیاه؛ ← لسان الحیه.

مار زنگی[6]، مار سمی امریکای شمالی از تیره‌ی افعی، از نوع کروتالوس(*Crotalus*). قسمت تحتانی سر آن پهن است. آنچه زنگ نامیده میشود و بر کنار دم است، قطعاتی مجوف و خشک‌شده است که چون به یکدیگر برمیخورند صدائی از آنها برمیخیزد. هنگامی که مار جوان است، هر سال ۳ یا ۴ بار پوست میاندازد، و هر بار که پوست میاندازد یک قطعه بر قطعات سابق افزوده میشود. پس از بلوغ، افزایش قطعات کمتر است. گاهی قطعه‌ای میشکند، و چنان نیست که همیشه پس از پوست انداختن قطعه‌ی تازه‌ای به جای آن بروید. بزرگترین (۱,۵ تا ۲,۵ متر طول) و کشنده‌ترین نوع مار زنگی که به نام پشت‌الماسی معروف است، در ج و ج‍ش کشمة زندگی میکند.



مار زنگی

مارس[7] (mārs)، در اساطیر رومی، خدای جنگ. پدر رومولوس و، پس از یوپیتر، برترین خدایان رومی بود. احتمالاً در اوایل خدای حاصلخیزی بوده است. در رم معابد بسیار داشت. جشنهایش در ماه مارس (موسوم به اسم او) منعقد میشد. مطابق آرس یونانیان است.



مارس

مارس[7]، در فضاپیمائی، نام کلی وارس‌هائی که تجسس برای تحقیق در بارهٔ سیارهٔ مریخ به فضا پرتاب کرده است. نخستین آنها مارس I، در اول نوامبر ۱۹۶۲ پرتاب شد. اطلاعاتی که اسبابهای داخل آن کسب میکرد، نخست ثبت و سپس با رادیو به زمین مخابره میشد (اول هر دو روز و سپس هر پنج روز یک بار). روز ۲۱ مارس ۱۹۶۳ آخرین روزی بود که خبر رادیوئی از مارس I به زمین رسید، و در آن هنگام فاصله‌ی این وارس تا مریخ ۱۰'۰۰۰'۰۰۰ کم بود. اطلاعاتی که به دست آمد تنها در باره‌ی فضای بین سیارات بود و از خود مریخ به وسیله‌ی این دستگاه چیزی معلوم نشد. مارس اکنون به صورت سیاره‌ای مصنوعی در منظومه‌ی شمسی در آمده است که نزدیکترین فاصله‌ی آن تا خورشید ۱۵۰ میلیون کم و دورترین فاصله‌اش ۲۵۰ میلیون کم و دوره‌ی گردش آن حدود ۱۸ ماه است (وزن آن ۸۹۳,۵ کیلوگرم، طول آن ۳٫۳۰ متر، و قطر آن ۱٫۱۰ متر). مارس II به وزن ۴,۶۴۹ کیلوگرم) در ۱۹ مه‌ی ۱۹۷۱ پرتاب شد و در مدار مریخ قرار گرفت (۲۷ نوامبر) و کپسولی از خود رها کرد که، برای نخستین‌بار، علائمی از سطح مریخ مخابره کرد. مارس III (به وزن ۴,۶۴۹ کیلوگرم) در ۲۸ مه‌ی ۱۹۷۱ پرتاب شد و در مدار مریخ قرار گرفت (۲ دسامبر) و سپس با فرود آرام بر سطح مریخ نشست و پیش از آنکه از کار بیفتد اطلاعاتی مخابره کرد. نیز ← سیارات علوی.

مارس[8] (mārs؛ فنـ) یا **مارچ**[8] (mārc؛ انگ)، ماه سوم سال شمسی مسیحی، ۳۱ روز، ح ۱۰ اسفند-ح ۱۱ فروردین. ← ماه، زمان؛ تقویم گرگوری؛ تقویم یولیانی.

مارسالا[9] (mārsālā)، دریابندر (در ۱۹۷۱ جم ۷۹٬۵۶۸)، سیسیل، ایتالیا، بر دماغه‌ی بوئئو[10] (boeo)، غربیترین نقطه‌ی جزیره؛ در قدیم لیلوبایون خوانده میشد. شراب شیرینش معروف است. گاریبالدی در ۱۸۶۰ فتح سیسیلهای دوگانه را از اینجا آغاز کرد.

مارستان (mārestān؛ مشتق از بیمارستان)، نام شفاخانه‌هائی که دولتهای اسلامی یا نیکوکاران کنار مدارس میساختند، و آنان که در مدارس تحصیل طب میکردند در این شفاخانه‌ها به مداوای مردم میپرداختند.

مارستن، جان[11] (jān mārstən)، ۱۵۷۶–۱۶۳۴، نمایشنامه‌نویس و هزلگوی انگلیسی. تراژدیهای آنتونیو و ملیدا و انتقام آنتونیو (هردو ۱۶۰۲)، ماراضی (۱۶۰۴، با همکاری ج. ویستر)، و به سوی مشرق (۱۶۰۵؛ به همراهی بن جانسن و ج. چپمن) از آثار اوست.

مارستن مور[12] (mārstən mur)، بخش غربی یورکشر، انگلستان، لغ یورک. در اینجا، در بزرگترین نبرد جنگ داخلی، طرفداران پارلمنت بر طرفداران شاه پیروز شدند (۱۶۴۴).

مارسدن[13]، سر **ارنست** (sər ërnəst märs-dən)، ۱۸۸۹–۱۹۷۰، فیزیکدان انگلیسی، استاد دانشگاه لندن، و دانشگاه ویکتوریا در زلند جدید. تجربه‌ای که با همکاری ت. یارات و

(۱)aspartique (۲)markhor (۳)Mardonius (۴)Mardin (۵)Mar del Plata (۶)rattlesnake
(۷)Mars (۸) Mars (فنـ); March (۹)Marsala (۱۰)Boeo (۱۱)Marston (۱۲)Marston Moor
(۱۳)Marsden

به راهنمائی رادرفرد انجام داد (۱۹۱۱)، سبب شد که رادرفرد بتواند در باره‌ی ذرات آلفا و تجزیه‌ی اورانیوم نظر قطعی ابراز کند. مقالاتی در فیزیک اتمی و ژیستفیزیک نوشته است.

مارسل[1]، **اتین** (etien märsel)، ح ۱۳۱۶–۱۳۵۸، رجل سیاسی و رهبر فرانسوی. در ۱۳۵۵ عضو اتا ژنرو شد؛ از دوفن (بعدها شارل V) امتیازهای بزرگی برای اتا ژنرو به دست آورد؛ ولی شارل بزودی امتیازاتی را که داده بود باز گرفت. هنگامی که مارسل، با همدستی شارل II ناوار، پاریس را برای ایستادگی در مقابل دوفن آماده میکرد، به قتل رسید.

مارسل[1]، **گابریل** (gābriel märsel)، ۱۸۸۹–۱۹۷۳، فیلسوف و نویسنده‌ی فرانسوی؛ مت پاریس. پدرش، هانری مارسل (۱۸۵۴–۱۹۲۶)، نویسنده در مسائل هنری و مدیر بعضی از مؤسسات مهم فرهنگی و هنری، و مدتی نیز وزیر مختار فرانسه در استکهلم بود. مارسل از فیلسوفان پیرو ← اصالت وجود انسان است و، گر چه در ۱۹۲۹ به مذهب کاتولیک گروید و مذهب کاتولیک، با اصول عقاید جزمی خود، با مذهب وجود مخالف است– در اصول عقاید فلسفی خود همچنان به مذهب وجود تعلق داشت، منتهی مذهب وجود او در ردیف فلسفه‌ی کیرکگارد و یاسپرس است نه فلسفه‌ی الحادی سارتر و هایدگر. نمایشنامه‌ها و کتب و مقالات و خاطرات مارسل همه به دور مذهب وجود میگردد. مارسل معتقد است که انسان از منبع وجود خود بیگانه شده، و باید بر این بیگانگی پیروز شود. او به طرز زندگی جدید که بیشتر سطحی و کمتر عمقی است معترض است. انسان امروز گرفتار زرق و برق مشغله‌ی اجتماعی و تفکر در باره‌ی مسائل است، و به همین جهت کمتر به سرّ وجود میپردازد؛ و به همین جهت آشفتگی به جای تعادل و ناخرسندی به جای طلب سعادت حقیقی نشسته است. تفکر امروزی بشر میان ذهن و خارج شکاف انداخته و وحدت زندگی، که حاصل وحدت وجود انسان با اندیشه‌ی اوست، متزلزل شده است. تفکر امروزی و علم امروزی همچون شمعی است که کسی در تاریکی مطلق به دست گرفته باشد؛ شعله‌ی این شمع تنها پیش پای او را روشن میکند، ولی دور و بر او همچنان تاریک است. این امر از آنجا ناشی است که انسان هر چیزی را به عنوان مسئله‌ای طرح می‌کند و در فکر حل آن می‌افتد. این نحو تفکر ارضای حس تملک انسان است و با احتیاجات عمق هستی وی بیگانه است. برای انسان واقعی تفکر وسیله و ابزار نیست. بلکه گذرگاه به هستی و وجود است. مارسل معتقد به آزادی اراده و اختیار است. آزادی اراده یا اختیار در نظر او عبارت است از اینکه انسان آنچه بالقوه دارد به فعلیت بیاورد. هرکسی نمیتواند ناپلئون یا نیوتن شود، ولی هر کسی میتواند استعدادهای خاص خود را ظاهر کند و به آنها فعلیت بخشد، و معنی مختار بودن انسان همین است. این اختیار و آزادی پلی است میان "من" و "دیگران" یا "تو"؛ و این پل میان "من" و "تو" عشق و محبت است. "تو" اگر مطلق باشد خدا است، پس آزادی "من" را از راه عشق به "خدا" پیوند میدهد. مارسل در تدوین و بیان عقاید خود از اصول مرتب و منظم پیروی نکرده است، بلکه بیشتر عقاید خود را در نمایشنامه‌ها و مقالات خویش بیان کرده است. از مقالات فلسفی او وجود و عینیت (۱۹۱۴)، هستی و تملک (۱۹۱۸–۳۳)، و از رد تا دعا (۱۹۴۵) را میتوان نام برد. از نمایشنامه‌های معروفش قلب دیگران (۱۹۲۱)، تمثال شکن (۱۹۲۳)، یک مرد خدا (۱۹۲۵)، تشنگی (۱۹۳۸)، و دلهای حریص (۱۹۵۳) است. در ۱۹۵۲ به عضویت آکادمی علوم اخلاقی برگزیده شد.

مارسواس[2] (märsuās)، در اساطیر یونان، یکی از ساتیرهای فریگیا، که آپولون را به مسابقه در نواختن چنگ دعوت کرد، و قرار بر این شد که برنده هر طور که بخواهد با بازنده رفتار کند. موزها آپولون را برنده شناختند، و آپولون پوست مارسواس را زنده کند. رود مارسواس در فریگیا، به روایتی، از خون او و به روایتی، از اشکهای کسانی که بر او گریستند به راه افتاد.

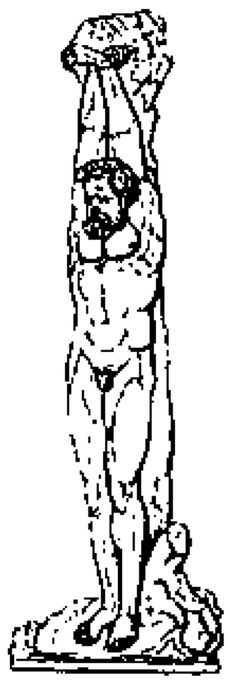
مارسواس

مارسی[3] (märsey)، در مآخذ عربی **مرسیلیا** (märsiliā)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۸۹۳٬۷۷۱)، مرکز ولایت بوش‌دورون، بخش فرانسه؛ دومین شهر بزرگ و بندر عمده‌ی فرانسه در مدیترانه. تونل زیرزمینی رود (rov)، به طول ح ۷ کم، بندرگاه آن را به رود رون متصل میکند (افتتاح ۱۹۲۷). مرکز صابونسازی، تهیه‌ی مواد شیمیائی و ماشین‌آلات است؛ کشتیسازی دارد. یونانیها در ح ۶۰۰ قم در آن (به نام ماسیلیا) ساکن شدند. ماسیلیا (mässiliā) بعداً با رم متحد، و در ۴۹ قم ضمیمه‌ی آن و جزئی از ایالات رومی پروانس شد، که در ۱۴۸۶ به تاج و تخت فرانسه رسید. در قرن ۱۹م تجارت آن رونق فراوان یافت. این شهر که از دریا به صورت نیمدایره‌ی سفید و درخشانی جلوه‌گری میکند به زیبائی معروف است. محله‌های کثیف و پرجمعیت اطراف بندرگاه آن، که مدتهای دراز مرکز فساد و جنایت و امتزاج نژادهای خارجی بود، طی جنگ II توسط آلمانها با خاک یکسان شد. متفقین در اوت ۱۹۴۴، هنگام پیاده کردن قوا، با توپهای خود قسمت اعظم ساختمانهای ساحلی را ویران کردند. اکنون قسمتی از دانشگاه اکس‌–آن‌پروانس در این شهر واقع است.

مارسیانو، راکی، ← لویس، جو.

مارسیز[4] (märseyyez)، نام سرود ملی فرانسه. شعر و آهنگ این سرود را ک. ژ. روژه دو لیل در ۱۷۹۲ (که در آن سال سروان در پادگان ستراسبورگ بود) ساخت، و نخست نام آن را سرود جنگ برای ارتش رن (← راین) گذاشت. این سرود میهنی اول بار به وسیله یک گردان شهر مارسی، که به هنگام شورش ۱۰ اوت ۱۷۹۲ به پاریس فرا خوانده شده بود، پذیرفته شده و به کار رفت، و از آن پس ملت فرانسه آن را مارسیز (منسوب به مارسی) نامید. در ۲۶ مسیدور سال ۳ (← تقویم انقلابی فرانسه) مطابق ۱۴ ژوییه‌ی ۱۷۹۵، و در ۱۴ فوریه‌ی ۱۸۷۹ رسماً سرود ملی فرانسه شناخته شد.

مارسیلیوس[5] **پادوائی** (–märsiliuse pāduā)، ح ۱۲۷۵– ح ۱۳۴۲، عالم نظری ایتالیائی در امور سیاست. وی از طرفداران امپراطور لوئی IV بود. و کتاب دِفِنسور پاکیس [= مدافع صلح] را نیز به نام این امپراطور تألیف کرد. مارسیلیوس در این کتاب مدعی بود که قدرت دولت و قدرت کلیسا، هر دو، ناشی از مردم است. او میگفت که کلیسا باید منحصراً به امور دینی بپردازد، و قدرت حکمرانی اداره‌ای که پاپ دارد غصبی است، و باید از او منتزع شود. این عقاید در آن زمان موجب گفتگو و جنجال فراوان شد.

مارش، ایالت مرزی، ← مارک.

مارش، رود، چکسلواکی، ← موراوا.

مارش[6] (märš)، ناحیه و ولایت سابق، فرانسه، در لغ گرانکوه مرکزی. قسمت عمده‌ی آن جزء لیموزن است. بخش شرقی آن، مارش علیا یک منطقه‌ی دامپروری است؛ بخش غربی آن، مارش سفلی، از دشتهای پستی با خاک حاصلخیز (برای گندم و علوفه) تشکیل یافته است.

ولایت مارش نخست مارکینشینی بود که به خاندان لوزینیان تعلق داشت (قرن ۱۳م)، سپس به دوکهای بوربون رسید. این ناحیه مدتهای مدید (۱۴۵۴–۱۶۶۵) گرفتار آشفتگیهای اشرافی خود بوده است.

مارش، جیمز: ← مارش، محک.

مارش[7]، **رجینلد** (reginald märš)، ۱۸۹۸–۱۹۵۴، نقاش امریکائی؛ مت پاریس. آثارش اغلب نمایانگر زندگی کوچه‌ها و خیابانهای مانهاتن است. دو تابلوی دیواری یادبود در اداره‌ی پست واشینگتن نقاشی کرده است.

مارش، محک[8] (mahake märš)، روشی برای پی بردن به وجود ارسنیک، که چندان حساس است که با آن میتوان وجود مقادیر بسیار کوچک ارسنیک را، مثلاً در محتویات معده، معلوم کرد. نمونه‌ی مورد آزمایش را با روی خالص و جوهر گوگرد در ظرفی قرار میدهند. گاز ارسنیور ئیدروژن (و نیز ئیدروژن) حاصل شده، پس از عبور از لوله‌های خشک‌کننده، وارد لوله‌هائی شیشه‌ای میشود که آنها را بشدت گرم میکنند. ارسنیک بر جدار این شیشه مینشیند و آن را به صورت "آینه" در میآورد. آنتیموان نیز چنین رسوبی میدهد، ولی رسوب آن، بر خلاف ارسنیک، در هیپوکلوریت سودیوم حل نمیشود. این روش را اول بار جیمز مارش (jeymz märš، ۱۷۹۴–۱۸۴۶)، شیمیدان انگلیسی، کشف کرد.

---

(۱)Marcel (۲)Marsyas (۳)Marseilles; Marseille (فر) (۴)Marseillaise (۵)Marsilius
(۶)Marche (۷)Marsh (۸)Marsh test

مارش[1]، لیدی نایو (leydi nāyo mārš*)، ۱۸۹۹– ، بانوی نویسنده‌ی داستانهای پلیسی؛ متزلند جدید. پیش از داستانویسی هنرپیشه بود. اغلب داستانهایش بازتاب دانش وی از استودیو و تئاتر است، از جمله هنرمندان در جنایت (۱۹۳۸). در ۱۹۶۶ لیدی بریتانیای کبیر لقب یافت.

مارشال[2]، **الفرد** (alfrad māršāl)، ۱۸۴۲–۱۹۲۴. اقتصاددان انگلیسی، که با گردآوری و تنظیم عقاید و نظریات علمای مکتب کلاسیک، اساس مکتب جدیدی را در اقتصاد، به نام مکتب نئوکلاسیک یا کلاسیک جدید، بنا نهاد. مارشال کوشید تا سه نظریه‌ی مربوط به ارزش را با هم آشتی دهد، نظریه‌ی عرضه و تقاضا، نظریه‌ی فایده‌ی نهائی، و نظریه‌ی مخارج تولید. کتاب اصول علم اقتصاد (۱۸۹۰) مارشال مهمترین مرجع پیروان مکتب کلاسیک جدید است.

مارشال، برنامه‌ی: ← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد.

مارشال[2]، **جان** (jān māršāl)، ۱۷۵۵–۱۸۳۵، قاضی معروف امریکائی، و چهارمین رئیس دیوان عالی کشمت. از ۱۸۰۱ تا آخر عمر رئیس دیوان عالی بود. با وجود اختلاف و کشمکش شدید با جفرسن و رؤسای جمهور بعد از وی، حیثیت و اختیارات دیوان عالی را افزایش داد، و حق دیوان را در نظارت بر قوانین ایالات و دولت فدرال و قضاوت نهائی در باره‌ی تطابق آنها با قانون اساسی تحکیم کرد. مارشال، در ضمن یک رشته آراء مهم، تفسیراتی از قانون اساسی کشمت آورده است که از زمان او به بعد مقبولیت عمومی دارد. با نظریه‌ی حقوق ایالات به طور کلی مخالف بود، و به همین جهت در معرض انتقادات فراوان قرار گرفت.

مارشال[2]، **جزایر** (māršāl)، مجمع‌الجزایر (۱۸۱ کمم؛ در۱۹۷۰ جم ۲۲٬۸۸۸)، فکب مرکزی. شامل ۳۴ آتول و جزیره‌ی مرجانی که اهم آنها کواجالین است. سکنه‌اش میکرونزیائی هستند. از صادرات عمده‌اش کوپرا است.

در ۱۵۲۶ به توسط اسپانیائیها کشف شد. در ۱۸۸۵–۱۹۱۴ تحت الحمایه‌ی آلمان بود. در ۱۹۱۴ ژاپن اشغالش کرد؛ در ۱۹۲۲ تحت قیمومت ژاپن قرار گرفت، و آن دولت در ۱۹۳۵ مدعی مالکیت تمام جزایر شد. در ۱۹۴۴ قوای کشمت آنها را گرفتند. در ۱۹۴۷ جزء ← سرزمین قیمومی جزایر اقیانوس کبیر قرار داده شد. انیوتاک و بیکینی جزو آنهاست.

مارشال[2]، **جورج کتلت** (jorj katlət māršāl)، ۱۸۸۰–۱۹۵۹، سیاستمدار و افسر امریکائی. در جنگ I به عنوان افسر ستاد شایستگی از خود نشان داد. در ۱۹۳۹–۴۵ رئیس ستاد ارتش کشمت بود، و سهم عمده‌ای در رهبری سوق الجیشی قوای متفقین در جنگ II داشته است. در ۱۹۴۴ ژنرال ۵ ستاره شد. در ۱۹۴۵–۴۷ سفیرکبیر در چین، و در ۱۹۴۷–۴۹ وزیر امور خارجه بود. برای مقابله با سیاست خارجی تجشم، طرح برنامه‌ی مارشال (← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد) را ریخت، که به خاطر آن جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۵۳ نصیبش شد. در ۱۹۵۰–۵۱ وزیر دفاع کشمت بود. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مارشال، ویلیام: ← پمبروک، (اولین) ارل آو.

مارشان[3]، **ژان باتیست** (jān bātist māršān)، ۱۸۶۳–۱۹۳۴. پوینده و ژنرال فرانسوی. در ۱۸۹۷ که مأمور استقرار تسلط فرانسه بر سرچشمه‌های نیل ابیض شده بود، با قدم نهادن به سرزمینهای ناشناخته قهرمانی فراوان نشان داد. در ۱۸۹۸ پایگاهی در فاشودا (اکنون کدق) تأسیس کرد و در مقابل حملات درویش (← محمد احمد ابن عبدالله) مقاومت نشان داد. هنگامی که لرد کیچنر انگلیسی با نیروی عظیم خود به آنجا رسید، فرانسه و انگلستان بر لبه‌ی پرتگاه جنگ قرار گرفتند. ← حادثه‌ی فاشودا. با عقب‌نشینی مارشان به پایان رسید. مارشان در شورش بوکسرها در چین (۱۹۰۰) و نیز در جنگ I شرکت داشت.

مارشفلد[4] (māršfeld)، جلگه‌ی سوق الجیشی، اتریش سفلی، لش ویین، میان دانوب و رود موراوا. در اینجا اوتوکار (در مقاله‌ی اوتوکار II به صورت مارخفلد آمده، که باید بدین صورت اصلاح شود) شاه بوهم در ۱۲۶۰ بر بلای IV پادشاه مجارستان، رودولف I در ۱۲۷۸ بر اوتوکار II، و آرشیدوک کارل اتریش در ۱۸۰۹ بر ناپلئون I (نبرد آسپرن) پیروز شدند.

مارشک (mārešk)، ده (جغ ۱٬۴۹۵ سنه ۱۳۴۵ ه‍ش)، دهستان ← چولائی خانه، بخش چناران، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ۶۳ کیلومتری ل مشهد. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و نخود است.

مارشنس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مار عینکی: ← کبرا.

مارک[5] (märk؛ آلمانی)، انگلا مارچ[6]، فتس مارش[6]. ایتالیائی مارکه (مر)، ایالت مرزی. در زمانهای قدیم سرزمینهائی را که کشورگشایان فتح میکردند تحت حکومت نظامی قرار میدادند تا آنها را از مهاجمین محفوظ دارند. حکام مارکها اختیارات و نیروی نظامی بیشتر از سایر حکام داشتند. اگرچه عنوان مارک منسوخ شده است، عنوان این حکام (← مارکگراف) باقی مانده است. شارلمانی از سرزمینهائی که در اسپانیا از اعراب گرفت "مارک اسپانیا" را در لش اسپانیا تأسیس کرد. اتریش نیز اصلاً "مارک شرقی" [آلمانی اوستمارک (ostmärk)] بود، که به توسط شارلمانی تأسیس شد. در قرون وسطی اراضی مرزی ویلز که متنازع‌فیه بین اشراف انگلیسی و خاندان ویلزی بود "مارچهای ویلز" خوانده میشد. این لفظ در بعضی نواحی به عنوان اسم خاص باقی مانده است، مانند مارکه در ایتالیا و مارش در فرانسه.

مارک[7]، **فرانتس** (frānts märk)، ۱۸۸۰–۱۹۱۶، نقاش آلمانی؛ مت مونیخ. پس یک نقاش بود. سمبولیسمی (← سمبولیسم) غنی و پاشکوه را رواج داد. برداشت تصویری و انتزاعی وی از طبیعت باعث به وجود آمدن طرحهای شفاف با رنگهای دلپذیر در آثارش شد. دنیای حیوانات، به خصوص اسب، از موضوعهای مورد علاقه‌اش بود. به همراه کاندینسکی و کله گروه هنرمندان ⇐ بلاوئه رایتر را به وجود آوردند. در جریان جنگ اکشته شد. تابلوهای غزال (موزه‌ی هنری مدرسه‌ی طراحی رود آیلند، پراویدنس)، و سوارکار کبود (مرکز هنری واکر، مینیاپولیس) نمونه‌های درخشانی از آثار اوست.

مارکانتیا: ← علف جگر.

مارک اورل، نام فرانسوی مارکوس آورلیوس.

مارک پیر، ملقب به **کنت دِ/ آرژانسون:** ← آرژانسون.

مارکت[8]، **ژاک** (jāk märket)، ۱۶۳۷–۷۵، مبلّغ و پوینده‌ی فرانسوی در امریکای شمالی. در ۱۶۶۶ به برّ جدید رفت، و از ۱۶۶۸ تا ۱۶۷۳ را در بین بومیان اوتاوا گذرانید. در مسافرت ۱۶۷۳ ل. ژولیه در طول رودهای ویسکانسین و میسی‌سیپی و ایلینوا همراه وی بود. سرانجام به دست بومیان به قتل رسید.

مارک توواین: ← تواین، مارک.

مارکزا، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکزا دی پسکارا: ← کولونا، خاندان.

مارکزه، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکس، برادران[9] (märks)، گروه کمدیگران امریکائی سینما، شامل: جولیس (julias، ۱۸۹۰–۱۹۷۷)، معروف به گروچو (gruco)؛ آرثر ārter، ۱۸۸۸–۱۹۶۴)، معروف به هارپو (härpo)؛ و لئرد (lenard، ۱۸۸۷–۱۹۶۱)، معروف به چیکو (ciko)، که هرسه در نیو یورک متولد شدند، و دو برادر دیگر که در ۱۹۳۵ از گروه خارج شدند. پس از اینکه مدتی در نمایش‌های مختلف شرکت کردند، به فعالیتهای سینمائی رو آوردند (۱۹۲۹) و در این رشته به برادران مارکس شهرت یافتند. فیلمهای برجسته‌ی آنها شامل خردس قندی، کچلک‌بازی، جرند، سوپ اردک، شبی در اپرا، و روزی در مسابقات است. لوده‌بازی و خوشمزگیهای بی‌بند وبار آنها با ضربه وارد کردن، شکستن، و سر و صدای بسیار توأم بود.

مارکس[10]، **کارل هاینریش** (kärl häynriš märks)، ۱۸۱۸–۸۳، فیلسوف، متفکر، مورخ، اقتصاددان، و جامعه‌شناس بزرگ آلمانی در قرن ۱۹م و بنیانگذار حزب کمونیست؛ مت تریر. پدرش ابتدا وکیل دادگستری و بعد مشاور قضائی بود و شوق وافری به فلسفه داشت، و در ۱۸۲۴ با همه‌ی اعضای خانواده‌ی خود از دین یهود به مذهب پروتستان در آمد. مارکس در دانشگاههای بن و برلین به تحصیل فلسفه پرداخت، و سخت تحت تأثیر فلسفه‌ی هگل واقع شد تا آنجا که قسمت مهمی از اصول فلسفه‌ی هگل از مبادی فلسفه‌ی او قرار گرفت.

در سال ۱۸۴۱ از دانشگاه ینا درجه‌ی دکتری در فلسفه گرفت. عنوان رساله‌ی او "فرق میان فلسفه‌ی طبیعی ذیمقراطیس و اپیکوروس" بود و از نظرگاه فلسفی هگل نوشته شده بود. افکار سیاسی آزادیخواهانه‌ی مارکس او را به

---

(۱)Marsh (۲)Marshall (۳)Marchand (۴)Marchfeld (۵)Mark (۶)March (۷)Marc
(۸)Marquette (۹)Marx Brothers (10)Marx

روزنامه‌نگاری کشانید؛ و درسال ۱۸۴۲ روزنامه‌ی راینیشه تسایتونگ [= به پیش] را در شهر کولونی منتشر ساخت. در ۱۸۴۳ با دوست دوران نوجوانی خود، که دختر یکی از کارمندان عالی‌رتبه‌ی دولت بود، ازدواج کرد. این ازدواج، که بر پایه‌ی محبتی عمیق استوار بود، در برابر همه‌ی فراز و نشیبهای زندگی مارکس استوار و برقرار ماند. کمی پس از این ازدواج، روزنامه‌ی راینیشه تسایتونگ توقیف، و مارکس با زنش رهسپار پاریس شد. در آنجا با نویسندگان سوسیالیست فرانسه آشنا شد و با ف. انگلس طرح دوستی ریخت، که با صفا و صداقت تا پایان زندگی او برقرار ماند. در ۱۸۴۴ مقالاتی برای سالنامه‌های فرانسوی-آلمانی نوشت، و در ۱۸۴۵ کتاب نظری در باره‌ی فویرباخ را تألیف کرد، و با همکاری انگلس کتاب خانواده‌ی مقدس را انتشار داد. در همین سال مارکس، بنا به درخواست دولت پروس، برای آنکه مقالاتی در روزنامه‌ی به پیش بر ضد دولت پروس منتشر ساخته بود، از فرانسه تبعید شد. مارکس به بروکسل رفت و در آنجا کتاب معروف فقر فلسفه را به زبان فرانسوی منتشر کرد، که پاسخی بود به کتاب فلسفه‌ی فقر و بیچارگی پ. ژ. پرودون. در ژانویه‌ی ۱۸۴۸ با انگلس ← بیانیه‌ی کمونیست را نشر داد، که به عنوان برنامه‌ی اتحاد کمونیستی تدوین شده بود. در انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ مارکس از بلژیک اخراج شد و محیط انقلابی آلمان در همان سال به او اجازه داد که به آلمان باز گردد و روزنامه‌ی سابق خود را تحت عنوان نویه راینیشه تسایتونگ (ne:ye) منتشر سازد. ولی مارکس باز در ۱۸۴۹ ناگزیر به ترک آلمان شد. بار دیگر به لندن رفت و بقیه‌ی عمر خود را، که در فقر و تنگدستی سپری شد، در آنجا بود. مقالاتی که برای روزنامه‌ی نیویورک تریبیون مینوشت تا اندازه‌ای از بار مخارج او میکاست، ولی آنچه بیشتر به معیشت او کومک میکرد یاریهای سخاوتمندانه‌ی دوستش انگلس بود که در شعبه‌ی کارخانه‌ی نساجی پدرش در منچستر کار میکرد. مارکس در ۱۴ مارس ۱۸۸۳، پانزده ماه پس از مرگ زنش، در لندن در گذشت، و در گورستان هایگیت به خاک سپرده شد. چند تن از فرزندان مارکس، و از جمله تنها پسرش، در زمان حیات خودش مردند و پس از او سه دختر از او باقی ماندند.

مارکس در زمینه‌های فلسفه و تاریخ و اقتصاد تألیفات بسیار مهم دارد. برای تطبیق فلسفه‌ی تاریخ خود با انقلاب فرانسه در ۱۸۴۸، که در حقیقت جنگ میان کارگران و طبقه‌ی متوسط بود، رساله‌ی نبرد طبقاتی در فرانسه از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ را نوشت و پس از آن رساله‌ی هیجدهم برومر لوئی بوناپارت را تألیف کرد که هر دو شاهکار تاریخنگاری است. از کتابهای مهم او در اقتصاد نقد اقتصاد سیاسی است، ولی مهمترین کتاب او، که در حقیقت شرح عقاید اقتصادی و سیاسی و اجتماعی او است، کتاب معروف کاپیتال است.

مارکس در ۱۸۶۴ در اجتماع بین‌المللی کارگران (بین‌الملل اول) فعالانه شرکت جست و با مهارت و بردباری در حل اختلافات نمایندگان کارگران دخالت کرد. وی دولت تزاری روس را بزرگترین دشمن آزادی در اروپا میدانست، و آرزو میکرد که دولت انگلیس بتواند با قدرت خود تعادلی در برابر آن ایجاد کند. ناپلئون III را سخت دشمن میداشت و با تسلط پروس بر آلمان زیر نفوذ بیسمارک مخالف بود، و در جنگهای داخلی امریکا از شمالیها طرفداری می‌کرد. مارکس نخستین کسی است که سوسیالیسم را بر پایه‌های علمی استوار کرد. در کتاب کاپیتال از توسعه‌ی سرمایه‌داری و پیشرفت طبقه‌ی کارگر، که سرانجام به پیروزی طبقه‌ی کارگر منجر خواهد شد، سخن میگوید. عامل مهم در پیشرفت اجتماع را اصلاح روش تولید و مبادله در آن میداند و با دقت و مهارت به تحلیل نظریه‌ی ارزش می‌پردازد، و ارزش یک کالا را عبارت از مجموع کار اجتماعی که در تولید آن مصرف شده میداند و میگوید که سرمایه‌داران آنچه را که کارگران بیش از مزد دریافتی خود تولید میکنند از دست ایشان میگیرند و به خود اختصاص میدهند (مسئله‌ی ارزش اضافی). برای توضیح بیشتر عقاید مارکس ← مارکسیسم.

مارکس، لیلین الیشا: ← مارکووا، الیشا.

مارکس[1]، ویلهلم (vilhelm märks)، ۱۸۶۳–۱۹۴۶، صدراعظم (۱۹۲۳–۲۴، ۱۹۲۶–۲۸) آلمان، رئیس حزب مرکزی کاتولیک. در ۱۹۲۴ ← نقشه‌ی داز را پذیرفت. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۲۵، از هیندنبورگ شکست خورد.

مارکسا، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکساس، جزایر، در قکب: ← مارکیز، جزایر.

مارکسیسم[2] (märksism)، اصول فلسفی و اجتماعی و اقتصادیی که کارل مارکس و انگلس برای سوسیالیسم و کمونیسم وضع کرده‌اند، و پس از ایشان به وسیله‌ی پیشوایان دیگر کمونیسم، مخصوصاً لنین، تکمیل شده است. مارکسیسم مبنای نظری کمونیسم و پایه‌ی فکری مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر برای وصول و تحقق بخشیدن به اجتماعی است که در آن از اختلافات طبقاتی اثری نباشد و محصولات اجتماعی مطابق نیازمندیها تقسیم شود وکارگران حاکم مطلق بر سرنوشت خویش باشند.

مارکسیسم در اواسط قرن ۱۹م، هنگامی پدید آمد که سرمایه‌داری رو به توسعه مینهاد، و عده‌ای از متفکران و جامعه شناسان در پی یافتن راهی برای رهائی طبقه‌ی کارگر از فشارهای حاصل از رشد سرمایه‌داری بودند. مبانی فلسفی آن را میتوان در فلسفه‌ی مادی روشنفکران قرن ۱۸م فرانسه و اصول فلسفه‌ی مادی ل. فویرباخ و افکار فلاسفه‌ی قرن ۱۹م آلمان یافت. عقاید اقتصاد سیاسی و اقتصادی علمای اقتصاد مانند ا. سمیث و د. ریکاردو و افکار جامعه‌شناسانی مانند کنت دو سن سیمون و ش. فوریه و عقاید بعضی از مورخان قرن ۱۹م در باره‌ی تأثیر مبارزات طبقاتی در تاریخ مانند گیزو، تیری، و فرانسوا اوگوست ماری مینیه[3] (frānsuā ogu:st mārī minye؛ ۱۷۹۶–۱۸۸۴، مورخ فرانسوی) در اصول مارکسیسم اثر زیادی داشته است.

مارکسیسم معتقد به ضرورت قطعی و منطقی در تاریخ است، و معتقد است که انسان میتواند قوانین ضروری و مطلقی را که بر تاریخ حکمفرماست کشف و آینده را پیشبینی کند؛ این آینده عبارت است از پیروزی طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی طبقاتی. چون جریانات تاریخ پیرو اصول ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، مبارزات طبقاتی و کوشش طبقه‌ی کارگر برای در دست گرفتن سرنوشت خویش نیز جزئی از این اصول ضروری و حتمی است، و، بنا بر این، نمیتوان گفت که چون پیروزی طبقه‌ی کارگر امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، کوششها و مبارزات آن برای وصول به این پیروزی بیفایده است، زیرا خود این کوشش نیز اجتناب‌ناپذیر است.

از اصول مارکسیسم یکی هم تعبیر اقتصادی تاریخ یا مادیت تاریخی است. مادیت تاریخی در پی یافتن قوانین هدایت‌کننده‌ی تاریخ و پیش‌بینی تاریخ است. مهمترین قانونی که مسیر حوادث تاریخ را تعیین میکند، به طور کلی، این است که گسترش اقتصادی مبنای تحولات اجتماعی در تمام زمینه‌های اجتماعی میباشد. سیاست و قانون و عقاید و مؤسسات اجتماعی و دین و هنر همه روبناهای اجتماعی هستند، و با تغییر تدریجی اساس اقتصادی به طور ناگزیر در تغییرند. با این قانون میتوان آینده‌ی اجتماع را پیشبینی کرد، زیرا گسترش فن و صنعت به افزایش تولید منجر میشود و توده‌های بیشتری از کارگران را به خود میکشاند و سرمایه‌گذاری بیشتر و قدرت کار بیشتری را طلب میکند، تا آنجا که تنها اجتماع با همه‌ی توابع و لواحقش میتواند اساس تشکیلاتی تولید را فراهم آورد، و این همان حکومت سوسیالیستی یا کمونیستی است. سرمایه‌داری مجبور است که هرروز ماشین‌های بزرگتر به راه اندازد، و در نتیجه سود حاصل او کمتر میشود و این امر سرانجام به سقوط سرمایه‌داری منجر میشود و تولید کلی به دست حکومت سوسیالیستی می‌افتد.

مارکسیسم مدعی نیست که افکار و عقاید هیچ گونه تأثیری در جریان تاریخ ندارد، ولی مدعی است که افکار و عقاید عامل مستقل و اساسی نیستند، بلکه میتوانند اثرات گسترش اقتصادی را به ظهور حوادث و وقایع پیوند دهند. همچنین مارکسیسم مدعی نیست که محرک انسان منافع آنی مادی و شخصی است بلکه معتقد است که نوعدوستی و فداکاری دینی و وطن‌دوستی و دیگر احساسات معنوی همه محصول اوضاع اقتصادی و نتایج مستقیم یا غیر مستقیم آن بر ذهن و روح انسان است.

مسئله‌ای که در اینجا مطرح میشود معنای "اوضاع اقتصادی" است. اگر مقصود از اوضاع اقتصادی فقط تولید و تقسیم و مصرف باشد می‌توان گفت که گاهی چنین وضعی معلول است نه علت و ممکن است افکار و عقاید و قوانین و مؤسسات و ذوق مردم در آن اثر داشته باشد، و در این صورت گاهی تمییز علت از معلول امری مشکل است. اما بعضی از مارکسیستها مقصود از اوضاع اقتصادی را همه‌ی عوامل طبیعی و مادی

(۱)Marx (۲)Marxism (۳)Mignet

و صنعتی میدانند، و در این صورت باید گفت که گسترش عوامل طبیعی و صنعتی سبب تحکم و فرمانروائی بیشتر انسان بر طبیعت میشود، و نتایج اجتماعی حاصل از آن را میتوان پیشبینی کرد. پلخانوف و بوخارین معتقد به این نظریه بودند، ولی عده‌ای مانند سیدنی هوک[1] (sidni huk) همان طرز تولید و تقسیم و مصرف را مؤثر اصلی میدانند.

مارکس معتقد بود که در اجتماع منافع طبقات مختلف با هم تضاد و تباین کلی دارند و نفع مشترکی ندارند. مبارزه‌ی طبقاتی نیروی عظیم محرک تاریخ است و محدودیتی ندارد. این تضاد منافع با فلسفه‌ی دیالکتیکی (← مادی احتجاجی، مذهب) مارکس مربوط است. در طی تاریخ، هرطرز حکومتی نماینده‌ی یکی از طبقات حاکمه است: فئودالیسم نماینده‌ی اشراف، سرمایه‌داری نماینده‌ی سرمایه‌داران، و سوسیالیسم یا کمونیسم نماینده‌ی کارگران. مبارزه‌ی طبقاتی مبارزه‌ی کلی و اساسی است که فقط با از میان رفتن و نابودی یک طبقه ممکن است پایان پذیرد. در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بر ضد سرمایه‌داری نظام سرمایه‌داری باید بکلی نابود شود و طبقه‌ی کارگر حاکم مطلق بر سرنوشت خود باشد.

مارکس مانند اقتصاددانان قدیم، و مخصوصاً ریکاردو، معتقد بود که ارزش یک کالا بسته به مقدار زمان کاری است که برای تولید آن لازم است. مارکس نیروی کار یک کارگر را نیز مانند کالائی میداند که در معرض خرید و فروش است و ارزش آن بسته به مقدار زمانی است که برای تولید وسایل معیشت و تربیت او لازم است. اما نیروی کار کارگر تنها کالائی است که میتواند ارزشی بالاتر و برتر از خود آن تولید کند، زیرا یک کارگر خیلی بیشتر از آنچه برای زندگانی او لازم است کار میکند. محصول این کار اضافی "ارزش اضافی" نام دارد، و همان است که منبع سود و نفع کارفرماست، زیرا کارفرما به کارگر از روی حساب زمان کار او مزد میدهد نه به اندازه‌ی محصول کار و ارزش کار او، که خیلی بیشتر از ارزش مدت زمان کار اوست. این همان است که در اصطلاح مارکس "استثمار طبقه‌ی کارگر" نامیده میشود.

اما ماشین به اندازه‌ی ارزش زمان کار تولید میکند و نمیتواند مورد استثمار قرار گیرد. سرمایه‌دار خصوصی در رقابت با سرمایه‌داران دیگر ناگزیر است که ماشین را بیشتر دخالت دهد و ماشینهای تازه‌تر و کاملتری وارد کار کند. بدین ترتیب از مقدار نفع و سود او دائماً کاسته میشود. پس سرمایه‌دار ناگزیر است که برای دریافت سود بیشتر از کارگران بیشتر کار بکشد، و این امر به جائی میرسد که نفع حاصل کفاف زندگانی کارگران را نمیدهد و سرمایه‌دار نمیتواند در نظام برده‌داری خود زندگی برده‌های خویش را تأمین کند. نتیجه آن است که این نظام سقوط خواهد کرد و طبقه‌ی کارگر قدرت را به دست خواهد گرفت.

مارکس در تحلیل وضع سرمایه‌داری بیشتر سرمایه‌داران زمان خود را در نظر داشت، که در عین رقابتهای سخت با یکدیگر، با دخالت دولتها و حکومتها در رقابتهای ایشان مخالف بودند. پس از آنکه دولتها در امر سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاری دخالت کردند و بانکهای بزرگ به حمایت سرمایه‌داران بر خاستند و خود سرمایه‌داران برای حمایت از انحصارها دخالت دولتها را طالب شدند و از حکومت طلب گشایش بازارهای خارجی را کردند و سرمایه‌گذاری در خارج را خواستار شدند، عده‌ای از مارکسیستها به دنبال دلایل تازه‌تری برای اثبات نظریه‌ی مارکس بر آمدند، و بیشتر از همه خانم ر. لوکسمبورگ و لنین در تحلیل وضع تازه پیشگام شدند. لنین در کتاب استعمار، بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری (← لنین) این مسئله را پیش کشید که دولتهای سرمایه‌داری، برای یافتن کارگر ارزان‌قیمت، به مستعمره‌ها و ممالک عقب مانده دست اندازی میکنند تا نقص سود را در ممالک خود جبران کنند. پس برای شکست سرمایه‌داری لازم است دست سرمایه‌داران را از مستعمرات و متصرفات آنها کوتاه کرد. به همین جهت کمونیسم علمدار مبارزه‌ی بر ضد امپریالیسم و استعمار شد و در این راه موفقیتهای بسیار مهم کسب کرد. نیز ← مارکس؛ لنین؛ مادی احتجاجی، مذهب.

مارکگراف[2] (märkgräf) [آلمانی، = کُنتِ مرز] یا **مارگراو** (märgräv؛ از آلمانی) یا **مرزدار**، اصلاً. عنوان کنت یا فرمانده مرزی در امپراطوری قدیم ژرمن، که حفظ و حراست یک مارک به او سپرده میشد. مارک و مارکگراف در زمان شارلمانی وجود داشته، و مقام مارکگرافها بلافاصله بعداز مقام شاهان و امپراطوران امپراطوری ژرمن بوده است. در قرن ۱۲م مارکگرافنشینها (یعنی مرزداریها) موروثی شد، و سرانجام عنوان مارکگراف در سلسله‌ی مراتب اشرافی بین عناوین کنت و دوک جای گرفت. نیز ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکگراف[3]**، آندرئاس زیگیسموند** (ändreäs zigismund märkgräf)، ۱۷۰۹—۸۲، شیمیدان آلمانی، و پیشگام در شیمی تحلیلی. در ۱۷۳۸ عضو آکادمی علوم برلین و در ۱۷۶۰ مدیر آزمایشگاه شیمی آن شد. اول کسی است که قند چغندر را به حالت جامد به دست آورد (۱۷۴۷). اکتشافات دیگری نیز بدو منسوب است، از جمله کشف (۱۷۴۹) اسید فورمیک و (۱۷۵۴) آلومین. امکان به دست آوردن روی را از اکسید آن نشان داد.

مارکگرفین، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکلوس[4]**، مارکوس کلاودیوس** (märkus klädius märkellus)، ح ۲۶۸—۲۰۸ ق‌م، کنسول رومی. در جنگ دوم کارتاژی سیراکوز را محاصره و تصرف کرد (۲۱۲ ق‌م). پلوتارک شرح احوالش را نوشته است.

مارکلینوس، آمیانوس: ⇐ آمیانوس مارکلینوس.

مارکم[5]**، سر کلمنتس رابرت** (*sər klemənts rābərt mārkəm)، ۱۸۳۰—۱۹۱۶، جغرافیادان و نویسنده‌ی انگلیسی. در تمدن قوم اینکا صاحبنظر بوده، و کتبی در باره‌ی سفرهای خود نوشته است.

مارکوارت[6]**، یوزف** (yozef märkvärt)، ۱۸۶۴—۱۹۳۰، ایرانشناس آلمانی. از ۱۹۱۰ تا هنگام مرگ استاد فقه اللغه‌ی ایرانی و ارمنی در دانشگاه برلین بود، و پیش از آن در دانشگاه‌های توبینگن و لیدن تدریس میکرد. آثاری که منتشر کرد مشتمل است بر گاهشماری کتیبه‌های ترکی قدیم (۱۸۹۸)، ایرانشهر (۱۹۰۱)، تحقیقات در تاریخ اران (۲ جلد، ۱۸۹۶—۱۹۰۵)، و ویهروت و آرانک: تحقیق در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی که پس از مرگش منتشر شد (۱۹۳۸). نیز ← شهرستانهای ایران.

مارکوئس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکواند[7]**، جان فیلیپس** (jän filips märkuänd)، ۱۸۹۳—۱۹۶۰، رمانتویس امریکائی. اغلب رمانهای طنزآمیز وی بررسی زندگی ثروتمندان و سرشناسان نیو انگلند است. در داستانهایش کارآگاه ژاپونی "آقای موتو" را خلق کرده است. از رمانهای معروفش اینهاست: مرحوم جورج اپلی (۱۹۳۷، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) و نقطه‌ی بدون بازگشت.

مارکو پولو[8] (märko polo)، ۱۲۵۴؟—۱۳۲۴؟، جهانگرد ونیزی، که به چین سفر کرد. پدرش نیکولو (nikolo) پولو و عمویش مافئو (mäfeo) پولو به سفری بازرگانی (۱۲۵۳—۶۰) به قسطنطنیه رفتند. بروز جنگی مانع بازگشت آنان شد، و به مشرق سفر کردند و در ۱۲۶۶ به کایفنگ، پایتخت شرقی قوبلای قاآن، رسیدند. در ۱۲۶۹ به ونیز باز گشتند و در ۱۲۷۱، همراه با مارکو پولو و دو مبلغ کاتولیک، دگربار عازم دربار قوبلای شدند. مبلغان بزودی این گروه را ترک کردند، و پولوها در ۱۲۷۵ به خانبالق رسیدند. مارکو پولو از نزدیکان خان مغول شد و از طرف وی به مأموریتهائی در مرکز و در ل چین و کشورهای چش آسیا، و از جمله هندوستان، رفت. ظاهراً مدت ۳ سال فرمانروای شهر چینی یانگچو بود. مسافران پس از ۱۷ سال کشور قوبلای را ترک گفتند، و در موکب عروسی که از دربار قوبلای برای ارغون خان فرستاده میشد به راه افتادند، و در ۱۲۹۵ به ونیز رسیدند. مارکو پولو بلافاصله پس از آن به صف سپاهیان ونیزی، که با جنووا میجنگیدند، پیوست و اسیر شد (۱۲۹۶). قریب دو سال در زندان به سر برد، و در این مدت داستان سفرهای خود را برای کسی باز گفت و وی آن را به صورت کتابی در آورد. مقدمه‌ی این کتاب شرح حال خود پولو است، و باقی آن شرح جاهائی که دیده یا شنیده و آداب و رسوم مردمان آن سرزمینهاست. در این کتاب پولو به نام بسیاری از نواحی آسیا، و از جمله سرزمینهای اعراب و ایران و ژاپن و سوماترا و جزایر اندامان، و نیز مشرق افریقا تا زنگبار اشاره

(۱)Hook (۲)margrave (۳)Marggraf (۴)Marcellus (۵)Markham (۶)Markwart
(۷)Marquand (۸)Polo

کرده است. از پول کاغذی و پنبه‌ی نسوز و زغال و چیزهای دیگری که بر اروپائیان ناشناخته بود، در کتاب خود سخن گفته است. پولو از دیدن شکوه و جلال مشرق‌زمین دوچار شگفتی شده بود، و گاه از روی ساده‌لوحی در گزارشهای خود گزافه گوئی کرده است، و با این همه، کتاب او بیشتر مشتمل بر واقعیات است، و بسیار مورد استفاده‌ی مورخان قرار گرفته است. در دوره‌ی رنسانس، این کتاب منبع اصلی ــ و شاید منحصر به فرد ــ اطلاعات در باره‌ی مشرق‌زمین بود، و تا اواخر قرن ۱۹م در خصوص بسیاری از قسمت‌های آسیای مرکزی غیر از این کتاب اطلاع دیگری در دست نبود.

مارکوس[1]، **جزیره‌ی** (märkus)، ژاپنی میامی توری شیما، جزیره‌ی آتشفشانی (ح ۲٫۶ کمم)، فکب غربی، به فاصله‌ی ۱٬۱۳۰ کیلومتری ش ← جزایر بونین. ژاپنیها آن را در ۱۸۹۶ کشف و در ۱۸۹۹ به قلمرو خود منضم کردند. پس از جنگ II به کشمت واگذار شد.

مارکوس[2]، **فردیناند ادرالین** (ferdinänd edrälin märkos)، ۱۹۱۷— ، وکیل دعاوی وسیاستمدار فیلیپینو. در جنگ II، به هنگام اشغال فیلیپین به وسیله‌ی ژاپنیها، به عنوان افسر اطلاعات و رهبر چریکها از خود لیاقت نشان داد. پس از جنگ II معاون مخصوص م. روخاس شد. در ۱۹۴۹—۵۹ رهبر اقلیت در مجلس نمایندگان، و در ۱۹۵۹—۶۵ سناتور بود، و در ۱۹۶۳ رئیس سنا شد. در ۱۹۶۵ به ریاست جمهوری برگزیده شد، و در ۱۹۶۹ دگربار به این سمت انتخاب شد. در ۱۹۷۳ که دوره‌ی دوم ریاست جمهوری وی به پایان رسید، فرمانروائی مستقیم فیلیپین را در دست گرفت، و در ۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۷۳ قانون اساسی را تغییر داد. حکومت نظامیی که در اواخر دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خود بر قرار کرده بود باقی ماند. در ۲۷ و ۲۸ ژوییه‌ی ۱۹۷۳ مراجعه به آراء عمومی مارکوس را در ریاست جمهوری ابقا کرد. ۱۹۷۵ روابط سیاسی با ویتنام شمالی، کره‌ی شمالی، و کوبا برقرار کرد.

مارکوس آنتونیوس: ← آنتونیوس.

مارکوس آورلیوس[3] (märkus ärelius)، فر مارک اورل (märk orel)، ۱۲۱—۱۸۰، امپراطور (۱۶۱—۱۸۰) روم و فیلسوف رواقی؛ پسرخوانده‌ی آنتونینوس پیوس، و شوهر فاوستینا دختر او. پس از مرگ آنتونینوس امپراطور شد ولی پسرخوانده‌ی دیگر آنتونینوس، لوکیوس آورلیوس وروس، را در امپراطوری با خود شریک کرد، و پس از مرگ (۱۶۹) وروس تنها امپراطور شد. با موفقیت از امپراطوری دفاع کرد. اثر فلسفی او، اندیشه‌ها، معروف است. پسرش کومودوس به جایش نشست.

مارکوس د نیسا[4] (märkos de nisä)، ح ۱۴۹۵—۱۵۵۸، مبلغ فرانسیسی و پوینده در امریکای شمالی اسپانیا. کاشف نیو مکسیکو؛ متولد نیس (فرانسه). گویند در پرو و در نیکاراگوا و مکزیک خدمت کرد. در ۱۵۳۹ وارد سرزمین ایالات کنونی نیو مکسیکو و اریزونا، و سپس وارد ناحیه‌ی معروف به سیبولا شد. گزارشهای رسمی او مطابق واقع است، ولی آ. دمندوثا، نایب‌السلطنه‌ی اسپانیا، برای ترغیب مردم به جستجوی ذخائر سیبولا، او را وادار به نشر گزارشهای مبالغه‌آمیز کرد، و این امر منجر به مسافرت بیحاصل کورونادو، و به قیمت حسن شهرت مارکوس د نیسا، تمام شد.

مارکوف، آندری آندریویچ، ریاضیدان روسی، ← مارکوف، زنجیر.

مارکوف[5]، **زنجیر** [به نام آندری آندریویچ مارکوف (ändreyevic märkof)؛ ۱۸۵۶—۱۹۲۲)، ریاضیدان روسی]، رشته‌ای (← رشته، در ریاضیات) از مقادیر متغیر وابسته به یکدیگر ($x_1, x_2, ..., x_n$) که هرگونه پیشبینی در باره‌ی $x_n + 1$، با معلوم بودن مقادیر $x_1, x_2, ..., x_n$، فقط براساس مقدار x_n باشد. مثلاً اگر فرض کنیم که در فاصله‌ی زمان $(0, \theta)$ ذره‌ای، به طوری اتفاقی، در دستگاهی جا به جا میشود، اگر وضع این ذره را در لحظه‌ی t بشناسیم (x_n در زنجیر مارکوف)، اطلاعات متمم در باره‌ی پدیده‌های مشاهده‌شده قبل از لحظه‌ی t (مخصوصاً اطلاعات مربوط به مشخصات حرکت قبل از لحظه‌ی t) هیچ تأثیری بر پیشبینیهای مربوط به حرکت بعد از لحظه‌ی t ($x_n + 1$) ندارد، و این پیشبینیها را میتوان فقط بر اساس مشخصات حرکت در لحظه‌ی t انجام داد.

مارکومانها[6] (märkomän-)، قومی ژرمنی، وابسته به سوئبها، که در قرون اول و ۲م در ل دانوب میزیستند. چون وجود آنها خطری برای مرزهای امپراطوری روم شمرده میشد، مارکوس آورلیوس به جنگ آنان رفت، و در جنگ مارکومانی (۱۶۶—۱۸۰) آنها را مغلوب کرد. پس از این شکست دیگر نامی از آنها به میان نیامده است.

مارکونی[7] [مارکزه گولیلمو مارکونی (märkeze gulielmo märkoni)]، ۱۸۷۴—۱۹۳۷، فیزیکدان و مخترع ایتالیائی. از همان دوران تحصیل در دانشگاه بولونیا، به مسائل مربوط به تلگراف بیسیم علاقه نشان داد. در ۱۸۹۶ موفق به اختراع فرستنده‌ای شد که امواج بیسیم را تا چند صد متر منتشر میکرد. برای ادامه‌ی آزمایشهای خود به انگلستان رفت، و در آنجا موفق شد یک ارتباط بیسیم میان لورناک[8] و کانال بریستول (به فاصله‌ی ح ۱۵ کم) برقرار سازد (۱۸۹۷). آزمایشهای مداوم وی عاقبت به تکامل فن تلگراف بیسیم، و ارتباط میان اروپا و امریکا منجر شد. همین اکتشافات سهمی از جایزه‌ی فیزیک نوبل ۱۹۰۹ را نصیب او کرد. در ۱۹۳۰ رئیس آکادمی سلطنتی ایتالیا شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مارکووا[9]، **الیشا** (əlišä märkovä)، شهرت **لیلین الیشا مارکس** (liliən märks)، 1910 — ، رقاصه‌ی انگلیسی در باله. وی را موجد باله‌ی انگلیسی میشمرند. در گروه باله‌ی دیاگیلف به کار آغاز کرد (۱۹۲۵)؛ پس از مرگ دیاگلیف در شهرهای مختلف انگلستان و کشمت به کار پرداخت؛ هنرنمائی وی بیشتر در باله‌های نیزل، و زیبای خفته بوده است. در ۱۹۵۸ ملقب به دیم (deym)، و بانوی اول باله‌ی انگلیسی خوانده شد. نیزل و من (۱۹۶۰) را نگاشته است.

مارکه، ایالت مرزی، ← مارک.

مارکه[10] (märke)، ناحیه (۹٬۶۹۲ کمم؛ در ۱۹۷۱ حج ۱٬۳۵۹٬۰۶۳)، ایتالیای مرکزی، میان کوه‌های آپنن و دریای آدریاتیک؛ مرکزش آنکونا، مشتمل بر **مارکه‌ی علیا** و **مارکه‌ی سفلی**، و بعضی بخشهای دیگر. ناحیه‌ای زراعتی، که دارای تاکستانهای فراوان است. این ناحیه جزء هدایای پین کوتاه به پاپها بود، ولی بعد از قرن ۱۰م امپراطوران قسمتهائی از آن را به عنوان تیول به اشخاص بخشیدند و در عین حال چندین شهر (مانند اوربینو و پزارو) تحت حکومت سلسله‌های محلی بود. پاپها در قرون ۱۶م و ۱۷م مجدداً آن را تصرف کردند. مارکه‌ها تا ۱۸۶۰ که ضمیمه‌ی ساردنی شدند قسمتی از ایالات پاپی بودند.

مارکه، آلبر، نقاش فرانسوی؛ مانیس، هانری.

مارکه‌ی سفلی، ناحیه، ایتالیا، ← مارکه.

مارکه‌ی علیا، ناحیه، ایتالیا، ← مارکه.

مارکی، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکیانوس[11] (märkiänus)، ح ۳۹۶—۴۵۷، امپراطور (۴۵۰—۵۷) روم شرقی. ← شورای خالکدون را فراخواند (۴۵۱)، که ← مذهب وحدت طبیعت را محکوم کرد و کوشید تا بدعت‌گذاری در دین را از میان بر دارد. از خراج دادن به آتیلا امتناع کرد.

مارکیز، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکیز، جزایر[12] (märkiz؛ فنـ) یا **جزایر مارکساس** (märkesäs)، دسته‌ای از جزایر آتشفشانی مشتمل بر ۱۰ جزیره (ح ۱٬۲۴۰ کمم؛ در ۱۹۶۶ جم تخمیناً ۵٬۰۰۰)، فکب جنوبی، ح ۱٬۲۰۰ کیلومتری ل‌ش تاهیتی، جزء پولینزی فرانسه. جزایر عمده‌اش نوکو هیوا (nuku hivä) و هیوا اوآ (hivä oä) است. زمین جزایر حاصلخیز و کوهستانی است. از صادراتش کوپرا، توتون، و وانیل میباشد. بعضی از این جزایر (دسته‌ی جنوبی) را اسپانیائیها در ۱۵۹۵ و بعضی دیگر (دسته‌ی شمالی) را امریکائیان در ۱۷۹۱ کشف کردند. در ۱۸۴۲ به فرانسه واگذار شد. پ. گوگن در هیوا اوآ مدفون است.

مارکیویتس[13]، کاونتس (känträs märkie-vits)، ۱۸۶۸—۱۹۲۷. بانوی میهنپرست ایرلندی، که با کنت مارکیویتس لهستانی ازدواج کرد (۱۹۰۰)؛ از چهره‌های برجسته‌ی نهضت ملی ایرلند. به علت شرکت در شورش ۱۹۱۶ محکوم به مرگ، اما بعداً آزاد شد (۱۹۱۷). به عنوان نماینده‌ی شین فین به عضویت پارلمنت در وستمینستر انتخاب شد (۱۹۱۸)، و اولین زن بریتانیائی در پارلمنت بود؛ همچنین در دایل

(۱)Marcus (۲)Marcos (۳)Marcus Aurelius (۴)Marcos de Niza (۵)Markov (۶)Marcomanni
(۷)Marconi (۸)Lavernock (۹)Markova (۱۰)Marches (the); Marche (ایتالیائی) (۱۱)Marcian
(۱۲)Marquesas Islands (۱۳) Markiewicz

ایرن خدمت کرد (۱۹۲۳–۲۷).

مارگاریتا[1] (margārită)، جزیره (۱٬۱۶۵ کمه، جه در ۱۹۶۱ تخمیناً ۷۵٬۰۰۰)، ل‌ش‌کرانه‌ی ونزوئلا، در دریای کارائیب. در ۱۴۹۸ به وسیله‌ی کریستوف کلمب کشف، و از مراکز عمده‌ی مستعمراتی صید مروارید شد، و به همین جهت مارگاریتا [= مروارید] نام یافت. در این جزیره نهشتهای عظیمی از منیزیوم وجود دارد. در ۱۹۰۱، پس از استقلال از اسپانیا، ایالتی شد به نام نوئوا اسپارتا از کشور ونزوئلا؛ مرکزش لا آسونسیون[2] (lā āsunsion) است.

مارگارین[3] (margārin، فنس) [از کلمه‌ی یونانی مارگارون (margāron)، به معنی سفید صدفی]، در شیمی، گلیسریدی متشکل از پالمیتین و ستارین، که اولین‌بار در ح ۱۸۲۳ به توسط شورول، از فشردن پیه گاو استخراج شد. امروز کلمه‌ی مارگارین اصطلاحی شده است برای گروه‌ی مصنوعی، که آن را از اختلاط روغن سخت‌شده‌ی (← لیدروژندهی) نباتی (مانند روغنهای بادام زمینی، سویا، تخم آفتابگردان، و تخم پنبه) با چربیهای حیوانی غیر از چربی شیر (مانند پیه گاو و روغن سفت‌شده‌ی نهنگ) میسازند.

برای تهیه‌ی مارگارین مخلوطی از روغن‌های مذاب مذکور را با افزودن ح ۲۰٪ وزنی شیر یا آب و مقدار کافی مواد معطر و مواد رنگی و لسیتین (چربی زرده‌ی تخم مرغ) مدت 10 دقیقه در دمای °۲۵۰ صدبخشی. به کومک یک بهمزن خودکار، خوب بهم میزنند تا نامیز متجانسی (← کولوئید) از آب در چربی به دست آید. سپس آن را در دستگاه مخصوص دفعةً سرد میکنند، و مدت ۲—۴ ساعت در دمای °۸—°۱۰ صدبخشی نگاه میدارند، و بالاخره به صورت قالب یا شمشهائی میبرند، و پس از بسته‌بندی، به نام کره‌ی مصنوعی به بازار عرضه میدارند.

روش تهیه‌ی کره‌ی مصنوعی ح سالهای ۱۸۶۶–۶۹ به توسط ایپولیت مژموریس شیمیدان فرانسوی، ابداع شد. در این زمان کره‌ی شیر در اروپای مرکزی و غربی کمیاب و بسیار گران بود، و فکر ساختن ماده‌ی چرب غذائی که بتواند جانشین کره شود در فرانسه قوت گرفت، تا آنجا که ناپلئون III برای تهیه‌ی چنین ماده‌ای که بتواند مصرف ارتش فرانسه را تأمین کند جایزه‌ای معین کرد. بدین گونه، مژموریس اقدام به تهیه‌ی کره‌ی مصنوعی کرد. او منشأ چربی شیر گاو را چربی ذخیره‌ی بدن حیوان میدانست، و براساس این نظریه، پیه گاو را مدتی در دمای °۳۵ صدبخشی قرار داد تا کاملاً نرم شود. سپس، تحت فشار، جزء مذاب آن را جدا کرد، و از اختلاط جزء مذاب با شیر، ماده‌ای شبیه کره به دست آورد، و آن را مارگارین نامید. روش مژموریس برای تهیه‌ی کره‌ی مصنوعی ارزان‌قیمت بسرعت در تمام اروپای غربی متداول شد. از ۱۹۰۰، که روش ئیدروژندهی روغنهای نباتی و تهیه‌ی روغنهای سفت ابداع شد، استعمال روغن نباتی سفت نیز در تهیه‌ی مارگارین متداول شد. امروز با اصلاحاتی که در روش مژموریس به عمل آمده است مارگارین به مقیاس وسیعی ساخته میشود، و یکی از مهمترین صادرات بعضی از ممالک مانند هلند و دانمارک است.

مارگراء، بندر: ← ونیز.

مارگراف، در اروپای قرون وسطی: ← مارکگراف.

مارگریت، گیاه: ← مینا.

مارگریت[4] (märgərit)، ۱۹۳۰– ، شاهدخت انگلیسی، دختر جورج VI انگلستان و تنها خواهر الیزابت II. در ۱۹۶۰ با انتونی آرمسترانگ‌جونز ازدواج کرد.

مارگریت[4] I (-märgerit)، ۱۳۵۳–۱۴۱۲، ملکه‌ی دانمارک و نروژ و سوئد؛ دختر والدمار VI، شاه دانمارک. در ۱۳۶۳ زوجه‌ی هاکون VI[1] شاه نروژ شد، و به نیابت سلطنت پسرش اولاف، فرمانروائی کرد (در دانمارک از ۱۳۷۵؛ در نروژ پس از مرگ هاکون، ۱۳۸۰). پس از مرگ (۱۳۸۷) اولاف، آلبرت مکلنبورگ شاه سوئد را شکست داد (۱۳۸۹)، و مجالس دانمارک، نروژ، و سوئد را مجبور کرد که نوه‌ی برادرش، اریک VII پومرانیائی (-erike pomerāni؛ ۱۳۸۲–۱۴۵۹) را به‌عنوان شاه بپذیرند. اریک در کالمار تاجگذاری کرد، و اتحادیه‌ی کالمار میان این سه پادشاهی تنظیم شد (۱۳۹۷). اریک در واقع آلت دست بود، و فرمانروائی حقیقی در دست مارگریت ماند، که مستبدانه حکومت میکرد و میکوشید تا امپراطوری وسیع خود را مستحکم و متمرکز کند.

مارگریت[4] II، ۱۹۴۰– ، ملکه‌ی (۱۹۷۲–) دانمارک، دختر فردریک IX، مه کپنهاگ. با کنت هانری دو لابورد دو مونپزا[5] (*kont hānri dē lābord dē monpezā؛ از اشراف فرانسوی) ازدواج کرد. به جانشینی پدرش به سلطنت رسید (۱۹۷۲).

مارگریت[6]، **قدیسه** (märgərit)، ۱۰۴۵؟–۱۰۹۳، ملکه‌ی اسکاتلند؛ زن ملکم III. اصلاحات کلیسائی را پیش برد و دیرهای تازه بنیاد گذاشت، و تمایلی به طرفداری از انگلستان در اسکاتلند پدید آورد. ذکرانش 10 ژوئن (در اسکاتلند، ۱۶ نوامبر) است.

مارگریتا، کوه، افریقا: ← رووزوری.

مارگریت اتریش[7] (-märgerit)، ۱۴۸۰–۱۵۳۰، دختر امپراطور ماکسیمیلیان I و ماری دو بورگونی. در ۱۵۰۷–۱۵ نایب‌السلطنه‌ی هلند و سرپرست برادرزاده‌اش بود، که بعدها امپراطور شارل V شد. پس از ۱۵۱۸ بار دیگر از طرف شارل فرمانروای هلند شد و یکی از رایزنان بانفوذ شارل بود. مارگریت با خردمندی و اعتدال فرمانروائی میکرد. در ۱۵۲۹ ← پیمان کامبره را ترتیب داد.

مارگریت آو انجو[8] (märgərit āv anju)، فنس **مارگریت د/ آنژو** (märgerit dānju)، ۱۴۳۰؟–۸۲، ملکه‌ی همسر هنری VI انگلستان. به مناسبت فرمانروائی مستبدانه‌اش به وسیله‌ی این پادشاه سست، بسیار منفور بود. کشمکش میان پیروان ریچارد، دیوک آو یورک، و پشتیبانان شاه تبدیل به جنگ گلها شد (۱۴۵۵). سرانجام مارگریت اسیر شد (۱۴۷۱) و به فرانسه باز گشت، و در تنگدستی در گذشت.

مارگریت پارما[9] (märgerite pārmā)، ۱۵۲۲–۸۶، دختر نامشروع امپراطور شارل V. از راه ازدواج (۱۵۳۸) با اوتاویو فارنزه (← فارنزه، خاندان)، دوشس پارما شد و از طرف برادر ناتنی خود، فیلیپ II پادشاه اسپانیا، از ۱۵۵۹ تا ۶۷ برهلند فرمانروائی کرد. چون سیاست او حفظ صلح و آرامش بود موجب شد که کاردینال گرانول نامحبوب احضار شود (۱۵۶۴)، ولی در برابر حزب ملی فلاندر و رهبرانش، کنت اگمون و ویلیام خاموش، سخت استوار ماند. در ۱۵۶۷ ← دوکه د آلوا وارد بروکسل شد که با زور مخالفین را سرکوب کند. مارگریت که با سیاست خشن آلوا مخالف بود، کناره‌گیری کرد.

مارگریت تودور[10] (märgerit tudor)، انگلا **مارگریت تیودر** (märgərit tiudər)، ۱۴۸۹–۱۵۴۱، ملکه‌ی جیمز IV اسکاتلند، دختر هنری VII و خواهر هنری VIII انگلستان. پس از مرگ جیمز، او با آرچیبالد داگلس، (ششمین) ارل آو انگس، ازدواج کرد. در سیاست اسکاتلند نقش بزرگی داشت و روابط او بسته به منافع شخصیش تغییر میکرد.

مارگریت تیودر: ← مارگریت تودور.

مارگریت د/ آنژو: ← مارگریت آو انجو.

مارگریت د/ آنگولم: ← مارگریت دو ناوار.

مارگریت دوشیزه‌ی نروژ[11] (märgerit)، ۱۲۸۳–۹۰، ملکه‌ی (۱۲۸۶–۹۰) اسکاتلند، دختر اریک II نروژ و نوه‌ی دختری الگزاندر III اسکاتلند. مرگ او منجر به جنگ بزرگ داخلی اسکاتلند بر سر جانشینی شد.

مارگریت دو ناوار[12] (märgerit de: nāvār) یا **مارگریت د/ آنگولم** (dāngulem)، ۱۴۹۲–۱۵۴۹، ملکه‌ی ناوار؛ خواهر فرانسوای I فرانسه. شوهر دومش، هانری د/ آلبره (← آلبره) اسماً شاه ناوار بود. وی از مارو و رابله حمایت میکرد، و کتاب هپتامرون (۷۲ داستان به شیوه‌ی بوکاچیو)، که از ادبیات کلاسیک دوره‌ی رنسانس فرانسه است، به قلم اوست.

مارگریت دو والوا[13] (märgerit de: vāluā)، ۱۵۵۳–۱۶۱۵، ملکه‌ی فرانسه و ناوار، دختر هانری II و کاترین دو مدیسی؛ مشهور به رن مارگو (ren märgo [= ملکه مارگو]). در ۱۵۷۲ به عقد هانری دو ناوار (بعدها هانری VI) در آمد؛ این زناشوئی پیش‌درآمد ← کشتار سن‌بارتلمی بود. تحریکها و زشتکاریهای او سبب شد که از پاریس تبعید شود (۱۵۸۳)، و پس از آنکه چندی برای شورش مسلحانه کوشش کرد، در کاخ اوسون (u:son) زندانی شد (۱۵۸۷–۱۶۰۵). زناشوئی او در ۱۵۹۹ باطل شد، و بعدها اجازه یافت که به

(۱)Margarita (۲)La Asunción (۳)margarine (۴)Margaret (۵) Laborde de Monpezat (۶)Margaret (۷)Margaret of Austria (۸)Margaret of Anjou (۹)Margaret of Parma (۱۰)Margaret Tudor (۱۱)Margaret Maid of Norway (۱۲)Margaret of Navarre (۱۳)Margaret of Valois

پاریس باز گردد. در اوسون محفل ادبی برجسته‌ای فراهم کرد. یادداشتها، نامه‌ها، و نوشته‌های او استعداد و قریحه‌ی قابل توجه وی را نشان میدهد.

مارگریت‌ماری[1]، **قدیه** (qeddise märge-rit-māri)، ۱۶۴۷–۹۰، راهبه‌ی دیر پاره‌لومونال[2]، در ولایت سون‌ا‌لوار، فرانسه. نام خانوادگی وی آلاکوک[3] (ālākok) بود. مدعی شد که حضرت مسیح در یک رؤیای بیداری بر وی ظاهر شده و به او فرمان داده که آیین عبادت "قلب مقدس" او را رواج دهد. این آیین به صورت یکی از عبادات اصلی کلیسای کاتولیک رومی در آمد. مراسم تقدیس او در ۱۹۲۰ صورت گرفت؛ ذکرانش ۱۷ اکتبر است.

مارگریت ماولتاش[4] (märgerit māltāš)، ۱۳۱۸–۶۹، کنتس تیرول (۱۳۳۵–۶۳). پس از یک دوره فرمانروائی پرآشوب، که در آن از یک شوهر طلاق گرفت و دیگری را به خاک سپرد، کناره گرفت و تیرول را به دست هاپسبورگها رها کرد. در افسانه‌های عامیانه به نام "دوشس زشت" معروف است، و قدرت تبهکاری عظیمی در او وجود داشت. ج. تنیل، در تصاویری که برای کتاب آلیس در سرزمین عجایب کشیده، چهره‌ی او را سرمشق تصویر "دوشس" در آن کتاب قرار داده است.

مارگزیدگی[5]، حال ناشی از ورود زهر مار به بدن انسان بر اثر گزیدن. ممکن است در اعصاب و عروق دَمَوی و گویچه‌های خون ضایعاتی ایجاد کند، یا سبب خونروی شود. علاج معمولاً عبارت است از بستن بالای جای گزیده‌شده (بین قلب و جای گزش)، تزریق سروم ضد زهر، برش در جای زخم برای جاری ساختن خون و دفع زهر، و گذاشتن یخ روی آن.

مارگلیوث[6]، **دیوید سمیوئل** (deyvid sam-yuəl märgəlyut) در اصل **مارگولیث** (mär-gŏliət) در بعضی مآخذ فارسی **مارگولیوث** و در برخی دیگر **مرگلیوث**، ۱۸۵۸–۱۹۴۰، مستشرق مشهور انگلیسی که در ادبیات و زبان عرب کم‌نظیر بود، و ارشاد الاریب الی معرفة الادیب یاقوت و اناب المعانی را در جزء انتشارات ← اوقاف گیب انتشار داد. از دیگر کارهای او است: فرهنگ سریانی (۱۸۹۶–۱۹۰۳)، انتشار متن و ترجمه‌ی رسائل مصری (۱۸۹۸)، محمد و نهضة الاسلام (نیو یورک، ۱۹۰۵)، چاپ متن و ترجمه‌ی تجارب الامم ابن مسکویه (آکسفرد، ۱۹۲۰–۲۱)، چاپ متن و ترجمه‌ی نشوار المحاضره‌ی تنوخی (لندن، ۱۹۲۱) و بسیاری کتابهای دیگر. مدتی رئیس انجمن پادشاهی آسیائی بوده است (۱۹۳۴–۳۷).

مارگولیث، ضبط دیگری از نام مارگلیوث.

مارگیانا: ← مرو، شهر ترکمنستان.

مارگیت[7] (märgeyt)، شهر (در ۱۹۷۱ جغ ۱ ۵۰' ۴۵)، کنت، یکی ازشهرهای ساحلی سینگ پورتس، انگلستان. در فاصله‌ی ح 100 کیلومتری لندن، و از تفرجگاههای معروف است.

مارگیر، بوته: ← خیارشنگ.

مارلبره[8] (märlbərə)، شهر (در ۱۹۷۲ جغ ۶'۲۰۰)، ولایت ویلتشر، انگلستان، به فاصله‌ی ۱۲۰کیلومتری غ لندن.

مارلبره[8]، (اولین) **دیوک آو** (*diuk āv märlbərə)، لقب **جان چرچیل** (jān cërcil)، ۱۶۵۰–۱۷۲۲، ژنرال و سیاستمدار انگلیسی، یکی از بزرگترین فرماندهان نظامی در تاریخ. در زمان جیمز II شورش دیوک آو مانمث را فرو نشاند. برضد جیمز II از ویلیام III پشتیبانی کرد؛ بعدها پنهانی به جکوبایتها یاری داد. در ← جنگ جانشینی اسپانیا پیروزیهای بیشمار به دست آورد. زنش دوست بانفوذ ملکه آن استوارت بود (که در زمان او قدرت مارلبره از همیشه بیشتر بود). با گودالفین به ویگها گروید، که طرفدار جنگ بودند. ویگها در ۱۷۱۱ بر افتادند، و مارلبره و زنش برکنار شدند. پس از به تخت نشستن جورج I در ۱۷۱۴ او دگربار فرمانده ارتش شد.

مارلبره هاوس[9] (märlbərə hās)، کاخی در خیابان پل مل، لندن، که به توسط سر ک. رن برای داچس آو مارلبره ساخته شد (۱۷۱۰). تا ۱۹۵۹ مقر ولیعهد یا ملکه‌ی مادر بود، و از آن پس کنفرانسهای کشورهای مشترک المنافع در آن تشکیل میشود.

مارلن دیتریش: ← دیتریش، مارلن.

مارلو[10]، **کریستوفر** (kristofər märlŏ)، ۱۵۶۴–۹۳، نمایشنامه‌نویس و شاعر انگلیسی. رهبر گروهی رادیکال بود، و او را به کفر و الحاد متهم کردند. در قتل او نیز، که به دست یکی از دوستان هم‌پیاله‌اش اتفاق افتاد، محتملاً توطئه‌ای در کار بوده. مارلو، از لحاظ قدرت صحنه‌پردازی و کمال بخشیدن به شعر سفید، پس از شکسپیر بزرگترین شاعر درامنویس عهد الیزابت است. تیمور لنگ (ح ۱۵۸۷)، ترازدی دکتر فاوستوس (ح ۱۵۸۸) و یهودی مالت (۱۵۸۹) از نمایشنامه‌های منظوم و پرقدرت اوست.

مارلیک، تپه‌ی (tappeye märlik) یا **چراغعلی تپه**، تپه‌ای در دره‌ی گوهررود از دره‌های سلسله کوه البرز، در اراضی دهستان رحمت‌آباد، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان). در این دره تپه‌های باستانی متعددی وجود دارد که یکی از آنها تپه‌ی مارلیک است به طول ۱۴۰ متر و عرض ۹۰ متر (به استثنای دامنه‌ی آن، که پوشیده از درختان زیتون است). در ۱۳۴۰–۴۱ هش هیئتی از کارشناسان حفاری علمی اداره‌ی کل باستانشناسی در این تپه اقدام به حفاری کردند، و در ضمن حفاریها و کاوشهای خود به کشف مقابر، آثار باستانی، اشیاء زرین و سیمین، ظروف سفالین، لوازم زینتی، و غیره نائل آمدند که اکنون قسمتی از این اشیاء در موزه‌ی ایران باستان نگهداری میشود. این آثار متعلق به اوائل هزاره‌ی اول قم است.

مارلی‌لو‌روا: ← ورسای.

مارمارا، دریای: ← مرمره، دریای.

مارماریکا: ← لیبی، قسمت IV.

مارمالاد[11]، قند و میوه‌ی پخته‌ای شبیه مربا، که غلیظ و ماندنی است. نام قدیم آن به فارسی انگشت‌پیچ است.

مارماهی[12]، ماهی خوراکی از تیره‌ی آنگیلیدای (Anguillidae)، از راسته‌ی بی‌پایان، که در آبهای قطل، در امریکای شمالی، اروپا، و مدیترانه دیده میشود. پولکهای آن بسیار ریز و بدنش شبیه به مار و باله‌های پشتی و انتهائی آن یکسره تا دم کشیده میشود. طول بدن در ماده تا ۱۲۰ و در نر تا ۶۰ سم میرسد. جنسهای امریکائی و اروپائی در قطل، در ج و جش جزایر برمودا، تخم‌ریزی میکنند. نوزادها، نازک و پهن و شفاف، از تخم بیرون آمده و به سواحل پناهگاه خود باز میگردند. ماده‌ها به رودخانه‌ها میروند و نرها در دهانه‌های رودها میمانند. ماهیهای بالغ به زادگاه خود مهاجرت کرده پس از تولید مثل میمیرند.

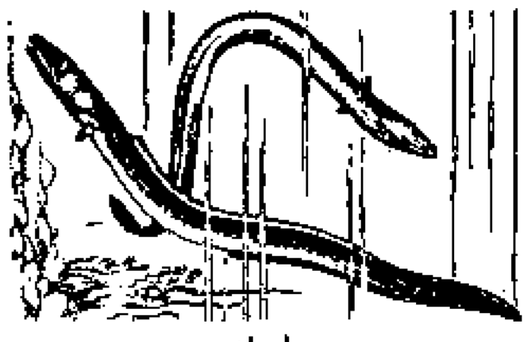

مارماهی

مار مرجانی[13] (māre marjāni)، مار سمی نیمکره‌ی غربی، از تیره‌ی الاپیدای (Elapidae)، خویشاوند مار کبرا، به طول ح ۸۰ سم، که بیشتر در مکزیک و امریکای مرکزی و امریکای جنوبی دیده میشود.

مارموزت[14] (mārmozet)، (*Callithrix*)، میمون کوچک درختی امریکای مرکزی وجنوبی. به اندازه‌ی سنجاب است. دم بلند پشمالو و پنجه‌های گیرنده دارد.

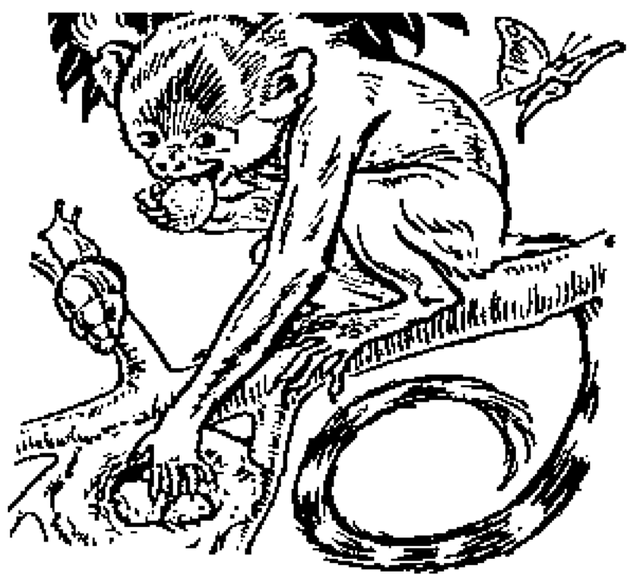

مارموزت

مارموزه‌ها[15] (mārmuze-) [فنس، = آدمک، بوزینه]، وزیران شارل V، شاه فرانسه، که چون از خانواده‌های طبقه‌ی پایین بودند، شاهزادگان دربار، خصوصاً دوکهای بورگونی و دوکهای بری، آنها را به این نام میخواندند. معروف‌ترین آنها کلیون بود. مارموزه‌ها بار دیگر در زمان شارل VI به قدرت رسیدند (۱۳۸۸–۹۲).

مارمولادا، قله‌ی: ← دولومیتی.

مارمون[16]، **اوگوست فردریک لوئی ویس دو** (ogu:st frederik lui vies de: mārmon)،

(۱)Margaret-Mary (۲)Paray-le-Monial (۳)Alacoque (۴)Margaret Maultasch (۵)snake bite
(۶)Margoliouth (۷)Margate (۸)Marlborough (۹)Marlborough House (۱۰)Marlowe
(۱۱) marmalade (۱۲)eel (۱۳)coral snake (۱۴)marmoset (۱۵)Marmousets (۱۶)Marmont

۱۷۷۴–۱۸۵۲، مارشال فرانسه. چون در دفاع از سرزمین راگوزا (← دوبرووونیک) شرکت و دخالت داشت (۱۸۰۶–۰۷)، ناپلئون او را دوک راگوزا، و پس از نبرد واگرام، فرماندار ایلیریا کرد. در جنگ شبه جزیره جانشین ماسنا شد، و در سالامانکا شکست خورد (۱۸۱۲). در ۱۸۱۴ که فرماندهی دفاع پاریس را به عهده داشت، ناچار به تسلیم شد، و با متحدین قرارداری گذارد که، بر اثر آن، اوضاع نظامی ناپلئون رو به وخامت نهاد. وی از تجدید سلطنت بوربونها طرفداری میکرد. در تبعید شارل X همراه دی بود، و دیگر به فرانسه باز نگشت.

مارن[1] (märn)، رودی به طول ۵۲۰ کم که در فلات لانگر سرچشمه میگیرد و در جهت غ از شالون‌سورمارن، اپرنه، و شاتو‌تیری گذشته نزدیک پاریس به سن میپیوندد. رود مارن در قسمتی از مسیر خود قابل کشتیرانی است.

مارن[2]، سنگ آهکی بسیار نرم که برای اصلاح خاک بعضی از زمینهای زراعتی به آنها اضافه میشود. مارن سنگی است که محل شکستگی آن تیره و بافت آن دانه‌دار است. در حالت خشک آب دهان را جمع میکند، در لمس چرب مینماید، و در هوا با جذب رطوبت از هم میپاشد. با اسیدها میجوشد. از سفید تا سیاه به همه‌ی رنگهای ممکن دیده میشود. اقسام مختلف دارد، مارنهای آهکی، رسی، سیلیسی، گچی و غیره. مارنها عوامل بارورکننده‌ی زمین (آهک و پوتاس) با خود دارند، ولی بیشتر از لحاظ اصلاح زمینهائی که مواد آهکی آنها کم است به کار میروند؛ ارزش مارن بسته به مقدار آهک آن است، که از ۲۰٪ تا ۸۰٪ متغیر است. وقت مارن دادن به زمین اواخر تابستان است که آن را بر زمین میافشانند و، پس از آنکه خوب شکفته شد، زیر خاک میکنند.

مارن[3]، ولایت (۸٬۲۰۵ کم؛ در ۱۹۶۸ جمع ۴۸۵٬۳۸۸)، ل‌ش فرانسه، در شامپانی، کرسی آن شالون‌سورمارن. شهر عمده‌اش رنس است. نام این ولایت از نام رود مارن گرفته شده است. ← نبردهای مارن، در جج I، در این ولایت، بر ساحل رود مارن، صورت گرفت.

مارن[3]، **نبردهای**، دو نبرد مهم در جج I که نام آنها از رود مارن گرفته شده است. در نبرد اول (۶ تا ۹ سپتامبر ۱۹۱۴) پیشروی آلمانها به سوی پاریس مسلم به نظر میرسید، ولی به عللی که هنوز مبهم مانده است امپراطور ویلهلم II از آن جلوگیری کرد. یکی از وقایع جالب این نبرد اعزام ارتش "تاکسی‌سوار" فرانسوی توسط ژنرال گالینی بود. در نبرد دوم (۱۸ ژوییه تا ۶ اوت ۱۹۱۸) آخرین تعرض بزرگ آلمانها با شکست قطعی مواجه شد. ارتش امریکا در این نبرد نقش عمده‌ای بازی کرد.

مارنتسیو، لوکا، ← مادریگال.

مارن علیا، ولایت فرانسه، ← اوت‌مارن.

مارنگو[4] (märengo)، دهکده‌ای در پیمون، ل‌غ ایتالیا، نزدیک آلساندریا. صحنه‌ی نبرد معروفی است میان قوای ناپلئون I با قوای اتریش در ۱۴ ژوئن ۱۸۰۰، که در آن قوای اتریش کاملاً شکست خوردند و به سوی مینچو عقبنشینی کردند.

مارنیکس[5]، **فیلیپ وان** (filip vän märniks)، ۱۵۴۰–۹۸، میهنپرست فلاندری. از پیروان کیش کالون بود و در مبارزه‌ای که برای کسب استقلال از اسپانیا در گرفته بود، رهبری داشت، و از ویلیام خاموش پشتیبانی میکرد. ویلهلموس وان ناساو، سرود ملی هلند، از او است.

مارو[6]، **کلمان** (klemän märo)، ۱۴۹۶–۱۵۴۴، شاعر درباری فرانسوی. اشعار دو-قافیه‌ای، قصائد، و هجاهای پرلطفی سروده است. کتاب مزامیر داود نبی را به نظم فرانسوی ترجمه کرد.

مارووار، هند، ← جودهپور، کشور نواب‌نشین.

ماروت: ← هاروت و ماروت.

ماروسك (märusk)، دهستان (جم ۹٬۵۲۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش سرولایت، شهرستان نیشابور استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۳ آبادی. از ش به رشته‌کوه بینالود محدود است. آبادیهای آن در دامنه‌ی کوه مذکور واقع شده‌اند. هوای آن سردسیری است. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و میوه است. مرکزش، **ماروسك** (جم ۲۴۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۷ کیلومتری چکنه‌ی علیا واقع است.

ماروش، رود، رومانی، ← مورش.

ماروش‌واشارهي، رومانی، ← ترگول‌مورش.

مارون (märun)، رودی در خوزستان که در ل شهرستان کهکیلویه سرچشمه گرفته پس از عبور از ل بهبهان و ارجان دهستان جایزان را مشروب میسازد. در ج رامهرمز به رود جیبور پیوسته و جراحی را تشکیل میدهد. در گذشته به نام طاب خوانده میشد.

مارون[7]، **مار** (mär märun) [عبری، = **قدیس مارون**]، ف ح ۴۱۰، راهبی که در قورشیه qurāiyye، ل سوریه، غ حلب) میزیست، و دیر او زیارتگاه بود. فرقه‌ی مارونیه به او منسوب است. ذکرانش ۹ فوریه است.

مارونی، احمد فارس شدیاق: ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

مارونیان: ← مارونیه.

مارونیه یا **مارونیان** (märuniyye, -niān)، عربی الموارنه (al. mavārena)، جامعه‌ی مسیحی عربی‌زبان وابسته به کلیسای رومی در لبنان، منسوب به ← مار مارون. آداب نماز آن به زبان سریانی و از نوع انطاکی با الحاقات تازه‌ای از زبان لاتینی است. رئیس آن بطرک انطاکیه نامیده میشود. کاهنان آن حق ازدواج دارند. در قرن ۱۹م کشتار مارونیان توسط دروزیه دستاویزی به فرانسه داد که با مداخله‌ی در این امر سلطه‌ی خود را بر سوریه بسط دهد. اکنون تعداد آنان به ح ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ میرسد، که نیمی از آنها در امریکا و افریقا به سر میبرند.

ماره، جزیره، ← لوایوته، جزایر.

ماره[8] (märe)، یکی از محله‌های قدیمی پاریس، کنار ساحل راست رود سن. تا قرن ۱۸م شیک‌ترین محلات پاریس بود. هتل تورنل، اقامتگاه شاهان فرانسه (هانری در اینجا کشته شد)، در ماره قرار داشت.

ماره، اتین ژول: ← سینما، قسمت II.

ماره اروتراپوم: ← عربستان، دریای.

ماره گرمانیکوم: ← دریای شمال.

ماری[9] (märi)، رود عمده‌ی استرالیا به طول ۲٬۵۷۵ کم، در ج‌ش ایالت ویلز جدید جنوبی در آلپهای استرالیائی سرچشمه میگیرد، و به جانب غ روان شده در استرالیای جنوبی به قهد میریزد. ح ۱۹۳۰ کم از مرز بین ویکتوریا و ویلز جدید جنوبی را تشکیل میدهد. طولش به انضمام رود دارلینگ (ریزابه‌ی عمده‌ی رود ماری) ۴٬۶۸۵ کم است. از جهت آبیاری اهمیت زیاد دارد.

ماری، شهر، جشه ترکمنستان، ← مرو.

ماری[10] (märi)، ۱۸۷۵–۱۹۳۸، ملکه‌ی رومانی، همسر فردیناند I، دختر الفرد، دیوک ادینبره و ساکس‌کوبورگ‌گوتا (پسر ویکتوریا، ملکه‌ی انگلستان). در وارد کردن رومانی به طرفداری متفقین در جج I سهیم بود، و خودش به عنوان پرستار صلیب سرخ در جنگ خدمت کرد. ماری بسیار سفر میکرد، از جمله در ۱۹۲۶ از کشمه دیدن کرد. رمانتویس بود، و سرگذشت خود را به انگلیسی نوشته است.

ماری[11]، (اولین) **ارل آو** (e:rl āv märi*)، لقب **جیمز استوارت** (jeymz estuārt)، ۱۵۳۱؟–۱۵۷۰، نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۶۷–۷۰) اسکاتلند؛ پسر نامشروع جیمز V و برادری ماری استوارت. رهبر مخالفین مری آو گیز (نایب‌السلطنه) بود. پس از بازگشت (۱۵۶۱) ماری استوارت رایزن او شد، و همواره حسن روابط با انگلستان و اصلاحات مذهبی را توصیه میکرد، و لرد دارنلی را دشمن هر دو میدانست. در قتل ریتسیو دست داشت. در ۱۵۶۷ که ماری استوارت در محلی بر ← دریاچه‌ی لیون زندانی شد، ارل آو ماری نایب‌السلطنه گردید، و منتهای کوشش را به عمل آورد که ماری استوارت در زندان بماند، و همواره منافع جیمز VI و انگلستان و مذهب پروتستان را رعایت میکرد. جان همیلتن (اولین مارکوئس آو همیلتن) در قتل او دست داشت. ارل آو ماری سهم عمده‌ای در اصلاح مذهبی در اسکاتلند داشت.

ماری[11]، سر **جان** (sər jān māri*)، ۱۸۴۱–۱۹۱۴، اقیانوسشناس انگلیسی و عالم علوم طبیعی دریائی. به مشاهداتی که در عمق دریا کرده شهرت یافته است. در ← هیئت اعزامی چلنجر (۱۸۷۲–۷۶) شرکت داشت؛ از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۵ گزارشهای این هیئت، و در ۱۸۹۱ گزارشی درباره‌ی بهشتهای عمق دریا را منتشر کرد. در سنجش عمق آبهای اسکاتلند و حوالی آن سهم مهم داشت. در ۱۹۱۰ در هیئتی اعزامی شرکت داشت که مأمور تحقیق در جغرافیای فیزیکی قطا شمالی و زندگی دریائی آن بود، و مشاهدات خود را در کتابهای ژرفنای اقیانوس (با همکاری یوهان یورت، ۱۹۱۲) و اقیانوس (۱۹۱۳) منتشر کرد.

(۱) Marne (۲) marne (۳) Marne (۴) Marengo (۵) Marnix (۶) Marot (۷) Maron; Maroun
(۸) Marais (۹) Murray (۱۰) Marie (۱۱) Murray; Moray

ماری[1]، جان میدلتن (jān midəltən māri)، ۱۸۸۹–۱۹۵۷، نویسنده و نقاد انگلیسی. آثارش عبارتند از فیودور داستایفسکی (۱۹۱۶)، کینس و شکسپیر (۱۹۲۵)، و ویلیام بلیک (۱۹۳۳). زندگینامه‌ی جالبی از زنش ← کتبرین منسفیلد، نوشت (۱۹۳۳) و آثار او را به چاپ رسانید. همچنین زندگینامه‌ی دوست خود، د. ه. لارنس را در ۱۹۳۱، و کتاب جانشن سویفت؛ یک زندگینامه‌ی انتقادی را در ۱۹۵۴ نگاشت.

ماری[2]، **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی**، جمهوری خودمختار (100°23 کمه؛ در ۱۹۷۵ جه 000°685)، ش قسمت مرکزی جمشر اروپائی، در دره‌ی ولگای وسطی؛ کرسی آن یوشقار ـ اولا (yošqār-olā). ناحیه‌ای است کشاورزی و جنگلی، و سکنه‌ی آن روسها، تاتارها، و ماریها هستند. ماریها (بیش از نصف سکنه)، که سابقاً چرمیس (ceremis) نامیده میشدند، شاخه‌ای از نژاد فنلاندی میباشند. در قرون ۹م–۱۲م بلغارهای شرقی و بعداً اردوی زرین بر آن حکومت داشتند. در ۱۵۵۲ ایوان مخوف آنجا را فتح کرد؛ جمهوری خودمختار در ۱۹۳۶ تأسیس شد.

ماری[3]، **جیمز** (jeymz māri)، ۱۷۲۲–۹۴، ژنرال بریتانیائی، اولین حاکم (۱۷۶۴–۶۸) غیر نظامی کانادا؛ مه اسکاتلند. در حمایت کانادائیان فرانسوی کوشید، و زمینه‌ی قانون کبک (۱۷۷۴) را، که به فرانسویان آزادی دینی و حقوق دیگر اعطا کرد، فراهم ساخت، و به همین جهت بسیاری از انگلیسها با او دشمن شدند.

ماری[3]، **سرجیمز اوگاستس هنری** (sər jeymz ogāstəs henri māri)، ۱۸۳۷–۱۹۱۵، لغوی انگلیسی. در ۱۸۷۹ ریاست هیئت تحریریه‌ی لغتنامه‌ی جدید انگلیسی (لغتنامه‌ی انگلیسی آکسفرد) را به عهده گرفت، که کار سراسر عمر او شد. در این کار بزرگ ماری عنوان نیروی محرک داشت، و اتمام آن پیروزی تحقیق و تتبع جدید به شمار میرود، و نقشه‌ی اساسی و بسیاری از جزئیات کار از خود او بود.

ماری، خلیج[4] (māri)، انگلا **ماری فرث** (← فرث)، شاخابه‌ی دریای شمال، ل‌ش اسکاتلند.

ماری[5]، **فیلیپ** (filip māri)، ۱۸۸۶–۱۹۵۲، رهبر کارگران امریکائی؛ مه اسکاتلند. در ۱۹۰۲ به کشمه رفت و در کانهای زغال پنسیلوانیا مشغول کار شد. در نزاعی که بر سر توزین زغال با سرکارگر پیدا کرد، او را اخراج کردند و همین امر سبب اعتصاب چند صد نفر ازکارگران شد، که او را به ریاست محلی اتحادیه‌ی "کارگران متحد معادن" انتخاب کردند (۱۹۰۴). در این سمت، به علت مهارتش، پیش رفت تا در ۱۹۲۰ نایب رئیس این اتحادیه شد. اطلاعات فراوان او در باره‌ی صناعت زغال، و خوش‌خلقی و ادب او، وی را یکی از دستیاران مبارز رئیس این اتحادیه، ج. ل. لویس، قرار داد که در چند مبارزه با او شرکت داشت. در ۱۹۳۵ در تأسیس "کمیته‌ی سازمان صنعتی" نقش مهمی داشت. در ۱۹۳۶ رئیس کمیته‌ی سازمانی کارگران فولاد‌سازی شد، و در ۱۹۴۰ که لویس از کار کناره گرفت، به ریاست "کنگره‌ی سازمان صنعتی" رسید، ولی بعداً میان این دو نفر، به علت تأیید ماری از سیاست خارجی رئیس جمهور روزولت اختلاف پیدا شد، و لویس وی را از نیابت ریاست اتحادیه‌ی کارگران متحد معادن برکنار کرد (۱۹۴۲)، ولی تا زمان مرگش ریاست کمیته‌ی سازمان صنعتی و اتحادیه‌ی کارگران فولاد با او بود. وی در بیرون راندن اتحادیه‌های متمایل به کمونیسم از کمیته‌ی سازمان صنعتی (۱۹۴۵–۵۰) سهم عمده داشت.

ماری، مثیو فانتین: ← هواشناسی.

ماریاتگی[6]، **خوسه کارلوس** (xose kārlos māriātegi)، ۱۸۹۵–۱۹۳۰، نویسنده‌ی پروئی و رهبر سیاسی. از خانواده‌ای تنگدست بود، و از کودکی به بیماری سل دوچار شد، ولی به عنوان یک روزنامه‌نگار خودآموخته به اوج شهرت رسید. در اروپا تحصیل کرد، و یک مارکسیست مؤمن شد. در بازگشت به پرو به دیگر رادیکالها پیوست، و در حوادث دهه‌ی ۱۹۲۰ پرو شرکت جست. هفت سال در تفسیر واقعیت پروئی (۱۹۲۸) او شاهکاری در تجزیه و تحلیل جامعه است.

ماریا دا گلوریا: ← ماریای II، پرتغال.

ماریا د مدیچی: ← ماری دو مدیسی.

ماریاس[7]، **خولیان** (xulián mārias)، ۱۹۱۴–، فیلسوف و نویسنده‌ی اسپانیائی. از پیروان اورتگا ای گاست بود. معروفترین آثارش تاریخ فلسفه (۱۹۴۱)، میگل د اونامونو (۱۹۴۳)، تنها یک روش تاریخی (۱۹۴۹)، و مقدمه بر فلسفه (۱۹۵۶) است.

ماری استوارت[8] (māri estuārt)، انگلا **مری ستیوئرت** (meri stiuərt)، ۱۵۴۲–۸۷، تنها فرزند جیمز V اسکاتلند و مری آو گیز، که از طریق مادر بزرگش مارگریت تودور، بعد از فرزندان هنری VIII، وارث سلطنت انگلستان بود. ۶ روز قبل از مرگ پدرش به دنیا آمد و تقریباً بلافاصله ملکه‌ی اسکاتلند شد. طرح ازدواج او با پسر هنری VIII (بعداً ادوارد VI) با شکست مواجه شد. سپس مری آو گیز دخترش را به نامزدی فرانسوا، دوفن فرانسه (بعداً فرانسوای II)، در آورد، و در ۱۵۴۸ او را به فرانسه فرستاد تا به عنوان پرنس خاندان باقدرت گیز پرورش یابد.

در ۱۵۵۸ ماری استوارت و فرانسوای II، طبق قراردادی که، در صورت تولد یافتن اولاد ذکوری از آنها، تاج و تخت اسکاتلند و فرانسه را متحد میساخت، ازدواج کردند. در همان زمان، ماری مخفیانه پیمانی امضا کرد مبنی بر اینکه اگر بدون به دنیا آوردن اولادی بمیرد، اسکاتلند به فرانسه واگذار شود. در ۱۵۵۹، فرانسوا و ماری به عنوان شاه و ملکه‌ی فرانسه تاجگذاری کردند، ولی فرانسوای II سال بعد مرد و ماری در ۱۸ سالگی وارث سلطنت فرانسه شد. به سلطنت رسیدن شارل IX، که تحت تسلط مادرش کاترین دو مدیسی به قدرت رسیده بود، سبب از قدرت افتادن دائیهای ماری، دوک دو گیز و کاردینال دو لورن شد. قرار گرفتن در این موقعیت، علاوه بر مرگ مادرش، ماری را بر آن داشت که در ۱۵۶۱ به عنوان ملکه به اسکاتلند باز گردد. در اسکاتلند، به عنوان یک زن فرانسوی کاتولیک، با موجی از افکار خصومت‌آمیز مواجه شد. ولی فریبندگی ذاتی او بزودی بسیاری از لردها و مردمی را که نسبت به تربیت خارجی او بدگمان بودند، تحت تأثیر قرار داد. او ناپرادری خود، لرد جیمز (بعداً ← ارل آو ماری)، و د. میتلند را، که هردو دوستان انگلستان بودند، به عنوان رایزنهای اصلی خود انتخاب کرد، و به این ترتیب ترس از دخالت مجدد فرانسه در امور اسکاتلند را منتفی ساخت. ماری تحت فشار ج. ناکس و متحدین او، فوراً با برقراری نظام پرسبیتری به منظور ایجاد قوانینی بر ضد کشیشان کاتولیک، موافقت کرد؛ گرچه خود حاضر به ترک کیش کاتولیک یا تصویب قانونی برای شرکت اجباری در مراسم دینی پروتستان‌ها نشد.

هدف سیاسی ماری به دست آوردن موافقت ملکه الیزابت I انگلستان به جانشینی او بود. ولی پاسخهای الیزابت مبنی بر عدم قبول او به عنوان جانشین خود بر سلطنت انگلستان، ماری را بر آن داشت که برای تحکیم موقعیت خود، با پسر عموی انگلیسی کاتولیک خود، هنری استوارت (← لرد دارنلی) ازدواج کند (۱۵۶۵). دارنلی که از خانواده‌ی مارگریت تودور بود، تقریباً به اندازه‌ی ماری مدعی سلطنت انگلستان بود. بیشتر لردهای کاتولیک و برخی از پروتستانها این ازدواج را پذیرفتند، ولی ارل آو ماری و سایر اشراف پروتستان کوشیدند تا شورشی برپا کنند. شورش با شکست مواجه شد و شورشیان به انگلستان گریختند. دارنلی بزودی نشان داد که شاه و همسری نالایق است. او که از عدم کفایت خود و حسادتش نسبت به د. ریتسیو دلتنگ شده بود، بآسانی به توطئه‌ی لردهای متمرد پروتستان و گروهی از اطرافیان ملکه پیوست. در مارس ۱۵۶۶، گروهی به سرکردگی دارنلی و ← ارل آو مورتن ریتسیو را به قتل رساندند، شاید به این امید که قتل ریتسیو ضربه‌ای برملکه، که در آن زمان حامله بود، وارد سازد. ماری با شهامت بسیار دارنلی را متقاعد ساخت و او را نسبت به خود وفادار کرد، و به دانبار گریخت تا به ← ارل آو باثول و سایر اشراف بپیوندد، و به این ترتیب کودتا را شکست داد. در ژوئن ۱۵۶۶ ماری پسری به دنیا آورد که بعداً جیمز VI اسکاتلند و جیمز I انگلستان شد. پس از قتل دارنلی، باثول و ماری در ادنبورگ ازدواج کردند (۱۵۶۷). این ازدواج با مردی که مردم او را در قتل شوهر ماری سهیم میدانستند موجب شد که ماری حمایت مردم و لردها را از دست بدهد، و اسکاتلندیهای خشمگین دست به اسلحه

(۱)Murry (۲)Mari (۳)Murray (۴)Moray Firth (۵)Murray (۶)Mariátegui (۷)Marias
(۸)Mary Queen of Scots (Mary Stuart)

ببرند. عاقبت ماری در کاربری هیل[1] (kārberi hil)، مجبور به تسلیم شد؛ باتول گریخت، ولی سرانجام به حالت جنون در یک زندان دانمارک مرد. ماری زندانی شد، و با کناره‌گیری خود سلطنت را به پسرش انتقال داد، و ارل آو ماری را نامزد نیابت سلطنت کرد. ماری در ماه مه‌ی ۱۵۶۸ از زندان گریخت و توانست نیروی نسبةً بزرگی از لردها و مردانی که سوگند یاد کرده بودند گرد آورد تا سلطنت از دست‌داده را باز یابد؛ اما از ارل آو ماری شکست خورد، و به انگلستان گریخت. در انگلستان الیزابت او را با گرمی پذیرفت و در کارلایل سکنی داد و از تسلیم وی به دولت اسکاتلند خودداری کرد. ولی چون اسکاتلندیهای پروتستان خواستار بماز گرداندن ماری به اسکاتلند بودند، الیزابت زیرکانه هر دو دسته (کاتولیکها و پروتستانها) را بر آن داشت که دعوی خود را در یک دادگاه انگلیسی مطرح کنند. رأی دادگاه این شد که کناره‌گیری ماری و نیابت سلطنت ارل آو ماری قانونی است، ولی شرکت ماری در قتل دارنلی ثابت نشد. ماری زندانی دولت انگلیس شد. در سالهای بعد، ماری پیوسته نقشه‌هائی برای باز یافتن آزادی خود میکشید، و در چند توطئه به منظور به دست آوردن سلطنت انگلستان، با کومک شورش کاتولیکها و تهاجم اسپانیائیها و دیگران، شرکت داشت. عاقبت با برملا شدن توطئه‌ای برای قتل الیزابت، که ماری در آن دست داشت، ماری محاکمه شد. وی در محاکمه با فصاحت و قدرت بسیار از خود دفاع کرد. گرچه هیئت منصفه رأی به گناهکار بودن ماری داد، شرکت ماری در توطئه مورد بحث و تردید باقی ماند. الیزابت در امضای حکم اعدام تردید نشان می‌داد، ولی تحت فشار شدید مشاورین خود، بالاخره با بی‌میلی رضایت داد. ماری را در هشتم فوریه‌ی ۱۵۸۷ گردن زدند. ماری در وستمینستر ابی دفن شد. زیبائی و فریبندگی ماری، شهامت غیر قابل انکار و دلبستگی او به امور مذهبی در سالهای آخر عمرش، و سالهای بسیاری که در زندان به سر برد، وی را شخصیتی رمانتیک در تاریخ ساخت. ماری استوارت موضوع کتاب شعرا و نویسندگان بیشماری مانند فریدریش فون شیلر، و. آلفیری، ا. چ. سوینبورن، مکسول اندرسن، و دیگران بوده است.

ماریا کارولینا[2] (māriā kārolinā)، ۱۷۵۲–۱۸۱۴، ملکه‌ی ناپل، همسر فردیناند IV ناپل، دختر ماری ترز. وی با دوستان نزدیکش، سر ج. اکتن و اِما، مشهور به ← لیدی همیلتن، مرکز توطئه و تحریک بر ضد فرانسه بود. در ۱۸۰۶، تحت حمایت انگلیسها، به سیسیل پناهید، و در ۱۸۱۲ تحت فشار آنها مجبور شد جزیره‌ی سیسیل را ترک کند. در وین در گذشت.

ماریا کریستینا[3] (māriā kristinā)، ۱۸۰۶–۷۸، ملکه‌ی اسپانیا، همسر چهارم فردیناند VII اسپانیا. در دورانی که برای دختر خویش، ایزابل II، نایب‌السلطنه بود (۱۸۳۳–۴۰)، کارلوسیان پی در پی شورش میکردند، و عاقبت فرمانروائی او به دست اسپارترو برانداخته شد، ولی بعدها دوباره در دربار دخترش نفوذ و قدرتی یافت.

ماریا کریستینا[3] (māriā kristinā)، ۱۸۵۸–۱۹۲۹، ملکه‌ی اسپانیا، همسر آلفونسوی XII اسپانیا. در دورانی که برای پسرش، آلفونسوی XIII، نایب‌السلطنه بود (۱۸۸۶–۱۹۰۲) اسپانیا در جنگ با امریکا شکست خورد.

ماریا لویسا[4] (māriā luisā)، ۱۷۵۱–۱۸۱۹، ملکه‌ی اسپانیا. همسر کارلوس IV. زشتکار و مقتدر بود، و با معشوق خود گودوی اختیار حکومت را در دست داشت، و بدین طریق به سقوط اسپانیا به دست ناپلئون I کومک کرد. در زندانی ساختن شوهر خود (۱۸۰۸–۱۴) دست داشت؛ و خود او هم با شوهرش در کومپینی زندانی شد، و تا آخر عمر به اسپانیا باز نگشت.

ماریامنه[5] (māriāmne). ۱ــ فد ۲۹ قم، دومین زن از 10 زن هرودس کبیر. از نسل مکابیان بود. هرودس او را بسیار دوست میداشت، ولی بر اثر اتهام نادرستی که سالومه، خواهرش، بر او وارد ساخت، به فرمان هرودس کشته شد. ۲ــ زن دیگری از هرودس که به زیبائی شهره بود. چون در توطئه‌ای بر ضد هرودس شرکت کرده بود، هرودس او را طلاق داد.

ماریان، جزایر: ← ماریاناس، جزایر.

ماریانا[6]**، خوان د** (xuān de māriānā)، ۱۵۳۶؟–۱۶۲۳؟، مورخ و فیلسوف یسوعی اسپانیائی. در رم، پالرمو، و پاریس به تدریس علوم الاهی پرداخت. شهرتش به خاطر این دو کتاب است: تاریخ اسپانیا (۱۵۹۲)، و در باره‌ی شاه و سلطنت (۱۵۹۹) که در آن کشتن حاکم ستمگر را روا میداند.

ماریانائو[7] (mariānāo)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۳۶۸٬۷۴۷)، ایالت هاوانا، غ کوبا. تفرجگاه تابستانی است. مرکز تولید مواد شیمیائی، آب جو، و منسوجات است.

ماریاناس[8]**، جزایر** (māriānās) یا **جزایر ماریان** (māriān)، دسته‌جزیره (۹۵۸ کمه؛ در ۱۹۷۰ حه، به استثنای گوام، ۹٬۶۴۰)، قکه غربی به فاصله‌ی ۲٬۴۰۰ کیلومتری ش جزایر فیلیپین، که در رشته‌ای به طول ۸۰۰ کم از ل به ج ممتد است. جزایر عمده‌ی آن گوام، سایپان[9] (sāy-pān)، و تینیان[10] (tiniān) میباشد. محصولات جزایر نیشکر، قهوه، و نارگیل است. سکنه‌اش را ژاپنیها، چاموروها، و میکرونزیائیها تشکیل میدهند.

در ۱۵۲۱ به توسط ماژلان کشف شد. در ۱۶۶۸–۱۸۹۸ در تصرف اسپانیا بود. در ۱۸۹۹، به استثنای گوام که به دست کشمة افتاد، به آلمان فروخته شد. جزایر متعلق به آلمان را ژاپن در ۱۹۱۴ اشغال کرد و در ۱۹۲۲ تحت قیمومت آن دولت قرار گرفت، که در ۱۹۳۵ مدعی مالکیت آنها شد. این جزایر در ۱۹۴۴ به دست قوای کشمة افتاد. در ۱۹۴۷، به استثنای گوام، جزء ← سرزمین قیمومی جزایر اقیانوس کبیر شد.

ماریاناس، گودال[11] (māriānās)، گودالی در عمق فکه غربی، تش گوام، که عمیقترین (-۱۰٬۹۱۱ متر) گودالهای شناخته‌شده بر قشر زمین است.

ماری آنتوانت[12] (māri ānTuānet)، ۱۷۵۵–۹۳، ملکه‌ی فرانسه، همسر لوئی XVI؛ دختر امپراطور فرانسیس I و ماری ترز. ماری آنتوانت، چون در اصل اتریشی بود، مورد اعتماد واقع نمیشد و، از طرف دیگر، لوئی را مردی بیکفایت میدید و او را شایسته‌ی شوهری خود نمیدانست؛ ازین روی، در عین جوانی و زیبائی، و بدون پروا، خود را در دامان یک زندگی آمیخته با عیاشی و خوشگذرانی افکند. شاید وی در ← قضیه‌ی گردن‌بند الماس شرکتی نداشت، ولی این قضیه و رسوائیهای دیگر، و همچنین آزمندی کسانی که طرف توجه او بودند، روز به روز بر عدم محبوبیت او می‌افزود. وی در برکناری تورگو (۱۷۷۶) دخالت داشت، با اقدامات اقتصادی ژ. نکر مخالف بود، و تفاهم و توجهی نسبت به مشکلات زمان خود نشان نمیداد. ولی اینکه مشهور است که وی در هنگام قحطی نان راه حلی پیشنهاد کرده و گفته است "مردم نان شیرینی بخورند" نسبت ناروا و غیرمنصفانه‌ای است. پس از آنکه نخستین پسر را زائید آرامشی یافت و مسئولیت بیشتری در خود احساس میکرد. شاید در دو سال اول انقلاب فرانسه، وی در سیاست پادشاه نفوذ و تأثیری نداشت. پس از ۱۷۹۱، که شاه و ملکه برای فرار کوشیده ولی موفق نشده بودند، بیحالی و سستی شاه ملکه را ناچار کرد که با کنت دو میرابو و بارناو وارد مذاکره شود. در همان حال ملکه پنهانی اصرار میورزید که اتریش در آن جریان مداخله کند، و عقیده‌ی عمومی بر آن است که وی خیانت کرده و نقشه‌های لشکرکشی (۱۷۹۲) فرانسه را به دشمن خبر داده است. ملکه ابتدا در تامپل (یکی از کوبهای پاریس) و، پس از قتل لوئی، در کنسیرژری (konsierje:ri؛ قسمت قدیمی ساختمان کاخ دادگستری پاریس) زندانی، و در ۱۶ اکتبر به جرم خیانت، به وسیله‌ی گیوتین کشته شد. ظلم وحشیانه‌ای که در ماههای آخر نسبت به او میشد (مخصوصاً اینکه زندانبانهای او بدرفتاریها و بیدادگریهائی را که نسبت به فرزند خردسالش، لوئی XVII، اعمال میشد، به وی خبر میدادند و از این راه به نحوی ظالمانه و غیر انسانی لذت میبردند)، و همچنین محاکمه‌ی غیر عادلانه‌ای که وی را محکوم به مرگ ساخت، گناهان او را ناچیز مینماید. ماری آنتوانت با استقامت و ثباتی قهرمانانه، کشته شدن با گیوتین را پذیرفت.

ماریانسکه لازنیه، چکوسلواکی: ← مارینباد.

---

(۱)Carberry Hill (۲)Marie Caroline (۳)Maria Christina (۴) María Luisa (۵)Mariamne
(۶)Mariana (۷)Marianao (۸)Marianas (۹)Saipan (۱۰)Tinian (۱۱)Marianas trench
(۱۲)Marie Antoinette

ماریای[1] **I** (-māriā)، ۱۷۳۴–۱۸۱۶، ملکه‌ی پرتغال (۱۷۷۷–۱۸۱۶) دختر ژوزه. با عمویش پدروی III ازدواج کرد، و او تا هنگام مرگش (۱۷۸۶) با ماری در سلطنت شرکت داشت. با آنکه علاقه‌ای به امور مملکتی نشان نمیدادند پومبال را از کار برکنار کردند و حکومت را به دست گرفتند. بسیاری از روشنفکران و دشمنان پومبال که در زندان یا تبعید بودند آزاد شدند، و جنبش روشنفکری پرتغال دوباره کمی نیرو گرفت. آکادمی علوم لیسبون را تأسیس کرد (۱۷۷۹). مرگ شوهر، مرگ (۱۷۸۸) پسرش ژوزه، و چنانکه مشهور است، ترس او از انقلاب فرانسه، وی را به دیوانگی کشانید. پسرش (بعداً ژان VI) نیابت سلطنت را به دست گرفت (۱۷۹۲)، و او بود که پرتغال را در دوره‌ی جنگهای انقلاب فرانسه و دوره‌ی مصیبت‌بار ناپلئونی، رهبری کرد.

ماریای[1] **II** یا **ماریا دا گلوریا** (māriā dā gloriā)، ۱۸۱۹–۵۳، ملکه‌ی پرتغال، دختر پدروی I، امپراطور برزیل؛ مه ریو د ژانیرو. پدروی I، پس از مرگ (۱۸۲۶) پدرش ژان VI، در حالی که امپراطور برزیل بود، وارث تاج و تخت پرتغال نیز شد، ولی بزودی به نفع دخترش ماریا از سلطنت پرتغال استعفا کرد، مشروط بر آنکه ماریا با عموی خود میگل ازدواج کند. ولی میگل از این وصلت سر باز زد، و خودش شاه پرتغال اعلام شد (۱۸۲۸). ماریا را به انگلستان بردند، ولی در ۱۸۳۴ پس از پیروزی نیروهای آزادیخواه به رهبری پدرش و پشتیبانی انگلستان، تاج و تخت خود را باز یافت. بقیه‌ی دوران فرمانروائی او پیوسته با انقلاب رو به رو بود. شوهر دومش، فردیناند ساکس‌کوبورگ، پس از ۱۸۳۷ به عنوان فردیناند II مشترکاً با او حکومت میکرد.

ماری‌اینسک[2]**، راه آبی** (māriinsk) یا **آب‌راهه‌ی ولگا–بالتیک** (volgā-bāltik)، راه کشتیرانی (حد ۱۰۱۰۰ کم) در لغ جمشر اروپائی، که به وسیله‌ی چند رودخانه و ترعه، رود نوا را در ریبینسک با ولگا مرتبط میسازد. این راه کشتیرانی از دریای بالتیک تا دریای خزر را ممکن میسازد، و ضمناً با دوینای شمالی و، بالنتیجه، با دریای سفید مرتبط است.

ماریبور[3] (māribor)، آلمانی **ماربورگ**[4] (mārburg)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۱۷۲٬۱۵۵)، سلوونیا، ل یوگوسلاوی، بر رود دراوا؛ مرکز تولید اتومبیل، منسوجات، چرم، مواد شیمیائی. تا ۱۹۱۹ متعلق به ستیریا (اتریش) بود. کلیسای جامع آن به سبک گوتیک و عمارت شهرداریش به سبک معماری دوره‌ی رنسانس است.

ماریت[5]**، اوگوست ادوار** (ogu:st eduār mā-riet)، ۱۸۲۱–۸۱، مصرشناس فرانسوی؛ مدیر حفاریهائی که در اطراف اهرام به عمل آمد. در ۱۸۷۸ به عضویت آکادمی کتیبه‌ها انتخاب شد.

ماری ترز[6] (māri terez)، آلمانی ماریا ترزیا (terezіā) ۱۷۱۷–۸۰، امپراطریس به عنوان همسر فرانسیس I (که از ۱۷۴۵–۶۵ پادشاهی کرد)، و ملکه‌ی بوهم و مجارستان (۱۷۴۰–۸۰)؛ دختر امپراطور شارل VI. بنا بر پراگماتیک سانکسیون، سرزمینهای هابسبورگ به ماری ترز تعلق میگرفت، ولی او ناچار شد که در جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) و در جنگ هفتساله (۱۷۵۶–۶۳) از این حق خود دفاع کند. پروس قسمت اعظم سیلزی را از دست او بیرون آورد، ولی در تقسیم لهستان (۱۷۷۲)، که ماری آن را با اکراه تمام امضا کرد، سهم بزرگی برای خود بر داشت و لهستان جنوبی را به دست آورد. به یاری صدر اعظمش کاونیتس، با توانائی و هوشیاری تمام حکومت کرد؛ دوره‌ی او دوره‌ی سعادت و رفاه و فراوانی بود. اگرچه محافظه‌کار و کاتولیک مؤمنی بود، در اصلاحات روستائی و اصلاحات دیگر با پسرش یوزف II همکاری می‌کرد. پس از آنکه یوزف II در ۱۷۶۵ امپراطور شد، ماری ترز در قدرت و اختیارات با او شریک بود. ماری ترز، همسر و مادری نمونه بود، شانزده فرزند داشت، و به غایت مهربان و مورد محبت عموم بود. در زمان او وجود کسانی چون گلوک و موتسارت وین را مرکز موسیقی اروپا کرده بود.

ماری ترز دتریش[7] **(د/اتریش)** (māri terez dotriš)، ۱۶۳۸–۸۳، ملکه‌ی فرانسه، همسر لوئی XIV؛ دختر فیلیپ IV پادشاه اسپانیا. ازدواج او با لوئی (۱۶۶۰) بر حسب شرایط "صلح پیرنه" صورت گرفته بود، ولی لوئی به او اعتنائی نداشت و با معشوقه‌های متعدد خود سرگرم بود. پس لوئی XIV از او دوفن بزرگ بود (← دوفن).

هاریتسا[8] (māritsā)، رودی به طول حد ۴۸۰ کم، که در غ بلغارستان سرچشمه گرفته، در جهت جش و ج (قسمتی از آن در امتداد مرز ترکیه و یونان) جاری شده به دریای اژه میریزد. دیزابه‌ی عمده‌ی آن تونجا[9] (tunjā) میباشد. شهرهای پلوودیف و ادرنه در مسیر آن قرار دارد.

ماریتن[10]**، ژاک** (jāk māritan)، ۱۸۸۲–۱۹۷۳، فیلسوف فرانسوی، از پیروان تومیسم (← توماس آکویناس) جدید. در ۱۹۰۶ به مذهب کاتولیک در آمد؛ تعالیم قدیس توماس آکویناس را توسعه بخشید و آنها را با شئون مختلفه‌ی زندگی جدید در آثارش، مانند مقدمه بر فلسفه (۱۹۲۳–۳۰)، هنر و فلسفه‌ی مدرسی (۱۹۳۰)، مذهب اومانیسم واقعی (۱۹۳۸)، و مسیحیت و دموکراسی (۱۹۴۴)، وفق داد. در ۱۹۶۱ به دریافت جایزه‌ی بزرگ ادبیات آکادمی فرانسه نایل آمد.

ماری[11] **تودور** (māri tudor) یا **ماری خونین** یا **مری I** (-meri)، ۱۵۱۶–۵۸، ملکه‌ی (۱۵۵۳–۵۸) انگلستان، دختر هنری VIII و کاترین آراگونی؛ مه گرینیچ. هنگامی که هنوز کودک بود، چند پیشنهاد ازدواج برای او مطرح شد–برای پسر بزرگ فرانسوای I فرانسه (۱۵۱۸)، برای امپراطور شارل V (۱۵۲۲)، برای خود فرانسوای I (۱۵۲۷)، و چند نفر دیگر. وی در دست پدرش همچون مهره‌ی شطرنجی در دسایس سیاسی او به کار میرفت. در ۱۵۲۵، به عنوان شاهزاده‌خانم ویلز، دستگاه زندگی جداگانه‌ای برای او ترتیب دادند؛ در ۱۵۲۷ که هنری مذاکرات برای طلاق از همسرش را آغاز کرد، ماری نسبت به مادرش و کلیسای روم وفادار ماند، و نه سال پس از آن را در بدبختی گذراند. او را از مادرش جدا کردند و به بهانه‌ی اینکه بچه‌ی حرامزاده است از حضور در دربار ممنوعش ساختند و در سلک خدمتگزاران ناخواهریش الیزابت در آوردند. نقشه‌ی فرار وی به اروپا بی‌نتیجه ماند، و در ۱۵۳۶ عاقبت ناگزیر شد به حرامزادگی خود اعتراف کند و از مذهب کاتولیک رومی دست بکشد، ولی پاپ بعدها این عمل وی را مورد بخشش قرار داد. هنگام گسترش مذهب پروتستان در سلطنت ناپرادریش ادوارد VI، ماری سخت به مذهب کاتولیک خود پایبند بود، و علی رغم فرمان سلطنتی به نمازخانه‌ی خاص خود میرفت، و از امپراطور شارل V تقاضای حمایت کرد. فعالیت‌های جان دادلی، ← دیوک آو نورثامبرلند، سبب شد که پس از مرگ ادوارد مدت کوتاهی تخت و تاج انگلستان غصباً به تصرف لیدی جین گری در آید؛ ولی ماری، که گروه کثیری از مردم طرفدارش بودند، سرانجام به سلطنت رسید. در اوایل کار نسبت به مخالفان سیاسی خود کمال گذشت را نشان میداد، ولی وی و مشاورانش با دو سیاست رو به رو بودند که یکی ازدواج او با فیلیپ (بعدها فیلیپ II اسپانیا) و اتحاد با اسپانیا بود و دیگری اعاده‌ی تفوق پاپ در انگلستان. مسئله‌ی اول با مخالفت شدید مردم مواجه شد، که به شورش بیحاصل سر تامس وایت انجامید، ولی هم ازدواج و هم اتحاد با اسپانیا در ۱۵۵۴ صورت گرفت، و در اواخر همین سال دوباره اقتدار پاپ در انگلستان به رسمیت شناخته شد. در اوایل ۱۵۵۵ پارلمنت قوانین ضد پاپی هنری VIII را لغو کرد و محاکم کلیسائی و قوانین ضد بیدینی دوباره به جریان افتاد، ولی املاک کلیسا که ضبط شده بود همچنان در تصرف دولت باقی ماند. آزارها و کشتارهای مذهبی آغاز شد که در سراسر سلطنت ماری ادامه یافت؛ تعداد کشته‌شدگان به ۳۰۰ رسید که از آن جمله بودند ریدلی، جان راجرز (۱۵۰۰–۵۵)، هیو لتیمر، و تامس کرنمر. لقب "ماری خونین" که به وی داده شده، در مقایسه‌ی با کشتارهای عظیمی که از پروتستانها در قاره‌ی اروپا صورت گرفت، چندان مناسب نمینماید، ولی در انگلستان چنان کشتاری سابقه نداشت. در ۱۵۵۵ که پارلمنت انگلستان تلاش فیلیپ را برای رسیدن به تاج و تخت بیحاصل کرد، فیلیپ زن غمگین خود را ترک گفت و به املاک خود در هلند رفت. در ۱۵۵۷ انگلستان به اکراه به جنگ میان اسپانیا و فرانسه کشانده شد و نتیجه‌ی آن از دست رفتن کاله و افزوده شدن خصومت مردم انگلستان نسبت به ملکه‌ی در حال مرگشان بود.

ماریجوانا[12] (mārijuānā) یا **ماریژوانا**

---

(۱) Maria (۲) Mariinsk (۳) Maribor (۴) Marburg (۵) Mariette (۶) Maria Theresa
(۷) Marie Thérèse of Austria (۸) Maritsa (۹) Tundzha (۱۰) Maritain (۱۱) Mary (۱۲) marijuana

(ãuānā-؛ از فنس)، داروئی که از گل و ساقه و برگ گیاه شاهدانه (کانابیس ساتیوا، ← شاهدانه) گرفته میشود. از زمانهای قدیم برای تولید کیف و نشاط به کار میرفته است؛ در یک رساله‌ی پزشکی چینی، که تاریخ آن را ۲۷۳۷ ق‌م ادعا کرده‌اند، ذکر آن آمده است. استعمال آن از چین به هند و سپس به ل افریقا کشیده شد و ح ۵۰۰ ب‌م به اروپا رسید. در دوران مستعمره بودن امریکای شمالی گیاه ماریجوانا برای به دست آوردن الیاف آن فراوان کشت میشد. در جج II که راه رسیدن به منابع این الیاف در آسیا بریده شد، کشت آن در امریکا وسعت یافت. از اوایل قرن ۲۰م کشاورزان مکزیکی و دریانوردان امریکای جنوبی استعمال ماریجوانا را به عنوان ماده‌ی مخدر در کشمت رایج کردند. در کشمت معمولاً به صورت سیگار استعمال میشود. گیاه ماریجوانا در بسیار جاهای جهان میروید، و خاصیت داروی تهیه‌شده‌ی از آن بر حسب آب و هوا و طرز کشت و روش تهیه تغییر میکند. رزینی که بر خوشه‌ی گلها و جوانه‌های گل ماده یافت میشود، منبع نوع قوی‌تر این دارو است و برای تهیه‌ی حشیش به کار میرود که ماریجوانای درجه‌ی اول است. ماده‌ی عامل مهم آن تترائیدرو کانابینول است، ولی مشتقات دیگر کانابینول موجود در آن را نیز مخدر تصور میکنند. با وجود آنکه حساسیت شخص را نسبت به رنگ و شکل و موسیقی و انگیزه‌های دیگر افزایش میدهد، این خاصیت در آن به اندازه‌ی دیگر مواد هوشربا و خیال‌انگیز نیست.

ماری خونین، ملکه‌ی انگلستان، ← ماری تودور.

ماری دو بورگونی[1] (mãri de: burgony)، ۱۴۵۷–۸۲، دختر شارل دلیر. وی پس از مرگ (۱۴۷۷) پدر، وارث بزرگترین ثروتها در اروپا شد. لوئی XI، پادشاه فرانسه، بیدرنگ به املاک موروثی او تاخت و بورگونی و پیکاردی را تصرف کرد، و هلند و بلژیک و فرانش‌کنته را مورد تهدید قرار داد. ماری، به منظور آنکه از پشتیبانی اتباع خود برخوردار شود، در گان "امتیاز بزرگ" را، که آزادیهای پیشین فلاندر، برابان، انو، و هولاند را از نو برقرار میکرد، صادر کرد. در همان سال (۱۴۷۷) او با متحد خود ماکسیمیلیان د/اتریش (که بعدها امپراطور ماکسمیلیان I شد) زناشوئی کرد، و او فرانسویان را در گینگات شکست داد (۱۴۷۹). مرگ نابهنگام ماری، بر اثر تصادفی در حین سوارکاری، موجب شد که پسرش فیلیپ (بعدها فیلیپ I پادشاه کاستیل) وارث سرزمینهای او شود؛ و به این ترتیب فرو‌بومان در اختیار هاپسبورگها در آمد. آشوبهای هلند، ماکسیمیلیان را ناچار کرد که ← پیمان آراس را تصویب کند (۱۴۸۳)، که طبق آن فرانش‌کنته و آرتوا به فرانسه واگذار شد (در ۱۴۹۳ فرانسه آنها را پس داد).

ماری دو فرانس[2] (mãri de: frãns)، نهٔ ۱۱۵۵–۹۰، شاعره‌ی فرانسوی مقیم انگلستان. از زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست. شهرتش به واسطه‌ی دوازده قطعه قصیده، مبتنی بر افسانه‌های سلتی، است. موضوع اصلی این قطعات غنائی، که به همراه نوای جنگ خوانده میشد، عشق و شوربختگی است.

ماری دو فرانس[3] (mãri de: frans)، ۱۴۹۶–۱۵۳۳، ملکه‌ی همسر لوئی XII فرانسه؛ مه انگلستان. وی دختر هنری VII انگلستان بود؛ پدر و بعداً برادرش هنری VIII مذاکرات ناموفقی برای ازدواج او با نوه‌ی امپراطور ماکسیمیلیان (بعداً امپراطور شارل V) صورت دادند. ماری در اکتبر ۱۵۱۴ به عقد ازدواج لوئی XII فرانسه، که در آن هنگام ۵۲ساله و ناتندرست بود، در آمد. سه ماه پس از این ازدواج لوئی XII در گذشت؛ ماری پنهانی با مرد دلخواه خود، ج. برتند، ملقب به دیوک آو سافک، ازدواج کرد. وی مادربزرگ ج. گری بود. نیز ← تودور، خاندان.

ماری دو لورن: ← مری آو گیز.

ماری دو مدیسی[4] (mãri de: medisi)، فنس **ماری دو مدیسیس** (medisis)، ایتالیائی **ماریا د مدیچی** (mãriã de medici)، ۱۵۷۳–۱۶۴۲، ملکه‌ی فرانسه، دختر فرانچسکو د مدیچی، مهمندوک توسکان، در ۱۶۰۰ زن دوم هانری IV، و پس از قتل (۱۶۱۰) هانری نایب السلطنه‌ی پسرش لوئی XIII شد. با کونچینی، که طرف توجهش بود، خزانه را به باد داد و سیاست طرفداری هاپسبورگ را در پیش گرفت. پس از قتل (۱۶۱۷) کونچینی به دستور پسرش لوئی XIII تبعید شد؛ در ۱۶۲۲، با وساطت ریشلیو، با پسرش آشتی کرد. در ۱۶۳۰ کاردینال ریشلیو، که قبلاً طرف توجه ماری بود، او را از دربار تبعید کرد؛ در ۱۶۳۱ ماری به هلند گریخت و دیگر باز نگشت. هنریتا ماریا، ملکه‌ی انگلستان، دختر او بود.

ماری دو مدیسیس: ← ماری دو مدیسی.

ماریژوانا: ← ماریجوانا یا ماریژوانا.

ماریس[5] (mãris)، ۳ نقاش هلندی، که برادر بودند. **یاکوب ماریس** (yākob، ۱۸۳۷–۹۹)، معروفترین آنها، صحنه‌های عادی درونی خانه را تصویر میکرد، ولی بیشتر به خاطر دورنماهای رنگ و روغن و آبرنگ پرقدرت خود شهرت دارد. این نقاشیها، که از لحاظ رنگ پرمایه، و از لحاظ ترکیب و سبک بزرگ و ساده است، از زیباترین تابلوهای مکتب لاهه به شمار میرود. در این آثار اغلب ییلاقات سرسبز در زیر آسمان خاکستری‌رنگ مجسم شده است. در موزه‌ی رایکس مجموعه‌ی قابل ملاحظه‌ای از آثار او، از جمله ورود قایقها موجود است. سایر آثار او شامل پل (مجموعه‌ی فریک، نیو یورک) و کانال در هولاند (موزه‌ی متروپلیتن) میباشد. **ماتایس ماریس** (mātāys، ۱۸۳۹–۱۹۱۷)، نقاش ژانر و دورنما، و حکاک بود. با برادرش یاکوب کار کرد و در ۱۸۷۷ در لندن سکنی گزید. کارهای بعدی او حالتی رازورانه دارند؛ این آثار شامل خیال راهی (موزه‌ی متروپلیتن) و باد آمستردام (موزه رایکس) است. **ویلم ماریس** (vilem؛ ۱۸۴۴–۱۹۱۰)، به خاطر دورنماهای درخشان خود، که اغلب گله‌ی گاوی نیز در آن ترسیم شده است، شهرت زودرسی کسب کرد. موزه‌ی رایکس ۶ اثر از او، از جمله گاوها کنار یک نهر، را نگهداری میکند.

ماریس[6]، **رابرت** (rãbert mãris)، ۱۷۳۴–۱۸۰۶، بانکدار امریکائی، کارشناس امور مالی، و امضاکننده‌ی اعلامیه‌ی استقلال؛ مه انگلستان. در ۱۷۴۷ همراه پدرش به امریکا رفت و در فیلادلفی در تجارتخانه‌ای به کار گمارده شد. ماریس با محدودیتهائی که انگلستان قبل از انقلاب امریکا اعمال میکرد، مخالفت میورزید و به عنوان یکی از اعضای کنگره‌ی مهاجرین خدمت کرد (۱۷۷۵–۷۸). در ژوییه‌ی ۱۷۷۶ بر ضد موج استقلال‌طلبی امریکائیها رأی داد و هنوز استقلال را زود میدانست، ولی در اوت همان سال اعلامیه‌ی استقلال را امضا کرد. او در نتیجه‌ی قدرت و قاطعیت خود، موقعیت برجسته‌ای در کنگره کسب کرد. بعد از ترک کنگره، فعالیتهای تجارتی خود را توسعه داد، و در ۱۷۸۱ تقریباً بزرگترین بازرگانان امریکا شمرده میشد. آشفتگی مسائل مالی سبب شد که از طرف کنگره به سمت سرپرستی مالیه (۱۷۸۱–۸۴) منصوب شود. ماریس تشکیل یک بانک ملی را رهبری کرد، هزینه را کاهش داد، گامهائی به سوی تأسیس ضرابخانه‌ی ملی بر داشت، و کوشید تا به اتکای اعتبار خود بودجه‌ی دولت را افزایش بدهد. ماریس عضو مجلس مبعوثان فدرال ۱۷۸۷ بود، اما پیشنهاد واشینگتن را برای پست وزارت خزانه‌داری در نخستین دولت او رد کرد و به عنوان سناتور کشمت از پنسیلوانیا خدمت کرد (۱۷۸۹–۹۵). در امور تجارتی خود با مشکلاتی مواجه شد که عاقبت به ورشکستی او انجامید. ماریس از ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۱ در زندان وامداران به سر برد، و هرگز ثروت سابق خود را باز نیافت.

ماریس، ماتایس، نقاش هلندی، ← ماریس، نقاشان هلندی.

ماریس، ویلم، نقاش هلندی، ← ماریس، نقاشان هلندی.

ماریس[6]، **ویلیام** (wilyām mãris)، ۱۸۳۴–۹۶، هنرمند، چاپگر، نویسنده، و سوسیالیست انگلیسی. نزد د. گ. روستی نقاشی آموخت، و از راسکین و برن‌جونز پیروی میکرد. در ۱۸۶۱ مؤسسه‌ی ماریس و شرکا را تأسیس کرد (← وب، فیلیپ سپیکمن). آثاری که در این مؤسسه تهیه شده، در تلطیف ذوق هنری عصر ویکتوریا تأثیر بسیار داشته است. ماریس، با استفاده از اصول فنی و صنعتی قرون وسطی در کارگاه خود، جنبش هنری و صنعتی را غیر مستقیم رهبری میکرد. تأثیر شیوه‌های هنری قرون وسطی در داستانهای منظوم وی، همچون بهشت زمینی (در ۳ جلد، ۱۸۶۸–۷۰) و منظومه‌ی حماسی زیگفرید وُلسونگ (۱۸۷۶)، نمودار است. ماریس، در بیست سال آخر عمر، به سوسیالیسم

(۱)Mary of Burgundy (۲)Marie de France (۳)Mary of England; Marie de France (فنس) (۴)Marie de' Medici
(۵)Maris (۶)Morris

پرداخت و آثاری در این زمینه به وجود آورد، از جمله، رؤیائی از جان بال (۱۸۸۸)، اخباری از هیچ جا (۱۸۹۱)، و پیشرفت و نتایج سوسیالیسم (۱۸۹۳). آخرین فعالیتهای هنری او اصلاحاتی بود که در کار چاپ به وجود آورد.

ماریس، یاکوب، نقاش هلندی، ← ماریس، نقاشان هلندی.

ماریستاون[1] (māristān)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۷٬۶۶۲)، ل نیو جرزی، غ‌غ نیویورک، کشمت. در ح ۱۷۱۵ ماندگاه شد. در ۱۷۷۷ و ۱۷۷۹–۸۰ واشینگتن آنجا را در زمان انقلاب مقر ستاد زمستانی خود کرد. الفرد ویل[2] (alfrəd veyl؛ ۱۸۰۷–۵۹) و س. ف. ب. مورس آزمایشهای خود را در باره‌ی تلگراف در این شهر انجام دادند.

ماریس جسپ، دماغه‌ی: ← پیری، ارض.

ماریسن[3]، **ستنلی** (stanli mārisən)، ۱۸۸۹–۱۹۶۷، چاپگر و روزنامه‌نگار انگلیسی. پس از ۱۹۲۳ مشاور کارهای چاپی نشریات دانشگاه کیمبریج بود. در ۱۹۲۹–۴۴ مشاور روزنامه‌ی تایمز لندن بود و قطع تازه و حروف چاپ تازه‌ای به نام حروف رومی تایمز، برای آن طرح و انتخاب کرد. از آثار او چهار قرن چاپ طریف (۱۹۲۴) و نخستین اصول چاپ (۱۹۳۶) است.

ماریسن[4]، **سموئل الیت** (samyuəl eliət mārisən)، ۱۸۸۷–۱۹۷۶، تاریخنویس امریکائی. این کتابها از آثار اوست: امیر البحر دریای اقیانوس (۱۹۴۲، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر ۱۹۴۳)، که شرح زندگی کریستوف کلمب است؛ تاریخ سیصدساله‌ی کالج و دانشگاه هاروارد (سه مجلد ۱۹۳۰–۳۶)؛ و تاریخ عملیات نیروی دریائی کشورهای متحد امریکا در جنگ جهانی دوم (۱۵ مجلد، ۱۹۴۷–۶۲)، که دولت امریکا او را مأمور نوشتن آن کرد. یکی از آخرین کتابهایش جان پول جانس (۱۹۵۹) است که برای بار دوم جایزه‌ی پولیتسر را نصیب او کرد.

ماریسن[4]، **هربرت ستنلی** (he:rbərt stanli mārisən)، ۱۸۸۸–۱۹۶۵، سیاستمدار انگلیسی. در خانواده‌ای فقیر در لندن متولد شد، و در ۱۴ سالگی به کار آغاز کرد. در ۱۹۱۵ دبیر حزب کارگر در لندن شد، و تا ۱۹۴۷ در این سمت باقی بود. وزیر کشور و وزیر امنیت کشور (۱۹۴۰–۴۵) بود. در حکومت کارگری رئیس شورای رایزنی و رهبر مجلس عوام (۱۹۴۵–۵۱) و وزیر امور خارجه (۱۹۵۱) بود.

ماریسویل[5] (mārisvil)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۱٬۳۰۹)، پنسیلوانیا، کشمت، برکنار رود دلاور. مؤسسات صنعتی آن مواد شیمیائی، پلاستیک، و فراورده‌های کائوچوئی تولید میکنند. نام شهر مأخوذ از نام رابرت **ماریس** است. در ۸–۱۴ دسامبر سال ۱۷۷۶ مقر ستاد واشینگتن در جنگ انقلاب بود.

ماریشر[6] (mārišər) یا **الگینشر**[7] (elginšər)، ولایت [= کونتی] ساحلی (۱٬۲۳۵ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۵۱٬۴۸۵)، ل‌ش اسکاتلند؛ مرکزش شهر الگین. تپه‌های داخلی آن اختصاص به چرا دارد؛ جلگه‌ی ساحلی کاملاً زیر کشت است. صنایع مهم آن تهیه‌ی ویسکی و پشم است. در اوائل دوره‌ی پیکتها زد و خورد زیادی در اینجا حکمفرما بود. در ۱۹۷۵ ولایت میان نواحی هایلندز و گرمپینز تقسیم شد.

ماری فرث: ← ماری، خلیج.

ماری فیودوروونا[8] (māri fiodorovnā)، ۱۸۴۷–۱۹۲۸، ملکه‌ی همسر الکساندر III و مادر نیکولای II. وی دختر کریستیان IX دانمارک بود. تمام وقت خود را صرف فعالیتهای نیکوکاری و تربیتی، خصوصاً صلیب سرخ کرد. در ۱۹۱۷ بولشویکها او را در کریمه زندانی کردند، به دست نیروهای کریمه آزاد شد و به انگلستان مهاجرت کرد، و از آنجا به دانمارک رفت و تا آخر عمر در آنجا به سر برد. نامه‌های او به نیکولای II تحت عنوان نامه‌های محرمانه‌ی آخرین تزار منتشر شد.

ماری لشچینسکا[9] (māri leščinskā)، ۱۷۰۳–۶۸، ملکه‌ی فرانسه، دختر ستانیسلاس I، پادشاه لهستان. در ۱۷۲۵ با لوئی XV ازدواج کرد و ده فرزند از او آورد، که تنها یکی از آنها زنده ماند، و دوفن لوئی XV بود.

ماریلند، ایالت، کشمت، ← مریلند.

ماری لویز[10] (māri luiz)، آلمانی **ماریا لویزا**، ۱۷۹۱–۱۸۴۷، امپراطریس فرانسه؛ دختر فرانسیس I امپراطور اتریش. در ۱۸۱۰ همسر ناپلئون I شد، و پسری از او آورد (← ناپلئون II)؛ و در ۱۸۱۴ ناپلئون را ترک کرد. کنگره‌ی وین او را دوشس پارما و پیاچنتسا و گواستالا کرد، و او در عین بیکفایتی، از ۱۸۱۶ تا پایان عمر در این سرزمینها فرمانروائی کرد. در ۱۸۲۱ با معشوق خود کنت نایپرگ (nāyperg)، که دلداده‌ی او بود، ازدواج کرد بدین شرط که فرزندانش القاب و مقام او را به ارث نبرند. پس از مرگ نایپرگ، ماری با کنت اتریشی دیگری به نام بومبل (bombel)، ازدواج کرد.

ماریمبا، ساز، ← کسیلوفون.

مارینباد[11] (mārienbād)، چک **ماریانسکه لازنیه**[12] (māriānske lāznye)، تفرجگاه (در ۱۹۷۰ جم ۱۳٬۴۵۲)، ل‌غ بوهم، چکوسلواکی. چشمه‌ها و حمامهای معروف معدنی دارد.

مارینبورگ[13] (mārienburg)، لهستانی **مالبورک**[14] (mālbork)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۰٬۹۰۰)، پروس شرقی سابق، که در ۱۹۴۵ به لهستان واگذار شد. در ۱۲۷۴ توسط ← شهسواران توتونی ایجاد شد؛ در ۱۳۰۹ مقر فرمانده آنان بود؛ در ۱۴۵۷ به لهستان فروخته شد؛ در ۱۷۷۲ جزو پروس شد. قلعه‌ی به سبک گوتیک (قرن ۱۴م، تجدید بنا در قرن ۱۹م) آن نمونه‌ی درخشانی از ابنیه‌ی غیر مذهبی قرون وسطائی آلمانی است.

مارینتی[15]، **فیلیپو تومازو** (filippo tommāzo mārinetti)، ۱۸۷۶–۱۹۴۴، شاعر و نویسنده‌ی ایتالیائی. وی را مؤسس (۱۹۰۹) فوتوریسم می‌شمرند. از هواخواهان فاشیسم و یکی از نخستین اعضای آن بود. به زبانهای فرانسوی و ایتالیائی چیز مینوشت.

مارینر II، وارس فضائی امریکائی، ← فضاپویی.

مارینگا[16] (māringā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۲۱٬۴۶۱)، ایالت پارانا، جنوب برزیل. مرکز کشاورزی است، و فراورده‌های عمده‌اش قهوه، زرت، لوبیا، برنج، گندم، و نیشکر است. صنعت عمده‌اش آسودن قهوه است.

مارینو[17]، **جامباتیستا** (jāmbāttistā mārino)، ۱۵۶۹–۱۶۲۵، شاعر ایتالیائی، از پیشقدمان سبک ادبی مارینیسمو که در ادبیات چند کشور مؤثر بوده است. نامش گاهی به صورت مارینی[18] (mārini) نیز آمده است.

مارینوس[19] (mārinos)، معروف به **مارینوس صوری** (suri)، جغرافیادان یونانی، از مردم صور، که تنها از طریق بطلمیوس او را میشناسیم، و بیشتر اطلاعات جغرافیائی بطلمیوس اقتباس از کتاب او بوده است. محتملاً زمان حیات او چندان پیش از ← کلاودیوس بطلمیوس (جغرافیادان قرن دوم) نبوده است. کتاب او تا قرن ۱۵م موجود بوده است، چه مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف به دیدن آن کتاب اشاره کرده است. هدف مارینوس اصلاح نقشه‌ی زمین، هم از لحاظ محتوی و هم از لحاظ ساختمان ریاضی آن بود. روش وی مبتنی بر آن بود که مدار ۳۶° (جبل طارق–رودس) را مبنا میگرفت و درجات طول را بر همین مبنا، بنا بر فاصله‌های نسبی نقاط، معین میکرد؛ ولی برای سایر مدارات طول چنین نمیکرد و به همین جهت در نقشه‌ی او مدارات و نصف النهارات به صورت شبکه‌ای از خطوط عمود بر یکدیگر نمایش داده میشد. بطلمیوس نیز برای نمایش نقشه‌ی یک ناحیه از همین شبکه استفاده کرده است.

مارینوس صوری: ← مارینوس.

مارینی، جامباتیستا: ← مارینو، جامباتیستا.

مارینی[20]، **مارینو** (mārino mārini)، ۱۹۰۱–، مجسمه‌ساز ایتالیائی. شهرتش در ساختن مجسمه‌هائی از اسبها و سوارکاران است، گرچه مجسمه‌های نیمتنه‌ای نیز از مشاهیر ساخته است.

مارینیاک[21]، **ژان شارل گالیسار دو** (jān šārl gālisār de: mārinyāk)، ۱۸۱۷–۹۴، شیمیدان سویسی. اول‌بار در ۱۸۷۸ به وجود ایتربیوم پی برد و آن را به نام دهکده‌ای که در آنجا کشف شده بود ایتربی[22] (iterbi) نام گذاشت، تا آنکه در ۱۹۰۷–۰۸ ژرژ اوربن[23] (jorj u:rbaN؛ شیمیدان فرانسوی، ۱۸۷۲–۱۹۳۸) و بارون‌فون آ. ولباخ، مستقلاً از یکدیگر، نشان دادند که آنچه مارینیاک کشف کرده بوده از دو اکسید تشکیل شده است، که فلز این دو اکسید را به ترتیب ایتربیوم و لوتسیوم نام‌گذاشتند.

---

(۱)Morristown (۲)Vail (۳)Morison (۴)Morrison (۵)Morrisville (۶)Morayshire
(۷)Elginshire (۸)Marie Feodorovna (۹)Marie Leszczynska (۱۰)Marie Louise (۱۱)Marienbad
(۱۲)Mariánské Lázně (۱۳)Marienburg (۱۴)Malbork (۱۵)Marinetti (۱۶)Maringá (۱۷)Marino
(۱۸)Marini (۱۹)Marinos (۲۰)Marini (۲۱)Marignac (۲۲)Ytterby (۲۳)Urbain

مارینیاک در ۱۸۸۰ نیز خاک کمیاب گادولینیا را که اکسید گادولینیوم بود جدا کرد، که در ۱۸۸۶ لوکوک دو بوابودران نمونه‌ی خالصی از فلز این اکسید به دست آورد و با موافقت مارینیاک آن را گادولینیوم نام‌گذاشت. انتخاب اکسیژن به عنوان مبنا در دستگاه ⇐ اعداد متناسب از مارینیاک است.

مارینیانو[1]، **نبرد** (mārinyāno)، در جنگهای ایتالیا، ۱۵۱۵، نبردی که در آن فرانسوای I، پادشاه فرانسه، و متحدین ونیزی او بر سویسیها پیروز شدند. یکی از خونینترین نبردهائی است که در جنگهای ایتالیا، در نزدیکی شهر مارینیانو [اکنون ملنیانو (melenyāno)] واقع در جنوب میلان، روی داد. در این نبرد، میلان از دست ماسیمیلیانو سفورتسا بیرون شد و به تصرف فرانسویها در آمد، و سویسیها دیگر به اقدامات نظامی دست نزدند.

ماریوپول، شهر، اوکرائین: ← ژدانوف.

ماریوت، ادم: ← ماریوت، قانون.

ماریوت، قانون یا قانون بویل-ماریوت (boyl-māriot)، قانونی برای بیان رابطه‌ی میان حجم و فشار یک گاز که دمای آن ثابت باشد. این قانون که به وسیله‌ی **ادم ماریوت**[2] (edm māriot؛ فیزیکدان و شیمی‌دان فرانسوی، ح ۱۶۲۰–۸۴) و ر. بویل، همزمان و مستقل از یکدیگر، کشف شد چنین بیان میشود: اگر مقدار گازی در معرض آن قرار گرفته باشد که، بدون تغییر دما، فشار (P) آن زیاد یا کم شود، حجم (V) آن گاز چنان کم یا زیاد خواهد شد که حاصلضرب فشار در حجم تقریباً ثابت (K) بماند، یعنی $PV=K$. اگر دما زیاد و فشار کم باشد، همه‌ی گازها تقریباً از این قانون تبعیت میکنند.

ماریوس[3]، **گایوس** (gāyus mārius)، ح ۱۵۷ –۸۶ ق‌م، سردار رومی. از پلبینها بود، و هفت بار کنسول شد؛ در جنگهای علیه یوگورتاس و زرمنها شهرت یافت. رقیب سولا و طرفدار مردم بود. وقتی سولا فرماندهی علیه مهرداد VI را به دست گرفت، ماریوس از رم گریخت، ولی بعد باز گشت و با کومک کینا رم را گرفته مخالفین خود را کشت. در نتیجه جنگ داخلی خونینی روی داد که در آن سولا پیروز شد، و خون بسیار ریخت. ماریوس شوهر عمه‌ی یولیوس قیصر بود و در او نفوذ زیاد داشت.

ماریونت: ← خیمه‌شب‌بازی.

ماریوو[4]، **پیر کارله دو شامبلن دو** (pier kārle de: šāmblan de: mārivo)، ۱۶۸۸–۱۷۶۳، نمایشنامه‌نویس فرانسوی. کمدیهای عشقی چندی نوشته، که از آن جمله است غافلگیری عشق (۱۷۲۲)، بازی عشق و تصادف (۱۷۳۰)، پیروزی عشق (۱۷۳۲)، و مکتب مادرها (۱۷۳۲)؛ کلیه‌ی آثارش از نظر تحلیل و موشکافیهای روانشناختی مورد توجه است. سبک ادبیش به حدی ساده و بی‌آلایش است که به نظر تصنعی میآید. در ۱۷۴۳ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

ماریه‌ی قبطیه (mārieye qebtiyye)، ف ۱۶ هق، از زنان پیغمبر اسلام گویند پدرش شمعون نام داشت، و ماریه و خواهرش سیرین (sirin) را مقوقس، حاکم مصر، با هدایای دیگر جهت پیغمبر فرستاد (۷ هق). پیغمبر او را به زوجیت اختیار کرد، و سیرین را به حسان ابن ثابت داد. ماریه مادر ابراهیم ابن محمد، پسر پیغمبر، بود که در خردی وفات یافت. بعد از وفات پیغمبر، در خلافت ابوبکر و عمر، ماریه با حرمت تمام بزیست، و در خلافت عمر در گذشت.

مازاچو[5] (māzātco)، نام اصلیش **تومازو گویدی** (tommāzo guidi)، ۱۴۰۱–۱۴۲۸؟، نقاش ایتالیائی، پیشتاز رنسانس ایتالیا و یکی از سازندگان عصر تازه‌ای در هنر فلورانسی. بسیاری از آثار مازاچو از بین رفته است. یکی از قدیمترین آثاری که از وی به جا مانده مریم با قدیسه حنا (کاخ اوفیتسی) است. علم منظر-شناخت در فرسکوی تثلیث او به طرز باشکوهی جلوه‌گر است. برجسته‌ترین آثار مازاچو در کلیسای سانتا ماریا دِل کارمینه (فلورانس) است. در اینجا به ساختن مجموعه‌ی فرسکوهای ناتمام مازولینو دا پانیکاله پرداخت، که سالها بعد ف. لیپی آنها را تکمیل کرد. فرسکوهای مستقل او شامل رانده شدن از بهشت، پطرس و یوحنای حواری در حال توزیع صدقات، و پول پیشکش است که در آنها نبوغ هنرمند به شکوفاترین حد خود رسیده است. این فرسکوها عصر تازه‌ای در نقاشی فلورانسی به وجود آورد و قرنها سرمشق و مایه‌ی الهام نقاشانی چون میکلانژ و رافائل بود. مازاچو در آثار خود به تصویر انسان مفهوم تازه‌ای از کمال و عظمت و، با به کار گرفتن نور، به تصاویر عمق بخشید. مازاچو در نابلوهای خود آدمهائی با شخصیتهای متفاوت خلق میکرد، و بر حالات عاطفی تأکید داشت. قهرمانان بی‌پروای کارهای او از لحاظ فرم و حالت دارای هماهنگی هستند. لئوناردو دا وینچی فرسکوهای او را "کامل" خوانده است. مازاچو در سالهای آخر عمر به رم رفت و در همان جا در گذشت.

مازارن[6]، **ژول** (ju:l māzāran)، ۱۶۰۲–۶۱، سیاستمدار فرانسوی، کاردینال کلیسای رومی؛ متولد ایتالیا. صدراعظم لوئی XIII و لوئی XIV، پادشاهان فرانسه، و نام اصلی او جولیو ماتساریني[7] (julio mātsārini) بود. در سپاه پاپ خدمت میکرد؛ در ۱۶۳۴–۳۶ فرستاده‌ی پاپ در دربار فرانسه بود؛ تحت حمایت کاردینال ریشلیو، به خدمت فرانسه در آمد، و در ۱۶۴۲ جانشین وی شد. گرچه هرگز ارتقاء نیافته بود، در ۱۶۴۱ به توصیه‌ی لوئی XIII او را کاردینال کردند. مازارن بر آن دربار تسلط کامل داشت، و شاید پنهانی با او زناشوئی کرده بود. اگرچه او در ← صلح وستفالی (۱۶۴۸) امتیازات فراوانی برای فرانسه به دست آورد، سوء استفاده‌های مالی او، و سیاست تمرکزدهنده و دیکتاتورمآبانه‌ی وی، شورش فروند را بر انگیخت. پیروزی او بر فروند (۱۶۵۳) و صلح پیرنه با اسپانیا (۱۶۵۹)، نماینده‌ی پیروزی سیاست او بود.

مازارن، کتاب مقدس[8] (māzāran)، کتابی که آن را نخستین کتاب چاپی کار گوتنبرگ و قدیمیترین کتاب چاپشده با حروف قابل انتقال میدانند. این کتاب که در ماینتس چاپ شد و چاپ آن چند سال طول کشید، دیرتر از ۱۴۵۶ انتشار نیافته است. متن آن لاتینی و نوع حروف آن گوتیک و شبیه بهترین دستنویسهای آن زمان است. سرفصلها و جاهای مختلف آن با دست تذهیب و نقاشی شده است. قطع کتاب بزرگ و دوستونی و هر ستون، با استثنای مختصری، ۴۲ سطر است. از نسخه‌های روی کاغذ و روی پوست هر دو موجود است. از لحاظ تصویر و کارهای دستی یکی از ظریفترین آثار چاپی به شمار میرود. از آن جهت به عنوان مازارن معرفی شده است که نخستین نسخه‌ی آن، که پدها مورد توجه قرار گرفت، نسخه‌ی کتابخانه‌ی کاردینال مازارن در پاریس بود. آن را کتاب مقدس گوتنبرگ و کتاب مقدس ۴۲سطری نیز مینامند.

مازاریک[9] (māzārik؛ فنـ)، شهرت فارسی **توماش گاریگ ماساریک** (tomāš gārig māsārik)، ۱۸۵۰–۱۹۳۷، سیاستمدار چک، نخستین رئیس جمهور و بنیانگذار کشور چکوسلواکی. در وین تحصیل فلسفه کرد و استادیار فلسفه شد. در ۱۸۸۲–۱۹۱۱، استاد دانشگاه پراگ بود. به نمایندگی پارلمان وین انتخاب شد، ولی بزودی از این سمت استعفا کرد و پرداختن به تعلیم و تربیت سیاسی ملت خود را بر آن ترجیح داد. در ۱۹۰۷ به عنوان رهبر حزب خود بار دیگر به پارلمان رفت و سخت برای استقلال سرزمین خود و جدا کردن آن از اتریش تلاش کرد. پس از اشتعال آتش جنگ I همراه با ادوارد بنش به پاریس گریخت و شورای ملی چکوسلواکی را تشکیل داد، که در ۱۹۱۸ متفقین آن را عملاً به عنوان دولت چکوسلواکی شناختند. در زمان جنگ مسافرت‌های فراوان کرد و در امریکا مبالغی اعانه به سود کشورش از مردم گرفت، و در روسیه لژیون چک را تشکیل داد که بعدها در جنگهای داخلی پس از انقلاب روسیه (۱۹۱۷) نقش مهمی داشت. شورای ملی، که مازاریک رئیس آن بود، با رهبران ملی چک و سلوواک در داخل چکوسلواکی ارتباط داشت. پس از انقراض سلطنت اتریش-هنگری، مازاریک به ریاست جمهوری تازه‌تأسیس‌شده‌ی چکوسلواکی برگزیده شد (۱۹۱۸). این انتخاب در سالهای ۱۹۲۰، ۱۹۲۷، و ۱۹۳۴ تجدید شد. یکی از کارهای بزرگش اصلاحات ارضی بود. وضع اقلیت‌ها (مخصوصاً سلوواکها و آلمانیها) و روابط میان کلیسا و دولت از دشواریهای داخلی دوره‌ی زمامداری او بود؛ ملایمت وی در برابر این مسائل مخالفت اقلیتی از ناسیونالیستهای افراطی و قسمت عمده‌ای از ارباب کلیسا را بر انگیخت. پس از مبارزات سختی که در ضمن آن کلیسای کوتاه‌عمر ملی چکوسلواکی به

---

(۱)Marignano (۲)Mariotte (۳)Marius (۴)Marivaux (۵)Masaccio (۶)Mazarin (۷)Mazarini (۸)Mazarin Bible (۹)Masaryk

وجود آمد، در ۱۹۲۷ با بسته شدن قراردادی با واتیکان وضع بهبود یافت. مازاریک در ۱۹۳۵ به علت پیری از ریاست جمهوری استعفا کرد و بنش جانشین او شد. مازاریک مورد احترام اکثریت مردم چکوسلواکی بود و در محافل بین‌المللی به عنوان رهبر دموکرات بزرگی شناخته میشد. از آثار فلسفی و سیاسی و اجتماعی وی نظریه‌ی تاریخ بنا بر عقیده‌ی هنری تامس باکل (۱۸۸۴) و تاسیس یک کشور (۱۹۲۵) است.

مازاریک[1]، یان (yān māzārik)، شهرت فارسی **یان ماساریک، ۱۸۸۶–۱۹۴۸**، سیاستمدار چک، پسر ت. گ. مازاریک. سفیر چکوسلواکی در لندن بود (۱۹۲۵–۳۸)، و در ۱۹۴۰ در حکومت تبعیدی چکوسلواکی، که در لندن به ریاست ادوارد بنش تشکیل شد، وزارت خارجه با او بود. در جنگ II از سیاست همکاری با تجشس و نیز با قدرتهای باختری پیروی می‌کرد. پس از بازگشت دولت به پراگ (۱۹۴۵) در مقام وزارت خارجه باقی ماند، و در کودتای کمونیستی فوریه‌ی ۱۹۴۸ نیز سمت خود را حفظ کرد. چند روز پس از آن رسماً اعلام شد که وی با پرتاب کردن خود از پنجره خودکشی کرده است، ولی دلیلی بر اینکه سقوط وی به اراده‌ی خود او یا به اراده‌ی دیگری بوده باشد، به دست نیامد. مرگ نابهنگام وی موجب حیرت جهانی شد.

مازاکا: ← قیصریه یا قیصاریه، ترکیه.

مازاگان، مراکش؛ ← جدیده.

مازانیلو[2] (māzāniello)، ۱۶۲۰؟–۴۷، انقلابگر ناپلی که نام اصلی او **تومازو آنیلو[3]** (tommāzo āniello)، و شغلش ماهیگیری بود. در شورشی که بر ضد افزایش مالیات روی داد (۱۶۴۷)، سمت رهبری داشت، ولی چون با نایب‌السلطنه که، با وعده‌ی اصلاحات، او را مقام فرماندهی داده بود از در دوستی در آمد، طرفدارانش او را به قتل رسانیدند.

مازپا[4]، ایوان ستپانوویچ (ivān stepānovic māzepā)، ۱۶۴۴–۱۷۰۹، سرفرمانده قزاقهای اوکرائین (۱۶۸۷–۱۷۰۹)، به نفع دولت لهستان، و علیه روسیه، کار میکرد. بعد با کارل XII، پادشاه سوئد، علیه روسیه متحد شد (۱۷۰۸). بعد از شکست پولتاوا (۱۷۰۹) با کارل XII به بندر و بعد به ترکیه گریخت و در همان جا مرد. شعر بایرن به نام مازپا در باره‌ی چگونگی قتل او توسط شوهر معشوقه‌ی جوان لهستانیش می‌باشد که او را برهنه به اسبی بست و اسب را در بیابان رها کرد. پوشکین نیز در منظومه‌ی پولتاوا از او به عنوان یک قهرمان یاد کرده است.

مازر[5] (māzer؛ فنس) یا **میزر[5]** (meyzer؛ از انگل)، اسابی برای "فزونسازی کهموج با صدور انگیخته‌ی تشعشع"[6] که نام آن ترکیبی از حروف اول عبارت انگلیسی به همین معنی است. مازر در ۱۹۵۴ توسط فیزیکدان امریکائی، چارلز تاونز[7] (cārlz tānz؛ ۱۹۱۵–)، و همکارانش ساخته شد و در ساعت اتمی (← ساعت، قسمت V؛ در این مقاله، و نیز در مقاله‌ی زمان، قسمت X، به صورت ماسر آمده است که باید به صورت مازر اصلاح شود) به کار میرود. با اسابهائی مانند مازر (که ممکن است بلوری یا گازی باشد)، امکان آن فراهم شد که پیامهای رادیوئی را به فواصل بسیار دور و حتی فواصل نجومی بفرستند. برای به کار افتادن مازر لازم است که تراز انرژی اتمها یا الکترونها با عاملی خارجی همچون میدان برقی یا تابه‌ای از نور بالا رود. سپس این اتمها یا الکترونهای انگیخته (← لازر) را، با تاباندن تشعشعی که بسامد آن مساوی تفاوت انرژی میان حالت انگیخته و حالت انرژی پست تقسیم بر ثابت پلانک است، وادار میکنند تا به حالت انرژی پست باز گردند. چون در این سقوط انرژی، تشعشعی با همان بسامد صادر میشود، این فرایند به افزایش انرژی یا فزونسازی تشعشع اصلی که سبب آن شده است می‌انجامد. هنگامی که این اصل برای فزونسازی نور به کار رود، اسباب را لازر مینامند.

مازندران (māzandarān)، ولایت سابق و ناحیه، ل ایران، بین دریای خزر و جبال البرز. از ش به ولایت سابق استراباد و از غ به گیلان محدود بود؛ کرسی آن ساری. ولایت مازندران، مقارن تجدید تقسیمات کشور، از ش به غ به طول ۴۸۱ کم، و از ل به ج به عرض از ۷۶ تا ۱۱۰ کم امتداد داشت. مازندران به دو ناحیه‌ی طبیعی کاملاً متمایز منقسم است، یکی منطقه‌ی پست شمالی؛ و دیگری دامنه‌ها و شاخه‌های شمالی البرز، که تقریباً همه‌جا مستور از جنگلهای انبوه است. منطقه‌ی شمالی از طرف ل مجاور دریای خزر است، و عرض آن از ح ۱۵ تا ح ۵۰ کم تغییر میکند؛ بخشی از آن را جنگل فرا گرفته، و بخشی مزروعی است؛ سواحل این منطقه عاری از بندرگاههای طبیعی مناسب است. جز این منطقه، مازندران سرزمینی سخت کوهستانی است.

ستیغهای اصلی جبال البرز سدی به موازات کرانه‌ی جنوبی دریای خزر تشکیل می‌دهند، و شاخه‌هائی از این سلسله به جانب دریا منشعب میشوند و دره‌های بیشمار در مازندران ایجاد میکنند. عمده‌ترین این شاخه‌ها مزار چوب (mazār cub) است که تنکابن را از ش محدود میکند. در ش مزار چوب، جبال البرز گرهی تشکیل میدهد که از آن رشته‌کوههای نور به طرف ش و رشته‌ی دیگری به طرف ج‌ش منشعب میشود، و این رشته‌ی اخیر خط آب‌پخشان رودهای وارد به دریای خزر و واردات فلات مرکزی ایران را تشکیل میدهد. بین این دو رشته، آتشفشان خاموش دماوند قرار دارد. در ش دماوند، رشته‌ی ج به امتداد رشته‌کوههای نور متصل میشود، و رشته‌ی جدیدی پدید میآید که مشتمل بر کوههای پندیی، سوادکوه، شهمیرزاد، شاه‌کوه، هزارجریب، و غیره است.

رودهای مازندران همه نسبةً کوتاهند. مهمترین آنها هراز است، که نزدیک دماوند سرچشمه میگیرد، و به دریای خزر میریزد. از رودهای دیگرش از غ به ش رودهای سردابرود، چالوس، بابل، تالار، تجن، و نکا است. ماهیهای قزل آلا، آزاد، کپور، سفید، سیم، سوف، کفال، و سگ‌ماهی در آنها فراوان است.

محصولات اراضی پست مازنداران برنج، کتان، پنبه، نیشکر، چای، توتون، ابریشم، و مرکبات است. در هزار جریب گندم و جو به عمل میآید. در ناحیه‌ی کوهستانی فیروزکوه مراتع وسیع وجود دارد. جنگلهای مازندران دارای درختان زبان گنجشک، شمشاد، بلوط، گردو، افرا، چنار، و غیره است. معادن زغال سنگ، و آبهای معدنی دارد.

مناطق معروف مازندران عبارتند از نور، کلارستاق، تنکابن (← شهسوار)، لاریجان، کلاردشت، سوادکوه، و فیروزکوه. از شهرها و آبادیهای آن (بعضی کنار دریای خزر) میتوان بابل، بهشهر، ساری، شاهی، شهسوار، چالوس، سوله‌ده، و نوشهر را نام برد. نیز ← ایران.

جغرافیای تاریخی مازندران. وجه تسمیه‌ی مازندران درست دانسته نیست. از ساکنین باستانی آن یکی طپورها بوده‌اند، که در کوههای ل سمنان میزیسته‌اند، و دیگر آماردها که، به قول بعضی از محققین، شهر آمل از آنها نام گرفته است. هر دو قوم را اسکندر مقدونی مغلوب کرد. فرهاد I اشکانی در ح ۱۷۶ ق‌م آماردها را به ناحیه‌ی خوار (ش ورامین) منتقل کرد، و طپورها جای آنان را گرفتند، و بعدها همه‌ی مازندران، به نام آنها، طبرستان خوانده شد، و به هرحال، مورخین مسلمان همه‌ی مازندران را به این نام میشناختند، ولی بعضی از مورخین (مانند حمدالله مستوفی) بین مازندران و طبرستان تمیز گذاشته‌اند. در هرحال، نام مازندران ظاهراً در زمان سلاجقه دگربار مسمول شد.

جغرافیای تاریخی مازندران هنوز مشکلات فراوان دارد، و مخصوصاً اطلاق بعضی از نامها بر نواحی کمابیش متفاوت که در طی تاریخ این ناحیه صورت گرفته است بر مشکلات کار می‌افزاید. مرز شرقی مازندران (طبرستان)، به معنی اخص، با استراباد ظاهراً همیشه از نزدیک کلباد بر رود کرند میگذشته است، و در اینجا باروئی برپا بوده است که چون سدی در دشت باریک بین خلیج استراباد (گرگان) و کوههای غ آن بوده است. از طرف مغرب، زمانی شهر چالوس بر مرز مازندران و دیلم واقع بوده، ولی ظاهراً بعدها کلاردشت به طبرستان منضم شده است؛ و ناحیه‌ی ساحلی تنکابن گاه جزء مازندران و گاه جزء گیلان به شمار میآمده. از نواحی کوهستانی معروف طبرستان ذکر رویینج، قارن، و پادوسبان در کتب تاریخی و جغرافیائی اسلامی بسیار آمده است. رویینج را با رویان منطبق شمرده‌اند (نیز ← رستمدار). ناحیه‌ی قارن نزدیک ساری، و به فاصله‌ی یک روز راه از آن واقع بوده است. ناحیه‌ی پادوسبان [یا پادوسپان یا فادوسبان] به

(۱) Masaryk (۲) Masaniello (۳) Aniello (۴) Mazep(p)a (۵) maser (۶) Microwave Amplification by Stimulated Emission of Radiation (۷) Townes

فاصله‌ی یک روز راه از ساری واقع بوده، و فاقد مسجد جمعه بوده است؛ و امیر محلی آن در آبادیی به نام ارم (oram)، احتمالاً بر مسیر وسطای رودهای بارفروش و علی‌آباد در ل لفور و نزدیک شیرگاه، مقر داشته است.

تاریخ مازندران. سلسله‌های محلی مازندران را میتوان به سه دسته تقسیم کرد: (ا) خاندانهای محلی که اصلاً از دوره‌ی پیش از اسلام بوده‌اند؛ (ب) سادات علوی؛ و (پ) خاندان‌های محلی فرعی.

(ا) در بر آمدن سلسله‌ی ساسانیان، طبرستان و پتشخوارگر تحت سلطنت مردی به نام گشنسپ (gošnasp) بود، که نیاکانش از عهد اسکندر مقدونی در آنجا فرمانروائی داشتند. در ح ۵۲۹–۵۳۶ هق، طبرستان تحت حکومت کاوس یا کیوس (kayus)، شاهزاده‌ی ساسانی و پسر قباد، بود. خسروانوشروان زرمهر (zarmehr) را، که نسبت خود را به کاوه‌ی آهنگر میرساند، به جانشینی کیوس منصوب کرد. خاندان زرمهر تا ۶۴۵ هق، که گیل گاؤباره، از نسل جاماسب پسر پیروز ساسانی، طبرستان را ضمیمه‌ی گیلان کرد، دوام یافت. اعقاب این خاندانها در دوره‌ی اسلامی باقی بودند، و از آن جمله‌اند خاندانهای آل باوند؛ قارن؛ و پادوسبانان.

(ب) علاوه بر امرای محلی مذکور، خاندانهای علویان طبرستان، سادات مرعشی، و سادات هزار جریب در این ناحیه امارت داشتند.

(پ) خاندانهای بانفوذ محلی نسبةً متعدد، و عبارت بوده‌اند از افراسیابیان مازندران؛ گیاهای جلالی ساری؛ خاندان روز افزون سوادکوه؛ خاندان دیوها، در عهد شاه طهماسب I صفوی، در قسمتی از مازندران؛ و سرکردگان مختلف تَمیشَه، میاندورود، لاریجان، مامطیر، لفور، و غیره.

علاوه بر این سلسله‌های محلی و معارضات آنها با یکدیگر، فاتحین غیر محلی نیز به نوبت بر مازندران استیلا یافتند از جمله طاهریان، صفاریان، سامانیان، زیاریان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مغول، سربداران، امیر تیمور، و صفویه. در عهد صفویه، شاه اسماعیل I صفوی در ۹۲۳ هق به مازندران لشکر فرستاد، ولی تصرف قطعی این ناحیه در سلطنت شاه عباس I صفوی صورت گرفت (۱۰۰۵ هق)، به امر وی کاخ سلطنتی در آنجا ساخته شد (۱۰۲۰ یا ۱۰۲۱ هق)؛ بنای بهشهر نیز به وی منسوب است. نیز ← طبرستان.

مازندران، دریای: ← خزر، دریای.

مازندرانی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های اطراف دریای خزر؛ زبان، جدول.

مازندرانی، ملا عبدالله، ف ۱۳۳۰ هق، از مجتهدان آزادیخواه معروف که با حاجی میرزا حسین،حاجی میرزا خلیل و آخوند ملا کاظم خراسانی سه رکن مشروطیت در عتبات عالیات بودند. در نجف در گذشت.

مازنی (māzeni)، شهرت **ابوعثمان بکر ابن محمد،** ف ۲۴۹ هق، نحوی و لغوی عرب و از پیشوایان نحو بصره و استاد مبرد. آثار مهم او عبارتند از الالف و اللام، التصریف، و القوافی. تاریخ وفات وی را ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۷، یا ۲۴۸ هق نیز گفته‌اند.

مازنی، ابراهیم عبدالقادر (māzeni)، ۱۸۹۰–۱۹۴۹، ادیب و روزنامه‌نگار مصری؛ مت قاهره. به معلمی اشتغال داشت، و در آغاز زندگی شعر میسرود، و در شعر به نوآوری گرایش داشت. سپس از شعر و معلمی دست کشید و به روزنامه‌نگاری پرداخت، و از مقالات و چهره‌پردازیهای مقاله‌ای خود چندین مجموعه منتشر کرد، خیمه‌شب‌بازی (۱۹۲۹)، تارهای عنکبوت (۱۹۳۵)؛ به نوشتن داستانهای کوتاه نیز پرداخت و موفق شد، ابراهیم الکاتب (۱۹۳۱)، در راه (۱۹۳۶) و غیره، بر خلاف دوران شاعری که اشعارش با غم و اندوه همراه بود، در دوران جدید نویسندگی به همه چیز حتی به خود میخندید و غم اصلی خود را در پرده‌ای از خنده میپوشانید.

مازنی اندلسی، ابوحامد محمد ابن عبدالرحیم (māzenie andalos-)، جهانگرد و جغرافیادان عرب؛ مت (۱۰۸۰) غرناطه. به مصر و ساردنی و سیسیل و بغداد و ایران و تاتارستان و بلغارستان سفر کرد. در کتاب تحفة الالباب و نخبة الاعجاب او اطلاعات مفید جغرافیائی وجود دارد؛ دو کتاب دیگر او، نخبة الاذهان فی عجائب البلدان و عجائب المخلوقات، هنوز به چاپ نرسیده است.

مازو[1] (māzu)، رویش غیر طبیعی بافتهای گیاهی بر اثر تأثیر عوامل خارجی (شیمیائی یا مکانیکی). علت شیمیائی معمولی پیدایش مازو در گیاهان گزش حشراتی مانند پشه، سوسک، کفشدوزک، و سن است. حشرات موجد مازو در درون بافت گیاه تخمریزی میکنند و این تخمها، پس از تبدیل شدن به نوزاد، بافت مزبور را تحریک کرده باعث آماس کردن گیاه در آن ناحیه میشوند. این برجستگیها را، که هر نوع حشره شکل خاصی از آن را ایجاد میکند، مازودانه نامند که دارای مقدار زیادی مازو یا تانن (← مازو یا اسید تانیک) است که در صنعت و مرکب‌سازی از آن استفاده میشود. از عوامل مکانیکی در پیدایش مازو میتوان اصطکاک دو شاخه‌ی گیاه را به یکدیگر نام برد.

مازو[2] یا **اسید تانیک**[3] (asid tānik) یا **تانن** (tānan؛ از فنس)، ترکیبات متنوع بیشکل، قابض، و حلپذیر در آب، که به طور مجتمع در اغلب گیاهان یافت میشود (← مازو، رویش غیر طبیعی). تانن بعضی پروتئینهای بافتهای حیوانی را که نامحلولند به ترکیباتی تبدیل میکند که در مقابل تجزیه‌پذیری مقاومت دارند؛ بدین جهت برای تبدیل پوست حیوانات به چرم به کار میرود (← دباغی). تانن در مرکب‌سازی و رنگرزی به عنوان ثابت کننده، و در محلولهای ناصاف به عنوان صاف‌کننده نیز به کار میرود. سنتان[4] (santān؛ از فنس) مازوی مصنوعی است که از مشتقات سولفونه‌ی ترکیبات معطر به دست میآورند.

مازودانه: ← مازو، رویش غیر طبیعی.

مازورکا[5] (māzurkā)، رقص ملی لهستانی که در ضرب سه‌تائی است. سرعت آن متعادل و اغلب تأکید ضربی روی ضرب سوم و گاهی به روی ضرب دوم است. در اواسط قرن ۱۸م مازورکا، نخست به عنوان رقص و سپس به عنوان یک منبع برای موسیقی هنری، به فرانسه برده شد و در اوایل قرن ۱۹م به انگلستان نیز رخنه کرد. شوپن اولین آهنگسازی است که در فورم این رقص آثاری در حد موسیقی هنری و کلاسیک تصنیف کرده است. آهنگسازانی که بعد از او در فورم مازورکا آثاری نوشته‌اند عبارتند از چایکوفسکی، گلینکا، و موسورگسکی.

مازورن[6] (māzuren؛ آلمانی) یا **مازوریا**[7] یا **ماسوریا،** لهستانی مازوری، ناحیه‌ای در پرش لهستان (از ۱۹۴۵) که سابقاً جزو پروس شرقی بود. شهر عمده‌اش لیک[8](lik) است. دارای چند دریاچه‌ی بزرگ و جنگل است. شغل عمده ماهیگیری، جنگلداری، و کشاورزی است. ساکنین اولیه‌ی این ناحیه به وسیله‌ی شهسواران توتونی بیرون رانده شدند؛ و ماندگاران لهستانی جای آنان را گرفتند (قرن ۱۴م). **دریاچه‌های مازوری**[9] محل نبردهای سخت در جنگ I بود. پس از شکست روسها در تانبرگ، آلمانها روسها را به نواحی دریاچه‌ها عقب راندند، و تلفات عمده بر آنها وارد کردند. پیشروی دوم روسها در پروس شرقی نیز در فوریه‌ی ۱۹۱۵ در مازورن دفع شد.

مازورنی، دریاچه‌های: ← مازورن.

مازوریا یا **ماسوریا،** ناحیه، لهستان، ← مازورن.

مازوریوم: ← لکنیوم.

مازوفشه، ناحیه‌ی تاریخی، لهستان؛ ماسوریا.

مازول (māzul)، دهستان (جمعه ۹٬۵۳۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۸ آبادی. آبادیهای آن در دامنه‌ی جنوبی رشته‌کوه بینالود واقع شده‌اند، و به واسطه‌ی هوای خوب بیشتر این آبادیها محل تفرجگاه ساکنین شهر نیشابور است. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است. مازول در گذشته نیز از بلوکات مشهور نیشابور محسوب میشد، و مقدسی از آن نام برده است. در بعضی مآخذ به صورت مادول (mādul) نیز آمده است.

مازولینو دا پانیکاله[10] (māzolino dā pāni-kāle)، ۱۳۸۳– ح ۱۴۴۷، نام اصلیش **تومازو دی کریستوفورو فینی**[11] (tommāzo di kristoforo fini)، نقاش فلورانسی اوایل رنسانس. فرسکوهای نمازخانه‌ی برانکاچی در فلورانس را نقاشی کرد، که بعد، هنگام سفر (۱۴۲۷) به مجارستان، شاگردش مازاتچو کارهای او را دنبال کرد. این فرسکوها توسط فیلیپینو لیپی تکمیل شد، و تشخیص اینکه هرقسمت توسط کدام یک از این سه هنرمند نقاشی شده است دشوار میباشد. هنگامی که به فلورانس باز گشت، هنرمندان را درگیر مسائل مربوط به

(۱)gall (۲)tannin (۳)tannic acid (۴)syntan (۵)mazurka (۶)Masuren (۷)Masuria
(۸)Lyck (۹) Masurian Lakes (۱۰)Masolino da Panicale (۱۱)Cristoforo Fini

مناظر و مرایا، سایه‌روشن، و معماری و دکوراسیون کلاسیک یافت. مازولینو قالبهای تازه را به کار گرفت، در عین اینکه ضوابط کهن سبک جوتو را نیز شدیداً حفظ کرد. به رم رفت و فرسکوهائی برای کاردینال برانداِ کاستیلیونه در کلیسای سان کِلِمِنْته ساخت. کلیسای کاستیلیونه دی اولونا را نیز در ایالت کومو برای او تزیین کرد. مازولینو در آنجا صحنه‌هائی از زندگی مریم عذرا و یوحنای معمدان را نقاشی کرد. از کارهائی که به او نسبت میدهند تصویری از مریم عذرا و مسیح در حال نیایش (ناپل)، دو تابلوی عید بشارت (گالری ملی هنر، واشینگتن)، و قدیسین (موزه‌ی فیلادلفی) است.

مازیار (māziār)، ف ۲۲۴ هق، آخرین امیر از امرای قارن وندان طبرستان. ونداد هرمز، جد مازیار، اتحادیه‌ای از ملوک طبرستان تشکیل داد و سردار مهدی خلیفه‌ی عباسی را که سالم فرغانی نام داشت شکست داد. ونداد هرمز در زمان هادی به بغداد رفت و طاعت خلیفه را گردن نهاد و به کوهستان خود باز گشت. در ۱۸۹ هق که هارون به ری رفت، به شاهان طبرستان نامه نوشت و از ایشان دلجوئی کرد و ونداد هرمز نزد هارون رفت و قبول طاعت و ادای خراج کرد. در ۲۰۱ هق فرستاده‌ی خلیفه بر کوههای مازندران و طبرستان دست یافت و شهریار پسر شروین (← آل باوند) از کوه خود به زیر آمد و مازیار پسر قارن و نوه‌ی ونداد هرمز پیش مأمون فرستاده شد. در ۲۰۸ هق مأمون موسی‌ابن حَفْص را به ولایت طبرستان فرستاد، و ظاهراً مازیار را نیز با او فرستاد که بر سر املاک موروثی خود در کوههای قارن برود. شهریار ابن شروین ظاهراً دست مازیار را از املاک پدرش کوتاه کرد، و مازیار به ونداد امید، پسر ونداد اسفان، پناه برد و او مازیار را گرفته پیش شهریار فرستاد. مازیار خود را از دست مأموران نجات داد و به بغداد نزد مأمون رفت و اسلام آورد و مأمون او را محمد نام نهاد. در ۲۱۰ هق شهریار ابن شروین وفات یافت و پسرش شاپور به جای او نشست. مازیار که از خاندان باوند دل خوشی نداشت، با شاپور به نزاع برخاست و او را گرفت و کشت و بر همه‌ی جبال طبرستان مسلط شد. بنا به گفته‌ی ابن اسفندیار، خاندان مازیار که همان قارن وندان و فرزندان سوخرا باشند گَرْشاه، یعنی شاه کوهستان، خوانده میشدند. اگر سال ۲۱۰ هق سال تسلط بالاستقلال مازیار بر سراس کوهستانهای طبرستان محسوب شود، باید گفت که مازیار قریب ۱۵ سال (تا ۲۲۴ که سال قتل وی است) با استقلال بر کوههای طبرستان حکمروائی کرده است. پس از موسی‌ابن حفص، که به طور رسمی از طرف خلیفه حاکم قسمتهای جلگه‌ی مازندران بود، پسر او محمد ابن موسی از جانب خلیفه به این سمت گماشته شد، ولی مازیار به او اعتنائی نکرد. محمد ابن موسی و خاندان باوند شکایت به خلیفه بردند، ولی مازیار توانست شکایات آنان را از اثر بیندازد. مأمون در نامه‌های خود به مازیار او را جیل جیلان، اصفهبذ اصفهبدان، پتشخوارگرشاه، محمد ابن قارن، و مولی امیرالمؤمنین خطاب میکرد، و بدین ترتیب او رسماً شاه کوههای طبرستان از طرف خلیفه شناخته شده بود.

آغاز عصیان. مازیار از سرگرمی مأمون در جنگ با بیزانس استفاده کرد و محمدابن موسی را گرفت و به زندان انداخت، و شهر آمل را به تصرف در آورد. پس از مرگ مأمون و خلافت معتصم، مازیار با آل طاهر، که از طرف خلیفه بر طبرستان نیز حکومت داشتند، در افتاد و به جای آنکه خراج مقرری را به نزد عبدالله ابن طاهر بفرستد، مستقیماً پیش معتصم میفرستاد و معتصم نیز کسی را در همدان مأمور کرده بود که خراج را در آنجا از مأموران مازیار بگیرد و نزد عبدالله ابن طاهر بفرستد. عبدالله ابن طاهر مازیار را نزد معتصم به بدرفتاری متهم کرد، و معتصم فرستاده‌ای نزد مازیار فرستاد ولی مازیار به او اعتنائی نکرد، و در عوض شروع به تخریب مساجد و آشکار ساختن دین زرتشتی کرد. در این میان افشین نیز به آتش فتنه دامن زد و مازیار را در نهان به جنگ با عبدالله ابن طاهر تحریک کرد تا خلیفه افشین را به جنگ مازیار بفرستد و او بتواند با غلبه بر مازیار به ولایت خراسان دست یابد و دست طاهریان را از آن کوتاه کند. مازیار، با عصیان بر خلیفه و ادعای استقلال، بر مردم آمل و ساری و تَمیشَه سخت گرفت، و این ظاهراً به جهت آن بود که مردم شهرنشین از دیرباز اسلام آورده بودند و اطاعت از خلیفه را لازم میدانستند. به همین جهت او خراج سالانه را که سابقاً در سه قسط گرفته میشد در ۲ ماه از مردم گرفت و مردم ساری را به آمل کوچ داد. مازیار یکی از فرماندهان خود به نام سُرْخاشتان را مأمور کرد که باروی شهر آمل را با خاک یکسان کند و نیز باروی شهر ساری را ویران کرد و برادرش کوهیار را فرستاد تا باروی تمیشه را خراب کند. تمام این کارها برای آن بود که او از مردم شهرنشین میترسید و بیم آن داشت که روزی در باروهای خود متحصن شوند و بر او بشورند. برای جلوگیری از حمله از جانب گرگان، دستور داد که دیواری از تمیشه تا دریا بنا کنند تا مانعی در برابر حمله از طرف دشت گرگان باشد.

چون خبر قیام مازیار به عبدالله ابن طاهر و خلیفه رسید، هر دو از جانب خود سپاهیانی برای دفع مازیار فرستادند. سپاهیان طاهر از دشت گرگان و از راه کوههای دامغان و جبال شروین، و سپاه خلیفه از راه طبرستان غربی یعنی رویان و از راه ری و شلنبه، مازیار را در محاصره گرفتند. در این میان اطرافیان مازیار نیز به او خیانت کردند، و مازیار ناچار شد که تسلیم حسن ابن حسین طاهری عموی عبدالله ابن طاهر شود. او را به بغداد فرستادند، و در راه نامه‌هائی را که افشین به او نوشته بود از او گرفتند و پیش خلیفه بردند. خلیفه او را با افشین رو به رو کرد، و پس از آن دستور داد تا او را تازیانه بزنند. مازیار در زیر ضربه‌های تازیانه جان سپرد، و جسد او را در کنار دار با یک بر دار کردند (۲۲۴ هق). طرفداران مازیار در مازندران فرقه‌ای بودند به نام مازیاریه که با خرمیه (خرم‌دینان) و محمره (سرخ‌جامگان) ارتباط داشتند، و ظاهراً خود مازیار نیز دین زرتشتی نداشت و اسلامش نیز ظاهری بود و در باطن به خرم‌دینان و محمره نزدیکتر بود.

مازیاریه، پیروان مازیار: ← سرخ‌علمان.

ماژلان[1]، **تنگه‌ی** (māǰellān؛ از فنس)، تنگه‌ای به طول ح ۵۳۰ کم و به عرض ۴–۲۴ کم، بین منتهای جنوبی امریکای جنوبی، بین این قاره و مجمع‌الجزایر تیرا دل فوئگو، که ج قطلا را به ج قکب میپیوندد. مدخل و مخرج آن هر دو در °۵۲ ′۳۰ عج قرار دارند. در ۱۵۲۰ به توسط ف. ماژلان کشف شد. قبل از افتتاح کانال پاناما اهمیت داشت، ولی هنوز هم کشتیهائی که امریکای جنوبی را دور می‌زنند از آن استفاده میکنند.

ماژلان[1]، **فردینان** (ferdinān māǰellān)، ح ۱۴۸۰–۱۵۲۱، دریانورد پرتغالی. برای عملی شدن طرح وی جهت رسیدن به جزایر ادویه از راه غ، دولت اسپانیا به او کومک کرد. وی در سال ۱۵۱۹ با پنج کشتی بادی به راه افتاد؛ از تنگه‌ای که به نام خودش موسوم شد (← ماژلان، تنگه‌ی) از قطلا به قکب داخل شد. به دست بومیان فیلی‌پین کشته شد، از ۵ کشتی او تنها یک کشتی مسافرت دور دنیا را انجام داد (۱۵۲۲)، و بدین ترتیب کرویت زمین ثابت شد، اطلاعات آن زمان در باره‌ی نسبت میان خشکی و دریا به هم خورد، و امریکا دنیای جدیدی متمایز از آسیا شناخته شد.

ماژلانی، ابرهای: ← کهکشانه.

ماژنتا: ← عکاسی رنگی، قسمت I؛ فوکسین.

ماژندی[2]، **فرانسوا** (frānsuā māǰendi)، ۱۷۸۳–۱۸۵۵، پزشک فرانسوی، از پیشقدمان فیزیولوژی تجربی. در ۱۸۳۰ استاد کولژ دو فرانس شد. در ۱۸۱۹ به عضویت آکادمی پزشکی، و در ۱۸۲۱ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. مجله‌ی فیزیولوژی تجربی‌را منتشر کرد(۱۸۲۱–۳۱).

ماژینو[3]، **آندره** (āndre māǰino)، ۱۸۷۷–۱۹۳۲، رجل سیاسی فرانسوی، مت پاریس. در ۱۹۱۰ نماینده‌ی مجلس شد. پس از جنگ I، که در طی آن زخمی شد، چند بار به وزارت رسید. در تصدی وزارت دفاع، طرح قانون ساختمان استحکامات نظامی مرز جنوب شرقی فرانسه (← ماژینو، خط) را به تصویب رسانید (۴ ژانویه‌ی ۱۹۳۰).

ماژینو، خط[4] (xatte māǰino)، خط دفاعی و استحکامات مرز شرقی فرانسه از سویس تا بلژیک. طرح آن را آ. ماژینو، وزیر جنگ فرانسه، در ۱۹۲۹–۳۰ ریخت. آلمانها آن را در ۱۹۴۰ دور زده در هم شکستند، و، بدین ترتیب، بیفایده بودنش ثابت شد. نیز ← خط زیگفرید؛ جنگ جهانی II.

ماس[5]، **نیکولاس** (nikolās mās)، ۱۶۳۲–۹۳، نقاش ژانر و صورتساز هلندی. ژانرهای اولیه‌ی

(۱)Magellan (۲)Magendie (۳)Maginot (۴)Maginot Line (۵)Maes; Maas

او در صحنه‌های عادی زندگی، از لحاظ سبک و رنگامیزی به آثار استادش رامبران شباهت دارد. در دوردرخت (۱۶۵۳–۷۳) بیشتر ژانر-های عادی زندگی خانوادگی را در اندازه‌های کوچکتر ترسیم میکرد. آثار بعدی او، که بیشتر صورتسازی بود، از لحاظ ظرافت از هنر فلاندری تأثیر پذیرفته است. آثارش شامل پیر-زن در حال دعا (موزه‌ی رایکس)، و تصویر یک لیثه (گالری ملی هنر، واشینگتن) است.

ماسا[1] (māssā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۶۲٬۷۹۷)، توسکان، ایتالیای مرکزی، نزدیک دریای تیرنه. شغل عمده استخراج مرمر است. از قرن ۱۵م تا قرن ۱۹م کرسی امیرنشین مستقل (بعداً دوکنشین) ماسا و کارارا بود. در ۱۸۲۹ این دوکنشین، از راه ازدواج، به خاندان اتریش-استه (دوکهای مودنا؛ ← استه) رسید؛ در ۱۸۵۹ با ساردنی متحد شد. قلعه و کلیسای جامعی از قرن ۱۵م دارد.

ماساتلان[2] (māsātlān)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۷۱٬۸۳۵)، مکزیک، و بزرگترین دریابندر در ایالت سینالوا، بر کرانه‌ی قطا. از زمان استعمار اسپانیا یک مرکز ماهیگیری بوده است. فلزات قیمتی از معادن نزدیک آن استخراج میشود؛ پوست، توتون، و فراورده‌های کشاورزی صادرات عمده‌ی آن است. در ۱۹۵۱ بندرگاه آن برای توقف کشتیها تا ح ۸ متر عمق داشت. خطوط هوائی و راههای آهن آن را به دیگر نقاط کشور و به کشمة مرتبط می-سازد.

ماساچوست[3] (māsācuset)، انگلیسی (masacusats)، ششمین ایالت (۲۱٬۳۸۵ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۵٬۶۸۹٬۱۷۰)، نیو انگلند، ل‌ش کشمة؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن بستن، و شهرهای مهم دیگرش ووستر، سپرینگفیلد، فال ریور، کیمبریج، نیو بدفرد، سامرویل، و لوول است. از ش و چ به قطا محدود است. مصنوعاتش لوازم برقی، منسوجات، کفش، کشتی، اشیاء لاستیکی و فلزی؛ محصولات کشاورزی آن زرت، سیب زمینی، و لبنیات است. ماهیگیری آن واجد اهمیت است. اولین ماندگاران سفیدپوست ناحیه‌ی ماساچوست آوارگان بودند، که با کشتی میفلاور به پلیموت وارد شدند (۱۶۲۰). بعداً ← مهاجرنشین پلیموت تأسیس، و سپس شرکت خلیج ماساچوست دایر شد، و پس از ورود جمع زیادی از پیرایشگران (← پیرایشگری)، شهر بستن بنا شد (۱۶۳۰). اختلافاتی که با انگلستان بروز کرد سرانجام مقدمات انقلاب امریکا را فراهم ساخت. در جنگ داخلی امریکا پشتیبان ایالات شمالی کشمة بود. دو جنگ جهانی باعث توسعه‌ی صنایع آن شد.

ماساچوست، خلیج[4] (māsācuset)، شاخابه‌ی قطا، ش ماساچوست، کشمة. خلیج بستن و خلیج کیپ کاد شاخه‌های آن هستند. در جنگ سال ۱۸۱۲، پیکار بین کشتیهای جنگی چسپیک و شنن در همین خلیج در بندرگاه بستن روی داد.

ماساچوست، شرکت خلیج: ← خلیج ماساچوست، شرکت.

ماساچوست، مؤسسه‌ی تکنولوژی[5]، اختصاراً معروف به **ام.آی.تی.**[6] (em.ăy.ti)، مؤسسه‌ی آموزشی عالی و تحقیقاتی، در کیمبریج، ماسا-چوست، کشمة. این مؤسسه‌ی بلندپایه در ۱۸۶۵ در شهر بستن گشایش یافت، و در ۱۹۱۶ به محل فعلی، در کیمبریج، منتقل شد. علاوه بر رشته‌های گوناگون علمی و فنی، دارای بیش از ۷۰ آزمایشگاه خاص میباشد که در آنها انواع تحقیقات و پژوهشهای علمی صورت میگیرد.

ماساریک، توماش گاریگ: ← مازاریك.

ماساریک، یان: ← مازاریك، یان.

ماساگتها[7] (māsāget-)، قومی از ریشه‌ی ایرانی که در دوران ماقبل تاریخ در میان دریای خزر و دریای آرال ساکن شده بودند و از شبانی و صید ماهی زندگی میکردند؛ شهرت نیرومندی و سفاکی آنان در نزد یونانیان قدیم بسیار زیاد بود. کوروش و داریوش کوشیدند تا این قوم را زیر فرمان آورند، و اسکندر بر آنان پیروز شد. نیز ← توران، در داستانهای ملی.

ماسال (māsāl)، دهستان (جه ۱۴٬۴۰۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش ماسال، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۴۵ آبادی. کوهستانی و جنگلی است. کوههای طالش در غ آن ممتد است. رود ماسال مشروبش میکند. محصولاتش برنج و ابریشم است. از جمله آثار تاریخی آن بقعه‌ی آقا سید رضا علی و آقا سید مهر علی، فرزندان امام موسی الکاظم در آبادی شالما (šālmā؛ جه ۲۵۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، ۵کیلومتری جغ بازار ماسال، و بقعه‌ی سید صفی‌الدین ابن سید اسماعیل ابن شیخ صفی‌الدین اردبیلی در آبادی میرمحله (mir.mahalle؛ جه ۴۴۶ سشه ۱۳۴۵ هش)، جغ رضوانده است. مرکزش بازار ماسال (جه ۳۴۰ سشه ۱۳۴۵ هش) همان مرکز بخش ماسال است. شنبه بازار دارد.

ماسال (māsāl) یا **ماسال شاندرمن**، بخش (جه ۲۶٬۰۳۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، ج شهرستان طوالش، استان یکم؛ مشتمل بر ۲ دهستان شاندرمن، و ماسال. کوهستانی و جنگلی است. رود ماسال مشروبش میکند. محصولش برنج و ابریشم است. مرکزش بازار ماسال است.

ماسالار: ← ماسوله، دهستان.

ماسال شاندرمن، بخش طوالش، ← ماسال، بخش.

ماسامبا-دبا[8]، **آلفونس** (-ālfons māssāmbā-deba)، ۱۹۲۱–۷۷، رئیس جمهور (۱۹۶۳–۶۸) جمهوری کنگو (اکنون جمهوری خلق کنگو). سیاست ضد غربی و چپگرای وی حوادثی در داخل کشور پیش آورد که دولت وی را آشفته ساخت؛ در ۱۹۶۸ از کار کنار رفت. به اتهام توطئه‌ای که منجر به قتل م. نکوابی (← کنگو، جمهوری [کنگوی برازاویل]) شد، اعدام گردید.

ماساناسن، پادشاه نومیدیا؛ ← ماسی‌نیسا.

ماسباته[9] (māsbāte)، جزیره (۳٬۲۶۹ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۴۹۲٬۸۶۸)، فیلیپین، یکی از جزایر ویسایان. قرنها است که طلا در آن استخراج میشود؛ استخراج مس نیز در آن معمول است. تهیه‌ی الوار حایز اهمیت است. در دشتهای ساحلی پرجمعیت آن فراوان کشت میشود.

ماسبذان (māsabazān)، ولایت سابق، غ ایران، در ناحیه‌ی فرستان. سردار قشون اسلام، ابوموسی اشعری، آنجا را فتح کرد؛ به گفته‌ی یعقوبی خراج آن به دو میلیون و پانصد هزار درهم می-رسید. سیروان از شهرهای مهم آن محسوب می-شد.

ماسپرو[10]، **گاستون** (gāston māspero)، ۱۸۴۶–۱۹۱۶، مصرشناس فرانسوی. در ۱۸۷۳ استاد کولژ دو فرانس شد؛ در ۱۸۸۰ به مصر اعزام شد؛ مدرسه‌ی فرانسوی باستانشناسی شرقی را در قاهره تأسیس، و در الاقصر و کرنک کارهای جالبی کرد؛ در ۱۸۸۳ به عضویت آکادمی کتیبه-ها انتخاب شد. از آثار مهمش کتاب تاریخ قدیم ملل شرق (۱۸۹۴–۹۹) است.

ماست (māst)، از اهم فراورده‌های تخمیری شیر، که ساختن آن از زمانهای قدیم در کشور-های گرمسیری متداول بوده، و از اوایل قرن حاضر، پس از انتشار مطالعات مچنیکوف در باره‌ی اثر مصرف فراورده‌های تخمیری شیر در جلوگیری از پیری زودرس، تهیه و مصرف آن در اروپا و ممالک غربی نیز متداول شده است. ماست خوب شامل ۱۲٪–۱۴٪ مواد جامد بدون چربی (پروتئین، قند شیر، املاح، ویتامینها)، ۱٪–۱٫۳٪ اسید لاکتیک، ۳٪–۳٫۶٪ چربی، و ۸۱٪–۸۴٪ آب است.

برای تهیه‌ی ماست، یا شیر را میجوشانند تا، در ضمن اینکه قسمتی از آب آن تخمیر می-شود، باکتریهای موجود در آن نیز از بین برود، یا آنکه آن را تا ح °900 صدبخشی حرارت میدهند، و برای تغلیظ، به آن شیر خشک می-افزایند. در هر دو حال، مجدداً شیر را تا °400 صدبخشی سرد میکنند، و در این حالت، به آن مایه‌ی ماست می‌افزایند. پس از آنکه به شیر مایه زده شد، آن را خوب به هم میزنند، و در ظرفهای مخصوص بسته‌بندی میکنند. سپس، ظرفهای محتوی شیر مایه‌زده را مدت ۲ تا ۳ ساعت در گرمخانه‌ای که دمای آن ح °400–500° صدبخشی است قرار میدهند تا عمل تخمیر انجام گیرد، و ترشی ماست به حد مطلوب برسد. پس از آنکه شیر قوام گرفت، و ترشی آن به حد مطلوب رسید، باید آن را بلافاصله در دمای کمتر از °100 صدبخشی سرد کرد. اگر عمل سرد کردن زودتر از موقع انجام شود طعم ماست نامطبوع و قوام آن کم است، و آب آن زود جدا میشود ("آب می‌اندازد")، و بالعکس، اگر این عمل دیر انجام شود ماست طعم ترش و تلخ میگیرد. ماست کم‌چربی را از شیر پس‌چرخ (شیری که از ماشین کره‌گیری بیرون میاید) می-سازند، و برای آنکه ماست حاصل طعم مطبوع داشته باشد به شیر پس‌چرخ شیر خشک اضافه میکنند.

برای تهیه‌ی **ماست پاستوریزه** (-pāsto-rize)، شیر را پیش از مایه زدن پاستوریزه می-

(۱)Massa (۲)Mazatlán (۳)Massachusetts (۴)Massachusetts Bay (۵)Massachusetts Institute of Technology (۶)M.I.T. (۷) Massagètes (۸)Massamba-Debat (۹)Masbate (۱۰)Maspéro

کنند (← پاستوریزه کردن). پاستوریزه کردن شیر از دو جهت در کیفیت ماست مؤثر است: از یک طرف با از بین رفتن تعدادی از میکروبهای شیر، محیط مساعدی برای رشد و نمو و فعالیت میکروبهای موجود در مایه‌ی ماست فراهم میشود؛ و از طرف دیگر، قوام ماست افزایش مییابد.

در سالهای اخیر، به خصوص در ممالک غربی، **ماستهای معطر** و میوه‌ای (مانند ماست لیموترش، توت فرنگی، کارامل، آناناس، و غیره) تهیه و به عنوان دسر مصرف میکنند.

در ایران ماست مهمترین فراورده‌ی تخمیری شیر است، و به اشکال مختلف به مصرف میرسد. به علاوه، از آن آشامیدنیهائی مانند دوغ میسازند.

ماستروپانی[1]، **مارچلو** (mārcello māstro-yānni)، ۱۹۲۳— ، هنرپیشه‌ی ایتالیائی سینما. مدتی در تئاتر بازی کرد و سپس در ۱۹۵۱ به سینما روی آورد، و شهرت جهانی یافت. از فیلمهای معروفی که در آنها بازی کرده است اینهاست: پدر و پسر (۱۹۵۶)، شب (۱۹۶۰)، طلاق به سبک ایتالیائی (۱۹۶۱)، دفترچه‌ی خاطرات (۱۹۶۲)، هفت و نیم (۱۹۶۲)، رفقا (۱۹۶۳)، دیروز، امروز، و فردا (۱۹۶۳)، دهمین قربانی (۱۹۶۵)، بیگانه (۱۹۶۷)، و ملامپو (۱۹۷۲).

ماستریخت، شهر، هلند، ← ماستریشت.

ماستریشت[2] (māstrišt)، هلندی **ماستریخت**، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۱۲٬۴۶۵)، مرکز ایالت لیمبورگ، جش هلند، بر رود موز و کانال آلبر. مرکز حمل و نقل؛ مرکز نساجی، سفالینه‌سازی، شیشه‌سازی، و تهیه‌ی مواد شیمیائی است. از دوره‌ی رومیها وجود داشته؛ ابتدا در قلمرو سلاطین فرانک، و بعداً در تصرف دوکهای لیمبورگ بود. اسپانیائیها به فرماندهی آ. فارنزه آن را در ۱۵۷۹ از تصرف شورشیان هلندی در آورده بسیاری از سکنه‌اش را قتل عام کردند، ولی هلندیها آن را در ۱۶۳۲ باز گرفتند و در ۱۶۴۸ مالکیت ایشان تأیید شد؛ با این حال، چند بار در جنگهای قرون ۱۷م و ۱۸م به دست فرانسویان افتاد. کلیسای جامعی از قرن ۶م دارد که قدیمیترین کلیسای هلند است.

ماستوئید[3] (māstoid؛ فنس)، قسمت مخروط‌شکل استخوان شقیقه، که در پشت گوش واقع است. التهاب حجرات ماستوئید به مناسبت مجاورت با مخ، گوش میانی، و سیاهرگهای بزرگ پی گردن ممکن است در کودکان خطرناک بشود. در چنین مواقعی باید با عمل جراحی، یا با استفاده از سولفامیدها یا آنتی‌بیوتیکها از بروز خطر جلوگیری‌کرد. نیز ← سر.

ماستودونت[4] (māstodont؛ از فنس)، پستاندار منقرضی که شاید فیل از آن به وجود آمده باشد. اولین نمونه‌های آن، که در طبقات دوره‌ی اولیگوسن افریقا یافت شده، به بلندی ح ۱٫۴ متر بوده است. اختلاف ماستودونتها در دوره‌ی میوسن، به اندازه‌ی فیلهای نسبةً بزرگ، در اروپا، آسیا، و امریکای شمالی پراکنده شده، و تا دوران پلئیستوسن باقی مانده بوده‌اند.

ماس د/آزیل: ← توماس د/آزیل.

ماسرل[5]، **فرانس** (frāns māserel)، ۱۸۸۹—۱۹۷۲، نقاش و مصوّر بلژیکی. او هنرمندی خودساخته بود. تجربیاتی که در جچ I به دست آورد، و نیز دوستی او با ر. رولان، سبب شد که حس بشردوستی عمیق و احساس شیفتگی نسبت به اجتماع در هنر او گسترش یابد. ماسرل به خاطر مجموعه‌های منبتکاریهایش که در آنها ویژگی‌های اکسپرسیونیسم کاملاً مشهود است، شهرت دارد. تابلوهای او اغلب دارای مفاهیم هجائی، و تصویر کننده‌ی فساد و وضع غم‌انگیز بشر است. تصاویر کتابهای بیشماری، از قبیل کتاب ژان‌کریستوف رولان، ازوست.

ماسفیلد[6]، **جان** (jān māsfild)، ۱۸۷۸—۱۹۶۷، شاعر انگلیسی. در جوانی مدتی در دریا گذراند، و بعد چند سال در کشمت به سر برد. در ۱۸۹۷ به انگلستان بازگشت. نخستین مجلدات شعرش، بالادهای آب شور (۱۹۰۲)، وی را به "شاعر دریا" ملقب کرد. ولی بیشتر شهرتش به خاطر منظومه‌های رئالیستی درازش میباشد. نمایشنامه و رمان نیز نوشته است. از نمایشنامه‌هایش آمدن مسیح (۱۹۲۸) را میتوان ذکر کرد. دیگر آثارش مشتمل است بر داستانهای ماجرائی برای کودکان، از جمله گالیپولی (۱۹۱۶) و عجایب نه روز (۱۹۴۱). از ۱۹۳۰ تا هنگام مرگش ملک‌الشعرا بود، و در ۱۹۳۵ به دریافت نشان لیاقت مفتخر شد.

ماسک[7] (māsk)، نوعی مراسم نمایشی که در قرن ۱۷م در دربارهای اروپا، خصوصاً در انگلستان، رواج داشت. این نوع نمایش حاصلی بود از مراسم "لال‌بازی با نقاب" در قرن ۱۶م که در آنها افرادی با ماسک و لباس مبدل، در حالی که هدیه‌ای همراه خود میآوردند، وارد جشنها شده در مراسم و رقص آن شرکت میکردند. دو عنصر اصلی نمایشهای ماسک، یعنی وجود ماسک بر چهره و آمیختن تماشاگر و بازیگر، از مراسم مذکور به جا مانده بود. اوائل قرن ۱۷م دوره‌ی اوج این نمایشها بود که به صورتی باشکوه و مجلل در فضای باز و بر صحنه‌ی چوبی وسیعی اجرا میشدند. در این نمایشها، که موسیقی و رقص و لباسها و صحنه‌های رنگارنگ سهم عمده‌ای در آنها داشت، بازیگران نقشهای روستائی یا اساطیری را بازی میکردند و موضوع نمایشها اغلب به تعریف و ستایش دربار گرایش داشت. بن جانسن از نویسندگان برجسته‌ی این سبک است.

ماسک[8] (māsk) یا **سیماچه** (simāce)، پوشش مصنوعی چهره یا سر، که برای تغییر قیافه یا حفاظت به کار میرود. ماسکهای سنگی، چوبی، و غیره توسط مردم ابتدائی برای مقاصد طبی، حفاظی، دینی و نمایشی به کار میرفته است. هنرپیشه‌گان، اسکیموها، بومیان استرالیا، و مردم جزایر دریای جنوب و بعضی قبایل افریقائی و بسیاری از مردم مشرق‌زمین آن را به کار میبرند. ماسکهای نمایشی جزء لاینفک درام ژاپن است. در غرب به کار بردن ماسک از تآتر یونان به روم رفت، و تا قرون وسطی مورد استفاده قرار میگرفت. سپس گروهی از نمایشنامه‌نویسان مدرن غرب از ماسکها استفاده کرده‌اند، از آن جمله‌اند اکسپرسیونیستهای آلمان و ی. او'نیل. ماسکهائی که امروزه برای مقاصد زیبائی، حفاظی، و طبی به کار میرود محصول دانش عصر ما است. تصویر در صص ۲۵۹۴ و ۲۵۹۵ ملاحظه شود.

ماسکارا، شهر، الجزایر، ← معسکر.

ماسکاراتا: ← ماسکاراد.

ماسکاراد[9] (māskārād؛ فنس)، ایتالیائی **ماسکاراتا**، در اصطلاح امروزی، نام مجالس رقص یا کارناوالی که در آن حاضران همه نقاب (← ماسک یا سیماچه) به چهره میزنند و لباسهای عجیب و غریبی به تن میکنند تا از یکدیگر بازشناخته نشوند. در آخر مجلس رقص (یا کارناوال) همگی نقاب از چهره برمیدارند. این نمایشها در اصل در ضمن جشنهای مذهبی باکانالیا و ساتورنالیا (← ساتورنوس) در روم برگزار میشد. ماسکاراد در قرن ۱۶م از فرانسه به انگلستان راه یافت. نیز ← ماسک، نوعی مراسم نمایشی.

ماسکارین[10]، **جزایر** (māskārin)، دسته‌جزایری در قهنه، ش ماداگاسکار. مشتمل است بر جزایر موریس، رئونیون، و رودریگس. ظاهراً اعراب این جزایر را میشناختند. ولی پرتغالیها در آغاز قرن ۱۶م آنها را دوباره کشف کردند.

ماسکانیی[11]، **پیترو** (pietro māskānyi)، ۱۸۶۳—۱۹۴۵، آهنگساز ایتالیائی. از آهنگ‌های اپرائی معروفش کاوالریا روستیکانا (رم، ۱۸۹۰) است.

ماسکوا[12] (māskvā)، رودی به طول ح ۵۰۰ کم، بخش مرکزی جمشر اروپائی. در تپه‌های غ مسکو سرچشمه گرفته به جانب ش جاری شده از مسکو میگذرد و به رود آکا میریزد. کانال مسکو (به طول ۱۲۹ کم) آن را با رود ولگا مرتبط میسازد.

ماسکوا، نام روسی شهر مسکو.

ماسکووی، ← مسکو، مهیندوکنشین.

ماسل شولز[13] (māsəl šōlz)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۶٬۹۰۷)، لغ ایالت آلاباما، کشمت، کنار رود تنسی. از مراکز عملیات و آزمایشهای ← سازمان دره‌ی تنسی است.

ماسن[14]، سر **داگلس** (sər dāgləs māsən*)، ۱۸۸۲—۱۹۵۸، زمینشناس و پوینده‌ی استرالیائی نواحی جنوبگان، مت انگلستان. در ۱۹۰۳ به عنوان زمینشناس عضو هیئت جغرافیائی اعزامی به هبرید بود. عضو هیئت پویشی س ا. ه. شکلتن بود (۱۹۰۷—۰۹)، و در صعود به کوه اربوس و سفر به قطب جنوب مغناطیسی شرکت جست. در ۱۹۱۱—۱۴ فرماندهی هیئت پویشی استرالیائی به جنوبگان را عهده‌دار بود؛ دو زمستان را در

(۱)Mastroianni (۲)Maastricht (۳)mastoid (۴)mastodon (۵)Masereel (۶) Masefield
(۷)masque (۸)mask (۹)masquerade (۱۰)Mascarene (۱۱)Mascagni (۱۲)Moskva
(۱۳)Muscle Shoals (۱۴)Mawson



۱



۲



۳

(۱) ماسک هجوآمیزی که یک کمدیگر فرانسوی برای هجو یک قاضی ساخته.

(۲) ماسکی که کاترین هپبرن، هنرپیشه‌ی امریکائی، در یکی از فیلمهایش به کار برده است.

(۳) ماسکهائی که در یک کمدی درامی خدا (در بالا) و شیطان (در پایین) را نمایش میدهند.

(۴) ماسک تراشیده بر چوب در جمهوری گابون.

(۵) ماسک هندیشمردگان جزیره‌ی وانکوور.

(۶) ماسک منقوش بر پوست درخت که بر یک قاب چوبی نصب شده (گینه‌ی جدید).



۴



۵



۶

ارض آدلی (اکنون ← ساحل آدلی) گذرانید و ارض جورج V (اکنون ساحل جورج V) را کشف کرد، و در ضمن، دسته‌ای از همراهانش ارض کوین مری (اکنون ساحل کوین مری) را کشف کرد و پویید. در این سفر، ماسن ۲ تن از همراهان خود را از دست داد. در کتاب خانه‌ی دهه (۱۹۱۵) این پویشها را شرح داده است. در ۱۹۲۰ استاد زمینشناسی و کانیشناسی دانشگاه آدلائید شد. در ۱۹۲۹—۳۰ فرماندهی هیئت پویشی بریتانیائی، استرالیائی، و زلند جدیدی را در جنوبگان به عهده داشت، و ساحل مکرابرتسن[1] (makrābərtsən) را کشف کرد. در طی این سفر بیش از ۱٬۶۰۰ کم از ساحل ناشناخته‌ی جنوبگان و ۲٬۴۰۰ کم از سواحل نیمه‌شناخته را نقشه‌برداری کرد. در ۳ سفری که بین سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۳۱ به جنوبگان کرد، ماسن مدعی مالکیت استرالیا بر بیش از ۵٬۷۶۰٬۰۰۰ کم اراضی جنوبگان شد.

ماسنا[2]، آندره (ānDre māsenā)، ملقب به

(۱) MacRobertson (۲) Masséna

(۷) ماسک منقوش چوبی به وسیله‌ی بومیان جزایر ادمیر لتی (گینه‌ی جدید).
(۸) ماسک هنرمندانه‌ی ظریفی کار بومیان کولومبیای بریتانیا.
(۹) ماسک مضحکی که هندیشمردگان نیومکسیکو به کار میبرند.



۸



۹



۱۰



(۱۰) ماسکی در قبایل افریقای مرکزی شبیه کارتون.
(۱۱) ماسکی در میان اسکیموهای آلاسکا.
(۱۲) ماسک چوبی که بر سر میگذراند، کار بومیان کنگو.
(۱۳) ماسکی به شکل پرنده در آلاسکا.
(۱۴) یک ماسک شیطانی برای رقص در تبت.

۱۴

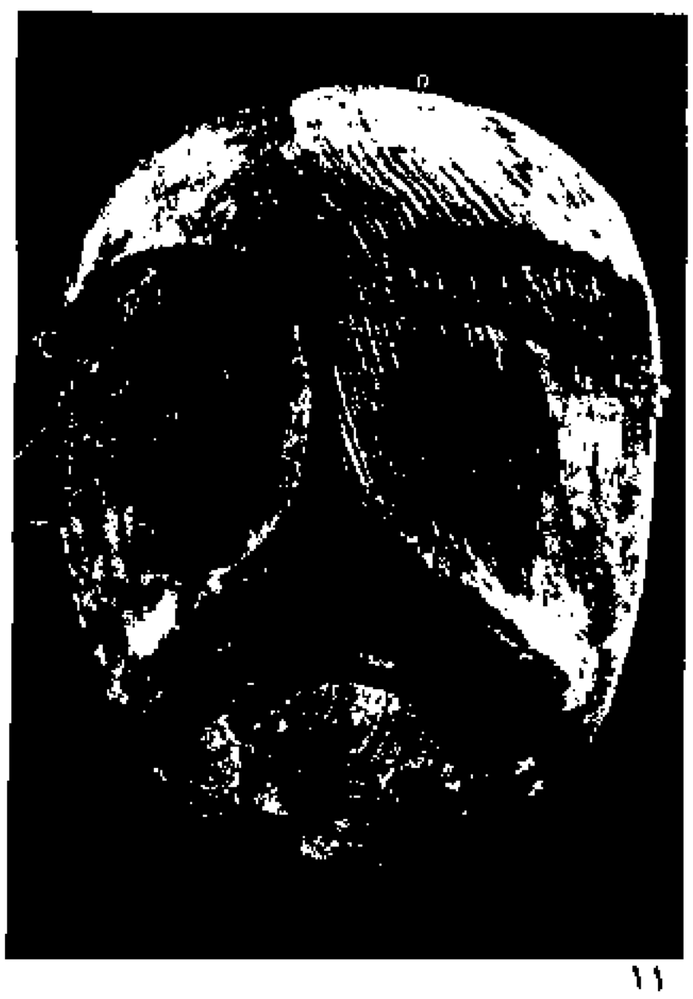

۱۱



۱۲



۱۳

دوک دو ریوولی (du:k de: rivoli*)، ۱۷۵۸ –۱۸۱۷، مارشال فرانسه. از طرف ناپلئون I دوک دو ریوولی (۱۸۰۸) و پرنس د/اسلینگ (desling؛ ۱۸۱۰) شد. پیروزی در نبرد ریوولی (۱۷۹۷) به کومک او انجام گرفت، و در نبردهای ۱۸۰۰ و ۱۸۰۹ ناپلئون علیه اتریش شرکت داشت و قابلیت خود را نشان داد. شکست او در جنگ شبه جزیره به عدم همکاری همقطارانش نسبت داده شده است. در ۱۸۱۴ از لوئی XVIII پشتیبانی کرد؛ در دوره‌ی صد روز بیطرف ماند.

ماسنه[1]، **ژول** (ʃu:l māsne)، ۱۸۴۲–۱۹۱۲، آهنگساز فرانسوی. در ۱۸۶۳ برنده‌ی جایزه‌ی بزرگ رم شد. آهنگهائی برای ارکستر تصنیف کرد، ولی شهرتش خصوصاً به جهت اپراهای مانون (۱۸۸۴)، وِرتر (۱۸۹۲)، تائیس (۱۸۹۴)، و دون کیشوت (1910) است. در ۱۸۷۸ به عضویت آکادمی هنرهای زیبا انتخاب شد.

ماسور، ده، خرم‌آباد؛ ← ویسیان، بخش.

ماسوره؛ ← پیشاب.

(1)Massenet

ماسوریا یا **مازوریا**، ← مازورن.

ماسوله (māsule)، دهستان (جه ۸٬۸۸۸ نسه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۳۵ آبادی. کوهستانی است. رود ماسوله مشروبش میکند. محصول عمده‌اش برنج است. معدن آهن دارد. سابقاً خورتاب خانی (xortāb xāni)، بیشةالبقر (bišato'l.baqar)، و ماسالار (māsālār) خوانده میشد. مرکزش **ماسوله** (جه ۱٬۶۲۶ نسه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴کیلومتری غ فومن قرار دارد. از جمله آثار تاریخی آن بقعه‌ی عون ابن محمد حنفیة ابن علی (ōne)، جنب مسجد جامع، است که سنگهای مرمر حجاری شده در داخل آن قرار دارد و تاریخ بنایش به ح ۱۲۰۰ سال قبل میرسد، و نیز در آن ح ۷۰۰ سال قدمت دارد؛ دیگر مسجد صاحب‌الزمان، در محله‌ی خانه‌بر (xāne .bar)، که قدمتش به ح ۴۰۰ سال میرسد؛ و بقعه‌های اشکلت (eškelet)، در ۱٫۵کیلومتری راه ماسوله‌ـفومن.

ماسوله، رود، ← گیلان، قسمت I.

ماسولیپاتام[1] (māsulipātām) یا **بندر**[2]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۱۲٬۶۳۶)، ایالت مدرس، هند، بندری بر خلیج بنگال. در قرن ۱۷م مرکز بازرگانی فرانسه و انگلستان و هلند بود. صناعت پنبه دارد.

ماسون[3]، **آندره** (ändre mäson)، ۱۸۹۶– ، نقاش فرانسوی و هنرمند گرافیکنگار. تا ۱۹۲۸ عضو گروه سوررئالیست بود، و "نویسندگی خودکار"ـ آهنگهای خطی خلق‌الساعه که علائم رمزی و صورتهای شگرف طرح میکندـ را به وجود آورد. در جه II در امریکا و سپس (۱۹۴۷) در اکس‌ـآن‌پروانس به سر برد. تابلوهای نقاشی وی شوق جدیدی در تشریح و توصیف دنیای مرئی آشکار میکند. تفکر در یک برگ بلوط و آثار دیگرش در موزه‌ی هنر نو، نیو یورک، است.

ماسوویا[4] (māsoviā)، لهستانی **مازوفشه**[5] (māzofše)، ناحیه‌ی تاریخی، لهستان، در ش ویستول. پس از مرگ (۱۱۳۸) بولسلاف III، ماسوویا یک دوکنشین مستقل تحت فرمانروائی سلسله‌ی پیاست شد. در ۱۳۵۱ از متصرفات لهستان بزرگ بود، و عاقبت، در ۱۵۲۶، به لهستان پیوست. شهر عمده‌ی آن تا قرن ۱۵م پلوک[6] (plok) بود، که بعداً ورشو جای آن را گرفت.

ماسویه‌ی ماردینی (māsavayhe mārdini)، ف ۴۰۶ هق، پزشک مسیحی، اهل ماردین. قرابادین او قرنها در اروپا کتاب رسمی داروسازی بوده.

ماسه[7] (māse)، ماده‌ی معدنی، مرکب از دانه‌های ناپیوسته‌ی ریزی که از خرد شدن سنگهای دیگر ساخته شده، و عموماً قسمت عمده‌ی آن کوارتز است. نهشتهای وسیع ماسه را بیشتر در بیابانهای خشک و در کناره‌های دریا میتوان مشاهده کرد. در ساختن سیمان و آجرهای سیمانی، شیشه و بطری، و در صیقل‌کاری و پالایش آب به کار میرود. بنا بر طبق قراردادی که مقبول اکثر زمینشناسان است، وقتی قطر دانه‌ها بیش از ۱/۱۶ ملم و کمتر از ۲ ملم باشد ماده را ماسه گویند. تقسیمات جزء آن بر حسب قطر دانه‌ها چنین است (تقسیم‌بندیهای دیگر نیز معمول است):

نام	قطر
خیلی نرم	۱/۱۶–۱/۸ ملم
نرم	۱/۸–۱/۴ "
متوسط	۱/۴–۱/۲ "
درشت	۱/۲– ۱ "
خیلی درشت	۱– ۲ "

نیز ← شن.

ماسه[8]، **هانری** (hānri māse)، ۱۸۸۶–۱۹۶۹، مستشرق معاصر فرانسوی که در ادبیات و زبان فارسی صاحب تألیفات است. متصدی کرسی تدریس زبان فارسی در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه، و مدتی مدیر آن مدرسه بود (تا ۱۹۵۸). از تألیفات او کتابهائی را که در باره‌ی فردوسی و سعدی و آداب و اخلاق ایرانیان نوشته باید نام برد؛ همچنین منتخباتی از آثار ادبی فارسی را به فرانسه ترجمه کرده است. ترجمه‌ی گرشاسبنامه و دانشنامه‌ی علائی (با مشارکت محمد آشنا) و بهارستان جامی نیز از جمله‌ی کارهای اوست. در ۱۹۴۱ به عضویت آکادمی کتیبه‌ها برگزیده شد.

ماسه‌باد[9] (māse.bād)، طوفانی که در آن باد تندی ماسه‌های بالنسبه درشت را به اطراف می‌پراکند. ذرات ماسه بندرت به ارتفاع بیش از ۱۵ تا ۳۰ متر بلند کرده میشوند، و از موضع اولیه‌ی خود چندان دور نمیشوند.

ماسه‌سنگ[10] (māse.sang)، سنگی تهنشستی که از به هم چسبیدن دانه‌های ماسه به یکدیگر به وسیله‌ی اکسیدهای آهن یا کربونات کلسیوم یا اکسید سیلیسیوم (کوارتز) ساخته شده است. به رنگهای مختلف، و مصرف آن در ساختمان است. یک ماسه‌سنگ متعارفی به طور متوسط شامل ح ۶۵٪ کوارتز و فلدسپات، و ۳۵٪ مواد معدنی دیگر است که آنها را به هم چسبانیده است.

ماسه‌سنگ سرخ کهن[11] (kohan)، رشته‌هائی از ماسه‌سنگها و سنگهای رستی سرخ و قهوه‌ای که در بعضی قسمتهای ویلز، اسکاتلند، و انگلستان در ← دوره‌ی دوونین رسوب کرده‌اند. اکثر تهنشست آب شیرین، و دارای فسیلهائی است که خوب محفوظ مانده است

ماسه‌ی ناپای[12] (māseye nā.pāy)، ماسه‌ای که به علت دارا بودن آب، یا بر اثر تماس با آب، حالت روانی پیدا کرده است.

ماسیپ، نقاش اسپانیائی، ← مائیپ، ویشنه خوان.

ماسیس، نام ارمنی کوه آرارات.

ماسیس، کورنلیس، نقاش فلاندری، ← ماسیس، کونتین.

ماسیس[13]، **کونتین** (keventin māsis)، ح ۱۴۶۶–۱۵۳۰، نقاش فلاندری. نامش به صورتهای ماتسیس[14]، مسیس[15] و متسیس[16] نیز آمده است. در لوون تحصیل کرد، و سپس در ۱۴۹۱ به آنورس رفت و تمام عمر در آن شهر ماند. تأثیر هنر ایتالیائی، خصوصاً آثار لئوناردو دا وینچی، در کارهای او به چشم میخورد. ماسیس از کارهای هنرمندان فلاندری قبل از خود، خصوصاً یان وان آیک (← آیک، هوبرخت وان)، نیز الهام گرفته است. تأثیر توأم هنر ایتالیائی و فلاندری، ماسیس را در عرضه کردن سبکی متین و موزون، که در عین استحکام و انسجام از بافت نرمی برخوردار است، یاری داد. او سبک خاصی از صورتسازی را توسعه داد که در آن مدل در برابر منظره یا دورنمای مناسبی قرار میگیرد؛ از این جمله است تصویر قدیس اراسموس (گالری ملی، رم). از آثار ماسیس تابلوهائی با موضوعها و صورتهای مذهبی در موزه‌های مونیخ، بروکسل، آنورس، شیکاگو، و فیلادلفی موجود است. یک پسرش، **یان ماسیس** (yān؛ ح ۱۵۰۹–۷۵)، ابتدا تصاویر هجائی، و سپس، تحت تأثیر هنر فرانسوی، تابلوهای ظریف و زیبا نقاشی میکرد. تابلوی جودیت (موزه‌ی هنرهای زیبا، پستن) نماینده‌ای از آثار او است. پسر دیگرش، **کورنلیس ماسیس** (kornelis؛ ف بعد از ۱۵۶۰)، نقاش دورنما و حکاک بود. تابلوی ورود به بیت لحم او در موزه‌ی مترپلیتن است.

ماسیس، یان، نقاش فلاندری، ← ماسیس، کونتین.

ماسیف سانترال، فرانسه، ← گرانکوه مرکزی.

ماسیلیا، شهر باستانی، در گل، ← مارسی.

ماسین[17]، **لئونید** (leonid māsin)، ۱۸۹۶– ، رقاص امریکائی و طراح رقص باله؛ ت روسیه. در ۱۹۱۴–۲۰ رقاص و طراح رقص در گروه باله‌ی دیاگیلف، و در ۱۹۳۲–۴۲ در باله‌ی روسی مونت کارلو بود. در ۱۹۴۴ به شارمندی کشمة در آمد.

ماسی‌نیسا[18] (māsinissā)، یا ماساناس (massānasses)، ح ۲۳۸–۱۴۹ ق‌م، پادشاه نومیدیا. در جنگ دوم کارتاژی به رومیان پیوست (۲۰۶ ق‌م)، و سواره‌نظام را در پیروزی زاما رهبری کرد. پس از تجدید حیات کارتاژ به آن سرزمین حمله برده جنگ سوم کارتاژی را آغاز کرد.

ماسینیون[19]، **لوئی** (lui māsinyon)، ۱۸۸۳–۱۹۶۲، مستشرق فرانسوی و استاد کولژ دو فرانس، از بزرگان مستشرقین و عالم کم‌نظیر در تصوف اسلامی. وی چهار بار به ایران آمده، و از تألیفات مهمش اخبار حلاج و رساله‌ی سلمان پاک را باید نام برد. کتاب الطواسین یا طاسین الازل حلاج را نیز نشر کرده است. عمده‌ی آثار او در باب تصوف اسلامی، و غالباً از کتابهای اصیل به شمار میروند.

ماسیو[20] (māseyo)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۲۶۳٬۵۸۳)، کرسی ایالت ⇐ آلاگوآس، لش برزیل، کنار قطل. کارخانه‌های بافندگی و تصفیه‌ی قند دارد. شهر در دهه‌ی ۱۶۳۰ توسط هلندیها تأسیس شد، و در ۱۶۵۴ به تصرف پرتغالیها در آمد.

ماسی‌یان، هوانس خان (hovänes,masiyän)، ملقب به مساعدالسلطنه، ۱۸۶۵ یا ۶۴–۱۹۳۴، از رجال ارامنه‌ی ایران؛ ت تهران. تحصیلات عالیه را در لندن انجام داد، و تمام شاهکارهای ادبی شکسپیر و قسمتی از شاهنامه را به ارمنی

(۱) Masulipatam (۲) Bandar (۳) Masson (۴) Masovia (۵) Mazowsze (۶) Plock (۷) sand (۸) Massé (۹) sandstorm (۱۰) sandstone (۱۱) Old Red Sandstone (۱۲) quicksand (۱۳) Massys (۱۴) Matsys (۱۵) Messys (۱۶) Metsys (۱۷) Massine (۱۸) Masinissa (۱۹) Massignon (۲۰) Maceió

ترجمه کرد. پس از مراجعت به ایران وارد خدمت وزارت خارجه شد. مدتی (۱۹۱۱ تا ۱۹۱۲) سفیر ایران در برلین، و بعد از جنگ I وزیر مختار ایران در لندن بوده است. در ۱۹۳۴ که وزیر مختار ایران در توکیو بود در همان جا درگذشت، و جنازه‌اش از طرف دولت به ایران حمل و در ونک در کلیسای ارامنه مدفون شد.

ماش، گیاه پروانه‌وار یکساله با ساقه‌ی نازک از نوع ویکیا (*Vicia*) که دانه‌های آن سبز خاکستری و تقریباً مکعبی است. ماش معمولی (*V. sativa*)، دارای گلهای قرمزرنگ، برای استفاده از دانه در اغلب نقاط کاشته، و برگ آن هم به صورت علوفه مصرف میشود. ماش وحشی (*V. villosa*) در مزارع موجب خرابی دانه‌های پنبه دیگر میشود.

ماشاءالله خان (کاشی): ← نایب حسین کاشی.

ماشاءالله میشی: ← ماشاءالله یهودی.

ماشاءالله یهودی یا **ماشاءالله میشی** (mišā). فد ح ۲۰۰ یا ۲۰۵ هق، نام اصلیش منسه (manassa؛ به عربی میشی)، عالم یهودی در نجوم و احکام. از کتابهای فراوان او تنها کتاب الاسمار در باره‌ی ارزش کالاها به زبان عربی باقی مانده که در نوع خود قدیمترین است، ولی از آثار دیگر او ترجمه‌های لاتینی در دست است؛ نام او در نوشته‌های مترجمان لاتینی به صورت مساهالا (messāhālā) و اشکال نزدیک به آن آمده است. در مقدمات طرحریزی شهر بغداد با نوبخت شرکت داشت. شاگردش یحیی ابن غالب، معروف به ابوعلی خیاط (فد ح ۲۲۰ هق)، تألیفاتی در احکام نجوم داشته است.

ماشک (māšak)، ده، دهستان و بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۷ـ کیلومتری ل‌ش کوچصفهان. از سفیدرود مشروب میشود. محصولش برنج است. از ۲ قسمت تشکیل شده است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ آبادی مجزا ذکن شده است، **ماشک تهرانچی** (tehrānci؛ جه ۱'۱۳۷) و **ماشک سپهداری** (sepahdāri؛ جه ۵۰۸).

ماشک، قبیله، ← گرجستان، قسمت VI.

ماشک تهرانچی، رشت، ← ماشک.

ماشک سپهداری، رشت، ← ماشک.

ماشکید، بلوچستان، ← ماشکیل.

ماشکیل (māškil) یا **ماشکید،** رودی در بلوچستان ایران، که از بخش سیب و سوران سرچشمه میگیرد و از غ به ش جریان یافته پس از مشروب کردن دره‌ی سراوان، از ج آبادی کوهک (← کوهک، دهستان) گذشته وارد خاک پاکستان میشود. سپس، به جانب لغ منحرف شده از ش وارد هامون ماشکیل میشود. ماشکیل از رودهائی است که در تمام فصول پرآب است (در گذشته بمراتب عظیمتر و پرآبتر بوده). امروزه پاکستانیها از آن استفاده‌ی بیشتری میبرند. از ریزابه‌های مهم آن رود رخشان (raxšān) است که از کلات (در پاکستان) سرچشمه میگیرد.

ماشکیل یا **ماشکید،** هامونی (← هامون) به فرازای ۵۰۲ متر در بلوچستان، که قسمتی از آن در ایران و قسمتی در پاکستان است. رودهائی که از ایران وارد آن میشوند یکی ماشکیل است، و دیگری رود تالاب یا تلخاب، که از کوههای تفتان سرچشمه میگیرد، و از ل به طرف ج‌ش جاری شده وارد هامون میشود.

ماشو[1]، گیوم دو (giyyom de: māšo)، ح ۱۳۰۰—۷۷، شاعر و آهنگساز فرانسوی. علوم الاهی تحصیل کرد. در خدمت شاه بوهم در آمد، و در اروپا سفر کرد. بعداً، هنگامی که در خدمت شارل، شاه ناوار، بود قصه‌های منظوم آسایش درست و داوری شاه ناوار را نوشت. امتیازاتی از طرف دستگاه پاپی به دست آورد، و از ۱۳۴۰ تا آخر عمر حاکم شرع در رنس بود. آهنگهائی که ساخته مشتمل است بر موته‌ها، بالادها، و یک ماس. ماشو مشهورترین آهنگساز قرن ۱۴م است و آثار او در نشان دادن تحولات اولیه‌ی موسیقی پولیفونیائی بسیار مهم است.

ماشه: ← طپانچه.

ماشین[2] (māšin؛ فنس). این لفظ عرفاً اطلاق میشود به مجموعه‌ی مفصلی از قطعات که در تولید کار همکاری میکنند. در اصطلاح علمی و فنی، ماشین هر آلتی را گویند که شدت نیرو را زیاد کند، یا امتداد آن را تغییر دهد، یا انرژی یا حرکتی را به انرژی یا حرکت دیگر تبدیل کند. ماشینهای ساده عبارتند از اهرم، چرخ و محور، قرقره، سطح مورب، پیچ، و گاوه. ماشینهای مرکب و مختلط از ترکیب عده‌ای از ماشینهای ساده تشکیل میابند. معمولاً ماشین نیروئی تولید میکند که بیش از نیروی وارد بر آن است، ولی، به موجب قانون بقای انرژی، هیچ ماشینی بیش از انرژیی که صرف آن میشود کار نمیدهد. بهره‌ی ماشین، که آن را راندمان[3] (rāndemān؛ از فنس) یا بازده (bāz.deh) آن گویند، نسبت انرژی بازداده‌ی ماشین (یعنی انرژیی که ماشین میدهد) است به انرژی درداده‌ی آن (یعنی انرژیی که به آن داده میشود). در هر ماشین، مقداری انرژی به علت اصطکاک بین قطعات ماشین تلف میشود، و بالنتیجه، انرژی بازداده‌ی ماشین کمتر از انرژی درداده‌ی آن است، و لهذا بازده ماشین همواره کمتر از ۱ است. بازده مولدهای بزرگ برق ممکن است به ۹۸٪ برسد، ولی در ماشینی مثل جک اتومبیل، به علت اصطکاک زیاد، بازده از ۵۰٪ کمتر است.

مزیت مکانیکی[4] (maziyyat-) ماشین نسبت نیروئی است که ماشین به باری وارد میکند به نیروئی که عامل به ماشین وارد میآورد. مثلاً اگر مزیت مکانیکی ماشین بالابری ۲۰ باشد، و نیروی ۵۰ کیلوگرمی بر آن وارد شود، ماشین میتواند ۱'۰۰۰ کگ (یعنی یک تن) بار را بلند کند. مزیت مکانیکی نظری مزیت ماشین است به فرض نبودن مالش. هرگاه مالش نیز به حساب آید، مزیت مکانیکی را مزیت مکانیکی واقعی گویند. گاه به غلط مزیت مکانیکی را بهره‌ی مکانیکی نیز گفته‌اند.

ماشین آبی[5]، ماشینی (← ماشین) که به وسیله‌ی فشار یا حرکت یک مایع (یا به طور کلی یک سیال) به کار می‌افتد. بعضی از نمونه‌های ساده‌ی ماشین آبی از زمانهای باستان شناخته شده بوده است. پیچ ارشمیدس (شکل ۱) شاید مدتها قبل از زمان ارشمیدس به وسیله‌ی مصریان برای بالا کشیدن آب جهت آبیاری به کار میرفته است. در منکنه‌ی آبی (شکل ۲) فشاری که به وسیله‌ی نیروی F بر سطح مایع داخل شاخه‌ی کوچک

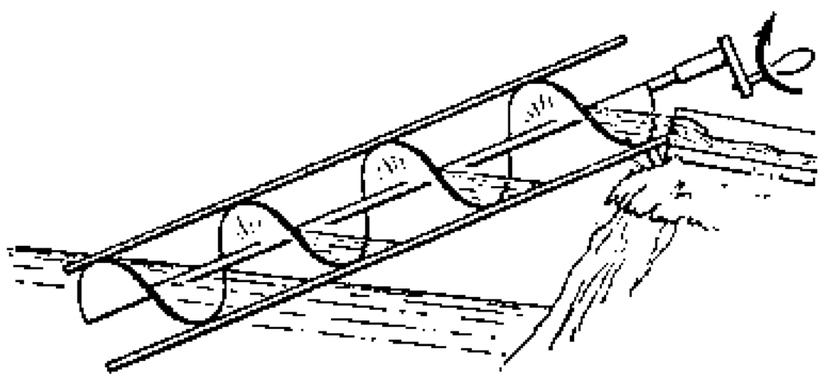

شکل ۱

منکنه وارد میشود، بنابر ← قانون پاسکال، به شاخه‌ی بزرگ منکنه انتقال مییابد. اگر سطح

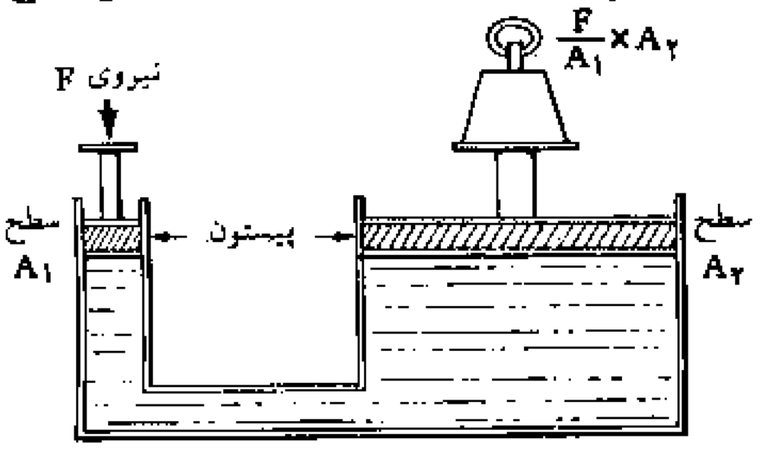

شکل ۲

شاخه‌ی کوچک A_1 و سطح شاخه‌ی بزرگ A_2 باشد، فشار وارد بر شاخه‌ی اول $\frac{F}{A_1}$ است که عیناً بر هر سمه سطح شاخه‌ی دوم منتقل میشود؛ بنا بر این نیروئی که برسطح مایع این شاخه، از پایین به بالا، وارد میشود برابر است با $\frac{F}{A_1} \times A_2$.

بدین ترتیب مشاهده میشود که هر چه نسبت $\frac{A_2}{A_1}$ بزرگتر باشد (یعنی سطح A_2 نسبت به سطح A_1 بزرگتر باشد) با نیروی کمتری میتوان نیروی بیشتری را جا به جا کرد.

ماشینهای آبی جدید شامل انواع توربین‌ها (← توربین)، و تلمبه‌های مرکز گریز[6] هستند. در تلمبه‌ی مرکز گریز (شکل ۳) فشار

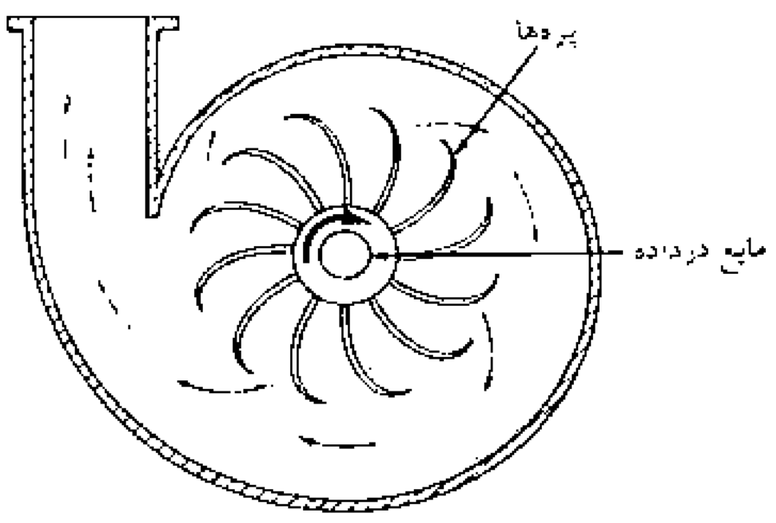

شکل ۳

مایع درداده به وسیله‌ی پره‌های یک دررو-رانه‌ی[7] چرخان (که یک توربین بخار یا یک موتور برقی آن را به کار می‌اندازد) زیاد

(۱)Machaut, Machault (۲)machine (۳)rendement (فنس), efficiency (۴)mechanical advantage
(۵)hydraulic machine (۶)centrifugal pump (۷)impeller

میشود. این گونه تلمبه‌ها در مواردی به کار می‌روند که فشار متزایدی مورد نیاز است، مثلاً در خطوط لوله (← خط لوله).

ماشین بخار[1]، ماشینی (← ماشین) که در آن انبساط بخار موجب تبدیل انرژی حرارتی به انرژی مکانیکی میشود. انرژی حرارتی از دیگ بخار، که در خارج ماشین نصب شده است، به دست میآید. آب درون دیگ بخار، بر اثر گرم شدن، به بخار تبدیل میشود، و این بخار به وسیله‌ی لوله‌ای به قسمتهای مولد کار در ماشین میرسد. در مقایسه با موتور با احتراق داخلی (موتور درونسوز)، ماشین بخار ماشین با احتراق خارجی (ماشین برونسوز) محسوب می‌شود، زیرا سوخت در خارج ماشین میسوزد نه در داخل آن (← موتور با احتراق داخلی).

یک ماشین بخار ساده شامل استوانه‌ای است که پیستونی درون آن میتواند به پیش و به پس حرکت کند، و دریچه‌هائی بخار را، از دیگ بخار، وارد استوانه و سپس از آن خارج می‌کنند. بخار پرفشار از دیگ بخار از یک طرف وارد استوانه میشود، و بر یک طرف پیستون فشار وارد میآورد؛ سپس بخار منبسط میشود و پیستون را به انتهای دیگر استوانه میراند. وقتی که پیستون به انتهای استوانه رسید گویند ضربه‌ی پیستون انجام گرفته است. در پایان این ضربه بخار پرفشار از دهانه‌ی دیگر وارد استوانه شده پیستون را به پس باز میگرداند، و بخار منبسط‌شده در ضربه‌ی اول از استوانه خارج میشود. وقتی که پیستون به انتهای مسیر خود رسید، یعنی ضربه‌ی دوم انجام گرفت، همین دوره‌ی عمل تکرار میشود. این حرکت مستقیم پیستون در هر ضربه، به وسیله‌ی بیل و مانیول (← پیستون، شکل) به حرکت مستدیر تبدیل میشود.

نخستین ماشین‌های بخار. کوشش برای بهره گرفتن از بخار آب برای تولید انرژی مکانیکی از زمانهای دور آغاز شد. هرون اسکندرانی در ۱۲۰ ق‌م توربینی بخاری ساخت، ولی کارایی آن بسیار اندک بود. نخستین ماشین بخار عملی که طرح آن را تامس سیوری[2] (tāməs seyvəri مهندس انگلیسی، ۱۶۵۰؟–۱۷۱۵) در ۱۶۹۸ ریخته بود برای آبکشی از چاه به کار میرفت. در ماشین سیوری دو ظرف بسته متناوباً برای انبساط بخار به کار می‌افتاد. بخار از دیگ بخار داخل نخستین ظرف میشد و انبساط پیدا میکرد و آب را، از طریق دریچه‌ای که میتوانست باز و بسته شود، به مخزنی در سطح بلندتر میفرستاد. سپس بر اطراف این ظرف آب سرد میریخت؛ در داخل ظرف بخار آب تراکم پیدا میکرد و در قسمتی از درون ظرف خلأ ایجاد میشد. در نتیجه‌ی وجود این خلأ آب چاه با فشار هوا به داخل ظرف بالا میآمد. هنگامی که نخستین ظرف از آب پر میشد، ظرف دوم به دیگ بخار اتصال پیدا میکرد و بار دیگر دوره‌ی عمل تکرار میشد. ماشین بخارِ دادایِ استوانه و پیستون، که دنی پاپن در ۱۶۹۰ اختراع کرده بود، دیگ بخار جداگانه نداشت؛ آب در استوانه به بخار تبدیل میشد. بخار در حال انبساط پیستون را تا بالای استوانه بالا میبرد و در ضمن سرد میشد و یک خلأ جزئی حاصل میآمد و فشار هوا پیستون را به استوانه باز میگردانه و بخار مصرف‌شده به خارج رانده میشد. سپس پاپن در ماشین خود تغییراتی داد، ولی مدل بهتری در ۱۷۰۵ توسط تامس نیوکامن و جان کالی[3] (jān kāli) طرحریزی شد. پیستون به دسته‌ای مفصل شده بود، و این دسته به میله‌ی تلمبه‌ای متصل بود. دیگ بخار جداگانه ناراحتی‌های حاصل از بخار کردن آب در استوانه را از میان میبرد. بخار آب داخل استوانه با افشانده شدن آب بر آن سرد و متراکم میشد و خلأ نسبةً پیشرفته‌ای در آن فراهم میآمد و فشار هوا پیستون را به ته استوانه باز میگرداند.

ماشین بخار نیوکامن به نام "جوّی" خوانده می‌شد، بدان سبب که فشار جوّ، در آن هنگام که خلأ در زیر پیستون فراهم میآمد، سبب پیش و پس رفتن پیستون میشد. با کار نیرومند پیستون میتوانستند آب را از اعماق زیاد، مثلاً برای زهکشی معادن، بالا بکشند. بدین ترتیب ماشین نیوکامن نخستین ماشین بخاری است که برای به راه انداختن دستگاههای مکانیکی مورد استفاده واقع شده است. در ماشین نیوکامن دو عیب عمده وجود داشت: (۱) سرد شدن بیش از اندازه‌ی استوانه در ضمن عمل چگالش بخار آب، که سبب میشد بخار آب تازه‌ای که از دیگ به استوانه میآید سرد شود و مقداری از نیروی کار خود را از دست بدهد، و (۲) فرسودگی شدید فلز استوانه در نتیجه‌ی گرم شدن (با بخار آب تازه) و سرد شدن (با چگالش بخار) متوالی.

برای از میان بردن این نقایص، جیمز وات در ماشین نیوکامن تغییراتی داد (۱۷۶۳). استوانه با روپوشی که در آن بخار آب جریان داشت پیوسته گرم باقی میماند. بخار آب کار کرده، پس از انبساط کامل، برای چگال شدن (تراکم) به اطاق خاصی (چگالنده) میرفت. برای آنکه تخلیه‌ی داخل استوانه کامل باشد، تلمبه‌ی تخلیه‌ای در کار بود. به دیگ بخار دریچه‌ی اطمینانی نصب شد. سرعت بالا رفتن و پایین آمدن پیستون با دستگاه تنظیم کننده‌ای که بر اساس نیروی مرکزگریز کار میکرد تنظیم شد، و بدین ترتیب سرعت حرکتْ یکنواختی بیشتری پیدا کرد. بعدها وات اختراع دیگری



بخار تحت فشار از دیگ بخار وارد استوانه میشود. فشار پیستون را به جلو میراند. میله‌ی پیستون حرکت خود را به چرخ لنگر منتقل میکند.

در ضمن اینکه چرخ لنگر میچرخد، کشو دریچه‌ی سمت چپ را میبندد. آنوقت بخار از طرف مقابل پیستون وارد استوانه میشود و آن را به عقب میراند. بخارها از دریچه‌ی باز سمت چپ و لوله‌ی خروج گاز بیرون میروند.

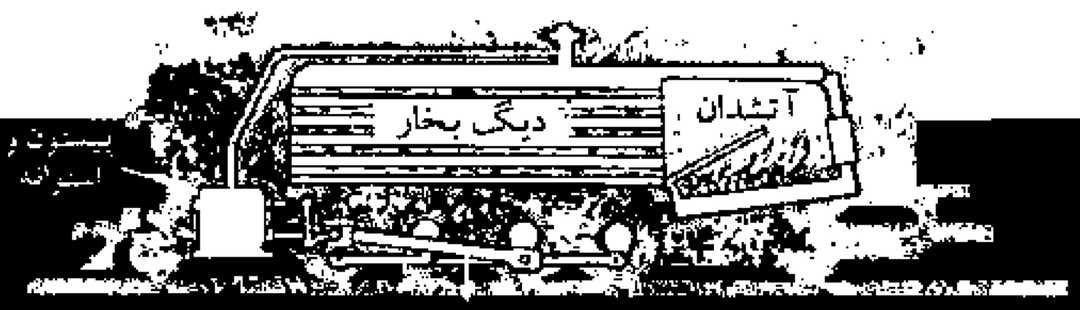

(۱)steam engine (۲)Savery (۳) Cawley

به نام ماشین بخار دوطرفه[1] را بـه ثبت رسانید که در آن، به جای فشار هـوا، فشار بخـار آب پیستون را به جـای اول خـود بـاز میگردانید. ابداع اساسی وات ایـن بود که میلـه‌ی پیستون را به صورتی به میله‌ای دیگر متصل کرد که چرخ لنگری را به گردش در میآورد، و به ایـن ترتیب برای ماشین بخار امکان آن فراهم شد که ماشین‌های کارخانه‌ها را با کارایـی زیاد بـه گردش در آورد.

مـاشینهای بخـار دوطـرفه پس از ۱۸۰۰. د. تروینیک، و آلیـور اونـز[2] (aliver evənz؛ مخترع امریکائی، ۱۷۵۵–۱۸۱۹) نخستین کسانی بودند (۱۸۰۰) که از دیگ بخار بـا فشار زیـاد برای تولید بخار آب استفاده کردند، و کوشش‌هائی به عمل آمد تا از این ماشین بـرای حمل و نقل مسافران زیاد بهـره‌بـرداری شود. ماشین بخار مرکب پیشرفت دیگری بود که در ماشین‌های دوطـرفه صورت گرفت. در ایـن ماشین که اختراع آن نخستین‌بار توسط جانثن هورنبلوئر[3] (jənəṯən hornblōər؛ مهنـدس انگلیسی، ۱۷۱۷–۸۰) به ثبت رسید (۱۷۸۱)، و بعدها در ۱۸۴۵ تکمیل شد؛ به جای آنکه بخـار در یک استوانه با فشار زیـاد انبساط پیدا کند، در چند استوانه انبساط پیدا میکرد، و هـرچه بیشتر از انـرژی آن بهره‌بـرداری میشد؛ بخـار از یک استوانه به استوانـه‌ی دیگر میـرفت و در نتیجه انبساط تـازه‌ای پیـدا میکرد و از آن پس بـه استوانه‌ی بعدی. ماشینهای بخار مـرکب جدیـد سه و حتی چهار استوانه دارند. مـزایـای ایـن ماشین از ایـن قـرار است: (۱) عمـل مشترک همه‌ی پیستونها بـر چرخ لنگر سبب پیـدا شدن دوران سریعتر و یکنواختتر است؛ (۲) در مصرف سوخت صرفه‌جوئی فراوان میشود، چه از انبساط بخار با کارایی بیشتر بهـره‌برداری میشود؛ (۳) فرسودگی دیواره‌های فلزی، به علت نزول تدریـجی دمـا، کمتر است؛ و (۴) تلف شدن بخار آب کارنکـرده (چگالش جـزئی) که از فشار زیاد و سقوط دما حاصل میشود، عملاً از میـان میرود. ماشینهای بخار دواستوانه‌ای امروز در لوکوموتیوها به‌کار میرود؛ نوع سه‌استوانه‌ای در کشتیهای بخار رایج است. ولی دو مانع اساسی کارایی این مـاشینها را محـدود میکرد. نخست اینکه روش خـارج کردن بـخـار مصرف‌شده نـادرست بـود. البته بـرای ورود و خـروج بخار، دریـچه‌هـای جداگانه در استوانه وجود داشت، ولی جای این دریچه‌ها در انتهای استوانـه و جـائـی بـود که دمائی نزدیک دمای دیگ بخار داشت. در نتیجه بخـار سردِ کارکرده در ضمن رفتن بـه چگـالنده گرم، و بخار گرمی که از دیگ میآمد، بـر اثر مجاورت با بخارِ کار کرده سرد میشد و چگالش جزئی پیدا میکرد. دوم آنکه، در یک مـاشین بخار تک‌استـوانه‌ای بـا غلاف بخـاری، فشار و دمای بخار تازه‌ای که از دیگ میآید، نمیتواند چندان زیاد باشد که جواب نیازمندیهای جـدید را بدهد. ماشین یکراهه[4] (دوطرفه‌ای) که توسط ی. شتومپف (štumpf) اختـراع شد (۱۹۰۸)، این هر دو عیب را از میان برد. در این ماشین تنها دریچه‌ی ورود بخار در انتهای استوانه است، در صورتی که دریچه‌ی خروج در وسط دیـواره‌ی استوانه جای دارد. و نیز، تنها دو طرف انتهائی استوانه با غلاف بخاری گرم میماند، در صورتی که بدنه‌ی استوانه به اندازه‌ی کافی سرد میماند تا از گرم شدن مجدد بخاری که باید خارج شود جلوگیری به عمل آید. در عین حال، بخار تازه از بخار مصرف‌شده جـدا است و چگالشی در آن صورت نمیگیرد. سیمای تازه‌ای در ایـن ماشین تحت کنترول قرار گرفتن دریچه‌های خروج بـه وسیله‌ی پیستون است. در حرکت بـه طرف بالا، پیستون این دریچه‌ها را در وسط استوانه میبندد، و چون پیستون از قسمت وسط آن دورتـر رود، این دریچه‌ها باز میشونـد. در حـرکت به طـرف پـایین نیز بـار دیگر پیستون ایـن دریچه‌ها را میبندد. ولی در این فاصله‌ی کوتـاه، تنهـا کسر کوچکی از بخارِ کار کرده تخلیـه میشود. قسمت عمده‌ی آن هنوز در استوانه باقی است که توسط پیستون متراکم میشود و تقریباً به فشار نخستین بخار تازه میرسد. دما بـا تـراکم بـالا میرود و تقریباً به دمای دیگ بخـار میرسد. بنا بـرایـن قسمت عمـده‌ای از بخار میتواند پی در پی مورد استفاده واقـع شود که کار دیگ را کمتر میکند و سبب صرفه‌جوئی در آب و سوخـت، هـر دو، میشود. و نیز، حرارت تراکم از سرد شدن بیش از انـدازه‌ی قسمت وسط استوانـه، در نتیجـه‌ی خروج بخار، جلوگیری میکند؛ و این امر عمر دیواره‌های فلزی را بیشتر میکند و از سرد شدن بخار تازه‌ی در حال انبساط میکاهد. بدین ترتیب، با رسیدن اتلاف بخار و حـرارت بـه حـد اقل، ماشین بخار یکراهه قابل مقایسه با مدلهای چندـ استوانـه و تـوربینهای بخـار (← توربین) شده است. در شکل ص ۲۵۹۸ قسمتهـای مختـلف یک ماشین بخـار دوطرفه (یکراهه) و طرز کار آنها دیده میشود.

ماشین پنبه‌پاک‌کنی[5]، ماشینی برای جـدا کردن الیاف پنبه‌دانه. چرخـه (carxa) که از دوران قدیم در هندوستان برای این منظور به کار می‌رفت، عبارت از دو نورد چوبی بود که میچرخید و الیاف پنبه از میان آنها میگذشت و دانـه‌هـا در طرف دیگر بـر جـای میمانـد. در ج کشمة، ابتدا ماشینهائی به همین صورت برای جداکردن الیاف بلند نوع خاصی از پنبه به کار میرفت. در ماشینهای نوردی جدیـد، الیاف پنبـه از میـان نوردهائی که با چـرم زبـر پـوشیده شده بیرون میرود، و به وسیله‌ی کارد ثابتی که بـر نوردهـا فشار میآورد بریده میشود. بازده این نوع ماشین روزانه فقط دو عـدل پنبه است، ولـی در عـوض الیاف را در هم نمیکند و سبب پـاره شدن آنها نمیشود. مـاشیـن اره‌ای که در ۱۷۹۳ تـوسط ا. ویتنی اختراع شد، عبارت بود از یک استوانه‌ی خاردار که درون محفظـه‌ی مشبکی میچرخید، و در این محفظه پنبه‌دانه را میریختند. خـارهای استوانه الیـاف را از پنبه‌دانـه جـدا میکرد و بـروس گردانـی آنها را از ایـن استوانـه بـر میگرفت. این دستگاه که مخصوصاً برای الیاف کوتاه و متوسط مناسب بـود، پس از آن مکانیزه شد و رواج فراوان یافت.

ماشین تازنی: ← صحافی.

ماشین تحریر[6]، وسیله‌ای که با دست کار میکند و متن مورد نظر را با حروفی شبیه حروف چـاپ بر صفحه‌ی کاغذ نقش میکند. هر یک از حروف الفبا، که کلیدی خاص به خود دارد، بـر نـوک اهرمی فلزی حکاکی شده، و چون کلید مـربوط به آن حرف را با انگشت فشار دهند، نوک آن اهرم بالا میآید و به نواری آلوده به مرکب می‌خورد و نقش آن حرف بـر روی صفحه‌ی کاغذ، که زیـرنوار و بر روی نوردی قرار گرفته است، گذاشته میشود؛ سپس کاغذ و نورد بـه انـدازه‌ی یک حرف جا به جا شده آماده برای پذیرفتن حرفی دیگر میشود. نخستین اختـراع ثبت‌شده‌ی ماشین تحریر در انگلستـان از ۱۷۱۴ است کـه هنـری مـیـل[7] (henri mil) آن را بـه ثبت رسانیـد. مـاشینی که ویـلیـام اوستین بـرت[8] (wilyām ostin bĕrt) در ۱۸۲۹ در کشمة به ثبت رسانید، نخستین ماشین تحریر عملی بـود. ماشین کاملتری در ۱۸۳۳ در فرانسه به ثبت رسید. اولین ماشینهای تحریر بیشتر بـرای نابینایان بود، و نقش حروف چاپ‌شده برجستگی داشت. یک ماشین تحریر عملی تجارتی، که در ۱۸۶۷ در کشمة تـوسط کریستـوفر لیثم شولز[9] (kris-tofər leyṯəm šōlz؛ ۱۸۱۹–۹۰) و همکارانش اختراع شد، به وسیله‌ی ف. رمینگتن ساخته و در ۱۸۷۴ به بازار عرضه شد. ماشین تحریر بـرقی که برای کار کردن به فشار انگشت کمتر احتیاج دارد، ح ۱۹۳۵ اختـراع شد. در ۱۸۶۷ مـاشینی اختراع شد که، در دستگاه گیرنده‌ی تـلگراف، تلگرامها را بر نوار کاغذ چاپ میکرد. مـاشین تحریر دوردنویس در ۱۹۰۴ اختراع شد که مانند تلفون و تلگراف بـا مـدار برقی کار مـیکرد و آنچه را در یک طرف سیم ماشین میکردند بـر ماشین تحریر طرف دیگر سیم بر کاغذ مینوشت.

ماشین جمع: ← ماشین حساب.

ماشین حساب[10]، اسبابی بـرای انجام دادن محاسبات عـددی؛ ممکن است مکانیکی، الکتریکی، الکترونیکی، یا الکترونیکی باشد. حسابگرهای الکترونی نیز ماشینهای حساب هستند ولی اعمال دیگری را نیز انجام میـدهند. از نخستین اسبابهائی که برای کومک بـه محاسبه بـه کار رفتند چنگه را میتـوان ذکر کرد. **خط‌کش محاسبه**، که در ۱۶۲۰ بـه وسیلـه‌ی ا. گانتر ابـداع شد، در ۱۶۲۲ بـه وسیلـه‌ی ویـلیـام اوترد[11] (wilyām otred؛ ۱۵۷۵–۱۶۶۰، ریاضیدان انگلیسی) تکمیل شد و هنـوز هـم بـرای بـه دست آوردن محاسبات تقریبی بـه کار میرود. در ۱۶۴۲ پـاسکال اولین ماشین جمع را اختراع کرد که در آن از چرخ‌های دندانه‌دار استفـاده میشد. در ۱۶۷۱ گ. و. لایبنیتز سازوکاری بـرای انجام دادن عمل ضرب به وسیله‌ی فرایند جمعهـای مکرر ابداع کرد. ماشینی که سازوکار ابـداعی لایبنیتز را بـه کار گرفت اول ماشینی بـود که بـه مقدار تجـارتـی

(۱) reciprocating (۲) Evans (۳) Hornblower (۴) uniflow (۵) cotton gin (۶) typewriter (۷) Mill
(۸) Burt (۹) Sholes (۱۰) calculating machine (۱۱) Oughtred

تولید شد و به کار افتاد؛ در ۱۸۲۰ همین ماشین چنان تعبیه شد که میتوانست برای اعمال جمع، تفریق، ضرب، یا تقسیم به کار رود. در ۱۹۰۲ فرنک ستیون بالدوین[1] (frank stivən bâldwin؛ ۱۸۳۸–۱۹۲۵، مخترع امریکائی) ماشینی اختراع کرد که سازوکار ماشین لایبنیتز به صورتی فشرده‌تر در آن وارد شده بود. بعداً خود بالدوین و یک مخترع دیگر امریکائی به نام، جی منرو[2] (ji mənrō) همین ماشین را به صورت کاملتری در آوردند. مقارن همین زمان، در روسیه ماشینی مشابه با ماشین بالدوین ساخته شد. چارلز بابیج[3] (cārlz babij، ۱۷۹۲–۱۸۷۱، ریاضیدان انگلیسی) و ویلیام بوروز[4] wilyām be:rōz، ۱۸۵۷–۹۸؛ مخترع امریکائی) نیز سهم عمده‌ای در تکامل ماشین حساب داشته‌اند. در فاصله‌ی میان این سالها و جج II ماشینهای حساب گوناگون اختراع شد، ولی جز یک یا دو استثنا، واحد اساسی جملگی آنها چرخ جمعکن (jam°kon) بود. چرخ جمعکن معمولی 10 موضع بر محیط خود دارد که مطابق ارقام 0 تا 9 است. در هر یک از این مواضع میتوان چرخ را در موقعی که نمیچرخد، به وسیله‌ی کلیدهائی در محل خود نگاه داشت؛ چرخ را میتوان هر چند موضع که مطلوب باشد چرخانید، ولی در وضع نهائی خود برجا میماند. حال اگر مثلاً بخواهیم ۲ را با ۳ جمع کنیم، چرخ را در موضع صفر قرار داده به قدر دو موضع و سپس ۳ موضع دیگر میچرخانیم، و در آخر کار، نتیجه یعنی ۵ بر محیط چرخ خوانده میشود. برای جمع کردن اعداد ۲رقمی یا بیشتر، تعداد بیشتری از این چرخها به کار می‌رود، و آنها را گروه شمارگر نامند. پس از اینکه نخستین چرخ طرف راست از ۹ به 0 بگذرد، باید یک واحد ("ده بر یک") به چرخی که در طرف چپ آن است افزود. این عمل را "نقل به پس" میتوان خواند. از زمان پاسکال به بعد مساعی فراوان برای اصلاح و تکمیل طریق کلید کردن چرخها، چرخانیدن آنها به تعداد

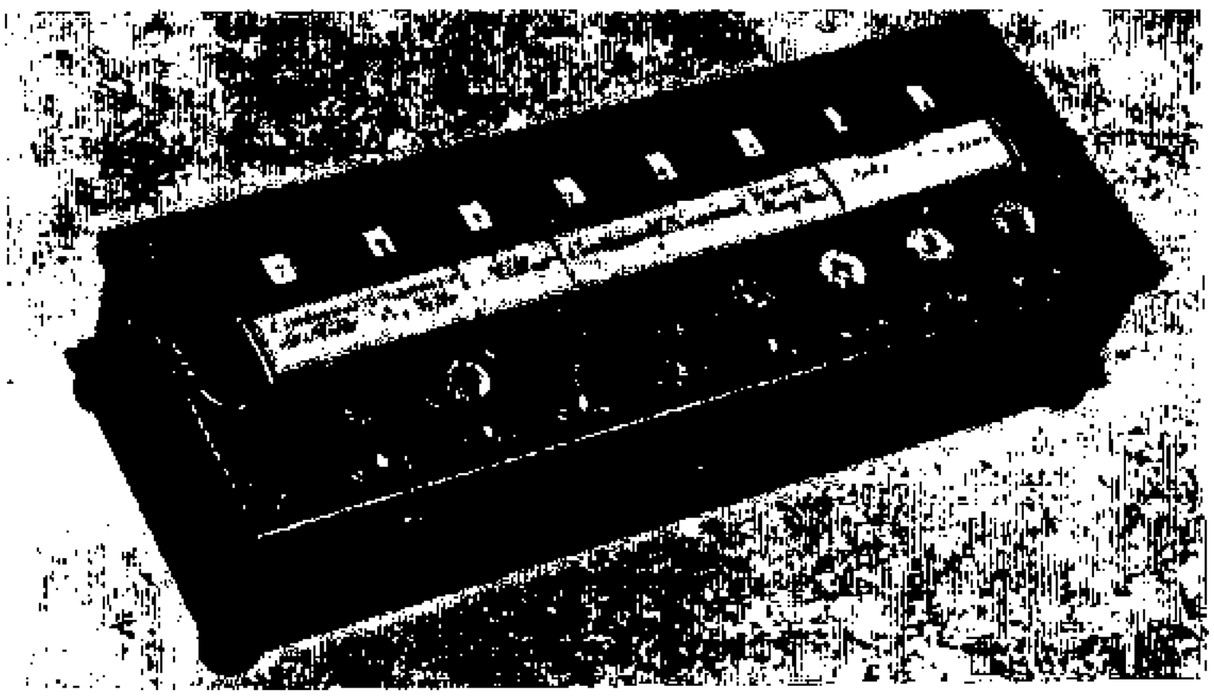

شکل ۱

مواضع موردِ نیاز، نقل به پس، خواندن نتیجه، و بازگردانیدن چرخها به موضع صفر به عمل آمده است. برای عمل تفریق چرخها را در جهات مخالف میچرخانند، ضرب نیز به عمل جمع باز میگردد، بدین ترتیب که 3 X 100 همان 100 به علاوه‌ی 100 به علاوه‌ی 100 است، و تقسیم نیز، چنانکه میدانیم، قابل تبدیل به عمل تفریق است. اغلب ماشینها دارای یک موتور برقی هستند. در بعضی ماشینهای حساب نتیجه‌ی محاسبات بر روی نواری ثبت میشود (مانند ماشین تحریر)؛ در بعضی دیگر نتیجه بر صفحه‌ای که به وسیله‌ی اشعه‌ی کاتودیک روشن میشود نمایان میگردد، و در ضمن این ماشینها میتوانند نتیجه‌ی اعمال را در ماشین ذخیره کرده بعداً، به هنگام لزوم، باز پس دهند (شکل ۲). ماشینهای حساب الکترونیکی، به علت سرعت عمل و کوچکی، بر ماشینهای مکانیکی رجحان دارند.

ماشین خامه‌گیری[5]، ماشینی که خامه را از شیر جدا میکند. ماشین خامه‌گیری مبتنی بر نیروی مرکزگریز است. قسمتهای مهم ماشین خامه‌گیری عبارتند از یک مخزن، یک کاسه، دو مجرا (یکی برای خروج خامه و یکی برای خروج شیر)، و موتور برقی. شیر را در مخزن ماشین میریزند، که از این اندک اندک در کاسه، که زیر مخزن قرار دارد، میچکد. کاسه به وسیله‌ی موتور برقی بسرعت میچرخد؛ خامه‌ی شیر، که سبکتر است، به جهت نیروی مرکز‌گریز، در مرکز کاسه جمع میشود، و ذرات شیر که سنگینترند به طرف دیواره‌ی کاسه رانده می‌شوند. ذرات خامه و شیر اندک اندک از مجرای مخصوص خود در ظرفهای جداگانه وارد میشوند (شکل). نخستین‌بار در ۱۸۷۷ کارل گوستاو دو لاوال[6] (kārl gustāv de: lāvāl؛ مهندس و مخترع سوئدی، ۱۸۴۵–۱۹۱۳) دستگاهی برای خامه‌گیری اختراع کرد. ماشینهای امروزی نیز، که به اندازه‌های مختلف هستند، همه بر اساس دستگاه دو لاوال کار میکنند. ماشین خامه‌گیری بر مقدار چربی شیر نظارت میکند و از خطر فساد به وسیله‌ی میکروبها میکاهد. قبل از اختراع ماشین خامه‌گیری شیر را در ظرفهای کم‌عمق میریختند، و پس از چند ساعت ذرات



ماشین خامه گیری

سبک خامه به سطح شیر بالا میآمد، و بعد با قاشقهای چوبی خامه را از روی شیر میگرفتند (← قیماق). این طریقه، علاوه بر خطر فساد شیر، مقرون به صرفه هم نبود زیرا ۳۰ تا ۴۰ درصد از خامه در شیر باقی میماند.

ماشین خرمنکوبی: ← خرمنکوب.

ماشینواری، نظریه‌ی: ← فلسفه‌ی ماشینی.

ماشینهای خورشیدی: ← خورشید، قسمت VI.

ماشینی، فلسفه‌ی: ← فلسفه‌ی ماشینی.

ماعون، سوره‌ی (mā°un؛ = زکات)، سوره‌ی ۱۰۷م قرآن، مکی، ۷ آیه، در

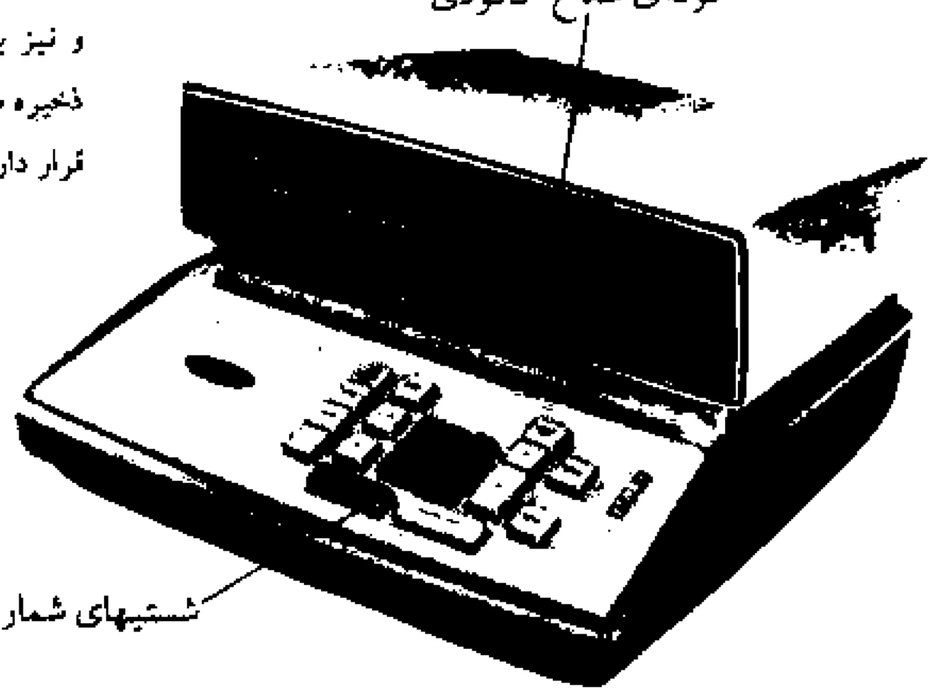

این ماشین حساب الکترونی اعمال جمع، تفریق، ضرب، و تقسیم را انجام میدهد، و نیز به طور خودکار جوابهای ضمن اعمال فوق را، برای محاسبات بعدی، ذخیره میکند. جوابها بر یک لوله‌ی شعاع کاتودی که در بالای صفحه‌ی شستی قرار دارد، نشان داده میشود.

شکل ۲

(۱)Baldwin (۲)Monroe (۳)Babbage (۴)Burroughs (۵)separator,cream (۶)Laval

تهدید تکذیب‌کنندگان دین و کسانی که یتیمان را میآزارند، و کسانی که نماز میخوانند ولی به ریا، و از زکات (ماعون) جلو میگیرند.

مافروخی (māfarruxi) [ابوالفضل ابن سعد ابن حسین]، از علمای قرن ۵م هق، معاصر الب ارسلان و پسرش ملکشاه، صاحب کتابی ادبی و تاریخی به نام محاسن اصفهان، در اوصاف اصفهان، که میان سالهای ۴۶۵ و ۴۸۵ هق تألیف شده است.

مافی، طایفه‌ای از ایلات لر که از عهد صفویه در فارس سکونت داشتند، و در عهد کریم خان زند با زندیه همدست شدند. آقا محمد خان قاجار آنها را از فارس کوچ داد؛ قسمتی را به حدود کرمانشاه و قسمتی را به حدود قزوین و تهران و تویسرکان و ملایر فرستاد.

مافیا[1] (māfiā)، نام دسته‌های متشکل راهزنان سیسیلی در قرون ۱۹م و ۲۰م. در بین دسته‌های مافیا، بر خلاف کامورا، سلسله‌ی مراتب برقرار نبود، و هر دسته‌ای به استقلال عمل میکرد. مافیا سازمانی بود که از دوره‌ی فئودال باقی مانده بود. در آن روزگار، خاوندان[2] راهزنان را اجیر میکردند تا املاک آنها را نگاهبانی کنند، و در عوض از آنها در مقابل قدرت شاهان حمایت میکردند. فساد سیاسی به مافیا نفوذ بسیار داده بود، تا اینکه موسولینی آن را از میان بر داشت. این تشکیلات با مهاجرین ایتالیائی به کشمت (به خصوص به لوئیزیانا) راه یافت، و در آنجا مافیا دست به عملیات غیر قانونی ــ تجارت مواد مخدر، قمار، اعمال خلاف عفت، و غیره ــ زد. در ۱۹۵۷ بیش از ۶۰ تن از رهبران سازمان در کشمت دستگیر، و حد ۲۰ تن آنها محکوم شدند (۱۹۵۹)؛ اما دیوان کشور محکومیتهای آنان را نقض کرد (۱۹۶۰).

ماک، پیشوند اسامی اسکاتلندی و ایرلندی ـ الاصل: ← مک.

ماک[2] (māk) یا **آغوز** (āqoz)، نخستین ترشح پستان دامهای شیری تا چند روز پس از زایمان. بنا بر این، ترشح ماک بلافاصله پیش از ترشح شیر است، و از لحاظ ترکیب ابتدا با شیر تفاوت کامل دارد، اما رفته رفته تفاوت آن از میان میرود. مایعی است زردتر و غلیظتر از شیر، که بر اثر حرارت منعقد میشود. ماک در آغاز سرشار از آلبومین و مواد معدنی است، ولی چربی آن بالنسبه اندک است، و تقریباً بدون کازئین میباشد. ویتامینهای ب۱، ب۲، د، و آ در آن چند برابر همین ویتامینها در شیر معمولی است. در ماک پادتنهائی وجود دارد که نوزاد دام را از بیماریهای عفونی محافظت میکنند. در بعضی از نقاط ماک به مصرف تغذیه‌ی انسان نیز میرسد.

ماکائو، طوطی بزرگ دم دراز: ← طوطی.

ماکائو[3] (mākāo)، پرتقالی **ماکاو** (mākā)، مستعمره‌ی پرتغال (۱۵ کمم؛ در ۱۹۷۰ حج تخمیناً ۳۰۰٬۰۰۰)، ج‌ش چین، بر کشندان رود کانتون، حد ۶۵ کیلومتری غ هونگ‌کونگ. اقامت پرتغالی‌ها در این ناحیه از ۱۵۵۷ آغاز شد. ابتدا پرتغالیها برای استفاده از آن خراج سالانه‌ای به چین میپرداختند، اما در ۱۸۴۹ آن را بندری آزاد اعلام کردند و این موضوع در ۱۸۸۷ مورد تأیید چین قرار گرفت. مستعمره‌ی ماکائو مرکب است از شهر **ماکائو**، واقع بر جزیره‌ی ماکائو، و سه جزیره‌ی کوچک کنار ساحل. پیش از اهمیت یافتن هونگ‌کونگ در قرن ۱۹ م، ماکائو از بنادر عمده‌ی تجارت خارجی چین بود. اکنون عایدات سرشاری از طریق قاچاق و قمارخانه‌هایش دارد. ماکائو بندر ترانزیتی مهمی است برای ماهی، چای، برنج، توتون، مرکبات، شراب، تریاک، و غیره. صنعت مهم آن ماهیگیری است. پلی (آغاز ساختمان ۱۹۷۴) ماکائو را به تایپه مرتبط میکند.

ماکاپاگال[5]، **دیوسدادو** (diosdādo mākāpa-gal)، ۱۹۱۱— ، سیاستمدار فیلیپینو، ۵مین رئیس جمهور (۱۹۶۱—۶۵) فیلیپین. خطیبی توانا بود، و به عنوان وکیل دعاوی و خدمات سیاسی در دولت فیلیپین خدمت کرد. در ۱۹۴۹ —۵۶ عضو مجلس نمایندگان بود، و در ۱۹۶۱ رئیس جمهور شد، ولی در انتخابات ۱۹۶۵ شکست خورد و ف. ا. مارکوس به جایش انتخاب شد.

ماکادام[6] (mākādām؛ از فنس)، نوعی از پوشش جاده که در حد ۱۸۱۵ توسط جان لاودن مکدم[7] (jān lādən məkadəm؛ ۱۷۵۶—۱۸۳۶)، مخترع اسکاتلندی، ساخته شد، و در اروپا و کشمت رواج یافت و راههای خاکی با آن مفروش شد. جاده‌ی ماکادامی از لایه‌هائی از سنگ خردشده ساخته میشود که به وسیله‌ی گرد سنگ و آب به یکدیگر جوش میخورند (ماکادام آبی) و سطح سختی را فراهم میآورند. به علت ناراحتیهائی که از غبار برخاسته از جاده حاصل میشد، و نیز سائیده‌شدن آن، اکنون سطح جاده‌های ماکادامی را با یک ورقه‌ی آسفالت میپوشانند که قبلاً زیر آن را قیر پاشیده‌اند. بدین ترتیب خاصیت چسبانندگی گرد سنگ بیشتر میشود و وسایل نقلیه‌ی سنگین کمتر جاده را فرسوده میکنند. ماکادام آسفالتی را گاه ماکادام نفوذی مینامند، چه آسفالت در نتیجه‌ی غلطک خوردن تا حد ۵ سم در قشرهای سنگ نفوذ میکند. جاده‌های ماکادامی مقاومت فراوانی در برابر فرسودگی دارند، و تا حد 10 سال پس از ساختن نیازی به تجدید پیدا نمیکنند.

ماکارت[8]، **هانس** (häns mäkärt)، ۱۸۴۰—۸۴، نقاش اتریشی در موضوعهای تاریخی. امپراطور اتریش یک استودیو در اختیار وی گذاشت، و زندگی کوتاه او سرشار از افتخارات و پیروزیها بود. در تابلوهای عظیم تاریخیش کوشیده است تا، با استفاده از رنگ شاد، با تیسین و ورونزه رقابت کند. اثر معروفش ورود شارل V به آنورس (۱۸۷۸، هامبورگ) است.

ماکارونی[9] (mākāroni) یا **رشته فرنگی**، اقسام رشته‌هائی که با خمیر، و معمولاً خمیر گندم، به شکل لوله‌های باریک یا رشته‌های نازکی تهیه میکنند، و به اشکال مختلف در میآورند. ماکارونی ممکن است حد قرن ۱۳م از آسیا به اروپا برده شده باشد. از انواع معروف آن اسپاگتی (espāgeti) است، که از رشته‌های باریک تشکیل یافته؛ نوع دیگر آن به صورت روبانهای پهنی است که معمولاً تخم مرغ دارد. ماکارونی قابل نگاه داشتن است، و قبل از خوردن باید در آب جوشانده شود. از غذاهای مطبوع ایتالیائیهاست.

ماکاریوس[10] III (mākārios-) [میخائیل خریستودولوس موسکوس (mixāil xristodu-los muskos)]، ۱۹۱۳—۷۷، اسقف اعظم کلیسای ارتدوکس یونانی و سیاستمدار قبرسی، نخستین رئیس جمهور (۱۹۶۰—۷۷) قبرس. از خاندانی روستائی بر خاست و تحصیلات خود را در یونان (۱۹۳۸—۴۶) و کشمت (۱۹۴۶—۴۸) انجام داد. در ۱۹۴۸ به عنوان اسقف شهر کیتیوم (kitium)[11] به قبرس باز گشت. دو سال بعد، در ۳۷سالگی، به اسقف اعظمی قبرس برگزیده شد (۱۹۵۰). در مدت حکومت بریتانیا بر قبرس، برای وحدت قبرس و یونان سخت کوشید، و سفرهائی به ممالک بریتانیا، کشمت، و خاور میانه کرد تا پشتیبانانی برای این هدف خود به دست آورد. در ۱۹۵۶ انگلیسها او را، به تهمت تشویق مردم به تروریسم، به سیشلز تبعید کردند. در ۱۹۵۷ آزادی خود را باز یافت، و پس از اعلام استقلال قبرس در کنفرانس زوریخ (فوریه‌ی ۱۹۵۹)، که در آوریل ۱۹۶۰ رسماً به مورد اجرا در آمد، به ریاست جمهوری این کشور انتخاب شد. در ۱۹۶۸ نیز با اکثریت قاطعی به ریاست جمهوری برگزیده شد. در ۱۵ ژوییه‌ی ۱۹۷۴ در یک کودتای نظامی برکنار شد، و به انگلستان رفت. در ۷ دسامبر ۱۹۷۴ به قبرس باز گشت و دوباره زمام امور را به دست گرفت.

ماکاسار[12]، شهر و دریابندر (در ۱۹۶۹ حج ۴۵۵٬۰۰۰)، ش اندونزی، بر تنگ جزیره‌ی سلب و بزرگترین شهر این جزیره و یکی از مهمترین دریابندرهای اندونزی. از صادراتش قهوه، چوب تک، ادویه، و کوپرا است.

ماکاساریها در اواسط قرن ۱۴م تحت تسلط دولت هندی ماجاپاهیت در جاوه بودند. اگرچه دین اسلام از اوایل قرن ۱۶م در ماکاسار پیروانی داشت، از اوایل قرن ۱۷م بود که دین غالب شد. پرتغالیها در ۱۵۱۲ از ماکاسار دیدن کردند، و دژی در آنجا ساختند. در ۱۶۰۷ هلندیها به تأسیس مهاجرنشین پرداختند. در نیمه‌ی اول قرن ۱۷م ماکاسار مرکز دولت محلی مقتدری بود که بتدریج به دست استعمارگران هلند منقرض شد. در ۱۸۴۸ ماکاسار یک بندر آزاد شد.

ماکان کاکی (mākāne kāki) یا **ماکان کاکوی** (kākuy)، فت ۳۲۹ هق، از امرای معروف دیالمه. وی از سرداران داعی صغیر بود، و چندی از جانب داعی صغیر والی ری شد؛ بعد به مردا-ویج پیوست، و سپس به سامانیان پناه برد، و کرمان را ضمیمه‌ی مملکت سامانیان کرد. در ۳۲۹ هق، ماکان از سامانیان روی گردانید، و

(۱)Mafia (۲)colostrum (۳)Macao (۴)Macau (۵) Macapagal (۶)macadam (۷)Macadam
(۸)Makart (۹)macaroni (۱۰)Makarios (۱۱)Citium (۱۲)Makassar; Macassar

لشکر جهت تسخیر خراسان بسرد. امیر نصر II سامانی ابوعلی چغانی را به دفع او فرستاد، و او ماکان را در جنگ نزدیک ری بکشت. عبارت عربی چهار مقاله (مقاله‌ی اول) "اما ماکان فصار کاسمه و السلام" [= ماکان چون نامش (ماکان، به عربی = نبود) شد. و السلام] را ابوعلی در گزارش فرجام ماکان به امیر نصر نوشت.

ماکدونال[1]، **آلکساندر** (-āleksāndr māk donāl)، ۱۷۶۵–۱۸۴۰، مارشال فرانسه؛ اسکاتلندی‌الاصل. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه جنگید؛ به سبب لیاقتی که در واگرام از خود نشان داد (۱۸۰۹)، لقب دوک دو تارانت (*dūk dē tārānt) یافت.

ماکدونیا، ناحیه: ← مقدونیه.

ماکر، پیر ژوزف: ← نامگذاری شیمیائی.

ماکرل[2] (mākrel؛ از انگلا) ماهی خوراکی مطبوع، وابسته به ماهی تون، که بالهای آن خار دارد. دوکی‌شکل، و دوشاخی دم آن بسیار محسوس است، و میان بالهای پشتی و شکمی و دم آن در پشت و زیر شکم یک رشته بالهای کوچک خاری وجود دارد. ماکرل معمولی (*Scomber scombrus*)، به طول ح ۳۰ سم، به صورت دسته‌جمعی حرکت میکند. در آبهای عمقی تخم میگذارد، در بهار به سواحل میآید، و در پاییز به اعماق میرود؛ فصل صید آن تابستان است. نام عربی آن اسقمری (esqomri) از نام یونانی آن گرفته شده است. نیز ← شاه‌ماهی.

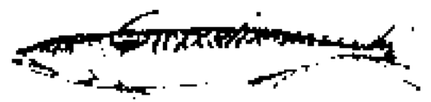
ماکرل

ماکروبیوس[3] (mākrobius)، ف ح ۴۰۰، نویسنده و فیلسوف لاتینی. در کتاب ساتورنالیا (در ۷ فصل)، مشتمل بر محاوره‌هائی بیشتر با ویرژیل، نقلهای فراوان از آثار دیگر نویسندگان آمده است. شرحی که بر کتاب رؤیای سکیپیو تألیف کیکرو (← سیرون) نوشته بود، در قرون وسطی رواج عام داشت، و چاسر از آن تأثیر پذیرفته است.

ماکرینوس[4]، **مارکوس اوپلیوس** (mārkus opelius mākrinus)، ۱۶۴–۲۱۸، امپراطور (۲۱۷–۱۸) روم. پس از اینکه کاراکالا به توطئه‌ی او کشته شد، به امپراطوری رسید. با حذف قسمتی از مالیاتها توجه مردم را جلب کرد. در جنگ با اشکانیان (در زمان اردوان V) شکست فاحشی خورده به سوریه گریخت. در آنجا سربازانش طغیان کرده هلیوگابالوس را امپراطور کردند، و ماکرینوس را به قتل رساندند.

ماکزیموم: ← بیشینه.

ماکس بادنی: ← ماکسیمیلیان، صدراعظم آلمان.

ماکس مولر، فریدریش، مستشرق آلمانی: ← مولر، فریدریش ماکس.

ماکسن[5] (māksen)، دهکده‌ای در ساکس، آلمان، ج درسدن. در این دهکده، طی جنگ هفتساله، یک لشکر پروسی، مشتمل بر ۱۲٬۰۰۰–۱۳٬۰۰۰ نفر تسلیم لئوپولد فون داون[6]، فیلد مارشال اتریشی، شد (10 نوامبر ۱۷۵۹).

ماکسنتیوس[7]، **مارکوس آورلیوس والریوس** (-mārkus ārelius vālerius māksen tius)، ۲۸۰؟–۳۱۲، امپراطور (۳۰۶–۳۱۲) روم در ایتالیا و افریقا؛ پسر **ماکسیمیانوس**. پس از مرگ (۳۰۶) **کنستانتیوس I**، به کومک پدر و علی رغم ف. سوروس، گالریوس، و قسطنطین I، امپراطوری را به جنگ آورد. سرانجام از قسطنطین I شکست قطعی خورد (۳۱۲).

ماکسیم[8] (māksim)، انگلا **مکسیم** (maksim)، خاندانی از مخترعان و مهندسان. سر **هایرم ستیونز مکسیم** (*sər hāyrəm stivənz)، ۱۸۴۰–۱۹۱۶، سرمهندس شرکت برق در کشمة. در ۱۸۸۱ به انگلستان رفت، به تابعیت انگلستان در آمد، و شرکت اسلحه‌سازی ماکسیم را سازمان داد، که با شرکت نوردنفلت (← زاخاروف) یکی شد و شرکت ماکسیم-نوردنفلت تشکیل یافت. از طرف ملکه ویکتوریا لقب گرفت (۱۹۰۱). از معروفترین اختراعاتش توپ ماکسیم است. برادرش **هادسن مکسیم** (hādsən؛ ۱۸۵۳–۱۹۲۷)، شیمیدان و کارشناس مواد منفجره بود. در امریکا ماند. از اختراعاتش مواد منفجره‌ی بسیار قوی و روشی برای ساختن کربور کلسیوم است. **هایرم پرسی مکسیم** (pe:rsi؛ ۱۸۶۹–۱۹۳۶)، مخترع امریکائی، پسر هایرم ستیونز. اسبابهای برقی متعدد اختراع کرد، و اصلاحاتی در موتور اتومبیل صورت داد، اما بیشتر معروفیتش به جهت سلاح‌های آتشی بیصدا است.

ماکسیم نوردنفلت، شرکت: ← ماکسیم، خاندان؛ زاخاروف.

ماکسیموس، قدیس: ← وحدت مشیت، منهب.

ماکسیموس[9]، **ماگنوس کلمنس** (-māgnus kle mens māksimus)، ف ۳۸۸، امپراطور (۳۸۳–۸۸) روم غربی، که اصلش اسپانیائی بود، و پس از قتل **گراتیانوس** به امپراطوری رسید. والنتی‌نیانوس II را در ایتالیا مغلوب کرد (۳۸۷)، ولی به دست تئودوسیوس I مغلوب و مقتول شد.

ماکسیموس پلانودس: ⇐ پلانودس ماکسیموس.

ماکسیمیانوس[10]، **آورلیوس والریوس** (-āre lius vālerius māksimiānus)، ف ۳۱۰، امپراطور (۲۸۶–۳۰۵؛۳۰۶–۳۰۸) روم. دیوکلسین امپراطوری غربی را به وی وا گذاشت. در ۳۰۵ هر دو به نفع کنستانتیوس I و گالریوس استعفا دادند. مرگ (۳۰۶) کنستانتیوس مبارزاتی برای جلب قدرت بر انگیخت. ماکسیمیانوس ابتدا پسرش، ماکسنتیوس، را در مقهور کردن سوروس در ایتالیا و جلب حمایت قسطنطین I (که فاوستا، دختر ماکسیمیانوس، را به زنی گرفت) کومک کرد؛ بعداً دوباره امپراطور شد (۳۰۶) در ۳۰۸ ماکسنتیوس او را برکنار کرد، و وی به گل گریخت. وقتی که توطئه‌اش بر علیه قسطنطین I کشف شد، خودکشی کرد.

ماکسیمیلیان[11] [**ماکسیمیلیان آلکساندر فریدریش ویلهلم**] (māksimiliān āleksāndr frid ris vilhelm)، ملقب به **ماکس بادنی** (māksc bādeni)، ۱۸۶۷–۱۹۲۹، صدر اعظم (اکتبر–نوامبر ۱۹۱۸) آلمان در جنگ I. به توصیه‌ی فرماندهی عالی ارتش آلمان مذاکره‌ی صلح موقت را با متفقین آغاز کرد. پس از آنکه استعفای امپراطور ویلهلم II را اعلام داشت، حکومت را به فریدریش ابرت تسلیم کرد.

ماکسیمیلیان[11] I (امپراطوری مقدس روم) (-māksimiliān)، ۱۴۵۹–۱۵۱۹، امپراطور (۱۴۹۳–۱۵۱۹) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۴۸۶–۱۵۱۹) آلمان، پسر امپراطور **فردریک III**. پدرش، در ۱۴۸۶، موجبات انتخاب او را به سلطنت فراهم ساخت و بیشتر اختیارات خود را به او سپرد. پس از مرگ (۱۴۹۳) فردریک، او فرمانروای مطلق بود، ولی پاپ او را هرگز به عنوان امپراطور تاجگذاری نکرد، تا اینکه در ۱۵۰۸ عنوان امپراطور برگزیده (← برگزینندگان) به خود گرفت، و این عنوان را جانشینان او نیز برای خود حفظ کردند (← امپراطوری مقدس روم). ازدواج او (۱۴۷۷) با ماری دو بورگونی، هلند و بلژیک (فروبومان) و فرانش کنته را، به عنوان سهم الارث زوجه‌اش، به سرزمینهای خاندان اتریش افزود، ولی او را به جنگ با فرانسه کشانید، چنانکه ازدواج پسرش (۱۴۹۰) با آن دو برتانی نیز همین نتیجه را داد. پیمان سانلیس (۱۴۹۳)، آرتوا و فرانش‌کنته را، که طبق ← پیمان آراس (۱۴۸۲) به فرانسه واگذار شده بود، بار دیگر به املاک خانوادگی او باز گرداند. در ۱۴۹۳ وی برادرزاده‌ی لودوویکو سفورتسا (← سفورتسا، خاندان) را به زنی گرفت. سفورتسا جهیزیه‌ی هنگفتی به برادرزاده‌ی خود داد، و ماکسیمیلیان او را دوک میلان کرد. این زناشوئی سوم، و مشکلاتی که در مورد ونیز برایش پیش آمده بود، او را گرفتار ← جنگ‌های ایتالیا، و مالیه‌اش را تضعیف کرد، و ناچار شد که به وام گرفتن از خانواده‌ی فوگر اتکا کند. یکی از هدفهای مورد علاقه‌ی او جنگ صلیبی بر علیه ترکها بود، که در آن موفقیت نیافت. اصلاحات قانون اساسی امپراطوری مقدس روم، ترقی شهرها (به خصوص ← اتحادیه‌ی سوابیائی که طرف توجه او بود)، رشد طبقه‌ی بازرگان، اعتلاء هنر و ادب آلمان، و نهضت اصلاح دینی دوره‌ی پادشاهی او را مشخص و برجسته ساخته بود. سیاست خاندانی او یکی از وسیعترین امپراطوریهای تاریخ را شامل فروبومان، امپراطوری اسپانیا و اتریش و بوهم و مجارستان–برای نوه‌هایش شارل V و فردیناند I به ارث گذارد. ماکسیمیلیان به سبب طبع و رفتار قهرمانانه و اندکی آمیخته با خیالپردازی، آخرین شهسواران خوانده شده است.

ماکسیمیلیان[11] II (امپراطوری مقدس روم)، ۱۵۲۷–۷۶، امپراطور (۱۵۶۴–۷۶) امپراطوری مقدس روم، پسر فردیناند I. در سال ۱۵۶۲ به عنوان پادشاه آلمان و بوهم، و در سال ۱۵۶۳ به عنوان پادشاه مجارستان تاجگذاری کرد؛ در ۱۵۶۴ به عنوان "امپراطور برگزیده" (← برگزینندگان) جانشین پدرش شد. قبل از رسیدن به سلطنت،

---

(1)Macdonald (2)mackerel (3)Macrobius (4)Macrinus (5)Maxen (6)Daun (7)Maxentius (8)Maxim (9)Maximus (10)Maximian (11)Maximilian

به آیین لوتری تمایل نشان میداد، و همین امر نزدیک بود دست وی را از سلطنت کوتاه کند. وقتی که به مقام امپراطوری رسید، کوشید تا یک صلح مذهبی میان پروتستانها و کاتولیکها برقرار کند، اما در این راه توفیق نیافت. با دولت عثمانی پیمان صلح ۸ساله بست، که به موجب آن موافقت کرد که به سلطان، برای سهمی که در مجارستان داشت، باج بپردازد. ماکسیمیلیان در حالی که برای لشکرکشی به لهستان آماده میشد در گذشت. پسرش رودولف II جانشینش شد.

ماکسیمیلیان[1] I (بزرگ) (māksimiliān)، ۱۵۷۳–۱۶۵۱، دوک (۱۵۹۷ – ۱۶۵۱) و برگزیننده‌ی (۱۶۲۳–۵۱) باواریا، و یکی از چهره‌های برجسته‌ی جنگ سی‌ساله؛ متولد مونیخ. در ۱۶۰۹ اتحادیه‌ی کاتولیک[2] را بنیاد گذاشت، در ازاء کومکی که بر ضد فردریک پادشاه زمستانی کرد، امپراطور فردیناند II وی را عنوان برگزیننده (← برگزینندگان) داد و پالاتینای علیا را به او سپرد (۱۶۲۳). در ۱۶۲۸ پالاتینای راین، به جای اتریش علیا که در تصرف داشت، به او داده شد. در ۱۶۳۰ اسباب برکناری والنشتاین را فراهم ساخت. با صلح وستفالی (۱۶۴۸)، برگزینندگی باواریا و پالاتینای علیا برای وی باقی ماند.

ماکسیمیلیانو[3] (māksimiliāno)، ۱۸۳۲–۶۷، امپراطور (۱۸۶۴–۶۷) مکزیک؛ برادر فرانسوا ژوزف، امپراطور اتریش؛ متولد وین. در زمان ناپلئون III که قسمتی از مکزیک به تصرف فرانسه در آمد، شورائی تحت نفوذ فرانسه که اعضایش تقریباً همه از مخالفین ب. خوارس، رئیس جمهور مکزیک، بودند تشکیل شد که حکومت سلطنتی برای مکزیک برگزید، و سلطنت را به ماکسیمیلیانو اعطا کرد. وی در ۱۸۶۴ با زوجه‌ی خود کارلوتا به مکزیک رفت، و خوارس را از آنجا بیرون راند. کشمت این دولت را باز نشناخت، و پس از فراغ از جنگ داخلی، به فرانسه فشار آورد که نیروهای خود را از مکزیک خارج کند. در ۱۸۶۶–۶۷ که سپاهیان فرانسه مکزیک را ترک گفتند، ماکسیمیلیانو، که متکی به نیروهای فرانسوی بود، شخصاً فرماندهی نیروهای خویش را به دست گرفت، و کارلوتا برای جلب کومک به اروپا رفت. ماکسیمیلیانو اسیر و تیرباران، و کارلوتا دیوانه شد، ولی ۶۰ سال پس از شوهرش زنده ماند.

ماکسیمیلیان[4] I یوزف (māksimiliān yozef)، ۱۷۵۶–۱۸۲۵، شاه (۱۸۰۶–۲۵) و برگزیننده‌ی (۱۷۹۹–۱۸۰۶) باواریا؛ متولد مانهایم. اتحاد وی با ناپلئون موجب شد که در پیمان پرسبورگ عنوان شاهی و سرزمینهائی به دست آورد، و رهبری هم‌پیمانان راین را به عهده گیرد. اندکی قبل از نبرد لایپزیگ (۱۸۱۳) به متحدین پیوست. در کنگره وین (۱۸۱۴–۱۵) قسمتی از سرزمینهای خود را از دست داد. با کومک وزیرش، ماکسیمیلیان یوزف فون مونژلا[5] (māksimiliān yozef fon monjlā؛ ۱۷۵۹–۱۸۳۸)، به اصلاحات اجتماعی دست زد و قانون اساسی آزادیخواهانه‌ای به وجود آورد (۱۸۱۸). پسرش لوئی I جانشینش شد.

ماکسیمیلیان[6] II یوزف (māksimiliān yozef)، ۱۸۱۱–۶۴، شاه (۱۸۴۸–۶۴) باواریا؛ پسر و جانشین لوئی I باویر؛ متولد مونیخ. تمایلات آزادیخواهانه‌ی شدیدی داشت، و حامی هنر و دانش بود. در مقابل ازدیاد قدرت پروس، با اتریش همراه شد، اما امیدش در ایجاد اتحادیه‌ای از ایالات کوچک آلمانی تحت رهبری باواریا با شکست مواجه شد. پسرش، لوئی II، جانشینش شد.

ماکسیمینوس[7] (māksiminus)، نام دو امپراطور روم. **۱- گایوس یولیوس وروس ماکسیمینوس** (kāyus yulius verus)، ف ۲۳۸، حکمرانیش ۲۳۵–۳۸. سربازی درشتخو و زورمند، و اهل تراکیا بود. شورشیان در ماینتس او را علیه آلکساندر سوروس به امپراطوری برگزیدند. بر ژرمنها پیروز شد ولی گوردیانوس I او را برانداخت. **۲- گالریوس والریوس ماکسیمینوس** (gālerius vālerius) ف ۳۱۳، در مخالفت با امپراطور لیکینیوس، خود را در ۳۰۸ امپراطور اعلام کرد، و پس از مرگ (۳۱۰) امپراطور گالریوس اقتدار یافت. به قتل و آزار مسیحیان پرداخت و در باز گرداندن بت‌پرستی کوشید. سپس با ماکسنتیوس بر ضد لیکینیوس و قسطنطین I متحد شد، ولی از لیکینیوس شکست خورد، و قسطنطین I به جایش نشست.

ماکسیمینوس، گایوس یولیوس وروس: ← ماکسیمینوس، امپراطور روم.

ماکسیمینوس، گالریوس والریوس: ← ماکسیمینوس، امپراطور روم.

ماکلورن[8] (mākloran)، شهرت فارسی (مقتبس از فن) **کولین مکلورین** (kölin maklorin)، ۱۶۹۸–۱۷۴۶، ریاضیدان، فیزیکدان، و فیلسوف اسکاتلندی. تحقیقات مهمی در حساب دیفرانسیل، شکل زمین، جزر و مد و دوران سیالات کرده، و آنها را در مسائل مربوط به کشتیها به کار بسته است. آثاری در ریاضیات و فلسفه نوشته است.

ماکماهون[9]، ماری ادمه پاتریس دو (mārī edme pātris de: mākmāon)، ۱۸۰۸–۹۳، مارشال فرانسه، ایرلندی‌الاصل؛ رئیس جمهور (۱۸۷۳–۷۹) فرانسه. در جنگ الجزایر، در جنگ کریمه، و در جنگ ایتالیا (۱۸۵۹) جنگید؛ به علت شکستی که بر اتریشیها در ماجنتا وارد کرد (۱۸۵۹)، از طرف ناپلئون III دوکِ ماجنتا شد. وی در جنگ فرانسه و پروس فرماندهی داشت؛ در سرکوبی کمون پاریس کومک کرد (۱۸۷۱). اکثریت شاه‌طلب مجلس ملی وی را به ریاست جمهوری فرانسه برگزید (۱۸۷۳). او میکوشید که بوربونها را دوباره به سلطنت برساند، ولی موفق نشد. در ۱۸۷۵، در فرانسه قانون اساسی جمهوری پذیرفته شد. با وجود آنکه جمهوریخواهان در پارلمان اکثریت داشتند، ماکمائون همیشه اصرار داشت که وزرای کابینه را از شاه‌طلبان انتخاب کند، و همین موجب بروز بحران، و عاقبت منجر به کناره‌گیری (ژانویه‌ی ۱۸۷۹) او شد. ژول گروی جانشین وی گردید.

ماکنزن[10]، آوگوست فون (āgust fon mākenzen)، ۱۸۴۹–۱۹۴۵، فیلد مارشال آلمانی. در جنگ I روسها را در نبرد دریاچه‌های مازورنی، شکست داد (۱۹۱۵)؛ رومانی را اشغال کرد (۱۹۱۷). در ۱۹۲۰ بازنشسته، و یکی از رهبران شتالهلم (stālhelm؛ یک سازمان سلطنت‌طلب) شد، اما بعداً از هیتلر پشتیبانی کرد، گرچه اعتراضات علیه قتل (۱۹۳۴) ک. فون شلایشر را رهبری میکرد.

ماکنزی، برای اعلامی که به این صورت میشناسید به مکنزی رجوع کنید.

ماکو (māku)، شهر (جم ۷٬۰۰۰ نسمه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)، بر دامنه‌ی آرارات کوچک؛ ۲۷۵ کیلومتری لغ رضائیه. وضع شهر ماکو در دره‌ی رود زنگمار بسیار جالب است. در ساحل راست تندانها به صورت قائم سر بر افراشته‌اند، و در ساحل چپ ارتفاع آنها از سطح زنگمار تا ح ۱۸۰ متر میرسد؛ در اینجا کوه حالت دیوار قائمی را به خود میگیرد، و در ارتفاع ۵۴ تا ۶۰ متری به جانب شهر خم میشود، و توده‌ی سنگی عظیمی مانند چتر بر بالای آن قرار میگیرد، و شهر بر صفه‌ی مدرجی در دامنه و داخل آن واقع شده است. اخیراً، در نتیجه‌ی حرکت کوهزائی و متلاشی شدن سنگها، شهر در معرض خطر قرار گرفته است. در بالای شهر غاری است که ظاهراً به عنوان زندان از آن استفاده میشده است؛ در همان محل آثار قلعه‌های قدیم به چشم میخورد. به وسیله‌ی جاده‌های آسفالته با خوی، مرند، و بازرگان مرتبط است.

تاریخ. قدیمترین اثر تاریخی ماکو از دوره‌ی خلدی (وان) است، و آن اطاقی است که در صخره‌ای نزدیک آبادی سنگر (sangar؛ جم ۳۵۸ نسمه ۱۳۴۵ هش، ۸٫۵ کیلومتری لغ ماکو، بر راه آسفالته‌ی ماکو–بازرگان–بایزید)، کنده شده است؛ و شبیه به بناهائی است که در بایزید و ناحیه‌ی غرب ارومیه دیده میشود. یک کتیبه‌ی خلدی، که به کتیبه‌ی ماکو معروف است، ظاهراً از آبادی بسطام (bastām؛ جم ۴۱۰ نسمه ۱۳۴۵ هش، ۶ کیلومتری قره ضیاءالدین، کنار آق‌چای) به دست آمده است؛ این کتیبه تسلط شاهان وان را تا خوی نشان میدهد. بعدها ماکو قسمتی از ارمنستان را تشکیل میداد.

مورخین و جغرافیانویسان عرب، با همه‌ی قسمتی که ماکو دارد، از آن اطلاعی نداشتند. در دوره‌ی اسلامی حمدالله مستوفی نخستین نویسنده‌ای است (۷۴۰ هق) که در تومان نخجوان از آن نام میبرد؛ "ماکویه قلعه‌ای است بر شکاف سنگی، دیهی در پای آن قلعه، چنانکه آن کوه تا نیمروز سایه‌بان آن دیه شده است و

(۱)Maximilian (۲) Catholic League (۳)Maximilian(o) (۴)Maximilian (۵)Montgelas (۶)Maximilian (۷)Maximin (۸)Maclaurin (۹)MacMahon (10)Mackensen

مرجانیشا (marjānisā) که بزرگ کشیشان او است آنجا ساکن میباشد". امیر تیمور نتوانست شهر را تسخیر کند. بعد از مرگ (۸۰۷ هق) وی ماکو به تصرف قرایوسف در آمد (۸۰۹ هق). ترکان عثمانی و ایرانیان برای موقعیت ماکو اهمیت زیادی قائل بودند؛ سلطان مراد IV در لشکرکشی خود به اهمیت آن و قطور پی برد. و از این رو در ۱۰۴۸ هق به قرهمصطفی پاشا دستور داد که آن ۲ قلعه را ویران کند. ولی با مرگ سلطان مراد IV این دستور عملی نشد. به فرمان شاه عباس II قلعه‌ی ماکو را، به علت آنکه پناهگاه مفسدان شده بود، ویران ساختند (۱۰۵۲ هق).

خاندانی که از ۱۷۴۷ تا ۱۹۲۳ بر ماکو فرمانروائی میکرد از قبیله‌ی بیات است که در اطراف کوه سکار (← ماکو، شهرستان)، سکونت داشتند. در جج I روسها راه‌آهن کوچکی از شاه تختی (در ساحل ارس) به بایزید کشیدند که ماکو یکی از ایستگاههای آن بود. خاندان بیات تا بر آمدن رضا شاه پهلوی با قدرت بر ماکو فرمانروائی میکرد. در ۲۵م مهرماه ۱۳۰۲ هش خان وقت ماکو، موسوم به مرتضی قلی‌خان، توقیف و در تبریز زندانی شد، و هم در آنجا به مرگ ناگهانی در گذشت.

ماکو (māku)، شهرستان (جه ۱۰۰°۸۵۴ سش ۱۳۴۵ هش)، استان چهارم، در گوشه‌ی ل‌غ ایران؛ مرکزش شهر ماکو. محدود است از ل به رود قره‌سو (ریزابه‌ی زنگمار، به موازات رود ارس) و ترکیه؛ از ج به شهرستان خوی، از ش به رود ارس و تجشه؛ و از غ به ترکیه. فعلاً مشتمل است بر بخشهای حومه، پلدشت، و سیه‌چشمه. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، پنبه، توتون، بزرک، و کنجد است. چشمه‌های آب معدنی دارد. برطبق قتک ۱۳۱۶ هش ماکو یکی از بخشهای شهرستان خوی را تشکیل میداد. به موجب تصویبنامه‌ی آذرماه ۱۳۲۰ هش از خوی منتزع و تبدیل به شهرستان شد. چون با ترکیه و تجشه هم‌مرز است از قدیم دارای اهمیت نظامی و سیاسی خاصی بوده است.

شهرستان ماکو از لحاظ طبیعی از یک رشته مرتفعات و دره‌های حاصلخیز تشکیل شده است. در مرکز آن، میان دره‌های زنگمار و آق‌چای (که شهرستان را بخوبی مشروب میکنند)، کوه منفرد سکار (sokār) به ارتفاع ۲°۷۴۸ متر، بر آمده است. در دامنه‌ی آرارات کوچک، در امتداد خط مرزی، و نیز در دامنه‌های سکار مراتع سرسبزی وجود دارد.

ساکنین شهرستان را ترکزبانها و کردها تشکیل میدهند. ترکزبانها که اکثریت دارند، در آبادیهای کنار رودها زندگی میکنند، و از اعقاب قبایل ترکمن (از جمله بیات) هستند. کردهای ماکو زندگی نیمه‌چادرنشینی دارند، از آن جمله جلالیها در دامنه‌های آرارات زندگی میکنند، و در تابستان به دنبال چراگاه در امتداد مرز ایران و ترکیه پیش میروند؛ میلانیها (milāni-) میان رود ارس و کوه سکار به سر میبرند.

از آثار تاریخی آن قره‌کلیا است که حتی در نزد مسلمانان نیز مورد احترام است.

ماکو، کتیبه‌ی: ← ماکو، شهر.

ماکوچای: ← زنگمار.

ماکون[1] (mākon)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۳۵°۲-۶۴)، مرکز ولایت سون-ا-لوار، در ۴۰۲کیلومتری پاریس، بر رود سون. مرکز تجارتی و صنعتی است؛ زادگاه لامارتین است.

ماکویه: ← ماکو، شهر.

ماکه[2]**، آوگوست** (āgust māke)، ۱۸۸۷-۱۹۱۴، نقاش آلمانی، عضو گروه ⇐ بلاونه رایتر. در جج II کشته شد.

ماکی[3] (māki؛ فر)، زمینهای بوته‌زار جزیره‌ی کرس؛ و مجازاً نام راهزنانی که در میان بوته‌های آنجا پنهان میشدند. و نیز در جج II نام سازمان مقاومت مخفی فرانسویهائی است برای مبارزه با اشغال آلمان؛ این ماکیها، با سلاح‌هائی که متفقین با هواپیما و پاراشوت برایشان میفرستادند، سازمان نیروهای داخلی فرانسه را تشکیل داده در ۱۹۴۴ به نجات فرانسه کومک کردند.

ماکیاولی[4]**، نیکولو** (nikkolo mākiāvelli)، ۱۴۶۹-۱۵۲۷، نویسنده و سیاستمدار ایتالیائی، یکی از اشخاص برجسته‌ی عصر رنسانس؛ مه فلورانس. از دوران نوجوانی وی تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست، جز آنکه در یک خانواده‌ی اشرافی، ولی تنگدست فلورانس زندگی میکرده است. در دوره‌ی جمهوری فلورانس (۱۴۹۲-۱۵۱۲) سهم برجسته‌ای به عهده داشت، و به مأموریتهای سیاسی به فرانسه و نزد پاپ و امپراطور فرستاده شد. از ۱۵۰۶ که دبیر شورای جمهوری بود، سپاه کارامدی از سپاهیان مزدور سازمان داد. هنگامی که خاندان مدیچی مجدداً قدرت یافت (۱۵۱۲)، وی ناچار به گوشه‌گیری شد. در همین دوره بود که وی کتابهای عمده‌اش را نوشت. کتاب پرنس (ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان شهریار؛ تهران، ۱۳۱۸ هش)، که مشهورترین اثر اوست، نام او را مظهر بیرحمی و پایبند نبودن به اصول سیاسی کرده است. در واقع این کتاب نه اخلاقی است و نه ضد اخلاق، بلکه نخستین تجزیه و تحلیل علمی و بیطرفانه از روشهائی است که موجب کسب نیروی سیاسی و حفظ آن میشود. جنبه‌ی بیطرفی کامل کتاب به آن رنگ بدبینی میدهد ولی به تابناکی آن می‌افزاید. تأثیر این کتاب، حتی تا روزگار اخیر، بی‌اندازه است. چنین به نظر میآید که ماکیاولی شخصاً طرز حکومت جمهوری را ترجیح میداده. وی، علاوه بر این، مدافع اتحاد ایتالیا نیز بوده است. وی در گفتارهائی در باره‌ی نخستین ده کتاب لیویوس (۱۵۱۳-۱۹) نخستین نظریه‌ی عمومی جدید را در باره‌ی سیاست شرح داده است. در اواخر عمرش در صدد نزدیک شدن به خاندان مدیچی بر آمد، و از طرف یکی از آنها (بعداً پاپ کلمنس VII) مأمور تهیه‌ی یک تاریخ فلورانس (۱۵۲۱-۲۵) شد. این کتاب، با تجزیه و تحلیلهائی علمی که در آن به کار رفته است، دوره‌ی نوین تاریخ‌نویسی را آغاز کرد. او شعر و نمایشنامه نیز نوشته است، از آن جمله کمدی گستاخانه‌ی ماندراگولا.

ماکیفکا[5] (mākeyefka)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۹۲°۰۰۰)، ج‌ش جشه اوکرائین، در حوضه‌ی دونتس. از مراکز عمده‌ی فلزگری و استخراج زغال سنگ است. ماکیفکا در ۱۸۹۹ به عنوان یک مرکز فلزگری تأسیس شد، و در آن زمان نامش دمیتریفسک (dmitriefsk) بود.

ماگا[6]**، اوبر** (über māgā)، ۱۹۱۶- ، رهبر سیاسی در داهومی. معلم بود و در سیاست وارد شد، و نماینده‌ی داهومی در مجمع ملی فرانسه بود (۱۹۵۱-۵۸). وقتی که داهومی از فرانسه استقلال یافت (۱۹۶۰)، اولین رئیس جمهور آن شد. اقتصاد نابسامان کشور منجر به سقوط و بعداً تبعید وی شد.

ماگادها[7] (māgādhā) یا **ماگدهه** (māgadha)، مملکت قدیم هندوستان (ح ۶۵۰-۳۲۵ قم)، در ایالت بهار حالیه‌ی هند. یکی از آخرین کرسیهایش پاتلیپوتره (پاتنای حالیه)، و بیمبیسارا (bimbisāra، ح ۵۵۰-۴۹۰ قم) بزرگترین شاهش بود. آیین بودا و آیین جین نخست در ماگادها توسعه یافت، و بودا زبان سانسکریت ماگادهائی به کار میبرد. این مملکت ح ۳۲۵ قم به دست ساندراکوتوس افتاد؛ ولی در قرن ۴م بم گوپتاها دوباره آن را به قدرت رسانیدند.

ماگایانس: ← پونتا آرناس، شهر، شیلی.

ماگدالنا[8] (māgdālenā)، اسپانیائی **ماگدالنا**، رودی به طول ح ۱°۶۰۰ کم. که در ج‌غ کولومبیا سرچشمه گرفته، در امتداد ل جاری شده، و نزدیک بارانکیا به دریای کارائیب میریزد. به توسط ر. د. باستیداس کشف شد (۱۵۰۱)، و خیمنث د کمادا آن را پویید (۱۵۳۶). به علت تندابها و بندابها کشتیرانی بر آن دشوار است.

ماگدالنی، فرهنگ، ← عصر حجر قدیم، قسمت III.

ماگدبورگ[9] (māgdeburg)، شهر (در ۱۹۷۲ جه ۲۷۳°۲۷۰)، آلمان شرقی، بر رود الب، به فاصله‌ی ۱۴۱کیلومتری ج‌غ برلین. رودبندر؛ مرکز تولید ماشین‌آلات، کاغذ، منسوجات، و قند است. در ۹۶۸ مقر اسقف اعظم شد. اسقفهای اعظم ماگدبورگ، که به عنوان امرای امپراطوری مقدس روم بر نواحی وسیعی حکومت میکردند، در ۱۱۸۸ فرمان شهریت ماگدبورگ را صادر، و آن را خودمختار و از هرگونه مالیات، بجز مال‌الاجاره، معاف کردند؛ این فرمان مورد تقلید صدها شهر قرون وسطائی آلمان، بوهم، اتریش، و لهستان قرار گرفت. ماگدبورگ رفته رفته توسعه و ترقی یافت و یکی از اعضای عمده‌ی ← اتحادیه‌ی هانسائی شد. ماگدبورگ در ۱۵۲۴ اصلاح دینی را پذیرفته یکی از مراکز مذهب لوتری شد. اسقفهای

(۱)Mâcon (۲)Macke (۳)maquis (۴)Machiavelli (۵)Makeyevka (۶)Maga (۷)Magadha (۸)Magdalena (۹)Magdeburg

اعظم ماگدبورگ، که از خاندان براندنبورگ بودند، به مذهب پروتستان گرویدند، و در نتیجه اعضای این خاندان همچنان به حکومت (غیر قانونی) خود بر ناحیه‌ی اسقفی ادامه دادند. در جنگ سی‌ساله، نیروهای امپراطوری، پس از یک محاصره‌ی طولانی (۱۶۳۰–۳۱)، ماگدبورگ را فتح، و شهر را غارت کردند، و در نتیجه‌ی آتشسوزی قسمت عمده‌ی ۴۰٬۰۰۰ جمعیت شهر از میان رفتند. پس از صلح وستفالی (۱۶۴۸) مرکز اسقف اعظم به براندنبورگ انتقال یافت، و ماگدبورگ مدتها قلعه‌ی مهم پروس، و (در ۱۸۱۶) پایتخت ایالت سابق ساکس پروس شد. در جنگ II بیش از نصف شهر ویران شد. ماگدبورگ زادگاه گریکه بوده است.

ماگدهه: ← ماگادها، مملکت قدیم هندوستان.

ماگرِی[1] (mägere:y)، جزیره‌ای (۲۸۷ کمم) در قسم نزدیک ساحل منتهای شمالی نروژ. انتهای شمالی آن دماغه‌ی شمال یا نورکاپ است.

ماگریت[2]، **رنه** (re:ne mägrit)، ۱۸۹۸–۱۹۶۷، نقاش سوررئالیست بلژیکی. با تأثر شدید از ج. د کیریکو، سبکی در نقاشی ابداع کرد که در آن نوعی رئالیسم غلط‌انداز با طعن مسخره‌آمیز در آمیخته است. در نقاشیهایش یک حالت آرامش شدید غالب است. اثر معروفش مدل سرخ (۱۹۳۵، موزه‌ی مدرن، استکهلم) است.

ماگسایسای[3]، **رامون** (rämon mägsäysäy) ۱۹۰۷–۵۷، ۳مین رئیس جمهور (۱۹۵۳–۵۷) فیلیپین. از خانواده‌ای تنگدست بود، و با تحمل سختی در دانشگاه فیلیپین تحصیل کرد. در جنگ II افسر چریکها بود، و به فنون رزمی آشنا شد. در ۱۹۴۶–۵۰ در کنگره‌ی فیلیپین خدمت کرد، و سپس به وزارت دفاع منصوب شد. در ۱۹۵۳ استعفا داد. بعداً از حزب لیبرال کنار گرفت و نامزدی خود را برای ریاست جمهوری اعلام کرد؛ رقیب خود ا. کیرینو را در انتخابات با اکثریت شکست داد و به جای او به ریاست جمهوری برگزیده شد. با کشتهٔ روابط دوستانه‌ی نزدیک داشت. در یک سانحه‌ی هوائی کشته شد.

ماگما[4] (mägmä؛ فنـ)، مواد گداخته‌ی سیال آکنده از گاز و بخار در قسمتهای درونی قشر زمین، که چون چگالی آن کمتر از سنگهای سازای آن است، به طرف سطح زمین به حرکت در میآید. ممکن است در داخل قشر زمین سرد و متبلور شود، و به صورت سنگهای آذرین در آید، یا از شکافهای قشر زمین به صورت گدازه به خارج فوران کند. ماگماها را میتوان مخلوطی از سیلیکاتهای گداخته‌ی محلول در یکدیگر در نظر گرفت که گازها و مواد فرّاری ـ بخار آب، امونیاک، اکسید کربن، انیدرید کربونیک، انیدرید سولفورو، اسید سولفیدریک، گاز کلوریدریک، و نیتروژن ـ کمابیش در آنها حل شده است. نیز ← لاکولیت.

ماگنا کارتا[5] (mägnä kärtä) [لتـ، ← فرمان بزرگ]، مهمترین سند تاریخ مشروطیت انگلستان که شاه جان لکلند، در زیر فشار بارونها، به سال ۱۲۱۵، در رانیمید آن را صادر کرد. جان و اسلاف وی، با غصب اموال مردم و تجاوز به حقوق فئودالها، نه تنها بارونها، بلکه اعیان درجه‌ی دوم و مردم شهرنشین را نیز بر ضد خود برانگیخته بودند. علاوه بر این، گروهی از ارباب کلیسا، به سرپرستی ستیون لنگتن[6] (stivən langtən؛ ف ۱۲۲۸)، حتی پس از آنکه شاه با پاپ آشتی کرده بود، به مخالفت با او بر خاستند. با آنکه طبقات پایین ـ سرفها (← سرف) و افزارمندان ـ به صورت فعال نشوریدند، و با آنکه این نهضت در زیر فرمان بارونها بود، طغیان ۱۲۱۳–۱۵ از لحاظی یک واکنش ملی به شمار میرفت. شاه که با قدرتی بیش از قدرت خود روبه‌رو شده بود، در رانیمید با بارونها به گفتگو نشست. پس از چند بار طفره رفتن، عاقبت در ۱۵ ژوئن ۱۲۱۵ بر مسوده‌ی در خواستهای بارونها صحه گذاشت، و پس از چند روز بحث، عاقبت میان طرفین سازش حاصل شد (۱۹ ژوئن). سند نهائی به صورت فرمانی که به اراده‌ی شاه صادر شده باشد عرضه شد، هر چند بارونها به زور آن را به امضای وی رسانده بودند. فرمان اصلی که به زبان لاتینی نوشته شد، نسبةً کوتاه و در بعضی از جاها مبهم است و از ۷۰ ماده ترکیب شده است که بسیاری از آنها اهمیتی زود گذر داشته است. از بعضی جهات، ماگنا کارتا یک سند ارتجاعی به شمار میرود؛ هدف آن تأمین حقوق و منافع بارونها و جلوگیری از تعدی شاه به مزایای ایشان بود. به حقوق خاندان سلطنتی ویلز در این فرمان اعتراف شده است. تعداد مواد مربوط به حمایت از رعایا و اجاره داران بسیار اندک است. ولی بارونها خواستار آن بودند که بعضی از حقوق و مزایائی را که اسلاف جان به ایشان بخشیده بود محفوظ دارند. پیشبینیهائی برای تضمین آزادی کلیسا و آزادی شهرها در وضع گمرک و عوارض شده بود، و مخصوصاً شهر لندن امتیازات خاص پیدا کرده بود. ماگنا کارتا به صورت قطعی مستلزم این امر بود که شاه قوانین حمایت از حقوق رعایا و اجتماعات را محترم شمارد، و اگر چنین نکند به قوه‌ی قهریه او را به این کار وادار خواهند کرد. آنچه از لحاظ تاریخی در این فرمان مهمترین قسمت است، جمله‌های مبهمی است که از آنها جلوگیری از تعدی شاه به رعایا استنباط میشود، و بعدها همین جمله‌ها را چنان تفسیر کردند که محکمه باید به حکم توقیف اشخاص رسیدگی کند و محاکمه با حضور هیئت منصفه صورت بگیرد. اما این تفسیرها کار محققان زمانهای بعد است، و چنین چیزی در ماگنا کارتا به صراحت بیان نشده است. ولی در اهمیت ماگنا کارتا در تکامل قانون اساسی انگلستان، با وجود آنکه بعضی از تفسیرهای قدیمی مواد پیشبینی‌شده در آن مبتنی بر تحقیق تاریخی نادرست یا استدلال غلط بوده است، نقصان و فسادی پیش نیامده است. این فرمان، به عنوان افزار عملی حکومت، در آغاز چندان با موفقیت همراه نبود. جان، به بهانه‌ی آنکه صحه‌ی فرمان را به زور از او گرفته‌اند، آن را نادیده میگرفت، و پاپ هم به او اجازه داد که از مراعات آن خود داری کند. دستگاه نامناسبی که برای وادار کردن شاه به اطاعت از فرمان فراهم آمده بود، هرگز فرصتی برای عمل پیدا نکرد، و در همان سال آتش جنگ داخلی شعله‌ور شد. پس از مرگ (۱۲۱۶) جان، بار دیگر فرمان به نام پسرش هنری III صادر شد، ولی بعضی از مواد مهمی را که ضامن آزادیهای ملی و محدودیت وضع مالیاتها بود از آن حذف کردند. در تجدید فرمان در سال پس از آن، مواد مربوط به جنگلها را از آن بیرون آوردند و در فرمان جداگانه‌ای به نام فرمان جنگل جای دادند؛ مواد عمده‌ی باقیمانده، که صورت قطعی پیدا کرد، به نام فرمان بزرگ یا فرمان آزادیها شناخته شد. در قرنهای بعد، این فرمان نماد تفوق قانون اساسی بر شاه شد، و مخالفان قدرت استبدادی شاه تفسیرهای متعددی مبتنی بر دموکراسی از آن کردند. و این کار در انقلاب پیرایشگر قرن ۱۷ م در کارهای مدافعان حکومت پارلمانی همچون سر ادوارد کوک به اوج خود رسید. از جمله‌ی تفسیرها آن بود که فرمان وضع مالیات را بدون وجود نمایندگان مردم و محاکمه در غیاب هیئت منصفه را ممنوع ساخته و حتی به مجلس عوام (که در ۱۲۱۵ وجود نداشت) قدرت فراوان بخشیده است. این افکار تا قرن ۱۹م باقی بود، ولی در این قرن بعضی از محققان اظهار عقیده کردند که ماگنا کارتا سندی کاملاً ارتجاعی و غیر مترقی است، و تنها از حقوق فئودالها دفاع کرده است. اکنون اعتقاد عمومی آن است که ماگنا کارتا به صورت قطعی این اصل را مسلم داشته است که شاه نباید قدرت مطلقه داشته باشد. اهمیت واقعی ماگنا کارتا در تفسیرهائی است که نسلهای متوالی از این اصل کرده‌اند. این منشور بالامکان ضامن آزادیهائی بود که پس از ۱۲۱۵ مردم انگلستان به دست آوردند. چهار نسخه از فرمان اصلی اکنون موجود است.

ماگنا گرایکیا: ← یونان بزرگ.

ماگنالیوم (mägnäliom) آلیاژ: ← منیزیوم.

ماگنسیا[7] (mägnesiä)، در شهر قدیم لیدیا، فعلاً در غ ترکیه. **ماگنسیای واقع بر مئاندر** (یش ازمیر) بعدها مهاجرنشین یونانی شد و خشیارشای I آن را به تمیستوکلس واگذاشت. **ماگنسیای واقع بر سیپولوم** یا **مغنیسه** (maqnisa) یا **منسه** (manessa)، از شهرهای لیدیا، بر کنار رود هرموس و بر دامنه‌ی کوه سیپولوم، ل‌ش ازمیر، بود. شکست آنتیوخوس III از رومیان در آنجا واقع شد (۱۹۰ ق‌م). در ۷۹۲ هق به دست بایزید I افتاد. در زمان مراد II و مراد III رونق گرفت.

ماگنوس[8] I (magnus-)، ملقب به **نیکو**، ۱۰۲۴–۴۷، پادشاه نروژ (۱۰۳۵–۴۷) و دانمارک (۱۰۴۲–۴۷)، پسر **اولاف II**. وی توانست وحدت دانمارک ـ نروژ را، پس از مرگ (۱۰۴۲) هارثکنوت تحقق بخشد؛ ولی مرگ زودرس او

(۱)Mageroy (۲)Magritte (۳)Magsaysay (۴)magma (۵)Magna Carta; Magna Charta (۶)Langton
(۷)Magnesia (۸)Magnus

این وحدت را به مخاطره انداخت. ماگنوس سیاست صلح‌جویانه‌ی پدرش را تعقیب کرد، و ندعا را شکست داد (۱۰۴۳). پس از ۱۰۴۶ نا- چار شد عمو و جانشین خود، هارولد III را در سلطنت شرکت دهد.

ماگنوس[1] VI (-māgnus)، ملقب به **قانونگذار**، ۱۲۳۸–۸۰، پادشاه (۱۲۶۳–۸۰) نروژ، پسر هاکون IV. مردی صلح‌طلب بود. و با واگذاری هبریدین و جزیره‌ی من به جنگ با اسکاتلند پایان داد (۱۲۶۶). در قوانین تجدید نظر کلی کرد (۱۲۷۴)، سلطنت را موروثی کرد، اختیار قانونگذاری را به شاه انتقال داد؛ تجارت را رونق داد، و شهرهای آزاد به وجود آورد (۱۲۷۶). در ۱۲۷۷ با کلیسا کنکوردائی منعقد کرد.

ماگنوس، اثر: ← ماگنوس، هاینریش گوستاو.

ماگنوس[1]، هاینریش گوستاو (hāynriš gustāv māgnus)، ۱۸۰۲–۷۰، شیمیدان، فیزیکدان، و مربی آلمانی؛ متولد برلین. در ۱۸۳۴ استاد فیزیک و علوم الاهی دانشگاه برلین شد. ماگنوس که معلم بسیار برجسته و محبوبی بود در دانش زمان خودش تأثیر فراوان داشت. دامنه‌ی تحقیقات علمی او بسیار گسترده بود؛ وی نخستین کسی است که یک ترکیب پلاتینوـامونیوم (نمک سبز ماگنوس) و چند اسید و نمکهای آنها را تهیه کرد. از مطالعاتش در پرتابه‌ها نظریه‌ی "اثر ماگنوس" پدید آمد، که به نیروی جانبی وارد بر استوانه‌های دوار در جریان هوا مربوط است. تحقیقات و بررسی- های دیگرش شامل مطالعات در گرمابرق، الکترولیز، و فشار بخار است.

ماگنوس VII اریکسن[2] (māgnus- erikson)، ۱۳۱۶–۷۴، پادشاه نروژ (۱۳۱۹–۴۳) و سوئد (۱۳۱۹–۶۵)، نوه‌ی هاکون V نروژ. به جانشینی پدر بزرگ خود، شاه نروژ شد، و در همان حال از طرف اشراف سوئد به جانشینی عموی تبعید- شده‌ی خود، شاه بیربر[3] II (-birger؛ ۱۲۸۰–۱۳۲۱)، به سلطنت سوئد برگزیده شد. چون در سوئد تعلیم و تربیت یافته بود، از امور نروژ غفلت ورزید، و بزودی محبوبیت خود را در نروژ از دست داد. مخالفان وی در نروژ وی را وا داشتند که از پادشاهی نروژ به نفع پسرش هاکون VI کناره‌گیری کند، ولی تا ۱۳۵۵ که پسرش به سن بلوغ رسید، اسماً نایب‌السلطنه‌ی نروژ بود. در ۱۳۴۳ والدمار IV دانمارک او را مجبور کرد که ایالاتی را که از دانمارک تصاحب کرده بود به دانمارک باز گرداند. در ۱۳۵۶، پسر دیگر ماگنوس، اریک، بر پدر شوریدند، و قسمت عمده‌ی سوئد را به دست آورد، اما ماگنوس پس از مرگ (۱۳۵۹) اریک دگر- بار کنترول را در دست گرفت. در ۱۳۶۳ ماگ- نوس و هاکون اتحادی با والدمار IV دانمارک، برضد ← اتحادیه‌ی هانسائی تشکیل دادند؛ هاکون با مارگریتا، دختر والدمار، ازدواج کرد. سوئدیها از این اتحاد خشنود نبودند، و در ۱۳۶۳ ماگنوس و هاکون را برکنار کردند، و آلبرت مکلنبورگ را به سلطنت بر گزیدند. ماگنوس سالهای ۱۳۶۵–۷۱ را در زندان گذراند، و سالهای آخر عمر را در نروژ به سر برد.

ماگنوس قانونگذار: ← ماگنوس VI.

ماگنولیا[4] (māgnoliā؛ لتیـ)، درخت یا درخت- چه‌ی زیبای پیوسته‌سبز یا برگریز، از نوع ماگنولیا (*Magnolia*)، که اصلش از امریکای شمالی و مرکزی و آسیا است. ماگنولیای جنوبی (*M. grandiflora*) دارای گلهای بسیار بزرگ سفید است. ماگنولیای سوسنی (*M. purpurea* یا *M. liliflora*) گلهای قرمز دارد و در بهار گل میدهد. درخت خیار (*M. acuminata*) از اقسام دیگر آن است.

ماگنیتاگورسک[5] (māgnitāgorsk)، شهر (در ۱۹۷۳ حه ۳۷۹٬۰۰۰)، جمشس، بر رود اورال. توسعه‌ی آن در ۱۹۲۹ آغاز، و بسرعت به مرکز عمده‌ی فلزگری تجشس تبدیل شد. صنایع آن بر اساس استفاده‌ی از مانیتیت سرشار کوه ماگنیتایا (که شهر بر آن بنا شده)، معادن آهن اورال، و زغال سنگ قراگاندا و حوضه‌ی کوزنتسک توسعه یافته است.

ماگوس: ← مجوس.

ماگونتیاکوم، نام باستانی ماینتس، آلمان.

ماگیستر اکویتوم: ← دیکتاتور.

ماگیلیوف[6] (māgiliof)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۲۰۲٬۰۰۰)، ش روسیه‌ی سفید، بندری برکرانه‌ی رود دنیپر، و از مراکز صنعتی و حمل و نقل است. در سابق قسمتی از مهیندوکنشین لیتوانی بود (در ۱۵۹۶ با لهستان یکی شد) و در اولین تجزیه‌ی لهستان (۱۷۷۲) به روسیه انتقال یافت.

مال (māl)، لفظی که ریاضیون اسلامی قدیم به قوه‌ی دوم مجهول مسائل جبری اطلاق میکردند. مثلاً معادله‌ای را که امروز به صورت $x^2+bx=a$ مینویسیم، به عبارت "اموال و جذور تعدل عددا" (خوارزمی؛ مالهائی و جذر- ها معادل عددی است) یا "مال و جذر یعدل عددا" (خیام؛ مال و جذر معادل عددی است) بیان میشد. البته استعمال „ضلع" و شیٔ هم به جای جذر معمول بوده است. قوه‌ی سوم مجهول (x^3) کعب، قوه‌ی چهارم (x^4) مال مال، قوه‌ی پنجم (x^5) مال کعب، و قوه‌ی ششم (x^6) کعب کعب خوانده میشد.

مال[7]، امیل (emil māl)، ۱۸۶۲–۱۹۵۴، مورخ هنری فرانسوی. در ۱۹۱۲ استاد کرسی تاریخ هنر در سوربون شد. از ۱۹۲۵ مدیریت آکادمی فرانسه در رم را به عهده داشت، و در ردیف اول مورخین هنر قرون وسطائی فرانسوی قرار گرفت. در ۱۹۱۸ عضو آکادمی کتیبه‌ها، و در ۱۹۲۷ عضو آکادمی فرانسه شد. از آثارش می- توان هنر مذهبی قرن ۱۳م در فرانسه (۱۹۱۳)، و هنر مذهبی قرون ۱۲م تا ۱۸م (۱۹۴۵) را نام برد.

مالابار[8]، ساحل (mālābār)، نام پهنه‌ی ساحلی ایالات میسور و کرالا، هند، واقع میان دریای عربستان و گاتهای غربی. این ناحیه دارای خاکی حاصلخیز و بارانهای سنگین (سالانه ح ۲۰۰–۳۰۰ سم)، و محصولات آن دانه‌های غذائی، نارگیل، کائوچو، و ادویه است. از جنگلهای کوهستانی آن آبنوس و چوبهای دیگر به دست میآید.

مالاپارته[9] (mālāpārte)، نام مستعار **کورتسیو سوکرت[10]** (kurtsio sukert)، ۱۸۹۸–۱۹۵۷، روزنامه‌نگار و داستاننویس ایتالیائی. پس از خدمت در جبهه I و دو سال در خدمات دیپلوما- تیک، به نویسندگی پرداخت. نخست از فاشیسم دفاع میکرد، ولی بعداً آن را مورد انتقاد قرار داد. ۵ سال در تبعید گذراند. آثارش–نامنظم، گلچین، و اغلب هرزه‌گوئی–شامل دو مجموعه از داستانهای کوتاه زن شبیه من (۱۹۴۰) و کاپوت (۱۹۴۴)، و نمایشنامه‌ی کاپیتال (اجرا، ۱۹۴۹) میباشد.

مالاتستا[11] (mālātestā)، خاندان ایتالیائی که مدت ح ۳ قرن بر ریمینی و شهرهای مجاور آن فرمانروائی کردند. **مالاتستا دا وروکیو** (dā- verukkio؛ ۱۲۱۲–۱۳۱۲)، از رهبران مقتدر گوئلفها بود، و در ۱۲۳۹ پودستای (شهردار) ریمینی شد. نوه‌ی قوزی او با **فرانچسکا دا ریمینی** وصلت کرد. پس از ۱۲۹۵ فرمانروائی خاندان مالاتستا بر ریمینی کاملاً مستحکم شد، اما منصب پاپی ح ۱۰۰ سال بعد (۱۳۹۲) به آنان واگذار شد. شاخه‌های خاندان به فرمانروائی **پزارو، چزنا[12]، و فانو[13]** (fāno) رسیدند. در قرون ۱۴م و ۱۵م چند تن از اعضای خاندان از کوندوتیره‌های مشهور در خدمت ایالتهای مختلف ایتالیا بودند. معروفترین اینها **سیجیز- موندو پاندولفو مالاتستا** (sijizmondo pāndolfo؛ ۱۴۱۷–۶۸)، حامی هنر و ادب و جنگجوی کاملعیاری بود؛ بر ضد پاپ جنگید، تکفیر شد (۱۴۶۰)، و تمام املاک و متصرفات خود، جز ریمینی، را از دست داد. برادر سیجیز- موندو، **نوولو** (novello)، خاوند چزنا، کتابخانه‌ی زیبای مالاتستا را در آنجا ساخت. پس از انقراض سزار بورژیا، خاندان مالاتستا دوباره رونقی یافت، اما در ۱۵۰۳ ریمینی را به ونیز فروخت.

مالاتستا، سیجیزموندو پاندولفو: ← مالاتستا، خاندان.

مالاتستا دا وروکیو: ← مالاتستا، خاندان.

مالاتستا، نوولو: ← مالاتستا، خاندان.

مالاخوف[14] (mālāxof)، تپه‌ای در ش سواستو- پول، اوکرائین، ج کریمه. در جنگ کریمه از مراکز عمده‌ی دفاعی بود و فرانسویها، پس از محاصره‌ی طولانی، آن را اشغال کردند (۱۸۵۵). در جبه II به تصرف آلمانها در آمد (زوبه‌ی ۱۹۴۲).

مالادتا[15]، کوههای (māladetā)، اسپانیائی **مونتس مالدیتوس[16]** (montes mālditos)، گرانیکوه کوههای مرکزی پیرنه، ل‌ش اسپانیا، نزدیک مرز فرانسه. بلندترین قله‌ی پیرنه، به

(۱)Magnus (۲)Magnus VII Ericsson (۳)Birger (۴)magnolia (۵)Magnitogorsk (۶)Mogilev
(۷)Mâle (۸)Malabar (۹)Malaparte (۱۰)Suckert (۱۱)Malatesta (۱۲)Cesena (۱۳)Fano
(۱۴)Malakhov (۱۵)Maladetta (۱۶)Montes Malditos

نام ← پیکو د آنتو، در آن است.

مالارمه[1]، **ستفان** (stefān mālārme)، ۱۸۴۲–۹۸، شاعر فرانسوی؛ مه پاریس. وی عقیده داشت که مضمون شعر باید بیان‌کننده‌ی یک جهان متعالی، و بیشتر با موسیقی، خصوصاً موسیقی واگنری، پیوستگی داشته باشد. مالارمه به عروض و قافیه توجهی نداشت، و بیشتر به صورت معما و لغز شعر میسرود. گرچه سبک او قبول عامه نیافت (و حتی زندگی ساده‌اش از راه تدریس انگلیسی میگذشت)، شهرت وی بیشتر به جهت رهبری مکتب نوینی برای سمبولیست‌های جوان اواسط دهه‌ی ۱۸۸۰ است که هفته‌ای یک بار به گرد او جمع میشدند. تأثیر او در کلیه‌ی آثار نویسندگان جدید فرانسه محسوس است.

مالاریا[2] (mālāriā؛ فنس)، بیماری عفونی تبدار ناشی از ورود بعضی اقسام آغازیان انگلی از نوع پلاسمودیوم (plāsmodium) در بدن و خون، که توسط پشه‌های آنوفل منتقل میشود. انواع انسانی مالاریا عبارت است از سه‌یک (seyek) یا غب (qebb) و ربع (reb'). غب شامل دو نوع غب ردی (radi) و غب جید (jayyed) است، و نوبه‌های آن هر ۴۸ ساعت یک بار تکرار میشود. نوبه‌های ربع هر ۷۲ ساعت یک بار تکرار میشود. هر نوبه، که با لرز شروع میشود، مصادف است با منفجر شدن گویچه‌های سرخ پرانگل و پراکنده شدن انگل‌های درون آن در خون. وسیله‌ی درمان مالاریا کینین و آنتبرین است. برای برانداختن مالاریا باید باطلاقها را خشکانید. پشه‌ها را با سمپاشی از بین برد، و مبتلایان را زود و به طور کامل درمان کرد.

مالاسپینا، آتشفشان: ← کانلائون.

مالاسپینا[3] (mālāspinā)، یخچالی در ج‌ش آلاسکا، بر خلیج آلاسکا. این یخچال پهنه‌ای به وسعت ح ۳٬۸۸۰ کمه را میپوشاند. در ۱۷۹۱ یک دریانورد ایتالیائی آن را کشف کرد، و سپس به نام او خوانده شد.

مال‌اسد (māl.asad)، دهستان (جه ۳٬۷۹۰ سث ۱۳۴۵ هش)، ج بخش چقلوندی، شهرستان خرم‌آباد. کوهستانی است. هوای آن در نقاط کوهستانی سردسیر و در دیگر نقاط معتدل است.

مالاکا، شهر: ← مالاگا، مملکت.

مالاکا[4] (mālākā)، مملکت (۱٬۶۵۷ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۵۳٬۷۲۲)، عضو فدراسیون مالایا. مالاکا در ۱۹۵۷ عضو فدراسیون شد، و توسط فرمانداری که با نظر دولت فدرال تعیین میشود اداره میگردد. مرکز اداری آن شهر **مالاکا** (در ۱۹۷۱ جه ۸۶٬۳۵۷) است. سابقاً مستعمره‌ی انگلستان بود که در ۱۸۲۴ آن را از طریق معاوضه‌ی با بعضی از متصرفات خود در سوماترای غربی از هلندیها خریده بود. ح ۴۹٪ از مردم آن بومی، ۴۱٫۵٪ چینی، و ح ۸٪ هندی هستند. محصول کشاورزی عمده‌ی آن بادی (برنج) است، و تولید کائوچوی آن نیز اهمیت دارد که بیشتر آن به دست چینیان است. در شهرهای آن مساجد و در روستاها معابد چینی وجود دارد.

مالاکا[5]، **تنگه‌ی** (mālākā)، تنگه‌ای بین ج شبه جزیره‌ی مالی و جزیره‌ی سوماترا، که قهه را با دریای چین جنوبی مرتبط میسازد. طولش ح ۸۰۰ کم و عرضش که در ج ۵۵ کم است در ل به ح ۵۰۰ کم میرسد. در ممرض کشنده‌های قهه است و گل فراوان در آن مینشیند که مخصوصاً در کرانه‌های شرقی سوماترا جنگلهای باتلاقی وسیع از آن فراهم آمده است. صحنه‌ی آمد و شدهای تاریخی از نخستین استعمارگران هندی و بازرگانان عرب و مسلمان تا استعمارگران و بازرگانان پرتغالی و هلندی و انگلیسی بوده است. در قرن ۲۰م این تنگه گذرگاه چینیانی بوده است که برای تجارت و سکونت به کرانه‌های سوماترا و مالایسیا سفر کرده‌اند. هنوز هم یکی از بزرگترین گذرگاههای کشتیها و تقریباً یک "کانال سوئز" طبیعی است.

مالاکیت[6] (mālākit؛ فنس)، به عربی **دهنج** (dahnaj) و به فارسی **دهنه** (dahna) یا **دهانه** (dahāna) یا **مرمر سبز**، کانی سبزرنگ مس که از کربونات مس $Cu_2(CO_3)(OH)_2$ تشکیل یافته است. مالاکیت به صورت متبلور یا بیشکل یافت میشود؛ یکی از کانیهای مهم مس است، به عنوان سنگ قیمتی بدلی در تزیین به کار میرود، و اساس رنگیزه‌های سبز است. کیفاشی طرز استخراج مرغوبترین مس را از مالاکیت توضیح میدهد. در قدیم بهترین معادن مالاکیت در مصر، کرمان، و خراسان یافت میشد. معادن مهم آن امروزه در کشمت، کوبا، شیلی، روسیه، رودزیا، و استرالیا است. اغلب با دیگر کانه‌ها، خصوصاً آزوریت، همراه است.

مالاگا[7] (mālāgā)، در مآخذ اسلامی **مالقه** (mālaqa)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۳۷۴٬۴۵۲)، مرکز ایالت مالاگا، ج اسپانیا، در اندلس؛ بندر مدیترانه و تفرجگاه زمستانی. صادراتش شراب شیرین مالاگا، میوه، ماهی، و روغن زیتون است. فنیقیها آن را تأسیس کردند (قرن ۱۲م ق‌م). به دست کارتازیها، رومیها، ویزیگوتها، و سپس در ۷۱۱ به دست اعراب افتاد که آن را بندر عمده‌ی مملکت اسلامی غرناطه کردند. در ۱۴۹۲ به دست فردیناند V (کاستیل) و ایزابل I (کاستیل) افتاد. کلیسای جامع آن از قرن ۱۶م است. خرابه‌های قصر عربی، و قلعه‌ی باشکوه آن چشمگیر است. زادگاه پ. پیکاسو است.

مالاگاسی، جمهوری: ← ماداگاسکار.

مالالاس، یوآنس: ← مزدك، قسمت I.

مال امیر (māle, māl amir)، ولایت و شهر باستانی در ناحیه‌ی لرستان (فعلاً در فرمانداری کل بختیاری و چهارمحال)، بر ساحل چپ مسیر علیای رود کارون. یکی از نواحی آباد و مراکز تمدن روزگار باستان به شمار میرفته است. نوشته‌های مورخینی (مانند بلاذری) که نام شهر ایذج را بارها در فتوحات اسلامی آورده‌اند، حاکی از این است که این شهر در دوره‌ی ساسانیان وجود داشته و در قرون نخستین اسلام نیز شهری آباد و بزرگ بوده است. در دوره‌ی خلفای عباسی ایذج (ایذه) خوانده میشد. ظاهراً نام مال امیر، به جای ایذج، اول‌بار در دوره‌ی مغول به کار رفته است، و نخستین‌بار ابن بطوطه، در نیمه‌ی اول قرن ۸م هق، آن را به صورت مال امیر در کتاب خود آورده است. شهر ایذج در دوره‌ی عباسیان کرسی ولایت بود، و ایذج الاهواز خوانده میشد تا با محلی دیگر به همین نام یا اسمی مشابه در نزدیکی سمرقند مشتبه نشود.

در حمله‌ی (۱۷ هق) اعراب به خوزستان، فاتحان با امیر ایذج از در دوستی در آمدند و او را به امیری ناحیه باقی گذاشتند؛ ولی در ۲۹ هق حاکم بصره، عبدالله ابن عامر، بر اثر طغیانی که در خوزستان رخ داد، به آنجا لشکر کشید و به ایذه در آمد. در زمان اتابکان لر بزرگ ایذج به منتهای رونق خود رسید و پایتخت این سلسله شد. به گفته‌ی ابن بطوطه، در زمان اتابکان ۴۴ مدرسه در آن دایر بوده است. سلاطین آل بویه و اتابکان در ایذج سکه ضرب کرده‌اند. مقدسی در قرن ۴م هق آن را بهترین شهر خوزستان دانسته است. از دوره‌ی متأخر ایذج اطلاعی در دست نیست، و ظاهراً پس از سقوط اتابکان لر بزرگ شهر رو به ویرانی نهاده است. خرابه‌های آن اکنون به صورت تلی به ارتفاع ح ۱۵ متر، و با شکل نامنظم وجود دارد که تلهای کوچکتری به آن متصل است.

جغرافیانویسان عرب از یک پل سنگی مشهور در ایذج نام برده و آن را از عجایب جهان شمرده‌اند. وزیر رکن‌الدوله‌ی دیلمی در قرن ۴م هق پس از ۲ سال تلاش آن را تعمیر کرد. آثار جاده‌های سنگفرش‌شده در ایذه به چشم می‌خورد که آنها را به اتابکان لر بزرگ نسبت می‌دهند، ولی ظاهراً این راهها به زمانهای قدیمتری مربوط است. شهر کنونی ایذه، در محل ویرانه‌های مال امیر، تا چندی پیش دهکده‌ای بیش نبود که از چند خانه‌ی گلی و کپرهای پوشالی تشکیل یافته، و مرکز قشلاق خوانین بختیاری محسوب میشد. نیز ← مال امیر، آثار تاریخی.

مال امیر، آثار تاریخی، ویرانه‌های شهر باستانی ایذج (مال امیر) که آثار متعددی در بر دارد بدین قرار: (۱) ویرانه‌های شهر ایذه یا ایذج از دورانهای ساسانی و اسلامی؛ (۲) نقوش برجسته و کتیبه‌های متعددی در کوهستان لش و غار سلمان، یا به روایتی سلیمان، واقع در کوههای چغ و بر تخته‌سنگی نزدیک امامزاده شهسوار، که کلاً از دوره‌ی عیلامیها و مربوط به قرون ۱۲م و ۱۱م ق‌م است؛ (۳) در جانب لش، نزدیک قلعه‌ی کژدم، حجاریی از دوره‌ی ساسانی؛ (۴) گورستان عهد اشکانی در محل موسوم به شمی (šami)، که مجسمه‌های مفرغی عهد اشکانی، در ۱۳۱۴هش، ضمن اقدامات عمرانی آنجا کشف شد. در این محل کاوشهای دیگری نیز به وسیله‌ی باستانشناسان به عمل آمده است.

مالان، رشته کوه: ← مکران.

---

(۱)Mallarmé (۲)malaria (۳)Malaspina (۴)Malacca (۵)Malacca (Strait of) (۶)malachite (۷)Málaga

مالان[1]، **دانیل فرانسوا** (dāniel frānsuā mā lān)، انکا **ملن** (malan)، ۱۸۷۴–۱۹۵۹، نخست‌وزیر (۱۹۴۸–۵۴) و رهبر حزب ملیون اتحادیه‌ی جمهوری افریقای جنوبی. از طرفداران سرسخت سیاست آپارتهید و تفوق سفیدپوستان بود. اساس قوانین تبعیض نژادی که بعداً در دولتهای ی. گ. سترایدوم و ه. ف. فروورد به تصویب رسید در دوره‌ی او پایه‌گذاری شد.

مالاوی[2] (mālāvi)، کشور جمهوری (۱۱۸٬۴۸۴ کمه؛ در ۱۹۷۵ جه تخمیناً ۵٬۰۴۴٬۰۰۰)، ج‌ش افریقا، سابقاً نیاسالند، که اکنون عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا است. قسمت عمده‌ی مالاوی نوار باریکی است از خشکی، به پهنای ۸۰ تا ۱۶۰ کمه، در کنار دریاچه‌ی نیاسا. این قسمت از غ به زامبیا و از ل به تانزانیا محدود است. بقیه‌ی خاک مالاوی، که در جنوب دریاچه‌ی نیاسا واقع است، از سه طرف به موزامبیک محدود است. پایتخت آن (از ۱۹۶۶) ⇐ لیلونگوه، و شهر عمده‌ی آن ⇐ بلنتایر است.

سکنه‌ی مالاوی تقریباً همگی از نژاد بانتو هستند، و فقط ح ۲۵٬۰۰۰ نفر آسیائی و اروپائی و غیره در میان آنها هستند. همیشه یک ثلث جمعیت مالاوی در خارج کشور، در رودزیا و افریقای جنوبی کار میکنند.

قبل از ورود اروپائیان در نیمه‌ی آخر قرن ۱۹م، مالاوی (نیاسالند) پایگاه مهمی برای تجار برده‌فروش عرب بود. یکی از هدفهای دخالت بریتانیا در این سرزمین از میان بردن تجارت برده بود. اولین اروپائی که پویش پردامنه‌ای در این سرزمین صورت داد د. لیوینگستن بود که گزارشهایش در دو دهه‌ی ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ در استقرار پایگاهی برای یک دسته از مبلغان مسیحی در دهه‌ی ۱۸۷۰ بسیار مؤثر واقع شد.

در بین جج I و جج II چند کمیسیون بریتانیائی این امکان را در نظر گرفتند که بتوان به رودزیای شمالی، رودزیای جنوبی، و نیاسالند رسید. این امکان وقتی تحقق یافت که فدراسیون رودزیا و نیاسالند به وجود آمد (۱۹۵۳).

اغلب افریقائیها در نیاسالند با تشکیل فدراسیون مخالف بودند. اینان میل نداشتند که با سفیدپوستان غالب در رودزیا در آمیزند، و در پی آن بودند که استقلال کامل بیابند.

وقتی که ⇐ ه. ک. باندا، پس از ۴۰ سال غیبت، به نیاسالند بازگشت مقدمات این استقلال فراهم شد. دکتر باندا که تحصیلات پزشکی خود را در کشمت به پایان رسانیده بود، و در لندن کار میکرد، پیوسته با موطن خود در تماس بود. وی رهبری مبارزه‌ای را به عهده گرفت که منجر به جدائی نیاسالند از فدراسیون شد (۳۱ دسامبر ۱۹۶۳)؛ تحت رهبری او نیاسالند، که مالاوی نام یافت، استقلال کامل به دست آورد (۶ ژوییه‌ی ۱۹۶۴)، در اول دسامبر ۱۹۶۴ به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد، و در ۱۹۶۶ یک کشور جمهوری، و دکتر باندا رئیس جمهور آن شد. در مارس ۱۹۶۷ مالاوی با افریقای جنوبی روابط سیاسی برقرار کرد. در ۱۹۷۰ دکتر باندا رئیس جمهور دائمی اعلام شد.

اقتصاد مالاوی اساساً بر کشاورزی متکی است، و درآمد عمده‌ی آن از صادرات زرت، توتون، چای، و بادام زمینی به دست میآید.

مالاوی، دریاچه‌ی: ← نیاسا، دریاچه‌ی.

مالایا[3] (mālāyā)، فدراسیون سابق (۱۳۱٬۲۸۶ کمه)، اکنون یکی از اعضای فدراسیون مالایسیا؛ در قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی مالی؛ مرکزش کوالا لومپور. از ل به تایلند، از ش به دریای چین جنوبی، از ج به سنگاپور، و از غ به تنگه‌ی مالاکا محدود است. در رأس مناطق فراورنده‌ی کائوچو و قلع در جهان قرار دارد. ح نیمی از ساکنین آن را مالهها، و بیش از ثلث آن را چینیها تشکیل میدهند. مذهب رسمی اسلام است. مالایا مشتمل بر ماندگاه‌های سابق پنانگ و مالاکا، و ۹ تحت الحمایه‌ی سابق بریتانیا است. در ۱۸۶۷ پنانگ، سنگاپور، مالاکا، که به وسیله‌ی شرکت هند شرقی بریتانیا در ماندگاههای تنگه‌ها تشکیل شده بود، یک مستعمره‌ی فرمانگزار شد. در ۱۸۹۵ پراک، سلنگور، نگری سمبیلان، و پهانگ فدراسیون مالایا را تشکیل دادند. در ۱۹۰۹ کدا، کلانتان، پرلیس، و ترنگانو را سیام به بریتانیا واگذار کرد. جوهور به این ممالک پیوست تا ممالک مالایای خارج از فدراسیون را تشکیل دهند. در ۱۹۴۶ بریتانیا اتحادیه‌ای از مالایا تشکیل داد که شامل همه‌ی ممالک عضو مالایا، جز سنگاپور، بود. در ۱۹۴۸ جنگی میان چریکهای مالایائی و سپاهیان بریتانیا در گرفت. اتحادیه دگربار به صورت فدراسیون مالایا تشکیل شد، که در ۱۹۵۷ به عنوان یک کشور مستقل در جرگه‌ی ممالک مشترک المنافع بریتانیا در آمد، و به عضویت سازمان ملل پذیرفته شد. در ۱۹۶۳ فدراسیون مالایا واحد سیاسی اصلی فدراسیون مالایسیا شد.

مالایا، شبه جزیره‌ی، آسیا: ← مالی، شبه جزیره‌ی.

مالایالم (mālāyālam)، از ← زبانهای دراویدی ج هندوستان. ← زبان، جدول.

ما لا یستحیل بالانعکاس: ← قلب منوی.

مالایسیا[4] (mālāysiā) یا **فدراسیون مالایسیا** (۳۳۲٬۶۳۳ کمه؛ در ۱۹۷۷ جه تخمیناً ۱۲٬۶۰۰٬۰۰۰)، فدراسیون مستقلی در ج‌ش آسیا، عضو ممالک مشترک المنافع بریتانیا. از دو بخش، به فاصله‌ی ح ۶۴۰ کم از یکدیگر، تشکیل یافته است که دریای چین جنوبی آنها را از هم جدا میکند: (۱) **مالایسیای غربی** (۱۳۱٬۳۱۳ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۸٬۷۹۱٬۶۹۰)، در ← شبه جزیره‌ی مالی، که شامل گروه ممالکی است که از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۳ فدراسیون مالایا را تشکیل میدادند (پراک، پرلیس، پهانگ، ترنگانو، جوهور، سلنگور، کدا، کلانتان، نگری سمبیلان و دو ماندگاه مستعمراتی بریتانیائی پنانگ و مالاکا)؛ (۲) **مالایسیای شرقی** (۲۰۱٬۳۲۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۱٬۶۳۲٬۶۳۵) مشتمل بر سراواک و بورنئوی شمالی (اکنون ساباه[5]) بر ساحل شمالی جزیره‌ی بورنئو است. کرسی مالایسیا کوالا لومپور است.

زبان مالزیائی زبان ملی است که در ۱۹۶۷ زبان رسمی شده است، و تا قبل از آن زبان انگلیسی نیز زبان رسمی بود. زبانهای چینی، عربی، هندوستانی، و بسیاری از زبانها و لهجه‌های دیگر نیز متداول است. دین رسمی اسلام است، و بیش از نیمی از مردم مالایسیای غربی مسلمانند؛ ولی قانون اساسی مملکت دین و هر گونه تبلیغات دینی را آزاد گذاشته است. پول رسمی دلار مالایسیائی (در اوت ۱۹۷۷ تقریباً معادل ۳۰ ریال) است. بومیان مالایسیای شرقی هنوز عمدتاً پیرو آنیمیسم هستند، گرچه بسیاری از آنها مسیحی شده‌اند.

I — جغرافیای طبیعی. ۴/۵ مالایسیای غربی پوشیده از جنگل و مرداب است. نواحی شمالی آن کوهستانی است و با شیب تندی به دشتهای ساحلی منتهی میشود. مرتفعترین قلل آن، گونونگ تاهان[6] (۲٬۱۹۰ متر) وگونونگ کوربو[7] (۲٬۱۸۳ متر) در ل پهنه‌ی مرکزی واقعند. دشت ساحلی غربی، که پوشیده از درختان پیوسته‌سبز مانگرو است، قسمت عمده‌ی سکنه و دریابندرهای اصلی را شامل است. دشت ساحلی شرقی دارای شیب ملایمی است ولی عمدتاً جنگلی و کم‌سکنه است.

سراواک شامل یک دشت ساحلی آبرفتی و مردابی است که به وسیله‌ی رشته‌کوههائی قطع شده، و درونبوم آن کوهستانی است. جنگلهای بارانزا قسمت عمده‌ی این ناحیه را پوشانیده، و بسیاری رودهای قابل کشتیرانی در آن جاری است.

سابا به وسیله‌ی یک رشته‌کوه، که از ساحل غربی، در امتداد ل–ج ممتد است، به دو قسمت میشود. مرتفعترین قله در این ناحیه کینابالو (۴٬۱۰۰ متر) است. قسمت عمده‌ی درونی این ناحیه از جنگلهای استوائی پوشیده، در حالی که پهنه‌ی ساحلی غربی شامل دشتهای آبرفتی و تولیدکننده‌ی کائوچو و برنج است. رودهای فراوان در بخش شرقی این ناحیه جاری است که اغلب تنها وسایل ارتباط هستند.

اقلیم مالایسیای غربی استوائی، با دمای زیاد ولی یکنواخت (°۲۳ تا °۳۰,۵ صدبخشی در سراسر سال)، رطوبت بسیار زیاد، و ریزش باران فراوان (۲۵۰ سم در سال) مشخص است. اقلیم مالایسیای شرقی، برای پهنه‌ای که مجاور استوا است، بالنسبه سرد است.

II — گیا و زیا. درختهای کافور، تک، و انواع نخل به حد وافر میروید. زیای آن شامل فیل، کرگدن، تاپیر، سلادانگ (بیزون مالایائی)، گوزن، خوکهای وحشی، ببر، پلنگ، گربه‌های جنگلی، میمون، مار، سوسمار، و غیره است. سلادانگ آن بزرگترین نره گاو وحشی در جهان به شمار میرود. انواع بیشمار حشرات، خاصه پروانه‌ها، و ح ۵۷۵ نوع پرنده در این سرزمین یافت میشود.

III — گروههای نژادی. سکنه‌ی مالایسیای غربی از ۳ گروه نژادی اصلی–مالهها، چینی،

(۱)Malan (۲)Malawi (۳)Malaya (۴)Malaysia (۵)Sabah (۶)Gunong Tahan (۷)Gunong Korbu

و هندی‌ـتشکیل یافته است. قبایل بومی ح نیمی از سکنه‌ی سراواک را تشکیل میدهند.

IV ـ تاریخ. اجداد مالهها ح 2000 ق‌م از چین جنوبی به شبه جزیره‌ی مالی آمده در آنجا ماندگار شدند. امپراطوری مقتدر سری ویجایه ح 600 ب‌م به وجود آمد که مرکز آن پالمبانگ در سوماترای جنوبی بود، و تدریجاً بر هر دو ساحل تنگه‌ی مالاکا تسلط یافت. ولی در قرن ۱۱م سری ویجایه در مقابل حملات یک امپراطوری جدید در جاوه سقوط کرد. ح 1400 یک فرمانروای فراری از توماسیک (اکنون سنگاپور) امیرنشینی در مالاکا، که بندری بر تنگه‌ی مالاکا به فاصله‌ی 160کیلومتری ل سنگاپور بود، تأسیس کرد. از همین امیرنشین مبلغین مسلمان هندی و عرب دین اسلام را تا شبه جزیره‌ی مالی و مجمع‌الجزایر اندونزی گسترش دادند.

اولین پایگاه غرب در شبه جزیره‌ی مالی همین امیرنشین مالاکا بود، که در اوج افتخار و قدرتش به دست پرتغالیها افتاد (1511). در ۱۶۴۱ پرتغالیها به نوبه‌ی خود به وسیله‌ی هلندیها از آن سرزمین بیرون رانده شدند.

در ۱۷۸۶ ← شرکت هند شرقی بریتانیا، برای استقرار تسلط دولت بریتانیا بر مالایا، جزیره‌ای در غ ساحل مالایا را از سلطان کدا و پانگ اجاره کرد. ۱۴ سال بعد نیز همین شرکت پهنه‌ی کوچکی در زمینلاد مالایا، مقابل پانگ، به دست آورد، که نام آن را پرا ویس ولزلی (← پانگ) گذاشت. در ۱۸۱۹ سر ت. س. ب. رفلز اجازه‌ی تأسیس یک ماندگاه در آنجا گرفت؛ و در ۱۸۲۴، جزیره به شرکت هند شرقی بریتانیا واگذار شد. در ۱۸۲۵ ماندگاه هلندی در مالاکا به بریتانیای کبیر واگذار شد. در ۱۸۲۹ پانگ، سنگاپور، و مالاکا متفقاً **ماندگاههای تنگه‌ها** را تشکیل دادند، که تا ۱۸۶۷ از هندوستان و از آن پس از اداره‌ی مستعمرات در لندن اداره میشد.

مدت پنجاه سال پس از به دست آوردن سنگاپور، بریتانیا علی رغم جنگ داخلی، هرج و مرج، راهزنی، و بردگی، هیچ گونه دخالتی در امور ممالک مالی نکرد. در ۱۸۷۴ ممالک پراک و سلنگور پیمانهائی برای حمایت خود با بریتانیا منعقد کردند. نظیر همین پیمانها با سلاطین نگری سمبیلان (۱۸۷۴–۸۹) و پهانگ (۱۸۸۸) بسته شد. در ۱۸۹۵، این ۴ مملکت فدراسیونی، به نام ممالک متحد مالی، با یک نظام حکومت مرکزی تشکیل دادند. در ۱۹۰۹، به موجب پیمان بانکوک، سیام چهار مملکت کلانتان، ترنگانو، پرلیس، و کدا را به بریتانیای کبیر واگذار کرد، و در سال ۱۹۱۴ جوهور تحت الحمایه‌ی بریتانیا قرار گرفت، ولی اینها به عضویت فدراسیون در نیامدند.

استقرار نظام و قانون، توسعه‌ی صنعت کائوچو، و رشد استخراج قلع موجب ترقی و پیشرفت مالایا شد، و تعداد زیادی چینی و هندی را به خود جلب کرد.

در دسامبر ۱۹۴۱ نیروهای ژاپن به مالایا حمله کردند، و در تمام مدت جنگ II آن را تحت اشغال خود داشتند. بریتانیائیها، یک سال پس از بازگشت به مالایا در سپتامبر ۱۹۴۵، اتحادیه‌ی مالایا را تشکیل دادند. در فوریه‌ی ۱۹۴۸ این اتحادیه تبدیل به **فدراسیون مالایا** شد. علی رغم یک شورش کمونیست در ۱۹۴۸ که فدراسیون را رو به انحطاط میکشید، در ۸ سال بعد پیشرفت سریعی به سوی یک حکومت مسئول و مستقل صورت گرفت. موافقتنامه‌ی تشکیل فدراسیون مالایا در ۵ اوت ۱۹۵۷ به امضا رسید؛ در ۳۱ اوت مالایا یک مملکت مستقل عضو ممالک مشترک المنافع بریتانیا شد و در ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۷ به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. در اوت ۱۹۶۲، بریتانیا و مالایا اصولاً با تشکیل مملکت جدید مالایسیا ـاختلاط سیاسی سنگاپور و سرزمینهای بورنئوی بریتانیا (**سراواک**، برونی، بورنئوی شمالی) با فدراسیون‌ـتوافق کردند. در ۱ سپتامبر ۱۹۶۳ سنگاپور نیز به مالایسیا پیوست. در ۱۶ سپتامبر ۱۹۶۳ فدراسیون مالایا، مملکت سنگاپور، و مستعمرات جدیدالاستقلال سراواک و بورنئوی شمالی (اکنون سابا) روی هم رفته فدراسیون مالایسیا را تشکیل دادند (برونی به الحاق به فدراسیون رأی نداد). به موجب برنامه‌ی مالایسیا، امنیت داخلی و امور دفاعی و امور خارجی به عهده‌ی حکومت مرکزی مالایسیا قرار گرفت؛ خودمختاری در امور داخلی و اقتصادی برای اعضای فدراسیون محفوظ ماند. در ۷ اوت ۱۹۶۵ سنگاپور از فدراسیون مالایسیا جدا شد، و یک جمهوری مستقل تشکیل داد.

فدراسیون جدید مالایسیا بلافاصله مورد مخالفت سوکارنو، رئیس جمهور اندونزی، قرار گرفت، که دست به یک حمله‌ی نظامی چریکی و مبارزه‌ی تبلیغاتی برای از هم پاشیدن فدراسیون زد، اما در ۱۱ اوت ۱۹۶۶ موافقتنامه‌ای میان دو دولت در جاکارتا به امضا رسید. به موجب این موافقتنامه قرار شد انتخابات جدیدی در سراواک و سابا صورت گیرد تا مواضع آنها در فدراسیون دوباره تأیید شود. در ۵ اوت ۱۹۶۶ سراواک و سابا به نام **مالایسیای شرقی** نامیده شد، در حالی که ممالک شبه جزیره‌ی مالایا **مالایسیای غربی** نام یافت.

اکنون فدراسیون مالایسیا از ۱۳ کشور تشکیل یافته که ۹ تای آنها سابقاً امیرنشین تحت حمایت بریتانیا و ۴ تای دیگر (مالاکا، پانگ، سراواک، و سابا) قبلاً ماندگاههائی بریتانیائی بودند که فرماندار آنها را بریتانیا منصوب میکرد.

برای صناعت، کشاورزی، و دیگر قسمتها به مقالات اختصاصی هر یک از ۱۳ کشور رجوع کنید.

مالایسیای شرقی: ← مالایسیا.

مالایسیای غربی: ← مالایسیا.

مالبرانش[1]**، نیکولا دو** (nikolā de: mālbrāNš)، ۱۶۳۸–۱۷۱۵، فیلسوف بزرگ فرانسوی قرن ۱۷م، از پیروان فلسفه‌ی دکارت و تکمیل کننده‌ی آن به نحوی که با عقاید مسیحیت کاتولیک و قدیس **آوگوستینوس** موافق باشد؛ متـ پاریس. تحصیلات خود را در پاریس به پایان رسانید. در ۱۶۶۰ عضو "اتحادیه‌ی نمازخانه"ی فرانسه شد، که در آن نفوذ آوگوستینوس و دکارت نمایان بود، و مالبرانش در همان‌جا با اثر دکارت به نام رساله در انسان‌آشنا، و با خواندن دیگر آثار دکارت از پیروان او شد، و در تکمیل فلسفه‌ی دکارت کوشید، و خود صاحب نظریه‌ای در این فلسفه شد، و به همین جهت با بعضی از علمای دینی و فلسفی معاصر در افتاد. آثار مالبرانش از نظر روشنی و شیوائی از آثار مهم ادبی قرن ۱۷م فرانسه است. وی در ۱۶۹۹ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. از آثار معروف او در جستجوی حقیقت (۱۶۷۴)، گفتگوهائی در باره‌ی ما بعد الطبیعه و دین، (۱۶۸۸)، کتاب تفکرات مسیحی(۱۶۸۳)، گفتگوی فیلسوف مسیحی با فیلسوف چینی درباره‌ی وجود خدا (۱۷۰۸) است.

فلسفه‌ی مالبرانش در داخل فلسفه‌ی دکارت به فلسفه‌ی اصالت اتفاق یا مقارنه معروف است، و مقصود از آن، به طور کلی، این است که ذهن و جسم در یکدیگر تأثیری ندارند، و حتی خود اجسام در یکدیگر و خود اذهان نیز در یکدیگر تأثیری ندارند، و علت اصلی خداست، و آنچه در دنیا به ظاهر علت و معلول مینماید در حقیقت مقارنه و تصادف است، یعنی اتفاق چنین افتاده است که فلان امر که مخلوق بلاواسطه و مستقیم خداست به دنبال فلان چیز، که آن هم مخلوق بیواسطه‌ی خداست، بیاید. هر تغییری که در اجسام از حرکت و تبدل میبینیم، و هر تغییری که در امور ذهنی و معنوی مشاهده میشود، مستقیماً از خدا است؛ زیرا هر جسمی که در حال سکون است نمیتواند خود محرک خود باشد و نیز نمیتواند محرک جسم دیگر باشد، زیرا جسم بُعد است و شکل، و بعد و شکل نمیتوانند جهت حرکت و سرعت آن را تعیین کنند. علاوه بر این، هر جسمی وقتی موجود میشود که در مکان معین و در فاصله‌ی معین از اجسام دیگر باشد. بنابراین، حرکت و سکون این جسم باید از خدا باشد، و چون وجود آن از خداست، ادامه‌ی وجود آن نیز باید از خدا باشد، زیرا هر لحظه که خدا اراده‌ی وجود آن جسم را نکند آن جسم معدوم خواهد شد. اگر خدا اراده کند که آن جسم در همان محل اولی باقی بماند جسم در حال سکون خواهد بود، و اگر اراده‌ی خدا تعلق بگیرد که در لحظه‌ای بعد جسم در محل دیگری باشد آن جسم در حال حرکت خواهد بود. پس، آنچه به ظاهر علت چیز دیگر میتماید جز همان ظاهر نیست، و علت اصلی خداست، و همه‌ی نظم و ترتیبی که در دستگاه خلقت دیده میشود، و همه‌ی قوانین علمی و طبیعی، بیان نظم اراده‌ی الاهی است.

مالبورک: ← مارینبورگ.

مالپلاکه[2] (mālplāke)، دهکده، ولایت نور، ل فرانسه. در اینجا، به سال ۱۷۰۹، مارلبره و

(۱) Malebranche (۲) Malplaquet

اوژن دو ساووا فرانسویها را شکست دادند.

مالپیگی[1]**، مارچلو** (märcello mälpigi)، ۱۶۲۸–۹۴، کالبدشناس ایتالیائی. وی در به کار بردن میکروسکوپ پیشقدم بود، و حرکت خون را در مویرگها مشاهده کرد، و با این دلیل عملی اثبات نظریه‌ی گردش خون را تکمیل کرد. مطالعات مهمی نیز در ساختمان غده‌ها، مغز، کبد و کلیه‌ها انجام داد. در ۱۶۶۶–۹۱ استاد دانشگاه بولونیا بود.

مالت[2] (mält؛ فنـ)، دانه‌های نیمه‌جوانه‌زده‌ی غلات (معمولاً جو)، که آنها را خشک کرده و ساییده باشند. مالت دارای ئیدراتهای کربون و پروتئین است و، به همین جهت، ارزش غذائی آن زیاد است. در ساختن نوشابه‌های مختلف (از جمله آب جو) به کار میرود.

مالت[3] (mält؛ فنـ) یا **مالتا**[3] (mältā؛ از انگل)، به عربی **مالطه** (mälta)، کشور جمهوری (۳۱۵ کمـ؛ در ۱۹۷۶ جـ تخمیناً ۳۰۰٬۹۰۰) مرکب از چند جزیره در دریای مدیترانه، ج سیسیل، عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، که تا ۱۹۶۴ مستعمره‌ی انگلستان بود. این جزایر عبارتند از ۳ جزیره‌ی مسکون: مالت، گوزو[4] (gozo)، و کومینو[5] (komino)؛ و دو جزیره‌ی نامسکون: کومینوتو[6] (kominotto) و فیلفلا[7] (filflā). مرکزش **والتا** است. زبانهای رسمی زبان مالتی (از زبانهای سامی) و زبان انگلیسی است؛ مذهب رسمی مذهب کاتولیک است، ولی آزادی مذهب برقرار است، و نفوذ مذهبی شدیدی در سیاست، زندگی اجتماعی، و فرهنگ وجود دارد. پول رسمی آن پاوند مالتی (تقریباً متعادل ۲۵ ریال) است.

تاریخچه. اهمیت سوق الجیشی جزیره‌ی مالت از زمان فنیقیها شناخته شده بود، که آن را تصرف کردند. پس از آن جزیره به ترتیب به تصرف یونانیها، کارتاژیها، و رومیها در آمد. کشتی بولس حواری در این جزیره شکست (۵۸ بم). با تجزیه‌ی امپراطوری روم (۳۹۵)، مالت به امپراطوری بیزانس تعلق یافت؛ در ۸۴۰ تحت تسلط ساراسنها قرار گرفت. در ۱۰۹۰ روژه‌ی I آن را تصرف کرد، و از آن پس تحت نظارت فرمانروایان سیسیل قرار گرفت. در ۱۵۳۰ امپراطور شارل V آنجا را به شهسواران مهمان‌نواز واگذار کرد. در ۱۵۶۵ مالت در مقابل محاصره‌ی ترکها مقاومت پیروزمندانه‌ای کرد؛ در ۱۷۹۸ شهسواران مهمان‌نواز آن را به ناپلئون I، که در راه سفر به مصر بود، تسلیم کردند. در ۱۸۰۰ انگلیسها، به کومک شورش مردم مالت، قوای فرانسه را بیرون راندند، و جزیره را تصرف کردند. در ۱۸۱۴ ← معاهده‌ی پاریس مالکیت انگلیسها را بر جزیره تأیید کرد.

در طی تقریباً تمام قرن ۱۹م، یک فرماندار نظامی بر مالت حکومت میکرد. پس از جنگ I، نارضائیها و مشکلاتی در مالت پیش آمد. قانون اساسی ۱۹۲۱ خودمختاری قابل توجهی به مالت اعطا کرد، اما نتوانست وضع سیاسی آن را حل کند، و این قانون در ۱۹۳۳ ملغی شد. قانون اساسی ۱۹۳۶ و بعداً قانون اساسی ۱۹۳۹ مالت را دوباره مستعمره‌ی فرماندار نشین بریتانیا شناخت.

در ۱۹۴۷ یک حکومت خودمختار، شامل مجمع قانونگذاری مالت مرکب از ۴۰ نماینده که به وسیله‌ی آراء عمومی انتخاب میشدند، به مالت داده شد. با این حال، مردم مالت مذاکرات خود را با بریتانیا، برای به دست آوردن خودمختاری مطلق (جز در مورد امور دفاعی و امور خارجه) و برای داشتن نماینده در پارلمنت بریتانیا، ادامه دادند. در ۱۹۵۶ به پیشنهاد دولت برای الحاق مالت به بریتانیا، رفراندومی صورت گرفت که دولت بریتانیا در اساس با آن موافقت کرد. مذاکرات ناموفق دولت مالت با بریتانیا موجب استعفای دولت شد (آوریل ۱۹۵۸)، و مجمع قانونگذاری معلق گشت. قانون اساسی جدید، که در ۳ مارس ۱۹۶۲ به مرحله‌ی اجرا در آمد، یک مجمع قانونگذاری ملی با ۵۰ عضو، و یک حکومت خودمختار داخلی به وجود آورد. در نتیجه‌ی رفراندوم ماه مه‌ی ۱۹۶۴، مالت یک ملت مستقل و عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا شد (۲۱ سپتامبر ۱۹۶۴). در ۱۹۶۵ به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۷۹ پیوند نظامی خود را با بریتانیای کبیر قطع کرد.

مالت، تب: ← تب مالت.

مالت، شهسواران: ← شهسواران مهمان‌نواز.

مالتا، کشور مستقل؛ ← مالت.

مالتوز[8] یا **قند مالت** (mältoz؛ فنـ)، ئیدرات کربون با فورمول $C_{12}H_{22}O_{11}.H_2O$، از دو قندها. جسمی است سفیدرنگ، متبلور، با قابلیت انحلال شدید در آب، که از تأثیر آنزیم خاص بزر نشاسته به وجود میآید، بر اثر ئیدرولیز به دو مولکول گلوکوز تجزیه میشود.

مالتوس[9]**، تامس رابرت** (tämas räbart mältus)، انگلـ **ملثس** (malţəs))، ۱۷۶۶–۱۸۳۴، اقتصاددان و جامعه‌شناس انگلیسی، و مبتکر مطالعات مربوط به ازدیاد جمعیت. وی در کتاب خود، شرحی در باره‌ی اصول جمعیت (۱۷۹۸)، مدعی شد که چون جمعیت به تصاعد هندسی افزایش میابد، و وسایل معیشت آنها به نسبت کمتری اضافه میشود، فقر اجتناب‌ناپذیر است. به عقیده‌ی مالتوس، قحطی، جنگ، امراض، و جلوگیری از تولید مثل (← نظارت بر ولادت) تنها وسایل جلوگیری از تکثیر سریع جمعیت هستند. امروز تجربه نشان داده است که بسیاری از عقاید مالتوس در باره‌ی ازدیاد جمعیت سست و بی‌اعتبار است. از آثار دیگرش اصول اقتصاد سیاسی (۱۸۲۰) است. نیز ← دارونیسم؛ جمعیت.

مالدن[10] (mäldən)، شهر (در ۱۹۷۱ جـ ۱۳٬۸۴۰)، اسکس، ش انگلستان. در ۹۹۱ نبردی در نزدیکی آن با مهاجمان دانمارکی روی داد، که در یکی از حماسه‌های آنگلوساکسون از آن یاد شده است.

مالدیو، جزایر: ← مالدیو، جمهوری.

مالدیو[11]**، جمهوری** (mäldiv) نام سابقش **جزایر مالدیو**، مجمع‌الجزایر (حـ ۳۰۰ کمـ؛ در ۱۹۷۴ جـ ۱۲۸٬۷۰۰)، قهـ، ج‌غ سیلان، مرکب از حـ ۲٬۰۰۰ جزیره‌ی مرجانی در ۱۹ گروه آتول، که کشوری مستقل و عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، و پایتختش ماله[12] (mäle؛ در ۱۹۷۴ جـ ۱۶٬۵۰۰) است. در این مجمع‌الجزایر فقط ۱۹۵ جزیره مسکون است؛ شمالیترین آتول آن در حـ ۶۴۰کیلومتری ج‌غ سیلان واقع است. اقلیم این جزایر استوائی، مرطوب، با دمای متوسط ۲۷° صدبخشی است. جزایر شمالی و جنوبی حاصلخیزتر از جزایر غربی هستند. درختهای میوه، انبه، و انجیر بنگالی به حد وفور در این جزایر میرویند. شغل عمده ماهیگیری است؛ در ۱۹۷۶ حـ ۹۰٪ صادرات آن را ماهی تشکیل میداده است. زبان مردم مالدیو به دهیوهی (dhivehi) معروف است، که به زبان سینهالی (← سینهاله) شباهت دارد. مدارکی موجود است که مذهب قدیم مردم مالدیو بودائی بوده، و از ۱۱۵۳ به دین اسلام در آمده و عمدتاً اهل سنت شده‌اند. پول رسمی آن روپیه است.

تاریخچه. جزایر مالدیو به وسیله‌ی کلاودیوس بطلمیوس برای مردم مغرب‌زمین شناخته شده بود (حـ ۱۶۰ بم). ممکن است در زمانهای قدیم چینیها بر این جزایر حکمفرمائی کرده باشند. بعداً جزایر مالدیو خراجگزار امیرنشینهای غ هندوستان بوده است. در ۱۱۵۳ دین اسلام در آنجا نفوذ یافت؛ در ۱۳۴۳ ابن بطوطه از این جزایر بازدید کرد. یک قرن، یا بیشتر، پس از کشف (۱۵۰۷) مالدیو به وسیله‌ی یک جهانگرد پرتغالی، پادگانهای نظامی پرتغالی در این جزایر مستقر شدند. در قرن ۱۷م، هلندیها که بر سیلان نظارت داشتند پیمانی با سلطان این جزایر بستند، و از آن پس سلاطین مالدیو به فرمانروایان سیلان خراج میدادند، و در عوض تحت حمایت سیلان قرار گرفتند.

با مبادله‌ی نامه‌هائی میان سلطان مالدیو و فرماندار سیلان، در ۱۸۸۷ تحت الحمایگی دولت بریتانیا بر جزایر رسماً برقرار شد. وقتی که سیلان یک کشور مستقل شد (۱۹۴۸)، موافقتنامه‌ی جدیدی به امضای دولت بریتانیا رسید که به موجب آن جزایر کمافی‌السابق تحت حمایت بریتانیا قرار میگرفت، امور خارجی جزایر تحت نظر دولت بریتانیا بود، دولت بریتانیا در امور داخلی جزایر دخالتی نمیکرد، و سلطان مالدیو هرگونه تسهیلات لازم را برای نیروهای بریتانیا از لحاظ دفاع جزایر با ملل مشترک المنافع فراهم میآورد؛ هیچ گونه خراجی از طرف سلطان دیگر پرداخته نمیشد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۳ موافقتنامه‌ی جدیدی در تأیید موافقتنامه‌ی فوق‌الذکر به امضا رسید.

در ۱۹۵۳ سلطان‌نشین مالدیو برچیده شد و جزایر مالدیو به یک جمهوری تبدیل شد. در

---

(۱) Malpighi (۲) malt (۳) Malta, Malte (فنـ) (۴) Gozo (۵) Comino (۶) Cominotto (۷) Filfla
(۸) maltose (۹) Malthus (۱۰) Maldon (۱۱) Maldives (۱۲) Male

مارس ۱۹۵۴ جزایر مالدیو، پس از ۱۴ ماه جمهوریت، دگربار سلطان‌نشین شد. از ۱۹۵۶ شورشهائی علیه استقرار پایگاههای نظامی بریتانیا برپا شد که بیم تجزیه‌ی جزایر میرفت، اما در ۱۹۶۰ موافقتنامه‌ای با سلطان به این شورشها پایان داد.

در ۲۶ ژوییه‌ی ۱۹۶۵ سلطان‌نشین مالدیو استقلال یافت، و در همین سال به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. در مارس ۱۹۶۸ مراجعه به آراء عمومی سلطان‌نشین را ملغی، و آن را به جمهوری مالدیو تبدیل کرد (با ۸۱٪ آراء موافق). قانون اساسی جدید در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۸ به مرحله‌ی اجرا در آمد. در ۱۹۷۲ به جامعه‌ی اقتصادی افریقای غربی، که در باماکو پایتخت مالی تشکیل شد، پیوست، و در ۱۹۷۳ روابط سیاسی خود را با اسرائیل قطع کرد.

مالر[۱]، **گوستاو** (gustāv māler)، ۱۸۶۰–۱۹۱۱. آهنگساز اتریشی و رهبر ارکستر. در دانشگاه و در کنسرواتوار وین تحصیل کرد. در ۱۸۸۸–۹۰ رهبر ارکستر در اپرای سلطنتی بوداپست، در ۱۸۹۱–۹۷ رهبر ارکستر تئاتر شهری هامبورگ، در ۱۸۹۷–۱۹۰۷ رهبر اپرای سلطنتی وین، و در ۱۹۰۹–۱۱ رهبر فیلارمونیک نیو یورک بود. در اجرای نقش رهبری ارکستر مقام والائی، خصوصاً در وین، به دست آورد که جنبه‌ی افسانه‌ای یافت. ۹ سمفونی (و یک سمفونی ناتمام به هنگام مرگش) و تعدادی آواز، عمدتاً همراه با موسیقی ارکستر، تصنیف کرد، از جمله آوازهائی در مرگ کودکان (۱۹۰۱–۰۴) و آواز زمین (۱۹۰۷–۱۰) که مهمترین آنها است. متن ظریف و پردامنه‌ی ملودیها، و نیز هیجان‌انگیزی شدید آثار اخیرش، تأثیر عمیقی بر نسل بعدی آهنگسازان اتریشی، خصوصاً شونبرگ و آ. برگ گذاشته است.

مالر[۲]، **هرمن جوزف** (he:rmən jözəf (mālər)، ۱۸۹۰–۱۹۶۷، عالم علم ژنتیک و مربی امریکائی. در ۱۹۲۵ استاد دانشگاه تکزاس، و در ۱۹۳۸–۴۰ عضو مؤسسه‌ی ژنتیک ادنبورگ بود. به جهت کشفیاتش در موتاسیون، و خصوصاً به جهت تولید موتاسیونهای مصنوعی به وسیله‌ی اشعه‌ی ایکس، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۶ در فیزیولوژی و پزشکی شد. از آثارش ژنتیک، علم طب، و انسان (۱۹۴۷) است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول؛ ریتفیزیک.

مالرب[۳]، **فرانسوا دو** (frānsuā de: mālerb)، ۱۵۵۵–۱۶۲۸، شاعر و نقاد فرانسوی؛ متکان. شاعر دربار هانری IV و لوئی XIII بود، و بیشتر اشعارش را در مدح پادشاهان و درباریان میسرود؛ از این‌رو اشعار وی بیروح و خشک است، ولی سبک ادبی او از نظر واقع‌بینی، روشنی و شیوائی در تحقق ایدآل مکتب کلاسیک مؤثر بوده است.

مالرو[۴]، **آندره** (ānDre mālro)، ۱۹۰۱–۷۶، نویسنده و رجل سیاسی فرانسوی؛ متپاریس. پس از پایان تحصیلاتش در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه، عهده‌دار یک مأموریت باستانشناسی در کامبوج شد. به علت تمایلات کمونیستی، در انقلاب چین، و در جنگهای داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹) نقش اساسی داشت، و نظر خود را در شرایط انسانی (برنده‌ی جایزه‌ی گنکور، (۱۹۳۳) و امید (۱۹۳۷) نگاشت. از آثار دیگرش روانشناسی هنر است در ۳ جلد، که پس از تجدید نظر تحت عنوان ندای سکوت (۱۹۵۱) منتشر شد. در ۱۹۵۹–۶۹ وزیر مشاور و سرپرست امور فرهنگی در دولت ژنرال دوگل بود.

مالزرب[۵]، **کرتین گیوم دو لاموانیون دو** (kretian giyyom dë lāmuānyon de: mālzerb)، ۱۷۲۱–۹۴، قاضی و سیاستمدار فرانسوی؛ متپاریس. دو بار در زمان لوئی XVI وزیر بود (۱۷۷۴–۷۶ و ۱۷۸۷–۸۸). در ۱۷۷۴ به‌عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. در دادرسی لوئی XVI (۱۷۹۲) دفاع از شاه را، در برابر کنوانسیون، به عهده گرفت. به عنوان یک سلطنت‌طلب دستگیر و اعدام شد.

مالزی[۶] (mālezi؛ فنس) یا **مجمع‌الجزایر مالی**[۷] (māley)، فنس **انسولند**[۸] (ansu:land)، بزرگ‌ترین مجمع‌الجزایر زمین، در آسیا، در فهرست و فکب، مشتمل بر جزایر اندونزی و فیلیپین.

مالزیائی، زبان، یکی از زبانهای عمده‌ی گروه مالزیائی–پولینزیائی. ← زبان، جدول ص ۱۱۶۴.

مالزیائی و پولینزیائی، زبانهای یا **زبانهای پولینزیائی**، گروهی از زبانهای آسیا، ← زبان، جدول.

مالستروم[۹] (mālstrom) یا **میلستروم** (meylstrom)، تنگه‌ی باریک میان جزایر لوفوتن، لغ نروژ، ج جزیره‌ی موسکنس[۱۰] (mos-kenes). جریانهای شدید کشندی آن گردابهای خطرناکی به وجود میآورد، و به همین جهت اسم آن برای نامیدن گردابهای مهلک به کار میرود. نام دیگر آن **موسکنستراومن**[۱۱] (moskenstrāmen) است.

مالشتابی[۱۲] (māleštābi)، صدور نور از بعضی از بلورها (همچون قند نیشکر) در نتیجه‌ی خرد شدن تحت فشار و مالش.

مالطه، نام عربی جزیره‌ی مالت.

مالفجان (mālfajān)، ده (جه ۱۰۱۰۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان لفمجان، بخش حومه‌ی شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۱۲کیلومتری غ لاهیجان، محصولاتش برنج، ابریشم، و چای است.

مالقه، شهر اسپانیا، ← مالاگا.

مالک[۱۳]، **شارل حبیب** (šārl habib mālek)، ۱۹۰۶– ، رجل سیاسی و مربی لبنانی؛ دکتر از دانشگاه هاروارد. پس از مدتی تدریس فلسفه در دانشگاه امریکائی بیروت (۱۹۳۷–۴۵)، مدتی (۱۹۴۵–۵۳) وزیر مختار و سپس (۱۹۵۶–۵۸) سفیر لبنان در کشمة بود؛ از تصمیم ایزنهاور به اعزام نیرو به لبنان پشتیبانی کرد (۱۹۵۸). امضاکننده‌ی منشور سازمان ملل بود (۱۹۴۵) و نمایندگی لبنان را در سازمان ملل به عهده داشت (۱۹۴۵–۵۵، ۱۹۵۷–۵۹). به ریاست مجمع عمومی سازمان ملل انتخاب شد (۱۹۵۸). در ۱۹۶۲ به دانشگاه بیروت باز گشت و به تدریس فلسفه پرداخت. از آثارش که منتشر شده اینهاست: مسئله‌ی آسیا (۱۹۵۱)، انسان و مبارزه برای صلح (۱۹۶۳).

مالک‌آباد (mālekābād)، ده (جه ۱۰۱۰۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشک‌آباد، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۴۸ کیلومتری خش فرمهین. محصولاتش غلات و چغندر قند است. قالیبافی دارد. ایستگاه راه آهن در اراضی آن است. در بعضی مآخذ به صورت ملک‌آباد هم آمده است

مالک ابن انس (māleke 'bne anas)، ۹۳–۱۷۹ هق، فقیه و محدث بزرگ مدینه در قرن ۲ هق و پیشوای مذهب فقهی مالکی (← مالکیه) از مذاهب چهارگانه‌ی فقهی اهل سنت.

I– نسب و تولد مالک. نسب مالک را چنین نوشته‌اند: مالک ابن انس مالک ابن ابی عامر الأَصْبَحی، و چون قبیله‌ی ذو اصبح یمنی و مادر مالک نیز از قبیله‌ی ازد (از قبایل یمن) بوده، مالک ابن انس عرب یمنی خالص بوده است. بعضیها اجداد او را از موالی (آزاد شدگان غیر عرب) گفته‌اند، که ظاهراً صحیح نیست. مالک در مدینه متولد شد، و تاریخ تولدش را میان سالهای ۹۰ و ۹۸ هق گفته‌اند، اما بنابر مشهورترین روایات تولد او در ۹۳ هق است. از فتاوای مالک یکی این بود که مدت حمل مادر ممکن است سه سال طول بکشد و این امر سبب شده است که مناقب‌نویسان مالک، برای اثبات نوعی منقبت برای او، مدت حمل او را در شکم مادر سه سال گفته‌اند که البته صحیح نتواند بود. جد مالک، به نام مالک ابن ابی عامر، از تابعین بود و از عمر، عثمان، طلحه، و عایشه روایت میکرد.

II – اساتید و محیط علمی و زندگانی مالک. مالک در مدینه بزرگ شد، و مدینه در زمان او یکی از مراکز فقه و حدیث بود و طلاب علم فقه و حدیث برای طلب و اخذ آن از دانشمندان این شهر، که زمانی مسکن حضرت رسول و پایتخت عالم اسلام و مسکن اصحاب و تابعین بود، بدان روی میآوردند. مالک در این شهر، از همان ایام جوانی، از مجالس بزرگان مشهور فقه و حدیث، از قبیل زهری و ربیعة ابن عبدالرحمان معروف به ربیعة‌الرأی (فت ۱۳۶ هق) استفاده کرد و، چون حافظه‌ی قوی و هوش سرشار داشت، بزودی خود در این دو علم از مراجع شد، و در مسجد نبوی در مدینه برای تدریس و فتوی نشست. پس از مدتی، به علت بیماریی که داشت و نمیتوانست مدتی طولانی در مسجد بنشیند، محل تدریس و فتوی را در خانه‌ی خود قرار داد و تا آخر عمر چنین کرد. شهرت مالک در سرتاسر عالم اسلام پیچید و طالبان فقه و حدیث از هر طرف به او روی آوردند و در مسائل مختلف از او فتوی خواستند. یکی از فتویها برای او دردسری ایجاد کرد که در باره‌ی آن اقوال مختلف است،

---

(۱)Mahler (۲)Muller (۳)Malherbe (۴)Malraux (۵)Malesherbes (۶)Malaisie (۷)Malay Archipelago
(۸)Insulinde (۹)Maelstrom (۱۰)Moskenes (۱۱)Moskenstraumen (۱۲)triboluminescence (۱۳)Malik

و آنچه مشهورتر است این است که او در زمان خروج محمد ابن عبدالله ابن حسن، معروف به نفس زکیه، فتوی داده بود که طلاق شخص مجبور جایز نیست، و این بدین معنی بود که چون بیعت مردم به منصور از روی کره و اجبار بوده است میتوانند خود را از عهده‌ی آن آزاد شناسند و، مثلاً، به نفس زکیه بیعت کنند. این فتوی سبب شد که پس از کشته شدن نفس زکیه جعفر ابن سلیمان والی مدینه امر کرد که مالک را بزنند، ولی هنگامی که منصور در موسم حج به حجاز رفت، مالک را به حضور طلبید و از او معذرت خواست. زندگانی مالک در ابتدا بسختی میگذشت، ولی بعد زندگی مرفهی پیدا کرد، خوب میخورد و خوب میپوشید و صلات و جوائز خلفا را قبول میکرد. قیافه‌ی جذاب و مهیب داشت. در فتوی و علم جانب احتیاط را از دست نمیداد و گفتن "لاادری" (نمیدانم) برای او خیلی آسان بود.

III ـ آثار مالک. آثار متعددی به مالک ابن انس نسبت داده‌اند که در صحت انتساب بعضی از آنها به مالک شک است، ولی اثر مشهور او که در انتساب آن به وی تردیدی نیست کتاب موطا است. این کتاب، که برپایه‌ی حدیث و اجماع اهل مدینه و آراء خود مالک است، یکی از قدیمترین کتب فقهی است. در زمان مالک و بیش از آن احتیاج به کتابی در فقه که محل مراجعه‌ی عموم باشد بیشتر میشد، و مخصوصاً این احتیاج در زمانی حس میشد که اختلاف نظر و رأی در مسائل شرعی در سرتاسر قلمرو اسلامی اوج گرفته بود، و بعضی از خلفا در صدد بودند که کتابی که مرجع عموم و مخصوصاً قضاة بلاد اسلامی باشد تهیه شود. ظاهراً منصور، خلیفه‌ی دوم عباسی، مالک را برای تدوین چنین کتابی تشویق کرد. مالک این پیشنهاد را پذیرفت، و در طی 10 سال این کتاب را تدوین کرد و گویا خود منصور آن را ندید؛ اما ظاهراً خود مالک، در نتیجه‌ی احتیاطی که داشته، مایل نبوده است که این کتاب به دستورْ و فرمانْ مرجع و مأخذ عامه‌ی مسلمانان قرار گیرد، و خود او تا آخر عمر بارها آن را مورد تجدید نظر قرار داد، چنانکه تعدادی روایات (بین ۱۲ تا ۱۵) از این کتاب وجود داشته است که غافقی، یکی از راویان موطا، 10 یا ۱۲ روایت از آن را در دست داشته است، و اکنون ۲ روایت از آن موجود است: (۱) روایت یحیی ابن یحیی لیثی اندلسی (۱۵۲–۲۳۴ هق)؛ این شخص که از شاگردان مالک بود، از فقهای بزرگ اندلس و وسیله‌ی انتشار فقه مالکی در اندلس شد. این روایت بارها به چاپ رسیده است. (۲) روایت امام ابوعبدالله محمد شیبانی از شاگردان مشهور ابوحنیفه. روایت شیبانی، که‌گاهی شامل آراء خود او نیز هست، بارها طبع شده است. آن قسمت از کتاب اختلاف الفقهاء ابوجعفر طبری که در دست است شامل قطعاتی از روایت دیگر موطا میباشد.

IV ـ فقه مالک. برای فقه مالک ← مالکیه.

مالک ابن دینار: ← مالک دینار.

مالک ابن عوف: ← محمد، قسمت ۴۳.

مالک ابن فهم: ← لخمی، ملوک.

مالک ابن نویره (māleke 'bne novayra)، فت ۱۲ هق، جنگجوی شجاع و شاعر در جاهلیت و اسلام. چون اسلام آورد، پیغمبر او را میان قبیله‌ی تمیم فرستاد تا صدقات (← صدقه) آنها را جمع کند.

درین بین پیغمبر رحلت کرد و مالک که آن مالها را ستانده بود به خلیفه‌ی اول نداد. به‌دنبال آن خالد ابن ولید با خدعه و نیرنگ او را بگرفت و دستور داد تا وی را به قتل رسانیدند. متمم ابن نویره برادرش بود.

مالک اشتر (māleke aštar) [مالک ابن حارث ابن عبد یغوث نخعی]، معروف به اشتر، فت ۳۷ هق، از دلاوران صحابه. از بزرگان قوم خویش بود. در غزوه‌ی یرموک چشمش آسیب دید، و به همین جهت لقب اشتر [عربی، = کسی که پلک چشمش برگشته باشد] یافت. در جنگ جمل و جنگ صفین با علی ابن ابی طالب ع همراه بود. علی او را به ولایت مصر فرستاد، اما وی در بین راه وفات یافت و ظاهراً مرگ او بر اثر زهر خوراندن به وی بود، و معاویه در آن دست داشت. مالک اشتر از دلاوران و نامداران و سخنوران عصر خود شمرده میشد. نیز ← تابعین.

مالک دینار (mālek) [مالک ابن دینار]، از معاریف تابعین و از زهاد اهل بصره. در زهد و پارسائی بدو مثل زنند، و حکایات غریب از او نقل کرده‌اند. وفاتش را میان سالهای ۱۲۶ و ۱۳۱ هق ضبط کرده‌اند.

مال کعب: ← مال، در ریاضیات.

مالکی (māleki)، دهستان (جمعاً ۱۴۷۵ نفر در ۱۳۴۵ هش)، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، کنار خلیج فارس؛ دارای ۷ آبادی. محصولاتش غلات، خرما، و تنباکو است. ساکنین آن به زراعت و صید ماهی و مروارید اشتغال دارند. جاده‌ی شوسه‌ی بوشهر–بندر لنگه از آن میگذرد.

مالکی، مذهب: ← مالکیه.

مالکیت[1]، مفهومی با چنان معنای گسترده که نمیتوان آن را به صورتی تعریف کرد که همه‌ی حالات آن را شامل شود. اساساً همه‌ی حقوق بهره‌برداری از چیزهای دارای ارزش اقتصادی را در بر میگیرد، خواه این بهره‌برداری منحصر به شخص واحد بوده باشد یا دیگران نیز در آن سهیم باشند، و خواه مربوط به زمان حال باشد یا به آینده. مالکیت لزوماً با حقوق دیگری تأیید میشود که دیگران را از تصرف در حقوق مالک شیء یا مال باز میدارد. حمایت از حقوق مالکیت مبتنی بر عرف یا قانون است. آنچه را که شخص در آن حق مالکیت دارد مال و ملک او میدانند؛ بنابراین خانه‌ای که متعلق به کسی است، هرچند در گرو شخص دیگر باشد، باز ملک او محسوب میشود. نوع قانون مالکیت در هر اجتماع، نشانه‌ای از نظام اجتماعی و اقتصادی آن کشور است. مثلاً، در یک قبیله‌ی شبانی ابتدائی که باید اتحاد کامل در آن برقرار باشد تا بتواند در مقابل دشمنان خود مقاومت کند، مالکیت چراگاهها عمومی است یا میان افراد به صورت دوری دست به دست میگردد، تا بدین ترتیب از نزاعهائی که از تقسیم زمین برمیخیزد جلوگیری شود. برخلاف، در اجتماعاتی که مازاد اقتصادی و تأمین نسبی اجتماعی دارند، مالکیت خصوصی بسیار وسعت پیدا میکند و مبارزه‌های رقابتی پیدا میشود. از طرف دیگر، نظام مالکیت خصوصی ممکن است در بعضی از اجتماعات کلاً برچیده شود، و این یکی از هدفهای اعلان‌شده‌ی مارکسیسم است. قانون مالکیت جدید انگلیسی–امریکائی لااقل به صورت بالقوه تقریباً مالکیت بر هر چیز را که ممکن است ارزشی داشته باشد تأمین میکند. احتیاج به مراوده و معاشرت بدون مانع میان ملتها سبب آن شده است که هیچ ملتی نتواند مدعی مالکیت وسط دریاها شود؛ و برای آبهای مجاور اراضی کشورها قوانین بین‌المللی خاص وضع شده است. آن قسمت از جو و زمین را که بالاتر از محل پرواز هواپیماها است، غالباً خارج از حدود مالکیت اختصاصی ملتها در نظر میگیرند. از لحاظی، همه‌ی اراضی یک کشور به صورت فعلی یا به صورت نهائی متعلق به دولت است؛ چه آن قسمت که فعلاً در تصرف مقامات صلاحیتدار عمومی نیست، ممکن است با استناد به نظریه‌ای که مبنای مالکیت عمومی است، به دولت انتقال داده شود. در عمل، بیشتر اراضی در دست مالکان خصوصی است، ولی مالکیت منافع و دفینه‌های زیرزمینی به عموم یعنی به دولت تعلق دارد. در کشورهای اسلامی، اساس مالکیت تعلیمات فقهی است که از قرآن و اوامر الاهی سرچشمه می‌گیرد. در کشورهای غربی، اصطلاحات و مضمون قانون مالکیت جدید از فئودالیته و رسوم آن بر خاسته است. ملک در کشورهای غربی، به صورت اساسی به دو قسمت تقسیم میشود، یکی مستغل و دیگری ملک و مال شخصی. گاه نیز ملک را به صورت جامعتر ولی غیر دقیق به این قسمتها تقسیم میکنند: اراضی، متصرفات (واگذار–شده توسط شخص دیگر)، و میراثی (که به ارث به اخلاف منتقل میشود). مال شخصی عموماً منقول است. مالک آن میتواند با وصیت یا فروش آن را به دیگری واگذار کند، در صورتی که برای ملک میراثی چنین نیست. تمایز میان مستغل و ملک شخصی از نیاز جامعه‌های فئودالی ابتدائی بر خاسته است. زمین که مبنای قسمت عمده‌ی ثروت و سنگ شالوده‌ی ساختمان اجتماع به شمار میرفت، برای حمایت از حقوق اجتماع، از راههای گوناگون تحت کنترول بود، در صورتی که برای مالکیت اموال منقول شخصی، که اهمیت کمتر داشت، چندان قید و مانعی وجود نداشت. بتدریج که در دوره‌ی رنسانس نظام اقتصادی تغییر پیدا کرد، و بازرگانی گسترش یافت، دارائی شخصی اهمیت بیشتر پیدا کرد و مایه‌ی توکل و اعتماد طبقه‌ی وسیعی از اجتماع شد. اموال منقول را میتوانستند با آزادی نسبی بیشتر از اراضی خرید و فروش کنند. وکلای دعاوی تلاش کردند تا موانع دست

(1) property

و پاگیر در مورد فروش زمین و مستغل را نیز از میان بر دارند؛ و بدین ترتیب رفته رفته قانون ملک مستغل از بسیاری جهات مهم به قانون اموال منقول نزدیک شد، و زمین را نیز توانستند بآسانی چیزهای دیگر خرید و فروش کنند. ولی هنوز میان این دو نوع قانون اختلاف ذاتی وجود دارد، و انتقال زمین با ملاحظه‌ی تشریفات خاص صورت میگیرد. نیز ← مالکیت عمومی. در قانون مدنی ایران، به موجب ماده ۳۰، هر مالکی نسبت به مایملک خود حق هر گونه تصرف و انتفاع دارد. طبق ماده‌ی ۳۱ قانون مدنی "هیچ مالی را از تصرف صاحب آن نمیتوان بیرون کرد مگر به حکم قانون". قانون اساسی نیز همین حکم را کرده میگوید "هیچ ملکی را از تصرف صاحب ملک نمیتوان بیرون کرد مگر با مجوز شرعی و آن نیز پس از تعیین و تأدیه‌ی قیمت عادله است." "ضبط املاک و اموال مردم به عنوان مجازات و سیاست ممنوع است مگر به حکم قانون"، "سلب تسلط مالکین و متصرفین از املاک و اموال متصرفه‌ی ایشان به هر عنوان که باشد ممنوع است مگر به حکم قانون". نیز ← حق.

مالکیت عمومی[1]، مالکیت دولت نسبت به اراضی و راهها و بناهای عمومی و چیزهای مربوط به مصالح عامه. این نظریه که همه‌ی اراضی و منابع آنها در آخر کار به عموم و بنابراین به شاه یا دولت تعلق دارد، نظریه‌ای بسیار قدیمی است، و از همین نظریه این اعتقاد بر جای مانده است که دولت حق کنترول عالی نسبت به اراضی و ساختمانهای داخل مرزهای خود را دارد. پیش از آنکه اصل آزادی عمل در قرن ۱۸م مایه‌ی تشویق فعالیتهای سرمایه‌داری شود، مالکیت عمومی مورد تردید نبود. در زمانهای قدیم دولتها مالک و گرداننده‌ی بسیاری از چیزها، همچون شبکه‌های آب و تماشاخانه‌ها و حمامها بودند. در بسیاری از کشورها مالکیت و اداره‌ی خدمات پستی، آموزشگاههای عمومی، جاده‌ها و پلها، سدهای آبیاری، تولید برق، و چیزهای فراوان دیگر در اختیار دولت است. کانال پاناما یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های مالکیت عمومی در کشمت به شمار میرود. در اروپا که مالکیت عمومی وسیعتر از کشمت است و سابقه‌ی طولانیتر دارد، راه آهن و تلفن و تلگراف و رادیو و تلویزیون و استخراج منابع زغال و بانکداری در اختیار دولت است. از جنگ II به بعد، بعضی از کشورهای امریکای لاتین و استرالیا و کانادا، با تأسیس شرکتهای دولتی به گستردن مالکیت عمومی پرداخته‌اند. مالکیت عمومی بیش از هر جا در تجسم عملی شده است که دولت تقریباً مالک همه‌ی زمینها و همه‌ی منابع طبیعی است، و تقریباً همه‌ی صنایع به وسیله‌ی شرکتهای دولتی اداره میشود. مالکیت عمومی را نباید با کنترول دولت در کارهای مؤسسات صنعتی یا کشاورزی خصوصی اشتباه کرد. در ایران، در سالهای اخیر، بسیاری از اراضی عمومی که به تردستی از تصرف عموم خارج شده بود، بار دیگر به تصرف عمومی و دولت در آمده است، و ملی کردن نفت و آبها و جنگلها و بانکها و صنایع بزرگ نمونه‌ی دیگری از تقویت مالکیت عمومی در همین سالها است.

مالکیت ما فی‌الذمه (mālekiyyate mā fe'z.zemme)، از وسائل سقوط تعهدات و برائت ذمه‌ی مدیون، و آن حالت مدیونی است که مالک دین یا آنچه مورد تعهد وی بوده است میشود. مثلاً حالت شخصی که به مورث خود مدیون بوده و پس از فوت مورث دین او به نسبت سهم الارث ساقط میشود.

مالکیه (mālekiyye)، پیروان فقه مالک ابن انس. اساس آراء مالک در فقه همان کتاب موطا است، ولی کتابی که در میان فقهای مالکی برای مراجعه به آراء مالک شهرت و مرجعیت بیشتر دارد کتاب اَلْمُدَوَّنَةُ الکُبریٰ تألیف عبدالسلام ابن سعید، معروف به سحنون، است که، اگرچه معاصر مالک بود، مستقیماً از او نقل نکرده است و چکیده‌ی آراء مالک را از شاگردان او و مخصوصاً از کتاب اَسَدیه، تألیف اسد ابنُ الفُرات، گرفته است. کتاب المدونة الکبری مهمترین کتاب فقهی مالکی است، و بر آن شرح و حواشی و تعلیقات فراوان نوشته شده است. مبنای فقه مالک در درجه‌ی اول قرآن و حدیث و پس از آن اجماع علما و پس از آن اجماع و عمل اهل مدینه است. مالک، که خود در مدینه بزرگ شده بود، به عمل اهل مدینه اهمیت بسیار میداد و آن را در مواردی که نصی از کتاب و حدیث بر آن نبود حجت میدانست. مالک به قیاس و استحسان نیز عمل میکرد. از اینکه مالک قیاس و استحسان را نیز جزو اصول استنباط خود دانسته است میتوان گفت که او در فقه به "رأی" نیز معتقد بوده است. البته عمل او به رأی خیلی محدودتر از عمل به رأی در نزد ابوحنیفه بوده است. مالک بیشتر در امور واقعی فتوی میداده است و، مانند ابوحنیفه، به فروع و فرضیات توجهی نداشته است. در جائی که نصی از قرآن و حدیث نبوده عرف و عادت را بر قیاس ترجیح میداده است. فقه مالکی ابتدا در حجاز شایع شد و از آنجا به مصر رفت و از مصر به افریقای شمالی و اندلس راه یافت. بیشتر پیروان مالک در افریقای شمالی هستند؛ اما در مصر مذهب شافعی انتشار مذهب مالکی را متوقف ساخت. نیز ← فقه، قسمت ۳.

مالکیه، ده (جم ۱۶۳ ۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)؛ ۳ کیلومتری جنوب غرب سوسنگرد. رود کرخه مشروبش میسازد؛ محصولاتش غلات و برنج است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت دو آبادی **مالکیه‌ی علیا** (جم ۹۳۵) و **مالکیه‌ی غربی** (جم ۵۴۳) آمده است.

مالکیه‌ی علیا، دشت میشان، ← مالکیه، ده

مالکیه‌ی غربی، دشت میشان، ← مالکیه، ده.

مالگاش، جمهوری: ← ماداگاسکار.

مال مال: ← مال، در ریاضیات.

مالمبری[2]**، آینو** (āynō mālmbery)، ۱۸۶۶–۱۹۳۳، بانوی میهنپرست فنلاندی، و مدافع حقوق زنان. در ۱۸۸۷، جزو اولین دسته‌ی دانشجویان زن، از دانشگاه هلسینکی فارغ‌التحصیل شد. در نهضت ملی که هدف آن استقلال فنلاند از روسیه بود فعالیت داشت، و نیز در اعتصاب عمومی ۱۹۰۰، که منجر به انتخابات عمومی شد، شرکت جست. در ۱۹۱۰ روسها وی را تبعید کردند، که به انگلستان رفت. خانه‌اش در لندن مدتها کانونی برای تبعیدشدگان از فنلاند بود. در جنگ I یکی از صلح‌طلبان بود. پس از استقلال فنلاند در ۱۹۱۷، به آنجا بازگشت، و سالهای آخر عمر را برای بهبود ساختن وضع روستائیان صرف کرد.

مالمدی[3] (mālmedi)، شهر (در ۱۹۷۲ جم ۶٬۵۰۰)، ایالت لیژ، نی بلژیک، نزدیک مرز آلمان. کارخانه‌ی کاغذسازی و دباغی دارد. دارای چشمه‌های آب معدنی است. در ۱۸۱۴ به پروس واگذار شد. طبق ← معاهده‌ی ورسای از پروس منتزع و به بلژیک واگذار شد. در حمله‌ی تعرضی آلمانها (۱۹۴۴) به آردن آسیب دید. نیز ← اوپن.

مالمزون[4] (mālmezon)، کاخی در روئی-مالمزون[5](ru:ey)، یکی از حومه‌های غ پاریس، فرانسه. کاخ در ۱۶۲۲ بنا شد، در ۱۷۹۹ به ژوزفین، زوجه‌ی ناپلئون I واگذار شد، و وی پس از طلاق از ناپلئون تا پایان عمر در آنجا اقامت داشت. در ۱۸۰۰–۱۸۰۴ نیز مقر مورد علاقه‌ی ناپلئون، که در این زمان کنسول بود، قرار داشت. کاخ مالمزون اکنون موزه‌ای (گشایش ۱۹۰۶) است که به یادگارهای ناپلئون اختصاص دارد.

مالمو[6] (mālme:)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جم ۲۶۲٬۲۶۰)، مرکز ولایت مالموهوس[7] (mā-l me:hus)، جنوب سوئد، کنار تنگه‌ی اورسوند، مقابل کپنهاگ. سومین شهر بزرگ سوئد، و دریابندری است مستحکم، دارای کارگاههای کشتیسازی، و صنایع تصفیه‌ی قند، نساجی، شیمیائی، لاستیکسازی، و دخانیات. در قرن ۱۲م تأسیس شد؛ در دوره‌ی رونق ← اتحادیه‌ی هانائی از بنادر عمده‌ی صید شاه‌ماهی بود. در ۱۶۵۸، با سکانیا، به سوئد ملحق شد (قبلاً در دست دانمارک بود). قلعه‌ی آن (آغاز ساختمان ۱۴۳۴) اکنون موزه است.

مالموهوس، ولایت، سوئد، ← لوند؛ مالمو.

مالمیر (mālmir)، ده (جم ۱٬۳۲۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۶ کیلومتری جنوب غرب آستانه. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است. قالیبافی و قالیچه‌بافی دارد، و قالیچه‌های آن معروف است.

مالنکوف[8]**، گئورگی ماکسیمیلیانوویچ** (georgi māksimiliānovic mālenkof)، ۱۹۰۲–، رجل سیاسی و رهبر کمونیست روسی؛ مت

(۱)public ownership (۲)Malmberg (۳)Malmédy (۴)Malmaison (۵)Rueil-Malmaison
(۶)Malmö (۷)Malmöhus (۸)Malenkov

اورنبورگ (چکالوف سابق). در ۱۹۱۹ داوطلبانه وارد ارتش سرخ شد، و تا ۱۹۲۱ در جبهه‌ی شرق و ترکستان خدمت میکرد. در ۱۹۲۱–۲۵ در آموزشگاه عالی صنعتی مسکو به تحصیل پرداخت. تا ۱۹۴۱ در کادرهای مختلف رهبری حزبی خدمت میکرد. در سالهای جنگ II عضو کمیته‌ی دفاع و مسئول محصولات جنگی بود (۱۹۴۱–۴۵)، و به دریافت لقب "قهرمان کار سوسیالیستی" مفتخر شد. در مارس ۱۹۴۶ عضو پولیتبورو شد، و در عین حال دبیر حزب کمونیست و معاون نخست‌وزیر بود. در نوزدهمین جلسه‌ی حزبی به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست تجشم انتخاب شد. از مارس ۱۹۵۳ (بعد از مرگ ستالین) تا فوریه‌ی ۱۹۵۵ صدر هیئت وزیران تجشم بود. در فوریه‌ی ۱۹۵۵ وزیر برق و معاون نخست‌وزیر تجشم شد. در ۱۹۶۱ از حزب کمونیست اخراج گردید.

مالو[1]، **اکتور هانری** (ektor hānri mālo)، ۱۸۳۰–۱۹۰۷، نویسنده و نقاد ادبی فرانسوی. مجموعه‌ی رمانهائی که تحت عنوان قربانیان عشق (۱۸۵۹–۶۶) و ماجراهای رومن کالبری (۱۸۶۹) نگاشت وی را در شمار رمانتویسان رئالیست قرار داد. رمان بی‌خانمان (۱۸۷۸) وی به نسل جوان اختصاص دارد. مالو تاریخی از شرح زندگی خود نیز تحت عنوان رمان رمانهای من (۱۸۹۶) نوشته است.

مالوا[2] (mālvā)، بخش قدیمی مرکز هندوستان، و دولتی که کرسی آن اجین بوده و اکنون جزو مدهیا پرادش است. شهرهای دهار و ماندو نیز زمانی کرسی آن بوده‌اند. از نواحی بسیار قدیمیی است که ابتدا توسط ساندراکوتوس تسخیر شد، و بعدها مورد توجه راجپوتها و امپراطوران مغول و فرمانروایان مسلمان هند قرار گرفت. مردم آن به دانائی و ذوق هنری شهرت دارند. نیز ← دلاور خان.

مالوجه (māluje)، ده (جم ۱٬۶۷۷ سنه ۱۳۴۵ ه‍ش)، دهستان اسفندآباد، شهرستان قروه، استان کردستان؛ ۲۶ کیلومتری ل‌ش قروه. محصولاتش غلات، حبوبات، انگور، و میوه است. قالیچه‌بافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد.

مالوس[3]، **اتین لوئی** (etien lui mālu:s)، ۱۷۷۵–۱۸۱۲، افسر مهندس و فیزیکدان فرانسوی؛ مت پاریس. مطالعات وی در نور شناخت، و شهرتش به جهت کشف (۱۸۰۸) قطبش نور است. در ۱۸۱۰ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد

مالوگا، دیزابه‌ی ولگا، ← ریبینسک.

مالولوس[4] (mālolos)، شهر (در ۱۹۶۹ جم تخمیناً ۶۷٬۱۰۰)، چ‌غ لوزون، فیلیپین، در ل‌غ مانیل. مدت کوتاهی پایتخت دولت انقلابی آگینالدو بود. در مارس ۱۸۹۹ نیروهای کشمه شهر را متصرف شدند. مرکز داد و ستد و بازرگانی اطراف است.

مالویا[5] (māloyā)، گردنه‌ای به ارتفاع ۱٬۸۱۷ متر، ایالت گریزون، سویس، میان دره‌ی انگادین و ایتالیا. پایگاه تفرجهای زمستانی است.

مالویچ[6]، **کاسیمیر** (kāsimir mālevic)، ۱۸۷۸–۱۹۳۵، نقاش روس. نخست به سبک مکتب فویسم کار کرد، سپس سبک کوبیسم را پیش گرفت تا عاقبت، در ۱۹۱۳، مکتب ⇐ سوپرماتیسم را تأسیس کرد. نقاشیهای غیر عینی را خلق کرد که از اشکال هندسی ساده‌ـاغلب فقط یک مربع نقاشی‌شده بر یک سطح مستوی‌ـ تشکیل میشد. تابلوی معروف سفید بر سفید (موزه‌ی هنر نو، نیو یورک) نمایشگر سبک خاص او است. کتاب دنیای غیر عینی (۱۹۳۶) را در آلمان نوشت. آثارش در تکامل هنر انتزاعی تأثیر داشته است.

مالویکاگنیمیتره: ← کالیداس.

مالویوویتسه، دهکده، لهستان؛ ← مولویتس.

ماله (māla,mālc)، از وسایل کشاورزی، و آن تخته‌ای است که بعد از شخم یا بذرکاری روی زمین میکشند تا زمین صاف و هموار شود.

ماله، شهر؛ ← مالدیو، جمهوری.

مالهالند[7]، **جان** (jān mālhālənd)، ۱۸۹۸–۱۹۷۰، شعبده‌باز امریکائی. از جوانی در تردستیها و حیله‌های شعبده‌بازی مهارت پیدا کرد، و در نمایشهای پس روی صحنه شهرت فراوان یافت. از تألیفات او است: سریتر از چشم (۱۹۳۲)، سرگذشت جادوگری (۱۹۳۵)، هنر چشمبندی (۱۹۴۴)، و کتاب جادو (۱۹۶۳).

مالهها[8] (māle-) ساکنین چ‌ش آسیا و جزایر مجاور. کلمه‌ی اندونزیائی، که مترادف ماله است، گاهی به ساکنین نواحی مرکزی چ‌ش آسیا نیز اطلاق میشود. السنه و لهجه‌های متعدد این قوم‌گروه زبان مالزیائی و پولینزیائی را به وجود میآورد، که بیش از ۸۰٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر به آن تکلم میکنند.

مالی[9] (māli) [جمهوری مالی]، سابقاً یکی از دو جمهوری (**جمهوری سودانی**) اتحادیه‌ی مالی، که جمهوری دیگر آن جمهوری سنگال بود. جمهوری مالی کشوری (۱٬۲۴۰٬۰۰۰ کمم؛ جم در ۱۹۷۶ تخمیناً ۵٬۸۴۲٬۰۰۰) است مستقل، عضو ← جامعه‌ی فرانسه، که در ۱۹۶۰ استقلال یافت و نامش از جمهوری سودانی به جمهوری مالی تبدیل شد، پایتخت آن ⇐ باماکو. محدود است از ل و ل‌ش به الجزایر، از ش و چ‌ش به نیجر، از چ به ولتای علیا و ساحل عاج، از چ‌غ به گینه، و از غ به سنگال و موریتانی. مالی از لحاظ طبیعی به سه منطقه تقسیم شده است: منطقه‌ی سودانی که منطقه‌ای است کشاورزی در چ و در دلتای نیجر، منطقه‌ای معروف به منطقه‌ی ساحلی[10]، و منطقه‌ی صحرائی. رودهای نیجر و سنگال آن را مشروب میکنند؛ در چ‌غ آن کوههای فوتا جالون واقع است. منابع زیرزمینی آن علاوه بر آهن و طلا، نمک است که فراوان استخراج، و به وسیله‌ی کاروانهای شتر به تمبوکتو حمل میشود.

سکنه‌ی مالی از گروههای نژادی گوناگون تشکیل یافته‌اند که یکی از آنها فولانی است. زبان آنها فرانسوی است، اما به تعداد گروههای نژادی زبانهای محلی وجود دارد. دین ۹۰٪ مردم اسلام است. ۱٪ مسیحی و بقیه پیرو آنیمیسم هستند. پول آن فرانک است.

در ۱۹۶۰ مالی به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

تاریخ

تاریخ ثبت‌شده‌ی این کشور در ح قرن ۴م آغاز میشود. در فاصله‌ی قرون ۴م و ۱۹م "امپراطوریها" (در واقع اتحادیه‌هائی) در این سرزمین به وجود آمد و از میان رفت. شاید مقتدرترین این "امپراطوریها" امپراطوری مالی باشد که در اواسط قرن ۱۱م به وجود آمد، و در اوایل قرن ۱۳م به اوج قدرت رسید. در قرن ۱۹م چند دولت مقتدر سرزمین مالی را میان خود تقسیم کردند. در ۱۸۸۰–۹۵ فرانسویها نفوذ خود را تا نیجر گسترش دادند؛ سودان فرانسه جزو افریقای غربی فرانسه شد. در ۱۹۱۱ ناحیه‌ی نیجر–چاد از سودان فرانسه مجزی شد، و سرزمین نظامی نیجر را تشکیل داد؛ در ۱۹۱۹ قسمت جنوبی نیجر، به عنوان مستعمره‌ی فرانسه، ولتای علیا شد. در ۱۹۵۷ سرزمین سودان فرانسه یک حکومت خودمختار به دست آورد، و در ۱۹۵۸ مجمع ملی جمهوری سودان را، در جزو جامعه‌ی فرانسه، اعلام داشت. در ۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۵۹ جمهوری سودان با جمهوری سنگال اتحادیه‌ی مالی را تشکیل داد. این اتحادیه در ۱۹۶۰ منحل شد، و جمهوری سودان به نام جمهوری مالی استقلال یافت. در ۲۲ سپتامبر ۱۹۶۰ قانون اساسی جمهوری مالی به تصویب رسید، و ⇐ مودیبو کتا رئیس جمهور مالی شد. در ۱۹ نوامبر ۱۹۶۸ موسی ⇐ ترائوره، با یک کودتای نظامی بدون خونریزی، کتا را برکنار کرد؛ قانون اساسی ۱۹۶۰ ملغی، و مجمع ملی منحل شد، و یک کمیته‌ی نظامی ۱۴ نفری حکومت را در دست گرفت. اکنون (در ۱۹۷۷) موسی ترائوره رئیس جمهور و نخست‌وزیر است. تنها حزب رسمی مالی، "اتحادیه‌ی حزب دموکراتیک خلق مالی"، در سپتامبر ۱۹۷۶ تأسیس شد.

مالی، اتحادیه‌ی: ← مالی.

مالی[11]، **شبه جزیره‌ی** (māley) یا **شبه جزیره‌ی مالایا** (mālāyā)، نام باستانی لاتینی **کرسونسوس آورئا** (kersonesus āreā) [= کرسونسوس زرین]، دنباله‌ی چ‌ش آسیا (ح ۱۸۱° ۳۰۰ کمم)، بین قهد و تنگه‌ی مالاکا از غ و دریای چین جنوبی از ش. باریکترین قسمت آن برزخ کرا است، و از آنجا به جانب چ تا سنگاپور به طول ح ۶۵۰ کم ممتد است. قسمت شمالی آن جزء تایلند و قسمت جنوبی آن جزء اتحادیه‌ی مالایا (اکنون در مالایسیا) است. قسمت عمده‌ی آن جنگل است. یکی از عمده‌ترین تولیدکنندگان قلع و کائوچو در جهان است.

مالی، مجمع‌الجزایر: ← مالزی.

مالیابکی[12]، **آنتونیو** (āntonio māliābeki)،

(۱)Malot (۲)Malwa (۳)Malus (۴)Malolos (۵)Maloja (۶)Malevich (۷) Mulholland
(۸)Malayan; Malay (۹)Mali (۱۰)Sahelian (۱۱)Malay (۱۲)Magliabechi

۱۶۳۳–۱۷۱۴، عالم مدرسی و کتابدار ایتالیائی، مقیم فلورانس. در حالی که شغل زرگری داشت، چهل سال از زندگانی خود را صرف آموختن مطالب مختلف، از جمله زبانهای یونانی، لاتینی، و عبری کرد. به خاطر حافظه‌ی شگفت‌انگیزی که داشت، در سراسر اروپا مشهور بود. در ۱۶۷۳ کوزیموی III مدیچی، مهیندوک (۱۶۰۹–۲۱) توسکان او را کتابدار دربار کرد. مالیا بکی از نسخ خطی شرقی فهرستی تهیه کرد. وی به هنگام مرگ کتابخانه‌ی ۳۰'۰۰۰ جلدی خود را به مهیندوک بخشید، که او نیز آن را به شهر فلورانس داد، و اکنون بخشی از کتابخانه‌ی ملی فلورانس است. همچنین مقرر داشت تا کلیه‌ی ثروت و مایملکش بین افراد مستمند تقسیم شود.

مالیات، هرگونه پولی که افراد کشور برای تأمین هزینه‌های دولت میپردازند. در ابتدای تاریخ که دولت و حکومتی در کار نبود، و مردم زندگی اشتراکی داشتند، مالیات و عوارضی هم معمول نبود. بتدریج که جوامع و طوایف اولیه پیدا شد، هر جامعه یک نفر را، یا به علت نیروی بدنی یا پیشوائی دینی یا رهبری اخلاقی او، به ریاست خود بر میگزید. اداره کردن جوامع اولیه هزینه‌ای در بر نداشت، و رئیس جامعه از غارتی که در جنگها به دست میآمد سهم زیادتری گرفته گندران میکرد. همینکه پیشرفتی در کار جامعه حاصل شد احتیاجات فزونی یافت، و لازم آمد که قلعه و پل و جاده و غیره ساخته شود، و هزینه‌ی جاری رئیس جامعه نیز تأمین گردد، این گونه مخارج را یا به طریق سرشکن تأمین میکردند، یا افراد جامعه داوطلبانه هدایائی میدادند و هزینه‌ها را میپرداختند. اندکی بعد ملاحظه میشود که هزینه‌های اداری و همچنین هزینه‌های شخصی رئیس جامعه فزونی مییابد، و افراد قادر به تأمین تمام آنها نیستند. لهذا در صدد تجاوز به جوامع دیگر بر میآیند، و از غارت اموال یا تصرف سرزمین آنها درآمدی به دست میآورند. بتدریج که جوامع پیشرفت میکنند هزینه‌های جدیدی به میان میآید، و اموری از قبیل ایجاد امنیت، دفاع در مقابل دشمن، بازرگانی، حفظ اموال، اداره‌ی امور داخلی و غیره باید تأمین شود. لهذا پرداخت مالیات هم با تحول جامعه تکمیل میشود. به طور خلاصه میتوان گفت که مالیات مراحل مختلفی را طی کرده است که هر مرحله نموداری از میزان پیشرفت جوامع بوده. در مرحله‌ی اول هزینه‌ی رئیس یا پادشاه یا سرکرده‌ی جامعه با هدایائی که افراد داوطلبانه میپرداختند تأمین میشد. در مرحله‌ی دوم رئیس جامعه، با درخواست و تمنا وجوهی از افراد گرد میآورد و خرج میکرد. در مرحله‌ی سوم کومک به دولت برحسب توانائی افراد وظیفه‌ی اخلاقی به شمار میرفت. در مرحله‌ی چهارم افراد جامعه احساس میکردند که، علاوه بر وظیفه‌ی اخلاقی، باید فداکاریهائی کنند تا اداره‌ی امور جامعه دوچار وقفه نشود. در مرحله‌ی پنجم افراد کم‌کم خود را ملزم به پرداخت هزینه‌های دولت میدانستند، و مقدمات وضع مالیات ظاهر میشود. در مرحله‌ی ششم ـ در زمان سلوکیان اخذ مالیات بسختی اجرا، و اجبار پرداخت مالیات به میان میآید، و مرحله‌ی هفتم هنگامی است که دولت خود را مختار میداند که مالیات وضع کرده و وصول کند. مراحل مختلف تاریخ بشر را میتوان بآسانی با مراحل هفتگانه‌ی مالیات مذکور منطبق کرد. چگونگی وضع مالیات هم در ادوار مختلف متنوع بوده است. در ابتدا یک نوع تساوی و یکسانی بین افراد حکمفرما بوده و مالیات سرانه اولین نوع مالیاتی بوده است که وصول میکردند. هنگامی که کشاورزی اساس اقتصاد جامعه، و مایملک اشخاص عبارت از زمین و حیوانات مانند گاو و گوسفند و اسب و الاغ بوده مالیات ارضی معمول شده است. وقتی که بازرگانی و مبادله‌ی کالا بین جوامع شروع شده مالیات و عوارض گمرکی به میان آمده، و هنگامی که صنعت ایجاد شده و جوامع به مرحله‌ی تکامل امروزی رسیده‌اند مالیات بر درآمد و بر ارث و غیره معمول شده است. در یونان و روم قدیم درآمد دولت عبارت بوده است از مالیات معادن، خراج از کشورهای تابعه، مالیاتهای غیر مستقیم که از کالاهای مصرفی وصول میشده، و عوارض گمرکی. در قرون وسطی قسمت عمده‌ی درآمد دولت از مالیات ارضی تأمین میشده است. بین قرون ۱۴م و ۱۹م مالیاتهای غیر مستقیم رواج داشته، و از قرن ۱۹م به بعد سعی شده است که تحمیل مالیات به طبقات متمکن فزونی یابد، و از مالیاتهای مستقیم قسمت عمده‌ی مخارج تأمین شود. مبارزه‌ی بین طبقات در مورد پرداخت مالیات هم تاریخ مفصلی دارد، و هر وقت حکومتهای مستبد و خودکام مستقر شده‌اند، مالیاتهای غیر مستقیم افزایش یافته و تحمیل بر طبقات ناتوان بیشتر شده است، و هنگامی که آزادی و عدالت حکمفرما بوده مالیاتهای مستقیم و اصل پرداخت مالیات از روی توانائی و درآمد افراد معمول شده است. تا آنجا که از کاوشهای تاریخی معلوم شده، طوایف آریائی که قریب هزار سال ق‌م به ایران مهاجرت کردند تمدن محلی را جذب کرده و مالیات معمول در عهد آنها عبارت بوده است از مالیات شکار و ماهیگیری و عوارضی که به گله و رمه وضع میشد. سرکرده‌ی یک طایفه‌ی آریائی زمینهائی داشته که بردگان آنها را کشت کرده و قسمتی از درآمد کشت خود را به سرکرده میپرداختند. هرگاه درآمد سرکرده کافی برای پرداخت هزینه‌های جاری نبود جنگ و حمله‌ی به طوایف دیگر آغاز میشد و در صورت توفیق کسر درآمد از راه غنائم جنگی تأمین میگشت. در زمان هخامنشیان، هر یک از استانها بایستی طبق منابع و توانائی خود هر سال مبلغ معینی نقد و قسمتی هم جنس، مانند اسب و گله و مواد غذائی و محصولات مختلف، به خزانه‌ی دولت بدهد. در هر استانی هم مالیات از مزارع، باغها، احشام، معادن، عوارض بندری، عوارض بازرگانی داخلی، و عوارض خرید و فروش کالاها که یک دهم بهای آن بود وصول میشد، قسمتی به مصرف هزینه‌های استان میرسید و قسمت دیگر به خزانه‌ی مرکزی ارسال میشد. مالیاتهای گزافی از مردم وصول میشد. علاوه بر این، دولت انحصارهای متعددی برقرار کرده بود که تقریباً همه‌ی منابع، چه از مواد خام و چه کالاهای تمام‌شده، در دست دولت تمرکز یافته بود. بعضی از مورخین نوشته‌اند که "اقتصاد هدایت‌شده"ی این عصر تا قبل از قرن ۲۰م سابقه‌ای در تاریخ بشر نداشته است. مالیاتهای سرانه، ارضی، خانه، باغها، احشام، و حتی مالیات عروسی و مرگ و تولد هم در این عصر معمول بوده است. در عهد اشکانیان (پارتها) مالیاتهای گذشته کمابیش وصول میشد، ولی قسمت مهم درآمد دولت از شهرهائی که به کار‌های بازرگانی اشتغال داشتند به دست میآمد، زیرا در این عصر تجارت بین شرق و غرب از راه ایران رونق بسزائی داشت و عوارض زیادی به عنوان حق ترانزیت و مالیات گمرکی گرفته میشد. در زمان ساسانیان مالیات عمده بر دو قسم بود: یکی مالیات ارضی و دیگر مالیات سرانه. مالیات ارضی به نسبت کشت هر ده از یک ششم تا یک سوم محصول بود، و مالیات سرانه به کلیه‌ی کسانی که صاحب خانه و مستغلی بودند تعلق میگرفت. علاوه بر این عوارض گمرکی نیز وصول میشد، و برای ساختن جاده‌ها و پلها از کسانی که از آنها استفاده میکردند عوارضی دریافت میشد. پس از تسلط مسلمین بر ایران، تا مدتی مالیات به همان شیوه‌ی پیش از اسلام وصول میشد. علاوه بر این، مالیاتهای گمرکی و سرانه، و جزیه نیز معمول بود. این گونه مالیاتها در ادوار بعد تغییراتی پیدا کرد، و به طور خلاصه مالیاتهای عمده‌ای که قبل از مشروطیت وصول میشد عبارت بود از مالیات احشام و اغنام، مالیات اصناف، مالیات ایلات، مالیات ایلخی و شتر‌گلانی، مالیات بیوت النحل، مالیات جنگل، مالیات سرانه، مالیات طواحین، مالیات مراتع، مالیات مستغلات، مأليات معادن، و مالیاتهائی از انحصارات، تتاوت عسل، حق الشرب، حق العبور، خانواری، گمرک، مخارج دیوان، و مالیاتهائی دیگر از قبیل هدایا و پیشکش و غیره. پس از مشروطیت علی الاصول وضع مالیات با تصویب مجلس بود، که اصول آن در قوانین مربوط ذکر شده است.

مالیات احشام و اغنام یا **مالیات مراتع و مواشی**، که گله‌داری و سرگله هم خوانده میشود، مالیاتی است که از قدیم معمول بوده و به طور سرانه از گوسفند و گاو و شتر و الاغ و قاطر دریافت میداشته‌اند. نرخ آن در نقاط مختلف کشور متفاوت بوده است.

مالیات ارضی، مالیاتی که از قدیم معمول بوده و از زمینهای مزروعی، به نسبت برداشت محصول، از یک ششم تا یک سوم محصول گرفته میشد. نیز ← مالیات.

مالیات اصناف، مالیاتی که در دوره‌ی صفویه و سلسله‌های بعدی از کسبه و پیشه‌وران گرفته میشد. در دوره‌ی قاجاریه مالیات اصناف، گذشته از شهرها و قصبات، در بعضی از دهات هم معمول بوده ولی مانند مالیات املاک مزروعی از تعدیل خارج شده بود. به واسطه‌ی رواج تجارت با اروپا در قرنهای اخیر و تغییر در زندگی مردم، در حرفه‌ها هم تغییراتی پدید آمده و کسبهای قدیمی از میان رفته و حرفه‌های

جدیدی به وجود آمده بود. مثلاً شعربافی در یزد و رنگرزی در تهران در سنوات اخیر از میان رفته و حرفه‌های دیگر مانند داروسازی و سمساری و خرازی جای آنها را گرفته بود. هر صنفی میبایست مبلغی مالیات بپردازد. و مبلغ مذکور توسط رؤسای صنف بین افراد آن صنف سرشکن و وصول میشد. در اواخر دوره‌ی استبداد مأمورین وصول مالیات طبق جزو جمعهای قدیم از کسانی که حرفه‌ی آنها از بین رفته بود مطالبه‌ی مالیات میکردند و غالباً جمعی را تحت فشار و مضیقه میگذاشتند.

مالیات ایلات، مالیاتی که در حقیقت همان مالیات احشام و اغنام و مالیات سرانه است که به ملاحظه‌ی وضع زندگی ایلات با یکدیگر توأم شده به این نام خوانده میشده است. چون ایلات عموماً گله‌دار و در یک جا اقامت نداشته‌اند، مالیاتی به اسم مالیات ایل وصول میشده که مأمور وصول آن هم ایلخانی بوده است.

مالیات ایلخی و شترگلائی (šotor. gallā'i). از زمان فتحعلی شاه معمول بوده است که دولت برای رفع حوائج ارتشی و حمل و نقل دربار سلطنتی عده‌ای ایلخی و شترگلائی در تهران و آذربایجان نگاهداری میکرده است. ایلخی اطراف تهران هنگام تابستان در مراتع لار و لاریجان و سوادکوه بود و زمستان را به مراتع ورامین و مسیله‌ی قم برای چرا میرفت. ایلخی آذربایجان هم در مراغه و اردبیل اقامت داشت و همه‌ساله نتایج مادیانهای دولتی و افزایش شترها بر حسب احتیاجات روز بین ادارات دولتی مربوطه تقسیم میشد و بقیه هم به فروش میرسید. درآمدی که ازین راه عاید میشد مالیات ایلخی و شترگلائی نامیده میشد.

مالیات بر درآمد، مالیاتی که بر درآمد اشخاص تعلق میگیرد. مالیات بر درآمد اغلب به صورت تصاعدی اخذ میشود. این مالیات نخستین‌بار در ایتالیا به معرض آزمایش گذاشته شد. در انگلستان مالیات بر درآمد از قرن ۱۹م جسته و گریخته متداول شد، ولی قانون مالیات بر درآمد به طور ثابت در ۱۸۷۴ به تصویب رسید. در کشمکش قانون مالیات بر درآمد به طور موقت در سالهای ۱۸۶۲–۷۲ به موقع اجرا گذاشته شد، ولی در ۱۸۹۴ دیوان کشور این مالیات را بر خلاف قانون اساسی اعلام کرد. در ۱۹۱۳، به موجب متمم ۱۶م قانون اساسی مالیات بر درآمد قانونی شناخته شد.

امروز مالیات بر درآمد بزرگترین رقم بودجه‌ی سالیانه‌ی کشورهای مترقی را تشکیل میدهد و، علاوه بر اینکه منبع بزرگ درآمد دولتها میباشد، کاملترین وسیله‌ی اجرای عدالت در اجتماعات بشری به شمار میرود، تا جائی که میتوان با مراجعه به بودجه‌ی کشورها و مقایسه‌ی ارقام مالیاتهای غیر مستقیم با مالیات بر درآمد، که مالیات مستقیمی است، تا اندازه‌ای، از لحاظ تقسیم عادلانه‌ی ثروت، به نحوه‌ی اجرای عدالت در کشورها پی‌برد. اولین قانون مالیات بر درآمد، موسوم به **قانون مالیات بر شرکتها و تجارت**، که نوعی مالیات بر درآمد بود، در سال ۱۳۰۹ هش در ایران وضع شد، و سپس در سال ۱۳۱۲ هش قانون مالیات بر درآمد کاملتری وضع شد. از آن به بعد اصلاحات زیادی در قوانین مالیات بر درآمد شده، ولی چون طرز وصول آن ثمربخش نبوده است، توفیق زیادی در این راه حاصل نشده، و جمع وصولی مالیات مزبور هم اکنون قریب به ده درصد از کل مالیاتها است.

مالیات بر رأی‌دهندگان[1]، در تاریخ کشمکش، مالیاتی که از رأی دهندگان گرفته میشد، و مقدار آن معمولاً از ۱ تا ۵ دلار بود. این مالیات بسیاری از اشخاص واجد شرایط برای رأی دادن را، مخصوصاً در ایالات جنوبی، از حق رأی محروم میساخت. در ۱۹۶۴ دولت مرکزی کشمکش این مالیات را لغو کرد.

مالیات بر شرکتها و تجارت، قانون: ← مالیات بر درآمد.

مالیات بیوت النحل (boyuto' n.nahl)، مالیاتی قدیمی که از مالکین کندوی عسل در یافت میداشتند. در نواحی کوهستانی و ییلاقی کندوهای بسیاری بوده که صاحبان آنها برای هر کندوئی ده شاهی (نیم ریال) به دولت میپرداخته‌اند، و اکنون این مالیات منسوخ شده است.

مالیات جنگل، مالیاتی که از زمان قدیم دولت از کسانی که از جنگل برای درست کردن زغال چوب استفاده میکردند بابت اجاره میگرفت. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قطع اشجار جنگلهای شمال به طور امتیاز به بعضی از اتباع خارجه داده شد، که آنها مبلغی بابت امتیازات مزبور به دولت میپرداختند. پس از مشروطیت، کوشش شده است که از قطع اشجار مزبور برای مصرف تهیه‌ی زغال جلوگیری شود.

مالیات سرانه (sarāne)، مالیاتی که از هر سر (فرد) گرفته میشده و نرخ آن در نقاط مختلف تفاوت داشته است. این مالیات در غالب دهات و قصبات معمول بوده، ولی در شهرها وصول نمی‌شده است.

مالیات طواحین (tavāhin)، مالیاتی که قبل از مشروطیت از آسیابها به عنوان بهای آبی که نیروی محرکه‌ی آسیاب بوده اخذ میشده است. این مالیات جزئی از مالیات مزروعی به شمار میآمده است، که بعضی اوقات جزو مالیات دهستان محسوب میشده و بعضی اوقات، که آسیاب جدید الاحداث بوده، علاوه بر مالیات دهستان مزبور دریافت میشده است. مالیات مزبور در بعضی نقاط نقدی و در سایر جاها جنسی بوده است.

مالیات مراتع (marāte'). بعضی مراتع را که مالک آن دولت بوده است در اختیار گله‌داران میگذاشته‌اند که در فصول بهار و تابستان گله‌های خود را در آنها بچرانند؛ آنچه گله داران از بابت مالیات سرگله بایستی به دولت بدهند، به نام مالیات مراتع، در چراگاه میپرداخته‌اند.

مالیات مراع و مواشی: ← مالیات احشام و اغنام.

مالیات مستغلات. در دوره‌ی اسلامی، از دکاکین و خانه‌هائی که در زمینهای دولتی ساخته میشد مبلغی به عنوان مالیات دریافت میشد. در زمان صفویه از کلیه‌ی ساختمانهای شهری، از قبیل خانه و دکان و کاروانسرا، مبلغی به عنوان مالیات دریافت میشد. دولت هم خود مستغلات زیادی داشته که کرایه‌ی آنها را هر ماه وصول میکرد. قبل از مشروطیت مالیات مستغلات مجدد به مبلغی شده بود که از میدانهای عمومی و بعضی دکانها میگرفتند. بعد از مشروطیت قانونی برای وصول مالیات مستغلات (ساختمان‌های اجاره‌ای متعلق به اشخاص) وضع شد که بارها اصلاحاتی در آن به عمل آمده و اکنون وصول میشود.

مالیات معادن. استخراج معادن و فلزات قیمتی، و همچنین صید مروارید متعلق به پادشاه بوده است. در زمان صفویه ۱/۳ محصول بابت هزینه محسوب و بقیه به پادشاه داده میشد. اما بعدها دولت عوارضی بابت حق استخراج از معادن میگرفت.

مالیات واحد[2]، مالیاتی که فقط از بهره‌ی زمین دریافت شود. مالیات واحد بر این اصل مبتنی بوده که زمین و منابع طبیعی منبع هرگونه ثروتی میباشد. فیزیوکراتها مبتکر این عقیده بودند، و بعداً ه. جورج کتابی در این باب منتشر کرد، و علمدار مالیات واحد شد. امروز این عقیده چندان پیروانی ندارد. نیز ← ه. جورج.

مالیپیرو[3]**، جان فرانچسکو** (jān frāncesko mālipiero)، ۱۸۸۲–۱۹۷۳، آهنگساز ایتالیائی، ادیتور آثار مونتوردی، و محقق موسیقی قدیم ایتالیائی. برای آواز، همسرائی، ارکستر، و اپرا آهنگ ساخته است.

مالیتا، جزیره‌ی: ← سلیمان، جزایر.

مالیخولیا[4]، تحریف شده‌ی **مالنخولیا** (-mālan xuliā) [از ید، = خلط سیاه، سودا]، حالت مرض افسردگی جسمی و روحی. یکی از بیماریهای روانی نسبةً فراوانی است که تقریباً ۱٪ مردم به آن گرفتارند. آغاز متعارفی آن، در مردان میان ۵۰ و ۶۵سالگی و در زنان میان ۴۰ و ۴۵سالگی است (میزان ابتلای زنان سه برابر مردان است)، و نقش وراثت در آن تردیدناپذیر است. مرضی است که پس از مداوا عود میکند، ولی فاصله‌ی میان دو بیماری ممکن است چند سال طول بکشد. در میانه‌ی عمر، مرد و زن ممکن است احساس کنند که زندگی به صورتی در آمده که بیشتر مایه‌ی پریشانی است، و مقاومت در مقابل فشارها برای دست یافتن به ضرورتهای زندگی کمتر شده، و سرسختی در برابر موانع که از خصوصیات جوانی است از میان رفته، و اصلاح کردن اشتباهات دشوارتر شده است. با این اوضاع و احوال، اضطراب و بیم از آینده و بی‌تصمیمی ممکن است به فرو ریختن تعادل فکری و روانی بینجامد، و شخص مبتلا در اندیشه‌ی گریختن از آنچه مقاومت در برابر آن ناممکن است بیفتد. فکر درباره‌ی احتمال شکست در زندگی و نابسامانیهای مالی و سرخوردگیها و غصه‌های خانوادگی، و افزایش تدریجی عده‌ی خویشان و دوستانی که از دنیا رفته‌اند، در

(۱)poll tax (۲)single tax (۳)Malipiero (۴)melancholia

پیدایش حالت مالیخولیائی سخت،مؤثر است. بیمار خود را بیعرضه و مقصر و مستحق مجازات تصور میکند. این اندیشه‌های درونی در سیمای بیمار نیز اثر میگذارد و او را خسته و غمگین نشان میدهد؛ از بیخوابی و دردهای احشائی شکایت میکند. در معاینه معلوم میشود که ملکات روانی او (دقت، حافظه، تخیل و غیره) کاهش یافته است.

خوشبختانه با درمانهای روانی جدید بسیاری از مبتلایان بسرعت سلامت خود را باز مییابند. غذای بیمار باید کافی باشد و خواب او، با روشهائی که پزشک معین میکند، تأمین شود. داروهای غددی و هورمونی در معالجه بسیار مؤثر میافتد. و نیز با وادار کردن بیمار به فعالیتها و سرگرمیهای خاص، که احساس بیهودگی را از او دور کند، به مداوای بیماری مالیخولیا کومک میشود. نیز ← جنون یاس و سودا.

مالیکن[1]، **رابرت ساندرسن** (rābərt sāndər-sən mālikən)، ۱۸۹۶– ، فیزیکدان و شیمیدان امریکائی. در ۱۹۲۸ مدیر آزمایشگاه ساختمان و طیفهای مولکولی در شیکاگو شد. در ۱۹۴۲–۴۵ در "طرح پلوتونیوم" در شیکاگو شرکت جست. پس از مدتی کار در جداسازی همجاها، به تحقیق در ساختمان الکترونی مولکولهای دواتمی و چنداتمی پرداخت، و مطالعه‌ی حرکات الکترونهای اتم او را به تعریف اوربیتالهای اتمی (⇐ اوربیتال اتمی) کشانید. به خاطر این تحقیقات برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۶ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز. جدول.

مالی مگوایرز[2] (māli məguāyrz)، سازمانی مخفی در نواحی معدنی پنسیلوانیا، کشمکش که در دهه‌ی (ح ۱۸۶۵–۷۵) بعد از جنگ داخلی امریکا، شهرت یافت. این سازمان که از کارگران ایرلندی تشکیل یافته بود مرتکب جنایاتی علیه مالکین، افسران، و صاحبان معادن میشد، تا عاقبت، بر اثر اقدامات سازمان کارآگاهی پینکرتن، که در این سازمان مخفی رخنه کرد، عده‌ای از رهبران سازمان دستگیر و اعدام شدند، و سازمان از هم پاشیده شد (۱۸۷۷).

مالین، شهر قدیمی: ← باخرز، ناحیه‌ی تاریخی.

مالین[3] (mālin؛ فنس)، فلاندری **مخلن**[4] (me-xelen)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۵٬۴۶۶)، ایالت آنورس، ل بلژیک، بر رود دایل[5]. شهرتش به علت تورهای اعلائی است که سابقاً در آنجا بافته میشده است. اکنون کارخانه‌های نساجی دارد. از ۱۵۵۹ مرکز مذهبی بوده، و اکنون مقر اسقف اعظم بلژیک است. در کلیسای جامع سن رومبو (قرن ۱۳م)ی آن ناقوس معروف و نیز تابلوی مصلوب کردن مسیح، کار ون دایک، موجود است. کاخ اسقف اعظم و عمارت شهرداری (قرن ۱۴م) از بناهای دیدنی آن است. زادگاه فرانس هالس است.

مالیندی[6] (mālindi)، شهر (در ۱۹۶۲ جم ۵٬۸۱۸)، بخش کنیا، کنار قهر. تفرجگاه تابستانی و مرکز تجارتی است. احتمالاً در قرن 10م به وسیله‌ی سوداگران عرب تأسیس، و یک کشور-شهر و بندر مهم شد. واسکو دو گاما در آنجا پیاده شد (۱۴۹۸) و بنای یادبودی برپا کرد که هنوز باقی است.

مالینگار، شهر، ایرلند مرکزی: ← وستمیث.

مالینوفسکی[7]، **برانیسلاف** (brānislāf mālinofski)، ۱۸۸۴–۱۹۴۲، مردمشناس انگلیسی؛ متولهستان. در ۱۹۰۸ از دانشگاه کراکو فارغ‌التحصیل شد. در مردمشناسی فرهنگی تحقیق میکرد، و با تحقیقاتش در باره‌ی مردم بدوی ← جزایر تروبریاند شهرت یافت. در ۱۹۲۷ به مقام استادی رسید. برای تحقیقات علمی سفرهائی به افریقا و امریکای لاتین و کشمکش کرد. با روش کاری که در پژوهشهای خود انتخاب کرده بود، وی را مؤسس مکتب "اصالت وظیفه" در مردمشناسی اجتماعی دانسته‌اند. از آثار او است: جنایت و عادات در جامعه‌های وحشی (۱۹۲۶) و زندگی جنسی در میان مردم وحشی شمال غربی ملانزی (۱۹۲۹)؛ این آثار نیز پس از مرگش انتشار یافته است: دینامیک تغییر فرهنگ (۱۹۴۵)، جادو، علم، و دین (۱۹۴۸).

مالینوفسکی[8]، **رودیون یاکوولویچ** (rodion (yākovlevic mālinofski) ۱۸۹۸–۱۹۶۷، مارشال شوروی؛ متولد اوکرائین. در ۱۹۲۶ به حزب کمونیست پیوست. در جنگ II فرماندهی یک ارتش در حمله‌ی تعرضی ستالینگراد و سپس در اوکرائین با وی بود. در ۱۹۵۶ عضو کمیته‌ی مرکزی و فرمانده کل نیروهای زمینی شوروی شد. در ۱۹۵۷، پس از برکناری گ. ک. ژوکوف، به وزارت دفاع منصوب شد، و تا هنگام مرگ عهده‌دار این پست بود.

مالیورکا، جزیره، اسپانیا: ← مایورکا.

مام، ویلیام سامرست: ← موآم، سامرست.

مامائی[9] (māmā'i)، شعبه‌ای از پزشکی که موضوع آن وضع حمل، مقدمات، و نتایج وضع حمل است. بنابر این، مسائل آبستنی، زایمان، و دوره‌ی نقاهت مادر، اعم از اینکه اوضاع و احوال حاکم بر این مسائل عادی یا غیر عادی باشد، در حیطه‌ی مامائی قرار میگیرد.

مامائی توسعاً مربوط میشود به تولید مثل اجتماع. انواع مراقبتهای پزشکی که برای صیانت از مادر ترتیب داده شده همگی به این قصد است که سلامت جسمی و روحی و بهزیستی جوانان را تأمین کند، و گرایش آنان را نسبت به مسائل جنسی، زندگی خانوادگی، و موقعیت خانواده در اجتماع، به صورتی صحیح و سالم، پرورش دهد. همه‌ی عناصر اجتماعی که در کمیت و کیفیت تولید مثل انسان تأثیر میگذارند از موضوعات مامائی هستند. مسائل رشد جمعیت نیز میراث طبیعی مامائی به شمار میرود. استعمال مامائی در این معنای وسیع در زمانهای نسبةً اخیر پیدا شده است. دخالت اطبا در قرن ۱۶م در اروپا شروع شد. در قرن ۱۷م اسباب گیره‌مانندی، موسوم به فورسپس (forseps؛ فنس) معمول شد. بعدها سر ج. ی. سیمپسن زایمان با بیهوشی را معمول کرد.

هدفهای عمده‌ی علم مامائی عبارتند از اینکه دوره‌ی آبستنی به نحو صحیح طی شود، و پس از وضع حمل مادر و بچه، هر دو، سالم بمانند؛ تعداد مرگ و میر مادر و نوزاد که از جریان تولید مثل ناشی میشود، و نیز تعداد مادرانی که در جریان آبستنی و وضع حمل آسیب میبینند کاهش یابد؛ ناراحتیها و خطرات آبستنی و زایمان و دوره‌ی نقاهت مادر به حد اقل برسد، به نحوی که مادر و نوزاد هر دو از سلامت کامل جسم و روح برخوردار شوند؛ فواصل فرزندزائی منظم شود تا بهزیستی عاطفی و جسمی مادر و فرزند تأمین گردد؛ کلیه‌ی عناصر اجتماعی که با کفایت تولید مثل ارتباط دارند تجزیه و تحلیل شوند و تحت نظارت قرار گیرند. نیز ← زایمان.

مامازان، ده، ورامین: ← مامازند.

مامازن، ده، ورامین: ← مامازند.

مامازند (māmāzand) یا **مامازن** (māmā-zan)، ده (جم ۱٬۱۷۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بهنام پازکی، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۰ کیلومتری ل ورامین. جاجرود مشروبش میکند. محصولاتش غلات و صیفی است. در فرهنگ آبادیهای کشور نامش به صورت **مامازن** ضبط شده است. نیز ← پلشت.

ماماهان (māmāhān)، ده (جم ۲٬۳۲۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۳۰ کیلومتری ج رزن. محصولاتش غلات، حبوبات و صیفی است. جاجیمبافی دارد.

مامبورائو: ← میندورو، فیلی‌پین.

مامش (māmaš)، از ایلات اطراف ساوجبلاغ مکری، ح ۹۵۰ خانوار، که اکثر در اشنویه به سر میبرند. در تابستان تا مرز عراق پیش میروند. به کشاورزی و دامپروری اشتغال دارند. مرکز آنها سابقاً قلعه پسوه، مرکز کهنه‌لاهیجان، بود.

مامطیر، مازندران: ← بابل، شهر.

مامفرد[10]، **لویس** (luis māmfərd)، ۱۸۹۵– ، نویسنده و نقاد امریکائی. نظریات مهم خود را در مجموعه‌ی کتابهای "نوسازی زندگی" آورده است: تکنیک و تمدن (۱۹۳۴)، فرهنگ شهرها (۱۹۳۸)، موقعیت بشر (۱۹۴۴)، و طریق زندگی (۱۹۵۱). بعضی از کارهای دیگرش روز طلائی (۱۹۲۶)، هرمن ملویل (۱۹۲۹)، هنر و تکنیک (۱۹۵۲) میباشد.

ماموت[11] (māmut؛ فنس)، فیلی که در قسمتهائی بیرون از آب اروپا-سیا و امریکای شمالی دردوران پلئیستوسن میزیسته و زوال یافته است. بلندی شانه‌ها در ماموت امپریال ح ۴ متر، و در نوع پشمدار آن ح ۳ متر بوده. نمونه‌های کامل آن را در یخهای

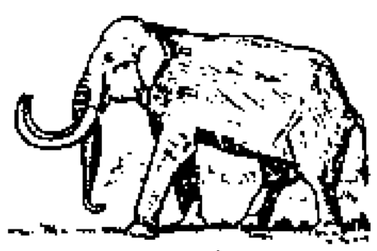
ماموت

(۱)Mulliken (۲)Molly Maguires (۳)Malines (۴)Mechelen, Mechlin (۵)Dijle (۶)Malindi
(۷)Malinowski (۸)Malinovsky (۹)obstetrics (۱۰)Mumford (۱۱)mammoth

سیبریه یافته‌اند.

مأمور عالی سازمان ملل متحد برای آوارگان، اداره‌ی[1]، از ادارات سازمان ملل متحد، که در ژانویه‌ی ۱۹۵۱ به وسیله‌ی مجمع عمومی سازمان تأسیس شد، و مرکزش در ژنو است. این اداره جایگزین سازمان بین‌المللی آوارگان شد. هدف آن یافتن راه حل دائمی برای مسئله‌ی آوارگان و پناهندگان، اعطای حمایت بین‌المللی به آوارگان تحت قیمومت آن، متوافق ساختن فعالیتهای مؤسسات مختلف در این مسئله، و دست‌گیری از گروههای آواره‌ی نیازمند کومک است. در دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ قسمت عمده‌ی کومک اقتصادی این اداره در قاره‌ی افریقا و در شیلی به کار رفته است. جایزه‌ی ۱۹۵۴ صلح نوبل به این اداره اعطا شد.

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مامورِه[2] (māmore)، رودی به طول ح ۹۶۵ کم، بولیوی، که در کوههای آند و دشتهای مرکزی بولیوی تشکیل میابد. قسمتی از مرز لش بولیوی و برزیل را تشکیل میدهد. به رود بنی[3] (beni) پیوسته رود مادرا را تولید میکند. مسیر علیای آن ریو گرانده (rio grände) نام دارد.

مامون، ده، الیگودرز، ← چاپلق، دهستان.

مأمون (ma'mun)، شهرت **ابوالعباس عبدالله**، ملقب به **مأمون بالله**، ۱۷۰–۲۱۸ هق، ۷مین خلیفه‌ی (۱۹۸–۲۱۸ هق) عباسی، پسر هارون‌الرشید. بعد از قتل (۱۹۸هق) برادرش امین در بغداد، رسماً در سرتاسر قلمرو و سرزمینهای خلافت عباسی به عنوان خلیفه شناخته شد، اگرچه پیش از آن در شعبان ۱۹۵ هق، پس از کشته شدن علی ابن عیسی ابن ماهان، طرفداران او وی را خلیفه خطاب کرده بودند. مادر مأمون ایرانی و از اهل بادغیس بود، که نام او را مَراجل گفته‌اند و میگویند دختر استاد سیس بوده است. هارون در زمان حیات خود پسر دیگرش امین را ولیعهد خود کرده بود، به شرط آنکه پس از امین مأمون خلیفه‌ی مسلمانان بشود و مأمون نیز قاسم پسر دیگر هارون را ولیعهد خود کند، و حکومت بلاد مشرق را از همدان تا آخرین متصرفات خلافت در مشرق به مأمون واگذار کرد و حکومت عراق و شام را به امین داد و بلاد مغرب را به قاسم سپرد و او را به مؤتمن ملقب ساخت. هنگامی که هارون در سال ۱۹۲ هق برای جنگ با رافع ابن لیث، که در ماوراء النهر قیام کرده بود، عازم خراسان شد، مأمون را همراه خود برد و او را به مرو فرستاد، و چنانکه در تاریخ زندگی هارون مذکور است، در همان روز وفات (جمادی الاول سال ۱۹۳ هق) او در ده سناباد طوس، در لشکرگاه هارون با امین بیعت کردند و انگشتری و لباس خلافت را برای او به بغداد فرستادند. مأمون نیز ابتدا به امین بیعت کرد و به عهدی که هارون میان او و امین بسته بود، و در کعبه نهاده بود، وفادار ماند. ولی از همان آغاز پیدا بود که این آرامش ظاهری است و دیری نخواهد پایید، خاصه که مشاوران ایشان اختلاف میان دو برادر را دامن زدند. هارون در لشکرگاه خود همه‌ی اموال و سپاه موجود در لشکرگاه را به مأمون بخشیده بود ولی، پس از مرگ هارون، اطرافیان او برای آنکه خدمت خوشی به امین که رسماً خلیفه شده بود نشان دهند همه‌ی اموال سپاه را بر داشته نزد امین شتافتند؛ در رأس این عده فضل ابن ربیع ابن یونس، حاجب بزرگ او قرار داشت، و مایه‌ی نفاق میان دو برادر از همین جا شروع شد. فضل ابن ربیع، پس از آنکه به بغداد رسید، چون میدانست که اگر مأمون روزی به خلافت برسد آن عمل وی را نخواهد بخشود، امین را به نقض عهد و خلع مأمون از ولایت عهد و نصب پسر امین را به جای او به ولایت عهد تشویق کرد. در خراسان فرماندهان و بزرگانی که در مرو در خدمت مأمون بودند، و در رأس آنها فضل ابن سهل، که بعدها لقب ذوالریاستین گرفت، قرار داشت، مأمون را به ماندن در خراسان و تحکیم موقعیت خود تشویق کردند، و چون امین مأمون را به بغداد خواست، حرکت او را صلاح ندانستند. فضل ابن ربیع سرانجام موفق شد که امین را به خلع مأمون از ولیعهدی وا دارد، و بدین ترتیب، در صفر سال ۱۹۵ هق، امین نام مأمون و قاسم را از خطبه بینداخت و پسر خود موسی را ولیعهد کرد و او را به الناطق بالحق ملقب ساخت. مأمون نیز رابطه‌ی خود را با امین قطع کرد و خود را امام الهُدیٰ خواند (۱۹۵ هق) و نام امین را از سکه و خطبه حذف کرد. در ۱۹۵ هق امین علی ابن عیسی‌ابن ماهان را به حکومت تمام بلاد جبل از همدان و نهاوند و ری و قم و اصفهان و غیره منصوب کرد، و او را با 50'000 سپاهی مجهز و باشکوه به جنگ مأمون فرستاد، و زنجیری از نقره برای در بند کردن مأمون به او سپرد. مأمون نیز، به صوابدید فضل ابن سهل، طاهر ابن حسین ابن مُصْعَب را، که بعد به طاهر ذوالیمینین ملقب شد، به ری فرستاد تا آن حدود را مستحکم سازد. در دهم شعبان ۱۹۵ هق در بیرون شهرری جنگی میان سپاه طاهر و علی ابن عیسی روی داد که به کشته شدن علی ابن عیسی و شکست سپاه او منجر شده، و از این تاریخ در لشکرگاه مأمون او را خلیفه خواندند. در همان سال امین سپاه دیگری را به فرماندهی عبدالرحمان ابن جَبَلَه به مقابله‌ی طاهر فرستاد، ولی این سپاه نیز شکست خورد و همدان به دست طاهر افتاد، و طاهر بتدریج با تصرف ولایات امین به بغداد نزدیک شد. در سال ۱۹۶ هق مأمون مقام فضل ابن سهل را بالا برد و امور مالی و اداری مشرق خلافت اسلامی را به او سپرد و به او لقب ذوالریاستین (صاحب دو ریاست جنگ و امور اداری) داد. طاهر در سال ۱۹۷ هق بغداد را در محاصره گرفت. مردم بغداد بشدت دفاع کردند، ولی سرانجام امین در شب یکشنبه ۶ روز به آخر محرم مانده از سال ۱۹۸ هق کشته شد و مأمون رسماً خلیفه‌ی مسلمانان شناخته شد. پس از کشته شدن امین مأمون اداره‌ی نواحی جبال و فارس و خوزستان و کوفه و بصره را به حسن ابن سهل، برادر فضل ابن سهل، داد و حکومت شام و موصل و شمال عراق و مغرب را به طاهر سپرد، و خود در خراسان اقامت کرد. اقامت او در خراسان موجب شد که عراق از فتنه و آشوب خالی نماند. در ۱۹۹ هق، محمد ابن ابراهیم علوی، معروف به ابن طباطبا، در کوفه قیام کرد و با یکی از سرداران عامی پسر خلیفه، به نام ابوالسرایا، متحد شد و عامل حسن ابن سهل را شکست داد، اما خود به دست ابوالسرایا مسموم شد. ابوالسرایا نیز، پس از چندین زد و خورد با سپاهیان خلیفه، در سال ۲۰۰ هق شکست خورد و کشته شد. در همین سال علویان دیگری در جاهای دیگر شوریدند، ولی شورش ایشان خوابانده شد. مأمون ظاهراً برای ارضای علویان و طرفداران ایشان علی ابن موسی معروف به رضا ع (امام هشتم شیعه‌ی امامیه) را به خراسان خواند و او را ولیعهد خود ساخت (۲ رمضان ۲۰۱ هق). یکی از علل این کار را میتوان ناراضی بودن مأمون از عباسیان دانست، که در همه حال طرف امین را گرفته بودند. این امر در میان عباسیان تولید خشم و انزجار کرد و مردم بغداد که از این امر، و نیز از حکومت حسن ابن سهل، ناراضی بودند، مأمون را از خلافت خلع، و به ابراهیم ابن مهدی بیعت کردند (محرم سال ۲۰۲ هق) و به او لقب المبارک دادند. این امر و اختلال امور عراق مأمون را ناچار ساخت که آهنگ عراق کند. در سر راه او به سرخس فضل ابن سهل در حمام کشته شد، و شایع شد که این قتل به تحریک خود مأمون بوده است. هنگامی که مأمون به طوس رسید، برای تسکین خاندان عباسی، علی‌ابن موسی‌الرضا(ع) را مسموم ساخت و به شهادت رسانید. مردم بغداد با شنیدن خبر شهادت علی ابن موسی‌الرضا و قتل فضل ابن سهل و حرکت مأمون به سوی بغداد، بر ابراهیم ابن مهدی بشوریدند، و او سرانجام در ذی حجه‌ی سال ۲۰۳ هق مخفی شد، و بدین ترتیب مدت خلافت او در بغداد یک سال و یازده ماه و چند روز طول کشید.

مأمون در ماه صفر ۲۰۴ هق با شعار سبز که شعار علویان بود وارد بغداد شد، ولی پس از چند روز، به درخواست بزرگان بنی عباس و طاهر ابن الحسین، آن را دوباره به شعار عباسیان که سیاه بود تبدیل کرد. در سال ۲۰۵ هق مأمون حکومت شرق خلافت اسلامی را به طاهر داد و او را روانه‌ی خراسان کرد. طاهر در ۲۰۷ هق وفات یافت و مأمون پسر او طلحة ابن طاهر را به جای وی منصوب کرد و برادر دیگر طلحه، عبدالله ابن طاهر، در سالهای ۲۰۹ و ۲۱۰ هق شورشهای شام و مصر را خوابانید و اسکندریه را که به دست اندلسیها افتاده بود فتح کرد. طلحه نیز در زمان حکومت خود بلاد اشروسنه را در آسیای مرکزی فتح کرد. پس از مرگ طلحه، مأمون برادرش عبدالله ابن طاهر را مأمور خراسان کرد. تاخت و تاز به آسیای صغیر و بیزانس از سال ۲۱۵ تا ۲۱۸ هق ادامه داشت. در بعضی از این تاخت و تازها خود مأمون شر-

(۱)United Nations High Commissioner for Refugees (۲)Mamoré (۳)Beni

کت داشت؛ استحکامات قُرّة و هِرَقْلَه و لؤلؤه (lo°lo°a) از طرف مسلمانان فتح شد، ولی رویهمرفته از این جنگها نتیجه‌ی مهمی عاید نشد. شورش بابک خرم‌دین در زمان مأمون شدت یافت و بابک سپاه خلیفه را، که به سرداری محمد ابن حمید طوسی به آذربایجان فرستاده شده بود، شکست داد، و محمد ابن حمید کشته شد. در ۲۱۸ هق هنگامی که مأمون در مرزهای بیزانس عازم جنگ بود، در بذندون، در ۴۹سالگی وفات یافت (رجب ۲۱۸ هق) و در شهر طرسوس مدفون شد. مأمون از خلفای بزرگ عباسی است، و ازآنجا که مادرش ایرانی بود، و به کومک ایرانیان به خلافت رسید، از آنان طرفداری و حمایت کرد. خود دانشمند و دوستدار دانش بود و به علوم عقلی توجه بیشتری داشت. ترجمه از کتب یونانی و سریانی را تشویق کرد. در عقاید دینی به مکتب عقلی گرایش داشت و از معتزله در برابر اهل سنت و حدیث حمایت کرد و اعتقاد به مخلوق بودن قرآن را عقیده‌ی رسمی اعلام کرد (← محنه).

مأمون ابن مأمون، ابوالعباس (abo'l.'abbās ma'mune'bne) یا **مأمون ابن مأمون خوارزمشاه**، ف ۴۰۷ هق، حکمران ولایت گرگانج خوارزم از خاندان مامونیان؛ برادر و جانشین ابوالحسن علی ابن مأمون خوارزمشاه. شوهر خواهر و دست‌نشانده‌ی محمود غزنوی بود. در آخر محمود نسبت بدو بدگمان شد و کس نزد او فرستاد و از او خواست تا خطبه به نام وی کند. ابوالعباس برای رفع سوء ظن محمود پذیرفت و چنان کرد، اما امرای او ازین کار برآشفتند، و مأمون را به سن ۳۲سالگی کشتند. سلطان محمود به خونخواهی او لشکر به خوارزم کشید و آنجا را ضمیمه‌ی ممالک خویش (صفر ۴۰۷ هق)، و آلتونتاش را خوارزمشاه کرد.

مأمون ابن مأمون خوارزمشاه: ← مامون ابن مأمون، ابوالعباس.

مأمون ابن محمد یا مأمون ابن محمد خوارزمشاه (ma'mune'bne mohammade xā-razmšāh)، ف ۳۸۷ هق، از امرای خاندان مامونیان. هنگامی که نوح II، پادشاه سامانی، مقهور بغراخان شده و از بخارا گریخته بود، مأمون به یاری او برخاست. در ۳۸۵ هق مأمون برای سرکوبی ابوعبدالله خوارزمشاه، که ابو علی سیمجور را به حیله اسیر کرده بود، به خوارزم حمله برد و ابوعبدالله را در برابر ابوعلی کشت و خوارزم را ضمیمه‌ی امارت خود ساخت؛ سپس از ابوعلی در نزد نوح سامانی وساطت کرد و او را به بخارا فرستاد. پس از مأمون امارت خوارزم و جرجانیه به فرزندش ابوالحسن علی ابن مأمون رسید.

مأمون بالله: ← مامون، خلیفه‌ی عباسی.

مأمون خوارزمشاه: ← مامون ابن محمد.

مأمونیان (ma'munián) یا **مامونیه** (ma'mu-niyye)، خاندان حکام ولایت گرگانج (← جرجانیه) خوارزم، واقع در مغرب جیحون. امرای این خاندان ابتدا دست‌نشانده و مطیع سامانیان بودند، و پس از انقراض سامانیان، یک‌چند استقلالی یافتند. **مأمون ابن محمد**، که اولین امیر مشهور این خاندان است، در ۳۸۵ هق ابوعبدالله خوارزمشاه، حاکم کات، را اسیر و مقتول کرد، و ولایت کات را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش ساخت. در ۴۰۸ هق، یک سال پس از قتل ← ابوالعباس مأمون ابن مأمون که به دست امرای خود او صورت گرفت، سلطان محمود غزنوی لشکر به خوارزم برد، و آنجا را ضمیمه‌ی قلمرو خویش و آلتونتاش را خوارزمشاه کرد، و خانواده‌ی مأمونیان بر افتاد. خاندان مأمونیان در حمایت و تشویق اهل فضل و علما اهتمام داشته‌اند، و کسانی مانند ابوریحان بیرونی و ابن سینا و ابونصر عراق در دستگاه آنها بوده‌اند. نیز ← آل عراق.

مأمونیه: ← مامونیان.

مامونیه، ده شهرستان ساوه، مرکز دهستان زرند.

مامیثا (māmisā)، (*Glaucium cornicolatum*)، گیاهی یکساله از تیره‌ی **کوکناریان** که شبیه به خشخاش است، و در نقاط مرطوب میروید. ساقه‌ی آن مورد استعمال داروئی دارد.

مامیران کبیر[1] (māmirāne kabir) یا **عروق‌الصفر** (oruqo's.sofr)، (*Chelidonium majus*)، گیاه دوساله‌ی بزّ قدیم از تیره‌ی کوکناریان، که به بزّ جدید نیز برده شده. خوشه‌گلهای کوچک آن زردرنگ، و برگهای مرکب آن دارای برگچه‌های گِرد یا کنگره‌ای است. در تمام قسمتهای آن شیرابه‌ای زرد یا نارنجی دارای آلکالوئیدهای بسیار وجود دارد.

مامیسون[2] (māmison)، گردنه‌ای به بلندی ۳٬۹۱۰ متر، تجشه، در کوههای قفقاز بزرگتر و بر مرز بین آستیای شمالی و آستیای جنوبی. معبر موسوم به جاده‌ی نظامی آستیا (بنای ۱۸۸۹) از آن میگذرد.

مان[3]، **اوسکار** (oskār mān)، ۱۸۶۷—۱۹۱۷، پوینده و مستشرق آلمانی، که به هنگام مرگ سرکتابدار کتابخانه‌ی دولتی بررسی در برلین بود. در لهجه‌های ایرانی و ترکی آسیائی، مخصوصاً کردی، تخصص داشت و بر چند هیئت اعزامی تحقیقی در این سرزمینها سرپرستی می‌کرد (۱۹۰۱—۴ و ۱۹۰۶—۷). از آثار او است: تحقیق در منابع تاریخ احمد شاه درانی (۱۸۹۸)، لهجه‌ی کردهای مکری (۱۹۰۵—۹)، تحقیقات کردی-ایرانی (۴ جلد، ۱۹۰۶—۱۰)، لهجه‌های تاجیکی ایالت فارس (۱۹۰۹)، و لهجه‌ی قبایل لر در جنوب غربی ایران (۱۹۱۰).

مان[3]، **توماس** (tomās mān)، ۱۸۷۵—۱۹۵۵، داستانویس و مقاله‌نویس آلمانی، یکی از بزرگترین شخصیتهای ادبی قرن ۲۰م آلمان، برادر هـ. مان؛ ← لوبک. با اولین رمانش، بودنبروک (۱۹۰۰)، مشهور شد. آثار کوتاهش در مجموعه‌ای به نام داستانهای سه دهه (۱۹۳۶) چاپ شد. این آثار نشان‌دهنده‌ی اشتغال فکری او در باره‌ی ارتباط میان هنر و مسائل روانشناختی و اشتیاق هنرمند به مرگ، پیوستگی نبوغ و بیماری، و مسئله‌ی موقعیت هنرمند در جامعه‌ی بورژوازی است. موضوعاتی که در داستان کوه جادو (۱۹۲۴)، که شاید شاهکار او باشد، نیز آمده است. داستان چهاربخشی یوسف و برادرانش (۱۹۳۳—۴۳)، اثری است که بر اساس داستان یوسف در کتمة نوشته شده. در این اثر آشفتگی یأس‌آور نخستین کارهای مان جای خود را به مطالعه‌ی عمیق و تا اندازه‌ای شاعرانه‌ی اساطیر و روانشناسی داده است. در ۱۹۴۷ دکتر فاوستوس، در ۱۹۵۱ گناهکار مقدس، و در ۱۹۵۴ اعترافات فلیکس کرول شیّاد را نوشت. مقالات سیاسی مان، بر علیه فاشیسم، در دستور روز (۱۹۴۲)، و مقالات ادبیش در مجموعه‌ای به نام مقالات سه دهه (۱۹۴۷) چاپ شد. در ۱۹۳۳ آلمان را ترک کرد، در ۱۹۳۶ به کشمة رفت، و در ۱۹۵۲ به اروپا باز گشت. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۹ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مان[3]، **کلاوس** (klās mān)، ۱۹۰۶—۱۹۴۹، داستانویس، مقاله‌نویس، و نمایشنامه‌نویس آلمانی، پسر ت. مان. آثارش مشتمل است بر اسکندر؛ داستانی از یونونیا (۱۹۲۹)؛ سفونی رفتن انگلیز (۱۹۳۶)؛ و آندره زید و بحران در اندیشه‌ی او (۱۹۴۳).

مان، لو، شهر، فرانسه؛ ← لو مان.

مان[3]، **هاینریش** (hāynriš mān)، ۱۸۷۱—۱۹۵۰، نویسنده‌ی آلمانی، برادر ت. مان؛ ← لوبک. استاد اوترات (۱۹۰۵)، شهر کوچک (۱۹۰۹)، اثر سه‌بخشی امپراطوری (۱۹۱۷—۲۵)، و زندگینامه‌ی هانری IV فرانسه (۱۹۳۵—۳۸) از جمله‌ی آثار اوست. در ۱۹۳۳ تبعید شد، و بقیه‌ی عمرش را در فرانسه و امریکا گذرانید. آثارش با شوری رمانتیک و طنزی نیشدار نوشته شده است. در لوس آنجلس در گذشت.

مانا[4] (mānā) اصطلاح محلی دینی در میان قبایل و اقوام اقیانوسیه و مخصوصاً اقوام ملانزی، که بعداً در علم ادیان تطبیقی وارد شده و معنی علمی پیدا کرده است. یکی از متخصصان ادیان معنی محلی مانا را چنین مینویسد: "قدرت یا تأثیری که طبیعی نیست بلکه فوق طبیعی است ولی در قدرت طبیعی و نیروهای شگرفی که یک مخلوق میتواند دارا باشد ظاهر میشود. مانا جای ثابتی ندارد و به هر چیزی قابل انتقال است. ارواح آن را دارند و میتوانند به سایرین برسانند. گرچه اصل آن در اشخاص است، میتواند از راه آب و سنگ و استخوان تأثیر کند. مانا هم در راه نیک و هم در راه بد به کار میرود، و تملک آن و استیلای بر آن امتیاز بزرگی است[5]. پس مانا امری است ما فوق طبیعت و خود از جمله‌ی اشیاء است اما در اصل و اساس متعلق به اشخاص است، گرچه حامل آن اشیاء نیز میتواند باشد. مانا در میان قبایل و طوایف گوناگون اقیانوسیه با معانی گمابیش متفاوت استعمال میشود، اما معنائی علمی که در علم الادیان از آن استنباط شده است عبارت است از قدرت و نیروی منتسب به اشخاص و اشیاء مقدس. نیز ← دین.

مانا[5] (mānnā) یا **مانائی** (mānnā'i)، سرزمینی باستانی در لغ ایران، مشتمل بر اراضی

(1) celandine (2)Mamison: Mamisson (3)Mann (4)mana (5)Mana, Mannai

ج دریاچه‌ی ارومیه (رضائیه) و کردستان. کشور مانا در زمان تشکیل آن در هزاره‌ی اول ق‌م میان سه کشور نیرومند محصور بود: آشور در غ، اورارتو در ل. و ماد در ج‌ش. نام مانائیان نخستین‌بار در سالنامه‌های شلمنصر III (سلطنتش ۸۵۹–۸۲۴ ق‌م) در دوره‌ی توسعه‌ی مملکت آشور از ش آمده است. پس از انحطاط آشور در پایان این قرن، ذکر مانا در سنگنوشته‌ای از شاه اورارتو، منوا (menuā؛ سلطنتش ۸۱۰–۷۸۱ ق‌م)، دیده میشود که در طاش‌تپه نزدیک میاندوآب به دست آمده است و در آن از پیروزی خود بر مانائیان و تسخیر شهر ایشان، مئیستا (me'istā) یاد کرده است. آخرین بار از مانائیان در سالنامه‌های اورارتو مربوط به روسای II (rusā؛ سلطنتش ۶۸۵–۶۴۵ ق‌م) و سالنامه‌های آشوری مربوط به اسرحدون یاد شده است. اشارات مختصری در ادبیات دوره‌ی جدید بابلی آمده، ولی بیشتر با نفوذ و تسلط سکاها و مادها همراه است؛ در قرن ۷ ق‌م مانا جزئی از ماد شد. اشارات پراکنده‌ای به مردم این سرزمین به صورت منّی (menni) (ارمیاء نبی، ۲۷.۵۱)، ماتینی (mātieni) (هرودوت و پولوبیوس)، یا مانتیانه (māntiāne) (بطلمیوس)، و مان نیز آمده است. کاوشهای باستان‌شناسی در تپه‌ی حسنلو، نزدیک نقده، و گنجینه‌ی زیویه نزدیک سقز، از فرهنگی سرشار و غنی از کارهای فلزی حکایت دارد که در ابتدا از فرهنگهای مجاور متمایز بوده و بتدریج کاملاً تحت نفوذ فرهنگ آشوری و سکائی قرار گرفته بوده است. معماری و سفالگری آمیزش عناصر مربوط به ما قبل تاریخ ایران را با عناصر شمال بین‌النهرین و مشرق آناطولی آشکار میسازد. تصاویری که بر جام زرین حسنلو دیده میشود، نماینده‌ی ارتباط شدید مانائیان با مردم هوریائی‌زبان (← هوریائیان) است. نیز ← زیویه

مانائوس[1] (mānāus) یا **مانائوس** (mānās)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۶۰ ۳۱۲)، کرسی ایالت ⇐ آمازوناس، لغ برزیل؛ بر رود نگرو. مرکز بازرگانی و فرهنگی عمده‌ی ناحیه‌ی آمازون علیا، و رودبندر مهمی است. شهر در ۱۶۶۹ تأسیس شد، و تا اواخر قرن ۱۹م یکندی توسعه پیدا کرد، تا وقتی که بازار کائوچو در آنجا رونق یافت و به شهر شکوه و جلال بخشید. اکنون مانائوس مقر سازمانهای متعددی است که با مسائل آمازون سر و کار دارد، یک بندر آزاد است، و دارای یک فرودگاه بین‌المللی و صنایعی چند (از جمله پالایش نفت) میباشد. صادراتش بادام، کائوچو، سختچوب، و پوست حیوانات است. یک کلیسای جامع و باغهای جانورشناسی و گیاهشناسی دارد.

مانائی، سرزمین باستانی: ← مانا.

ماناگوا[2] (mānāguā). شهر (در ۱۹۷۱ جه ۳۹۸٬۵۱۴)، لغ نیکاراگا، پایتخت و بزرگترین شهر کشور، بر ساحل جنوبی دریاچه‌ی ماناگوا. در ۱۹۳۱ زلزله‌ای آن را ویران کرد، اما دوباره ساخته شد. در ۱۹۷۲ زلزله‌ی دیگری تقریباً بکلی آن را ویران کرد و بیش از 10'000 تلفات داد. نقشه‌هائی برای ساختن یک شهر جدید در محل ویرانه‌های آن طرح شده است.

ماناگوا[2]**، دریاچه‌ی**، دریاچه‌ای در نیکاراگا، در ایالتهای لئون و ماناگوا. طولش ۶۱ کیلومتر، عرضش ۲۵٫۶ کیلومتر، و فرازایش از سطح دریا ۳۸٫۷ متر است. از لحاظ عمق دومین دریاچه‌ی نیکاراگا بشمار است. از آن ماهی و آلیگاتور صید میشود که صادرات پوست آن منبع درآمد عمده‌ای برای ساکنان ساحل آنست. نوعی ماهی کوسه در آن وجود دارد. شهر ماناگوا، بر ساحل جنوب غربی آن، یگانه بندر دریاچه است.

ماناوس: ← مانائوس. شهر. بر زیل.

مان‌بذ (mānbaḏ)، در عهد ساسانی، رئیس خانه را میگفتند.

مانتروز[3] (māntrōz)، خاندانی از اشراف اسکاتلندی. عضو معتبر خاندان **جیمز گراهام** (jeymz grāhām)، ملقب به پنجمین **ارل آو مانتروز** (ërl āv *)، ۱۶۱۲–۵۰، مرد جنگی و رهبر در ← جنگ استقها بود، ولی سپس، از ترس اینکه حکومت به دست پرسبیتریان بیفتد، از چارلز I پشتیبانی کرد. با سپاهیان کوهستانی اسکاتلند شش بار (۱۶۴۴–۴۵) سپاهیان پرسبیتری را شکست داد. پس از شکست شاه در نیزبی، او نتوانست شاه‌طلبان اسکاتلند را متحد کند، و سرانجام دستگیر و به دار آویخته شد.

مانتروز، شهر، اسکاتلند: ← وبترت، جورج.

مانتری[4] (māntərey)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۲۶٬۳۰۲)، غ کالیفرنیا، کشمت، بر خلیج مانتری. تفرجگاه تابستانی و زمستانی، و مرکز ماهیگیری است. بار اول در ۱۵۴۲ به وسیله‌ی خ. ر. کابریلیو، و بار دوم در ۱۶۰۲ به وسیله‌ی س. ویسکائینو کشف شد. در ۱۷۷۰ هیئت مبلغین فرانسیسی آن را ماندگاه کردند؛ مرکز اجتماعی، نظامی، و سیاسی کالیفرنیای اسپانیائی شد. در ۱۷۷۴–۱۸۲۵ کرسی ایالت کالیفرنیای اسپانیائی و در ۱۸۲۵–۴۶ کرسی ایالت مکزیک بود؛ در ۱۸۴۶ به تصرف کشمت در آمد، و در ۱۸۵۰ جزو کشمت شد.

مانتفرت[7]**، سایمن د** (sāymən də māntfərt)، فر **سیمون دو مونفور** (simon dë mon-for)، ملقب به **ارل آو لستر**[8] (-e:rl āv les-tar)، ۱۲۰۸؟–۱۲۶۵، رهبر شورش بارونها علیه هنری III انگلستان؛ مت فرانسه، پسر ← سیمون دو مونفور، رهبر جهاد آلبیگائی. بعد از مرگ پدرش، عنوان ارل آو لستر را، که از مادر بزرگش به ارث برده بود، کسب کرد. در ۱۲۲۹ به انگلستان رفت، و دو سال بعد هنری III قلمرو او را به رسمیت شناخت. یکی از مشاورین شاه شد، و در سال ۱۲۳۸ با الئونور، خواهر هنری ازدواج کرد. در ۱۲۴۰ در جنگ صلیبی فلسطین شهرتی کسب کرد. در بازگشت به فرانسه در ۱۲۴۲. در لشکرکشیهای (۱۲۴۲–۴۳) هنری III به گاسکونی، به او پیوست. سایمن در تدارک عزیمت به یک جنگ صلیبی تازه‌ای بود که در ۱۲۴۸ هنری او را با قدرت نامحدود به گاسکونی فرستاد تا اغتشاشات ناشی از جنگهای ملوک‌الطوایفی و شورشهائی را که علیه مقامات انگلیسی صورت میگرفت، فرو نشاند. وی در امر به کار گرفتن نیروی نظامی برای سرکوبی بارونهای سرکش گاسکونی ماهر و بیرحم بود. او موفق شد تسلط انگلستان را در آنجا مستقر سازد و نظام و ترتیبی موقتی برقرار کند. ولی اعتراضات مردم گاسکونی سبب شد که هنری در ۱۲۵۲ سایمن را برای بازجوئی و تحقیق به انگلستان فرا خواند. بعد از بحث و جدلی سخت با شاه، اختلاف موقتاً فرو نشست. سایمن به گاسکونی باز گشت، اما بزودی به امر شاه لشکرکشی را رها کرد و به انگلستان باز گشت تا شاهزاده ادوارد جوان (بعداً ادوارد I) تصدی امور گاسکونی را به عهده بگیرد. سایمن در حالی که از این اهانتها آزرده شده بود، در ۱۲۵۸ عضو فعال حزب بارونهائی بود که هدفشان مجبور کردن شاه به سلب قدرت از دولت و تفویض آن به هیئتی متشکل از ۱۵ نفر (که خودش یکی از آنها بود) بود که تحت ← شروط آکسفرد فعالیت میکرد. وقتی هنری III اجرای شروط را ردکرد، سایمن بارونهای مخالف را رهبری میکرد، تا اینکه در ۱۲۶۱ اکثر آنها به صلح نامساعدی با شاه تن در دادند، و سایمن انگلستان را ترک کرد. او در ۱۲۶۳ به انگلستان باز گشت تا رهبری جنگ بارونها را به عهده بگیرد. سایمن در ۱۲۶۴ در لویس پیروزی بزرگی به دست آورد و مالک انگلستان شد، و اداره‌ی آن را تحت رهبری دولتی آزادیخواه و میانه‌رو، که با ← شروط آکسفرد مطابقت میکرد، قرار داد. سایمن، پسرهایش، و گیلبرت دکلر، ملقب به ۸میمن ارل آو گلاستر، برجسته‌ترین چهره‌های سیاسی روز انگلستان بودند. پارلمنتی که او در اوایل ۱۲۶۵ فراخواند در تاریخ پارلمانی از مهمترین وقایع محسوب میشود، از این لحاظ که نه فقط شهسواران از هر ایالت، که نماینده‌ی اشراف روستانشین بودند، در آن شرکت داشتند، بلکه برای اولین‌بار نمایندگانی نیز از ولایات و شهرها فرا خوانده شده بودند. ولی گلاستر بعداً با شاهزاده ادوارد به نجای ولش مارچز پیوست تا مجدداً جنگ را با سایمن آغاز کند؛ در این جنگ سایمن شکست خورد و کشته شد.

مانتگامری[9] (māntgāməri)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۳۳٬۳۸۶)، تش قسمت مرکزی ایالت آلاباما، کشمت، کنار رود آلاباما؛ کرسی ایالت. از مراکز راه آهن، و بازار پنبه و مواشی و لبنیات است. نخستین پایتخت ائتلافیه‌ی ایالات امریکا بود.

مانتگامری، ولایت، ویلز: ← مانتگامری شر.

مانتگامری[9]**، برنارد لا** (- be:rnārd lā mānt-gāməri)، ملقب به (اولین) **وایکاونت مانتگامری آو علمین** (*vāykānt āv aləmeyn)، ۱۸۸۷–۱۹۷۶، فیلد مارشال انگلیسی؛ مت لندن. پس از پیروزی در العلمین در جه II، در میان

(۱)Manaus (۲)Managua (۳)Montrose (۴)Monterey (۵)Montez (۶)Gilbert (۷)Montfort (۸)Leicester (۹)Montgomery

عامه‌ی مردم انگلستان محبوبیت یافت (۱۹۴۲). فرمانده کل نیروهای زمینی در حمله‌ی به نورماندی بود. فیلد مارشال شد (۱۹۴۴). در ۱۹۴۵–۴۶ فرمانده نظامی منطقه‌ی اشغالی بریتانیا در آلمان، سپس رئیس ستاد کل امپراطوری (۱۹۴۶–۴۹) بود. در ۱۹۵۱–۵۸ معاون فرمانده کل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی بود. از آثار اوست به پیش به پیروزی (۱۹۴۶)، به پیش از پیروزی (۱۹۴۸)، و شاهراه رهبری (۱۹۶۱).

مانتگامری‌شر[1] (māntgāmərišər) یا **مانتگامری**[2]، ولایت مرزی (۳٬۰۶۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۲٬۷۶۱)، ویلز؛ مرکزش مانتگامری. منطقه‌ای است کوهستانی که عمدتاً به کشت و چرا اختصاص دارد. در قرون وسطی ناحیه‌ی مستحکم مرزی و از این لحاظ حائز اهمیت بود. در ۱۹۷۴ مانتگامری‌شر قسمتی از ولایت جدید ⇐ پاویس شد.

مانتگیو[3]، **ادوارد** (edwārd māntəgiu)، ملقب به (اولین) **ارل آو سندویچ** (-e:rl āv sandwic*) ۱۶۲۵–۷۲، سیاستمدار و دریاسالار انگلیسی. در شورای دولتی ا. کرامول عضویت داشت (۱۶۵۳–۵۶). در بازگشت چارلز II به سلطنت مؤثر بود. در جنگهای هلند از فرماندهان عالی دریائی بود. در نبرد خلیج ساوثولد کشته شد. در وستمینستر ابی مدفون است.

مانتگیو[3]، **جان** (jān māntəgiu)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو سندویچ** (-e:rl āv sandwic*)، ۱۷۱۸–۹۲، سیاستمدار انگلیسی. دو بار وزیر دریاداری بود، و نیروی دریائی را برای هدفهای سیاسی به کار برد، و باعث انحطاط آن شد. شکست انگلستان در جنگ انقلاب امریکا بیشتر نتیجه‌ی سوء اداره‌ی وی بود. جزایر سندویچ (از جزایر هاوائی)، و ظاهراً ساندویچ خوراکی، ازو نام گرفته است.

مانتگیو[3]، **چارلز** (cārlz māntəgiu)، ملقب به (اولین) **ارل آو هالیفاکس** (-e:rl āv hāli fāks*)، ۱۶۶۱–۱۷۱۵، سیاستمدار انگلیسی. با م. پرایر کتاب مون شهر و مون ده (۱۶۸۷) را نوشت. پارلمنت را تشویق به تصویب اخذ قرضه‌ی ملی کرد (۱۶۹۲). طرح تأسیس بانک انگلستان را ریخت، و در ۱۶۹۴ وزیر دارائی شد. در ۱۶۹۷–۹۹ نخست‌وزیر بود.

مانتگیو[3]، لیدی **مری ورتلی** (-leydi məri we:rtli māntəgiu)، ۱۶۸۹–۱۷۶۲، شاعره و نویسنده‌ی انگلیسی، که به خاطر نامه‌هایش شهرت دارد. در ۱۷۱۲ با ادوارد ورتلی مانتگیو ازدواج کرد، و در ۱۷۱۶ که شوهرش سفیر کبیر انگلستان در دربار عثمانی شد با وی بدانجا رفت، و در آنجا نامه‌هائی از شرق را نوشت. با ا. پوپ دوست بود، ولی بعداً مورد هجو پوپ قرار گرفت.

مانتنیا[4]، **آندرئا** (āndreā māntenyā)، ۱۴۳۱–۱۵۰۶، نقاش ایتالیائی مکتب پادوائی. در ۱۴۵۴ با دختر یاکوپو بلینی (← بلینی) ازدواج کرد. از ۱۴۶۰ تا پایان عمر در خدمت خاندان گونتساگا در مانتوا بود. علاقه‌اش به آثار باستانی در تمام کارهایش مشهود است، و از اولین هنرمندانی است که مجموعه‌ی جامعی از آثار یونانی و رومی گرد آورد. طراح دقیق و استاد ترسیم دورنما بود، با وجود این، به اشکال مجسمه‌وار خود حالات زنده‌ای میبخشید. معروفترین آثار اولیه‌ی او عبارتند از فرسکوهایش از زندگی یعقوب حواری و قدیس کریستوفر (کلیسای اِرمیتانی، پادوا؛ در جنگ II منهدم شد)؛ محراب نقش قدیس لوقا (میلان)، و محراب نقش قدیس زنون (ورونا؛ قسمتهائی در موزه‌های لوور و تور). در کاخ گونتساگا، در مانتوا، فرسکوهائی دارد که نمایشگر تصویر عده‌ی زیادی از افراد خانواده‌ی گونتساگا است (در ۱۴۷۴ تکمیل شد). تصویری خیالی از آسمان بر سقفی نقاشی کرد که سبک تزیینی آن در دوره‌ی باروک بسیار رواج یافت. همچنین ۹ طرح متوالی از پیروزی قیصر (کاخ همتن کورت) و یک پیتا (pietā؛ میلان) ترسیم کرد [پیتا تصویر یا مجسمه‌ی مریم مقدس است که جسد مسیح را در آغوش دارد]. ح ۱۴۹۷ پیروزی تقوی و پارناسوس (لوور) خود را برای ایزابلا د/استه ساخت. سایر آثار مشهور او در گالریهای اروپا و کشمة میباشد. شکرگزاری جوپانان او در موزه‌ی متروپلیتن است. مانتنیا به خاطر حکاکی روی مس نیز شهرت دارد. در اوایل زندگی هنری خود، دو کتاب خطی برای رنه د/ آنژو، آراست. با تذهیب کتاب جغرافیای استرابون، هنر نقوش رومی را دوباره زنده کرد. کارهایش بر روی حروف الفبا اثر فراوانی در توسعه‌ی چاپ داشت. برجسته‌ترین اثر کنده‌کاری و قلمزنی او عبارتند از مریم و کودک، جنگ خدایان دریا، و تدفین.

مانتو[5] (maneto؛ لتی)، یا **مانتوس** (-tos) نة ۲۸۰ ق‌م، کاهن مصری هلیوپولیس در زمان بطلمیوس I و بطلمیوس II. کتاب تاریخ مصری به نام یونانی آیگوپتیاکا (āyguptiākā) [= مصرنامه] از دوره‌های اساطیری تا سال ۳۲۳ ق‌م را تألیف، و آن را به بطلمیوس II اهدا کرد. ادعای وی بر اینکه به فهرست شاهان مراجعه کرده بوده، مستلزم آن است که روایت وی مستندتر از روایت هکاتایوس[6] آبدرائی (-hekātāyose ābderā'i، مورخ یونانی قرن ۴ ق‌م) بوده باشد. تقسیم ۳۱ سلسله‌ی شاهان مصر به سه قسمت، مطابق است با تقسیم معروف به دوره‌های سلطنتی قدیم و میانه و نو. این کتاب، برای تثبیت گاهشماری کتاب مقدس، مکرر مورد استناد نویسندگان یهودی و مسیحی قرار گرفته است.

مانتوا[7] (māntuā)، ایتالیائی **مانتووا** (-māntovā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۶۵٬۹۲۶)، لومباردی، ل ایتالیا، بر رود مینچو. ابتدا یک شهر اتروسک، و بعداً شهر رومی بود، و در قرن ۱۲ م کمون آزاد شد. خاندان **گونتساگا** که در ۱۳۲۸ به قدرت رسید، آنجا را به صورت مرکز شکوفان فرهنگ رنسانس در آورد. در ۱۵۳۰ دوک‌نشین شد؛ در ۱۷۰۸ به تصرف اتریش در آمد؛ در ۱۷۹۷ ناپلئون آن را گرفت، و در ۱۸۱۵ دوباره به اتریش باز گشت، اما در ۱۸۶۶ مجدداً به تصرف ایتالیا در آمد. از جمله‌ی ذخایر هنر معماری آن کاخ گونتساگا (قرون ۱۳م–۱۸م)، کاخ کلیسای سانْتانْدرئا (قرون ۱۵م–۱۸م)، و عمارت شهرداری (آغاز بنا ۱۲۵۰) میباشد. زادگاه ویرژیل در نزدیکی این شهر است.

مانتوس: ← مانتو، کاهن مصری.

مانتون[8] (mānton)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۲۵٬۲۷۱)، ولایت آلپ‌ماریتم، ج ش فرانسه، نزدیک مرز ایتالیا؛ تفرجگاهی بر ریویرا. در ۱۸۶۱، با مراجعه به آراء عمومی، از ساردنی به فرانسه منتقل شد. کلیسائی به سبک باروک از قرن ۱۷م دارد.

مانتووا، شهر، ایتالیا: ← مانتوا.

مانتیث[9]، **ویلیام** (wilyām māntiṯ)، ۱۷۹۰–۱۸۶۴، ژنرال و سیاستمدار انگلیسی. وارد ارتش شد، و در هند خدمت کرد. همراه ملکم به ایران آمد، و در جنگ ۱۸۱۰–۱۳ با روسیه و در مذاکرات (۱۸۱۴) صلح در تهران شرکت، و در عملیات نظامی ۱۸۲۰–۶ ایران بر ضد روسها همکاری داشت. در سال ۱۸۲۹ ایران را ترک گفت، در ۱۸۳۲ به هند باز گشت. در ۱۸۴۱ بازنشسته شد. از آثارش علاوه بر مقالات جغرافیائی متعدد (مانند دفتر روزانه‌ی سیاحتی در آذربایجان و سواحل دریای خزر، ۱۸۳۳)، کتاب فارس و ارزروم یا نبرد برلس پاسکویچ (۱۸۵۶) است.

مانتی نیا[10] (māntineyā)، شهر آرکادیای قدیم، یونان. در آنجا تبیها اسپارت را شکست دادند، و اپامینونداس کشته شد (۳۶۲ ق‌م).

مانثانارس[11] (mānṯānāres)، رودی به طول ح ۹۰ کم، در اسپانیای مرکزی. از مادرید به طرف ج جریان دارد و به خاراما[12]، که شاخه‌ای از رود تاگوس است، میپیوندد.

مانچا، لا، اسپانیا: ← لا مانچا.

مانچینی[13] (māncini)، خاندانی ایتالیائی، که اعضای آن در نتیجه‌ی ازدواج **میکله لورنتسو مانچینی** (mikele lorentso؛ فت ۱۶۵۶) با جیرولاما ماتسارینی (jirolāmā mātsārini)، خواهر کاردینال مازارن، به دربار فرانسه راه یافتند. مشهورترین اعضای خاندان که در دربار فرانسه شهرت یافتند عبارتند از پنج خواهر (خواهرزاده‌های مازارن)، **لور** (lor؛ ۱۶۳۶–۵۷)، زوجه‌ی لوئی دو واندوم، و مادر لوئی، ملقب به دوک دو واندوم که در ارتشهای لوئی XIV مشمشانه خدمت کرد. **اولمپ** (olamp؛ ۱۶۳۹–۱۷۰۸)، ملقب به کنتس دو سواسون (de: suāsoN)، معشوقه‌ی لوئی XIV شد، اما با کنت دو سواسون ازدواج کرد؛ چون در ماجرای زهر دست داشت، از دربار طرد شد. بیوه شد (۱۶۷۳)، و در خارج فرانسه به سر برد. **ماری** (۱۶۴۰–۱۷۱۵)، ملقب به پرنسس کولونا (kolonā)، که چون لوئی XIV سخت دلباخته‌ی وی شده بود، کاردینال مازارن او را به پرنس دو کولونا به زنی داد. لوئی XIV وی را در دیری در شامپانی زندانی ساخت (۱۶۷۲)، اما او بگریخت ولی در آنورس، به امر شوهرش،

(۱)Montgomeryshire (۲)Montgomery (۳)Montagu (۴)Mantegna (۵)Manetho (۶)Hecataeus
(۷)Mantua (۸)Menton (۹)Monteith (۱۰)Mantinea (۱۱)Manzanares (۱۲)Jarama (۱۳)Mancini

دستگیر شد. پس از مرگ (۱۶۸۹) شوهرش زندگی سرگردان خود را ادامه داد. **اورتانس** (ortāNs؛ ۱۶۴۶—۹۹)، ملقب به دوشس **دو ماتساریني**، که طرف توجه خاص مازارن، و زیباترین خواهرها بود، زوجه‌ی آرمان شارل دو لا پورت (ārmāN šārl de: lā port) شد، که لقب دوک دو مازارن گرفت. اورتانس او را ترک کرد (۱۶۶۶)، و در دربار انگلستان بسیار طرف توجه واقع شد. **ماری آن** (۱۶۴۶—۱۷۱۴)، ملقب به دوشس دو بویون (de: buyyoN)، شمع یک محفل ادبی و حامی لافونتن بود. به علت دست داشتن در ماجرای زهر از دربار طرد شد (۱۶۸۰).

مانچینی، میکله لورنتسو: ← مانچینی، خاندان.

ماند، رود، ج ایران: ← مند یا موند.

ماند[1] (mānd)، نام باستانی آن **میمانتوم** (mimāntum)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعیت ۱۱۰۴۷)، کرسی ولایت لوزر، ج فرانسه، کنار رود لوت. از مراکز جهانگردی است. از شهرهای گل رومیائی بود. بعداً اسقفنشین شد (قرن ۴۵). در جنگهای مذهبی (۱۵۶۲—۹۸) اغلب تاراج میشد. پلی از قرن ۱۴م بر رود لوت، و یک کلیسای جامع گوتیک دارد.

ماند[2]، **الفرد موریتس** (alfred morits mānd)، ملقب به (اولین) **بارون ملچیت**[3] (bāron melcit*)، ۱۸۶۳—۱۹۳۰، صنعتدار و سیاستمدار انگلیسی. با در آمیختن شرکت داروسازی خود با سه شرکت دیگر، سبب تمرکز صناعت شیمیائی انگلستان شد، و شرکت صنایع شیمیائی سلطنتی را در ۱۹۲۶ به وجود آورد.

ماندا (معرفت): ← صبه.

ماندائی: ← صبه.

ماندائیان: ← صبه.

ماندآب[4] (māndāb)، پهنه‌ی زمینی نرم و تر، که معمولاً پست است و جزئاً یا تماماً آن را آب فرا گرفته. رطوبت زیاد آن به سبب نفوذناپذیری زمین و زهکشی ضعیف است. نیز ← باتلاق.

ماندا د حیا: ← صبه.

ماندار، امواج[5] (amvāje māndār)، امواجی که از تداخل امواج با بسامد و دامنه‌ی مساوی ولی در جهتهای مخالف در یک محیط حاصل میشود. در نتیجه‌ی این تداخل، بر روی دستگاه یا قطار موج، نقاط یا خطوط یا سطوحی فراهم میشود که در آنها بعضی از خصوصیات میدان موجی، مثلاً جا به جا شدن یا فتار، دامنه‌ای مساوی صفر دارند؛ این گونه نقاط را **گره**[6]**های** موج، و نقاطی را که در آنها دامنه ماکزیموم است **شکم**[7]**های** موج مینامند.

در شکل ۱ دو موج نشان داده شده است که بر امتداد یک تار (← زه، در صوتشناخت) حرکت میکنند، موج B از چپ به راست، و موج C از راست به چپ. در قسمت I شکل، موج R منتجه‌ی دو موج است با دامنه‌ای دو برابر دامنه‌ی هر یک از دو موج اصلی. در قسمت II که هر

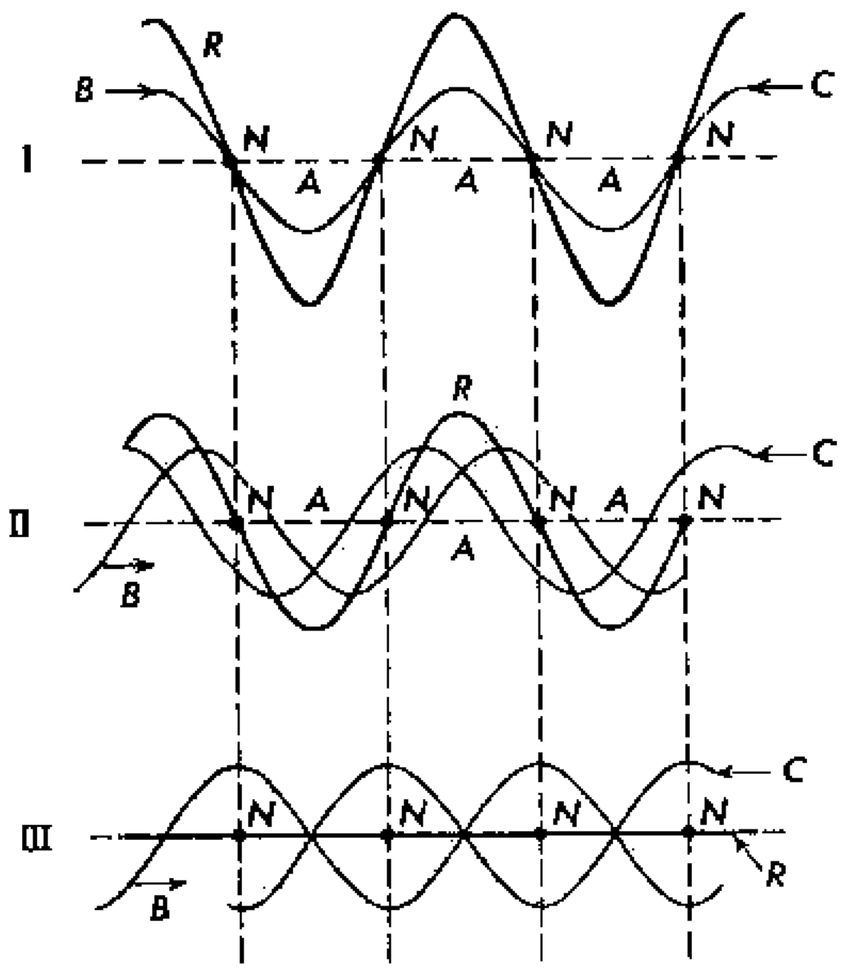

شکل ۱

یک از دو موج اصلی به اندازه‌ی ۱/۸ طول موج در جهتهای خود پیش رفته‌اند، دامنه‌ی منتجه‌ی R کمتر شده است، ولی از محور (تار) در همان نقاط قبلی عبور میکند. در قسمت III که باز هم پیش رفتن دو موج برابر است ولی تقابل فاز (← فاز، در فیزیک) پیدا کرده‌اند، منتجه‌ی R خط مستقیمی در امتداد محور است. بنا بر این، در ضمن پیشرفت موج، گرههای N منتجه در فواصل ۱/۲ طول موج ثابت میماند، و

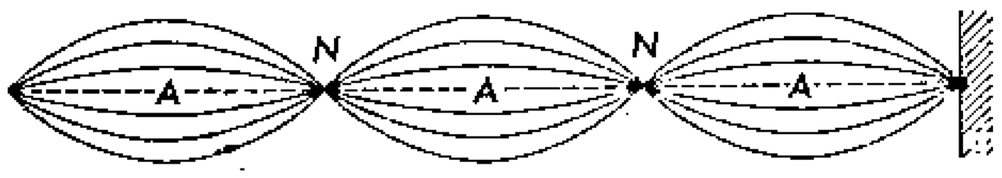

شکل ۲

ماکزیمم تغییر جا به جا شدن در شکمهای A، که در وسط گرهها قرار گرفته است، حاصل می‌شود.

اگر تاری را از یک سر به دیواری محکم کنیم، و به سر دیگر آن حرکت نوسانی با بسامد مناسب بدهیم، در نتیجه‌ی ترکیب امواج صادر از سر آزاد تار با امواج منعکس‌شده از انتهای ثابت آن بر روی تار، موج ماندار بدان صورت که در شکل۲ میبینیم، فراهم میشود.

ماندارن[8] (māndāran)، کارمند عالیرتبه‌ی دولت چین در دوره‌ی امپراطوری. این لفظ در قرن ۱۶م از لفظ پرتغالی مَنْدَر [= حکومت کردن] گرفته شد، که خود مأخوذ از لفظ سانسکریت مانْتْرین [= مشاور] است. انتخاب مانداارنها از قرن ۷م به وسیله‌ی امتحان به عمل میآمد، و آنان ۹ رتبه داشتند که با رنگ دگمه‌ای که بر کلاه داشتند متمایز میشدند. زبان چینی ماندارن زبانی است که در تمام چین، جز چین غربی و قسمتهائی از چین جنوبی، به آن تکلم میکنند. لهجه‌ی ماندارن پکن زبان رسمی ملی چین است.

ماندان (māndān) یا **ماندانه** (māndāna)، دختر ایشتوویگو آخرین پادشاه ماد، و مادر کوروش کبیر هخامنشی. بر اثر خواب وحشتناکی که ایشتوویگو دید، و تعبیری که منان از آن خواب در بر افتادن پادشاهی او کردند، از دادن دختر خود ماندان به بزرگان ماد خودداری کرد تا مبادا بر او بشورند؛ و وی را به همسری کمبوجیه، پادشاه پارس و انشان، که از فرمانروایان زیر دستش بود، در آورد، و بدین تدبیر او را از کشور دور کرد. فرزند این ازدواج کورش (بعداً **کورش کبیر**) بود که چون بزرگ شد، به ماد لشکر کشید و همدان را مسخر کرد و ایشتوویگو را مغلوب ساخت.

ماندانه، مادر کوروش کبیر: ← ماندان.

ماندر[9]، **کارل وان** (kārel vān māNder)، ۱۵۴۸—۱۶۰۶، نقاش و اومانیست فلاندری. نمایشنامه‌هائی اقتباس از متون کتمة نوشت، و از کتب کلاسیک ترجمه‌هائی کرد. زندگینامه‌ای از نقاشان نوشت (۱۶۰۴) که، با تمام بیدقتیهای آن، شاید بهترین مأخذ قدیمی درباره‌ی نقاشان شمالی باشد.

ماندزونی[10]، **آلساندرو** (ālessāndro māNd-zoni) ۱۷۸۵—۱۸۷۳، نویسنده و شاعر ایتالیائی، و رهبر مکتب رومانتیک ایتالیائی (← رمانتیسم). مشهورترین اثرش نامزدها (۱۸۲۵—۲۶) است که او را در ردیف بزرگترین شخصیتهای ادبی ایتالیا قرار داد. یک رشته اشعار غنائی، و نیز قصیده‌ای در مرگ ناپلئون، تحت عنوان پنجم ماه مه (۱۸۲۲)، سروده است. چند نمایشنامه هم تصنیف کرده است.

ماندگار[11] (māndgār)، کسی که از زادگاه خود به محل تازه‌ای انتقال پیدا میکند و در آن مقیم میشود. این عنوان مخصوصاً در مورد مهاجرانی استعمال میشود که در آغاز کشف امریکا (یا نقاط تازه اکتشاف‌شده‌ی دیگر جهان) از اروپا به این نقاط مهاجرت کردند و در آنجا به صورت دائمی ساکن شدند. محلهائی را که ماندگاران در آنها اقامت میکردند و به آبادی آنها میپرداختند، **ماندگاه**[12] مینامند که گاه آن را مستعمره یا مهاجرنشین نیز میگویند.

ماندگاه: ← ماندگار.

ماندگاههای تنگه‌ها، انگلا سترینتس ستلمنتس[13] (streyts setəlmənts)، مستعمره‌ی فرمانگزار سابق بریتانیا. کنار تنگه‌ی مالاکا، بخش آسیا، مشتمل بر ماندگاههای پنانگ، سنگاپور، و مالاکا، و جزایر مجاور. سه ماندگاه در ۱۸۲۶—۵۸ به عنوان یک واحد تحت نظارت ← شرکت هند شرقی بریتانیا بود، و مدت کوتاهی نیز اداره‌ی آنها به اداره‌ی امور هند بریتانیا واگذار شد. مستعمره در ۱۸۶۷ تأسیس، و در ۱۹۴۶ منحل شد؛ سنگاپور به صورت مستعمره‌ی مستقلی در آمد، و مالاکا و پنانگ جزء اتحادیه‌ی مالایا (← مالایسیا) شد.

ماندو[14] (māndu)، شهر ویرانه‌ای در دهار، مدهیا پرادش، هند؛ کرسی سابق مالوا. ماندو در قرن ۱۵م در زمان فرمانروائی خلجیان مالوا،

---

(۱) Mende (۲) Mond (۳) Melchett (۴) marsh (۵) stationary waves (۶) node (۷) antinode
(۸) mandarin (۹) Mander (۱۰) Manzoni (۱۱) settler (۱۲) settlement (۱۳) Straits Settlements (۱۴) Mandu

به اوج جلال رسید. قدیمترین مسجد آن مربوط ۸۰۸ هق است.

ماندورا یا **ماندولا:** ← گیتار.

ماندولا یا **ماندورا:** ← گیتار.

ماندولین[1] (mändolin؛ فنـ)، جدیدترین ساز زهی مضرابی از خانواده‌ی عود، که دارای ۴ (یا ۵) سیم مضاعف است (هر سیم مضاعف بر یک نت میزان می‌شود). ماندولین امروزه بیشتر در جنوب ایتالیا رایج است. ماندولین ناپلی (شکل) دارای ۴ سیم مضاعف فولادی است که با مضرابی از لاکِ لاک‌پشت نواخته میشود. بعضی از آهنگسازان معروف گاهی آهنگهائی برای ماندولین ساخته‌اند، از جمله بتهوون که ۵ سولو با همراهی پیانو برای ماندولین تصنیف کرده است.

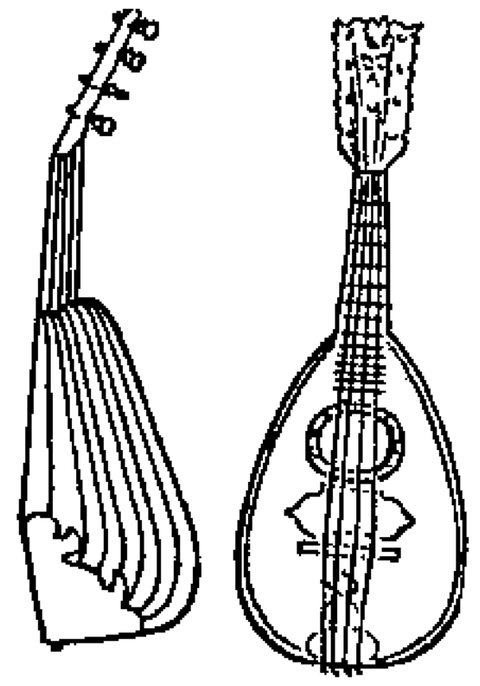

ماندولین

ماندی: ← صبه.

ماندیل[2]، **والتر فردریک** (wältər fredrik mändeyl)، ۱۹۲۸— ، رجل سیاسی و معاون (۱۹۷۷—۸۰) رئیس جمهور کشمت. وکیل دعاوی بود، و در ۱۹۶۴ به عضویت مجلس سنا انتخاب شد. در ۱۹۷۷ به معاونت ریاست جمهوری ⇐ ج. کارتر انتخاب شد، و دیری نگذشت که یکی از بانفوذترین مشاوران کارتر گردید.

مانرسا[3] (mänresä)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۵۷٬۸۰۰ ـ ۴۶)، ایالت بارسلون، ل‌ش اسپانیا، در کاتالونیا. تولید کننده‌ی پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی. غاری که قدیس ایگناتیوس لویولائی، هنگام اقامتش (۱۵۲۲—۲۳) در مانرسا، در آن عبادت میکرد اکنون زیارتگاه است.

مانرو، اصل[4] (mänrŏ)، نام اصلی در سیاست خارجی کشمت، که در زمان ریاست جمهوری ج. مانرو اتخاذ شد. در سال ۱۸۲۳، مانرو پیامی به کنگره‌ی امریکا فرستاد، و در آن سیاست خارجی امریکا را تشریح کرد. کنگره، با موافقت با بیانات رئیس جمهور، اصلی را که معروف به اصل مانرو شد پذیرفت. اصل مانرو شامل دو قسمت بود. یکی اینکه دیگر اجازه داده نخواهد شد که هیچ مستعمره‌ی جدیدی در قاره‌های امریکا تشکیل شود؛ دوم اینکه هیچ دولت اروپائی حق دخالت در امور کشورهای امریکائی را نخواهد داشت. اتخاذ این سیاست به واسطه‌ی دو مسئله‌ی سیاسی بود که برای کشمت پیش آمده بود. یکی اینکه در آن زمان برخوردهای کوچکی بین امریکا و روسیه در قسمت سواحل لغ امریکای شمالی روی داده بود؛ دوم اینکه دولت امریکا نگران بود که مبادا دولتهای اروپائی که به نام اتحاد مقدس دور هم جمع شده بودند به خیال دست‌اندازی به کشورهای امریکای لاتین، که بتازگی برعلیه دولت اسپانیا طغیان کرده بودند، بیفتند. وزیر خارجه‌ی انگلستان، ج. کنینگ، میخواست یادداشت مشترکی از طرف امریکا و انگلستان برای کشورهای عضو اتحاد مقدس فرستاده شود، ولی ج. ک. ادمز، وزیر امور خارجه‌ی کشمت، اصرار داشت که امریکا مستقلاً این کار را انجام دهد، و در نتیجه، پیام مانرو به کنگره تهیه شد. گرچه این اصل هیچ وقت در قوانین بین‌المللی به رسمیت شناخته نشد، در چند مورد امریکا از آن با موفقیت استفاده کرده است. پس از آنکه به مرور ایام تمایلات امپریالیستی از طرف کشتم مشاهده شد، کشورهای امریکای لاتین نسبت به این سیاست کشمت ظنین شدند، و مخصوصاً هنگامی که ث. روزولت، رئیس جمهور کشمت، اعلام کرد که ترس از دخالت و تسلط دولتهای اروپائی بر کشورهای امریکای لاتین دخالت کشمت را موجه میسازد، این سوء ظن به منتها درجه رسید. در دهه‌ی ۱۹۲۰، کشمت سیاست معتدلتری نسبت به کشورهای امریکای جنوبی اتخاذ کرد، و این سوء ظن تخفیف پیدا کرد، و سیاست "حسن همجواری" فرانکلین روزولت موجب شد که کشورهای امریکای لاتین اطمینان بیشتری به کشمت پیدا کنند.

مانرو[5]، **جیمز** (jeymz mänrŏ) یا **جیمز منرو** (mənrŏ)، ۱۷۵۸—۱۸۳۱، ۵مین رئیس جمهور (۱۸۱۷—۲۵) کشمت؛ مت ویرجینیا. مشی سیاسی او از آمیزش و دوستی وی با ت. جفرسن سرچشمه گرفته است. سناتور (۱۷۹۰—۹۴)، وزیر امور خارجه (۱۸۱۱—۱۷)، و وزیر جنگ (۱۸۱۴—۱۵) بود. دو دوره‌ی ریاست جمهوری او به دوره‌ی صلح و صفا معروف است. ← اصل مانرو از او نام گرفته است.

مانرو، مریلین: ← مونرو، مریلین.

مانرو[6]، **هرلد** (harəld mänrŏ)، ۱۸۷۹—۱۹۳۲، شاعر انگلیسی؛ مت بلومزبری. در ۱۹۱۱ مجله‌ی شعر را تأسیس کرد، و سال بعد کتابفروشی مخصوص شعر را، که به صورت پناهگاه و کانون فکری شاعران در آمد، ایجاد کرد. انتشار شعر و درام (۱۹۱۳)، جانشین مجله‌ی شعر، در طول ج I متوقف شد، ولی مانرو مجدداً آن را تحت عنوان جزوه منتشر کرد (۱۹۱۹—۲۵). نشریاتش تأثیر فراوانی بر آثار شعری زمان او داشت. از آثار خود او، که اول‌بار در ۱۹۰۶ چاپ شد، کودکان عشق (۱۹۱۴) و درختان (۱۹۱۶) را میتوان نام برد.

مانرو[7]، **هکتر هیو** (hektər hiu mänrŏ)، نام مستعارش **ساکی**[8] (säki)، ۱۸۷۰—۱۹۱۶، نویسنده‌ی انگلیسی؛ مت برمه، از پدر و مادری اسکاتلندی. با داستانهای کوتاهی که برای روزنامه‌ها مینوشت شهرت یافت. آثارش دارای سبکی عالی، طنزی نیشدار، و تخیلی غنی است. در جنگ I کشته شد.

مانروویا: ← مونرویا.

مانرهیم، خط: ← مانرهیم، بارون کارل گوستاو امیل.

مانرهیم[9]، بارون **کارل گوستاو امیل** (bäron kärl gustäv emil mänerheym)، ۱۸۶۷—۱۹۵۱، فیلد مارشال فنلاندی. در ارتش تزاری به درجه‌ی ژنرالی رسید. قهرمان آزادی و کفیل جمهوری جدید (۱۹۱۹) بود. مانرهیم، در جنگ‌های روس و فنلاند (۱۹۳۹—۴۰ و ۱۹۴۱—۴۴)، فرمانده نیروهای فنلاند بود. در ۱۹۴۴—۴۶ رئیس جمهور فنلاند بود. **خط مانرهیم**، یعنی خط مستحکم دفاعی در سراسر ← برزخ کارلیائی را او طرح کرده بود. این خط را روسها در ۱۹۴۰ گرفتند، و در هم کوبیدند.

مانزو[10]، **جاکومو** (jäkomo mänzu)، ۱۹۰۸— ، مجسمه‌ساز ایتالیائی. متأثر از مجسمه‌های باستانی و از دوناتلو، رودن، و مایول، مجسمه‌های وی، از قبیل کاردینال، به خاطر وقارشان متمایز است. آثار مهم وی مشتمل است بر یک در برای کلیسای قدیس پطروس، رم، و یک در هم برای کلیسای جامع سالزبورگ.

مانژن[11]، **شارل ماری امانوئل** (šärl märi emänüel mänjan)، ۱۸۶۶—۱۹۲۵، ژنرال فرانسوی. در سودان و افریقای شمالی خدمت کرد؛ در جنگ I در دفاع از وردن سهم عمده داشت. در ۱۹۲۱ عضو شورای عالی جنگ و بازرس کل سپاهیان مستعمراتی شد.

مانس[12] (mänes)، در دین رومی، ارواح مردگان. مردگان را، برای ذکر خیر ایشان، دی مانس نیز مینامیدند که به معنای خدایان خوب است. رومیان با تقدیم نذوراتی بر گور مردگان، به تصور خود خرسندی مانس را فراهم می‌آوردند. بعدها که دفن کردن در آرامگاههای خانوادگی رواج یافت، دی مانس عنوان دی پارنتس (di pärentes) یا خدایان نیاکانی پیدا کرد که آنها را همراه با خدایان خانوادگی نگاهبان خیر و رفاه خانواده میپنداشتند.

مانس (mänes)، نام یونانی مانی.

مانسار[13]، **ژول آردوئن-** (žu:l ärduan-män-sär)، ۱۶۴۶—۱۷۰۸، معمار فرانسوی در دوره‌ی کلاسیک رنسانس؛ مت پاریس. زنش نوه‌ی برادر ف. مانسار بود، و او نام مانسار را به نام خود، که ژول آردوئن بود، بیفزود. نزد مانسار معماری آموخت. تحت توجه لوئی XIV به مراتب عالی رسید، و در ۱۶۹۹ سرمعمار ساختمانهای سلطنتی شد. وی در کاخ ورسای طرحهای تالار آینه (که به وسیله‌ی ش. لو برن تزیین شد)، گران تریانون (← تریانون)، نمازخانه‌ی کاخ، و نارنجستان وسیع آن را به انجام رسانید. به عنوان یک شهرساز، میدان پیروزی (۱۶۸۴—۸۶) و میدان واندوم (۱۶۹۹) را در پاریس طراحی کرد. باشکوهترین اثر وی در پاریس گنبد هتل دز/انوالید است. اغلب آثارش به شیوه‌ی باروک رومی است، ولی بعضی از طرحهایش در ورسای به سبک روکوکو گرایش دارد.

مانسار[13]، **فرانسوا** (frānsuä mānsär)، ۱۵۹۸—۱۶۶۶، یکی از بزرگترین معماران فرانسوی

(۱)mandolin (۲)Mondale (۳)Manresa (۴)Monroe Doctrine (۵)Monroe (۶)Monro (۷)Munro
(۸)Saki (۹)Mannerheim (۱۰)Manzù (۱۱)Mangin (۱۲)manes (۱۳) Mansard

دوره‌ی رنسانس؛ مه پاریس. کارهایش به خاطر ارائه‌ی طرحهای کلاسیک فرانسه اهمیت فراوان دارد. در ۱۶۳۵ از طرف دوکِ اورلئان مأمور تکمیل کاخ بلوا شد. وی ساختن کلیسای والْ دو گْراس (پاریس) را نیز به عهده داشت، و قبل از آنکه این طرح به لومرسیه واگذار شود قسمتی از آن را به پایان رسانید. ظاهراً سر ک. رن در ساختن ← کلیسای جامع سنت پول تحت تأثیر سبک وی قرار گرفته است. از بهترین کارهایش اصلاحاتی است که در هتل کارناوالِه[1] (kārnāvāle؛ اکنون موزه) انجام داده است.

مان‌سارار، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

مانسا موسی[2] (mānsā musā)، ف ۱۳۳۷، فرمانروای (۱۳۱۲–۳۷) امپراطوری مالی. مسلمان بود، و مالی را به اوج عظمت رسانید. در دوره‌ی فرمانروائیش تمبوکتو مرکز فرهنگ اسلامی شد. زیارت او به مکه در ۱۳۲۴–۲۵ شهرت مالی را جهانی ساخت؛ امپراطور با همراهان فراوانش سفر میکرد. هدایائی از طلا که در مصر بخشید چندان زیاد بود که نرخ طلا را در مصر پایین آورد.

مانسانیو[3] (mānsāniyo)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۶٬۹۸۲) ایالت کولیما، ج‌غ مکزیک. بندر مهم مکزیک کنار قطلا است، و بندرگاه زیبائی دارد. به وسیله‌ی راه‌آهن و بزرگراه به مکزیکو مرتبط است. کانی، قهوه، و الوار از این بندر صادر میشود. دریاکنارهای بسیار زیبا، اقلیمی استوائی، و منابعی برای شکار و ماهیگیری دارد.

مانستر[4] (mānstər)، ایالت (۲۴٬۱۲۸ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۸۸۰٬۰۱۸)، ج‌غ ایرلند، بزرگترین ایالت از چهار ایالت ایرلند. شامل ولایات کلر، کورک، کری، لیمریک، تیپرری، و واترفرد است. در قدیم مملکت پادشاهی بود.

مانسفلد[5]، گراف **ارنست فون** (gräf ernst fon mānsfeld)، ۱۵۸۰؟–۱۶۲۶، از اشراف آلمانی، فرمانده نیروهای مزدور در جنگ سی‌ساله. به طرفداری از پروتستانها، در خدمت فردریک پادشاه زمستانی جنگ کرد، و چند بار پیروزی به دست آورد. بعداً به خدمت مزدوری هلندیها و انگلیسها در آمد. والنشتاین او را در دساو شکست سختی داد (۱۶۲۶).

مانسی[6] (mānsi)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۹٬۰۸۲)، دلاور، ش مرکزی ایندیانا، بر کنار وایٹ ریور. ناحیه‌ای است کشاورزی و بیش از 9/10 آن زیر کشت است. از جمله‌ی فراورده‌های صنعتی آن قطعات یدکی اتومبیل، دیگ بخار، شیشه، سیمهای آهنی و فولادی است. در ۱۸۲۷ ماندگاه شد، و در ۱۸۶۵ عنوان شهریت یافت. نیز ← ر. س. لیند.

مانسی[7]، **فرنک اندرو** (frank andru mānsi)، ۱۸۵۴–۱۹۲۵، ناشر و مؤلف امریکائی؛ متمین. در ۱۸۸۲ فعالیت خود را به عنوان ناشر در نیو یورک شروع کرد. چندین مجله برای کودکان و بزرگسالان منتشر کرد. در ۱۸۹۱ به انتشار روزنامه و خرید و فروش و ادغام آنها در یکدیگر پرداخت. تایمز واشینگتن و ایوننگ نیوز پالتیمور از روزنامه‌های موفق او بودند.

مان سینگ[8] (mān singh)، سردار معروف اکبر شاه. راجه‌ی شهر امبر (amber) و از مردم قبیله‌ی راجپوت (← راجپوتها) کچوهه (kac vaha) بود که از گوالیار بیرون رانده شده و شهر امبر نزدیک جیپور را پایتخت خود ساخته بودند. در نتیجه‌ی ازدواج خواهرش، با خاندان سلطنتی اکبر نسبت پیدا کرد. جنگجوئی خشن و فرماندهی شجاع و دوراندیش بود. بعدها پایتخت از امبر به جیپور انتقال یافت.

مانش[9] (mānš)، ولایت (۶٬۴۱۲ کمم؛ در ۱۹۶۸ جم ۴۵۱٬۹۳۹)، ل‌غ فرانسه، در نورماندی؛ کرسی آن سن‌لو. شامل شبه جزیره‌ی کوتانتن، و شهرهای شربور و مونتبن‌میشل است.

مانش[9]، **دریای** (mānš؛ از فنس)، فنس **لا مانش**[10] (lā mānš)، انگلـ **اینگلیش چنل**[11] (inglis-canal)، شاخه‌ی قطلا، به طول ۵۶۳ کم و به عرض ۳۴–۲۴۱ کم، بین انگلستان و فرانسه، که در انتهای شرقی به دریای شمال متصل است. جزایر عمده‌اش ← جزیره‌ی وایت و ← جزایر چنل است. احداث تونلی زیر مانش از زمانی که یک فرانسوی به نام ماتیو (mātie;) طرحی بدین منظور تقدیم ناپلئون کرد (۱۸۰۲) تاکنون مورد بحث بوده است. اولین عبور از دریای مانش با بالن در ۱۷۸۵ و با هواپیما در ۱۹۰۹ به عمل آمد. مثیو وب[12] (matiu web؛ ۱۸۴۸–۸۳) اول کسی بود که به وسیله‌ی شنا آن را از دوور تا کاله طی کرد (۱۸۷۵). ماهیگیری دریای مانش حائز اهمیت است. از بنادرش پلیموت، ساوثمتن، پورتسمث، فوکستن، و دوور (انگلستان)، و بولونی‌سورمر، شربور، کاله، لو هاور (فرانسه) است.

از ۱۹۵۷ طرح ایجاد تونل مانش دوباره احیا شد، و بین انگلستان و فرانسه مذاکراتی به عمل آمد. در ۱۹۶۴–۶۵ بررسیهائی موضعی، به وسیله‌ی یک کمیسیون انگلیسی‌فرانسوی، در پاسدوکاله صورت گرفت. در ۱۹۶۶، پس از تسلیم یک گزارش اولیه از این بررسیها، دولت های فرانسه و انگلستان ادامه‌ی تهیه‌ی مقدمات اداری کار را برای ساختن و به کار انداختن یک تونل لازم شمردند؛ و به جهاتی ساختن یک تونل راه آهن بر یک جاده‌ی تونلی ترجیح داده شد. در ۱۹۷۱ دو دولت ذی‌نفع این طرح را به عنوان مبنای کار آغاز ساختمان تونل امکانپذیر دانستند؛ با این حال، طرح ایجاد تونل یک بار دیگر در ژانویه‌ی ۱۹۷۵، به تصمیم دولت کارگری انگلستان، کنار گذاشته شد.

مانشتاین[13]، **فریتس اریش فون** (frits eriš fon mānštāyn)، ۱۸۸۷–۱۹۷۳، فیلد مارشال آلمانی، یکی از برجسته‌ترین جنگجویان جنگ II. در لشکرکشی لهستان (۱۹۳۹)، به عنوان رئیس ستاد گ. فون روندشتت، نقش قاطعی ایفا کرد. در فرماندهی سپاه ۱۱م، در زوینه‌ی ۱۹۴۲ سواستوپول، و در فوریه‌ی ۱۹۴۳ خارکوف را برای بار دوم تصرف کرد؛ در مارس ۱۹۴۴ هیتلر او را از فرماندهی برکنار کرد، و در مه‌ی ۱۹۴۵ وی خود را تسلیم نیروهای بریتانیا کرد. در اوت ۱۹۴۹ در دادگاه نورمبرگ محاکمه، و از بسیاری از اتهامات منسوب به خودش تبرئه شد، و با این حال به ۱۸ سال زندان محکومیت یافت. در ۱۹۵۳ آزاد شد، و بعداً مشاور دولت آلمان در سازماندهی به ارتش آلمان غربی شد.

مانع ابن ربیعه، نیای آل سعود؛ ← عربستان، قسمت ۱۳.

مانفرد[14] (mānfred)، ح ۱۲۳۲–۶۶، آخرین شاه سیسیل از خاندان هوهنشتاوفن؛ پسر نامشروع امپراطور فردریک II. پس از ۱۲۵۰ از طرف برادرش **کونراد IV** و سپس برادرزاده‌اش **کونرادین**، در سیسیل نایب‌السلطنه بود. در ۱۲۵۴ ناچار شد که سیسیل را به دستگاه پاپ باز گرداند و فقط تارانتو را به عنوان یک فیف از طرف پاپ نگاه دارد. ولی بزودی شورید، ایتالیای جنوبی و سیسیل را تصرف کرد و رهبری گیبلینها (← **گولفها و گیبلینها**) را به دست گرفت، و در ۱۲۵۸ در پالرمو تاجگذاری کرد. پاپ اوربانوس IV، در مقابل، سیسیل را به شارل د/آنژو، به عنوان **شارل I**، سپرد، و در ۱۲۶۶ کلمنس IV شارل را تاجگذاری کرد (← سیسیل). مانفرد در بنوونتو از شارل شکست خورد و در نبرد کشته شد.

مانک[15]، **جورج** (jorj mānk)، ملقب به (اولین) **دیوک آو البمارل** (diuk āv albəmārl*)، ۱۶۰۸–۷۰، مرد جنگی و سیاستمدار انگلیسی. در زمان کرامول ژنرال بود، و در ۱۶۵۱ اسکاتلند را مطیع کرد. در ۱۶۶۰ از خاندان استوارت پشتیبانی کرد، سپاهی گرد آورد، و پارلمنت را واداشت که خود را منحل سازد. به توصیه‌ی او چارلز II ← اعلامیه‌ی بردا را صادر کرد، و حکومت سلطنتی مجدداً برقرار شد (← **بازگشت خاندان استوارت**).

مانکو کاپاک[16] (mānko kāpāk). **۱–** مؤسس داستانی سلسله‌ی اینکای پرو. **۲–** ۱۵۰۰؟–**۱۵۴۵**، پسر اواینا کاپاک، که بدون تعیین جانشینی برای خویش درگذشت (۱۵۲۵). پسر ارشد اواینا، نامش هواسکار، به سلطنت رسید، اما برادر دیگرش آتائوالپا بر وی شورید و او را به قتل رسانید، تا آنکه خود او نیز به دست ف. **پیثارو** کشته شد (۱۵۳۳). اندکی بعد مانکو کاپاک مدعی سلطنت شد و از پیثارو کومک طلبید، و پیثارو پس از تصرف کوسکو وی را به تخت نشانید. وقتی که به مانکو دیگر اجازه‌ی فرمانروائی داده نشد، وی از جنگ اسپانیائیها گریخت، و ملت اینکا را علیه مهاجمان شوراند. عاقبت شکست خورد و به آند گریخت. در واقع فرمانروائی واقعی سلسله‌ی اینکا پس از قتل آتائوالپا منقرض شد.

مانگاروا، جزایر، قکب؛ ← گامبیه، جزایر.

---

(۱) Carnavalet (۲) Mansa Musa (۳) Manzanillo (۴) Munster (۵) Mansfeld (۶) Muncie
(۷) Munsey (۸) Man Singh (۹) Manche (۱۰) La Manche (۱۱) English Channel (۱۲) Webb
(۱۳) Manstein (۱۴) Manfred (۱۵) Monck; Monk (۱۶) Manco Capac

مانگایا، در قکب، ← کوک، جزایر.

مانگرو[1] (māngrov)، درخت همیشه‌سبز بزرگ استوائی که بر صفه‌های کشندی گِلی و در امتداد خطوط کرانه‌ها میروید. در نواحی استوائی آسیا و افریقا و جزایر قکب از همه‌جا فراوانتر است. مانگرو امریکائی یا سرخ (*Rhizophora mangle*) در کرانه‌های ماندابی و خطوط ساحلی امریکای استوائی میروید. از تنه‌ی این درخت ریشه‌های هوائی میروید، که در زمین فرو میروند و شبکه‌ی در هم پیچیده‌ای فراهم میآورند که هم عنوان پایه‌هائی برای نگاهداری درخت دارد و هم برای هواگیری ریشه سودمند است. این ریشه‌ها در عین حال گل و لای و سایر چیزهائی را که همراه کشند میآید نگاه میدارند، و به این ترتیب زمینه‌ی لازم برای روییدن ریشه‌ها و درختهای تازه را فراهم میآورند. میوه‌ی مانگرو ستهی مخروطی و سرخ‌رنگ است، و دانه‌ی منحصر به فرد آن، در همان هنگام که در داخل میوه بر روی درخت است، جوانه میزند و ریشه‌ی بزرگی میدهد، و هنگامی که میوه رسید و افتاد آن را در زمین زیر درخت ثابت میکنند. پوست مانگرو به عنوان ماده‌ی مازوئی و رنگ مورد استعمال کمی دارد، و از چوب آن در ساختن اسکله‌ها استفاده میشود. در جد I مقداری از این درخت به نام چندل (candal) (*Rhizopkora muero-nata*) در کرانه‌های خلیج فارس کاشته شد، که قسمت عمده‌ی آن مورد تجاوز قرار گرفته و قطع شد، ولی اکنون در نگاهداری این جنگلها مراقبت صحیح میشود و احتمال بیشتری برای پیدایش جنگلهای بزرگ از آن هست. درخت دیگری که از لحاظ رویش به چندل شباهت دارد، خرّا (*Avicenna officinalis*) است که جنگل‌های مهم آن از بندر لنگه تا چاه‌بهار ممتد است.

مانگن[2] (mānəgən)، ولایت (۱٬۲۹۰ کمه، در ۱۹۷۱ جه ۴۶٬۲۳۱)، ایرلند، ایالت آلستر؛ مرکزش شهر **مانگن** (در ۱۹۷۱ جه ۵٬۲۵۵). ناحیه‌ای است کشاورزی؛ پرورش احشام در آن رواج بسیار دارد.

مانگو، قدیس: ← گلاسگو.

مانلیوس ایمپریوسوس تورکواتوس[3] (mān lius imperiosus torkuātus) [= مانلیوس توانای طوقدار]، قرن ۴م قم، کنسول روم. با مهاجمین گل جنگید (۳۶۱ قم) و یکی از سران آنان را کشته طوقش را گرفت. دو بار دیکتاتور (۳۵۳ و ۳۴۹) و سه بار کنسول (۳۴۷، ۳۴۴، و ۳۴۰) شد. لاتینها را مطیع کرد (۳۴۰ قم). پسر خود را، که بر خلاف امر او رفتار کرده بود، کشت.

مانلیوس کاپیتولینوس[4] (mānlius kāpitolinus)، فت ۳۸۴؟ قم، کنسول روم (۳۹۲ قم). در ح ۳۸۹ قم که مهاجمین گل رم را گرفتند، کاپیتول را از دست آنان نجات داد. بعداً به اتهام خیانت محکوم، و کشته شد.

مانمث (mānməṯ)، شهر، ← مانمشر.

مانمث[5]، دیوک آو (diuk āv mānməṯ*)، لقب **جیمز سکات**[6] (jeymz skāt)، ۱۶۴۹–۸۵، مدعی تاج و تخت انگلستان، پسر نامشروع چارلز II. پس از آشوب "توطئه‌ی پاپی" (← اوتس، تایتس)، پشتیبانان جانشینی پروتستانی هواخواه جانشینی او شدند. پس از به تخت نشستن (۱۶۸۵) جیمز II، در خاک انگلستان پیاده شد و نیروی کوچکی برای به دست آوردن تاج و تخت گرد آورد؛ اما شکست خورده اسیر شد، و سرش را بریدند.

مانمشر[7] (mānməṯšər) یا **مانمث**، ولایت مرزی (۱٬۴۰۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۶۱٬۴۵۹)، غ انگلستان. زمینش در دره‌ی رود وای پست و حاصلخیز و در ل و لغ مرتفع و کوهستانی است. دارای چراگاه، کشتزار، و باغات میوه، ولی اهمیت آن به علت ذخایر بزرگ زغال و آهن است. گاهی جزء ویلز شمرده میشود. مرکزش شهر **مانمث** (در ۱۹۷۱ جه ۶٬۵۴۵)، زادگاه هنری V است. در ۱۹۷۴ قسمت عمده‌ی مانمشر جزو ولایت ⇐ گوئنت شد؛ پهنه‌های کوچکی در غ آن بخشی از ولایات جدید ⇐ گلمورگن وسطی و ⇐ گلمورگن جنوبی شد.

مانن، آمده: ← خطکش محاسبه (در این مقاله به صورت مانایم آمده که باید بدین صورت اصلاح شود).

مانو[8] (mānu)، در اساطیر دینی هندو، نام صاحب شریعتی که از جهان بالا الهام یافته است. قوانین مانو، که محتملاً میان ۲۰۰ قم و ۲۰۰ بم از روی منابع گوناگون قدیمی تألیف شده، بر زندگی روزانه و شعائر برهمنی حکومت دارد.

نیز ← طبقه.

مانوا[9] (mānuā)، ناحیه‌ای (در ۱۹۷۰ جه ۲۱٬۰۱۲) مشتمل بر چند جزیره، ساموآی امریکا. در ۱۸۹۹ ضمیمه‌ی گشت شد. طبق روایات ساموآئی مهد نژاد ساموآئیها است.

مانوئل I، امپراطوری بیزانس، ← مانوئل کومننوس.

مانوئل II، امپراطور بیزانس، ← مانوئل پالایولوگوس.

مانوئل I[10] (پرتغال) (mānuel)، ۱۴۶۹–۱۵۲۱، شاه (۱۴۹۵–۱۵۲۱) پرتغال. در دوره‌ی سلطنت او پرتغال به اوج نیروی مستعمراتی و بازرگانی خود رسید، و عظمت خود را مدیون کاشفانی چون واسکو دو گاما و پ. آ. کابرال، و فرمانده‌انی چون ف. د. آلمیدا و آ. آلبوکرک بود. اما همین توسعه‌ی مستعمراتی موجب شد که از توجه به امور کشاورزی و صنعتی کاسته شود. مانوئل با اکراه برای مسیحی کردن اجباری یهودیان اقدام کرد (۱۴۹۶–۹۷)، و سبب شد که بسیاری از آنان، که در گسترش دانش و علم سهم عمده داشتند، مهاجرت کنند؛ وی نتوانست از کشتار دسته‌جمعی (۱۵۰۶) عده‌ای از یهودیان در لیسبون جلوگیری کند. مانوئل در قوانین تجدید نظر کرد، و قدرت سلطنت را در مسیر استبداد سوق داد. پسرش، ژان III، جانشینش شد.

مانوئل II[10] (پرتغال) (mānuel)، ۱۸۸۹–۱۹۳۲، شاه (۱۹۰۸–۱۰) پرتغال، پس از قتل (۱۹۰۸) پدر و برادرش به سلطنت رسید. در ۱۹۱۰ انقلابی او را از سلطنت برکنار کرد، و جمهوری برقرار شد. خاندان سلطنتی از پرتغال فرار کرد، و مانوئل قسمت عمده‌ی بقیه‌ی عمر خود را در انگلستان گذراند.

مانوئل[10] پالایولوگوس (mānuel pālāyologus) یا **مانوئل II**، ح ۱۳۴۸؟–۱۴۲۵، امپراطور بیزانس، پسر و جانشین یوحنای V. در زمان پدرش به دست ترکها اسیر شد؛ در دوره‌ی سلطنتش ترکها امپراطوری بیزانس را به قسطنطنیه و توابع آن محدود کردند. از ۱۳۹۹ برادرزاده‌اش، یوحنای VII، با وی در امپراطوری شریک شد، و در همان سال در محاصره‌ی قسطنطنیه به وسیله‌ی بایزید I از آن شهر دفاع کرد؛ پیروزی امیر تیمور بر بایزید I موقتاً قسطنطنیه را نجات داد. پسرش، یوحنای VIII، جانشینش شد.

مانوئل[10] کومننوس (mānuel komnenus) یا **مانوئل I**، ح ۱۱۲۰–۸۰، امپراطور (۱۱۴۳–۸۰) بیزانس، پسر و جانشین یوحنای II. سلطنت خود را با جنگی بر علیه ترکهای سلجوقی و اتحادی با امپراطور کونراد III بر علیه روژه‌ی II سیسیل آغاز کرد؛ ولی پس از آنکه جنگ صلیبی دوم (۱۱۴۷–۴۹) سرزمینهای او را ویران کرد، سیاست خود را تغییر داد، و با ترک‌های سلجوقی موقتاً صلح کرد، و به این ترتیب آنها را آزاد گذاشت تا جنگجویان صلیبی را شکست بدهند. سیاست بعدی او پشتیبانی از پاپ آلکساندر III بر ضد امپراطور فردریک I بود، و میخواست که بدین وسیله دو امپراطوری و دو کلیسای شرقی و غربی را به صورت واحد در آورد. شکست (۱۱۷۶) سخت او به دست ترکها به جاه‌طلبیهای او پایان داد. مانوئل بیگانگان را در دربار خود مورد لطف و توجه قرار میداد و اقامت مهاجرین جنووائی و پیزی و ونیزی را در قسطنطنیه تشویق میکرد.

مانوتیوس[11]، **آلدوس** (āldus mānutius)، ۱۴۵۰–۱۵۱۵، چاپگر ونیزی. در ادبیات و علوم قدیم یونانی تبحر داشت، و مربی فرزندان چند خانواده‌ی بزرگ بود. یکی از آنها، خاندان پیو (pio)، پولی در اختیار او گذاشت که با آن چاپخانه‌ای در ونیز تأسیس کرد. در این زمان مانوتیوس ۴۵ساله بود. اوقات خود را وقف منتشر کردن آثار قدیمی یونانی و رومی کرد و چاپهای او به دقت و صحت شهرت یافت؛ مجموعه‌ی پنج‌جلدی آثار ارسطوی او، که در ۱۴۹۸ انتشار یافت، مشهورترین کار چاپی او است. مخصوصاً در بند آن بود که کتابهائی به قطع کوچک و بهای ارزان فراهم کند و در دسترس فضلا قرار دهد. بدین منظور نخستین مجموعه‌ی کامل حروف یونانی را طرح ریخت و ساخت، و در آن مجموعه حروف مرکب خاصی متشکل از دو تا پنج حرف به هم پیوسته، که به صورت یک حرف و بر اسلوب نگارش نویسندگان زمان ساخته شده بود، وارد کرد.

---

(۱) mangrove (۲) Monaghan (۳) Manlius Imperiosus Torquatus (۴) Manlius Capitolinus (۵) Monmouth
(۶) Scott (۷) Monmouthshire (۸) Manu (۹) Manu'a (۱۰) Manuel (۱۱) Manutius

برای آنکه حروف لاتینی جای کمتری بگیرد، حروف شکسته‌ی کجی نیز ساخت که میگویند آن را از روی خط تحریری پترارک طرح ریخته بود. این نسوع حروف نخستین حروف ایتالیک [=ایتالیائی] است (۱۵۰۱). کتابهائی که او به چاپ رسانیده است به نام آلدین شهرت دارد و با علامت تجارتی دلفین و لنگر مشخص است. آلدوس در چاپخانه‌ی خود برای پرداختن کتاب و حروفچینی و غلطگیری از فضلا استفاده میکرد. چاپخانه‌ی آلدین بعدها توسط افراد دیگر خاندان او اداره میشد.

مانور، واحد اقتصادی و اجتماعی؛ ← قرون وسطی، قسمت II.

مانومتر: ← فشارسنج.

مانون‌لسکو[1] (mānon lesko؛ از فس) کتاب معروفی از پرود/اگزیل، نام اصلی آن سرگذشت شوالیه دگریو و مانون لسکو. کتاب گزارشی است از عشق جوانی دوست‌داشتنی ولی سست‌عنصر، به نام دگریو (de grie:) نسبت به زنی به نام مانون لسکو که سبکسریهای او دگریو را به جنایت و خودش را به تبعید به امریکا و مردن در آن سرزمین میکشاند. روشنی سبک بیان و بینشهای روانشناختی این کتاب در جهان داستانویسی مقام ممتازی به آن داده است. نشر کتاب مانون لسکو از ۱۷۲۸ در "مجله‌ی آمستردام" آغاز شد و سرانجام در ۱۷۵۳ به صورت نهائی به چاپ رسید. از این داستان اپرائی در چهار پرده به وسیله‌ی ج. پوتچینی تهیه شد و اول‌بار در ۱۸۹۳ در تورن، ایتالیا، به نمایش در آمد.

مانوی، منسوب به مانی.

مانویان، پیروان مانی و مانویت.

مانویت[2] (mānaviyyat)، دین مانی که در کتب دینی و کلامی گاهی به نام ثنویت و گاهی به نام زندقه (نه به معنی عام آن، که مقصود کفر و الحاد مطلق باشد؛ ← زنادقه)، و در زبانهای فرنگی مانیکئیسم[2] (mānikeism) خوانده شده است، و پیروان آن را مانویه (mānaviy-ye)، و گاهی ثنویه و زنادقه (باز نه به معنی اعم آن)، منانیه (mannāniyye)، و مانویان (mānaviān) نامیده‌اند.

I ـ اساس دین مانی. دین مانوی، به عقیده‌ی علمای ادیان، از ادیان گنوستیک (عرفانی. ← گنوستیسیسم) است، یعنی از ادیانی است که نجات و رستگاری انسان را در معرفت عالم روحانی و در سعی به وصول به آن عالم از راه دوری و نجات از عالم ماده میداند. اساس دین مانی بر جدائی مطلق عالم نور و عالم ظلمت (تاریکی) یا خیر و شر یا روح و ماده است، و نیز بر این اصل است که این دو عالم متضاد زمانی بکلی از هم جدا بوده‌اند، و بعد با هم در آمیخته‌اند، و بعد باز از هم جدا خواهند شد، و این سه مرحله در سه زمان یا سه دوره‌ی گذشته، حال، و آینده صورت میگیرد.

II ـ جدائی دو اصل؛ زمان گذشته. در زمان گذشته، این دو اصل (یا دو بن) از هم جدا و مستقل بوده‌اند، و هر کدام را مقری جداگانه بوده است. مقر نور در شمال و عالم بالا و مشرق و مغرب بود، و مقر تاریکی در جنوب و پایین. پادشاه عالم نور پدر عظمت [معادل زروان زردشتیان؛ ← زروانیه. که گاهی هم سروشاو (sorušāv) خوانده شده] است، و در جهان تاریکی، امیر ظلمت (معادل اهریمن) حکمفرما بود. در قلمرو نور پنج ناحیه وجود داشته است که عبارت بودند از هوش، خرد، اندیشه، تأمل، و اراده [و به گفته‌ی الفهرست، حلم، علم، عقل، غیب، و فطنت]؛ و در قلمرو ظلمت پنج پرتگاه وجود داشته است، که عبارت بودند از دود، آتش بلعنده، بادهای ویرانگر، آبهای لجن، و ظلمات [و به گفته‌ی الفهرست، ضباب (= مه غلیظ)، حریق، سَموم، سَمّ، و ظلمت]. این پنج قلمرو را پنج آرخونت (ārxont) یا پنج رئیس اداره میکردند، که شکل دیو، شیر، عقاب، ماهی، و اژدها داشتند، و همه در پادشاه ظلمت جمع بودند، به این معنی که این پادشاه ظلمت یا شیطان یا اهریمن، سرش به شکل شیر، بدنش به شکل اژدها، بالهایش به شکل عقاب، و دمش مانند دم ماهی بود. در قلمرو ظلمت، پیوسته نزاع و شر و کثافت و زشتیها در جریان بود. در یکی از این کشمکشها و اضطرابها، پادشاه ظلمت یا ابلیس ازلی به حد نهائی خود از سوی بالا، یعنی به مجاورت عالم نور، رسید، و شکوه و درخشندگی قلمرو نور را دید، و خیره بماند و مفتون آن شد، و طمع در آن بست، و خواست که با همه‌ی دیوان خود به آن عالم فروزان و درخشان حمله کند، و آن را مسخر سازد.

III ـ جنگ دو اصل و امتزاج آنها: زمان حال. چون پدر عظمت از قصد شاه ظلمت یا اهریمن به قلمرو خود آگاه شد، خواست که به نفس خود با او بجنگد و، برای این منظور، مادر زندگانی را بیافریند، و او از خود موجودی به نام انسان ازلی یا انسان قدیم صادر کرد [این انسان ازلی مانوی در متون پارتی و پهلوی اورمزد (urmezd) خوانده شده است]. این انسان ازلی پنج پسر داشت که عبارت بودند از هوا، باد، روشنی، آب، و آتش. این پنج پسر ۵ سلاح او بودند، و او نخست هوا را بر خود بپوشید، و نور را بر آن بپوشانید، و آب را بر روی آن نهاد، و با باد روی به پادشاه ظلمت نهاد، و آتش را به جای نیزه و سپر به دست گرفت، و فرشته‌ای به نام نحشبط (nahašbat) با تاج پیروزی در پیشاپیش او حرکت کرد. اما، در جنگی که در گرفت، نیروهای تاریکی و اهریمنی بر انسان ازلی پیروز شدند، و سلاح‌های او را گرفتند.

پس از این پیروزی، قلمروهای پنجگانه‌ی ظلمت با قلمروهای پنجگانه‌ی روشنی یا پدر عظمت در هم آمیختند، و از اینجا زمان یا دوره‌ی دوم مانوی، که همان زمان حال است، شروع میشود. در این امتزاج است که ضباب با هوا در میآمیزد، و طوفان زمینی را به وجود میآورد، که آنچه راحتی و لذت نسیم است از قلمرو نور است، و آنچه باد و گردبادهای ویرانگر است از قلمرو ظلمت. حریق ظلمت با آتش نور در هم میآمیزد، و آتش این جهانی را به وجود میآورد؛ به همین جهت، آنچه آتش سودبخش است از قلمرو نور است، و آنچه آتش سوزنده و نابود کننده است از قلمرو ظلمت، و به همین ترتیب اجزای دیگر.

IV ـ خلقت عالم و رسول سوم. این شکست انسان ازلی در حقیقت تدبیری بود از جانب پدر عظمت، تا به وسیله‌ی قربانی کردن جزئی از خود، مقدمات پیروزی قطعی و نجات حتمی را فراهم آورد. انسان ازلی که، پس از شکست، در قعر جهنم بیهوش افتاده بود رفته رفته هوش و آگاهی خود را به دست میآورد و هفت بار زاری میکند. پدر عظمت موجود دیگری به نام "دوست انوار" صادر میکند [دوست انوار در پهلوی نریسف (narisaf) و در سغدی نریشنج نام دارد و گاهی هم روشنان فریانگ (rōšanān feryānag) خوانده میشود]. دوست انوار معمار بزرگ را میآفریند و او هم روح زنده را ایجاد میکند. روح زنده دارای پنج پسر است، که مهرسپند خوانده میشوند. او با این پنج پسر به قعر ظلمات میرود، و خروشی بر میآورد. این خروش دعوت از انسان ازلی است برای نجات از ظلمات، و جواب انسان ازلی به منزله‌ی قبول این دعوت است. این دعوت و جواب، به نام خروشتگ (xeruštag) و پدواختگ (padvāxtag)، به منزله‌ی دو مظهر الاهی برای نجات انسان هستند. روح زنده و مادر زندگی به قعر ظلمات میروند، و روح زنده دست خود را دراز میکند، و انسان ازلی را از ظلمات بیرون میکشد. از اینجاست که دراز کردن دست به عنوان رمز در میان مانویان معمول شده بود. اما انسان ازلی، در حین بازگشت به عالم نور، ۵ سلاح خود را در جهان ظلمت باقی میگذارد، و به همین جهت، پدر عظمت، برای نجات این پنج سلاح یا پنج جوهر نورانی، این جهان را میآفریند، و برای این کار، روح زنده یا مهریزد (mehryazd) یا غریو زیوندگ (qariv ǰivandag) را مأمور میکند. مهریزد با روح زنده دیوان را میکشد، و از پوست آنها آسمانها و از گوشتشان زمین و از استخوانشان کوهها را میآفریند. عدد آسمانها ۱۰ و عدد زمینها ۸ است. در این هنگام، پدر عظمت رسول سوم و ماه و آفتاب را میآفریند، و اجزای نورانی زمین از راه "ستون نور" [منوهمید بزرگ (manuhmide bozorg)] به زورق هلال میریزد، و هلال بدین ترتیب در ظرف ۱۵ روز پر شده به صورت بدر در میآید. در نیمه‌ی دوم ماه، اجزاء نورانی از ماه به آفتاب منتقل میشود، و از آنجا به عالم اصلی نور میرود.

V ـ خلقت انسان. انسانِ نخستین یا آدم و حوا از تناسل دیوان و آرخونتها به وجود آمده‌اند؛ در آدم و حوا قسمتهائی از نور محبوس بودند، و برای نجات این نور، نجات دهنده‌ای به نام "دوسپ" یا "پسر خدا" یا "عیسای متعالی" یا "عیسای درخشان" فرستاده میشود. این نجات‌دهنده است که گنوس یا معرفت باطنی و روحانی را به انسان نخستین تلقین میکند، و انسان خود را میشناسد، و برای نجات قسمت نورانی خود، یعنی روح، از دست قسمت ظلمانی، یعنی بدن، آماده میشود. ولی آدم و فرزندان او همیشه نمیتوانند نصایح و دستورهای نجات‌

(۱) Manon Lescaut (۲) Manichaeism

دهنده را به کار برند، و با ارتکاب شهوات و زناشوئی و گناهان، سبب بقای اجزاء نورانی در عالم ظلمانی میشوند. با این همه، با آمدن پیغمبران و راهنمایان، فرزندان آدم گاهی خود را از گناهان، دور نگاه میدارند، و به همین جهت نورانی و روحانی میشوند، و این ارواح نورانی پس از مرگشان از راه همان ستون نورانی به زورق هلال میروند، و از آنجا، از راه آفتاب، به وطن نورانی خود باز میگردند. پیغمبران گذشته هر کدام برای سرزمینی بوده است، و تنها مانی است که برای نجات تمام بشریت آمده است، و دین او تا ابد بر جای خواهد ماند.

VI ـ جنگ بزرگ و زمان آینده، پس از آنکه همه‌ی مردم دین مانی را پذیرفتند، "جنگ بزرگ" پیش میآید، و پس از آن روز بازپسین میرسد، و حریق عظیمی که ۱۴۶۸ سال دوام خواهد داشت در میگیرد. در این دوره‌ی حریق، دنیای آمیزش ظلمت و مساده از میان میرود، و انوار بتدریج تصفیه شده به جای خود میروند، و ظلمات هم به مقر خود باز میگردند، و آن وقت است که زمان سوم یا دوره‌ی سوم، یعنی دوره‌ی آینده و استقبال، شروع میشود، و انفکاک قطعی نور از ظلمت صورت میگیرد.

VII ـ طبقات دینی، مؤمنین به دین مانوی بر پنج طبقه بودند: طبقه‌ی اول، که طبقه‌ی پایینتر بود، سماعون (sammā'un) یا نئوشاگان (nequšāgān) بودند؛ طبقه‌ی بالاتر برگزیدگان یا صدیقان (seddiqān) یا مجتبین (mojtabin) بودند [به فارسی خروهخوان (xoruhxān) یا یزدامذ (yazdāmaz)]؛ طبقه‌ی سوم طبقه‌ی قسیسان (qessisān) یا مان سارار (mānsārār) یا مهستگ (mahestag)، که عده‌ی آنان منحصر در ۳۶۰ نفر بود؛ طبقه‌ی چهارم اسقفان یا مشمسان (mošammesān) یا ایسپسگ (ispasg)، که عده‌شان منحصر در ۷۲ نفر بود؛ و طبقه‌ی بالاتر معلم یا رسول [به فارسی همموزاک (hamuzāk) یا موزک (mu-jāk)]، که عده‌شان منحصر در ۱۲ نفر بود. ظاهراً طبقه‌ی بالاتری هم داشته‌اند که از ایشان فقط ۵ نفر میتوانسته‌اند در دنیا وجود داشته باشند. امام و پیشوای دین مانی دین‌سارار نامیده میشد.

VIII ـ تکالیف دینی مانوی. نخستین چیزی که بر انسان لازم است گنوس یا معرفت باطنی و روحانی است. با این معرفت، انسان در مییابد که در وجود او اجزاء نورانی نهفته است، و باید کوشش کند که این اجزاء نورانیِ روحانی را از ظلمات مادی‌ی بدن نجات بخشد. برای این منظور، انسان باید در این دنیا اعمالی انجام دهد که از راه آن بتواند خود را نجات دهد. این اعمال یا تکالیف بر دو قسم بوده‌اند، قسمی برای عامه‌ی مؤمنین یا سماعون و قسم دیگر برای برگزیدگان یا صدیقان و مجتبین.

بر سماعون یا نئوشاگان ده تکلیف منفی فرض بود، که عبارت بود از نپرستیدن بت، دروغ نگفتن، بخل نکردن، قتل نکردن، زنا نکردن، دزدی نکردن، یاد ندادن حیله و نیرنگ و سحر، شک نکردن در دین و سستی نکردن در اعمال دینی. نئوشاگان هر روز چهار نماز داشتند، که نماز نخستین در ظهر، نماز دوم در عصر، و نماز سوم بعد از غروب آفتاب، و نماز چهارم نماز عتمه (otama) یا نماز عشا سه ساعت پس از نماز مغرب بود. ابتدا بایستی با آب جاری یا آب دیگر بدن خود را مسح کنند، و پس از آن، روی به آفتاب یا محل فرو رفتن خورشید بایستند، و دوازده بار سجده کنند. اوراد این سجده‌ها در الفهرست ابن الندیم آمده است، و ما برای مثال ورد سجده‌ی نخستین را ذکر میکنیم: "خجسته است راهنمای ما فارقلیط، فرستاده‌ی روشنی: خجسته‌اند فرشتگان پاسبان او: پاکا سپاهیان روشنی بخش او!" صدیقان یا برگزیدگان ۷ نماز در شبانروز داشتند. عامه‌ی مانویان روز یکشنبه را مقدس میداشتند و صدیقان روز دوشنبه را نیز مقدس میدانستند.

عامه‌ی مانویان هفت روز در ماه روزه داشتند، و روزه‌ی روزهای یکشنبه مهم بود. علاوه بر آن، چهار روزه‌ی مهمتر داشتند که یکی در برج قوس بود، و در آن دو روز پشت سر هم روزه میگرفتند. روزه‌ی دیگر در برج جَدْی بود، و روزه‌ی سوم هم کمی پس از آن (روزه‌ی دوم در اول کانون ثانی و روزه‌ی سوم در نیمه‌ی همان ماه). تمام این روزه‌ها دو روز پشت سر هم بود، که صوم الوصال (sōmo 'l.vesāl) نامیده میشد. روزه‌ی چهارم روزه‌ی سی‌روزه بود، و از هشتم شباط تا هشتم ادار (آذار) ادامه داشت، و آخر آن عید فطر مانویان بود که عید بما (bemā) [در فارسی گاه و نیشیم (nišaym) و در ترکی جایدان] خوانده میشد، و شب آن را احیاء میداشتند، و در اطراف تخت پنج‌پله‌ی مانی، که روی آن تصویر مانی قرار داشت، حلقه میزدند، و به گناهان خود اعتراف میکردند.

از تکالیف صدیقان، و به قول بعضی نئوشاگان، هم سه مهر (mohr) بود، که مهر اول بر دهان، و مهر دوم بر دست، و مهر سوم بر بدن بود (به معنی امساک از خوردن حیوانی، قتل، و معاشرت با زنان). اما سماعون یا نئوشاگان میتوانستند مالک شوند، و زراعت و صنعت یا تجارت پیشه گیرند، و زن داشته باشند، ولی برگزیدگان از مالکیت و ثروت و مشاغل دنیوی محروم بودند، در سال فقط میتوانستند یک دست لباس بپوشند، و در شبانروز فقط یک بار غذا بخورند، موسیقی و صدقه نیز جزو آداب و تکالیف دینی بود.

IX ـ خلاصه‌ی مشخصات مهم دینی مانوی، اینک به طور خلاصه مشخصات مهم دین مانوی را ذکر میکنیم:

(۱) مانویت دین دوگانگی مطلق مبنی بر دو اصل نور و ظلمت یا خیر و شر بود.

(۲) قسمت اعظم مبارزه برای نجات نور از دست ظلمت پیش از آفرینش آدم صورت گرفته است.

(۳) آفریننده‌ی جهان پدر عظمت یا خدای بزرگ نیست بلکه روح زنده است.

(۴) آدم و حوا آفریده‌ی آرخونتها و نیروهای اهریمنی هستند.

(۵) جهان انسان جهانی است برای رهایش اجزای نور از ظلمت.

(۶) آیین مانویت مبنی بر ریاضت و گریز از این جهان است.

(۷) بدن و ماده ارزشی ندارند و آنچه ارزش دارد همان روح است.

X ـ تاریخ مانویت. مانی پیش از مرگ خود شخصی به نام سیس (sis) [یا سیسینیوس (sisinnios)] را برای جانشینی خود تعیین کرد. سیس پس از ده سال اقامت کشته شد، و پس از او شخصی به نام اینایوس (innāyos) جانشین او شد، چون اینایوس بهرام پادشاه ساسانی (ظاهراً بهرام III) را شفا داد، بهرام نسبت به مانویان مهربان شد. اینایوس در سال سوم سلطنت بهرام به جندیشاپور رفت، و در آنجا وفات یافت.

دین مانوی بسرعت در امپراطوری روم انتشار یافت، و در سوریه، مصر، افریقای شمالی، و اسپانیا پیروانی پیدا کرد. در سال ۲۸۷ یا ۲۹۶، امپراطور روم، دیوکلسین، فرمانی بر ضد مانویان و برای سوزاندن کتب ایشان صادر کرد. در اواخر قرن ۴م، قدیس آوگوستینوس، متکلم مشهور مسیحیت، ابتدا مانوی بود، و بعد از آن برگشت، و ح ۱۳ کتاب در رد بر مانویان نوشت. در قرن ۵م، پاپ قدیس لئوی I حکم به سوزاندن کتب مانوی داد. در سال ۵۲۰، یوستی‌نیانوس حکم به اعدام مانویان داد. در داخله‌ی حکومت ساسانی، پادشاهان ایران، به تحریک روحانیان زرتشتی، گاه و بیگاه حکم به تعقیب و آزار مانویان میدادند. با این همه، شهر بابل همیشه مرکز مانویت، و امامت و جانشینی مانی در آنجا مستقر بود.

یکی از بزرگان دین مانوی به نام شادـ اورمزد (šād-urmezd) در آسیای مرکزی دست به تبلیغات مهمی زد. از سال ۷۶۳ دین مانوی دین رسمی اویغورها شد، و از آنجا به چین رفت. هیوئن تسانگ، سیاح چینی در ربع دوم قرن ۷م، مانویت را دین ایرانیان (ایرانیان ساکن طخارستان) میداند. در سال ۷۳۲ در چین به مانویان حق اقامت داده شد. یک عالم مانوی در ۷۱۹ به چین فرستاده شد، و بر اثر فعالیت او، دوره‌ی زمانیِ موسوم به هفته در چین معمول شد، و اسامی روزهای هفته در چین از سغدی اقتباس گردید. پس از چندی، میان مانویان آسیای مرکزی و مانویان بابلی اختلاف پیدا شد، و مانویان آسیای مرکزی به دینداران و مانویان پیرو خلافت بابلی به نام دینداران معروف شدند.

در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک، انشعاب دیگری در مانویت پیدا شد، و دسته‌ای به نام مهریه (mehriyye؛ از نام رئیس بزرگ آنان در بابل) و دسته‌ای دیگر به نام مقلاصیه (meqlāsiyye) یا مقالصه (maqālese) خوانده شدند. از جمله‌ی مخالفتهای مقلاصیه با مهریه در صوم الوصال (قسمت VIII) بود، تا آنکه رئیس مانویان افریقیه، به نام ابوهلال دیجوری، از مقالصه خواست که از بدعت در صوم الوصال دست بر دارند. در اوایل خلافت عباسی، نام عده‌ای از بزرگان و ادبا و شعرا از قبیل ابن مقفع، صالح ابن عبدالقدوس، ابن ابی العوجاء،

بشار ابن برد، و محمد ابن عبدالله (کاتب مهدی خلیفه)ـرا جزو زنادقه (یعنی پیروان مانی) ذکر کرده‌اند. در ۱۶۷ هق، مهدی، خلیفه‌ی عباسی، شخصی به نام عمر کلوازی (omare kalvāzi) را مأمور تعقیب و قتل زنادقه کرد. در ۱۶۹ هق، هادی، خلیفه‌ی عباسی، دست به تعقیب و قتل مانویان زد، و عده‌ی زیادی از ایشان کشته شدند. بر اثر این تعقیبها و آزارها، مانویان از عراق به اطراف عالم پراکنده شدند، و بیشتر به خراسان و ماوراء النهر رفتند. در زمان معزالدوله‌ی دیلمی، ح ۳۰۰ تن از ایشان در بغداد بودند، ولی، پس از آن، بتدریج کمتر شدند، چنانکه ابن الندیم میگوید که در عهد او در بغداد بیش از ۵ نفر از ایشان باقی نمانده‌اند.

مانویت در بعضی از فرق و ادیان دیگر نفوذ کرده است، چنانکه کلیسای کاتولیک؟ بوگومیلها (در بلغارستان)، آلبیژوا (در جنوب فرانسه در پروانس) و کاتارها را به مانویت متهم کرده.

مانویه، پیروان آیین مانی؛ ← مانویت.

مانه (māne)، بخش (جه ۳۶'۹۴۳ سنه ۱۳۴۵ هق)، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان). فعلاً مشتمل است بر دهستانهای **سملقان** و **مانه**. کوهستانی و سردسیر است. رود اترک از آن میگذرد و قسمتی از آبادیهایش را مشروب میکند. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، بنشن، و فراورده‌های دامی است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد. ساکنین آن از کردهای شادلو و ترکمنها هستند که در اسب‌سواری و تربیت اسب مهارت دارند. بخش مانه بر طبق فتکا ۱۳۱۶ هش در جزء شهرستان بجنورد تشکیل شد، بعداً به موجب تصویبنامه‌ی شهریور ماه ۱۳۳۸ هش دهستان جرگلان از آن منتزع و با ۲ دهستان دیگر تبدیل به بخش جرگلان تابع شهرستان بجنورد شد.

مانه (māne)، دهستان (جه ۱۸'۶۵۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش مانه، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۶۷ آبادی. قسمت عمده‌ی آن کوهستانی و سردسیر است. رود اترک، چشمه، و قنات مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، میوه، و فراورده‌های دامی است. مرکزش **پیش‌قلعه** است.

مانه[1]، **ادوار** (eduār māne)، ۱۸۳۲–۸۳، نقاش فرانسوی؛ متولد پاریس. از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۶ نزد ⇐ توما کوتور به تحصیل هنر پرداخت. مانه تحت تأثیر ولاسکوئز و گویا قرار گرفت. در ۱۸۶۱ تابلوی آوازخوان اسپانیائی او در نمایشگاه سالانه پذیرفته شد، ولی دو سال بعد که ناهار روی چمن (۱۸۶۲؛ لوور) او به نمایش در آمد، بشدت مورد حمله و انتقاد قرار گرفت. اولمپیا (۱۸۶۳؛ لوور)، که در ۱۸۶۵ به نمایش در آمد، نیز با مخالفت مشابهی مواجه شد. خصومت بیش از حد نقادان در طول زندگی مانه ادامه داشت؛ با وجود این، در میان نقاشان پیروان سرسختی داشت و از حمایت زولا، که به خاطر دفاع از او کار خود را در روزنامه‌ای از دست داد، برخوردار بود. گرچه مانه هرگز رسماً به نقاشان امپرسیونیست نپیوست و آثار خود را با آثار سایرین به معرض نمایش در میآورد، و به استثنای مدت کوتاهی، از رنگهای شکسته یا طرحهای تند قلم‌مو استفاده نمیکرد، بر نقاشان امپرسیونیست و به طور کلی بر مسیر نقاشی فرانسه تأثیر انکارناپذیری داشت. مانه اولین نقاشی بود که مایه و صبغه و اختلاف ظریف تیرگی و روشنی را در رنگها به طور دقیق مورد توجه قرار داد. در اواخر قرن تابلوهای مانه که زمانی مطرود به شمار میرفت، مقام رفیعی در لوور به دست آورد.

مانهاتن[2] (mānhātan)، انگلیسی **منهتن** (manhatən)، بخش (سطح ارضی ۵۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۱'۵۲۴'۵۴۱)، شهر نیو یورک، ج‌ش ایالت نیو یورک، کشمه. قسمت عمده‌ی آن را جزیره‌ی مانهاتن (طول ح ۱۹ کم، منتهای عرض ح ۳ کم) تشکیل میدهد. از غ به رود هودسن و از ش و ل به رود هارلم محدود است، پلها و تونلها و معابر بسیاری آن را به سایر بخشهای شهر نیو یورک و به نیو جرزی مرتبط میسازند. اول‌بار شرکت هند غربی هلند آن را با زیورآلاتی به ارزش ۲۴ دلار از هندیشمردگان قبیله‌ی مانهاتن خرید (۱۶۲۶)، و آن را آمستردام جدید نامید. انگلیسها نام نیو یورک بر آن نهادند (۱۶۶۴). مرکز تجارتی و فرهنگی و مالی شهر نیو یورک و دارای صنایع گوناگون، تسهیلات عمده برای توزیع کالا، مؤسسات بانکی و مالی میباشد، و داد و ستد کلی و جزئی آن عظیم است. بعضی ابنیه و مؤسسات عمده‌ی آن عبارتند از موزه‌ی هنری متروپلیتن، موزه‌ی امریکائی تاریخ طبیعی، موزه‌ی هنر نوین، مرکز کتابخانه‌ی ملی نیو یورک، تئاترهای بسیار، ← دانشگاه کولومبیا، آسمانخراش امپایر ستیت بیلدینگ، و راکفلر سنتر. بعضی نواحی معروف آن عبارتند از گرینیچ ویلج، برودوی، خیابان پنجم، وال ستریت، و هارلم.

مانهاتن، جزیره‌ی، کشمه؛ ← مانهاتن، بخش.

مانهایم[3] (mānhāym)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۳۲'۱۶۳)، بادن‌ـوورتمبرگ، آلمان غربی، بر رود راین، مقابل لودویگسهافن و بر دهانه‌ی رود نکار. رودبندر، و مرکز صنعتی (ماشین‌سازی، آلات و ابزار دقیق، و مواد شیمیائی) است. در ۱۶۰۶ شهریت یافت؛ در ۱۷۲۰ مقر برگزیدگان پالاتن (← کاخنشین) بود. ارکستر معروف مانهایم در قرن ۱۸م از ارکسترهای درجه‌ی اول اروپا بود و نفوذ فراوانی در سمفونی‌سازان (مخصوصاً موتسارت) داشت. شیلر ابتدا در تئاتر مانهایم شروع به کار کرد (۱۷۸۲–۸۳). مانهایم در ۱۸۰۳ به تصرف بادن در آمد. بیشتر آن در جنگ II ویران شد. پس از جنگ، کاخ و بناهای باروک قسمت داخلی شهر ترمیم شد.

مانهایم[3]، **کارل** (kārl mānhāym)، ۱۸۹۳–۱۹۴۷، جامعه‌شناس و مورخ اتریشی‌ـمجارستانی؛ متولد و تربیت‌شده در مجارستان. در هایدلبرگ و فرانکفورت، و از ۱۹۳۳ تا زمان مرگش در دانشگاه لندن تدریس میکرد. در نوشته‌های تاریخی خود برای نقش ارزشهای اجتماعی اهمیت خاص قائل بود. از مارکس، در عین آنکه نسبت به نوشته‌های او به چشم انتقاد مینگریست، متأثر شده و نظر او را در کتابش، ایدئولوژی و یوتوپیا (۱۹۲۹)، پذیرفته بوده است.

مانی[4] (māni)، یو **مانس** (mānes)، ۲۱۶ یا ۲۱۷–۲۷۶ یا ۲۷۷، بنیادگذار دین مانوی (← مانویت). بنا بر محاسبه‌ای که شده، در ۱۴ آوریل ۲۱۶ بم متولد شد (بنا بر نقل ابوریحان بیرونی، تولد او در سال ۴م سلطنت اردوان V، آخرین شاه اشکانی، مطابق با سال ۵۲۷ بابلی [سلوکی] اتفاق افتاده است). محل تولد او در **ج بابل، در دهی به نام مَرْدینو، واقع در کوثای علیا** (kusāye olyā) بوده است. در کتاب الفهرست، محل تولد او جوخی آمده است.

I– اصل و نسب مانی. نام پدر مانی فتق (fateq) (پتک) یا فاتق (fāteq) (پاتک) بوده است. پدرش از مردم ماد و از شهر همدان بوده است، و بعد به سرزمین بابل مهاجرت کرده و ابتدا در مدایین (تیسفون) سکونت گزیده است. فتق در تیسفون به زیارت معبدی میرفته است. روزی از آنجا ندائی میشنود که از گوشت و شراب و نزدیکی با زنان بپرهیزد، و این ندا در سه روز تکرار میشود. فتق، پس از شنیدن این ندا، به دستمیسان میرود، و در آنجا به فرقه‌ی معروف به منتسله [= خودشویندگان. ظاهراً همان صبیهای امروز. ← صبه] میپیوندد. در همین ایام، مانی متولد میشود. در الفهرست، پدر مانی از حسکانیه (haskāniyye) شمرده شده است، که معلوم نیست نام طایفه و خانواده‌ای است یا نام فرقه‌ای دینی. نام مادر مانی را میس و اوتاخیم و مَرْمَریم نوشته‌اند، و بعضی هم نوشیت یا یوسیت گفته‌اند. این زن، به گفته‌ی الفهرست، از اشکانیان و ظاهراً از خاندان کمسرکان (kamsarakān) بوده است.

II– رسالت و زندگی مانی. مانی به دین پدر تربیت مییابد و بزرگ میشود، و در خرد‌سالی سخنانی حکیمانه میگوید، تا آنکه در ۱۲‌سالگی فرشته‌ای به نام توم (tām) بر او ظاهر میشود، و به او میگوید که از دین پدر دوری جوید و تقوی و ترک شهوات را پیشه گیرد. کلمه‌ی توم، که نام آن فرشته بوده است، کلمه‌ی نبطی است، و معنی آن قرین و همزاد (توأم) است. توم به مانی میگوید که هنوز به علت خردسالی او هنگام ظهورش نرسیده است. اما همینکه مانی به ۲۴سالگی میرسد توم دوباره بر او ظاهر میشود، و میگوید که هنگام ظهور و نشر دعوت رسیده است. تاریخ وحی نخستین سال ۵۳۹ سلوکی و در سال دوم سلطنت اردشیر بابکان، نخستین پادشاه ساسانی، بوده است. تاریخ وحی دوم سال ۵۵۱ سلوکی (۲۳۹ یا ۲۴۰ بم) و در عهد سلطنت گوردیانوس III، امپراطور (۲۳۸–۲۴۴) روم بوده است. وحی دوم توم به مانی از این قرار بوده است: "ای مانی! از من و از خدائی که مرا به تو فرستاده و تو را برگزیده است بر تو درود بادا خداوند فرموده است که تو مردم را به راه راست خود بخوانی، و از سوی او راستی و درستی را بشارت دهی، و تمام سعی خود را در این راه به کار بری".

مانی، پس از شنیدن این وحی، به دعوت

(۱)Manet (۲)Manhattan (۳)Mannheim (۴)Manes

پرداخت، و جمعی به او گرویدند، و حتی فیروز پسر اردشیر (که فرمانروای مشرق ایران شد و به مقام کوشان‌شاهی رسید) و مِهْرشاه پسر دیگر اردشیر (که فرمانروای دست‌میسان بود) به او متمایل شدند. مانی ظاهراً در سال آخر سلطنت اردشیر به مشرق ایران سفر کرد، و در سایه‌ی تمایل فیروز (حاکم خراسان و کوشان) به او، در نواحی شرقی ایران به تبلیغ و دعوت پرداخت، و بعد به قندهار و سند رفت، و با تعالیم بودائیان آشنائی پیدا کرد.

پس از شنیدن خبر مرگ اردشیر، مانی به ایران باز گشت، و از راه میسان و خوزستان، نزد شاپور I رفت، و روز تاجگذاری رسمی او که روز یکشنبه‌ی اول نیسان و آفتاب در برج حمل بود (بنا به محاسبه‌ای که شده است مطابق میشود با یکشنبه‌ی ۹ آوریل ۲۴۳، و ۱۹ حمل، و مطابق با ۱۵ مهرماه قدیم)، به همراهی پسر خود فتق و دو تن از پیروانش به نام شمعون و زکوا (zakvā)، پیش او رفت و رسالت خود را اظهار کرد. شاپور چند بار به او اجازه داد که به حضور او برسد، و جزء موکب او باشد. به همین جهت، مانی سالها در موکب شاپور و در سفرهای جنگی او همراه او بوده است، و در این مدت، دست به فعالیتهای زیادی زده و از تبلیغ و نشر دین خود کوتاهی نکرده است. مبلغینی به سراسر مملکت ایران و خارج ایران فرستاده است. از جمله‌ی مبلغین او مارامّو (برای خراسان و آسیای مرکزی) و ادا (addā؛ برای مصر)، و زکوا، شمعون، اردوان، و پاپیس را نام برده‌اند.

پس از مرگ شاپور I، جانشین او هرمز نیز با مانی بخوبی رفتار کرد، تا آنکه بهرام I به تخت نشست. در این موقع، روحانیون زرتشتی، و در رأس آنان کرتیر، که از تبلیغات و رواج دین مانوی بیمناک شده بودند، و آن را برای دین زرتشتی خطری بزرگ میدانستند، شاه تازه را با خود همراه کردند، و در موقعی که مانی عازم سفر خراسان و کوشان بود او را گرفتند. بهرام، پس از ملاقات با مانی، دستور حبس او را داد. مانی ۲۶ روز در حبس ماند. در این مدت، دست و پای او را به زنجیر گرفتند، و بتدریج زنجیرها را تنگتر کردند تا آنکه جان سپرد. سر مانی را پس از مرگ بریدند، و پوست او را پر از کاه کرده از دروازه‌ی جندیشاپور آویختند. این دروازه به همین جهت به دروازه‌ی مانی معروف شد. وفات مانی بنا بر محاسبه‌ای در ۱۴ فوریه‌ی ۲۷۶ و بنا بر محاسبه‌ی دیگر در ۲۶ فوریه‌ی ۲۷۷ روی داده است.

III ـ آثار مانی. مانی شش یا هفت کتاب نوشته است که همه، بجز یکی، به زبان سریانی بوده است. کتاب سفرالاسرار (sefro'l.asrār) در باره‌ی عقاید دیصانیه و رد آن عقاید و در باره‌ی عیسی و مطالب دیگر بوده است. کتاب دیگر او به نام سفرالجبابره (sefro'l.jabābera) است، که در زبان فارسی کوان (kavvān) [جمع کو (kav)، = جبار، پادشاه بزرگ مستبد، پهلوان] خوانده میشد، و به فرانسوی آن را لو لیور د ژان (le: livr de jān) ترجمه کرده‌اند. از این کتاب یک ترجمه‌ی کامل به زبان حبشی باقی مانده است. کتاب دیگر او فرقماطیا (feraqmātiā) است که گویا در پهلوی بنگاهیک (bongāhik) و در لاتینی اپیستولا فوندامنتا (epistulā fundāmentā) خوانده شده است. دیگر کتابی است به نام انجیل مانی، که قطعاتی از آن در تورفان به دست آمده، و با مجموعه‌ای از تصاویر همراه بوده، و در پهلوی پارتی اردهنگ (ardhang)، در پهلوی ساسانی ارژنگ، و در یونانی ایکون [= تصویر] خوانده میشده، و همان است که در فارسی ارژنگ خوانده میشود، و به خاطر تصاویر آن، مانی را نقاش خوانده‌اند، و ارژنگ را شاهکار هنر نقاشی دانسته‌اند. دیگر کتاب شاپورگان (šāporqān) [معربش شابرقان (šāpurgān)] است، که تنها کتابی از مانی است که به زبان پهلوی ساسانی نوشته شده. این کتاب مطالبی در باره‌ی انحلال (اصطلاح مانوی برای مرگ) سماعون و صدیقان یا مجتبین (برای هر دو ← مانویت، قسمت VII) داشته‌است، وظاهراً در باب معاد بوده. نیز ← انجیل البعین.

مانی خط تازه‌ای که در آن حروف صدادار هم شکلی داشته‌اند اختراع کرده است، و کتب مانویان به زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و به زبان سغدی به آن خط نوشته میشده است.

مانیالیوم[1] (mānyāliom؛ از فنـ)، آلیاژی از آلومینیوم و ح ۵٪ منیزیوم. با آنکه منیزیوم، در حالت عنصری، سست و نرم است، آلیاژهای آن با آلومینیوم و منگنز و روی و قلع و زیرکونیوم و سریوم در صنعت بسیار سودمند است. سختی و استحکام آلومینیوم، هنگامی که با موادی چون منیزیوم و منگنز و نیکل و کرم و روی و آهن و مس و سیلیسیوم آلیاژ شود، افزایش پیدا میکند. مانیالیوم که سبکتر از آلومینیوم و کار کردن با آن آسانتر است، برای ساختن آینه‌های فلزی و اسبابهای علمی به کار میرود.

مانیپور[2] (mānipur)، ایالت (۲۲٬۳۴۶ کمـ؛ در ۱۹۷۱ جـ ۱٬۰۶۹٬۵۵۵)، لش هندـ. از غ به آسام، و از ش به برمه محدود است؛ مرکز آن ⇐ ایمپهل. قسمت عمده‌ی آن جنگل است، و اکثریت مردم آن هندو هستند، ولی بسیاری از افراد قبایل ناگا و کوکی نیز در آن زندگی میکنند. راجه‌ی مانیپور در ۱۷۶۲ یک پیمان تحت‌الحمایگی با انگلستان امضا کرد، و انگلستان در مقابل نیروهائی برای جلوگیری از هجوم مردم برمه در اختیار او گذاشت. در جنگ II مورد هجوم ژاپونیها قرار گرفت، و صحنه‌ی نبردهای شدیدی بود. اداره‌ی این ایالت تا ۱۹۴۷ با آسام بود، و در این سال تحت نظارت مستقیم حکومت مرکزی هند در آمد.

مانیترون[3] (mānyetron؛ از فنـ)، نوسانگری از نوع لوله‌ی خلأ که پیامهای برقاطیسی پرقدرتی در ردیف بسامد کهموجی تولید میکند. کار کردن آن مبتنی است بر عمل توأم یک میدان مغناطیسی خارجی و میدان برقی موجود میان الکترودها. مانیترون دیوده‌ی است که یک مغناطیس خارجی آن را احاطه کرده است. بدون

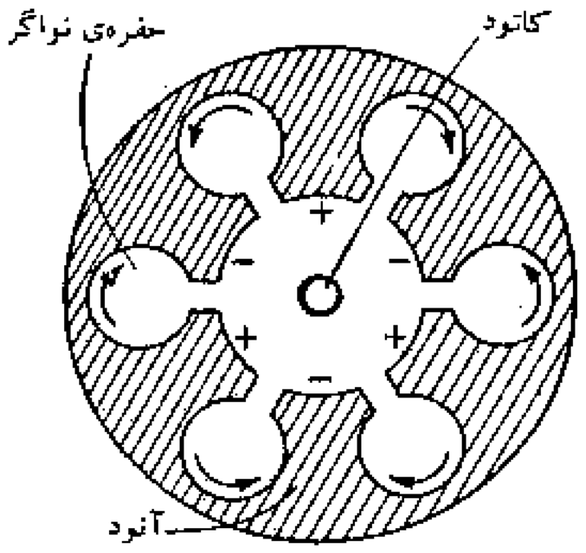

این میدان مغناطیسی خارجی، لوله همانند یک دیود ساده عمل میکند، و الکترونها مستقیماً از کاتود به آنود جاری میشوند. ولی در مانیترون، میدان مغناطیسیِ الکترونهای صادرشده از کاتود را مجبور میکند که مسیری منحنی داشته باشند، و بدین ترتیب یک ابر الکترونی دوار بر گرد محور لوله تولید میشود. مانیترون، از آن جهت که میتواند قدرت درداده‌ی برقی را به قدرت بازداده‌ی کهموجی تبدیل کند، بسیار کارامد است. مورد استعمال آن در فرستنده‌های رادار است، و با قدرتهائی از چند کیلووات تا چند مگاوات ساخته میشود. اختراع مانیترون به موریس پونت[4] (moris pont، ۱۹۰۲— ؛ مهندس فرانسوی) منسوب است.

مانیتو[5] (mānyeto؛ فنـ)، مولد برق کوچکی، مجهز به یک قرقره‌ی القا، که برای محترق ساختن بنزین در موتور با احتراق داخلی به کار میرود.

مانیتوئیدرودینامیک: ← مکانیک سیالات.

مانیتوبا[6] (mānitobā)، انگلـ منیتوبا (mani-tōbā)، ایالت (سطح خشکی ۵۶۹٬۰۷۸ کمـ، سطح کل ۶۵۰٬۰۸۶ کمـ؛ در ۱۹۷۱ جـ ۹۸۸٬۲۴۷)، غ قسمت مرکزی کانادا، کرسی آن وینیپگ. شرقیترین ایالات چمنی، که قسمت شمالی آن پهنه‌ی وسیع غیر مسکون ⇐ تندرا، قسمت مرکزی آن جنگلی و دریاچه‌ای (دریاچه‌های عمده‌اش وینیپگ، مانیتوبا، و وینیپگوسیس)، و قسمت جنوبی آن دارای اراضی زراعتی وسیع است. رودهای عمده‌اش رود سرخ، آسینیبوین، چرچیل، و نلسن میباشد. شغل عمده‌ی اهالی کشاورزی است (زراعت گندم و غلات و سیب زمینی). استخراج معادن (مس، طلا، روی، نقره، کادمیوم) و پرورش دام و طیور نیز معمول است. سرزمین مانیتوبا در ۱۶۷۰ به عنوان جزئی از ← ارض روپرت به ← شرکت خلیج هودسن واگذار شد؛ در ۱۸۶۹ دومینیون کانادا اراضی بین اونتاریو و کولومبیای بریتانیا را از آن شرکت خریداری کرد. ایالت در ۱۸۷۰ احداث شد.

مانیتوستریکسیون[7] (mānyetostriksion؛ از فنـ)، تغییری در طول یک ماده‌ی آهنطیس (← فرومانیتیسم) در نتیجه‌ی قرار گرفتن آن در میدان مغناطیسی. عمل متقابل میدان مغناطیسی و گشتاور مغناطیسی اتمها موجب تغییر شکل، و در نتیجه تغییر ابعاد اتمها میشود. اگر میدان به

(۱)magnalium (۲)Manipur (۳)magnetron (۴)Ponte (۵)magneto (۶)Manitoba (۷)magnetostriction

صورت متناوب تغییر کند، طول نیز به صورت متناوب تغییر خواهد کرد. علت عمده‌ی سر و صدائی که در مبدل‌ها شنیده میشود همین ما ـ یتوستریکسیون است. برای تولید و پیداگری صوت، خاصه در موارد استعمال زیر آبی (← سونار)، به کار میرود. همچنین در دستگاه جدیدی که کارش خفر کردن سوراخهای دارای مقطع نامدوّر، مخصوصاً در مواد سخت است، مورد استعمال دارد.

مانیتیت[1] (mānyetit؛ فنس)، اکسید طبیعی آهن؛ فورمول آن Fe_3O_4. سیاه و براق، و یکی از کانه‌های مهم آهن است. به حالت متبلور و بی‌شکل در دانه‌های شن یافت میشود. یکی از اقسام معروف آن مغناطیسی است.

مانیچ[2] (mānic) یا **دره‌ی مانیچ**، اراضی پستی در ج‌ش جمشیر اروپائی، بین دون سفلی و دریای خزر. رودهای مانیچ شرقی و مانیچ غربی از آن میگذرند. کانال مانیچ، که رود دون (و در نتیجه دریای آزوف) را به دریای خزر مرتبط میسازد، در این دره حفر شده است. **مانیچ شرقی** ح ۱۶۰ کم به جانب ش جریان یافته وارد یک رشته دریاچه‌ی شور و باطلاقهائی واقع در ح ۱۲۰ کیلومتری غ دریای خزر میشود. **مانیچ غربی**، به طول ح ۳۲۰ کم، از ریزابه‌های رود دون سفلی است.

مانیچ، دره‌ی: ← مانیچ.

مانیچ شرقی، رود: ← مانیچ

مانیچ غربی، رود: ← مانیچ.

مانیزان (mānizān)، ده (جه ۱٬۱۲۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرای علیا، بخش وفس، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۶۷ کیلومتری ج کمیجان. محصولاتش غلات، پنبه، و چغندر قند است.

مانیزان (mānizān)، ده (جه ۱٬۶۹۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان؛ ۲۳ کیلومتری ج‌ش ملایر. محصولش غلات و صیفی است. قالیبافی دارد.

مانیسالس[3] (mānisāles)، شهر (در ۱۹۷۳ جه ۳۲۰٬۰۰۰)، کولومبیا، به فاصله‌ی ح ۱۸۰ کیلومتری بوگوتا، در ارتفاع ۲٬۱۵۲ متر بر یک رشته‌ی مرکزی از کوردیلرا. یکی از مراکز مهم تهیه‌ی قهوه است، و در نزدیکی آن معادن طلا، نقره، و جیوه یافت میشود. آب و هوای آن مطبوع است، گرچه بارانهای سنگین دارد.

مانیسالس در ۱۸۴۷ به وسیله‌ی طلاجویان تأسیس شد. صحنه‌ی مخاصمات دوره‌ی جنگهای داخلی نیمه‌ی قرن ۱۹م بود، و زلزله‌ی ۱۸۷۸ و نیز آتشسوزی ۱۹۲۵ آن را ویران ساخت. سپس قسمت عمده‌ی شهر با بتون ساخته شد.

مانیشتوسو[4] (māništusu)، سومین شاه اکد (هزاره‌ی ۳م ق‌م). به اطراف خلیج فارس لشکر کشید و شهرها و کانهای نقره و معادن استخراج سنگ را متصرف شد. در موزه‌ی لوور پاریس چند مجسمه از این شاه و یک مسله از جنس دیوریت (← شوتروک ناخونته) وجود دارد که بر روی آن عبارت املاک خالصه‌ی شاه حک شده است.

مانیکئیسم: ← مانویت.

مانیل[5] (mānil)، شهر (در ۱۹۷۷ جه تخمیناً ۱٬۴۵۹٬۰۰۰)، پایتخت و بندر عمده‌ی فیلیپین، ج‌غ لوزون، کنار خلیج مانیل. رود قابل کشتیرانی پاسیگ[6] (pāsig؛ طول ح ۲۰ کم) آن را به دو قسمت تقسیم میکند. از ابنیه و مؤسسات آن کاخ مالاکانان (مقر رئیس جمهور)، دانشگاه سانتو توماس، دانشگاه فیلیپین، دانشگاه ملی، و دانشگاه زنانه‌ی فیلیپین است.

در ۱۵۷۱ لوپث د لگاسپی مهاجرنشینی در اینجا تأسیس کرد. تحت حکومت اسپانیا مدتی اهمیت تجارتی یافت. در ۱۷۶۲—۶۳ بریتانیائیها آن را اشغال کردند. در ← جنگ اسپانیا و امریکا به تصرف کشمة در آمد (۱۸۹۸). در جج II ژاپنیها آن را گرفتند (۱۹۴۲)؛ نیروهای کشمة آن را باز ستاندند (۱۹۴۵). در ۱۹۴۸ کزون سیتی به جای آن پایتخت شد. در مه‌ی ۱۹۷۶ مانیل دوباره، به جای کزون سیتی، پایتخت فیلیپین اعلام شد.

مانیل، خلیج[7]، شاخابه‌ی دریای چین جنوبی، در ج‌غ لوزون، فیلیپین. جزیره‌ی **کورگیدور** در مدخل آن است. در ← جنگ اسپانیا و امریکا ناوگان اسپانیا در اینجا نابود شد.

مانین[8]، **دانیله** (dāniele mānin)، ۱۸۰۴—۵۷، میهنپرست و سیاستمدار ایتالیائی. وقتی که ونیز بر ضد فرمانروائی اتریش شورش کرد (۱۸۴۸)، او رئیس جمهور ونیز شد، و برای مقاومت در برابر محاصره‌ی طولانی اتریشیها، تشکیلاتی ترتیب داد. پس از تسلیم (اوت ۱۸۴۹) ونیز به پاریس تبعید شد. از رهبری ساردنی در نهضت برای وحدت ایتالیا پشتیبانی کرد.

مانیو[9]، **یولیو** (yuliu māniu)، ۱۸۷۳—۱۹۵۱؛ سیاستمدار رومانیائی، رهبر حزب روستائیان. در ۱۹۲۸—۳۰ نخست‌وزیر بود، و دست به اصلاحات لیبرال زد. دگربار مدتی کوتاه (۱۹۳۲—۳۳) نخست‌وزیر بود. با دیکتاتوری ی. آنتونسکو مخالفت ورزید. در ۱۹۴۷ حکومت کمونیستی او را به اتهام خیانت محاکمه و به زندان ابد محکوم کرد.

مانیوک[10] (māniok؛ فنس)، (*Manihot esculenta*)، گیاه گرمسیری امریکائی. ریشه‌ی آن دارای مواد غذائی و نشاسته‌ی فراوان، و یکی از غذاهای عمده‌ی مردم امریکای جنوبی است (به صورت تاپیوکا مصرف میشود).

مانیهیکی، در فکه: ← **کوک، جزایر**.

ماوئی[11] (māi)، جزیره (۱٬۸۸۵ کم²؛ در ۱۹۷۰ جه ۳۸٬۶۹۱، مشتمل بر جمعیت جزایر لانای، کاهوئولاوه[12] [kāhoolāve]، و قسمتی از مولوکای)، جزایر هاوائی (و از حیث وسعت دومین آنها). عبارت است از دو توده‌ی کوهستانی که به وسیله‌ی برزخی به یکدیگر مرتبط هستند. بلندترین قلل آن هالئاکالا است. مزارع نیشکر و آناناس دارد.

ماوراء اردن: ← اردن هاشمی، مملکت.

ماوراء النهر (māvarā'o 'n.nahr)، نامی که مسلمانان پس از تسخیر سرزمینهای آن طرف رود جیحون به این ناحیه دادند که معنی آن "آن سوی رود [جیحون]" است. این سرزمینها مشتمل بر پنج ایالت بود: مهمترین آنها، سغد، دو کرسی داشت، یکی بخارا و دیگری سمرقند؛ در غ سغد ایالت خوارزم بود که بعدها خیوه نام گرفت و دلتای رود جیحون را شامل میشد؛ در ج‌ش ایالت چغانیان بود که ختل و ولایات دیگر جیحون علیا از آن به شمار میرفت، و بدخشان نیز، با آنکه در ساحل چپ یعنی ساحل ج جیحون واقع بود، چون تقریباً خمیدگی بزرگ جیحون در آن سوی طخارستان آن را در بر گرفته بود، جزء این ایالت محسوب میشد؛ فرغانه بر کرانه‌ی قسمت علیای رود سیحون، و چاچ (بعدها تاشکند) در کرانه‌ی شرقیتر همین رود، دو ایالت دیگر ماوراء النهر بوده است.

ماوراء خزر، ناحیه‌ی قدیم تجشس در آسیا، ش دریای خزر، ل ایران و افغانستان، و غ بخارا و خیوه، تقریباً مطابق ترکمنستان و قسمت ج‌غ قزاقستان حالیه.

ماوراء خزر[13]، **راه آهن یا راه آهن آسیای مرکزی**، راه آهن ارتباطی عمده‌ی آسیای مرکزی شوروی. در ۱۸۸۰—۱۹۰۵ ساخته شد. از کراسنوودسک بر دریای خزر شروع شده، پس از عبور از بخارا، سمرقند، تاشکند، و چکالوف به کوی‌بیشف منتهی میشود. در ل تاشکند به راه آهن ترکستان‌ـسیبریه مرتبط میگردد.

ماوراء سیبریه[14]، **راه آهن**، راه آهنی به طول ۷٬۰۰۰ کم، که روسیه‌ی اروپائی را با ساحل فکیه مرتبط میکند. انتهای آن در ولادی‌وستوک است. یکی از شاخه‌های جنوبی آن، موسوم به راه آهن چین شرقی، از منچوری میگذرد. ساختمان (۱۸۹۲—۱۹۰۵) آن راه استعمار و استثمار اقتصادی سیبریه را باز کرد.

ماوراء قفقاز[15]، ناحیه‌ای قدیم از قفقاز در ج کوه‌های قفقاز، شامل نواحی باکو، ایروان، کوتائیسی، تفلیس، ولایات با طوم و داغستان، بخش سوخومی، و غیره. از ۱۹۱۷ به بعد به پهنه‌ای اطلاق می‌شودکه شامل چشمهای گرجستان، آذربایجان شوروی، و ارمنستان بود، و در سپتامبر ۱۹۱۷ اتحادیه‌ای به اسم **اتحادیه‌ی ماوراء قفقاز** (کرسی آن تفلیس) تشکیل دادند. اندکی بعد، اتحادیه به سه جمهوری جداگانه (گرجستان، آذربایجان، و ارمنستان) تجزیه شد. در ۱۹۱۹—۲۱ میدان نبردهائی بین بلشویکها و ترکها بود. در ۱۹۲۲ از نو تشکیل یافت و در ۱۹۲۳ به تجشـ پیوست. در ۱۹۳۶، که در تجشـ قانون اساسی جدیدی معمول شد، دگربار به سه جمهوری خودمختار تجزیه شد. نیز ← قفقاز، قسمت VIII، ص ۲۰۷۰، ستون ۲.

ماوراء قفقاز، اتحادیه‌ی: ← ماوراء قفقاز، ناحیه‌ی قدیم.

ماوردی (māvardi)، شهرت **ابوالحسنْ علی**

(۱) magnetite (۲) Manych (۳) Manizales (۴) Manishtousou (۵) Manila (۶) Pasig (۷) Manila Bay (۸) Manin (۹) Maniu (۱۰) cassava; manioc (۱۱) Maui (۱۲) Kahoolawe (۱۳) Trans-Caspian (۱۴) Trans-Siberian (۱۵) Transcaucasia

ابن محمد ابن حبیب بَصْری، ۳۶۴–۴۵۰ هق، فقیه شافعی، که در اصول (عقاید) معتزلی و در فروع (فقه) شافعی بود. استاد خطیب بغدادی و شاگرد ابوحامد اسفراینی (ف ۴۰۶ هق) بوده است. از آثار او، که پس از مرگ وی به وسیله‌ی یکی از شاگردانش گردآوری شد، اینها است: الحاوی الکبیر فی الفروع (alhāve'l.ka-bir) در ۲۰ باب، نصیحة الملوک، تفسیر القرآن یا کتاب النکت و العیون، تسهیل النظر و تعجیل الظفر در سیاست و فن حکومت، قوانین الوزارة، اعلام النبوة، ادب القاضی، و الامثال و الحکم.

ماورر[1]، **یون گئورگه** (yon georg mārer)، ۱۹۰۲– . رجل سیاسی رومانیائی. وکیل دعاوی، و مدافع کمونیستهای رومانی در دهه‌ی ۱۹۳۰ بود، و بعداً عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شد. در دهه‌های بعد از جنگ II وزیر امور اقتصادی (۱۹۴۶–۴۷)، وزیر صناعت و بازرگانی (۱۹۴۷–۴۸)، وزیر خارجه (۱۹۵۷–۵۸)، و رئیس (۱۹۵۸–۶۱) پرزیدیوم مجمع ملی بود. در ۱۹۶۱ صدر شورای وزیران (نخست‌وزیر) شد. از نزدیکان ⇐ ن. چاوشکو بود، و از سیاست ملی و مستقل رومانی پشتیبانی می‌کرد. یک حادثه‌ی اتومبیل (۱۹۷۰) موجب شد که از فعالیت سیاسی خود بکاهد، و در ۱۹۷۴ از مقام نخست‌وزیری استعفا کرد.

ماوروکوردَاتوس[2]، **آلکساندر** (āleksāndr māvrokordātos)، ۱۷۹۱–۱۸۶۵، سیاستمدار یونانی. طرح اعلامیه‌ی استقلال یونان را او نوشت (۱۸۲۱). بعدها، به عنوان رئیس مجلس ملی، با سیاست دولت، که مبنی برطرفداری از روسیه بود، مخالفت کرد. در ۱۸۳۳، ۱۸۴۱، ۱۸۴۴، و ۱۸۵۴–۵۵ نخست‌وزیر بود. قانون اساسی یونان را تدوین کرد (۱۸۴۴)، و بیطرفی یونان را در جنگ کریمه محفوظ نگاه داشت.

ماوری: ← مور، قوم بربر ل افریقا.

ماوریا[3] (māriā)، سلسله‌ی سلاطین قدیم هندوستان، ح ۳۲۵– ح ۱۸۳ قم، که مؤسس آن ساندراکوتوس (چاندرا گوپتا ماوریا) بوده است. وی مملکت ماگادها را مسخر کرد و پاتلیپوتره (← پاتنا) را پایتخت آن قرار داد. پس از شکست دادن (ح ۳۰۵ قم) سلوکوس I، کشور خود را از غ در افغانستان توسعه داد؛ این کشور در ش به خلیج بنگال و در ج به رود نربدا محدود بود. پسرش، بیندوساره[4] (bindusāra؛ ف ح ۲۷۳ قم)، محتملاً دکن را فتح کرد، و نواده‌اش، آشوکا، بزرگترین فرمانروای قدیم هندوستان. نخستین بار در تاریخ تقریباً تمام هندوستان را با افغانستان به تصرف خود در آورد. فرهنگ امپراطوری ماوریا، هرچند از نفوذ معنوی ایران و یونان متأثر بود، نخستین مظهر شکوفای تمدن بومی هندوستان به شمار میرود، و تا زمان سلسله‌ی گوپتا هیچ فرهنگ دیگری در آن سرزمین به پای آن نرسید.

ماوریکیوس[5] (mārikius)، ح ۵۳۹–۶۰۲، امپراطور (۵۸۲–۶۰۲) بیزانس. خسرو پرویز که سلطنتش را بهرام چوبین غصب کرده بود، به یاری ماوریکیوس بهرام را مغلوب کرد و دوباره به تخت نشست (۵۹۱) به دست فوکاس، کسی که سلطنت او را غصب کرد، به قتل رسید.

ماوسن[6]، سر **داگلس** (sər dāgləs māsən*)، ۱۸۸۲–۱۹۵۸، پوینده و زمینشناس استرالیائی؛ متولد انگلستان. در پویشهائی (۱۹۰۷–۰۹، ۱۹۱۱–۱۴، ۱۹۲۹–۳۰) که انجام داد، ۲ زمستان را در جنوبگان گذرانید، از ← ارض اندربی دوباره دیدار کرد (که از زمان کشف آن تا آن زمان کسی از آنجا دیدن نکرده بود)، ح ۱٬۶۰۰ کمم از کرانه‌ی ناشناخته را نقشه‌برداری کرد، و مدعی مالکیت ح ۵٬۷۶۰٬۰۰۰ کمم از سرزمین جنوبگان برای استرالیا شد.

ماوسولوس[7] (māsolos)، ف ۳۵۳ قم، ساتراپ ایرانی فرمانروای (۳۷۷–۳۵۳ قم) کاریا. در ۳۶۲ قم در عصیان ساتراپها بر ضد اردشیر II هخامنشی شرکت جست و قدرت خود را بر لیدیا و یونیا و جزایر مجاور آن گسترش داد. محرک جنگ بیزانس و رودس بر ضد آتن بود، و در نتیجه‌ی آن چند جزیره به دست آورد. اسماً تابع شاه ایران بود، ولی در واقع بر کشور مستقلی فرمانروائی داشت. هالیکارناس را پایتخت خود قرار داد، و آن را به صورت یکی از شهرهای بزرگ و زیبای یونان در آورد. خواهر و همسرش آرتمیس II (ārtemis-) جانشین او شد و آرامگاه باشکوهی، به نام موسولئوم، برای او بنا کرد. هم اکنون آرامگاههای نامداران را در زبانهای اروپائی به همین نام میخوانند [انگل. ماسولیم[8] (māsoliəm)؛ فنس. موزوله[9] (mozole)].

ماو ماو، انجمن سری، ← مائو مائو.

مئون: ← قرآن: قسمت IV.

ماونا کئا[10] (mānā keā) [= کوه سفید]، کوه آتشفشان خاموش، به بلندی ۴٬۲۰۵ متر، جزیره‌ی هاوائی، بلندترین کوه جهان که در جزیره‌ای قرار دارد. اگر بلندی آن از قاعده‌اش، که در عمق ۵٬۴۸۶متری فکِ قرار دارد، حساب شود، ۹٬۶۹۱ متر ارتفاع دارد، که بلندترین کوههای کره‌ی زمین به شمار میرود. بر دامنه‌های آن قهوه کشت میشود.

ماونا لوآ[11] (mānā loā)، کوه آتشفشان، به بلندی ۴٬۱۷۰ متر، جزیره‌ی هاوائی. از جمله‌ی دهانه‌های آتشفشانی آن کیلاوئا و موکوئاوئووئو است. ماونا لوآ، پس از شدیدترین دوره‌ی فعالیت خود در ۱۸۸۱، دو بار دیگر (۱۹۴۲، ۱۹۴۹) فعالیت آتشفشانی داشته است.

ماونتبتن[12] (māntbatən)، خاندانی از اشراف انگلستان که از اعقاب خاندان باتنبرگ هستند. بر آمدن این خاندان به این نحو بود که لوئی آلکساندر، از خاندان اخیر، در ۱۸۶۸ به تابعیت بریتانیا در آمد، و با یکی از نوادگان ملکه ویکتوریا ازدواج کرد، و، در جنگ I، نام خود را از باتنبرگ به ماونتبتن (که از ترجمه‌ی تحت‌اللفظی باتنبرگ ساخته شده) تبدیل کرد. لوئی آلکساندر باتنبرگ پدر لوئی ماونتبتن و جد دیوک آو ادینبره است.

ماونتبتن، فیلیپ: ← ادینبره، دیوک آو.

ماونتبتن[12]، **لوئی** [لوئی فرانسیس البرت ویکتور نیکولس ماونتبتن (lui frānsis albərt vik-tor nikoləs māntbatən)] ملقب به (اولین) **ارل ماونتبتن آو برمه** (ërl āv bërmə)، ۱۹۰۰–۷۹، دریاسالار انگلیسی. پسر لوئی آلکساندر باتنبرگ (← باتنبرگ، خاندان)، نبیره‌ی ملکه ویکتوریا، و دائی ملکه الیزابت؛ ستوینزر. در جنگ II عملیات کوماندوئی را علیه نروژ و فرانسه، و عملیات متفقین را بر ضد ژاپنیها در برمه در ۱۹۴۳، اداره کرد؛ فرماندهی عالی نیروهای متفقین در جنوب شرقی آسیا را در جنگ II بر عهده داشت. آخرین نایب‌السلطنه و بعداً فرماندار کل بریتانیا در هند بود (۱۹۴۷–۴۸). در ۱۹۵۲ فرمانده دریائی سازمان آتلانتیک شمالی در مدیترانه شد. در ۱۹۵۵–۵۹ نخستین لرد دریاداری بود. در ۱۹۶۵ فرماندار جزیره‌ی وایت شد. در اوت ۱۹۷۹، هنگامی که در کشتی تفریحی خود به قصد صید ماهی ساحل ایرلند را ترک میکرد، بر اثر انفجاری که در کشتی روی داد–عاملین آن را افراطیون ایرلندی میدانند–خود و نوه‌ی ۱۵-ساله‌اش جان سپردند.

ماونت دزرت[13] (mānt dezərt) جزیره‌ای (۲۶۰ کمم) نزدیک ساحل جنوبی ایالت مین، کشمت، ج‌ش بنگور. شامپلین در ۱۶۰۴ در اینجا پیاده شد. در آتشسوزی جنگلی سال ۱۹۴۷ آسیب دید. تفرجگاه تابستانی است.

ماونتن مدوز، کشمت: ← مودموئها.

ماونت ورنن[14] (mānt vërnən)، شهر (در ۱۹۷۰ حج ۷۲٬۷۸۸)، ج‌ش ایالت نیو یورک، کشمت. از مراکز پخش نفت و تهیه کننده‌ی ماشین‌آلات، لوازم برقی، و مواد شیمیائی است.

ماونت ویلسن[15] (mānt wilsən)، قله‌ای به ارتفاع ۱٬۷۴۰ متر از سطح دریا، در کوههای سان‌گیبریل[16] (sān geybriəl)، لوس آنجلس. شهرتش به جهت رصدخانه‌ی معروفی به همین نام است که در ۱۹۰۴ در آنجا تأسیس شد. نیز ← تلسکوپ.

ماونزی، قله، افریقا، ← کیلیمانجارو.

ماووه، آنتون: ← منظرشناخت.

ماه (اشکال ظاهری). اشکال ظاهری ماه یا اهله‌ی ماه ناشی از این است که، با تغییر وضع ماه (قمر) نسبت به خورشید و زمین، سطح مرئی ماه تغییر میکند (شکل). در موقع مقارنه، که نیمه‌ی تاریک ماه به جانب زمین است، محاق واقع میشود، در این موقع خورشید و ماه با هم از نصف النهار محل میگذرند. شب پس از آن، هلال واقع میشود که قُحْدُبه‌اش به جانب مغرب است. چون فواصل زاویه‌ای ماه و خورشید 90° شود (قریب ۷ شبانروز و ۹ ساعت پس از محاق) تربیع اول واقع میشود، که ماه به صورت نیم‌دایره، دیده میشود. سپس باز قسمت مرئی اف-

---

(۱)Maurer (۲)Mavrocordatos; Maurocordatos (۳)Maurya (۴)Bindusara (۵)Maurice (۶)Mawson (۷)Mausolus (۸)Mausoleum (۹)Mausolée (۱۰)Mauna Kea (۱۱)Mauna Loa (۱۲)Mountbatten (۱۳)Mount Desert (۱۴)Mount Vernon (۱۵) Mount Wilson (۱۶)San Gabriel

زایش میپیابد، و در موقع مقابله (قریب هفت شبانروز و ۹ ساعت بعد از تربیع اول) ماه به

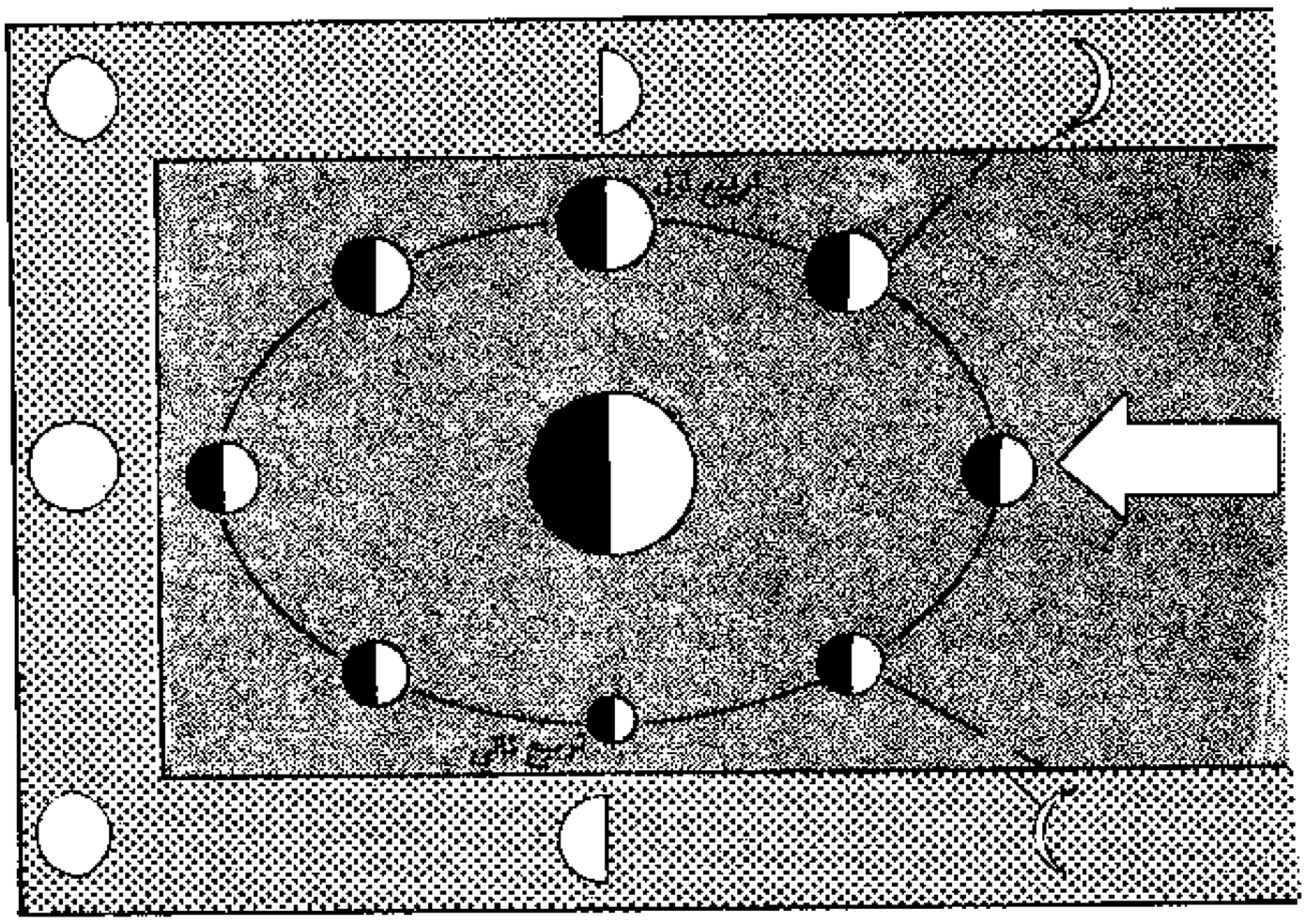

صورت دایره‌ی تمام دیده میشود، و این حالت را بدر گویند. از آن پس همان کیفیات در جهت عکس ظاهر میشود.

ماه (زمان)، اصلاً مدت زمانی که در آن ماه (قمر) در آسمان صورتهای گوناگون پیدا میکند تا به صورت اولیه‌ی خود باز گردد. **ماه قمری**، که اعمال و اعیاد دینی مسلمانان (روزه، حج، عید قربان، و غیره) با آن تنظیم میشود، از رؤیت هلال شروع میشود، و مدتش، بر حسب آنکه هلال بعد در روز ۲۹م یا ۳۰م پس از هلال اول دیده شود، ۲۹ یا ۳۰ شبانروز است. روز اول ماه را غُرّه و روز آخر را سلخ گویند. دوازده ماه قمری را یک سال قمری گویند. سال قمری اسلامی از اول محرم شروع میشود؛ برای اسامی ماهها ← تقویم هجری قمری. به علت عدم تطابق گردش ماه (قمر) و خورشید، محل ایام در فصول سال تغییر میکند. استعمال ماه قمری در اغلب ممالک منسوخ شده ولی، چون "ماه" برای گاهشماری مدت زمان مناسبی است، سال شمسی را به ۱۲ ماه.قراردادی موسوم به ماه شمسی تقسیم میکنند.

ماه[1] (قمر)، تنها قمر زمین؛ قطرش ح ۳۴۸۰ کم (تقریباً ربع قطر زمین). اگرچه حجم و جرمش به ترتیب 1/50 و 1/80 حجم و جرم زمین است، اثرات قابل توجهی در زمین دارد (مثلاً جزر و مد). حرکت ماه بسیار مختلط است. علاوه بر اینکه در حرکت زمین به دور خورشید شرکت دارد، بر مداری بیضوی، که زمین در یکی از کانونهای آن است، از مغرب به مشرق به دور زمین میگردد؛ فاصله‌ی متوسط مراکز ماه و زمین ح ۳۸۴٬۴۳۰ کم است؛ صفحه‌ی مدار، که خیلی به دایرة البروج نزدیک است (زاویه‌ی آنها ۵° ۸′ ۴۳″)، این دایره را در دو نقطه موسوم به عقدتین (عقده‌ی رأس و عقده‌ی ذنب) قطع میکند. ماه دارای حرکتی وضعی، از مغرب به مشرق، به دور محور خود میباشد که دوره‌اش مساوی دوره‌ی حرکت انتقالی ماه است به دور زمین. در نتیجه‌ی تساوی این دو دوره، همواره یک طرف ماه مواجه با زمین است و بس، و اگر سرعتهای دو حرکت مساوی و محور ماه بر صفحه‌ی مدار آن عمود بود، همواره یک نیمه‌ی معین از ماه به جانب زمین میبود. اما ماه دارای حرکتی اهتزازی است مرکب از دو حرکت اهتزازی طولی (مانند کسی که سرش را به چپ و راست حرکت دهد) و حرکت اهتزازی عرضی (مانند کسی که سرش را به بالا و پایین حرکت دهد) که در نتیجه‌ی آنها علاوه بر "صورت" قسمتهائی از "گونه‌ها" و "پیشانی" و "زنخ" ماه نیز با زمین مواجه میشود؛ خلاصه، در طی یک دور گردش ماه به دور زمین، ۵۹٪ سطح آن مرئی میشود. **اهلّه‌ی ماه** معروف است. دوره‌ی گردش ماه به نجومی، تناوبی، و هلالی منقسم میشود. دوره‌ی نجومی مدتی است که ماه یک دور مدار خود را طی میکند، و آن ۲۷٫۳۲۱۶۶ شبانروز شمسی متوسط است. دوره‌ی تناوبی فاصله‌ی زمانی دو عبور ماه از اعتدال ربیعی است، و آن به علت تقدیم اعتدالین ح ۶٫۷ ثانیه از دوره‌ی نجومی کوتاهتر است. دوره‌ی هلالی مدت زمانی است که در آن ماه نسبت به خورشید از وضعی به وضع مشابه آن باز میگردد (مثلاً از یک هلال تا هلال دیگر)، و مدتش ۲۹٫۵۳۰۵۹ شبانروز شمسی متوسط است. علت فزونی این بر آن دو این است که در آن ضمن که ماه به توالی پیش میرود، زمین نیز در همان جهت قدری پیش رفته است، و ماه باید مقداری اضافی طی کند تا وضع مشابه پیش آید. چون ماه در دوره‌ی نجومی خود ۳۶۰° حرکت میکند، قوسی که به طور متوسط در یک روز طی میکند ″۳۴٫۸۹ ′۱۰ °۱۳ است که، از قرار ۱۵° در یک ساعت، ۵۲ دقیقه و ۴۲٫۳۳ ثانیه در روز میشود، و این تأخیر متوسط ماه است نسبت به کواکب، و باعث میشود که ماه هر شب به طور متوسط ح ۵۲ دقیقه دیرتر از شب گذشته طلوع کند. فاصله‌ی دو طلوع متوالی (۲۴ ساعت و ۵۲ دقیقه و ۴۲٫۳۳ ثانیه‌ی شمسی متوسط) شبانروز قمری متوسط است. بر سطح ماه کلفهائی دیده میشود که در واقع کوهها و دره‌ها و آتشفشانهائی است. آب و هوای محسوس ندارد.

اطلاعات تازه در باره‌ی ماه. سطح ماه اکنون به وسیله‌ی سفینه‌های فضائی از نزدیک مورد مطالعه قرار گرفته است. عصر جدید پویش مستقیم جهان با مطالعات در ماه که نزدیکترین کره‌ی نزدیک به زمین و تقریباً تغییرناپذیر است آغاز شده. اکنون میدانیم که سطح پنهان ماه دریاهای بزرگ ندارد و شدت میدان مغناطیسی آن چندان زیاد نیست. با عکسهائی که در ۱۹۶۴ توسط سفینه‌ی فضائی رینجر II، پیش از برخورد آن به سطح ماه، به زمین مخابره شد، منجمان توانستند از نزدیک در باره‌ی سیماهائی از ماه که مدتهای دراز مورد اختلاف کلمه بود، یعنی دریاها و کوهها و دهانه‌های آتشفشانی و دره‌ها و تندانها، اطلاعات تازه به دست آورند. هزاران عکس، که در ۱۹۶۶ توسط سفینه‌هائی که در مدار ماه قرار گرفتند برداشته شد، این مطلب را ثابت کرد که بر سطح ماه دهانه‌های آتشفشانی به وسعت چند سمد و پاره‌هائی ازسنگ به بزرگی ریگ میتوان تشخیص داد. این عکسها و نیز سفینه‌هائی که بر سطح ماه نشست، ثابت کرد که سطح ماه، بر خلاف آنچه بعضی تصور میکردند، پوشیده از قشر ضخیمی از غبار نیست، بلکه چندان استقامت دارد که لااقل نقاله‌های کوچک میتوانند بر آن بنشینند. نخستین عکسهای واضح از آن سوی ناپیدای ماه در ۱۹۶۶ توسط اوربیتر I برداشته شد، و از روی این عکسها معلوم شد که در آنجا دهانه‌های آتشفشانی بیشتر، و دریاها کمتر از سطح پیدای ماه است.

برای توجیه دهانه‌های آتشفشان، ← شهابسنگ.

ترکیب شیمیائی خاک ماه در ۶ مکان مختلف آن (برحسب درصد اتم)

محل نمونه‌برداری	سفینه‌ی نمونه‌بردار	O	Na	Mg	Al	Si	Ca	Ti	Fe
دریای آرامش	سورویر ۵ (کشمت)	۶۱,۱	۰,۵	۲,۸	۶,۴	۱۷,۱	۵,۵	۲,۰	۳,۸
سینوس مدیی (دریا)	سورویر ۶ (کشمت)	۵۹,۳	۰,۶	۳,۷	۶,۵	۱۸,۵	۵,۲	۱,۰	۳,۹
دریای آرامش	آپولو ۱۱ (کشمت)	۵۹,۹	۰,۳۳	۴,۶	۶,۳	۱۶,۳	۴,۹	۲,۲	۵,۱
دریای طوفانها	آپولو ۱۲ (کشمت)	۵۹,۹	۰,۳۰	۶,۸	۶,۳	۱۶,۰	۴,۱	۰,۹	۵,۴
دریای باروری	لونا ۱۶ (تجشم)	۶۰,۲	۰,۳۷	۵,۰	۷,۰	۱۶,۰	۵,۰	۱,۰	۵,۴
نزدیک دهانه‌ی آتشفشانی تیکو	سورویر ۷ (کشمت)	۶۱,۸	۰,۵	۳,۶	۹,۲	۱۶,۳	۶,۹	۰,۴	۱۶

با نمونه‌برداریهائی که توسط ماهنوردان امریکائی در نقاط مختلف ماه به عمل آمد،

(۱) moon

و این نمونه‌ها در آزمایشگاههای زمین مورد تجزیه قرار گرفت، ترکیب کانی و شیمیائی خاکهای سطح ماه در این نقاط به دست آمد، که در جدول صفحه‌ی قبل ذکر شده است. چنانکه جدول نشان میدهد، عناصر اکسیژن، سودیوم، منیزیوم، آلومینیوم، سیلیسیوم، کلسیوم، تیتان، و آهن حدود ۹۹٪ مواد سازای سطح ماه را تشکیل میدهند.

نمونه‌هائی که تاکنون از سطح ماه مورد بررسی قرار گرفته تنها مربوط به بخش ناچیزی از سطح ماه است. با این حال، همین بررسیها انواع گوناگون اطلاعات را در باره‌ی فرایند تشکیل سطح ماه در اختیار ما گذاشته است، ولی هنوز مسئله‌ی منشأ ماه حل نشده است. سه نظریه‌ای که در حال حاضر ممکن است فرض شود عبارتند از (۱) زمین ماه را قبضه کرده است؛ (۲) ماه از زمین جدا شده است؛ و (۳) ماه و زمین، همچون سیاره‌ای دوقلو، همزمان با هم تشکیل یافته‌اند. هیچ یک از این سه نظریه نمیتواند با نتایجی که تا کنون به دست آمده تأیید شود. ولی، در هر حال، آنچه تا کنون مسلم شده این است که، چگالی ماه بالنسبه به چگالی زمین ضعیف است؛ هسته‌ی آهن-نیکلی مانند آنچه در هسته‌ی زمین است در ماه وجود ندارد، که همین نشانه‌ی میدان مغناطیسی بسیار ضعیف در ماه است؛ اختلاف در ترکیب شیمیائی سنگهای آذرین زمین و ماه؛ عدم تساوی عزم جبر در زمین و در ماه؛ ناهنجاریهای گرانشی؛ و نیز توزیع نامتقارن برآمدگیها بر سطح نامرئی و سطح مرئی ماه؛ وجود ذوبانی در مواد زیر قشر ماه که موجب تشکیل دریاهای ماه شده است. نیز ← ماه (زمان)؛ گرفت؛ روشنی خاکستری. برای اشکال نیمه‌های مرئی و نامرئی ماه به صص ۲۶۳۴ و ۲۶۳۵ مراجعه کنید.

ماه، در اصطلاح جغرافیانویسان عرب، به معنی قصبه یا کرسی یا ناحیه بوده است، و در کتابهای جغرافیائی عربی نامهای ماه فارس و ماه بسطام و ماه شهریاران و نظایر اینها آمده است. ۲ نام جغرافیائی که بیشتر با این کلمه‌ی ماه معرفی میشود، ماه الکوفه و ماه بصره است، و ظاهراً این کلمه‌ی ماه تغییر شکل یافته‌ی کلمه‌ی ماد پارسی است، و از سرزمین ماد (جبال) آن قسمت که خراج آن به بصره میرفته ماه بصره و آن قسمت که خراج آن به کوفه میرفته ماه کوفه نام گرفته است، و این دو ناحیه را روی هم رفته ماهان یا ماهین (māhayn) مینامیده‌اند. نیز ← دینور.

ماه، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، موکل به روز دوازدهم (موسوم به ماه) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

ماه، کوه، افریقا، ← روونزوری.

ماه آزاده‌خوی (māhe-)، در شاهنامه، نام زن تور، دختر سرو.

ماه‌آفرید، در داستانهای ملی ایران، زن ایرج که در هنگام مرگ او بار داشت، و دختری آورد که چون بزرگ شد، فریدون او را به برادرزاده‌ی خود پشنگ داد، و منوچهر از ایشان به وجود آمد. به روایت دیگر مادر منوچهر بود.

ماه الکوفه (māho 'l.kufe) یا **ماه کوفه**، در اصطلاح جغرافیانویسان عرب به آن قسمت از سرزمین ماد (← ماه، در اصطلاح جغرافیانویسان) گفته میشد که مالیات آن را، بدان جهت که به دست مردم بصره فتح شده بود، به بصره میفرستادند، مانند نهاوند و قم و همدان.

ماهداذ: ← مزدک، قسمت II.

ماه فرخان، دهستان، فارس، ← خیر.

ماهك: ← عدسی، در فیزیک، قسمت II.

ماه کوفه: ← ماه الکوفه.

ماه ملك خاتون، دختر سلطان سنجر، که سنجر او را به سلطان محمود ابن محمد سلجوقی تزویج کرد (۵۱۲ هق)، و چندی بعد، ماه ملک در سن ۱۷ سالگی در گذشت. عمق بخارائی در مرثیه‌ی او ظاهراً اشاری گفته که دولتشاه سمرقندی دو بیت معروف آن را ضبط کرده است. نام ماه‌ملک را به صورت **مهملک** هم ضبط کرده‌اند. سنجر، بعد از مرگ ماه ملک، دختر دیگر خود ستی خاتون را به سلطان محمود داد، و این ستی خاتون مادر گوهر نسب است.

ماه نخشب: ← مقنع.

ماه نسف یا **ماه نخشب:** ← مقنع.

ماه‌نشان (māh.nešān)، بخش (جم ۵۶٬۱۹۱ نف ۱۳۴۵ هش)، غ شهرستان زنجان، استان یکم، در امتداد رود قزل‌اوزن. مشتمل است بر ۴ دهستان انگوران، اوریاد، غنی‌بیگلو، و قزل‌گچیلو. محصولاتش غلات، برنج، و میوه است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، گلیمبافی، و جاجیمبافی دارد. سابقاً مرکز بخش ده **ماه‌نشان** (جم ۱٬۲۳۸ نف ۱۳۴۵ هش)، کنار رود قزل‌اوزن، بود و بعداً، طبق تصویبنامه‌ی مهرماه ۱۳۲۷ هش، مرکز آن ده قلعه‌جوق (qal'e.juq؛ جم ۸۲۲ نف ۱۳۴۵ هش)، ۳۰ کیلومتری ل‌غ ماه‌نشان، تعیین شد، و بار دیگر، بر طبق تصویبنامه‌ی خردادماه ۱۳۳۶ هش، مرکز بخش به ده مراش (marāš؛ جم ۳۶۹ نف ۱۳۴۵ هش)، ۳۶ کیلومتری ج‌غ ماه‌نشان، منتقل شد. حالیه بر طبق مآخذ رسمی مرکز آن مجدداً ده ماه‌نشان است.

ماهواره‌ی مخابراتی[1]، قمری مصنوعی (← قمر مصنوعی) که همچون قسمتی از یک شبکه‌ی مخابراتی بین‌المللی کار میکند. راکو، نخستین ماهواره‌ی مخابراتی، در اوت ۱۹۶۵ پرتاب شد. این ماهواره کره‌ی اشتمالپذیری بود که در آن هیچ اسبابی نصب نشده بود و پیامهای رادیوئی را به زمین منعکس میکرد. ماهواره‌های بعدی به اسبابهای الکترونیکی مجهز بودند که پیامها را دریافت و، پس از فزونسازی، آنها را به زمین میفرستادند. رله، که بوسیله‌ی ناسا پرتاب شد، مبنای ⇐ تلستار بود. ناسا از مدارهای همزمان با مدار زمین در اولین ماهواره‌ی مخابراتی بازرگانی جهانی خود استفاده کرد. این گونه ماهواره‌ها با دوره‌ی تناوب ۲۴ ساعت بر مدار قرار میگیرند، به طوری که پیوسته در یک مکان بر سطح زمین قرار دارند.

ماهوتی، گیاه، ← گل ماهور.

ماهور، یکی از هفت دستگاه موسیقی سنتی ایرانی. درآمد این دستگاه بر مبنای مقام زیر ساخته میشود:

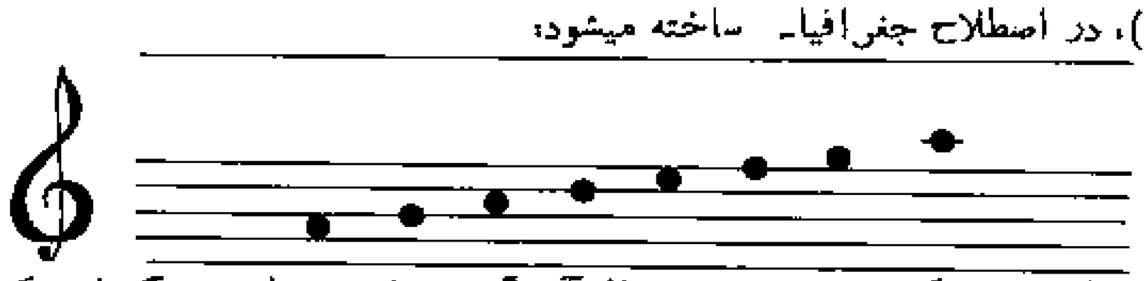

و پس از آن گوشه‌های مختلف دستگاه، یکی پس از دیگری، عرضه میگردد. گوشه‌های اصلی عبارتند از داد، خسروانی، طوسی، آذربایجانی، فیلی، دلکش، نیریز، شکسته، لهیب، عراق، آشور، و راک. هر یک از این گوشه‌ها دارای مقام مشخص و ممیزاتی است که از جهاتی با مقام درآمد فرق دارد. در مجموع، دستگاه ماهور تنوع مقامی و وسعت زیادی را شامل میشود.

ماهور، دهستان، فارس، ← ماهور و میلانی.

ماهور و میلانی (māhuro milāti)، بخش (جم ۹٬۱۰۱ نف ۱۳۴۵ هش)، شهرستان ممسنی، استان هفتم (فارس). کوهستانی و دارای دره‌های

(1) communications satellite

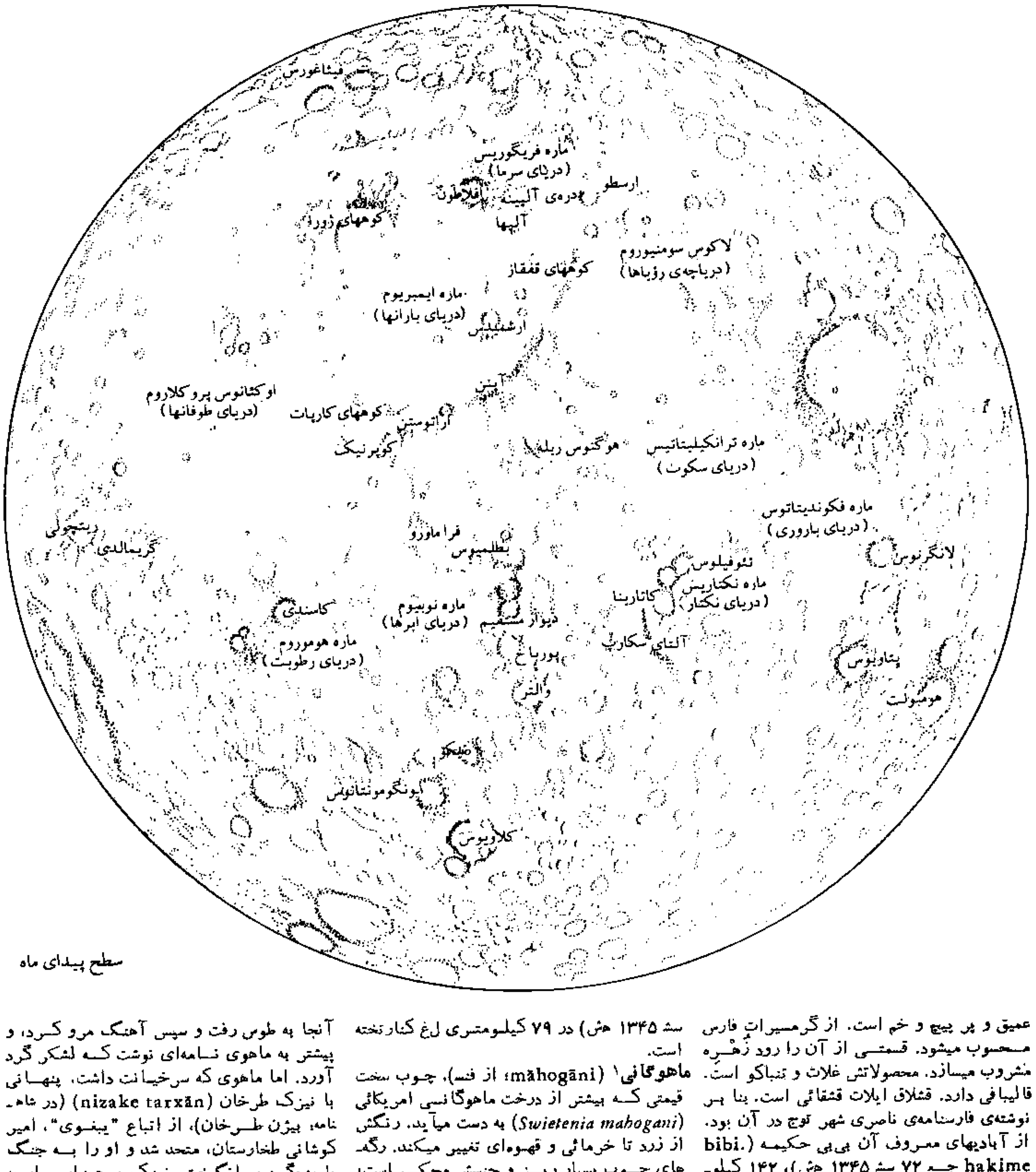

سطح پیدای ماه

عمیق و پر پیچ و خم است. از گرمسیرات فارس محسوب میشود. قسمتی از آن را رود زَهْره مشروب میسازد. محصولاتش غلات و تنباکو است. قالیبافی دارد. قشلاق ایلات قشقائی است. بنا بر نوشته‌ی فارسنامه‌ی ناصری شهر توج در آن بود. از آبادیهای معروف آن بی‌بی حکیمه (bibi. hakime جه ۷۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، ۱۴۲ کیلومتری ل کنارتخته است که از مناطق نفتخیز محسوب میشود. بخش ماهور و میلاتی مشتمل است بر دهستان **ماهور**، که قبلا یکی از دهستانهای بخش خشت و کمارج محسوب میشد و مرکزش، میلاتون (milātun؛ جه ۲۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری لغ کنارتخته بود. اکنون، بر طبق مأخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، یکی از بخشهای شهرستان ممنی را تشکیل میدهد که مرکز آن بابامنیر bābā.monir؛ جه ۶۳۲ سشه ۱۳۴۵ هش) در ۷۹ کیلومتری لغ کنارتخته است.

ماهوگانی[1] (māhogāni؛ از فنس)، چوب سخت قیمتی که بیشتر از درخت ماهوگانی امریکائی (*Swietenia mahogani*) به دست میآید. رنگش از زرد تا خرمائی و قهوه‌ای تغییر میکند. رگه‌های چوب بسیار ریز و جنسش محکم است؛ برای ساختن مبل به کار میرود. ماهوگانی افریقائی را از درخت *Khaya ivorensis* به دست میآورند که چوب عاج نامیده میشود.

ماهوی (māhuy) یا **ماهوی سوری** (māhuye suri)، در شاهنامه، مرزبان مرو در عهد یزدگرد سوم ساسانی. یزدگرد پس از شکست پیروزان، سردار سپاه ایران، در نهاوند و کشته شدن او، به خراسان گریخت تا از خاقان ترک در جنگ با تازیان یاری بخواهد. نخست به نشابور و از آنجا به طوس رفت و سپس آهنگ مرو کرد، و پیشتر به ماهوی نامه‌ای نوشت که لشکر گرد آورد. اما ماهوی که سرخیانت داشت، پنهانی با نیزک طرخان (nizake tarxān) (در شاه‌نامه، بیژن طرخان)، از اتباع "یبغوی"، امیر کوشانی طخارستان، متحد شد و او را به جنگ با یزدگرد بر انگیخت. نیزک ده هزار سوار به سرکردگی برسام (barsām) به جنگ یزدگرد فرستاد. یزدگرد از پیش این سپاه بگریخت و شبانگاه درمانده و کوفته به آسیابی پناه برد. آسیابان، هنگامی که یزدگرد به خواب رفت، او را به طمع جامه‌های گرانبهایش به قتل رسانید، و به روایتی سواران ماهوی، که در جستجوی یزدگرد بودند، او را در آسیاب خفته یافتند و

(۱) mahogany; mahogani (فنس)

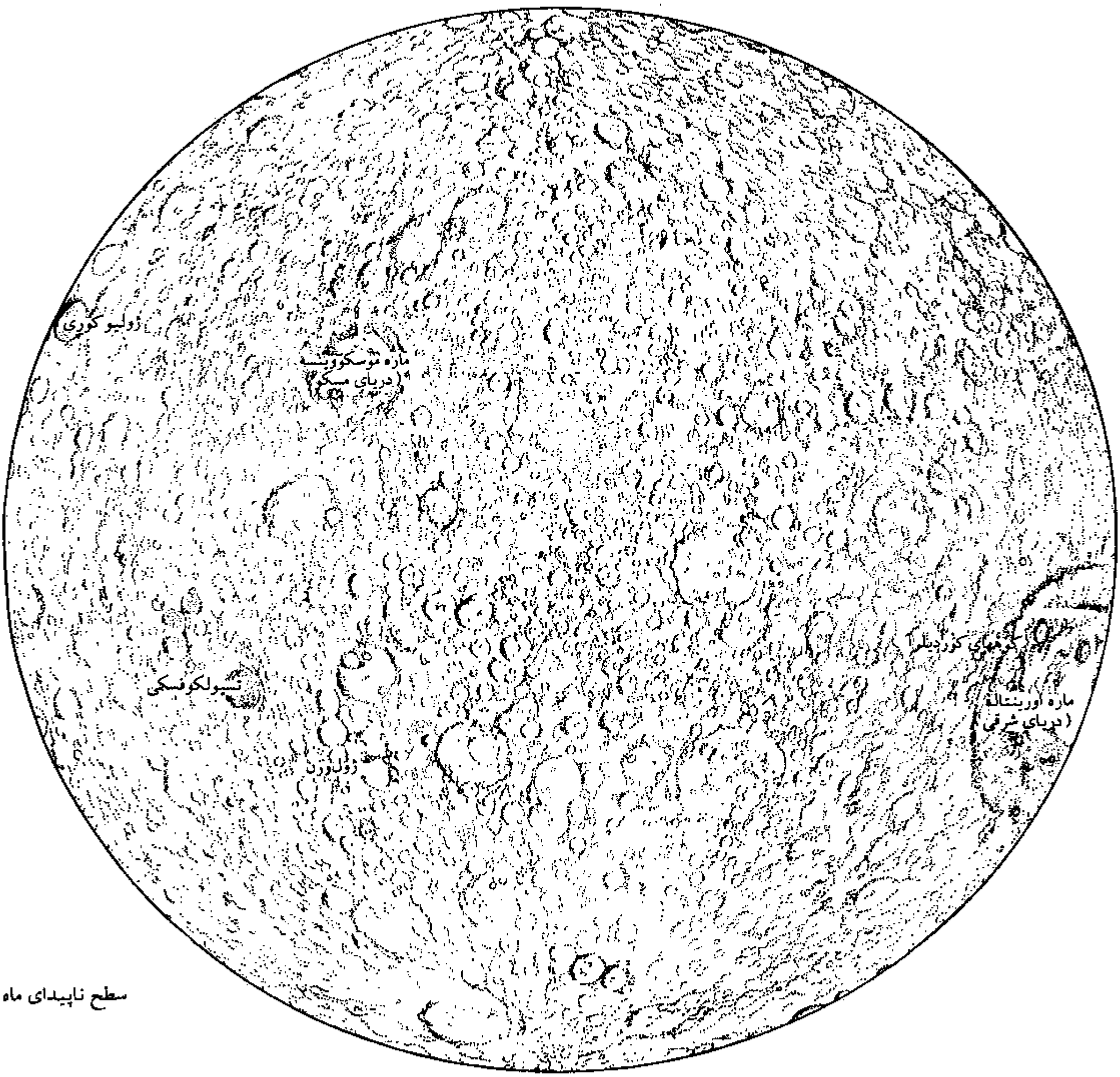

سطح ناپیدای ماه

هلاکش کردند و جسدش را به رود مرو افکندند.

ماهوی سوری: ← ماهوی.

ماهه یا مائه، جزیره، قهنه ← هند فرانسه؛ سیشلز.

ماههای رومی، ← گاهشماری، قسمت XI.

ماهی، جانور مهره‌دار آبزی دارای آبشش (← برانشی) و بالهها و پوستی با غده‌های مخاطی و معمولاً پوشیده از فلسها یا از صفحات. ماهیها احتمالاً قدیمترین مهره‌داران روی زمین بوده‌اند. بازمانده‌های جدید اشکال قدیمی ماهی زالوماهی[1] و مته‌ماهی[2] (شکل) است که موجودات ابتدائی درازاندامی بدون باله‌ی جفتی هستند که خود را به ماهیان بزرگ میچسپانند و از آنها تغذیه میکنند. نوع عالیتر ماهی ماهیان غضروفی است که کوسه و رایا از شمار آن است. نوع بالاتر آنها ماهیان استخوانی است که در اسکلت خود استخوان حقیقی دارند. در میان این گروه ماهی ششدار[3] ابتدائیترین نوع است؛ نیزه‌ماهی[4] و پاروماهی[5] و سگ ماهی اسکلت غضروفی را حفظ کرده‌اند، ولی فلسهای سخت برّاقی نیز بر روی بدن دارند. ۲۰'۰۰۰ نوع دیگر ماهی، یعنی اکثریت ماهیان آب شیرین و آب دریا، ماهیان استخواندارند که از شاه ماهی‌های ابتدائی و وابسته‌های آنها تا اقسام ماهی‌های عالیتر و کاملتر گسترده‌اند. بزرگی ماهیان از یک سم در ماهی گوبی[6] (gobi) فیلیپین تا ۱۵ متر در بعضی انواع کوسه متغیر است. حرکت ماهیان در آب با تموج دادن به ماهیچه‌های بدنشان و بیرون راندن آب از زیر روپوش آبشش صورت میگیرد، و با حرکت دادن بالهای

(۱)lamprey (۲)hagfish, borer (۳)lungfish (۴)garfish (۵)paddlefish (۶)goby

تنه و دم جهت حرکت خود را در آب تغییر می‌دهند. سطح بدن همه‌ی ماهیان با ترشح غده‌ای

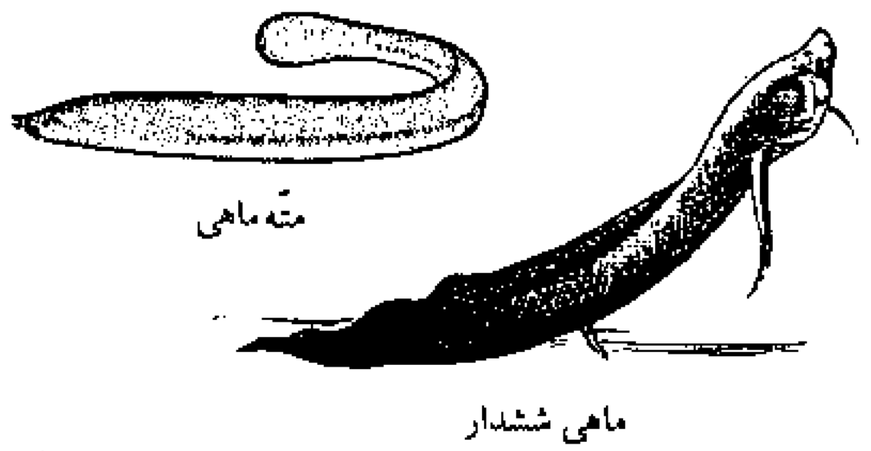

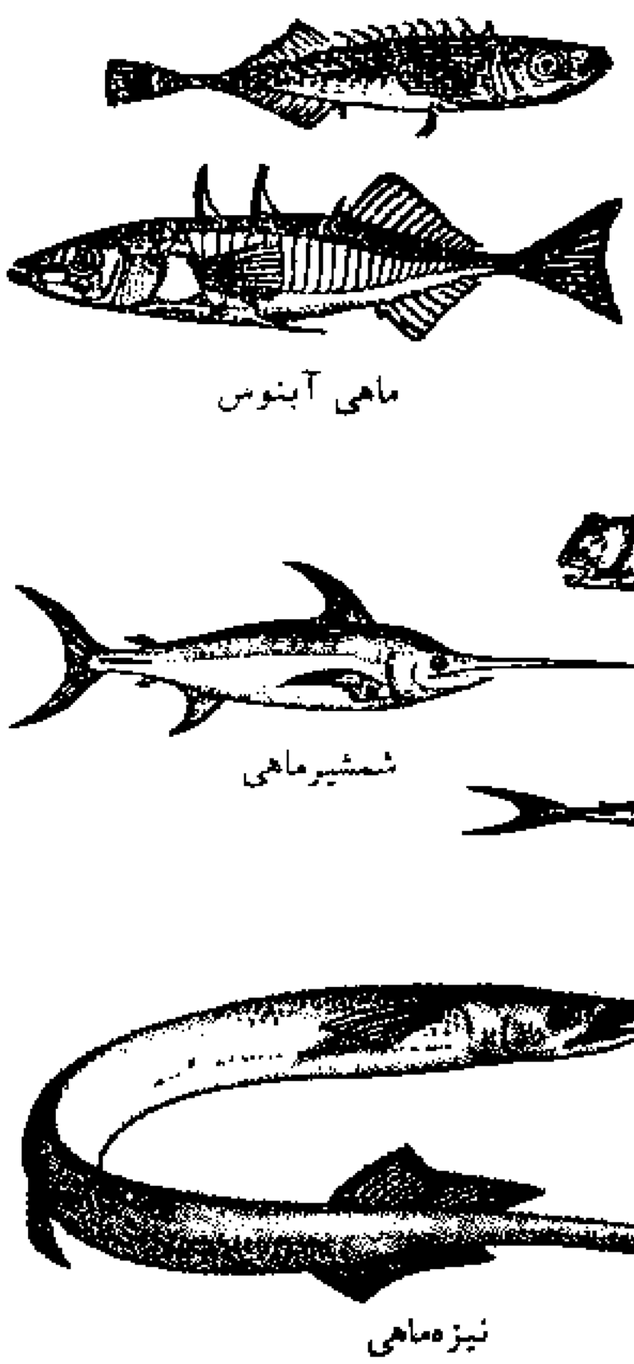

لزجی پوشیده شده است که از اصطکاک بدنشان با آب میکاهد و به ضمیمه‌ی فلس غلافی ضد آب میسازد که مانع حل شدن مایعات بدنی آن‌ها در آب میشود. اغلب ماهیان خط جانبی حساسی (شکل) در هر طرف از بدن دارند که در مقابل تغییر فشار در آب واکنش نشان میدهد. در بدن اکثر ماهیان استخوانی بادکنک وجود دارد که، مانند روغن و ذخیره‌های پیه، سبب کاهش وزن مخصوص حیوان میشود؛ حجم بعضی از این بادکنکها، متناسب با عمق آب، تغییرپذیر است. در گروهی از ماهیان، بادکنک عنوان دستگاه تنفسی یدکی دارد، و در بعضی دیگر وسیله‌ی شنیدن است یا همچون نوسانگر و نواگری تولید صوت میکند. بعضی از ماهیان، مخصوصاً آنها که در اعماق زندگی میکنند، اندامهای فوسفورسان دارند. بسیاری از ماهیان از موجودات دروازی تغذیه میکنند، ولی بیشتر آنها گوشتخوارند و جانوران کوچکتر را میخورند. بعضی از ماهیان (مثلاً ماهی روغن) میلیون‌ها تخم در آب باز میریزند و به همین جهت نرخ مرگ و میر نوزادهای آنها بسیار بالا است؛ ماهیانی (مثلاً کوسه) که تخم در داخل بدن ماده‌ی آنها پارور و پرورده میشود، هر بار فقط هفت یا هشت تخم میگذارند. اسب دریائی و ماهی آبنوس[1] از ماهیانی هستند که تا زمان شکافته شدن تخم و بیرون آمدن نوزاد از آن محافظت میکنند؛ اغلب ماهیان آب شیرین لانه‌های ساده‌ای میسازند که برای تخمهای در حال نمو عنوان پناهگاه دارد؛ اکثر ماهیان، برای تغذیه و تخمریزی، مهاجرت میکنند؛ مارماهی و ماهی آزاد به مهاجرت سالانه شهرت دارند.

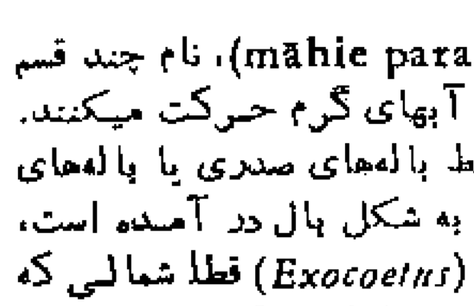
ماهی برقی

ماهی برقی[3] (māhie barqi)، نام چند گونه ماهی دارای اعضائی (معمولاً از بافتهای عضلانی تغییر شکل‌یافته) که، برای کشتن یا بیحس کردن شکار یا دشمن، تولید برق میکنند. مارماهی برقی (*Electrophorus*)، که در آبهای شیرین زندگی میکند، نزدیک به کپور است، و عضو مولد برق آن ۴۵۰ تا ۶۰۰ ولت برق تولید میکند. از دیگر گونه‌های آن گربه‌ماهی برقی (*Malapterus*) آب شیرین است.

ماهی پرنده[4]، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره‌ی جنوبی. نیز ← نقشه‌ی آسمان در صص ۱۵۹۰ و ۱۵۹۲.

ماهی پرنده[5] (māhie parande)، نام چند قسم ماهی که گله‌وار در آبهای گرم حرکت میکنند. در بعضی از آنها فقط باله‌های صدری یا باله‌های جفت جلو پهن شده به شکل بال در آمده است، مانند اکسوکوتوس (*Exocoetus*) قطا شمالی که طول آن از ۳۰ سم تجاوز نمیکند. در بعضی دیگر باله‌های عقبی پهن و بزرگ میشود. پس از شنای سریعی در آب، ماهی یکباره با دم خود فشاری بر آب وارد آورده در هوا میجهد، و


ماهی پرنده

گاهی تا ۸ متر میپرد.

ماهیچه: ← عضله.

ماهی حلوا: ← ماهی.

ماهیخوار: ← غاق.

ماهی درهم (māhi dar.ham)، از طرحهای قدیمی و متداول قالیبافی که در آن شکل ماهیها را به صورت نزدیکی به هندسی در آورده در جهات مختلف رسم میکنند. شکل حاصل شبیه ماهیهائی میشود که درهم هستند، و رو به جوانب مختلف قرار دارند.

ماهیدشت، ده، اراک، ← نورآباد.

ماهیدشت (māhi.dašt)، دهستان (جمعاً ۲۱۰۱۱۹ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۰۷ آبادی. این دهستان از ۲ قسمت تشکیل یافته است: از آبادی قیماس (qeymās؛ جمعاً ۵۳۸ نفر سنه ۱۳۴۵ هش؛ ۲۰ کیلومتری جنوب غربی کرمانشاه) به بالا **ماهیدشت بالا**، و از آن به پایین **ماهیدشت پایین** نامیده میشود. از لحاظ طبیعی دشتی است به عرض تقریبی ۶ تا ۱۲ کیلومتر، و طول ۸۰ کیلومتر که در میان ۲ رشته‌کوه قرار گرفته، و از حاصلخیزترین نقاط شهرستان کرمانشاه محسوب میشود. کوه سفید در ل آن قرار

شیرین میمانند و سپس داخل آب شور میشوند. در ایران، ماهی آزاد در دریای خزر صید میشود.

(۱)stickleback (۲)salmon (۳)electric fish (۴)Volans (Flying Fish) (۵)flying fish

دارد، و حد طبیعی آن با دهستان دروفرامان و حومه‌ی شهر محسوب میشود. کوه دیگری موازی کوه سفید در ج آن ممتد است. رود مرک (marek)، چشمه، و قنات مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، چغندر قند، و توتون است. مرکزش، رباط (robāt؛ جـ۲۶۳ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۷ کیلومتری غ کرمانشاه، کنار رود مرک واقع است. کاروانسرائی قدیمی دارد که تاریخ بنای آن روشن نیست، ولی بنا بر کتیبه‌ای در ۱۲۷۵ هق تعمیر شده است.

ماهیدشت بالا، کرمانشاه: ← ماهیدشت، دهستان.

ماهیدشت پایین، کرمانشاه: ← ماهیدشت، دهستان.

ماهی راشگو: ← ماهی.

ماهی روبان، شهر و بندر قدیمی: ← مهروبان.

ماهی روغن، انگلیسی **کاد**[1]، ماهی خوراکی (*Gadus morrhua*) که در شمال قطا و فکه فراوان است. در میان اقیانوس تخم میگذارد، و وزنش ۵–۱۶ کیلوگرم (بندرت ۳۴ کیلو) است. طولش ممکن است از ۱٫۵ تا ۲ متر برسد.



ماهی روغن

صید آن در نروز و نیوفندلند صورت میگیرد. از جگر آن روغن ماهی استخراج میکنند، که برای تقویت استعمال طبی دارد، و حاوی ویتامین فراوان است.

ماهی زرین[2] (māhie zarrin)، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره جنوبی. قسمتی از ابر ماژلانی بزرگ (← کهکشانه) در آن واقع است. ستاره‌ی S این صورت در ابر ماژلانی یکی از قویترین ستاره‌های شناخته‌شده است که تابندگی آن بیش از یک میلیون است. نیز ← نقشه‌ی آسمان در صص ۱۵۹۰ و ۱۵۹۲.

ماهی زهره (māhi.zahre) یا **سم السمک** (sammo's.samak)، میوه‌ی فندقی شکل گیاهی به نام سندیل (sendil) (*Anamirta panicnlata*)، که دانه‌ی آن محتوی ماده‌ای سمی به نام پیکروتوکسین (pikrotoksin) است که اندکی از آن اعصاب ماهی را تخدیر میکند و برای از بین بردن حشرات، مخصوصاً شپش، سودمند است. از این میوه در طب برای مداوای کرم و انگلهای روده استفاده میشود. سندیل گیاهی است بالا رونده و دارای گلهای سفید رنگ خوشه‌ای و بومی مناطق گرم، خاصه هند و مالزی.

ماهی سنگسر: ← ماهی.

ماهی شوریده: ← ماهی.

ماهی عنبر: ← کاشالوت.

ماهی قباد: ← ماهی.

ماهی قرمز[3] (māhi.qermez)، ماهی آب شیرین، از تیره‌ی کپور، که در حوضها و استخرها زندگی میکند. از قرنها قبل آن را در چین اهلی کرده‌اند. این ماهیها چون آزاد شوند به صورت اصلی خود، با رنگ خاکستری تیره و خالهای طلائی، باز میگردند. از نسل ماهیهای قرمز اقسام جالبی به وجود آمده است.

ماهی قزل آلا: ← قزل آلا.

ماهی کبود: ← کبود ماهی.

ماهی کوسه: ← کوسه.

ماهی گوبی: ← ماهی.

ماهیگیری یا **صید ماهی**، از زمانهای بسیار قدیم و تقریباً در تمام دنیا صید ماهی دارای اهمیت صنعتی و اقتصادی و تجارتی بوده است. ماهیگیری در دریای سیاه مقام مهمی در درآمد فنیقیها و یونانیها داشته است، و آبهای اسپانیا و سیسیل برای امپراطوری روم از این لحاظ حائز اهمیت بوده، و اقتصاد ← اتحادیه‌ی هانسالی تا درجه‌ی زیادی به صید ماهی در دریای شمال متکی بوده است. صید ماهی روغن صنعت مهمی در انگلستان جدید به شمار میرفته است. امروزه نیز تأسیسات ماهیگیری ژاپن در فکه برای آن کشور دارای اهمیت حیاتی است. از نظر صید ماهی در جهان کشور ژاپن دارای مقام اول است و چین و پرو و تجشد و کشمد به ترتیب در درجات بعد قرار دارند. اغلب تأسیسات ماهیگیری امروز به کشتیهای بخار مجهز هستند، و روشهای عمده که بیشتر در صید مورد استفاده‌اند، صرف نظر از شیوه‌های گوناگونی که در هریک از این روشها معمول شده، عبارتند از صید با قلاب، تور، و دام (برای خرچنگ و خرچنگ دراز). خشک کردن، یخ‌زده کردن، نمک زدن و کنسرو ساختن ماهی، و نیز تهیه‌ی فراورده‌های فرعی مانند سریشم و کود صنعت وسیعی را به وجود آورده است. در ایران مهمترین مرکز صید ماهی که جنبه‌ی تجارتی دارد دریای خزر است (ماهی سفید، ازون برون، سگ ماهی). در سالهای اخیر در بندر عباس کارخانه‌ی کنسرو و شرکت شیلات جنوب با وسایل جدید تجهیز شده و رو به توسعه است. نظر به اهمیتی که صید ماهی از نظر اقتصادی دارد، ماهیگیری در دریاهای آزاد تابع مقررات بین‌المللی است. در گذشته حقوق مربوط به صید ماهی موجب بروز خصومتهای متعددی میان کشورها شده است، ولی امروز این اختلافات از طریق حکمیت یا عقد موافقتنامه رفع میشود. در سالهای اخیر تقاضای کشورهائی که مایلند بر وسعت آبهای ساحلی خود بیفزایند و نیز ضایعاتی که بر اثر انفجارهای اتمی و عواقب ناشی از آن در منابع دریائی به وجود میآید، مسائل جدیدی را در روابط بین‌المللی پیش آورده است. سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل از طریق مبادله‌ی معلومات و اطلاعات لازم در مورد شیوه‌های صید ماهی، خدمات ارزنده‌ای نسبت به کشورهای در حال توسعه انجام داده است. ← شیلات؛ شیلات جنوب، شرکت سهامی.

ماهی مرکب: ← سش.

ماهین (māhin)، ده (جـ ۱٬۰۰۷ سش ۱۴۳۵ هش)، دهستان طارم سفلی، بخش طارم سفلی، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ در ناحیه‌ی طارم، کوهستانی است. محصولاتش غلات و سیب زمینی است.

ماهین، ناحیه: ← ماه، در اصطلاح جغرافیانویسان عرب.

ماهیهای پهن[4] (pahn)، اقسام گوناگون ماهیهای آب شور، از راسته‌ی (*Heierosomata*)، با تنه‌ی پهن، که در بالغ آنها دو چشم در یک طرف سر قرار گرفته است. نوزاد آنها در آغاز تقارن کامل دارد، ولی پس از رشد یک چشم (در بعضی از جنسها چشم راست و در بعضی دیگر چشم چپ) آن به طرف دیگر میرود، و بدین ترتیب هر دو چشم در یک طرف قرار میگیرند؛

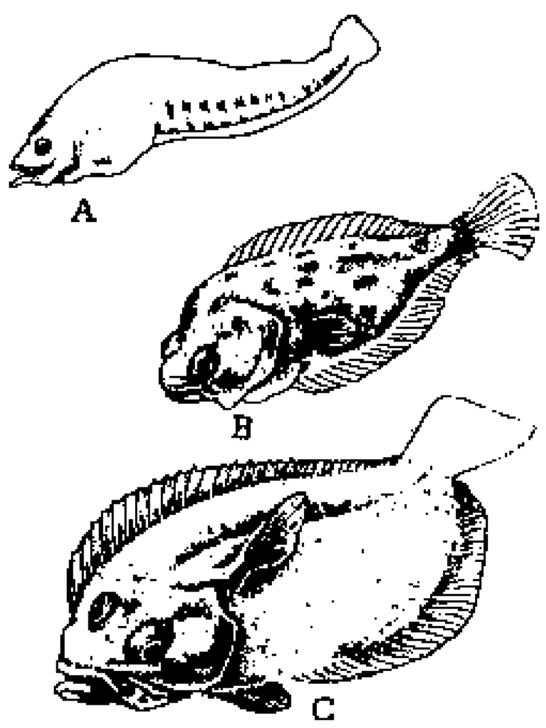

ماهیهای پهن

(A) مرحله‌ی لارو؛ (B) مرحله‌ی میانین؛ و (C) مرحله‌ی بلوغ.

در ضمن تغییراتی نیز در اسکلت و احشاء صورت میگیرد. نیز ← سفره ماهی.

ماهی، در شاهنامه: ← طلحند.

مایا[5] (māyā؛ اسپانیائی)، دسته‌ای از هندیشمرگان امریکائی که از لحاظ نژاد و زبان به یکدیگر بستگی دارند و در ناحیه‌ای به وسعت ح ۳۲۴٬۰۰۰ کمم در سرزمینهائی زندگی میکنند که مشتمل است بر شبه جزیره‌ی یوکاتان، هلال بلندیسوم ش چیاپاس، قسمت عمده‌ی گواتمالا، و غربیترین قسمت هوندوراس. در این ناحیه زبان مایائی (← زبان، جدول) تکلم میشود، در ویرانه‌های باستانی مایائی کتیبه‌های فراوانی با نگارش هیروگلیفی به دست آمده و سخت مورد مطالعه‌ی دانشمندان جدید قرار گرفته است. در ۱۹۶۲ چنان شایع شد که روسها دو نسخه‌ی خطی قدیمی قوم مایا را با حسابگرهای الکترونی توانسته‌اند بخوانند، و به این ترتیب راه برای حل رموز سنگنوشته‌ها هموار شده است. تحقیق در اسناد و نوشته‌های مایائی، که از زبان اسپانیائی و زبان مایای جدید تأثیر پذیرفته بوده است، مدتهای دراز روش مرسوم برای کشف رمز سنگنوشته‌ها بود. باستانشناسان مدارک بسیاری درباره‌ی مایا گرد آورده‌اند، ولی تاریخ قدیم این قوم هنوز روشن نیست. یک نظریه آن است که فرهنگ مایا جوانه‌ای از فرهنگ قدیمتر اولمک[6] (olmek؛ مخصوص

(1)cod (2)Dorado (3)goldfish (4)flatfish (5)Maya (6)Olmec

هندیشمردگان اراضی پست استوائی وراکروز و تاباسکو، ح 500 قم—1950 بم) است؛ نظریه‌ی دیگر آن است که این تمدن ح 1000 قم در میان قبایل بیابانگرد ل مرکزی پتن به وجود آمده است. اغلب دانشمندان در باره‌ی سه دوره تاریخ مایا با یکدیگر اتفاق کلمه دارند، پیش‌کلاسیک (1500؟ قم—300 بم)، کلاسیک (300—900)، و پس‌کلاسیک (900—1697). پیش از این، برای جدا کردن دو دوره‌ی اخیر از یکدیگر، اصطلاحات امپراطوری قدیم و امپراطوری جدید را به کار میبردند. دوره‌ی پیش‌کلاسیک به سه قسمت I و II و III تقسیم میشود. آثار بازمانده از ادوار I و II نادر است، ولی در همین دو دوره روش کشت زرت را دریافته بودند. در دوره‌ی پیش‌کلاسیک III، گاهشماری پیشرفت کرد و تقویم و نوشته‌های هیروگلیفی اختراع شد، و نخستین بناهای بزرگ سنگی از همین دوره است. به همین ترتیب، دوره‌های کلاسیک و پس‌کلاسیک را به تقسیماتی چند منقسم کرده‌اند. در کلاسیک I (300—600) روش نوشتن قدیمی منسوخ شد، و فرهنگ مایا در تمام آن ناحیه گسترش یافت. دوره‌ی کلاسیک II زمان استحکام تسلط ارضی و فرهنگی بود، و به آشکار شدن نبوغ مایا در کلاسیک III (731—900) در کوپان[1] (kopān؛ هوندوراس)، کیریگوا[2] (kiriguā؛ گواتمالا)، پالنکه[3] (pālenke؛ مکزیک)، و پیدراس نگراس[4] (piedrās negras؛ چغ پتن) انجامید. پیش از آنکه انحطاط در این دوره آغاز شود، تمدن و فرهنگ مایا به اوج خود رسیده بود. همه‌ی این مراکز فرهنگی در ظرف مدت یک قرن متروک ماند. یک توضیح برای این انحطاط، که اکنون دیگر به آن توجه نمیشود، تمام شدن حاصلخیزی زمین بوده است؛ بیماری، زلزله، و انحطاط اجتماعی را نیز علت آن دانسته‌اند؛ ولی، در هر حال، چنان به نظر میرسد که این تغییر ناگهانی و شدید صورت نگرفته است. دوره‌ی پس‌کلاسیک مشتمل بر دو دوره است—پس‌کلاسیک I (900—1200) و پس‌کلاسیک II (1200—1697). در مهاجرت یا حمله‌ای که از طرف مکزیکیها و به سرپرستی کوکولکان[5] (kukulkān) صورت گرفت، فرهنگ مایا با ورود عناصری از فرهنگ تولتک، سخت از این فرهنگ متأثر شد. کوکولکان، شهر چیچن ایتسا را گرفت، و سپس شهر مایاپان[6] را بنا کرد، که در دوره‌ی خاندان کوکوم[7] (kokom) پایتخت شد. در سال 987 شهر اوشمال تأسیس شد. محتملا برای حفظ تسلط فرمانروایان جدید، اتحادیه‌ای نیمبند میان این سه شهر برقرار شد، و نتیجه‌ی آن دوره‌ی ثباتی طولانی بود. بالاخره آتش جنگ داخلی افروخته شد و چیچن ایتسا توسط فرمانروای مایاپان ویران شد (1194). اتحادیه از هم پاشید و سکنه‌ی یوکاتان و پتن ناگزیر شهرهای خود را ترک گفتند. کوکوم که پیروزمند شده بود، مایاپان و آخرین اثر قدرت مرکزی را از میان برد. شهرها از سکنه تهی شد. در دوره‌ی پس کلاسیک II جنگهای داخلی به راه افتاد، و یک رشته بلاهای عمومی پیش آمد و اسپانیائیها به فرماندهی فرانثیسکو د مونتخوی[8] (frāntisko de montexo-) مهین و کهین سرزمینهای مایاها را متصرف شدند. سالزمان حکومتی و احتمالاً دینی مایا به ریاست رئیسی موروثی بود که وی رؤسای جزء را برای دهکده‌های مستقل انتخاب میکرد. از مقامات رسمی حکومتی و دینی بر روی هم طبقه‌ی اشراف تشکیل میشد، که مناصب در میان آنها موروثی بود. کاهن بزرگ پس از رئیس مقام دوم را داشت. وی و سلسله‌اش نه‌تنها مدیران کاردانی بودند، بلکه دانشمندان و منجمان و ریاضیدانان قابلی نیز بودند. پس از آنان اکثریت مردم (کشاورزان و پیشه‌وران) و سپس بردگان (اسیران جنگی و جنایتکاران) قرار داشتند. مراسم دینی در دوره‌ی کلاسیک جنبه‌ی دولتی و سازمان منظم داشت، و ظاهراً قربانی انسان بندرت در آن صورت میگرفت، و عبادت بتهای گوناگون رواج داشت. مهمترین خدایان هوناب کو[9] (hunāb ku) و پسرش ایتسامنا[10] بودند. چون دین مایا ثنوی بود، یک خدای شرّ نیز به نام آه پوچ[11] داشتند که خدای مرگ و فرمانروای دوزخ به شمار میرفت. خدایان مهم دیگر خدایان غله و باران بودند. بعدها مجموعه‌ی خدایان بسیار گسترش یافت. اسپانیائیها همه‌ی پرستشها را، جز پرستش خدایان کوچک طبیعت و حاصلخیزی، برانداختند؛ شمائر این بتهای کوچک را عوام الناس تا حد زیادی وارد شمائر مسیحیت کردند. قوم مایا، که نه‌تنها اعمال افتخارآمیز بشری، بلکه گاهشماری و نجوم و امور دینی را ثبت میکردند، تنها مردمی در قاره‌ی جدید بودند که دستگاه خطنویسی (مفهومنگاری) داشتند و محتملاً هندیشمردگان مکزیکی دیگر نیز این خط را از آنان فرا گرفته بودند. مهمترین سند اسپانیائی که اطلاعاتی در باره‌ی زبان مایا میدهد، کتاب گزارشی درباره یوکاتان (1566) تألیف اسقف دیگو د لاندا[12] (diego de lān-dā) است. وی همه‌ی اسناد، جز سه نسخه‌ی خطی، را از میان برد؛ نسخه‌ی درسدن، نسخه‌ی تروکورتسیانوس (tro kortesiānus)، و نسخه‌ی پرسیانوس. ماده‌ی کاغذمانند این نسخه‌ها از نوارهائی از پوست درخت انجیر وحشی فراهم شده است که آنها را با صمغ به یکدیگر چسبانده بوده‌اند. اندکی پس از استیلای اسپانیائیها، بعضی از بومیان آموختند که زبان خود را به خط اسپانیائی بنویسند، و به این ترتیب قسمت عمده‌ای از تاریخ و زندگی این قوم در کتابهای چیلام بالام (ترجمه‌ی انگلیسی، 1945) و پوپول وو (popol vu؛ ترجمه‌ی انگلیسی، 1950) ثبت شد. قوم مایا دو گاهشماری داشت، یکی سال 365روزه با دوره‌ی گردش 52ساله، و دیگری سال مقدس شمائری 260روزه‌ی دارای 13 ماه 20روزه. سال گاهشماری اصلاح‌شده، با 18 ماه 20روزه و یک ماه 5روزه، به سال نجومی نزدیکتر از سال تقویم گرگوری است. ریاضیات مایا که برای محاسبه‌ی دقیق زمان پیدا شده بود، یکی از محصولات مجرد عقلی عالیی است که، بیش از آنکه بر پایه‌ی اعشاری استوار باشد، بر مبنای 20 قرار داشت ولی کس در آن به کار نمیرفت. برای نشان دادن اعداد از خط و نقطه استفاده میکردند (خط برای پنج و نقطه برای یک)، و برای نوشتن اسامی نگاره‌های گوناگون به کار میبردند. معماری مایا منحصر به ساختمانهای تشریفاتی و دینی بود که گرداگرد یک میدان بنا میکردند. اکثریت مردم، که عده‌ی آنان را در قرن 8م حدود 14 میلیون، یعنی هفت برابر کسانی که اکنون به زبان قوم مایا تکلم میکنند، دانسته‌اند، در نواحی کشاورزی و در چپر یا در خانه‌های خشتی با سقف کاهگلی به سر میبردند. معابد خود را، که در هر چهار طرف طره‌ای داشت و دیوار طرف مدخل آن با نمای سنگی برآمده‌ای از روی بام به ارتفاع خود معبد تزیین شده بود، بر سکوئی به شکل هرم بنا میکردند. وسط این هرم را با سنگ ناتراشیده پر میکردند و سطوح جانبی آن را با سنگ آهکی تراشیده پله پله میساختند. در داخل معبد که عموماً بدون پنجره بود، اطاقهای کوچکی قرار داشت که سقف آنها را با تیر چوبی یا تخته‌سنگ میپوشاندند (قوم مایا از طاق زدن آگاهی نداشتند). دیوارها را با آهک می‌اندودند و، با گچبری بر روی آنها و تزیینات حجاری بر روی صفحات دیواری و مجرهای پلکانها و قاب درها، اطاقها را میآراستند. از خصوصیات معماری دوره‌ی پس‌کلاسیک که در آنها نفوذ تولتک نمایان است، تزیینات قالبی، مار بالدار، و ایوانهای بزرگ ستوندار است. به طور کلی، بنای پس‌کلاسیک از حیث حجم کوچکتر و از حیث آرایش زیباتر است. حجاری، به عنوان یک هنر مستقل، در دوره‌ی کلاسیک به اوج خود رسید که در آن ستونهای بزرگ سنگی کنده‌کاری شده را، که نماینده‌ی دوره‌های گاهشماری بود، بر می‌افراشتند. حجاری که میان 731 و 889 به منتها درجه‌ی کمال خود رسیده بود، در دوره‌ی پس‌کلاسیک، به عنوان یک هنر مستقل، رو به انحطاط رفت، ولی از لحاظ هنری پیوسته به معماری چنان رونقی پیدا کرد که هیچ جای دیگر در میان بومیان امریکا به آن درجه نرسیده بود. تمدن مایا، در مقایسه‌ی با تمدنهای بومی دیگر امریکا، نمونه‌ی بی‌بدیل معرفت مجرد خطنویسی و نجوم و حساب و پیشرفتهای گاهشماری و تاریخنویسی به شمار میرود. معماری مایا، هر چند از جهت عظمت به پای معماری اینکا و تولتک یا آزتک نمیرسد، و از حیث تکامل فنی با معماری اینکا برابری نمیکند، در هماهنگی خطوط و موضوعهای تزیینی برجستگی دارد؛ مایا در حجاری برجسته و مجسمه‌سازی درخشندگی داشته است. نقاشیهای این قوم، چه در نقشهای دیواری و چه در نسخه‌های خطی، عالی است. سفالسازی ایشان با طرحهای چندرنگ جالب توجه است. در کارهای فلزی و هنرهای کوچک-

(۱)Copán (۲) Quiriguá (۳) Palenque (۴) Piedras Negras (۵)Kukulcán (۶)Mayapán (۷)Cocom
(۸)Montejo (۹)Hunab Ku (۱۰)Itzamna (۱۱)Ah Puch (۱۲)Diego de Landa

تر، قوم مایا به پای تمدنهای بزرگ دیگر پیش از کشف امریکا نمیرسد. در کشورداری و سازمان اجتماعی، نه کاملاً با آزتکها برابری میکند و نه به درجه‌ی قوم اینکا میرسد.

مایا[1] (māyā). **۱-** در دین یونان، یکی از پلیادها، دختر اطلس و پلیونه و مادر هرمس از زئوس. **۲-** در دین روم، الاهه‌ی بهار و حاصلخیزی (ماه مه به نام او است).

مایار[2]**، روبر** (rober māyār)، ۱۸۷۲ – ۱۹۴۰، مهندس سویسی که در ساختمان پلهای بتونی مستحکم شهرت دارد. اصول اساسی ساختمانی مایار در ۱۹۰۱ در ساختمان پلی در ایالت گریزون، سویس، به کار بسته شد. بعداً این اصول به صورت ظریفتری در ساختمان پلها به کار رفت. یک پل منحنی، معروف به پل شواندباخ (šuāndbāx)، که تا آن زمان سابقه نداشت، ساخت (۱۹۳۳) تا عبور و مرور وسایط نقلیه را در گردنه‌ی یک کوه آسان سازد. مایار مبتکر طرحهای دیگری بوده که در ساختمان کارخانه‌ها و بناهای چندین‌طبقه به کار گرفته شده است.

مایاکوفسکی[3]**، ولادیمیر** (vlādimir māyākofski)، ۱۸۹۳–۱۹۳۰، شاعر و درامنویس فوتوریست روسی. از ۱۴ سالگی عضو حزب بولشویک بود، و اشعاری انقلابی سرود. خودکشی کرد. نیز ← روسی، ادبیات.

مایاگوئس[4] (māyāgues)، بندرشهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۸٬۸۷۲)، غ پورتو ریکو. دانشکده‌های کشاورزی و هنرهای مکانیکی دانشگاه پورتو ریکو در آن واقع است.

مایان (māyān)، نام دو آبادی از دهستان سردرود، بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۰کیلومتری ل اسکو. یکی **مایان علیا** (olyā؛ جم ۶۹۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، و دیگری **مایان سفلی** (soflā؛ ۱٬۷۸۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، که در ۲کیلومتری آن واقع است. هر دو آبادی از آجی‌چای مشروب می‌شوند.

مایان، رود، ← طرقبه یا ترقبه.

مایاندروس، رود ترکیه، ← مندرس.

مایانس، شهر، آلمان، ← ماینتس.

مایان سفلی، تبریز، ← مایان.

مایان علیا، تبریز، ← مایان.

مایانو[5]**، بندتو دا** (benedetto dā māyāno)، ۱۴۴۲–۹۷، مجسمه‌ساز و معمار ایتالیائی، پیرو مکتب فلورانسی. از وی نقاشیهای محراب، منبرهای وعظ، و سایر تزیینات کلیسائی زیبائی به جا مانده است. نمونه‌های آثارش در کلیسای سانتا کروچه (فلورانس) و سان دومنیکو (سینا) موجود است. مقبره‌ی ناتمامی را، که به وسیله‌ی آنتونیو روسلینو در نایل شروع شده بود، به اتمام رساند.

مایبریج، ادوارد: ← سینما، قسمت II.

مایپو[6] (māypu)، نبردگاهی در شیلی مرکزی، چند کیلومتری ج سانتیاگو. در اینجا، در ۵ آوریل ۱۸۱۸، خ. د سان مارتین سپاهیان اسپانیائی را منهزم کرد، و استقلال شیلی را به دست آورد.

مایتنر[7]**، لیزه** (lize māytner)، ۱۸۷۸–۱۹۶۸، بانوی فیزیکدان و ریاضیدان اتریشی-سوئدی، و سهیم در کشف پروتاکتینیوم. در ۱۹۳۸ از آلمان به سوئد مهاجرت کرد. در باب فراورده‌های تلاشی رادیوم، توریوم، و آکتینیوم، و نیز طرز رفتار اشعه‌ی بتا تحقیق کرده است. تحقیقاتش در بمباران هسته‌ی اورانیوم در پیدایش بمب اتمی مؤثر بود. در ۱۹۴۹ شارمند سوئد شد. در ۱۹۶۰ به انگلستان رفت، و در کیمبریج درگذشت.

مایدانک[8] (māydānek)، دهکده، ش لهستان، ج‌ش لوبلین. در جنگ II آلمانها در آنجا یک اردوی کار اجباری تأسیس کردند.

مایدوگری[9] (māydugari)، شهر (در ۱۹۶۹ جم ۱۶۲٬۰۰۰)، ل‌ش نیجریه. فراورده‌ی عمده‌ی آن کالاهای چرمی است که از پوست نهنگهای صید شده از دریاچه‌ی چاد میسازند. پوست، چرم، بادام زمینی، و پنبه محصولات صادراتی آن است. مرکز خط آهن و حمل و نقل هوائی میان ل‌ش نیجریه و بخشهای نیجر و چاد میباشد. در ۱۹۵۷ به عنوان یک پایگاه نظامی به وسیله‌ی انگلیسیها تأسیس شد.

مئیدیوئی‌مانگهه: ← مئیدیومانهه.

مئیدیومانگهه: ← مئیدیومانهه.

مئیدیومانهه یا مئیدیومانگهه (ma'iqyomāngha) یا **مئیدیوئی مانگهه** (ma'izyu'i)، پسر آراشتی که برادر پوروشَسْپ پدر زرتشت بود. این نام را اکنون زرتشتیان مدیوماه گویند. این شخص از یاران مهم زرتشت بود و از او در فروردین یشت (← یشتها) به عنوان نخستین کسی که به گفتار و تعلیم زرتشت گوش فرا داد یاد شده است (فروردین یشت، آیه‌ی ۹۰). در آیه‌ی ۱۲۷ فروردین یشت از "مدیوماه" دیگری نام برده شده است که پسر کاته (kāta) بوده.

مایر[10]**، ادالف** (adālf māyer)، ۱۸۶۶–۱۹۵۰، متخصص امریکائی بیماریهای روانی، اهل سویس. عنوان بهداشت روانی را وی به کار برد، و در نهضت بهداشت روانی در امریکا بسیار فعال بود. روشی در درمان بیماریهای روانی عرضه داشت که مشکل بیمار را جزئی از چگونگی شخصیت وی میشمرد، و به زیستشناسی روانی[11] (← روان‌پزشکی) معروف است.

مایر[12]**، توبیاس** (tobiās māyer)، ۱۷۲۳–۶۲، منجم و ریاضیدان آلمانی. شهرت وی از جهت تهیه‌ی جداول ماه (۱۷۵۲) و فهرست ستارگان منطقة البروج است.

مایر[13]**، فریدریش ماکس** (fridriš māks māyer)، ۱۹۱۲– ، مستشرق آلمانی، استاد فقه اللغه‌ی شرقی دانشگاه بال. دو متن فارسی را تنقیح و کتاب درباره‌ی ماهیت تصوف اسلامی را تألیف کرده است (۱۹۴۳).

مایر[14]**، کونراد فردیناند** (konrād ferdināndmāyer)، ۱۸۲۵–۹۸، شاعر و داستانویس سویسی. ابتدا به مطالعه‌ی تاریخ وهنر پرداخت، و سپس به ادبیات رو آورد. شهرت مایر بیشتر به خاطر داستانهای کوتاه تاریخی او است، که مشخص آنها تمایل به روح ادبی اعصار پیشین، بینش مفرط روانشناختی، و علاقه‌ی عمیق به مسائل اخلاقی میباشد. از میان این داستانها میتوان طلسم (۱۸۷۳)، یاسرسا (۱۸۸۰)، و ازدواج راهب (۱۸۸۴) را نام برد. اشعار مایر، مانند نثرش، بیشتر به موضوعات رنسانس مربوط است، ولی سمبولیسم ضمنی آن، این اشعار را حلقه‌ی پیوند میان اشعار کلاسیک و امپرسیونیست قرار داده است.

مایر[15]**، گولدا** (goldā māyer)، ۱۸۹۸–۱۹۷۸، بانوی سیاستمدار یهودی و نخست وزیر (۱۹۶۹–۷۴) رژیم اشغالگر قدس، متکیف. در ۱۹۰۶ از روسیه به کشمت به مهاجرت برده شد. در ۱۹۲۱ در فلسطین ساکن، و از رهبران حزب کارگر شد. سفیر رژیم اشغالگر قدس در روسیه (۱۹۴۸–۴۹)، وزیرکار (۱۹۴۹–۵۶)، و وزیرامور خارجه (۱۹۵۶–۶۶) بود. در ۱۹۶۹ به نخست‌وزیری منصوب شد، و در ۱۹۷۴ از این مقام استعفا کرد، ⇐ اسحاق رابین به جای وی منصوب شد، که او نیز در ماه مه‌ی ۱۹۷۷ از کار برکنار شد.

مایر[16] **ماریا گوپرت** (māriā gēpert māyer)، ۱۹۰۶–۷۲، فیزیکدان امریکائی، متـ آلمان. تحقیقات وسیعی در فیزیک حالت جامد و مکانیک آماری به عمل آورد. به خاطر تحقیقاتی که مستقلاً در هسته‌های اتمی انجام داد برنده‌ی سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۳ در فیزیک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مایر[17]**، یولیوس روبرت فون** (yulius robert fon māyer)، ۱۸۱۴–۷۸، فیزیکدان آلمانی. در توبینگن پزشکی تحصیل کرد، و تحصیلات دانشگاهی خود را در مونیخ و پاریس به پایان رسانید. در ۱۸۴۰ به عنوان جراح کشتی به جاوه رفت، هنگامی که در آنجا بود، به مطالعه‌ی خون پرداخت. در ۱۸۴۲ سالنامه‌ی شیمی و داروسازی را منتشر کرد، که بیانی مقدماتی بود بر نظریه‌ی انقلابی او در باره‌ی حرارت. نظریه‌ی مکانیکی حرارت او همزمان با نظریه‌ی حرارتی ذوال، و مستقل از او، بیان شد و همین امر مشاجره‌ای در باره‌ی حق تقدم آنان در بیان نظریه برپا کرد. نیز ← زیستفیزیک.

مایر[17]**، یولیوس لوتار** (yulius lotār māyer)، ۱۸۳۰–۹۵، شیمیدان آلمانی. در شهر زوریخ و وورتسبورگ پزشکی تحصیل کرد. از ۱۸۷۶ به ترتیب در برسلاو، کارلسروئه، و توبینگن تدریس کرد. شهرتش به خاطر تکمیل قانون تناوب است، که به سبب آن، به اتفاق مندلیف، برنده‌ی مدال دیوی شد (۱۸۸۲). منحنی حجم مولکولی (نسبت بین اوزان اتمی و حجمهای اتمی عناصر) را تکمیل کرد (۱۸۶۹).

مایربر[18]**، جاکومو** (jākomo māyerber)، نام اصلیش **یاکوب لیبمان بر**[19] (yākob libmān ber)، ۱۷۹۱–۱۸۶۴، آهنگساز آلمانی. به سبکهای مختلف (روسینی، سبک فرانسوی، و

---

(۱)Maia (۲)Maillart (۳)Mayakovsky (۴)Mayagüez (۵)Majano (۶)Maipú (۷)Meitner (۸)Majdanek (۹)Maiduguri (۱۰)Meyer (۱۱)psychobiology (۱۲)Mayer (۱۳)Meier (۱۴)Meyer (۱۵)Meir (۱۶)Mayer (۱۷)Meyer (۱۸)Meyerbeer (۱۹)Beer

غیره) آهنگهای مختلف اپرا ساخته است. از اپراهای معروفش روبر شیطان (۱۸۳۱)؛ هوگنوها (۱۸۳۶) و ستاره‌ی شمال (۱۸۵۴) است.

مایرز[1]، فرد ریک ویلیام هنری (fredrik wilyām henri māyərz)، ۱۸۴۳–۱۹۰۱، شاعر و نویسنده‌ی انگلیسی. از ح ۱۸۷۰ به مطالعه‌ی مسمریسم پرداخت، و در شمار مؤسسان روحشناسی قرار گرفت (۱۸۸۲). اصطلاح تلپاتی را او وضع کرد.

مایرلینگ[2] (māyerling)، دهکده، اتریش سفلی، ج‌غ وین. مرگ اسرارآمیز آرشیدوک رودولف و معشوقه‌اش در اینجا، در کلبه‌ی شکار (اکنون یک صومعه است)، روی داد (۱۸۸۹).

مایرهوف[3]، اوتو (oto māyerhof)، ۱۸۸۴–۱۹۵۱، دانشمند امریکائی آلمانی‌الاصل در فیزیولوژی؛ متـ هانوور. در ۱۹۰۹ فارغ‌التحصیل رشته‌ی طب از دانشگاه هایدلبرگ شد. استاد دانشگاه کیل (۱۹۱۲–۲۴) و دانشگاه برلین و رئیس مؤسسه‌ی پژوهش پزشکی کایزر ویلهلم (۱۹۲۹–۳۸) بود. ناگزیر آلمان را ترک کرد و در کشمتـ به استادی زیستشیمی دانشگاه پنسیلوانیا منصوب شد (۱۹۴۰). پیش از آن در اکسایش یاخته‌ای و تبدیل انرژی در عضلات به تحقیق پرداخته و تغییر شکل اسید لاکتیک را در ماهیچه‌ها کشف کرده بود. به همین جهت در بردن جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۲ در پزشکی و فیزیولوژی با ا. و. هیل سهیم شد. کتاب دینامیک شیمیائی پدیده‌های زندگی (۱۹۲۴) از جمله‌ی آثار او است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مایرهوف[3]، ماکس (māx māyerhof)، ۱۸۴۷–۱۹۴۵، چشمپزشک و مستشرق آلمانی. از ۱۹۰۳ تا پایان عمر در قاهره به سر میبرد، و در همان جا به کار تحقیق در زبانهای شرقی پرداخت. از آثار اوست، جهان اسلام (۱۹۲۶)، ده رساله‌ی مربوط به چشم (پردازنده و مترجم، ۱۹۲۸)، کتاب جالینوس در باره‌ی نامهای طبی، عربی و آلمانی (پردازنده و مترجم، ۱۹۳۱)، ابن النفیس و نظریه‌ی او در باره‌ی جریان خون در ریه (۱۹۳۳)، عمل آب مروارید عمار موصلی (۱۹۳۷)، و مفردات طبی موسی ابن میمون (۱۹۴۰)؛ مقدمه‌ی صیدنه را با ترجمه‌ی آلمانی آن به طبع رسانیده است.

مایرهوفر[4]، مانفرد (mānfred māyrhofer)، ۱۹۲۶– ، مستشرق اتریشی؛ متـ لینتس. معلم زبان هندی کهن در دانشگاه گراتس، اتریش (۱۹۴۸–۵۱)، دانشیار رشته‌ی زبانشناسی هندواروپائی و هند و ایرانی همان دانشگاه (۱۹۵۱–۵۳)، دانشیار مدعو دانشگاه وورتسبورگ، آلمان غربی (۱۹۵۳–۵۸)، استاد رسمی دانشگاه سار، آلمان غربی (۱۹۶۲)، استاد رسمی دانشگاه وین (از ۱۹۶۶). از آثار او است، فرهنگ اشتقاقی سانسکریت (۳ جلد، هایدلبرگ، ۱۹۵۶–۷۳)، رساله در زبان پالی (۲ جلد، هایدلبرگ، ۱۹۵۱)، دستور زبان سانسکریت (چاپ دوم، ۱۹۵۶)، هندوآریائیها در آسیای مقدم باستانی (ویسبادن، ۱۹۶۶)، فرهنگ زبان فارسی باستان (با همکاری ویلهلم بْرانْدنْشتایْن، ویسبادن، ۱۹۶۴)، از دنیای نامهای قدیمی ایرانی (اینسبروک، ۱۹۷۱)، نامهای قدیمی ایرانی از لوحه‌های تخت جمشید (وین، ۱۹۷۳). در کنگره‌ی باستانشناسی ایران منعقد در شیراز (۱۳۴۷ هش) شرکت داشته است. پایه‌گذار و رئیس کمیسیون ایرانی در فرهنگستان علوم اتریش است که از جمله کارهای آن تهیه‌ی مقدمات انتشار یک دایرةالمعارف در باره‌ی کلیه‌ی نامهای ایرانی است.

مایرهولد[5]، فسوالود (fsevālod māyerhold)، ۱۸۷۴–۱۹۴۲، مدیر تئاتر و تولیدکننده‌ی روس. مخالفت بر ضد ناتورالیسم در تئاتر روسی را رهبری کرد. در ۱۸۹۸–۱۹۰۲ با تئاتر هنر مسکو کار کرد و تا آغاز انقلاب با افکار خودش در تئاتر مدیریت کرد. در ۱۹۱۸ عضو حزب بولشویک شد، و به عنوان رئیس فعالیتهای تئاتری برای دولت، مدیریت اولین تئاتر را برای تخصص در نمایشنامه‌های شوروی در مسکو (تئاتر انقلاب) به عهده داشت. آثارش مورد تنقید شدید مقامات دولتی قرار گرفت، و موجب پاشیده شدن گروه هنری او (۱۹۳۹)، و سرانجام منجر به اعدامش گردید. پس از مرگ ستالین اعاده‌ی حیثیت از او شد.

مایسترزینگر[6] (māysterzinger)، [آلمانی، = استاد خواننده]، عضو تشکیلات صنفی موسیقیدانان و شاعران، که در قرنهای ۱۵م و ۱۶م در شهرهای آلمان رواج داشت. بیشتر اعضای این صنفها یا مکتبها افزارمندانی بودند که نسب هنری خود را به مینسینگرها میرساندند. هر داوطلب عضویت میبایستی مطابق قواعد و دستورالعملهای ثابتی آهنگ بسازد و آواز بخواند. داوطلبان دریافت درجه‌ی مایستری (استادی) در یک مسابقه‌ی عمومی شرکت می‌کردند. بعضی از متنهای ه. زاکس و دیگران شهرت یافت، ولی اپرای مایسترزینگر نورمبرگ (۱۸۶۲–۶۷)، اثر واگنر، بیشتر این نهضت را به همگان شناساند.

مایسن[7] (māysen)، شهر (در ۱۹۷۰ جـ ۴۵٬۵۷۱)، آلمان شرقی، بر رود الب. ظروف چینی آن، اغلب معروف به چینی "درسدن"، از ۱۷۱۰ معروف است. در ۹۶۵ مرکز مارکگرافنشین مایسن شد. سلسله‌ی وتین از اینجا برخاسته است.

مایع[8]، یکی از حالات سه‌گانه‌ی ماده که در آن جسم حجم معین دارد ولی شکل معین ندارد (بر خلاف جامدات، شکل ظرف خود را میگیرد). مایعات و گازها را تحت عنوان سیالات طبقه‌بندی میکنند. بر طبق نظریه‌ی حرکتی، مولکولهای جسمی که به حالت مایع است، بالنسبه به حالت گازی، به هم نزدیکترند (نیروی همچسبی بین آنها شدیدتر است) و حرکت آنها کندتر است؛ و بالعکس بالنسبه به حالت جامد. هر مایع در نقطه‌ی جوش (← غلیان) خود به حالت گازی، و در نقطه‌ی انجماد به حالت جامد در می‌آید. به وسیله‌ی تقطیر تدریجی میتوان مایعات مخلوط را از هم جدا کرد، چه هر یک در نقطه‌ی جوشِ مختص به خود تبخیر میشود. تبخیر سطحی ناشی از آن است که نیروی همچسبی بین مولکولهای مایعات کافی نیست که از پرش مولکولهای سطحی به خارج جلوگیری کند. بین دو مایع پخش مولکولی واقع میشود. عموماً مایعات بر اثر سرد شدن منقبض و بر اثر گرم شدن منبسط میشوند؛ ولی آب از این قاعده کاملاً پیروی نمیکند. مایعات بر جدار ظرف خود و بر هر جسمی که در آنها غوطه‌ور باشد فشار وارد میکنند، و فشار، بدون کاهش، در همه جهت منتقل میشود (← پاسکال، قانون؛ ارشمیدس، قانون). عموم عناصر شیمیائی، جز معدودی از آنها، به حالت مایع به دست میآیند. جیوه تنها عنصری است که در دمای متعارف به حالت مایع است.

مایکروویو: ⇐ کهموج.

مایکلسن[9]، البرت ایبرهم (albərt eybrəham māykəlsən)، ۱۸۵۲–۱۹۳۱، فیزیکدان امریکائی؛ متـ لهستان. برنده‌ی جایزه‌ی فیزیک نوبل ۱۹۰۷. شهرتش مخصوصاً به جهت تعیین سرعت نور و تحقیقات تجربی برای اثبات عدم وجود اتر جهانی (← اتر، در فیزیک) است که در بسط نظریه‌ی نسبیت مؤثر بوده است (← مایکلسن و مورلی، تجربه‌ی). نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مایکلسن و مورلی، تجربه‌ی[10] (māykəlsən va morli)، تجربه‌ای برای تعیین تجربی سرعت زمین نسبت به اتر (← اتر، در فیزیک). اگر اتر واقعاً وجود میداشت، ناگزیر باید زمین نسبت به آن سرعتی داشته باشد و، بنا بر آن، سرعت نور، در صورتیکه در جهت حرکت زمین حرکت کند زیادتر و در جهت دیگر کمتر شود. تجربه‌ی مایکلسن و مورلی برای این صورت گرفت که معلوم شود چنین تفاوت سرعتی وجود دارد یا نه.

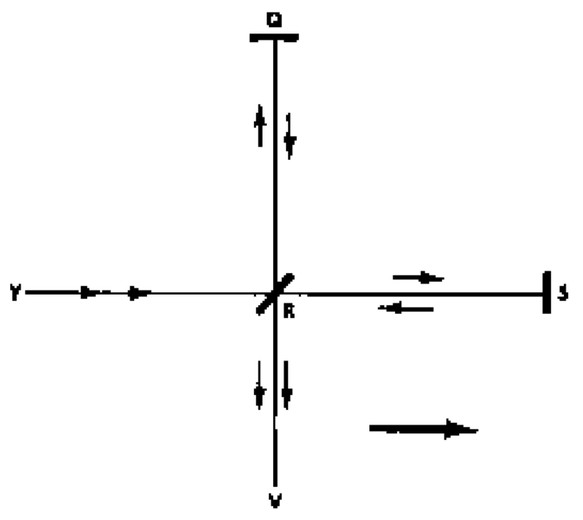

در آغاز دهه‌ی نهم قرن گذشته (۱۸۸۱)، دو فیزیکدان امریکائی، مایکلسن و ادوارد ویلیامز مورلی (edwārd wilyāmz morli، ۱۸۳۸–۱۹۲۳)، با استفاده از یک تداخلسنج (← تداخل) تجربه‌ای را طرح ریختند (شکل، علامت سهم سیاه جهت حرکت زمین را نشان میدهد) که در آن واحد سرعت نور را در جهت حرکت زمین (YS) و در جهت عمود بر آن (VQ) اندازه بگیرند. تابه‌ی نوری از Y به S حرکت میکند و در R (آینه‌ای که نیمی از آن نقره‌اندود است) به دو قسمت تقسیم میشود، قسمتی از آن در امتداد سابق خود به S میرود، و قسمت دیگر که انعکاس پیدا کرده است در امتدادی عمود بر امتداد تابه‌ی نور به Q میرود. دو قسمت نور در

(۱)Meyers (۲)Mayerling (۳)Meyerhof (۴)Mayrhofer (۵)Meyerhold (۶)meistersinger
(۷)Meissen (۸)liquid (۹)Michelson (۱۰)Michelson-Morley experiment (۱۱)Morley

Q و S منعکس میشود و به R باز میگردد و از آنجا به چشم شخص ناظر در V میرسد. مسیرهای RS و RQ بایکدیگر برابر است، ولی‌اگر زمین و تداخلسنج در جهت RS در حرکت باشند، نوری که از S منعکس میشود باید زودتر از نوری که از Q منعکس شده است به V برسد. در تجربه‌ی مایکلسن و مورلی، اگر امواج نورانی منعکس شده از S و Q در زمانهای متفاوت به V میرسید، نوارهای تداخل (← تداخل) ایجاد میشد. ولی در این تجربه، با هر تغییر جهتی که به دستگاه داده شد، هیچگونه نوار تداخل مشاهده نشد. این تجربه را چندین بار در نقاط مختلف تکرار کردند و همیشه به یک نتیجه رسیدند. و چون از مشاهدات دیگر، مخصوصاً کجنمالی نور ستارگان، معلوم شد که زمین محیط فرضی اتر را با خود همراه نمیبرد، نتیجه‌ای که از تجربه‌ی مایکلسن و مورلی به دست آمد با فیزیک نیوتنی متناقض مینمود. برای توجیه این تناقض، ج. ف. فیتزجرالد فرضیه‌ای را طرح ریخت و ه. ا. لورنتس آن را تکمیل کرد که به نام ← انقباض لورنتس و فیتزجرالد خوانده شد. در ۱۹۰۵ اینشتین نظریه‌ی نسبیت خاص را پیشنهاد کرد که، بنا بر آن، سرعت نور در فضای خالی ثابت است و به سرعت شخص ناظر و منبع نور بستگی ندارد. با این نظریه دیگر فرض وجود اتر به عنوان محیطی برای انتشار نور ضرورت خود را از دست داد.

مایکناس[1] (māykenās)، فد ۸ ق‌م، سیاستمدار رومی و حامی ادب در زمان آوگوستوس. مشاور مورد اعتماد آوگوستوس، و نماینده‌ی اختصاصی وی در مأموریتهای سیاسی بود. از سیاست کناره گرفت، و منحصراً به کار مجمع ادبی خود پرداخت که هوراس و ویرژیل اعضای آن بودند. اسمش نماد حامیان ثروتمند و سخاوتمند هنر است. سال تولدش را بین ۷۴ ق‌م و ۶۴ ق‌م ذکر کرده‌اند.

مایکوپ[2] (māykop)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۱۰'۰۰۰)، سرزمین کراسنودار، جمشس، در دامنه‌ی شمالی کوههای قفقاز بزرگتر، مرکز ← ناحیه‌ی خود مختار آدیگه. معادن آن، که در ۱۹۰۰–01 کشف شد، در ۳۶غ واقع است، و به وسیله‌ی لوله به پالایشگاه کراسنودار و بندر توآپسه[3] (tuāpse، بر دریای سیاه) مرتبط است. در جنگ II تحت اشغال آلمانها بود (۱۹۴۲–۴۳).

مایل[4] (māyl)، واحد مسافتی که در کشورهای مشترک المنافع و کشمت به کار میرود. مایل رسمی[5] (۱'۷۶۰ یارد) در کشورهای مشترک المنافع ۱'۶۰۹,۳۴۲۶ و در کشمت ۱'۶۰۹,۳۴۷۲ متر است. مایل دریائی[6] کشمت اکنون همان مایل دریائی بین‌المللی و برابر با ۱'۸۵۲ متر است، ولی مایل دریائی کشورهای مشترک المنافع ۱'۸۵۳,۱۸۲۴ متر است.

مایل الاوتاد، در احکام نجوم، ← بیوت.

مایلز: ← عربستان، قسمت ۱۸.

مایلز[7]، **جورج کارپنتر** (jorj kārpəntər māylz)، ۱۹۰۴– ، مستشرق امریکائی، از ۱۹۵۲ س موزه‌دار موزه‌ی انجمن سکه‌شناسی امریکا. در ۱۹۳۴–۳۷ با هیئت اعزامی امریکا در ری کاوش میکرد؛ در ۱۹۳۹–۴۱ معلم زبان‌های فارسی و ترکی دانشگاه پرینستن بود. در ۱۹۵۳ دانشیار مدعو در دانشگاه اسلامی باستان‌شناسی اسکندریه، مصر، بود. از آثار او است: سکه‌های امویان اسپانیا، سکه‌های ویزیگوتهای اسپانیا، و وزنه‌ها و مهرهای شیشه‌ای عربی.

مای‌مرز: ← سرو کوهی.

ماین[8] (māyn)، رودی به طول ح ۴۹۴ کم، مرکز و غ آلمان. در باواریا از دو شاخه‌ی ماین سرخ و سفید تشکیل شده، در جهت غ از بامبرگ، شواینفورت، وورتسبورگ، و فرانکفورت میگذرد و رو به روی ماینتس به راین میپیوندد. از بامبرگ به بعد قابل کشتیرانی است؛ کانالی آن را به رود دانوب متصل میکند.

ماین[9] (māyen)، ولایت (۵'۲۱۲ کمه؛ در ۱۹۶۸ جم ۲۵۲'۷۶۲)، لغ فرانسه، در ناحیه‌ی من و آنژو؛ کرسی آن لاوال. ناحیه‌ای است کشاورزی.

ماین[9]، **دوک دو** (dukdə māyen)، لقب **شارل دو لورن**[10] (šārldə loren)، ۱۵۵۴–۱۶۱۱، ژنرال کاتولیک فرانسوی. به عنوان رئیس اتحادیه‌ی مقدس جانشین برادرش هانری، ← سومین دوک دو گیز شد (۱۵۸۹) در ۱۵۹۶ از متحدین اسپانیائی خود جدا شد؛ با شاه هانری IV صلح کرد.

ماینت[11]، **جورج ریچاردز** (jorj ricārdz māynət)، ۱۸۸۵–۱۹۵۰، پزشک امریکائی و متخصص دردشناسی؛ مت پستن. در ۱۹۲۸–۴۸ استاد پزشکی در هاروارد بود. در بیماریهای خون تخصص یافت، و به جهت تحقیقاتی که در درمان کمخونی انجام داد، برنده‌ی سهمی (با مشارکت و.پ. مرفی و ج. ه. وییل) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۴ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ماینتس[12] (māynts)، فد **مایانس**[13] (māyāns)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۷۲'۱۹۵)، مرکز راینلاند-پفالتس، آلمان غربی، بر رود راین، مقابل مصب رود ماین. رودبندر، مرکز بازرگانی (شراب راینی)، و مرکز صنعتی تولید مواد شیمیائی و ماشین‌آلات و غیره است. دانشگاه آن در ۱۴۷۷ تأسیس، و در ۱۸۱۶ منحل شد؛ دگربار در ۱۹۴۶، به نام دانشگاه یوهانس گوتنبرگ، تأسیس شد. در دوره‌ی رومیان ماگونتیاکوم (māguntiākum) نام داشت؛ در زمان قدیس بونیفاکیوس به صورت اولین اسقف اعظم‌نشین در آمد (۷۴۵). اسقفهای اعظمش بعداً با تصرف نواحی حول و حوش ماینتس و فرانکونیا، در دو طرف راین و ماین، به عنوان امیرهای امپراطوری مقدس روم فرمانروائی میکردند؛ و بر دیگر برگزیندگان مقدم بودند، و پادشاهان آلمان را تاجگذاری میکردند، و در ضمن از مشاورین اعظم امپراطوری مقدس روم بودند. ماینتس، تحت حکومت اینان، از لحاظ تجارت و فرهنگ رونق یافت. گوتنبرگ آن را اولین مرکز چاپ جهان کرد. فرانسویها در ۱۷۹۲ آن را اشغال کردند، و در ۱۷۹۷ به فرانسه واگذار شد (← کامپو فورمیو، پیمان). در ۱۸۰۳ حکومت اسقفی آن از میان رفت و به صورت یک ناحیه‌ی معمولی مذهبی در آمد. کنگره‌ی وین در ۱۸۱۵ ماینتس را، با هسن راین به مهیندوکتشین هسن-دارمشتات (← هسن) داد. در جنگ II بیش از نیمی از آن ویران شد؛ کلیسای جامع رمانسک (تأسیس ۱۰۰۹)، کاخ برگزینندگان، و سایر ابنیه‌ی تاریخی آن شدیداً آسیب دید. در ۱۹۴۵ حومه‌های ساحل راست رود راین به هسن انتقال یافت.

ماینکه[14]، **فریدریش** (fridriš māyneke)، ۱۸۶۲–۱۹۵۴، مورخ بزرگ آلمانی. ماینکه در دانشگاههای ستراسبورگ و فرایبورگ و برلین استاد تاریخ بود. در ۱۹۳۵ از کار برکنار شد و، پس از شکست آلمان، در ۱۹۴۷ رئیس دانشگاه آزاد (فرایه اونیورزیتت) در برلین غربی شد. ماینکه در روش تاریخی شاگرد دیلتای مورخ معروف آلمانی، و در آغاز از پیروان دیلتای فیلسوف آلمانی بود. ماینکه از منتقدان سیاست بیسمارک بود که مصالح دولتی را بالاتر از آمال معنوی و غایات انسانی میدانست. در تاریخ، جستجوی علل و اسباب را از درک و شرح ارزشها جدا نمیدانست و معتقد بود که در جستجوی علل تاریخی، علل مکانیکی و حیاتی و معنوی و اخلاقی را باید با هم در نظر داشت. از کتابهای مهم او مقدمه‌ی مصالح دولتی در تاریخ جدید (۱۹۲۴) پیدایش اصالت تاریخ (دو جلد، ۱۹۳۶) و فاجعه‌ی آلمان (۱۹۴۶) است.

ماینونگ[15]، **آلکسیوس** (āleksius māynong)، ۱۸۵۳–۱۹۲۰، فیلسوف و روانشناس اتریشی، شاگرد ف. برنتانو. وی مؤسس اولین آزمایشگاه روانشناسی در اتریش (گراتس) بود.

ماینینگن[16] (māyningen)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۵'۳۵۷)، کشور سابق تورینگن، آلمان شرقی، بر رود وِرا. مرکز دوکنشین ساکس-ماینینگن (۱۶۸۰–۱۹۱۸). تئاتر و ارکستر آن در اواخر قرن ۱۹م معروفیت جهانی داشت.

مایوان (māyvān)، دهستان (جم ۹'۶۱۰ سه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۱ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصول عمده‌ی آن غلات و انگور است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و گلیمبافی دارد. ساکنین آن از طوایف زعفرانلو هستند. مرکزش، **مایوان** (جم ۱'۹۹۷ سه ۱۳۴۵ هش)، در ۵۱ کیلومتری لغ قوچان قرار دارد.

مایورکا[17] یا **مالیورکا**[17] (mā[l]yorkā)، به عربی **میورقه** (mayuraqa)، جزیره (۳'۶۴۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم ۴۶۰'۰۳۰) در مدیترانه، متعلق به اسپانیا، بزرگترین جزیره‌ی جزایر بالئار؛ مرکزش پالما. مناظر زیبا و هوای معتدلش آن

(۱) Maecenas (۲) Maikop (۳) Tuapse (۴) mile (۵) statute mile (۶) nautical mile (۷) Miles
(۸) Main (۹) Mayenne (۱۰) Lorraine (۱۱) Minot (۱۲) Mainz (۱۳) Mayence (۱۴) Meinecke
(۱۵) Meinong (۱۶) Meiningen (۱۷) Majorca; Mallorca

را به صورت تفرجگاه مطلوبی در آورده است. کشاورزی، پرورش گوسفند و خوک، باغداری، و استخراج معادن (سرب، مرمر، مس) دارد، مایورکا در ۱۲۷۶، تحت سلطنت شاخه‌ای از خاندان آراگون، به صورت کشوری در آمد مشتمل بر جزایر بالئار، دوسیون، و چند تیول در ج فرانسه؛ پایتختش پرپینیان بود. در ۱۳۴۳ پادشاه آراگون از نو آن را با کشور خویش متحد ساخت. در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶—۳۹)، از همان اوایل، به دست شورشیان افتاد.

مایوریانوس[1] [یولیوس مایوریانوس] (yulius māyorianus)، ف ۴۶۱، امپراطور (۴۵۷—۶۱) روم غربی. ریکیمر وی را به حکومت رسانید. مایوریانوس در جنگ (۴۶۰) با **گنریک** کاری از پیش نبرد. قوانینی برای حمایت مردم از مالیاتهای گزاف به موقع اجرا گذاشت. ریکیمر که او را توانا و استقلال‌طلب دید، در نبردی وی را کشت.

مایول[2]، **آریستید** (āristid māyol)، ۱۸۶۱—۱۹۴۴، مجسمه‌ساز، چوبتراش، و نقاش فرانسوی. ابتدا نقاشی میکرد، و در ← مدرسه‌ی بوزار پاریس به تحصیل پرداخت، و به گروه نابیها پیوست؛ پس از ۴۰سالگی به مجسمه‌سازی روی آورد، و بسرعت شیوه‌ی خاص خود را گسترش داد، از زنان طرحهای ساده و سنگین ساخت. وابستگیش به مجسمه‌سازی باستانی با سفری (۱۹۰۸) به یونان قویتر شد. گرچه وی به کمال رساندن طرح انسان را در کارهایش دنبال کرد، مانند دنوار حالت نیرومند و کامل جسم را نیز به فرمهایش داد. از وی آثار چوبی نیز به جا مانده است (دافنیس و خْلوئه). از آثار متنوع و متعددش میتوان رودخانه (۱۹۴۳؛ موزه‌ی هنر نو، نیو یورک)، بنای یاد بود پ. سزان (باغهای تویلری، پاریس)، و مجسمه‌ی ایستاده‌ی فلورا (۱۹۱۱) را نام برد.

مایونز[3] (māyonez؛ فنس)، از سسهای مطبوع که برای ماهی و مرغ و تخم مرغ و سالاد و غیره مصرف میشود. سس مایونز مخلوطی است از زرده‌ی تخم مرغ و روغن زیتون، که قدری نمک و فلفل سفید و چند قطره سرکه بدان می‌افزایند. گاهی نیز قدری نشاسته به سس مایونز اضافه میکنند و بدین ترتیب مایونز نشاسته‌ای به دست میآید. به عمل آوردن مایونز نسبتاً مشکل است و باید با دقت تهیه شود.

مایه: ← مخمر؛ تخمیر.

مایه: ← واکسن.

مایه‌کوبی[4]، وسیله‌ی فراهم آوردن ایمنی در مقابل آبله. با مالیدن پوست آبله‌ی گاوی به پوست بدن، که سبب وارد شدن ویروس ضعیف آبله در بدن میشود، صورت میگرفت. همین خراش کوچک کافی است برای آنکه پادتنهائی (← پادتن) در بدن تولید شود که هنگام هجوم ویروسهای شدیدتر آبله بدن بتواند در برابر آنها ایستادگی کند. ایمنی مدت ۵ تا ۷ سال و گاه بیشتر دوام میکند. مایه‌کوبی از قدیم در کشورهای شرقی رایج بود. و نخستین‌بار توسط ا. جنر به مغرب‌زمین راه یافت. بعدها استعمال این کلمه وسعت پیدا کرد و اکنون به روشهای تولید ایمنی در برابر انواع دیگر بیماری اطلاق میشود. مایه‌های بیماری یا واکسنها را از سازه‌های خُرد بیماریزا یا کشته شدن آنها، یا از سمومی که ترشح میکنند، میسازند. اکنون واکسنها را برای تولید ایمنی در برابر بیماری‌های گوناگون، از جمله دیفتری و حصبه و فلج اطفال و غیره به کار میبرند. نیز ← تلقیح؛ واکسن.

مایه‌ی پنیر: ← پنیرمایه.

مبابان[5] (mbābān)، شهر (در ۱۹۷۳ جم تخمیناً ۲۰٬۸۰۰)، پایتخت و بزرگترین شهر سوازیلند، لغ سوازیلند. در نزدیکی آن قلع و آهن استخراج میشود. به وسیله‌ی راه آهن به کان **فومو** (سابقاً **لورنسو مارکس**)، پایتخت موزامبیک مربط است.

مباح: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

مباحات (mobāhāt)، در قانون مدنی ایران (ماده‌ی ۲۷)، اموالی که ملک اشخاص نیست، و افراد مردم میتوانند بر طبق مقرراتی آنها را تملک کرده یا از آنها استفاده کنند (مانند اراضی موات، یعنی زمینهائی که معطل افتاده و آبادی و کشت و زرع در آنها نباشد). نیز ← حیازت.

مباحث مشرقیه (mabāhese mašreqiyye) یا **المباحث المشرقیه**، کتاب بزرگی در علم الاهی و علم طبیعی از امام فخر رازی، که در آن آراء حکمای پیش از خود را آورده و آنها را مورد انتقاد قرار داده است. مشتمل است بر سه کتاب: کتاب اول در امور عامه و اقسام موجودات؛ کتاب دوم در احکام مربوط به اقسام ممکنات؛ و کتاب سوم در واجب‌الوجود و نبوت و عقول عشره و نفوس.

مبادله[6]، در اقتصاد، انتقال متقابل کالا یا پول یا خدمات. مبادله‌ی کالا با کالا، که در قدیم معمول بود، ساده‌ترین نوع مبادله شمرده میشد؛ امروز یک نوع داد و ستد، به نام پایاپای یا تهاتر (tahātor)، بین بعضی از کشورها انجام میشود که کمابیش صورت ساده‌ی مبادله‌ی جنس در مقابل جنس را دارد. از زمانی که بشر با پول آشنائی پیدا کرد، معاملات از صورت ساده‌ی مبادله‌ی کالا با کالا خارج شد، و کم‌کم اقتصاد پولی امروز به وجود آمد. در نظام اقتصاد پولی، قیمت نقش مؤثری دارد. قیمت کالاهای مورد معامله معمولاً با عرضه و تقاضا، که دو رکن اساسی قیمت است، تعیین میشود.

مبادی (mabādi)، در اصطلاح منطق قدیم. مبادی یک علم استدلالی احکامی است که در این علم، بدون برهان، پذیرفته میشوند، و در اثبات احکام دیگر این علم، مستقیماً یا غیر مستقیم، به عنوان مقدمه به کار میروند. مبادی را به علوم متعارفه و اصول موضوعه (← اصل موضوع) تقسیم میکنند.

مبادی الغربیه، کتاب، ← شراونی.

مبادی علم الاهی، کتاب، ← فلسفه، قسمت XIV.

مبادی موجودات نفسانی، رساله‌ی فارسی از بابا افضل، در باره‌ی معلومات کلی و جزئی، اقسام کلی، و مقولات عشر و اقسام و مراتب آن و

مبادی یقینی برهان

آنچه ازین مقولات نیز عامتر است.

مبادی یقینی برهان (mabādie yaqinie borhān) یا **مقدمات یقینی برهان** یا **بدیهیات سته** (badihiyyāte sette) یا **ضروریات سته**، در منطق قدیم، عبارت است از اولیات (avvaliyyāt)، فطریات (fetriyyāt)، تجربیات، مشاهدات، متواترات (motavāterāt)، و حدسیات.

توضیح این مطلب آنکه، در منطق قدیم، هر قیاس یا دلیلی که از آن قطع و یقین به مدلول به دست آید برهان خوانده میشود (در مقابل قیاسات خطابی، شعری، و جدلی؛ و سفسطه [← سوفسطائیان] که موجب یقین نمیشوند). هر برهان هم باید منتهی به امور بدیهی و ضروری گردد، و الا باید برای مواد مقدمات هر برهانی برهانی دیگر آورده شود، و برای مقدمات همین برهان برهانی دیگر، و این امر تا بینهایت ادامه یابد، و در نتیجه، هیچ امری یقینی به دست نیاید. در منطق گفته شده است که مقدمات بدیهی و ضروری برهان به شش نوع قضیه (← قضیه، قسمت ۲) بر میگردد: (۱) اولیات یا قضایای اولیه؛ (۲) فطریات؛ (۳) مشاهدات یا محسوسات (اعم از ظاهری و باطنی)؛ (۴) تجربیات؛ (۵) متواترات؛ (۶) حدسیات. در وجه انقسام بدیهیات به امور شش‌گانه‌ی فوق چنین گفته‌اند:

(۱) اگر در قضیه‌ای صِرْفِ تصور موضوع و محمول و نسبت حکمیه برای حمل محمول بر موضوع یا حکم کافی باشد، و احتیاج به دلیل دیگری پیدا نشود، آن قضیه را اوّلی و آن نوع قضایا را اولیات خوانند، مانند آنکه، پس از تصور کل (موضوع) و جزء (محمول) و بزرگی (نسبت حکمیه)، بلافاصله حکم میکنیم که کل بزرگتر از جزء است.

(۲) اگر این حکم، پس از تصور موضوع و محمول و نسبت حکمیه، به واسطه‌ی یک قیاس خفی (xafi؛ عربی xafiyy)، که حد وسط آن همواره با تصور موضوع و محمول همراه است، صورت گیرد آن را قضیه‌ی فطریه و آن نوع را قضایای فطریه یا "قضایا قیاساتها معها" (qazāyā qiāsātohā ma'ahā) خوانند، مانند این حکم که عدد چهار زوج است؛ این حکم، پس از تصور عدد چهار (موضوع) و زوج (محمول)، به واسطه‌ی یک قیاس خفی صورت میگیرد و آن اینکه "چهار قابل تقسیم به دو قسمت مساوی است، و هر چه به دو قسمت مساوی قابل تقسیم باشد زوج است؛ پس عدد چهار زوج است". در قیاس خفی فوق، قابلیت تقسیم به دو قسمت مساوی همواره همراه تصور "چهار" و "زوج" میباشد.

(۳) اگر صِرْفِ تصور ذهنی موضوع و محمول و نسبت حکمیه کافی نباشد، بلکه احتیاج به مشاهده (یا به حس ظاهری یا به وجدان و حس باطنی) افتد، و پس از مشاهده‌ی موضوع و محمول، حکم ضروری و یقینی حاصل شود، آن نوع را مشاهدات خوانند، مانند "آتش روشن است" (محسوسات) یا "انسان گرسنه میشود"

---

(۱)Majorian (۲)Maillol (۳)mayonnaise (۴)vaccination (۵)Mbabane (۶)exchange

(وجدانیات و محسوسات باطنی).
(۴) اگر صِرْفِ مشاهده‌ی حسی کفایت نکند، بلکه آزمایشی هم لازم شود، آن نوع را تجربیات یا مجرّبات خوانند (مانند این قضیه که مس هادی حرارت است). یقینی بودن تجربیات به دو امر بستگی دارد: یکی تکرار مشاهده و آزمایش، و دیگری قیاسی خفی، به این گونه که در مثال فوق گوئیم اگر هادی حرارت بودن مس امری اتفاقی بود همیشه اتفاق نمی‌افتاد.
(۵) اگر یقینی بودن حکمی در نتیجه‌ی اخبار عده‌ای باشد که توطئه و همکاری آنان به دروغ گفتن محال باشد آن نوع را متواترات خوانند، مانند "پاریس شهری است در فرانسه". این خبر را ما آن اندازه از مردمان شنیده‌ایم که محال است همگی در جعل و اختراع چنین خبری با هم همکاری کرده باشند. البته مضمون متواترات باید اخبار حسی باشد نه ظنّی و علمی، مثل مثال مذکور، وگرنه، در ۷۰۰ سال پیش، همه‌ی مردم دنیا، از روی ظنّ شبیه به علم، معتقد بودند که خورشید به دور زمین میگردد، و با این همه، افاده‌ی یقین قطعی نمیکرد.
(۶) اگر حصول حکم ضروری بسرعت و بیواسطه‌ی تفکر و استدلال حاصل شود آن نوع را حدسیات خوانند، مانند آنکه از تقارن جزر و مد دریا با حالات مختلفه‌ی ماه (قمر) حکم شود که مد دریا بر اثر جاذبه‌ی ماه است. در اینکه حدسیات از مقدمات و مبادی برهانی باشند شک است.

مبارزالدین محمد یا **محمد مظفر**، ح ۷۰۰–۷۶۵ هق، شاه (۷۱۳–۷۵۹ هق) سلسله‌ی آل مظفر، پسر و جانشین مظفر I. او را، بنا بر مشهور، اولین امیر از سلسله‌ی پادشاهان آل مظفر می‌شمارند. وی در ۷۱۳ هق، بعد از وفات پدر، نزد ایلخان ابوسعید بهادرخان رفته عنوان حکومت میبد یافت، و در ۷۱۷ هق به میبد آمد، و اندک اندک به توسعه‌ی قلمرو خویش پرداخت. در ۷۴۱ هق کرمان را گرفت، و در ۷۵۴ هق شیراز را از شاه ابواسحاق اینجو انتزاع کرد و، به واسطه‌ی سختگیری و شدت عمل و زهد خشکی که داشت، سال بعد اهل شیراز بر او شوریدند، و او آن فتنه را فرو نشاند، و به نام خلیفه‌ی عباسی مصر، معتضد I، خطبه خواند. در ۷۵۸ هق اصفهان را گرفت، و شاه ابواسحاق را اسیر کرد، و در شیراز او را به قتل رسانید. سپس به تسخیر تبریز رفت، و آنجا را گرفت. اما در آنجا، به سبب آنکه با پسران خویش شاه شجاع و شاه محمود آل مظفر رفتاری اهانت‌آمیز پیش گرفت و آنها را رنجیده و نگران داشت، آن دو پسر با یکدیگر همدست شده پدر را گرفتند، و میل در چشم جهانبینش کشیدند، و او را حبس کردند (۷۵۹ هق)، و او با آنکه یک بار از حبس بجست و با پسران نیز صلح کرد، بار دیگر به حبس افتاد و عاقبت در قلعه‌ی بم کرمان، در حبس وفات یافت.
مبارز خان: ← شیر شاه سوری.
مبارک، سید، فد ۱۰۲۵ یا ۱۰۲۶ هق، از امرا و خوانین مشعشعیان در خوزستان؛ پسر مولا مطلب مشعشعی. وی در ۹۹۸ هق در حویزه به امارت نشست. دو بار (۱۰۰۳ و ۱۰۰۵ هق) بر شاه عباس I صفوی طغیان کرد، و شاه عباس، ظاهراً به ملاحظه‌ی آنکه وی با عثمانیها نسازد، از مجازات او در گذشت. سید مبارک عقاید مشعشعیان را، که سید محمد مشعشع آورده بود، متروک و منسوخ داشت، و به ترویج آیین شیعه پرداخت. گویند وی نخستین‌کس از مشعشعیان بود که عنوان خان اختیار کرد.
مبارک، علی پاشا، ۱۸۲۳–۱۸۹۳، مورخ و سیاستمدار مصری. جزو محصلین اعزامی مصر به فرانسه رفت و. پس از بازگشت، به کار تدریس و خدمات دیگر پرداخت، و به وزارت کار و وزارت معارف منصوب شد. در زیبا ساختن قاهره و گسترش تعلیمات عمومی کوشید و کتابخانه‌ی خدیوی (دارالکتب) را تأسیس کرد. برای تربیت معلم مدرسه‌ی خاصی به نام دارالعلوم بنیان نهاد. ایجاد چاپخانه‌ی عربی و راه آهن از یادگارهای او است، و یکی از ارکان نهضت علمی و عمرانی مصر به شمار میرود. کتاب الخطط التوفیقیه، که در واقع ذیلی است بر خطط مقریزی، از تألیفات اوست.
مبارک‌آباد (mobārakābād)، ده (جمع ۱۰۶۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۷کیلومتری شمال رشت. سفیدرود قسمتی از اراضی آن را مشروب میکنند. محصولاتش برنج و کنف است.
مبارک‌آباد (mobārakābād)، ده (جمع ۱۳۷۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گاودول، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی) ۳۰,۵ کیلومتری جغ مراغه. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است.
مبارک‌آباد (mobārakābād)، ده (جمع ۱۱۷۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش قیر و کارزین، شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس)؛ ۲۵ کیلومتری جش قیر. محصولاتش غلات و پنبه است.
مبارک‌آباد، قلعه‌ی: ← قلعه‌ی مبارک‌آباد.
مبارک‌آباد بهشتی (mobārakābāde behes-ti)، ده (جمع ۱۵۷۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)، بر راه شوسه‌ی تهران–قم؛ ۳کیلومتری جغ شهر ری. محصولاتش غلات، صیفی، و چغندر قند است.
مبارکشاه: ← قطب‌الدین مبارکشاه.
مبارک شاه: ← سادات دهلی.
مبارک شاه زرین‌قلم: ← خط فارسی.
مبارکشاه سلجوقی (mobarak-šāhe saljuqi)، قرن ۶م هق، شاهزاده‌ی سلجوقی، از سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر ایرانشاه سلجوقی و از بنی اعمام محمد شاه سلجوقی. کوتوال قلعه‌ی بم، که از محمد شاه سلجوقی رنجیدگی و وحشت داشت، دختر خود را به مبارکشاه، که در واقع کودکی نوبالغ بود، داده او را به سلطنت اعلام کرد (ح ۵۸۱ هق)، و مخالفان محمد شاه او را یاری دادند. محمد شاه که تاب مقاومت کوتوال بم، و همچنین قدرت مقابله‌ی با ملک دینار را، که مقارن همان اوقات لشکر به کرمان آورده بود، نداشت، به طغرل ابن ارسلان، آخرین پادشاه سلجوقی عراق، پناه برد، ولی عاقبت غلبه‌ی ملک دینار بر کرمان و تمایل کوتوال بم به همدستی با او، مبارکشاه را نسبت به پدر زن خود بدگمان کرد، و با وجود کوششی که از طرف کوتوال بم برای تأمین خاطر او شد، عاقبت مبارکشاه کرمان را گذاشته از راه سیستان به غور گریخت، و در همان جا ماند تا وفات یافت.
مبارک مشعشعی، سید، همان ← سید مبارک است.
مبارکه (mobārake)، شهر (جمع ۶۹۶۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۲۰کیلومتری ج فلاورجان. زاینده‌رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، برنج، صیفی، و پنبه است. قالیبافی دارد.
مبارکیه: ← قزوین، شهر.
مبالغه (mobāleqe)، در علم بدیع، افراط در وصف چیزی بدان گونه که از اندازه در گذرد اما، به حسب عقل و عادت، ممکن باشد (← اغراق؛ غلو)، مانند (سعدی):

میان ماه من تا ماه گردون
تفاوت از زمین تا آسمان است.

مبانداکا[1] (mbāndāka)، نام سابق **کوکیاتویل**[2] (kokyātvil)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۱۰۷٬۹۱۰)، کرسی ناحیه‌ی اکواتور، غ زئیر (کنگوی لئوپولدویل). بندری است بر کنار رود کنگو. مرکز تجارتی و حمل و نقل است، و صنایع دباغی و ماهیگیری دارد. مرکز ناحیه‌ی کشت قهوه و کاکائو است. شهر در ۱۸۸۳ به توسط ه. م. ستنلی تأسیس شد، که آن را اکواتور [= استوا] نام گذاشت.
مبانی اللغه، لغتنامه‌ی ترکی به فارسی؛ ← سنگلاخ.
مباهله (mobāhala) [عربی، = یکدیگر را نفرین کردن]، حادثه‌ای میان حضرت رسول و مسیحیان نجران که ذکر آن در قرآن (آل عمران ۵۴) آمده است. آن مسیحیانْ بی پدر به دنیا آمدن عیسی را، بدان صورت که در قرآن آمده است، روا نمیداشتند و به این گفته‌ی قرآن که آفرینش عیسی همچون آفرینش آدم ابوالبشر است گردن نمینهادند و آن را ناسزائی در حق عیسی تصور میکردند. به فرمان خدا، حضرت رسول ص به آن مسیحیانْ پیشنهاد کرد که با زنان و فرزندان خود در جائی جمع شوند و پیغمبر نیز چنین کند، و هر دو دسته یکدیگر را نفرین کنند تا لعنت خدا بر هر دسته که دروغگو باشد فرود آید. حضرت رسول دست حسنین را گرفت و با حضرت علی ع و همسرش فاطمه به وعده‌گاه حاضر آمدند، ولی مسیحیان بیمناک شدند و از مباهله باز ایستادند و طلب صلح کردند و به دادن جزیه گردن نهادند. نیز ← حارث ابن کعب.
مبدأ و معاد، رساله، ← آغاز و انجام.
مبدل[3] (mobaddel) یا **ترانسفورماتور**[4]

(۱)Mbandaka (۲)Coquilhatville (۳)transformer (۴)transformateur

(transformator، از فس)، اسبابی برای انتقال (معمولاً همراه با تغییر ولتاژ) انرژی برق از مداری به مدار دیگر به وسیله‌ی القا. اساساً مرکب است از دو پیچه (اوّلی و ثانوی)، که با یکدیگر اتصال برقی ندارند، و به دور یک مغزی آهنی پیچیده شده‌اند. هرگاه جریان متناوبی (ولتاژ e_1، شدت i_1) از پیچه‌ی اولی بگذرد، جریان متناوبی (ولتاژ e_2، شدت i_2) به پیچه‌ی ثانوی القا میشود. برحسب آنکه تعداد

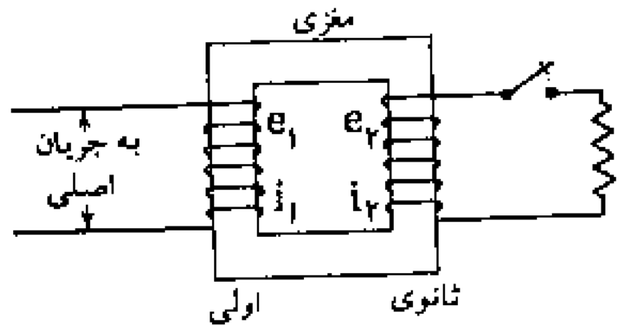

حلقه‌های پیچه‌ی ثانوی (n_2) بیشتر یا کمتر از آنِ پیچه‌ی اولی (n_1) باشد، ولتاژ جریان القائی به همان نسبت بیشتر یا کمتر است، و شدت آن به همان نسبت کمتر یا بیشتر. چون انتقال جریان متناوب با ولتاژ قوی به فواصل دور با صرفه‌تر از انتقال ولتاژ ضعیف است، برای انتقال انرژی برق، ولتاژ را به وسیله‌ی مبدل بالا میبرند. در محل مصرف، که ولتاژِ کمتر و شدت زیادتر لازم است، به وسیله‌ی مبدل دیگری ولتاژ را پایین میآورند. ساده‌ترین مورد مصرف مبدل در زنگ اخبار است، که در آن مبدل برای پایین آوردن ولتاژ (از ۲۲۰ ولت یا 110 ولت، که ولتاژهای مصرفی منازل است، به ۴ یا ۶ ولت) به کار میرود. نیز ← قرقره‌ی القا.

مبرد، ابوالعباس محمد ابن یزید (mobarrad)، ۲۱۰–۲۸۵ هق، ادیب و نحوی ولغوی عرب؛ استاد زجاج. در بصره تولد و پرورش یافت، و سپس به بغداد رفت و نزد ابوعثمان مازنی و دیگران به تکمیل علوم ادبی پرداخت. بیشتر شهرت او به کتاب الکامل (الکامل فی‌اللغه) است. از آثار دیگر او است: کتاب المذکر والمؤنث، کتاب نسب عدنان و قریش، و کتاب المقتضب.

مبشر[1] (انجیلی) (mobašŝer)، عنوانی که ابتدا به متی، مرقس، لوقا، و یوحنا داده شد، ولی امروز هر مبلغ مسیحی پروتستان به این اسم خوانده میشود.

مبلوع، نوعی عنبر؛ ← عنبر.

مبنی الحشرج، سد؛ ← مأرب.

مبوجی‌مایی[2] (mbuji-māyi)، نام سابقش **باکوانگا**[3] (bākuāngā)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعاً تخمیناً ۳۰۵٬۸۱۸)، ج زئیر مرکزی (کنگوی لئوپولدویل)، بر رود سانکورو[4] (sānkuru). مرکز تجارتی است، و قسمت عمده‌ی الماسهای صنعتی تولیدشده در زئیر در این شهر معامله میشود. پس از استقلال زئیر (۱۹۶۰)، جمعیت این شهر با مهاجرت مردم اطراف بسرعت رو به فزونی گذاشت.

مبویا[5]، **تامس جوزف** (tāmas jōzəf mboyā)، ۱۹۳۰–۶۹، رهبر سیاسی کنیائی. پس از مدتی تحصیل در هند و انگلستان، در ۱۹۵۶ به کنیا بازگشت. در انتخابات شورای قانونگذاری کنیا به عضویت آن شورای انتخاب شد (۱۹۵۷). رئیس هیئت نمایندگی کنیا در کنفرانس مردم افریقا در آکرا بود، و به ریاست کنفرانس انتخاب شد. از هواخواهان ⇐ ج. کنیاتا بود. نهضت استقلال کنیا را رهبری کرد. و پس از استقلال کنیا به وزارت رسید.

مبیضه: ← سپیدجامگان؛ فخ.

مبین، در علم اصول؛ ← مجمل و مبین.

مبینوگین[6] (mabinogiən)، مجموعه‌ی داستان‌های قرون وسطائی ویلزی که به وسیله‌ی لیدی شارلت گست[7] (leydi šārlət gest؛ ۱۸۱۲–۹۵) ترجمه و پرداخته شد (۱۸۳۸–۴۹). وی این مجموعه را از روی نسخ خطی کتاب سفید ریدرک (ح 1300–۲۵) و کتاب سرخ هرگست ترجمه کرد. چندین داستان از این مجموعه نقل بخش‌هائی از ← افسانه‌ی آرتر است.

مة، علامت اختصاری "تاریخ تولد" در این کتاب.

متابولیسم: ← سوخت و ساز.

متابولیسم اساسی: ← سوخت و ساز.

متابولیسم بازال: ← سوخت و ساز.

متائیا (mattāsiā)، پدر مکابیان.

متاستازیو[8]، **پیترو** (pietro metāstāzio)، نام مستعار **پیترو بوناونتورا ترایاسی**[9] (bo-naventurā trāpāssi)، ۱۶۹۸–۱۷۸۲، شاعر و درامنویس ایتالیائی. ملودرامهای چندی نوشته که در اپراهای معروف روسینی، گلوک، موتسارت، و هندل مورد استفاده قرار گرفته است. متاستازیو مدتها ملک‌الشعرای دربار اتریش بود، آثارش به طور کلی در فن اپرا در قرن ۱۸م فوق‌العاده مؤثر بوده است.

متافیزیک: ← ما بعد الطبیعه.

متاکساس[10]، **یوآنیس** (yoānis metāksās)، ۱۸۷۱–۱۹۴۱، ژنرال یونانی و سیاستمدار سلطنت‌طلب. در جنگ I رئیس ستاد ارتش بود (۱۹۱۵–۱۷)، اما وقتی که یونان به متفقین پیوست، تبعید شد. در ۱۹۲۰ به یونان باز گشت و در هیئت دولت اتحاد ملی، که طرفدار سلطنت بود، عضویت داشت (۱۹۲۶–۲۸). از ۱۹۳۶ تا آخر عمر نخست‌وزیر بود، و با دیکتاتوری حکومت میکرد؛ در حمله‌ی (اکتبر ۱۹۴۰) ایتالیا به یونان، مقاومت یونان را با موفقیت رهبری کرد.

متالورژی: ← فلزگری.

متامورفیسم، در زمینشناسی؛ ← دگرگونی.

متان[11] (metān؛ فس)، گازی بیرنگ و بیبو، که معمولاً **گاز مرداب** نامیده میشود. گازی است سبکتر از هوا، که در ۱۶۱٫۴° — صدبخشی می‌جوشد و در ۱۸۴° — صدبخشی منجمد میشود. مخلوط آن با هوا قابل انفجار است. متان از تجزیه‌ی مواد آلی در مردابها تولید میشود؛ از سازاهای اصلی گاز طبیعی است؛ به عنوان سوخت و در روشنائی، و نیز در کارکردن با فولاد به کار میرود. مولکول متان مرکب از یک اتم کربون و چهار اتم ئیدروژن است:

$$\left(\begin{array}{c} H \\ | \\ H-C-H \\ | \\ H \end{array} \text{ یا } CH_4\right).$$

سردسته‌ی **رشته‌ی متان** در ئیدروکربورها است، که فورمول عمومی آنها C_nH_{2n+2} است. بعضی از اعضای رشته‌ی متان به حالت گاز، و بعضی دیگر به حالت مایع یا جامد هستند؛ در مخلوطهائی چون بنزین و کروزن (به حالت مایع) و پارافین (به حالت جامد) یافت میشوند، و همگی از تقطیر تدریجی نفت به دست میآیند. مشتقات این رشته عبارتند از اسید استیک، الکل اتیلیک، الکل متیلیک، فورمالدئید، و کلوروفورم.

متانال: ← فورمالدئید.

متانول: ← الکل متیلیک.

متاورو: ← رود، ایتالیا، ← متاوروس.

متاوروس[12] (metārus)، نام باستانی **متاورو**[13] (metāro)، رودی (ح 110 کم) در ایتالیای مرکزی، که به دریای آدریاتیک میریزد. بر سواحلش کارتاژیها، به فرماندهی هاسدروبال، از رومیان شکست خوردند (۲۰۷ قم).

متاوله (matāvela) [عربی، = شکسته از ماده‌ی ولایت]، لقب شیعیان اثنی عشری در لبنان.

متباعد، عدسی: ← عدسی، در فیزیک، آغاز مقاله و قسمت II.

متباین، در حساب، دو عدد که میان آنها نسبت تباین (← نسبتهای چهارگانه‌ی بین دو عدد) وجود دارد.

متبوع (matbu')، در اصطلاح ریاضیات؛ ← تابع.

متث، سلسله‌ی: ← سلسله‌ی متث.

متجانس، در شیمی؛ ← شیمی، قسمت I.

متحابه، اعداد: ← اعداد متحابه.

متحد العلامه، در اعداد؛ ← علامات جبری.

متحد المرکز[14]، در ریاضیات، دو یا چند شکل (مثلاً کره یا دایره) که دارای مرکز واحد باشند.

متحدین، نام دیگر دول مرکزی در جنگ I.

متداخل، در حساب، دو عدد که میان آنها نسبت تداخل (← نسبتهای چهارگانه‌ی بین دو عدد) وجود دارد.

متدارک (motadārek) [عربی، = دریابنده]، در علم قافیه، قافیه‌ای که از یک روی ساکن و دو متحرک پیش از آن تشکیل شده باشد، مانند رود (ravad).

متدارک، بحر (motadārek؛ عربی، = دریابنده)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار ۶ یا ۸ فاعلن پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند (مشتاق):

ای سبا سبحدم چون رسی سوی او
حال من عرضه ده با سگ کوی او
(U_/U_/U_/U_/U_/U_/U_/U_).

---

(۱) evangelist (۲) Mbuji-Mayi (۳) Bakwanga (۴) Sankuru (۵) Mboya (۶) Mabinogion
(۷) Guest (۸) Metastasio (۹) Trapassi (۱۰) Metaxas (۱۱) methane (۱۲) Metaurus
(۱۳) Metauro (۱۴) concentric

متر[1] (metr)، واحد اصلی طول در سلسله‌ی متری که اساس مقیاسهای این سلسله میباشد. نظر واضعین اولیه‌ی سلسله‌ی متری این بود که متر 1/40'000'000 طول نصف‌النهار زمین باشد (متر امروزی خیلی به این مقدار نزدیک است). سپس متر را از روی الگوی بین‌المللی متر (میله‌ای از آلیاژ طلای سفید و ایریدیوم که در دفتر بین‌المللی اوزان و مقیاسها، پاریس، محفوظ است) تعریف کردند، که فاصله‌ی بین دو خط معین مرسوم بر الگوی بین‌المللی متر است در دمای 0° صدبخشی. در اغلب کشورهای جهان نمونه‌هائی از الگوی بین‌المللی متر موجود است. مقدار متر بر حسب طول موجهای امواج نور با دقت زیاد به دست آمده است. امروزه در محاسبات علمی متر را برابر با ۱'۶۵۳'۱۶۴٫۱۳ طول موج نور مربوط به خط قرمز طیف کادمیوم میشمرند. برای اجزاء و اضعاف: ← **سلسله‌ی آحاد**، جدول I، ص ۱۳۱۸.

متر آب، در بیان فشار، ← فشار.

مترادف (motarādef) [عربی، = پشت سر یکدیگر سوار شده؛ پیاپی]، در دستور زبان، دو یا چند لفظ که دارای یک معنی باشند؛ مانند: خوب، نیک، به.

مترادف (motarādef)، در علم قافیه، قافیه‌ای مرکب از دو حرف ساکن در پی یکدیگر؛ به عبارت دیگر، قافیه‌ای که میان روی ساکن و حرکت پیش از آن، ساکنی دیگر فاصله شود. مانند: مشت (mošt) و رخت (raxt).

متراکب (motarākeb) [عربی، = بر هم نشسته]، در علم قافیه، قافیه‌ای که از یک روی ساکن و سه متحرک پیش از آن تشکیل شده باشد؛ مانند: بردم (beravam).

مترپالیتن بارو، هر یک از کوههای لندن، انگلستان؛ ← بارو.

مترپالیتن، موزه‌ی هنری: ← مترپلیتن، موزه‌ی هنری.

مترپلیتن، موزه‌ی هنری[2] یا **موزه‌ی هنری متروپولیتن** (هر دو metropolitan)، انگلیسی مترپالیتن (metrəpālitən)، بزرگترین موزه‌ی کشور، در نیویورک، که در ۱۸۷۰ تأسیس شد. مجموعه‌های هنری آن مشتمل بر آثاری است که نمایشگر فرهنگهای بزرگ جهان است، و این موزه میکوشد که مجموعه‌ی هنری خود را مشتمل بر آثار یک دوره‌ی ۷'۰۰۰ ساله (از ح ۵۰۰۰ ق‌م) کند. ساختمان فعلی آن در پارک مرکزی، مقابل خیابان پنجم و کوچه‌ی ۸۲م است. تالارهای اصلی در ۱۸۸۰ گشایش یافت، ولی بعداً شاخه‌های گوناگون به آنها افزوده شد. تعداد اشیاء هنری موجود در این موزه بالغ بر ۷۶۵'۰۰۰ قطعه است که ۸۰٪ آنها را کلکسیونرها و هنردوستان و سرمایه‌داران امریکائی به موزه اهدا کرده‌اند، و بقیه‌ی آنها خریداری شده است. موزه دارای کتابخانه‌ای است که در ۱۹۶۵ افتتاح شده است.

مجموعه‌های اختصاصی موزه شامل آثار هنری اهدائی اشخاص است: بنجمین آلتمن[3] (benjamin āltmən؛ ۱۸۴۰–۱۹۱۳)، معروف به خاطر تابلوهای استادان هلندی، هنرهای تزیینی دوره‌ی رنسانس، کاشیکاری و فرشهای شرقی؛ مجموعه‌ی آثار هنری اهدائی ثیودور دیویس[4] (tiodor deyvis)، معروف به خاطر تابلوهای استادان ایتالیائی، عتیقه‌های مصری، و هنرهای تزیینی اروپائی و شرقی؛ مجموعه‌ی هنری مایکل فریدسام[5] (māykəl fridsām)، معروف به خاطر تابلوهای نقاشی کلاسیک فرانسه و هلند و هنرهای تزیینی اروپائی و شرقی؛ مجموعه‌ی هنری آذبودن هومایر[6] (henri āzbərn havmāyər؛ ۱۸۷۴–۱۹۰۷)، معروف به خاطر تابلوهای فرانسوی قرن ۱۹م، تابلوها و هنرهای تزیینی و چاپهای شرقی؛ مجموعه‌ی جورج بلومنتال[7] (jorj blumentāl)، معروف به جهت تابلوها و هنرهای تزیینی قرون وسطی و رنسانس؛ و مجموعه‌ی جول بیچ[8]، شامل شاهکارهای جمیع مکتبهای نقاشی اروپائی.

آثار هنری موزه در ده قسمت به نمایش گذاشته شده است:

۱- هنر باستان. آثاری از مصر دوران ماقبل تاریخ؛ هنر یونان و روم؛ اتروریا؛ بین النهرین و ایران باستان مشتمل بر سفالینه، جواهر، مجسمه، و نقاشی. آثار مصری روشنگر تمدن والای مصریان و ساکنین حوالی رود نیل در ۶۰۰۰ سال قبل است. مجموعه‌ی آثار باستانی بین النهرین، ایران، فلسطین، و سوریه بتدریج در ۱۹۴۷ خریداری شد. مهمترین اثر این مجموعه نره‌گاو عظیم بالدار و شیر بالدار آسور است که ج. د. راکفلر II و جان پیرمانت مورگن به موزه اهدا کردند.

۲- هنر قرون وسطی. این مجموعه، که قسمتی از آن در ساختمانی مجزا به نام صومعه قرار دارد، بر روی هم مهمترین مجموعه‌ی هنری قرون وسطی در امریکا است. ح آغاز قرن ۲۰م به وسیله‌ی ج. پ. مورگن و پس از او پسرش گرد آمد؛ معروفترین آثار هنری دوره‌ی بیزانسی، رومانسک، و گوتیک برای این مجموعه خریداری شد.

۳- هنر خاور دور. این مجموعه به خاطر وجود مجسمه‌های گرانبهای چینی، که از ۱۰۵۰ ق‌م تا ۱۶۴۴ قدمت دارند، جالب است. دیگر اشیاء برجسته‌ی این مجموعه سفالینه‌های چینی، اشیاء مفرغی و نقاشیهای متعدد از عهد باستان چین است. چوبکاریهای چینی و ژاپنی و هندی نیز جزء این مجموعه است.

۴- هنر خاور نزدیک. آثار هنری این قسمت از مصر، ترکیه، سوریه، عراق، ایران، و هند با قالیهای شرقی و سفالینه‌های اسلامی و کارهای فلزی طلا و نقره‌کاری جلوه‌ی زیادی یافته است. تعدادی چراغهای مسجد و قطعات شیشه‌های میناکاری قرون ۱۳م و ۱۴م از سوریه جزء نادرترین و گرانبهاترین آثار این مجموعه است.

۵- هنر اروپا در دوره‌ی رنسانس. در این قسمت هنر اروپا از سال ۱۲۰۰ تاکنون به نمایش گذاشته شده است. باارزشترین اشیاء این قسمت هنرهای تزیینی فرانسه در قرون ۱۷م و ۱۸م و هنرهای تزیینی انگلستان از دوره‌ی الیزابت تا قرن ۱۸م است.

۶- هنر امریکا. تالار امریکا به هنرهای تزیینی قرن ۱۷م تا اوایل قرن ۱۹م تخصیص داده شده است.

۷- بخش آلات موسیقی. در این بخش ح ۴'۴۰۰ قلم آلات موسیقی از تمام ملل دنیا هست؛ شامل سازهای ماقبل تاریخ و سازهای ملل اروپائی، آسیائی، افریقائی، اقیانوسیه‌ای، و امریکائی است.

۸- بخش سلاحها و ادوات جنگی. این بخش شامل سلاحها و پوششهای جنگی معمول در شرق و غرب در ۱۴۰۰–۱۸۰۰ میباشد. تعداد اشیاء این بخش بالغ بر ۱۵'۰۰۰ است.

۹- بخش البسه. مجموعه‌ای از ۱۰'۰۰۰ گونه پوشاک و تزیینات مختلف از قرن ۱۷م تا کنون در این بخش موجود است.

۱۰- موزه‌ی خردسالان. در این قسمت تالار کنفرانس مخصوص، کتابخانه و اشیاء هنری مخصوص کودکان به نمایش گذاشته شده است.

بعضی از شاهکارهای هنری موجود در مترپلیتن: مرگ سقراط اثر ژاک لوئی داوید؛ بهترین تابلوهای زنان تاهیتی، اثر گوگن؛ منظره‌ی تولدو، اثر ← ال گرکو؛ آثار داوینچی، رنوار، لوترک، پیکاسو، و عده‌ی بیشماری از دیگر هنرمندان. از شاهکارهای برجسته‌ی هنری ایران اینهاست: قالی هرات قرن ۱۶م؛ نیمتنه‌ی فلزی یک پادشاه ساسانی قرن ۴م؛ فرش تبریز قرن ۱۶م؛ ابریق سیمین دوره‌ی ساسانیان؛ گاو وحشی مفرغی قرن ۶ ق‌م. سر بز کوهی دوره‌ی هخامنشی از مفرغ؛ محراب مسجد مدرسه‌ی امامی اصفهان قرن ۱۴م؛ گاو سیمین از ۳۰۰۰ ق‌م؛ ساغر زرین هخامنشی از قرن ۵م ق‌م؛ صفحات نقاشی مینیاتور مکتب هرات و مغول؛ و کاسه‌ی زرین از ۱۰۰۰ ق‌م.

مترجمین قرآن: ← قرآن، قسمت X.

مترلسکی، کوه: ← گرجستان، قسمت I.

مترلنک: ← مترلینک، موریس.

مترلینک[9]، **موریس** (moris meterlink)، فلاندری ماترلینک (māterlink)، فب **مترلنک** (meterlank)، ۱۸۶۲–۱۹۴۹، شاعر و نویسنده‌ی بلژیکی فلاندری‌الاصل. در پاریس اقامت گزید (از ۱۸۹۶)، و در آنجا از سمبولیستهای (← سمبولیت) فرانسوی متأثر شد. در کتابهایش از قبیل زنبور عسل (۱۹۰۱؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۹ هش، تهران)، موریانه (۱۹۲۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، و درامهای مشهور پلئاس و میزانْد (۱۸۹۲)، و مونا وانا (۱۹۰۲؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۸ هش، تهران)، و پرنده‌ی آبی (۱۹۰۸؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۵ هش، تهران)، روح عرفان و حکمت الاهی کاملاً جلوه‌گر است. اثر دیگرش دنیای دیگر (۱۹۴۲؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۲۸ هش، تهران) است که آخرین کتاب فلسفی او به شمار میرود. برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۱۱ شد. نیز ← نوبل،

(۱) mètre (۲) Metropolitan Museum of Art (۳) Altman (۴) Davis (۵) Friedsam (۶) Havemeyer (۷) Blumenthal (۸) Bache (۹) Maeterlinck

جوایز، جدول.

مترنیخ[1] [کلمنس ونتسل لوتار، فورست فون مترنیخ-وینبورگ (klemens ventsel lotär, *fu:rst fon meternix-vineburg)] یا **مترنیش** (meterniš)، ۱۷۷۳–۱۸۵۹، سیاستمدار اتریشی؛ متکوبلنتس، آلمان. در ۱۸۰۹–۴۸ وزیر امور خارجه بود؛ در این دوران اسباب ازدواج ماری لویز را با ناپلئون I فراهم ساخت (۱۸۱۰)، و اتحاد با فرانسه را ترتیب داد (۱۸۱۲)؛ ولی در ۱۸۱۳ پس از آنکه مدتی کوشید تا بین ناپلئون I و متحدین میانجی شود، عاقبت به متحدین پیوست. در کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) کوشید که بین نیروها یک موازنه‌ی عمومی برقرار سازد؛ با دست‌اندازی روس و پروس به لهستان و ساکس مخالفت کرد، و اتریش را بر اتحادیه‌ی آلمانی مسلط ساخت. مترنیخ در اتحاد مقدس دارای نفوذ بسیار بود، و محافظه‌کاری مفرط وی بر اساس این عقیده بود که با حفظ وضع موجود میتوان نظم و آرامش برقرار ساخت. جاسوسی، سانسور، و سرکوبی مسلحانه‌ی جنبشهای آزادیخواهی، از مشخصات اصلی سیاست او بود، و دوره‌ی ۱۸۱۵–۴۸ به نام عصر مترنیخ خوانده شده است. انقلاب ۱۸۴۸ او را از وین بیرون راند، ولی در ۱۸۵۱ وی به وین بازگشت. در ۱۸۱۸ لقب پرنس گرفت.

مترنیش: ← مترنیخ.

مترو[2] (metro)، شبکه‌ی راه آهن برقی (در ابتدا بخاری) زیرزمینی که برای حمل و نقل عده‌ی زیادی از مسافران در شهرهای بزرگ و حومه‌های آنها به کار میرود. این کلمه مخفف متروپولیتن (metropolitan؛ از فنس) به معنای پایتخت و منسوب به پایتخت است که آن خود نیز جزء دوم ترکیب "راه آهن متروپولیتن" بوده است. متروها معمولاً در زیر خیابانهای شهر ساخته میشود و گاه از زیر رودخانه‌ها و تونلها میگذرد و، برحسب ضرورت، در پاره‌ای از موارد مسیر آن به روی زمین میآید، و در نقاط مختلف ایستگاههای سطحی برای پیاده و سوار شدن مسافران دارد. نخستین مترو به سال ۱۸۶۳ در انگلستان به راه افتاد و نیروی محرک آن از ماشین بخار بود. اولین مترو در برّ اروپا به سال ۱۸۹۶ در بوداپست ساخته شد. ساختن متروی پاریس در ۱۸۹۸ آغاز شد و نخستین ده کیلومتر آن در ۱۹۰۰ به کار افتاد. تاریخ شروع به کار بعضی از متروهای دیگر از این قرار است: بستن (۱۸۹۸)، برلین (۱۹۰۲)، نیو یورک (۱۹۰۴)، مادرید (۱۹۱۹)، توکیو (۱۹۲۷)، مسکو (۱۹۳۵)، و شیکاگو (۱۹۴۳). بعضی از متروها تنها یک رشته خط دارند، ولی بعضی دیگر، همچون متروهای پاریس و نیو یورک به شکل شبکه ساخته شده‌اند. در ۱۹۶۰ مسافت مجموع خطوط شبکه‌ی راه آهن زیرزمینی لندن ۴۰۹ کیلومتر و تعداد مسافران آن در سال ۶۷۱٬۰۰۰٬۰۰۰ بوده است؛ متروی پاریس با ۱۹۳ کیلومتر طول خطوط در همین سال و ۱٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ مسافر سالانه از لحاظ تعداد مسافر رتبه‌ی دوم را داشت؛ رتبه‌ی اول مخصوص نیو یورک با ۳۹۴ کیلومتر طول خطوط و ۱٬۴۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ مسافر سالانه است. مسکو جدیدترین و کاملترین متروها را دارد با تونلهائی به ارتفاع ۴.۵ تا ۶ متر (به جای ارتفاع معمولی ۳ متر در متروهای قدیمی شهرهای دیگر)؛ در ساختن ایستگاههای آن سنگ مرمر به کار رفته و معروفترین هنرمندان روسی آنها را آراسته‌اند. معمولاً مترو سریعترین و کارامدترین وسیله‌ی حمل و نقل عمومی در شهرهای بزرگ است. از دیگر شهرهائی که اکنون دارای مترو هستند اینها را می‌توان نام برد: لنینگراد، کیف، میلان، لیسبون، تورونتو، استکهلم، ناگویا، روم، حیفا، استانبول، روتردام، ورشو، اوسلو، بوداپست، و مونترآل.

متروک، حدیث (matruk)، حدیثی که راوی آن به دروغگوئی متهم باشد و آن حدیث جز به وسیله‌ی او نقل نشده و مخالف با قواعد مسلمه باشد. نیز ← حدیث.

مترونوم[3] (metronom؛ فنس)، در موسیقی، آلتی که به وسیله‌ی آن ضرب در موسیقی به طور منظم با صدای تیک‌تاک نگه داشته میشود، و میتوان با کومک آن سرعت وزن یک آهنگ را به طور دقیق مشخص ساخت (← تمپو). مترونوم در ۱۸۱۶ توسط یوهان ملتسل (yohān meltsel؛ ۱۷۷۲–۱۸۳۸) اختراع شد (شکل) و از زمان بتهوون تاکنون آهنگسازان سرعت ضرب را در آثار خود با این آلت تعیین میکنند. مثلاً، چون در سرآغاز قطعه‌ای نوشته شود ♩ = ۶۰، یعنی زمان یک نت سیاه مساوی ۱/۶۰ دقیقه است و سرعت نسبةً سنگینی را میرساند، و اگر، مثلاً، نوشته شود ♩ = ۱۱۲، یعنی زمان نت سیاه مساوی با ۱/۱۱۲ دقیقه است، یا به عبارت دیگر ۱۱۲ نت سیاه در زمان ۱ دقیقه اجرا خواهد شد که سرعت نسبةً زیادی است. در ۱۹۴۰ یک مؤسسه‌ی سویسی مترونومی به بازار عرضه کرد که به شکل و اندازه‌ی یک ساعت جیبی بود. مترونومهائی نیز ساخته‌اند که به وسیله‌ی برق کار میکند.

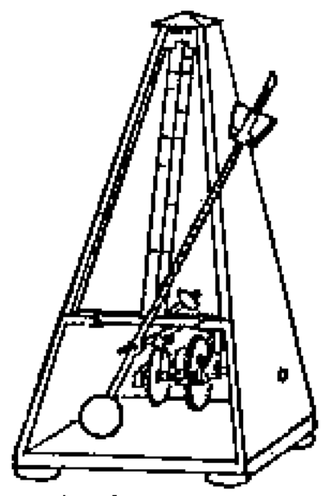
مترونوم ملتسل

متزهد: ← زهد.

متس، شهر، فرانسه: ← مس.

متسخت[4] (mtsxet)، شهر (جم ۷٬۱۰۰)، جشم گرجستان، لغ تفلیس، بر رود کورا و بر جاده‌ی نظامی گرجستان. کارخانجات چوببری و کبریت‌سازی دارد. تا قرن ۴م پایتخت ایبریا بود. کلیسای جامعی از قرن ۱۱م دارد که به وسیله‌ی امیر تیمور ویران، و در قرن ۱۵م دوباره ساخته شد؛ فرمانروایان گرجستان در آن مدفونند.

متسنژه[5]، **ژان** (jān metsanje)، ۱۸۸۳–۱۹۵۶، نقاش و نویسنده‌ی فرانسوی؛ متولد نانت. یکی از نخستین نقاشان کوبیست بود، و کتاب درباره‌ی کوبیسم (۱۹۱۲، با مشارکت آ. گلز) را نوشت. ابتدا پیرو نئو امپرسیونیسم و بعد فویسم بود تا عاقبت به کوبیسم گرایید (۱۹۰۸).

متسو[6]، **گابریل** (gābriel metsu؛)، ۱۶۳۰؟–۶۷، نقاش هلندی در صحنه‌های عادی زندگی؛ متولد لیدن. در ۱۶۴۸ در صنف نقاشان لیدن پذیرفته شد. در ۱۶۵۷ به آمستردام رفت، ازدواج کرد، و تا پایان عمر در آنجا ماند. در جوانی چندین صحنه‌ی کتاب مقدس را نقاشی کرد، از جمله زن زناکار (لوور)، که تأثیرات سبک رامبران را نشان میدهد، ولی بزودی متوجه شد که استعداد واقعیش در خلق صحنه‌های عادی زندگی است. شهرت متسو بیشتر به خاطر آثار ملایم و دلپذیری است که از زندگی خانگی ساخته است. خاصه‌های آثار او زیبائی طرح و به کار گرفتن استادانه و باشکوه بافت و نور است. از آثار مشهور او درس موسیقی (لاهه) و مادر با بچه‌ی مریض (آمستردام) است.

متسیس، کونتین، نقاش فلاندری، ← ماسیس، کونتین.

متشابه (motašābeh) [عربی، = همانند]، در دستور زبان، دو کلمه که در تلفظ همانند، و در نوشتن مختلف باشند؛ مانند خوار و خار، خواستن و خاستن، نصر و نثر و نسر (در تلفظ فارسی‌زبانان).

متشابهات: ← قرآن، قسمت VIII.

متشابه القرآن: ← مقاتل ابن سلیمان مروزی.

متشرعه یا بالاسری: ← شیخیه.

متصل، حدیث، حدیثی که سند آن بدون قطع از شخص راوی تا معصوم ع اتصال دارد، و به آن مسند یا موصول نیز میگویند. نیز ← حدیث.

متصل الحروف، در علم بدیع: ← موصل.

متصل بودن، در حدیث: ← صحیح.

متصله[7] (mottasele)، اصطلاحی ریاضی که هم به معنای هندسی و هم به معنای عددی به کار میرود. خط مستقیم یک متصله‌ی هندسی است. آن را چنان تصور میکنیم که هیچ شکاف و سوراخی، حتی به اندازه‌ی یک نقطه، در آن نباشد و تمام اجزاء آن به هم متصل و پیوسته باشند. خطی منحنی که هیچ گسستگی در آن دیده نشود نیز یک متصله‌ی هندسی است. تصور متصله‌ی عددی کمی دشوار است. چه برای بیان آن از حس دیدن نمیتوان مدد گرفت، ولی بعضی از مفاهیم فیزیکی به تجسم آن کومک میکنند. مسیر جسم متحرک یک متصله‌ی فیزیکی است، و فاصله‌ی زمانی که در آن حرکت صورت میگیرد نیز چنین است. چه تخیل طفره و شکافی در مسیر یا در زمان غیر ممکن است. چون فاصله‌ی میان دو نقطه از مسیر، و نیز مدت زمان لازم برای طی شدن این فاصله، با اعداد حقیقی بیان میشود، باید گفت عددی که برای این منظورها به کار میرود نیز یک متصله است. اعداد صحیح نمیتوانند انواع فاصله را معرفی کنند. حتی اعداد کسری نیز برای این منظور کافی نیست زیرا، مثلاً، هیچ کسری نمیتواند

(۱) Metternich (۲) underground railroad (۳) metronome (۴) Mtskhet (۵) Metzinger
(۶) Metsu; Metzu (۷) continuum

معرف قطر مربعی باشد که ضلع آن یک است. با وجود این، از مجموعه‌ی اعداد حقیقی ــ صحیح، کسری، و اصم ــ میتوان عددی برای هر فاصله یافت، و بنا بر این دستگاه اعداد حقیقی یک متصله است. نیز ← جاگاه.

متصوفه: ← تصوف (آغاز مقاله).

متضاد (motazādd) [عربی، = ضد یکدیگر]، در دستور زبان، دو کلمه که در معنی ضد یکدیگر باشند؛ مانند دوست و دشمن، بستن و گشودن، جنگ و آشتی.

متضاد، در علم بدیع، ← تضاد.

متطور: ← موتاسیون.

متعالی، عدد (adade mota'āli): ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای VII، XI، و XII.

متعامد: ← عمود.

متعب ابن عبدالله: ← طلال ابن عبدالله.

متعدی (mote'addi)، در دستور زبان، فعلی که عمل آن تنها به فاعل تمام نشود، و برای تحقق یافتن در خارج به کسی یا چیزی نیازمند باشد تا عمل فعل از فاعل بگذرد و بر آن واقع شود، مانند کودک شیر خورد، باد شاخه را شکست. کلمه‌ای را که عمل فعل بر آن واقع میشود، مفعول میخوانند، و بدون آن اسناد تمام نیست، یعنی نمیتوان تنها گفت کودک خورد و باد شکست.

متعدی، در نظریه‌ی مجموعه‌ها، ← مجموعه، در ریاضیات قسمت III، بند ۴، III.

متعلق‌محله‌ی نوبیجار، ده، ل ایران، ← لاهیجان، شهرستان.

متعه (mot'e)، یا **نکاح منقطع**، عقد زناشویی برای مدت معینی (مثلاً از یک ساعت تا ۹۹ سال). در فارسی بیشتر با کلمه‌ی صیغه بیان می‌شود. در مقابل آن عقد ازدواج دائم است که مدت ندارد. متعه را عمر خطاب تحریم کرد، و به همین جهت، از مسائلی است که میان فقهای شیعه و سنی بر سر آن گفتگو بسیار است.

متغیر[1] (motaqayyer)، کمیّتی، خصوصاً کمیت عددی، که بتواند مقادیر مختلفی اختیار کند. متغیر را عموماً با حروف آخر الفبای لاتینی (x، y، z، و غیره) نمایش میدهند. متغیر مطلق متغیری است که میتوان به طور دلخواه مقادیر آن را انتخاب کرد. متغیر مقیّد مترادف است با تابع (← تابع؛ حساب دیفرانسیل و انتگرال). متغیر تصادفی متغیری است که مقدار آن به تصادف و شانس بستگی دارد؛ مثلاً با ریختن دو طاس نرد، مقادیر متغیر تصادفی بازه‌ی بسته‌ی (۲ــ۱۲) است (← بازه). متغیر تصادفی در حساب احتمالات (← احتمال) و آمارگیری (← آمار) موارد استفاده‌ی فراوان دارد.

متغیر تصادفی ← متغیر.

متغیر مقید: ← متغیر.

متغیرهای خوشه‌ای، گروهی از ستارگان، ← قیفاووسیان.

متغیرهای درازدوره: ← ستارگان متغیر.

متفقین[2] (mottafeqin)، مجموع ملتهائی که در جنگ I برضد آلمان، اتریش ــ هنگری، بلغارستان، و عثمانی میجنگیدند؛ و نیز در جنگ II، همه‌ی ملتهائی که بر ضد دولتهای محور به جنگ برخاستند. نیز ← جنگ جهانی I؛ جنگ جهانی II.

متقابل یک عدد (motaqābel)، در جبر، یعنی عددی که از تغییر دادن علامت آن عدد حاصل شود. مثلا ۳ــ متقابل ۳ (یا ۳+) است، و بالعکس. نیز ← عدد، در ریاضیات، قسمت VI.

متقارب، بحر (motaqāreb؛ عربی، = نزدیک به هم)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار ۶ یا ۸ فعولن پدید آید (← پایه؛ دایره)، مانند (قاآنی):

الا ای خمیده سر زلف دلبر
که همرنگ مشکی و همسنگ عنبر
(U_ _/U_ _/U_ _/U_ _).

متقارب، عدسی: ← عدسی، در فیزیک، آغاز مقاله و قسمت II.

متقارن، در نظریه‌ی مجموعه‌ها، ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت III، بند ۴، III.

متقاطر[3] (motaqāter)، دو نقطه از یک کره که بر دو طرف یک قطر باشند. دو نقطه از کره‌ی زمین فقط و فقط وقتی متقاطرند که اختلاف طولهای جغرافیائی آنها (← طول و عرض جغرافیائی) °۱۸۰ باشد و عرضهای جغرافیائی آنها مساوی، ولی یکی شمالی و دیگری جنوبی باشد. در دو نقطه‌ی متقاطر فصول و شب و روز متقابل‌اند؛ مثلاً تابستان یکی همزمان زمستان دیگری و ظهر یکی مقارن نصف شب دیگری است.

متقی (mottaqi)، شهرت **ابواسحاق ابراهیم**، ملقب به **المتقی لله**، ۲۹۷–۳۵۷ هق، ۲۱مین خلیفه‌ی (۳۲۹–۳۳۳ هق) عباسی؛ پسر مقتدر و جانشین برادر خود راضی. هنگام مرگ راضی، بجکم که سمت امیرالامرائی داشت، و اداره‌ی کارها به دست او بود، در واسط اقامت داشت، و او پس از شنیدن مرگ خلیفه دبیر خود ابوعبدالله کوفی را برای تعیین خلیفه‌ی جدید به بغداد فرستاد، و او وزیر راضی، سلیمان ابن حسن، و وزرای سابق و رؤسای دیوانها و قضاة و اشراف را جمع کرد و در باره‌ی تعیین خلیفه‌ی تازه از ایشان مشورت خواست، و قرار شد که ابراهیم پسر مقتدر را به خلافت بر دارند. روز بعد ابراهیم را خواستند و با او بیعت کردند (۲۰ ربیع‌الاول ۳۲۹ هق)، و او لقب المتقی لله را از میان القابی که به او پیشنهاد کردند برگزید و بجکم را در سمت امیرالامرائی نگاه داشت. در این زمان از خلافت برای خلفا فقط اسمی مانده بود. مشرق ایران عرصه‌ی تاخت و تاز امرای طاغی و سرکش بود. آل بویه بر مرکز و جنوب و مغرب ایران مسلط شده بودند. حمدانیان در شمال عراق فرمانروائی میکردند و برادران بریدی که پسران یک مأمور پیک (پست) بودند در اهواز و بصره مستقر بودند و در بسیاری از توطئه‌ها و آشوبها شرکت داشتند، و محمد ابن طغج اخشید (← اخشیدیه) در مصر فرمان میراند. خلیفه در بغداد قدرتی نداشت و آلت دست امیرالامرا بود که، چنانکه ذکر شد، در زمان جلوس متقی به خلافت بجکم این سمت را داشت. بجکم یکی از امرای خود به نام توزون را به جنگ ابوعبدالله بریدی که در بصره بود فرستاد و بریدی شکست خورد، ولی در این میان بجکم به دست کردها کشته شد و بریدی نفسی به راحت کشید؛ متقی نیز فرصت غنیمت شمرد و اموال بجکم را که قریب ۱٬۲۰۰٬۰۰۰ دینار بود تصرف کرد. در همین سال ۳۲۹ هق ابوعبدالله بریدی، که از دست بجکم راحت شده بود، قصد بغداد کرد و در رمضان سال مذکور وارد بغداد شد و در ح ۵۰۰٬۰۰۰ دینار از خلیفه گرفت، ولی سپاهیان که پول را در دست بریدی دیدند به مطالبه پرداختند و بر او شوریدند، و او ناگزیر شد که به واسط بگریزد. متقی پس از بجکم منصب امیرالامرائی را به کورتکین دیلمی داد، ولی پس از آنکه ابن رائق، یکی دیگر از امرای جاه‌طلب، از شام به بغداد رفت، کورتکین گرفتار شد، و منصب امیرالامرائی به ابن رائق سپرده شد. در ۳۳۰ هق ابوعبدالله بریدی برادر خود ابوالحسین بریدی را با لشکری به بغداد فرستاد و او بر بغداد مستولی شد و متقی و ابن رائق به موصل، نزد حمدانیان، پناه بردند. ابن رائق به دست ناصرالدوله‌ی حمدانی (← حمدانیان) کشته شد. ابوالحسین بریدی در بغداد با مردم بدرفتاری، و شروع به غصب اموال آنان کرد، و سرانجام متقی با ناصرالدوله‌ی حمدانی به سوی بغداد حرکت کردند و ابوالحسین بریدی به واسط گریخت. در ۳۳۱ هق توزون به مقام امیرالامرائی رسید، و چون میان او و متقی به هم خورد، متقی ناچار با خانواده و اطرافیان خود دوباره به موصل نزد حمدانیان رفت، ولی نتوانست نزد آنان بماند، و از محمد ابن طغج اخشید امیر مصر یاری خواست. امیر مصر به رقه آمد و از متقی خواست که یا با او به مصر برود، یا در رقه بماند و به بغداد باز نگردد. ولی متقی که در این میان با توزون مکاتبه برقرار کرده بود و می‌خواست به بغداد باز گردد نصیحت اخشید را نپذیرفت و به بغداد باز گشت. توزون در سندیّه به ملاقات متقی رفت و نخست ادای احترام و اظهار اخلاص و طاعت کرد، ولی بعد او را گرفت و چشمهایش را میل کشید و از خلافت معزولش کرد (صفر ۳۳۳ هق). متقی پس از عزل و کور شدن ۲۴ سال زندگی کرد.

متقی لله [المتقی لله]، ← متقی، خلیفه‌ی عباسی.

متکاف[4]، **چارلز ثیافیلس** (cārlz ţiāfilas metkāf)، ملقب به (اولین) **بارون متکاف** (*bāron)، ۱۷۸۵–۱۸۴۶، مدیر مستعمراتی انگلیسی؛ مدتی در هند. پس از یک دوره‌ی طولانی خدمت در هند، از ۱۸۴۳ تا ۴۵ فرماندار کل کانادا بود.

متکاوس (motakāves) [عربی، = انبوه]، در علم قافیه، قافیه‌ای که از یک روی ساکن و چهار حرف متحرک پیش از آن تشکیل شده باشد؛ مانند شکنش. این گونه قافیه، به سبب حرکات بسیار، ناخوشایند و در فارسی بسیار کم است.

متکلم: ← کلام، در علوم اسلامی.

متلاشی شدن، در فیزیک اتمی، ← تلاشی.

---

(۱) variable (۲) Allies (۳) antipodes (۴) Metcalfe

متلوس پیوس[1]، **کوینتوس کایکیلیوس** (-kuintus käykilius metellus pius)، فت ۶۳ ق‌م، مرد جنگی و رجل سیاسی رومی؛ پسر متلوس نومیدیکوس. در ۹۷ ق‌م کوایستور، و در ۹۲ ق‌م تریبون بود. در جنگ اجتماعی ابراز لیاقت کرد. در جنگ داخلی در مقابل ماریوس و کینا از رم دفاع کرد. در ۸۳ ق‌م به سولا ملحق شد؛ طرفداران ماریوس را شکست داد، و کنسول شد (۸۰ ق‌م). در اسپانیا با سرتوریوس جنگید.

متلوس پیوس سکیپیو، کوینتوس کایکیلیوس: ← سکیپیو.

متلوس ماکدونیکوس[2]، **کوینتوس کایکیلیوس** (-kuintus käykilius metellus mäkdonikus)، فت ۱۱۵ ق‌م، مرد جنگی و رجل سیاسی رومی، در ۱۴۸ ق‌م پرایتور بود، و مقدونیه را فتح کرد، و در یونان آرامش برقرار ساخت. در ۱۴۳ ق‌م کنسول بود. هنگامی که سنسور بود، برای اردیاد نفوس، ازدواج اجباری را پیشنهاد کرد.

متلوس نومیدیکوس[3]، **کوینتوس کایکیلیوس** (-kuintus käykilius metellus numidikus)، فت ۱۹۱ ق‌م. مرد جنگی و رجل سیاسی رومی، برادرزاده‌ی متلوس ماکدونیکوس. در ۱۰۹ ق‌م کنسول بود، و جنگ نومیدیا را علیه یوگورتاس رهبری کرد. در انتخابات کنسولی، در مقابل ماریوس، شکست خورد (۱۰۱ ق‌م)، و از سنا اخراج و تبعید شد.

متمائل (motamāsel)، در حساب، دو عدد که میان آنها نسبت تماثل (← نسبتهای چهارگانه‌ی بین دو عدد) وجود دارد.

متمم (motammem)، در حساب، عددی که باید به عدد صحیحی افزود تا نزدیکترین قوه‌ی 10 به این عدد صحیح به دست آید؛ بنا بر این ۷ متمم ۳ و ۸۴۱ متمم ۱۵۹ است. نیز ← حسابگر، قسمت ۱۰۵.

متمم، در منطق؛ ← منطق، قسمت II.

متمم، در نظریه‌ی مجموعه‌ها؛ ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت II، بند ۴. II.

متمم، زوایای: ← زاویه، قسمت ۱.

متمم ابن نویره (-motammeme'bne novayra)، فت ح ۳۰ ه‍ق، از مشاهیر شعرا و از صحابه‌ی پیغمبر. رئیس یکی از طوایف قبیله‌ی تمیم، و برادر مالک ابن نویره بود، و اشعاری معروف در مرثیه‌ی او گفته است.

متمم قانون اساسی: ← قانون اساسی ایران.

متنافر، خطوط[4] (motanāfer)، دو یا چند خط که نه متوازی باشند و نه متقاطع؛ به عبارت دیگر، خطوطی که در یک سطح قرار نگرفته باشند. اگر از نقطه‌ای واقع بر روی یکی از دو خط متنافر خطی موازی با خط دیگر رسم کنیم، زاویه‌ای که حاصل میشود **زاویه‌ی تنافر** آن دو خط نام دارد.

متناوب (motanāveb)، کمیتی متغیر (یا پدیده‌ای) که در فواصل زمانی مساوی مدت معینی (موسوم به دوره‌ی تناوب) بعینه تکرار شود. از انواع ساده و مهم آن این است که کمیت مورد بحث در یک دوره‌ی تناوب از مقدار اولیه‌ای آغاز کرده متدرجاً زیاد میشود تا به منتهای مقدار خود میرسد، و سپس به مقدار اولیه باز میگردد، و آنگاه در جهت مخالف جهت اولیه به همان ترتیب تغییر کرده به مقدار اولیه باز میگردد. نمونه‌ی این نوع کمیت متناوب یکی در حرکت آونگ ساده و دیگر در جریان متناوب برق است. نیز ← ارتعاش.

متناهی، عدد (adade motanāhi)، ← عدد، در ریاضیات، قسمت XI.

متنبی (motanabbi) [احمد ابن الحسین]، ۳۰۳—۳۵۴ ه‍ق، شاعر عرب. در کوفه تولد یافت، سپس برای فراگرفتن ادب و تاریخ عربی میان قبایل بادیه به گردش پرداخت. در ۳۲۳ ه‍ق ادعای پیغمبری کرد و کسان فراوان پیرو او شدند، ولی پیش از آنکه کارش بالا گیرد، به دست لؤلؤ، امیر حمص و نایب اخشید، گرفتار و زندانی شد؛ از ادعای پیغمبری توبه کرد، و از زندان بیرون آمد. در ۳۳۷ ه‍ق به دربار سیف‌الدوله‌ی حمدانی رفت و از او مدح کرد و نزد او منزلت یافت. سپس به مصر نزد کافور اخشیدی رفت و از وی خواستار حکومت یک ناحیه شد، و چون به مراد خود نرسید از وی روی گرداند و به هجو او پرداخت. آنگاه به ایران آمد و از ابوالفضل ابن عمید مدح کرد و در شیراز به مداحی عضدالدوله‌ی دیلمی پرداخت. در بازگشت به عراق در نزدیکی بغداد به دست جماعتی گرفتار و کشته شد. متنبی توجه زیادی به معنی داشت و اشعار او به صورت ضرب‌المثل در عربی به کار رفته، و سعدی از او متأثر بوده است.

متن حدیث (-matn). الفاظ حدیث که معانی به آن تقوّم دارد متن حدیث است، که از لحاظ دلالت بر معنی و مراد به نص و مجمل و ظاهر و مؤوّل تقسیم شده. نیز ← حدیث، قسمت II.

متنق (matnaq)، ده (جمع ۱٬۲۱۷ نفر سنه ۱۳۴۵ ه‍ش)، دهستان سهندآباد، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۴کیلومتری غ بستان‌آباد. محصولاتش غلات و سیب زمینی است.

متن مجاز[5] (matne mojāz) یا **کتاب مقدس شاه جیمز**[6] (šāh jeymz)، کتاب مقدس انگلیسی با تجدید نظر کامل، که مبتنی بر کتاب مقدس اسقفان است، و به پیشنهاد (۱۶۰۴) جیمز I، شاه انگلستان، صورت گرفت. سرپرست کار لانسلت اندروز[7] (lānsələt andruz؛ ۱۵۵۵—۱۶۲۶) بود، که اسقف و در فضیلت و تقوی از مشاهیر عصر خود بود. بر روی هم، قریب ۵۰ تن در وستمینستر، آکسفرد، و کیمبریج در فراهم‌کردن متن مجاز شرکت داشتند، و آن در ۱۶۱۱ منتشر شد. متن مجاز بهترین ترجمه‌ی انگلیسی کتاب مقدس است، و از جنبه‌ی ادبی برابر آثار شکسپیر شمرده میشود.

متن و حاشیه، اصطلاحی است در صحافی برای مرمت کردن کتابهای فرسوده که حاشیه‌ی آنها از میان رفته است. روش کار این است که متن کتاب را از کاغذی شبیه کاغذ متن وصالی، و معمولاً دور تا دور را حاشیه میگرفته‌اند. بعضی از کتب به اندازه‌ای دقیق و ظریف متن و حاشیه شده است که به اشکال بریدگی و چسبیدگی کاغذ مشهود میشود.

متو: ← سازمان پیمان مرکزی.

متواتر (motavāter) [عربی، = پیاپی (با فاصله‌ای در میان)]، در علم قافیه، قافیه‌ی مرکب از یک روی ساکن و یک متحرک پیش از آن، مانند رقم.

متواتر، حدیث (motavāter)، حدیثی که رواة آن در هر طبقه به حدی زیاد است که تبانی آنها بر دروغ عادةً ممتنع به نظر میرسد. نیز ← حدیث.

متواترات، در منطق قدیم؛ ← مبادی یقینی برهان.

متوازی الاضلاع[8]، کثیر الاضلاع چهارضلعی که اضلاع مقابلش دو به دو مساوی و موازی باشند؛ زوایای مقابل مساوی، و زوایای مجاور مکمل یکدیگرند. دو قطر متوازی الاضلاع در مرکز آن یکدیگر را قطع میکنند، که آن مرکز تقارن متوازی الاضلاع است. ارتفاع متوازی الاضلاع فاصله‌ی دو ضلع موازیی است که قاعده‌ی متوازی الاضلاع اختیار میشود. مساحت متوازی الاضلاع حاصلضرب طول قاعده در طول ارتفاع آن است. مستطیل، لوزی، و مربع حالات خاصی از متوازی الاضلاع هستند.

متوازی الاضلاع نیروها: ← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها؛ کثیر الاضلاع نیروها.

متوازی السطوح[9]، کثیر الوجوه محدود به شش وجه متوازی الاضلاع، که وجوه مقابل آن دو به دو موازی و مساویند.

متواطی: ← کلی، مفهوم.

متوافق (motavāfeq)، در حساب، دو عدد که میان آنها نسبت توافق (← نسبتهای چهارگانه‌ی بین دو عدد) وجود دارد.

متودیست (metodist)، پیرو مذهب متودیسم.

متودیست کالونی، فرقه‌ی[10] (metodiste kālvani) یا **کلیسای متودیست کالونی.** فرقه‌ای از مذهب پروتستان. آغاز آن (۱۷۳۵—۳۶) در ویلز بود، که به عنوان نهضتی در آنجا نیرومند شد. در ۱۸۱۱ از کلیسای رسمی انگلستان جدا شد؛ در ۱۸۲۳ اصول عقاید خاص آن به تصویب رسید. در کشمة با کلیسای پرسبیتری در ۱۹۲۰ متحد شد.

متودیست کالونی، کلیسای: ← متودیست کالونی، فرقه‌ی.

متودیسم[11] (metodism)، یکی از مذاهب یا شاخه‌های مسیحیت که در قرن ۱۸م، در نتیجه‌ی تجارب شخصی و مواعظ و سرودهای مذهبی و تشکیلات خاص دو کشیش انگلیسی از کلیسای انگلیکان به نام ج. وسلی و برادرش چارلز وسلی (۱۷۰۷—۸۸) به وجود آمد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ پیروان این مذهب در کشمة و انگلستان

---

(۱) Metellus Pius (۲) Metellus Macedonicus (۳) Metellus Numidicus (۴) skew lines
(۵) Authorized Version (۶) King James Bible (۷) Andrewes (۸) parallelogram (۹) parallelepiped
(۱۰) Calvinistic Methodist Church (۱۱) Methodism

ح 13'650'001 بودند، که ح 13'000'000 آنها در کشمة بودند، و به فرقه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند که جامع میان آنها "شورای جهانی متودیست" است و مجالس عمومی آن در لندن (۱۸۸۱)، واشینگتن (۱۸۹۱)، لندن (۱۹۰۱)، تورونتو (۱۹۱۱)، لندن (۱۹۲۱)، آتلانتا (۱۹۳۱)، و سپرینگفیلد (۱۹۴۷) تشکیل شده است.

نهضت متودیسم در نوامبر ۱۷۲۹، هنگامی آغاز شد که جان وسلی از خدمتی دینی به ریاست پدرش سموئل وسلی به دانشگاه آکسفرد باز میگشت، و جان وسلی با برادرش چارلز وسلی به گروهی از دانشجویان کالج کرایست چرچ (krāyst cerc) آکسفرد، که هفته‌ای یک بار دور هم جمع میشدند، پیوست. این گروه اعمال دینی انجام میدادند و متن یونانی عهد را میخواندند و به دعا و تزکیه‌ی نفس و عیادت بیماران و فقرا و زندانیان و تعلیم کودکان بی‌سرپرست میپرداختند. متودیسم در آغاز از راه طعن و نیشخند (چون متودیست به شخص سختگیر در دین میگویند) به این نهضت گفته شد ولی بعداً طرفداران آن این نام را عنوان رسمی خود قرار دادند. وسلی سفری به ایالت جورجیا در کشمة برای تبلیغ دین مسیح به سرخپوستان کرد و توفیقی نیافت. نیز با پیروان کلیسای موراوی آشنا شد و از تعالیم آنها بهره گرفت و ۳۳ سرود دینی را از آلمانی به انگلیسی ترجمه کرد، و همه‌ی اینها در روح او اثر گذاشت. مصاحبت با پتر بولر[1] (peter böhler)، که از پیروان کلیسای موراوی بود، او را متقاعد ساخت که ایمان تنها اعتقاد ذهنی به عده‌ای از معتقدات یا انجام دادن پاره‌ای اعمال و مراسم دینی و وظایف اجتماعی نیست، بلکه فیض روح القدس باید مدد کند که ایمان معنوی انسان را به صراط مستقیم هدایت فرماید، و این همان است که "برائت به وسیله‌ی ایمان" خوانده میشود. جان وسلی خود نوشته است: "از راه پتر بولر در برابر خدای بزرگ یقین حاصل کردم که ایمانی لازم است تا ما را از ضلالت نجات دهد". جمله‌ی "اگر کسی در مسیح باشد مخلوق تازه‌ای خواهد بود" بیان منظور وسلی از تولد نو است. جان وسلی در ۲۴ مه‌ی ۱۷۳۸، هنگامی که لباس کشیشان انگلیکان را به تن داشت و در گوشه‌ای سر به جیب تفکر فرو برده بود سخن مردی را شنید که دیباچه‌ای بر رسائل به رومیان، اثر لوتر، را میخواند. لوتر در آن شرح داده بود که چگونه خداوند انسان را از راه ایمان به مسیح تغییر میدهد. این سخن او را سخت دلگرم ساخت و یقین کرد که تنها مسیح است که او را نجات خواهد داد، و گناهان او آمرزیده خواهد شد. "گرم شدن دل" از آن پس در متودیسم به عنوان تجربه‌ی دینی تکان‌دهنده شناخته شد. روز ۲۴ مه‌ی ۱۷۳۸ ساعت یک ربع به ۹ که این حادثه‌ی روحی برای وسلی اتفاق افتاد زمانی تاریخی برای متودیسم است. پس از آن وسلی ۵۳ سال تمام به تبلیغ دینی پرداخت و ح 40'000 وعظ کرد و ح 400'000 کیلومتر، که غالباً بر پشت اسب بود، برای تبلیغ رسالت دینی خود سفر کرد.

وسلی "تولدی نو" تبلیغ میکرد که از راه آن مردمان "مخلوق نوی" میشدند. این تولد نو در نتیجه‌ی اجرای مناسک دینی و معتقدات و امتیازات روحانی و عنایت تقدس‌بخش نیست، بلکه موهبت خاص و بدون چشمداشت لطف ربانی است در حق مردم نادم. فعالیت متودیسم دو صفت خاص داشت، یکی وعظ بر بالای منبر و بر اشخاص و دیگری نفوذ شخصی در محافل تعلیم. فعالیت ج. وسلی و برادرش چارلز راهی برای تشکیل و به وجود آمدن یک کلیسای جدید یا شاخه‌ی مذهبی جدید بود. کلیساها در خود را به روی پیروان وسلی بستند و کشیشان بر آیین ایشان حمله کردند، و وسلی ناگزیر شد که در ۱۷۳۹ در فضای باز به وعظ و تبلیغ پردازد. ابتدا برادران وسلی اجتماعات مذهبی تشکیل دادند. پس از آن، چون کشیشان مذهب رسمی برادران وسلی و پیروان ایشان را به مراسم دینی خود راه ندادند، برادران وسلی تصمیم گرفتند که خود در مجامع خویش این مراسم را به کومک کشیشان رسمی انجام دهند. در ۱۷۴۳ برادران وسلی اصول و قواعد اجتماعات متحده‌ی خود را منتشر ساختند، و این اصول و قواعد به عنوان اصول متودیسم وسلی شناخته شد. در ۱۷۴۴ نخستین کنفرانس مبلغان را، که خود انتخاب کرده بودند، ترتیب دادند و بدین ترتیب قدم به قدم به سوی استقلال مذهبی و تأسیس کلیسای خاص متودیسم پیش رفتند. پس از استقلال امریکا، کلیسای متودیسم در امریکا به صورت مستقل شروع به کار کرد. به هنگام مرگ (۱۷۹۱) جان وسلی عده‌ی متودیستها در بریتانیا ۵۷'۵۶۲ نفر و در ایرلند 14'000 نفر و در امریکای شمالی ۴۳'۲۶۵ نفر بودند. پس از استقلال متودیستهای امریکای شمالی بتدریج انشعابی در میان ایشان پیدا شد و کلیسائی به نام کلیسای پروتستان متودیسم در ۱۸۳۰ به وجود آمد. کلیسای پروتستان متودیست معتقد بود که هر فردی در هر اجتماع دینی حق رأی دارد و کلیسا میتواند بدون کشیش و اسقف وجود داشته باشد، همچنانکه در دولت جمهوری شاهی وجود ندارد. کلیسای اول به نام کلیسای اسقفی متودیست معروف شد. در ۱۸۴۴ میان متودیست‌های اصلی یعنی کلیسای اسقفی متودیست انشعاب پیدا شد و کلیسای ایالات جنوبی که طرفدار بردگی بود از کلیسای ایالات شمالی جدا شد. در ۱۸۷۶ مقدمات آشتی و اتحاد میان این دو کلیسای اخیر به وجود آمد. این دو کلیسا با کلیسای پروتستان متودیست در ۱۹۳۹ در کانزاس سیتی دوباره تحت عنوان کلیسای متودیست متحد شدند. البته انشعابات کوچک دیگری وجود دارد و سیاهان متودیست کلیساهای خاص خود دارند. در انگلستان نیز انشعاباتی در کلیسای متودیست روی داد که برای شرح آن باید به کتب مفصلتر مراجعه کرد. آیین متودیسم بر پایه‌ی آیین آرمینیوس (← آرمینیوس، یاکوبوس) بنا شده است. وسلی عقاید خود را در ۵۳ موعظه که در ۴ جلد منتشر شده است بیان کرده. کتاب دیگری که شامل اصول معتقدات اوست به نام تعلیقات توضیحی بر عهد جدید (۱۷۵۵) است. در عصری که مردم انگلستان عقاید جبری کالوینیسم را پذیرفته بودند، وسلی گفت که هرکه بخواهد گناهانش آمرزیده شود با ایمان به مسیح به لطف و عنایت الاهی دست میابد. قدرت بی‌پایان الاهی با آزادی و اختیار انسان سازگار است و عنایت الاهی که موهبت خاص اوست به حفظ و تکمیل انسان کومک میکند.

متودیوس[2]، قدیس (qeddis metodius)، ۸۲۶—۸۸۵، مبلغ دیانت مسیحی در میان خزرها و سپس در میان مردم موراوی (همراه با برادرش ← قدیس سیریل). چون این دو برادر مردم موراوی را به زبان بومی خودشان تبلیغ میکردند، و این کار بر خلاف میل فرماندار و کشیشان آلمانی آن سر زمین بود، سخت مورد انتقاد قرار گرفتند و دو برادر، به فرمان پاپ، به رم احضار شدند. در آنجا درستی مذهب ایشان ثابت شد و پاپ اجازه داد که در مراسم عبادت زبان اسلاوی به کار برده شود. سیریل در رم مرد و متودیوس به وسیله‌ی پاپ ارتسام یافت و به موراوی باز گشت و مقام اسقف اعظم سیرمیوم (sirmium؛ در پانونیا) پیدا کرد. با وجود این آلمانها او را زندانی کردند، و دو سال بعد که از زندان آزاد شد دیگر نفوذی نداشت و به کار ترجمه‌ی کتاب مقدس به زبان اسلاوی پرداخت. پس از مرگ تأثیر او در موراوی از میان رفت، و به بلغارستان و صربستان و روسیه انتقال یافت که در آنها تا زمان حاضر زبان اسلاوی جنوبی سیریل و متودیوس زبان عبادتی متدینان به دیانتهای ارتدوکس و کاتولیک هر دو است. ذکرانش ۷ ژوئیه است.

متوسط، در آمار. متوسطِ عددیِ گروهی از اعداد (n عدد) عبارت است از خارج قسمت مجموع آن اعداد بر تعداد آنها؛ متوسط هندسی عبارت است از ریشه‌ی nم حاصلضرب آن اعداد. مثلاً در گروه اعداد ۲، ۴، و ۲۷، متوسط عددی $\frac{2+4+27}{3}=11$، و متوسط هندسی این گروه $\sqrt[3]{2\times4\times27}=6$ است.

متوسطات (motevassetāt) یا **کتب متوسطات**، آن دسته از کتب ریاضی که، از لحاظ تعلیم و تدریس، میان اصول اقلیدس و مجسطی بطلمیوس قرار دارد. نام کامل آنها المتوسطات بین‌الهیئه و الهندسه است. کتب متوسطات متن با شرح و تحریر کتبی است که خواجه نصیرالدین طوسی از کتب ریاضیدانان یونان در باره‌ی مثلثات و کره جمع کرده است. این ریاضیدانان عبارتند از اوطولوقس، ارسطرخس، اقلیدس، ابلونیوس، ارشمیدس، هوپسیکلس، تئودوسیوس، منلائوس، و بطلمیوس. کتب ثابت ابن قره و بنوموسی نیز به این مجموعه اضافه شده است. متوسطات معادل آن چیزی است که در یونانی نجوم صغیر خوانده میشد و در برابر تألیف کبیر یا مگاله سونتاکسیس (مجسطی) قرار داشت. از کتب متوسطات میتوان کتاب الکرة المتحرکه تألیف اوطولوقس، کتاب المطالع هوپسیکلس، کتاب المخروطات ابلونیوس، و کتاب اکر منلائوس، و کتاب الاکر تئودوسیوس را نام برد.

(۱) Böhler (۲) Methodius

متوشالح[1] (matušālah)، در کتمة، پس خنوخ و جد اعلای نوح که، به گفته‌ی کتمة، ۹۶۹ سال عمر کرد (پیدایش ۵.۲۷، لوقا ۳.۳۷).

متوکل (motavakkel)، شهرت **ابوالفضل جعفر**، ملقب به **المتوکل علی‌الله**، ۲۰۶–۲۴۷ هق، ۱۰مین خلیفه‌ی (۲۳۲–۲۴۷ هق) عباسی؛ پسر معتصم عباسی. پس از مرگ برادرش واثق به خلافت نشست (۲۳۲ هق). رؤسای سپاه و بزرگان دربار خلافت پس از مرگ واثق می‌خواستند پسر او محمد را که هنوز کودک بود به خلافت بر دارند، ولی چون لباس خلافت بر او بسیار بلند و گشاد آمد در یافتند که هنوز شایسته‌ی خلافت نیست و به سراغ جعفر برادر واثق رفتند و او را، که بنا به روایتی ۲۶ سال داشت، به خلافت برداشتند و ابتدا لقب خلافت او را منتصر بالله کردند، ولی یکی از بزرگان دربار پیشنهاد کرد متوکل علی‌الله خوانده شود، و او خود این لقب را پسندید و اختیار کرد. متوکل در زمان حیات برادرش مغضوب و تحت نظر بود، و چون از ابن الزیات وزیر واثق درخواست شفاعت نزد برادرش کرد، وزیر به او اعتنائی نکرد بلکه او را مورد اهانت قرار داد و رنجانید. چون متوکل به خلافت رسید، پس از مدت کوتاهی (صفر ۲۳۳ هق) دستور داد که ابن الزیات را گرفتند و او را در تنور چوبین میخ‌داری که خود وی برای شکنجه دادن عمال دیوان درست کرده بود، انداختند، و پس از آنکه تمام اموالش را گرفتند زیر شکنجه جان داد. در ۲۳۴ هق محمد ابن البعیث که از حکام آذربایجان و والی مرند بود و بعد به زندان انداخته شده بود از ناخوشی متوکل استفاده کرد و دوباره به آذربایجان و مقر حکومت خود مرند رفت و آنجا را استوار ساخت. فرماندهان خلیفه که پی در پی برای دستگیری او فرستاده میشدند نتوانستند کاری انجام دهند، تا آنکه یکی از فرماندهان بزرگ ترک به نام بُغای شرابی او را دستگیر کرد و به سامرا فرستاد، و او در ۲۳۵ هق در سامرا مرد. یکی از فرماندهان بزرگ به نام ایتاخ که در زمان معتصم کارهای بزرگی انجام داده بود و در گرفتاری بابک و در فتح عموریه خدمات کرده بود، مورد غضب متوکل واقع، و گرفتار و کشته شد. در ۲۳۷ هق بزرگان ارمنستان عاصی شدند و محمد ابن یوسف والی ارمنستان را کشتند و متوکل بغای شرابی را برای خواباندن شورش ارمنستان فرستاد، و او شهرهای ارمنستان را آرام کرد و به گرجستان تاخت و شهر تفلیس را گرفت. در سالهای ۲۴۰ ۲۴۱ هق شورش مردم حمص فرو نشانده شد. در ۲۴۱ هق مردم بیاباننشین بُجَه یا بَجَه که در بیابان میان نیل و دریای سرخ منزل داشتند، و معادن طلا زیر نظر ایشان بود، از دادن مالیات امتناع کردند. متوکل محمد ابن عبدالله قمی را با تجهیزات کامل بس سر ایشان فرستاد و او توانست قبایل بجه را مطیع کند و رئیس ایشان را با خود به سامرا ببرد. جنگ با بیزانس در زمان متوکل نیز گاهگاهی در می‌گرفت، و یک بار میخائیل III، امپراطور بیزانس، در شهر سمیساط از مسلمین شکست خورد. متوکل سیاست تفتیش عقاید را که مأمون و معتصم و واثق در پیش گرفته بودند کنار گذاشت و مردم را از بحث درباره‌ی مخلوق بودن قرآن منع کرد و دستور داد تا یهودیان و مسیحیان لباسهای مخصوصی برای تمییز ایشان از مسلمین بپوشند و معابد تازه‌ساز ایشان خراب شود. مردم را از زیارت قبر امام حسین (ع) منع کرد و دستور داد تا محل قبر را شخم زنند. متوکل برای رعایت کشاورزان و مالیات‌دهندگان دستور داد تا در سال مالیاتی اصلاحاتی به عمل آورند و روز نوروز را به محل نخستین خود باز گردانند. در ذیحجه‌ی ۲۳۵ هق متوکل سه پسر خود محمد و زبیر و ابراهیم را به ترتیب ولیعهد خود ساخت و نخستین را لقب منتصر، دومی را لقب معتز، و سومی را لقب مؤید داد، و مقرر ساخت که بعد از او منتصر و بعد از منتصر معتز و پس از معتز مؤید زمام خلافت را به دست گیرند. اما در اواخر عمر رأیش از منتصر برگشت و او را تحقیر میکرد و گویا تصمیم گرفته بود که منتصر و فرماندهان ترک را به قتل برساند، ولی رؤسای ترک پیشدستی کردند و شبی فرصت را غنیمت شمردند و او را با وزیرش فتح ابن خاقان کشتند (شوال ۲۴۷ هق).

متوکل I، خلیفه‌ی عباسی مصر، ← عباسیان مصر، جدول صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

متوکل II، خلیفه‌ی عباسی مصر، ← عباسیان مصر، جدول صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

متوکل III، خلیفه‌ی عباسی مصر، ← عباسیان مصر، جدول صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

متول[2] (metol)، پ‌متیلامینوفنول، به فورمول ($CH_3NH.C_6H_4OH$)، ترکیب سفیدرنگ متبلور با نقطه‌ی ذوب °۸۷ صدبخشی، که در عکاسی برای ظهور به کار میرود. سولفات این ترکیب را نیز به همین نام میخوانند.

متولی: ← ولی، نزد صوفیه.

متولی وقف، کسی که با نصّ واقف یا تعیین حاکم شرع در اجرای مواد وقفنامه در حفظ و تدبیر عین موقوفه دخالت میکند. ← وقف.

متون[3] (meton)، نق ح ۴۳۲ ق‌م، منجم یونانی که دوره‌ی زمانی معروف به دوره‌ی متونی (← تقویم، ص ۶۵۶، ستون ۲) را کشف کرد، و ظاهراً در همان زمان آتنیها آن را در تقویم خود پذیرفتند، اما این امر کاملاً مسلم نیست.

متونی، دوره‌ی: ← متون؛ تقویم.

متەماهی: ← ماهی.

متی[4] (mattā) یا **سن ماتیو** (san mātiu)، یکی از رسولان مسیح که تحصیلدار مالیاتی (باجگیر) در شهر کفرناحوم بود. ظاهراً نام لاوی نیز داشته است (متی ۹.۹–۱۳، ۳.۱۰، مرقس ۱۴.۲، لوقا ۲۹،۲۷.۵). از قرن ۴م ← انجیل متی به او نسبت داده شده است. گفته‌اند که وی شهید از دنیا رفت. علامت رمزی او به صورت مرد جوان بالدار یا فرشته است. ذکرانش ۲۱ سپتامبر است.

متی[4]**، انجیل** (enjile mattā)، نخستین کتاب عهد جدید که تألیف آن را، بنا بر روایات از متی میدانند. گزارش منحصر به فرد ولادت عیسی در آن است و از رسالت وی سخن میگوید، و به ذکر داستان مصلوب کردن مسیح و قیام پس از مرگ وی پایان میپذیرد.

متی ابن یونس، ابوبشر (abu.beŝr mat.ta'bne) یا **ابوبشر متی** (mattā)، فد ح ۳۲۹ هق، فیلسوف شامی مسیحی یونانی‌الاصل، و مترجم یونانی به سریانی و عربی؛ معلم فارابی.

متیاس[5] **حواری** (matiāse havāri) [یه مأخوذ از عبری متیثیه (matisia)، = خداداد]، یکی از شاگردان حضرت عیسی که پس از صعود وی، به حکم قرعه، انتخاب شد تا در جمع رسولان مسیح جانشین یهودای اسخریوطی خیانتکار شود (اعمال رسولان ۱.۲۱–۲۶). ذکرانش روز ۲۴ فوریه است.

متیل[6] (metil)، در شیمی، رادیکال آلی کربون و ئیدروژن، دارای فورمول شیمیائی CH_3–، که در بسیاری از ترکیبات کربون موجود است. رادیکال متیل را، که نامش از متان مشتق است، میتوان یک مولکول متان (CH_4) منهای یک اتم ئیدروژن دانست. از ترکیبات معمولی که دارای رادیکال متیل است میتوان استات متیل (استر اسید استیک و الکل متیلیک)، کلورور متیل (CH_3Cl)، و الکل متیلیک را نام برد.

متیل بنزین[7] (metil.banzen)، نام شیمیائی تولوئن.

متیلدا[8] (mətildā) یا **ماد**[9] (mād)، معروف به **خاتون انگلستان**، ۱۱۰۲–۶۷، ملکه‌ی انگلستان، دختر هنری I. نخست زن امپراطور هانری V شد، و در آلمان محبوبیت تمام یافت؛ اما پس از مرگ (۱۱۲۵) هانری، به انگلستان باز گشت و با ژوفروا پلانتاژنه ازدواج کرد (۱۱۲۸). پس از مرگ (۱۱۳۵) هنری I، پسر عموی متیلدا، ستیون، که قبلاً سوگند وفاداری به متیلدا یاد کرده بود، پادشاه اعلام شد. در ۱۱۳۹ متیلدا و برادر ناتنیش رابرت، ملقب به ارل آو گلاستر، برای باز گرفتن سلطنت، ستیون را به مبارزه خواندند. متیلدا طرفداران فراوان یافت، و در ۱۱۴۱ "خاتون انگلستان" شد؛ اما بزودی، همان کسانی که او را به سلطنت برداشته بودند وی را از تخت سلطنت برکنار کردند، و ستیون را شاه اعلام داشتند. در ۱۱۴۸ به نفع پسرش هنری II کنار کشید، و به نورماندی رفت. در ۱۱۵۳ هنری II ولیعهد شناخته شد.

متیلفنول: ← کرزول.

متیلیک، الکل: ← الکل متیلیک.

متین دفتری، احمد، ۱۲۷۷؟–۱۳۵۰ هش، رجل سیاسی معاصر و نخست‌وزیر (۱۳۱۸–۱۹ هش) ایران؛ دکتر در حقوق و علوم سیاسی از دانشگاه لوزان. در ۱۳۱۵ هش به وزارت دادگستری، و در ۱۳۱۸ هش به نخست‌وزیری منصوب شد. در حوادث شهریور ۱۳۲۰ هش (← جنگ جهانی II، قسمت ۹) مدتی در زندان متفقین بود. در دوره‌ی پانزدهم به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب، و

(۱)Methuselah (۲)metol (۳)Meton (۴)Matthew (۵)Matthias (۶)methyl
(۷)methylbenzene (۸)Matilda (۹)Maud

در ۱۳۲۸ هش سناتور انتخابی تهران و در دومین دوره (۱۳۳۲–۱۳۳۸ هش) سناتور انتصابی شد، و تا آخر عمر همین سمت را داشت.

متیونین[1] (metionin؛ فر.)، یکی از چند آمینو-اسیدها که در تغذیه‌ی انسان اساسی است و به‌آن نیاز دارد. ساختمان شیمیائی آن در ۱۹۲۲ به‌این صورت به‌دست آمد:

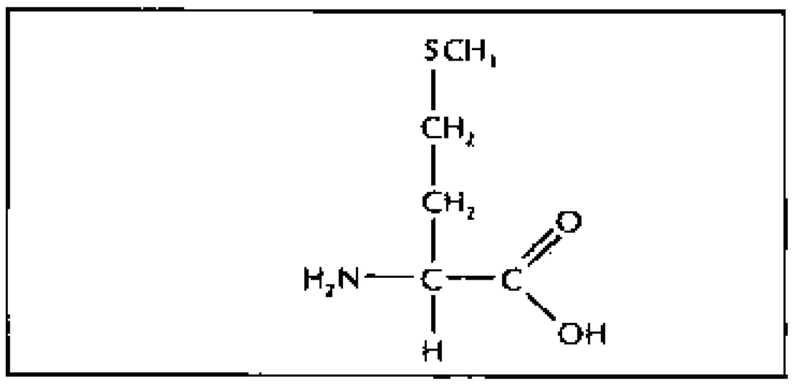

مثال، در فلسفه: ← مثل یا مثل افلاطونی.

مثال، عالم: ← عالم؛ مثل.

مثال و خیال، عالم: ← عالم.

مثانه[2] (masāne) یا **آبدان** (ābdān) یا **باد-کنک** (bād.konak)، عضو مجوفی دارای جدار عضلانی و مخاطی که در لگن قرار دارد.

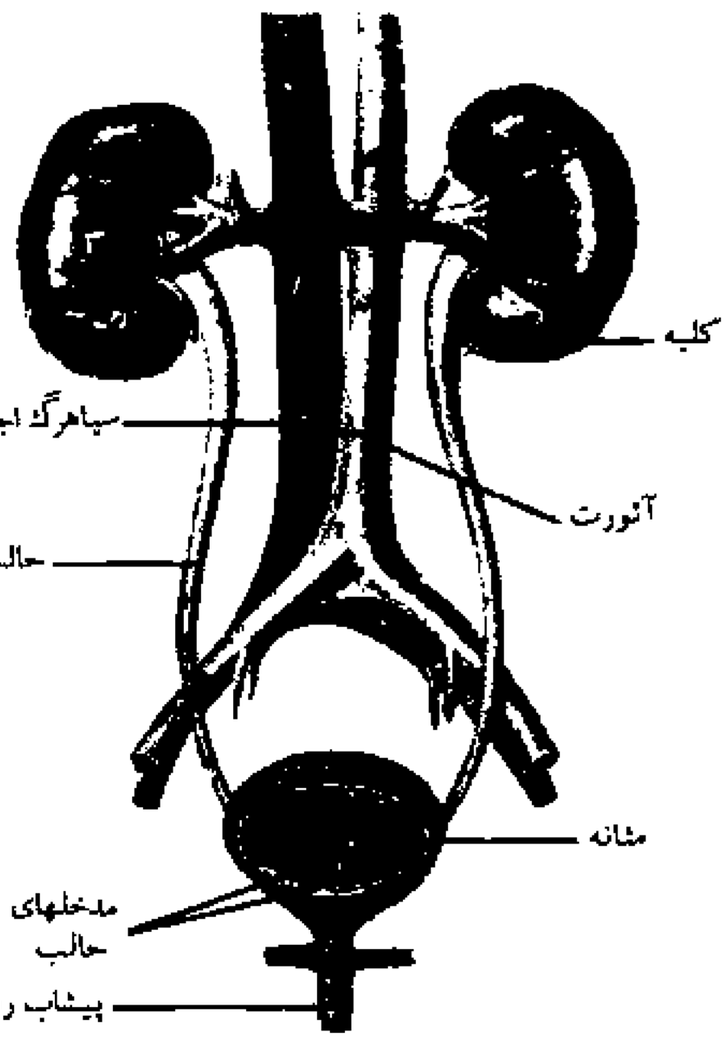

ادراری که از کلیه‌ها ترشح میشود، به توسط مجاری موسوم به حالب (hāleb) یا میزنای، به درون مثانه میریزد، و پس از پر شدن آن، به توسط مجرای دیگری (پیشاب‌راه) به خارج دفع میشود.

مثانی: ← قرآن، قسمت IV.

مثبت، اشعه‌ی : ← کانال، اشعه‌ی.

مثبت، عدد: ← عدد مثبت.

مثبتبار[3] (mosbat.bār)، در شیمی، عنصری یا رادیکالی که اتمهای آن گرایش به از دست دادن الکترونها دارند. اتمهای این گونه عناصر، در نتیجه‌ی از دست دادن الکترون، تبدیل به یون مثبت میشوند (← ظرفیت، در شیمی، قسمت II). عناصر فلزی عموماً مثبتبارند. قشر خارجی اتم آنها کمتر از ۴ الکترون دارد. ← منفیبار.

مثقال، در وزنه‌های قدیم، همان وزن دینار است که اصل آن از روم گرفته شده بود و، در تغییری که عبدالملک ابن مروان به وزن دینار رومی داد، وزن آن ۶۵,۵ حبه (۴,۲۵ گرم) تعیین شد. وزن درهم نقره مساوی ۷/۱۰ وزن مثقال، و قیراط ۱/۲۴ (و زمانی ۱/۲۰) مثقال بوده است. تا پیش از آنکه آحاد وزن سلسله‌ی متری در این اواخر رسمیت پیدا کند، آحاد وزن متداول تهران چنین بود:

خروار = 100 من

من تبریز = چهار چارک و تقریباً مساوی ۳ کیلوگرم

من شاه = دو من تبریز

من ری = چهار من تبریز

چارک = 10 سیر

سیر = ۱۶ مثقال

مثقال = ۲۴ نخود

نخود = ۴ گندم.

به این ترتیب وزن مثقال متداول در تهران تقریباً ۴,۶۸ گرم بوده است، و هم اکنون سنگ ۷۵ گرم را به جای یک سیر به کار میبرند. در شیراز منی مساوی ۴۵ سیر متداول بود.

مثل (mosol) [مفردش مثال[4] (mesāl)] یا **مثل افلاطونی** (e aflātuni)، در فلسفه‌ی افلاطون، صورتها و الگوهای ابدی و تغییرناپذیر موجودات عالم ماده.

۱- مثل در نزد افلاطون. به عقیده‌ی افلاطون، در برابر جهان متغیر و تباهی‌پذیرِ مادیات و جسمانیات، جهان معنوی نامتغیر و ثابت و ابدی و لایزالی موجود است که وجود جهان فانی و تباهی‌پذیر ما به منزله‌ی سایه و نقش و عکسی از آن عالم است. زیرا، از یک سو میبینیم که هر چه در این جهان است از آسیبِ تغییر و فساد در امان نیست، و هیچ چیزی در نوع خود به صورت کمال و دلخواه وجود ندارد؛ و از سوی دیگر، ما معلوماتی داریم که هم صفت کمال دارد، و هم محدود به دایره‌ی زمان و مکان نیست، و فساد و زوال در آن راه نمییابد. مثلاً، ما میدانیم که دایره خط منحنی مسدودی است که جمیع نقاطش از نقطه‌ای موسوم به مرکز به یک فاصله است. این دایره که متعلق علم ماست کامل است، و قوانین و قضایای مربوط به آن محدود به زمان یا مکان معینی نیست، و ارزش آن دائمی و لایزال است؛ و حتی اگر فرض کنیم که این عالم روزی از میان برود، و جسم و سطحی در کار نباشد، قوانین و قضایای مربوط به این دایره به همان اعتبار و ارزش و استحکام خود باقی خواهد ماند. اما اگر شما دایره‌ای به اصطلاح دقیق بر روی سطحی مستوی ترسیم کنید، هر دقت و زحمتی در رسم آن متحمل شوید، باز آن دایره کامل و دلخواه نخواهد بود، و آن خطی که شما آن را محیط دایره میخوانید در حقیقت سطح خواهد بود، و قضیه‌ی تماس خط با محیط دایره در یک نقطه عملی نخواهد شد. آن دایره‌ی اولْ که متعلق علم شما است مربوط به عالم مثل و معنویات است، و این دایره که رسم کرده‌اید از عالم ماده و جهان تباهی پذیر است. دایره‌ی اول مثال دایره است، که ثابت و استوار و دائمی است، و دایره‌های دیگر همه عکس و تصویری از آنند، و درجه‌ی کمال آنها بستگی به نزدیکی بیشتر آنها با دایره‌ی مثال دارد، گرچه این نزدیکی و انطباق در این عالم هرگز ممکن نخواهد شد.

بر قیاس دایره، هر یک از امور این عالم ماده سایه و نقشی است از مثال مربوط به خود، که در عالم مثل و معنویات قرار دارد، و موجود حقیقی همان است، و آنچه در این عالم است فقط بهره‌ای از وجود او دارد، و او مانند خورشید، که منبع انوار این عالم است-منبع وجود موجودات سایه و عکس خویش است. از-سانِ کاملِ فنا ناپذیر یا گلِ سرخِ کاملِ فنا ناپذیر در این جهان نیست، و هر انسان یا گل سرخی که میبینید عکس و نقشی است از مثال انسان یا گل سرخ، که در عالم مثل قرار دارد؛ و اگر چنین نبود حقایق ثابته و علوم واقعی و قوانین طبیعی و ریاضی وجود نداشت، زیرا مثلاً انسان-ها یا گل سرخهائی که در این جهان هستند همه با یکدیگر فرق دارند، و زوال‌پذیرند، و به همین جهت، متعلق علم واقعی نخواهند بود. نه-تنها موجودات ریاضی و مادی، بلکه امور منطقی و اخلاقی نیز از این قبیل میباشند. مساوات و اختلاف مطلق یا عدالت مطلق یا زیبائی و خیر مطلق در این جهان نمیتواند وجود داشته باشد، و آنچه منبع زیبائی یا مساوات یا عدالت است مثال آنها است در عالم مُثُل.

پس عالم مُثُل در حقیقت هم منبع و سرچشمه‌ی وجود موجودات این عالم است، و هم متعلق و مورد علم انسانی است، یعنی، هم منبع هستی است، و هم منبع علم و واقعیت است. بدین ترتیب، افلاطون میان عقیده‌ی هراکلیتوس، مبنی بر جنبش دائمی و عدم ثبات این عالم، و عقیده‌ی پارمنیدس، مبنی بر سکون و عدم تحرک این عالم، جمع کرده است.

مثل افلاطونی با کلیات و انواع و اجناس منطقی هم قابل تطبیق است (← کلیات خمس)، یعنی هر مثال، در حقیقت، نوع یا جنس افراد واقع در تحت آن است-و همین طور که هر نوعی تحت جنس دیگری قرار دارد تا برسد به جنس الاجناس، که بالاتر از آن چیزی نیست-مثالها هم در عالم مثال تحت مثال کلیتر و عالیتر هستند تا برسد به مثل اعلی و مثالِ مثالها، که خیر محض است، و منبع وجود و خیرات و علت‌العلل اشیاء میباشد.

۲- غار افلاطون. افلاطون عالم مادی و حسی ما را سایه‌ی عالم مثل و معنویات میداند، و واقعیت و حقیقت را از آن عالم مثل میخواند، و در این باب تشبیهی دارد که به تشبیه غار افلاطون معروف است. او مردم این عالم را که حقیقتی جز محسوسات نمیشناسند به غارنشینانی تشبیه کرده است که پشتشان به مدخل غار و رویشان به دیواره‌ی درون غار است، و تمام مدت عمر در آنجا به سر برده‌اند، و نتوانسته‌اند روی بر گردانده مدخل غار را ببینند. در پشت سر ایشان، دیواری است که انواع مردم و چارپایان با اسباب و لوازم

(۱) methionine (۲) urinary bladder (۳) electropositive (۴) idea; idée (فر.)

زندگی از روی آن دیوار میگذرند. میان این دیوار و مدخل غار آتشی افروخته است که پرتو آن به دیواره‌ی غار، یعنی آنجا که روی غار نشینان به سوی آن است، می‌افتد، و به همین جهت، سایه‌ی مردم و حیواناتی که از روی دیوار پشت سر ایشان میگذرند به این دیواره‌ی غار می‌افتد. غارنشینان، چون هرگز نه آتش را دیده‌اند و نه مردم و جانوران پشت سر خود را مشاهده کرده‌اند، فقط سایه‌های ایشان را که به دیواره‌ی غار افتاده است میبینند، و به همین جهت، آن را حقیقت میپندارند، و از صاحبان سایه غافلند. حال اگر کسی از بیرون غار بیاید و آن حالت را مشاهده کند، و به غارنشینان بگوید که آنچه میبینند سایه و نقشی بیش نیست، و حقیقت در پشت سر ایشان است، باور نخواهند کرد، مگر آنکه عقل خود را به کار اندازند، و سایه را از صاحب سایه و ظل را از ذی ظل تشخیص دهند. عالم مثل در حکم همان عالم پشت سر غارنشینان است، و جهان محسوس ما در حکم همان سایه‌های افتاده به دیواره‌ی غار.

۳- ارسطو و مثل. ارسطو شاید نخستین کسی بود که به عقیده‌ی استاد خود افلاطون در باره‌ی عالم مُثُل تاخت، و آن را بمعنی دانست. به عقیده‌ی ارسطو، آنچه متعلق عالم ما است کلیات است، و این کلیات ساخته و پرداخته‌ی ذهن ما است، و وجود خارجی ندارد. این کلیات را مثل خواندن و به آن وجود حقیقی دادن، در حقیقت، مضاعف کردن عالم و اشیاء است (یعنی عالم حسی و عالم معنوی مثل)، و این مضاعف ساختن عالم بی ثمر است، و سودی ندارد. علاوه بر این، به عقیده‌ی ارسطو، اگر برای اشیاء شبیهِ هم مثالی قائل شویم باید برای خود مثال و آن اشیاء یک مثال دیگر قائل شویم، که مثال هر دو (یعنی اشیاء حسّی و مثال اول آنها) باشد، و آنگاه، برای این مثال دوم با مثال اول و اشیاء حسّی مثال دیگری قائل شویم، و بدین ترتیب دوچار محظور تسلسل گردیم.

پس از افلاطون و ارسطو، نزاع در باب حقیقت مثل بتدریج به نزاع در باره‌ی واقعیت داشتن کلیات یا ذهنی بودن آنها یا اسم ساده بودن آنها (نومینالیسم یا اصالت تسمیه) تبدیل شد و این نزاع در سرتاسر قرون وسطی ادامه یافت (برای اطلاع بیشتر ← **کلی**).

۴- مثل در فلسفه‌ی اسلامی. نظریه‌ی مثل در فلسفه‌ی اسلامی نیز وارد شد، و حکمای اسلام به تحقیق و تفسیر در باره‌ی آن پرداختند. در عالم اسلام نیز، مانند یونان و اروپا، طرفداران ارسطو به رد و نقض آن مشغول شدند، و پیروان افلاطون در اثبات آن کوشیدند، و بعضی از حکمای بزرگ که معتقد به عدم اختلاف میان افلاطون و ارسطو بودند به تأویل و تفسیر آن پرداختند.

فارابی در کتاب الجمع بین رأیی افلاطون و ارسطو [جمع میان عقاید افلاطون و ارسطو] گفته است که مثل عبارت است از علم خدا به اشیاء، یعنی، چون علم به هر چیز عبارت از صورت ذهنی و عقلی آن چیز است، و خداوند به همه‌ی اشیاء علم دارد، و این علم خدائی تغییرپذیر نیست و ابدی است، پس مقصود از مثل همان صُوَرِ اشیاء در علم ازلی خداوندی است.

میر داماد قضای الاهی- یعنی آن مشیت و اراده‌ی خداوندی را که در باره‌ی اشیاء و حوادث عالم پیش از وجود مادی آن وجود دارد- را بر دو قسم میداند، یکی قضای علمی (که همان تعیین مقدرات اشیاء در علم خداوندی است)، و دیگری قضای عینی (یعنی حصول مقدرات الاهی در عالم غیب). اشیاء و مواد این عالم زمانی است، یعنی یکی پس از دیگری است، و حصول آن تدریجی میباشد؛ اما، همین اشیاء و مواد این عالم، یکپارچه و یکجا و در عرض هم، در قضای عینی موجود است، و آنچه برای ما حصول آن در زمان ممکن است در عالم قضای عینی بدون زمان و تقدم و تأخر وجود دارد، و این عالم قضای عینی، که همه‌ی اشیاء و انواع در آن موجودند، همان عالم مثل است.

شیخ اشراق (← سهروردی، شیخ شهاب‌الدین) به دو عالم مثال قائل است. یکی عالمی که "مُثُل انواع" در آن است، و آن عالم ارباب انواع و مثل نوریه است؛ یعنی هر نوعی، مانند نوع انسان یا اسب یا شیر یا گل سرخ مثلاً، مثالی در عالم مثل دارد که تربیت‌کننده و حافظ این نوع است، و از این جهت است که هر انسانی فقط انسان تولید میکند، و از اسب فقط اسب میزاید، و از گل سرخ تنها گل سرخ به دست میآید و چین دیگر حاصل نمیشود، و به قول سعدی، "درخت مُقل نه خرما دهد نه شفتالو". این حفظ نوع و خصوصیات آن در افراد به عهده‌ی رب‌النوع یا مثال آن نوع است، و آن ذات روحانی مجرد از ماده است. اما، بجز مثال انواع، مثال اشخاص هم وجود دارد؛ یعنی هر انسانی، مانند زید و عمرو و بکر، مثالی برای خود دارد، و این عالم مثل معلقه (mosole mo'allaqe) یا عالم اشباح مجرده یا عالم برزخ است.

ملا صدرا (صدرالدین شیرازی) مثال را فرد کامل نوع خود میداند؛ یعنی، هر نوع افرادی دارد که در درجات کمال و قدرت با هم فرق دارند. آن فردی که کاملتر و قویتر از همه است، و بناچار مجرد از ماده است، مثال آن نوع است. برای تفصیل این اقوال باید به کتب مفصل از قبیل شفاء و اسفار رجوع کرد.

مثل افلاطونی: ← مثل یا مثل افلاطونی.

مثلث، در اصطلاح شعری، ← مسمط.

مثلث[1] (mosallas)، در ریاضیات، شکلی مسطح محدود به سه خط مستقیم، به نام اضلاع مثلث، که دو به دو در سه رأس یکدیگر را قطع میکنند. هر یک از اضلاع را میتوان قاعده‌ی مثلث تصور کرد. فاصله‌ی عمودی هر قاعده را از رأس مقابل آن ارتفاع مثلث مینامند. منصف الزاویه‌ی هر زاویه در مثلث ضلع مقابل آن را بر نسبت دو ضلع مجاور آن تقسیم میکند. مساحت مثلث برابر است با نصف حاصلضرب قاعده در ارتفاع متناظر با آن. خطی که وسط هر ضلع را به رأس مقابل آن وصل کند، میانه‌ی آن ضلع نام دارد. هر سه ارتفاع مثلث در یک نقطه یکدیگر را قطع میکنند، و برای سه میانه نیز چنین است، و نقطه‌ی تقاطع آنها مرکز ثقل مثلث است. محل تقاطع سه منصف الزاویه مرکز دایره‌ی محاطی مثلث است، و محل تقاطع سه عمود منصف سه ضلع، مرکز دایره‌ی محیطی آن. مجموع زوایای مثلث دو قائمه (۱۸۰°) است. اگر سه ضلع مثلث با یکدیگر برابر باشد، آن مثلث را متساوی الاضلاع گویند؛ در این صورت زوایای مثلث با هم برابرند (۶۰°). مثلث متساوی الساقین مثلثی است که دو ضلع برابر داشته باشد. در غیر این دو صورت مثلث را مختلف الاضلاع گویند. مثلث ساده‌ترین کثیر الاضلاع است، و چون هر کثیر الاضلاع را میتوان به مثلثها تجزیه کرد، مساحت مثلث مبنای اندازه‌گیری مساحت کثیر الاضلاع (و نیز دایره که خود نوعی کثیر الاضلاع است) میشود.

مثلث[2]، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره‌ی شمالی. کهکشانه‌ی مارپیچی معروف مسیه ۳۳ (mesie) در آن واقع است. برای تصویر، صص ۱۵۹۱ و ۱۵۹۳.

مثلث[3] (mosallas)، سازی کوبی که از میله‌ای فولادی به شکل یک مثلث متساوی الساقین باز تشکیل یافته است (شکل). هنگام نواختن این ساز، آن را به فنری میآویزند و به وسیله‌ی میله‌ای فولادی مینوازند. مثلث فقط از اواخر قرن ۱۸م از سازهای ارکستری شد، گرچه پیدایش آن در اروپا خیلی پیش از آن بوده، و شاید در قرن ۱۵م از ترکیه به اروپا رفته باشد.


مثلث

مثلثات[4] (mosallasāt)، علم محاسبه‌ی اجزای مثلث. اگر عمودی بر یکی از اضلاع زاویه‌ی حاده‌ای بکشیم، از مثلث حاصل شش نسبت به دست میآید (ضلع مقابل زاویه‌ی مفروض به وتر، و غیره)، که هر یک از وضع عمودْ مستقلْ و فقط تابع آن زاویه است. به این طریق شش تابع (توابع مثلثاتی) به دست میآید موسوم به **جیب، جیب تمام، ظل، ظل تمام، قطر ظل، و قطر ظل تمام**. مقادیر اینها را حساب و در جداولی ضبط کرده‌اند. عموماً اگر سه جزء مستقل از مثلثی در دست باشد میتوان کلیه‌ی اجزایش را (اضلاع، زوایا، ارتفاعها، مساحت، و غیره)، به کومک این جداول، حساب کرد. تعریف توابع مثلثاتی را میتوان در مورد هر زاویه تعمیم داده توابعی متناوب (اگر متغیر مطلق مقدار معینی افزایش یابد تابع مقدار اولیه را میگیرد) به دست آورد. این توابع در ریاضیات و موارد استعمالش در نجوم، فیزیک، مکانیک، **مثلث‌بندی**، و آثار ارتعاشی ضروری است. یونانیها به جای جیب مضاعفش را به کار میبردند که نامساعد است. اختراع جیب از هندیها است. ظل را حبش حاسب، و قطر ظل و قطر ظل تمام را ابوالوفای بوزجانی وارد کرده‌اند. اولین کتاب مستقل در مثلثات شکل القطاع خواجه نصیرالدین طوسی است. نیز ← **مثلثات کروی**.

(۱)triangle (۲)Triangulum (Triangle) (۳)triangle (۴)trigonometry

مثلثات قطرب: ← ارجوزهٔ قطرب.

مثلثات کروی[1] (mosallasāte koravi)، علم محاسبه‌ی اجزای مثلث کروی. در این حالت، در عین آنکه مثلث کروی را در نظر میگیرند، آن زاویه‌ی سه‌وجهی را که رأسش در مرکز کره است و محل تقاطع وجوه آن با سطح کره مثلث کروی را تشکیل میدهد، نیز در محاسبات داخل میکنند. بدین ترتیب اضلاع و زوایای مثلث کروی از روی اجزاء متناظر با آنها در سه‌

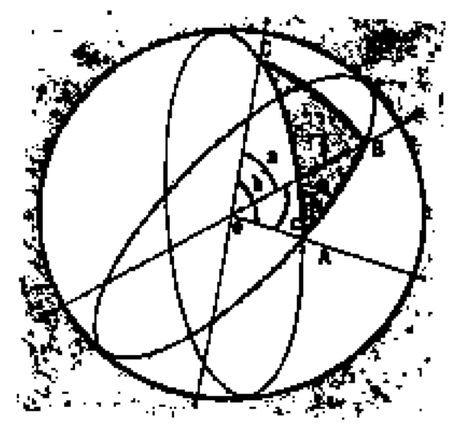

وجهی محاسبه می‌شوند، زوایای مثلث با زاویه‌های دوسطحی (← زاویه‌ی دوسطحی) سه وجهی، و اضلاع مثلث با وجوه سه‌وجهی، یعنی با زوایای متناظر با آنها در مرکز کره (شکل). مجموع زوایای یک مثلث کروی مساوی با دو قائمه نیست، بلکه میان ۲ قائمه و ۶ قائمه متغیر است که حالت خاص آن مثلث کروی سه‌قائمه است. در اینجا قضیه‌ی جیب به صورت

$$\frac{\sin a}{\sin A} = \frac{\sin b}{\sin B} = \frac{\sin c}{\sin C}$$

و قضیه‌ی جیب تمام به صورت

$$\cos a = \cos b.\cos c + \sin b.\sin c.\cos A$$

نوشته میشود.

مثلث‌بندی[2]، (mosallas-bandi)، دقیقترین و باصرفه‌ترین روش برای تعیین طولها و عرضهای جغرافیائی، که اساس ترسیم نقشه‌ها و تعیین مرزها و کشف حرکات سطح زمین (از قبیل حرکات ناشی از زمینلرزه) و بسیاری از هدفهای دیگر است. اساس آن متکی است بر محاسبه‌ی دو ضلع یک مثلث پس از اندازه گرفتن دو زاویه‌ی مثلث و ضلع بین آن دو زاویه. برای بررسی صحت عملیات، زاویه‌ی سوم مثلث نیز اندازه‌گیری میشود.

در آغاز کار یک شبکه‌ی مثلث‌بندی، نخستین گام اندازه گرفتن فاصله‌ی میان دو نقطه‌ی اصلی است، که این فاصله خطپایه[3] (xat-pāye) یا مبنا نام دارد؛ گام پس از آن تعیین طول و عرض جغرافیائی از راه نجومی در یکی از این دو نقطه است، که ایستگاههای پایه نام دارند؛ سپس باید سمت یا جهت صحیح خطی که این دو ایستگاه را به یکدیگر متصل میکند، رصد شود. وضع دقیق ایستگاه سوم را، که در فاصله‌ی دوری واقع است، با اندازه‌گیری سمت دید آن از هر یک از دو ایستگاه ابتدائی توسط یک تئودولیت، معلوم میکنند. از دو زاویه‌ای که بدین ترتیب به دست میآید، با خطپایه‌ای که قبلاً به دقت اندازه‌گیری شده بود، دو ضلع دیگر مثلث، و بنابر آن فواصل ایستگاه اولی، به دست میآید. فاصله‌ی هر دو ایستگاه شناخته‌شده خطپایه‌ای برای یک ایستگاه جدید میشود، و بدین ترتیب شبکه‌ی مثلث بندی فراهم میآید.

به صورت نظری، میتوان شبکه را، هر اندازه که بخواهند، ادامه دهند و مثلثهای پیاپی را حل کنند. ولی در عمل، نادرستیهای وابسته به اسابهای اندازه گیری و عمل رصد کردن، که با تأثیر اوضاع و احوال هواشناسی ترکیب، و سبب انکسار جانبی یا خمیدگی خطوط دید میشود، خطاهائی پدید میآورد که بر هم افزوده میشوند، و در نتیجه لازم است که برای دقت عمل خطپایه‌های اضافی و سمتهای جدیدی اندازه‌گیری شود و از این راه اشتباهات از میان برود.

اگر طرح مثلث‌بندی پهنه‌ی وسیعی را در بر گیرد، لازم است فاصله به فاصله طول و عرض‌های جغرافیائی متعدد دیگر برای امتحان صحت عمل اندازه گیری شود. سپس همه‌ی داده‌های وضعی نجومی را با یکدیگر ترکیب میکنند تا از روی آنها وضع میانگینی برای نقطه‌ی پایه‌ی اصلی به دست آید که تمام طرح را با سطح گویوار مورد عمل آن طرح کاملاً همساز کند. وضعهای نجومی را که جدا جدا اندازه‌گیری شده، نمی‌توان مستقیماً برای کنترل اندازه‌گیریهای مثلث‌بندی به کار برد، چه این اندازه‌ها از بینظمیهای محلی زمینوار تأثیر میپذیرند. آثار این بینظمیها بسیار بزرگتر از خطاهای رصدیی است که در اندازه‌گیریهای مثلث‌بندی پیش میآید.

در صورت امکان، ایستگاههای مثلث‌بندی را بر نقطه‌های بلند و تپه‌ها و کوهها انتخاب میکنند تا مانع دیدی میان دو ایستگاه پیدا نشود، و مواضع نقاط میان آنها را بتوانند برای منظورهای مهندسی مشخص کنند، هر جا که درخت یا مانع دیگری در میان باشد، و همچنین در اندازه‌گیری فواصل دراز بر زمین هموار که باید مانع انحنای زمین را از میان بر دارند، با استفاده‌ی از برجهای متحرک این ایستگاهها را فراهم میآورند؛ و اگر راه برای حمل و نقل ایستگاهها مساعد نباشد، با چوب و الوار این ایستگاهها را میسازند.

با پیشرفتهای حاصل در الکترونیک، وسعت عمل و انعطافپذیری مثلث‌بندی در مساحی افزایش یافته است. با اسابهائی که در جه II تکمیل شد، اکنون میتوان مسافتهای بزرگتر از ۴۸۰ کم را با خطای حد ۳ تا ۶ متر اندازه گرفت. این اسابها برای مساحی بین قاره‌ای اروپا و افریقا از طریق مدیترانه و تکمیل شبکه‌ی مساحی میان اروپا و امریکای شمالی با استفاده از ایستگاههای فرعی گروئلند، ایسلند، جزایر فارو و جزایر شتلند نیز به کار رفته است.

اندازه‌گیریهای مستقیم در فواصل ۱۵ تا ۳۰ کم با دقت ۵ تا ۷.۵ سم اکنون به وسیله‌ی اسابهای مساحی نوری برقی میسر است. این اسابها در تکمیل مساحیهای مثلث‌بندی سنتی بسیار مفید است، چه به وسیله‌ی آنها میتوان بر زمینهائی که اندازه‌گیری معمولی فاصله‌ی زیاد با نوارهای فلزی در آنها اسباب زحمت است، بآسانی فاصله‌ها را اندازه گرفت.

مثلث پاسکال[4] (mosallase pāskāl)، مثلثی به صورت زیر، که **پاسکال** آن را برای محاسبه‌ی ضریبهای گسترش قوه‌ی m دو جمله‌ای $x+a$ یعنی $(x+a)^m$ طرح کرد. در این جدول هر عدد از جمع کردن عدد قبل از آن در همان ردیف افقی با عددی که بالای آن است به دست میآید. برای پیدا کردن ضریبها، m مورد نظر را در سطر دوم افقی میابیم؛ ارقامی که در ستون شامل این m آمده است به ترتیب ضریبهای مورد نظر است. مثلاً گسترده‌ی $(x+a)^9$ چنین است،

$$x^9+9x^8a+36x^7a^2+84x^6a^3+126x^5a^4+126x^4a^5+84x^3a^6+36x^2a^7+9xa^8+a^9.$$

								1	1
							1	1	
						1	2	1	
					1	3	3	1	
				1	4	6	4	1	
			1	5	10	10	5	1	
		1	6	15	20	15	6	1	
	1	7	21	35	35	21	7	1	
1	8	28	56	70	56	28	8	1	
1	9	36	84	126	126	84	36	9	1
1	10	45	120	210	252	210	120	45	10
1									1

مثلث جنوبی[5]، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره‌ی جنوبی. نیز ← صورت فلکی، جدول I و شکل ص ۱۵۹۰.

مثلث کروی[6] (mosallase koravi)، در ریاضیات، شکلی بر سطح کره، محدود به سه قوس از ۳ دایره‌ی عظیمه‌ی آن کره. اصطلاحات متساوی الساقین، متساوی الاضلاع، میانه، و غیره، در همان مفهومی که در مثلثهای مستوی به کار میرود، در مثلثهای کروی نیز معمول است. مثلثهای کروی، در بعضی از خواص، با مثلثهای مستوی متفاوتند. مثلاً، یک مثلث مستوی فقط یک زاویه‌ی قائمه میتواند داشته باشد، و حال آنکه یک مثلث کروی ممکن است شامل ۲ یا ۳ زاویه‌ی قائمه باشد. نیز ← مثلثات کروی؛ شکل ظلی؛ قضیه‌ی جیوب.

مثلثه (mosallase)، در احکام نجوم، هر سه برج که اول هر یک با اول ما بعد $120°$ فاصله داشته باشد. احکامیان معتقد بودند که هر مثلثه به طبیعتی از طبایع چهارگانه است. مثلثه‌ها عبارتند از مثلثه‌ی ناری (حمل و اسد و قوس؛ گرم و خشک)، مثلثه‌ی ارضی (ثور، سنبله، جدی؛ سرد و خشک)، مثلثه‌ی هوائی (جوزا، میزان، دلو؛ گرم و تر)، و مثلثه‌ی مائی (سرطان، عقرب، حوت؛ سرد و تر).

مثلثی، عدد: ← عدد کثیرالاضلاعی.

مثل سایر: ← استعاره‌ی تمثیلیه.

مثل معلقه: ← مثل یا مثل افلاطونی، قسمت ۴.

مثله کردن (mosle kardan)، بریدن گوش، بینی یا دیگر اعضای بدن انسان یا حیوان زنده. در اسلام از این عمل نهی، و از خوردن گوشت حیوانی که مثله شده باشد منع شده است.

---

(۱) spherical trigonometry (۲) triangulation (۳) baseline (۴) Pascal triangle (۵) Triangulum Australe (۶) spherical triangle

کردن، در مورد انسان، بر کشته و مرده نیز اطلاق میشود، یعنی بریدن اعضای بدن مرده یا کشته نیز مثله کردن خوانده میشود. در مفهوم شکنجه دادن و عقوبت کردن نیز به کار میرود.

مثمن، در اصطلاح شعری، ← مسمط.

مثمن یا **هشت‌ضلعی**: ← کثیر الاضلاع.

مثنوی (masnavi، به طور مطلق) یا **مثنوی مولوی** یا **مثنوی ملای روم**، عنوان و شهرت خاص منظومه‌ای به فارسی در بحر رمل مسدس، و شامل ۶ دفتر، در بیان مطالب و تعالیم عرفانی، اثر مولانا جلال‌الدین رومی، که آن را در حدود سال ۶۵۷ هق شروع کرده و تا اواخر عمر به نظم و تکمیل آن اشتغال داشته است. مثنوی، چنانکه گفته شد، فقط دارای ۶ مجلد یا ۶ دفتر است، و آخرین دفتر، که در آن حکایت شاهزادگان ناتمام میماند، در واقع پایان کلام سراینده‌ی مثنوی است که، با وجود تصمیم به اتمام کلام در مجلد ششم، فرصت اتمام آن را نیافته است. مع‌هذا، مجلدی هم به نام دفتر هفتم مثنوی به آن افزوده‌اند، که نه مطالب آن با دفتر ششم ارتباط دارد، و نه سبک بیان و طرز تفکر گوینده‌ی آن با فکر و کلام مولوی شبیه است، و به هرحال، در صحت انتساب آن به مولانا شک بسیار است.

سبب و محرک نظم مثنوی، چنانکه از خود کتاب و روایات متعدد و مختلف بر میآید، حسام‌الدین چلبی بوده است، که وقتی از مولانا درخواست تا کتابی به طرز الاهی نامه‌ی سنائی (← حدیقه الحقیقه) یا منطق الطیر عطار نظم کند، و مولانا ـ که خود نیز اندکی قبل از استدعای حسام‌الدین به این فکر افتاده، و حتی ۱۸ بیت آغاز دفتر اول را به همین قصد سروده بود ـ به جذبه و کشش حسام‌الدین، دست به این کار زد، و طی چندین سال به نظم مثنوی پرداخت، و مجلد اول که به پایان رسید مواجه شد با وفات زوجه‌ی حسام‌الدین، و دوسالی شروع مجلد دوم به تأخیر افتاد. سرانجام در ۶۶۲ هق کار دفتر دوم آغاز شد، و از آن پس مرتب ادامه یافت تا اواخر عمر مولانا، که وی حوصله و شوری برای اتمام آن نیافت، و در روزهای آخر عمر، و به قولی در ۶ سال آخر عمر، با وجود ناتمام ماندن حکایت، رغبتی به اتمام کتاب نیافت، و دفتر ششم ناتمام ماند. در آغاز مجلدات مثنوی، بمناسبت، نام حسام الدین چلبی با شوق وارادتی تمام مذکور میشود، و مولانا همه‌جا او را محرک واقعی خود معرفی میکند.

مثنوی، که به اعتقاد برخی از محققان جدید، نظر به مقالات شمس دارد، مشتمل است بر بیان حقایق تصوف و شرح رموز آیات قرآنی و اخبار نبوی، و مولانا، در بیان مطالب، اسلوب کتب قصص قدیم را، که عبارت از آوردن حکایت در ضمن حکایت است، به کار برده، و در طی حکایات و قصص، راجع به انبیا و اولیا مخصوصاً نظر داشته است، تا سر یاران خویش و مخصوصاً احوال خود را ضمن حدیث دیگران بیان کند، و آن در بیان مطالب گاه گاه به کنایات دقیق بیشتر پرداخته است، فهم مطالب آن در بعضی موارد مشکل و محتاج شرح شده است. ازین رو شروح بسیار به فارسی و عربی و ترکی به نظم و نثر بر تمام یا قسمتی از آن نوشته شده است، که بعضی از آنها در واقع تأویل مثنوی است بر مشرب شارحین. از جمله‌ی این شروح میتوان کتاب جواهر الاسرار، و اسرار مثنوی حاج ملا هادی سبزواری را نام برد.

تعداد ابیات دفترهای ششگانه بر حسب روایات و نیز بر حسب نسخه‌های خطی و چاپی موجود مختلف است. صاحب کشف الظنون آن را مجموعاً شامل ۲۶٬۶۶۰ بیت، و دولتشاه سمرقندی شامل ۴۸٬۰۰۰ بیت گفته است. بر حسب نسخه‌ی چاپ ر. ا. نیکلسن، تعداد مجموعه‌ی ابیات مثنوی ۲۵٬۶۳۲ بیت است و تعداد ابیات دفترهای ششگانه‌ی آن به این ترتیب است، دفتر اول، ۴٬۰۰۳ بیت؛ دفتر دوم، ۳٬۸۱۰ بیت؛ دفتر سوم، ۴٬۸۱۰ بیت؛ دفتر چهارم، ۳٬۸۵۵ بیت؛ دفتر پنجم، ۴٬۲۳۸ بیت؛ و دفتر ششم، ۴٬۹۱۶ بیت. مثنوی مستقلاً و هم با شروح و حواشی و گاه با کشف الابیات مکرر در ایران (مثلاً چاپ علاء الدوله، تهران، ۱۲۹۹ هق؛ چاپ مجدالادباء، ۱۳۰۷ هق) و هند (مثلاً، چاپ وقار، بمبئی، ۱۲۷۳ هق؛ با شرح عبدالعزیز بحرالعلوم، ۱۲۷۰ هق)، و اروپا (مثلاً به اهتمام ر. ا. نیکلسن، در جزء انتشارات اوقاف گیب، ۱۹۲۵ـ۳۳؛ طبع مونیخ، ۱۹۳۲) منتشر شده. از آن میان، فقط طبع نیکلسن یک طبع انتقادی محسوب است.

مثنوی (masnavi) یا **مزدوج** (mozdavaj)، در ادبیات فارسی، عنوان کلی اشعاری که هر دو مصراع آنها یک قافیه داشته باشد، و مجموع آنها از جهت وزن متحد باشد و از جهت روی مختلف. این نوع اشعار را منظومه هم میخوانند. مثنوی در ادب فارسی سابقه‌ی طولانی ـ از عهد رودکی و ابوشکور بلخی ـ دارد، و مخصوصاً برای نظم حکایات رزمی و بزمی و تعلیمات اخلاقی و عرفانی از قدیم شاعران فارسی‌زبان ـ و بعدها به تقلید آنها شعرای ترک نیز ـ ازین قالب شعر استفاده کرده‌اند، و به این معنی، هم شاهنامه‌ی فردوسی و بوستان سعدی مثنوی است، هم حدیقه‌ی سنائی و خمسه‌ی نظامی.

مثنویات (masnaviyyāt)، مجموع مثنویهائی (← مثنوی یا مزدوج) که شاعری سروده است؛ مانند مثنویات عطار.

مثنوی اسیری: ← اسرار الشهود.

مثنوی پیر و جوان: ← بهاریه، مثنوی ادبی و اخلاقی.

مثنوی حسن و عشق: ← غالب دده.

مثنوی ملای روم: ← مثنوی یا مثنوی مولوی.

مثنوی مولوی: ← مثنوی یا مثنوی مولوی.

مثنوی ولدی: ← ولدنامه.

مثنی ابن حارثه (mosanna 'bne hāresa)، فت ۱۴ هق، از رجال و سرداران صحابه. به سال ۹ هق اسلام آورد، و در زمان خلافت ابوبکر در حدود سواد عراق رونقی یافت، و در زمان خلافت عمر خطاب در یکی از زد و خوردهائی که در مجاورت سرحد ایران کرد مجروح شد، و چندی بعد درگذشت. نیز ← قادسیه.

مثیو[1]، **ثیوبالد** (...bald maṭiu) **فاذر مثیو** (fāḏər)، ۱۷۹۰ـ۱۸۵۶، اجتماعی ایرلندی، ملقب به "رسول ... از شرابخواری"، کشیشی از فرقه‌ی کاپوسنها. فاذر مثیو مدت چندین سال به کارهای مربوط به رفاه و تعلیم و تربیت مردم فقیر اشتغال داشت. در ۱۸۳۸ با خود عهد کرد که از شرب خمر بکلی پرهیز کند، و از آن پس همه‌ی وقت خود را مصروف مسئله‌ی جلوگیری از شرابخوری کرد و در ایرلند و انگلستان و امریکای شمالی به مبارزه با استعمال نوشابه‌های الکلی پرداخت.

مثیو، فاذر: ← مثیو، ثیوبالد.

مثیوئن، پیمان: ← کاترین براگانزائی.

مثیو پریس[2] (maṭiu paris) یا **مثیوی پاریسی** (maṭiuye pārisi)، ۱۲۰۰؟ـ۵۹، مورخ انگلیسی؛ راهب صومعه‌ی سنت آلبنز. اثر معروفش تاریخ اکبر، در تاریخ عالم است، که از مآخذ گرانبها محسوب میشود. خلاصه‌ای نیز از وقایع طولانی، تحت عنوان تاریخ اصغر (وقایع مربوط به سالهای ۱۰۶۷ـ۱۲۵۳) نگاشت.

مثیوسن[3]، **کریستوفر** (kristofer maṭiusən)، معروف به **کریستی مثیوسن** (kristi)، ۱۸۸۰ـ۱۹۲۵، قهرمان امریکائی بیسبال، که در ۳۷۳ مسابقه‌ی رسمی پیروزی یافت.

مثیوی پاریسی: ← مثیو پریس.

مج: ← راوی یا راویه.

مجابات (mojābāt) [مفردش مجاب، عربی، = پاسخ گفته‌شده] یا (به اصطلاح گویندگان متأخر) **تتبع** (tatabbo') [عربی، = در پی چیزی رفتن، پیروی کردن]، جواب شعری را به شعر دادن، و نیز آن شعر، که به قصد همسری و مفاخره یا از روی امتحان، در جواب شعری دیگر، و با همان وزن و قافیه و ردیف و مضمون، سروده شده باشد. در پایان این گونه اشعار، غالباً یک مصراع از مطلع شعر اصلی یا تمام آن مطلع را، یا مصراعی مشهور یا به دلخواه غیر از مطلع را، به طور تضمین میآورند، و تصریح میکنند که (۱) این "مجابات" یا "جواب" فلان شاعر است در فلان قصیده یا قطعه یا غزل (در مجابات به معنی اخص و به قصد مفاخره، که گاه حتی ترتیب و توالی قافیه‌های شعر اصلی را نیز در آن رعایت کرده‌اند)؛ یا (۲) "هم بر آن گونه"، "هم بدان گونه"، یا "بدان طریق" گفته شده است که فلان شاعر گفت (که بیشتر متضمن مفهوم تواضع و فروتنی، و مجاباتی است به معنای اعم). در این مورد اخیر گاه عبارت "مجابات" یا "جواب" را نیز، نه به قصد مفاخره، میآورند. مثال:

(الف) عمعق در مدح خواجه حسن اسعدی،

چون گشادند بر جهان در تیغ
ملک را دستیار شد سر تیغ

که اسعدی او را در قصیده‌ی

ای گشاده زبان تو در تیغ
کند گشته ز خاطرت سر تیغ

جواب گفته و در پایان قصیده چنین آورده است،

این مجابات شعر خویش بخوان
"چون گشادند بر جهان در تیغ"؛

(1) Mathew (۲) Matthew of Paris (۳) Mathewson

(ب) انوری در پایان قصیده‌ای که در فتنه‌ی غز و آشوب خراسان در تتبع از قصیده‌ی عمعق گفته چنین آورده است:

هم بر آن گونه که استاد سخن عمعق گفت
"خاک خون‌آلود ای باد به اصفاهان بر".

و مسعود سعد در استقبال از قصیده‌ی حکیم راشدی تمام مطلع قصیده‌ی او را آورده و گفته است:

بدان طریق بنا کردم این که گوید
حکیم راشدی آن فاضل سخنور
"رونده شخصی قلعه گشای رسفدر
پناه عسکر و آرایش مسکر".

(پ) مثالی از ذکر کلمه‌ی مجابات، نه به عنوان مفاخره، این غزل مولوی است (در جواب مجیرالدین بیلقانی):

در دلم چون غمت ای سرو روان بر خیزد
همچو سرو این تن من بی‌دل و جان برخیزد.

که در پایان آن گوید:

این مجابات مجیر است در آن قطعه که گفت
"بر سر کوی تو عقل از سر جان برخیزد".

(ت) مثالی از ذکر کلمه‌ی جواب این غزل صائب است:

هر دو عالم یک قدم باشد به پای بیخودی
ای هزاران خضر فرخ‌پی فدای بیخودی

در تتبع غزل زیر از مولوی:

مرغ دل پرّان مبا جز در هوای بیخودی
شمع جان تابان مبا جز در سرای بیخودی

که در پایان آن، دومین مصراع هشتمین بیت غزل مولانا را آورده و گفته است:

این جواب آن غزل صائب، که ملا گفته است
"ای سری و سروریها خاک پای بیخودی".

گاه‌گاه شاعران در شعری که به اقتفای شعری دیگر ساخته‌اند، ۱) هیچ گونه ذکری از شعر اصلی نکرده‌اند (← استقبال)، و گاه ۲) به تفنن اندک تغییری در ردیف آن نیز داده‌اند، مانند I) این غزل حافظ:

گل در بر و می در کف و معشوقه به کام است
سلطان جهانم به چنین روز غلام است

در اقتفا و استقبال از این غزل سعدی:

برمن که صبوحی زده‌ام خرقه حرام است
ای مجلسیان راه خرابات کدام است.

II) و این غزل دیگر حافظ، که با اندک تغییر در ردیف، به اقتفای غزل مولوی و مجیر (مذکور در بالا) ساخته شده است:

مژده‌ی وصل تو کو کز سر جان برخیزم
طایر قدسم و از هر در جهان بر خیزم.

اما اگر شعر جواب با شعر اصلی هموزن و همقافیه نباشد، از نوع مکاتبات و مناظرات و جواب منظوم شمرده میشود نه مجابات، مانند قصیده‌ی خاقانی به مطلع:

نکهت خوراست یا هوای صفاهان
جبهت جوزاست یا لقای صفاهان

در جواب قصیده‌ی جمال‌الدین عبدالرزاق به مطلع:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد
یک سخن از من بدان مرد سخندان برد.

و این قطعه‌ی قاضی حمیدالدین بلخی:

به من انوری آن چو دریا توانگر
همی از سخن زاده‌ی کان فرستد
. . . . . .
در جواب انوری که گفت:

به حمد و ثنا چون کنم رای نظمی
نه دشوار گویم که آسان فرستم
ولیکن به عالی جناب حمیدی
اگر وحی باشد هراسان فرستم.

مجادله، سوره‌ی (mojādela)، سوره‌ی ۵۸م قرآن، مدنی، ۲۲ آیه. مشتمل است بر احکام در خصوص ⇐ ظهار و کفاره‌ی آن، دستور برای دوری جستن از کفار و اینکه چنان دوستی سودی برای مؤمنان ندارد، و ادب مجالست در اسلام.

مجار، زبان: ← مجارستانی، زبان.

مجارستان یا **هنگری**[1] (hongri؛ از فنس)، کشور جمهوری [جمهوری خلق مجارستان] (۹۳٬۰۳۰ کمم؛ در ۱۹۷۷ جم تخمیناً 10٬۷۰۰٬۰۰۰)، اروپای مرکزی؛ پایتخت آن بوداپست. از ل به چکوسلواکی، از لش به تجشس، از ش به رومانی، از ج به یوگوسلاوی، و از غ به اتریش محدود است. رود دانوب مرز چکوسلواکی-مجارستان را از نزدیکی براتیسلاوا تا نزدیکی استرگوم تشکیل میدهد، و سپس بسرعت به سوی ج پیچیده مجارستان را به دو دشت (بزرگتر) شرقی و (کوچکتر) غربی تقسیم میکند. رودهای دراوا و تایس از آبراهه‌های مهم آنند. دریاچه‌ی بالاتون، بزرگترین دریاچه‌ی اروپای مرکزی، در غرب دانوب واقع است. مجارستان دارای تابستانهای گرم و زمستانهای سرد است؛ فصول بهار و پاییز کوتاه است. مجارستان مدتها یک کشور کشاورزی بود، ولی از جج II به بعد کشوری صنعتی شده است. تقریباً تمام اراضی قابل کشت در روستاهای اشتراکی و دولتی قرار دارند. دانه‌بار (خصوصاً زرت و گندم)، سیب زمینی، شلغم، انگور، و دیگر میوه‌ها تولید میشود، مرغداری نیز رایج است. چغندر قند، بزرگ، شاهدانه، و توتون فراورده‌های صنعتی مهم را تشکیل می‌دهند. منابع کانی محدود، و مهمترین آنها بوکسیت است؛ دیگر نهشتهای کانی عبارتند از زغال (لیگنیت) و مقادیر کمی منگنز، نفت و گاز طبیعی. قسمت عمده‌ی صناعت مجارستان در بوداپست یا در نزدیکی آن است. دیگر مراکز صنعتی عبارتند از گیور، میشکولتس، پچ، دبرتسن، و سگد. در مجارستان صنایع ملی است؛ فراورده‌های آن مشتمل است بر ماشین‌آلات، منسوجات، اسباب‌های فلزی، وسایط موتوری، و مواد داروئی. صادرات آن تجهیزات ترابری، ماشین‌آلات، شراب، بوکسیت، و منسوجات؛ وارداتش نفت، کانی آهن، زغال، فلزات (جز آهن)، الوار، و پنبه است. معاملات بازرگانی مجارستان عمدتاً با تجشس، آلمان شرقی، و چکوسلواکی است. به علت واقع بودن در نزدیکی مرکز جغرافیائی اروپا، مجارستان محل برخوردها و نبردگاههای بسیاری از ملل بوده، و جمعیت نامتجانس آن تا پیش از ۱۹۱۹ مسئله‌ی اصلی به شمار میرفته است. مع ذلک، در نتیجه‌ی جدا شدن سرزمین‌های غیر مجار پس از جج I، کشتار یهودیان در جج II، و مبادله‌ی اقلیتهای اسلاو و رومانیائی با مجارها، ملت مجارستان اکنون اساساً متجانس شده است. مجارها ح ۹۶٪ سکنه را تشکیل می‌دهند. زبان رسمی ← زبان مجارستانی است؛ پول آن فورینت (forint؛ در ۱۹۷۷ معادل تقریباً ۸ ریال) است. ح ۲/۳ مردم کاتولیک رومی هستند، ولی اقلیت قابل توجهی از کالونیها وجود دارد.

تاریخ

رشد یک کشور. ایالات رومی پانونیا و داکیا، که در زمان تیبریوس و ترایانوس تسخیر شد (قرن اول بم)، شامل قسمتی از مجارستان امروزی میشد. هونها و سپس اوستروگوتها و آوارها هر یک در دوره‌های کوتاهی در آنجا ماندگار شدند. در قرن ۹م، مجارها همه یا قسمت عمده‌ی مجارستان و ترانسیلوانی را متصرف شدند. یک رهبر نیمه‌افسانه‌ای، آرپاد، نخستین سلسله‌ی آنها را تأسیس کرد. مجارها ظاهراً با ماندگاران اولیه در آمیختند، ولی در ضمن به پیشروی خود به سوی غرب ادامه دادند تا آنکه اوتوی I (امپراطور امپراطوری مقدس روم) آنهارا در لشفلد (← لش) شکست داد (۹۵۵). پس از متوقف شدن گسترش خود، مجارها به استحکام سرزمین مجارستان آغاز کردند. اولین شاه مجارستان، ← قدیس ستفان (سلطنتش 1001–38)، مسیحی کردن مجارها را تکمیل کرد و اعتبار تاج و تخت خود را که ۹۴۵ سال همچون نماد هستی ملی باقی ماند بر پایه‌ی قدرت کلیسای کاتولیک رومی بنا نهاد. در زمان بلای[2] III (فت ۱۱۹۶؛ سلطنتش ۱۱۷۲–۹۶) مجارستان با فرهنگ اروپای غربی، بالاخص فرهنگ فرانسوی، تماس نزدیک پیدا کرد. در ۱۲۲۲، اندراش II، تحت فشار اشراف، منشور زرین را صادر کرد (← اندراش II). در سلطنت بلای IV، پسر اندراش II، مملکت از جمعیت تهی شد؛ مهاجمان مغول بلا را شکست دادند (۱۲۴۱) و مدت یک سال مملکت را اشغال کردند، و اوتوکار II نیز بلا را، که بعداً از طرف پسر خودش، ستفان V (سلطنتش ۱۲۷۰–۷۲)، هم مورد تهدید قرار گرفته بود، شکست داد. در زمان لادیسلاوس IV، پسر ستفان V، مجارستان در هرج و مرج افتاد، و وقتی که با اندراش III سلسله‌ی آرپاد منقرض شد (۱۳۰۱)، متنفذین و اعیان و اشراف فرصت یافتند تا بر قدرت و نفوذ خود بیفزایند. در ۱۳۰۸، شارل I (مجارستان)، نخستین شاه سلسله‌ی آنژوین، به سلطنت مجارستان برگزیده شد. فرمانروائی مطلق شارل I قدرت اعیان و اشراف را تا اندازه‌ای محدود، و رشد شهرها را تسریع کرد. در زمان پسرش، لوئی I (لوئی بزرگ)، مجارستان، با بسط قدرت آن در دالماسی، بالکان، و لهستان، به اوج گسترش خود رسید.

تسلط بیگانه. پس از مرگ (۱۳۸۲) لوئی I، چند تن از بیگانگان به فرمانروائی مجارستان رسیدند: سیگیسموند (بعداً امپراطور امپراطوری مقدس روم)، داماد لوئی I؛ آلبرشت II اتریش، داماد سیگیسموند؛ و لادیسلاوس III (لهستان). در دوره‌ی فرمانروائی ایشان، ترکهای عثمانی شروع به پیشروی در بالکان کردند، و مجارها و متفقین آنان را در کوسوو (۱۳۸۹)، نیکوپول (۱۳۹۶)، و وارنا (۱۴۴۴) شکست

(۱) Hungary (۲) Bela

دادند. ی. هونیادی، که از ۱۹۴۴ عنوان نایب‌السلطنه‌ی پسر آلبرشت II، لادیسلاوس V، را داشت، با فتحی که در بلگراد به دست آورد (۱۴۵۶)، دوران آسایشی برای مجارستان فراهم آورد. فرمانروائی پسر هونیادی، ماتیاس کوروینوس، دوره‌ی پرافتخاری در تاریخ مجارستان است. ماتیاس دربار باشکوهی در بودا (← بوداپست) برپا کرد، متنفذین و اعیان را مطیع قدرت سلطنتی ساخت، و مرکزیت اداری را اصلاح کرد. اما در زمان جانشینانش، اولادیسلاوس II و لوئی II، اعیان قدرت خود را باز یافتند. در زمان خاندان زاپولیا، ترانسیلوانی در واقع مستقل شد. روستائیان، که سر به شورش بن داشتند، به وسیله‌ی یانوش زاپولیا منکوب شدند (۱۵۱۴). لوئی II در نبرد موهاچ از سلیمان قانونی شکست خورد (۱۵۲۶) و کشته شد. این تاریخ را معمولاً آغاز تسلط عثمانی بر مجارستان میشمرند. فردیناند اتریش (بعداً امپراطور فردیناند I)، شوهر خواهر لوئی II، مدعی تاج و تخت مجارستان شد، و از طرف دسته‌ای از اشراف به سلطنت انتخاب شد، در حالی که دسته‌ای دیگر زاپولیا را، به نام یانوش I، به سلطنت برگزیدند. در جنگی طولانی که پس از آن درگرفت، مجارستان به ۳ قسمت تجزیه شد: قسمت غربی، تحت فرمانروائی فردیناند و جانشینش رودولف II، حکومتی ناپایدار و سست بود که رهبرانی مجارستانی همچون ا. بوچکای و گ. بتلن آنان را تهدید می‌کردند؛ دشتهای مرکزی که کاملاً در تصرف ترکان عثمانی بود؛ و ترانسیلوانی که تحت فرمانروائی خاندانهای اشرافی قرار داشت (← باتوری؛ راکوتسی). اصلاح دینی پروتستانی، که با پشتیبانی اشراف در ترانسیلوانی کاملاً استقرار یافته بود، تقریباً سراسر مجارستان را فراگرفت. کاردینال پازمانی از رهبران اصلاح دینی کاتولیک در مجارستان بود. در ۱۵۵۷ آزادی مذهب به وسیله‌ی دیت (مجلس شور) ترانسیلوانی اعلام شد، و اصل تسامح دینی عموماً در سراسر قرون بعد برقرار ماند. مخالفت مجارستان با تسلط اتریش چندان بود که کسانی چون توکولی در محاصره‌ی وین به وسیله‌ی ترکهای عثمانی (۱۶۸۳) به آنان کومک کردند. مع ذلک، امپراطور لئوپولد I، به وسیله‌ی سرداران لایقش، اوژن دو ساووا و شارل لئوپولد، بزودی این ترکها را شکست داد؛ بودا پست از دست ترکها خارج شد (۱۶۸۶). در ۱۶۸۷، اشراف مجارستان ادعای خاندان هاپسبورگ را نسبت به تاج و تخت مجارستان پذیرفتند. با ← پیمان کارلوویتس (۱۶۹۹)، دولت عثمانی قسمت عمده‌ی مجارستان اصلی و ترانسیلوانی را به اتریش واگذار کرد. ترانسیلوانی به جنگ بر علیه خاندان هاپسبورگ ادامه داد، اما در ۱۷۱۱، با شکست فرانسیس II راکوتسی، تسلط اتریش به طور قاطع برقرار شد. در ۱۷۱۸ اتریشیها بانات را از عثمانی گرفتند.

مجارستان و اتریش. پیمان صلح بلگراد (۱۷۳۹) تسلط خاندان هاپسبورگ را بر مجارستان تأیید کرد، اما فرمانروائی این خاندان ناآرام بود. مجارستانیها به ماری ترز در جنگ‌هایش وفادار بودند، ولی بسیاری از اصلاحات متمرکزسازی ناپسند یوزف II، که میخواست زبان آلمانی زبان رسمی واحد قرار گیرد و ولایات مجارستانی را از میان ببرد، لغو شد. در ربع دوم قرن ۱۹م نهضتی که برای تلفیق ناسیونالیسم مجارستانی با لیبرالیسم قانونی به وجود آمد، شدت یافت. از میان رهبران این نهضت لوئی کوسوت، آ. پتوفی، ف. دئاک را، که از انقلاب فرانسه (۱۸۴۸) الهام گرفته بودند، میتوان نام برد. دیت (مجلس شور) مجارستان یک سلطنت مشروطه‌ی لیبرال برای مجارستان، به پادشاهی خاندان هاپسبورگ، تصویب کرد (۱۸۴۸). اما اصلاحات با مسئله‌ی ملی اقلیتها سر و کاری نداشت. چند گروه اقلیت شوریدند، و، پس از آنکه فرانسوا ژوزف به عنوان امپراطور جانشین فردیناند VII شد، جنگ اتریش با مجارستان در گرفت (دسامبر ۱۸۴۸). در آوریل ۱۸۴۹، ل. کوسوت مجارستان را یک جمهوری مستقل اعلام کرد. سپاهیان روس به کومک امپراطور شتافتند، و جمهوری مجارستان از هم پاشید. در اوت ۱۸۴۹ مجارها تسلیم شدند، اما اتریش، پس از شکست در ← جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶)، ناچار شد با تمایلات ملی مجارها سازش کند. سازش ۱۸۶۷ (که بیشتر در نتیجه‌ی تلاش ف. دئاک بود) پادشاهی اتریش-هنگری را به وجود آورد، که در آن اتریش و مجارستان حقوق تقریباً برابر داشتند. امپراطور فرانسوا ژوزف به عنوان شاه مجارستان تاج‌گذاری کرد (۱۸۶۷)، که در آن زمان ترانسیلوانی، سلوواکی، روتنیا، کروآسی و سلوونیا، و بانات را نیز مشتمل بود. مسئله‌ی اقلیتها برقرار ماند، صربها، کروآتها، و رومانیائیها بالاخص از قید فرمانروائی مجارها ناراضی بودند. در طی این دوره، صنعتیسازی در مجارستان آغاز شد، در صورتی که اوضاع و احوال دهقانان و روستائیان به نفع زمینداران آسیب دید. با قانونی که در ۱۸۷۴ تصویب شد، تنها ح ۶٪ مردم حق رأی دادن داشتند. تا جنگ I که در آن، با انقلابات جمهوریخواهی و سوسیالیستی، تهدید نظمی که برقرار شده بود آغاز شد، مجارستان یکی از اشرافیترین حکومتهای اروپا بود. چون وضع نظامی اتریش-هنگری در جنگ I آشفته شد، اوضاع در مجارستان به ناپایداری روزافزون گرایید. ناسیونالیستهای مجار خواهان استقلال و خارج شدن از جنگ بودند؛ چپگرایان سیاسی از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه الهام میگرفتند؛ و اقلیتها چشم به راه وعده‌های متفقین برای خودمختاری بودند. در اکتبر ۱۹۱۸، امپراطور شارل I (شاه مجارستان به عنوان شارل IV) کنت م. کارولیی را به نخست‌وزیری منصوب کرد. کارولیی طرفدار استقلال و صلح و آماده‌ی آن بود که با اقلیتها وارد مذاکره شود. در نوامبر ۱۹۱۸ امپراطور استعفا کرد، و پادشاهی دوگانه از هم پاشید.

استقلال. م. کارولیی مجارستان را یک جمهوری مستقل اعلام کرد. ولی اقلیتها با وی نساختند، و متفقین شرایط نامساعدی برای متارکه‌ی جنگ بر وی تحمیل کردند. دولت استعفا کرد، و کمونیستها، تحت رهبری ب. کون قدرت را به دست آوردند (مارس ۱۹۱۹). "ترور سرخ" که نتیجه‌ی آن بود، حمله‌ی رومانی و شکست نیروهای ب. کون (ژوییه‌ی ۱۹۱۹) را در پی داشت. پس از آنکه نیروهای رومانی از مجارستان خارج شدند، دریاسالار هورتی دولت را تشکیل داد، و چون شاهی وجود نداشت، وی در ۱۹۲۰ نایب‌السلطنه شد. مرتجعین یک رژیم "ترور سفید" برپا کردند. پیمان تریانون (← تریانون) وسعت و جمعیت مجارستان را ح ۲/۳ کاهش داد، و در واقع همه‌ی بهنه‌های غیر مجار را از مجارستان منتزع کرد و مجارستان را از منابع طبیعی ارزنده‌اش محروم ساخت. تلاشهای پیگیری در ۲۵ سال بعد به وسیله‌ی دولت مجارستان به عمل آمد تا سرزمینهای از دست‌رفته‌ی خود را بازگیرد. کوششهای اولیه با اتفاق صغیر و فرانسه بیحاصل ماند، و به دوستی با فاشیست، و سرانجام با آلمان نازی (۱۹۴۱)، منجر شد. سیاست داخلی دوتن از نخست‌وزیران مجارستان، ستفان بتلن و یولیوس گومبوش، و جانشینان ایشان قدرت طبقات بالا را محفوظ نگاه داشت، بدون آنکه توجهی به اصلاح ارضی داشته باشد، و در ضمن مشوق ضد صهیونیت بود. میان سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۴ مجارستان، به کومک آلمان و ایتالیا، سرزمینهای خود را از چکوسلواکی، یوگوسلاوی، و رومانی باز گرفت. به تجشه (در ژوئن ۱۹۴۱) و کشمة (در دسامبر ۱۹۴۱) اعلان جنگ داد. وقتی دولت مجارستان خواست از جنگ کنار بکشد و سکنه‌ی یهود خود را حمایت کند، نیروهای آلمان کشور را اشغال کردند (مارس ۱۹۴۴). نیروهای آلمانی به وسیله‌ی روسها از مجارستان بیرون رانده شدند (اکتبر ۱۹۴۴–آوریل ۱۹۴۵). انتخابات ملی (که در آن حزب کمونیست کمتر از ۱/۵ آراء را به دست آورد) انجام گرفت (۱۹۴۵)، و در ۱۹۴۶ حکومت جمهوری برقرار شد. پیمان صلح پاریس (۱۹۴۷) مرزهای پیمان تریانون را به مجارستان باز گرداند و مجارستان را به پرداخت ۳۰۰ میلیون دلار غرامت به تجشه، چکوسلواکی، و یوگوسلاوی ملزم کرد. با یک رژیم ائتلافی، اصلاحات ارضی که مدتها مورد نیاز بود برقرار شد. در ۱۹۴۸ حزب کمونیست، با تسلطی که بر وزارت کشور داشت، رهبران سیاسی را توقیف کرد، نخست‌وزیر را وادار به استعفا ساخت، و کنترول کامل بر تمامی کشور را به دست آورد. مجارستان جمهوری خلق اعلام شد (۱۹۴۹). در حزب کمونیست ملی تصفیه‌ای صورت گرفت که آن را کاملاً دست‌نشانده‌ی حزب کمونیست تجشه ساخت. صنایع ملی شد، و اشتراکی کردن اراضی مزروعی بشدت به جریان افتاد. محاکمه‌ی کاردینال میندسنتی در دنیای غرب اعتراضهائی بر پا کرد. از ۱۹۵۳، تصفیه‌های پی در پی در رهبران کمونیست، مشکلات دائمی اقتصادی، و نارضائی دهقانان از اشتراکی کردن اراضی مزروعی به بحران شدیدی در مجارستان انجامید. ماتیاس راکوشی[1] (mātiās rākosi؛ ۱۸۹۲–۱۹۶۳؛ نخست‌وزیر)، که پیرو ستالین و از ۱۹۴۹ تحت کنترول شوروی بود، از مقامش معزول شد (ژوییه‌ی ۱۹۵۳)، و ایمره نودی

(1) Rákosi

نخست‌وزیر شد. وی از سرعت اشتراکی کردن اراضی کاست و در تولید کالاهای مصرفی تأکید کرد، اما او نیز در ۱۹۵۵ از نخست‌وزیری بر- کنار شد، و شدت عمل در اشتراکی کردن اراضی مزروعی دوباره برقرار شد. در ۱۹۵۵ مجارستان به ← سازمان پیمان ورشو پیوست و به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. در ۲۵ اکتبر ۱۹۵۶ یک انقلاب ضد کمونیست، که مرکزش در بوداپست بود، سرکوب شد. یک دولت ائتلافی جدید، به نخست‌وزیری ایمره نودی، مجارستان را بیطرف اعلام کرد و آن را از پیمان ورشو خارج ساخت، و از سازمان ملل متحد کومک طلبید. ولی یانوش کادار، یکی از وزرای دولت نودی، دولتی در مقابل دولت نودی تشکیل داد و از تجشم تقاضای کومک نظامی کرد. نیروهای شوروی در نبردی سخت و بیرحمانه انقلاب را فرو نشاندند. نودی و بعضی از وزرایش دستگیر و بعداً اعدام شدند. ح 100'000 پناهنده از کشور گریختند. کادار نخست‌وزیر شد و در صدد جلب حمایت مردم برای ایجاد یک حکومت کمونیست و بهبود بخشیدن به روابط با یوگوسلاوی و دیگر کشورها بر آمد؛ دست به تصفیه‌ی سختی در ستالین‌گرایان سابق (از جمله ماتیاس راکوشی) زد (۱۹۶۲) و آنان را متهم به سیاست خنثی کرد که به انقلاب ۱۹۵۶ انجامیده بود. اشتراکی کردن مزارع، که از ۱۹۵۶ متوقف شده بود، از سر گرفته شد (۱۹۵۸–۵۹). حکومت کادار، با بخشیدن آزادی روزافزون به زندگی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی مجارستان، وجهه‌ای به دست آورد. روابط با کلیسای کاتولیک، در نتیجه‌ی موافقت- نامه‌ای با واتیکان (۱۹۶۴)، بهبود یافت. عزیمت (۱۹۷۱) کاردینال میندسنتی از بوداپست پس از ۱۵ سال پناهندگی در سفارت امریکا، و عزل وی از مقام نخست‌کشیشی مجارستان (۱۹۷۴)، روابط کلیسا را با دولت بهبود بخشید. در ۱۹۶۸ اصلاحات اقتصادی به منظور ایجاد عدم تمرکز در اقتصاد آغاز شد. تولید کالاهای مصرفی سریعاً بالا رفت، و مجارستان به اصلاحات عظیمی در استانده‌ی زندگی خود رسید. مجا- رستان در هجوم تجشم به چکوسلواکی کومک و همدستی داشت (۱۹۶۸). این کشور با قانون اساسی ۱۹۴۹، که در ۱۹۷۲ اصلاح شد، اداره میشود. پارلمان آن، که هر ۴ سال یک بار تجدید میشود، شورای ریاست جمهوری را انتخاب میکند، و انتخاب وزیران با این شوری است. امروز قدرت در دست حزب کمونیست است، که نام رسمی آن "حزب کارگران سوسیا- لیست مجار" است.

مجارستانی، زبان یا زبان مجار، زبان رایج در مجارستان، از زبانهای فینو-اوریوری. ← زبان، جدول، ص ۱۱۶۶.

مجارها[1]، مردم مجارستان، متعلق به گروه زبانی فینو-اوریوری (← زبان، جدول). در اصل چادر- نشین بودند و ح ۴۶۰ از کوههای اورال به ل قفقاز مهاجرت کردند و ح ۴۰۰ سال در آنجا ماندند، و در قسمتی از این مدت با خزرها متحد بودند. در این مدت از تماس با اقوام ترک کشاورزی آموختند و سازمان سیاسی و نظامی آنها را تقلید کردند. در قرن ۹م مجارها در معرض حمله‌ی پچنگها قرار گرفتند و به غ رانده شدند و به فرمانروائی آرپاد در مجارستان سکونت گزیدند (ح ۸۹۵). مجارها که قومی جنگجو و سوارکار بودند، موراوی را فتح، و مقداری در داخل آلمان رسوخ کردند تا اینکه امپراطور اوتوی I در لشفلد (← ش) جلو آنها را گرفت (۹۵۵). تاریخ مجارستان از ظهور قدیس ستفان، که مسیحیت را در این سر زمین رواج داد، آغاز می‌شود. نیز ← سکلی.

مجاری فاضلاب: ← فاضلاب.

مجاز (majāz) [عربی، = گذشتن]، در علم بیان به کار بردن لفظ در غیر معنای حقیقی آن (← حقیقت) به سبب وجود مناسبتی میان معنای دوم و معنای اصلی. این گونه معنی را نسبت به لفظ معنای مجازی یا غیر ما وضع له، و مناسبت میان معنای اصلی و مجازی را علاقه خوانند. آنچه مانع اراده‌ی معنای اصلی و گرایاندن ذهن به معنای مجازی میشود، قرینه‌ی صارفه (sārefe) نام دارد. مانند (فردوسی):

جهان دل نهاده بر این داستان
همان بخردان و همان راستان

[جهان = جهانیان (معنی مجازی)؛ دل نهادن (قرینه‌ی صارفه)؛ جایگاه بودن جهان برای جهانیان (علاقه یا مناسبت)]. مجاز دو گونه است، مجاز بالاستعاره یا استعاره (با علاقه‌ی مشابهت) و مجاز مرسل (با علاقه‌ای جز مشا- بهت، مانند کلیت و جزئیت، لازمیت و ملزومیت، حالّ و محل، و جز اینها).

مجازات[2] (mojāzāt)، کیفر قانونی که از طرف دادگاه برای شخص محکومی تعیین میشود. کیفر قانونی ممکن است حبس باشد یا جریمه‌ی نقدی یا هر دو. و در موارد قتل عمد اعدام است. اگر شخصی مرتکب چند گناه شود، و مجازات در هر یک تفاوت کند، کیفر حد اکثر مجازات در حق محکوم اجرا خواهد شد. حبس بر چند نوع است، حبس با اعمال شاقه، حبس مجرد، حبس تأدیبی، و حبس تکدیری. بعضی مجازاتها به صورت محرومیت از حقوق اجتماعی اعمال می- شود، مثل محرومیت از استخدام دولتی یا محرومیت از حق انتخاب کردن، یا انتخاب شدن در مجالس مقننه، یا عضویت هیئت منصفه، یا روزنامه‌نویسی؛ و این قبیل کیفرها را کیفر تبعی گویند و تعریف آن اثر ناشی از حکم است بدون قید در دادنامه. نیز ← جرم.

مجازات: ← سیاست.

مجازات نه مرگ (mojāzāte noh marg) یا **شکنجه‌ی نه مرگ**، وحشتانگیزترین مجازاتی که در زمان ساسانیان مرسوم، و بدین قرار بود که جلاد نخست انگشتان دستها و پاها، بعد دستها را تا مچ و پاها را تا پاشنه، سپس دستها را تا آرنج و پاها را تا زانو میبرید؛ و آنگاه گوش و بینی و سرانجام سر را قطع میکرد. این قبیل اعدامشدگان را غالباً نزد حیوانات وحشی می- افکندند.

مجاز مرسل، در علم بیان، ← مجاز.

مجاز مرکب بالاستعاره، ← استعاره‌ی تمثیلیه.

مجاسده، در نجوم، ← مقارنه.

مجالس المؤمنین، کتابی به فارسی در ترجمه‌ی رجال و دانشمندان و شاعران، از قاضی نورالله شوشتری، از دانشمندان شیعه. بنای مؤلف در این کتاب به نشر دعوت شیعه است، و ازین رو غالب دانشمندان و بزرگان را به تشیع منسوب کرده است. نثر این کتاب ساده و روان و خالی از تکلف و دشواری است.

مجالس النفائس: ← علیشیر نوائی.

مجالس سبعه (majalese sab'a)، هفت مجلس از سخنانی که مولانا جلال‌الدین رومی، به طریق وعظ و اندرز و ارشاد، بر سر منبر بیان کرده است. ابتدای هر یک از این سخنان خطبه‌ای است به عربی در ستایش پروردگار و نعت رسول و خلفای راشدین و اصحاب او. آنگاه بیان فارسی مولانا (جز در مجلس هفتم) با مناجات آغاز میشود، و سپس به موضوع در میآید. شیوه‌ی سخن مولانا در این مجالس عادی و ساده، اما مشحون به آیه و حدیث و داستان و مثل اشعار فارسی و عربی است. بلندترین آنها مجلس اول و کوتاهترین آنها مجلس ششم است. مجالس سبعه نخست در ۱۳۳۳ هق توسط محمد فریدون نافذ در استانـ بول، و پس از آن در تهران در مقدمه‌ی مثنوی چاپ خاور به طبع رسیده است (۱۳۱۹ هش).

مجامیع، کتب، در فلسفه‌ی مدرسی، ← مدرسی، فلسفه‌ی، و قسمت I آن.

مجانب[3] (mojāneb)، خط مستقیمی که بتدریج به یک منحنی نزدیک شود بدون اینکه به آن برسد. از شکلهای معروف هندسی که دارای خط مجانب هستند هذلولی (دارای دو خط مجانب) و سیسوئید (دارای یک خط مجانب) را میتوان نام برد.

مجانگا[4] (məjāngā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۵۴'۰۰۰)، ج‌غ جمهوری ماداگاسکار، بر کانال موزامبیک. با آنکه بندرگاه آن کوچک است، یکی از بنادر مهم ماداگاسکار است. شهری است صنعتی (منسوجات، سیمان، پنبه، روغنکشی، و غیره). در ۱۸۸۳–۱۸۸۵ فرانسویها آن را اشغال کردند، و در ۱۸۹۴ آن را باز پس گرفتند.

مجاور: ← زائر.

مجاورت، طریقه‌ی در شیمی، ← طریقه‌ی مجاورت.

مجاهد تمیمی بغدادی: ← قرآن، قسمت V.

مجاهد رسولی: ← رسولیان.

مجبره، در اصطلاح علم کلام، ← جبر و قدر.

مجبوب، در علم عروض، ← جب.

مجتبی، لقب امام دوم، ← امام حسن ع.

مجتبی، الـ: ← سنن نسائی.

مجتبین، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

مجتث، بحر (mojtass، عربی، = از بیخ بر- کنده)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار چهار بار مفاعلن فعلاتن (از اصل مستفعلن فاعلاتن به زحاف خبن) پدید آید (← پایه؛ دایره) مانند (سعدی):

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بپوشم
نبود بر سر آتش میسّرم که نجوشم

(۱) Magyars (۲) sentence (۳) asymptote (۴) Majunga

(U_U_/_UU_ _/_U_U/_UU_ _).

مجتهد (mojtahed)، کسی که قدرت بر استنباط حکم شرعی فرعی را از روی قواعد و اصول داشته باشد. **مجتهد مطلق** کسی است که این توانائی را در کلیه‌ی مسائل شرعیه دارد، و **مجتهد متجزی** کسی است که فقط بعضی مسائل را میتواند استنباط کند. نیز ← اجتهاد؛ فتوی؛ تقلید.

مجتهدالشعرا: ← سحاب اصفهانی؛ مجمر اصفهانی.

مجتهد متجزی: ← مجتهد.

مجتهد مطلق: ← مجتهد.

مجدآباد (majdābād)، ده (جمعیت ۱٬۰۰۶ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان رامجرد، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۷۷ کیلومتری جنوب‌غربی اردکان. رود کر مشرویش میسازد. محصولات غلات و چغندر است. قالیبافی دارد.

مجدالدوله ابوطالب رستم: ← مجدالدوله‌ی دیلمی.

مجدالدوله‌ی دیلمی (majdo'döleye deylami)، شهرت **مجدالدوله ابوطالب رستم**، پادشاه (۳۸۷–۴۲۰ هق) سلسله‌ی آل بویه (← دیالمه‌ی ری)؛ پسر فخرالدوله‌ی دیلمی. وی بعد از وفات (۳۸۷ هق) پدر به سلطنت نشست، و در عهد خردسالی او، مادرش سیده خاتون زمام امور را در دست داشت. چون مجدالدوله به سن بلوغ رسید، در کارها به مداخله پرداخت. سیده از او رنجید و به کردستان رفت. پدر این حسنویه سیده را یاری داد، و ری را جهت او از مجدالدوله باز گرفت، و مجدالدوله دستگیر شد. اما سیده دیگربار او را به سلطنت نشاند، و خود با قدرت و کفایت تمام سلطنت راند، و گویند، به تدبیر، **محمود غزنوی** را چندی از اندیشه و آهنگ ری منصرف کرد. پس از وفات (۴۱۹ هق) سیده، مجدالدوله نتوانست مملکت را نگاه دارد. محمود غزنوی در ۴۲۰ هق ری را گرفت، و مجدالدوله را پسرش دستگیر کرد، و به غزنین فرستاد.

مجدالدین، بقعه‌ی (boq'eye majd'od.din)، بنائی از ابنیه‌ی اوایل اسلام، در ساری، استان دوم (مازندران). بنای کنونی، بقعه‌ی محقری است مشتمل بر ایوانی که کتیبه‌ای به خط رقاع در آن گچبری شده است. طبق کتیبه‌ی دیوار داخلی آن، این بنا مقبره‌ی ملا مجدالدین مکی است.

مجدالدین بغدادی (majdo'd.dine baqdādi) [شیخ مجدالدین ابوسعید شرف ابن مؤید ابن ابوالفتح خوارزمی بغدادی]، صوفی و عارف مشهور قرن ۶م و اوایل قرن ۷م هق. اصل وی از خوارزم بود، و در جزو مریدان شیخ نجم‌الدین کبری به شمار میآمد. در ۶۰۷ هق، و به قولی ۶۱۶ هق، به حکم سلطان محمد خوارزمشاه او را در جیحون افکنده هلاک کردند. گویند شیخ نجم‌الدین کبری، به سبب سخنی طعن‌آمیز که از وی نقل کرده بودند، در حق او نفرین کرده بود.

مجدالدین رومی (majdo'd.dine rumi)، فت ۶۸۸ هق، از امرا و حکام مغول در فارس. در ۶۸۶ هق به حکومت شیراز گسیل شد. به علت تقصیر در ادای اموال دیوانی به قتل رسید. سعدی طی قصیده‌ای او را ستوده است.

مجدالدین محمد ابن ابی طالب: ← زینة المجالس.

مجدالدین همگر: ← مجد همگر.

مجدالشعراء: ← شوریده‌ی شیرازی.

مجدالملک سینکی (majdo'l.molke sinaki)، شهرت **حاج میرزا محمد خان اواسانی**، ۱۲۲۴– ذیحجه‌ی ۱۲۹۸ هق، از رجال و فضلا و منشیان و خوشنویسان و وزرای معروف عصر ناصری؛ خواهرزاده‌ی میرزا آقا خان نوری و پدر میرزا علی خان امین‌الدوله. در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار پیشکاری مادر شاه را داشت و با او به حج رفت؛ سپس در خدمات دولتی ترقی کرد، و در وزارت دول خارجه متصدی مناصب شد، و لقب دبیر مهام خارجه یافت (۱۲۶۹ هق)، و چندی بعد به بغداد و دربار عثمانی مأموریت یافت (۱۲۷۵ هق). در ۱۲۷۹–۱۲۸۲ هق وزارت وظائف و اوقاف را داشت، و چند سال بعد، با لقب مجدالملک، متولی آستان قدس رضوی شد (۱۲۸۴ هق)، و سپس معزول شد. در اواخر عمر یک چند عضو دارالشورای دولتی بود، و چندی بعد دگربار وزارت وظائف یافت (۱۲۹۰ هق)، و در همین مقام در تهران در گذشت، و در بقعه‌ی حضرت عبدالعظیم مدفون شد. رساله‌ی مجدیه، که کشف الغرایب نام داشته، در انتقاد از اوضاع دربار ناصرالدین شاه و بیان مفاسد و مظالم رجال آن عصر منسوب به اوست و مکرر به چاپ رسیده است.

مجدالملک قمی (majdo'lmolke qomi)، نامش **ابوالفضل**، فت ۴۹۲ هق، از وزرا و رجال دوران سلاجقه. وزارت برکیارق داشت، و سرانجام جمعی از امرای سلاجقه بر وی بشوریدند، و او را، در سن ۵۱ سالگی، در حضور سلطان قطعه قطعه کردند.

مجدالملک یزدی (majdo'l.molke yazdi)، فت ۶۸۱ هق، از مشاهیر رجال و وزرای ایلخانیان مغول و از وابستگان و برآوردگان خاندان جوینی؛ پسر صفی الملک ابوالمکارم یزدی. وی نخست از یزد به خدمت بهاءالدین جوینی در اصفهان پیوست، و سپس ملازمت پدرش شمس‌الدین جوینی گزید. اما به سبب کدورتی که با شمس‌الدین یافت، در نزد اباقاخان در حق او و برادرش عطا ملک سعایت بسیار کرد، و موجب شد که عطا ملک در آخر عمر اباقاخان مورد تعقیب و شکنجه واقع شود، و خود نیز در وزارت شریک خواجه شمس‌الدین جوینی گشت. پس از وفات (۶۸۰ هق) اباقاخان، به حکم سلطان احمد تکودار (← تکودارخان) وی را حبس کردند، و پس از محاکمه، به کسان عطا ملک جوینی دادند، و آنها او را کشتند و پاره پاره کردند و هر عضوی از اعضای او را به شهری فرستادند.

مجدحه (majdaha)، بندر، ← واحدی، سلسله‌ای در عربستان.

مجدل[1] (majdal)، عبری **میگدال** (migdāl)، شهر قدیم، بر ساحل دریای جلیل، فلسطین (متی، ۳۹.۱۵) که مریم مجدلیه را منسوب به آن می‌دانند.

مجدلیه: ← مریم مجدلیه.

مجدو (majaddu) [عبری، = لشکرگاه]، شهر قدیمی، ل فلسطین، بر کنار ج دشت یزرعیل. آثار باستانی یافته‌شده در آن مربوط است به ح ۳۰۰۰ ق‌م. جنگهای مهمی در آنجا شده؛ در مجدو باراق، به راهنمائی دبوره، سیسرا را شکست داد و پوشع کشته شد. در کتاب زکریای نبی به نام مجدون (majaddun) آمده است. نیز ← هرمجدون.

مجدود ابن مسعود: ← مجدود غزنوی.

مجدود غزنوی (majdude qaznavi) [مجدود ابن مسعود]، فت ۴۳۲ هق، از شاهزادگان معروف سلسله‌ی غزنویان آل ناصر، پسر سلطان مسعود I غزنوی. در ذوالقعده‌ی ۴۲۷ هق، مسعود وی را به امارت لاهور فرستاد. در ۴۳۲ هق، که مسعود در راه هند کشته شد، و مودود غزنوی پس از جنگ با عم خود محمد غزنوی به سلطنت رسید، مجدود به دعوی استقلال بر خاست، مودود لشکر به دفع او فرستاد، اما در نزدیک لاهور، قبل از آنکه جنگی واقع شود، مجدود را در خیمه‌ی خویش مرده یافتند (ظاهراً با سم کشته شد.)

مجدون، شهر قدیمی، ← مجدو.

مجد همگر (majde hamgar) [خواجه مجدالدین همگر]، فت ۶۸۶ هق، شاعر قصیده‌سرای ایرانی، از بزرگزادگان یزد، و از معاصرین و اقران امامی هروی و شیخ سعدی. در خدمت اتابکان سلغری و بهاءالدین جوینی حکمران اصفهان میزیسته.

مجدی: ← زینة المجالس.

مجدی ابن عمر جهنی: ← محمد، قسمت ۲۳.

مجذوب، در اصطلاح صوفیه، ← جذبه.

مجذوب تبریزی، شهرت **میرزا محمد ابن محمد رضا**، از علما و شعرا و عرفای قرن ۱۱م هق. دیوان خویش را، که بیش از ۱۰٬۰۰۰ بیت است، خود در ۱۵۶۳ گرد آورده است. از آثار او رساله‌ای منظوم به نام تأییدات در ۳۱۴ بند شامل ۸٬۰۰۰ بیت (تألیف در ۱۰۸۸ هق)، یک مثنوی در توحید و امامت، مثنوی دیگری به نام شاهراه نجات در ۳٬۰۰۰ بیت را میتوان نام برد. غزلیات او غالباً در استقبال از غزلهای حافظ است، و قصیده نیز میسروده است. سال وفاتش معلوم نیست.

مجذوب سالک، در اصطلاح صوفیه، ← جذبه.

مجذوب علیشاه: ← مجذوب همدانی.

مجذوب همدانی [حاج محمد جعفر ابن حاج صفر خان ابن حاج عبدالله خان همدانی کبودرآهنگی بیوک آبادی]، ملقب به **مجذوب علیشاه**، از علما و عرفای قرن ۱۳م هق، از طایفه‌ی قراگوزلو. پدرانش از امرا و بزرگان طایفه بوده‌اند. مجذوب تا ۱۸ سالگی در همدان به تحصیل فنون ادب گذرانید، و سپس به کاشان رفت، و در حکمت و کلام و اصول فقه و تفسیر و حدیث متبحر شد. در ۲۲ محرم ۱۲۰۷ هق در اصفهان از نورعلیشاه اجازه‌ی ارشاد یافت و لقب مجذوبعلیشاه گرفت. در ۲۲ ذوالقعده‌ی ۱۲۳۸ (یا ۱۲۳۹) هق (در ۶۰ یا ۶۳ سالگی) در تبریز به بیماری وبا در گذشت و در جوار بقعه‌ی سید حمزه مدفون شد. از آثار او به فارسی مراحل السالکین در ۲۴ فصل در آداب سیر و سلوک، و

(۱) Magdala

رساله‌ی مرآت الحق در ۱۵ فصل است. اشعاری نیز به وی نسبت داده‌اند.

مجذور یا **مربع**، در ریاضیات، کمیتی که از ضرب کردن کمیتی دیگر در خودش حاصل شود. اگر آن کمیت دیگر را x فرض کنیم، مجذور آن x^2 است، و x جذر x^2 خوانده میشود. هرگاه x نمایش یک خط باشد، مجذور آن شکل مربعی به ضلع x است، و به همین جهت مجذور را مربع نیز مینامند. در ریاضیات قدیم، به همین مناسبت، جذر را ضلع نیز مینامیده‌اند.

نیز ← جذر یا ریشه‌ی دوم؛ قوه یا توان؛ مال.

مجرای فاضلاب: ← فاضلاب.

مجربات، در منطق قدیم: ← مبادی یقینی برهان.

مجرد (mojarrad)، در علم بدیع، بیتی یا بیشتر که همه‌ی حروف آن را بی نقطه آورده باشند (نیز ← منقوط)، مانند (بدر جاجرمی)،

کلام او همه سحر حلال در هر حال
مراد او همه اعطای مال در هر دم.

مجرده[1] یا **وادی المجرده** (vāde 'lmejerda)، باستانی **باگرادا**س (bāgrādās)، رودی به طول حـ ۳۷۰ کم، افریقای شمالی. در لش الجزایر سرچشمه گرفته در امتداد غرش از تونس شمالی میگذرد، و به خلیج تونس میریزد. یگانه رود عمده‌ی تونس است.

مجردی (mojarradi)، در اصطلاح معماری، پایه‌ی منفرد آجری یا خشتی که اطراف آن از دیوار ساختمان جدا باشد.

مجرم: ← جرم، به معنی گناه.

مجرم مراغه‌ای: ← بحرالاسرار.

مجره (majare)، ده (جمـ ۱٬۳۹۲ نسـ ۱۳۴۰ هش)، دهستان خان اندبیل، بخش حومه‌ی شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳٫۵کیلومتری جش هروآباد. محصولاتش غلات و حبوبات است. جاجیمبافی و گلیمبافی دارد.

مجره: ← کهکشان.

مجری (majrā) [عربی = گذرگاه]، در علم قافیه، حرکت روی چون حرف وصل بدان پیوندد. حرکت روی تغییرپذیر نیست؛ و عیناً باید در تمام قوافی تکرار شود؛ مثلاً نمیتوان "ن" را که در "بهمن" و "دشمن" روی است، در مصراعی با "ی" (در زبان عربی = کسره+ی، که ساکن محسوب میشود) متحرک ساخت و بهمنی گفت و در مصراعی دیگر با "ا" (در زبان عربی= فتحه+ا، که ساکن محسوب میشود) متحرک ساخت و دشمنا آورد.

مجریط، نام عربی مادرید، اسپانیا.

مجریطی، مسلمة ابن احمد (maslamate'bne ahmade majriti)، فـ حـ ۳۹۸ هق، عالم ریاضی، نجوم، و علوم غریبه؛ اهل مادرید. قدیمترین عالم مسلمان اسپانیائی است که کسب اهمیتی کرده.

مجسطی[2] یا **المجسطی** (al.majesti)، نام عربی ترجمه‌ی کتابی در نجوم و هیئت از ← کلاودیوس بطلمیوس، مشتمل بر ۱۳ مقاله. ظاهراً نام اصلی یونانی آن مکاله سونتاکسیس ماتماتیکی (megāle suntāksis mātemātiki)، یعنی تصنیف بزرگ تعلیمی (← ریاضی)، بوده و اعراب از طریق نَحْت، یعنی شکستن دو کلمه‌ی مکاله و سونتاکسیس و ترکیب پاره‌های آنها با یکدیگر، لفظ مجسطی را ساخته بوده‌اند. نخستین‌بار این کتاب در قرن ۲م هق، به دستور یحیی برمکی، توسط گروهی از مترجمان، و ظاهراً از روی ترجمه‌ی سریانی آن، به عربی ترجمه شد، و نیریزی و اسحاق ابن حنین از جمله‌ی آن مترجمان بودند. بعدها چند بار دیگر ترجمه و تحریر شد. سپس، از روی ترجمه‌ی عربی، به لاتینی نیز ترجمه شد، و تا ۱۵۴۳، که سال انتشار گردش افلاک آسمانی کوپرنیک است، در نجوم و هیئت معتبر شناخته میشد. مجسطی مشتمل است بر فهرستی از ۱٬۰۲۶ ستاره با قدر و مختصات دایرة الـ بروجی آنها که از زیج ابرخس (منجم، ریاضیدان، و جغرافیدان یونانی قرون اول و دوم قم، که نظریه‌ی زمینمرکزی بطلمیوس تا حد زیادی مبتنی بر کارهای اوست.) گرفته شده بوده است. نام کتاب در زبانهای اروپائی مأخوذ از صورت عربی آن است. نیز ← عبدالملک شیرازی.

مجسم‌نما یا **استرئوسکوپ:** ← رؤیت دوچشمی.

مجسمه (mojassema)، نام عمومی فرقه‌هائی از مسلمین که در باره‌ی خداوند قائل به تجسیم بوده‌اند، و ذات خداوند را مانند سایر ذوات میشمرده‌اند. در بین فرقه‌های شیعه و سنی هر دو، جماعتی به این عقیده منسوب شده‌اند.

مجسمه‌ی آزادی[3]، مجسمه‌ی کوه‌پیکری که در ← جزیره‌ی بدلو، مشرف به بندرگاه نیو یورک، بر صفه‌ای به ارتفاع حـ ۴۶ متر قرار دارد، و ابتدا مجسمه‌ی آزادی جهان‌افروز نام داشته است. طراح آن ف. ا. بارتولدی است، و به یادبود انقلاب فرانسه و انقلاب امریکا برپا شده. به شکل زنی است که مشعلی در دست راست خود گرفته و آن را فرا داشته؛ بلندی‌خود مجسمه، صرف نظر از صفه‌ی آن، نیز حـ ۴۶ متر وپایه‌ی آن به شکل ستاره‌ای یازده‌پر است. در ۱۸۸۴ فرانسویان آن را به کشمة اهدا کردند، و در ۱۹۲۴ یک بنای یادبود ملی امریکا شناخته شد.

مجهولات کتاب مقدس: ← عهدین غیر قانونی.

مجلدی: ← مخلدی گرگانی.

مجلس، در اصطلاح تعزیه. تعزیه، مانند نمایشنامه‌های کلاسیک یونان قدیم، در یک پرده (آکت) نوشته میشد، و آن را مجلس مینامیدند (مانند "مجلس قربانی کردن ابراهیم اسماعیل را" یا "مجلس قنانیا، پادشاه فرنگ"). در اوایل معرفی تئاتر در ایران، این کلمه در نمایشنامه‌ها به کار برده میشد، چنانکه در آثار آخوندف همین کلمه دیده میشود، ولی بعدها آن را به "پرده" تبدیل کردند، که هنوز هم مصطلح است.

مجلس بزرگان[4]، در تاریخ فرانسه، مجلسی که ش. آ. دو کالون، به امید حل مشکلات مالی، در ۱۷۸۷ از اعیان و معاریف مملکت تشکیل داد. این مجلس خود منشأ مخالفتهای سخت شد. نیز ← انقلاب فرانسه.

مجلس سنا (majlese senā)، در تاریخ مشروطیت ایران، یکی از دو مجلس سازای پارلمان ایران (← پارلمان، به عنوان اسم عام). به موجب اصل چهل و سوم قانون اساسی ایران، تعداد نمایندگان این مجلس ۶۰ نفر بود، و به موجب اصل چهل و پنجم همین قانون ۳۰ نفر آنها، که پانزده نفرشان از اهالی تهران و ۱۵ نفر از اهالی ولایات بودند از طرف شاه، و سی نفر دیگر نمایندگانی بودند که از طرف ملت، ۱۵ نفر به انتخاب اهالی تهران و ۱۵ نفر به انتخاب اهالی ولایات، تعیین میشدند.

مجلس سنا تا سال ۱۳۲۸ هش تشکیل نشده بود، و در این سال اولین دوره‌ی آن، همزمان با آغاز شانزدهمین دوره‌ی تقنینیه‌ی مجلس شورای ملی، در بهمن‌ماه ۱۳۲۸ هش گشایش یافت، و موجبات اجرای اصل چهل و سوم قانون اساسی ایران فراهم آمد.

مجلس سنا کلاً هفت دوره‌ی تقنینیه داشته است. تاریخ افتتاح و اختتام دوره‌های سنا به شرح زیر بوده است.

دوره‌ی اول در تاریخ ۲ بهمن ۱۳۲۸ هش افتتاح و در تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۳۲ هش به موجب فرمان شاه منحل شده است.

دوره‌ی دوم در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۳۲ هش افتتاح و در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۳۸ هش پایان یافته است.

دوره‌ی سوم در تاریخ ۳ فروردین ۱۳۳۹ هش افتتاح و در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰ هش به موجب فرمان شاه منحل شده است.

دوره‌ی چهارم در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۴۲ هش افتتاح و در تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۴۶ هش به موجب فرمان شاه منحل شده است.

دوره پنجم در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۴۶ هش افتتاح و در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۵۰ هش به موجب فرمان شاه منحل شده است.

دوره ششم در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۵۰ هش افتتاح و در ۱۳۵۴ پایان یافته است.

دوره هفتم در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۵۴ هش افتتاح شد.

تا سال ۱۳۴۲ هش که قانون انتخابات تغییر یافت، نمایندگان مجلس را کلاً مردان تشکیل میدادند. ولی از این سال به بعد چند تن از بانوان نیز به مجلس راه یافتند. از این دوره اجلاسیه‌ی جدید از ۱۴ مهر آغاز شده است.

نحوه‌ی انتخابات مجلس سنا در بدو امر طبق نظامنامه‌ی مورخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۸ هش دودرجه‌ای بوده است، که بعد از اصلاح این نظامنامه در سال ۱۳۳۹ هش، انتخاب به طور یکدرجه‌ای صورت میگرفت.

مدت هر دوره‌ی تقنینیه‌ی سنا در ابتدای تشکیل ۶ سال بود، و بنابر ماده‌ی ۲۹ قانون انتخابات مجلس سنا چنین مقرر بود که در پایان هر سه سال اول نصف عده‌ی اعضا تجدید شود، به این ترتیب که ۱۵ نفر از اعضاء انتخابی و ۱۵ نفر از اعضاء انتصابی به حکم قرعه خارج شده جانشین آنها بر طبق این قانون انتخاب یا منصوب شود؛ پس از آن انتصاب یا انتخاب هر عضوی که مدت عضویت ۶ساله‌اش به پایان میرسید تجدید میشد. مقررات این ماده در موردی هم رعایت میشد که سنا پس از انحلال دوباره افتتاح میبافت.

---

(۱)Me(d)jerda (۲)Almagest (۳)Liberty, Statue of (۴)Assemblée des Notables (فـ)

با اصلاح قانون مزبور در تاریخ بیست سوم خرداد ۱۳۴۵ هش، مدت عضویت به ۴ سال تقلیل یافت.

طبق اصل چهل و ششم قانون اساسی، پس از انعقاد سنا، تمام امور باید به تصویب هر دو مجلس باشد؛ اگر آن امور در سنا یا از طرف هیئت وزرا عنوان شده باید اول در مجلس سنا تنقیح و تصحیح شده به اکثریت آرا قبول شود و بعد به تصویب مجلس شورای ملی برسد، ولی اموری که در مجلس شورای ملی عنوان میشد از این مجلس به مجلس سنا میرفت مگر امور مالی که مخصوص مجلس شورای ملی بود و قرار مجلس در امور مذکور به اطلاع مجلس سنا میرسید، تا مجلس مزبور ملاحظات خود را به مجلس شورای ملی اظهار کند، ولی مجلس شورای ملی مختار بود ملاحظات مجلس سنا را بعد از مداقه‌ی لازم قبول یا رد کند.

مجلس سنا، کتابخانه‌ی (ketāb.xāneye maj-lese senā)، کتابخانه‌ای که در ۱۳۲۹ هش در مجلس سنای ایران تشکیل شد، و در آغاز سال ۱۳۵۶ هش دارای ۵۰٬۶۰۰ مجلد کتاب (۴۹٬۰۰۰ جلد کتاب چاپی و ۱٬۶۰۰ جلد خطی) بوده است. نوع کتابهای این کتابخانه عمدتاً کتابهای ایرانشناسی است، و از این لحاظ از کتابخانه‌های معتبر ایران به شمار میرود.

مجلس شورای دولتی، در تاریخ مشروطیت ایران، مجلسی که نخستین‌بار در ۱۲۷۶ هق به فرمان ناصرالدین شاه قاجار برای رسیدگی به کلیه‌ی امور کشوری تأسیس شد تا اعضای آن با مسئولیت مشترک به مسائل مملکتی رسیدگی کنند و نتیجه را به شاه گزارش دهند و پس از تصویب به مورد اجرا بگذارند. اعضای این مجلس در آن سال این اشخاص بودند: اعتضاد السلطنه وزیر علوم، نصرةالدوله حکمران دارالخلافه، سپهسالار، مستوفی‌الممالک، عباسقلیخان جوانشیر وزیر عدلیه، امین‌الدوله، میرزا سعید خان وزیر امور خارجه، سپهدار، ناصرالملک وزیر تجارت، و دبیرالملک. این مجلس بعدها به نامهای دیگر دارالشورای دولتی و مشورتخانه نامیده شد و تغییراتی در آن صورت گرفت، ولی با حکومت استبدادی آن زمان ناگزیر نمیتوانست سودی برای بهبود حال مردم داشته باشد.

مجلس شورای ملی، در تاریخ مشروطیت ایران، یکی از دو مجلس سازای پارلمان ایران (← پارلمان، به عنوان اسم عام).

تاریخچه. مجلس شورای ملی بر اثر انقلاب مشروطیت به موجب فرمان مورخ ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ مظفرالدین شاه قاجار تأسیس شد و از تاریخ ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ هش که در قصر گلستان با حضور مظفرالدین شاه گشایش یافت، ۲۴ دوره‌ی آن بشرح ذیل در تهران افتتاح و منعقد شده است:

مجلس اول، ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ هق (۱۳ مهر ۱۲۸۵ هش)؛

مجلس دوم، دوم ذوالقعده‌ی ۱۳۲۷ هق (۲۴ فروردین ۱۲۸۸ هش)؛

مجلس سوم، ۱۷ محرم ۱۳۳۳ هق (۱۴ آذر ۱۲۹۳ هق)؛

مجلس چهارم، ۱۵ شوال ۱۳۳۹ هق (اول تیر ۱۳۰۰ هش)؛

مجلس پنجم، ۵ رجب ۱۳۴۲ هق (۲۲ بهمن ۱۳۰۲ هش)؛

مجلس ششم، ۱۹ تیر ماه ۱۳۰۵ هش؛

مجلس هفتم، ۱۴ مهر ۱۳۰۷ هش؛

مجلس هشتم، ۲۵ آذر ۱۳۰۹ هش؛

مجلس نهم، ۲۴ اسفند ۱۳۱۱ هش؛

مجلس دهم، ۱۵ خرداد ۱۳۱۴ هش؛

مجلس یازدهم، ۱۰ شهریور ۱۳۱۶ هش؛

مجلس دوازدهم، ۳ آبان ۱۳۱۸ هش؛

مجلس سیزدهم، ۲۲ آبان ۱۳۲۰ هش؛

مجلس چهاردهم، ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ هش؛

مجلس پانزدهم، ۲۵ تیر ۱۳۲۶ هش؛

مجلس شانزدهم، ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ هش؛

مجلس هفدهم، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ هش؛

مجلس هجدهم، ۲۷ اسفند ۱۳۳۲ هش؛

مجلس نوزدهم، ۱۰ خرداد ۱۳۳۵ هش؛

مجلس بیستم، ۲ اسفند ۱۳۳۹ هش؛

مجلس بیست و یکم، ۱۴ مهر ۱۳۴۲ هش؛

مجلس بیست و دوم، ۱۴ مهر ۱۳۴۶ هش؛

مجلس بیست و سوم، ۱۴ مهر ۱۳۵۰ هش؛

مجلس بیست و چهارم، ۱۷ شهریور ۱۳۵۴ هش.

در دوره‌ی اول انتخابات صنفی بود، و هر یک از طبقات اعیان و خوانین و شاهزادگان قاجاریه و حجج اسلام و تجار و اصناف نمایندگانی داشتند، و درین دوره رسم این بود که اگر نماینده‌ی محلی مستعفی یا فوت میشد نمایندگان همان محل در مجلس برای او جانشینی تعیین میکردند، و این وکیل را نماینده‌ی مجلس میخواندند. مجلس اول در واقع یک مجلس انقلابی بود، و قوانین و نظامات عالی و مهم وضع و تدوین کرده در استقرار اصول عدالت و قطع نفوذ متنفذین و مستبدین اهتمام بسیار نمود. مجلس دوم که بعد از دوره‌ی استبداد صغیر و خلع و عزل محمد علی شاه قاجار افتتاح و تشکیل یافت، با اشکالات خارجی و بحرانهای مالی بزرگ مواجه شده در تحت فشار و تهدید اولتیماتوم خارجی خاتمه یافت، و مجلس سوم بعد از سه سال فترت افتتاح شد، و با جج I مواجه گشته بیش از یک سال دوام نیاورد و منحل شد، و بعد از آن نیز دوره‌ی فترتی طولانی پیش آمد. در بین سایر ادوار، مجلس پنجم به سبب مبارزات اقلیت آن، که به رهبری مدرس اداره میشد، و مجلس سیزدهم به سبب وجود و بروز مشکلات ناشی از وجود قوای خارجی در ایران، و مجلس چهاردهم به علت مبارزات و کشمکشهای مسلکی و قضیه‌ی نفت شمال، و مجلس شانزدهم به سبب مبارزات مصدق و مناجرات راجع به ملی کردن صنعت نفت، شهرت خاصی یافته‌اند. مجلس هفدهم به سبب استعفای اکثریت اعضای آن در مرداد ۱۳۳۲ هش تعطیل شد، و چون دگربار به جهاتی تشکیل آن ممکن نشد، در ۲۸ آذر ۱۳۳۲ هش به موجب فرمان شاه انحلال آن رسماً اعلام شد.

در مجلس نوزدهم قانونی تصویب شد که بنا بر آن تعداد نمایندگان از ۱۳۶ نفر به ۲۰۰ نفر و دوره‌ی نمایندگی از ۲ سال به ۴ سال افزایش یافت. عمر مجلس بیستم، در نتیجه‌ی ناخرسندی مردم از جریان انتخابات نزدیک دوماه و نیم بیشتر نبود و در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰ هش با فرمان شاه منحل شد. پس از تغییر قانون انتخابات، از مجلس بیست‌ویکم چند تن از بانوان به عنوان نماینده به مجلس راه یافتند. از این دوره به بعد انتخابات مجلس نظم تاریخی خاص پیدا کرده و هر چهارسال یک‌بار دوره‌ی جدید از ۱۴ مهر آغاز شده است.

مجلس شورای ملی از اوایل دوره‌ی اول در عمارتی، موسوم به عمارت بهارستان، که قبلاً متعلق به حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار بود و بعد از او چندی اختصاص به پذیرائی از سفرا و نمایندگان فوق العاده‌ی خارجی یافته و عاقبت از طرف مظفرالدین شاه به مجلس شورای هدیه شده بود، تشکیل یافت، و این محل را محمد علی شاه قاجار در هنگام تصمیم و اقدام به انحلال مجلس اول به توپ بست، و قزاقها و سیلاخوریهای او آن را غارت کردند، و حتی درهای آن را کندند و سوزانیدند، و در حوضخانه‌ی آن اسب بستند. لیکن بعد از فتح تهران به دست مجاهدین و تشکیل مجلس دوم، به مرمت و تعمیر آن اقدام، و به مرور آن را کامل کردند. هنگام تشکیل (بهمن ۱۳۲۸ هش) مجلس سنا نیز جلسات آن در تمام دوره‌ی اول در همین عمارت بهارستان تشکیل یافت تا آنکه به محل جدید (در خیابان سپه) انتقال یافت.

مجلس شورای ملی، کتابخانه‌ی، تأسیس ۱۳۰۲ هش، تهران، در عمارت مجلس شورای ملی. این کتابخانه که در آغاز دارای ح ۲٬۰۰۰ جلد کتاب و در ۱۳۲۰ هش دارای ۲۴٬۰۰۰ (۳٬۲۰۰ نسخه‌ی آنها خطی) جلد کتاب بود، در پایان سال ۱۳۵۶ هش دارای ۱۲۰,۰۰۰ جلد کتاب چاپی و ۱۶٬۰۰۰ نسخه کتاب خطی بوده است. سه جلد فهرست برای نسخ خطی آن نوشته شده است (۱۳۱۱–۱۳۳۵ هش).

مجلس عالی یا **مجلس فوق العاده**، در تاریخ مشروطیت ایران، انجمنی مرکب از عده‌ای متجاوز از ۵۰۰ نفر از بقایای نمایندگان مجلس اول و وجوه علما و شاهزادگان و اعیان و تجار و رؤسای اصناف مشروطه‌خواه، که پس از فتح تهران به دست مجاهدین تشکیل شد (جمعه‌ی ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ هق). این مجلس به دعوت و تدبیر رؤسای مجاهدین، "در غیاب مجلس شورای ملی و بر حسب ضرورت فوری"، برای تعیین تکلیف محمد علی شاه قاجار و نظارت بر امور مملکت و تعیین خط مشی سیاست در بهارستان تشکیل یافت، و پس از ایراد خطابه‌ها و اعلان تصمیم مجلس در خلع و عزل محمد علی شاه و در انتخاب پسرش سلطان احمد میرزا به سلطنت، هیئتی مأمور شد تا طرحی جهت اجرای این مقصود تهیه کند. آن طرح، که عبارت از اعلان تحصن و استعفای عملی و در واقع اعلام خلع محمد علی شاه و انتصاب سلطان احمد میرزا ولیعهد به سلطنت و تفویض نیابت سلطنت به عضدالملک قاجار بود، در مجلس عالی با شور و هلهله‌ی تمام به تصویب رسید، و بلافاصله به همه‌ی ولایات و ممالک اعلام و ابلاغ شد. همچنین، در همان جلسه، به موجب تصویب مجلس

عالی، وزارت جنگ به سپهدار تنکابنی، و وزارت داخله به سردار اسعد سپرده شد. پس از آن این اقدامات به علمای عتبات اعلام شد؛ و مجلس عالی هیئتی را جهت ابلاغ اعلامیه‌ی عزل محمد علی شاه به سفارت روس فرستاد، که محمد علی شاه آن هیئت را نپذیرفت. اما آن هیئت نزد احمد شاه قاجار که نیز با پدر در سفارت روس بود رفته انتصاب او را به سلطنت اعلام کرد و تبریک گفت، و پس از ورود احمد شاه به تهران (۲ رجب ۱۳۲۷ هق)، و اجرای تشریفاتی به یاد بود شهدای باغ شاه، مجلس عالی، به علت آنکه کثرت تعداد اعضای آن تا حدی مانع اخذ تصمیمات بود، هیئت دیگری به نام کمیسیون عالی برای اداره‌ی امور و نظارت بر جریان انتخاب، و انحلال خود را اعلام کرد.

مجلس عمومی طبقاتی، در تاریخ فرانسه، مجلسی مرکب از نمایندگان هر یک از طبقات سه گانه، ← اتا ژنرو.

مجلس عوام: ← پارلمنت، وستمینستر، کاخ.

مجلس فوق العاده، در تاریخ مشروطیت ایران، ← مجلس عالی.

مجلس لردها: ← پارلمنت، وستمینستر، کاخ.

مجلس مبعوثان فدرال[1]، در تاریخ کشمکش، هیئت نمایندگان ایالات مختلف که در ماههای مه-سپتامبر ۱۷۸۷ در شهر فیلادلفی تشکیل جلسه داده طرح قانون اساسی کشمکش را ریختند. ریاست مجلس با ج. واشینگتن بود. درین مجلس در مواد اتلاف تجدید نظر شد، و قانون اساسی، که محرر عمده‌ی آن ج. مدیسن بود، در ۲۱ ژوئن ۱۷۸۸ به تصویب رسید، و جای مواد ائتلاف را گرفت. قانون مذکور اصلاً شامل هفت ماده و یک مقدمه بود، و تاکنون ۲۰۶ متمم به آن افزوده شده است.

مجلس مقنن[2] (moqannen) (اول اکتبر ۱۷۹۱ -۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲)، در تاریخ فرانسه، مجلسی که به دنبال مجلس مؤسس تشکیل یافت، و بعداً جای خود را به کنوانسیون داد. نیز ← انقلاب فرانسه.

مجلس ملی[3]، در تاریخ فرانسه. ۱- در انقلاب فرانسه، اولین مجالس انقلابی، که در ۱۷۸۹-۹۱ دایر بود. این مجلس همان مجلس معروف به اتا ژنرو بود، که در ۱۷ ژوئن ۱۷۸۹ عنوان مجلس ملی (یا مجمع ملی) و در ۹ ژوییه‌ی ۱۷۸۹ عنوان مجلس (ملی) مؤسس به خود داد. اعلامیه‌ی حقوق بشر و قانون اساسی سپتامبر ۱۷۹۱ را اعلام کرد، و امتیازات فئودال را ملغی ساخت. در ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ مجلس مقنن جای آن را گرفت. ۲- مجلسی که در ۱۸۷۱-۷۵، پس از جنگ فرانسه و پروس، تشکیل یافت. جلسات آن در بوردو و سپس در ورسای منعقد میشد. این مجلس شرایط بیسمارک را پذیرفت. در ۱۸۷۵، با اکثریت یک رأی، قانون اساسی سال ۱۸۷۵ را تصویب کرد. ۳- یکی از دو مجلس پارلمانی فرانسه در قانون اساسی ۱۹۴۶، ۱۹۵۶ و ۱۹۵۸ (همان "مجلس نمایندگان" سابق).

مجلس مؤسسان[4] (majlese mo'assesān)، مجلسی که قدرت طرحریزی یا تغییر دادن قانون اساسی را دارد. منشأ این اصطلاح از انقلاب فرانسه است؛ مجلس ملی، که در ۱۷ ژوئن ۱۷۸۹ اعلام شد، در ۹ ژوییه‌ی ۱۷۸۹ عنوان مجلس ملی مؤسس یافت.

در تاریخ مشروطیت ایران، چند مجلس مؤسسان منعقد شده است. بعضی اولین مجلس شورای ملی (۱۸ شعبان ۱۳۲۴-۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ هق) را، از آن جهت که قانون اساسی ایران و متمم آن در آن دوره وضع شد، مجلس مؤسس شمرده‌اند. در ۹ آبان ۱۳۰۴ هش ماده‌ی واحده‌ای از مجلس شورای ملی گذشت که به موجب آن انقراض سلطنت قاجاریه و خلع احمد شاه از سلطنت و تشکیل مجلس مؤسسان برای اصلاح اصول مربوط به سلطنت تصویب شد. بزودی انتخابات مجلس مؤسسان در سراسر کشور آغاز شد و در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۰۴ هش این مجلس در تهران (در محل تکیه‌ی دولت) شروع به کار کرد و ۶ روز بعد با تصویب ماده‌ی واحده اصول ۴۶ و ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی تغییر یافت و مواد جدیدی به جای آن مقرر شد. نیز ← قانون اساسی ایران، و مواد مذکور در صص ۱۹۹۵-۲۰۰۳.

باآنکه تشکیل مجلس سنا در قانون اساسی پیشبینی شده بود، نمایندگان مجلس شورای ملی عموماً، برای آنکه اختیارات بیشتری داشته باشند، مانع تشکیل این مجلس میشدند و همین امر اختلافاتی را میان قوه‌ی مقننه و قوه‌ی مجریه فراهم آورده بود. در ۱۳۲۷ هش دولت وقت طرحی را از تصویب مجلس شورای ملی گذراند، و بنا بر آن فرمانی برای تشکیل یک مجلس مؤسسان، به منظور تجدید نظر در اصل ۴۸ قانون اساسی، صادر شد، در این دومین مجلس مؤسسان در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ هش ماده‌ای به نام "اصل الحاقی" به تصویب رسید (← نیز قانون اساسی ایران. اصل ۴۸ و اصل الحاقی صص ۱۹۹۸ و ۲۰۰۳).

در اردیبهشت ۱۳۳۶ هش "مجلس واحد" مرکب از اعضای دو مجلس شورای ملی و سنا (به نام کنگره) دعوت شدند و این کنگره در اصول چهارم و پنجم و ششم و هفتم قانون اساسی و اصول دیگری که در مجلس مؤسسان دوم (اردیبهشت ۱۳۲۸ هش) تصریح شده بود، تجدید نظر کرد.

در ۱۸ شهریور ۱۳۴۶ هش نیز مجلس مؤسسانی تشکیل شد که اصل ۳۸ و اصل ۴۱ متمم قانون اساسی را اصلاح کرد.

مجلس نمایندگان، یکی از دو مجلس قانونگذاری کشور ← کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا.

مجلسی، محمد باقر (majlesi)، معروف به **مجلسی دوم**، ۱۰۳۷-۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱ هق، عالم الاهیات و پیشوای مذهبی و مدرس علوم دینی و نویسنده‌ی ایرانی، که تألیفات زیاد به فارسی و عربی دارد. کتاب بحار الانوار او در تشیع اهمیت فراوان دارد. وی در حلیة المتقین، که به زبان فارسی ساده است، عقاید خود را در تعلیم و تربیت که بیشتر به استناد احادیث و اقوال پیغمبر و ائمه است بیان کرده؛ شرحی نیز بر صحیفه‌ی سجادیه نوشته است.

مجلسی، محمد تقی (majlesi)، معروف به **مجلسی اول**، ف ۱۰۷۰ هق، عالم بزرگ شیعه، فقیه و محدث و مفسر، معاصر شاه عباس کبیر، پدر مجلسی دوم. مجلسی اول شاگرد شیخ بهائی و ملا عبدالله شوشتری بود. در دو زبان فارسی و عربی تألیفات دارد که از آن جمله است، احیاء الاحادیث فی شرح تهذیب الحدیث، که شرح تهذیب الاحکام شیخ طوسی است؛ شرح صحیفه‌ی سجادیه به فارسی و عربی؛ حدیقة المتقین فی معرفة احکام الدین به فارسی (که در هند چاپ شده است)؛ لوامع صاحبقرانی که شرح فارسی من لایحضره الفقیه است؛ و نیز رساله‌های متعدد دیگر در حج و رضاع و دیگر موضوعات.

مجلسی اول: ← مجلسی، محمد تقی.

مجلسی دوم: ← مجلسی، محمد باقر.

مجمر اصفهانی (mejmar-) شهرت سید حسین طباطبائی متخلص به **مجمر**، ف ۱۲۲۵ هق، شاعر قصیده‌سرای ایرانی؛ مدزواره‌ی اصفهان. ابتدا در اصفهان به مجامع ادبی نشاط اصفهانی پیوست، و لقب مجتهدالشعرا گرفت؛ فتحعلی شاه قاجار و پسرش، حسنعلی میرزا، را مدح میگفت. از شعرای بزرگ گذشته مخصوصاً انوری، خاقانی، و امیر معزی پیروی میکرد. یک مثنوی به سبک تحفة العراقین و قطعات منثوری به سبک گلستان دارد. غزل و قطعه و ترکیب‌بند و همچنین قطعاتی در هزل و هجو دارد.

مجمره[5] (mejmara)، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره‌ی جنوبی، بین صورتهای فلکی تلسکوپ و ۳ گونیا. نیز ← صورت‌فلکی، جدول ص ۱۵۸۹ و شکل ص ۱۵۹۰.

مجمع الابکار، یکی از مثنویهای ← جلالدین سیدی محمد عرفی.

مجمع الامثال (majma'o 'l amsāl)، کتابی از احمد ابن محمد نیشابوری، معروف به میدانی، شامل شش هزار و اندی امثال گوناگون در زبان عرب. کتاب مشتمل بر ۳۰ باب است؛ ۲۸ باب به امثال عربی اختصاص دارد، و هر باب بر حسب نخستین حرف ماده‌ی کلمه (مثلاً س در سال) آغاز میشود و به ترتیب حروف دوم و سوم ماده پیش میرود. پس از آن در هر باب بخشی در آنچه از ماده‌ی کلمات بر وزن افعل آمده است ذکر میشود، و در پایان آنچه جدیداً حکم مثل و سخن حکمت یافته است تحت عنوان "مولدون" میآید، و در ذیل هر مثل توضیح کافی در باب معنی و مقصود از مثل، و در موارد بسیار داستان آن گفته میشود. باب بیست و نهم به ایام عرب، و باب سی‌ام به سخنان و حکم پیغمبر اکرم و صحابه اختصاص دارد. دانشمندی به نام نجم کرمانی، برای سهولت مراجعه به کتاب، تغییری در ترتیب امثال داده است، بدین معنی که هر باب را بر حسب مفتوح یا مضموم یا مکسور یا ساکن بودن حرف اول ماده‌ی کلمه به

---

(۱)Federal Constitutional Convention (۲)Assemblée législative (فـ) (۳)Assemblée nationale (فـ)
(۴)constituent assembly (۵)Ara (Altar)

۴ فصل تقسیم کرده، و بخش "مولدون" را به عنوان فصل پنجم در پایان باب آورده است، و مجمع الامثال چاپ تهران (۱۲۹۰ هق) از روی این نسخه طبع شده است.

مجمع الانساب: ← شبانکاره‌ای.

مجمع البحرین: ← عربی، ادبیات، قسمت XV؛ کابی ترشیزی.

مجمع البحرین (majma' o'l.bahreyn) [= پیوندگاه دو دریا یا دو نهر]، در قرآن (کهف ۵۹–۶۰)، محلی که موسی، در پی یافتن یکی از بندگان نیک و دانشمند خدا (به تعبیر اخبار، خضر پیغمبر)، به او رسید. سپس مدتی با او سفر کرد و مسائلی در یافت، و دانست که طاقت همسفری با او را ندارد. بعضی از مفسران آن را باب المندب و بعضی دیگر تنگه‌ی جبل طارق دانسته‌اند.

مجمع البحرین و مطلع النیرین (matla' o'n-nayyerayn)، کتابی از تألیفات عالم شیعی، شیخ فخرالدین ابن محمد طریحی نجفی (torayhie najafi؛ مت ۱۰۸۵ هق)، که در آن معانی لغات غریب قرآن و احادیث را از روی کتابهای لغت معتبر جمع آورده است. این کتاب مکرر در ایران به چاپ رسیده است.

مجمع البیان (majma'o 'l.bayān)، کتاب تفسیر عربی تألیف ابوعلی طبرسی. این کتاب از تفسیرهای معتبر شیعه و مشتمل بر 10 جلد است. مؤلف، پس از ذکر هر آیه، به بحث در قرائت و تحقیقات لغوی در کلمات و اعراب میپردازد، و سپس شأن نزول و معنی آیه را با استناد به احادیث و اخبار بیان میکند. چندین بار به چاپ سنگی و سربی در ایران و خارج ایران رسیده است.

مجمع التواریخ (majma'ottavārix)، کتابی در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد از آن تا سال ۱۲۰۷ هق، از سلطان خلیل میرزا، نواده‌ی سلیمان II صفوی. موضوع کتاب شرح وقایعی است که از تاریخ شورش (۱۱۲۰ هق) افاغنه‌ی غلزائی قندهار تا ۱۲۰۷ هق در ایران روی داده، و به تفصیل و دقتی نوشته شده است که تواریخ دیگر به پای آن نمیرسند. در ۱۳۲۸ هش در تهران چاپ شده است.

مجمع التواریخ سلطانی: ← زبدة التواریخ.

مجمع الجزایر[1] (majma'o'l.jazāyer)، مجموعه‌ای از چندین جزیره در پهنه‌ای از آب.

مجمع الجزایر پست: ← توامونو.

مجمع الجوامع و ذخائر التراکیب: ← محمد حسین خان، سید.

مجمع الخواص، تذکره، ← صادق بیگ افشار.

مجمع الصنایع: ← سبزه میدان.

مجمع العلمی العراقی: ← عربی، زبان، قسمت III.

مجمع العلمی العربی، نخستین آکادمی عرب، ← عربی، زبان، قسمت III.

مجمع الفرس (majma' o'lfors)، فرهنگ لغت فارسی به فارسی از سروری کاشانی. این فرهنگ در سال 1008 هق با مطالعه‌ی ۱۶ نسخه از فرهنگهای مختلف فارسی به فارسی و عربی به فارسی، و حذف واژه‌های عربی، و افزودن شواهد شعری از اشعار بزرگان شعرای فارسی به نام عباس I صفوی تألیف شده است. مؤلف در ۱۰۲۸ هق با دیدن چند فرهنگ دیگر، از جمله فرهنگ جهانگیری، تألیف خود را تکمیل و تنقیح کرده است. لغات فارسی در مجمع الفرس به ترتیب حرف اول (تحت عنوان باب) و حرف آخر هر واژه، و بدون رعایت ترتیب الفبائی در حروف میانه آمده است. مجمع الفرس در سه جلد در تهران چاپ شده است (جلد اول ۱۳۳۸ هش، جلد دوم ۱۳۴۰ هش، و جلد سوم ۱۳۴۱ هش).

مجمع الفصحا (majma' o'l.fosahā)، بزرگترین تذکره‌ی شاعران پارسیگوی، در ۲ مجلد، تألیف رضاقلی خان هدایت. نخستین مجلد آن به شرح حال شاهان و امیرانی که شعر سروده‌اند و شاعران متقدم (تا قرن ۸م هق) اختصاص یافته، و در مجلد دوم نام و اثر شاعران قرنهای متوسط و معاصر مؤلف، تا ۱۲۸۴ هق، گرد آمده است. هدایت در تألیف این کتاب از بیشتر تذکره‌های شاعران سود جسته، و پس از آوردن شرح حال شاعر، منتخبی از اشعار او را، به سلیقه‌ی خویش، آورده است. مجمع الفصحا یکی از مأخذهای بزرگ شعر فارسی است. بسیارند شاعرانی که جز در این تذکره نام و اثری از ایشان بر جای نمانده، و قسمتی از اشعار بسیاری شاعران دیگر منحصراً در این تذکره محفوظ مانده است.

مجمع اللغة العربیه: ← عربی، زبان، قسمت III.

مجمع النوادر: ← چهارمقاله، از نظامی عروضی.

مجمع پارلمانی اروپائی: ← اروپا، مجمع پارلمانی.

مجمع سری: ← انجمن سری.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد: ← سازمان ملل متحد.

مجمع ملی، در تاریخ فرانسه، ← مجلس ملی.

مجمل، در علم اصول: ← مجمل و مبین.

مجمل التواریخ و القصص (mojmalo 't.ta-vārix va 'l.qesas)، کتاب معتبری در تاریخ ایران و عرب و خلفا و پادشاهان ایران تا آغاز قرن ۶م هق. مؤلف این کتاب معلوم نیست؛ فقط میدانیم که اهل همدان یا اسدآباد بوده، و کتاب خویش را از تاریخها و منابع معتبر اقتباس و گردآوری کرده است.

مجمل الحکمه (mojmalo' l.hekma)، خلاصه‌ی بعضی از رسائل اخوان الصفا، که به نثری روان و ساده به فارسی نقل شده است، و مؤلف آن معلوم نیست.

مجمل فصیحی: ← فصیح خوافی.

مجمل و مبین (mojmal, mobayyan)، یکی از مباحث علم اصول فقه. مجمل لفظی است که دلالتش بر معنی یا بر حکم شرعی واضح نباشد و مبین آن است که دلالتش بر معنی یا حکم شرعی واضح باشد. بنا به تعریف دیگر، مجمل آن است که معنی آن در نظر شخصی که آن لفظ را می‌شنود ظاهر و روشن باشد. بنا بر این تعریف، مجمل و مبین مفاهیم نسبی هستند، یعنی ممکن است لفظی در نظر شخصی مجمل باشد و در نظر شخص دیگر مبین، و بر عکس. مثال مجمل را در احکام شرعی آیه‌ی قطع ید سارق دانسته‌اند (السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما). زیرا معنی ید (دست) واضح نیست؛ برای آنکه دست گاهی تا ساعد و گاهی تا آرنج و گاهی تا بغل و کتف گفته میشود و صرفاً از روی آیه معلوم نیست که دست دزد را از کجا باید برید و باید قرینه یا بیانی دیگر حد آن را معلوم کند.

مجموع جبری[2]، حاصل جمع چند کمیت همنوع با توجه به علامتهای مثبت و منفی آنها. مثلاً حاصل جمع جبری ۳ و ۲– و ۵– برابر با ۴– است.

مجموعه، ۱– چند رساله یا کتاب کوچک که با هم در یک جلد فراهم آمده باشد. **۲–** معادل "کلکسیون" و به کتب مختلفی اطلاق میشود که تحت یک عنوان کلی چاپ شود.

مجموعه[3] (majmu'e)، در اصطلاح ریاضی، هر گروه مشخص از اشیاء دو به دو متمایز، که هر یک از آن اشیاء را یک عضو این مجموعه نامند. مقصود از "گروه مشخص از اشیاء" این است که به ازاء هر چیز، این چیز در واقع عضو آن گروه هست یا عضو آن نیست. **نظریه‌ی مجموعه‌ها** در طی سالهای ۱۸۷۴–۹۷ به وسیله‌ی گ. کانتور وضع شد. از آغاز قرن ۲۰م این نظریه متزایداً، هم در ریاضیات و هم در منطق، اهمیت یافت، و تقریباً در همه‌ی شاخه‌های ریاضیات به کار بسته شد.

قسمت I : کلیات و تعاریف

I.۰۱. هر مجموعه با اعضای خود مشخص است و اموری از قبیل ترتیب اعضا و غیره خارج از مفهوم مجموعه است. عضو یک مجموعه می‌تواند یک حیوان، یک شیء، یک موجود ریاضی، یا خود یک مجموعه باشد.

عموماً مجموعه‌ها را با حروف بزرگ لاتینی و اعضای آنها را با حروف کوچک لاتینی نمایش میدهند. یکی از طرق مهم نامگذاری مجموعه‌ها نامگذاری به وسیله‌ی درج اسامی اعضای مجموعه در داخل ابرو است (این طریقه در موردی به کار میرود که عده‌ی اعضای مجموعه نسبةً اندک است؛ مثلاً {۲ و ۱} مجموعه‌ای است که اعضایش منحصر به دو عضو ۱ و ۲ است). اگر ابهامی روی ندهد، نامگذاری به وسیله‌ی ابرو با درج بعضی از اعضای مجموعه در داخل آن به کار میرود، مثلاً مجموعه‌ی حروف الفبای فارسی را مجموعه‌ی {ی و ... ، پ ، ب ، ا} مینامیم.

عضویت a را در مجموعه‌ی A به صورت

$$a \in A$$

مینویسیم، که چنین میخوانیم:

a عضو A است، یا a به A تعلق دارد.

برای بیان اینکه a عضوی از مجموعه A نیست، یا a به A تعلق ندارد، چنین مینویسیم:

$$a \notin A.$$

علامت $\subseteq$ برای این به کار میرود که نشان دهد هر عضو مجموعه‌ی A عضو مجموعه‌ی B است، که چنین نوشته میشود:

(۱)archipelago (۲)algebraic sum (۳)set

$A \subseteq B$.

به عبارت دیگر، به ازاء هر x، اگر $x \in A$ آن‌گاه $x \in B$. علامت $\subset$ بین دو مجموعه‌ی A و B نشان میدهد که هر عضو A عضو B است، اما B عضوی غیر متعلق به A دارد، در این صورت مجموعه‌ی A را **مجموعک**[1] مجموعه‌ی B نامند، و گویند A جزء B یا مجموعک B است، یا آنکه B حاوی A است. مثلاً اگر

$A=\{1,3,4,6,7\}$, $B=\{1,3,5\}$,
$C=\{1,3,6\}$, و $D=\{1,3,7\}$

خواهیم داشت

$C \subset A$ و $D \subset A$

در صورتی که B مجموعک A نیست.

I.۲ـ مجموعه‌ی عمومی[2]، در اصطلاح نظریه‌ی مجموعه‌ها، مجموعه‌ی عمومی یعنی مجموعه‌ی جمع اشیاء، پس هر چیز جزء مجموعه‌ی عمومی است، و هر مجموعه مجموعک مجموعه‌ی عمومی. مثلاً در جبر مقدماتی اشیاء اولیه‌ی مورد بحث اعداد حقیقی هستند؛ مجموعه‌ی اعداد حقیقی مجموعه‌ی عمومی جبر مقدماتی است و در آن از خواص و نسب اعضای این مجموعه (اعداد حقیقی) و مجموعکهای آن (مانند مجموعه‌ی اعداد طبیعی) بحث میشود.

I.۳ـ تصویر ون[3]. برای تسهیل فهم تعریفات و قوانین حساب مجموعه‌ها، نمایش هندسی ساده‌ای موسوم به **تصویر ون** به کار می‌رود. مجموعه‌های عمومی را با نقاط ناحیه‌ای از صفحه، مثلاً به شکل مستطیل، و هر عضو آن را با نقطه‌ای از این ناحیه نمایش میدهند و مجموعه‌های مورد بحث را با نواحی جزء مجموعه‌ی عمومی (A و B در شکل). نواحی نمایش مجموعه‌های مختلف را میتوان مثلاً با پردازی متفاوت مشخص کرد. شکل و اندازه‌های نواحیی

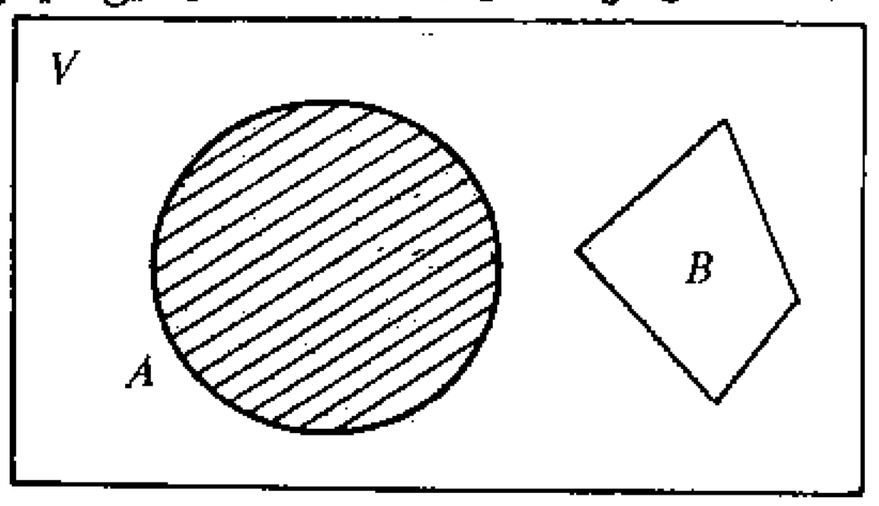

شکل ۱

که برای نمایش دادن مجموعه‌های مورد بحث به کار میرود مداخله‌ای در بحث ندارد، اما این نواحی باید با اوضاع مورد بحث مطابقت داشته باشد، مثلا اگر $A \subseteq B$، ناحیه‌ی نمایش A نباید از ناحیه‌ی نمایش B تجاوز کند (شکل ۱).

I.۴ـ مجموعه‌ی همعدد[4]. دو مجموعه‌ی A و B را همعدد گویند در صورتی که تناظری یکبیک (← تناظر) بین A و B برقرار باشد. به جای اصطلاح همعدد همقوت و متشابه نیز به کار میرود. گزاره‌نمای

$A \cong B$

یعنی A با B همعدد است.

I.۵ـ مجموعه‌های متناهی و نامتناهی. در یک تعریف عادی، مجموعه‌ی متناهی مجموعه‌ای است که بتوان اعضایش را شمرد. مثلاً مجموعه‌ی انگشتان دست راست شما یک مجموعه‌ی متناهی ولی مجموعه‌ی اعداد طبیعی و مجموعه‌ی نقاط واقع بر یک قطعه خط مستقیم نامتناهی است

I.۶ـ مجموعه‌ی شمارا[5]. مجموعه‌ی A را مجموعه‌ی شمارا خوانیم در صورتی که با N (مجموعه‌ی اعداد طبیعی) همعدد باشد. یک مجموعه‌ی نامتناهی را که شمارا نباشد ناشمارا نامیم. مثلاً مجموعه‌ی اعداد طبیعی فرد و مجموعه‌ی اعداد طبیعی زوج و نیز مجموعه‌ی اعداد صحیح منفی مجموعه‌های شمارا هستند.

I.۷ـ تعمیم مفهوم مجموعه. مجموعه‌ی عادی متضمن دارا بودن بیش از یک عضو است. از این لحاظ، عبارات "مجموعه‌ی اعداد اول زوج" و "مجموعه‌ی سلاطین فرانسه در قرن بیستم" بیمعنی است، زیرا، اولاً، جز ۲ عدد اول زوجی وجود ندارد، و ثانیا، فرانسه در قرن ۲۰م سلطان نداشته است. مع‌ذلک، برای تعمیم، مجموعه‌ی دارای یک عضو و مجموعه‌ی خالی از عضو را در جرگه‌ی مجموعه‌ها میپذیریم. مجموعه‌ای را که تنها عضوش a باشد مجموعه‌ی یکانی a یا منفرده‌ی a (monfaredeye) خوانیم و به صورت $\{a\}$ نمایش میدهیم؛ مجموعه‌ی خالی را با علامت $\emptyset$ نمایش میدهیم.

I.۸ـ مجموعه‌ی مجموعکهای یک مجموعه. یک مجموعه‌ی A مجموعکی است از E هرگاه تمام اعضای A اعضای E باشد. برای یک مجموعه‌ی E که از سه عضو a و b و c تشکیل شده نوشتن تمام مجموعکهای آن سهل است. اولاً تعریف فوق در باره‌ی خود E صدق میکند، یعنی $E \subset E$، سپس مجموعکهای یک‌عضوی، $\{a\}$ ، $\{b\}$ ، $\{c\}$، و مجموعکهای دو عضوی، $\{a,b\}$ ، $\{a,c\}$ ، $\{b,c\}$ ، و بالاخره مجموعه‌ی خالی، $\emptyset$.

به این طریق مجموعه‌ی مجموعکهای E، که به $\phi(E)$ نموده میشود، دارای ۸ عضو است، و چنین نوشته میشود،

$$\phi(E)=\{[\emptyset,\{a\},\{b\},\{c\},\{a,b\},\{a,c\},\{b,c\},\{a,b,c\}\}$$

اگر $E=\{a,b\}$ یعنی E از دو عضو تشکیل شده باشد، مجموعکهای آن چهار عضو دارد،

$$\phi(E)=\{\{a,b\},\{a\},\{b\},\emptyset\}$$

در صورتی که $E=\{a\}$ یعنی E دارای یک عضو باشد، $\phi(E)=\{\{a\},\emptyset\}$ دو عضو دارد و هر گاه $E=\emptyset$ یعنی مجموعه‌ای خالی باشد $\phi(E)=\{\emptyset\}$ فقط یک عضو خواهد داشت. با فرمول ⇐ تراجع بآسانی میتوان خاصیت بالا را تعمیم داد. یعنی هرگاهٔ مجموعه‌ای دارای n عضو باشد، مجموعه‌ی مجموعکهای آن دارای 2^n (دو به توان n) عضو خواهد بود. باید توجه کرد که در مثال اول $\{a,b,c\}$ جزئی است از E یعنی $\{a,b,c\} \subset E$ در صورتی که عضوی است از $\phi(E)$ یعنی $\{a,b,c\} \in \phi(E)$ و یا $E \subset E$ و $E \in \phi(E)$ و همچنین $\emptyset \subset E$ و $\emptyset \in \phi(E)$

I.۹ـ تناقضاتی که در بسط نظریه‌ی مجموعه‌ها پیش میآید. بنا بر اصل شهودی تجرید، هر خاصیت مجموعه‌ای را مشخص میکند. اکنون خاصیت "عضو خود نبودن" را اختیار میکنیم. یک مجموعه‌ی x را که با خاصیت عضو خود نبودن مشخص میشود چنین نمایش میدهیم،

$$\{x \mid x \notin x\}$$

اگر چنین مجموعه‌ای را E بنامیم، از خود می‌پرسیم که آیا عضو خود هست یا نیست. این سؤال یکی از دو جواب زیر را دارد،

(۱) $E \in E$ (۲) $E \notin E$

اما بنا بر تعریف E، یک شیء فقط و فقط وقتی به E تعلق دارد که عضو خود نباشد، پس در (۱) لازم میآید که $E \notin E$، و این نقیض (۱) است، و در حالت دوم لازم میآید که $E \in E$، و این نقیض (۲) است. پس هر یک از حالات ممکنه منجر به تناقض میشود.

این تناقض معروف به پارادوکس راسل[6] (pārādokse rāsel) است. پارادوکسهای دیگری نیز هست (پارادوکس کانتور و پارادوکس بورلی‌ـفورتی) که بحث در آنها اطلاعات نسبةً وسیعتری لازم دارد.

قسمت II ـ جبر مجموعه‌ها

II.۱ـ مقدمه. به وسیله‌ی اعمالی چند بر مجموعه‌ها، میتوان مجموعه‌هائی از مجموعه‌های مفروض ساخت. این اعمال عبارتند از جمع منطقی ($\bigcup$)، ضرب منطقی ($\bigcap$)، تفریق ($-$)، و متفرعات آنها (مثلاً افراز مجموعه‌ها).

II.۲ـ جمع منطقی. $A \bigcup B$ مجموعه‌ی جمیع اشیائی است که عضو A یا عضو B باشند. علامت $\bigcup$ را ناو و $A \bigcup B$ را اتحادیه‌ی A با B یا حاصل جمع منطقی A با B خوانیم.

در این تعریف کلمه‌ی "یا" نقش مهمی دارد، و تمام خواص اتحادیه در مجموعه‌ها ترجمان خواص کلمه‌ی "یا" در منطق **گزاره‌ها** میباشد؛ مثلاً اتحادیه‌ی دو مجموعه‌ی $A=\{b,l,a,n,c\}$ و $B=\{b,l,e,u\}$ مجموعه‌ی جدید زیر است،

$A \bigcup B=\{b,l,a,e,n,c,u\}$

II.۳ـ ضرب منطقی. $A \bigcap B$ مجموعه‌ی جمیع اشیائی است که عضو A و عضو B هستند؛ یعنی $A \bigcap B$ مجموعه‌ی جمیع اعضای مشترک A و B است. علامت $\bigcap$ را طاق و $A \bigcap B$ را مقطع A با B یا حاصلضرب منطقی A در B نامیم (شکل ۲).

تعریف مقطع A و B بر اساس ترکیب دو خاصیت یعنی تعلق به A و تعلق به B است، و تمام خواص مقطع در مجموعه‌ها ترجمان خواص حرف ربط "واو" در منطق گزاره‌ها میباشد؛ مثلاً اتحادیه‌ی دو مجموعه‌ی $A=\{b,l,a,n,c\}$ و $B=\{b,l,e,u\}$ مجموعه‌ی جدید زیر است،

$A \bigcup B=\{b,l,a,e,n,c,u\}$

(۱)subset (۲)universal set (۳)Venn diagram (۴)equinumerous set (۵)countable set
(۶)Russel paradox

صحیح و

$$A=\{1,2,3,6,9,18\}$$
$$B=\{1,3,5,9,15,45\}$$

دو مجموعک از N باشد، مقطع A و B عبارت است از

$$A\cap B=\{1,3,9\}.$$

در صورتی که مقطع A و B یک مجموعه‌ی خالی باشد، دو مجموعه‌ی A و B را "از هم جدا" گویند.

۴. II- تفریق. $A-B$ مجموعه‌ی جمیع اعضائی از مجموعه‌ی A است که نسبت به مجموعه‌ی B خارجی هستند (یعنی به آن تعلق ندارند)، و آن را تفاضل آن با B خوانند. اگر $B\subseteq A$ آنگاه $A-B$ را **متمم** نسبت به A خوانند، و آن را با علامت $\overline{A}$ و گاه $\complement_A B$ نمایش میدهند. $\overline{A}$ مجموعه‌ی جمیع اشیاء (اعضای مجموعه‌ی عمومی V) غیر متعلق به A میباشد. به عبارت دیگر متمم یک مجموعه‌ی عمومی مجموعکهائی از آن مجموعه فرض میشود، به طوری که هر بار که جزئی از مجموعه‌ی عمومی را تعریف میکنیم خود به خود جزء دیگری از آن تعریف میشود، و آن جزئی است که اعضایش متعلق به جزء مجموعه‌ی اول نیست. مثلاً، اگر در مجموعه‌ی الفبای زبان فارسی مجموعک حروف نقطه‌دار مورد نظر باشد، خود به خود مجموعه‌ی حروف بیصدا تعریف میشود.

۵. II- افراز[1] مجموعه‌ها. افراز مجموعه‌ی A یعنی مجموعه‌ای مانند $\mathcal{M}$ از مجموعکهای غیر خالی A چنانکه هر عضو A متعلق به یک و تنها یک عضو $\mathcal{M}$ باشد. اگر $\mathcal{M}$ یک افراز A باشد گوییم $\mathcal{M}$ مجموعه‌ی A را افراز میکند. مثلاً، اگر $A=[1,0,2,4]$ هریک از ۲ مجموعه‌ی

$$\mathcal{M}_1=\{\{1\},\{0\},\{2\},\{4\}\}$$
$$\mathcal{M}_2=\{\{1,2,4\},\{0\}\}$$

یک افراز A است.

مسئله‌ی افراز با طبقه‌بندی دسته‌ای از اشیاء بستگی تام دارد. طبقه‌بندی دانشجویان یک دانشگاه بر حسب دانشکده‌ای که در آن تحصیل میکنند یک افراز دانشجویان مذکور است، و طبقه‌بندی آنها بر حسب جنس افراز دیگری از همان مجموعه میباشد.

در شکل ۲ بدقت مطالعه کنید تا آنچه را در باره‌ی تعاریف کلی مجموعه‌ها و اعمال جبری آنها گفته شد بخوبی درک کنید.

قوانین اولیه‌ی حساب مجموعه‌ها

(۱) $A\cup(B\cup C)=(A\cup B)\cup C$.
(۱′) $A\cap(B\cap C)=(A\cap B)\cap C$.
(۲) $A\cup B=B\cup A$ (۲′) $A\cap B=B\cap A$
(۳) $A\cup(B\cap C)=(A\cup B)\cap(A\cup C)$
(۳′) $A\cap(B\cup C)=(A\cap B)\cup(A\cup C)$
(۴) $A\cup B=B\cup A$. (۴′) $A\cap V=A$.
(۵) $A\cap B=B\cap A$.

بنا بر (۱)، (۱′)، (۲)، و (۲′)، اعمال $\cup$ و $\cap$ شرکتپذیر و تعویضپذیرند، و بنا بر (۳) و (۳′)، هر یک از آنها نسبت به دیگری توزیعی است. پس، این اعمال واجد خواص عمومی اعمال شرکتپذیری، تعویضپذیری، و توزیعی میباشند.

قسمت III: روابط (نسبتها و توابع) درمجموعه‌ها

۱. III- زوج مرتب. هرگاه A و B دو مجموعه، x عضوی از A، یعنی $x\in A$، و y عضوی از B، یعنی $y\in B$، باشند، در این شرایط موجود ریاضی جدیدی به نام زوج مرتب تشکیل میدهیم که به صورت (x,y) نمایش داده میشود. x را مختص اول و y را مختص دوم زوج گویند. ازواج مرتب (x,y) و (x',y') را وقتی مساوی میشماریم که $x=x'$ و $y=y'$.

۲. III- نسبتها. در اینجا فقط از نسبتهای دوتائی صحبت میکنیم. بنا بر تعریف، هر مجموعه‌ای از ازواج مرتب را یک نسبت دوتائی خوانیم. به طور کلی، اگر f یک نسبت باشد، بنا بر تعریف فوق، f مجموعه‌ای است از اشیائی که به صورت (x,y) و هر یک از این اشیاء یک عضو آن نسبت است. معمولاً گزاره نمای $(x,y)\in f$ را به صورت $x\,f\,y$ مینویسند، و چنین میخوانند،

x نسبت f به y دارد؛

یعنی x و y نسبت f برقرار است.

حوزه‌ی f (علامت، $\sqsubset f$) یعنی مجموعه‌ی مختصات اول جمیع ازواج مرتب متعلق به f؛ به عبارت دیگر، مجموعه‌ی جمیع اشیائی که هر یک به چیزی نسبت f دارد.

حوزه‌ی عکس f (علامت، $f\sqsupset$) یعنی مجموعه‌ی مختصات جمیع ازواج مرتب متعلق به f، به عبارت دیگر، مجموعه‌ی جمیع اشیائی که به هر یک از آنها چیزی نسبت f دارد. این نسبت به صورت شکل ۳ نمایش داده میشود.

طریق دیگر برای نمایش نسبتها نمایش کارتزین است، که مانند نمایش دادن نقاط یک صفحه با مختصاتشان میباشد. برای احتراز از تشتت، همواره اعضای حوزه‌ی نسبت را بر خطی افقی و اعضای حوزه‌ی عکس را بر خطی قائم

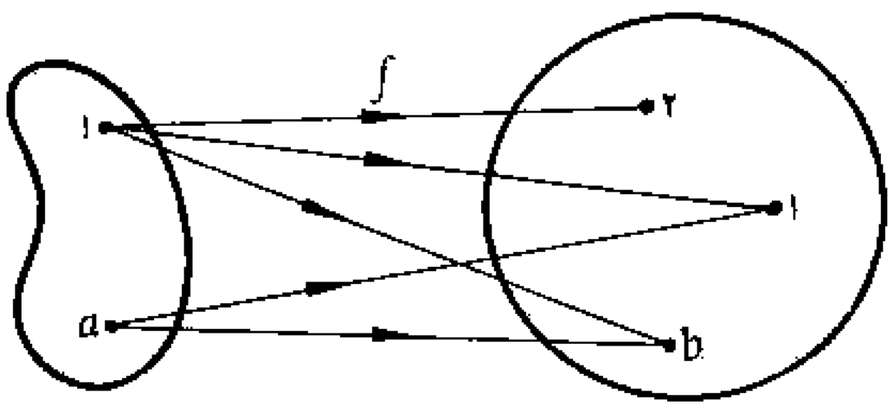

شکل ۳

نمایش میدهند، و هر عضو نسبت را به وسیله‌ی نقطه‌ای که مختصاتش مختصات آن عضو است مشخص میکنند. مجموعه‌ی این نقاط را **نمودار** یا **گراف** نسبت خوانند. در شکل ۴ گراف نسبت f نشان داده شده است.

۳. III- حاصلضرب مستقیم (یا کارتزین) دو مجموعه. از جمله‌ی نسبتهای مهم حاصلضرب مستقیم دو مجموعه است. مثلاً،

$A=\{1,2,3\}$ $A=\{0,1\}$

ازواج مرتبی که مختص اول هر یک عضو A و مختص دومش عضو B باشد منحصرند به

(۱) partition

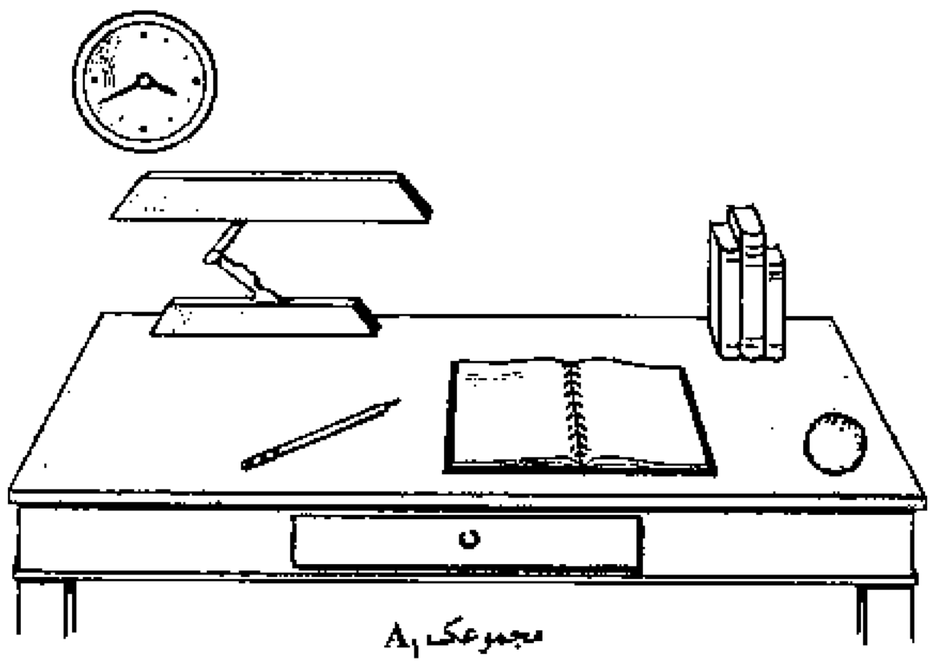

مجموعک A_1
نوشت‌افزار

عناصر (عناصر مجموعه‌ی): دفترچه، مداد. مشخصات مشترک: مورد استفاده.

مجموعک A_1
غیر نوشت‌افزار

عناصر (عناصر مجموعه‌ی): چراغ، کتابها، پرتقال.
مشخصات مشترک خارج از مجموعک A_1

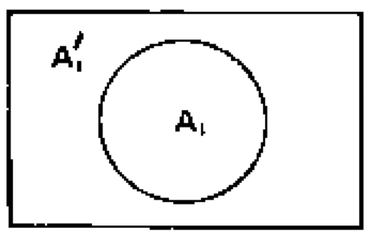

متمم
اتحادیه‌ی A_1 (مجموعک A) و A'_1 (مجموعک دیگر A) مجموعه‌ی A است. A'_1 متمم A_1 است.

شکل ۲

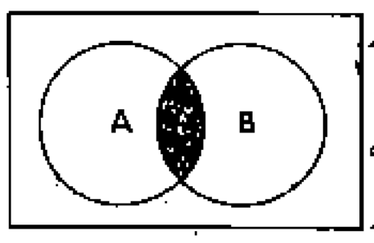

مقطع
$A\cap B=$ {پرتقال}
مجموعه‌ی اشیاء مشترک درهر دومجموعه: پرتقال

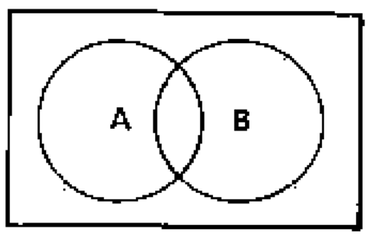

اتحادیه
$A\cup B=$ {مداد، چراغ، ساعت، دفترچه، کتابها، پرتقال}. مجموعه‌ی اشیاء در هر دو مجموعه (در اینجا فقط یک پرتقال است)

مجموعه‌ی A
اشیاء واقع بر روی میز
عناصر مجموعه: چراغ رومیزی، مداد، دفترچه، کتابها، پرتقال؛ مشخصات مشترک: موضع.

مجموعه‌ی B
اشیاء گرد
عناصر مجموعه: ساعت، پرتقال؛ مشخصات مشترک: شکل.

$(۳,۱),(۳,۰),(۲,۱),(۲,۰),(۱,۱),(۱,۰)$
مجموعه‌ی جمیع این ازواج یک نسبت است. این نسبت را $A\times B$ یا حاصلضرب کارتزین

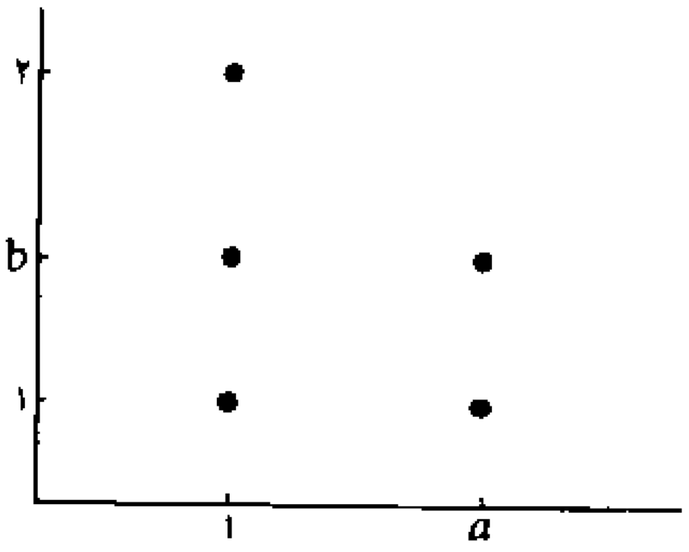

شکل ۴

(مستقیم) A در B مینامند، به عبارت دیگر

$$A\times B=\{(۱,۰),(۱,۱),(۲,۰),(۳,۰),(۳,۱),\}$$

این مجموعه را میتوان چنین تعریف کرد:
مجموعه‌ی ازواج مرتبی مانند
(x,y) که $x\in A$ که $y\in B$
و بنا بر این، تعریف کلی زیر به دست میآید:
اگر A و B دو مجموعه باشند، $A\times B$ یعنی نسبت

$$\{(x,y)\mid x\in A\ \&\ y\in B\}$$

$A\times B$ را حاصلضرب مستقیم (یا کارتزین) نامند.

۴. III-کلیات در باب توابع. تعریف. نسبت f را یک تابع گویند هرگاه همواره اگر xfy و xfz، آنگاه $y=z$.

اگر نسبت f تابع باشد $\breve{d}f$ را حوزه‌ی تعریف f و هر عضو آن را یک شاسه‌ی f و $\breve{r}f$ را حوزه‌ی مقادیر f و هر عضو آن را یک مقدار f خوانند. اگر فرض کنیم که f یک تابع باشد، (۱) به ازاء هر عضو حوزه‌ی تعریف f مانند x، یک و تنها یک عضو مانند y از حوزه‌ی مقادیر f هست که xfy؛ (۲) یگانه عضو منکور در قسمت (۱) را $f(x)$ مینامیم، و آن را مقدار تابع f در x یا مقدار نظیر x از تابع f میخوانیم؛ (۳) به ازاء هر x از $\breve{d}f$ $xf(f(x))$؛ و (۴) به ازاء هر x از $\breve{d}f$، اگر xfy آنگاه $y=f(x)$ و بالعکس.

اکنون بعضی از اقسام توابع را تعریف میکنیم.

ا). تابع f را تابعی بر A بتوی B خوانند اگر

$$\breve{d}f=A \qquad \breve{r}f\subseteq B$$

و این مطلب را چنین بیان میکنند:

$$f:\ A\to B$$

(بخوانید "تابع f بر A بتوی B" یا "f تابعی بر A بتوی B است").

ب). تابع f را بر A بروی B خوانند اگر

$$\breve{d}f=A \qquad \breve{r}f=B.$$

مثلاً اگر فرض کنیم

$$A=\{۱,۲,۳,۴\} \qquad B=\{۱,۶,۷\}$$

$$f=\{(۱,۱),(۲,۱),(۳,۶),(۴,۱)\},$$

$$g=\{(۱,۱),(۲,۱),(۳,۶),(۴,۷)\}.$$

هر یک از f و g تابع است، و

$$\breve{d}f=\{۱,۲,۳,۴\}=A,$$
$$\breve{r}f=\{۱,۶\}\in B,$$
$$\breve{d}g=\{۱,۲,۳,۴\}=A,$$
$$\breve{r}g=\{۱,۶,۷\}=B.$$

چنانکه میبینید هر دو تابع بر A بتوی B هستند، و به علاوه g بر A بروی B است، اما f بروی B نیست.

توابع یک یا چندشاسه. توابعی که در بالا مثال زدیم نسبتهای دوتائی هستند. این گونه توابع را توابع یک‌شاسه یا توابع یک متغیر (یا یک "متغیر مطلق") نامند. اگر حوزه‌ی تعریف یک تابع خود مجموعه‌ای از ازواج مرتب باشد تابع را تابع دوشاسه یا تابع دومتغیر نامند. مثلاً نسبت سه‌تائی

$$f=\{(۱,۰,۲),(۵,۵,۱),(۳,۲,۱)\}$$

که در آن

$$\breve{d}f=\{(۱,۰),(۵,۵),(۳,۲)\},$$

$$\breve{r}f=\{(۲,۱)\},$$

دارای این خاصیت است که هیچ دو عضو آن دارای مختصات اول متساوی و مختصات دوم متمایز نیستند، و لذا، تابعی از دو شاسه است، و مقدارش در اعضای حوزه‌ی تعریف آن عبارتند از

$$f((۱,۰))=۲,\ f((۵,۵))=۱,\ f((۳,۲))=۱۰.$$

به طور کلی، اگر f تابعی از دو شاسه باشد مقدار آن را به ازاء عضو (x,y) از حوزه‌ی تعریف آن، به جای $f((x,y))$

$$f(x,y)$$

مینامند. مثلاً در مثال بالا

$$f(۱,۰)=۲,\quad f(۵,۵)=۱,\quad f(۳,۲)=۱۰.$$

عکس. عکس نسبت f، که $f^{\smile}$ خوانده میشود، بنابر تعریف عبارت است از نسبت

$$f^{\smile}=\{(x,y)\mid yfx\}.$$

اگر f یک نسبت باشد $(f^{\smile})^{\smile}=f$

تابع معکوس. اگر عکس تابع f نیز تابع باشد آن را تابع معکوس f یا f^{-} نامند؛ در این صورت گویند f تابع معکوس دارد.

خواص مربوط به نسبت. بعضی از نسبتها دارای خواص مهمی هستند، مثلاً، نسبت کوچکتری در مجموعه‌ی اعداد صحیح دارای این خاصیت است که هیچ عدد صحیح این نسبت را به خود ندارد. بر خلاف، نسبت قابلیت قسمت در همان مجموعه دارای این خاصیت است که هر عدد صحیح این نسبت را به خود دارد، یعنی هر عدد صحیح بر خودش قابل قسمت است. بعضی از این خواص مهم را ذیلا ذکر میکنیم:

(۱) اگر A یک مجموعه و f نسبتی در A باشد $(f\subseteq A\times A)$، f را در A منعکس یا انعکاسی خوانیم در صورتی که هر عضو A این نسبت را به خود داشته باشد، یعنی به ازاء هر x از A، xfx. به عبارت دیگر، f فقط و فقط وقتی در A منعکس است که، به ازاء هر x از A، $(x,x)\notin f$. اگر به ازاء هر x از A، $\sim(xfx)$ [یا $(x,x)\notin f$] آنگاه f را در A نامنعکس خوانیم. (علامت $\sim$، موسوم به ناقض، به جای جمله‌ی "چنین نیست که" به کار میرود، که در سمت چپ گزاره گذاشته میشود، یعنی در این حالت باید بخوانیم "چنین نیست که (xfx)".

(۲) f را در A متعدی خوانیم در صورتی که، به ازاء هر x، y، و z از A، اگر xfy و yfz آنگاه xfz

(۳) f را در A متقارن خوانیم در صورتی که همواره اگر از یک طرف بین دو عضو A برقرار باشد از طرف دیگر نیز برقرار باشد؛ یعنی، به ازاء هر x و y از A، اگر xfy آنگاه yfx. به عبارت دیگر f، فقط و فقط وقتی در A متقارن است که، به ازاء هر زوج مرتب از اعضای A و مقلوب آن زوج، یا هر دو زوج عضو f باشند یا هیچ یک عضو f نباشد. در صورتی که، به ازاء هر x و y از A، اگر xfy آنگاه $(yfx)\sim$ نسبت f را در A نامتقارن خوانیم.

(۴) f را در A قناس خوانیم در صورتی که بین هیچ دو عضو متمایز A برقرار نباشد؛ یعنی به ازاء هر x و y از A، اگر $x\neq y$ آنگاه $(xfy)\sim$ یا $(yfx)\sim$ [یعنی، $(x,y)\notin f$ یا $(y,x)\notin f$]. با اندک تأملی معلوم میشود که این تعریف معادل میشود با اینکه به ازاء هر x,y از A، اگر xfy و yfx آنگاه $x=y$.

(۵) f را در A مرتبط خوانیم در صورتی که بین هر دو عضو A حداقل از یک طرف برقرار باشد، یعنی، به ازاء هر x و y از A، xfy یا yfx.

مثال. فرض کنیم a، b، و c دو به دو متمایز و

$$A=\{a,b,c\},$$

$$f=\{(a,a),(a,b),(b,b),(c,c)\}.$$

بالبداهه، f منعکس، متعدی، و قناس است، اما متقارن نیست، زیرا $(a,b)\in f$ ولی $(b,a)\notin f$، همچنین مرتبط نیست، زیرا مثلاً نه $(a,c)\in f$ و نه $(a,b)\in f$.

برای **تناظر یکبیک** ← تناظر.

مجموعه‌ها، نظریه‌ی: ← مجموعه، در ریاضیات.

مجموعه‌ی آمینو: ← آمینو، مجموعه‌ی.

مجموعه‌ی خالی: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۷. I.

مجموعه‌ی زرین کلاردشت: ← کلاردشت، آثار تاریخی.

مجموعه‌ی شمارا: ← عدد، در ریاضیات، قسمت XI؛ مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۶. I.

مجموعه‌ی عمومی: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۲. I.

مجموعه‌ی قوانین تئودوسیوسی: ← تئودوسیوسی، مجموعه‌ی قوانین.

مجموعه‌ی قوانین حقوق رومی: ← کورپوس یوریس کیویلیس.

مجموعه‌ی قوانین کلرندن: ← کلرندن، مجموعه‌ی قوانین.

مجموعه‌ی متناهی: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۵. I.

مجموعه‌ی نامتناهی: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۵. I.

مجموعه‌ی همعدد یا مجموعه‌ی همقوت: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۴. I
مجموعه‌ی همقوت یا مجموعه‌ی همعدد: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۴. I.
مجموعه‌ی یکانی یا منفرده: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۷. I.
مجن (mojen)، ده (جم ۳٬۵۴۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان پشت بسطام، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، ۴۲کیلومتری غ قلمه‌نو. محصولاتش غلات و بنشن است.
مجنون: ← یغمای جندقی.
مجنون یا مجنون لیلی یا مجنون ابن عامر (majnune layla یا leyli)، شهرت **قیس ابن ملوح عامری** (qayse 'bne molawwa-he ameri)، فت ح ۸۰ هق، شاعر عرب، که در اوایل روزگار بنی امیه میزیست. به مناسبت عشقی که به لیلی داشت، و از او در اشعارش فراوان یاد میکرد و شبها گرد خانه‌ی او میگشت، داستان عشق او بر سر زبانها افتاد. کسان دختر، قیس را از دیدار او منع کردند و به خواستگاریش جواب رد دادند، و چنان شد که قیس عقل خود را از دست داد و به همین جهت مجنون لقب یافت و داستانش ضرب المثل عشق پاک شد، و در فارسی و عربی و ترکی بر پایه‌ی آن قصه‌ها و نمایشنامه‌هائی به نظم و نثر ساختند (← لیلی و مجنون). دیوان لطیف و خوش‌بیان و شورانگیز وی به چاپ رسیده است. نیز ← عربی، ادبیات، قسمت X.
مجنون ابن عامر یا مجنون لیلی: ← مجنون؛ عربی، ادبیات، قسمت X.
مجنون لیلی یا مجنون ابن عامر، شاعر عرب عصر اموی؛ ← مجنون، عربی، ادبیات، قسمت X.
مجنون‌نامه: ← غیرت کرمانشاهی.
مجنون و لیلی: ← لیلی و مجنون.
مجنه: ← عکاظ.
مجوس (majus) [فارسی باستان مکوش، فارسی جدید مغ]، عنوان زرتشتیها در قرآن و نزد مسلمین، و معرب لفظ یونانی ماگوس (magos). در نزد مسلمین، یا مجوس معامله‌ی اهل کتاب شده است، مع هذا، این معامله ظاهراً مستند به حکم قرآن (حج ۱۷)، که ذکر اهل کتاب و یهود و نصاری و مجوس و مشرکین در آن آمده است، نیست، و اکثر مفسرین، مانند طبری و زمخشری و بیضاوی و امام فخر رازی، نیز به هیچ وجه به تصریح آنها را به اهل کتاب منسوب نکرده‌اند، و غالباً پیغمبر آن قوم را، که زرتشت باشد، متنبی و مدعی نبوت شمرده‌اند؛ و مع هذا، به موجب سنت و خدیثی که عبدالرحمان ابن عوف روایت کرد، در حق آنها معامله با اهل کتاب را روا داشته‌اند. خود زردشتیان گاه تا همین اواخر زرتشت را با ابراهیم یکی وانمود میکرده‌اند، و بدین طریق کتاب خود را جزو کتب الاهی قلمداد میکرده‌اند. لفظ مجوس، غیر از پیروان زرتشت، در نزد فقهای افریقیه و اندلس بر اقوام بربر و همچنین بر مردم شمال اروپا نیز که مسلمین از آنها جزیه میگرفته‌اند اطلاق میشده است.

در کتاب ملل و نحل شهرستانی کلمه‌ی مجوس، به معنی اعم، به پیروان زرتشت اطلاق شده و مجوس عنوان کلی معتقدان به دو اصل نور و ظلمت شناخته شده است، منتها در فرق میان ایشان و مانویه یا ثنویه گفته شده است که به عقیده‌ی مجوس نور ازلی و قدیم است اما ظلمت حادث است. شهرستانی مجوس را به سه (و در واقع چهار) فرقه‌ی بزرگ تقسیم کرده است، ۱ـ کیومرثیه، ۲ـ زروانیه، و ۳ـ زرتشتیه. آنگاه از جمله‌ی مجوس زرتشتیه فرقه‌ی بهافریدیه را ذکر کرده است که در واقع باید آن را از جمله‌ی فرقه‌های اصلی مجوس شمرد نه از زرتشتیان بخصوص، و بدین ترتیب فرقه‌های اصلی مجوس چهار میشود.

مجوسان شرق[1] **یا سه شاه**، مردانی که بنابر انجیل (متی ۲) از مشرق زمین برای دیدار مسیح نوزاد به راه افتاده و به بیت لحم آمده بودند، و ستاره‌ای، به نام ستاره‌ی بیت لحم، راهنمای ایشان بود. در روایات مسیحی از آن جهت عده‌ی ایشان (به جای چند مرد که در متی آمده) سه تن ذکر شده که سه هدیه به حضرت مریم پیشکش کردند، طلا، کندر، و مُر. شاید با استناد به آنچه در کتمة (مزامیر ۱۰.۷۲ و ۱۱، اشعیا ۷.۴۹ و ۲۳) آمده، و آن را پیشگوئی از این حادثه دانسته‌اند، آنان را شاه خوانده و نامهائی برای ایشان تصور کرده‌اند، کاسپار یا گاسپار، ملخیور (melxior)، و بالتازار. گاه آنان را سه شاه کولونی خوانده‌اند، بدان جهت که ضریح بزرگی منسوب به آنان در کلیسای جامع این شهر ساخته شده است.

مجوسی، علی ابن عباس: ← اهوازی.

مجومرد (majumard)، ده (جم ۱٬۷۶۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان رستاق، بخش اشکذر، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۲ کیلومتری ل اشکذر. محصولش غلات است. از صنایع دستی نساجی دارد. از آبادیهای قدیم یزد است. مسجدی از قرن ۹م هق دارد که اطراف آن را ریگ فرا گرفته، و به نام مسجد ریگ نیز خوانده میشود؛ مقابری در جنب آن است که یکی از آنها قبر حاجی کمال‌الدین بانی مسجد است. در نزدیکی مسجد آثار آبادی قدیمی به چشم میخورد که به نام شهر کهنه معروف است.

مجیب، شیخ: ← مجیب‌الرحمان.

مجیب‌الرحمان (mojibo'r.rahmān)، معروف به **شیخ مجیب**، ۱۹۲۰—۷۵، نخست‌وزیر (۱۹۷۲—۷۵) و رئیس جمهور (۲۵ ژانویه—۱۵ اوت ۱۹۷۵) ⇐ بنگلادش. شیخ مجیب در دانشگاه داکا علم حقوق تحصیل کرد. در ۱۹۴۹ حزبی را تشکیل داد که هدفش یک "بنگال متحد برای بنگالیها" بود. مجیب مدت کوتاهی در دولت جبهه‌ی متحد پاکستان عضویت داشت (۱۹۵۴)، ولی سیاست جدائی‌طلبی وی او را با دولتهای مختلف پاکستان درگیر ساخت. چند بار به زندان افتاد، که یک بار آن (۱۹۶۶) به علت توطئه‌ی علیه پاکستان بود، ولی در ۱۹۶۸، چون بیم آن میرفت که شورش حکومت محمد ایوب خان (← پاکستان، تاریخ) را بر اندازد، از زندان آزاد شد. رفته رفته برطرفداران شیخ افزوده میشد. در دسامبر ۱۹۷۰، حزب ⇐ **عوامی لیگ** در انتخابات عمومی همه‌ی کرسیهای نمایندگی پاکستان شرقی، جز دوتای آن، را به دست آورد و اکثریت مطلق در مجلس ملی نصیب آن شد. در مارس ۱۹۷۱، وقتی که یحیی خان، رئیس جمهور پاکستان، دستور حمله به مخالفان بنگالی را صادر کرد، مجیب را در پاکستان غربی زندانی ساخت. آزادی مجیب به وسیله‌ی ⇐ بوتو (۸ ژانویه‌ی ۱۹۷۲) شکست پاکستان به وسیله‌ی هند و نیروهای جدائی طلب بنگلادش را در پی داشت.

در ۱۲ ژانویه‌ی همین سال، پس از دیدارهای کوتاهی با نخست وزیر بریتانیا در لندن و نخست‌وزیر هند در دهلی نو، مجیب به بنگلادش باز گشت، و از ریاست جمهوری استعفا داد و مقام مقتدرتر نخست‌وزیری را به عهده گرفت، و در ضمن یک قانون اساسی موقت را پذیرفت. برای جلوگیری از جدال و خونریزی تازه، به چریکهای بنگالی دستور داد تا سلاحهای خود را کنار گذارند (۲۷ ژانویه). در ۱ مارس ۱۹۷۲ از تجزیه، که یکی از نخستین کشورهائی بود که بنگلادش را به رسمیت شناخت، دیدار کرد. در ۱۹ مارس با بانو گاندی، نخست وزیر هند، یک پیمان ۲۵ساله‌ی دفاعی مشترک منعقد کرد.

در ۲۵ ژانویه‌ی ۱۹۷۵ به ریاست جمهوری بنگلادش برگزیده شد، ولی در یک کودتای نظامی، که در ۱۵ اوت ۱۹۷۵ برپا شد، به قتل رسید، و مشتاق احمد که رهبر کودتا بود به جای او نخست‌وزیر شد.

مجید، از اوصاف قرآن، ← قرآن، قسمت I.
مجیدیه: ← مستعلویه.
مجیدیه (majidiyye)، ده (جم ۱٬۶۸۴ سث ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۸کیلومتری چ‌ش تجریش. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر تجریش محسوب شده است.
مجیر: ← مجیرالدین بیلقانی.
مجیرالدین ابق: ← طغتکین ابن عبدالله.
مجیرالدین بیلقانی، ابوالمکارم (abo'l.makā-rem mojiro'd.dine baylaqāni)، متخلص به مجیر (mojir)، فت ۵۸۶ هق. شاعر ایرانی؛ مت بیلقان (ل آذربایجان). تفصیل زندگیش در دست نیست. قصیده‌سرائی توانا بود، و بعضی از سلجوقیان عراق و چند تن از اتابکان آذربایجان را مدح کرد. ابتدا شاگرد خاقانی شیروانی بود، ولی بعد به ضد او بر خاست، و او را هجو کرد. مجیر اشعاری در هجو مردم اصفهان دارد؛ شعرای اصفهان نیز او را هجو کرده‌اند. و به روایتی عوام اصفهان او را کشتند. دیوانش، مرکب از قصاید، غزلیات، قطعات، و رباعیات، در دست است. اشعارش شیرین است، ولی تعمق علمی و روح عرفانی ندارد، و مشحون از اغراق شاعرانه، تشبیهات، و قیاسات استادانه است. با شعرای بزرگی مانند خاقانی، نظامی، اثیر اخسیکتی، جمال‌الدین عبدالرزاق، و غیره معاصر بوده، و اغلب با آنان مناظره و معارضه داشته است. از حیث زندگی مادی فراغت نداشته و در بعضی از اشعارش از فقر و رنج زندگی و حسادت و طعنه‌ی مردمان پست سخن میراند. در تاریخ وفاتش سالهای ۵۷۷ و ۵۸۹ هق را نیز

(۱) Wise Men of the East

ذکر کرده‌اند.

مچ: ← دست؛ پا.

مچریه (macriyye)، ده (جـ ۱۷۱۸ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش بستان، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)؛ ج‌غ بستان. رود کرخه مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، برنج، و فراورده‌های دامی است.

مچنیکوف[1] [ایلیا ایلییچ مچنیکوف (ilyā ilyic mecnikof)]، ۱۸۴۵–۱۹۱۶، زیستشناس روسی؛ متـ نزدیک خارکوف، روسیه. نظریه‌ای را، که بر حسب آن بعضی از گویچه‌های سفید (فاگوسیتها) باکتریها را هضم و نابود میکنند، وضع کرد. به جهت کارهایش در باب ایمنی، برنده‌ی سهمی (با مشارکت پ. ارلیش) از جایزه‌ی فیزیولوژی و پزشکی سال ۱۹۰۸ نوبل شد. در ۱۸۸۷ به پاریس رفت، و در انستیتو پاستور با پاستور همکاری کرد؛ در ۱۸۹۵ رئیس انستیتو پاستور شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

محاسن اصفهان (mahāsen-)، کتابی به زبان عربی در باره‌ی شهر اصفهان، تألیف مفضل ابن سعد ابن حسین مافروخی اصفهانی. در این کتاب از آب و هوا و کوهها و روستاها و مساجد و کتابخانه‌ها و ادیبان و ریاضیدانان و فیلسوفان اصفهان سخن رفته است. از فرمانروایان قدیم ذکری کرده و از الب ارسلان سلجوقی و پسرش ملکشاه به تفصیل بیشتر یاد کرده است، و مخصوصاً در مدح فخرالملک، پسر نظام‌الملک وزیر سلاجقه، اشعاری سروده است. متن کتاب نخستین‌بار توسط سید جلال‌الدین حسینی به چاپ رسید. این کتاب ترجمه‌ی فارسی قدیمی از مترجمی به نام سید حسین ابن محمد ابن ابی‌الرضا آوی دارد که آن نیز به اهتمام مرحوم عباس اقبال آشتیانی به چاپ رسیده است (۱۳۲۸ هش).

محاصره‌ی دریائی[2]، در حقوق بین‌الملل، حقی برای کشور در حال جنگ جهت قطع کردن ارتباط دریائی بندر یا کرانه‌ای از دشمن. با آنکه ← اعلامیه‌ی لندن (۱۹۰۹) به تصویب همه‌ی امضاکنندگان آن نرسید، آن را قانون متعارف جنگ دریائی میدانستند. بنا بر آن، لازم است که محاصره‌ی دریائی توسط نیروهای کافی صورت بگیرد تا دسترس پیدا کردن به کرانه‌های محاصره‌شده امکانپذیر نباشد، و تنها در مورد بندرها و کرانه‌هائی اجرا شود که متعلق به دشمن یا در اشغال او است، و فقط در باره‌ی کشتیهائی اعمال شود که قصد رفتن به چنین نواحیی دارند یا از آنها بیرون آمده‌اند؛ پیش از محاصره باید تاریخ شروع آن، حدود جغرافیائی ناحیه‌ی مورد محاصره، و زمان مهلت خروج کشتیها به اطلاع کشورهای بیطرف و قدرتهای محلی برسد؛ و نیز باید به کشتیهائی که گرفتاری پیدا کرده‌اند، اجازه‌ی آن داده شود که، بدون خالی کردن بار یا بارگیری، به بنادر محاصره‌شده پناهنده شوند؛ و دیگر آنکه این عمل محاصره به صورتی بیطرفانه نسبت به کشتیهای همه‌ی کشورها اجرا شود.

در معنای وسیعتر، اصطلاح محاصره‌ی دریائی معمولاً مربوط به امور ذیل است: (۱) هر تدبیری که یک دولت در حال جنگ، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، برای آن انجام میدهد که از رسیدن ذخایر و تجهیزات به کشور دشمن جلوگیری کند؛ (۲) عمل دریائی برای جلوگیری از تجارت دریائی با یک بندر خارجی در زمان صلح به عنوان انتقامجوئی (محاصره‌ی زمان صلح)؛ (۳) ممنوع کردن داخلی تجارت یا بستن بندرها (توقیف بندر)؛ و (۴) تدابیر اقتصادی بین‌المللی برای به زانو در آوردن یک مهاجم (مجازاتهای اقتصادی).

در قرن ۱۹م چندین نمونه از محاصره‌ی زمان صلح صورت گرفت، و در باره‌ی دخالت چنین محاصره‌ها در کشتیهای طرف ثالث عقاید مختلف ابراز شد. کشمت، مخصوصاً در مورد محاصره‌ی دریائی بر ضد ونزوئلا، که توسط آلمان و انگلستان و ایتالیا در ۱۹۰۲ صورت گرفته بود، بر آن بود که چنین دخالتی روا نیست. در جنگهای داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹) نظر بر آن بود که ممنوعیتهای داخلی یا بستن بندرها، تنها در مورد بندرهائی قابل اجرا باشد که عملاً در تحت کنترول دولتی است که اعلان محاصره داده و تنها از طریق اتخاذ تدابیری در داخل کشور یا آبهای ساحلی بتواند اجرا شود.

"قرنطینه"ی کشمت نسبت به کوبا در بحران موشکی ۱۹۶۲ را حقوقدانان بین‌المللی به عنوان محاصره‌ی زمان صلح تلقی میکردند ولی، علی رغم سیاست گذشته‌ی کشمت، هدف اساسی این محاصره کشتیهای کشورهای ثالث و بالخاصه تجشس بود که تصور میشد موشک به کوبا حمل میکنند. نزدیکترین محاصره‌ی دریائی به زمان ما مین‌گذاری بندر هایفونگ در ویتنام شمالی است که در ماه مه‌ی ۱۹۷۲ آغاز شد و در ۱۹۷۳، پس از بسته شدن پیمان آتش‌بس، از میان رفت.

در زمان صلح توقیفهای بندری (آمْبارْگو) نیز توسط کشورها برای ایجاد زحمت در مورد اختلافهای سیاسی صورت گرفته است. نمونه‌ای از آن توقیف بندری ۱۸۰۷ کشمت است که خروج کشتیها را از بنادر امریکا به کشورهای در حال جنگ در جنگهای ناپلئونی ممنوع ساخت. کشورهای بیطرف گاهی، برای اجتناب از درگیر شدن در جنگهای خارجی، معامله‌ی ذخایر و تجهیزات نظامی را ممنوع اعلام میکنند.

تاریخ محاصره‌ی دریائی. کشورهای در حال جنگی که قدرت دریائی داشته‌اند، همیشه از مزایای بریدن راه بازرگانی دریائی حریف آگاه بوده‌اند. اگر محدودیتی در این باره پیدا شده، تنها به تقاضای کشورهای بیطرف بوده است و اینکه کشورهای در حال جنگ نمیخواسته‌اند بر تعداد دشمنان خویش بیفزایند. کشورهای بیطرف، در صورتی که محاصره محدود به مصالح و تجهیزاتی جنگی میشد که اسباب تقویت دشمن بود، بزودی به آن تسلیم میشدند. کشتیهای بیطرفی که در تحت نظارت دشمن بود، یا به تجارتی اشتغال داشت که در زمان صلح به دشمن انحصار داشت، یا کالائی حمل میکرد که مورد استفاده‌ی نیروهای دشمن بود، یا برای حمل و نقل سربازان یا رساندن پیامهای مهم نظامی به کار میرفت (خدمات خارج از حدود بیطرفی)، همه از اموری محسوب میشد که مایه‌ی تقویت دشمن است؛ همین نظر در مورد کشتیهائی وجود داشت که از طرف دریا به یک بندر محاصره‌شده‌ی از خشکی مدد میرسانید. عمل دریائی برای جلوگیری از رسیدن چنین مددی، نخستین تصور از محاصره‌ی دریائی به شمار میرود. ولی ادعاها و علل محاصره بزودی از حدود یک بندر تجاوز کرد و به همه‌ی کرانه‌هائی رسید که محاصره‌کننده عملاً میتواند از ورود و خروج کشتی در آن ناحیه جلوگیری کند.

عمل کشورهای شمال اروپا در بیطرفی مسلح (۱۷۸۰)، که بعدها مورد تأیید فرانسه و اسپانیا و اتریش قرار گرفت، وسیله‌ای برای تغییر شکل دادن به ادعاهای کشورهای متخاصم شد. در ماده‌ی ۴ این اعلامیه چنین آمده است: "برای تعریف بندر محاصره‌شده، باید گفت که این نام بر بندری اطلاق میشود که، در نتیجه‌ی عمل قدرت مهاجم، برای کشتیهائی که به اندازه‌ی کافی نزدیک آن لنگر انداخته‌اند، وارد شدن به چنین بندری خطرناک باشد". در ۱۸۰۰، روسیه و سوئد در دومین بیطرفی مسلح بر آن توافق کردند که فرستادن یادداشتی به کشتی بیطرف توسط نیروی محاصره‌کننده، برای آنکه بتوان چنین کشتیی را در معرض مجازات قرار داد، ضرورت دارد.

شناسائی حقوق کشورهای بیطرف که در این بیطرفیهای مسلح به عمل آمده، در دوره‌ی ناپلئون ادامه نیافت. پهنه‌های بزرگی محاصره‌شده اعلام شد، ولی نیروهائی که به آنها فرستاده میشد چندان ناچیز بود که این قبیل محاصره‌ها به نام "محاصره‌های کاغذی" معروف شد.

ناپلئون I نیز یک محاصره‌ی دریائی (نقشه‌ی جنگ اقتصادی[3]) بر ضد انگلستان پیش گرفت. اجرای این نقشه با ← فرمان برلین (۱۸۰۶) آغاز شد و با ← فرمان میلان (۱۸۰۷) و اقدامات دیگر شدت یافت. هرگونه داد و ستد با بریتانیا، حتی برای کشورهای بیطرف، ممنوع شد. بریتانیا نیز با فرمانی (← فرمان صادر در شورای خصوصی)، و نیز با تصرف ناوگان بیطرف دانمارک و بمباران کپنهاگ، به این نقشه‌ی ناپلئون پاسخ داد. برتری نیروی دریائی انگلستان اجرای نقشه‌های ناپلئون را ناممکن ساخت. روسیه نیز از انجام دادن این نقشه سر باز زد، و در نتیجه لشکرکشی ۱۸۱۲ صورت گرفت. که برای ناپلئون بدبختی به بار آورد. برای محاصره شرایط و خصوصیات گوناگونی پیدا شد، و به همین جهت در ← اعلامیه‌ی پاریس (۱۸۵۶) چنین آمده است: "قانون دریائی، در زمان جنگ، مدتها در معرض اختلافات تأسف‌انگیزی قرار داشته است"؛ در این اعلامیه کوشش در استقرار یک "نظریه‌ی (دکترین) یکنواخت" در پاره‌ای نکات به عمل آمد. بنا بر اصل ۴ این اعلامیه، "برای آنکه محاصره‌ی

(۱)Metchnikoff (۲)blockade (۳) Continental System

دریائی الزام‌آور باشد، لازم است مؤثر و کارامد بوده باشد، یعنی با نیروی کافی، که بتواند از نفوذ به کرانه‌ی دشمن جلوگیری به عمل آورد، اجرا شود".

محاضرات الابرار: ← محیی‌الدین ابن العربی.

محاطی[1] (mohāti)، در هندسه، وصف شکلی که به صورت خاصی در داخل شکل دیگر (که محیطی آن خوانده میشود) قرار گرفته باشد. محاط کردن دایره‌ای در یک مثلث یا یک کثیر الاضلاع عبارت از رسم دایره‌ای است که با همه‌ی ضلعهای آن مثلث یا کثیر الاضلاع مماس باشد برای شکل ← دایره، شکل ۳.

محافظ، در سازمان اداری بعضی کشورهای عربی، ← محافظه.

محافظه (mohāfaza)، در مصر و بعضی دیگر از بلاد عربی، مثلاً سوریه و لبنان، هر یک از تقسیمات بزرگ اداری کشور، معادل با استان فارسی. در عراق، به جای محافظه، اصطلاح لواء متداول است. تقسیمات جزء محافظه را قضا مینامند، که معادل با فرمانداری فارسی است. محافظ (mohāfez)، فرمانروای محافظه، با استاندار فارسی مطابق است.

محافظه‌کار، حزب: ← حزب محافظه‌کار.

محافظه‌کاری یا کنسرواتیسم[2] (konservātism؛ از فر.)، در سیاست، تمایل به نگاهداری یا محافظت از نظام موجود. محافظه‌کاران به حکمت گذشته بسیار ارج مینهند، و عموماً مخالف با اصلاحات و تغییرات پردامنه هستند. محافظه‌کاری سیاسی جدید در قرن ۱۹م همچون عکس العملی در مقابل تغییرات خرد کننده‌ی سیاسی و اجتماعی برخاسته از انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی طلوع کرد. این اصطلاح، که محتملاً نخستین‌بار شاتوبریان آن را به کار برده بود، از ۱۸۵۰ به بعد برای معرفی سیاست جناح راست به کار میرفت؛ اکنون در اصطلاح سیاسی کلمه‌ی راست مترادف با محافظه‌کاری و کلمه‌ی چپ (جناح چپ) مترادف با رادیکالیسم (← رادیکال) است، و میانه یا میانه‌روی مترادف با لیبرالیسم. شعارهای اصلی محافظه‌کاری اروپائی توسط ا. برک و ژ. دو متر و دیگران تدوین شده است. محافظه‌کاران در تقویت قدرت شاه و طبقه‌ی اشراف و حفظ نفوذ زمینداران در برابر بورژوازی صنعتی نوخاسته و محدود کردن حق رای و محکم کردن ارتباط کلیسا و دولت کوشش میکردند. در اواخر قرن ۱۹م سیاستمداران بزرگ محافظه‌کار، خاصه دیزریلی، به اصلاحات و تغییرات معتدلی دست زدند تا بنیانهای نظم موجود را حفظ کنند. این مردان در مرحله‌ای بحرانی از زمان بودند که پس از آن نظم موجود و خود محافظه‌کاری بسرعت تغییر شکل یافت. از آغاز قرن ۲۰م با پیدایش صنایع آزاد و پیدایش گروههای حرفه‌ای تازه، که وضع ممتازی در اجتماع پیدا کرده بودند، محافظه‌کاری ناگزیر در جهت تازه‌ای افتاد. محافظه‌کاری جدید جنبه‌ی طرفداری سخت خود را از زمینداران و نیمه‌فئودالها از دست داد و حق رأی عمومی را پذیرفت، و هواخواه آزادی عمل اقتصادی شد. این شکل از محافظه‌کاری به بهترین صورت در ملتهای پیشرفته از لحاظ صنعت مشهود است، که حالت انعطاف‌پذیری دارد و تغییرات معتدل را میپذیرد. سر وینستن چرچیل و دوایت د. آیزنهاور برجسته‌ترین نمایندگان سیاسی این نوع محافظه‌کاری شمرده میشوند. همان گونه که لیبرالیسم در افراطیترین صورت خود به کمونیسم یا آنارشیسم می‌انجامد، محافظه‌کاری خشک نیز گاهی به فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم منجر میشود.

محاق، در نجوم، ← ماه، اشکال ظاهری.

محاکمات (mohākamāt) [المحاکمات بین شرحی الاثارات یا المحاکمات بین الامام و النصیر]، کتابی به عربی، در محاکمه‌ی میان امام فخرالدین رازی و خواجه نصیرالدین طوسی، در باره‌ی اعتراضاتی که امام رازی در شرح خود بر کتاب مذکور به این اعتراضات داده است. این کتاب تألیف قطب‌الدین رازی است، و میگویند آن را به اشاره‌ی قطب‌الدین شیرازی تألیف کرده است، و تاریخ تألیف آن ۷۵۵ هق میباشد. کتاب محاکمات در ۱۲۹۰ هق در استانبول، و در حواشی شرح اشارات خواجه نصیر در ۱۲۸۱ هق و ۱۳۰۵ هق در تهران به طبع رسیده است.

محاکم کنسولی: ← کاپیتولاسیون.

محاکمة اللغتین (mohākamato 'l-loqatayn)، کتابی به زبان ترکی، تألیف امیر علیشیر نوائی، در کیفیت زبان ترکی و فارسی، و اثبات برتری زبان ترکی بر فارسی، که نویسنده، تحت تأثیر و تلقین سلطان حسین بایقرا، که خود در زبان ترکی تسلطی داشته، تألیف کرده است. این کتاب به وسیله‌ی کاترمر طبع شده است (پاریس، ۱۸۴۱)، و در ۱۳۱۰ هش در استانبول با ترجمه‌ی آن به لهجه‌ی ترکی عثمانی، و نیز در ۱۹۴۱، به مناسبت 500مین سال تولد امیر علیشیر، از طرف انجمن زبان ترکی در آنکارا با حروف لاتینی و حاوی متن و ترجمه و حواشی و فهارس چاپ شده است. ترجمه‌ی فارسی آن در ۱۳۲۷ هش در تهران به طبع رسیده است.

محاکمه‌ی وزرا، در حکومت مشروطه، هرگاه نخست وزیر یا وزیر (یا کفیل رسمی) وزارت‌خانه‌ای در امور مربوط به شغل و وظیفه‌ی خود متهم به ارتکاب جنحه یا جنایتی شود مورد تعقیب مجلس شورای ملی واقع خواهد شد، صرف نظر از اینکه هنگام تعقیب متصدی شغل مزبور باشد یا نباشد. موجبات تعقیب وزرا عبارت است از:

۱. اعلام جرم کتبی از طرف یکی از نمایندگان مجلس؛

۲. گزارش مأمورین کشف جرایم؛

۳. شکایات و گزارشهای افراد، که بایستی متکی به قرائن و اماراتی باشد که دلالت بر وقوع جرم داشته باشد، و به توسط نمایندگان به مجلس شورای ملی تقدیم میشود.

در هر یک از موارد فوق رئیس مجلس شورای ملی در ظرف یک هفته اسناد و مدارک موجود راجع به اتهام را به کمیسیون عرایض مجلس ارجاع میکند. کمیسیون مزبور مکلف است در ظرف ۱۵ روز تحقیقات بدوی را به عمل آورده گزارش خود را دائر به لزوم یا عدم لزوم ادامه‌ی تحقیقات به رئیس مجلس شورای ملی تقدیم کند. این گزارش در ظرف یک هفته در مجلس علنی قرائت شده پس از قرائت بدون مذاکره و مباحثه، اعم از اینکه گزارش دایر به تعقیب یا عدم تعقیب متهم باشد، به کمیسیون دادگستری مجلس ارجاع میشود. پس از آنکه کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی تحقیقات ابتدائی را به عمل آورد، در مجرمیت یا عدم مجرمیت نخست‌وزیر یا وزیری که متهم است اظهار نظر میکند و گزارش خود را ظرف یک ماه به مجلس تقدیم میدارد. در صورتی که این گزارش دایر به مجرمیت نخست‌وزیر یا وزیر باشد، گزارش در مجلس علنی قرائت و بدون مذاکره و مباحثه به وزارت دادگستری ارسال میشود؛ اگر گزارش کمیسیون دایر به عدم تعقیب باشد در جلسه‌ی علنی مجلس قرائت و مطرح میشود؛ اگر گزارش مزبور تصویب شد متهم تبرئه میشود و اگر تصویب نشد به وزارت دادگستری ارسال میشود. محاکمه‌ی نخست‌وزیر یا وزیران در دیوان کشور با حضور هیئت عمومی اعضای دیوان‌کشور به عمل میآید و رأی اکثریت مناط اعتبار خواهد بود.

محال (māhāl؛ جمع محل). واحدی جغرافیائی که در دوره‌ی قاجاریه در تقسیمات کشور ایران رایج بود. مثلاً، در ۱۳۴۱ هق که مملکت ایران به ۸ ایالت و چند ولایت منقسم بود، چند محال تشکیل یک بلوک و چند بلوک تشکیل یک ولایت را میداد (← تقسیمات کشور (ایران)). این نام، ظاهراً، به منظور یکی کردن حکومتهای نواحی نزدیک به یکدیگر و واگذار کردن آن به یک نفر پیدا شده است، مثلاً چهار محال؛ محال ثلاثه؛ محال سبعه.

محال اربعه: ← چهار محال.

محال ثلاثه (mahāle salāse)، نامی که سابقاً به ۳ ناحیه‌ی تنکابن (← شهسوار)، کجور، و کلارستاق اطلاق میشد.

محال سبعه (mahāle sab'e)، ناحیه‌ی وسیعی در گرمسیرات فارس. محدود است از ش به رودان احمدی و جیرفت؛ از ل به سیرجان و نیریز؛ از غ به لارستان و بلوک داراب؛ و از ج به لارستان. مشتمل بر ۷ بلوک ایمین و تازیان، بیونج (bayunj، که ظاهراً مطابق دهستان درز و سایه‌بان است)، خشن‌آباد (xošnābād)، طارم، فارغان، فین، و گله گاه (galle gāh). نصیرخان لاری؛ در اواخر سلطنت نادر شاه افشار، این بلوکات را تصاحب و ضمیمه‌ی لارستان کرد، و از آن پس به نام محال سبعه خوانده شد. سپس بلوک ایسین و تازیان از این محال منتزع و ضمیمه‌ی بندر عباس شد، و در مقابل بلوک فرگ به آن اضافه و مرکزش قصبه‌ی فرگ قرار داده شد.

محب‌الدین طبری: ← طبری، محب‌الدین.

محبت، در اصطلاح عرفا و متصوفه به محبت الاهی گفته میشود، و چون محبت الاهی، یعنی دوست داشتن خداوند بندگان را و دوست داشتن بندگان خداوند را، در قرآن آمده است، از دیرگاه فرقه‌های مختلف معنی محبت الاهی فرق میکند. متکلمان محبت را نوعی اراده و طلب گفته‌اند و چون اراده و طلب شیئی به منظور به دست آوردن آن است، محبت الاهی از این

(۱) inscribed (۲) conservatism

مقوله نمیتواند باشد، زیرا اگر محبت از جانب خدا باشد بندگان او در دست قدرت او هستند و نیازی به طلب و اراده‌ی او نیست و اگر محبت از جانب بندگان باشد محال است زیرا خداوند از اراده و طلب مخلوق برتر است. بنا بر این اشکالات، متکلمان گفته‌اند محبت بندگان مر خدای را محبت طاعت و خدمت و ثواب و احسان اوست و محبت خداوند مر بندگان را اراده و طلب طاعت و کار نیک از ایشان است. البته اگر محبت به معنای طلب و اراده‌ی چیزی باشد، باید این طلب و اراده نه برای خود شیء بلکه برای امر دیگری باشد که لذت است و در حقیقت آنچه محبت و مطلوب است لذت است نه خود شیء، و در این صورت محبت انسان به خدا باید به خاطر لذتی باشد که از عبادت و ثواب و عمل نیک حاصل میشود. اما گاهی لذت مقصد اصلی محبت نیست بلکه ممکن است محبت برای کمال باشد، زیرا انسان کمال را در هر شیء دوست دارد و این برای لذت و تمتع از آن نیست و اگر هم نام لذت به آن داده شود مجازی است، زیرا لذت در بدن و نفس حاصل میشود ولی دوست داشتن کمال لذتی برای بدن و نفس ندارد بلکه نوعی حظّ معنوی و روحانی است که نسبتی با حظ جسمانی و نفسانی ندارد. در این صورت محبت انسان به خدا به خاطر کمال او است، و چون مدارج کمال بی پایان است و کمال خدا نیز نامتناهی است، تصوراتی که مردم از کمال الاهی دارند نیز بی پایان است و، به همین جهت، درجات محبت الاهی نیز بی پایان است، و این همان محبتی است که در اصطلاح عرفاو اهل تصوف آمده است و البته تعبیرات اهل عرفان از محبت به جهت تنوع تعبیر و بیان صوفیان بسیار مختلف است و ذکر همه‌ی آن بیانها و تعبیرات محتاج مجال بیشتری است و باید در کتب عرفان آن را دید. محبت در نظر اهل تصوف از احوال (← مقامات. نزد صوفیه) است و نخستین مرحله‌ی فنا است، زیرا هر چه محبت به محبوب بیشتر شود انقطاع از غیر محبوب و پرداخت به آن بیشتر میشود تا برسد به بالاترین مرحله یعنی مرحله‌ای که محب بکلی از خود بیخود و فارغ شود که همان مرحله‌ی فنا است. اما محبت خداوند به انسان از نظر اهل عرفان به جهت جمال است، زیرا هر زیبائی مشاهده‌ی جمال خود را دوست دارد و چون این عالم مظهر جمال حق است و به منزله‌ی آینه‌ای است برای تجلی جمال حق، مشاهده‌ی خداوند مظاهر جمال و زیبائی خود را در این دنیا همان محبت اوست به بندگانش.

محبت، در روانشناسی، احساس تعلق به شیء یا شخص. غالباً معلول جاذبه‌ی جنسی است. از عواطف ابتدائی به شمار میرود (← عاطفه).

محبت‌نامه، مثنوی، ← عماد فقیه.

محبس: ← زندان.

محبوب‌آباد (mahbubābād)، ده (جمع ۱٬۰۳۰ نف. سنه ۱۳۴۰ هـ.). دهستان یامچی، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی) ۱۲کیلومتری تاغ مرند. محصولش غلات است.

محبوب القلوب (mahbubo'l.qolub)، کتابی در اخلاق، تألیف برخوردار ترکمان. مؤلف درین کتاب داستانها و حکایتهای اخلاقی را با نظم و ترتیبی خاص آورده است. نام کتاب نخست محفل‌آرا بوده و ۴۰۰ قصه داشته است، اما نسخه‌ی اصل به تاراج راهزنان رفته و مؤلف آنچه از قصه‌ها در خاطر داشته از نو تألیف کرده و بدین نام نامیده است. نیز ← شمه و قهقهه.

محبوبعلی شاه (māhbub.ʿ ali.šāh)، نامش **محمد حسن آقا**، معروف به **پیر مراغه**، (۱۲۷۹ هش ـ ۱۳۲۴ هش)، پیشوای فرقه‌ای از سلسله‌ی **نعمت‌اللهیه**.

محبوس شیلون: ← شیون.

محتسب، شهرت ابوعبدالله شیعی.

محتسب (mohtaseb)، کسی که از طرف خلیفه یا وزیر او تعیین میشد تا در اجرای دستورات اسلامی در میان مردم نظارت کند. اینکه شعرا در اشعار خود خُم شکستن را به او نسبت میدادند برای همین بود که وی از همه‌ی کارهای نامشروع و از جمله شراب‌نوشی و شراب‌فروشی جلوگیری میکرد. عمل محتسب را حِسبَت (حسبه) میگفتند.

محتسب‌الممالک (mohtasebo'l.mamālek)، در عهد صفویه، عنوان محتسب کل مملکت و مسئول قیمت اجناس و نرخ آذوقه. در همه‌ی شهرها نیز نایبانی داشت که وظایف وی را در آن بلاد انجام میدادند. صاحب‌نسق از جانب او مأمور رسیدگی و تعیین نرخها بود، و پس از تعیین نرخها، هر کس جنسی را گرانتر از قیمت میفروخت، به دستور محتسب‌الممالک مجازات میشد. مقام محتسب از مناصب قدیم اسلامی است و غیر از رسیدگی به قیمتها وظایف دیگر هم داشته. نیز ← محتسب.

محتشم کاشانی (mohtašame kāšāni)، متخلص به **محتشم**، ف ۹۹۶هـق، شاعر مرثیه‌سرای ایرانی؛ معاصر شاه طهماسب I صفوی. شغل بزازی داشت، و به شیوه‌ی شاعران عصر خویش غزل میسرود، ولی بعد، به واسطه‌ی تمایلات دینی و شور تشیع دربار صفوی، به سرودن مراثی در مصائب اهل بیت پرداخت، و در این نوع شعر مشهور شد. ترکیب‌بند او در مرثیه‌ی شهدای کربلا معروف است. سبک سخن او همان شیوه‌ی هندی است، و غرلیاتش از مضامین تازه بی‌بهره نیست. دیوانش با نام جامع اللطائف به چاپ رسیده است (بمبئی، ۱۳۰۴هـق).

محتلم: ⇐ احتلام.

محتمل الضدین (mohtamelo'z.zeddayn) یا **ذو وجهین** (zu vajhayn) [عربی ـ دودویه] یا **ابهام** (ebhām) [عربی، ← دربستن، پوشیده ساختن] یا توجیه، در علم بدیع، سخنی دوپهلو که از آن دو معنی متضاد بر آید چنانکه نتوان دانست مراد گوینده کدام بوده است؛ مانند:

خانه‌هاشان بلند و همت پست
یا رب این هر دو را برابر کن.

محجوب، در علم قافیه، ← حاجب.

محجوبی، رضا (mahjubi)، ۱۲۷۷–۱۳۳۳هش، موسیقیدان و ویولنواز ایرانی. رضا محجوبی نخست موسیقی را از راه گوش آموخت، و بعداً به کلاس مشق موسیقی حسین خان اسمعیل‌زاده رفت، و در ۱۶سالگی سازش کاملاً شنیدنی شد. از سن ۲۵سالگی تدریجاً اختلال مشاعر پیدا کرد، ولی تا آن زمان آهنگهائی میساخت و دو بار هم کنسرت داد. از آن پس نیز گاه‌گاه ویولن مینواخت و نواهای خوش‌حالت غم‌انگیز از زیر انگشتانش بیرون میآمد. ساخته‌های محجوبی به تقلید سبک درویش و رکنی است، منتها پیش‌درآمدهای آنها کوتاهتر است.

محجور[1] (mahjur؛ عربی، ← ممنوع) کسی که صغیر یا غیر رشید یا مجنون باشد. هرکسی که دارای ۱۸ سال تمام نباشد در حکم غیر رشید است. محجور از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع است، و اداره‌ی اموال او بر حسب مورد به عهده‌ی ولی یا قیم او است. هرگاه صغیر یا مجنون یا غیر رشید باعث ضرر غیر شود، ولیّ یا قیم ضامن است.

محجة البیضاء (mahajjato 'l.bayzā')، [المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء]، کتابی دینی، اخلاقی، و عرفانی، به زبان عربی، تألیف ملا محسن فیض کاشانی. این کتاب تهذیبی است از احیاء علوم الدین غزالی با افزودن روایاتی از طریق شیعه و بر مذاق امامیه. یک بار به نام المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء و بار دیگر به نام المحجة البیضاء فی إحیاء الاحیاء در چهار مجلد چاپ شده است (هر دو در تهران، ۱۳۴۵ هش).

محدث (mohaddes)، در اصطلاح علم حدیث، کسی که، گذشته از حفظ حدیث، در آن بررسی محققانه کرده باشد. نیز ← حدیث.

محذوف یا **مقتضب** (moqtazab؛ عربی، ← بازبریده)، قصیده‌ای که از نسیب و تشبیب (← تغزل و تشبیب) خالی باشد، مانند این قصیده‌ی انوری که در آن از مطلع به مدح پرداخته است،

گر دل و دست بحر و کان باشد
دل و دست خدایگان باشد.

محذوف (mahzuf)، در علم عروض، ← حذف.

محذوفات، کتاب، نام دیگر ← کتاب تواریخ ایام؛ نیز ← عهد قدیم، جدول ۲.

محراب (mehrāb)، فرورفتگی خاص داخل دیوار طرف قبله‌ی مساجد که امام برای نماز گزاردن در آن یا مقابل آن می‌ایستد و نمازگزاران پشت سر وی قرار میگیرند. در صدر اسلام فقط علامتی بر این دیوار میگذاشتند که نماینده‌ی قبله باشد، ولی با پیشرفت اسلام و تأثیر تمدنهای ایرانی و رومی تفننهائی در ساختن مسجد و متعلقات آن، و از جمله محراب، پیدا شد. محراب گچبری دوره‌ی سلجوقی مسجد جامع اصفهان و نیز محرابهای کاشی معرق مساجد دوره‌ی صفویه از شاهکارهای هنری به شمار میرود. بعضی از محرابهای واقع در ابنیه‌ی عادی، که اهمیت مخصوص به خود دارد، در این مقاله معرفی میشود. **محراب امامزاده ابوالفضل و یحیی**، در محلات، به ارتفاع کم، مزین به خطوط قرآنی شیوا، دارای تاریخ "۷" که مبدأ آن سال مغولی بوده و مطابق ۷۰۹ هق است. **محراب مسجد کوچه‌ی میر**، در نطنز، در مسجد کوچک بی‌اهمیتی به نام مسجد میر، نمونه‌ی ظریفی است از گچبری که محققین آن را منسوب به آخر عهد سلجوقی (احتمالاً قرن ۶م

(۱) insanity; lunacy

هق) میدانند. **محراب مسجد محله‌ی ده** (deh) در قمصر کاشان، در مسجد محقر خشتی، گچبری زیبای عهد مغول، احتمالاً از قرن ۷م هق، دارد.
محراب مقبره‌ی پیرحمزه‌ی سبزپوش، در ابرقو، در بنائی کوچک و بی‌اهمیت، گچبری زیبا از قرن ۶م هق، عمل محمد ابن ابی الفرج عراقی، دارد.
محراب امامزاده ابوالفضل و یحیی: ← محراب.
محراب مسجد کوچه‌ی میر: ← محراب.
محراب مسجد محله‌ی ده: ← محراب.
محراب مقبره‌ی پیرحمزه‌ی سبزپوش: ← محراب.
محرزی (mohrazi)، ده (جم ۲٬۰۰۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهمنشیر، بخش حومه‌ی شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)؛ ۳ کیلومتری ش خرمشهر. رود بهمنشیر مشروبش میسازد. محصولاتش خرما و سبزیجات است، احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر خرمشهر محسوب شده است.
محرق، در شیمی: ← سوزآور.
محرق، آل: ← لخمی، ملوک.
محرک[1] (moharrek)، در روانشناسی، هر عاملی که موجب تحریک و انگیزش در سازواره شود. این عامل ممکن است برونی باشد یا درونی—عامل درونی باید خارج از گروه یاخته‌های مورد مطالعه باشد. محرکهای برونی عادی عبارتند از امواج نور، اختلاف دما، فشار، ذراتی که به صورت بو درک میشوند، و غیره. از محرکهای درونی میتوان سمومی که از خستگی تولید میشوند، کم شدن میزان قند در خون، و جریانات عصبی را نام برد. نیز ← انگیزه.
محرم (mohrem)، ← احرام.
محرم (moharram) یا **محرم الحرام**، ماه اول سال در تقویم هجری قمری که روز اول آن آغاز این سال محسوب میشود. بنا بر قاعده‌ی رایج در دوره‌ی جاهلیت، که در شش ماه نیمه‌ی اول سال هر دو ماه متوالی اسامی مشابهی داشته‌اند (دو صفر، دو ربیع، دو جمادی)، نام این ماه نیز صفر بوده و صفر الاول (در مقابل صفر الثانی که همان صفر یا صفر الخیر یا صفر المظفر کنونی است) نامیده میشده؛ لفظ محرم (= حرام، که جنگ در آن حرام است) صفت این ماه است (که یکی از چهار ماه حرام بوده است؛ سه ماه دیگر: ذو القعده، ذو الحجه، و رجب) که اکنون نام این ماه شده است. بعضی، با توجه به اینکه ربیع در عربی به معنی بهار یا باران و جمادی به معنی سردی یا خشکی و رمضان به معنی شدت گرما است، چنان حدس زده‌اند که اعراب پیش از اسلام، برای آنکه زمان حج در فصل مناسب سال واقع شود، برای تطبیق ماههای قمری خود با سال شمسی نوعی کبیسه‌گیری داشته‌اند، و هر ۲۴ سال یک ماه اضافی به سال می‌افزودند و سالهای کبیسه سیزده‌ماهه میشد، و در این سال‌های کبیسه صفر الاول یعنی محرم را یک ماه به تأخیر می‌انداختند، و این تأخیر را نسیء مینامیدند؛ به فرمان خدا (قرآن، توبه ۳۷) از این کار نهی شد، و اکنون حساب ماههای قمری با سال قمری است نه قمری‌ـ شمسی، و به همین جهت محرم (و نیز سایر ماههای قمری و از جمله اعمال حج ذو الحجه) در فصول مختلف سال شمسی گردش میکند. محرم را در گاهشماری ۳۰ روز به حساب میآورند؛ روز نهم آن تاسوعا [از عربی تسع (tes')، = نه] و روز دهم آن عاشورا [از عربی عشر (ašr)، = ده] نامیده میشود که پیروان تشیع برای این دو روز، به مناسبت تقارن با حوادث کربلا و شهادت حضرت امام حسین ع احترام خاص قائلند.
و نیز در بعضی روایات آمده‌است که در ۱۶م همین ماه فرمان گشتن قبله از جانب مسجد اقصی به جانب کعبه از جانب خدا به حضرت محمد ص رسید، و حمله‌ی ابرهه با فیل به مکه در ۱۷م محرم سال ولادت حضرت رسول اتفاق افتاد.
محرم الحرام: ← محرم، ماه قمری.
محروم: ← فرامطه، قسمت XI.
محرومیت از حقوق اجتماعی، در قانون مجازات عمومی ایران، محرومیت از حقوق اجتماعی مستلزم عواقب ذیل است (ماده‌ی ۱۵ قانون)،
۱ـ محرومیت از استخدام دولتی و استعمال نشانهای دولتی؛ ۲ـ محرومیت از حق انتخاب کردن و منتخب شدن خواه در مجالس مقننه و خواه در مؤسسه [بنگاه] و انجمنهای اجتماعی از قبیل انجمنهای ایالتی [استان]، ولایتی [شهرستان]، بلدی [شهرداری]، و غیره؛ و ۳ـ محرومیت از عضویت هیئت منصفه و شغل مدیریت و معلمی در مدارس و روزنامه‌نویسی و مصدقی و حَکَم یا گواه تحقیق شدن.
محسر: ← مشعرالحرام.
محسن: ← فاطمه.
محسن ابن قائد: ← حمادیان.
محسنات کلام (mohassenāt-)، آرایشهائی که در سخن به کار میرود و موضوع علم بدیع است. آرایشهائی که در لفظ سخن به کار برده میشود **صنایع لفظی**، و آرایشهائی که در معنی سخن به کار میرود **صنایع معنوی** نامیده میشود.
محسن فانی: ← دبستان المذاهب.
محسن مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.
محشر، در قیامت: ← قیامت.
محصور کردن اراضی عام[2]، در تاریخ انگلستان، پرچین کشیدن به دور زمینهائی که پیشتر به همه‌ی مردم تعلق داشته است. در قرن ۱۲م آغاز شد، و با فروریختن نظام خاوندی (← روستای خاوندی) همراه بود. با پیشرفت تجارت پشم فلاندری، و توجه به مزایای چراگاههای پرچین‌دار گوسفند، پس از قرن ۱۴م توسعه یافت، و در اواخر قرن ۱۷م به اوج خود رسید. این عمل باعث انتقال مردم فقیر به شهرها شد، و بر کارایی کشاورزی افزود، و مایه‌ی آبادانی زمینهای پایر شد. نیز ← ا. سیمور.
محضر (mahzar)، در قدیم نامه‌ای که در اثبات دعویی (معمولاً در صلاح یا فساد کسی یا شکر یا شکایت از کسی) نوشته میشد و به دستخط و امضای بزرگان و معتمدان محل یا شهر میرسید. محضر نوشتن را محضر بستن و محضر کردن نیز میگفتند.

محفل آرا: ← محبوب القلوب.
محقق، از اقلام شش‌گانه‌ی خط: ← خط فارسی.
محقق: ← محقق حلی.
محقق ثانی (mohaqqeqe sāni) یا **محقق کرکی** (karaki) [ابوالحسن شیخ علی ابن عبدالعالی عاملی کرکی]، ملقب به **نورالدین**، ف ۹۴۰ هق، مجتهد اصولی و از علمای عهد شاه طهماسب I صفوی. در شام و بصره تحصیل علم کرد و مدتی در عراق اقامت گزید، آنگاه به ایران آمد و مورد تکریم و حمایت شاه طهماسب واقع شد و مرتبه‌ی شیخ‌الاسلامی یافت. شاه طهماسب در فرمانی که به همه‌ی ولایات فرستاد، او را سلطان واقعی و خود را تابع او خواند، و مقرر داشت که همگان از او اطاعت کنند، و شیخ در ترویج مذهب تشیع کوشش تمام به کار برد، و امر به اخراج علمای مخالف از شهرها داد تا آنجا که مخالفان او را مخترع مذهب شیعه لقب دادند. از تألیفات اوست: جامعُ المَقاصِد فی شرح القَواعِد، در شرح قواعد علامه‌ی حلی؛ النَجمیّه در کلام؛ اِثباتُ الرِجْعَة؛ الجَعْفَریّه فی الصلوة و مُقَدّماتِها؛ حاشیه بر ارشاد الاذهان حلی؛ و حاشیه بر شرایع محقق حلی. در نجف درگذشت.
محقق حلی (mohaqqeqe helli)، شهرت **شیخ نجم‌الدین جعفر ابن حسن**، ف ۶۷۶ هق، از علمای بزرگ شیعه‌ی امامیه در قرن ۷م هق، که به طور مطلق به محقق نیز معروف است. وی معاصر خواجه نصیرالدین طوسی بود، و علامه‌ی حلی خواهرزاده‌ی او بود. وفاتش در ۷۴سالگی در حله اتفاق افتاد. معروفترین اثرش کتاب مشهور شرایع است. آثار دیگرش مشتمل است بر شرح نکت النهایه، که شرح نهایه‌ی شیخ طوسی است؛ المسلک فی اصول الدین؛ معارج الاحکام؛ نهج الوصول الی علم الاصول؛ و مختصر نافع.
محقق خونساری: ← حسین خونساری.
محقق کرکی: ← محقق ثانی.
محک شعله: ← شعله.
محکمات، در آیات قرآن، ← آیه؛ قرآن، قسمت VIII.
محکمه (mohakkema)، لقب کسانی که در جنگ صفین مخالف تحکیم (داوری) بودند و میگفتند "لاحکم الا الله" [= حکمی جز خدا نیست]. خوارج از ایشان پیدا شدند. نیز ← خوارج.
محکمه‌ی عشق[3] (mahkameye eŝq)، نامی که با آن مدت درازی، در بعضی از کشورهای مغرب‌زمین، مجامع و مجالس انس طبقه‌ی بالای اجتماع را معرفی میکردند که، از قرن ۱۲م تا قرن ۱۵م به پرورش روح شهواری و آداب‌دانی میپرداختند. در آن زمانها این رسم میان شهسواران رایج شده بود که به دوشیزگان و به زنان شوهردار در اشعار خود اظهار عشق کنند و نهایت ادب و فروتنی را نشان دهند و در انجام دادن خواهشهای ایشان از هیچ چیز خود مضایقه نکنند. صورت مناظره‌ای اشعار و آثار ادبی این دوره سبب پیدا شدن این اعتقاد شده است که در آن زمان حقیقة محاکمی متشکل از بانوان وجود داشته است که در باره‌ی همه‌ی مسائل

(۱) stimulus. (۲) inclosure, enclosure (۳) court of love; cour d'amour (فر)

مربوط به عشق‌ورزی و نکته‌پردازیهای عاشقانه رأی صادر میکرده است.

محل: ← حلول.

محل (mohell)، به کسی گویند که مراسم حج را انجام داده، و در نتیجه از حالت احرام خارج شده باشد. نیز ← حج.

محلات (mahallāt)، شهرستان (جه ۴۲'۶۱۶ نف سنه ۱۳۴۵ هش)، ج استان مرکزی (تهران). فعلاً مشتمل بر بخشهای حومه و دلیجان است. کوهستانی است؛ در زمستان نسبةً سرد، و در تابستان هوای خنک و مطبوعی دارد. از لحاظ آب و زمین برای کشاورزی مستعد است. از رود انارباز (anārbār؛ نام محلی قمرود)، چشمه، و قنات مشروب میشود. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و انواع میوه است. گلابی، سیب، و خربزه‌ی آن مرغوب است. قالیبافی و کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی دارد. چشمه‌های آب گرم آن معروف است، و همه‌ساله عده‌ی زیادی برای معالجه به آنجا میروند. تفرجگاههای متعددی دارد که معروفتر از همه سرچشمه است که ح ۱'۰۰۰متری ل شهر محلات قرار دارد. در اینجا ح ۴۰ سنگ آب از شکاف کوه بیرون میآید و به ۳ شعبه تقسیم میشود، در مسیر یکی از شعبات آن باغ بزرگ و زیبائی احداث شده است. از بناهای تاریخی آن آتشکده‌ی ده آتشکوه، از دوره‌ی ساسانیان است. این بنای چهارطاقی از مجموعه‌ی ستونهای سنگی (استوانه‌شکل) و آجری، طاق گنبدی، اطاقها، و ایوانی که جایگاه بر افروختن آتش بود، تشکیل شده است.

محلات بر طبق فتکا ۱۳۱۶ هش یکی از بخشهای شهرستان قم بود. به موجب تصویبنامه‌ی آذر ماه ۱۳۲۵ هش از آن شهرستان منتزع و تبدیل به شهرستان شد، و نیز بر طبق همین تصویبنامه بخش خمین از شهرستان گلپایگان منتزع و تابع شهرستان محلات شد. در اسفند ماه ۱۳۳۷ هش بخش خمین از این شهرستان منتزع و تبدیل به شهرستان شد. مرکزش، شهر **محلات** (جه ۱۲'۳۲۴ نف سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۶۲کیلومتری جغ تهران قرار دارد. از طریق راه شوسه با قم، اصفهان، و خمین مرتبط است. باغهای زیبائی آن را در بر گرفته است. آثار باستانی و قدیمه‌ی آن عبارتند از ۱ـ محراب امامزاده ابوالفضل و یحیی، که از آثار دوره‌ی مغول محسوب میشود. در حاشیه‌ی این محراب کتیبه‌ی زیبائی به خط رقاع، و کوفی به چشم میخورد. نمای محراب با گچبری و نقش و نگار ظریفی مزین شده است؛ ۲ـ امامزاده‌های شاهزاده موسی و عبدالله، از دوره‌ی صفویه، که در کنار هم قرار دارند؛ و ۳ـ قلعه‌ی معروف آقا خان محلاتی.

محلاتی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

محلب (mahlab)، (*prunus mahaleb*)، درختچه‌ای از تیره‌ی گل سرخیان که میوه‌ی آن مسهل است.

محلل: ← طلاق، قسمت ۱.

محلول[1] (mahlul)، به معنی اعم، مخلوط متجانسی از دو یا چند ماده که ذرات مواد در حد اتم یا مولکول یا یون در هم نفوذ کرده باشند. مواد تشکیل‌دهنده‌ی محلول ممکن است گاز، مایع، یا جامد، و خود محلول نیز ممکن است به حالات گازی، مایع، یا جامد باشد. مثلاً، هوا نمونه‌ای از محلول گازی، مخلوط آب و الکل نمونه‌ای از محلول مایع، و آلیاژ سکه نمونه‌ای از محلول جامد است.

محلول، به معنی اخص، مایعی است که از انحلال یک ماده (گاز، مایع، یا جامد) در یک حلال مایع به وجود آید. بعضی از مواد به هر نسبتی با یکدیگر مخلوط میشوند، و به صورت محلول در میآیند، مانند آب و الکل؛ ولی بیشتر مواد به هر نسبتی در حلال حل نمیشوند، و قابلیت انحلال آنها محدود است. نسبت مقدار جسم منحل در واحد حجم حلال را غلظت محلول نامند. محلولی را که بیشترین مقدار از جسم منحل را در بر داشته باشد محلول اشباع‌شده مینامند (برای محلول فوق اشباع ← فوق اشباع). بر حسب درشتی ذرات جسم منحل در یک حلال، محلول به دوگونه‌ی حقیقی و کولوئید تقسیم میشود. محلول حقیقی محلولی است که ذرات جسم منحل در آن به کومک اولترامیکروسکوپ قابل رؤیت نباشند، و نتوان این ذرات را به وسیله‌ی صافی یا به کومک دستگاه مرکزگریز پربسامد از حلال جدا کرد. برای محلول کولوئیدی ← کولوئید.

قابلیت انحلال مواد بستگی به دما دارد. قابلیت انحلال مواد جامد با بالا رفتن دما افزایش مییابد. نیز ← محلول نورمال؛ محلول مولار؛ محلول مولال.

محلول فلینگ یا **محلول فهلینگ:** ← فلینگ، محلول.

محلول مولار[2] (mahlule molār)، محلولی که در هر لیتر (1'000 سمک) آن یک مول (یک مولکول‌گرم) از ماده‌ی منحل موجود باشد (نیز ← غلظت). عده‌ی مولهای جسم منحل در یک لیتر محلول را مولاریته[3]ی (molārite-) محلول خوانند. مولاریته را با حرف M نمایش میدهند. مثلاً، برای ساختن محلول M ۱ (یک مولدار) سود سوزآور (NaOH)، که وزن مولکولی آن ۴۰ است، باید ۴۰ گرم سود سوزآور را در آب حل کرد، و سپس به قدر کافی آب به محلول افزود تا حجم کل محلول یک لیتر شود. همچنین، برای ساختن محلول 0,1 M اسید سولفوریک (SO_4H_2)، که وزن مولکولی آن ۹۸ است، باید ۹۸×۱۰ (یا ۹,۸) گرم SO_4H_2 را در مقدار کافی آب حل کرد تا حجم کل محلول یک لیتر شود.

محلول مولال[4] (molāl)، محلولی‌که در هر1000 گرم آن یک مول (یک مولکول‌گرم) از ماده‌ی منحل موجود باشد. عده‌ی مولهای جسم منحل در 1'000 گرم محلول را مولالیته[5]ی (molālite-؛ فس) محلول خوانند؛ مولالیته را به حرف m نمایش میدهند. مثلاً، برای ساختن محلول 1m گلوکوز ($C_6H_{12}O_6$)، که وزن مولکولی آن ۱۸۰ است، باید ۱۸۰ گرم گلوکوز را در ۸۲۰ گرم آب حل کرد. همچنین، برای ساختن محلول ۲m کلرور سودیوم (NaCl)، به وزن مولکولی ۵۸,۵، باید ۱۱۷ گرم NaCl را در ۸۸۳ گرم آب حل کرد.

محلول نورمال[6] (mahlule normāl)، محلولی که حلال آن آب و در هر لیتر آن یک هم‌ارز گرمی از ماده‌ی منحل موجود باشد. نورمالیته[7]ی (normālite-) یک ماده‌ی منحل در آب عبارت است از عده‌ی هم‌ارز گرمی این ماده در یک لیتر محلول، و آن را با حرف N نمایش میدهند. مثلاً، محلول نورمال (1N) اسید سولفوریک، که اسیدی است دوارزشی به وزن مولکولی ۹۸، محلولی است که در هر لیترش ۴۹ گرم اسید سولفوریک موجود باشد. محلول N/10 مشتمل بر 1/10 مقداری از ماده‌ی منحل است که در یک محلول نورمال یافت میشود. مثلاً، محلول N/10 نیترات نقره (NO_3Ag)، به وزن مولکولی ۱۷۰، محلولی است که در هر لیترش ۱۷ گرم (یا 170/10) نیترات نقره موجود باشد.

مفهوم محلول نورمال از اوایل عصر تجزیه‌ی حجمی، که با گیلوساک آغاز شد، سابقه دارد، اصطلاح محلول نورمال از اواخر قرن ۱۹م به بعد رایج شد.

محله باغ، ده، ← خوار.

محلی، جلال‌الدین محمد (mahalli)، ۷۹۱–۸۶۴ هق، اصولی و مفسر شافعی‌مذهب مصری. ابن عماد، فقیه و دانشمند مصری، او را به لقب تفتازانی عرب خوانده است. بسیار در باره‌ی حق سختگیر بود و در برابر حاکمان ستمگر ایستادگی میکرد و آنان را به خود راه نمیداد. چندین بار منصب قضا به او پیشنهاد شد، و وی نپذیرفت. از آثار او است، تفسیر الجلالین که ناتمام بود و جلال الدین سیوطی آن را تمام کرد و به همین جهت تفسیر جلالین (دو جلال) نامیده شد، کنزالراغبین، شرح بر کتاب منهاج الطالبین نووی (navavi) در فقه شافعی، الطب النبوی، و غیره.

محمد ص (mohammad) [محمدابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم]، مکنی به **ابوالقاسم،** و ملقب به **احمد، امین** (amin)، **مصطفی** (mostafā)، **رسول‌الله** (rasulo 'l.lāh)، و **خاتم النبیین** (xātamo 'n.nabiyyin)، ح ۵۷۰ بم–۱۱ هق، پیغمبر عربی هاشمی قرشی و مؤسس دین اسلام.

برای تسهیل ارجاع، مندرجات این مقاله در ۶ فصل، بر طبق فهرست ذیل، تقسیم‌بندی شده است:

فصل اول: از ولادت تا بعثت

۱. نسب و مولد
۲. طفولیت و اوایل جوانی
۳. ازدواج با خدیجه
۴. مرمت خانه‌ی کعبه

فصل دوم: از بعثت تا دعوت آشکار به اسلام

۵. بعثت
۶. مسلمانان اولیه

---

(۱)solution (۲)molar solution (۳)molarity (۴)molal solution (۵)molality (۶)normal solution (۷)normality

فصل سوم: از دعوت آشکار به اسلام تا هجرت
۷. دعوت آشکار به اسلام و دشمنی کفار
۸. هجرت به حبشه
۹. اسلام آوردن حمزه و عمر
۱۰. بازگشت از حبشه
۱۱. داستان "صحیفه" و محاصره‌ی اقتصادی و اجتماعی بنی هاشم
۱۲. آزار قریش
۱۳. وفات خدیجه و ابوطالب
۱۴. شروع به دعوت قبایل عرب
۱۵. بیعت عقبه‌ی اولی یا بیعت نساء
۱۶. بیعت عقبه‌ی ثانیه
۱۷. اسراء و معراج
۱۸. توطئه‌ی قتل محمد ص
فصل چهارم: از هجرت تا فتح مکه
۱۹. هجرت از مکه به مدینه
۲۰. حضرت رسول در مدینه
۲۱. منافقین
۲۲. بعضی وقایع دیگر ایام اقامت در مدینه
۲۳. تنبیه قریش؛ غزوه‌ی بدر اولی
۲۴. سریه‌ی عبدالله ابن جحش
۲۵. غزوه‌ی بدر
۲۶. غزوه‌ی بنی قینقاع
۲۷. غزوه‌ی سویق
۲۸. غزوه‌ی احد
۲۹. سریه‌ی قطن
۳۰. غزوه‌ی بئر معونه
۳۱. غزوه‌ی بنی نضیر
۳۲. غزوه‌ی دومة الجندل
۳۳. غزوه‌ی خندق
۳۴. غزوه‌ی بنی قریظه
۳۵. غزوه‌ی بنی مصطلق
۳۶. صلح حدیبیه و بیعت رضوان
۳۷. غزوه‌ی خیبر
۳۸. عمره‌ی قضاء یا قصاص
۳۹. اسلام آوردن عمرو عاص و خالد ابن ولید
۴۰. غزوه‌ی مؤته
فصل پنجم: از فتح مکه تا وفات
۴۱. فتح مکه
۴۲. ورود محمد ص به مکه
۴۳. غزوه‌ی حنین
۴۴. محاصره‌ی طائف
۴۵. سال ۹هق و غزوه‌ی تبوک
۴۶. سال 10م هق و حجة الوداع
۴۷. سال ۱۱م هق و وفات محمد ص
فصل ششم: بعضی از خصوصیات حضرت رسول
۴۸. زوجات و اولاد
۴۹. موالی
۵۰. کاتبان
۵۱. اسبان و سلاح
۵۲. صفات ظاهری و خُلق

فصل اول: از ولادت تا بعثت

۱ـ نسب و مولد. محمد ص فرزند عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم، و بدین ترتیب، از خاندان بنی هاشم و از قبیله‌ی قریش است. مادرش آمنه‌ی بنت وهب [آمنه، دختر وَهَب ابن عَبدِ مَناف ابن زُهره] از خاندان بَنی زهره از قبیله‌ی قریش است. برای شجره ← قریش، ص ۲۰۴۵.

ولادت محمد ص در مکه، در روز دوشنبه‌ی ۱۲م ربیع الاول، و به قول علمای شیعه در ۱۷م ربیع الاول، و به قولی در رمضان عام الفیل اتفاق افتاده است. بنا بر حسابی که مورخین اسلامی به دست میدهند، فاصله‌ی میان بعثت و هجرت آن حضرت به مکه ح ۱۲ یا ۱۳ سال بوده است. و چون هجرت در ۶۲۲ بم اتفاق افتاده، سال بعثت ۶۰۹–۶۱۰ بوده است، و به عقیده‌ی اکثر مورخین اسلامی، سن آن حضرت به هنگام بعثت ح ۴۰ یا ۴۳ سال بوده است، و این امر از آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی یونس نیز تا اندازه‌ای معلوم میشود، زیرا در آیه‌ی مذکور هست که فَقَد لَبِثْتُ فیکُم عُمُرًا مِنْ قَبلِه [= من در میان شما عمری پیش از آن (پیش از بعثت، یعنی نزول قرآن) بوده‌ام]. بدین ترتیب، تولد آن حضرت باید ح ۵۷۰ بم باشد. ولی تطبیق سال ۵۷۰ با عام الفیل درست در نمیآید، زیرا، ح همان سال، ایرانیان یمن را فتح کردند، در صورتی که ابرهه، پس از عام الفیل، مدتی کوتاه سلطنت کرد، و پس از او دو پسرش، یکسوم و مسروق، مدتی سلطنت کردند، تا آنکه یمن به دست ایرانیان فتح، و بساط سلطنت حبشیان برچیده شد. بنا بر این حساب، عام الفیل و قصه‌ی لشکرکشی ابرهه به مکه بایستی مدتی پیش از سال ۵۷۰ باشد. از قول ← محمد کلبی نقل شده است که عام الفیل ۲۳ سال پیش از تولد حضرت رسول بوده است، و حتی بعضی واقعه‌ی فیل را ۴۰ سال پیش از تولد آن حضرت میدانند، که مسلماً خیلی زیاد است.

بعضی از مورخین تولد حضرت رسول را در روز جنگ معروف جبله، که در آن بسیاری از قبایل عرب شرکت داشته‌اند، میدانند، ولی تاریخ دقیق یوم جبله معلوم نیست. بعضی از مورخین این جنگ را ۱۹ یا ۱۷ سال پیش از تولد حضرت دانسته‌اند، ولی–چون گفته‌اند که نعمان ابن منذر، پادشاه حیره، در این جنگ به یکی از دو طرف متخاصم کومک کرده است– واقعه‌ی جبله بایستی خیلی متأخر باشد، زیرا آغاز سلطنت نعمان ح ۵۸۰ بم بوده است.

۲ـ طفولیت و اول جوانی. به گفته‌ی ابن اسحاق، عبدالله، پدر حضرت رسول، هنگامی که آمنه به آن حضرت حامله بود وفات یافت، ولی بعضی گفته‌اند عبدالله وقتی وفات کرد که آن حضرت ۲ ماه یا کمی بیشتر داشت. به گفته‌ی کلبی، هنگامی که ۲۸ ماه از سن محمد ص میگذشت، عبدالله وفات یافت، و میگویند وفات او در سفری که به مدینه کرده بود و در نزد دائیهای خود، که از بنو نجار (← خزرج) بودند، اتفاق افتاد. میگویند برای آن حضرت دایه‌ای از قبیله‌ی سعد ابن بکر، به نام حلیمه، دختر ابو ذؤیب (abu.zo'ayb)، انتخاب کردند، که او را با خود به میان قبیله‌ی خویش برد، و پس از ۲سالی که دوره‌ی شیرخوارگی او تمام شد، دوباره به مکه پیش مادرش آورد. به گفته‌ی سیره‌نویسان، مادر آن حضرت، آمنه‌ی بنت وهب، در شش‌سالگی وی، در یکی از منازل میان مکه و مدینه به نام ابواء، از دنیا رفت، پس از وفات آمنه، عبدالمطلب ابن هاشم، جد آن حضرت، کفالت او را به عهده گرفت تا آنکه او نیز پس از دو سال، یعنی هنگامی که محمد ص ۸ سال بیشتر نداشت، وفات یافت. پس از مرگ عبدالمطلب، کفالت محمد را یکی از اعمام او، ابوطالب، پدر حضرت علی ع، به عهده گرفت، و میگویند این امر بنا به وصیت عبدالمطلب این هاشم بود، زیرا ابوطالب و عبدالله (پدر حضرت رسول) از مادر هم یکی بودند (نیز ← بحیرا). هنگامی که آن حضرت ۱۴ یا ۱۵ساله بود، جنگ فجار اتفاق افتاد، و از خود حضرت رسول منقول است که در آن جنگ حضور داشت، و تیرهائی را که دشمنان می‌انداختند بر میگرفت و به اعمامش میداد. بعضی سن حضرت رسول را در این جنگ ۲۰ گفته‌اند.

۳ـ ازدواج با خدیجه. در ۲۵سالگی (یا ۲۱، ۳۰ یا ۳۷سالگی)، ازدواج محمد ص با خدیجه پیش آمد. خدیجه دختر خویلد ابن اسد و از زنان توانگر مکه بود، و اشخاصی را برای تجارت و کسب در مالش شریک میکرد، و تا آن وقت دو شوهر کرده بود، یکی به نام عتیق ابن عابد مخزومی (atiqe 'bne ābede maxzumi) و دیگری به نام ابو هاله‌ی تمیمی (abu.hāleye tamimi). هنگامی که با محمد ص ازدواج کرد ح ۴۰یا ۴۵ سال داشت. خدیجه ابتدا محمد ص را برای تجارت در اموالش با غلامی از آنِ خود به نام میسره (maysara)، به شام فرستاد، و چون امانت و صداقت و کفایت محمد ص را دید پیشنهاد ازدواج به او داد، و حضرت این پیشنهاد را با اعمام خود در میان گذاشت، و حمزه یا ابوطالب خدیجه را از پدرش خویلد (xovayled) خواستگاری کردند. بعضی گفته‌اند خویلد در آن هنگام مرده بود، و او را از عمویش عمرو ابن اسد (amre 'bne asad) یا از برادرش عمرو ابن خویلد خواستگاری کردند. گویند حضرت ۲۵ شتر صداق داد. خدیجه نخستین زن آن حضرت بود، و وی تا او زنده بود زنی دیگر اختیار نکرد. محمد از خدیجه سه پسر به نام قاسم، طاهر، و طیب، و چهار دختر به نام زینب بنت محمد، رقیه، ام کلثوم، و فاطمه پیدا کرد. پسران در زمان حیات او و حتی پیش از بعثت مردند، ولی دختران زنده ماندند و ازدواج کردند. کنیه‌ی ابوالقاسم برای آن حضرت به جهت پسرش قاسم بود، و بعضی گویند قاسم پس از بعثت آن حضرت وفات یافت.

۴ـ مرمت خانه‌ی کعبه. از حوادثی که پیش از بعثت برای محمد ص پیش آمده است حادثه‌ی مرمت کعبه و گذاشتن مجدد حجر الاسود به جای خود است. ظاهراً کعبه، پیش از آن زمان، سقف نداشت. بر اثر غرق شدن کشتی یکی از بازرگانان روم، بقایای آن کشتی را دریا به جده انداخت، و قریش، برای مسقف کردن کعبه، از چوبهای آن استفاده کردند، به خصوص که، در مکه، نجاری از قبطیان مصر زندگی میکرد. بر اثر ترمیم کعبه، مجبور شدند که حجر الاسود را از جای خود بردارند، و چون خواستند مجدداً آن را سر جای خود بگذارند هر یک از طوایف قریش بر سر به دست آوردن افتخار نصب آن به نزاع برخاست، و سرانجام روزی قرار بر این گذاشتند که نخستین کسی که از در مسجد داخل شود قاضی و حَکَم شود. نخستین

کسی که وارد شد محمد ص بود، و وی فرمود تا پارچه‌ای پهن کنند، و خود سنگ را بر داشت و در میان پارچه نهاد، و سپس فرمود هر یک از طوایف قریش گوشه‌ای از آن پارچه را بگیرد و از زمین بلند کند، و چون همگی پارچه را بلند کردند و تا نزدیک مکان نصب سنگ رسیدند، خود آن حضرت آن سنگ را بر داشت و در جایش نهاد.

در دوران جوانی، محمد ص در میان قوم خود به صداقت و درستکاری و امانت معروف بود، و به همین جهت، به گفته‌ی سیره‌نویسان، به او لقب "امین" داده بودند.

فصل دوم: از بعثت تا دعوت آشکار به اسلام

۵ـ بعثت. محمد ص در ۴۰سالگی از طرف خداوند به نبوت مبعوث شد، تا قوم خود را از گمراهی شرک باز رهاند، و به دین اسلام رهبری کند. از آیات قرآن چنین بر میآید که بعثت آن حضرت باید در ماه رمضان اتفاق افتاده باشد، زیرا چنانکه در روایت مربوط به بعثت آن حضرت خواهیم دید، آغاز بعثت با نزول نخستین آیه‌ی قرآن توأم بوده است. در نخستین آیات سوره‌ی دخان میفرماید، "اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةٍ مُبارَکَةٍ اِنّا کُنّا مُنْذِرین،فیها یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکیم،اَمْراً من عِنْدِنا اِنّا کُنّا مُرْسِلین" [ما آن را (قرآن را) در شب خجسته‌ای فرو فرستادیم (در آن شب) ما بیمدهندگان بودیم؛ در آن شب هر امری که از روی حکمت باشد بیان شد، امری که از پیش ماست و ما فرستنده‌ی آن بودیم]. از این آیات بر میآید که نخستین شب که حضرت رسول به "انذار" (بیم دادن و آگاه کردن قوم خویش) مأمور گشت نزول قرآن نیز آغاز شد، و همان شب لیلة القدر نیز خوانده شده است، "اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ القَدْرِ" [ما آن را (قرآن را) در شب قدر فرو فرستادیم]، و از آیه‌ی ۱۸۱ سوره‌ی بقره بر میآید که این شب خجسته و شب قدر (← لیلة القدر) در ماه رمضان بوده است، "شَهْرُ رَمَضانَ اَلَّذی اُنْزِلَ فیهِ القرآنُ هُدیً لِلنّاس و بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرقان" [ماه رمضان همان است که قرآن در آن فرو فرستاده شد و (آن قرآن) راهنمائی است برای مردم و نشانیهائی است از هدایت و بیان (یا جدا کردن حق از باطل)]. اما بعضی از روایات شیعی روز بعثت آن حضرت را روز ۲۷م ماه رجب دانسته‌اند. به موجب روایت، آن روز، روز دوشنبه، و هجدهم یا چهاردهم ماه رمضان بوده‌است.

به موجب حدیثی از عایشه، آغاز نبوت حضرت رسول رؤیای صادقه بوده است، و آنچه آن حضرت در رؤیا میدیده مانند سپیده‌ی صبحدم بوده است، و در همان دوره بوده که خداوند گوشه‌گیری را برای او خوشایند ساخت، و برای او چیزی بهتر از آن نبود که در تنهائی خلوت گزیند. بنا بر روایت عبید ابن عمیر لیثی (obayde 'bne omayre laysi) حضرت رسول هر سالی یک ماه در غار حراء مجاورت میکرد، و در آن مدت، هر مسکینی را که پیش او میآمد طعام میداد. این نوع مجاورت یک‌ماهه از عادات قریش بود، و به آن تحنث (tahannos) [=عبادت، اجتناب از گناه] میگفتند. سالی آن حضرت در ماه رمضان، برای مجاورت و تحنث به حراء رفتند. در شب بعثت، جبرائیل نَمَطی (پارچه‌ای دیبا) که بر آن نوشته‌ای بود به او نشان داد و گفت بخوان. از این به بعد، داستان را از قول آن حضرت نقل میکنیم. حضرت چنین میفرمایند،ـ

"در پاسخ جبرائیل گفتم چه بخوانم. جبرائیل با آن پارچه‌ی دیبا مرا چنان فشار داد که پنداشتم مرگ به سراغ من آمده است. آنگاه مرا رها کرد و گفت بخوان، و باز من گفتم چه بخوانم، و باز او مرا با آن فشار داد، و این کار مجموعاً سه بار تکرار شد تا آنکه گفت (سوره‌ی علق ۱ تا ۵) ،ـ "اِقْرَءْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ،خَلَقَ الاِنْسانَ مِن عَلَقٍ، اِقْرَءْ وَ رَبُّکَ الاَکْرَمُ،الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الاِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَم" [بخوان به نام پروردگارت که بیافریند؛ انسان را از خون بسته‌ای بیافرید؛ بخوان و خداوند بزرگوار تو کسی است که با قلم یاد داد، و آنچه را که انسان نمیدانست به او بیاموخت]. پس من آن را خواندم، و جبرائیل باز گشت.

چنان بود که گوئی بر دل من نوشته‌ای هست. پس بیرون آمدم و به میانه‌ی کوه رسیدم، و آنجا آوازی شنیدم که میگفت،ـ "ای محمد، تو فرستاده‌ی خدا هستی و من جبرائیلم". چون سر بر آسمان کردم، جبرائیل را در افق آسمان به صورت مردی که قدمهای خود را کنار هم نهاده است دیدم که میگفت،ـ "ای محمد، تو فرستاده‌ی خدا هستی و من جبرائیلم". من ایستادم و به او نگاه کردم، و به هر سوی آسمان که نگریستم او را بر همان حال دیدم، و من همچنان ایستاده بودم، نه پیش میرفتم و نه پس، تا آنکه خدیجه کسانی را به جستجوی من فرستاد، و ایشان تا مکه رفتند، و باز گشتند و من در آنجا ایستاده بودم تا آنگاه که جبرائیل باز گشت. من به خانه باز گشتم و پهلوی خدیجه نشستم. خدیجه گفت،ـ "ای ابوالقاسم، کجا بودی؟ من همه جا به دنبال تو فرستادم، و فرستادگان تا مکه به جستجوی تو رفتند و باز گشتند". من داستان خود را به خدیجه باز گفتم. خدیجه گفت،ـ "ای پسر عم من، شاد باش و دل قوی دار. سوگند به کسی که جان خدیجه به دست اوست، من امیدوارم که تو پیغمبر این قوم باشی".

پس از آن، خدیجه بر خاست، و جامه به خود پیچید، و پیش پسر عم خود ورقة ابن نوفل رفت. ورقه به دین مسیحی گرویده بود، و کتابها خوانده بود، و از پیروان تورات و انجیل سخنانی یاد گرفته بود. خدیجه آنچه از حضرت رسول شنیده بود به او باز گفت. ورقه گفت،ـ "ای خدیجه اگر راست میگوئی، آنکه پیش او رفته است ناموس اکبر (جبرائیل) است، و او همان است که پیش موسی میرفت. محمد پیغمبر این قوم است و به او بگو تا دل قوی دارد". خدیجه باز گشت و سخنان ورقه را به محمد ص باز گفت. چون حضرت دوره‌ی مجاورت یکماهه را تمام کرد، به مکه باز گشت، و بنا بر عادت خویش، شروع به طواف کعبه کرد، و ورقه او را در طواف بدید و گفت،ـ "تو پیغمبر این قوم هستی، و همان ناموس اکبر که بر موسی آمد بر تو نیز آمده است، و این مردم ترا دروغگو خواهند پنداشت، و به تو آزار خواهند رسانید، و با تو جنگ خواهند کرد، و اگر من زنده بمانم ترا یاری خواهم کرد". آنگاه بر سر او بوسه داد، و محمد ص به خانه‌ی خود باز گشت.

۶ـ مسلمانان اولیه (سابقین). پس از آنکه حضرت رسول مبعوث شد، شروع به دعوت و هدایت مردم مکه کرد. در باره‌ی ترتیب نخستین کسانی که اسلام آورده‌اند خلاف است، و دسته‌بندیها و طرفداریهای زمانهای بعد در ایجاد روایات مربوط به نخستین کسی که اسلام آورده مؤثر بوده است. اگرچه در اسلام خدیجه، زن پیغمبر، به عنوان اولین شخص ظاهراً سخنی نباشد، آنچه به نظر مسلم و طبیعی میرسد این است که اسلام سه نفر پیش از همه باید انجام گرفته باشد،

(۱) خدیجه، زن پیغمبر، چنانکه در روایت راجع به بعثت حضرت رسول نیز تأیید میشود. از روایت مربوط به آغاز واجب شدن نماز نیز بر میآید که خدیجه نخستین کسی بوده است که پیغمبر طرز وضو گرفتن و نماز خواندن را به او یاد داد.

(۲) علی ابن ابی طالب ع، که در هنگام بعثت 10 یا ۱۳ سال داشته است. علی دوران کودکی خود را پیش حضرت رسول میگذرانده است. میگویند، پیش از بعثت، در مکه سالی قحطی سختی روی نمود، و ابوطالب که فرزندان زیادی داشت در تنگی افتاد. پیغمبر و عمویش، عباس، پیش ابوطالب رفتند، و پیشنهاد کردند که هر کدام یکی از پسران او را پیش خود ببرد تا از بار عیالمندی او بکاهند. عباس جعفر (← جعفر طیار) را بر گرفت، و محمد علی را که کودکی خرد سال بود پیش خود برد، و از این رو، علی، به هنگام بعثت نزد پیغمبر بوده است. بنا بر این طبیعی است که علی نخستین مردی باشد که دعوت پیغمبر را برای قبول دین تازه بپذیرد.

(۳) زید ابن حارثه [زید ابن حارثة ابن شرحبیل کلبی (zeyde 'bne hāresate 'bne šorahbile kalbi)]، که به عنوان برده به مکه آورده شد، و مالک او پسر برادر خدیجه، حکیم ابن حزام [حکیم ابن حزام ابن خویلد (xovayled)]، بوده است، این شخص زید را به عمه‌اش خدیجه بخشید، و خدیجه نیز او را به شوهر خود حضرت رسول هدیه داد، و حضرت او را آزاد کرد، و به پسری خودش بر داشت. بنا بر این، او نیز به هنگام بعثت پیش حضرت رسول بود، و طبیعی بود که دین جدید را قبول کند. پس، روایات مربوط به اینکه اسلام‌آورندگان نخستین علی یا زید ابن حارثه بوده‌اند نباید چندان از حقیقت دور باشد.

اما روایات مربوط به اینکه ابوبکر پس ابوقحافه نخستین کسی بود که اسلام آورد نیز به تعبیری شاید خالی از حقیقتی نباشد، و آن اینکه بگوئیم ابوبکر نخستین کسی بود از خارج از خانواده‌ی محمد ص که دین اسلام را قبول کرد. ابوبکر مردی مهربان و خوش‌برخورد و تاجر بوده است، و در سالهای نخستین اسلام، از بذل مال خود در راه دعوت به دین جدید دریغ نمی‌کرده است. ابوبکر با حرارت تمام شروع به تبلیغ دین اسلام کرد، و در نتیجه‌ی دعوت او، عده‌ای که بعدها از مشهورترین مردان اسلام شدند دین پیغمبر را پذیرفتند، و از آن جمله هستند عثمان ابن عفان، از شاخه‌ی بانفوذ اموی قبیله‌ی قریش؛ زبیر ابن العوام، که مادرش صفیه‌ی قرشیه عمه‌ی حضرت رسول بود؛ و عبدالرحمان ابن عوف، سعد ابن ابی وقاص، سردار مشهور جنگ قادسیه، و طلحة ابن عبیدالله. همه‌ی این پنج تن و علی ع عضو شورای شش‌نفریی بودند که عمر برای تعیین خلیفه‌ی پس از خود برگزیده بود. از کسانی که در همین اوان اسلام آوردند و بعدها مشهور شدند یکی ابوعبیده‌ی جراح است، که از سرداران بزرگ فتوحات اولیه‌ی اسلام بود؛ و دیگر عمار یاسر، که در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر کشته شد؛ و دیگر صهیب، که از اسرای بیزانس بود، و در مکه آزاد شد، و دین اسلام را قبول کرد، و از لحاظ زهد و تقوی در روایات بعدی اسلام و مخصوصاً در روایات صوفیه مقامی بلند دارد.

فصل سوم: از دعوت آشکار به اسلام تا هجرت

۷- دعوت آشکار به اسلام و دشمنی کفار. بنا به روایت ابن اسحاق، دعوت به اسلام در آغاز به طور نهانی بوده است، و مسلمانان نخستین بنا به دعوت سرّی حضرت رسول به دین اسلام گرویده بودند. این امر همچنان ادامه داشت تا آنکه عده‌ی بیشتری از زن و مرد به دین اسلام در آمدند، و امر دین تازه در مکه فاش شد، و مردمان همه‌جا از آن سخن گفتند. در این میان، از جانب خداوند امر رسید که دعوت آشکارا صورت گیرد، و این دعوت ابتدا از عشیره‌ی نزدیک آن حضرت به عمل آید، و در آن، محمد فقط خود را بیم‌دهنده و آگاه‌کننده خواند. آیاتی که این امر را میرساند چنین است: — "وَ اَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْاَقْرَبِین، وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِین" (شعراء ۲۱۴ و ۲۱۵) و "وَ قُلْ اِنّی اَنَا النَّذِیرُ الْمُبِین" (حجر ۸۹) [بیم ده و بیاگاهان عشیره‌ی نزدیک خود را، و با کسانی که از تو پیروی کرده و به تو گرویده‌اند فروتنی کن] [و بگو که من فقط بیم‌دهنده‌ی روشنگری هستم]. به گفته‌ی ابن اسحاق، دوره‌ی دعوت سرّی حدود ۳ سال بوده است، و در این دوره، مسلمانان برای نماز گزاردن به شکافهای کوه میرفتند، تا دیگران ایشان را نبینند، تا آنکه روزی گروهی از بتپرستان مکه سعد ابن ابی وقاص را، با تنی چند از یاران حضرت رسول، در حال نماز خواندن دیدند و بر ایشان خرده گرفتند و سرزنش کردند، تا آنجا که کار بالا گرفت، و سعد یکی از مشرکان را با استخوان شتری زخمی ساخت و خون‌آلود کرد؛ این نخستین خونی بود که در اسلام برای اسلام ریخته شد.

پس از آنکه دعوت آشکار شد، مشرکان مکه سخنی نمیگفتند، تا آنکه حضرت رسول ص شروع به بدگوئی از دین ایشان و خدایان آنان کرد. در اینجا تعصب دینی ایشان برانگیخته شد، و کمر به دشمنی با حضرت رسول بستند. ابوطالب، عم پیغمبر، به طرفداری از برادرزاده‌ی خود برخاست، و پیغمبر، در سایه‌ی حمایت او، به دعوت خود ادامه داد. در این هنگام، عده‌ای از اشراف و بزرگان قریش، که دشمنان سرسخت پیغمبر بودند، روی به ابوطالب آوردند، و از او خواستند که برادرزاده‌ی خود را از راهی که میرود باز دارد، و او را از طعن و لعن به خدایان ایشان منع کند. ابن اسحاق نام این دشمنان نخستین پیغمبر را که چنانکه گفتیم، همه از بزرگان و اشراف قریش بودند چنین نقل میکند: عتبة ابن ربیعه و شیبه (šayba)، پسران ربیعة ابن عبد شمس؛ ابوسفیان، پدر معاویه و رئیس خاندان بنی امیه؛ عاص ابن هشام (āse'bne hešām)، معروف به ابوالبختری (abo'l.baxtari)، اسود ابن مطلب (asvade 'bne mottaleb)؛ عمرو ابن هشام ابن مُغیره، که در جاهلیت معروف به ابوالحکم بود، و در اسلام، به سبب عداوت و لجاجتی که با دین اسلام و حضرت رسول داشت، به ابوجهل معروف شد؛ و عاص ابن وائل سهمی (پدر عمرو عاص معروف) و جمعی دیگر. ولی این عده، با آنکه ابوطالب را تهدید کردند که اگر دست از حمایت برادرزاده‌اش بر ندارد چنین و چنان خواهند کرد، از کار خود نتیجه‌ای نگرفتند.

چون دشمنان پیغمبر از ابوطالب مأیوس شدند در صدد بر آمدند که، با حربه‌ی تبلیغات متقابل، از شیوع و رواج دین جدید جلوگیری کنند، و همچنانکه محمد ص زبان به نفی‌وانکار خدایان ایشان میگشاید، ایشان نیز به نحوی در باره‌ی پیغمبر بدگوئی کنند، و مردم عرب، مخصوصاً کسانی را که از اطراف عربستان در موسم حج به مکه میآمدند، از او برحذر دارند. برای بدگوئی از محمد ص چاره جز آن ندیدند که او را کاهن یا مجنون یا ساحر بخوانند، و بنا به مشورت ولید ابن مغیره، او را ساحر و جادوگر خواندند، و همه را از او برحذر داشتند. در این باره، این آیات از ← سوره‌ی مدثر نازل شده است: "اِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ، فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ نَظَرَ، ثُمَّ عَبَسَ، ثُمَّ اَدْبَرَ وَ اسْتَکْبَرَ، فَقالَ اِنْ هٰذا اِلاّ سِحْرٌ یُؤْثَرُ، اِنْ هٰذا اِلاّ قَوْلُ الْبَشَرِ" [او (ولید) فکر کرد و بیندیشید؛ خدا او را بکشد؛ چگونه بیندیشید؛ باز هم خدا او را بکشد، چگونه بیندیشید؛ نگاهی کرد، و روی ترش کرد و در هم کرد، و با خودبینی روی بر گرداند و گفت، این چیزی جز جادوئی که نقل میکنند نیست، و چیزی جز سخن بشر نباشد (یعنی کلام خدا نیست)].

تدبیر دیگری که اندیشیدند آن بود که هر قبیله‌ای هر یک از افراد خود را که به دین تازه میرفت آزار میکرد و شکنجه میداد؛ زیرا اگر قبیله‌ای فرد قبیله‌ی دیگر را آزار میکرد ممکن بود که، بنا به روش جامعه‌ی قبیله‌ای عرب، افراد آن به حمایت او بر خیزند، و اینکه نمیتوانستند به حضرت رسول فشار فوق العاده‌ای وارد بیاورند به جهت حمایت خاندان بنی هاشم و مخصوصاً عم او ابوطالب بود. به همین جهت بود که بر مسلمانانی که از اشراف بودند فشار زیاد نمیتوانستند وارد بیاورند، و بیشتر خشم کفار متوجه ضعفا و بندگان بود، چنانکه بلال حبشی را، که بنده بود و اسلام آورده بود، شکنجه دادند تا آنکه ابوبکر او را باز خرید و آزاد کرد.

۸- هجرت به حبشه. چون حضرت رسول یاران خود را در فشار دید به ایشان فرمود که هر که بخواهد میتواند به سرزمین حبشه مهاجرت کند. علت اینکه حضرت حبشه را برای یاران خود مناسبتر و مطمئنتر میدید شاید آن بود که مردم حبشه و پادشاه آن دین مسیحی داشتند، و فراریان و مهاجران یک دین توحیدی بهتر میتوانستند در آن زندگی کنند. عده‌ی مهاجرین به حبشه حدود ۳۸ مرد بوده است، که پیشروان آنان عثمان ابن عفان، زبیر ابن العوام، عبدالرحمان ابن عوف، عثمان ابن مظعون، جعفر طیار، و ابو عبیده‌ی جراح بودند. بزرگان مکه، برای باز گرداندن ایشان و باز خواستن ایشان از نجاشی، پادشاه حبشه، دو نفر از افراد کاردان خود عبدالله ابن ابی ربیعه (abi rabi'a) و عمرو عاص را با هدایائی نزد نجاشی فرستادند، ولی این دو تن در مأموریت خود توفیقی نیافتند.

۹- اسلام آوردن حمزه و عمر. در برابر فشارها و ناملایماتی که به حضرت رسول و یاران او وارد میشد، دو واقعه‌ی مهم اتفاق افتاد که باعث دلگرمی مسلمانان و تقویت جامعه‌ی کوچک اسلامی شد. یکی اسلام حمزة ابن عبدالمطلب (← حمزه)، عم حضرت رسول، بود، که از مردان شجاع قریش و خاندان بنی هاشم بود، و دیگر اسلام عمر خطاب که مردی باکفایت و باابهت بود، و همه از سطوت و خشونت او بیم داشتند. با این همه، دشمنان پیغمبر از دشمنی و آزار او باز نایستادند، و عمده‌ترین کسانی که او را تعقیب و آزار میکردند، بجز آنها که قبلاً مذکور شد، عبارت بودند از ابولهب (عم پیغمبر) و زن او ام جمیل (خواهر ابوسفیان)، که ← سوره‌ی تبت در قدح ایشان نازل شده است؛ نضر ابن حارث ابن علقمه (nazre 'bne hārese 'bne alqama)؛ ابن الزبعری، شاعر مشهور، که پیغمبر و یاران او را هجو گفت، اخنس ابن شریق (axnase 'bne šariq)؛ ابی ابن خلف (← امیة ابن خلف)؛ و غیره.

۱۰- بازگشت از حبشه. هنگامی که جمعی از یاران حضرت رسول در حبشه بودند شنیدند که مردم مکه اسلام آورده‌اند، و به همین جهت، روی به مکه نهادند، ولی چون به نزدیکی مکه رسیدند معلوم شد که خبر دروغ بوده است. از این روی، بعضی ناگزیر شدند که حق جوار [= امان دادن، پناه دادن] بعضی از بزرگان مکه را بخواهند، و با استفاده‌ی از آن حق، بتوانند آزادانه وارد مکه شوند؛ و بعضی دیگر هم به طور نهانی وارد مکه شدند. جوار از رسوم اجتماعی و قضائی عرب بود، و به موجب آن،

یکی از کسانی که دارای قدرت و احترام بود میتوانست از شخص ضعیفی حمایت کند، و به او جوار دهد تا دیگر کسی نتواند به حق او تجاوز کند. عثمان ابن مظعون با جوار ولید ابن مغیره وارد مکه شد، و ابوسلمه (← قسمت ۲۹ همین مقاله) با جوار ابوطالب (عم پیغمبر). اما عثمان ابن مظعون نتوانست تحمل کند که همکیشان مسلمان او تحت تعقیب و آزار باشند، و او آزادانه و با آسایش و امنیت راه برود. به همین جهت، ولید را از حق جوار خود آزاد کرد، و به اصطلاح، جوار او را به او پس داد، و این امر را در کنار مسجد الحرام به دیگران اعلام کرد.

ابوبکر از مهاجرین حبشه نبود، ولی در نتیجه‌ی آزارهائی که میدید از حضرت رسول اجازه‌ی مهاجرت گرفت. در راه، مردی از کنانه به نام ابن الدغنه (ebno 'd.doqonna) یا ابن الدغینه (d.doqayna-') او را دید، و زیر جوار خود گرفت، و به مکه آورد، و این مطلب را اعلام کرد. ابوبکر با استفاده از جوار این شخص، آشکارا به اجرای اعمال دینی پرداخت، و این امر مایه‌ی شکایت مردم مکه شد. ابن الدغنه از او خواست که این اعمال را در خانه اجرا کند، ولی ابوبکر نپذیرفت، و جوار او را به او پس داد، و آن شخص این مطلب را اعلام کرد، و گفت که دیگر از ابوبکر حمایت نخواهد کرد.

۱۱- داستان «صحیفه» و محاصره‌ی اقتصادی و اجتماعی بنی هاشم. مردم مکه، به موجب رسوم دیرین خود، نمیتوانستند قصد جان حضرت رسول کنند، زیرا در این صورت تمام خاندان بنی هاشم به خونخواهی او برمیخواستند، مخصوصاً که ابوطالب، عم پیغمبر و بزرگ خاندان بنی هاشم، از آن حضرت حمایت میکرد، و علاوه بر این، بنی هاشم طبعاً در میان سایر خاندانها حلفائی (-holafā) [= همپیمانانی] داشتند. پس تدبیری اندیشیدند که تمام خاندان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را، به اصطلاح، تحت محاصره‌ی اقتصادی و اجتماعی در آورند، یعنی با ایشان خرید و فروش و زناشوئی نکنند. قریش به این مطلب همپیمان شدند. و آن را بر صحیفه‌ای نوشتند، و در خانه‌ی کعبه بیاویختند. چون بنی هاشم و بنی عبدالمطلب چنین دیدند در شعب ابی طالب (-še'be abi. tāleb)، که دره‌ای در قسمت شرقی مکه و خانه‌ی ابوطالب در آن واقع بود، دور هم جمع شدند، و تنها ابولهب، عم پیغمبر، که از دشمنان سرسخت او بود به آن جمع نپیوست، و با دشمنان محمد ص هم‌آواز شد. اما، پس از چندی، بیفایده بودن این محاصره‌ی اقتصادی و اجتماعی معلوم شد زیرا اولاً مسلمانان همه از خاندان بنی هاشم نبودند، و در میان ایشان مردانی توانگر مانند ابوبکر، و اشخاص بانفوذ و توانائی مانند عمر وجود داشتند، و این مسلمانان طبیعی بود که این محاصره را جایز نمیدانستند، و به هر وسیله‌ای به محاصره‌شدگان کومک میرساندند؛ ثانیاً افراد خاندان بنی هاشم در میان دیگر خاندان‌های قریش دوستان وفادار و خویشاوندانی داشتند که نهانی به محاصره‌شدگان یاری می‌کردند. پس از مدتی (در کتب سیره مدت محاصره را از ۲ تا ۳ سال گفته‌اند)، چند تن از دوستان بنی هاشم یعنی هشام ابن ربیعه (hešāme 'bne rabia')، زهیر ابن ابی امیه (zohayre 'bne abi omayya)، مطعم ابن عدی، و زمعة ابن الاسود (zama'te 'bne l.'asvad')—همدست شدند، و در کنار مسجد الحرام، در حضور بزرگان قریش، اعلام کردند که مضمون صحیفه را نقض خواهند کرد، و با وجود مخالفت ابوجهل، این کار را کردند. گویند چون صحیفه را از جای خود باز گرفتند تا پاره کنند دیدند که موریانه همه‌ی آن را خورده و فقط جمله‌ی باسمک اللهم (be'smeka allāhomma) [به نام تو، ای خدای من] سالم مانده بود.

۱۲- آزار قریش. در باره‌ی آزار قریش و مخصوصاً طعن و استهزاء ایشان به حضرت رسول اخباری در سیره‌ی آن حضرت نقل شده است، و برای اینکه چگونگی این طعن و استهزاها معلوم شود دو فقره از آن را، که در قرآن نیز تأیید شده است، نقل میکنیم. یکی آنکه عاص ابن وائل سهمی همواره پس از آنکه ذکری از حضرت رسول به میان میآمد، میگفت: "ولش کنید او مردی است آبْتَرَ (یعنی بلاعقب است و فرزند ذکور ندارد)، و اگر بمیرد نامش از یادها برود و همه آسوده شویم". در پاسخ طعن آن مرد و برای تسلیت خاطر حضرت رسول سوره‌ی معروف کوثر (سوره‌ی ۱۰۸) نازل شد، "إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ. فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ. إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ" [ما ترا بیشترین و فراوانترین چیزها را دادیم (مقصود نبوت است). پس (به شکرانه‌ی این) برای خداوندت نماز بگزار و قربانی کن، آنکه ترا بد گوید ابتر اوست (زیرا کافر است و نام نیکی از او نخواهد ماند)]. دوم آنکه روزی کافران به او گفتند چرا فرشته‌ای برای تو نازل نمیشود تا در باره‌ی تو با مردم سخن گوید و همه او را ببینند. در جواب ایشان این آیات (انعام ۸ و ۹) نازل شد: "وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ، وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ، ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ؛ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ" [گفتند چرا فرشته‌ای بر او فرو نمیآید. اگر فرشته‌ای فرو میفرستادیم دیگر کار تمام بود، و (کفار) مهلتی نداشتند (یعنی در آن صورت همه ایمان میآوردند و کافران حقیقی شناخته نمی‌شدند). اگر فرشته‌ای میفرستادیم (ناچار) او را به صورت مردی میفرستادیم، و آنچه را بر ایشان پوشیده است پوشیده میداشتیم (یعنی فرشته در این جهان ناچار باید به صورت مردم این جهان باشد و در این صورت فرقی با مردم دیگر نداشت و فرشته بودن او معلوم نمیشد)].

۱۳- وفات خدیجه و ابوطالب. در سال سوم پیش از هجرت دو واقعه برای حضرت رسول پیش آمد که آثار سخت و ناراحت کننده‌ای در وضع او به وجود آورد، یکی وفات خدیجه، زن باوفا و مهربان پیغمبر، و دیگر وفات عمش ابوطالب، که با تمام قوا از برادرزاده‌ی خود دفاع میکرد، و کافران مکه با وجود او نمی‌توانستند آزار بیشتری بر آن حضرت وارد آورند. پس از وفات ابوطالب، کفار مکه جرأت بیشتری پیدا کردند، و آزار شدیدتر شد. در این میان، به خاطر آن حضرت رسید که به طائف در ۱۲۰ کیلومتری جنوب مکه برود، و در آنجا از قبیله‌ی ثقیف یاری جوید. ولی سه تن از بزرگان و اشراف ثقیف که با حضرت مواجه شدند جواب رد سختی به او دادند، و اوباش و بندگان شهر را به آزار و دشنام او برانگیختند تا آنکه آن حضرت از یاری قبیله‌ی ثقیف و مردم طائف مأیوس شد، و فقط با جوار مطعم ابن عدی توانست وارد مکه شود و به خانه‌ی خود برود.

۱۴- شروع به دعوت قبایل عرب. چون حضرت رسول از اسلام مردم مکه و مردم طائف مأیوس شد، به فکر دعوت سایر قبایل عرب افتاد، و در ایام حج، که مردم عربستان از هر سوی به زیارت کعبه و برای بازار جمع میشدند، به چادرهای قبایل میرفت، و ایشان را به اسلام دعوت میفرمود. از آن جمله به چادرهای قبیله‌ی کنده، قبیله‌ی کَلْب، بنی حَنیفه، و عامر ابن صعصعه رفت، و اسلام را بر ایشان عرضه کرد، ولی هیچ کدام نپذیرفتند. در شهر مدینه، علاوه بر عده‌ای یهود، دو قبیله‌ی اوس و خزرج زندگی میکردند که با یکدیگر خصومت داشتند، و گاهی هم کارشان به جنگ میکشید. سالی، چند تن از قبیله‌ی اوس به مکه آمدند تا از مردم مکه در جنگ با خزرجیان کومک بخواهند. در میان ایشان، ایاس ابن معاذ (eyāse 'bne mo'āz)، از طایفه‌ی بنی عبد الاشهل (bani abdo 'l.'aŝhal) از قبیله‌ی اوس هم بود. حضرت رسول به آنان برخورد کرد، و به اسلام دعوتشان فرمود. ایاس به سخنان آن حضرت شیفته شد، و ظاهراً هم اسلام آورد، ولی رئیس قبیله‌ی اوس، ابوالحیسر (abo 'l.haysar)، ایشان را از گوش دادن به سخنان آن حضرت منع کرد. پس از بازگشتن اوس به مدینه، جنگ معروف بعاث (← خزرج) میان اوس و خزرج روی داد، و ایاس در آن جنگ کشته شد. پس از جنگ بعاث بود که حضرت، در موسم حج، با ۶ تن از خزرجیان در عقبه (گردنه‌ای در منی، بین راه مکه و عرفات) ملاقات کرد، و ایشان را به اسلام دعوت فرمود. ایشان آن دعوت را پذیرفتند، و اظهار امیدواری کردند که، در بازگشت به مدینه، این دین را در میان مردم نشر دهند تا بلکه از برکت آن دشمنی و جنگ از میان مردم مدینه برخیزد. این ۶ تن به مدینه باز گشتند، و مردم مدینه را به اسلام دعوت کردند، و قصه‌ی حضرت رسول را به آنان گفتند، چنانکه، بنا به روایت، در مدینه خانه‌ای از خانه‌ی انصار نماند که در آن ذکری از حضرت رسول نباشد.

۱۵- بیعت عَقَبَه‌ی اولیٰ [= نخستین بیعت عقبه] یا **بیعت نساء.** در موسم حج سال بعد، ۱۲ تن از مردم مدینه—که از این پس به ایشان، مطابق کتاب سیره، انصار گفته خواهد شد—در همان عقبه با حضرت رسول ملاقات، و با وی بیعت کردند. شرایط این بیعت عبارت بود از اینکه بیعت‌کنندگان (۱) خدای واحد را بپرستند؛ (۲) دزدی نکنند؛ (۳) زنا نکنند؛ (۴) فرزندان خود را نکشند؛ (۵) دروغ نگویند و بهتان و

افترا نزنند، و (۶) در هر کار نیکی از حضرت رسول پیروی کنند. در مقابل، حضرت رسول متعهد شد که اگر انصار به این شرایط وفا کنند به بهشت خداوند بروند، و اگر آن را نقض کنند کارشان با خدا باشد، اگر بخواهد عذابشان کند و اگر بخواهد ببخشاید.

این بیعت بیعت نساء خوانده میشود، زیرا شرایط آن با شرایط زنان که در قرآن آمده است یکسی است، و شرط جنگ در آن نشده است. آیه‌ای که در آن مسئله‌ی بیعت زنان ذکر شده است آیه‌ی ۱۲ از سوره‌ی ممتحنه است، "یا اَیُّهَاَ النَّبیُّ اِذا جاءَکَ الْمُؤمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلیٰ اَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللّهِ شَیْئاً وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزْنینَ وَلا یَقْتُلْنَ اَوْلادَهُنَّ وَلا یَأْتینَ بِبُهْتانٍ یَفْتَرینَهُ بَیْنَ اَیْدیهِنَّ وَ اَرْجُلِهِنَّ وَ لا یَعْصینَکَ فی مَعْروفٍ فَبایِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّهَ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیم" [ای پیغمبر، اگر زنان مؤمن پیش تو بیایند تا با تو بیعت کنند بر اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهند، و دزدی نکنند و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند، و بهتانی که از پیش خود بسازند نزنند، و در کارهای نیک از پیروی تو سر باز نزنند، پس با ایشان بیعت کن، و برای ایشان آمرزش بخواه، که همانا خداوند آمرزگار مهربان است].

۱۶- بیعت عَقَبه‌ی ثانیه [=دومین بیعت عقبه]. در بازگشت این ۱۲ تن به مدینه، حضرت یکی از یاران خود، مصعب ابن عمیر (mos'abe 'bne omayr)، را با آنها فرستاد تا قرآن و اصول دین اسلام را به ایشان یاد دهد. این عده در مدینه به تبلیغ دین جدید پرداختند، و بسیاری از بزرگان و رؤسای قبایل مدینه ــ از جمله سعد ابن معاذ و اسید ابن حضیر (osayde 'bne hozayr) ــ اسلام آوردند، و فقط طایفه‌ی اوس الله ('l.lāh aso) به شرک خود باقی ماندند. در موسم حج سال بعد، ۷۳ تن مرد و دو تن زن از مردم مدینه که اسلام آورده بودند، پس از پایان مراسم حج، در وسط ــ روزهای تشریق یاسی از شب گذشته، در همان عقبه با حضرت رسول قرار ملاقات گذاشتند. حضرت با عم خود عباس ابن عبدالمطلب، که هنوز اسلام نیاورده بود، در محل ملاقات حاضر شد، و پس از سخنرانی کوتاهی، پیشنهاد کرد که با او بیعت کنند بر اینکه چنانکه از زنان و فرزندان خود دفاع میکنند از ایشان نیز دفاع کنند. براء ابن معرور (barā'e 'bne ma'rur)، که از اشراف انصار بود، بر خاست، و پیشنهاد آن حضرت را پذیرفت. حضرت فرمود تا ۱۲ تن به عنوان نقیب و نماینده‌ی مردم مدینه از میان خودشان انتخاب کنند، تا هر کدام از طرف قوم خود شرط بیعت را کفالت کند. آنها ۱۲ تن از میان خود انتخاب کردند، ۹ تن از خزرج و ۳ تن از اوس، که در میان ایشان، نام بعضی از مردان مشهور اسلام، از قبیل براء ابن معرور، عبادة ابن الصامت (obādate 'bne 's.sāmet)، سعد ابن عباده، و اسید ابن حضیر، دیده میشوند. نخستین کسی که بیعت کرد براء ابن معرور بود، و پس از او دیگران بیعت کردند.

بیعت این همه مردم در منی چیزی نبود که بتوان پنهان داشت. روز بعد، جمعی از قریش پیش حجاج مدینه رفتند، و از اصل قضیه جویا شدند. چون کسانی که مورد پرسش قرار گرفته بودند، با آنکه از اهل مدینه بودند، جزو بیعت کنندگان نبودند، از قضیه اظهار بی اطلاعی کردند، و عبدالله ابن ابی، که از بزرگان مدینه بود و از داستان بیعت خبر نداشت، گفت قوم من چنین کار بزرگی را از من پنهان نمیدارند. ولی پس از آنکه مردم از منی رفتند، صحت قضیه معلوم شد، و عده‌ای از قریش در جستجوی بیعت‌کنندگان افتادند. اما جز سعد ابن عباده کسی را نیافتند، و او را گرفته به مکه آوردند، و کتک زدند و او فقط با طلب جوار دو نفر از بزرگان مکه توانست از دست ایشان خلاصی یابد.

دومین بیعت عقبه، چنانکه از مضمون بیعت معلوم است، بر خلاف نخستین بیعت، متضمن جنگ و دفاع بوده است، زیرا، چنانکه اصحاب سیره گفته‌اند، هنگام نخستین بیعت عقبه، حضرت مأذون به جنگ نبوده است، ولی در میان دو بیعت اجازه‌ی جنگ داده شد، و به همین جهت، مضمون بیعت ثانی متضمن جنگ و دفاع است. پس از بازگشت بیعت کنندگان به مدینه، حضرت به یاران خود دستور فرمود تا به مدینه مهاجرت کنند، و از شر آزار قریش در امان باشند. عده‌ای از یاران پیغمبر ــ که در میان ایشان رجال بزرگ اسلامی از قبیل عمر خطاب، زبیر ابن العوام، عثمان ابن عفان، و سالم مولی ابو-حُذَیْفَة، حمزة ابن عبدالمطلب، و صهیب بودند ــ به مدینه مهاجرت کردند تا آنکه در مکه کسی جز آن حضرت و علی ابن ابی طالب و ابوبکر نماند و دیگران یا مهاجرت کردند یا به زندان، یا در محنت افتادند (یعنی مجبور شدند که از آن حضرت بر گردند).

۱۷- اسراء و معراج. واقعه‌ی اسراء و معراج در مکه اتفاق افتاده است، و آن چنین است که حضرت رسول روزی بامداد به مردم مکه خبر داد که خداوند، شب، او را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی، واقع در بیت المقدس برده، و آیات و نشانه‌هائی به او نشان داده است. ظاهراً داستان رفتن آن حضرت به معراج و آسمانها نیز در آن شب اتفاق افتاده است. خبر اسراء در آیه‌ی اول از سوره‌ی اسراء (یا بنی اسرائیل) آمده است، "سُبْحانَ الَّذی اَسْریٰ بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الاَقْصَی الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُریَهُ مِنْ آیاتِنا اِنَّهُ هُوَالسَّمیعُ الْبَصیر" [پاک و منزه است آن خداوندی که پرستنده‌ی خود را شبی از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد، مسجدی که دور و بر آن را متبرک گردانیده‌ایم، او را بردیم تا برخی از نشانه‌های خود را به وی بنمائیم. خداوند شنوا و بینا است]. قریش این سخن را باور نکردند، و حتی جمعی از مسلمانان نیز باور نکردند و مرتد شدند.

۱۸- توطئه‌ی قتل محمد. پس از بیعت نمایندگان شهر مدینه در عقبه (عقبه‌ی ثانیه) و مهاجرت یاران سرشناس پیغمبر به مدینه، شکاف میان مردم مکه و آن حضرت بیشتر شد، و مردم این شهر بزودی در یافتند که از این پس سر و کارشان با عده‌ی معدودی نخواهد بود، بلکه طرف خصومت ایشان شهر دیگری خواهد بود از این رو، به فکر افتادند که یا پیغمبر را حبس، یا از شهر مکه بیرون کنند، و اگر هم این کار میسر نشود او را به قتل رسانند. این مطالب در مجلس شورای شهر مکه که به نام دارالندوه معروف بود مطرح شد. مسئله‌ی حبس و باز داشتن پیغمبر مورد موافقت قرار نگرفت، زیرا ترس این بود که دوستان محمد، به هر طریقی که باشد، او را آزاد کنند. در مسئله‌ی قتل او هم خونخواهی بنی هاشم و همپیمانان محمد ص پیش میآمد. مسئله‌ی بیرون کردن او از شهر از همه خطرناکتر بود، زیرا محمد پیش همپیمانان خود در مدینه میرفت، و امری که از آن بیم داشتند روی مینمود. به پیشنهاد ابوجهل و تأیید پیرمردی ناشناس از مردم نجد، معروف به شیخ نجدی ــ که، به قول اصحاب سیره، همان ابلیس بود که به آن صورت در آمده بود ــ قرار بر آن شد که در قتل او قبایل زیادی شرکت کنند، به این معنی که از هر قبیله جوان جلدی برگزیده شود، و همه یکباره بر او حمله کنند، و به زندگیش خاتمه دهند. در این صورت، در خون او قبایل زیادی شرکت میداشتند، و بنی هاشم و مردم مدینه از مقابله‌ی با آن همه قبیله احتراز میکردند. خبر تصویبات این مجلس به وسیله‌ی جبرائیل به آن حضرت رسید، و حضرت در شب موعودی که قرار بر قتل او گذاشته بودند، در خوابگاه خود نخوابید و علی ابن ابی طالبْ را به جای خود گذاشت. در قرآن مجید (سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۰) ظاهراً به این توطئه اشاره شده است، "وَ اِذْ یَمْکُرُبِکَ الَّذینَ کَفَروا لِیُثْبِتوکَ اَوْ یَقْتُلُوکَ اَوْ یُخْرِجوکَ وَ یَمْکُرونَ وَ یَمْکُرُاللهُ وَاللهُ خَیْرُ الماکِرین" [هنگامی که کافران در پی چاره‌ای بودند که ترا باز دارند یا بکشند یا بیرون کنند، آنان چاره‌جوئی میکردند، و خداوند نیز چاره‌سازی میکرد و شما نا که خداوند بهترین چاره‌سازان است].

فصل چهارم: از هجرت تا فتح مکه

۱۹- هجرت از مکه به مدینه. ابوبکر، که از جمله‌ی کسانی بود که در مکه مانده بود، از حضرت اجازه‌ی رفتن به مدینه خواسته بود، و حضرت فرموده بود که شتاب نکند شاید هم سفری برای او پیدا شود. ابوبکر از این سخن امیدوار شده بود که شاید با خود آن حضرت همسفر شود، و به همین منظور، دو شتر خریده بود و آماده نگاه میداشت. روزی در گرمای روز حضرت پیش ابوبکر رفت و به او خبر داد که خداوند به او اجازه‌ی هجرت به مدینه داده است، و ابوبکر از شنیدن اینکه او نیز با رسول خدا همسفر خواهد بود شادمان شد. ابوبکر

مردی از کفار به نام عبدالله ابن ارقط (arqat) را اجیر کرد که ایشان را به مدینه راهبری کند، و آن دو شتر را به وی داد، تا در روز معینی بیاید و ایشان را ببرد. محمد ص و ابوبکر از دریچه‌ای که در پشت خانه‌ی ابوبکر بود بیرون شدند، و به غاری که در کوه ثور (tōr)، که در ۵ مکه قرار داشت، رفتند، و در آن غار سه روز ماندند. در این مدت، عبدالله ابن ابوبکر اخبار شهر را به ایشان میرسانید، و اسماء دختر ابوبکر (← اسماء ذات النطاقین) شباهنگام برای ایشان غذا میبرد و عامر ابن فهیره (āmere bne fohayra')، مولای ابوبکر، گوسفندان او را شب به در غار میبرد تا از شیرشان بخورند، و نیز، رفت و آمد گوسفندان اثر پای عبدالله ابن ابوبکر و اسماء را از میان ببرد. روز سوم، که سر و صداها خوابید، راهنمائی که اجیر کرده بودند با شتر خود و آن دو شتر ابوبکر به در غار آمد، و هر سه نفر با عامر ابن فهیره رو به مدینه به راه افتادند. راهنما ایشان را از بیراهه به طرف ساحل برد، و بعد به راه معمولی رساند، و ظاهراً باز یکی دو بار از بیراهه به راه و از راه به بیراهه برد تا آنکه سرانجام، به قول سیره‌نویسان، در گرمای روز دوشنبه‌ی ۱۲ ربیع الاول (۲۴ سپتامبر ۶۲۲) به سرزمین قباء، که در نزدیکی مدینه و در ج آن واقع است، رسیدند. حضرت از روز دوشنبه تا پنجشنبه (یا جمعه) در قباء در منزل یکی از افراد قبیله‌ی بنی عمرو ابن عوف (amre 'bne āf) ماند، و مسجدی در قبا بنا کرد. پس از آن روی به مدینه نهاد.

حضرت، برای آنکه اختلافات موجود میان قبایل مدینه تجدید نشود، نخواست که در محله و منزل معینی فرود آید، بلکه عنان ناقه را رها کرد و فرمود که هر جا ناقه به دلخواه خود بنشیند همان جا منزل خواهد کرد. ناقه از هر محله‌ای که میگذشت مردم آن از آن حضرت درخواست میکردند که این افتخار را به ایشان دهد، و در منزل ایشان فرود آید، ولی ناقه، همچنان به راه خود میرفت تا آنکه در محله‌ی بنی مالک ابن النجار بر در مربدی [(merbad) جای خشکانیدن خرما]، که از آنِ دو کودک یتیم به نام سهل و سهیل بود، فرود آمد. این دو کودک در زیر قیمومت مردی به نام معاذ ابن عفراء (mo'āze 'bne afrā') بودند. در این میان، ابوایوب خالد ابن زید انصاری (← ابوایوب انصاری)، از مردم همان محله، رسید و بار ایشان را به خانه‌ی خود برد. حضرت در خانه‌ی ابوایوب ماند تا هنگامی که در آن مربد مسجدی بساختند، و منازلی برای حضرت نیز در همان جا بنا کردند، و حضرت از خانه‌ی ابوایوب به آنجا منتقل شد. علی ابن ابی طالب ع نیز، پس از آنکه امانات مردم را که پیش حضرت رسول بود به صاحبانش باز گرداند، از مکه بیرون شد، و در قباء به آن حضرت پیوست. چنانکه گفتیم، وصول حضرت به قباء در ۱۲م ماه ربیع الاول بود، و مسلمانان اول محرم آن سال (۱۶ یا ۱۵ ژوئیه‌ی ۶۲۲) را مبدأ تاریخ هجری قرار دادند (← تقویم هجری قمری).

۲۰- حضرت رسول در مدینه. شهر یثرب یا مدینه هنگام مهاجرت حضرت رسول دارای وضعی متفاوت با وضع شهر مکه بود. مدینه در ناحیه‌ای نسبةً حاصلخیز قرار داشت، و مردم آن از راه کشاورزی زندگی میکردند، ولی به هیچ‌وجه از آداب و عادات وسنن قبیله‌ای دست بر نداشته بودند. در حالی که مردم مکه از نوعی اتحاد و همبستگی بر خوردار بودند، در میان مردم مدینه دشمنی و جنگ دائمی وجود داشت، تا آنجا که زندگی شهر را به نابودی تهدید میکرد. دو قبیله‌ی اوس و خزرج، از شاخه‌های قیله (qayla)، دشمن خونی یکدیگر بودند. در آغاز قرن ۷م بم، این دشمنی به اوج خود رسیده بود، و در جنگهائی که میان آن دو قبیله در گرفته بود، خزرجیان غلبه یافته بودند. قبیله‌ی اوس، برای حفظ حیات خود، ناگزیر شد از قبایل مقتدر یهود که در شهر ساکن بودند کومک بگیرد، و این امر به جنگ بعاث (که در قسمت ۱۴ نیز اشاره‌ای به آن شد) منجر گردید، و اوسیها پیروز شدند. در همین اوقات بود که مردم شهر، برای پرهیز از جنگهای دیگر و خصومت بیشتر، در جستجوی راه حلی بر آمدند، و سرانجام، این راه حل را در وجود حضرت رسول و گرویدن به دین اسلام و دعوت آن حضرت به شهر خود پیدا کردند.

پس از ورود حضرت رسول به مدینه، قسمت بیشتر ساکنان مدینه از اوس و خزرج اسلام آورده بودند، و فقط طایفه‌ی اوس الله (قسمت ۱۶) در شرک خود باقی مانده بودند. قبایل یهود نیز—مهمترین آنان بنی نضیر (قسمت ۳۱)، بنی قریظه (قسمت ۳۴)، و بنی قینقاع (قسمت ۲۶) —، اسلام را نپذیرفته بودند. پس از ورود حضرت رسول ص به مدینه، عامل تازه‌ای در اجتماع مدینه پیدا شد، و آن مسلمانان مکه بودند که به مدینه آمده بودند، و به آنان مهاجرین میگفتند، در برابر مسلمانان مدینه که، چنانکه گفتیم، انصار خوانده شدند.

برای نزدیک ساختن این عناصر مختلف در مدینه و ایجاد جامعه‌ای متحد، حضرت رسول دو اقدام بسیار مهم به عمل آورد که هر دو نتایج بسیار مؤثر به بار آوردند:

(۱) سندی که به منزله‌ی قانون اساسی شهر بود تدوین شد که به موجب آن، تمام ساکنین مدینه—اعم از قریش و اوس و خزرج، و اعم از مسلم و یهود—اجتماع واحد و "امت" واحدی تشکیل میدادند که در برابر هر دشمنی و دست‌اندازی از خارج میبایست متحد شوند، هیچ کس مجاز نبود که مشرکی را از خارج پناه دهد؛ و اگر جنگی در میگرفت باید همه در آن جنگ شرکت کنند، و هیچ کس یا طایفه‌ای جدا-گانه حق انعقاد صلح نداشت. در فوق این جامعه‌ی تازه یا "امت"، خود حضرت رسول قرار داشت، و هر اختلاف و مخاصمه‌ای میبایست به او رجوع شود، و به حکم او حل و فصل گردد. در داخله‌ی این جامعه‌ی جدید، قبایل و اجتماعات مختلف استقلال داخلی خود را حفظ میکردند، و هر طایفه‌ای بایستی خونبهای مقتولی از طایفه‌ی دیگر را که به دست افراد آن طایفه کشته شده بود بپردازد، و اگر اسیری از آن طایفه در خارج از شهر داشتند بایستی خود افراد آن طایفه فدیه‌ی او را بپردازند. یهودیان در دین خود آزاد بودند، ولی اگر مسلمانان با مشرکان در جنگ بودند یهودیان ناگزیر میبایستی به مسلمانان کومک کنند.

(۲) اقدام مهم دیگر مؤاخاة (mo'āxāt) [=ایجاد برادری] میان مهاجرین و انصار بود. مهاجرین از قبایل خارج مدینه و بیشتر از قبیله‌ی قریش، و در میان قبایل مدینه غریب و بیگانه بودند. برای رفع این بیگانگی، و التیام میان دو عنصر مکی و مدنی، حضرت هر فردی از مهاجرین را با یکی از افراد انصار برادر ساخت، و تفصیل این مؤاخاة در کتب سیره مذکور است.

۲۱- منافقین. در میان مردمی از اوس و خزرج که به دین اسلام گرویده بودند کسانی پیدا شدند که اسلام ایشان ظاهری بود، و بشدت طرفدار سنن و عادات و آداب قدیمی خود بودند، و تنها از ترس اکثریت، تظاهر به اسلام میکردند. این عده به همین جهت "منافقین" (monāfeqin) خوانده شدند، و حضرت، که برای وحدت جامعه‌ی تازه سعی فوق العاده مبذول میداشت، از جانب این عده نگران بود، و آیات زیادی در طعن و توبیخ ایشان نازل شد؛ از جمله ← سوره‌ی منافقون، که بیشتر در مذمت عبدالله ابن ابی از طایفه‌ی بنی عوف (از خزرج) است، که رئیس منافقین شمرده میشد. علت عمده‌ی مخالفت این شخص ظاهراً برای آن بود که پیش از هجرت حضرت به مدینه گویا می-خواستند او را رئیس قوم خود بکنند، ولی با آمدن حضرت رسول ص موضوع ریاست او منتفی شده بود.

۲۲- بعضی وقایع دیگر ایام اقامت در مدینه. از وقایعی که در اوایل دوره‌ی اقامت حضرت رسول در مدینه اتفاق افتاد یکی مسئله‌ی اذان است. در جامعه‌ی تازه‌ی اسلامی، ضرورت دعوت مسلمانان در هنگام نماز برای نماز خواندن حس میشد. یهود مدینه همکیشان خود را با صدای بوق به نماز میخواندند، ولی حضرت رسول آن را نپسندید، و خواست، مانند نصاری، با ناقوس این کار را انجام دهد. ناقوس نصاری در آن زمان از چوب بود، و حضرت دستور فرمود تا ناقوسی از چوب بتراشند. در این میان، در نتیجه‌ی خوابی که بعضی از مسلمانان دیده بودند، حضرت از به کار بردن ناقوس نیز صرف نظر کرد، و به بلال حبشی دستور فرمود تا با آواز اذان مؤمنین را برای نماز بخواند.

دیگر تغییر قبله است از بیت المقدس به کعبه که، به قول اکثر سیره‌نویسان، ۱۸ ماه از هجرت گذشته، در نیمه‌ی شعبان اتفاق افتاده است، و بعضی هم آن را در ماه ۱۶م از هجرت گفته‌اند. ظاهراً قضیه‌ی تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه، با بعضی از حوادث نظیر آن، موجب شد که رفته رفته شکاف میان جامعه‌ی مؤمنین و جامعه‌ی یهود مدینه بیشتر شود، تا آنجا که یهود، با طعن در دین اسلام و استهزاء مسلمانان و سعی در ایجاد نفاق میان ایشان، خصومت خود را آشکار کردند، و این امر موجب آن شد که آیات زیادی در مذمت قوم یهود نازل شود، و یهود مدینه پیمان خود را با حضرت رسول، چنانکه

خواهیم دید، نقض کردند، و این کار به نابودی ایشان انجامید.

حدود ۷ یا ۸ (یا به قولی ۱۸) ماه پس از هجرت، حضرت رسول عایشه را، که پیش از هجرت و پس از وفات خدیجه به عقد ازدواج در آورده بود، به خانه‌ی خود برد.

۲۳- تنبیه قریش؛ غزوه‌ی بدر اولی. قبلاً گفته شد که، پیش از دومین بیعت عقبه، اجازه‌ی جنگ با کفار به حضرت رسول داده شده بود، و این بیعت، بیعت به جنگ بود. پس از مهاجرت حضرت رسول و یاران او به مدینه، طبیعتاً دیگر میان آن حضرت و مردم مکه راهی برای آشتی وجود نداشت، و مخصوصاً مهاجرین، که از خانه‌های خود رانده شده بودند، در انتظار آن بودند که روزی پیروزمندانه به خانه‌های خود در مکه باز گردند. به همین جهت، پس از آنکه حضرت نظم داخلی را در مدینه برقرار ساخت، و از اتحاد میان مسلمانان مطمئن شد، به فکر تنبیه کفار قریش افتاد، و برای این کار نخست مهاجرین را برگزید، چنانکه ابتدا عبیدة ابن حارث را با ۸۰ سوار از مهاجرین به مقابله‌ی جمعی از قریش فرستاد. این واقعه به جنگ منتهی نشد، و فقط تیری به سعد ابن ابی وقاص انداخته شد. و نیز آن حضرت عم خود حمزة ابن عبدالمطلب (← حمزه) را با ۳۰ تن سوار از مهاجرین به ساحل دریا برای مقابله با گروهی از کفار قریش، که در رأس ایشان ابوجهل قرار داشت، فرستاد. این واقعه هم به جنگ نکشید، و مرذی به نام مجدی ابن عمر جهنی (majdiyye 'bne omare johani) در میان طرفین حایل شد. بار دیگر، خود حضرت رسول به قصد قریش بیرون رفت، و تا بواط (bavāt, bovāt) رسید، ولی بدون جنگ باز گشت. پس از آن، باز خود آن حضرت با گروهی برای مقابله با قریش بیرون شد، و تا محلی به نام عشیره (ošayra) رفت، و در آنجا با بنی مدلج (bani modlej) و بنی ضمره (bani zamra) پیمان بست، و بدون برخورد به مدینه باز گشت. چند روزی پس از بازگشت آن حضرت به مدینه، کرز ابن جابر فهری (korze 'bne jābere fehri) از قریش دستبردی به چارپایان مدینه زد، و حضرت در طلب او از مدینه بیرون شد تا به سفوان (safvān) از ناحیه‌ی بدر رسید، ولی نتوانست به کرز ابن جابر دست یابد، و به مدینه باز گشت. این سفر اخیر را غزوه‌ی بدر اولی (ula) خوانند.

۲۴- سریه‌ی عبدالله ابن جحش. پس از بازگشت از "غزوه‌ی بدر اولی"، حضرت رسول عبدالله ابن جحش را با ۸ تن از مهاجرین به مأموریتی بیرون فرستاد، و نامه‌ای به او داد، و فرمود پس از دو روز راه‌پیمائی نامه را باز کند. عبدالله پس از دو روز نامه را باز کرد. در نامه دستور داده شده بود که تا نخله (naxla)، میان مکه و طائف، بروند و اطلاعاتی از امر قریش به دست آورند. در نامه ذکر شده بود که عبدالله نباید کسی از یاران خود را به این کار مجبور کند. علت این امر آن بود که این مأموریت در ماه رجب که از ماههای حرام بود اتفاق می‌افتاد، و در آن ماهها عرب متعهد شده بودند که جنگی و دستبردی نکنند. عبدالله با یاران خود تا نخله رفتند، و فقط دو تن از آنان به دنبال شتر گمشده‌ی خود رفتند و در این مأموریت شرکت نجستند. پس از آنکه به نخله رسیدند، کاروانی را که متعلق به قریش بود، با بارهای مویز و چرم دیدند، و با این کاروان فقط چهار تن بودند که رئیسشان عمرو ابن حضرمی (amre 'bne hazrami) بود. این چهار تن ابتدا ترسیدند، ولی چون یکی از یاران عبدالله ابن جحش سر خود را تراشیده بود، مطمئن شدند زیرا پنداشتند که برای عمره میروند. در این میان یکی از یاران عبدالله ابن جحش عمرو ابن حضرمی را با تیر کشت، و دو تن دیگر از همراهان وی اسیر شدند، و یکی فرار کرد. عبدالله با بارهای کاروان و آن دو اسیر به مدینه باز گشت. چون به مدینه رسیدند حضرت فرمود من شما را برای جنگ نفرستاده بودم، و به همین جهت، دست به مال کاروان نزد. ولی قریش سر و صدا راه انداختند که محمد در ماه حرام به جنگ پرداخته است، و سنت عرب را زیر پا گذاشته. مردم مدینه نیز سخت دلگیر شدند، و یهودیان شروع به طعن و استهزا کردند، تا آنکه آیه‌ی قتال در ماه حرام نازل شد: "یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِیهِ، قُلْ قِتالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ، وَ کُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ، وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللّهِ، وَ الْفِتْنَةُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ" (بقره ۲۱۴) [از تو در باره‌ی جنگ در ماه حرام میپرسند، بگو جنگ در آن گناهی بزرگ است، و مردم را از راه خدا باز داشتن است، و ناسپاسی به او و مسجد الحرام است؛ اما بیرون کردن مردم مسجد الحرام از آن در نزد خدا گناه بزرگتری است، و فتنه‌جوئی از جنگ بدتر است]. با این آیه، عبدالله ابن جحش و یاران او و مردم مدینه آرام گرفتند، و حضرت دستور فرمود تا اموال کاروان تقسیم شود.

۲۵- غزوه‌ی بدر. چند ماهی پس از واقعه‌ی نخله و تقسیم غنائم کاروان آن، خبر رسید که کاروان بزرگتر و گرانبهاتری از آن قریش از غزه به مکه در حرکت است، و امیر کاروان ابوسفیان معروف است. حضرت خبر این کاروان را به اصحاب خود داد، و امر فرمود تا برای ضبط اموال کاروان بیرون شوند. ۸۳ تن از مهاجرین و ۲۳۱ تن از مردم مدینه خود را برای اجرای این دستور آماده کردند، و از مدینه بیرون شدند. این ۳۱۴ تن فقط ۷۰ شتر با خود داشتند. حضرت با این عده در ماه رمضان (به قول ابن هشام روز دوشنبه‌ی ۸ رمضان) از مدینه به راه مکه بیرون شد تا به موضعی به نام منصرف (monsaraf) رسید. در آنجا راه مکه را رها کرد، و از دست راست این راه به سوی بدر حرکت کرد. بدر از بازارهای مردم حجاز بود، و مقداری تا ساحل بحر احمر فاصله داشت، و محل شنزاری بود که چاههای متعدد داشت. ابوسفیان با احتیاط حرکت میکرد تا آنکه، به وسیله‌ی جاسوسان خود، از خروج مردم مدینه برای ضبط اموال کاروان آگاه شد، و پیدرنگ مردی به نام ضمضم ابن عمرو غفاری (zamzame 'bne amre qefāri) را اجیر کرد تا به مکه برود، و قریش را از خطری که متوجه کاروان گرانبهایشان شده است بیاگاهاند تا خود را به کومک او برسانند. این خبر مردم مکه را بر آشفت، چنانکه بیدرنگ خود را آماده‌ی قتال کردند، و سپاهی در حدود ۹۵۰ تن با ۷۰۰ شتر و 100 اسب آماده ساختند، و به یاری کاروان شتافتند. در این میان، ابوسفیان از ورود اصحاب حضرت رسول به بدر آگاه شد، و بسرعت از جاده منحرف گردید، و از سمت راست، از نزدیکیهای ساحل، روی به مکه نهاد. پس از آنکه ابوسفیان از خطری که کاروان را تهدید میکرد دور شد، پیامی به قریش فرستاد که کاروان نجات یافت، و چون خطری نیست، مردمی که از مکه بیرون آمده‌اند به خانه‌های خود باز گردند. ولی ابوجهل، که دلی پر از کینه‌ی حضرت رسول داشت، مردم را از بازگشت به مکه منع کرد، و گفت باید به بدر که از مواسم [جمع موسم، به معنی محل اجتماع] و بازارهای عرب است، برویم و سه روز در آنجا به خوشی بگذرانیم، تا همه‌ی عرب از شجاعت و غیرت ما آگاه شوند، و از ما حساب ببرند، و بدین ترتیب، قریش نیز به سوی بدر راه افتادند. در این میان، در ناحیه‌ی بدر، بارانی آمد که زمین نرم شنی را سست کرد، و حضرت رسول و یاران او توانستند براحتی و زودتر از قریش به بدر برسند، و چاههای آن را تصرف کنند. بنا به مشورت یکی از یاران حضرت رسول، به نام حباب ابن منذر ابن جموح (hobābe 'bne monzere 'bne jamuh)، تمام چاهها را بجز یکی پر کردند و این چاه که نگاه داشتند از همه به قریش نزدیکتر بود و پس از آن، حوضی ساختند و آن را از آب آن چاه پر کردند. این را هم باید گفت که اصحاب حضرت رسول، چنانکه در پیش گذشت، برای جنگ بزرگی نیامده بودند، بلکه برای ضبط اموال کاروان بیرون شده بودند، ولی چون کاروان از دست ایشان در رفت، و در عوض با عده‌ی کثیری که از جهت سلاح و شمار بر ایشان برتری داشت رو به رو شدند، حضرت رأی ایشان را پرسید؛ همگی، از مهاجر و انصار، خود را برای جنگ با دشمن آماده نشان دادند. جنگ به گفته‌ی ابن اسحاق در بامداد روز جمعه ۱۷ رمضان، و به حساب ابن هشام در ۱۹ رمضان سال ۲ هـ ق آغاز شد، و ابتدا، به سنت دیرین عرب، مبارزه‌ی تن به تنی صورت گرفت که در آن عتبة ابن ربیعه و برادرش شیبه و پسرش ولید (valid)، از کفار، به دست حمزه و علی ع و عبیدة ابن حارث کشته شدند، و آنگاه جنگ واقعی شروع شد. برای حضرت رسول کومه‌ای از شاخه‌های نخل درست کردند، و حضرت در آن یاران خود را به جنگ و پایداری تشجیع فرمود، تا آنکه بسیاری از بزرگان قریش—از جمله ابوجهل ابن هشام، دشمن سرسخت حضرت رسول—به دست مسلمانان کشته شدند، و جمعی هم اسیر شدند، و بقیه فرار کردند. حضرت با اسیران و اموال غنیمت به مدینه مراجعت فرمود، و بجز چند تن از اسیران که کشته شدند، همه را با گرفتن فدیه آزاد ساختند. مبلغ فدیه بستگی به ثروت اسیر داشت، و از ۴'000 درهم تا 1'000 درهم بود؛

البته، از کسانی که بیچیز بودند فدیه نگرفتند. بدین ترتیب، نخستین جنگ بزرگ میان کفار مکه و مسلمانان با پیروزی مسلمانان خاتمه یافت، و این امر در روحیه‌ی ایشان تأثیر بسیار داشت، چنانکه ایشان را برای جنگها و فتوحات بعدی آماده‌تر و مصمم‌تر ساخت.

۲۶- غزوه‌ی بنی قینقاع. ← بنی قینقاع طایفه‌ای از یهود بودند که در ناحیه‌ای از مدینه مسکن داشتند، و اهل ملک و کشاورزی نبودند، بلکه از راه زرگری زندگی میکردند. یک ماه پس از بازگشت از جنگ بدر ← به گفته‌ی واقدی شنبه‌ی ۱۵ شوال، ماه ۲۰ از هجرت ← حضرت رسول تصمیم گرفت که کار بنی قینقاع را یکسره کند، یا ایشان را به دین اسلام در آورد، یا قلع و قمع سازد. دلیل اصلی این امر آن بود که حضرت وجود ایشان را در مدینه خطری برای دین اسلام میدانست، و از خیانت ایشان بیم داشت، چنانکه گفته‌اند این آیه از سوره‌ی انفال در باره‌ی بنی قینقاع نازل شد، "وَ امّا تَخافَنَّ مِنْ قَومٍ خِیانَةً فَانْبِذْ اِلَیْهِمْ عَلیٰ سَواءٍ اِنَّ اللّٰه لا یُحِبُّ الْخائِنین" (انفال ۶۰) [اگر از خیانت قومی بیم داری عهد ایشان را به سوی ایشان بینداز، خداوند خیانتکاران را دوست ندارد]. بر حسب اتفاق، خود بنی قینقاع هم بهانه‌هائی به دست دادند، و حضرت ناگزیر به محاصره‌ی محله‌ی ایشان پرداخت، و این محاصره تا ماه ذوالقعده طول کشید. بعد از آنکه این طایفه از مقاومت مأیوس شدند، ناگزیر خود را در حکم حضرت رسول قرار دادند، و به اصطلاح امروز، بی قید و شرط تسلیم شدند. ظاهر امر چنین مینمود که همگی باید کشته شوند، ولی حضرت، به وساطت عبدالله ابن ابی، که با ایشان همپیمان بود، از قتل ایشان صرف نظر کرد، و فرمود تا از مدینه بیرون شوند، و به هر جا که خواستند بروند. آنان خانه‌ها و اموال خود را به مسلمانان باز گذاشتند، و خود به اذرعات، واقع در شرق اردن، رفتند.

۲۷- غزوه‌ی سویق (saviq) [=آرد] غزوه‌ی سویق در ذو الحجه‌ی ۲۲ ماه از هجرت گذشته اتفاق افتاد، و سبب آن بود که ابوسفیان، پس از جنگ بدر، قسم خورده بود که سر خود را نشوید، و آرایش نکند، مگر آنکه انتقام شکست بدر را بکشد. به این منظور، با ۴۰ یا ۲۰۰ سوار به اطراف مدینه تاخت، و در عریض (orayz)، یک تن از انصار را با اجیرش بکشت، و زراعتشان را آتش زد. این خبر به حضرت رسید، و حضرت روز یکشنبه‌ی ۵ ذیحجه در طلب ایشان بیرون شد، و ابوسفیان فرار کرد. در هنگام فرار، کیسه‌های آرد را که با خود داشتند برای سبک شدن به زمین ریختند، و این کیسه‌ها به دست مسلمانان افتاد، و به همین جهت این غزوه به سویق معروف شد.

۲۸- غزوه‌ی احد. پس از واقعه‌ی بنی قینقاع، حوادث کوچک دیگری میان مسلمانان و کفار قریش و یهود مدینه اتفاق افتاد، که برای تفصیل باید به کتب معتبر سیره رجوع کرد. موضوع قابل ذکر در اینجا این است که تجار قریش، برای تجارت با شام، راه معمولی را، که در امتداد ساحل بحر احمر بود، از ترس حملات مسلمانان ترک کردند، و از راه نجد کاروانهای خود را فرستادند. یکی از کاروانها، که آن نیز زیر نظر ابوسفیان ابن حرب بود، در یکی از آبهای نجد به نام قوده (qāda) فرود آمده بود. حضرت، با شنیدن این خبر، زید ابن حارثه را با عده‌ای بر سر آن کاروان فرستاد. مردان کاروان فرار کردند، و مال کاروان، که بیشتر نقره بود، به دست مسلمانان افتاد.

این حملات و دستبردهای کوچک، با حس انتقام شدیدی که دامنگیر اهل مکه شده بود، موجبات جنگ جدیدی را فراهم ساخت. چنانکه قبلاً گفته شد، در جنگ بدر، ابوسفیان توانسته بود کاروانی گرانبها را از دست محمد ص نجات داده به مکه ببرد. اموال این کاروان همچنان در دارالندوه دست نخورده مانده بود، و مکیان تصمیم گرفتند که با اموال مذکور تهیه‌ی سلاح و لشکر ببینند، و برای انتقام کشتگان بدر و باز داشتن مسلمانان از حمله به کاروانهای ایشان، به مدینه هجوم ببرند. بزودی سپاهی به عدد ۳'۰۰۰ نفر، مرکب از قریش و قبایل دوست ایشان از بنی کنانه و مردم تهامه، با ۱'۰۰۰ شتر و ۲۰۰ اسب فراهم شد. در رأس این سپاه ابوسفیان بود. قریش برای اینکه در جنگ پا-فشاری کنند و قصد فرار نکنند، بنا به سنت دیرین خود، جمعی از زنان خود را نیز با خود همراه کردند تا، در هنگام جنگ، با خواندن سرودهای مهیج، آتش جنگ را شدیدتر سازند. هند دختر عتبه (← هند جگرخوار) و زن ابو-سفیان از جمله‌ی زنانی بود که پدر و عم و برادرش در جنگ بدر کشته شده بودند، و از این رو، سینه‌ای پر از کینه داشت. عمرو عاص هم زن خود ریطه (rayta)، مادر عبدالله ابن عمرو ابن عاص، را همراه داشت. بدین ترتیب، قریش با شکوه و غرور تمام راه مدینه را پیش گرفتند. چون این خبر در مدینه پیچید مردم بیمناک شدند، ولی تصمیم به جنگ گرفتند. رأی حضرت رسول و عبدالله ابن ابی بر آن بود که مسلمانان در خود شهر مدینه به دفاع پردازند، چون خود مردم به راهها و کوچه‌ها و بن‌بستهای آن آگاه بودند، و میدانستند که در کجاها باید جنگید، و زنان و کودکان نیز می-توانستند از پشت بامها دشمنان را با سنگ و چوب آزار کنند. ولی رأی کسانی که معتقد به جنگ در فضای آزاد بودند غالب آمد، و تصمیم گرفتند در بیرون شهر به مقابله‌ی دشمن بروند. حضرت با ۱'۰۰۰ تن به مقابله‌ی دشمن شتافت، ولی عبدالله ابن ابی در نیمه‌راه، به بهانه‌ی اینکه رأی او مورد قبول واقع نشده است با ۳۰۰ تن از همراهان خود باز گشت، و بدین ترتیب، فقط ۷۰۰ تن با آن حضرت باقی ماندند. در این میان، قریش به حوالی مدینه رسیده بودند، و چارپایان خود را در کشتزارهای مسلمانان برای چریدن رها کرده بودند. حضرت سپاهیان خود را در دامنه‌ی کوه احد، در حالی که پشت ایشان به کوه و روی به دشمن بود، مستقر کرد، و ۵۰ تن از تیراندازان را به فرماندهی عبدالله ابن جبیر (jobayr) بر بالای تپه‌ای فرستاد تا نگران پشت سپاه باشند، و دستور اکید فرمود تا به هیچ وجه جای خود را ترک نکنند. جنگ شروع شد، و مسلمانان با شدت و حرارت تمام چنان هجوم کردند که کفار عقب نشستند. در این میان، زنان قریش با ضرب دف سرودهائی می-خواندند، و ایشان را به جنگ تحریض می-کردند. مسلمانان از عقبنشینی کفار جری شدند و دست به جمع غنائم زدند. تیراندازانی که بر بالای تپه مأمور حفظ پشت سپاه بودند نتوانستند خودداری کنند و بیشترشان، با وجود ممانعت عبدالله ابن جبیر، پایین رفتند، و دست به جمع غنائم زدند. خالد ابن ولید، که بعد ها یکی از بزرگترین سرداران عصر خود شد، در این زمان در طرف کفار و در رأس میمنه‌ی ایشان بود. چون خالد تپه را از بیشتر محافظان خالی یافت با افراد خود حمله برد، و بقیه را از تپه پایین انداخت، و مسلمانان را که دست به یغما گشوده بودند از پشت مورد حمله قرار داد. در این میان، کسی فریاد زد که محمد کشته شد، و این امر نیز مایه‌ی تزلزل مسلمین شد، و روی به فرار نهادند. در این بین، حمزه، عم حضرت رسول، که دلیرانه میجنگید با حربه‌ی وحشی، غلام جبیر ابن مطعم، کشته شد. ولی خود حضرت با عده‌ای که دور و برش بودند همچنان پای فشرد و چنان سخت جنگید که صورتش شکافته شد، و دو دندان از دندانهایش شکست، و بر اثر ضربه‌ای به روی افتاد، ولی بیدرنگ به یاری اصحاب، بر پای خاست، و از خود با تیراندازی دفاع کرد. در این جنگ، ۷۰ یا ۷۴ تن از اصحاب حضرت رسول کشته شدند و، چنانکه گفتیم، بسیاری از ایشان به مدینه به خانه‌های خود گریختند، و در حقیقت غلبه با ابوسفیان و سپاه کفار شد، ولی کفار از این پیروزی نتوانستند استفاده کنند، و به جای آنکه به مدینه روی آورند و کار مسلمین را یکسره کنند، آهنگ مکه کردند. مسلمانان به دفن کشته‌های خود پرداختند. زنان قریش بعضی از این کشتگان را مثله کرده بودند، و هند جگر حمزه را در آورده و دندان گرفته بود. حضرت، برای اینکه کفار را بترساند تا مبادا خیال بازگشت به مدینه بکنند، بیدرنگ مسلمانان را فرمود تا به دنبال کفار بروند، و با آنکه بیشترشان زخمی بودند، این دستور را اطاعت کردند، و تا حمراء الاسد (hamrā'o 'l-'asad)، واقع در ۱۳کیلومتری مدینه رفتند، و سه روز آنجا توقف کردند، و باز به مدینه باز گشتند. نیز ← احد، غزوه‌ی.

۲۹- سریه‌ی قطن (qatan) [=اسم آبی، و به قولی نام کوهی در سرزمین بنی اسد]. پس از جنگ احد و شکست مسلمانان، روحیه‌ی آنان همچنان قوی بود، و تزلزلی در اعتماد و اعتقاد آنان به حضرت رسول و دین اسلام راه نیافته بود. اما در خارج از مدینه، و مخصوصاً در میان بدویان، این شکست انعکاس مطلوبی برای مسلمانان نداشت، چنانکه طایفه‌ی بنی اسد، پس از شنیدن خبر شکست مسلمانان، به طمع افتادند که به اطراف مدینه حمله کنند، و چارپایان مردم شهر را غارت نمایند. این خبر به حضرت رسول رسید، و حضرت در محرم سال ۴ هجرت ابوسلمة ابن عبدالاسد (abu-salamate 'bne abdo 'l-'asad) را با ۱۵۰ تن مأمور دفع

ایشان کرد. بنی اسد از شنیدن این خبر خود را پنهان کردند، و ابوسلمه توانست تعدادی از شتران ایشان را غارت کند، و به مدینه ببرد. ابوسلمه که در جنگ احد زخمی شده بود، بر اثر این سفر، زخم او باز شد، و در ماه جمادی الاخر همان سال وفات یافت. زن او، ام سلمه، ۴ ماه و 10 روز عده نگاه داشت، پس از آن، در شوال همان سال به عقد حضرت رسول در آمد.

۳۰- غزوه‌ی بئر معونه (be're ma'una). در ماه صفر سال ۴م هجرت، مردی از بنی عامر ابن صعصعه، به نام عامر ابن مالک ابن جعفر، ملقب به ملاعب‌الاسنه (molā'ebo l.'asenna') و مکنی به ابوبراء (abu.barā') با هدیه‌ای پیش حضرت رسول آمد. حضرت فرمود که هدیه از مشرک نمیپذیرد مگر آنکه اسلام بیاورد. عامر ابن مالک میخواست با قوم خود اسلام آورد، و از حضرت خواست که جمعی را به سرزمین بنی عامر بفرستد تا ایشان را به اسلام راهنمائی کند. حضرت ۴۰ (و به قولی ۷۰) تن از یاران خود را به سوی سرزمین بنی عامر فرستاد. چون این عده به بئر معونه، که در مرز زمینهای بنی عامر و بنی سلیم ابن منصور واقع بود، رسیدند، کسی را با نامه‌ای پیش رئیس قبیله‌ی بنی عامر به نام عامر ابن طفیل فرستادند. او نامه را نخواند، و فرستاده را کشت، و از بنی عامر در خواست که بر سر فرستادگان محمد ص بروند و ایشان را بکشند. بنی عامر، چون با حضرت پیمان جوار داشتند، از این کار امتناع کردند، و عامر ابن طفیل ناچار از طوایف عصیه (osayya) و رعل (re'l)، که از قبیله‌ی سلیم بودند، کومک خواست، و ایشان بر سر مسلمانان ریختند و همه را کشتند، و فقط یک تن از ایشان به نام عمرو ابن امیه (amre bne omayya') سالم ماند، و خبر این واقعه را به حضرت رسانید. این واقعه‌ی کشته شدن قریب ۴۰ (یا ۷۰) تن از مسلمانان حضرت را بسیار متأثر کرد. عامر ابن مالک نیز از شنیدن این خبر بسیار متأثر شد، و پسر خود را با لبید ابن ربیعه (شاعر) و هدیه‌ای پیش حضرت فرستاد، و اعلام کرد که از قرابت با عامر ابن طفیل بیزار است.

۳۱- غزوه‌ی بنی نضیر (bani nazir). در ربیع الاول سال ۴م هجرت، ۳۷ ماه از هجرت گذشته، واقعه‌ی محاصره‌ی بنی نضیر و بیرون کردن ایشان از حجاز اتفاق افتاد. بنی نضیر هم مانند بنی قینقاع، از قبایل یهود عربستان بودند، و در محله‌ی مخصوصی که دارای بارو و دیوار و نخلستانها بود سکونت داشتند. این قبیله‌ی یهودی نیز، مانند دیگر همکیشان خود، به دین خود سخت پابند بودند، و نه‌تنها دین اسلام را گردن نمینهادند، بلکه دین تازه را استهزا هم میکردند. بنا بر این، وجود ایشان در مدینه، مخصوصاً پس از جنگ احد و شکست مسلمانان، خطری برای دین اسلام بود، و حضرت رسول وجود ایشان را نمیتوانست تحمل کند. اتفاقاً خود بنی نضیر بهانه‌ای به دست دادند، و روزی که حضرت، برای درخواست کومک در دیه‌ی دو تن از بنی عامر که به دست عمرو ابن امیه کشته شده بودند، به محله‌ی بنی نضیر رفته بود، توطئه‌ای برای قتل آن حضرت ترتیب داده بودند که حضرت از آن آگاه شده بود. این حادثه موجب شد که حضرت محله‌ی ایشان را محاصره کرد. بنی نضیر ابتدا میپنداشتند که با باروها و سلاح و خواربار خود میتوانند در برابر مسلمانان مقاومت کنند، و نیز، به کومک منافقین مدینه و همکیشان از بنی قریظه (قسمت ۳۴) مستظهر بودند. منافقین و بنی قریظه به آنان یاری ندادند، و آنان سرانجام، پس از ۱۵ روز محاصره، حاضر شدند که هر متاعی که بتوانند، بجز اسلحه، بر شتران خود بار کنند، و از مدینه و حجاز بیرون روند. بدین ترتیب، بنی نضیر حجاز را ترک کردند، و به سوی شام رفتند، و حضرت زمینها و نخلستانها و اسلحه‌ی ایشان را متصرف شد، و چون جنگی در نگرفته بود تمام آن اموال به خود او تعلق گرفت. حضرت مقداری از آن اموال را به مهاجرین، که در مدینه مالک چیزی نبودند، داد، و به انصار چیزی نداد مگر به دو تن از بیچیزان ایشان، به نام سهل ابن حنیف (sahle 'bne honayf) و ابودجانه (abu.dojāna)، و بقیه را برای نفقه‌ی خود و خانواده‌اش بر داشت. سوره‌ی حشر (آیه‌ی ۵۹م) درباره‌ی واقعه‌ی بنی نضیر نازل شده است.

۳۲- غزوه‌ی دومة الجندل. دومة الجندل واحه‌ی حاصلخیزی بود که در آن بازاری وجود داشت، و نبطیانی (← نبطیان) که برای مردم مدینه آرد و روغن زیتون میبردند از آنجا می‌گذشتند. در سال ۵م هجرت به حضرت رسول گزارش دادند که مردم دومة الجندل به کاروانیانی که به مدینه میآیند ظلم میکنند، و جمعی دیگر از عرب نیز به ایشان پیوسته‌اند، و قصد حمله‌ی به مدینه را دارند. حضرت در ربیع الاول سال ۵م هجرت با 1'000 تن از مسلمانان به طرف دومة الجندل حرکت کردند، ولی مردم آنجا با شنیدن این خبر گریختند، و جنگی صورت نگرفت، و حضرت با یک دسته از شترانی که مسلمانان به غارت گرفته بودند به مدینه باز گشت.

۳۳- غزوه‌ی خندق. کفار مکه، که بعد از جنگ احد خیال میکردند کار مسلمانان را ساخته‌اند، ناگهان متوجه شدند که آن پیروزی ظاهری بوده است، و حضرت رسول با مسلمانان روز به روز نیرومندتر میشوند، و حتی به خارج از مدینه هم دستبرد میزنند. ظاهراً عده‌ای از یهودیان مدینه، که از وقایع بنی قینقاع (قسمت ۲۶) و بنی نضیر (قسمت ۳۱) دلگیر بودند، و خود را در مدینه آسوده نمیدیدند، از نگرانی کفار مکه استفاده کردند، و ایشان را بر آن داشتند که اقدامات مهم تازه‌ای بر ضد مدینه به عمل آورند. برای این مقصود، کفار مکه در صدد بر آمدند که اتحادی بزرگی از بدویان و قبایل عربستان بر ضد حضرت رسول ترتیب دهند، و بدین ترتیب، کار مسلمانان را یکسره کنند. پس، با قبایل غطفان داخل مذاکره شدند، و توانستند سه قبیله از غطفان را با خود متحد سازند، قبیله‌ی فزاره به رهبری عیینة ابن حصن فزاری (oyaynate 'bne hesne fazāri)؛ قبیله‌ی مره (morra)، به رهبری حارث ابن عوف (hārese 'bne āf)؛ و قبیله‌ی اشجع (a§ja')، به رهبری مسعود ابن رخیله (mas'ude 'bne roxayla) [یا مسعر ابن رخیله (mes'are 'bne)]. قبایل سلیم به رهبری سفیان ابن عبد شمس، و قبایل بنی اسد به رهبری طلیحة ابن خویلد نیز به ایشان ملحق شدند، و بدین ترتیب، 10'000 نفر به فرماندهی ابوسفیان آماده‌ی حمله به مدینه شدند. مردم مدینه از شنیدن این خبر به هراس افتادند، و آماده‌ی مقاومت شدند. حضرت، بنا به مشورت یک نفر ایرانی به نام سلمان (← سلمان فارسی)، دستور فرمودند تا در اطراف مدینه خندقی بکنند که مانع عبور مهاجمین شود. این خندق با پشتکاری و جدیت تمام آماده شد، و چون فریشیان و متحدین ایشان به اطراف مدینه رسیدند خود را در برابر این خندق دیدند، و چون از فن محاصره خبری نداشتند، ناچار در بیرون خندق فرود آمدند. عده‌ی مسلمانان و مدافعان مدینه را 3'000 تن نوشته‌اند. چند تن از سواران دشمن، از جمله عمرو ابن عبدود، توانستند جای تنگی در خندق پیدا کنند و از آن بگذرند، و بر طبق سنت عربی، مبارز بخواهند. عمرو ابن عبدود به دست علی ابن ابی طالب کشته شد، و دیگران از همان جائی که آمده بودند باز گشتند. بنا به گفته‌ی واقدی در کتاب آلْمَغازی، نوفل ابن عبدالله مخزومی (nāfale bne maxzumi') که با عمرو ابن عبدود بود، به هنگام فرار اسبش در خندق افتاد، و مسلمانان او را به سنگ کشتند، و به قول بعضی، زبیر ابن العوام او را کشت.

چون محاصره طول کشید مردم مدینه نگران شدند. در این میان خبر رسید که یهود بنی قریظه، که ابتدا با مسلمانان بودند، عهد خود را شکسته‌اند، و با کفار قریش متحد شده‌اند. این خبر نیز بر اضطراب مسلمین افزود. حضرت رسول به تدبیر سیاسی توانست میان کفار قریش و متحدان بدوی ایشان و متحدان تازه‌ی یهودی ایشان جدائی و نفاق افکند، و این امر بیشتر در سایه‌ی زرنگی مردی از قبیله‌ی اشجع به نام نعیم ابن مسعود (no'ayme bne') که تازه اسلام آورده بود و یهود و قریش و بدویان از اسلام او خبر نداشتند به نتیجه رسید. چون سوء ظن و بی‌اعتمادی میان متحدین روی داد، آتش جنگجوئی و حس حمله‌ی ایشان نیز رو به خاموشی نهاد، به خصوص که، در آن میان، بادهای سختی وزیدن گرفت، و شبهای مدینه و اطراف آن را سرد کرد، و مانع از روشن کردن آتش شد. کمی خواربار نیز به این مشکلات اضافه شد، و سرانجام، ابوسفیان دست از محاصره‌ی مدینه بر داشت، و قریش و متحدان ایشان به خانه‌های خود باز گشتند. بدین ترتیب، این لشکرکشی، که با آن همه مقدمات و شکوه فراهم شده بود، بدون جنگ جدی خاتمه یافت، و تنها ۶ تن از کفار کشته شدند. جنگ خندق در شوال سال ۵م هجری اتفاق افتاد. نیز ← خندق، غزوه‌ی.

۳۴- غزوه‌ی بنی قریظه. حضرت رسول، پس از بازگشت قریش و متحدین ایشان، بی‌درنگ برای انتقام گرفتن از یهود بنی قریظه

که به او خیانت کرده بودند متوجه حصون و قلاع ایشان شد، و آنان را محاصره کرد. این محاصره حدود ۲۵ روز طول کشید، تا آنکه سرانجام بنی قریظه حاضر به تسلیم بدون قید و شرط شدند. قبیله‌ی اوس در مدینه از همپیمانان سابق بنی قریظه بودند، و از حضرت رسول درخواست کردند که جان ایشان را ببخشد، و با ایشان مانند بنی قینقاع و بنی نضیر رفتار کند. حضرت سرنوشت بنی قریظه را به حکمیت یکی از افراد طایفه‌ی اوس به نام سعد ابن معاذ واگذار کرد، و او که در جنگ خندق زخمی مرگبار بر داشته بود گفت که باید مردانشان کشته شوند، و زنان و کودکانشان اسیر گرفته شوند، و اموال ایشان میان مسلمانان تقسیم گردد. بدین ترتیب، تمام مردان بنی قریظه، که به قول مورخین از ۶۰۰ تا ۹۰۰ تن بودند، کشته شدند، و زنان و فرزندان و اموالشان میان مسلمانان تقسیم شد. خود حضرت از ایشان زنی را به نام ریحانه (rayhāne)، دختر عمرو ابن خنافه (amre 'bne xonāfa)، برای خود بر گزید.

۳۵- غزوه‌ی بنی مصطلق (bani mostaleq). در تاریخ غزوه‌ی بنی مصطلق اختلاف است. ابن اسحاق آن را در شعبان سال ۶م هجرت میداند، و عروة ابن زبیر آن را در سال ۵م هجری گفته است. بنی مصطلق از شاخه‌های قبیله‌ی خزاعه بودند، و به رهبری حارث ابن ابی ضرار، قصد تاختن بر مسلمانان را داشتند. حضرت با شنیدن این خبر با جمعی از مسلمانان به سوی ایشان رفت، و در مریسیع (moraysi')، یکی از آبهای آنان، واقع در ناحیه‌ی قدید (qodayd)، به ایشان رسید. پس از آنکه جنگ در گرفت، بنی مصطلق فرار کردند، و عده‌ای از ایشان کشته شدند، و کودکان و زنان و اموالشان به دست مسلمانان افتاد. دختر زیبای حارث ابن ضرار به نام جویریه نیز در ضمن اسیران بود، و به سهم مردی به نام ثابت ابن قیس ابن شماس (sābete 'bne qayse 'bne šammās) افتاده بود. این دختر میخواست خود را به وسیله‌ی "مکاتبه" (قراردادی که به موجب آن برده و کنیز میتواند در خارج کار کند و با پول آن خود را از صاحب خود بخرد) از ثابت بخرد، و برای دریافت پول مکاتبه به حضرت رسول رجوع کرد. حضرت پول مکاتبه‌ی او را پرداخت، و با او ازدواج کرد. مسلمانان، با شنیدن این خبر، گفتند اسیران ما خویشان رسول‌الله هستند، و ما نباید ایشان را نگاه داریم، و به برکت این ازدواج، عده‌ی زیادی از اسرای بنی مصطلق آزاد شدند. داستان افک و تهمت به عایشه (زن پیغمبر) در بازگشت از این سفر اتفاق افتاد (برای تفصیل ← عایشه).

۳۶- صلح حدیبیه و بیعت رضوان. در ذیقعده‌ی سال ۶م هجرت، حضرت رسول، بر اثر خوابی که دیده بود، عازم زیارت کعبه شد، و از مدینه به قصد عمره (← حج) بیرون آمد. مسلمانان مدینه نیز با حضرت بیرون آمدند. حضرت رسول بیم آن داشت که قریش مانع عمره‌ی او شوند، و به جنگ با او بر خیزند. به همین جهت، از بدویان کومک خواست، ولی بدویان از کومک به او خودداری کردند. حضرت، برای اینکه اندیشه‌ی ملحجوئی خود را بنمایاند، ۷۰ شتر قربانی را با علامات قربانی جلو انداخت تا همه بدانند که قصد زیارت دارد نه سر جنگ. چون مسلمانان به عسفان (osfān)، در ۲منزلی مکه، رسیدند خبر رسید که قریش تصمیم گرفته‌اند از ورود مسلمانان به مکه مانع شوند، و قصد جنگ دارند. حضرت به راهنمائی مردی از قبیله‌ی اسلم (aslam) راه خود را از مسیر قریش بر گرداند، و از راهی سخت و سنگلاخ رو به مکه نهاد تا آنکه به حدیبیه رسید. در اینجا، قریش رسولانی پیش او فرستادند، و از قصد او پرسیدند. حضرت به هر رسولی که پیش او میآمد نیت خود را از این سفر، که زیارت عمره بود، اظهار میداشت. در این میان، خود حضرت رسول نیز فرستاده‌ای به مکه فرستاد تا مکیان را از قصد ملحجویانه‌ی او آگاه سازد. این فرستاده عثمان ابن عفان بود. قریش عثمان را نگاه داشتند، و به همین جهت، در اردوی مسلمانان شایع شد که عثمان کشته شده است. این خبر حضرت را بر آشفت، و وی تصمیم به جنگ گرفت. برای نشان دادن تغییر تصمیم خود، حضرت زیر درختی نشست، و از یاران خود خواست که با او برای جنگ با قریش بیعت کنند. این بیعت به نام بیعت رضوان (rezvān) معروف است، و همه‌ی مسلمانان، بجز یکی، این بیعت را پذیرفتند. قریش که از این تصمیم خبردار شدند عثمان را رها کردند، و در ضمن کسی را پیش آن حضرت فرستادند، و تقاضای آشتی کردند، به شرط آنکه حضرت قصد عمره و دخول به مکه را فسخ کند. حضرت شرایط صلح را قبول کرد، و آشتی‌نامه‌ای میان وی و سُهیل ابن عمرو (به نیابت از کفار قریش) بسته شد. نویسنده‌ی آشتی‌نامه علی ابن ابی طالب ع بود، و چون خواست نامه را با "بسم الله الرحمن الرحیم" آغاز کند سهیل گفت ما این طرز بیان را نمی‌شناسیم، و باید به سنت عرب نوشته شود "بسمک اللهم". حضرت آن را پذیرفت، و چون علی، پس از نام محمد، "رسول الله" نوشت سهیل گفت اگر ما او را رسول الله میدانستیم با او به منازعه بر نمیخاستیم. حضرت آن را نیز پذیرفت، و به نوشتن نام "محمد" فقط اکتفا کرد. مواد صلح از این قرار بود: (۱) میان مسلمانان و قریش ۱۰ ساله متارکه‌ی جنگ باشد؛ (۲) هر که از قریش بدون اجازه‌ی ولی خود پیش محمد ص برود او را باز گردانند، و به ولیش تسلیم کنند؛ (۳) هر که از مسلمانان نزد قریش برود قریش حق داشته باشند که او را باز نگردانند؛ (۴) دزدی و خیانت از طرفین ممنوع باشد؛ (۵) هر کسی یا قبیله‌ای بخواهد بتواند با یکی از طرفین پیمان و معاهده ببندد.

پس از انعقاد پیمان صلح، قبیله‌ی خزاعه خود را همپیمان محمد اعلام کردند، و قبیله‌ی بَکْرِ ابْنِ عَبْدِ مَناة خود را همعهد قریش ساختند. آنگاه، حضرت و مسلمانان شترانی را که برای قربانی آماده ساخته بودند ذبح کردند، و حضرت با عده‌ای، بنا به رسم حج، سر خود را تراشیدند، و عده‌ای فقط به کوتاه ساختن موی سر اکتفا کردند. هنگام بازگشت به مدینه، سوره‌ی فتح (سوره‌ی ۴۸) نازل شد، و در آن، از بیعت‌کنندگان زیر درخت (بیعت رضوان) ستایش شد، و بدویانی که به عذر اشتغال به مال و زن و فرزند از همراهی با آن حضرت در آن سفر خود داری کرده بودند مورد سرزنش قرار گرفتند. نیز ← حدیبیه

۳۷- غزوه‌ی خیبر (xeybar؛ عربی xaybar). در محرم سال ۷م هجرت، حضرت تصمیم به فتح سرزمین خیبر گرفت. سرزمین خیبر در ۱۶۰کیلومتری ل مدینه واقع است، و در زمان حضرت رسول، در آنجا اقوامی که به دین یهود بودند زندگی میکردند. خیبر سرزمین حاصلخیز زراعتی و مشتمل بر نخلستانها و مزارع گندم و حبوبات بود، و تخته‌سنگهای عظیم آن سبب شده بود که ساکنان آن، برای حفظ جان و مال خود، از آن استفاده کرده قلعه‌ها و باروهائی مستحکم برای خود بسازند. مردم آن ثروتمند بودند، و بر خلاف بدویان و عرب، همیشه ذخایر زیادی از خواربار داشتند. قبیله‌ی یهودی بنی نضیر نیز، پس از رانده شدن از مدینه، به آنجا رفته بودند، و در تحریک کفار بر ضد مسلمین دست داشتند. به همین سبب، حضرت تصمیم گرفت تا با گرفتن قلاع خیبر به قضیه‌ی یهود در حجاز پایان دهد، و دل از جانب ایشان آسوده گرداند. قبیله‌ی غطفان با یهود خیبر همپیمان بودند، و برای یاری ایشان بیرون آمدند، ولی چون ظاهراً نگران بودند که مبادا مسلمانان بر سر زنان و فرزندان ایشان بریزند، از یاری به مردم خیبر خودداری کردند، و به خانه‌های خود باز گشتند، و چون از جانب ایشان اطمینان یافتند، دوباره به یاری مردم خیبر شتافتند، ولی وقتی رسیدند که دیر شده بود، و قلاع خیبر یکی پس از دیگری به دست مسلمانان افتاده بود. یکی از این قلعه‌ها قلعه‌ی ناعم (nā'em) بود، و فتح این قلعه به دست علی ابن ابی طالب ع بود، و مرحب معروف هم در پای همین قلعه به دست علی یا یکی دیگر از مسلمانان کشته شد. قلعه‌ی صعب ابن معاذ (sa'be 'bne mo'āz) نیز از جمله‌ی قلاع مستحکم خیبر بود که پس از جنگ سختی به دست مسلمانان افتاد. یکی از قلعه‌های سخت خیبر قلعه‌ی زبیر (zobayr) نام داشت، و مردم آن آب خود را از جویهای زیرزمینی تهیه می‌کردند، و به همین جهت، میتوانستند مدت زیادی مقاومت کنند، ولی یکی از یهودیان به نام غزال (qazzāl)، حضرت را به محل جوی‌های مذکور راهنمائی کرد، و مسلمانان آب آن را از قلعه بریدند، و در نتیجه، قلعه پس از جنگ نومیدانه‌ای فتح شد.

پس از فتح قلاع خیبر، تمام اموال ساکنان آن به دست مسلمانان افتاد. یهودیانی که مانده بودند به عنوان مستأجر در آنجا به کشت و کار پرداختند، و متعهد شدند که همه سال نصف محصول خود را به عنوان حق اجاره به مسلمانان بدهند. در این سفر، حضرت با صفیه، دختر حیی (hoyayy)، از طایفه‌ی یهودی بنی نضیر که با پدرش به خیبر رفته بودند، ازدواج کرد، بدین ترتیب که صفیه اسلام آورد و حضرت او را آزاد کرد، و آزادی را مهر او قرار داد. در این سفر

بود که زنی از یهود به نام زینب بنت حارث (zaynabe bente hāres) دست گوسفندی را سم آلود و کباب کرد، و به خدمت حضرت رسول برد. حضرت، پس از آنکه لقمه‌ای به دهان گذاشت، از سمی بودن آن آگاه شد، و لقمه را فرو نبرد، ولی یکی دیگر که لقمه‌ای از آن خورده بود به علت مسموم شدن درگذشت. چنان‌که میگویند، پس از آنکه حضرت لقمه را از دهن بیرون آورده بود، سم کار خود را کرد، ولی نه فوراً، بلکه ۴ سال بعد، که در نتیجه‌ی همان مسمومیت، از این جهان رحلت فرمود.

چنانکه گفتیم، خیبر و غنائم آن به مسلمانانی که در سفر حدیبیه شرکت کرده بودند تعلق یافت، و تفصیل چگونگی تقسیم این غنائم در کتب سیره مذکور است. قریه‌ی یهودی فدک، واقع در ل خیبر، با همان شرایط مردم خیبر، بدون جنگ و خونریزی، تسلیم شد، و به همین جهت، فدک ملک خاص حضرت رسول گردید، زیرا از راه جنگ به دست نیامده بود.

۳۸- عمره‌ی قضاء یا قصاص (omreye qazā', qesās). در صلح حدیبیه، کفار قریش گفته بودند که محمد میتواند در سال آینده برای زیارت عمره به مکه برود، و مدت ۳ روز در آنجا بماند. در ذیقعده‌ی سال ۷م هجرت، حضرت با یاران خود برای عمره رهسپار مکه شد. و چون این سفرْ قضاء یا قصاص عمره‌ی سال سابق بود عمرة القضاء (omrato'l.qazā') یا عمرة القصاص (omrato'l.qesās-) نامیده شد، و عمرة القضیه (omrato'l.qaziyye-) یا عمرة الصلح (omrato's.solh-) نیز خوانده میشود. مردم مکه، با شنیدن این خبر، از خانه‌های خود خارج شدند، و در جلو دار الندوه (مجلس شورای شهر مکه) صف بستند تا حضرت رسول و یاران او را ببینند. حضرت، پس از طواف و ادای مراسم عمره، ۳ روز در مکه ماند، و در طی این ۳ روز با میمونه بنت حارث، که خواهر زن عباس ابن عبدالمطلب (عموی پیغمبر) بود، ازدواج کرد، پس از ۳ روز حویطب ابن عبدالعزی (hovaytebe 'bne abdo'l.'ozzā) از جانب مردم مکه مأمور شد که انقضای مهلت مقرر را به پیغمبر اعلام کند، و خروج او را از مکه بخواهد. حضرت درخواست کرد که بر مدت مهلت افزوده شود تا او بتواند با زن تازه‌ی خود عروسی کند، و طعامی ترتیب دهد و مردم مکه را مهمان سازد. حویطب این درخواست را رد کرد، و خروج او و دیگر مسلمانان را خواست. حضرت ناگزیر با یاران خود از مکه بیرون شد، و در منزلی به نام سرف (saref) با میمونه عروسی کرد.

۳۹- اسلام آوردن عمرو عاص و خالد ابن ولید. پس از عمره‌ی قضاء، ۲ تن از باکفایتترین و لایقترین مردم مکه اسلام آوردند. یکی خالد ابن ولید بود، که بعدها در جنگهای یمامه و فتح عراق خدمات ارزنده‌ای برای مسلمانان انجام داد، و از جمله‌ی سرداران بسیار مشهور شد، و دیگری عمرو ابن عاص، مرد مدبّر و محیل مشهور است، که در زمان عمر، مصر را فتح کرد، و با نیرنگهای سیاسی خود موجبات خلافت معاویه و تزلزل موقعیت علی ابن ابی طالب ع را فراهم ساخت.

۴۰- غزوه‌ی مؤته. پس از آنکه موقعیت مسلمانان تا اندازه‌ای در حجاز مستحکم شد، حضرت در صدد دعوت مردم شمال عربستان، و به خصوص مردم فلسطین و شام، بر آمد. برای این منظور، رسولی نزد پادشاه بصری فرستاد. شرحبیل غسانی (šorahbile qassāni)، در مؤته، واقع در جنوب بحر المیت، رسول را گرفت و کشت. چون خبر کشته شدن این رسول، که حارث ابن عمیرازدی (hārese 'bne omayre azdi) نام داشت، به پیغمبر رسید، آن حضرت سخت متأثر شد، و در صدد انتقام بر آمد. مردم برای جنگ آماده شدند، و حضرت زید ابن حارثه را بر ایشان امیر کرد. چون حضرت از عواقب وخیم این سفر جنگی آگاه بود، فرمود که، در صورت کشته شدن زید، جعفر ابن ابی طالب (← جعفر طیار) بر ایشان امیر باشد، و اگر او نیز کشته شد عبدالله ابن رواحه بر ایشان امیر باشد، و اگر عبدالله ابن رواحه نیز کشته شود مسلمانان خود از میان خود امیری بر گزینند. این گروه، که عده‌ی ایشان به 3'000 نفر میرسید، رهسپار شام شدند. تاریخ حرکت این گروه در جمادی الاول سال ۸م هجرت بود. چون مسلمانان به معان، از سرزمین شام (ادوم شرقی)، رسیدند متوجه شدند که سپاه زیادی از بیزانس و عرب تابع بیزانس برای مقابله‌ی با ایشان جمع شده است. مسلمانان در نزدیکی شهر مؤته به مشورت برخاستند. عده‌ای عقیده داشتند که نامه‌ای به حضرت رسول بنویسند، و او را از کثرت سپاه کفار آگاه سازند، و کسب تکلیف کنند. ولی عبدالله ابن رواحه معتقد بود که باید بدون توجه به کثرت سپاه دشمن جنگید. این عقیده غالب آمد، و مسلمانان دلیرانه جنگیدند، و زید ابن حارثه، جعفر ابن ابی طالب (پسر عم پیغمبر)، و عبدالله ابن رواحه، همگی کشته شدند. سرانجام خالد ابن ولید فرماندهی را به عهده گرفت، و توانست بقیه‌ی مسلمانان را از نابودی نجات دهد، و ایشان را به مدینه برساند. در مدینه، برای کشته شدگان سوگواری کردند، و اگرچه عده‌ای خالد را به فرار متهم کردند، حضرت این اتهام را نپذیرفت، و او را ستود.

فصل پنجم: از فتح مکه تا وفات

۴۱- فتح مکه. میان قبیله‌ی بکر ابن عبد مناة (قسمت ۳۶)، از شاخه‌ی کنانه، و قبیله‌ی خزاعه از زمان جاهلیت دشمنی و خونریزی برقرار بود. هنگام صلح حدیبیه (قسمت ۳۶) قبیله‌ی بکر خود را همپیمان قریش اعلام کردند، و قبیله‌ی خزاعه جانب محمد را گرفتند، و با آن حضرت همپیمان شدند. صلح حدیبیه مدت 10 سال اعتبار داشت، و بنا بر این، لازم بود که بکر و خزاعه نیز در آشتی به سر برند. اما، در ماه شعبان سال ۸م هجرت، حدود ۲۲ ماه از صلح حدیبیه گذشته، بنی نفاثه (bani nofāse)، که تیره‌ای از بکر بودند، با بعضی از اشراف قریش در نهان ساختند که غفلةً بر سر خزاعه بریزند، و خون کشتگان سابق خود را بگیرند. در این توطئه، تیره‌ی بنی مدلج (modlej) از بکر شرکت نکردند، و نیز ابوسفیان از قریش از این توطئه باخبر نبود، و طرف شور قرار نگرفت. تیره‌ی بنی نفاثه با جمعی از قریش، که روی خود را پوشانده بودند، بر خزاعه شبیخون زدند، و قریب ۲۳ تن از ایشان را کشتند. پس از این حادثه، ۴۰ تن از مردم خزاعه، به ریاست عمرو ابن سالم خزاعی (amre 'bne sāleme xozā'i)، خود را به مدینه رساندند، و قصه‌ی نقض عهد بکر و یاری قریش را به آن حضرت گفتند، و درخواست کردند که آن حضرت ایشان را یاری دهد تا بتوانند انتقام کشته‌شدگان خود را بگیرند. حضرت پس از شنیدن این خبر تصمیم گرفت تا کار قریش را یکسره کند و مکه و خانه‌ی خدا را از دست مشرکان نجات دهد.

در رمضان سال ۸م هجرت سپاه اسلام آماده‌ی حرکت به سوی مکه شد. قریش در این میان از مساعدتی که به همپیمانان خود از قبیله‌ی بکر کرده بودند سخت پشیمان شدند، و خواستند که، پیش از رسیدن خبر به مدینه، ابوسفیان پیش آن حضرت برود، و معاهده را تمدید کند. ولی ظاهراً ابوسفیان دیر به مدینه رسیده بود، و کسی به او اعتنائی نکرد. حضرت تجهیزات و لشکرکشی را نیز پنهان داشته بود. چنانکه در مکه نمیدانستند که حضرت قصد کدام دشمن را دارد. سپاه اسلام از مهاجرین و انصار، و قبایل بدوی اشجع (ašja')، جهینه (johayna)، مزینه (mozayna)، غفار (qefār) و سلیم ابن منصور تشکیل شده بود، و عدد آن به 10'000 میرسید.

سپاه اسلام تا مر ظهران (marre zahrān)، که چندان از مکه دور نبود، پیش رفت و در طی این مدت، مکیان هنوز نتوانسته بودند بدانند که مقصد این لشکرکشی کجاست. چون مسلمانان در مر ظهران اردو زدند، کفار مکه در یافتند که حضرت قصد مکه را دارد، و چون خود را از پیش برای جنگ آماده نساخته بودند، در حیرت و اضطراب افتادند، و بسیاری از ایشان تصمیم به تسلیم شدن گرفتند، و تنها عده‌ای کم از بزرگان مکه از قبیل سهیل، صفوان، و عکرمة ابن ابی جهل (ekremate 'bne abi jahl) طرفدار جنگ بودند. عباس ابن عبد المطلب، عموی پیغمبر، که بنا به بعضی روایات از مدتها پیش اسلام آورده بود، اسلام خود را آشکار ساخت و پیش پیغمبر رفت. ابوسفیان نیز، به روایتی به همراهی و ارشاد عباس و به روایتی به میل خود، پیش پیغمبر رفت، و اسلام آورد، و حضرت اسلام او را پذیرفت، و برای آنکه در حق او احترامی قائل شود فرمود که هر که به خانه‌ی ابوسفیان رود در امان است، و هر که در خانه‌ی خود را ببندد و بیرون نیاید در امان است. حضرت، برای آنکه قدرت اسلام را به ابوسفیان بنمایاند، فرمود تا او را در جائی نگاه داشتند که سپاهیان اسلام با رایات و علم‌های خود از جلو او میگذشتند، و ملاحظه‌ی شکوه و قدرت مسلمانان تأثیر عمیقی در او به جای گذاشت.

حضرت فرمود که خالد ابن ولید با سپاه خود از قسمت پایین مکه، به نام لیط (lit) وارد شوند، و زبیر ابن العوام با سپاه خود از کدی (kodā؛ نام کوهی در مکه) و سعد ابن عباده

از کداء (kodā') (کوهی دیگر در مکه) وارد شوند، و دستور داد که تا کسی به ایشان حمله نکند مبادرت به جنگ نکنند، و فقط دستور قتل چند تن (از جمله عکرمة ابن ابی جهل) را داد که بعد بعضی از ایشان را، از جمله همین عکرمه را، بخشید. مقاومت فقط در برابر خالد ابن ولید صورت گرفت، ولی پس از کشته شدن چند تن، مقاومت کفار در هم شکسته شد، و شهر مکه سرانجام، پس از هشت سال دشمنی و ستیزه، در برابر اسلام مفتوح شد.

۴۲ـ ورود محمد (ص) به مکه. پس از فتح مکه، حضرت سوار بر شتری وارد شهر شد، و دور کعبه طواف کرد، و چوبدستی خود را به حجر الاسود مالید، و عثمان ابن ابی طلحه (osmāne 'bne abi talha)، کلیددار کعبه، را بخواند. و کلید را از او بگرفت، و وارد کعبه شد، و فرمود تا همه‌ی بتهای کعبه، و از جمله هبل، را بشکستند، و پس از آن، خطبه‌ای ایراد فرمود که نظیر آن را بعدها در حجة الوداع (قسمت ۴۶) نیز ادا فرمود، و در آن خطبه، بعضی از قوانین مهم اسلام را اعلام کرد. از جمله، خونهائی را که در جاهلیت ریخته شده بود باطل اعلام کرد؛ دیه‌ی قتل خطا را 100 ناقه قرار داد؛ مکه را شهر حرام خواند، و خونریزی در آن را ممنوع ساخت؛ روزه‌ی عید فطر و عید اضحی را منع کرد؛ و قاعده‌ی معروف الْبَیِّنَةُ عَلَی الْمُدَّعی، وَ الْیَمین عَلیٰ مَنْ اَنکر [مدعی باید شاهد و دلیل بیاورد، و منکر باید قسم بخورد] و قاعده‌ی اَلْوَلَد لِلْفِراش، و لِلْعاهِر الحَجَر [فرزند مال رختخواب است (یعنی متعلق به شوهر قانونی و شرعی زن است)، و زناکار باید سنگسار شود] را اعلام فرمود. پس از آن، منصب سِدانَت (کلید داری) کعبه را به همان عثمان ابن ابی طلحه مفوض، و مقرر فرمود که در اولاد او باقی باشد، و منصب سِقایَت [تأمین آب حجگزاران] را در عهده‌ی عباس ابن عبد المطلب باقی گذاشت، و بقیه‌ی امتیازات را لغو کرد.

۴۳ـ غزوه‌ی حنین (honayn). فتح مکه در ۱۳ رمضان سال ۸م هجرت، و به گفته‌ی بعضی روز جمعه 10 روز از رمضان سال مذکور مانده، اتفاق افتاد. به موجب این گفته‌ی اخیر، مدت اقامت آن حضرت در مکه ۱۵ روز بود، و روز ششم شوال همان سال، به قصد مقابله با قبایل هوازن و ثقیف، با 12'000 تن از مسلمانان، که 10'000 تن از مردم مدینه و 2'000 تن از مردم مکه بودند، بیرون شد.

قبایل هوازن و ثقیف، از هنگام خروج حضرت رسول از مدینه به قصد مکه، در انتظار حمله‌ی مسلمین بودند، و چون مکه فتح شد، تصمیم گرفتند پیش از آنکه حضرت رسول به آنان حمله برد ایشان حمله کنند. فرماندهی قبایل هوازن را جوانی سی‌ساله به نام مالک ابن عوف (māleke 'bne āf) داشت، که به شجاعت و گشاده‌دستی شناخته شده بود، و او دستور داد که تمام زنان و کودکان و شتران و گوسفندان و دیگر چارپایان قبیله نیز در این سفر جنگی همراه باشند. پیرمرد کارآزموده‌ی معروفی از قبیله‌ی هوازن، به نام درید ابن الصمه (dorayde 'bne's.samma) نیز در این سفر بود، که چشمانش به علت پیری از بینائی افتاده بود. در منزلی به نام اوطاس (ātās)، چون صدای چارپایان و گریه‌ی کودکان را شنید، و دانست که تمام قبیله با تمام اموال خود به راه افتاده‌اند، از راه اندرز، مالک ابن عوف را از این کار منع کرد، و گفت زنان و کودکان و چارپایان، چه در شکست و چه در پیروزی، موجب سد راه و گرفتاری سپاه است، و بهتر است که جنگ بدون آنها صورت گیرد، ولی مالک این راهنمائی او را به بهانه‌ی اینکه پیر است و فن جنگ را از یاد برده است نپذیرفت. قبایل ثقیف، که در طائف سکنی داشتند، نیز به هوازن ملحق شدند، و جمعی را برای مرمت حصار طائف به جای گذاشتند تا، در صورت شکست، بتوانند خود را به آنجا برسانند، و در پناه باروی محکم شهر به جنگ ادامه دهند.

حضرت شب سه‌شنبه‌ی 10 شوال سال ۸م هجرت به حنین، به فاصله‌ی یک روز راه از مکه، که پر از تنگناها و شکافها بود رسید. شب را استراحت کردند، و در سپیده‌ی صبح، تازه به ترتیب سپاه پایان داده بودند که سپاه دشمن از تنگناها و شکافها بر مسلمانان تاختند. ابتدا مسلمانان، که در مقدمه‌ی ایشان قبیله‌ی سلیم ابن منصور جا داشتند، فرار کردند، و عده‌ی دیگر را نیز با خود به فرار کشاندند. جمعی از مردم مکه که در فتح مکه ایمان آورده بودند، و بعضی که هنوز ایمان نیاورده بودند ولی در سپاه مسلمین جا داشتند، از این امر خشنود شدند، و آماده‌ی انتقام بودند. ولی ناگهان ورق برگشت و حضرت، که با جمعی از مسلمانان، از جمله علی ابن ابی طالب ع و ابوبکر و عمر، ایستادگی کرده بودند، مسلمانان و فراریان را به پایداری و بازگشت تشویق کردند، و این امر مؤثر افتاد، و چندی نگذشت که شکست بر سپاه دشمن افتاد، و عده‌ی زیادی از ایشان مقتول و اسیر شدند، و زنان و اموال و چارپایانشان به دست مسلمین افتاد. شکست‌خوردگان فرار کردند و قسمت اعظم ایشان به طائف گریختند، و در آنجا متحصن شدند. حضرت غنایم و اسیران را به دره‌ی جعرانه (je'errāna) و رئه (ressa) فرستاد و بدیل ابن ورقاء خزاعی (bodāyle 'bne varqā'e xozā'i) را به این کار گماشت، و خود متوجه طائف شد.

۴۴ـ محاصره‌ی طائف. مردم هوازن و ثقیف، پس از شکست در حنین، بیشتر به شهر طائف گریختند، و در پناه حصار آن متحصن شدند، و حضرت با مسلمانان برای فتح طائف رهسپار آن شهر شد. مردم ثقیف چندی پیش باروهای طائف را مرمت کرده بودند، و دو نفر را برای ساختن منجنیق و فن انداختن آن بیرون فرستاده بودند. حضرت شهر را در حصار گرفت، ولی مردم طائف که تیراندازان ماهری بودند بارانی از تیر بر سپاه اسلام فرو ریختند، و ایشان را ناگزیر کردند که کمی از پای دیوار شهر دورتر شوند. مسلمانان دست به کار نصب منجنیق و دبابه (dabbābe) شدند (دبابه دیوار متحرکی بود، و محاصره کنندگان میتوانستند، در پناه آن، به باروی شهر نزدیک شوند، و به کندن نقب در زیر آن بپردازند). اما مردم طائف آهنهای سرخ شده در آتش به سوی دبابه‌ها انداختند، و آنها را آتش زدند. کسانی که پشت دبابه‌ها بودند ناچار آنها را ترک کرده رو به گریز نهادند. محاصره‌ی طائف ۱۸ یا ۱۹ یا ۲۰ روز طول کشید، ولی مردم شهر تسلیم نشدند. ابتدا حضرت خواست تا با قطع تاکستانهای اطراف شهر مردم را به تسلیم وادار کند، ولی بعد از این کار منصرف شد، و امر به رفع محاصره و بازگشت به مکه داد. چنانکه گفتیم، غنائم و اسرای حنین در جعرانه (قسمت ۴۳) بودند. عده‌ی اسرا را 6'000 گفته‌اند. در جزو غنائم، 24'000 شتر و حدود 40'000 رأس گوسفند بود. حضرت بعضی از زنان اسیر را به یاران خود داد، ولی بعد، بر اثر درخواست و التماس مردم هوازن، اسرای سهم خود و بنی عبد المطلب را آزاد ساخت، و بسیاری از قبایل دیگر نیز از سهم خود گذشتند، و فقط چند قبیله از سهم خود عدول نکردند. غنائم جنگی را نیز میان مردم مکه و تازه‌مسلمانان قسمت کرد، و این تازه‌مسلمانان را مؤلفة قلوبهم [یعنی کسانی که باید دلشان به دست آورده شود] نامید. این امر بر انصار گران آمد، و شکایت کردند. حضرت با خطبه‌ی مؤثری آنان را قانع کرد، و آنان دیگر مطالبه‌ای نکردند. پس از بازگشت حضرت به مدینه، مردم طائف نمایندگانی برای صلح به مدینه فرستادند. و نمایندگان مزبور، پس از مذاکراتی چند، اسلام آوردند، و در عهده گرفتند که تمام مردم طائف را نیز به دین اسلام در بیاورند. این کار عملی شد، و سرانجام، قبایل ثقیف (ساکنان طائف) قبول اسلام کردند، و حضرت کسانی را از مسلمانان برای شکستن بت بزرگ ایشان به طائف فرستاد.

۴۵ـ سال ۹م هق و غزوه‌ی تبوک. پس از غزوه‌ی حنین و محاصره‌ی طائف، حضرت، به قول واقدی، روز جمعه‌ی سه روز به آخر ذو القعده مانده به‌مدینه بازگشت. سال ۹م هق به سال وفود (vofud) معروف است، زیرا در این سال نمایندگان قبایل مهم و دوردست عربستان، پس از شنیدن فتوحات درخشان اسلام در حجاز، از همه جانب روی به مدینه آوردند، و بسیاری از ایشان به دین اسلام در آمدند. در این سال، حضرت نیز نمایندگانی به نواحی دوردست عربستان برای جمع صدقات و دعوت به دین اسلام فرستاد.

در رجب سال ۹م هق، هنگامی که هوا بشدت گرم بود، و موقع برداشت محصول میوه‌ی عربستان فرا رسیده بود، حضرت مسلمانان را برای حرکت به مرزهای دولت بیزانس (روم شرقی) و فتح استحکامات رومی عربستان شمالی امر فرمود. مسلمانان، با تمام مشقاتی که این سفر از گرما و راه دور و قدرت بیزانس در بر داشت، آن را استقبال کردند، ولی بسیاری از منافقین (قسمت ۲۱)، که عده‌شان در مدینه زیاد بود، و حتی بعضی از مؤمنین، از همراهی در این سفر سر باز زدند. راهپیمائی سپاه به علت گرما در شب بود، و مسلمانان، پس از عبور از وادی القری و حجر، به تبوک، واقع در مرز شام

رسیدند. اقامت در تبوک 10 روز طول کشید، و پس از آن حضرت مسلمانان را امر فرمود که از همان راهی که آمده بودند باز گردند. علت این مراجعت بدون جنگ در کتب تواریخ ذکر نشده است، ولی شاید بتوان گفت که با آن همه خستگی که مسلمانان از راهپیمائی در بیابانهای گرم پیدا کرده بودند، و با وجود دسته‌ی مخالف قوی منافقین در مدینه و در میان سپاه، و با خاطره‌ی تلخی که مسلمانان از شکست مؤته داشتند، ادامه‌ی سفر جنگی خطرناک مینمود.

در حین اقامت حضرت در تبوک، یوحنا ابن‌روبه (yohanna' ... ro'ba)، صاحب بندر ایله در بحر احمر، به خدمت حضرت رسول آمد، و قبول کرد که هر سال 300 دینار جزیه از طرف ساکنان مسیحی آن بندر به مسلمانان بپردازد. ساکنان شهر اذرح و شهر جرباء (jarbā'، واقع در ۶۰ کیلومتری ل اذرح) نیز به خدمت حضرت رسیدند، و تعهد کردند که سالانه 100 دینار به‌عنوان جزیه بپردازند. یهودیان شهر مقنا (maqnā)، واقع در مشرق خلیج ایله، نیز تسلیم شدند، و قبول جزیه و مالیات کردند. همچنین، حضرت رسول خالد ابن ولید را به دومة الجندل فرستاد، و خالد پادشاه مسیحی آن، اکیدر (okayder)، را اسیر کرد، و پیش حضرت آورد. حضرت از خون او در گذشت، و او نیز قبول جزیه کرد. در بازگشت به مدینه، در محلی به نام ذی اوان (zi avān)، جمعی از منافقین مسجدی ساخته بودند که ظاهراً برای عبادت و پناه دادن مردم در روزهای بارانی و شبهای سرد بود، ولی در باطن برای رقابت و همچشمی با مسلمانان بود. حضرت که از قصد سازندگان آن آگاه بود آن را مسجد ضرار (zerār) نامید، و فرمود تا آن را آتش زدند (نیز ← توبه، سوره‌ی).

حضرت در این سال، ابوبکر را برای انجام حج مسلمانان همراه کرد. در این سال هنوز مشرکین میتوانستند به زیارت کعبه بروند و به همین جهت زائران مشرک نیز برای حج آمده بودند. حضرت معاهده‌ای با مشرکین بسته بود که هیچ کس را از حج باز ندارند، و این معاهده با قبایل مختلف دارای مدتهای معلومی بود. هنگامی که ابوبکر در راه بود ← سوره‌ی توبه نازل شد، و در آن حکم شد که باید در روز حج اعلام شود که دیگر میان مسلمانان و مشرکین معاهده‌ای نخواهد بود، و پس از آن سال دیگر هیچ مشرکی حق ندارد به زیارت کعبه برود، و برای مشرکین مدت ۴ ماه مهلت داده شده بود، که اگر در طی آن اسلام نیاوردند مورد حمله‌ی مسلمانان واقع خواهند شد. حضرت بلا فاصله فرمود تا علی ابن ابی طالب ع به راه افتد، و روز حج اکبر سوره‌ی توبه و نقض معاهده با مشرکین را اعلام دارد.

۴۶- سال ۹ق و حجة الوداع (hajjato 'l.vedā'). در این سال نیز از هر سو قبایل بدوی عرب نمایندگانی پیش پیغمبر خدا فرستادند، و قبول اسلام کردند. از جمله، قبیله‌ی معروف بنی حنیفه، ساکن یمامه، و قبایل عامر ابن صعصعه نمایندگانی پیش حضرت فرستادند. در میان وفود (قسمت ۴۵) یا نمایندگان بنی حنیفه مسیلمه‌ی معروف نیز دیده میشد که بعداً به مناسبت ارتداد و ادعای نبوت، به مسیلمه‌ی کذاب معروف شد.

در ذو القعده‌ی همین سال، حضرت برای زیارت حج از مدینه بیرون شد، و تمام یاران و اهل بیت خود را با خویش همراه برد. این حج، که آخرین حج آن حضرت است، به حجة الوداع معروف شد. در این حج بود که حضرت مناسک و اعمال حج را بر طبق آیین اسلام به طور قطع تعیین فرمود، آثار جاهلیت را از اعمال حج منسوخ و بیرون کرد، و در این حج بود که خطبه‌ی معروف حجة الوداع را ایراد فرمود، که مضامین آن در بعضی قسمتها با مضامین خطبه‌ای که در سال فتح مکه در مکه ایراد فرموده بود (قسمت ۴۲) یکی است. در این خطبه نیز، مال و جان مسلمانان را بر یکدیگر حرام کرد، و از گرفتن ربا نهی فرمود، و کلیه‌ی رباها را که تا آن روز بر گردن اشخاص بود ساقط کرد، و فرمود که بدهکاران فقط رأس المال را بدون ربا به طلبکاران بپردازند. در همین خطبه، امر نسیء (nasi') را نهی فرمود. نسیء [به تأخیر انداختن] عبارت از آن بود که هر سال، برای تطبیق دهم ذیحجه (که ماه قمری و موسم حج بود) با سال شمسی، آن را ۱۱ روز به تأخیر می‌انداختند (← محرم، ماه). حضرت از این عمل نهی فرمود، و ماههای قمری را به همان نحو اصلی مستقر کرد، و سه ماه متوالی ذیقعده، ذیحجه، و محرم، و نیز ماه رجب را ماههای حرام اعلام کرد، و جنگ و خونریزی در آن را نهی فرمود، و از همه بیشتر در پاسداری زنان و رعایت حرمت ایشان وصیت کرد.

در این سفر حضرت در جحفه، در چشمه سار غدیر خم امیرالمومنین علی (ع) را مطابق دستور خداوند در آیه‌ی سوم از سوره‌ی مائده به جا‌نشینی خود برگزید و امام را بالای منبری که از جهاز شتران ساخته بودند، رسماً به مسلمانان معرفی کرد. با این نصب اتمام نعمت و اکمال دین شد، و رسالت پیامبر خدا (ص) پس از ۲۳ سال تلاش برای هدایت خلق خدا به پایان آمد.

۴۷- سال ۱۱م هق و وفات محمد. پس از بازگشت از حج، حضرت ماههای محرم و صفر را در مدینه گذرانید، و به گفته‌ی واقدی، روز دوشنبه‌ی چهار شب از صفر باقی مانده، مردم را به جنگ با دولت روم امر فرمود، زیرا خاطره‌ی شکست مؤته و شهادت زید ابن حارثه و پسر عم حضرت جعفر ابن ابی طالب هرگز از یادش نرفته بود، و به همین جهت، فرماندهی سپاهی را که میبایست به جنوب فلسطین و سرزمینهای شرق اردن حمله کنند به عهده‌ی اسامة ابن زید گذاشت. اسامه سخت جوان بود، و این امر اعتراض بعضی از بزرگسالان را بر انگیخت، و به همین جهت، حضرت در تصمیم خود پافشاری بیشتر کرد، و مردم را به خروج از مدینه در زیر لوای اسامه ترغیب کرد.

در این میان، که روزهای آخر صفر یا روز اول ربیع الاول بود، حضرت بیمار و بستری شد. اسامه در بیرون مدینه اردو زد، و مسلمانان به او میپیوستند، و حضرت با آنکه در بستر بسود، مردم را به رفتن با سپاه اسامه امر میفرمود. اسامه، عمر، و ابوعبیده‌ی جراح به مدینه بازگشتند، و آن، به‌گفته‌ی مورخین اهل سنت، روز دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول و مورخان شیعه ۲۸ صفر سال ۱۱م هق بود. در همان روز حضرت از این دنیا رحلت فرمود. روز بعد، یاران او، از جمله علی ابن ابی طالب (ع) به تجهیز و تکفین او پرداختند، و شب همان روز، آن حضرت را در خانه‌اش دفن کردند. پاره‌ای از مهاجران در همان روز وفات حضرت در سقیفه‌ی بنی ساعده (saqifaye bani sā'eda)، در مدینه، جمع شده، و ابوبکر را به خلافت برداشته بودند.

به گفته‌ی بیشتر راویان، حضرت رسول به هنگام وفات ۶۳ سال داشت.

فصل ششم: بعضی از خصوصیات حضرت رسول

۴۸- زوجات و اولاد. حضرت در طول زندگی خود با ۱۱ زن ازدواج کرد که نامهای ایشان بنا به گفته‌ی اکثر راویان از این قرار است: (۱) خدیجه؛ (۲) عایشه؛ (۳) سوده؛ (۴) زینب بنت جحش؛ (۵) ام سلمه (۶) حفصه؛ (۷) ام حبیبه؛ (۸) جویریه؛ (۹) صفیه؛ (10) میمونه بنت حارث؛ (۱۱) زینب بنت خزیمه. از این ۱۱ زن، دو تن در زمان حیات حضرت وفات یافتند، یکی خدیجه و دیگری زینب بنت خزیمه. بنا بر این، آن حضرت در هنگام وفات ۹ زن عقدی در اختیار داشت، و این از اختصاصات آن حضرت بود، زیرا در قانون اسلام داشتن بیش از چهار زن عقدی در آن واحد ممنوع است. آن حضرت زنان دیگری را نیز خواستگاری کرده بود ولی، به عللی که در کتب سیره مذکور است، امر ازدواج با آنان صورت نگرفته بود. علاوه بر این، دو جاریه [دختر، زنی جوان] به عنوان کنیز نیز در حرم حضرت رسول بودند، یکی ماریه بنت شمعون قبطی (← ماریه‌ی قبطیه)، که برای حضرت پسری به نام ابراهیم آورد، ولی این پسر در زمان آن حضرت در گذشت، و دیگر ریحانه (قسمت ۳۴).

۴۹- موالی. از موالی [= آزاد کردگان] آن حضرت زید ابن حارثه و پسرش اسامة ابن زید ثوبان (sābān)، شقران حبشی (šoqrāne habaši؛ که به قول بعضی ایرانی بود) و رویفع (rovayfe') یا ابورافع (abu.rāfe')، سفینه یا رباح (rabāh؛ که بعضیها او را ایرانی دانسته‌اند)، انسه (anasa؛ که گویا از ایرانیان بوده است)، ابوکبشه سلیم (abu.kabša solaym)، ابوموویهبه (abu.movayheba)، فضاله (fazāla)، مدعم (med'am)، ابو ضمیره (abu. zomayra)، و یسار (از مردم نوبه) را نام برده‌اند، و بعضی گفته‌اند سلمان فارسی هم از آزاد کردگان آن حضرت بوده است، و از اهالی شهر شاپور فارس، و نامش ماهبه ابن بوذخشان بوده است.

۵۰- کاتبان. از جمله‌ی کاتبان محمد ص، عثمان ابن عفان، علی ابن ابی طالب، خالد ابن سعید ابن عاص، أبانِ ابن سعید، علاء ابن حضرمی، ابی ابن کعب، زید ابن ثابت، عبدالله ابن سعد، معاویه، و حنظله‌ی اسیدی (hanzalaye osay-

di) را نام برده‌اند.

۵۱ـ اسبان و سلاح. از جمله‌ی اسبان آن حضرت سکب (sakb)، مرتجز (mortajez)، لزاز (lezāz) ظرب (zareb)، لحیف (lohayf, lahif)، یعسوب (ya'sub)، و ورد (vard) را ذکر کرده‌اند. دلدل نام استر آن حضرت بوده است، که گویا اهدای مقوقس بوده. نام شتران و ناقه‌های شیرده، و گوسفندان شیرده آن حضرت را نیز ذکر کرده‌اند.

از جمله‌ی شمشیرهای آن حضرت بتار (battār)، حتف (hatf)، مخذم (mexzam)، رسوب (rasub)، عضب (azb)، و ذوالفقار را یاد کرده‌اند.

روحاء (rāhā')، بیضاء (bayzā')، و صفراء (safrā') نام کمانهای آن حضرت بوده است، و ذات الفضول (zāto 'l.fozul) و سعدیه (sa'diyya) نام زرههای وی.

۵۲ـ صفات ظاهری و خُلق. نویسندگان سیره، به نقل از اصحاب محمد ص، و مخصوصاً از علی ابن ابی طالب ع، حضرت رسول را مردی میانه‌بالا، بزرگ‌سر، و سفیدروی متمایل به سرخی، با ریشی انبوه و موئی که دارای موج مختصری بود (نه مجعد پیچیده و نه صاف)، و پاها و دستهای کلفت، و چشمان سیاه درشت توصیف کرده‌اند. بر کتف آن حضرت موهائی رسته بود که آن را خاتم نبوت (xātame nobovvat) گفته‌اند. حضرت رسول به هنگام وفات جز چند موی سپید بر سر و ریش نداشت. با این همه، بعضی از راویان گفته‌اند که آن حضرت خضاب میکرده است.

از لحاظ صفات انسانی، آنچه از سیره و شرح حال آن حضرت بر میآید، و آنچه اصحاب سیره گفته‌اند، باید گفت که پیغمبر اسلام دارای اراده‌ی بسیار قوی، و شجاعت و بردباری و خودداری بیمانند بوده است. با تمام قدرت و توانائی فوق بشری که داشت، رئوف و مهربان و باگذشت بود، و جز در مورد بنی قریظه (قسمت ۳۴)، نه‌تنها خشونتی از وی دیده نشد، بلکه رقت و میل به عفو در او بیشتر بود. در پاکیزگی بدن و سر و صورت و دندانها اهتمام فوق العاده داشت. همواره عطر به کار میبرد، و موی سر را روغن میمالید. لباسش، در عین سادگی و خشونت، نظیف و تمیز بود. قوانینی که آورد با زندگی اجتماعی بشری سازگار بود، و با مقایسه به وضع عرب و ملل متمدن دیگر، بسیار کاملتر و پیشرفته‌تر بود، و به همین جهت بود که اقوام متمدن دنیای آن روز آن را پذیرفتند، و دستورهای آن را مایه‌ی نجاح و صلاح خود دانستند.

محمد I: ← فاس، شهر.

محمد I، ملقب به الغالب بالله: ← بنو نصر.

محمد I (mohammad-)، ۷۸۱ یا ۷۹۱–۸۲۴ هق (۱۳۷۹ یا ۸۹–۱۴۲۱)، پنجمین سلطان (۸۰۵–۸۲۴ هق مطابق ۱۴۰۳–۲۱) عثمانی، جوانترین ۶ فرزند بایزید I. پیش از حمله‌ی تیمور به آناطولی، محمد I در زمان پدرش در آماسیه (āmāsia) بود. در جنگ انقره، که میان تیمور و پدرش بایزید اتفاق افتاد (۸۰۴ هق مطابق ژوییه‌ی ۱۴۰۲)، حاضر بود و از آنجا به کومک بایزید پاشا وزیر اعظم به آماسیه و توقات (tuqāt) گریخت و در برابر حاکم تیمور در نیکسار دلیرانه مقاومت کرد. پس از رسیدن خبر مرگ بایزید، یکی از پسران او به نام عیسی چلبی در بورسه به تخت سلطنت نشست. محمد I به کومک قره‌مان اوغلوها و ذوالقدریه عیسی چلبی را شکست داد و بورسه را متصرف شد. بدین ترتیب آناطولی به تصرف سلطان محمد خان در آمد، ولی قسمت روملیا از امپراطوری عثمانی در تصرف یکی دیگر از اولاد بایزید، به نام سلیمان چلبی، که در ادرنه حکومت میکرد، باقی ماند. سلیمان ابتدا محمد خان را از بورسه بیرون کرد، ولی محمد خان بعداً بورسه را متصرف شد و برادر دیگرش، به نام موسی چلبی، به روملیا رفت و با سلمان به مخالفت برخاست. سلیمان مغلوب و مقتول شد و ادرنه به دست موسی چلبی افتاد. پس از آن نزاع میان دو برادر، یعنی محمد خان و موسی، در گرفت، و سرانجام به شکست قطعی موسی و مرگ او منتهی شد (۸۱۶ هق مطابق ژوییه‌ی ۱۴۱۳). با شکست موسی، سلطان محمد خان I مالک بی‌منازع امپراطوری عثمانی شد. پس از آن همت سلطان محمد به برانداختن دشمنان قدیمی خاندان عثمانی از آناطولی مصروف شد. در جنگ جانیک (jānik؛ واقع میان طرابزون و دریای سیاه و سیواس) محمد قره‌مان اوغلو شکست یافت و پس از آن جُنَیْد بک ازمیر اوغلو از ازمیر رانده شد. نیروی دریائی عثمانی در ۸۱۸ هق در پیکار گالیپولی نیروی دریائی ونیز را شکست داد. پس از آن در والاکیا یا افلاق مداخله‌ی نظامی کرد و در ساحل راست رود دانوب قلعه‌ی یرکوکی یا جورجوو (jurjewo) را مستحکم کرد و تا بوسنی و مجارستان پیش رفت. در آسیا در ساحل جنوبی دریای سیاه قسمت مهمی از ناحیه‌ی قسطمونی و از جمله گَنْغِری و توسیه (tosia) را ضمیمه‌ی امپراطوری عثمانی کرد. شخصی به نام شیخ بدرالدین صماوِنوی مریدان زیادی دور خود جمع کرد و بنای عصیان گذاشت. از طرف سلطان پسرش مراد II و بایزید پاشا مأمور دفع او شدند. شیخ مذکور پس از جنگهای شدید گرفتار شد و در ۸۲۳ هق به فتوای علما به قتل رسید. وفات محمد I در ادرنه اتفاق افتاد، و خبر مرگ او را تا ورود مراد II پسرش که ولیعهد بود، از آماسیه به بورسه، از سپاهیان پوشیده داشتند. مراد II پس از جلوس به تخت جنازه‌ی شیخ را از ادرنه به بورسه برد، و در نزدیکی مسجدی که خود سلطان محمد بنا کرده بود به خاک سپرد. محمد I را پادشاهی ملایم و نیکوکار گفته‌اند. از بناهای او دو مسجد یکی به نام یشیل‌جامع در بورسه و دیگری به نام اولوجامع در ادرنه است.

محمد II. سلطان عثمانی، ← محمد فاتح.

محمد III (mohammad-) [سلطان محمد خان غازی] ۹۷۴–۱۰۱۲ هق (۱۵۶۷–۱۶۰۳)، ۱۳مین سلطان (۱۰۰۳–۱۰۱۲ هق مطابق ۱۵۹۵–۱۶۰۳) عثمانی، پسر سلطان مراد III. محمد پس از مراد III به تخت نشست. مطابق سنت خاندان عثمانی، به هنگام ولایت عهد حاکم ماگنسیا بود، ولی این سنت با او پایان یافت و پس از او دیگر ولیعهدها در ماگنسیا حکومت نداشتند. در زمان سلطنت او والده‌سلطان (مادر سلطان) در اداره‌ی مملکت نفوذ بسیار داشت. سلطان محمد III، به رغم مخالفت والده‌سلطان، به همراهی ابراهیم پاشا داماد وزیر اعظم و خواجه سعدالدین افندی در جنگ مجارستان شرکت کرد، و سپاه عثمانی در این سفر جنگی شهر اگر (به ترکی اِگْری) را فتح کرد، و به همین جهت محمد III در تاریخ عثمانی به فاتح اگری مشهور است. جنگ با اتریش در طول سلطنت او دوام داشت و هر سال سپاهی به مجارستان و والاکیا (به ترکی افلاق) فرستاده میشد. در زمان سلطنت او وزارت اعظم ۱۲ بار دست به دست گشت. معروفترین وزیر اعظم زمان او ابراهیم پاشا داماد است که سه بار زمام امور وزارت را به دست گرفت، و در ۱۶۰۰ مجارها را شکست سختی داد و شهر قانیجه را متصرف شد. زمان سلطنت او مصادف است با سلطنت شاه عباس بزرگ در ایران که توانست آذربایجان و نخجوان و شهرهای غربی ایران را از دست عثمانیها خارج سازد. سلطان محمد III، ۹ سال و ۲ ماه سلطنت کرد. او به هنگام جلوس ۱۹ برادر خود و دو کنیز آبستن از پدرش را به قتل رسانید، و بعدها دو تن از پسران خود را نیز کشت. با این همه او را پادشاهی متدین، که احکام شرعی را اجرا میکرد و درِ میخانه‌ها را بسته بود، میشمارند.

محمد IV (mohammad-) [سلطان محمد خان غازی]، ۱۰۵۱–۱۱۰۴ هق (۱۶۴۱–۹۲)، ۱۹مین سلطان (۱۰۵۸–۹۹ هق، مطابق ۱۶۴۸–۸۷) عثمانی، پسر سلطان ابراهیم خان. پس از خلع (۱۶۴۸ هق) پدرش سلطان ابراهیم، در ۷ سالگی به تخت نشست. قدرت در دربار در دست والده‌سلطان سابق (مادر سلطان ابراهیم) و والده‌سلطان جدید بود، و در بیرون ینی چریها و "سپاهی"ها در حال عصیان بودند. وضع چنان آشفته بود که تا ۱۰۶۶ هق (۱۶۵۶) ۱۳ وزیر اعظم پی در پی به مقام وزارت رسیدند. پس از کشته شدن والده‌سلطان سابق والده‌سلطان جدید قدرت را به دست گرفت. جنگ با ونیز بر سر تصرف جزیره‌ی کرت بشدت ادامه داشت، و در ۱۰۶۶ هق شورش قوای نظامی سلطان را ناگزیر ساخت که چند تن از درباریان خود را به قتل برسانند. در ۱۰۶۶ هق (۱۵ سپتامبر ۱۶۵۶) ← محمد پاشا کوپریلی به مقام وزارت عظمی رسید و دست به اصلاحات عمیقی زد و دست حرمسرا را از سیاست و قدرت کوتاه کرد. در آغاز وزارت او نیروی دریائی عثمانی در داردانل از ونیزیها شکست خورد، اما در سال بعد محمد پاشا به عنوان "سر عسکر" در ترانسیلوانی به پیروزی رسید و قدرت دولت عثمانی را در امیرنشینهای دانوب مستقر ساخت. محمد پاشا کوپریلی شورشهائی را که در آسیای صغیر بر ضد دولت عثمانی برپا شده بود سرکوب کرد، و قوای دریائی جمهوری ونیز و متحدین آن نتوانستند بر ضد نیروی دریائی عثمانی کاری از پیش ببرند. محمد پاشا در ۱۰۷۲ هق (۳۱ اکتبر ۱۶۶۱)، در حالی که بیش از ۸۰ سال داشت، در گذشت و پسر او فاضل احمد پاشا کوپریلی به

جای او به مقام صدارت رسید. احمد پاشا نیز لیاقت و کفایت پدر خود را داشت و کارهای بزرگ انجام داد. در زمان وزارت او جزیره‌ی کرت فتح، و با جمهوری ونیز معاهده‌ای منعقد شد. جنگ با اتریش ادامه یافت و، اگر چه سپاه عثمانی در جنگ سن گوتار شکست خورد (۱۶۶۴)، معاهده‌ی صلح به نفع دولت عثمانی بود. قزاقهای اوکرائین از سلطان عثمانی در جنگ با لهستان کومک خواستند، و در نتیجه‌ی این جنگ وضع عثمانی در قسمت شمالی محکمتر شد. فاضل احمد پاشا در ۱۰۸۷ هق (۳۰ اکتبر ۱۶۷۶) در گذشت. پس از فاضل احمد پاشا کوپریلی قره مصطفی پاشا به مقام وزارت اعظم رسید. مصطفی پاشا در جنگ با قزاقها پیروزی به دست آورد و شهر وین پایتخت اتریش را محاصره کرد (از ۱۳ ژوییه تا ۱۲ سپتامبر ۱۶۸۳)، ولی بر اثر دخالت یان سوبیسکی، شاه لهستان، قوای عثمانی شکست خورد. به همین جهت در ۱۰۹۵ هق او را به تقصیر و سوء تدبیر متهم کردند، و محکوم به اعدام شد. پس از قتل او وزرای دیگر نتوانستند کار مهمی انجام دهند. دخالت حرمسرا در کارهای دولتی از نو شروع شد و مجارستان به دست اتریش افتاد. سلطان محمد IV در ۱۰۹۹ هق (۸ نوامبر ۱۶۸۷) در نتیجه‌ی شورش قوای نظامی از سلطنت خلع شد، او تا ۱۱۰۴ هق (۱۷ دسامبر ۱۶۹۲) زنده بود. سلطان محمد IV پادشاهی مسرف و ولخرج بود و مبالغ بسیار زیادی در شکار خرج میکرد، و به همین جهت او را آوْجی (صیاد) لقب داده‌اند.

محمد V (mohammad-) [رشاد]، ۱۸۴۴–۱۹۱۸ (۱۲۶۰–۱۳۳۶ هق)، ۳۵مین سلطان (۱۹۰۹–۱۸، مطابق ۱۳۲۷–۳۶ هق) عثمانی، پسر سلطان عبدالمجید I. او در زمان سلطنت برادرش سلطان عبدالحمید II در عزلت و انزوا گذاشته شده بود و نه‌تنها کسی جرئت نداشت از او سخنی بگوید، بلکه نام کسی را که به رشاد موسوم بود نیز نمیشد در حضور سلطان بر زبان آورد. پیروزی "جوانان ترک" موجب عزل سلطان عبدالحمید II و به سلطنت رسیدن سلطان محمد V شد (۲۷ آوریل ۱۹۰۹). در زمان سلطنت او نفوذ دولت عثمانی بکلی از بوسنی و هرزگوین برچیده شد، و در ۱۹۰۹ بلغارستان اعلام استقلال کرد. در زمان وزارت سعید پاشا دولت عثمانی در نتیجه‌ی جنگ با ایتالیا به موجب معاهده‌ی اوشی (۱۵ اکتبر ۱۹۱۲) از طرابلس غرب چشم پوشید. در اکتبر ۱۹۱۲ اتحادیه‌ی دول بالکان با دولت عثمانی وارد جنگ شد و روسیه از ایشان حمایت کرد. مقدونیه و سالونیک از دست عثمانی خارج شد و شهر ادرنه، پس از محاصره‌ی طولانی، به دست بلغارها افتاد (۲۲ ژوییه‌ی ۱۹۱۳). محمود شوکت پاشا وزیر اعظم در ۲۸ ژوئن همان سال به قتل رسید، و به جای او سعید حلیم پاشا به وزارت رسید، حکومت سعید حلیم پاشا با بلغارستان و یونان و صربستان معاهده‌ی صلح منعقد کرد، کمیته‌ی اتحاد و ترقی، به رهبری طلعت بیک و انور بیک، بیش از پیش نفوذ یافت، و با آنکه دولت عثمانی در آغاز جنگ I بیطرف مانده بود، زیر فشار کمیته‌ی منکور از متفقین کناره گرفت و به دول اروپای مرکزی (آلمان و اتریش) پیوست. کوشش متفقین برای باز کردن راه دارـ دانل از طریق جنگ به شکست منتهی شد ولی دولت عثمانی مجبور شد که در مصر و عراق و سرحدات ایران و روسیه با متفقین بجنگد. محمد V پیش از پایان جنگ I، در دوم ژوییه، وفات یافت.

محمد VI (mohammad-) [وحیدالدین]، ۱۸۶۱–۱۹۲۶ (۱۲۷۷–۱۳۴۴ هق)، ۳۶مین سلطان (۱۹۱۸–۲۲، مطابق ۱۳۳۶–۴۱ هق) عثمانی، پسر سلطان عبدالمجید I. پس از مرگ برادرش محمد V به تخت سلطنت رسید. ابتدا ولایت عهد در زمان محمد V با یوسف عزالدین پسر سلطان عبدالعزیز، ۳۲مین سلطان عثمانی بود، و او در ۱۹۱۶ وفات یافت و محمد وحیدالـ دین به ولایت عهد رسید. در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸، یعنی نزدیک به ۴ ماه پس از جلوس او، دولت عثمانی با متفقین در مودروس (mudros)، واقع در جزیره‌ی لمنوس از جزایر دریای اژه، پیمان متارکه‌ی جنگ را امضا کرد. در این زمان قوای متفقین پایتخت دولت عثمانی را اشغال کرده بودند و کمیته‌ی اتحاد و ترقی قدرت خود را از دست داده بود. در ۱۹۱۹ در آناطولی بر ضد اشغال خاک عثمانی به وسیله‌ی متفقین و بر ضد سلطان مخالفتهائی ظاهر شد، و چون متفقین قسمتهائی از خاک آناطولی را به ایتالیا واگذار کردند، و به یونانیان اجازه دادند که در ازمیر پیاده شوند، این مخالفتها اوج گرفت. سلطان چاره‌ای جز همراهی با متفقین نداشت و به کومک آنها و با فتوای شیخ‌الاسلام آماده‌ی مخالفت با ملیون شد. در 10 اوت ۱۹۲۰ حکومت سلطان ← پیمان سور را با متفقین امضا کرد. این معاهده در حقیقت به معنی تقسیم عثمانی و الغای استقلال آن دولت بود. ملیون به ریاست مصطفی کمال با این معاهده مخالفت کردند. در این میان قدرت ملیون رو به فزونی میرفت. در ۲۶ اوت ۱۹۲۲ قوای ملیون تحت فرماندهی مصطفی کمال و معاونت عصمت پاشا (بعدها معروف به ← عصمت اینونو) به قوای یونانی در داخل ترکیه حمله بردند، و در ۹ سپتامبر همان سال قوای ترکیه وارد شهر ازمیر شدند. مجلس بزرگ ملی ترکیه، به پاس این خدمت، مصطفی کمال را به درجه‌ی مارشالی و لقب غازی و آتاتورک مفتخر کرد. دولت ملی، بدون مشارکت سلطان، در ۱۱ اکتبر ۱۹۲۲ با یونان و متفقین پیمان متارکه‌ی جنگ مودانیا (mudānyā) را بست. مجلس بزرگ ملی در اول نوامبر ۱۹۲۲ اعلام کرد که سلطنت عثمانی از تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۲۰ (روز اشغال استانبول) ملغی است. در این میان مجلس بزرگ ملی با شرکت حکومت سلطان در ← کنفرانس لوزان مخالفت کرد، و کابینه‌ی توفیق پاشا در ۴ نوامبر استعفا داد و محمد VI به عنوان خلیفه در استانبول ماند و در 10 نوامبر ۱۹۲۲ در آخرین سلام رسمی حضور یافت. چند روز بعد مجلس بزرگ ملی تصمیم گرفت که سلطان را، به جهت خیانت، محاکمه کند، و به همین جهت سلطان با یک کشتی انگلیسی از استانبول بیرون رفت (۱۷ نوامبر ۱۹۲۲)، و روز بعد مجلس ملی او را از خلافت خلع کرد. سلطان محمد ابتدا به جزیره‌ی مالت رفت و از آنجا به دعوت ملک حسین به مکه عزیمت کرد، و از آنجا اعلامیه‌ای برای عالم اسلام منتشر کرد و جدا شدن سلطنت را از خلافت مخالف شریعت خواند. سلطان از مکه به سان رمو، ایتالیا، رفت، و در آنجا در ۱۶ مه در گذشت.

محمد V (mohammad-) [محمد ابن یوسف]، ۱۹۰۹–۱۹۶۱، سلطان (۱۹۲۷–۵۳) و سپس شاه (۱۹۵۷–۶۱) مراکش، سومین پسر و جانشین یوسف (← مراکش، کشور، قسمت IX). در آغاز فرامانروائیش با دولت فرانسه توافق کامل داشت، و در جنگ II تفوذ خود را در پشتیبانی از فرانسه به کار بست. اما چون فرصت را برای خارج ساختن مراکش از تحت قیمومیت فرانسه مناسب یافت، از ۱۹۴۴ از حزب استقلال حمایت کرد، و در صدد بر آمد که اصلاحات اداری انجام دهد، ولی توفیق نیافت. در ۱۹۵۰ خواستار تغییرات اساسی و عمیق در روابط مراکش با فرانسه شد، و در ۱۹۵۲ استقلال مراکش را خواست. در ۱۹۵۳ خلع شد و نخست به کرس (۱۹۵۴) و سپس به ماداگاسکار تبعید شد، و محمد ابن عرفه (← مراکش، کشور، قسمت IX) به جای او نشست. چون تبعید محمد V اوضاع مراکش را وخیم ساخت، فرانسه او را فرا خواند (۱۹۵۵)، و استقلال مراکش را شناخت (۲ مارس ۱۹۵۶)؛ در ۷ آوریل همین سال اسپانیا نیز این استقلال را پذیرفت، و مراکش به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. محمد V در اوت ۱۹۵۷ شاه اعلام شد، ولی روابط خود را با فرانسه محفوظ نگاه داشت. در ۱۹۵۸ به اتحادیه‌ی عرب پیوست. در ۱۹۶۰ رئیس دولت شد، و پس و جانشین خود، حسن (بعداً حسن II)، را نایب خود کرد.

محمد XI، ابوعبدالله، پادشاه غرناطه، ← ابوعبدالله محمد XI.

محمد[1]، ایلیا (ilia mohammad)، ۱۸۹۷–۱۹۷۵، رهبر ناسیونالیست سیاه امریکائی؛ نام اصلیش ایلیا پول. در ۱۶ سالگی خانواده‌اش را ترک کرد و به دیترویت رفت و در کارخانه‌ی اتومبیل‌سازی به کار مشغول شد. در ۱۹۳۱ از پیروان ولی فرد[2] (vali farad) شد که در دیترویت یک عبادتگاه اسلامی تأسیس کرده بود. هنگامی که فرد مفقود شد (۱۹۳۴)، پول نام محمد را به جای پول برگزید، و سرپرستی نهضتی را که بعدها به نام "مسلمانان سیاه" خوانده شد به خود اختصاص داد. چون در جنگ II مردم را به فرار از خدمت نظام بر می‌انگیخت، زندانی شد. محمد خود را "پیامبر الله" میخواند و در میان سیاهان کشمة تبلیغ میکرد که تنها راه رستگاری آنان تأسیس دولت مستقل است. بر پیروان خود به صورتی تقریباً استبدادی فرمان میراند.

محمد، برهان‌الدین، از آل برهان، ← برهان‌الدین محمد.

محمد، خواجه غیاث‌الدین: ← غیاث‌الدین محمد.

محمد، سوره‌ی، سوره‌ی ۴۷ قرآن، مدنی، ۴۰

(۱) Muhammad (۲) Farad

آید؛ در بیان اینکه کافران پیرو باطلند و مؤمنان پیرو حق، و حق باید باطل را بر اندازد، و مسلمانان نباید در برابر کافران از خود سستی نشان دهند.

محمد، غازی: ← شامل.

محمدآباد، بخش شهرستان درگز، استان نهم.

محمدآباد (mohammadābād)، ده (جم ۱٬۲۵۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش مانه، شهرستان بجنورد، استان نهم خراسان. محصولاتش غلات و برنج است. قالیچه‌بافی دارد.

محمدآباد، ده (جم ۱٬۱۵۰ سنه ۱۳۴۷ هش)، دهستان سنگان، بخش رشخوار، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۲۵کیلومتری ل‌غ رشخوار. محصولاتش غلات، پنبه، و بادام است. قالیچه‌بافی دارد.

محمدآباد، ده (جم ۱٬۱۶۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بهنام عرب، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)؛ 10کیلومتری ج‌ش ورامین. محصولاتش غلات و صیفی است. نامش به صورتهای **محمدآباد عرب** و **محمدآباد عربها** نیز ضبط شده است.

محمدآباد، ده (جم ۱٬۲۴۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شیب‌آب، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان؛ ۱۲ کیلومتری ل سه‌کوهه. رود هیرمند مشرویش میسازد. محصولاتش غلات و حبوبات است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت محمدآباد آقائی آمده است.

محمدآباد، ده (جم ۲٬۱۱۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جرقویه، مرکز جرقویه‌ی سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)؛ ۳۷کیلومتری ل‌ش شهرضا. در دشت واقع شده و معتدل است. محصولاتش غلات، پنبه، و فراورده‌های دامی است.

محمدآباد، ده (جم ۱٬۰۴۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کتول، بخش علی‌آباد، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۷کیلومتری ج‌غ علی آباد. محصولاتش برنج، غلات، و توتون است.

محمدآباد، ده (جم ۳٬۰۸۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ۱کیلومتری ج‌ش مشهد. محصولش غلات است. به صورت **محمدآباد پایین** و **محمدآباد ته خیابان** نیز آمده است. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر مشهد منظور شده است.

محمدآباد، ده (جم ۱٬۵۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم؛ ۱۲کیلومتری ج یزد. محصولاتش غلات است. از صنایع دستی نساجی دارد. عده‌ای از ساکنینش زردشتی هستند.

محمدآباد، دهستان (جم ۱٬۳۰۰؟) بخش حومه‌ی شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۴(؟) آبادی. در دشت واقع شده و سردسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات و پنبه است. مرکزش، محمدآباد (جم 410؟)، در 8کیلومتری ل سعیدآباد است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به نام محمودآباد (جم ۴٬۶۷۸؛ دارای ۱۶ آبادی) آمده که مرکزش، محمودآباد سید (جم ۱٬۰۵۶) است، و کمابیش مطابق دهستان محمدآباد است.

محمدآباد (mohammad.ābād)، شهر (جم ۱۰٬۷۱۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)، ل گردنه‌ی معروف الله اکبر (← الله اکبر، رشته‌کوه)؛ در ۲۷۰کیلومتری ل‌غ مشهد. رود درونگر از کنار آن گذشته آبادی‌های اطرافش را مشروب میکند. بنا بر فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد نهم، اسفند ۱۳۲۹ هش) "در حدود ۱۷۰ سال قبل بنای این شهر گذاشته شده است". نخستین بار که در تاریخ نامی از محمدآباد به میان آمده سال ۱۲۴۵ هق است. به واسطه‌ی نزدیکی با مرز ایران و شوروی دارای اهمیت سیاسی و نظامی است. شهر با اسلوب جدید شهرسازی بنا شده است، و خیابان‌ها و کوچه‌های آن عمود بر هم یا موازی با هم هستند. از بناهای تاریخی آن یکی ارگ حکمرانان درگز است که، بر اثر بی‌توجهی، خراب شده، و دیگری کوشک اللهیارخان. کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی دارد. بعداً نام آن به درگز تبدیل شد.

محمدآباد آقائی، ده، زابل، ← محمدآباد، ده.

محمدآباد پایین خیابان، ده، مشهد، ← محمدآباد، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد.

محمدآباد ته خیابان، ده، مشهد، ← محمدآباد، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد.

محمدآباد عرب، ده، ورامین، ← محمدآباد، بخش ورامین، شهرستان تهران.

محمدآباد عربها، ده، ورامین، ← محمدآباد، بخش ورامین، شهرستان تهران.

محمد ابن ابراهیم: ← عادلشاهیه.

محمد ابن ابراهیم اکفانی: ← ابن الاکفانی.

محمد ابن ابراهیم علوی: ← ابن طباطبا.

محمد ابن ابراهیم فزاری: ← فزاری، ابواسحاق ابراهیم ابن حبیب.

محمد ابن ابوبکر (mohammade 'bne abu.bakr)، فت ۳۸ هق، از یاران و دوستان امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب ع؛ پسر ابوبکر. مادرش اسماء بنت عمیس را حضرت علی (ع)، بعد از وفات ابوبکر، به عقد خویش در آورد، و محمد ابن ابوبکر در خانه‌ی علی بزرگ شد و از او تربیت یافت. محمد ابن ابوبکر در واقعه‌ی جمل و صفین با علی ع همراه بود، و در ۳۷ هق حضرت علی ع او را به ولایت مصر فرستاد، اما عمرو ابن عاص که از جانب معاویه به مصر رفته بود او را بگرفت و بکشت. محمد ابن ابوبکر پارسا و زاهد بود، و دشمنانش پس از کشتن جسدش را سوزانیدند.

محمد ابن ابی الخطاب قرشی: ← عربی، ادبیات، قسمت IV.

محمد ابن احمد: ← شروانشاهان، قسمت I.

محمد ابن احمد: ← محمد خرقی.

محمد ابن احمد، امام برهان‌الدین: ← برهان‌الدین محمد.

محمد ابن احمد حاکم، ابوالفضل، وزیر نوح I سامانی؛ ← حاکم جلیل.

محمد ابن احمد سمرقندی، علاءالدین: ← فاطمة الفقیهه.

محمد ابن احمد معموری (mohammade 'b_ ne ahmade ma'muri)، فت ۴۸۵ هق، از ادبای قرن ۵م هق؛ مت بیهق. به فلسفه و ریاضیات اشتغال داشت، و کتابی در مخروطات و هندسه پرداخت که مورد توجه دانشمندان واقع شد. کتابهای دیگری نیز در ادب و عربیت تألیف کرده است. از بیهق به اصفهان رفت و به خدمت **تاج‌الملک شیرازی** در آمد. روزی در زیج خود نظر میکرد، در آن پیشامدی ترسناک دید. پس به خانه رفت و در به روی خود بست. اما چون بیرون آمد جمعی ــ که به فرمان سلطان مأمور به قتل باطنیان بودند ــ به گمان اینکه او نیز باطنی است، وی را به قتل رساندند.

محمد ابن ادریس شافعی: ← شافعی.

محمد ابن اردشیر: ← آل باوند (شاخه‌ی کینه‌خواریه).

محمد ابن ارسلانشاه (arslān.šāh) [منیث‌الدین ملک محمد]، معروف به **محمد شاه،** فت جمادی‌الاولی ۵۵۱ هق، ۷مین پادشاه (۵۳۷ــ۵۵۱ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر **ارسلانشاه I** و برادر **کرمانشاه II**. بعد از خلع پدر به سلطنت نشست، اما با معارضه‌ی برادرش سلجوقشاه مواجه شد، ولی او را منهزم کرد. پس از آن، چند تن از برادران و برادرزادگان خود را، برای آنکه از احتمال قیام آنها آسوده‌خاطر شود، میل کشیده بعضی را به زندان انداخت. با هیبت و قدرت تمام ح ۱۴ سال در کرمان سلطنت کرد. سلاجقه‌ی عراق را از اقدام بر ضد کرمان باز داشت، و حتی در آخر عمر اقداماتی کرد تا اصفهان را نیز ضمیمه‌ی کرمان کند، اما به نتیجه نرسید. محمد شاه در ترویج علم اهتمام بسیار کرد، و کسانی را که در فقه تبحر پیدا میکردند میتواخت و جایزه میداد. به علم نجوم هم شخصاً علاقه داشت، و با تقویم و مسائل راجع به آن آشنائی تمام داشت. در گواشیر کتابخانه‌ای ساخت، و گویند 5٬000 جلد کتاب بر آن وقف کرد. در بلاد دیگر هم مساجد و رباطها و مدارس و بیمارستانها ساخت. بعد از او پسرش طغرلشاه به جایش نشست.

محمد ابن اسماعیل، معروف به **محمد مکتوم:** ← اسماعیلیه.

محمد ابن اشرف سمرقندی: ← سمرقندی، شمس‌الدین.

محمد ابن البعیث: ← متوکل، خلیفه.

محمد ابن المنور (mohammade 'bne 'l.monavvar) [محمد ابن منور ابن ابی سعید ابن ابی طاهر ابن ابی سعید فضل‌الله ابن ابی الخیر المیهنی]، از نویسندگان نامور قرن ۶م هق، صاحب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. محمد ابن المنور اسرار التوحید را در باره‌ی احوال و اخبار و سخنان و کرامات جد خویش به نثری شیوا و روان از مجموعه‌ی اطلاعات و روایاتی که خود در این باره داشته و از معتمدان شنیده، و نیز از حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر که پسر عمش ــ جمال‌الدین ابوروح لطف‌الله ابن ابی سعد ــ پیش از او پرداخته بود، فراهم آورده و آن را به غیاث‌الدین محمد سام، سلطان ولایت غور، تقدیم کرده است.

محمد ابن الیاس، ابوعلی: ← ابوعلی ابن الیاس.

محمد ابن امیری، سلطان: ← فخری هراتی.

محمد ابن ایلدگز: ← جهان پهلوان.
محمد ابن بدر جاجرمی (badre jājarmi)، شاعر پارسیگوی؛ پسر بدر جاجرمی (فت ۶۸۶ هق). وی مؤلف مجموعه‌ی مونس الاحرار فی دقایق الاشعار است، که در ۷۴۱ هق تألیف شده است.
محمد ابن بزرگ امید (mohammade 'bne bozorg ommid)، فت ۵۵۷ هق، داعی و رئیس (۵۳۲–۵۵۷ هق) اسماعیلیه‌ی الموت؛ پسر بزرگ امید. وی در ۵۳۲ هق به جای پدر نشست. راشد خلیفه در آغاز عهد او به دست فدائیان کشته شد. پس از وی پسرش حسن ابن محمد به جای او نشست.
محمد ابن تغلق (toqloq) یا **سلطان غیاث‌الدین محمد ابن تغلق شاه**، مشهور به **جونه** (jāna) [= خورشید] و **الغ خان** و **ابوالمجاهد محمد شاه**، فت ۷۵۲ هق، ۲مین پادشاه (۷۲۵–۵۲ هق) از سلسله‌ی تغلقیه در دهلی. دوره‌ی سلطنت او بیشتر مصروف دفع فتنه‌ها و اغتشاشهای سرکشان شد. ابن بطوطه شرح مفصلی از دستگاه و دربار او در سفرنامه‌ی خویش موسوم به تحفة النظار نوشته است. محمد ابن تغلق ذوق نظامی و قریحه‌ی ادب‌پروری داشته، ولی به استبداد و تلون و بیرحمی موصوف بوده است.
محمد ابن تومرت: ← ابن تومرت.
محمد ابن ثابت، ابوبکر: ← ابوبکر خجندی.
محمد ابن جریر طبری: ← طبری، ابوجعفر محمد ابن جریر.
محمد ابن جهم برمکی: ← خدای‌نامه.
محمد ابن حسن: ← حر عاملی.
محمد ابن حسن، معروف به سبط‌الشهید؛ ← صاحب معالم.
محمد ابن حسن، ح ۵۴۲–۶۰۷ هق، داعی و رئیس (۵۶۱–۶۰۷ هق) اسماعیلیه‌ی الموت؛ پسر و جانشین حسن ابن محمد. وی قاتل پدر را کشته به نشر دعوت و قتل و تهدید مخالفان پرداخت. گویند با فلسفه و حکمت آشنا بود؛ او را زهر دادند، و بعد از وی فرمانروائی به پسرش جلال‌الدین حسن معروف به جلال‌الدین نومسلمان رسید.
محمد ابن حسن، ابوالقاسم: ← امام قائم.
محمد ابن حسن شیبانی: ← شیبانی، ابوعبدالله محمد.
محمد ابن حسن عسکری، ابوالقاسم: ← امام قائم.
محمد ابن حسین ابن محمد ابن حسین، از ریاضیدانان اسلامی. بین ۵۸۳ و ۵۸۹ هق رساله‌ای در پرگار تمام (در اصطلاح علمای اسلامی پرگاری برای رسم قطوع مخروطی) نوشته.
محمد ابن حسین دندان (یا **زیدان**): ← قرامطه، قسمت XI.
محمد ابن حسین زیدان (یا **دندان**): ← قرامطه، قسمت XI.
محمد ابن حسین نجار: ← معتزله، قسمت V.
محمد ابن حمید طوسی (homayd-)، فت ۲۱۴ هق، از سرداران و فرماندهان معروف عهد مأمون خلیفه‌ی عباسی. مأمون وی را به جنگ بابک خرم‌دین فرستاد، و او به دست یاران بابک کشته شد. وی مردی دلاور و گرانمایه و راد و بخشنده بود، و شاعران در سوگ او مرثیه‌ها گفتند، و مأمون نیز از کشته شدن او سخت اندوهگین شد.
محمد ابن خالد (xāled) از حکام عرب در قرن ۳م هق. پدرش، خالد ابن یزید (← شروانشاهان، قسمت I)، ولایت آذربایجان و اران و ارمنیه داشت، و پس از وفات وی، محمد از جانب خلیفه واثق جانشین او شد (۲۳۰ هق). چندی بعد برکنار شد، و سپس در ۲۳۷ هق متوکل او را حکومت دربند داد، و عاقبت در ۲۴۲ هق ولایت آذربایجان و ارمنیه و اران را به وی باز داد. گویند محمد گنجه را بنا نهاد (۲۴۵ هق). خلیفه این شهر را به او سپرد، و آن را در خاندان وی موروثی کرد. محمد از ارمنستان دست کشید، و به گنجه اکتفا کرد. ← شروانشاهان، قسمت I.
محمد ابن خالد ابن عبدالملک، منجم؛ ← خالد ابن عبدالملک مرورودی.
محمد ابن دبیس (dobays)، ← بنی مزید.
محمد ابن دشمنزیار، علاءالدوله ابوجعفر: ← علاءالدوله‌ی کاکویه.
محمد ابن رائق، ابوبکر: ← ابن رائق.
محمد ابن رشید(rašid) [محمد ابن عبدالله ابن رشید]، فت ۱۳۱۵ هق، امیر (۱۲۸۹–۱۳۱۵ هق) معروف جبل شمر از خاندان آل رشید؛ برادر طلال ابن عبدالله. سیاست عاقلانه‌ی برادر را ادامه داد. به کومک دولت عثمانی، خود را بکلی از آل سعود مستقل کرد، و در ۱۳۰۷ هق ریاض را گرفت. در زمان او چند تن از مسافرین اروپائی از جبل شمر دیدار کردند. عبدالعزیز ابن متعب جانشین او شد.
محمد ابن زکریای رازی: ← رازی.
محمد ابن زید حسنی، پادشاه سلسله‌ی علویان طبرستان؛ ← داعی.
محمد ابن سائب کلبی کوفی، ابوالنضر: ← کلبی.
محمد ابن سعد (sa'd) [اتابک عضدالدین محمد ابن سعد ابن ابوبکر ابن سعد ابن زنگی]، فت ۶۶۱ هق، ۸مین اتابک (۶۵۸–۶۶۱ هق) از اتابکان فارس. در ۱۲ سالگی جانشین پدرش سعد ابن ابوبکر شد، و اتابکی فارس یافت؛ اما امور کشور در واقع به دست مادرش ترکان خاتون بود. حکومت این محمد، که شیخ سعدی او را در شعر خود "اتابک محمد شه نیکبخت" خوانده است، طولی نکشید، و تقریباً پس از دو سال و هفت ماه سلطنت از بام قصر به زیر افتاد و درگذشت.
محمد ابن سعود (sa'ud)، فت ۱۱۷۹ هق، نخستین فرمانروای سلسله‌ی آل سعود. در درعیه مقام داشت. ابن عبدالوهاب به او پناه برد، و آن دو در نشر مذهب وهابی کوشیدند. ابن سعود قریب ۳۰ سال فرمانروائی کرد، و در این مدت قلمرو امارت خود را بسط داد، و بیشتر نجد (جز ریاض و احساء و قصیم) تحت فرمان او در آمد. پس از وی پیشرفت وهابیان و جنگ آنان با سلاطین عثمانی و قبایل ناموافق ادامه و بسط یافت. جانشینش عبدالعزیز ابن محمد ابن سعود بود.
محمد ابن سلیمان: ← طولونیان.
محمد ابن سلیمان، فت ۱۷۳ هق، امیر بصره در ایام مهدی و هارون خلفای عباسی. پدر وی، سلیمان ابن علی، از خویشان و نزدیکان خلفا بود. محمد ابن سلیمان در ایام مهدی امارت بصره یافت و در ایام هارون‌الرشید نیز به همین سمت باقی بود.
محمد ابن سلیمان کاشغری: ← قاراخانیان.
محمد ابن سوری، از امرای غور؛ ← آل شنب؛ محمود غزنوی، قسمت II.
محمد ابن سیرین، ابوبکر: ← ابن سیرین.
محمد ابن صدقه (sadaqa)، فت ح ۵۵۰ هق، امیر حله، از خاندان بنی مزید؛ پسر صدقة ابن دبیس. سلطان مسعود سلجوقی او را بعد از کشته شدن پدرش در ۵۳۲ هق امارت حله داد، و در ۵۴۰ هق علی ابن دبیس او را برکنار کرد.
محمد ابن طاهر: ← ابوسلیمان سجستانی.
محمد ابن طاهر طاهری (tāhere tāheri)، فت ۲۹۶ هق، آخرین امیر (۲۴۸–۲۵۹ هق) از سلسله‌ی طاهریان در خراسان. بعد از پدرش، طاهر ابن عبدالله، فرمانروائی خراسان یافت. اما به شعر و شراب علاقه داشت، و بیشتر عمر خویش را به عشرت و کاهلی میگذاشت. در زمان او، طبرستان به وسیله‌ی حسن ابن زید علوی (← داعی کبیر) از دست طاهریان به در رفت، و یعقوب لیث، که از غفلت و غرور او به طمع افتاده بود، کدورتی را بهانه کرد، و با وی به ستیز بر خاست. خویشان و نزدیکان محمد نیز او را رها کردند، و نهانی با یعقوب همداستان شدند. یعقوب به نشابور آمد، و محمد ابن طاهر را بگرفت (۲۵۹ هق) و خراسان را به دست آورد. در ۲۶۲ هق، که یعقوب در دیرالعاقول از دست موفق عباسی (سردار و برادر خلیفه معتمد عباسی) شکست خورد، محمد ابن طاهر از بند یعقوب بجست، و به خراسان باز گشت و رافع ابن هرثمه به نیابت او حاکم خراسان شد، اما محمد کاری از پیش نبرد، و دولت طاهریان را نتوانست دیگربار احیا کند. خلیفه او را از امارت خراسان معزول کرد، و او به بغداد رفت و همان جا وفات یافت.
محمد ابن طغج اخشید: ← اخشیدیه.
محمد ابن عباد: ← بنو عباد.
محمد ابن عباس غوری، از امرا و سلاطین آل شنب، در ولایت غور، پسر عباس ابن شیث. سلطان ابراهیم غزنوی (پادشاهیش ۴۵۱–۴۹۲ هق)، بعد از گرفتن امیر عباس ابن شیث، ولایت غور را به وی داد. بعد از او پسرش قطب‌الدین حسن غوری به امارت غور نشست.
محمد ابن عبدالرزاق طوسی، ابومنصور: ← ابومنصور طوسی.
محمد ابن عبدالعزیز، سیف الدین، از آل برهان، ← سیف‌الدین محمد.
محمد ابن عبدالکریم: ← عبدالکریم ریفی.
محمد ابن عبدالله: ← فاس، شهر.
محمد ابن عبدالله، پیغمبر اسلام، ← محمد ص.
محمد ابن عبدالله، از طاهریان، ← محمد طاهری.
محمد ابن عبدالله: ← نفس زکیه.
محمد ابن عبدالله حسان (hassān)، ۱۸۶۰–۱۹۲۰، مهدی معروف سومالی که انگلیسها او را "ملای دیوانه" لقب داده‌اند. خود را برای متحد ساختن قبایل مسلمان سومالی مهدی خواند و آنان را به جنگ با انگلیسها بر ا-

کیخت، ولی شکست خورد.
محمد ابن عبدالله محض: ← نفس زکیه.
محمد ابن عبدالله میانجی همدانی: ← عین‌القضاة همدانی.
محمد ابن عبدالملک ابن زهر: ← ابن زهر.
محمد ابن عبدالملک الحفید: ← ابن زهر.
محمد ابن عبدالملک زیات: ← ابن الزیات.
محمد ابن عبدالنبی: ← محمد اخباری.
محمد ابن عبدالوهاب، مؤسس مذهب وهابی، ← ابن عبدالوهاب.
محمد ابن عبیدالله، خلیفه‌ی فاطمی: ← قائم فاطمی.
محمد ابن عثمان عمری، ابوجعفر: ← ابوجعفر عمری.
محمد ابن علی، پنجمین امام شیعه، ← امام محمد باقر.
محمد ابن علی، نهمین امام شیعه، ← امام محمد تقی.
محمد ابن علی [ابوعلی محمد ابن علی ابن لیث]، ۵مین امیر (محرم ۲۹۸–ذیحجه‌ی ۲۹۸ هق) از سلسله‌ی صفاریان. پس از لیث ابن علی به امارت نشست، اما فقط بر سیستان، بست، کابل، و غزنه امارت داشت. پس از امارت یافتن او، مقتدر خلیفه در نامه‌ای به احمد سامانی دستور داد که سیستان را ضمیمه‌ی ممالک خود کند. احمد حسین ابن علی مروروذی را به فتح سیستان فرستاد. محمد ابن علی شکست یافت، و به بست گریخت. اما در آنجا احمد سامانی بر او دست یافت، و او را با خود به هرات برد، و از آنجا به بغداد فرستاد. با بر افتادن محمد ابن علی، دوره‌ی اول امارت صفاریان در واقع پایان یافت.
محمد ابن علی، سید: ← صاحب مدارک.
محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عباس: ← عباسیان؛ کیسانیه.
محمد ابن علی استرابادی: ← صاحب رجال.
محمد ابن علی اصفهانی، جمال‌الدین ابوجعفر: ← جمال‌الدین موصلی.
محمد ابن علی سمرقندی: ← سمرقندی، نجیب الدین.
محمد ابن علی سنوسی: ← سنوسیه.
محمد ابن علی شبانکاره‌ای، شاعر، ← شبانکاره‌ای.
محمد ابن علی قمی: ← ابن بابویه.
محمد ابن عمر، ابوبکر: ← عمر ابن فرخان طبری.
محمد ابن عمر ابن عبدالعزیز، امام شمس‌الدین، از آل برهان، ممدوح سوزنی، ← شمس‌الدین محمد؛ برهان‌الدین عبدالعزیز.
محمد ابن عمر فرخان: ← عمر ابن فرخان طبری.
محمد ابن عمرو (mohammade 'bne amr)، فت ۲۷۴ هق، از امیرزادگان خاندان صفاریان، پسر عمرو لیث. در ایام حیات پدر، در راه بین کرمان و سیستان بیمار شد و در گذشت. پسرش، طاهر ابن محمد صفاری، بعد از وفات عمرو لیث جانشین او شد.
محمد ابن فرید: ← سادات دهلی.
محمد ابن فریغون، ابوالحارث: ← آل فریغون.
محمد ابن قاسم (mohammade 'bne qāsem)، فت ح ۹۸ هق، پسرعم ولید ابن عبدالملک و داماد حجاج ابن یوسف، حاکم بصره. در ۹۲ هق به فتح سند فرستاده شد. راجه‌ی داهر را مغلوب کرد و کشت و سند را متصرف شد (۹۳ هق)، و سرانجام به ملتان نفوذ کرد و تا دامنه‌ی هیمالایا پیش رفت. در باره‌ی مرگ او اقوال مختلف است. مشهور این است که دو دختر راجه‌ی داهر – که محمد آنان را به حرم سلیمان ابن عبدالملک برادر و جانشین ولید فرستاده بود – به دروغ او را متهم کردند که دامن عفت ایشان را آلوده ساخته است، و خلیفه از خشم فرمان داد تا او را زنده در پوست گاو دوختند. به روایت دیگر، صالح ابن عبدالرحمان، حاکم عراق، به انتقام مرگ برادرش به دست حجاج، محمد ابن قاسم و دیگر اعضای خاندان او را در زیر شکنجه به قتل رساند.
محمد ابن کثیر: ← فرغانی، منجم.
محمد ابن کرام، ابوعبدالله: ← کرامیه.
محمد ابن لیث، ابوالجود: ← ابوالجود محمد ابن لیث.
محمد ابن ماکان، از امرای دیلم، در خدمت امرای سامانی. وی به حکم ابوسعید فرغانی، سپه‌سالار سامانیان در خراسان، اصفهان را گرفت، و در آنجا بر اموال و عیال رکن‌الدوله‌ی دیلمی دست یافت (۳۴۴ هق). رکن‌الدوله وزیر خود، ابوالفتح ابن عمید، را به جانب اصفهان گسیل داشت، و او محمد ابن ماکان را گرفته به قلعه‌ی ارجان فارس فرستاد، و محمد ابن ماکان در آنجا زندانی بود تا مرد.
محمد ابن مبارکشاه بخاری: ← شمس‌الدین میرک.
محمد ابن محمد، از عرفای نقشبندیه، ← محمد پارسا، خواجه.
محمد ابن محمد ابن بقیه: ← ابن بقیه.
محمد ابن محمد زبیدی: ← سید مرتضی زبیدی.
محمد ابن محمد طوسی: ← غزالی یا امام محمد غزالی.
محمد ابن محمود، شاه سلجوقی، ← محمد II سلجوقی.
محمد ابن محمود آملی: ← آملی.
محمد ابن محمود غزنوی: ← محمد غزنوی.
محمد ابن مخلد (moxallad)، شاعر سیستانی، معاصر محمد ابن وصیف سیستانی (قرن ۴م هق). فقط ۳ بیت از اشعارش در تاریخ سیستان نقل شده.
محمد ابن مروان (marvān)، فت 101 هق، از مشاهیر امرای بنی امیه، برادر عبدالملک ابن مروان خلیفه‌ی اموی. وی فرمانروائی ارمنستان و آذربایجان و بعضی نواحی مجاور را داشت و با رومیها جنگها کرد.
محمد ابن مروان ابن زهر: ← ابن زهر.
محمد ابن مسافر دیلمی: ← آل مسافر.
محمد ابن مطیار اصفهانی: ← خدای‌نامه.
محمد ابن مظفر چغانی، ابوبکر: ← ابوبکر چغانی.
محمد ابن مکی عاملی: ← شهید اول.
محمد ابن ملکشاه (malek.šāh) یا **سلطان محمد I سلجوقی،** شهرت **سلطان غیاث‌الدین ابوشجاع محمد ابن ملکشاه سلجوقی،** شعبان ۴۷۴–ذیحجه‌ی ۵۱۱ هق، سلطان (۴۹۸–۵۱۱ هق) معروف از سلسله‌ی سلاجقه‌ی بزرگ، که سلسله‌ی فرعی موسوم به سلاجقه‌ی عراق به او و در واقع به پسرش محمود ابن محمد (← محمود سلجوقی) منسوبند. بعد از وفات (۴۸۵ هق) پدرش ملکشاه سلجوقی، مانند برادر دیگرش سنجر، نخست به متابعت برادر ارشد خویش برکیارق پرداخت، و از جانب او امارت گنجه و اران داشت (۴۸۶–۴۹۲ هق). پس از آن، به تحریک مؤیدالملک وزیر، به دعوی سلطنت و مخالفت با برادر بر خاست، و با برادر مادری خود سنجر، به بغداد نزد خلیفه مستظهر رفت، و خلیفه آن هر دو را اکرام کرد، و به نام آنها در بغداد خطبه خواند. محمد ابن ملکشاه در طی سالهای ۴۹۳–۴۹۶ هق ۵ بار با برکیارق جنگ کرد، و عاقبت بین آنها صلح افتاد (ربیع‌الآخر ۴۹۷ هق)، و بر آن قرار نهادند که گیلان، آذربایجان، اران، ارمنستان، جزیره، شام، و موصل از آن محمد باشد، و عراق، اصفهان، و جبل از آن برکیارق. اما، دو سال بعد از این معاهده، برکیارق وفات یافت، و محمد ابن ملکشاه متصرفات او را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد (۴۹۸ هق)، و چون سنجر نیز، که در خراسان امارت داشت، از او اطاعت می‌کرد، وی حیثیت و اعتبار عهد پدرش ملکشاه را تجدید کرد، و به نام سلطان محمد مشهور شد. سلطان محمد فتنه‌ی ابن عطاش را، که در قلعه‌ی شاهدژ (نزدیک اصفهان) مستقر شده بود، فرو نشاند، و در دفع اسماعیلیه‌ی قلعه‌ی خان لنجان نیز اهتمام کرد. قصه‌ی علوی مدنی، که حاکی از وحشت عامه از اعمال فدائیان است، بنا بر مشهور، مربوط به دوره‌ی سلطنت اوست. پس از آن، صدقة ابن منصور، امیر حله، را مغلوب کرده بکشت (۵۰۱ هق) (دفع فتنه‌ی ابن عطاش را بعضی بعد از غلبه بر امیر حله دانسته‌اند). چندی بعد، به محاصره‌ی الموت پرداخت، و بدون نتیجه از آن دست بداشت (۵۰۳ هق). در سالهای آخر عمر، لشکر به شام برد، و با صلیبیون جنگ کرد، اما شکست خورده باز گشت (۵۰۹ هق)، و دو سال بعد، در سن ۳۷سالگی، در اصفهان وفات یافت، و در مدرسه‌ای در اصفهان مدفون شد. به موجب وصیت او، پسر ۱۴ساله‌اش محمود ابن محمد به سلطنت نشست (← محمود سلجوقی).

سلطان محمد را ابن خلکان رجل ملوک سلاجقه (-rajol) خوانده است. مطابق اقوال مورخین، وی پادشاهی شجاع و عادل و مدبر، اما مال‌دوست بود، چندانکه وزیر خود ضیاء الملک احمد را به سید ابوهاشم همدانی به ۸۰۰٬۰۰۰ دینار فروخت، تا سید او را بگرفت، و به بعضی اقوال (مثلاً راحة‌الصدور و سلجوقنامه‌ی ظهیری) شکنجه کرد، اگرچه قولی هم هست (مثلاً تاریخ گزیده و آثار الوزراء) که سید ابوهاشم از تعذیب و آزار او خود داری کرد. همچنین، سلطان محمد در بسط امنیت و دفع باطنیه اهتمام کرد، و وزیر خود سعدالملک آبی را به اتهام همکاری با آنها کشت.
محمد ابن منور: ← محمد ابن المنور.
محمد ابن موسی: ← بنو موسی.
محمد ابن موسی: ← مازیار.
محمد ابن موسی‌الکاظم، بقعه‌ی: ← لاهیجان، شهرستان.
محمد ابن موسی خوارزمی: ← خوارزمی، ابوعبدالله محمد ابن موسی.
محمد ابن میکائیل سلجوقی: ← طغرل بیگ.
محمد ابن ناصر علوی (alavi)، شاعر پارسی‌

گوی نیمه‌ی اول قرن ۶م هق در غزنه. سنائی غزنوی در کارنامه‌ی بلخ او را ستوده است.
محمد ابن نصر، ابوجعفر: ← ابوجعفر سامانی.
محمد ابن وصیف سیستانی (vasif-)، قرن ۳م هق، شاعر پارسیگوی. دبیر رسائل یعقوب لیث صفار بود، و بنا بر اکثر روایات، اولین شاعری است که، بعد از فتح ایران به دست عرب، به تقلید از اوزان عربی شعر دری گفت. اشعاری که از وی در کتاب تاریخ سیستان نقل شده، مربوط به حوادث سال ۲۵۱ هق و سالهای ۲۹۶ —۲۹۷ هق است، و از این طریق حدود سالهای زندگی او را میتوان حدس زد.
محمد ابن هلال، منجم، ← کره‌ی سماوی.
محمد ابن هیثم: ← شروانشاهان، قسمت I.
محمد ابن یزید: ← شروانشاهان، قسمت I.
محمد V ابن یوسف: ← محمد V، سلطان مراکش.
محمد احمد ابن عبدالله، معروف به **مهدی سودانی**، ۱۸۴۳—۸۵، یکی از مدعیان معروف مهدویت و پیشوای نهضتِ دینی و سیاسی بزرگ در سودان؛ متـ جزیره‌ی ضرار واقع در دنقله (donqola). پدر او، و به قولی عم او، نجار کشتیساز و قایقساز بود و او خود نیز مدتی به این کار اشتغال داشت. تحصیلات ابتدائی را به قولی در آغاز نزد پدرش فرا گرفت و، چون متمایل به تصوف و زهد بود، در ۱۲۷۷ هق به طریقت سمانیه (sammāniyye)ـ یکی از طریقتهای تصوف‌پیوست. پس از مدتی اقامت در خرطوم به جزیره‌ی آبّا واقع در نیل ابیض (نیل سفید) رفت و در آنجا برای خود جامع و خلوت (خانقاه) ساخت. پس از مدتی با شیخ و مرشد خود، که محمد شریف نام داشت، اختلاف پیدا کرد و به شیخ دیگری به نام شیخ‌القرشی روی آورد. در این میان کم‌کم معتقد شد که او همان مهدی موعود و منتظر است، و این امر را در آغاز به طور نهانی با مریدان خود در میان نهاد. سیاحتهای متعددش وی را از محرومیت مردم سودان آگاه کرد و بیعدالتیها و ستمهائی که بر طبقه‌ی محروم میرفت او را در اعتقاد خود بر اصلاح حال مردم و رفع ظلم و ستم راسختر کرد. دعوت او به مهدویت بر پایه و اساس تشیع بود، زیرا خود را امام دوازدهم و پسر امام حسن عسکری میخواند ولی در دستورها و احکام بیشتر از طریقه‌ی سلف (← سلفیه) و وهابیه نیز پیروی میکرد و با موسیقی و تزیین و صرف دخانیات سخت مخالف بود. قرآن را سخت محترم میداشت، اما با کتب سنت و حدیث مخالف بود و به جای کتب سنت سخنان خود او که مجالس نام داشت و ذکرهای او که راتب نامیده میشد معمول بود. در تشهد میبایست نام او ذکر شود، و به طور کلی در نظر او دین دارای شش رکن بود: ۱ـ صلوة یا نماز؛ ۲ـ جهاد که به جای حج بود؛ ۳ـ اطاعت از احکام الاهی؛ ۴ـ شهادت دادن به اینکه محمد احمد مهدی خدا و خلیفه‌ی رسول‌الله است؛ ۵ـ قرائت قرآن؛ ۶ـ قرائت راتب. تصوف نیز در تعالیم او جائی داشت. در عمل دین او بر پایه‌ی یک نظام اجتماعی شبه اشتراکی بود. طرفداران او که بیشتر از طبقه‌ی محروم بودند درویش و دراویش خوانده میشدند، ولی او بعداً طرفداران خود را انصار نامید.

محمد احمد در شعبان ۱۲۹۸ هق (ژوئیه‌ی ۱۸۸۱) دعوت خود را آشکار ساخت و پیروان او آماده‌ی جهاد شدند. رؤوف پاشای مصری، حاکم سودان، او را به خرطوم دعوت کرد ولی او نپذیرفت و سپاهی را که بر سر او فرستاده شده بود شکست داد. دولت مصر سپاهی به فرماندهی جیگلر پاشا (jigler) بر سر او فرستاد، ولی مهدی با ۵۰'۰۰۰ هزار سرباز سودانی او را شکست داد. پس از آن سپاهی را که به فرماندهی هیکس پاشا (hiks) بر سر او رفته بود منهزم کرد. پس از این پیروزیها پیروان به شهر خرطوم حمله بردند و ژنرال گوردون پاشا حاکم خرطوم را کشتند، و بدین ترتیب بر پایه‌ی تخت سودان و نیز بر سر تا سر سودان مسلط شدند. بدین ترتیب محمد احمد نشان داد که، علاوه بر رهبر دینی، یک فرمانده ماهر نظامی و سیاسی نیز هست. **عبدالله ابن محمد تعائشی** یکی از مریدان و یاران او، که از طرف او به نام خلیفه‌ی اول او تعیین شده بود، نیز همین مهارت و کاردانی را داشت. فتح خرطوم در ۱۳۰۲ هق (۳۰ ژانویه‌ی ۱۸۸۵) روی داد. ولی محمد احمد پس از این فتح دیری نپائید و در نهم رمضان ۱۳۰۲ هق (۲۲ ژوئن ۱۸۸۵) در ام درمان، واقع در نزدیکی خرطوم، در گذشت (ظاهراً به مرض تیفوس، و بعضی گفته‌اند به مرض آبله). خلیفه‌ی او عبدالله ابن محمد تعائشی، که پس از او مقام صدش را دنبال کرد، قبه‌ای بر بالای مرقد او بنا کرد.
محمد اخباری (mohammade axbāri)، شهرت **ابواحمد میرزا محمد ابن عبدالنبی**، فت ۱۲۳۲ هق، عالم اسلامی و فقیه معاصر فتحعلی شاه قاجار. صاحب تألیفات بسیار است که از آن جمله است البرهان فی التکلیف و البیان، معروف به برهانیه که در بیان تکلیف و شرایط آن و اثبات مسلک اخباری (← اصول) است؛ قَبْسَةُالعَجول فی الأخبار و الاصول؛ فَتحُالبابِ‌الی الحق و الصواب؛ مَصادرُ الأنْوارِ فی الاجتهاد والأخبار؛ الکتاب السُبین فی إمامَةِ الطاهرین؛ إسانُ العَیْن در رد کتابُ العَیْن میرزا قمی (که در رد قبسة العجول وی تألیف شده بود)؛ و تُحفَةُ الغاقان یا دَوالرُّالعلوم. در کاظمین مقتول شد. نیز ← کاشف الغطاء.
محمد استاجلو، از مشاهیر طایفه‌ی استاجلو، ← استاجلو.
محمد استرابادی، میرزا: ← صاحب رجال.
محمد اسفزاری، معین‌الدین: ← روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات.
محمد افشین (afšin)، شهرت **ابوعبید محمد**، فت ۲۸۸ هق، از امرای معروف خاندان ساجیان، پسر ابوالساج. وی بعد از پدر به خدمت خلیفه شتافت، و به امر او مکه را در ۲۶۶ هق و سپس جده را در ۲۶۹ هق تصرف کرد. در ۲۷۰ هق در صدد فتح شام بر آمد، اما کاری از پیش نبرد. در ۲۷۶ هق موفق، برادر معتمد خلیفه، او را به امارت آذربایجان فرستاد، و وی در ۲۸۰ هق مراغه را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد. در ۲۸۴ هق بر خلیفه معتضد شورید اما کار به صلح انجامید. چندی بعد وی ولایت قارص را از امرای ارمنستان گرفت، و عاقبت در وبای عام در برذعه در گذشت.
محمد افضل سرخوش: ← کلمات‌الشعراء.
محمد اکبر II (mohammad akbar-) یا **اکبر شاه II** (akbar šāh-II)، ۱۱۷۳—۱۲۵۳ هق، ۱۶-مین شاه (۱۲۲۱—۵۳ هق) از سلسله‌ی تیموریان هند. مانند پدرش شاه عالم (جلال‌الدین) از سلطنت جز نامی نداشت و اختیار همه‌ی امور به دست ← شرکت هند شرقی بریتانیا بود. پسرش، **بهادرشاه II**، آخرین شاه این سلسله بوده است.
محمد امین، خلیفه‌ی عباسی، ← امین.
محمد امین خان، معروف به خان خیوه، ← خان خیوه.
محمد آیتمور، امیر سربداری، ← آیتمور.
محمد ایلکانی (mohammade ilkāni) یا **محمد جلایر،** فت ۸۲۷ هق، از امرای آل جلایر، پسر شاه ولد و تندو خاتون. بعد از قتل برادرش اویس ایلکانی به امارت رسید (۸۲۴ هق). در ۸۲۶ هق شوشتر را به ابراهیم سلطان تیموری باز گذاشت، و خود به حله رفت، و سال بعد در آنجا در گذشت. بعد از او سلطان حسین ابن علاءالدوله به امارت نشست.
محمد باحلیم (bāhalim)، از رجال معروف و از عمال و امرای غزنویان. محمد باحلیم در دولت غزنویان مدتی والی سند بود. در زمان بهرامشاه غزنوی سر به شورش بر داشت. او را فرزندان و پیروان بسیار بود. بهرامشاه در ۲۷ رمضان ۵۱۲ هق وی را گرفت و در بند کرد، و سپس آزادش کرد، و باز ولایت سند بدو داد. او بار دیگر سرکشی کرد، و بهرامشاه باز به دفع او لشکر کشید. محمد باحلیم به ملتان رفت، و در آنجا جنگ روی داد؛ وی با دو پسرش در روز جنگ در زمین فرو رفتند و ناپدید شدند، و نشانی از آنها به جای نماند. از فرزندان او بعضی در هند مصدر خدمات و مناصب بوده‌اند.
محمد باقر ع، ۵مین امام شیعه، ← امام محمد باقر ع.
محمد باقر بهبهانی (mohammad bāqere behbahāni) [آقا محمد باقر ابن مولی محمد (اکمل اصفهانی)]، از بزرگان فقهای شیعه‌ی امامیه در نیمه‌ی دوم قرن ۱۲م و آغاز قرن ۱۳م هق. به جهت احیای مذهب اصولیها در برابر مذهب اخباریها (← اصول) در میان فقهای شیعه به مجدد یا مُجَرِّجِ رأسِ مِائه معروف شده است. در توضیح این اصطلاح اخیر ← کلینی. پیش از ظهور آقا محمد باقر بهبهانی دسته‌ای از فقها و علمای شیعه به نام اخباری نفوذ فراوان یافته بودند. این عده نظیر ظاهریه در میان اهل سنت با استنباط و اجتهاد احکام فقهی و، در نتیجه، با علم اصول و علمای آن مخالف، و معتقد بودند که هر چه در اخبار ائمه‌ی اثنی عشر نیامده است باید مردود شناخته شود و به همین جهت به "اخباری" معروف شدند. مثلاً اخباریها استعمال تومتون و تنباکو را به این دلیل که ذکری از آن در اخبار ائمه نیست حرام میدانستند. به هر حال، آقا محمد باقر بهبهانی که در میان فقها به "آقا" معروف است (و اخلاف او در زمان ما به آل آقا شهرت دارند) با اخباریها سخت به مبارزه پرداخت و

با بیان و استدلال قوی خود ایشان را مجبور به عقبنشینی کرد. تولد او را میان سالهای ۱۱۱۶ و ۱۱۱۸ هق در اصفهان گفته‌اند و وفات او را میان سالهای ۱۲۰۵ و ۱۲۰۸ هق در کربلا نوشته‌اند. از تألیفات او شرح مفاتیح الکلام، حواشی بر ارشاد الاذهان... علامه‌ی حلی، شرح ارشاد اردبیلی، و اصالة البراءه است.

محمد باقر خونساری، ۱۲۲۶–۱۳۱۳ هق، نویسنده و شاعر فقیه شیعه، در عهد قاجاریه، صاحب کتاب رجال معروف روضات الجنات.

محمد باقر شفتی: ← شفتی، سید محمد باقر.

محمد بخارائی، ابوعبدالله: ← بخاری.

محمد بیرم تونسی (bayrame tunesi)، ۱۸۴۰–۸۹، جهانگرد و مورخ تونسی. به اروپا سفر کرد و به نهضت اصلاح‌طلبی در زادگاه خود کومک کرد. هنگامی که فرانسویان تونس را اشغال کردند، وی به آستانه (استانبول) و سپس به مصر مهاجرت کرد و در مصر به منصب قضاوت منصوب شد و همان جا از دنیا رفت. سفوة الاعتبار بمستودع‌الامصار و الاقطار، که در باره‌ی عبرت گرفتن از شهرها و کشورهای مختلف است، از مهمترین آثار او است. نیز ← عربی ادبیات، قسمت XV.

محمد بیگ، امیر سیف‌الدین، فت ۶۷۷ هق، از شحنگان مغول در فارس. وی از ح ۶۷۰ تا ۶۷۷ هق در شیراز سمت شحنگی داشت، و درین سال طی جنگی به قتل رسید. شیخ سعدی در قصاید خود از او نام برده است.

محمد پارسا، خواجه (xāje mohammade pārsā) [محمد ابن محمد ابن محمود حافظی بخاری]، ۷۴۶–۸۲۲ هق، از اصحاب خاص خواجه بهاءالدین نقشبند (← نقشبندیه) و از بزرگان عرفای این سلسله. در ۸۲۲ هق به سفر حج رفت، و در مکه بیمار شد، و چون به مدینه رسید در گذشت، و او را در جوار عباس ابن عبدالمطلب به خاک سپردند. از جمله تألیفات اوست، فصل الخطاب لوصل الاحباب به پارسی و تازی در محاضرات و سلوک و تصوف؛ رساله‌ی قدسیه در مناقب و سخنان بهاءالدین نقشبند که به دستور علاءالدین محمد بخاری معروف به عطار پیشوای معروف نقشبندیه نوشته شده؛ الفصول الستة در اصول فقه؛ انیس الطالبین و عدة السالکین نیز در مناقب بهاءالدین مذکور؛ و تفسیر قرآن. به فارسی نیز شعر میسروده است.

محمد پاشا، تریاکی (teryāki mohammad pāšā)، فت ۱۱۶۴ هق، از رجال و سیاستمداران دولت عثمانی. در سلطنت سلطان محمود I صدر اعظم شد (۱۱۵۹ هق)، و ۱۲ ماه در این مقام ماند، و گویند به سبب اعتیاد به تریاک برکنار شد. در دوره‌ی صدارت وی پیمان صلحی بین دولت عثمانی و نادر شاه به امضا رسید (۱۱۵۹ هق، مطابق ۴ سپتامبر ۱۷۴۶). نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت II.

محمد پاشا، صوقللی: ← صوقللی محمد پاشا.

محمد پاشا، لالا (lālā mohammad pāšā)، فت محرم ۱۰۱۵ هق، از رجال و سرداران دولت عثمانی در عهد سلطان احمد I. در ۱۰۱۳ هق صدر اعظم شد. در ۱۰۱۴ هق چغاله پاشا از ایرانیان شکست خورد، و محمد پاشا مأمور فرماندهی جبهه‌ی ایران شد، ولی پیش از اینکه کاری صورت دهد به مرض سکته در گذشت.

محمد پاشا، یگن (yegen mohammad pāšā)، فت ۱۱۵۸ هق، از رجال و سیاستمداران و سرداران دولت عثمانی در عهد سلطان محمود I. در ۱۱۵۰–۵۱ هق صدر اعظم بود. در جنگ بین ایران و عثمانی سردار جبهه‌ی قارص شد (اواسط سال ۱۱۵۸ هق)، و به اتکای نیروهائی که از اطراف گرد آورده بود اردوی نادر شاه را نزدیک ایروان مورد حمله قرار داد، ولی در این جنگ شکستی فاحش نصیب ترکان شد و یگن محمد به قتل رسید. نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت I.

محمد پاشا آبازه: ← عثمانی، امپراطوری، قسمت VI.

محمد پاشا داماد (mohammad pāšā dā-mād)، معروف به **اوکوز محمد پاشا** (e:ku:z)، فت ۱۰۲۹ هق، از رجال و سرداران دولت عثمانی. در ۱۰۲۳ هق صدر اعظم شد. چون مذاکرات صلح با ایران به نتیجه‌ای نرسیده بود، طرح لشکرکشی به ایران را ریخت. ترکان عثمانی در ارمنستان به ایرانیان حمله کردند، ایروان پس از ۲۵ روز محاصره سقوط کرد (۱۰۲۵ هق). اما ترکان، به سبب تلفات سنگینی که داده بودند، ناچار عقبنشینی کردند. در محرم ۱۰۲۶ هق محمد پاشا خلع، و خلیل پاشا وزیر اعظم شد. پس از جلوس عثمان II، قائم مقام خلیل پاشا در جنگهای با ایران شد (۱۰۲۷ هق). خلیل پاشا منصوب و دگربار محمد پاشا صدر اعظم شد، و در این مقام بود که عهد نامه‌ی صلح با ایران منعقد شد. نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت I.

محمد تقی ع، ۹مین امام شیعه؛ ← امام محمد تقی ع.

محمد تقی ابن عبدالرحیم: ← صاحب هدایة المسترشدین.

محمد تقی برغانی: ← شهید ثالث.

محمد تقی تبریزی: ← نیر تبریزی.

محمد تقی خان بختیاری: ← محمد تقی خان چهارلنگ.

محمد تقی خان بیگلربیگی (beyglarbeygi)، معروف به **محمد خان شیرازی**، مستوفی و نایب الایاله و بیگلربیگی فارس در عهد نادرشاه؛ پسر حاجی محمد علی میراب شیرازی. پدرش در اواخر عهد صفوی نخست در شیراز میراب بود، و سپس مستوفی شد، ثروت فراوان اندوخت، و در فتنه‌ی افغان به قتل رسید. محمد تقی خان را نادر به سال ۱۱۴۶ هق نیابت ایالت فارس داد، و در ۱۱۴۸ هق به مقام بیگلربیگی فارس منصوب کرد. محمد تقی خان به فرّ دولت نادر لیاقت و کفایتی تمام از خود نشان داد، و بحرین و مسقط و عمان را به تصرف در آورد، اما به سبب اختلافی که با سردار فارس داشت یاغی شد، و در شهر شیراز تحصن جست. نادر به دفع او لشکر فرستاد، و چون بر او دست یافت، او را خصی کرد و یک چشمش را بر کند، و دو پسرش را کشت، اما خود او را نکشت، و چون او را مردی لایق میدانست، نخست جزء مستوفیان خویش قرار داد، و سپس به حکومت قسمتی از خاک هند که جزء قلمرو نادر در آمده بود مأمور کرد. مقارن واقعه‌ی قتل نادر، که احمد شاه درانی از خراسان به قندهار میرفت، محمد تقی خان که خزائن کابل را جهت نادر و به امر او به خراسان میآورد به او بر خورد، و همه‌ی آن خزائن و ذخائر را به تصرف احمد شاه داد، و خود نیز به او پیوست. پس از آن در خدمت شاه درانی دلیریها کرد، و با او در لشکرکشی به هند همراه بود. در ۱۱۸۳ هق، که احمد شاه درانی برای بار سوم به خراسان میآمد، محمد تقی خان شیرازی هنوز زنده و در خدمت وی بود.

محمد تقی خان پسیان (pesyān)، معروف به **کلنل محمد تقی خان**، ح ۱۳۰۹ – صفر ۱۳۴۳ هق، صاحبمنصب معروف ژاندارمری و از رجال و وطنپرستان ایران در اواخر عهد قاجاریه؛ مت تبریز. در ح ۲۰ سالگی وارد خدمات ژاندارمری شد. مقارن جنگ I به آلمان رفت (۱۳۳۵ هق)، و یکچند در آنجا به اخذ و کسب فنون نظامی و ریاضی و موسیقی پرداخت، و چندی پس از مراجعت، ریاست ژاندارمری خراسان یافت. بعد از کودتای ۱۲۹۹ هش، به موجب دستور سید ضیاءالدین طباطبائی، رئیس‌الوزرای وقت، قوام‌السلطنه، والی خراسان، را دستگیر کرده به تهران گسیل داشت. اما چون، با سقوط دولت سید ضیاءالدین، قوام‌السلطنه رئیس الوزرا شد، وی از اطاعت دولت او سر پیچید، و قوام‌السلطنه اکراد قوچان را به طغیان و سرکشی بر ضد او تحریک کرد، و کلنل محمد تقی خان در جنگ با اکراد مزبور کشته شد، و جنازه‌ی او در باغ نادری، مشهد، مدفون گشت، و گرچه بعدها نسبت به جنازه‌ی او اهانت شد، دگربار به حرمت در همان جا مدفون گشت. وی بنا بر مشهور مردی وطنپرست، شجاع و اصلاح‌طلب بود. به زبانهای فرانسوی و آلمانی آشنائی داشت. عارف قزوینی، شاعر معروف آن زمان، در اشعار خویش مکرر او را ستوده است.

محمد تقی خان چهارلنگ (mohammad taqi xāne cahār.lang)، فت ۱۲۷۰ یا به قولی ۱۲۶۷ یا ۱۲۶۸ هق، فرمانروای مقتدر و باتدبیر بختیاری از ایل چهارلنگ، و از طایفه‌ی کنورسی یا کیانرسی (که در بعضی مآخذ به صورت تحریف شده‌ی کیان ارثی یا کیومرثی نیز آمده است). محمد تقی خان قلمرو نفوذ خود را تا نواحی خلیج فارس توسعه داد، و با سران عشایر عرب و طوایف لرستان و خوانین محلی کهگیلویه روابط سیاسی برقرار کرد. س ا. ه. لیرد، که در ۱۲۵۲ هق به ایران آمده، و با اجازه‌ی محمد شاه به اصفهان رفت، به کومک محمد تقی خان سالها در بختیاری سیر و سیاحت و از مناطق نفتخیز خوزستان نقشه‌برداری کرد. چون دولت مرکزی از اقتدار محمد تقی خان متوحش شد، نخست بهرام میرزا معزالدوله، حاکم خوزستان، را مأمور سرکوبی او کرد، و محمد تقی خان با او از در اطاعت در آمد. ولی در ۱۲۵۸ هق منوچهر خان گرجی مأمور دستگیری او شد. و به شیخ ثامر، رئیس عشیره‌ی بنی کعب پناهنده شد، محمد تقی خان، اگرچه نخست از پیش او گریخت، سرانجام گرفتار و به تهران

فرستاده شد. از ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ هق در تهران تحت نظر بود. دو سال نیز در تبریز به سر برد، و دوباره او را به تهران آوردند، و در زندان وفات یافت.

محمد تقی خان کاشانی: ← سپهر.

محمد تیزینی (mohammade tizini) ۸۲۸–۹۱۱ هق، منجم، منسوب به تیزین، از قراء حلب. از تألیفاتش اینهاست: رسالة فی العمل بالجیب و جدول الکواکب الثابتة المحرکة البعد و المطالع (که شامل نام ۳۰۲ ستاره بود؛ در ۹۴۰ هق در دمشق انتشار یافت، و در ۱۶۶۵ ت. هاید از متن اصلی آن استفاده کرد).

محمد تیمور (mohammad teymur)، ۱۸۹۱–۱۹۲۱ (۱۳۰۹–۳۹ هق)، داستانویس مصری، فرزند ادیب دانشمند احمد تیمور پاشا و از بانیان هنر نمایش در مصر. برای تحصیل پزشکی به برلین رفت، ولی از این کار منصرف شد و به پاریس سفر کرد و به خواندن آثار ادبی فرانسه پرداخت. در بازگشت به قاهره یک گروه نمایشی تأسیس کرد و خود قهرمان و نویسنده‌ی نمایشنامه‌های آن بود. از آثار او است: درختش دوح، مجموعه‌ای از شعر و نثر؛ زندگی نمایشی ما؛ تیاتاخانه‌ی مصری؛ و ماتراء العیون که مجموعه‌ای از داستانهاست. نیز ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

محمد ثانی: ← محمد II سلجوقی.

محمد جعفر قراجه‌داغی، میرزا (qarājedāqi)، منشی یکی از شاهزادگان قاجار، و مترجم نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده به فارسی، که آنها را در ۱۲۹۱ هق به نام تمثیلات با چاپ سنگی در تهران انتشار داد، و این ترجمه در پیشرفت فن تئاتر در ایران اهمیت فراوان داشت.

محمد جلایر، امیر ایلکانی: ← محمد ایلکانی.

محمد جوکی، پسر شاهرخ تیموری، ← شهاب ترشیزی، علی.

محمد جوینی، بهاءالدین: ← بهاءالدین جوینی.

محمد حسن، حاج ملا: ← صاحب ریاض الشهاده.

محمد حسن ابن باقر اصفهانی، شیخ: ← صاحب جواهر.

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه: ← اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان.

محمد حسن خان سالار ← سالار.

محمد حسن خان قاجار، ۱۱۲۷–۱۱۷۲ هق. رئیس و سرکرده‌ی معروف ایل قاجار و از مدعیان سلطنت در دوره‌ی بعد از نادر شاه؛ پسر **فتحعلی خان قاجار. وی پس از کشته شدن** پدر، در صغر سن که ملازم رکاب نادر بود، از خوف نادر گریخت، و در دشت قپچاق و بین طایفه‌ی یموت و کوکلان به سر میبرد، و چند بار با نادر به مخاصمه پرداخت. پس از قتل نادر، هنگامی که عادلشاه افشار، بعد از جلوس، به مازندران رفت، وی خود را به خدمت او رسانید، و عادلشاه او را بنواخت. اما بعد، به تحریک محمد علی خان شامبیاتی، در صدد کشتن محمد حسن خان بر آمد، و چون او آگاه شد بگریخت، و به جانب گرگان رفت، و عادلشاه او را تعقیب کرد، و عده‌ای از لشکریانش را کشت؛ سپس محمد حسن خان به دشت قپچاق گریخت، و عادلشاه از تعاقب او منصرف شد. بعد، وی ظاهراً به مشهد رفت، و در دوره‌ی سلطنت کوتاه **سلیمان II صفوی**، منصب بیگلربیگی استراباد و ایشیک آقاسی باشی‌گری دربار را یافت. چون احمد شاه درانی به خراسان آمد و، پس از تسخیر سبزوار (۱۱۶۸ هق)، در صدد تسخیر مازندران بر آمد، محمد حسن خان با سردار او شاه‌پسند خان جنگید، و او و احمد شاه را از فکر تسخیر مازندران منصرف کرد. سپس مدعی سلطنت کریم خان زند شد و به شیراز لشکر کشید و از او شکست خورد؛ آنگاه به اصفهان آمد و ماندن در آنجا نیز برایش دشوار شد و برای گرفتن استراباد به آن سو رفت؛ در اینجا هم کاری از پیش نبرد و به مازندران گریخت. هنگام عبور از پلی اسبش در غلتید و قاجاریان مخالف سرش را بریدند و به تهران نزد کریم خان فرستادند.

محمد حسن میرزا قاجار، ۷ شوال ۱۳۱۶ هق– دیماه ۱۳۲۱ هش، ۲مین پسر **محمد علی شاه قاجار** و ولیعهد و نایب‌السلطنه‌ی برادر مهتر خود، **سلطان احمد شاه قاجار**. وی در شعبان ۱۳۲۷ هق به ولایت عهد احمد شاه قاجار انتخاب شد. در ربیع الاول ۱۳۴۲ هق که سلطان احمد شاه، بعد از انتخاب سردار سپه به ریاست وزرا، عازم اروپا شد، نیابت سلطنت را نیز بدو داد. در واقعه‌ی جمهوری (← جمهوری یا غوغای جمهوری)، با وجود تکلیف و اصرار طرفداران جمهوریت و سردار سپه، راضی به استعفا نشد. پس از اعلان خلع احمد شاه و انقراض (۹ آبان ۱۳۰۴ هش) سلطنت قاجاریه، محمد حسن میرزا نیز مانند برادر در اروپا زیست، و پس از وفات احمد شاه قاجار، وی در پاریس اعلامیه‌ای انتشار داد و خود را پادشاه قانونی ایران خواند (تیرماه ۱۳۰۹ هش). محمد حسن میرزا، بعد از وفات برادر، غالباً در یکی از قراء مجاور لندن می‌زیست، و با عایدی مختصری که به موجب وصیت برادرش بدو میرسید، و مستمری دیگری که از جانب نظام حیدرآباد به طور کومک و اعانه بدو پرداخت میشد، با عسرت معیشت میکرد، و در اواخر در صدد کسب اجازه‌ی مراجعت به ایران بر آمد، اما توفیق نیافت و در لندن در گذشت.

محمد حسین ابن عبدالرحیم: ← صاحب فصول.

محمد حسین خان، حاجی، معروف به خان مروی، ← خان مروی.

محمد حسین خان، سید، طبیب ایرانی قرن ۱۲ هق، مؤلف کتاب مجمع الجوامع و ذخائر التراکیب که آن را ح ۱۱۸۵ هق در هندوستان تألیف کرد.

محمد حسین خان صدر اصفهانی، حاجی: ← صدر اصفهانی.

محمد حسین خان قراگوزلو: ← قراگوزلو.

محمد حسین فراهانی، حاجی میرزا: ← دبیرالملک.

محمد حنفیه (mohammade hanafiyye)، ۱۶–۸۱ هق، از بزرگان و سادات بنی‌هاشم؛ پسر امیرالمؤمنین علی ع و برادر امام حسن و امام حسین؛ ه‍ مدینه. به سبب آنکه مادرش، خوله (xāla)، از قبیله‌ی حنفیه بود، به نام او و جهت امتیاز از فرزندان فاطمه، محمد حنفیه و ابن الحنفیه (ebno 'l.hanafiyye) خوانده شد. محمد حنفیه مردی پرهیزکار و دلاور و زورمند بود. مختار ثقفی مردم را به امامت وی دعوت میکرد، و او را مهدی موعود میخواند، و مطابق اخبار شیعه، محمد ازین نسبت و از اقوال و دعاوی مختار تبری داشت. کیسانیه، از فرقه‌های اسلامی، معتقد بودند که او زنده است، و در کوه رضوی مانده است تا روزی ظاهر شود.

محمد خان، آقا، مؤسس سلطنت قاجاریه، ← آقا محمد خان.

محمد خان امیر نظام: ← محمد خان زنگنه.

محمد خان امین خاقان (amine xāqān)، معروف به **ملیجک I** (-malijak) [ملیجک = گنجشک]، ۱۲۷۵–۱۳۳۸ هق. از نزدیکان ناصرالدین شاه قاجار، پدر **غلامعلی خان عزیز سلطان** (معروف به ملیجک II، که ملیجک مطلق هموست)، و برادر امین اقدس، از زنان ناصرالدین شاه قاجار. پدرش، موسوم به دوستی چوپان، ظاهراً در گروس به چوپانی اشتغال داشت، ولی به سبب امین اقدس به اندرون ناصرالدین شاه راه یافت، و متدرجاً عزت یافته فراش خلوت و پیشخدمت دایم الحضور شد. در سفر دوم ناصرالدین شاه به فرنگ از همراهان وی بود (۱۲۹۵ هق). در ذو الحجه‌ی ۱۳۰۲ هق نشان حمایل سرتیپی و در صفر ۱۳۰۵ هق نشان حمایل سبز به وی اعطا شد. در سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ (شعبان ۱۳۰۶–صفر ۱۳۰۷ هق) نیز از ملتزمین رکاب بود.

محمد خان بیگلربیگی (beyglarbeygi)، فت ۱۲۶۶ هق، از رجال و امرای معروف عهد قاجاریه، بیگلربیگی تهران در زمان محمد شاه قاجار؛ پسر اللهیار خان آصف‌الدوله. وی در ۱۲۶۲ هق، چون اللهیارخان به تهران آمد، به امر حاجی میرزا آقاسی و به نیابت پدر، عازم خراسان شد. اما در فتنه‌ی سالار با برادر همدست شد، و در مدت اقامت سالار در بین ترکمانان و در ولایت سرخس، وی در حرم امام متحصن شده مردم را در نهان به یاری سالار و به مخالفت با حمزه میرزا حشمت‌الدوله دعوت میکرد. هنگام ورود شاهزاده سلطانمراد میرزا به خراسان، وی به سبزوار رفت، و چون سلطانمراد میرزا سبزوار را تسخیر کرد، وی را بگرفت و به تهران فرستاد، و او در تهران به قتل رسید.

محمد خان زند (zand)، فت ۱۱۷۲ هق، از سرداران معروف کریم خان زند و از دلاوران خاندان زندیه. وی در جنگهائی که بین کریم خان و مخالفان وی روی داد دلاوریهای بسیار از خود نشان داد، از جمله، وقتی که آزاد خان افغان قلعه‌ی پری را محاصره کرد، و محمد خان زند و شیخعلی خان زند را با مادر کریم خان و عده‌ای دیگر از مردان و زنان ایل زند به اسارت گرفت، وی با شیخعلی شجاعت بسیار از خود نشان داد، و موجب آزادی و رهائی اسیران شد (۱۱۶۵ هق). نیز پس از شکست کریم خان در سیلاخور از سردار آزاد خان افغان، محمد خان زند، از همراهی کریم خان که به فارس میرفت خودداری کرد، و به بختیاری نزد علی‌مردان خان بختیاری رفت، و او را در مجلس بزم با خنجر به قتل رسانید، و خود پیاده از میان

ایل بختیاری به سلامت رست، و به کرمانشاه رفت (۱۱۶۷ هق). سال بعد در جنگی که بین محمد حسن خان قاجار و لشکر کریم خان در کز از روی داد، به دست لشکریان قاجار به اسارت افتاد، و چندی در مازندران محبوس شد. اما مدتی بعد از زندان گریخت. محمد بیک حاکم مازندران کس به تعقیب او فرستاد. محمد خان زند در جنگلهای مازندران دستگیر شد، و او را به ساری بردند و به امر محمد بیک هلاک کردند.

محمد خان زند، فت ۱۲۱۳ هق، از شاهزادگان خاندان زندیه؛ پسر زکی خان زند. وی در زمان غلبه‌ی آقا محمد خان قاجار به بصره گریخت، و بعد از قتل او به بهبهان و کازرون آمد، و جمعی را با خود یار ساخت، و به خبیص (شهداد کنونی) و از آنجا به اصفهان تاخت. حاکم اصفهان را دستگیر کرده بر اصفهان مستولی شد، اما از لشکر فتحعلی شاه شکست خورده به سیلاخور گریخت و در آنجا قدرتی به هم رسانید؛ عاقبت از لشکر فتحعلی شاه شکست خورد و به جانب بصره گریخت. در حدود دزفول دستگیر شد، و والی آنجا وی را کور کرده به درگاه فتحعلی شاه فرستاد. فتحعلی شاه دستور داد تا او را هلاک کردند.

محمد خان زنگنه (zangene) یا **محمد خان امیر نظام**، فت ۱۲۵۷ هق، امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان درعهد فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار. بعد از قتل گریبایدوف، به همراهی خسرو میرزای قاجار، جهت معذرت‌خواهی و اظهار تأسف دولت ایران، به روسیه رفت. مقارن وفات فتحعلی شاه، وی در مرز عثمانی جهت تعیین مرزها مشغول مذاکره بود. چون این خبر بدو رسید، به موکب محمد شاه پیوست، و شاه او را به اقامت آذربایجان مأمور کرد. پس از آنکه حاجی میرزا آقاسی به صدارت رسید، امیر نظام را به تهران خواست، و پس از ۲ ماه به تبریز باز گردانید. در ۱۲۵۳ هق، به اتفاق ولیعهد ناصرالدین میرزا که در آن وقت ۷ساله بود، در ایروان به حضور امپراطور روسیه رفت، و مورد اکرام و توجه تزار واقع شد.

محمد خان سپهسالار، فت ۱۷ صفر ۱۲۸۴ هق، از رجال مشهور قاجار و از وزرا و امرای عهد ناصری. وی پسر امیر خان سردار از ایل دولوی قاجار، و از سرداران مشهور قاجار بود و در سال ۱۲۷۳ هق، در جنگ خوشاب، یعنی محاربه‌ی بین ایران و انگلیس در سواحل خلیج فارس، فرمانده قوای ایران بود. دو نوبت در عهد ناصری وزارت جنگ و مقام سپهسالار اعظم یافت. در ۱۲۸۱ هق نیز به صدارت رسید، اما یک سال بیش صدارت نکرد، و گویند مردی سخت عامی و از اوضاع جهان بیخبر بود. در آخر عمر به ایالت خراسان منصوب شد، و در همان جا، هنگام مسافرت ناصرالدین شاه به مشهد، در گذشت. مدرسه و مسجد سپهسالار قدیم تهران در محله‌ی حیاط شاهی از آثار اوست.

محمد خان شیرازی: ← محمد تقی خان بیگلربیگی.

محمد خان مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

محمد خان مغول، فت ۷۳۸ هق، ۱۲مین پادشاه (۷۳۶–۷۳۸ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان، نواده‌ی منکو تیمور ابن هولاکو خان. امیر شیخ حسن ایلکانی نام سلطنت را بر وی نهاده و او موسی خان مغول و امیر علی پادشاه را شکست داد (ذیحجه‌ی ۷۳۶ هق)، و خود زمام امور مملکت را به دست گرفت. طغا تیمور خان و موسی خان و چند تن از امرای خراسان را که به دعوی ملک برخاسته بودند در نزدیک مراغه شکست داد (ذیقعده‌ی ۷۳۷ هق)، اما از امیر شیخ حسن چوپانی شکست خورد و گریخت (ذیحجه‌ی ۷۳۸ هق). محمد خان درین واقعه به دست امیر شیخ حسن چوپانی گرفتار شد و به قتل رسید.

محمد خدابنده، پادشاه صفوی: ← محمد صفوی.

محمد خدابنده، سلطان، پادشاه ایلخانی: ← الجایتو.

محمد خربنده، سلطان، پادشاه ایلخانی: ← الجایتو.

محمد خرقی (xaraqi) [ابوبکر محمد ابن احمد ابن ابی بشر مروزی]، ؟–۵۳۳ هق، فقیه و متکلم از مردم روستای خرق از روستاهای مرو. مدتی در نیشابور میزیست و در آنجا از دنیا رفت؛ کتاب التبصره در هیئت از تألیفات او است.

محمدخلج (mohammad.xalaj)، ده (جمعیت ۱٬۰۷۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بزینه‌رود، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم؛ ۴۲کیلومتری ج قیدار. محصولش غلات است. قالیچه‌بافی دارد.

محمد خوارزمشاه: ← قطب‌الدین محمد خوارزمشاه.

محمد خوارزمشاه (mohammade xārazm-šāh)، ملقب به **قطب‌الدین** یا **علاءالدین**، فت ۶۱۷ هق، پادشاه (۵۹۶– ۶۱۷ هق) سلسله‌ی خوارزمشاهیان، پسر علاءالدین تکش. به جای پدر نشست، و بر مازندران (۶۰۶ هق) و کرمان (۶۰۷ هق) دست یافت، و در ۶۰۹ هق اینک‌خانیان را منقرض کرد. ناصر، خلیفه‌ی عباسی، که سپاهیان وزیرش از علاءالدین تکش شکست خورده بودند، از بیم آنکه مبادا خوارزمشاه جدید نیز راه پدر پیش گیرد، شاهان غور (← آل شنب) را بر ضد محمد خوارزمشاه تحریک کرد. اما سلطان محمد بر آنان غالب شد، و سلطنت غوریان را بر انداخت (۶۱۲ هق). در زمستان ۶۱۲ هق که از شهر جند به قپچاق میرفت، اول‌بار با لشکریان جوجی، پسر چنگیز، برخورد کرد و با آنان جنگید، و در تابستان ۶۱۳ هق به سمرقند باز گشت. ناصر خلیفه با جلال‌الدین نومسلمان از خلفای حسن صباح، که بر الموت و رودبار و قهستان دست داشت، مواضعه کرد و امر داد تا در سفر حج علم حجاج تابع او را بر علم رعایای خوارزمشاه مقدم دارند. خوارزمشاه که به دشمنی ناصر بخوبی آگاه شده بود به قصد عراق حرکت کرد، و تا همدان پیش رفت (۶۱۴ هق)، اما به سبب زمستان سخت و تلف شدن بسیاری از لشکریانش به مرو باز گشت (۶۱۵ هق). چنگیز خان، با آنکه پس از بر افتادن قراختائیان به دست خوارزمشاه با ممالک او همسایه شده بود و میخواست با وی روابط دوستانه داشته باشد، چون خوارزمشاه، بر اثر بی‌تدبیری، فرستادگان وی را کشت، در پاییز ۶۱۶ هق با لشکریان خود به شهرهای آباد خراسان و ماوراء النهر تاخت. محمد خوارزمشاه از پیش او گریخت و به جزیره‌ی آبکون پناه برد، و در همان جا در گذشت.

محمد خوارزمشاه، گرچه شاهی دیندار و حامی علم و ادب بود، خالی از تدبیر و سیاست، و بیرحم و سختکش، و تحت نفوذ مادر خود، ترکان خاتون، بود که زنی خود خواه و خونخوار و مکار بود.

محمد خیابانی، شیخ: ← خیابانی.

محمد دانشمند، امیر سلسله‌ی دانشمندیه. در دوران وی یوحنای II کومننوس قسطمونی را از دست ترکمانان درآورد، ولی محمد باردیگر آن راگرفت.

محمد رحیم خان زند (mohammad rahim xāne zand)، ۱۱۷۳–۹۱ هق، پسر دوم کریم خان زند. ۲ سال قبل از پدر وفات یافت. در خارج صحن شاه میر علی ابن حمزه در شیراز مدفون است.

محمد رشید رضا، ۱۸۶۵–۱۹۳۵ (۱۲۸۲–۱۳۴۵ هق)، ادیب و مورخ و مفسر لبنانی، از اصل بغدادی و از سادات حسینی. در ۱۳۱۵ هق به مصر سفر کرد و به شاگردی شیخ محمد عبده مشغول شد. سپس مجله‌ی المنار را منتشر کرد، و در آن به نشر عقاید خود در اصلاح دینی و اجتماعی پرداخت (← سلفیه) و در ایجاد سازگاری میان شریعت و اوضاع عصر جدید مورد رجوع بود. هنگام انتشار قانون اساسی عثمانی (۱۳۲۶ هق) به دمشق رفت و، در ضمن ایراد خطابه بر منبر جامع اموی، یکی از دشمنان اصلاح به اعتراض بر او برخاست و فتنه‌ای برپا شد و او ناچار دمشق را ترک گفت. در ایام ملک فیصل I بار دیگر به سوریه باز گشت و رئیس کنگره‌ی سوریه شد. با در آمدن فرانسویان (۱۹۲۰) دمشق را ترک گفت و به وطن دوم خود مصر رفت. از آثار او است: مجلة المنار (۳۴ مجلد)، تفسیر قرآن (۱۲ جلد ناتمام)، تاریخ الاستاذ الامام الشیخ محمد عبده، الوحی المحمدی، الخلافة، و شبهات النصاری و حجج الاسلام.

محمد رضا شاه پهلوی، ۱۲۹۷–۱۳۵۹ هش، ۲مین شاه از سلسله‌ی پهلوی؛ مت تهران. پس از آنکه پدرش، رضا خان سردار سپه (← رضا شاه پهلوی)، به سلطنت رسید (۲۱ آذر ۱۳۰۴ هش)، در ۲۶ آذر ۱۳۰۴ هش فرمان ولیعهدی یافت. پس از پایان تحصیلات ابتدائی، برای ادامه‌ی تحصیل به سویس اعزام شد (۱۳ شهریور ۱۳۱۰ هش). در ۱۳۱۵ هش به ایران باز گشت، و پس از گذراندن دوره‌ی دانشکده‌ی افسری، بازرس نظامی ارتش شد. در ۱۳۱۸ هش با فوزیه، خواهر فاروق I ازدواج کرد، ازدواجی که در ۱۳۲۷ هش به طلاق انجامید. در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ هش رضا شاه به نفع او از سلطنت استعفا کرد، آغاز پادشاهی محمد رضا مقارن بود با جنگ II و اشغال ایران توسط نیروهای متفقین (← جنگ جهانی II). در ۹ بهمن ۱۳۲۱ هش (۲۹ ژانویه‌ی ۱۹۴۲) انگلستان و تجشم با ایران پیمان بستند و متعهد شدند که نیروهای خود را، حداکثر تا ۶ ماه پس از پایان جنگ، از ایران بیرون برند. انگلستان در موعد مقرر نیروهای خود را از ایران خارج کرد، اما تجشم از انجام این امر سر باز زد. سرانجام، پس از شکایت دولت ایران به سازمان ملل متحد، نیروهای شوروی از ایا-

لات شمالی ایران خارج شدند، ولی نهضت خودمختاری آذربایجان، که تجزیه‌طلبان آن بود، اوج گرفت، تا سرانجام در ۲۰ آذر ۱۳۲۵ هش ارتش ایران وارد آذربایجان شد (← آذربایجان، تاریخ).

در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ هش، در جشن دانشگاه تهران به شاه تیراندازی شد، ولی وی از خطر جست. در پی این پیشامد، حزب توده‌ی ایران غیر قانونی اعلام شد. در مجلس مؤسسان دوم، که در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ هش تشکیل شد، اختیار انحلال مجلسین به او داده شد. در ماه بهمن همین سال اولین دوره‌ی مجلس سنا را افتتاح کرد. در دی ۱۳۲۹ هش با ثریا اسفندیاری ازدواج کرد، که این ازدواج نیز در ۱۳۳۷ هش به طلاق انجامید.

قراردادهائی که از ۱۳۲۹ هش برای جلب کومکهای مالی و نظامی با کشمت منعقد شد، و نیز بی‌اعتنائی شرکت نفت انگلیس و ایران در ازدیاد سهم ایران از عواید نفت، احساسات مردم را بر ضد امریکا و انگلستان برانگیخت، و فکر ملی کردن صنعت نفت رواج گرفت، که یکی از نتایج آن تشکیل جبهه‌ی ملی به رهبری ← محمد مصدق بود. چند روز پس از قتل (۱۶ اسفند ۱۳۲۹ هش) ⇐ رزم آرا، نخست وزیر وقت، قانون ملی شدن صنعت نفت از مجلس شورای ملی گذشت، و پس از دوره‌ی کوتاهی که ⇐ حسین علاء نخست وزیر بود، مصدق نخست‌وزیر شد تا برنامه‌ی ملی شدن صنعت نفت را اجرا کند. شرکت نفت و دولت انگلستان ملی شدن صنعت نفت را رسماً پذیرفتند و هیئتی برای مذاکره به تهران فرستادند. اما پیشنهادهای این هیئت از طرف دولت مصدق رد شد، و کار به شکایت به ← دیوان لاهه کشید، و چون دیوان لاهه به عدم صلاحیت خود رأی داد، قضیه به سازمان ملل متحد احاله شد، و دولت مصدق با دولت انگلستان قطع رابطه کرد، پس از افتتاح دوره ۱۷م مجلس شورای ملی، مصدق تقاضای اختیارات فوق العاده، خاصه نظارت بر وزارت دفاع را کرد، و چون شاه با این تقاضا موافقت نکرد، استعفا داد (۲۵ تیر ۱۳۳۱ هش)، و قوام‌السلطنه مأمور تشکیل دولت شد. در ۳۰ تیر همین سال مردم به طرفداری از مصدق به پا خاستند. قوام‌السلطنه استعفا کرد، و مصدق با گرفتن اختیارات فوق العاده و حق انتخاب وزیر دفاع-که در سابق در اختیار شاه بود- نخست‌وزیر شد. در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هش دولت مصدق با کودتائی ساقط، و ⇐ فضل‌الله زاهدی نخست‌وزیر شد. دکتر مصدق و همکارانش به زندان افتادند (← مصدق، محمد). در همین سال کنسرسیومی از چند شرکت بزرگ نفتی با ملیت‌های مختلف تشکیل شد، و انعقاد قراردادی ۲۵ ساله (با قابلیت تمدید در ۳ دوره‌ی پنجساله) کلیه‌ی امور نفت را به دست گرفت. در ۲۸ آذر ۱۳۳۸ هش محمد رضا با فرح دیبا ازدواج کرد، و اولین فرزندشان پسر بود (متولد ۹ آبان ۱۳۳۹ هش) که رضا نام گرفت، و در همین سال به ولیعهدی برگزیده شد.

در ۶ بهمن ۱۳۴۱ هش طرح لوایح ششگانه را به همه‌پرسی گذاشت. در ۱۸ شهریور ۱۳۴۶ مجلس مؤسسان سومی تشکیل شد که اصلهای ۳۸ و ۴۱ متمم قانون اساسی را تغییر داد (← قانون اساسی ایران). در دی ۱۳۵۷ هش، در پی تظاهرات گسترده‌ای که همه‌ی کشور را فرا گرفت، و به اعتصابهای سراسری و عاقبت به انقلاب اسلامی انجامید، محمدرضا پهلوی ناچار به ترک ایران شد (۲۷ دی ۱۳۵۷ هـ ش)، و آیت‌الله العظمی خمینی(⇐امام خمینی)، که رهبری انقلاب اسلامی را داشت، از پاریس وارد تهران شد. پس از چند روز دولت شاپور بختیار، که مقارن رفتن شاه تشکیل یافته بود، سقوط کرد، و دولت موقتی به نخست وزیری مهندس مهدی بازرگان تشکیل شد.

محمد رضا شاه پهلوی، سد: ← دز، رود.

محمد رضا کلهر (kalhor) معروف به **میرزا رضا کلهر**، ۱۲۴۵–۱۳۱۰ هق، از مشاهیر خوشنویسان در خط نستعلیق (← خط فارسی). در آغاز جوانی، به مقتضای طبیعت ایلی، به سواری و تیراندازی متمایل بود، و از این رو مردی خوش‌بنیه و نیرومند بار آمده بود. ببعدها میل به خط کرد، و به تهران آمد، و نزد میرزا محمد خوانساری، شاگرد محمد مهدی تهرانی، تعلیم خط گرفت، و چون از استادان خود در گذشت، به مشق از روی خطوط میر عماد پرداخت، و زمانی به اصفهان رفت تا از روی کتیبه‌ی معروف میر عماد در تکیه‌ی میر فندرسکی مشق کند. میرزا رضا چون در خط نستعلیق سرآمد شد و شهرت یافت، ناصرالدین شاه قاجار وی را احضار و نوازش کرد، و خواست که او را به کار گمارد، ولی از آنجا که میرزا مردی بلندهمت و آزادمنش بود نپذیرفت، و به کتابتی مختصر و حق‌الکتابه‌ای اندک میساخت، و فقط یک بار که ناصرالدین شاه به مشهد میرفت، به شوق زیارت آستانه‌ی حضرت رضا ع، در اردوی شاه ملازم شد. در مراجعت از خراسان در وبای عام در گذشت. میرزا رضا پایه‌ی خط نستعلیق را به جائی رساند که بعضی وی را همطراز میر عماد میدانند، و مسلماً در خط شکسته او را باید از استادان این خط دانست. میرزا مردی پاکدامن و نظربلند و هنر دوست و خوش‌محضر بود و از لذایذ جز هنر خود به چیزی علاقه نداشت. غالب مشقهای خود را، چون مناسب بلندجوئی خود نمیدید، محو میکرد، چنانکه اکنون از مشقهای وی بندرت یافت میشود، و آنچه هست غالباً رقم ندارد. خوشبختانه برای امرارمعاش به کتابت چند کتاب پرداخته است که آنها به چاپ رسیده، و از آثار خطی موجود وی مهمتر از همه یک نسخه‌ی فیض‌الدموع است که در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران موجود است. از شاگردان زبردست میرزا رضا میرزا زین‌العابدین شریفی قزوینی است.

محمد رضا مساوات (mosāvāt)، از آزادیخواهان و روزنامه‌نویس ایرانی، اهل برازجان. در شیراز تحصیل کرد، سپس به تهران آمد و نزد ← سید ابوالحسن جلوه به‌تکمیل معلومات خود پرداخت. در ۱۳۲۳ هق، در جریان انقلاب مشروطیت، همراه جمعی از علما و کسبه و تجار و طلاب به عنوان اعتراض بر مظالم عین‌الدوله و عمال او در حضرت عبدالعظیم متحصن شد.

محمد رفیع خان زند (zand) از رجال خاندان زندیه؛ پسر بوداق خان و پسر عموی کریم خان زند. در ۱۱۷۱ هق کریم خان حکومت اصفهان را بدو سپرد، و او در آنجا، بر اثر سوء تفاهم، به دست سبز علی خان زند که با لشکر خویش از آنجا میگذشت، کشته شد.

محمد روزافزون: ← روزافزون.

محمد زمان میرزای تیموری (teymuri)، از شاهزادگان تیموری؛ پسر بدیع‌الزمان میرزای تیموری. در ۹۲۱ هق بر بلخ مستولی شد.

محمد سام، غیاث‌الدین: ← غیاث‌الدین محمد سام.

محمد سام، معزالدین: ← معزالدین محمد سام.

محمد I سلجوقی: ← محمد ابن ملکشاه.

محمد II سلجوقی (mohammade saljuqi) یا **محمد ثانی** (sāni)، شهرت **غیاث‌الدین ابو-شجاع محمد ابن محمود**، ۵۲۲–۵۵۴ هق، از پادشاهان سلسله‌ی سلاجقه‌ی عراق، برادر سلطان ملکشاه ابن محمود. بعد از عزل برادرش ملکشاه، به دعوت خاص بک به سلطنت نشست (محرم ۵۴۸ هق)، اما خاص بک را فرو گرفت و کشت. چندی بعد با طغیان عم خویش **سلیمانشاه سلجوقی** مواجه شد. سلیمانشاه لشکر به همدان آورد، و امرا اکثر به او متمایل شدند، و سلطان محمد بگریخت. اما سلیمانشاه، که خود به سببی از امرا بدگمان شده بود، پنداشت که امرا قصد او دارند، و بگریخت و به مازندران و خراسان رفت، و سلطان محمد دوباره به همدان آمد، و به سلطنت نشست. اما سلیمانشاه باز فتنه کرد، و به اتفاق اتابک ایلدگز، به جنگ محمد آمد، ولی محمد آنها را شکست داد (۵۵۱ هق). سپس، محمد برای اینکه خلیفه مقتفی را به تصدیق سلطنت خود وادار کند به بغداد لشکر کشید، و آنجا را یک‌چند محاصره کرد، درین بین خبر یافت که ایلدگز با ملکشاه ابن محمود به همدان آمده‌اند، و لهذا، دست از محاصره‌ی بغداد کشید، و با تلفات و خسارات زیاد عازم همدان شد (۵۵۲ هق). درین ماجرا، به بیماری سل مبتلا شد، و در همدان ماند، و در همان جا وفات یافت. بعد ازو، عمش سلیمانشاه سلجوقی به سلطنت نشست.

محمد شاه، از سلاجقه‌ی کرمان، ← محمد ابن ارسلانشاه.

محمد شاه، ابوالمجاهد: ← محمد ابن تغلق.

محمد شاه ابن بهرامشاه: ← محمد شاه سلجوقی.

محمد شاه ابن سلغور شاه (solqor) [اتابک مظفرالدین]، نهمین اتابک (۶۶۱ هق) از اتابکان فارس، برادرزاده‌ی اتابک ابوبکر و نواده‌ی سعد زنگی. بعد از مرگ (۶۶۱ هق) محمد ابن سعد به اتابکی فارس نشست، اما به سبب اشتغال به لهو و عیش، امرا از فرمانش سر پیچیدند، و به اشارت ترکان خاتون، دختر قطب‌الدین محمود شاه، او را گرفتند و به اردوی هولاکو فرستادند، و چندی بعد در اردوی هولاکو کشته شد. مدت سلطنت او ۸ ماه بیش طول نکشید. وی داماد ترکان خاتون بود. بعد از او برادرش سلجوقشاه ابن سلغور شاه به اتابکی نشست.

محمد شاه‌بخت خان شیبانی، پادشاه ازبک، ← شیبک خان.

محمد شاه روشن اختر (mohammad šāhe rōšan axtar) یا **محمد شاه گورکانی**، ۱۱۱۴

-۶۱ هق، امپراطور (۱۱۳۱-۶۱ هق) گورکانی هند، پسر شاهزاده جهانشاه. بعد از مرگ (۱۱۳۱ هق) شاه جهان II (← تیموریان هند جدول) به سلطنت نشست. پادشاهی عیاش و خوشگذران، و اختیار او در دست سه تن از امرایش-نواب نظام‌الملک، حاکم دکن؛ صمصام‌الدوله، فرمانده کل سپاه؛ و قمرالدین خان اعتمادالدوله، صدر اعظم کشور-بود. نادر شاه، که سفرائی برای حسن رابطه با او به دربار وی فرستاده و هر بار جواب نامساعد شنیده بود، به هند لشکر کشید، و در ۱۱۵۱ هق به دهلی وارد شد. محمد شاه به استقبال او رفت و هدایای بسیار، از جمله الماس معروف کوه نور و تخت طاووس، را به نادر پیشکش کرد. یک ماه پس از جنگ پسرش در سرهند با احمد شاه درانی، در گذشت، و او را در مزار نظام‌الدین اولیاء در دهلی به خاک سپردند.

محمد شاه سلجوقی (saljuqi)، آخرین پادشاه (۵۷۹-ح ۵۸۳ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر بهرامشاه سلجوقی. پس از کشته شدن تورانشاه II، به وسیله‌ی یک تن از امرا (رفیع‌الدین نام، که تورانشاه را کشته و مادر محمد شاه را به زنی گرفته بود) به سلطنت نشست. چندی بعد، رفیع‌الدین را کشت، و به استقلال به سلطنت پرداخت. اما به سبب بروز قحطی و اختلافات داخلی، سلطنت او مواجه با مشکلات شد. کوتوال قلعه‌ی بم که از او ناراضی بود، به همدستی جمعی از امرا، مبارکشاه سلجوقی را در مقابل وی علم کرد. گذشته از آن، اطراف کرمان نیز در معرض تاخت و تاز طوایف غز قرار گرفت (← ملک دینار)؛ محمد شاه ناچار به فارس و عراق رفت (۵۸۲ هق)، و از طغرل ابن ارسلان، پادشاه سلجوقی عراق، مدد خواست، ولی عاقبت ملک دینار کرمان را گرفت، و غلبه‌ی او بر آن ولایت حکومت محمد شاه و دولت سلاجقه‌ی کرمان را منقرض کرد. محمد شاه، که تاب مبارزه و مقابله‌ی با ملک دینار را نداشت، به سیستان گریخت، و از آنجا نخست به خوارزم و سپس به غور رفت، و در همان جا وفات یافت.

محمد شاه غازی: ← محمد شاه قاجار.

محمد شاه قاجار، ملقب به **محمد شاه غازی**، ۶ ذوالقعده‌ی ۱۲۲۲-۶ شوال ۱۲۶۴ هق، ۳مین پادشاه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هق) از سلسله‌ی سلاطین قاجاریه؛ پسر عباس میرزا ولیعهد؛ مت تبریز. بعد از وفات پدر، از جانب جدش فتحعلی شاه ولیعهد شد (صفر ۱۲۵۰ هق)، و چند ماه بعد، به محض اطلاع از وفات فتحعلی شاه، در تبریز تاجگذاری کرد (۷ رجب ۱۲۵۰ هق)، و سپس به جانب تهران آمده، پس از دفع غائله‌ی علیشاه ظل‌السلطان، در عمارت نگارستان، خارج از حدود شهر تهران، مجدداً تاجگذاری کرد (۱۴ شعبان ۱۲۵۰ هق). پس از آن، وزارت را به میرزا ابوالقاسم قائم مقام تفویض کرد و اللهیار خان آصف‌الدوله را فرمانروائی خراسان داد. حسینعلی میرزا فرمانفرما را، که در فارس دعوی سلطنت داشت، به وسیله‌ی منوچهر خان گرجی دفع کرد، و شاهزادگان مخالف را، که مدعی سلطنت و مزاحم مملکت بودند، به صلاحدید و تدبیر قائم مقام، دستگیر و محبوس کرد، و چندی بعد خود قائم مقام را هم معزول و مقتول کرده صدارت خویش را به میرزا عباس ایروانی، معروف به حاجی میرزا آقاسی داد. محمد شاه در ۱۲۵۴ هق هرات را محاصره کرد، و آخر، به سبب مداخله و تهدید انگلیسها، آنجا را باز گذاشت. نیز در ۱۲۵۶ هق با قیام و عصیان آقا خان I (← آقا خان) مواجه شد، که عاقبت به فرار آقا خان از ایران انجامید (۱۲۵۷ هق). چند سال بعد، خروج باب پیش آمد (۱۲۶۰ هق) که عاقبت، در عهد ناصرالدین شاه، منتهی به حبس و قتل باب و قتل عام و شکنجه‌ی پیروان او شد. سالهای آخر عمر محمد شاه مصادف شد با فتنه‌ی سالار در خراسان، که حمزه میرزا حشمت‌الدوله، به امر شاه، به خراسان رفت و سالار را شکست داده یک‌چند به میان ترکمانان فرار کرد (۱۲۶۴ هق). محمد شاه، در قصر محمدیه‌ی تجریش، از بیماری نقرس، که بیش از ۱۰ سال او را رنج میداد، وفات یافت، و در قم مدفون شد. بعد از او ناصرالدین شاه قاجار به سلطنت نشست.

محمد شاه گورکانی: ← محمد شاه روشن اختر.

محمدشاهیه، شاخه‌ای از نزاریه، ← نزاریه.

محمد شرقی، شیخ: ← فجیره.

محمد شفیع (mohammad šafi')، ۱۸۸۳-۱۹۶۳، ادیب و ایرانشناس پاکستانی؛ مت لاهور. چندی معلم زبان هندوستانی در دانشگاه کیمبریج انگلستان بود، و سپس از ۱۹۱۹ تا ۱۹۵۲ (که بازنشسته شد) در دانشگاه پنجاب به تدریس زبان عربی اشتغال داشت، و نیز استاد زبان فارسی این دانشگاه بود و (از ۱۹۳۶) ریاست کالج شرقی دانشگاه را به عهده داشت. به عضویت پیوسته‌ی هیئت تحریریه‌ی چاپ جدید دایرةالمعارف اسلام در لیدن برگزیده شد، و تا پایان عمر این سمت را داشت. در ۱۹۵۳ به عنوان رئیس نخستین هیئت فرهنگی پاکستان به ایران آمد، و نشان درجه‌ی اول علمی از طرف دولت ایران دریافت کرد. سال بعد نیز برای شرکت در جشن هزاره‌ی ابوعلی سینا به ایران آمد. آثاری که به تصحیح و تحشیه‌ی وی انتشار یافته (بجز مقالات فراوانی که به زبان اردو در مجله‌ی کالج شرقی دانشگاه پنجاب، و به زبان انگلیسی در دایرةالمعارف اسلام نشر شده) اینهاست: فهارس العقد الفرید (به انگلیسی در ۲ جلد؛ ۱۹۳۵-۳۷)، تتمة صوان الحکمة؛ (متن عربی؛ ۱۹۳۵)، درة الاخبار (ترجمه‌ی فارسی صوان الحکمه؛ ۱۹۳۵)، تذکره‌ی میخانه از ملا عبدالنبی فخرالزمانی (۱۹۲۶)، مطلع السعدین (متن فارسی، بخش دوم و سوم جلد دوم ۱۹۳۹، بخش اول جلد دوم ۱۹۴۱)، مکاتبات رشیدی سمرقندی (متن فارسی؛ ۱۹۴۷)، و مثنوی بازیافته‌ی وامق و عذرای عنصری، که پس از مرگ وی به همت پسرش، احمد ربانی، در دانشگاه لاهور چاپ و نشر شده است (۱۹۶۶).

محمد شیرین: ← مغربی.

محمد صالح خان افشار ابیوردی: ← صالح خان قرخلو.

محمد صدر، افضل‌الدین : ← صدر ترکه.

محمد صدر، سید: ← سلیمان II صفوی.

محمد صفوی (mohammade safavi) یا **محمد خدابنده** یا **شاه سلطان محمد صفوی**، ۹۳۸-۱۰۰۴ هق، چهارمین پادشاه (۹۸۵-۹۹۶ هق) از سلسله‌ی صفویه؛ پسر ارشد شاه طهماسب I صفوی. در زمان پدر چندی حکومت هرات داشت و سپس در فارس سکونت جست. ملقب شدن او به خدابنده ظاهراً از آن رو است که، پس از ابتلا به ضعف چشم و سرانجام به نابینائی، بیشتر به عبادت مشغول بوده. مقارن وفات شاه طهماسب و در مدت سلطنت کوتاه و خونین آلود شاه اسماعیل II صفوی نیز همچنان در شیراز بود، و به همین سبب از کشته شدن به دست آن پادشاه سفاک نجات یافت. بعد از مرگ شاه اسماعیل II، وی در ۲۵ رمضان ۹۸۵ هق در شیراز به سلطنت نشست، و در سوم ذو الحجه‌ی همان سال به قزوین آمد. در دوره‌ی سلطنت او امرای قزلباش بر امور مملکت مستولی بودند، و او چندان ضعیف و نالایق بود که مهد علیا، زوجه‌اش، را امرای قزلباش، به سبب آنکه از او وحشت و کدورت داشتند، در پیش او در قصر سلطنتی کشتند و او هیچ مخالفت و ممانعت نتوانست کرد. شاه سلطان محمد خام و سست و بی‌تدبیر بود و، به سبب ضعف چشم و بلکه نابینائی که داشت، از عهده‌ی اداره‌ی مملکت بر نمیآمد، و میرزا سلیمان وزیرش را نیز قزلباش هلاک کردند. ولیعهد و پسر بزرگش حمزه میرزای صفوی چندی در دفع دشمنان و اصلاح امور او را کمک کرد، و حتی دو بار با ترکان عثمانی که به ایران هجوم آورده بودند درآویخت. اما قبل از آنکه آنها را از ایران براند خود کشته شد (۹۹۴ هق) و شاه خدابنده، عاجز و ضعیف، بازیچه‌ی امرای خویش باقی ماند، عاقبت مرشد قلی‌خان استاجلو، پسرش عباس میرزا را بسرعت از خراسان به قزوین برد تا هرچه زودتر زمام امور را به دست گیرد. پس از ورود به قزوین (در نیمه‌ی ذو القعده‌ی ۹۹۶ هق)، در مجلسی که مرشد قلی خان آراست، سلطان محمد خود را از سلطنت خلع کرد و تاج شاهی را بر سر عباس میرزا گذاشت و او را شاه عباس خواند.

محمد صفوی، میرسید: ← سلیمان II صفوی.

محمد طاهر، امامزاده، بقعه‌ای در ۴کیلومتری جاده‌ی بابل-شاهی. این بنا به صورت برج کثیر الاضلاعی است با گنبد هرمی‌شکل. در بقعه صندوق چوبی نفیسی بر روی مرقد سلطان محمد طاهر، فرزند امام موسی کاظم ع قرار دارد که مورخ ۸۷۵ هق است، و تاریخ دیگری نیز از ۸۹۶ هق دارد.

محمد طاهری (mohammade tāheri) [محمد ابن عبدالله ابن طاهر]، ۲۰۹-۲۵۳ هق، از امرای دولت عباسی، و از رؤسای خاندان طاهریان در بغداد؛ پسر عبدالله ابن طاهر. امیری بخشنده و فاضل و شاعر بود. متوکل، خلیفه‌ی عباسی، او را صاحب شرطگی بغداد داد، و در دوره‌ی معتز قدرت او روزافزون شد. نیز ← عبیدالله طاهری.

محمد طه، شیخ: ← صاحب اتقان المقال.

محمد ظاهر شاه (mohammad zāher šāh)، ۱۹۱۴- ، شاه (۱۹۳۳-۷۳) افغانستان، پسر محمد نادر شاه. در ۱۸ سالگی، پس از قتل (۱۹۳۳) پدرش به سلطنت رسید، و اعلام کرد که

در سلطنت خود همواره از سیاست و برنامه‌ی پدرش پیروی خواهد کرد. در جنگ II بیطرفی افغانستان را حفظ کرد. در سالهای بعد از استقلال (۱۹۴۷) پاکستان، میان این دو کشور اختلافاتی در مورد تأسیس مملکت مستقل پشتونستان بروز کرد. در ۱۹۵۶ یک برنامه‌ی ۵ساله برای ساختن راهها و وسایل ارتباطات، توسعه‌ی معادن و صنایع، و بهبود آموزش و پرورش و کشاورزی به مورد اجرا گذاشت؛ این برنامه با موفقیت در ۱۹۶۱ کاملاً اجرا شد. در ۱۹۶۱ یک برنامه‌ی ۵ساله‌ی دوم به مرحله‌ی اجرا در آمد. در ۱۹۶۴ یک راه اتومبیلرو با تونل از میان کوههای هندوکش، به وسیله‌ی مهندسین روسی، کابل را به اوکسوس (← آمو دریا) مرتبط ساخت. در ۱۹۶۳ روابط سیاسی میان افغانستان و پاکستان را، که در ۱۹۶۱ بر اثر اختلاف مربوط به تأسیس پشتونستان مستقل قطع شده بود، برقرار کرد. در ۱۹۶۳ یک موافقتنامه‌ی مرزی با چین کمونیست امضا کرد. در ۱۶ ژوییه‌ی ۱۹۷۳، با کودتای ⇐ محمد داود خان از سلطنت برکنار شد.

محمد ظاهر شاه خود را رهبر مذهبی افغانستان میشمرد، و مردم افغانستان او را المتوکل علی‌الله میخواندند.

محمد عادل شاه: ← شیر شاه سوری.

محمد عاملی: ← شیخ بهائی.

محمد عبدالحکیم خان، مترجم قرآن: ← قرآن قسمت (ه ــ X).

محمد عبدالکریم علوی: ← عبدالکریم منشی.

محمد عبده (mohammad abdoh)، ۱۲۶۶—۱۳۲۳ هق (۱۸۴۹—۱۹۰۵)، یکی از علمای دینی و رهبران دینی اصلاح‌طلب مصر در قرن ۱۹م که در پیدایش سلفیه مؤثر بوده است. در شُنْرا از قرای غربی مصر سفلی تولد یافت، و دوران کودکی خود را در دهکده‌ی مُحَلَّةْ نَصْر واقع در استان بُحَیْرَه گذرانید. پدر او حسن خیرالله نام داشت. پس از یاد گرفتن قرآن، در ۱۳-سالگی به طنطا رفت تا در جامع احمدی علوم دینی بیاموزد. پس از مدتی، برای ادامه تحصیل، طنطا را ترک گفت و عازم قاهره شد تا در جامع الازهر تحصیل کند. ابتدا رغبتی به تصوف پیدا کرد و به عزلت و ریاضت پرداخت، ولی بنا به توصیه‌ی عموی بزرگ خود از آن دست بر داشت. در ۲۳سالگی با سید جمال‌الدین افغانی، که تازه وارد مصر شده بود، ملاقات کرد و سخت تحت تأثیر او قرار گرفت. سید جمال‌الدین او را با آثار اروپائی آشنا ساخت و نظر او را به مسائل روز عالم اسلام و مصر معطوف داشت. تأثیر سید جمال‌الدین در او از رساله‌ای که محمد عبده به نام رسالة الواردات در تصوف تألیف کرده پیداست. او در این رساله سید جمال‌الدین را مرشد و پیر خود مینامد. محمد عبده تحت تأثیر سید جمال‌الدین و وقایع سیاسی مصر به روزنامه‌نگاری پرداخت. پس از آنکه دوره‌ی جامع الازهر را به پایان رسانید، ابتدا به تعلیم خصوصی پرداخت، و پس از مدتی به معلمی دارالعلوم، که مدرسه‌ای برای تعلیم علوم دینی به طرز جدید بود، مشغول شد. پس از آنکه توفیق پاشا به حکومت مصر رسید، محمد عبده از تدریس برکنار، و به مولد خود فرستاده شد و سید جمال‌الدین نیز از مصر تبعید گردید. محمد عبده پس از مدتی اجازه یافت که به قاهره باز گردد، و پس از ورود به قاهره به ریاست هیئت تحریریه‌ی روزنامه‌ی رسمی الوقائع المصریه رسید. محمد عبده و سید جمال‌الدین، گرچه در آزادی ملل مسلمان از قید استعمار و در ایجاد یک نهضت اسلامی همفکر و همعقیده بودند، روش آن دو با یکدیگر فرق داشت. محمد عبده طرفدار اصلاح تدریجی از راه تعلیم و اخلاق و دین بود ولی سید جمال‌الدین به انقلاب عقیده داشت. در واقعه‌ی عرابی‌پاشا در صف ملیون مخالف با استبداد در آمده و همین امر سبب شد که، پس از سرکوب شدن قیام عرابی پاشا، محکوم به تبعید از مصر شود (۱۸۸۲ مطابق ۱۲۹۹ هق)، محمد عبده ابتدا به بیروت، و پس از آن به پاریس رفت و در آنجا با سید جمال‌الدین ملاقات کرد و با کومک او مجله‌ی اَلعُرْوَة الوُثْقیٰ را منتشر ساخت. این مجله که در عالم اسلام تأثیر بزرگی داشت پس از ۸ ماه به اجبار تعطیل شد. محمد عبده به بیروت بازگشت و به تدریس و تألیف پرداخت. پس از آنکه اجازه‌ی بازگشت به مصر یافت، در سال ۱۳۰۶ به قاهره رفت و منصب قضا یافت، و بعد مستشار محکمه‌ی استیناف، و در ۱۳۱۷ هق مفتی دیار مصریه شد، که بالاترین منصب شرعی در مصر است. او این منصب را تا پایان حیات خود داشت. در اسکندریه وفات یافت.

محمد عبده میخواست اسلام را به سادگی دوران صدر اسلام باز گرداند و زبان عربی را اصلاح کند و حقوق مردم را در برابر حکومتها به ایشان باز گرداند. هدفش آن بود که در عین محفوظ ماندن اصول اساسی دین اسلام، تمدن غربی نیز به نحوی معقول و متناسب با سنن اسلام اخذ شود (← سلفیه). هم با استعمار غرب مخالف بود و هم با استبداد معمول در شرق. در اصلاحات و عقاید دینی بیشتر به تعلیمات غزالی و ابن تیمیه و ابن قیم الجوزیه نظر داشت. با سد باب اجتهاد مخالف بود، و معتقد بود که در مسائل مهم روز باید اجتهاد را از سرگرفت. از تألیفات مهم او شرح نهج‌البلاغه، شرح مقامات بدیع الزمان همدانی، تفسیر القرآن الکریم، رسالة التوحید، الاسلام و الرد علی منتقدیه، و الاسلام و النصرانیه مع العلم و المدنیه است.

محمد عراقی: ← عراقی، ابوالقاسم محمد.

محمد علی ابن عمر: ← خوقند.

محمد علی بارفروشی، حاج ملا: ← قدوس.

محمد علی پاشا (mohammad ali pāšā)، ۱۷۶۹—۱۸۴۹، خدیو (۱۸۰۵—۴۸) معروف و مقتدر مصر که بانی مصر جدید و مؤسس سلسله‌ی خدیوها و سپس سلاطین آن کشور است. وی احتمالاً آلبانی الاصل بود، و جزو سپاهیان عثمانی به مصر رفت (۱۷۹۹)، و پس از اینکه فرانسویها به طور قطع آن کشور را ترک گفتند (۱۸۰۱)، در مصر نفوذ نظامی یافت و عثمانیها، گرچه در صدد استقرار تسلط خود بر مصر بر آمدند، توفیق نیافتند و ناچار او را به رسمیت شناختند (نوامبر ۱۸۰۵)، محمد علی رسماً قدرت را به دست گرفت (آوریل ۱۸۰۶) و به اصلاحات اقتصادی و اداری پردامنه‌ای دست زد. به تقاضای دولت عثمانی بر ضد وهابیها قشون فرستاد (۱۸۱۱) و به کومک پسر خود ابراهیم پاشا آنها را منکوب کرد (۱۸۱۸)، و بر اعتبارش افزود و برای اول‌بار اروپائیها متوجه اهمیت سیاسی مصر شدند. سپس برای اول‌بار تسلط مصر را بر سودان مستقر کرد. دگربار، به درخواست دولت عثمانی، به جنگ با یونانیان که شورش کرده بودند برخاست و ابراهیم پاشا جزیره‌ی کرت را تصرف کرد (۱۸۲۳) و سپاهیان مصری نقاط دیگری را نیز متصرف شدند، ولی به علت مداخله‌ی انگلستان و روسیه و فرانسه مصریها نقاط متصرفی را، جز کرت که تا ۱۸۴۱ در دست آنها ماند، ترک گفتند. سپس چون سلطان عثمانی به وعده‌ی واگذاری حکومت شام به محمد علی وفا نکرد، بین آن دو اختلاف افتاد (۱۸۳۱) و محمد علی سپاهیانی به سرکردگی ابراهیم پاشا به شام فرستاد، و او لشکر ترک را منکوب کرد (۱۸۳۲) و عازم قسطنطنیه شد، ولی باز به علت مداخله‌ی دول اروپائی صلح برقرار، و حکومت شام به محمد علی واگذار شد (۱۸۳۳). در ۶ سال بعد قدرت محمد علی به اوج خود رسید، ولی باز میان خدیو و سلطان عثمانی اختلاف افتاد و وی قوای عثمانی را منکوب کرد، ولی به علت مداخله‌ی دول بزرگ اروپائی، به استثنای فرانسه که با محمد علی راه دوستی پیش گرفته بود، بار دیگر کار به مصالحه کشید و محمد علی شام و کرت را از دست داد و عده‌ی افراد قشون مصر محدود شد، و در مقابل حکمرانی مصر به عنوان جزئی از امپراطوری عثمانی در خاندان وی مستقر شد (۱۸۴۱). در سپتامبر ۱۸۴۸ پسرش ابراهیم پاشا فرمان پاشائی مصر یافت، اما خدیوی او طولی نکشید، و در نوامبر همان سال در گذشت، و عباس اول، نواده‌ی محمد علی، خدیو مصر شد. سالهای آخر زندگی محمد علی بآرامی گذشت. محمد علی موجد تغییرات شگرفی در مصر بود که موجب اهمیت بین‌المللی برای آن کشور شد. وی مردی متهور بود ولی توجهی به بر افراشتن بناهای رفیع و باشکوه نداشت، بلکه همّش به کارهای عام‌المنفعه مصروف بود، و گروهی از دانشجویان مصری را برای فرا گرفتن دانشهای جدید به اروپا فرستاد. روش او در حکومت متغیر بود، ابتدا مستبد بود، ولی بتدریج که بر قدرتش افزود و کار ملک رونق گرفت ملایمتر شد و در آخر کار محبوب مردم بود. حکومتش رنگ ترکی عثمانی داشت.

محمد علی خان زند (zand)، متـ ۱۱۷۴ هق، از شاهزادگان زندیه؛ پسر سوم کریم خان زند. وی بعد از وفات پدر، به شرکت برادر مهتر خود، ابوالفتح خان زند، و تحت حمایت و استیلای زکی خان زند، به سلطنت نشست. اما بعد از کشته شدن زکی خان، چون صادق خان زند ابوالفتح خان را از سلطنت معزول کرد، محمد علی خان و برادر دیگرش رحیم خان را نیز با او به زندان افکند (۱۱۹۴ هق). مقارن استیلای (۱۱۹۶ هق) علیمراد خان زند بر شیراز، محمد علی خان نیز مانند برادرش ابوالفتح خان کور شد (۱۱۸۶ هق)، و پس از آن تا سال ۱۲۰۶ هق

در حیات بود.

محمد علی‌خان شام‌بیاتی (mohammad ali xāne šāmbayāti)، از سرکردگان و صاحب‌منصبان لشکر عادلشاه افشار (ح ۱۱۳۷–۶۲ هق). وی موجب تحریک عادلشاه به سوء قصد نسبت به محمد حسن خان قاجار و فرارش از نزد عادلشاه شد.

محمد علی زنجانی، ملا، ملقب به **حجت:** ← حجت بابیه.

محمد علی سدهی اصفهانی: ← سروش اصفهانی.

محمد علی شاه قاجار، ۱۲۸۹ ــ رمضان ۱۳۴۴ هق، ۶مین پادشاه (۱۳۲۴–۲۷ هق) سلسله‌ی سلاطین قاجار؛ پسر و ولیعهد مظفرالدین شاه قاجار، مه تبریز. وی در ذو الحجه‌ی ۱۳۲۴ هق در تهران به جای پدر به سلطنت نشست، اما با مجلس و مشروطیت بنای مخالفت نهاد، و امین‌السلطان را به همین نیت از اروپا خوانده به صدارت نشاند. پس از قتل (رجب ۱۳۲۵ هق) امین‌السلطان، و سوء قصدی که در حق خود او شد، تصمیم به قلع و قمع مجلس و مشروطیت گرفت. از تهران به باغ شاه رفت و مجلس را به توپ بسته (۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هق) عده‌ای از آزادیخواهان را مقتول کرد. اما این استبداد صغیر، که او بدین گونه احیا کرد، دوام نیافت. مجاهدین تبریز به مقاومت شدید برخاستند، و با وجود محاصره‌ی شدید از پای ننشستند، و با مجاهدین گیلان و بختیاری تهران را فتح کردند. محمد علی شاه که در سفارت روس تحصن جسته بود خلع شد (۲۷ جمادی الآخر ۱۳۲۷ هق) و به روسیه رفت، و پسرش احمد میرزا، به نام احمد شاه (← احمد شاه قاجار)، به سلطنت انتخاب شد. محمد علی میرزا در ۱۳۲۹ هق پنهانی به حدود استراباد بازگشت، و در صدد حمله به تهران بر آمد، اما کاری از پیش نبرد، و مجبور به بازگشت شد. عاقبت در بندر ساووونا در ایتالیا در گذشت، و جنازه‌اش را به عتبات بردند.

محمد علی کرمانشاهی، معروف به **صاحب مقامع** (sāhebe maqāme) فت ۱۲۱۶ هق، از علمای شیعه‌ی امامیه. وی در کرمانشاه سکنی گزید، و در همان جا وفات یافت. در امر به معروف و نهی از منکر اهتمام تمام، و با صوفیه عداوت فراوان داشت، و سبب قتل بسیاری از آنان (از جمله نورعلیشاه) شد. از آثارش مقامع الفضل، قطع المقال (در رد بر صوفیه)، مفتاح الجامع (شرح مفاتیح ملا محسن فیض) است.

محمد علی میرزا دولتشاه، ۱۲۰۳–۳۷ هق، از شاهزادگان معروف سلسله‌ی قاجاریه؛ پسر مهتر فتحعلی شاه قاجار. وی در طفولیت عنوان حکومت قزوین داشت. حکومت قلمرو وسیعی از حدود کرمانشاه تا بغداد و از بصره تا خرم‌آباد را با لقب و عنوان "صاحب اختیار عراقین" از جانب پدر یافت (۱۲۲۱ هق) و، به کومک اکراد و سواران اردلان، لشکریان والی بغداد را که در حدود شهرزور و حتی تا نزدیک کرمانشاه کر و فری داشتند، تنبیه، و سردار آنها را اسیر کرد، و تا نزدیک بغداد راند، ولی به تقاضای شیخ جعفر نجفی، از علمای شیعه، از غارت و تسخیر بغداد صرف نظر کرد. پس از آن، یک‌چند در گرجستان مأمور جنگ با روسیه بود (۱۲۲۴ هق)، و پس از آن، باز در سالهای ۱۲۲۶ و ۱۲۳۷ هق دو بار به قصد تسخیر بغداد لشکر برد، و هر دو بار به شفاعت شیخ جعفر نجفی باز گشت. پس از آن محمد علی میرزا بغداد را گذاشته به جانب کرمانشاه باز گشت، و در راه از بیماری اسهال در گذشت. دولتشاه قریحه‌ی شاعری داشت و با تخلص دولت شعر میسرود.

محمد عمر خان: ← خوقند.

محمد عوفی: ← عوفی.

محمد غزالی ← غزالی.

محمد غزنوی (mohammade qaznavi) [جلال‌الدوله ابو احمد محمد ابن محمود]، ح ۳۸۷–۴۳۲ هق، پادشاه (ربیع‌الثانی ــ شوال ۴۲۱ هق، و ربیع‌الثانی ــ شعبان ۴۳۲ هق) غزنه از سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ دومین پسر سلطان محمود غزنوی. وی با دختر ابونصر احمد ابن محمد، از امرای آل فریغون در جوزجان، ازدواج کرد، و پس از مرگ (۴۰۱ هق) ابونصر، محمود حکومت جوزجان را بدو داد.

محمود در اواخر عمر مملکت خود را بین دو پسرش محمد و مسعود تقسیم کرده ناحیه‌ی جبال را به مسعود و غزنه و خراسان و هند را به محمد واگذاشت. بعد از وفات (ربیع‌الاول ۴۲۱ هق) محمود، محمد از جوزجان به غزنه آمد، و در آنجا به سلطنت نشست (ربیع‌الثانی ۴۲۱ هق). محمد مردی شرابخواره و عشرت‌جوی، و نسبت به امور ملک بیعلاقه بود، و به همین سبب، جمعی از اکابر دولت پنهانی برادرش مسعود (← مسعود I غزنوی) را که در اصفهان بود به گرفتن مقام پدر خواندند. مسعود عازم غزنه شد، و در این هنگام امرای دولت در غزنه محمد را از سلطنت خلع کردند، و خطبه به نام مسعود خواندند (شوال ۴۲۱ هق). محمد، برای دفع مسعود، علی ابن ایل ارسلان (مشهور به علی قریب یا علی خویشاوند) و عم خود امیر یوسف غزنوی را، که سپهسالار خراسان بود، به سرداری سپاه برگزید و به جانب هرات گسیل داشت، اما اغلب لشکریان محمد به مسعود پیوستند؛ محمد دستگیر شد، و او را کور، و محبوس کردند (۱۳ شوال ۴۲۱ هق). محمد همچنان در زندان مسعود بود تا آنکه در ربیع‌الآخر ۴۳۲ هق، هنگامی که سلطان مسعود، بعد از شکست دندانقان، از غزنه به جانب هند میرفت، غلامانش بر وی شوریدند، و او را گرفته محبوس ساختند، و محمد را که در این سفر همراه بود به سلطنت برداشتند. اما این سلطنت مجدد او نیز دوامی نیاورد، و بزودی به دست مودود غزنوی (پسر مسعود I) به قتل رسید (شعبان ۴۳۲ هق).

گویند محمد در ادب و شعر عربی و فارسی ذوق و وقوف تمام داشت، و شعرشناسی و نکته‌دانی او از شعر فرخی نیز مستفاد است. در سلطنت اول او ابوسهل حمدوی وزارت داشت. بعضی تاریخ قتل او را ۴۳۴ هق نوشته‌اند.

محمد غوری، سلطان: ← معزالدین محمد سام.

محمد غوری، سیف‌الدین: ← سیف‌الدین محمد غوری.

محمد غوری، شمس‌الدین: ← شمس‌الدین محمد غوری.

محمد غوری، علاءالدین: ← علاءالدین محمد غوری.

محمد غوری، قطب‌الدین: ← قطب‌الدین، محمد غوری.

محمد فاتح یا محمد II (mohammade fātḥ)، ۸۳۲–۸۸۶ هق (۱۴۲۹–۸۱)، ۷مین سلطان (۸۵۵–۸۸۶ هق مطابق ۱۴۵۱–۸۱ بم) عثمانی، پسر سلطان مراد II. در زمان پدرش حاکم ماگنسیا بود، و چون برادرش علاءالدین که ولیعهد بود کشته شد، به جای او ولیعهد دولت عثمانی شد. در ژوئن ۱۴۴۴، که سلطان مراد برای استراحت از تاج و تخت سلطنت استعفا کرد، سلطان محمد II به سلطنت رسید؛ اما شاه مجار و متحدان مسیحی او صلحی را که با مراد II بسته بودند نقض کردند و به متصرفات دولت عثمانی روی آوردند. سلطان مراد ناچار شد که خود فرماندهی سپاه را به عهده گیرد و وظایف سلطنت را شخصاً انجام دهد. پس از آنکه در جنگ وارنا (10 نوامبر ۱۴۴۴) متحدان مسیحی شکست سختی خوردند، سلطان مراد دوباره از تاج و تخت کناره گیری کرد و آن را به سلطان محمد خان سپرد. در این میان ینی‌چریان تهدید به شورش کردند، و صدر اعظم دولت عثمانی ناچار سلطان مراد را دوباره به در دست گرفتن تاج و تخت دعوت کرد، و سلطان محمد خان بار دیگر به ولایت عهد باز گشت. در ۸۵۵ هق (۱۴۵۱) سلطان مراد II در گذشت و سلطان محمد خان به تخت سلطنت عثمانی نشست. سال بعد (۸۵۶ هق مطابق ۱۴۵۲ بم) سلطان محمد برای تصرف استانبول یا قسطنطنیه آماده شد، و قلعه‌ی محکم روم ایلی حصار را برای حمله به قسطنطنیه بنا کرد و با توپخانه‌ی مجهز و عظیم شهر را از دریا و خشکی در محاصره گرفت، و سرانجام آن را متصرف شد (۱۴۵۳ مطابق ۸۵۷ هق) و امپراطوری بیزانس بر افتاد. این فتح تاریخی بزرگ دولت عثمانی را در ردیف دول بزرگ جهان در آورد و نتایج نظامی و سیاسی و اقتصادی مهمی به دنبال آورد. در ۱۴۵۵ در صربستان و سواحل دریای اژه به جنگ و فتوحات پرداخت و جزیره‌ی لمنوس را فتح کرد. در ۱۴۵۶ شهر بلگراد را محاصره کرد. در ۱۴۵۹ شهر سمندره (semendra؛ اکنون سمدرو[1] [smederevo])، در ۴۶ کیلومتری شمال بلگراد، را فتح کرد، و بدین ترتیب صربستان ضمیمه‌ی دولت عثمانی شد، در ۱۴۶۰ قسمت مهمی از شبه جزیره‌ی پلوپونز یا مورئا را به تصرف خود درآورد؛ شهر سینوپ را از دست خاندان اسفندیار اوغلو خارج ساخت؛ پس از آن بندر طرابزون را فتح کرد، و سپس جزیره‌ی موتیلنه یا لسبوس را تصرف کرد. در ۱۴۶۱ (۸۶۴ هق) شهر اماصره[2] (amāsera) واقع در کنار دریای سیاه را تصرف کرد. در ۱۴۶۳ و ۱۴۶۴ ولایت بوسنی جزو متصرفات دولت عثمانی در آمد. در ۱۴۶۳ جنگ با ونیز آغاز شد، که ۱۷ سال طول کشید. در ۱۴۶۷، در جنگ معروف لارنده حکومت قرمان اوغلو در آسیای صغیر ضمیمه‌ی دولت عثمانی شد. در جنگ ار-

(۱) Smederevo (۲) Amastris

زنجان سپاهیان سلطان محمد II اوزون حسن، شاه ترکمانان آق قویونلو، را شکست دادند (← اوزون حسن). فاتح این جنگ شاهزاده مصطفی پسر سلطان محمد II بود. در ۱۴۷۵ سلطان محمد شهر و بندر کافا (فئودوسیا) واقع در شبه جزیره‌ی کریمه را از دست خاندان تاتارها که در آن حکومت میکردند در آورد و بدین ترتیب خانهای کریمه به طاعت سلطان در آمدند. پس از جنگهای طولانی در آلبانی، سرانجام در ۲۶ ژانویه‌ی ۱۴۷۹ صلحی میان جمهوری ونیز و دولت عثمانی منعقد شد. در ۱۴۸۱ سلطان محمد عازم لشکرکشی دیگری به آسیا بود که ناگهان در محلی واقع در لش ساحل دریای مرمره در گذشت. جسد او را به استانبول بردند و در جامع فاتح به خاک سپردند.

سلطان محمد فاتح در دلیری و کفایت و تدبیر و اداره‌ی نظامی و سیاسی از جمله‌ی بزرگترین سلاطین عثمانی است. او مشوق علم و ادب و هنر نیز بود و بناهای زیادی از او به یادگار مانده است.

محمد قاضی، ملا، از مجاهدین قفقاز، ← قاضی ملا.

محمد قبلی، ملا (mollā mohammade qo-bolli) یا **حکیم قبلی** (hakim)، شهرت **میرزا محمد ابن عبدالصبور**، از فضلا و ادبا، و از اطبای مخصوص محمد شاه قاجار و حکیمباشی ناصرالدین شاه. اصلاً اهل خوی، و بدین جهت به قبلی معروف بود که به قلیان عشق مفرطی داشت و هر جا میرفت اسباب چای و قهوه و قلیان، که در اصطلاح آذربایجانیها به قبل معروف بود، همراه داشت. از تألیفات مهم او کتابی است در باب بیماریها و درمان آنها با داروهای "جدید" به سبک اروپائی، که از اولین کتب طب جدید به زبان فارسی است.

محمد قراختائی، قطب‌الدین: ← قطب‌الدین محمد قراختائی.

محمد قراختائی، مظفرالدین، امیر سلسله‌ی قراختائیان کرمان، ← مظفرالدین محمد قراختائی.

محمد قرمان اوغلو: ← قرمان اوغلو.

محمد قلی ابن ابراهیم: ← قطب‌شاهیه؛ حیدرآباد، شهر (دکن).

محمد قلی خان کشیکچی، از امرا و رجال دستگاه نادر شاه افشار. او در آخر عهد نادر منصب کشیکچی‌باشی داشت، و در فتح‌آباد قوچان، با آن عده از امرا که بر خلاف نادر همپیمان بودند متفق بود، و در واقع در توطئه‌ی قتل نادر دست داشت. علیقلی خان، معروف به عادلشاه (← عادلشاه افشار)، در آغاز کار خود، هنگام ورود به مشهد، محمدقلی خان را گرفته به خاتونان حرم نادری سپرد، و آنها به قصاص خون نادر وی را ریز ریز کردند.

محمد کاظم ابن محمد امین، فت ۱۰۹۲ هق، منشی اورنگ‌زیب. مأمور جمع‌آوری تاریخ سلطنت اورنگ‌زیب از روی اسناد رسمی و تسلیم آنها به وی برای تصحیح شد. تاریخی که گردآورد معروف به عالمگیرنامه (چاپ کلکته، ۱۸۶۵—۶۸) و مشتمل بر دوره‌ی ۱۰۶۸—۷۸ هق از عهد اورنگ‌زیب است.

محمد کاظم تبریزی، کاتب، ← ملا کاظم.

محمد کاظم خراسانی هروی، ملا (mollā mohammad kāzeme xorāsānie haravi)، معروف به **آخوند خراسانی یا آخوند ملا کاظم خراسانی**، ۱۲۵۵—۱۳۲۹ هق، از بزرگان علمای شیعه‌ی امامیه؛ مت مشهد. در ۲۴ یا ۲۵ سالگی به تهران آمد و به تحصیل علوم عقلی پرداخت. پس از آن، برای تکمیل تحصیلات خود در فقه و اصول، به نجف مسافرت کرده در محضر درس فقه و اصول ← شیخ مرتضی انصاری حاضر شد. پس از وفات شیخ انصاری از درس میرزای شیرازی استفاده کرد، و پس از مهاجرت میرزای شیرازی به سامرا، در نجف به تدریس فقه و اصول پرداخت. به جهت شیوائی بیان، قدرت استدلال، حضور ذهن، و تسلط بر بحث، حوزه‌ی درسی او بزرگترین حوزه‌ی درسی نجف بود، و خود وی به عنوان مجتهد مسلّم مرجع شیعیان شد؛ زمانی او و ← سید محمد کاظم یزدی بزرگترین و معروفترین مجتهد شیعه‌ی عصر خود بودند. آخوند ملا کاظم برخلاف همکار و معاصر خود، سید کاظم یزدی، به نفع مشروطیت و قانون اساسی فتوی داد و طرفداری او از مشروطیت یکی از مهمترین عوامل پیشرفت آزادیخواهان بود. ظاهراً به خلع محمد علی شاه نیز رأی داده است. آخوند ملا کاظم شاگردان بسیار معتبر نیز تربیت کرده که پس از او در ردیف بزرگترین فقها و مجتهدان عصر قرار گرفتند. تألیفات متعددی در فقه و اصول از او به یادگار مانده که مهمتر از همه کتاب **کفایة الاصول** است. در نجف وفات یافت.

محمد کاظم یزدی، سید، فقیه و مرجع تقلید، ← یزدی، سید محمد کاظم.

محمد کتانی، شریف: ← فاس، شهر.

محمد کرت، شمس‌الدین: ← شمس‌الدین محمد کرت.

محمد کریم خان [حاج محمد کریم خان، پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله‌ی قاجار]، ۱۲۲۵—۱۲۸۸ هق، از بزرگان شیخیه‌ی معروف به کریمخانی؛ مت کرمان. پس از فراغ از تحصیلات مقدماتی به کربلا رفت و مدتی نزد سید کاظم رشتی درس خواند و از تعلیمات او آگاه شد. در سفر دیگر رشتی او را مأمور ترویج عقاید شیخ احمد احسائی در ایران کرد. پس از وفات سید کاظم مروج مذهب شیخیه در ایران شد. محمد کریم خان با فرقه‌ی بابیه سخت مخالف بود، و ردیه‌ای بر ادعاهای باب نوشت. بسیار پرنویس بوده و حدود ۲۲۷ کتاب و رساله نوشته است. از جمله‌ی آثار او است: ارشاد العوام در عقاید شیخیه به زبان فارسی؛ تقویم الحج در پاسخ اعتراضات به شیخیه؛ جوامع العلاج در طب؛ حدائق الاصول در فقه؛ و فصل الخطاب در حدیث. نیز ← شیخیه، قسمت (۲).

محمد کلبی، نسبشناس، ← کلبی.

محمد گروسی: ← راوی بایندری.

محمد گورکانی (mohammade gurkāni) [میرزا سلطان محمد ابن بایسنقر ابن شاهرخ تیموری]، فت ۸۵۵ هق، شاهزاده‌ی تیموری که بر عراق و فارس استیلا داشت. در ۸۵۵ هق از عراق به قصد تصرف هرات به خراسان آمد، و با ابوالقاسم ابن بابر، برادر خود، مصاف داد و کشته شد.

محمد لاهیجی، شمس‌الدین: ← اسیری لاهیجی، شمس‌الدین محمد.

محمد لر، عزالدین: ← عزالدین محمد لر.

محمد ماتریدی، ابومنصور: ← ماتریدی.

محمد مجاهد: ← صاحب مناهل.

محمد محروق، امامزاده (mahruq)، بنائی (← امامزاده) از قرن ۱۰م هق، ج شهر نیشابور، نزدیک آرامگاه خیام. این بنا در وسط باغ بزرگی قرار گرفته و دارای گنبد کاشیکاری و ایوانهای بلند است، و در زیر گنبد قبر امامزاده محمد محروق (برادرزاده‌ی امام جعفر صادق ع) قرار داد. در منبت (کار امامقلی نجار) آن مورخ ۹۷۸ هق است، و کتیبه‌هائی از زمان شاه طهماسب I صفوی، و سنگی (مورخ ۱۱۱۹ هق) از دوران شاه سلطان حسین صفوی در آن دیده میشود. کاشیهای ازاره‌ی آن از دوره‌ی نادرشاه افشار است. این بنا زیبائی و عظمت ویژه‌ای دارد، و بانی آن امیر کمال‌الدین شاهمیر حسین است. در سالهای اخیر به وسیله‌ی انجمن آثار ملی تعمیرات اساسی در آن صورت گرفته است.

محمد محسن دودهو میان: ← فرانضیه.

محمد مشعشع (mošaʿšaʿ) [سید محمد]، فت ۸۶۶ یا ۸۷۰ هق، از رؤسای غلاة شیعه و از مدعیان مهدویت در اواسط قرن ۹م هق که سلسله‌ی مشعشعیان حکام حویزه و خوزستان منسوب بدوست. وی پسر سید فلاح از اعراب واسط بود، و در جوانی در حله و کوفه به کسب معارف شیعه و عزلت و ریاضت پرداخت. ح ۸۴۰ هق به یکی از توابع واسط رفته دعوی مهدویت کرد، و عده‌ای از عشایر اعراب مجاور را گرد خود جمع آورد. چندی بعد، به کومک این عده، دوب (dub؛ محلی بین دجله و حویزه) را تسخیر، و عده‌ی بسیاری را هلاک کرد (۸۴۴ هق)، و سپس بر حویزه دست یافت (۸۴۵ هق). پس از آن نفوذ و اعتبار تمام به هم رسانید. چندی بعد از آن، پسرش مولی علی که دعاوی بزرگ داشت، و حتی بر پدر نیز مسلط بود، کشته شد (۸۶۱ هق)، و سید محمد مشعشع، بعد از کشته شدن او، همچنان با دعاوی و سخنان خویش به ادامه‌ی حکومت پرداخت. خلاصه‌ی تعالیم و دعاوی او در کتابی به نام کلام المهدی باقی مانده است.

محمد مظفر، پادشاه آل مظفر، ← مبارزالدین محمد.

محمد معظم، قطب‌الدین: ← بهادر شاه I.

محمد مکتوم: ← اسماعیلیه.

محمد منشی نسوی: ← محمد نسوی.

محمد مهدی استرابادی، میرزا: ← مهدی خان استرابادی.

محمد نادر شاه (mohammad nāder šāh) [سردار محمد نادر خان]، ۱۸۸۰—۱۹۳۳، شاه (۱۹۲۹—۳۳) افغانستان، از سلسله‌ی بارکزائی، پسر عم امان‌الله خان افغان. در ۱۹۲۴—۲۶ وزیر مختار افغانستان در پاریس بود. پس از خلع (۱۹۲۹) امان‌الله خان، بلا فاصله به کابل باز گشت، و پس از بیرون رانده شدن (اکتبر ۱۹۲۹) بچه سقا از کابل، به سلطنت انتخاب شد. نخست بچه سقا و دستیاران او را که در افغانس-

تان پراکنده بودند دستگیر، و پس از محاکمه آنها را اعدام کرد. سپس دست به اصلاحات زد؛ عده‌ای دانشجو برای تکمیل تحصیلات به خارجه اعزام داشت؛ قانون اساسی جدیدی به تصویب رسانید؛ ولی قتل (۱۹۳۳) وی اصلاحاتش را متوقف کرد. پسرش محمد ظاهر شاه جانشین وی شد.

محمد نبی خان شیرازی، فت ۱۲۲۴ هق، از مشاهیر رجال ایران در اوایل عهد قاجاریه؛ پسر آقا کوچک شیرازی، و خواهرزاده و جانشین حاجی خلیل خان قزوینی. چون وی از طریق ناخواهری (یعنی دختر مادر خویش) با خانواده‌ی داگلس، یکی از خاندانهای معروف بریتانیائی، انتساب داشت، و به علاوه در بصره و بوشهر با تجار و نمایندگان انگلیسی، مانند سر جونز دوستی و آشنائی تمام داشت، و عنوان و لقب ملک‌التجار نیز بدو تفویض شده بود، و علاوه بر اینها وصی حاجی خلیل خان قزوینی هم بود، بعد از قتل (۱۲۱۸ هق) خلیل خان به جای وی به سفارت ایران در هند انتخاب و منصوب شد، و او، پس از انتصاب، در اکتبر ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ هق) وارد بمبئی شد، و مورد نهایت اعزاز و اکرام قرار گرفت، و در باره‌ی او مستمری تعیین شد. بنا به نقل مؤلف ناسخ التواریخ، ۵ ماه در بمبئی و یک سال در بنگاله ماند، و به قولی ۸ ماه در هند ماند، و سپس به تهران باز گشت. پس از آن، یک‌چند حکومت بوشهر و لقب دریا بیگی داشت. و سپس به وزارت حسینعلی میرزا فرمانفرما، والی فارس، رسید. اما بعد از چندی مورد سخط واقع، اموالش ضبط (۱۲۲۴ هق)، و خودش در بقعه‌ی سید محمد در شیراز منزوی و متحصن شد، و با وجود وساطت قنسول انگلیس در بوشهر و دادن مبالغی رشوه کارش به نظام نیامد. چنانکه مؤلف تذکره‌ی دلکشا نقل کرده است، وی از ذوق شاعری بهره داشت، و نخست قطره تخلص میکرد، و بعد از نیل به سفارت، سفیر تخلص کرد.

محمد نسوی (mohammade nasavi) یا **محمد منشی نسوی** (monšie)، ملقب به **شهاب‌الدین خرندزی زیدری** (xorandezie zaydari)، مورخ ایرانی؛ اهل خرندز، قریه‌ای در نسای خراسان. نخست از ملازمان حکام محلی نسا بود. از ۶۲۲ هق به خدمت سلطان جلال‌الدین منکبرنی در آمد، و جلال‌الدین او را عنوان کاتب‌الانشاء داد. تا ۶۲۸ هق، که جلال‌الدین مقتول شد، در خدمت او بود، و تا ۶۳۹ هق هنوز حیات داشته است. به دو زبان فارسی و عربی تسلط داشته، و صاحب دو تألیف است؛ سیرة السلطان جلال‌الدین منکبرنی، به زبان عربی، که ترجمه‌ی آن از مترجمی مجهول در ۱۳۴۴ هش در تهران، تحت عنوان سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، به چاپ رسیده است؛ ترجمه‌ای دیگر از همین کتاب از محمد علی ناصح در ۱۳۲۴ هش به نام سیرة جلال‌الدین یا تاریخ جلالی در تهران چاپ شده‌است. نفثة المصدور به فارسی، که در ۱۳۴۳ هش به شیوه‌ی علمی و منقح در تهران به چاپ رسیده‌است.

محمد وارث ← عبدالحمید لاهوری.

محمد ولی خان تنکابنی: ← سپهدار تنکابنی.

محمدی (mohammadi)، برابر دو شاهی، واحد قدیمی پول که فعلاً وجود ندارد، ولی در شیراز هنوز سه محمدی و هفت محمدی و نه محمدی میگویند. هفت محمدی برابر ۷۵ دینار است.

محمدی، ده، بوشهر، ← **رودحله، دهستان.**

محمدی (mohammadi)، ده (جه ۲'۸۲۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان نائین، استان دهم (اصفهان)؛ ۳کیلومتری جنوب نائین. محصولش غلات است.

محمدی بک (mohammadi bak)، فرمانروای لر کوچک و ۲۳مین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لرکوچک. وی برادر رستم شاه لر بود، و بعد از دفع او به امارت نشست. محمدی بک نخست با شاه طهماسب I صفوی و شاه اسماعیل II صفوی روابط حسنه داشت. سپس به سلطان مراد III، پادشاه (۹۸۲–۱۰۰۳ هق) عثمانی نزدیک شد، و او قسمتی از نواحی واقع در مشرق پشتکوه را نیز به وی داد. اما ارتباط او با سلطان عثمانی چندان دوام نیافت، و محمدی بک دگربار نسبت به سلاطین صفوی از در طاعت و انقیاد در آمد. بعد از او پسرش شاه‌وردی امارت یافت.

محمدی ترکمان (mohammadie tor-kamān)، فت ۸۷۲ هق، امیرزاده‌ی ترکمان، از طایفه‌ی قراقوینلو، فرزند جهانشاه قراقوینلو. وی در واقعه‌ی عصیان برادرش، پیر بوداق، با لشکر پدر در محاصره‌ی (۸۷۰ هق) بغداد شرکت کرد، و پس از تسلیم بغداد، از پدر در قتل برادر رضایت یافته او را بکشت (۸۷۰ هق)، در لشکرکشی اخیر پدر به قصد دیاربکر، به اتفاق برادر دیگرش یوسف، به دست اوزون حسن اسیر شد، و بعد از کشته شدن پدرش جهانشاه، اوزون حسن او را با تیر هلاک کرد.

محمد یعقوب خان (mohammad ya'qub xān)، ۱۸۴۹–۱۹۲۳، امیر (۱۸۷۹) افغانستان، پسر ارشد شیر علی خان. چون پدرش برادر کهتر او، عبدالله خان، را بر وی مقدم میشمرد، وی سر به شورش برداشت (۱۸۷۰)، و شهر هرات را تصرف کرد، اما تحت فشار انگلیسیها با پدر آشتی کرد، و حکومت هرات یافت. ولی در ۱۸۷۳ شیر علی خان، پس از آنکه عبدالله خان را به ولیعهدی منصوب کرد، محمد یعقوب خان را دستگیر و زندانی کرد. در مدتی که یعقوب خان زندانی بود (۱۸۷۴–۷۸) افغانستان دگربار کانون رقابتهای انگلیس و روس در آسیای مرکزی شد. نزدیکی شیر علی به روسها موجب شد که انگلیسیها اولتیماتومی به وی بدهند و، سرانجام، به یک پیشروی نظامی دست بزنند (نوامبر ۱۸۷۸). روسها از کومک به شیر علی خودداری کردند، و شیر علی ناچار به فرار شد؛ و چون ولیعهد او وفات یافته بود (۱۸۷۸)، محمد یعقوب خان به نیابت سلطنت منصوب شد.

با مرگ (۱۸۷۹) شیر علی، یعقوب خان به امارت رسید، و به جنگ با انگلیسیها ادامه داد، تا آنکه در مه‌ی ۱۸۷۹ صلح برقرار شد. طبق پیمان صلح یک هیئت انگلیسی به عنوان سفارت به کابل آمد، اما در سپتامبر همین سال اعضاء هیئت به دست سپاهیان افغان در بالاحصار قتل عام شدند. نیروهای بریتانیا دوباره به افغانستان وارد شدند و کابل را تصرف کردند. در ۱۲ اکتبر ۱۸۷۹ یعقوب خان استعفا کرد، و اندکی بعد به هند فرستاده شد، و در همان جا در گذشت.

محمدی میرزا (mohammadi mirzā)، فت ۹۰۵ هق، امیر (۹۰۳–۹۰۵ هق) سلسله‌ی آق قوینلو. در ۹۰۳ هق در یزد به سلطنت نشست. در ۹۰۴ الوند بیگ را شکست داده تبریز را بگشود، و در ۹۰۵ هق کشته شد.

محمدیه، شهر، ← ری.

محمدیه، محله‌ی، تهران، ← تهران، قسمت IV-۳.

محمره (mohammare)، نام سابق (تا تیرماه ۱۳۱۴ هش) شهر خرمشهر. این مقاله ناظر به تاریخ محمره تا سال ۱۳۰۳ هش خواهد بود، برای اطلاع بیشتر ← خرمشهر.

احتمالاً پس از حفر ترعه‌ی حفار (← کارون)، که ارتباط کارون با شط العرب برقرار شد، شهری به نام بیان (bayān) در محل محمره پدید آمد که در قرون نخستین اسلام از لحاظ تجارت نقش مهمی داشت و تا قرن ۴م هق، که مقدسی از آن نام میبرد، آباد بود، اما از آن تاریخ به بعد نامی از آن به چشم نمیخورد، و ظاهراً در اواخر قرن ۱۲م نام آبادی محمره جای آن را گرفته است. در این زمان گروهی از قبیله‌ی بنی کعب در آن سکنی داشته‌اند. شیوخ این قبیله در آبادی آن کوشیدند، از جمله در زمان شیخ ثامر (← عشایر عرب خوزستان) محمره به صورت بندری آزاد در آمد، و به روی کشتی‌های تجارتی گشوده شد. این امر رونق شهر را بیش از پیش افزون ساخت. باز شدن این بندر خشم علیرضا پاشا، والی ترک بغداد، را برانگیخت، زیرا تا آن زمان بصره یگانه بندر شط العرب بود و عایدی گزاف گمرکخانه‌ی آن نصیب والی بغداد میشد. هنگامی که محمد شاه قاجار سرگرم محاصره‌ی هرات بود، علیرضا پاشا از فرصت استفاده کرده با سپاهی انبوه از عثمانیان و اعراب عازم محمره شد (۱۲۵۴ هق)، و در رجب همان سال شهر را گرفت، دست به کشتار مردم و تاراج و سوزاندن خانه‌ها زد، و گروه انبوهی را به اسارت گرفت. دولت ایران ۱'۰۰۰'۰۰۰ لیره مطالبه‌ی غرامت کرد. در همین حال ترکان عثمانی مدعی مالکیت محمره و عبادان شدند. سرانجام، با مداخله‌ی دولتین بریتانیا و روسیه، و به موجب قرارداد ارزروم (۱۲۶۳ هق)، محمره و جزیره‌ی عبادان و ساحل شرقی شط العرب به ایران تعلق گرفت. در وقایع جنگ هرات نیروی بریتانیا محمره را برای مدت کوتاهی اشغال کرد (← محمره، جنگ).

لشکرکشی منوچهر خان گرجی به خوزستان به منظور دفع محمد تقی خان چهارلنگ به نافرمانیها و سرکشیها در این ناحیه پایان داد و قدرت دولت را در سراسر خوزستان استوار ساخت. اما طولی نکشید که شعبه‌ی ← آل محیسن از خاندان بنی کعب بر آمدند، و بتدریج بر خوزستان فرمانروائی یافتند. در ۱۳۱۵ هق ← شیخ خزعل خان شیخ قبیله‌ی محیسن شد، و طرف توجه مظفرالدین شاه قرار گرفت، و مناصب و القاب یافت. وی بتدریج بر تمام عشایر عرب خوزستان

استیلا یافت، وکارش چنان بالا گرفت که داعیه‌ی سلطنت خوزستان در سر میپروراند. وضع بدین منوال بود و خزعل خان حاضر به اطاعت از حکومت مرکزی نمیشد. ولی در ۱۳۰۳ هش مغلوب قوای دولتی شد، و دوران خودسری او پایان یافت و از آن تاریخ امنیت و آرامش در محمره برقرار شد.

محمره، فرقه، ← سرخ‌علمان.

محمره، جنگ، مرحله‌ای از جنگهای تجاوزی نیروهای بریتانیا با ایران (← ایران و انگلیس، جنگ). پس از فتح هرات به دست سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه، انگلیسیها کشتیهای جنگی خود را به خلیج فارس فرستادند، و بر بوشهر و نواحی دیگر خلیج دست یافتند (۱۲۷۳ هق)، و چون بیم حمله به بنادر خوزستان میرفت، خانلر میرزا، حکمران خوزستان، به جمع‌آوری لشکر پرداخت، و با پرش ابراهیم میرزا به محمره آمده آنجا را لشکرگاه ساخت، و سنگرها بنیاد نهاد، و سنگرهای جزیرة الخضر را به حاجی جابرخان و پسرش شیخ محمد (از مشایخ محمره) سپرد. کشتیهای بریتانیا محمره را بمباران کردند. با وجود مردانگی حاجی جابر خان و همراهانش، خانلر میرزا و پسرش که جنگ‌ندیده و ترسو بودند فرار کردند، و انگلیسها با راحتی به خشکی پیاده شدند، و جنگ محمره به پایان رسید. خانلر میرزا به اهواز و سپس به شوشتر گریخت، و در صدد لشکر فرستادن به اهواز بود که خبر صلح ایران و انگلستان رسید، و انگلیسیها از اهواز و محمره بیرون رفتند.

محمل، خط نامحدودی که یک حامل بر آن قرار دارد.

محمل (mahmel)، نام کجاوه‌ی خالی از بار بر شتری، که از قرن ۷م هق از طرف شاهان و امیران مسلمان پیشاپیش کاروان حج با تشریفات خاص به مکه فرستاده میشد، و علامت استقلال کشور فرستنده بود. بتدریج منحصر به فرستادن محمل از طرف مصر شد. در ۱۹۲۶، میان وهابیان و سربازان و دسته‌ی موزیکی که از مصر همراه محمل فرستاده میشد جنگی در گرفت و چندسالی فرستادن محمل و کسوه (پوشش کعبه) موقوف شد؛ از ۱۹۲۹ دوباره این سنت ادامه یافت.

محمود I (-mahmud) [سلطان محمود خان غازی]، ۱۱۰۸–۶۸ هق (۱۶۹۶–۱۷۵۴)، ۲۴مین سلطان (۱۱۴۳–۶۸ هق، مطابق ۱۷۳۰–۵۴) عثمانی، پسر سلطان مصطفی II. سلطان محمود خان، پس از آنکه زندگانیش در عزلت می‌گذشت، به سلطنت رسید. سلف او سلطان احمد III، بر اثر شورش ینی‌چریان، از سلطنت استعفا کرد. پس از جلوس محمود خان، ینی‌چریان و رؤسای ایشان در نتیجه‌ی گرفتن امتیازات و مبالغی مهم آرام شدند. بشیر قزلر آغا، رئیس خادمان حرمسرا، توطئه‌ای چید که در نتیجه‌ی آن پاترونا خلیل، رئیس شورشیان، کشته شد (۱۵ نوامبر ۱۷۳۰). بشیر قزلر آغا در کارهای مملکتی نفوذ فراوان یافت. سلطنت محمود خان مصادف است با ظهور نادرشاه در ایران و پس گرفتن اراضی اشغال‌شده‌ی ایران به دست این پادشاه. نادر شاه، که چندی لقب طهماسب قلی خان داشت، در اواخر سلطنت سلطان احمد III آذربایجان و نواحی غربی ایران را از دست دولت عثمانی خارج ساخت. پس از آن در ۱۱۴۴ هق (۱۷۳۱) شاه طهماسب II، بدون مشاوره با نادر، با سپاه عثمانی به جنگ پرداخت و در آذربایجان و بعد در قریه‌ی کوریجان از توابع همدان از سپاهیان عثمانی شکست خورد و اراضی بازیافته دوباره به تصرف عثمانی در آمد. نادر این شکست را نتوانست تحمل کند و در ۱۱۴۶ به بین النهرین شتافت، و اگرچه ابتدا شکست خورد، بعد شکست سختی به سپاه عثمانی وارد ساخت و سر عسکر ترک، طویال عثمان پاشا، کشته شد (← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت II). جنگ با ایران موجب ظهور خصومت میان دولت عثمانی و دولت روسیه شد، زیرا خان کریمه میخواست از راه کوههای قفقاز به کومک دولت عثمانی بشتابد ولی دولت روسیه مانع شد، و در نتیجه جنگ در گرفت. دولت روسیه در مارس ۱۷۳۶ بندر آزوف را محاصره کرد و به تصرف در آورد. در ۱۱۴۸ هق جنگ دیگری میان نادر و سرعسکر عثمانی عبدالله پاشا کوپریلی (← کوپریلی، خاندان) روی داد که به شکست سپاه عثمانی و قتل سرعسکر منتهی شد، و ولایات زیادی در آن سوی ارس به تصرف دولت ایران در آمد. در ۱۷ اکتبر ۱۷۳۶ (۱۱۴۹ هق) معاهده‌ای میان دولتین ایران و عثمانی منعقد شد که، به موجب آن، سرحدات دو دولت همان سرحدات معاهده‌ی سلطان مراد IV و شاه صفی تعیین شد. در ۱۷۳۶ سپاهیان دولت روسیه به کریمه حمله بردند و آن را میدان تاخت و تاز خود قرار دادند. دولت اتریش برای آشتی دادن مداخله کرد ولی در کنگره‌ی نیمیروف (niemirof) معلوم شد که اتریشیها در باطن با روسها همدست هستند. جنگ با دو دولت روسیه و اتریش از نو آغاز شد، و اگرچه عثمانیها ابتدا شکست خوردند، بعد به فتوحاتی نایل آمدند و قوای وزیر اعظم حاجی محمد در زویه‌ی ۱۷۳۹ به بلگراد رسید. با مداخله‌ی سفیر فرانسه مذاکرات صلح آغاز شد و به صلح معروف به صلح بلگراد (۱۸ سپتامبر ۱۷۳۹) منتهی شد که به موجب آن بلگراد به تصرف عثمانیها در آمد و دولت روسیه متعهد شد که استحکامات آزوف را از میان ببرد (← روس و عثمانی، جنگهای). از ۱۱۵۶ تا ۱۱۵۹ هق (۱۷۴۲ تا ۱۷۴۶) جنگ با ایران از سر گرفته شد. نادرشاه از دولت عثمانی تقاضای شناختن مذهب جعفری را به عنوان مذهب پنجم کرده بود. ولی دربار عثمانی با این تقاضا مخالفت کرد و شیخ‌الاسلام فتوائی بر ضد مذهب شیعه صادر کرد. نادرشاه موصل را در محاصره گرفت. در ۱۱۵۸ هق دولت عثمانی ← یکن محمد پاشا صدر اعظم سابق را به سرعسکری منصوب کرد و به جنگ نادرشاه فرستاد. جنگ در مرادتپه در دو فرسخی ایران، همان جا که با عبدالله پاشا کوپریلی (← کوپریلی، خاندان) نیز جنگ در گرفته بود، روی داد و یکن محمد پاشا در جنگ کشته شد. در ۱۱۵۹ هق مذاکرات صلح میان دو دولت آغاز شد و نادرشاه از تقاضای خود در باره‌ی مذهب جعفری صرف نظر کرد. در محرم ۱۱۵۹ هق معاهده‌ای بسته شد که مرزهای دو طرف همان مرزهای صلح زمان مراد IV تعیین شد. بشیر قزلر آغا در ۱۱۵۹ هق (زویه‌ی ۱۷۴۶) در ۹۶سالگی وفات یافت، و شخص دیگری به نام بشیرآغای کوچک در صدد به دست اوردن نفوذ قزلر آغای سابق شد. ینی‌چریها و علما با این قزلر آغا مخالف بودند و سلطان ناچار شد که در ۱۱۶۵ هق (10 زویه‌ی ۱۷۵۲) او را با بعضی دیگر به قتل برساند. سلطان محمود I در ۱۳ دسامبر وفات یافت و در ینی جامع به خاک سپرده شد. ظهور طایفه‌ی وهابیه در زمان سلطان محمود I بود، که برای اول بار مزاحم دولت شدند.

محمود II (-mahmud) [سلطان محمود خان غازی]، ۱۱۹۹–۱۲۵۵ هق (۱۷۸۴–۱۸۳۹)، ۳۰مین سلطان (۱۲۲۳–۵۵ هق، مطابق ۱۸۰۸–۱۸۳۹) عثمانی، پسر سلطان عبدالحمید I. سلطان محمود II پس از برادرش سلطان مصطفی IV به تخت نشست، و مصطفی پاشا بیرقدار را به وزارت اعظم بر گزید. این وزیر در نوامبر ۱۸۰۸ بر اثر شورش به قتل رسید. در نتیجه‌ی معاهده‌ی بخارست، که در ۲۸ مه‌ی ۱۸۱۲ (۱۲۲۷ هق) منعقد شد، دولت عثمانی ناحیه‌ی بسارابی را به روسیه واگذار کرد. سلطان محمود خان در عین حال به استوار ساختن وضع داخلی دولت پرداخت و اعیان روملیائی و دره بگیهای (خانهای یاغی محلی) آناطولی را، که همیشه نوعی استقلال داخلی داشتند، بر انداخت. آل سعود که کیش وهابی را پذیرفته بودند حجاز را به تصرف در آوردند، و سلطان از محمد علی پاشای مصر برای دفع وهابیان کومک خواست. طوسون پاشا، سردار مصری، مکه و مدینه را به تصرف در آورد و ابراهیم پاشا شکست سختی به وهابیان وارد ساخت. در صربستان پس از سالها آشفتگی میلوش اوبرنوویچ به عنوان امیر صربستان شناخته شد. در زمان محمود خان شورش یونانیان برای به دست آوردن استقلال به اوج خود رسید و دول اروپائی و افکار عامه در اروپا به طرفداری از مردم یونان بر خاستند. در ۱۸۲۶ ابراهیم پاشا توانست قسمتی از شبه جزیره‌ی پلوپونز را از دست شورشیان خارج سازد. سلطان محمود در صدد بر آمد که با تشکیل سپاه تازه‌ای قدرت نظامی را بکلی از دست ینی‌چریان بگیرد (۴ ژوئن ۱۸۲۶) و چون ینی‌چریان س به شورش بر داشتند، در ۱۶ ژوئن همان سال قوای ینی‌چری بکلی درهم کوبیده شد و ینی‌چریان از بیخ و بن برکنده شدند. این حادثه در تاریخ عثمانی به وقعه‌ی خیریه موسوم است. روسیه و دول اروپائی از طرفداری استقلال‌طلبان یونان دست بر نداشتند، و نیروی دریائی روسیه و انگلیس و فرانسه در 10 اکتبر ۱۸۲۷ در خلیج ناوارینو نیروی دریائی مصر و عثمانی را از میان بردند (← ناوارینو، نبرد). محمود II اعلام جهاد کرد و جنگ با روسیه در ۷ مه‌ی ۱۸۲۸ آغاز شد، و قوای روسیه رومانی را اشغال کردند و از دانوب گذشتند. قوای روسیه در قفقاز قارص و آخالتسیک را متصرف شدند. در ۱۸۲۹ ژنرال دیبیچ (dibic) شهر

ادرنه را متصرف شد و دولت عثمانی ناچار شد که ← پیمان آدریانوپل را با روسیه منعقد سازد. (← روس و عثمانی، جنگهای). محمد علی پاشا، به عنوان پاداش عملیات ابراهیم پاشا در یونان، سوریه را از باب عالی میخواست، ولی محمود با این تقاضا مخالفت کرد. سپاه مصری به سرداری ابراهیم پاشا عکا و دمشق و حلب را از دست قوای عثمانی خارج ساخت و به سوی آسیای صغیر راه افتاد. رشید پاشا، سردار ترک، در جنگ قونیه از ابراهیم پاشا شکست خورد و گرفتار شد (۲۱ دسامبر ۱۸۳۲). روسها به کومک دولت عثمانی شتافتند. به موجب معاهده‌ی کوتاهیه (۸ آوریل ۱۸۳۳)، سوریه به مصر واگذار، و ابراهیم پاشا والی ادنه شد. به موجب معاهده‌ی خونکار اسکله‌سی، که با روسیه بسته شد (۴ ژوییه‌ی ۱۸۳۳)، و به موجب یک ماده‌ی سرّی آن، دولت عثمانی متعهد شد که از ورود کشتیهای جنگی دشمنان روسیه در دریای سیاه جلوگیری کند. در ۱۸۳۹ حافظ پاشا حاکم کردستان برای جنگ با ابراهیم پاشا از فرات گذشت و عینتاب (← غازی عینتاب) را متصرف شد، ولی ابراهیم پاشا در نزدیکی نیزیب[1] (nizib؛ ل سوریه و ش عینتاب) قوای عثمانی را شکست سختی داد (۲۴ ژوئن ۱۸۳۹). هفته‌ای بعد سلطان محمود II وفات یافت. در زمان محمود II جنگی نیز میان سپاهیان ایران و عثمانی روی داد (۱۸۲۳). نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت III.

سلطان محمود II، با همه‌ی ناکامیهایش در جنگ با قوای خارجی، سلطانی مقتدر و باکفایت محسوب میشود. او در داخله‌ی مملکت دست به اصلاحات وسیعی زد. قوای لشکری را نظم تازه بخشید و آکادمی نظامی تأسیس کرد و محصلین به اروپا فرستاد. حقوق مسیحیان و یهودیان و مسلمانان را برابر دانست و از ضبط اموال کارمندان متوفی چشم پوشید. دبستانهائی تأسیس، و مدرسه‌ی طب بنا کرد. سفرای مقیم به دربارهای خارجی فرستاد، و حکومت را بر روی اصل تشکیل کابینه بنا نهاد. با همه‌ی اراضی از دست‌رفته، هنگام مرگ او دولت عثمانی قویتر از هنگام جلوس وی شده بود.

محمود، شاه، شاهزاده‌ی آل مظفر، ← شاه محمود.

محمود، محمود، ۱۲۶۱–۱۳۴۴ هش، از آزادیخواهان صدر مشروطیت ایران، مه تبریز. پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ هش، نام خود را از محمود پهلوی به محمود محمود تغییر داد. از آغاز نهضت مشروطیت با دموکراتها همکاری صادقانه داشت. خدمت دولتی او در وزارت پست و تلگراف و سپس در اداره‌ی رادیو، و مدتی نیز استاندار تهران بود. به نمایندگی مجلس شورای ملی در دوره‌ی ۱۵م برگزیده شد. از تألیفات اوست، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم (۸ جلد، چاپ تهران)؛ تعلیم و تربیت در خانواده، تعلیم و تربیت در مدرسه، و تربیت ایرانی برای جامعه‌ی ایرانی (۳ جلد) که با نام مستعار "رسول نخشبی" نشر کرده است؛ از ترجمه‌های اوست، شهریار (اثر ماکیاولی) و جنگ نفت. مقالاتی نیز از او در مجله‌ی آینده، روزنامه‌ی ستاره‌ی ایران، و دیگر مجلات به چاپ رسیده است.

محمودآباد (mahmud.ābād)، ده (جم ۱٬۴۵۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۱۳ـ کیلومتری لغ اصفهان. محصولاتش غلات، پنبه، صیفی، و روناس است.

محمودآباد، ده و بندر (جم ۳٬۹۷۳ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستانهای اهلمرستاق و هزارپی، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)، کنار دریای خزر؛ ۲۱ کیلومتری لغ آمل. رود هراز مشروبش میکند. محصولاتش برنج، غلات، و کنف است. سابقاً پیش‌بندر آمل بود و اعتبار تجارتی داشت. کارخانه‌ی برنج پاک‌کنی دارد که در ۱۳۱۶ هش تأسیس شده است. حاج امین‌الضرب که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار امتیاز استخراج معادن آهن اطراف آمل را به دست آورده بود، این بندر را مرکز عملیات خود قرار داد، و ایستگاه راه آهن و بناهای دیگری در آن ایجاد کرد که اکنون آثاری از آنها باقی نیست. حالیه بناهای جدید و زیبائی در آن ایجاد شده است.

محمودآباد، ده (جم ۲٬۳۰۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم؛ ۳کیلومتری لغ یزد. محصولش غلات است. از صنایع دستی نساجی دارد.

محمودآباد، ده (جم ۱٬۵۰۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان میبد، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۵کیلومتری ج اردکان. محصولش غلات است.

محمودآباد، دهستان، سیرجان، ← محمدآباد، دهستان.

محمودآباد سفلی (mahmud.ābāde soflā)، ده (جم ۱٬۸۱۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاجام، بخش تربت جام (حومه)، شهرستان تربت جام، استان نهم خراسان؛ ۲۰ کیلومتری لغ تربت جام. محصولاتش غلات، پنبه، و بنشن است.

محمودآباد سید، ده، سیرجان، ← محمدآباد، دهستان.

محمود ابن ابراهیم غزنوی: ← سیف‌الدوله محمود غزنوی.

محمود ابن الیاس شیرازی، نجم‌الدین، ف ۷۳۱ هق، طبیب ایرانی. وی مؤلف دایرةالمعارف طبی کتاب الحاوی فی علم التداوی یا حاوی صغیر (حاوی کبیر از رازی است) میباشد. وفاتش در شیراز بوده است.

محمود ابن سبکتکین: ← محمود غزنوی.

محمود ابن غازی: ← شروانشاهان، قسمت III.

محمود ابن محمد، ۴مین و آخرین اتابکان سنجار.

محمود ابن محمد سلجوقی، از سلاجقه‌ی عراق، ← محمود سلجوقی.

محمود ابن ملکشاه (malek.šāh)، ملقب به **ناصرالدین،** شاهزاده‌ی خرد سال سلجوقی و پسر کهتر ملکشاه سلجوقی. بعد از وفات (۴۸۵ هق) ملکشاه، ترکان خاتون، که مادر محمود بود، وفات ملکشاه را پنهان داشت، و محمود را که چهار سال بیش نداشت، با جلب رضایت و موافقت خلیفه، به عنوان سلطان و جانشین ملکشاه به سلطنت برداشت، و در واقع از خلیفه نیز جهت او فرمان گرفت، و حتی در بغداد به نام او خطبه خواند. غلامان نظامیه هم برکیارق را، که ترکان خاتون حبس کرده بود، از زندان بر آورده در اصفهان به سلطنت برداشتند. این اختلاف منتهی شد به تصادمی که در حدود بروجرد بین دو دسته روی داد، اما ترکان خاتون شکست خورد، و به اصفهان گریخت. برکیارق به محاصره‌ی اصفهان شتافت. ولی درین بین ناگهان ترکان خاتون وفات یافت؛ محمود نیز با آبله در گذشت، و سلطنت بر برکیارق مسلم شد (۴۸۷ هق). چون دوره‌ی سلطنت ادعائی محمود فترتی بیش نبود، جلوس برکیارق را غالباً از سال ۴۸۶ حساب میکنند که عبارت است از سال خروج او از بند به دست غلامان نظامیه و اعلان او به سلطنت.

محمود افغان (mahmude afqān)، ح ۱۱۱۰–۱۱۳۷ هق، از رؤسای غلجائی افغان، فاتح اصفهان، و غاصب سلطنت صفوی، که در ۱۱۳۵–۱۱۳۷ هق در ایران پادشاهی کرد. وی پس میر ویس افغان بود، و چون به جای پدر نشست، در تعقیب خیالات او به کرمان تاخت (۱۱۳۳ هق) و شکست خورد؛ اما چندی بعد دگربار از غفلت و وحشت و جبن و فساد دربار شاه سلطان حسین صفوی استفاده کرده کرمان را گرفت، و در گلناباد اصفهان، لشکر جنگ‌نادیده و ناز‌پرورده و بی نظم و پریشان ایران را شکست داد (۱۱۳۴ هق؛ ← گلناباد، جنگ)، و از آنجا به فرح‌آباد وارد شد و اصفهان را در حصار گرفت. عاقبت، پس از ۷ ماه محاصره و تنگی و سختی، اصفهان تسلیم شد؛ شاه سلطان حسین به فرح‌آباد رفت (۱۲ محرم ۱۱۳۵ هق)، و تاج سلطنت را به محمود تفویض کرد، و محمود در ۱۶ محرم به شهر در آمد، و شاه سلطان حسین را محبوس کرد، و خود به تخت نشست. محمود در آغاز کار قدرت و تدبیری در اداره‌ی امور از خود نشان داد که مایه‌ی امیدواری شد. اما اندک اندک جبن و بددلی در او راه یافت، و دست به ظلم و تعدی و خونریزی زد. فارس را به کومک زرتشتیان کرمان، و با تلفات بسیار، تسخیر کرد، اما در بهبهان و کهکیلویه شکست خورد، و با تلفات زیاد، شبانه به اصفهان باز گشت. در بعضی بلاد مردم بر افغانها شوریدند، و عده‌ای از آنها را تلف کردند، و این شکستها بر ترس و بدبینی محمود بیفزود. در آخر، ترس و یأس چنان او را فرا گرفت که چون شنید یکی از پسران سلطان حسین از بند گریخته است، همه‌ی شاهزادگان صفوی را حاضر آورد و به دست خود همه‌ی آنان را، که گویند بالغ بر ۳۹ تن بوده‌اند، به قتل رسانید، و گویا جز دو طفل خرد سال کسی از این بلیه نرست. ظلم و شقاوت محمود اندک اندک افزود. عاقبت، به سبب ظلم و جنون و حرکات ناپسندی که در اواخر حال از او سر میزد، افغانها خود از او به ستوه آمدند. ازین رو، بی‌رضای او، اشرف، پسر عموی او، را از قندهار خواستند و به ولیعهدی او گزیدند. سپس با یکدیگر همدست شدند، و سر محمود را بریده نزد اشرف بردند، و او را به پادشاهی برداشتند (۱۱۳۷ هق). ← اشرف افغان.

محمود افغان، شاه: ← محمود شاه درانی.

(۱) Nizib

محمود ایلکانی یا **محمود جلایر** (mahmude ilkāni, jalāyer)، فت ۸۱۸ هق، از امرای کوچک سلسله‌ی سلاطین ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر شاه ولد. بعد از وفات (۸۱۴ هق) پدر، حکومت و امارت اسمی به او تعلق یافت، و در واقع امارت با تندو خاتون بود. بعد از او برادرش سلطان اویس ایلکانی امارت یافت.

محمود بگ قرمان اوغلو: ← قرمان اوغلو.

محمود تارابی (mahmude tārābi)، شیخ مدعی جهانجوئی از اهل بخارا، منسوب به تاراب، از توابع بخارا. به ادعای ارتباط با عالم غیب و تسخیر جنیان، عده‌ای از مردم بخارا را شیفته‌ی خود ساخت، و در ۶۳۰ هق در آنجا بر حکام مغول خروج کرد، و خطبه به نام خود خواند، و چندروزی در بخارا استقلال یافت، و بسیاری از مردم بخارا در حق او اعتقاد فراوان پیدا کردند. عاقبت لشکر مغول برای دفع او به جانب بخارا آمد، و او در جنگ کشته شد. اما مریدانش چنان فرا نمودند که غیبت کرده، و برادرانش را به امارت بر داشتند، و جنگ را ادامه دادند. اما آنها نیز کشته شدند و نزدیک ۲۰'۰۰۰ تن در این فتنه تلف شدند، و عاقبت بخارا به دست مغول افتاد.

محمود تغلق: ← تغلقیه.

محمود تیمور: ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

محمودجق، ده، مراغه: ← چهاردولی، دهستان.

محمود جلایر، امیر ایلکانی، ← محمود ایلکانی.

محمود خاقان یا **خاقان محمود خان** [رکن‌الدین (و به قولی کمال‌الدین) ابوالقاسم]، پادشاه ماوراء النهر از سلسله‌ی **ایلک خانیان** (یا آل افراسیاب)، پسر خاقان محمد ارسلان خان ابن سلیمان ابن بغراخان داود، که خواهرزاده‌ی سلطان سنجر بود. سنجر پس از قتل پدر وی، محمد ارسلان خان، امارت ترکستان و ماوراء النهر را به ابوالمعالی حسن تکین داد. چون حسن تکین در گذشت (۵۲۶ هق)، سنجر آن ولایات را به محمود خاقان وا گذاشت. در ۵۳۱ هق که ترکان قراختائی به ماوراء النهر هجوم آوردند، و محمود خاقان در نزدیکی خجند از آنان شکست یافت (۵۳۱ هق)، ناچار از سنجر برای دفع آنان یاری خواست. سنجر لشکر به ماوراء النهر برد، اما در نزدیکی قطوان از ترکان قراختائی یا گورخانیان شکست خورد (۵۳۶ هق)، و محمود خاقان ماوراء النهر را از دست داد، و به نشابور آمد. چند سال بعد که سنجر در فتنه‌ی غز اسیر شد، امرای سنجر نخست سلیمان شاه پسر سلطان محمود ابن سلطان محمد را ــ که سنجر به ولیعهدی برگزیده بود ــ در ۵۴۸ هق به نشابور آوردند و به سلطنت بر داشتند؛ اما چون او تاب غزان را نیاورد و به عراق باز گشت (۵۴۹ هق)، خاقان محمود را به خراسان دعوت کردند، و او از سمرقند به نشابور آمد. در همین ایام مؤید آی ابه که نشابور و طوس و نسا و ابیورد را به اطاعت خود آورده و غزان را از آن حدود بیرون کرده بود پذیرفت که با دادن خراجی سالانه به محمود در این نواحی مستقل باشد. در همین ایام سنجر از دست غز رهائی یافت، اما به علت ضعف پیری اندکی بعد در گذشت (۵۵۲ هق)، و چون پسری نداشت، به وصیت خودش محمود خاقان به جای او به سلطنت نشست. محمود خاقان نخست به دفع غزان برخاست، اما از غزان شکست خورد. ولی در در ۵۵۴ هق، به استدعای غزان، نخست پسر خویش را به خراسان فرستاد و سپس خود به میان غزان رفت. چندی بعد از غزان گریخت و به مؤید آی ابه که در قوچان بود پیوست. محمود تا رمضان ۵۵۷ هق پیش مؤید بود. مؤید چندی بعد محمود خاقان و پسرش را کور کرد و به زندان افکند، و محمود خاقان همچنان در زندان بود تا وفات یافت.

محمود خان، خاقان، پادشاه ماوراء النهر، ← محمود خاقان.

محمود خان تبریزی، میرزا: ← حکیم‌الملک.

محمود خان ملک الشعراء (maleko 'š.šo'a_ xā')، ۱۲۲۸–۱۳۱۱ هق، شاعر ایرانی، از مردم کاشان. پدرش محمد حسین عندلیب و جدش فتحعلی خان صبا هر دو از شعرای نامی بودند، و در دربار فتحعلی شاه لقب ملک الشعرائی داشتند. وی، گذشته از فن شعر، در حکمت، ریاضیات، علوم ادبیه، و هنرهای زیبا (مانند خط و نقاشی) دست داشت. شعرش گرایشی است به سبک شاعران خراسان در قرون ۴۵ و ۴۶ هق.

محمود I خلجی (xalji, xel_)، فت ۸۷۳ هق، مؤسس و اولین سلطان (۸۳۹–۸۷۳ هق مطابق ۱۴۳۶–۱۴۶۹ ب‌م) سلسله‌ی خلجیان مالوا (← خلجی، قسمت II)؛ پسر ملک مغیث (moqis) و خواهرزاده‌ی دلاور خان. محمود پس از مسموم ساختن عموزاده‌ی خود محمد غوری، فرمانروای مالوا، سلطان مستقل مالوا شد. محمود در سلطنت ۳۳ ساله‌ی خود با گرفتاریهای بسیار مواجه شد، اما در همه‌ی جنگهای خود، جز در دکن، به پیروزی رسید. هنگام بازگشت از یکی از سفرهای خود، در سن ۶۸ سالگی، در گذشت. محمود I بزرگترین شاه مسلمان مالوا بود، در زمان او قلمرو شاهان مالوا به بیشترین وسعت خود رسید. از کارهای او برقرار ساختن تقویم سال قمری اسلامی در دفاتر و امور دیوانی بود.

محمود II خلجی، فت ۹۳۷ هق، آخرین سلطان (۹۱۷–۹۳۷ هق مطابق ۱۵۱۱–۱۵۳۱ ب‌م) سلسله‌ی خلجیان مالوا (← خلجی، قسمت II)، پسر ناصرالدین خلجی. آغاز سلطنتش با طغیان برادران و مدعیان سلطنت گذشت. اما به کومک مدنی رای (medni rāy) و نیروی راجپوتها بر آنها غلبه کرد. سپس مدنی رای خود را وزیر خواند و هندوان را بر سر کار آورد و، به اشاره‌ی او، محمود بسیاری از اشراف مسلمان کشور را به قتل رسانید. محمود در ۱۵۱۷، که از غلبه‌ی هندوان به تنگ آمده بود، به گجرات گریخت و از مظفر II گجراتی در دفع آنان یاری خواست، و با سپاهیانی که مظفر به کومک او فرستاد به مالوا رفت و شهر ماندو را گرفت و راجپوتها را کشتار کرد. محمود در جنگی که بعداً با بقیه‌ی نیروی کومکی مظفر II گجراتی با طرفداران مدنی رای کرد، شکستی سخت خورد. چندی بعد بهادر شاه گجراتی به مالوا تاخت و در ۱۵۳۱ شهر ماندو را محاصره و تسخیر کرد. محمود و خانواده‌اش را زندانی کردند، و مالوا ضمیمه‌ی گجرات شد. در همین سال نگهبانان محمود، از ترس فرار وی، او را کشتند، و سلطنت سلسله‌ی خلجی در مالوا منقرض شد.

محمود سلجوقی (mahmude saljuqi) [مغیث‌الدین محمود ابن محمد سلجوقی]، ۴۹۸–۵۲۵ هق، پادشاه (ذو الحجه‌ی ۵۱۱–شوال ۵۲۵ هق) سلجوقی عراق، پسر سلطان محمد ابن ملکشاه. وی بعد از وفات پدر، مطابق وصیت او، به سلطنت نشست. مخالفت برادران خویش طغرل ابن محمد و مسعود سلجوقی را فرو نشاند. با سلطان سنجر بیهوده به جنگ پرداخت، اما شکست خورد، و سنجر او را پس از تنبیه، به شفاعت مادر خویش که جده‌ی محمود بود، بنواخت و ماه ملک خاتون دختر خویش را هم بدو داد، و حتی او را ولیعهد خویش کرد، و سلطنت عراق را هم بر او مقرر داشت. محمود اصفهان را مرکز سلطنت ساخت، و یک بار نیز با خلیفه مسترشد جنگید، و بغداد را گرفت. پادشاهی عشرت‌جوی و زنباره بود، و به یوز و سگ و باز و کبوتر علاقه‌ی بسیار داشت. به سبب علاقه‌ی فراوان وی به صحبت زنان، خواجگانش به دولت رسیدند. از وزرای او ابوالقاسم درگزینی و انوشروان ابن خالد را میتوان نام برد. بعد از او چندی سلطنت عراق بین پسرش داود ابن محمود سلجوقی و برادرانش طغرل ابن محمد و مسعود سلجوقی مورد تنازع شد.

محمود سیستانی (mahmude sistāni) [ملک محمود سیستانی]، از امرای سیستان، و یکی از مدعیان سلطنت در دوره‌ی مقارن فتنه‌ی افغان. وی در اواخر عهد صفویه حاکم تون بود، و نسب خود را به امرای سلسله‌ی صفاریان میرسانید. در ۱۱۳۵ هق، هنگام هرج و مرجی که مقارن فتنه‌ی افغان روی داد، بر مشهد مستولی شد، و چندی بعد نشابور را نیز فتح کرد، و به ضرب سکه و ساختن تاج پرداخت. نادر قلی افشار (بعدها نادر شاه) با او به منازعه بر خاست، و عاقبت از جانب طهماسب II صفوی مشهد را گرفت (ربیع الثانی ۱۱۳۹هق)؛ ملک محمود از سلطنت کناره جست، و چندی بعد همراه با کسان خود به امر نادر کشته شد.

محمود شاه، قطب‌الدین: ← اتابکان یزد.

محمود شاه اینجو (šahe inju)، ملقب به **شرف‌الدین**، فت ۷۳۶ هق، امیر فارس از سلسله‌ی اینجویان. وی از جانب سلطان الجایتو برای اداره‌ی املاک خاصه‌ی سلطانی به فارس رفت. بعد از او در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان به حکومت شیراز اشتغال جست، و در ۷۲۵ هق در آنجا استقلال یافت، و قلمرو فرمانروائی خود را تقریباً در تمام فارس توسعه داد. بعد از وفات ابوسعید، ارپا خان او را، به تهمت آنکه یکی از اولاد هولاکو خان را در خانه‌ی خود پنهان کرده است و قصد خروج دارد، بکشت.

محمود شاه تغلق: ← تغلقیه.

محمود شاه درانی (mahmud šāhe dorrāni) یا **شاه محمود افغان** (šāh -de afqān)، امیر (۱۲۱۵–۱۸ هق و ۱۲۲۴–۴۵ هق) افغانستان. نخست از طرف زمان شاه درانی در پنجاب و لاهور بود، محمود با نیروی شورش و لشکر به قندهار کشید. اما شکست خورد و به هرات گریخت، و چون بزرگان هرات را با خود موافق ندید،

نامه‌ی یوزش توسط مادر خود به زمان شاه نوشت، و بخشوده شد. بار دیگر به بهانه‌ی برقراری حقوق گذشته‌ی خود طغیان کرد. این بار نیز شکست خورد، و به هرات گریخت. کوتوال هرات نخست او را زندانی و سپس آزاد ساخت. محمود برای استمداد از فتحعلی شاه قاجار به تهران آمد (۱۲۱۲ هق)، و فتحعلی شاه سپاهی با ۴ تن از سرداران ایرانی همراه او کرد. اما به سبب نامه‌ی دروغینی که والی هرات به دست جاسوسی به سرداران ایرانی نوشت و عمداً به دست محمود افتاد، از بیم غدر ایرانیان برادر و پسرش را به تهران فرستاد و خود به بخارا گریخت. مراد بیگ امیر بخارا به سبب پیمان دوستی با زمان شاه، از او خواست که بخارا را ترک گوید. محمود نیز رهسپار تهران شد. در ۱۲۱۵ هق بر زمان شاه غلبه کرد و او را کور ساخت، و خود به نام محمود شاه در بالاحصار کابل به سلطنت نشست. در ۱۲۱۸ هق به سبب فتنه‌ای که در کابل پیش آمد، شاه شجاع درانی، برادرش، بر او غلبه یافت، و او را در بالا حصار زندانی ساخت و خود به سلطنت نشست، و دوره‌ی اول سلطنت محمود به پایان آمد. محمود بعداً از زندان گریخت، و فتح خان، وزیرش، نیز به او پیوست، و بار دیگر در اواخر ۱۲۲۴ هق مالک تاج و تخت افغانستان شد. اما چون کامران، پسر محمود شاه، که والی هرات بود، به سعایت بدخواهان، فتح خان را کور کرد، دوست محمد خان، برادر فتح خان، به انتقام برادر به کابل حمله کرد و آنجا را از دست جهانگیر، پسر کامران، که نایب‌السلطنه‌ی محمود بود، بیرون کرد. محمود از قندهار به مقابله‌ی دوست محمد خان شتافت و از فتح خان که در رکاب او بود در دفع دوست محمد خان یاری خواست، و چون فتح خان جواب رد داد، به امر محمود او را پاره پاره کردند. محمود از دوست محمد خان شکست خورد و به قندهار بازگشت. لکن قندهار را نیز سرداران بارکزائی اشغال کرده بودند. پس به هرات شتافت تا آنجا را مبدأ حملات آینده سازد. اما حکومت هرات را به پسرش کامران سپرد و خود به عیاشی پرداخت. کامران نیز محمود شاه را عزل کرد. نیز ← هرات، جنگهای.

محمود شاه قراختائی (qarāxatā'i)، فت ۶۹۹ هق، از امرای سلسله‌ی قراختاییان کرمان، پسر سلطان حجاج قراختائی. وی بعد از غلبه‌ی فخرالدین عبدالله قاضی بر کرمان، از تحکم و استیلای او به جان آمده با عده‌ای از ترکمانان سلجوقی همدست شد، و به مدد آنها کرمان را گرفت، و قاضی فخرالدین را کشت. اما غازان خان لشکر به دفع او فرستاد، و او دستگیر، و به اردو اعزام شد. اما در بین راه زهر خورده در نزدیک همدان در گذشت.

محمود شبستری (šabastari)، [شیخ سعدالدین (یا نجم‌الدین) محمود ابن عبدالکریم ابن یحیی شبستری تبریزی]، فت ۷۱۸ یا ۷۱۹ یا ۷۲۰ یا ۷۲۵ هق، از عرفای بزرگ ایران و شاعر فارسی زبان، مت قصبه‌ی شبستر تبریز. در عهد سلطان محمد خدابنده و ابوسعید بهادر خان، در شهر تبریز ساکن بوده است. به گفته‌ی خودش، به مصر و شام و حجاز سفر کرده است، و به روایتی به کرمان نیز رفته، و در آنجا تأهل اختیار کرده، و صاحب فرزندان شده است، که جمعی از ایشان از ارباب قلم بوده، و به عنوان خواجگان شهرت یافته‌اند. قبر محمود در شبستر، وسط باغچه‌ای موسوم به گلشن، پهلوی قبر استادش بهاءالدین یعقوب تبریزی، در زیر گنبدی قرار دارد. حاج میرزا آقاسی آن را تجدید عمارت کرده است. در ۱۲۶۷ هق دو قطعه مرمر بزرگ بر روی آن دو قبر نصب کرده‌اند، و روی قبر محمود شبستری نوشته‌اند که او در سال ۷۲۰ هق در ۳۳ سالگی وفات یافته است. از آثارش مثنوی سعادتنامه، رساله‌ی حق‌الیقین، مرآت المحققین، رساله‌ی شاهد نامه، ترجمه‌ی فارسی منهاج العابدین غزالی، و مثنوی بسیار معروف گلشن راز است.

محمود شکری آلوسی: ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

محمود غزنوی (mahmude qaznavi) [ابوالقاسم محمود ابن سبکتکین]، ملقب به **سیف‌الدوله** (sayfo'd.dōle)، **امین‌الملة** (amino'l.mel-le)، **یمین‌الدوله** (yamin'd.dōle)، و **غازی**، ح ۳۶۰–ربیع الاول ۴۲۱ هق، پادشاه (۳۸۹–۴۲۱ هق) معروف سلسله‌ی غزنویان آل ناصر و یکی از بزرگترین کشورگشایان مسلمان؛ پسر سبکتکین.

I– گرفتن سلطنت. محمود، هنگام مرگ (۳۸۷ هق) پدرش سبکتکین، با لقب سیف‌الدوله، که امیر نوح II سامانی به وی داده بود، در نیشابور به اداره‌ی امور خراسان اشتغال داشت. بعد از سبکتکین، پسر دیگرش اسماعیل غزنوی به موجب وصیت وی در غزنه به پادشاهی نشست. محمود از خراسان عازم غزنه شد، و به کومک عم خود بغراجق و برادر دیگر خود نصر ابن ناصرالدین، اسماعیل را از حکومت عزل کرد، و سپس، نخست او را در سلطنت با خود شریک ساخت، و کمی بعد وی را به زندان افکند (۳۸۸ هق)، و خود به استقلال به سلطنت نشست (۳۸۹ هق). چندی بعد قادر، خلیفه‌ی عباسی، او را فرمان و خلعت فرستاد، و لقب امین‌الملة و یمین‌الدوله اعطا کرد (ذو القعده‌ی ۳۸۹ هق). مقارن این ایام، عنوان سلطان بر خود نهاد.

II– کشورگشائی در ش و ل ایران. محمود، پس از جلوس به پادشاهی مستقل، خلف ابن احمد صفاری را مطیع ساخت (۳۹۰ هق). سپس فتوحات خود را در هند آغاز کرد، در ۳۹۲ هق جیپال (jaypāl)، حاکم پنجاب، را شکست داد، و قسمتی از قلمرو او را تصرف کرد، و با غنائم بسیار به غزنه باز گشت (برای فتوحات محمود در هند قسمت III ملاحظه شود). در ۳۹۳ هق، به دعوت مردم سیستان، که از مظالم خلف ابن احمد به جان آمده بودند، سیستان را تصرف کرد، و خلف را به جوزجان فرستاد. پس از پایان کار منتصر سامانی، محمود و ایلک خان قلمرو سامانیان را بین خود تقسیم کردند. در ۳۹۵ هق و ۳۹۶ هق، در هند مشغول جنگ بود (قسمت III ملاحظه شود)، اما، پس از فتح قسمتی از جلگه‌ی گنگ، ارسلان جاذب (حاکم طوس) به وی خبر فرستاد که سپاهیان ایلک خان قصد خراسان دارند. از این رو، محمود بسرعت باز گشت، و ارسلان جاذب را با سپاهی گران به مقابله‌ی سباشی تکین (← سباشی)، که به امر ایلک خان در حدود خراسان تاخت و تاز میکرد، فرستاد (۳۹۶ هق)؛ سباشی تکین شکست خورده هزیمت کرد، و خراسان از استیلای ایلک خانیان نجات یافت. دگربار، ایلک خان به کومک قدر خان، والی ختن، از جیحون گذشت، و به جنگ محمود شتافت، اما این بار هم در دشت کتر (katar؛ نزدیک بلخ) سپاهیان وی از لشکر محمود شکست خورده فرار اختیار کردند (ربیع الثانی ۳۹۸ هق). پس از آن، محمود به غور تاخت، و محمد ابن سوری، امیر محلی آن ناحیه را، که غالباً متعرض بلاد وی بود، مغلوب کرده (۴۰۱ هق) به زندان افکند، و حکومت غور را به ابوعلی پسر محمد ابن سوری داد. در ۴۰۴ و ۴۰۵ هق دو بار به هند تاخت (قسمت III).

در ۴۰۷ هق ← ابوالعباس مامون ابن مامون، والی جرجانیه (گرگانج) و شوهر خواهر محمود، به دست امرای خویش به قتل رسید. محمود این موضوع را بهانه قرار داد، و لشکر به خوارزم برد، و جرجانیه را گرفته خوارزم را ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد (صفر ۴۰۷ هق)، و آلتونتاش را به خوارزمشاهی نشاند. در مراجعت به غزنه، ابوریحان بیرونی و سایر علمائی را که در جرجانیه بودند (از جمله ابونصر عراق و ابن الخمار) همراه خود به غزنه برد، و ابوریحان در بیشتر لشکرکشیهای آتیه‌ی محمود غزنوی به هند در ملازمت او بود و گنجینه‌ای سرشار از اطلاعات گرانبها اندوخت (← ابوریحان بیرونی)، نیز ← اسرائیل ابن سلجوق.

III– فتوحات محمود در هند. محمود غزنوی در طی سالهای ۳۹۲–۴۱۶ هق چندین لشکرکشی به هند کرد. اگرچه وی در این لشکرکشیها ظاهراً نشر اسلام و جنگ با کفار را بهانه مینمود، و چنین وانمود میکرد که "حمیت دین و غیرت اسلام" او را به "تخریب دیار" کفر و "تعذیب کفار" وا میدارد، غرض اصلیش غارت معابد پرثروت هند و کسب غنائم بود. ذکر بعضی از لشکرکشیهای وی به هند ذیلاً خواهد آمد.

چنانکه در آغاز قسمت II گذشت، نخستین لشکرکشی محمود به هند در سال ۳۹۲ هق بود، که در طی آن، قسمتی از قلمرو جیپال را تصرف کرد.

در ۳۹۵ هق، بار دیگر به بلاد هند حمله کرد، و قسمتی دیگر از جلگه‌ی پنجاب را گرفت. در ۳۹۶ هق، به بهانه‌ی دفع والی مسلمان ملتان، که به مذهب اسماعیلی گرویده بود، عازم آن سامان شد، و چون انندپال (anand-pāl)، پسر و جانشین جیپال در کشمیر، به درخواست محمود برای عبور لشکریان وی از کشمیر جواب رد داد، محمود در خشم شد، و به تسخیر کشمیر پرداخت، والی ملتان که این حال بدید از ترس فرار اختیار کرد، و در نتیجه، محمود بر ملتان و قسمتی دیگر از پنجاب مستولی شد. محمود سپس متوجه جلگه‌ی گنگ شد، اما پس از فتح قسمتی از نواحی، برای دفع ایلک خان، باز گشت (قسمت II).

در ۴۰۴ و ۴۰۵ هق، دوبار دیگر به هند تاخت، و در پنجاب به کشورگشائی پرداخت. در

حمله‌ی دوم، تا ل دهلی پیش رفت، و بت بزرگ بتخانه‌ی تانیسر (tānisar) را با خود به غزنه آورد.

بعد از فیصله دادن کار خوارزم (قسمت II)، باز به هند لشکر کشید، و کنوج را گرفت (۴۰۹ هق)، و با غنائم بسیار به غزنه باز گشت.

مهمترین و بزرگترین لشکرکشی محمود به هند لشکرکشی برای فتح سومنات بود، که در ۴۱۶ هق صورت گرفت.

IV- فتح ناحیه‌ی جبال و وفات محمود. در اواخر عمر، محمود، از ضعف آل بویه استفاده کرد، و ری را از مجدالدوله دیلمی گرفت (۴۲۰ هق)، و خود او را به غزنه فرستاد، و کتابخانه‌ی گرانبهای او را، بدین بهانه که متضمن کفر و الحاد و از نوشته‌های ضلال است، بسوخت، و عده‌ای از اصحاب مجدالدوله را، که بعضاً از مشاهیر علما و حکما بودند، به بهانه‌ی بددینی بکشت، و سپس ساوه و قزوین و بعضی بلاد دیگر را مسخر کرد، و حکومت آنها را به پسر خود مسعود (← مسعود I غزنوی) داده خود به سبب بیماری به خراسان باز گشت (۴۲۰ هق)، و در بهار سال بعد به غزنه رفت، و در آنجا به مرض سل (دق) در گذشت (ربیع‌الاول ۴۲۱ هق)، و پسر دیگرش، محمد غزنوی به جای وی نشست.

V- قلمرو محمود. امپراطوریی که محمود به وجود آورد وسیعترین مملکتی بود که از زمان خلفای مقتدر اوایل دوره‌ی عباسیان به بعد پیدایش یافته بود، و سازمان نظامیی که ایجاد چنین امپراطوری پهناوری را ممکن ساخت در آن عصر بینظیر بود. هنگام مرگ محمود، قلمرو وی شامل پنجاب، قسمتهائی از سند، بلوچستان شمالی (حوالی قصدار)، افغانستان حالیه، غرجستان و غور، سیستان، خراسان، داخله‌ی ایران تا ناحیه‌ی جبال (عراق عجم)، طخارستان، و بعضی نواحی مرزی در حدود جیحون بود. برای سرنوشت این امپراطوری پهناور ← غزنویان.

VI- شخصیت محمود. سلطان محمود غزنوی به دلاوری، زردوستی، خست، و نامجوئی موصوف بود. در تاریخ اسلام، به سبب فتوحات بزرگ و شکوه و جلال دربارش، و غزواتش در هند، و اجتماع علما و شعرا در دربار وی، و کتابهائی که به نام او تألیف شده است، شهرت فراوان دارد.

سلطان محمود نسبت به خلیفه‌ی عباسی به حرمت و طاعت میزیست. در تسنن سخت متعصب بود، و به همین جهت، در مخالفت با مذاهب شیعی و اسماعیلی اهتمام بسیار میورزید، و درین کار چندان تعصب داشت که قسمت اعظم کتابخانه‌ی دربار مجدالدوله را آتش زد، و تاهرتی، فرستاده‌ی خلیفه‌ی فاطمی مصر را، که برای تبلیغ دین باطنیان آمده بود بکشت. امام الحرمین جوینی در کتاب مغیث الخلق خویش آورده است که محمود نخست مذهب حنفی داشت، و سپس، چون امام عبدالله ابن احمد قفال مروزی (qaffāle marvazi؛ ف ۴۱۷ یا ۴۲۷ هق)، فقیه شافعی، او را به قبول مذهب شافعی تشویق و ارشاد کرد، و در حضور او مطابق هر یک از دو مذهب دو رکعت نماز به جا آورد، وی مذهب شافعی را ترجیح داد و بدان گرایید، و این معنی را ابن خلکان نیز به نقل از امام الحرمین، در زندگینامه‌ی سلطان محمود ذکر کرده است. رفتار محمود با کرامیه هم مانند رفتار وی با مذهب حنفی بوده است، و احتمال دارد داستان این تغییر مذهب همان ترک مذهب کرامیه باشد.

تاریخ یمینی عمدةً در سرگذشت محمود است، و قسمتی از اجزای مفقود تاریخ بیهقی نیز در باب او بوده است، چنانکه گردیزی نیز تاریخ او را دیدار و مشهودات خویش در زین الاخبار نوشته است، مؤلف کشف الظنون کتابی به نام التَّنْبیه فی الفُروع در فقه به محمود نسبت داده است، و عوفی نیز اشعار فارسی به او منسوب داشته است (هر دو نسبت محل تأمل است).

بزرگترین عالم دربار سلطان محمود ابوریحان بیرونی است. مشهور است که در دربار سلطان محمود 400 شاعر گرد آمده بودند، و او را مدح میگفتند. از مشاهیر آنان فردوسی، عنصری، فرخی سیستانی، عسجدی، منشوری، کسائی مروزی، و غضائری رازی را میتوان نام برد.

وزارت او را نخست ابوالعباس اسفراینی و سپس احمد ابن حسن میمندی داشته‌اند، و در آخر حال، حسنک را به وزارت خویش بر گزید.

محمود غوری، غیاث‌الدین: ← غیاث‌الدین محمود غوری.

محمودک: ← قازان.

محمود گاوان (mahmude gāvān)، شهرت **خواجه عمادالدین محمود**، ۱۴۰۵–۸۱، امیر و وزیر مشهور ایرانی الاصل در دستگاه امارت سلاطین بهمنی در هند (← بهمنیه). وی در گاوان، از توابع گیلان، ولادت یافت، و به تجارت عازم هند شد، و در آنجا به خدمت علاءالدین احمد II پادشاه بهمنی هند پیوست، و در نزد او منصب هزارسواران یافت. بعد از سلطان علاءالدین احمد II، پسرش همایون عنوان ملک‌التجار بدو داد، و او را به دفع یاغیان گسیل داشت، و او بعد از همایون در امور مملکت تصرف و مداخله‌ی تمام یافت، و با عنوان خواجه‌ی جهان نیابت سلطنت پیدا کرد، و در دفع اشرار و توسعه‌ی قلمرو سلاطین بهمنی اهتمام به جا آورد، و در اداره‌ی مملکت اصلاحات مهم انجام داد. عاقبت به تحریک و افساد مخالفان درباری، متهم به خیانت شد و به ناروا به قتل رسید. علاوه بر مجموعه‌ی ریاض الانشاء، کتابی نیز در فن انشا دارد به نام مناظر الانشاء.

محمود لر، شجاع‌الدین: ← شجاع‌الدین محمود لر.

محمود لر، صمصام‌الدین: ← صمصام‌الدین محمود لر.

محمود میرزای گورکانی (mahmud mirzāye gurkāni)، ۸۵۷–900 هق، دومین پسر سلطان ابوسعید گورکان. در ۸۷۳ هق در سلطنت برادرش سلطان احمد میرزای گورکانی، در ختلان و ترمذ و چغانیان و بدخشان او را به سلطنت بر داشتند. به سبب جنگی که با کفار کرد به غازی ملقب شد. در شوال ۸۹۹ هق، پس از مرگ سلطان احمد، به سمرقند رفت و جانشین او شد. در ارتکاب محرمات و فسق و فجور دلیر بود.

محمود نیشابوری، شاه، خوشنویس، ← شاه محمود نیشابوری.

محمود و ایاز (ayāz;ayyāz)، مثنوی عاشقانه در بحر هزج مسدس مقصور، از فخرالدین صفی، که شامل داستان عشق سلطان محمود غزنوی به غلامش ایاز است. ظاهراً فخرالدین نخستین‌کسی است که این داستان عاشقانه را به نظم آورده، و دیگران مانند زلالی خوانساری؛ انیسی، شاعر قرن ۱۵م هق؛ صائب تبریزی؛ حاج میر ابوطالب مازندرانی، شاعر قرن ۱۱م هق؛ و طبیب اصفهانی پس از وی این داستان را به نظم در آورده‌اند.

محمود وراق هروی (varrāqe heravi)، ف ۲۲۱ هق، از شاعران پارسیگوی معاصر آل طاهر.

محمودک، گیاه پیچنده، ← سقمونیا.

محمود یلواج (yalavāj)، ف ۶۵۲ هق، وزیر چنگیز خان، و از مقربان و خاصان و خدمتگزاران دولت مغول. چنگیز خان او را به سفارت نزد سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد، و او این وظیفه را، چنانکه منظور خان مغول بود، به انجام رسانید. بعد از آن، چنگیز خان او را به وزارت خویش بر گزید. بعد از وفات چنگیز خان نیز محمود یلواج نزد اوگتای قاآن محترم بود. اوگتای، پس از تسخیر ختا، او را به حکومت آنجا فرستاد (۶۳۱ هق)، و او در عهد گیوک خان و منکو قاآن نیز همان سمت داشت تا وفات یافت. پسرش مسعود بیگ نیز نزد مغول حرمت تمام داشت. یلواج به معنی سفیر و رسول است، و محمود یلواج اصلاً از اهل خوارزم بود، و در خانبالق در گذشت.

محمول (mahmul)، در قضیه‌ی حملیه (← موضوع، در فلسفه)، چیزی که آن را بر چیز دیگری که موضوع خوانده میشود حکم کنند، مانند "دانا" در قضیه‌ی "حسن دانا است" که در این قضیه "دانا" را بر "حسن" که موضوع است حکم کرده‌اند، و به همین جهت محمول را محکوم به نیز خوانند، در برابر موضوع که محکوم علیه خوانده میشود. در صورت سلب و نفی نیز همین حالت حکم موجود است، منتهی حکم به نفی و سلب است. مثلاً، در قضیه‌ی "حسن دانا نیست" باز دانا محمول است زیرا حکم شده است به نفی و سلب دانا از حسن. اگر در قضیه‌ی حملیه کلمه‌ی نفی یا اداة سلب جزو محمول باشد و رابطه موجب باشد قضیه را موجبه‌ی معدولة المحمول خوانند مانند "حسن نادان است". فرق این قضیه با قضیه‌ی "حسن دانا نیست" آن است که در قضیه‌ی اخیر رابطه سلبی است و به همین جهت قضیه سالبه است و اما در قضیه‌ی نخستین رابطه ایجابی است و به همین جهت قضیه موجبه است. اگر محمول کلمه‌ای باشد که در ظاهر آن نفی و سلب نباشد ولی در معنی عدمی و سلبی باشد باز قضیه موجبه‌ی معدولة المحمول است مانند "حسن کور است".

اگر محمول مطلق وجود باشد قضیه مطلق وجودی است و اگر وجود مقید باشد قضیه مقید وجودی است مانند "انسان هست" که در آن محمول وجود مطلق است و "انسان توانا است" که در آن محمول وجود مقید است نه مطلق.

محنه (mehna) [عربی، ← محنت، آزمایش]، در تاریخ اسلام، بازجوئی و آزمایشی که در عقاید

فقها و قضاة و محدثین در نیمه‌ی اول قرن ۳م هق، به تحریک معتزله و به دستور سه خلیفه‌ی عباسی، مأمون و معتصم و واثق، به عمل آمد. مسئله‌ی مهم مورد امتحان عبارت از عقیده به خلق قرآن یا قدیم بودن آن بود، و بزرگترین قهرمانان واقعه، بجز ۳ خلیفه‌ی مذکور، در جانب معتزله ابن ابی دؤاد و در جانب اهل سنت و معتقدان به قدمت یا ازلی بودن قرآن احمد ابن حنبل بودند. در ۲۱۸ هق مأمون، که تحت تأثیر معتزله معتقد به خلق قرآن بود، نامه‌ای از رقه به اسحاق ابن ابراهیم ابن مصعب، نایب خود در بغداد، نوشت و از او خواست که قضاة و فقها و محدثین را در مسئله‌ی خلق قرآن بیازماید و جمعی از بزرگان فقها و محدثین را برای امتحان نزد او بفرستد. اسحاق نامه‌ی مأمون را برای مردم خواند و جمعی از فقها و اهل حدیث، از جمله ابوعبدالله محمد ابن سعد معروف به کاتب واقدی را به رقه فرستاد. اینن جمع در حضور مأمون شهادت به خلق قرآن دادند و به بغداد باز گردانده شدند. اسحاق ابن ابراهیم مأمور بود که هرکس از فقها و محدثین و ائمه‌ی جماعت را که معتقد به خلق قرآن نباشد از شغل خود بر کنار کند، و در صورت داشتن مواجب از بیت‌المال، از دریافت آن محروم سازد. مأمون در نامه‌ی دیگری که نوشت اسحاق را مجدداً به امتحان فقها و محدثین مأمور ساخت. باز اسحاق جمعی را پیش خود خواند و عقایدشان را پرسید. بعضی از ترس قطع ارزاق و از دست دادن مشاغل اظهار عقیده به خلق قرآن کردند، و بعضی، از جمله احمد ابن حنبل جوابهائی دادند که قانع‌کننده نبود. مأمون نامه‌ی دیگر به اسحاق نوشت، و به او دستور داد که کسانی را که صریحاً معتقد به خلق قرآن نیستند پیش او بفرستد. در این موقع خلیفه برای جنگ با دولت بیزانس به طرسوس رفته بود. از میان کسانی که عقایدشان پرسیده شد فقط احمد ابن حنبل و محمد ابن نوح جندیشاپوری در عقیده‌ی خود پافشاری کردند، و از قول به خلق قرآن سر باز زدند. اسحاق هر دو را در زنجیر کرد و پیش مأمون فرستاد. چون آن دو به نزدیکی طرسوس رسیدند خبر وفات مأمون رسید (رجب ۲۱۸ هق)، و آن دو را با کشتی به بغداد فرستادند. محمد ابن نوح در راه وفات یافت، و احمد ابن حنبل در رمضان همان سال با زنجیر به بغداد رسید، و او را به زندان افکندند. در ۲۱۹ هق، مجلس محاکمه‌ای در حضور معتصم و ابن ابی دؤاد تشکیل شد، و احمد ابن حنبل را با زنجیر به آن مجلس آوردند، و پس از بحث و مناظره، چون احمد ابن حنبل در عقیده‌ی خود پافشاری کرد، به فرمان معتصم، او را تازیانه زدند (به قولی ۸۰ و به قولی ۳۰ تازیانه). بعد، به دستور معتصم، او را آزاد کردند (← احمد ابن حنبل).

قضیه‌ی محنه در زمان واثق، جانشین معتصم، نیز ادامه داشت، و ابویعقوب بویطی (bovayti) و نعیم ابن حماد خزاعی (no'ayme bne hammāde xozā'i)، که از قول به خلق قرآن سر باز زدند، در زندان جان سپردند. در زمان واثق، امتحان عقیده به خلق قرآن حتی در باره‌ی اسیران مسلمان که میبایست با پرداخت فدیه آزاد شوند به عمل آمد، و اسیرانی که از قول به این عقیده سر باز زدند همچنان در اسارت نصاری ماندند. احمد ابن نصر خزاعی، از فقها و محدثین آن عصر، که توطئه‌ای بر ضد واثق ترتیب داده بود، به محاکمه کشیده شد، ولی در مجلس محاکمه، به جای پرسش از علت توطئه، عقیده‌ی او را در باره‌ی خلق قرآن پرسیدند، و چون او امتناع کرد به دست خود واثق کشته شد (۲۳۱ هق)، و سر او همچنان بر دار بود تا آنکه در شوال ۲۳۷ هق، به دستور متوکل، آن را پایین آوردند و دفن کردند. پیش از آن متوکل نامه‌هائی به اطراف نوشته، و مردم را از قول به خلق قرآن و تعلم علم کلام منع کرده بود. متوکل در حق احمد ابن حنبل احترام بسیار معمول داشت. از این تاریخ به بعد، مسئله‌ی خلق قرآن فقط در کتب کلامی دنبال شد، و عقیده‌ی اهل سنت، که ازلی بودن کلام خدا یا سکوت در این مسئله بود، پیروز شد، و بدین ترتیب مسئله‌ی محنه خاتمه یافت.

در قضیه‌ی محنه، عقیده‌ی مردم و عامه بر خلاف عقیده‌ی رسمی خلفا بود، و به همین جهت کسانی که مانند احمد ابن حنبل پافشاری کردند محبوبیت فوق العاده یافتند، و از وجاهت معتزله بسیار کاسته شد، و توان گفت که قدرت معتزله با خاتمه‌ی مسئله‌ی محنه پایان یافت.

محور[1] (mehvar)، ائتلافیه‌ای از چند کشور در سالهای ۱۹۳۶–۴۵، که آلمان و ایتالیا و ژاپن در رأس آن قرار داشتند (← جنگ جهانی II). اصطلاح "محور رم و برلین" از توافق هیتلر و موسولینی در اکتبر ۱۹۳۶ ناشی شد. پیمان اتحاد ۲۲ مه‌ی ۱۹۳۹ بین ایتالیا و آلمان محور را مستحکم ساخت. این اتحاد به موجب پیمان اتحاد نظامی معروف به پیمان برلین (۲۷ سپتامبر ۱۹۴۰) بین آلمان و ایتالیا و ژاپن توسعه یافت، و بعداً مجارستان، رومانی، بلغارستان، سلوواکی، و کروآسی به آن پیوستند. پیمان ضد کمینترن در ۱۹۳۶ بین آلمان و ژاپن منعقد شده بود، و بعداً، علاوه بر دولتهای عضو پیمان برلین، اسپانیا، دانمارک، فنلاند، و حکومتهای دست‌نشانده‌ی منچوکوئو و نانکینگ به آن ملحق شدند.

محور[2] (mehvar). **۱–** خط (واقعی یا فرضی) مستقیمی که یک جسم یا یک شکل ۳بعدی حول آن دوران میکند (مثلاً محور دوران یک چرخ [واقعی] و محور دوران زمین [فرضی]). **۲–** خط مستقیمی که جسم یا شکل یا مجموعه‌ی نقاطی نسبت به آن متقارن است (محور تقارن). **۳–** خط مستقیمی که حول آن یک خط یا یک منحنی یا یک سطح دوران کرده سطح درجه‌ی دومی تولید میکند (مثلاً محور هذلولیوار. ← سطوح درجه‌ی دوم). **۴–** یکی از خطوط (خطوط جهتدار) مقایسه در یک دستگاه مختصات (مثلاً محور طولها در مختصات دکارتی).

محور اصلی عدسی، ← عدسی، در فیزیک، قسمت I.

محور ثانوی عدسی: ← عدسی، در فیزیک، قسمت IV.

محور زمین[3]، خط موهومی که یکی از اقطار زمین است، و حرکت وضعی زمین به دور آن انجام میگیرد. امتدادش با امتداد محور عالم یکی است و بر استوا عمود میباشد.

محور عالم (ālam)، خط موهومی که قطری از کره‌ی آسمان است و حرکت یومی در حول آن انجام میگیرد. از مرکز کره‌ی آسمان (مرکز زمین) میگذرد، و امتدادش همان امتداد محور زمین است. نقاط تقاطعش با کره‌ی آسمان قطبین عالم (← قطب، در نجوم) است.

محور فرعی عدسی: ← عدسی، در فیزیک، قسمت IV.

محورهای مختصات: ← مختصات.

محولات (mahvelāt)، دهستان (جمع ۱۵٬۲۴۳ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش فیض‌آباد و محولات، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۴ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و چغندر است. خربزه‌ی محولات در خراسان به خوبی شهرت دارد. مرکزش، فیض‌آباد، همان مرکز بخش فیض‌آباد و محولات است. در بعضی مآخذ تحت عنوان دهستان فیض‌آباد ذکر شده است.

محو و اثبات، لوح: ← ام الکتاب، در دین اسلام.

محی‌آباد (mohyābād)، ده (جمع ۱۳۱۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان جوپار، بخش ماهان، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ ۱۳ کیلومتری غ ماهان. قنات حکیم آباد مشرویش میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. قالیبافی دارد.

محیسن، آل (āle mohaysen) شاخه‌ای از طایفه‌ی بنی‌کعب از عشایر عرب خوزستان که تا زمان بر افتادن (۱۳۰۳ هش) ← شیخ خزعل خان فرمانروای خوزستان جنوبی بودند. کعبیان اصلاً از بنی خفاجه هستند که در قرنهای پیش از اسلام از عربستان به عراق کوچ کردند و در میان بغداد و بصره نشیمن گرفتند. کارشان همواره دزدی و دستبرد زدن بر قافله‌ها بود. در ۱۱۵۰ هق ← شیخ سلمان و برادرش عثمان به ریاست بنی کعب رسیدند. در زمان عباس I صفوی افراسیاب پاشا، حکمران عثمانی بصره، کعبیان را میان بندر معشور و بهمنشیر اسکان داد. در ۱۱۶۰ هق که نادر شاه کشته شد، کعبیان به دورق آمدند. پیشوای کعبیان در این زمان، شیخ سلمان مذکور، مردی کاردان و هوشیار بود، و آبادی بسیار، از جمله آبادانی فلاحیه (← شادگان) به دست او انجام گرفت و حتی بندی بر کارون بست. در حکومت شیخ سلمان آرامش و امنیت در خوزستان حکمفرما بود. اما کعبیان در دریا همچنان از بزرگترین دریازنان بودند، چنانکه کشتیهای انگلیسی را در خلیج فارس تاراج میکردند. در ۱۱۷۰ هق کریم خان زند لشکر به خوزستان برد و شیخ سلمان را باجگزار ساخت. پس از مرگ (۱۱۸۲ هق) سلمان و مرگ کریم خان زند، دوباره فتنه و

(۱)Axis (۲)axis (۳)earth's axis

آشوب در خوزستان حکمفرما شد و کعبیان خود- سر میزیستند. در ۱۲۱۲ هق فتحعلی شاه خوزس- تان را دو بخش کرد. شوشتر و دزفول و حویزه (بخش شمالی) را جزو حکومت کرمانشاهان به محمد علی میرزا دولتشاه داد، و رامهرمز و فلاحیه و هندیجان (بخش جنوبی) را جزو فارس به حسینعلی میرزا فرمانفرما پسر دیگر خود سپرد.

در ۱۲۵۸ هق معتمدالدوله منوچهر خان گرجی برای دفع محمد تقی خان بختیاری، و شیخ ثامر، که این زمان رئیس کعبیان و همواره در پی فتنه‌انگیزی و آشوب بود، لشکر به جنوب برد، و شیخ ثامر را مغلوب ساخت. از این زمان شاخه‌ی دیگری از کعبیان یعنی آل محیسن، که کعبیان محمره بودند، ریاست بنی کعب را به دست آوردند. رئیس اینان حاج جابر خان پسر حاج یوسف خان بود، که از دولت ایران هوا- داری میکرد. در ۱۲۷۴ هق خانلر میرزا حشمت- الدوله، عموی ناصرالدین شاه، ریاست و اداره‌ی عشیره‌ی بابوئی را نیز به وی سپرد. این حاج جابر خان از ناصرالدین شاه لقب نصرت‌الدوله، و درجه‌ی سرتیپ اولی نیز گرفت. اما با ا- کلیسیها نیز سر و سری به هم رسانیده بود. پس از مرگ (۱۲۹۷ یا ۹۸ هق) حاج جابر خان، محمد و مزعل پسرانش بر سر فرمانروائی به کشمکش بر خاستند. اما عشیره‌ی محیسن مَزْعَل را به ریاست انتخاب کردند. شاه نیز همه‌ی القاب جابرخان را به مزعل بخشید و لقب معزالسلطنه، و درجه‌ی امیرتومانی، و فرماندهی توپخانه و فوج سرباز خوزستان را نیز بر آنها افزود. پسر کوچکتر جابر خان یعنی شیخ خزعل میانه‌ی خوبی با مزعل نداشت و هر یک از دو برادر همواره در پی بر انداختن دیگری بود، و عاقبت هم به تحریک خزعل، مزعل به تیر تفنگ یکی از همدستان خود به قتل رسید (۱۳۱۵ هق)، و همه‌ی القاب و عناوین مزعل و ثروت هنگفت او به خزعل خان انتقال یافت. نیز ← شیخ خزعل خان.

محیطی[1]، در هندسه، وصف شکلی که به صورت خاصی شکل دیگر را احاطه کرده باشد. محیط کردن یک کثیر الاضلاع بر یک منحنی، یا یک چندوجهی بر یک سطح، ساختن کثیر الاضلاعی است که همه‌ی اضلاع آن بر آن منحنی مماس باشد، یا چندوجهیی که وجوه آن بر آن سطح مماس باشد. کثیر الاضلاعی را محیطی کثیر الاضلاعی دیگر (که محاطی آن نامیده میشود) گویند که رأسهای کثیرالاضلاع دوم بر اضلاع کثیر الاضلاع اول واقع باشد. برای شکل ← دایره، شکل ۳.

محیی‌الدین ابن العربی (mohye'd.dine 'bne l'arabi') یا **ابن العربی** (در تکمیل همین مقاله در جلد اول کتاب حاضر)، معروف به **شیخ اکبر، ابن افلاطون، و خاتم الاولیاء**، لقب و شهرت **ابوبکر محمد ابن علی**، ۲۷ رمضان ۵۶۰–۶۳۸ هق، صوفی و عارف مشهور عرب اندلسی، که قول او در وحدت وجود و تألیفات او در تصوف معروف است. وی در مورتیا (مرسیه) از بلاد چش اندلس، در خانواده‌ای متدین و توانگر، که از اعراب مهاجر و از قبیله‌ی بنی طیّ بود، به دنیا آمد. ۸ساله بود که، با استیلای موحدون بر مورتیا، خانواده‌اش از آن ولایت به سویل (اشبیلیه) رفتند، و وی در آنجا به کسب علم پرداخت، و نزد یکی از اتباع ابن حزم فقه و حدیث آموخت. در جوانی نزد ابن رشد، که در آن زمان قاضی قرطبه بود، رفت. بعد از مرگ پدر، مخصوصاً به زهد و به صحبت صوفیه رغبت یافت، و در اندلس و مغرب به سیاحت پرداخت. خوابهای متعدد، که توأم با مکاشفات صوفیانه بود، او را به ترک دیار خویش بر انگیخت. به مکه رفت و چندی در آنجا مجاورت گزید. اما در آنجا عاشق دختری اصفهانی شد، و دیوان ترجمان الاشواق را برای این دختر پرداخت، و به سبب همین کتاب ناچار شد مکه را ترک کند، و به سیاحت پرداخت. به هر حال، در طی سیاحت مشرق، محیی‌الدین چندی در قاهره، اسکندریه، قونیه، و حلب زیست، و چند بار به مکه رفت. آخر در دمشق سکونت جست، و در همان جا وفات یافت، و در صالحیه‌ی دمشق مدفون شد.

محیی‌الدین، گذشته از مقام حکمت و عرفان، در شعر و ادب نیز مقامی عالی داشت و حتی، مثل غزالی، در شریعت و طریقت هر دو صاحبنظر بود. با این همه، چون شریعت در نظر او مقدمه‌ای بود برای وصول به احوال قلبی، سخنانش از شطحیات (← شطح) و طامات و دعا- وی بسیار مشحون شد. اینکه او خود را خاتم الاولیاء دانسته و با خاتم الانبیاء مقایسه کرده از این گونه دعاوی است، چنانکه ادعای رؤیت محمد و خضر، و دعوی اطلاع بر اسم اعظم و کیمیا هم از جانب او از همین مقوله است، و گویا به سبب همین گونه سخنان بود که، در مصر، یک بار متشرعه بر وی شوریدند، و در صدد قتلش بر آمدند. همچنین، به علت شطحیات اوست که بعضی او را ملحد و زندیق دانسته‌اند، و بعضی دیگر قطب و ولیّ خوانده‌اند. از کسانی که او را ستوده‌اند شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی، فخر رازی، تقی‌الدین سبکی، و فیروزآبادی (صاحب قاموس) هستند، و از جمله‌ی اشخاصی که بر وی طعن کرده‌اند حافظ ذهبی، تفتازانی، ابن تیمیه، و ابن قیم الجوزیه بوده‌اند. حتی بعضی از صو- فیه (از جمله علاءالدوله‌ی سمنانی) نیز وی را قدح کرده‌اند.

آثار محیی‌الدین بسیار است، و وی در بسیاری مباحث، حتی ادب و تفسیر و تاریخ و علوم غریبه، کتاب دارد. بروکلمان ۲۳۹ جلد کتاب از وی بر میشمرد، در صورتی که دیگران تعداد کتابهای او را بیشتر گفته‌اند، و از جامی نقل شده است که مصنفات او ۵۰۰ کتاب و رساله است. اما از آن میان، آنچه چاپ شده است زیاد نیست؛ از آن جمله، غیر از ترجمان الاشواق و شرح آن، که خود وی کرده است و الذخائر و الاعلاق نامیده است، کتابهای ذیل را میتوان نام برد: محاضرات الابرار؛ التدبیرات الاهیه؛ دیوان ابن عربی، که الدیوان الاکبر هم میخوانندش؛ مواقع النجوم؛ فصوص الحکم؛ و فتوحات مکیه. طریقه‌ی او در وحدت وجود در فتوحات مکیه و مخصوصاً در فصوص الحکم بیان شده است. صدرالدین قونیوی، که شاگرد و دست‌پرورده‌ی او بود، و مادرش هم به زوجیت محیی‌الدین در آمده بود، به شرح کتب محیی‌الدین پرداخت، و عقاید وی را به وجهی که مطابق شریعت باشد تقریر کرد، چنان- که مفتاح الغیب، فصوص، فکوک، و نفحات الاهیه‌ی او، و همچنین لمعات شاگرد او، فخرالدین عراقی نیز در واقع در شرح عقاید و آراء محیی‌الدین است.

در باره‌ی ارزش آثار محیی‌الدین اختلاف است. شعر او را بعضی سست و ضعیف دانسته‌اند، و بعضی آکنده از معانی و خیالات عالی؛ چنان- که نثر او را نیز بعضی به دشواری و غموض وصف کرده‌اند، و برخی به کثرت و دقت معانی. هر چه هست، محیی‌الدین به وسیله‌ی همین نظم و نثر خویش عالیترین معانی صوفیه را به زبان عربی بیان کرده است، و از نکات جالب توجه که در باب طرز بیان او هست آن که رنگ و بوی شعر فارسی در سخن او بارز است، و بعضی از شعرای ایران از قرن ۸م به بعد همانند جامی، مغربی، قاسم انوار، و شاه نعمت‌الله ولی از تأثیر افکار و خیالات او برکنار نبوده‌اند.

محیی‌الدین تصوف را به نوعی فلسفه تبدیل کرده است، و نفوذ تأثیر او سبب شده است که عرفان محیی‌الدین صوفیه را از "حال" به نوعی "قال" مشغول بدارد. عرفان او هم در واقع تلفیق عقاید اشاعره با حکمت اسکندریه و افـ- لاطونیان جدید است؛ همچنین رنگ مسیحیت نیز در حکمت او مشهود است. قول او در باب وحدت وجود مبتنی است بر اعتقاد به آنکه وجود حقیقتی است واحد، دارای دو تجلی، که یک تجلی آن فیض اقدس نام دارد، و دیگری فیض مقدس، اولی اعیان را در عدم ثابت میدارد، و دومی اعیان ثابت در عدم را وارد عرصه‌ی ظهور میکند (← عین؛ فیض، در اصطلاح حکمای اسلامی). این قول به وحدت وجود را متکلمین و فقها رد کرده‌اند، و تعلیم آن را از اسباب طعن بر محیی‌الدین و حتی تکفیر او شمرده‌اند. میگل آسین پالاثیوس[2] (migel āsin pālāṭios؛ ۱۸۷۱–۱۹۴۴)، محقق اسپانیائی، در باب محیی- الدین تحقیقات بسیار کرده، و مخصوصاً تأثیر مسیحیت را در عقاید و تعالیم او بررسی و با قدری مبالغه بیان کرده است. نیز ← فتوحات مکیه؛ فصوص الحکم.

محیی‌الدین مغربی (mohye'd.dine maq- rebi)، شهرت **یحیی ابن محمد**، نه قرن ۷م هق، منجم و ریاضیدان مسلمان اسپانیائی، از راصدین ← رصدخانه‌ی مراغه. مهمترین اثرش کتاب شکل القطاع است که جزئاً مبتنی بر کتابی به همین نام، از خواجه نصیرالدین طوسی، است.

محیی دولة امیرالمؤمنین، لقب، ← امیرالمؤمنین.

محیی لاری (mohyiye lāri)، فـ ۹۳۳ هق، نویسنده‌ی ایرانی، مؤلف کتاب فتوح الحرمین، منظومه‌ای در توصیف دو شهر مقدس مکه و مدینه، و مناسک حج.

(۱) circumscribed (۲) Asin Palacios

مخ (mox)، مهمترین قسمت مغز یا دماغ، و گاه توسعاً، علاوه بر مخ، همه‌ی آنچه را که در کاسه‌ی سر است، از مخچه و بصل النخاع، نیز مخ نامیده‌اند، که از لحاظ علمی درست نیست.

مخا[1] (moxā)، بندر (در ۱۹۷۰ جه ۶'۰۰۰)، ج‌غ یمن، ج‌غ جزیرة العرب، کنار بحر احمر. سابقاً به سبب صدور قهوه‌اش شهرت داشت، و قهوه‌ی یمن را در زبانهای فرنگی به نام همین شهر قهوه‌ی مکا (mokā) مینامند.

مخابره[2]، فرستادن و دریافت کردن خبر یا پیغام بین دو یا چند نفر. مخابره به وسیله‌ی صدا یا به وسیله‌ی علائم صورت میگیرد. پیدایش خط، که اولین قدم مهم در راه تأمین ارتباط بین اشخاص از طریق ارسال پیام بود، یکی از تحولات عظیم اجتماعی بشر شمرده میشود. تا قبل از اختراع تلگراف، سرعت مخابره بین دو نفر محدود به سرعت مسافرت شخص پیام‌برنده بود، مگر در موارد محدودی که از کبوتر قاصد یا آینه، یا دود آتش، استفاده میشد. اختراع تلگراف مخابره را از حمل و نقل جدا کرد. پیدایش رادیو و تلفون ارتباط و مخابره را به سرعت برق رسانید، و تحول عمیقی در زندگی اجتماعی بشر پدید آورد. این تحول تمرکز صنعت و تمرکز قدرت حکومت را امکانپذیر ساخت، افق فکر و اطلاع جامعه را وسعت داد، و تبادل هنر، فرهنگ و زبان، و تکنیک را میسر کرد. امروز برای تأمین ارتباطات و مخابرات بین کشورها مراجع بین‌المللی به وجود آمده است. نیز ← رله؛ ← تلستار.

مخاچ‌قلعه[3] (maxāc-) یا **ماخاچ‌قلعه**، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۸۶'۰۰۰)، کرسی جخش داغستان، ج‌ش جمشر اروپائی؛ بندری در غ دریای خزر. پالایشگاههای نفت آن به وسیله‌ی لوله با معادن نفت گروزنی مرتبط است. سابقاً **پتروفسک** (petrofsk) نام داشت.

مخارج الحروف: ← اسباب حدوث الحروف.

مخارج الحروف و صفاتها: ← اسباب حدوث الحروف.

مخارج الصوت و الحروف: ← اسباب حدوث الحروف.

مخارج دیوان، یک نوع مالیات اضافی که به رعایا تحمیل میشد، از قبیل هزینه‌ی چراغانی، غذا، منزل، اسب، درشکه‌ی پادشاهان و سفرا و سایر مهمانان پادشاه و اطرافیان که از شهرها عبور، یا در آن شهرها اقامت میکردند. هرگاه پادشاه مسافرتی در داخل کشور میکرد تمام هزینه‌ی سفر او و همراهانش از طرف اهالی نقاطی که از آنجا عبور میکردند پرداخت میشد. بعضی اوقات شاه از فرمانداران و استانداران و وزیران پولهائی برای کسانی که میخواست به آنها کومک کند میگرفت، و برای این منظور شخص مورد نظر را برای وصول پول، با خلعت یا اسب، نزد دهنده‌ی پول میفرستاد.

مخاریق الانبیاء: ← رازی.

مخاط: ← بافت.

مخالف: ← چهارگاه، سه‌گاه، دستگاههای موسیقی.

مخالفان هفتگانه‌ی تب[4] (teb)، در اساطیر یونانی، هفت قهرمان ــ پولونیکس، آدراستوس، آمفیارالوس، هیپومدون (hipomedon)، کاپانئوس، تودئوس، و پارتنوپائوس ــ که با اتئوکلس پادشاه تب به جنگ بر خاستند. پس از کناره‌گیری اودیپ، پسرانش اتئوکلس و پولونیکس با یکدیگر توافق کردند که متناوباً سلطنت کنند. چون پس از یک سال سلطنت، اتئوکلس از واگذاشتن تاج و تخت به برادر خودداری کرد، پولونیکس به یاری آدراستوس پادشاه آرگوس لشکر به تب کشید، و این لشکرکشی به نام هفت تن بر ضد تب یا مخالفان هفتگانه‌ی تب خوانده شد. همه جز آدراستوس کشته شدند؛ و کرئون به سلطنت رسید، و چون اجازه نمیداد که کشتگان را به خاک بسپارند، تئوس به تب تاخت و آنان را به خاک سپرد. نمایشنامه‌ی مخالفان هفتگانه‌ی تب از اشیل و نمایشنامه‌ی زنان فنیقی از اوریپیدس بر مبنای همین افسانه نوشته شده است.

مخالفت قیاس، در علوم معانی و بیان، مطابقت نداشتن لفظی با قواعد دستور زبان، مانند نگاهیدن به جای نگاه کردن. مخالفت قیاس از عیوب فصاحت کلمه است.

مخالف‌خوان (moxālefxān)، در اصطلاح تعزیه، کسی که نقش یکی از اشقیا را ایفا کند. صدایش درشت، و آوازی که برای بیان مطالب او اند تخاب میشود عموماً تند و بدون حالت است. شمرخوان، یزیدخوان، و ابن سعدخوان از این طبقه‌اند. نیز ← شبیه.

مخبون: ← خبن، در علم عروض.

مختار الصحاح: ← صحاح اللغه.

مختار ثقفی (moxtāre saqafi)، شهرت **ابو-اسحاق مختار ابن ابی عبید ابن مسعود ثقفی** (abu.eshāq moxtāre 'bne abi obayde -bne mas'ud')، ۱–۶۷ هق. یکی از دلاوران و بزرگان عرب و موجد مذهب کیسانیه، که در کوفه به خونخواهی امام حسین ع قیام کرد، پسر ابوعبید ثقفی. مختار اهل طائف بود، و بعد با پدرش به مدینه رفت. پس از شهادت (۶۱ هق) امام حسین ع، از عبیدالله ابن زیاد، والی بصره، روی‌گردان شد، و ابن زیاد دستور داد او را زندانی کنند، و بعد به طائف تبعید شد. پس از مرگ (۶۴ هق) یزید ابن معاویه، که عبدالله ابن زبیر به ادعای خلافت بر خاست، مختار نزد او رفت، و با او همپیمان شد. عبدالله ابن زبیر او را به کوفه فرستاد تا مردم را به اطاعت وی فرا خواند، اما مختار، به جای این کار، مردم را به امامت محمد حنفیه دعوت کرد، و خود را نایب و خلیفه‌ی او معرفی نمود. گروه بسیاری (ح ۱۷'۰۰۰ کس) به وی گرویدند، و او به یاری آنان بر والی کوفه، عبدالله ابن مطیع، شورید و بر آنجا دست یافت، و بر موصل نیز مستولی شد.

مختار کارش بالا گرفت، و به جستجوی قاتلین امام حسین ع بر خاست و کشتاری از آنان کرد که در تاریخ اسلام شهرت بسیار دارد. از جمله شمر ابن ذی الجوشن، که مباشر قتل امام حسین بود و خولی ابن یزید، که سر آن حضرت را به کوفه برده بود، و عمر ابن سعد، که سردار سپاه دشمنان حسین بود، همگی را کشت. همچنین سپاهی به جنگ عبیدالله ابن زیاد ــ که به جنگ امام حسین لشکر فرستاده بود ــ روانه کرد، و او را کشت، و بسیاری از کسانی را که در ← واقعه‌ی کربلا شرکت داشتند به قتل رسانید.

مختار مدت ۱۶ ماه امارت کرد، و سرانجام از مصعب ابن زبیر شکست خورد، و هنگامی که در قصر کوفه محاصره شده بود، با گروه بسیاری از یارانش به قتل رسیدند.

مختار مردی باهوش و آگاه بود، و با انتساب به محمد حنفیه و قیام به خونخواهی حسین، کار خود را پیش برد، و مذهب مختاریه یا کیسانیه را به وجود آورد، که از اصول عقاید آن یکی اعتقاد به بداء بود، و رمز اعتقاد به این اصل این بود که مختار دعوی آگاهی از آینده داشت؛ اگر آنچه گفته بود واقع میشد که دلخواه او بود؛ اگر نه، به دوستانش میگفت برای خداوند بداء حاصل شده است.

مختار، به علت قیام به خونخواهی امام حسین ع، در میان بعضی از طبقات شیعه رنگ افسانه به خود گرفته است، و در باره‌ی او کتابهائی چند نوشته شده است، که از قدیمترین آنها کتاب اخبار مختار، تألیف ابواسحاق ابراهیم ابن محمد ثقفی کوفی (فت ۲۸۳) است.

مختارنامه: ← عطار.

مختاری غزنوی (moxtārie qaznavi)، شهرت **سراج‌الدین ابوعمر عثمان** (serājo'd.din abu.omar osman)، متخلص به **مختاری**، فت ۵۵۴ یا ۵۴۴ هق، شاعر پارسیگوی. معاصر با عده‌ای از پادشاهان غزنوی بود، و بعضی از شاهان سلجوقی کرمان را نیز مدح گفته است. با سنائی غزنوی معاصر بود، و سنائی قصیده‌ی غرائی در مدح او دارد، و وی را به داشتن معانی نو و بکر ستوده. علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، مثنوی شهریارنامه از او باقی است، که از منظومه‌های متوسط حماسی است. قدرت مختاری در قصیده‌سرائی بوده است. دیوانش به طبع رسیده است (تهران، ۱۳۴۱ هش).

مختاریه: ← کیسانیه.

مختصات[5] (moxtassāt). مختصات یک نقطه، نسبت به یک دستگاه مأخذ، اعدادی است که وضع آن را نسبت به دستگاه مشخص میکند. وضع نقطه‌ای از یک صفحه را میتوان با **مختصات دکارتی**[6] یا **قائم** آن مشخص کرد که فواصل آن است از دو خط صفحه که بر هم عمودند (**محورهای مختصات**). **مختصات دکارتی** در فضا فواصل نقطه است از سه صفحه‌ی دو به دو عمود بر هم. استعمال منظم مختصات در حل مسائل هندسی از دکارت است که مخترع هندسه‌ی تحلیلی است.

مختصات استوائی[7] (moxtassāte estevā'i) یا **بعد**[8] **و میل**[9] (bo'd,meyl)، دستگاهی از **مختصات کروی** برای تعیین مواضع نقاط کره‌ی آسمان، که دایره‌ی اصلی آن معدل النهار (استوای

(۱)Mocha (۲)communication (۳)Makhachkala (۴)Seven against Thebes (۵)coordinates (۶) Cartesian coordinates (۷)equatorial co ordinates (۸)right ascension (۹)declination

فلکی) است، و نقطه‌ی اعتدال ربیعی (← اعتدالین) بر این دایره مبدأ گرفته میشود (برای اصطلاحات ← مختصات کروی). در شکل ۱، Σ کره‌ی آسمان، E معدل‌النهار، γ نقطه‌ی اعتدال ربیعی، و P و P′ قطبین معدل النهار (یعنی قطبین عالم) هستند؛ دوایر ثانوی را، که بر P و P′ میگذرند، دوایر میل میخوانند، و از دایره‌ی میل هر نقطه نیمه‌ای را که محدود به قطبین و مشتمل بر آن نقطه است اعتبار میکنند.

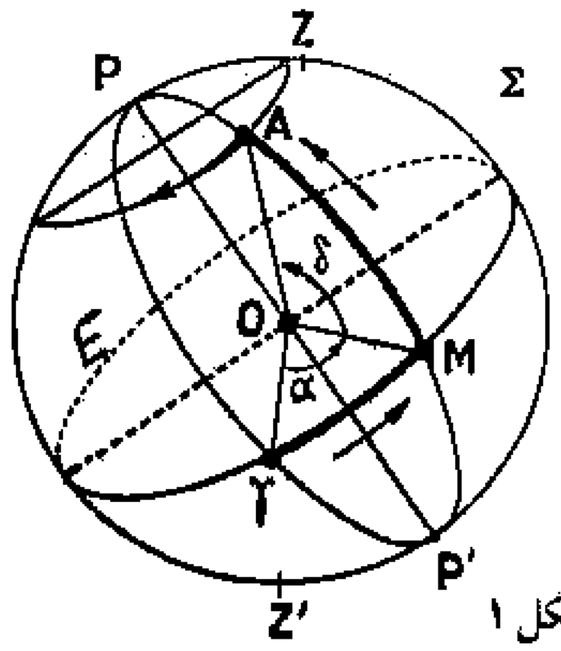

شکل ۱

به ازاء هر نقطه مانند A از کره‌ی آسمان، مختص اول، موسوم به بعد آن نقطه (علامت، α)، عبارت است از قوسی (γM) از معدل النهار، محصور بین نقطه‌ی اعتدال ربیعی و دایره‌ی میل آن نقطه، که ابتدا از اعتدال ربیعی از °0 تا °۳۶۰ در جهت مستقیم (یعنی از مشرق به مغرب) شمرده میشود؛ مختص دوم، موسوم به میل نقطه (علامت، δ)، زاویه‌ی شعاع رؤیت آن نقطه است با صفحه‌ی معدل النهار (زاویه‌ی MOA)، و به عبارت دیگر، قوسی است (قوس MA) از دایره‌ی میل آن نقطه، محصور بین معدل النهار و آن نقطه، که ابتدا از معدل النهار از °0 تا °90 شمرده و بر حسب اینکه نقطه‌ی مذکور در نیمکره‌ی شمالی یا در نیمکره‌ی جنوبی باشد مثبت یا منفی محسوب میشود. بعد و میل بستگی به محل رصد ندارند و، بعلاوه، با تغییر زمان (لااقل در فواصل کوتاه) تغییر نمیکنند (← تقدیم اعتدالین).

در دستگاه مختصات معروف به **مختصات ساعتی**[1] (شکل ۲)، دایره‌ی اصلی همان استوای

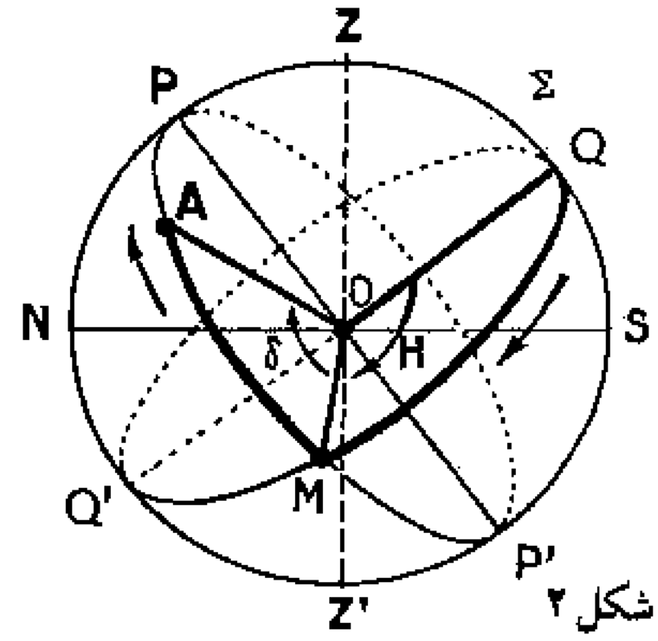

شکل ۲

فلکی است، اما مبدأی که بر این دایره می‌گیرند محل تلاقی استوا است با "نصف النهار" محل رصد (مقصود نیمه‌ی PZP′ است از این نصف النهار، که مشتمل است بر سمت الرأس محل رصد، یعنی نقطه‌ی Z، در نیمکره‌ی ما، این نیمه مشتمل بر نقطه‌ی جنوب یعنی S است)، و آن در شکل نقطه‌ی Q میباشد. دوایر ثانوی این دستگاه را، که همان دوایر میل هستند، دوایر ساعتی میخوانند. در شکل ۲، QQ′ دایره‌ی استوای فلکی یا معدل‌النهار است و دایره‌ی PAP′ را که بر دو قطب عالم و نقطه‌ای مانند ستارهٔ A گذشته و بر QQ′ عمود است، دایره‌ی میل کوکب A می‌نامند. مختص دوم هر نقطه‌ی A در این دستگاه همان میل آن است (علامت، δ)؛ و مختص اول آن نقطه، موسوم به زاویه‌ی ساعتی[2]، (علامت، H) عبارت است از قوسی (QM در مورد نقطه‌ی A) از استوای فلکی، محصور بین مبدأ و دایره‌ی ساعتی آن نقطه، و آن را ابتدا از این مبدأ از °0 تا °۳۶۰ در جهت معکوس میشمارند. چون زاویه‌ی ساعتی بستگی با نصف‌النهار محل رصد دارد، مختصات ساعتی نیز (مانند مختصات افقی) دستگاهی از مختصات محلی است.

زاویه‌ی ساعتی و بعد را با مقیاسات زمان نیز میتوان سنجید. توضیح آنکه کره‌ی آسمان در یک شبانروز نجومی (← شبانروز) یک دور (°۳۶۰) به دور خود از مشرق به مغرب میگردد، و لهذا در هر ساعت نجومی °۱۵، در هر دقیقه‌ی نجومی ′۱۵، و در هر ثانیه‌ی نجومی ″۱۵ می‌گردد. در لحظه‌ی عبور یک ستاره از نصف النهار محل، زاویه‌ی ساعتی آن صفر است، و پس از آن این زاویه ترقی میکند، و مثلاً ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه بعد از این عبور، زاویه‌ی ساعتی آن ′۱۵ × ۲۰ + °۱۵ × ۲، یا °۳۵، خواهد بود، و به جای اینکه بگوئیم در فلان لحظه زاویه‌ی ساعتی آن ستاره °۳۵ است، میتوان گفت زاویه‌ی ساعتی آن ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه است، که معنی آن این خواهد بود که عبور علیای آن ستاره از نصف النهار محل ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه قبل از لحظه‌ی مذکور صورت گرفته است. در مورد بُعْد ملاحظاتی مشابه صادق است. بنا بر تعریف، زمان نجومی عبارت است از زاویه‌ی ساعتی نقطه‌ی اعتدال ربیعی (← زمان، قسمت IV، ص ۱۱۷۸). از اینجا بآسانی معلوم میشود که بعد یک ستاره را میتوان با زمان نجومی لحظه‌ی عبور آن از نصف النهار محل بیان کرد، مثلاً اگر ستاره‌ای در ساعت (نجومی) ۴ و ۳۷ دقیقه از نصف النهار محل بگذرد، بعدش ۴ ساعت و ۳۷ دقیقه است، که بر حسب آحاد معمول سنجش زاویه برابر ′۱۵ × ۳۷ + °۱۵ × ۴ یا ′۱۵ °۶۹ میباشد.

بعد ستاره‌ها را با ساعت نجومی (← ساعت نجومی، قسمت ۲، ص ۱۲۳۶) تعیین میکنند. برای تعیین میل یک ستاره میتوان از دوربین نصف النهاری (دوربینی که فقط در صفحه‌ی نصف النهار حرکت تواند کرد) استفاده نمود.

مختصات افقی[3] (moxtassāte ofoqi) یا **سمت**[4] **و ارتفاع**[5] (samt, ertefā')، دستگاهی از

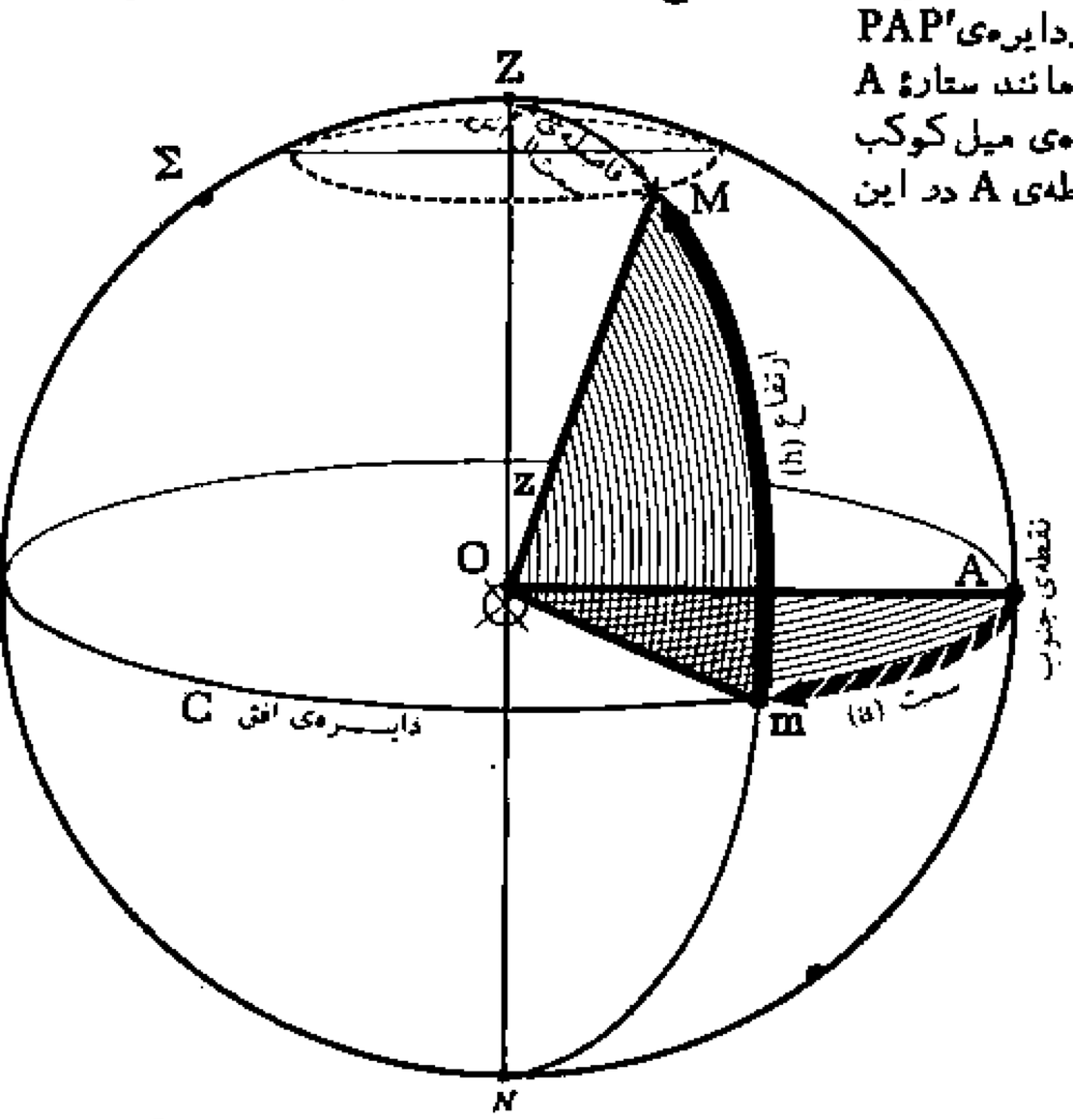

مختصات کروی برای تعیین مواضع نقاط کره‌ی آسمان، که دایره‌ی اصلی آن دایره‌ی افق محل رصد است، و نقطه‌ی جنوب (← جهات اصلی) بر این دایره مبدأ گرفته میشود (برای تصویر و اصطلاحات ← مختصات کروی). در شکل Σ کره‌ی آسمان، C دایره‌ی افق محل رصد، و A نقطه‌ی جنوب گرفته میشود. قطبین دایره‌ی افق نقاط سمت الراس و سمت القدم میباشند، و دوایر ثانوی را که بر این دو نقطه میگذرند، و لهذا صفحات آنها قائم است دوایر ارتفاع نامند؛ دایره‌ی ثانوی مبدأ عبارت است از دایره‌ی ارتفاع نقطه‌ی جنوب. به ازاء هر نقطه مانند M (مثلاً یک ستاره) از کره‌ی آسمان، مختص اول، موسوم به سمت آن نقطه (علامت، a)، قوسی است (Am) از دایره‌ی افق، محصور بین نقطه‌ی جنوب و دایره‌ی ارتفاع آن نقطه، که ابتدا از نقطه‌ی جنوب از °0 تا °۳۶۰ در جهت معکوس (یعنی از مشرق به مغرب) شمرده میشود؛ مختص دوم، موسوم به ارتفاع آن نقطه (علامت، h)، زاویه‌ی شعاع رؤیت آن نقطه است با صفحه‌ی افق (زاویه‌ی mOM)، و به عبارت دیگر، قوسی است (mM) از دایره‌ی ارتفاع آن نقطه، محصور بین دایره‌ی افق و آن نقطه، که ابتدا از دایره‌ی افق از °0 تا °90 شمرده، و بر حسب اینکه نقطه‌ی مذکور بالای افق یا زیر آن باشد مثبت یا منفی محسوب میشود. زاویه‌ی شعاع رؤیت (OM) با قائم محل رصد (OK) فاصله‌ی سمت الرأسی[6] نقطه‌ی M (علامت، z) خوانده میشود، و آن را ابتدا از سمت الرأس از °0 تا °90 محسوب میدارند. بر طبق این قراردادها، همواره مجموع ارتفاع و فاصله‌ی سمت الرأسی

(۱) hour co-ordinates (۲) hour angle (۳) horizon coordinates (۴) azimuth (۵) altitude (۶) zenith distance

یک ستاره ۹۰° است ($h+z=90°$).

سمت و ارتفاع را میتوان به وسیله‌ی تئودولیت اندازه گرفت. دریانوردان برای اندازه‌گیری ارتفاع ستارگان سکستان را به کار میبرند. باید دانست که ارتفاع قطب در فوق افق یک محل مساوی عرض جغرافیائی آن محل است؛ از این خاصیت برای تعیین عرض جغرافیائی استفاده میشود (← طول و عرض جغرافیائی).

سمت و ارتفاع یک ستاره با زمان (به سبب حرکت یومی) و مکان (به سبب بستگی افق با محل رصد) تغییر میکنند (← مختصات استوائی). نظر به بستگی مختصات افقی با محل رصد، سمت و ارتفاع از دستگاههای "مختصات محلی" محسوب میشود.

مختصات جغرافیائی: ← طول و عرض جغرافیائی.

مختصات دکارتی: ← مختصات.

مختصات ساعتی: ← مختصات استوائی.

مختصات قائم: ← مختصات.

مختصات قطبی[1] (moxtāssāte qotbi). اگر O نقطه‌ی ثابتی به نام قطب و OX محوری ثابت باشد، وضع نقطه‌ای مانند M در سطح، از

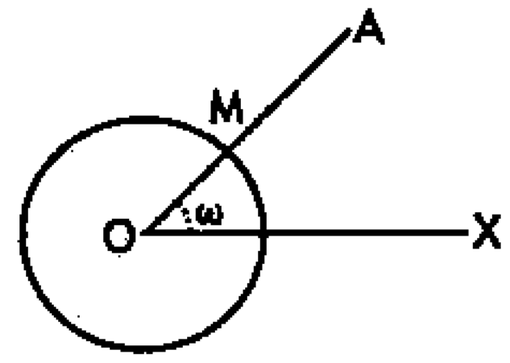

مختصات قطبی

تقاطع دایره‌ای به شعاع $OM=\rho$ با نیمخط مار بر مرکز O که با OX زاویه‌ی ω میسازد (با در نظر گرفتن جهت محاسبه‌ی زاویه‌ی ω نسبت به OX) به دست میآید. ρ و ω را مختصات قطبی نقطه‌ی M مینامند.

مختصات کروی[2] (moxtassāte koravi)، دستگاهی از مختصات برای تعیین مواضع نقاط فضا، که بالاخص برای تعیین مواضع نقاط واقع بر یک کره مناسب است، و به همین جهت همواره در نجوم و جغرافیا برای تعیین مواضع نقاط کره‌ی آسمان و کره‌ی زمین به کار میرود.

از جنبه‌ی ریاضی، هر دستگاه مختصات کروی با نقطه‌ی معینی مانند O از فضا، و یک صفحه‌ی اصلی مانند P که بر این نقطه می‌گذرد و نیمخطی مانند OA بر آن به عنوان مبدأ اختیار شده است مشخص میشود (شکل ۱). اگر M نقطه‌ی دلخواهی از فضا و M′ تصویر آن بر صفحه‌ی اصلی باشد، مختصات کروی M نسبت به

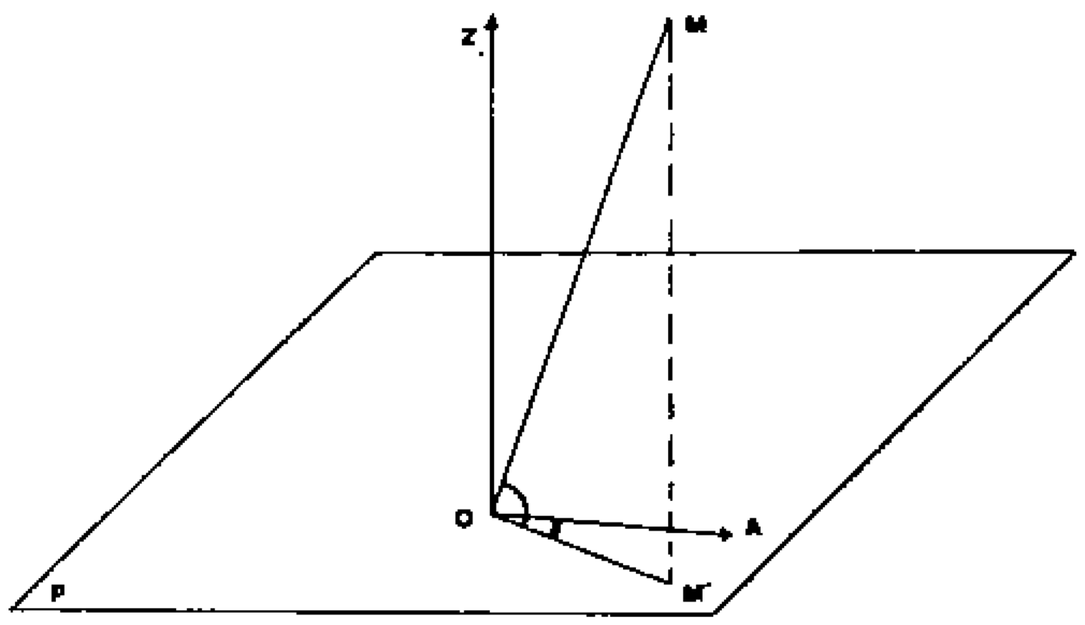

شکل ۱

(۱) طول OM، (۲) زاویه‌ی OM′ با خط OA و (۳) زاویه‌ی OM با صفحه‌ی P، که عبارت است از زاویه‌ی OM با تصویرش (OM′) بر صفحه‌ی اصلی (زاویه‌ی خط با صفحه). زوایای مذکور را در جهتهای قراردادی میسنجند. به جای زاویه‌ی OM با صفحه‌ی P میتوان زاویه‌ی OM را با خط OZ که در جهت معینی عموداً بر صفحه‌ی P رسم میشود به کار برد.

در تعیین مواضع نقاط کره‌ای مانند Σ (مثلاً کره‌ی آسمان) (شکل ۲). مرکز این کره

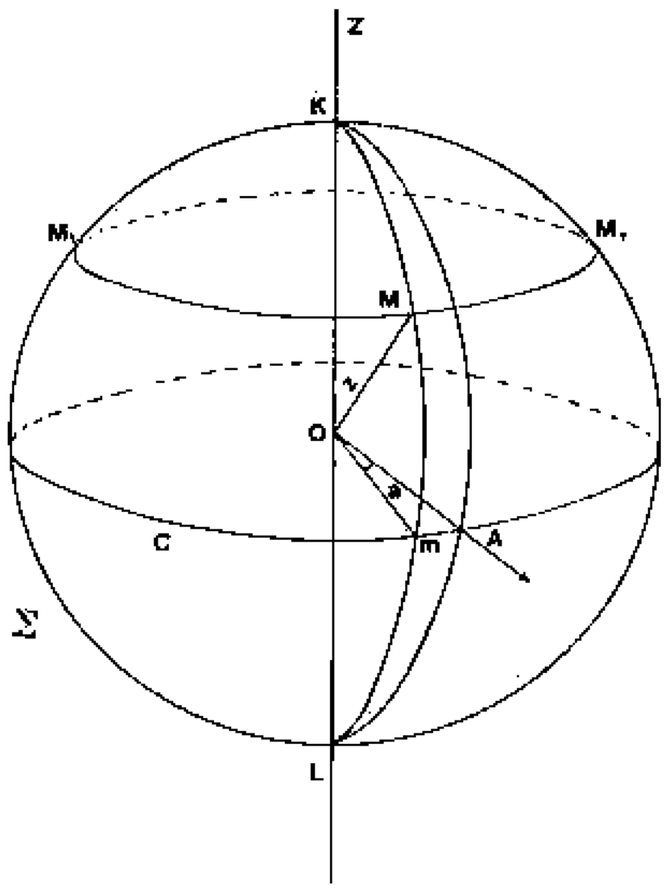

شکل ۲

را به جای نقطه‌ی O میگیرند، فصل مشترک صفحه‌ی اصلی با Σ دایره‌ی عظیمه‌ای است از این کره مانند C که آن را دایره‌ی اصلی (یا اولیه) گویند، و خط مأخذ (OA) این دایره را در نقطه‌ی A (نقطه‌ی مبدأ بر دایره‌ی اصلی) قطع میکند. نقاط تقاطع OZ با کره، یعنی نقاط K و L، دو قطب دایره‌ی اصلی هستند. دوایر عظیمه‌ای از کره‌ی Σ که بر نقاط K و L بگذرند به دوایر ثانوی موسومند؛ این دوایر بر دایره‌ی اصلی عمود میباشند. اگر M نقطه‌ی دلخواهی از کره‌ی Σ باشد، بر این نقطه یک دایره‌ی ثانوی میگذرد؛ معمولاً نیمی از این دایره (نیمه‌ی KML) را که محدود به قطبین دایره‌ی C و مشتمل بر نقطه‌ی M است به کار میبرند، ولی این نیمه را "دایره‌ی ثانوی نقطه‌ی M" می‌نامند. "دایره‌ی ثانوی" نقطه‌ی A را دایره‌ی ثانوی مبدأ نامند. چون فواصل نقاط کره‌ی Σ از O یکسان است، فاصله‌ی OM در تعیین اوضاع نقاط کره‌ی Σ فایده‌ای ندارد، و همان زوایائی را که قبلاً تعریف شد مختصات نقطه‌ی M نامند؛ به عبارت دیگر، اگر M نقطه‌ی دلخواهی از کره‌ی Σ باشد، مختص اول این نقطه زاویه‌ی Om با OA است، که مقیاسش قوس Am از دایره‌ی اصلی است، یعنی قوسی از این دایره که بین دایره‌ی ثانوی مبدأ و دایره‌ی ثانوی نقطه‌ی M محصور است؛ و مختص دوم نقطه‌ی M عبارت است از زاویه‌ی Om با OM، یا قوس mM از دایره‌ی ثانوی نقطه‌ی M، که بین دایره‌ی اصلی و نقطه‌ی M محصور است. اگر O محل رصد باشد، OM شعاع رؤیت نقطه M خواهد بود، و مختص دوم نقطه‌ی M را میتوان زاویه‌ی شعاع رؤیت آن با صفحه‌ی دایره‌ی اصلی تعریف کرد. چنانکه گفته شد، به جای زاویه‌ی Om با OA میتوان زاویه‌ی OM و OK را به عنوان مختص دوم به کار برد. بالاخره، واضح است که همه‌ی نقاط دایره‌ی ثانویی مانند KML در مختص اول شریکند؛ و اگر از نقطه‌ی M مدار M_1M_2 (دایره‌ای از کره‌ی Σ که صفحه‌اش موازی صفحه‌ی دایره‌ی اصلی است) را رسم کنیم، مختص دوم همه‌ی نقاط این مدار با هم متساویند.

در دستگاه مختصات کروی جغرافیائی، یعنی **طول و عرض جغرافیائی**، دایره‌ی اصلی دایره‌ی استوا است. در نجوم، برحسب اینکه دایره‌ی افق، معدل النهار (استوای فلکی)، یا دایرة البروج را دایره‌ی اصلی بگیریم دستگاه‌های **مختصات افقی، مختصات استوائی، مختصات ساعتی**، و **مختصات منطقه‌ای** یا **طول و عرض نجومی** به دست میآید، که مشخصات اساسی آنها در جدول فوق مندرج است.

نام	دایره‌ی اولیه	دوایر ثانوی	مبدأ	مختص اول	مختص دوم
مختصات افقی	افق	دوایر ارتفاع	نقطه‌ی جنوب	سمت	ارتفاع
مختصات استوائی	معدل النهار	دوایر ساعتی	اعتدال ربیعی	بعد	میل
مختصات ساعتی	"	نقطه‌ی تقاطع نصف النهار و معدل النهار		زاویه‌ی ساعتی	میل
مختصات منطقه‌ای	دایرة البروج	دوایر عرض	اعتدال ربیعی	طول نجومی	عرض نجومی

مختصر، شرحی بر تلخیص المفتاح؛ ← مختصر المعانی.

مختصر الصحاح: ← صحاح اللغه.

(۱) polar coordinates (۲) spherical coordinates

مختصر المعانی (moxtasaro 'l. ma'āni) یا به اختصار، **مختصر**، شرحی کوتاه بر تلخیص المفتاح، از سعدالدین تفتازانی، در فنون بلاغت به عربی. تفتازانی با کاست و افزونهائی در تلخیص المفتاح آن را در ۷۵۶ هق در غُجْدَوان (از توابع بخارا) به نام جانی بیگ تألیف کرده است. نیز ← مطول.

مختصر تاریخ الدول: ← تاریخ مختصر الدول.

مختصر در معرفت تقویم: ← عبدالقادر رویانی.

مختصر نافع (moxtasare nāfe') [المختصر النافع] یا **النافع فی مختصر الشرایع** (...an. nāfe' fi moxtasare 'š.šarāye') یا **اختصار کتاب الشرایع بالمختصر النافع** (extesāro ketābe 'š.šarāye' be'l. mox.tasare 'n.nāfe')، کتابی به عربی، در فقه شیعی، تألیف محقق حلی، از فقهای بزرگ شیعه در قرن ۷م هق. این کتاب، چنانکه از اسمش پیداست، مختصر کتاب شرایع تألیف خود مؤلف است. بر کتاب مختصر نافع، شروح و حواشی متعددی نوشته‌اند که معروفتر از همه یکی شرح خود مؤلف است، به نام المعتبر فی شرح المختصر، یکی کنف الرموز، تألیف ابن ربیب عزالدین حسن ابن ابی طالب آبی، و دیگری ریاض المسائل، تألیف صاحب ریاض. مختصر نافع در تهران و هند و مصر به طبع رسیده است. یکی از ترجمه‌های فارسی این کتاب که نیز از قرن ۷م است در ۱۳۴۳ هش در تهران چاپ شده است.

مختصری در حال نفس، رساله‌ی فارسی مختصر از پاپا افضل کاشانی، در باب نفس، که آن را نیز از گفتار ارسطو درین باره تلخیص کرده و در هفت باب بسیار کوتاه پرداخته است.

مختلط، عدد[1] (adade moxtalet)، عددی به صورت a+bi (حاصل جمع عدد حقیقی a با عدد موهومی bi). ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای IX و (برای اطلاعات تاریخی) XII.

مختلف الشیعه فی احکام الشریعه: ← علامه‌ی حلی.

مختلف العلامه، در اعداد، ← علامات جبری.

مخچه: ← مغز یا دماغ.

مخدر[2] (moxadder) یا **بیهوش‌دارو** یا **داروی بیهوشی**، ماده‌ای که مصرف آن سبب کم شدن درک و حس و گاهی نیز سبب اغما و مرگ میشود. در طب این داروها برای تسکین درد (دردبُر) یا خوابانیدن (منوّم) به کار برده میشود. سردسته‌ی آنها افیون یا تریاک (و مشتقات آن) است که از خشخاش به عمل میآید. نیز ← بیحسی.

مخدرات، مدرسه‌ی (moxaddarāt)، از مدارس اولیه‌ی ملی دخترانه‌ی تهران که در ۱۲۸۴ هش به توسط خانم درة‌المعالی تأسیس شد. بعد از فوت (۱۳۴۴ هق) مؤسس، دخترش شمس‌النهار مهدوی امتیاز آن را گرفت. در ۱۳۱۵–۱۶ هش به اردیبهشت موسوم شد.

مخدم، از شمشیرهای محمد (ص)؛ ← محمد، قسمت ۵۱.

مخرج[3] (maxraj)، در حساب، جمله‌ای از یک کسر متعارفی که معمولاً در زیر خط کسری یا (اگر خط کسری مورب کشیده شود) در طرف راست آن نوشته میشود، و عبارت است از تعداد اجزای متساویی که واحد به آن تقسیم شده است. مثلاً در کسر $\frac{5}{8}$ (یا ۵/۸) عدد ۸ مخرج است و نمایش میدهد که واحد به ۸ جزء متساوی (مخرج) تقسیم شده است.

به طور کلی، در هرمورد که علامت $\frac{A}{B}$ (یا A/B) به عنوان کسر تعریف شده باشد، B را مخرج کسر گویند. مثلاً در کسر جبری $\frac{(a+b)}{(a-b)}$، مخرج کسر عبارت است از a−b. نیز ← صورت، در حساب.

مخروط[4] (maxrut)، در گیاهشناسی، میوه‌ی بسیاری از سروها و کاجها. مخروطهای نر (پرچمی) و ماده (مادگی‌دار) بر روی یک درخت پدید میآیند، ولی آنهائی که معمولاً دیده میشوند مخروطهای سخت شده‌ی چوبی ماده هستند. بزرگی برخی از مخروطها در درختهای امریکائی به ۲۵ تا ۵۰ سم میرسد.

مخروط[4]، در هندسه، جسمی که محدود است به یک پرده‌ی سطح مخروطی هادی بسته (⇐ سطح مخروطی بسته) و صفحه‌ای قاطع مولدها. مقطع قاعده‌ی مخروط، و سطح مخروطی بین رأس و قاعده سطح جانبی است. اگر قاعده دایره باشد مخروط مستدیر، و اگر، به علاوه، رأس بر محور قاعده باشد مخروط قائم است. ← مساحت؛ حجم.

مخروط ظل: ← گرفت.

مخروطیان[5]، درختان یا درختچه‌های گروه سرو و کاج که معمولاً پیوسته‌سبزند و میوه‌ی مخروطی (← مخروط، در گیاهشناسی) دارند؛ مثلاً کاج، سرو، سکویا.

مخزن[6]، اسبابی که میتواند حالتهای خاص پیدا کند، و چون تحریک شود یا دردادهای (← دردادە) به آن داده شود، به حالتی در میآید که تنها نماینده‌ی آن درداده و حالت قبلی آن است؛ آن را دستگاه حافظه (← حسابگر، قسمت ۱۰۴) نیز مینامند. دستگاههای مخزن در قطع و وصل مدارهای برقی و در حسابگر رقومی مورد استعمال فراوان دارند. برای آنکه به اطلاعات فراوان (۱'۰۰۰ کلمه یا بیشتر) سریعتر دسترس پیدا کنند، مخازنِ به صورت طبل مغناطیسی و مخزن ایستانبرقی و مخزن درنگی را به کار میبرند.

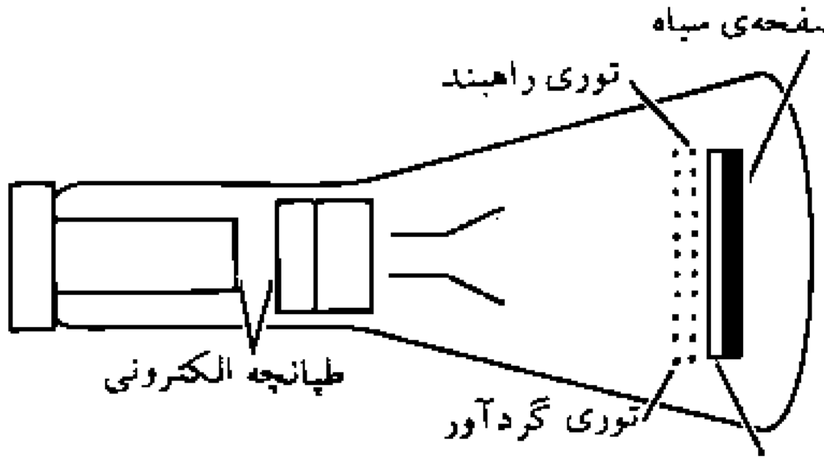

لوله‌ی مخزن ایستانبرقی

طبل مغناطیسی[7]. این مخزن استوانه‌ای گردان است که ارقام ثنائی 1 و 0 را میتوان بر روی آن به صورت لکه‌های مغناطیده (← مغناطش) نمایش داد. در ضمن دوران استوانه، این لکه‌ها از مقابل نوکهای مغناطیسی سوار شده بر میله‌هائی در گرداگرد استوانه میگذرد و ثبت ("نوشته") یا احساس ("خوانده") میشود. این لکه‌ها ممکن است مستقیماً ارقام ثنائی را نمایش دهند، یا برطبق قرارداد معینی (رمز) اعداد اعشاری را. فاصله‌ی زمانی لازم برای خواندن داده‌ای از طبل یک حسابگر به اندازه‌ی مدت زمان نیم دور استوانه، یعنی پنج هزارم ثانیه است. طبل هم برای حافظه‌ی اصلی و هم برای مخازن فرعی یا دفترها به کار میرود.

مخزن ایستانبرقی[8]. در این نوع مخزن ارقام ثنائی را میتوان به صورت لکه‌های دارای بار برقی بر سطح یک لوله‌ی اشعه‌ی کاتودی در آورد. لکه‌ها از برخورد یک تابه‌ی الکترونی بر سطح مخزن حاصل میشود، و تابه به وسیله‌ی صفحه‌های منحرف‌ساز قائم و افقی به جاهای مختلف بر میخورد. در لوله‌ای به قطر ۸–10 سم، نزدیک 1'000 رقم ثنائی را میتوان ثبت کرد و دسترس پیدا کردن به هر لکه‌ی آن در مدتی مساوی 10 میلیونم ثانیه مسیر است.

مخزن درنگی[9]. این مخزن از آن جهت بدین نام خوانده شده که میان درداده و بازداده تأخیری ایجاد میکند؛ و آن معمولاً ستونی از جیوه است که در آن امواجی مکانیکی که نماینده‌ی ارقام ثنائی با بسامد یک میلیون در ثانیه یا بیشترند، عبور میکند. پیامهای برقی به بلور کوارتزی میرسد که، در نتیجه‌ی خاصیت بارابرق آن، سبب تولید ارتعاشاتی مکانیکی در ستون جیوه میشود. در انتهای دیگر ستون جیوه، بلور کوارتز دیگری امواج را به پیامهای برقی تبدیل میکند. یک مخزن درنگی میتواند چند صد اطلاع را در خود ذخیره کند.

مخزن آب[10]، محل ذخیره کردن آب، به شکل انبار یا دریاچه‌ی مصنوعی. ساختمان سد برای ذخیره کردن آب جهت آبیاری از زمان قدیم مرسوم بوده است. در موقع احداث مخزن باید تمام مسائل مربوط به آبریز مورد توجه قرار گیرد. بعضی از مخازن آب جهت تولید نیروی برقابی یا برای جلوگیری از خسارت سیل یا ثابت نگاه داشتن سطح آب برای کشتیرانی (مخصوصاً در کانالها) احداث میشود.

مخزن الاسرار، (maxzano'l.'asrār)، منظومه‌ی عارفانه در بحر سریع، از نظامی گنجوی. این کتاب نخستین منظومه‌ی خمسه‌ی نظامی است، و شاعر آن را در جوانی سروده و بنای آن را بر ۲۰ مقالت نهاده، و در هر مقالت پس از بیان مقصود حکایتی در تأیید آن آورده است. مخزن‌الاسرار از لحاظ سبک پیچیده‌تر و دشوارتر از دیگر منظومه‌های نظامی است. خواجوی کرمانی منظومه‌ی روضة الانوار را به تقلید از مخزن

(۱)complex number (۲)narcotic (۳)denominator (۴)cone (۵)conifer (۶)storage device (۷)magnetic drum (۸)electrostatic storage (۹)delay-line storage (۱۰)reservoir

الاسرار سروده است.
مخزن الانشاء (maxzano 'l.'ensā')، کتابی به فارسی، در باره‌ی فنون دبیری و رموز آن، از ملا حسین واعظ کاشفی.
مخزن پلشتی: ← فاضلاب.
مخزومی، ابوجعفر: ← قرآن، قسمت V.
مخزومی، حارث ابن خالد، شاعر عرب عصر اموی؛ ← عربی، ادبیات، قسمت X.
مخضرم (moxazram) [کسی که با پدرش تفاوت رنگ داشته باشد]، در تاریخ اسلام، بیشتر به کسی گفته میشود که قسمتی از عمر را در جاهلیت و قسمتی را در اسلام به سر برده باشد. از مشاهیر مخضرمین میتوان حسان و عباس ابن مرداس را نام برد.
مخفی (maxfi)، تخلص **زیب‌النساء بیگم** (zibo'n.nesā' beygom)، ۱۰۴۸–۱۱۱۳ هق، شاعره‌ی فارسی‌گوی هند، دختر اورنگ‌زیب، امپراطور مغول هند. مادرش دختر شاهنواز خان ایرانی بود، و زیب‌النساء از آغاز حال به کسب دانش رغبت یافت. به موجب اخبار تذکره‌نویسان، در فقه و قرآن تسلط یافت، و حافظ قرآن بود. همچنین گفته‌اند که خط شکسته، نستعلیق، و نسخ را خوب مینوشت. وی همه‌ی عمر مجرد زیست، و غالباً به مصاحبت و تربیت شاعران و علما اوقات میگذاشت. دیوانش در بمبئی (۱۸۹۸) و لکهنو (۱۹۲۹) چاپ شده است.
مخلاة، کتاب؛ ← **کشکول شیخ بهایی؛ مدنی شیرازی.**
مخلدی گرگانی (moxalladie gorgāni)، شهرت **ابوشریف احمد،** شاعر پارسیگوی، احتمالا از شعرای اواخر قرن ۴م و اوایل قرن ۵م هق. در شهرت وی بین مخلدی و مجلدی تردید است، و از وی به نام شریف مجلدی نیز اسم برده‌اند. از اشعارش در لباب الالباب، چهار مقاله‌ی نظامی عروضی، ترجمان البلاغه، و فرهنگ لغت فرس اسدی طوسی آمده است.
مخلصه، گیاه دائمی؛ ← پیرتر.
مخلن، پلاریک؛ ← مالین.
مخلوط بوردو[1] (bordo)، از ترکیبات قارچکش، محتوی کات کبود (۱۵٪) و آهک (۸٪)، که به شکل گرد یا محلول در مبارزه با بعضی آفات قارچی دستنیها به کار میرود.
مخلوط گازها، قانون: ← دالتن، قانون.
مخلوق بودن قرآن: ← قرآن، قسمت VII.
مخلوق بودن کلام خدا: ← قرآن، قسمت VII.
مخمر[2] (moxammer) یا **مایه** (māye)، فنس **لوور**[3] (levu:r)، نام بعضی قارچهای میکروسکوپی و فراورده‌های تجارتی حاصل از سلولهای مخمر خشک‌شده یا مخمر مخلوط با ماده‌ای نشاسته‌ای. گرچه تعدادی از قارچها گاهی مخمر نامیده میشوند، مخمرهای واقعی تکیاخته‌ای هستند و بیشتر از طریق جوانه زدن تکثیر می‌شوند. در بعضی شرایط، پاره‌ای از یاخته‌های مخمری جدار ضخیمی ترشح میکنند، و سیتوپلاسم تکیاخته‌ی درون آن به ۴ یا ۸ یاخته یا هاگ تقسیم میشود، که با پاره شدن جدار از آن بیرون میآیند. در معدودی از جنسها، دو یاخته، پیش از تشکیل هاگ، در هم میآمیزند. مخمرها، خصوصاً آنهائی که از نوع ساکارومکس (*Saccharomyces*) هستند، به این جهت دارای اهمیت تجارتی بوده‌اند که در تخمیر الکلی (← تخمیر) از عوامل اصلی به شمار می‌روند؛ به همین جهت در ساختن آب جو، شراب، و الکل صنعتی نقش اساسی دارند. مخمرهای وحشی که در طبیعت یافت میشوند، و شاید حشرات آنها را از خاک به میوه‌ها انتقال میدهند، اغلب در فرایند تخمیر فعالند. در خمیر نان، مخمر بر ئیدراتهای کربون اثر کرده گاز کربونیک و الکل تشکیل میدهد، که گاز کربونیک از خمیر خارج‌شده موجب "ور آمدن" آن میشود. از زمانهای قدیم مخمر در آماده ساختن انواع خوراکیها به کار میرفته است. مخمر آب جو محتوی مقدار زیادی تیامین و دیگر ویتامینهای گروه مختلط B است (← ویتامینها). قارچ نوع تورولا (*Torula*) از قارچ‌هائی است که اغلب مخمر خوانده میشود، گرچه مخمر واقعی نیست. تورولا اوتیلیس (*T. utilis*) در تهیه‌ی غذاهای پروتئینی به کار میرود.
مخمس، در اصطلاح شعری؛ ← **مسمط.**
مخمس یا **پنج‌ضلعی؛** ← **کثیر الاضلاع.**
مخمسی، عدد؛ ← **عدد کثیر الاضلاعی.**
مخملک[4] (maxmalak)، بیماری مسری ناشی از ویروس استرپتوکوک، که بیشتر در کودکان ۲ تا ۱۰ ساله بروز میکند. این بیماری، مانند یک سرماخوردگی ساده، با تب شدید شروع میشود، و بعد از ۲۴ تا ۴۸ ساعت دانه‌های سرخرنگی ابتدا بر گردن ظاهر شده سپس تمامی بدن (بجز کف دست و پا و چانه) را فرا میگیرد. دوره‌ی کمون مخملک چند ساعت تا یک هفته است؛ از روز هشتم تب پایین میآید و بتدریج پوسته‌ریزی آغاز میشود، مخاط داخل دهان نیز تعویض میشود و بار زبان جای خود را به سرخی میدهد. خطر مخملک بیشتر در عوارض آن خلاصه میشود، که مهمتر از همه ورم کلیه، ورم گوش، و روماتیسم است. انتشار و سرایت این بیماری به وسیله‌ی قطرات ریز بزاقی است که به وسیله‌ی سرفه یا عطسه در فضا منتشر میشود. بنا بر این بهترین وسیله‌ی جلوگیری از انتشار آن، مجزا کردن بیمار در دوران بیماری است. در صورتی که کودک به وسیله‌ی آنتی بیوتیک درمان شده باشد دوره‌ی ممنوعیت از ورود به مدرسه بیش از دو هفته نخواهد بود، و در غیر این صورت ۶ هفته است. مخملک معمولاً ایمنی دائمی میبخشد؛ تشخیص ایمنی به وسیله‌ی آزمون دیک (← دیک، جورج فردریک) به عمل میآید.
مخیریق: ← سابقین.
مخیکالی، شهر، مکزیک؛ ← **مکزیکالی.**
مد، مقیاس ظرفیت؛ ← صاع.
مد، در موسیقی؛ ← مقام.
مد، نام فرانسوی قوم آریائی ماد.
مد یا برکشند (barkešand)، ← **کشند، قسمت III.**
مدائن، ضبط عربی لفظ مداین؛ ← مداین.
مدائن صالح: ← حجر.

مداد
مدآباد (mad.ābād)، ده (جم ۱٬۱۲۲ نسف ۱۳۴۵ هش)، دهستان جاپلق، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان؛ ۳۶ کیلومتری ل‌غ الیگودرز. محصولاتش غلات، چغندر، پنبه، و فراورده‌های دامی است.
مداد[5] (medād)، رایجترین وسیله برای نوشتن و ترسیم. اثری که مداد بر کاغذ میگذارد، از گرافیت یا ماده‌ی دیگری است. ماده‌ی نویسنده‌ی مداد در میان غلافی از چوب یا فلز یا پلاستیک جای دارد. مداد ارزان است و اثر آن را میتوان با مداد پاک‌کن محو کرد. عده‌ی مدادهائی که هر سال به فروش میرسد، نزدیک دو برابر سایر نوشت‌افزارها است. سه گونه‌ی اصلی مداد رایج است: (۱) مداد با غلاف چوبی که مغز نویسنده‌ی آن مخلوطی از گرافیت کائولن بسیار نرم و بعضی از مواد شیمیائی و موم است. چون اثر این مداد بر روی کاغذ همچون اثر سرب است، نخستین‌بار که مداد ساخته شد، مردمان به غلط تصور میکردند که در آن سرب به کار رفته است. هرچه کائولن مداد کمتر باشد مداد نرمتر و نقش آن سیاهتر خواهد بود. برای ساختن مداد، گرافیت و کائولن را با آب خمیر میکنند و به وسیله‌ی ماشینهائی با فشار زیاد این خمیر را از سوراخهائی به قطر مغز مداد عبور میدهند و میله‌هائی را که به این شکل درست میشود به طول ح ۷٫۲۵ اینچ (۱۸٫۴ سم) میبرند و با حرارت خشک میکنند؛ سپس آن را با ماده‌ای مومی عمل میآورند که نوشتن با آن نرم باشد. چوب مداد معمولاً از نوع خاصی از سرو کوهی معطر است که آسان تراشیده میشود. چوب این درخت را به صورت قطعاتی به طول ۷٫۲۵ اینچ (۱۸٫۴ سم)، پهنای ۲٫۷۵ اینچ (۷ سم)، و ضخامت ۰٫۲۵ اینچ (۶ ملم) میبرند و با گرم کردن آنها را میخشکانند. بر روی هر قطعه ۹ شکاف ناودانی موازی طولی به اندازه‌ی نیمی از مغز را در آنها میگذارند و قطعه‌ی مشابهی را با چسب بر روی آن میچسبانند؛ پس از خشک شدن آن را میبرند و از آن ۹ مداد تهیه می‌کنند. این مدادها را با تراشیدن سطح خارجی آنها به اشکال مختلف در میآورند، و پس از چند بار رنگ زدن و نشانه‌ی کارخانه‌ی سازنده را بر آن نقش کردن به بازار میفرستند. اکنون به بیشتر مدادها مداد پاک‌کنی به ضخامت خود مداد با حلقه‌ای برنجین متصل است که برای پاک کردن نوشته‌ی مدادی از آن استفاده میشود. (۲) مدادهای رنگین نیز مانند مدادهای سیاه ساخته میشود، با این تفاوت که به جای گرافیت در آنها یک رنگیزه را با کائولن و موم مخلوط میکنند. اثر مدادهای رنگین با صابون و آب زایل میشود. (۳) مدادهای مکانیکی که به جای غلاف چوبی غلاف فلزی یا پلاستیکی دارند، و از آن جهت که مانند مدادهای چوبی به تراشیدن نیازی ندارند، به کار بردن آنها آسانتر است. برای بیرون آوردن مغز مداد از محفظه، برای نوشتن، پیچی را که در انتهای غلاف است می‌پیچانند، یا دگمه‌ای را که در آنجا است فشار میدهند، و به همین ترتیب مغز مداد را به جای

(۱)Bordeaux mixture (۲)yeast (۳)levure (۴)scarlet fever; scarlatine (فنس) (۵)pencil

خود باز میگردانند که از شکستن آن جلوگیری شود.

تاریخچه. یونانیان و رومیان قدیم، اندکی پیش از میلاد مسیح، از قطعات سرب برای نوشتن استفاده میکردند. نخستین مداد گرافیتی در اواسط قرن ۱۶م در انگلستان ساخته شد. در ۱۷۹۵، نیکولا ژاک کنته[1] (nikolā jak kon-te؛ ۱۷۵۵–۱۸۰۵)، شیمیدان فرانسوی، روشی برای ساختن مداد اختراع کرد که هنوز هم متداول است. نخستین مداد مکانیکی در قرن ۱۸م ساخته شد.

مداد الخطوط، رساله در آداب خوشنویسی، ← علی هروی، میر.

مدار[2] (madār)، در جغرافیا، دوایر موهومی بر سطح زمین به موازات خط استوا. تمام نقاط یک مدار دارای یک عرض جغرافیائی هستند که آن را عرض جغرافیائی مدار خوانند (← طول و عرض جغرافیائی). مدارات عمده عبارتند از استوا (عرض °0)، **مدار رأس السرطان**[3] (عرض ′۲۷ °۲۳ شمالی)، **مدار رأس الجدی**[4] (عرض ′۲۷ °۲۳ جنوبی)، مدار شمائگان (عرض ′۳۳ °۶۶ شمالی)، و مدار جنوبگان (عرض ′۳۳ °۶۶ جنوبی)، نیز ← مناطق زمین.

مدار[5] (madār)، در نجوم، مسیر یک جرم آسمانی در فضا، که در تحت تأثیر جاذبه‌ی گرانشی یک یا چند جرم دیگر قرار گرفته باشد. (یک قمر مصنوعی را، در آن هنگام که بر مسیری مستدیر یا بیضوی بر گرد زمین گردش میکند، میگویند که "در مدار" قرار گرفته است). مدار جسمی دارای جرم قابل اغماض که در تحت تأثیر یک جسم دیگر دارای جرم زیاد قرار گرفته است، بنا بر ← قوانین حرکت نیوتن (← حرکت، قسمت V)، به صورت یک مقطع مخروطی است که جسم دارای جرم زیاد در یکی از کانونهای آن قرار دارد. دایره و بیضی و سهمی و هذلولی مقاطع مخروطی هستند؛ دایره و بیضی منحنیهای بسته‌ای هستند که در آنها حرکت جرم کوچک تناوبی خواهد بود، ولی سهمی و هذلولی منحنیهای باز هستند و حرکت جرم کوچک بر آنها غیر تناوبی است. خط مستقیمی که از جرم بزرگ بگذرد نیز حالتی از مقطع مخروطی است. سیارات، بنا بر ← قوانین کپلر، بر گرد خورشید بر مدارهای بیضوی حرکت میکنند (در این حالت، قانون سوم کپلر، به علت آنکه جرم سیارات نسبت به خورشید بیش از آن است که بتوان آن را نادیده گرفت، تغییر صورت پیدا کرده است).

حرکت یک جرم را میتوان نسبت به زمین یا سیاره‌ی دیگر یا خورشید یا یکی از ستارگان نزدیک، آن در نظر گرفت. مثلاً، مدار زمین نسبت به خورشید بیضی است. ولی خود خورشید در فضا به طرف نقطه‌ای واقع در صورت فلکی شلیاق در حرکت است، و در این مسیر زمین را نیز با خود همراه میبرد. بنا بر این "مدار مطلق" زمین در فضا اجمالاً به صورت یک مارپیچ است. همین طور، مدار ماه نسبت به زمین بیضی است که زمین در یکی از دو کانون آن قرار دارد، ولی مدار آن نسبت به خورشید منحنی بسته‌ای است که در همه جا، نسبت به خورشید، مقعر است؛ و مدار آن نسبت به ستارگان نزدیک تقریباً مارپیچی است.

اگر جرم جسم کوچکتر قابل اغماض نباشد، در این صورت دو جرم بر گرد مرکز مشترک جرمشان در مدارهای مشابه حرکت میکنند، و حرکت جرم بزرگتر بر مدار کوچکتر صورت میگیرد؛ این کیفیتی است که غالباً در ستارگان دوتائی اتفاق می‌افتد. در مورد ماه که بر گرد زمین حرکت میکند، جرم ماه آن اندازه زیاد هست که بتواند مدار زمین بر گرد خورشید را به صورت تناوبی اندکی از صورت بیضوی کامل خارج کند. حضور مؤلفه‌های سومی در ستارگانی که ظاهراً دوتائی به نظر میرسند، از راه بینظمی حاصل از تأثیر آنها در مدارهای بیضوی دو ستاره معلوم شده است. برای آنکه حرکت یک سیاره بر گرد خورشید به صورت دقیق مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، لازم است که جاذبه‌های سیارات دیگر نیز در نظر گرفته شود. برای تعیین مدار یک سیاره در منظومه‌ی شمسی، دانستن کمیتها یا پارامترهای ذیل ضرورت دارد: تمایل آن سیاره نسبت به دایرة البروج؛ طول نجومی عقده‌ی (← عقدتین) صعودی آن؛ زاویه‌ی میان عقده‌ی صعودی و نزدیکترین وضع سیاره نسبت به خورشید (اوج؛ ← حضیض)؛ نصف قطر اطول مدار؛ خروج از مرکز آن؛ و زمان عبور از نزدیکترین وضع نسبت به خورشید.

رصدهای دقیق نشان داده است که حرکات سیارات، حتی با در نظر گرفتن جاذبه‌های متقابل آنها، به صورت کامل با قوانین حرکت نیوتن بیان نمیشود. نظریه‌ی نسبیت علت اغلب این اختلافات را معلوم میکند. نادرستی قوانین نیوتن تنها در مورد سیاره‌ی عطارد به صورت برجسته مشهود است، و همین بهترین مؤید نظریه‌ی نسبیت است، ولی در این اواخر صحت پیشگوئیهای نسبیت در مورد مدارهای زمین و زهره نیز به اثبات رسیده است.

در مسئله‌ی دو جرم، صرف نظر از جرم هر یک از آنها، وضع و سرعت و امتداد حرکت یک جرم نسبت به دیگری، کاملاً شکل و اندازه‌ی مدار نسبی را تعیین میکند. اگر حرکت یکی از دو جرم در تحت تأثیر جرم سومی دوچار بینظمی شود، در هر زمان تعیین یک "مدار ⇐ بوسان" امکانپذیر است، و آن مداری است که اگر جرم سبب اخلال در حرکت ناگهان از میان برود، جرم مورد نظر در آن امتداد به حرکت خود ادامه خواهد داد. اگر تعداد اجرام مؤثر در یکدیگر بسیار زیاد باشد، و اجرام چندان از هم دور باشند که نزدیکی چند جرم به یکدیگر بسیار نادر باشد (همچون در کهکشان ستارگان ما)، یک جرم را میتوان در تحت تأثیر جاذبه‌ی مشترک همه‌ی اجرام دیگر در نظر گرفت. خورشید و ستارگان دیگر در مدارهائی بر گرد مرکز کهکشان حرکت میکنند و این مدارها شکل دایره یا بیضی دارند. ولی مدار فعلی بیضوی نیست؛ بتدریج که فاصله‌ی ستاره‌ای با یک مدار بیضوی بوسان از مرکز کهکشان تغییر میکند، جاذبه‌ی مؤثر همه‌ی ستارگان دیگر به همان صورت که جاذبه‌ی یک جرم مرکزی واحد متفاوت میشود تغییر پیدا نمیکند. بنا بر این، شکل و بزرگی و جهت مدار بوسان یک ستاره‌ی منفرد، بنا بر حرکت آن در داخل کهکشان، با زمان متغیر میشود، و به همین جهت مدارهای واقعی شکل پیچیده‌ای پیدا میکنند.

مدارات یومی[6] (yōmi)، در نجوم، مدار یومی هر جرم فلکی یا هر نقطه‌ی کره‌ی آسمان مسیر آن است در حرکت یومی. مدارات یومی دوایری هستند که مراکزشان بر محور عالم، و صفحه‌ی آنها بر محور عالم عمود است. بزرگترین آنها معدل النهار است. ظهور و خفای کواکب مربوط است به وضع مدارات یومی آنها نسبت به افق محل رصد. هرگاه مدار یومی ستاره‌ای دایره‌ی افق را قطع نکند، بر حسب اینکه مدار بالای افق یا در زیر افق باشد ستاره ابدی الظهور (همیشه پیدا) یا ابدی الخفاء (همیشه ناپیدا) است، و الا گاهی پیدا و گاهی ناپیدا است. ستارگان ابدی الظهور را ستارگان حول قطبی نیز می‌گویند.

مداران[7] (madārān)، دو مدار رأس السرطان و رأس الجدی (← مدار، در جغرافیا).

مدار برق[8] یا **برقراهه** (barqrāhe)، مسیری که جریان برق از آن میگذرد. به وسیله‌ی یک پیل میتوان مدار ساده‌ای بدین ترتیب برقرار کرد، دو قطب پیل را با دو سیم به دو طرف سرپیچ لامپی متصل میکنیم. اگر اتصال سیمها "درست" و سرپیچ "محکم" باشد (دربن صورت گویند مدار بسته است) لامپ روشن میشود. قسمتی از مدار که در خارج پیل است مدار خارجی است، و جریان در خارج پیل از آن میگذرد، و قسمت دیگر مدار داخلی است، و جریان در الکترولیت پیل، از یک الکترود به الکترود دیگر، از آن میگذرد. اگر سیم در نقطه‌ای از مدار قطع شود مدار باز است. عملاً باز کردن مدار به وسیله‌ی کلید برق و فیوز انجام میگیرد. مدارهای برق اغلب مرکب از مقاومتهائی هستند که آنها را زنجیری[9] (شکل ۱)، موازی[10] (شکل ۲)، یا به صورت مختلط (ترکیبی از آن دو؛ شکل ۳) به هم وصل میکنند. در اتصال زنجیری، جریان اجزای مدار را یکی بعد از دیگری و با یک شدت طی میکند؛ مقاومت مجموعه‌ی اجزاء، مساوی مجموع مقاومتهای آنها است. در اتصال موازی، دو نقطه از مدار با چند مقاومت متصل میشوند. در این حالت، جریان منشعب میشود، شدت جریان مساوی مجموع شدتهای انشعابها است، ولتاژ بین دو سر تمام مقاومتها یکسان است، و قابلیت هدایت (عکس مقاومت) مجموعه‌ی مقاومتها معادل مجموع قابلیتهای هدایت آنها است (مثلاً اگر دو مقاومت ۱/۲ اهم به طور موازی متصل شوند، قابلیت هدایت مجموعه‌ی آنها ۴ مهو، و

(۱)Conté (۲)parallel (of latitude) (۳)Tropic of Cancer (۴)Tropic of Capricorn (۵)orbit (۶)diurnal orbites (۷)tropics (۸)electric circuit (۹)series circuit (۱۰)parallel circuit

مقاومت مجموعه ۱/۴ اهم است). پیلها را نیز میتوان به یکی از سه طریق مذکور متصل کرد. در اتصال زنجیری، قطب منفی هر پیل را به قطب مثبت پیل بعدی وصل میکنند؛ برقرانی مجموعه‌ی پیلها مجموع برقرانیهای آنها است.

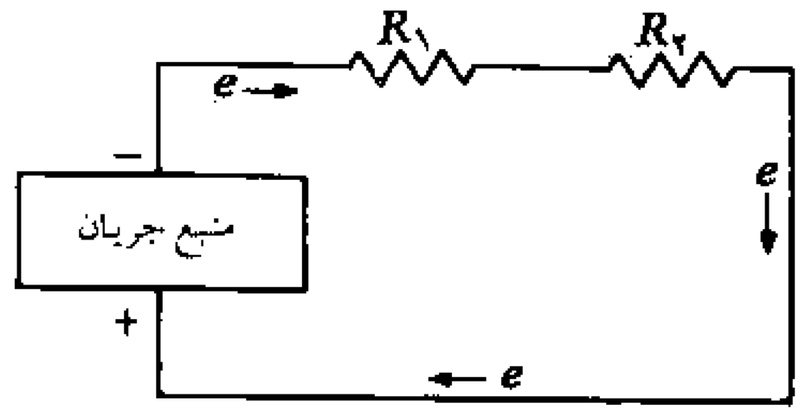

شکل ۱

در اتصال موازی، قطبهای مثبت را با هم و قطبهای منفی را با هم متصل میکنند؛ اگر پیلها دارای یک برقرانی باشند، برقرانی مجموعه‌ی آنها مساوی برقرانی هر یک میباشد. در عمل، بیشتر مدار زنجیری به کار میرود. لامپهای روشنائی کوچه‌ها به طور موازی بسته میشود. مدار زنجیری در به هم بستن مولدها و ترانسفورماتورها، به منظور تهیه‌ی ولتاژ زیاد، به کار میرود. نیز ← جریان متناوب.

مدارج السالکین: ← منازل السائرین.

مدارج الکمال (madārejo 'l.kamāl)، از رساله‌های فلسفی فارسی بابا افضل کاشانی، که در آن راه یافتن به کمال و سعادت و خیر دنیا و آخرت نموده شده است. مدارج الکمال، ضمیمه‌ی مصنفات افضل‌الدین مرقی کاشانی، در تهران چاپ شده است (۱۳۳۱ هش).

مدارج النبوه: ← عبدالحق ابن سیف‌الدین دهلوی.

مدارج انرژی: ← تراز انرژی.

مدار جنوبگان[1] یا **مدار قطب جنوب**، مدار جغرافیائی به عرض ۶۶° ۳۳′ جنوبی، که معمولاً ۶۶٫۵° اختیار میشود. در نتیجه‌ی تمایل محور زمین، در نقاط واقع بر این مدار، خورشید در روز اول تابستان نیمکره‌ی جنوبی طلوع ندارد، یعنی اول تابستان در آنجاها روز ۲۴ساعتی و شب اول زمستان شب ۲۴ساعتی است. در عرضهای بیش از این عرض عده‌ی چنین روزها و شبها متناسب با نزدیکی به قطب جنوب افزایش مییابد. نیز ← جنوبگان.

مدار رأس الجدی: ← مدار، در جغرافیا.

مدار رأس السرطان: ← مدار، در جغرافیا.

مدارس مردم[2]، آموزشگاههائی برای تعلیم اکابر که ابتدا به توسط اسقف ن. ف. س. **گروندتویگ** در اواسط قرن ۱۹م در دانمارک تأسیس شد. هدف آنها تقویت زندگی فکری جوانان بالغ نواحی روستائی دانمارک، تقویت وطنپرستی و مذهب، و کارآموزی کشاورزی و حرفه‌ای بود. اولین مدرسه در ۱۸۴۴ در شلسویک تأسیس شد. در تمام اروپا و حتی کشمت رواج یافت.

مدارس یکشنبه[3]، مؤسسه‌ی تعلیمات مذهبی و اخلاقی که معمولاً وابسته به کلیسا است. طرح مدارس یکشنبه را ر. ریکس در ۱۷۸۰ در گلاسترشر، انگلستان، ریخت. دیگران آن را بسرعت اقتباس کردند، به طوری که در ۱۷۹۵، به یاری انجمن مدارس یکشنبه، ۱'۰۰۰ مدرسه دایر بود. تأثیر این نهضت در تعمیم تعلیمات عمومی در انگلستان بیحساب است. طرح ریکس از ۱۷۸۶ به امریکا وارد شد. شورای جهانی تعلیمات مسیحی در ۱۹۴۷ در ۵۵ کشور مدارس یکشنبه داشت.

مدار شمالگان[4] یا **مدار قطب شمال**، مدار جغرافیائی به عرض ۶۶° ۳۳′ شمالی، که معمولاً ۶۶٫۵° اختیار میشود. در نتیجه‌ی تمایل محور زمین، در نقاط واقع بر این مدار، خورشید در روز اول تابستانِ نیمکره‌ی شمالی غروب و در روز اول زمستانِ نیمکره‌ی شمالی طلوع ندارد، یعنی روز اول تابستان در آنجاها روز ۲۴ساعتی و شب اول زمستان شب ۲۴ساعتی است. در عرضهای بیش از این عرض عده‌ی چنین روزها و شبها متناسب با نزدیکی به قطب شمال افزایش پیدا میکند. نیز ← شمالگان.

مدار قطب جنوب: ← مدار جنوبگان.

مدار قطب شمال: ← مدار شمالگان.

مدارك الاحکام: ← صاحب مدارک.

مدارك التنزیل و حقائق التأویل: ← نفی، ابوالبرکات.

مدارگان[5] (madārgān) در تقسیم‌بندی اقلیمی کنونی سطح زمین، ناحیه‌ای در دو طرف خط استوا که، به علت تغییرات اقلیمی، به وسیله‌ی مدارات مشخص قابل تحدید نیست، ولی از شمال و جنوب تدریجاً در نواحی عرضهای میانه مستهلک میشود. این ناحیه تقریباً با منطقه‌ی حاره منطبق است.

مدار منطقی[6] (madāre manteqi)، مدار (یا مدارهای) الکترونی در واحد حساب یک حسابگر رقمی (← حسابگر قسمت ۱، بند ۱۰۱) و همچنین جمیع مدارهای مختلف برای تفسیر اطلاعات. در مدارهای منطقی اطلاعاتی که انتقال داده شده است به صورت رشته‌ای از ۱ها و ۰ها رمز میشود، بدین ترتیب که ۱ها به وسیله‌ی پتانسیلی برقی که مقدار آن با پتانسیل برقی مربوط به ۰ها متفاوت است مشخص میشود. بیشتر اوقات ولتاژهای مثبت و منفی به ترتیب متناظر با ۱ها و ۰ها هستند، اما این قرارداد عمومیت ندارد. مدارها با انجام دادن "عملیات منطقی" بر روی "قطعات" گوناگون اطلاعات یا داده‌ها کار میکنند، که در آنها یک "قطعه" از اطلاعات به صورت پیام برقی واحد یا علامت دیگری است که ممکن است در هر زمان معین یا ۱ باشد یا ۰. عملیات منطقی اساسی عبارتند از "و"، "یا"، و "نه".

مدار موزون (madāre mōzun)، مداری که با بسامدی همنوا باشد. ← همنوائی، در برق.

مدارهای مزدوج[7] (madārhāye mozdavaj)، دو مدار برق که انرژی برق از یکی (مدار اولی) به دیگری (مدار ثانوی) انتقال یابد. دو مدار را میتوان با اتصال مستقیم آنها به یکدیگر، یا به وسیله‌ی القای برقاطیسی یا ایستانیرقی، مزدوج کرد. اگر قسمتی که عامل انتقال است در دو مدار مشترک و با هر دو اتصال زنجیری داشته باشد گویند دو مدار مستقیماً مزدوج‌اند. اما میتوان دو مدار را چنان مزدوج کرد که انتقال انرژی از یکی به دیگری به وسیله‌ی القای

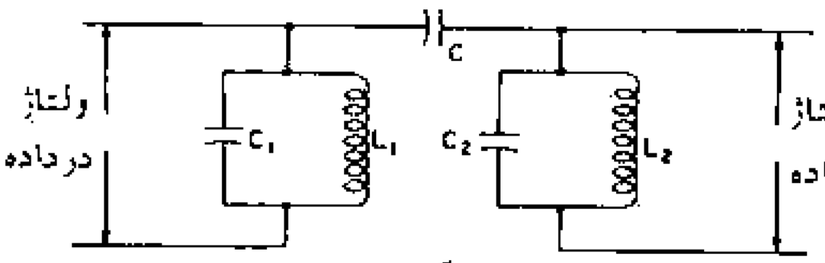

شکل ۱

برقاطیسی یا ایستانیرقی صورت گیرد بدون اینکه قسمتی که وسیله‌ی انتقال است مشترک یا دارای اتصال زنجیری با دو مدار باشد. در مورد

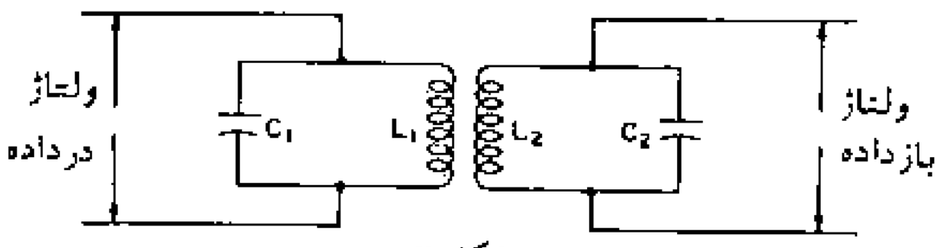

شکل ۲

انتقال به وسیله‌ی القا، جریانی که میخواهند منتقل کنند باید متناوب یا مستقیم نبضنده باشد. جریان مستقیم ثابت را نمیتوان به طور غیر مستقیم به وسیله‌ی القا منتقل کرد، بلکه برای این کار باید به وسیله‌ی یک جسم هادی (مقاومت یا پیچه) اتصال مستقیم بین دو مدار برقرار کرد. در اشکال ۱ و ۲ دو مدار مزدوج نمایش داده شده است (L_1 C_1 مدار اولی و L_2 C_2 مدار ثانوی است). شکل ۱ نمایش مدارهای مزدوج ظرفیتی است، که در آن خازن C سبب انتقال انرژی میشود (در اینجا L_1 و L_2 تأثیر القائی

(۱)Antarctic circle (۲)folk school (۳)Sunday school (۴)Arctic circle (۵)tropics (۶)logic circuit (۷) coupled circuits

ندارند). شکل ۲ نمایش مدارهای مزدوج القائی است؛ در اینجا L_1 و L_2 مبدلی (← مبدل) تشکیل میدهند، و جریانی که در مدار اولیه برقرار است جریانی القائی در مدار دوم ایجاد میکند. مدارهای القائی ظرفیتی و القائی در ارتباطات و الکترونیک اهمیت بسیار دارند؛ در مدارهای جریانهای پربسامد (مانند آنهائی که در گیرنده‌ی رادیو به کار میرود) لازم میشود که انتقال انرژی از یک مدار همنوا به مدار همنوای دیگر صورت گیرد.

مد القاموس: ← لین، ادوارد ویلیام.

مد النبی، مقیاس ظرفیت، ← صاع.

مدان[1] (medān)، شهر (در ۱۹۶۱ جـ ۴۷۹، ۵۹۸)، کرسی ایالت سوماترای شمالی، ل‌ش سوماترا، اندونزی، کنار رود دلی. بزرگترین شهر سوماترا، و مرکز داد و ستد و حمل و نقل ناحیه‌ای کشاورزی است که توتون و کائوچو تولید میکند. مرکز جهانگردی است و فرودگاه بین‌المللی دارد. دانشگاه اسلامی سوماترای شمالی (تأسیس ۱۹۵۲) و دانشگاه سوماترای شمالی (تأسیس ۱۹۵۷) در آن واقع است.

مدانیه[2] (modānia)، شهر و بندر (جه ۵'۶۰۰)، بر خلیج گملیک (شاخابه‌ای از دریای مرمره)، ولایت بورسه، لغ ترکیه. صناعت نساجی و مواد غذائی دارد. قرارداد متارکه‌ی جنگ یونان-ترکیه (میان ترکیه، یونان، و متفقین) در آنجا امضا شد (۱۱ اکتبر ۱۹۲۲)، که مقدمه‌ی صلح لوزان بود.

مدایح: ← مدیح.

مداین (madāyen) یا **مدائن** (madā'en) شهر قدیم یا مجموعه‌ای از شهرها در عراق، به فاصله‌ی ح ۳۲ کیلومتری ج‌ش بغداد، بر دو ساحل دجله. لفظ مدائن صورت جمع مدینه [= شهر] است، و اطلاق نام مدائن بر این محل بدین مناسبت بوده است که دو شهر بزرگ واقع در مقابل یکدیگر—یکی سلوکیه در غ و دیگری تیسفون در ش—و عده‌ای از آبادیهای نزدیک را یک واحد به شمار میآوردند. آرامیان سامی، که در دوره‌های اشکانی و ساسانی قسمت عمده‌ی جمعیت این ناحیه را تشکیل میدادند، این دسته شهرها را ماحوزه (māhoze) یا مدینائا (medinātā) [= شهرها] میخواندند و عربها همین تسمیه را به زبان خود نقل کردند. عربها، مانند ساسانیان، مداین را مرکب از ۷ شهر میشمردند، و اسامی آنها را به صورت عربی در آوردند. بر ساحل غربی دجله شهر وه اردشیر یا به اردشیر [← بنای اردشیر] قرار داشت، که اعراب آن را به بهرسیر (behrasir) مبدل کردند. بهرسیر مشتمل بر نیمه‌ی جنوبی شهر سلوکیه بود، به فاصله‌ی یک‌فرسنگی ل آن آبادی دزنیدان (darzanidān) یا درزیدان (darzidān) واقع بود، که به صورت درزیجان معرّب شد. بر ساحل شرقی تیسفون واقع بود. کمی در ج تیسفون شهر وه آنتیوخ خسرو (veh āntioxe xosrō) [انطاکیه‌ی بنای خسرو] واقع بود، که خسرو انوشروان آن را بنا نهاده، و سکنه‌ی انطاکیه را پس از ویران کردن (۵۴۰ ب‌م) آن شهر بدینجا کوچانیده بود. این شهر به سبک رومیه (rumiyya)، پایتخت سوریه، ساخته شده بود. در باب سه شهر دیگر مداین اطلاعی در دست نیست. به مناسبت رفت و آمد فراوان بین دو ساحل دجله، در زمان اشکانیان پلی سنگی برای تسهیل رفت و آمد بر آن ساخته شده بود. در دوره‌ی ساسانی پل دیگری (احتمالاً با قایقها) ساخته شده بود، ولی در دوره‌ی اسلامی جز یک پل قایقی چیزی موجود نبود.

روایات نویسندگان مسلمان در باب بنای مداین به دست شاهان افسانه‌ای ایران، مانند جمشید جم و طهمورث، یا به دست سلاطین معروف مشرق‌زمین از قبیل نمرود یا اسکندر مقدونی بی‌اعتبار است، و از طرف دیگر مسلم است که این ناحیه، که به مناسبت نزدیکی دجله و فرات موقعیت بسیار مساعدی دارد، پیش از زمان سلوکوس هم آباد بوده است. منابع عربی حاوی اطلاعات فراوان و گرانبهائی راجع به مداین دوره‌ی ساسانی است.

مداین در ← جنگ مداین در خلافت عمر به دست مسلمانان افتاد (۱۶ هق)، و اموال وخزاین گرانبهای تیسفون به دست آنان افتاد. مداین در این موقع رو به ضعف گذاشت، و کمی بعداز تصرف آن به دست مسلمانان تحت الشعاع بصره و واسط واقع شد، و اینان، چنانکه در مشرق عربی رسم بود، دروازه‌های تیسفون را کندند، و در کوفه نصب کردند. بنای بغداد به دست منصور خلیفه ضربتی مهلک بر مداین وارد ساخت، زیرا همه‌ی مصالح لازم برای ساختمان مرکز خلافت را از مداین تأمین کردند.

در خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس مداین در خاموشی فرو رفته بود، و جز در جنگهای داخلی دو قرن اول اسلام و در جنگهای خوارج نقش عمده‌ای نداشت. ظاهراً ساکنین مسلمان مداین هواخواه شیعه بودند، و با خوارج خصومت میورزیدند. مداین در ۶۸ هق به دست ازارقه و دگربار در ۷۶ هق به دست شبیب ابن یزید، سرکرده‌ی خوارج، افتاد، ولی با فوت (۷۷ یا ۷۸ هق) شبیب قدرت خوارج رو به زوال گذاشت.

دو شهر عمده‌ی مداین، یعنی تیسفون و بهرسیر، چند قرن به حال شهرهای کوچک باقی ماند. در ۱۳۶ هق منصور خلیفه چندی در رومیه اقامت کرد، و در همین جا بود که ابومسلم خراسانی به امر وی مقتول شد. اما در اواسط قرن ۴م هق این شهر ویرانه‌ای بیش نبود. در زمان یاقوت حموی (۵۷۵—۶۲۶ هق)، همه‌ی قسمت شرقی مداین و خاصه تیسفون بکلی خالی از سکنه بود، ولی بر ساحل غربی دجله بهرسیر به صورت قصبه‌ای باقی بود. هولاکو خان مغول در ۶۵۵ هق در ایوان کسری (← طاق کسری) خیمه زد، و سال بعد از آنجا عازم فتح بغداد شد. بهرسیر، آخرین آبادی باقیمانده از مداین، ظاهراً در حمله‌ی تیمور در اوایل قرن ۹م هق ویران شد.

مداین در تاریخ نسطوریان اهمیت داشت، و نیز مدتی مرکز عمده‌ی مانویت بود، ولی اینکه بعضی مانی را از مردم تیسفون دانسته‌اند مسلم نیست.

قطع نظر از دهکده‌ی محقر سلمان پاک (آرامگاه سلمان فارسی)، تمام محوطه‌ی مداین (۱۵۰ کمم) خالی از سکنه است. از اواسط قرن ۱۸م اطلاعات تفصیلی از طریق مسافرین اروپائی از این ناحیه به دست آمد. اولین پویش منظم ویرانه‌های مداین به وسیله‌ی هرتسفلد صورت گرفت، که از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۱ پنج بار از آنجا دیدن کرد.

از آثار دوره‌ی یونانی شهرهای ساحل غربی و مخصوصاً سلوکیه چیزی جز بقایای باروی عظیم شمالی و جنوبی نمانده است، و همه‌ی جانب غربی شهر قدیم در باطلاقی (که از ۱۹۰۰ دائمی شده است) فرو رفته است. خرابه‌های ساحل شرقی (خرابه‌های تیسفون) از ح یک‌کیلومتری فرازاب دهکده‌ی سلمان پاک شروع میشود، و پس از بقایای منفرد دیوارها و کانال‌هائی که شبیه به بارو است، اولین دسته‌ی ویرانه‌های محصوری که مشاهده میشود ویرانه‌های محله‌ی بزرگی از شهر است که به طول ۱'۶۰۰ متر کنار دجله تا مقابل سلوکیه‌ی دوره‌ی یونانی ممتد است، و عرضش به طور متوسط ۳۶۰ متر میباشد، و گرد آن را دیواری چینه‌ای فراگرفته که به طویبه (tovayba) [← چینه‌ی کوچک] موسوم است. طویبه و نواحی بلا فاصله مجاور آن بلاشک جزء مدینة العتیقه یعنی محله‌ی شمالی تیسفون بوده است. دسته‌ی دیگری از ویرانه‌ها در اطراف سلمان پاک و اطراف ایوان کسری قرار دارد (علاوه بر مقبره‌ی سلمان پاک، مقبره‌ی حذیفة ابن یمان به فاصله‌ی ح ۱کیلومتری ج‌غ سلمان پاک واقع است). مرکز ویرانه‌های دسته‌ی دوم طالار عظیم طاق کسری است. بلا فاصله در مجاورت طاق کسری چهار دسته ویرانه دیده میشود، که بین آنها در طرف جنوب پشته‌ای به ارتفاع ۶ متر از پاره‌های مصالح ساختمانی است که مردم آن را حرم کسری می‌نامند. این پشته مسلماً ویرانه‌های بنای واحدی است. همه‌ی این ویرانه‌ها که طاق کسری را از اطراف احاطه کرده‌اند مسلماً جزء کاخ ایوان کسری بوده‌اند. باید در نظر داشت که در نتیجه‌ی تغییر مسیر دجله از اواخر قرون وسطی قسمت عمده‌ی سلوکیه و قسمتهائی از تیسفون از میان رفته است.

عظیمترین یادگار باستانی این ناحیه طاق کسری یا ایوان مداین است که در میان ویرانه‌های مداین سر پا ایستاده. قسمت بازمانده‌ی آن مشتمل است بر نمای عظیمی به طول ۹۴ متر که دهانه‌ی طاق یا ایوان به عرض ۲۵ متر آن را به دو قسمت نامساوی تقسیم میکند. دیوار نما، که در اصل بیش از ۳۰ متر ارتفاع داشته، سه طبقه است، و با طاقنماها و مجردیها و نیم‌ستونها و درگاهها تزیین شده است. ایوان وسیع وسطی ۴۶ متر عمق دارد و در هر یک از دو جناح آن پنج اطاق طرفی ساخته شده، و دیوار رو به روئی ایوان با درگاهی به یک حیاط باز میشود که ظاهراً مربع بوده است. به نظر هرتسفلد، ساختمان ایوان ترکیبی از اسلوبهای شرقی و یونانی است، به امر شاپور I (سلطنتش ۲۴۱—۲۷۲) ساخته شده. و محتملاً خسرو

(۱)Medan (۲)Mudania; Mudanya

انوشروان (سلطنتش ۵۳۱–۵۷۹) تعمیرات کاملی در آن کرده است. این ایوان محل پذیرائی عام سلاطین ساسانی بوده، و از روکاری داخلی آن که تزییناتی داشته هیچ چیز بر جای نمانده است. در موزه‌ی کایزر فردریک برلین قطعه‌گچی با یک گل تزیینی بر روی آن موجود است که به عقیده‌ی هرتسفلد متعلق به دیوارهای داخلی این ایوان بوده است. بنا به نوشته‌های مصنفان عرب داخل ایوان با نقش برجسته‌های مذهّب مزین بوده است. پس از تسخیر به دست عربها مدتی موقتاً عنوان مسجد پیدا کرد، و تا دو قرن پس از آن نقشها و تزیینات آن بر جای بود.

تا آغاز خلافت عباسیان ایوان سالم مانده بود. خلفای عباسی، منصور و به احتمال بیشتر هارون‌الرشید، به خرابی آن برای تهیه‌ی مصالح جهت ساختمانهای بغداد دست زدند، ولی چون این کار گران تمام میشد انصراف حاصل کردند، و آنچه باقی ماند بعدها به نام طاق کسری نامیده شد. در سال ۱۸۸۸ با طغیان دجله نمای شمالی کنار ایوان، که آجرهای آن را از پی کشیده بودند، فرو ریخت. چند سال پیش اداره‌ی باستانشناسی عراق دیوار جنوبی و کناره‌های ایوان را پی‌بندی کرد و از ویرانی آن جلوگیری شد.

قصر ابیض را، که یکی دیگر از کاخهای مداین بود، در خلافت (۲۸۹–۲۹۵ هق) مکتفی ویران کردند و مصالح آن را برای بنای قصر الثاج در بغداد بردند. ویرانه‌های مداین و ایوان آن الهامبخش شاعران در نمایش بی‌اعتباری دنیا شده است، و از جمله‌ی این اشعار قصیده‌ی ابو عباده‌ی بحتری به عربی و قصیده‌ی خاقانی به فارسی شهرت فراوان دارد.

مداین، جنگ یا جنگ مدائن، جنگی میان مسلمین و ساسانیان که در آن تیسفون پایتخت ساسانیان مسخر مسلمانان شد. پس از جنگ قادسیه، که سراسر عراق در غ دجله به تصرف مسلمانان در آمد، عمر خلیفه به سعد ابن ابی وقاص، که فرماندهی سپاهیان اسلام را در عراق داشت، دستور داد که برای تسخیر پایتخت ایران اقدام کند. سعد به راه افتاد و پس از چند پیکار در کرانه‌ی دجله به مقابل بهرسیر (← مداین) رسید. این شهر مستحکم که شجاعانه از آن دفاع میشد، مدت دو ماه در محاصره‌ی عربها ماند. چون ذخایر ایرانیان به پایان رسیده بود، ناگهان شبانه، و بی آنکه معلوم شود، از آن خارج شدند و از دجله گذشتند و به کرانه‌ی چپ آن رفتند. اندکی بعد که عربها به شهر داخل شدند، ویرانه‌ای بیشتر در برابر خود نیافتند. چند روز پس از آن، با وجود آنکه سیلاب بهاری آب دجله را بسیار بالا آورده بود، اعراب به آب زدند و بی آنکه تلفاتی بدهند خود را مقابل شهرهای دیگر مداین رساندند. ایرانیان هرگز تصور آن را نمیکردند که عربها بدین صورت بتوانند خود را به مرکز عمده‌ی مداین برسانند؛ به همین جهت شاه ساسانی (یزدگرد III) و خاندان و درباریش در حلوان پناه جسته بودند، و سپاهیان ایران به جسر نهروان (ح ۳۸ کیلومتری ل تیسفون) پس نشسته بودند و تنها معدودی از سپاهیان مستحفظ در کاخهای مداین باقی مانده بودند. سعد در اواخر صفر ۱۶ هق پیروزمندانه وارد مداین شد و آن را خالی از سکنه یافت. و چون ایرانیان فرصت آن نیافته بودند که خزاین خود را از شهر خارج کنند، همه‌ی آنها به دست عربها افتاد، مجموع غنایمی را که از این فتح نصیب عربها شد، ح 900 میلیون درهم نوشته‌اند، معروف است که قالی زربفت مصوری (به نام بهارستان کسری) را از مداین در جزو غنایم به مدینه بردند و ضمن غنایم دیگر تقسیم کردند و پاره‌ای از آن بعدها به بیست هزار درهم به فروش رسید.

مدت (moddat)، جزء محدودی از زمان که در مجموع آن در نظر گرفته شود؛ مثال: مدت یک استدلال؛ مدت ۳۰ ثانیه. گاه کلمه‌ی زمان نیز به جای آن به کار میرود و، مثلاً، به جای "مدت واکنش"، "زمان واکنش" گفته میشود. برگسون نیز به صورت دیگری میان مدت یا مدت حقیقی یا استمرار (← برگسون) با زمان یا زمان فیزیکی تفاوت قائل است.

مدثر: ← قرامطه، قسمت ۷.

مدثر، سوره‌ی (moddasser؛ ← جامه بر سر-کشیده)، سوره‌ی ۷۴م قرآن، مکی، ۵۵ آیه. به پیامبر فرمان میرسد که مردم را پند دهد و از روزی بترساند که مال و فرزند سود ندارد؛ شرحی از حالات قیامت.

مدجنون[1] (modajjanoun) [جمع مدجن، عربی، ← مقیم، ساکن]، اصطلاحی که با آن مسلمانان اسپانیا پس از فتح آن بدست مسیحیان خوانده میشدند. این اصطلاح همچنین به سبک معماری و تزیینات اسپانیایی اطلاق میشود که قویاً تحت تاثیر مورها قرار گرفته بود و در ایجاد بناهای رومانسک، گوتیک، و رونسانس، عناصر هنر اسلامی در آن نمودار است. همین کلمه‌ی عربی با تحریف وارد زبانهای اروپائی شده است.

مدحت پاشا (medhat pāšā)، ۱۸۲۲–۸۳، سیاستمدار ترک. در ۱۸۷۲ و ۱۸۷۶–۷۷ وزیر اعظم بود. رهبر جمعیت اصلاح‌طلبانی بود که عبدالعزیز را از سلطنت خلع کردند (۱۸۷۶). مدحت پاشا بنیانگذار نخستین مشروطیت ترک بود، ولی عبدالحمید II او را از کار برکنار و تبعید (۱۸۷۷) کرد. در ۱۸۷۸ فرا خوانده شد، و به حکومت سوریه منصوب شد؛ اما در ۱۸۸۱ عبدالحمید دستور توقیف او را صادر کرد. محاکمه و محکوم به اعدام شد، ولی با وساطت دولت بریتانیا مجازاتش به نفی بلد کاهش یافت. ۳ سال آخر عمر را در طائف گذراند، و در همان جا در گذشت، و شاید به دستور عبدالحمید او را خفه کردند.

مدح شبیه بذم (madhe šabih bezamm) یا **تأکید المدح بما یشبه الذم** (ta'kido 'l-madh bemā yošbeho 'z.zamm)، در علم بدیع، مدحی را به مدحی دیگر، که در نظر اول (به سبب یکی از الفاظ استثنا در اول آن) نکوهش نماید، استوار ساختن؛ مانند (رودکی):

بزلف کژ ولیکن بقد و بالا راست
بتن درست ولیکن بچشمکان بیمار.

مدح موجه: ← استتباع، در علم بدیع.

مدخل (madxal) [عربی، از دخول، ← درآمدن] یا **درآمد**، آنچه پیش از بیان مطالب اصل تألیف یا تصنیفی در توضیح و تفهیم موضوع، یا آنچه مربوط بدان است، نویسند. نیز ← مقدمه.

مدخل[2] و مخرج[3] (madxal va maxraj). ارتباط خارج با حسابگر از طریق مدخل و مخرج صورت میگیرد. برای آنکه داده‌ها (← داده‌آمالی) به حسابگر داده شود، باید آنها را به صورتی در آورند که یکی از ماشینهای آن بتواند آن را "بخواند" (← خواندن)، و برای این منظور آنها را به صورت کارت یا نوار سوراخ‌شده در میآورند. نتایجی که از مخرج حسابگر بیرون میآید، عموماً به وسیله‌ی ماشین خاصی با سرعت چاپ زیاد، به نام "چاپکن"، چاپ میشود. کارت سوراخ‌شده مقوائی به شکل مستطیل است مشتمل بر عده‌ای از ستونها که تعداد آنها تا 100 میرسد. برای نوشتن حرف یا عدد یا علامتی قراردادی در یک ستون، یک یا چند موضع آن را با ماشین مخصوص سوراخ میکنند. بنابر این، هر کارت حداکثر به تعداد ستونهایش علامت دارد. خواندن یک کارت، یعنی استخراج اطلاعاتی که این کارت بر آنها مشتمل است، و انتقال آنها به ماشینی که آنها را چاپ میکند، به وسیله‌ی دستگاهی به نام "خواننده" صورت میگیرد؛ کارت به وسیله‌ی جاروهائی مورد اکتشاف واقع میشود که هر وقت به سوراخی میرسند یک مدار برقی را متصل میکنند. میزان خواندن ح 1'000 کارت یعنی 100'000 علامت در دقیقه است. در دفاتر محاسبه‌ی برنامه‌ها، ستونهائی از کارتها آماده‌ی آن است که در حل مسائل معمولی مورد استفاده واقع شود و آنها را "کتابخانه‌ی برنامه‌ها" میخوانند. اگر علامت ثبت‌شده در بالای هر ستون کارت چاپ شده باشد، خواندن آن با چشم آسان است. ولی انتقال داده‌ها مستلزم کار دستی است، یعنی سوراخ کردن باید به وسیله‌ی یک ماشین تحریر صورت بگیرد. این کار بسیار گُند پیش میرود و لازم است همه‌ی علامتها پس از سوراخ شدن یک به یک بازرسی شود تا اشتباهی پیش نیاید. نوار سوراخ‌شده نواری از کاغذ است به عرض تقریبی ۲ سم که بر آن سوراخهائی در عرض به فاصله‌ی چند میلیمتر فراهم میشود. در عرض نوار جا برای پنج تا هشت سوراخ هست. برای علامت ثبت‌کردنی چند سوراخ به ترتیب خاص فراهم میشود. نوار از لحاظ استحکام به پای کارت نمیرسد. سرعت خواندن آن از 100 علامت در ثانیه تجاوز نمی‌کند، ولی هزینه‌ی آن از کارت کمتر است. خروج نتایج معمولاً بر روی یکی از دو پایه (کارت یا نوار) که ذکر شد ممکن است، ولی بیشتر چنان ترجیح میدهند که آنها را به صورت چاپ‌شده ببینند. برای این منظور ماشینهای بسیار پیچیده‌ای به نام چاپکنهای سریع در کار است. این ماشینها نتایج را به صورت سطر کامل با بیش از 100 حرف به میزان 10 سطر در ثانیه چاپ میکنند.

مدراش: ← میدراش.

مدرج، پلکان، ← کعبه، قسمت II.

مدرج، حدیث (hadise modraj)، حدیثی که

(۱) Mudéjar (۲) input (۳) output

راوی؛ هنگام تحدیث، بدون فاصله یا علامت دیگر، کلام خود را دنبال یا ضمن حدیث نقل میکند، و گمان برده میشود که این جمله نیز از حدیث و پیوسته به آن است. این عمل اگر از روی تعمد انجام گیرد حرام و موجب ضعف روایت و جرح راوی خواهد بود.

مدرس ← مدرسه.

مدرس[1] (madras)، نام کنونی آن **تامیل نادو**[2] (tāmil nādu)، ایالت (۱۲۹٬۹۶۵ کمه در ۱۹۷۱ جه ۱۲۵°۱۰۳'۴۱')، جنوبی هند، شامل ← دماغه‌ی کومورین، جنوبیترین نقطه‌ی شبه جزیره‌ی هند. از ش به ← اندرا پرادش، از غ به میسور، و از ج به کرالا محدود است. پیش از استقلال هند از بریتانیای کبیر، نواب‌نشین مدرس یکی از ایالات مهم هند بود، و تا مرزهای اریسه ادامه داشت. در ۱۹۴۷، پس از استقلال هند، نواحی شمالی ایالت اندرا پرادش را تشکیل دادند، و ایالت مدرس منحصر شد به نواحی تامیل‌زبان (← تامیل). در تجدید سازمان ایالتی (۱۹۵۶) و سپس در ۱۹۵۹ تغییراتی در سازمان جغرافیائی این ایالت داده شد. در ۱۹۶۹ نام آن به تامیل نادو تبدیل شد. مرکز آن شهر مدرس است. سکنه‌ی مدرس را عمدتاً دراویدیان تشکیل میدهند.

پرتغالیها در قرن ۱۶م، و سپس هلندیها و فرانسویها و انگلیسها در قرن ۱۷م در آن مستعمره ایجاد کردند. از ۱۸۱۰ تفوق در این ناحیه به دست انگلستان افتاد.

مدرس[3] (madras)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۳°۴۷'۰"۲۸۸) و بندر، مرکز ایالت مدرس (اکنون تامیل نادو)، هند، بر کنار خلیج بنگال، به فاصله‌ی ح ۱۳۵۰کیلومتری ج‌غ کلکته. در ۱۶۳۹ توسط فرانسیس دی[4] (frānsis dey)، رئیس شرکت هند شرقی بریتانیا تأسیس شد. در ۱۷۴۶ فرانسویها آن را متصرف شدند، و در ۱۷۴۸ ← پیمان اکی‌لاشاپل آن را به انگلیسها باز گرداند. اکنون مدرس سومین شهر بزرگ هند (بعد از بمبئی و کلکته)، مرکز بافندگی و صناعت، و مقر دانشگاه مدرس (تأسیس ۱۸۵۷) است. به روایتی محل شهادت (۶۸ ب‌م) توماى حواری است.

مدرس، سید حسن (seyyed hasane modarres)، ۱۲۸۷ هق–۱۳۱۶ هش، فقیه و سیاستمدار ایرانی معاصر، از مردم قمشه (شهرضا). عنوان "مدرس" به مناسبت آن است که در مدرسه‌ی جده‌ی کوچک اصفهان تدریس میکرده است. در ۱۳۲۸ هق از طرف علمای نجف به عنوان ناظر شرعی بر قوانینی که از مجلس شوری میگذشت به مجلس دوم فرستاده شد؛ در ۱۳۳۲ هق از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد، و با درایت و رشادت و حسن بیانش شهرت یافت. در جه I، در ۱۳۳۴ هق، همراه عده‌ای از رجال، مدت دو سال در مهاجرت (عراق، سوریه، ترکیه) بود و در هیئت دولتی که در همین سال در مهاجرت به ریاست رضاقلی خان مافی نظام‌السلطنه تشکیل شد، سمت وزیر دادگستری داشت. پس از بازگشت به ایران پیوسته به وکالت مجلس انتخاب میشد. در مجلس دوره‌ی پنجم (جلسه‌ی ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴ هق) با پیشنهاد جمعی از نمایندگان برای بر انداختن سلسله‌ی قاجاریه سخت مخالفت کرد. در آبان ۱۳۰۵ هش به قصد کشتن به او تیراندازی کردند، ولی وی جان به در برد. چند سال بعد در نتیجه‌ی مخالفت با نظام موجود به خواف و سپس به ترشیز تبعید شد و در ۱۰ آذر ۱۳۱۶ هش در زندان کشته شد. مردی بود شجاع، وطنپرست، باهوش و در گذراندن زندگی بردبار و بی تکلف، در ثبات بر عقیده‌ای که آن را درست میدانست از هیچ چیز باک نداشت، و مانند همه‌ی اینگونه سیاستمداران از سرسختی و ثبات رأی بقدر کافی بهره‌مند بود.

مدرسه، محل درس خواندن، در ادوار مختلف در ایران بعد از اسلام وجود داشته و تا زمان حاضر وجود دارد. ریشه‌ی مدارس اولیه‌ی بعد از اسلام مساجد بود. در ابتدای امر، که بیشتر توجه به یاد گرفتن امور مذهبی بود، مساجد، در عین اینکه محل انجام دادن فرایض مذهبی بود، مدرسه و محل یاد گرفتن هم بود، و حلقه‌ها و اجتماعات علمی در مساجد تشکیل میشد. اگر در یک مسجد قسمت معینی صورت خاص علمی پیدا میکرد، مدرسه نامیده میشد؛ وقتی هم که مدارس کامل به وجود آمد در آنها منبر و محراب وجود داشت، و به همین جهت در ادوار اولیه‌ی اسلام در بسیاری جاها مسجد را به جای مدرسه و مدرسه را به جای مسجد استعمال میکرده‌اند. در ایران بعد از اسلام تاریخ مدرسه به اواخر قرن ۳م و اوایل قرن ۴م هق میرسد، ولی مدرسه با تشکیلات صحیح و منظم به قرن ۵م هق (← نظامیه‌ی بغداد) میرسد. در ایران در شهرهای یزد و نیشابور به مدارس مهم و متعددی قبل و بعد از نظامیه بر میخوریم. مدرسه معمولاً دارای موقوفاتی بوده و تولیت آن از طرف واقف به اشخاص یا شخص معین واگذار میشده و حقوق مدرس و نایب مدرس و معید و تعمیرات مدرسه و کومک خرج طلاب از راه موقوفات فراهم میآمده است. معلم مدرسه ــ اصطلاحاً مدرس ــ از علمای معروف و باتقوای عصر میبوده و مدرسی بزرگترین پایگاه علمی زمان بوده است. وقتی عده‌ی شاگردان زیاد میشد و صدای مدرس به همه نمیرسید، دو نفر به اسم معید (mo'id) [عربی، ← بازگوکننده] بودند که در دو طرف مدرس که بر کرسی نشسته بود می‌ایستادند و بیانات او را تکرار میکردند. شاگردان را طلاب میگفتند. در مدرسه امتحان نبود و مدرس معمولاً طلاب را خوب میشناخت و، بعد از اینکه طلبه‌ای کتابهائی را تمام میکرد و شایستگی تدریس داشت، مدرس در پشت کتاب به خط خود به او اجازه‌ی تدریس میداد. این اجازه حکم دانشنامه‌ی کنونی را داشت.

بعضی از ابنیه، به شرح ذیل، که به نام مدرسه شناخته شده و جنبه‌ی هنری دارد، برحسب جزء دوم اسم، در این کتاب آمده است: ← مدرسه‌ی امامی، بالاسر، پریزاد، جده، چهار باغ، حیدریه، خان، خرگرد، دودر، کاسه‌گران، مروی، ← مدرسه‌ی ملا عبدالله، نیماورد (← کاسه‌گران، مدرسه‌ی). نیز ← مدرسه‌ی عالی سپهسالار.

مدرسه‌ی اکابر نسوان وطنخواه: ← انجمن نسوان وطنخواه.

مدرسه‌ی تأییدیه‌ی دوشیزگان وطن، دومین مدرسه‌ی دخترانه در تهران که، پس از مدرسه‌ی ناموس، به وسیله‌ی خانم منیره‌ی ایادی تأسیس شد (۱۳۲۹ هق)، و مدت ۹ سال دایر بود. چند روز پس از تأسیس مدرسه‌ی تأییدیه، سومین مدرسه‌ی دخترانه در تهران، به نام مدرسه‌ی تربیت بنات، دایر شد.

مدرسه‌ی تجارت: ← تجارت، مدرسه‌ی.

مدرسه‌ی تربیت بنات: ← مدرسه‌ی تأییدیه‌ی دوشیزگان وطن.

مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی. در ۱۳۱۸ هق از طرف وزارت امور خارجه مدرسه‌ای به نام **مدرسه‌ی علوم سیاسی** در تهران تأسیس شد که دوره‌ی آن ابتدا ۴ سال بود، و در دوره‌ی اول فقط ۷ نفر از این مدرسه فارغ‌التحصیل شدند. در ۱۲۹۹ هش، متصدیان امور قضائی در صدد تأسیس مدرسه‌ای به نام مدرسه‌ی حقوق بر آمدند، و به مستشار فرانسوی وزارت عدلیه (دادگستری)، که جزء نمایندگان ایران در جامعه‌ی ملل به اروپا میرفت، دستور داده شد که چند نفر معلم برای تدریس حقوق استخدام کند. وی ۴ تن استاد حقوق از پاریس اعزام داشت، و بدین ترتیب مدرسه‌ی حقوق به کار آغاز کرد. در اسفند ۱۳۰۵ هش، بر حسب پیشنهاد وزارت معارف و تصویب هیئت وزیران، مدرسه‌ی علوم سیاسی از وزارت خارجه مجزی و جزء وزارت معارف شد، و در جلسه‌ی ۸۷ شورای عالی معارف تصویب شد که مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی با هم توأم شود.

در ۱۵ شهریور ۱۳۰۶ هش اساسنامه‌ی این مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی در ۸ ماده به تصویب شورای عالی معارف رسید. با تأسیس دانشگاه تهران (خرداد ۱۳۱۳ هش) این مدرسه و دیگر مدارس عالی در دانشگاه تمرکز یافتند. نیز ← دانشگاه تهران.

مدرسه‌ی خیریه‌ی ایتام، مدرسه‌ای که در ۱۲۷۶ هق توسط سردار مکرم فیروز جنگ، رئیس مدرسه‌ی نظام و قورخانه، برای اطفال بی سرپرست تأسیس شد. بعضی شاگردان شبانروزی بودند؛ برخی دیگر لوازم تحصیل و ناهارشان به عهده‌ی خیریه بود. در ۱۳۰۷ هش مجلش در خیابان حاج شیخ هادی، و حاج امین‌الضرب متولی آن بود. در ۱۳۱۵ هش، به مناسبت لقب سردار مکرم (منتظم‌الدوله)، به مدرسه‌ی منتظمی موسوم شد. در یک اطاق شاگردان کلاسهای ۱–۳، و در اطاق دیگر بقیه تحصیل میکردند. تا ۱۳۱۸–۱۳۱۹ هش مسلماً دایر بوده است.

مدرسه‌ی سادات، مدرسه‌ای که در ۱۲۷۰ هش از طرف ← حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی برای اطفال بی‌بضاعت سادات افتتاح شد. بعد از فوت مؤسس، دخترش، فروغ دولت‌آبادی، بر حسب وصیت مؤسس، مدیر مدرسه شد.

(۱)Madras (۲)Tamil Nadu (۳)Madras (۴)Day

مدرسه‌ی سیار سلطانی (sayyār-)، مدرسه‌ی سیاری که الجایتو (سلطنتش ۷۰۳–۷۱۶ هق) به همراه خود در اردوها داشت. استادان بزرگ در آن تدریس میکردند؛ استادان و شاگردان شهریه و کومک خرج داشتند، و هر وقت اردو حرکت میکرد، وسایل حرکت آنان نیز در اردو آماده بود. صندوقهای فراوان کتب همراه مدرسه‌ی سیار حمل میشد.

مدرسه‌ی عالی بیطاری: ← دامپزشکی.

مدرسه‌ی عالی سپهسالار یا **مدرسه‌ی ناصری**، مدرسه‌ی بزرگ و زیبائی، از قرن ۱۳م هق، در تهران. ساختمان این بنای معظم، در دوران ناصرالدین شاه قاجار، در ۱۲۹۶ هق، به توسط میرزا حسین خان سپهسالار شروع شد، و پس از مرگ وی برادرش میرزا یحیی خان مشیرالدوله ساختمان آن را به اتمام رسانید. املاک بسیاری بر مدرسه وقف شده است و تولیت آن، به موجب وقفنامه، با پادشاه عصر است. مدرسه مشتمل بر مسجد (← سپهسالار، مسجد)، مکتب‌خانه و کتابخانه است. کتابخانه‌ی آن، به واسطه‌ی داشتن نسخ بی‌نظیر، اهمیت خاصی دارد. این بنا زمانی محل دانشکده‌ی معقول و منقول، مؤسسه‌ی وعظ و خطابه، و فرهنگستان ایران بود. در اصلی ورودی مدرسه در خیابان بهارستان واقع شده است. مجموعه‌ی این بنای باشکوه (مدرسه و مسجد)، مشتمل است بر جلوخان، سردر، دهلیز، حجره‌های دوطبقه، چهار ایوان، گنبد عظیم و شبستان (چهلستون)، ۸ گلدسته، مناره‌ی کاشیکاری و مخزن کتابخانه. در این مجموعه بنا کتیبه‌های زیادی بر روی کاشی نقش شده که یکی از آنها، بر گرداگرد صحن مدرسه، حاوی مفاد وقفنامه است. شاهکاری از معماری و کاشیکاری مشهور به هفت کاسه (طاق معلق) در آن به یادگار مانده است و گذشته از این، از لحاظ کاشیهای مصور خشتی رنگارنگ و نیز به علت حجاری ستونهای یکپارچه و سنگهای ازاره کمال اهمیت را دارد. در حال حاضر تعمیرات اساسی و تزیینی مدرسه‌ی عالی سپهسالار بر طبق برنامه‌های اصولی و منظمی، بنا نظارت فنی وزارت فرهنگ و هنر ادامه دارد.

مدرسه‌ی عالی طب، نام سابق دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران. در ۱۲۶۸ هق که دارالفنون گشایش یافت، یکی از طبقات یا کلاسهای متعدد آن طبقه‌ی طب بود که مادر دانشکده‌های پزشکی و داروسازی و دندانپزشکی امروز است. تا آن زمان تحصیل فن طبابت به صورت قدیمی و با خواندن کتابهای طب قدیم و کارآموزی زیر دست پزشک مجربی بود. ناصرالدین شاه قاجار به کلوکه، حکیم‌باشی مخصوص خود، دستور داد عده‌ای را نزد خود بپذیرد و طب جدید را به آنان بیاموزند؛ و در واقع نخستین معلم طب جدید در ایران کلوکه بوده است. نخستین معلمی که برای تدریس طب فرنگی در دارالفنون همراه با معلمان دیگر فنون استخدام شد، دکتر پولاک بود. در طبقه‌ی طب اطبای معروف ایرانی نیز طب قدیم را تدریس میکردند، پس از پولاک، شلیمر هلندی به معلمی طب برگزیده شد، و دکتر طولوزان فرانسوی طبیب ناصرالدین شاه نیز درسی در کلاس دارالفنون داشت. چون شاگردانی که به کلاس طب پذیرفته میشدند، از مقدمات علوم جدید آگاهی نداشتند و بیشتر فرزندان اعیان و اشراف و کسانی که بعدها باید مصادر خدمات دولتی شوند برای این کار انتخاب می‌شدند، شلیمر پیشنهاد کرد که مدرسه‌ی متوسطه‌ای برای آماده کردن دانشجویان تأسیس شود، ولی تنها به تأسیس طبقه‌ی دومی برای طب قناعت شد و این کار در ۱۲۹۶ هق صورت عمل به خود گرفت. نخستین کالبدشکافی در ایران به وسیله‌ی دکتر پولاک بر روی جسد یک اروپائی، که مرگش مظنون بود، صورت گرفت.

در ۱۲۸۳ هق، میرزا رضا دکتر (در آن زمان عنوان دکتر پس از نام میآمد نه مانند امروز پیش از آن) پسر میرزا مقیم مستوفی علی‌آبادی که از فارغ‌التحصیلان دوره‌ی اول طبقه‌ی طب بود و جزو هیئت ۴۲نفری در ۱۲۷۵ هق برای تکمیل تحصیلات به فرانسه اعزام شده بود، پس از بازگشت از اروپا به جای شلیمر به معلمی طب دارالفنون منصوب شد. پس از فوت میرزا رضا دکتر، میرزا علی دکتر همدانی که وی نیز از فارغ‌التحصیلان فرنگ بود، سمت طبیب شاه و معلم طب فرنگی دارالفنون پیدا کرد، و سپس لقب رئیس‌الاطبا به او اعطا شد (۱۲۹۹ هق)، وی چندین جلد کتاب در کالبدشناسی و آسیب‌شناسی و بیماریهای زنان و اعصاب و کودکان تألیف و ترجمه کرده بوده است.

در ۱۲۹۰ هق که ناصرالدین شاه از سفر فرنگ باز گشت، دستور داد بیمارستانی به سبک اروپائی در تهران بسازند، و آن مریضخانه‌ی دولتی (بیمارستان سینای کنونی) بود که توسط ناظم‌الاطباء (فارغ التحصیل ۱۲۸۹ هق شعبه‌ی طب دارالفنون) تأسیس شد و خود تا ۱۲۹۸ هق ریاست آن را بر عهده داشت؛ بعدها تا مدتی این بیمارستان تنها محل کارآموزی دانشجویان طب بود.

تا ۱۲۹۸ هق طب اروپائی یک معلم داشت، و از این سال به بعد معلمان متعدد عهده‌دار قسمتهای مختلف طب بودند؛ مثلاً در ۱۳۰۰ هق معلمان مدرسه‌ی طب اینان بوده‌اند؛ میرزا ابوالقاسم حکیمباشی معلم طب ایرانی، میرزا کاظم شیمی معلم حکمت طبیعی، میرزا علی دکتر معتمدالاطبا معلم طب فرنگی، میرزا محمد دکتر کرمانشاهی ملقب به کفری رئیس بیمارستان دولتی معلم طب فرنگی، میرزا علی خان قاجار معلم طب فرنگی، و دکتر آلبو معلم طب فرنگی. مقارن همین احوال تدریس چشمپزشکی به سبک جدید در ایران آغاز شد؛ چشمپزشکی به نام دکتر راتولد، که برای معالجه‌ی چشم یکی از اشراف به ایران دعوت شده بود، به خدمت بیمارستان دولتی در آمد و علاوه بر آن مقرر شد که چشمپزشکی را به عده‌ای از محصلین بیاموزد؛ دکتر لسان‌الحکمای شمس و دکتر حسین خان کحال و دکتر مهذب‌السلطنه‌ی بهرامی و دکتر امین‌الملک مرزبان از چشم‌پزشکان معروف اخیر تهران از فارغ‌التحصیلان او بودند. دکتر خلیل خان ثقفی سمت دانشیاری دکتر آلبو را داشت. در زمان دکتر آلبو کلاس طب رونق یافت. وی در ۱۳۰۸ هق به اروپا بازگشت و دکتر بازیل از ارامنه‌ی فارغ‌التحصیل انگلستان جانشین او شد که تا حج I به معلمی اشتغال داشت.

در سالهای قبل از مشروطیت، شعبه‌ی طب دارالفنون مانند همه‌ی امور دیگر کشور در طریق انحطاط افتاده بود؛ کلاس طب داوطلب فراوان نداشت زیرا راه آسان دیگری برای طبیب شدن با تحصیل در چهار مکتب طبی اطبای معروف تهران (میرزا زین‌العابدین مؤتمن‌الاطبا، میرزا ابوالحسن خان بهرامی، میرزا علی اکبر خان ناظم‌الاطبا، و میرزا سید حسین خان نظام‌الحکما) در دسترس بود. در ۱۳۲۳ هق، از ۳۱۶ نفر شاگردان طبقات نهگانه‌ی دارالفنون (مهندسی، توپخانه، پیاده‌نظام، طب، ریاضی، فارسی، موزیک مخصوص مدرسه، موزیک سرکاری، نقاشی) ۴۰ نفر در طبقه‌ی طب مشغول تحصیل بودند.

در ۱۳۲۳ هق از میان معلمان اروپائی که برای تدریس در دارالفنون استخدام شدند، چهار نفرشان معلم کلاس طب بودند؛ دکتر ژرژ معلم امراض داخلی، دکتر گاله (gāle) معلم جراحی، موسیو دانتان معلم تاریخ طبیعی، و موسیو المر معلم شیمی. میرزا علی اصغر خان مؤدب نفیسی (مؤدب‌الدوله) پسر ناظم‌الاطبا و دکتر نصرالله خان و دکتر محمود خان شیمی به سمت دانشیار و مترجم معلمان فرنگی انتخاب شدند. مؤدب‌الدوله بر اثر اختلاف با دکتر گاله از کار کناره گرفت و دکتر امیر اعلم که تازه از اروپا آمده بود به جای وی معلم تشریح توصیفی شد (۱۳۲۵ هق). در ۱۳۲۷ هق دکتر علی خان پرتو (حکیم اعظم) نخست برای تدریس حفظ الصحه (بهداشت) و سپس فیزیولوژی و طب قانونی به معلمی مدرسه‌ی طب منصوب شد. در ۱۳۳۱ هق این معلمان خارجی برای تدریس طب به ایران آمدند، دکتر گاشه برای امراض داخلی، دکتر دوشن برای امراض خارجی، مسیو لاتس برای فیزیک و شیمی، و دکتر کمپل برای طبیعیات، و اینان با شروع حج I ایران را ترک کردند و فارغ التحصیلان بازگشته از اروپا جانشین آنان شدند.

با تصویب قانون اساسی معارف و قانون طبابت (۱۲۹۰ هش) مدرسه‌ی طب رونق تازه‌ای یافت، چه مقرر شده بود که طبیبان موجود تا مهلت معینی امتحان بدهند و جواز طبابت بگیرند و از آن پس دیگر طبیب شدن جز از طریق ورود به کلاس طب امکانپذیر نبود.

در ۱۲۹۷ هش دکتر محمد حسین لقمان ادهم (لقمان‌الدوله) رئیس اطبای حضور همایونی از طرف احمد شاه به ریاست قسمت طب دارالفنون منصوب شد و از آن پس کلاس طب به نام مدرسه‌ی طب خوانده شد و رئیسی جز رئیس دارالفنون و محل جداگانه‌ای در حیاط نظام دارالفنون پیدا کرد، و دارای پنج کلاس شد (اولی آن به نام پ. ث. ان؛ از حروف اول کلمات فرانسوی فیزیک، شیمی، طبیعی، P.C.N)؛ سه نفر از معلمان (لقمان‌الدوله و دکتر حسین خان معتمد و لسان‌الحکما)، به عنوان معلم دروس بالینی هفته‌ای چهار روز در مریضخانه‌ی دولتی به محصلین سالهای سوم و چهارم و پنجم در امراض داخلی و جراحی و

کحالی آموزش میدادند. در ۱۲۹۷ هش معلمان مدرسه‌ی طب اینان بودند: امیر اعلم، تشریح توصیفی طب درمانی؛ حکیم اعظم، امراض داخلی و فیزیولوژی و طب قانونی؛ غلامحسین اعلم، بیماریهای اطفال و جراحی صغیر؛ عبدالله خان، پارازیتولوژی (انگلشناسی) و تاریخ طبیعی؛ لقمان‌الملک، امراض خارجی و مجاری بول؛ صحت‌الدوله، طب ایرانی؛ حسین خان معتمد، فیزیک و شیمی طبی و پزشکی عملی و بیماری‌های جلدی؛ احیاءالملک، حفظ‌الصحه؛ مهدی ملکزاده، تشریح توصیفی؛ یونس خان، قابلگی و باکتریشناسی؛ لسان‌الحکما، کحالی؛ لقمان‌الدوله، امراض عمومی؛ و ابوالقاسم خان بهرامی، حیوانشناسی. در سالهای بعد عده‌ای از معلمان اروپائی نیز به استخدام مدرسه‌ی طب در آمدند: مسیو مونت، گیاهشناسی؛ مسیو اودیژیه، فیزیک؛ دکتر یوراک، امراض داخلی؛ دکتر ویلهلم، جراحی. پس از بازگشت یوراک (۱۲۹۹ هش) دکتر اعلم‌الملک معلم امراض داخلی و سپس بیماریهای اطفال شد. در ۱۳۰۲ هش دکتر ولی‌الله نصر طب درمانی بالینی تدریس میکرد. در ۱۲۹۸ هش بودجه‌ی مدرسه‌ی طب ۹۷٬۲۰۰ ریال بود، و در ۱۳۰۴ هش به ۱۶۵٬۰۰۰ ریال رسید. در ۱۳۰۷ هش دوره‌ی مدرسه‌ی طب به تصویب شورای عالی معارف ۶ساله شد.

در ۱۳۰۱ هش مدرسه‌ی داروسازی دایر شد و جزئی از مدرسه‌ی طب به شمار میرفت، و معلمان این مدرسه عبارت بودند از: دکتر علیم‌الملک، فیزیک داروسازی؛ پاپاریان، فارماکولوژی؛ دکتر محمود شیمی، شیمی؛ و دکتر حکیم‌السلطنه، داروسازی.

در ۱۳۱۳ هش با تأسیس دانشگاه (قانون ۸ خرداد ۱۳۱۳ هش) نخستین تالار تشریح در زمینهای دانشگاه ساخته شد و در ۱۵ بهمن همین سال رسماً افتتاح شد. در ۱۳۱۶ هش مدرسه‌ی طب، که از دارالفنون به محل عمارت مسعودیه (محل وزارت آموزش و پرورش کنونی) و سپس به محلی در خیابان لاله‌زار و بعداً به محل بیمارستان معتمد در خیابان شیخ هادی انتقال یافته بود، به محل جدید خود در دانشگاه تهران انتقال یافت.

در ۱۳۱۸ هش پروفسور اوبرلین فرانسوی برای ریاست دانشکده‌ی پزشکی استخدام شد و چهار سال در ایران ماند و برای اصلاح و تکمیل دانشکده‌ی پزشکی قانون خاصی از تصویب مجلس گذراند و بنابر آن بیمارستانهای تهران ضمیمه‌ی دانشکده‌ی پزشکی شد و تحصیل پزشکی کمال و رونق تازه‌ای پیدا کرد. مدرسه‌ی عالی دندانسازی در ۱۳۰۹ هش به صورت وابسته‌ی به مدرسه‌ی عالی طب تأسیس شد که اکنون دانشکده‌ی دندانپزشکی جانشین آن است؛ نیز ← داروسازی و دندانپزشکی.

مدرسه‌ی علوم سیاسی: ← مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی.

مدرسه‌ی مشیرالدوله: ← مدرسه‌ی نظام.

مدرسه‌ی ناصری: ← مدرسه‌ی عالی سپهسالار.

مدرسه‌ی نظام. در سال ۱۳۳۶ هق مطابق ۱۲۹۶ هش مشیرالدوله (حسن پیرنیا)، به پیروی از مدرسه‌ی نظام سن‌سیر (← سن‌سیر-لکول) فرانسه، اقدام به تأسیس یک مدرسه‌ی نظامی در تهران کرد. در آغاز آن را مدرسه‌ی نظام احمدی، به نام احمد شاه قاجار، خواند، که بعدها به مدرسه‌ی مشیرالدوله معروف شد. در دی‌ماه ۱۳۰۰ هش مقرر شد که همه‌ی مؤسسات آموزشی نظامی به یک واحد، به نام مدارس نظام، تبدیل شود. این مدارس از ۱۰ کلاس تشکیل یافت که ۲ کلاس آخر آن را کلاسهای عالی مینامیدند، ولی بعدها تغییراتی در سازمان مدارس نظام صورت گرفت و به ۳ مدرسه‌ی مجزا تقسیم شد که عبارت بودند از مدرسه‌ی ابتدائی نظام، مدرسه‌ی متوسطه‌ی نظام، و مدرسه‌ی عالی نظام که بعدها مدرسه‌ی صاحبمنصبی خوانده شد. در ۱۳۱۴ هش نام این مدارس به ترتیب به دبستان نظام، دبیرستان نظام، و دانشکده‌ی افسری تغییر یافت. از مدارس فوق، دبستان نظام منحل شد، و دبیرستان نظام و دانشکده‌ی افسری هنوز دایر است.

مدرسی، فلسفه‌ی (madrasi) یا **فلسفه‌ی اسکولاستیک** (eskolāstik) یا **اسکولاستیسیسم**[1] (eskolāstisism) یا **سکولاستیسیسم**(-sko)، عنوان تفکرات و نظریات و مباحث فلسفی کلامیی که مدارس قرون وسطی، از زمان شارلمانی تا آغاز رنسانس، تابع و مروج آن بودند، و ما آن را در کتب مجامیع یا سوماها[2] (-summā؛ لتی) و کتب مسائل یا کوایستیوها[3]ی (-kuāystio؛ لتی) قرون وسطی میبینیم. مدارس قرون وسطی در آغاز در کلیساها و صومعه‌های مسیحیت بود، و بعد به شکل دانشگاه در آمد. بجز مسائل و مباحث فلسفی معمول در مدارس قرون وسطی، هر فکر و نظری را که در آن دوره بر پایه‌های ما بعد طبیعی و دینی بود، گرچه بر پایه‌ی استدلالات نظری نباشد (از قبیل افکار عرفانی و غیره)، نیز جزء فلسفه‌ی مدرسی محسوب میدارند، و نیز فلسفه‌ی اسلامی و یهودی را از جهت ارتباط و تأثیر آن در فلسفه‌ی قرون وسطی فلسفه‌ی مدرسی میخوانند. نیز ← فلسفه؛ قسمت VI.

I- کلیات. تعلیم در مدارس و دانشگاههای قرون وسطی از دو راه بود: راه درس یا لکتیو[4] (lektio، لتی) و راه بحث یا دیسپوتاتیو[5] (disputātio؛ لتی). درس عبارت از آن بود که تنها مدرس سخن بگوید، و اقوال اساتید و مشایخ را تفسیر و توضیح کند. در کلام، اقوال پتروس لومبارددوس اصل شمرده میشد، و در فلسفه بیشتر اقوال ارسطو و بوئتیوس. در بحث، شاگردان و استادان آزادانه به مذاکره میپرداختند، و دلایل موافق و مخالف را در یک مسئله به میان میآوردند.

کتب فلسفی و کلامی اهل مدرسه نیز تقریباً بر همان طریق تعلیم مدرسی بود. شروحی که بر آثار پتروس لومبارددوس، بوئتیوس، ارسطو، و دیونوسیوس کاذب (← دیونوسیوس آریوپاگوسی) نوشته شده است نظیر "درس" اهل مدرسه بود. از کتب شروح و تعلیقات، کتب مجامیع پیدا شد، که در آنها مؤلفین بتدریج خود را از بند متون اساتید و مشایخ رها ساختند، و مسائل را به طور منظم تدوین کردند. کتب مسائل و مباحث نظیر "بحث" اهل مدرسه بود، و بر دو گونه بود: "کتب مسائل مباحث" و "کتب مسائل متفرقه". کتب مسائل مباحث حاصل مذاکراتی بود که در باره‌ی موضوع معینی در هر ۱۴ روز صورت میگرفت. کتب مسائل متفرقه حاصل مباحثاتی بود که در ایام پیش از عید میلاد مسیح و عید فصح در باره‌ی مسائل متفرق و مختلف صورت میگرفت، و بیشتر جنبه‌ی نمایشی داشت.

ایراد دلایل مخالف و موافق، رد دلایل مخالف، و حل مسئله بر طبق رأی موافق در کتب مجامیع نیز رعایت میشد، به این معنی که ابتدا آراء و دلایل مخالفین به تفصیل ذکر میشد، و پس از آن مسئله را به طریق موافق طرح می‌کردند، و بر آن ادله میآوردند، و سرانجام به استدلالات مخالفین پاسخ میدادند.

اقوالی که در کتب اهل مدرسه سندیت و حجیت داشت، و متفق علیه بود، در کلام بیشتر عبارات کتب مقدس و سخنان آباء کلیسا و آراء شوراهای بزرگ دینی بود، و در فلسفه بیشتر آراء ارسطو (که از او به "فیلسوف" یاد می‌کردند) و ابن رشد (که ازو به "شارح" تعبیر میکردند). این گونه آراء معتبر را در کتب "اقوال" جمع میکردند. آنجا که عقاید "حجت"‌ها با هم به ظاهر متناقض مینمود استدلال و تعقل ظاهر میشد.

"اهل مدرسه" معتقد بودند که ذهن انسانی میتواند حقیقت مطلق را در یابد، و اصول و مبادی حقیقت در کتاب مقدس الهام شده است و آباء کلیسا آن را بسط و توضیح داده‌اند؛ و حقایق فلسفی، که ماوراء علم کلام باشد، با تعمق و تأمل در تعالیم ارسطو به دست میآید. البته اهل مدرسه خود را همیشه به اصول عقاید کلیسا مقید نمیداشتند، و گاهی به مسائل متنوع دیگر نیز میپرداختند، و گاهی هم تا حدی آزادانه فکر میکردند. همچنین، در فلسفه همیشه تابع ارسطو نبودند، بلکه عقاید نوافلاطونی از راه آباء کلیسا و مخصوصاً قدیس آوگوستینوس، یوحنا سکوتوس اریگنا، ترجمه‌های لاتینی دیونوسیوس آریوپاگوسی، و ترجمه‌های کتب فلاسفه‌ی اسلامی نیز در عقاید اهل مدرسه نفوذ داشت.

در قرون ۸م و ۹م و ۱۰م مسائل و مباحث و مناقشات دوره‌های بعدی به صورت خام و به اشکال ابتدائی دیده میشود (اریگنا مستثنی است). در قرون ۱۱م و ۱۲م نتایج منطق ما بعد طبیعی برای توضیح و تبیین عقاید کلامی بیشتر از پیش به کار میرود. در قرن ۱۳م، که اوج فلسفه‌ی مدرسی است، عقاید و آراء ارسطو نفوذ بیشتری مییابد، و کوششهای عظیمی برای ایجاد نظام وسیع و جامعی که در آن فلسفه و کلام در هم آمیخته شود به کار میرود، و در قرنهای ۱۴م و ۱۵م، در نتیجه‌ی نفوذ آراء دانز سکوتس و ویلیام آکمی، دوباره قلمرو فلسفه و کلام از هم

---

(۱) scholasticism (۲) summae (مفردش summa) (۳) quaestiones (مفردش quaestio) (۴) lectio (۵) disputatio

جدا میشود، و فلسفه‌ی مدرسی قوس نزولی میپیماید.

II- قرون اولیه (۸م-۱۲م). از مسائلی که در قرنهای ۸م تا 10م فکر اهل مدرسه را به خود مشغول میداشت مسئله‌ی قلب ماهیت بود، یعنی تبدیل نان و شراب به جسم و خون مسیح در سه آیین قربانی مقدس. بعضی معتقد بودند که نان و شراب خورده‌شده در عشای ربانی کاملاً به جسم و خون مسیح مبدل میشود و چیزی خلاف طبیعت در آن نیست زیرا هر چه در عالم طبیعت است مطیع و تابع اراده‌ی الاهی است. اما بعضی دیگر با این نظر مخالفت ورزیده میگفتند که قلب ماهیت در عشای ربانی را باید تأویل کرد، و آن را نه به معنی حقیقی بلکه به معنی مجازی گرفت. مسئله‌ی دیگر مسئله‌ی مشیّت ازلی و قضا و قدر بود، که مورد مباحثات بسیار قرار گرفت. مسئله‌ی تحقق کلیات و یا صرف ذهنی و اسم بودن آن نیز در این دوره دیده میشود، ولی نه به آن عمق و شدتی که در قرون بعد دیده شد، زیرا عوارض و نتایج آن در اصول اخلاق و دین هنوز معلوم نشده بود.

در قرن 10م، عده‌ای فن جدل را در علم کلام مسیحی به کار بردند. این اشخاص را جدلیون، فلاسفه، سوفسطائیه، و مثّائیّه نیز می‌گفتند. فولبر (فت 1028) و انسلم مشائی[1] (anselme massâ'i) (غیر از قدیس انسلم) طرفدار استعمال معتدل و محدود جدل در علم کلام بودند. اما عده‌ای افراطی بودند که جدل را تنها قاضی در کلام میدانستند. سردسته‌ی این عده برنگاریوس (فت 1088) بود، که قلب ماهیت را منکر شد. تعالیم او در مجامع بزرگ دینی محکوم گردید، و او سرانجام ناگزیر شد که سخنان خود را پس بگیرد. در پی‌ایی این تند-روی، عکس العمل شدیدی پیدا شد که فلسفه را بکلی خادم و مطیع دین و کلام قرار داد. بعضی از طرفداران این عقیده حتی ارزش علوم را نیز منکر شدند، وپیترو دامیانی تا آنجا رفت که ارزش اصل عدم تناقض را نیز انکار کرد.

در قرن ۱۱م، ← قدیس انسلم (فت 1109) ایمان را مقدم بر عقل قرار داده گفت: "من علم را برای وصول به اعتقاد نمیخواهم بلکه میخواهم اعتقاد داشته باشم تا بتوانم به علم دسترس پیدا کنم".

III- مسئله‌ی کلیات. در قرن ۱۱م مسئله‌ی کلیات با شدت بیشتری ظهور کرد. مسئله‌ی کلیات را ظاهراً نخستین‌بار فرفوریوس در ایساغوجی مطرح کرده بود که آیا اجناس و انواع فقط وجود ذهنی دارند یا وجود خارجی هم دارند، و اگر وجود خارجی دارند مادی هستند یا غیر مادی، و آیا وجودشان در اشیاء و جزئیات است یا در خارج از آن. فرفوریوس به این سؤالات پاسخ نگفته است. بوئتیوس نیز این مسئله را به این گونه طرح کرده بود که آیا کلیات اشیاء هستند یا فقط صرف کلمات، و از اینجا مسئله‌ی اصالت کلیات و لفظی بودن آن ظاهر شد. روسکلینوس[2] (roskellinus؛ فد بعد از 1120) معتقد شد که کلیات صِرْف لفظ و نام برای اشیاء هستند، و هیچگونه حقیقتی غیر از آن ندارند. طرفداران واقعیت و اصالت کلیات (از جمله آبلار) بر روسکلینوس تاختند، و گفتند انکار کلیات به معنی نفی هر گونه تشابه و تجانس و تشاکل میان اشیاء است، و در این صورت، میان دو جزئی و دو شخص از یک کلی (مثلاً میان دو انسان) هیچ وجه مشترکی وجود ندارد. زیرا، در صورت اقرار به چنین وجه مشترکی، به اصالت وجود یک کلی که میان آن دو مشترک است اقرار کرده‌ایم. در صورت نفی هر گونه وجه مشترک میان اشیاء، علم ممکن نخواهد بود، و معنی وحدت و اتحاد از میان خواهد رفت، و آنچه باقی میماند فقط تضاد و اختلاف و دوگانگی است. قدیس انسلم به اصالت کلیات معتقد بود، و عقیده داشت که کلیات پیش از اشیاء در علم الاهی وجود دارند، و در حقیقت علم الاهی همان کلیات است. گیوم شامپوئی (فت 1121) از تندروان در اصالت کلیات بود، و اشخاص و جزئیات را دارای وجود حقیقی نمی‌دانست، و میگفت جزئیات اعراضی بیش نیستند، ولی آبلار او را از این اعتقاد بر گرداند. آبلار معتقد بود که وجود کلیات در اشخاص است، و کلیات تنها وسیله‌ی علم انسان هستند، و بنا بر این، کلیات نمیتوانند فقط نام صِرْف باشند. برای مسئله‌ی کلیات در قرون بعد قسمت V دیده شود.

IV- قرن ۱۲م. در نیمه‌ی اول قرن ۱۲م، کتب منطقی ارسطو-از قبیل قیاس و برهان (انالوطیقای اول و دوم) و جدلیات (طوبیقا) و مغالطات (سوفسطیقا)-در دسترس اهل مدرسه قرار گرفت، و پس از آن، بتدریج کتب و رسائل فلاسفه‌ی اسلام و یهود وارد اروپا شد، و این از نتایج جنگهای صلیبی بود. کتب ما بعد الطبیعه و طبیعیات و اخلاق و علم‌النفس ارسطو نیز از همین راه وارد اروپا شد.

V- عصر طلائی فلسفه‌ی مدرسی (قرن ۱۳م). در آغاز قرن ۱۳م، کتب عربی به نحو بهتری ترجمه شد، و پس از آن ترجمه‌های مستقیمی از یونانی به عمل آمد. در نتیجه، اهل مدرسه توانستند عقاید و آراء واقعی ارسطو را تشخیص دهند، زیرا در فلسفه‌ی اسلامی عقاید ارسطو با عقاید نوافلاطونیان در هم آمیخته بود، و عقایدی نظیر عقیده به قِدَم عالم در ضمن آن مستور بود. ورود عقاید ارسطو و عقاید مسلمانان به اروپا ابتدا آشفتگی و اضطراب ایجاد کرد، و عقایدی تازه پیدا شد که از طرف کلیسا به عنوان الحاد و ارتداد مردود شناخته شد. کلیسا ابتدا آثار ابن رشد و ارسطو را، بجز منطقیات آن، ممنوع کرد. اما دومینیکیان و فرانسیسیان پس از زحمات و مبارزات زیاد توانستند نظر کلیسا را نسبت به ارسطو تغییر دهند، چنانکه در سال ۱۲۵۳ در دانشگاه پاریس، زیر نظر پاپ، دو کرسی برای تعلیم فلسفه‌ی ارسطو تأسیس شد. ارسطو بتدریج مقامی نظیر مقام آوگوستینوس پیدا کرد، و او را در طبیعیات طلیعه‌ی مسیح دانستند، چنانکه یحیی معمدان را طلیعه‌ی مسیح در عنایت الاهی میدانستند. اما در همین قرن بعضی از اهل مدرسه، مانند آلکساندر هالنسیس، بودند که عقاید افلاطون را تنها فلسفه‌ی مبین آراء کلیسا میدانستند.

اوج فلسفه‌ی مدرسی با اخذ فلسفه‌ی ارسطو در قرن ۱۳م در ظهور دو فیلسوف بزرگ، که هر دو در طریقت دومینیکی بودند، نمایان میشود، که یکی ← قدیس آلبرتوس کبیر و دیگری توماس آکویناس است. آلبرتوس کبیر استاد توماس بود، و کار عمده‌ی او شرح و تعلیق بر آثار ارسطو است، و کار عمده‌ی توماس تأسیس نظام منسجمی از فلسفه‌ی مدرسی است. نقاد بزرگ عقاید توماس آکویناس یا، به اصطلاح، فلسفه‌ی تومیست، معاصر او دانز سکوتس است، که از مردم بریتانیا بود. آلبرتوس کبیر معتقد بود که عقل و ایمان هماهنگند، منتها بسیاری از مسائل ایمانی هست که، با همه‌ی عدم مخالفت آن با عقل، ماوراء عقل است. توماس این گونه مسائل را مشخص کرد، و اهم آن به عقیده‌ی او مسائل تثلیث، قلب ماهیت، و حدوث عالم از عدم محض است.

آلبرتوس کبیر، توماس آکویناس، و دانز سکوتس تقریباً در باره‌ی کلیات همعقیده بوده‌اند، و آن تقریباً همان عقیده‌ی آبلار است، که نوعی اعتقاد معتدل به اصالت کلیات است. این اعتقاد را ابن سینا و بسیاری از فلاسفه‌ی اسلامی نیز داشته‌اند، و میگفتند که وجود کلی طبیعی به معنی وجود جزئیات و اشخاص است، و وجود کلی در علم خدا پیش از وجود شخص و فرد است.

اما در مسئله‌ی اراده و عقل، نظر آلبرتوس و توماس آکویناس با دانز سکوتس کاملاً مخالف است. آلبرتوس و توماس معتقد بودند که اراده‌ی الاهی عین علم اوست، و این علم هم خیر مطلق و محض است. بنا بر این، اراده‌ی الاهی تابع خیر مطلق است، و این جهان، که محصول اراده‌ی اوست، نظام اتمّ و اکمل است، و بهتر از آن ممکن نیست. پس، در حقیقت، آفرینش عالم تابع یک ضرورت و لزوم است، زیرا اگر خداوند جهان را به گونه‌ی دیگری میآفرید هر چه بود ناقصتر از جهان فعلی میشد، و این ممکن نیست، زیرا اراده عین علم است و علم عین کمال و خیر مطلق، و اراده‌ی الاهی از کمال مطلق تخلف نمیکند. در انسان نیز اراده‌ی انسان پیرو عقل اوست، و عقلِ فرد نخست راه-های گوناگون عمل را در نظر میآورد، و یکی را که اصلح و اکمل است میپذیرد، و آنگاه اراده آن را انجام میدهد. دانز سکوتس این عقیده را مخالف آزادی و اختیار انسان می‌دانست و میگفت، در افراد انسان، عقلها و دانشها برابر و یکسان نیستند، و عقل و دانش هر کس به مقتضای طبیعت و تربیت اوست. پس، بنا به عقیده‌ی آلبرتوس و آکویناس، اراده ناچار از طبیعت و خصوصیات هر فرد پیروی میکند، و به همین جهت، معلول و مضطر و تابع سلسله‌ی احوال و علل قبلی است، و آزادی و اختیار ندارد. اما به عقیده‌ی سکوتس، چون هم

(۱) Anselm the Peripatetic (۲) Roscelin

خداوند توانا و قادر مطلق است و هم انسان آزاد و مسئول اعمال خویش است، اراده باید مستقل از هر چیز و فاعل مختار و آزاد باشد. نتیجه‌ی این اعتقاد این است که خداوند میتواند جهان دیگری بیافریند که قواعد و قوانین آن مخالف قواعد و قوانین این جهان باشد. البته، در وضع جهان فعلی و با طبیعت فعلی اشیاء و افراد انسان، خیر و شر معیّن است، و طبایع اشیاء مستقر و معلوم است. در نظام کنونی عالم، خداوند نمیتواند به دایره خواص مثلث بدهد، و حاصل جمع دو و دو را، مثلاً، پنج کند. اما میتواند جهان دیگری با طبیعت و ماهیت کاملاً مخالف بیافریند که خیر و خوبی در آن نقیض آنچه ما درک میکنیم باشد، و طبیعت اشیاء و اجسام نیز بکلی غیر از آن باشد که ما در این جهان میبینیم.

از مسائلی که اهل مدرسه را به خود مشغول ساخته بود مسئله‌ی تشخص بود، آنچه فردی را از فرد دیگر ممتاز و مشخص میسازد چیست؟ توماس آکویناس، به پیروی ارسطو، معتقد بود که اجسام از ماده و صورت ترکیب یافته‌اند. صورتْ طبیعت مشترک میان اجسام است، و آنچه این صورت مشترک را صفت خاص و فردیت میدهد ماده‌ی جزئی و فردی است. این ماده‌ی جزئی با اعراض خاص دیگر اصل تشخص و فردیت را تشکیل میدهد. به عقیده‌ی آکویناس، دو قسم ماده وجود دارد: یکی ماده‌ی نخستین یا، به قول فلاسفه‌ی اسلامی، هیولای اولیٰ، که نامتعین و نامشخص است. دیگر ماده‌ای که دارای نوعی صورت است، و ماده‌ی دوم است. این ماده است که اصل مشخص صورتهای مشترک است. اما موجودات روحانی از ماده و صورت ترکیب نیافته‌اند، بلکه صورت محض و فعلیت محض‌اند. بنا بر این، تشخص و جدائی موجودات روحانی (از قبیل فرشتگان) تشخص عددی نمیتواند باشد، زیرا چنانکه گفته شد اصل تشخص عددی ماده است نه صورت. پس، جدائی فرشتگان از یکدیگر و وجه تمایز آنها به صورت است، و از اینجاست که گفته است امتیاز فرشتگان به نوع است نه به فرد یا شخص. دانز سکوتس با این نظریه مخالف بود زیرا، در صورت پذیرفتن آن، نمیتوان به بقای روح معتقد شد، چه اگر مشخص فرد انسان ماده‌ی خاص او باشد با زوال ماده، که زوالپذیر است، فرد انسان نیز زوال میپذیرد، و بقای روح او دیگر پایه و مستندی ندارد. سکوتس اصل مشخص را نیز نوعی صورت میدانست، و آن را هایکسئیتاس[1] (hāykseitās) [= این چیز بودن، یا اینیت[2] (iniyyat)] مینامید. همچنانکه جنس به وسیله‌ی فصلْ نوع میشود (یعنی مثلاً حیوان که جنس است بوسیله‌ی "ناطق" که فصل است انسان میشود)، برای اینکه این انسان فرد شود نیز فصلی لازم است. مثلاً، برای "سقراط بودن" فصلی لازم است، و آن خصوصیات و صفات خاص سقراط است، که همان فصل مشخص یا هایکسئیتاس است. پس، شخص انسان نیز فناناپذیر و جاویدان است، زیرا مشخص او ماده نیست بلکه صورت و فصل خاصی است.

در قرن ۱۳م، بعضی از اهل مدرسه به علوم طبیعی نیز متوجه بودند. آلبرتوس کبیر در زیستشناسی، جانورشناسی، و گیاهشناسی مطالعات و مشاهداتی داشت. در انگلستان پتروس پرگرینوس[3] (petrus peregrinus) اهمیت تجربه را در علوم طبیعی، و به خصوص در پدیده‌ی مغناطیسی، تأکید کرد. اما بالاتر از همه راجر بیکن بود، که به اهمیت فوق العاده‌ی ریاضیات در علوم طبیعی واقف بود، و معتقد بود که مرجع همه‌ی علوم باید ریاضیات باشد.

مسئله‌ی کلیات، که در قرن ۱۳م، تقریباً به پیروی از آکویناس و آلبرتوس کبیر، به صورت نوعی اصالت معتدل مقبول واقع شده بود، در قرن ۱۴م دوباره میدان مبارزه و اختلاف آراء قرار گرفت و اصحاب واقعیت و اصالت کلیات با اصحاب تسمیه درگیر شدند. اصحاب تسمیه را در این عصر اصطلاحیون (یعنی کسانی که کلیات را صِرْفِ اصطلاح میدانند) و مفهومیون (یعنی کسانی که کلیات را مفهوم صِرْفْ میدانند) نیز میگفتند، و سردسته‌ی ایشان ویلیام آکمی بود. وی با قاطعیت تمام منکر وجود کلیات، خواه پیش از اشیاء و خواه بعد از اشیاء، شد. کلیات فقط امور ذهنی هستند، و تنها در ذهن هستند نه در اشیاء. اما در ذهن نیز به مثابه‌ی علامت و معنی هستند که انسان فقط به وسیله‌ی آن اشیاء را مینامد و به آنها اشاره میکند، مانند علامات جبری برای اعداد و مقادیر. چون علامت هستند پس قراردادی و جعلی هستند، و از اشیاء انتزاع شده‌اند. حتی وسیله‌ی معرفت هم نیستند، زیرا کسی به وسیله‌ی نام به کنه شیء دست نمییابد. اصلْ اشخاص و افرادند نه کلیات. ما شخص سقراط را میشناسیم، نه انسان کلی را که سقراط فرد آن است. چون کلیات هیچ گونه وجود ندارند، علم خدا نیز کلی نیست، و او فقط به جزئیات عالم است. در نتیجه، خداوند در آفرینش نمونه و مثال و عین ثابتی در برابر نداشته است، و به معنی دیگر، خداوند علم سابق بر اشیاء ندارد؛ او به وسیله‌ی اراده‌ی خود همه چیز را آفریده است، و میتوانست این جهان را نوعی دیگر و به شکل دیگر بیافریند. ویلیام آکمی قلمرو عقل را غیر از قلمرو ایمان میداند، و به عقیده‌ی او، اثبات وجود و توحید و لایتناهی بودن خدا در حد ایمان است نه عقل.

در نظر مورخان فلسفه، دانز سکوتس و ویلیام آکمی پیشگامان زوال و انحطاط فلسفه‌ی مدرسی هستند. اوج فلسفه‌ی مدرسی در آکویناس و حجیّت و اقتدار مطلق ارسطو بود. فلسفه‌ی مدرسی در یک کلیسای متحد با عقاید ثابت و غیر قابل تغییر و زبان لاتینی بر افکار مسلط بود. در قرن ۱۵م، با ظهور چاپ، و توجه به زبان یونانی و اصول فلسفه در زبان یونانی، و تحقیق در آثار حکمای یونان بدون توجه به مفسران لاتینی و عقاید کلیسا، و عطف نظر از کلیات به مسائل واقعی و طبیعی، و جانشین ساختن تجربه و مشاهده و آزمایش در جای قیاس و برهان عقلی، بتدریج فلسفه‌ی مدرسی از اعتبار افتاد و به صومعه‌ها و دیرها منحصر شد. نیز ← فلسفه.

مدرکه (modreka)، بطنی (← انساب) از قبایل مضر، از عدنانیان که فرزندان مدرکه پسر الیاس پسر مضر پسر نزار پسر معد پسر عدنان بوده‌اند. شامل بطنهای فراوانی است از قبیل هذیل، اسد، کنانه، و قریش؛ نیز ← ربیعه، جدول ص ۱۰۷۴.

مدرنیسم[4] (modernism، فس) یا **تجددخواهی** (tajaddod.xāhi)، در اروپا و در حوزه‌ی دین مسیحی، تمایلات آزادیخواهانه، در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، برای تجدید نظر در بسیاری از عقاید رسمی و سنتی دین مسیح جهت سازگار کردن آن با نتایج پیشرفتهای علمی که مخصوصاً از قرن ۱۹م به بعد برای بشر حاصل شده است. نظیر چنین تمایلات در حوزه‌های دینی اسلامی نیز از اواخر قرن ۱۹م پیدا شد، گرچه نام تجددطلبی به خصوص بر این گونه تمایلات و نهضتها در میان مسلمانان داده نشد، و از پیروان آن در بعضی از ممالک اسلامی به سلفیه یاد شد.

ظاهراً علت اینکه نام تجدد طلبی به نهضتهای تجددخواهی در میان مسلمانان داده نشده است ابا و امتناع خود پیروان این گونه نهضتها است زیرا مسلمانان تجدد خواهی به معنای تجدید نظر در اصلی از اصول دین یا معتقدات دیگر اساسی خود را صحیح نمیدانند.

در پرتو کشفیات علمی در همه‌ی قلمروهای مورد علاقه‌ی انسان، و مخصوصاً تاریخ، باستان‌شناسی، و زبانشناسی، عده‌ای از روحانیان کاتولیک که این کشفیات را با مندرجات کتاب مقدس موافق نیافتند جسته گریخته چنین اظهار نظر کردند که بسیاری از مندرجات کتاب مقدس برای بیان حقایقْ ثابت و پایدار برای همه‌ی زمانها و اعصار نیست، بلکه برای بیان احساسات دینی مردمی است که در عصر معینی میزیسته‌اند، و به همین دلیل، حقایق دینی نیز مشمول تحول و پیشرفتهای انقلابی علمی است، و با پای تحولات علمی باید آن نیز تحول و تغییر یابد. تجددطلبان در تمایلات خود بیشتر پیرو نظرها و احساسات شخصی خود بودند، و بر پایه‌ی مصالح روزانه عمل میکردند، و اصول کلی و مطلق پیشنهاد نمیکردند. تجددطلبان، با ترک فلسفه‌ی مدرسی، بیشتر بر عمل و اراده‌ی انسان تکیه داشتند تا بر عقل، و به جای فلسفه‌ی مذکور، از فلسفه‌ی موریس بلوندل[5] (moris blondel؛ ۱۸۶۱–۱۹۴۹)، فیلسوف کاتولیک فرانسوی، ه. برگسون، و و. جیمز طرفداری میکردند. به عقیده‌ی پیروان مدرنیسم، وحی و الهام یک دریافت شخصی است از حقیقت الاهی نه دریافت حقیقت کلی عینی از خدا و بیان آن به مردم. از رهبران مدرنیسم در فرانسه آ. ف. لوازی، لوسین لابرتونیر[6] (lu:sian läber-tonier؛ ۱۸۶۰–۱۹۳۲)، و بلوندل، در ایتالیا رومولو موری[7] (romolo murri؛ ۱۸۷۰–

(۱) haecceitas (۲) thisness (۳) Petrus Peregrinus (۴) modernism (۵) Blondel (۶) Laberthonnière (۷) Murri

۱۹۴۴) و آنتونیو فوگاتتسارو[1] (ãntonio fo-gāttsāro ۱۸۴۲–۱۹۱۱)؛ و در بریتانیا جورج تیرل[2] (jorj tirəl؛ ۱۸۶۱–۱۹۰۹) و بارون فریدریش فون هوگل بوده‌اند.

کلیسای کاتولیک با نهضت مدرنیسم به مخالفت برخاست و آن را از قبیل اظهار عدم معرفت به خدا (لاادری‌گری. ← لاادریه)، و اعتقاد به حلول دانست، و آن را سوء تعبیر و سوء فهم کشفیات علوم جدید خواند. پاپ پیوس X در ۱۹۰۷ مدرنیسم را "حاصل ترکیب همه‌ی عقاید ارتدادی و الحادی" خواند، و پس از آن فکر مدرنیسم در داخل کلیسای کاتولیک از میان رفت. در کلیساهای پروتستان، مدرنیسم نهضت متشکلی نیست، بلکه نوعی اظهار رأی آزاد در باره‌ی مسائل دینی است، و با لیبرالیسم یا آزادیخواهی دینی مترادف است.

در حوزه‌های اسلامی از قرن ۱۹م به این طرف بعضی از صاحبنظران سعی کرده‌اند که بسیاری از آیات قرآنی و احادیث را که متضمن اظهار نظر در باره‌ی عالم و طبیعت است با نتایج پیشرفتهای علوم جدید تطبیق کنند. از این دسته‌اند سر سید احمد خان در هند، و شیخ محمد عبده و شاگرد او محمد رشید رضا در مصر، که افکار ایشان در مجله‌ی المنار در مصر منتشر میشد. سید هبةالدین شهرستانی، از علمای مذهب شیعه، با انتشار کتاب الهیئة و الاسلام سعی کرد که آیات قرآنی و احادیث را با حقایق هیئت جدید وفق دهد.

مدرنیسمو: ← هنر جدید.

مدعم: ← محمد ص، قسمت ۴۹.

مدعی العموم (modda'io 'l.'omum)، اصطلاح قدیمی در مقابل اصطلاح جاری کنونی **دادستان** (dādsetān)، و او کسی است که در دستگاه دادگستری بر اداره‌ی دادسرا ریاست دارد و وظیفه‌ی کلی او تعقیب جرم و صادر کردن دادخواست (ادعانامه) علیه مجرمان و تعقیب آنان در دادگاهها (محاکم) است. معاونان دادستان در اصطلاح دادگستری دادیار خوانده میشوند.

مدعی پیر: ← استوارت، جیمز فرانسیس ادوارد.

مدعی جوان ← استوارت، چارلز ادوارد.

مدفرد[3] (medfərd)، شهر (در ۱۹۷۰ جع ۶۴'۳۲۷)، ش ماساچوست، ل حومه‌ی بستن، بر رود میستیک[4] (mistik). در ۱۶۳۰ تأسیس شد، و در ۱۸۹۲ عنوان شهریت یافت. از مراکز قدیم کشتیسازی، و مقر دانشگاه است.

مدکس، ریچارد لیچ، طبیب بریتانیائی؛ ← عکاسی، قسمت XV.

مدلج، بنی: ← محمد ص، قسمتهای ۲۳ و ۴۱.

مدلین[5] (medəlin؛ انگل)، نام محلیش مذیین (medeyin)، شهر (در ۱۹۷۱ جع تخمیناً ۱'۰۳۹–۸۰۰)، غ قسمت مرکزی جمهوری کولومبیا؛ بنای ۱۶۷۵. از لحاظ جمعیت سومین شهر کولومبیا، و مرکز عمده‌ی صنعتی آن کشور است. کارگاههای نقره سازی و کارخانه‌های تصفیه‌ی قند دارد. مواد شیمیایی، انواع دارو، لوازم برقی، مواد غذایی، سفالینه، ظروف چینی، البسه، شمع، سیگار، ساعت، و کفش تهیه میکند. صادراتش، مصنوعات طلا و نقره و قهوه است.

مدنی (madani) [← منسوب به مدینه]، در قرآن، ← آیه؛ مکی؛ قرآن، قسمت IV.

مدنی دشتکی شیرازی: ← مدنی شیرازی.

مدنی رای: ← محمود II خلجی.

مدنی شیرازی یا مدنی دشتکی شیرازی (madanie daštakie širāzi)، شهرت **سید علی خان**، فت ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰ هق، دانشمند شیعه؛ مت مدینه. در ۱۶ سالگی از حیدرآباد هند، که پدرش نظام الدین در آنجا در خدمت قطب شاه (عبدالله) بود، به زادگاه خود مدینه مهاجرت کرد؛ پس از فوت پدر، به دعوت قطب شاه به هند باز گشت و لقب خان و ریاست ۱'۳۰۰ سوار پیدا کرد. سپس به اصفهان و سرانجام به شیراز زادگاه نیاکان خود رفت و در آنجا مقیم شد، و در مدرسه‌ی منصوریه به تدریس پرداخت. شهرتش به خاطر سه شرح است که به کتاب صمدیه نوشته است (← صمدیه). علاوه بر این شروح، آثار فراوان دیگر داشته که بیشتر آنها به چاپ رسیده است، اغلاط القاموس، احوال الصحابة و التابعین، انوار الربیع فی انواع البدیع، ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین، و المخلاة به سبک کشکول شیخ بهائی.

مدوار[6]، **پیتر براین** (pitər brāyən medə-wār)، ۱۹۱۵– ، جانورشناس بریتانیائی؛ مت برزیل. در ۱۹۴۷–۵۱ استاد جانورشناسی دانشگاه بیرمنگام بود، و در ۱۹۵۱ به استادی جانورشناسی و کالبدشناسی تطبیقی یونیورسیتی کالج لندن منصوب شد. در طی جج II طریقه‌ای کشف کرد برای اتصال دو سر اعصاب بریده‌شده که موجب شهرت وی شد. آزمایشهائی نیز در باره‌ی کشت یک بافت زنده از بدنی به بدن دیگر انجام داد. در باره‌ی یک نظریه‌ی پیشنهادی ⇐ سر مکفارلن برنت، ثابت کرد که برای بدن این امکان هست که بر تمایل عادی خود به دفع بافت یا اعضای خارجی فایق آید. به خاطر کشفیاتی که ادراک پدیده‌ی ایمنی را در بدن افزایش داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ سر م. برنت) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۰ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مدوال[7]، **هنری** (henri medwāl)، نق ۱۴۸۶، نخستین درامنویس معروف انگلیسی. درام فولگنس و لوکرس (در ۱۴۹۷ اجرا شد) قدیمترین نمایشنامه‌ی انگلیسی است که تم اصلی آن عاشقانه است. نمایشنامه‌ی دیگرش، طبیعت، نمایشنامه‌ای اخلاقی است.

مدور، در علم بدیع؛ ← تدویر.

مدوز، نام فرانسوی مدوسا، در اساطیر.

مدوز[8] (meduz، از فن)، نام مرحله‌ی شناوری آزاد دسته‌ای از کیسه‌تنان (مرحله‌ی دیگر آن پولیپ نام دارد). بدن یک مدوز جامی ژلاتینی است که ۹۰٪ آن آب است و نبضش منظم آن به این جانور قابلیت شناوری میدهد. مانند همه‌ی کیسه‌تنان، مدوز بازوهای گیرنده‌ای دارد که با آنها شکار خود را به داخل مجرای گوارش می‌کشد. قطر بعضی از این جانوران به ۶۰ سم و

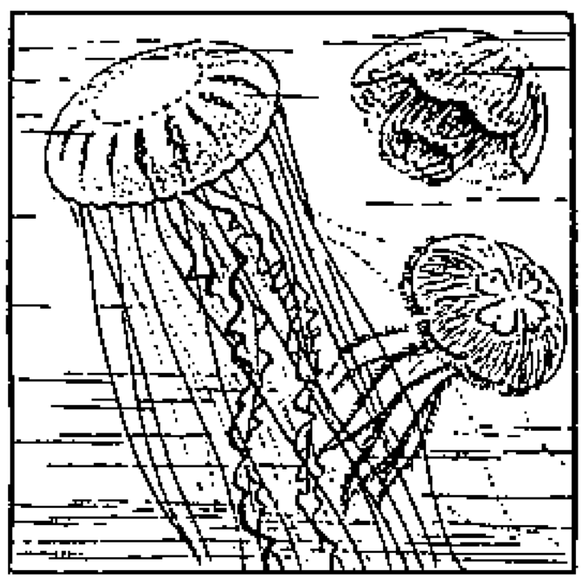

مدوز

درازای بازوی بعضی به ۱۸ متر میرسد، و یاخته‌های گزنده‌ی بازوها ممکن است بر بدن کسانی که در آب شنا میکنند زخمهای سخت تولید کند.

مدوسا[9] (medusā)، فن **مدوز** (medu:z)، در اساطیر یونانی، عمده‌ترین **گورگونها**. قبلاً زیبا بود، ولی چون آتنه از او آزرده‌خاطر شد،



مدوسا

وی را چنان نازیبا کرد که هر کس بدو می‌نگریست سنگ میشد. بر سرش بجای مو، هزاران مار دیده میشد. برسئوس او را کشته سرش را به آتنه داد. آتنه سر را بر سپر خود نصب کرد. از خون سر وی پگاسوس به وجود آمد. گویند هرکول طره‌ای از گیسوی او را که همان خاصیت سنگ کردن داشت، به دست آورد. این طره دارای این خاصیت بود که در برابر دشمنان طوفانی تولید می‌کرد، و آنان را در آب غرق میساخت.

مدوک[10] (medok). ناحیه‌ای درمنطقه‌ی تاکستانی بوردو، فرانسه، بر ساحل غ رود ژیروند. به‌صورت شبه جزیره‌ای بین خلیج بیسکی و رود ژیروند گسترده است. دارای دوقسمت است، **مدوک علیا**، و **مدوک سفلی**. در آبادیهای مدوک انواع گوناگون انگور مرغوب کشت میشود.

مدول[11] (modul). ۱- در فیزیک، ضریبی که مقاومت مکانیکی معینی را مشخص میکند، مثلاً مدول یانگ یا ضریب یانگ (← کشمانی، قسمت V). ۲- در ریاضیات، طول یک حامل و اندازه‌ی عددی آن؛ مدول برای حامل $\bar{V}$ چنین نمایش داده میشود، $\bar{V}$.

مدولاسیون، در فیزیک، ← تحمیل.

مدولاسیون[12] (modulāsion؛ از فن) یا **تغییر مقام**، در اصطلاح موسیقی، انتقال از مقامی به مقام دیگر. در موسیقی غربی که آرمونی دارد، برای اینکه تغییر مقام به گوش نامطبوع نیاید، میتوان آکورد مشترکی را بین مقامهای اولیه و

(۱)Fogazzaro (۲)Tyrrel (۳)Medford (۴)Mystic (۵)Medellín (۶)Medawar (۷)Medwall (۸)medusa
(۹)Medusa (۱۰)Médoc (۱۱)modulus (۱۲)modulation

جدید واسطه یا محور تغییر مقام قرار داد. اگر آکورد مشترکی موجود نباشد، متوسل به چند تغییر مقام میشوند تا بنرمی به مقام مطلوب برسند. در موسیقی ایرانی که وحدت صدا و آرمونی وجود ندارد، مدولاسیون به سه طریق انجام میشود: (۱) با تغییر منطقه‌ی فعالیت صوتی بدین گونه که اگر، مثلاً، در مقام قبلی نتهای دو تا سل به کار میرفته در مقام جدید نتهای می تا سی مرکز فعالیت بشود؛ (۲) با تغییر وظیفه‌ی یک یا چند نت از نتها، مثلاً، اگر در مقام قبلی نت دو نقش پایان‌دهنده‌ی آهنگ را به عهده داشته، در مقام بعد این کیفیت را از دست بدهد و نت دیگری این وظیفه را به عهده گیرد؛ و (۳) با تغییر یک یا چند نت از نتها که به مقدار مختلف میتوانند بالا یا پایین روند، مثلا اگر نت فا در مقام قبلی به نت فا دیز در مقام جدید تغییر یابد، و غیره. نیز ← آتونال.

مدوی[1] (medwey)، رودی به طول ح ۹۶ کم، ج‌ش انگلستان، که از ساسکس سرچشمه میگیرد، و به تمز میریزد.

مدهیا بهارت[2] (madhiā bhārat)، مملکت سابق (۱۲۰٬۸۳۸ کمم)، غ هند مرکزی. در ۱۹۴۸ از اتحادیه‌ی ۱۹ کشور نواب‌نشین سابق تشکیل شد، که عمده‌ترین آنها گوالیار و ایندور بود، سپس ۵ کشور کوچکتر به آن ضمیمه شد. در ۱۹۵۶ بخشی از مدهیا پرادش شد.

مدهیا پرادش[3] (madhiā prādeš) یا **مادهیا پرادش** (mādhiā)، ایالت (۴۴۳٬۴۳۰ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۴۱٬۶۵۰٬۶۸۴)، هند مرکزی، پایتخت آن بهوپال. از خ‌ث وسعت دومین ایالت هند است، و از ل به ج به صورت مرتفعاتی است که با دشتهائی از یکدیگر جدا شده است. از ل به اوتار پرادش، از ل‌ش به ایالت بهار، از ش به ایالت اریسه، و از ج‌ش به ⇐ اندهرا پرادش محدود است. باران کافی و خاک حاصلخیز آن اقتصاد شکوفانی برای این سرزمین فراهم آورده است که جنبه‌ی کشاورزی آن غالب است. غلات، بالخاصه گندم، فراورده‌ی عمده‌ی ل است. در ج‌ش برنج محصول غالب است. پنبه‌ی فراوان ج‌غ (بالخاصه در ناحیه‌ی برار) این ایالت را از لحاظ تولید پنبه دومین ایالت هند پس از بمبئی قرار داده است. ریسندگی و بافندگی صناعتهای مهم این ایالت است؛ در ⇐ بهیلاینگر کارخانه‌ی فولادسازی عظیمی است که با کومک تجشس ساخته شده است. کانیهای این سرزمین زیاد است و نهشتهای منگنز و بوکسیت و آهن و زغال آن استخراج میشود. عده‌ی بومیان اصلی آن، عمدتاً از قبایل گوند (gond)، حدود ۵ میلیون نفر است که در نواحی جنگلی زندگی میکنند. سابق بر این اسماً جزو امپراطوری مغول هند بود، و در قرنهای ۱۶م و ۱۷م گوندها، و در قرن ۱۸م مراتبهها بر آن فرمانروائی داشتند. انگلیسها در ۱۸۲۰ آن را متصرف شدند. ناحیه‌ی برار، که در ابتدا متعلق به نظام حیدرآباد بود، در ۱۹۰۲ ضمیمه‌ی آن شد. این ایالت از آن زمان تا ۱۹۵۰ به نام ایالات مرکزی و برار خوانده میشد. در ۱۹۵۶، با افزوده شدن ایالتهای سابق مدهیا بهارت و ویندهیا پرادش و بهوپال بر آن، وسعت این ایالت بسیار زیاد شد. اکثریت مردم هندو هستند و به زبان هندی تکلم میکنند، ولی اردو و زبانهای دیگر نیز رایج است. چهار دانشگاه بزرگ و کالجهای متعدد دارد.

مدی، نام فرانسوی سرزمین قوم آریائی ماد.

مدی، جنگهای ایران و یونان، عنوان جنگهائی که در ۵۰۰ قم—۴۴۹ قم بین امپراطوری ایران و ممالک یونان روی داد. در آغاز این جنگها، آسیای غربی و مصر جزء امپراطوری داریوش بزرگ هخامنشی بود. دولتشهرهای یونانی سواحل آسیای صغیر (← یونیا) ح ۵۰۰ قم بر ضد حکومت ایران شوریدند، و آتن و ارتریا آنها را یاری دادند، ولی ایرانیان شورشیها را مقهور کردند (۴۹۴ قم). داریوش به عزم گوشمالی دادن به آتن و ارتریا و ضمیمه کردن یونان به امپراطوری خود، لشکری به سرکردگی ماردونیوس به یونان فرستاد، و او تراکیا و مقدونیه را گرفت، ولی ناوگان ایران به سبب طوفان آسیب دید. دومین لشکرکشی در ۴۹۰ قم به فرماندهی ارتافرن و داتیس صورت گرفت. سپاهیان ایران ارتریا را نابود کردند، و به جانب آتن پیش رفتند، ولی در نبرد ماراتون شکست خوردند (۱۲ سپتامبر ۴۹۰ قم). چون خبر این شکست به داریوش رسید در صدد لشکرکشی سومی به یونان بر آمد، ولی در ۴۸۶ قم در گذشت، و نتوانست نقشه‌ی خود را اجرا کند.

پس از داریوش بزرگ، پسر و جانشینش خشیارشای I نقشه‌ی پدر را تعقیب کرد، و آتنیها نیز، به سرکردگی تمیستوکلس، خود را آماده کردند. در ۴۸۰ قم، خشیارشا با سپاهی عظیم و یک ناوگان نیرومند به یونان رسید. در نبرد ترموپیل، سپاهیان یونانی و اسپارتی مغلوب شدند، و لئونیداس به قتل رسید. سپس خشیارشا آتن را گرفت، و ایرانیان آرکوپولیس (ارگ) آتن را آتش زدند، و معبد آن را تاراج کردند، ولی در نبرد سالامیس ناوگان ایران نابود شد، و خشیارشا به ایران باز گشت، و ماردونیوس را با سپاه بزرگی برای ادامه‌ی جنگ در یونان گذاشت. این سپاه در ۴۷۹ قم در نبرد پلاته مغلوب شد، و در همان سال ناوگان ایرانیان در ساحل آسیای صغیر از یونانیها شکست خورد، و خطر لشکرکشی ایران به اروپا مرتفع شد (← اتحادیه‌ی دلوسی). در بقیه‌ی جنگهای ایران و یونان، تعرض از جانب یونانیها بود، که قصدشان تحکیم مواضع خود بود.

مدیا[4] (medeyā)، در اساطیر یونان، شاهزاده‌خانم کولخیسی، دختر آیتس، که به جهت جادوگری معروف بود. عاشق یاسون شد و، علی رغم پدر، وی را در به دست آوردن پشم زرین کومک کرد، و برادر خود را کشته با یاسون به یونان رفت. چند سال بعد که یاسون خواست کرئوسا را به زنی گیرد، مدیا جامه‌ی عروسی افسون‌شده‌ای برای کرئوسا فرستاد که چون آن را به بر کرد بسوخت و مرد. سپس مدیا فرزندان خود از یاسون را کشته به آتن رفت و با آیگئوس وصلت کرد.

مدیا، نام یونانی سرزمین قوم آریائی ماد.

مدیان، سرزمین: ← مدین یا مدیان.

مدیترانه، دریای[5] (mediterāne؛ فم)، نام باستانی یونانی آن **ماره اینترنوم** (māre internum)، در مآخذ اسلامی **بحر الروم** (bahro 'r.rum) [دریای روم] یا **بحر المغرب** (bahro 'l.maqreb) [دریای مغرب]، در مآخذ ترکی **آق دنیز** (āq deniz) یا **بحر ابیض** (bahre abyaz) [دریای سفید]، بزرگ‌ترین دریای (ح ۲٬۹۶۰٬۵۰۰ کمم؛ حداکثر عرضش ح ۱٬۹۵۰ کم، و حد اکثر عمقش ۴٬۴۰۰ متر) محصور بین اروپا، آسیا، و افریقا. از طریق تنگه‌ی جبل طارق با قطلا؛ از طریق داردانل، ← دریای مرمره، و بوسفور با دریای سیاه؛ و از طریق کانال سوئز با بحر احمر ارتباط دارد. قسمتهای عمده‌ی آن عبارت است از دریاهای تیرنه، آدریاتیک، یونیائی، و اژه. جزایر عمده‌ی آن عبارتند از سیسیل، کرس، کرت، قبرس، مالت، رودس، دودکانز، سیکلاد، سپوراد، و جزایر بالئار و یونیائی. پایابهائی میان سیسیل و دماغه‌ی بون (bon؛ تونس) این دریا را به دو حوضه‌ی اصلی تقسیم میکند. شوری آب آن از شوری قطلا بیشتر است و تغییرات جزر و مد در آن کم است. بزرگترین رودهائی که به آن میریزد عبارت است از پو، رون، ابرو، و نیل. کرانه‌های آن بیشتر کوهستانی است. زمین‌لرزه و اضطرابهای آتشفشانی فراوان دارد. ناحیه‌ی مدیترانه بادهای محلی دارد. ماهی (نزدیک ۴۰۰ جنس) و اسفنج و مرجان در آن فراوان است. چند تمدن قدیمی در اطراف مدیترانه شکوفان شده است (← اژه‌ای، تمدن)، و فنیقیان قدیم از آن به عنوان شاهراه بازرگانی استفاده میکردند. کارتاژ، یونان، سیسیل، و روم برای تسلط یافتن بر کرانه‌ها و بازرگانی آن با یکدیگر رقابت میکردند؛ در زمان تسلط رومیان عنوان دریاچه‌ای رومی داشت و ماره نوستروم (māre nostrum) یعنی "دریای ما" خوانده میشد. سپس بیزانسیان و عربها بر آن مستولی شدند. تا زمان استقرار راه دریائی از طریق دماغه‌ی امید نیک (اواخر قرن ۱۵م)، کالاهای شرقی از راههای تجارتی مدیترانه به اروپا میرسید، پس از باز شدن کانال سوئز (۱۸۶۹) اهمیت مدیترانه به عنوان حلقه‌ی اتصالی بر سر راه خاورزمین افزایش یافت. این کانال در جنگ عرب و اسرائیل (۱۹۶۷) بسته شد و در ۱۹۷۴ مشغول پاک کردن و تهیه‌ی مقدمات باز کردن آن شدند. توسعه‌ی نواحی ل افریقا و استخراج نفت در خاور نزدیک بر اهمیت بازرگانی این دریا افزود. از ج‌ج II به بعد این دریا از لحاظ سوق الجیشی، هم برای کشتهٔ و هم برای تجشس اهمیت فراوان پیدا کرده است.

مدیچی[6] (medici)، خاندانی ایتالیائی که از قرن ۱۵م تا ۱۷۳۷ سرنوشت فلورانس را در دست داشت. این خاندان از طریق بازرگانی و بانکداری از گمنامی به ثروت هنگفت دست یافت،

(۱)Medway (۲)Madhya Bharat (۳)Madhya Pradesh (۴)Medea (۵)Mediterranean Sea (۶)Medici

از طریق ازدواج به خاندانهای بزرگ اروپا راه پیدا کرد، و علاوه بر این، با کسب (۱۵۶۹) عنوان مهیندوک توسکان، سه پاپ (لئوی X و کلمنس VII، و لئوی XI که از یکی از شاخه‌های دوردست خاندان مدیچی است)، دو ملکه‌ی فرانسه (کاترین دو مدیسی و ماری دو مدیسی)، و چندین کاردینال کلیسای رومی از آن بر خاستند.

زیادی مدیون فضیلت خاندان مدیچی است. این شکوفائی فرهنگی با توسعه‌ی عظیم و ترقی روزافزون اقتصادی و نیز وسعت ارضی (← توسکان) که در قرن ۱۶م به اوج خود رسید، همراه بود. حکومت این خاندان، گرچه دشمنان آن را متهم به ظالمانه بودن میکردند، ابتدا عموماً عادلانه و توأم با آزادی دینی و فکری بود،

مدیچی[1] آلساندرو د (alessändro de medici)، ۱۵۱۰؟–۳۷، دوک (۱۵۳۲–۳۷) فلورانس؛ احتمالاً فرزند نامشروع ل. د مدیچی، دوک اوربینو. بعد از مرگ (۱۵۱۹) پدرش، آلساندروی جوان با پسر عموی پدر خود ا. د مدیچی و کاردینال پاپیرینی، که تحت فرمان پاپ کلمنس VII، رئیس خاندان مدیچی، شهر را اداره

شجره‌ی خاندان مدیچی

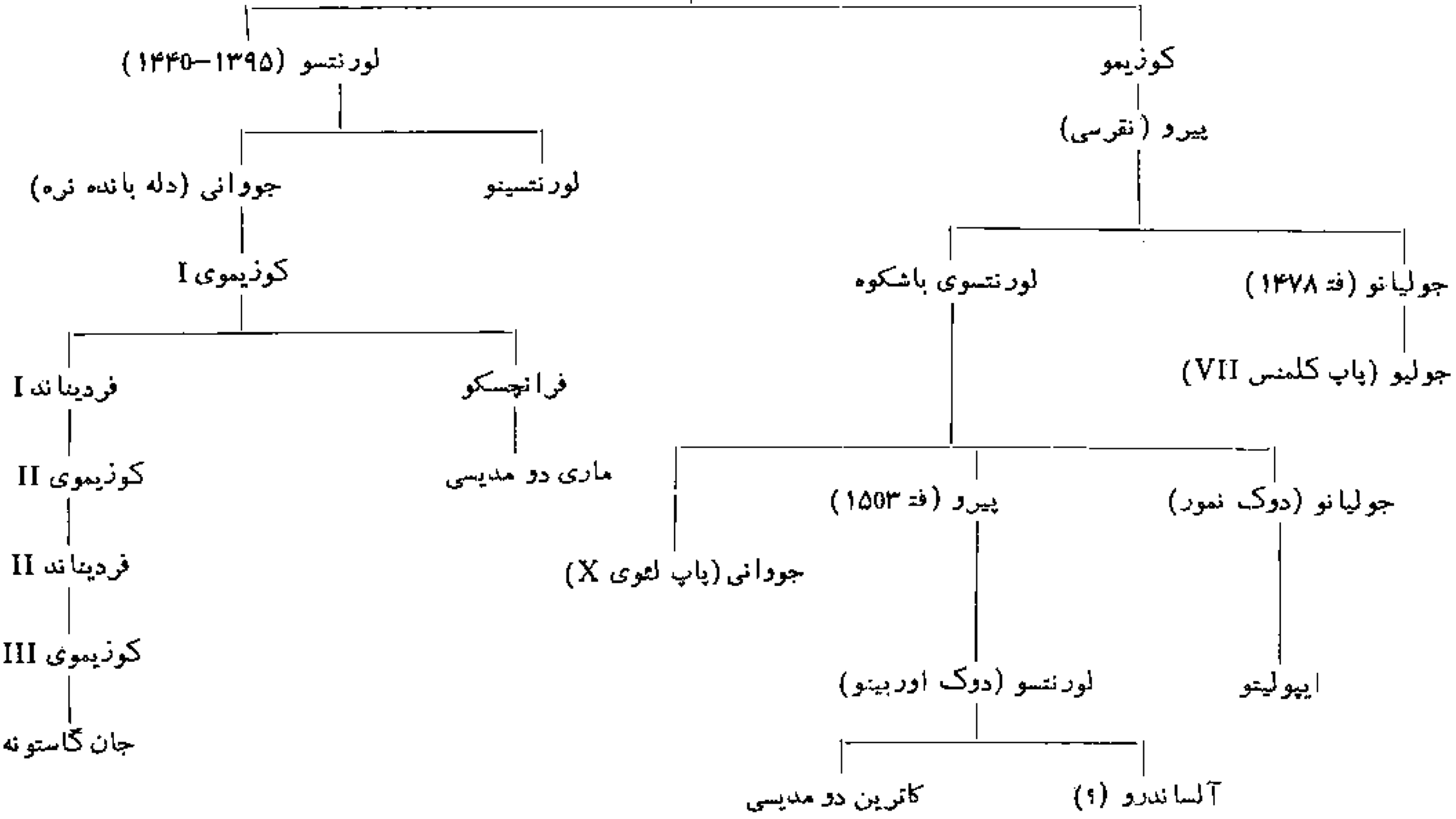

افراد خاندان همچنین مدت کوتاهی (۱۵۱۶–۲۱) بر دوکنشین اوربینو حکومت کردند. بر آمدن خاندان مدیچی در فلورانس مصادف بود با پیروزی طبقه‌ی سرمایه‌دار بر صنعتگران و بازرگانان صنفی. تا ۱۵۳۲ قانون اساسی دموکراتیک فلورانس ظاهراً حفظ میشد، ولی در حقیقت خاندان مدیچی، بدون آنکه مقام رسمی دائمی داشته باشند، اختیار حکومت را در دست داشتند. از آنها در ۱۴۳۳–۳۴، در ۱۴۹۴–۱۵۱۲، و در ۱۵۲۷–۱۵۳۰ سلب قدرت شد، و از فلورانس بیرون رانده شدند، ولی سرانجام کوشش جمهوریخواهان فلورانس (مانند ← توطئه‌ی پاتسی) برای باز یافتن آزادیهای گذشته، به علت ثروت و بستگان قدرتمند خاندان مدیچی بی‌نتیجه ماند. هنگامی که نفوذ و اعتبار آنها، در اوایل قرن ۱۵م، شروع شد فلورانس بیشتر دوران پاشکوه رنسانس را پشت سر گذاشته بود؛ با این حال آزادگی و بلندنظری بسیاری از اعضای خاندان مدیچی که مشوقان پرشور هنر، ادبیات، و علم بودند، سبب شد که فلورانس صاحب عظیمترین گنجینه‌ی فرهنگ اروپا از زمان آتن عصر پریکلس شود. فلورانس، چنانکه امروز هست، تا حدود

ولی در قرون ۱۷م و ۱۸م احمقانه و متعصبانه شد. شجره‌نامه‌ی این خاندان، به علت تولد فرزندان نامشروع متعدد و تمایل عده‌ای از اعضای آن به بر انداختن یکدیگر به وسیله‌ی قتل و کشتار، بسیار پیچیده است. اولین عضو برجسته‌ی خاندان جووانی دی بیتچی د مدیچی (jovānni di bitci de؛ ۱۳۶۰–۱۴۲۹) بود. پسر مهتر او، کوزیمو د مدیچی، شاخه‌ی مهتر را بنیاد گذارد، که شامل این اعضا هستند: پیرو د مدیچی (۱۴۱۶–۶۹)؛ لورنتسو د مدیچی؛ پیرو د مدیچی (۱۴۷۱–۱۵۰۳)؛ پاپ لئوی X؛ جولیانو د مدیچی، دوک نمور؛ لورنتسو د مدیچی، دوک اوربینو؛ کاترین دو مدیسی؛ ایپولیتو د مدیچی؛ آلساندرو د مدیچی؛ و پاپ کلمنس VII. لورنتسو (فد ۱۴۴۰)، پسر کهتر جووانی دی بیتچی، شاخه‌ی کهتر را بنیاد گذارد که شامل این اعضا میباشد: لورنتسو د مدیچی؛ لورنتسینو د مدیچی؛ جووانی د مدیچی (جووانی دله باندِه نره)؛ و مهیندوکهای توسکان–کوزیموی I د مدیچی؛ فرانچسکو د مدیچی (که دخترش ماری دو مدیسی بود)؛ فردیناند I د مدیچی؛ کوزیموی II د مدیچی؛ فردیناند II د مدیچی؛ کوزیموی III د مدیچی؛ و جان گاستونه د مدیچی.

میکرد، میزیست. در ۱۵۲۷ که ایتالیا مورد تهاجم سپاهیان امپراطور شارل V قرار گرفت، خاندان مدیچی از فلورانس بیرون رانده شدند. وقتی که پاپ مجدداً آنها را به قدرت رساند (۱۵۳۰)، آلساندرو را بر ایپولیتو ترجیح داد. آلساندرو رئیس جمهور شد (۱۵۳۱) و به وسیله‌ی شارل V که آلساندرو با دخترش مارگریت (بعداً مارگریت پارما) ازدواج کرد، لقب دوک گرفت (۱۵۳۲)، که از آن پس در خانواده‌ی او موروثی شد. حکومت استبدادی آلساندرو دشمنیهای فراوانی علیه او برانگیخت. اهالی فلورانس ایپولیتو را برای دادخواهی نزد شارل فرستادند (۱۵۳۵)، ولی او که ظاهراً به وسیله‌ی آلساندرو مسموم شده بود در راه در گذشت. آلساندرو نیز به نوبه‌ی خود، دو سال بعد به وسیله‌ی لورنتسینو د مدیچی کشته شد. به این ترتیب شاخه‌ی مهتر خاندان مدیچی بر افتاد، و ریاست خاندان به کوزیمو I د مدیچی رسید.

مدیچی[1]، ایپولیتو د (ippolito de medici)، ۱۵۱۱–۳۵، کاردینال کلیسای رومی؛ پسر نا–

(1) Medici

مشروع جولیانو د مدیچی، دوک نمور و نوه‌ی عموی جولیو د مدیچی (پاپ کلمنس VII). پاپ کلمنس VII، رئیس خاندان مدیچی، بعد از انتصاب (۱۵۲۳) به پاپی، به وسیله‌ی ایپولیتو و آلساندرو د مدیچی، و با سپردن اداره‌ی حقیقی امور فلورانسیها به کاردینال سیلورو پاسرینی[1] (silvero pässerini)، به حکومت خود بر فلورانس ادامه داد. کلمنس تدریجاً آلساندرو را بیشتر مورد پشتیبانی خود قرار داد، و در ۱۵۳۱ ایپولیتو را کاردینال کرد و برای مأموریتی به مجارستان فرستاد تا او را از صحنه خارج کند. در ۱۵۳۵ ایپولیتو از طرف فلورانسیها نمایندگی یافت که شکایت آنها را از آلساندرو به امپراطور شارل V برساند. ایپولیتو، احتمالاً بر اثر ابتلا به مالاریا یا شاید بر اثر مسمومیت به وسیله‌ی آ. د مدیچی، در راه درگذشت. ایپولیتو حامی ادبیات بود، و گفته‌اند که به خرج خود از ۳۰۰ شاعر نگهداری میکرد.

مدیچی[2]، پیرو د (piero de medici)، ۱۴۱۶ —۶۹، امیربازرگان ایتالیائی، از خاندان مدیچی. به جانشینی پدرش کوزیمو د مدیچی، رئیس خاندان مدیچی و فرمانروای ایالت فلورانس شد. بیماری او موجب شد که به ایل گوتوسو (il gottoso؛ ایتالیائی، = نقرسی) ملقب شود. در ۱۴۶۶ به توطئه‌ای که به وسیله‌ی اشراف و به رهبری خانواده‌ی پیتی ترتیب یافته بود، پی برد و، گرچه توطئه به قصد کشتن او بود، اجازه داد که توطئه‌کنندگان آزاد بمانند. پسرش لورنتسو د مدیچی (لورنتسوی باشکوه) به ریاست خانواده جانشینش شد.

مدیچی[2]، پیرو د (piero de medici)، ۱۴۷۱ —۱۵۰۳، امیربازرگان ایتالیائی از خاندان مدیچی. به جانشینی پدرش، لورنتسو د مدیچی (لورنتسوی باشکوه)، رئیس خاندان مدیچی و فرمانروای واقعی فلورانس شد. در ۱۴۹۴ دژ-های مستحکم اصلی توسکان را به سپاهیان مهاجم شارل VIII فرانسه تسلیم کرد. حزب دموکرات فلورانس، به رهبری ساوونارولا، از نزدیک شدن سپاهیان شارل و از ضعف پیرو برای بیرون کردن خاندان مدیچی، که نیم قرن زمام حکومت فلورانس را در اختیار داشتند، استفاده کرد. بعد از مرگ پیرو، خاندان مدیچی با کومک اتحادیه‌ی مقدس مجدداً به قدرت رسید (۱۵۱۲). جولیانو د مدیچی و پاپ لئوی X برادران پیرو بودند. پسر پیرو، لورنتسو د مدیچی، دوک اوربینو شد.

مدیچی[2]، جان گاستونه د (jān gāstone de medici)، ۱۶۷۱—۱۷۳۷، مهیندوک (۱۷۲۳—۳۷) توسکان، پسر و جانشین کوزیموی III د مدیچی. جان گاستونه آخرین عضو ذکور خانواده‌ی خود بود، و جانشینی، حتی قبل از مرگ پدرش، نیز مسئله‌ی نگران‌کننده‌ای به شمار میرفت. در ۱۷۳۵؛ همراه با مبادلات ارضی بسیاری که ← جنگ جانشینی لهستان مسبب آن بود، چنین مقرر شد که با مرگ جان گاستونه، توسکان در مقابل لورن، که به ستانیسلاس I لهستان تعلق میگرفت، به فرانسیس لورنی (بعداً امپراطور فرانسیس I)، شوهر ماری ترز، تعلق گیرد. وقتی که فرانسیس مهیندوک شد، توسکان از عظمت قبلی به زوال و فقر کشیده شده بود.

مدیچی[2]، جولیانو د (juliāno de medici)، ۱۴۷۹—۱۵۱۶، دوک (۱۵۱۵—۱۶) نمور؛ پسر کهتر لورنتسو د مدیچی (باشکوه) و برادر پاپ لئوی X، جولیانو در ۱۵۱۲، هنگامی که اتحادیه‌ی مقدس خاندان او را قدرت دوباره بخشیده بود تا بر شهر حکومت کنند، وارد فلورانس شد. در نتیجه‌ی ازدواج با شاهزاده‌ای از شاخه‌ی نمور خاندان ساووا، فرانسوای I فرانسه، که همچنین قصد داشت حکومت ناپل را به او بدهد، دوکنشین نمور را به وی اعطا کرد. جولیانو حامی هنر و ادبیات بود. مجسمه‌ی او، کار میکلانژ، همراه با مجسمه‌های روز و شب، زیب مقبره‌اش در کلیسای سان لورنتسوی فلورانس است. ایپولیتو د مدیچی پسر نامشروع او بود.

مدیچی، جولیو د، نام اصلی کلمنس VII.

مدیچی، جووانی د: ← لئوی X.

مدیچی[2]، جووانی د (jovānni de medici) یا **جووانی دله باندہ نره** (delle bānde nere) [ایتالیائی، = جووانی دارای نوارهای سیاه]، ۱۴۹۸—۱۵۲۶، کوندوتیره‌ی ایتالیائی، از نوادگان لورنتسو د مدیچی (فت ۱۴۴۰، برادر کوزیمو د مدیچی، ۱۳۸۹—۱۴۶۴؛ ← مدیچی، خاندان). پسر کاترینا سفورتسا (← سفورتسا، خاندان) بود، و از کودکی برای زندگی نظامی تربیت شد و در ۱۵۱۶ خویشاوند او، پاپ لئوی X، فرماندهی یک اسواران را به او سپرد. جووانی بزودی شهرت فراوانی کسب کرد و عاقبت خودش سپاهی تشکیل داد. لقب او شاید به خاطر نوارهای سیاهی بود که پس از مرگ (۱۵۲۱) لئوی X بر پرچمهای خود نصب کرده بود. در جنگهای ایتالیا، جووانی در شمال ایتالیا برای پاپ، و به طرفداری از امپراطور شارل V، علیه فرانسوای I فرانسه جنگید (۱۵۲۱—۲۲)؛ ولی بعد تغییر جبهه داد و به طرفداری از فرانسوای I در جنگ (۱۵۲۵) پاویا شرکت جست و سخت مجروح شد. در ۱۵۲۶، مجدداً علیه شارل V، برای اتحادیه‌ی مقدس کنیاک (← کنیاک) جنگید. بر اثر زخمی که در جنگ بر داشته بود، کشته شد. جووانی دله باندہ نره دارای شهامت و تدبیر جنگی فراوانی بود. نفوذ او بر سربازانش فوق العاده بود و سپاهش مدتها بعد از مرگ او از هم نپاشید. پسرش، به نام کوزیموی I د مدیچی، مهیندوک توسکان شد.

مدیچی، جووانی دی بیتچی: ← مدیچی، خاندان.

مدیچی[2]، فرانچسکو د (frāncesko de medici)، ۱۵۴۱—۸۷، مهیندوک (۱۵۷۴—۸۷) توسکان؛ پسر و جانشین کوزیموی I د مدیچی، در دوران حکومت او زوال خانواده‌ی مدیچی آغاز شد. با وقف خود به علم کیمیا و سایر فعالیتهای غیر سیاسی، به اتریشیها و شاخه‌های اسپانیائی خاندان هابسبورگ امکان داد که حکومت او را عملاً تحت الحمایه‌ی خود قرار دهند. ابتدا با جوآنا، دختر امپراطور فردیناند I، و بعد از مرگ جوآنا با بیانکا کاپلو ازدواج کرد. دخترش از ازدواج اول، ماری دو مدیسی، ملکه‌ی هانری IV فرانسه بود. برادرش، فردیناند I د مدیچی جانشینش شد.

مدیچی[2]، فردیناند I د (ferdinānd de medici) یا **فردیناند I توسکان، ۱۵۴۹—۱۶۰۹**. مهیندوک (۱۵۸۷—۱۶۰۹) توسکان؛ برادر و جانشین فرانچسکو د مدیچی. در جوانی کاردینال شد، و ویلای مشهور مدیچی را در روم بنا کرد. هنگامی که، پس از مرگ برادرش، مهیندوک شد، از کاردینالی استعفا کرد (هرگز ارتسام نیافته بود). فردیناند اوضاع عمومی را بهبود بخشید. ناوگان دریائی را تقویت کرد و بندر لگهورن را به وجود آورد. پسرش کوزیموی II د مدیچی جانشینش شد.

مدیچی[2]، فردیناند II د (ferdinānd de medici) یا **فردیناند II توسکان، ۱۶۱۰—۷۰**، مهیندوک (۱۶۲۱—۷۰) توسکان، پسر و جانشین کوزیموی II د مدیچی. از شاگردان گالیله بود، و آکادمیا دل چیمنتو را، که اولین آکادمی علوم طبیعی در اروپا بود، بنیاد گذاشت (۱۶۵۷). فردیناند، به عنوان فرمانروا، قابلیتی نداشت. خرجهای گزافش ثروت خاندان را بر باد داد. پسرش کوزیموی III د مدیچی جانشینش شد.

مدیچی، کاترینا د: ← کاترین دو مدیسی.

مدیچی[2]، کوزیمو د (kozimo de medici)، ۱۳۸۹—۱۴۶۴، امیربازرگان ایتالیائی، نخستین فرد خاندان مدیچی که بر فلورانس حکومت کرد. غالباً به کوزیموی مهین شهرت دارد. بعد از مرگ پدرش، جووانی دی بیتچی د مدیچی، کوزیمو و افراد خانواده‌اش به وسیله‌ی توطئه‌ای به رهبری خانواده‌ی بانفوذ آلبیتتسی، از فلورانس رانده شدند (۱۴۳۳). کوزیمو یک سال بعد به فلورانس بازگشت و، با حمایت مردم، بزودی برجسته‌ترین شارمند جمهوری شد. کوزیمو در امور مالی خبره بود و تجارت بانکی خاندان را گسترش فراوان داد. باآنکه بیدریغ برای ملت، مؤسسات خیریه، و علم و هنر صرف مال میکرد، ثروت خود را دو برابر کرد. به نهادهای جمهوریخواهانه‌ی شهر احترام میگذاشت، همیشه طالب حمایت مردم بود و، تا آنجا که ممکن بود، از اعمال قدرت خودداری میکرد. در اداره‌ی سیاست خارجی فلورانس، طالب موازنه‌ی قدرت بین ایالات ایتالیا بود. با استفاده‌ی از اتحاد اجدادی با ونیز علیه میلان، و کومک در تسلط یافتن خاندان سفورتسا بر میلان، موفق به برقراری اتحاد با این خاندان شد. با این حال، شهرت کوزیمو به بزرگمنشی، بیشتر بر اساس بلند-نظریش نسبت به هنرمندان و دانشپژوهان است. کتابخانه‌ی معروف مدیچی و فرهنگستانی برای تحقیق و بررسی در باره‌ی تمدن یونان بنیاد گذاشت، تأسیسات عظیمی در فلورانس ایجاد کرد، و از هنرمندانی چون برونللسکی، دوناتلو، گیبرتی، و لوکا دلا روبیا حمایت کرد. پس از مرگش، شهر فلورانس لقب رسمی "پدر میهن" را برای او برگزید. پسرش ← پیرو د مدیچی (نقرسی) به ریاست خاندان برگزیده شد و جانشین پدر گردید.

---

(۱) Passerini (۲) Medici

مدیچی[1]، کوزیموی I د (kozimo_ de medi_ci)، ۱۵۱۹–۷۴، دوک (۱۵۳۷–۶۹) فلورانس و مهیندوک (۱۵۶۹–۷۴) توسکان، پسر جووانی د مدیچی (جووانی دله باندِه نره). در ۱۵۳۷ لورنتسینو د مدیچی، آلساندرو د مدیچی، حاکم پیشین را به قتل رساند و از فلورانس گریخت، و جانشینی را برای کوزیمو به جای گذاشت. کوزیمو، بر خلاف وعده‌هائی که داده بود، به محض انتصاب، قدرت و اختیار مطلق را به دست گرفت. عده‌ای از تبعیدشدگان که کوشیدند جمهوری را دوباره زنده کنند، شکست خوردند و به زندان افتادند یا به قتل رسیدند. در ۱۵۳۹ کوزیمو با الئونورا د تولدو (eleonorā de toledo)، نجیبزاده‌ی اسپانیائی که جهیزیه‌ی هنگفتش خزانه‌ی خالی او را پر ساخت، ازدواج کرد. در دوره‌ی فرماندهی پراقتدار ولی بیرحمانه‌ی او فلورانس به اوج نفوذ سیاسی و مالی خود رسید، و با تصرف (۱۵۵۵) جمهوری سینا، از نظر وسعت تقریباً دو برابر شد. در ۱۵۶۹ پاپ پیوس V کوزیمو را مهیندوک توسکان کرد. کوزیمو دولت خود را تمرکز بخشید. پسرش فرانچسکو د مدیچی جانشینش شد.

مدیچی[1]، کوزیموی II د (kozimo- de medici)، ۱۵۹۰–۱۶۲۱، مهیندوک (۱۶۰۹–۲۱) توسکان؛ پسر و جانشین فردیناند I د مدیچی. از حامیان گالیله بود. با قطع تجارت بانکی خاندان مدیچی، منشأ اصلی قدرت و قوام خاندان خود را از دست داد. پسرش فردیناند II د مدیچی جانشینش شد.

مدیچی[1]، کوزیموی III د (kozimo_ de medici)، ۱۶۴۲–۱۷۲۳، مهیندوک (۱۶۷۰–۱۷۲۳) توسکان، پسر و جانشین فردیناند II د مدیچی. در دوران فرمانروائیش حکومت توسکان رو به انحطاط گذاشت و به یک رژیم استبدادی فاسد و متعصب تبدیل شد. پسر و جانشین او، جان گاستونه د مدیچی، آخرین فرد خاندان بود که بر توسکان حکومت کرد.

مدیچی[1]، لورنتسو د (lorentso de medici)، معروف به **لورنتسوی کهتر**، ۱۳۹۵–۱۴۴۰، پسر دوم جووانی دی بیتچی، مؤسس شاخه‌ی کهتر خاندان مدیچی. امور بانکی خاندان را سر- پرستی کرد.

مدیچی[1]، لورنتسو د (lorentso de medici)، معروف به **باشکوه** (ایتالیائی، ایل ماگنیفیکو)، ۱۴۴۹–۹۲، امیربازرگان ایتالیائی، از خاندان مدیچی. در ۱۴۶۹ به جای پدرش، پیرو د مدیچی (پیروی نقرسی)، به ریاست خاندان مدیچی و عملاً فرمانروائی فلورانس رسید. سیاستمداری زیرک و سختکوش و در عین حال انعطاف‌پذیر و یکی از چهره‌های برجسته‌ی رنسانس ایتالیا بود. از زمان مایکناس به بعد، اروپا همانند او حامی شعر و ادب و دانش ندیده بود، و خود وی نیز به دانشمندی و شاعری شهرت داشت. بی آنکه سمتی رسمی قبول کند، همه‌ی کارهای مملکت فلورانس را اداره میکرد. اسراف وی در خوشگذرانی که سبب محبوبیت او نیز بود، همراه با ناکامیهایش در معاملات تجارتی، سرمایه‌اش را تمام کرد. تسلط فراوانی که در امور حکومتی داشت، پاپ سیکستوس IV را نگران کرد، و همین پاپ ← توطئه‌ی پاتسی را بر ضد او و برادرش، جولیانو د مدیچی، به راه انداخت. در ضمن مراسم قداس در کلیسا، جولیانو را با خنجر از پای در آوردند، ولی لورنتسو که زخم برداشته بود گریخت، و توطئه بیحاصل ماند. سپس سیکستوس به بهانه‌ی اینکه به کلیسا بیحرمتی شده است، بر ضد فلورانس اعلان جنگ داد، ولی در ۱۴۸۱ پیمان صلح آبرومندی بسته شد. لورنتسو در ۱۴۸۰ برای ترمیم شکستهای مالی با کودتائی اموال عمومی فلورانس را در تصرف گرفت. با این همه، شهر شکوفان شد و لورنتسو که نقش عمده‌ای در صحنه‌های بین‌المللی داشت، با سعی در برقرار کردن تعادل قوا میان دولتهای ایتالیائی از صلح عمومی نگاهبانی میکرد. در نتیجه‌ی روابطی که با پاپ اینوکنتیوس VIII داشت، برای پسرش، جووانی (بعدها پاپ لئوی X)، یک کلاه کار- دینالی گرفت. علی رغم حمله‌هائی که ساوونارولا به لورنتسو میکرد، لورنتسو او را در ایراد خطابه‌ها و موعظه‌هایش آزاد گذاشت. در اشعار اوغنائی عاشقانه، منظومه‌های روستائی، غزلیات، و قصائد احساس رقیق نسبت به طبیعت مشهود است. پسرش، پیرو د مدیچی، به عنوان رئیس خاندان جانشین او شد، ولی دو سال بعد او را از فلورانس بیرون راندند.

مدیچی[1]، لورنتسو د (lorentso de medici)، ۱۴۹۲–۱۵۱۹، دوک (۱۵۱۶–۱۹) اوربینو، پسر پیرو د مدیچی (۱۴۷۱–۱۵۰۳). عمویش پاپ لئوی X، که به وسیله‌ی لورنتسو فلورانس را اداره میکرد، او را دوک اوربینو کرد؛ ولی بعد از مرگ لورنتسو، اوربینو به خاندان دلا روورِه (della rovere) باز گردانیده شد (۱۵۲۱). پشتیبان هنر و امور خیریه بود، و به وسیله‌ی میکلانژ، که مقبره‌ی او را در کلیسای سان لورنتسو (فلورانس) طراحی کرد و ساخت، نامش جاودان شد. یکی از سه مجسمه‌ای که زیب آرامگاه او است وی را در حالتی متفکرانه نشان میدهد، و دو مجسمه نمایشگر طلوع و غروب است. لورنتسو پدر کاترین دو مدیسی و احتمالاً آلساندرو د مدیچی است.

مدیچی[1]، لورنتسینو د (lorentsino de medici)، ۱۵۱۵–۴۷، عضو شاخه‌ی کهتر خاندان مدیچی. رفیق مجالس عیش آلساندرو د مدیچی بود؛ مخفیانه توطئه‌ی قتل وی را چید، و به وسیله‌ی یک قاتل حرفه‌ای، آلساندرو را با کارد به قتل رساند (۱۵۳۷) و خودش به ونیز گریخت. آلساندرو، کوزیموی I د مدیچی را به عنوان وارث دوکنشینی انتخاب کرده بود، و با مرگ آلساندرو، کوزیمو جانشین او شد. لورنتسینو نیز عاقبت به دستور کوزیمو در ونیز به قتل رسید. لورنتسینو قهرمان نمایشنامه‌ی لورنزاسیو (ایتالیائی لورنتساچو، ۱۸۳۳)، اثر آلفرد دو موسه، است.

مدیچی، ماریا د: ← ماری دو مدیسی.

مدیح (madih) [عربی؛ از مدح، = ستایش]، جمع آن **مدایح**، شعری که در ستایش کسی سرایند (← هجو یا هجا).

مدید، بحر (madid؛ عربی؛ = کشیده)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار چهار بار فاعلاتن فاعلن پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند این مصراع ذوبحرین از مولوی که یک وزن آن در بحر مدید است،

با رخ چون مشعله بر در ما کیست آن

(_ U _ _ / _ U _ / _ U _ _ / _ U _)، که وزن دیگر آن از بحر هزج است.

مدیر صحنه: ← صحنه، در تئاتر.

مدیریت صنعتی[2]، اصطلاحی که برای روشهای اداره‌ی بسیار جدید اعمال صنعتی، و بالخصوص کارخانه‌داری، به کار میرود. پیش از انقلاب صنعتی، مردم با افزارهای دستی در خانه‌های خود یا کارگاههای کوچک به ساختن کالا میپرداختند. در ربع سوم قرن ۱۸م نیروی بخار در گرداندن ماشینها به کار افتاد، و انسان و ماشین در کار- خانه‌ها زیر یک سقف به کار مشغول شدند، که رسیدگی به کار آنها بآسانی میسر میشد. این آغاز مدیریت کارگاهی بود. در صد سال پس از آن، کارخانه‌ها، از لحاظ حجم و درجه‌ی ماشینی شدن و پیچیدگی طرز کار، بسرعت رشد کردند، ولی در عین آنکه از حیث استفاده‌ی بهتر از ماشینها و تقسیم کار بیشتر فایده‌ی فراوان حاصل شده بود، این پیشرفت با ضایعات بسیار و عدم کارائی همراه بود. با ازدیاد رقابت پس از جنگهای داخلی امریکا، مهندسان امریکائی در صدد بهبود بخشیدن به کارائی کارخانه‌ها بر آمدند. نخستین قدم در این راه توسط یک مهندس امریکائی به نام فردریک وینزلو تیلر[3] (fredrik winzlo teylər، ۱۸۵۶–۱۹۱۵)، بر داشته شد که در دهه‌ی ۱۸۸۰–۱۸۸۹ تحقیقاتی در باره‌ی حذف کارهای زایدی که کارگران در ضمن اعمال ماشین انجام میدادند به عمل آورد، و برای اولین‌بار روش نوین خود را در شرکت فولادسازی میدویل (midveyl) به موقع اجرا گذاشت. هر عملی که برای ساختن یک کالا یا جزئی از آن لازم بود، مورد تجزیه و تحلیل و مطالعه‌ی دقیق قرار گرفت، و حرکات زاید از آن حذف شد. از عملیات کارگران ثبت‌برداری شد و استانده‌هائی برای هر عمل تعیین گردید. این تحقیقات و مطالعات در باره‌ی زمان و حرکت لازم برای هر عمل، که با تجربه بهبود پیدا میکرد، روش ثابت اداره‌ی کارگاه شد. نخستین تحقیقات به ازدیاد سرعت پیشرفت کار انجامید، و در نتیجه‌ی آن اوقات فراغتی برای آسایش کارگران فراهم آمد. و نیز این مطلب ثابت شد که ترکیب بهترین حرکات کارگران مختلف استانده‌ی بهتری از حرکات سریعتر و کوتاهتر ماهرترین کارگران است. رسیدگی به طرز کار ماشینها نیز مورد مطالعه قرار گرفت. کارشناسانی برای نگاهداری ماشینها استخدام میشوند و قسمتهای یدکی مخصوص همیشه در دسترس است. ماشینهای خودکار را به دفعات متعدد مورد آزمایش و رسیدگی قرار میدهند تا

(۱)Medici (۲)industrial management (۳)Taylor

از پیدا شدن تغییر در کیفیت محصول آنها جلوگیری شود. جریان مواد و مصالح در کارخانه پیوسته زیر نظر است تا چنان نشود که کارگران یا ماشینها بیکار بمانند. رسیدگی و نظارت دایمی در کار است تا محصول کارخانه از استانده‌ی آن خارج نشود. برای مقایسه‌ی نتیجه‌ی کار ماشین و انسان با استانده‌ی مقرر، از جدولها و نمودارها استفاده میکنند. به هزینه‌ی تمام‌شده‌ی هر عمل پیوسته بدقت رسیدگی میشود. هر وقت که باید جنس تازه‌ای ساخته شود، طرحی برای آن تهیه میکنند که ساختن آن را با ماشین امکانپذیر سازد، و نوع ماشین و مصالحی را که ساختن آن لازم است بدقت مورد رسیدگی قرار میدهند و نقشه‌ی کار را طرح میکنند. تمایل بر آن است که کارگران را برای هر کار تعلیم دهند، و سرکارگرانی را انتخاب و تحت تعلیم قرار میدهند تا بتوانند راهنمای کارگران در انجام کارهایشان باشند و دشواریها را از پیش پای ایشان بر دارند، هر وقت راه و رسم جدیدی برای کارخانه طرحریزی شود، مجامع بحثی میان کارشناسان کارخانه و طراحان راه و رسم جدید تشکیل میدهند. اصول مدیریت علمی اکنون در همه‌ی رشته‌های کار، از کارهای دفتری و مالی و بازاریابی و نظایر آن، گسترش پیدا کرده است. با تکامل روانشناسی صنعتی (← روان‌شناسی)، مدیریت صنعتی تنها همه‌ی زمینه‌های روابط انسان با مواد کارخانه و ماشین نیست، بلکه روابط انسانها با دستگاه مدیریت نیز مورد توجه است، از ۱۹۱۰ به بعد، کارخانه‌های امریکائی به تأسیس نخستین شعبه‌های پرسنلی پرداختند، و بالاخره بعضی از کارخانه‌های بزرگتر کوشیدند تا در محوطه‌ی کارخانه محیط عقلی و فکری خاصی به وجود آورند که کارائی کارگران را بیشتر کند. مطالعات در زمان و حرکت لازم برای انجام دادن کار معین، برای دستگاه مدیریت این مطلب را ثابت کرد که باید حدود ظرفیت بدنی و فکری کارگران و خوبی محیط کار را از لحاظ روشنی و دما و تهویه در نظر بگیرند. وسایل ایمنی و بهداشت بهتر و تأمین غذاخوری و چایخوریهای کارخانه‌ای و فراهم آوردن تسهیلاتی برای آسایش و تفریح کارگران توسعه پیدا کرد، و این خود مایه‌ی بهتر شدن رفاه خدمتگزاران و تقویت روحیه‌ی ایشان شد. بیشتر این امور جوابگوئی به درخواستهای کارگران بوده است که از طریق اتحادیه‌های کارگری یا از راههای دیگر اظهار شده است. مهمتر از همه تلاشی است که برای راضی کردن کارگر به عنوان فردی مزدبگیر صورت گرفته است که خواهان زندگی بهتر و تأمین آتیه در دوران از کارافتادگی بوده است، و بیمه‌ی عمر و بازنشستگی در پیری نتیجه‌ی آن است. در بعضی از کارخانه‌ها، کارگران نماینده‌ای در هیئت مدیره یا دستگاههای دیگر کارخانه دارند و بسیاری از مسائل از قبیل مقدار مزد یا ساعت کار و مسائل دیگر در همین هیئتها حل و فصل میشود. در بسیاری از کارخانه‌ها تسهیلاتی برای کارگران فراهم شده است که میتوانند در ضمن کار بر معلومات خود بیفزایند. دستگاههای جدید، مخصوصاً در زمینه‌های الکترونیک و ترمودینامیک، سبب شده است که خودکاری یا نیمه‌خودکاری ماشینها در سالهای اخیر صورت تحقق پیدا کند. توسعه‌ی اتوماسیون دوره‌ی انقلاب صنعتی جدیدی را آغاز کرده، و سبب تغییر عظیمی در تجارت و صنعت شده است. اختلاف اساسی میان بمفراوری و اتوماسیون در آن است که در اتوماسیون دیگر نیازی به میانجیگری انسان برای رسیدگی به کار ماشین وجود ندارد. ترس از دست دادن کار با پیشرفت اتوماسیون، پیش از این میان دستگاههای مدیریت و کارگران تصادمهائی به وجود آورد. حمایت از کار و کارگر از ۱۹۵۰ به بعد مهمترین عامل در این تصادمات و اختلافات بوده است. نیز ← سنداکانوویسم.

مدیریت مشترک[1]، هیئت مدیره‌ی شرکتی که یک یا چند نفر از اعضای آن در هیئت مدیره‌ی شرکت یا شرکتهای دیگری نیز عضویت داشته باشند. این نوع اشتراک مدیریت ممکن است هم باعث افزایش همکاری بین دو شرکت شود و هم ممکن است از طریق سازش بین دو شرکت موجب محدود ساختن رقابت و بالا رفتن قیمتها گردد. در بعضی از کشورها، مثل کشمت، مدیریت مشترک در مواردی که رقابت را محدود میسازد قانوناً منع شده است. نیز ← شرمن، قانون ضد تراست؛ کلیتن، قانون ضد تراست.

مدیسن[2] (madisən)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۷۲٬۰۰۷)، ج ایالت ویسکانسین، کشمت؛ کرسی ایالت و دومین شهر بزرگ آن. مرکز بازرگانی و صنعتی و فرهنگی ناحیه‌ی اطراف و مقر دانشگاه ویسکانسین است.

مدیسن[2]، **جیمز** (jeymz madisən)، ۱۷۵۱–۱۸۳۶، ۴مین رئیس جمهور (۱۸۰۹–۱۷) کشمت. عضو کنگره‌ی مهاجرین و نویسنده‌ی اصلی قانون اساسی کشمت بود، و با نوشتن مقالات برای تصویب آن مبارزه کرد. در ۱۷۸۹–۹۷ عضو کنگره و سخت طرفدار تامس جفرسن بود. در ۱۸۰۱–۹ وزیر خارجه بود. جفرسن او را به جانشینی خود انتخاب کرد. واقعه‌ی عمده‌ی دوره‌ی ریاست جمهوری او جنگ سال ۱۸۱۲ بود که او را با مشکلاتی مواجه ساخت. پس از جنگ در تقویت احساسات ملی کوشید. سهم بیمانندی در متقوم ساختن فلسفه‌ی سیاسی حکومت کشمت دارد.

مدین یا **مدیان** (madyan, medyān) [عبری، ← دشمنی]. ۱– فرزند ابراهیم از قطوره (پیدایش(۲۵. ۲ و ۴). ۲– سرزمین مسکن اخلاف او، که بعضی آن را از خلیج عقبه تا موآب و طور سینا میدانند، و بعضی میگویند از شبه جزیره‌ی سینا تا فرات امتداد داشته است. حضرت موسی مدتی با مدینیها به سر برد. مدینیها دشمن بنی اسرائیل بودند و از جدعون شکست خوردند (پیدایش ۲۵.۲ و ۴؛ ۲۸،۳۷ و ۳۶؛ خروج ۱۵.۲–۲۲؛ اعداد ۱.۳۱–۹ داوران ۶–۸. قرآن: اعراف ۸۳؛ توبه ۷۱؛ هود ۸۵، ۹۸؛ طه ۴۲؛ حج ۴۳؛ قصص ۲۱ و ۲۲؛ و عنکبوت ۳۵).

مدینا، مالت، ← چیتا و کیا.

مدیناثا: ← مداین.

مدینه (madina) یا **مدینة النبی** (madinato n.nabi')، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۳۷٬۰۰۰)، دومین شهر مقدس در جهان اسلام (پس از مکه)، اقامتگاه حضرت رسول ص در سالهای پس از هجرت، پایتخت خلفای راشدین (بجز حضرت امیر ع)، محل مسجد حضرت رسول و قبر آن حضرت و مدفن بسیاری از بزرگترین رجال صدر اسلام و ائمه‌ی شیعه. شهر مدینه در حجاز، از شبه جزیره‌ی عربستان، واقع است که امروز از شهرهای مملکت عربستان سعودی است. شهر مکه ح ۴۰۰کیلومتری ج آن و بندر ینبع، در کنار بحر احمر، ح ۲۰۰کیلومتری آن است. فاصله‌ی آن از دمشق، پایتخت سوریه، ۱٬۰۴۶ کیلومتر است. در فاصله‌ی سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۱۶ راه آهن حجاز مدینه را به دمشق میپیوست، ولی این راه آهن در زمان جنگ I از میان رفت. در ۱۹۶۳ طرح جدید این راه آهن تهیه شد که با مشارکت سه دولت عربستان سعودی، اردن هاشمی، و سوریه بایستی به موقع اجرا گذاشته شود. در ۱۹۵۹ ساختمان جاده‌ای میان مدینه و شهرهای واقع در شمال آن، خیبر و تیماء و تبوک، آغاز شد. با جاده‌ی آسفالته به جده مرتبط است.

شهر مدینه در واحه‌ی حاصلخیزی واقع است که از مغرب به سرزمینهای آتشفشانی متصل است و از سه جانب دیگر نیمدایره‌ای از کوههای خشک آن را احاطه کرده است. ارتفاع آن از سطح دریا ۶۲۵ متر است، ارتفاع بلندترین قله‌ی این کوهها، یعنی احد، ۳۶۵ متر از سطح واحه است. کوه احد، به مناسبت غزوه‌ی معروفی (احد، غزوه‌ی) که در دامنه‌ی آن در گرفت، مکان مقدسی شمرده میشود. فرودگاه مدینه در بیرون از این مکان مقدس قرار دارد، شهر مدینه شهر کشاورزی است و محصولات آن غلات و میوه و سبزیجات است. خرمای آن معروف است و اکنون به صورت بسته‌بندی‌شده به بازارها عرضه میشود. آب زراعت از چاهها است که در گذشته با دلو و دولاب کشیده میشد و از زمان عثمانیها به این طرف با تلمبه کشیده میشود. آب آشامیدنی شهر از عین الزّرقاء است که در قبا واقع است. بارانهای زمستانی موجب پیدا شدن سیلهائی میشود که در وادیها جریان پیدا میکند. مشهورترین این وادیها وادی العقیق (← عقیق، وادی) است که از کوههای غربی میآید. نوسازی شهر بسرعت شهرهای ریاض و جده و دیگر شهرهای عربستان سعودی صورت نمیگیرد. در ۱۹۶۰ یک دانشگاه اسلامی در آن تأسیس شد. دیوار قدیمی شهر خراب شده و شهر قدیم با المناخه (محل چادرزنی زائران) در آمیخته است.

نام قدیمی مدینه، پیش از هجرت حضرت رسول ص، یثرب (yasreb) بوده است، و پس از آمدن حضرت رسول به مدینةالنبی یا مدینة الرسول معروف، و به اختصار مدینه گفته شده است. بعضی از خاورشناسان معتقدند که نام "مدینه"، که کلمه‌ی آرامی است، پس از آمدن یهودیان به مدینه، یعنی در زمانهای خیلی

(۱)interlocking directorate (۲)Madison

قدیمتر به آن شهر، به وسیله‌ی یهودیان داده شده است. در قرآن کریم هم نام مدینه و هم نام یثرب آمده است (کلمه‌ی یثرب فقط یک بار در سوره‌ی ۳۳م، آیه‌ی ۱۳م ذکر شده است). برای مدینه القاب و نامهای دیگری نیز ذکر شده است که بیشتر آنها در معجم البلدان نقل شده.

تاریخ قدیم شهر مدینه بدرستی معلوم نیست. در کتب اسلامی، و از جمله معجم البلدان، نخستین ساکنان آن را از عمالقه دانسته‌اند. شهر مدینه از زمانهای قدیم یهودی‌نشین بوده است ولی تاریخ مهاجرت یهودیان به این شهر معلوم نیست. بعضی این مهاجرت را در زمان موسی دانسته‌اند و بعضی آن را از عهد بختنصر دانسته‌اند، و بعضی هم مربوط به دوره‌ی تصرف بیت المقدس از طرف رومیان کرده‌اند. آنچه از تلمود بر میآید این است که در قرونِ نخستینِ میلادی در عربستان یهودیان ساکن بوده‌اند. این یهودیان بیشتر در تیماء، حجر، خیبر، فدک، وادی القری، و مدینه سکونت داشته‌اند. یهودیان ساکن مدینه قبایل ← بنی قینقاع و ← بنی قریظه و بنی نضیر بوده‌اند. قبیله‌ی بنی قریظه در وادی مَهْزور و قبیله‌ی بنی نضیر در وادی بُطْحان ساکن شده‌اند. یعقوبی اصل یهودیان مدینه را از قبایل عرب دانسته است که بعد به دین یهود در آمده‌اند. بعضی از خاورشناسان به دلایلی، از جمله اینکه خداوند در قرآن یهودیان را بنی اسرائیل خطاب کرده است، این یهودیان را از اصل یهودی میدانند. به هر حال، مسلم است که اگر یهودیانی از فلسطین به شبه جزیره‌ی عربستان آمده‌اند بعضی از قبایل عرب نیز به دین یهود گرویده‌اند. در میان یهودیان عربستان همان خصوصیاتی که یهودیان مناطق دیگر دارند وجود داشته است، و خود یهودیان نیز از محیط عربستان و قوم عرب تأثیر پذیرفته‌اند. به هر حال، یهودیان پس از مهاجرت به مدینه به کشت و زرع پرداختند و آنجا را آباد کردند. پس از شکستن سد مارب و آمدن سیل عرم قبایل عربستان جنوبی به ناچار روی به شمال نهادند و در شمال شبه جزیره‌ی عربستان سکونت گزیدند. از جمله‌ی این قبایل دو قبیله‌ی اوس و خزرج بودند که به مدینه آمدند و اطاعت یهودیان را گردن نهادند. یهودیان حاکم و اوس و خزرج محکوم بودند تا آنکه در نتیجه‌ی پیشامدی، که اصل و صحت آن بدرستی معلوم نیست، اوس و خزرج بر یهود غالب آمدند و حاکم واقعی شهر شدند. این دو قبیله نیز مانند یهودیان برای خود قلعه‌هائی ساختند و کشاورزی و پرورش نخل را از یهود فرا گرفتند. قبیله‌ی خزرج که قویتر بودند در وسط شهر منزل گرفتند. قبیله‌ی اوس در ج و ش شهر سکنی گزیدند. یهودیان سرزمینهای مسکونی خود را نگاه داشتند و قبیله‌ی بنی قینقاع نیز امکنه‌ی خود را در جنوب غربی شهر حفظ کردند و به شغل زرگری خود ادامه دادند. قبایل اوس و خزرج و یهود مدتی در صلح و صفا با یکدیگر زیستند، ولی چندی نگذشت که دشمنی متداول میان قبایل عرب در میان این دو قبیله نیز پیدا شد و کار به جدال و زد و خورد کشید. قبیله‌ی خزرج نیرومند بود و به همین جهت در جنگها غلبه با این قبیله بود تا آنکه اوسیان برای نجات خود از یهود کومک خواستند. یهود ابتدا بیطرف ماندند، ولی چون خزرجیان چند تن از یهود را کشتند یهود به یاری اوس برخاستند. در جنگ معروف بُعاث خزرجیها شکست سختی خوردند. در نتیجه‌ی جنگ نوعی تعادل قوا در شهر حاصل شد، ولی دشمنی و کینه‌جوئی فرو ننشست و زد و خوردهای متعدد زندگی در شهر را دشوار ساخت. طرفین در جستجوی رهبری بودند که بتوانند در زیر طاعت او زندگی صلح‌آمیز خود را از سر گیرند. مردم مدینه این رهبری را در وجود محمد ابن عبدالله ص، پیغمبر اسلام، که در آن هنگام در مکه به تبلیغ رسالت در میان قوم خود مشغول بود، و هنوز موفقیتی به دست نیاورده بود، پیدا کردند و نمایندگان خود را برای بیعت به او و دعوت او به مدینه به مکه فرستادند. برای تفصیل بیعت مردم مدینه و هجرت حضرت رسول از مکه به مدینه ← محمد، پیغمبر اسلام، قسمتهای ۱۹ و ۲۰. پس از هجرت حضرت رسول ص به مدینه وظیفه‌ی مهم آن حضرت یکپارچه ساختن جمعیتها و قوای گوناگون مدینه بود که مهاجران، یعنی یاران مکی پیغمبر، نیز به آنها افزوده بود. پس از توفیق در این راه مخالفت یهود با آن حضرت آغاز شد، و این مخالفت با غزوه‌های بنی قینقاع و بنی قریظه و خیبر به شکست قطعی یهود انجامید (← خزرج). در میان ساکنان عرب مدینه نیز کسانی بودند که در کار اسلام کارشکنی میکردند، و در قرآن از ایشان به منافقون یاد شده است. این مخالفت نیز به جائی نرسید. حضرت رسول ص از مدینه جنگ را با کفار مکه و همدستان بدوی ایشان تا فتح مکه ادامه داد و، سرانجام، روزی رسید که مدینه پایتخت اسلام و شبه جزیره‌ی عربستان شد. پس از رحلت آن حضرت، ابوبکر و عمر و عثمان از مدینه فتوحات اسلامی و اداره‌ی ممالک پهناور مفتوحه را رهبری کردند. اما علی ع، پس از آنکه به خلافت رسید، مرکز خلافت را به شهر کوفه واقع در عراق منتقل ساخت، زیرا جنگ با معاویه را که در دمشق اقامت داشت نمیشد از مدینه رهبری کرد، و، علاوه بر این، مدینه برای اداره‌ی مملکت وسیع اسلامی خیلی دور بود و عراق مرکزیت بیشتری داشت.

پس از انتقال خلافت از مدینه به عراق و دمشق، شهر مدینه اهمیت سیاسی خود را از دست داد، ولی از جهات دیگر شهرت و اهمیت پیدا کرد. مدینه هنوز مسکن بسیاری از اصحاب با نفوذ پیغمبر بود و معاویه ناگزیر بود که برای استوار داشتن موقعیت پسرش یزید و ولایت عهد او بیش از هرجا متوجه مدینه شود. پس از مرگ معاویه مدینه کانون خلاف بر ضد خلافت یزید بود و حسین ابن علی ع برای به دست آوردن خلافت از مدینه بیرون آمد. پس از شهادت حسین ابن علی ع، مدینه همچنان مرکز مخالفت بود تا آنکه خلیفه مسلم ابن عقبه را به جنگ مردم مدینه فرستاد و وقعه‌ی حره‌ی واقم (← حره) اتفاق افتاد. چون شهر مدینه مسکن و مدفن حضرت رسول ص و سه تن از خلفای راشدین و مسکن بسیاری از اصحاب پیغمبر بود، در نیمه‌ی دوم قرن اول و نیمه‌ی اول قرن دوم هق مهمترین مرکزی شد که بتوان در آن در باره‌ی زندگی حضرت رسول ص و سیرت آن حضرت تحقیق کرد. مالک ابن انس و پیشوای مالکیان اساس مذهبی فقهی خود را بر پایه‌ی سنت و عمل مردم مدینه نهاد و محمد ابن اسحاق کتاب سیره‌ی معروف خود را بیشتر بر پایه‌ی روایات اهل مدینه بنا نهاد؛ علاوه بر آن، مدینه بزودی پس از مکه به عنوان شهر مقدس و زیارتگاه مسلمین مورد توجه عالم اسلام قرار گرفت.

در برابر این شهرت برای قدس و زیارت و کسب علم قرآن و حدیث و فقه، مدینه درست در جهت عکس آن نیز در نیمه‌ی دوم قرن اول و نیمه‌ی اول قرن دوم هق شهرت یافت. مدینه مهمترین مرکز عیش و نوش و تعلیم موسیقی و تربیت موسیقیدانان و آوازه‌خوانان برای تمام قلمرو خلافت شد.

با آمدن عباسیان بر روی کار و بنای بغداد، شهر مدینه اهمیت خود را، چه از لحاظ فقه و حدیث و چه از لحاظ مرکزیت برای تعلیم موسیقی و عیش و نوش، از دست داد و فقها و محدثین درجه‌ی اول و نیز موسیقیدانان همه روی به بغداد آوردند. اما مدینه به عنوان شهر مسجد پیغمبر و مدفن پیغمبر و صحابه همچنان شهر مقدس و زیارتگاه مسلمانان باقی ماند. در زمان عباسیان جز حوادث کوچک و بی‌اهمیت چیزی در مدینه اتفاق نیفتاد و مدینه شهر آرامش و صلح و صفا بود. در ۳۶۴ هق دیواری به دور مرکز شهر کشیده شد. در ۵۴۰ هق این دیوار مرمت شد. در ۵۵۷ هق به دستور نورالدین محمود زنگی دیوار دیگری، که قسمت بیشتری از شهر را میگرفت، با برجها و دروازه‌ها به دور شهر کشیده شد. باروی دیگری به ارتفاع ح ۱۱ متر در زمان سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی از سنگ خارا و مرمر سیاه به دور شهر کشیده شد و خندقی به دور آن کندند. در زمان سلطان عبدالعزیز ارتفاع این دیوار را تا ۲۴ متر بالا بردند. در ۶۵۴ هق زلزله و آتشفشانی شهر را تهدید کرد ولی مواد آتشفشانی در مشرق شهر جریان یافت و به خود شهر آسیبی نرسانید. در زمان سلاطین عثمانی شهر در آرامش و صفا گذراند، تا آنکه در ۱۸۱۳ شهر به دست وهابیان افتاد و خزائن و نفائس قبر پیغمبر به غارت رفت و مردم از زیارت قبر پیغمبر ممنوع شدند. وهابیان حتی میخواستند گنبد بالای قبر را نیز ویران کنند، ولی توفیقی نیافتند. پس از شکست وهابیان از محمد علی پاشای مصری، عبدالله ابن سعود، امیر وهابی، ناچار به تسلط دولت عثمانی بر اماکن مقدس گردن نهاد. در ج I حسین ابن علی شریف مکه و پادشاه حجاز به اطاعت خود از دولت عثمانی ادامه داد، ولی بعداً جانب انگلیسها را گرفت. در ۱۹۱۸ سپاه عثمانی حجاز را تخلیه کرد. در ۱۹۲۴ وهابیان نجد، به فرماندهی عبدالعزیز III ابن سعود، حجاز را از تصرف شریف حسین بیرون کردند.

مسجد پیغمبر در زمان حیات خود او به دستور خودش ساخته شد. تیرهای آن از چوب درخت خرما بود و سقف آن از شاخه‌های درخت

خرما پوشیده شده بود و طول مسجد صد ذراع بود. عمر بر مساحت مسجد بیفزود و طول آن را به ۱۴۰ ذراع و ارتفاع آن را به ۱۱ ذراع رسانید و پایه‌ی آن را تا به اندازه‌ی قامت یک انسان از سنگ کرد، و ۶ در بر آن گذاشت. مسجد در زمان پیغمبر سه در داشت: باب عایشه و باب عاتکه و باب ملیله. در زمان عثمان نیز تغییراتی در مدت ۱۰ ماه در مسجد به عمل آمد. تغییر مهم اساسی در مسجد در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک و حکومت عمر ابن عبدالعزیز در مدینه صورت گرفت. ولید دستور داد تا عمر ابن عبدالعزیز مسجد را از نو بسازد و او صالح ابن کَیْسان را مأمور این کار کرد. ولید برای ساختمان مسجد از امپراطور بیزانس یاری خواست، و او ۴۰ یونانی و ۴۰ قبطی (معمار و بنا) و ۴۰٬۰۰۰ مثقال طلا و پارهائی از موزائیک (فُسَیْفِساء) برای بنای مسجد فرستاد. معماران یونانی و قبطی پایه و دیوارها و ستون‌های مسجد را از سنگ کردند. محراب و مقصوره از چوب ساج ساخته شد، و طول مسجد ۲۰۰ ذراع و عرض مسجد در قسمت مقدم ۲۰۰ ذراع و در قسمت مؤخر ۱۸۰ ذراع شد. در صفر سال ۸۷ هق انهدام مسجد کهنه و بنای مسجد تازه آغاز شد و در آخر سال ۸۹ هق بنای آن به پایان رسید. مهدی خلیفه‌ی عباسی بر قسمت مؤخر مسجد 100 ذراع در جهت طول افزود، و پس از او مأمون در ۲۰۲ هق بناهائی بر مسجد افزود، و پس از آن در قرون بعد تا زمان ما تعمیرهای اساسی همیشه در آن به عمل آمده است. وصف مسجد مدینه و قبر پیغمبر ص در بسیاری از سفرنامه‌ها به تفصیل آمده است. در ۶۵۴ هق حریقی در مسجد پیغمبر روی داد که قسمتی از آن را ویران کرد. استمداد از خلافت بغداد به جائی نرسید زیرا خلافت عباسی سال‌های آخر عمر خود را میگذرانید و در ۶۵۶ هق چنانکه معلوم است به دست مغول بساط آن برچیده شد. سلاطین ممالیک مصر به تجدید بنای آن همت گماشتند و در ۶۷۸ هق الملک المنصور قلاؤون گنبدی بر بالای قبر پیغمبر بنا کرد. در زمان الملک الاشرف سیف‌الدین قایتبای تعمیرات اساسی در مسجد پیغمبر به عمل آمد و، با آنکه در ۸۸۶ هق صاعقه قسمتی از مسجد را خراب کرد و کتابخانه‌ی قیمتی مسجد را بسوخت، ملک اشرف در ۸۸۹ هق مصالح ساختمانی و کارگران زیادی برای مرمت مسجد فرستاد، در ۸۹۸ هق باز صاعقه‌ای بر مسجد فرود آمد و قسمت معروف به رئیسیه در جنوب شرقی مسجد طعمه‌ی حریق شد. مهمترین تعمیر مسجد در دولت عثمانی در زمان سلطان عبدالمجید I در ۱۲۷۰ هق به عمل آمد.

مدینة الخلفاء : ← بغداد، تاریخ.

مدینة الزهراء، کاخ، در کنار قرطبه، ← عبدالرحمان III.

مدینة السلام: ← بغداد، تاریخ.

مدینة العتیقه: ← مداین؛ تیسفون.

مدینة النبی: ← مدینه.

مدینة مبارک: ← قزوین، شهر.

مدینة موسی: ← قزوین، شهر.

مدینه‌ی بداله: ← فارابی، قسمت III.

مدینه‌ی تغلب: ← فارابی، قسمت III.

مدینه‌ی جماعیه: ← فارابی، قسمت III.

مدینه‌ی خست: ← فارابی، قسمت III.

مدینه‌ی ضروریه: ← فارابی، قسمت III.

مدینه‌ی فاضله (madineye fāzele) [از عربی، ← شهر برتر]، جامعه‌ای که افرادش به کمال علمی و عملی رسیده و از هوی و هوس رسته باشند. مدینه‌ی فاضله از آرزوهای بشری است که، لااقل تا کنون، تحقق نیافته. از آثار معروف در اسباب و اوصاف مدینه‌ی فاضله میتوان رساله‌ی جمهور افلاطون و آراء اهل المدینة الفاضله از فارابی را نام برد. نیز ← یوتوپیا؛ فارابی، قسمت III.

مدیوماه: ← مئیدیوما نهه.

مذال، در علم عروض: ← اذالت.

مذحج: ← طی.

مذکوره (mazkure)، دهستان (جه ۴٬۶۸۱ ست ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۶ آبادی. محصولات عمده‌اش برنج و پنبه است.

مذهب اختباری علمی: ← مذهب تحقق منطقی.

مذهب تأویل (mazhabe ta'vil)، روشی از روشهای استنباط معنی از متون مقدس که به درک مفاهیمی از باطن متن و معانی نهفته در آن بینجامد. در اسلام راه تفسیر و معنی کردن قرآن بر خلاف ظاهر آن و برخلاف آنچه عامه‌ی اهل تفسیر در شرح و توضیح آیات قرآنی گفته‌اند. کلمه‌ی تأویل در آغاز مرادف تفسیر بوده است و در خود قرآن (آل عمران ۳) نیز به همین معنی به کار رفته است، اما بعدها بتدریج میان تفسیر و تأویل فرق گذاشته شده است: تفسیر به شرح و توضیح قرآن از روی احادیث و آثار نبوی و اقوال صحابه از روی ظاهر لفت و عبارت گفته شده است و تأویل به جستجو و کوشش برای دریافت معنائی غیر از معنی ظاهری و به خود این معنی غیر ظاهری گفته شده است.

حال باید دید که چرا برای دریافت معنی دیگر غیر از معنی ظاهری و مفهوم کوشش می‌شده است. علت آن را در پیدا شدن عقاید و آراء مذاهب مختلف در عالم اسلام باید دانست. ارباب فرق و مذاهب برای اثبات اصول عقاید خود در درجه‌ی اول ناچار بودند که دست به دامن قرآن بزنند و اگر در آیات آن چیزی که به طور صریح و آشکار عقایدشان را تأیید کند وجود نداشت به تأویل میپرداختند و معانی آیات را از ظاهر آن بر میگرداندند و با معانی که عقیده‌ی ایشان را ثابت و تأیید کند تطبیق میکردند. این گونه شرح و تفسیر را بعضی از مخالفان تأویل تفسیر به رأی نیز میگویند.

معتزله که در باره‌ی خدا و صفات او عقایدی داشتند که حتی الامکان از تجسیم و تشبیه دور باشد ناچار بودند که بعضی از آیات قرآن را که ظاهراً تجسیم و تشبیه از آن مفهوم میشد تأویل کنند، مانند آیه‌ی ۴ از سوره‌ی ۲۰: "الرحمن علی العرش استوی" [خداوند بر عرش استوار شد]. در معنی این آیه اهل حدیث و اهل ظاهر همان بر ظاهر آیه اکتفا میکردند و چون ظاهر آن طوری است که از آن جسم و ماده بودن خداوند بر میآید، معتزله کوشش داشتند که کلمات "عرش" و "استوی" را طوری معنی کنند که معانی ظاهری "تخت" و "نشستن یا استوار بودن" را به معانی دیگر منتقل کنند تا در تجسیم و تشبیه نیفتند، و به همین ترتیب آیاتی را که معنی "دیدن و رؤیت خداوند" از آن مفهوم میشد به طور دیگری معنی میکردند. به طور کلی، معتزله کوشش داشتند که قرآن را طوری تأویل کنند که از لحاظ عقلی و فلسفی مورد طعن و انتقاد نباشد.

اخوان الصفا و اسماعیلیه نیز از جمله‌ی فرقی بودند که آیات قرآنی را مطابق عقاید و آراء خودشان معنی میکردند و در این معنی مخصوصاً اسماعیلیه خیلی تندتر رفتند. اخوان الصفا میگفتند که در برابر ظواهر و الفاظ مسموع قرآن تأویلات نهانی باطنی که معانی معقول آن باشد وجود دارد، و حتی احکام ظاهری از نماز و روزه و حج و زکوة نیز معانی و تأویلات باطنی معقول دارد. حتی قصه‌ها و داستانهائی که در قرآن و کتب دینی ذکر شده است باطنی دارد که مقصود اصلی از آن داستانها همان باطن است. پیروی از ظاهر آیات و احکام و امثال نفع آنی دنیوی دارد، در صورتی که پیروی از باطن و تأویل آن موجب سعادت معنوی و اخروی است. در قصیده‌ی مشهور ناصر خسرو:

حاجیان آمدند با تعظیم
شاکر از رحمت خدای کریم

به طور وضوح میتوان طرز تأویل احکام حج را از نظر یک اسماعیلی مشاهده کرد.

شیعه در تفسیر قرآن خود را محدود به بیان و تفسیر ائمه‌ی اثنی‌عشر میکنند و تفسیری را که از ناحیه‌ی امامان نباشد قبول ندارند و خوارج بسیاری از آیات را مطابق مبادی و اصول خود تأویل میکنند.

از فرقی که در تأویل آیات قرآن مطابق عقاید خود اصرار و پافشاری کرده‌اند صوفیه را باید مخصوصاً نام برد. در صورتی که بعضی از قدمای صوفیه اصراری در تأویل نداشته‌اند و تفسیر اهل حدیث و سنت را پذیرفته‌اند، بسیاری از مشایخ بزرگ متأخر صوفیه، مخصوصاً محیی الدین ابن العربی و صدرالدین قونیوی، در تأویل قرآن به مذاق اهل تصوف راه افراط پیموده‌اند. نمونه‌ی تأویل قرآن به مشرب اهل تصوف در زبان فارسی تفسیر فارسی کشف الاسرار است که اصل آن از خواجه عبدالله انصاری و تألیف آن از میبدی است. در زمانهای متأخر نیز هیچ فرقه و مذهب نوظهوری در اسلام در اثبات مبادی و اصول خود از دست زدن به تأویل قرآن ابائی نداشته است. بعضی از مفسران در قرون ۱۹م و ۲۰م که پیشرفت علوم و صنایع جدید را شاهد بوده‌اند خواسته‌اند که لا اقل در قرآن نوعی پیشبینی و پیشگوئی برای اکتشافات و اختراعات جدید پیدا کنند و گاهی چنان تند رفته‌اند که تأویلات ایشان سخیف به نظر میرسد.

باید دانست که تأویل تنها در قرآن نبوده است بلکه بعضی از مفسران تورات نیز (از قبیل فیلن اسکندرانی) راه تأویل را در پیش گرفته‌اند. تأویل برای اشعار شعرای بزرگ و

مخصوصاً شعرائی که به مشرب اهل عرفان شعر سروده‌اند نیز راه یافته است. در زبان فارسی از همه بیشتر شعر حافظ دستخوش تأویلات فراوان شده است.

مذهب تحققی منطقی[1] یا **مذهب اختباری علمی**، مکتب جدیدی در فلسفه که در آن سعی میشود تا روشناسی و دقت ریاضیات و علوم طبیعی در فلسفه نیز وارد شود. نهضتی که در اواخر قرن ۲۰م آغاز یافت، سرچشمه‌ی تمایل تازه‌ای بود به اینکه فلسفه، بیش از آنکه به عنوان تحقیقی نظری مورد ملاحظه قرار گیرد، به عنوان تحقیقی تحلیلی در نظر گرفته شود. این نهضت در میان گروهی آغاز شد که به نام "حلقه‌ی وین" (vien) خوانده میشدند، و در پیرامون موریتس شلیک[2] (morits šlik؛ ۱۸۸۲–۱۹۳۶، فیلسوف اتریشی)، که در سالهای ۱۹۲۰ استاد کرسی فلسفه‌ی دانشگاه وین بود، گرد آمده بودند. فیلسوفانی همچون ر. کارناپ و ریاضیدانانی همچون ک. گودل در این حلقه عضویت داشتند. این نهضت بزودی پیروان فراوانی در اروپا و کشمت پیدا کرد. ⇐ ا. ج. آیر و ⇐ گ. رایل از فیلسوفانی بودند که تحت تأثیر "حلقه‌ی وین" قرار گرفتند. وضع نخستین تحقیقیان منطقی آمیخته‌ای از مذهب تحققی ارنست ماخ با مفاهیم منطقی ف. ل. گ. فرگه و برتراند راسل بود، ولی از نوشته‌های ل. ی. ویتگنشتاین که مدتی در نزدیکی وین میزیست، و ج. ا. مور الهام میگرفتند. "حلقه‌ی وین" به صورت کلی پیرو این گفته‌ی ویتگنشتاین در رساله‌ی منطقی–فلسفی او بود که، موضوع فلسفه تصفیه و روشن ساختن منطقی اندیشه است؛ فلسفه در نظر ایشان نه یک نظریه بلکه یک فعالیت بود. تحققیان منطقی بر آن بودند که تحقیقات متافیزیکی بیهوده است؛ و قضایای منطقی و ریاضی لقلقه‌ی لسان است، و علم اخلاق و احکام ارزشی فقط جنبه‌ی عاطفی دارد. معنی و مفهوم یک حکم تنها از طریق آزمایشهائی که با ملاحظات اختباری همراه باشد میتواند به دست آید. با وجود این، فلسفه هنوز از لحاظ روشن ساختن و تصفیه‌ی زبان مکالمه‌ی روزانه و نیز زبان علمی وظیفه‌ی سودمندی داشت. در نظر تحققیان منطقی، فلسفه میبایستی به صورت منطق علم در آید. پس از آنکه نازیها در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ بر اتریش مسلط شدند، "حلقه‌ی وین" از هم پاشید. نفوذ این نهضت، به عنوان یک نهضت، ح ۱۹۴۰ پایان یافت. ولی مفاهیم این نهضت، بالخاصه از لحاظ تأکید آن بر وظیفه‌ی فلسفه به عنوان تحلیلی از زبان و لغت، در سراسر غرب جریان داشت. آثار کوچکی در باره‌ی اخلاق که توسط پیروان این مکتب منتشر شده، هنوز مهمترین حاصل مذهب تحققی منطقی است.

مذهب شهود: ← شهود.

مذهب کلامی (mazhabe kalāmi)، در علم بدیع، بر درستی سخن خویش یا نادرستی گفته‌ی خصم، حجت و برهانی عقلی آوردن؛ مانند (سنائی)؛

چو علم آموختی از حرص، آنگه ترس کاندر شب
چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر برد کالا.

مذهب گنوسی: ← گنوستیسیم.

مدینا سیدونیا[3]، **دوکه د** (duke de meḍinā sidonyā)، لقب **آلونسو پرث د گوثمان**[4] (ālonso pereṭ de guṭmān)، ۱۵۵۰–۱۶۱۵. دریاسالار اسپانیائی. فیلیپ II اسپانیا او را به فرماندهی جهازات شکست‌ناپذیر منصوب کرد (۱۵۸۸)، و او با اکراه این سمت را پذیرفت زیرا تجربه‌ای در دریانوردی نداشت. ناوگان او در دریای مانش از انگلیسها شکست سختی خورد.

مذیین، شهر، کولومبیا، ← مدلین.

مر[5] (morr)، (*Myrrhis odorata*)، گیاه دائمی علفی، دارای برگهای معطر، گلهای سفید، و ریشه‌ی شیرین. از آن صمغی به همین نام گرفته میشود. نیز ← مر مکی.

مرابحه[6] (morābehe)، سپردن سرمایه‌ای به کسی یا بانکی در مقابل چند درصدی درآمد سالانه؛ محاسبات مربوط به آن یکی از مباحث علم حساب است. آنچه برای بهره‌برداری سپرده میشود، سرمایه نامیده میشود؛ چند درصد سرمایه که به عنوان سود به صاحب سرمایه داده میشود نرخ است، و مجموع درآمد سالانه (بهره) متناسب با مدت است. بهره‌ی (I) سرمایه‌ی c با نرخ r در مدت t سال از رابطه‌ی

$$I=\frac{crt}{100}$$

به دست میآید، و چنین مرابحه‌ای **مرابحه‌ی ساده** نامیده میشود. ولی اگر در آخر هر سال سود به سرمایه اضافه شود و بهره‌ی آن نیز در محاسبه منظور شود، مرابحه را **مرابحه‌ی مرکب** مینامند، در این حالت اگر c سرمایه و r بهره‌ی واحد پول باشد، ربح مرکب C چنین سرمایه‌ای، پس از گذشت n سال، عبارت خواهد بود از،

$$C=c(1+r)^n$$

نیز ← تنزیل.

مرابحه‌ی ساده: ← مرابحه.

مرابحه‌ی مرکب: ← مرابحه.

مرابطون (morābetun) یا **مرابطین** یا **ملثمین** (molassemin)، در مآخذ اروپائی آلموراوید (almorāvid، مأخوذ از **المرابط** عربی)، دولتی اسلامی در مراکش و مغرب اقصی و اندلس که از ۴۴۷ یا ۴۴۸ هق تا ۵۴۱ هق، ح ۱ قرن، دوام داشت. مراد از مرابطون طایفه‌ی جنگجویانی است که در مرزهای اسلامی ساکن، و با کفار آن سوی مرز در جنگ بودند، و ملثمین یعنی نقابداران، زیرا این طایفه برای تمییز خود از دیگران، یا به عللی دیگر، همواره صورت خود را با لِثام [= نقاب] میپوشاندند. قبایل بزرگ صنهاجه در صحرای افریقا تا سودان اقامت داشتند و به گفته‌ی ابن خلدون در قرن ۳م هق مسلمان شدند. در ۴۴۰ هق یکی از رؤسای صنهاجه، به نام یحیی ابن ابراهیم، از قبیله‌ی جداله (jaddale) یا گداله (گاهی در کتب عربی گُنْداله) با عده‌ای از افراد قبیله عازم حج شد. ابن اثیر اسم این شخص را جوهر نوشته است. یحیی ابن ابراهیم یا جوهر در بازگشت از سفر حج در قیروان با ابوعمران فاسی، یکی از فقهای مالکی، ملاقات کرد و از او درخواست کرد که یکی از شاگردان خود را با او به میان قبیله بفرستد تا احکام شرع را از او یاد بگیرند. ابوعمران به شاگرد خود فقیه محمد وگاگ (vaggāg) نوشت، و او فقیهی را به نام عبدالله ابن یاسین جزولی (jazuli)، با یحیی ابن ابراهیم به میان قبیله فرستاد. عبدالله ابن یاسین، پس از آنکه در میان قبیله مستقر شد، به کومک چند تن از پیروان خود و از جمله دو برادر از رؤسای قبیله‌ی لمتونه (lamtuna)، به نامهای ابوبکر ابن عمر و یحیی ابن عمر رِباطی (← رباط، در تاریخ اسلام) ساخت و در آنجا ساکن شد و یاران خود را مرابطون خواند. پس از آنکه عده‌ی این جنگجویان دینی یا مرابطون به ۱٬۰۰۰ رسید، پای از ناحیه‌ی خود فراتر نهادند و قبایل اطراف را به اطاعت خود خواندند و عده‌ی زیادی از ایشان را مطیع خود ساختند و به جمع زکات و صدقات پرداختند. دراین میان فقیه محمد وگاگ ایشان را به تصرف سجلماسه و دفع شر مسعود ابن وانودِن مَغْراوی تحریک کرد. در ۴۴۷ هق شهر سجلماسه و وادی دَرْعَه به تصرف مرابطون در آمد، و مسعود مغراوی کشته شد. یحیی ابن عمر لمتونی که فرمانده نظامی مرابطین بود در ۴۴۷ یا ۴۴۸ هق وفات یافت، و برادرش ابوبکر ابن عمر فرماندهی را به دست گرفت. ابوبکر ابن عمر به فتح بلاد المغرب پرداخت و بلاد سوس الاقصی و مرکز آن تارودانت (tārudānt) را به تصرف درآورد و ناحیه‌ی اَغْمات را از لَقوط ابن یوسف مغراوی گرفت، و زن زیبا و باهوش او، زینب بنت اسحاق نَفْزاوی، را به ازدواج خود در آورد. پس از آن ابوبکر ابن عمر با عبدالله ابن یاسین به جهاد با قبیله‌ی بِرْغْواطه پرداختند و عبدالله ابن یاسین در یکی از این جنگها کشته شد (۴۵۱ هق) و ابوبکر ابن عمر به جنگ تا شکست کامل قبیله‌ی برغواطه ادامه داد (۴۵۲ هق). در ۴۵۳ هق بلکین ابن محمد (← حمادیان) به خصومت با مرابطون بر خاست، و از طرف دیگر در صحرا میان لمتونه و مسوفه، از قبایل صنهاجه، خلاف افتاد. ابوبکر برای آشتی دادن این قبایل به صحرا رفت و فرماندهی مرابطون را در المغرب به یوسف ابن تاشفین داد. ابوبکر پیش از رفتن به صحرا زن خود زینب را طلاق داد و او را به زوجیت یوسف ابن تاشفین در آورد. یوسف در بلاد المغرب به فتوحات پرداخت و ابوبکر قبایل صحرا را با یکدیگر آشتی داد و نزد یوسف باز گشت. اما یوسف، با مصلحت‌بینی زنش زینب، هدایای فراوانی به ابوبکر داد و به او فهماند که نباید انتظار باز گرفتن فرماندهی را داشته باشد. ابوبکر ناگزیر به صحرا باز گشت و در ۴۸۰ هق مرد. یوسف بدین ترتیب فرماندهی مرابطون را به دست گرفت، و چون مردی نیکوسیرت بود، و بر طبق احکام شرع عمل میکرد، مردم المغرب همه از

(۱) logical positivism (۲) Schlick (۳) Medina Sidonia (۴) Pérez de Guzmán (۵) sweet cicley (۶) profit

دست امرای خود به او پناه بردند و او شهرها و نواحی المغرب و الجزایر را یکی پس از دیگری فتح کرد، و در ۴۵۴ هق شهر مراکش را بنا نهاد. آلفونسوی VI، شاه لئون و کاستیل، از ضعف امرای اندلس و ملوک الطوایف استفاده کرده قدرت بزرگی به دست آورده بود. معتمد ابن عباد، امیر اشبیلیه، به مشورت قاضی عبدالله محمد ابن ادهم و اسرار مشایخ و رؤسای قرطبه تصمیم گرفت که از یوسف ابن تاشفین، که در آن هنگام به امیر المسلمین معروف شده بود، برای دفع شر نصارا و آلفونسوی VI مدد بخواهد. یوسف در شهر سبته امر به جمع‌آوری سپاه کرد و وارد اندلس شد. معتمد ابن عباد و سپاه فراوانی از قرطبه و داوطلبان مسلمان دور او جمع شدند و در سرزمین زلاقه از شهر باذاخوث واقع در نزدیکی قرطبه جنگ سختی میان مسلمانان و آلفونسو در گرفت، که به شکست سخت آلفونسو منتهی شد (۴۷۹ هق). یوسف ابن تاشفین پس از شکست دادن به نصارا در بلاد اندلس طمع کرد، و در ۴۸۴ هق قرطبه و اشبیلیه را متصرف شد، و معتمد ابن عباد را که از امرای بزرگ و دلیر اندلس بود اسیر گرفت و او و خانواده‌اش را به اغمات فرستاد، و سپس همه‌ی امراء و ملوک الطوایف اندلس را، بجز بنی هود، از میان برداشت. یوسف ابن تاشفین، بنا به مصلحت‌بینی فقها، نام خلیفه‌ی عباسی را در خطبه ذکر کرد و از او درخواست کرد که وی را امیر المغرب و اندلس بشناسد، و فقهای شرق و از جمله امام محمد غزالی به او نامه نوشتند و او را به عدل و داد خواندند. یوسف ابن تاشفین در ۵۰۰ هق وفات یافت و پسرش علی ابن یوسف ابن تاشفین به جای او نشست. علی ابن یوسف حکومت غرناطه را به برادرش تمیم ابن یوسف داد. تمیم در ۵۰۲ هق قلعه‌ی اقلیش (oqliš) را محاصره کرد. حاکم اقلیش از آلفونسوی VI مدد خواست. آلفونسو سپاه بزرگی برای نجات اقلیش فرستاد و جنگ مهیبی در گرفت که به شکست سپاه نصارا و قتل پسر آلفونسو انجامید. در سالهای ۵۰۳ و ۵۰۴ هق سپاه مرابطون شهرهای فراوان در اسپانیا، از جمله مجریط (مادرید) و بطلیوس (باذاخوث) و اشبونه (لیسبون) را فتح کرد. در سال ۵۱۲ هق مسیحیان اسپانیا توانستند شهر سرقسطه (ساراگوسا) را از دست مرابطون خارج سازند و قلعه‌ی ایوب را که در مشرق بلاد اندلس بود متصرف شوند. ظهور دولت موحدون در المغرب و فشار مسیحیان در اندلس سبب ضعف دولت مرابطون شد. موحدون در زمان علی ابن یوسف بر بلاد سوس‌الاقصی مستولی شدند. پس از او پسرش تاشفین به حکومت رسید و به جنگ با موحدون ادامه داد. فرمانده سپاه موحدون تاشفین را در وهران محاصره کرد و تاشفین در حال فرار از اسب افتاد و کشته شد. پس از او به پسرش ابراهیم بیعت کردند، و چون او را ناتوان یافتند به اسحاق ابن علی ابن یوسف ابن تاشفین بیعت کردند. او آخرین پادشاه اسمی این خاندان بود و به دست موحدون بر انداخته شد.

طایفه‌ای از مرابطون، از خاندان بنو غانیه‌ی صنهاجی در جزیره‌ی مایورکا و جزایر اطراف آن و در شمال افریقا به حکومت ادامه دادند. یوسف ابن تاشفین یکی از شاهزاده‌خانم‌ها به نام غانیه را به رئیس این خاندان، که علی ابن یوسف نام داشت، به زوجیت داد. پسران غانیه به نام یحیی و محمد در تاریخ به بنو غانیه معروف شدند. یحیی ابن غانیه امیر بلنسیه (والانس) و مرسیه (مورثیا) بود و در ۵۲۸ هق آلفونسوی I، شاه آراگون و ناوار، را شکست داد. یحیی ۱۳ سال از قرطبه در برابر آلفونسو دفاع کرد. او در ۵۴۳ هق در غرناطه وفات یافت. برادر یحیی، به نام محمد ابن غانیه، در ۵۲۰ هق از طرف علی ابن یوسف ابن تاشفین حاکم جزایر بالئار شد. پس از سقوط مرابطون بازماندگان خاندان ایشان به این جزایر رفتند، و محمد ابن غانیه خود را مستقل خواند. پس از او پسرش اسحاق ابن محمد به حکومت رسید (۵۶۰ هق). در زمان اسحاق جزیره‌ی مایورکا مرکز فراریان و راهزنان دریائی شد؛ وفات او در ۵۷۹ هق بود. پس بزرگش محمد ناگزیر به اطاعت از موحدون شد. پناهندگان مرابطی به جزیره‌ی مایورکا محمد را برکنار کردند و برادرش علی، معروف به علی ابن غانیه را بر سر کار آوردند. علی ابن غانیه با ۳۲ کشتی در بجایه پیاده شد و امیر موحدون را از آنجا بیرون کرد (۵۸۰ هق)، و پس از تصرف بعضی از شهرهای الجزایر، قسنطینه را محاصره کرد ولی موفق به تصرف آن نشد. علی پس از جنگ‌های زیاد با موحدون در ۵۸۴ هق مرد و برادرش یحیی حدود ۵۰ سال در لیافریقا با دولت موحدون در نبرد بود تا آنکه در ۶۳۳ هق از دنیا رفت.

فرمانروایان مرابطون

۱- یحیی ابن ابراهیم*
۲- یحیی ابن عمر* (ق ۴۴۷ یا ۴۴۸)
۳- ابوبکر ابن عمر* (ق ۴۸۰) (۴۸۰-۴۴۸)
۴- یوسف ابن تاشفین (۵۰۰-۴۸۰)
۵- علی ابن یوسف ابن تاشفین (۵۳۷-۵۰۰)
۶- تاشفین ابن علی (۵۴۰-۵۳۷)
۷- ابراهیم ابن تاشفین (۵۴۰)
۸- اسحاق ابن علی (۵۴۳-۵۴۰)

همه‌ی تواریخ هجری قمری و مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است مگر اینکه خلاف آن تصریح شده باشد.

* این ۳ تن از رؤسای صنهاجه بودند که به ریاست روحانی عبدالله یاسین (ق ۴۵۱) قائل بودند.

مرابطین: ← مرابطون.

مرات[1] (merāt)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۲۷۱٬۳۲۵)، ج‌غ اوتار پرادش، هند؛ مرکز بازرگانی. شورش سپاهیان (۱۸۵۷) از این شهر آغاز شد. دارای مساجد و معابد فراوان است، از جمله مسجد جامع (از سال ۱۰۱۹).

مرآت البلدان یا مرآت البلدان ناصری (mer'āto 'l.boldāne nāseri)، فرهنگ مفصل جغرافیای تاریخی ایران، به ترتیب و تقلید معجم البلدان یاقوت، تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه. کتاب مشتمل است بر ۴ جلد (۱۲۹۴–۱۲۹۶ هق)، و در آخر هر جلد ملحقاتی است سالنامه‌مانند که برای اطلاع از جزئیات احوال ایران در عهد ناصری مفید و از مآخذ مهم محسوب است. مؤلف کتاب را از روی مآخذ مختلف، مخصوصاً تألیفات جغرافیانویسان و سیاحان و مورخین ایرانی و عرب و فرنگی، تدوین کرده است، و معلومات گوناگون تاریخی و جغرافیائی و باستانشناسی را در آن به هم آمیخته است. کتاب به ترتیب الفبائی مرتب شده است اما ناتمام مانده، و تمام ۴ جلد آن فقط تا پایان حرف ج رسیده است. سبب تفصیل خارج از قاعده‌ی کتاب آن است که مؤلف، در هر محل به مناسبتی، به ذکر تواریخ پرداخته و درین باب احیاناً به اطناب گراییده است. چنانکه به مناسبت ذکر تهران تاریخ سلسله‌ی قاجاریه را ذکر، و به تفصیل وقایع سلطنت ناصرالدین شاه را سال به سال تا سال سی و دوم سلطنت او نقل میکند، و بدین گونه جلد دوم و سوم کتاب تماماً شرح وقایع سلطنت ناصری است.

مرآت البلدان، صرف نظر از فواید جغرافیائی و جغرافیای تاریخی، مأخذ عمده‌ی تاریخ قاجاریه و مخصوصاً تاریخ عهد ناصری است، و اگرچه کتاب ناتمام مانده است، قسمتی از مطالبی که بنا بوده است در دنباله‌ی حرف ج آن در ذیل حرف خ بیاید تحت عنوان مطلع الشمس آمده است، که به یک معنی تکمله و ذیل مرآت البلدان محسوب است.

مرآت الجمال: ← صائب تبریزی.

مرآت الخیال (mer'āto 'l.xiāl)، تذکره‌ی عمومی شاعران، اثر شیرخان لودی از دانشمندان قرن ۱۲م هق هندوستان. در این تذکره، مؤلف از ۱۳۱ تن از شاعران—که ۱۵ تن از ایشان زن هستند—به ترتیب تاریخ، از رودکی تا همدمی، نام برده است. مؤلف در ضمن ترجمه‌ی حال شاعران، که به اختصار آمده، ۱۵ رساله نیز در علوم و فنون مختلف نگاشته است. مرآت الخیال ۳ بار در هند چاپ شده است.

مرآت الفتوح: ← طغرای مشهدی.

مرآت الکاینات: ← غزالی مشهدی.

مرآت المحققین: ← محمود شبستری.

مراتع، مالیات: ← مالیات مراتع.

مراتها: ← مراثیه.

مراتها[2] (marātha) یا **مراثا** (marāthā)، مردم غ هند مرکزی که به زبان مراثی تکلم میکنند. این هندوان جنگجو، در سرزمین اصلی خود، مهارشترا، در قرن ۱۷م به قدرت رسیدند. سبب عمده‌ی بر افتادن امپراطوری مغول هند همین مراثه‌ها بودند، و سخت با تفوق انگلیسیان در هند رقابت میکردند. به فرماندهی شیواجی، که با کامیابی در برابر اورنگ‌زیب مقاومت کرد، قدرت آنان در دکن و قسمت عمده‌ی ج هندوستان استقرار یافت. در نیمه‌ی قرن ۱۸م، مراثه‌ها که پایتخت ایشان در پونه بود، مهمترین قدرت در هند محسوب میشدند، ولی بزودی این کشور به چندین قسمت منقسم شد که با یکدیگر به جنگ میپرداختند. استعمارگران انگلیسی با آنان جنگیدند و سرانجام در ۱۸۱۸ همه‌ی آنان رامطیع خود کردند. وزیران سلاطین مراثه لقب پیشوا داشتند، و

(۱) Meerut (۲) Marathas; Mahrattas

ایالات مهم اتحادیه‌ی مراتهه عبارت بود از بارودا، گوالیار، و ایندور.

مراتی[1] (marāti)، از زبانهای هند و اروپائی هندوستان. ← زبان، جدول، ص ۱۱۶۷.

مراثی (marāti)، ← مرثیه.

مراجعه، در علم بدیع، ← سؤال و جواب.

مراجعه به آراء عمومی: ← رفراندوم.

مراد، نزد صوفیه، ← مرید.

مراد I (-morād)، معروف به **مراد غازی خونکار** (xonkār) یا **خداوندکار**، ۱۳۲۶–۱۳۸۹ (۷۲۶–۷۹۱ هق)، سومین سلطان (۱۳۵۹–۸۹، مطابق ۷۶۱–۷۹۱ هق) عثمانی، پسر اورخان. در زمان پدرش اورخان ابتدا والی سلطان اونو (e:nu) یا این اونو (واقع در لغ اسکی شهر) و بعد والی بورسه شد. برادر بزرگتر او، سلیمان پاشا، ولیعهد پدر بود ولی چون کمی پیش از پدر وفات یافت مراد به ولایت عهد رسید. اورخان در ۷۶۱ هق وفات یافت و مراد به جای او به تخت سلطنت عثمانی نشست. مراد I نخستین سلطان بزرگ عثمانی است که به خاک اروپا دست انداخته و در آنجا فتوحات کرده است. این فتوحات نتیجه‌ی ضعف و رقابتهای پادشاهان بلغارستان و صربستان و بیزانس، مبارزه‌ی دولتهای ونیز و جنووا، و حرص پاپها در باز گرداندن کلیسای یونانی به رم بوده است. در ۷۶۳ هق سلطان مراد با سرداران خود لالا شاهین و حاجی ایلبکی و اورنوس بک (evrenos bak) در بالکان شهرهای چورلو (corlu) و دیمتوقه و گومولجینا (gu:mu:ljinā) و ادرنه و پنووديف را فتح کرد، و بدین ترتیب در طی چند سال تراکیای قدیم و قسمتی از مقدونیه را در خاک اروپا به تصرف در آورد. صربها و بوسنیائیها و مجارها با هم متحد شدند و برای تصرف اراضی از دست رفته به مقابله‌ی عثمانیها شتافتند. این سپاه در ساحل رود ماریتسا از حاجی ایلبکی شکست خورد. ترکها قسمت غربی بلغارستان را تا کوه‌های بالکان تصرف کردند، و امپراطور بیزانس یوحنای V اطاعت مراد را گردن نهاد. در این میان مراد در آناطولی تا توقت (tuqat؛ ل کاپادوکیا) پیش رفت و تسلط خود را بر آنکارا مستحکم ساخت. پس از آن به روملیا (قسمت اروپائی متصرفات عثمانی) رفت و شهر دیمتوقه را پایتخت خود کرد، و پس از آن پایتخت را از آن شهر به شهر ادرنه منتقل ساخت.

در ۷۷۳ هق سپاهیان صرب در ساحل رود ماریتسا در نزدیکی چِرْمَن از حاجی ایلبکی شکست سختی خوردند، و این شکست در تاریخ عثمانی به صِرْب صِنْدیقی (شکست صرب) معروف شد و محل جنگ نیز به همین نام نامیده شد. در نتیجه‌ی این شکست شهرهای مقدونی سِرز و درامه (drāma) و قوله (qavalla) به دست ترکها افتاد. مراد بدین ترتیب اهمیت و قدرت بسیار کسب کرد چنانکه توانست در امور داخلی دولت بیزانس دخالت کند. متصرفات مراد در آناطولی نیز وسعت یافت؛ شهر کوتاهیه و قسمتی از ناحیه‌ی تکه (taka) را نیز بر متصرفات خود افزود. پس از آن باز سپاه عثمانی در قسمت اروپائی به متصرفات تازه‌ای دست یافت و شهرهای مهم صوفیه و نیش را به دست آورد. داماد مراد، علاءالدین قرمان اوغلو، س به مخالفت بر داشت، ولی در جنگ قونیه شکست خورد (۷۸۸ هق). آخرین جنگ بزرگ مراد I با متحدان صرب و بوسنی در ۷۹۱ هق بود که به جنگ کوسوو (ترکی، قوصوه [qosova]) معروف است. در این جنگ امیر صرب، لازار[2] I (lazar.، ف ۱۳۸۹)، شکست خورد و کشته شد، ولی خود مراد نیز به دست میلوش اوبرنوویچ داماد لازار کشته شد. جسد او را به بروسه بردند و در آنجا دفن کردند. مراد I نخستین پادشاه عثمانی است که به لقب سلطان ملقب شد. تشکیلات تازه‌ی دولت عثمانی در زمان او به وجود آمد. وزیر اعظم او قره‌خلیل، که خود عالم و از خاندان علم بود، در پیریزی تشکیلات دولت عثمانی کوشش فراوان کرد و ۱۸ سال بر مسند وزارت قرار داشت.

مراد II (-morād)، معروف به **مراد غازی**، ۸۰۶–۸۵۵ هق (۱۴۰۳ یا ۱۴۰۴–۵۱)، ۶مین سلطان (۸۲۴–۸۴۸؛۴۸–۵۵ هق، مطابق ۱۴۲۱–۴۴؛ ۱۴۴۴–۵۱) عثمانی. مراد چند روز پس از مرگ (۸۲۴ هق) پدرش محمد I به تخت نشست. در زمان ولایت عهد در ماگنسیا مینشست، و در دفع قیام شیخ بدرالدین سماونوی (یا صماونوی) همکاری کرده بود. پس از جلوس بر تخت، با قیام دوزمه (de:zma) مصطفی، پسر بایزید I و مدعی تاج و تخت سلطنت، مواجه شد که با همکاری جنید (jonayd) ازمیر اوغلو سلطنت سلطان جوان را تهدید میکردند. امپراطور بیزانس، مانوئل II، از این دو نفر حمایت میکرد. در جنگ سازلی دره، واقع در میان سرز (serez) و ادرنه، سردار مراد، به نام بایزید پاشا، از این دو تن شکست خورد و کشته شد. مراد ابتدا میان دوزمه مصطفی و جنید جدائی انداخت و مصطفی را در جنگ پل اولو-باد شکست داد. پس از آن گالیپولی را تصرف کرد و وارد ادرنه شد و دوزمه مصطفی را به قتل رسانید. سپس قسطنطنیه را در محاصره گرفت، ولی به جهت قیام برادرش مصطفی در ازنیق (ezniq) مجبور به ترک محاصره شد. الیاس پاشا، که حامی مصطفی بود، به او خیانت کرد و او را تسلیم مراد کرد، و مصطفی به دستور مراد به قتل رسید. پس از آن جنید ازمیر اوغلو نیز گرفتار و مقتول شد. مراد در روملیا و آناطولی متصرفات خود را وسعت داد. چند شهر از مورئا (پلوپونز) را فتح کرد و افلاق (والاکیا) مطیع شد. در آناطولی قسمتی از متصرفات اسفندیار بک فرمانروای سینوپ به تصرف مراد در آمد. تکه (taka) و منتشا جزو متصرفات عثمانی شد، و ابراهیم قرمان اوغلو مجبور به عقد پیمان صلح شد. در قسمت اروپائی، شهر سالونیک در مارس ۱۴۳۰ (۸۳۳ هق) به تصرف دولت عثمانی در آمد. در ۸۴۱ هق شهر سمندره (samandra) فتح، و بلگراد در محاصره گرفته شد. پادشاه مجارستان، یانوش هونیادی، در نزدیکی هرمانشتات (← سیبیو)، سپاهیان ترک را به سرکردگی مَزید پاشا شکست سختی داد و مزید پاشا کشته شد. پس از آن هونیادی با سپاه عظیمی مرکب از صربها و لهستانیها و آلمانیها به متصرفات عثمانی حمله برد و شهرهای نیش و صوفیه را به تصرف در آورد، و در یالوواز (yālowāz)، میان صوفیه و پلوودیف، سپاه عثمانی را شکست داد، و مراد مجبور به عقد قرارداد صلح شد (۸۴۸ هق، مطابق ۱۴۴۴). میگویند مراد پس از این صلح خود را از سلطنت کنار کشید و پسرش محمد (بعداً معروف به فاتح) را به جای خود منصوب کرد و خلیل پاشا و خسرو ملا را مشاوران او قرار داد. اما صلح مذکور موقتی بود، و مجارها با سپاه عظیمی به متصرفات عثمانی دست انداختند، و مراد ناچار از عزلت خود بیرون آمد و به مقابله‌ی دشمن شتافت. در جنگ عظیم وارنا مجارها شکست سختی خوردند و لادیسلاوس III پادشاه مجارستان در این معرکه به قتل رسید. پس از این شکست، باز مراد از سلطنت کناره گرفت، اما بر اثر قیام ینی‌چریها ناچار شد که به سلطنت باز گردد. پس از آن مراد جنگهائی با مجارها و آلبانیائیها در بالکان کرد که در همه‌ی آنها فتح و ظفر با او بود، مخصوصاً در جنگی که در کوسووو (ترکی قوصوه [qosova]) در ۸۵۳ هق میان او و متحدین مجار و لهستانی و چک روی داد. مراد در ادرنه وفات یافت، و جنازه‌ی او را به بورسه منتقل کردند و در آنجا به خاک سپردند. مراد II از پادشاهان دانش‌دوست و فرهنگ‌پرور عثمانی بود و شعرا و نویسندگان و علمای دینی در دربار او محترم بودند.

مراد III (-morād)، ۹۵۳–۱۰۰۳ هق (۱۵۴۶–۹۵)، ۱۲مین سلطان (۹۸۲–۱۰۰۳ هق، مطابق ۱۵۷۴–۹۵) عثمانی. پس از وفات (۹۸۲ هق) پدرش سلیم II، از ماگنسیا به استانبول رفت و در ۲۹سالگی به تخت سلطنت عثمانی نشست. در زمان او متصرفات دولت عثمانی در اروپا و آسیا توسعه یافت و نفوذ دولت عثمانی به حدی رسید که پادشاه لهستان تابع و باجگزار دولت عثمانی شد. در شبه جزیره‌ی کریمه قدرت دولت عثمانی مستحکمتر شد، و در آسیا و قفقاز سپاهیان عثمانی گرجستان و شروان و داغستان و دربند و ایروان و قسمتی از آذربایجان را تا تبریز متصرف شدند. فتوحات عثمانیها در ایران در نتیجه‌ی مرگ شاه طهماسب I صفوی و سلطنت کوتاه اسماعیل II و سلطنت پرتلاطم و آشفتگی سلطان محمد صفوی معروف به خدابنده بود. بر اثر جنگهای داخلی در ایران میان سران قبایل ترکمان، عثمان پاشا، سردار مراد، توانست از گنجه تا تبریز را متصرف شود، چنانکه شاه عباس I پس از جلوس به تخت سلطنت صفوی ناگزیر شد از مقداری از اراضی غربی ایران موقتاً چشم بپوشد و آن را از آن دولت عثمانی بشناسد (نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای). در داخله‌ی مملکت عثمانی شورشها و قیامها ظاهر، و سرکوب میشد. ضعف داخلی دولت عثمانی در نتیجه‌ی دخالت زنان و بانوان حرم از زمان او شروع شد. در آغاز سلطنت او صوقللی محمد پاشا، که در زمان پدرش نیز صدر اعظم بود، با قدرت تمام به اداره‌ی امور پرداخت، ولی در نتیجه‌ی

(۱) Marathi (۲) Lazar

کارشکنی مردان با نفوذ درباری قدرت او رو به ضعف نهاد تا آنکه در ۹۸۷ هق ناگهان به دست یکی از مخالفان کشته شد. خود مراد مردی ضعیف‌النفس بود و فتوحات خارجی زمان او دنباله‌ی کفایتها و کاردانیهای اسلاف او بود نه در نتیجه‌ی شخصیت او. طرفدار شعرا و متصوفه و خود صوفی‌مسلک و شاعر بود، و در شعر مرادی تخلص میکرد.

مراد[1] **IV** (morād-)، معروف به **مراد غازی**، ۱۰۲۱–۴۹ هق (۱۶۱۲–۴۰)، ۱۷مین سلطان (۱۰۳۲–۱۰۴۹ هق، مطابق ۱۶۲۳–۱۶۴۰) عثمانی. پس از آنکه عمش سلطان مصطفی I، در نتیجه‌ی قیام ینی‌چریان و سپاهیها؛ از سلطنت برکنار شد، او به سلطنت نشست. پس از جلوس او شورشها و قیامهای مکرر ینی‌چریان و سپاهیان ادامه داشت و او و مادرش، که در حقیقت قیّم او بود، از نشاندن آتش فتنه ناتوان ماندند، و در عرض 10 سال اول سلطنت ۷ وزیر اعظم که پی در پی به مقام وزارت رسیدند در حقیقت تابع درخواستهای شورشیان بودند. مراد در ۲۰-سالگی توانست با کشتن وزیر اعظم با نفوذ خود، رجب پاشا، شخصاً بر اوضاع مسلط شود. اوایل سلطنت مراد IV مقارن بود با اوج اقتدار و سلطنت شاه عباس I صفوی در ایران و تصرف موصل و بغداد از طرف آن پادشاه، و نیز مصادف بود با قیام آبازه محمد پاشا در ارزروم. سرانجام وزیر اعظم خسرو پاشا توانست آبازه پاشا را مطیع و منقاد سازد، ولی کوششهای حافظ احمد پاشا و خسرو پاشا برای باز ستاندن بغداد از دست دولت ایران به جائی نرسید. پس از مرگ شاه عباس I، سلطان مراد IV تمام قوای خود را برای جنگ با دولت صفوی و تسخیر مجدد بغداد مجهز کرد. ابتدا با سرسختی قیام ینی‌چریها را منکوب کرد و از قدرت ایشان کاست، و برای تقویت سپاه خود از افراد بُشْتانْجی و سَگْبان و جَبَه‌جی استفاده کرد و برای تقویت بنیه‌ی مالی خود به ضبط اموال و ثروتهای عظیم پرداخت و در این راه هر گونه مقاومت داخلی را درهم شکست. مراد در ۱۰۴۴ هق خود به جانب ایران لشکرکشی کرد و ایروان و تبریز را به تصرف در آورد و در تبریز به ویرانگری پرداخت، ولی ایرانیان در سال بعد موفق به تصرف مجدد تبریز و ایروان شدند. پس از آن، در ۱۰۴۸ هق، شخصاً به جانب بغداد روی نهاد و آن شهر را به تصرف در آورد و عده‌ی کثیری از پیروان مذهب تشیع را به قتل رسانید. سال بعد صلحی میان مراد IV و دولت ایران بسته شد، که به موجب آن ایروان به ایرانیان تعلق گرفت و بغداد در تصرف دولت عثمانی باقی ماند. در متصرفات اروپائی شورش قزاقها و خانهای کریمه و تاتارها مدتی مایه‌ی دردسر مراد IV شد، و سرانجام این شورشها نیز سرکوب شد. در زمان او صلح با دولت اتریش چند بار تجدید شد و با لهستان نیز پیمانی بسته شد. مسئله‌ی مهم در دریای مدیترانه راهزنیهای دریائی بود، و دولت ونیز با حکومتهای دست‌نشانده‌ی عثمانی یعنی تونس و الجزایر در جنگ دریائی درگیر شد و این امر سرانجام به عقد پیمانی میان دولت عثمانی و جمهوری ونیز انجامید. مراد در نهم فوریه‌ی ۱۶۴۰ در گذشت و در گورستان جامع سلطان احمد مدفون شد. او پادشاهی قوی و جنگجو و سختگیر و بیرحم بود، و در عین حال شعرا را دوست داشت. پسران او در زمان حیاتش همه مردند و او خود سه تن از برادرانش را به قتل رسانید، و به همین جهت پس از مرگش برادرش ابراهیم به تخت نشست.

مراد V (morād-)، ۱۲۵۶–۱۳۲۲ هق (۱۸۴۰–۱۹۰۴)، ۳۳مین سلطان (۱۲۹۳ هق مطابق ۱۸۷۶ بم) عثمانی، پسر سلطان عبدالمجید I. در زمان سلطنت عمش سلطان عبدالعزیز با نهضت "جوانان ترک" که یک نهضت آزادیخواه بود موافق بود. در هفتم جمادی الاولی ۱۲۹۳ هق (مطابق ۳۱ مه‌ی ۱۸۷۶) سلطان عبدالعزیز از سلطنت برکنار شد و کابینه‌ی مدحت پاشا، مراد برادرزاده‌ی او را به تخت نشانید. سلطان مخلوع ۵ روز پس از خلع، خودکشی کرد و دو تن از اعضای کابینه‌ی مدحت پاشا، به نامهای حسین عونی و رشید پاشا، در جلسه‌ی کابینه به قتل رسیدند. سلطان تازه که قبلاً نیز نشانه‌های ضعف روحی در او دیده شده بود دوچار آشفتگی و عدم تعادل دماغی شد و مدحت پاشا مجبور شد که به حکم اطبا و به فتوای شیخ‌الاسلام او را نیز از سلطنت خلع کند (اول سپتامبر ۱۸۷۶)، و بنا بر این سلطنت او فقط ح ۳ ماه طول کشید. مراد پس از عزل در چراغان تحت نظر بود تا آنکه وفات یافت.

مرادآباد (morād-ābād)، ده (جمع ۲٬۲۸۷ نفر ۱۳۴۵ هش)، دهستان خامنه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۹کیلومتری جنوب شبستر.

مرادآباد[2] (morād-ābād)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۲۷۲٬۳۵۵، شامل ساکنین پهنه‌ی شهر به ضمیمه‌ی ماندگاه خط آهن)، لغ اوتار پرادش، هند، ح ۱۵۰کیلومتری ش دهلی. در ۱۶۲۵ تأسیس شد، و در ۱۶۳۲ به نام مراد بخش، پسر شاه جهان، مرادآباد نامیده شد. نیمی از سکنه‌ی شهر مسلمانند. مسجد جامع زیبائی دارد که در اصل یک معبد هندی بوده است. قلعه‌ی بزرگی نیز دارد. دارای صناعت کالاهای مفرغی تزیینی و صناعت پنبه است.

مراد بیگ ترکمان (morād beyge torka-mān)، فت ۹۲۰ هق، از فرمانروایان سلسله‌ی امرای آق قویونلو؛ پسر یعقوب بیگ ترکمان. وی، بعد از کشته شدن برادر خود بایسنقر ترکمان، در نزد شروانشاهان میزیست. به دعوت امرای ترکمان، در ۹۰۳ هق به تبریز آمده به جای عموزاده‌ی خود **احمد بیگ ترکمان** به امارت نشست. اما با مخالفت الوند بیگ ترکمان، عموزاده‌ی دیگر خویش، مواجه شد، و بین آنان عاقبت مصالحه روی داد. مراد بیگ ترکمان در ۹۰۵ هق فارس و عراق را گرفت، و در ۹۰۸ هق به دست شاه اسماعیل I صفوی مغلوب شد، و به شوشتر و بغداد گریخت، و از آنجا نیز به حلب و مصر رفته عاقبت به دیاربکر نزد ← علاءالدوله‌ی ذوالقدر رفت، و آنجا، در مقابله‌ی شاه اسماعیل I کشته شد. مراد بیگ را شاه اسماعیل I صفوی، به طعنه، نامراد میخواند.

مرادتپه (morād-tappe)، ده (جمع ۲۴۸ نفر ۱۳۴۵ هق)، دهستان و بخش اشتهارد، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۸۴کیلومتری جنوب غرب کرج. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است. بر اثر زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ هش سخت آسیب دید؛ بعداً از طرف شرکت ملی نفت ایران ۴۰ دستگاه ساختمان جدید در آن احداث شد.

مرادحاصل (morād-hāsel)، ده (جمع ۳۹۰ نفر ۱۳۴۵)، دهستان حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ ۷٫۵کیلومتری ل کرمانشاه. محصولاتش غلات و حبوبات است. آثاری از دوران گذشته، محتملاً از دوره‌ی ساسانیان، در آن به چشم میخورد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش ظاهراً جزء کرمانشاه منظور شده است.

مراد سو، رود، ترکیه، ← فرات، قسمت ۱.

مرادغازی، سلطان عثمانی، ← مراد II؛ مراد IV.

مرادغازی خوتکار، سلطان عثمانی، ← مراد I.

مرادلو (morād-lu)، طایفه‌ای از ایل شاهسون، ح ۲۵۰ خانوار، که عموماً تخته‌قاپو هستند و در آبادی مرادلو (جمع ۳۴۸ نفر ۱۳۴۵ هش، ۴۵-کیلومتری ش گرمی) سکونت دارند. ییلاق آنها دامنه‌های ل‌ش سبلان است، و در زمستان به قشلاق مرادلو میروند، ح ۱۵۰ رأس اسب، ح ۱۰۰ نفر شتر، ح ۴۰۰ رأس گاو، و ح 10'000 رأس گوسفند و بز دارند.

از طریق گله‌داری و زراعت گندم، جو، و حبوبات زندگی میکنند. از صنایع دستی شالبافی، جوالبافی، و گلیمبافی دارند.

مراره یا **کیسه‌ی صفرا**: ← صفرا.

مراسم اسم‌گذاری نوزاد: ← شب شش.

مراش، ده، زنجان، ← ماه‌نشان، بخش.

مراصد الاطلاع (marāsedo 'l.ettelā')، تلخیص معجم البلدان یاقوت، توسط صفی‌الدین عبدالمؤمن ابن عبدالحق بغدادی (۶۵۸–۷۳۹ هق)؛ نام کامل این فرهنگنامه‌ی جغرافیائی عربی مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنة والبقاع است. منحصراً اطلاعات جغرافیائی معجم البلدان در این کتاب آمده و از اشتقاقات و زندگینامه‌ها و مطالب دیگر آن کتاب صرف نظر شده است. مراصد الاطلاع در لیدن (۱۸۵۰) در ۴ مجلد، و در مصر (۱۹۵۴) در ۳ مجلد چاپ شده است.

مراعات نظیر یا **تناسب**، در علم بدیع، الفاظی در معنی متناسب یکدیگر (جز نسبت تضاد) در سخن آوردن؛ مانند (حافظ)،

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو،

و نیز (لطف الله نیشابوری)،

در مرد پریر لاله آتش انگیخت
دی نیلوفر ببلغ در آب گریخت
امروز گل از خاک نشابور دمید
فردا به هری باد سمن خواهد ریخت.

مراع و مواشی، مالیات: ← مالیات احشام وانعام.

مراغه (marāqe)، ده (جمع ۱٬۲۷۰ نفر ۱۳۴۵ هش)، دهستان کوهپایه، بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری ل نوبران. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است. سیب آن معروف است. قالیچه‌بافی و جاجیم‌بافی

(۱) Murad (۲) Moradabad

دارد.

مراغه (marāqe)، شهر تاریخی (جه ۱۰۶ '۵۴ سش ۱۳۴۵ هش)، کرسی قدیم ایالت سابق آذربایجان و مرکز شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در ج‌غ سهند و بر ساحل صوفی‌چای؛ ۱۳۰کیلومتری ج تبریز. راه آهن تهران–تبریز از آن میگذرد. به وسیله‌ی جاده‌های آسفالته با تبریز و میاندوآب مرتبط است. چند کارخانه‌ی تهیه‌ی خشکبار با اسلوب جدید در آن دایر است. کشاورزی و باغداری از قدیم در آن رایج بوده، و باغهای بزرگ میوه شهر را در برگرفته است. آثار مهم تاریخی آن عبارتند از: رصدخانه‌ی مراغه (← مراغه، رصدخانه‌ی)؛ گنبد سرخ (← گنبد)؛ گنبد کبود؛ گنبد غفاریه (← گنبد)؛ برج مدور آجری که در پشت بنای بانک ملی قرار دارد، و بر سردر آن کتیبه‌ای کوفی مورخ ۵۶۳ هق است، و از لحاظ معماری، تزیین، و به کار رفتن کاشیهای رنگین در آن، اهمیت فراوان دارد؛ مسجد ملارستم، از دوره‌ی صفویه؛ مقبره‌ی اوحدی مراغه‌ای، که در میان باغ سرسبزی قرار دارد؛ و ۲ پل سنگی بر رود صوفی‌چای، در غ شهر، از دوره‌ی مغول.

تاریخ

جغرافیانویسان قدیم شهر مراغه را بعد از اردبیل بزرگترین شهر آذربایجان دانسته‌اند. تاریخ آن در دوران قبل از اسلام روشن نیست، ولی به عقیده‌ی بعضی، شهری مثل مراغه، با آنهمه مزایای طبیعی، محتملاً از زمانهای دور وجود داشته است. بنا به گفته‌ی جغرافیانویسان اسلامی، در قدیم اقراروذ (aqrā.ruz)، افراوذ (afrā.ruz)، و افرازه‌روذ (afrāze.ruz) نام داشته، که به فارسی به معنی رود افراه است.

مراغه باید از جمله شهرهای آذربایجان باشد که مغیرة ابن شعبه آن را فتح کرد (۲۲ هق). مروان ابن محمد، هنگام بازگشت از جنگ مغان و گیلان (۱۲۳ هق)، بناهائی در آن ساخت. خزیمة ابن خازم، سردار عرب، بر آن باروی محکمی بنا نهاد، و لشکرگاهی در آن تأسیس کرد. در جنگ افشین با بابک خرم دین مراغه به عنوان مقر زمستانی افشین ذکر شده است (۲۲۱ هق). در ۲۸۰ هق محمد افشین به فرمانروائی مراغه رسید. بعد از وی برادرش یوسف ابن ابوالساج به جای وی نشست. خلیفه تسلط یوسف را بر مراغه و تمام آذربایجان به رسمیت شناخت (۲۹۶ هق). سکه‌ای از آن زمان به دست آمده که توسط یوسف در مراغه ضرب شده است. بنا بر نوشته‌ی ابن حوقل، مراغه "لشکرگاه و دارالاماره بود، و خزانه‌ی دیوان‌های ناحیه در آنجا بود". ولی یوسف باروی شهر را ویران، و مرکز حکومت خود را به اردبیل منتقل کرد. آخرین امیر ساجیان، فتح ابن افشین، در ۳۱۷ هق در مراغه کشته شد. در ۳۳۲ هق آل مسافر بر مراغه دست یافتند. در این دوره سکه‌ای (مورخ ۳۳۷ هق) به نام محمد ابن عبدالرزاق، سردار رکن‌الدوله‌ی دیلمی، و سکه‌هائی (مورخ ۳۴۷ هق) به نام دو پسر مرزبان دیلمی–ابراهیم و جستان–در دست است که در مراغه ضرب شده‌اند. در ۴۲۰ هق ترکان غز به مراغه رسیدند. در ۴۴۶ هق مراغه جزء قلمرو سلاجقه محسوب میشد. در ۵۵۵ هق احمدیل ابن ابراهیم ابن وهسودان (ahmadil-) بر مراغه فرمانروائی میکرد؛ وی مؤسس سلسله‌ی محلی کوچکی بود که تا ۶۲۴ هق دوام یافت. در ۶۲۲ هق جلال‌الدین خوارزمشاه وارد مراغه شد؛

در ۶۲۸ هق مراغه به تصرف سپاهیان مغول در آمد، و در ۶۵۶ هق مرکز فرمانروائی هلاکو خان محسوب میشد. وی خواجه نصیرالدین طوسی را با همکاری تنی چند از دانشمندان دیگر مأمور تأسیس رصدخانه‌ی مراغه کرد (← مراغه، رصدخانه‌ی). در این دوره مراغه از مراکز مهم مسیحیت به شمار میرفت؛ ابن العبری در دیر آن تدریس میکرد. از جغرافیانویسان این دوره زکریای قزوینی است، که ظاهراً با مراغه آشنائی نزدیکی داشت. به گفته‌ی وی در این شهر آثاری از دوره‌های پیش از اسلام وجود داشته است. در ۷۳۷ هق شیخ حسن ایلکانی طغاتیمور را در نزدیکی آن شکست داد. در دوره‌ی تسلط (۱۷۲۵) عثمانی بر مراغه عبدالعزیز پاشا بر آن فرمانروائی میکرد. نادر شاه افشار عثمانیان را در میاندوآب، بر کنار رود جغتو شکست داد (۱۱۴۲ هق) و مراغه، دهخوارقان، و ساوجبلاغ را گرفت. در جه I مراغه منطقه‌ی عملیات روس و عثمانی بود.

مراغه (marāqe)، شهرستان (جه ۲۵۲'۰۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، ج‌غ استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش شهر مراغه. از غ به دریاچه‌ی ارومیه محدود است. فعلاً مشتمل است بر بخشهای حومه، بناب، و عجب‌شیر. به وسیله‌ی رودهای جغتو، مردی‌رود، لیلان، صوفی‌چای (sufi.cāy) یا صافی‌رود (که از سهند سرچشمه گرفته، پس از گذشتن از مراغه به جانب غ منحرف شده، و به دریاچه‌ی ارومیه میریزد)، و غیره مشروب میشود. آب فراوان سبب حاصلخیزی و سرسبزی آن شده است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، بزرک، چغندر، پنبه، کشمش، سبزه، و میوه است. کارخانه‌های متعدد تهیه‌ی خشکبار با اسلوب جدید در آن دایر است، و از مراکز مهم تولید خشکبار و محصولات کشاورزی محسوب میشود. قسمت مهم خشکبار آن به شوروی صادر میشود. قالی‌بافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد. معدن زغال سنگ دارد. راه آهن تهران–تبریز از مراکز آن میگذرد.

شهرستان مراغه در گذشته اهمیت و وسعت بیشتری داشت. در دوره‌ی مغول تومان مراغه همه‌ی قسمتهای جنوبی آذربایجان را شامل میشد، و محدود بود از ل به تومان تبریز، از غ به تومان خوی (اورمیه)، از ج به اراضی کردستان؛ و از ش به عراق عجم (زنجان). همه‌ی اراضی ساوجبلاغ در آن زمان جزء قلمرو مراغه محسوب میشد.

بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش شهرستان مراغه در جزء استان چهارم تشکیل شد، و بعداً، به موجب تصویبنامه‌ی دی ماه ۱۳۲۰ هش، از آن استان منتزع، و ضمیمه‌ی استان سوم شد، و بخشها و دهستانهای آن دستخوش تغییراتی قرار گرفت.

برای تاریخ ← مراغه، شهر.

مراغه، رصدخانه‌ی، رصدخانه‌ای که در ۶۵۷ هق، به امر هولاکو و تصدی ← خواجه نصیرالدین طوسی، بر تپه‌ی مستحکمی در ل مراغه ساخته شد و دو قرن رونق داشت. با بهترین آلات رصد مجهز بود و به نقل روایات، کتابخانه‌اش 400'000 مجلد کتاب داشت که سربازان مغول از سوریه و بین النهرین و ایران گرد آورده بودند. اول سرپرست آن خواجه نصیرالدین طوسی، و از همکارانش کاتبی قزوینی و قطب‌الدین شیرازی و مؤیدالدین عرضی بودند، و به علاوه در همین ایام محیی الدین مغربی و ابن العبری در مراغه کار میکردند. نتیجه‌ی ارصاد در زیج ایلخانی (← زیج) آمده که در مشرق‌زمین مدتها شهرت کامل داشته. پس از طوسی سرپرستی به پسرش صدرالدین علی و پس از وی به برادر علی، اصیل‌الدین حسن (فت ۷۱۵ هق)، رسید. پی رصدخانه هنوز (بر پهنه‌ای به وسعت ۳۴۷ × ۱۳۷ متر) موجود است.

مرا فراموش مکن[1] یا **میانطوسی** (miāntusi)، گیاهی از نوع (*Myosotis*) و از تیره‌ی گاوزبان‌نیان، که گلهای آبی کوچک دارد در حاشیه‌های باغها کاشته میشود.

مراق[2] (marāqq)، در نجوم، ستاره‌ی β از صورت فلکی دب اکبر، با قدر ظاهری ۲٫۴۴، که یکی از دو قراول در آن صورت است و در تصویر خیالی دب اکبر بر روی شکم آن قرار گرفته است. نیز ← صورت فلکی، جدول II.

مراکش[3] (marākeš)، شهر (در ۱۹۷۳ جه تخمیناً 330'00)، کشور مراکش؛ مرکز ایالت مراکش، شهر درست در ج وادی تنسیفت (← مراکش، کشور) و در ل کوههای اطلس واقع است، و به فاصله‌ی ۲۴۰کیلومتری کازابلانکا قرار دارد.

اقلیم مراکش در زمستان و بهار خشک معتدل، ولی در تابستان بی‌اندازه گرم است. شهر به دو قسمت تقسیم میشود، (۱) مدینه یا شهر قدیم مورها؛ (۲) کوی جدید در غرب آن، که ساختمان آن از فرانسویهاست.

جنبه‌ی صنعتی شهر مراکش، صرف نظر از کارهای دستی آن، اندک است، و مانند شهر فاس مرکزی است که در توسعه‌ی شهرهای ساحلی مراکش در نیمه‌ی اول قرن ۲۰ سهیم نبوده است. ولی از مراکز جلب سیاحان و ورزشهای زمستانی است.

تاریخ. شهر مراکش در ۱۰۶۲ (۴۵۴ هق) به وسیله‌ی یوسف ابن تاشفین بنا شد، و تا زمانی که به دست موحدون افتاد (۱۱۴۷ مطابق ۵۴۱ هق) پایتخت مرابطون بود. در ۱۲۶۹ تحت کنترول مرینیان قرار گرفت. گرچه شهر مراکش در قرن ۱۶م به وسیله‌ی سلسله‌ی سعدی رونق یافته بود، فرمانروایان علوی (فلالی) بیشتر در فاس یا مکناس به سر میبردند.

مراکش[4] (marākeš؛ عربی، marrā-)، نام

(1) forget-me-not (2) Merak (3) Marrakesh (4) Morocco

رسمی آن **المملکة المغربیه** (mamlekato l.maqrebiyya')، یا اختصاراً **المغرب**، فت **ماروک**[1] (mārok)، کشور (۴۴۵٬۱۸۰ کمه؛ در ۱۹۷۷ جم تخمیناً ۱۸٬۳۰۰٬۰۰۰)، لغ افریقا، شامل تحت الحمایگیهای سابق فرانسه و اسپا- نیا، منطقه‌ی بین‌المللی سابق طنجه، و (از ۱۹۵۸) تحت الحمایه‌ی جنوبی مراکش اسپانیا؛ که از ۱۹۵۶ استقلال یافته است. از ل به دریای مدیترانه، از ش و ج‌ش به الجزایر، از ج‌ش و ج به صحرای فرانسه و صحرای سابق اسپانیا، و از غ به قطلا محدود است. مرکز سیاسی آن رباط (در ۱۹۷۵ جم ۶۵۴٬۰۰۰ تخمین سازمان ملل) است، ولی فاس، مکناس، و شهر مراکش مراکز تاریخی و طنجه مرکز تابستانی آن است.

سرزمین مراکش به سه ناحیه‌ی طبیعی تقسیم شده است: (۱) دشت ساحلی و حاصلخیز شمالی در کنار مدیترانه که مشتمل است بر کوههای ریف؛ (۲) فلاتها و پستومهای واقع میان کوههای اطلس، که در ۳ رشته‌ی موازی، از ساحل قطلا در ج‌غ تا الجزایر و مدیترانه در ل‌ش ممتد است؛ و (۳) پهنه‌ی نیم‌حاصلخیز در مراکش جنوبی و شرقی، که به صحرا میپیوندد.

رودهای مراکش عموماً از سوی شمال غربی به قطلا، یا از سوی جنوب شرقی به صحرا روانند؛ فقط ملویه (moluya؛ به طول ح 500 کم) استثنا است که از اطلس در جهت ل‌ش به مدیترانه میریزد. رودهای عمده‌ای که به قطلا میریزند عبارتند از ام الربیع (ommo'r، rabi' به طول ح 400 کم)، سبو (← سبو، وادی) و تنسیفت (tensift؛ به طول ح 200 کم).

رشته‌کوهها و قطلا گرمای استوائی مراکش را معتدل میسازند؛ دمای متوسط بین °۱۶٫۵ و °۲۳ صدبخشی در ساحل غربی، و بین °10 و °۲۷ صدبخشی در درونبوم تغییر میکند. تغییرات دما در امتداد کرانه‌ی قطلا اندک است، در حالی که درونبوم مراکش با تغییرات شدید دما مشخص میباشد. در دامنه‌های شرقی کوههای اطلس، که بادهای مرطوب قطلا به آنجا نمیرسد، اقلیم سخت صحرائی وجود دارد، ولی اقلیم دامنه‌های غربی نسبةً خنک و مرطوب است. بیشینه‌ی ریزش سالانه‌ی باران (۷۵ تا 100 سم) در لغ وجود دارد.

در ناحیه‌ی ساحلی قطلا بلوط چوب پنبه، و در دامنه‌های کوههای اطلس بلوط و سرو و جنگلهای کاج یافت میشود. درخت زیتون همه جا فراوان است، ولی پرورش درخت زیتون معروف مراکش فقط در کرانه‌ی قطلا، در جنوب شهر موگادور صورت میگیرد.

یوزپلنگ، شغال، روباه، و آهو در مراکش فراوان است. در آبهای ساحلی مراکش ماهیهای ساردین، گووا، و تونا صید میشود.

صناعت مراکش عمدةً منحصر است به آمودن فراورده‌های کشاورزی و تهیه‌ی ماهیهای کنسرو، روغن زیتون، مارگارین، فراورده‌های نفتی، و بعضی صنایع کوچک دیگر. مصنوعات دستی مشتمل است بر کالاهای چرمی، منسوجات، ظروف مفرغی و مسی، نقره‌آلات. صادرات عمده‌اش مواد خام، مواد غذائی، و توتون است.

سکنه‌ی مراکش تشکیل یافته‌اند از قبایل بربر که عمدةً در نواحی شمالی ریف و دشتهای اطلس میانه، و قبایل عرب که عمدةً در دشت ساحلی قطلا پراکنده‌اند. ح 100٬000 یهودی در مراکز شهری سکونت دارند. در ۱۹۶۸ ح ۱۹۰٬000 خارجی (قریب ۹۲٬000 آنها فرانسوی) در مراکش ساکن بوده‌اند.

زبان رسمی مراکش عربی است. زبانهای فرانسوی و اسپانیائی نیز رایج است. پول آن درهم (در ۱۹۷۷ معادل ۱۶ ریال) است.

تاریخ

گرچه بازمانده‌های باستانی فراوان نشان میدهد که مراکش از ادوار بسیار قدیم مسکون بوده، شناسائی آن در تاریخ، در قرن ۱۲م ق‌م، به هنگامی بود که فنیقیها شهر لیکسوس (العرائش) را در آن بنا نهادند. بعداً کارتاژیها چندین مرکز بازرگانی در کرانه‌ی شمالی دایر کردند. در قرن ۵م ق‌م، هانو، دریانورد کارتاژی، چند شهر در کرانه‌ی قطلا تأسیس کرد.

I- مراکش رومی (قرون ۱م-۵م ب‌م). پس از سقوط کارتاژ، مراکش بخشی از مملکت مورهای متحدین یا واسالهای روم را تشکیل داد. یوباس II تمدن امپراطوری روم را در مراکش وارد کرد. پس از شورش بربرها در افریقای شمال غربی، مراکش به روم منضم شد، و ایالت جدیدی به‌نام مورتانیا تشکیل داد. سرزمین رومی مراکش محدود بود به مثلثی که از جبل طارق تا رباط و ناحیه‌ی مکناس امتداد داشت. اتحادهائی که با قبایل مجاور صورت گرفت، و نیز وجود یک نیروی نظامی سبک و یک شبکه راههای ارتباطی، موجب شد که این ایالت دوردست رومی مدت ۲۰۰ سال در صلح و آرامش به سر برد. حفریاتی که در مورتانیا به عمل آمده نشان میدهد که ساکنین شهری این ایالت به هنر ارج مینهادند؛ بناهای آن، در عین فاقد بودن جلال و شکوه، دارای یک اصالت واقعی بوده است؛ خانه‌های ظریف، مجسمه‌های مفرغی، و لوازم خانگی حاکی از سبک هلنیستیک میباشد.

نشانه‌ها و مدارک فراوان به‌دست‌آمده نشانه‌ی آن است که مسیحیت، احتمالاً به طور کامل، در مورتانیا وارد شده بوده است. کتیبه‌های کشف‌شده از نیمه‌ی اول قرن ۴م آشکار میسازد که مسیحیت و تمدن لاتین، در مقابل هجوم واندالها که در قرن ۵م از مراکش شمالی عبور کردند، برقرار ماند، و تا فتح مسلمانان چنین بود.

II- فتح مسلمانان و تسلط عرب (۶۷۰-۷۴۰). در ۶۴۷-۷۰۸ نبردهای قطعی مسلمین برای فتح ل افریقا در بخش شرقی سرزمین بربرها صورت گرفت. حمله‌ی عقبة ابن نافع به مراکش با مقاومت کمی مواجه شد، اما فقط به یک تسخیر جزئی و موقتی انجامید. لشکرکشی موسی ابن نصیر در ۷۱۰ مراکش را یک منطقه‌ی مسلمان و تابع خلفای اموی دمشق ساخت. در ۷۴۰ بربرها، که به مذهب خوارج پیوسته بودند، موفقانه بر علیه امویان دمشق شوریدند. و مراکش از آن پس از تصرف خلفای شرقی خارج شد.

III- تشکیل و تحول اسلام در میان بربرها. در قرن ۹م ادریس I، یکی از شریفهائی که از زجر و آزار عباسیان در عربستان گریخته بود، قبایل بربر مراکش شمالی و قسمتی از دشتهای ساحلی قطلا را مطیع خود ساخت. پسرش ادریس II جانشین وی شد، و مملکت کوچکی برای خود تشکیل داد، و برای خود شهر فاس را به عنوان پایتخت تأسیس کرد (۸۰۸)، که از آن پس مرکز سیاسی و دینی شد. ادارسه نخستین کسانی بودند که، بر خلاف نظام قبیله‌ای بربر، یک حکومت مرکزی تشکیل دادند؛ در بخشی از مراکش شمالی زبان عربی را نیز رواج دادند. ولی پس از مرگ ادریس II قدرت ادارسه بسرعت رو به زوال گذاشت (← ادارسه).

خلفای فاطمی (← فاطمیان)، هنگامی که برای تصرف مصر میکوشیدند، لشکرکشیهائی نیز به مراکش کردند؛ اما همه جا با مقاومتهای قبایل بربر، که از طرف امویان اسپانیا (قرطبه) حمایت میشدند، مواجه شدند. این قبایل مملکت کوچکی در دشتهای ساحلی قطلا تأسیس کردند، و هنگامی که با امویان قرطبه متحد شدند اسلام آوردند. بدین ترتیب، تقریباً تمامی مراکش، همزمان با رسیدن نخستین ثمرات تمدن مورهای اسپانیا به فاس، به دین اسلام در آمده بود.

IV- اوج اسلام در میان بربرها، ۱۰۵۳-۱۲۶۹. هنگامی که در نتیجه‌ی اصلاحات دینی در سلسله‌ی مرابطون و موحدون روی کار آمدند، مراکش که تا آن زمان در حوادث دینی درگیر نبود، ناگهان در جبهه‌های مقدم قرار گرفت. مرابطون چادرنشینانی از قبایل صنهاجه بودند که صحرای افریقا را تصرف کردند و اسلام را تا مرزهای افریقای سیاه رسانیدند. با نفوذ در مراکش جنوبی، که در آنجا پایتخت خود، شهر مراکش، را تأسیس کردند (۱۰۶۲)، پس از نبردهای سختی با قبایل زناته تمامی سرزمین مراکش را متصرف شدند. یوسف ابن تاشفین نخستین سلطان مرابطون بود که تمامی مراکش را تحت اختیار در آورد؛ متصرفات افریقائی خود را تا الجزایر گسترش داد، و پس از آنکه امرای مسلمان اسپانیا را در مقابل پیشروی (۱۰۸۶ = ۴۷۹ ه‍ق) آلفونسوی VI، شاه لئون و کاستیل، نجات داده بود، آنها را خلع، و قلمرو آنان را ضمیمه‌ی خاک خود کرد. این همزیستی مسلمانان اسپانیا و مراکش از لحاظ فرهنگی برای مراکش بسیار سودمند بود.

یکی از افراد قبیله‌ی موحدی، به نام محمد ابن تومرت (← ابن تومرت)، بر مرابطون شورید، و تدریجاً امپراطوری افریقائی را از دست آنان خارج کرد. عبدالمؤمن ابن علی، پیرو و جانشین ابن تومرت، تمامی قلمرو بربرها را متصرف شد و قسمت عمده‌ی اسپانیای مسلمان را تحت کنترل خود در آورد.

در مراکش، اسلام بربرها به اوج تعالی خود رسید؛ یکی از بربرها خلیفه و فرمانروای تمام مغرب اقصی بود. موحدون کار سرپرستی مرابطون را به سازمان رسانیدند و تمدن اندلسی در شهرهای امپراطوری ریشه گرفت.

V- مرینیان و انحطاط دولت اسلامی

(1) Maroc

بربر (۱۲۶۹-۱۴۶۵)، مرینیان که از قبایل زناته‌ای (← زناته) بودند که در مراکش شرقی سکونت داشتند موفق شدند که بتدریج قدرت را از دست موحدون خارج سازند، و فاس را پایتخت خود قرار دادند. پس از آنکه مسیحیت در قرن ۱۳م دگربار در اسپانیا احیا شد، مملکت کوچک غرناطه تنها متصرفه‌ی اسلام در اسپانیا بود. ولی مرینیان، تا اواسط قرن ۱۴م، جهاد خود را در اندلس رهبری میکردند، و به بنو نصر برای استحکام موقعیت آنها کومک میرسانـدند، اما موفق نشدند که هیچ یک از سرزمین‌های از دست رفته را از مسیحیان باز گیرند.

در مراکش تمدن چهره‌های سنتی خود را، که تا قرن ۲۰م برقرار ماند، اختیار کرد. مرینیان فقط در دشتها و استپها مواضع مستحکمی داشتند، و در طی قرن ۱۵م عربها متزایداً آشفتگیهائی را موجب میشدند، و این آشفتگی‌ها با رسیدن پرتغالیها برای اولین‌بار به ساحل مراکش به یک دوره‌ی هرج و مرج انجامید. سلسله‌ی مرینیان سقوط کرد، و مملکت به تقسیمات جزء مستقلی تقسیم شد.

VI- بنو وطاس و شریفهای سلسله‌ی سعدی (۱۶۵۹-۱۴۶۵). بنو وطاس (banu wattās)، که جانشین مرینیان در فاس شدند، نتوانستند از اشغال چند بندر در سواحل قطل و استحکام آنها به وسیله‌ی پرتغالیها جلوگیری کنند. سعدیون (sa'diyyun) یا شریفهای مراکش جنوبی، که پایتختشان در شهر مراکش بود، رفته رفته جایگزین سلسله‌ی ضعیف بنو وطاس شدند، و در رأس جهادی علیه پرتغالیها قرار گرفته اگادیر و چند محل دیگر را باز ستاندند. ولی تهدید ترکها در الجزایر شریفها را وا داشت که با اسپانیائیها، علیه دشمن مشترک خودشان، متحد شوند. با عدم توفیق پرتغالیها در باز گردانیدن یکی از شاهان مخلوع سلسله‌ی سعدی (← فاس، شهر)، ← احمد ابن محمد منصور به قدرت رسید، که توانست مدتی بر تمبوکتو و گائو تسلط یابد. پس از آن سلسله‌ی شریفها بسرعت انحطاط یافت.

VII- سلسله‌ی علویان (فلالی). در ۱۶۶۶ مولای رشید، از شریفهای سلسله‌ی فلالی، فاس را تصرف کرد. گرچه وی وحدتی در سرزمین مراکش به وجود آورد، عمرش کفاف نداد که شورش و هرج و مرج را یکلی از میان بر دارد. جانشین وی، مولای اسماعیل (۱۷۲۷-۱۶۷۲)، با سپاهی که از سیاهان تشکیل داد، اقدام به برقراری صلح و آرامش کرد، اما نتوانست نواحی کوهستانی را تحت اختیار دائمی خود در آورد. علیه بربرهای صنهاجه نیز جنگ ناموفقی کرد. مرگ وی اختلافاتی در موضوع جانشینی پدید آورد، که مدت ۳۰ سال زد و خوردهای خونینی به دنبال داشت.

از زمان مولای اسماعیل روابط با اروپا و الجزایر عثمانی به حداقل کاهش یافت. مراکش با انزواگزینی، در تمدن قرون وسطائی خود باقی ماند، در حالی که دنیای گردا گرد آن در تغییر و تحول بود. جانشینان مولای اسماعیل نتوانستند وضع خاص مراکش را، در دنیائی که خود را از آن محروم ساخته بودند و از آن غافل بودند، درک کنند. گرچه همگی به وظایف فرمانروائی خود کاملاً آگاهی داشتند، قادر نبودند که مسائل اقتصادی و اجتماعیی را که پیش میآمد حل کنند. تلاش آنان فقط معطوف به این بود که قسمت اعظم ممکن از سرزمین خود را تحت اطاعت در آورند و مردم را به پرداخت مالیات وادار کنند. مولای محمد (فرمانروائیش ۱۷۵۷-۹۲)، نوه‌ی مولای اسماعیل، تا حدی در برقراری قدرت سلطانها توفیق یافت. در فرمانروائی (۱۷۹۲-۹۴) مولای یزید هرج و مرج روی داد، و جانشین وی، مولای سلیمان (فرمانروائیش ۱۷۹۴-۱۸۲۲) نخست آرامش را باز گرداند، اما عاقبت با شورش بربرها مواجه شد.

VIII- دخالت اروپا. با روی کار آمدن (۱۸۲۲) مولای عبدالرحمان (۱۷۷۸-۱۸۵۹)، مرحله‌ی جدیدی در تاریخ مراکش پدید آمد. در ۱۸۳۰ فرانسویها برای تصرف الجزایر نیرو پیاده کردند. عبدالقادر جزایری پس از شکست خوردن (۱۸۴۳) از فرانسویان به مراکش نزد عبدالرحمان گریخت، و عبدالرحمان سپاهی به کومک وی فرستاد، که نتیجه‌اش بمباران (۱۸۴۴) شهرهای طنجه و موگادور به وسیله‌ی فرانسویان و شکست قطعی سپاهیان مراکشی بود. در سپتامبر ۱۸۴۴ پیمان صلح در طنجه به امضا رسید، و عبدالرحمان متعهد شد که عبدالقادر را اخراج کند و اگر او قصد ورود مجدد به مراکش داشته باشد وی را دستگیر سازد. در مارس ۱۸۴۵، به موجب قراردادی با فرانسویان، مرز مراکش-الجزایر مشخص شد. از آن پس، تا آخر فرمانروائی عبدالرحمان، روابط مراکش با فرانسه دوستانه بود، جز هنگام بمباران (۱۸۵۱) شهر سلا.

پس از مولای عبدالرحمان، محمد IV ابن عبدالرحمان (ف ۱۸۷۳) صاحب مراکش شد (۱۸۵۹)، و در همان سال دولت اسپانیا به مراکش اعلان جنگ داد. در فوریه‌ی ۱۸۶۰ سپاهیان اسپانیا به شهر تطاوین وارد شدند؛ در همین ضمن دولت بریتانیا اعلام داشت که اجازه نمیدهد قوای اسپانیا ساحل مراکش یا طنجه را اشغال کنند، و در آوریل ۱۸۶۰ دوباره صلح برقرار شد. به موجب مقررات این صلح، دولت مراکش با توسعه‌ی شهر اسپانیائی سبته موافقت کرد و پرداخت مبلغی به عنوان غرامت را متعهد شد، و نیز متعهد شد که به طور دائم سرزمینهائی برای استقرار "یک شیلات نظیر آنچه اسپانیائیها سابقاً در آنجا داشتند" به سانتا کروز دِمار پِکوئِنیا ضمیمه کند؛ ولی هیچ یک از دو طرف به طور دقیق جای این محل را نمیدانست، تا آنکه در ۱۹۳۴، پس از برقراری تحت الحمایگی فرانسه-اسپانیا، اسپانیا ایفنی را اشغال کرد و مدعی شد که این همان سرزمینی است که در قرارداد صلح ۱۸۶۰ بدان اشاره شده بوده است.

علاوه بر امتیازات خاصی که قدرتهای اروپائی در طنجه به دست آوردند، رفته رفته حق "حمایت" از مراکشیهائی را که در خدمت خود داشتند برای خود قائل شدند، و بدین ترتیب این عده عملاً مشمول کاپیتولاسیون شدند. در ۱۸۴۴-۸۵ بریتانیائیها حداکثر معاملات بازرگانی و نفوذ را در مراکش داشتند، چون مقرر شده بود که ساحل جنوبی جبل طارق تحت کنترول هیچ دولت اروپائی رقیب قرار نگیرد، بریتانیا از استقلال مراکش حمایت کرد و آن دولت را برای اصلاحات تحت فشار قرار داد. پس از مرگ (۱۸۷۳) محمد ابن عبدالرحمان، حسن I (حکومتش ۱۸۷۳-۹۴) به جای وی نشست. وی مردی قوی الاراده و خواهان عظمت بود. در دوره‌ی سلطنت خود، هیچ بهانه‌ای برای دخالت اروپائیها در کشور به دست آنان نداد، و وسعت منطقه‌ی تحت اطاعت حکومت مرکزی را گسترش داد.

در ۱۸۸۰ کوششهای بریتانیا به انعقاد کنفرانس بین‌المللی مادرید انجامید، که در آن سلطان مراکش امیدوار بود که اعطای "حمایت" به افراد مراکشی کاهش یابد. عملاً کنفرانس مادرید نه‌تنها نظام "حمایت" را تحت نظم در آورد، بلکه مزایائی را که سابقاً فرانسویها (از ۱۷۶۷)، بریتانیائیها (از ۱۸۵۶)، و اسپانیائیها (از ۱۸۶۰) از آن برخوردار بودند توسعه داد. در ۱۸۹۴ حسن در گذشت، و پسرش عبدالعزیز IV، که در آن هنگام ۱۴ سال داشت، به جایش نشست ولی رئیس تشریفات پدرش نیابت سلطنت را به عهده داشت. در ۱۹۰۱ عبدالعزیز خود حکومت را به دست گرفت. وی با حسن نیت کامل علاقه‌مند به اروپائیان و مشورت با آنان، و تشنه‌ی اصلاحات بود، اما تجربه نداشت. علاوه بر این، بعضی از اطرافیان وی، چه اروپائی و چه مراکشی، او را به تهیه‌ی اسبابهای لهو و لعب پرخرج و ترویج وسایل تفریح و سرگرمی، از قبیل مسابقات دوچرخه‌سواری درباریان در باغهای سلطنتی، که در نظر مراکشیها خوشایند نبود، تشویق کردند. وقتی که وی خواست بدون آمادگی قبلی مردم و بدون مدیران کارآزموده مالیاتهای ارضی وضع کند، هرج و مرجی روی داد که نتیجه‌اش وصول جزئی مالیات شد. امنیت داخلی با ظهور یک مدعی، معروف به بوحمره (bu.hamara)، در شرق فاس، آشفته شد. بوحمره گرچه توفیق نیافت که فاس را تصرف کند، توانست دولت رقیبی در ریف شرقی تأسیس کند، که فقط در ۱۹۰۸، پس از استعفای عبدالعزیز، برچیده شد.

تناقض چشمگیر میان رژیم قرون وسطائی منحط و ضعف نظامی آن از یک طرف، و نیروهای اروپای غربی، که مصراً خواستار بازارهای جدید فروش بودند، از طرف دیگر آشکار ساخت که از میان رفتن استقلال مراکش قریب الوقوع است. در ۱۹۰۱-۰۲، سلطان مراکش، به خاطر حفظ مراکش اصلی، از حقوق خود در صحرای مرکزی صرف نظر کرد. در ۱۹۰۲ فرانسه و اسپانیا محرمانه با تقسیم مراکش میان خود توافق کردند، که در آن شهر مراکش و منضمات آن سهم فرانسه و بقیه‌ی سرزمین مراکش (و از جمله فاس) سهم اسپانیا میشد. ولی دولت اسپانیا این موافقتنامه را امضا نکرد. در همان سال دولتهای فرانسه و ایتالیا موافقت کردند که هیچ یک مانع نقشه‌های دیگری در مراکش و لیبی نشود. در ۱۹۰۴ توافقی میان فرانسه و انگلستان

دست فرانسویها را در مراکش تا جائی که مربوط به بریتانیا بود باز میگذاشت، و در عوض فرانسویها برای بریتانیا آزادی عمل در مصر قائل میشدند. در اواخر همان سال اسپانیا این نقشه‌ی فرانسه را پذیرفت مشروط بر اینکه اسپانیا نیز مجاز باشد که در منطقه‌ی شمالی همان نظام اداری را که فرانسویها ممکن است در بقیه‌ی مراکش برقرار کنند، اجرا کند.

در ۱۹۰۵ بازدید امپراطور ویلهلم II از طنجه نشان داد که توقعات آلمانها نیز باید مورد توجه قرار گیرد؛ در نتیجه **کنفرانس آلخثیراس** در ۱۹۰۶ تشکیل شد که، در حالی که استقلال و تمامیت امپراطوری مراکش را شناخت، عملاً آزادی عمل آن را با تأسیس سازمانهای بین‌المللی برای شرکت در امور آن محدود ساخت. مالیه‌ی دولت مراکش تحت نظر فرانسه قرار گرفت، و ژاندارمری مختلط فرانسوی–اسپانیائی در بنادر برقرار شد. در ۱۹۰۷ نیروهای فرانسوی وجده در مرز الجزایر را اشغال کردند، و در همان حال، در نتیجه‌ی حمله به کارگران اروپائی بندرگاه کازابلانکا، فرانسویها در آنجا پیاده شدند و نفوذ خود را به مناطق اطراف گسترش دادند. در ۱۹۰۹ نظیر همین حمله به کارگران اسپانیائی در ریف به پیاده شدن نیروهای اسپانیائی منجر شد، که در نتیجه ملیلا توسعه یافت. مقارن همین اوقات، در ۱۹۰۷، یک نارضائی ملی به خاطر ضعف حکومت و اطاعت آن از نفوذ اروپائیها به طغیان مولای عبدالحافظ، برادر و نایب سلطان در شهر مراکش منجر شد. مولای عبدالحافظ، پس از شکست دادن نیروهای عبدالعزیز، در ۱۹۰۹ در شهر مراکش به سلطنت اعلام شد (← عبدالعزیز IV). در ۱۹۱۰ نیروهای فرانسوی حوزه‌ی عملیات خود را توسعه دادند، و در همین ضمن یک مدعی دیگر ظهور کرد، که در نتیجه عبدالحافظ از فرانسویان کومک طلبید، و نیروهای فرانسوی فاس را اشغال کردند. در ۱۹۱۱ اسپانیائیها العرائش و القصر الکبیر را اشغال کردند. مخالفت و اعتراض آلمانها منجر شد به اینکه قسمتی از سرزمین فرانسویها (کنگوی فرانسه) در افریقای جنوبی به آنها واگذار شود.

IX– تحت الحمایگی فرانسه و اسپانیا. در مارس ۱۹۱۲ عبدالحافظ پیمان فاس را مبنی بر تحت الحمایگی فرانسه بر تمامی سرزمین مراکش امضا کرد، ولی فرانسه متعهد شد که منافع اسپانیا را در متصرفاتی که تا آن زمان در ساحل مراکش داشت بشناسد. در نوامبر همان سال تحت الحمایگی اسپانیا، به موجب قرارداد میان فرانسه و اسپانیا، برقرار شد. یک دهم سرزمین مراکش واقع در شمال، گرچه رسماً قسمتی از تمامی امپراطوری شریفها باقی بود، عملاً واحد مستقلی شمرده شد. سلطان مراکش تمام اختیارات خود را در این بخش به نایب‌السلطنه‌ای تفویض میکرد که از خاندان سلطنتی بود و دولت اسپانیا وی را فرمانروای آن بخش میشمرد. عبدالحافظ که برادر خود را، به خاطر جانبداری از خارجیان، از این سمت خلع کرده بود، با احساس شرمساری از عمل خود، ناچار به استعفا شد. فرانسویها به جای او برادرش مولای یوسف (فت ۱۹۲۷) را منصوب کردند، که وی سیاست ۱۵ سال فرمانروائی (۱۹۱۲–۲۷) خود را بر همکاری با فرانسویها استوار ساخت.

امضای پیمان فاس نشانه‌ی آن بود که حکومت مرکزی از نگاهداری استقلال سرزمین مراکش ناتوان است. شورشی در فاس بر خاست که بسرعت خاموش شد، اما سپس عکس العملهائی در نقاط دیگر روی داد، که نخستین آنها ظهور یکی از رؤسای موریتانیائی بود که می‌خواست، مانند مرابطون، دشت مراکش را متصرف شود. با شکستی که فرانسویها به وی دادند پایگاه خود را در جنوب مستحکم ساختند. مهمترین این شورشها شورش عبدالکریم ریفی بود، مدت ۴ سال (از ۱۹۲۱) تمامی ریف و بعضی قسمتهای دیگر به صورت خودمختار تحت اداره‌ی عبدالکریم قرار داشت. عاقبت در ۱۹۲۶، با همکاری نیروهای عظیمی از فرانسویها و اسپانیائیها به این شورش پایان داده شد (← عبدالکریم ریفی).

فرانسه و اسپانیا نظامی برقرار ساختند که مراکش در مدت تحت الحمایگی به وسیله‌ی آن اداره میشد. شکل ظاهری دولت سلطان مراکش محفوظ نگاه داشته شده بود، و قانونگذاری به نام وی، یا به نام نایب السلطنه‌ی او در شمال، صورت میگرفت. اسماً سلطان فرمانروای مطلق بود، ولی عملاً کشور تحت اداره‌ی دستگاههائی قرار داشت که مقامات فرانسوی و اسپانیائی، عمدةً متشکل از افراد خودشان، تشکیل میدادند. طنجه با نواحی اطرافش یک منطقه‌ی بین‌المللی شناخته شد (← طنجه). بدین ترتیب، مراکش در مدتی کمتر از ۵۰ سال از یک امپراطوری قرون وسطائی به یک مملکت مدرن تبدیل شد. یک شبکه‌ی عالی از جاده‌ها، بنادر، و خطوط آهن به وجود آمد، و سرویس‌های تربیتی و پزشکی مدرن دایر شد. جمعیتی اروپائی–بیش از ۴۰۰'۰۰۰ در جنوب و ۱۰۰'۰۰۰ در شمال–تشکیل شد، که قریب ۱۰۰'۰۰۰ تن از آنها در مناطق روستائی (عمدةً در منطقه‌ی فرانسوی) سکنی داشتند، و کشاورزی شکوفان جدیدی به وجود آوردند. مراکز جدیدی در رباط و تطاوین، و یک شهر صنعتی و بندر در کازابلانکا دایر شد. معادن ارزنده‌ی فوسفات در جنوب و آهن در شمال توسعه یافت.

در زمان تحت الحمایگی فرانسه نخستین ژنرال مقیم فرانسوی در مراکش مارشال ل. ا. گ. لیوته، سردار نامی و از مدیران لایق فرانسوی بود که نسبت به مراکشیهای تحت اداره‌ی خودش بسیار رؤوف بود. جانشینان وی نتوانستند از حمایت جوانان تحصیلکرده‌ی مراکشی (که از مدارسی که خود فرانسویان تأسیس کرده بودند فارغ‌التحصیل شده بودند) برخوردار شوند.

جنبش II رشد خودآگاهی سیاسی را بسیار بر انگیخت، و در ۱۹۴۴، در نتیجه‌ی محیطی که جنگ به وجود آورده بود و وجود نیروهای متفقین در افریقای شمالی و تجدید حیات دنیای عرب، سازمانی به نام حزب استقلال تشکیل یافت که خواهان بازگشت استقلال کامل مراکش بود. محمد V، که در ۱۸ سالگی جانشین پدر خود شد (۱۹۲۷)، علاقه‌ی خود را نسبت به تمایلات ناسیونالیستی علناً نشان میداد. در ۱۹۴۷، طی نطقی در طنجه، وی ارتباط مراکش را با دنیای عرب تأکید کرد و از فرانسه ذکری به میان نیاورد. پاسخ فرانسه انتصاب یک فرماندار نظامی، مارشال ⇐ آلفونس ژوئن، و در نتیجه چند اصلاح اداری جزئی بود. در دسامبر ۱۹۵۲ رهبران حزب استقلال دستگیر شدند. در ۱۹۵۳ سلطان محمد V خلع، و در ۱۹۵۴ تبعید شد. محبوبیت سلطان مخلوع بسیار افزایش یافت، و جانشین او محمد ابن عرفه ناچیز شمرده میشد. مقامات فرانسوی نیز از این فرصت مناسب استفاده نکردند که با وارد کردن اصلاحات اساسی افکار مراکشیها را ملایم سازند. تروریسم در روستا و در شهر رواج یافت، و عاقبت در ۱۹۵۵ به یک شورش مسلحانه در ریف انجامید.

در پایین ۱۹۵۵ دولت فرانسه، که با شورشی در الجزایر مواجه بود، تصمیم گرفت که سلطان تبعیدی مراکش را از ماداگاسکار به فرانسه باز گرداند، و یک شورای نیابت سلطنت برای مولای عرفه برقرار کند. پس از مذاکرات طولانی، عاقبت در ۲ مارس ۱۹۵۶ استقلال مراکش تضمین، و محمد V سلطان مراکش شناخته شد.

X– مراکش مستقل. از زمان برقراری تحت الحمایگی، مراکش عملاً در حکومت دخالتی نداشت. دستگاه قانونگذاری توسعه و پیشرفتی نکرده بود، و کمبود متخصص فنی، پزشک، و حقوقدان و معلم وجود داشت. همینها ایجاب میکرد که ۱۰'۰۰۰ نفر فرانسوی و اسپانیائی به خدمت گرفته شوند. زندگی اقتصادی عمیقاً با زندگی فرانسوی و اسپانیائی آمیخته شده بود، و بآسانی و سرعت نمیتوانست از آن جدا شود. دو منطقه–فرانسوی و اسپانیائی– اقتصاد و نظامهای اداری و آموزشی کاملاً متفاوتی داشتند، و بایستی این دو با هم تلفیق شوند. در جنوب، مرزها هرگز محدود نشده بود، و مراکش همیشه دعاویی بر صحرا و موریتانیا داشت. تکلیف "ارتش آزادیبخش" بایستی معلوم شود؛ و آینده‌ی نیروهای فرانسوی و اسپانیائی در مراکش، و نیز مسئله‌ی پایگاههای هوائی کشمت میبایستی مورد توجه قرار گیرد. چنین مقرر شد که نیروهای فرانسوی در آغاز ۱۹۶۱ خاک مراکش را ترک کنند، جز نفرات اداری در بعضی مدارس هواپیمائی، که مقرر شد در سال ۱۹۶۳ خارج شوند. تخلیه‌ی پایگاههای هوائی کشمت در ۱۹۶۱ آغاز شد. آخرین افراد نیروهای اسپانیا در اوت ۱۹۶۱ خارج شدند. همه‌ی این عملیات بایستی در زمانی انجام گیرد که سرزمین مجاور مراکش، الجزایر، در اختلافات شدیدی با فرانسه درگیر بود، و مراکش در نهضت استقلال‌طلبی الجزایر کاملاً با الجزایریها همدردی نشان میداد.

در تشکیلات جدید، ادارات سابق فرانسوی به وزارتخانه تبدیل شد، که در رأس هر یک وزیری مراکشی قرار گرفت، و هیئت وزرا در برابر شخص سلطان مسئول بود. سلطان مراکش تمایل خود را برای تبدیل کشور به یک حکومت مشروطه‌ی سلطنتی ابراز داشت، و برای این کار

مجلس مؤسسانی تشکیل داد. بعداً عنوان خود را از سلطان به شاه تغییر داد. ارتش آزادیبخش عمدةً در نیروهای سلطنتی جدید ادغام شد. در اکتبر ۱۹۵۶ منطقه‌ی بین‌المللی طنجه به مراکش بازگشت. در همین سال مراکش به عضویت سازمان ملل در آمد. در ۱۹۵۹ پول رایج مراکش (فرانک) به درهم تبدیل شد.

در ۱۹۵۸ با اسپانیا توافق شد که تحت الحمایگی آن دولت بر مراکش جنوبی، جز ایفنی، ملغی شود. در ۱۹۵۸ مراکش به اتحادیه‌ی عرب پیوست، و در آخر همین سال جنبش مخالفی در ریف برخاست که سرکوب شد (ژانویه‌ی ۱۹۵۹).

در ۱۹۶۱ کنفرانسی در کازابلانکا، به ریاست شخص شاه، "گروه کشورهای افریقائی" را تاسیس کرد. در ۱۹۶۱ محمد V وفات یافت، و پسرش حسن II (۱۹۲۹–) به جایش نشست، که از سیاست پدر خود پیروی میکند.

در ۱۹۶۵ حسن II مجموعه طرحهائی مشتمل بر اصلاحات روستائی، ساختمان بندر، گاهی در ناذور (nāḍor)، ساختمان یک سد عظیم، و خدمت نظام وظیفه‌ی عمومی اعلام کرد.

در ژانویه‌ی ۱۹۶۹ ایفنی به مراکش منضم شد.

در ۱۹۷۰ کشور به شکل تغییریافته‌ای از دموکراسی پارلمانی در آمد که در آن قانون اساسی تجدیدنظرشده بر اختیارات شاه می‌افزود. گروههای مخالف ــ که بعداً جبهه‌ی ملی خوانده شدند ــ این قانون اساسی را مردود شناختند و انتخابات مجلس ملی را که بایستی در اوت ۱۹۷۰ انجام گیرد تحریم کردند. در 10 ژوییه‌ی ۱۹۷۱ کودتائی نافرجام به وسیله‌ی رهبران نظامی روی داد. حسن II قانون اساسی دیگری اعلام کرد (فوریه‌ی ۱۹۷۱) که در آن از اختیارات شاه کاسته شده بود. این قانون اساسی جدید به همه‌پرسی (رفراندوم) گذاشته شد و، علی رغم تحریم "جبهه‌ی ملی"، به تصویب رسید. در اوت ۱۹۷۲ یک توطئه‌ی دیگر برای قتل حسن II، هنگام بازگشت وی از فرانسه، صورت گرفت که شاه از آن جان سالم به در برد. در ۱۹۷۳ عدم آرامش اوضاع در مراکش ادامه داشت. تظاهرات علیه دولت از طرف نیروهای مسلح، دانشجویان، و احزاب مخالف انجام میگرفت. حسن II به سیاست انزوای خود ادامه میداد و با سیاست تصفیه، نظم نسبی را برقرار نگاه میداشت. در ۱۹۷۴ حسن II اعلام داشت که صحرای اسپانیا باید آزاد و تا قبل از پایان ۱۹۷۵ ضمیمه‌ی مراکش شود. در نیمه‌ی دوم ۱۹۷۵ اسپانیا صحرای مراکش را به مراکش و موریتانیا واگذار کرد. مراکش عضو اتحادیه کشورهای عرب و نیز عضو ← سازمان وحدت افریقا است.

مراکش اسپانیا، تحت الحمایه‌ی سابق اسپانیا، ← مراکش، کشور.

مراکش فرانسه، تحت الحمایه‌ی سابق فرانسه: ← مراکش، کشور.

مراکشی (marākeši) شهرت **ابوعلی حسن**، فقیه و ادیب و مورخ ایرانی، متولد در مراکش، متوفی در ۶۶۰ هق، عالم مراکشی ریاضیات و نجوم و جغرافیا. مؤلف جامع المبادی و الغایات در نجوم.

مراکند (marā.kand)، ده (جم ۱٬۳۳۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان چای‌پاره، بخش قره‌ضیاءالدین، شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۲۲کیلومتری جش قره‌ضیاءالدین. آقچای مشروبش میکند. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مرام اشتراکی: ← کمونیسم.

مران، شهر، ایتالیا، ← مرانو.

مرانو[1] (merāno)، آلمانی **مران** (merān)، شهر (در ۱۹۶۸ جم تخمیناً ۳۳٬۵۹۴)، ایالت بولتسانو، ایتالیا، نزدیک مرز اتریش. از تفرجگاههای معروف و استراحتگاه بهداشتی بر دامنه‌ی جنوبی آلپهای تیرول است. شهر قدیم دارای کلیسای جامعی به سبک گوتیک (۱۳۶۷)، یک موزه، و دژی از قرن ۱۵م است که زمانی مقر کنتهای تیرول بود. شهر جدید دارای ویلاها و هتلهای زیبا است. مرانو مرکز صنعتی نیز هست، و از فراورده‌های آن مبل، ظروف سفالی، صابون، مواد حشره‌کش، آب جو، و شراب است. در قرن ۱۲م پایتخت تیرول شد و در ۱۳۰۵ حقوق شهریت به دست آورد. مدتها تحت استیلای اتریش بود، تا آنکه در ۱۹۱۹ به ایتالیا واگذار شد. آبهای رادیوآکتیو و صنایع شیمیائی دارد.

مراوه تپه (marāve tappe)، بخش (جم ۱۷٬۰۴۹ سش ۱۳۴۵ هش)، ل شهرستان دشت گرگان، استان دوم (مازندران). از ل به ترکمنستان شوروی محدود است. آبادیهای آن در طول رود اترک واقع شده‌اند. بیشتر نقاط آن کوهستانی است. محصولاتش غلات و حبوبات است؛ فراورده‌های دامی دارد. از صنایع دستی قالیبافی، قالیچه‌بافی، و نمدمالی مرسوم است. مرکزش، **مراوه تپه** (جم ۹۳۹ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴۳کیلومتری ل‌ش گنبد قابوس قرار دارد. از وقایع مهم آن قیام سروان لهاک (lahhāk) باوند (ملقب به سالار جنگ)، فرمانده پادگان مراوه تپه است. وی روز سه شنبه ۵ ذیقعده‌ی ۱۳۴۴ هق (۲ تیرماه ۱۳۰۵ هش)، موضوع نرسیدن حقون و عدم رضایت افراد را بهانه کرده علم طغیان بر افراشت، مرامنامه‌ای به اسم پاداش منتشر کرد، به رعایا وعده‌ی تقسیم املاک ثروتمندان را داد، و مسلک خود را پاداشیزم نامید. بجنورد، شیروان، و قوچان را اشغال کرد، و عازم مشهد شد؛ ولی نیروهای دولتی او را مقهور کردند. وی ناچار در شب ۲۶ تیرماه ۱۳۰۵ هش به خاک شوروی گریخت. رضا شاه برای رسیدگی به این واقعه شخصاً عازم خراسان شد، و در ۱۴ مرداد ماه ۱۳۰۵ هش جان محمد خان فرمانده لشکر شرق را خلع درجه کرد.

مربا: ← مربا و ژله.

مرباع، در نظام قبیله‌ای عرب، ← عرب، قسمت ۶.

مربا و ژله[2] (jele؛ از فنس). چون بیشتر میوه‌ها حدود ۸۰٪ آب و از 10 تا ۱۵٪ ماده‌ی قندی دارند، در معرض تخمیر واقع میشوند. نگاهداری آنها با افزودن مقدار قند و کم کردن مقدار آب میسر میشود. تقریباً هر میوه‌ی تازه را می‌توان به قطعه قطعه کردن و به اندازه‌ی وزن آن شکر افزودن و آهسته آهسته آن را تا ۱۰۵° صدبخشی جوشاندن و به قوام مطلوب رساندن، به صورت مربا در آورد. فرق مربا با خوشاب یا کمپوت (kompot) در آن است که در این یکی شکل میوه به همان صورت نخستین آن باقی میماند. برای ژله، تنها از آن دسته از میوه‌ها میتوان استفاده کرد که به اندازه‌ی کافی پکتین و اسید داشته باشند، که از این قبیل میوه‌ها است: آلو، انگور، به، و ستهائی (← سته) همچون تمشک و توت جنگلی و زغال اخته و غیره. به میوه‌های دیگر، مانند توت فرنگی و هلو، مقداری پکتین یا ژلاتین اضافه میکنند، ولی نتیجه‌ای که به دست میآید به پای ژله‌های طبیعی نمیرسد. برای ساختن ژله، شیره‌ی میوه‌ی تازه‌ی سالم و خوبرسیده را میگیرند و با شکر مخلوط میکنند و میپزند. حرارت مفرط ممکن است عطر ژله را از میان ببرد و سبب تجزیه‌ی پکتین شود، کمی شکر سبب سفتی ژله، و زیادی شکر سبب چسبناکی آن است. زیادی اسید ممکن است مایع را از سطح جدا کند. ساختن ژله و مربا اکنون به صورت عمده جنبه‌ی تجارتی پیدا کرده است، و برای سنجش قدرت ژله شدن میوه و محتوای قندی و اسیدی و درجه‌ی غلظت، به جای آزمودن با دست و زبان از روشهای علمی استفاده میشود.

مربجه (marbacce)، دهستان (جم ۲٬۲۸۹ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۴ آبادی. محصولاتش غلات و برنج است. مرکزش، **مربجه** (جم ۷۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵کیلومتری غ رامهرمز قرار دارد، و به نام میرباچه نیز خوانده میشود.

مربع، آبادی، عربستان، ← فجیره.

مربط الدم، آببند، ← مارب.

مربع، در اصطلاح شعری، ← تربیع؛ مسمط.

مربع، در ریاضیات، ← مجذور یا مربع.

مربع[3] (morab.ba[4])، در هندسه، چهارضلعی مستوی، که اضلاع آن همه با هم مساوی و زوایای آن قائمه‌اند. بنا بر این خاصیت، مساحت مربع برابر مجذور (مربع) ضلع آن است.

مربع فرس اعظم: ← فرس اعظم.

مربع مستطیل[4]، شکل چهارضلعی متوازی الاضلاع که هر چهار زاویه‌ی آن قائمه است. ضلع درازتر را قاعده و ضلع کوتاهتر را ارتفاع آن مینامند. مساحت مربع مستطیل برابر است با حاصلضرب قاعده در ارتفاع. دو قطر مربع مستطیل یکدیگر را نصف میکنند.

مربع وفقی[5] (vefqi)، مربعی که با خطوط طولی و عرضی به خانه‌هائی تقسیم شده و، با قرار دادن ارقام یا حروفی در این خانه‌ها، از مجموع ارقام سطرهای افقی و قائم و قطری عدد یا کلمه‌ی واحدی به دست میآید. در زمانهای قدیم چنان تصور میکردند که پر کردن این مربعات خاصیت سحری دارد، و شاید این خواص را به ستارگان نسبت میدادند. تازیان قدیم به

(۱)Merano (۲)jam and jelly (۳)square (۴)rectangle (۵)magic square

عنوان طلسم آن را با خود همراه داشتند و هنوز هم در میان هندیان چنین رسمی رایج است؛ مربع بدوح (← بدوح) نمونه‌ای از مربع وفقی است.

مربعی، عدد: ← عدد کثیر الاضلاعی.

مرتاض: ← ریاضت.

مرتب کردن: ← صحافی.

مرتجز، از اسبان محمد؛ ← محمد ص، قسمت ۵۱.

مرتد (mortadd)، کسی که از دین اسلام باز گشته باشد، و این به آن حاصل میشود که منکر اصلی از اصول دین شود. مرتد بر دو نوع است، **مرتد فطری،** و آن کسی است که یکی از ابوین او هنگام انعقاد نطفه‌ی وی مسلمان بوده و خود نیز پس از بلوغ مسلمان بوده و سپس مرتد شده است؛ **مرتد ملی،** و آن کسی است که ابوین او هنگام انعقاد نطفه هر دو کافر بوده، و خود نیز پس از بلوغ کافر بوده و بعد مسلمان شده و آنگاه به کفر عودت کرده باشد.

مرتد فطری: ← مرتد.

مرتد ملی: ← مرتد.

مرتضی، خلیفه‌ی اموی اندلس؛ ← عبدالرحمان IV.

مرتضی، سید، از بزرگان شیعه؛ ← سید مرتضی.

مرتضی‌آباد (mortazā.ābād)، ده (جمع ۱٬۲۳۷ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان درب قاضی، بخش حومه‌ی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ ۱کیلومتری ش نیشابور. محصولش غلات است.

مرتضی ابن معتز: ← ابن معتز.

مرتضی‌الدوله: ← حمدانیان.

مرتضی‌الشریف: ← سید مرتضی.

مرتضی بالله، خلیفه‌ی یکروزه‌ی عباسی؛ ← ابن معتز.

مرتضی زبیدی: ← سید مرتضی زبیدی.

مرتضی شاه I و II: ← نظام‌شاهیه.

مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله: ← صنیع‌الدوله، مرتضی قلی خان

مرتضی قلی خان قاجار (mortezā qoli xāne qājār)، فت ۱۲۱۲ هق، از سرکردگان قاجاریه؛ پسر محمد حسن خان قاجار و برادر آقا محمد خان قاجار. وی بعد از کشته شدن محمد حسن خان در استراباد ماند و نزد کریم خان زند نرفت. بعد از مرگ (۱۱۹۳ هق) کریم خان، وی از استراباد به بارفروش رفت و آنجا را تصرف کرد، و آقا محمد خان را، که از شیراز به استراباد آمد، بدانجا راه نداد. آقا محمد خان او را مغلوب کرد، و او چندی بعد با دو برادر دیگر خود، رضا قلی خان قاجار و مصطفی قلی خان قاجار، همدست شده با آقا محمد خان آغاز مخالفت کرد، و آقا محمد خان، هرچند گرفتار شد، عاقبت نجات یافت، و برادران را مغلوب و منکوب کرد. چندی بعد، مرتضی قلی خان به لشکر زند پیوست، و نزد علیمراد خان زند رفت (۱۱۹۸ هق). بعد از وفات علیمراد خان، وی از ترس برادر به میان ترکمانان گریخت (۱۲۰۴ هق)، و از آنجا به دربار ملکه‌ی روسیه پناه برد، و عاقبت در آنجا وفات یافت، و جسدش را به عتبات بردند و در آنجا دفن کردند.

مرتضی‌گرد (morteżā.gerd)، ده (جمع ۸۹ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان‌غار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)؛ ۸کیلومتری غ شهر ری. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر ری محسوب شده است. در تپه‌ای در کنار این آبادی، معروف به **تپه‌ی مرتضی‌گرد،** آثاری باستانی وجود دارد که ا. ف. شمیت در آن کاوشهای علمی انجام داده است. در ضمن حفاریها در این تپه و نیز در تپه‌ی **چال تلخان** گچبریها، نقوش برجسته، و ستونهای عظیمی به دست آمده که با گچبری تزیین شده، و اکنون بهترین نمونه‌های آنها در موزه‌ی ایران باستان، در غرفه‌ی عهد ساسانی، نگهداری میشود. این تپه‌ها بقایای کاخهای ساسانی است.

مرتضی‌گرد، تپه‌ی: ← مرتضی‌گرد، ده.

مرتضی نظام شاه: ← عمادشاهیه.

مرتع (marta')، پهنه‌ی بزرگی از زمین که جهت تعلیف دامها مورد استفاده قرار گیرد. مراتع ایران ییلاقی و قشلاقی است، اولی در نواحی سردسیر (مثل سبلان فیروزکوه، لار نزدیک تهران، مراتع بختیاری، همدان، و سرحد چهار دانگه‌ی فارس) و دومی در نقاط گرمسیر (مثل مغان، دشت گرگان، خوزستان، گرمسیرهای لرستان، سواحل خلیج فارس، و دریای عمان).

مرتع گوادر، کرمانشاهان؛ ← گوادر، دهستان.

مرتفعات سفید (پوستان): ← کنیا.

مرتن[1] (mërtən)، کوی (در ۱۹۷۱ جمع ۱۷۶٬۵۲۴) لندن بزرگتر، ج‌ش انگلستان. در ۱۹۶۵ از الحاق شهرهای میچم[2] (micəm) و ویمبلدن، و بخشهای شهری مرتن و موردن[3] (mordən) تشکیل یافت. اکثراً مسکونی است، با بعضی صنایع از جمله دباغی و تهیه‌ی ابریشم. یک نمایشگاه سالانه، که سابقه‌ی آن به دوره‌ی الیزابتی میرسد، در میچم برپا میشود.

مرتن[4]، تامس (tāməs mə:rtən)، ۱۹۱۵–۶۸، نویسنده‌ی دینی و شاعر امریکائی؛ مت فرانسه. در فرانسه و انگلستان و کشمت تحصیل کرد؛ هنگامی که در کالج به تدریس اشتغال داشت به مذهب کاتولیک رومی در آمد، و در ۱۹۴۱ راهب فرقه‌ی ترا پیان شد. بعدها سمت کشیشی پیدا کرد (۱۹۴۹) و در محافل دینی به نام فادر لویس (fādər luis) شهرت یافت. از جمله‌ی دیوانهای شعر او اینهاست: چهره‌هائی برای یک مکاشفه (۱۹۴۷)، و اشکهای شیران کور (۱۹۴۹). از بهترین آثار نثری او اینهاست: یک اوتوبیوگرافی به نام کوه هفت آشکوبه (۱۹۴۸)، و دو جلد کتاب مربوط به زندگی ترا پیان، به نام آبهای سیلوه (۱۹۴۹) و علامت یونس (۱۹۵۳).

مرتن[4]، والترد (wāltər də mërtən). فت ۱۲۷۷، نخست‌کشیش انگلیسی، بانی (۱۲۶۴–۷۴) کالج مرتن در آکسفرد، که اولین کالج انگلیسی است. کالج مرتن سرمشق کالجهای دیگر شد. در ۱۲۷۴ مرتن اسقف راچیستر شد.

مرثا[5] (marsā)، دوست مسیح، خواهر مریم و الیعازر (لوقا ۱۰.۳۸–۴۲؛ یوحنا ۱۱.۱–۴۶؛ ۱۲.۲). گفته‌اند که وی برای تبلیغ دین مسیح به غلاطیا رفت. ذکرانش ۲۹ ژوئیه است.

مرثر تیدویل[6] (mërθər tidvil)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۵۵٬۲۱۵) گلمورگن‌ش، ج ویلز. به وسیله‌ی کانال به کاردیف مرتبط است. در مرکز میدان عظیم زغال سنگ گلمورگن‌ش واقع است، و صنعت آهن و فولاد دارد. پس از جنگ II صنایع سبک منسوجات، پوشاک، کالاهای چرمی، و غیرمتقاضی آن را رونق داد. در ۱۹۷۴ بخشی از مید گلمورگن شد.

مرثیه (marsie؛ عربی)، جمع آن مراثی، شعری، خاصه قصیده یا قطعه، که در سوگ کسی و تأسف بر مرگ وی و بر شمردن محاسن او سرایند. نوعی از مراثی آنها است که در حق پیغمبر و اهل بیت او سروده شده باشد، و مراثی مذهبی نام دارد، مانند مراثی محتشم کاشانی.

مرج، شهر، ← سیرنائیک.

مرج الصفر (marjo 's.soffar)، دشتی واقع در ۳۲کیلومتری ج دمشق، میان واقوصه و دمشق و نزدیک تل شقهب (šaqhab) کنونی که نهری به نام وادی عرام (arrām) از آن میگذرد. شهرت مرج الصفر در تاریخ به دو واقعه‌ی مهم است که یکی از آنها در سال ۱۳ هق، به هنگام فتوحات مسلمانان در شام اتفاق افتاده است. در این واقعه خالد ابن سعید العاصی، یکی از فرماندهان سپاه اسلام، در جنگ با سپاهیان بیزانس، کشته شد. واقعه‌ی مهم دیگر در دوم رمضان ۷۰۲ هق اتفاق افتاد، و در آن سپاهیان غازان‌خان، ایلخان مغول، به فرماندهی قتلغشاه و امیرچوپان از الملک الناصر ناصر الدین محمد، سلطان مملوک مصر، شکست سختی خوردند. بعضی از نویسندگان این ناحیه را با مرج راهط (rāhet)، که دشتی نزدیک دمشق و ل آن بوده و در آن نیز مروان حکم بر قیسیان پیروزی یافته (۶۴ هق) و سبب استحکام خلافت بنی امیه شده، اشتباه کرده‌اند.

مرجان[7] (marjān)، حیوان بیمهره‌ی کوچک دریائی، که معمولاً به حالت اجتماع زندگی میکند. هر یک از افراد مجموعه را به زبان فرانسوی پولیپ مینامند. پولیپها فقط در آبهای گرم زندگی میکنند، و اقسام گوناگون دارند. هر وقت در یک مجتمع پولیپهای جدید به وجود آید، قسمتهای کهنه‌تر میمیرند و طبقات جدیدی بر روی اسکلتهای مرده ساخته میشود. مواد مرجانی به توسط امواج گرد هم جمع آمده موجب پیدایش جزایر مرجانی و آبسنگهای مرجانی (← آبسنگ) میشوند. مرجانهای رنگین (مخصوصاً مرجان قرمز رنگ دریای مدیترانه) را در جواهرسازی و برای ساختن اشیاء ژینتی به‌کار میبرند. نیز ← آتول.

مرجان، آب، شاهرود؛ ← میامی، بخش.

مرجان، خواجه امین الدین: ← خواجه مرجان.

مرجانه، فرزند: ← عبیدالله ابن زیاد.

ماجرنیثا، کشیش، ← ماکو، شهر.

مرجئه (morje'a)، در تاریخ فرق و مذاهب اسلامی، عنوان کلی تمام کسانی که در حکم نسبت به گنهکاران قائل به ارجاء (erjā') [= به تأخیر انداختن، امید دادن] بوده‌اند، و از

(۱)Merton (۲)Mitcham (۳)Morden (۴)Merton (۵)Martha (۶)Merthyr Tydfil (۷)coral

تکفیر آنها خود داری میکرده‌اند. این فرقه در حقیقت نقطه‌ی مقابل خوارج بوده‌اند، و بر خلاف آنها، که معتقد بودند به اینکه مرتکب گناه کبیره کافر است و از آتش دوزخ نجات ندارد، این جماعت معتقد بوده‌اند که برای همه امید هست، و حکم در باب مرتکبین کبائر را باید به تأخیر انداخت، و به خدا وا گذاشت. مرجئه در واقع قائل بوده‌اند به اینکه ارتکاب گناه، با وجود ایمان، ضرر ندارد، کما اینکه طاعت هم با وجود کفر فایده نخواهد داشت. این عقیده در واقع طرفدار وضع موجود بود، و به موجب آن، بر خلاف قول خوارج، امام و خلیفه، اگرچه خود مرتکب معاصی کبیره بشوند، این امر نمیتواند بهانه برای خروج از طاعت او باشد، و در واقع طاعت از او و نماز خواندن در پشت سر او با وجود ارتکاب گناهی که کرده است مانعی ندارد. این عقیده در واقع یک مکتب کلامی نبود، و به علاوه، بین مرجئه در مسائل کلامی دیگر اختلاف وجود داشت، چنانکه جهم ابن صفوان (با وجود جبری بودن) و غیلان دمشقی (با وجود قدری بودن) هر دو جزء مرجئه محسوب میشدند، و نقطه‌ی اشتراک آنها فقط مسئله‌ی ارجاء بود و بس. از کسانی که منسوب به عقائد مرجئه بوده‌اند ابوحنیفه و حارث ابن سریج را میتوان نام برد.

مرج دابق (marje dābeq)، دشتی در شمال سوریه که جنگ تاریخی معروفی در آبادی دابق، بر کنار نهر قویق (← قنسرین)، نزدیک آن واقع شد. سلیمان ابن عبدالملک، برای آنکه بهتر بتواند با رومیان شرقی نبرد کند، مرکز سپاه خود را از جابیه به مرج دابق منتقل کرد. در ۹۹ هق با سپاهی به فرماندهی عبیده از اینجا به طرف آسیای صغیر پیش رفت، و هنگام بازگشت در همین جا از دنیا رفت. هارون‌الرشید نیز در ۱۹۲ هق در اینجا اردو زد. در ۴۹۱ هق که صلیبیان انطاکیه را تسخیر کرده بودند، کربوغا (← ترکان خاتون، زوجه ملکشاه سلجوقی) سپاه فراوانی در مرج دابق گرد آورد و به محاصره‌ی انطاکیه پرداخت. در ۲۵ رجب ۹۲۲ هق در مرج دابق نبردی اتفاق افتاد که به پیروزی قطعی سلیم I عثمانی انجامید، و در نتیجه مدت چهار قرن پس از آن سوریه در تصرف دولت عثمانی باقی ماند.

مرج راهط: ← مرج الصفر.

مرجع تقلید (marja'e taqlid) در اصطلاح فقهای شیعه، کسی که در علم فقه به درجه‌ی اجتهاد برسد و بر مجتهدین همعصر خود در علم و تقوی فائق آید و با این شرایط در مسائل و احکام فقهی مرجع تقلید یعنی محل رجوع و استفتا (فتوی خواستن) و افتا (فتوی دادن) باشد. کلمه‌ی تقلید اشاره به بحثی از مباحث اصول است که در آن گفتگو بر سر این است که اگر کسی شخصاً نتوانست در فقه مجتهد باشد و احکام شرعی را با مراجعه به ادله‌ی آن استنباط کند باید از شخص دیگری که این صفت را دارد تقلید و پیروی کند. کلمه‌ی تقلید مأخوذ از حدیث مشهوری از امام حسن عسکری (ع) است بدین مضمون که "اگر فقیهی خویشتن‌دار و دیندار و مخالف هوای نفس و فرمانبردار امر الاهی شد عوام باید از او (در احکام شرعی) تقلید کنند". مسئله‌ی اجتهاد و تقلید از مسائل مهم مذهب شیعه است، و در حالی که فقهای اهل سنت باب اجتهاد را پس از ائمه‌ی چهارگانه تقریباً مسدود ساخته‌اند و همگی (البته با استثناهائی) از این چهار نفر تقلید میکنند، فقهای شیعه باب اجتهاد را باز گذاشته‌اند و به هرکسی که در تحصیل دانش قدمی راسخ و عزمی استوار داشته باشد حق وصول به مرتبه‌ی اجتهاد مطلق را داده‌اند. در اجتهاد شرایط زیادی قایل شده‌اند که بحث از آن در کتب مفصل آمده است، ولی ظاهراً مرجع تقلید بودن شرط دیگری دارد و آن اعلم یا داناتر از همه بودن است. هرکسی میتواند به درجه‌ی اجتهاد برسد ولی آن کسی از میان مجتهدین میتواند مرجع تقلید عامه باشد که اعلم از معاصران خود باشد. تعیین اعلمیت مشکل است و، به همین جهت، غالباً میان پیروان نامزدان اعلمیت و مرجعیت اختلاف پیدا میشود، مگر آنکه یکی از میان ایشان چنان شاخص و برازنده باشد که همگی او را قبول داشته باشند، و این بندرت اتفاق می‌افتد. از زمان صفویه به بعد، و مخصوصاً در زمان قاجاریه، مراجع تقلید در حوزه‌های علمی عراق و مخصوصاً نجف و کربلا و گاهی در سامرا (از قبیل میرزای شیرازی بزرگ) بوده‌اند و بعدها در قم و مشهد نیز بوده‌اند و مخصوصاً از ۵۰ سال پیش شهر قم یکی از مراکز مهم تدریس فقه و اصول و مراجع تقلید بوده است.

باید دانست که در میان فقهای شیعه دسته‌ای که به نام اخباری (← اصول) موسومند اجتهاد را قبول ندارند و همیشه میان ایشان و اصولیان (معتقدان به اجتهاد) اختلاف و نزاع بوده است. اصولیان به عللی که ذکر آن در اینجا نمیگنجد همیشه بر اخباریان برتری داشته‌اند. نیز ← مقلد.

مرجوک (marjovak)، اصطلاحی برای نقاشی تیرهای سقف اطاق و فواصل منقوش آنها که عقبتر است.

مرجومک، گیاه: ← عدس.

مرچیسن[1]، سر **رادریک ایمپی** (sər rādərik impi mërcisən)، ۱۷۹۲–۱۸۷۱، زمینشناس بریتانیائی. در ماسه‌سنگ سرخ کهن تحقیق کرد. سنگهای دوره‌های سیلورین و دوونین را مشخص ساخت.

مرحب یا مرحب خیبری (marhabe xeybari) [مرحب ابن حارث]، ف ۷ هق، یکی از دلیران یهود. مردی بلندبالا، درشت‌اندام، و نیرومند بود. در غزوه‌ی خیبر (← محمد، قسمت ۳۷)، در برابر لشکر اسلام مبارز میطلبید، و سپاهیان اسلام از او هراس داشتند، اما علی ابن ابی طالب ع به جنگ او شتافت، و با یک ضربت او را به خاک افکند.

نوشته‌اند که مرحب دایه‌ای داشت که زنی کاهنه بود، و به مرحب گفته بود که با همه کس جنگ کند مگر با کسی که نام وی حیدره (haydara) باشد. در جنگ خیبر، هنگامی که مرحب رجز میخواند و خویشتن را معرفی می‌کرد، علی ابن ابی طالب خود را به عنوان حیدره معرفی کرد و رجز معروف خود را بدین گونه خواند، انا الذی سمتنی امی حیدره (ana 'l-lazi samatni ommi) [= منم آنکه مادرم نام مرا حیدره نهاده است]. مرحب هراسید و گریزان شد. گویند شیطان در برابر او ظاهر شد و بدو گفت چرا میگریزی. مرحب سخن دایه‌ی خویش را بازگو کرد. شیطان بدو گفت، "حیدره در جهان بسیار است، و گیرم همین یک تن باشد، از چون توئی گریز از او سزاوار نیست". سرانجام مرحب بازگشت و به جنگ پرداخت، و با ضربتی که علی ع بر او وارد آورد فرقش شکافته شد، و به خاک افتاد، و با کشته شدن او، لشکر یهود به هزیمت رفت و مسلمانان فاتح شدند.

مرحب ابن حارث: ← مرحب یا مرحب خیبری.

مرحب خیبری: ← مرحب یا مرحب خیبری.

مرحله (marhala)، جمعش **مراحل** (marāhel)، واحد مسافت در کتابهای جغرافیائی عربی قدیم، ح ۲۴ کم. فارسی آن منزل است. چون بر حسب همواری و ناهمواری راه، مسافت طی‌شده در یک روز (مرحله) تغییر میکند، اندازه‌ی مرحله هم تغییرپذیر است، و بعضی آن را تا ۴۸ کم نیز گفته‌اند.

مرحمت‌آباد (marhamat.ābād)، دهستان (جمعیت ۴۷٬۱۵۴ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۸۸ آبادی. بیشتر آبادیهایش به وسیله‌ی سیمین‌رود و زرینه‌رود مشروب میشوند. محصولاتش غلات، چغندر، حبوبات، و پنبه است. جاده‌های آسفالته میاندوآب به مراغه و مهاباد از آن میگذرد. آبادیهای مهم آن عبارتند از اوچ تپه‌قلعه (uc.tappe.qal'e؛ جمعیت ۱٬۴۶۷ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، ۱۰٫۵کیلومتری ل‌غ میاندوآب؛ بکتاش (baktāš؛ جمعیت ۱٬۳۲۰ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، ۱۵کیلومتری ل‌غ میاندوآب؛ و تقی‌آباد (taqiābād؛ جمعیت ۲٬۳۶۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، ۴٫۵کیلومتری ج‌ش میاندوآب.

مرخم، مصدر: ← مصدر.

مردائیان یا مردائیها: ← جراجمه.

مردائیها: ← جراجمه.

مرداب[2] (mordāb)، پاره‌ی کم‌عمقی از آب که، جزئا یا تماماً، به واسطه‌ی باریکه‌ای از خشکی از دریا جداست.

مردآباد (mard.ābād)، ده (جمعیت ۲٬۴۶۳ نفر سنه ۱۳۴۵ هش). دهستان حومه‌ی شهرستان کرج. استان مرکزی (تهران)؛ ۲۰کیلومتری ج‌غ کرج. رود کرج مشروبش میکند. محصولاتش غلات، بنشن، و چغندر قند است. امامزاده‌ای دارد. چند دستگاه ساختمان جدید در آن بنا شده است.

مرداب انزلی: ← انزلی، مرداب.

مردار: ← معتزله، قسمت V.

مردارسنگ[3] (mordār.sang)، مونوکسید زرد‌رنگ سرب (فورمول PbO)، که به وسیله‌ی حرارت دادن سرب در مجاورت هوا حاصل می‌

(۱)Murchison (۲)lagoon (۳)litharge

شود. در آب کمی محلول است. بر اثـر حرارت اکسایش مییابد و تبدیل به سرنج میشود. بـرای ساختن رنگ، شیشه‌های بصـری، و غیره، و نیز در تهیه‌ی لاستیک به کار میرود.

مرداریه: ← معتزله، قسمت V.

مرداس (merdās)، در شاهنامه، نام پـدر ضحاک تازی. ایـن نـام در بندهشن، و در روایـت طبری از قـول ایرانیان، و روایـت حمزه‌ی اصفهانـی صـاحب کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، اروندا‌سپ (arvandasp) آمده است.

مرداس خارجی، ابوبلال: ← صفریه.

مرداک[1]، آیریس (āyris me:rdāk)، ۱۹۱۹–، بانوی داستانـنـویس و فیلسوف انگلیسی؛ متـ دوبلن. در ۱۹۴۸ به استادی فلسفه در دانشگاه آکسفرد منصوب شد. نـوشته‌هـای لطیف و طنز‌آمیز و پیچیده و معمائی او در معرض تفسیرهای انتقادی گونـاگون قـرار گرفته است. مـرداک انسان را همچون آفریده‌ای معرفی میکند که به خیال خود آزاد است، ولی در واقع اسیر قیودی برخاسته از شخص خود و جامعه و عوامل طبیعی است. باآنکه در داستانهای پیچیده‌ی وی پـای شخصیتهای گونـاگونـی بـه میان میآیـد که در معرض حـوادث مختلف قـرار گرفته‌اند، غـالبا توجه اصلی وی معطوف به فـردی است که آزاد نبودن و ناتوانی خـویش را بـرای خـودشناسی اکتشاف میکند. از جملـه‌ی آثـار او است: فرار از جادوگر (۱۹۵۶)، نـاقوس (۱۹۵۸)، نـنز و خـوب (۱۹۶۸)، یک انسان عارضی (۱۹۷۲). نمایشنامه‌ای به نام خدمتگذاران و برف (۱۹۷۰) نیز نوشته است.

مردانشاه: ← قباد II.

مردانشه، پسر خسرو پرویز؛ ← شیرین.

مرداویج یا مرداویز (mardāvij;-viz) [مـر‌داویج ابن زیار ابن مـردانشاه گیلی]، فت ۳۲۳ هق، مـؤسس سلسله‌ی آل زیار و اولـیـن امیـر (۳۱۶–۳۲۳ هق) آن سلسله. از طـرف پـدر به فرمانروایان گیلان و از طرف مـادر به فرمانـروایان رویان نسب میرسانـد. نخست در خـدمت علویان طبرستان بـود، و در سپاه زیـر فـرمان اسفار ابن شیرویه منصبی داشت. در ۳۱۶ هق داعی صغیر را کشت، و اندکی بعد بر ضد اسفار طغیان کرد و در زنجان خود را مستقل خواند و قزوین را تصرف کرد. سپس اسفـار را شکست داد و در ۳۱۹ هق، که اسفار قصد رسیدن به قلعه‌ی الموت را داشت، او را کشت. مـرداویج بدیـن ترتیب فرمانروای ری و طبرستان شد. پس از آن ماکان کاکی را شکست داد و طـبـرسـتـان را ضمیمـه‌ی متصرفـات خـود کرد. عـلـی و حسن و احمد، فرزندان بویه، که از سپاه مـاکان بودند به مردا‌ویج پیوستند و او فرمانداری ولایت کرج را به علی سپرد. مرداویج، پس از استقرار در طبرسـتان و گـرگان، آهنـگ نـاحیـه‌ی جبال کرد و سراسر ایـن نـاحیـه را تـا حلوان متصرف شد (۳۱۹ هق). سال بعـد مقتدر، خـلیفه‌ی عبـاسی، فرمانروائی مرداویج را بر نواحی متصرفیش به رسمیت شناخت، مشروط بـه اینکه او اصفهان را تخلیه کند؛ مقتدر بزودی پس از آن کشته شد و مرداویج از تخلیه‌ی اصفهان خـودداری کرد. در همین احوال علی ابن بویه فـرماندار کرج بـر مرداویج شورید و اصفهان را گرفت (۳۲۱ هق)؛ وشمگیر برادر مرداویج بـرای مقابله‌ی با علی به اصفهان تاخت و علی به ارجان عقب نشست (← عمادالدوله‌ی دیلمی). در ۳۲۲ هق قـاهـر خـلیفه حکومت مرداویج را بـه شرط تخلیه‌ی اصفهـان تأیید کرد و مرداویج به برادرش وشمگیر دستور داد تا اصفهان را بـه نماینده‌ی خلیفه، مظفر ابن یاقوت تسلیم کند؛ ولی در همین سال قاهـر خلع شد و این دفعه نیز مرداویـج از تخلیه‌ی اصفهان خودداری کرد.

مرداویج مـردی بسیار جاه‌طلب بود و قصد تسخیر بغداد و تجدید سلطنت قـدیم ایـران را داشت، ولی پیش از آنکه به مقصود خـود برسد در ۳۲۳ هق به دست غلامان ترک خود در اصفهان بـه قتل رسید. سپاهیـانش بسیـار او را دوست میداشتند و معـروف است که جنازه‌ی او را بـر روی دوش از اصفهان به ری آوردند و بـه خاک سپردند. بعد از او بـرادرش وشمگیـر، که حاکم ری بود، به جایش نشست.

مرداویز: ← مرداویج.

مرد آهنین نقاب[2] (marde āhanin-neqāb)، زندانی دولتی فرانسوی اسرارآمیز، که تشخیص هویت او مدتها مورد بحث بوده است. تنها مطـلب واقـعـی در بـاره‌ی وی آن است که پس از مدتی زندانی بـودن در پینرولـو[3] (pinerolo؛ ایتالیا) و جزایـر لرنس[4] (lerans؛ فـرانسه، آلپ ماریتیم)، در ۱۶۹۸ بـه باستیل منتقل شد، و دیگـر اینکه در ۱۷۰۳ بـه نـام مـارکیولـی[5] (mārkiọli) در قبرستان سن–پول پـاریس به خـاک سپرده شد. و نیز اینکه هنگام انتقال به پاریس نقابی از مخمل سیاه بـر چهره داشت که شایعات آن را به نقاب آهنین تبدیل کرد. ولتر در کتاب قرن لوئی XIV خـود مرد صـاحب نقاب را بچه‌ی حرامـزاده‌ی آن ه‌تریش زن لوئی XIII از مازارن دانستـه است. دوما (پـدر) فـرضیه‌ی دیگری داشته و این زندانی را بـرادر دوقلـوی لوئی XIV معرفی کرده است؛ نیز او را فـرزند نامشروع لوئی XIV از ← لـویـز دو لا والیر، شمرده‌انـد. نظریه‌هـای دیگـری نیز در ایـن خصوص ابراز شده است. در بـاره‌ی ایـن قضیه که بیش از جنبه‌ی تاریخی جنبه‌ی عشقی و داستانی داشته، کتابهای فراوان نوشته شده است.

مرد پیر و دریا، داستان معروف (۱۹۵۲) نوشته‌ی ارنست همینگوی. آغاز ایـن داستان چنین است: "زمانی مرد پیری بود که تنها در قایـق خود در گلف ستریم به صید ماهی میپرداخت". در ایـن داستان، حوادثی به کهنگی جهان، بـا زبانی در خور همه‌ی اعصار، به همین آهنگ پیش میرود. آن مرد پیر که سانتیاگو نـام دارد، سپیده‌دمی به میان دریا میرود؛ نیمروزان ماهـی بـزرگی بـه قلابش می‌افتد؛ مبارزه طولانی میشود، و ماهی به اعماق میـرود و کشتی را متـزلـزل میکند؛ شب فـرا میرسد و دو مبارز بـه نبرد خـود ادامـه میدهند؛ دشمن یکدیگر نیستند. ولـی کشتن یـا کشته شدن قانون دریا است؛ مرد زیـر لب زمزمه میکند، "ماهی! من ترا دوست میدارم و بـه تو احترام میگـذارم. بسیار تـو را محترم میدارم. ولی ترا به چنگ خواهم آورد"؛ یک روز دیگر میگذرد بی آنکه پیرمرد به نتیجه‌ای بـرسد، و تلاش آن ماهی ناپیدا دستهای او را خـون‌آلود میکند؛ بامداد سومین‌روز شمشیرماهـی سرانجام خط و خال ارغوانی خـود را نمایـان میسازد و مرد پیر لبخند خود را مشاهده میکند و با خود میگوید که عاقبت شیری را که پیوسته در رؤیـا‌های خود شکار میکردم به چنگ آوردم. ولی این پیروزی آغاز نبرد دیگری است. خـون شمشیر‌ماهی، کوسه ماهیان را به طرف آن می‌کشاند که به کشتی نزدیک و به خـوردن طعمه مشغول می‌شوند. تلاش سانتیاگو بـه جایی نمیرسد. از شکار جز "تیغه‌ی سفیـدی که بـا مـوج بـالا و پایین میرود" برجای نمیماند؛ ولـی این هـم تصویری از شکست او نیست که بـا خـود بـه بنـدرگاه میآورد. چـون توانسته بود بـه شکست تـن در ندهـد، پیر و جـوان که در انتظار او بودنـد، اکنون میدانند چرا به او که در تنهائی نمایشگر رنجها و امیـدهـای ایشان بـوده است احترام میگذارند. سمبولیسم و زیبائی ادبـی از عوامل موفقیت این کتاب و جـاودانگی آن شده است. این کتاب در تهران به چاپ رسیده است (۱۳۳۲ هش).

مردخای (mordaxāy)؛ ← استر.

مردف، در علم قافیه؛ ← ردیف.

مردم، حزب[6] (hezbe mardom)، در تـاریـخ کشمت، حزبی سیاسی که ابتدا بـرای بیان اعتراضات ارضی در اواخر قـرن ۱۹م تشکیل شد. در زمان بحران هـراسناک ۱۸۷۳ در کشمت، قیمتها چندان تنزل کرد که زارعینی که در زمـان بـالا بودن قیمتها قـرارداد دریـافت وام بسته بودند، متوجه شدند پولی که بایـد عـودت دهند بیش از وامـی که قبـلاً دریـافت کرده‌اند، ارزش دارد. قیمت محصولات کشاورزی تنزل کرد. در حـالـی که کشاورزان میدوست و جنوبخوانـده فقیرتـر میشدند، بانـکداران و سرمـایـه‌داران شرقـی ثـروتمنـد میشدنـد؛ و هنگامـی که کشاورزان محصولات خود را به علت هزینه‌ی سنگین سوخت و هزینه‌های گزاف حمل و نقل از بین میبردند، کار صاحبان معادن و خطوط راه آهـن متزایـداً رونق میگرفت. کشاورزان احساس میکردنـد که نظام پولی موجود غلط است. قانونی که به موجب آن اسکنـاسهـای انتشاریـافته در طـول جنگ داخلـی از طـرف دولـت جمع‌آوری میشد، به تشکیـل (۱۸۷۴) حـزب گرینبک انجامید، که بحران را قدری بهبود بخشید (← گرینبک). با این اعتقاد که بانکداران طلا را احتکار کرده‌اند و اینکـه گردش پـول بیشتر بـه بهبود شرایـط موجود کومک خواهد کرد، در ۱۸۹۱ هیئتهائـی از کشاورزان و تشکیلات کارگری ملاقات کردند و حزب مردم را به وجود آوردنـد، اینها از دولتی شدن خطوط راه آهـن و ضرب آزاد مسکوکات نقره حمایت کردند. در ۱۸۷۳ دولت ضـرب دلار نقره را متوقف کرده بـود، و در این ضمن مقدار زیادی نقره جمع شده بود، و اهالی غـرب معتقد بودند که با مقدار نقره‌ی موجود ضرب سکه‌هائی

(۱)Murdoch (۲)Iron Mask (Man with the) (۳)Pinerolo (۴)Lérins (۵)Marchioly (۶)Populist party

با ارزیابی ۱۶ قسمت نقره در مقابل یک قسمت طلا امکانپذیر است. ولی نقره آنقدر فراوان شده بود که پول نقره، با نسبت درصد موجود آن، دیگر پول معتبری به شمار نمیرفت. مواد مورد تقاضای حزب مردم در مرامنامه‌ی ۱۸۹۲ عبارت بود از: ضرب آزاد نقره، الغاء بانکهای ملی، ایجاد روش خزانه‌داری مستقل یا نظامی مشابه آن، افزایش تدریجی مالیات بر درآمد، انتشار بیشتر پول کاغذی، دولتی شدن خطوط راه آهن، انتخاب سناتورها به وسیله‌ی رأی مستقیم مردم، موقوف کردن مالکیت اراضی توسط خارجیان، اصلاح خدمات کشوری، محدودیت درآمد دولتی و ملی به منظور تثبیت سطح هزینه، ۸ ساعت کار روزانه، تأسیس بانکهای پستی، برقرار کردن حقوق بازنشستگی، تجدید نظر در مفاد قراردادها، و اصلاح مقررات مهاجرت. هدف اعضای حزب مردم در ۱۸۹۲ جز این نبود که از طریق متحد کردن زارعین غرب و جنوبخوانده با کارگران صنعتی شرق، دموکراتها را به صورت حزب دوم ملت در آورند. انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۹۶، که با شکست حزب مردم رو به رو شد، نارضائیهای ارضی را تخفیف بخشید، و افزایش سریع قیمت مزارع، به زوال حزب مردم کومک کرد، و در ۱۹۰۰ حزب تجزیه شد.

مردمسنجی[1] (mardom.sanji)، علم و روش اندازه‌گیری بدن انسان از لحاظ ابعاد و تناسبات و نسبتها، و مخصوصاً آنچه در تعیین ضریب کاسه‌ی سر[2] به دست میآید. این ضریب را از تقسیم کردن پهنای جمجمه به طول آن و ضرب کردن این خارج قسمت در 100 به دست میآورند. تا چندی پیش برای این ضریب اهمیت فراوان قائل بودند و آن را مبنای تقسیمبندی نژادها قرار میدادند، ولی اکنون تنها به این عامل اکتفا نمیکنند و عوامل دیگر را نیز در نظر میگیرند، و بیشتر به مسائل ژنتیک و تحقیق در تأثیرات محیطی (← بومشناسی) توجه میشود. روشهای مردمسنجی در تکامل تجزیه و تحلیلهای آماری نقش مهم داشته است.

مردمشناسی یا **مردم‌شناسی**[3]، طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل انسان و اجتماع، از لحاظ توصیفی و تاریخی و طبیعی (جسمانی). سهم اختصاصی آن در تحقیق پیوندهای روابط اجتماعی انسان، مفهوم متمایز و مشخص فرهنگ است. از جهت اهمیتی که در این شاخه از علم به معلومات حاصل از مطالعه در اقوام بیسواد و اکتشافات باستانشناسی داده میشود، با دیگر علوم مربوط به انسان تفاوت پیدا میکند. مردمشناسی، که در اواخر قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م عنوان علم مستقل یافت، از همان آغاز با علوم نوخاسته‌ی دیگر، خاصه زیستشناسی، زمین‌شناسی، روانشناسی، و باستانشناسی، پیوستگی داشت؛ و نیز پیدایش این علم با پژوهشهای فلسفی دوره‌ی روشنفکری در باره‌ی اجتماع بشری و منابع اسطوره‌ها مقارن بود. به عنوان علمی که به این جنبه‌های مختلف وحدتی بخشیده است، مردمشناسی ارتباط خود را با هیچ یک از آنها قطع نکرده، بلکه تمام یا جزئی از آنها را در خود جذب کرده، و غالباً از راه و رسمها و نتایج به دست آمده‌ی در آنها بهره‌برداری میکند. مردمشناسی، در نخستین تقسیم، به دو قسمت **مردمشناسی طبیعی**[4] و **مردمشناسی فرهنگی**[5] تقسیم میشود. مردمشناسی طبیعی عمدتاً با مسائل مربوط به تکامل انسان سر و کار دارد، و در آن از دیرینشناسی، نژاد، و ساخت بدن (تنشناسی[6]) بحث میشود؛ روشهای مردمسنجی، ژنتیک، فیزیولوژی، و بومشناسی در آن به کار میرود. مردمشناسی فرهنگی مشتمل است بر باستانشناسی که در آن بازمانده‌های فرهنگهای ماقبل تاریخ و فرهنگهای برافتاده در معرض بحث قرار میگیرد؛ اتنوگرافی[7] (etnografi) [فنس ← بحث در گروههای بشری] که تحقیق توصیفی در فرهنگهای زنده است؛ نژادشناسی که در آن معلومات به دست آمده در اتنوگرافی و باستانشناسی برای تجزیه و تحلیل و مقایسه‌ی فرهنگهای مختلف بشری مورد استفاده واقع میشود؛ مردمشناسی اجتماعی؛ و زبانشناسی که علم زبان است. در مردمشناسی کاربسته[8] روش این علم در زمینه‌های دیگر، همچون اداره‌ی مسته‌مراتی و روابط صنعتی و مسائل مربوط به اقلیتهای اجتماعی، مورد استعمال واقع میشود.

مردمشناسی (یا مردم شناسی) اجتماعی، شاخه‌ای از مردمشناسی (← مردمشناسی) که در آن تعمیمهای وسیعتر مبتنی بر یافته‌های سایر علوم اجتماعی مورد استفاده قرار میگیرد.

مردمشناسی طبیعی: ← مردمشناسی.

مردمشناسی فرهنگی: ← مردمشناسی.

مردمشناسی کاربسته: ← مردمشناسی.

مردمک: ← چشم.

مردوخ، محمد (mardux)، ۱۲۹۷ هق—۱۳۵۴ هش، از فضلای کردستان؛ اهل سنندج. آثار فراوان نوشته است که از آن جمله است تاریخ کردستان (۲ جلد)، فرهنگ مردوخ (۲ جلد) در معادلهای دری و عربی لغات کردی. شعر نیز میسروده است.

مردوک[9] (marduk)، خدای قدیم بابل. پرستش او در سلطنت حمورابی به اوج رسید، و مردوک عنوان خدای خدایان و آفریدگار نوع بشر و خدای نور و زندگی پیدا کرد. این خدا، در چهره‌های مختلف خود، جانشین زمین—خدای سومری انلیل بود. نیز ← مرودک.

مر دو گلاس[10] (mer de: glās) [فنس—دریای یخ]، یخچال طبیعی (به طول ۵٬۶۰۰ متر و وسعت حدود ۴ کیلومتر)، در فرانسه، بر دامنه‌ی شمالی مون بلان، نزدیک شامونی.

مردیث، اوون: ← بولور—لیتن.

مردیث[11]، **جورج** (jorj merədit)، ۱۸۲۸—۱۹۵۹، شاعر و داستانویس انگلیسی. کار خود را به عنوان روزنامه‌نگاری آزاد، با ارسال مقاله برای روزنامه‌ها و مجلات لندن، آغاز کرد. اولین مجلد اشعارش در ۱۸۵۱ منتشر شد، و ستایش تنیسن را بر انگیخت. در ۱۸۴۹ با مری الن نیکل، دختر بیوه‌ی ت. ل. پیکاک ازدواج کرد، و در ۱۸۵۸ از او جدا شد. عشق مدرن (۱۸۶۲) که از ۵۰ قطعه شعر پیوسته تشکیل شده است، تجربیات زناشوئی او را در باره‌ی تلاشی یک ازدواج ترسیم میکند. در ۱۸۶۴ دگربار ازدواج کرد و در ساری، محلی که الهامبخش بسیاری از اشعار بعدیش در باره‌ی طبیعت بود، سکونت گزید. گرچه مردیث زندگی خود را به عنوان شاعر شروع کرد و به پایان رسانید، بخوبی به عنوان داستانویس در خاطره‌ها جای دارد. اولین اثر برجسته‌اش اوردالی ریچارد فورل در ۱۸۵۹ به چاپ رسید. سایر آثار قابل ذکرش عبارتند از: ایوان هرینگتن (۱۸۶۰)، ماجراهای هری ریچمند (۱۸۷۱)، و خودپسند (۱۸۷۹). باآنکه مردیث آثار خود را بر مبنای تفسیر جبری جهان نوشته است، نوشته‌های وی بازتاب مسرتی است که از اندیشه‌ی یکی شمردن بشر و طبیعت دست میدهد. سبک او را، گرچه به علت در بر داشتن نکات شعری نو بدیع است، اغلب دشوار تلقی کرده‌اند.

مردی‌رود (mordi.rud) یا **موردی‌چای**، رودی در آذربایجان شرقی، که از رشته‌کوه سهند سرچشمه گرفته، ابتدا در جهت ج جریان مییابد، و پس از گذشتن از ش مراغه تشکیل قوسی داده از ج وارد دریاچه‌ی ارومیه میشود.

مردینو، محل تولد مانی: ← مانی.

مرزان‌آباد، ده: ← بیرون بشم، دهستان.

مرزبان (marzbān)، عنوان بعضی از حکام در عهد ساسانیان. حکام چهار قسمت بزرگ کشور (← ساسانی، تمدن، قسمت I) مسلماً از آغاز قرن ۵م عنوان مرزبان داشتند. این مرزبانان چهارگانه همردیف شاهان تابع دولت ایران بودند و مانند آنان عنوان شاهی داشتند.

مرزبان ابن جستان: ← جستانیان.

مرزبان ابن خسرو فیروز، تاج‌الملک ابوالغنائم، وزیر سلاجقه، ← تاج‌الملک شیرازی.

مرزبان ابن رستم ابن شروین (marzbāne rostame 'bne šarvin 'bne) [مرزبان ابن رستم ابن شهریار ابن شروین پریم (šarvine parim)]، ح قرن ۴م هق، از شاهزادگان آل‌باوند. صاحب تألیفی است به نام مرزبان‌نامه. نیز دیوان شعری به زبان طبری به نام نیکی‌نامه داشته است.

مرزبان ابن محمد: ← آل مسافر.

مرزبان‌نامه (marzbān.nāme)، کتابی در پند و امثال و بیان حکایات از زبان حیوانات، به شیوه‌ی کلیله و دمنه، تألیف مرزبان ابن رستم ابن شروین. این کتاب نخست به لهجه‌ی قدیم طبرستانی در مازندران تألیف شده، و پس از دو قرن، تقریباً در یک عصر، دو نفر—سعدالدین وراوینی و محمد ابن غازی ملطیوی (malatyavi)—بی‌آنکه هیچ یک از کار دیگری مطلع باشد، این کتاب را از لهجه‌ی طبری به فارسی برگرداندند، و با شعرها و مثلهای عربی و آیه‌های قرآن بیاراستند. کتابی که امروز به نام مرزبان‌نامه معروف است ترجمه و تهذیب وراوینی است که

(۱)anthropometry (۲)cephalic index (۳)anthropology (۴)physical anthropology (۵)cultural anthropology (۶)somatology (۷)ethnography (۸)applied anthropology (۹)Marduk (۱۰)Mer de Glace (۱۱)Meredith

قبلاً توسط ملطیوی تحت عنوان روضة العقول (rōzato' l.'oqul) ترجمه شده بود (۵۹۸ هق). روضة العقول، که بر روی هم از نظر زبان نثر مصنوعتر مینماید، بیش یا کم به اصل طبری نزدیکتر است، زیرا مرزبان‌نامه در ۹ باب است، و روضة العقول در ۱۱ باب، و بسیاری از مطالب که در روضة العقول هست در مرزبان‌نامه نیست، و مترجم مرزبان‌نامه خود به حذف بعضی مطالب متن طبری تصریح میکند. انشای مرزبان‌نامه نیز اگرچه مصنوع و متکلف است، و صنعتهای لفظی و معنوی فراوان، و شعرها و مثلهای دشوار عربی زیاد دارد، در حد خود از پیرایه‌ی ذوق و زیبائی عاری نیست. مرزبان‌نامه نخست در لیدن به تصحیح محمد قزوینی چاپ شده (۱۹۰۹)، و پس از آن، از روی چاپ مذکور، مکرر در تهران به طبع رسیده است (از جمله چاپ ۱۳۱۰ هش تهران). روضة العقول نیز به توسط هانری ماسه در پاریس چاپ و منتشر شده (۱۹۳۸).

مرزبانی، ده، کرمانشاه، ← بیلوار، دهستان.

مرزبورگ[1] (merzeburg)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۵۵٬۹۸۶) آلمان شرقی، در کشور سابق ساکسن‌آنهالت، بر رود زاله. شهری است قدیمی که هنوز هم تا حدی قیافه‌ی قرون وسطائی خود را محفوظ نگاه داشته است؛ قصری از قرن ۱۳م، که مقر امیر اسقفها بوده، و کلیسای جامعی از قرن ۱۳م دارد. از قرن ۱۰م اسقفها بر آن حکومت داشتند. در جنگ سی‌ساله آسیب دید؛ در ۱۶۵۶–۱۷۳۸ مرکز دوکنشین ساکس‌ـمرزبورگ بود؛ در ۱۸۱۵ به پروس منتقل شد. به علت نزدیکی به معادن لیگنیت، امروز از مراکز مهم صنعتی (فولادسازی، کاغذسازی، و ماشین‌آلات) است. بسیاری از بناهای قدیمی آن در جنگ II از میان رفت.

مرز جدید: ← کندی، جان.

مرزجران (marz.jerān)، ده (جم ۱٬۴۷۵ سش ۱۳۴۵ هش)، در ناحیه‌ی فراهان (فراهان سفلی)، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۶ کیلومتری تغ فرمهین. محصولاتش غلات، چغندر قند، و میوه است. قالیبافی دارد. به آن **مرزگران** نیز میگویند.

مرزدار، در اروپای قرون وسطی، ← مارگراف.

مرزدشت (marz.dašt)، ده (جم ۱٬۲۵۸ سش ۱۳–۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۲کیلومتری تش خمام. از سفیدرود مشروب میشود. محصولاتش برنج و توتون است.

مرزرود، ده، اهر، ← میشه‌پاره، دهستان.

مرز شمال شرقی، سازمان[2] (sāzemane marz-)، سرزمینی (۸۱٬۴۲۴ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۴۴۴٬۷۴۴) در ل‌ش هند، بر مرز تبت. ⇐ زیرو مرکز آن است، و فرماندار آسام به نیابت رئیس جمهور هند آنجا را اداره میکند. ناحیه‌ای دورافتاده است که جزئی از هیمالایای شرقی را فرا میگیرد، و از طریق بلندیهای کوهستانی تا دشتهای آسام امتداد دارد. مرز آن با تبت که از ۱۹۵۷ با چین کمونیست مورد اختلاف است، در اوایل قرن ۲۰م، با موافقت تبت، با خط مکمائن (məkmāən) توسط انگلیسها تعیین شده بوده است؛ ادعای چین آن بود که بیش از ۹۰٪ این ناحیه در تحت فرمان تبت بوده است. در اکتبر ۱۹۶۲ نیروهای چین سرخ به این ناحیه حمله بردند و چندان پیش رفتند که کشتزارهای جای و میدانهای نفت دشت حاصلخیز آسام را مورد تهدید قرار دادند؛ ولی پس از آن به صورت یکطرفه آتش‌بس اعلام کردند و به آن سوی خط مکمائن عقب نشستند. چین، در مذاکرات بعدی با هند، از ادعای خود بر سازمان مرز شمال شرقی چشم پوشید و در عوض ناحیه‌ی لداخ را در کشمیر اشغال کرد. در ۱۹۷۲ به نام آروناچال پرادش[3] (ārunācal prādeš) یک سرزمین شناخته شد. نیز ← هند، جدول.

مرز شمال شرقی، منازعه‌ی[4] (monāze'eye marz-)، اختلافی میان کشمیر و انگلستان بر سر مرز میان ایالتهای مین و برونسویک جدید. پیمان ۱۷۸۳ مرز شمال شرقی کشمیر را خطی معین کرده بود که به طرف ل از سرچشمه‌ی رود سنت کروی[5] (sent kroy) تا بلندیهائی که قطا و رینزاپه‌های رود سنت لارنس را مجزا میساخت امتداد پیدا میکرد و از آنجا در امتداد بلندیها تا شمال غربیترین سرچشمه‌ی کونکتیکت پیش میرفت. نزاع در باره‌ی حدود این خط مدت ۶۰ سال طول کشید. هویت رود سنت کروی به وسیله‌ی کمیسیونی تشخیص داده شد (۱۷۹۸). پویشها نشان داد که سلسله‌کوهی میان قطا و شبکه‌ی سنت لارنس وجود ندارد، و چون آب‌پخشان مورد قبول طرفین واقع نشد، مسئله‌ی تعیین مرز، بنا بر پیمان گان (۱۸۱۴)، به حکمیت واگذار شد. شاه هلند، به عنوان حَکَم، رود سنت جان را مرز معین کرد (۱۸۳۱) ولی کشمیر زیر بار این داوری نرفت. در ۱۸۳۹ اختلاف به جنگ میان ساکنان مین و برونسویک جدید منجر شد، که روابط کشمیر را با انگلستان تیره کرد. منازعه با ← پیمان وبستر–اشبرتن (۱۸۴۲) خاتمه یافت که عملاً خط پیشنهادی شاه هلند عنوان مرز پیدا کرد و قسمت عمده‌ای از اراضی مورد نزاع به کشمیر رسید.

مرز شمال غربی، ایالت[6] (marz-)، ایالت سابق (منحل‌شده در ۱۹۵۵) و ناحیه‌ی تاریخی هند که اکنون جزئی از بخش پیشاور پاکستان غربی، و شهر عمده‌اش پیشاور است. این ناحیه، که مشتمل بر کوههای بلند برهنه‌ای است که با دره‌های حاصلخیز از یکدیگر جدا شده‌اند، از ل به هندوکش و افغانستان، و از ج به بلوچستان و پنجاب محدود است. فراورده‌های آن گندم (محصول عمده)، جو، نیشکر، توتون، پنبه، و اقسام میوه است. طرحهای آبیاری، مخصوصاً طرح ورسک بر رود کابل، جبران کم‌بارانی این ناحیه را کرده است. آهن و مس استخراج میشود و کارخانه‌های آمودن خوراک و پنبه از صنایع آن است. در تاریخ دراز آن، به علت نزدیکی به ـه گردنه‌ی خیبر، که مهاجمان آسیای مرکزی از آن سرازیر میشدند، از این مهاجمات بسیار متأثر شده است. ح ۳۲۶ قم اسکندر مقدونی آن را تسخیر کرد، ولی پادگان وی توسط ساندراکوتوس بیرون رانده شد. در قرن ۳م قم آشوکا دین بودائی را به آن وارد کرد. در قرن ۷م قبایل مسلمان پشتوزبان پتهان در این ناحیه ساکن شدند، و از قرن ۱۰م با فتوحات افغانها اسلام دین غالب این ناحیه شد. در ۱۸۴۹ انگلیسها آن را از تصرف سیخها بیرون آوردند و در ۱۹۰۱ ایالت مرز شمال غربی به وجود آمد. پس از ۱۹۴۷ با آغاز اختلاف در باره‌ی پشتونستان این سرزمین بسیار پرآشوب شد. در شهرها و روستاهای این ناحیه آثاری وجود دارد که از اقوام تاریخی وارد–شده‌ی به آن حکایت میکند.

مرزگران، ده، اراک، ← مرزجران.

مرزم، ستاره، ← کلب اکبر.

مرز ماندگاههای سفیدپوستان[7] (marz-)، در تاریخ کشمیر، پهنه‌ی مرزی ماندگاههای نخستین مهاجران اروپائی ماندگارشده در امریکا،که در تسخیر اراضی میان قطا و فکب نقش حیاتی داشته است. این نظریه که مرز، اگر هم تنها عامل حاکم نبوده، عاملی حاکم بر تکامل تمدن کشمیر به عنوان تمدنی متمایز از تمدنهای دیگر بوده است، در ۱۸۹۳ توسط فردریک جکسن ترنر[8] (fredrik jaksən te:rnər؛ ۱۸۶۱–۱۹۳۲)، مورخ امریکائی، عرضه شد. اساس این نظریه بر آن است که دموکراسی امریکائی، در نتیجه‌ی مرز ماندگاههای سفیدپوستان، و ستیزه‌ی ماندگاران با سرزمینهای وحشی، به خود شکل گرفته است. در این مبارزه انسان صاحب خصلت اعتماد به نفس شد؛ به برابری با دیگر انسانها ایمان پیدا کرد، و نسبت به تمایزات طبقاتی و هر کوششی که برای تحمیل فشارهای مدنی و اجتماعی اعمال شود نیروی مقاومت به دست آورد. این اعتقاد که اندیشه‌ی امریکائی ساخته‌ی اوضاع و احوال مرزی است، اکنون تقریباً مورد قبول همگان است. ولی گفته‌اند که عوامل دیگر (مثلاً صنعتی شدن) نیز در تکامل این تمدن مؤثر بوده، و شاید در باره‌ی اصالت فرد در مرز سخن به گزاف گفته شده، و مزرعه‌داری در مرز تا آن اندازه که تصور کرده‌اند خالی از تقسیم طبقاتی نبوده است.

مرزنجوش[9] (marzanjuš) یا **مرزنگوش**، (*majorana hortensis*)، گیاه معطر بر قدیم از تیره‌ی نعناییان. برگ و دانه‌ی معطر آن را به کار میبرند.

مرزن‌کلاته (marzan.kalāte)، ده (جم ۱٬۴۶۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان استرآباد رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۱۶کیلومتری ش گرگان. محصولاتش برنج و غلات است. از کارهای دستی بافتن پارچه‌های ابریشمی معمول است.

مرزنگو (marzangu)، ده (جم ۱٬۵۱۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان دابو، شهرستان آمل، استان دوم

(۱)Merseburg (۲)North-East Frontier Agency (۳)Arunachal Pradesh (۴)Northeast Boundary Dispute
(۵) Saint_Croix (۶)North-West Frontier Province (۷)frontier (۸)Turner (۹)sweet marjoram

(مازندران)؛ ۱۵کیلومتری ش آمل. رود هراز مشروبش میکند. محصولاتش برنج و کنف است. زیارتگاهی قدیمی، به نام سید نورالدین، دارد.
مرزنگوش، گیاه، ← مرزنجوش.
مرزوق[1] (marzuq)، شهر (جه ح 7'000)، مرکز ایالت فزان، جغ لیبی. یکی از ماندگاههای مهم فزان است، که در اطراف دژی که ح 1310 بنا شده بود (اکنون ویرانه است) تأسیس شد، و توسعه یافت.
مرزوقی (marzuqi)، دهستان (جه 4'107 سش 1345 هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بخ عمان؛ دارای 10 آبادی. محصولاتش غلات و خرما است. ساکنین به صید ماهی و مروارید اشتغال دارند.
مرزون‌آباد (marzun.ābād)، ده (جه 1'200؟)، دهستان جلال ازرک، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ ۳کیلومتری لغ بابل. محصولاتش برنج، غلات، و پنبه است. نام این ده در مآخذ سرشماریهای سالهای 1335 و 1345 هش به این صورت نیامده، و احتمالاً جمعیت آن جزء شهر بابل منظور شده است.
مرزه (marze)، گیاه خوراکی از تیره‌ی نعناییان و از نوع ساتوریا (*Satureia*) که مزه‌ی تند دارد.
مرزی[2] (me:rzi)، رودی به طول 113 کم، لغ انگلستان. در داربی‌شر سرچشمه میگیرد، و بین لنکشر و چشر جاری است، و در لغ لیورپول به دریای ایرلند میریزد. کشتدان آن بندرگاه لیورپول، و قابل عبور کشتیهای اقیانوسپیما است. اهمیت تجارتی آن زیاد است.
مرزیان (marziān)، ده (جه 1'281 سش 1345 هش)، دهستان جایلق، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان؛ ۳۸کیلومتری لغ الیگودرز. محصولاتش غلات، چغندر، و پنبه است.
مرزیساید[3] (me:rzisāyd)، ولایت متریالیتن (در ۱۹۷۲ جه تخمیناً 1'659'000) لغ انگلستان، که به موجب قانون محلی ۱۹۷۲ (قابل اجرا در ۱۹۷۴؛ ⇐ انگلستان) به وجود آمد. به ۵ بخش متریالیتن تقسیم شده است. مرزیساید از شهرهای برکنهد، ⇐ بوتل، لیورپول، سنت هلنز، ⇐ ساوثپورت، والی، و قسمتهائی از ولایات سابق چشر و لنکشر تشکیل یافته است.
مرژکوفسکی[4]، **دمیتری سرگیویچ** (dmitri sergeyevic merejkofski)، ۱۸۶۵–۱۹۴۱، نقاد و داستاننویس روسی؛ متسن پطرزبورگ. مهمترین تحقیق انتقادی او کتاب تولستوی به عنوان انسان و هنرمند؛ با گفتاری در باره‌ی داستایفسکی (۱۹۰۱–۰۲) است که این نویسندگان را به ترتیب پیامبران تن و جان معرفی کرده است. داستان تناقض‌آمیز تاریخی مسیح و ضد مسیح (۱۸۹۶–۱۹۰۵) او مشتمل بر سه کتاب مرگ خدایان (۱۸۹۶)، تولد مجدد خدایان: لئوناردو دا وینچی (۱۹۰۲) و پطر و آلکسی (۱۹۰۵) معروف است. در ۱۹۱۸ به علت مخالفت با بولشویکها تبعید شد، و کتاب سلطنت ضد مسیح (۱۹۲۲) و آثار دیگری را بر ضد آنان منتشر کرد. در پاریس از دنیا رفت.
مرس (mers)، درخت، ← راش.
مرسر، جان: ← مرسریزه کردن.
مرسریزه کردن[5] (merserize) فرایندی [مأخوذ از نام **جان مرسر**[6] (jān me:rsər؛ ۱۷۹۱–۱۸۶۶)، شیمیدان انگلیسی، کاشف این فرایند] که به وسیله‌ی آن پنبه (سلولوز) در تحت تأثیر سود سوزآور قرار میگیرد، و ثیدراتی تشکیل میشود. سپس پنبه‌ای را که بدین صورت در آمده است میشویند و میخشکانند. در نتیجه‌ی این فرایند پنبه جلائی شبیه به جلای ابریشم پیدا میکند، و بر مقاومت آن در مقابل کشش نیز بسیار افزوده میشود.
مرسل، حدیث (hadise morsal)، حدیثی که در آن تمام یا بعضی از روایات حدیث ساقط شده است. نیز ← حدیث.
مرسلات، سوره‌ی (morsalāt؛ ← فرستادگان)، سوره‌ی ۷۷م قرآن، مکی، 50 آیه؛ اشاره به اهوال قیامت و یادآوری آدمی به آفرینش وی تا مگر به راه راست آید.
مرسن[7]**، اعداد** (mersen)، اعدادی به صورت 2^p-1. این اعداد از آن جهت اعداد مرسن نام یافته‌اند که م. مرسن، در ۱۶۴۴ در گزاره‌ای بیان کرد که اگر $p \leqslant 257$، 2^p-1 فقط به ازاء $p=2,3,5,7,13,17,19,31,67,127,257$ عدد اول است. بعدها معلوم شد که به ازاء p مساوی ۸۹،۶۱، و 107 نیز چنین است.
در ۱۹۵۱ چند عدد اول بزرگتر از $2^{127}-1$ پیدا شد؛ در ۱۹۵۲ ماشینهای حسابگر توانستند پنج عدد اول بعدی مرسن را، به ازاء $p=521, 607, 1'279, 2'203, 2'281$، به دست دهند.
مرسن، پیمان[8] (mersen)، پیمانی که شارل II (شارل کچل)، شاه فرانکهای غربی (یعنی فرانسه) و لوئی ژرمنی در مرسن، اکنون واقع در هلند، امضا کردند (۸۷۰). به موجب این پیمان لوتارینگیا میان فرانسه و آلمان تقسیم شد (تقریباً هلند و بلژیک و لوکزامبورگ و لورن به فرانسه، و آلزاس و سواحل سمت چپ راین سفلی به آلمان رسید).
مرسن[9]**، مارن** (māran mersen) [آبه مارن مرسن (ābe)]، ۱۵۸۸–۱۶۴۸، فیلسوف و دانشمند فرانسوی. با دکارت دوست بسیار صمیمی بود. در ولایت من به دنیا آمد و، پس از اتمام تحصیلات دینی، و مدتی تدریس، در ۱۶۲۰ به عنوان کشیش در صومعه‌ای در پاریس مقیم شد. با دانشمندان بزرگ فرانسوی و خارجی مکاتبه داشت و بزودی در مرکز فعالیتهای علمی زمان خود قرار گرفت. مشوق دکارت بود، و تجربه‌ی توریچلی را او به پاسکال شناساند. انجمنهای علمی تشکیل میداد، و بعدها اندیشه‌ی تأسیس فرهنگستان علوم برای کولبر از همین انجمنها پیدا شد. کتاب مکانیک گالیله و بسیاری از آثار قدیم علمی یونانی را ترجمه کرد. کار علمی عمده‌اش در مبحث صوتشناخت است، و قانون لوله‌های صوتی از یافته‌های او است. بسیار مطالب علمی دیگر نیز در کتاب نغمه‌ی جهانی، مشتمل بر موسیقی نظری و عملی (۱۶۳۶) او آمده است. نیز ← مرسن، اعداد.
مرسی، ابوالعباس: ← شاذلیه.
مرسیلیا، نام عربی بندر مارسی، فرانسه.
مرسی مطروح (mersā matruh)، نام باستانی آن **پارایتونیوم** (pārāyetonium)، شهر و بندر (در ۱۹۷۰ جه تخمیناً 11'800)، لغ مصر، نزدیک مرز لیبی، در ۲۴۰کیلومتری غ اسکندریه. در جج II چند بار دست به دست شد (۱۹۴۲–۴۳).
مرسین[10] (mersin)، نام سابقش **ایچل**[11] (icel)، شهر و دریابندر (در ۱۹۷۰ جه ۱۱۴'۳۰۲) ترکیه، بر ساحل مدیترانه، به فاصله‌ی ۶۵کیلومتری غ‌جغ ادنه. پایانه‌ی خط آهن است؛ پنبه، کروم، مس، و فراورده‌های کشاورزی از این بندر صادر میشود؛ پالایشگاه نفت دارد. در ۱۹۶۲ بندرگاه آن در دست توسعه قرار گرفت. حفریاتی که در دهه‌ی ۱۹۳۰ در مرسین انجام گرفت قدمت تاریخی آن را نشان داده است؛ بازمانده‌هائی از 3600 ق‌م در حفریات به دست آمده که بسیار خوب محفوظ مانده است.
مرسیه، شهر اسپانیا، ← مورثیا.
مرسیه[12]**، دزیره ژوزف** (dezire jozef mersie)، ۱۸۵۱–۱۹۲۶، نخست‌کشیش بلژیکی. هنگامی که در دانشگاه لوون فلسفه تدریس می‌کرد، به عنوان رهبر جنبش احیای فلسفه‌ی تومیست (← مدرسی، فلسفه‌ی، قسمت V) در قرن ۲۰م شناخته شد. در ۱۹۰۶ به مقام اسقف اعظمی مالین رسید؛ در ۱۹۰۷ کاردینال شد. در بهبود رفاه اجتماعی بسیار کوشید. در جج I در مقابل فاتحین آلمانی، سخنگوی بی‌پروای ملت بلژیک بود.
مرشا[13] (me:rsā)، مملکت پادشاهی، در انگلستان دوره‌ی آنگلوساکسونها، عموماً شامل ناحیه‌ی میدلندز. آنگلها ح 500 ب‌م در آنجا سکنی گزیدند، و پندا و وولفهره[14] (wulfhere؛ ف ۶۷۴) سیادت آن را بر تمامی ج انگلستان بسط دادند. پس از فوت (۷۹۶) آفا، تدریجاً تحت سلطه‌ی وسکس افتاد. قسمتی از آن بعداً (۸۸۶) جزء کشور نورسها شد.
مرشد، نزد صوفیه، ← مرید.
مرشدآباد[15] (morsed.ābād)، شهر (در ۱۹۶۱ جه 17'000)، بنگال غربی، ش هند. در ۱۷۰۴ توسط مرشد قلی خان به عنوان پایتخت مملکت اسلامی بنگال تأسیس شد. در قرن ۱۸م شهر پرجمعیتی بود. مرکز شاد عملیات سراج‌الدوله علیه انگلیسها بود (۱۷۵۷). کاخ زیبائی از نواب بنگال دارد.
مرشد قلی استاجلو (ostājlu)، ف ۹۹۷ هق، از امرای مشهور قزلباش، پسر شاه قلی خان یگان (yagān)، و وکیل‌السلطنه‌ی شاه عباس I صفوی. وی در زمان شاه اسماعیل II صفوی، بعد از

(۱)Marzuq (۲)Mersey (۳)Merseyside (۴)Merezhkovsky (۵)mercerizing (۶)Mercer (۷)Mersenne (۸)Mersen (Treaty of) (۹)Mersenne (۱۰)Mersin (۱۱)Içel (۱۲)Mercier (۱۳)Mercia (۱۴)Wulfhere (۱۵)Murshidabad

کشته شدن پدرش، با عنوان مرشد قلی سلطان حکومت سیستان یافت. در عهد سلطان محمد صفوی، با لقب خانی، به حکومت باخرز و خواف مأمور شد، اما در آنجا با علیقلی خان شاملو، لله‌ی عباس میرزا (← عباس I صفوی) و حاکم هرات، همدست شده بر محمد صفوی طغیان کرد، و چندی بعد علیقلی خان را مغلوب کرده عباس میرزا را به مشهد برد و به سلطنت برداشت (۹۹۴ هق). دو سال بعد شاه عباس را با عده‌ای از امرای قزلباش بر داشته راه قزوین پیش گرفت، و چون محمد صفوی در قزوین نبود، آنجا را بی زد و خورد گرفت. شاه عباس در قزوین به سلطنت نشست (۹۹۶)، و مرشد قلی خان با عنوان وکیل‌السلطنه (= نایب‌السلطنه) فرمانروای مطلق شد، و محمد صفوی را با پسرانش به قلعه‌ی الموت فرستاد. مرشد قلی خان تمام امور مملکت را در دست گرفت و مناصب و مقامات مهم را بین کسان و نزدیکان خویش تقسیم کرد. اما چون شاه از ادامه‌ی تسلط و استبداد او و از مسامحه‌ای که در دفع ازبکان و استخلاص هرات و علیقلی خان شاملو از محاصره‌ی آنها کرده بود ناراضی بود، مرشد قلی خان، از بیم برکنار شدن خود، در صدد تهیه‌ی مقدمات خلع او بر آمد. ولی شاه عباس پیشدستی کرده هنگام عزیمت به خراسان او را به دست چند تن از امرای ناراضی هلاک کرد، و خود استقلال تمام یافت.

مرصاد العباد (mersād 'l-ʿebād)، کتابی به فارسی، در عرفان، از شیخ نجم‌الدین دایه. مؤلف این کتاب را در اوان حمله‌ی مغول تألیف کرده است، و در آن به بیان اصول تصوف و شرایط سیر و سلوک پرداخته، و آن را با مثلها و شعرهای فراوان و آیه‌های قرآن آراسته است. نثر مرصاد العباد در حد اعلای لطافت و دلپذیری و زیبائی است، و به شعر بیشتر میماند. چند بار در تهران چاپ شده است.

مرصع: ترصیع‌شده؛ ← ترصیع، صنعت.

مرصع رقم: ← تحسین، نویسنده‌ی هندی.

مرض: ← بیماری.

مرض قند: ← دیابت.

مرظهران: ← عکاظ؛ محمد ص، قسمت ۴۱.

مرعش[1] (marʿaš)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۱۰۵٬۲۰۶)، ترکیه، در کوههای تورووس، به فاصله‌ی حدود ۱۰۰ کیلومتری مرز سوریه، و در ۱۵۴ کیلومتری ش ادنه؛ مرکز ولایت مرعش. یکی از ماندگاههای قدیم حتیها بوده است. به دست جنگجویان صلیبی افتاد. در قرن ۱۶م به تصرف دولت عثمانی در آمد، در ۱۸۳۲ مدت کوتاهی در دست مصریان بود. نیز ← ذوالقدریه.

مرعشی، ظهیرالدین: ← ظهیرالدین مرعشی.

مرغ: ← پرنده.

مرغ[2] (marq)، (*Agropyron repens*)، گیاه دائمی بی قدیم که ریزومهای زرد رنگ و ساقه‌های خزنده دارد. آفت زراعت است.

مرغا (marqā)، دهستان (جمعیت ۳٬۶۶۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان ایذه، استان ششم (خوزستان)، دارای ۳۴ آبادی. تعدادی از آبادیهای آن در دامنه‌ی کوه و بقیه در دشت قرار دارند. محصولات عمده‌اش غلات و برنج است.

مرغاب (morqāb)، ده (جمعیت ۹۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشهد مرغاب، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۱۷ کیلومتری ل‌ش زرقان. محصولاتش غلات، چغندر، و میوه است. قالیبافی دارد. آرامگاه کوروش کبیر (← مشهد مرغاب) در نزدیکی آن است.

مرغاب، رود. فارس، ← پلوار.

مرغاب[3] (morqab). **۱-** رودی به طول حدود ۷۲۵ کم، از ارتفاعات و یخچالهای جنوب ترکمنستان. از دامنه‌های غربی هندوکش سرچشمه گرفته به جانب غ و از غ جریان یافته در شنزارهای صحرای قراقوم ناپدید میشود. **۲-** یا آق‌سو، رود جنوب تاجیکستان که در پامیر به جانب غ جاری میشود. از سرچشمه‌های آمو دریا است.

مرغ انبه: ← مرغ انجیرخوار یا پریشاهرخ.

مرغ انجیرخوار یا پریشاهرخ[4] (parišāhrox)، نام گونه‌های مختلفی از مرغان درختی برّ قدیم و برّ جدید. گونه‌ی اروپائی آن وابسته‌ی به خانواده‌ی کلاغ است، در صورتی که گونه‌ی امریکائی آن، که برای خود لانه‌ی آویخته میسازد، وابسته به خانواده‌ی کاکلی و طرقه (torqe) است. پریشاهرخ طلائی اروپائی مرغی است به رنگ زرد نارنجی با دم و بالهای سیاه، که از انگلستان تا سیبری همه‌جا یافت میشود و زمستانها به افریقا مهاجرت میکند. مرغ انبه که به این مرغ وابستگی دارد، در هند زندگی میکند و انواع نزدیک به آن در افریقا و استرالیا دیده میشود. لانه‌ی مرغ انجیرخوار امریکائی (نماد ایالت مریلند، کشمت) به صورت کیسه‌ی بافته‌ای است که از نوک شاخه‌ی بلندی آویخته است. خوراک عمده‌ی این مرغان حشرات و میوه است.


مرغ انجیرخوار

مرغ باران[5] یا **زقزاق** (zaqzāq؛ نام عربی)، مرغ کوچک ساحلی دو بر جدید و قدیم نزدیک به نورس، از نوع کاردیوس (*Charadrius*). بدن پُر، گردن و دم کوتاه، پاهای نسبةً دراز، و بالهای نوک‌تیز بلند دارد. زقزاقهای طلائی (*Pluvialis dominica*) امریکای شرقی در پاییز از ناحیه‌ی شمالگان و نواحی زاد و ولد خود در کانادا به نووا سکوتیا و از آنجا، از فراز قطب، به امریکای جنوبی مهاجرت میکنند. زقزاقهای طلائی فکبر در آلاسکا و سیبریه زاد و ولد کرده زمستانها را در جزایر هاوائی میگذرانند. این دو


مرغ باران

گروه زقزاق پروازهای یکسره‌ای بیش از ۳٬۲۰۰ کم انجام میدهند.

مرغ بهشتی[6]، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره‌ی جنوبی با بعد ۱۶ ساعت (ساعت ۱۶ = α) و ۷۵° میل جنوبی (°۷۵− = δ).

مرغ جولا[7] (morqe julā)، پرنده‌ی برّ قدیم از تیره‌ی پلوسئیدای (Ploceidae) که لانه‌ی خود را به طرز جالبی میبافد، شبیه به سیره است.

مرغ چنگی[8] (morqe cangi)، پرنده‌ی استرالیائی که دم نرهای آن در حال گستردگی شبیه به چنگ است. رشد این پرنده در ۴ سالگی کامل می‌شود. رنگ نر و ماده‌ی آن هر دو قهوه‌ای است. به اشکال میپرند، و وقتی که با خطر مواجه میشوند میدوند.


مرغ چنگی

مرغداری[9]، پرورش پرندگان اهلی برای تغذیه (گوشت، تخم). مرغداری اصلی مخصوص مرغ خانگی است، که زمانی پرنده‌ای جنگلی در تاغ آسیا بوده و ۳٬۰۰۰ سال پیش از این اهلی شده است. بیش از ۱۰۰ نوع پرنده‌ی خانگی وجود دارد که بعضی تخمی، برخی گوشتی، و بعضی گوشتی و تخمی هر دو میباشند، که معمولاً از روی محل پیدایش خود طبقه‌بندی میشوند. بعضی مرغها را برای تزیین و تفریح پرورش میدهند (مثلاً خروس جنگی).

مرغداری رشته‌ی مهمی از کشاورزی است، که سازمانهای وسیعی به آن میپردازند، و با استفاده از ماشینهای جوجه‌کشی تعداد زیادی مرغ تهیه و عرضه میشود. ← غاز، قرقاول، کبوتر، بوقلمون.

مرغز: ← موهیر.

مرغ زمزمه‌گر[10] (zemzeme.gar)، نام متعارفی تیره‌ای از مرغان کوچک و منحصراً بومی برّ جدید که با خانواده‌ی چلچله قرابت دارند، و در کوهستانهای امریکای جنوبی زندگی میکنند. طول بدن آنها از ۶ سم در نوع کوبائی تا ۲۰ سم در نوع بزرگ‌جثه‌ی آن، که در کوههای آند زندگی میکند، متغیر است. رنگ درخشان و جواهرمانند دارند. پر این مرغ ساختمان منشوری دارد و در نور متغیر حالت قزحانی پیدا میکند. خوراکش حشرات و شهد گلها است، و نوک دراز و غالباً خمیده‌اش متناسب با همین شهدخواری است. غالباً به صورت بال زدن درجا (هنگام نوشیدن شهد) یا


مرغ زمزمه‌گر

(۱)Maras (۲)quack grass (۳)Murghab; Murgab (۴)oriole (۵)plover (۶)Apus (۷)weaver bird (۸) lyrebird (۹)poultry (۱۰)humming bird

پرواز از این گل به آن گل (با سرعت تا 100 کم در ساعت) دیده میشود؛ ساقهای سست این مرغان نمیتوانند آنها را بر روی سطوح هموار نگاه دارد. بال زدن آنها چندان سریع است (۵۰–۷۰ بار در ثانیه) که درست محسوس نمیشود. انرژی فراوانی که در این بال زدن به مصرف میرسد، سبب آن است که مرغ پیوسته در حال خوردن باشد؛ شبهنگام به حالتی شبیه به حالت جانوران زمستانخواب فرو میرود. شکل لانه‌های این مرغان متغیر است، ولی عموماً صورت فنجانی را دارد که با گیاهان نرم بر سر یک شاخه میسازند.

مرغ شاخدار: ← مرغ گینه.

مرغک (morqak)، دهستان (جم ۳٬۰۵۵ سش ۱۳۴۵ هش)، ج‌ش بخش راین، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۱ آبادی. کوهستانی و سردسیر است و ییلاق ساکنین بم محسوب میشود. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است.

مرغ کبود: ← کبودمرغ.

مرغ گینه[1] (morqe gine) یا **مرغ شاخدار**، (*Numida*)، از مرغان خانگی نزدیک به قرقاول، که از جنسهای وحشی افریقائی پرورش

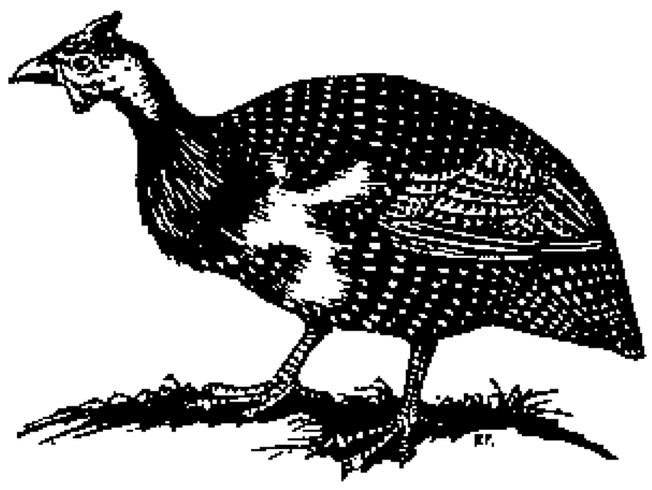

مرغ گینه

یافته است. گوشت لذیذی دارد که مزه‌ی گوشت شکار میدهد.

مرغلان[2] یا **مرغنان** یا **مرغینان** (marqelān, -nān, marqinān)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۹۵٬۰۰۰)، ش جشم ازبکستان، ش خوقند، در ناحیه‌ی فرغانه. شهری قدیمی، دارای مساجد و بازارها، و مرکز کشاورزی است. تجارت کالاهای ابریشمی آن اهمیت دارد. برای تمایز با مرغلان نو (← فرغانه، شهر) آن را **مرغلان کهنه** نیز مینامند.

مرغلان کهنه: ← مرغلان یا مرغنان.

مرغلان نو: ← فرغانه، شهر.

مرغ مقلد[3] (morqe moqalled)، نام عمومی برای تیره‌ای از پرندگان از نوع میموس (*Mimus*)، مخصوص امریکا، وابسته‌ی به خانواده‌ی بلدرچین، دارای بالها و دم سیاهرنگ با لکه‌های سفید هستند. این مرغها قدرت خوانندگی زیاد دارند و صدای بسیاری از مرغان را تقلید میکنند، و خواندن آنها وقت و فصل معین ندارد. نوعی از آن، به نام گربه‌مرغ[4]، نوای نالهمانندی شبیه صدای گربه دارد. بیشتر از حشرات تغذیه میکنند و به همین جهت



مرغ مقلد

پرندگان سودمندی به شمار میروند.

مرغ‌ملک (marq.malek)، ده (جم ۲٬۰۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهارمحال؛ ۳۸کیلومتری لغ شهر کرد. کوهستانی است. محصولش غلات است.

مرغ منشی[5] (morqe monŝi)، (*Serpentarius secretarius*)، مرغ شکاری افریقائی به بلندی ۱۲۰ سم با پاهای دراز و منقار خمیده و کاکلی از پرهای سیاه (شبیه قلمهای پر). خزندگان و جانوران دیگر را شکار میکند. در سودان ابوحبیب و در حبشه فرس شیطان نامیده میشود.



مرغ منشی

مرغنان یا **مرغینان**، شهر ازبکستان، ← مرغلان.

مرغیانا، نام قدیم مرو، ترکمنستان.

مرغینان یا **مرغنان**، شهر ازبکستان، ← مرغلان.

مرفق الثریا[6] (merfaqo 's-sorayyā)، در نجوم ستاره‌ی α (قدر ۱٫۹) از صورت فلکی برشاوش. نیز صورت فلکی، جدول II، ص ۱۵۸۹.

مرفل، در علم عروض، ← ترفیل.

مرفوع، حدیث (hadise marfu')، قول یا فعل یا تقریری که به پیغمبر ص یا یکی از ائمه استناد پیدا کند، خواه تمام مراتب سند متصل باشد یا ارسال و قطع در سند عارض شده باشد. نیز ← صحیح.

مرفی[7]، **جان بنجمین** (jān benjamin me:rfi)، ۱۸۵۷–۱۹۱۶، جراح امریکائی. استاد برجسته و مبتکر روشهای تازه‌ای در جراحی، بالخاصه در جراحی رگها بود؛ در جراحی روده اسباب مخصوصی برای پیوند روده‌ی بریده‌شده اختراع کرد؛ و نیز ابتکارات او در جراحی قفسه‌ی سینه و ریه‌ی مبتلای به سل معروف است.

مرفی[7]، **ویلیام پری** (wilyām pari mërfi) ۱۸۹۲– ، پزشک امریکائی. تحقیقات خاصی در بیماری قند و بیماریهای خون و بالخاصه معالجات کبدی در مرض کمخونی مهلک دارد. به مناسبت همین تحقیقات در باره‌ی کمخونی، در گرفتن جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۴ در فیزیولوژی و پزشکی با ج. ه. ویپل و ج. ر. ماینت شریک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مرفین[8] (morfin)، آلکالوئید اصلی تریاک که ح 10٪ وزن آن را تشکیل میدهد، دارای فورمول $C_{17}H_{19}O_3N.H_2O$. مرفین در ۱۸۰۴ کشف شد، و قدیمترین آلکالوئید شناخته شده است. در حالت خلوص به شکل بلورهای سفید رنگ است. در آب حل نمیشود، و با اسیدها املاح محلول در آب میسازد. مقدار کم آن مسکن و سبب بند آمدن سرفه، و خواب‌آور است. تزریق آن معمولاً داخل وریدی است، و بسیار زود جذب میشود. استعمال مقدار زیاد آن بیهوشی یا تشنج و عواقب وخیم در پی دارد. معالجه‌ی معتادان به آن آسان نیست و، به همین جهت، در استعمال مقادیر کم آن نیز رعایت احتیاط لازم است.

مرق (maraq)، ده (جم ۱٬۴۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان برزوک، بخش قمص، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۶کیلومتری لغ قمص. محصولاتش غلات و میوه است. قالیبافی دارد. بابا افضل در آنجا متولد شد، و مقبره‌ی وی (← بابا افضل، مقبره‌ی) نیز در آنجاست.

مرقس[9]، **انجیل** (enjile marqos)، دومین و کوتاهترین انجیل از اناجیل چهارگانه‌ی عهد جدید. تنها انجیلی است که هرچه در آن آمده در اناجیل دیگر نیز آمده است؛ بعضی بر آنند که این کتاب نخستین انجیل تدوین شده است. در آن شرح زندگی حضرت مسیح، از زمان تعمید شدن به دست یوحنای معمدان تا قیام پس از مرگ، دیده میشود (مرقس ۱۶).

مرقس حواری[9] (marqos-)، دوست و مصاحب پطرس و پولس حواری و ← قدیس لوقا. از قرن ۲ به این طرف او را مؤلف ← انجیل مرقس میدانند. میگویند که مادرش صاحب خانه‌ای بود که حضرت عیسی با حواریان خود آخرین شام را در آن صرف کرد (اعمال رسولان ۱۲.۱۲، ۲۵؛ ۱۳.۵؛ ۱۵.۳۷–۳۹؛ رساله به کولسیان ۴.۱۰، ۱۱؛ فلیمون ۲۴؛ تیموثاوس دوم ۴.۱۱؛ اول پطرس ۵.۱۳). قدیس حامی شهر ونیز، و نماد او شیر است. ذکرانش ۲۵ آوریل است.

مرقع (moraqqa')، نوشته‌ی خوشی که خوشنویسی بر روی یک ورق کاغذ نوشته، و معمولاً تذهیب و بر مقوائی چسبانیده شده است. مجموعه‌ای از آن را مرقعات (moraq.qa'at) گویند که در کنار هم میچسبانند، چنانکه یکی بر روی دیگری میخوابد و چون جمع شود شکل کتاب دارد.

مرقع (moraqqa')، یا **مرقعه** (moraqqa'e)، پارچه‌ی وصله‌خورده، و جامه‌ای که از وصله‌های مختلف به هم دوخته باشند. پوشیدن مرقع شعار صوفیه بوده است (← خرقه)، و به موجب روایات صوفیه، مرقع‌پوشی سنت پیغمبر بوده است، چنانکه روایت هست که پیغمبر وقتی هم به عایشه گفته است که جامه را ضایع مکن تا وقتی آن را وصله بزنی. بر حسب روایاتی که صوفیه و دیگران نقل کرده‌اند، بسیاری از صحابه و تابعین—مثل علی ابن ابی طالب (ع)، عمر ابن

(۱)guinea fowl (۲)Margelan (۳)mimic thrush, mocking bird (۴)catbird (۵)secretary bird (۶)Marfak (۷)Murphy (۸)morphine (۹)Mark

خطاب، سلمان فارسی، حسن بصری، و دیگران— مرقع‌پوش بوده‌اند. از همین رو، صوفیه بـرای مرقعه اهمیت بسیار قائل بوده‌اند، و دربـن باب آداب و تـرتیبات مخصوص داشته‌انـد، و حتی بعضی از مشایخ آنها چون شیخ ابومعمر اصفاهانی (abu.ma'mar–) و ابوالحسن هجویـری درین باب رساله‌های مستقل تـألیف کرده بـوده‌اند. در غالب مـوارد، چـون رقعه‌هـای به هـم دوخته‌ای که مـرقعه را از آن میساخته‌اند، یـا وصله‌های متعددی که بر جامه‌ی ژنده میزده‌اند، از یک پارچه نبوده است، مرقعه رنگارنـگ هم میشده است، و ازیـن رو است که از آن به دلق ملمع و دلق ملون و حتی ملونه (molavvana) هم تعبیر میکرده‌انـد. قدمـای صوفیه رسم داشته‌اند که لباس خود را فقط در محـل پـارگی آن وصله میکرده‌اند. بعدها، بـا انحطاط طـریقت، ایـن وصله دوختن هـم بـا تکلّف و تفنّن همـراه شده است، چنانکه مرقعه خود لباسی فـاخر و خوش‌نما و ملمع و ملون (در معنی خوب این کلمات) از کار در میآمده است. ازیـن رو، مـرقع‌پـوشی نوعی خودنمائی و خـودآرائـی بـه شمار رفته است، و گاه بعضی مشایـخ مـریدان را از ایـن تکلف در مرقع‌دوزی و مرقع‌پوشی منع میکرده‌اند. مرقع تدریجاً قیـد چندرنگ بـودن و پاره پـاره بـودن را از دست داده و بـه معنی خرقه و حتی مطلق لباس صوفیه به کار رفته است.

مرقع گلشن (moraqqa'e golšan)، مـرقعـی (← مرقع، نوشته) از تصاویـر اشخاص و مجالس گوناگون که توسط نقاشان ایرانی دربار جهانگیر پادشاه مغول هند به فرمان آن پـادشاه تهیه شده و امضای بعضی از نقاشان ایـرانـی آن زمـان، همچـون آقـا رضـا (← رضائی، آقا) و پـسرش ابـوالحسن و دولت و بعضی از نقـاشان هندی همچون بشنداس (؟) را دارد. این مرقع در زمان محمد شاه قاجار به دربار سلطنتی ایران رسید و در دوره‌ی قـاجـاریه تعمیراتـی در آن صـورت گرفت و اکنون در مـوزه‌ی سلطنتی نگاهـداری میشود. نیـز ← منصور جهانگیرشاهی؛ نادره بانو.

مرقعه: ← مرقع یا مرقعه؛ خرقه.

مرقیون[1] (marqiun)، ح ۸۵—ح ۱۶۰، بنیـانگذار مکتب مرقیونیه. پیروان مکتب وی کلیساهائی در افریقای شمالـی، گل، آسیای صغیـر، و مصر دایر کردند. در ۱۴۴ در رم تکفیر شد.

مرقیونیه[2] (marqiuniyye)، پیروان مرقیون که بدعتی در دین مسیح به وجـود آورد. از زندگانی خود مرقیون چندان اطلاعـی در دست نیست و از کتاب او بـه نام تضادها نیز اثـری نیست و آنچه هست از قول مخالفان او است که یکی از ترتولیانوس در کتاب بر ضد مرقیون و دیگـری از قدیس اپیفانیـوس[3] (epifānius؛ ۳۱۵؟—۴۰۳) در کتاب پاناریون است. بعضی گفته‌انـد که پـدر مرقیون مسیحی و اسقف، و فرزند خود را تکفیر کرده بوده است، ولی بعضـی احتمال میدهند که او در خانواده‌ای غیر مسیحی به دنیا آمده است و بعد بـه دیـن مسیحیت در آمده. مـرقیون در سینوپ صاحب کشتی بوده است و بعد ح سال ۱۴۰ به رم رفته است. او در رم در ابتدا از طرفداران سرسخت مذهب کاتولیک بود و مبلغ مهمی نیز به کلیسای کاتولیک تقدیـم کرد. امـا در این میان تحـت تأثیر یکـی از گنـوستیکها به نام کردو (kerdo) قـرار گرفت و به ثنویت و دوگانگی گرایید. فعالیت او در زمان ریاست روحانی اسقف اعظم آنیکتوس صورت گرفت (← پاپ، جدول ص ۴۹۹). از سال مرگ مـرقیون اطلاعـی در دست نیست. بدعتی که مـرقیون در دیـن مسیح آورد، چنانکه گفته شد، ظاهراً تحت تـأثیر گنوستیکها بوده است: او معتقد به دو خدا بود یکـی خدای خالـق آسمان و زمین و خـدای شریعت به آن طـریـق که در عهة وصف شده است و دیگـری خدای مسیح که خـدای محبت و نیکوکاری است و تا زمان او ناشناخته مـانده بود و از خـدای موسی و عهة برتر است. در کتاب تضادها مـوارد تضاد و اختلاف این دو خدا تشریـح شده است. در پاره‌ی مسیح، فـرزند خـدا، مـرقیون معتقد است که او از مـادر نـزاد بـلکه در سال ۱۵م سلطنت تیبریـوس به شهر کفرناحوم آمـد. ایـن ظهور ناگهانی بود و سابقه‌ی تاریخی از تـولد و طفولیت و رشد نـداشت و رنجها و مصلوب شدن او فقط ظاهری، و وسیله‌ای بود بـرای نجات و خلاص مردم. مسیحائی که تـورات بشارت آن را داده است غیر از عیسی مسیح است و هنوز ظاهر نشده است. مـرقیون همه‌ی انـاجیـل را قبـول نداشت و فقـط آن قسمتها را که بـا عقایـد او سازگار بود میپذیـرفت، و مخصوصاً انجیل سوم یا انجیل لوقا را صحیح میپنداشت ولـی آن را به نام انجیل لوقا نمیخواند، بلکه معتقد بود که این انجیل تحت نظارت و اشراف پولس حواری نوشته شده است. مرقیون حتی همه‌ی انجیل سوم را نیز قبول نداشت. از بقیه‌ی کتب عهدجدید فقط ده رساله از رسالات پولس حـواری را قبول داشت. مرقیون به زهد و ریـاضت معتقد بـود و جسم را متعلق به خدای آفـریننده و روح را متعلق بـه خدای عشق و محبت میدانست و، به همین جهت، معاد را جسمانی نمیدانست و بلکه روحانـی می‌دانست. در برابر کلیسای سنتی کلیسائی مطابق با آیین و اعتقاد خود برپا کرد و ایـن کلیساها پس از او در شرق و غرب رو به تـوسعه نهاد. از پـیروان او بـاسیـلیکوس[4] (bāsilikus) و پوتیتوس[5] (potitus) مثل او به دو خـدا معتقد بودند ولی آپـلس[6] (āpelles) به یـک خـدا ایمان داشت امـا بعضی از پیروان او به سه خدا معتقد شدند: خدای نیکـوکار، خـدای عادل، و خدای شر. پیروان مرقیون در ایتـالیا و مصر و قبرس و شام فراوان بودند. کنستانتین امپراطور روم دین مرقیون را منع کرد و مـرقیونیان در امپراطوری روم بیشتر به مانویـان پیوستند. اما در مشرق‌زمیـن مرقیونیان به حیات خود ادامـه دادند و ازنیـق (ezniq) نـویسنده‌ی ارمنی در قرن ۵م از آیین ایشان خبر میدهد. ابن الندیم مؤلف الفهرست در قـرن ۱۰م (قـرن ۴م هق) از وجود ایشان در خراسان خبر میدهد و میگویـد در آنجا مانند مانویـان معروف هستند. اما بـه قول ابن الندیم ظاهراً در جاهای دیگـر خود را چنـدان آشکار نمیساخـتند و در زیـر عنـوان نصرانیت خود را پنهان میداشتند.

مرگ، رود، کرمانشاه: ← ماهیدشت، دهستان.

مرکاتور[7]، **گراردوس** (gerārdus merkātor)، نـام لاتینـی **گرهـارد کرمـر**[8] (gerhārd kremer)، ۱۵۱۲—۹۴، جغرافیادان و ریاضیدان و نقشه‌کش فلانـدری. یـک مؤسسه‌ی جغرافیائی در لـوون تـأسیس کرد (۱۵۳۴). نخستین نقشه‌ی تصویری (← تصویر، در هندسه) جهاننما، که بـه نـام او معـروف است، در ۱۵۶۹ انتشار یافت. همین نقشه اطلس بـزرگی شد (۱۵۸۵) که پسرش، پس از مرگ وی، آن را تکمیل کرد.

مرکانتیلیسم[9] (merkāntilism) [فـنـ، از لتی، = سوداگری]، سیـاست اقتصادی خـاصی که در اروپای باختری، مخصوصاً در هلند و فـرانسه و انگلستان، جایگزین سازمـان فئودالـی قـرون وسطائی شد. دوره‌ی ۱۵۰۰—۱۸۰۰ دوره‌ی جنگ‌های دینی و تجارتی بود و، برای تأمین هزینه‌ی لشکرکشیها و مخارج نگاهـداری کشورهـا، درآمـدهـای هنگفت ضـرورت داشت. مـلتهای مرکانتیلیست بـر آن بودنـد که فلـزات قیمتی (شمش طلا و نقره) بهتریـن وسیله برای به دست آوردن کالاهـای دیگـر است؛ و به همیـن جهت ثروت را با پول یکی میشمردند. و از آن جهت که تجارت با خـارج وسیله‌ی تحصیـل شمش بود، بازرگانی خارجی مقدم بر بـازرگانـی داخلـی شمـرده میشد، و در نتیجه، پیش از آنـکه بـه کشاورزی و صناعتهای استخراجی بپردازنـد، به تهیه‌ی کالاهای صادراتـی میپرداختند. دولت، که در چنین نظامی عامل اساسی بود، اسباب رسیدن به هدف این سیاست را فراهـم میآورد. در چنین نظامی، هـر کشور در صـدد آن بـود که هـرچه بیشتر جنس به خارج بفروشد و در مقابـل شمش فراهم کند. واردات، علاوه بر شمش، مواد خـام بود، و از حقـوق گمرکی ایـن گونـه واردات هزینه‌های مملکتی تأمین میشد. دولت بر زندگی اقتصادی نظـارت مستقیم داشت، و ایـن نظارت و کنترول انـدکی بـه صـورت مستقیم و قسمت عمده‌اش به میانجیگری شرکتهای تجارتی صورت میگرفت. تولید، با توجه به امر تهیه‌ی کالاهـای خوب و ارزانقیمت، بـدقت چنان تنظیم میشد که کشور مقام خود را در بازارهای خـارجـی حفظ کند. برای به دست آوردن امتیـازات بازرگانی، پیمانهائی با کشورهای خارجی به امضا میرسید، و در تجارت، سرزمینهای مستعمره بـه سود کشور استعمارگر مـورد بهره‌کشی قـرار میگرفت. در انگلستـان، سیاست مـرکانتیلیسم از آن جهت سودمند افتـاد که سبب پیـدا شدن صنعتگـران ماهر و ایجاد صناعت کشتیسازی گسترده‌ای شد. و بالاخره انگلستان از طریـق وضع یک دسته قوانین دریانوردی توانست تجارت عمـده‌تـریـن رقیب خـود هلند را از پـای در آورد. افـکار مرکانتیلی پس از ۱۵۰۰ نیرومنـد باقی مـاند، و انحطـاط آن تنهـا بـا پیدایش انقلاب صنعتی و آزادی عمل آغاز شد. هنری VIII و الیـزابت I

(۱) Marcion (۲) Marcionites (۳) Epiphanius (۴) Basilicus (۵) Potitus (۶) Apelles (۷) Mercator
(۸) Kremer (۹) mercantilism

و آلیور کرامول سیاستهای خود را با مرکانتیلیسم هماهنگ کرده بودند. نماینده‌ی برجسته‌ی این سیاست در فرانسه ژان باتیست کولبر بود، و این سیاست در فرانسه کولبرتیسم[1] (kolbertism) نیز خوانده میشود.

مرکب[2] (morakkab)، مایعی که برای نوشتن و چاپ کردن به کار میرود. مرکب قلم خودنویس را از موادی میسازند که در آب حلپذیرند. مرکب قلم خودکار ماده‌ای است که در الکل یا گلیکول حلپذیر است. مرکبهای چاپ مخلوطی است از مواد مایع و مواد رنگین. مرکبهائی که برای نوشتن اسناد مهم به کار میرود باید چنان باشد که آب و نور رنگ آنها را کاملاً از میان نبرد؛ برای ساختن آنها، پس از حل کردن ماده‌ی رنگین در آب تصفیه‌شده، سولفات آهن و مازو به آن اضافه میکنند، که همین سبب ثابت ماندن رنگ آن میشود. اگر سولفات آهن و مازو اضافه نکنند، مرکب با شستن با آب پاک میشود، و چنین مرکبی در بیمارستانها، خانه‌ها، آموزشگاهها، و دیگر موارد معمولی عموماً به کار میرود. **مرکب ناپیدا**[3] مرکبی است که پس از نوشتن دیده نمیشود و چون صفحه‌ی نوشته را گرم کنند، یا آن را در معرض نور خاص یا تحت تأثیر مواد شیمیائی قرار دهند، خط آشکار میشود. محلول کلورور کوبالت چنین است و پس از گرم شدن به رنگ آبی در میآید. **مرکب نازدودنی**[4] که برای نشانه گذاشتن بر لباس در لباسشوئیها به کار میرود، ترکیبی شیمیائی است مشتمل بر نقره یا رنگ سیاه آنیلین. **مرکب هند**[5] مرکب سیاه پررنگی است که از مخلوط کردن دوده با چسب یا صمغ به دست میآید و همان است که خطاطان و رسامان به کار میبرند.

مرکب چاپ را از مخلوط کردن ماده‌ی رنگین به نام رنگیزه با مایعی که حامل نامیده میشود میسازند. حامل غالباً روغن بزرک و رانیانج است. ماده‌ای نیز بدان اضافه میکنند تا مرکب پس از انتقال از ماشین چاپ بر روی کاغذ فوری خشک شود، و کاغذ دیگری را که روی آن قرار میگیرد سیاه نکند. رنگیزه‌ی سیاه دوده‌ی نفت است، و رنگیزه‌ی رنگین برای هر رنگ ماده‌ی شیمیائی خاص.

محتملاً نخستین مرکب را مصریان و چینیان قدیم ساخته بوده‌اند، و ماده‌ی رنگین همان دوده یا عصاره‌ی رنگین گیاهان بوده است. چینیان نوع مخصوص مرکب هند (یا **مرکب چین**) را از ۲۶۰۰ ق‌م به کار میبرده‌اند. نویسنده و ناطق رومی، سیسرون، نوشته است که نوشتن با مرکب ساخته‌شده‌ی از محتوی کیسه‌ای که از بدن سپیا بیرون آورده میشد، در زمان او (ح ۵۰ ق‌م)، در میان رومیان رواج داشته است.

مرکب، جسم، در شیمی، ← جسم مرکب.

مرکب، عدد: ← عدد اول.

مرکبات (morakkabāt)، تیره‌ای از رستنیهای دولپه‌ی جداگلبرگ که بیشتر در نقاط گرم میروید. میوه‌های آنها خوراکی و پوست آنها دارای کیسه‌های ترشحی با اسانس معطر است. نیز ← بادرنج؛ پرتقال؛ لیمو؛ لیمو ترش؛ نارنگی.

مرکب الفرس: ← فرس اعظم.

مرکبان[6] (morakkabān)، بزرگترین تیره‌ی گیاهان آوندی که بیش از ۹۰۰ نوع و متجاوز از ۱۴٬۰۰۰ جنس دارد، و در قسمت عمده‌ی کره‌ی زمین و در هر اقلیمی پراکنده است. قسمت عمده‌ی مرکبانْ علفی و بعضی از آنها بوته‌ای هستند، و اندکی هم به صورت درختان کوچک یا گیاهان بالارونده‌اند. در یک گل نمونه‌ی مرکبان (مثلاً مینا)، آنچه یک گل مجزا به نظر میرسد در واقع نهنجی است که گلهای کوچک متعدد بر آن قرار گرفته‌اند. گلهای گلبرگ‌مانند خارجی این مجموعه (به نام گلهای شعاعی) غالباً نازا هستند. اینها برجسته‌ترین قسمتهای گل به شمار میروند، و از حیث رنگ و بزرگی چنان ساخته شده‌اند که حشرات را برای کومک به گرده‌افشانی جلب کنند و جائی برای قرار گرفتن آنها باشند. گلهای مرکزی

مقطع قائم یک گل آفتاب‌گردان (مرکبان)

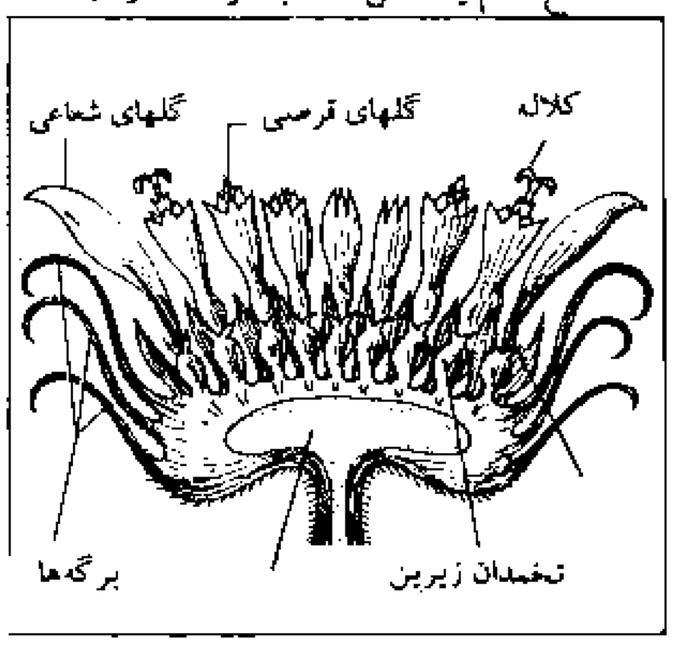

(به نام گلهای قرصی) گلهای لوله‌ای کوچکی هستند که تقریباً همیشه پرچم و مادگی هر دو را دارند. مجموعه‌ی این گلهای مرکب را یک دسته برگه‌ها (برگهای تغییر شکل‌یافته؛ ← گل) از زیر در بر میگیرد که آنها را روی هم رفته گریبان[7] مینامند. میوه‌های مرکبان از میوه‌های ناشکوفا است (← میوه). بسیاری از این میوه‌ها، به علت خاری که دارند، به وسیله‌ی حیوانات پراکنده میشوند (مثل با با آدم)، و سبب پراکنده شدن بعضی دیگر باد است (دندان شیر). با آنکه میان گلهای مرکبان تفاوتهای فردی وجود دارد، طرح کلی گل آنها چنان است که بآسانی بازشناخته میشوند و در میان گیاهان دولپه از لحاظ شکل ساختمانی گل ممتازند. با چنین ساختمانی گرده‌افشانی بخوبی تأمین میشود و، با امکان بیشتر پراکندگی میوه‌ها، چنان شده است که در همه جا غلبه با این دسته از گیاهان است. تفاوتهای مخصوص رده‌بندی در مرکبان چندان روشن نیست و گیاهشناسان غالباً آنها را به چندین تیره‌ی فرعی تقسیم میکنند (مثلاً کنگر، کاسنی، و غیره). بسیاری از علفها و گلهای وحشی، مخصوصاً آنها که در اواخر تابستان و اوایل پاییز گل میدهند، از این تیره‌اند. گرده‌ی بعضی از آنها سبب ابتلای به تبی به نام تب علوفه میشود. این تیره‌ی بزرگ گیاهی از لحاظ اقتصادی چندان اهمیت ندارد. بعضی از انواع آنها خوراکی است، مانند کاهو و کاسنی، کاسنی سالادی، و شنگ؛ کنگر فرنگی تنها نوع تجارتی آن است. برخی از آنها مصرف داروئی داشته‌اند. به عنوان گل تزیینی فراوان کشت میشوند و معروفترین انواع تزیینی آنها مینا، گل ستاره، گل داودی، گل جعفری، و آهار است.

مرکب چاپ: ← مرکب.

مرکب چین: ← مرکب.

مرکب ناپیدا: ← مرکب.

مرکب نازدودنی: ← مرکب.

مرکب هند: ← مرکب.

مرکز ادوار: ← فیضی دکنی.

مرکز انحنای عدسی: ← عدسی، در فیزیک، قسمت I.

مرکز ثقل[8] یا **مرکز جرم**[9] (jerm)، در یک جسم، نقطه‌ی ثابتی که منتجه‌ی نیروهای جاذبه وارد از طرف زمین بر ذرات آن جسم همیشه، و بدون توجه به وضع جسم در فضا، بر آن میگذرد. این نقطه را میتوان، از لحاظ تجزیه و تحلیل رفتار جسم، نقطه‌ای به شمار آورد که تمامی جرم جسم در آنجا متمرکز شده باشد؛ از این رو آن را **مرکز جرم** نیز مینامند. مرکز ثقل یک کره‌ی متجانس برمرکز کره منطبق است. مرکز ثقل یک جسم ممکن است درخارج جسم واقع باشد؛ مرکز ثقل یک حلقه یا یک استوانه‌ی توخالی در خود آنها نیست بلکه در قسمت مجوف آنها واقع است.

مرکز جرم: ← مرکز ثقل.

مرکز زلزله[10]، نقطه‌ای بر سطح زمین که خط قائم مارّ بر کانون لرزش (یعنی محلی در داخل زمین که ارتعاش از آنجا در همه‌ی جهات گسترش پیدا میکند) یک زلزله از آنجا می‌گذرد (← زلزله، شکل). ارتعاش زلزله نخست به اینجا میرسد و چنان مینماید که از آنجا به نقاط دیگر انتقال پیدا میکند. اگر زمانهای رسیدن زلزله به چند نقطه در نظر گرفته شود، عموماً محل مرکز زلزله را از روی این زمانها میتوان معلوم کرد.

مرکزگرای، نیروی: ← نیروی مرکزگریز.

مرکزگریز، نیروی: ← نیروی مرکزگریز.

مرکز نوری[11] (markaze nuri)، در یک عدسی، نقطه‌ای بر محور اصلی یک عدسی که هر شعاعی که، در عبور از عدسی، از این نقطه بگذرد قسمت تابش شعاع و قسمت صادرِ نظیر آن ـ مشروط به اینکه عدسی در یک محیط متجانس قرار گرفته باشد ـ با هم متوازی باشند. مرکز نوری یک عدسی نازک رأس آن است. ← عدسی، در فیزیک، قسمت IV، عدسی ضخیم.

مرکوری[12] (merkuri)، نامی که به اولین طرح پرتاب انسان به فضا به وسیله‌ی امریکائیها داده شد، و به مرحله‌ی اجرا در آمد. هدف این طرحْ "ماهواره‌سازیِ" یک انسان در کپسولی بود که

(۱)colbertism (۲)ink (۳)invisible ink (۴)indelible ink (۵)india ink (۶)composite (۷)involucre
(۸)center of gravity (۹)center of mass (10)epicentre, epicentrum (11)optical center (۱۲)Mercury

میتوانست در مداری قرار داده شود، و سپس با کند کردن حرکت آن موجبات بازگشتن به جو زمین فراهم آید.

پس از آنکه ۱۴ پرتاب آزمایشی با این کپسول صورت گرفت؛ پرتاب قطعی اولین کپسول باسرنشین در ۵ مه‌ی ۱۹۶۱ (نام کپسول آزادی شاره‌ی ۷؛ سرنشین آن ا. ب. شپرد) با موفقیت انجام گرفت، و پس از ۱۵ دقیقه پرواز در ۴۶۳-کیلومتری کیپ کاناورال با چتر نجات فرود آمد. در ۲۱ ژوییه‌ی ۱۹۶۱ کپسول ناقوس آزادی شاره‌ی ۷، که سرنشین آن ورجیل گریسام[1] (vërjil grisām) بود، پرتاب شد. ولی این دو مورد فقط "خیز"ی در فضا بیش نبود؛ و "ماهواره‌سازی" واقعی فقط وقتی بود که در ۲۰ فوریه‌ی ۱۹۶۲ کپسول فرندشیپ شاره‌ی ۷ به فضا پرتاب شد، و سرنشین آن ج. گلن را اولین فضانورد امریکائی ساخت. پس از آن ۳ پرتاب دیگر به ترتیب در ۲۴ مه‌ی ۱۹۶۲، ۳ اکتبر ۱۹۶۲، و ۱۴ مه‌ی ۱۹۶۳ انجام گرفت که به اجرای این طرح آزمایشهای فضائی پایان داد.

مرکوریوس[2] (merkurius)، در دین روم، از خدایان داد و ستد، مطابق هرمس یونانیان.

مرکیه (markie)، ده (جم ۱٬۶۳۴ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، ۶کیلومتری غ صومعه‌سرا. از رود ماسوله مشروب میشود. محصولاتش برنج، توتون، و ابریشم است.

مرگ[3] (marg)، توقف همه‌ی فرایندهای (سوخت و سازی) حیات. مرگ ممکن است بر همه‌ی وجود عارض شود، یا محدود به یاخته‌ها و بافتهائی در داخل بدن باشد. مرگ فیزیولوژیائی یاخته‌ها در سراسر عمر صورت میگیرد و یاخته‌های تازه‌ای جانشین آنها میشود؛ مرگی از یاخته‌ها که، مثلاً، از نرسیدن نامتعارفی خون به آنها عارض میشود، **بافتمردگی**[4] نام دارد. از مشخصات مرگ کلی باز ایستادن قلب و دستگاه تنفس از کار است. در مدت کوتاهی پس از توقف قلب، ممکن است با تزریق داروهای محرک اعصاب قلب، همچون آدرنالین، یا با ماساژ دادن قلب، کاری کرد که قلب دوباره به کار بیفتد. پس از قطع تنفس، قلب ممکن است مدت کوتاهی ضربان داشته باشد؛ و به همین دلیل است که هر وقت کوچکترین احتمال بازگشت به زندگی باشد، به دادن تنفس مصنوعی و ماساژ قلب اقدام میشود. مرگ کلی با تغییرات بازگشت‌ناپذیری همراه است که از لحاظ پزشکی قانونی، و بالخاصه تعیین ساعت مرگ، اهمیت فراوان دارند؛ از این جمله است سفت شدن ماهیچه‌ها (سفتی مرگی)، رنگپریدگی حاصل از باز پس نشستن خون از آوندها، سرد شدن بدن، تجزیه‌ی بافتها به وسیله‌ی آنزیمهای آزادشده‌ی از آنها پس از مرگ، و تعفن که از هجوم سازواره‌های دستگاه گوارش به بدن عارض میشود. آسیبهای خارجی، بیماریهای حاد یا مزمن، و رشد بیقاعده‌ی یاخته‌ها (سرطان) از اسباب مرگ است.

مرگ سیاه[5]، نامی که بعدها به طاعونی داده شد که در سالهای میان ۱۳۴۷ و ۱۳۵۱ در اروپا قتل عام کرد. و بزرگترین فاجعه‌ای بود که تا آن زمان جهان غرب دوچار آن شده بود. منشأ این بیماری از آسیا بود که پیش از رسیدن به اروپا در چین و ترکستان کشتار فراوان کرده بود. هنگامی که جانی بیگ بندر تجارتی کافا (اکنون فئودوسیا) متعلق به بازرگانان جنووائی را در شبه جزیره‌ی کریمه در محاصره داشت، این بیماری قشون وی را از پای در آورد (۱۳۴۷) و او فرمان داد که اجساد مبتلایان به طاعون را با منجنیق به داخل شهر پرتاب کردند، و به این ترتیب طاعون در شهر همه‌گیر شد. بیماری با کشتیهای جنووائی به بنادر مدیترانه و از آنجا به سراسر اروپا و ل افریقا سرایت کرد، و مداوا و سوزاندن دسته‌جمعی یهودیان، که آنان را عامل مسموم کردن آب چاهها و مسئول این بیماری میدانستند، در جلوگیری از بیماری مؤثر نیفتاد. از گزارشهای معاصر، مخصوصاً آنچه بوکاچو در مقدمه‌ی کتاب دکامرون خود آورده، معلوم میشود که مرگ سیاه محتملاً طاعونی غده‌ای (← طاعون) بوده است. میزان مرگ و میر از جائی به جای دیگر در اروپا متغیر بود و در شهرها بیش از روستاها کشتار میکرد. بنا بر گزارشی، حدود یک سوم جمعیت جهان با این بیماری تلف شدند و نام بعضی از خانواده‌ها بکلی از صفحه‌ی روزگار بر افتاد.

از نتایج مرگ سیاه موقوف شدن موقتی جنگها و کاهش میزان مبادلات تجارتی بود و انحطاط طبقه‌ی صاحبان املاک و افزایش دستمزد، که به علت بازگشت مکرر بیماری (۱۳۶۱-۶۳، ۱۳۶۹-۷۱، ۱۳۷۴-۷۵، ۱۳۹۰ و ۱۴۰۰) مدت زیادی ادامه داشت. از لحاظ روانشناسی نیز عواقب سوئی پیش آمد و مردمان از ترس مرگ به خرافات و اندیشه‌های صوفیانه روی آوردند. بعضی از حوادث را میتوان نتیجه‌ی مستقیم مرگ سیاه دانست، که از آن جمله است انقراض اجتماعات مسیحی نسطوری آسیای میانه، و تحولی در سرنوشت ناحیه‌ی کاتالونیا که قدرت نظامی و اقتصادی آن منحصراً به افزایش عده‌ی موالید بستگی داشت؛ در سینا با مردن نقاشان بزرگ این شهر مکتب نقاشی آن خاتمه یافت. جمعیت اروپای غربی تا آغاز قرن ۱۶م به اندازه‌ی پیش از ۱۳۴۸ آن نرسید. یکی از مورخان مرگ سیاه را حد فاصل میان قرون وسطی و عصر جدید خوانده است.

مرگلیوث، ضبط دیگری از نام مارگلیوث.

مرگ موش یا **ارسنیک سفید**[6]، انیدرید ارسنیو به فورمول As_2O_3 که از مهمترین ترکیبات ارسنیک است. معمولاً به صورت گرد سفید بی‌بوئی است که در حرارت سرخ تصعید میشود، و اندکی در آب حلپذیر است. سمی است بسیار قوی، و به علت بی‌بوئی و شباهت آن به آرد در مسموم کردن اشخاص آن را به کار میبردند، و چون برای کشتن موش از آن استفاده میشود، نام مرگ موش پیدا کرده است

مرگنتالر[7]، **اوتمار** (otmār mergentāler)، ۱۸۵۴-۹۹، مخترع امریکائی لاینوتایپ؛ متولد آلمان. در ۱۸۷۲ به کشمة رفت، و به کار بررسی و تعمیر ساعتهای ساختمانهای دولتی در واشینگتن گماشته شد. از ۱۸۷۶ در بالتیمور مستقر شد، و در آنجا به تکمیل دستگاه لاینوتایپ خود پرداخت، که در ۱۸۸۴ آن را به ثبت رسانید، و در ۱۸۸۶ به مرحله‌ی عمل در آمد.

مرگو: ← مرو، شهر قدیم.

مرگور (margavar)، دهستان (جم ۹٬۹۹۸ سث ۱۳۴۵ هش)، ج بخش سلوانا، شهرستان ارومیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۴۲ آبادی. از غ به خاک ترکیه و عراق محدود است. محصولاتش غلات و توتون است. مرکزش، هاشم‌آباد (جم ۴۸۱ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸-کیلومتری جش سلوانا است.

مرگید (margid)، ده (جم ۱٬۱۶۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان یکانات، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۰کیلومتری لغ مرند. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مرلبن، کوی، لندن: ← سنت مریلبون.

مرلو-پونتی[8]، **موریس** (moris merlo-ponti)، ۱۹۰۸-۶۱، فیلسوف فرانسوی از پیروان فلسفه‌ی فنومنولوزی هوسرل و اگزیستانسیالیسم (← اصالت وجود انسان). وی در ۱۹۴۵-۴۹ استاد دانشگاه لیون و در ۱۹۴۹-۵۲ استاد دانشگاه سوربون و از ۱۹۵۲ به بعد استاد کولژ دو فرانس بود. در آغاز از همفکران و همکاران سارتر بود و در مجله‌ی زمانهای جدید با او همکاری داشت، اما در ۱۹۵۳ از همکاری با وی و مجله‌ی مذکور دست کشید و بیشتر به مسائل سیاسی و مسائل مارکسیسم پرداخت و از دست‌چپیهای غیر کمونیست فرانسه شد. پس از مدتی دوباره به مسائل فنومنولوژی پرداخت. از آثار مهم او، ترکیب بنای رفتار و کردار (۱۹۴۱)، فنومنولوژی ادراک (۱۹۴۵)، و ماجراهای دیالکتیک (۱۹۵۵) است. مرلو-پونتی با همان مسئله‌ای که خاطر دکارت را مشغول داشته بود مواجه بود: آیا ذهن انسانی ماشینی است که برای به‌کار انداختن آن یک عامل خارجی لازم است یا شعور و وجدان متفکری است که بر جسد انسان حمل شده است. این امر مرلو-پونتی را وادار به تحقیق در دستگاه عصبی و تحقیق در بدن انسان به عنوان "مولد معنی" کرد. نظر او در این باره نظر امر بین الامرین است، یعنی او ذهن انسانی را نه ماشین میداند و نه روح منتقل. تحقیق در عالم مدرک (عالم آنچنانکه به ادراک ما میآید) مستلزم تحقیق در جهان حیات ما است یعنی تحقیق در افعال و افکار ما و تحقیق در آنچه "ما هستیم".

مرمر[9] (marmar)، سنگ آهکی (← سنگ آهک) مرکب از کلسیت یا دولومیت متبلور، که در نتیجه‌ی دگرگونگی کامل بر اثر حرارت و فشار ساخته شده است. این لفظ گاهی به هر گونه

(۱)Grissom (۲)Mercury (۳)death (۴)necrosis (۵)Black Death (۶)white arsenic (۷)Mergenthaler (۸)Merleau-Ponty (۹)marble

کلسیت یا دولومیتی که بخوبی جلاپذیر است، و به عنوان سنگ زینتی در ساختمانها به کار میرود، نیز اطلاق میشود. مرمر گاهی به رنگ سفید برفی است، ولی به سبب مواد خارجی، به رنگهای گوناگون یافت میشود، و همین ناخالصی، موجب ازدیاد زیبائی آن پس از تراش و صیقل دادن میشود. مرمر در مجسمه‌سازی، بناهای مهم تاریخی یا یادبود، و بناهای عمومی به کار میرود. معادن آن در جزایر بریتانیا، کشمیر، فرانسه، بلژیک، آلمان، ایتالیا و یونان یافت میشود. از مرمرهای معروف ایتالیا مرمرهای توسکان است که مجسمه‌سازان رومی و ایتالیائی دوره‌ی رنسانس از آنها استفاده کرده‌اند. سنگهای مرمر ایران بیشتر در یزد، کاشان، قم، و مراغه است. نیز ← رخام.

مرمر سبز، کانی: ← مالاکیت.

مرمره، جزایر: ← مرمره، دریای.

مرمره[1]، دریای (marmara) یا **دریای مارمارا** (mārmārā)، نام باستانی پروپونتیس (propontis؛ ینه)، نام ترکی مارمارا دنیزی (denizi)، دریائی به وسعت ۱۱٬۴۷۰ کمم، ل‌غ ترکیه، میان اروپا و آسیا، که ترکیه‌ی آسیائی را از ترکیه‌ی اروپائی جدا میکند، به وسیله‌ی تنگه‌ی بوسفور با دریای سیاه و به وسیله‌ی تنگه‌ی داردانل با دریای اژه ارتباط دارد. سواحل آن جملگی متعلق به ترکیه است. دریای مرمره از پهنه‌های زلزله‌خیز است و **جزایر مرمره** در آن واقع است، و معادن مرمر سیاه آن معروف میباشد.

مرمرهای الگینی: ← الگینی، مرمرهای.

مرمریم، نام مادر مانی: ← مانی، قسمت I.

مر مکی[2] (morre makki)، نام درخت خاردار کوچکی از نوع‌کومیفورا (*Commiphora*) که در افریقا و عربستان میروید. از اقسام آن صمغهائی به نام مر به دست میآید. مر واقعی از جنس (*C. abyssinica*) ل‌ش افریقا و عربستان حاصل میشود. مر تلخ را از جنس (*C. myrrha*) عربستان جنوبی میگیرند، و در پزشکی به کار میرود.

نوع کومیفورا نوع وسیعی از درختان هته شرقی و افریقائی است، که بلسان‌های مهم از آنها به دست میآید. عود بلسان چوب معطر (*C. mec-canensis*) است. نیز ← مر.

مرمناد، سلسله، ← لیدیا.

مرموک (marmuk)، ← مریم گلی.

مرمی: ← پرتابه.

مرنپتاح[3] (merneptāh)؛ یا **منفتاح** (menef-tāh) فت ح ۱۲۱۵ ق‌م، شاه سلسله‌ی XXI سلاطین مصر قدیم. در پیری جانشین (۱۲۲۴ ق‌م) پدرش رامسس II شد. فتنه‌ای را در سوریه فرو نشاند، و حمله لیبیائیان را بر قسمت غربی دلتای نیل بی‌اثر گذاشت. نخستین اشاره‌ی ثبت‌شده‌ی به نام اسرائیل در کتیبه‌ی استلی است که مرنپتاح را تجلیل میکند. پادشاهی او ظاهراً آغاز انحطاط مصر بوده است. پس از مرگش دوره‌ای از دسایس درباری پیش آمد. ستی II یکی از شاهان زودگذری بود که به جای مرنپتاح نشست.

مرند (marand)، شهر (جه ۲۳٬۸۱۸ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی) بر دامنه‌ی میشوداغی؛ ۷۲ کیلومتری ل‌غ تبریز. اطراف آن را باغهای میوه فرا گرفته است. هوای شهر چندان صاف است که گاهی آرارات کوچک از آن دیده میشود. به علت موقعیت جغرافیائی، از لحاظ نظامی و تجارتی اهمیت دارد. قالیبافی و پارچه‌بافی دارد. کارخانه‌های تهیه‌ی خشکبار در آن دایر است. راه آهن تبریز به جلفا از آن میگذرد. از طریق جاده‌های آسفالته با تبریز، جلفا، ماکو، و خوی مرتبط است. از آثار تاریخی آن مسجد جامع مرند (← مسجد جامع) است.

تاریخ

مرند از شهرهای قدیمی ایران محسوب میشود؛ تپه‌ی تاریخی بزرگی که در کنار آن قرار دارد حاکی از قدمت آن است. ظاهراً در زمان شاهان خلدی (وان) و آشوری وجود داشته است. پس از حمله‌ی مسلمین و فتح آذربایجان به دست مسلمانان افتاد. فرمانروایان عرب باروئی بر آن کشیدند و قصرهائی در آن بنا نهادند. محیط باروئی که مرند و باغهایش را در بر میگرفت ۲ فرسخ بود، و چشمه‌هائی در داخل آن جریان داشت. جنگل انبوهی که در کنار شهر قرار داشت مانع دیگری برای دست یافتن به آن بود.

جغرافیانویسان اسلامی، در قرن 10م، مرند را از شهرهای کوچک آذربایجان دانسته‌اند. مقدسی از باغها و حومه‌ی سرسبز، و مسجد جامع آن نام برده است. به گفته‌ی یاقوت، بعد از اینکه گرجیها آن را غارت کردند و اهالی را با خود بردند شهر رو به ویرانی نهاده است. حمدالله مستوفی میگوید "مرند شهر بزرگی بوده است. دور بارویش هشت هزار گام است. اکنون کمابیش نیمه‌ی او بر جاست و هوایش معتدل است و آبش از رود زنوز. حاصلش غله و پنبه و دیگر حبوبات و انگور و میوه بود و از میوه‌هایش شفتالو و زردآلو و به در غایت خوبی باشد. ولایتش شصت پاره دیه است و حاصلی نیکو و زمین مرتفع دارد". در جنگهای ایران و عثمانی بارها از مرند نام برده شده، و در این جنگها شهر آسیب زیادی دیده است. سیاحان اروپائی بارها از آن دیدار کرده‌اند. با ایجاد راه آهن تبریز به جلفا، مرند اهمیت بیشتری یافته است.

مرند (marand)، شهرستان (جه ۱۵۳٬۱۹۵ سث ۱۳۴۵ هش)، ل استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش شهر مرند. محدود است از ل به رود ارس؛ از ج به بخش شبستر، میشوداغی، و کوه علمدار (به ارتفاع ۳٬۱۵۵ متر)؛ از ش به بخش ورزقان شهرستان اهر؛ و از غ به شهرستان خوی. فعلاً مشتمل است بر ۲ بخش حومه و جلفا. رشته‌کوههای قراداغ در ل، و میشوداغی در ج آن ممتدند. رود زنوز مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و خشکبار است. خربزه‌های آن، که در علمدار گرگر به دست میآید، در آذربایجان به خوبی معروف است. راه‌آهن تبریز به جلفا از آن میگذرد.

بر طبق قتک ۱۳۱۶ ه ش مرند یکی از بخشهای شهرستان تبریز را تشکیل میداد، و به موجب تصویبنامه‌ی شهریور ماه ۱۳۲۷ هش بخش مرند از شهرستان تبریز منتزع و تبدیل به شهرستان شد. از بناهای تاریخی آن کلیسای سنت شِپانوس، از قرن ۸ م هق است، که در ۱۶کیلومتری ج‌ش جلفا قرار دارد، و از لحاظ گنبد هرم‌شکل و نمای خارجی جالب توجه است؛ این بنا به نام کلیسای دره شام نیز خوانده میشود. دیگر از بناهای تاریخی آن کاروانسرای مرند است که در ۱۳کیلومتری ل مرند، بر راه تبریز-جلفا، قرار دارد. در محل بنای آن را به هولاکو خان نسبت میدهند، و ظاهراً تاریخ بنای آن ۷۳۱ هق است. ن. و. خانیکوف در ۱۸۵۷ آن را دیده است.

مرند، کاروانسرای: ← مرند، شهرستان.

مرند، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

مرندیز (marandiz)، ده (جه ۸۵۳ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان لیکویر، بخش بجستان، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ ۳۷کیلومتری ل‌ش بجستان. محصولاتش غلات، ارزن، و زیره است. بادهای شدیدی دارد.

مرنس، ولایت، اسکاتلند: ← کینکاردین‌شر.

مرنگ، ده، گرگان: ← مزنگ.

مرنی (marani)، ده (جه ۱٬۱۵۹ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۲کیلومتری ش اردبیل. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مرو (marv)، (*Teucrium marum*)، گیاهی از تیره‌ی نعنائیان با بوی معطر.

مرو (marv)، شهر قدیم در واحه‌ی وسیعی در صحرای قراقوم، جنب ترکمنستان، بر مسیر سفلای رود مرغاب. نام ناحیه‌ی محل قرار گرفتن این شهر، که یکی از ایالات هخامنشی بوده، در اوستا به صورت مورو (muru) و در کتیبه‌های میخی به صورت مرگو (margu) آمده است، و از همین جا نام مارگیانا (mārgiānā) یا مَرْغیانا در دوره‌های سلوکیان و پارتیان و ساسانیان به این ایالت اختصاص یافته است. در دوره‌ی اسلامی، برای تمییز آن از شهر کوچک **مروالروذ**، آن را مروالشاهجان (mar-vo'š.šāhejān) و مرو شاهجان (ظاهراً معرّب شاهگان یعنی شاهانه) میخواندند. تأسیس شهر را از دوره‌ی آنتیوخوس I (۲۸۰–۲۶۱ ق‌م) می‌دانند. در زمان اشکانیان، شهر مرو به علت قرار گرفتن بر سر راه کاروانی چین اهمیت فراوان یافت. از قدیم در حیات اقتصادی و سیاسی واحه‌ی مرو و دره‌ی مرغاب اهمیت داشت؛ در دوره‌ی ساسانیان مقر مرزبان مرو بود، و در ۶۵۱ ب‌م (۳۱ هق)، یزدگرد III، آخرین پادشاه ساسانی، در ده رزیق (raziq) در نزدیکی مرو کشته شد، و ۲ سال بعد این شهر به تصرف اعراب در آمد. در اواسط قرن ۸م ب‌م مرکز نهضت اجتماعی و سیاسی بزرگی شد که ابومسلم خراسانی در رأس آن قرار داشت؛ در دوره‌ی سلا-

(۱)Marmara (۲)myrrh (۳)Merneptah

جوقیان بر رونق آن افزود، و سلطان سنجر آن را از نو پایتخت خود ساخت؛ غزها آن را تاراج کردند (۵۴۸ هق)؛ در حمله‌ی مغول بکلی ویران شد (۶۱۸ هق)، و دره‌ی پررونق مرغاب، به علت منهدم شدن سدی که بر رود مرغاب بسته شده بود، بیابانی بی‌آب و علف شد؛ اگرچه بعداً شهر و سد مرغاب از نو به فرمان شاهرخ ساخته شد، مرو رونق خود را باز نیافت؛ در دوره‌ی صفویه جزئی از ایران ولی همواره دستخوش مهاجمات ازبکها بود. در ۱۸۸۴ روسها آن را اشغال کردند، نزدیک مرو کهنه، که جالیه بیرام علی (bayrām) نام دارد، شهر تازه‌ای بنا نهادند که تا ۱۹۳۷ مرو نام داشت (جمع 100'۳۷)، و سپس نامش به ماری (māri) تبدیل شد.

مروارید[1] یا **در** (dorr)، عربی **لؤلؤ** (lo'lo')، ماده‌ی مترشح از پوشش بعضی از نرمتنان دوکپه‌ای که به عنوان جواهر از آن استفاده می‌شود. ماده‌ای است آلی نه معدنی، و تشکیل شده است از قشرهای متحد المرکز متناوبی از یک ماده‌ی آلی شاخی و منشورهای کلسیت یا آراگونیت (کربونات کلسیوم متبلور) که گرداگرد یک جسم تحریک‌کننده‌ی بدن حیوان، از قبیل یک انگل یا یک دانه‌ی شن، تشکیل میشود. بنابراین، جنس آن از همان جنس ماده‌ی سازای قسمت درونی صدف نرمتن است؛ تفاوت قشرهای بیرونی و درونی دانه‌ی مروارید در آن است که قشرهای بیرونی از کلسیت و قشرهای درونی از آراگونیت ساخته شده است. دانه‌ی مروارید ممکن است به شکل کره یا گلابی یا دکمه یا نامنظم باشد، که به همین ترتیب از ارزش آن هم کاسته میشود. بهترین مرواریدها معمولاً رنگ سفید دارند، ولی ممکن است رنگ صورتی و زرد و سبز و آبی و قهوه‌ای و سیاه نیز پیدا کنند. مروارید سیاه، به سبب کمیابی آن، اغلب بسیار گرانبها است. هرچه قشرها نازکتر باشد، نور انعکاسی و انکساری دانه‌ی مروارید و قرحانی آن بیشتر و ارزش آن زیادتر است. مروارید را مانند جواهرات دیگر برش و صیقل نمیدهند. بسیار نرم است و اسید و حرارت به آن آسیب میرساند، و چون ماده‌ی آلی است در معرض تباهی و پوسیدگی قرار میگیرد. از لحاظ تجارتی، مرواریدهای ارزنده از صدف خوراکی (← صدف)، خصوصاً جنس (*Margaritifera vul-garis*)، به دست میآیند. مهمترین مراکز صید صدف مروارید خلیج فارس، سواحل چین و هند و ژاپن و استرالیا و مجمع‌الجزایر سولو، بعضی از جزایر کارائیب، ونزوئلا و امریکای مرکزی، و رودخانه‌های اروپا و امریکای شمالی است؛ در زمانهای قدیم بحر احمر نیز یکی از مراکز مهم صید مروارید بوده است. پرورش مروارید در این اواخر رواج یافته است، و آن چنان است که در پوشش صدف مروارید سوراخی تولید می‌کنند و دانه‌ی مروارید بسیار خردی را در آن قرار میدهند، و دهانه‌ی آن سوراخ را میبندند تا جانور بتدریج بر گرد آن دانه‌ی کوچک قشرهای تازه ترشح کند و دانه‌ی مروارید درشتی بسازد. تشخیص مروارید طبیعی از "مروارید پرورده" به وسیله‌ی اشعه‌ی ایکس ممکن است.

مروارید، خواجه عبدالله: ← عبدالله مروارید.

مروارید، رود: ← کانتون یا پرل، رود.

مروارید، گردنه‌ی: ← سورسور، دهستان.

مرواریدتپه: ← فتح‌آباد، قوچان.

مرواریددوزی: ← گلدوزی.

مروالرود، شهر کوچک قدیم، ترکمنستان، ← مروالروذ.

مروالروذ (marvo'r.ruz) یا **مروالرود** [= مرورود (marv.rud)]، شهر کوچک قدیم، ترکمنستان، نزدیک مرو و مسیر علیای رود مرغاب. منسوب به آن مرورودی (marvaruzi) است.

مروالشاهجان: ← مرو، شهر ترکمنستان.

مروان I، خلیفه‌ی اموی، ← مروان ابن حکم.

مروان II، خلیفه‌ی اموی، ← مروان ابن محمد.

مروان ابن ابی حفصه، شاعر عصر عباسیان، ← عربی، ادبیات، قسمت XI.

مروان ابن حکم [مروان I] (marvāne 'bne-hakam)، ۲–۶۵ هق، ۴مین خلیفه‌ی (۶۴–۶۵ هق) اموی، پدر خلفای مروانی؛ مکه یا طائف. در خلافت عثمان کاتب (منشی) او بود، و روز قتل عثمان زخم برداشت. در واقعه‌ی جمل با حضرت علی ع جنگید. معاویه او و پسر عمویش سعد ابن عاص را متناوباً به فرمانداری مدینه منصوب کرد. سپس معاویه از ترس جاه‌طلبیهای وی او را از خدمت معاف کرد، و او مدتی در گمنامی میزیست. چون از مخالفان حضرت حسین ع بود، پس از مرگ یزید ابن معاویه از مدینه به شام گریخت. بعد از کناره‌گیری معاویة ابن یزید، مروان که از بنی امیه مأیوس شده بود قصد کرد که به جانب عبدالله ابن زبیر رو کند، ولی عبیدالله ابن زیاد او را پس انگیخت که خود مدعی خلافت شود. مروان اندرز عبیدالله را پذیرفت و نخست مردم اردن با او بیعت کردند و سپس به شام در آمد و بر تخت خلافت جلوس کرد (۶۴ هق) و حسن تدبیر از خود نشان داد. چون مردم مصر با عبدالله ابن زبیر بیعت کرده بودند به آنجا رفت و مصریان به اطاعت او گردن نهادند، و پسرش عبدالملک را به فرمانداری آنجا منصوب کرد. پس از بازگشت به دمشق به مرض طاعون از دنیا رفت. مدت خلافتش بیش از ۹ ماه و ۱۸ روز طول نکشید.

مروان ابن محمد [مروان II] (marvāne-'bne mohammad)، ۷۲–۱۳۲ هق، ۱۴مین و آخرین خلیفه (۱۲۷–۱۳۲ هق) از سلسله‌ی امویان. وی پس از خلع و طرد ابراهیم ابن ولید به خلافت نشست. گویند او را، به سبب آنکه گلی را به نام وردالحمار دوست میداشت، مروان حمار (hemār) خوانده‌اند، و اقوال دیگر هم درین باب نقل کرده‌اند. در زمان او عبدالله ابن معاویه در کوفه خروج کرد، و خوارج در واسط و کوفه و حضرموت قیام کردند، و سلیمان ابن هشام در حمص شورید، و ابومسلم خراسانی و شیعه‌ی عباسی در خراسان خروج کردند، و عاقبت ابومسلم، پس از شکست نصر ابن سیار لیثی، لشکر به عراق روانه کرد، و آن لشکر در محرم ۱۳۲ هق کوفه را فتح کرد، و سفاح (اولین خلیفه‌ی عباسی) را به خلافت بر داشت (ربیع الاول ۱۳۲ هق). مروان حمار در کنار زاب کبیر از لشکر خراسان شکست خورد، و از آنجا به دمشق و سپس به مصر رفت، و در آنجا کشته شد (محرم یا صفر ۱۳۲ هق). با شکست زاب و فرار مروان، خلافت و دولت اموی در شام و مشرق اسلامی خاتمه یافت، و خلافت به دست عباسیان افتاد. مخالفانش او را مروان جعدی میخواندند (← جعد ابن درهم).

مروان حمار: ← مروان ابن محمد.

مروپه[2] (merope)، در اساطیر یونان. ۱- یکی از پلیادها. همسر سیسوفوس، شاه کورنت، و مادر گلاوکوس بود. بنابر یک اسطوره، وی به علت شرمساریی که از همسری با یکی از میرندگان پیدا کرده بود، به صورت "پلیاد مفقود" در آمد (← ثریا یا پروین). ۲- دختر اینوپیون[3] (oeno-pion). اوریون عاشق او شد، و چون پدرش به همسری آن دو اجازه نداد، اوریون به وی تجاوز کرد و اینوپیون به انتقام اوریون را کور کرد.

مروج الذهب [مروج الذهب و معادن الجوهر (morujo 'z.zahab va ma'ādeno 'l-jā-har)]، کتابی به عربی، در تاریخ عمومی و مخصوصاً تاریخ عرب و خلفای اسلام تا زمان خلافت مطیع عباسی، تألیف ابوالحسن علی ابن حسین مسعودی، که مؤلف در سال ۳۳۶ هق از تألیف آن فارغ شده است. چنانکه خود مؤلف در آغاز کتاب گفته است، این کتاب ایجاز و اختصار کتاب اخبار الزمان و کتاب الاوسط خود اوست. مروج الذهب مشتمل بر ۱۳۲ باب، و از منابع مهم تاریخ اسلام و پیش از اسلام است. یوهان گیلدمایستر[4] (yohān gildemāyster؛ ۱۸۱۲–۹۰) قسمت مربوط به هند آن را با ترجمه‌ی لاتینی در سال ۱۸۳۸ در بن چاپ کرده است. شپرنگر قسمتی از آن را به انگلیسی ترجمه کرد، و در سال ۱۸۴۱ به چاپ رسانید. باربیه دو منار و پاوه دو کورتی متن کتاب را با ترجمه‌ی فرانسوی آن در ذیل متن عربی در ۹ جلد در پاریس به طبع رسانیدند. از آن پس متن آن مکرر در مصر چاپ شده است. میرزا حیدر علی فخرالادباء در سال ۱۳۱۶ هق آن را به امر ظل‌السلطان به فارسی ترجمه کرده است (نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی [ملی سابق] است).

مرودشت (marv.dašt)، بخش (جمع ۱۰۷'۵۴۹ نسمه ۱۳۴۵ هش)، ل شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس). از سردسیرات فارس محسوب میشود. رود سیوند (← پلوار) مشروبش میسازد. رودکر از ج آن میگذرد. محصولاتش غلات، چغندر، برنج، و فراورده‌های دامی است. کارخانه‌ی قند دارد. بر طبق تصویبنامه‌ی آبان ماه ۱۳۳۸ هش دهستان مرودشت از بخش زرقان منتزع و تبدیل به بخش شد. مرکزش، شهر **مرودشت** (جمع ۲۵'۴۹۸ نسمه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری لش شیراز قرار دارد. نیز ← مرودشت، دشت تاریخی.

(۱)pearl (۲)Merope (۳)Oenopion (۴)Gildemeister

مرودشت (marv.dašt)، دشت تاریخی وسیع و مشهور فارس که از ۳۰کیلومتری ل شیراز شروع شده تا ۷۰کیلومتری آن ادامه مییابد، و از ش به غ ح ۶۰ کیلومتر ممتد است. در گوشه و کنار آن آثار معظم تخت جمشید، استخر، نقش رستم، نقش‌رجب، کتیبه‌ی حاجی آباد، و قلعگاه قرار دارند. علاوه بر این، تلها و تپه‌های متعددی در آن باقی است که حاوی آثار ما قبل تاریخ هستند، و در بسیاری از آنها کاوشهای علمی صورت گرفته است که در نتیجه مقداری ظروف سفالی ظریف منقوش، کارد سنگی، و اشیاء مسی به دست آمده است. مهمترین این تلها و تپه‌ها عبارتند از تل باکون، تل جری (jeri)، تل جمبولو (jambulu)، تل چهل‌برجی، تل روباهی، تل سیاه، تل شقا، تل گپ (gap)، تل گرگی (gorgi)، تل مشکی (meški)، و تل تاج آباد. از آثار دوره‌ی اسلامی آن میتوان بند امیر، قلعه‌ی استخر، و پل خان را نام برد.

مرودشت، رود، ← پلوار.

مرودک (marudak)، شکل کلمه‌ی مردوک خدای بابل در کتاب مقدس (ارمیا ۵۰:۲)

مرودک‌بلدان: ← کلده.

مروده: ← مور، رود.

مرورود: ← مروالرود.

مرورودی (marvarudi)، منسوب به مروالرود. نیز ← مرورذی.

مرورودی، خالد ابن عبدالملک: ← خالد ابن عبدالملک مرورودی.

مروزی (marvazi)، منسوب به مرو. نیز ← مرورودی.

مروژک[1]، **سلاومیر** (slāvomir mrojek)، ۱۹۳۰– ، نمایشنامه‌نویس و داستان کوتاه‌نویس لهستانی. هنگامی که به عنوان روزنامه‌نگار در روزنامه‌ای در کراکوف کار میکرد، به نوشتن داستانهای کوتاه طنزآمیز آغاز کرد. انتشار نخستین مجموعه‌ی آنها، فیل (۱۹۵۷)، با موفقیت رو به رو شد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ روزنامه‌نگاری را ترک گفت و به نمایشنامه‌نویسی پرداخت، و پس از نخستین نمایشنامه‌اش، پلیس (۱۹۵۸)، چند نمایشنامه‌ی کوتاه دیگر نوشت. اولین نمایشنامه‌ی بلندش، تانگو، در ۱۹۶۴ بر روی صحنه رفت و در سراسر اروپا به اجرا در آمد.

مروست (marvast)، ده (جم ۲٬۳۳۷ نف ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان هرات و مروست، بخش شهر بابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)، ۹۶کیلومتری ل‌غ شهر بابک. محصولش غلات است. قالیبافی دارد.

مرو شاهجان: ← مرو.

مروونژیان[2] (merovanjiān؛ از فنس) یا **مروونژینها** (-merovanjian؛ از فنس)، سلسله‌ای از شاهان فرانک، از اعقاب مروه[3] (merove)، سرسلسله‌ی فرانکهای سالیان (← فرانکها)، که پسرش شیلدریک I و نوه‌اش کلوویس I بودند. پس از مرگ (۵۱۱) کلوویس I، مملکت میان اعقاب وی به ممالکی جزء، چون اوستراسیا و نوستری و بورگونی، تجزیه شد. این ممالک، که مرزهایشان پیوسته در تغییر بود، اغلب برای مدت کوتاهی با هم تلفیق میشدند؛ و همه‌ی آنها در دوره‌ی فرمانروائی (۶۲۹–۶۳۹) داگوبر I تحت حکومت واحد در آمدند. فرمانروائی مروونژیان، قبل از داگوبر I، به سبب کشمکشهائی که میان اشراف و رقبائی که در پی یافتن قدرت بودند، خصوصاً میان ملکه برونهیلدا و ملکه فردگوند، دوچار هرج و مرج بود. آخرین فرمانروای مقتدر مروونژیان داگوبر I بود و اعقابش، که به شاهان بیکاره معروف بودند، کاملاً تحت نفوذ کاخبانان (← کاخبان) قرار داشتند (← کارولنژیان) که، وقتی پپن کوتاه شیلدریک III آخرین شاه مروونژیان را وادار به کناره‌گیری کرد (۷۵۱)، فرمانروایان واقعی فرانسه شدند.

مروونژینها: ← مروونژیان.

مروه، پدر شیلدریک I، ← مروونژیان.

مروه (marva)، تپه‌ای در مکه، به فاصله‌ی ح ۴۲۰ متر از صفا، که عمل سعی میان آن و صفا صورت میگیرد. پیش از این برجستگیهای صفا و مروه به کوههای اطراف اتصال داشته و اکنون خیابانهائی در اطراف حرم مکه ساخته شده و ارتباط صفا و مروه با کوهها از میان رفته است.

مروی، حاجی محمد حسین خان (marvi)، ملقب به **فخرالدوله**، ف ۱۲۳۳ هق، پسر بیرامعلی خان از سران ایل قاجار که از زمان سلطین صفوی نگاهداری شهر مرزی مرو به ایشان سپرده شد. پس از آنکه بیگی جان، والی متعصب و زیرک بخارا، ازبکان را مطیع خود ساخت، در نبردی که میان او و بیرامعلی در گرفت بیرامعلی کشته شد و پسرش جای او را گرفت؛ وی نیز در مقابل بیگی جان نتوانست مقاومت کند و شهر مرو را تسلیم او کرد. بیگی جان سخت با مذهب شیعه بد بود، و محمد حسین خان برای حفظ جان ظاهراً به مذهب او که نوعی تصوف بود در آمد، ولی همیشه از او بیمناک بود. چون دانست که بیگی جان قصد جان او را دارد، از مرو گریخت و با تحمل سختیهای فراوان و با پوشیدن لباس درویشی از تبت و بدخشان و کابل گذشت و در این شهر یکی از خدمتگزاران سابق خود، که او را شناخته بود، وسایل سفر شایسته‌ی او را فراهم کرد، و او از راه سیستان خود را به قلعه‌ی قاین خراسان رسانید و عاقبت به تهران آمد و در دربار فتحعلی شاه تقرب پیدا کرد. بیگی جان که از پناهندگی خان مروی به ایران آگاه شد، همه‌ی کسان او را کشت. خان مروی مردی دانشمند بود و در تهران به تکمیل معلومات ادبی خود ادامه میداد. ندیم فتحعلی شاه بود و در حقیقت از وزرا و مشاوران او به شمار میرفت. ← مدرسه‌ی مروی و بازارچه‌ی مجاور آن (اکنون دیگر بازارچه‌ی مسقف نیست) از بناهای او است.

مروی، مدرسه‌ی (marvi)، از مدارس قدیمی شهر تهران که در دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار ساخته شده و به نام بانی آن، فخرالدوله (← مروی، حاج محمد حسین خان)، مدرسه‌ی فخریه (faxriyye)، نیز نامیده میشده است. این بنا مشتمل بر جلوخان، سردر، صحن بزرگ، حجرات، دو مدرس، و ایوانهای متعددی است که با کاشیکاری تزیین یافته است. دارای کتیبه‌هائی است که در یکی از آنها در ایوان مقابل در ورودی، و در بالای مدرس آن‌نام فتحعلی شاه قاجار به چشم میخورد.

مره، قبیله، ← محمد ص، قسمت ۳۳.

مری[4] (mari) یا **سرخنای** (sorx.nāy)، مجرای لوله‌مانندی که قسمت تحتانی حلق را به معده متصل میکند. ح ۲۵ سم طول دارد، و در برابر ستون فقرات در قفسه‌ی سینه پایین میآید و، درست پیش از متصل شدن به معده، از دیافراگم میگذرد. دیواره‌ی آن از الیاف ماهیچه‌ای حلقوی و راست ساخته شده تا بتواند حرکت موج‌شکل داشته باشد و لقمه‌ی غذا را از حلق به معده براند. سطح داخلی مری دارای غده‌هائی است که ترشح مخاط میکند و سبب لیزی دیواره‌ی آن و آسانتر شدن حرکت لقمه میشود. نیز ← حلق، شکل.

مری: ← عضاده، در اسطرلاب.

مری[5] (meri)، ۱۸۶۷–۱۹۵۳، ملکه‌ی همسر جورج V و مادر ادوارد VIII و جورج VI پادشاهان انگلستان.

مری I، ملکه‌ی انگلستان، ← ماری تودور.

مری[5] **II** (-meri)، ۱۶۶۲–۹۴، ملکه‌ی (۱۶۸۹–۹۴) انگلستان، دختر جیمز II، متولد لندن. در آیین پروتستان بار آمد (گرچه پدرش کاتولیک بود)، و با امیر پروتستان اورانژ (بعداً ویلیام III) وصلت کرد (۱۶۷۷). پس از انقلاب باشکوه (۱۶۸۸–۸۹) به انگلستان رفت و در ۱۶۸۹، مشترکاً با شوهرش (← ویلیام III) شاه اعلام شد، اما در واقع فقط در غیبتهای شوهرش فرمانروائی داشت. گرچه میان هلندیها و انگلیسها محبوبیت داشت، مناقشات سیاسی شوهر، پدر، و خواهرش آن استوارت زندگی را بر وی تلخ ساخته بود.

مری[6]، **جان میدلتن** (jān midəltən mëri)، ۱۸۸۹–۱۹۵۷، نویسنده و نقدنویس انگلیسی. در ۱۹۱۹ سردبیر مجله‌ی آتناوم بود، و در ۱۹۲۳ مجله‌ای به نام آدلفی تأسیس کرد که تا ۱۹۴۸ به آن وابسته بود. با شخصیتهای ادبی متعدد دوستی داشت، از جمله ت. س. الیت، د. ه. لارنس، و ورجینیا وولف. از جمله‌ی کتابهای نقدی او است: مسئله‌ی سبک (۱۹۲۲)؛ کیتس و شکسپیر (۱۹۲۵)؛ پسرزن (۱۹۳۱) که زندگینامه‌ای از د. ه. لارنس است؛ ویلیام بلیک (۱۹۳۳)؛ جانتن سویفت: زندگینامه‌ای انتقادی (۱۹۵۴). با آنکه در اواخر زندگی وضع خود را نسبت به طرفداران صلح تغییر داده بود، کتابی به نام ضرورت صلح‌طلبی (۱۹۳۷) نوشت و در جنگ II روزنامه‌ای به نام اخبار صلح منتشر میکرد.

مری[7]، **گیلبرت** (gilbərt mëri)، ۱۸۶۶–۱۹۵۷، دانشمند انگلیسی در آثار کلاسیک؛ متولد استرالیا. در ۱۹۰۸ به استادی زبان یونانی در دانشگاه آکسفرد منصوب شد. بیشتر به یونانی-

(۱)Mrożek (۲)Merovingians (۳)Mérovée (۴)esophagus (۵)Mary (۶)Murry (۷)Murray

دانی و ترجمه‌ی درامهای یونانی شهرت دارد. ترجمه‌های وی چنان است که آهنگ و سبک نوشته‌های اصلی را بخوبی منعکس میسازد. از جمله‌ی آثار او است، تاریخ ادبیات قدیم یونان (۱۸۹۷)؛ طلوع حماسه‌ی یونانی (۱۹۰۷)، اثوریپیدس و عصر او (۱۹۱۸)، سنت کلاسیک در شعر (۱۹۲۷)، و هلنیسم و دنیای نو (۱۹۵۳). مری برای تأمین صلح جهانی فعالیت میکرد. رئیس جامعه‌ی اتحاد ملتها (۱۹۲۹–۳۸) و اولین رئیس شورای عمومی جامعه‌ی ملل بود. چندین کتاب درباره‌ی سیاست بین‌المللی نوشته است، از جمله آزادگی و تمدن (۱۹۳۸).

مریان[1]، **ماتئوس** (māteus merīān)، مهین، ۱۵۹۳–۱۶۵۰، حکاک و طراح سویسی. در فرانکفورت‌آم‌ماین اقامت گزید (ح ۱۶۲۳)، و در آنجا به کار حکاکی، انتشارات، و چاپ پرداخت و آثار قلمزنی بیشماری با موضوعات جنگ، شکار، و دورنما خلق کرد. رقص مرگ از جمله آثار اوست. پسرش، **ماتئوس مریان**، کهین، ۱۶۲۱–۸۷، صورتساز و نقاش سویسی در صحنه‌های تاریخی. در آمستردام، انگلستان، پاریس، و فرانکفورت‌آم‌ماین کار کرد. نمونه‌های هنر او در تابلوی شهادت قدیس لارنتیوس (کلیسای جامع بامبرگ) و رستاخیز، و پورتره‌ای از خواهر خودش (در بال) مشهود است. دختر مریان مهین، **ماریا زیبیلا** (māriā zibilā؛ ۱۶۴۷–۱۷۱۷)، نیز نقاش بود. در نقاشی طبیعت، حشرات، و گلها چیره‌دست بود.

مریانش، ولایت، ویلز؛ ← مریانشر.

مریانشر[2] (meriānəṯšər) یا **مریانش**، ولایت [← کاونتی] (۱٬۷۰۹ کمه؛ در ۱۹۷۱ جم ۳۵٬۲۷۷)، ل ویلز؛ مرکزش دالگلای[3] (dālgelāy؛ در ۱۹۷۱ جم ۲٬۵۶۴). منطقه‌ای کوهستانی، خاکش فقیر، و منابع ثروتش معادن منگنز، سنگ لوح، و سنگ آهک است. مناظر زیبایش جالب سیاحان است. یکی از آخرین نواحیی بود که تسلیم نفوذ انگلیسها شد. قسمت عمده‌ی اهالی به زبان ویلزی تکلم میکنند. در ۱۹۷۴ قسمتی از ولایت ⇐ گوینه شد.

مریانج (maryānaj) یا **مریانه** (maryāna)، شهر (جم ۵٬۱۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهار-بلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۶کیلومتری غ همدان. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. قالیچه‌بافی و جاجیمبافی دارد.

مریانه، همدان؛ ← مریانج یا مریانه.

مری آو گیز[4] (meri āv giz)، فنسماری دو لورن (māri dë loren)، ۱۵۱۵–۶۰، ملکه‌ی اسکاتلند، زن جیمز V اسکاتلند و مادر ماری استوارت. پس از مرگ (۱۵۴۲) جیمز کوشید که فرانسه و اسکاتلند را به هم بپیوندد. زمانی که نایب‌السلطنه بود (۱۵۵۴–۵۹) دخترش را به دوفن فرانسه به زنی داد (۱۵۵۸)، و سپاهیان فرانسوی را به اسکاتلند آورد تا در برابر پروتستانها و طرفداران انگلستان بایستند.

مری آو مادیناه (meri āv mādinā)، ۱۶۵۸–۱۷۱۸، ملکه‌ی جیمز II انگلستان. چون کاتولیکی دیندار بود در انگلستان منفور بود، و تولد (۱۶۸۸) پسرش (یک ولیعهد کاتولیک) موجب تشدید این تنفر شد، که عاقبت به انقلاب باشکوه و طرد جیمز II از انگلستان انجامید. مری به اتفاق پسرش به فرانسه گریخت. وی از خاندان اشرافی استه و دختر آلفونسوی IV، ملقب به دوک مودنا، بود.

مری برد، ارض[6] (məri bērd)، بخش وسیعی از ناحیه‌ی جنوبگان، ش ← سد راس و ← دریای راس. در ۱۹۲۹ ر. ا. برد آن را کشف کرد، و مدعی مالکیت امریکا بر آن شد.

مریت[7]، **فردریک** (fredrik mariət)، ۱۷۹۲–۱۸۴۸، داستانویس انگلیسی. سالهای خدمتش در نیروی دریائی زمینه‌ی خلق داستانهای پرهیجانی از ماجراهای دریائی را فراهم آورد. داستانهایش شامل فرانک میلدمی (۱۸۲۹)، و پیتر ساده (۱۸۳۴) است. در سالهای بعد وقت خود را صرف نوشتن کتابهای پرماجرا برای کودکان کرد، که کودکان نیو فارست (۱۸۴۷) برجسته‌ترین آنها به شمار میرود. سفرش (۱۸۳۷–۳۹) به امریکای شمالی سبب شد که نسبت به آداب و رسوم امریکائیها نظر نامساعدی پیدا کند؛ خاطرات این سفر را در کتاب سفرنامه‌ی امریکا (۱۸۳۹) منعکس کرده است.

مریتسبرگ، افریقای جنوبی؛ ← پیترمریتسبرگ.

مریج‌محله (marij.mahalle)، ده (جم ۱٬۲۰۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان دابو، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ ۱۸کیلومتری ل‌ش آمل. رود هراز مشروبش میکند. محصولاتش برنج و کنف است. از ۲ محله‌ی بالا و پایین تشکیل شده است.

مریخ[8] (merrix) یا **بهرام**، در نجوم، ۴مین سیاره (از لحاظ فاصله تا خورشید) در منظومه‌ی شمسی، و اولین سیارات علوی (← سیارات، جدول مشخصات). سطحش قرمز تیره یا نارنجی است؛ رنگ سبز نواحی نزدیک استوای آن را به علت وجود گیاهان میپندارند. فصولی شبیه فصول زمین دارد که، به علت تمایل محور آن نسبت به مدارش (′۵۰ °۲۴)، دو برابر فصول زمین طول میکشد. ج. و. سکیاپارلی در ۱۸۷۷ وجود شبکه‌ای از خطوط مستقیم، موسوم به کانالها، را در آن خبر داد، و بعضی منجمان آنها را کار موجودات باشعوری دانستند، ولی عکسها و داده‌هائی که از مارینر ۱۷ (قمر مصنوعی) به زمین فرستاده شد (۱۹۶۵) نشانه‌ی بیابانهای وسیع و دهانه‌های آتشفشانی است، و هیچ اثری از این "کانالها" و موجودات زنده در آنها دیده نمیشود. کمربند تشعشی محدود پویش به وسیله‌ی انسان را، علی رغم جو رقیق آن، امکانپذیر میسازد. اختلاف دمای روز و شب در مریخ، به علت جو رقیق آن زیاد است؛ ۲۷° صد بخشی (ظهر) و °۷۳– صد بخشی (نیمه‌شب). مریخ دو قمر دارد که به وسیله‌ی ایسف هال[9] (eysəf hāl، ۱۸۲۹–۱۹۰۷، منجم امریکائی) در ۱۸۷۷ کشف شد. قمر درونی، فوبوس (fobos)، به قطر ۱۱ کم، دوره‌ی تناوب دورانی بسیار کوتاهتر از دوره‌ی تناوب مریخ دارد؛ قمر بیرونی، دیموس (deymos)، به قطر ۶ کم، کوچکترین قمر سیارات میباشد. نیز ← سیارات سبعه.

مرید (morid) [عربی، ← خواهنده]، در نزد صوفیه، عنوان کلی هر سالک صوفی که هنوز به مقام شیخی و مرشدی نرسیده و نسبت به شیخ و پیری که مرشد (moršed) و مراد (morād) او خوانده میشود، ارادت میورزد. صوفیه در باب آداب سلوک مرید و مراد نسبت به یکدیگر تدقیقات بسیار کرده‌اند، اما زبده و خلاصه‌ی تمام اقوال مشایخ درین باب آن است که مرید باید در مقابل مراد بکلی مسلوب الاختیار باشد، چنانکه جز به اشارت و ارشاد شیخ در هیچ چیز خویش تصرف نکند، و اقوال و حکایات بسیار درین باب در کتب صوفیه نقل شده است، که صدق ارادت را شرط اصلی سلوک میشمارند، و تبعیت و اطاعت محض نسبت به شیخ را نشان صدق ارادت میدانند. آداب دیگر که در سلوک با شیخ و مرشد مراعات آنها لازم است همه ناشی ازین اصل است؛ و شرح آنها در کتب صوفیه، مثل رساله‌ی قشیریه و عوارف المعارف آمده است. نیز ← شیخ؛ صحبت؛ سالک.

مریدان (moridān)، ده (جم ۱٬۱۴۵ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)؛ ۸کیلومتری ج لنگرود. محصول لاتش برنج، چای، و ابریشم است.

مریدا[10] (meridā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۵۳٬۸۵۶)، کرسی ایالت یوکاتان، ج‌ش مکزیک؛ بنای ۱۵۴۲. کلیسای جامعی از ۱۵۹۸ و دانشگاه دارد. صنعت کتان سیال آن مهم است.

مریدا[10] (meridā)، عربی **ماردہ** (māreda)، نام قدیم آن **آوگوستا امریتا** (āgustā emeritā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۰٬۵۵۹)، ایالت باداخوث، ج غ اسپانیا، در فاصله‌ی ۵۳کیلومتری ش‌ل‌ش باداخوث. صنایع نساجی و چرمسازی و صابونسازی و تهیه‌ی چوب‌پنبه و کلاه دارد؛ آثار بازمانده‌ی از دوره‌ی رومیان آن مشهور است، آمفی‌تئاتر، پل، آبراهه، سیرک، معبد، طاق نصرت ترایانوس، و تئاتر ستوندار. در ۲۳ ق‌م توسط آوگوستوس بنا شد؛ در ۷۱۲ بم به تصرف مورها درآمد؛ آلفونسوی IX آن را از مسلمانان پس گرفت (۱۲۳۰).

مریسیع؛ ← محمد ص، قسمت ۳۵.

مریش اوستراو، چکوسلواکی؛ ← مورافسکا اوستراوا.

مریلند[11] (meriland) یا **ماریلند** (māri-land)، ۷مین ایالت (۲۷٬۳۹۴ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم ۳٬۹۲۲٬۳۹۹)، ش کشمه؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه؛ کرسی آن آناپولیس و بزرگترین شهرش بالتیمور. از غ و ج غ عمدتاً به رود پوتومک، و از ش جزئاً به قطا محدود است. خلیج چسپیک قسمتی از آن را، به نام ساحل شرقی، از سرزمین اصلی ایالت جدا میکند. محصولاتش تنباکو، لبنیات، مواشی، و اسب، و

(۱)Merian (۲)Merionethshire (۳)Dolgellau (۴)Mary of Guise (۵)Mary of Modena (۶) Marie Byrd Land
(۷)Marryat (۸)Mars (۹)Hall (۱۰)Mérida (۱۱)Maryland

مصنوعاتش فولاد، کشتی، وسایط نقلیه، مواد شیمیائی، منسوجات، قند، و نفت است. در جنگ داخلی امریکا جزء اتحادیه بود. در ۱۷۸۸ در جرگه‌ی کشورهای متحد امریکا در آمد.

مریم[1] (maryam)، (*Polianthes tuberosa*)، گیاهی دارای ساقه‌های نرم که برای گلهای سفید بسیار معطرش کاشته میشود. اصلش از مکزیک است.

مریم[2] (maryam)، یکی از کسانی که در پای صلیب حضرت عیسی حضور داشتند. احتمالاً مادر یعقوب حواری (یعقوب اصغر) بوده است؛ شاید هم خواهر مریم عذرا بوده باشد (متی ۵۶.۲۷، ۶۱؛ مرقس ۴۰.۱۵، ۴۷؛ ۱.۱۶، لوقا ۱۰.۲۴؛ یوحنا ۲۵.۱۹). ذکرانش ۹ آوریل است.

مریم[2]، خواهر الیعازر و مرثا. بزرگترین خوشبختی وی آن بود که "نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را میشنید" (لوقا ۳۸.۱۰–۴۲؛ یوحنا ۱.۱۱–۴۶؛ ۱.۱۲–۹). بعضی وی را با مریم مجدلیه یکی میدانند.

مریم[3]، در کتاب مقدس، نام خواهر موسی و هارون. چون مادر موسی فرزند خود را از ترس کشته شدن به دست مأموران فرعون، به الهام الاهی، در سبدی گذاشت و بر رود نیل رها کرد، خواهر موسی مراقب آن سبد بود، و هنگامی که زن (یا دختر) فرعون بچه را از آب گرفت و او را به فرزندی پذیرفت، همین مریم مادر خود را به عنوان دایه معرفی کرد، و موسی در کنار مادر بزرگ شد. هنگام خروج از مصر و گذشتن از دریای قلزم، مریم با زنان دیگر بنی اسرائیل سرودخوانان از پی موسی از دریا گذشتند (خروج ۲۰.۱۵؛ ۲۰.۱۵ و ۲۱؛ اعداد ۱۲؛ قرآن بدون ذکر نام، قصص 10).

مریم یا مریم عذراء (azrā')، مادر باکره‌ی عیسی مسیح. در عهد شرح مبسوطی در باره‌ی وی و مژده‌ی فرشته به او در باره‌ی اینکه عیسی از او متولد خواهد شد آمده است. با یوسف، نجار ناصری، که از خویشان الیصابات بود، ازدواج کرد. در برخی از صحنه‌های زندگی عیسی در عهد، خصوصاً هنگام وقوع معجزه در قانا و در موقع مصلوبیت او، به مادر وی مریم نیز بر میخوریم. مریم از نخستین ادوار تاریخ مسیحیت مورد احترام بوده است؛ روایات مسیحی اخبار مشروحتری از او میدهند، بدین سان، والدین او ← قدیس یوآخم و حنا بوده‌اند؛ به نذر به معبد اورشلیم به عنوان باکره تقدیم شده بوده است، و یوسف مقدس بعدها عفت او را محفوظ داشته؛ و پس از مرگ عیسی یوحنای حواری از او نگاهداری کرده است. مریم در کلیساهای ارتدوکس و کاتولیک رومی به عنوان مادر خدا بسیار محترم است، اما به عنوان خدا مورد پرستش نیست (← تثلیث). کلیسای کاتولیک رومی معتقد است که او مبرّا از گناه ذاتی بشر تولد یافته، تا پایان عمر باکره مانده، و تن او مستقیماً به آسمان صعود کرده است. بسیاری از کاتولیکها هر روز با خواندن سرودها و دعاهای مخصوص مهر و احترام خود را نسبت به او ابراز میدارند. هر روز شنبه و همچنین ماه مه به مریم اختصاص دارد، و او دارای اعیادی است که از آن جمله‌اند ۸ دسامبر (عید آبستنی مریم، که در کشمة بدان اهمیت داده میشود)؛ ۲ فوریه (← عید تطهیر عذرا)؛ ۲۵ مارس (عید بشارت، روزی که جبرائیل تولد عیسی را اعلام داشت)؛ ۱۵ اوت (عید صعود)؛ و ۸ سپتامبر (عید تولد). با آنکه مسیحیان پروتستان چندان در بند تقدیس مریم نیستند، برخی از گروههای آنان چون "کلیسای اعلی" (بخشی از کلیسای انگلیکان) برای او احترامی فراوان قائلند. کلیساهای غیر انجیلی (مخصوصاً در ایام عید تولد مسیح) از مریم به احترام یاد میکنند، و کلیساهای انجیلی افراطی بکلی وی را از یاد برده‌اند.

آنچه گفته شد، بنا بر معتقدات مسیحیان است. روایات اسلامی، که به صورت عمده مستند به قرآن است، در باره‌ی حضرت مریم چنین میگوید، وی مادر عیسی است و مادرش حنه (← قدیسه حنا در روایات مسیحی) همسر عمران بود، حنه سترون بود و آرزوی فرزند کرد و از خدا خواست که به او فرزندی ببخشد و نذر کرد که اگر پسری بیاورد او را از خادمان بیت‌المقدس سازد، آبستن شد و در زمان آبستنی او عمران از دنیا رفت؛ حنه دختری آورد و او را مریم (به معنی عابده) نامید؛ سپس او را به معبد برد و به سرپرستان آن سپرد؛ چون مریم دختر عمران از پیشوایان احبار بود، بر سر نگاهداری او با یکدیگر به رقابت افتادند و سرانجام زکریا، پدر حضرت یحیی، که شوهر خاله‌ی مریم بود تربیت او را بر عهده گرفت. چون مریم بزرگ شد، زکریا اطاقی را در معبد مخصوص او گردانید، و خدا جبرائیل را به صورت بشری بر مریم فرستاد که به فرمان خدا در او دمید و مریم به عیسی آبستن شد و فرزند خود را در بیت لحم نزدیک بیت المقدس بر زمین نهاد (به سال ۳۰۴ اسکندری). چون مریم فرزند خویش را با خود به میان مردم برد، او را به زنا متهم کردند، و میخواستند سنگسارش کنند؛ در این هنگام عیسی که در گاهواره بود به سخن در آمد و گفت که من بنده‌ی خدایم که به من کتاب و پیامبری داده و مرا در هر جا که باشم مبارک ساخته است. و چون چنین شد مردمان مریم را به حال خود گذاشتند. مریم عیسی را با خود به مصر برد، و پس عمویش یوسف ابن یعقوب ابن ماتان نجار نیز در این سفر با او همراه بود؛ و بعضی چنان گفته‌اند که این یوسف با مریم ازدواج کرده ولی به او نزدیک نشده بود، و او اولین کسی بود که نسبت به مریم بدگمان شد، و چون از حقیقت امر آگاهی یافت، بدگمانی او از میان رفت و با وی رهسپار مصر شد. مریم و عیسی و یوسف مدت ۱۲ سال در مصر ماندند و سپس به شام باز گشتند و در ناصره مقیم شدند و به همین جهت عیسی به ناصری و پیروان وی به نصاری ملقب شده‌اند. و چون عیسی سی‌ساله شد از طرف خدا به او وحی رسید و به پیامبری بر بنی اسرائیل برگزیده شد. در دین اسلام که اساس آن بر توحید محض بنا شده است، خدائی عیسی و مادرخدائی مریم و سخنانی از این قبیل مطرود است و عنوان شرک و کفر دارد.

مریم، سوره‌ی، سوره‌ی ۱۹م قرآن، مکی، ۹۸ آیه. این سوره بر محور توحید میگردد و به قضیه‌ی بعث که از توحید نتیجه میشود توجه دارد. در آن داستانهای زکریا، یحیی، مریم، ولادت عیسی، هارون، موسی، اسماعیل، و ادریس نیز آمده، و غرض از آوردن آنها اثبات وحدانیت و قیامت و نفی فرزند و شریک از خدا و نشان دادن راه مؤمنان و راه گمراهان است، و به همین جهت مناظری از قیامت را نیز مجسم میسازد.

مریم‌آباد (maryam.ābād)، ده (جمع ۱٬۵۳۹ نفر در سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد (استان دهم)؛ ۲کیلومتری ل‌ش یزد. محصولش غلات، و از صنایع دستی رایج آن نساجی است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نامی از آن نیست. احتمالاً جزء شهر یزد منظور شده است.

مریمک[4] (merimak)، رودی به طول ح ۱۸۰ کم، ج نیو همپشر و ل‌ش ماساچوست. از مرز ماساچوست به سوی ج جریان یافته، ماساچوست را به سمت ل‌ش طی میکند، و به قطل میریزد.

مریم گلی[5] (maryam goli)، علف یا بوته‌ای از نوع سالویا (*Salvia*)، از تیره‌ی نعناليان، دارای برگهای کرکدار معطر تند، و گلهائی که کاسبرگ آنها، پس از ریختن گل، بر روی ساقه باقی میمانند. انواع آن بسیار متعدد است، از جمله مریم گلی دارویی (*S. officinalis*) با برگهای سفیدرنگ، مَرْموک (*S. sclarea*) که برای عطر به کار میرود، و سلوی (salvi) یا سلبی (*S. splendens*) که برگهای سبز تیره و گلهای سرخ آتشی دارد و در باغها برای زینت کاشته میشود. بیشتر مریم گلیها گیاهان عسل‌دار هستند.

مریم مجدلیه[6] (maryame majdaliyye)، زنی که به معجزه‌ی حضرت عیسی از دیوانگی شفا یافت، یکی از کسانی که در مصلوب کردن او ناظر بود، و به اعتقاد مسیحیان نخستین کسی بود که پس از برخاستن حضرت عیسی از قبر او را دید (متی ۵۶.۲۷ و ۶۱، مرقس ۴۷.۱۵؛ ۱۶؛ لوقا ۲.۸؛ ۲۴؛ یوحنا ۲۵.۱۹؛ ۲۰). بنابر روایات او را همان زن زانیه‌ای میدانند که به راه راست باز آمد و پاهای حضرت عیسی را به عطر تدهین کرد (لوقا ۳۶.۷–۵۰)، او را مظهر پشیمانی از گناه میدانند. بعضی او را با مریم (خواهر الیعازر) یکی میدانند. نزد مسیحیان بسیار محترم، و ذکرانش ۲۲ ژانویه است.

مریم نخودی (maryam noxodi)، (*Teucrium scordonia*)، گیاهی از تیره‌ی نعناليان، با بوی تند و طعم تلخ، که در بیماریهای معده به کار میرود.

مریمه[7]، **پروسپر** (prosper merime)، ۱۸۰۳–۷۰، نویسنده‌ی فرانسوی. نخست یک مجموعه نمایشنامه به سبک درامهای اسپانیائی نوشت. مهمترین داستان تاریخیش وقایع سلطنت شارل IX

(۱)tuberose (۲)Mary (۳)Miriam (۴)Merrimach (۵)sage (۶)Mary Magdalene (۷)Mérimée

(۱۸۲۹) است. شهرتش به واسطه‌ی دو داستان کولومبا (۱۸۴۰)، و کارمن (۱۸۴۵) است که در آنها از موضوعات رمانتیک به نحوی موجز و با سبکی واضح و آمیخته با واقعبینی روانشناختی بحث کرده است. در ۱۸۴۴ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

مرین[1]**، جان** (jän marin)، ۱۸۷۰–۱۹۵۳، نقاش منظره‌ساز امریکائی. در ۱۹۰۹ آثارش در گالری سیکلیتس نیو یورک به نمایش گذاشته شد. در نقاشی آبرنگ پیشرو بود. مناظری از نیو یورک و خصوصاً مناظر دریائی ایالت مین نقاشی کرد.

مرینو[2] **یا مرینوس** (merino; -os)، نام اسپانیائی نژادی از گوسفند که اصل آن توسط موروها از افریقا به اسپانیا و از آنجا به سایر نقاط دنیا انتقال یافته است. پشم بلند ظریفی دارد و پارچه‌های بافته‌شده از آن بسیار مطلوب است. در این اواخر مرینو را به ایران آورده در تکثیر آن کوشیده‌اند. پارچه‌های پشمی آن را نیز به این نام میخوانند، و گاهی با کشمیر آن را اشتباه میکنند.

مرینوس، گوسفند؛ ← مرینو.

مرینیان یا **بنو مرین** (banu marin)، سلسله‌ی سلاطین بربر (← بربرها) که بر مراکش، و موقتاً بر سایر قسمتهای شمال افریقا، در سالهای ۱۲۶۹–۱۴۲۰ فرمانروائی داشتند. از قبیله‌ای از گروه قبایل زناته بودند که در آن هنگام که فرمانروای ایشان، ابویحیی ابن عبدالحق (سلطنتش ۶۴۲–۵۶ هق)، فاس را گرفت (۱۲۴۸) و آن را پایتخت مرینیان قرار داد، مدت یک قرن بود که در مشرق مراکش سکونت اختیار کرده بودند. با شکست آخرین امیر موحدی (← موحدون) و تسخیر شهر مراکش در ۱۲۶۹، ابویوسف یعقوب ابن عبدالحق (سلطنتش ۶۵۶–۸۵ هق)، فرمانروای مرینی، مالک سراسر مغرب (مراکش) شد. امرای این سلسله، به عنوان جهاد، غالباً با سلاطین مسیحی کاستیل در جنوب اسپانیا درگیر میشدند. البته نتوانستند متصرفات اسلامی سابق را در اسپانیا از نو به دست آورند، ولی به امیران مسلمان غرناطه مدد رساندند و تا نیمه‌ی قرن ۱۴م از پیشروی بیشتر مسیحیان به جانب تنگه‌ی جبل طارق جلوگیری کردند، در افریقا، امرای بنو مرین در صدد تسخیر همه‌ی سرزمینهائی که در تصرف سلف ایشان، یعنی موحدون، بود بر آمدند و با توجه به جانب مشرق بر اراضی خویشان خود بنو عبدالواد (banu abdo'l.vād) که تلمسان را در اختیار داشتند حمله بردند. بزرگترین سلطان مرینی، ابوالحسن، در ۱۳۳۷ تلمسان و پس از آن تونس را مسخر کرد. ولی در ۱۳۴۸ در قیروان شکست خورد و از این سرزمین بیرون رفت. جانشینش ابوعنان (abu.enān) نیز با سرنوشت مشابهی رو به رو شد، و پس از تسخیر مجدد تونس در ۱۳۵۷ ناگزیر از آنجا گریخت. این حوادث منابع قدرت و ثروت بنو-مرین را تباه کرد و آنان را از توجه به این مسئله‌ی مهم باز داشت که قبایل عرب بدوی که در شهرها ساکن شده بودند، با غارتگری و گسترش چادرنشینی اقتصاد کشور را مختل کرده بودند. در قرن ۱۵م بیشتر سرزمین مغرب را طغیان و آشوب فرا گرفته بود. از طرف دیگر، مرینیان، با وجود آنکه مدارس دینی متعدد تأسیس کرده بودند، نتوانستند حیات دینی سرزمین مراکش را تحت نظم در آورند. تصوف که در همه جا رخنه کرده بود، عاقبت به هرج و مرج انجامید، و در ۱۴۲۰ (۸۲۳ هق) سبب سقوط دولت بنو مرین شد. در شهرهای المغرب، مخصوصاً فاس و تلمسان، آثار باشکوهی از دوره‌ی مرینیان برجای مانده است که، گرچه از حیث وسعت چندان اهمیت ندارد، ظرافت و تجمل تمام در آنها دیده میشود.

مریوان، شهر، ← دژ شاهپور.

مریوان (marivān) شهرستان (حج ۸۸٬۵۱۰ نفر ۱۳۴۵ هش)، جغ استان کردستان، در ولایت سابق سنندج؛ مرکزش دژ شاهپور (شهر مریوان). از ل به خاک عراق و شهرستان سنندج، و از غ به خاک عراق محدود است. بخشهای مهم آن عبارتند از بخش حومه، سرشیو، سروآباد، و کلارزان. کوهستانی و جنگلی است. هوایش در نقاط کوهستانی سرد و در بقیه‌ی نقاط معتدل است. کوههای آن در واقع ادامه‌ی رشته کوه اصلی کردستان (چهل چشمه) هستند. مرتفعترین آنها کوه هزار مرگه hezār.merge؛ به ارتفاع ۲٬۷۰۷ متر) در ل ش شهرستان واقع است. کوه سلطان‌احمد به ارتفاع ۲٬۶۵۲ متر در لغ آن ممتد است. رودهای کوچک محلی آن را مشروب میسازند که از آن جمله میتوان رود گردلان (gerdalān)، و قزلجه (qezelje) را نام برد. در ۳ کیلومتری غ قلعه‌ی مریوان دریاچه‌ی کوچک آب شیرینی (به عمق ۲۰ متر) به نام زریوار (zarivār) یا زریبار، به طول حد ۸ کم و عرض ۳ کم، قرار دارد. رودی وارد آن نمیشود، و منبع آب آن از چشمه‌های طبیعی است که از کف آن میجوشد. در بهار آب آن زیاد شده و به طرف چش جریان مییابد. محصولاتش غلات، توتون، و محصولات جنگلی است.

سابقاً به نام مهربان (mehrebān) خوانده میشد، یکی از بلوکات مهم ولایت سنندج به شمار میرفت، و ۲۶٬۰۰۰ نفر جمعیت، و ۲۰۰ آبادی داشت. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش مریوان یکی از بخشهای سنندج را تشکیل میداد، سپس از آن منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

مریوان، قلعه‌ی، ← دژ شاهپور.

مریون[3]**، شارل** (šārl merion)، ۱۸۲۱–۶۸، حکاک فرانسوی؛ پسر یک پزشک انگلیسی مقیم پاریس. زندگی کوتاه او دستخوش فقر و بی‌توجهی بود، و جنون ادواری نیز گاه گاه عرصه را بر او تنگتر میکرد. بعد از ۴ سال که در نیروی دریائی فرانسه در اقیانوسیه سفر کرد، در پاریس سکونت گزید. او، که به علت ابتلا به دالتونیسم قادر به نقاشی نبود، به سیاه‌قلم روی آورد و مهارت و استادی همانندی از خود نشان داد. مریون رمانتیسم رایج در ادبیات و نقاشی عصر را در آثار خود منعکس کرد. جزئیات مربوط به معماری را با وضوح و دقت فوق‌العاده‌ای نشان میداد، و غالباً در طرحهای خود اشکال عجیب و غریب و مبهم به کار میبرد. شهرتش بیشتر به خاطر مجموعه‌ای شامل ۲۲ حکاکی شاعرانه است که از محلات قدیمی پاریس، تحت عنوان تصاویر پاریس (۱۸۵۰–۵۴) ساخته است. در حالت جنون در گذشت.

مزاب[4] **یا میزاب** (mzab; mi-)، مجموعه‌ای شامل ۷ واحه در صحرا در ج الجزایر؛ مرکز اصلی آن ← غردایه. فرهنگ مزابی فرهنگ خاصی است، و هیچ مسلمانی از فرقه‌های دیگر در مساجد آنان راه ندارد؛ در دهه‌ی ۱۹۶۰ تعداد ساکنین مزاب حد ۵۰٬۰۰۰ تن بوده‌اند.

مزارات شیراز: ← شد الازار.

مزار چوب: ← مازندران.

مزار شریف (mazāre šarif)، شهر (در ۱۹۶۷ حج ۱۹۷٬۴۳)، کرسی ایالت مزار شریف، ل افغانستان، نزدیک مرز شوروی، به فاصله‌ی ۳۰۶ کیلومتری لغ کابل؛ مهمترین شهر ترکستان افغانستان و به فاصله‌ی کمی در ش شهر قدیم بلخ. در زمان سلطان حسین بایقرا شخصی از اخلاف بایزید بسطامی به بلخ آمد (۸۸۵ هق) و کتابی همراه داشت که در زمان سلطان سنجر تصنیف شده، و در آن چنین آمده بود که مرقد حضرت علی ع در قریه‌ی خواجه خیران است، بایقرا و اعیان بلخ به این قریه که تا بلخ سه فرسنگ فاصله داشت رفتند و گنبدی با قبری در زیر آن یافتند که بر آن عبارت "هذا قبر اسدالله علی ولی الله" نقش شده بود؛ بر آن قبه‌ی مرتفعی بنا نهادند که زیارتگاه شیعیان شد و اکنون مزار شریف، نام شهر، به همان مناسبت است. پهنه‌ی حاصلخیز اطراف شهر به خاطر اسبها و گوسفندهای قراگل مشهور است؛ مرکز تجارت پوستهای گرانبهای قراگل است.

مزارعه (mozāra'a)، در فقه، آن است که مالک زمینی زمین خود را برای زراعت، برای مدت معینی، در اختیار زارع بگذارد و در مقابل سهمی از حاصل آن را بگیرد. اهم احکام مزارعه به قرار زیر است،

(۱) مزارعه عقد است، یعنی پیمانی میان دو طرف که یکی مالک (طرف ایجاب در عقد) و دیگری زارع (طرف قبول در عقد) است؛

(۲) عقد مزارعه عقد لازم است، یعنی پس از انعقاد قابل فسخ از یکی از طرفین نیست. اما تقایل (اقاله از طرفین) در آن صحیح است، یعنی طرفین به موافقت یکدیگر میتوانند آن را بر هم بزنند؛

(۳) چون عقد لازم است با مرگ یکی از طرفین باطل نمیشود؛

(۴) اگرچه سهم از نظر نسبت معین است (مثلاً نصف محصول یا ثلث محصول)، از نظر عین نباید مشخص باشد؛ بلکه محصول به نسبتی که تعیین شده است میان مالک و زارع مشاع است؛

(۵) زمینی که برای مزارعه واگذار میشود باید قابل استفاده باشد؛

(۶) اگر در مزارعه محصول معینی را ذکر

(۱)Marin (۲)merino (۳)Meryon (۴)Mzab

نکرده باشند زارع در کشت هر بذری آزاد و مختار است؛
(۷) زارع میتواند شریکی در زراعت داشته باشد یا آن را به کسی دیگر به مزارعه بدهد به شرط آنکه خلاف آن در عقد مزارعه ذکر نشده باشد. سایر احکام مزارعه را در کتب مفصل فقهی باید دید. در قانون مدنی ایران، مواد ۵۱۸–۵۲۴ ناظر بر مزارعه است.

مزارعی (mazāre'i)، دهستان (جم ۴'۵۵۲ سث ۱۳۴۵ هش)، ل بخش سعدآباد، شهرستان دشتی و دشتستان (حالیه دشتستان)، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس؛ دارای ۱۲ آبادی. رودهای شاپور و دالکی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات و خرما است. مرکزش، **مزارعی** (جم ۲'۳۵۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۵ کیلومتری لش برازجان قرار دارد.

مزامیر (mazāmir) [جمع مزمور. عربی، = سرود] یا **زبور** (zabur) [عربی، = کتاب]، کتابی از عهد، مشتمل بر ۱۵۰ قطعه شعر، که بهترین سرودهای دینی یهود و نصاری است. بعضی از آنها را بنا به روایت از داود میدانند. تعداد قطعات در جمیع متنها ۱۵۰ قطعه است، ولی تقسیمبندی سرودها به ۱۵۰ قسمت در متن مجاز و کتاب مقدس دوله با یکدیگر متفاوت است. مضمون بعضی توبه‌آمیز است، مانند ۶، ۳۲، ۳۸، ۵۱، ...؛ بعضی دیگر در ستایش خدا است، ۸، ۱۹، ۲۴، ۳۳، ...؛ و قس علی‌هذا. بیش از هر قسمت دیگر از عهد قدیم به زبانهای گوناگون ترجمه شده و به صورتهای مختلف به چاپ رسیده است.

مزامیر (mazāmir) [جمع مزمار (mezmār)، عربی، = نای]، نیهای خاصی که برای نواختن به کار میرفته، و از مجموعه‌ی (۷ یا ۱۲) آنها سازی به نام ارغنون تشکیل میشده است.

مزامیر سلیمان: ← عهدین غیر قانونی.

مزایجان، ده، ← حاجی‌آباد ایزدخواست

مزایجان (mazāyjān)، ده (جم ۱'۷۷۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بوانات، بخش بوانات و سرچهان، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ ۳۵کیلومتری جش سوریان. محصولاتش غلات، میوه، و انگور است.

مزایده[1] (mozāyede) یا **حراج**، عرضه کردن مال منقول یا غیر منقول برای فروش به بالاترین قیمتی که از طرف خریداری پیشنهاد میشود. مزایده‌ی عمومی ممکن است قضائی (به حکم دادگاه) یا به رضایت صاحب مال انجام گیرد. فروش به وسیله‌ی مزایده در آتن و رم معمول بود، مثلاً، در رم، زندانیان و برده‌ها را از طریق مزایده میفروختند. در قوانین جدید فروش اموال به مزایده اجازه داده شده و در بعضی موارد رعایت آن حتمی است.

مزج (mazj)، ده (جم ۱'۰۵۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش میامی، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان؛ ۳۴کیلومتری لغ میامی. محصولاتش غلات، پنبه، و بادام است.

مزدا: ← اهورمزدا.

مزدقانچای (mazdaqān.cāy)، دهستان (جم ۲۰'۷۰۳ سث ۱۳۴۵ هش)، جش بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۴۷ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، چغندر، و پنبه است. در ده بالقلو (bāleqlu؛ جم ۱'۰۹۳ سث ۱۳۴۵ هش)، ۱۱کیلومتری جش نوبران، بنائی به نام مدفن امامزاده نوح، و نیز چشمه‌ای وجود دارد که بر روی آن مناره‌ای به نام چهل دختران برپا شده است.

مزدک (mazdak)، بنیادگذار یا مبلغ آیینی که مبنی بر اصل اشتراک در اموال و زنان بود. این آیین در عهد قباد I، شاهنشاه ساسانی، در ایران ظهور کرد؛ مزدک به تبلیغ آن پرداخت، و قباد را با خود همراه کرد، و سرانجام خود و همراهانش در کشتار عظیمی که مقدمات آن به دست خسرو انوشروان (پسر قباد)، که هنوز به سلطنت نرسیده بود، و بزرگان و نجبا و روحانیان فراهم شده بود، نابود شدند. پیروان این آیین را **مزدکیه** نامند.

I– بنیادگذار آیین مزدکی. اگرچه مزدک به عنوان بنیادگذار آیین مزدکی شناخته شده است، در حقیقت، چنانکه کریستنسن، محقق دانمارکی، ثابت کرده است، او داعی و مبلغ این آیین بوده است، و بنیادگذار آن کسی دیگر به نام زرادشت پسر خرکان (xorrakān)، از مردم پسا (فسا) واقع در ایالت فارس بوده است. بنا به گفته‌ی یوآنس مالالاس[2] (yoānnes mālālās؛ ۴۹۱؟–۵۷۸)، مورخ بیزانسی، در زمان دیوکلسین (۲۴۵–۳۱۳)، امپراطور روم، یکی از پیروان فرقه‌ی مانوی به نام بندوس (bondus)، که کریستنسن آن را تحریف شده‌ی بندگ (bondag) یا بندیگ (bondig) [کلمه‌ی پهلوی، به معنی محترم] میداند، در رم ظهور کرد، و بدعتهائی در دین مانوی آورد. این شخص به ایران آمد، و آیین خود را در آنجا تبلیغ کرد، و پیروان او "درست‌دینان" خوانده شدند. به گفته‌ی مالالاس، لقب قباد پادشاه ساسانی هم درست‌دین بوده است. از این اشاره، با توجه به اینکه نام بنیادگذار اصلی در کتب شرقی زرادشت ذکر شده، و با توجه به اینکه به گفته‌ی مورخ سریانی، یوشع ستوننشین، مزدکیان را زرادشتگان (zarādoštgān) نیز میخوانده‌اند، و نیز با توجه به اینکه آیین مزدک، به گفته‌ی بعضی از مورخین، دنباله و شعبه‌ای از آیین مانوی بوده است، میتوان استنباط کرد که بندوس یا بندیگ مذکور در کتاب مالالاس همان زرادشت، سلف مزدک، بوده است، زیرا بندوس یا بندیگ لقب است نه اسم، و پیروان آیین او درست‌دینان خوانده شده‌اند، و قباد را نیز به مناسبت پیرویش از مزدک درست‌دین خوانده‌اند (در کتب عربی "درست‌دین" به صورتهای دیگری تحریف شده است).

پس، آیین مزدکی در حقیقت ساخته‌ی شخصی بوده است که حدود قرن پیش از مزدک میزیسته است، و نام او زرادشت پسر خرکان و از مردم فسا بوده. این شخص نخست در رم میزیسته است، و مانوی بوده، و بعد بدعتی در دین مانوی آورده، و چون زرادشت، به اصطلاح، چندان مرد عمل نبود، آیین او به صورت تئوری باقی ماند، تا آنکه مزدک این آیین را تبلیغ کرده و رواج داد، تا آنجا که این آیین به نام مزدک معروف شده است، و حتی گاهی نام زرادشت نیز فراموش شده و او را "مزدک قدیم" خوانده‌اند.

II– تاریخچه‌ی مزدک. در باره‌ی زندگانی خود مزدک اطلاعات کافی در دست نیست. اسم پدر او را بامداد گفته‌اند. محل تولد او را موضعی نام برده‌اند که کریستنسن آن را ماذرا– یا واقع بر ساحل شرقی دجله (کوت العماره‌ی فعلی) تطبیق میکند. مزدک به تبلیغ آیین خود مبنی بر اشتراک اموال و زنان پرداخت، و وضع آشفته‌ی ایران آن روز که از جنگ با هیاطله نتیجه شده بود، و فقر و تنگدستی حاصل از این جنگها و نیز از قحطی، به انتشار آیین او کومک کرد. آنچه مسلم نیست علت تمایل قباد به این آیین و چگونگی ارتباط مزدک با او است. حدس زده میشود که قباد برای شکستن قدرت نجبا و روحانیان، و در نتیجه ترس از شورش و عصیان مردم ناراضی و قحطی‌زده، با این آیین روی موافقت نشان داده است. معلوم نیست که قباد تا چه اندازه اصول و مبادی اشتراکی مزدک را اجرا کرده است، ولی از اصلاحاتی که انوشروان پس از رسیدن به سلطنت برای بر انداختن نتایج و عوارض حاصل از اقدامات مزدک و قباد به عمل آورده است می‌توان به میزان این اعمال اشتراکی پی برد. خسرو انوشروان، پس از قتل‌عام مزدکیان که در زمان سلطنت پدرش قباد ترتیب داده بود، دستور داد تا از هر که زنی را به زور گرفته بود، مهر آن زن را از او بخواهند، تا آنکه خانواده‌ی آن زن راضی شود، و پس از آن، آن زن را مخیّر کنند که اگر بخواهد با همین مرد زندگی کند، یا شوهر دیگری برگزیند. اما، اگر پیش از آن واقعه شوهری قانونی داشته بوده است او را به شوهر اول خود بازگردانند، و اگر فرزندی در خانواده‌ای متولد شده است که پدرش نامعلوم است او را به همان خانواده ملحق کنند، و اگر مردی او را به فرزندی پذیرفت، از مال آن مرد به فرزند مذکور سهمی بدهند. و نیز فرمان داد که اگر مال کسی را به زور گرفته‌اند آن مال را به صاحب اصلیش بازگردانند، و زنان خانواده‌ی نجبا را که قیم ندارند به همپایه‌ها و همرتبه‌های خود شوهر دهند، و مهرشان را از خزانه‌ی دولت بپردازند.

چنانکه گفتیم، احتمال میرود که قباد فقط برای تحکیم موقعیت خود و سلطنت خانواده‌ی خود به مزدک نزدیک شده بوده است، ولی دلایلی هم ارائه میشود که قباد، علاوه بر مصلحت دینی، از روی اعتقاد باطنی نیز این آیین را پذیرفته بوده است؛ زیرا، چنانکه اشاره شد، آیین مزدک مبنی بر اصول مانوی، و جنبه‌های زهد و ریاضت آن قوی بوده است، و در شرح حال قباد میگویند که او حتی الامکان از قتل نفوس ابا داشته است (اگرچه جنگهای او با رومیان و کشتار او در آمد این نظریه را رد میکند).

نجبا و بزرگان و روحانیان از گرایش قباد به آیین نو در وحشت افتادند. بعضی از بزرگان هم که از کشته شدن زرمهر (zar-

(۱) enchère (فر) (۲) Malalas

mehr)، پسر سوخرا، به دست قباد ناراضی بودند به اندیشه‌ی انتقام افتادند، و سرانجام قباد را از سلطنت خلع کردند، و برادرش جاماسب را به سلطنت بر داشتند. کنارنگ نخویر گشنسبداد (kanārang naxvir gošnasb-dād) فرمانده شرق، که از دوستان زرمهر بود، میخواست که قباد کشته شود، ولی با این عمل موافقت نشد، و قباد را به زندان انداختند.

قباد پس از چندی به وسیله‌ی یکی از بزرگان، به نام سیاوش، از زندان گریخت، در این باره داستانی نیز هست که، به موجب آن، قباد بنا به حیله‌ی خواهر یا زن خود، که زندان‌بان را فریفته بود، از زندان رهائی یافت. قباد پس از گریختن از زندان به دربار خاقان هیاطله رفت، و خاقان از او به‌گرمی پذیرائی کرد، و دختر خود را به وی داد. خاقان سپاهی در اختیار قباد گذاشت تا او تخت و سلطنت از دست‌رفته‌ی خود را باز یابد، به این شرط که، در صورت موفقیت، خراجی به خاقان بپردازد. قباد در سال ۴۹۸ یا ۴۹۹ با این سپاه سلطنت خود را به دست آورد، و برادرش جاماسب را که بزرگان در غیاب او به تخت بر داشته بودند از سلطنت برکنار کرد. قباد با بزرگان و نجبا به مهربانی رفتار کرد، و گناهشان را بخشید، و فقط کنارنگ نخویر گشنسبداد را، که به کشتن قباد رأی داده بود، به قتل رسانید، و منصب کنارنگی را به آذرگند باد (azar gond bād) داد، و سیاوش، که او را از زندان فراری داده بود، منصب ارتشتاران سالاری (فرماندهی کل قوا) داد. قباد اگرچه ظاهراً قولی به عدم متابعت از مزدک نداده بود، از این به بعد، در پیروی و حمایت از او جانب حزم و احتیاط را گرفت.

در سال ۵۱۹ بم مسئله‌ی جانشینی قباد پیش آمد. کاوس (کیوس)، پسر بزرگتر او، که به مذهب مانوی مزدکی بار آمده بود، از جانب پدر پذشخوارگرشاه، یعنی امیر طبرستان، بود و بدیهی است که بزرگان و موبدان زرتشتی، به علت گرایش او به آیین مزدک، نمیتوانستند با جانشینی او موافق باشند. پسر دوم قباد، به نام جم، از یک چشم نابینا بود، و این نقص، به طور کلی، مانع رسیدن به سلطنت میشد. پسر سوم قباد، خسرو (انوشروان)، دارای سجایای لازم برای سلطنت بود، و قباد هم به او متمایل بود، ولی مزدکیان بیکار ننشستند، و با تمام قوا سعی کردند که از جانشینی خسرو جلوگیری کنند، و راه را برای سلطنت کاوس آماده سازند. در این میان، قباد بتدریج از مزدکیان دور میشد، و شاید کشته شدن سیاوش، که ظاهراً از طرفداران مزدک بود، نیز به همین جهت باشد، گرچه علت ظاهری آن اتهام او به کارشکنی در مذاکرات ایران و روم بود، که به موجب آن، قباد از امپراطور روم درخواست حمایت از سلطنت آینده‌ی خسرو کرده بود. در سال ۵۲۸ یا آغاز سال ۵۲۹ حادثه‌ی قتل عام مزدکیان روی داد. قباد دستور داد که مجلسی از علمای زرتشتی برای مناظره و مباحثه با اندرزگر مزدکیان تشکیل شود. این اندرزگر، که ظاهراً به معنی استاد و معلّم است، عنوان رئیس روحانی مزدکیان بود، و احتمال قوی هست که این اندرزگر همان خود مزدک بوده است. این مجلس مناظره در باطن توطئه‌ای از طرف قباد و خسرو برای پایان دادن به کار مزدک و مزدکیان بوده است، و به همین جهت، حتی‌الامکان عده‌ی زیادی از مزدکیان را به آن دعوت کرده بودند. در مجلس مناظره، موبدانی از قبیل ماهداذ (māhdād)، نیوشاهپوهر (niv-šāhpuhr)، داذهرمزد (dādhormezd)، آذرفرخبغ (āzarfarroxbaq)، آذرباذ، آذرمهر (āzarmehr)، و بخت‌آفرید (baxt-āfrid)، شرکت داشتند. موبد موبدان گلونازس (glonāzes)، و اسقف مسیحیان ایران، بازانس (bāzānes) (باذان)، که ظاهراً طبیب شاه هم بوده است، حضور داشتند. سیاستنامه و شاهنامه هر دو گزارشی از مسائل مورد مناظره داده‌اند ولی گزارش شاهنامه به حقیقت نزدیکتر مینماید.

بنا به گفته‌ی شاهنامه‌ی فردوسی، سه سئوال از مزدک کرده‌اند که مزدک در پاسخ آنها فرو مانده است. سئوال نخستین این بوده است که، در صورت اشتراکی بودن زنان میان مردان، تکلیف کودکان و فرزندان چه خواهد بود، و چگونه فرزند پدر خود را باز خواهد شناخت؟ سئوال دوم این بوده است که، در صورت برابر بودن مردم و بر خاستن مهتری و کهتری از میان، تکلیف کارگری و مزدوری چه خواهد بود؟ و اگر کسی خود را با کس دیگر برابر ببیند چگونه حاضر خواهد شد برای او کار کند و مزدور او شود؟ یا همه‌ی مردم چگونه نام مزدوری و کارگری را بر خود هموار خواهند کرد؟ (و بقول فردوسی، "همه کدخدایند و مزدور کیست".) سئوال سوم در باره‌ی ارث بوده است، که اگر کسی بمیرد مال و مقام او به کدام شخص تعلق خواهد داشت؟ نتیجه‌ی این مناظره از پیش معلوم بود، به مزدک اصلاً مجال سخن ندادند، و از هر سوی فریاد بر آمد که مزدک از دین بیرون شده است، و دین یزدان را تباه ساخته است، و باید کشته شود. قباد مزدک و همراهانش را به خسرو، دشمن دیرین مزدک، میسپارد، و خسرو نخست بزرگان پیروان مزدک را در باغ خود نگونسار مانند درختان سر به خاک میکند، و بعد خود مزدک را به باغ میبرد و میگوید این همه درختان بار تخمی است که تو کاشته‌ای، و آنگاه دستور میدهد که او را زنده بر دار کنند و با تیرباران هلاکش سازند، و بدین ترتیب، به قول فردوسی:

بزرگان شدند ایمن از خواسته
زن و زاده و گنج آراسته.

به روایتی دیگر، چون موبد سئوالات خود را کرد و مزدکیان مجال سخن نیافتند، سربازانی که از پیش مجلس را در محاصره داشتند بر سر مزدکیان ریختند، و همه را با اندرزگر، که احتمالاً خود مزدک بوده است، به قتل رساندند. پس از آن، به دستور حکومت، مزدکیان را هر جا که یافتند بکشتند، و اموالشان را ضبط کردند و کتب و مقالاتشان را سوزاندند.

III- آیین مزدک. اشتراک در اموال و زنان جنبه‌ی اجتماعی و عملی و اخلاقی آیین مزدک بوده است. مزدک از نظر اخلاق معتقد بوده است که رشک و کین و خشم و نیازمندی و آزمندی مایه‌ی گمراهی مردم و پیچیدن ایشان از راه راست است. پس، باید علت این پنج چیز را دریافت، و آن را برطرف کرد تا "دین بهی" در جهان برقرار شود، و اختلاف از میان بر خیزد. به عقیده‌ی مزدک، آنچه مایه‌ی حسد و عداوت و غضب و طمع و احتیاج است مال و زن است، و اگر مال و زن به نحو یکسان میان مردم پخش شود آن پنج چیز مایه‌ی شر از میان بر خواهد خاست و در نتیجه، جنگ و خونریزی نیز از میان مردم رخت بر خواهد بست. این عقاید عملی و اخلاقی مزدک بوده است که قباد را، یا برای شکستن قدرت نجبا و فئودالها، یا برای فرو نشاندن خشم و احتیاج مردم قحطی‌زده، با او همراه ساخته است، و طبیعی است که عامه‌ی مردم از طبقات پایینتر نیز از آن استقبال کرده بودند. اما، علت گرایش بعضی از بزرگان و نجبا به آن دین شاید برای حفظ اموال یا موقعیت خود و شاید هم برای انتقام از رقبا و دشمنان خود بوده است، و علت گرایش کاوس (کیوس)، پسر بزرگتر قباد، شاید برای رسیدن به ولیعهدی پدر بوده است، چون اولاً پدر را به این دین متمایل دیده و ثانیاً از نفوذ و کاردانی و کفایت و توطئه‌های خسرو، پسر کوچکتر قباد، بیمناک بوده است.

از نظر اصول دینی، عقاید مزدکیان شبیه عقاید مانویان است (← مانویت)، و مزدکیان نیز به دو اصل خیر و شر معتقدند. اما مزدک نور را فاعل مختار و بااراده میداند، زیرا آن را عالِم و حساس میپندارد، و تاریکی را نادان و کور مینامد، و به همین جهت، فعل آن را از روی قصد و اختیار نمیداند، بلکه کورکورانه و اتفاقی میپندارد. و نیز، اختلاط نور و ظلمت را از روی تصادف و اتفاق میداند، و همچنین، نجات و رهائی نور را از ظلمتْ اتفاقی و تصادفی میشمارد. اصل عالم را از سه عنصر آب و آتش و خاک میداند، و میگوید که گرداننده‌ی (مدبّر) خیر و شر از آمیزش این سه عنصر به وجود آمده است، بدین معنی که، در نتیجه‌ی آمیزش، قسمتی از این سه عنصر صفا و جلا پذیرفته و قسمتی دیگر کدر و تیره مانده است؛ آنچه کدر است مدبر شر است، و آنچه صاف است مدبر خیر.

معبود مزدک در جهان بالا مانند خسرو در این جهان است، و چهار نیروی تمییز، فهم، حفظ، و سرور او را خدمت میکنند، و این چهار نیروی علوی به منزله‌ی چهار شخصی هستند که در خدمت خسرو هستند، یعنی موبدان موبد، هیربذان هیربد، سپهبد، و رامشگر. این چهار نیرو، عالم را با هفت وزیر اداره میکنند که عبارتند از سالار، پیشکار، بالون (بارور؟)، پتروان (مأمور)، کاردان، دستور (dastvar)، و کوذک (kudak) (خادم). این هفت وزیر در میان دوازده عنصر روحانی هستند که عبارتند از خواننده، دهنده، ستاننده، برّنده، خورنده، درنده، خیزنده، کشنده، زنده‌کننده، آینده، شونده، و پاینده. هر انسانی که این قوای چهارگانه و هفتگانه و دوازده‌گانه را داشته باشد ربّانی است، و تکلیف از او بر خاسته

است. خسرو عالم بالا تدبیر این جهان را به وسیله‌ی حروف میکند، و مجموع این حروف اسم اعظم است، و هر که آن را بداند راز بزرگ بر او آشکار میشود، و هر که از دانستن آن محروم ماند در نادانی و فراموشی و کودنی و اندوه میماند.

به قول شهرستانی، مزدکیان در عصر او چهار فرقه بودند، کوذکیه، ابومسلمیه، ماهانیه، و اسپید جامگیه. کوذکیه در اهواز و فارس و شهرزور بودند، و فرقه‌های دیگر در سغد، سمرقند، چاچ، و ایلاق.

مزدک قدیم: ← مزدک، قسمت I.

مزدکی، آیین: ← مزدک.

مزدکیان، پیروان مزدک.

مزدکیه، پیروان مزدک، ← مزدک.

مزدلفه: ← مشعر الحرام.

مزدوج: ← مثنوی یا مزدوج.

مزدوج توافقی: ← تقسیم توافقی.

مزدوران (mozdurān)، دهستان (جه ۸٬۴۰۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش سرخس، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، دارای ۳۱ آبادی. کوهستانی است. محصولات عمده‌ی آن غلات و میوه است. مرکزش، **مزدوران** جه (۶۱۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۹۰کیلومتری جغ سرخس واقع است. دارای چشمه‌های آب گرم است، و گردنه‌ی معروف مزدوران در بالای این چشمه‌ها قرار دارد.

مزدیسنا (mazda yasnā) یا **مزدیسنی** (mazda-yasni) [← پرستنده‌ی مزدا]، دین زردشتی، مقابل دیویسنا. پیروان آیین مزدیسنا یعنی زردشتیان را، مزدیسنان (mazda.yas-nān) گویند.

مزدیسنان: ← مزدیسنا.

مزدیسنی: ← مزدیسنا.

مزرج (mezerj)، دهستان (جه ۱۱٬۹۰۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۷ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات و انگور است. مرکزش، **مزرج** (جه ۱٬۷۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۸کیلومتری ل‌ش قوچان است.

مزرعه (mazra'e)، ده (جه ۲٬۳۵۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کتول، بخش علی‌آباد، شهرستان گرگان. استان دوم (مازندران)؛ ۶کیلومتری ل علی‌آباد. محصولاتش برنج، غلات، و توتون است.

مزرو[1] (mazeru)، شهر (جه ۲۰٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۲)، مرکز توتو، بر رود کلدون[2] (kale-don؛ طولش ۳۷۰ کم). مرکز تجارتی، و دارای دانشگاه است (تأسیس ۱۹۶۴). یک فرودگاه بین‌المللی نزدیک آن میباشد.

مزمار: ← حنجره.

مزمل، سوره‌ی (mozzammel؛ ← گلیم بر خود پیچیده)، سوره‌ی ۷۳م قرآن، مکی، ۲۰ آیه؛ خطاب به پیغمبر که کار خود کن و از منکران اندیشناک مباش که کیفر ایشان با خدا است.

مزنگ (mazang)، ده (جه ۱٬۱۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان انزان، بخش بندرگز، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۵کیلومتری جغ بندرگز. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، و کنجد است. در بعضی از مآخذ به صورت مرنگ (marang) آمده است.

مزنی، اسماعیل ابن یحیی [اسماعیل ابن یحیی المزنی] (mozani)، ۱۷۵—۲۶۴ هق، از مردم مصر و از اصحاب امام شافعی. زاهد و عالم و نیرومند در استدلال بود و او را امام شافعیان خوانده‌اند. الجامع الکبیر و الجامع الصغیر از تألیفات او است. شافعی در حق او چنین گفته بود، "اگر با شیطان مناظره کند بر او پیروز خواهد شد".

مزوپوز[3] (mezopoz؛ فس) یا **میانمرز،** در هواشناسی، سطح فرضی بالای مزوسفر که دماکره از آنجا آغاز میشود. نیز ← جو.

مزوترون (mezotron؛ از فس)، نام منسوخ مزون یا بالاخص مزون مو.

مزودرم: ← رویان، حیوان یا گیاه.

مزوزوئیک، دوران[4] (mezozoik؛ فس) یا **دوران دوم،** یکی از تقسیمات بزرگ ← از منه‌ی زمینشناسی که احتمالاً ح ۱۳۰ میلیون سال طول کشیده است. این دوران به دوره‌های تریاسیک، ژوراسیک، و کرتاسه تقسیم میشود. در ایران در اوایل این دوران دریا در نقاط مختلف پیشرفت کرده است، و در ژوراسیک تو سعه‌ی زیاد یافته، ولی در کرتاسه کم‌کم تغییرات بزرگی حاصل شده و مقدمات چین‌خوردگیهای بزرگ فراهم آمده است. در دوران مزوزوئیک، خزندگان فراوان بوده‌اند. دینوزورها، که در تریاسیک فراوان بودند، در ژوراسیک و کرتاسه فراوانتر شدند، ولی در پایان این دوران، که انقلابات شدید روی داده، بعضی از اقسام آنها رو به زوال نهاده‌اند. نیز ← زمینشناسی، ازمنه‌ی، جدول، ص ۱۱۸۴.

مزوسفر[5] (mezosfer؛ فس) یا **میانکره،** در هواشناسی، طبقه‌ای از جو که میان استراتوسفر و ترموسفر (← دماکره) ممتد است و دمای آن نخست رو به افزایش است و سپس رو به کاهش. نیز ← جو، قسمت ۳.

مزولیتیک، دوره‌ی: ← عصر حجر متوسط.

مزون[6] (mezon؛ از فس) یا **مزوترون** (mezo-tron)، از ذرات ناپایدار ماده (← شتابگر) که جرم آن بین جرمهای الکترون و پروتون است. اقسام زیاد دارد، از جمله مزون مو (mu؛ به نام حروف یونانی μ) که جرمش قریب ۲۱۵ برابر جرم الکترون و نصف عمرش ۲۱×۱۰^{-۶} ثانیه است، و ممکن است بار مثبت یا منفی داشته باشد، و مزون پی (pi؛ به نام حرف یونانی π) که جرمش ۲۷۶ برابر جرم الکترون است. مزونهائی سنگینتر از دو مزون فوق هست که نامهای مختلف دارند. اول بار ه. یوکاوا، قائل به وجود مزون شد (۱۹۳۵). بعداً شواهدی دال بر وجود مزونها در اشعه‌ی کیهانی به دست آمد. عمر اغلب مزونها چند میلیونم ثانیه است؛ در هنگام تلاشی انرژی میدهند. مزون مو را موئون (muon) و مزون پی را پیون (pion) نیز مینامند.

مزونوو[7]**، سیور دو** (*siër de: mezone:v)، لقب **پول دو شومده**[8] (pol de: šomde)، ح ۱۶۱۲—۱۶۷۶، مؤسس و اولین حاکم مونترآل (کانادا)؛ اهل فرانسه. در رأس جماعتی از مستعمره‌جویان به کانادا رفت، و در ۱۶۴۱ به کبک رسید. در ۱۶۴۲ مونترآل را تأسیس کرد و تا ۱۶۶۵، که به فرانسه احضار شد، حاکم آنجا بود.

مزویرآباد (mazvir.ābād)، ده (جه ۲٬۲۹۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۲کیلومتری جغ مهریز. در دشت واقع شده و هوایش معتدل است. محصولش غلات است. نساجی و قالیبافی دارد.

مزیت مکانیکی: ← ماشین.

مزید (mazid) [عربی، = درافزوده]، در علم قافیه، حرفی که به خروج پیوندد. مانند "ش" در بستیمش (bastimaš) و خستیمش (xastimaš). رعایت یکسانی مزید در قوافی واجب است.

مزیدی، فرمانروایان ارمنستان، آذربایجان، شروان، و دربند، ← شروانشاهان.

مزیر[9] (mezier)، شهر (جه ۹٬۹۰۹)، کرسی ولایت آردن، ل‌ش فرانسه، بر رود موز، ح ۲۰۰ کیلومتری ل‌ش پاریس؛ دارای کارخانجات کالاهای فلزی. در ۱۸۱۵، ۱۸۷۱، و ۱۹۱۴ آلمانها آن را متصرف شدند؛ تسخیر آن (۱۹۱۸) توسط متفقین آخرین نبرد مهم جبهه I بود. در ۱۹۶۶، به چند شهر مجاور دیگر، از جمله شارلویل (šārlvil)، ملحق شد و نام **شارلویل-مزیر**[10] (در ۱۹۶۸ جه ۵۸٬۸۷۲) یافت.

مزیقیاء: ← غانیان.

مزیلیکازی: ← ماتابله.

مزین‌الدوله (mozayyano'd.dōle)، معروف به **نقاشباشی،** مؤسس واقعی تئاتر جدید در ایران، به دستور ناصرالدین شاه تالاری برای نمایش، در محل فعلی دارالفنون، به سبک تماشاخانه‌های اروپا بنا کرد، و نمایشنامه‌ی میزانتروپ، از آثار مولیر، را در آنجا به معرض نمایش گذاشت.

مزینان (mazinān)، دهستان (جه ۹٬۳۱۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۳ آبادی. در دشت واقع شده، هوایش در ل دهستان معتدل و در سایر قسمتها گرم است. بادهای شدیدی دارد. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و زیره است. سابقاً مرکزش آبادی **مزینان** (جه ۲٬۰۲۲ سنه ۱۳۴۵ هش) بود که در ۱۰کیلومتری ج داورزن واقع است. کاروانسرای شاه عباسی و کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی دارد، ولی به علت دور بودن از راه شوسه از مرکزیت افتاد، و اکنون مرکز آن آبادی داورزن (← داورزن، بخش) محسوب میشود.

مزینه، قبیله، ← محمد ص، قسمت ۴۱.

مژده (mojdeh)؛ ده (جه ۱٬۲۲۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش کوچصفهان، شهرستان

---

(۱)Maseru (۲)Caledon (۳)mesopause (۴)Mesozoic era (۵)mesosphere (۶)meson (۷)Maisonneuve (۸)Chomedey (۹)Mézières (۱۰)Charleville-Mézières

رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۶کیلومتری جغ کوچصفهان. از سفیدرود مشروب میشود. محصولش برنج است.

مژ-موریس[1]**، ایپولیت** (ipolit meǰ-muries)، ۱۸۱۷—۸۰، عالم فرانسوی. در بیماریهای درخت مو و در تصفیه‌ی قند و نمک کارهای فراوان کرد، و نقش دیاستازها و فوسفاتهای کلسیوم را در تغذیه به ثبوت رسانید. شهرت وی به سبب کشف مارگارین است، که وی به تشویق ناپلئون III بدان پرداخت.

مژه: ← چشم.

مس[2] (mes)، آلمانی **متس** (mets)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۱۱۳٬۵۸۶)، مرکز ولایت موزل، لش فرانسه، بر رود موزل؛ مرکز فرهنگی و بازرگانی ناحیه‌ی لورن. از دیرباز قلمرو اسقفی بود، و در قرن ۶م پایتخت اوستراسیا شد. پس از تجزیه‌ی امپراطوری فرانکها، قدرت اسقفهای مس فزونی یافت، و بر پهنه‌ی نسبةً وسیعی، به عنوان فیف امپراطوری مقدس روم، حکومت میکردند. شهر در قرن ۱۲م یک شهر آزاد امپراطوری شد، و یکی از ثروتمندترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای امپراطوری گشت. در ۱۵۵۲، پس از نوعی همه‌پرسی (رفراندوم)، هانری II فرانسه ۳ اسقف‌نشین لورن (مس، تول، و وردن) را به فرانسه منضم کرد، و این تصرف مورد تأیید پیمان صلح وستفالی (۱۶۴۸) قرار گرفت. در جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰)، مارشال آ. بازن، پس از یک محاصره‌ی دوماهه، با ۱۷۳٬۰۰۰ سرباز تسلیم شد. از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸ ضمیمه‌ی آلمان ولی مرکز طرفداران فرانسه بود. در جنگ II سربازان امریکائی پس از نبردهای سخت در استحکامات خارجی (۱۹۴۴) آن را از تصرف آلمانها خارج کردند. چند بنای قرون وسطائی از جمله یک کلیسای جامع به سبک گوتیک دارد.

مس[3]، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Cu؛ نیز ← عنصر، جدول)، به رنگ سرخ نارنجی، نسبة نرم، قابل مفتول شدن و تورق، دارای قابلیت هدایت حرارتی و برقی بسیار زیاد. نرمتر از آهن و سختتر از روی است. در هوای جو، به علت تأثیر رطوبت هوا، "زنگ میزند"، یعنی سطح آن از یک ورقه‌ی نازک سبزرنگ (کربونات بازی) پوشیده میشود؛ این ورقه پوششی است که بقیه‌ی فلز را از زنگ زدن محفوظ نگاه میدارد. اسیدهای رقیق بر مس اثری ندارند، اما جوهر گوگرد و جوهر نمک، اگر غلیظ و گرم باشند، آن را در خود حل میکنند. قابلیت هدایت آن، بعد از نقره، از جمیع عناصر بیشتر است؛ با مس میتوان ورقه‌هائی به ضخامت کمتر از $\frac{1}{200}$ سم ساخت. مس برای پوشش بامها، ساختن ظروف، و ضرب سکه به کار میرود؛ مهمترین مصرف تجارتی آن در تهیه‌ی اسیمهای برقی و سیم انتقال برق است. آلیاژهای مس عبارتند از مفرغ، برنج، فلز توپ، فلز مونل و ورشو. ترکیبات مس به عنوان قارچکش فراوان استعمال میشود.

مس یکی از نخستین فلزاتی است که بشر آن را شناخته، و از ۵٬۰۰۰ سال قبل آن را به کار برده است. در طبیعت به حالت آزاد به مقدار خیلی کم یافت میشود، ولی به حالت ترکیب در نقاط مختلف جهان وجود دارد. از کانه‌های عمده‌ی مس پیریت مس یا **کالکوپیریت**، آزوریت، و مالاکیت را میتوان نام برد. تهیه‌ی مس از کانه‌های آن به وسیله‌ی کوره‌ی بلند، و تصفیه‌ی آن به وسیله‌ی الکترولیز صورت میگیرد. نیز← مات؛ عصر مفرغ.

مس، پیریت ← کالکوپیریت.

مس، سولفات: ← کات کبود.

مس، عصر: ← عصر مفرغ.

مسائل، کتب، در فلسفه‌ی مدرسی؛ ← مدرسی، فلسفه‌ی و قسمت I آن.

مسائل درونرشته‌ای: ← فلسفه‌ی علم، قسمت I.

مسائل سه‌گانه‌ی هندسی، سه مسئله‌ی تثلیث زاویه، تضعیف مکعب، و تربیع دایره، که حل آنها به وسیله‌ی پرگار و ستاده (یعنی به وسیله‌ی دایره و خط مستقیم) از قدیم الایام مورد توجه یونانیان بود، و سپس ریاضیون دوره‌ی اسلامی و بعداً در مغرب‌زمین به آنها پرداختند. دو مسئله‌ی اول از نظر جبری به معادله‌ی درجه‌ی سوم بر میگردد، و بر اساس تحقیقات ا. **گالوا**، حل چنین مسائلی (و از جمله حل مسئله‌ی تثلیث زاویه در حالت کلی و حل مسئله‌ی تضعیف مکعب) با پرگار و ستاده ممتنع است. اثبات امتناع حل مسئله‌ی تربیع دایره متأخرتر و ناشی از متعالی بودن عدد پی است (← عدد، قسمت VII)، که به وسیله‌ی ف. فون **لیندمان** ثابت شد (۱۸۸۲). مع ذلک، هنوز هم، گاه‌گاه، کسانی عاجز از فهم ریاضیات مدعی کشف راه حل بعضی از این مسائل میشوند.

مسائل عمومی: ← فلسفه‌ی علم.

مسائل فوق رشته‌ای: ← فلسفه‌ی علم، قسمت III.

مسائل میانرشته‌ای: ← فلسفه‌ی علم، قسمت II.

مسابقات ایسمین: ← مسابقات برزخی.

مسابقات برزخی[4] یا **مسابقات ایسمین** (ismian) مسابقات قهرمانی که ح ۵۸۱ ق‌م در یونان تریب داده میشد. محل این مسابقات شهر کورنت واقع در ← برزخ کورنت بود، و در اولین و سومین بهار هر المپیاد و برای تکریم پالایمون و پوسیدون صورت میگرفت. به ← مسابقات اولمپی شباهت داشت، ولی به مقیاس کوچکتر انجام میشد و روزهای جشن و شادمانی عمومی بود. جایزه‌ی آن تاج گلی از کرفس صحرائی بود. پس از ویرانی به دست رومیان (۱۴۶ ق‌م) و نوسازی مجدد آن به فرمان یولیوس قیصر (۴۴ ق‌م)، چندی این مسابقات از نو به راه افتاد و جایزه‌ی آن تاجی از شاخ و برگ کاج بود.

مسابقات دهگانه[5]، مسابقه‌هائی مرکب از پرش طول، پرش ارتفاع، پرتاب دیسک، پرتاب وزنه، پرتاب نیزه، پرش با نیزه، دوهای 100 متر، 400 متر، و 1500 متر، و 110 متر با مانع. این مسابقه‌ها جزء مسابقه‌های دو و میدانی اولمپیک است، و در ایران نیز هنگام انجام دادن مسابقه‌های دو و میدانی انجام میشود.

مسابقه[6]. اولین ← مسابقات اولمپی شامل مسابقه‌های دو بود. در عصر رومیها، مسابقه‌های ارابه وسیله‌ی تفریح شد. مسابقه‌ی منظم اسبدوانی با زین از قرن ۱۲ م به بعد در انگلستان رواج یافت. از ۱۸۳۰ مسابقه‌های درشکه‌ی یک‌اسبه به وجود آمد، و سپس به مسابقه‌های درشکه‌ی چنداسبه تبدیل شد. فعلاً مسابقه‌های اتومبیل، قایق، دوچرخه و سگ در کشمت و انگلستان و بعضی کشورهای دیگر رواج دارد.

مسابی[7] (məsābi)، رشته تپه‌هائی کوتاه، لش ایالت مینسوتا، کشمت، که به سبب معادن آهنش معروف است. این معادن از ۱۸۹۳ به دست ج. د. راکفلر افتاد.

مساحت، در هندسه. مساحت یک سطح عده‌ی دوبعدی است که سطح مفروضی که واحد سطح گرفته شده (مثلاً ملمم یا آر)، یا اجزایش، در آن میگنجد. فورمولهای مساحت اشکال مستوی و اجسام ساده (h= ارتفاع؛ b= قاعده؛ a= ضلع؛ r= شعاع؛ l= مولد)،

اشکال مستوی	مساحت
مثلث	$hb/2$
متوازی الاضلاع؛ مربع مستطیل	hb
مربع	a^2
دایره	πr^2
اجسام	مساحت کل
استوانه‌ی قائم مستدیرالقاعده	$2\pi r(r+h)$
مخروط قائم مستدیرالقاعده	$\pi r(r+l)$
کره	$4\pi r^2$

مساعدالسلطنه: ← ماسی‌یان هوانس‌خان.

مسافربان: ← آل مسافر.

مساقات (mosāqāt)، در فقه، قراری که میان مالک باغ و باغبانی بسته میشود که در نتیجه‌ی زحمتی که باغبان برای باغ میکشد سهمی از میوه به او برسد. قس مزارعه.

مسالح: ← قادسیه.

مسالک (masālek)، نام خلاصه‌ی کتاب مسالک الافهام الی تنقیح (یا فی شرح) شرایع الاسلام، و آن شرحی است که شهید ثانی بر کتاب شرایع الاسلام یا شرایع محقق حلی نوشته بوده، و چند بار در ایران به چاپ رسیده است.

مسالک الابصار: ← قاآن.

مسالک الممالک: ← الممالک و الممالک، عنوان بعضی کتابهای جغرافیائی.

مسئله‌ی امامت: ← شیعه، قسمت III.

مسئله‌ی دلوسی: ← تضعیف مکعب.

مسئله‌ی سه جسم[8]، مسئله‌ی مربوط به یافتن مدارهای فضائی سه جرم که در تحت تأثیر جاذبه‌های گرانشی مشترک یکدیگر در حرکتند. اگر تنها دو جرم مورد نظر باشد، در صورتی که در یک لحظه وضع و سرعت (از لحاظ مقدار و جهت) یک جرم نسبت به جرم دیگر معلوم باشد، در هر لحظه از زمانهای آینده میتوان وضع و سرعت نسبی جرم دیگر را از روی فورمولهائی حساب کرد. در این فورمولها از توابع

(۱)Mège-Mouriès (۲)Metz (۳)copper (۴)Isthmian games (۵)decathlon (۶)racing (۷)Mesabi (۸)three-body problem

معلوم (مثلاً جیب زاویه‌ی معین) استفاده میشود. این امر معین است که اوضاع نسبی و سرعتهای سه جسم در هر لحظه کاملاً میتواند وضع رفتار منظومه‌ی سه‌جسمی را تعیین کند، ولی هنوز نتوانسته‌اند از روی توابع معلوم اوضاع و سرعتهای این سه جسم را در هر لحظه‌ی آینده حساب کنند. مسئله‌ی سه جسم یکی از مسائل مشهور ریاضی است که از زمان نیوتن به بعد بیش از ۱٬۰۰۰ مقاله‌ی تحقیقی در باره‌ی آن نوشته شده است. نیز ← فضاپیمائی.

مسئله‌ی شرق[1]، اصطلاحی برای نمایاندن مسئله‌ی سرنوشت متصرفات اروپائی ← امپراطوری عثمانی در حال انحطاط در قرنهای ۱۸م و ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م. خاندان هاپسبورگ در قرن ۱۶م از دست‌اندازی ترکان به اروپا جلوگیری کردند، ولی ترکان عثمانی هنوز بر شبه‌جزیره‌ی بالکان استیلا داشتند. با ← پیمان کارلووِیتس (۱۶۹۹) تجزیه‌ی امپراطوری عثمانی آغاز شد، و روسیه به پیش رفتن بسه سوی دریای سیاه پرداخت. در قرن ۱۸م، فرانسه در نزاع دولت عثمانی با روسیه و اتریش، از دولت عثمانی پشتیبانی میکرد. مسئله‌ی شرق در سلطنت کاترین II با نخستین دو جنگ روس و عثمانی (۱۷۶۸—۷۴، ۱۷۸۷—۹۲) به صورت حاد در آمد. در این مرحله روسیه، که با اتریش متحد بود، نقشه‌ی تجزیه‌ی امپراطوری عثمانی را طرح کرد. روسیه که به دریای آزاد راه نداشت، چشم به آن دوخته بود که در این تقسیم استانبول نصیبش شود. این نقشه زنگ خطر را در پروس به صدا درآورد، و بیش از آن سبب اضطراب انگلستان شد، که راه هند و حتی خود هند را در معرض خطر جاه‌طلبیهای روسیه میدید. تشکیل اتحادی سیاسی میان انگلستان و پروس و هلند، و شکستهای اتریش از عثمانیان، موفقیتهای روسیه را جبران کرد؛ ولی نخستین مرحله‌ی مبارزه، که با پیمان یاسی (۱۷۹۲) خاتمه پذیرفت، پایگاهی برای روسیه در دریای سیاه تأمین کرد. در دوره‌ی ناپلئون، که توجه به جاهای دیگر جلب شده بود، روسیه در جنگ دیگری با عثمانی، موقعیت ممتازی در پیمان بخارست (۱۸۱۲) به دست آورد. پیروزی روسیه بر ایران در قفقاز با ← عهد نامه‌ی گلستان (۱۸۱۳) و ← عهد نامه‌ی ترکمن چای (۱۸۲۸) تأیید شد. این تغییرات، و نیز پیدایش احساسات ملی در میان اقوام ستمدیده‌ی بالکان، بار دیگر مسئله‌ی شرق را به صورت مسئله‌ی عمده‌ی اروپا در آورد. اتحاد برای دفاع از تمامیت ارضی دولت عثمانی تشکیل شد، ولی قدرتهای رقیب استعماری بزرگ، که هر یک از آنها چشم به غنیمت بردن از تجزیه‌ی عثمانی دوخته بود، بزودی این اصل را از عمل انداخت. در جنگ استقلال یونان (۱۸۲۱—۳۰)، انگلستان و روسیه هر دو به یاری شورشیان برخاستند، و هر کدام میکوشید تا نفوذ خود را بر دولت نوخاسته‌ی یونان بیشتر تحمیل کند. جنگ روس و عثمانی (۱۸۲۸—۲۹)، که با جنگ یونان بستگی داشت، به سود روسیه پایان یافت (← آدریانوپل، پیمان)، ولی کومک بعدی روسیه به عثمانی بر ضد محمد علی پاشا خدیو مصر، که در پی آن پیمان اتحاد روس و عثمانی (۱۸۳۳) منعقد شد، سخت مایه‌ی ناراحتی انگلستان و فرانسه شد. با این همه، پنج قدرت بزرگ (انگلستان، فرانسه، روسیه، اتریش، و پروس) در سر و سامان دادن به مسئله‌ی مصر هماهنگ شدند، و پیمانی که در لندن به امضا رسید (۱۸۴۰) متضمن تعهدی بین‌المللی برای حفظ تمامیت ارضی امپراطوری عثمانی بود. با این همه، در ۱۸۵۳، رقابت میان انگلستان و فرانسه و روسیه سبب افروخته شدن آتش ← جنگ کریمه شد. در پیمانی که با آن جنگ کریمه به پایان رسید (← پاریس، کنگره‌ی)، سعی شده بود که بهانه از دست روسیه برای دخالت در امور عثمانی و استیلای نیروی دریائی آن بر دریای سیاه گرفته شود، و امپراطوری عثمانی تحت حمایت بین‌المللی قرار گیرد. ولی عثمانی "مرد بیمار" اروپا شده بود و جلوگیری از تجزیه‌ی آن امکان نداشت. حوادثی که در بوسنی و هرزگووین پیش آمد، بار دیگر سبب افروخته شدن آتش جنگ میان روسیه و عثمانی شد (۱۸۷۷—۷۸)؛ پیمان سان ستفانو چندان به نفع روسیه تمام شد که نزدیک بود برای الزام به تجدید نظر در آن انگلستان به جنگ بر خیزد. کنگره‌ای (← برلین، کنگره‌ی) که در پیمان سان ستفانو تجدید نظر کرد، مانعی برای ازدیاد نفوذ روسیه فراهم آورد، ولی با آن مسائل تازه‌ای نیز پیش آمد. دولتهای نوخاسته‌ی بالکان که به مرزهای خود راضی نبودند، هر یک جدا جدا به قدرتهای بزرگ متوسل شد تا از پشتیبانی آنها نسبت به ادعاهای خود برخوردار شود. اتریش که در اواخر قرن ۱۸م با روسیه متحد شده بود، از نفوذ روسیه در کشورهای بالکان بیم داشت؛ پس از شکست خوردن از پروس در ۱۸۶۶، با امپراطوری آلمان متحد شد (← اتحاد مثلث؛ اتفاق مثلث). آلمان که در کنگره‌ی برلین عنوان "دلال درستکار" پیدا کرده بود، بی‌اندازه علاقه‌مند به افزودن نفوذ خود در امپراطوری عثمانی شد. سیاست "گسترش از طرف شرق" آلمان و اتریش، در تجدید سازمان ارتش عثمانی به دست افسران آلمانی و کشیده شدن ← راه آهن بغداد و پیدا شدن بحران در مراکش و الحاق (۱۹۰۸) بوسنی و هرزگووین به اتریش آشکار شد. ترویج اتحاد اسلاوی به توسط روسیه در بالکان و از میان رفتن تقریباً کامل ترکیه‌ی اروپائی در ← جنگهای بالکان سبب آن شد که دولت عثمانی متوجه کومک آلمان و اتریش شود و پس از اشتعال آتش جنگ I به قوای دول مرکزی بپیوندد. این جنگ امپراطوری عثمانی را از پای در آورد و مسئله‌ی قدیمی شرق را به پایان رسانید، ولی مسئله‌ی نگاهداری ثبات و استقرار در سرزمینهائی که زمانی تحت استیلای امپراطوری عثمانی بود، هنوز باقی بود.

مسالینا[2] (messālinā)، ف ۴۸ ب‌م، زن فاسد امپراطور کلاودیوس I که، چون رسوائی وخیمی به بار آورد، به امر شوهر کشته شد.

مسانا: ← مسینا، شهر.

مساوات (mosāvāt) [عربی، = برابری]، در علم معانی، الفاظ را به اندازه‌ی معنی آوردن (← ایجاز؛ اطناب).

مساواتیان[3] (mosāvātiān)، فرقه‌ی افراطی پیرایشگر انگلیسی که در انقلاب پیرایشگر فعالیت داشتند. این نام ظاهراً در ۱۶۴۷ به آنان داده شد تا مبیّن اعتقاد آنها به برقراری مساوات اجتماعی باشد. رهبر و مبلغ نهضت ج. لیلبرن بود؛ هدف غائی فرقه، که نسبت به زمان آنان بسیار پیشرفته بود، تساوی کامل دینی و سیاسی بود. در ۱۶۴۹ نهضت به دست آ. کرامول سرکوب شد. نیز ← دیگرها.

مسبع یا هفت‌ضلعی: ← کثیر الاضلاع.

مسبغ، در علم عروض: ← تسبیغ.

مستحب: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

مستدرک الوسائل (mostadrako 'l.vasāel) [مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل]، کتابی به عربی، در احادیث شیعه‌ی امامیه، تألیف حاج میرزا حسین نوری مازندرانی، معروف به صاحب مستدرک، از فقها و محدثین اواخر قرن ۱۳م و اوایل قرن ۱۴م هق. این کتاب، چنانکه از اسمش پیداست، مستدرکی است بر کتاب وسائل الشیعه، تألیف حر عاملی؛ یعنی احادیثی را که مؤلف وسائل، به جهتی از جهات، از ذکر آنها غفلت کرده است صاحب مستدرک در کتاب خود آورده است. مستدرک شامل تمام ابواب فقه است، و تعداد ابواب آن ۱٬۳۶۳ و تعداد احادیث آن ۴٬۸۳۰ میباشد. مؤلف در آخر کتاب ۱۲ فایده مشتمل بر مطالب مختلف ذکر کرده است، که سه فایده‌ی نخستین آن خیلی مهم است: (۱) مآخذ مستدرک الوسائل؛ (۲) شرح مآخذ مذکور و مؤلفین آنها؛ و (۳) مشایخ مؤلف و شرح حال ایشان. مستدرک اول بار در سه جلد در ۱۳۲۱ هق در تهران به طبع رسیده است.

مستر[4]، **ژوزف دو** (jozef dë mestr)، ۱۷۵۴؟—۱۸۲۱، نویسنده و رجل سیاسی فرانسوی در خدمت ← مملکت ساردنی؛ مت شامبری. از ۱۸۰۳ تا ۱۸۱۷ سفیر ساردنی در سن پطرزبورغ بود. با فلسفه‌ی قرن ۱۸م سخت مخالف، و از هواداران سلطنت و قدرت پاپ بود. روشی بسیار منطقی و معلومات عمومی فراوان داشت. این خصوصیات که در وی با مهارت و ظرافتی در نثرنویسی فرانسه ترکیب شده بود، او را به صورت قدرتمندترین دشمن ادبی مذهب اصالت عقل در آورده بود، و به این دل خوش داشت که سستی منطقی و سطحی بودن این مذهب را برملا ساند. آثار عمده‌ی او عبارت است از در باره‌ی پاپ (۱۸۱۹) و شبنشینیهای سن پطرزبورغ (۱۸۲۱). در این کتابها از این فکر جانبداری شده است که جهان باید زیر فرمان پاپ باشد که به عنوان فرمانروای روحی مطلق بر آن حکومت کند، و هیچ فرمانروای غیر دینی نباید مستقلاً صاحب قدرت باشد.

مستر[4]، **گزاویه دو** (gzāvie dë mestr)، ۱۷۶۳—۱۸۵۲، نویسنده‌ی فرانسوی، برادر ژوزف دو مستر؛ مت شامبری. در ارتش روسیه خدمت

(۱) Eastern Question (۲) Messalina (۳) Levelers (۴) Maistre

میکرد و بیشتر عمر وی در سن پطرزبورغ سپری شد. آثار وی به داشتن لطایف و نکته‌پردازیهای ادیبانه شهرت دارد. کتابی که وی تحت عنوان سفر برگرد اطاقم (۱۷۹۴) هنگام زندانی بودن به خاطر دوئلی تألیف کرده، گزارش سفر و گذشتن از یک شیء در اطاق به شیء دیگر و یادآوری خاطرات مربوط به آن شیء است. کتاب دیگرش، جذامی شهر آئوستا (۱۸۱۱)، مکالمه‌ای است میان یک سرباز و یک جذامی که در آن تسلیم و توکل یک فرد مسیحی بخوبی تجسم یافته است. دختر جوان سیبریائی شرح شکوائیه‌ی دختر جوان روسی است که برای آزادی پدرش از زندان سیبریه به تزار روسیه نوشته است.

مسترشد (mostaršed)، شهرت **ابومنصور فضل**، ملقب به **المسترشد بالله** (mostaršedo be 'l.lāh)؛ ۴۸۶–۵۲۹ هق، ۲۹مین خلیفه‌ی (۵۱۲–۵۲۹ هق) عباسی، که پس از مرگ (۵۱۲ هق) پدرش مستظهر به خلافت رسید. هنگامی که مردم به بیعت به مسترشد سرگرم بودند، برادر او، ابوالحسن ابن المستظهر بالله، سوار کشتی شد و به حله نزد دبیس ابن صدقه رفت و در ۱۲ صفر ۵۱۳ هق به واسط رفت و سپاهی به دور خود جمع کرد. خلیفه دبیس را مأمور گرفتن او کرد، و سپاه او از دور و برش فرار کردند و سرانجام دبیس او را گرفته پیش مسترشد فرستاد و مسترشد او را عفو کرد. در زمان او نیز امرای حقیقی پادشاهان سلجوقی بودند و از جانب خود برای اداره‌ی بغداد شحنه‌ای میفرستادند. در زمان مسترشد ابتدا برسقی (borsaqi) شحنه‌ی بغداد بود و بعد منکوبرس شحنه شد، و او چون ظلم بسیار کرد مردم بغداد از او متنفر شدند و ناچار از بغداد بیرون رفت. در ۵۱۳ هق مجاهدالدین بهروز از جانب سلطان سنجر شحنه‌ی بغداد شد و در فاصله‌ی خروج منکوبرس از بغداد و آمدن بهروز دبیس ابن صدقه امیر حله از جانب خود به بغداد نایب فرستاده بود. مدتی حکومت واقعی بغداد میان سلجوقیان و دبیس مورد تنازع بود. دبیس مردی متهور و بیباک و فتنه‌گر بود و تهدید کرده بود که سرانجام بغداد را گرفته غارت خواهد کرد. در ۵۱۷ هق مسترشد ناچار به جنگ دبیس از بغداد بیرون شد و در جنگی که میان او و دبیس روی داد سپاه دبیس شکست خورد و خود او فرار کرد. دبیس مدتی سرگردان بود، ابتدا روی به بصره نهاد و آنجا را غارت کرد، و بعد پیش صلیبیها رفت و ایشان را به گرفتن حلب تحریک کرد، و سپس پیش سلطان طغرل پسر سلطان محمد ابن ملکشاه رفت و او را برای گرفتن عراق و بغداد تشویق کرد. در ۵۱۸ هق مسترشد از سلطان محمود ابن محمد ابن ملکشاه درخواست کرد که برسقی را از شحنگی بغداد معزول کند. سلطان محمود برسقی را معزول کرد و او را به موصل فرستاد و به جای او یرنقش (yaranqoš) را شحنه‌ی بغداد کرد و یرنقش نایبی از خود به بغداد فرستاد. در ۵۱۹ هق سلطان طغرل ابن محمد ابن ملکشاه با دبیس ابن صدقه عازم عراق و بغداد شدند. مسترشد با 12'000 سوار و عده‌ی زیادی پیاده از بغداد بیرون شد. طغرل دوچار تب شد و باران شدیدی سپاه او را از حرکت باز داشت، و خلیفه به سپاه دبیس که در کنار رود نهروان فرود آمده بود حمله برد و دبیس فرار کرد. مسترشد پس از ۲۵ روز به بغداد باز گشت و دبیس و طغرل پیش سلطان سنجر رفتند. در ۵۲۰ هق یرنقش شحنه‌ی بغداد از خلیفه ترسید و از بغداد گریخت و نزد سلطان محمود ابن محمد ابن ملکشاه رفت، و او را به گرفتن بغداد تحریک کرد. سلطان محمود عازم بغداد شد و با عماد‌الدین زنگی بغداد را در محاصره گرفت و چون یکی از سرداران خلیفه به نام ابوالهیجاء کردی (abo'l.heyjā'e kordi) به خلیفه خیانت کرد جانب خلیفه سست شد و سلطان محمود وارد بغداد شد و با خلیفه صلح کرد. سلطان محمود تا چهارم ربیع‌الثانی ۵۲۱ هق در بغداد ماند، و چون بیمار شد از بغداد بیرون رفت و عازم همدان شد و عمادالدین زنگی را شحنه‌ی بغداد کرد، و چون عمادالدین زنگی به حکومت موصل منصوب شد شحنگی بغداد به مجاهدالدین بهروز محول گردید. در ۵۲۷ هق مسترشد برای تنبیه عمادالدین زنگی عازم موصل شد و آنجا را در حصار گرفت ولی کاری نتوانست انجام دهد و به ناچار بی نیل به مقصود به بغداد باز گشت. در ۵۲۸ هق میان طغرل ابن محمد ابن ملکشاه و برادرش مسعود خلاف افتاد، و چون نیروی طغرل بیشتر بود مسعود نتوانست با او مقاومت کند و به بغداد رفت. در ۵۲۹ هق طغرل وفات یافت و مسعود بیدرنگ عازم همدان شد تا متصرفات برادرش را به دست بگیرد. اما بزودی میان خلیفه و مسعود مخالفت افتاد و خلیفه با سپاهی عازم همدان و جنگ با مسعود شد. در دایمرج (dāymarj) واقع در نزدیکی همدان دو سپاه به هم رسیدند ولی جنگ مهمی واقع نشد زیرا سپاه خلیفه او را ترک کرد و خلیفه به دست سلطان مسعود افتاد. با خلیفه در حال اسارت با احترام رفتار میکردند، و مسعود او را با خود به آذربایجان برد. روز پنجشنبه ۱۷ ذیقعده‌ی ۵۲۹ هق در در مراغه عده‌ای از فدائیان اسماعیلی غیبت موکلان خلیفه را غنیمت شمرده به او حمله کردند و بیش از ۲۰ زخم به او زدند و او را کشتند و گوش و بینیش را بریدند و جسد او را برهنه کردند. مردم مراغه جسد خلیفه را دفن کردند. عمر او ۴۳ سال و ۳ ماه بود و خلافتش ۱۷ سال و ۶ ماه و ۲۰ روز طول کشید. مسترشد مردی شجاع و بااراده بود و نمیخواست از سلاطین سلجوقی اطاعت کند، و در مواقع فرصت استقلال خود را ظاهر میساخت. از بیان خوش و خط خوش او تعریف کرده‌اند.

مسترشد بالله [المسترشد بالله]؛ ← مسترشد.

مستزاد (mostazād، عربی، ← در افزوده)، شعری (غزل یا قصیده یا رباعی) که یک یا چند کلمه به وزن پاره‌ای از پایه‌های عروضی (← پایه) بحر آن شعر، در پایان هر مصراع بیفزایند. مستزاد دو گونه است: (۱) گاه کلمات چنان در معنی به هر یک از مصراعها باز بسته است که اگر حذف شود، در معنی مصراعها خلل پدید آید؛ مانند (حسن وثوق)،

گر گندی هست و نه در کوی تست
برخطاست
ور نظری هست و نه بر روی نست
تا بجاست
. . . . . .

(۲) و گاه چنان است که شعر بی آن کلمات نیز خود در معنی تمام است؛ مانند (مولوی)،

هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد
دل برد و نهان شد
هر دم بلباس دگر آن یار بر آمد
گه پیر و جوان شد.
. . . . . .

مست سفلی (maste soflā)، ده (جمع ۱'۵۴۶ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرای علیا، بخش وفس، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۵۸ کیلومتری ج کمیجان. محصولاتش غلات، چغندر قند، و پنبه است.

مستشرق (mostašreq) یا **خاورشناس**، دانشمندی که برای شناختن مشرق‌زمین و زبان و ادبیات و علوم و هنرها و سایر مسائل مربوط به آن بحث و تحقیق میکند. بر حسب آنکه موضوع خاص تحقیق یک مستشرق کدام کشور باشد، به لقب خاص دیگری نیز معرفی میشود، ایرانشناس، مصرشناس، آشورشناس، و غیره.

مستضعفین: ← عمار یاسر.

مستضیء (mostazi')، شهرت **ابومحمد حسن**، ملقب به **المستضیء بامرالله**، ۵۳۶–۵۷۵ هق، ۳۳مین خلیفه‌ی (۵۶۶–۵۷۵ هق) عباسی، پسر مستنجد. پس از مرگ (۵۶۶ هق) پدر به خلافت نشست. در مرگ پدر او عضدالدین ابوالفرج استاذالدار (رئیس دربار) و قطب‌الدین قایماز امیر بزرگ دست داشتند و به شرطی با مستضیء بیعت کردند که عضدالدین به وزارت برسد و پسرش کمال‌الدین استاذالدار شود و قطب‌الدین قایماز رئیس سپاه باشد. عضدالدین و قطب‌الدین از وزیر مستنجد، ابوالفرج بلدی، دل خوشی نداشتند و در همان روزی که با مستضیء بیعت کردند او را به حیله کشتند. در ۵۶۷ هق برای خلافت عباسی واقعه‌ی بسیار مهمی روی داد، و آن اینکه صلاح‌الدین ایوبی در دومین جمعه‌ی محرم ۵۶۷ هق دستور داد که در مصر نام عاضد خلیفه‌ی فاطمی را از خطبه انداختند و دوباره خطبه به نام خلیفه‌ی عباسی یعنی مستضیء، کردند. عاضد بیمار بود و صلاح‌الدین ایوبی وزیر او بود. نورالدین محمود ابن زنگی امیر موصل و شام، که سمت بزرگی بر صلاح‌الدین داشت پیوسته به او دستور میداد که نام عاضد را از خطبه بیندازد و خطبه به نام خلفای عباسی کنند. صلاح‌الدین که مرد تمام‌عیاری بود، چون از عاضد نیکی بسیار دیده بود، به این کار تن در نمیداد تا آنکه عاضد بیمار شد و معلوم شد که او از این بیماری جان بدر نخواهد برد. به همین جهت یکی دو روز پیش از وفات عاضد خطبه دوباره به نام خلفای عباسی کرد، و عاضد که در عاشورای همان سال وفات یافت از این معنی خبردار نشد. بدین ترتیب سلسله‌ی فاطمیان مصر که با ظهور عبیدالله مهدی در سلمیه در ۲۹۷ هق آغاز شده بود در محرم ۵۶۷ هـ ق پایان یافت. چون خبر به بغداد رسید شهر را چند روز زینت بستند و از طرف

خلیفه برای نورالدین محمود و صلاح‌الدین خلعتها فرستاده شد. در ۵۶۷ هق میان عضدالدین وزیر خلیفه و قطب‌الدین قایماز امیر سپاه کدورت افتاد، و خلیفه ناگزیر عضدالدین را از وزارت معزول ساخت. در ۵۶۸ هق نورالدین محمود این زنگی از خلیفه درخواست که رسماً او را به عنوان حاکم مصر و شام و جزیره و موصل و دیاربکر و قسمتی از آسیای صغیر بشناسد تا او در جنگ با کفار صلیبی استوارتر باشد، و خلیفه خواهش او را پذیرفت. در ۵۷۰ هق قطب‌الدین قایماز، براثر فتنه‌ای، مجبور شد که از بغداد بگریزد، و به همین جهت خلیفه وزارت را دوباره به عضدالدین داد. عضدالدین در ۵۷۳ هق به دست فدائیان اسماعیلی کشته شد و ظهیرالدین ابوبکر معروف به ابن العطار جای او را گرفت. مستضیء در دوم ذیقعده‌ی ۵۷۵ هق درگذشت. مورخان او را به عدل و کرم و نیکسیرتی ستوده‌اند. جنگهای صلیبی در زمان او بشدت ادامه داشت.

مستضیء بامرالله [المستضیء بامرالله]، ← مستضیء.

مستطیل[1] (mostatil)، کثیر الاضلاعی چهارضلعی که اضلاع آن، دو به دو، مساوی و موازیند و زوایای آن قائمه است. دو قطر مستطیل در مرکز آن (مرکز دایره‌ی محیط یا محاط بر آن) یکدیگر را قطع میکنند. یکی از دو ضلع اطول قاعده و یکی از دو ضلع اقصر ارتفاع مستطیل است. مساحت مستطیل حاصلضرب قاعده در ارتفاع است.

مستظهر (mostazher)، شهرت **ابوالعباس احمد**، ملقب **المستظهر بالله**، ۴۷۱–۵۱۲ هق، ۲۸مین خلیفه‌ی (۴۸۷–۵۱۲ هق) عباسی، پسر مقتدی عباسی. پس از فوت (۱۵ محرم ۴۸۷ هق) پدرش مقتدی به خلافت رسید. هنگام فوت مقتدی بر کیارق پسر ملکشاه در بغداد بود و از مقتدی خواسته بود که خطبه‌ی سلطنت به نام او باشد، و مقتدی نیز پذیرفته بود. مقتدی ناگهان سکته کرد، و بعضی میگویند مسموم شد. وزیر مقتدی، عمیدالدوله ابن جهیر (johayr)، بی‌درنگ برکیارق را خبر کرد و از او برای خلافت المستظهر بیعت گرفت، و چون از این بابت اطمینان یافت، پس از سه روز خبر مرگ مقتدی را اعلام کرد، و در مجلس بزرگی که در آن عزالملک پسر نظام‌الملک وزیر برکیارق و اشراف و علمای بغداد، از جمله غزالی، حضور داشتند برای مقتدی سوگواری کردند و به مستظهر بیعت کردند. سن مستظهر در این موقع ۱۶ سال و ۲ ماه بود. تا سال ۴۹۲ هق در بغداد پس از خلیفه به نام برکیارق خطبه میخواندند، و در این سال سعدالدوله‌ی گوهرآیین، که از برکیارق رنجیده و طرف سلطان محمد پسر دیگر ملکشاه را گرفته بود، از خلیفه خواست که خطبه‌ی سلطنت به نام سلطان محمد باشد، و او نیز ناچار پذیرفت. اما در ۴۹۳ هق که برکیارق وارد بغداد شد دوباره خطبه به نام او شد و سعدالدوله‌ی گوهرآیین باز از برکیارق اطاعت کرد؛ ولی در جنگی که در همین سال در کنار سفیدرود میان سلطان محمد و برکیارق روی داد سپاه برکیارق شکست سختی خورد و سعدالدوله‌ی گوهرآیین که مدتها از طرف پادشاهان سلجوقی شحنه‌ی بغداد بود در جنگ کشته شد و دوباره در بغداد خطبه به نام سلطان محمد شد. در ۴۹۴ هق از نو جنگی میان برکیارق و سلطان محمد در گرفت که در آن شکست با سلطان محمد بود و برکیارق وارد بغداد، و ناگزیر خطبه به نام او شد. ولی امر برکیارق در بغداد در سستی بود و او با مردم بدرفتاری میکرد، و در این میان سلطان محمد و سنجر هر دو وارد بغداد شدند و خلیفه از ورود سلطان محمد اظهار خشنودی کرد. پس از آن باز جنگهائی میان دو برادر سلجوقی روی داد و شحنگی بغداد به دست ایلغازی مأمور سلطان محمد افتاد. در ۴۹۶ هق برکیارق کمشتکین (komoš-takin) قیصری را برای شحنگی بغداد فرستاد، ولی او نتوانست کاری انجام دهد و باز بغداد در حقیقت در تصرف مأموران سلطان محمد بود. در این مدت قتل و غارت و فساد در بغداد و اطراف بغداد از طرف مأموران سلاجقه شدت یافته بود. در ۴۹۷ هق، که میان سلطان محمد و برکیارق آشتی شد، سفرای برکیارق وارد بغداد شدند، و در ۱۹ جمادی الاولی خطبه‌ی سلطنت در بغداد به نام برکیارق خوانده شد و ایلغازی از جانب او شحنه‌ی بغداد شد. در ۴۹۸ هق برکیارق در حالی که عازم بغداد بود، وفات یافت و در مساجد بغداد خطبه به نام پسرش ملکشاه خواندند و ایلغازی در شحنگی بغداد باقی ماند. سلطان محمد عازم بغداد شد و چون به بغداد رسید در جانب غربی بغداد خطبه به نام او، در جانب شرقی خطبه به نام ملکشاه ابن برکیارق، و در جامع منصور بغداد خطبه به نام "سلطان عالم" خواندند، و سرانجام کار بر سلطان محمد قرار گرفت. سلطان محمد در ۴۹۸ هق سنقر برسقی (borsaqi) را شحنه‌ی بغداد کرد. از امرای بزرگ که در زمان مستظهر در عراق قدرت و شوکت فراوان یافت صدقة ابن منصور است که مردی شجاع و دانا و کریم و دارای فضایل فراوان بود و هموست که حلّه را در عراق بنا کرد. صدقة ابن منصور سرانجام با سلطان محمد مخالفت کرد و با آنکه مستظهر برای صلح میان آن دو کوشش فراوان به کار برد، سودی نبخشید و سیف‌الدوله در ۵۰۱ هق در جنگ با سلطان محمد کشته شد. در ۵۱۱ هق سلطان محمد وفات یافت و پسرش سلطان محمود به جای او نشست، و خطبه در بغداد به نام سلطان محمود خواندند. شحنگی بغداد پس از مجاهدالدین بهروز به منکوبرس (mankubars) واگذار شد، و او یکی از افراد خود را به نیابت خویش به بغداد فرستاد. سن مستظهر به هنگام وفاتش ۴۱ سال و ۶ ماه و ۶ روز بود و ۲۴ سال و ۳ ماه و ۱۱ روز خلافت کرده بود. او را مردی نیکوسیرت و ملایم و دانشمند معرفی کرده‌اند؛ و در حقیقت خلافت معنوی داشت، و حکومت واقعی، چنانکه گفته شد، در دست امرای سلجوقی بود. در زمان او باطنیان در ایران و جاهای دیگر قدرت فراوان یافتند و عده‌ای از بزرگان را به قتل رسانیدند. حمله‌ی صلیبیون به بلاد اسلام و تصرف بیت المقدس به دست ایشان در زمان او اتفاق افتاد. معاصر المستنصر بالله و المستعلی بالله خلفای فاطمی بود.

مستظهر بالله [المستظهر بالله]، ← مستظهر، خلیفه‌ی عباسی.

مستعار له، در علم بیان، ← استعاره.

مستعار منه، در علم بیان، ← استعاره.

مستعربون[2] (mosta'rebun)، نامی که مسیحیان عربی‌زبان اسپانیا، در زمان تسلط مسلمانان بر اسپانیا، به این نام خوانده میشدند. این مسیحیان ادبیات خاصی به زبان عربی داشتند، و مدتها پس از فتح مجدد اسپانیا به دست مسیحیان بر عادات خاص خود باقی ماندند. در معماری و زرگری و سایر رشته‌های هنر نیز مستعربون شیوه‌ی خاصی برای خود داشتند که روی هم رفته به نام هنرهای مستعربی خوانده میشود.

مستعربه، عرب: ← عرب مستعربه.

مستعصم (mosta'sem) شهرت **ابو احمد عبدالله**، ملقب به **المستعصم بالله**، ۶۰۹–۶۵۶ هق، ۳۷مین خلیفه‌ی (۶۴۰–۶۵۶ هق) عباسی، آخرین خلیفه از خلفای عباسی که در بغداد بودند. در دهم جمادی الثانی، پس از مرگ مستنصر، به خلافت رسید. برادری داشت که، به گفته‌ی مورخان، دلیر و شجاع بود و قصد داشت که به جنگ مغول برود، اما دواتدار و شرابی، که از امرای بزرگ بودند، از استقلال و قدرت او بیم داشتند و میخواستند مرد ضعیف و سست‌اراده‌ای را به خلافت بنشانند، و به همین جهت با پسر دیگر مستنصر، ابواحمد عبدالله، بیعت کردند. همه‌ی مورخان او را به نادانی و ضعف اراده منسوب داشته‌اند. در ضعف و نادانی او این نکته کافی است که پدر او حدود 100'000 سپاه برای مقابله با مغول آماده کرده بود و او قسمت عمده‌ی این سپاه عظیم را مرخص کرد و آن را به بیست هزار تقلیل داد تا مبلغ حاصل از این صرفه‌جوئی را برای مغول بفرستند بلکه از این راه ایشان را از حمله به بغداد منصرف کند. مصیبت دیگر او وزارت مؤیدالدین معروف به ابن علقمی بود. این وزیر شیعه بود و در زمان وزارت او فتنه‌ای میان محله‌ی شیعه‌نشین کرخ و محلات سنی‌نشین بغداد بر پا شد و خلیفه فرزند خود ابوبکر را به کومک سنیان فرستاد و او محله‌ی کرخ را غارت کرد و با مردم آن بشدت و سختی بیمانندی رفتار کرد و کارهای بسیار زشت مرتکب شد. ابن علقمی، که در این واقعه نمیتوانست کاری بکند، برای تسکین آتش انتقام خود با مغول پنهانی مکاتبه کرد و ایشان را به گرفتن بغداد تشویق کرد. هولاکو خان در تصرف قلاع اسماعیلیه از خلیفه یاری خواسته بود ولی خلیفه جوابی به این درخواست نداده بود. هولاکو از همدان فرستاده‌ای نزد خلیفه فرستاد و خواست که یکی از سه امیر دربار خلافت، دواتدار صغیر یا شرابی یا سلیمانشاه، برای مذاکره پیش او فرستاده شود، ولی خلیفه به جای یکی از این سه نفر ابوالفرج ابن الجوزی II را فرستاد. این باعث خشم هولاکو شد و او را در عزم خود بر تصرف بغداد راسختر کرد، و سوغونجاق و تایجو را از پیش برای محاصره‌ی بغداد فرستاد و خود در پی ایشان روان شد.

---

(۱) rectangle (۲) Mozarabs

سپاه خلیفه شکست خورد و خود خلیفه با اعیان دولت ناگزیر پیش هولاکو رفتند. هولاکو امر به قتل عام مردم بغداد داد، و به دستور او مستعصم نیز کشته شد (محرم ۶۵۶ هق). در کیفیت قتل او اختلاف است. بعضی گفته‌اند که او را در پارچه‌ای پیچیدند و با لگد مالیدند تا خفه شد و بعضی گفته‌اند که او را به دجله انداختند. مدت خلافتش ۱۷ سال بود. با مرگ او خلافت عباسی منقرض شد، و اگر چه تنی چند از عباسیان در مصر طی دو قرن در زیر سلطه‌ی ممالیک به خلافت منصوب شدند، آنها بازیچه و آلت دستی بیش نبودند، و مستعصم را باید آخرین خلیفه‌ی عباسی محسوب داشت.

مستعصم بالله [المستعصم بالله]، ← مستعصم، خلیفه‌ی عباسی.

مستعلویه (mostā'lāviyye) یا **مستعلیه** (mosta'liyye)، شاخه‌ی بزرگی از اسماعیلیه که، پس از فوت (۴۸۷ هق) مستنصر خلیفه‌ی فاطمی، پسر او مستعلی را امام خود شناختند در برابر دسته‌ی بزرگ دیگری که امامت مستعلی را قبول نکردند و پسر بزرگتر مستنصر یعنی ابومنصور نزار را امام بحق دانستند (← نزاریه). مستنصر خود نزار را ولیعهد خویش کرده بود و به هنگام مرض موت میخواست از بزرگان مملکت برای نزار بیعت بگیرد، ولی ابوالقاسم افضل شاهنشاه که پس از مرگ پدرش امیر الجیوش بدرالجمالی اداره‌ی امور مستنصر را به دست گرفته بود، به جهت نفرتی که از نزار داشت، مانع از این کار شد و پس از مرگ مستنصر امرا و خواص را با خود همراه ساخت که برادر کوچکتر نزار، یعنی ابوالقاسم احمد، را که بعد ملقب به **المستعلی بالله** شد به خلافت بر دارند. مستعلی در ذوالحجه‌ی ۴۸۷ هق به خلافت رسید و نزار به اسکندریه فرار کرد. از این تاریخ به بعد اسماعیلیان به دو شاخه‌ی بزرگ تقسیم شدند، طرفداران نزار که به نزاریه و طرفداران مستعلی که به مستعلویه یا مستعلیه معروف شدند. نزاریه بیشتر در ایران و بعضی نواحی سوریه به پیروی از دعوت اسماعیلی ادامه دادند، و اسماعیلیان مصر و قسمت مهمی از سوریه و نیز اسماعیلیان یمن و قسمت مهمی از هند در پیروی از مستعلی و جانشینان او پا برجای ماندند. نخستین انشعابی که در میان مستعلویه افتاد پس از مرگ (۵۲۴ هق) آمر روی داد. آمر پسری به نام طیب داشت که نامزد ولایت عهد بود. پس از مرگ آمر پسر عم او عبدالمجید با توطئه و مقدمه‌چینی به خلافت رسید، و در ۵۲۶ هق خود را الحافظ لدین الله خواند. از سرنوشت طیب کسی آگاهی نیافت اما عده‌ای از اسماعیلیان او را امام بحق دانستند و این دسته به نام آمریه یا طیّبیّه معروف شدند و معتقدان به خلافت و امامت حافظ حافظیه یا مجیدیه نام یافتند. در یمن ملکه‌ی خاندان صلیحی (solayhi) به نام سیده از طیبیه جانبداری کرد و برای این دسته خود رهبری انتخاب کردند که "داعی مطلق" خوانده میشد. نخستین داعی مطلق به نام ذؤیب ابن موسی (zo'aybe 'bne) بود. حافظیه نیز در یمن و عدن پیروانی پیدا کردند و از حمایت بنو حمدان در صنعا برخوردار شدند، ولی از دعوت حافظیه در هند اطلاعی در دست نیست و اسماعیلیان هند با شاخه‌ی طیبی در ارتباط بودند. حافظیه یا مجیدیه به طور پراکنده در مصر و سوریه به دعوت ادامه میدادند، ولی بتدریج ضعیف شدند. داعی مطلق طیبیه پس از ذؤیب ابن موسی، ابراهیم حامدی شد (۵۴۶ هق)، و پس از او تا مدتی مقام داعی مطلق در خاندان او موروثی بود. در ۶۰۵ هق شخصی به نام علی ابن محمد از خاندان بنو ولید الانف (valide l.'anf) داعی مطلق شد و این مقام (جز در قرن ۷م هق که دو بار از این خاندان بیرون رفت) تا ۹۴۶ هق در خاندان او باقی ماند. روابط طیبیه با خاندانهای حاکم صلیحی و رسولی در یمن خوب بود ولی ائمه‌ی زیدی با ایشان به خصومت برخاستند. طیبیان هند از داعی مطلق یمن پیروی میکردند و در قرن ۹م هق از طرف سلاطین گجرات مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند. در ۹۴۶ هق یکی از هندیان به مقام داعی مطلق رسید. در ۹۹۹ (یا ۹۹۶) هق داود ابن عجب شاه که ۲۶مین داعی مطلق بود در هند وفات یافت و بر سر جانشینی او اختلاف افتاد. برهان‌الدین داود ابن قطب شاه در هند خود را داعی مطلق خواند ولی نماینده‌ی داود ابن عجب شاه در یمن به نام سلیمان ابن حسن هند مدعی مقام داعی مطلق شد. از این به بعد طیبیه به دو دسته تقسیم شدند: داودی یا بهره (یا بحره)ها (bohrah) و سلیمانیه. سلیمانیه بیشتر در یمن هستند و در هند طرفداران کمی دارند. در 1050 هق مقام داعی مطلق در میان سلیمانیه به ابراهیم ابن محمد ابن فهد (fahd) از خاندان مکرمی (makrami) رسید و از این به بعد تقریباً این مقام در میان این خاندان باقی ماند. خاندان مکرمی منطقه‌ی حراز را در یمن به دست آوردند و آنجا را مرکز قدرت و حکومت خود ساختند. در ۱۲۸۹ هق سردار عثمانی به نام احمد مختار پاشا داعی مطلق سلیمانیه را به نام حسن ابن اسماعیل آل شِبام مکرمی از روی غدر کشت و قلعه‌ی او را به نام عتاره (attara) تصرف کرد. سلیمانیه‌ی هند در بمبئی و بارودا و حیدرآباد دکن ساکن هستند. دائودیها بیشتر در هند ساکن هستند. از سال ۱۲۰۰ هق به بعد مرکز داعیان داودی به سورت منتقل شد. داودی هند بیشتر در گجرات و بمبئی و مرکز هند مستقر هستند. اغلب بهره‌های هند اسماعیلی و از شاخه‌ی داودی هستند (بعضی از بهره‌های اسماعیلی سلیمانی هستند و بعضی نیز مذهب اهل سنت دارند).

مستعلی (mosta'li)، شهرت **ابوالقاسم احمد**، ملقب به **المستعلی بالله**، ۴۶۷–۴۹۵، خلیفه‌ی (۴۸۷–۴۹۵) فاطمی مصر، پسر مستنصر. مدت خلافتش ۷ سال و ۲ ماه بود. از وقایع دوره‌ی خلافت او جنگ صلیبی بود، که در آن لشکریانش در عسقلان و دیگر بلاد شام مدتی با صلیبیون جنگیدند، نیز ← مستعلویه.

مستعلی بالله [المستعلی بالله] ← مستعلی، خلیفه‌ی فاطمی مصر.

مستعلی بیگلو (masta'li beyglu)، طایفه‌ای شیعی‌مذهب از ایل شاهسون، ح 200 خانوار، تحت نفوذ قوجه بیگلو. قسمت اعظم آنها تخته قاپو، و بعضی نیز چادرنشین هستند. ییلاق آنها در سبلان و قشلاقشان در خروسلو است. ح 16'000 رأس گوسفند و گاو و بز، و ح 300 رأس اسب دارند. از طریق گله‌داری و زراعت (گندم، جو، نخود، و زرت) زندگی میکنند. از صنایع دستی گلیمبافی و شالبافی در میان آنان مرسوم است.

مستعلی شاه: ← شروانی، زین‌العابدین.

مستعلیه: ← مستعلویه.

مستعمره[1] (mosta'mara) [عربی، = آباد شده] یا **مهاجرنشین** (mohājer.nešin). اصطلاح مستعمره قسمتی از مفهوم کلمه‌ی خارجی کولونی (koloni) [از لتی، = آبادی، ماندگاه] را نشان میدهد که قسمت دیگر مفهوم آن به فارسی به صورتهای **مهاجرنشین** یا **کوچنشین** در آمده است و، به همین جهت، آنچه در این مقاله میآید تعریف تمام مفهوم کولونی است. اصطلاح کولونی دو معنای متمایز از یکدیگر دارد. گاه برای آن به کار میرود که نماینده‌ی ماندگاه گروهی از افراد یک کشور در سرزمین کشوری دیگر باشد که نسبت به سرزمین اصلی خود مطیع و وفادار مانده‌اند. از این قبیل است کولونیهای آلمانی در برزیل یا کولونیهای چینی در اندونزی. از این نوع کولونی در زبان فارسی بیشتر با اصطلاح مهاجرنشین تعبیر میشود. ولی در اصطلاح غالبتر، مقصود از کولونی سرزمینی است که از خود آن کسی بر آن حکومت نمیکند و زیر فرمان کشور دیگری است که آن را به صورتی متصرف شده است؛ و در همین معنای کولونی است که اصطلاح مستعمره به کار میرود. تعریف کولونی متناسب با عقاید سیاسی گوناگون تغییر پیدا میکند. قدرتهای استعماری جدید–انگلستان، فرانسه، هلند، بلژیک، پرتغال، استرالیا، و کشمکش–تعریفی را مرجح میدانند که از قوانین ملی آنها برخاسته باشد. یک کولونی را، که همچون کشور تابع و بدون داشتن حکومت کامل مردم خود آن کشور توصیف شده باشد، قدرتهای استعماری مسلط بر آن همچون سرزمینی میدانند که از لحاظ اداری فرمانبردار کشور مادر (کشور حاکم بر مستعمره) است، و معتقدند که نارسائیهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مانع آن است که چنین سرزمینی بتواند مستقلاً حاکم بر مقدرات خود باشد. قوانین چنین سرزمینی توسط کشور مادر وضع میشود، و اجرای آن به دست صاحبمنصبانی است که از آنجا فرستاده میشوند، ولو اینکه سرزمین مستعمره نمایندگانی هم در مجلس قانونگذاری کشور مادر داشته باشد (که در فرانسه و پرتغال چنین است). ولی نقادان استعمار جدید، و بالخاصه مردمان آسیا و افریقا و امریکای لاتین، تعریف جامعتری را ترجیح میدهند. اینان کولونی (= مستعمره) را سرزمینی میدانند که تحت نفوذ سخت سیاسی و اقتصادی سرزمین دیگر باشد. مثلاً چین را در میان سالهای 1900 و 1930، به علت تسلط اقتصادی بعضی از کشورهای اروپائی و امریکائی

(1) colony

بر آن، و ضعف حکومت مرکزی چین، مستعمره‌ی غرب میدانستند، هر چند قانونگذاری در این کشور به دست همان حکومت ضعیف مرکزی بود. گروه دیگری تعریف سومی برای مستعمره پذیرفته‌اند، و آن را سرزمینی میدانند که شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زندگی در آن به وسیله‌ی اقلیتی معین میشود که از لحاظ فرهنگ و تاریخ و معتقدات و نژاد با اکثریت مردم آن سرزمین اختلاف دارد. این تعریف مجموعه‌ی سرزمینهائی را که قانوناً مستعمره محسوب میشوند فرا میگیرد، ولی بعضی از ادعاهای کلی ضد استعماریان از آن بیرون میماند. روابطی که میان تجسم و آسیای مرکزی یا کرانه‌های بالتیک پیدا شده، یا ارتباط آلمان نازی در جنگ II با قسمت عمده‌ی اروپا، یا میان ژاپن و شرق آسیا میان ۱۹۳۱ و ۱۹۴۵، مشمول این تعریف میشود.

تاریخچه. فتوحات مصریان و ایرانیان و هندیان و یونانیان و رومیان قدیم همراه با برقراری روابط استعماری با سرزمینهای تسخیر شده بوده است، و البته شکل و شدت استعمار در آنها با وضع کنونی تفاوت کلی داشته است. بعدها نفوذ و گسترش عربها و مغولان و چینیان در کشورهای همسایه نتایج مشابهی به بار آورد. دوره‌ی استعمار باختری با رنسانس اروپائی و پیشرفت علم جدید و مسافرتهای پویشی و وجود رقابت‌آمیز سربازان و اشراف و مبلغان دینی و بازرگانان مشتاق کار و فعالیت اسپانیائی و پرتغالی و انگلیسی و فرانسوی در سرزمینهای نویافته و مهاجرنشینها آغاز شد. ابتدای آن حدود سال ۱۴۵۰ بود و در حوالی ۱۹۰۰، هنگامی که آخرین سرزمینهای مستقل غیر باختری قطعه قطعه شد، به اوج خود رسید. پس از جنگ I کیفیت معکوسی اتفاق افتاد، و عدم رضایت روزافزون و آرزوی استقلال سبب پیدا شدن حس میهنپرستی در افریقا و آسیا شد، و در نتیجه قدرت و تسلط دولتهای استعماری رو به کاهش نهاد.

ولی پیش از آنکه استعمار به اوج خود برسد، در روابط استعماری تغییرات چندی پیدا شد. قدرتهای اروپائی، برای به دست آوردن انحصارهای بازرگانی و محکم کردن ادعاهای خود در مستعمرات و مهاجرنشینها، به جنگهائی با یکدیگر برخاستند. پس از پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا بعد از ۱۸۰۰، پیشرفتهای فنی و صنعتی کشور گشائی و تسلط استعماری را در آسیا و افریقا آسانتر کرد، و آرزوهای دست یافتن به تجارت و منابع مواد خام و سرمایه‌گذاری در سرزمینهای تازه را بر انگیزه‌های قدیمی افزود. میان سالهای ۱۷۷۰ و ۱۸۲۰ بعضی از مستعمرات که قسمت عمده‌ای از ساکنان آنها را مهاجران اروپائی تشکیل میدادند، از فرمانبرداری از کشور مادر ناراحت بودند و به انقلابهای موفقیت‌آمیز دست زدند؛ در نتیجه‌ی همین انقلابها بود که کشمکش و سرزمینهای امریکای جنوبی به استقلال رسیدند، و دولت استعماری اسپانیا عملاً به پایان خود رسید، و قسمت عمده‌ی نیمکره‌ی غربی از زیر تسلط اروپا بیرون آمد. سیاستمداران انگلیسی در قرن ۱۹م از این حوادث درس عبرت گرفتند و هرچه زودتر به مستعمره‌هائی که مهاجرنشین اروپائی داشت حکومت محلی و استقلال دادند، و این امر منجر به تشکیل **ملل مشترک المنافع بریتانیا** شد.

دولت فرانسه مدتها به دادن استقلال به مستعمرات خود رضا نمیداد، ولی در نتیجه‌ی شورشهای آزادیخواهانه در مستعمرات عاقبت تسلیم شد و بسیاری از مستعمره‌های سابق فرانسه یا کاملاً استقلال خود را باز یافته‌اند یا با داشتن حکومت محلی به نحوی با کشور فرانسه ارتباط و اتحاد دارند. پرتغال تا همین اواخر بر آن بود که مستعمرات جزئی از آن کشور است و به هیچ وجه راضی به دادن استقلال به مستعمره‌ها نمیشد و در بهبود وضع زندگی مردم آنها کوشش نمیکرد، ولی در ۱۹۷۴ سیاست مستعمراتی خود را تغییر داد و به مستقل ساختن مستعمرات تدریجاً تن در داد (← گینه‌ی پرتغال، موزامبیک) بلژیک و هلند نیز ناگزیر به استقلال مستعمرات خود گردن نهادند.

با تأسیس سازمان ملل متحد، سیاست استعمار مورد توجه سراسر جهان قرار گرفت و در گفتگوهای رسمی اصطلاح سرزمینهای غیر خودمختار جانشین لفظ مستعمره شد. در باره‌ی استقلال مستعمرات افریقائی ایتالیا، یعنی لیبی و سومالی و اتحادیه‌ی اریتره و حبشه، سازمان ملل متحد مستقیماً تصمیم گرفت. بنابر مقررات این سازمان، کشورهای صاحب مستعمره باید در پیش بردن اوضاع و احوال اقتصادی و صنعتی و فرهنگی مستعمره‌های خود بجد اقدام کنند و نتایج کارهای خود را سالانه به مجمع عمومی گزارش دهند، و غرض آن است که به موقع مناسب اسباب استقلال مستعمرات فراهم شود. و نیز این سازمان بعضی از مستعمرات را در تحت قیمومت کشورهای صاحب صلاحیت قرار میدهد تا مردم آن سرزمینها را برای رسیدن به استقلال آماده کنند.

مستعمره‌ی فرمانگزار[1]، نوعی مستعمره در امپراطوری بریتانیا که از لحاظ قانونگذاری تحت نظارت مستقیم تاج و تخت انگلستان است و فاقد حکومتی است که نماینده‌ی مردم باشد (← سنت هلن).

مستعیر: ← عاریه.

مستعین (mosta'in) شهرت **ابوالعباس احمد**، ملقب به **المستعین بالله**، ۲۱۹–۲۵۲ هق، ۱۲مین خلیفه‌ی (۲۴۸–۲۵۲ هق) عباسی. پس از مرگ معتصم، فرماندهان و سران ترک برای انتخاب خلیفه در کاخ هارونی، در نزدیکی سامرا، گرد آمدند. بیشتر این فرماندهان در قتل متوکل دست داشتند و نمیخواستند پسران متوکل، معتز یا مؤید، را که خود او در زمان حیاتش به ترتیب پس از منتصر ولیعهد کرده بود، به خلافت برسانند، زیرا بیم آن داشتند که انتقام متوکل را از ایشان بگیرند. پس بر آن شدند که یکی از احفاد معتصم به نام ابوالعباس احمد را، که ۲۸ سال (و به قول بعضی بیشتر) داشت، به خلافت برگزینند، و بنا بر این، در ششم ربیع الآخر ۲۴۸ هق با او بیعت کردند. در روز بیعت عده‌ای از مردم شوریدند و با آواز بلند خلافت معتز را خواستند، ولی غلامان ترک به دستور سران خود این شورش را خواباندند. مستعین پس از رسیدن به خلافت دستور داد که املاک معتز و مؤید را به زور از ایشان خریدند، و هر دو را توقیف کردند. در سال ۲۴۹ هق جنگی میان مسلمانان و دولت بیزانس روی داد که در آن مسلمانان شکست خوردند و دو تن از سرداران بزرگ مسلمانان کشته شدند. این امر در میان مردم بغداد و سامرا ایجاد نارضائی کرد و مردم سر به شورش و اعتراض بر داشتند، ولی این شورش به دست سرداران ترک خواباندنده شد. در ۲۵۰ هق یحیی ابن عمر طالبی در کوفه قیام کرد ولی شکست خورد و کشته شد. نیز در ۲۵۰ هق داعی کبیر در طبرستان و دیلم خروج کرد و موفقیتهائی به دست آورد. در ۲۵۱ هق یکی از فرماندهان ترک به نام باغر در نتیجه‌ی توطئه‌ای به قتل رسید، و این امر موجب عصیان غلامان ترک شد و مستعین ناگزیر شد که به بغداد برود. خروج مستعین از سامرا به ضرر او تمام شد، و عده‌ای از فرماندهان ترک که از او ناراضی بودند در سامرا معتز را از زندان بیرون آوردند و با او بیعت کردند. بغداد از طرف طرفداران معتز در محاصره گرفته شد و مستعین محمد طاهری را که از طاهریان بود به فرماندهی بغداد و دفاع از آن منصوب کرد. محمد ابن عبدالله مردم بغداد را برای جنگ با ترکان و طرفداران معتز تجهیز کرد و در نتیجه جنگی در گرفت که قریب یک سال طول کشید. سرانجام مستعین ناگزیر شد که از خلافت چشم بپوشد و معتز را به خلافت بشناسد، مستعین گرفتار شد و، باآنکه شرط کرده بودند که در صورت چشمپوشی از خلافت او را به مکه یا مدینه ببرند، او را به واسط بردند و پس از چندی در شوال ۲۵۲ هق او را در قاطول (qātul)، نزدیک سامرا، به قتل رسانیدند.

مستعین، ابوالفضل: ← عباسیان مصر، جدول صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

مستعین بالله [المستعین بالله]، ← مستعین.

مستغانم[2] (mostaqānem)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۷۵٬۵۰۰) و دریابندر، الجزایر، ل‌ش وهران. در دوره‌ی مرابطون تأسیس شد (قرن ۱۱م). در ۱۵۱۶ به تصرف عروج باربروسا در آمد، و پس از او به دست خیرالدین باربروسا افتاد و بازرگانی آن به اوج ترقی رسید. دارای کارخانجات تقطیر و ذوب فلز، توتون، سیمان، و غیره است. به وسیله‌ی لوله با میدانهای گازی ارتباط دارد. شراب، دانه‌بار، گوشت، و پشم صادر میکند.

مستغلات، مالیات: ← مالیات مستغلات.

مستفتی: ← فتوی.

مستقیم: ← خط؛ جهت؛ تغییر.

مستقیم الخط[3] (mostaqimo 'l-xatt). ۱– در فیزیک، صفت پدیده‌ای که به خط مستقیم منتشر میشود، مثلاً حرکت مستقیم الخط (← حرکت،

(۱) crown colony (۲)Mostaganem (۳)rectilinear; rectiligne (فر)

در فیزیک). ۲- در هندسه، شکلی محدود به خطوط مستقیم.

مستکفی (mostakfi)، شهرت **ابوالقاسم عبدالله، ملقب به المستکفی بالله، ۲۹۲–۳۳۸ هق**، ۲۲مین خلیفه‌ی (۳۳۳–۳۳۴ هق) عباسی، که پس از گرفتاری و خلع و کور شدن متقی به خلافت رسید؛ پسر مکتفی. عامل اصلی در عزل متقی و خلافت او توزون سردار ترک بود، و بیعت به او در نزدیکی قریه‌ی سندیه (sendiy-ya) در کنار نهر عیسی صورت گرفت. پس از آنکه مستکفی به بغداد رسید، اشراف و قضاة بغداد نیز با او بیعت کردند. او نیز، مانند سلف خود، آلت دست امرای مقتدر و وزرای طماع توطئه‌گر بود و از خلافت جز اسمی بر او نبود. توزون و کاتبش، محمد ابن شیرزاد، کارها را به میل خود اداره میکردند، آل بویه بر ج و غ و مرکز ایران مسلط بودند، سامانیان در ماوراء النهر و خراسان حکومت داشتند، حمدانیان بر ل عراق فرمانروائی میکردند، و محمد ابن طغج اخشید (← اخشیدیه) فرمانروای مصر بود. در محرم ۳۳۴ هق توزون که امیرالامراء بود مرد، و ابن شیرزاد برای مدت کمی به امارت رسید. در آن زمان قلمرو واقعی خلافت در حقیقت جز بغداد و واسط و تکریت نبود. بر واسط شخصی به نام یَنالکوشه و بر تکریت شخصی به نام فتح لشکری را حاکم کردند. فتح لشکری نزد حمدانیان رفت و ینال کوشه به احمد ابن بویه‌ی دیلمی که بعد لقب معزالدوله گرفت، و در آن زمان در اهواز بود، نامه نوشت و او را به گرفتن بغداد ترغیب کرد. معزالدوله در جمادی الاولی ۳۳۴ هق وارد بغداد شد و مستکفی نخست پنهان شد و بعد بیرون آمد و معزالدوله با او بیعت کرد. خلیفه در همان روز به او لقب معزالدوله داد و برادرش علی را به عمادالدوله و برادر دیگرش حسن را به رکن‌الدوله ملقب ساخت، و دستور داد که لقب و کنیه‌ی ایشان را بر درهم و دینار نوشتند. اما بزودی معزالدوله به مستکفی بدگمان شد و در جمادی الآخر همان سال، هنگامی که معزالدوله در حضور خلیفه بود و فرستاده‌ی امیر خراسان نیز حضور داشت، دو تن از امرای دیلمی با فریاد دست مستکفی را گرفتند و او را از تخت به زیر کشیدند و عمامه‌اش را به گردنش پیچیدند و بیرون بردند. او را نیز مانند متقی و قاهر کور کردند، و در زندان بود تا وفات یافت.

مستکفی I، ۳مین خلیفه‌ی عباسیان مصر، جدول صه ۱۶۶۲–۱۶۶۳.

مستکفی II، ۱۲مین خلیفه‌ی عباسیان مصر، جدول صه ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

مستکفی بالله [المستکفی بالله]، ← مستکفی.

مستمری: ← مواجب.

مستمسک، ۱۶مین خلیفه‌ی عباسیان مصر، جدول صه ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

مستنجد (mostanjed)، شهرت **ابوالمظفر یوسف، ملقب به المستنجد بالله**، اول ربیع الآخر ۵۱۰–نهم ربیع الآخر ۵۶۶ هق، ۳۲مین خلیفه‌ی (۵۵۵–۵۶۶ هق) عباسی، پسر مقتفی خلیفه‌ی عباسی. مستنجد در جمادی الاول ۵۴۳ هق، در زمان حیات پدرش مقتفی به ولایت عهد تعیین شد. مستنجد پسر ارشد مقتفی نبود و در برادر بزرگتر از خود داشت. مادر یکی از آن دو، پس از مرگ مقتفی، توطئه‌ای ترتیب داد تا مستنجد را بکشند و پسر او را به خلافت بنشانند. این توطئه به جائی نرسید و مستنجد از طرف وزیر و قاضی القضاة و اعیان دولت به خلافت شناخته شد. از کارهای مهم او بر انداختن قبیله‌ی بنی‌اسد از شهر حله بوده است. گفته‌اند که او در بر انداختن فساد کوشا بوده است. مرگ او در نتیجه‌ی توطئه‌ی استادالدار (رئیس دربار) و قطب الدین قایماز یکی از امرای بزرگ او بوده است؛ زیرا این دو تن از او بیمناک بودند و چون خبر بیماری او را شنیدند او را به زور و با همدستی طبیبش به حمام فرستادند، و او در نتیجه‌ی ضعف جان سپرد. در زمان او قائن و عاضد، خلفای فاطمی، در مصر بودند و دمشق در دست نورالدین محمود زنگی بود و صلاح‌الدین ایوبی در مصر در دربار خلفای فاطمی و سرگرم جنگ با فرنگیها (صلیبیها) بود. نیز در زمان او سلطنت غزنویان رو به ضعف نهاد، و سرانجام پس از خرو ملک غزنوی پایان یافت.

مستنجد، ابوالمحاسن، ۱۴مین خلیفه‌ی عباسیان مصر، صه ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

مستنجد بالله [المستنجد بالله]، ← مستنجد.

مستنصر (mostanser)، شهرت **ابوجعفر منصور ملقب به المستنصر بالله، ۵۸۸–۶۴۰ هق**، ۳۶مین خلیفه‌ی (۶۲۳–۶۴۰ هق) عباسی، پسر ظاهر عباسی. خلافت او مصادف بود با هجوم مغول به بلاد ایران و تاخت و تاز جلال‌الدین خوارزم‌شاه در شهرهای ایران و به خصوص آذربایجان، و اشتغال شاهان و امرای مصر و شام به جنگ با صلیبیان. در ۶۲۵ هق صلیبیان از نو بیت المقدس را تصرف کردند. از کارهای مهم او بنای مدرسه‌ی مستنصریه است که در قسمت شرقی دجله بنا نهاد. مستنصر را مردی عادل و خردمند وصف کرده‌اند، و میگویند ح 100'000 سپاه برای مقابله با مغول آماده کرده بود. در زمان او در اندلس و قسمتی از مغرب به نام او خطبه خواندند.

مستنصر (mostanser)، ملقب به **المستنصر بالله** [ابو تمیم معد ابن علی الظاهر (abu-tamim ma'add)، ۴۲۰–۴۸۷ هق، ۸مین خلیفه‌ی فاطمی (۴۲۷–۴۸۷ هق)] مصر. پس از مرگ (۴۲۷ هق) پدرش در کودکی با او به خلافت بیعت شد، و وزیر پدرش، ابوالقاسم علی ابن احمد جرجرائی (jarjarā'i) متصدی امور بود، ولی پس از آن مادرش بر کارهای دولت مسلط شد و به عزل و نصب وزرا پرداخت و از هر کس بیم داشت به قتلش فرمان میداد. در زمان او چیزهائی پیش آمد که در زمان هیچ یک از اسلاف وی پیش نیامده بود؛ بساسیری مدت یک سال در بغداد خطبه به نام او کرد، و نیز در یمن خطبه به نام او کردند، و نام او را به سال ۴۴۹ هق در مکه و مدینه از خطبه انداختند و به جای او نام مقتدی عباسی را قرار دادند، قحط و غلای سختی در مصر روی داد که مدت ۷ سال طول کشید و بهای یک گرده‌ی نان به 50 دینار رسید. در وزارت بدرالجمالی و پسرش شاهنشاه ابن بدر همچون محجور بود تا از دنیا رفت.

مستنصر، ابوعبدالله: ← حفصیون.

مستنصر ابن ظاهر: ← عباسیان مصر؛ نیز جدول صه ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

مستنصر بالله [المستنصر بالله]، ← مستنصر، خلیفه‌ی عباسی، و خلیفه‌ی فاطمی؛ حکم II، خلیفه‌ی اموی قرطبه.

مستنصریه (mostanseriyya)، از مدارس بغداد. مستنصر، خلیفه‌ی عباسی، آن را به سال ۶۳۱ هق در همان محله‌ی نظامیه‌ی بغداد بنا کرد (← نظامیه). بر خلاف نظامیه‌ی بغداد، که خاص شافعیه بود، این مدرسه اختصاص به فرقه‌ی خاصی نداشت، و هر چهار مذهب در آن تدریس میشد. بعد از بنای مستنصریه، که در واقع مورد عنایت و علاقه‌ی خاص خلفای وقت بود، مدرسه‌ی نظامیه اندک اندک از رونق افتاد. مستنصریه کتابخانه‌ای معتبر نیز داشت، و ح ۲۵۰ تن طالب علم از مذاهب چهارگانه در آن با رفاه خاطر و شوق و رغبت به تحصیل اشتغال داشتند. مستنصر کتابخانه‌ی بسیار نفیسی بر این مدرسه وقف، و چنانکه نوشته‌اند، ح یک میلیون دینار املاک نیز بر آن وقف کرد.

مستوفی، حمدالله: ← حمدالله مستوفی.

مستوفی‌الممالک (mostŏfio 'l-mamālek)، لقب **آقا میرزا حسن، ۱۲۹۲–ربیع الثانی ۱۳۵۱ هق** (شهریور ۱۳۱۱ هش)، از رجال اواخر عصر ناصری و عهد مشروطیت، پسر ← میرزا یوسف آشتیانی، مة تهران. بعد از پدر، با وجود جوانی، در بین رجال عهد ناصری احترام و نفوذ تمام داشت و او را "آقا" خطاب میکردند. در سالهای اول سلطنت مظفرالدین شاه به اروپا رفت و سالها آنجا ماند. در آغاز دوره‌ی مشروطیت، به اصرار اتابک (امین‌السلطان) به ایران باز گشت، و مکرر به وزارت جنگ و یک بار به وزارت مالیه رسید. در ۱۳۲۸ هق صدر اعظم شد، و بعد از آن نیز بیش از ده بار رئیس الوزراء و مکرر وزیر داخله یا وزیر جنگ یا وزیر بی شغل (مشاور) بود. چندی نیز وزیر دربار احمد شاه و چند دوره هم نماینده‌ی مجلس بود. در ۱۳۰۵ هق نیز در دوره‌ی سلطنت رضا شاه یک چند رئیس الوزراء شد. مستوفی‌الممالک مردی موقر و متین و باگذشت بود. به شکار و آسایش علاقه داشت.

مستوفی‌الممالک، یوسف: ← یوسف آشتیانی، میرزا.

مستیزو: ← متیسو.

مستیسو[1] (mestiso) [اسپانیائی، ← مختلط]، انگلا **مستیزو** (mestizo)، شخصی که از اختلاط نژادهای مختلف به عمل آمده باشد. بالاخص در ممالک امریکای لاتین به اعقاب اسپانیائیها یا پرتغالیها با هندیشمردگان اطلاق میشود.

مسجد، نام عمومی عبادتگاه مسلمانان. بعضی مساجد، به شرح ذیل، که جنبه‌ی هنری یا تاریخی دارد، بر حسب جزء دوم اسم (جز مسجد کبود)، درین کتاب آمده است (نیز ← مدرسه؛

(1) mestizo

مسجد جامع؛ مسجد جمعه؛ مسجد شاه)، (مسجد) اشترجان، آقا، ایچ، ایلچی، بابا عبدالله، پا- منار، جارچی، حاج رجبعلی، حاج محمد جعفر- آبادهای، حکیم (جورجیر)، خان، دارالاحسان، درب جوباره (پیر پینه‌دوز)، ساروتقی، سپهسا- لار قدیم، سرخی، سرکوچه، سید عزیزالله، سین، شعبا، شیخ عبدالحسین (مسجد و مدرسه)، شیخ لطف‌الله، ظلمات (مقصود بیک)، علی، علیقلی‌آغا، کبود، گز (مسجد و مناره)، گنبد، لنبان، مصری، مولانا، میدان، میر چقماق، نصیرالملک، نو، وزیر، وکیل، و یزد خواست.

مسجد اقصی: ← مسجد الاقصی.

مسجد الاقصی (māsjede 'aqsā) یامسجد اقصی (māsjedo'l-'aqsā)، در بیت المقدس، دومین مسجد که پس از مسجد الحرام ساخته شده است، چندین بار تجدید بنا شد. و یکی از کسانی که به‌نوسازی آن پرداخت عبدالملک ابن مروان بود. مسلمانان در صدر اسلام نخست رو به آن نماز میگذاشتند و سپس خانه‌ی کعبه به‌فرمان خدا قبله‌ی مسلمانان شد. اسراء حضرت رسول از مسجدالحرام به اینجا صورت گرفت. در ج قبة الصخره واقع است. در ۲۱ اوت ۱۹۶۹ (۳۰ مرداد ۱۳۴۸ ه‍.ش) به دست صهیونیستها- آتشسوزی عظیمی در مسجد الاقصی روی داد که خسارات عمده‌ای به بار آورد.

مسجد الحرام (masjedo 'l-harām) [عربی، = نمازگاه محترم]، محوطه‌ی اطراف خانه‌ی کعبه. در زمان حضرت رسول دیوار نداشت؛ در خلافت عمر بر وسعت آن افزودند و گرداگرد آن دیوار کشیدند. پس از آن چندین بار نو- سازی شد و توسعه پیدا کرد، مخصوصاً در زمان سلطان سلیم II عثمانی. دولت عربستان سعودی در این اواخر آن را توسعه‌ی بیشتر داده و بنای چند طبقه‌ای با سنگ مرمر و شبستانهای وسیع در اطراف آن فراهم آورده است، ولی هنوز قسمت مهمی از ایوانها و شبستانهای ساخته شده‌ی در زمان عثمانیان در میان محوطه‌ی سنو- دی وجود دارد. چندین در بزرگ و ۷ مناره دارد.

نام آن مکرر در قرآن آمده است، از جمله در سورهٔ اسراء یا بنی اسرائیل، سبحان‌الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی التی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر.

مسجدالشجره، زیارتگاهی بزرگ در ← حضرت- عبدالعظیم، آستانه‌ی، مدفن عبدالعظیم حسنی از اعقاب امام حسن مجتبی و معاصر با امام محمد تقی و امام علی‌النقی ؛ ← عبدالعظیم حسنی.

مسجد بالا، همدان؛ ← مسجدین.

مسجد بردی (masjede bardi) یا **قصر ال- دشت**، قصبه (جه ۱۵'۲۹۳)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۶کیلومتری لغ شیراز. به وسیله‌ی جاده‌ی آسفالته با شیراز مرتبط است. تفرجگاه ساکنین شیراز محسوب میشود. مسجد جامعی دارد که در دیوار جنوبی آن کتیبه‌ای مورخ ۸۷۵ هق نصب شده است. در کنار خیابان آن، که به راه اردکان متصل میشود، بقعه‌ای به نام رئیس احمدی وجود دارد که ظاهراً مرقد سازند- ه‌ی مسجد مذکور است. احتمالاً در مآخذ سر- شماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر شیراز منظور شده است.

مسجد پایین، همدان؛ ← مسجدین.

مسجد جامع. بعضی مساجد جمعه‌ی (← مسجد جمعه) ایران به نام مسجد جامع معروفند، و اهم آنها، از لحاظ هنری و به ترتیب الفبائی محل آنها، درین مقاله ذکر میشود: **مسجد جامع اردستان**، از ممتازترین ابنیه‌ی عهد سلجوقی، با نوشته‌های کوفی آجری و تزیینات شیوای گچبری. بنای گنبد از قرن ۵م هق از دوران ملکشاه سلجوقی، تاریخ ایوان و چهار گنبد کوچک جنوبی و صحن و تزیینات داخلی از ۵۵۳ تا ۵۵۵ هق. **مسجد جامع ارومیه**. دارای صحن، غرفه‌ها، گنبد عظیم سست‌بنیاد، و محراب گچبری بزرگ عالی (مورخ ۶۷۶ هق) عمل عبدالمؤمن پسر شرفشاه نقاش تبریزی. **مسجد جامع افوشته**، در نطنز، دارای درهای منبت عتیقه حاوی اشعار فارسی و نوشته‌های تاریخی. بر یکی از درهای آن تاریخ ۸۳۱ هق مرقوم است. **مسجد جامع خرگرد**، در خرگرد، بخش خواف (تربت حیدریه)، خراسان. ویرانه‌ی یکی از قدیمترین مساجدی است که به وسیله‌ی خواجه نظام‌الملک طوسی ح ۴۵۰ هق ساخته شده. بقایای کتیبه‌ی کوفی آجری بسیار ممتاز آن در موزه‌ی ایران باستان است. **مسجد جامع دزفول**، بنیاد شبستان شرقی قدیمترین قسمت آن است، و در آن تأثیر معماری عهد ساسانی (**ایوان کرخه**) مشهود میباشد. شبستان جنوبی احتمالاً از قرن ۶م هق، ایوان شرقی (به نام بدرالدین عطا) مورخ ۱۱۱۰ هق، تاریخ تعمیر س در ۱۱۵۷ هق و مناره‌ها و نمای صحن از قرن ۱۳م هق است. **مسجد جامع زواره**، بنای زیبای عهد سلجوقی، دارای کتیبه‌های کوفی و تزیینات عالی آجری و گچبری مورخ ۵۳۰ هق. قدیم- ترین مسجد چهار ایوانی است که تاریخ دارد. **مسجد جامع سوریان**، بر طبق کتیبه‌ی طاق، در ۷۷۱ هق ساخته شده است. منبر بزرگ منبت آن (مورخ ۷۷۱ هق) در موزه‌ی ایران باستان محفوظ است. **مسجد جامع شوشتر**، از کهنترین مساجد بزرگ ایران، دارای دیوار خشتی با کتیبه‌ی کوفی سوره‌ی یس از عهد عباسیان، و لوحه‌ی چوبی مورخ ۴۴۵ هق (به نام ابوالحارث ارسلان شوشتری) بر دیوار. طبق کتیبه، در ۱۰۸۹ هق ستونها و سقف تجدید شده است. فرمانی (مورخ ۹۶۳ هق) از شاه طهماسب بر سنگ به دیوار نصب است، مناره با پایه‌ی سنگی در زمان سلطان اویس جلایر پسر شیخ حسن احداث شده است. **مسجد جامع قائن**، دارای ایوان بلند مورخ ۷۷۰ هق. **مسجد جامع قزوین**، از مهمترین ابنیه‌ی عهد سلجوقی. گنبد اصلی، به نام محمد ابن ملکشاه، از ۵۰۰ تا ۵۰۸ هق، به توسط امیر خمارتاش عمادی، با کتیبه‌های کوفی گچبری عالی احداث شده است. قسمتهای مختلف در ادوار مغول، صفویه، و قاجاریه تعمیر و الحاق شده است. تاریخ ایوان جلو گنبد ۱۰۶۹ هق است. در گوشه‌ی چش، بنای کوچک منسوب به عهد هارون‌الرشید، به نام زکریا، قاضی وقت قزوین، موجود است. **مسجد جامع کاج**، در کاج، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، بنای عهد مغول. **مسجد جامع کاشان**، بنیادش احتمالاً از قرن ۵م هق بوده است. بنای کنونی، جز بقایای محراب گچبری عالی مغول، اثر تاریخی مهمی ندارد. **مسجد جامع کرمان**، دارای کاشیکاری بدیع دوران آل مظفر و تیموری در داخل ایوان اصلی، و سردر مورخ ۷۵۰ هق به نام محمد مظفر. **مسجد جامع گلپایگان**. گنبد اصلی، به نام محمد ابن ملکشاه (پادشاهیش ۴۹۸–۵۱۱ هق)، از آثار شیوای عهد سلجوقی است، قسمتهای دیگر در زمان فتحعلی شاه جای- گزین آثار قدیمتر شده است. **مسجد جامع گنا- باد**، مورخ ۶۰۹ هق. **مسجد جامع مرند**، بنای بسیار زیبای جالب توجه. محراب گچبری شبه- وای آن حاکی از تعمیر مسجد در ۷۳۰ هق به توسط سلطان ابوسعید و به عمل نظام بندگیر تبریزی، و بالای مدخل شبستان حاکی از تعمیر دیگری در ۷۳۰ هق به نام خواجه حسین سیف- الدین محمد ابن تاج خواجه است. **مسجد جامع نایین**، بنای قرن ۴م هق، تنها نمونه‌ی آباد مسجد سبک مختلط ساسانی و آغاز اسلام، و دارای کتیبه‌های کوفی و گچبریهای شیوا است. مناره‌ی هشت‌ضلعی آجری متصل بدان است. **مسجد جامع نطنز**، مورخ ۷۰۴ هق، متصل به خانقاه شیخ عبدالصمد، و دارای مناره‌ی قرن ۸م هق. قطعاتی از کتیبه‌های شیوای گچبری در آن موجود است. ویرانی و تعمیر فراوان در آن دیده میشود. **مسجد جامع همدان**، بنای بارونق مورخ ۱۲۵۳ هق، خالی از اهمیت هنری و تا- ریخی. **مسجد جامع یزد**، موسوم به **مسجد جامع کبیر یزد**، بنائی شیوا، مورخ ۷۷۷ تا ۸۹۱ هق، دارای کتیبه‌های کاشیکاری بدیع آل مظفر و تی- موری. نام فاطمه (همسر امیر چقماق)، شاهرخ، سلطان جهانشاه، و بانیان و استادان مختلف در آن مذکور است. سر در و مناره‌های آن بالنسبه به نظایر آنها بلندتر است.

مسجد جامع اردستان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع ارومیه: ← مسجد جامع.
مسجد جامع افوشته: ← مسجد جامع.
مسجد جامع خرگرد: ← مسجد جامع.
مسجد جامع دزفول: ← مسجد جامع.
مسجد جامع زواره: ← مسجد جامع.
مسجد جامع سوریان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع شوشتر: ← مسجد جامع.
مسجد جامع فتحپور: ← فتحپور سیکری.
مسجد جامع قائن: ← مسجد جامع.
مسجد جامع قزوین: ← مسجد جامع.
مسجد جامع کاج: ← مسجد جامع.
مسجد جامع کاشان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع کرمان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع گلپایگان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع گناباد: ← مسجد جامع.
مسجد جامع مرند: ← مسجد جامع.
مسجد جامع نایین: ← مسجد جامع.
مسجد جامع نطنز: ← مسجد جامع.
مسجد جامع همدان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع (کبیر) یزد: ← مسجد جامع.

مسجد جمعه، مسجد قدیمتر یا بزرگتر هر محل که نماز جمعه در آن برپا میشود، و جمعیت بیشتری از مردم در آنجا گرد میآیند. در بعضی شهر-

های بزرگ مساجد جمعه (یا جامع) متعدد وجود دارد. بعضی مساجد جمعه‌ی ایران که جنبه‌ی تاریخی یا هنری دارد، به ترتیب الفبائی محل آنها، درین مقاله ذکر میشود (نیز ← مسجد جامع)، **مسجد جمعه‌ی ابرقو**، بنای ویرانی از ادوار سلجوقی و مغول و صفویه. محراب گچبری مورخ ۷۳۵ هق و تزیینات گچبری دیگر دارد. محرابهای مرمر آن به موزه‌ی ایران باستان منتقل شده است. **مسجد جمعه‌ی اردبیل**، بقایای گنبد ویران عهد مغول. بر دیوار شبستان کنونی لوحی مورخ ۸۷۸ هق دارد. **مسجد جمعه‌ی استرآباد** (گرگان کنونی). برطبق کتیبه (مورخ ۱۰۱۸ هق) بنای مسجد در دوره‌ی سلطنت ابوالقاسم بابر شروع شده، و در آغاز دوران شاه عباس I، پایان یافته است. کتیبه‌ی دیگر (مورخ ۱۱۵۷ هق) حاکی از تعمیر آن در زمان نادر شاه است. به علت زلزله‌های مکرر خرابی بسیار دیده. منار آن از عهد سلجوقی است. **مسجد جمعه‌ی اصفهان**، بنای معظم تاریخی که حقاً موزه‌ی معماری اسلامی به شمار میرود. آثاری از قرن ۲م هق در آن باقی است، ولی قسمت عمده‌ی آن از زمان ملکشاه (قرن ۵م هق) است. تزیینات و تعمیرات مختلف از قرن ۷م هق تا دوران قاجاریه در آن به عمل آمده است. **مسجد جمعه‌ی برسیان** (barsiān)، در برسیان، حومه‌ی شهر اصفهان. دارای محراب مورخ ۵۲۸ هق و مناره‌ی مورخ ۴۹۱ هق؛ تعمیراتی از عهد شاه طهماسب دارد. **مسجد جمعه‌ی بروجرد**. گنبد اصلی آن از دوران سلجوقی است. از ماده تاریخ در ورودی آن تاریخ 1090 هق استخراج میشود. بر طبق کتیبه، مناره‌ها و ایوان آن در ۱۲۰۹ هق به وسیله‌ی تقی خان نامی ایجاد شده. فرمانی مورخ ۱۰۲۲ هق از شاه عباس بالای در مسجد بر سنگ مرقوم است. **مسجد جمعه‌ی بسطام**، مسجد عهد سلجوقی و مغول، دارای کتیبه‌های متعدد قرآنی و گچبری مورخ ۷۰۶ هق. بانی آن ابویزید پسر محمد پسر مسعود بایزیدی بوده است. **مسجد جمعه‌ی تبریز**. تاریخ بنای اصلی نامعلوم (احتمالاً از عهد سلجوقی) است. بنای کنونی از قرن 10م هق به بعد و شامل شبستانهای متعدد است. فرمانی مورخ ۹۷۲ هق از شاه طهماسب در شبستان مرکزی بر مرمر موجود است. **مسجد جمعه‌ی تهران**. تاریخ اصلی بنا نامعلوم و به احتمال قوی از اوایل عهد صفوی جدیدتر نبوده است. در بنای فعلی، ایوان غربی (به نام حاج میرزا مسیح) مورخ ۱۲۴۰ هق و ایوان کوتاهتر جنوبی مورخ ۱۲۵۲ هق است؛ سایر قسمتها بعداً احداث شده است. **مسجد جمعه‌ی دماوند**. بنیاد آن احتمالاً از عهد سلجوقی است. بنای فعلی، مشتمل بر ستونها و رومیهای آجر و سنگ با پوشش تیر، از جنبه‌ی معماری شایان توجه است. تاریخهای ۸۱۲ هق و ۹۲۷ هق و نام شاه اسماعیل صفوی و بانیان و کاتبان بر چوبهای بالای ستونها منکور است. منار آن از عهد مغول است. **مسجد جمعه‌ی ساوه**. بنیاد آن از عهد سلجوقی است (در ایوان غربی آثار آن عهد موجود است). در ادوار مغول و صفویه ترمیم و تجدید شده است. دارای گنبدی کاشی از شاه اسماعیل I است. فرمانی از شاه طهماسب بر مرمر بالای ایوان مرقوم است. **مسجد جمعه‌ی سمنان**. ایوان بزرگ، طبق کتیبه‌ی کاشی به نام شاهرخ، مورخ ۸۸۰ هق و بقیه‌ی بنا قدیمتر است. در دوران قاجاریه تغییراتی یافته. **مسجد جمعه‌ی شیراز**. بنیاد آن منسوب به عمرو لیث صفاری است. در شبستان جنوب شرقی آثار قدیمی موجود است. جالبترین قسمت آن بنائی موسوم به خدا خانه در وسط صحن، به نام شیخ ابو اسحاق آل اینجو و مورخ ۷۵۲ هق است، که سالهای اخیر دقیقاً تعمیر شده است. کتیبه‌ی سردر شمالی، مورخ 1031 هق، حاکی از تعمیر در زمان شاه عباس به توسط امامقلی خان است. به علت هوای مرطوب شیراز آسیب بسیار دیده و تعمیرات مکرر یافته است. **مسجد جمعه‌ی قم**. گنبد اصلی، از آثار سلجوقی به وضع نیکو باقی است. کلیه‌ی مسجد در ۱۲۴۶ هق کاملاً تعمیر شده است. **مسجد جمعه‌ی گرگان**: ← مسجد جمعه‌ی استراباد در همین مقاله. **مسجد جمعه‌ی نیریز**، ایوان منحصر به فرد از قرن ۴م هق است. محراب اولیه در ۳۶۳ هق ساخته شده است. **مسجد جمعه‌ی نیشابور**، بنای نسبةً ساده و متناسب، مورخ ۸۹۹ هق، بانی آن پهلوان علی کرخی بوده است. **مسجد جمعه‌ی ورامین**. مربوط به زمان چند پادشاه، الجایتو و ابوسعید و شاهرخ تیموری، دارای کتیبه‌هائی با تواریخ متعدد از ۷۰۳ تا ۸۱۵ هق و گچبریها و کاشیکاری عالی است.

مسجد جمعه‌ی ابرقو: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی اردبیل: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی استراباد: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی اصفهان: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی برسیان: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی بروجرد: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی بسطام: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی تبریز: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی تهران: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی دماوند: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی ساوه: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی سمنان: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی شیراز: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی قم: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی گرگان: ← مسجد جمعه (قسمت مسجد جمعه‌ی استراباد).
مسجد جمعه‌ی نیریز: ← مسجد جمعه.
مسجد جمعه‌ی نیشابور: ← مسجد جمعه.
مسجد جمعه‌ی ورامین: ← مسجد جمعه.
مسجد ریگ، یزد، ← مجومرد.
مسجد سپهسالار: ← سپهسالار، مسجد.
مسجد سرآور: ← سرآور.

مسجد سلیمان (masjede soleymān)، شهر (جم ۶۴٬۴۸۸ نسث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)؛ ۱۴۹ کیلومتری ل‌ش اهواز. از صفه‌ای به همین اسم نام گرفته است. شهر مسجد سلیمان قبل از کشف معادن نفت چندان آبادی و اهمیتی نداشت، و تنها پس از کشف نفت بود که در واقع به صورت شهر در آمد و اهمیت، آبادی، و جمعیت آن روزافزون شد. قدیمترین منطقه‌ی نفتخیز ایران محسوب میشود. اولین چاه نفت در خرداد ماه ۱۲۸۷ هش در آن حفر شد. مرکز اداری مناطق نفتخیز محسوب میشود. نیز ← مسجد سلیمان، ویرانه‌های صفه‌ی سنگی؛ برد نشانده.

مسجد سلیمان (masjede soleymān)، شهر تان (جم ۱۴۱٬۱۰۲ نسث ۱۳۴۵ هش)، استان ششم (خوزستان)، مرکزش شهر مسجد سلیمان. مشتمل بر ۲ بخش حومه و هفتکل بود، ولی، بنابر تقسیمات کشور ایران (آبان ماه سال ۱۳۵۱)، بخش اندیکا از شهرستان ایذه منتزع و ضمیمه‌ی آن شده است.

شهرستان مسجد سلیمان کوهستانی و کوههای آن خشک و گچی و کم‌ارتفاع هستند، به علت فقدان آب و جنگل، و بادهای سوزان، تابستانهای آن بینهایت گرم و سوزان است. رود کارون در آن جریان دارد. از مراکز نفتخیز ایران محسوب میشود. مناطق نفتخیزی مانند هفتکل و لالی در آن قرار دارند. بس طبق فتکه ۱۳۱۶ هش بخش مسجد سلیمان در جزء شهرستان اهواز تشکیل شد، و بعدها از آن منتزع و تبدیل به شهرستان شد. برای آثار باستانی آن ← مسجد سلیمان، ویرانه‌های صفه‌ی سنگی؛ برد نشانده.

مسجد سلیمان، ویرانه‌های صفه‌ی سنگی در خوزستان، نزدیک شهر کنونی مسجد سلیمان، که محل آتشکده‌ی بزرگی از عهد اشکانی و ساسانی بوده، و قسمتهائی از پلکانها و طاقچه‌ها و دیواره‌های سنگی آن هنوز موجود است، و یک گوشه‌ی بالای آن اکنون نیز زیارتگاه میباشد. به زعم ر. گیرشمن، صفه‌ی مزبور از نخستین آثار هخامنشی محسوب میشود. شهر کنونی مسجد سلیمان از آن نام گرفته است.

مسجد سنگی: ← سنگی، مسجد.

مسجد شاه، نام چند بنای (← مسجد) تاریخی و هنری در ایران، از جمله، بناهای متشابهی که، به این نام، در زمان فتحعلی شاه قاجار در چند شهر ایران ساخته شد. **مسجد شاه اصفهان**، بنای عظیم و باشکوه از آثار شاه عباس کبیر، دارای کاشیکاریهای بدیع فراوان با ایوانها، شبستانها، گنبد عظیم، مناره‌ها، و سردر عالی. سردر آن در ۱۰۲۵ هق، مقارن احداث میدان نقش جهان و پیش از آغاز بنای مسجد احداث شد. ساختمان مسجد تا پایان سلطنت شاه عباس (۱۰۳۸ هق) تقریباً تمام شد. در زمان شاه صفی، شاه عباسII، و شاه سلیمان صفوی کارهای غیر اساسی باقیمانده انجام یافت. معمار اصلی استاد علی اکبر اصفهانی؛ مباشر محب علی بیکالله (beykālale)؛ کتیبه‌ی قدیمی سردر به خط علیرضا عباسی، نویسنده‌ی اغلب کتیبه‌های دیگر محمد رضا امامی. بر اثر حدوث زلزله در زمان محمد شاه قاجار، و به علت سستی شالوده‌ها، شکستهائی در آن پدید آمد که در ۱۲۶۱ هق تعمیر شد. مجدداً در ۱۳۱۰ هش آثار شکست هویدا شد؛ از آن به بعد تعمیرات مرتب به وسیله‌ی اداره‌ی کل باستانشناسی انجام میگیرد. **مسجد شاه بروجرد**، بنای مورخ ۱۲۰۹ هق، دارای صحن وسیع با ایوانها و شبستان بزرگ. از مساجد متشابهی است که در زمان فتحعلی شاه ساخته شده. قسمتهائی از آن در زمان ناصرالدین شاه انجام یافته است. در ۱۳۱۶ هش و

سالهای اخیر به وسیله‌ی اداره‌ی اوقاف تعمیر شده. **مسجد شاه تهران** (از ۱۳۵۸ هش موسوم به مسجد امام خمینی)، مسجد بزرگ زمان فتحعلی شاه، دارای صحن وسیع با ایوانها و شبستان بزرگ. تاریخ ایوان جنوبی ۱۲۴۰ هق؛ تاریخ اصلی سردر ۱۲۴۱ هق. در زمان ناصرالدین شاه تعمیر شد (۱۳۰۷ هق). سردر شرقی در سلطنت مظفرالدین شاه ساخته شد. در سالهای اخیر تعمیراتی با تغییرات فاحش خلاف سبک اصلی در آن به عمل آمده است. **مسجد شاه زنجان**، مسجدی دارای صحن مصفا، گنبد کاشی، و طرحهای کاشیکاری ابتکاری که به وسیله‌ی عبدالله میرزا دارا (پسر ۱۲م فتحعلی شاه) احداث شد. ایوان اصلی مورخ ۱۲۴۵ هق، و نام میر بهاءالدین، که به مناسبت وی مسجد را مسجد سید نیز میخوانند، در سردر مذکور است. در زمان ناصرالدین شاه تعمیر شد. **مسجد شاه سمنان**، از مساجد متشابه زمان فتحعلی شاه، دارای صحن وسیع با ایوانها و شبستان بزرگ. تاریخ محراب ۱۲۴۲ هق؛ تاریخ گنبد ۱۲۴۳ هق است. **مسجد شاه قزوین**، بزرگترین مساجد شاه دوره‌ی فتحعلی شاه که به سبک سایر مساجد منسوب به وی ساخته شده است (۱۲۲۲ هق). مخصوصاً طاق درونی گنبد نمونه‌ی مشخص معماری و تزیینات آن عهد است. به طوری که مذکور است، به جای مسجد قدیمتری ساخته شده است. تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه نامش **مسجد سلطانی** بود، و مسجد جمعه‌ی قزوین به نام مسجد شاه خوانده میشد. **مسجد شاه مشهد**، بنای زیبای مورخ ۸۵۵ هق، به نام شاهرخ. ظاهراً برای مقبره آغاز و سپس تبدیل به مسجد شده است. دارای دو مناره، گنبد، و کتیبه‌های ثلث مترق فارسی است. ازاره‌ی داخل گنبد از ممتازترین کاشیهای سبز تیره‌ی دوره‌ی تیموری است. استاد سازنده و کاشیکار محمد تبریزی، و تاریخ کتیبه‌ی داخل گنبد 1019 هق است.

مسجد شاه اصفهان: ← مسجد شاه.
مسجد شاه بروجرد: ← مسجد شاه.
مسجد شاه تهران: ← مسجد شاه.
مسجد شاه زنجان: ← مسجد شاه.
مسجد شاه سمنان: ← مسجد شاه.
مسجد شاه قزوین: ← مسجد شاه.
مسجد شاه مشهد: ← مسجد شاه.
مسجد شاهی یا مسجد شاهیها: ← نورالله، حاج آقا.
مسجد شاهیها یا مسجد شاهی: ← نورالله، حاج آقا.
مسجد ضرار: ← محمد ص، قسمت ۴۵.
مسجد قرویین: ← فاس، شهر.
مسجد کبود (masjede kabud)، بنای (← مسجد) بسیار زیبای معظم در تبریز، استان سوم، متعلق به نیمه‌ی دوم قرن ۹م هق، که در زمان فرمانروائی جهانشاه قراقوینلو به امر دختر وی، صالحه خانم، ساخته شده است. مسجد بعدها بر اثر زلزله و عوامل دیگر خراب شد و جز سردر، چند جرز، پایه‌های شبستان، سنگهای مرمر، و قطعاتی از کاشی معرق از آن چیزی نمانده است؛ ولی همین باقیمانده نشاندهنده‌ی عظمت و شکوه دیرین این بنا است. سردر اصلی آن نمونه‌ی جالب توجهی از تزیین کاشیکاری معرّق است، و در آن کتیبه‌ای به خط رقاع، در متن لاجوردی، مورخ ۸۷۰ هق قرار دارد که مظهر کمال معرقکاری در دوره‌ی اسلامی است. به مناسبت رنگ لاجوردی کاشیکاریهای معرّق، آن را فیروزه‌ی اسلام میخواندند. برای جلوگیری از انهدام کامل مسجد، در سالهای اخیر سفتکاری آن بر طبق وضع اصلی به توسط اداره‌ی کل باستانشناسی تجدید شده است.

مسجد گوهر شاد (gōhar šād)، مسجدی از قرن ۹م هق در شهر مشهد، استان نهم. مسجد به سبک چهارایوانی ساخته شده است و در طرفین ایوان اصلی آن ۲ مناره‌ی کاشیکاری قرار دارد. کتیبه‌ی بزرگی در این ایوان به چشم میخورد که مورخ ۸۲۱ هق است. قسمتی از این کتیبه به خط بایسنقر است؛ قسمتهای دیگر آن متعلق به دوره‌ی صفوی است. در کتیبه‌ی بایسنقر نام معمار این بنای مشهور "قوام‌الدین شیرازی" آمده است. کتیبه‌های دیگری نیز در این بنا هست که حاکی از تعمیر، تزیین، و الحاقاتی است که در قرون ۱۱م، ۱۲م، و ۱۳م هق صورت گرفته. این مسجد که از مجموعه‌ی بناهای ← آستانه‌ی مشهد محسوب میشود، با ۲ مناره‌ی بدیع، ایوان بلند، وگنبد پیازی‌شکلی، که با کاشیکاری تزیین شده، جزء زیباترین شاهکارهای معماری، و کاشیکاری است، که به دستور **گوهر شاد**، زوجه‌ی شاهرخ تیموری، بنا نهاده شده است.

مسجد لر، ده، همدان، ← مسجدین.
مسجد وکیل، شیراز، ← وکیل، مسجد.
مسجدین (masjedeyn) یا **مسجدلر** (masjedlar)، ده (جه ۱'۱۶۰ نسه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مهربان، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۶۵کیلومتری لغ کبودرآهنگ. رود شیخ جراح (šeyx.jarāh) مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، انگور، و میوه است. آبادی از دو محل به فاصله‌ی ۱ کیلومتر، به نام مسجد بالا و مسجد پایین، تشکیل شده است. بین مسجد بالا و آبادی شیخ جراح (جه ۶۳۶ نسه ۱۳۴۵ هش؛ ۶۰کیلومتری لغ کبودرآهنگ) زیارتگاهی به نام قوشه گنبد (qošegonbad) وجود دارد که از آثار قدیمی محسوب میشود.

مسجوستس: ← ماساچوست.
مسح (mash) [عربی، ← دست کشیدن]، از اعمال وضو، و آن کشیدن دست تر است بر سر و بر روی پاها پس از شستن صورت و دست به ترتیبی که در کتب فقهی در باب طهارت مذکور است. پس از آنکه در وضو رو و دستها را به ترتیب معین شستند، با سر انگشتان دست راست که هنوز از آب وضو تر است نخست قسمت مقدم سر را مسح میکنند و بعد روی پای راست را از سر انگشتان تا برجستگی روی پا و بعد پای چپ را به همین نحو با دست چپ مسح میکنند.
مسخ: ← تناسخ.
مسخیه (masxiyye)، پیروان عقیده‌ی به مسخ یا در آمدن روح انسان به قالب حیوان. به این معنی، مسخ جزئی از اعتقاد به تناسخ یا انتقال روح از بدنی به بدن دیگر است و آن را، به طور کلی، باید در مبحث تناسخ مطالعه کرد. در اینجا همین کافی است گفته شود که عقیده‌ی به مسخ در میان اقوام مختلف، و از جمله در میان هندوان و مصریان قدیم، پیروانی داشته است. در یونان قدیم نیز اعتقاد به مسخ پیروانی داشته است که از آن جمله فیثاغورس و امپدوکلس را نام میبرند. در اشعار کنوفانس آمده است که روزی فیثاغورس، در حالی که میدید سگی را میزنند، گفت "او را مزنید زیرا روح دوست من در او است و من او را از صدایش شناختم". عقیده‌ی به مسخ در میان یهود نیز بوده است چنانکه در دانیال (۳۳.۴) آمده است که پختنصر به صورت حیوانات در آمد. در میان فرق اسلامی نیز طرفداران اعتقاد به تناسخ و مسخ دیده میشود که از آن جمله‌اند حائطیه پیروان احمد ابن حائط معتزلی. نصیریه، از غلاة شیعه، معتقدند که هر کس در این جهان علی ع را منکر شود پس از مرگ به صورت حیواناتی از قبیل شتر و قاطر و الاغ و سگ و غیره در خواهد آمد. کردهای یزیدی نیز اعتقاد به مسخ دارند. در میان بعضی از عوام مسلمانان اعتقادی هست بر اینکه میمون و سگ و خوک از جمله‌ی مُسوخ هستند، یعنی در اصل انسان بوده‌اند و بعد به صورت حیوان در آمده‌اند.

مسداگ[1]، **هندریک ویلم** (hendrik vilem mesdāg)، ۱۸۳۱–۱۹۱۵، نقاش هلندی. در ۳۵سالگی از بانکداری دست کشید و به نقاشی پرداخت. بعداً در لاهه سکونت گزید، و نقاش و حامی ثروتمند هنر شناخته شد. تابلوهایش اکثر از مناظر دریای شمال است. او مجموعه‌ی آثار خود را با خانه‌ای (موزه‌ی مسداگ) به ملت هلند اهدا کرد. در آثار ساده و رئالیستی او اکثر از دریا الهام گرفته شده است، و در بسیاری از گالریهای هلند موجود میباشد، از جمله بازگشت قایقهای ماهیگیری (لاهه)، که نمونه‌ی برجسته‌ای از آثار او است.

مسدس، در اصطلاح شعری، ← مسمط.
مسدس یا شش‌ضلعی: ← کثیر الاضلاع.
مسراطه[2] (mesorāta)، ۱- ایالت سابق (در زمان استیلای ایتالیائیان)، لغ لیبی، ل افریقا، ش ایالت طرابلس غرب و غ ایالت بنغازی؛ ۹۸'۹۱۰ کمه. ۲- شهر ساحلی (در ۱۹۶۴ جه ۳۷'۰۰۰)، مرکز ایالت سابق، ۲۰۰کیلومتری ش طرابلس غرب. از قرون وسطی یک مرکز تجارتی بوده، و فرشهای پشمی دستباف، غلات، و خرما صادر میکرده است.

مسرشمیت[3]، **ویلی** (vili meserŝmit)، ۱۸۹۸ ۱۹۷۸، طراح و سازنده‌ی آلمانی هواپیما. ۱۸ساله بود که اولین هواپیمای خود را ساخت، و در ۱۹۲۳ کارخانه‌ی هواپیماسازی خود را تأسیس کرد. هواپیماهای او، که به علامت MEs مشخص بودند، در جه I برای متفقین بلائی بود. پس از جه II در دادگاه نورمبرگ تخلفات

(1) Mesdag (2) Misratah; Misurata (3) Messerschmitt

کوچکی به او نسبت داده شد. در دهه‌ی ۱۹۵۰ با شرکت هـواپیمائی لوفت‌هانزا و نیز در صنعت اتومبیل شریک شد.

مسرقان: ← گرگر یا آب گرگر.

مسروپ[1]**، قـدیس** (mesrop)، ح ۳۵۰–۴۴۱، خلیفه‌ی ارامنه که اختراع الفبای ارمنی بـه وی منسوب است؛ مت ارمنستان. منشی والی ایرانی ارمنستان بود، سپس راهب شد، و ۶ ماه پیش از مرگش مقام خلیفه‌ی ارامنه یافت. الفبای ارمنی را، مشتمل بر ۳۶ حـرف، اختراع کرد، و کتاب مقدس را به زبان ارمنی ترجمه نمود.

مسروپ تاغیادیان: ← تاغیادیان، مسروپ.

مسرور خراسانی: ← مسرور طالقانی.

مسرور طالقانی، ابـوالفضل (masrure tāleqāni)، شاعر ایرانی معاصر سلطان محمود غزنوی. از آثار کمی که از او باقـی مـانده معلوم است که شاعـری تـوانـا بـوده. در مجمع الفصحا مسرور خراسانی ذکر شده است.

مسروق ابن ابرهه، حاکم یمن؛ ← ابرهه.

مسری یـا واگیردار، بیماریهـای: ← بیماریهای واگیردار.

مسویت[2] (masəsoyt)، ح ۱۵۸۰–۱۶۶۱، سرکرده‌ی قبیله‌ای از هندیشمردگان امـریکا که در اوایل تأسیس پلیموت به دست آوارگان بـا آنان پیمان مـودت بست (۱۶۲۱)، و آن را بـا کمال درستی رعایت کرد. مجسمه‌اش در پـلیموت است. کینگ فیلیپ پسر وی بود.

مسعر ابن رخیله: ← محمد ص، قسمت ۳۳.

مسعر ابن مهلهل: ← ابودلف ینبوعی.

مسعود آباد (mas'ud.ābād)، ده (جـم ۱٬۳۷۲ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان جایلق، شهرستـان الیـگودرز، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان، ۳۶کیلومتری غ الیگودرز. محصولش غلات است. جاجیمبافی و قالیچه‌بافی دارد.

مسعود ابن ابراهیم، پـادشاه غـزنوی؛ ← مسعود III غزنوی.

مسعود ابن رخیله: ←محمد ص، قسمت ۳۳.

مسعود ابن عزالدیـن کیکاوس: ← مسعود II سلجوقی.

مسعود ابـن محمد (ابـن ملکشاه)، شاه سلجـوقی عراق، ← مسعود سلجوقی.

مسعود ابن محمود، پادشاه غـزنوی؛ ← مسعود I غزنوی.

مسعود باشتینی: ← مسعود سرداری.

مسعود بیگ (mas'ud beyg)، صاحـب اختیار و وزیر ولایت مـاوراء النهر در دوره‌ی امـارت اوگتای قـاآن و منکو قـاآن مغـول؛ پسر محمود یلواج. وی در ماوراء النهر نزد فرزندان جغتای محترم و مورد توجه بـود، و یک بار براق خان مغول، پادشاه ماوراء النهر، او را به رسالت نزد اباقا خان فرستاد (۶۶۶ هق)، و او پس از ادای رسالت باز گشت، و باآنکه اباقا خان در حق او بدگمان شده در صـدد گرفتنش بـر آمد، بـر او دست نیافت. گویند دریـن سفر، وی بـا خـواجه شمس‌الدین جوینی بسردی برخورد کرد، و او را از روی تکبر بیازرد. چنـدی بعد، مسعود بیگ از براق خان رنجید و به قیدو خان پیوست.

مسعود دامغـانـی (mas'ud-) [خـواجه مسعود دامغانی]، از مستوفیان و وزرای اواخر دوره‌ی ایلخانیان مغول. ملک اشرف چوپانی بعد از عزل ← خواجه عبدالعلی او را بـه وزارت بـر گزید؛ امـا انـدکی بعد او را گرفته در قـلعه‌ای محبوس کرد (محرم ۷۵۱ هق).

مسعود رازی: ← مسعودی غزنوی.

مسعود سربـداری (mas'ude sarbedāri) [وجیه‌الـدیـن مسعود بـاشْتینی]، فت ۷۴۵ هق، دومین امیر (۷۳۸–۷۴۵ هق) سربداری، و مشـهورترین آنـان (← سربداران). پس از کشتن بـرادر خـود، عبدالرزاق سربداری، بـه جـای او نشست. به حسن اخلاق و کرم و جوانمردی ممتاز بـود. در ۷۳۹ هق، بـه دستیاری شیخ حسن جوری‌ـکه مردم را به قیام بـر اهل تستن مـی‌خـوانـد ـ نیشابـور را گرفت، و طغاتیمور خان، پادشاه خراسان و جرجان، و معزالدین کرت، امیر جبال و هرات را، که هر دو سنّی بودند، به وحشت انداخت. در ۷۴۱ هق بر لشکریان طغاتیمور خان، که به جنگ او آمـده بودنـد، پیروز شد. اما از سپاهیان ملک معزالدین کرت، در دوفرسنگی زاوه شکست خورد (۷۴۳ هق). در اواخر همین سال به مازندران لشکر کشید و، اگرچه نخست آمل را گرفت، سرانجام بر اثر مقاومت مردم و سختی راهها، فرار اختیار کرد. اما به دست مازنـدرانیان افتاد، و بـه قتل رسید، و پس از وی، سرکردگی سربداران به دست گماشتگان و چاکران او افتاد.

مسعود سعد سلمان (mas'ud sa'de salmān)، (غـالباً) متخلـص بـه **مسعود سعد**، فت ۵۱۵ هق، شاعر پارسیگوی. تولدش در لاهور (هندوستان) در فواصل سالهای ۴۳۸ تا ۴۴۰ هق اتفاق افتاد. پدرش سعد و جـدش سلمـان از بـزرگان زمـان محسوب میشده‌انـد. پـدرش ۶۰ سال در خـدمت سلاطیـن غـزنـوی بـود. مسعود سعد از ابتدای جوانی به دربار سلاطین غزنوی راه یافت. ابتدا به خدمت سلطان ابـراهیم غزنوی (سلطنتش در ۴۵۱–۴۹۲ هق) پیـوست، سپس از مـلازمـان و مقربان سیف‌الدوله محمود پسر سلطان ابراهیم، که از طرف پدر به حکـومت هندوستان منصوب شده بود، گردید، و در هند شهرت و دولت یافت، و قسمتی از عمر را در نهایـت خـوشی و عـزت گذراند. بعد از اینکه سیف‌الدوله مورد سوء ظن پدر قرار گرفت، سیف‌الدوله و عـده‌ای از مقربانش، از جمله مسعود سعد، گرفتار و زنـدانی شدنـد. مسعود سعد ۷ سال در قلعه‌هـای دهک و سو، و ۳ سال در قلعه‌ی نـای محبوس و در غل و زنجیر بود. از اشعاری که در زندان سروده است بر میآید که در زندان سو بـا بهرامـی نامـی دوستـی یافته است، و ازو ستاره‌شناسی آموخته. بـالاخـره، بـه شفاعت عمیدالملک ابـوالقاسم خاص، از رجال دربار سلطان ابراهیم، از حبس آزاد شد، و به لاهور باز گشت. در زمان سلطنت مسعود پسر ابـراهیم، بونصر پارسی، که از دوستان مسعود سعـد و پیشکار امیر عضدالدوله پسر مسعود و حاکم هند بـود، کوشید تا شاعر را بـه حکومت چـالندر (از نـواحی لاهـور) رساند. طولـی نکشید که بـونصر مغضوب و گرفتار گردید، و در نتیجه، شاعر هم مجدداً گرفتار و زنـدانی شد، و در قلعه‌ی مرنج (maranj) محبوس گردید، و ح ۸ سال در حبس ماند تـا، به شفاعت ثقةالملک طاهر ابن علی ابن مشکان، از رجال دربار مسعـود، آزاد و به کتابـداری کتابخانه‌ی سلطنتی گماشته شد، و تا پایان عمر در این کار بود. مسعود سعد ۱۸ سال از بهترین سالهای عمر را در زنـدان سپری کرد، و بعـد از حبس دوم فرسوده و شکسته شد.

مسعود سعد یکـی از بـزرگترین قصیده‌سرایان ایران میباشد. اشعارش بیشتر بـه سبک شعرای خراسان است. هنر خـاص او در قصایـد شکوائی است. در ایـن قصاید، از شداید زندان، محنت غـربت، آلام و مصائـب شبهـای تیره‌ی زندان، فـراق پدر و مادر و فـرزند و زادگاه، بیگناهی خود، و تهمت و اغـراض دشمنان سخن گفته است، و چون در بیان ایـن حالات و احساسات آنچه را میدیده و بـر او میگذشته به نظم در آورده، سخنش فوق العاده مؤثر و حزن‌انگیز است، و از این حیث قصایدش در ادبیات فارسی بینظیر میباشد. نظامی عروضی در چهار مقاله گوید،ـ"وقت باشد که مـن از اشعار او همیخوانم موی بر اندام من بر پـای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود". مسعود سعد دارای علو طبع و مناعت فوق العاده بود. در مدایح او، حتی در قصایدی که از زندان به عنوان پادشاه سروده و تقاضای استخلاص کرده، مبـالغه در مـدح کمتر دیده میشود. بجز عده‌ای از سلاطیـن غـزنـوی، ثقةالملک طاهر، بونصر پـارسی، و ابـوالقاسم خاص را مدح گفته. در مدایحش درس زنـدگی و اخلاق، و همچنین اشاره بـه بعضی وقایع تاریخی دیده میشود. وی مورد احترام عده‌ای از شاعران بـزرگ عصر خـود از جمله سنائـی و سید حسن غزنوی بود. دیـوان مسعود سعد بـارهـا به طبع رسیده است (از جمله در تهران، ۱۳۱۸ هش).

مسعود سلجوقـی (mas'ude saljuqi)، شهرت **غیاث‌الدین ابوالفتح مسعود ابن محمد،** ذوالقعده‌ی ۵۰۲–جمادی الآخـر (و به قولـی رجب) ۵۴۷ هق، پـادشاه (۵۲۹–۵۴۷ هق) سلجوقـی در عراق و آذربـایجان، و از معروفتـرین سلاجقه‌ی عراق؛ پسر سلطان محمد ابن ملکشاه و برادر محمود سلجوقی. نزد اتابکان موصل تربیت یافت. بعد از وفات (۵۱۱ هق) سلطـان محمد، محمود بـه سلطنت عراق نشست، و مسعود هم به داعیه‌ی فرمانروائی برخاست. در ۵۲۴ هق بـا محمود در نزدیکی همدان جنگ کرد، ولی شکست خـورد، و در همین واقعه بود که ابواسماعیل طغرائی شاعر مقتـول شد. پس از وفـات (۵۲۵ هق) محمـود، وزیرش ابوالقاسم درگزینی پسر او داود ابن محمود سلجوقی را به سلطنت عراق بر داشت. اما مسعود به تبریز شتافت، و آنجا را تصرف کرد؛ داود به جنگ او آمد، و تبریز را محاصره کرد (محرم ۵۲۶ هق)، ولی عاقبت دو برادر صلح کردند. در همـان سال، سلطـان سنجر طغرل ابن محمد را به سلطنت عـراق انتخاب کرد؛ مسعود اقـدام بـه جنگ با سنجر کرد، ولی در نزدیکی دینور ازو شکست خورد (رجب ۵۲۶ هق)، و به آذربایجان گریخت، اما سنجر او را بـه خدمت خواست، و عفو کرد، و بـه امیری گنجه و اران فـرستاد، و طغرل را رسماً به سلطنت عـراق نشانید. بعد از

(۱) Mesrop (Mesrob) (۲) Massasoit

شکست خوردن (رمضان ۵۲۶ هق) داود از طغرل در نزدیکی همدان و فرار وی به بغداد، مسعود نیز به بغداد رفت، و با وی ملاقات کرد، و خلیفه مسترشد را وا داشت تا او را به سلطنت، و داود را ولیعهد او بشناسد (۵۲۷ هق). سپس طغرل را در همدان شکست داد، ولی در رمضان ۵۲۸ هق، نزدیک قزوین، طغرل بر مسعود غلبه یافت، و همدان را ازو گرفت. مسعود به بغداد گریخت، و از خلیفه یاری طلبید، ولی در همین احوال طغرل در گذشت (محرم ۵۲۹ هق)، و مسعود به همدان آمد، و به سلطنت عراق نشست (۵۲۹ هق).

بعد از مستقر شدن در سلطنت، مسعود با خلیفه مسترشد اختلاف یافت، و خلیفه به عزم جنگ با وی از بغداد حرکت کرد، ولی نزدیک بیستون اسیر شد، و سپاهیانش پراکنده شدند، و مسعود او را به آذربایجان برد، ولی در آنجا صلح کردند، اما خلیفه، قبل از عزیمت به بغداد، به دست گروهی از اسماعیلیه به قتل رسید (۵۲۹ هق). جانشینش، راشد، نیز با مسعود در افتاد، و داود هم از آذربایجان به یاری آنان آمد (صفر ۵۳۰ هق)، و در بغداد خطبه به نام داود کردند. مسعود به بغداد آمد، و مقتفی را به جای راشد به خلافت نشاند، و داود هم به آذربایجان باز گشت (ذیقعده‌ی ۵۳۰ هق). دگربار داود، باز هم به عنوان حمایت راشد، به جنگ مسعود بر خاست (۵۳۲ هق)، ولی مسعود آن دو را در نزدیک دینور شکست داد، و هر دو متواری شدند. پس از آن مسعود امرای یاغی را مغلوب یا مقتول کرد، و در عراق و آذربایجان به استقلال سلطنت راند، و با سنجر به حرمت می‌زیست. عاقبت در همدان وفات یافت، و در همان جا مدفون شد.

مسعود، با وجود دلاوری، عشرت‌جوی و نرم‌خوی بود. وی آخرین پادشاه بزرگ از سلسله‌ی سلاجقه‌ی عراق است.

مسعود I سلجوقی (mas'ud-i saljuqi)، ف ۵۵۱ هق، پادشاه (۵۱۰–۵۵۱ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر قلج ارسلان I. بعد از پدر به داعیه‌ی سلطنت بر خاست. و مدتی گرفتار منازعه با برادر خود ملکشاه I بود، و یک‌چند قلمرو پدر را با هم تقسیم کردند. بعد از وفات ملکشاه، وی استقلال یافت، و در قونیه به فرمانروائی پرداخت. اما با لشکرکشیهای امپراطور بیزانس مواجه شد. امپراطور قونیه را گرفت، و مسعود با او جنگ کرد، و پس از غارتها و کشتارهای سخت، مسعود چند ولایت و قلعه از امپراطور باز گرفت. مسعود ولایت ملطیه را که تعلق به قلمرو دانشمندیه داشت، ضمیمه‌ی حوزه‌ی امارت خویش کرد (۵۳۷ هق)، و با آل زنگی رابطه‌ی خویشاوندی داشت.

مسعود II سلجوقی (mas'ud-i saljuqi) [غیاث‌الدین مسعود ابن عزالدین کیکاوس]، پادشاه (۶۸۱–۶۸۳؛ ۶۸۳–۶۹۲؛ ۶۹۳–۷۰۰؛ ۷۰۲–۷۰۴ هق) سلجوقی آسیای صغیر از سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر کیکاوس II. قبل از سلطنت، از جانب اباقا خان حکومت سیواس و ارزنجان و ارزروم داشت. بعدها ارغون خان او را سلطنت روم داد. اما به سبب اختلال و فتوری که در کارها بود، مکرر فرمانروائی روم بین او و برادرزاده‌اش کیقباد III مورد تنازع و تناوب گشت، و این دو پادشاه، که آخرین فرمانروایان سلاجقه‌ی روم در آسیای صغیر شمرده میشوند، هر دو، مثل عده‌ای از متأخرین اسلاف خویش، در واقع دست‌نشاندگان ایلخانیان بودند، و فرمانروائی آنها غالباً جز اسمی بیش نبود.

مسعود شاه اینجو (mas'ud shah inju)، ملقب به **جلال‌الدین**، ف ۷۴۳ هق، امیر فارس از سلسله‌ی خاندان اینجویان، پسر امیر محمود شاه اینجو. بعد از پدر یک‌چند در فارس حکومت کرد (۷۳۶–۷۳۹ هق). پس از آن از شیراز گریخته به بغداد پیش امیر حسن ایلکانی رفت. در بازگشت (۷۴۰ هق) نیز دگربار چند سال حکومت کرد و عاقبت یاغی باستی (yāqi bāsti) از امرای چوپانی؛ او را بکشت. وی سلطان بخت دختر دمشق خواجه را در حبالهٔ نکاح داشت.

مسعود I غزنوی (mas'ud-i qaznavi) [شهاب‌الدوله ابوسعید مسعود ابن محمود]، ف جمادی الاول ۴۳۲ هق، پادشاه (۴۲۱–۴۳۲ هق) غزنه از سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر ارشد سلطان محمود غزنوی. در حیات پدر یک‌چند حکومت هرات داشت، اما مغضوب، و به ملتان اعزام و در آنجا زندانی شد. کمی بعد، محمود از تقصیرش در گذشت، و دوباره به حکومت هرات برقرار شد. سلطان محمود، پس از فتح (۴۲۰ هق) ری، حکومت آنجا را به وی داد و به خراسان باز گشت، و پس از بازگشت پدر، به اصفهان لشکر کشید، و آن شهر را از علاءالدوله کاکویه گرفت. سپس به همدان حمله کرد (اوایل ۴۲۱ هق)، و آنجا را نیز به تصرف خود در آورد، و در تدارک فتوحات دیگر بود که خبر درگذشت پدرش و به سلطنت نشستن برادرش سلطان محمد غزنوی به وی رسید. از این رو، برای تصرف تخت و تاج، معجلاً رو به غزنه نهاد، و در این هنگام، امرای دولت در غزنه محمد را از سلطنت خلع کردند، و خطبه به نام مسعود خواندند (شوال ۴۲۱ هق). لشکریان محمد نیز با وی از در غدر در آمده به مسعود پیوستند، و محمد را گرفته کور کردند، و در قلعه‌ای به حبس انداختند.

مسعود، در آغاز سلطنت، وزارت خویش به احمد ابن حسن میمندی داد، و حسنک، وزیر پدرش، را که طرفدار برادرش محمد بود، از خصومت، و به‌ظن غالب به تحریک ابوسهل زوزنی، به اتهام قرمطی بودن به دار آویخت. در ۴۲۲ هق به مکران لشکر کشید، و تا حدود سند را تحت حمایت خود در آورد، و سپس به سرکوبی سلاجقه پرداخت. چندی بعد، پس از وفات (۴۲۴ هق) احمد ابن حسن میمندی، وزارت خویش به احمد ابن عبدالصمد داد. در همان سال، برای اصلاح امور ری و جبال، عازم آن سامان شد، اما چون به نیشابور رسید به وی خبر دادند که عامل غزنویان در بلاد مفتوحه‌ی هند سر به عصیان برداشته است. مسعود ابوسهل حمدوی را به سمت عمید عراق (جبال) منصوب کرده به ری فرستاد، و خود به هند تاخت، و عامل عاصی را شکست داد. در ۴۲۵ هق، که خبر دست‌اندازی ترکمانان سلجوقی به خراسان به وی رسید، از هند باز گشت. در ۴۲۶ هق، برای تنبیه باکالیجار کوهی، به گرگان عزیمت کرد، و در طبرستان به جنگ با اتباع وی پرداخت. در همین زمان، پسران میکائیل ابن سلجوق—طغرل بیگ، جغری بیگ، و یبغو—توسط سوری ابن معتز نامه‌ای به احمد ابن عبدالصمد (وزیر مسعود) فرستادند، و از وی خواستند که شفیع سلاجقه شود، و از مسعود بخواهد که به آنان اجازه‌ی اقامت در خراسان داده شود. مسعود به این درخواست وقعی ننهاد، و لشکری از جنگیان ترک و هند و عرب و کرد، به سرداری بکتغدی، به جنگ سلاجقه فرستاد؛ اما بکتغدی شکستی سخت خورد و فرار کرد (شعبان ۴۲۶ هق). چندی بعد، ترکمانان سلجوقی، از ترس انتقام مسعود، از در عذرخواهی در آمدند، و مسعود که خود از ایشان در ترس بود، سه ولایت (از جمله دهستان [در هرات] و نسا) را به آنها وا گذاشت، و بدین ترتیب فتنه‌ی سلاجقه برای مدتی خاموش شد.

در ۴۲۸ هق و اوایل ۴۲۹ هق، مسعود، به تقلید پدر، در هند به غزو پرداخت، و چند قلعه و بتخانه را گرفته خراب کرد، و از جمله به قلعه‌ی هانْسی، در جش پنجاب، دست یافت (ربیع الاول ۴۲۹ هق)، و با غنائم بسیار به غزنه باز گشت. اما ایام فتوحات هند آخرین دوره‌ی شوکت و اقتدار مسعود بود، پس از بازگشت از هند، بار دیگر با فتنه‌ی سلاجقه رو به رو شد، و سردار بزرگ او، حاجب سباشی (← سباشی)، که مأمور جنگ با طغرل بیگ و جغری بیگ شد (شعبان ۴۲۹ هق)، از پیش سلاجقه گریخت، و در نتیجه، سلاجقه بسهولت بر قسمت اعظم خراسان دست یافتند، و نیشابور را بدون جنگ گرفتند، و طغرل بیگ در آن شهر بر تخت نشست (شوال ۴۲۹ هق)، و خود را سلطان خواند. این شکست سبب تجری سلاجقه شد، و مسعود ناچار برای بار دیگر به دفع آنان شتافت، اما در محل **دندانقان** (نزدیک مرو) از آنان شکستی سخت خورد (۸ رمضان ۴۳۱ هق)، و پس از آن به تجهیل قصد عزیمت به هند کرد، و در راه، به غزنه رفته خزائن و اموال خویش بر گرفت، و پسر خود مودود را با لشکری گران به طرف خراسان فرستاد تا سلاجقه را براند، و برادر نابینای خود محمد را همراه برد. اما در بین راه، جمعی از لشکریانش، به طمع اموال وی، بر او شوریدند، و او را فرو گرفته برادرش محمد (← محمد غزنوی) را به سلطنت بر داشتند. مسعود به امر برادر در ربیع الآخر ۴۳۲ هق محبوس شد، و کمی بعد در زندان به قتل رسید.

شکست مسعود در دندانقان و بر افتادن وی به منزله‌ی ختم سلطنت غزنویان در ماوراء النهر و ایران بود، و بعد از وی، با اقتدار تدریجی سلاجقه، قلمرو دولت غزنوی رفته رفته محدود شد. مسعود به خودرأیی و شرابخوارگی و زورمندی موصوف بود. عنصری، فرخی، و مخصوصاً منوچهری او را ستوده‌اند، و سرگذشت او در تاریخ بیهقی به تفصیل تمام آمده است. کتاب قانون مسعودی ابوریحان بیرونی به نام اوست.

مسعود II غزنوی [مسعود ابن مودود غزنوی]، ← مودود غزنوی؛ علی ابن مسعود غزنوی.
مسعود III غزنوی (mas'ud-qaznavi) [عماد الدوله (یا علاءالدوله) مسعود ابن ابراهیم]، ۴۵۳–۵۰۸ یا ۵۰۹ هق، پادشاه (۴۹۲–۵۰۸ یا ۵۰۹ هق) سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر و جانشین سلطان ابراهیم غزنوی. عهد عراق، دختر ملکشاه سلجوقی و خواهر سلطان سنجر، را در نکاح داشت. گویند پادشاهی نیک‌سیرت بود، و مالیات و خراج رعایا را تعدیل یا لغو کرد. در هند جنگهائی کرد، و پسر خود شیرزاد (← شیرزاد غزنوی) را به حکومت آنجا فرستاد.
مسعود غوری، علاءالدین: ← علاءالدین مسعود غوری.
مسعود غوری، فخرالدین: ← فخرالدین مسعود غوری
مسعود لر، بدرالدین: ← بدرالدین مسعود لر.
مسعود میرزای قاجار، سلطان: ← ظل‌السلطان.
مسعودی: ← مسعودی غزنوی؛ مسعودی مروزی.
مسعودی، ابوالحسن علی ابن حسین، فت ۳۴۵ یا ۳۴۶ هق، مورخ و جغرافیادان عرب؛ مت بغداد. در ایران و هند و سیلان و چین و ماداگاسکار، و مصر گردش کرد، و کتابهای فراوان از دیده‌ها و شنیده‌های خود نوشت، که چون در آنچه می‌شنیده تحقیق نمیکرده مورد انتقاد قرار گرفته است. مروج الذهب از او است. در مصر در گذشت.
مسعودی، محمد ابن مسعود (mohammade bne mas'ude mas'udi') فت ۴۲۰ هق، منجم ایرانی. مؤلف جهان دانش در هیئت.
مسعودیان، از شعب کردان شبانکاره.
مسعودی رازی: ← مسعودی غزنوی.
مسعودی غزنوی (mas'udie qaznavi)، شاعر پارسیگوی عهد غزنویان. نامش را مسعودی رازی و مسعود رازی نیز نوشته‌اند. از شعرش جز ابیاتی پراکنده چیزی باقی نمانده است. به علت اینکه سلطان مسعود I غزنوی (سلطنتش در ۴۲۱–۴۳۲ هق) را در ضمن مدیحه‌ای نصیحت کرده بود مورد خشم قرار گرفت، و به هندوستان تبعید شد. به قرائنی، وی محمود غزنوی را نیز مدح گفته است.
مسعودی مروزی (mas'udie marvazi)، شاعر ایرانی اواخر قرن ۳م و اوایل قرن ۴م هق، و نخستین‌کسی که روایات تاریخی و حماسی ایران را به نظم در آورده است. از این اثر منظوم یا شاهنامه‌ی او دو بار در کتاب البدء و التاریخ مقدسی–که در اواسط قرن ۴م هق تألیف شده–و دو بار هم در غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی نام برده شده است، و از اینجا معلوم میشود که شاهنامه‌ی او در نیمه‌ی قرن ۴م و نیز در اوایل قرن ۵م شهرت و اهمیت داشته، و طرف توجه مردم بوده است.
مسعودیه، کاخ (mas'udiyye)، از بناهای دوره‌ی قاجاریه در تهران. در ۱۳۰۴ هش، رضا شاه (در آن زمان سردار سپه) کاخ را خریداری و به وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه (اکنون وزارت آموزش و پرورش) اهدا کرد، و تاکنون وزارت مذکور در آن جای دارد.
مسقطان، جزیره‌ی: ← خالدات، جزایر.
مسقط (masqat) شهر (در ۱۹۷۵ حه ۱۵'۰۰۰)، پایتخت و بندر عمده‌ی سلطان‌نشین عمان، کنار دریای عمان، به فاصله‌ی ۱۷۷کیلومتری لغ رأس الحد (ra'so'l.hadd) [دماغه‌ی حد. از–تهای شرقی عمان، در دریای عربستان]. ساکنین آن بیشتر هندی، بلوچ، و سیاهپوست هستند، و تعداد بومیان عرب نسبةً کم است. به سبب خوبی بندرگاه طبیعی آن و مشرف بودنش بر مدخل خلیج فارس، مرکز اصلی صادرات و واردات کشور است. مسقط شهری است بارودار، بامهای خانه‌ها و کلبه‌های آن، جز چند بنای مرتفع، مسطح است. کاخ سلطان، که یادگار ایام استیلای پرتغالیها است، در وسط شهر قرار دارد.

تاریخ

بنا بر روایات محلی، مسقط را مهاجرین حمیری ساخته‌اند. تاریخ مسقط تا اوایل قرن ۱۶م، که این شهر نظر دولتهای مقتدر اروپائی را جلب کرد، همان تاریخ عمان است. در ۱۵۰۸، آلبوکرک شهر را خراب کرد و به آتش کشید. سپس پرتغالیها آن را مستحکم کردند. معذلک استعمارگران پرتغالی در آنجا وضع مرفهی نداشتند، بلکه غالباً مورد حمله‌ی قبایل بودند. در ۱۵۵۰، ناوگانی از عثمانیها، به دریاسالاری پیر بی (pir bey)، شهر را پس از ۱۸ روز بمباران گرفت، اما سه سال بعد پرتغالیها ناوگان عثمانی را نابود کردند، و دگربار بر خلیج فارس استیلا یافتند. پس از اینکه هرمز از دست پرتغالیها خارج شد (۱۶۲۲)، آنان مسقط را پایگاه مستحکم دریائی خود ساختند. از ۱۶۳۱ به بعد، اعتبار پرتغالیها رو به زوال نهاد؛ در دوره‌ی امام سلطان ابن سیف، مسقط از دست آنان رفت (۱۶۵۰، مطابق ۱۰۶۰ هق). در اواخر قرن ۱۷م پایگاه دریازنان، و بسیار بدنام شد. در ۱۷۳۷ (۱۱۵۰ هق) به تصرف ایران در آمد، اما چند سال بعد، احمد ابن سعید دست ایرانیان را کوتاه کرد. در ۱۷۹۳، مسقط پایتخت عمان شد. از ۱۷۹۷ نفوذ فرانسویان در مسقط آغاز شد. ناپلئون، برای تسلط بر هند، میخواست مسقط را پایگاه حمله قرار دهد. در نتیجه، انگلستان شهر را بیش از پیش مورد توجه قرار داد. در ۱۸۰۰، حکومت بریتانیائی هند پیمانی با سلطان عمان و مسقط منعقد کرد، و نماینده‌ای از شرکت هند شرقی بریتانیا در مسقط مستقر شد. در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸، فرانسویان نیز پیمانی با سلطان بستند و کنسولی به مسقط فرستادند. شهر در زمان سلطان سعید ابن سلطان شکوفان و مرکز تجارت در خلیج فارس شد. در ۱۸۰۹ شهر مسقط، با کومک انگلیسها، حمله‌ی وهابیان را دفع کرد، ولی در ۱۸۳۳ تابع وهابیه شد. در ۱۸۴۴ دولت فرانسه قراردادی با سلطان بست که بنا بر آن فرانسویان از مزایای دول کاملة الوداد برخوردار شدند، و آزادانه حق تجارت در مسقط پیدا کردند. ولی استقلال مسقط، با آنکه در اعلامیه‌ی مشترک انگلستان و فرانسه (۱۸۶۲) تأیید شده بود، اسمی بیش نبود، چه انگلیسها، که چندین بار به کومک سلطان شتافته بودند، توسط عوامل سیاسی خویش نفوذ فراوانی در وی داشتند. در ۱۸۵۴، سلطان عمان و مسقط جزایر خوریان موریان را، که فرانسویان خیال تصرف آن را داشتند، به انگلستان واگذار کرد (← عمان، قسمت III). در ۱۸۵۶ سلطنت زنگبار از سلطنت عمان و مسقط جدا شد. اختلافات فرانسه و انگلستان به سود انگلستان تمام شد. برای سلاطین مسقط، ← عمان (جدول ص ۱۷۷۰).
مسکالین[1] (meskālin؛ فنس)، آلکالوئیدی که از پیوت به دست میآید، و استعمال آن خاصیت ایجاد توهمات بصری شدید و غالباً بسیار دقیق دارد. این توهمات مدت چند ساعت دوام میکند، ولی سبب ایجاد اغتشاشات روانی وخیم نمیشود.
مسکلاین[2]، **نویل** (nevil maskəlāyn)، ۱۷۳۲–۱۸۱۱، منجم انگلیسی، واضع سالنامه‌ی دریانوردی (۱۷۶۶)، مت لندن. از ۱۷۶۵ مدیر رصدخانه‌ی سلطنتی بود. برای تعیین جرم زمین آزمایشهائی با شاقول انجام داد.
مسکن (masken)، شهر سابق، عراق، ظاهراً ۵۰–۵۵کیلومتری ل بغداد، که خرابه‌های آن، معروف به خرائب مسکن (xarā'eb)، بر ساحل غربی دجیل واقع است. **دیرالجالیق** نزدیک آن بود.
مسکنه[3] (maskana)، روستائی در سوریه که در کنار آن مجرای فرات از جهت لج منحرف میشود و رو به ش امتداد پیدا میکند. در آنجا ایستگاهی است که در آن آب فرات را بالا میکشند و به حلب میفرستند. خرابه‌های شهر قدیمی بالِس در نزدیکی آن است. و نیز مسکنه روستای دیگری است از سوریه در نزدیکی حمص.
مسکو[4] (moskō, maskō)، روسی **ماسکوا** (māskvā)، شهر (۳۴۹ کمه؛ در ۱۹۷۶ حه تخمیناً ۷'۷۳۴'۰۰۰)، پایتخت تجشس و جمشس، و ناحیه‌ی اداری (اوبلاست) مسکو (۴۷'۰۰۰ کمه؛ حه ۱۲'۰۴۹'۰۰۰)، مرکز جمشس اروپائی، کنار رود ماسکوا و نزدیک ملتقای آن با کانال مسکو. این شهر، که بزرگترین شهر تجشس است، مهمترین مرکز سیاسی و صنعتی و فرهنگی آن نیز هست. مرکز عمده‌ی شبکه‌ی راه آهن تجشس است و سه رودبندر و سه فرودگاه دارد. پالایشگاههای نفت و کارخانه‌های ساختن فولاد و ماشین و اتومبیل و هواپیما و آلات دقیق و مواد شیمیائی و فراورده‌های چوب و کاغذ و پارچه و لباس و مصنوعات دیگر دارد. مسکو حدود ۱۲۷۱ مقر امیران امیرنشین **ولادیمیر–سوزدال** (← ولادیمیر) بود که بعدها لقب مهیندوک مسکو بر خود نهادند (← مسکو، مهیندوکنشین). بدین ترتیب مسکو پایتخت دولت روسیه شد. در اوایل قرن ۱۴م مقر متروپولیتها (بعدها پطرکها)ی کلیسای ارتدوکس روسیه بوده است. از قرون وسطی مرکز مهم بازرگانی و نیز مرکز حرفه‌های فراوان بود. تاتارها در ۱۳۸۱، و بار دیگر در ۱۵۷۲، آن را آتش زدند. در دو–

(۱)mescaline (۲)Maskelyne (۳)Meskene (۴)Moscow

ران آشوب (← دمیتری) به دست لهستان افتاد، ولی پس از آن به همت سپاهی ملی تحت فرماندهی پرنس دمیتری پوژارسکی[1] (dmitri poǰārski؛ ۱۵۷۸–۱۶۴۲) و بازرگانی به نام مینین آزاد شد (۱۶۱۲). در ۱۷۱۲ پطر کبیر مقر دولت را به سن پطرزبورغ (اکنون لنینگراد) منتقل کرد. تا قرن ۱۹م ساختمانهای مسکو بیشتر از چوب بود و به همین جهت دوچار آتشسوزیهای متعدد میشد. مشهورترین آتشسوزی آن در ۱۸۱۲ پس از افتادن این شهر به دست ناپلئون I اتفاق افتاد. تقریباً همه‌ی بناهای شهر، جز بعضی بناهای سنگی کلیساهای بزرگ و کاخها، در این حادثه از میان رفت. علت اصلی آتشسوزی درست معلوم نشده است؛ فیودور واسیلیویچ راستاپچین[2] (fiodor vāsilievic rāstāpcin؛ ۱۷۶۳–۱۸۲۶)، ژنرال روسی، که صدور فرمان آتش زدن شهر را به منظور بیرون کردن فرانسویان به او نسبت میدادند، خود منکر دادن چنین فرمانی بود. احتمال دارد که آتشسوزی بر حسب تصادف ضمن چپاول فرانسویان آغاز شده، و مشتی از روسهای میهنپرست متعصب که در مسکو باقی مانده بودند به آن دامن زده باشند. مسکو، که از نو ساخته شد، از سالهای ۱۸۳۰ به صورت یکی از مراکز مهم صنعتی (در ابتدا پارچه‌بافی و صنایع فلزی) در آمد. با وجود انتقال دولت به سن‌پطرزبورغ، مسکو پیوسته مرکز دینی روسیه بود. در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، مسکو مرکز نهضتهای تعاونی اسلاوخواه و زمستوو بود. در ۱۹۱۸ با استقرار نظام شوروی مسکو بار دیگر پایتخت شد، در دوره‌ی حکومت شوروی، این شهر رشد فوق العاده پیدا کرد، و میان سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۳۹ جمعیت آن دو برابر شد. در جنگ II مسکو در اواخر ۱۹۴۱ در معرض حمله‌ی گازانبری نیروهای آلمانی قرار گرفت. چون از ح ۳۰ تا ۴۰ کیلومتری مرکز شهر از پیشرفت نیروهای نازی جلوگیری به عمل آمد، این شهر عملاً آسیبی ندید. مسکو از لحاظ اداری مستقیماً به وسیله‌ی حکومت جمشس اداره میشود و امور آن به دست انجمن شهر است، و به ۲۵ ناحیه تقسیم شده است. از مراکز مهم فرهنگی و علمی آن است: دانشگاه مسکو (تأسیس ۱۷۵۵)، فرهنگستان علوم تجشس (تأسیس ۱۷۲۵ در سن پطرزبورغ که در ۱۹۳۴ به مسکو انتقال یافت)، کنسرواتوار (تأسیس ۱۸۶۶)، گالری هنری ترتیاکوف (tretiākof؛ افتتاح آن در دهه‌ی ۱۸۸۰)، موزه‌ی فرهنگ شرقی، موزه‌ی دولتی تاریخ، موزه‌ی لنین، نمایشگاه کشاورزی، و کتابخانه‌ی لنین. این شهر مرکز مطبوعات شوروی است. از معروفترین تماشاخانه‌های متعدد اینها هستند: ← تئاتر هنری مسکو، تئاتر مالی (ددام)، و تئاتر بولشوی (اوپرا و باله). مسکو همچنین مقر بطرک کلیسای ارتدوکس شرقی در روسیه، و مرکز ستاد حزب کمونیست در تجشس است. در قلب مسکو کرملین جای دارد که خود شهری بارودار است. باروهای آن حدود شهر را در اواخر قرن ۱۵م نشان میدهد. چسبیده به کرملین و در ش آن میدان وسیع معروف به میدان سرخ واقع است که در ابتدا میدان بازار و محل تجمع اجتماعات ملی بوده است؛ هم اکنون نیز به عنوان میدان میدان رژه و تظاهرات از آن استفاده میشود. در طرف غ میدان سرخ، در امتداد دیوار کرملین، آرامگاه لنین و مردان سرشناس دیگر شوروی است؛ در طرف ل موزه‌ی تاریخ (قرن ۱۹م) جای دارد؛ و در انتهای جنوبی کلیسای جامع عظیم باسیلیوس متبرک افراشته است. این کلیسای جامع، که یکی از باشکوه‌ترین نمونه‌های معماری روسی است، در قرن ۱۶م ساخته شده است؛ هر یک از قبه‌های متعدد آن که گرداگرد گنبد مرکزی قرار گرفته، رنگ خاصی دارد. بنای مینین و پوژارسکی روبه روی کلیسای جامع واقع است. در ش میدان سرخ محله‌ی قدیمی کیتایگورود (kitāygorod) (شهر چینیان) ممتد است که زمانی کوی بازرگانان و سپس مرکز صرافان بوده و اکنون جایگاه وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی است. خیابان گورکی یکی از خیابانهای وسیع شهر است که از کرملین به ل امتداد دارد؛ در دو طرف آن ساختمانهای بزرگ جدید، و از جمله مرکز اجتماع وزیران، ساخته شده و دنباله‌ی آن شاهراه لنینگراد است که از میدان ورزش عظیم دینامو و فرودگاه مرکزی عبور میکند. نزدیک ابتدای خیابان گورکی میدان سوردلوف (sverdlof) و تئاترهای بولشوی و مالی واقع است. مسکو، به استثنای هسته‌ی مرکزی تاریخی آن، در دوره‌ی نظام شوروی به صورت یک شهر بزرگ جدید در آمده است. از بناهای معتبر جدید آن مهمانخانه‌ی ماسکوا نزدیک میدان سوردلوف، و کاخ فرهنگ است. پس از جنگ II یک ساختمان ۳۲طبقه در حومه‌ی ج‌غ شهر (تپه‌های لنین) ساخته شد و بیشتر شعبه‌های دانشگاه دولتی مسکو به آنجا انتقال پیدا کرد. دانشگاه قدیم (از اواخر قرن ۱۸م) اکنون مرکز شعبه‌ی علوم انسانی است. در ۱۹۶۰ دانشگاه دوستی ملل برای دانشجویان خارجی افتتاح شد. شبکه‌ی راه آهن زیر زمینی (← مترو) مسکو در ۱۹۳۵ گشایش یافت. مسکو پارکهای متعدد بزرگ و مراکز تفریحی فراوان دارد که از آن جمله است: پارک مرکزی گورکی در ج‌غ، پارکهای ایزمایلووو (izmāylovo) و سوکولنیکی (sokolniki) در حومه‌های ش و ل‌ش، و پارک اوستانکینو (ostānkino) با باغهای بزرگ گیاهشناسی در ل. **پیمان مسکو**، میان کشمت و تجشس، برای محدودیت سلاحهای هسته‌ای، در این شهر به امضا رسید (۲۶ مه‌ی ۱۹۷۲)

مسکو، پیمان: ← مسکو، شهر.

مسکو، تئاتر هنری[3]، مؤسسه‌ی هنری شوروی که بر فن تئاتر تأثیری عالمگیر داشته است. کار این مؤسسه به عنوان یک گروه بازیگر، به فعالیتهای تئاتری مفاهیم تازه‌ای بخشید و سرآغاز تئاتر مدرن شد. ک. ستانیلافسکی، از بنیانگذاران (۱۸۹۸) و مدیر تئاتر، در طلب جلوه دادن تصوری از واقعیت نه‌تنها در بازیگری بلکه به طور کلی از لحاظ آرایش صحنه بود. نمایشنامه‌ها به خاطر ارزش ادبی آنها انتخاب میشد. نمایشنامه‌های آ. پ. چخوف، به ویژه مناسب فعالیت پر دامنه‌ی گروه بود؛ آثاری که این بازیگران بر روی صحنه آوردند، برای چخوف و نیز برای تئاتر هنری مسکو شهرت به ارمغان آورد. سایر آثار برجسته‌ی گروه، نمایشنامه‌های تزار فیودور ایوانوویچ تولستوی، برادران کارامازوف داستایفسکی، و طبقات پست اجتماع (ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان در اعماق اجتماع، تهران، ۱۳۳۰ هش) گورکی بود.

مسکو، کنفرانسهای[4]، چهار کنفرانس (۱۹۴۱–۴۷) که در جریان جنگ II در مسکو تشکیل شد. در کنفرانس اول (سپتامبر ۴۱) بریتانیا و کشمت برای کومک به روسیه، از طریق قانون وام و اجاره، طرحی تهیه کردند. همین دولتها به اتفاق تجشس، افتتاح جبهه‌ی دوم جنگ را در کنفرانس دوم (اوت ۴۲)، و تشکیل سازمان ملل را در کنفرانس سوم (اکتبر ۴۳) مورد گفتگو قرار دادند. در کنفرانس چهارم (اکتبر ۴۴)، چرچیل و ستالین در باره‌ی مسائل مربوط به لهستان، بلغارستان، و یوگوسلاوی، مذاکره کردند؛ نیز ← شورای وزیران خارجه.

مسکو، مهیندوکنشین[5] (mehinduknešine maskō). در میان امیرنشینهای روسیه‌ی مرکزی در قرون ۱۲م و ۱۳م، امیرنشین ولادیمیر–سوزدال (← ولادیمیر)، که در آن، شهر مسکو فعلی تنها یک دهکده‌ی مستحکم بود، اهمّ امیرنشینها بود. فرمانروایان ولادیمیر تنها امیران روسی بودند که عنوان مهیندوک داشتند، و سوزرن امیرهای دیگر شمرده میشدند. امیرنشین مسکو یا ماسکووی[6] (māskovi) به دست دانیل، پسر مهیندوک آلکساندر نفکی بنیاد گذاشته شد (ح ۱۲۷۱). در زمان ایوان I (ایوان کالیتا)، مهیندوک (۱۳۲۸–۴۰) ولادیمیر، شهر مسکو مرکز امیرنشین عمده شد، و فرمانروای آن مهیندوک مسکو خوانده شد. پهنه‌های مجاور یا مطیع مسکو شدند یا به تصرف آن در آمدند، و اهمیت مهیندوکنشین رو به افزایش گذاشت. ایوان کبیر (۱۴۶۲–۱۵۰۵)، با تصرف کردن تور (← کالینین)، نووگورود، راستوف، و ویاتکا روسیه‌ی بزرگ را بنیاد گذارد و از اطاعت تاتارها خود را آزاد ساخت (← ایوان کبیر). در زمان فرمانروائی پسرش واسیلی III، مهیندوک مسکو و تمام روسیه، وحدت سرزمینهای روسیه‌ی بزرگ کامل شد و تاریخ مهیندوکنشین همان تاریخ روسیه شد.

مسکوتان (maskutān)، دهستان (جم ۲٬۳۷۴ نسث ۱۳۴۵ هش)، بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۸ آبادی. در دشت واقع شده و گرمسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات، خرما، زرت، و فراورده‌های دامی است. ساکنین به زبان بلوچی تکلم میکنند و سنی هستند. مرکزش، **مسکوتان** (جم

(۱)Pojarski (فس) (۲)Rostopchin (۳)Moscow Art Theatre (۴)Moscow Conferences (۵)Moscow, grand duchy of (۶)Muscovy

۱٬۵۶۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۷۰کیلومتری جغ بمپور واقع است. قلعه خرابه‌ای قدیمی دارد.

مسکون (maskun)، دهستان (جمعیت ۸٬۱۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش جبال بارز، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)، دارای ۴۹ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. رود سقدر (saqdar) و چشمه مشروبش میسازند. سقدر از کوههای جبال بارز، و فاش‌کوه، در ارتفاع دهستان سرچشمه می‌گیرد و پس از مشروب ساختن قسمتی از آبادی‌های آن در قسمت جغ دهستان وارد دشت جیرفت شده به رود شور میپیوندد. کوههای آن پوشیده از درختان بنه، بادام کوهی، و غیره است که در گذشته بیشتر به مصرف تهیه‌ی زغال میرسید. محصولاتش غلات و میوه است. قالیبافی دارد. مرکزش، **مسکون** همان مرکز بخش جبال بارز است.

مسکوی، شرکت[1] (maskovi) یا **شرکت روسی**، اولین شرکت بزرگ سهامی بازرگانی انگلیسی. در سال ۱۵۵۵ اساسنامه‌ی آن به تصویب پادشاه انگلستان رسید. این شرکت هیئت‌های بازرگانی و تحقیقاتی به روسیه و آسیا، از جمله ایران (رشت)، فرستاد و چند سفر پویشی برای یافتن یک **گذرگاه شمال شرق** به چین و هند ترتیب داد. در ۱۶۱۵ شرکت منحل شد. نیز ← شرکتهای با حقوق ویژه؛ سر ا. جنکینسن.

مسکویه: ← ابوعلی مسکویه.

مسکین، تخلص اولیه‌ی فروغی بسطامی.

مسکین (meskin)، گل نرگسی (← نرگس) که کاسه‌ی میان آن سفید است.

مسکین دارمی، شاعر عرب دوره‌ی اموی؛ ← عربی، ادبیات، قسمت X.

مسلسل[2] (mosalsal)، سلاحی خودکار که بر روی قنداقی (← قنداق) نصب میشود تا بتوان یک تیراندازی سریع و دقیق و پیاپی با گلوله‌های کالیبر کم (کمتر از ۲۰ میلیمتر) انجام داد. فشنگهای مسلسل به صورت نواری بتدریج در مقابل دهانه‌ی لوله قرار میگیرند (شکل).

تاریخ. پس از پیدایش (۱۸۶۰) پوکه‌ی فلزی (← فشنگ)، ریچارد جوردن گتلینگ[3] (richard jordan gatling؛ ۱۸۱۸–۱۹۰۳)، مخترع امریکائی، به توپهای با گلوله در کشمکش تحقق بخشید. این توپها از چند لوله‌ی موازی متحرک برگرد یک کولاس ثابت تشکیل شده بود. در ۱۸۷۰ توپخانه‌ی فرانسه مجهز به دستگاه مشابهی بود به نام توپ مسلسل رفی متشکل از ۲۵ توپ ۱۳میلیمتری که ۱۵۰ گلوله در دقیقه به فاصله‌ی ۱٬۸۰۰متری پرتاب میکرد. سنگینی زیاد (۸۰۰ کگ) این دستگاه موجب شد که از کار کنار گذاشته شود. اولین مسلسل خودکار با لوله‌ی واحد در انگلستان به وسیله‌ی ماکسیم (← ماکسیم، خاندان) ساخته شد (۱۸۸۳)، و در سویس (۱۸۹۸) و آلمان (۱۹۰۲) به کار گرفته شد. نتیجه‌ای که از این سلاحها در جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۵) به دست آمد قاطع بود؛ از آن پس انواع مسلسلها در فرانسه، انگلستان، و اتریش پیدا شد، که در ۱۹۱۴ در جج I به کار برده شد بدون آنکه هنوز استفاده از آنها صورت قطعی داشته باشد. ولی مزایای این نوع مسلسلها، چه از لحاظ گستردگی مسیر و چه از لحاظ دقت تیراندازی، بسرعت این سلاحها را در شمار یک سلاح تدافعی عالی قرار داد. در ۱۹۱۴ تنها ۶ مسلسل در هنگهای پیاده‌نظام فرانسه و آلمان به کار میرفت. رفته رفته اهمیت روز افزون آنها موجب شد که در هر تیپ پیاده‌نظام یک گردان مسلسل تشکیل شود، و در ۱۹۱۶ سلاح سبکتری شبیه به مسلسل، به نام "تفنگ مسلسل" در فرانسه و "مسلسل سبک" در آلمان به کار گرفته شد. در دوره‌ی میان جج I و جج II چند نوع مسلسل دیگر به کار افتاد. در ۱۹۳۹ (آغاز جج II)، تیپهائی از مسلسلهای موتوریزه تشکیل یافت که قدرت آتش آنها بسیار زیاد بود. ارتش آلمان به مسلسلهای ۷٫۹–میلیمتری ماکسیم مجهز بود. تیپهای فرانسوی، از ۱۹۴۲، به مدلهای امریکائی ۷٫۶۲میلیمتری (به وزن ۵۰ کگ) مجهز بود. در سالهای پس از جج II ساختمان مسلسلها باز هم رو به تکامل رفت.

بر روی هواپیماهای جنگی، مسلسلها ممکن است ثابت یا متحرک باشند. اینها مسلسل‌های سبکی هستند، ولی کالیبر آنها از ۷٫۷ میلیمتر (در ۱۹۱۸) به ۱۲٫۷ میلیمتر یا ۱۳٫۷ میلیمتر رسیده است. اما اکنون مسلسل جای خود را به توپها، موشکها و موشکهای خاص "هوا به هوا" داده است.

مسلم (moslem) [ابوالحسین مسلم نیشابوری]، ۲۰۴–۲۶۱ هق، حافظ و محدث معروف قرن ۳م هق و صاحب کتاب صحیح مسلم؛ مت نیشابور. در حجاز و مصر و شام و عراق در طلب حدیث سفرها کرد. در تدوین کتاب صحیح مسلم معروف خود بیش از ۱۵ سال صرف عمر کرد، و ۱۲٬۰۰۰ حدیث در آن جمع آورد. از تألیفات دیگر او المسند الکبیر و الجامع را میتوان نام برد.

مسلم ابن عقبه (mosleme 'bne oqba)، ف ۶۳ هق، سردار معروف عرب در دوره‌ی بنی امیه. در واقعه‌ی صفین در لشکر معاویه بود، و در عهد خلافت یزید ابن معاویه، که اهل مدینه والی اموی خود را اخراج، و بنی امیه را اهانت کردند، خلیفه مسلم ابن عقبه را جهت سرکوبی آنها فرستاد، و او با اهل مدینه جنگ کرد، و در واقعه‌ی معروف به حره آنجا را به باد قتل و غارت گرفت، و بر مردم جفا و اهانت بسیار کرد، و از آنان جهت یزید بیعت گرفت. سپس آهنگ مکه کرد تا با عبدالله ابن زبیر، که او نیز از بیعت یزید امتناع داشت، جنگ کند، اما در بین راه وفات یافت. گورش را شکافتند و او را بر دار کردند.

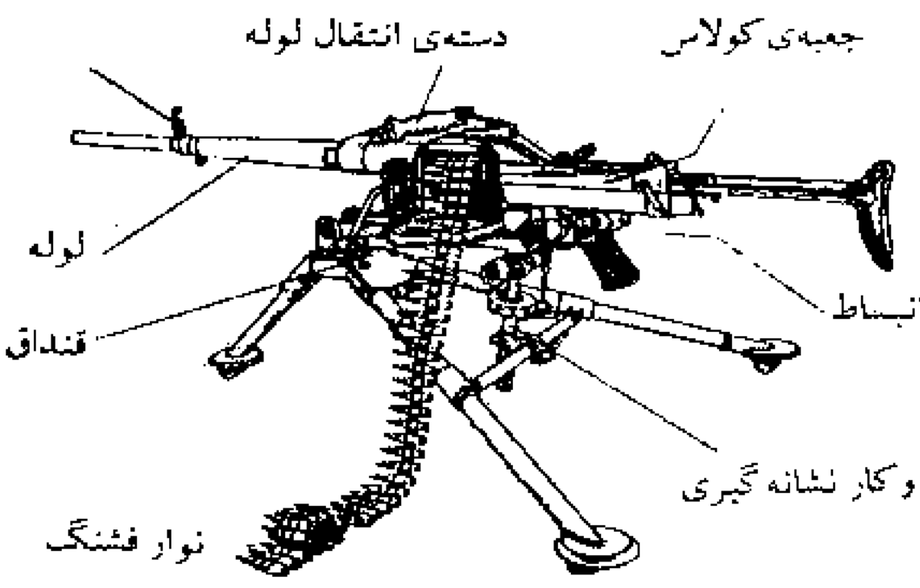

مسلم ابن عقیل (mosleme 'bne aqil) [مسلم ابن عقیل ابن ابی طالب]، ف ۶۰ هق، از مشاهیر تابعین و بزرگان و اشراف بنی هاشم، پسر عم امام حسین ع. وی در مکه میزیست، و امام حسین ع او را به کوفه فرستاد تا در باره‌ی کیفیت حال مردم آن شهر، که وی را دعوت به امارت و امامت خویش میکردند، تحقیق کند. مسلم به کوفه رفت و در آنجا ۱۸٬۰۰۰ کس با او به نیابت امام حسین بیعت کردند، و او به امام نامه نوشت و ماجرا باز نمود و او را به کوفه خواند. عبیدالله ابن زیاد، امیر کوفه، چون از فعالیتهای مسلم آگاه شد، در صدد گرفتن او بر آمد، کار به جنگ کشید، و مردم کوفه از دور مسلم بپراکندند. مسلم تنها ماند و به خانه‌ی زنی از قبیله‌ی کنده پناه برد. اما عبیدالله مخفیگاه او را پیدا کرد، و مسلم را بگرفتند و به خواری بکشتند.

مسلم ابن عوسجه (mosleme 'bne ôsaja)، ف ۶۱ هق، از پهلوانان عرب در صدر اسلام. در فتح آذربایجان و فتوحات دیگر عرب شرکت داشت. به یاری حضرت سیدالشهدا ع با او به جانب کوفه روانه شد و در جنگ کربلا به شهادت رسید.

مسلم ابن ولید (mosleme 'bne valid)، معروف به **صریع الغوانی** (sari 'ol.qavāni)، ۱۳۰–۲۰۸ هق، شاعر عرب که در کوفه به دنیا آمد و در جرجان از دنیا رفت. خلفا و بزرگان دولت را مدح میگفت و از این راه به مناصبی رسید، ولی گوشه‌گیری را دوست میداشت و به لهو و شرابخواری میپرداخت. بیشتر به زیبائی الفاظ و پرداختن و صیقلی کردن ظاهر شعر و قالب آن توجه داشت تا به معانی آن. این روش ساختن و پرداختن شعر را او "بدیع" نام نهاد و صناعات بدیعی را از جناس و طباق و استعاره و مشاکله در بیت اشعار خود مورد توجه قرار میداد. شاعران دیگری پس از وی از روش او تقلید کردند که مشهورترین ایشان ابوتمام و دعبل خزاعی و بحتری و ابن معتز بوده‌اند.

مسلم ابن یسار، ابوعبدالله (moslem 'bne yasār)، ف ۱۰۸ هق، فقیه و زاهدی از راویان حدیث. اصلش از مکه بود و در بصره سکونت داشت و مفتی این شهر بود، و در همان جا از دنیا رفت. از زهد و خشوع او حکایات و اقوالی در کتابها آمده است.

مسلم لیگ[4] (moslem lig) یا **جامعه‌ی مسلمانان**، نام سازمانی سیاسی که در ۱۹۰۶ در هندوستان تأسیس شد. هدف اصلی آن حمایت از حقوق سیاسی مسلمانان در برابر هندوان بود. هنگامی که بسیاری از مسلمانان بیمناک از اکثریت هندوان در کنگره‌ی ملی هند از این کنگره کناره‌گیری کردند، تعداد اعضای مسلم لیگ بسرعت افزایش یافت. نخست ریاست آن

(۱)Muscovy Company (۲)mitrailleuse (فنس) (۳)Gatling (۴) Muslim League

با ← محمد اقبال بود، ولی از ۱۹۳۴ به بعد رهبری این سازمان به دست ← محمد علی جناح افتاد. در انتخابات ۱۹۳۷ معدودی از اعضای مسلم لیگ موفقیت پیدا کردند، ولی در ۱۹۴۰ جامعه چنان قدرتی یافت که، علی رغم مخالفت کنگره، خواستار تشکیل یک دولت اسلامی (پاکستان) شد. در جنگ II از انعقاد کنگره جلوگیری به عمل آمد، ولی مسلم لیگ که از جنگ طرفداری میکرد، آزاد بود و نیرومند شد. ادعاهای آن برای نمایندگی مسلمانان هندوستان، با جلب آراء انتخابی تقریباً همه‌ی مسلمانان هندوستان در انتخابات ۱۹۴۶ تأیید شد. در ۱۹۴۷، با تقسیم شبه قاره‌ی هندوستان، مسلم لیگ به صورت بزرگترین حزب سیاسی کشور نوتأسیس پاکستان در آمد. ولی از ۱۹۵۳ در نتیجه‌ی اختلافاتی که در داخل آن پیدا شد، به دو حزب سیاسی منقسم شد، که یکی از آنها با استعفای ایوب خان منحل شد، و دیگری با انتخابات ۱۹۷۰ از صحنه‌ی سیاست خارج شد.

مسلمه (maslama)، شهرت **مسلمة ابن عبدالملک ابن مروان**، ف ۱۲۰ هق، سرکرده و سردار معروف از خاندان اموی و از دلاوران عصر خویش. در دوره‌ی خلافت برادرش سلیمان ابن عبدالملک به جنگ قسطنطنیه رفت، و در عهد خلافت یزید ابن عبدالملک امارت عراق و سپس ارمنستان را یافت. در شام وفات یافت. نیز ← جراجمة؛ دربند یا باب الابواب

مسله (mesalla) [عربی، ← جوالدوز]، فنس

اوبلیسک[1] (obelisk)، اثر یادبود تاریخی به شکل باریک و بلند و چهارپهلو که رفته رفته مقطع آن کوچکتر میشود و به نوکی هرمی پایان میپذیرد، و معمولاً آن را از سنگ یکپارچه میتراشیده‌اند. در میان مصریان قدیم ساختن مسله‌ها از سنگ گرانیت سرخ آسوان رواج داشت، و آنها را به خدای خورشید تقدیم میکردند. مسله‌ها را به صورت جفت در دو طرف مدخل معابد قرار میدادند. بیشترین عده‌ی مسله‌ها در هلیوپولیس بود. در اغلب موارد، در قسمت پایین چهار وجه مسله، نام و عنوان فرعونی که به ساختن آن فرمان داده بود، با خط هیروگلیفی نقش شده است. نوک مسله را گاه با پوششی از مس یا فلزی دیگر میپوشاندند. در دوره‌ی سلسله‌های XVIII و XIX سلاطین قدیم مصر مسله‌های فراوان ساخته شد، و تاریخ بعضی از مسله‌ها به سلسله‌ی IV (ح ۲۶۸۰–۲۵۶۵ ق‌م) میرسد. مسله‌های عظیم الجثه نخست در سلسله‌ی XII افراشته شد. از مسله‌هائی که اکنون در مصر بر سر پا است، یکی در هلیوپولیس است و دو تا در کرنک، که یکی از زمان تحوطمس I است و یکی از زمان ملکه حتشپوت که ارتفاع آن را ۲۹,۷۲ متر تخمین زده‌اند. بسیاری از این میله‌های تاریخی را از مصر به جاهای دیگر برده‌اند، یکی مسله‌ای از زمان رامسس II است که از الاقصر برده شده و اکنون در پلاس دو لا کنکورد پاریس نهاده است، و دیگر مسله‌هائی که به لندن و نیو یورک برده‌اند و به نام سوزن کلئوپاترا[2] یا **مسله‌ی فرعون** معروف شده است، و مسله‌های دیگری در رم و فلورانس. در کشمکش دو ساختمان مسله‌شکل جدید (ولی نه از یک پارچه سنگ)، یکی به یادبود واشینگتن و دیگری در بانکر هیل، ساخته شده است.

مسله‌ی فرعون: ← مسله.

مسمر[3]، **فریدریش (یا فرانتس) آنتون** (fridriš ānton mesmer)، ۱۷۳۴–۱۸۱۵، طبیب آلمانی و مبتکر طریقه‌ی معروف به مسمریسم برای درمان بیماریهای روانی. پس از طی دوره‌ی دانشکده‌ی طب وین، نخست با استفاده از خواص آهنرباهای معمولی، و سپس با کومک مغناطیس حیوانی، به درمان بیماران روانی پرداخت؛ ولی چون در این امر توفیقی نیافت، از وین اخراج شد. سپس به پاریس رفت (۱۷۷۸) و به درمان بیماران مشغول شد، و در بدو امر موفقیتهائی به دست آورد، ولی بعداً کمیته‌ای پزشکی که مأمور تحقیق و رسیدگی به کارهای وی شده بود، مسمر را شارلاتان اعلام کرد (۱۷۸۴). وی نظریات خود را در کتابهائی، از جمله خاطرات در کشف مغناطیس حیوانی (۱۷۷۹) و تاریخچه‌ی مختصر مغناطیس حیوانی (۱۷۸۳)، تشریح کرده است. نام مسمر و مسمریسم همواره با هیپنوتیسم همراه است.

مسمریسم[4] (mesmerism؛ فنس)، نام روشی که ف. آ. مسمر برای درمان بیماریهای روانی ابداع کرد. وی معتقد بود که کلیه‌ی موجودات، اعم از جاندار و بیجان، تحت تأثیر عاملی عالمگیر (سیاله‌ی مغناطیسی) هستند، و به کومک این عامل میتوان بیماریهای روانی را درمان کرد. در این روش، پزشک با استفاده‌ی مداوم از مغناطیس حیوانی بیمار را به حالت جذبه و بیخودی در میآورد، بر اراده‌ی وی فائق میشود، و آنگاه به درمان میپردازد. نیز ← هیپنوتیسم.

مسمط (mosammat) [عربی، ← به‌رشته‌کشیده].

۱– شعری (و در حقیقت قصیده‌ای) مرکب از چند رشته یا بند همه بر یک وزن، هر بند از سه تا ده مصراع همه بر یک قافیت جز مصراع آخرین (که قافیه‌ی آن در آخر هر بند تکرار میشود)، و هر یک به قافیتی جداگانه از بند دیگر. مانند (منوچهری)،

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
باد خنک از جانب خوارزم وزان است
آن برگ رزان بین که بر شاخ رزان است
گویی بمثل پیرهن دلگرزان است
دهقان بتعجب سر انگشت گزان است
کاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلنار
طاووس بهاری را دنبال بکندند
پرش ببریدند و به کنجی بفکندند
خسته بمیان باغ بزاریش پسندند
با او ننشینند و نگویند و نخندند
وین پر نگاریتش بدو باز نبندند
تا آذر مه بگذرد و آید آزار

مسمطهای ۳، ۴، ۵، ۶، و ۸ مصراعی را به ترتیب مثلث، مربع، مخمس، مسدس، و مثمن خوانند. مشهورترین مسمطها از منوچهری دامغانی است. ۲– در علم بدیع، ← تسمیط.

مسمغان: ← مصمغان.

مسمومیت سربی: ← قولنج سربی.

مسمومیت غذائی[5]، حالت مرضی حادی که معمولاً در دستگاه گوارش، پس از خوردن غذاهای آلوده‌شده با باکتریها یا زهرابه‌های باکتریائی یا مواد شیمیائی، حاصل میشود. علائم آن، که از جهت شدت و ضعف و ترکیب متنوع است، مشتمل است بر درد شکم، قی، اسهال، سردرد، و سستی. سابقاً این بیماریها را معمولاً "مسمومیتهای پتومائین" مینامیدند، ولی بعدها معلوم شد که پتومائین، که نتیجه‌ی تجزیه‌ی مواد غذائی است، سبب تولید بیماری نیست. علائم مسمومیت غذائی باکتریائی که ۱۲ ساعت پس از صرف غذای آلوده ظاهر میشود، و یک یا دو روز ادامه پیدا میکند، معمولاً عبارت است از سردرد، احساس سرما، تب، درد ماهیچه‌ها، سستی، حالت تهوع، قی، پیچش شکم، و اسهال. در حالتهای سخت آب بدن بسیار کم میشود، و تعادل اسید باز در بدن به هم میخورد، و حالت شوک دست میدهد. مسمومیت باکتریائی بندرت کشنده میشود. مداوای آن با استراحت دادن به بیماران و تجویز مسکّن و داروهای آنتی‌بیوتیک، و هنگام ضرورت جبران کردن آب از دست رفته‌ی بدن به وسیله‌ی تزریق سروم، میسر است. بیشتر مسمومیتهای غذائی نتیجه‌ی تأثیر خود باکتری نیست، بلکه از زهرابه‌ی ترشح‌شده از آن (زهرابه‌های ستافیلوکوکوس) حاصل میشود. شیرینیهای تخم‌مرغ‌دار و خامه‌دار و شیر و غذاهای قوطی‌شده و ماهی از خوراکیهائی هستند که غالباً آلودگی پیدا میکنند. بیشتر کسانی که بیماری پوستی ستافیلوکوکوسی دارند، و در ساختن و پرداختن خوراکیها دخالت میکنند، سبب پراکنده کردن زهرابه‌های ستافیلوکوکوس میشوند. علائم چنین مسمومیتی ناگهانی در ظرف مدت ۲ تا ۴ ساعت پس از صرف خوراک آلوده بروز میکند. بیماری بندرت بیش از ۶ ساعت دوام پیدا میکند، و مرگ و میر در آن بسیار نادر است. سختترین نوع مسمومیت غذائی از زهرابه‌های باکتریائی حاصل از غذاهای قوطی‌شده‌ای فراهم میشود که نکات لازم در نگاهداری آنها مراعات نشده است. مسمومیت غذائی غیر باکتریائی ممکن است از خوردن خوراکی‌های طبیعی یا ساختگی زیانبخش حاصل شود. پس از خوردن قارچ سمی، در ظرف مدت ۲ ساعت عطش شدید و پیچش شکم و قی و اسهال و عرق کردن و دوار و سراسیمگی و سستی شدید و اغما و گاه حالت تشنج دست میدهد. همچنین مسمومیت ممکن است از خوردن سیب زمینی نارس یا سیب زمینی جوانه‌زده حاصل شود. صدفهائی که از گیاهان سمی تغذیه کرده باشند نیز سبب مسمومیت میشوند. خوردن باقلای سبز نیز برای کسانی که نسبت به آن حساسیت دارند (← فاویسم) سبب پیدایش اختلالات معدی و روده‌ای و سستی شدید و یرقان و کمخونی ناشی از تجزیه‌ی گویچه‌های سرخ خون میشود. خوردن غذاهائی که تصادفاً آلوده به مواد شیمیائی سمی همچون ارسنیک و سرب

(۱)obelisk (۲)Cleopatra's Needles (۳)Mesmer (۴)mesmerism (۵)food poisoning

شده‌اند، یا داروهای سمی ضد آفت بـه آنها پاشیده و پیش از مصرف آنها را کاملاً شست و شو نـداده‌انـد، نیز مـایه‌ی مسمومیت میشود. قوطیهای خوراکهای آماده که داخل آنها را با پوششی از کادمیوم پوشانده‌انـد، نیز سبب مسمومیت شناخته شده است. نیز ← بوتولیسم.

مسند، حدیث (hadise mosnad)، حـدیثی که سند آن از شخص راوی تـا معصوم ع متصـل و تمام رجال آن در هر مرتبه بدون هیچ قطع یا سقطی مذکور باشند، و احیاناً به این نوع روایت متصل یا موصول نیز گفته میشود. ← حدیث.

مسند، خط: ← عرب، قسمت ۲۵.

مسند احمـد ابـن حنبل (mosnade ahmade bne hanbal')، مجموعه‌ی حدیثی که احمد ابن حنبل مـواد آن را جمـع‌آوری و پسرش عبدالله آن را مـدوّن کرد و چیزهائی بـر آن افـزود. مانند صحیحین بـر حسب مـوضوعات مرتب نشده بلکه به ترتیب نام کسانی که سلسله‌ی روایت به آنان منتهی میشود تنظم شده است. بدین ترتیب مجموعه‌ای از احادیث مسند (← مسند، حدیث) است که در کنـار یکدیگر قـرار گرفته‌اند و از مسندهای اصحاب اصلی پیغمبر آغـاز میشود و پس از آن به ترتیب مسندهـای انصار و مکیان و مدنیان و کوفیان و بصریان و شامیان میآید.

مسند دارمی: ← سنن دارمی؛ دارمی.

مسندم، رأس (ra'se mosandam) [= دمـاغه‌ی مسندم]، دماغه، لِش سواحل متصالح، جِش شبه جزیره‌ی عـربستان. از جـانب ل در تنگه‌ی هرمز ممتد است.

مسنیا[1] (messeniā)، ناحیه‌ی قدیم پلوپونز، جِغ یونان. از شهرهایش، پولوس از مـراکز اولیه‌ی ← تمدن میسنی بود. از قـرن ۸م ق‌م مسنیا بـه انقیاد اسپارت در آمد، چندین بـار شورش کرد و، پس از اینکه اسپـارت در لئـوکترا از تـب شکست خورد (۳۷۱ ق‌م)، آزاد شد.

مسوده، یاران ابومسلم خـراسانی، ← سیاه‌جامگان؛ فخ.

مسورت: ← مسوره.

مسوره[2] (masorah,mosora)، مجموعه‌ی روایات علمای قدیم یهود در باب صورت صحیح متن کتـاب عهد قدیم؛ و نیـز، در کتـاب عهد قدیم مکتوب، حواشی مشتمل بر این روایات، و همچنین، متن کتاب بـه انضمام ایـن حواشی. بـر طبق روایات، مسوره‌ی شفاهی اصلاً از موسی یا عزرا بوده است، ولی حقیقت ایـن است که روایات مسوره‌ای متعلق به یک زمـان و مکان و از شخص واحد نیست، بلـکه متدرجـاً بـه وسیله‌ی گروهی از فضلا و کاتبان یهود، معروف بـه اصحاب مسوره یا مسورتها[3] (masoret-)، فـراهم شده، و بین قـرون ۵م و ۸م بـه صورت مکتوب در آمده است.

پیش از قرن ۲م ب‌م، نسخه‌های عهد قدیم با هم اختلاف داشت، چنانکه از مقایسه اسفار خمسه‌ی سامری (← سامریون) و ← طـومـارهـای بحر المیت مشهود میشود. بـه عـلاوه، شواهـدی از تصرفات خـودسرانه‌ی کاتبان در متـن عهد قدیم موجـود است. مسلـم ایـن است که متن بـی "اعـراب" عهد قدیم و تلفظها در آن (در آغـاز مبتنی بر روایات شفاهی، که سینه بـه سینه نقل میشد) در قرن ۲م تثبیت شده بـود. بـرای کـمک بـه نقـل دقیق و فهـم درست متن کتاب، گروهی از فضلا و کاتبان یهود (اصحاب مسوره) قواعدی بـرای نـوشتن، جـدا کردن جمله‌ها از یکدیگر، اعرابگذاری، و غیره فراهم آوردند، و یادداشتهائی مشتمل بـر اطلاعـات گوناگون و نیز برای تسهیل کار خواننده و هم جهت کومک به کاتبان در صحت استنساخ متن کتاب فـراهم ساختند (این یادداشتها بیشتر به زبـان آرامی بود). در آغاز، این یادداشتها انـدک و ساده بود، و شفاهاً نقـل میشد. سپس کاتبان بـه درج آنها در حواشی و بین سطور کتاب مقدس پرداختند. یـادداشتهای مندرج در بین خطوط و کنار صفحات "مسوره‌ی کـوچـک"[4] و یـادداشتهای مندرج در بالا و پایین "مسوره‌ی بـزرگ"[5] را تشکیل میداد. بعدهـا یـادداشتها را در آخـر کتاب میآوردند ("مسوره‌ی انتهائی"[6]).

اصحاب مسوره به دو مکتب شرقی (بابلی) و غربی (فلسطینی) منقسم میشدند، که هـر یک طـریقه‌ی خاصـی داشت، و طـریقه‌ی بـابلی در اعرابگذاری قدیمتر و پیچیده‌تـر از طـریقه‌ی غربی بود. مکتب شرقی خود لااقـل دو شاخـه داشت که به نام دو خـاندان اهـل طبریه—یکی بن اشیر (ben aŝir) و دیگـری بـن نفتالـی (naftāli)—معروف بود. عاقبت، در نیمه‌ی اول قرن ۱۰م، ابوسعید هارون ابن موسی ابـن اشیر متن مکتـوب کتاب عهد قدیم را بـا تلفظ صحیح تثبیت کرد، و کار بن نفتالی در ایـن زمینه توفیقی نیافت. متنی که ابوسعید فراهـم کرد، پس از اظهار نظـر (قـرن ۱۲م) **موسی ابن میمون** در باره‌ی آن، به عنوان معتبرتـرین متن کتاب عهد قدیم شناختـه شد. متون عبری چـاپی کتاب عهد عتیق اساساً همان متون ابوسعید است.

مسونیه[7]**، ژان لوئـی ارنست** (jān lui ernest mesonie)، ۱۸۱۵—۹۱، نقاش فـرانسوی ژانر و صحنه‌های جنگ؛ مت لیون. در نخستین اثرش، ملاقاتی از شهردار، که در سالون به نمایش در آمد (۱۸۳۴)، تأثیر نقاشان هلند مشهود است. تابلوهای کوچک ژانر او جزئیات مبلمان و آداب و رسوم را با موشکافی فـوق العاده‌ای نشان میدهد. از میان نقاشیهـایش از صحنه‌هـای جنگ، خصوصاً جنگهـای نـاپلئون، میتوان از ناپلئون I با ستاد خودش (لـوور) و فریدلاند، ۱۸۰۷ (موزه‌ی متروپلیتن) نام برد. آثار ژانـر او از صحنه‌های عادی زندگی شامل مسافرین دریا (لوور) و عودزن (موزه‌ی متروپلیتن) است.

مسونیه[7]**، ژوست اورل** (jūst orel mesonie)، ۱۶۹۵—۱۷۵۰، طراح فرانسوی؛ مت تورن. ابتدا زرگر بود، و در ۱۷۲۴ بـه سمت طـراح دربـار لوئی XV منصوب شد، و ایـن مقام را تـا پایان عمر حفظ کرد. مسونیه اغلب تزیینات داخلی را طراحی میکرد. طرحهای او غالباً بدیـع، عجیب و بدون تقارن بود. تنها اثـر کامـل معماری او خانـه‌ی لئـون دو بـرتـوس (dē bretus) در پاریس (۱۷۳۳؛ اکنون اطاق بـازرگانی) بـود. مجموعـه‌هـای کنده‌کاری او در تـرویـج سبک روکوکو در سراسر اروپا اهمیت فراوان داشت.

مسیا[8] (mesiā)، دهکـده‌ی تـاریخـی (در ۱۹۷۵ جه ۱°۷۱۳)، جِغ نیو مکسیکو، کنار ریوگرانده (تأسیس ح ۱۸۵۰). به موجب ← معامله‌ی گدز—دن (۱۸۵۳)، تمامـی دره‌ی مسیا بـه کشمة منضم شد. در طول جنگهای داخلی چندین بار دست به دست شد.

مسیان[9]**، اولیـویـه** (olivie mesiān)، ۱۹۰۸—، آهنگـساز فـرانسوی که در کنسرواتـوار پاریس شاگرد دوکا و مارسل دوپره[10] (mārsel dūpre؛ ۱۸۸۶—۱۹۷۱) بـوده است؛ مـة آویون. در دانشسرای مـوسیقی پـاریس تـدریس میکرد و بعداً استاد کنسرواتوار پاریس شد. در ۱۹۳۶ بـا همـکاری سه آهنـگساز دیگر—ایـو بودریه[11] (iv bodrie؛ ۱۹۰۶—)، دانیل لـوزور[12] (dāniel lēzūr؛ ۱۹۰۸—)، و آندره ژولیوه[13] (āndre jolive؛ ۱۹۰۵—) ـگروهی بـه نام "فـرانسه‌ی جـوان" تشکیل دادند (۱۹۳۶) که بـا همفکـری یـکـدیگر به تصنیف آثار مـدرن پـرداختند. آثـار او شامل قطعات ارکستری، آوازی، پیانوئی، و برای ارگ است که متأثر از عوامل موسیقی هندی میباشد. از مهمتـریـن آثـارش سود (۱۹۳۳)، بـرای ارکستر، و ضیافت آسمانی (۱۹۳۶)، برای ارگ است. تألیفاتی نیز در موسیقی نظری دارد.

مسیب (mosayyeb)، شهـر (جه ۵°۵۰۰)، میان راه بغداد به کربلا؛ ایستگاه راه آهـن و محـل پلی بر فرات. نیز ← فرات، قسمت ۳.

مسیب ابـن نجبه‌ی فـزاری (mosayyebe 'bne najabaye fazāri)، فت ۶۵ هق، یکی از تابعین که ریاست قوم خـود را داشت. در جنگ قادسیه و فتح عـراق شرکت داشت و بـا حضرت علی ع در جنگهایش همراه بود. در کوفه ساکن شد و همراه با توابین این شهر بـه خونخواهـی حضرت امام حسین ع قیام کرد. مروان لشکری به فرماندهی عبیدالله ابن زیاد بر سر ایشان فرستاد و مسیب که قهرمان شجاعی بود در جنگ کشته شد.

مسیح ← عیسی.

مسیح، شاعر، ← مسیح کاشانی.

مسیح[14] یا **مسیحا** (masih; -hā)، [عبری، = روغن‌مالی‌شده]، در دیانت یهود، شخص عادلـی که از جانب خدا برای احیا و اعلای ملت اسرائیل فرستاده خواهد شد. این فکر در زمـان بدبختی قوم یهود پیدا شد، و اساس آن در کتاب اشعیای نبی (۹) دیـده میشود. بنا بـر روایات یهودی، این شخص عضوی از خـاندان داود خـواهد بود که در بیت لحم بـه دنیا آمـده باشد (میکاه نبی، ۲.۵). عیسی مسیـح خـود را مسیحی که در عهد قدیم به وی اشاره شده است میدانست و مسیحیان نیز او را به همین سمت میشناسند. عقیده و طرز تفکر مسیحیـان نسبت بـه رنـج و محنت مسیح بکلی با عقیده‌ی یهود متفاوت است، چه در زمان عیسی عقیده‌ی عموم بر این بود که مسیح بایستی

(۱)Messenia (۲) Masora; Massorah (۳)Masoretes (۴)Masora parva (۵)Masora Magna (۶)Masora finalis
(۷)Meissonier (۸)Mesilla (۹)Messiaen (۱۰)Dupré (۱۱)Baudrier (۱۲)Lesur (۱۳)Jolivet (۱۴)Messiah

با شکوه و جلال بر روی زمین سلطنت کند. اندیشه‌ی مسیحی به بازگشت مجدد حضرت عیسی به اندیشه‌ی قدیمی یهودیان شباهت دارد. در میان اقوام دیگر نیز فکر ظهور نجات‌دهنده‌ای کمابیش شبیه به مسیح یهودیان دیده میشود، چنانکه در متنهای باستانی خاور میانه از آمدن شاهان نجات‌دهنده سخن رفته، و در مذهب هندوئی نزول گاه به گاه ویشنو به زمین اشاره به همین معنی است. در مذاهب بودائی و زردشتی و کنفوسیوسی و بسیاری از مذاهب دیگر انتظار آمدن نجات‌دهنده دیده میشود. هندیشمردگان امریکا نیز منتظر آمدن چنین کسانی بوده‌اند، و در این میان معروفترین نام ووکا (vovokā) بوده است.

مسیح، شاگردان: ← شاگردان مسیح.

مسیح، عید تجلی: ← تجلی مسیح، عید.

مسیحا، در دیانت یهود: ← مسیح یا مسیحا.

مسیحا، شاعر: ← مسیح کاشانی.

مسیح‌الدوله: ← مؤتمن، محمد.

مسیح طهرانی (-masih) یا **حاجی میرزا مسیح طهرانی،** ۱۱۹۳–۱۲۶۳ هق، عنوان مجتهد معروف شیعی در تهران در عهد قاجاریه. وی در عهد فتحعلی شاه در تهران میزیست، و بنا بر مشهور، در تحریک عامه بر ضد گریبایدوف، که به قتل جمعی از اعضای سفارت روس به دست عامه انجامید (۱۲۴۳ هق)، دست داشت؛ و چون فتحعلی شاه در صدد پوزش و اظهار تأسف ازین واقعه بر آمد، با وجود حمایت عامه‌ی اهل تهران، حاجی میرزا مسیح را به خواهش روسیه از تهران اخراج، و به عتبات تبعید کرد.

مسیح کاشانی (masihe kāšāni)، شهرت **رکن‌الدین مسعود،** معروف به **حکیم رکنا** (hakim roknā)، متخلص به **مسیح، مسیحی، و مسیحا،** ف ۱۰۶۶ هق، شاعر ایرانی؛ اهل کاشان. در نزد شاه عباس I صفوی احترام بسیار داشت. به علت رنجشی که از شاه حاصل کرد، به هند رفت، و مورد توجه اکبر شاه قرار گرفت. در آنجا نیز نماند، و بعد از گردش در بعضی شهرهای هند، به ایران باز گشت، و در کاشان در گذشت. وی از شاعران معروف روزگار خویش بوده است و شعر بسیاری داشته. نصرآبادی 10 دیوان وی را دیده است. اشعارش را تا 100'000 بیت نوشته‌اند.

مسیحی، شاعر: ← مسیح کاشانی.

مسیحی، تلاش: ← تلاش مسیحی.

مسیحی، علم یا معرفت: ← معرفت مسیحی

مسیحیان قدیس یوحنا: ← صبه.

مسیحیت[1] (masihiyyat)، دین پیروان حضرت عیسی. در میان ادیان، مسیحیت از لحاظ تمایل آن به سازمانداری، حالت خاص دارد. گروههای مسیحی، یا کلیساها، بر دو گونه است: یکی "سنتی" که سنت پیوسته‌ای از زمانهای قدیم دارند، و دیگر "اصلاحی" که هدف آن باز گرداندن مسیحیت به صورت نخستین آن بوده است (← کلیسا و کاتولیک رومی، کلیسای). دو کلیسای بزرگ، ← کلیسای کاتولیک رومی و ← کلیسای ارتدوکس شرقی، و نیز ← کلیسای ارمنی و ← کلیسای قبطی و کلیسای یعقوبی (← یعاقبه) و ← کلیسای نسطوری از گروه سنتی است. آغاز بیشتر کلیساهای "اصلاحی" از جهان مسیحیت غربی بوده است (← پروتستان، نهضت)، یک نمونه‌ی شرقی آن مذهب دوخوبورها است. در سه قرن اول مسیحیت، تاریخ این دین بیشتر متکی بر مناظرات و نوشته‌های دینی آباء کلیسا است نه بر تاریخی مدوّن. مورخان در اینکه سابقه‌ی تصویر روشن کلیسای قرن ۴م را، مخصوصاً از لحاظ سازمان یافتن آن به دست اسقفها (هر اسقف در کلیسای شهر خود عنوان سلطان مستقلی داشت)، برگزاری لیتورژی، ← آیین قربانی مقدس، و ادعای اسقف رم به ریاست فائقه بر سایر اسقفها (← پاپ)، تا چه حد میتوان پیش برد، با یکدیگر اتفاق کلمه ندارند. شواهدی از این امور از قرن ۲م وجود دارد. نخستین مشکل مسیحیت آن بوده است که چگونه با تعبیر و تفسیر غلط اعتقادات این دین بر اساس اعتقادات شرک قدیم رو به رو شود و در مقابل آنها مقاومت کند (مثلا گنوستیسیم)، یا آنها را در یک دستگاه مندرج سازد (مثلاً مانویت). نخستین انحرافهای شقاقی شقاقهای مرقیون و مونتانوسیان بود. کلیسا در مقابل این اختلافات سخت ایستادگی میکرد، و کسانی را که سبب پراکنده شدن این گونه تعلیمات بودند از کلیسا اخراج میکردند. مدت ۲۵ سال کلیسا کلیسای شهادت بود؛ مسیحیان را قانوناً و رسماً به این عنوان که از پیروی دین دولت و امپراطور سر باز میزنند، میکشتند. قسمت عمده‌ی قربانیهای مسیحیت نخستین در دوره‌ی امپراطوران روم‌نرون، دومیتیانوس، ترایانوس، دکیوس، والریانوس، دیوکلسین، و گالریوس‌اتفاق افتاد. در ۳۱۳ قسطنطین I و لیکینیوس با ← فرمان میلان تسامح نسبت به مسیحیت را اعلان کردند. در مشرق، پس از دوران مسیحی‌کشی، کلیسا مستقیماً تحت نظارت امپراطور (قیصروپاپی، ← کلیسا و دولت) قرار گرفت، و این کار که به دست قسطنطین آغاز شد، با قوانین یوستی‌نیانوس استحکام یافت، و وسیله‌ی لعنتی برای کلیسای ارتدوکس شد. در غرب، به علت ضعف امپراطوران روم غربی و قدرت مستقرشده‌ی اسقف رم، استقلال کلیسا محفوظ ماند. تا اواخر قرن ۶م، کلیسای شرق، از لحاظ اعتقادات گرفتار اختلاف کلمه بود: آریانیسم، ← مذهب نسطوری، ← مذهب وحدت طبیعت، و غیره. سخن بر سر نوع پیوستگی عیسی با خدا و با انسان بود. تصمیمات در شوراهائی متشکل از اسقفها گرفته میشد (← شورای جامع)؛ اعتقادنامه‌ی نیقیه (← اعتقادنامه) در این شوراها تدوین شد. در این قرنها دسته‌ای از نویسندگان مسیحی بسیار با نفوذ (آباء کلیسا) پیدا شدند، اوریگنس، ← قدیس آتاناسیوس، ← قدیس باسیلیوس کبیر، ← قدیس گرگوریوس نوسالی، ← قدیس گرگوریوس نازیانزوسی، و یوحنای زرین‌دهن که آثار خود را به یونانی نوشته بوده‌اند؛ و ← قدیس آمبروسیوس، قدیس هیرونوموس، و ← قدیس آوگوستینوس که نوشته‌هایشان به لاتینی است. اوریگنس و قدیس هیرونوموس در تثبیت و محفوظ نگاه داشتن متن کتاب مقدس تأثیر عمده داشتند. از قرن ۳م به بعد، رهبانیت و صومعه‌نشینی، که تأسیس آن از قدیس باسیلیوس بود، عنوان یکی از عناصر مسیحیت یافت. در مغربزمین، صومعه‌نشینی سیمای برجسته‌ای از عمل تبشیری ← قدیس مارتن (در گل، قرن ۴م) و ← قدیس پاتریکیوس (ایرلند، قرن ۵م) بود، و شکل قطعی آن به دست ← قدیس بندیکتوس و قدیس گرگوریوس کبیر پیدا شد که از این راه فعالیتی حیاتی در کلیسای کاتولیک رومی پدید آوردند. هجوم ژرمنها سبب شد که گرایش مردم اروپای غربی به دین مسیح کند شود (مثلاً مسیحی شدن انگلستان در قرن ۶م بار دیگر شروع شد). همه‌ی نخستین مهاجمانْ مذهب آریوسی (← آریانیسم) داشتند، ولی فرانکها (با کلوویس) مذهب کاتولیک را پذیرفتند، و شاید همین امر سبب تقویت فرمانروائی آنان شد. پپن کوتاه و شارلمانی از شاهان همین فرانکها بودند، و شارلمانی با پاپ عقد اتحاد بست و خود را امپراطور نامید (800) و به یکی از آرمانهای قرون وسطی جامه‌ی عمل پوشانید. در قرون ۷م و ۸م، همه‌ی آسیا، جز آسیای صغیر، از قلمرو کلیسای شرقی خارج شد و به تصرف جهان اسلام در آمد. این جدائی کلیساهای شرق و غرب از یکدیگر، با مبارزات تلخ مربوط به تمثال‌شکنی شدیدتر شد؛ دشمنی کلیسائی میان رم و قسطنطنیه با شقاق قرن ۹م (← شقاق شرقی کبیر) به اوج خود رسید و به صورت رسمی دائمی تا 1054 باقی ماند (← لئوی IX، قدیس). دو جهان مسیحیت شرقی و غربی در قرن ۹م دو فرهنگ متفاوت داشت؛ تنها وجه مشترک آنها اعتقاد به مسیح بود، و حتی طرز عبادت و تشریفات آن بسیار با یکدیگر اختلاف داشت. معمولاً از این زمان به بعد تاریخ مسیحیت همانند دو کلیسای ارتدوکس شرقی و کاتولیک رومی به دو جریان شرقی و غربی تقسیم میشود. برای تاریخ پس از آن به مقالات مربوط به این دو کلیسا رجوع شود.

مسیری، ده، کازرون، ← رستم، دهستان.

مسیس، کونتین، نقاش فلاندری: ← ماسیس، کونتین.

مسیلمه‌ی کذاب (mosaylameye kazzāb)، ف ۱۲ هق، یکی از مدعیان نبوت در اواخر زمان حضرت رسول ص از مردم یمامه و قبیله‌ی بنو حنیفه. مردم یمامه و قبیله‌ی بنو حنیفه در سال ۶ یا ۷ یا 10 هق فرستادگان خود را برای قبول دعوت حضرت رسول و تشرف به دین اسلام به مدینه فرستادند، و در میان این فرستادگان مسیلمة ابن حبیب نامی بود که بعدها، به سبب ادعای نبوت، به مسیلمه‌ی کذاب مشهور شد. در نام او اختلاف است، و بعضی نام و نسب او را ثمامة ابن کبیر ابن حبیب (somāmate 'bne) ذکر کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که کنیه‌ی او ابو ثمامه بوده است و برخی نیز گفته‌اند که او را رحمان میخوانده‌اند. ظاهراً ملاقات او با حضرت رسول ص او را به هوس انداخته بود که میتواند در میان قوم خود ادعای نبوت کند، و از این رو، بمحض اینکه به یمامه باز گشت، شروع به گفتن سخنانی سجع‌آمیز کرد، و با این ترتیب میخواست آیاتی نظیر آیات کوتاه قرآن

(1) Christianity

بسازد. مسیلمه در میان بنو حنیفه بود تا آنکه خبر بازگشت حضرت رسول ص را از حجةالوداع شنید و شایع شد که حضرت رسول ص بیمار شده است. شایعه‌ی خستگی و بیماری حضرت عده‌ای را در بیابانهای عربستان بر آن داشت که خود دعوی نبوت کنند زیرا میپنداشتند که دعوت اسلامی با وفات حضرت رسول ص پایان میپذیرد. طلیحة ابن خویلد در بنی اسد و اسود عنسی (ansi) در یمن و سجاح در بنو تمیم و مسیلمه در بنو حنیفه همه با شنیدن خبر بیماری پیغمبر دعوت خود را آشکار کردند. مسیلمه نامه‌ای به پیغمبر نوشت و پیشنهاد کرد که دنیا را میان خود قسمت کنند و نصف زمین مال مسیلمه و بنو حنیفه و نیم دیگر از آن قریش باشد. پس از وفات حضرت رسول ص مدعیان نبوت علناً بر ضد اسلام و مدینه برخاستند و عده‌ای از قبایل نیز از فرستادن مالیات (زکوة یا صدقه) امتناع کردند. ابوبکر تصمیم گرفت که شورشهای داخلی عربستان را سرکوب کند، و برای این منظور، خالد ابن ولید را مأمور دفع طلیحه و مسیلمه کرد. در این میان سجاح که زنی از بنو تمیم و مدعی نبوت بود با مسیلمه متحد شد و با او ازدواج کرد. خالد پس از سرکوب ساختن طلیحه و بنو اسد رو به یمامه آورد. مسیلمه در محلی به نام عقرباء با خالد رو به رو شد و پس از جنگ بسیار سختی سرانجام مسیلمه کشته شد و مسلمانان غالب آمدند. اما در این جنگ عده‌ای از اصحاب معروف حضرت رسول و مهاجران و انصار کشته شدند، که از جمله‌ی ایشان زید ابن الخطاب برادر عمر ابن خطاب بود. ظاهراً مسیلمه شرب خمر را تجویز کرده، و نماز عشاء و نماز فجر (نماز صبح) را لغو کرده بود. از جمله‌ی احکامی که به او نسبت میدهند این است که اگر مردی از زنی فرزند ذکور آورد دیگر نباید با زنی نزدیکی کند مگر آنکه آن پسر بمیرد.

مسیله، کوار: ← قم، دریاچه‌ی.

مسین، شهر و تنگه، ← مسینا.

مسینا[1] (messinā)، فنـ **مسین** (mesin)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۷۵٬۶۲۳)، مرکز ایالت مسینا، لش سیسیل، ایتالیا؛ بندری بر ← تنگه‌ی مسینا. بزرگترین شهر جزیره‌ی سیسیل، و از مراکز تجارتی و صنعتی است که مرکبات، شراب، و روغن زیتون صادر میکند. در قرن ۸م قم یونانیان آن را تأسیس کردند و زانکله (zānkle) نام دادند؛ در قرن ۵م قم به دست آناکسیلاس[2] (ānāksilās؛ جبار رگیوم) افتاد و مسانا (messānā) نام یافت. در چندین جنگ، خصوصاً با سیراکوز و کارتاژ، درگیر شد، و در ۲۸۲ قم به دست سربازان مزدور افتاد. رومیها که از آنها استمداد شده بود، به جزیره وارد شدند، و همین موجب تسریع در اولین ← جنگهای کارتاژی شد. سپس مسینا، که با روم متحد شده بود، در تاریخ باقی جزیره‌ی سیسیل شریک شد. صناعت پررونق ابریشم و تجارت و فرهنگ آن پس از تسلط اسپانیا بعد از قرن ۱۶م رو به انحطاط رفت. شورشی قهرمانانه بر ضد اسپانیا در ۱۷۷۴–۷۸ صورت گرفت. گاریبالدی مسینا را متصرف شد (۱۸۶۰)، ولی پادگان ارگ شهر تا ۱۸۶۱ مقاومت کرد. از زلزله‌های فراوان آسیب دیده است. زلزله‌ی ۱۹۰۸ ح ۹۰% بناهای شهر را ویران کرد و ۶۰٬۰۰۰ نفر از مردم آن را به هلاکت رساند. نبرد سیسیل در جنگ II با افتادن (۱۹۴۳) مسینا به دست متفقین پایان یافت.

مسینا، تنگه‌ی[3] (messinā)، فنـ **مسین** (mesin)، کانالی که شبه جزیره‌ی ایتالیا را از سیسیل جدا میکند و دریاهای یونیائی و تیرنه را به یکدیگر میپیوندد. ح ۳۰ کم طول و از ۳ تا ۸ کم عرض دارد. ردجو دی کالابریا در جغ ایتالیا و مسینا در لش سیسیل از بنادر مهم آن است. صید ماهی با نیزه در آن فراوان صورت میگیرد. از جریانهای دریائی و گردابها و بادهای این تنگه افسانه‌های تاریخی فراوانی در باره‌ی خطرهای این تنگه پیدا شده است.

مسینا[4]**، جوزپه** (juzeppe messinā)، ۱۸۹۳–۱۹۵۱، مستشرق ایتالیائی. مقارن با زمان مرگش استاد زبانها و ادبیات ایرانی و تاریخ عهد در انستیتوی پاپی کتاب مقدس روم بود. از جمله آثار او است: آغاز دین مجوسی و دین زردشتی (۱۹۳۰)، فهرست کرسیهای ایالات ایرانشهر (۱۹۳۵)، آغاز زبان فارسی غنائی زاهدانه و صوفیانه (۱۹۳۸)، و کتاب مکاشفه‌ی فارسی ایاتکار جاماسپ (۱۹۳۹).

مسینجر[5]**، فیلیپ** (filip masinjar)، ۱۵۸۳–۱۶۴۰، نمایشنامه‌نویس انگلیسی؛ مت سالزبری. در آکسفرد (۱۶۰۲–۶) تحصیل کرد، ولی ظاهراً، به منظور نوشتن نمایشنامه، آکسفرد را بدون دریافت مدرک تحصیلی رها کرد و به لندن رفت. مسینجر بیش از ۴۰ نمایشنامه (اغلب با همکاری دیگران) نوشت، ولی بسیاری از آنها مفقود شده است. به خاطر کمدیهای رئالیستی که از زندگی عادی خانوادگی تصنیف کرده شهرت دارد، راه تازه‌ای برای پرداخت دیون کهنه (اجرا ۱۶۲۵) و خانم شهری (اجرا ۱۶۳۲). سایر آثارش، که اغلب بین ۱۶۲۰ و ۱۶۳۰ اجرا شد، شامل درامهای رومانتیک دوک میلان و مهیندوک فلورانس، و کمدی تراژدیها (از جمله شهید باکره [با همکاری ت. دکر] و زدخرید) است. مسینجر نویسنده‌ای دقیق و هوشیار، و معلم اخلاق سختگیری بود که اغلب از شخصیتهای "طنزآلود" برای توصیف پلیدیهای جماعت پوچ و آزمند استفاده میکرد.

مسیه ۳۳: کهکشانه، ← مثلث، صورت فلکی.

مشا، رود ← تار، رود.

مشائیان: ← مشائیها.

مشائیون: ← مشائیها.

مشائیها (maššā'i)ـ یا **مشائیان،** شاگردان مکتب ارسطو و پیروان ایشان. "مشاء" (maššā') در زبان عربی به معنی راه‌رونده است، و معادل کلمه‌ی پریپاتتیک[6] (peripātetik)ـ زبانهای اروپائی است. در لوکیون یا مدرسه‌ی ارسطو در آتن گردشگاه سرپوشیده‌ای قرار داشت که ارسطو، پس از بازگشت از مقدونیه در سال ۳۳۵ قم، در آنجا تدریس میکرد. این گردشگاه پریپاتوس (peripātos) نام داشته است، و از این رو، شاگردان ارسطو را پریپاتیکوس یا اهل گردشگاه گفته‌اند، و در زبان عربی آن را به مشاء ترجمه کرده‌اند. در پریپاتوس، ارسطو عقاید افلاطون و مخصوصاً اعتقاد به مثل را ترک گفته و فلسفه‌ای که مبانی آن بیشتر تجربی و طبیعی بوده بنا نهاده است. به همین جهت، فلسفه‌ی ارسطو به فلسفه‌ی مشاء یا فلسفه‌ی پریپاتتیک شهرت یافته است.

برای عقاید ارسطو و همچنین فلسفه‌ی او ← ارسطو. در اینجا فقط از سرنوشت مکتب مشاء در یونان قدیم مختصری بیان خواهیم کرد. نخستین کسی که پس از ارسطو ریاست مکتب را به عهده گرفت تئوفراستوس بود، وی در گیاهشناسی، علم اخلاق، تاریخ حقوق، و علم ادیان مطالعات داشت. از شاگردان ارسطو میتوان ائودموس، آریستوخنوس[7] (āristoxenos)، از مردم تارانت، دیکایارخوس[8] (dikāyārxos)، از مردم مسینا (سیسیل)، و منون[9] (menon؛ طبیب) را نام برد. ائودموس تاریخ ریاضیات و نجوم را نوشت، و آریستوخنوس در باره‌ی موسیقی و تاریخ موسیقی آثاری به جا گذاشت. بدین ترتیب، مشائیان نخستین بیشتر به علوم اختصاصی پرداخته‌اند تا به فلسفه‌ی کلی.

شاگرد تئوفراستوس، ستراتون[10] (strā-ton) است، که ریاست مکتب را از ۲۸۷ یا ۲۸۸ تا ۲۷۰ قم داشته است. ستراتون به عنوان عالم طبیعی یا فیزیکدان معروف است، و او کسی است که منکر محرک اول غیر متحرک شد، و در عالم زمان و مکان فقط به علت مادی قائل گردید، و بقای روح را نفی کرد. شاگرد ستراتون، آریستارخوس (ارسطرخس)، از منجمان بزرگ دنیای قدیم بود، و در نجوم و هیئت عقاید نظیر کوپرنیک داشت.

در قرن اول قم، آندرونیکوس[11] (andronikos)ـ، از مردم رودس، 10 مین رئیس مکتب مشاء، از جهت نشر و تصحیح و شرح آثار ارسطو در تاریخ مکتب دارای اهمیت است. دیگر از شارحین ارسطو بوئتوس[12] (boetus)، اهل میدا، است، که معلم فلسفه‌ی استرابون، جغرافیادان معروف بود، و میگفت برای فلسفه‌ی ارسطو باید از طبیعیات آغاز کرد نه از منطق. آخرین فرد بزرگ مکتب مشاء اسکندر افرودیسی است، که در زمان سپتیموس سوروس رئیس مکتب مذکور بوده است. پس از اسکندر افرودیسی، مکتب مشاء بتدریج در مکتب نوافلاطونی جذب شد. اما فلاسفه‌ای از قبیل فرفوریوس، سیمپلیکیوس (سنبلیقیوس)، و ایامبلیخوس به شرح و تفسیر آثار ارسطو پرداختند.

عقاید ارسطو آمیخته با عقاید نوافلاطونیان به عالم اسلام راه یافت، و پیروان بزرگ ارسطو از قبیل ابوعلی سینا، ابن رشد، و نصیرالدین طوسی به حکمای مشاء یا مشائیون (maššā'iy)ـ

(۱)Messina (۲)Anaxilas (۳)Messina, Strait of (۴)Messina (۵)Massinger (۶)Peripatetics
(۷)Aristoxenos (۸)Dicaearchos (۹)Menon (۱۰)Straton (۱۱)Andronicos (۱۲)Boethus

yun)، معروف شدند. در عالم اسلام فلسفه‌ی مشاء در مقابل فلسفه‌ی اشراق قرار دارد و مشائیون در برابر اشراقیون، گفته میشود. فلسفه‌ی اشراق عقاید افلاطون و فلوطین و نوافلاطونیان است با تطبیق آن به عقاید حکمای قدیم ایران.

مشادو[1] د آسیز، ژوآکیم ماریا (ـjuākim mā ria mašādu de āsi)، ۱۸۳۹–۱۹۰۸، رمان‌نویس برزیلی؛ متریو د ژانیرو. پس یک نقاش سیاهپوست و همسر پرتغالیش بود. با مختصر تحصیلاتی که نزد کشیشی کرد توانست حروفچین، مصحح چاپخانه، و بالاخره روزنامه‌نگار شود. از اشعار و داستانهای کوتاهش استقبال شد، ولی معروفیتش به خاطر رمانهای واقع‌پردازانه‌اش میباشد؛ از او غالباً به عنوان بزرگترین نویسنده‌ی برزیلی یاد میشود. آثارش با بصیرتی روانشناختی، و آگاهی عمیق از شرایط اجتماعی محیط نوشته شده است؛ دید واقع‌بینانه‌ی مشادو کاملاً مغایر با افکار رمانتیک متداول عصر خودش بود. حس بدبینی نسبت به زندگی با طنزی آمیخته به شوخی در آثارش منعکس است.

مشارب الاذواق: ← علی همدانی.

مشارع ابواب القدس: ← علاءالدوله‌ی سمنانی.

مشاری ابن سعود (mošārie 'bne sa'ud)، ف ۱۲۳۵ هق، ۵مین فرمانروای سلسله‌ی آل سعود. پس از اسارت برادرش عبدالله ابن سعود و مراجعت ابراهیم پاشا به مصر، چندی (احتمالاً ۱۲۳۳–۳۵ هق) در درعیه حکومت کرد، و سرانجام مغلوب و اسیر مأموران محمد علی پاشا شد، و او را به جانب مصر بردند، ولی در راه در گذشت. بدین ترتیب دوره‌ی اول دولت سعودی پایان یافت. دوره‌ی دوم با ترکی ابن عبدالله آغاز میشود.

مشاطه (mašāte) یا **آرایشگر**، کسی که زنان را آرایش میکند. لوازم آرایش زنان قدیم سرخاب و سفیداب برای سرخ و سفید کردن صورت، سرمه و وسمه جهت سیاه کردن چشمان و ابروان، و رنگ و حنا برای گیسوان بود. موهای پشت سر را به صورت رشته‌های نازک می‌بافتند، دانه‌های جواهر یا سکه‌ی طلا به آنها میآویختند، قسمتی از آن را که روی گونه‌ها و گوشها قرار میدادند طره میگفتند؛ چتری هم از مو روی پیشانی قرار میدادند. خال گذاشتن هم مرسوم بود، که آن را بر کنج لب یا روی گونه یا میان ابروان میگذاشتند.

مشاع (mošā')، ملکی که بین چند نفر مالک مشترک باشد. ← مفروز.

مشاعر، کتاب: ← ملا صدرا.

مشاغل دیپلوماتی: ← دیپلوماسی.

مشاکل، بحر (mošākel؛ عربی، = همانند)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار دو بار فاعلات مفاعیل مفاعیل (از اصل فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلن به زحاف کف و قصر) پدید آید (← پایه؛ دایره)، اما چون بنای آخرین پایه (عروض و ضرب) در مصراعهای شعر فارسی بر سکون است، غالباً مفاعیل (U–U) آخرین را به صورت مفاعیل (U––) و گاه فعولن (U–) در میآورند. مانند (نقل از المعجم)

ای نگار سیه چشم سیه موی
سرو قد نکو روی نکو گوی
(–U/U–U/U–U–).

مشاوره و راهنمائی روانشناسی[2]، در روانشناسی بالینی و روانشناسی تربیتی (← روانشناسی)، کومک کردن به فرد برای آنکه بتواند محیط خود و خصوصیات نفس خویش را بشناسد، و با جور آمدن با محیط به مشکلات خود فائق آید. بتدریج شعبه‌ی مستقلی از روانشناسی میشود. نیز ← راهنمائی حرفه‌ای.

مشاهدات، در منطق قدیم: ← مبادی یقینی برهان.

مشاهده، در روش علمی: ← فلسفه‌ی علم، قسمت روش علمی.

مشاهده (mošāhede)، نزد صوفیه، عبارت است از رؤیت حق در اشیاء. حصول این رؤیت یا به سبب غلبه‌ی محبت به حق است (← عشق) که منجر میشود به اینکه سالک جز محبوب [= خدا] هیچ چیز نمیبیند؛ یا به سبب غلبه‌ی یقین است، که چندان به وجود خدا یقین دارد که او را همه جا احساس میکند. بدین گونه، چنانکه بعضی از مشایخ تعبیر کرده‌اند، مشاهده عبارت میشود از حصول اتصال بین رؤیت عیان و رؤیت قلب، یعنی آنکه عارف چنان چشم فکرت را با دیده‌ی ظاهر پیوسته دارد که، همواره، آن حقیقت را که به اعتقاد او در ورای ظواهر پنهان است با چشم دل ببیند، و خلاصه، از دیدن به بینش دست بیابد. باری، عارف که اهل مشاهده است در هر چیزی خدا را میبیند، و در واقع، رؤیت اشیاء نزد او به دلالت حق است. این قول صوفیه شباهت دارد به آنچه مالبرانش قائل است، و آن را "رؤیت در خدا" میخوانند. در نزد صوفیه، محل این رؤیت نه روح است، که محل محبت است، و نه قلب، که محل معرفت است؛ بلکه چیزی است که آن را صوفیه سر میخوانند.

مشایخ (mašāyex)، ده (جمعیت ۱٬۰۹۶ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان دشمن‌زیاری، بخش حومه‌ی شهرستان ممسنی، استان هفتم (فارس)؛ ۶۵کیلومتری جش فهلیان. کوهستانی است. محصولاتش غلات و برنج است. قالیبافی و گلیمبافی دارد.

مشبکسازی (mošabbak.sāzi)، کنده‌کاری روی چوب و عاج به طوری که این مواد را سوراخ کند.

مشبه، در علم بیان: ← تشبیه.

مشبه به، در علم بیان: ← تشبیه.

مشبهه (mošabbeha)، کسانی که صفات و افعال خداوند را مانند صفات و افعال انسان و مخلوقات میدانند. در قرآن کریم و احادیث نبوی گاهی کلماتی نظیر وجه (صورت) و ید (دست) و اصبع (انگشت) که برای خداوند ذکر شده است دیده میشود، و نیز کلماتی که حاکی از نشستن خدا بر عرش یا دیده شدن او باشد وجود دارد. عده‌ای از محدثان و اهل سنت، به استناد آیه‌ی ۷۴ از سوره‌ی آل عمران، آیات قرآنی را که در آن کلمات فوق برای خداوند ذکر شده است جزو "متشابهات" میدانستند و از شرح و تأویل آن اجتناب میجستند و، به استناد آیات و احادیثی که خداوند را از هرگونه همانندی با بشر منزه داشته است، میگفتند که ما معانی و تأویل چنین کلماتی را نمیدانیم. در برابر این عده کسانی بودند که معانی کلمات فوق را بر همان معانی ظاهری حمل میکردند، و میگفتند خداوند دارای دست و چشم و صورت و غیره است. از اهل حدیث طایفه‌ای که به حشویه موسوم بودند چنین اعتقادی داشتند و به جهت اینکه صفات و افعال خداوند را همانند صفات و افعال بشر میدانستند، و به اصطلاح خدا را به بشر "تشبیه" میکردند، آنان را اهل تشبیه و مشبهه گفته‌اند. اما اهل تشبیه یا مشبهه منحصر به حشویه نبوده‌اند، بلکه در میان فرق دیگر اسلامی نیز اشخاصی بوده‌اند که به علت عقایدی نظیر عقیده‌ی مذکور مشبهه خوانده شده‌اند، از قبیل کرامیه که خداوند را جسم و جوهر میدانستند، و میگفتند که او جسمی است که بر عرش مستقر شده است. بدین ترتیب کسانی که خداوند را جسم میدانستند و مجسمه خوانده می‌شدند نیز جزو مشبهه محسوب میشدند، زیرا خداوند را جسمی مانند اجسام دیگر میپنداشتند. کسانی هم مانند داود جواربی (javārebi) میگفتند که خداوند جسم است و دارای خون و گوشت و اعضای دیگر است ولی این جسم و گوشت و خون و اعضاء مانند گوشت و خون و انسان و حیوانات نیست. مسئله‌ی تشبیه به کلام خدا نیز کشیده شد و مشبهه میگفتند که خداوند قرآن را مانند انسان گفته و شنوانده است. در میان قدمای شیعه کسانی بوده‌اند که در حق ائمه غلو کرده‌اند و ایشان را به اوصافی شبیه خداوند توصیف کرده‌اند. این عده که از غلاة بوده‌اند نیز به علت تشبیه مخلوق به خالق در کتب ملل و نحل و مقالات، جزو مشبهه محسوب شده‌اند، و کسانی که گفته‌اند خداوند در جسم بعضی از امامان، یا بطور کلی در جسم اشخاص، حلول میکند و به حلولیه معروفند نیز از زمره‌ی مشبهه شمرده شده‌اند. از قدمای شیعه که به قول به تشبیه معروف شده‌اند هشام ابن الحکم و هشام ابن سالم جوالیقی هستند. از غلو کنندگان در تجسیم (مجسمه) مقاتل ابن سلیمان و داود خوارزمی را نام برده‌اند. مسلمانان مسیحیان را به جهت اعتقاد به اتحاد لاهوت و ناسوت و اعتقاد به اینکه مسیح پسر خدا است نیز از مشبهه میدانند، و نیز یهود را به جهت عقاید خاصشان در باره‌ی خداوند از مشبهه می‌دانند. در برابر مشبهه که در اثبات صفات و افعال برای خداوند راه افراط پیموده‌اند فرقه‌های دیگری از معتزله و فلاسفه هستند که، به جهت تفریط در اثبات صفات و تندروی در نفی بسیاری از صفات، به معطله مشهور شده‌اند، یعنی کسانی که خداوند را عاری و مجرد از هر صفتی میدانند و در حقیقت او را بیکار و عاطل جلوه میدهند.

مشتاق. ← مشتاق اصفهانی.

مشتاق احمد: ← مجیب‌الرحمان.

مشتاق اصفهانی (moštāqe esfahāni)، شهرت **میر سید علی**، متخلص به **مشتاق**، ف ۱۱۷۱ هق.

(۱) Machado (۲) counseling psychology

شاعر ایرانی؛ مت اصفهان. از سادات حسینی بود. او را یکی از چند شاعری باید شمرد که در تغییر شعر فارسی از شیوه‌ی هندی به سبک متقدمین تأثیر داشته‌اند. دیوان وی به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۲۰ هش).

مشترووِیتی: ← مشترووِیچ، ایوان.

مشترووِیچ[1]، **ایوان** (ivān meštrovic)، صرب و کرواتی **مشترووِیتی** (meštrovity)، ۱۸۸۳–۱۹۶۲، مجسمه‌ساز یوگوسلاویائی. ابتدا بچه‌چوپان و بعد شاگرد یک سنگتراش بود. در ۱۷ سالگی به آکادمی وین رفت، و در نمایشگاه بین‌المللی رم در ۱۹۱۱ شهرت یافت. بشدت تحت تأثیر رودن بود، و پیکره‌ها و برجسته‌کاریهایش نیز صورت مدرنی از آثار یونان باستان و سایر سبکهای قدیمی است. بسیاری از آثار مشترووِیچ، که غالباً چوبی است، از صحنه‌های کتاب مقدس است. سایر آثار او شامل مجسمه‌ی سوار بر اسب یک قهرمان صرب، یادگره‌هائی یادآور جنگ کوسوو، یاد بود جنگ در کانادا، و دو مجسمه از هندیشمردگان سوار بر اسب در شیکاگو است. در ۱۹۴۶ به کشمت رفت، و در دانشگاههای سیراکیوز و نوتردام تدریس کرد.

مشتری[2] (moštari) یا **برجیس** (berjis)، در نجوم، بزرگترین سیارات منظومه‌ی شمسی و ۵مین آنها از لحاظ فاصله تا خورشید (← سیارات، جدول مشخصات). جوّی آن را احاطه کرده است؛ دمای سطح مرئی این جو ح ۱۲۴° — صدبخشی است. ۱۲ قمر دارد؛ به وسیله‌ی گرفت یکی از این اقمار بود که، برای اولین‌بار، پی بردند که سیر نور آنی نیست، و سرعت سیر آن را تعیین کردند (← رومر، اولائوس). چهار قمر بزرگ این اقمار را گالیله در ۱۶۱۰ کشف کرد، و به همین جهت به "اقمار گالیله‌ای" معروفند؛ بزرگترین اینها، گانومدس (ganumedes) بزرگترین قمر در منظومه‌ی شمسی است (قطرش بیش از ۴٬۸۰۰ کم است)، و از عطارد بزرگتر میباشد. نیز ← سیارات سبعه.

مشتق[3] (moštaqq)، یکی از مهمترین مفاهیم ریاضی و از مبانی اصلی حساب دیفرانسیل و انتگرال، که موارد استعمال فوق العاده زیاد در تعریف مفاهیم فیزیک و سایر علوم دقیق دارد، و بالاجمال میتوان آن را اندازه یا نرخ دقیق تغییرات یک تابع بر حسب تغییرات متبوع یا متغیر مطلق (← تابع) تعریف کرد (نیز ← نرخ). اگر x_1 مقدار اولی متبوع و y_1 مقدار نظیر آن از تابع باشد، و x_2 مقدار ثانوی متبوع و y_2 مقدار نظیر آن از تابع باشد، تغییر یا نمو متبوع مساوی x_1-x_2 و تغییر تابع یا نمو نظیر آن از تابع y_1-y_2 است، و بنا بر تعریف، نرخ متوسط تغییر تابع، در فاصله‌ی تغییر متبوع، یعنی (x_2-x_1) / (y_2-y_1)، که اگر نمو متبوع را به h و نمو تابع را به k نمایش دهیم، میتوان آن را به صورت k/h نوشت. این نسبت نرخ تغییر تابع را در فاصله‌ای از تغییرات متبوع نشان میدهد، اما آنچه اهمیت دارد نرخ موضعی تغییر تابع است، یعنی نرخ تغییر آن مثلاً به ازاء مقدار x از متبوع. طبیعی است که هرقدر نمو متبوع (یعنی h) را کوچکتر کنیم بیشتر به این مطلوب نزدیک میشویم. بنا بر این، نرخ دقیق تغییر تابع یا نرخ موضعی تغییر آن را به ازاء مقدار x از متبوع حد نرخ متوسط تعریف میکنند وقتی که h به سمت صفر (یا مقدار ثانوی متبوع به سمت مقدار اولی آن) میل کند (← حد، در ریاضیات)، و همین حد است (البته در صورت وجود داشتن آن) که آن را مشتق تابع به ازاء مقدار x_1 از متبوع خوانند. به طور خلاصه، مشتق یک تابع عبارت است از حد نسبت نمو تابع به نمو متبوع وقتی که نمو متبوع به سمت صفر میل کند. اگر بر طبق معمول نمو متبوع را به Δx و نمو نظیر آن از تابع را به Δy نمایش دهیم (← نمو)، نرخ متوسط تغییر تابع $\Delta y/\Delta x$ و مشتق تابع حد این نسبت خواهد بود وقتی که Δx به سمت صفر میل کند. معمولاً مشتق تابع y را به علامت y' یا، اگر تابع با رابطه‌ای به صورت $y=f(x)$ مشخص شده باشد، به علامت $f'(x)$ نمایش میدهند. مشتق مشتق را مشتق دوم خوانند (علامت آن y'' یا $f''(x)$)، و هکذا در مورد مشتقات سوم و چهارم و غیره.

چنانکه دیده میشود، تعریف نرخ تغییر موضعی (یعنی مشتق) در دو مرحله انجام میگیرد: اولاً تعیین نرخ متوسط تغییر، و ثانیاً تعیین حد این نرخ متوسط. مثلاً، اگر تابعی با معادله‌ی $y=2$ مشخص شود، به ازاء هر تغییری مانند h از متبوع (x)، تغییر تابع یعنی k صفر است (زیرا y همواره مساوی ۲ است، و لهذا تغییر نمیکند، یعنی مقادیر اولی و ثانوی آن همواره مساوی ۲ میباشد)؛ پس نرخ متوسط تغییر عبارت است از $k/h=0/h=0$، و حد این مقدار، یعنی مشتق تابع مذکور صفر است. همچنین، اگر تابعی با معادله‌ی $y=3x^2$ مشخص شود، و به متبوع مقادیر x و $(x+h)$ بدهیم، مقادیر متناظر تابع مساوی $y_1=y=3x^2$ و $y_2=3(x+h)^2=3x^2+6hx+3h^2$ خواهد بود، و لهذا نمو تابع

$$y_2-y_1=6hx+3h^2$$

است. نرخ تغییر متوسط عبارت است از

$$(y_2-y_1)/h=6x+3h.$$

حال اگر h به سمت صفر میل کند، حد این نسبت مساوی $6x$ میشود که مشتق تابع مذکور است. در حساب دیفرانسیل قواعدی برای محاسبه‌ی مشتقات توابع به دست میآید.

استعمال لفظ "موضعی" در نرخ تغییر نباید موجب این اشتباه شود که نرخ تغییر موضعی تابع، یا مشتق آن به ازاء مقدار معینی از متبوع، فقط مربوط به مقدار تابع در این موضع است. در واقع نرخ تغییر موضعی بستگی به رفتار تابع در حومه‌ی نزدیک موضع مورد نظر دارد، زیرا نرخ تغییر موضعی به وسیله‌ی نسبت تغییرات تابع و متبوع در حومه‌ی نزدیک موضع مورد نظر تعریف و محاسبه میشود. از مفاهیم مهم وابسته به این موضوع مفهوم دیفرانسیل (← حساب دیفرانسیل و انتگرال) است؛ دیفرانسیل متبوع به معنی نمو دلخواهی از آن است، و دیفرانسیل تابع مساوی حاصلضرب مشتق آن در دیفرانسیل متبوع. پس اگر دیفرانسیلها را مطابق معمول به dx و dy نمایش دهیم، مشتق تابع را میتوان به صورت dy/dx نوشت. بالاخره، اگر تغییرات تابع را با منحنی C، و مقادیر اولی تابع و متبوع را با نقطه‌ی M_1 از این منحنی و مقادیر ثانوی آنها را با نقطه‌ی M_2 از آن نمایش دهیم، نرخ تغییر متوسط عبارت از شیب خط قاطع M_1M_2، و حد آن، یعنی مشتق تابع به ازاء x_1 عبارت از شیب مماس MT بر منحنی C خواهد بود (← شیب).

مفاهیم مذکور، نه فقط رکن تعریف بعضی مفاهیم مهم ریاضی (مانند شیب یک منحنی، شعاع انحنا، و غیره) است، بلکه در مسائل علمی بیشمار در کار میآید، و روش تعیین نرخ متوسط تغییر در یک فاصله و سپس نرخ موضعی در تعریفات علمی رواج فراوان دارد. در حرکت مستقیم الخط یک نقطه (← حرکت، در فیزیک)، فاصله‌ی متحرک از مبدأ o با زمان تغییر میکند؛ در اینجا، زمان (t) متبوع و فاصله (e) تابع آن است. از لحظه‌ی t_1 تا لحظه‌ی t_2 متحرک از موضع M_1 به موضع M_2 میرود، و فاصله‌اش از e_1 به e_2 تغییر میکند. نرخ متوسط تغییر بعد (فاصله)، یعنی $(t_2-t_1)/(e_2-e_1)$ سرعت متوسط حرکت است در مدت t_2-t_1، و حد این نسبت وقتی t_2 به سمت t_1 میل کند عبارت است از سرعت متحرک در لحظه‌ی t_1. این حد، بنا بر تعریف سابق الذکر، مشتق تابع e نسبت به t میباشد، و لهذا اگر سرعت حرکت را به v نمایش دهیم، v مساوی de/dt خواهد بود. همچنین، اگر v_1 و v_2 سرعتهای متحرک در لحظات t_1 و t_2 باشند، نرخ متوسط سرعت در مدت t_2-t_1 مساوی $(v_2-v_1)/(t_2-t_1)$ است، که آن را شتاب متوسط حرکت در مدت t_2-t_1 گویند، و حد این نسبت وقتی t_2 به سمت t_1 میل کند شتاب حرکت در لحظه‌ی t_1 خواهد بود؛ و لهذا شتاب حرکت در لحظه‌ی t_1 مساوی dv/dt (مشتق سرعت) خواهد بود، که عبارت از مشتق دوم فاصله‌ی متحرک است. بالاخره وقتی جریان برق در سیمی برقرار است، در لحظه‌ای مانند t_1 مقدار برقی مانند q_1 از مقطعی از سیم میگذرد، و در لحظه‌ی t_2 مقداری برق مانند q_2 ازآن مقطع میگذرد، نسبت $(q_2-q_1)/(t_2-t_1)$ نرخ متوسط تغییر مقدار برق است، که آن را شدت متوسط جریان گویند، و حد آن، یعنی dq/dt، شدت جریان از مقطع مذکور در لحظه‌ی t_1 است.

در مورد کمیاتی که تابع چند متبوع هستند، مشتق بر حسب هر یک از آنها به فرض ثابت ماندن سایرین تعریف میشود؛ این مشتقات را مشتقات جزئی تابع خوانند.

آنچه گفته شد در باب کمیتهای متغیر عددوار بود، اما مفهوم نرخ تغییر را میتوان در مورد کمیات متغیر حاملی (مانند سرعت، نیرو، و غیره. ← حامل، در ریاضیات) نیز تعمیم داد، منتها در این صورت نرخ باید، نه فقط تغییر

(۱) Městrovic (۲) Jupiter (۳) derivative

"کمیت حامل" بلکه تغییر امتداد و جهت آن را ملحوظ دارد؛ بدین گونه، مفهوم مشتق یک حامل حاصل میشود.

مشتق جزئی: ← مشتق.

مشتقین (moštaqin)، ده (جه ۱'۰۸۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کورائیم، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم، ۳۲ کیلومتری جنوب غرب اردبیل. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مشتمال[1] (moštmāl) یا **مشتمال دادن**، طریقه‌ی درمانی که عبارت است از با دست مالیدن قسمتهای مختلف بدن و عضلات، مخصوصاً مهره‌های پشت، به قصد حال آوردن اعصاب. این طریقه از قدیم در ایران معمول بوده، و در ۱۸۹۵ توسط د. د. پامر در غرب معمول شده است. نیز ← اوستئوپاتی.

مشدود: ← شد.

مشدی یا داش: ← لوطی.

مشرف، در تاریخ ایران و اسلام؛ ← اشراف؛ صاحب جمع.

مشرف‌الدوله‌ی دیلمی (mošarrafo 'd.dō-leye deylami) شهرت **مشرف‌الدوله ابوعلی حسن**، فت ۴۱۶ هق، پادشاه (۴۱۲–۴۱۶ هق) سلسله‌ی آل بویه در بغداد. وی در ۴۱۱ هق بر برادر خویش سلطان‌الدوله‌ی دیلمی شورید، و پس از چند جنگ که بین آنها روی داد، عاقبت مقرر شد که بغداد و بلاد عراق از آن مشرف‌الدوله باشد، و فارس و اهواز از آن سلطان‌الدوله. مشرف‌الدوله بعد از وفات برادر در گذشت.

مشرق[2] (mašreq) [علامت اختصاری در این کتاب **ش**]، طرف دست راست ناظری که رو به شمال ایستاده باشد، و به عبارت دیگر، آن یک از جهات اصلی که مستقیماً مقابل مغرب است.

مشرق الاذکار: ← بهائیه.

مشرق الانوار، مثنوی به فارسی، ← میر داماد.

مشرقی، فیروز: ← فیروز مشرقی.

مشرک (mošrek)، کسی که برای خدای یگانه شریکی تصور کند، و مقامی را که مخصوص خدا است برای آفریدگان او نیز قائل باشد. ضد آن موحد است که جز خدای یگانه را نپرستد. ← شرک؛ کافر.

مشروطه (mašrute)، ده (جه ۱'۰۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان دشت میشان، استان ششم؛ ۱ کیلومتری ج سوسنگرد. رود کرخه مشروبش میسازد. محصولش غلات است. ساکنین از طوایف بنی‌طرف‌اند.

مشروطیت، انقلاب: ← انقلاب مشروطیت.

مشط: ← پا؛ دست.

مشعر الحرام (maš'aro 'l.harām) یا **مزدلفه** (mozdalefa)، محلی تقریباً در نیمه‌راه میان منی و عرفات که حج‌گزاران شب میان روزهای ۹م و ۱۰م ذیحجه را، پس از گزاردن نماز مغرب و عشاء، در آن میگذرانند، و پیش از طلوع آفتاب از دره‌ی محسر (mohasser) میگذرند و برای انجام دادن تکالیف روز عید قربان به منی میروند. نیز ← حج.

مشعشعی، ایوب، ← مشعشعیان.

مشعشعی، بدران؛ ← مشعشعیان.

مشعشعی، حیدر: ← مشعشعیان.

مشعشعی، راشد: ← مشعشعیان.

مشعشعی، رضا: ← مشعشعیان.

مشعشعی، زنبور: ← مشعشعیان.

مشعشعی، سجاد: ← مشعشعیان.

مشعشعی، عبدالله: ← مشعشعیان.

مشعشعی، علی: ← مشعشعیان.

مشعشعی، فرج‌الله: ← مشعشعیان.

مشعشعی، فلاح: ← مشعشعیان.

مشعشعی، مبارک: ← مشعشعیان.

مشعشعی، محسن: ← مشعشعیان.

مشعشعی، محمد: ← مشعشعیان.

مشعشعی، محمد خان: ← مشعشعیان.

مشعشعی، مطلب: ← مشعشعیان.

مشعشعی، منصور: ← مشعشعیان.

مشعشعی، ناصر: ← مشعشعیان.

مشعشعی، هیبت: ← مشعشعیان.

مشعشعیان (mošaʿšaʿiān) یا **آل مشعشع**، خانواده‌ای از فرمانروایان عرب در خوزستان، و از غلاة شیعه، که از ۸۴۵ تا ۹۱۴ هق، به استقلال در خوزستان و بصره و بهبهان و کهکیلویه و بعضی نواحی دیگر، و از آن پس به عنوان تابع و مأمور دولت صفویه تا ۱۱۵۰ هق، در حویزه و نواحی مجاور آن حکومت کرده‌اند. استقلال آنها به دست شاه اسماعیل I صفوی بر افتاد، و حکومت آنها در خوزستان به دست نادر شاه از میان رفت. مؤسس امارت و فرمانروائی مشعشعیان محمد مشعشع است، که ح ۸۴۰ هق به دعوی مهدویت بر خاست، و نام خاندان منسوب بدوست. بعد از وفات (۸۷۰ هق) محمد، پسرش سید **محسن مشعشعی** (فت ۹۰۵ هق) به امارت نشست، و بعد از مرگ او، پسرانش سید **علی مشعشعی** و **ایوب مشعشعی** روی کار آمدند، اما شاه اسماعیل I صفوی آنها را کشت و به استقلال خاندان مشعشعی در خوزستان پایان داد (۹۱۴ هق)؛ ولی چندی بعد، حکومت حویزه و نواحی غربی خوزستان را به سید **فلاح مشعشعی** (فت ۹۲۰ هق) پسر دیگر سید محسن، واگذار کرد، و از آن پس، فرزندان سید فلاح در این حوزه حکومت موروثی داشتند. بعد از مرگ سید فلاح، پسرش سید **بدران مشعشعی** (badrān-، فت ۹۴۸ هق)، و بعد از او پسرش سید **سجاد مشعشعی** (فت ۹۹۲ هق) امارت یافتند. پس از سجاد فرزندش سید **زنبور مشعشعی** (مقتول در ۹۹۹ هق) به امارت نشست، اما با خروج و قیام یکی از بنی‌اعمام خویش، به نام سید مبارک، مواجه گشت و متواری شد (۹۹۸ هق)، و سید **مبارک مشعشعی** (فت ۱۰۲۵ هق) به امارت نشست. بعد از وفات مبارک، شاه عباس I صفوی پسر او سید **ناصر مشعشعی** را به امارت نشاند، اما امارت او فقط هفت روز بود، و پسر عمویش سید **راشد مشعشعی** او را به زهر هلاک کرد و به جایش نشست؛ اما او نیز در ۱۰۲۹ هق کشته شد. پس از آن، در بین مشعشعیان تفرقه و اختلاف پدید آمد. عاقبت شاه عباس سید **منصور مشعشعی**، برادر سید مبارک، را به امارت حویزه فرستاد، و بدو لقب خانی داد، ولی بعد او را معزول کرده برادرزاده‌اش سید **محمد خان مشعشعی**، پسر سید مبارک، را به امارت آنجا فرستاد (۱۰۳۳ هق). اما در ۱۰۴۴ هق، شاه صفی او را معزول کرد، و امارت حویزه را بار دیگر به عمویش سید منصور داد. سید منصور را شاه عباس II صفوی عزل کرده پسرش سید **برکه‌ی مشعشعی** (baraka-) را به امارت نشاند (۱۰۵۳ هق)؛ اما در ۱۰۶۰ هق وی را معزول کرده یکی از بنی‌اعمام او را که سید **علی مشعشعی** (فت ۱۰۸۸ هق) نام داشت به امارت نشاند. بعد از وفات او، پسرش مولا **حیدر مشعشعی** فرمانروائی یافت، و او در ۱۰۹۲ هق وفات یافت. بعد از وفات او، یک‌چند فترتی روی داد، و آخر، بعد از ۵ سال، برادرش سید **عبدالله مشعشعی** به امارت نشست (۱۰۹۷ هق)، و چون او بعد از ۷ ماه در گذشت، برادر دیگرش سید **فرج‌الله مشعشعی** امارت حویزه یافت، و او در ۱۱۰۹ هق بصره را، به امر شاه سلطان حسین صفوی فتح کرد. اما در سال ۱۱۱۱ هق معزول شد، و عموی پیرش سید **هیبت مشعشعی** به جای او نشست. اما سید فرج‌الله با او در آویخت، و عاقبت سید **علی مشعشعی**، پسر سید عبدالله، به امارت نشست (۱۱۱۲ هق)؛ لیکن امارت او ۸ ماه بیش نپائید و دگربار فرج‌الله امارت یافت (۱۱۱۲ هق). چندی بعد سید **عبدالله مشعشعی**، پسر فرج‌الله، به امارت رسید (۱۱۱۴ هق). اما در سال ۱۱۲۷ هق، مجدداً امارت به سید علی تفویض شد، و بین او و سید عبدالله خصومت و تحریکات پدید آمد. عاقبت امارت به سید **محمد مشعشعی**، پسر سید عبدالله، رسید (۱۱۳۲ هق)، و ظاهراً همین سید محمد بود که در فتنه‌ی افغان مکرر به دستگاه شاه سلطان حسین صفوی خیانت کرد. مع هذا، **محمود افغان** ولایت حویزه را ظاهراً دگربار به سید علی داد (۱۱۳۵ هق)، و نادر نیز او را بر سر کار بداشت. هنگامی که محمد خان بلوچ در فارس طغیان کرد، سید **رضا مشعشعی**، برادر سید علی را امارت حویزه داد (۱۱۴۴ هق). اما سال بعد، نادر حویزه را گرفت، و چندی بعد حکومت مشعشعیان را بر انداخت، و از جانب خود در حویزه حکام نشاند (۱۱۵۰ هق). گرچه بعد از آن باز مشعشعیان گاه گاه در حویزه نفوذی ضعیف به دست آوردند، در واقع مولا **مطلب مشعشعی** را، که در اواخر عهد نادر شاه عصیان کرد، باید آخرین والی مهم و معروف حویزه از آل مشعشع دانست، و پس از او حکام مشعشعیان قدرت سابق را در خوزستان نتوانستند اعاده کنند.

مشعل[3] (maš'al)، در نجوم، هر یک از نواحی درخشان رخشانکره‌ی خورشید که مخصوصاً نزدیک کناره‌ی قرص خورشید بآسانی دیده میشوند، و بیشتر نزدیک کلفهای (← کلف) آن واقعند.

مشعلخانه: ← مشعلدارباشی؛ فراش.

مشعلدارباشی (maš'aldār.bāši)، در عهد صفویه، رئیس مشعلداران و مشعلخانه‌ی کاخهای سلطنتی، که گرم کردن کاخها نیز از وظایف او

(۱) chiropractic (۲) east (۳) faculae

بود. هرگاه شبهنگام شاه از دولتخانه بیرون میرفت، شخصاً مشعل زرین بزرگی بر دوش می‌گرفت و پیشاپیش شاه میکشید.

مشک[1] (mošk یا mešk)، مادهای که از غدهای در شکم آهوی مشک ترشح میشود. یکی از ارزندهترین مواد برای تثبیت و نگاهداری عطر است. از خاورزمین به اروپا راه یافته، و ظاهراً اکتشاف آن توسط مردم چین بوده است. برای به دست آوردن مشک، لازم نیست که آهوی مشک را بکشند. غدهی مشک که تنها در نرهای بالغ یافت میشود، به بزرگی تخم مرغ میرسد؛ ترشح آن، چون تازه باشد، به رنگ قهوهای مایل به سرخ است، و قوام عسلی و بوی تند دارد که در طبیعت با جاذبهی جنسی همراه است. بلافاصله پس از بریده شدن از بدن حیوان سخت میشود و به رنگ قهوهای مایل به سیاه در میآید، و چون خشک‌شود شکل دانه پیدا میکند. در تجارت، کیسه یا غدهی مشک نافه، و خود مشک خشک‌شده را دانههای مشک مینامند. حدود ۴۰ تا ۷۰ درصد نافه دانهی مشک است. هر چه سن آهوی مشک بیشتر رود، از مقدار دانهی مشک در نافهی آن کاسته میشود. مهمترین مادهای که به مشک بوی خاص آن را میدهد، موسکون (muskon) نام دارد که ترکیب شیمیائی آن توسط ل. روژیکا تعیین شد (۱۹۲۶). اکنون اشکال گوناگون از مشک مصنوعی در بازارها به فروش میرسد. از حیوانات دیگری جز آهوی مشک نیز مشک به دست میآید، که موش مشک امریکائی یکی از آنهاست. ترشح موش مشک بوی کمتری دارد، ولی چون آن را تحت تأثیر عمل اکایش قرار دهند، بوی قویتر پیدا میکند و از لحاظ تثبیت عطر به مشک آهو شبیه میشود. از دانهی بعضی از گیاهان نیز روغنی با بوی شبیه به بوی مشک به دست میآید که بامیا از آن جمله است.

مشک‌آباد (mešk.ābād)، دهستان (جم ۲۹'۱۱۶ سش ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۵۰ آبادی. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد؛ و ایستگاه مشک‌آباد در اراضی آن قرار دارد. محصولاتش غلات، حبوبات، و چغندر است. قالیبافی دارد. مرکزش ابراهیم‌آباد، و آبادیهای مهم آن عبارتند از امان‌آباد (amānābād؛ جم ۱'۲۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، ۲۰کیلومتری جش اراک؛ شهوه (šahve؛ جم ۱'۲۳۳ سش ۱۳۴۵ هش)، کنار راه شوسهی اراک به قم؛ عمروآباد (amr.ābād؛ جم ۱'۱۵۳ سش ۱۳۴۵ هش)، که در تپهی مجاور آن آثاری از بناهای قدیمی به چشم میخورد؛ و انجدان (anjedān؛ جم ۱'۰۳۹ سش ۱۳۴۵ هش)، ۳۷کیلومتری جش اراک. ظاهراً بعد از سقوط قلاع میمون دژ، الموت، و لمسر عدهای از پیروان اسماعیلیه راه انجدان را در پیش گرفته مدتها در آنجا دور از دشمنان خود زندگی میکردند. هنوز هم مقابر بعضی از پیشوایان آنها در انجدان موجود است. آثار قلاع متعددی در آن باقی است. مساجد متعددی دارد که از آن جمله میتوان مسجد سرچشمه، مسجد جامع، مسجد جد سراب، و غیره را نام برد. از دیگر بناهای تاریخی آن شرفه است که به نام بانی آن، شرف نسا بیگم، زن شاه خلیل‌الله محلاتی، نامیده شده و بنای نخستین آن تاکنون محفوظ مانده است.

مشک‌آباد (mašk.ābād)، دهستان (جم ۲'۶۰۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومهی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۵ (؟) آبادی. نام این دهستان در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به این صورت نیامده است.

مشکات القول السدید فی تحقیق معنی الاجتهاد و التقلید: ← صاحب معالم.

مشکان (mošk̲ān, ma-)، ده (جم ۱'۲۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومهی بخش حومهی شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۰کیلومتری ل‌غ کاشان. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و میوه است. قالیبافی دارد.

مشکان (meškān)، ده (جم ۲'۰۰۴ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان درب قاضی، بخش حومهی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ ۳۰کیلومتری جغ چکنهی علیا. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است. قالیچه‌بافی و جاجیمبافی دارد.

مشکجه: ← نسترن.

مشک زمین: ← سعد، گیاه.

مشکک: ← کلی، مفهوم.

مشکلات البلغه: ← بلغه.

مشکنه یا مانداء معبد مانداییها، ← صبه.

مشکول، در علم عروض، ← شکل.

مشکی، تل، ← مرودشت.

مشکین باختری (meškine bāxtari)، دهستان (جم ۳۱'۳۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومهی شهرستان مشکین شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۶۹ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، برنج، و پنبه است. مرکزش، قصابه (qassābe؛ جم ۱'۲۰۰ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴کیلومتری غ مشکین شهر است.

مشکین خاوری (meškine xāvari)، دهستان (جم ۲۷'۸۹۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومهی شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۵۴ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. مرکزش، ارجق (arjaq؛ جم ۱'۳۶۸ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۷کیلومتری لش مشکین‌شهر است.

مشکین‌شهر (meškin.šahr) یا **خیاو** (xiāv) یا **پیشکین** (piškin)، شهر (جم ۸'۹۹۰ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ لش تبریز، بر دامنهی سبلان. فاصلهاش تا تبریز از راه اهر ۱۶۸ کیلومتر، و از راه اردبیل ۲۹۵ کیلومتر است. ییلاق، و مرکز داد و ستد طوایف و ایلات شاهسون است. به قول حمدالله مستوفی "مشکین را در اول وراوی (varāvi) میخواندند. چون مشکین [پمشکین] گرجی حاکم آنجا شد بدو معروف گشت. هوایش معتدل است، به عفونت مایل، جهت آنکه شمالش را کوه سبلان مانع است و آبش از کوه سبلان میآید؛ و غله و میوه بسیار باشد، و اهل آنجا شافعی مذهب‌اند و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه. حقوق دیوانیش پنجهزار و دویست دینار است، و ولایتش به اقطاع لشکر مقرر است. کمابیش پنج تومان مقرری دارد." در مورد وراوی جای بحث و گفتگو باقی است، و محل دقیق آن روشن نیست. یاقوت محل آن را در کوههای آذربایجان، بین اردبیل و تبریز، میداند، و از آن به عنوان شهر کوچک خوش‌آب و هوا و پرنعمت، که در یک منزلی اهر واقع شده است یاد میکند، و حاکم آن را ابن پیشکین میخواند. در دورهی صفویه مشکین‌شهر اهمیتی داشت، و یکی از نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی به نام سلطان حیدر حاکم آنجا بود، و مقبره‌اش هم در همان جا است (← شیخ حیدر، مقبره‌ی). در جنگهای ایران و روس نیز به خاطر موقعیت خود اهمیتی پیدا کرد. در دوره‌ی قاجاریه شاهسونها آن را غارت کردند.

مشکین‌شهر (meškin.šahr) یا **خیاو** (xiāv) یا **پیشکین** (piškin)، شهرستان (جم ۲۱۴'۴۳۹ سش ۱۳۴۵ هش)، انتهای لش استان سوم، مرکزش شهر مشکین‌شهر. فعلاً مشتمل است بر ۳ بخش حومه، گرمی، و مغان. کوهستانی است، رشته کوه سبلان در حد جنوبی آن ممتد است، و در واقع آب‌پخشان این کوه حد مشکین‌شهر به شمار میرود؛ خرداسلوداغ (xoruslu.dāq) در قسمت شمالی آن قرار دارد. دشت مغان در آن ممتد است. بیشتر آبادیهای آن عمدتاً به وسیلهی ریزابه‌های قره‌سو مشروب میشوند، که از آن جمله میتوان از خیاوچای (xiāv.cāy) نام برد. آبهای گرم معدنی دارد که معروفترین آنها قوتورسوئی (qotur.sui؛= آب جرب)، در ۱۸کیلومتری جش مشکین‌شهر است. محصولاتش غلات، پنبه، برنج، زردآلو، و میوه و عسل آن معروف است. قالیبافی، گلیمبافی، و جاجیمبافی دارد. ییلاق ایلات و طوایف شاهسون است.

وجود قبرهای مجوسین و اشیائی که از آنها به دست آمده نشان‌دهندهی قدمت این ناحیه است. سکه‌هائی از دوره‌ی اسلامی، اتابکان آذربایجان، و حتی قدیمتر در آن به دست آمده است. تمام این ناحیه و اطراف سبلان پایگاه بابک خرم‌دین بوده است. آثار قلعه خرابه‌هائی در آن به چشم میخورد. حمدالله مستوفی اهر و کلیبر را جزء تومان مشکین [شهر] آورده است. یاقوت و مستوفی از شهرهای کوچک دیگری در این ناحیه (تومان مشکین) نام میبرند. این ناحیه به نام خاندانی گرجی، که در قرن ۴۸ هق در آنجا حکومت میکرد، پیشکین نام گرفت. نیز ← مغان.

بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش مشکین‌شهر یکی از بخشهای شهرستان اردبیل را تشکیل میداد، و به موجب تصویبنامه‌ی ۱۳۲۷ هش بخش مشکین‌شهر را از شهرستان اردبیل منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

به موجب تصویبنامه‌ی مورخ اسفندماه ۱۳۲۵ هش نام آن به خیاو نام قدیمی خود، تبدیل شد، و مجدداً، طبق تصویبنامه‌ی مردادماه ۱۳۲۹ هش نام آن به مشکین‌شهر تغییر یافت.

مشگان (mošgān)، دهستان (جم ۵'۷۶۳ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۳ آبادی. محصولاتش غلات، پنبه و فراورده‌های دامی است. قالیبافی دارد.

(1) musk

مرکزش، **مشگان** (جه ۲°۵۲۹ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۰کیلومتری ل‌ش نیریز قرار دارد.

مشم[1]، لیدی **ابیگیل** (leydi abigeyl ma* šəm)، فت ۱۷۳۴، ندیمه و مورد اعتماد ان ملکه‌ی انگلستان. با اتکای به مقام سلطنت، خویشاوند خود ر. هارلی را بانفوذ ساخت، تا آنکه در ۱۷۱۴ میان آنان اختلاف افتاد، و نفوذ و قدرت هارلی به ه. سین جن تفویض شد. پس از مرگ ملکه، کناره‌گیری کرد.

مشمسان، در دین مانی؛ ← مانویت، قسمت **VII**.

مشمشه[2] (mešmeše)، مرضی بسیار مسری و قابل سرایت به انسان که مخصوصاً دامهای یک‌سمی به آن مبتلا میشوند. علائم عمده‌ی آن ریزش ترشح از بینی و وجود زخم در داخل آن و اختلالات ریوی و جراحات جلدی است. در صورت اخیر آن را سراجه (serāje) یا مشمشه‌ی جلدی گویند. هیچ درمان قطعی برای این بیماری وجود ندارد، و دام مبتلا به آن را، برای جلوگیری از اشاعه‌ی بیماری، باید معدوم کرد.

مشن[3]، **پیر فرانسوا** (pier frānsuā mešan)، ۱۷۴۴–۱۸۰۴، منجم فرانسوی؛ متولد. به کومک ژ. لالاند، به عنوان آبنگار در خدمت بحریه وارد شد، در ۱۷۸۲ عضو آکادمی علوم شد. از ۱۷۸۴ متصدی انتشار مجله‌ی شناسائی زمان شد، و از ۱۷۸۷، برای بررسی اختلاف طول جغرافیائی رصدخانه‌های پاریس و گرینیچ، با ژ. د. کاسینی (← کاسینی، خاندان) و آدرین ماری لژاندر، ریاضیدان برجسته‌ی فرانسوی، همکاری کرد. در ۱۷۹۱ به اتفاق د/آلامبر مأمور شدند تا طول قوس نصف النهار میان دنکرک و بارسلون را دوباره اندازه‌گیری کنند. این اندازه‌گیری، با تمام مشکلات موجود، در سالهای میان ۱۷۹۲–۹۸ با دقت کامل انجام گرفت، ولی اختلافی معادل "۳ قوس در عرض جغرافیائی بارسلون موجب شد که مشن از اعلام نتیجه‌ی کار خود امتناع ورزید؛ پس از مرگ او به علت این اختلاف، که به "انحراف نسبی قائم" معروف است، پی بردند. پس از بازگشت به فرانسه در ۱۷۹۸، مشن به مدیریت اداره‌ی طولهای جغرافیائی منصوب شد، اما به امید اینکه اختلاف مذکور در فوق را که مایه‌ی آزار فکری او بود از میان بردارد، با عجله به بارسلون باز گشت تا اندازه‌گیری قوس نصف النهار را تا بالئار ادامه دهد؛ ولی مرگ مهلتش نداد و در حین عملیات خود در گذشت. مشن کاشف ۱۱ ستاره‌ی دنباله‌دار است.

مشنا[4] (mešnā) یا **میشناه** (mišnāh) [عبری، ← شریعت ملفوظ]، جزء اول از دو جزء تلمود، مشتمل بر شریعت شفاهی یا تعلیمات روایتی قدیم یهود. پس از کتاب مقدس اساسیترین کتاب تعلیمی برای زندگی و اندیشه‌ی یهودیان است. این کتاب توسط یهودای I در قرن ۲م از روی یک نسخه‌ی قدیمتر تدوین شد؛ مشتمل است بر ۶ بخش یا سداریم (sedārim) از این قرار: (۱) زرائیم (zerā'im) ["دانه‌ها"]، احکام مربوط به زراعت؛ (۲) موئد (moed) ["فصول"]، احکام مربوط به مراعات روز سبت و اعیاد؛ (۳) نشیم (našim) ["زنان"]، احکام نذر و ازدواج و طلاق؛ (۴) نزیکیم (nezikim) ["تاوانها"]، احکام مدنی و جزائی؛ (۵) کداشیم (kodāšim) ["مقدسات"]، احکام ذبح و قربانی و اشیاء مقدس؛ و (۶) توهوروت (tohorot) ["طهارت"]، در آداب و احکام طهارت. هر بخش به چند باب و هر باب به چند فصل تقسیم شده است.

مشنق (mašnaq)، ده (جه ۱°۲۱۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرفخانه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۲–کیلومتری ل‌غ شبستر. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مشورتخانه: ← مجلس شورای دولتی.

مشهد: ← شهید.

مشهد (mašhad) یا **مشهد مقدس** یا **مشهد طوس** یا **مشهد رضا**، شهر (جه ۴۰۹°۶۱۶ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان مشهد و استان نهم (خراسان). شهر در دشتی بین ۲ رشته‌کوه هزار مسجد و بینالود، در دره‌ی کشفرود قرار گرفته، و در ش تهران، به فاصله‌ی ۹۱۳ کم از راه شوسه و ۹۳۶ کم با راه‌آهن است.

مشهد آب و هوای نیمه‌صحرائی یا کوه‌پایه‌ای و فصول نامنظم دارد. طبق آمار هواشناسی، در ۱۹۶۱ (۱۳۳۹–۴۰ هش)، حد اکثر دما ۴۰,۴° صدبخشی و حد اقل آن ۱۲,۴°– صدبخشی بوده است. مقدار متوسط بارش سالیانه‌ی آن ۲۰۸ ملم است. خاک مشهد رسوبی و حاصلخیز است، و از لحاظ زراعت بسیار اهمیت دارد. انواع محصولات و میوه در آن به عمل میآید. خشکبار و میوه‌ی آن به سایر نقاط حمل میشود. آب شهر سابقاً از چند رشته قنات و نهر تأمین میشد که به علت وجود املاح چندان گوارا نبود؛ ولی اکنون شهر مشهد از آب لوله‌کشی برخوردار است.

از صنایع دستی و هنرهای تزیینی آن قالیبافی، صنایع سنگی، کاشیکاری، مقرنس‌کاری، گلدوزی، پوستین‌دوزی، تسبیح‌سازی، شمع‌ریزی، طلاکاری، و ملیله‌دوزی است. کارخانه‌های قند، پارچه‌بافی، سیمانسازی، کمپوتسازی، چوببری، چرمسازی، نوشابه‌های غیر الکلی، و غیره در آن دایر است.

راههای شوسه‌ی مهمی آن را با تهران، زاهدان، کرمان، گرگان، افغانستان، و شوروی مرتبط میسازد؛ قسمتی از این راهها آسفالت شده است. و راه آسفالت شده‌ی مشهد–گرگان آن را با شهرهای ساحلی دریای خزر مرتبط میسازد. راه‌آهن تهران–مشهد، که در اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ هش شروع به کار کرد، تأثیر زیادی در اقتصاد شهر مشهد داشته است. شهر مشهد در گذشته نیز، به علت واقع شدن در محل تقاطع راههای کاروانرو، یکی از بزرگترین بازارهای ش ایران، و مرکز تجارت با آسیای مرکزی، مخصوصاً افغانستان، محسوب میشد؛ ولی با تسلط روسیه بر ترکستان و ایجاد ← راه‌آهن ماوراء خزر، موقعیت تجاری آن رو به انحطاط گذاشت.

مشهد از نظر شیعیان جهان شهر بسیار مقدسی است و هرساله گروه کثیری از مردم برای زیارت آستانه‌ی مشهد به آنجا میروند.

تفرجگاههای متعددی دارد که از جمله وکیل‌آباد است که در ۸کیلومتری غ مشهد واقع، و دارای استخر و آبشاری به ارتفاع ۶ متر است؛ و به خاطر سرسبزی، انبوهی درختان، و مناظر کوهستانی مردم شهر را جلب میکند. کوه سنگی که در حاشیه‌ی ج‌غ مشهد قرار دارد، و دارای استخر بزرگ و هتل زیبائی است، از نزدیکترین تفرجگاههای مشهد محسوب میشود، و اخیراً مورد توجه زیاد قرار گرفته و به خاطر گلکاریها، درختان سرسبز، محیط باز، مناظر کوهستانی، وسایل سرگرمی کودکان، و تأسیس باغ وحش به صورت زیباترین تفرجگاههای شهر در آمده است. در ش استخر کوه سنگی، به فاصله‌ی ۴۵۰ متر، ایوان کوه سنگی به چشم میخورد که در دوره‌ی صفویه بنا شده است؛ و در میان آن قبر میرزا ابراهیم رضوی نامی قرار دارد. ← مقبره‌ی خواجه ربیع و آرامگاه فردوسی (← فردوسی)، در آن واقع است.

مؤسسات فرهنگی و سایر مؤسسات آن. مشهد مرکز مطالعات الاهیات و شرعیات اسلامی در ایران بوده است و مدارس زیادی در آن به آموزش این مباحث مشغولند. از مدارس قدیمی آن ← مدرسه‌ی دودر، ← مدرسه‌ی پریزاد، ← مدرسه‌ی بالاسر، و مدرسه‌ی میرزا جعفر (بنای ۱۰۵۹ هق) است که از لحاظ هنری عالیترین مدرسه‌ی قدیمی، و سومین بنای زیبای مشهد (پس از ← آستانه‌ی مشهد و مسجد گوهرشاد) محسوب میشود. سازمانهای فرهنگی نوین آن عبارتند از ← دانشگاه مشهد؛ انستیتو تکنولوژی مشهد (تأسیس ۱۳۴۶ هش)؛ آموزشگاه تکنیسین آزمایشگاهی مشهد (تأسیس ۱۳۴۷ هش)؛ کتابخانه و موزه‌ی آستانه‌ی مشهد. از دیگر سازمانهای آن میتوان مؤسسه‌ی واکسن و سرمسازی رازی، اداره‌ی انتشارات و رادیوی استان خراسان (افتتاح، دی ماه ۱۳۳۸ هش)، و استادیوم ورزشی سمدآباد را نام برد.

ابنیه و آثار تاریخی. از ابنیه و آثار تاریخی آن ← آستانه‌ی مشهد؛ مسجد گوهرشاد؛ مسجد شاه مشهد (← مسجد شاه)؛ مصلای پایین خیابان مشهد (← مصلی)؛ گنبد سبز مشهد (← گنبد)، و تعدادی مدارس قدیمی است که به بعضی از آنها قبلاً اشاره شد.

تاریخ

شهر مشهد قدمت چندانی ندارد، در واقع بعد از ویرانی شهر قدیم طوس بود که اهمیت آن روز به روز بیشتر شد. شهر از توسعه‌ی قریه‌ی باصفای سناباد (sanābād)، که ح ۴فرسخی شهر قدیم طوس قرار داشت به وجود آمد. در سناباد باغی بود که هارون‌الرشید، خلیفه‌ی عباسی (فت ۱۹۳ هق)، و امام رضا ع (فت ۲۰۳ هق) در آن مدفون شدند. در قرن ۴م هق گرداگرد این دو مدفن حصار بسیار مستحکمی ساخته شده بود. در حمله‌ی مغول (۶۱۷ هق) صدمات سنگینی بر طوس و اطراف آن وارد آمد و ساختمانهائی که بر دو قبر سناباد شده بود وی-

(۱)Masham (۲)glanders (۳)Méchain (۴) Mishnah

ران شد، ولی این دو قبر، بر اثر توجه ثروتمندان شیعه، دوباره نوسازی شد. حمدالله مستوفی (قرن ۸م هق) از نخستین کسانی است که سناباد را "مشهد" نامیده، و از آن به بعد به همین نام مشهور شده است. مشهد از همین زمان رفته رفته به صورت شهری بزرگ در آمد. چند سال بعد که ابن بطوطه آن را دیده از آبادانی، بزرگی، بازارهای معمور، و شکوه و تزیینات قبر امام رضا ع یاد کرده است.

مسعود I غزنوی، برای حفظ بقعه‌ی امام رضا ع، باروی مستحکمی بر گرد شهر بنا کرد. ترکان غز، پس از وفات سلطان سنجر، موفق به تسخیر شهر شدند، در دوره‌ی غازان خان مغولها بار دیگر به این شهر لشکر کشیدند. شاهرخ تیمور و زوجه‌اش گوهر شاد در آبادی شهر کوشش بسیار کردند.

با ظهور صفویه فصل تازه‌ای در شکوه و آبادانی مشهد آغاز، و با رسمیت یافتن مذهب شیعه اهمیت آن روز به روز بیشتر شد. شاه طهماسب I و شاه عباس I صفوی بیش از همه در آبادانی مشهد کوشیدند. در ۹۳۲ هق شهر به تصرف عبیدالله خان ازبک در آمد، و صدمات زیادی به آن وارد شد. عبدالمؤمن خان شیبانی (← عبدالله ابن اسکندر (شیبانی)) شهر را محاصره کرد، و آن را به خون کشید و غارت کرد. شاه عباس I صفوی در ۱۰۰۷ هق ازبکان را از آنجا بیرون راند. احمد شاه درانی، پس از ۸ ماه محاصره، در ۱۱۶۷ هق مشهد را تصرف کرد؛ وی و جانشینش تیمورشاه درانی در این شهر به نام خود سکه زدند. مشهد از هجوم ترکمنها به خراسان سخت آسیب دید، و سرانجام عباس میرزا ولیعهد ترکمنها را که به خراسان هجوم برده بودند بیرون رانده مشهد را مرکز خود قرار داد.

مهمترین حادثه‌ی سیاسی مشهد فتنه‌ی حسن خان سالار بود. در دوره‌ی پهلوی نظم و آرامش در مشهد برقرار شد و شهر رو به توسعه و آبادانی نهاد، و سیمای شهر مشهد بکلی تغییر کرد. از جمله کارهای مهمی که در نیم قرن اخیر صورت گرفته میتوان اینها را ذکر کرد: تأسیس دانشگاه، دبیرستانها، کتابخانه‌ها، و مؤسسات فرهنگی دیگر؛ تأمین آب لوله‌کشی شهر؛ تأسیس بیمارستانها، درمانگاهها، پرورشگاهها، و آسایشگاه مسلولین و معلولین؛ ساختمان ایستگاه راه‌آهن؛ استقرار ایستگاه رادیو و تلویزیون مشهد؛ تأسیس فرودگاه؛ ایجاد میدانها، بولوارها، و خیابانهای جدید و آسفالت‌شده؛ ساختمانهای جدید، باشگاهها، گردشگاهها، پارکها، و ایجاد باغ و صحن رضوان وابسته به آستانه‌ی مشهد، و هتلهای متعدد (در ۱۳۵۲ هش هتل بسیار مجللی که از طرف بانک عمران ساخته شده بود افتتاح شد). نیز ← آستانه‌ی مشهد.

مشهد (maŝhad)، شهرستان (جه ۷۰۶'۵۵۳ نسث ۱۳۴۵ هش)، ش استان نهم (خراسان)؛ مرکزش شهر مشهد. از ل و لش محدود است به خاک شوروی. مشتمل است بر بخشهای حومه، احمدآباد، چناران، سرخس، طرقبه، و فریمان، کوهستانی است و بیشتر آبادیهایش در دامنه‌ی کوهها و دره‌ها واقع شده‌اند. رشته‌کوه معروف بینالود مرز طبیعی آن را با شهرستان نیشابور تشکیل میدهد؛ کوه هزار مسجد در آن ممتد است. به وسیله‌ی کشف‌رود و ریزابه‌های آن، هری رود (که قسمتی از خاک سرخش را مشروب میسازد)، و جامرود (به وسیله‌ی بند فریمان)، مشروب میشود. هوای آن متغیر و فصولش نامنظم است. هوا در تابستان گرم و در زمستان فوق‌العاده سرد است. بادهای خشک دارد. چشمه‌ی گیلاس، چشمه‌ی سبز، و چمن قهقهه (مرغزاری بدیع و چمنی نسبةً وسیع، در نزدیکی شهر قدیم طوس؛ ← قهقهه، ده) در آن قرار دارند. محصولات عمده‌ی آن غلات، حبوبات، پنبه، زیره، زعفران، چغندر قند، خشکبار، و انواع میوه است. فراورده‌های دامی و پوست قراگل دارد. در کوههای آن جنگل پسته‌ی کوهی و ورس (← سرو کوهی) روییده است. معادن سرب، زغال سنگ، و سنگ مرمر دارد. چشمه‌ی آب معدنی دارد، قالیهای آن معروف است. کارخانه‌ی قند دارد.

آثار تاریخی آن عبارتند از گنبد هارونیه، در شهر قدیم طوس، که بنای اصلی آن را به قرن ۸م هق نسبت میدهند. این بنای مربع‌شکل دارای گنبدی با پوشش آجری است. در قسمت ل آن ساختمان محراب گچبری شده دیده میشود. مقبره و مناره‌ی غزنوی سنگ بست؛ میل اخنجان (← میل)؛ میل رادکان (← میل)؛ و رباط شرف (robāte šaraf)، بنائی از قرن ۶م هق، در سرخس، که بانی آن شرف‌الدین، وزیر سلطان سنجر سلجوقی، است. کتیبه‌ی ایوان شمالی آن مورخ ۵۴۹ هق است. این بنای عظیم از جمله‌ی مهمترین بناهای تاریخی خراسان محسوب میشود. از دیگر آثار تاریخی آن میتوان ← مقبره‌ی بابا نعمان، ایوان طرق، و بازه‌ی هور را نام برد. نیز ← خراسان.

مشهد، آستانه‌ی یا **آستان قدس رضوی**، مدفن امام رضا ع، در شهر مشهد. این بنا از باشکوهترین ابنیه‌ی مقدس و تاریخی ایران محسوب میشود و زیارتگاه شیعیان جهان است. مجموعه‌ی بناهای آن را از لحاظ معماری، کاشیکاری، گچبری، تزیینات، رنگامیزی، نقاشی، حجاری، خطاطی، آینه‌کاری، فلزکاری، و سایر رشته‌های هنری گنجینه‌ای از هنرهای ظریفه دوران اسلامی میدانند.

آستانه‌ی مشهد از بناهای متعددی تشکیل شده که از آن جمله میتوان بناهای زیر را نام برد:

۱ـ حرم مطهر، محوطه‌ای است که سابقاً چهارگوش بود (شکل ۱ ص ۲۷۸۳)، ولی در ۱۳۴۲–۴۴ هش، پس از توسعه‌ی آن، به صورت شکل ۲ ص ۲۷۸۳ در آمده. سقف آن گنبدشکل است، و ارتفاع آن تا زیر گنبد به ۱۸٫۸ متر می‌رسد. در چهار سوی آن چهار صفه (ایوان) قرار گرفته است که رفت و آمد از طریق آنها صورت میگیرد. در ازاره‌ی آن کاشیهای بسیار نفیسی، مورخ ۵۱۲، ۶۱۲ و ۷۶۰ هق، به کار رفته است. صندوق چوبی و قدیمی قبر مطهر، که کتیبه‌ای به خط علیرضای عباسی بر روی آن حک شده، مورخ به سالهای ۱۰۲۲ هق، و تقدیمی شاه عباس I صفوی است. در ۱۳۱۱ هش این صندوق، به علت پوسیدگی، از داخل ضریح برداشته شد و صندوق دیگری از سنگ مرمر به جایش گذاشته شد. گنبد زرین حرم مطهر دوپوشه است، که از خارج طلاکاری شده و در دور گنبد کتیبه‌ای به خط علیرضای عباسی به چشم میخورد که حاکی از تعمیر و تزیین گنبد به فرمان شاه عباس I صفوی است که از 1010 هق شروع و در 1016 هق پایان یافته است.

۲ـ صحن عتیق، به شکل مربع مستطیل با چهار ایوان بزرگ در ل حرم قرار دارد. ایوانهای شرقی و غربی آن دارای سردر زیبا و مزین به کاشیکاری نفیس است. قسمتی از این صحن از بناهای علیشیر نوائی، وزیر سلطان حسین بایقرا، و قسمت دیگر به فرمان شاه عباس I صفوی ساخته شده است. ایوان شمالی صحن به ایوان عباسی و ایوان جنوبی آن، که از ابنیه‌ی علیشیر نوائی است، به ایوان طلا یا ایوان نادری معروف است؛ و چون طلاکاری این ایوان در ۱۱۴۵ هق به فرمان نادر شاه افشار صورت گرفته، ایوان طلای نادری خوانده میشود. این ایوان دارای تزیینات گوناگون، کتیبه‌های متعدد، و چهار در نقره است. گلدسته‌های طلا که بر روی ایوانهای عباسی و نادری قرار دارند از آثار شاه طهماسب I صفوی و نادر شاه افشار است، که به ترتیب در ۹۲۰ هق و ۱۱۴۵ هق بنا شده‌اند.

۳ـ دارالحفاظ (dāro'l-hoffāz) رواقی است که در ج حرم بین حرم و مسجد گوهر شاد قرار دارد و از بناهای گوهر شاد، بانی مسجد گوهر شاد است که در اوایل قرن ۹م هق بنا شده است. در این محل عده‌ای قاری (حفاظ) با تشریفات خاصی قرآن تلاوت میکنند.

۴ـ دارالسیاده (dāro's-siāda)، در ضلع غربی حرم واقع شده، و از بناهای گوهر شاد است که در اوایل قرن ۹م هق ساخته شده، و از بزرگترین رواقهای حرم محسوب میشود. کف آن از سنگ مرمر مفروش شده است. در زمان شاه سلیمان صفوی I، بر اثر زلزله، خسارتی دید که بلا فاصله تعمیر شد.

۵ـ گنبد حاتم خانی، ش حرم، که توسط حاتم بیگ اردوبادی ساخته شده (1010 هق)؛ داخل آن با سنگهای مرمر ممتاز و کاشیکاری معرق تزیین یافته است.

۶ـ گنبد الله‌وردی خان، در ل‌ش حرم قرار دارد، بانی آن الله‌وردی خان، و از لحاظ معماری و کاشیکاری جالب توجه است.

۷ـ دارالضیافه (dāro'z-ziāfa)، رواقی بین عمارت صحن جدید و گنبد الله‌وردی خان. کتیبه‌ای مورخ ۱۰۲۲ هق، به نام شاه عباس I صفوی دارد. چون بعضی از مجالس پذیرائی در آن تشکیل میشد آن را دارالضیافه خوانده‌اند.

۸ـ توحیدخانه، رواقی در ل حرم متصل به رواق پشت سر مبارک؛ بعضی آن را از آثار ملا محسن فیض کاشانی میدانند و برخی عقیده دارند که وی در آنجا تدریس میکرده است.

۹ـ صحن جدید، واقع در ش حرم، به طول ۸۱٫۵ و عرض ۵۱ متر، در زمان فتحعلی شاه قاجار بنا شده، و در زمان محمد شاه قاجار با کاشیکاری تزیین یافته است؛ تاریخهائی از سالهای ۱۲۶۲ و ۱۲۷۱ هق دارد.

شکل ۱. وضع قبلی حرم مطهّر قبل از توسعه (ابعاد به متر است)

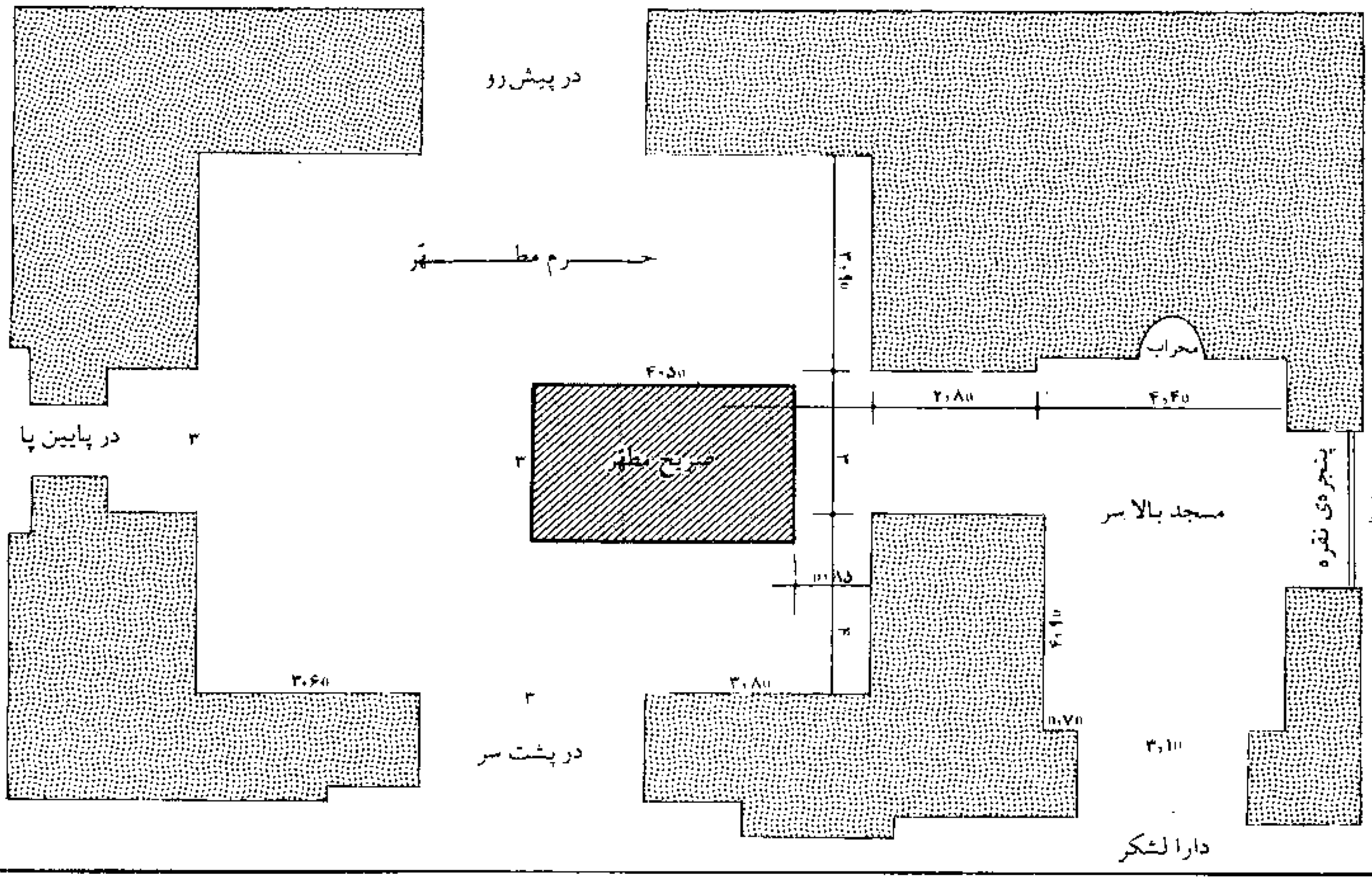

شکل ۲. وضع فعلی حرم مطهّر بعد از توسعه (ابعاد به متر است)

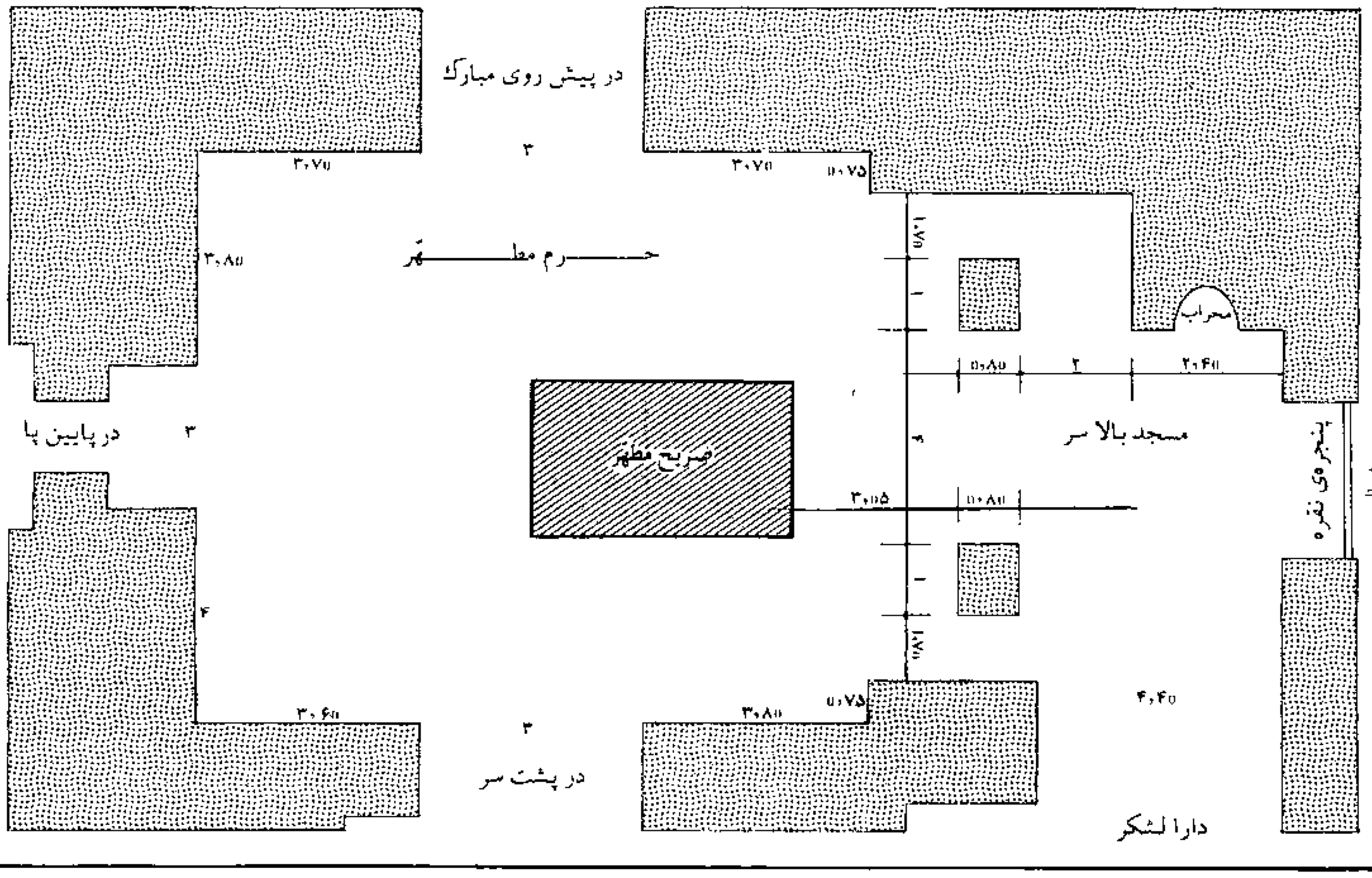

۱۰- موزه و کتابخانه، که بنـای آن در ۱۳۱۶ هش شروع و در ۱۳۲۴ هش پـایان یـافته است. تعـداد کتب و جـزوات کتابخانـه‌اعم از خطی و چـاپی‌ـدر پایان اسفند ماه ۱۳۴۷ هش بالغ بر ۶۱٬۱۳۶ مجلد (قـرآن، ۵٬۲۸۶ جلد) بوده است. نیز ← ملک، کتابخانه‌ی ملی.

۱۱- ← مسجد گوهرشاد.

تاریخ

در باره‌ی این بنای معظـم روایـات زیـاد است، حتی بعضی بنای اولیه‌ی آن را به اسکندر مقدونی نسبت میدهند؛ ولـی آنچه مسلـم است بنای اصلی آن قبل از رحلـت (۲۰۳ هق) امـام رضا ع وجـود داشته است. از قـرن ۹م هق نیـز بزرگان و پـادشاهـان در تـزیین و تکمیل آن کوشیده، صحنهـا و ابنیه‌ی مختلـف آستانـه را ساخته، و با ایوانهای طـلا، مناره‌هـای زریـن، کاشی و آینه، درهای طـلا و نقره بـه آن زینت بخشیده‌اند. از حوادث مهم تـاریخی آن میتوان به نکات زیر اشاره کرد. سبکتکین به علت تعصبات دینی و جهـات دیگر قبـه‌ی آستانـه‌ی مشهد را ویران کرد و امر به آزار زائـرین آن حضرت داد (ح ۳۸۰ هق). سلطان محمـود غـزنوی، پس از بازگشت از فتح هند، بـارگاهی معظم و قبه‌ی رفیعی بر آن بر افـراخت. در حمله‌ی **تولی خان** به خراسان، صدماتی بـر آن وارد آمـد که بـه فرمان الجایتو مرمت شد. در ۱۰۸۴ هق بـر اثر زلزله‌ی شدیدی آسیب دید که به فـرمان سلیمان I صفوی تعمیر شد. در دهم ربیـع الثانـی ۱۳۳۰ هق روسها آن را به توپ بستند و در ایـن حادثه عده‌ی زیادی از مردم بیگناه کشته شدند.

مشهد، دانشگاه. سابقه‌ی تأسیس دانشگاه مشهد به "آموزشگاه عالی بهداری" بـاز میگردد که در ۱۳۱۸ هش تأسیس شده بود. این آمـوزشگاه در ۱۳۲۸ هش تبدیل به دانشکده‌ی پـزشکی شد که اساس دانشگـاه مشهد محسوب میشود. در ۱۳۳۴ هش، بـا تشکیل دانشکـده‌ی ادبیات، دانشگـاه مشهد تأسیس شد؛ در ۱۳۳۷ هش نیـز دانشکده‌ی علوم معقول و منقول به آن افزوده شد. بر طبق نشریه‌ی وزارت علوم و آمـوزش عالـی (۱۳۵۲ هش) دانشگاه مشهد مشتمل بوده است بر دانشـکـده‌های پـزشکی، ادبیـات و علـوم انسانـی، الاهیات، علوم، علـوم داروئی و تغـذیه، دندانـ پزشکی، دامپزشکی، و مؤسسات دیگر. در ۱۳۵۳ هش نام آن به **دانشگاه فردوسی** تبدیل شد.

مشهد، مسجد شاه: ← مسجد شاه.

مشهد اردهار، دهستان، ← مشهد اردهال.

مشهد اردهال (mašhade ardahāl) یا **مشهد اردهار** یـا **اردهال یـا اردهار،** دهستـان (جـ ۳٬۵۲۲ سش ۱۳۴۵ هش)، لغ بخش قمصر، شهرسـتان کاشان، استـان مـرکزی (تهران)؛ دارای ۷ آبادی. کوهستانی، و خوش‌آب و هوا است. سالـ بقاً جزء بخش کهک از شهرستان قم بـود. مرکـزش، **مشهد اردهـال** (جـ ۱٬۱۰۷ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۶۳کیلـومتـری لغ قمصر، و ۴۹کیلومتـری غ کاشان قـرار دارد. بقعـه‌ی امامـزاده سلطانعلی ابـن محمد باقـر در آن است. بنای اصلـی آن از دوره‌ی مغـول است، و در زمـان صفویه و قاجاریه تعمیرات، الحاقات، و تزیینـاتی در آن صورت گرفته است. ایـن بنـای بـاشکوه دارای ایوانـی مـرتفع، ۲ گلدسته‌ی مـزین به کاشیکاری، و گنبد کوتاهی است. یکی از مراسم جالب توجه آن قالی‌شویان (شوران) است، که هر سال در نزدیکترین جمعه به روز ۱۷ مهر با تشـریفات خـاص و شور و هیجان، بـه یـاد شهادت سلطانعلی ابـن محمد بـاقـر، صـورت میگیرد. جریان مراسم بدین ترتیب است که مردم زیادی از کاشان و آبادیهای دیگـر در آنجا جمع می‌شوند، و در روز موعود (جمعه) با شور و هیجان در این مراسم شرکت میکنند. آنگاه اهالی فین قالی آستانـه‌ی امامـزاده را سر دست گرفته به جانب آبـی که در ۸۰۰متری بقعـه جـاری است، میبرند، و جمعی دیگر از مردم چـوب بـه دست فین در اطراف حاملین قالـی حـرکت میکنند و نمیگذارند که دست دیگران به قالـی برسد. در ح 100 متر به آب مانده شروع به دویـدن کرده قالی را کنار آب قرار میدهند و آنگاه چوبهای خود را به آب زده قالی و حاملین آن را خیس میکنند. دوبـاره قالـی را سردست گرفته و بـه همان وضع به امامزاده بـاز میگـردانند. عـلت اینکه حمل قالی به اهالی فین اختصاص داشته و کسان دیگر نباید به آن دست بزنند ایـن است که اهالی فین به یاری سلطانعلی رفته و جنازه‌ی او را دفن کرده بودند. بـه خـاطر این مـراسم، مشهد اردهال به مشهد قالـی‌شویان (شوران) نیز معروف است.

مشهدالکـوبـه (mašhade'l.kube)، ده (جـه ۱٬۳۴۲ سش ۱۳۴۵ هش)، ناحیه‌ی فـراهان (فراـ هان سفلی) شهرستـان اراک، استـان مـرکزی (تهران)؛ ج‌ش ساروق. محصولاتش غلات و پنبش است. قالیچه‌بافی دارد.

مشهد آهنگران، ده، مشهد: ← مشهد کاوه.

مشهد رضا: ← مشهد، شهر.

مشهدریزه، ده، تربت جام: ← میان‌ولایت.

مشهدسر، شهر و بندر، مازندران: ← بابلسر.

مشهد طوس: ← مشهد، شهر.

مشهد علی: ← نجف، شهر، عراق.

مشهد قالی‌شوران، دهستان: ← مشهد اردهال.

مشهد قالی‌شویان، دهستان: ← مشهد اردهال.

مشهد کاوه (mašhade kāve) یـا **مشهد آهنـگران،** ده (جـه ۱٬۲۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستـان و بخش چادگان، شهرستان فـریدن، استان دهـم (اصفهان)؛ ۳۰کیلـومتری ج داران. محصولاتش غلات، حبوبـات، و سیب زمینی است. بـه زادگاه کاوه‌ی آهنگر معروف است، و میگوینـد که قبر او و پسرش قارن در آنجا است.

مشهد گنـج‌افـروز (mašhade ganj.afruz)، دهستان (جـه ۴۱٬۴۷۷ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومـه‌ی شهـرستان بابل، استان دوم (مـازندران)؛ دارای ۷۱ آبـادی. رود بابل و رودهای کوچک محلی مشروبش میکنند. محصولاتش برنج، پنبه، کنف، نیشکر، و غلات است. آبادیهای مهـم آن عبارتند از: ابوالحسن کلا (kalā ـ؛ جه ۱٬۵۴۴ سش ۱۳۴۵ هش)، ح ۱۷کیلومتری ج بابل؛ پایین‌گتـاب (pāyin.gatāb؛ جـه ۲٬۸۲۰ سش ۱۳۴۵ هش)، ۱۴کیلومتری ج بـابل؛ پـایین‌گنج‌افـروز (جـه ۲٬۱۳۰ سش ۱۳۴۵ هش)، ۱۱کیلـومتری ج بابل؛ دونسر (dunc-sar؛ جه ۱٬۲۴۷ سش ۱۳۴۵ هش)، ۹کیلومتری ج بابل؛ روشن‌آباد (rōšan-ābād)؛ جه ۱٬۸۸۴ سش ۱۳۴۵ هش)، ۸کیلومتری ج بابل؛ سیاه‌کلامحله (siāh.kalā.mahalle)، ۴کیلومتری ج بـابـل‌ـکه در مآخـذ سرشماری ۱۳۴۵ هش بـه صـورت ۲ آبـادی سیاه‌کلامحله‌ی شرقی (جه ۱۲۹۰)، و سیاه کلامحله‌ی غـربی (جه ۱۹۲)، آمده است. در همین مآخذ نـام دهستان به صورت گنج‌افروز ذکر شده است.

مشهد مـادر سلیمـان، شیـراز: ← مشهد مرغاب؛ بازارگاد؛ جمشید.

مشهد مرغاب (mašhade morqāb) یـا **مشهد مادر سلیمـان،** دهستـان (جه ۴٬۷۶۴ سش ۱۳۴۵ هش)، ل بخش زرقان، شهرستـان شیـراز، استان هفتم (فـارس)؛ دارای ۷ آبـادی. از سردسیرات فارس محسوب میشود. رود سیوند یـا مـرغاب (← پلوار) مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، چغندر قند، و میوه است. قالیبافـی دارد. جاده‌ی آسفالته‌ی اصفهان‌ـ شیراز از ش آن میگذرد. در کنار این جاده دشت معروف مـرغاب واقـع شده که ویرانه‌های شهر باستانـی پازارگاد و آرامگاه کوروش کبیر در آن قرار دارند. ایـن آرامگاه چهارگوش بر روی صفه‌ی شش‌طبقـه‌ی سنگـی، متشکل از قطعات سنگ سفیـد، ساخته شده و ح ۱۲ متـر ارتفـاع دارد. در آن دو قبـر دیـده میشود که یکی را آرامگـاه کوروش کبیر و دیـگری را قبر همسر وی میـدانند. در دوره‌ی اتاـ بکان فارس دشت مرغاب مورد توجه قرار گرفت و تصرفاتی در آرامگاه کوروش بـه عمل آمـده تبدیل به مسجد شد. در صحن آرامگاه بر سنگـ نبشته‌هائی تـاریخهای ۶۱۲ و ۶۲۱ هق بـه چشم میخورد.

مشهد مقدس: ← مشهد، شهر.

مشهد میر بزرگ، بنای بزرگ قـرن ۹م هق، در آمل که شاهان صفویه بـر آبـادی و عظمت آن افزودند.

مشهور، حدیث (hadise mašhur) حـدیثی که بیش از سه نفر از روات نقـل کرده‌انـد، و در اصطلاح بعضـی از محدثین مشهور، حدیثی که در میان اهل حدیث شهر نقـل دارد، مـانند حدیث انما الاعمال بالنیات.

مشیانه: ← کیومرث.

مشیخه (mašixa). **۱-** در اصطلاح محـدثین و علمای رجـال، سلسله‌ی مشایـخ یـک محدث که بین او تا صحابی رسول یا معصوم کشیده میشود، و بدین گونه، حدیث و خبری که محدث سلسله‌ی اسناد آن را جداگانه ذکر نمیکند، میتوان سلـسله‌ی اسناد آن را از طریق معرفت بر مشیخه‌ی او تعیین کرد. بـدیـن ترتیب، مشیخه‌ی محدثین کتابهائی است در بیان احوال مشایخ آنها به طور توالی تا زمان پیغمبر ص یـا معصوم، و در حقیـقت نوعی است از کتب راجع به رجـال. از جمـله‌ی این گونه مشیخات است مشیخه‌ی صدوق، و آن بخشی است از من لایحضره الفقیه، که چون مؤلف در اصل کتاب در بیان هر خبر فقـط نام آخرین گوینده‌ی آن را ذکر میکند (بدون ذکر سلسله‌ی اسناد در هر مورد)، درین بخش نـاچار سلسله‌ی روایات خود را از هـر راوی که ذکرش در کتاب آمده است فهرست‌وار یاد میکند، و سلسله‌ها را یکجا به هم پیوند میدهد. بر مشیخه‌ی صدوق شرح‌

های متعدد نوشته‌اند، و از آن جمله است شرح‌هائی که صاحب معالم، مجلسی، و علاءالدین گلستانه بر آن نگاشته‌اند. مؤلف اخیر مشیخه‌ی صدوق را به ترتیب دوایر مرتب کرده است، به این نحو که در هر دایره نام صدوق در وسط و دور آن نام چند تن از مشایخ اوست، و دور آنها نام مشایخ هر کدام، و همین ترتیب میرود تا به امام ع برسد. غیر از صدوق، از بعضی محدثین معروف دیگر نیز مشیخه‌هائی باقی مانده است، که در فهرست شیخ طوسی و سایر فهارس و همچنین در کتاب الذریعه، نام عده‌ای از آنها آمده است. ۳- در نزد صوفیه نیز، مشیخه اصطلاح است برای سلسله‌ی مشایخ یک شیخ که بین او است تا مؤسس سلسله‌ی طریقت او (← طریقت؛ سلسله). درین مشیخه‌ها غالباً سلسله‌ی سند و نسبت خرقه و سلسله‌ی تلقین ذکر شیخ بیان میشود، چنانکه اجازه‌ی شیخ به دستگیری و ارشاد، که هر شیخ از جانب شیخ خویش دریافت داشته است، ولایت‌نامه و کرسی‌نامه نیز خوانده میشود.

مشیرالدوله (moširo'd.dōle)، لقب **میرزا نصرالله خان نائینی**، فت ح ۱۳۲۸ هق، از رجال معروف اواخر عهد ناصرالدین شاه و عهد مظفرالدین شاه قاجار. وی در طی مراتب اداری مورد توجه امین‌السلطان واقع شد و ترقی کرد. بعد از فوت محسن خان مشیرالدوله، امین السلطان لقب و مقام او را جهت وی گرفت، و میرزا نصرالله وزیر خارجه شد. پس از آن، با وجود عزل امین‌السلطان، وی همچنان بر سر کار بود، و مقارن نهضت مشروطیت، بعد از عزل عین‌الدوله، مظفرالدین شاه صدارت را به وی داد، و امضای فرمان مشروطیت در دوره‌ی صدارت وی بود. بعد از وفات مظفرالدین شاه نیز مشیرالدوله بر سر کار بود تا آنکه محمد علی شاه امین‌السلطان را دگربار صدارت داد. در امضای امتیازنامه‌ی دارسی شرکت داشته است.

مشیرالدوله، میرزا حسن خان (moširo'd.dōle)، معروف به **پیرنیا**، ۱۲۹۰ هق ۱۳۱۴ هش، از رجال مشهور اواخر عهد قاجاریه و اوایل دوره‌ی پهلوی؛ پسر ← میرزا نصرالله خان **مشیرالدوله**. وی در مکو تحصیل علم حقوق کرد، و چندی بعد، در زمان وزارت خارجه‌ی پدرش، با لقب مشیرالملک به سفارت سن پطرزبورغ رفت. در زمان سلطنت محمد علی شاه به وزارت عدلیه و وزارت خارجه رسید (۱۳۲۵ هق)، و حتی در دوره‌ی استبداد صغیر وزارت داشت. بعد از فتح تهران نیز در کابینه‌ی سپهدار تنکابنی به وزارت عدلیه رسید (۱۳۲۷ هق). در ۱۳۳۳ هق چندی رئیس‌الوزرا شد، اما بعد از ۴۰ روز استعفا داد، و بعد از آن نیز مکرر وزارت یافت، و در ۱۳۳۸ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ هق نیز به ریاست وزرا رسید. در دوره‌ی هفتم مجلس به نمایندگی تهران انتخاب شد، ولی استعفا کرد و به مجلس نرفت و در خانه نشست. میرزا حسن خان مشیرالدوله یک دوره‌ی تاریخ مفصل ایران پیش از اسلام را، تا آخر دوره‌ی اشکانیان، در سه مجلد به نام ایران باستان و یک دوره‌ی مختصر تا پایان دوره‌ی ساسانیان به نام ایران قدیم تألیف کرد، و در تدوین آنها از تحقیقات و آثار نویسندگان یونانی و رومی و مستشرقین فرنگی استفاده کرد. اثر دیگر او به نام ایران باستانی شامل قصه‌ها و اساطیر باستانی است. مشیرالدوله در دوره‌ی وزارت عدلیه قوانین جدید و جالب توجهی تهیه و وضع کرد، ولی به سبب اخراج عده‌ای از قضات بدون محاکمه و بر خلاف قانون اساسی، تا حدی نارضائی روشنفکران را فراهم کرد. مدرسه‌ی نظام از تأسیسات اوست.

مشیرالدوله، میرزا حسین خان: ← حسین خان سپهسالار، میرزا.

مشیرالدوله، میرزا سید جعفرخان: ← جعفر خان مشیرالدوله.

مشیرالدوله، یحیی خان: ← یحیی خان مشیرالدوله.

مشیرالدوله‌ی پیرنیا: ← مشیرالدوله، میرزا حسن خان.

مشیرالسلطنه (moširo's.saltane)، لقب **میرزا احمد خان**، معروف به **منشی‌باشی**، فت ۱۳۲۹ هق. از رجال دوره‌ی ناصری و از درباریان مظفرالدین شاه و محمد علی شاه قاجار. در ۱۲۹۷ هق به وزارت و پیشکاری مظفرالدین میرزا منصوب و به آذربایجان فرستاده شد؛ اما اندکی بعد به علت فتنه‌ی شیخ عبیدالله در حدود آذربایجان غربی، ← میرزا حسین خان سپهسالار به جای او به آذربایجان اعزام شد. از ۱۳۲۵ هق به بعد ۴ بار نخست‌وزیر و وزیر کشور بود، و در دوره‌ی دوم نخست وزیریش محمد علی شاه مجلس را به توپ بست. پس از خلع محمد علی شاه، مشیرالسلطنه به سفارت عثمانی پناهنده شد. در اواخر ذیحجه‌ی ۱۳۲۹ هق، هنگامی که سوار کالسکه از خیابان میگذشت هدف گلوله قرار گرفت، و اندکی بعد در گذشت.

مشیز (mašiz) یا **بردسیر** (bardasir)، بخش (جم ۳۰'۴۹۲ سث ۳۴۵ هش)، ش شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ مرکزش مشیز. هش- شمل است بر ۴ دهستان مشیز یا بردسیر (جم ۱۰'۵۸۷ سث ۱۳۴۵ هش؛ دارای ۳۵ آبادی)، ده تازیان، قلعه عسکر، و نگار. این بخش میان کرمان و سیرجان بر فلات مرتفعی که کوههای بلند آن را فرا گرفته واقع شده است، از این رو زمستانهای آن سرد و تابستانهای آن معتدل است. کوههای چهار گنبد، بیدخوان، شاه، و لاله‌زار در ج و غ و کوه پنج در ل آن قرار دارند. محصولاتش غلات، حبوبات، و سیب زمینی است. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش بخش مشیز در جزء شهرستان بم تشکیل، و در تیر ماه ۱۳۲۴ هش ضمیمه‌ی شهرستان سیرجان شد.

مشیز (mašiz) یا **بردسیر** (bardasir)، ده (جم ۴'۳۲۵ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش و دهستان مشیز، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ ۱۱۴کیلومتری ل‌ش سیرجان. به نام قلعه مشیز نیز خوانده میشود. مقبره‌ی سید محمد متعلق به قرن ۷م هق در آن قرار دارد. این بقعه از لحاظ بنای عظیم، تزیینات، خطوط، نقوش، و مقرنس‌کاری بسیار جالب توجه و ارزنده است.

مشیمیه: ← چشم.

مشی و مشیانه: ← کیومرث.

مصا[1] (massā) [عبری، ← فطیر]، نانی که به خمیر آن مایه یا ترش نزده باشند، در ← عید فصح یا عید فطیر یهود به جای نان معمولی نان ور نیامده یا فطیر میخورند، و این یادبود قضیه‌ی تاریخی خروج بنی اسرائیل از مصر است، چه، پس از آنکه مصریان مبتلا به بلاهای دهگانه‌ی مذکور در تورات شدند، قوم یهود را چنان با عجله از مصر روانه کردند که خمیر آنها موقع خروج هنوز ور نیامده بود، و مجبور شدند که در بیابان فطیر بخورند.

مصایح: ← صاحب مناهل.

مصاحب، غلامحسین (mosāheb)، ۱۲۸۹ هش-، دانشمند، محقق، و ریاضیدان برجسته‌ی ایرانی، استاد دانشگاه تهران. پس از پایان تحصیلات متوسطه و اخذ درجه‌ی لیسانس در ریاضیات، برای تکمیل تحصیلات به انگلستان رفت، و در ۱۳۲۷ هش به اخذ درجه‌ی دکتری در ریاضیات از دانشگاه کیمبریج نایل آمد. دکتر مصاحب، صرف‌نظر از کارهای اداری- از ریاست اداره تا مقام معاونت فنی وزارت آموزش و پرورش- بیشتر اوقات خود را صرف تحقیق، مطالعه، نویسندگی، و تدریس میکرد. نویسنده‌ای توانا و پرکار بود، و به این کار علاقه‌ی فراوان داشت. یکی از کارهای اساسی وی تأسیس مؤسسه‌ای است برای تحقیق در ریاضیات و تربیت ریاضیدان که توسط دانشگاه تربیت معلم به وجود آمد.

نخستین گام بلند و مؤثر وی انتشار جبر و مقابله‌ی خیام (تهران، ۱۳۱۷ هش) است، که ترجمه‌گونه‌ای بود از کارهای اروپائیان. اما مصاحب خود به تحقیق در موضوع این کتاب پرداخت و، پس از ۲۰ سال، کتاب دیگری به نام حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر مشتمل بر متون و ترجمه‌ی فارسی آثار خیام در علم جبر و تحلیل کارهای جبری وی نوشت که در ۱۳۳۹ هش منتشر شد.

مصاحب علاوه بر تهیه‌ی کتابهای درسی متعدد در رشته‌های مختلف ریاضیات، آثار ارزنده‌ای در ریاضیات از خود به جای گذاشته است که از اهم آنها است، منطق سورت (۱۳۲۷ هش)، آنالیز ریاضی (۲ جلد، چاپ اول ۱۳۴۸ هش، چاپ دوم ۱۳۵۰ هش)، تئوری مقدماتی اعداد (۲ جلد، ۱۳۵۵ هش).

یکی از کارهای اساسی مصاحب اقدام به تهیه‌ی دایرةالمعارف فارسی (کتاب حاضر)، با کومک و همکاری عده‌ی زیادی از دانشمندان در رشته‌های گوناگون است که در ۱۳۳۴ هش سرپرستی آن را عهده‌دار شد (← فرانکلین، مؤسسه‌ی انتشارات). و با کوشش فراوان موفق به انتشار جلد اول آن در ۱۳۴۵ هش شد. بخش اول از جلد دوم این مجموعه در ۱۳۵۶ هش منتشر گردید.

مصاحبی، محمد علی: ← عبرت.

مصاحف: ← مصحف.

مصادره بر مطلوب (mosādere) یا **مصادره بر مطلوب اول**، نوعی از مغالطه که در آن نتیجه، به صورت دیگری، عین یکی از مقدمات

(1) matzoth

قیاس باشد، مانند این قیاس: انسان بشر است و هر بشری خندان است، پس انسان خندان است. در این قیاس نتیجه یعنی "انسان خندان است" عین کبری (هر بشری خندان است) میباشد. در اینکه مصادره بر مطلوب ناشی از خطا در صورت قیاس است یا در ماده‌ی آن، میان منطقیون اختلاف میباشد. بعضی گفته‌اند که این خطا ناشی از صورت قیاس است زیرا صورت قیاس باید چنان باشد که از مقدمات حکمی تازه که همان نتیجه باشد حاصل آید، و چون در مصادره بر مطلوب نتیجه عین یکی از مقدمات است، حکمی تازه حاصل نشده است، و بنابر این صورت قیاس صحیح نیست؛ و بعضی گفته‌اند خطا در این نوع قیاس از جهت ماده و معنی است زیرا ماده و معنی نتیجه عین ماده و معنی یکی از مقدمات است. تعریف دیگر مصادره بر مطلوب این است که دلیل عین مدعی یا جزئی از آن باشد، مانند آنکه در اثبات اینکه اگر در مثلثی دو زاویه با هم مساوی باشند آن مثلث متساوی الساقین است گفته شود، "زیرا در یک مثلث متساوی‌الساقین دو زاویه با یکدیگر مساوی هستند".

مصالح، مقاومت: ← مقاومت مصالح.

مصباح الارواح: ← جمالی اردستانی.

مصباح الزجاجه علی سنن ابن ماجه: ← سنن ابن ماجه.

مصباح المتهجد: ← شرح باب حادی عشر، طوسی یا شیخ طوسی.

مصباح الهدایه [مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه (mesbāho' l.hedāye va meftāho 'l.kefāye)] کتابی فارسی در تصوف، تألیف عزالدین محمود ابن علی کاشانی، که در واقع ترجمه ماننده‌ای است از عوارف المعارف شهاب‌الدین عمر سهروردی. کتاب مشتمل است بر ده باب و هر بابی ده فصل، و در طی فصول صد گانه، به سبک و شیوه‌ی عوارف المعارف، مباحثی از اصول عقاید دینی و بیان معارف و خواطر و اصطلاحات صوفیه آمده است، و همچنین، مؤلف در باب آداب و رسوم صوفیه و اعمال و اخلاق و مقامات آنها به تفصیل بحث کرده است. عبارت کتاب لطیف و فصیح است، و جای جای به اشعار و اقوال عربی و فارسی آراسته است. عماد فقیه کرمانی این کتاب را به نام طریقت‌نامه (tariqat.nāme) به نظم فارسی در آورده است، و مطالبی نیز از مآخذ دیگر به آن افزوده است. کتاب مصباح الهدایه در تهران چاپ شده است (۱۳۲۵ هش).

مصباح کفعمی (mesbāh-e kafami). نام اصلیش جنة الامان الواقیه و جنةالایمان الباقیه، کتابی اثر ابراهیم‌ابن علی کفعمی.

مصبوغه: ← صبه.

مصحف، در علم بدیع، ← تصحیف.

مصحف (moshaf) [عربی، ← مجموعه نوشته‌هائی که در یک مجلد جا داده شده باشد]، جمعش مصاحف (masāhef)، از نامهای قرآن. پس از رحلت رسول (ص)، که قرآن را در یکجا جمع کردند، آن را مصحف خواندند. ← قرآن، قسمتهای I و III.

مصدر (masdar) [عربی، ← بیرونشو، جای بیرون شدن]، در زبانشناسی و دستور زبان، صورت اسمی فعل که تنها عمل یا حالت فعل را، بدون مقید بودن به زمان و شمار و شخص (چنانکه در فعل مقرر است)، میرساند. نشانه‌ی مصدر در فارسی غالباً پسوندهای تَن یا دَن یا ایدَن است که پس از ریشه‌ی فعل میآید، مانند گفتن، خواندن، کوشیدن. اگر "ن" را از آخر مصدر بیندازند، صورت کوتاه‌شده‌ای از مصدر پدید میآید که آن را **مصدر مرخم** (morax-xam) میخوانند، مانند گفت، باخت، دریافت. مصدر مانند اسم همه‌ی حالات اسم را در جمله میپذیرد، اما برخلاف اسم، به سبب دارا بودن مفهوم عمل یا حالت فعل، میتواند، مانند فعل، مفعول صریح، مفعول با واسطه، مسند، قید، و گاه مسندالیه داشته باشد، و مانند فعلْ لازم و متعدی، و معلوم و مجهول نیز دارد.

مصدر الآثار: ← قانی.

مصدر مرخم: ← مصدر.

مصدق‌آباد ده (جمـ ۱۲۵)، دهستان حسنوند، بخش سلسله، شهرستان خرم‌آباد، ۱۶ کیلومتری غ الشتر. ساکنان از طایفه‌ی یوسفوند هستند.

مصدق، محمد (mohammade mosaddeq)، ملقب به **مصدق‌السلطنه**، ۱۲۶۱؟–۱۳۴۶ هش، رجل سیاسی ایرانی، پسر میرزا هدایت؛ متولد تهران. تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق در پاریس و نوشاتل (سویس)، تا درجه‌ی دکتری، به پایان رسانید (۱۲۹۳ هش). در ۱۲۹۳ هش به ایران بازگشت. در ۱۲۹۸ هش به سویس باز گشت. در ۱۲۹۹ هش، به دعوت مشیرالدوله، به ایران مراجعت کرد، و در کابینه‌ی مشیرالدوله به حکومت فارس منصوب شد. از شناسائی دولتی که با کودتای سوم اسفند روی کار آمد امتناع ورزید، و پس از سقوط آن، در دولت قوام‌السلطنه به وزارت دارائی منصوب شد (۱۳۰۰ هش). در ۱۳۰۱ هش به حکومت آذربایجان منصوب شد، ولی بزودی استعفا داد، ولی سال بعد به وزارت امور خارجه منصوب شد. در۱۳۰۳ هش به نمایندگی مجلس شورای ملی از تهران انتخاب شد. با تشکیل مجلس مؤسسان ۱۳۰۴ هش و تفویض سلطنت به سردار سپه مخالفت ورزید، و از آن پس، به علت مداخله‌ی دولت در انتخابات، از سیاست کنار گرفت. مع‌ذلک در تیر ماه ۱۳۱۹ هش بازداشت و در بیرجند زندانی شد. پس از سقوط (۲۵ شهریور ۱۳۲۰ هش) حکومت رضا شاه، در انتخابات دوره‌ی چهاردهم (۱۳۲۲ هش) و دوره‌ی شانزدهم (۱۳۲۹ هش) مجلس شورای ملی از تهران انتخاب شد. در دوره‌ی چهاردهم، در برابر فشار دولت شوروی برای اخذ امتیاز نفت و شکست میسیون کافتارادزه، طرح قانونی را به مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد که با تصویب آن مقامات دولتی ایران از هر گونه مذاکره راجع به امتیاز نفت ممنوع، و برای متخلفین مجازاتی سنگین مقرر شد (۱۱ آذرماه ۱۳۲۳ هش). مصدق در دوره‌ی شانزدهم رهبری گروه کوچکی از نمایندگان را، که به نام جبهه‌ی ملی معروف شد، بر عهده گرفت و با مبارزه‌ی پیگیر خود در داخل و خارج مجلس نهضتی عظیم به وجود آورد که به ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس‌شرکتی که امروز به نام بریتیش پترولیوم شناخته میشود و در آن روز امتیاز بهره برداری از نفت ایران را به موجب قرار داد ۱۳۱۲ هش در انحصار خود داشت انجامید. مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ هش به نخست وزیری منصوب شد و، در اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، شرکت ملی نفت ایران را به وجود آورد. در تیر ماه ۱۳۳۱ هش، بر اثر اختلاف نظر با شاه بر سر تصدی وزارت جنگ، از نخست وزیری استعفا کرد، و شاه قوام‌السلطنه را مأمور تشکیل دولت کرد. این امر موجب شورش عامه و قیام مردم شد که خواستار عزل قوام السلطنه و اعاده‌ی دولت مصدق شدند (۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱ هش)، و بدین گونه، بار دیگر مصدق به نخست‌وزیری منصوب شد؛ وزارت دفاع ملی را هم نخست‌وزیر برعهده گرفت، و پارلمان (مجلس شورای ملی و سنا) اختیارات قانونگذاری وسیعی به وی تفویض کرد. سرانجام در ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ هش شاه حکم عزل دکتر مصدق و حکم انتصاب← فضل‌الله زاهدی را به نخست‌وزیری صادر کرد. مصدق حکم را مخدوش دانست و بدان تسلیم نشد. شاه (به اتفاق ملکه) ایران را ترک کرد و رهسپار رم شد. در ۲۸ مرداد همین سال زاهدی دولت دکتر مصدق را با کودتائی، که از قبل طرحریزی شده بود، ساقط کرد، و مصدق و همکارانش را به زندان انداخت. شاه و ملکه پس از کودتا به ایران بازگشتند. دکتر مصدق در دادگاه نظامی محاکمه، و به ۳ سال زندان محکوم شد، و پس از پایان این مدت به ده احمدآباد انتقال یافت و بقیه‌ی عمر را تحت نظر مراقبین در انزوا گذرانید. در ۱۴ اسفند ۱۳۴۶ درگذشت و در همان احمدآباد به خاک سپرده شد.

مصدق السلطنه: ← مصدق، محمد.

مصر[1]، نام رسمی آن **جمهوری متحد عرب** [الجمهوریة العربیة المتحده] کشور جمهوری ۱٬۰۰۲٬۰۰۰ کمم، جمـ ۳۹٬۰۰۰٬۰۰۰ سث ۱۹۷۶)، مشتمل بر گوشه‌ی ل‌ش افریقا و شبه جزیره‌ی سینا از چ‌غ آسیا؛ پایتخت آن قاهره. از ل به دریای مدیترانه و از ش به بحر احمر و دو باز وی آن، خلیج سوئز و خلیج عقبه، متصل‌است. شبه جزیره‌ی سینا از ش به فلسطین اشغالی محدود میشود. باریکه‌ی غزه، در چ‌غ فلسطین، به موجب قرارداد ترک مخاصمه (۱۹۴۹) با رژیم اشغالگر قدس، به مصر واگذار شد. در افریقا، مصر از غ با لیبی و از چ با سودان همسایه است. از لحاظ جغرافیائی، مصر همچون بیابانی است که رود نیل از چ به ل در آن جریان دارد و دره و دلتای آن بسیار حاصلخیز است. رود نیل سرزمین مصر را به دو بیابان غربی و شرقی (یا بیابان عربستان) تقسیم میکند. بخش جنوبی مصر را **مصر علیا** و بخش شمالی آن را **مصر سفلی** مینامند. بیشتر سرزمین مصر فلات است و ارتفاع متوسط آن به ح ۳۰۰ متر میرسد. پهنه‌های کم‌وسعت کوهستانی محدود به شبه جزیره‌ی سینا (با کوه سینا به ارتفاع ۲٬۲۸۵ متر که بلندترین قله‌ی این سرزمین است) و کرانه‌ی بحر احمر است. نفت که مهمترین منبع کانی مصر است، به مقدار زیاد در

(۱) Egypt

شبه جزیره‌ی سینا اکتشاف شده است؛ در آنجا زغال سنگ نیز استخراج میشود. از فوسفات و منگنز و نمک و طلا نیز در بیابانهای مصر بهره‌برداری میشود. ح ۹۵٪ از جمعیت مصر، و تقریباً همه‌ی سرزمینهای قابل کشت آن (۳٪ همه‌ی اراضی مصر) در دره‌ی نیل و دلتای آن است. با آنکه چگالی جمعیت در مصر فقط ۳۲ نفر در کمم است، چگالی در مناطق حاصلخیز از ۸۰۰ نفر در کمم تجاوز میکند و این مناطق یکی از بزرگترین چگالیهای جمعیت در جهان را دارد. طغیان منظم سالانه‌ی نیل و آبیاری دقیق اراضی، همراه با اقلیم گرم این سرزمین و دراز بودن فصل رشد گیاه، سبب آن است که هرساله، علی رغم فقدان تقریباً کامل بارندگی (جز در کرانه‌های مدیترانه که باران زمستانی دارد)، دو و حتی سه بار از زمین محصول برداشته شود. غلات و نیشکر و انواع سبزی و میوه کشت می‌شود، ولی محصول اصلی پردرآمد مصر پنبه است. سد بلند آسوان (۱۹۶۰–۶۴) ح ۳۰٪ بر اراضی قابل کشت مصر افزوده است، و مقادیر فراوانی انرژی برق از آن میگیرند. صناعت سنتی مصر، که منحصر به ریسندگی و بافندگی پنبه بوده است، در سالهای اخیر گسترش یافته و اکنون سیمان، کود و مواد دیگر شیمیائی، آهن و فولاد نیز در این کشور ساخته میشود. در نزدیکی قاهره مرکز مهمی برای صناعت فیلمسازی وجود دارد. مرکز مهم صنعتی قاهره است، ولی شهرهای دیگری در کرانه‌ی نیل نیز رفته رفته به صورت مراکز صنعتی در میآیند. بیشتر صادرات مصر از طریق بندر اسکندریه صورت می‌گیرد، که مرکز تجارت خارجی این کشور است. واردات بیشتر ماشینهای سنگین و کالاهای تجملی است. مقداری از فرآورده‌های جمهوری سودان نیز از راه مصر صادر میشود. کالاهای صادراتی سودان با کشتی تا نزدیک نخستین آبشار نیل در مصر حمل میشود، و از آنجا به وسیله‌ی راه آهنی که به موازات نیل تا قاهره و اسکندریه کشیده شده، برای صدور به این بندر انتقال مییابد. راه آهنهای کوتاهتری در دلتا و کرانه‌ی مدیترانه و راههای شوسه‌ی چندی در بیابانهای شرقی و غربی ساخته شده است. فرودگاه بین‌المللی قاهره مرکز رفت و آمد ح ۳۰ خط هوائی بین‌المللی است؛ پروازهای داخلی در ۹ فرودگاه داخلی انجام میگیرد. نزدیک ۹۲٪ مصریان مسلمانند (۸٪ بقیه مسیحی و بیشتر از پیروان کلیسای قبطی). پول آن پوند (در ۱۹۷۷ معادل ۱۸۰ ریال) است.

تاریخ

امپراطوری قدیم نیل. دره‌ی رود طویل نیل که از وسط بیابانها میگذرد، با طغیان سالانه و رسوبهای حاصلخیزکننده‌ای که بر اراضی مینشاند، و با آب و هوای یکنواخت این سرزمین، مرکز یکی از قدیمترین تمدنهای بشری بوده است. قدمت این تمدن بسیار شگفت‌انگیز است، و در مقابل سرزمینهای دیگر که تاریخ آنها با سده (قرن) اندازه‌گیری میشود، تاریخ مصر را باید با هزاره اندازه گرفت. در نتیجه‌ی کارهای سر و. م. ف. پیتری و باستانشناسان دیگر، حتی از دوره‌های مقدم بر دوره‌ی تاریخی مصر، اطلاعات فراوان فراهم آمده است. اسناد تاریخی به‌دست‌آمده بسیار زیاد است و، به علت خشکی آب و هوای مصر، همه‌ی آنها بخوبی محفوظ مانده. از روی کتیبه‌هائی‌همچون ← سنگ پالرمو (سلسله‌های اولیه‌از سلاطین مصر)، پس از آنکه راه خواندن خط هیروگلیفی کشف شد (بیشتر توسط شامپولیون)، اطلاعات تاریخی متأخرتر، مخصوصاً نوشته‌های مانتو و به درجه‌ی کمتری، نوشته‌های مورخان یونانی (بالخاصه هرودوتوس)، مایه‌ی روشن شدن معانی کتیبه‌ها شده است، و بالاخره از طومارهای پاپیروسی، که اغلب آنها در آب و هوای خشک مصر علیا محفوظ مانده، اطلاعات فراوان (و گاه مایه‌ی اشتباه)، مخصوصاً در باره‌ی دوره‌های متأخر تاریخ مصر قدیم، فراهم میشود. تحقیق در نوشته‌ها و اسناد مصری، در دوره‌ی جدید سبب پیدایش علم خاصی شده است که مصرشناسی نام دارد. در میان مسائلی که در این علم مورد بحث قرار میگیرد، مهمترین آنها، که بیشتر اختلاف کلمه در آن دیده میشود، مسئله‌ی تعیین تاریخ حوادث است. در تحقیقات مصری تاریخها تقریبی است، و برای سالهای مقدم بر ۳۰۰۰ قم ح ۱۰۰ سال تقریب اضافی یا نقصانی در نظر میگیرند (← گاهشماری، قسمت II). مقارن با تسخیر مصر توسط ایران (۵۲۵ قم)، تعیین قطعی تاریخهای حوادث امکانپذیر میشود. تقسیم تاریخ مصر از دوره‌های باستانی تا زمان اسکندر به ۳۱ سلسله، که طرح آن را مانتو ریخته و مورخان جدید در آن تجدید نظر کرده‌اند، قالب مناسبی است که توالی شاهان و ثبت وقایع به آن بستگی پیدا میکند. در جدول ص ۲۷۸۸ شماره‌ی سلسله‌ها با ارقام رومی آمده، و پس از آن تاریخ تأسیس سلسله و نام پادشاهان یا مهمترین پادشاه این سلسله، با ذکر مهمترین حوادث تاریخی آمده است؛ و چون فترتها و دوره‌هائی وجود دارد که در آنها فرمانروای معروف (یا اصلاً فرمانروای شناخته‌شده) ندارد، در این موارد تنها تاریخ تأسیس سلسله نوشته شده، یا آنها را با دوره‌های شناخته‌تر مخلوط کرده‌ایم.

فرهنگی عالی از زمانهای دور در مصر پیدا شد، و دوران مملکت یا امپراطوری قدیم به پیشرفتهای هنری و عقلی شهرت دارد (← مصری، معماری؛ مصری، هنر؛ مصری، دین). از همان آغاز اعتقاد به الوهیت یا شبه الوهیتِ شاه (فرعون) وجود داشت، و از آن زمان که مصر زیر فرمان یک فرمانروا وحدت پیدا کرد (ح ۳۱۰۰ قم) تا زمانی که به دست رومیان افتاد ادامه یافت. بنا بر روایات، منس کسی بود که به عنوان شاه مصر علیا مملکت مصر سفلی را در دلتای نیل مسخر کرد و مملکت واحد مصر را به وجود آورد. وی پایتخت خود را از نِخِب‌الکب (al.kab) جدید، نزدیک طیوه به ممفیس منتقل کرد. بازرگانی در مصر، به علت آنکه لازم بود مواد کانی از خارج وارد شود، شکوفان شد. سلسله‌ی III نخستین سلسله‌ای بود که در آن به مقدار زیاد بناهای سنگی و آجری ساخته شد. شاهان این سلسله و بیش از ایشان شاهان سلسله‌ی IV (که میشود گفت مملکت قدیم خاص با ایشان آغاز شد)، سازندگان اهرام بزرگ جیزه بوده‌اند. هرم بزرگ خوفو، نه‌تنها به شاه بلکه به سازمان متحدشده‌ی اجتماع قدیم مصر اختصاص داشته است. این تمرکز تا حدی در دوران سلسله‌ی V شکست پیدا کرد. کاهنان معبد خورشید هیراپولیس قدرت روزافزون یافتند؛ منصب فرمانروایان ایالتی موروثی شد، و به همین جهت نفوذ محلی ایشان همیشه قدرت مرکزی را تهدید میکرد. در قرن ۲۳ قم، مملکت قدیم، پس از مدت درازی شکوفائی تجزیه شد. فرمانروایان محلی بر امور مسلط شدند، و قاعده‌ی ثبت وقایع که به دست حکومت مرکزی صورت میگرفت، تدریجاً از میان رفت و به همین جهت تاریخ این دوره تاریک مانده است. شاهان سلسله‌ی IX تا اندازه‌ای نظم را برقرار کردند، ولی تا ۲۱۳۴ قم که بار دیگر تمرکز در طیوه پیدا شد، وحدت کامل برقرار نشده بود. در قسمت عمده‌ی هزاره‌ی بعد، این شهر پایتخت بود. امپراطوری میانه که توسط سلسله‌ی XI تأسیس شد، در زمان سلسله‌ی XII به اوج شکوه خود رسید. ولی در این زمان دیگر فرعون پادشاه مطلق نبود، بلکه خداوندگار زمینداری بود و فرمانروایان زیر دست او هر کدام زمین و قدرت مخصوص به خود داشت. در زمان سلسله‌ی XII مرز کشور تا آبشار دوم نیل بالا برده شد. نظم در کشور استقرار یافت، زهکشی فیوم آغاز شد (که ایالت حاصلخیز جدیدی بر ایالات مصر افزود)، روش خطنویسی یکنواختی پذیرفته شد، و تمدن مصری به شکوه تازه‌ای رسید. پس از ۲۱۴ سال این سلسله در ۱۷۸۶ قم بر افتاد. در دوره‌ی کم‌شناخته‌شده‌ی پس از آن، مصر مدت یک قرن به تصرف هیکسوسها درآمد، که ظاهراً از مردم سامی نژاد ساکن سوریه بودند.

امپراطوری جدید. احمس I، مؤسس سلسله‌ی XVIII آنان را از مصر بیرون راند، و مملکت یا امپراطوری جدید تأسیس شد. فرمانروایان محلی هم با هیکسوسها و هم با سلسله‌ی جدید مخالف بودند و مقاومت میکردند. آنان که بر سر کار خود باقی ماندند در امپراطوری جدید عنوان مأمور و مدیر داشتند، و زمینهای ایشان به تاج و تخت مرکزی انتقال یافت. مصر قدیم به اوج ترقی خود رسید. مرزهای آن در آسیا پیش رفت و یک ایالت خارجی آن تا فرات گسترده بود. معماری با بناهای عظیم اطراف طیوه بسیار ترقی کرد (← الاقصر و کرنک). انقلاب دینی شگفت‌انگیزی که با آن فرعون اخناتون میخواست یکتاپرستی خورشیدی را در تل العمارنه برقرار کند، با مقاومت فراوان رو به رو شد و او را از پا در آورد. رامسس II از سلسله‌ی XIX با حتیها در سوریه جنگید و پیمانی با ایشان بست. رامسس III از سلسله‌ی XX مهاجمان دریائی را شکست داد. این مهاجمان دیگر باز نگشتند، ولی پس از آن تمدن مصری بسرعت رو به زوال رفت. در دوره‌ی چند شاه ناتوان که پیاپی به سلطنت رسیدند، کاهنان طیوه عملاً فرمانروائی میکردند، و مدت ۴۵۰ سال نوعی از دین‌سالاری در مصر نفوذ داشت. در دلتای نیل عناصر لیبیائی رفته رفته قدرت پیدا

خوانندگان باید توجه داشته باشند که سنواتی که در تاریخ مصر ذکر شده تقریبی است؛ و حد تقریب از صد سال تا سیصد سال، و گاهی بیشتر، می‌رسد.

"سلسله‌ی 0"

شاهان پیش از سلسله‌های مصر علیا و مصر سفلی. کارهای مسین و سنگبری توسعه یافت.

سلسله‌ی I (ح ۳۱۰۰ ــ ح ۲۸۹۰ ق‌م)

دوره‌ی منس. دارای ۸ یا ۹ شاه. وحدت یافتن مصر. مقابر سلطنتی سقاره و آبیدوس. کاربرد سنگ در ساختمانها برای اولین‌بار. توسعه‌ی کتابت هیروگلیفی.

سلسله‌ی II (ح ۲۸۹۰ ــ ح ۲۶۸۶ ق‌م)

۱۵ شاه. ایجاد رقابت میان پرستش ست و هوروس.

سلسله‌ی III (ح ۲۶۸۶ ــ ح ۲۶۱۳ ق‌م)

۵ شاه.

آغاز سلطنت قدیم مصر

سلسله‌ی IV (ح ۲۶۱۳ ــ ح ۲۴۹۴ ق‌م)

۸ شاه، از جمله سنفرو، خوفو، و خفرع. دوره‌ی ساختن بناهای هرمی بزرگ، از جمله اهرام جیزه.

اعزام هیئتهای معدنکاوی به سینا؛ تجارت با بوبلوس برای خرید الوار؛ استخراج سنگ در آسوان و بیابان نوبه.

سلسله‌ی V (ح ۲۴۹۴ ــ ح ۲۳۴۵ ق‌م)

۹ شاه، از جمله ساحورع (sāhura') و نی‌اوسرع (ni'userra').

ظهور کهانت هلیوپولیسی؛ پرستش رسمی رع. ساختن اهرام با معابد خورشید در ابوصیر (یا بوصیر). تدوین سالنامه‌های سه سنگ پالرمو.

نبردهائی با لیبیائیها. اعزام هیئتهای بازرگانی به پونت (سومالی؟) و نوبه، آغاز عدم تمرکز قدرت. ظهور فرمانروایان محلی.

سلسله‌ی VI (ح ۲۳۴۵ ــ ح ۲۱۸۱ ق‌م)

۸ شاه، از جمله اوسرکارع، پپی I، مرنرع (mer-renra')، پپی II، و نیز ملکه‌ای به نام نیتوکریس (nitokris).

افزایش بازرگانی دریائی با بوبلوس و پونت. رشد قدرت فرمانروایان محلی. برپا کردن مقابر اختصاصی بزرگتر و مقابر سلطنتی کوچکتر. دوران سلطنت پپی II درازترین حکومت دوران تاریخ.

پایان سلطنت قدیم

اولین دوره‌ی سلطنت میانه

سلسله‌های X-VII (ح ۲۱۸۱–۲۰۴۰ ق‌م)

شاهان ضعیف از ممفیس حکومت میکردند. فرمانروایان محلی مصر علیا سلسله‌های محلی تأسیس کردند.

بر آمدن سلسله‌ی هراکلئوپولیس (سلسله‌ی IX). فرمانروایان طیوه پیروانی پیدا کردند، و به فرمانروایان هراکلئوپولیس حمله بردند.

آغاز سلطنت میانه

سلسله‌ی XI (ح ۲۱۳۳–۱۹۹۱ ق‌م)

۹ (؟) شاه. ۳ یا ۴ شاه مصر علیا به منتوحوتپ (mentuhotep) معروف بودند.

منتوحوتپ II به مصر وحدت بخشید [ح ۲۰۴۰ ق‌م]. آسیائیها را از دلتا بیرون راند. گشایش مجدد بازرگانی با آسیا و پونت. تسخیر نوبه آغاز شد.

سلسله‌ی XII (۱۹۹۱–۱۷۸۶ ق‌م)

۸ شاه، آمنمحت I، سنوسرت I، آمنمحت II، سنوسرت II، سنوسرت III، آمنمحت III، آمنمحت IV، ملکه سوبکنفرو (sobekneferu).

عصر طلائی هنر و کارهای دستی، رونق و ترقی به مصر باز گشت. مقابر فرمانروایان ثروتمند برپا شد.

انتقال پایتخت از طیوه به فیوم. تجارت با سوریه و فلسطین توسعه یافت. تصرف نوبه‌ی سفلی پایان یافت. کنترول طغیان نیل و اصلاح ارضی در فیوم.

پایان سلطنت میانه

سلسله‌های XIII و XIV (۱۷۸۶– ح ۱۶۵۳ ق‌م)

شاهان متعدد که نام بسیاری از آنان در پاپیروس تورن حفظ شده است.

آغاز دومین دوره‌ی سلطنت میانه

قدرت شاهان متأخر به مصر علیا محدود شد.

سلسله‌های XV و XVI (ح ۱۷۲۰–۱۵۷۰ ق‌م)

۶ "هیکسوس بزرگ" و ۸ [؟] "هیکسوس کوچک".

شاهان هیکسوس از اواریس (پایتخت آنان بر دلتا) حکومت میکردند، و یکی یا دوتای آنها احتمالاً همه‌ی مصر را تحت حکومت داشت.

سلسله‌ی XVII (ح ۱۶۴۵–۱۵۶۷ ق‌م)

۱۷ (؟) شاه شامل ۱۱ فرمانروای طیوه و ۶ شاه مصر علیا، که آخرین آنان سقنن‌رع (seqnen-ra') و کامس بودند.

کامس برای باز گردانیدن آزادی با هیکسوسها جنگید.

آغاز امپراطوری جدید

سلسله‌ی XVIII (۱۵۶۷–۱۳۲۰ ق‌م)

۱۴ فرمانروا: احمس I، آمنحوتپ I، تحوطمس I، تحوطمس II، ملکه حتشپسوت، تحوطمس III، آمنحوتپ II، تحوطمس IV، آمنحوتپ III، اخناتون، سمنخ کارع، توت‌عنخ‌آمون، آی، و حارمحب.

دفع هیکسوسها و تسخیر مجدد نوبه. تجدید سازمان مصر، گسترش معبد آمون در کرنک.

عصر توسعه‌ی مستعمراتی: تصرف فلسطین و سوریه تا فرات، و نوبه تا آبشار چهارم نیل.

مبادلات دیپلوماتیک میان قدرتهای بزرگ. عصر تل‌العمارنه.

بدعت آتون؛ پرستش آمون به امر اخناتون منسوخ شد؛ دگربار توت‌عنخ‌آمون آن را رواج داد.

سلسله‌ی XIX (۱۳۲۰–۱۲۰۰ ق‌م)

۸ شاه: رامسس I، ستی I، رامسس II، مرنپتاح، سه شاه دیگر و یک ملکه.

آغاز عصر رامسس. جنگهای ستی I در فلسطین و سوریه. رامسس II در قادش با حتیها جنگید (ــ راه‌سس). مرنپتاح لیبیائیها و "مردمان دریائی" را دفع کرد. سلسله در هرج و مرج پایان میگیرد.

سلسله‌ی XX (۱۲۰۰– ح ۱۰۸۵ ق‌م)

۱۰ شاه: رِمسِس III، رامسس IV تا رامسس XI.

ست‌نخت نظم را در مملکت برقرار کرد. رامسس III (۱۱۹۸–۱۱۶۷ ق‌م) در برابر لیبیائیها و "مردمان دریائی" مقاومت کرد.

انحطاط تدریجی مصر، چه در داخل و چه در خارج، با تجزیه‌ی حکومت به پایان رسید.

پایان امپراطوری جدید

سلسله‌ی XXI (ح ۱۰۸۵– ح ۹۴۵ ق‌م)

۷ شاه تانیسی که در شهر تانیس حکومت میکردند، و در ضمن نوادگان حریحور، کاهن عالیرتبه، بر طیوه تسلط داشتند. کوش مستقل شد.

سلسله‌های XXII و XXIII (ح ۹۴۵– ح ۷۳۰ ق‌م)

۹ شاه، و ۵ شاه دیگر یا بیشتر، از نسل مشوش (لیبیائیهای غربی) که مهمترین آنان ششنک I، اوسورکن I (osorkon-)، تکلوت I (takelot-)، اوسورکن II، و شاهان دیگر به همین اسامی یا نامهای لیبیائی مشابه.

پایتخت حکومت در تانیس و بوباستیس بود. طیوه عموماً تحت تسلط سلسله‌ی XXII قرار داشت، ولی سلسله‌ی مستقلی (سلسله‌ی XXIII) ح ۸۲۰ ق‌م در طیوه تأسیس شد؛ از آن پس حکومت تقسیم شد. اطلاعات ثبت‌شده از این دوره اندک است.

سلسله‌ی XXIV (ح ۷۳۰– ح ۷۱۵ ق‌م)

۲ شاه؛ پایتخت سائیس، در دلتا.

سلسله‌ی XXV (ح ۷۳۰–۶۵۶ ق‌م)

۵ شاه؛ سلسله‌ی ناپاتا یا حبشیان یا سلسله‌ی کوشیان.

تسخیر مصر در دوره‌ی سلطنت اولین شاه سلسله، پیعنخی (pi'anxi)؛ بازگشت رونق و اعتبار؛ تجدید آیینها و شعائر؛ نفوذ "همسر خدا" در طیوه.

مداخله در امور فلسطین به اختلافاتی با آشور انجامید؛ آشوریان مصر را تصرف کردند، و نکو را به حکومت آن نشاندند.

سلسله‌ی XXVI (ح ۶۶۴–۵۲۵ ق‌م)

۷ شاه، نکوی I، پسامتیک I، نکوی II، پسامتیک II، آپریس، احمس II، و پسامتیک III.

عصر سائیتی، یا عصر رنسانس، بیرون راندن آشوریان. سائیس پایتخت کشوری شکوفان شد. باستان‌گرائی در هنر. به کار گرفتن مزدوران بیگانه از جمله مردم لیبی و یونان. بنیانگذاری نئوکراتیس. کنترول بر قبرس. شورش سپاهیان علیه آپریس. سیاست یونانی‌گرائی احمس.

تسلط ایران بر مصر

سلسله‌ی XXVII (۵۲۵–۴۰۴ ق‌م)

۸ شاه هخامنشی: کمبوجیه‌ی II، داریوش کبیر و جانشینانش تا داریوش II.

کانال میان رود نیل و بحر احمر تکمیل شد.

سلسله‌ی XXVIII (۴۰۴–۳۹۹ ق‌م)

یک شاه: آمورتایوس سائیسی. آزادی مصر به کومک یونان.

سلسله‌های XXIX و XXX (۳۹۹–۳۴۳ ق‌م)

۷ شاه: ۴ شاه از مندس و ۳ شاه از سبنوتوس.

بر فهرست ۳۰سلسله‌ای مانتو میتوان سلسله‌ی XXXI را نیز، بنا بر روایت الوسبیوس، افزود.

دوره‌ی دوم تسلط ایران

سلسله‌ی XXXI (۳۴۳–۳۳۵ ق‌م)

۳ شاه: اردشیر III، ارشک، داریوش III.

اسکندر مقدونی در ۳۳۲ ق‌م بر اسکندریه تسلط یافت. بطلمیوس I در ۳۰۴ ق‌م به عنوان فرعون به سلطنت رسید.

کردند و، با انقراض سلسله‌ی ضعیف XXI که مرکز آن تانیس بود، یک سلسله‌ی لیبیائی به قدرت رسید. پس از آن نوبت سلطنت به سیاهانی رسید که از سرزمین نوبه به مصر هجوم بردند، و در تحت فرماندهی پیعنخی[1] (pi'anxi) دلتا را مسخر کردند و پس از آن در مصر مستقر شدند. قدرت روزافزون آشور، با تسخیر کشورهای کوچک سوریه و فلسطین، مملکت مصر را تهدید میکرد، و شاهان آشور، پیش از حمله‌ی قطعی اسرحدون بر سرزمین نیل و مقهور کردن نوبیان و غارت شدن ممفیس و طیوه، بارها تا مرزهای مصر پیشروی کرده بودند. در این هنگام مصر زیر یوغ یک کشور بزرگ خارجی قرار گرفت. ولی تسلط آشوریان چندان دوام نکرد، و در ۶۵۰ ق‌م که زمان سلطنت پسامتیک بود، بار دیگر مصر استقلال یافت و نظم در آن برقرار شد. بازرگانان یونانی معتبر شدند، و شهر یونانی نئوکراتیس (neokrātis) که احمس II بنا کرده بود، رونق فراوان یافت. کوششهای مصریان برای بازگرداندن قدرت مصر در آسیا، با حمله‌ی سپاهیان بختنصر، بیحاصل ماند (۶۰۵ ق‌م)، و مصر در ۵۲۵ ق‌م بآسانی مسخر سپاهیان کمبوجیه پادشاه هخامنشی شد. علی رغم شورشهائی که گاه به گاه در مصر صورت میگرفت، ایرانیان تسلط خود را بر مصر تا ۴۰۴ ق‌م حفظ کردند. پس از آن سلسله‌های جدیدی روی کار آمدند، ولی هیچ کدام از آنها شکوه و قدرت پیشین را نداشت. مصر ثروتمند و فاقد وسایل دفاع قوی، بدون مقاومتی در ۳۳۲ ق‌م به تصرف اسکندر مقدونی در آمد. پس از افول امپراطوری کوتاه‌مدت اسکندر، مصر در جنگهای جانشینی وی (← دیادوخوی) به دست سردارش بطلمیوس افتاد که به عنوان بطلمیوس I پادشاه این سرزمین شد. همه‌ی شاهان دیگر این سلسله که پس از وی بر سر کار آمدند، نام بطلمیوس داشتند. شهر بزرگ اسکندریه مرکز فرهنگی و سرچشمه‌ی معارف جهان یونانی شد. بطلمیوسها مدتی بیش از دو قرن با قدرت در مصر سلطنت کردند و در ش مدیترانه نفوذ فراوان داشتند. امور دینی در دست کاهنان بومی بود، ولی فراهم آوردن اسباب شکوه و جلال حکومت بطلمیوسی سخت بر دوش دهقانان مصری سنگینی میکرد. تعداد یهودیان مصر بسیار زیاد بود—شاید حتی یک هفتم تمام جمعیت آن کشور—و حتی یهودیان فلسطین نیز برای رهبری، چشم به یهودیان اسکندریه دوخته بودند. قدرت روزافزون روم بزودی مصر را تحت الشعاع قرار داد، و عاقبت هنگامی که بطلمیوس XI از پومپیوس برای باز پس گرفتن تاج و تخت خود کومک خواست، روم عملاً جای پائی در مصر پیدا کرد (۵۸ ق‌م). کلئوپاترا، دختر بطلمیوس XI، کوشید تا بار دیگر، مخصوصاً به وسیله‌ی یولیوس قیصر و مارکوس آنتونیوس، قدرت را به مصر باز گرداند. اوکتاویانوس (بعداً امپراطور آوگوستوس) عملاً مصر را ضمیمه‌ی امپراطوری روم کرد، و پس ادعائی قیصر و کلئوپاترا را، که لااقل اسماً آخرین بطلمیوس مصر (بطلمیوس XIV) بود، به قتل رسانید. مصر انبار غله‌ی روم شد؛ امپراطوران روم، از آوگوستوس تا هادریانوس، پر کارایی شبکه‌ی آبیاری مصر بسیار افزودند، و ترایانوس بار دیگر کانال میان رود نیل و بحر احمر را گشود. در قرن ۴م قوم، زد و خوردی که میان یهودیان و یونانیان اسکندریه صورت گرفت، با کشتار فراوان همراه بود، و شورشی از سربازان زیانهای بسیار به بار آورد. برای تأمین هزینه‌های سنگین، میزان مالیاتها بالا برده شد. فاتحان مشتاقانه چشم به مصر دوخته بودند، و زنوبیا (← زباء) ملکه‌ی تدمر عملاً ایالت رومی مصر را مسخر کرد، ولی بزودی این ایالت از تصرف وی خارج شد. مصریان با آغوش باز مسیحیت را پذیرفتند، و چند تن از مشهورترین رجال این دین، و از جمله آتاناسیوس، سیریل، و اوریگنس مصری بودند. مذاهب آریوسی و نسطوری از مصر برخاست، و مدتی گنوستیسیم در این سرزمین شکوفان شد. بطرک اسکندریه محتملاً برجسته‌ترین شخصیت در مصر بود. پس از سیریل اعتقاد به وحدت طبیعت مذهب مسیحی ملی مصر شد؛ کلیسای قبطی از همین اعتقاد به وجود آمد. دشمنی مردم مصر با امپراطوران و مأموران دولتی ارتدوکس بیزانس، به احتمال قوی مؤید آن شد که خسرو پرویز در ۶۱۶ مصر را مسخر کند. هراکلیوس مصر را از ایران باز پس گرفت (ح ۶۲۸)، ولی حمله‌ی ایران پیشتاز حمله‌ی اعراب و در آمدن اسلام به مصر بود.

مصر اسلامی. فتح مصر به دست عربها (۶۳۹—۴۲) که فقط ۲۰ سال پس از ظهور اسلام صورت گرفت، این کشور را به صورت جزء لاینفک جهان اسلام در آورد. تا قرن ۱۹م، تاریخ مصر با گسترش اسلام و تحولات سیاسی آن بستگی کامل داشته است. در خلافت امویان، بسیاری از مصریان قبول جزیه کردند و بر دین مسیحی قبطی باقی ماندند. استقرار اعراب در مصر و مزایای مالی در آمدن به دین اسلام، از عده‌ی مسیحیان مصر رفته رفته کاست و آنان را به صورت اقلیت کوچکی در آورد. با تسلط عربها، زبانهای قبطی و یونانی از رواج افتاد و زبان عربی زبان رسمی تکلم شد. در خلافت عباسیان، تخست مصر تحت تسلط کامل ایشان بود، ولی گسترش متصرفات عباسیان، فرمانداران مصر را به طغیان و استقلال‌طلبی تشویق میکرد. در قرن ۴ق هق مصر به دست فاطمیان مدعی خلافت، که از غ به آن حمله کرده بودند، افتاد. فاطمیان در ۳۵۹ هق قاهره را به عنوان پایتخت خود بنا نهادند و مسجد الازهر را در آن ساختند که به صورت دانشگاه بزرگ اسلامی در آمد، و مصر یکی از مراکز بزرگ اسلام شد. محتمل است که جنگهای صلیبی باعث انقراض دولت فاطمیان بوده باشد، و همین امر سبب شد که با صلاح‌الدین ایوبی سلسله‌ی ایوبیان در مصر به قدرت برسد. وضع سوق الجیشی مصر آن را هدف اصلی صلیبیان قرار داده بود که دو بار (۶۱۵—۱۸ هق، ۶۴۷ هق) دمیاط را که در آن زمان مهمترین بندر مدیترانه بود متصرف شدند، ولی نتوانستند از آن پیشتر روند. فرمانروایان اخیر ایوبی سخت زیر نفوذ سربازان و مشاوران خود یعنی ممالیک (بردگان سابق) بودند، و اینان در ۶۴۸ هق (۱۲۵۰) بر مصر مسلط شدند. تا ۹۲۳ هق (۱۵۱۷) که سلاطین عثمانی بر مصر استیلا یافتند، فرمانروائی این سرزمین به دست ممالیک بود که پیوسته با شورشها رو به رو بودند و سلطنت اغلب ایشان مدت کوتاهی بیش نبود. با این همه، آثار معماری عظیمی از خود بر جای گذاشتند، پس از استقرار قدرت عثمانیان نیز ممالیک از این لحاظ اهمیت داشتند که پاشای (فرماندار) مصر ناگزیر بود با بی (بیگ، امیر)های مملوک، که هنوز بر ایالات مصر حکومت میکردند، مشورت کند. در زمان علی بی (۱۷۶۸—۷۳) که خود را سلطان مینامید، تسلط عثمانیان فقط اسمی بود. با این همه، عثمانیان از تلاش برای مطیع کردن بیهای نافرمان باز نمی‌ایستادند. ناپلئون بوناپارت (← ناپلئون I)، به بهانه‌ی برقرار کردن نظم و تثبیت قدرت عثمانیان، به مصر حمله و آن را اشغال کرد (۱۷۹۸—۱۸۰۱)، ولی حقیقت منظور وی آن بود که با قطع کردن راه بازرگانی انگلستان و، در نتیجه، کوتاه کردن دست انگلستان از هندوستان، به آن کشور آسیب برساند. کوشش فرانسه در آن بود که بر مصر و شام مسلط شود. ولی دولت عثمانی سرانجام برای بیرون راندن فرانسویان با انگلستان متحد شد. بیرون رفتن فرانسویان از مصر با طلوع محمد علی پاشا مقارن شد که قبلاً سرداری عادی بود و در ۱۸۰۵ دولت عثمانی پاشائی مصر را به او واگذار کرده بود. محمد علی در ۱۸۱۱ با قتل عام سران ممالیک قدرت آنان را بر انداخت. تنها ترس از قدرتهای اروپائی بود که وی را از بسیج سپاهیان آزموده و ناوگانش برای تسخیر سوریه و تهدید امپراطوری عثمانی باز میداشت. منصب پاشایی او موروثی‌شد، و او مؤسس آخرین خاندان سلطنتی مصر است.

سلطه‌ی اروپائیان و استقلال. پاشاهای پس از محمد علی پاشا سیاست انضمام سودان به مصر و پذیرفتن هرچه بیشتر تمدن جدید را که محمد علی در پیش گرفته بود، دنبال میکردند. همه‌ی زمینها را از زمینداران گرفتند و به سهمهای متساوی میان فلاحان تقسیم کردند. کشت پنبه در همین دوره در مصر آغاز شد، رود نیل به وسیله‌ی سدهائی کنترول شد، و حفر کانال سوئز از همین زمان است. استقلال دایم التزاید مصر و بیرون آمدن از زیر نفوذ عثمانی با صدور فرمانی (۱۸۶۷) که به اسماعیل پاشا عنوان خدیو (نایب‌السلطنه) مصر داد، بخوبی آشکار شد. ولخرجی اسماعیل عاقبت او را ناگزیر کرد که سهم خود را در کانال سوئز به دولت انگلستان بفروشد (۱۸۷۵)، جانشین وی، توفیق پاشا، به نظارت مشترک فرانسه و انگلستان بر مالیه‌ی مصر گردن نهاد (۱۸۷۹). با شورشی که در مصر بر ضد دخالت بیگانگان برپا شد (۱۸۸۱—۸۲)، توفیق ناگزیر یک هیئت دولت ملی بر سر کار آورد. انگلستان و فرانسه، به پشتیبانی توفیق، کابینه‌ی ملی را مجبور به استعفا کردند، و ناوگان مشترک ایشان برای ترساندن مردم به تظاهراتی در اسکندریه پرداختند. در ژوئن ۱۸۸۲ شورشی در اسکندریه

(1) Piankhi

بریا شد. در ژوییه‌ی همین سال، پس از آنکه انگلستان از دخالت دادن فرانسه و ایتالیا در فرو نشاندن فتنه مأیوس شد، اسکندریه را بمباران کرد. نیروهای انگلستان در این بندر پیاده شدند، و شورشیان از پا در آمدند. ناخرسندی فرانسه از این عمل سبب شد که فرانسه از شرکت کردن در حکومت بر مصر خودداری کند. در سالهای ۱۸۸۳–۱۹۰۷ که ← اولین برینگ کنسول انگلستان در مصر و فرمانروای عملی این سرزمین بود، قدرت انگلستان در مصر استحکام پیدا کرد. در این اثنا لرد کیچنر سودان را فتح کرد، که از آن پس به عنوان سودان انگلستان و مصر شناخته شد، و پس از آن (۱۹۱۱) کیچنر سرکنسول مصر شد. در جنگ I، هنگامی که عثمانی به قدرتهای مرکزی اروپا پیوست، انگلستان مصر را تحت الحمایه‌ی خود خواند، و عباس II حلمی را به بهانه‌ی اینکه طرفدار آلمانها است خلع کرد و یکی از خویشان او حسین کامل را به خدیوی مصر برگزید. پس از جنگ، ملیون اعضای حزب وفد مصر به ریاست زغلول پاشا، مصرانه خواستار آزادی بودند. قراردادی مبتنی بر استقلال مصر در ۱۹۲۲ بسته شد، و پس از مدتی تأخیر در ۱۹۲۳ به مرحله‌ی عمل در آمد. با یک قانون اساسی، مصر صورت مملکتی مشروطه‌ی پارلمانی، به پادشاهی فؤاد I، پیدا کرد. با این همه، انگلستان قوای نظامی خود را در مصر نگاه داشت، و ادعاهای مصر را بر سودان انگلستان و مصر نادیده گرفت. تحت الحمایگی مصر نسبت به انگلستان تا زمان انعقاد پیمانی در ۱۹۳۶ ادامه یافت، که بنا بر آن مصر و انگلستان دو کشور متحد شناخته شدند و در آن وعده شده بود که نیروهای نظامی انگلستان از مصر خارج خواهند شد. پس از فؤاد پسرش فاروق I جانشین او شد. در ۱۹۳۷، در شهر مونترو، سویس، با قراردادی (که در ۱۹۴۹ به مرحله‌ی عمل در آمد) گام دیگری به طرف حاکمیت ملی مصر و پایان دادن به حقوق برونمرزی انگلستان در مصر بر داشته شد. سیاست داخلی کشور بیشتر ناشی از مبارزه برای کسب قدرتی بود که میان حزب وفد و تاج و تخت سلطنت درگیر بود. قانون اساسی در ۱۹۳۰ متوقف ماند، و پادشاه دیکتاتور مطلق شد، و تا ۱۹۳۵، که وفدیان بار دیگر شاه را به اطاعت از قانون اساسی مجبور کردند، چنین بود. در جنگ II، انگلستان برای حفظ قدرت خود، بنا بر پیمانی که در ۱۹۳۶ منعقد شده بود، دفاع از مصر را بر عهده گرفت، با آنکه خطر دول محور، با پیروزی انگلستان در العلمین (اکتبر ۱۹۴۲) از میان رفته بود، مصر تا فوریه‌ی ۱۹۴۵ به محور اعلان جنگ نداد (← افریقای شمالی، پیکارهای). پس از جنگ، مصریان خواستار تجدید نظر در پیمان ۱۹۳۶ شدند، و چون مصریان سخت خواستار ضمیمه شدن سودان به مصر بودند، مذاکرات مکرر بیحاصل ماند. از مراجعه‌ی مصر به شورای امنیت سازمان ملل متحد (۱۹۴۷) در این باره نیز نتیجه‌ای به دست نیامد. اظهار این مطلب از طرف انگلستان که همه‌ی نیروهای خود را در جاهائی غیر از منطقه‌ی کانال سوئز از مصر بیرون نخواهد برد، سبب پیدا شدن دشواریهای تازه‌ای شد. مصر که سخت با تصمیم سازمان ملل متحد برای تقسیم فلسطین در ۱۹۴۸ مخالف بود، نیروهای خود را به نیروهای اعضای دیگر اتحادیه‌ی عرب پیوست، و سپاهیانی به چ نقب فرستاد. نیروهای رژیم اشغالگر قدس از پیشروی مصریان جلوگیری‌کردند. چون هیچ‌یک‌ازاحزاب مصر نمیتوانست در پارلمان مصر اکثریت لازم پیدا کند، دولتهای چندی پیاپی بر سر کار می‌آمدند و ساقط میشدند. ولی در اوایل ۱۹۵۰ حزب وفد اکثریت پیدا کرد و هیئت دولت یک‌حزبی تشکیل داد. پس از ۱۹۵۰، تغییرات انقلابی وضع امور داخلی و خارجی مصر را دگرگون کرد. مبارزه‌ی میان فاروق و دولت وفدی در ۱۹۵۲ شدیدتر شد، و پس از آنکه فاروق کابینه را منحل کرد طغیانهای سیاسی به اوج خود رسید. در ۲۳ ژوییه‌ی ۱۹۵۲، نظامیان به سرپرستی ژنرال محمد نجیب با یک کودتا قدرت را به دست گرفتند. فاروق به نفع پسر خردسالش، احمد فؤاد II، از سلطنت کناره گرفت، ولی این نیز مایه‌ی ادامه‌ی دستگاه پادشاهی نشد، و در ۱۹۵۳ سلطنت از مصر بر افتاد، و حکومت جمهوری در این کشور برقرار شد. نجیب به ریاست جمهوری رسید، ولی در کوششی که برای برقرار کردن جمهوری پارلمانی میکرد، با مقاومت اعضای دیگر شورای فرماندهی انقلاب رو به رو شد.

مصر و عبدالناصر. ناصر، که فکر بر انداختن فاروق را از او میدانند، به عنوان رقیبی در برابر نجیب قد علم کرد، و در ۲۵ فوریه‌ی ۱۹۵۴ نجیب از ریاست جمهوری استعفا کرد. تمام قدرت در نوامبر ۱۹۵۴ به دست ناصر افتاد. با قانون اساسی جدید، ناصر برای مدت شش سال به ریاست جمهوری انتخاب شد. نزاع طولانی بر سر سودان، در ژانویه‌ی ۱۹۵۶ که سودان استقلال خود را اعلام کرد، و انگلستان و مصر هر دو آن را به رسمیت شناختند، پایان پذیرفت. نیروهای انگلستان بنا بر توافق قبلی (ژوییه‌ی ۱۹۵۴) در ژوئن ۱۹۵۶ کانال سوئز را تخلیه کردند (← کانال سوئز). اختلافات دائمی با رژیم اشغالگر قدس در باره‌ی منطقه‌ی غزه، سازمان ملل متحد را بر آن داشت که پیشنهاد سازشی بدهد، ولی وضع همچنان آشفته ماند. در ژوییه‌ی ۱۹۵۶ که کشمکش و انگلستان قول مساعدت مالی خود را برای ساختن سد بلند آسوان پس گرفتند، وضع بدتر شد، و ناصر کانال سوئز را ملی اعلام کرد، و کارمندان نفت و ماموران رسمی سفارت انگلستان را از مصر بیرون راند. در ۲۹ اکتبر، رژیم اشغالگر قدس که از طرف کانال سوئز مرزهای خود را در تهدید میدید و کانال به رویش بسته شده بود، به غزه و شبه جزیره‌ی سینا حمله برد. انگلستان و فرانسه، پس از آنکه خواستار تخلیه‌ی دو طرف کانال سوئز به عرض ۱۶ کیلومتر از نیروهای مصری و رژیم اشغالگر قدس شدند، در ۳۱ اکتبر به مصر حمله کردند. در ظرف مدت یک هفته، انگلستان و فرانسه و رژیم اشغالگر قدس، بر اثر فشار افکار عمومی جهانی، از جنگ دست کشیدند. پس از آن نیروهای سازمان ملل متحد در دسامبر ۱۹۵۶ منطقه‌ی کانال را اشغال کردند. نیروهای رژیم اشغالگر قدس و سازمان ملل‌متحد هردو در بهار ۱۹۵۷ اراضی مصر را تخلیه کردند. در فوریه‌ی ۱۹۵۸ سوریه و مصر با یکدیگر جمهوری متحد عرب را تشکیل دادند. در مارس ۱۹۵۸ یمن به جمهوری متحد عرب پیوست و کشورهای متحد عرب تشکیل شد. در نتیجه‌ی اختلافات شخصی و سیاسی، این اتحادیه بزودی متزلزل شد، و با انقلاب سوریه (۱۹۶۱) بکلی از میان رفت. مصر برنامه‌ی صنعتی شدن در پیش گرفت، و در این کار بیشتر تجشم از لحاظ فنی و اقتصای به او مدد میرسانید. در ۱۹۶۲ صناعت و کشاورزی مصر تقریباً به صورت کامل ملی شد. در اوایل ۱۹۶۳، مصر و سوریه و عراق مذاکراتی را برای تشکیل یک دولت متحد عربی آغاز کردند. در ۱۹۶۴ قانون اساسی جدیدی به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد. در ۱۹۶۶، به درخواست دولت سوریه که تقاضای کومک برای نبردهای مرزی با رژیم اشغالگر قدس کرده بود، یک پیمان دفاعی‌مشترک میان مصر و سوریه به امضا رسید. در مه‌ی ۱۹۶۷ نیروهای صلح سازمان ملل متحد به درخواست مصر از باریکه‌ی غزه خارج شدند. ناصر خلیج عقبه را بر روی کشتیهای رژیم اشغالگر قدس بست، و این خود سبب بروز خصومت میان مصر و جهان اسلام با رژیم اشغالگر قدس شد، که در نتیجه‌ی آن با حمله‌های هوائی و زمینی رژیم اشغالگر قدس (۵ ژوئن) باریکه‌ی غزه و شبه جزیره‌ی سینا و اراضی اردن واقع در کرانه‌ی غربی رود اردن و ارتفاعات مرزی سوریه مشرف بر دریاچه‌ی طبریه به تصرف رژیم اشغالگرقدس درآمد. رژیم اشغالگر قدس به رای شورای امنیت سازمان ملل متحد (۲۲ نوامبر ۱۹۶۷) برای بیرون رفتن از اراضی اشغال شده در ۵ ژوئن گردن ننهاد. مصر با کومک شوروی در کنار کانال سوئز وسایل دفاعی ساخت، ولی در مهاجمات رژیم اشغالگر قدس در ۱۹۶۸ شهر سوئز آسیب فراوان دید. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ ناصر درگذشت، و ← انورسادات جای وی را گرفت؛ آتش بس ۹۰روزه‌ای که ناصر، به پیشنهاد کشمکش پذیرفته بود، پس از وی تمدید شد. با اخراج کارشناسان روسی ازمصر (ژانویه‌ی ۱۹۷۲) روابط این کشور با شوروی به سردی گرایید.

جنگ ۱۹۷۳ و پس از آن. در ۶ اکتبر ۱۹۷۳، که مصادف با عیدکیپور یهودیها بود، مصر آتش بس ۱۹۶۷ را نقض کرد، و نیروهای آن دولت از کانال سوئز عبور کردند، این حمله با حمله‌ای که از طرف سوریه در ارتفاعات جولان صورت گرفت هماهنگ شده بود. پس از چند نبرد با تانکهای سنگین، در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۳ یک آتش بس در جبهه‌ی نبرد سینا برقرار شد. با ملاقات ژنرالهای مصری و رژیم اشغالگر قدس در کناره‌ی غربی کانال سوئز، امکان ایجاد صلح، خصوصاً با برقراری روابط میان مصر و کشمکش، افزایش یافت. مبادله‌ی زندانیان جنگی میان مصر و رژیم اشغالگر قدس آغاز شد (۱۴ نوامبر)، و در ۲۱ دسامبر مصر در کنفرانس صلح خاور میانه که در ژنو آغاز شد شرکت کرد. مذاکرات مصر و رژیم اشغالگر قدس در ژانویه‌ی ۱۹۷۴ در ژنوادامه یافت، امابرای نیل به یک‌توافق، دخالت

کشمت به وسیله‌ی ه. کیسینجر (وزیر خارجه‌ی وقت خود) لازم بود. با موافقتنامه‌ای که به امضای دو طرف (مصر و رژیم اشغالگر قدس) رسید (۱۸ ژانویه‌ی ۱۹۷۴) نیروهای مصری در باریکه‌ای به عرض ح ۱۶ کم در کناره‌ی شرقی کانال سوئز مستقر شدند، در ۴ مارس ۱۹۷۴ رژیم اشغالگر قدس از آخرین مواضع خود بیرون رانده شد. پاک کردن کانال سوئز از مینهای دریائی آغاز شد؛ کشتیهای مین جمع‌کن کشمت، بریتانیا، و فرانسه در این کار با مصریها کوـ مک کردند، اما امید اینکه کانال در ۱۹۷۴ به روی کشتیهای بین‌المللی باز شود برآورده نشد.

بزرگترین مشکل ادامه‌ی مذاکرات ژنو شرکت نمایندگان فلسطین در کنفرانس بود. رئیس جمهور مصر سعی میکرد که راه حلی میان ملک حسین، شاه اردن، و جبهه‌ی آزادیبخش فلسطین پیدا کند؛ پس از دیدار ملک حسین از مصر (۱۶–۱۸ ژوییه‌ی ۱۹۷۴)، انور سادات اعلام کرد که موافقتنامه‌ی ژنو همه‌ی فلسطینیها را، جز آنان که در اردن سکونت دارند باید شامل شود. اما جبهه‌ی آزادیبخش فلسطین با این شرط موافق نبود. با ملاقاتی که میان سران سوریه و جبهه‌ی آزادیبخش فلسطین در قاهره روی داد (سپتامبر ۱۹۷۴)، مصر ظاهراً نظر خود را تغییر داد و قبول کرد که موافقتنامه شامل همه‌ی فلسطینیها خواهد بود. در این ضمن وزیر خارجه‌ی کشمت با ملاقاتهای متوالی خود با سران مصر و رژیم اشغالگر قدس سعی میکرد تا موافقتنامه‌ی ژنو را به امضا برساند. ولی سادات حاضر به انعقاد یک قرارداد صلح جداگانه با رژیم اشغالگر قدس نبود و باز گرداندن قسمتـ های دیگر سرزمینهای اشغالی سینا را خواستار بود. رژیم اشغالگرقدس از واگذاری چاههای نفت سینا خودداری میکرد، و مصر نیز اجازه‌ی عبور از کانال سوئز را به رژیم اشغالگرقدس، تاهنگامی که نیروهای آن دولت در کرانه‌ی سوئز باشند، نمیداد. سرانجام، با مذاکرات ه. کیسینجر، قرارداد جداسازی نیروهای مصر و رژیم اشغالگر قدس در صحرای سینا ـ بدون حضور نمایندگان کشمت، و تجشس، و با حضور نماینده‌ی سازمان ملل متحددر ژنو به امضا رسید (۴ سپتامبر ۱۹۷۵). از میان کشورهای عربی فقط عربستان سعودی موافقت خود را با این قرار داد اعلام کرد، ولی دیگر کشورهای عربی، خاصه سوریه و عراق و سازمانهای فلسطینی آن را رد کردند.

در سال ۱۹۷۷ همه‌ی کوشش مصر بر این بود که سر زمین سینا را از اشغال رژیم اشغالگر قدس خارج سازد. ⇐ م. بگین، نخست وزیر رژیم اشغالگر قدس، از انور سادات دعوت کرد که برای مذاکره‌ی صلح در این باره به فلسطین اشغالی برود، و این دعوت از جانب سادات پذیرفته شد. در ۱۹ نوامبر سادات به فلسطین اشغالی رفت، ولی در پارلمان رژیم اشغالگرقدس اظهار داشت که «نیامده است که با رژیم اشغالگر قدس پیمان صلح جداگانه امضا کند»، و خواستار شناسائی حاکمیت فلسطینیها و خارج شدن رژیم اشغالگر قدس از همه‌ی سرزمینهای اشغالی اعراب، ونیز بیت‌المقدس‌است، ولی‌وجودحکومت رژیم اشغالگرقدس رابه رسمیت میشناسد. پس از پایان دیدار سادات از فلسطین اشغالی، قرار بر این شد که سران ۲ کشور در قاهره گرد هم آیند؛ دیگر کشورهای عرب، کشمت، و تجشس نیز در این گردهمائی دعوت شدند، ولی فقط کشمت این دعوت را پذیرفت. در روز عید فصح م. بگین از مصر دیدن کرد.

این اقدام سیاسی مصر، که از جانب کشمت و مصریان و اسرائیلیها بخوبی استقبال شد، با واکنشهای مختلفی از جانب جهان عرب روبه رو شد، سودان، مراکش، عمان، و سومالی از اقدام سادات پشتیبانی کردند. اردن، تونس، و عربستان سعودی با احتیاط آن را تلقی کردند. سادات روابط دیپلوماسی خود را با این ۵ کشور قطع کرد (۵ دسامبر ۱۹۷۷). شکست کنفرانس (۱۴ـ ۲۲ دسامبر ۱۹۷۷) قاهره، و ملاقات (۲۵–۲۶ دسامبر) سادات و بگین در اسماعیلیه، کشمت را بر آن داشت که به طور جدیتری میان مصر و رژیم اشغالگر قدس میانجیگری کند. کارتر دیداری از خاور نزدیک به عمل آورد (۳۱ دسامبر ۱۹۷۷ – ۵ ژانویه‌ی ۱۹۷۸)، و چند بار نمایندگانی بدانجا اعزام کرد، و نمایندگان دو کشور را پذیرفت. مواضع کشمت به مواضع قاهره نزدیک میشد، و پیشنهاد شرکت کامل در مذاکرات را کارتر قبول کرد. کنفرانسی از سران مصر و رژیم اشغالگر قدس با حضور کارتر در کمپ دیوید[1] (kamp deyvid، اقامتگاه اختصاصی کارتر، سپتامبر ۱۹۷۸) تشکیل شد، که در آن مصر و رژیم اشغالگر قدس متعهد شدند که در طی مدت ۳ ماه معاهده‌ی صلحی امضا کنند که به موجب آن شبه جزیره‌ی سینا، در طی ۲ تا ۳ سال به مصر بازگردانده شود. و نیز رژیم اشغالگر قدس متعهد میشود که یک «خودمختاری کامل اداری»، در طی مدت ۵ سال، به ساکنان غرب اردن و غزه بدهد مشروط براینکه درآنجا حضور نظامی داشته باشدولی ایجاد شهرک جدید نکند. در همان هنگام که انور سادات به قاهره بازگشت سران «جبهه‌ی پایداری» در بغداد به اتفاق آرا این توافقها را مطرود شناختند (۲ـ ۵ نوامبر ۱۹۷۸)، از ۱۲ اکتبر تا ۱۸ دسامبر مذاکرات جدیدی در واشینگتن صورت گرفت که بیشتر در مورد ساختمان شهرکهای اسرائیلی در سرزمینهای اشغالی و نیز برقراری «رابطه»‌ای میان دو موافقتنامه، و همچنین جریان زمانی عقب‌نشینی رژیم اشغالگر قدس از سینا و موضوع نفت بود. کنفرانس دیگری در سطح وزیران خارجه درکمپ‌دیوید تشکیل شد (۲۱–۲۵ فوریه‌ی ۱۹۷۹) که به نتیجه‌ی مثبتی نرسید، کارتر شخصاً به مصر و فلسطین اشغالی رفت (۸ تا ۱۳ آوریل ۱۹۷۹) و موفق شد که دو طرف را باپیشنهادهای خودش موافق سازد. پیشنهادهای اصلی پیمان صلح، که در ۲۶ مارس ۱۹۷۹ در واشینگتن به امضا رسید، مربوط بود به عادی شدن روابط، طرح زمانبندی عقب‌نشینی رژیم اشغالگر قدس از سینا، و برقراری روابط سیاسی میان دو کشور. کشمت متعهد شد که نفت مورد نیاز رژیم اشغالگر قدس را تا سال ۱۹۹۰ تامین کند.

مصرآباد (mesrābād)، ده (جه ۱'۱۹۱)، دهستان خرقان شرقی، بخش آوج، شهرستان قزوین.

این معاهده عکس العمل شدیدی در جهان عرب پدید آورد دومین کنفرانس عرب از ۲۱ تا ۲۳ مارس ۱۹۷۹ در بغداد تشکیل یافت و مجازاتـ هائی را که در ماه نوامبر به تصویب رسیده بود به مورد اجرا گذاشت؛ خروج اتحادیه عرب از قاهره، احضار سفرا از قاهره؛ قطع روابط سیاـ سی؛ و تحریم اقتصادی. سلطان‌نشین عمان و سودان به این تعهدات نپیوستند.

مصر، بلاهای: ← بلاهای مصر.

مصراته[2] (mesrāta)، شهر (در ۱۹۶۴ جه ۳۷,۰۰۰)، لغ لیبی. بندری است بر کنار دریای مدیترانه، که خرما و دانه‌بار از آنجا صادر می‌ـ شود. قالیهای پشمی دستباف آن معروف است. رومیها آن را به نام توبارتیس (tubārtis) میشناختند. ایتالیائیها در قرن ۲۰م بندر آن را ساختند.

مصراع: ← بیت

مصر العتیقه: ← فسطاط، شهر قدیم.

مصران (mosrān)، ناحیه‌ی قدیم، لغ جزیرة العرب. مستعمره‌ی دولت معین، و ظاهراً از حدود فلسطین به جنوب ممتد بوده، و شاید یثرب و تیماء جزئش بوده است. تا اواسط دوره‌ی دولت معین، ایالت مهمی تحت تسلط این دولت بود، و بعداً تحت نفوذ آشوریها قرار گرفت. شاید قسـ متی از آنچه در تورات راجع به مصر ذکر شده مربوط به همین مصران باشد.

مصرع، در علم بدیع ← تصریع.

مصرف[3]، در علم اقتصاد، استفاده از کالا یا محصول یا هر شیء دیگر برای اشباع امیال یا رفع نیازها یا تولید متاع دیگر. تولید و مصرف، و رابطه‌ی نزدیک این دو، اساس اقتصاد سرمایه‌ـ داری امروز است. در حالت اول مصرف را تو‌ـ لیدی و در حالت دوم آن را غیر تولیدی مینا‌ـ مند؛ مثلاً مصرف نفت در صنعت پتروشیمی مصرف تولیدی و مصرف آن به عنوان سوخت غیر تولیدی است.

مصرقان (meserqān)، ده (جه ۱'۲۰۸ سـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ لغ ساوه. محصو‌ـ لاتش غلات، سیب زمینی، و انگور است. امام‌ـ زاده‌ای به نام پیر یعقوب دارد. در بهار طایفه‌ی بغدادی به کوههای اطراف آن میآیند.

مصری، دین[4] شواهد مستند مربوط به دین مصر قدیم فراوان و متنوع، ولی در هم پیچیده و متناقض، و به همین جهت تعبیر آنها دشوار است. خدایان آنها همانند بودند، و در عین حال همزمان با یکدیگر وجود داشتند. مصریان در بیان خلقت عالم و آثار طبیعی معتقد به اساطیری تناقض‌آور بودند. هر شهر خدائی جداگانه داشت، و هرگاه شهری اعتبار و نفوذ مییافت بر اعتبار و نفوذ خدای آن می‌افزود. سرانجام پرستش بعضی از خدایان در تمام مصر عمومیت یافت، و دو دسته خدایان خدایان عمومی و

(۱)Camp David (۲) Misratah; Misurata (۳)consumption (۴)Egyptian religion

خدایان محلی‌ـمورد پرستش واقع شدند. خدایان با حیوانات مختلف بستگی داشتند، و مصریان برای بعضی از حیوانات جنبه‌ی خدائی قائل میشدند (← سفینکس). این‌گونه حیوانات مقدس علائمی داشتند که کاهنان میشناختند. در هر محل کشتن حیوانی از نوع حیوان مقدس آن ناحیه موجب اعدام میشد. از جمله‌ی خدایان و حیوانات وابسته به آنها اینها بوده‌اند: ۲ خدای بزرگ پتاح و سراپیس که گاو نر آپیس بدانها وابسته بود؛ دو مادرخدای نوت و حاتحور، که گاو ماده بدانها وابسته بود؛ مادرخدای باشت، که گربه بدان وابسته بود؛ و خدای خورشید هوروس، که عقاب بدان وابسته بود.

پرستش آفتاب در مصر اهمیت فراوان داشت. تنها اقدامی که برای برقرار کردن خدای یگانه به عمل آمد اصلاحات اخناتون بود، و هدف آن این بود که آفتاب یگانه خدا شناخته شود. آمون، رع، و هوروس از جمله‌ی خدایان آفتاب بودند. مصریان قدیم برای اموات اهمیتی به حد پرستش قائل و به بقای جسم و "نفس حیاتی" معتقد بودند؛ به همین جهت اجساد را با تشریفاتی مومیائی میکردند (← مومیائی کردن)، و بناهائی چون اهرام بر می‌افراشتند. چون مصریان سخت پابند به دین بودند، کاهنان در مصر نفوذ بسیار داشتند. ریاست کاهنان را پادشاهان داشتند که خود در نظر مصریان جانشین خدا و خود نیز مورد پرستش بودند. بسیاری از خدایان مصر، از جمله ایسیس، هوروس، و سراپیس را یونانیان و رومیان به خدایان خود ملحق کردند.

مصری، زبان، زبان متروکی که مصریان قدیم به کار میبردند و زبان عمده‌ی گروه حامی محسوب میشود. ← هیروگلیفی. نیز ← زبان، جدول.

مصری، مسجد (mesri)، مسجد کوچکی، در اصفهان، که لوح سنگ مرمری داخل آن، به خط محمد رضا امامی، میرساند که در زمان شاه عباس II به توسط حاجی میرزا خان احداث شده و در ۱۰۶۱ هق پایان یافته است. تاریخ سر در ۱۱۱۶ هق، و مقبره‌ی خواجه میر حسن (ف ۷۸۸ هق) مجاور آن است.

مصری، معماری[1]. این معماری از پیش از ۳۰۰۰ ق‌م به خود شکل گرفت. با کمی رشد درخت در سرزمین مصر، آثار معماری چوبی چندان پیشرفتی نکرد، ولی، چون به علت رسوب سالانه‌ی نیل بر اراضی اطراف آن، گل رس نرم فراوان بود، هنر سفالسازی و سرامیک از زمانهای دور آغاز شد. خشت خشک‌شده‌ی با آفتاب یا پخته‌شده در کوره بسیار به کار میرفت. ماسه‌سنگ و سنگ آهک و گرانیت برای ساختن مسلّه‌ها و حجاریها و مصارف تزیینی در دسترس بود. از به کار بردن گل رس و نی در ساختن بناهای حجیم و سنگین و مسکونی معماری خاصی پیدا شد. ظاهراً تزیینات بر سطوح گرانیتی از طریق کنده‌کاری تقلیدی از تزیینات دیوارهای گلی بوده است، و شیبی که به ساختمانها میداده‌اند نیز ادامه‌ی روشی بوده که در ساختن دیواره‌های چینه‌ای پیش از آن وجود داشته است. ستونهای با تزیینات نیین یادآور نیهائی است که در بناهای نخستین به یکدیگر میبستند و همانها کالبد ساختمان را تشکیل می‌داد. مصریان ساختن جرز و سردر مسطح را توسعه دادند، که تنها نوعی است که در ساختمان‌های بزرگ آنها به کار رفته است، ولی ساختن طاق نیز در سلطنت سنفرو (snefru) توسعه پیدا کرد. دیوارها را بسیار ضخیم میساختند. به کار بردن ستون منحصر به تالارها و حیاطهای داخلی بود. دیوارهای شیبدار بزرگ خارجی، که مشتمل بر عده‌ی کمی روزنه‌های کوچک بود، و نیز ستونها را با نوشته‌های هیروگلیفی و کنده‌کاریهای تصویری با رنگهای درخشان تزیین میکردند. بسیاری از نقشها که در تزیینات ساختمانهای مصری قدیم آمده، جنبه‌ی نمادی دارد، که از آن جمله است جعل یا سوسک مقدس، قرص خورشید، و کرکس. نقشهای هیروگلیفی هم جنبه‌ی تزیینی داشت و هم حوادث تاریخی را ثبت میکرد. حجاران مصری در تکمیل تزیینات ساختمانی و دادن شکل صحیح به بناها مهارت کامل داشتند. به تقلید از اشیاء طبیعی، همچون برگ نخل، پاپیروس، و گل و غنچه‌ی گل آب (لوطس)، نقشهای قراردادی تهیه کرده بودند. سقفها که عموماً، به علت کمی بارندگی، هموار بود، از قطعات بزرگ سنگ تشکیل می‌شد که بر دیواره‌های خارجی و ستونهای داخلی نزدیک به یکدیگر قرار میگرفت. همه‌ی خانه‌های مسکونی که با الوار یا خشت خام ساخته شده بود، از میان رفته است؛ تنها معابد و مقابری که با مصالح قابل دوام ساخته بودند، برجای مانده است. اعتقاد به حیات پس از مرگ سبب آن بود که گورها را بسیار عظیم و ماندنی بنا کنند. معماری مصری به موازات گاهشماری تاریخی پیشرفت حاصل کرد؛ سلطنت قدیم، سلطنت میانه، و امپراطوری جدید (← مصر، ص ۲۷۸۸). بازمانده‌های دوران سلطنت قدیم همه تقریباً مقبره‌ای و عمدتاً مقابر شاهان و اشراف است. مصطبه (mastaba) کهنترین آرامگاهی است که از سلطنت قدیم برجای مانده است. ساختمانی است مربع‌شکل با سقف مسطح و دیوارهای شیبدار که در داخل آن اطاقهائی بر گورها ساخته شده است. ساختن هرم (← اهرام) هر شاه با جلوس وی بر تخت سلطنت آغاز می‌شد. گروهی از اهرام بر جای مانده است؛ اهرام جیزه که هرم بزرگ خوفو در آن است از همه بهتر شناخته شده است. بعضی از مقابر دوران سلطنت میانه را با نقب زدن به تندانهای سنگی کرانه‌ی غربی نیل در آنها ساخته بودند که گروه اهرام موجود در بنی حسن (ح ۱۹۹۱–۱۷۸۶ق‌م) از آن جمله است. شکل معابد دوران جدید در نزدیکی طیبه، مثلاً معابد رامسس، از روی شکل مقابر پیش از آن مایه گرفته است. سال‌های امپراطوری جدید دوره‌ی بزرگ معبدسازی را فرا میگیرد که معابد موجود ساخته‌شده به صورت خاص یادگار آن سالها است. مقابل در بزرگ معبد دو رشته ستون میساختند و بر بر روی آن غالباً مسلّه‌های بزرگ و مجسمه‌های تنومند و ابوالهولها قرار میدادند. باروی بلندی مانع دخول مردم عادی به معبد میشد که تنها شاه و صاحبان مناصب و کاهنان حق ورود به آن داشتند. در آن سوی ستونهای سرباز، تالار ستوندار مسقّفی بود که به دو قسمت مرکزی و طرفینی تقسیم میشد. ستونهای طرفین کوتاهتر بود و همین سبب میشد که از بالای آنها بتوانند روزنه‌هائی برای روشن کردن صحن مرکزی باز کنند. در پشت تالار ستوندار اطاقهائی بود که تنها شاه و کاهنان حق ورود به آنها را داشتند و در عقب آن اطاقهای دیگری مخصوص عبادت کاهنان بود. معبد بزرگ آمون در کرنک حاصل عمل ساختمانهای متعدد و الحاقات در زمانهای متوالی است؛ ستونهای صحن مرکزی آن بزرگترین ستونهای شناخته‌شده است. در معابدی که اضافات و ملحقات فراوان در آنها صورت گرفته، وحدت طرح غالباً فدای عظمت شده است. معابد دوران امپراطوری جدید را نیز غالباً در سنگها کنده‌اند. معبد ابوسمبل، که در زمان ستی I بنای آن آغاز شد، چهار مجسمه‌ی سنگی بزرگ از رامسس II داشت که کار بنای آن را به پایان رسانید. معبد ادفو (edfu)، که آغاز آن توسط بطلمیوس III بود (۲۳۷ ق‌م)، بهترین معبدی است که از دوره‌ی بطالسه بر جای مانده است. حتی در دوران تسلط بیگانگان بر مصر، معماری مصری به سنن خود وفادار ماند و تقریباً هیچ عنصری از فرهنگهای خارجی را نپذیرفت.

مصری، هنر[2]. هنر دوران پیش از سلسله‌های سلطنتی مصر (ح ۴۰۰۰–۳۱۰۰ ق‌م)، که از روی هدایای مقابری شناخته‌شده، بیشتر عبارت بوده است از سفالها و پیکره‌های سفالین کوچک رنگ‌شده، کنده‌کاریهای بر روی عاج، لوحهای سنگی مخصوص ترکیب کردن مواد آرایشی، و سلاحهای ظریف ساخته‌شده از سنگ چخماق. در نقاشی، اهمیت فراوان به طرحهای خاص داده میشد، که از جمله‌ی آنها است طرحهای به رنگ سرخی که بر روی سفالینه‌های نخودی‌رنگ به دست‌آمده در هیراکونپولیس[3] (hierākonpolis)، شهر کاخی مصر علیا، پیدا شده است. در نزدیکی پایان این دوره، مجسمه‌سازان به تراشیدن پیکره‌های تکسنگ خدایان با سنگ آهکی آغاز کردند، همچون مجسمه‌ی مین در قفط. در همین دوره و در سالهای میان ۳۲۰۰ و ۲۷۸۰ ق‌م بعضی از نقشها و مایه‌های بین النهرینی بتدریج روی کار آمد. هنرمندی در ساختن جامها و گلدانهای سنگی این دوره مخصوصاً جالب توجه است. با آغاز دوران سلطنت قدیم (← مصر، جدول)، که مرکز آن در ممفیس بود، مقررات و قاعده‌های سبکی هنر مصری که از مشخصات این هنر در سراسر تاریخ آن بوده است، بسرعت تکامل یافت. در حجاریهای برجسته و در نقاشیها، پیکر آدمی معمولاً با سر به حالت نیمرخ، چشم و شانه‌ها از رو به رو، و پایین‌تنه و رانها و پاها به صورت نیمرخ نمایش داده میشد. چندان کوششی برای تغییر شکل پنداری یا فضائی صورت

(۱)Egyptian architecture (۲)Egyptian art (۳)Hieraconpolis

نمیگرفت. برجستگیها را بسیار کم نمایش می‌دادند، غالباً برجسته‌کاری و کنده‌کاری سر دو را بر روی یک قطعه فراهم میآوردند. رنگ را یکنواخت میزدند و هیچ کوششی برای نمایاندن مناظر و مرایای خطی به کار نمیبردند. ساختن انواع مجسمه‌های ایستاده و نشسته توسعه یافت، ولی در آنها مراعات تقارن سخت مورد توجه، و القای اندیشه‌ی حرکت به حد اقل بود. بنابر اعتقادات دینی آن دوره، زندگی سعادتمند پس از مرگ بسته به آن بود که همه‌ی مراحل زندگی قبل از مرگ در گور ادامه یابد. بنا بر این، وظیفه‌ی هنرمند آن بود که زندگی دنیائی را هر چه بهتر بر روی مواد قابل دوامی که در اختیار دارد نقش کند. آرامگاهها را با صحنه‌هائی از زندگی خانوادگی و جنگی و شکار و تشریفات میآراستند. همراه با شخص مرده، مجسمه‌هائی از او و از خدمتکاران و کارگزارانش، که غالباً آنان را در حال انجام دادن وظایفشان نمایش میداد، دفن میکردند. برجسته‌ترین مجسمه‌های بازمانده از دوران سلطنت قدیم، مجسمه‌ی با سنگ دیوریت خفرع بزرگ، مجسمه‌ی چوبی رنگ‌شده‌ی شیخ البلد (هر دو در قاهره)، و مجسمه‌ی با سنگ آهکی رنگ‌شده‌ی منتی نشسته (لوور) است. نقاشی، محتملاً به علت آنکه دوام چندانی نداشت، کمتر وسیله‌ی نمایش صحنه‌ها قرار میگرفت، و اصولاً عنوان وسیله‌ی کومکی فرعی برای حجاری داشت. نمادهائی از نقاشیها نقاشی غازهائی است از گوری که در مدوم (medum) به دست آمده است (قاهره). دوران سلطنت میانه (← مصر، جدول) که پایتخت در طیوه بود، دوره‌ی جدیدی از تجربه و اختراع بود. توجه روزافزون به صور هنری دوران سلطنت قدیم را نگاه داشته بودند، ولی وحدت اسلوب شکسته شده بود. پایبندی به صورت رسمی با ظرافت افراطی در اجرا در هم آمیخته بود. نقاشیهای به دست‌آمده در مقابر در کوه تراشیده‌ی بنی حسن [مثلاً مردگانی که به گاوهای وحشی خوراک میدهند و گربه‌ی در کمین شکار، آرامگاه خنموحتپ (xnemu-hetep)] نمونه‌های برجسته‌ی آزادی عمل در طراحی هستند. در حجاری، مجسمه‌های پراحساس سنوسرت III و آمنمحت III (هر دو در قاهره) در هنر مصری که در همه‌ی زمانهای دیگر نسبت به مجسم ساختن احساس درونی تمایلی نشان نمیدهد، نمونه‌های استثنائی به شمار میرود. هنر دوران امپراطوری جدید (← مصر، جدول) را میتوان همچون حد نهائی تکامل سبک رسمی مصری دوران سلطنت میانه‌ی مصر تصور کرد که در آن صور با عظمت سلطنت قدیم و کشفها و الهامات سلطنت میانه با هم ترکیب شده است. خصوصیت نقاشیهای این دوره گستاخی طرحها و جانداری کنترول‌شده‌ی نقشها است، در حجاری به حجم و صلابت و غیر شخصی بودن اهمیت داده شده است. در عصر تل العمارنه (۱۳۷۲–۱۳۵۰ ق‌م) سبک آزاد و ظریفی توسعه یافت که با توجه به طبیعت و تصور معنای جدیدی برای زندگی و حرکت همراه بود. در حجاری کار این سبک جدید به حد کاریکاتور انجامید که نمونه‌ی آن مجسمه‌ی عظیم الجثه‌ی اخناتون (قاهره) است. برجسته‌ترین شاهکار این دوره مجسمه‌ی نیمتنه‌ی ملکه نفرتیتی (موزه‌ی برلین) است. ظرافت و کمال و حد اعلای غنای این سبک در آخرین دوره‌ی آن از روی اشیائی معلوم میشود که از گور توت‌عنخ‌آمون به دست آمده است. در دوره‌ی رامسی (۱۳۱۴–۱۰۸۵ ق‌م) کوششی برای بازگشت به اشکال و صور سنتی دوران قدیمتر امپراطوری جدید صورت گرفت، ولی نیرومندی و عظمت، که از مختصات آن دوره بود، نتوانست تجدید شود. حجاریها، چه نقش برجسته و چه به صورت مجسمه، جز در صحنه‌های جنگی، یکنواخت و حتی تکبرآمیز شد. در دوران انحطاط (۱۰۸۵–۷۳۰ ق‌م) به دوباره‌سازی مکانیکی و باسمه‌ای صور قدیمی در هنرهای اصلی و نقش کردن تصاویر مسخره‌آمیز و غالباً بدبینانه بر روی اوراق پاپیروس پرداختند. در دوران سائیسی (← سائیس) تلاشی برای احیای درشتی و خشکی سبک سلطنت قدیم صورت گرفت، ولی به جای سادگی صور قدیمی خشونت نامطبوعی جایگزین شد. پس از آنکه مصر در ۶۶۳ ق‌م به تصرف آشور در آمد، همه‌ی هنرها، جز هنر فلزکاری، که در آن به استانداردهای عالی از مهارت رسیده بودند، دوچار انحطاط شد. حمله‌های آشوریان و پس از آن ایرانیان به مصر، هیچ کدام تأثیری بر هنر مصری بر جای نگذاشت. حتی در دوران بطالسه نیز مصر در برابر مفاهیم هنری یونانی مقاومت فوق العاده نشان داد. سنت معماری قدیم قدرت خود را باقی نگاه داشت، ولی نقاشی و پیکرتراشی پیوسته رو به انحطاط بود. ممکن است ناتورالیسم بومی در تخته‌های نقاشی‌شده و تصاویر بر روی مومیائی‌های فیوم تأثیر گذاشته باشد، ولی موضوعها و سبکها هیچ کدام مصری نیست. شکوفائی هنرهای کوچک ادامه یافت؛ گلدانهای رخام، سفالینه‌ها و مجسمه‌های کوچک بدل چینی، ظرفهای شیشه‌ای، کارهای بر روی عاج و فلز با همان ظرافت و سنت هنر مصری قدیم ساخته میشد.

مصطبه، آرامگاه؛ ← مصری، معماری.

مصطفوی، محمدتقی (سید محمد تقی مصطفوی کاشانی)، ۱۲۸۴ هش–، دانشمند و باستانشناس ایرانی. نخست به تدریس اشتغال داشت، و سپس، به خاطر علاقه‌ای که به‌تحقیق در کاوشهای علمی داشت، به سمت بازرس فنی عتیقات به کار مشغول شد. چند سال در کاوشهای علمی شوش و سپس در خاکبرداریهای علمی تخت جمشید با هیئتهای علمی فرانسوی و آلمانی کار کرد. در ۱۳۱۴ هش مأمور تعمیر ابنیه‌ی تاریخی اصفهان شد. در ۱۳۲۳ هش به ریاست اداره‌ی کل باستانشناسی منصوب شد.

مصطفوی در دوران خدمت خود در راه شناساندن آثار تاریخی و باستانی و مساجد و بقاع متبرکه و تکایا و احیای آرامگاههای بزرگان دین و دانش و فرهنگ کهن ایران سعی فراوان کرد؛ با نوشتن مقالات و رسالات و کتابها، و نیز با ایراد سخنرانیها در کنگره‌های باستانشناسی، چه در داخل و چه در خارج کشور، و در رادیو و تلویزیون، خدمات ارزنده‌ای انجام داد.

از تألیفات مهم وی میتوان اینها را نام برد: هگمتانه، آستانه‌ی حضرت عبدالعظیم، اقلیم پارس، ترجمه‌ی الواح گلی تخت جمشید، فرشها و قالیهای عهد هخامنشی، نظری به هنر معماری گذشته‌ی ایران، و شرح اجمالی تخت جمشید.

مصطفوی در تهیه و تدوین مقالات مربوط به آثار و ابنیه‌ی تاریخی، هنری، و باستانی ایران در دایرةالمعارف فارسی (کتاب حاضر) همکاری صمیمانه داشته است.

مصطفی I، 1000 یا 1001–1047 هق (1591–1639)، ۱۵مین سلطان (1026–27، 1031–32 هق مطابق 1617–18، 1622–23) عثمانی، پسر محمد III برادر او سلطان احمد I پس از جلوس به تخت او را از کشتن معاف داشته بود. پس از مرگ سلطان احمد I مصطفی به تخت نشست (1026 هق). مصطفی رشد مغزی و فکری نداشت، و به همین جهت برادرش او را نکشته بود. چندی پس از جلوس او، پسر سلطان احمد، به نام عثمان II، دیوان یا دادگاه سلطنتی ترتیب داد و به کومک قیزلر آغا و مفتی و قائم مقام مصطفی را از سلطنت معزول ساخت و خود به سلطنت نشست. چند سال بعد ینی‌چریان پسر ضد عثمان II شوریدند و مصطفی را از حرم بیرون کشیده دوباره به سلطنت پس داشتند و عثمان را کشتند. پس از آن شورش ینی‌چریان و "سپاهی" ها به دنبال هم روی میداد و وزیران اعظم به دلخواه ایشان منصوب و بعد معزول یا مقتول میشدند و مصطفی، که بکلی از رشد عقلی بیبهره بود، آلت معطله‌ای بیش نبود. شورش ولایات نیز پشت سر هم روی میداد و سیف‌الدین اوغلو در طرابلس و آبازه پاشا در ارزروم قیام کردند. سرانجام وزیر اعظم به نام کمانکش (kamānkaš) علی پاشا به کومک مفتی مصطفی را از سلطنت خلع کردند و مراد (مراد IV) پسر سلطان احمد را به تخت نشاندند (1032 هق).

مصطفی II، 1074–1115 هق (1664–1703)، ۲۲مین سلطان (1106–1115 هق مطابق 1695–1703) عثمانی، پسر سلطان محمد IV. پس از عمش سلطان احمد II به تخت نشست، و جلوس او مصادف بود با جنگهای دولت عثمانی با دول اتریش و لهستان و روسیه و ونیز. سلطان اعلام جهاد کرد و خود عازم جنگ شد. ینی‌چریان قیام کردند و وزیر اعظم دفتردار علی پاشا را کشتند، و وزیر اعظم جدید به نام الماس محمد پاشا اداره‌ی جنگ را به دست گرفت، ابتدا نیروهای عثمانی پس اتریش و ونیز و روسیه پیروز شدند. در 1108 هق (1697) سپاه عثمانی در سنتا، واقع در نزدیکی تایس، از سپاه اتریش شکست سختی خورد و الماس محمد پاشا کشته شد و مهر سلطنتی به دست اتریشیها افتاد. سلطان مرد باکفایتی به نام عموجه زاده حسین پاشا را به وزارت اعظم برگزید. سلطان خود در ادرنه ماند و وزیر اعظم به جبهه رفت و، در عین حال، مذاکرات صلح را به طور جدی دنبال کرد. در ربیع الثانی 1110 هق مذاکرات صلح در کارلوویتس، واقع پس ساحل رود دانوب، شروع شد و در شعبان همان سال (۲۶ فوریه‌ی 1699) با اتریش و لهستان و ونیز پیمان صلح بسته شد (← کارلوویتس، پیمان)، و صلح با رو-

سیه در سال بعد منعقد گردید. در نتیجه‌ی پیمان صلح، مجارستان و ترانسیلوانیا ـ به استثنای طمشوار ـ از دست دولت عثمانی خارج شد و لهستان قسمتی از اراضی خود را باز یافت و رود دنیستر سرحد میان روسیه و عثمانی شناخته شد. در پرتو این صلح وزیر اعظم موفق شد که نظم و آرامش را در داخل مملکت برقرار سازد. وزیر اعظم حسین پاشا در ۱۱۱۴ هق استعفا کرد و به جای او دالی‌قلبان محمد پاشا وزیر اعظم شد. این وزیر لیاقت سلف خود را نداشت، و پس از ۴ ماه وزارت معزول و اعدام شد. پس از آن رامی پاشا وزیر اعظم شد، ولی ینی‌چریان با او موافق نبودند و از اقامت سلطان در ادرنه ناراضی بودند، و به همین جهت رامی پاشا معزول شد و سلطان قول داد به استانبول مراجعت کند، اما علما فتوی به خلع او دادند، و در ادرنه نیز بر ضد او قیام شد و سلطان ناچار در جمادی الاول ۱۱۱۵ هق استعفا داد، و چند ماه بعد در همان سال وفات یافت (۳۱ دسامبر ۱۷۰۳) و در ایاصوفیه مدفون شد. او را پادشاهی عاقل و با کفایت گفته‌اند. شعر میگفت و در شعر مفتونی و اقبالی تخلص میکرد.

مصطفی III، ۱۱۲۹–۱۱۸۷ هق (۱۷۱۷–۷۴)، ۲۶مین سلطان (۱۱۷۱–۸۷ هق مطابق ۱۷۵۷–۷۴) عثمانی، پسر سلطان احمد III. پس از مرگ (۱۷۵۷) عثمان III به تخت سلطنت نشست. مصطفی پس از جلوس بر تخت راغب پاشا وزیر اعظم باکفایت زمان عثمان III را در مسند وزارت نگه داشت، و او این شغل را تا سال مرگ (۱۱۷۶هق مطابق ۱۷۶۳) خود حفظ کرد. راغب پاشا مخالفان خود را از پایتخت دور کرد و برای اصلاح وضع مالی و امور نظامی اقداماتی به عمل آورد. جنگ هفتساله در اروپا (۱۷۵۶–۶۳) جریان داشت و دولت عثمانی در ۱۷۶۱ با دولت پروس معاهده‌ی دوستی بست و، اگرچه راغب پاشا میل داشت که با دولت پروس عقد اتحاد نظامی ببندد، مخالفت خود مصطفی و علما مانع از عقد چنین پیمانی شد. پس از مرگ راغب پاشا، چند تن به دنبال هم به وزارت اعظم رسیدند. و از ۱۱۷۹ تا ۱۱۸۲ هق (۱۷۶۵ تا ۱۷۶۸) وزارت اعظم با محسن‌زاده محمد پاشا بود. در ۱۱۷۶ هق (۱۷۶۲) روسیه در امور گرجستان مداخله کرد و در آخسخه (چالدیر) و نیز در مونتنگرو (قره طاغ) روسها بر ضد دولت عثمانی شروع به تحریکات کردند. خان کریمه از تجاوز روسها شکایت میکرد و دولت لهستان از دخالت روسیه در امور داخلی آن ناراضی بود و از عثمانی مدد میخواست. سرانجام در سال۱۱۸۲هق (۱۷۶۸) سلطان مصطفی III از مفتی ولی‌الدین فتوائی برای جنگ با روسیه گرفت. وزیر اعظم محسن‌زاده معزول شد و سفیر روسیه به نام ابرسکف (obreskof) در یدی قله (yedi qola) محبوس شد. روسها در جنگ پیروزیهائی به دست آوردند، و به همین جهت وزیر اعظم محمد امین پاشا اعدام شد و به جای او مولدووانجی (moldovānji) علی پاشا وزیر اعظم شد. روسها رومانی را متصرف شدند و نیروی دریائی روسیه در مدیترانه نیروی دریائی دولت عثمانی را در دماغه‌ی چشمه به آتش کشید (ژوئیه‌ی ۱۷۷۰). سال بعد روسها شبه جزیره‌ی کریمه را متصرف شدند و این شبه جزیره به طور قطع و برای همیشه از دولت عثمانی منتزع شد. در پایتخت دولت عثمانی اقدامات سیاسی برای عقد متارکه و صلح با روسها به عمل آمد، و کنگره‌ی صلحی در فوچانی (focāni) تشکیل شد (۱۷۷۲). این مذاکرات به نتیجه نرسید ولی متارکه ادامه داشت و مذاکرات تازه‌ی صلح در بخارست آغاز شد (۱۱۸۶ هق مطابق ۱۷۷۲). این مذاکرات نیز قطع، و جنگ از نو آغاز شد و روسها به سیلیستره (silistra؛ بلغارستان) و وارنا حمله کردند و بندر بیروت را در مدیترانه به توپ بستند. سلطان که با وجود بیماری عازم جنگ بود وفات یافت، و در جامع لاله‌لی (lāleli) که خود بنا کرده بود به خاک سپرده شد.

مصطفی IV، ۱۱۹۳ — ۱۲۲۳ هق (۱۷۷۸–۱۸۰۸)، ۲۹مین سلطان (۱۲۲۲–۲۳ هق مطابق ۱۸۰۷–۰۸) عثمانی، فرزند عبدالحمید I. در ۲۹ ماه مه‌ی ۱۸۰۷ به جای پسر عم خود سلطان سلیم III به تخت نشست. سلطان سلیم III به جهت آوردن "نظام جدید"، که نوید اصلاحات کلی در امور نظامی را میداد، از طرف مرتجعان و محافظه‌کاران و قوای یمق (yamaq) و ینی‌چری معزول شد، و مصطفی IV که طرفدار "نظام جدید" نبود به سلطنت رسید و به لغو نظام جدید دستور داد. قبقجی (qabaqji) اوغلو که رهبر یمقهای ینی‌چری بود و در عزل سلیم III دست داشت به فرماندهی استحکامات بوسفور تعیین شد. در این زمان که دولت عثمانی با روسیه در جنگ بود، به سعی دولت فرانسه، میان روسیه و عثمانی متارکه‌ای صورت گرفت، ولی دولت روسیه از متارکه ناراضی بود و تدارک جنگ تازه‌ای صورت میگرفت. ینی‌چریان در عصیان خود باقی ماندند و چلبی مصطفی پاشا، وزیر اعظم، در ادرنه بود و کاری از دستش ساخته نبود. بیرقدار مصطفی پاشا، که از طرفداران جدی نظام جدید بود، در روسچق (roscoq، بلغارستان) بود و طرفداران این نظام به دور او جمع شده بودند. بیرقدار به سوی ادرنه حرکت کرد و با قوای تحت فرماندهی وزیر اعظم به سوی پایتخت راه افتادند. در ۲۸ ژوئیه‌ی ۱۸۰۸ بیرقدار مهر سلطنت را از وزیر اعظم گرفت و خود عملاً کارهای وزارت را به دست گرفت. بیرقدار به کاخ سلطنتی رفت و مصطفی که وضع خود را در خطر میدید به قتل سلیم III (پادشاه مخلوع) و محمود خان (ولیعهد) دستور داد. سلیم III به قتل رسید، ولی محمود خان گریخت و در این میان حمله کنندگان به کاخ سلطنتی، مصطفی را گرفتند و از سلطنت عزل کردند و برادرش محمود II را به سلطنت بر داشتند. مصطفی چند ماهی توقیف بود تا آنکه در نوامبر ۱۸۰۸ به دستور محمود خان به قتل رسید. جنازه‌ی او را در تربت پدرش عبدالحمید I در ینی جامع به خاک سپردند.

مصطفی، از القاب محمد ص، پیغمبر اسلام.

مصطفی امیر المؤمنین: ← امیر المؤمنین.

مصطفی پاشا (mostafā pāšā) [مصطفی پاشا لالا (lālā)] فت ۱۵۸۰ (۹۸۸ هق) سردار معروف عثمانی در قرن ۱۶م. لله‌ی شاهزاده سلیم (بعدها سلطان سلیم II) بود و به تحریک او سلیم برادر خود بایزید را به قتل رسانید (← سلیم II). مدت ۸ سال والی دمشق بود، و با آنکه صوقللی محمد پاشا وزیر اعظم به او نظر خوشی نداشت، سلیم II وی را به پایتخت فرا خواند و به او منصب وزارت داد (۱۵۶۹). سپس صوقللی او را به سرعسکری یمن منصوب کرد. برای فراهم آوردن تجهیزات نظامی در مصر با سنان پاشا والی مصر اختلاف پیدا کرد، و سرانجام سنان به جای او انتخاب شد. در ۱۵۷۰ به سرعسکری برای فتح جزیره‌ی قبرس فرستاده شد و تا ۱۵۷۱ آنجا را تسخیر کرد. در ۱۵۷۷ (۹۸۵ هق) که جنگ عثمانی با ایران در گرفت، او و سنان پاشا هر دو به سرعسکری منصوب شدند، ولی به علت مخالفت سنان، مصطفی از این سمت عزل شد. در ۹۸۶ هق مصطفی بر گرجستان حمله برد و تفلیس و چند شهر دیگر را متصرف شد، با این همه، به آرزوی خود که رسیدن به وزارت اعظم بود نرسید. اهمیت مصطفی در تاریخ عثمانی بیشتر از آن جهت است که مورخی به نام ← مصطفی عالی از اوایل خدمت سمت دبیری او را داشت و به همین جهت در آثار همین عالی خصوصیات اخلاقی و دسیسه‌های او بیش از هر سیاستمدار دیگر عثمانی معرفی شده است.

مصطفی چلبی، جلالزاده: ← جلالزاده مصطفی چلبی.

مصطفی خان بیگدلی (beygdeli)، از امرا و رجال دولت نادر شاه افشار و عم آذر بیگدلی. در اواخر عهد نادر، او به اتفاق مهدی خان استرابادی، با سه زنجیر فیل رقاص و تحفه‌ها و هدیه‌های بسیار به سفارت عازم دربار عثمانی شد. درین بین نادر کشته شد، و میرزا مهدی‌خان از بغداد باز گشت. اما مصطفی خان همان جا ماند و با علیمردان خان بختیاری همدست شد، و به اتفاق شخص مجهول النسبی را، که خود را شاهزاده حسین صفوی مینامید، از بغداد بر گرفتند و به کرمانشاه آمدند. پس از جنگی که بین آنها با کریم خان زند روی داد، علیمردان خان متواری شد، و مصطفی خان به دست لشکریان کریم خان افتاد.

مصطفی کمال: ← آتاتورک

مصطکی (mastaki)، ← پسته.

مصطلق، بنی: ← محمد ص، قسمت ۳۵.

مصعب ابن زبیر (mos'abe 'bne zobayr) [ابوعبدالله مصعب ابن زبیر ابن عوام]، فت ۷۱ هق، از سرداران و قهرمانان صدر اسلام؛ پسر زبیر ابن العوام. وی در دستگاه برادرش، عبدالله ابن زبیر، که از مدعیان خلافت بود، نشأت یافت، و همواره یار و مددکار او بود. عبدالله او را به عنوان والی به بصره فرستاد؛ مصعب در ۶۷ هق بدانجا رفت، و مختار ثقفی را مغلوب و مقتول کرد. یک سال بعد، از این مقام عزل شد، ولی دگربار به عنوان والی بصره و کوفه گماشته شد. عبدالملک ابن مروان، خلیفه‌ی اموی، لشکریان بسیاری را به جنگ او فرستاد، و سرانجام خود به جنگ او رفت، و چون به عراق رسید، مصعب را با سپاه خویش در محاصره گرفت، اما مصعب مقاومت کرد. عبدالملک برادرش محمد ابن مروان

را نزد وی فرستاد، و او را امان داد، و نوید‌هائی، از قبیل ولایت همیشگی عراق، بدو داد تا از جنگ دست بردارد، اما مصعب حاضر نشد، و سرانجام به قتل رسید، و سرش را نزد عبدالملک بردند. بعضی از مورخین سال مرگ او را ۷۲ هق نوشته‌اند. در سال تولدش نیز اختلاف است، و احتمالاً در ۲۶ هق تولد یافته. سکینه، دختر امام حسین ع، همسر او بود. نیز ← قطری ابن الفجاءه.

مصعب ابن عمیر: ← محمد ص، قسمت ۱۶.

مصعبی (mos'abi)، دهستان (جمعیت ۲٬۷۳۲ نسمه در سال ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵ آبادی. کوهستانی است. هوایش در ناحیه‌ی فردوس معتدل است. محصولاتش غلات، زعفران، پنبه، و ابریشم است. مرکزش، **مصعبی** (جمعیت ۹۱۰ نسمه در سال ۱۳۴۵ هش)، ۳۰ کیلومتری ش فردوس قرار دارد.

مصفات، عظم: ← سر.

مصفه[1] (mesfa) [عبری، ـ برج دیده‌بانی]. ۱ـ ← جلعید. ۲ـ محل اجتماع عبرانیان قدیم هنگام پیش آمدن کارهای مهم (داوران ۲۰:۱؛ ۲۱:۱ و ۵ و ۸؛ اول سموئیل ۷:۵).

مصفی، تفسیر، ← صافی، تفسیر.

مصقلة ابن هبیره: ← فرخان.

مصلای پایین خیابان: ← مصلی.

مصلای طرق: ← ایوان طرق.

مصلای یزد: ← مصلی

مصلح‌الدین شیرازی: ← سعدی.

مصلوب کردن[2] (maslub)، از طرق شکنجه و اعدام مجرمین در قدیم، بدین طریق که دست و پای مجرم را به صلیبی (← صلیب) میخکوب میکردند یا به وسیله‌ی ریسمان میبستند. نیز ← عیسی، قسمت IV.

مصلی (mosallā)، محلی که مردم برای اقامه‌ی نماز عید یا نماز طلب باران در آنجا گرد آیند. در بعضی شهرهای ایران در چنین مکان ایوان یا بنای دیگر به نام مصلی هست که جنبه‌ی هنری و تاریخی دارد. **مصلای پایین خیابان** در مشهد، ایوان بزرگی دارای تزیینات کاشی مورخ ۱۰۸۷ هق است. **مصلای طرق**، مشهد، ← ایوان طرق. **مصلای یزد** چهارطاقی بزرگی است در میان صحنی دوطبقه، بانی آن امیر محمد قاضی است (در ۷۲۵ هق). به علت سیل در ۸۶۰ هق خرابی دید؛ در ۹۵۸ هق مجدداً آباد شد، در ۱۰۳۵ هق به توسط اسحاق بیک تعمیر شد.

مصمغان (masmoqān) معرب **مسمغان**، سلسله‌ای از امرای زرتشتی که، مقارن فتوحات عرب در ری، در ناحیه‌ی دنباوند (دماوند) در ل ری حکومت داشتند، و ح ۱۴۱ هق بر افتادند؛ و نیز نام هر یک از امرای سلسله. ظاهراً این سلسله از سلسله‌های قدیمی بوده است. گویند عنوان مصمغان از طرف فریدون به ارمائیل که قبلاً طباخ ضحاک بود اعطا شد، بدین مناسبت که وی نیمی از جوانانی را که برای تغذیه‌ی مارهای دوش ضحاک محکوم به مرگ بودند نجات داد. در باب تسمیه‌ی مصمغان و پستگی سلسله‌ی آنان با سلسله‌های دیگر امرای محلی اقوال مختلفی هست. یاقوت لفظ مصمغان را به معنی بزرگ مجوس میداند، و به هر حال، اظهار نظر قطعی در این مسائل ممکن نیست.

اولین اشاره‌ی تاریخی به امیری از این سلسله در تاریخ طبری در وقایع فتح ری به دست نعیم ابن مقرن (← ری، شهر قدیم) در خلافت عمر آمده است. پس از شکست خوردن پادشاه ری، سیاوخش ابن مهران ابن بهرام چوبین، از عربها، مصمغان دماوند با قبول خراج صلح کرد. مرکز قدیم دماوند احتمالاً محلی به نام مندان (mandān) بود، که گویند ارمائیل در آنجا قصری عالی از ساج و آبنوس ساخته بود که در دوره‌ی خلافت هارون‌الرشید قطعه قطعه و به بغداد حمل شد. در دوره‌ی فتوحات اسلامی در دنباوند دو شهر وجود داشته که یکی ویمه (vayma) و دیگری شلمبه (šalambe) بوده است. بنا بر نوشته‌ی یاقوت، دژ اصلی امیر مصمغان استوناوند (ostunāvand) یا جرهد (jarhod) نام داشته، و ظاهراً بایستی بالاتر از قریه‌ی رینه (reyne)، که احتمالاً جزء قریة الحدادین قدیم بوده، واقع بوده باشد.

در ۱۳۱ هق ابومسلم کوشید که مصمغان را مطیع‌سازد، ولی از عهده برنیامد، اما عاقبت در ح ۱۴۱ هق قلمرو مصمغان به دست مسلمانان افتاد. مقارن این ایام در خانواده‌ی مصمغان نفاقی در گرفت. پرویز ابن مصمغان با برادر خود به ستیزه بر خاست، و به درگاه منصور خلیفه‌ی عباسی رفت، و خلیفه در حق وی مقرری برقرار کرد. وی در شورش راوندیه اهتزاز شجاعت کرد، و در بعضی مآخذ به عنوان "مصمغان مالک ابن دینار، مالک دنباوند" از وی یاد کرده‌اند. این پرویز (یا مالک) نفوذ فراوان داشت، و از انتخاب عمر ابن العلاء به فرماندهی لشکر اعزامی به طبرستان با صوابدید وی انجام گرفت، زیرا وی در شورش سنباد و راوندیه با عمر آشنا شده بود.

در سال ۱۴۱ هق، برادر پرویز، که امیر دنباوند بود، با پسر زن خود خورشید، اسپهبد طبرستان، در جنگ بود، ولی وقتی شنید که قوائی به امر منصور به عزم طبرستان حرکت کرده است، با حریف خود از در صلح در آمد. پس از شکست اسپهبد خورشید، اعراب بر امیر مصمغان نیز دست یافتند، و خود و دخترانش را اسیر کردند، و یکی از این دختران به ازدواج مهدی خلیفه در آمد.

نیز باید دانست که ابن اسفندیار و ظهیرالدین مرعشی از مصمغان دیگری به نام ولاش نام برده‌اند که مرزبان میان‌دورود (نزدیک ساری) بوده، و در زمان فرخان میزیسته، و به شاخه‌ی ارشد ← آل قارن (از اعقاب زرمهر سوخرا) منسوب بوده است. وندداد هرمزد (از شاخه‌ی اصغر آل قارن، از اخلاف قارن برادر زرمهر)، در شورش خود بر ضد خلیفه، با اسپهبد شروین (۷۷۲–۷۹۷) و ولاش (مصمغان میان‌درود) متحد شد. این شخص اخیر ظاهراً یکی از اعقاب ولاش سابق‌الذکر بوده است.

طبری در وقایع سال ۲۲۴ هق از پسر برادر مازیار، موسوم به شهریار ابن مصمغان اسم میبرد. این مصمغان ممکن است همان وندداد امید، عم مازیار، باشد. از طرف دیگر، در وقایع سال ۲۵۰ هق، طبری در میان متحدین حسن ابن زید علوی از شخصی به نام مصمغان ابن وندا امید نام میبرد.

مصورالملک (mosavvero'lmolk)، از نقاشان معروف نیمه دوم قرن ۱۳م هق. آثار او را که در روزنامه‌های شرف و شرافت میبینیم بسیار استادانه است. وفاتش بدرستی معلوم نیست، و ظاهراً تا عهد مظفرالدین شاه در قید حیات بوده است.

مصوع[3] (mosavva')، شهربندر (در ۱۹۷۰ جمعیت تخمیناً ۱۸٬۴۹۰)، حبشه، در اریتره، کنار دریای سرخ با بندرگاهی عالی. در ۱۸۸۵–۹۷ پایتخت اریتره بود. از صادراتش پوست دباغی‌نشده، کره، پنبه و قهوه است. یکی از گرمترین نقاط مسکون دنیاست. در ۱۸۸۵–۱۹۴۱ در تصرف ایتالیا بود. در جنگ II از پایگاههای متفقین بود.

مصونیت، در طب، ← ایمنی.

مصونیت پارلمانی[4] (masuniyyat-)، مصونیتی که نمایندگان پارلمان از آن برخوردارند. به موجب قوانین اساسی، این نمایندگان از تعرض مصون میباشند و تعقیب و دستگیری آنها باید با اجازه‌ی پارلمان باشد.

مصیبت تولد[5]، در روانشناسی، نگرانی یا ترسی که طفل در هنگام تولد تحمل میکند. در پیکانلیز عقیده بر این است که اگر این ناراحتی در اوان طفولیت جبران نشود، بعداً، به صورت نگرانی یا ترس، در اختلالات عصبی بروز میکند.

مصیبت‌نامه، منظومه‌ی عارفانه در بحر رمل مسدس مقصور (یا محذوف)، اثر عطار.

مصیصه[6] (masisa)، نام قدیمی آن **موپسوستیا**[7] (mopsuestiā)، شهر قدیمی کیلیکیا، آسیای صغیر، کنار رود پورامسوس (← جیحان)؛ اکنون دهکده‌ای از ولایت سیحان، ج ترکیه‌ی آسیائی، است. زادگاه تئودوروس موپسوستیائی است. عبدالله ابن عبدالملک در ۸۴ هق آن را گرفت.

مضاربه (mozāraba)، در فقه اسلامی، عقدی میان دو طرف برای شرکت در سود تجارت مال معینی که مال متعلق به یک طرف و کار و تجارت از طرف دیگر باشد. صاحب مال مالک و طرف دیگر عامل خوانده میشود. احکام مهم مضاربه به قرار ذیل است:

۱) مضاربه عقد جایز است، یعنی هر یک از طرفین هر وقت بخواهد میتواند آن را بهم بزند؛

۲) چون فسخ عقد در هر وقت به اراده‌ی یکی از طرفین است، تعیین مدت الزام‌آور نخواهد بود؛

۳) در صورت تعیین مدت، پس از انقضای مدت، عامل حق تصرف در مال ندارد مگر به اجازه‌ی مجدد مالک؛

۴) تصرف عامل در مال بسته به حدود و

---

(۱)Mizpah, Mizpeh (۲)crucify (۳)Massawa (۴)immunité parlementaire (فر) (۵)birth trauma (۶)Misis (۷)Mopsuestia

شرایطی است که مالک تعیین کرده است؛
۵) اگر مالک اجازه‌ی مطلق تصرف در مال را بدهد، عامل در هر نوع تصرفی مجاز است؛
۶) مخارج سفر عامل در تجارت مال مضاربه از اصل مال خواهد بود، بدین شرط که زیاده‌روی و اسراف در خرج نکند. در صورت زیاده‌روی و اسراف مخارج زاید به عهده‌ی خود عامل خواهد بود؛
۷) عامل در تجارت باید نقداً خریداری کند و نقداً بفروشد. ثمنی که در خرید میپردازد نباید از ثمن المثل (قیمت عادی) بیشتر باشد، و ثمنی که در فروش میگیرد نباید از ثمن المثل کمتر باشد؛
۸) در صورت تجاوز عامل از شروط مالک عامل ضامن مال خواهد بود؛
۹) در اختلاف میان مالک و عامل در مقدار مال مضاربه و در مقدار ربح، قول عامل مسموع است.
مواد ۵۳۶–۵۶۰ در قانون مدنی ایران ناظر بر مضاربه‌اند.

مضارع، بحر (mozāre'، عربی، ← همانند)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار چهار بار مفاعیل فاعلات (از اصل مفاعیلن فاعلاتن به زحاف کف و قصر) پدید آید (← پایه، دایره)، مانند:

گر آن طره هست مشک بما چون نداد بوی
ور آن چهره هست ماه چرا درکشید روی.

(U_ _U/U_U_/U_ _U).

مضاعف (mozā'af)، طرحهای سوزندوزی که از رو و پشت پارچه متصل به یکدیگر، انجام می‌گرفت و بیشتر در یزد و قفقاز عمل میکردند.

مضحکات (mozhekāt) [عربی، از ضحک (← خنده‌آور)]، در ادب فارسی، سخنانی خنده‌آور و اغلب هرزه و رکیک که به قصد انبساط خاطر گفته شود.

مضر (mozar)، از مهمترین قبایل عرب ربیعه، که خانه‌هایشان در دیار مضر بود.

مضرب[1] (mazrab)، در ریاضیات. مضرب هر عدد عددی است که از ضرب کردن آن عدد در یک عدد صحیح حاصل شود، مثلاً، ۲۷ مضربی از ۹ است، چون از ضرب‌کردن آن در ۳ حاصل شده است. عددی را که در عین حال مضرب چند عدد باشد، **مضرب مشترک**[2] آن اعداد مینامند، و از میان مضربهای مشترک چند عدد، آن که از همه کوچکتر است **کوچکترین مضرب مشترک**[3] آن اعداد است. مثلاً، ۹۰ کوچکترین مضرب مشترک اعداد ۳ و ۶ و ۹ و ۱۵ است.

مضرب مشترک، در ریاضیات، ← مضرب، در ریاضیات.

مضروب، در حساب، ← ضرب، در حساب.

مضروب فیه، در حساب، ← ضرب، در حساب.

مطابقه، در علم بدیع، ← تضاد.

مطاف: ← کعبه، قسمت II.

مطالع الانوار: ← سراج‌الدین ارموی.

مطایبات: ← مطایبه.

مطایبه (motāyebe) [عربی، ← شوخی]، جمع آن مطایبات، سخنی (نظم یا نثر) که به مزاح و خوش‌طبعی برای انبساط خاطر گفته شود. مطایبه را طیبت (tibat) [عربی، ← خوشی، پاکیزگی] نیز گویند.

مطبخ کسری: ← اسدآباد، ده.

مطبقه (motbeqe)، نام دیگری برای بیماری حصبه.

مطبوعات، آزادی: ← آزادی مطبوعات.

مطخ، دریاچه‌ی مردابی، ← قنرین.

مطران[4] (matrān)، عنوان اسقف اعظمی (← اسقف اعظم) که مقر او مادرشهر، یعنی مرکز عمده‌ی یک ایالت روحانی است. در کلیساهای ارتدوکس شرقی، مقام مطران برتر از مقام اسقف و پایینتر از مقام بطرک است. در کلیسای کاتولیک رومی ممکن است یک اسقف اعظم عنوان مطران نیز داشته باشد بدون اینکه مقر وی مادرشهر باشد. نین ← جالیق.

مطرح، بندر، ← عمان.

مطعم ابن عدی (mot'eme 'bne adiyy)، فت ۲ هق، سردار عرب، رئیس قبیله‌ی بنی نوفل (bani nāfal) در دوره‌ی جاهلیت، و سردار آنان در جنگ فجار. هنگامی که حضرت رسول (ص) از طائف متوجه مکه شد از بعضی قرشیان پناه خواست تا به مکه وارد شود، ولی ایشان قبول نکردند. مطعم ابن عدی با خانواده‌ی خود مسلح شد، و به مسجد آمد، و کس نزد پیغمبر فرستاد که به مکه وارد شود، و حضرت به مکه در آمد، و خانه‌ی کعبه را طواف کرد، و در آنجا نماز گزارد، و سپس در امان بازگشت. مطعم ابن عدی سعد ابن عباده را نیز در برابر قریش، که بدو حمله کرده بودند، پناه داد. وی در آخر عمر کور شد، و در سن نود و چندسالگی درگذشت. نیز ← محمد، قسمتهای ۱۱ و ۱۳.

مطففین، سوره‌ی (motaffefin، ← کم‌فروشان)، سوره‌ی ۸۳م قرآن، مکی، ۳۶ آیه، سرزنش به کم‌فروشان و اینکه بدکاران در سرای دیگر در سیاه و دوزخی و نیکوکاران روسفید و بهشتی خواهند بود.

مطفی‌الجمر، یکی از ← ایام عجور.

مطلب مشعشعی، مولا: ← مشعشعیان.

مطلع (matla') [عربی، ← جای بر آمدن]، در شعر، اولین بیت قصیده یا غزل، که حتماً باید مصرع (mosarra') باشد، یعنی هر دو مصراع آن دارای قافیه باشد. **مطالع** (matāle') [← مطلعها]، گاه به توسع، به معنی بیتهای اوایل قصیده یا غزل استعمال شده است.

مطلع الاعتقاد: ← فضولی بغدادی.

مطلع الانوار: ← امیر خسرو دهلوی.

مطلع السعدین (matla'o s.sa'dayn)، کتاب تاریخی به فارسی، در ۲ جلد، از عبدالرزاق سمرقندی. این کتاب از حوادث زمان سلطان ابوسعید بهادر خان آغاز، و به پایان پادشاهی ابوسعید گورکان ختم میشود، ساده و روان نگاشته شده و دارای اطلاعات گرانبهائی است که مورد استفاده‌ی مورخان بعدی واقع شده.

مطلع الشمس (matla'o 's.šams)، کتابی به فارسی، در ۳ جلد، شامل جغرافیای تاریخی ایالت خراسان و احوال بعضی بلاد و اماکن آن، تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه. مؤلف این کتاب را در دنباله‌ی مجلدات چهارگانه‌ی مرآت البلدان تألیف کرده است (۱۳۰۱–۰۳ هق)، و مطالبی را که در ذیل خراسان بنا بوده است در حرف "خ" مرآت البلدان ضبط و تدوین کند، به مناسبت تصادف تألیف کتاب با مسافرت ناصرالدین شاه به خراسان، یکجا جمع کرده، و با نام مطلع الشمس نشر کرده است. مطلع الشمس مشتمل است بر تاریخ مفصل خراسان و شهر مشهد، با اطلاعاتی مفید و مفصل در باب منازل و طرق آن، و همچنین، به مناسبت، احوال مزارات و بقاع و مساجد خراسان. به علاوه، شرح حال بعضی از مشاهیر رجال خراسان نیز در طی کتاب آمده است، و فهرستی هم از کتب موجود در کتابخانه‌ی آستان قدس در پایان جلد دوم آن به خط و رسم سیاق مندرج است.

مؤلف در مقدمه‌ی کتاب چنین متذکر میشود، نگارنده... ممکن بود، در ضمن این سفر، اغلب بلاد و اماکن بااستعداد و مراتع متنزه و مواقع مشهوده و حظایر و مضاجع و مدارس و مساجد و ابنیه‌ی خیریه‌ی قدیم و جدید بتخصیص آستانه‌ی مطهره‌ی رضویه را که روضه‌ای از ریاض جنت و محفوف با نوار رحمت ومشتمل بر صحنهای وسیعه و رواقهای رفیعه و حرمی عالی و تزئینات و تذهبات متلالی و عمارات مبارکات و غرفات بابرکات و هرگونه اسباب تجمل ظاهر و باطن و انواع مزایا ومبانی است برأی العین مشاهده نماید و پس از تلثیم آن خاک پاک که مطاف روشنان افلاک است معلومات سابق را بر مشهودات لاحق بیفزاید... و بهمین جهت و ملاحظه‌ی احوال ایالت شرقی آنرا مطلع الشمس نام دهد...

بنا بر این، آنچه در قوه داشت بتوفیق و یاری باری عز اسمه و جل ذکره صورت فعلیت داد و دری از گنجینه‌ی درایت بر روی اهل روایت گشاد اما بطریقی از غفلت و تهاون بر کار و سنت مرد کار که دقیقه‌ای را مهمل نگذارد و نکات عمل را خرد نشمارد و بگوید آنچه گفتنی است و برشته کشد درهایی را که سفتنی است تا بابصران از این حدیقه گلهای حقایق چینند.

زینت این مجموعه و واسطه‌ی این عقد که رشته‌ایست از جواهر زواهر دانش و خراید فرایند بینش چند صفحه نقشه است از صحن و حرم و رواق عرش‌نطاق حضرت رضا علیه آلاف التحیة والثنا و بعضی از ابنیه و آثار قدیم و جدید که در اماکن مختلفه دیده وبدقت هرچه تمامتر تحدید نموده. علاوه بر تواریخ متعلقه به هر ناحیه و کتیبه‌ها وسطورات و نقوش الواح ومضامین فرامین و ارقام سلاطین ماضیه انارالله برهانهم که هریک کاشف خبری و مبین مطلبی و مؤید ادعایی و حل مشکلی است و من‌حیث‌المجموع مرآت اعطار و اعصار و ازمنه‌ی سالفه و نماینده‌ی آثار گذشتگان ماست که اگر بخون دل وخوردن جگر آنجمله را بدست نمیآورد و در این مجلد ضبط و مخلد نمیکرد، عنقریب همه بر طاق نسیان گذاشته از آنها جز تأسف بر فقدان خبر و عدم وجدان اثر چیزی برای اخلاف عظام نمیماند و کسی از اسلاف

(۱) multiple (۲) common multiple (۳) least common multiple (the) (۴) metropolitan

گرام سخنی نمیراند نه از نام‌آوران نامی بود، نه از نامه‌ی ایشان کلامی. ما هم از فواید منظوره محروم بودیم و در محضر بزرگان ملوم.

مطلق (motlaq)، به عنوان اسم خاص، در فلسفه‌ی ما بعد طبیعی اروپائیان، غایت و مرجع نهائی فکر، وجود غیر مشروط و غیر مقید در برابر مشروط و مقید و در برابر نسبی و اضافی. نیکولای کوزائی خدا را "مطلق" میخواند. به عقیده‌ی کانت، مقصد عقل انسانی علم متحدِ غیر مشروطی است که معرفت مشروط و مقید انسانی وحدت کامل و نامشروط (مطلق) خود را در آن میابد. کانت همچنین از موجود ضروری و واجب مطلق سخن میراند و از مطلقی حرف میزند که ورای محسوسات است. به عقیده‌ی فیخته، "منِ مطلق" موجد همه‌ی پدیده‌ها است. به نظر شلینگ، مطلق علت اولای جهان و وحدت معنوی دربرگیرنده‌ی همه‌ی متقابلات منبع فکر و ماده است. هگل مطلق را فکر ماورای زمان و کاملترین اشیاء میداند. این افکار مظهر فلسفه‌ی ایدئالیسم مطلق یا معنویت مطلق است که در آن مطلقْ حقیقت شامله‌ی همه‌ی اشیاء و مکمل همه‌ی نقائص و در برگیرنده‌ی همه‌ی محدودات و مقیدات است. در زبانهای اروپائی، مطلق به عنوان اسم جنس به معنی واقعیت در برابر ظواهر و کامل در نوع خود و غیر مسبوق به علت و شرط و آزاد و مستقل استعمال میشود. وجود مطلق در اصطلاح فلسفه‌ی اسلامی به دو معنی است، یکی آنکه محمول در هلیت بسیطه (در پاسخ سؤال، آیا هست؟) باشد مانند آنکه انسان هست یا درخت هست (در پاسخ سئوال آیا انسان یا درخت هست و وجود دارد؟) در برابر وجود مقید مانند آنکه انسان دانا است یا دانا هست، دیگر به معنی وجود حقیقی. گاهی مفهوم وجود را نیز وجود مطلق خوانده‌اند.

مطلق، در اصول فقه، ← مطلق و مقید.

مطلق، عدد: ← عدد مطلق.

مطلق و مقید (motlaq,moqayyad)، یکی از مباحث علم اصول فقه. **مطلق** لفظی است که بر آنچه در جنس خود شایع است گفته شود. مثلاً، معنی حیوان در جنس حیوان شایع است، یعنی حیوان بر هر یک از افراد و انواع و اصناف جنس خود قابل انطباق است، زیرا طبیعت حیوان بدون قید و شرط و تعیین ذکر شده است و، از این جهت، بر هر فردی یا نوعی از حیوان قابل انطباق است. باید دانست که در مطلق بودنِ معنیْ حتی قیدِ "بدون قید و شرط" نیز آن را مقید میساند و از صورت مطلق بودن خارج میکند، زیرا اگر، مثلاً، گفته شود "حیوان بدون قید و شرط"، چنین معنائی بر هیچ یک از افراد حیوان صادق نخواهد بود، زیرا هر فردی از افراد حیوان مقید به قیود و شرایطی است که آن را از افراد دیگر ممتاز میسازد. خلاصه، "مطلق" طبیعت شیء است بی‌آنکه قیدی در آن ملاحظه شود یا نشود، و به عبارت دیگر نظیر کلی طبیعی در اصطلاح منطق است. در مقابل مطلق مقید قرار دارد که طبیعت شیء است با در نظر گرفتن قید و شرط یا قیود و شروطی. کلمه‌ی "مرد" مطلق است و بر هر "مردی" منطبق است. اما "مرد کلی" یا مردی با خصوصیات و شرایط مقید است. اصولیون در زبان عربی اسم جنس (مانند حیوان و انسان) و عَلَم جنس (مانند اسامه برای شیر) و نکره (مانند رِجْلٌ) را مطلق دانسته‌اند. بحث در احکام مطلق و مقید در قسمت مباحث الفاظ علم اصول ذکر میشود.

مطوعه (mottavve'a)، مسلمینی که به میل و به خرج خود از جهت ثواب دسته‌هائی مسلح و مجهز تشکیل میدادند و در ثغور و مرزها به جهاد با کفار میپرداختند. ← مطوعه‌ی سیستان.

مطوعه‌ی سیستان (mottavve'a)، جماعتی از مطوعه‌ی اهل سیستان، که در دفع خوارج آن ولایت، از جهت ثواب، و بدون انتساب و ارتباط با خلیفه و لشکر او، جنگ میکردند. این دسته‌ها، هر چند در دفع فتنه‌ی خوارج مفید و مؤثر بودند، غالباً به سبب کسب قدرت و ارتباط با عیاران، موجب سلب نظم و آسایش شهر بودند، و ازین رو، عمال خلیفه از آنها هم به اندازه‌ی خوارج وحشت داشتند. از مشاهیر مطوعه‌ی سیستان صالح ابن نصر کنانی، از اهل بست، بود که یعقوب لیث و برادرش در ابتدای کار به او پیوسته بودند، و او به دست خوارج کشته شد، و درهم ابن نصر جای او را گرفت، و او را طاهریان گرفتند و به بغداد فرستادند، و یاران او به یعقوب پیوستند و یعقوب به کومک آنها خوارج را دفع کرد، و از دسته‌ی مطوعه، که لشکری داوطلب بود، و عیاران و جوانمردان ولایت نیز با آنها ارتباط داشتند، جهت تحکیم اساس قدرت و پیش بردن مقاصد خویش استفاده کرد.

مطوف (motavvef)[= طواف‌دهنده]، کسی که حاجیان را با خود به مسجدالحرام میبرد، و به آنان تعلیم میدهد که خانه‌ی کعبه را چگونه طواف کنند، و نیز دیگر اعمال حج را به آنان می‌آموزد.

مطوق: ← قرامطه، قسمت V.

مطول (motavval) [**المطول** یا **شرح تلخیص المطول**]، کتابی به عربی در معانی و بیان، تألیف تفتازانی که تاریخ اتمام آن صفر ۷۴۸ هق است.

قسمت سوم کتاب مفتاح العلوم سکاکی را که در معانی و بیان بوده است، خطیب قزوینی به نام تلخیص المفتاح خلاصه کرده، و تفتازانی دو شرح بر این تلخیص نوشته بوده است، یکی مفصل به نام شرح تلخیص المطول (مطول)، که در مدارس قدیمه‌ی تهران متن درسی معانی و بیان بوده و هنوز هم هست؛ دیگر شرح مختصرتری از همان کتاب به نام مختصر المعانی.

مطوی، در علم عروض، ← طی.

مطهر (motahhar)، ده (جم ۵۵۵)، دهستان دابو، بخش مرکزی شهرستان آمل، استان دوم (مازندران). آب و هوایش معتدل مرطوبی است. رود هراز آن را مشروب میسازد.

مطهر، امامزاده (motahhar)، بنائی (← امامزاده) هشت‌ضلعی در بومهن (← سیاه‌رود). صندوق بزرگ آن به دستور ملک کیومرث به وسیله‌ی استاد حسین نجار ساخته شده است (سال ۸۴۷ هق)، و تاریخ درِ آن سال ۹۶۳ هق است.

مطهرات (motahherāt) [عربی، = پاک‌کننده‌ها] در فقه، به چیزهائی گویند که سبب پاک کردن چیزهای نجس است، همچون آب و زمین و آفتاب و آتش و استحاله و انقلاب و انتقال و نقص و اسلام و زوال عین.

مطیع (moti')، شهرت **ابوالقاسم فضل، ملقب به المطیع لله** (al.moti'o. le'l.lāh)، فد محرم ۳۶۴ هق، ۲۳مین خلیفه‌ی (۳۳۴–۳۶۳ هق) عباسی، پس مقتدر. پس از خلع مستکفی به گفته‌ی ابن الاثیر روز پنجشنبه ۱۲ جمادی الاخر سال ۳۳۴ هق به خلافت رسید. بعضی بیعت به او را در شعبان و بعضی هم در جمادی الاولی همان سال گفته‌اند. مطیع و مستکفی، پیش از رسیدن به خلافت، همسایه‌ی یکدیگر بودند و با هم در کبوتربازی و خروسبازی و به جنگ انداختن بزها رقابت و عداوت داشتند، و هر دو داوطلب خلافت نیز بودند. چون مستکفی به خلافت رسید، میدانست که مطیع پنهانی بر ضد او اقدام خواهد کرد، و به همین دلیل کس به دنبال او فرستاد. ولی مطیع نیز به همین دلیل خود را پنهان کرد، و چون مستکفی بر او دست نیافت، دستور داد که خانه‌اش را ویران کنند، و خودش اموال او را تصاحب کرد. مطیع تا ذیقعده‌ی ۳۶۳ هق، یعنی حدود ۲۹ سال خلیفه بود، ولی در این مدت آلت دست محض بود. ابتدا در اطاعت کامل معزالدوله‌ی دیلمی و پس از او منقاد پسرش عزالدوله‌ی دیلمی و چندی نیز آلت دست غلامی ترک به نام سبکتکین (غیر از سبکتکین پدر محمود غزنوی) بود، و این امیران که مالکان حقیقی بغداد و عراق بودند او را همه‌جا با خود میبردند و در هیچ کاری او را دخالت نمیدادند، حتی خلیفه وزیر نیز نداشت و فقط کاتبی به او داده بودند که املاک و درآمد و هزینه‌اش را تنظیم کند. خود خلیفه، هنگامی که در ۳۶۱ هق در بغداد شورشی برپا شد و مردم برای جنگ با رومیان فتنه‌ای برپا کردند و بختیار (عزالدوله) از او پول خواست، در جواب او چنین گفت، "جنگ با کفار و مخارج آن و دیگر مصالح مسلمانان هنگامی بر من واجب و لازم میآمد که کارها دست من بود و اموال و ماليات به دست من میرسید. بر من که چیزی جز خطبه به نامم نیست چیزی لازم نمیآید و اگر بخواهید از آن هم صرف نظر میکنم". در ۳۵۸ هق سردار معز فاطمی، به نام جوهر، تمام مصر را برای خلیفه‌ی فاطمی فتح کرد، و در شوال آن سال در جامع عتیق مصر خطبه به نام خلیفه‌ی فاطمی خواندند. سردار دیگر معز، به نام جعفر ابن فلاح کُتامی، دمشق را فتح کرد و کار خطبه به جائی رسید که در ۳۵۹ هق در شهر مدینه خطبه به نام معز خواندند و در مکه به نام مطیع و قرامطه! معزالدوله‌ی دیلمی که خود شیعه بود دستور داد که مردم سنی بغداد در روزهای مذهبی شیعه مانند شیعه عمل کنند، مثلاً در روز عید غدیر جشن بگیرند و در ایام محرم سوگواری کنند، و این امر نیز برفتنه‌ها و شورشهای بغداد افزود. اختلاف میان سپاهیان ترک و دیلم نیز شدت گرفت، و به هر حال میتوان گفت که در زمان مطیع در حقیقت قلمروی برای خلافت نبود، و تاریخ این دوره را باید در

تاریخ آل بویه و حمدانیان و اخشیدیه و فاطمیان جستجو کرد. در ذیقعده‌ی ۳۶۳ هق معلوم شد که مطیع دوچار سکته‌ی ناقص شده و زبانش بند آمده است. در آن وقت مطیع در دست سبکتکین یکی از سرداران ترک بود. به دستور سبکتکین مطیع از خلافت استعفا کرد و پسرش ابوالفضل عبدالکریم با لقب الطائع لله به خلافت رسید.

مطیع لله، [المطیع لله]، ۲۳مین خلیفه‌ی عباسی، ← مطیع.

مظاهر: ← مظهر.

مظفر I (-mozaffar) [شرف‌الدین مظفر]، فت ۷۱۳ هق، جد شاهان سلسله‌ی آل مظفر. یوسف شاه ابن طغانشاه (← اتابکان یزد) او را به حکومت میبد گماشت، و او راهها را از دزدان شیرازی پاک کرد، و هنگامی که یوسف شاه که فرستادگان ارغون خان را کشته بود از ترس به سیستان گریخت، مظفر نیز با او همراه شد ولی در راه از او جدا شد و به کرمان رفت و مورد پذیرائی سیورغتمش قرار گرفت (۶۸۵ هق). پس از چندی به یزد باز گشت و به خدمت ارغون در آمد. با جانشینان ارغون، گیخاتو و غازان نیز روابط حسنه داشت، و غازان او را "امیر هزاره" یعنی فرمانده هزار سرباز کرد. چون الجایتو اتابک یزد شد (۷۰۳ هق)، نگاه‌بانی راههای از اردستان به کرمانشاه و از هرات و مرو به ابرقو را به مظفر سپرد. بعد از وی پسرش مبارزالدین محمد به جایش نشست.

مظفر II [امیر شرف‌الدین مظفر]، ۷۲۵–۷۵۴ هق، از شاهزادگان آل مظفر، پسر امیر مبارزالدین محمد، و برادر شاه شجاع و شاه محمود و پدر شاه یحیی و شاه منصور آل مظفر. وی در جنگهای امیر مبارزالدین غالباً همراه بود، و در جنگهای کرمان و بم و یزد رشادت نشان داد، و در جنگ با امیر شیخ ابواسحاق اینجو نیز اظهار جلادت کرد. چندی در کرمان حکومت کرد، و سپس در یزد فرمانروا شد، و حمله‌ی امیر شیخ ابواسحاق را دفع کرد (۷۵۱ هق)، و در فتح شیراز نیز در رکاب پدر بود، و عاقبت در شیراز وفات یافت، و در مدرسه‌ی مظفریه‌ی میبد مدفون شد.

مظفر، رئیس: ← رئیس مظفر.

مظفر اسفزاری، ابوحاتم یا ابوالمظفر اسفزاری (esfazāri)، نه قرن ۵م هق. ریاضیدان و فیزیکدان ایرانی، و از همکاران عمر خیام در تنظیم تقویم جلالی.

مظفرالدین ابن حسنویه: ← شبانکاره، جدول ص ۱۴۵۰.

مظفرالدین ازبک، معروف به اتابک اُزْبَک، فت ۶۲۲ هق، ۵مین امیر از سلسله‌ی امرای معروف به اتابکان آذربایجان. وی پسر اتابک جهان پهلوان بود، و بعد از وفات برادر خویش اتابک نصرت‌الدین ابوبکر فرمانروائی آذربایجان یافت (۶۰۷ هق). در دوره‌ی امارت او آذربایجان دستخوش تاخت و تاز مغول شد (۶۱۷ هق)، و گرجیان نیز، به سبب ضعف و عجز او، در اران و آذربایجان دست اندازی کردند. جلال الدین منکبرنی در ۶۲۲ هق بر پایتخت او تبریز مسلط شد، و او بگریخت. جلال‌الدین زوجه‌ی او را به عقد خویش در آورد، و اتابک ازبک، چندی بعد، از این غصه هلاک شد. بعد از او پسرش اتابک خاموش امارت آذربایجان یافت.

مظفرالدین اسحاق: ← صاروخان.

مظفرالدین تکله (ابن هزاراسپ)، اتابک لر بزرگ، ← تکلة ابن هزاراسپ.

مظفرالدین سنقر (sonqor)، معروف به **وجه السبع** (vajho's.sabo')، از مماالیک و مقربان ناصر خلیفه‌ی (۵۷۵–۶۲۲ هق) عباسی. مکرر از جانب ناصر و خلفای بعد از او متصدی مشاغل و مناصب بود. ح ۶۲۲ هق وی حکومت خوزستان را داشت، و با سلطان جلال‌الدین منکبرنی، که در مراجعت از سند به خوزستان آمده و به محاصره‌ی شوشتر پرداخته بود، درین سال چندان مقاومت کرد که جلال‌الدین ناچار دست از آن شهر بداشت و راه خود پیش گرفت.

مظفرالدین شاه قاجار، ۱۳ جمادی‌الثانیه‌ی ۱۲۶۹ –۱۳۲۴ هق، ۵مین پادشاه (۱۳۱۳–۲۴ هق) از سلسله‌ی سلاطین قاجاریه؛ پسر و ولیعهد ناصرالدین شاه قاجار. وی در ۲۷ ذی‌الحجه‌ی ۱۳۱۳ هق، در سن ۴۴سالگی، به جای پدر به سلطنت نشست، و به پسر خود محمد علی میرزا ولیعهدی داد. مدت ۳۶ سال از عمر او در تبریز به انتظار سلطنت و تحت عنوان ولیعهدی گذشت. چندی بعد از جلوس، در طی ۵ سال، سه سفر به اروپا کرد، در ۱۳۱۷ هق جهت تماشای نمایشگاه بین‌المللی پاریس، و در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۳ هق برای معالجه و گردش. در هر سفر، عده‌ای از رجال و وزرا در رکاب وی بودند، و مبالغی هنگفت خرج تفریحات خود کرد، و مکرر مقروض شد. وی پس از جلوس به سلطنت امین‌السلطان را در مقام صدارت بداشت، و او را اتابک اعظم لقب داد، گرچه بعداً او را مستعفی شمرده علی خان امین‌الدوله را به صدارت برگزید، چندی بعد، دوباره او را به صدارت انتخاب کرد. چند سال بعد، شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله را به صدارت برگزید، و تعدی و خشونت عین‌الدوله موجب نارضائی عامه و تحصن علما و احرار در آستانه‌ی حضرت عبدالعظیم و باغ سفارت انگلیس شد. ناچار شاه به عزل او رضا داد، و میرزا نصرالله خان نائینی، ملقب به مشیرالدوله، را صدارت داد. پس از آن، مظفرالدین شاه فرمان تشکیل مجلس شورای ملی را، که به فرمان مشروطیت معروف است، امضا کرد (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هق)، و چندی بعد وفات یافت. بعد از او، محمد علی میرزا ولیعهد به نام محمد علی شاه به سلطنت نشست (← محمد علی شاه قاجار).

مظفرالدین گوکبوری (gökbëri، ترکی، = گرگ کبود)، فت ۶۳۰ هق، از سرداران معروف صلاح‌الدین ایوبی و از خاصان و مقربان وی. در غالب جنگهای صلاح‌الدین با صلیبیون وی نیز حاضر و ملازم رکاب بود، و دلاوریها از خود نشان داد، و سلطان خواهر خود را بدو داد، و چندی بعد نیز او را به حکومت اربیل و شهرزور فرستاد. بعدها، در ۶۲۲ هق که سلطان جلال‌الدین منکبرنی به حدود اربیل رسید، با وی صلح کرد.

مظفرالدین محمد قراختائی (-qarāxatā)، فت ۷۰۲ هق، از امرای سلسله‌ی قراختائیان کرمان؛ پسر سلطان حجاج قراختائی. در ذو الحجه‌ی ۶۹۴ هق، به موجب حکم غازان خان، به حکومت کرمان رسید. اما یک بار با مخالفت وزیر خود، قاضی هرات، فخرالدین عبدالله قاضی، مواجه و معزول شد (۶۹۹ هق). چندی بعد، بار دیگر به حکومت کرمان مأمور شد و، به سبب افراط در شرب خمر، وفات یافت. بعد از او عموزاده‌اش قطب‌الدین شاه جهان به امارت نشست.

مظفرپور[1] (mozaffarpur)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۲۷٬۰۴۵)، ایالت بهار، ل‌ش هند، بر رود گندک. مرکز بخش اداری یک منطقه‌ی تولید انبه، و مقر دانشگاه بهار است.

مظفر حسین میرزای گورکانی (-gurkān)، فت ۹۱۳ هق، پادشاه (۹۱۱–۹۱۲ هق) سلسله‌ی تیموریان؛ پسر سلطان حسین بایقرا. بعد از وفات پدر، به شرکت برادرش بدیع‌الزمان میرزای تیموری به سلطنت نشست، اما شیبک خان در ۹۱۲ هق آنها را شکست داد و خراسان را گرفت، و او با برادر به استرابادگریخت و در آنجا وفات یافت.

مظفر طوسی: ← طوسی، شرف‌الدین مظفر.

مظفر علی شاه: ← بحر الاسرار، مثنوی.

مظفری (mozaffari)، ده (جه ۱٬۴۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کوار، بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۳ کیلومتری جنوب سروستان. رود قره‌آقاج مشروبش میکند. محصولاتش غلات، چغندر، و میوه است. قالیبافی دارد.

مظلوم‌خوان (mazlum.xān)، عنوانی که عموماً در تعزیه به امام و اولاد او میدهند. ولی اصطلاح امام‌خوان بیشتر معمول است. نیز ← شبیه.

مظهر (mazhar) [عربی، = محل پیدائی و ظهور، جمع مظاهر (mazāher)]، در نزد حکما و صوفیه، صورت شیء و امری که شیء به سبب آن محسوس یا معقول شود. صوفیه غالب ظواهر و اعیان را مظاهر حقایق میدانند، چنانکه انسان کامل را مظهر صفات ذات حق و تمام کائنات را مظاهر صفات افعال وی میدانند (← صفت). به اعتقاد صوفیه، در حقایق الاهی بین مظهر و ذات تفاوت نیست، و حال آنکه در سایر امور بین مظهر و ذات تفاوت آشکار است. صوفیه معتقدند که موجودات عالم در صلاحیت مظهریت اسماء و صفات الاهی متفاوتند. همچنین، در بیان مراتب طبقات مردم، انبیا را مظاهر حق، حکما را مظاهر عقل، سلاطین را مظاهر نفس، و عوام را مظاهر طبیعت میشمارند. در ادب صوفیه، عنوان مظهر و مظهریت برای انسان مکرر ذکر میشود، و غالباً نزد صوفیه انسان مظهر تمام اسماء و صفات حق شمرده میشود. بعضی از صوفیه نیز جمال ظاهر را مظهر جمال حق میشمارند، و عشق به صورت جمیل (← شاهد؛ عشق) را معبری برای عشق به جمال مطلق میدانند. نام "مظهر علی" و "مظهر علی شاه" در بین صوفیه تداولش از همین جا است.

مظهر، سید محمد: ← جلوه.

مظهر الآثار: ← هاشمی کرمانی.

---

(1) Muzaffarpur

مظهر العجایب (mazharo 'l-ʿajāyeb)، مث نوی ح ۹٬۰۰۰ بیت از شیخ فریدالدین ⇐ عطار تونی. مظهر العجایب را مدتها از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری میدانستند، در حالی که سخنان سست و معانی سخیف این منظومه نسبتی با سخنان و معانی بلند عطار نیشابوری ندارد. مظهر العجایب را فتح‌الله خان شیبانی در ۱۳۲۳ ه‍ق در تهران چاپ کرده است.

معاء: ← روده.

معاء دقاق: ← روده.

معاء غلاظ: ← روده.

معاء مستقیم: ← روده.

معاجین: ← معجون.

معاد (maʿād)، بازگشت مردم پس از مرگ در روز قیامت یا رستاخیز برای دریافت کیفر یا پاداش اعمال بد یا نیکی که در هنگام حیات اینجهانی از ایشان سر زده است. معاد از ضروریات دین اسلام و سومین اصل از اصول دیسن اسلام است، و منکر آن کافر و خارج از دین اسلام شناخته شده است. دلیل ضروری بودن معاد آیات متعدد قرآنی و احادیث معتبر است که از کثرت وضوح جائی برای تأویل و تفسیر نمیگذارد، ولی علمای کلام علاوه بر ادله‌ی نقلی، به ادله‌ی عقلی نیز متمسک شده‌اند، از جمله آنکه تکلیف به اوامر و نواهی از طرف خداوند باید مستلزم پاداش در برابر به جا آوردن اوامر خداوند و کیفر در برابر استنکاف از اطاعت او باشد، و چون همه‌ی این پاداش و کیفر در این جهان داده نمیشود (چنانکه بسیاری از ستمکاران و گناهکاران در این جهان زندگانی مرفهی دارند و بسیاری از مؤمنان و پرهیزگاران در این دنیا زندگی ناراحتی دارند)، عدل و انصاف حکم میکند که باید این پاداش و کیفر در دنیای دیگری داده شود، همچنانکه آیات قرآنی و احادیث به آن اشاره کرده‌اند.

عده‌ای به دلایل عقلی و طبیعی منکر بازگشت مردم در جهان دیگری شده‌اند، و مهمترین این دلایل یکی امتناع اعاده‌ی معدوم و دیگری شبهه‌ی آکل و مأکول است. امتناع اعاده‌ی معدوم به این معنی است که اگر چیزی معدوم شد و از میان رفت بازگشت آن به هیچ وجه، و حتی به ضرورت عقل، امکانپذیر نیست، و چون بدن انسان با مرگ نابود میشود و از میان می‌رود، بازگشت آن از قبیل اعاده‌ی معدوم خواهد بود. شبهه‌ی آکل و مأکول میگوید که اگر انسانی انسان دیگر را خورد قسمتی از اجزاء بدن انسان مأکول (خوردشده) جزء بدن انسان آکل (خورنده) میشود و در این صورت آن جزء در قیامت نه جزء بدن آکل میتواند محشور شود و نه جزء بدن مأکول، و اگر مأکول شخص مؤمنی باشد و بدن او جزء بدن آکل که شخصی شقی است محشور شود لازم میآید که بدن مؤمن که حقاً میبایست در روز قیامت از لذات بهره‌مند شود در بدن آکل به عذاب گرفتار آید.

در جواب از امتناع اعاده‌ی معدوم و شبهه‌ی آکل و مأکول بعضیها فقط به معاد روحانی و نفسانی معتقد شده‌اند؛ زیرا به عقیده‌ی ایشان روح و نفس امری است غیر مادی و هر چه غیر مادی باشد از نابودی و فساد مصون است، و چون فقط ارواح و نفوس پس از مرگ و در روز قیامت متنعم یا معذب خواهند بود، معدومی در کار نخواهد بود تا امتناع بازگشت آن لازم آید. در جواب شبهه‌ی آکل و مأکول گفته‌اند که بدن دو قسم اجزاء دارد، یکی اجزاء اصلی که از دم تولد تا دم مرگ در بدن موجود است، و دیگری اجزاء غیر اصلی که دائماً در تحلیل و تغییر است و آنچه روز قیامت بر فرض وقوع معاد جسمانی محشور خواهد شد اجزاء اصلی است نه غیر اصلی.

چون آیات قرآنی صریح در معاد جسمانی است، بسیاری از علمای اسلام از جمله حجةالاسلام غزالی و ملا صدرا معتقد به معاد روحانی و جسمانی هر دو شده‌اند و برای اثبات آن به دلایل عقلی و فلسفی دست زده‌اند. از جمله آنکه حقیقت انسان به نفس اوست به شرط داشتن ماده‌ی جسمانی، و این ماده‌ی جسمانی لازم نیست که جسم خاص معینی باشد، زیرا بدن دائماً در تحلیل و تغییر است و، به اصطلاح زیستشناسان امروزی، سلولها پیوسته عوض می‌شوند و جای آنها را سلولهای تازه‌تری میگیرد. پس آنچه شخصیت انسان را در طول زندگانی دراز او حفظ میکند این اجزاء، یا به اصطلاح امروز این سلولها، نیست بلکه نفس و روح او است به شرط داشتن اجزاء جسمانی و سلولهائی نه به طور معین و مشخص در تمام عمر. پس در روز قیامت حقیقت و صورت اصلی و شخصیت واقعی انسان که همان نفس مجرد غیر مادی اوست در قالب بدن و اجزاء جسمانی محشور خواهد شد و این اجزاء لازم نیست که اجزاء مشخص معینی باشد تا شبهه‌ی آکل و مأکول لازم آید.

معادلات سیاله[1] (moʿādelāte sayyāle)، معادله یا دستگاه معادلاتی که در آنها عده‌ی مجهولها بیشتر از تعداد معادلات است. در قرن ۳م بم **دیوفانتوس** در کتاب علم حساب از این نوع معادلات نام برده، و معادلاتی به صورت $Ax^2+Bx+c=y$ و دستگاه دو معادله‌ی

$$\begin{cases} x^2+x-1=y^2 \\ x^2-1=z^2 \end{cases}$$

در کتاب او دیده میشود.

راه حل کلی برای این نوع معادلات وجود ندارد. اگر تعداد مجهولها m و تعداد معادلات n باشد ($m>n$)، چون با n معادله فقط n مجهول میتوان به دست آورد، $(m-n)$ مجهول را باید به طور دلخواه اختیار کرد. به این جهت تعداد و ریشه‌های این نوع معادلات عموماً نامتناهی است.

معادل مکانیکی حرارت: ← هم‌ارزی (یا معادله‌ی) مکانیکی حرارت.

معادله[2] (moʿādele)، در ریاضیات. دو عبارت جبری یا متعالی A و B عموماً دارای مقادیر عددی برابر نیستند. مع هذا، بعضی اوقات، اگر به جای حروفی که این عبارات را تشکیل می‌دهد یک یا چند مقدار عددی قرار دهیم، مقدار عددی این دو عبارت برابر میشود، یعنی تساوی عددی دو عبارت به ازاء مقدار یا مقادیر معینی امکانپذیر است. به عبارت دیگر $A=B$ فقط به ازاء یک یا چند مقدار عددی معین میتواند صادق باشد. یک چنین تساویی را معادله و عبارات A و B را طرفین معادله مینامند. مجموعه‌ی مقدار یا مقادیر عددیی را که طرفین معادله را برابر میکند، ریشه یا مجموعه‌ی ریشه‌های معادله گویند. این مجموعه ممکن است خالی باشد (← مجموعه)، در این صورت معادله ریشه ندارد، یعنی به ازاء هیچ مقدار عددی طرفین آن با هم برابر نمیشود. منظور از حل یک معادله پیدا کردن این مجموعه است. عموماً نحوه‌ی بستگی یک تابع $f(x)$ را به متبوع خود (x) میتوان به صورت یک منحنی، که آن را نمایش تغییرات تابع مینامند، نشان داد، در این حال $y=f(x)$ را معادله‌ی منحنی گویند. **معادله‌ی دومجذوری** معادله‌ای است به صورت $ax^4+bx^2+c=0$. **معادله‌ی معکوس** معادله‌ای است که جمله‌های متساوی‌البعد از طرفین آن دارای ضرایب مساوی باشند (← ضریب)، مانند معادله‌ی

$$ax^4+bx^3+cx^2+bx+a=0.$$

معادله‌ی پارامتری (← پارامتر) معادله‌ای را گویند که در آن، علاوه بر مقادیر مجهول، یک یا چند پارامتر وجود داشته باشد.

معادله[2] (moʿādele)، در شیمی، نمایش یک فعل و انفعال شیمیائی به وسیله‌ی علائم شیمیائی (← علامت شیمیائی). در یک معادله‌ی شیمیائی کامل به جای علامت = برای ارتباط دادن طرفین معادله، یک سهم به کار میبرند که جهت آن جهت فعل و انفعال شیمیائی را نشان میدهد. در طرف چپ معادله فورمول مولکولهای (یا اتم‌های) وارد فعل و انفعال شیمیائی با تعداد آن مولکولها، و در طرف راست معادله فورمول مولکولهای حاصل در نتیجه‌ی فعل و انفعال و تعداد آنها نوشته میشود؛ مثلاً در یکی از فعل و انفعالهای ترکیب کربون با اکسیژن معادله چنین است،

$$C+O_2 \rightarrow CO_2$$

که نشان میدهد که یک اتم کربون با یک مولکول اکسیژن ترکیب میشود و یک مولکول CO_2 میدهد.

معادله‌ی پارامتری: ← معادله، در ریاضیات.

معادله‌ی حالت[3] (moʿādeleye hālat)، معادله‌ای که رابطه‌ی میان فشار (p)، حجم (v)، و دمای (t) جرم معینی از یک جسم را نشان می‌دهد. بعضی از معادلات که بیش از یک فاز (فاز، در فیزیک) از جسم را در بر میگیرند (مثلاً معادله‌ی وان در والس) تقریبی هستند؛ بعضی دیگر که فقط به فاز خاصی از جسم (مثلاً فاز گازی)، و تنها در حدود معینی از مقادیر p و v و t، تعلق میگیرند رفتار واقعی جسم را با صحت بیشتر نشان میدهند.

معادله‌ی حرکت، رابطه‌ی بعد و زمان، ← حرکت، در فیزیک، قسمت I.

معادله‌ی دومجذوری: ← معادله، در ریاضیات.

---

(۱) Indeterminate equations (۲) equation (۳) equation of state

معادله‌ی ماهانی: ← ماهانی، ابوعبدالله محمد.
معادله‌ی معکوس: ← معادله، در ریاضیات.
معادن، مالیات: ← مالیات معادن.
معاذ ابن جبل (mo'āze 'bne jabal)، ۲۰ قبل از هجرت –۱۸ هق، یکی از اصحاب پیغمبر (ص) و یکی از شش نفری که در زندگی آن حضرت قرآن را جمع‌آوری کردند. در جوانی مسلمان شد، و در غزوه‌های بدر و احد و خندق شرکت داشت. حضرت رسول او را به عنوان قاضی و راهنما به یمن فرستاد. پس از مرگ آن حضرت به مدینه باز گشت و در فتح شام با ابوعبیده‌ی جراح همراه بود، و چون ابوعبیده گرفتار طاعون شد او را به جای خود بر گزید. در همین سال از دنیا رفت.
معاذ ابن عفراء: ← محمد ص، قسمت ۱۹.
معارج، سوره‌ی (ma'ārej؛ بلندیها)، سوره‌ی ۷۰م قرآن، مکی، ۴۴ آیه. به کافران میگوید که خیال میکنید عذاب قیامت از شما دور است و حال آنکه نزدیک است؛ بیانی از بهشت و دوزخ و اینکه هر کدام جای چه دسته کسان است.
معارج الاحکام: ← محقق حلی.
معارف، انجمن: ← انجمن معارف.
معارف، شورای عالی: ← شورای عالی معارف.
معارف، قانون اساسی: ← قانون اساسی معارف.
معارف ابن قتیبه: ← المعارف.
معاطاة: ← عقد، قسمت ۱.
معالم (ma'ālem) [معالم الدین و ملاذ المجتهدین]، کتابی به عربی، در اصول فقه شیعه و یکی از مشهورترین کتابهای این فن، تألیف صاحب معالم. معالم در مدارس علوم قدیمه به عنوان اولین متن درسی علم اصول تدریس میشود، و شامل تمام مباحث این علم است. کتاب در دو "مقصد" تألیف شده است، مقصد اول در فضیلت علم، و مقصد دوم شامل مباحث علم اصول، و این مقصد دارای ۹ "مطلب" است، مباحث الفاظ؛ اوامر و نواهی؛ عموم و خصوص؛ مطلق و مقید، و مجمل و مبین؛ اجماع؛ بحث در انواع خبر و حجیت آن؛ نسخ و جواز آن؛ قیاس و استصحاب؛ و اجتهاد و تقلید. این کتاب در ایران متجاوز از ۳۰ بار چاپ شده است (از جمله در ۱۲۷۷ هق، به قطع‌وزیری، در ۲۶۴ صفحه، به چاپ سنگی).
معاملات و عقود، شرایط صحت: ← عقد، قسمت ۳.
معاملت (mo'āmalat) [جمش معاملات (mo'āmelāt)]، نزد صوفیه، غالباً عبارت است از مطلق تمام کارهائی که انسان به جای میآورد، از عبادت و جز آن. در این معنی است که فی‌المثل میگویند صوفی "چون خاموش باشد معاملتش معبّر حال وی باشد". معاملت در نزد صوفیه فقط ظاهر فروع دین به شمار است، در صورتی که باطن فروع دین عبارت است از تصحیح نیت. صوفیه از حسن معاملت و صدق معاملت و صحت معاملت بسیار سخن میرانند، و همه‌ی اینها در واقع عبارت است از مواظبت در صحت اعمال. همچنین، در کتب صوفیه به اهمیت معاملات و ضرورت مناسبت بین معاملات و دعاوی تأکید بسیار شده است، چنانکه جامه‌ی فقرا را لازمه‌ی معاملت فقرا شمرده‌اند، و لباس جوانمردان را لازمه‌ی معاملت جوانمردان گویند. حارث محاسبی مریدان را از عبارات و معاملاتی که موهم خطا بود منع میکرد، و درینجا، مراد از معاملات، اعمال و افعال است؛ و هم به همین معنی است که بعضی مشایخ مریدان را از تقصیر در معاملات تحذیر میکرده‌اند. همچنین، ملامتیه در نزد صوفیه کسانی بوده‌اند که، به قول هجویری، معاملتشان، گرچه نیک بود، مورد پسند خلق نبود.
به معنی مذکور، معاملت، که عبارت از اعمال و افعال است، مقابل است با اقوال و عبارات و امثال آنها، اما غیر ازین معنی، معاملت در نزد متصوفه عبارت بوده است از مجموع اعمال و افعالی که تعلق دارد به ارتباط و معاشرت با خلق، و به این معنی مقابل است با اسرار، که فقط عبارت است از آنچه واقع است بین انسان و خدا.
معامله، در قانون مدنی: ← عقد.
معامله‌ی جدید[1]، انگل نیو دیل (niu dil)، قوانینی که در زمان ریاست جمهوری ف. د. روزولت در جلسه‌ی فوق العاده‌ی مجلس نمایندگان کشمت (۱۹۳۳) به منظور مقابله با بحران اقتصادی و اجرای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی درازمدت به تصویب رسید. به موجب این قوانین، سازمان‌های بسیاری برای مقابله‌ی فوری با نتایج بحران تشکیل شد و طرحهای درازمدتی (چون ← سازمان دره‌ی تنسی) به موقع اجرا در آمد. چندی بعد کنگره‌ی دموکرات این قوانین را بسط داد و تعدیل کرد. چون دیوان کشور با این قوانین مخالفت کرد، رئیس جمهور، بدون اخذ نتیجه، در صدد اصلاح سازمان دیوان کشور بر آمد (۱۹۳۷). معامله‌ی جدید، با وجود پشتیبانی جدی کشاورزان، لیبرالها، و کارگران، مورد انتقاد شدید قرار گرفت، ولی اکثر موازین آن تا پس از جنگ II به قوت خود باقی ماند.
معامله‌ی دسته‌جمعی[2] یا **قرارداد دسته‌جمعی**[2]، در اصطلاح کارگری، مذاکره بین دو طرف اتحادیه‌ی کارگران از یک طرف و کارفرما یا کارفرمایان از طرف دیگر برای تعیین شرایط کار. در معامله‌ی دسته‌جمعی، افراد کارگران در مذاکرات تعیین شرایط کار یا دریافت دستمزد شرکت نمیکنند، بلکه نمایندگان اتحادیه‌ها مذاکرات را انجام میدهند. امروز قانون کار بسیاری از کشورها معامله‌ی دسته‌جمعی را مجاز شناخته است. در کشمت قانون روابط کارگر و کارفرما (۱۹۳۵) خودداری کارفرمایان از قبول مذاکره‌ی دسته‌جمعی با کارگران را غیر قانونی شناخته است. نیز ← تفتهارتلی، قانون.
معامله‌ی فضولی، معامله‌ی مال غیر بدون اجازه و اختیار از صاحب مال. مالک، پس از اطلاع، مختار است معامله را تنفیذ یا رد کند، و هر گاه قبل از تنفیذ یا رد فوت نماید این حق به وراث وی منتقل میشود.
معامله‌ی قسطی[3]، معامله‌ای که در آن خریدار تعهد میکند که در رأس موعدهای معین مبالغ مشخصی بابت خرید کالائی به فروشنده بپردازد. به طور کلی، کالای مورد معامله اصلا تا خاتمه‌ی تأدیه‌ی اقساط متعلق به فروشنده است. این نوع معامله در قرن ۱۹م در پاریس متداول شد، ولی امروز در اغلب کشورهای جهان انواع و اقسام معاملات قسطی مرسوم، و قوانینی نیز برای تنظیم آن وضع شده است. چون معاملات قسطی دایره‌ی داد و ستد را توسعه میدهد، در مواقع بحرانهای اقتصادی دولتها به این قبیل معاملات کومک میکنند، ولی در مواقع کمبود کالا از انجام یافتن آنها حتی‌المقدور جلوگیری به عمل میآورند (مثلاً، کشمت در جنگ II، برای جلوگیری از تورم، معاملات قسطی را سخت محدود کرد). در غالب کشورهای غرب بانکهای مخصوص تأسیس شده که کار آنها اختصاص به فراهم کردن اعتبارات برای این نوع معاملات است. فروش کالا به اقساط در کشمت از هر کشور دیگری بیشتر رواج یافته است، و چون خریدار تا خاتمه‌ی پرداخت اقساط مالک کالا نیست، و موقعی که تمام اقساط پرداخت شد غالب کالاهای مزبور فرسوده شده و از بین رفته است، گروهی مدعی شده‌اند که این گونه معاملات نیرنگی است که سرمایه‌داران برای افزایش فروش خود به کار میبرند، و خریداران هیچگاه مالک کالاهای مزبور نیستند، بلکه در واقع حق استفاده‌ی موقت از آن را در مقابل پرداخت تدریجی تمام بهای آن به دست آورده‌اند.
معامله‌ی متقابل[4]، اصطلاحی که به بعضی پیمانها و موافقتنامه‌های بین‌المللی اطلاق میشود که به موجب آنها کشورهائی که با هم داد و ستد دارند امتیازات متقابلی برای اتباع یکدیگر قائل میشوند. در پیمانهائی که کشورهای اروپائی و آسیائی منعقد میکنند، عنوان معامله‌ی متقابل شامل عبارت کاملة الوداد نیز میشود که، به موجب آن، کشورهای ثالث نیز که روابط دوستی با یکی از کشورهای طرف قرارداد دارند از این امتیازات بهره‌مند میشوند (← اصل کاملة الوداد). اما در پیمانها و موافقتنامه‌های بازرگانی معمولی کشمت عبارت کاملة الوداد ذکر نمیشود، و بنابرین، کشورهای دیگر نمیتوانند از این معامله‌ی متقابل استفاده کنند.
معان، دولت قدیم عرب: ← معین.
معان (ma'ān)، شهر، جغ کشور اردن هاشمی، به فاصله‌ی ح 100کیلومتری جنوب بحر المیت؛ راه آهن قدیمی دمشق به مدینه فعلاً تا آنجا کار میکند، و از آنجا تا عقبه جاده شوسه است.
معانی، علم (ma'āni) [عربی، = جمع معنی]، در ادب، علمی که از احوال لفظ و چگونگی مطابقت کلام با "مقتضای مقام و حال" و قواعد آن گفتگو میکند.
معانی القرآن، کتاب، ← واصل ابن عطاء، ابوحذیفه.
معاون جرم: ← معاون مجرم.
معاون مجرم[5] یا **معاون جرم،** کسی که به نحوی، اعم از تحریک و تبانی بر ارتکاب جرم یا کومک به مباشر جرم به هر نحو، در وقوع جرمی دخیل بوده و فاعل جرم هم نبوده است. ماده‌ی ۲۸ قانون مجازات عمومی آن را تشریح کرده است.

(۱)New Deal (۲)collective bargaining (۳)installment buying and selling (۴)reciprocity (۵)accessory

معاویه [معاویة ابن ابـی سفیان ابن حـرب ابن امیه (moā'viate 'bne abi sofyāne 'bne harbe 'bne omayya)]، ف ۶۰ هق، از مردان مشهور تـاریخ اسلام، نخستین خلیفه‌ی اموی، که از اصحاب و کاتبـان حضرت رسول ص نیز بـوده است. پدر او، ابوسفیان، بزرگ خاندان بنی امیه بود، و تا سال فتح مکه (۸ هق) رهبر کفار قریش و مردم مکه در جنگها و دشمنیها با حضرت رسول ص بود. مادر او، هند، دختر عقبه ابن ربیعة ابن عبد شمس نیز از خانـدان بنی امیه بود، و به جهت کشته شدن پـدر و پسر و برادرش در جنگ بدر به دست علی ع و حمـزه، از دشمنان خـونی سرسخت اسلام و خصوصاً علی ع و حمزه بـود، و در جنـگ احد در تحریـض و تـرغیب مکیان بر ضد حضرت رسول ص کوشش فراوان به کار برد. تاریخ تولد معاویه معلـوم نیست ولـی، اگر بـه گفته‌ی واقدی در هنگام وفـات (۶۰ هق) ۷۸ سال داشته باشد، تـاریـخ تـولد او ۱۸ سال پیش از هجرت، یعنـی در سالهای دهـه‌ی اول قـرن ۷م مسیحی بـوده است. اسلام او در سال فتـح مکه، یعنی در همان سال و همان وقـت که پدرش ابوسفیان اسلام آورد، اتفـاق افتاد. بعضـی گفته‌اند که او پیش از فتـح مکه در سال عمـرة القضاء (← محمد ص، قسمت ۳۸) اسلام آورده بود و آن را از ابوسفیان پنهان میداشت. حضرت رسول ص از نفوذ خاندان بنی امیه و از شخصیت ابوسفیان استفاده کرد، و از دشمنیهای گذشته یـاد نکرد و در به دست آوردن دل ابـوسفیان و فـرزندان او کوشید، چنانکه از غنائم ← غزوه‌ی حنین به ابوسفیان و به پسرانش یزید و معاویه هرکدام 100 شتر و ۴۰ اوقیه نقره داد، و ازین روی ایشان را "المؤلفة قلوبهم" میشمارنـد. معـاویـه که خواندن و نـوشتن میدانست از جملـه‌ی کاتبان حضرت رسول ص نیز شد، ولـی، به گفته‌ی بعضی از سیره‌نویسان، کاتـب وحی نبود بلکه نـامه‌های پادشاهـان و رؤسای قبایـل را مینوشت و امـور روزانه و حساب اموال و صدقات و تقسیم آن را به عهده داشت، و در ایـن امـور شخصی بـه نام حنظلة ابن ربیع تمیمی بـا او شرکت داشت. پس از وفات حضرت رسول ص، ابوبکـر نیز به ملاحظه‌ی نفوذ و شخصیت خـاندان ابـوسفیان پسر بزرگتر او یزید ابن ابـی‌سفیان را بـا چند تن دیگر مأمور فتح شام و فلسطین کرد، و در ایـن سفرهای جنگـی معاویـه نیز حضـور داشت، که مانند برادرش لیاقت و مهـارت خـود را آشکار ساخت. عمر ابـن خـطاب حکـومت شام را که منصب بسیار مهمی بود به یزید ابن ابـی سفیان وا گذاشت، و چون یزیـد در سال ۱۷ یـا ۱۸ به طاعون هلاک شد، معاویـه بـه جـای وی حاکم دمشق شد. پس از کشتـه شدن (۲۳ هق) عمـر، عثمان که خـود از بنی امیه بـود، معاویه را در حکومت دمشق باقی گذاشت و نواحی دیگر شام را نیز بر آن افزود. معاویـه بسیاری از نواحی شام را فتح کرد و مخصوصاً سواحل شام و سوریه را به تصرف در آورد، و در سال ۳۲ یـا ۳۵ هق با نیروی دریائی بزرگی به جزیره‌ی قبرس حمله برد و آن را مسخر ساخت. معاویه با دوراندیشی و سیاستمداری موقعیت خـود را در شام استوار ساخت، چنانـکه پس از کشته شدن عثمـان (۳۵ هق)، چون علی ع به خـلافت رسید و حاکم دیـگری برای شام معیـن کرد، معاویه تـوانست به استظهار موقعیت مستحکم و سپاه وفادار خود از طاعت علی ع سر باز زند، و به بهانه‌ی خونخواهی عثمان خلافت علی ع را به رسمیت نشناسد و با او از در ستیز در آیـد. معاویه که به سیاست و تدبیر بیش از ورع و تقوی و تمسک به دیـن اهمیت میداد، دستش در جلـب قـلـوب و کسب طرفداران کارامد و کاردان بازتر از علی‌ـکه به اهداف و اصول اسلامی سخت پـایبند بـود و در این راه از رنجانـدن دوستـان و نزدیـکان نیز ابائی نداشتـه‌بود. یاران علی ع نیز مـانند او بیشتر به اصول پایبند بـودند، و بـه همین جهت میان ایشان در کیفیت اجـرای ایـن اصول اخـتلاف پیش میآمد، ولی در جبهه‌ی معاویـه چنین پیشامدهائی اتفاق نمی‌افتاد. علـی ع پس از پایـان دادن بـه جنگ جمـل در بصره، روی بـه جنگ با معاویه نهاد و در صفـر سال ۳۷ جنگ معروف صفین اتفاق افتاد و معاویـه توانست بـا حیله‌ی سیاسی در میان سپاه علی تفرقـه بیندازد (← صفین، واقعه‌ی) و او را مجبور کنـد که بـه حکمیت تن در دهد، که به زیان علی ع تمام شد. علی ع مجبور شد که بـا مخالفان در سپاه خـود بستیزد، در صورتی که معاویـه بیش از پیش موقعیت خود را مستحکمتر کرد و دست به اغواء و فریفتن اصحاب علـی ع و قتل و غـارت در بلاد علی زد و او را در وضع دفاعی ضعیفی قرار داد. پس از شهادت (۴۰ هق) علی ع و بیعت یاران او به امام حسن ع، وضع معاویه بهتر از پیش شد تا آنجا که امـام حسن ع ناگزیـر شد پس از ح ۶ ماه از خلافت به نفع معاویـه چشم بپوشد (ربیع الاول یا ربیع الثانی یـا جمادی الاولی سال ۴۱ هق). معاویه پس از آن رسماً از جـانب اکثریت مسلمین خلیفه و امیر المؤمنین شناخته شد. در زمان خلافت او، که نـزدیک بـه ۲۰ سال طـول کشید، فتوحات اسلامی در ش و غ ادامـه یافت و مسلمانان مکران و سیستان و بلـوچستان و قسمتی از سرزمین سند را تصرف کردنـد و از رود جیحون گذشتند و بین راه به سمرقند رسیدند. در غ از مصر پای فراتر نهادند و بـه قسمتهائی از ل افریقا دست یافتند. در آسیای صغیر در زمستانها و تابستانها به بـلاد بیزانس میتاختند، و یک بار تا نـزدیکی قسطنطنیه پیش رفتند. سیاست داخلـی معاویـه همچنان بـه استوار ساختن حکومت خاندان بنی امیه و موروثی ساختن آن گذشت. مردان کارامد را بـا هـر وسیله، و لـو خلاف اصول اسلام، به خـود جـلب کرد، چنانکه زیاد ابن ابیه را ـکه از کارامدترین افراد زمان خود بود و، به جهت شناخته نشدن نسبش به زیاد ابن ابیه (پسر پدرش) اشتهار داشتـه‌برادر خود خواند، و ایـن خلاف قاعده‌ی اسلامی است. زیاد که با این عملـبا نـداشتن اصل و نسب صحیح به یکی از خانـدانهای اشراف عـرب منتسب و برادر خلیفه میشد، تمام سیاست خـود را در استوار ساختن حکومت بنی امیه به کار انداخت و، با آنکه در زمان علی ع از جانب او والی فارس بود، در تظاهر به دشمنی با علـی ع راه افـراط پیمود و از قتل و زجر پیروان او دریـغ نکرد، و حجر ابن عدی را بـه جـرم طـرفـداری از او گرفته پیش معاویه فرستاد، که معاویه دستور قتل او را داد. معاویـه پس از وفات (۵۰ هق) امـام حسن ع موقع را بـرای بیعت گرفتن از مـردم برای پسرش یزید مناسب دید، و با آنـکه یزید از جهت تمسک به اصول و فـروع دیـن شهرت خوبی نداشت، معاویه در وادار ساختن مـردم به بیعت او از هیچ چیز فروگذاری نکرد.

معاویه مردی بردبـار و سیاستمدار و دوراندیش و محتـاط و شکیبـا و بـااراده بـود. در لشکرکشیها و اداره‌ی امور جزئی و کلی شایستگی خود را نشان داد. با آنکه خلفای پیش از او بیش از هـرچیز سعـی در پیشبرد اهـداف و آمال اسلامی داشتند و مخصوصـاً دشمن سرسخت او علی ع در تقوی و ایمان و علم به دین و پایبندی سخت به اجرای احکام در حد اعلـی بود، معاویه با مهارت فوق العاده، بـی آنکه در تقوی و دیانت از خود حرارتـی نشان دهـد، توانست مقاصد خـودرا که با غایات اسلامی سازگار نبود از پیش ببـرد. اگر او را از لحاظ سیاسی مردی بزرگ و داهی و حتی فوق العاده دانسته‌انـد، از لحاظ دینی او را سست و ضعیف گفته‌انـد، و شیعیان به جهت خصومت او با علی ع او را دشمن میدارند. معتزله خـروج او را بـر امـام برحق (علـی ع) نـاروا میدانند، و بـه همیـن جهت بسیاری از بزرگان معتزله حکم بـه خلود او در آتش کرده‌اند (در صورت عـدم توبه). یـکی از بزرگان اسلام‌ـحسن بصری‌ـ۴ عیب بزرگ در دین بر معاویـه گرفته است: کنار گذاشتن او اصحاب رسول و بزرگان دین را و مشورت نـکردن بـا آنان؛ کشتن او حجر ابـن عـدی را، که مردی مسلمان و متقی بود؛ الحاق زیاد ابـن ابیه را به نسب خود، که عملی بر خلاف اسلام بود؛ و بیعت گرفتن او برای پسرش یزید که بی‌اعتنا به احکام دین بود.

معاویه یـا معاویـة ابـن عامـر (mo'āviate bne āmer')، بطنی از اعـراب قبیله‌ی عـامر ابن ربیعه، از قیس ابن عیلان، از عدنانیان.

معاویة ابن ابی سفیان: ← معاویه.

معاویة ابن یزید [معـاویـه‌ی II] (mo'āviate bne yazid')، ۴۱–۶۴ هق، سومیـن خـلیفه از خلفای اموی؛ پسر یزید ابن معاویه. وی بعد از پدر به خلافت نشست (ربیـع الاول ۶۴ هق). اما خلافت او طـولـی نکشید، و چهـل روز بعد از جلوس مردم را بـه مسجد دعـوت کرد و گفت که خود را شایسته‌ی خـلافت نمیدانـد، و مـردم را آزاد گذاشت که هرکس را لایق میدانند به خلافت برگزینند، سپس خـانه‌نشین شد و اندکی بعد از دنیا رفت.

معاهده، برای معاهداتی که در ایـن ردیف نمییابید به ردیف قرارداد نیز رجوع کنید.

معاهده‌ی ۱۸۱۲، ایران و انگلستان، ← قرارداد ۱۸۱۲.

معبـد، ابـوعبـاد [ابوعبـاد معبـد ابـن وهب (abu.abbād ma'bade 'bne vahb)]، ف ح ۱۲۵ هـ ق، مغنی و خنیاگر معـروف عـرب. اصل وی از موالی و پدرش سیاهپوست بود، و به سبب آواز خوش، با بزرگان حجاز و شام ارتباط پیدا کرد، و شهرت و آوازه‌ی بسیار یافت.

معبد جهنی (ma'bade johani)، شهرت **معبد**

ابن عبدالله جهنی بَصْری، ف ۸۰ هق، تابعی معروف. وی بنا بر مشهور اولین کسی است که در اسلام اعتقاد قدریه را اظهار کرد، و چون از بصره به مدینه رفت، این اعتقاد را در مدینه نیز رواج داد. در جنگ با حجاج مجروح شد و در مکه اقامت گزید. حجاج، و به قولی عبدالملک ابن مروان، او را به قتل آورد.

معبر درونی[1] (ma'bar-) آبراهه‌ی دریائی، به طول تقریبی ۱٬۶۰۰ کم، در امتداد ساحل غربی امریکای شمالی، که از شهر سیتل، ایالت واشینگتن، تا بندر سکگوی آلاسکا ممتد است. تقریباً بتمامی از میان تنگه‌ها و آبدره‌ها می‌گذرد، و جزایر متعدد آن را از گزند طوفانهای فکبر حفظ میکند. منظره‌ای بسیار زیبا دارد. بعضی بنادر عمده‌ی واقع بر مسیر آن ونکوور، پرنس روپرت[2] (prans rupert) و سکگوی است.

معترضان[3] (mo'tarez-)، پروتستانهای هلندی پیرو ← یاکوبوس آرمینیوس، که تعلیمات وی پس از مرگش به آرمینیانیسم یا آیین آرمینیوس مشهور شد. معترضان مذهب کالونی داشتند، ولی از کالونیان رسمی آزاداندیشتر بودند، و از تعلیمات کلیسای اصلاح‌شده‌ی هلند انحراف حاصل کرده بودند. پس از مرگ آرمینیوس، و تحت رهبری ← سیمون اپیکوپیوس، معترضان اصول ایمانی خود را برای هلند و فریسلاند غربی در "اعتراضنامه" انتشار دادند. اختلاف آنان با کالونیان رسمی، چنانکه در اعتراضنامه‌ی آنان ذکر شده، به صورت عمده در این امور بوده است، تقدیر مشروط نه مطلق، کفاره‌ی گناهان، ضرورت تجدید حیات روحانی از طریق روح القدس، امکان از دست دادن توفیق الاهی، و امکان دست یافتن مجدد به توفیق الاهی. نهضتی برای سرکوب کردن معترضان به رهبری موریس ناسوئی به راه افتاد، و عاقبت در شورای دینیِ منعقد در شهر دوردرخت (۱۶۱۸–۱۹) مذهب رسمی سنتی غالب شد. معترضان از اجرای مراسم و تشریفات کلیسائی محروم شدند، و سران ایشان مورد شکنجه و تبعید قرار گرفتند. با مرگ (۱۶۲۵) شاهزاده موریس، تکفیر از ایشان برداشته شد و مورد تسامح قرار گرفتند، و در ۱۷۹۵ این مذهب به عنوان کلیسای مستقلی شناخته شد.

معترض وجدانی[4]، کسی که، یا به واسطه‌ی عضویت در فرقه‌ای که پایبند صلح است یا به علت اعتقاد شخصی، هواخواه اصول اخلاقی میباشد که با جنگ و ستیز مخالف است، یا وابسته به مذهبی است که جنگ را حرام میداند، و به طور منفی بر علیه خدمت نظام وظیفه مقاومت، و از شرکت در جنگ خودداری میکند. کشورهای دموکرات در دو جنگ جهانی با مسئله‌ی مشکلی که مربوط به این‌گونه اشخاص بود مواجه شدند، چون از یک طرف باید آزادی فردی را که شامل آزادی مذهب و عقیده هم هست محترم بشمارند، و از طرف دیگر قدرت دولت را مستقر کنند. در جنگهای جهانی، در کشمکش و بریتانیای کبیر به معترضین وجدانی فرقه‌های رسمی اجازه داده شد که به خدمات خارج از صف اشتغال ورزند و مستقیماً در جنگ شرکت نکنند، ولی کسانی را که میخواستند به این عنوان از خدمت سر باز زنند، یا در عملیات جنگی اخلال کنند، از سایرین جدا نگاه میداشتند و حتی برای مدتی به زندان می‌انداختند.

معتز (mo'taz)، شهرت **ابوعبدالله محمد، ملقب به المعتز بالله**، ۲۳۱–۲۵۵ هق، ۱۳مین خلیفه‌ی (۲۵۲–۲۵۵ هق) عباسی، پسر متوکل. مادر او کنیزی یونانی به نام قبیحه (qabiha) بود. هنگامی که معتز و برادرش مؤید در سامرا در حبس بودند ترکان در بغداد بر مستعین بشوریدند و از او خواستند که به سامرا بازگردد، ولی مستعین و محمد ابن عبدالله طاهری حکمران بغداد از بازگشت به سامرا خودداری کردند. سران ترک خشمگین به سامرا بازگشتند و معتز را از حبس بیرون آوردند و او را به خلافت بر داشتند. معتز برادرش ابواحمد موفق را به محاصره‌ی بغداد و دستگیری مستعین فرستاد. محاصره‌ی بغداد و جنگ ترکان با مردم بغداد و محمد ابن عبدالله فرمانده بغداد حدود یک سال طول کشید تا آنکه مستعین در اوایل محرم ۲۵۲ هق خود را از خلافت خلع کرد، و معتز خلیفه‌ی بلا منازع شد، معتز برای تحکیم موقعیت خود دو تن از سرداران بزرگ ترک، یعنی وَصیف و بُغا، را به حیله یکی پس از دیگری کشت. پس از وصیف رشته‌ی کارها به دست صالح ابن وصیف افتاد و چندی نگذشت که خزانه‌ی دولتی خالی شد و مزد سپاهیان نرسید. ابتدا صالح ابن وصیف چند تن از کلانان بزرگ را بگرفت و خواست که با شکنجه از ایشان پول بگیرد، ولی چیزی که درخور باشد به دست نیامد. ترکان معتز را تحت فشار گذاشتند و صالح ابن وصیف موقعیت خود را در خطر دید، زیرا سپاهیان گفته بودند که اگر معتز حقوق عقب‌مانده‌ی آنها را بدهد صالح را خواهند کشت. بیشتر اموال معتز در دست مادرش قبیحه بود، و قبیحه از دادن مال به پسرش خودداری کرد، و ناچار صالح ابن وصیف و سپاهیان معتز را بگرفتند و او را با شکنجه بکشتند. مدت خلافت او از هنگام بیعت او در سامرا تا روز خلعش ۴ سال و ۶ ماه و ۲۳ روز بوده است. از وقایع مهم زمان او شکست حسن ابن زید علوی (← داعی کبیر) در طبرستان و عقبنشینی او به دیلمستان و ظهور مُساوِر خارجی (از خوارج) و کشته شدن بندار طبری، یکی از سرداران بزرگ خلیفه، به دست اوست. نیز در زمان او یعقوب ابن لیث صفار کرمان و فارس را متصرف شد، و کار احمد ابن طولون در مصر بالا گرفت و نوعی استقلال داخلی پیدا کرد. معتز مردی فصیح ولی عیاش و خونخوار بود؛ تدبیر و سیاست کافی نداشت و بیشتر کارهای او به دست مادرش قبیحه اداره میشد. نیز ← متوکل؛ مستعین.

معتز بالله [المعتز بالله]، ۱۳مین خلیفه‌ی عباسی؛ ← معتز.

معتزله (mo'tazele) یا **معتزلیه** (-zeliyye) یا **معتزلیان** (-zelian)، نام یکی از فرق بزرگ متکلمین اسلام که، با همه‌ی انشعابات و اختلافات داخلیشان، در چند اصل بسیار مهم کلامی با هم اتفاق دارند و، با اعتقاد به این چند اصل، از اهل سنت (← سنی) و حدیث و اشاعره و از خوارج و دیگر فرقه‌های اسلامی مشخص هستند، و در تاریخ علم کلام اسلام و مباحثات جدَلی و نظری دینی نقش عمده داشته‌اند.

I– نام معتزله. نام این فرقه، به عقیده‌ی بسیاری از مورخین اسلام و، به پیروی از ایشان، بسیاری از محققین اروپائی، از کلمه‌ی اعتزال (e'tezāl) به معنی انشعاب و جدا شدن است، زیرا، بنیادگذار این فرقه، واصل ابن عطاء (یا به قولی ⇐ عمرو ابن عبید)، از عقیده‌ی عمومی و معتبر اهل سنت در مسئله‌ی وضع مرتکب کَبایِر [= گناهان کبیره] جدا شد و، به اصطلاح، اَنشعاب کرد، و دلیل ایشان این است که حسن بصری به شاگرد خود (به روایتی واصل ابن عطاء و به روایت دیگر عمرو ابن عبید)، هنگام اظهار عقیده‌ی خاص خود در باره‌ی مسئله‌ی مذکور و جدا شدن از حسن، گفته است اِعْتَزَلَ عَنّا، یعنی از ما یا از عقیده‌ی رسمی اهل سنت جدا شد؛ یا آنکه قتادة ابن دعامه (محدث) نخستین‌بار این اسم را به جهت جدا شدن ایشان از عقیده‌ی حسن بصری و مجلس درس او بر ایشان نهاد.

این وجه تسمیه و استدلال بر آن، که متضمن تعریض و تحقیر به معتزله از طرف اهل سنت و حدیث است، مورد تردید میباشد، زیرا اگر وجه تسمیه‌ی معتزله مستلزم و متضمن تحقیرگونه‌ای به پیروان این فرقه بود آنان هرگز خود را به این نام نمیخواندند، چنانکه شیعه هرگز خود را روافض نمینامند. بر عکس، میبینیم که اصحاب این فرقه همیشه خود را به این نام کلی خوانده‌اند، و اگر هم به آن مباهات نکرده‌اند از آن بیزاری ننموده‌اند.

وجه تسمیه‌ی واقعی همان است که **نالینو**، خاورشناس ایتالیائی، با استفاده از کلام ابوالحسن مسعودی استنباط کرده است، و آن اینکه اعتزال در اینجا به معنی جدا شدن و شق عصای جمهور نیست، بلکه به معنی گرفتن حد وسط و دوری از دو طرف افراط و تفریط در یک واقعه یا مسئله است، چنانکه در باره‌ی کسانی که در خصومت میان علی ع و اصحاب جمل یا اصحاب معاویه طرف هیچ کدام را نگرفته‌اند نیز کلمه و اصطلاح اعتزال به کار برده شده است. مسعودی گفته است که واصل ابن عطاء نخستین کسی است که عقیده‌ی المنزلة بین المنزلتین (رجوع به قسمت II) را اظهار کرد، و گفت که فاسق در اسلام را نه میتوان کافر خواند و نه میتوان مؤمن گفت (یعنی او عقیده‌ی وسط را گرفت)، و به همین جهت، این فرقه معتزله خوانده شد. از اینجا معلوم میشود که اولاً وجه تسمیه‌ی معتزله به سبب گرفتن عقیده‌ی وسط میان دو عقیده‌ی افراطی است، و ثانیاً مبدأ اعتقادی این فرقه هم همین مسئله بوده است نه مسائل دیگر (از قبیل قول به اختیار).

---

(۱) Inside Passage (۲) Prince Rupert (۳) Remonstrants (۴) conscientious objector

II- مسئله‌ی اَلْمَنْزِلَةُ بَیْنَ الْمَنْزِلَتَیْن. این مسئله که مبدأ اعتقادی و مبدأ تسمیه‌ی معتزله شده است، و از طرف واصل ابن عطاء یا عمرو ابن عبید عنوان شده، گرفتن حد وسط است در باره‌ی مرتکب گناه کبیره میان نظر خوارج و نظر اهل سنت. خوارج مرتکب کبیره را کافر میدانستند و، بنا بر این، چنین کسی را مستحق عقوبت آخرت و عاری از حقوق مدنی اسلامی در این دنیا میشمردند. اهل سنت (← سنی) چنین شخصی را مؤمن میخواندند و، اگر چه مستحق عذاب اخروی باشد، مخلد در آتش نمیدانستند، و میگفتند او در مشیت خدا است؛ اگر خداوند خواست او را میبخشد و به بهشت میبرد، و در این دنیا میتواند از همه‌ی حقوق یک شخص مسلم بهره‌مند شود. معتزله گفتند مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه باید فاسق خوانده شود. چنین شخصی در آخرت در آتش خواهد بود، گرچه عذابش کمی سبکتر از کافر خواهد شد. اما در این دنیا، با آنکه مسلم خوانده نمیشود، با او باید مانند مسلمانان معامله کرد.

واصل ابن عطاء و عمرو ابن عبید را، نه تنها به علت بیطرفی در مسئله‌ی مرتکب کبیره اعتزالی خوانده‌اند، بلکه به سبب گرفتن چنین وضعی در مسئله‌ی علی ع و مخالفینش نیز اعتزالی خوانده شدند. خوارج گفتند علی در جنگ با طلحه و زبیر و عایشه (جمل، واقعه‌ی) و در جنگ با معاویه (صفین، واقعه‌ی) برحق بود، و این مخالفین همه به علت جنگ با علی کافر شدند؛ اما علی نیز هنگامی که رأی به حکمیت داد کافر شد. اهل سنت میگفتند در هر دو مورد علی بر حق بود، و مخالفین گمراه بودند، اما کافر نشدند، و به همین جهت، شهادت هر دو طرف مقبول است. واصل ابن عطاء در اینجا نیز حد وسط را گرفت، و گفت یکی از دو طرف مخالف، بدون اینکه معین بشود، فاسق است، و اگر در شهادتی، یکی از طرف علی و دیگری از طرف معاویه گواهی دهد، آن گواهی مورد قبول نخواهد بود، زیرا مسلماً یکی از دو شاهد فاسق است، و اگر هر دو شاهد از یک طرف باشند آن گواهی معتبر است، زیرا فسق او معلوم نیست؛ اما عمرو ابن عبید هر دو طرف را فاسق خواند، و شهادت هیچ یک از دو طرف را مورد قبول ندانست.

III- اعتقاد به اختیار. از جمله‌ی اعتقادات اولیه‌ی معتزله، که ایشان را از همان آغاز از فرقه‌های دیگر ممتاز کرد، و نام خاصی بر ایشان گذاشت، که بیشتر از طرف دشمنانشان به کار میرفت، اعتقاد به آزادی اراده و به اختیار انسان است در برابر جبریه و اهل سنت (← جبر و قدر). معتزله با آنکه بعضی از عقاید جهم ابن صفوان، مبلغ عقیده‌ی جبر، را پذیرفته بودند، در این مسئله با او و پیروانشان به مخالفت برخاستند، و انسان را در اعمال خود مختار و آزاد دانستند، و از اینجا، دشمنانشان ایشان را به نام قدریه خواندند. مقصود از قدریه کسانی نیستند که معتقد به قدر و قضای خداوندی باشند زیرا، در این صورت، معتزله بایستی معتقد به جبر باشند، در صورتی که درست مخالف این عقیده هستند بلکه مقصود از این اسم آن است که معتزله دائماً در مسئله‌ی قدر و قضا و مشیت الاهی بحث میکردند، و آن را منکر بودند.

IV- تاریخچه‌ی معتزله. کسی که عقاید معتزله را بر پایه‌ی استدلال عقلانی و کلامی نهاد و از فلسفه‌ی یونانی برای این کار مدد گرفت ابوالهذیل است. ابوالهذیل با بسیاری از فرق همزمان خود به مبارزه بر خاست، و با مانویان، شیعیان، اهل سنت، مشبهه، و جبریه مجادله کرد. شاگرد او ابراهیم ابن سیار، معروف به نظام، از بزرگترین شخصیتهای این فرقه است، و عقاید خاص او در مسائل مختلف، از جمله مسئله‌ی اعجاز قرآن (← قرآن، قسمت VI) و مسئله‌ی جزء لایتجزی معروف است. جاحظ بزرگترین نویسنده‌ی زبان عربی از معتزله و شاگرد نظام بوده است. ابوالهذیل، نظام، و جاحظ از شاخه‌ای از معتزله‌اند که به مکتب بصره تعلق دارند، و از اختصاصات این مکتب آن است که، به طور کلی، خلفای سه‌گانه را بر علی ع ترجیح مینهد. گرچه بعضی علی را بر عثمان ترجیح نهاده‌اند، بیشتر از طرفداران عثمان در برابر علی هستند، و به همین جهت عده‌ای از ایشان عثمانیه خوانده شده‌اند، و کتاب معروف جاحظ به نام العثمانیه در بیان عقاید ایشان است. در برابر مکتب بصره، مکتب بغداد است، که به علی تمایل بیشتری دارد، و از بزرگان آن بشر ابن معتمر، ثمامة ابن اشرس، و ابن ابی دؤاد هستند. مأمون خلیفه را که طرفدار اعتزال بود میتوان جزو این مکتب دانست، زیرا جانبداری او از علی و شیعه معروف است. ابن ابی دؤاد برانگیزنده‌ی واقعه‌ی معروف محنه است، معتزله به مخلوق بودن قرآن معتقد بودند، و مأمون خود از این فرقه بود، و به تحریک ابن ابی دؤاد، دستور امتحان فقها و قضاة و محدثین را در این مسئله داد. این عمل که مخالف عقیده‌ی اصحاب حدیث و عامه‌ی مردم بود خشم و غضب مردم را بر انگیخت و همینکه خلیفه متوکل از پیروی معتزله دست کشید معتزله هم منصوب دستگاه حاکم و هم منفور عامه شدند.

از بزرگان مکتب بصره در قرن ۴م هق که بسیار مشهورند یکی ← ابوعلی جبائی، دیگری پسرش ← ابوهاشم جبائی، و یکی دیگر قاضی عبد الجبار ابن احمد همدانی (فد ۴۱۵ هق)، مؤلف کتاب معتبر و مشهور المغنی، در عقاید معتزله است، که از بصره به ری رفت، و در آنجا در حمایت آل بویه به تدریس و تبلیغ عقاید خود پرداخت. ابوالحسن اشعری، پیشوای اشاعره، که ضربت مهلکی بر پیکر اعتزال وارد کرد، نخست خود معتزلی و شاگرد ابوعلی جبائی بود، و بعد از او جدا شد، و آراء خاص خود را تدوین و منتشر کرد.

پس از ظهور اشعری و مقبولیت آراء کلامی او در سراسر عالم اسلامی، معتزله بتدریج رو به ضعف نهادند، گرچه تا قرن ۷م هق گاهگاهی علمای بزرگ و مشهوری از میان ایشان بر میخاست، مانند زمخشری، از دانشمندان طراز اول ادبیات عرب و تفسیر، و مؤلف کتاب معروف کشاف در تفسیر، که بیشتر بر مبنای عقاید معتزله است؛ و مانند ابن ابی الحدید، شارح معروف کتاب نهج البلاغه، که شرح او بهترین شرح بر کتاب مذکور است. عقاید معتزله مخصوصاً در باب توحید و عدل مبنای عقاید اصولی شیعه‌ی امامیه و شیعه‌ی زیدیه شد، و از قرن ۷م هق به بعد تحقیق در توحید و عدل و دفاع از آن در عهده‌ی متکلمین شیعه و زیدیه بود.

V- فرق مشهور معتزله. اکنون مختصری به فرق مشهور معتزله اشاره میشود:

(۱) واصلیه (vāṣeliyye) اصحاب واصل ابن عطاء بودند. وی شاگرد حسن بصری و مؤسس مذهب اعتزال است، که قول به منزلة بین المنزلتین، و قول به اختیار، و قول به نفی صفات (به قسمت VI این مقاله رجوع شود) و عقیده‌ی مذکور در فوق در باره‌ی علی ع و اصحاب جمل و اصحاب صفین از او است.

(۲) هذیلیه (hozayliyye) اصحاب ابوالهذیل علاف بودند، که وی شاگرد عثمان ابن خالد الطویل و پایه‌گذار استدلالات عقلی معتزله است، و عقاید اختصاصی او در کتب ملل و نحل مذکور است.

(۳) نظامیه (nazzāmiyye) اصحاب ابراهیم ابن سیار نظام بودند، که عقاید او در باره‌ی نفی جزء لایتجزی و انقسام هر جزء به اجزاء لایتناهی بالفعل، و در باره‌ی طفره (جواز جهش از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر بی آنکه فاصله‌ی میان آن دو طی شود)، و اعجاز قرآن (← صرفه)، و اینکه حقیقت انسان همان روح است و بدن و اعضاء آلتی بیش نیستند، و ترکیب جوهر از اعراض معروف است.

(۴) حائطیه (hā'eṭiyye)، اصحاب احمد ابن حائط از شاگردان نظام.

(۵) بشریه (beṣriyye)، که اصحاب بشر ابن معتمر بودند. از عقاید معروف این فرقه قول به تولد است، یعنی نتیجه‌ی هر عملی از فعل فاعل آن و به او منسوب است، و از او تولد یافته است. مثلاً، اگر کسی کس دیگر را بزند، و بدن مضروب کبود شود، کبودی عمل ضارب است؛ و اگر کسی چشم کسی را به زور باز کند، و در نتیجه‌ی این عمل، شخص دوم اطراف خود را ببیند، این دیدن عمل شخص اول است؛ و اگر کسی طعامی بپزد، رنگ و بوی و طعم آن طعام عمل اوست، و غیره. بشر ابن معتمر ظاهراً با این قول میخواسته است میان اختیار انسان و قدرت خداوند وفق دهد. یعنی اعمال انسان، اگرچه به اختیار خود انسان است، چون این اختیار را خدا خلق کرده است، اعمال او در عین آنکه از او است از خدا هم هست. در جزئیات مسئله‌ی تولد میان معتزله اختلافاتی موجود است.

(۶) معمریه (mo'ammariyye) اصحاب معمر ابن عباد سلمی (mo'ammare 'bne abbāde solami) بودند، که به قول شهرستانی در کتاب ملل و نحل، در نفی صفات و قول به اختیار از همه‌ی معتزله تندتر رفته‌اند.

(۷) مرداریه (mordāriyye)، که اصحاب عیسی ابن صبیح (sobayh)، ملقب به مردار، بودند. وی در عقیده‌ی به خلق قرآن مبالغه داشت، و قائلین به قدمت کلام‌الله را تکفیر

میکرد، و عقیده داشت که انسان میتواند نظیر قرآن را از حیث فصاحت و نظم و بلاغت بیاورد.

(۸) ثمامیه (somāmiyye)، اصحاب ثمامة ابن اشرس.

(۹) هشامیه (hešāmiyye)، اصحاب هشام ابن عمرو الفوطی (hešāme 'bne 'l.fovati amre).

(10) جاحظیه، اصحاب عمرو ابن بحر جاحظ.

(۱۱) خیاطیه (xayyātiyye)، اصحاب ابوالحسن خیاط از معتزله‌ی بغداد.

(۱۲) جبائیه، اصحاب ابوعلی جبائی، از معتزله‌ی بصره.

(۱۳) نجاریه (najjāriyye)، اصحاب محمد ابن حسین نجار، پیشوای معتزله‌ی ری.

VI- اصول عقاید معتزله. اصولی که جمیع فرق معتزله به آن معتقد بوده‌اند، گرچه در جزئیات و کیفیت تعبیر آن اختلاف داشته‌اند، عبارت است از:

(۱) توحید مطلق. خداوند از شبه و نظیر و زمان و مکان منزه است، و هیچ یک از خصوصیات اجسام را به او نمیتوان نسبت داد.

(۲) عدل. خداوند بر وفق اقتضای عقل و حکمت عمل میکند (نه به آن نحو که میخواهد، چنانکه مذهب اهل سنت است)، و افعال او به اقتضای مصالح بندگان است. نیز ← عدل، در اصطلاح کلام، قسمتهای ۱ و ۲.

(۳) نفی صفات زاید بر ذات. معتزله، به خلاف اهل سنت، معتقدند که خداوند عالم است به ذات خود، و قادر است به ذات خود، و حی است به ذات خود؛ یعنی، مثلاً، عالم به علمی که زاید بر ذات او باشد نیست، زیرا در این صورت لازم میآید که این علم یا قدرت یا حیات و غیره همیشه با ذات خدا همراه باشد، به دلیل آنکه نمیتوان گفت ذات خداوند وقتی خالی از علم و حیات بوده است. و اگر گفته شود که علم و قدرت و حیات همیشه با خداوند بوده‌اند، پس باید به غیر از ذات خدا به امور قدیم ازلی دیگری هم قائل شد، و به قول خود معتزله، در این صورت، تعدد قدما لازم میآید.

(۴) عدم جواز رؤیت خدا. اهل سنت به موجب آیاتی ـ از قبیل وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ [در آن روز رستاخیز چهره‌هائی تر و تازه باشند که به پروردگار خود مینگرند] ـ معتقدند که خداوند را روز قیامت میتوان دید. معتزله، نظر به اعتقاد به توحید مطلق، این امر را جایز نمیشمارند، زیرا مرئی بودن از خواص اجسام است، و خداوند، در صورت مرئی بودن، جسم یا شبیه جسم میشود.

(۵) خلق قرآن. مسئله‌ی اعتقاد به خلق قرآن به طور تفصیل در مقاله‌ی قرآن ذکر شده است (← قرآن، قسمت VII).

(۶) چون خداوند بر وفق اقتضای عقل و حکمت عمل میکند، عقل مستقل از شرع است، و از اینجاست که معتقد شده‌اند که حسن و قبح دو امر عقلی هستند، و بنا بر این، خداوند آنچه را که عقل قبیح میشمرد نمیکند، به خلاف اهل سنت و اشاعره، که معتقدند عقل تابع شرع است، و آنچه شرع بگوید و خداوند بفرماید نیکوست، و آنچه منهی (manhi-) شرع است زشت است.

(۷) وعد و وعید خداوند باید به محل خود اصابت کند، و نیکوکاران پاداش یابند، و بدکاران کیفر بینند. بنا بر این، اگر کسی گناهی کند و بی توبه بمیرد، به موجب اصل وعید، مورد عفو الاهی قرار نخواهد گرفت. این اصل از فروع مسئله‌ی المنزلة بین المنزلتین (قسمت II) است که، چنانکه گفتیم، یکی از علل پیدایش فرقه‌ی معتزله بوده است.

(۸) امر بمعروف و نهی از منکر بر جمیع مسلمانان واجب است، و اختصاص به امام و حاکم شرع ندارد.

(۹) مسئله‌ی اختیار (قسمت III ملاحظه شود.

معتزلی، منسوب به معتزله.

معتزلیان: ← معتزله.

معتزلیه: ← معتزله.

معتصم (mo'tasem)، شهرت **ابواسحاق محمد،** ملقب به **المعتصم بالله،** ۱۷۹ یا ۱۸۰–۲۲۷ هق، ۸مین خلیفه‌ی (۲۱۸–۲۲۷ هق) عباسی، پسر هارون‌الرشید و جانشین مأمون عباسی، که در طرسوس، پس از مرگ مأمون برادرش، به خلافت رسید و بیدرنگ عازم بغداد شد و در اول رمضان همان سال وارد بغداد شد. مدت خلافت او ۸ سال و ۸ ماه و ۲ روز بوده است. در روز مرگ مأمون سپاهیان میخواستند پسر او عباس جانشین پدرش شود، ولی عباس خود به معتصم بیعت کرد و سپاهیان را به آرامش دعوت نمود. از وقایع مهم زمان خلافت او شورش خرم‌دینان و زطها، و گرفتاری مازیار و افشین و جنگ با رومیان و انتقال محل خلافت از بغداد به سامرا است.

I- شورش خرم‌دینان. خرم‌دینان در سراسر نواحی مرکزی و غربی و شمال غربی ایران سر به شورش بر داشته بودند. خرم‌دینان آذربایجان تحت فرماندهی بابک خرم‌دین بودند، ولی خرم‌دینان شهرهای دیگر ظاهراً تحت فرماندهی بابک نبوده، اما با یکدیگر بی‌ارتباط نبوده‌اند و هر دو با امپراطوری بیزانس رابطه داشته‌اند. خرم‌دینان نواحی مرکزی و غربی ایران ابتدا موفقیت زیادی یافتند، ولی سرانجام، در شوال ۲۱۸ هق، از سپاهیان معتصم شکست سختی خوردند و چنانکه نوشته‌اند قریب ۷۰'۰۰۰ نفر از ایشان کشته شدند و بقیه به بیزانس گریختند. بابک خرم‌دین، که از زمان مأمون در آذربایجان قدرت یافته بود، در آغاز خلافت معتصم به اوج قدرت رسید و سپاهیان خلیفه را چندین بار شکست داد. معتصم یکی از سرداران بزرگ خود افشین را مأمور پیکار با بابک کرد، و او با تدابیر جنگی و با کومکهای فراوانی که خلیفه، به وسیله‌ی دو سردار بزرگ دیگر خود، جعفر خیاط و ایتاخ، همراه با پول فراوانی که برای تجهیزات و پاداش سپاهیان فرستاد (۳۰ میلیون درهم)، سرانجام بابک را شکست داد و بابک در حال فرار در ارمنستان به دست یکی از رؤسای ارمنی گرفتار شد و افشین او را با خود پیش خلیفه برد، و او به طرز بسیار فجیعی کشته شد (۲۲۳ هق).

II- جنگ با رومیان. جنگ با رومیان در حقیقت دنباله‌ی جنگ با بابک بود، زیرا بابک با امپراطور بیزانس رابطه داشت و او را بر ضد خلافت بغداد برانگیخت. امپراطور به شهرهای زبطره (zebatra) و ملطیه حمله برد و قتل و غارت زیادی کرد. معتصم خود با سرداران بزرگ خویش از قبیل افشین و جعفر خیاط حمله‌ی انتقامی سختی به شهرهای بیزانس کرد و شهرهای انقره و عموریه را فتح کرد ولی مجبور به بازگشت شد. یکی از علل بازگشت او توطئه‌ای بود که در میان سرداران سپاه بر ضد معتصم و به نفع عباس پسر مأمون ترتیب یافته بود. این توطئه کشف شد و عباس و همدستان او گرفتار آمدند و به انواع گوناگون کشته شدند (۲۲۳ هق).

III- شورش زطها. در آغاز خلافت معتصم زطها شورش کردند ولی شکست خوردند، و با کشتی همه‌ی آنها را به بغداد منتقل کردند و از آنجا به سرحد بیزانس فرستادند. عده‌ی ایشان را ۲۷'۰۰۰ نفر گفته‌اند.

IV- مازیار. در سال ۲۲۴ هق مازیار در طبرستان به مخالفت بر خاست و، به تفصیلی که در قسمت V ـ گرفتاری افشین ـ مذکور است، به دست سپاهیان عبدالله ابن طاهر والی خراسان گرفتار شد و به نزد معتصم فرستاده شد، و در زیر تازیانه و شکنجه جان سپرد.

V- گرفتاری افشین. افشین، پس از شکست دادن بابک، مقام مهمی پیدا کرده بود و هوای ولایت خراسان را (به جای عبدالله ابن طاهر) در سر داشت. شورش مازیار بهانه‌ای به دست او داد که مازیار را به جنگ با عبدالله ابن طاهر تحریک کند تا خلیفه او را به جای عبدالله بفرستد. عبدالله ابن طاهر که از این قصد آگاه بود نامه‌هائی را که افشین به مازیار نوشته بود به دست آورد و پیش معتصم فرستاد. این امر به عصیان یکی از خویشان افشین در آذربایجان توأم شد و افشین را، یک روز پیش از رسیدن مازیار به بغداد، گرفتند و او را با مازیار رو به رو کردند و یک جلسه‌ی محاکمه برای او تشکیل دادند و به زندانش انداختند. افشین در ۲۲۶ هق در زندان مرد.

VI- انتقال محل خلافت به سامرا. سامرا در ۱۲۰ کیلومتری ل بغداد کنار دجله واقع است. علت انتقال محل خلافت به آنجا ترس معتصم از برخوردها و کشمکشهای دائمی غلامان ترک با مردم بغداد بود و معتصم که عده‌ی زیادی از غلامان ترک را در سپاه خود داخل کرده بود نمیخواست ایشان را ناراضی سازد و به همین جهت برای فرار از برخورد به سامرا رفت و در آنجا کاخها و بناهای زیاد ساخت (۲۲۱ هق).

VII- پایان کار معتصم. معتصم روز پنج‌شنبه ۱۸ ربیع الاول سال ۲۲۷ هق در سامرا وفات یافت و در همان جا به خاک سپرده شد. او مردی قوی و بااراده و جنگجو بوده است و چندان به دنبال زینت و آسایش و عیش و نوش نمیگشته است. وقایع بزرگی خلافت او را تهدید کرد و او، در نتیجه‌ی موقع‌شناسی و شدت عمل، بر همه‌ی مشکلات فائق آمد. ترتیب سپاهی از

غلامان ترک و بر گزیدن سرداران و فرماندهان جنگی از میان ایشان، گرچه در آغاز به نفع خلافت عباسی تمام شد، بعد به ضعف و تزلزل ارکان خلافت انجامید.

معتصم، ابو یحیی، ۸مین خلیفه‌ی عباسیان مصر؛ ← جدول صص ۱۶۶۲–۱۶۶۳.

معتضد: ← بنو عباد.

معتضد (mo'tazed)، شهرت **ابوالعباس احمد،** ملقب به **المعتضد بالله،** ۲۴۲ یا ۲۴۹–۲۸۹ هق، ۱۶مین خلیفه‌ی (۲۷۹–۲۸۹ هق) عباسی، پسر موفق. پس از مرگ معتمد به خلافت رسید. معتضد، مانند پدرش، مردی قوی و باعزم و دارای صفات فرماندهی بود، و در زمان حیات پدرش و نیز در خلافت معتمد لشکرکشیهای بزرگ و جنگهای نام‌آور کرده بود. در ۲۷۱ هق در جنگ با ابوالجیش خمارویه پسر احمد ابن طولون (جنگ طواحین) فرمانده سپاه خلیفه بود. در ۲۶۷ هق پدرش او را به جنگ صاحب الزنج فرستاد و او در آن سال و در سالهای بعد، که جنگ با صاحب الزنج بشدت هر چه تمامتر ادامه داشت، فتوحات نمایان کرد. در ۲۷۵ هق پدرش موفق او را مأمور یکی از اطراف کرد، ولی همت بلند او جز به حکومت شام قانع نبود و از این جهت موفق بر او خشم گرفت و او را به زندان افکند. قرار بود که پس از معتمد پسر او مفوض به خلافت برسد و موفق ولیعهد مفوض شد، ولی چون موفق در ۲۷۸ هق مرد، معتمد در ۲۷۹ هق در حضور فرماندهان و قضاة و اشراف پسر خود مفوض را از ولایت عهد خلع، و معتضد را ولیعهد خود کرد. ظاهراً او این کار را به میل خود انجام نداده بوده است و معتضد که در میان سپاهیان محبوبیت فراوان داشته است معتمد را به این کار وا داشته است.

پس از رسیدن به خلافت، معتضد کارها را به دست گرفت و آن را با کفایت و درایتی که از زمان معتصم و متوکل به بعد در میان خلفای عباسی نظیرش دیده نشده بود اداره کرد. او را مردی مهیب و بااراده و سریع العمل و در عین حال عفیف معرفی کرده‌اند، ولی با وجود این صفات عالی مردی سخت‌دل و خونخوار و عاری از عواطف انسانی بوده است، و این صفات مخصوصاً از شکنجه‌هائی که به مجرمان میداده است معلوم میشود. معتضد در غالب جنگهای خود شرکت میجست، چنانکه در ۲۸۰ هق برای جنگ با بنی شیبان و خواباندن شورش آن قبیله خود به ل عراق رفت و در ۲۸۱ هق خود به سوی موصل و ماردین حرکت کرد و اعراب و اکراد شورشی را گوشمالی سخت بداد و قلعه‌های ماردین و حسنیه را تصرف کرد. در ۲۸۳ هق معتضد بار دیگر به سوی موصل حرکت کرد و یکی از سران خوارج را که قیام کرده بود اسیر کرد و به بغداد آورد و به دار آویخت. در ۲۸۴ هق عمرو لیث بر رافع ابن هرثمه پیروز شد و سر او را پیش معتضد فرستاد. در ۲۸۷ هق خود عمرو لیث را در بند و سوار بر شتر به بغداد آوردند، و در آنجا به زندان انداخته شد و در ۲۸۹ هق کشته شد. در ۲۸۶ هق معتضد برای تصرف آمِد که به دست یکی از شورشیان افتاده بود به سوی آن شهر حرکت کرد و آن را از نو به تصرف در آورد. شورش قرامطه در زمان او بتدریج بالا میگرفت و جای تعجب است که خود معتضد که برای اندک شورشی شخصاً راه می‌افتاد چرا امر قرامطه را چندان جدی نگرفت.

از کارهای مهم معتضد اصلاح تقویم و تأخیر نوروز است برای رعایت حال کشاورزان و مالیات دهندگان. این اصلاح در ۲۸۲ هق صورت گرفت و نوروز را که به جهت تأخیر در کبیسه ماهها عقب رفته بود به ۱۱ حزیران (۱۱ ژوئن) انداختند و آن را نوروز معتضدی خواندند.

معتضد I (mo'tazed-)، شهرت **ابوالفتح ابوبکر،** ملقب به **المعتضد بالله،** ف ۷۶۳ هق، ۶مین خلیفه‌ی (۷۵۳–۷۶۳ هق) عباسی مصر، پسر مستکفی I. پس از وفات برادرش حاکم II، که ولایت عهد او را داشت، به خلافت رسید.

معتضد II (mo'tāzed-)، شهرت **ابوالفضل داود،** ملقب به **المعتضد بالله،** ۷۵۵–۸۴۵ هق، ۱۱مین خلیفه‌ی (۸۱۶–۸۴۵ هق) عباسی مصر، پسر متوکل I. پس از دستگیر شدن (۸۱۶ هق) برادرش مستعین، به خلافت با او بیعت کردند. از دوستداران هنر و بخشنده‌دست و شیرین‌سخن بود، و در پی بیماریی طولانی از دنیا رفت.

معتضد بالله [المعتضد بالله]، ← معتضد، خلیفه‌ی عباسی؛ معتضد I و معتضد II، خلفای عباسی مصر.

معتمد (mo'tamed)، شهرت **ابوالعباس احمد،** ملقب به **المعتمد علی الله،** معروف به **ابن فتیان،** ۲۲۹ یا ۲۳۱–۲۷۹ هق، ۱۵مین خلیفه‌ی (۲۵۶–۲۷۹ هق) عباسی، پسر متوکل و جانشین مهتدی. در ماه رجب به خلافت رسید، و خلافت او ۲۳ سال طول کشید، و در این مدت رشته‌ی کارها به دست برادرش موفق بود و خود او از خلافت جز نام نداشت. موفق که مردی شجاع و باتدبیر و فرمانده بود، خود شخصاً در جنگهای سخت و خطرناک شرکت کرد و توانست خلافت عباسی را از خطرهائی که از هر سوی متوجه آن بود رهائی بخشد. در آغاز خلافت معتمد علویان بر کوفه و ری و طبرستان مسلط بودند و مساور (mosāver) که از خوارج بود در شمال عراق قدرتی یافته بود؛ یعقوب لیث در مشرق ایران و کرمان حکومت داشت؛ صاحب الزنج شورش سیاهان را در جنوب عراق رهبری میکرد؛ و احمد ابن طولون در مصر اقتدار به دست آورده بود، و عملاً در داخله‌ی قلمرو خود مستقل بود. یعقوب لیث در ۲۵۷ هق قصد فارس کرد ولی از طرف خلیفه ولایت بلخ و طخارستان و کرمان و سیستان به او تفویض شد و او از فارس باز گشت، اما چون قصد خراسان کرد و والی آنجا را که از طاهریان بود اسیر کرد، اعمال او مورد تصویب خلافت بغداد واقع نشد. یعقوب عازم بغداد شد و در ۲۶۲ هق در نزدیکی دیر العاقول از موفق شکست خورد.

شورش سیاهان در ج عراق بالا گرفت و سپاهیان صاحب الزنج بر بصره و واسط و اهواز دست یافتند و کشتار و غارت فراوان کردند و بارها سپاهیان خلیفه را شکست دادند. موفق و پسرش معتضد سرانجام در ۲۶۷ هق صاحب الزنج را شکست دادند و او را از هر طرف در محاصره گرفتند، و عاقبت در ۲۷۰ هق، پس از جنگهای خونینی خود صاحب الزنج با بسیاری از سرداران دلیرش کشته شدند و شورش سیاهان خوابید.

چون موفق بر کارها مسلط بود، و معتمد را جز اسمی از خلافت نبود، معتمد ناچار دلتنگ شد و خواست که پیش احمد ابن طولون که در مصر مستقل شده بود برود، ولی کاردار موصل که طرفدار موفق بود او را باز گردانید، و این امر سبب شد که احمد ابن طولون نام موفق را از خطبه بیندازد، و موفق معتمد را ناگزیر کرد که ابن طولون را لعن کند. ابن طولون در ۲۷۰ هق مرد و پسرش خمارویه جای او را گرفت و در جنگی که میان او و معتضد پسر موفق روی داد، و معروف به جنگ طواحین است، سرانجام خمارویه پیروز شد. در ۲۶۱ هق معتمد پسر خود جعفر را ولیعهد خود قرار داده بود و او را به لقب المفوض الی الله ملقب ساخته و گفته بود که پس از او برادرش موفق ولیعهد شود. موفق در ۲۷۸ هق وفات یافت، و در ۲۷۹ هق معتمد پسرش المفوض الی الله را از ولایت عهد خلع، و معتضد پسر موفق را ولیعهد کرد. وفات معتمد را از افراط در نوشیدن شراب ذکر کرده‌اند، و بعضی گفته‌اند که او را سم دادند. معتمد چون در کارها عملاً دخالت نداشت زندگانی را به عیش و نوش و لهو و لعب میگذرانید.

معتمد، محمد: ← بنو عباد.

معتمدالدوله: ← نشاط اصفهانی.

معتمدالدوله، فرهاد میرزا: ← فرهاد میرزا معتمدالدوله.

معتمدالدوله منوچهر خان گرجی: ← منوچهر خان گرجی.

معتمد علی الله [المعتمد علی الله]، ۱۵مین خلیفه‌ی عباسی، ← معتمد.

معجب، در علم بدیع؛ ← تعجب.

معجزه (mo'jeze)، در نزد متکلمین، کاری خارق العاده مقرون به دعوی نبوت و به تحدی (tahaddi) [دعوت کردن دیگران به آوردن نظیر آن]، به طوری که عجز دیگران (از افراد امت) از کردن نظیر آن کار دلالت بر صدق دعوی نبوت و حاکی از انجام یافتن آن کار به تأیید الاهی باشد. البته این کار خارق العاده باید داعی به خیر و سعادت باشد، و مراد از آن نیز نه خودنمائی بلکه فقط نشان دادن صدق کسی باشد که مدعی رسالت و نبوت است (← رسول؛ نبی). در معجزه البته تحدی شرط است، و در واقع کسانی که صدور کرامات را نیز از اولیا جایز میشمارند، تفاوت کرامات را با معجزات در همین تحدی میدانند، که در معجزه هست و در کرامت نیست. مع هذا، بعضی از متکلمین—مثل غالب معتزله و قدمای زیدیه و خوارج—صدور امور خارق العاده را از غیر انبیا محال میدانند، و معتزله معتقدند امر خارق العاده وقتی معجزه تواند بود که جز از انبیا صادر نتواند شد. متکلمین معجزه را کار خدا میدانند که بر دست پیغمبر جاری میشود، و اکثر متکلمین قدیم و جدید معجزه‌ی پیغمبر

اسلام را عبارت از قرآن میدانند (← صرفه).
معجم (mo'jam)، کلمه‌ی عربی، به معنی کتاب لغت و قاموس. این کلمه مأخوذ از مصدر عربی اعجام (e'jām) به معنی نقطه گذاری بر حروف است که سبب تشخیص آنها از یکدیگر میشود و این کلّ حروف را از عجمه (ojma)، یعنی گنگی و ناخوانائی، بیرون میآورد (مثلاً، حروف ب و ت و ث، و نیز ن و ی در اول و وسط کلمه، چون بدون نقطه باشند قابل خواندن نیستند). حروف الفبا را نیز حروف معجم میخوانند و به همین جهت هر کتاب که به ترتیب حروف الفبائی مرتب شده باشد (خواه در لغات یا در اعلام) معجم نامیده شده است، مثلاً **معجم البلدان**، **معجم الادباء**، از یاقوت حموی، ← ارشاد الاریب الی معرفة الادیب.

معجم البلدان (mo'jamo 'l.boldān) [عربی، ← فرهنگنامه‌ی شهرها]، کتابی از یاقوت حموی که در آن نامهای جغرافیائی از شهر و دریا و جزیره و کوه و غیره به ترتیب الفبائی آمده است (چاپ بیروت، ۱۹۵۵–۵۷، در ۵ مجلد). کتابهای جغرافیائی نویسندگان دیگر و سفرهای خود او منبع اطلاعات این کتاب بوده است، در مورد هر محل، علاوه بر اطلاعات جغرافیائی، مطالب دیگری از قبیل آوردن نام اشخاص مهم مربوط به آن و نقل اشعار شاعران و ذکر حوادث تاریخی ارزش این کتاب را بیشتر کرده است. این کتاب مقدمه‌ی مفصلی دارد در وصف زمین و اقلیم هفتگانه و بیان اصطلاحات جغرافیائی که مکرر در کتاب میآید. یاقوت مدت ۱۵ سال، از ۶۱۱ هق تا سال مرگش در ۶۲۶ هق، به تألیف این کتاب اشتغال داشته است. مؤلف دیگری، عبدالمؤمن ابن عبد الحق(ف ۷۳۹ هق)، معجم البلدان را با حذف مطالب غیر جغرافیائی از آن، خلاصه کرده و کتاب مراصد الاطلاع علی اسماء الاماکن و البقاع را از آن فراهم آورده است.

معجم المطبوعات [معجم المطبوعات العربیه]، کتابی در ۲ جلد شامل اسماء کتب چاپی عربی تا سال ۱۹۱۹ تألیف ← یوسف الیان سرکیس.

معجم المطبوعات العربیه: ← معجم المطبوعات.

معجون (ma'jun) [عربی، ← سرشته]، جمش معاجین (ma'ājin)، در اصطلاح طب قدیم، مجموعه‌ای از داروها که کوبیده شده و با رعایت نسبتهای خاص با یکدیگر ترکیب یافته است، و اغلب با عسل یا ژلّ سرشته شده است. معاجین را به دو دسته‌ی صغار (seqār) و کبار (kebār) تقسیم کرده‌اند. نوعی که از ادویه‌ی قوی التر- کیب ساخته شود، و تا مدت زمان بسیاری تأثیر آن در مزاج باقی بماند، از معاجین کبار خوانده میشود، و عکس آن را معاجین صغار خوانده‌اند. از میان معاجین، آنها که باعث افزونی حرارت غریزی و شادی باشد مفرح (mofarreh) نام دارد. نوعی از این ترکیبات که برای تقویت معده و اصلاح اغذیه باشد جوارشات (jovareshāt) [منسوخ جوارش، ← گوارش] خوانده میشود. در تاریخ طب، بعضی از معجونها به نام اشخاصی که شاید تصور میشده سازنده و نخستین ترکیبکننده‌ی آنها هستند شهرت یافته، از قبیل معجون سقراط، معجون ارسطو، و معجون جالینوس.

معد (ma'add)، ← معد ابن عدنان.

معد ابن عدنان (ma'adde 'bne adnān)، مشهور به **پدر عرب**، به قول نسبشناسان عرب، جد قسمت مهمی از قبایل عرب، و یکی از اجداد پیغمبر. وی از احفاد اسماعیل و پسر عدنان بود. میگویند وقتی سلسله‌ی نسب حضرت رسول به عدنان میرسید حضرت توقف میفرمود، و در مورد نیاکانی که نسبشناسان، پیش از عدنان، برای وی قائل بودند میگفت "نسبشناسان دروغ گفته‌اند". معد پدر نزار است، و از نزار، ربیعه و مضر منشعب شده‌اند، و شاخه‌های هریک قبایل بسیاری را تشکیل میدهند (شجره‌ی ← ۱۰۷۴ ملاحظه شود). نیز ← عام.

معدل ابن علی (mo'addale 'bne ali)، قرن ۳م هق، از امیرزادگان سلسله‌ی صفاریان، برادر لیث ابن علی و محمد ابن علی. دائماً با طاهر ابن محمد صفاری و برادران خود در نزاع و خلاف یا آشتی بود. عاقبت، پس از گرفتار شدن محمد ابن علی در بست، او نیز در سیستان تسلیم کسان سیمجور (والی سیستان از جانب احمد ابن اسماعیل سامانی) شد (۲۹۸ هق)، و او را به هرات و از آنجا به بخارا بردند.

معدل النهار[1] (mo'addelo 'n.nahār) یا **استوای فلکی**، دایره‌ی عظیمه‌ای از کره‌ی آسمان که بر محور عالم عمود است. موازی مدارات یومی و بزرگترین آنها است. عالم را به دو نیمکره‌ی شمالی و جنوبی تقسیم میکند. اعتدالین بر آن واقع است، و اساس بعد و میل است. صفحه‌ی آن کره‌ی زمین را بر امتداد استوا قطع میکند. برای شکل ← مختصات استوائی، شکل ۱.

معدن، ده، نیشابور، ← بارمعدن، دهستان.

معدن، الـ، اسپانیا، ← آلمادن.

معدن آبدشت (ma'dane ābdasht)، ده (جمعیت ۱٬۲۲۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان صوغان، بخش بافت (فعلاً شهرستان)، استان هشتم (کرمان).

معدن الزاووق، اسپانیا، ← آلمادن.

معده[2] (me'de)، قسمت کیسه‌ای شکل لوله‌ی هاضمه که غذا موقتاً در آن انباشته میشود. در انسان، معده به شکل گلابی، در شکم، و در زیر حجاب حاجز واقع است، دهانه‌ی فوقانی آن، موسوم به **فم المعده** (famo'L)، متصل به انتهای مری، و دهانه‌ی زیرین آن، به نام **باب المعده** (bābo'L) مربوط به **اثنی‌عشر** یا **دوازدهه** (davāzdahe) است. ح ۳۰ سم طول و ۱۵ سم عرض دارد. غذا در درون معده، به توسط حرکات جدار عضلانی و شیره‌ی (یا عصیر) معده، یعنی شیره‌ی ترشح‌شده از غدد واقع در ضخامت جدار آن تبدیل به ماده‌ی نیمه‌مایعی به نام کیموس[3] (kimus) میشود، عصیر معده مشتمل است بر اسید کلوریدریک و پنیرمایه، که شیر را منعقد میکند، و پپسین، که در مجاورت اسیدها، پروتئینها را حل میکند. کیموس به واسطه‌ی انقباض عضلات، بتدریج از راه باب المعده به درون اثنی عشر رانده میشود. برای شکل ←

معراج (me'rāj)، عروج و بالارفتن حضرت رسول به آسمانهاست که ازجمله معجزات آن حضرت میباشد. در این سیر پیامبر اکرم همراه جبرئیل سفر خود را از مسجدالحرام آغاز نمود یا به روایتی از خانه‌ی امهانی دختر ابوطالب آغاز نمود و با مرکبی فضاپیما بنام براق بسوی بیت‌المقدس روانه گردید ایشان از مدینه، طورسینا، بیت‌اللحم (زادگاه حضرت مسیح) منازل انبیاء، آثار آنان و مسجدالاقصی دیدن و در برخی منازل نماز گزارد.

آن حضرت پس‌از توقف کوتاهی دربیت‌المقدس به سوی آسمان صعود کرد. در این بخش از سفر ستارگان، نظام جهان بالا و آسمانها را ملاحظه نموده و با ارواح پیامبران و فرشتگان سخن گفت. همچنین بهشت، دوزخ و درجات بهشتیان و اشباح دوزخیان را مشاهده فرمود. پیامبر در ادامهٔ سیر خود به سدرةالمنتهی رسید و پس‌از دیدن شکوه و جلال آن از همان راهی که عروج نموده بود، بازگشت آغاز کرد و در بیت‌المقدس فرود آمد. آنگاه بسوی مکه حرکت کرد. در بین راه به کاروانی از قریش برخورد نمود و سرانجام پیش‌از طلوع فجر در مکه به مکان نخست خویش بازگردید. حضرت روز آن شب این راز را در میان قریش بیان داشت، این امر قریش را عصبانی ساخت و آنها به تکذیب پیامبر پرداختند. حضرت با بیان خصوصیات بیت‌المقدس و علامتی از کاروان که دیده بود و صدق آن تایید شد، قریش را ناچار به تصدیق واقعهٔ معراج نمود.

علمای اسلام برای وقوع معراج از قرآن و احادیث صحیح و معتبر دلیل[4] می‌آورند. مهمترین دلیل قرآنی آیه‌ی نخستین از سوره‌ی اسراء است. سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا [منزه است خداوندی که بنده‌ی خود را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را برکت داده‌ایم، سیر داد تا بعضی از نشانه‌های خود را به او بنمایاند]. آیات ۱۲ تا ۱۶ سوره‌ی نجم نیز بر وقوع معراج تصریح دارند. به این ترتیب معراج و مشاهدات حضرت رسول را می‌توان از ضروریات اعتقادی مسلمانان شمرد. البته در کیفیت آن نظرگاه مفسرین و محدثین مختلف می‌باشد و از دیدگاه آنان معراج سه‌گونه تفسیر و تعبیر گردیده است. تفسیر اول نظر مشهور عالمان و دانشمندان اسلامی است که وقوع معراج را با همین بدن و به عبارت بهتر با روح و بدن با هم دانسته‌اند و لذا معراج را جسمانی می‌دانند. ازجمله قائلین این نظر طبری، صدوق، طوسی، طبرسی، مجلسی، محی‌الدین عربی، فخر رازی، تفتازانی، لاهیجی، سبزواری، سید قطب و بسیاری دیگر می‌باشند. شیخ طبرسی در مجمع‌البیان این نظر را در شیعه اجماعی می‌داند. دلایل این تفسیر و نظر، صریح قرآن و روایات صحیح می‌باشد. تفسیر دوم نظر برخی چون ابن‌سینا می‌باشد که معراج را روحانی می‌دانند. این گروه مشرب فلسفی و یا علمی داشته و بعضی از آنها به دلایلی همچون آراء

(۱) celestial equator (۲) stomach (۳) chyme

بطلمیوس در هیئت و نجوم تمسک کرده‌اند که به فرض معراج جسمانی پاره‌شدن افلاک لازم می‌آید و طبق موازین فلسفه و نجوم قدیم مستلزم محالات است یا بعضی از آنها با تکیه بر موازین علمی معراج جسمانی را انکار کرده‌اند و آورده‌اند به دلیل آنکه صعود جسمی از کره زمین به افلاک مستلزم داشتن نیروی فوق‌العاده‌ای است که بر جاذبه‌ی زمین غالب آید، چنین امری محال است و بهمین جهت آن را به معراج روحانی تأویل کرده‌اند. تفسیر سوم نظر معتزله و برخی دیگر است که معراج را رویایی تفسیر نموده‌اند. آنان با استناد به روایتهایی مثل روایت عایشه معتقد شده‌اند که تمامی سیر و سفر پیامبر در رؤیا بوده و آنچه در معراج رخ داده در خواب دیده شده است. طرفداران این نظر به تأویل و تفسیر برخی آیات مثل آیه‌ی ۶۰ سوره اسراء نیز دست یازیده‌اند که مفسران و علما این تأویلات را مخدوش و مردود شمرده‌اند. بهرحال اصل معراج به دلایل قطعی مورد اتفاق و اجماع علما و مفسران می‌باشد ولی در زمان وقوع و مبدأ معراج، کیفیت معراج و تفاصیل آن اختلاف شده است. نیز ← اسراء؛ محمد ص، قسمت ۱۲.

معراج السعادة، کتاب، ← نراقی، احمد ابن مهدی.

معراج المحبة: ← عمان سامانی.

معرف (mo'arref) یا **دترمینان**[1] (-deter-minān از فـ)، در ریاضیات، آرایش اعداد (یا توابعی) به صورت مربع که ارزش آن از روی قاعده‌ی خاص ترکیب این کمیتها معین میشود. هر یک از آن کمیتها را یک عنصر مینامند. اگر چهار عنصر باشد، آنها را میتوان در دو سطر (یا ردیف) و دو ستون آراست، و در این صورت معرف را معرف رتبه‌ی دوم مینامند؛ معرف رتبه‌ی nم مشتمل بر n^2 عنصر است. معرفها وسیله‌ی مناسبی برای بیان عبارتهائی است که در حل دستگاههای معادلات و در نظریه‌ی ماتریس و هندسه‌ی تحلیلی و حساب دیفرانسیل و انتگرال مورد استفاده واقع میشود.

یک معرف رتبه‌ی دوم با نماد ذیل نموده میشود،

$$\begin{vmatrix} a_1 & b_1 \\ a_2 & b_2 \end{vmatrix}$$

و ارزش یا گسترش آن را با $a_1b_2-a_2b_1$ نشان میدهند. قطر از گوشه‌ی چپ بالا به گوشه‌ی راست پایین قطر اصلی نام دارد. بنا بر این، گسترش معرف رتبه‌ی دوم از کاستن حاصلضرب عناصر قطر دیگر از حاصلضرب عناصر قطر اصلی به دست میآید. برای آنکه تعریفی کلی از معرف به دست داده باشیم، اعدادی را که در زیر و سمت راست حروف نوشته شده‌اند اندیس مینامیم، و از مفهوم انعکاس در ترتیب طبیعی اعداد صحیح (اندیسها) ۱، ۲، ۳ ... مدد میگیریم. اگر در ترتیب دو عدد، که آنها را از چپ به راست در نظر میگیریم، عدد بزرگتر مقدم بر عدد کوچکتر شود، میگوییم که انعکاس در ترتیب طبیعی پیدا شده است. مثلاً ترتیب ۱۳۲ مشتمل بر یک انعکاس (۲ ، ۳) و دو جفت ترتیب طبیعی (۳ ، ۱) و (۲ ، ۱) است. ترتیب ۳۲۱ مشتمل بر سه انعکاس است. حال میگوئیم که، بنا بر تعریف، ارزش یک معرف رتبه‌ی nم بدین ترتیب به دست میآید که حاصلضرب عناصر قطر اصلی را تشکیل دهیم و سپس در این حاصلضرب جای اندیسها را به همه‌ی طرق ممکن تغییر دهیم تا حاصلضربهای دیگری به دست آید (به این ترتیب عاملهای هر حاصلضرب مرکب از یک، و فقط یک، عنصر از هر ردیف و هر ستون خواهد بود)؛ و اگر در حاصلضربی تعداد انعکاسها زوج باشد به آن علامت + و اگر فرد باشد به آن علامت − بدهیم و حاصل جمع این حاصلضربها را به دست آوریم. بدین ترتیب گسترش معرف درجه‌ی سوم

$$\begin{vmatrix} a_1 & b_1 & c_1 \\ a_2 & b_2 & c_2 \\ a_3 & b_3 & c_3 \end{vmatrix}$$

عبارت خواهد بود از،

$$a_1b_2c_3-a_3b_2c_1+a_2b_3c_1$$
$$-a_1b_3c_2+a_3b_1c_2-a_2b_1c_3.$$

راه ساده‌ای برای یافتن ارزش معرفهای از رتبه‌های بالاتر استفاده‌ی از معرفهای کاهیده[2] است. معرف کاهیده‌ی هر عنصر، e، در یک معرف، معرف دیگری است که پس از حذف ستونهای افقی و قائم شامل e حاصل میشود. مثلاً تعریف کاهیده‌ی عنصر b_2 معرف ذیل

$$\begin{vmatrix} a_1 & b_1 & c_1 \\ a_2 & b_2 & c_2 \\ a_3 & b_3 & c_3 \end{vmatrix}$$

معرف زیر خواهد شد

$$\begin{vmatrix} a_1 & c_1 \\ a_2 & c_2 \end{vmatrix}$$

کاهیده‌ی علامتدار (یا هم‌عامل[3]) عبارت از کاهیده‌ی یک عنصر است که بنا بر قاعده‌ی ذیل به آن علامت بعلاوه یا منها داده شده باشد؛ شماره‌ی سطری را که مشتمل بر آن عنصر است برشماره‌ی ستون آن می‌افزاییم؛ اگر این مجموع زوج باشد، علامت بعلاوه است؛ و اگر فرد باشد، علامت منها است. در مثال بالا، b_2 در سطر سوم و ستون دوم است؛ ۵=۲+۳ فرد است و بنا بر این علامت کاهیده‌ی عنصر "منها" است. برای گسترش یک معرف، هر سطر یا ستون انتخاب میشود؛ ارزش معرف عبارت است از مجموع حاصلضربهای هر عنصر در کاهیده‌ی علامتدار آن. مثلاً، معرف رتبه‌ی سوم ذیل را بر حسب دومین ردیف آن گسترش میدهیم،

$$\begin{vmatrix} 2 & 1 & 0 \\ 1 & 4 & 1 \\ 6 & 3 & 2 \end{vmatrix} =$$

$$-1\begin{vmatrix} 1 & 0 \\ 3 & 2 \end{vmatrix}+4\begin{vmatrix} 2 & 0 \\ 6 & 2 \end{vmatrix}-1\begin{vmatrix} 2 & 1 \\ 6 & 3 \end{vmatrix}$$
$$=-(2-0)+4(4-0)-1(6-6)=14$$

این روش در مورد معرف از هر رتبه قابل عمل است. بدین ترتیب ارزشیابی معرف رتبه‌ی nم به ارزشیابی n معرف از رتبه‌ی $(n-1)$م منجر میشود.

تعیین مقدار معرفها با استفاده از قضایای مربوط به معرفها آسانتر میشود. بعضی از قضایای مهم از این قرار است، (۱) اگر در یک معرف جای سطرها و ستونها را با یکدیگر عوض کنیم، ارزش آن تغییر نمیکند. (۲) اگر همه‌ی عناصر یک سطر یا یک ستون را در عدد واحدی ضرب کنیم، ارزش معرف نیز در همین عدد ضرب خواهد شد. (۳) اگر همه‌ی عناصر یک سطر یا یک ستون صفر باشد، مقدار معرف صفر است. (۴) اگر بر هر عنصر ستون (یا سطر) k برابر عنصر متناظر از ستون (یا سطر) دیگر را بیفزاییم، ارزش معرف تغییر نخواهد کرد.

حل دستگاه چندمعادله‌ی خطی از طریق استفاده‌ی از معرفها امکانپذیر است. مثلاً راه حل سه معادله‌ی سه‌مجهولی سه‌حرفی

$$a_1x+b_1y+c_1z=d_1$$
$$a_2x+b_2y+c_2z=d_2$$
$$a_3x+b_3y+c_3z=d_3$$

را میتوان بدین صورت نوشت

$$x=\begin{vmatrix} d_1 & b_1 & c_1 \\ d_2 & b_2 & c_2 \\ d_3 & b_3 & c_3 \end{vmatrix} \div D,$$

$$y=\begin{vmatrix} a_1 & d_1 & c_1 \\ a_2 & d_2 & c_2 \\ a_3 & d_3 & c_3 \end{vmatrix} \div D,$$

$$z=\begin{vmatrix} a_1 & b_1 & d_1 \\ a_2 & b_2 & d_2 \\ a_3 & b_3 & d_3 \end{vmatrix} \div D,$$

که در آنها

$$D=\begin{vmatrix} a_1 & b_1 & c_1 \\ a_2 & b_2 & c_2 \\ a_3 & b_3 & c_3 \end{vmatrix}$$

معرفها در هندسه‌ی تحلیلی نیز به کار میروند، مثلاً، سطح یک مثلث با رئوسی به مختصات (x_1,y_1)، (x_2,y_2)، و (x_3,y_3) چنین میشود،

$$\text{ا/۲}\begin{vmatrix} x_1 & y_1 & 1 \\ x_2 & y_2 & 1 \\ x_3 & y_3 & 1 \end{vmatrix}$$

معرف[4] (mo'arref)، در اصطلاح شیمی، هر ماده‌ای که در اسیدها و بازها رنگهای متفاوت پیدا میکند، و بدین ترتیب پیشرفت یا پایان یک فعل و انفعال شیمیائی را، بر اثر تغییر

(۱) determinant (۲) minor (۳) cofactor (۴) indicator

رنگ، نشان میدهد. معرفهای متداول عبارتند از تورنسل و فنولفتالئین.

معرفت (ma'refat) [← شناخت، شناسائی]، در نزد حکما و صوفیه، ادراک شیء چنانکه هست. معرفت مسبوق است به جهل، بر خلاف علم، که مسبوق به جهل نیست؛ و از همین رو است که حکما خداوند را عالم میگویند و عارف نمیگویند. بدین گونه، معرفت با آنچه حکمای اشراقی اسکندریه گنوسیس میخواندهاند (← گنوسیسیم) نزدیک است، و نسبت به علم اخص به شمار میآید. نزد صوفیه، معرفتِ عارف علمی است که جهل و نسیان و غفلت را از بین میبرد، و در آن، شک هم به هیچ وجه راه ندارد؛ موضوع آن نیز ذات و صفات خدا است.

معرفت خدا عبارت است از اثبات وجود خدا و تنزیه و تقدیس او؛ این نوع معرفت البته معرفت عامه است، و کسبی است، و بنایش هم بر عقل و استدلال است. اما صوفیه نوعی معرفت دیگر هم سراغ میدهند که، در آن، خداوند ذات و صفات خویش را به عارف مینماید، و این معرفت خاصه است؛ و کسبی هم نیست، بلکه موهبتی است؛ حصول آن نیز فقط با شهود و تجلی ممکن است؛ وسیلهی آن نیز قلب است، و راه وصول بدان تصفیهی قلب. به عبارت دیگر معرفت دو نوع است: استدلالی و شهودی. نوع اول آن است که از آیات و آثار به خداوند راه برند؛ نوع دوم آنکه وجود آیات و آثار را از طریق معرفت خدا درک کنند، و نوع اخیر را معرفت صدیقان خوانند. معرفت واقعی در نزد صوفیه همین نوع اخیر است، که در آن، عارف حق را به حق میشناسد، نه به دلیل عقل. صوفیه میگویند معرفت خداوند دو درجه دارد، معرفت حق و معرفت حقیقت؛ اولی عبارت است از شناخت وحدانیت خداوند و دومی عبارت است از شناخت این نکته که ادراک واقعی حق ممکن نیست. اینجاست که بعضی از مشایخ گفتهاند که معرفت عبارت است از دوام حیرت و عجز از معرفت. به عقیدهی صوفیه اکثر مقامات عارفان از معرفت میآید جز اخلاق که از معرفت حاصل نمیشود. نزد عارف معرفت منشأ محبت است و از اینجاست که صاحب معرفت به مقام عشق الاهی میرسد. نشان معرفت در نزد صوفیه آن است که عارف خویشتن را در قبضهی تصرف و قدرت خداوند ببیند. ازین رو، بعضی از مشایخ گفتهاند که معرفت تامّ وقتی حاصل میشود که فنای تام برای سالک پیش آید. ← عارف؛ عرفان؛ فنا؛ گنوستیسیم.

معرفت، فلسفهی: ← معرفتشناسی

معرفت، مدرسهی: ← سلطانی، مدرسهی.

معرفت الحیات: ← زیستشناسی.

معرفت النفس: ← روانشناسی.

معرفت حیات: ← صبه.

معرفتشناسی[1] (ma'refat.šenāsi) یا **فلسفهی معرفت**، از شعب فلسفهی ما بعد الطبیعه، و به طور کلی، از شعب فلسفهی نظری که در آن در بارهی مبدأ و ماهیت و حدود و ارزش دانش انسان بحث میشود. مسائلی که در این قسمت از فلسفه مطرح میشود اینن است که ماهیت علم چیست؟ آیا انسان میتواند علم به دنیای خارج داشته باشد؟ آیا علمی که از راه حواس ظاهری از دنیای خارج حاصل میشود واقعی است؟ فرق میان علم و اعتقاد چیست؟ آیا بجز حواس ظاهری در انسان وسیلهی دیگری برای حصول علم هست؟ آیا عقل مستقل از حس میتواند مبدأ علم به کلیات و معقولات باشد؟ حافظه چیست و چگونه انسان میتواند حکم کند که اموری که اکنون درک میکند همان است که در گذشته درک کرده بوده است؟

معرفتشناسی با مسائل مذکور در فلسفهی جدید اهمیت بسیاری کسب کرده است به طوری که آن را با فلسفهی ما بعد الطبیعه دو شعبهی اصلی فلسفهی نظری دانستهاند، و کسانی که فلسفهی ما بعد الطبیعه را با فلسفهی اولی و فلسفهی نظری یکی دانستهاند معرفتشناسی و مباحث وجود را دو شاخهی اصلی فلسفهی ما بعد الطبیعه گفتهاند. کسانی مانند دکارت و لاک و کانت مباحث معرفتشناسی را بر فلسفهی ما بعد الطبیعه (یا مباحث وجود) مقدم داشتهاند و گفتهاند که تا ماهیت و حدود و ارزش علم انسانی معین نشود نباید به مباحث دیگر پرداخت. حکمائی از قبیل اسپینوزا و هگل نخست روش خود را در ما بعد الطبیعه مشخص ساختهاند و سپس به مباحث معرفتشناسی پرداختهاند. در کتب فلسفهی قدیم باب مخصوصی برای معرفتشناسی نبوده است و بعضی از مسائل آن در بحث وجود ذهنی و بعضی دیگر در مباحث نفس و منطق و علم خداوند مطرح میشده است. در روانشناسی در بارهی دانش انسان و حواس ظاهری و باطنی و قوای تخیل و تفکر و حافظه بحث میشود، اما بحث روانشناختی مسائل مذکور در بارهی چگونگی اعمال نفسانی مذکور است. مثلاً در روانشناسی در بارهی کیفیت دید و شنوائی و لمس و غیره و چگونگی عمل تفکر و تخیل از لحاظ نفس بحث میشود؛ در حالی که معرفتشناسی ارزش حواس و تعقل را از لحاظ مطابقت آن با عالم خارج و حدود و اندازهی این مطابقت را مورد بحث قرار میدهد. از زمانهای بسیار قدیم شکاکان، در فلسفه، مسئلهی واقعیت دنیای خارج را مورد شک و تردید قرار داده بودند، و بدین ترتیب واقعیت دریافتهای انسان از عالم خارج و علم انسانی را منکر شده بودند. در برابر شکاکان اهل یقین یا جَزْمیّون قرار داشتند که میگفتند انسان بی کم و کاست دنیای خارج را درک میکند و به آن علم دارد. وجود دنیای خارج یقینی است و علم ما به آن نیز یقینی است و قابل شک و تردید نیست. در میان این دو دستهی افراطی در فلسفهی جدید اشخاصی بودند که مانند کانت معتقد به این بودند که ذهن انسانی به واقعیت دنیای خارج کاملاً نمیتواند پی ببرد ولی در عین حال قسمتی از آن را که با حواس و قدرت تعقل انسان سازگار است درک میکند، و به اصطلاح انسان شیء فی نفسه را چنانکه هست درک نمیکند بلکه پدیدهها و ظواهر اشیاء را که حس به ذهن منتقل میکند در مییابد. در یونان قدیم افلاطون تنها سرچشمهی علم یقینی را عقل میدانست و حواس را قابل اعتنا نمیشمرد و این نظر مبتنی بر این اصل بود که محسوسات امور ناپایدار و غیر واقعی هستند و به همین جهت موضوع علم که امری واقعی و پایدار و نامتغیر است نمیتوانند باشند، برعکس معقولات که همان مُثُل و صُوَر کلی حقایق است که پایدار و جاویدانند، تنها از راه تعقل قابل درک هستند. در فلسفهی جدید دکارت و اسپینوزا و لایبنیتز عقل را منشأ عمدهی دانش انسان میدانستند، و ایشان را فلاسفهی طرفدار ← مذهب اصالت عقل میخوانند. فلاسفهی دیگری مانند لاک و باركلی و هیوم حواس ظاهری و باطنی را منشأ و منبع علم میدانند و ایشان را فلاسفهی طرفدار ← مذهب اصالت تجربه میخوانند. دستهی اول قیاس و برهان را راه تحصیل علم یقینی میدانند و دستهی دوم تجربه و استقراء را وسیلهی تحصیل علم و یقین میشناسند. مسئلهی ماهیت علم نیز از مسائل مهم معرفتشناسی است. بسیاری از فلاسفهی قدیم علم را از مقولهی اضافه و نسبت میدانستند و میگفتند علم حصول رابطه و نسبتی است میان شخص عالِم و شیء معلوم. عدهای میگفتند علم عبارت است از حصول صورت شیء در ذهن و بدین ترتیب علم و معلوم حقیقی همان صورت ذهنی است نه شیء خارجی. در این صورت این مسئله پیش میآید که آیا صورت ذهنی با خارج مطابقت دارد یا نه؛ اگر مطابقت دارد این تطابق چگونه است و کیفیت آن چیست؛ اگر مطابقت ندارد مسئلهی واقعیت علم ما به دنیای خارج مطرح میشود. از این مسائل و مسائل دیگر در کتب فلسفهی نظری به تفصیل بحث میشود.

معرفت عظیم: ← شی شو.

معرفت مسیحی[2] یا **علم مسیحی**، نام یکی از فرقههای مذهب مسیحی که مبتنی است بر پایهی اصول و شرایع مستخرج از گفتارها و کردارهای حضرت مسیح، بدان صورت که ← م. ب. ادی، مؤسس این مذهب، اکتشاف و تنظیم کرده، و اکنون در کلیسای مسیح یا کلیسای معرفتی بدان عمل میشود. اکتشاف خانم ادی از اینجا صورت گرفت که بلافاصله پس از خواندن فقرهای مربوط به شفابخشی مسیح در عهد از بیماری شفا یافت (۱۸۶۶). در ۱۸۷۵ رسالهی معرفت و تندرستی را نوشت که تنها کتاب رسمی معرفت مسیحی است. ادی کلیسای مسیح را تأسیس کرد، نخستین کلیسای آن در ۱۸۹۲ در بستن بر پا شد، که عنوان کلیسای مادر دارد و همهی کلیساهای معرفتی سراسر جهان شعبههای آن است. این کلیسا انتشارات متعدد دارد. کلیساهای معرفت مسیحی کشیش خاص ندارند، و مراسم عبادت به وسیلهی دو خوانندهی کتاب صورت میگیرد، که یکی مقداری از کتاب مقدس و دیگری مقداری از کتاب معرفت و تندرستی را میخواند، و در همهی کلیساها در زمان واحد یک مطلب خوانده میشود. تعلیمات مستخرج از زندگی و گفتههای مسیح است. به گفتهی خانم ادی، "نقطهی عزیمت علم

(1) epistemology (2) Christian Science

قدسی آن است که خدا (روح) همه چیز است و جز آن قدرت و جانی وجود ندارد". "روح حقیقت فناناپذیر است؛ ماده خطای فانی است... روح خدا است و انسان تصویری مشابه او. بنا بر این انسان مادی نیست، بلکه روحانی است". در نظر پیروان معرفت مسیحی، هرچه مخالف با طبیعت خدا است، غیر واقعی است. به وسیله‌ی فهم و محبت و نماز و ایمان به نیکی خدا، پیروان معرفت مسیحی میکوشند تا شرّ و بیماری و مرگ را بی اندازند و نوع بشر را نجات دهند، و از اصول معرفت مسیحی در همه‌ی مسائل مربوط به هستی بشری بهره‌برداری کنند.

معرفة حدوث الحروف: ← اسباب حدوث الحروف.

معرق (mo'arraq)، طرح هنر تزیینی (بیشتر مخصوص کاشیکاری) که در آن قطعات کاشی را از رنگهای مختلف به طرحهای غیر هندسی میتراشند و آنها را به وسیله‌ی گچ به یکدیگر متصل میکنند. نیز ← تخمیر، در اصطلاح کاشیکاری.

معروف کرخی (karxi) [ابومحفوظ معروف ابن فیروز کرخی]، فت 200 هق، یکی از مشاهیر زهاد و متصوفان. از دوستان حضرت امام رضا ع، و در محله‌ی کرخ بغداد به دنیا آمده بود. به نیکی و پاکی شهرت فراوان داشت و مردمان برای تبرک جستن به نزد او میرفتند، و امام احمد ابن حنبل نیز با او آمد و شد داشت. ابوالفرج ابن الجوزی کتابی در اخبار و آداب او تألیف کرده بوده است. نیز ← معروفیه.

معروفی، موسی: ← موسیقی ایرانی، قسمت VI.

معروفی بلخی، ابوعبدالله محمد، شاعر ایرانی نیمه‌ی اول قرن ۴م هق، معاصر سامانیان.

معروفیه (ma'rufiyye)، سلسله‌ای از متصوفه که طریقت آنها منسوب است به معروف کرخی از مشاهیر اولیاء صوفیه. سلسله‌ی معروفیه را، به سبب آنکه بسیاری از سلاسل دیگر هر کدام به نحوی بدان منسوب و منتهی میشود، ام السلاسل (ommo 's.salāsel) میخوانند؛ چنانکه، به موجب قول صاحب طرائق الحقائق، این سلسله به این شعبه‌ها تقسیم شده است: سهروردیه، مولویه، نوربخشیه، صفویه، نعمة اللهیه، کبرویه، ذهبیه‌ی اغتشاشیه، بکتاشیه، رفاعیه، نقشبندیه، جمالیه، قونیویه، قادریه، و سلسله‌ی "پیر حاجات" (انصاری)، هرچند ارتباط واقعی تمام این شعبه‌ها با سلسله‌ی معروفیه محل بحث و تأمل است. معروفیه، بنا بر مشهور، عموماً خرقه‌ی خود را از طریق معروف کرخی به امام رضا ع منسوب میدارند.

معری (ma'arri)، منسوب به معره (ma'arra)، شهری قدیمی از توابع حمص در شام؛ مثلاً **ابوالعلاء معری.**

معزآباد (mo'ezz.ābād)، ده (جم ۱'۱۷۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کربال، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۷۴کیلومتری جش زرقان. رود کر مشرویش میسازد. محصولاتش غلات و برنج است. آن را گورگیر (gur.gir) هم میخوانند.

معزآباد (mo'ezz.ābād)، ده (جم ۱'۱۱۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودان، بخش رودان حومه‌ی، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون استان هرمزگان)، ۴۵ کیلومتری ل میناب. محصولاتش غلات و خرماست.

معزالدوله‌ی دیلمی (mo'ezzo'd.döleye deylami)، شهرت **ابوالحسین احمد ابن بویه،** ۳۰۳–۳۵۶ هق، اولین پادشاه (۳۳۴–۳۵۶ هق) از سلسله‌ی دیالمه‌ی بغداد؛ برادر عمادالدوله‌ی دیلمی. وی به اشارت عمادالدوله نخست سیرجان و کرمان را تسخیر کرد (۳۲۴ هق)، و سپس اهواز را به تصرف در آورد (۳۲۶ هق). عاقبت بغداد را پس از چند بار جنگ در زمان خلافت مستکفی فتح کرد (۳۳۴ هق) و خلیفه لقب معزالدوله بدو داد. معزالدوله چندی بعد مستکفی را خلع کرد، و مطیع را به خلافت نشاند، و خود با قدرت به امارت پرداخت. سپس مخالفان را بس انداخت (۳۳۵ هق)، بصره را تسخیر کرد (۳۳۶ هق)، موصل را گرفت (۳۳۷ هق)، و بر درهای مساجد لعن خلفای سه‌گانه و معاویه را نوشت. وزارت او را مهلبی داشت.

معزالدین ابوالحارث احمد، ← سنجر

معزالدین ابوالحارث سلیمان: ← سلیمانشاه سلجوقی.

معزالدین کرت (mo'ezzo'd.dine kart) [ملک معزالدین حسین]، فت ۷۷۱ هق، از امرای سلسله‌ی آل کرت؛ پسر غیاث‌الدین I کرت. در ۷۳۲ هق، به جای برادرش ملک حافظ کرت به امارت نشست، و جلوس او با ظهور سلسله‌ی سربداران مقارن شد، و ملک معزالدین را با سربداران وقایعی است. ملا سعد تفتازانی در زمان این امیر میزیست، و کتاب مطول خود را به نام او تألیف کرد. ملک معزالدین پس از ۳۹ سال امارت وفات یافت، و پسرش ملک غیاث‌الدین II کرت به جای او نشست.

معزالدین محمد سام (mo'ezzo'd.din mohammade sām) یا **سلطان محمد غوری** (quri)، ۵۵۰–۶۰۲ هق، ۴مین پادشاه (۵۹۹–۶۰۲) از سلاطین معروف سلسله‌ی آل شنب در ولایت غور و غزنین؛ برادر کهتر سلطان غیاث‌الدین محمد سام. در عهد سلطنت سلطان علاءالدین جهانسوز، با برادر خویش غیاث‌الدین محمد به حبس افتاد، و در عهد سیف‌الدین محمد غوری از حبس بر آمد. غیاث‌الدین محمد، پس از فتح غزنین، آن ولایت را بدو داد (۵۶۹ هق)، و او در ۵۷۱ هق ملتان را مسخر کرد، و چندی بعد دهلی را گرفته یکی از غلامان خود قطب‌الدین ایبک نام را بدانجا گماشت. در ۵۹۹ هق، پس از وفات برادر، تمام حوزه‌ی مملکت غور در تحت تصرف او در آمد، و او ولایت فیروزکوه و غور را به پسر عم خویش علاءالدین محمد غوری و ولایت بست و فراه و اسفزار را به غیاث‌الدین محمود غوری، پسر غیاث‌الدین محمد داد. چندی بعد با سلطان محمد خوارزمشاه جنگیده منهزم شد، و بین طرفین مصالحه شد. معزالدین محمد هنگامی که عازم تسخیر بلاد ترکستان بود به دست یکی از فدائیان اسماعیلیه کشته شد. معزالدین قبل از سلطنت لقب شهاب‌الدین غوری داشت.

معزالسلطنه، لقب شیخ خزعل خان، ← خزعل.

معز فاطمی (mo'ezz-) ، شهرت **ابوتمیم معد ابن اسماعیل** (abu.tamim ma'add)، ملقب به **المعز لدین الله،** ۳۱۹–۳۶۵ هق، ۴مین خلیفه‌ی (۳۴۱–۳۶۵ هق) فاطمی مصر. وی در مهدیه (در مغرب) به دنیا آمد، و در ۳۴۱ هق در آنجا به خلافت نشست، و پس از فتح شمال افریقا، مصر را نیز به وسیله‌ی سردار خود، جوهر، تسخیر کرد (۳۵۸ هق)، و شهر قاهره را آنجا بنیاد گذاشت (۳۵۹–۳۶۱ هق). معز در ۳۶۲ هق به قاهره رفت و آنجا را مقر دولت خویش قرار داد. معز فاطمی ادیب و شاعر نیز بود، و اشعار خوب بدو منسوب است.

معز لدین الله [المعز لدین الله]، ← معز فاطمی.

معزم: ← عزالم.

معزی، شاعر معروف ایرانی، ← امیر معزی.

معسر (mo'ser)، کسی که به واسطه‌ی عدم کفایت دارائی یا دسترس نداشتن به اموال خود قادر به تأدیه‌ی هزینه‌ی دادرسی، یا محکوم به، یا سایر دیون خود نباشد. کسی که خود را معسر میداند باید برای اثبات ادعا دادخواست اِعْسار به دادگاه صلاحیتدار بدهد. از بازرگانان دادخواست اعسار پذیرفته نیست، و بازرگانی که مدعی اعسار نسبت به هزینه‌ی دادرسی باشد، و نیز کسی که مدعی اعسار نسبت به بدهی زمان بازرگانی خود باشد، باید مطابق مقررات قانون تجارت دادخواست ورشکستگی بدهد؛ کسبه‌ی جزء از این قانون مستثنی هستند. نیز ← مفلس.

معسکر (mo'askar)، فنـ ماسکارا[1] (māskārā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۷'۰۰۰)، لغ الجزایر، ۸۰ کیلومتری جش وهران. ح ۱۸۰۷–۸۳ مرکز ستاد عبدالقادر بود؛ در ۱۸۴۱ به اشغال فرانسویان در آمد. مرکز بازرگانی شراب سفید الجزایر بوده است.

معشر یا **دهضلعی:** ← کثیر الاضلاع.

معشوق لیدی چترلی: ← لارنس، د. ه. .

معصوم خان خزیمه (xozayma) [امیر معصوم خان]، از رؤسا و بزرگان عرب خراسان، برادر میر علم خان خزیمه (فت ۱۱۶۸ هق). بعد از قتل میر علم خان، وی چندی از قلعه‌ی تون و جرم برادر، در مقابل احمد شاه درانی، مدافعه کرد. عاقبت از ادامه‌ی مقاومت فرو ماند و قلعه را تسلیم کرد.

معصوم صالح، بنائی آجری در فرح‌زاد، که بر سنگ مرقد قدیمی آن تاریخ ۹۸۶ هق مذکور است. بنا بر نوشته‌ی مؤلف کتاب منتقلة الطالبیه، ظاهراً مزار یکی از سادات مهاجری است که به فرح‌زاد پناهنده شده در آنجا سکونت اختیار کرده بودند.

معصومعلیشاه دکنی (ma'sum ali.šāhe dakani) [میر عبدالحمید حسینی حیدرآبادی دکنی]، فت ۱۲۱۱ یا ۱۲۱۲ هق، از درویشان سلسله‌ی نعمة‌اللهیه، در ۱۱۹۰ هق به دستور پیر و مرشد خود، شاه علیرضا، برای ارشاد خلق به فارس رفت. کریم خان زند، به سعایت متشرعین، او را از شیراز اخراج کرد. معصومعلیشاه و مریدان همراهش، فیضعلیشاه و نورعلیشاه، به اصفهان رفتند، و در آنجا نیز گرفتار مأموران علیمرادخان زند شدند. از اصفهان به تهران و مشهد، و از آنجا به هرات و کابل و هندوستان، و پس از مدتی به عتبات رفت. در بازگشت از

(1) Mascara

عتبات، در کرمانشاه گرفتار، و در رود قره‌سو غرق شد، و به قولی در باغ عرش برین مقتول، و در همان‌جا مدفون گشت. نیز ← تصوف.

معصومعلیشاه نعمت‌اللهی: ← طرائق الحقایق.

معصومی (ma'sumi) [ابوعبدالله محمد ابن احمد المعصومی]، از شاگردان ابوعلی سینا. ابوعلی سینا کتاب رسالة العشق خود را به نام این شاگردش نوشت. از تألیفات معصومی المفارقات و اعداد العقول و الافلاک و ترتیب المبدعات است.

معصیت: ← گناه.

معطل: ← کافر.

معطله (mo'attela)، لقبی که اشاعره به تمام فرقه‌هائی (خاصه باطنیان) که از خداوند نفی اسماء و صفات میکرده‌اند داده‌اند، و مراد از اهل تعطیل نیز همین است. همچنین کسانی را از عربهای جاهلی، که منکر وجود خدا و روز رستاخیز بوده‌اند، مسلمین به نام معطله و اهل تعطیل خوانده‌اند. نیز ← مشبهه.

معطیات (mo'tayāt) [عربی، ← دادهها]، نام عربی کتابی از اقلیدس که به یونانی ددومنا (dedomenā) و به لاتینی داتا (dātă) نامیده شده است [در مقاله‌ی اقلیدس، تلفظ آن به صورت (mo'tiāt) داده شده که باید بدین صورت اصلاح شود]. غرض از نوشتن این کتاب مشتمل بر ۹۴ گزاره اثبات این امر بوده است که اگر در شکلی بعضی از چیزها دانسته باشد، چیزهای دیگر نیز دانسته یعنی قابل اندازه‌گیری است. مثلاً، اگر در متوازی الاضلاع یا زاویه‌ی معین، حاصل جمع یا تفاضل دو ضلع و مساحت آن در دست باشد، اندازه‌ی هر دو ضلع به دست خواهد آمد. این کتاب توسط اسحاق ابن حنین به عربی ترجمه شد، و گراردوس کرمونیس آن را از روی ترجمه‌ی اسحاق، که ثابت ابن قره در آن تجدید نظر کرده بود، به لاتینی بر گرداند.

معظم [المعظم]: ← کاظمین.

معقلی (mo'aqqali)، طرح هنر تزیینی که در آن با قطعات آجر و کاشی خطوط کوفی بنائی یا تزیینات منظم جدولبندی در نماسازی درست میکنند.

معقول: ← عاقل و معقول.

معقول و منقول، دبیرستان، مدرسه‌ی متوسطه‌ای که پیش از سال ۱۳۲۰ هش چندسالی در مدرسه‌ی مروی تشکیل شد، و غرض از آن فراهم آوردن فارغ‌التحصیلانی برای ورود به‌دانشکده‌ی معقول و منقول بود.

معلقات [المعلقات] (mo'allaqāt) یا **معلقات سبع** ('sab) یا **سموط** (somut) یا **قصاید سبع طوال** (qasāyede sab'e tevāl)، عنوان قصاید هفتگانه‌ی مشهور برگزیده از اشعار عرب جاهلی. علت اطلاق کلمه‌ی سموط [مفردش سمط (semt)، ← رشته‌ی دُر و گوهر] بر این قصاید تشبیه آنها است به رشته‌هائی که گوهرهای بسیار (ابیات قصیده) دارد. ظاهراً معلقه نیز باید چنین معنیی داشته باشد، اما برای توجیه آن داستانی گفته‌اند که، به موجب آن، گویا قصاید مزبور هر کدام به هنگام گرد آمدن مردم در سوق عکاظ خوانده و برگزیده شده، و برای مفتخر شدن، بر دیوار کعبه آویخته شده است. اما نولدکه دلایلی بر جعلی بودن این داستان آورده است.

بنا بر منابع قدیم، نخستین کسی که این قصاید را برگزیده و یکجا جمع کرده حماد راویه بوده است. گویندگان این قصاید، به گفته‌ی او، عبارتند از امرؤ القیس، طرفة ابن العبد، زهیر ابن ابی سلمی، لبید ابن ربیعه، عنترة ابن شداد العبسی، حارث ابن حلزه، و عمرو ابن کلثوم؛ اما مفضل ضبی از قول ابوعبیده، به جای حارث و عنتره، نابغه‌ی ذبیانی و اعشی را گذاشته است. نولدکه میگوید علت آنکه حماد حارث ابن حلزه را جزء گویندگان قصاید معلقه آورده تعصبات قبیله‌ای است، زیرا حماد از موالی بکر ابن وائل است و عمرو ابن کلثوم از قبیله‌ی تغلب. در اوایل اسلام، میان قبیله‌ی بکر و تغلب رقابتهای سختی موجود بود، و چون قصیده‌ی عمرو ابن کلثوم در مدح قبیله‌ی خود تغلب است و حماد نمیتوانست آن را، به علت اشتهار فراوانش، نادیده بگیرد، قصیده‌ی حارث ابن حلزه (از قبیله‌ی بکر) را به عنوان تعدیلی آورده است. بعضی نابغه و اعشی را بر شعرای هفتگانه‌ی حماد افزوده و عده‌ی معلقات را ۹ گفته‌اند، و بعضی هم، برای تکمیل عدد ده، قصیده‌ی عبید ابن الابرص را بر آن افزوده‌اند. بر قصاید معلقه شروحی نوشته‌اند، شرح ابوجعفر نحّاس نحوی، شرح ابوعلی قالی، و شرح زوزنی.

معلقات سبع: ← معلقات.

معلل، یکی از ← ایام عجوز.

معلم یا رسول، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

معلم اول، در نوشته‌های اسلامی لقب ارسطو است.

معلم ثانی، در نوشته‌های اسلامی لقب فارابی است.

معلم‌کلا (mo'allem.kalā)، ده (جم ۱٬۳۱۶ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان دابو، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)، ۱۹کیلومتری ل آمل. رود هراز مشروبش میکند، محصولاتش برنج، کنف، و نیشکر است.

معلم‌کلایه (mo'allem.kalāye) یا **رودبار الموت،** بخش (جم ۴۰٬۴۰۳ نسمه ۱۳۴۵ هش)، ل‌ش شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران). مشتمل است بر ۲ دهستان الموت و رودبار. کوهستانی است، و ارتفاعات آن دنباله‌ی سلسله‌جبال البرز به شمار میروند، که در هر محل به نامهای مختلف خوانده میشوند. رود شاهرود (از شعب سفیدرود) و رودهای محلی دیگر مشروبش میکنند. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است. در دوران اسماعیلیه معروفیت این ناحیه بیشتر شد، و قلاع الموت و لمسر، که از مشهورترین قلاع اسماعیلیه به شمار میرفتند، در این ناحیه قرار داشتند. نیز ← خداوندان الموت.

مرکزش، **معلم‌کلایه** (جم ۵۸۳ نسمه ۱۳۴۵ هش)، در ۵۴ کیلومتری ش قزوین قرار دارد.

معلوف، الاب لویس (al'ab luis ma'luf)، ۱۸۶۷–۱۹۴۶، دانشمند عرب مسیحی لبنانی، از پیشوایان نهضت جدید عربی. مدت ۳۵ سال ناشر جریده‌ی البشیر بود، و کتاب لغت عربی او، المنجد، از کتابهای بسیار متداول است.

معلول: ← علت.

معلومات اولیه یا اولیات، در فلسفه، ← کانت، ایمانوئل، قسمت III.

معلومات بعدی یا متأخرات، در فلسفه، ← کانت، ایمانوئل.

معما (mo'ammā) [عربی، ← پوشیده، پنهان]، در علم بدیع، نامی یا معنیی که آن را به قلب و تصحیف و گاه حساب جمل پوشیده گردانند تا کسی اندیشه بر پیدا کردن آن گمارد؛ مانند،

نام بت من ز غایت لطف
سیبی است نهاده بر سر سرو،

که چون سی بیست (= ۶۰۰) را، که به حساب جمل "خ" است، بر سر سرو گذارند خسرو شود.

معماری مستعمراتی اسپانیائی: ← اسپانیائی، معماری مستعمراتی.

معماری و هنر رومانسک: ← رمانسک، معماری و هنر.

معماری و هنر رنسانس: ← رنسانس، معماری و هنر.

معماری و هنر رومی: ← رومی، معماری و هنر.

معمر ابن المثنی، ابوعبیده: ← ابوعبیده.

معمر ابن عباد سلمی: ← معتزله، قسمت V.

معمر قذافی: ⇐ قذافی، معمر.

معمریه: ← معتزله، قسمت V.

معموری، محمد ابن احمد: ← محمد ابن احمد معموری.

معمولان (ma'mulān)، ده (جم ۱٬۱۱۹ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاگریوه، بخش ملاوی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان لرستان)، ۲۴کیلومتری ل ملاوی. محصولش غلات و فراورده‌های دامی است.

معن (ma'n)، سلسله‌ای از امرای لبنان که در قرن ۱۶م ظهور کردند. تاریخ سیاسی آنها با فتح سوریه از جانب ترکان عثمانی آغاز میشود. بنو معن از کسانی هستند که همراه فاطمیان به لبنان آمده‌اند، اما بدرستی معلوم نیست که عربند یا کرد یا مغربی. با پذیرفتن تعالیم و مذهب دروزیه، محبت دروزیهای لبنان، و دره‌ی دروزیهای وادی التیم (vādettaym) در دامنه‌ی جبل حرمون را به خود جلب کردند، و در اینجا با شهابیون متحد شدند. ضعیف شدن تنوخیهای (← تنوخ) لبنان در نتیجه‌ی مبارزه با خویشاوندان خود، خاندان علم‌الدین و تقسیم شدن آنها به دو شعبه‌ی قیسی و یمنی، زمینه را برای رسیدن بنو معن به قدرت سیاسی آماده ساخت. پیش از جنگ دابق (۹۲۲ هق مطابق ۱۵۱۶ بم)، میان ممالیک مصر و ترکان عثمانی، جانب ترکان را گرفتند، و سلطان سلیم I چون به دمشق وارد شد، فخرالدین I (← فخرالدین معنی) را که این زمان رئیس معن بود به امارت لبنان فرستاد. پس از مرگ (ح ۹۵۱ هق) فخرالدین، پسرش قورقمز (← فخرالدین معنی) به جایش نشست. مهمترین امرای معن فخرالدین II پس قورقمز است که برای آبادی و استقلال لبنان کوشش بسیار کرد، و او را پیشرو نهضت استقلال لبنان میشناسند (← فخرالدین معنی). پس از فخرالدین II، امارت لبنان به خاندان علم‌الدین، از خویشاوندان بنو تنوخ، سپرده شد. اما جنایت خاندان علم‌الدین در ریشه‌کن ساختن شاخه‌ی دیگر بنو تنوخ، آنان را منفور، و به قدرت رسیدن شهابیون را تسهیل کرد. پس از بیرون رانده شدن خاندان علم‌الدین لبنان،

ملحم (molhem)، برادرزاده‌ی فخرالدین II، به امارت نشست، و در ۲۰ سال حکومت خود، اصلاحات عموی خویش را دنبال کرد. پس از مرگ (۱۶۵۷) او، پسرش احمد به جایش نشست، و پس از فوت (۱۶۹۷) احمد، چون پسری نداشت، باب عالی، به نجبا و معاریف لبنان اجازه داد که با تعهد پرداخت خراج سالیانه، به تشکیل مجمعی در سمقانیه (somqāniyya) در ولایت شوف (šuf) و انتخاب امیر اقدام کنند. مجمع نیز شهابیون را برگزید.

معن ابن زائده (ma'ne 'bne zāeda)، ف ۱۵۱ هق، از سرداران شجاع و سخاوتمند عرب. از سرداران بنی امیه بود و با آل علی و طرفداران بنی عباس میجنگید، و چون عباسیان روی کار آمدند پنهان شد. برای خدمتی که به منصور عباسی کرد مورد عفو قرار گرفت، و به حکومت سیستان رسید، و در آنجا یکی از خوارج او را کشت. تاریخ مرگ او را ۱۵۲ و ۱۵۸ هق نیز نوشته‌اند.

معنعن، حدیث (hadise mo'an'an)، حدیثی که سند آن از آغاز تا انجام با جملات (فلان عن فلان) روایت شده است. نیز ← حدیث.

معنی: ← عین.

معنی مجازی: ← مجاز، در علم بیان.

معوذتین (mo'avvazatayn)، دو سوره‌ی آخر قرآن (فلق و ناس)، که با قل اعوذ آغاز میشود، و در آنها به پیغمبر فرمان رسیده که در برابر وسوسه‌ها و شیطنتهای مشرکان و منافقان به خدا پناه برد. نیز ← قرآن، قسمت IV.

معیار الادراک: ← طغرائی مشهدی.

معیار الاشعار، کتابی مختصر در عروض فارسی، ← نصیرالدین طوسی.

معیار العلم، کتابی در منطق، ← غزالی.

معیار جمالی (me'yāre jamāli) [معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی]، کتابی به فارسی، تألیف شمس فخری اصفهانی، دارای چهار بخش عروض، قافیه، بدایع الصنایع، و لغات فرس، که به نام جمال‌الدین ابواسحاق اینجو تألیف شده است (۷۴۴–۷۴۵ هق). مؤلف در این کتاب شواهد شعری را از شعرهای خود که در ستایش ابواسحاق سروده آورده است، و بندرت از شعر دیگران شواهدی در آن میتوان یافت. بخش چهارم این کتاب فرهنگی است از لغات فارسی که به چاپ رسیده است (قازان، ۱۸۸۵، به توسط زالمان، مستشرق روسی؛ تهران، ۱۳۳۷ هش، از انتشارات دانشگاه تهران).

معیان: ← چشم‌زخم.

معید: ← مدرسه.

معیر: ← عاریه.

معیر الممالک (mo'ayyero'l.mamālek)، در عهد صفویه و بعد از آن تا پایان عهد قاجاریه، عنوان متصدی و مسئول ضرابخانه، ضرب سکه‌ها و تعیین عیار آنها به اختیار و اجازه‌ی او بود، و عمله‌ی ضرابخانه، از ضرابان و حکاکان و صرافان و سفیدگران، همه تحت نظر او بودند، و عزل و نصب آنها در اختیار وی بود. معیرالممالک در نزد شاه قربت و نفوذی تمام داشت، و مقرب‌الخاقان محسوب میشد، یعنی میتوانست در مجالس خاص و عام نزد شاه برود و مطالب را بیواسطه به عرض برساند. معیرالممالک در سراسر مملکت نایبانی داشت که به کار مسکوکات رسیدگی میکردند.

معیرالممالک، دوست محمد خان: ← دوست محمد خان معیرالممالک.

معین: ← چشم‌زخم.

معین (ma'in) یا **معان** (ma'an)، نام یکی از دولتهای قدیم عربستان جنوبی، که محل آن در دشت حاصلخیز جوف یمن، میان نجران و حضرموت، و پایتختش شهر قرناو (qarnā) بوده است. نویسندگان و مورخین عرب جاهلی و اسلامی از وجود این دولت آگاهی نداشته‌اند، و از روی کتیبه‌ها و نوشته‌های مؤلفین یونانی و لاتینی به وجود آن پی برده شده است. از نویسندگان کلاسیک دنیای قدیم، دیودوروس سیسیلی، استرابون، پلینی، و بطلمیوس از دولت معین و معینیان ذکری به میان آورده‌اند. در قرن ۱۹م، که سیاحان و علمای اروپائی به داخل شبه جزیره‌ی عربستان راه یافتند، و کتیبه‌هائی از آثار اقوام و دول قدیم عربستان پیدا کردند، و به خواندن آنها و تحقیق در باره‌ی آنها مشغول شدند، از وجود قوم معین و دولت معین و پادشاهان ایشان و لهجه‌ی آنان اطلاعاتی به دست آمد، و هرچه بر دامنه‌ی کاوشها افزوده میشود اطلاعات در باره‌ی آن و دولتهای عربی قدیم دیگر بیشتر میگردد. با این همه، هنوز تاریخ عصر و پادشاهان معین، چنانکه باید و به دقت علمی، معلوم نشده است. هومل آغاز دولت معین را میان سالهای ۱۵۰۰ و ۱۲۰۰ قم و پایان آن را ح ۷۰۰ قم میداند، و فیلبی عصر دولت معین را میان سالهای ۱۱۲۰ و ۶۳۰ قم تعیین میکند. دانشمند دیگری معتقد است که آغاز دولت معین نمیتواند از سال ۵۰۰ قم تجاوز کند، و پایان آن هم، به عقیده‌ی او، نباید ح سالهای میان ۲۴ قم و ۵۰ بم باشد.

دانشمندانی که کتیبه‌های معینی را خوانده‌اند نام عده‌ای از پادشاهان معین را به دست آورده‌اند، ولی چون تاریخ آنها را نمیتوان با هیچ یک از تواریخ معمول تطبیق کرد، تعیین جدول تاریخی و فهرست تاریخی این پادشاهان مشکل است، و به همین جهت، جداولی که محققین در تاریخ قدیم عربستان تهیه کرده‌اند با یکدیگر اختلاف کلی دارند. بنا به رأی بیشتر دانشمندانی که در باره‌ی تاریخ عربستان جنوبی تحقیق کرده‌اند، دولت معین قدیمترین دولتهای عربستان جنوبی بوده، و پس از انقراض آن، دولت سبا جای آن را گرفته است.

از کتیبه‌های معینی بر میآید که حکومت معین پادشاهی بوده است، و لقب پادشاه هم "مَلِک" بوده است، اما "ملک" هم به خود پادشاه و هم به برادر و پسر شاه اطلاق میشده است. دولت معین مرکب از دولتشهرهای کوچک بوده است، و هر شهری برای خود خدایان خاصی داشته است. هر شهری انجمنی برای اداره‌ی خود داشته است، و این انجمنها که مسود (masud) خوانده میشده از اشراف شهر تشکیل میافته است. در دولت معین سه قسم مالیات بوده است: مالیاتی که به خزانه‌ی شاه عاید میشد، مالیاتی که به معابد عاید میگردید، و مالیاتی که به مشایخ و حکام داده میشد. مالیات را مشایخ و حکام و بزرگان جمع میکردند و به پادشاه میدادند، یا در مصالح عامه، از قبیل بناها و معابد و باروهای شهر و نظایر آن، مصرف میکردند. از خدایان معین یکی عثتر (aštar) است، که گویا رمز ستاره‌ی زهره بوده است، و دیگری ود (vadd) است، که رمز ماه بوده است، و دیگری نکره نکراح، که گویا رمز آفتاب بوده است. نام دولت معین در تورات به صورت معون آمده است (یوشع ۱۵.۵۵؛ اول سموئیل ۲۳.۲۴ و ۲۵).

معین، محمد (mo'in)، ۱۲۹۳–۱۳۵۰ هش، استاد دانشگاه تهران، متدرشت. پس از گرفتن درجه‌ی لیسانس در رشته‌ی ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه تهران (۱۳۱۳ هش)، مدتی ریاست دانسرای شبانروزی اهواز و سپس ریاست اداره‌ی دانشسراها را در وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) داشت. در ۱۳۲۱ هش با نوشتن رساله‌ی مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی نخستین کسی بود که در ایران به اخذ درجه‌ی دکتری در ادبیات نایل آمد. اهل تحقیق و مطالعه و مورد احترام شاگردانش بود. با حاشیه‌نویسی عالمانه بر کتاب لغت برهان قاطع و چاپ آن در ۴ مجلد و یک ذیل، این کتاب قدیمی را به صورت کتاب مرجعی ضروری در زبان فارسی در آورد. در حیات مرحوم دهخدا معاون او در کار لغتنامه بود و پس از وی با کمال دقت در انتشار این اثر بزرگ کوشید. فرهنگ زبان فارسی کنونی وی، به نام فرهنگ فارسی معروف به **فرهنگ معین**، که با همکاری گروه کثیری از نویسندگان و مترجمان فراهم آورده، و با کمال انصاف نام همگان را در آن ذکر کرده است، بهترین لغت فارسی موجود و از دربایستهای هر کتابخانه است. قریب یک سوم مجلد آخر لغات که تألیف و چاپ آن مصادف با بیماری او شد، به همت دوست و همکارش، دکتر سید جعفر شهیدی، استاد دانشگاه تهران صورت اتمام پذیرفت، و جلد دیگر اعلام نیز چنین بوده است. از آثار دیگر او است، چند رساله‌ی تحقیقی در دستور زبان فارسی، از جمله اسم مصدر-حاصل مصدر؛ اضافه؛ اسم جنس-معرفه و نکره؛ تصحیح و چاپ انتقادی متون قدیمی، از جمله چهار مقاله‌ی نظامی عروضی، دانشنامه‌ی علائی، جامع الحکمتین ناصر خسرو، مهر الماشقین روزبهان بقلی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات عوفی؛ چند اثر ادبی تحقیقی، از جمله حافظ شیرین سخن، تحلیل هفت پیکر نظامی، و ترجمه‌ی ایران از آغاز تا اسلام تألیف ر. گیرشمن. در نهم آذر ۱۳۴۵ هش در محل کارش در دانشگاه دوچار سکته‌ی مغزی شد و پس زمین افتاد و ح ۵ سال میان مرگ و زندگی به حال اغما زنده بود و در ۱۳ تیرماه ۱۳۵۰ هش در گذشت و در زادگاه نیاکانش، آستانه‌ی اشرفیه، گیلان، به خاک سپرده شد. معین در تهیه‌ی مقالات مربوط به تاریخ ایران قبل از اسلام، و دین زردشتی در دایرةالمعارف فارسی (کتاب حاضر) همکاری داشته است.

معین‌الدین پروانه (mo'ino'd.din-) یا **پروانه‌ی روم، شهرت امیر سلیمان ابن علی**، ف

۶۷۵ هق، از امراء و حکام و رجال معروف در دوره‌ی سلطنت سلاجقه‌ی روم. وی در آغاز مکتبدار بود، و اندک اندک به فرّ عقل و کفایت خویش به مقامات عالی نائل آمد، و چندین سال در ممالک روم (= آسیای صغیر) به عنوان نیابت فرمانروائی مطلق داشت، و حتی عزل و نصب سلاطین سلجوقی روم به مشورت و مصلحت او بود. وی در بسط امنیت و نشر معرفت و تشویق اهل فضل و حمایت از صوفیه و بنای مساجد و خانقاهها اهتمام تمام داشت، و در مجالس جلال‌الدین رومی غالباً حاضر میآمد. معین‌الدین پروانه در آخر عمر با بیبرس بر ضد مغول همدست شد، و ازین رو، اباقاخان، پس از شکستی که از مصریان خورد، معین‌الدین پروانه را به قتل رسانید، و گویند از پس نفرت و خصومت در حق او یافته بود، مقداری از گوشت او را خورد، و مغولان نیز از گوشت او تناول کردند.

معین‌الدین جوینی (mo'inoddine jovayni) [معین‌الدین آوه‌ای جوینی]، از عرفا و نویسندگان و شعرای قرن ۸م هق که اواخر این قرن زیسته است. شاگرد سعدالدین یوسف حمویه‌ی (-hammuya) جوینی عارف مشهور بود. تخمین کسی است که به تقلید از گلستان سعدی کتابی به نام استاد خود سعدالدین حمویه پرداخته و آن را نگارستان نامیده است. نگارستان، که اثری است منظوم و منثور، در ۷۳۵ هق به اتمام رسیده، و به هفت باب منقسم است، (۱) در صیانت و پرهیزگاری، (۲) در مکارم اخلاق، (۳) در حسن معاشرت، (۴) در عشق و محبت، (۵) در وعظ و نصیحت، (۶) در فضل و رحمت، و (۷) در فوائد متفرقه. اگرچه در انشا به پای گلستان سعدی نمیرسد، دارای فوائد تاریخی بسیار است.

معین‌الدین چشتی: ← چشتیه.

معین‌الدین سجزی: ← چشتیه

معین‌الدین یزدی (-mo'ino'd.din)، فت ۷۸۹ هق، عالم حدیث و از فضلای عهد امیر مبارزالدین محمد و پسرش شاه شجاع از آل مظفر. همواره در دربار این پدر و پسر محترم میزیست. مدتی معلم شاه شجاع و به همین جهت معروف به **معلم** ـ در فرا گرفتن ادب فارسی و عربی بود. مبارزالدین او را در ۷۵۵ هق به تدریس در دارالسیاده‌ی میبد تعیین کرد، و در ۷۶۰ هق واسطه‌ی صلح میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود شد. به پاس این مراحم در صدد بر آمد که تاریخی در مآثر امیر مبارزالدین بنویسد، و در ۷۵۷ هق مقدمه‌ی تاریخ خود را بر امیر مبارزالدین و شاه شجاع خواند، و امیر او را بر اتمام آن تشویق کرد. اما چون مرگ امیر مبارزالدین پیش از اتمام کتاب فرا رسید، معین‌الدین تاریخ خود را که مواهب الهیه نام دارد، به نام شاه شجاع پرداخت.

معین‌الملک اصم: ← ابوطاهر خاتونی.

معیون: ← چشم‌زخم.

مغ (moq)، به قول هرودوت، در اصل طایفه‌ای از طوایف ششگانه‌ی ماد، که شغل روحانیت به آنان تعلق داشت. پس از استیلای شریعت زرتشت بر ماد و پارس، مغان پیشوایان دین جدید شدند، و در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولاً طبقه‌ی روحانیان را مغان میخوانده‌اند. همین کلمه است که در زبان عربی به صورت مجوس درآمده است. گوماتا از مغان بود.

مغاره‌ی شیخ علی، غاری در جانب غربی کوهستان شمالی ویرانه‌های اسخر. کتیبه‌های روشن پهلوی از شاپور I درون طاقچه‌ها منقور است. چشمه‌ی آبی هم از سقف غار میچکد. بالاتر از غار، قبر عارفی به نام شیخ علی، در تنگه‌ای بسیار باریک، کنار درختی واقع است.

مغازی: ← غزوه.

مغاکی[1] (moqāki)، لفظی که در معنی "متعلق به پایینترین اعماق اقیانوسها" به کار میرود. چنین میپندارند که عموماً عمق نواحی مغاکی از ۳٬۶۰۰ متر بیشتر است. چون نور خورشید درین اعماق نفوذ نمیکند، در نواحی مغاکی زندگی نباتی موجود نیست، اما بعضی حیوانات در آن نواحی زندگی میکنند که جنس آنها مربوط به دما، نوع غذا، و اکسیژن است. قوت غالب آنها موادی آلی است که از بالا تهنشین میشود. شرایط کف اقیانوسها درین اعماق زیاد بسیار یکنواخت است، عموماً تاریکی همیشگی، سرما، و برهنگی حکمفرما است.

مغالطه (moqālete) [عربی، مص به غلط افکندن] یا **تشبیه مغالطه،** در علم بدیع چیزی را خلاف عرف و عادت به چیزی دیگر مانند کردن سپس به نوعی آن را توجیه کردن و نادرستی از تشبیه برداشتن، مانند (کمال‌الدین اسماعیل)،

ای روی تو همچون مشک و موی تو چو خون
میگویم و میآیمش از عهده بیرون
مویت خوشی که آید از نافه برون
رویست مشکی ناشده در نافه درون.

مغان (moqān)، ← مغ.

مغان (moqān)، ده (جم ۱٬۲۵۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ ۴کیلومتری جغ کاشمر. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است.

مغان (moqān)، ده (جم ۱٬۲۵۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اردمه. بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ۲۲کیلومتری ج طرقبه. محصولاتش غلات، پنشن، و میوه است. مطلع الشمس از آبادی مغان نام برده گوید "در نزدیکی قریه‌ی مغان غاری است غریب که دهنه‌ی آن بسیار وسیع است. گویند تا یک میدان اسب راه غار طوری وسعت دارد که پنجاه سوار بسهولت عبور میکنند. در منتهای این مسافت از سقف غار آبی میچکد و فوراً منجمد میشود به نحوی که نیم ستون در سطح غار و نیم ستون دیگر در سقف غار پدیدار آمده و چیزی نمانده که این هر دو به‌هم وصل شود. این محل غار را آب‌چکان میگویند. راهها و شعبه‌ها در غار هست، و در هر شعبه فضاها و حوضها و چاههای عمیق؛ و در یکی از فضاها اطاقی وسیع است و دریاچه‌ی عمیق که عمق آن را نتوانسته‌اند معلوم نمایند، لکن در وسط دریاچه محلی است پاشویه‌مانند که عرض آن یک ذرع و عمق آن زیاده از یک چارک نیست. اکثر اطاقهای غار را گویا مخصوصاً حجاری و مقرنس کرده‌اند."

مغان (moqān)، دهستان (جم ۴۷٬۲۴۶ سشه ۱۳۴۵ هش)، ل بخش گرمی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۴۳ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و چغندر، و مرکزش بیلسوار است. بر طبق فهرست تقسیمات کشور... (مردادماه سال ۱۳۴۴ هش)، و تقسیمات کشور... (آبان‌ماه سال ۱۳۵۱ هش)، و مآخذ آمار ۱۳۴۵ هش، دهستان مغان تبدیل به بخش مغان شده است که کمابیش منطبق بر دهستان مغان است.

مغان یا موقان یا موغان (هر سه moqān)، دشتی در ج مسیر سفلای رود ارس، ل‌ش آذربایجان. قسمتی از آن به تجشه، و قسمتی دیگر به ایران تعلق دارد. هوایش در زمستان معتدل و در تابستان گرم و سوزان است (آن را جروم آذربایجان خوانده‌اند)، و در بهار پوششی از سبزه آن را در بر میگیرد. این دشت زمانی کف دریا بوده و از نهشتهای آبرفتی رود کورا تشکیل شده است.

خاک مغان حاصلخیز و برای کشاورزی مستعد است. در زمانهای قدیم، حتی در دوره‌ی ساسانیان، از آبادترین نقاط کشور ایران محسوب میشد. نشانه‌هائی از شبکه‌ی آبیاری قدیم در آن به چشم میخورد. آثار قلاع و ویرانه‌های چند بنای آجری هنوز در آن باقی است. عربها مغان را ح ۲۱ هق فتح کردند، و بعد از آن سرداران عرب بارها به جنگ مردم مغان و جیلان رفتند. در تاریخ طبری از مغان به عنوان دژ بابک خرم‌دین نام برده شده است. جغرافیانویسان اسلامی با مغان آشنائی کامل داشتند، و بارها از آن نام برده‌اند. در دوره‌ی غلبه‌ی مسلمین مغان گاهی جزء آذربایجان محسوب میشد، و زمانی ناحیه‌ی مستقلی را تشکیل میداد. یاقوت آن را جزء آذربایجان دانسته، و از آبادیها و چراگاههای زیاد آن یاد کرده، و گفته است که اکنون ترکمنها اراضی آن را اشغال کرده و قسمت مهم ساکنین آن را تشکیل میدهند. در قرن ۴م هق کرسی مغان شهری به همین نام بوده است که اکنون تعیین محل آن مشکل است. بنا بر نوشته‌ی مقدسی، مغان شهری است بر ساحل ۲ رود، که اطراف آن را باغها فرا گرفته، و تقریباً به اندازه‌ی تبریز است. حمدالله مستوفی شهر باجروان را کرسی مغان دانسته، و محل آن را در چهارفرسخی ل مرکز برزند تعیین کرده است.

در دوره‌ی مغول مغان ظاهراً کلیه‌ی نواحی واقع در ل رشته‌کوه صلوات (salavāt) را تا ش قسمت سفلای قره‌سو و ج ارس شامل بوده است. در جانب ش، مغان به طرف دریای خزر کشیده میشود، و ناحیه‌ی ساحلی طالش را تشکیل میدهد. در زمان امیر تیمور ظاهراً مغان جزء ناحیه‌ی قراباغ بود، و تیمور علاقه داشت که زمستان را در آنجا بگذراند. در دوره‌ی صفویه مغان در دست طوایف شاهسون بود. نادر شاه افشار در آنجا به سلطنت برگزیده شد. بعد از ← عهد نامه‌ی گلستان دشت مغان بین روسیه و ایران تقسیم شد.

دشت مغان ایران به شکل مثلثی است که رأس آن در جانب ل، و یک ضلعش (در ش) به

(۱) abyssal

طول ۴۹ کیلومتر از تازه‌کند (tāze.kand، ۴۸ کیلومتری ل‌ش مشکین‌شهر)، تا ییلاق‌سوار در امتداد مرز روسیه‌ی شوروی ممتد است؛ ضلع دیگرش (در ل‌غ) به طول ۶۷ کیلومتر، از اصلاندوز (aslānduz؛ ج‌ه ۸۰۴ سنه ۱۳۴۵ هش، ۱۲۰کیلومتری ل‌غ ییلاق‌سوار) تا تازه‌کند کشیده شده است؛ ضلع سوم مثلث (ج) یعنی قاعده‌ی آن به طول 100 کیلومتر از میان اراضی می‌گذرد که به دامنه‌ی خروسلوداغ (xoruslu.-dāq)، که در ج مغان ممتد است، متصل میشود. پس از ارس، بالپاروده از رودهای مهم آن محسوب میشود. طوایف مختلف شاهسون در آن زندگی میکنند، و قشلاق آنها به شمار میرود. از مراکز مهم دامپروری است.

از سال ۱۳۳۰ هش، به منظور عمران دشت مغان، ایجاد کانالهای آبیاری در آن شروع، و در ۱۳۳۲ هش شبکه‌ی کوچک آبیاری دایر شد که میتوانست ح 4'000 هکتار زمین را آبیاری کند. متعاقباً، طرح شبکه‌ی بزرگتری که بتواند 14'380 هکتار اراضی جدید را مشروب سازد تنظیم شد، و ساختمان آن در ۱۳۳۸ هش به پایان رسید. به دنبال موافقتنامه‌ی ایران و شوروی (در مردادماه ۱۳۴۲ هش) مقرر شد که، به منظور استفاده‌ی مشترک دولتین از رود ارس، سدهای ارس و میل و مغان (milo moqān)، ساخته شود. سد ارس از سدهای مخزنی است که در ۱۲کیلومتری ج‌ش نخجوان و ۴۵کیلومتری غ جلفا، در محلی به نام قزل‌قشلاق (qezel.qešlāq)، ساخته شده است. ساختمان آن در ۱۳۴۶ هش شروع شد و در ۱۳۴۹ هش پایان یافت، و در تیرماه ۱۳۵۰ هش بهره‌برداری از آن توسط دولتین ایران و تجشه شروع شد. مشخصات آن به قرار زیر است: طول تاج ۹۴۵ متر؛ ارتفاع از کف پی ۳۸ متر؛ گنجایش کل مخزن 1'350 میلیون ممک؛ سطح زیر کشت 90'000 هکتار؛ قدرت هر یک از دو مولد سهم ایران 11'000 کیلووات. سد انحرافی میل و مغان در ۳کیلومتری غ اصلاندوز، در ابتدای دشت مغان ایران و دشت میل شوروی و به فاصله‌ی ۲۵۰کیلومتری سد مخزنی ارس بر این رود ساخته شد و ساختمانش در آغاز ۱۳۵۰ هش پایان یافت. مشخصات سد به شرح زیر است: نوع سد انحرافی؛ ارتفاع تاج از سطح بستر رود ۸٫۵ متر؛ عرض تاج در قسمت خاکی ۸٫۵ متر و در قسمت بتونی ۶ متر؛ طول کلی سد ۲'۹۸۰ متر؛ و طول متوسط دریاچه 4'000 متر؛ سهم آب ایران ۸۰ ممک در ثانیه. دولت ایران با استفاده‌ی از سهم آب خود میتواند شبکه‌ی آبیاری جدیدی ایجاد کند که در ح 72'000 هکتار از اراضی بایر را به زیر کشت ببرد. با توجه به عمران دشت مغان، کشت پنبه، و غیره جنبه‌ی کشاورزی آن اهمیت یافته، ولی این امر به دامپروری آن لطمه زده است.

مغانجوق (moqānjuq)، ده (ج‌ه ۲'۰۹۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان شاهپور، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۴کیلومتری ل شاهپور. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مغانلو (moqānlu)، یکی از طوایف متمول ایل شاهسون، ح ۱'۵۰۰ خانوار، شیعی‌مذهب. قسمتی تخته‌قاپو، و قسمتی چادرنشین هستند. ییلاق آنها ارتفاعات اهر و مشکین‌شهر، و قشلاقشان ساحل رود ارس است. ح ۱'۵۰۰ رأس اسب، ح ۲'000 نفر شتر، ح 4'000 رأس گاو، و ح ۱۱۰'000 رأس گوسفند و بز دارند.

مغبون: ← غبن.

مغتسله: ← صبه.

مغرب[1] (maqreb) [علامت اختصاری در این کتاب غ]، طرف دست چپ ناظری که رو به شمال ایستاده باشد، و به عبارت دیگر، آن یک از جهات اصلی که مستقیماً مقابل مشرق است.

مغرب، ناحیه، ← المغرب.

مغرب، عنقاء: ← عنقا، مرغ افسانه‌ای.

مغربی یا شمس مغربی (šamse maqrebi) [شمس‌الدین محمد ابن عزالدین ابن عادل ابن یوسف تبریزی]، معروف به **محمد شیرین**، ف ۸۰۸ یا ۸۰۹ یا ۸۱۹ هق، از عرفای قرن ۸م هق. در قریه‌ی امعند (ammand) (امند) از قرای بلوک رودقات تبریز متولد، و در آنجا بزرگ شده است. شهرتش به مغربی گویا از آن رو باشد که بیشتر در دیار مغرب به سر برده است. در طریقت مرید شیخ اسماعیل سیسی بوده است، و در ۶۰سالگی وفات کرده، و در قبرستان محله‌ی سرخاب تبریز مدفون است. هدایت قبر او را در اصطهبانات فارس میداند، و هم اکنون در شهر مذکور قبری به نام قبر شمس مغربی موجود است. از تألیفاتش اسرار فاتحه، نزهة الناسابه، جام جهان‌نما، و درر الفرید فی معرفة التوحید است. دیوانی مرکب از اشعار فارسی و عربی دارد، و قسمت فارسی آن مکرر در ایران و هند به چاپ رسیده است. در نسخه‌ی دیوان او، که در مدرسه‌ی عالی سپهسالار موجود است، ح ۲'۸۰۰ بیت آمده است که ۲۳۴ بیت آن عربی است. اشعاری هم به زبان محلی (فهلویات) سروده است.

مغز[2] یا **دماغ** (demāq)، در انسان، عضوی از بدن که مرکز دستگاه عصبی است. مغز تمام فضای داخلی جمجمه را پر کرده است، و ح ۱'۳۶۰ گرم وزن دارد. ماده‌ی مغز از دو نوع یاخته‌های عصبی خاکستری و سفید تشکیل شده است. مغز را پرده‌هائی به نام منژ[3]ها (menanj-، از فن) پوشانده است که امتداد آن همان امتداد پرده‌های پوشاننده‌ی نخاع است. مغز دارای بخشها و بخشهائی فرعی است که هر یک از آنها مخصوص کنترول کردن یکی از فعالیتهای بدن است. بزرگترین بخش مغز مخ[4] (mox) است که تمام قسمت فوقانی جمجمه را پر کرده است. مخ به دو نیمکره‌ی برابر تقسیم شده است که هر یک به نوبه‌ی خود شامل ۴ لب است. مخ فعالیتهای عقلی و اعمال ارادی و عوامل حسی را کنترول میکند، و هر قسمت آن مخصوص یکی از وظایف حسی از قبیل دیدن و شنیدن و چشیدن و لمس کردن و بوئیدن است. اگر جزئی از مخ که مخصوص به یکی از حواس است آسیب ببیند، در آن حس نابسامانی فراهم میشود یا آن حس بکلی از

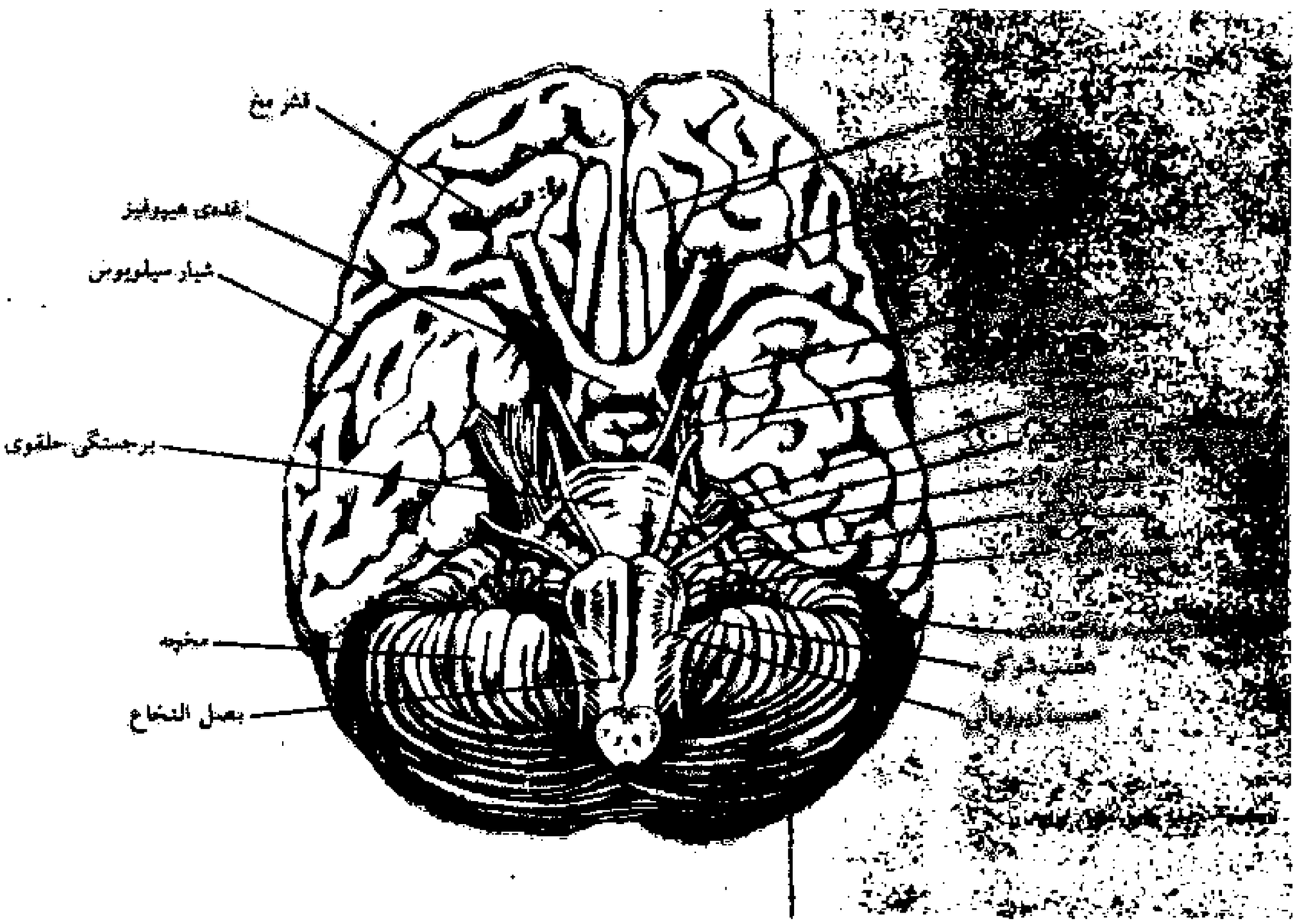

(۱)west (۲)brain (۳)meninge (۴) cerebrum

میان میرود. قسمت دیگر مغز مخچه[1] است که در عقب جمجمه و زیر مخ قرار گرفته است. مخچه دارای ۳ لب است، وظیفه‌ی عمده‌ی آن تنظیم فعالیتهای عضلانی است. برجستگی حلقویی که در قسمت زیرین میان دو نیمکره‌ی مخ واقع است، عامل ارتباط میان اعصاب قسمتهای مختلف سلسله‌ی اعصاب و تارهای عصبی مربوط به بخشهای مختلف مغز است. بصل النخاع[2] در پایه‌ی مغز واقع است و عملاً قسمتی از نخاع شوکی یا مغز حرام به شمار میرود. کار آن کنترول کردن همه‌ی فعالیتهای غیر ارادی از قبیل تنفس و گردش خون و گوارش است. تارهای عصبی که از مغز به مغز حرام میگذرند، در بصل النخاع چنان یکدیگر را قطع میکنند که کار مراکز عصبی یک نیمه‌ی مغز کنترول کردن حرکات و احساسهای نیمه‌ی مقابل آن از بدن میشود.

مغز الکترونیکی: ← حسابگر، قسمت ۱، بند ۱.۸

مغز حرام[3] یا **نخاع یا نخاع شوکی** (noxā'e šōki)، رشته‌ی سفیدرنگی واقع در مجرای فقراتی (مجرائی که در وسط ستون فقرات واقع است)، که انتهای فوقانی آن به مغز میپیوندد، و راه انتقال اثر عصبی از مغز و به مغز است؛ مراکز رفلکسهای مؤثر در ترشح غده‌ها و اعمال اعضا و عضلات و همچنین رفلکسهای حرکتی و حسی در طول آن قرار دارد. قطرش ح ۱ سم و طولش ح ۴۲–۴۵ سم است، و شامل قسمت خاکستری و سفید و مجرای وسطی و سه پرده‌ی پوشی، معروف به منتژ نخاعی (menanǰ-) است. در طول آن، ۳۱ زوج عصب حسی و حرکتی از آن منشعب میشود.



مغزخوار بادام (maqz.xār-)، کرمهای بدون پا و سفیدرنگی که داخل میوه‌های پسته میشوند و از مغز آن تغذیه میکنند. این کرمها نوزاد دو زنبور کوچک (*Magastigmus pistaciae*) و (*Eurytoma plotnikovi*) هستند. برای جلوگیری از این آفت، باید در زمستان کلیه‌ی پسته‌هائی را که روی درخت باقی مانده یا روی زمین ریخته است جمع‌آوری کرده قبل از فروردین‌ماه بسوزانند.

مغز ساقه[4]، در گیاهشناسی، بافت گیاهی که مخصوصاً محل ذخیره‌ی غذائی و مرکب از سلولهای نسبتاً بزرگ به هم فشرده است. در مرکز ساقه‌ی بعضی گیاهان علفی و بعضی ساقه‌های چوبی جا دارد (در درختان به سبب نمو بافتهای چوبی کم میشود). در مشرق زمین کاغذ برنج را از مغز ساقه‌ی بعضی بوته‌ها میساختند.

مغزی (maqzi)، در اصطلاح تزیینی دوزندگی، خط باریک پارچه در محل درز پارچه‌ی دیگر و به رنگی غیر از رنگ این.

مغصوب: ← غصب.

مغلوب، در اصطلاح صوفیه، ← غلبه.

مغلوب، در موسیقی، ← سه‌گاه، دستگاه.

مغناطزدا، نیروی: ← فرومانیتیسم.

مغناطزدائی: ← فرومانیتیسم.

مغناطش[5] (meqnātes) اسم مصدر مغناطیدن، و آن عمل آهن‌ربا شدن ماده‌ای آهنطیس[6] (قابل آهن‌ربا شدن) همچون آهن و نیکل و کوبالت است در نتیجه‌ی قرار گرفتن در یک میدان برقی یا میدان مغناطیسی. ماده‌ای را که با عمل مغناطش خاصیت آهنربائی پیدا کرده است، مغناطیده[7] مینامند.

مغناطگره: ← وان ان، کمربندهای.

مغناطوری[8] (meqnātvari)، نیروی عمل متقابل میان دو مغناطیس، یک مغناطیس و یک ماده‌ی آهنطیس (← مغناطش)، یا دو پیچه‌ی متوازی و نزدیک به یکدیگر که جریان برق از آنها میگذرد. نیروی جاذبه‌ی یک مغناطیس آشکارترین خصوصیت آن است که در نظر اول همان جلب توجه میکند. در سطحی بالاتر، مغناطوری یا خاصیت مغناطیس را نیروی حاصل از برق در حال حرکت و چرخش نامتعادل الکترونها میدانند، و مغناطوری انتهای آهن را از این راه توجیه میکنند. یک کانی دارای خاصیت مغناطوری، به نام مانیتیت، از قرنها پیش شناخته شده بود. مانیتیت نخستین مغناطیس دائمی بود که آدمی آن را میشناخت؛ پس از مغناطیسهای مانیتیتی نوبت به مغناطیسهای دائمی مصنوعی رسید که عبارت از قطعات فولاد مغناطیده (← مغناطش) در نتیجه‌ی مالش یک قطعه فولاد به سنگ آهنربا یا مانیتیت بود. چینیان از ۲۷۰۰ سال قم از باریکه‌ای از سنگ آهنربا قطبنما ساخته بودند، و این نخستین عقربه‌ی مغناطیسیی بود که جهت شمال و جنوب را نشان میداد و کشتیرانی را ممکن میساخت. عقربه‌های فولادی قطبنما در قرن ۱۳م ساخته شد. در ۱۶۰۰ و. گیلبرت کتاب در مغناطیس خود را منتشر کرد که در آن از میل و انحراف عقربه‌ی مغناطیس سخن گفته بود. گیلبرت، به کومک یک آهنربای کروی، اثر مغناطیسی خود کره‌ی زمین را نیز توجیه کرده است (← مغناطوری زمین).

مفهوم قطبین مغناطیسی، یعنی کناره‌هائی از آهنربا که میدان مغناطیسی از آنجاها گسترش پیدا میکند، بتدریج پیدا شد. متوجه شده بودند که سنگ آهنربا ذرات آهن را در "قطبین" خود با نیروی بیشتر جذب میکند، و بر مبنای تحقیقات گیلبرت معلوم شد که یک عقربه‌ی مغناطیسی، به علت عمل متقابل میان قطبین آن و قطبین مغناطیسی زمین، در جهت معین می‌ایستد. امروز هم همین اصطلاح دو قطب را، مخصوصاً در مورد نیروی جاذبه یا دافعه‌ی میان کناره‌های دو مغناطیس، به‌کار میبریم، ولی اکنون بر ما معلوم شده است که قطب مغناطیس را نمیتوان از آن جدا کرد، یعنی خاصیت نقطه‌ای ندارد و، به طور خلاصه، دارای معنای فیزیکی واقعی نیست. همین طرز دید در مورد خطوط نیرو نیز صحت دارد که نخست رنه دکارت در آن تحقیق کرد و سپس فاراده آنها را به صورت مجسم نمایش داد. اکنون خطوط نیرو را فقط امتدادهائی میدانیم که نیروهای مغناطیسی بر آنها عمل میکنند و دیگر یک حقیقت فیزیکی برای آنها قائل نیستیم. ولی در زبان جاریِ مغناطوری هنوز اصطلاحات قطب و خط نیرو و حتی تعداد خطها در سانتیمتر مربع (یا گاوس) به کار میرود.

نخستین پژوهش نظری در باره‌ی مغناطوری و کشف قانون کمّی نیروی میان دو قطب مغناطیسی در ۱۷۸۵ توسط ش. ا. دو کولن صورت گرفت. کولن به این نتیجه رسید که دو قطب نقطه‌ای با نیروئی یکدیگر را جذب میکنند که با حاصلضرب شدتهای مغناطوری آن دو قطب نسبت مستقیم و با مجذور فاصله‌ی آنها از یکدیگر نسبت معکوس دارد. برجسته‌ترین حاصل این پژوهش پیدایش مفهوم میدان برقی، یعنی ناحیه‌ای از نیرو بود که در آن کمیت و جهتْ هر دو اهمیت داشت، و بنا بر این دارای خصوصیت حاملی (← حامل) بود.

سپس بعضی از خواص و طرز رفتارهای مغناطیس بهتر شناخته شد، باریکه‌ای از فولاد مغناطیده، چون گرم شود یا آن را بر سندان بکوبند، خاصیت مغناطیسی خود را از دست میدهد؛ اگر مغناطیسی را از وسط دو نیم کنند، هر نیمه برای خود یک مغناطیس جداگانه خواهد شد، و این تقسیم را میتوان ادامه داد؛ با مالیدن میله‌ای فولادی در یک جهت بر یک کنار (یا قطب) مغناطیسی نیرومند، آن میله مغناطیس میشود.

مهمترین آزمایش در مبحث مغناطوری تجربه‌ای بود که ه. ک. اورستد در ۱۸۱۹ انجام داد و از آن ارتباط میان برق و مغناطوری آشکار شد. وی متوجه شد که اگر سیمی که جریان برق از آن میگذرد به موازات عقربه‌ای مغناطیسی قرار گرفته باشد، آن عقربه در جهتی عمود بر امتداد سیم انحراف پیدا میکند (شکل). میدان برقی دایره شکل که سیم هادی برق را احاطه میکند، توسط آ. م. آمپر نیز مورد مطالعه

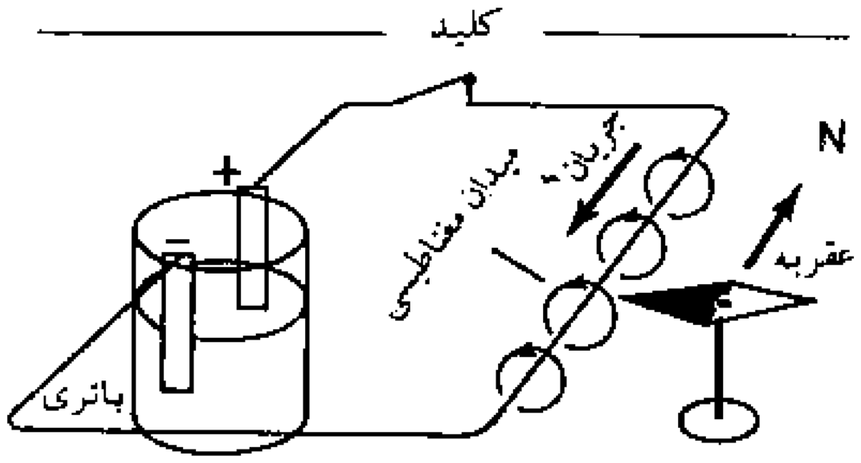

قرار گرفت، و او ثابت کرد که پیچه‌های (← پیچه) دارای جریان برق همچون مغناطیس عمل میکنند؛ و همچنین ⇐ دومینیک فرانسوا

(۱)cerebellum (۲)medulla oblongata (۳)spinal cord (۴)pith (۵)magnetization (۶)ferromagnetic
(۷)megnetized (۸)magnetism

آراگو به این نتیجه رسید که میله‌ی آهنی را میتوان به صورت موقت (و فولاد را به صورت دائم)، با قرار دادن آن در درون پیچه‌ای که جریان برق از آن میگذرد، مغناطیس کرد. با این کشفیات ساختن مغناطیسهای برقی، که مغناطوری آنها بسیار بیش از مغناطوری آهنرباهای دائمی است، میسر شد. وقتی این مطلب کشف شد که چون سیمی هادیِ برق به صورت عمود بر یک میدان مغناطیسیِ قرار گرفته باشد و جریان از آن بگذرد، نیروئی پیدا میشود که هم بر جریان و هم بر میدان، هر دو، عمود است، همین امر امکان ساختن موتورهای برقی را فراهم آورد. هسته‌ی اصلی ساختمان مولدهای برق اکتشاف فاراده در ۱۸۲۰ است که با تجربه‌ای ثابت کرد که چون شار مغناطیسی یک پیچه تغییر پیدا کند، در آن پیچه جریان برق تولید خواهد شد.

از روی این تجربه‌ها چنان گمان کردند که مغناطوری از جهتی به ساختمان ماده ارتباط دارد. و. وبر در ۱۸۵۲ نظریه‌ای عرضه کرد مبتنی بر اینکه هر اتم از ماده‌ی مغناطیسیِ خود یک مغناطیس کوچک یا یک **دوقطبه** است و خود دارای قطب شمال و قطب جنوب است. وی مغناطش را با فرض دنبال هم قرار گرفتن آهن‌رباهای اتمی در امتداد خاص توجیه میکرد. و نیز مغناطزدائی (← فرومانیتیسم) یک آهنربا را در نتیجه‌ی گرم شدن یا چکش خوردن، و نیز تشکیل آهنرباهای جداگانه را از دو نیمه کردن یک آهنربا، از همین طریق مورد توضیح قرار میداد. ولی از نظریه‌ی دوقطبه معلوم نمیشد که چرا اتمهای آهن و فولاد بیش از همه خاصیت آهنربائی پیدا میکنند.

با اکتشاف (۱۸۹۷) الکترون، توضیح منشأ مغناطوری از طریق برق میسر شد. این طرز توجیه از ۱۸۲۵ توسط آمپر پیشبینی شده بود، که جریانهای دوّار داخل اتمها را سبب مغناطش اتمها میدانست. سپس پول لانژون و دیگران این طرز استدلال را گسترش دادند و علت آهنربا شدن اتمها را وضع نامتعادل دوران الکترونها بر گرد هسته‌ی اتم معرفی کردند. نظریه‌ی مورد قبول امروز آن است که این الکترونها در قشر فرعی سوم قشر M اتمهای آهن و کوبالت و نیکل جای دارند؛ چرخش دیگر الکترونها چنان است که اثر یکدیگر را خنثی میکنند.

مغناطوری زمین[1] (meqnātvari-). در مجاورت کره‌ی زمین، یک مغناطیس متحرک بر حول مرکز ثقلش، در صورتی که از هرگونه مغناطیس دیگری دور باشد، در امتداد مشخصی قرار میگیرد (شکل ۱). بنا بر این، در اطراف زمین یک میدان مغناطیسی وجود دارد. اگر همین مغناطیس را در نقاط مختلف نزدیک به یکدیگر (مثلاً در یک اطاق) آزمایش کنیم، مشاهده می‌شود که عقربه‌ی ns موازی با امتداد مشخص و ثابتی قرار میگیرد؛ بنا بر این، در مجاورت یک نقطه‌ی معین، خطوط نیروی میدان مغناطیسی زمین خطوط موازی هستند، به عبارت دیگر میدان مغناطیسی زمین، در مجاورت یک نقطه، میدان یکنواخت است. در نقطه‌ی معین، سطح قائمی را که شامل خط نیروی میدان مغناطیسی ماّر بر آن نقطه است **نصف‌النهار مغناطیسی** مینامند. امتداد میدان

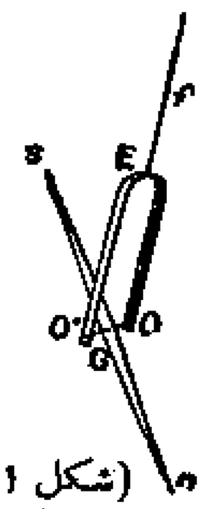

(شکل ۱)

مغناطیسی زمین، درنقطه‌ی معین، به وسیله‌ی دو زاویه مشخص میشود: ۱) زاویه‌ی سطح نصف النهار مغناطیسی با سطح نصف النهار جغرافیائی (D)، که به **زاویه‌ی انحراف**[2] موسوم است؛ ۲) زاویه امتداد خط نیرو با سطح افق (HH')، واقع در سطح نصف النهار مغناطیسی، که به **زاویه میل**[3] موسوم است (شکل ۲).

قطبین مغناطیسی شمال و جنوب زمین، که

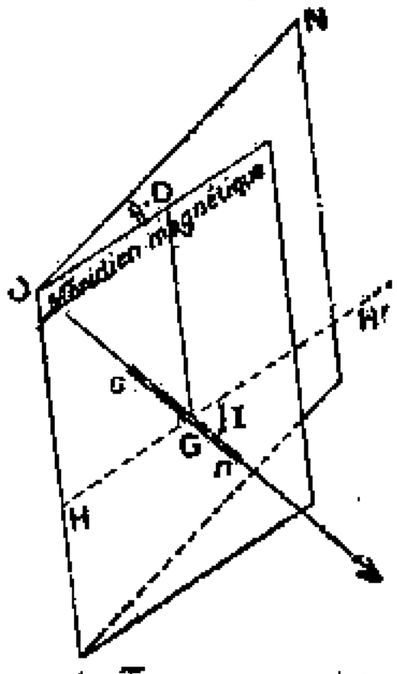

(شکل ۲)

عقربه‌های مغناطیسی رو به آنها می‌ایستد و حدود ۱۹۰۰ کم با قطبین جغرافیائی فاصله دارد، بر خلاف قطبین جغرافیائی، محلهای ثابتی ندارند، بلکه پیوسته جای آنها عوض میشود، و در نتیجه، زاویه‌ی انحراف در نقطه‌ای از سطح زمین پیوسته در حال تغییر است. در نقشه‌های خاص، نقاطی را که زاویه‌ی انحراف یکسان دارند با منحنیهائی به یکدیگر متصل میکنند که منحنیهای همزاویه یا ایزوگون[4] (izogon، از فنس) نامیده میشود. زاویه‌ی میل در قطبین مغناطیسی °۹۰ است؛ در نیمکره‌ی شمالی زاویه‌ی میل مثبت، و در نیمکره‌ی جنوبی منفی است. زاویه میل نیز مانند زاویه‌ی انحراف با تغییر زمان و مکان تغییر میکند.

اکتشاف زاویه‌ی میل را در قرن ۱۶م از یک نفر انگلیسی به نام رابرت نورمن[5] (rābərt normən)، سازنده‌ی آلات فیزیکی، میدانند. نخستین توضیح مغناطوری زمین توسط و. گیلبرت داده شد (۱۶۰۰). کشف این مطلب که زاویه‌ی انحراف، حتی در طول یک روز، تغییر میپذیرد، از قرن ۱۸م است، و آغاز اندازه‌گیریهای منظم میدان مغناطیسی زمین در نقاط مختلف آن با کارهای آلکساندر فون هومبولت و گاوس بوده است. یوهان فون لامونت[6] (yohān fon lāmont، ۱۸۰۵–۷۹، آلمانی) در قرن ۱۹م تحقیقاتی در این زمینه کرد، که در قرن ۲۰م، در سطح بین‌المللی، به وسیله‌ی لویس باوئر (luis bāer؛ ۱۸۶۵–۱۹۳۲، فیزیکدان امریکایی) ادامه یافت.

مغناطیده: ← مغناطش.

مغناطیس یا آهنربا[8]، جسمی که خاصیت جذب آهن (خاصیت مغناطیسی) دارد، و مبحثی از علم فیزیک که از این خاصیت بحث میکند. از زمانهای قدیم مانیتیت را که یک مغناطیس طبیعی است میشناختند (← مغناطوری)؛ ولی آهنرباهائی که امروز در اسبابهای مختلف به کار میروند همه مصنوعی هستند. اگر یک جریان برق نیرومند به صورت مارپیچ بر گرداگرد میله‌ای فولادی بگذرد، آن میله مغناطیس می‌شود و خاصیت خود را مدت درازی حفظ میکند؛ ولی اگر میله آهنی باشد، پس از قطع جریان برق خاصیت مغناطیسی خود را از دست میدهد؛ این آهنرباهای موقتی را آهنربای برقی مینامند (مثلاً در زنگ اخبار). میله‌ای که مغناطیده شده باشد (← مغناطش)، یعنی با عبور جریان از گرداگرد آن خاصیت مغناطیسی پیدا کرده باشد، دارای دو قطب شمال و جنوب است (← مغناطوری). قطبهای همنام دو آهنربا یکدیگر را دفع و قطبهای ناهمنام یکدیگر را جذب می‌کنند. هر مغناطیس در اطراف خود میدان مغناطیسی (← میدان یا حوزه) ایجاد میکند و اگر ذرات آهنی در این میدان قرار گرفته باشد، در نتیجه‌ی خاصیت القائی این میدان، هر یک به صورت یک مغناطیس دارای دو قطب در میآید و، بر اثر نیروی جاذبه یا دافعه‌ی میان این قطبها و دو قطب مغناطیس اصلی القاء کننده، طرز قرار گرفتن ذرات تابع خطوط نیروی میدان مغناطیسی میشود. اگر یک صفحه‌ی مقوائی بر روی آهنربائی بگذاریم و

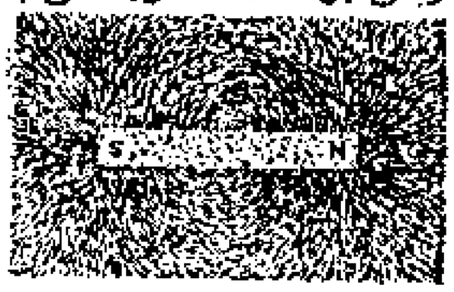

طیف مغناطیسی

بر روی آن براده‌ی آهن بپاشیم، براده‌های آهن به صورتی قرار میگیرد که در شکل دیده میشود، و آن را طیف مغناطیسی مینامند.

هر قطب مغناطیسی را دارای "مقداری مغناطیس"، موسوم به **جرم مغناطیسی** آن قطب، میشمارند. نیروی مؤثر بین دو قطب مغناطیسی بر طبق ← قانون کولن مشخص میشود. مولکولهای آهنرباها بارهای برقی متحرک دارند، و خاصیت آهنربائی آنها ناشی از همین است (← برقاطیس). نظریه‌ی دیگری هست که خاصیت آهنربائی را ناشی از حرکات الکترونها در داخل اتم میشمارد. گشتاور یک مغناطیس یا **گشتاور مغناطیسی**[9] عبارت است از گشتاور زوج نیروئی (زوج یا جفت) لازم برای آنکه یک مغناطیس را در وضعی عمود بر یک میدان مغناطیسی یکنواخت به شدت یک اورستد نگاه دارد. نیز← عزم مغناطیسی. ازکسانی که تحقیقات

(۱)terrestrial magnetism (۲)declination (۳)inclination (۴)isogonic (۵)Norman (۶)Lamont (۷)Bauer (۸)magnet (۹)magnetic moment

عمده در خاصیت مغناطیسی کرده‌اند اینانند: و. گیلبرت، ش.ا. دو کولن، ک.ف. گاوس، آ.م. آمپر، اورستد، فاراده، ج.ک. مکسول، سر ج.ج. تامسن.
نیز ← مغناطوری زمین.
مغناطیس زمین: ← مغناطوری زمین.
مغناطیسی، قطب: ← قطب مغناطیسی.
مغنسیا: ← منگنز.
مغنی (moqni) [مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب] (moqne 'l.labib an kotobe 'l.'a'ārib) کتابی در نحو از ابن هشام (۷۰۸–۷۶۱). وی نخست کتابی در باب اعراب نوشت (۷۴۹ هق، در مکه) که در راه بازگشت او به مصر مفقود شد؛ آنگاه هنگام مراجعت به مکه در ۷۵۶ هق، دوباره به تصنیف این کتاب پرداخت و آن را با نام مغنی اللبیب... در ذو القعده‌ی این سال به پایان برد. کتاب مغنی در ۸ باب است، و در آن از معانی حروف و احوال جمله به تفصیل تمام بحث کرده است. این کتاب در عصر خود مؤلف مورد توجه دانشمندان واقع شد. ابن خلدون نیز آن را مورد ستایش قرار داده است. بر مغنی شرحهای بسیار نوشته شد که از آن جمله شرح جلال‌الدین سیوطی است.
مغنی، شکل: ← قضیه‌ی جیوب.
مغنیسه، شهر قدیم، لیدیا، ← ماگنسیا.
مغول (moqol)، نام یکی از اقوام آسیائی (در دهه‌ی ۱۹۶۰ بالغ بر ۲٬۵۰۰٬۰۰۰ تا ۳٬۰۰۰٬۰۰۰) که عمدتاً در مغولستان و در ایالات سینکیانگ و چینگهای و سرزمین تبت و منچوری و سیبری زندگی میکنند. بوریاتها نیز از اقوام مغول هستند و در دو سوی دریاچه‌ی بایکال در جخشش بوریات اقامت دارند. کلموکها نیز از اقوام مغول هستند و در قسمت سفلای رودخانه‌ی ولگا در کلموکستان هستند. همه‌ی این مردم به زبان مغولی، که دارای شاخه‌ها و لهجه‌های مختلف است، سخن میگویند، گرچه در بعضی جاها به نامهای اویرات و داؤر یا نظایر آن خوانده می‌شوند. سرزمین اصلی مغولها در میان رودهای اونون[1] (onon) و کرولن، و جنوب شرقی دریاچه‌ی بایکال، و نیز در کرانه‌های علیای رودهای نونی[2] (noni) و آرگون بوده است. زبان مغولی شاخه‌ای از زبانهای آلتائی است که شامل زبانهای مغولی و زبانها و لهجه‌های ترکی و زبانها و لهجه‌های منچو-تنگوزی است. تاریخ قدیم مغول پیش از دوره‌ی چنگیزخان بدرستی و دقت معلوم نیست، و آنچه میتوان به طور قطع گفت این است که قوم مغول شاخه‌ای از اقوام آلتائی است که در هزاره‌ی پیش از چنگیز در فلات مغولستان و آسیای مرکزی زندگی می‌کردند. مورخان مغول از هجوم اقوام شمالی غیر چینی به سرزمینهای چین در سالهای پیش از میلاد مسیح سخن گفته‌اند و از این اقوام به نام دامداران ساکن در چادرهای نمدی که از خط و سواد بی‌بهره‌اند، و فصول را از تغییرات علف و چراگاه میشناسند، یاد کرده‌اند. یکی از این اقوام مهاجم به نام شیونگ-نو[3] (šiung-nu) است که از بعضی نامها و کلمات منسوب به ایشان که در نوشته‌های چینی باقی مانده است حدس زده میشود که از اقوام مقدم ترکی بوده‌اند. بعضیها قوم شیونگ-نو را با هونها یکی دانسته‌اند. بعد از قوم شیونگ-نو از قوم مهاجم دیگری به نام شین-پی[4] (šien-pey) یاد شده است که حدس زده میشود اجداد قوم مغول بوده‌اند. پس از آن قوم توبا[5] (tobā؛ چینی توپا، ترکی تَبْغاچ) یاد شده است که از نامها و عناوین ایشان حدس زده میشود که زبانشان ترکی باستانی بوده است. در ۴۰۰ ب‌م قوم دیگری به نام یوان‌یوان (yuān-) قوم توبا را در معرض تهدید قرار دادند. حدس زده میشود که این قوم بیشتر مغول بوده‌اند تا ترک. چینیها در قرون بعد از اقوام اویغوری و تو-چوئه[6] (tu-cueh) یاد کرده‌اند. در همین زمانها در سلسله‌ی تانگ (۶۱۸–۹۰۶) از قوم منگ-کو (meng-ku) یاد شده است که ظاهراً مقصود خود قوم مغول است. خاندان لیائو یا قراختای که پس از سلسله‌ی تانگ حکومت کرده‌اند ظاهراً از اصل مغولی بوده‌اند؛ ح ۱۱۲۵ خاندان لیائو به دست خاندان جرجن (jorjen؛ ← قراختای یا قراخطای) منقرض شد و این خاندان نیز به دست خاندان چنگیزی انقراض یافت.

مغول، امپراطوری، امپراطوری بزرگی که به دست **چنگیز خان** به وجود آمد. در بهار ۱۲۰۶ مجلس بزرگ یا به قول مغولها قوریلتای در کنار سرچشمه‌های رود اونون (← مغول، قوم) از امرای مغول تشکیل شد و تموچین یا چنگیز-خان فرمانروای بلامنازع اقوام مغول شناخته شد، و نیروی نظامی عظیم مغول آماده‌ی تجاوز به ممالک و اقوام همسایه شد. بنا بر این باید تاریخ مذکور را آغاز امپراطوری بزرگ مغول دانست. اتحادیه‌ی بزرگ اقوام چادرنشین جنوب شرقی دریاچه‌ی بایکال و آسیای مرکزی از قبایل مغول و قبایل ترک تشکیل یافته بود. در فاصله‌ی سالهای ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۹ چنگیزخان به قلمرو شی‌شیا[7] یا دولت تانگوت[8] (tāngut) حمله برد. تانگوتها در ناحیه‌ی کانسو و اوردوس[9] (ordos؛ ناحیه‌ای بیابانی، ج هوانگ هو، مغولستان داخلی) مسکن داشتند و اصلشان از تبت بود. تانگوتها شکست خوردند و باجگزار چنگیز خان شدند، و بدین وسیله راه چنگیز خان برای فتح چین شمالی باز شد. مغولها از دیوار چین گذشتند و دشتهای چین شمالی را مورد حمله قرار دادند. در ۱۲۱۵ مغولها قسمت ل رود زرد (← هوانگ هو) را در اختیار داشتند و از سه سو به پکن تاختند. در تابستان ۱۲۱۵ پکن تسلیم شد و امپراطور به کایفنگ، در ج رود زرد، گریخت. بدین طریق امپراطوری شین[10] (šin) در چین شمالی به پایه‌ی دولت کوچکی که حایل میان امپراطوری مغول و امپراطوری خاندان سونگ در چین جنوبی بود تنزل یافت. در تابستان ۱۲۱۶ چنگیز خان جبهه‌ی چین را به یکی از فرماندهان خود به نام موقالی از قبیله‌ی جلایر سپرد، و خود به مغولستان رفت.

در آسیای مرکزی کوچلوک خان، از قبیله‌ی نایمان، دولت قراختای را با همکاری سلطان محمد خوارزمشاه شکست داده بر ترکستان شرقی مسلط شده بود. چنگیز جبه (jebe)، سردار معروف خود، را بر سر کوچلوک خان فرستاد و کوچلوک فرار کرد و کشته شد و ناحیه‌ی سمیرچیه[11] (semircie) و سینکیانگ جزء امپراطوری مغول، و این امپراطوری با دولت سلطان محمد خوارزمشاه همسایه شد. پس از کشتار بازرگانان دولت مغول در اترار، چنگیز خان تصمیم به انتقام گرفت، و در بهار ۱۲۱۹ نیروهای خود را در کنار رود ایرتیش جمع کرد و در پاییز همان سال به اترار حمله برد. چنگیز خان محاصره‌ی شهر اترار را به پسران خود جغتای و اوگتای سپرد و خود عازم بخارا شد. شهرهای بخارا و سمرقند در ۱۲۲۰ (۶۱۶ هق) به دست سپاهیان مغول افتادند و، به معنی واقعی کلمه، ویران شدند. چنگیزخان دو فرمانده بزرگ خود جبه و سوبتای (sübetāy) را به تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد و آن دو از راه خراسان و ری و آذربایجان دریای خزر را دور زده به اردوی چنگیزخان پیوستند. پس از آن شهرهای خراسان یکی پس از دیگری به دست سپاه مغول افتاد، و سپاه مغول در تعقیب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تا کنار رود سند رفت. چنگیز خان در ۱۲۲۷ (۶۲۴ هق) در ییلاقی در کنار رود کانسو در گذشت و اداره و توسعه‌ی امپراطوری مغول را به فرزندان خود وا گذاشت.

امپراطوری مغول پس از چنگیزخان. چنگیز-خان در زمان حیات خود مملکت را به چهار قلمرو عشیره‌ای [اولوس (olos)] تقسیم کرده هر یک را به یکی از پسران خود سپرده بود. قسمت شرقی امپراطوری مغول یعنی مغولستان و چین شمالی را به کوچکترین پسر خود تولی خان؛ سرزمینهای قبیله‌ی نایمان را به اوگتای قاآن؛ سرزمینهای ترکستان شرقی و قراختای را به جغتای؛ و سیبری غربی و ترکستان غربی را به پسر ارشد خود جوجی‌خان داده بود. پس از چنگیز امپراطوری مغول مدتی به ریاست و فرماندهی عالی یک خان بزرگ که همه از او اطاعت میکردند اداره میشد، ولی پس از مدتی قسمتهای مختلف امپراطوری استقلال بیشتری یافتند و بدین ترتیب امپراطوری بزرگ مغول رو به تجزیه نهاد. در قوریلتای یا مجلس بزرگ اعیان و اشراف مغول که پس از مرگ چنگیز تشکیل یافت اوگتای به عنوان خان بزرگ انتخاب شد (سلطنتش ۱۲۲۹–۱۲۴۱ مطابق ۶۲۶–۶۳۹ هق). مقر او در قراقوروم واقع در کنار رود اورخون در مغولستان مرکزی بود. در زمان اوگتای امپراطوری چین شمالی با پایتخت آن کایفنگ کاملاً به دست مغولها افتاد و آخرین امپراطور آن به نام نینگ‌کیا-سو خود را کشت. در ۱۲۳۶ باتو خان، پسر جوجی، به ج روسیه حمله برد، و در ۱۲۳۷–۳۸ دولت بلغار-های ولگا از میان رفت. پس از آن مغولها در

(۱)Onon (۲)Nonni (۳)Hsiung-nu (۴)Hsien-pei (۵)Toba (۶)Tu-chueh (۷)Hsi-Hsia (۸)Tangut
(۹)Ordos (۱۰)Chin (۱۱)Semirechye

مرکز و ل روسیه پیشروی کردند و در دسامبر ۱۲۴۰ شهر کیف به دست مغول افتاد. مغولها در لهستان نیز پیشروی کردند و تا برسلاو رفتند. سپاهی مرکب از لهستانیها و آلمانیها زیر فرماندهی هانری II، دوک سیلزی، در آوریل ۱۲۴۱ شکست سختی از سپاه مغول خورد و در همان زمان سوبتای سردار مغول شاه مجارستان را شکست داد. مغولها در ایران و ج قفقاز نیز به پیشرفتهای مهمی نایل آمدند و سلطان جلال‌الدین منکبرنی که در برابر مغول کرّ و فرّی میکرد در ۱۲۳۱ (۶۲۸ هق) کشته شد. در ۱۱ دسامبر ۱۲۴۱ (۶۳۹ هق) اوگتای در گذشت و ضرورت حضور در قوریلتای بزرگ برای انتخاب خان بزرگ فتوحات باتوخان را در اروپای شرقی متوقف ساخت. پس از مرگ اوگتای، تا تعیین قطعی خان جدید، تورا ـ کینا خاتون، زن اوگتای، تا سال ۱۲۴۶ حکومت کرد و در آن سال **گیوک خان** پسر اوگتای به عنوان خان بزرگ انتخاب شد. باتو خان که خود را سزاوار مقام خانی بزرگ می‌دانست به مخالفت پرداخت و آماده‌ی جنگ شد. مرگ (۱۳۴۸ مطابق ۶۴۷ هق) گیوک از وقوع چنین جنگی جلوگیری کرد و اوغول خایمیش (oqul xāymiš)، زن گیوک، تا انتخاب خان جدید حکومت را به دست گرفت. گیوک زیر نفوذ مسیحیان نسطوری بود، ولی باتو خان به مذهب شمنی (← شمنیه) مغولی پایبند بود و مرگ گیوک به سلطه‌ی نهائی مسیحیان بر امپراطوری مغول پایان داد. قوریلتای بزرگ منکو خان پسر تولی را به عنوان خان بزرگ انتخاب کرد (۱۲۵۱ مطابق ۶۴۸ هق). منکو خان یا **منکو قاآن** برادر خود هولاکو را مأمور تسخیر سرتاسر ایران کرد، و او پس از بر انداختن اسماعیلیه بغداد را فتح کرد و به حکومت خلفای عباسی پایان داد (۱۲۵۸ مطابق ۶۵۶ هق). سپاه هولاکو در فلسطین و شام رو به پیشروی نهاد، ولی سپاه ممالیک مصر در ۱۲۶۰ لشکر مغول را شکست سختی داد و راه پیشروی به سوی مصر را بر سپاه مغول بست. منکوقاآن برادر دیگر خود قوبلای را مأمور فتح سرتاسر چین کرد و سرداران او از راه ج‍غ چین به سوی آنام حرکت کردند. در ۱۲۵۷ خود منکوقاآن فرماندهی عملیات جنگی را در چین به دست گرفت. در ۱۲۵۹ منکو در حین محاصره‌ی شهری در ناحیه‌ی سچوان از دنیا رفت و قوبلای که در میدان جنگ بود خود را به مقام خانی رسانید (۱۲۶۰؛ ← قوبلای قاآن). در صحرای قراقوروم برادر کوچکتر قوبلای قاآن، به نام اریق بقا، خود را خان بزرگ خواند، اما هولاکو که در ایران بود از قوبلای اطاعت کرد. گرچه قوبلای اسماً خان بزرگ مغول از ج روسیه تا کره بود، در حقیقت حکومت واقعی او بر مملکت عظیم چین بود. قوبلای در ۱۲۶۰ پکن را پایتخت خود قرار داد، و در ۱۲۶۷ آن را از نو بنا نهاد، وی یکی از بزرگترین امپراطوران چین است که بر سراسر چین شمالی و چین جنوبی حکومت کرد. اما جانشینان او نتوانستند حکومت مغول را بر سرتاسر چین نگه دارند و اختلاف میان طبقه‌ی حاکمه‌ی مغول و مردم چین روز به روز عمیقتر شد تا سرانجام چنیها آخرین امپراطور مغول، طغاتیمور، را شکست دادند و او به دشتهای سیبری گریخت و در آنجا مرد (۱۳۷۰ مطابق ۷۵۴ هق). اولوس (← قسمت اول همین مقاله) جغتای در قلمرو قراخ‌تای و ترکستان شرقی تا ش دریاچه‌ی بالخاش و تمام حوضه‌ی رود تاریم حکومت داشتند. از ۱۲۶۷ تا ۱۳۰۱ قیدو خان از اولاد اوگتای در این ناحیه حکمرانی کرد. و پس از مرگ قیدو اولاد جغتای دوباره بر آن سرزمین مسلط شدند. خانهای جغتای خوی بیابانگردی و چادرنشینی و، در نتیجه، خوی تجاوز به ممالک اطراف را حفظ کردند. چون ایلخانان مغول در ایران و امپراطوری مغول یوان در چین سدی در راه تجاوز ایشان بودند، خانان جغتای حمله به دره‌ی سند و هندوستان را مطمح نظر قرار دادند و مخصوصاً دواخان (duā؛ حکومتش ۱۳۰۱–۵۵) با علاءالدین خلجی پادشاه دهلی دست و پنجه نرم کرد. مدتی هم حکومت خانان جغتای به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد؛ اما در زمان تغلق تیمور، امیر (۱۳۴۷–۶۳) خانات جغتای، این دو قسمت دوباره یکی شد. با ظهور امیر تیمور که از قبایل ترک بود، حکومت خانان جغتای پایان پذیرفت. برای تاریخ حکومت مغول بر ایران ← ایلخانیان؛ برای تاریخ اولوس جوجی یا باتوخان ← اردوی زرین.

مغولستان[1] (moqolestān)، ناحیه (۲٬۳۴۶٬۵۳۰ کمه)، ش آسیای مرکزی، ل چین. که حالیه مشتمل بر ← جمهوری خلق مغولستان (مغولستان خارجی) و ← ناحیه‌ی خودمختار مغولستان داخلی است. ناحیه‌ی مغولستان حدود کاملاً مشخصی نداشته، و تقریباً از یک طرف بین ایالت سینکیانگ چین (غ) و منچوری (ش)، و از طرف دیگر بین سیبریه (ل) و دیوار بزرگ چین (ج) واقع است. بیشتر آن فلاتی است بلند، و صحرای گوبی در قسمت مرکزی آن قرار دارد. از جمله‌ی صادراتش پشم، پارچه، و پوست دباغی‌نشده است. ناحیه‌ی مغولستان از ایام قدیم مسکن طوایف چادرنشین بوده، و اطلاعات تاریخی روشنی از دوره‌ی پیش از قرن ۱۳م مغولستان در دست نیست. چنگیز خان، که سرکرده‌ی یکی از قبایل مغول بود، قبایل دیگر را تحت فرمان آورد و مغولستان را تصرف کرد (ح ۱۲۰۵)، و در دوره‌ی او و جانشینانش امپراطوری پهناور مغول تشکیل یافت، که پایتختش ابتدا قراقروم و بعد پکن بود، و از چین تا دانوب امتداد داشت. این امپراطوری بتدریج به دولتهای مغولی چندی تجزیه شد که اهم آنها اردوی زرین در روسیه، ایلخانیان در ایران، و سلسله‌ی یوان در چین بود. سپس، در قرن ۱۴م، امیر تیمور ظاهر شد، و امپراطوری عظیمی در آسیای شرقی تأسیس کرد، که دیری نپایید. در ح ۱۶۳۵، چین مغولستان داخلی را تصرف کرد، و در اواخر قرن ۱۷م مغولستان خارجی را نیز مطیع ساخت.

مغولستان، جمهوری خلق[2] (jomhurie xalqe moqolestān)، سابقاً **مغولستان خارجی**، جمهوری خودمختار (۱٬۵۶۵٬۰۰۰ کمه؛ جه ـ ۱٬۴۸۰٬۸۰۰ تخمین ۱۹۷۶)، مشتمل بر بیش از نیمی از سرزمین مغولستان. از لغ و ل به تجشه، از ش به منچوری، از ج‍ش و ج به مغولستان داخلی، و از غ به ایالت سینکیانگ محدود است. کرسی آن اولان باتور (جه ۳۱۲٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۴) است.

اقلیم مغولستان بری با تغییرات پردامنه‌ی دما، و ریزش باران کم است. سکنه‌ی آن را عمدةً خلخها (← خلخ) تشکیل میدهند. زبان رسمی آن یکی از وسیعترین گروههای لهجه‌ای شاخه‌ی مغولی ← زبانهای اورال و آلتائی است (← زبان، جدول ص ۱۱۶۶). الفبای زبان مغولستان، که در قرن ۱۳م مورد استفاده قرار گرفت، از چپ به راست نوشته میشود، و از ترکی اویغوری مشتق است؛ این الفبا تا همین اواخر به کار میرفت. در ۱۹۴۱ دولت مغولستان تصمیم گرفت که یک الفبای جدید به کار بندد. الفبای جدید، که تا حدی به الفبای روسی شبیه است، پس از یک مرحله‌ی آزمایشی (۱۹۴۱–۴۵)، در ۱۹۴۶ در جمیع نشریه‌ها و در ۱۹۵۰ در جمیع امور بازرگانی به کار بسته شد.

مذهب غالب در جمهوری مغولستان بودائی لامائی است. در کشاورزی نظام اشتراکی معمول است، و پهنه‌های جدیدی به زیر کشت گرفته میشود. مواد معدنی آن مشتمل است بر آهن، تنگستن، اورانیوم، زغال، و نفت.

تاریخ

جمهوری خلق مغولستان که در قرن ۱۷م تحت اطاعت چین در آمد (← مغولستان، ناحیه)، در ۱۹۲۱ از چین جدا شد؛ در ۱۹۲۴ استقلال یافت؛ در ۱۹۳۶ تجشه استقلال آن را تضمین کرد؛ و در ۱۹۴۶ چین کمونیست آن را به رسمیت شناخت. در ۱۴ فوریه‌ی ۱۹۵۰ چین و تجشه پیمانی امضا کردند که به موجب آن استقلال جمهوری خلق مغولستان تضمین میشد؛ اختلافات مرزی چین و مغولستان با پیمان ۲۶ دسامبر ۱۹۶۲ بر طرف شد، و در ۱۵ ژانویه‌ی ۱۹۶۶ مغولستان و تجشه یک پیمان همکاری ۲۰ ساله امضا کردند. در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۱ مغولستان، که تقاضای عضویتش در سازمان ملل در ۱۹۴۷ رد شده بود، به عضویت سازمان ملل در آمد. دانشگاه دولتی مغولستان در اولان باتور است.

مغولستان خارجی: ← مغولستان.

مغولستان داخلی، ناحیه‌ی خودمختار[3]، ناحیه (۴۲۳٬۷۶۰ کمه؛ در ۱۹۶۷ جه ۱۳٬۰۰۰٬۰۰۰)، ل‌ش چین، کرسی آن هوهوهاوتی. از ل محدود است به جمهوری خلق مغولستان. اقلیم آن برّی با زمستانهای خشک و تابستانهای گرم. پرورش گوسفند، بز، اسب، و شتر شغل عمده‌ی مردم آن است؛ صادرات عمده‌اش پشم، پوست، و چرم است. محصولات عمده‌اش گندم، چغندر، و برنج است. مردم مغول چین در این ناحیه‌ی خودمختار متمرکزند، ولی در سالهای اخیر بسیاری چینی

(۱) Mongolia (۲) Mongolian People's Republic (۳) Inner Mongolian Autonomous Region

به این ناحیه مهاجرت کرده‌اند، به طوری که اکنون مغولها ح ۷٪ سکنه را تشکیل میدهند. دانشگاه آن در هوهوهاوتی است.

مغولواران[1] (moqol.vārān)، نام یک گروه نژادی بومی آسیا که معمولاً عمده‌ترین تقسیمات نژادی انسان شمرده میشود؛ مردمانی را شامل میشود که در آسیای شمالی و آسیای جنوبی، و در میان مالایائیها، اسکیموها، و غالب هندیـ شمردگان امریکائی اکثریت دارند. از خصوصیات قیافه‌ای آنها رنگ زرد، موهای خشن سیاه، قد کوتاه و سرِگرد، صورتی پخت با بینی کوچک و چانه‌ی برآمده است.

مغولی، زبانهای، از ← زبانهای اورال و آلتائی، ← زبان، جدول.

مغولی، کودنی، در روانشناسی، ← ضعف عقل.

مغیث‌الدین محمد، پادشاه سلجوقی کرمان، ← محمد ابن ارسلانشاه.

مغیث‌الدین ملکشاه: ← ملکشاه ابن محمود.

مغیره: ← عبد مناف.

مغیرة ابن سعید عجلی: ← غلاة.

مغیرة ابن شعبه (moqirate 'bne šo'ba)، ۲۰ قبل از هجرت—۵۰ هق، از هوشمندان عرب و از مشاهیر صحابه‌ی پیغمبر، مت طائف. قبل از اسلام به اسکندریه سفر کرد و به حجاز باز گشت. در ۵ هق به اسلام گروید، و در جنگ یرموک چشمش آسیب دید، و در فتح قادسیه و نهاوند نیز شرکت کرد. عمر خطاب ولایت بصره بدو داد، و او در آن مدت فتوحاتی چند کرد. پس از آن ولایت کوفه یافت، و عثمان نیز او را نخست در آن مقام نگاه داشت، و سپس معزول کرد. چون بین معاویه و علی ع اختلاف پدید آمد، وی کناره جست، اما در حکمیت حاضر آمد. معاویه ولایت کوفه بدو داد و او در آنجا بود تا وفات یافت. مغیره را، به سبب هوشـ مندیش، مغیرة الرای میخواندند.

مغیریه: ← غلاة.

مفاتیح الاسرار (mafatiho 'l'asrār)، کتابی در تصوف، از آذری طوسی.

مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار، کتابی در تفسیر، ← شهرستانی.

مفاتیح الاصول: ← صاحب مناهل.

مفاتیح الاعجاز (mafātiho 'l.e'jāz)، یکی از معروفترین شرحهائی که بر گلشن راز محمود شبستری نوشته شده؛ اثر ← شمس‌الدین محمد اسیری لاهیجی.

مفاتیح العلوم (mafatiho 'l.'olum)، کتابی به عربی، از محمد ابن احمد ابن یوسف خوارزمی در تعریف علوم‌گوناگون و اصطلاحات خاص هریک (ترجمه‌ی فارسی؛ تهران، ۱۳۴۷هش). این کتاب را مؤلف به نام ابوالحسین عتبی تصنیف کرده و در مقدمه‌ی آن نوشته است که منظور وی تألیف کتابی بوده است که "کلید تمام دانشها باشد و مشکلات صناعتهای پیشین را حل کند و رمزها و اصطلاحات هرگروه از دانشـ مندان را در بر داشته باشد..." نمونه این گونه اصطلاحات کلمه رجعة (raja't) است؛ این کلمه در نزد لغویان یک‌بار رجوع کردن...، ولی همین کلمه در نزد فقیهان در طلاق رجعی معنی از سر گرفتن زناشوئی می‌دهد...، در نزد متکلمان و به عقیده‌ی بعضی از شیعیان رجوع یا بازگشت امام است پس از مرگ یا غیبت، و در نزد کاتبان دیوان حساب گزارشی است که وکیل خرج برای خوراک یک نوبت سپاه تسلیم میکند؛ و در نزد منجمان حرکت ستارگان..." (نقل از ص ۴ ترجمه‌ی فارسی). کتاب مشتمل بر دو مقاله است؛ مقاله‌ی اول در علوم شرعی و عربی مشتمل بر ۴ باب، فقه، کلام، نحو، دبیری، شعر و عروض، و اخبار؛ مقاله‌ی دوم در علوم غیر عربی از یونانی و جز آن مشتمل بر ۹ باب، فلسفه، منطق، طب، ارثماـ طیقی یا علم عدد، هندسه، نجوم، موسیقی، حیل، و کیمیا. هر باب را فصلهائی است، مثلاً ۴ فصل نجوم آن از این قرار است: (۱) در نامـ های ستارگان ثابت و سیار؛ (۲) در ترکیب افلاک و هیئت زمین و آنچه وابسته بدان است، (۳) در مبادی احکام نجوم؛ و (۴) در آلات منجمان. عده‌ی همه‌ی فصول کتاب ۹۳ است.

مفاتیح الغیب یا **تفسیر کبیر**: ← فخر رازی.

مفاحص، کتاب، ← صائن اصفهانی.

مفاخر الملک (mofāxero'l.molk)، لقب **علی نقی خان تبریزی** (پسر صادق خان داروغه)، ف ۱۳۲۷ هق، از محارم و اطرافیان محمد علی شاه قاجار، و از مخالفین مشروطیت. وی از اطرافیان محمد علی میرزا ولیعهد، و در زمان ولایت عهد او رئیس بلدیه‌ی (← شهرداری) تبریز بود. در زمان سلطنت محمد علی شاه به تقویت خیالات استبدادی او پرداخت، و در نزد او تقرب یافته یک‌چند وزیر تجارت و مدتی هم حاکم تهران بود. وی در مخالفت با مشروطیت اهتمام تمام به جای آورد، و یکی از کسانی بود که عامه‌ی مشروطه‌طلبان طرد آنها را از دستگاه شاه خواستار بودند. بعد از فتح تهران به دست مجاهدین، هنگام فرار به جانب روسیه، در راه مشهدسر (بابلسر کنونی) دستگیر و در تهران محاکمه و اعدام شد.

مفاخره (mofāxara) یا **فخر** (faxr)، در ادبیات عرب جاهلی، سخنانی که غالباً به شعر در بیان مکارم و خصائل شخصی یا قومی، و بزرگی حسب و نسب، و شهرت و داوری شخص گوینده یا قبیله‌ی او گفته میشد. قالب اشعار مفاخره قصیده بود.

مفتاح البدایع، ← وحید تبریزی.

مفتاح الجامع، کتاب، ← محمد علی کرمانشاهی.

مفتاح الحساب (meftāho 'l.hesāb)، کتابی در حساب به زبان عربی، تألیف غیاث‌الدین‌جمشید کاشانی. کتاب برای الغ‌بیگ تألیف، و نسخه‌ی کامل آن در ۷۳۰ هق به او تقدیم شده است. مفتاح‌الحساب شامل یک مقدمه، در حساب وعدد و اقسام آن، و پنج مقاله است. مقاله‌ی اول در حساب اعداد صحیح (در ۶ باب)، مقاله‌ی دوم در حساب کسر (در ۱۲ باب)، مقاله‌ی سوم درطریق حساب منجمان (در ۶ باب)، و مقاله‌ی چهارم در مساحت (در یک مقدمه و ۹ باب)، و مقاله‌ی پنجم در استخراج مجهولات به وسیله‌ی جبر و مقابله و خطائین (در ۴ باب) است. پیش از تکمیل کتاب در ۷۳۰ هق، غیاث‌الدین خلاصه‌ای از آن را فراهم آورده و تلخیص المفتاح نامیده است. مفتاح الحساب، به ضمیمه‌ی نزهة الحدایق او، در تهران چاپ سنگی شده است (۱۳۰۶ هق).

مفتاح الخزائن، کتاب، ← زین عطار، حاجی.

مفتاح الطب: ← ابوالفرج ابن هندو.

مفتاح العلوم (meftāho 'l.olum)، کتابی به عربی از سکاکی. کتاب بر سه قسم (قسمت) است، قسم اول در صرف، قسم دوم در نحو، و قسم سوم در معانی و بیان. مؤلف خود در مقدمه چنین میگوید، "کتاب خود را در انواع ادب پرداختم، بجز لغت که در آن ضرورتی ندیدم. نخست علم صرف را به تمامی نوشتم، و صرف جز به علم اشتقاق تمام نیست. آنگاه به علم نحو بتمامی پرداختم، که تمامیت آن محتاج به معانی و بیان است، و چون تمامیت معانی و بیان را علم حدود و استدلال (منطق) بایسته است، بدان نیز دست بردم. سپس چون دیدم که لازمه‌ی تحقیق در معانی و بیان ممارست در نظم و نثر، و صاحب نظم و نثر نیز محتاج دانستن عروض و قافیه است، عنان قلم را به ایراد این علوم نیز کشاندم". مفتاح العلوم مورد توجه دانشمندان واقع شد و به شرح و تلخیص آن پرداختند. مهمترین تلخیص آن از خطیب قزوینی است که تلخیص المفتاح نام دارد. از شروح کامل آن یکی شرح حسام‌الدین مؤذنی خوارزمی است که آن را در ۷۴۲ هق در جرجانیه‌ی خوارزم به پایان رسانیده است، اما بر قسم سوم کتاب که بیشتر مورد توجه واقع شده شروح بسیار نوشته شد که مهمترین آنها سه شرح است، ۱) شرح قطب‌الدین شیرازی؛ ۲) شرح ملاسعد تفتازانی به نام مطول که در آن به تلخیص‌المفتاح نیز نظر داشته است (و شرحی دیگر از همو به نام مختصر)؛ و ۳) شرح شریف جرجانی به نام مصباح.

مفتاح الغیب (meftāho 'l.qayb)، کتابی در تصوف، از شیخ صدرالدین قونیوی. کتاب مشتمل است بر مقدمه و دو فصل و یک خاتمه، که چندین شرح بر آن نوشته شده، از جمله شرح فارسی مبسوطی که شیخ احمد الهی برای سلطان محمد فاتح نوشت و تاریخ اتمام آن سال ۸۸۰ هق است.

مفتاح الفتوح: ← عبدالحق ابن سیف‌الدین دهلوی.

مفتاح الفتوح یا **فتحنامه**: ← غرة الکمال.

مفتوح عنوه (maftuho anva) [عربی، ـ فتح‌شده به زور و غلبه]، در فقه اسلامی، سرـ زمینهائی که مسلمانان آنها را به زور و قهر تصرف کرده‌اند؛ در مقابل زمینهائی که مالکان آن به میل و اختیار دین اسلام را گردن نهادهـ اند و در مقابل زمینهائی که با صلح و مصالحه و قرارداد تصرف شده است. اراضی مفتوح عنوه در فقه اسلامی احکامی دارد که مهمترین آن اینها است،

(۱) اراضی مفتوح عنوه به اصطلاح فیء است یعنی متعلق به همه‌ی مسلمانان است، ولی در کیفیت تقسیم محصول آن میان فقها اختلاف است. بعضی از فقها گفته‌اند که اراضی مفتوح عنوه غنیمت است و بنا بر قرآن (انفال ۴۲)، باید پنج قسمت شود که ۱/۵ آن مال امام است و ۴/۵ آن را باید میان جنگجویان فاتح قسمت کرد، چنانکه پیغمبر اسلام (ص) در فتح خیبر

(1) mongoloid

چنین کرد. بعضی گفته‌اند که امام آن را فیء و وقف همه‌ی مسلمانان میکند به این معنی که حاصل و درآمد آن را جزء اموال عمومی مسلمانان قرار میدهد؛ بعضی گفته‌اند که امام مخیّر است در تقسیم آن میان جنگجویان و در وقف کردن حاصل آن برای مسلمانان و قرار دادن آن جزء اموال عمومی. دلیل شق اول چنانکه مذکور شد آیه‌ی غنیمت است و دلیل شق دوم آیات فیء (حشر ۷—۱۰)؛

(۲) اگر امام زمین را میان جنگجویان قسمت کرد آن زمین مال خاص ایشان است و از بابت مالیات فقط باید زکات درآمد آن را بدهند، و مالکان اولیه‌ی زمین جزء بردگان در میآیند؛

(۳) اگر امام زمین را میان جنگجویان قسمت نکرد و درآمد آن را بر عموم مسلمانان وقف کرد، صاحبان زمین باید خراج (مالیات اراضی) بپردازند و برای خود جزیه (مالیات سرانه) بدهند. آنچه جزء اموال مسلمین و خزانه‌ی عمومی در میآید همین مبالغ حاصل از خراج و جزیه است؛

(۴) اگر مردم زمین مفتوح عنوه اسلام آوردند، مالیات سرانه از ایشان گرفته نمیشود و زمین را به ایشان میسپارند که فقط باید خراج آن را بپردازند. بعضی گفته‌اند که بر زمین خراج دیگر زکات واجب نیست ولی بعضی هم خراج و هم زکات را واجب دانسته‌اند؛

(۵) به عقیده‌ی فقهای شیعه، امام درآمد اراضی مفتوحه را در مصالح مسلمین صرف میکند و در غیبت امام نایب امام که حاکم شرعی است این کار را میکند. به عقیده‌ی بعضی از فقهای شیعه بیع و هبه و وقف زمینهای مفتوحه (اگر در حال فتح آباد بوده است) جایز نیست و بعضی گفته‌اند که میتوان این گونه زمینها را به تبع آثار و بناهائی که در آن احداث شده است خرید و فروش کرد یا بخشید یا وقف کرد؛

(۶) احیای اراضی موات زمینهای مفتوح عنوه بدون اذن امام جایز نیست و در حال غیبت امام جایز است و حکم آن نظیر حکم زمینهائی است که در حال فتح آباد بوده است.

مفتول[1] (maftul)، سیم یا میله‌ی فلزیِ معمولاً انعطاف‌پذیر و دارای مقطعی مستدیر. در ساختن سیم برق، فنر، تور و غیره به کار میرود. نمره یا شماره‌ی مفتول عدد معرف قطر آن است؛ و به ترتیب نزولی است، یعنی هرچه قطر مفتول بزرگتر باشد، شماره‌ی آن کوچکتر است؛ مفتول را از ۳۰۰۰ سال ق‌م میشناختند؛ و از قرن ۱۳م آن را از گذراندن میله‌های فلزی از سوراخ‌هائی که تدریجاً قطر آنها کاسته میشده به دست می‌آوردند.

مفتون، تخلص مفتون دنبلی.

مفتون دنبلی (maftune donboli). شهرت **عبدالرزاق بیگ** (beyg)، متخلص به **مفتون**، ۱۱۷۶—۱۲۴۳ هق، شاعر و نویسنده‌ی ایرانی؛ مته خوی. در کودکی به شیراز رفت، و درین شهر از محضر شاعران و دانشمندان بهره‌مند شد. تا مرگ کریم خان زند در شیراز بود، و پس از آن به اصفهان رفت، و سرانجام از رجال دربار فتحعلی شاه قاجار شد. مفتون یکی از شاعران و نویسندگانی است که به سبک قدما باز گشته است، و در تغییر شیوه‌ی شعر و نثر در روزگار خویش تأثیر داشته. از آثارش **مآثر سلطانیه** (در تاریخ قاجاریه، چاپ تبریز، ۱۲۴۱ هق) و **تحفة الاحرار و تسلیة الابرار** است.

مفتی (mofti)، کسی که از روی مدارک و قواعدی که اصول استنباط احکام شرعی است حکمی به دست آورده اعلام میکند. نیز ← **فتوی**.

مفتی اعظم: ← امین‌الحسینی، حاج.

مفتی فلسطین: ← امین‌الحسینی، حاج.

مفرح: ← معجون.

مفرح القلوب، روزنامه؛ ← روزنامه.

مفرد (mofrad) یا **فرد** (fard) [عربی، = تنها، جمعش مفردات] یا تک‌بیت، بیتی آزاد (نه از قصیده‌ای یا غزلی و جز اینها)، و بتنهائی در معنی تمام، که دو مصراع آن بر یک قافیه باشند یا نباشند، مانند دو فرد زیر (سعدی)؛

از دست و زبان که بر آید
کز عهده‌ی شکرش به در آید.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
کاین ره که تو میروی به ترکستان است.

مفردات، در شعر، ← مفرد یا فرد.

مفردات ابن البیطار (mofradāte ebno l-baytār)، کتابی در داروها به نام کتاب الجامع لمفرداتِ الادویة و الاغذیه، از ابن البیطار، که به امر ملک صالح ایوبی تألیف شده است. در باره‌ی آن گفته‌اند که، اگرچه در آن تطویل و تکرار، و گاه اشتباه و نقص هست، جامعترین و سودمندترین کتب در نوع خود است، و بسیاری از اختلافات علمای اروپا را در تطبیق لغات یونانی و عربی حل کرده است. جمال‌الدین ابوالفضل محمد انصاری نامی (فت ۷۱۱ هق) آن را مختصر کرده است.

مفرغ[2] (mefraq)، آلیاژ مس، قلع، روی، فسفور، و گاهی دیگر عناصر به مقدار کم. گاهی نقره، آلومینیوم، روی یا سرب نیز، برای افزایش جلای فلزی، به آن می‌افزایند. از آلیاژ برنج سختتر و مقاومت آن بیشتر است. خاصیت مفرغ با نسبت درصد مس و قلع و با کم یا زیاد کردن مواد دیگر تغییر میکند. مثلاً، مفرغ آلومینیوم دارای قابلیت کشش زیاد است و در مقابل خوردگی مقاومت میکند، مفرغ سیلیسیوم برای ساختن سکه، مدال، و فلز توپ به کار میرود. مفرغ، به طور کلی، برای ریخته‌گری مناسب است، و در کارهای هنری و حکاکی مصرف دارد. مصریها، یونانیها، و رومیها آن را میشناختند و به کار میبردند. رنسانس ایتالیا، در قرن ۱۸م، با درهای مفرغی **گیبرتی** معروف است؛ در فرانسه نیز، در همان زمان ستونها و پایه‌های مفرغی متداول شد.

مفرغ، عصر: ← عصر مفرغ.

مفرغ توپ: ← فلز توپ.

مفروز (mafruz) [عربی، = جدا شده]، ملکی که سهام مالکان مشترک آن تحدید حدود و تفکیک شده باشد. نیز ← مشاع.

مفروق: ← تفریق، از اعمال ریاضی.

مفروق منه: ← تفریق، از اعمال ریاضی.

مفصل[3] (mafsel) یا **بند** (band)، در تشریح، محل پیوستگی دو یا چند استخوان. مفاصل را به متحرک، نیمه‌متحرک، و بیحرکت تقسیم میکنند. مفاصل متحرک آزادی حرکت را تأمین میکنند، و در آنها استخوانها با رشته‌های انعطاف‌پذیر بسیار محکمی موسوم به لیگامان (ligāmān؛ از فنس)، به یکدیگر مرتبط می‌شوند. مفاصل متحرک ممکن است از نوع "گلوله و کاسه" (مفصل‌بندی به توسط جسم مدوری که در حفره‌ای مدور جا دارد، و در نتیجه، حرکت در جمیع جهات را تا حدودی ممکن میسازد)، مانند مفاصل شانه و ورک (varak)؛ یا از نوع لولائی (مانند زانو) یا لغزشی (مثل مچ) باشد. مفاصل استخوانهای جمجمه بیحرکت هستند. مفاصل ستون فقرات، که فقط با حرکت محدودی سازگارند، نیمه‌متحرک هستند. از بیماریهای مفاصل میتوان **ورم مفصل**، روماتیسم، و نقرس را نام برد.

مفصل [المفصل]، ← قرآن، قسمت IV.

مفصل (mofassal)، کتابی در نحو به زبان عربی از زمخشری. کتاب در ۴ قسمت، در باب اسماء، افعال، حروف، و آنچه احوال آنها میان اسم و فعل و حرف مشترک است، تألیف شده. زمخشری سپس خود آن را مختصر کرده و الانموذج نامیده است. بر آن شروح بسیار نوشته‌اند که از آن جمله است شرح ابن حاجب به نام الایضاح.

مفضل ابن عمر: ← اهلیلجه.

مفضل ضبی (mofazzale zabbi) [ابوالعباس ابن محمد]، فت ۱۶۸؟ هق، نحوی و شاعر کوفی، صاحب **المفضلیات** (نیز ← مفضلیات). به کفاره‌ی هجوهائی که به دست خود از مردم نوشته بود قرآن مینوشت. نیز ← راوی.

مفضلیات (mofazzaliyyāt) یا **دیوان المفضلیات** (divāno l-'.-)، در تکمیل مقاله‌ی المفضلیات، مجموعه‌ای از اشعار شعرای عرب در عهد جاهلیت و اوایل اسلام، برگزیده‌ی مفضل ضبی در قرن ۲م هق، در مفضلیات ۱۲۶ شعر آمده است که اغلبش قصیده است، و بیشتر آن از شعرای عهد جاهلیت و از مخضرمین (← مخضرم) است. از ۶۷ شاعر که اشعارشان در این مجموعه ذکر شده است، ۲ تن مسیحی و ۶ تن از اصل مسلمانند. مفضل این مجموعه را برای یکی از شاگردان خود، مهدی (بعداً مهدی خلیفه‌ی عباسی)، ترتیب داده بود. مفضلیات، از جهت اشتمال آن بر اشعار قدیمیترین شعرای عرب، در تاریخ ادبیات عرب بسیار مهم است. این کتاب چندین بار چاپ شده است؛ بهترین آن چاپی است که در ۱۹۲۱ با شرح ابو محمد انباری، به اهتمام کارلوس یعقوب لایل، در بیروت به عمل آمده است. ترجمه‌ی انگلیسی آن در ۱۹۱۸ در آکسفرد به طبع رسیده است.

مفعول: ← حالات اسم.

مفکینگ[4] (mafəking)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶'۹۰۰)، لش ایالت کاپ، اتحادیه‌ی افریقای

(۱)wire (۲)bronze (۳)joint (۴)Mafeking

جنوبی؛ سابقاً مرکز اداری بجوانالند. مرکز تجارتی و خطوط آهن چراگاههای وسیع اطراف است. در جنگ بوئرها، نیروهای بریتانیائی تحت فرماندهی بیدن‌پاول در اکتبر ۱۸۹۹—مه ۱۹۰۰ در اینجا در محاصره‌ی بوئرها بودند.

مفلس، کسی که دارائی او برای پرداخت دیون وی کافی نباشد؛ کسی را که قاضی حکم به افلاس او بدهد، در اصطلاح فقهی، مفلس (mofallas) گویند. در قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی ایران مصوب ۱۳۲۹ هق افلاس محکوم علیه در موردی که قادر به پرداخت محکوم به نباشد پیشبینی شده بود. در قانون تسریع محاکمات مصوب تیر ۱۳۰۹ هش برای کسی که قادر به پرداخت محکوم به نبود اصطلاح "اعسار" (← معسر) به کار برده شد و او مکلف بود ظرف 10 روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه عرضحال اعسار بدهد و الا بازداشت میشد. قانون مزبور با تصویب قانون اعسار و افلاس مصوب ۲۵ آبان ۱۳۱۰ هش نسخ شده و به موجب این قانون معسر کسی بود که به واسطه‌ی عدم دسترسی به اموال و دارائی خود موقتاً قادر به تأدیه‌ی مخارج عدلیه یا محکوم به نباشد و مفلس به کسی گفته میشد که دارائی او برای پرداخت مخارج عدلیه یا بدهی او کافی نباشد. از تاجر عرضحال اعسار و افلاس پذیرفته نبود، و او مکلف بود که عرضحال توقف بدهد؛ و سرانجام به موجب قانون اعسار مصوب ۲۰ آذر ۱۳۱۳ هش قانون اعسار و افلاس نیز نسخ و در مورد غیر بازرگان در کلیه مواردی که قادر به پرداخت دیون خود و مخارج محاکمه نباشد، صفت اعسار جایگزین افلاس شد.

مفهوم (mafhum)، هر حکم خبری یا انشائی غیر مذکور که از قضیه و حکمی مذکور و ملفوظ به دست آید، و این به جهت خصوصیتی باشد که در حکم و قضیه‌ی مذکور موجود است. مثال حکم خبری، "اگر آب به اندازه‌ی کُر رسید چیزی آن را ناپاک نمیکند"؛ مفهوم این جمله آن است که "اگر آب به اندازه‌ی کر نرسد بعضی چیزها آن را ناپاک میکنند". جمله یا حکم نخستین چون مذکور و ملفوظ است معنی حاصل از لفظ آن را "منطوق" میگویند و جمله یا حکم دوم چون مذکور نیست، ولی به دنبال حکم نخستین از آن بر میآید "مفهوم" نامیده میشود. مثال حکم انشائی، "اگر فلان شخص را دیدی گرامیش بدار". این حکم منطوق جمله است و آنچه از آن مفهوم میشود این است که اگر او را ندیدی لازم نیست گرامیش بداری.

بحث در علم اصول روی این مسئله است که آیا جملات و احکامی نظیر آنچه ذکر شد مفهومی به دنبال دارند و میتوان آن مفاهیم را حجت و دلیل شرعی دانست یا نه؛ و چون بحث در باره‌ی فهم جمله‌ای از جمله‌ی دیگر است بحث لفظی و لغوی است نه استدلال عقلی. مفهوم را، اگر مضمونش در ایجاب و سلب موافق منطوق باشد، **مفهوم موافق** گویند و اگر در ایجاب و سلب با آن مخالف باشد **مفهوم مخالف** نامند. در جمله‌ی "با پدر و مادرت بلند حرف مزن" مفهومی هست و آن اینکه "به ایشان دشنام مده و به ایشان دست‌درازی مکن"، جمله‌ی دوم که "مفهوم" است مانند جمله‌ی نخستین "منطوق" و سلبی است و بنا بر این مفهوم موافق است. در جمله‌ی "دانشمندان بزرگان اجتماع هستند" مفهومی وجود دارد و آن اینکه "جهال برگزیدگان اجتماع نیستند"؛ جمله‌ی دوم که مفهوم است سلبی است در صورتی که جمله‌ی نخستین ایجابی است و بنابر این "مفهوم مخالف" جمله‌ی نخستین است.

مفهوم در علم اصول اقسامی دارد که از آن جمله است مفهوم شرط، مفهوم وصف، و مفهوم غایت.

مفهوم شرط. بحث در این باب در علم اصول بر این وجه است که اگر حکمی معلق و وابسته به شرطی شد آیا در صورت انتفاء آن شرط آن حکم نیز منتفی است یا نه. چون مسئله اصولی است و مربوط به استنباط احکام شرعی است مقصود انتفاء حکم شرعی از وجوب و حرمت و غیر آن است در صورت انتفاء شرط. اگر حکمی که معلق و وابسته به شرط است شخصی باشد بحث آن را در بر نمیگیرد زیرا انتفاء شخص و جزء مشروط به انتفاء شرط امری عقلی است و لزومی برای بحث ندارد. مثلاً اگر شخصی وصیت کند که اگر بمیرد ثلث مالش متعلق به فلان شخص است و آن شخص پیش از وصیت‌کننده بمیرد مسلماً ثلث وصیت‌کننده به کس دیگری تعلق نخواهد یافت.

پس بحث در مفهوم شرط آنجاست که حکم کلی باشد و برای حکم سنخ و نوعی موجود باشد، مثلاً وقتی چنین گفته شود: "اگر فلانی به دیدن تو آید احترامش کن"، مسئله این خواهد بود که آیا این مفهوم را دارد که اگر به دیدن تو نیامد (مثلاً جای دیگری او را دیدی) اکرامش مکن. در باره‌ی وجود مفهوم برای جمله‌ی شرطیه و عدم آن دلایل موافق و مخالفی موجود است. از دلایل موافقان مفهوم شرط یکی وجود لازمه و رابطه‌ای میان شرط و حکم مشروط است و بعضی حتی شرط را علت منحصره‌ی حکم مشروط دانسته‌اند. نفی‌کنندگان مفهوم شرط میگویند چه در شرع و چه در امور طبیعی برای هر امری ممکن است علتها و اسباب متعددی وجود داشته باشد، مانند حرارت که از منابع و اسباب مختلفی سرچشمه میگیرد، بنابر این اگر امری معلق و وابسته به شرطی شد نمی‌توان در صورت انتفاء شرط آن امر را منتفی دانست زیرا ممکن است به سبب شرط و علت دیگری غیر از آنچه در جمله یا قضیه ذکر شده باشد آن امر به وجود بیاید. تفصیل ادله و رد و اثبات هر کدام از آنها در کتب مفصل اصول ذکر شده است.

مفهوم وصف. بعضی از علمای اصولی مفهوم وصف را منکرند و بعضی آن را قبول دارند؛ در مثال "دانشمندان شایسته‌ی احترام هستند" اگر قائل به مفهوم شویم باید بگوئیم که "غیر دانشمندان شایسته‌ی احترام نیستند"؛ اگر تعلیق حکم بر وصف دلالت بر علیت وصف به حکم باشد، باید به مفهوم وصف قائل شد، ولی این امر از جهتِ خودِ وصف و ظاهر جمله نیست بلکه از جهت آن است که به دلیل دیگری وصف را علت حکم دانسته‌ایم.

مفهوم غایت. اگر حکمی معلق و وابسته به غایتی و انتهائی باشد آن را مفهوم غایت خوانند. اگر غایت قید حکم باشد مفهوم دارد و اگر قید موضوع باشد مفهوم ندارد. مثال: "وجوب روزه از بامداد تا غروب آفتاب است". در اینجا غایت "تا غروب آفتاب" قید وجوب روزه است، یعنی وجوب روزه تا آن وقت است، و بنا بر این مفهوم آن این است که از غروب آفتاب به بعد روزه واجب نیست. اما اگر گفته شود: "برو از تهران تا اصفهان" غایت قید موضوع است یعنی آنچه مورد نظر گوینده و دستور دهنده است رفتن از تهران تا اصفهان است و با رفتن به دورتر از اصفهان کاری ندارد و آن را منع نکرده است. مفهوم انواع دیگری از قبیل مفهوم لقب و مفهوم عدد و مفهوم استثناء دارد که در کتب مفصل اصول از آن بحث شده است.

مفهوم ایجابی: ← مفهوم.
مفهوم سلبی: ← مفهوم.
مفهوم شرط: ← مفهوم.
مفهوم غایت: ← مفهوم.
مفهوم مخالف: ← مفهوم.
مفهوم موافق: ← مفهوم.
مفهومنگاشت: ← صورتنگاشت.
مفهوم وصف: ← مفهوم.

مفیبوشت[1] (mafibušat) [عبری، = از بین بردن بتان]، پسر لنگ یوناتان که داود اراضی شاؤل را به او باز داد. داود به این ترتیب به عهد برادریی که با یوناتان بسته بود و فرزندان نشان را نیز شامل میشد، وفا کرد (۲ سموئیل ۴:۴؛ ۹؛ ۱.۱۶ و ۴؛ ۲۴.۱۹).

مفید، ابوعبدالله محمد ابن محمد ابن نعمان، معروف به ابن المعلم و مشهور به شیخ مفید، ۳۳۶ یا ۳۳۸—۴۱۳ هق، از علمای بزرگ شیعه در فقه و اصول و کلام و جدل؛ متولد عکبرا (okbarā)، در ده فرسخی بغداد. مخالفان به جهت حاضرجوابی و قدرت استدلال و توانائی او در نقض حجج و دلائل طرف از او بیم داشتند به طوری که خطیب بغدادی که از بزرگان علمای اهل سنت است پس از ذکر وفات او میگوید خداوند مردم را از دست او راحت و آسوده کرد، و یکی از علمای اهل سنت در بغداد به نام ابوالقاسم خَفّاف معروف به ابن النقیب پس از شنیدن خبر مرگ او خانه‌ی خود را زینت کرد و برای تهنیت و پذیرائی در خانه‌ی خود نشست. حتی وجه ملقب شدن او به مفید نیز بر اثر یکی از این حاضرجوابیها و قدرت او در نقض استدلال طرف مباحثه‌اش علی ابن عیسی رمانی (romāni) یا قاضی عبدالجبار معتزلی (← معتزله، قسمت IV) بوده است، که پس از مشاهده‌ی قدرت استدلال او وی را به لقب مفید ملقب ساخته است. در بغداد نزد اساتید شیعی، از جمله شیخ صدوق تحصیل کرد، و از شاگردان معروف او شریف رضی و سید مرتضی و شیخ طوسی بوده‌اند که این یکی کتاب تهذیب الاحکام را در شرح بر یکی از رساله‌های فقهی او نوشت. سید مرتضی در باب استدلالها و حاضرجوابیهای او کتابی تألیف کرده است. عده‌ی تألیفات او را حدود ۲۰۰ تألیف از رساله و

(۱) Mephibosheth

کتاب نوشته‌اند که بیشتر آنها در رد عقاید مخالفان در امامت و جواب مسائلی است که از دور و نزدیک از او میپرسیده‌اند. در فقه و کلام نیز تألیفات متعدد دارد. از کتابهای معروف او المقنعه، الارکان فی دعائم الدین، الایضاح فی الامامه، و کتاب معروف الارشاد فی حجج الله علی العباد در شرح حال ائمه‌ی دوازده‌گانه و کتاب العیون و المحاسن است. از جمله‌ی کتابهای دیگر او رد کتاب العثمانیه‌ی جاحظ و نقض کتاب فضیلة المنزله است، و نیز در رد استاد خود شیخ صدوق رساله‌هائی دارد که در آن بر عقاید او در این باره که ماه رمضان همیشه سی روز است، و در باره‌ی جواز سهو حضرت رسول رد نوشته است. یکی از علل نفوذ فراوان او در بغداد حمایت عضدالدوله‌ی دیلمی پادشاه شیعی‌مذهب آن عصر از اوست که گویا نهایت احترام و تعظیم درباره‌ی او رعایت میکرده است. از امام زمان سه نامه به شیخ مفید نقل کرده‌اند که در آن سه نامه او را ستوده و از زحمات و فداکاریهای او در راه دین تقدیر کرده است. حتی مرثیه‌ای از امام زمان در باره‌ی شیخ مفید نقل کرده‌اند.

مفیستوفلس[1] (mefistofeles) تجسم شیطان در افسانه‌ی فاوست آلمانی.

مقابر قریش [مقابر القریش]: ← کاظمین.

مقابسات: ← ابوحیان توحیدی.

مقابله (moqabele)، در علم بدیع، همه یا بیشتر واژه‌های دو قرینه یا دو مصراع یا دو بیت را متناسب یکدیگر (با نسبت تضاد یا جز آن) آوردن، مانند (عثمان مختاری):

مخالفان تو مردود چون جواب خطا
موافقان تو مقبول چون سؤال سواب.

مقابله[2] (moqābele)، در نجوم، اصطلاحی برای بیان این کیفیت که اختلاف طول فلکی یا اختلاف بعد دو جرم آسمانی درست 180° است. بنا بر این، در مقابله‌ی طولی، دو جرم و زمین در سطحی عمود بر مدار زمین و آن دو جرم در دو طرف متقابل زمین واقعند؛ در مقابله‌ی بُعدی، دو جرم و زمین به شکل مشابهی در سطحی عمود بر استوای فلکی قرار دارند. بیشتر مورد استعمال این اصطلاح در مورد دو جرم خورشید و ماه است. عطارد و زهره، بدان جهت که مدارهای آنها در داخل مدار زمین واقع است، هرگز مقابله پیدا نمیکنند. هنگامی که ماه به حالت بدر است، با خورشید مقابله‌ی طولی دارد. بهترین وقت برای رصد یک سیاره‌ی علوی هنگامی است که آن سیاره در مقابله یا نزدیک به آن است، زیرا در نزدیکترین فاصله‌ی زمین قرار دارد.

مقاتل، کتب (kotobe maqātel) یا **کتب مقتل** (maqtal) [عربی، ← کشتار]، عنوان عمومی کتابهائی که در شرح کیفیت کشته شدن ائمه و شهدای بزرگ شیعه است، و همچنین مطلق کتابهائی که موضوع آنها بیان چگونگی کشته شدن یک یا چند تن از مشاهیر است. در بین تألیفات مورخین قدیم اسلامی، کتابهائی با عنوان مقتل وجود داشته است که نام بعضی از آنها در فهرست ابن الندیم آمده است؛ از آن جمله است مقتل علی رضی‌الله عنه؛ مقتل حجر ابن عدی؛ مقتل عثمان؛ مقتل الحسین علیه السلام (جملگی منسوب به ابومخنف الازدی)؛ مقتل‌الحسن (از واقدی)؛ مقتل عثمان (از مدائنی)؛ مقتل‌الحسین ابن علی و مقتل حجر ابن عدی (از نصر ابن مزاحم کوفی). غالب این کتب جزء مآخذ مورخین ادوار بعد مثل یعقوبی، ابوحنیفه‌ی دینوری، طبری، و ابن اثیر واقع شده است.

در بین کتابهائی که مخصوصاً با عنوان مقاتل (به صیغه‌ی جمع) مشهور شده است مقاتل الطالبیین (یا مقاتل آل ابی طالب)، تألیف ابوالفرج اصفهانی، در خور ذکر است. درین کتاب مؤلف، که با وجود انتساب به خاندان اموی تمایلات شیعی داشته است، کسانی را که از اولاد ابی طالب کشته شده‌اند از عهد پیغمبر تا زمان تألیف کتاب (۳۱۳ هق) نام برده است و احوال آنها را بیان کرده. بعدها کتابهائی را که در شرح کیفیت قتل ائمه، و خاصه متضمن وقایع کربلا، بوده است توسعاً به عنوان مقاتل خوانده‌اند، اگرچه بسیاری از آنها عنوانهای دیگر غیر از عنوان مقتل و مقاتل داشته است. نیز ← روضة الشهداء.

مقاتل ابن سلیمان مروزی (moqātele 'bne soleymāne marvazi)، ف ۱۵۰ هق، مفسر و محدث معروف. در باره‌ی مقام و شخصیت او اختلاف نظر بسیار است، گروهی او را از جاعلان حدیث شمرده‌اند، و بعضی گفته‌اند که وی در تفسیر قرآن از آراء یهود و نصارا کومک گرفته، و بعضی دیگر او را در شمار مفسران بزرگ آورده‌اند، و از امام شافعی روایت کرده‌اند که گفته است مردم روزی‌خوار (عیال) سه تن میباشند: در تفسیر روزی‌خوار مقاتل ابن سلیمان، و در شعر روزی‌خوار زهیر ابن ابی سلمی، و در کلام روزی‌خوار ابو حنیفه.

مقاتل از بلخ به بصره رفت، و از آنجا به بغداد، و در بغداد به علم حدیث پرداخت، و در کار تفسیر قرآن شهرت بسیار یافت، و کتاب تفسیر کبیر را تألیف کرد. از آثار دیگرش کتابهای متشابه القرآن، الناسخ و المنسوخ، الرد علی القدریه، و القراآت را نیز نام برده‌اند. در بصره در گذشت.

مقارنه[3] (moqārene)، در نجوم، واقع شدن زمین و دو جرم فلکی (احیاناً یک جرم فلکی و یک نقطه) بر یک امتداد چنانکه زمین نسبت به آن دو جرم در یک طرف باشد. در این حالت گویند جرم تحتانی نسبت به جرم فوقانی

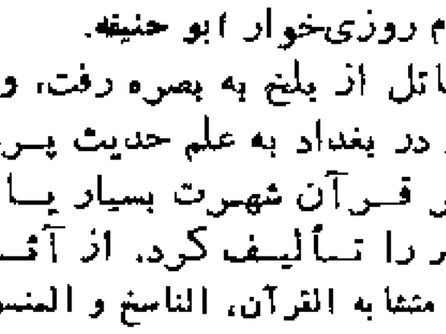

در قران (qerān) است. لفظ مقارنه به طور مطلق اطلاق میشود به مقارنه‌ی خورشید و یکی از اجرام منظومه‌ی شمسی (شکل). مثلاً، در هنگام محاق، ماه و خورشید در مقارنه‌اند، یا ماه در مقارنه یا در قران است. اگر جرم سوم بین زمین و خورشید واقع شود مقارنه را مقارنه‌ی سفلی و الا مقارنه‌ی علیا گویند. سیارات سفلی (عطارد و زهره) در هر دوره‌ی نجومی یک مقارنه‌ی علیا و یک مقارنه‌ی سفلی دارند؛ سیارات علوی مقارنه‌ی سفلی ندارند. مقارنه‌ی خورشید را با ماه اجتماع و با یک سیاره اختناق آن سیاره گویند. مجاسده‌ی (mojāsede) خورشید یا سیاره مقارنه‌ی آن است با یکی از عقدتین ماه.

مقاصد (maqāsed) یا **مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین**، کتابی در علم کلام از سعدالدین تفتازانی که در ۷۸۴ هق تألیف آن به پایان رسید. خود تفتازانی شرح جامعی بر آن نوشت (۷۹۱ هق) و دیگران نیز شرحهائی بر آن نوشته‌اند.

مقاصد الادوار: ← عبدالقادر ابن غیبی.

مقاصد الالحان: ← عبدالقادر ابن غیبی.

مقاصد الفلاسفه: ←غزالی (امام محمد).

مقاطع: ← مقطع.

مقاطعه برای وصول مالیات[4]، طرز جمع‌آوری مالیات به وسیله‌ی کسانی که این کار را از دولت‌ها مقاطعه میکردند. در قدیم دولتها جمع‌آوری مالیات کشور را به عده‌ای مقاطعه‌کار اجاره می‌دادند، به این طریق که مقاطعه‌کار هر سال مبلغی یکجا به دولت میپرداخت، و از مالیات‌دهندگان مبلغ زیادتری میگرفت. این طریق اخذ مالیات از زمان بسیار قدیم در اغلب کشورها مرسوم بود، و در قرن ۱۸م در اروپا اهمیت بسزائی یافت، و مقاطعه‌کاران ازین طریق ثروت هنگفتی به دست میآوردند. در فرانسه، اغلب این اشخاص به اجحاف و زورگوئی معروف شده بودند، و مردم دل خونی از آنها داشتند (در زمان انقلاب کبیر فرانسه، ۳۰ نفر آنها به دست مردم کشته شدند). در ایران، در زمان استبداد، حکام و فرمانداران، که مأمور وصول مالیات بودند، مبلغ معینی را تعهد میکردند که به دولت بپردازند، و بعد، مبلغ زیادتری که بسته به انصاف و قدرت آنان بود از مؤدیان مالیاتی وصول می‌کردند. بعضی اوقات تعیین حکام منوط به مبلغی اضافی بود که آنان تعهد پرداخت آن را میکردند، و مبلغ اضافی را تفاوت عمل مینامیدند. بعضی از عوارض، مانند حقوق گمرکی و غیره هم به مقاطعه واگذار میشد، و مقاطعه‌کاران استفاده‌های سرشاری از آن میکردند.

مقالات: ← مقاله، در اصطلاح کلام.

مقالات الاسلامیین: ← اشعری، ابوالحسن.

مقالات شمس (maqālāte šams)، مجموعه‌ی سخنان شمس تبریزی که در دوران اقامت او در قونیه، توسط مریدان و خاصان وی یادداشت شده است. این سخنان که در اوضاع و احوال گوناگون و در برخورد با وقایع و اشخاص مختلف بر زبان شمس رفته، و به صورتی درهم و آشفته از او باز مانده، از چند جهت دارای اهمیت است: (۱) از نظر ادبی نمونه‌ی نثری خوشاهنگ و شیوا و بلیغ است؛ (۲) حاوی اطلاعاتی

(۱)Mephistopheles (۲)opposition (۳)conjonction (۴)farming

بینظیر از روابط شورانگیز عرفانی میان وی و مولانا جلال‌الدین رومی است، و (۳) مینماید که مولانا در بیان دقایق عرفانی و نقل حکایات و تمثیلات به سخنان شمس نظر داشته است. نسخه‌های خطی مقالات شمس ــ که برخی از آنها در حیات وی نوشته شده ــ در کتابخانه‌های ترکیه موجود است. در ترکیه و ایران چاپ شده، و اخیراً دفتر اول آن به صورتی منقح در سلسله‌ی انتشارات دانشگاه صنعتی تهران به چاپ رسیده است (۱۳۵۷ هش).

مقالصه یا **مقلاصیه**، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت X.

مقاله (maqāla)، جمع آن مقالات، در اصطلاح ملل و نحل اسلامی، اقوال و عقاید و آرائی که در مباحث و مسائل کلامی از طرف صاحبنظران مختلف اظهار شده است؛ اصل آن از قول به معنی رأی و اعتقاد است. در مفهوم وسیعتر، مقاله به معنی مذهب و نحله‌ی خاص نیز استعمال شده است، و نه فقط در قول و رأی خاص در یک مسئله. بعضی از کتب قدیم که در شرح مذاهب و ملل و نحل اسلامی است به نام مقالات خوانده شده است مانند مقالات زرقان معتزلی و شرح آن از ابوالقاسم کعبی، کتاب المقالات فی اصول الدیانات تألیف ابوالحسن مسعودی، و کتاب مقالات الاسلامیین تألیف ابوالحسن اشعری.

مقالة فی اسباب حدوث الحروف و مخارجها: ← اسباب حدوث الحروف.

مقالة فی الحصی المتولد فی الکلی و المثانی: ← رازی.

مقالة فی النبض: ← النبض.

مقام، در اصطلاح صوفیه، ← مقامات.

مقام[1] (maqām) یا **مد** (mod؛ فنس)، در موسیقی، هرگونه آرایشی از فواصل (← فاصله)

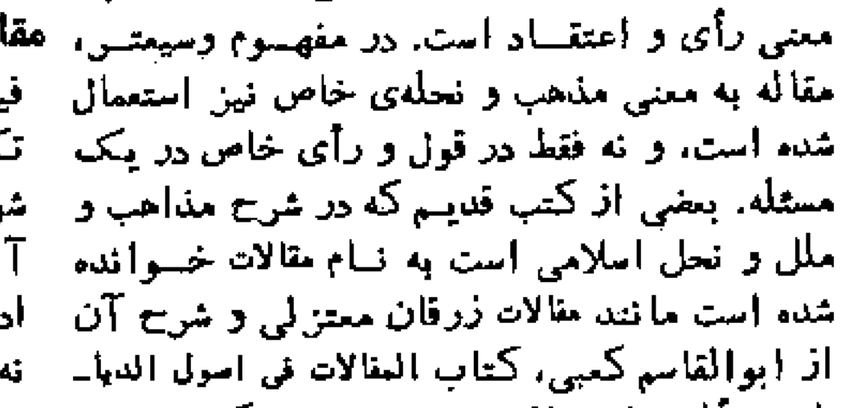

یک گام. بر مبنای هر یک از نتها، تعداد فراوانی مقام امکانپذیر است، که بعضی از آنها در شکل نشان داده شده است، (۱) "مقام دوریائی"؛ (۲) "مقام فریگیائی"؛ (۳) "مقام ماژور" (معمولاً معروف به گام ماژور)، (۴) "مقام مینور" (معمولاً معروف به گام مینور)؛ (۵) مقام چهارگاه؛ و (۶) مقام تودی (todi) در موسیقی هندی (هندی ← راگا). علاوه بر آرایشی از فواصل، یک یا بیشتر از اصواتی که یک مقام را تشکیل میدهند وظایف مخصوصی به عهده دارند. مثلاً در مقامهای موسیقی غربی معمولاً به اولین نت گام مقام تونیک (tonik) گفته میشود و نقش پایان‌دهنده‌ی موسیقی را به عهده دارد؛ یا نت هفتم مقام، چنانچه با تونیک فقط نیمپرده فاصله داشته باشد، محسوس خوانده میشود و تمایلش به این است که به روی نت تونیک حمل شود، و غیره. در مقامهای ایرانی نیز این گونه وظایف را بعضی نتها به عهده دارند. مثلاً نت فینالیس یا پایان وجود دارد، نت ایشت برای توقفهای فرعی به کار برده می‌شود، نت نمایان آن است که بیشتر خودنمائی میکند، و غیره.

مقام ابراهیم: ← کعبه، قسمت II.

مقامات (maqāmāt) [عربی؛ جمع مقامه (← مجلس)] در ادبیات عرب، به داستانهای کوتاهی گفته میشود که مشتمل بر یک حادثه باشد و به قصد سرگرمی شنوندگان و گاه پند و اندرز، با عباراتی مسجع (← سجع) و مقفی (← قافیه) پرداخته شده باشد. از مقامه‌نویسان معروف عرب بدیع‌الزمان همدانی و حریری و زمخشری و یازجی، و در زبان فارسی قاضی حمیدالدین بلخی است که کتابش را **مقامات حمیدی** گویند.

مقامات، در نجوم، ← سیارات، قسمت III.

مقامات (maqāmāt) [مفرد آن **مقام**]، نزد صوفیه، مراتب و مراحل روحانی، که به سبب تکرار و توالی احوال برای سالک حاصل می‌شود، و سالک در آن مرتبه استقرار مییابد تا آنکه عروض احوال باز تدریجاً او را از مقام ادنی به مقام اعلی کشد. بدین گونه، نزد صوفیه، نه مقامات از احوال جدا هستند نه احوال از مقامات، الا آنکه یک چیز را بعضی حال خوانند و بعضی مقام، و در حقیقت، مقامات در آغاز چیزی جز احوال نیستند که، به سبب توالی و استمرار، آن احوال ثبات و دوام یافته‌اند و به مقام تبدیل شده‌اند. پس حال عبارت از معنائی است که بدون تعمّد و بدون سعی و کسب بر دل سالک وارد میشود، و دائم نیست، مثل قبض، بسط، شوق، و حزن؛ اما تکرار آنها که به سعی ممکن هست منتهی میشود به اینکه آن احوال برای سالک ثابت و دائم میشود. پس، به قول صوفیه، احوال مواهب‌اند، و مقامات مکاسب. آنکه صاحب مقام است در آن مرتبه که دارد متمکن است، و آنکه صاحب حال است در مسیر ترقی است. اما تا وقتی که سالک از یک مقام فروتر به یک مقام بالاتر نقل نکند در مقام فروتر کامل نمیشود، و کمال او در هر مقام وقتی دست میدهد که بتواند از مقام بالاتر به آن مقام خویش نگاه کند.

مقامات العارفین: ← قاسم انوار.

مقامات حریری (maqāmāte hariri)، کتابی از قاسم ابن علی بصری ملقب به حریری که عمده‌ی شهرت او به همین کتاب است. حریری این کتاب را به تقلید از مقامات بدیع الزمان همدانی تألیف کرده است. اساس تألیف این کتاب بر گفته‌های منتسب به دو شخص بنا شده است، یکی به نام حارث ابن همام که راوی است، و دیگری ابوزید سروجی که گدای بسیار زبان‌آوری است که میداند چگونه با زبان چرب و نرم خود مردمان را فریفته‌ی خود کند و کیسه‌های آنان را تهی سازد. مشتمل بر پنجاه مقاله است که هر یک نام خاص دارد، و از آن جهت که مشتمل بر لغات و ترکیبات نامأنوس و صنایع بدیعی است، به عنوان کتاب درسی ادب عربی مورد رجوع فراوان بوده، و شرحهای متعدد بر آن نوشته‌اند و حتی به زبانهای اروپائی نیز ترجمه شده است، دو ساسی خاورشناس آن را با حواشی و تعلیقات مهمی به چاپ رسانید.

مقامات حمیدی (maqāmāte hamidi)، اثری از قاضی حمیدالدین بلخی، به تقلید از مقامه‌نویسی عربی. قاضی حمیدالدین درین کتاب، به پیروی از حریری و بدیع الزمان همدانی، کتاب مقاماتی به زبان فارسی پرداخته، و در هر مقامه (← مقامات در ادبیات عرب) حکایتی را با سجع و قافیه و تکلف تمام، یا آمیختن شعرهای فارسی و عربی و مثالها و آیه‌ها، بیان کرده است، و بعضی ازین حکایتها به تمامی ترجمه‌ی یکی از مقامه‌های عربی حریری یا بدیع الزمان است. یک قرن بعد سعدی این فن را با روح زبان فارسی تطبیق داد، و اصلاحات لازم در آن به عمل آورد، و شاهکار کتابهای نثر فارسی، **گلستان**، را نگاشت.

مقامات طیور: ← منطق الطیر.

مقامات و احوال: ← مقامات، نزد صوفیه؛ ذوالنون مصری.

مقامع الفضل، کتاب، ← محمد علی کرمانشاهی.

مقامه (maqāma)، ← مقامات، در ادبیات عرب.

مقاومت[2]، در برق، اندازه‌ی مخالفت اجسام هادی با عبور جریان برق از آنها، که مانند اصطکاک است، و در نتیجه‌ی آن قسمتی از انرژی برق تبدیل به حرارت میشود. واحد سنجش آن اهم است. مقاومت یک جسم مربوط به جنس و دمای آن است. مقاومت یک سیم به نسبت مستقیم طول و به نسبت عکس سطح مقطع آن تغییر میکند. بستگی مقاومت با ولتاژ بر طبق ← قانون اهم است. مقدار انرژیی (بر حسب ژول) که در یک مقاومت به حرارت تبدیل میشود مساوی حاصلضرب مقاومت (بر حسب اهم) در مجذور شدت جریان (بر حسب آمپر) در زمان (بر حسب ثانیه) عبور جریان است. نیز ← رلوستا؛ ویتستون، پل.

مقاومت، ضریب: ← مقاومت مخصوص.

مقاومت ظاهری، در جریان متناوب، ← ممانعت.

مقاومتگونه، در جریان متناوب، ← ممانعت یا مقاومت ظاهری.

مقاومت مخصوص[3] یا **ضریب مقاومت**[4]، مقاومتی که استوانه‌ای از یک جسم (به ارتفاع واحد طول یا سطح قاعده‌ای برابر واحد سطح) در برابر عبور جریان برق نشان میدهد. معمولاً آن را با حرف یونانی ρ نمایش میدهند، و بر حسب اهم سانتیمتر یا میکروهم سانتیمتر بیان میکنند.

مقاومت مصالح[5]، در مهندسی، محاسبه‌ی مقاومت فولاد، چوب، بتون، و دیگر مصالح ساختمانی در برابر تلاش و دگروشی (← کشانی، قسمت I). جسمی را نسبت به تلاشی که بر آن وارد میشود کشسان گویند هرگاه با رفع تأثیر تلاش بر آن، دگروشی خود را از دست بدهد. حد کشانی بیشینه‌ی تلاشی است که جسم میتواند تحمل کند و باز به شکل اولیه‌ی خود باز گردد. هنگام محاسبه‌ی ابعاد لازم مصالح برای مورد استفاده‌ی

(۱)mode (۲)resistance (۳)specific resistance (۴)resistivity (۵)strength of materials

خاص تلاشهای مؤثری را که برای مقاومتهای نهائی، یا حد کشانی، لازم است بر عاملی به نام "عامل ایمنی" تقسیم میکنند. در آزمایشگاهها، مصالح اغلب "برای خراب شدن مورد آزمایش [تست] قرار داده میشوند". بدین منظور، مصالح را تحت تأثیر نیروئی بیش از نیروی لازم برای رسیدن به حد کشانی قرار میدهند، و تغییر شکل جسم را تا یک میلیونم اینچ اندازه میگیرند. تستهای ستاتیک برای تعیین حد کشانی، قابلیت مفتول شدن، سختی، و واکنش در مقابل تغییر دما به کار میرود. تستهای دینامیک تستهائی است که در آنها مصالح تحت تأثیر توأم عواملی همچون ضربه، ارتعاش، تغییر بار، و خستگی قرار داده میشود. برای تست مصالح از نور قطبیده، اشعه‌ی ایکس، میکروسکوپ، امواج اولتراسونیک، و غیره استفاده میشود.

مقاومت هوا، مقاومتی که هوا در مقابل جسمی که در آن متحرک است نشان میدهد. ثابت شده است که این مقاومت (R) با سطح مقطع جسم در امتداد عمود بر جهت حرکت (S)، با مجذور سرعت آن (V^2)، و با جرم هوای هم‌حجم با جسم (a) بستگی دارد، و با فورمول

$$R=K.a.S.V^2$$

نمایش داده میشود، که در آن K ضریبی است که تنها وابسته به شکل جسم است. در شکل اندازه‌های مختلف K برای اجسام مختلف نشان داده شده است.

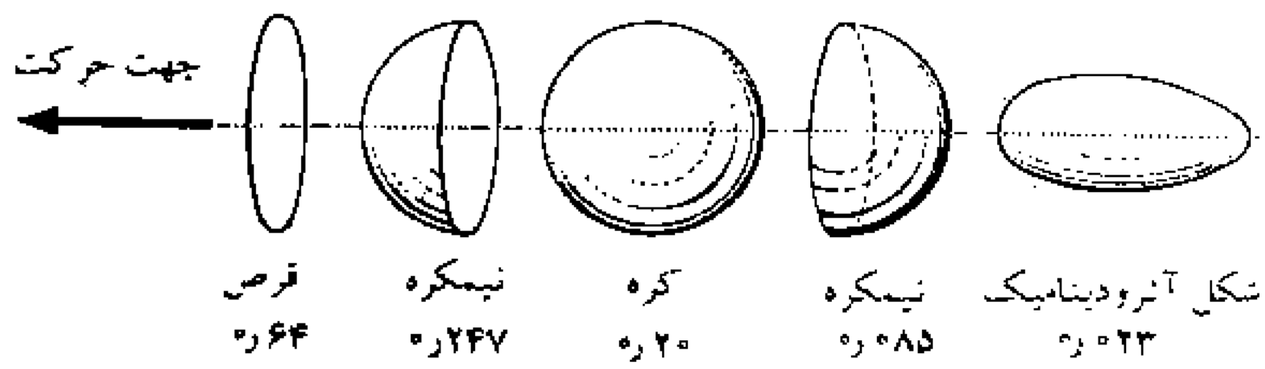

هرچه سطح جسم ساقطشونده زیادتر باشد، زودتر مقاومت هوا به حدی میرسد که با وزن جسم مساوی شود و از آن پس جسم با سرعت یکنواخت چنان سقوط میکند که در برخورد آن به زمین آسیبی به آن نمیرسد؛ چتر نجات بر همین اصل مبتنی است.

مقبره، بنائی که بر سر قبر سازند. بعضی مقابر در ایران، که جنبه‌ی تاریخی یا هنری دارند، عبارتند از مقابر استر و مردخای، بابا افضل، بابا رکن‌الدین، بابا طاهر عریان، بابا قاسم، بابا لقمان، بایزید بسطامی، چلبی اغلی، چهل دختران، حمدالله مستوفی، خواجه ربیع، دوازده امام، سه سید، سید رکن‌الدین، شمس طبرسی، شیخ جبرائیل، شیخ حیدر، طاووس، علاءالدین، مادر هلاکو، ملا حسن شیرازی، ملکشاه و نظام‌الملک، میر شمس‌الدین، ناصر الحق.

برای اطلاع بیشتر به جزء دوم اسم مقبره (که مذکور شد) رجوع کنید (مثلاً برای مقبره‌ی بابا طاهر عریان ← بابا طاهر عریان، مقبره‌ی).

مقبره‌ی شیخ سلیم چشتی: ← فتحپور سیکری.

مقبوض (maqbuz)، در علم عروض: ← قبض.

مقتات: ← فروردگان.

مقتدر (moqtader) شهرت **ابوالفضل جعفر**، ملقب به **المقتدر بالله**، ۲۸۲–۳۲۰ هق، ۱۸مین خلیفه‌ی عباسی، پسر معتضد خلیفه‌ی (۲۹۵–۳۲۰ هق) عباسی، پس معتضد عباسی. به سن ۱۳ سالگی، پس از مرگ برادرش مکتفی، به خلافت نشست، و تا آن زمان هیچ کس در این سن به خلافت ننشسته بود. مادر او کنیزکی بود به نام شغب (šaqab)، و همین زن در مدت ح ۲۵ سالی که خلافت مقتدر طول کشید دست اندر کار بود و در امور مهم مملکتی مداخله میکرد، و همو بود که خزانه‌ی عظیم دولت عباسی را، که به هنگام مرگ مکتفی و جلوس مقتدر ح ۱۵ میلیون دینار در آن بود، به باد داد. خود مقتدر، که جوانی بیتجربه و ناقص‌رأی و مسرف بود، در اتلاف اموال دولتی دست کم از مادرش نداشت، و چنانکه نوشته‌اند در طی خلافت خود ح ۸۰ میلیون دینار تلف کرد. ایام خلافت مقتدر از دوره‌های تیره و اسفناک خلافت عباسی است. دشمنان خلافت از هر سو نیرو گرفته بودند و دستگاه خلافت با آنهمه ثروت و افراد جنگی از عهده‌ی خواباندن این شورشها بر نیامد. قرامطه در عراق قدرت پیدا کردند، اسفار ابن شیرویه و مرداویج در ایران سر از اطاعت خلیفه بیرون کردند، یوسف ابن ابی الساج، والی آذربایجان، و حمدانیان در موصل به دستورهای خلافت اهمیت چندان نمیدادند. فاطمیان بر افریقای شمالی چیره شده بودند و مصر را تهدید میکردند. وزرا و عمال خائن به اموال دولتی ظلم و خیانت و دزدی را به حد افراط رسانده بودند. گاهی وزیری که معزول میشد به دست وزیر تازه، که طبعاً دشمن او بود، سپرده میشد و انواع تحقیرها و شکنجه‌ها و توهینها در حق او به عمل میآمد، و شکفت آنکه پس از چندی وزیر معزول توهین‌دیده دوباره به وزارت میرسید و وزیر سابق گرفتار و به دست وزیر تازه سپرده میشد؛ چنانکه ابن فرات ۳ بار به وزارت رسید و سرانجام او و پسرش محسن (mohassen) به وضع فجیعی کشته شدند. کار ضعف خلافت و آشفتگی به جائی رسیده بود که یکی از کنیزکان مادر مقتدر در دیوان مظالم مینشست و وزیر و قضاة و فقها در خدمت او حاضر میشدند. برای اولین‌بار در تاریخ اسلام، در زمان مقتدر در ۳۱۷ هق، عمل حج اصلاً صورت نگرفت زیرا سلیمان قرمطی در موسم حج وارد مکه شد و حاجیان را، در حالی که مشغول اقامه‌ی مراسم حج بودند، به قتل رسانید، و تمام نفائس و گنجینه‌های کعبه را غارت کرد و حجر الاسود را از جای خود کند و با خود برد. شهر بغداد دوچار ناامنی و آشفتگی بود و به سبب تسلط قرامطه بر راهها خواربار و مایحتاج مردم نمیرسید و قیمتها بالا میرفت، و همین امر سبب شورشها و نارضائیها میشد. موقعیت خود مقتدر دو بار به خطر افتاد. یکی در ۲۹۶ هق، یعنی سال دوم خلافت او در ماه ربیع الاول، که عده‌ای از سران و بزرگان به بهانه‌ی اینکه مقتدر کودکی بیش نیست او را از خلافت خلع کردند و به ابن المعتز که از افراد برجسته و فاضل و شاعر خاندان عباسی بود بیعت کردند، ولی خلافت او یک روز بیش طول نکشید و هواخواهان مقتدر اطرافیان خلیفه‌ی تازه را فراری کردند و خود ابن المعتز را گرفتند و کشتند و مقتدر را دوباره به خلافت رساندند. بار دوم در ۳۱۷ هق بود که باز جمعی از سران سپاه مقتدر را از خلافت خلع کردند و محمد ابن معتضد را به خلافت برداشتند و به او لقب القاهر بالله دادند، اما پس از چند روز پیادگان مَصافیه که دسته‌ای از سپاهیان بودند بر نازوک که عامل اصلی خلع مقتدر بود بشوریدند و او را کشتند و مقتدر را دوباره بر سر کار آوردند. در ۳۱۹ هق مونس مظفر، یکی از سران بزرگ سپاه، که در توطئه‌ها و دسائس درباری همیشه دست داشت، از مقتدر رنجیده با اعوان و اطرافیان خود از بغداد بیرون رفت و موصل را از حمدانیان گرفت، و چون خود را به حد کفایت توانا دید روی به بغداد نهاد. مقتدر، شخصاً، در حالی که برده‌ی معروف پیغمبر را به تن کرده بود و فقها و قاریان قرآن او را احاطه کرده بودند برای جنگ با مونس خادم از بغداد بیرون آمد ولی در جنگی که در گرفت سپاه مونس بر سپاه خلیفه غالب آمد و مقتدر کشته شد (چهارشنبه ۲۷ شوال ۳۲۰ هق). مدت خلافت او نزدیک به ۲۵ سال بود.

مقتدر بالله [المقتدر بالله]، ۱۸مین خلیفه‌ی عباسی، ← مقتدر.

مقتدی (moqtadi)، شهرت **ابوالقاسم عبدالله**، ملقب به **المقتدی بامرالله**، ۴۴۹–۴۸۷ هق، ۲۷مین خلیفه‌ی (۴۶۷–۴۸۷ هق) عباسی. پدر او ذخیرةالدین ابوالعباس محمد پسر قائم خلیفه‌ی عباسی بود و در زمان حیات قائم وفات یافت. قائم فرزند دیگری نداشت، و به همین جهت اطرافیان خلیفه در اضطراب افتادند زیرا از خاندان عباسیان کسی که لایق خلافت باشد وجود نداشت، و افراد خاندان عباسی، باآنکه فراوان بودند، جزء عامه‌ی مردم درآمده بودند و با افراد بآزادی آمیزش داشتند. یکی از کنیزکان ذخیرةالدین به نام ارجوان (orjovān) گفت که از پسر خلیفه آبستن است، و پس از ۶ ماه فرزندی به نام عبدالله زاد که بعدها مقتدی بامرالله لقب یافت. مقتدی در فتنه‌ی بساسیری، که خلیفه قائم مجبور شد از بغداد فرار کند، ۴ساله بود. پس از آنکه مقتدی به سن بلوغ رسید، از طرف جدش قائم به مقام ولایت عهد رسید. قائم شب پنجشنبه ۱۳ شعبان ۴۶۷ هق وفات یافت، و فردای آن روز بزرگان بغداد، از جمله فخرالدوله ابن جهیر (johayr) وزیر قائم و مؤیدالملک پسر نظام‌الملک وزیر ملکشاه و قضاة و فقها به مقتدی بیعت کردند، و او بر طبق وصیت پدرش فخرالدوله ابن جهیر را در وزارت نگاه داشت و پسر فخرالدوله را با هدایای فراوان پیش ملکشاه فرستاد تا از او بیعت بگیرد. در ۴۷۴ هق مقتدی وزیر خود فخرالدوله ابن جهیر را برای خواستگاری دختر ملکشاه به اصفهان فرستاد. زن ملکشاه ابتدا به این وصلت راضی نمیشد، ولی سرانجام به آن

رضایت داد، این دختر را در ۴۸۰ هق، یعنی ۶ سال پس از خواستگاری، با ۱۳۰ شتر جهیزیه، که زنگوله‌های طلا و نقره داشتند به بغداد فرستادند. این ازدواج با خوشبختی مقرون نبود، زیرا خلیفه چندان رغبتی به او نشان نداد و در ۴۸۱ هق دستور داد که همه‌ی افراد ترک را که با این دختر در دارالخلافه بودند بیرون کنند، و در ۴۸۲ هق، چون دختر ملکشاه از بد رفتاری مقتدی به او شکایت کرد، ملکشاه کس پیش خلیفه فرستاد و به زور دختر خود را فرا خواند.

در زمان مقتدی حاکم و فرمانروای حقیقی ملکشاه سلجوقی بود، اما احترام معنوی خلافت در سراسر ممالک زیر حکومت سلجوقی بسیار بالا رفته بود و با دوران آل بویه هیچ طرف مقایسه نبود. ملکشاه و وزیرش نظام‌الملک نهایت حرمت را در باره‌ی خلیفه به جا میآوردند، چنانکه در ۴۷۵ هق که خلیفه شیخ ابواسحاق شیرازی فقیه مشهور را برای شکایت از رفتار ابوالفتح، عمید عراق، که در حقیقت نایب ملکشاه در بغداد بود، نزد ملکشاه فرستاد، بیدرنگ خواهش خلافت پذیرفته شد و عمید عراق با خواری از کار خود معزول شد. در ۴۷۹ هق که سلطان ملکشاه وارد بغداد شد خلیفه کار "بلاد و عباد" (ممالک و زیردستان) را به او سپرد و ملکشاه خواست که دست خلیفه را ببوسد ولی خلیفه اجازه نداد و فقط انگشتری خود را به او داد تا ببوسد. مقتدی روز شنبه ۱۵ محرم ۴۸۷ هق به سکته وفات یافت و بعضی میگویند مسموم شد. در زمان او بغداد نسبةً آرام بود و جز زد و خوردها و مناقشات میان مذاهب مختلف فتنه و آشوب مهمی روی نمیداد و بسیاری از محله‌های بغداد در زمان او آبادی خود را باز یافت. به دستور خلیفه زنان آوازخوان و روسپیان را از بغداد بیرون کردند و کبوتربازی را ممنوع ساخته از ریختن فاضلاب خانه‌ها به دجله جلوگیری کردند. او را مردی قوی‌النفس و بلندهمت و از مردان بزرگ خاندان عباسی شمرده‌اند.

مقتدی بامرالله [المقتدی بامرالله]، ۲۷مین خلیفه‌ی عباسی، ← مقتدی.

مقتضب، در اصطلاح شعری، ← محدود.

مقتضب، بحر (moqtazab؛ عربی، ← بریده)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار دو (غالباً) یا چهار بار فاعلات مفتعلن (از اصل مفولات مستفعلن به زحاف طی) پدید آید (← پایه؛ دایره)، مانند (نقل از المعجم)؛

ترک خوب روی مرا
گو چرا نه خوش منشی
_UU_/U_U_
_UU_/U_U_

مقتفی (moqtafi)، شهرت **ابوعبدالله محمد** (و به روایتی **حسین**)، ملقب به **المقتفی لامرالله**، ۱۲ ربیع الآخر ۴۸۹–۲ ربیع الاول ۵۵۵ هق، ۳۱مین خلیفه‌ی (۵۳۰–۵۵۵ هق) عباسی، پسر مستظهر. در ۵۳۰ هق که سلطان مسعود (پسر محمد ابن ملکشاه) سلجوقی وارد بغداد شد، راشد خلیفه‌ی عباسی به عمادالدین زنگی پناه برد و یا او به سوی موصل روانه شد. اعیان و ارباب مناصب بغداد از راشد دل خوشی نداشتند و سلطان مسعود نیز با او میانه‌ای نداشت. و به همین جهت از فقها فتوی خواستند، و به موجب فتوای قاضی حکم خلع او را صادر کردند. سلطان مسعود پس از آن، به صوابدید وزیر و دیگر بزرگان، ابوعبدالله محمد پسر مستظهر را که عموی راشد بود به خلافت بر داشت (۱۸ ذیحجه‌ی ۵۳۰ هق) و به او لقب المقتفی لامرالله داد. در رجب ۵۳۱ هق مقتفی فاطمه خاتون خواهر سلطان مسعود را به زنی گرفت، و او در ۵۳۴ هق به خانه‌ی خلیفه رفت و در همین سال مسعود دختر مقتفی را به زنی گرفت، و بدین ترتیب هر دو موقعیت خود را مستحکم ساختند. هنگامی که مسترشد خلیفه‌ی عباسی گرفتار شده بود، پُرّه و قضیب (چوبدستی) پیغمبر که در دست خلفای عباسی و علامت خلافت بود به دست سلطان سنجر افتاده بود. در ۵۳۵ هق سنجر برده و قضیب را برای مقتفی باز پس فرستاد. مقتفی پس از آل بویه نخستین خلیفه‌ای بود که استقلال خلافت را، لااقل در حوزه‌ی بغداد و اطراف آن، به دست آورد و به اراده و رأی خود حکم راند. در ۵۵۰ هق دقوقاء را محاصره کرد، ولی چون خبر حرکت سپاه موصل را شنید از محاصره‌ی آن دست کشید. در ۵۵۰ هق سلیمانشاه پسر سلطان محمد سلجوقی، که به علت تسلط غز بر خراسان آواره‌ی دیار شده بود، از خلیفه خواست که وارد بغداد شود. خلیفه با او مهربانی کرد و او در ۵۵۱ هق وارد بغداد شد و خلیفه دستور داد تا در بغداد به نام او خطبه خواندند. خلیفه او را با سپاهی به جنگ سلطان محمد سلجوقی فرستاد، ولی سلیمانشاه شکست خورد و به دست زین‌الدین علی کوچک نایب قطب الدین مودود در موصل اسیر شد. در ذو الحجه‌ی ۵۵۱ هق سلطان محمد (پسر سلطان محمود سلجوقی) از خلیفه خواست که در بغداد خطبه به نام او کنند ولی خلیفه نپذیرفت و سلطان محمد بغداد را در محاصره گرفت. محاصره‌ی بغداد طول کشید و در این میان خبر رسید که ملکشاه، برادر سلطان محمد، و اتابک ایلدگز بر همدان مسلط شده‌اند. سلطان محمد به ناچار در ربیع الاول ۵۵۲ هق از محاصره دست بر داشت و روی به همدان نهاد. مقتفی را مردی حلیم و کریم و عادل و نیکوسیرت نوشته‌اند. مدت خلافت او ۲۴ سال و ۳ ماه و ۱۶ روز بود. در زمان او جنگهای صلیبی در شام بشدت ادامه داشت، و در ایران پادشاهان سلجوقی با هم در منازعه و کشمکش بودند، خرابی خراسان به دست ترکان غز در زمان خلافت او بود.

مقتفی لامر الله [المقتفی لامر الله]، ۳۱مین خلیفه‌ی عباسی، ← مقتفی.

مقتل، کتب: ← مقاتل، کتب.

مقتل حجر ابن عدی: ← نصر ابن مزاحم کوفی.

مقتل حسین ابن علی: ← نصر ابن مزاحم کوفی.

مقداد، فاضل: ← فاضل مقداد.

مقداد ابن اسود: ← قرآن، قسمت III.

مقدار برق، کمیت برقی متناظر با عده‌ی بارهای بار برقی ابتدائی (الکترونها یا پروتونها) موجود بر یک جسم معین (ایستانبرق)، یا با عده‌ی الکترونهائی که در جهت ثابت از یک هادی یا از جزئی از یک مدار عبور کرده‌اند (روانبرق). با حالت اولْ مقادیر برقِ منفی یا مثبتِ عموماً بسیار ضعیفی متناظر است، و با حالت دوم مقادیری که غالباً بسیار مهم است. در حالت اول غالباً به جای عبارت مقدار برق، عبارت بار برقی به کار میرود، و واحدهای مورد استعمال عموماً بسیار ضعیف و روشهای اندازه‌گیریْ ایستانبرقی است. در روانبرق، مقادیر برق را میتوان مستقیماً از روی تجمع آثار آنها، همچون در ولتامتر، اندازه گرفت، ولی این اندازه‌گیری غالباً از طریق اندازه‌گیری شدت جریانی که این مقادیر برق را حمل می‌کند صورت میگیرد.

مقدار جبری (meqdāre jabri). مقدار جبری در کمیتهائی که در آنها جهت در نظر گرفته شده مورد توجه قرار میگیرد.

حامل واحد متعلق به یک محور حاملی است که امتداد و جهت آن همان امتداد و جهت محور و کمیت آن برابر واحد باشد. مقدار جبری یک حامل که امتداد آن با امتداد یک محور یکی باشد نسبت این حامل است به حامل واحد آن محور. مقدار جبری حامل $\overrightarrow{AB}$ را به صورت $\overline{AB}$ مینویسند. اگر حامل واحد را به $\vec{u}$ بنمائیم، خواهیم داشت، $\overline{AB}.\vec{u}=\overline{AB}$. $\overline{AB}$ یک عدد جبری است یعنی مثبت، منفی، یا مساوی صفر؛ هرگاه $\overrightarrow{AB}$ با $\vec{u}$ در یک جهت باشد این عدد مثبت است، و اگر جهت $\overrightarrow{AB}$ با جهت $\vec{u}$ مخالف باشد منفی است. در صورتی که A و B بر هم منطبق باشند مقدار جبری $\overline{AB}$ صفر است.

قدر مطلق $\overline{AB}$ یعنی $|\overline{AB}|$ را کمیت حامل $\overrightarrow{AB}$ مینامند (← حامل) هرگاه نقاط A و B یعنی ابتدا و انتهای حامل به وسیله‌ی طول (← طول نقطه) آنها نسبت به یک محور داده شده باشد، مقدار جبری حامل برابر است با طول انتها منهای طول ابتدای آن. اگر طولهای نقاط A و B به ترتیب a و b باشد، $\overline{AB}=b-a$

مقدار عددی یک کمیت اندازه‌ی آن کمیت، یعنی نتیجه‌ی مقایسه‌ی آن کمیت است با واحد همنوع آن. مقدار عددی یک عبارت جبری عددی است جبری که از جانشین کردن حروف تشکیل‌دهنده‌ی آن عبارت با اعداد جبری به دست میآید.

مقدار حرکت[1] (meqdāre)، در مکانیک، حاصلضرب جرم جسم در سرعت آن. تأثیر یک نیروی خارجی بر جسم موجب تغییر مقدار حرکت آن است، و مقدار تغییر مساوی حاصلضرب نیرو در مدت تأثیر آن است که تکانه‌ی نیرو نام دارد. از قوانین مکانیک **اصل بقای مقدار حرکت** است: اگر جسم یا دستگاهی از تأثیر نیروهای خارجی محفوظ باشد، مقدار حرکت جسم یا دستگاه ثابت میماند، ولو اجزاء مختلف دستگاه، به علت نیروهای متقابل داخلی، نسبت به هم تغییر وضع دهند. مثلاً، در مدت کوتاه انفجار و خروج گلوله از توپ، مقدار حرکت دستگاه توپ

(1) momentum

و گلوله تغییر نمیکند؛ بیان عقبنشینی سلاحهای آتشی مبتنی بر همین است.

مقدار حرکت، اصل بقای: ← مقدار حرکت.

مقدس اردبیلی (moqaddase ardabili)، شهرت **احمد ابن محمد**، ف ۹۹۳ هق، از علما و متکلمین بزرگ شیعه؛ مت اردبیل. مقدس اردبیلی صاحب تألیفات بسیاری است، از جمله آیات الاحکام؛ اثبات الواجب (به فارسی)؛ استیناس المنویه (به عربی) در کلام؛ الخرجیه (چاپ ۱۳۱۸ هق)؛ و حدیقة الشیعه.

مقدسی، ابوسلیمان: ← اخوان الصفا.

مقدسی، ابوعبدالله، (moqaddasi; maqde-si)، ۳۳۶—ح ۳۸۰ یا ۳۹۱ هق، جغرافیادان جهانگرد عرب، در بیت المقدس به دنیا آمد، و کارش بازرگانی بود و در سفرها به جستجوی احوال بلاد علاقهمند شد و از تجارت دست کشید، و به بیشتر کشورهای اسلامی سفر کرد. کتاب گرانقدر **احسن التقاسیم** او نتیجهی همین سفرها است. امتیاز مقدسی بر سایر علمای جغرافیائی اسلام تیزبینی و مشاهدهی دقیق او بوده است.

مقدسی (یا **مقدیسی**)، **مطهر ابن طاهر** (mo-qaddasi; maqdisi) ← البدء و التاریخ.

مقدم، حسن (moqaddam)، از کسانی که در حوالی ۱۳۱۰ هش از عوامل عمدهی پیشرفت نمایش در ایران بودهاند. پس از فراغ از تحصیل در اروپا و بازگشت به ایران، دو نمایشنامهی جعفرخان از فرنگ آمده و ایرانیبازی را نوشت، و زیر نظر خود اجرا کرد.

مقدمات یقینی برهان، در منطق قدیم، ← مبادی یقینی برهان.

مقدم مراغهای، حاجی علی خان: ← حاجب-الدوله.

مقدمه (moqaddame؛ عربی moqaddema) یا **پیشگفتار**، آنچه در آغاز گفتاری یا کتابی، در تشریح موضوع کتاب یا بیان آنچه بدان مربوط است، نگارند. نیز ← مدخل.

مقدمة الادب (moqaddamato 'l-adab)، کتابی در لغت عربی به فارسی از زمخشری که برای اتسز خوارزمشاه تألیف شده است. کتاب برحسب ذکر اسامی، افعال، حروف، صرف اسم، و صرف فعل، به ۵ قسمت تقسیم شده است. مقدمة الادب نخست در لایپزیگ آلمان در ۱۹۴۳، و سپس به نام پیشرو ادب یا مقدمة الادب در تهران به چاپ رسیده است (۳ جلد، ۱۳۴۲—۴۳ هش). نسخهای از ترجمهی آن به سه زبان خوارزمی نیز در ۱۹۵۱ در استانبول چاپ عکسی شده است.

مقدمهی ابن خلدون، عنوانی که به مقدمهی کتاب تاریخ ابن خلدون دادهاند. مهمترین فصول مقدمه در بارهی مسائل جامعهشناسی و فلسفهی تاریخ و اقتصاد است. در ۱۸۵۸ کاترمر فرانسوی به طبع مقدمه و سپس به ترجمهی آن اقدام کرد، اما پیش از اتمام ترجمه در گذشت. پس از وی بارون دسلان ترجمهی کاترمر را با مقدمهای مفصل و شرح و تعلیقات به پایان رسانید. پس از انتشار این ترجمه معلوم شد که ابن خلدون سه قرن و نیم پیش از ج. ب. ویکو به بحث در بارهی فلسفهی تاریخ پرداخته، و چهار قرن و نیم پیش از ا. کنت جامعهشناسی و اصول آن را بر اساس علمی پایهگذاری کرده است. پس از آن مقالات بسیار توسط دانشمندان بزرگ اروپا در باب مقدمه و تاریخ ابن خلدون انتشار یافت. مقدمه توسط محمد پروین گنابادی به فارسی ترجمه شده و در دو جلد انتشار یافته است (تهران، ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ هش).

مقدمهی خارجی: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی داخلی: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی شرعی: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی صحت: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی عقلی: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی علم: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی متأخر: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی متقدم: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی مقارن: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی واجب، در اصطلاح علم اصول فقه، هر امری که به جا آوردن عملِ واجب وابسته به آن باشد. یکی از مسائل اصولِ فقه این است که آیا مقدمهی واجب نیز بر مکلف واجب است یا نه. اگر مسئله به این صورت مطرح شود از جملهی مسائل فقهی خواهد بود نه اصولی؛ زیرا وجوب یا عدم وجوبِ امری از مسائل علم فقه است؛ به همین جهت، برای اینکه مسئله جزء مسائل علم اصول فقه شود باید آن را چنین مطرح کرد: آیا میان وجوب امری با وجوب مقدمهی آن ملازمهای هست یا نه و، به عبارت دیگر، وجوب امری مستلزم وجوب مقدمه یا مقدمات آن هست یا نه، و در این صورت چون بحث بر سر ملازمهی عقلی یا شرعی است نه وجوب و عدم وجوب، مسئله راجع به علم اصول میشود.

تقسیمات. مقدمه را به اعتباری به مقدمهی داخلی و مقدمهی خارجی و به اعتبار دیگر به مقدمهی عقلی و مقدمهی شرعی و به اعتقاد دیگر به مقدمهی وجود و مقدمهی صحت و مقدمهی وجوب و مقدمهی علم و نیز به مقدمهی متقدم و مقدمهی متأخر و مقدمهی مقارن تقسیم کردهاند.

۱ــ مقدمهی خارجی، امری بیرون از خود واجب، مانند وضو که مقدمه است برای نماز و جزء آن نیست. اما مقدمهی داخلی اجزاء اصلی خود واجب است، مانند تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و سجود برای نماز. اطلاق مقدمه برای اجزاء یک شیء به اعتبار آن است که شیء بدون اجزاء وجود ندارد و وجود جزء مقدم است بر کل.

۲ــ مقدمهی عقلی، امری که عقل به مقدم بودن آن بر امر واجب حکم کند، مانند صحت و توانائی جسمی برای بسیاری از اعمال واجبه که به حکم عقل مقدمهی اتیان عمل واجب است، و مقدمهی شرعی آن است که شرع آن را شرط و قید امر واجب دانسته است، مانند وضو که مقدمهی عقلی برای نماز نیست اما مقدمهی شرعی هست.

۳ــ مقدمهی وجود، امری که وجود امرِ واجب موقوف به آن باشد، مانند علم به اینکه نماز گزاردن واجب است. مقدمهی صحت آن است که صحت امر واجب مربوط به آن باشد مانند لباس و مکان غیر غصبی که مقدمهی صحت نماز است. مقدمهی صحت در حقیقت همان مقدمهی وجود است. مقدمهی وجوب آن است که تا حاصل نشود وجوب امری دیگر صورت نگیرد، مانند توانائی مالی که مقدمهی وجوب حج است و دخول ظهر، مثلاً، که مقدمهی وجوب نماز ظهر است. مقدمهی علم مقدمهای است که با حصول آن اطمینان و علم به اتیان عمل واجب حاصل شود. مثلاً اگر کسی جهت قبله را نداند باید به هر چهار جهت نماز گزارد و تنها در این صورت است که علم و اطمینان پیدا خواهد کرد که یکی از این چهار نماز رو به قبله بوده است.

۴ــ مقدمهی مقدم، امری که میان حصول آن و حصول واجب از لحاظ زمانی فاصله افتد مانند وضو برای نماز، و مقدمهی مقارن آن است که پس از حصول آن بلا فاصله امر واجب حاصل شود مانند گزاردن جمیع اجزاء نماز. مقدمهی متأخر آن است که بعد از امر واجب وقوع آن برای حصول امر واجب ضروری باشد. مثلاً اگر ولیِّ کسی پیش از بلوغ و رشد او را به عقد کس دیگر در آورد پس از رسیدن آن کس به سن رشد و بلوغ اجازهی او لازم است تا آن عقد واقع شود. اطلاق مقدمه بر چنین امری از باب مجاز و مسامحه است.

پس از مقدمات فوق، باید گفته شود که اگرچه از لفظ وجوب ذیالمقدمه وجوب مقدمه معلوم نمیشود، یعنی دلالت لفظی میان وجوب ذیالمقدمه و وجوب مقدمه نیست، دلالت عقلی میان وجوب مقدمه و ذیالمقدمه هست، یعنی عقل حکم میکند که اگر امری بر انسان واجب شد تحصیل مقدمات آن نیز واجب است؛ اگر نماز واجب شد، مقدمات عقلی آن از قبیل رفتن به محل نماز و نظایر آن نیز به حکم عقل واجب است.

مقدمهی وجوب: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی وجود: ← مقدمهی واجب.

مقدونیه[1] (maqduniyye)، کشور قدیمی در شبه جزیرهی بالکان، که در ایام اعتلا تقریباً معادل مقدونیهی حالیه بود. آغاز نشو و نمایش در قرن ۷م ق‌م تحت حکومت یونانیان بود. فیلیپ II مقدونی، به وسیلهی ارتش کارآزموده و حسن اداره، پس از پیروزی در خایرونیا (۳۳۸ ق‌م)، آن را به دولتی مالک الرقاب یونان تبدیل کرد. پسرش اسکندر مقدونی دامنهی فتوحات خود، و در عین حال ← تمدن هلنیستی را به مرزهای عالم شناختهی عصر خود رسانید. پس از مرگ (۳۲۳ ق‌م) اسکندر، مبارزات جانشینان او (دیادوخوی) باعث تجزیهی امپراطوری و ضعف دولت مقدونی شد. آنتیگونوس III (فرمانروائیش ۲۲۹—۲۲۱ ق‌م) رونق مقدونیه را تجدید کرد، ولی فیلیپ V در جنگهای مقدونی (۲۱۵—۲۰۵ ق‌م، ۲۰۰—۱۹۷ ق‌م) مغلوب رومیان شد، و شکست پرسئوس در جنگ سوم مقدونی (۱۷۱—۱۶۸ ق‌م) کار را خرابتر کرد. مبارزات بعدی در راه استقلال به جائی نرسید، و در ۱۴۶ ق‌م مقدونیه اولین ایالت رومی شد. پلا[2] (pella) که از ح ۴۰۰ تا ۱۰۷ ق‌م پایتخت مقدونیه، و ح ۳۷کیلومتری لغ سالونیک بود، از ۱۹۵۷ تحت کاوش باستانشناسان یونانی قرار گرفته و ابنیه و تزیینات موزائیک زیبائی در آن یافت شده است.

(۱)Macedon (۲)Pella

مقدونیه[1]، یا **ماکدونیا** (mākezonia)، ناحیه‌ای در جنوب اروپا، در شبه جزیره‌ی بالکان، در لبهٔ دریای اژه میان اپیروس و تراکیا. تقریباً مطابق همان مقدونیه‌ی قدیم، و اراضی آن غالباً کوهستانی، مرتعی، و زراعتی، و محصول عمده‌اش توتون است. از لحاظ سیاسی این ناحیه به مقدونیه‌ی یونان (۳۳٬۹۴۳ کمه؛ در ۱۹۷۱ جمع ۱٬۸۸۳٬۱۵۶؛ کرسی آن سالونیک)، جمهوری خودمختار مقدونیه‌ی یوگوسلاوی (۲۶٬۴۹۳ کمه؛ در ۱۹۷۱ جمع ۱٬۶۴۷٬۱۰۴؛ کرسی آن سکوپلیه)، و مقدونیه‌ی بلغارستان (۶٬۴۳۲ کمه؛ جمع ۲۹۲٬۰۰۰) تقسیم شده است. در قرون وسطی سلطه‌ی امپراطوران بیزانس بر مقدونیه، که مکرر مورد حمله‌ی مهاجمین، مخصوصاً بلغارها قرار میگرفت، کامل نبود. ستفان دوشان پادشاه صربستان در قرن ۱۴م، و پس از مرگ (۱۳۵۵) وی ترکان عثمانی، بر مقدونیه مسلط شدند. مقدونیه به صورت جنگلی از ادیان و نژادهای مختلف ـ اسلام، مسیحیت، یهود، صرب، بلغار، یونانی، و ترک ـ در آمد. در قرن ۱۹م که امپراطوری عثمانی رو به انقراض میرفت، یونان، صربستان، و بلغارستان مدعی مقدونیه شدند. ← پیمان سان ستفانو سهم بزرگ (مشتمل بر ساحل) را به بلغارستان داد، ولی ← کنگره‌ی برلین حکومت مستقیم ترکها را تجدید کرد (۱۸۷۸). بلغارستان از سازمانهای سرّی تروریستی (کومیتادیها) که هدفش استخلاص مقدونیه از دست ترکها بود طرفداری میکرد و در نتیجه در جنگ اول بالکان (۱۹۱۲–۱۳) قسمت اعظم آن را متصرف شد. در جنگ دوم بالکان (۱۹۱۳) یونان و صربستان بلغارستان را شکست داده تقریباً سرحدات فعلی خود را به دست آوردند. با مبادله‌ی سکنه پس از ۱۹۲۳، بلغارها و ترکهای مقدونیه‌ی یونان از آن بیرون رفتند و یونانیان آواره‌ی آسیای صغیر جای ایشان را گرفتند. ولی بلغارستان همچنان به تحریکات خود برای یافتن سهم بزرگتری از مقدونیه ادامه میداد. حوادث مرزی، آدمکشی، و اتهامات متقابل در باره‌ی نقض حقوق اقلیتها، وضع خطرناکی را به وجود آورده بود. در جنگ II بلغارها مدتی (۱۹۴۱–۴۴) مقدونیه را در دست داشتند، ولی با عهدنامه‌ی صلح ۱۹۴۷ مرزها مجدداً به صورت سابق در آمد.

مقدونیه‌ی بلغارستان: ← مقدونیه.

مقدونیه‌ی یوگوسلاوی: ← مقدونیه.

مقدونیه‌ی یونان: ← مقدونیه.

مقدیشو[2] (maqdišu)، شهر (در ۱۹۷۶ جمع ۲۸۵٬۰۰۰، تخمین سازمان ملل) و دریابندر، پایتخت جمهوری سومالی؛ بر کنار قهر. دارای یک فرودگاه جدید است، و به وسیله‌ی جاده‌ای با ← خلیج عدن و با حبشه و کنیا مرتبط است. صنایع مهمش تهیه‌ی روغن نباتی و پنبه‌سازی است. چند مسجد از اوایل قرن ۱۳م دارد. دژ قدیمی آن، که در ۱۹۳۳–۳۴ ترمیم شد، اکنون موزه است.

مقدیشو سابقاً پایتخت سومالی ایتالیا (← سومالی) بود، و هنگامی که در ۱۹۶۰ جمهوری سومالی از الحاق سومالی بریتانیا و سومالی ایتالیا به یکدیگر تشکیل شد، پایتخت جمهوری جدید قرار گرفت. در ۱۸۷۱ سلطان زنگبار آن را تصرف کرد، سپس در ۱۹۰۵ آن را به ایتالیا فروخت. مقدیشو، به هنگام تسخیر (۱۹۳۶) حبشه به وسیله‌ی ایتالیا، پایگاه نیروهای ایتالیا بود.

مقذوف، ← قذف.

مقرب، ملائکه‌ی: ← فرشته، قسمتهای I و IV.

مقرب‌الحضرت (moqarrabo'l.hazrat)، در عهد صفویه، عنوان عمومی طبقه‌ای از رجال و صاحب‌منصبان که در دربار [= حضرت] مرجع خدماتی و مورد اعتماد بوده‌اند، و غالباً در دستگاه ایشیک آقاسی باشی یا دستگاه ناظر بیوتات (← بیوتات سلطنتی) خدمت میکرده‌اند.

مقرب‌الخاقان (moqarrabo'l.xāqān)، در عهد صفویه، عنوان عمومی طبقه‌ای از رجال و صاحبان مناصب که مخصوصاً به شخص شاه [= خاقان] نزدیک بوده‌اند. از جمله، خواجه‌سرایان و ملازمان شخص شاه از قبیل حکیم‌باشی، منجم‌باشی، معیرالممالک، منشی‌الممالک، مهردار مهر همایون، و دواتدار دارای این امتیاز بوده‌اند.

مقرنس (moqarnas)، نوعی تزیینات بنائی برجسته که از مشخصات معماری اسلامی شمرده میشود، و در تزیین قسمت فوقانی دیوارها یا برای مخفی داشتن زاویه در انتقال از یک سطح به سطح مجاور آن به کار میرفته است. کلمه‌ی مقرنس مأخوذ از کلمه‌ی یونانی کورونیس (koronis) به معنی خمیده است، و اصطلاح قرنیز، که در بنائی مصطلح است، نیز از همان کلمه‌ی یونانی مشتق شده. قدیمترین شکل مقرنس در بناهای ساسانی دیده میشود که برای پوشاندن فضای مکعب‌شکل با گنبد مدوّر، در گوشه‌های آن با قوسهائی برآمدگیهائی میساختند که وسط آنها فرورفته میماند و دیواره‌های آن شکل مثلث یا مثلث کروی پیدا میکرد. با ساختن چند ردیف از این قوسها بر روی یکدیگر، چهار دیوار رفته رفته به طرف مرکز فضا نزدیک میشد، و در بالا صورت دایره پیدا میکرد، و بر آن گنبد کروی را میساختند. بعدها تعداد این فرورفتگیها را در مقصوره‌ها (← مقصوره) و محرابها زیادتر کردند، و اضافات آویخته‌ی معماری بر آنها افزودند، و با پوشاندن فرورفتگیها و برجستگیها با کاشیهای رنگین یا تزیینات نقاشی و گچبری، آن را به صورت زیبائی در آوردند. **مقصوره‌ی مسجد جامع** اصفهان از نمونه‌های قدیم و مقرنسکاری زیبای سر در مسجد شاه این شهر از نمونه‌های جدیدتر آن است.

مقری (maqarri) [ابوالعباس احمد ابن محمد]، فت ۱۰۴۱ هق، مورخ و ادیب و شاعر مغربی. در مقره یکی از قریه‌های تلمسان زاد و نشو و نما یافت، و از آنجا به فاس و از فاس به قاهره رفت و در شهرهای مصر و شام و حجاز به سیر و سیاحت پرداخت. سرانجام در مصر در گذشت، و در مقبرة المجاورین به خاک سپرده شد. از آثار اوست، **نفح الطیب، ازهار الریاض فی اخبار عیاض، اضاءة الدُجْنَة فی اعتقاد اهل السنة، و عَرْف النَشْق فی اخبار دمشق.** با ادبای عصر خود مناظرات و مباحثات بسیار داشت، و از او اشعار و مثنویهای لطیف باقی مانده است.

مقریزی (maqrizi)، شهرت **تقی‌الدین احمد ابن علی، ۷۶۶–۸۴۵** هق، مورخ عرب مصری، از مردم محله‌ی مقارزه (maqāreza)، بعلبک، که به همین جهت به مقریزی شهرت یافته است. کتاب **المواعظ و الاعتبار** معروف به **خطط مقریزی** از او است. تألیفات او بسیار، و نزدیک **200** مجلد است.

مقری‌کلا، ده، بابل؛ ← بندپی، بخش.

مقسمی (moqassami)، تزیینات آجر و کاشی به صورت لوزی یا مربع.

مقسوم علیه (maqsumon alayh)، در ریاضیات، عددی که عددی دیگر را، به نام مقسوم، بر آن قسمت کنند. مقسوم علیه یک عدد عددی است که به دفعات صحیح در آن بگنجد و آن را عاد کند (← عاد کردن)، مثلاً ۵ یکی از مقسوم علیه‌های عدد ۱۵ است. **مقسوم علیه مشترک** چند عدد، عددی است که همه‌ی آنها را عاد کند؛ مثلاً ۵ و ۳ و ۱۵ مقسوم علیه‌های مشترک اعداد ۳۰ و ۴۵ و ۷۵ هستند. از میان چند مقسوم علیه مشترک آن را که از همه بزرگتر است، **بزرگترین مقسوم علیه مشترک** آن اعداد مینامند؛ مثلاً ۱۵ بزرگترین مقسوم علیه مشترک ۳۰ و ۴۵ است. نیز ← تقسیم، یکی از چهار عمل اصلی.

مقسوم علیه مشترک: ← مقسوم علیه.

مقصد الاقصی: ← نفی، عزیزالدین.

مقصود بیک، مسجد، اصفهان؛ ← ظلمات، مسجد.

مقصور، در علم عروض، ← قصر.

مقصوره (maqsure)، ایوان بلند عمیق مساجد. گاهی انتهای آن پوشش گنبدی دارد.

مقطع (maqta') [عربی، = جای برش، مجازاً پایان]، جمعش مقاطع (maqāte')، در شعر، آخرین بیت قصیده یا غزل. مقاطع گاه به توسع، به معنی بیتهای اواخر قصیده یا غزل استعمال شده است. نیز ← مطلع.

مقطع [عربی، = جای برش]، در علم عروض، هجا در اصطلاح عروضیان قدیم.

مقطع (moqatta')؛ در علم بدیع، سخن یا شعری مرکب از کلماتی متشکل از حروف غیر قابل اتصال، و نیز سخن یا شعری چنین آوردن (← موصل)، مانند (جامی)،

رخ زرد دارم ز دوری آن در
زده داغ و دردم درون دل آذر.

مقطع، صاحب اقطاع؛ ← اقطاع.

مقطع، در نظریه‌ی مجموعه‌ها؛ ← مجموعه.

مقطع، در هندسه؛ ← فصل مشترک.

مقطع [المقطع]، رود فلسطین؛ ← قیشون.

مقطعات (moqatta'āt) [عربی؛ جمع مقطعه (= بریده شده)]، مجموعه‌ی قطعه‌هائی (← قطعه) کوتاه، و بیشتر به وزنهای سبک، که شاعری سروده است.

مقطع خاک[3]، تصویر مقطعی از خاک که لایه‌ها و سطوح مختلف آن را نشان دهد.

---

(۱) Macedonia; Makedonia (۲) Mogadishu (۳) soil profile

مقطم (moqattam)]المقطم[، تپه‌ی کم‌ارتفاعی متصل به ش قاهره که شهرک مقطم و مسجد ابن طولون و قلعه‌ی صلاح‌الدین ایوبی و گورستان قدیمی القرافه (al.qarāfa) بر آن واقع است. دنباله‌ی تپه‌های مقطم در کرانه‌ی ش نیل رشته‌کوهی است که ارتفاع آن تا ح ۲۰۰ متر میرسد، و تا مرز ج دلتای نیل به شمال پیش میرود. بنا بر داستانی حاکم، خلیفه‌ی فاطمی مصر، شب ۲۷ شوال ۴۱۱ هق به صورتی اسرارآمیز هنگام گردش بر مقطم از نظرها پنهان شد. و نیز المقطم نام یکی از روزنامه‌های سیاسی معروف مصر است که در ۱۸۸۸ تأسیس شده بوده است.

مقطوع، در علم عروض، ← قطع.

مقطوع، حدیث (hadise maqtu')، فعل یا قولی که از تابعین روایت شده، ولی در اصطلاح محدثین امامیه حدیث مقطوع یا ← حدیث موقوف یکسان است.

مقل (moql) صمغ درخت افریقائی به نام بلسان افریقائی (*Balsamodendron*)، که اگر گرم شود دارای بوی معطر مخصوص است. آن را داخل ضمادها میکنند.

مقلاصیه یا مقالصه، در دیسن مانوی، ← مانویت، قسمت X.

مقلد (moqalled)، کسی که تعلیمات عمومی کافی ندارد و تکالیف شخصی و اجتماعی خود را نمیتواند از روی مدارک فقه تشخیص دهد، و باید از مجتهدی که جامع الشرایط است پیروی کند. مقلد (moqallad) مجتهدی است که مرجع فتوی واقع شده است. نیز ← اجتهاد.

مقلد یا بازیگر، کسی که گفتار و کردار دیگران را به طور مسخره عمل کند، و ادا و نوای آنها را در آورد. عمل تقلید با مفهوم اصلی پانتومیم در یونان قدیم شباهت دارد، و مقلد همان آرتکتن است، و شاید منشأ و مبدأ این نوع سرگرمی یونان و روم قدیم باشد.

مقلوب، در علم بدیع، ← قلب.

مقنع ('moqanna) یا **المقنع**، ف ۱۶۱ هق، یکی از مدعیان نبوت و الوهیت در خراسان و ماوراء النهر در قرن ۲م هق. نام او را هاشم ابن حکیم گفته‌اند، و نیز گفته‌اند که از آن روی به مقنع (نقابدار) لقب یافته بود که صورتی زشت داشت و یک‌چشم بود، و برای پوشاندن زشتی چهره‌ی خود نقابی از ابریشم سبز، و به قولی، نقابی زرین جلو صورت خود گرفته بود. زادگاه او را یکی از دهات مرو گفته‌اند، که نامش در تاریخ بخارا کازَه و در آثار الباقیه کاوه کیشمَردان آمده است. مقنع در آغاز شغل گازری داشت و پس از آن به تحصیل دانش پرداخت و در علوم و فنون گوناگون وارد شد، و مخصوصاً در شعبده و نیرنجات و طلسم استاد شد و جادوگری و سحر نیز یاد گرفت، و ظاهراً به هنگام ظهور ابومسلم از جمله‌ی سرهنگان سپاه او شد، و شاید پس از کشته شدن ابومسلم به دست منصور، برای خونخواهی او مردم را بر ضد خلافت بنداد خواند و، برای جلب مردم به سوی خود، در آغاز دعوی پیغامبری کرد. در زمان منصور خلیفه‌ی عباسی او را گرفتند و به بغداد بردند و مدتی به زندان انداختند. چون از زندان رها شد دوباره به مرو رفت، و این بار ادعای خود را بیشتر و بالاتر کرد، و خود را خدا خواند. این دعوی او ظاهراً بر مبنای اعتقاد به تناسخ است که از بودائیان مشرق ایران گرفته بود. او میگفت که هر بار به صورت یکی از پیغامبران ظاهر شده است و آخرین بار به صورت پیغمبر اسلام و پس از او به صورت ابومسلم و پس از او به صورت خودش در آمده است، و به همین جهت که قادر است به هر صورتی در آید میتواند خود را به هر نامی که بخواهد بنامد. از لحاظ عملی و اجتماعی مقنع پیرو آیین مزدک، و به اشتراک مال و زن معتقد بوده است. دو مطلبی که در بالا به آن اشاره شد موجب شد که بسیاری از مردم شمال خراسان و ماوراء النهر، مخصوصاً کشاورزان و روستائیان، به او بگروند، چه مردم خراسان از طرفی سخت دوستدار و طرفدار ابومسلم و از کشته شدن او به دست منصور بسیار ناراحت بودند، و به همین جهت هرکس به خونخواهی و طرفداری او بر میخاست، از او یاری دریغ نمیکردند، و از سوی دیگر کشاورزان ماوراء النهر و سغد از طرز حکومت عمال خلافت ناراضی بودند و هرکس به آنها نوید اشتراک در اموال و آزادی از قید مالیاتهای سنگین میداد مورد توجه قرار میگرفت. در ماوراء النهر و سغد عوامل ناراضی دیگر نیز بودند که از نهضتها و جنبشهای ضد خلافت طرفداری میکردند. شیعیان آن ناحیه، که ظاهراً به علت مخالفت با عباسیان و شعار سیاه ایشان، شعار و لباس سفید داشتند و به سپیدجامگان معروف بودند، به یاری مقنع برخاستند، و از اینجاست که مقنع و یاران او به سپیدجامگان معروف شدند. امرای ترک نیز از حکومت عرب و دستگاه خلافت ناراضی بودند و مقنع را در اقدامات ضد خلافت او یاری میکردند. این عناصر ضد خلافت نیروئی بزرگ پدید آوردند و مدتها در برابر سپاهیان مهدی خلیفه مقاومت کردند و بر کش و نخشب و اطراف سمرقند و بخارا مستولی شدند. اوج مخالفتها و جنگها در ۱۵۹ هق بود. سپاهیان خلیفه در آغاز به متحدان مقنع که سپیدجامگان بودند پرداختند و ظاهراً تا ۱۶۳ هق توانستند بر پیروان و متحدان مقنع در اطراف بخارا و سمرقند غالب آیند. خود مقنع در نخشب بر قلعه‌ای که بر بالای کوهی به نام سِنام (یا سیام) بود برای خود جای امن و استواری درست کرده بود. سپاهیان خلیفه پس از شکست متحدان او به محاصره‌ی این قلعه پرداختند و، پس از مدتها محاصره، چون مقنع قوای خود را پایان یافته دید، زنانی را که در قلعه بودند زهر داد تا به دست دشمن نیفتند، و خود را به تنوری که از سه روز پیش روشن کرده بود بینداخت تا بسوزد و مردم چنان پندارند که به آسمان رفته است. گویا جسد نیمسوخته‌ی او را در تنور یافتند و سرش را جدا کرده پیش مهدی خلیفه‌ی عباسی، که در آن هنگام در حلب بود، فرستادند. به گفته‌ی ابوریحان در آثار الباقیه، سال قتل مقنع مطابق با ۱۶۹ هق بوده است. اما ابن اثیر کشته شدن او را در ۱۶۱ هق گفته است و گفته است که سر او در سال ۱۶۳ هق، هنگامی که مهدی در حلب بود، به دست او رسید، و شاید این گفته‌ی ابن اثیر درستتر باشد، زیرا مهدی در محرم سال ۱۶۹ هق در ماسبذان وفات یافت.

درکتب ادبی و اشعار فارسی و عربی تعبیر ماه نخشب یا ماه نسف یا ماه مقنع دیده میشود، و در توضیح آن گفته‌اند که مقنع برای اثبات دعوی خدائی خود ماهی ساخته بود و به مردم نشان میداد، و این ماه مانند ماه آسمان دارای نور و روشنی بود. این شایعه در میان مسردم ماوراء النهر و خراسان وجود داشت، و مردم آن را به استادی مقنع در شعبده و جادوگری و طلسمات نسبت میدادند. بعضی گفته‌اند که این ماه پرتو چشمه‌ی زیبقی بوده است که در آن حوالی وجود داشته. در کتابهای معتبر که به شرح احوال مقنع پرداخته‌اند ذکری از این ماه مصنوعی نیست، و در تاریخ بخارا به جای آن افسانه‌ی دیگری به این مضمون ذکر شده است: پیروان و مریدان مقنع از او به زاری و الحاح خواستند که روی خود را به ایشان بنماید، زیرا مقنع هیچگاه روی خود را به مردم نشان نمیداد و میگفت آنها تاب مشاهده‌ی جمال او را ندارند. چون اصرار و الحاح مردم از حد گذشت، روزی مقنع هنگام سپیده‌دم و پیش از طلوع آفتاب، زمانی که در قلعه بود، دستور داد تا آینه‌هائی در برابر یکدیگر و محاذی آفتاب نگاه دارند، و همان روز به مردم گفته بود که او جمال خویش را به ایشان نشان خواهد داد. مردم سپیده‌دم در حال انتظار در پای قلعه به بالای آن نگاه میکردند. چون آفتاب بر آمد اشعه‌ی آن بر آینه‌ها تابیده شد و از خود آینه‌ها بر یکدیگر منعکس شد و بالای قلعه نوربارن شد. مردم چنین پنداشتند که این نور از جمال مقنع است و همه به خاک افتادند و سجده کردند.

مقنعیه: ← سپیدجامگان.

مقنی، شهر: ← محمد ص، قسمت ۴۵.

مقنی (moqanni)، کسی که قنات یا چاه حفر میکند.

مقوقس (moqāqas)، نام حاکم مصر، که پیغمبر در سال ۷م هجرت به او نامه نوشت و او را به اسلام خواند. مقوقس، هرچند اسلام نیاورد، فرستاده‌ی پیغمبر را اکرام کرد، و هدایائی جهت او به مدینه فرستاد، و از جمله دو کنیز قبطی، یکی ماریه‌ی قبطیه که پیغمبر برای خود نگاه داشت، و دیگری سیرین که او را به حسان ابن ثابت داد. نیز ← دلدل.

مقولات[1] (maqulāt) [مفردش **مقوله**[2] (maqule)] یا **قاطیغوریاس** (qātiquriās، از یو)، اموری که بر شیئی حمل شود. مقصود از حَملْ ربط و اسناد امری است به امر دیگر به نحوی که شیء اول یا افراد آن با شیء ثانی [موسوم به محمول (mahmul)، = حمل‌شده]، در خارج، متحد یا منطبق شوند؛ مثلاً در جمله‌ی "انسان حیوان است" "حیوان" (محمول) بر "انسان" حمل شده است، یعنی به او به نحوی اسناد داده شده است که افراد انسان، در خارج، حیوان نیز محسوب میشوند.

(1)categories (2)category

مقوله را به زبان فرانسوی کاتگوری[1] (kātegori) [مأخوذ از کلمه‌ی لاتینی کاتگوریا] و به سایر زبانهای اروپائی به الفاظ مشابه و مأخوذ از همان ریشه میخوانند.

رساله‌ی ارسطو در باب مقولات، یا "رساله‌ی قاطیغوریاس" جزء رسائل معروف به ارغنون است، و در آغاز نهضت علمی اسلامی چند بار به سریانی و عربی ترجمه شده، و از مشهورترین ترجمه‌های آن ترجمه‌ی حنین ابن اسحاق است، که اصطلاحات وی در باب مقولات از زمان فارابی به بعد رواج تام داشته است.

بعد از ذکر این مقدمه، دنباله‌ی این مقاله را، برای تسهیل ارجاع، در چند قسمت میآوریم.

I- کلیات. اموری که بر شیئی حمل میشود، اگر دسته‌بندی شود، در نظر ارسطو از ده امر بیرون نخواهد بود. مثلاً، اگر خود ارسطو را در نظر آوریم، و جمیع اموری را که بر او قابل حمل و اسناد است ملاحظه کنیم، خواهیم دید که همه‌ی این امور در تحت ده سؤال در میآید، و هر یک از جوابهای آن در زیرْ یکی از مقولات عشر (maqulāte aŝr) یا مقولات دهگانه است: (۱) "ارسطو چیست"؟ جواب، "جسم است" (جوهر) یا "انسان است" (باز جوهر)؛ (۲) "در کجا بوده است"؟ جواب، در یونان [این (ayn) یا مکان] (۳) کِی بوده است؟ "در قرن ۴م پیش از مسیح" [متی (matā) یا زمان]؛ (۴) "قدش چقدر بوده است"؛ در جواب هرچه گفته شود از مقوله‌ی کم (kamm) یا کمیت (kammiyyat) است؛ (۵) "چه رنگی داشته است"؟ در جواب هرچه گفته شود از مقوله‌ی کیف (kayf) یا کیفیت (kayfiyyat) است؛ (۶) "چه میکرده است"؟ جواب هرچه باشد از مقوله‌ی فعل (fe'l) یا اَنْ یَفْعَل است؛ (۷) "با او چه کردند"؟ جواب هرچه باشد از مقوله‌ی انفعال (enfe'āl) یا اَنْ یَنْفَعِل است؛ (۸) "پدر یا مادرش که بود"؟ جواب هرچه باشد متضمن مقوله‌ی نسبت یا اضافه است؛ (۹) "چه‌داشت"؟ جواب متضمن مقوله‌ی ملک (melk) یا جده (jeda) است؛ (۱۰) "همسایگان او که بودند"؟ جواب هرچه باشد متضمن مقوله‌ی وضع (vaz') است.

بدین ترتیب، مقولات یا امور محموله بر شیء صُوَر و اَشکال درک و فهم ماهیت آن شیء هستند. ولی مقولات اجناس عالیه (← کلیات خمس) نیز هستند؛ یعنی هر شیئی از اشیاء عالم را که بررسی کنیم خواهیم دید که سرانجام به یکی از این مقولات منتهی میشود، و بالاتر از آن، چیزی که جزء ماهیت و حقیقت ذات آن شیء باشد وجود ندارد. مثلاً، اگر در جواب "ارسطو چیست"؟ گفته شود "انسان"، و در جواب "انسان چیست" گفته شود "حیوان"، و در سؤال از "حیوان" گفته شود "جسم"، و در سؤال از "جسم" گفته شود "جوهر"، جوهر آخرین شیئی است که جزء ماهیت و حقیقت ارسطو است، و در سؤال از "جوهر" که گفته شود "شیء" یا "موجود"، شیء و موجود مفاهیم انتزاعی هستند، و جزء ماهیت ارسطو نیستند.

II- تعریف مقولات دهگانه. بنا بر آنچه گفته شد، مقولات در نظر ارسطو عبارتند از جوهر، کمّ، کیف، وضع، ملک یا جده، فعل، انفعال، اضافه یا نسبت، زمان، و مکان. اینک به تعریف هشت مقوله‌ی اول میپردازیم. در باب دو مقوله‌ی اخیر ← زمان؛ ⇐ مکان.

(۱) **جوهر**[2] هر ماهیتی است که برای موجود بودن در خارج نیازمند به موضوع نباشد، مانند جسم. جوهر به عقیده‌ی قدما ممکن است مادی باشد (مانند جسم) یا غیر مادی باشد (مانند روح).

(۲) **کَمّ**[3] عَرَضی است که بالذات (نه به تبع چیز دیگر) قابل تقسیم باشد، و بر دو قسم است: کم متصل (mottasel) و کم منفصل (monfasel). **کم متصل** کمی است که اجزای آن در حد مشترک باشند، یعنی هر جزئی از آن را بتوان مبدأ قسمتی و انتهای قسمت دیگر فرض کرد؛ مانند خط، که هر نقطه‌ای از آن را میتوان مبدأ قسمتی از خط و انتهای قسمتی دیگر از همان خط دانست. کم متصل بر دو قسم است: ثابت و غیر ثابت. **کم متصل ثابت** یا قار (qārr) آن است که اجزاء آن در وجود با هم باشند، مانند خط و سطح و جسم (هندسی). **کم متصل غیر ثابت** (یا غیر قار) آن است که اجزاء آن نتوانند در وجود با هم مجتمع باشند، مانند زمان، که دو لحظه‌ی آن نتوانند با هم جمع شوند. **کم منفصل** آن است که اجزاء آن دارای حد مشترک، به آن معنی که در کم متصل گفته شد، نباشند، مانند عدد.

(۳) **کیف**[4] یا **کیفیت** عَرَضی است مستقر در شیء که به حسب ذات خود قابل تقسیم نیست، و تصور آن احتیاج به تصور نسبت آن به شیء دیگر ندارد؛ مانند رنگ، که در جسم مستقر است، و به ذات خود قابل تقسیم نیست، و آن را فقط به تبع جسمی که در آن است میتوان تقسیم کرد، و درک و تصور آن احتیاج به درک و تصور نسبت آن به شیء دیگر ندارد. **کیفیات محسوس** کیفیاتی هستند که به وسیله‌ی حواس پنجگانه‌ی ظاهری درک میشوند؛ **کیفیات نفسانی** کیفیاتی هستند که به وسیله‌ی نفس انسان یا حیوان درک میشوند، مانند درد، خوشی، شجاعت، و غیره. کیفیاتی هم هستند که مخصوص به کم هستند، مانند انحنا یا استقامت، که مخصوص سطح و خط است. و تقعّر و تحدّب که مخصوص جسم (هندسی) است، و فرد بودن یا زوج بودن که مخصوص عدد است.

(۴) **وضع**[5] عرضی است که از نسبت اجزاء شیء به یکدیگر یا از نسبت اجزاء شیء به اجزاء اشیاء دیگر حاصل شود؛ از قبیل نشسته بودن و ایستاده بودن، که از نسبت اعضای بدن به یکدیگر حاصل میشود، و خوابیدن به طرف شمال یا جنوب، که از نسبت اعضای بدن انسان به سمت شمال یا جنوب حاصل میشود.

(۵) **ملک**[6] یا **جده**[6] عبارت است از نسبت شیء به امری که بر آن شیء محیط باشد، و با حرکت و انتقال آن نیز حرکت کند و منتقل شود؛ مانند کلاه داشتن بر سر، و کفش داشتن بر پا، و لباس داشتن بر بدن.

(۶) **فعل**[7] عبارت است از تأثیر تدریجی که شیئی در شیء دیگر کند؛ مانند تأثیر آتش در گرم کردن آب.

(۷) **انفعال**[8] عبارت است از تأثیرپذیری تدریجی شیء از شیء دیگر؛ مانند گرم شدن آب از آتش.

(۸) **اضافه**[9] یا **نسبت**[9] عبارت است از عرضی که تصور آن مربوط به تصور امری دیگر باشد؛ مانند پدر بودن، که تصور آن محتاج به تصور پسر است، و بالعکس.

III- عده‌ی مقولات در نظر دیگران. رواقیون عده‌ی مقولات را چهار میدانستند: جوهر، کم، کیف، و اضافه. شهاب‌الدین سهروردی مجموع مقولات را پنج دانسته است: جوهر، کم، کیف، اضافه، و حرکت؛ به این معنی که فعل و انفعال را از مقوله‌ی حرکت دانسته است، و زمان، مکان، وضع، و ملک را از مقوله‌ی اضافه و نسبت. لایبنیتز مقولات را منحصر در جوهر، کم، کیف، نسبت، فعل، و انفعال میداند.

IV- مقولات از نظر کانت. کانت از مقولات معنی دیگری در نظر گرفته است. چنانکه گفتیم، مقولات در نظر ارسطو اجناس عالیه‌ی موجودات هستند، و نیز صُوَر و اَشکال ادراک ماهیت شیء میباشند. اما مقولات در نظر کانت فقط صور تَعَقّل و تفکر هستند، و اصل آنها فقط در نفس انسان است، و سابق بر هر حس و تجربه‌ای میباشند، ولی هیچ شیئی بدون آنها قابل تعقل نیست، وادراک وتجربه‌ی علمی فقط به وسیله‌ی آنها امکانپذیر است. این مقولات با انواع حکم در منطق مطابق است، و هیچ حکم منطقی خارج از آنها نیست. در نظر کانت، عده‌ی مقولات ۴ است، و هر مقوله‌ای دارای سه صورت خاص میباشد، (۱) مقوله‌ی کم، با سه صورت وحدت، کثرت، و تمامیت؛ انواع حکم منطقی مطابق با آن عبارتند از قضیه‌ی شخصیه، قضیه‌ی جزئیه، و قضیه‌ی کلیه (← قضیه). (۲) مقوله‌ی کیف، با سه صورت واقعیت، عدم واقعیت، و تحدید؛ انواع حکم منطقی مطابق با آن، قضیه‌ی موجبه، قضیه‌ی سالبه، و قضیه‌ی معدوله (بعضی از حیوانات "ناگویا" هستند). (۳) مقوله‌ی نسبت، با سه صورت: ذاتیت و عَرَضیّت، علیت و معلولیت، و مشارکت و تقابل؛ انواع حکم منطقی مطابق با آن، قضیه‌ی مطلقه، قضیه‌ی مشروطه، و قضیه‌ی منفصله. (۴) مقوله‌ی جهت، با سه صورت امکان و امتناع، وجود و عدم، و ضرورت و تصادف؛ انواع حکم منطقی مطابق با آن، قضیه‌ی ممکنه، قضیه‌ی محققه، و قضیه‌ی ضروریه.

مقولات دهگانه یا **مقولات عشر:** ← مقولات.

مقولات عشر یا **مقولات دهگانه:** ← مقولات.

مقوله: ← مقولات.

مقوله‌ی حد[10]**:** ← فیشته یا فیخته، قسمت II.

مقوله‌ی نفی[11]**:** ← فیشته یا فیخته، قسمت II.

مقوله‌ی واقعیت[12]**:** ← فیشته یا فیخته، قسمت II.

---

(۱)catégorie (فنس) (۲)substance (۳)quantity (۴)quality (۵)position (۶)possession (۷)activity (۸)passivity (۹)relation (۱۰)limitation (۱۱)negation (۱۲)reality

مقیاس[1]، در نقشه، نسبت فواصل روی نقشه و فواصل متناظر بر سطح زمین. آن را به صورت عددی با یک نسبت یا یک کسر (مثلاً $\frac{1}{10'000}$ یا 1/10'000 نشان میدهند که هر فاصله‌ی 10'000 متری بر سطح زمین به اندازه‌ی 1 متر بر روی نقشه آمده است) و به صورت نموداری با ثبت کیلومترها بر خط مدرجی نمایش میدهند.

مقیاس، واحد اندازه‌گیری، خاصه واحد اندازه‌گیری طول، سطح، یا حجم (مثلاً اوزان و مقیاسها).

مقیاسها: ← اوزان و مقیاسها؛ اوزان و مقیاسهای ایران.

مقید، در اصول فقه: ← مطلق و مقید.

مقید، عدد: ← عدد مقید.

مقیسه (moqise)، ده (جـ ۱'۲۲۴ سـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان کاه، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ ۴۰کیلومتری جش داورزن. محصولاتش غلات و پنبه است.

مقیم: ← زائر.

مک[2] (mak)، پیشوندی به معنای پسر، که در نامهائی میآید که اصلاً گیلی اسکاتلندی یا ایرلندی هستند. املای اصلی آن Mac است، ولی به صورتهای اختصاری Mc و M' هم نوشته میشود. در ترکیبات، اگر تکیه بر آن نباشد mak تلفظ میشود. در فارسی آن را مک (مثلاً در مکمیلان) و ماک (مثلاً در ماک آرتور) ضبط کرده‌اند. در این کتاب، در اعلام انگلیسی، یکنواخت مک، با تلفظ mak، ضبط شده است.

مکا (mokā)، قهوه: ← مخا، بندر، یمن.

مکابره [عربی، ـ لجاج ورزیدن]، ← مناظره.

مکابی، عید، نام دیگر جشن یهودی حنوکا.

مکابیان[3] (makābiān) یا **حشمونائیها** (haŝmunā'i-)، نام خاندانی یهودی از قرن‌های ۲م و اول قم که در اعاده‌ی حیات سیاسی و دینی قوم یهود مقام رهبری داشتند. جد اعلای ایشان حشمون (haŝmun) و یکی دیگر از اجداد ایشان مکابیوس نام داشت، و به همین جهت به نامهای حشمونائی و مکابیان خوانده شده‌اند. نام این قوم در تاریخ به عنوان خاندان متاثیا (mattāsiā) که از علمای دینی یهود بود ظاهر میشود. متاثیا با تمایلات هلنیسم آنتیوخوس IV (سلطنتش ۱۷۵–۱۶۳ قم) شاه سوریه به مخالفت بر خاست، و پس از کشتن یک یهودی که در اجرای فرمان فرستادگان آنتیوخوس برای قربانی‌کردن به نام خدایان یونانی شرکت کرده بود، فرستاده‌ی شاه را نیز کشت. متاثیا پس از آن با پنج پسرش به کوهستان گریختند و گروهی از فرقه‌ی حسیدیم به او پیوستند و به جنگهای چریکی پرداختند. پس از مرگ (۱۶۶ قم) متاثیا رهبری به پسرش **یهودا مکابیوس**، معروف به **یهودای مکابی**[4] (yahudāye makābi؛ فت ۱۶۱؛ قم)، رسید. یهودا لشکری را که از سوریه برای دستگیر کردن او آمده بود شکست داد. اورشلیم را گرفت و مراسم بتپرستی را از آن بر انداخت؛ عید حنوکا یادبودی از همین پیروزی است (۱۶۵ قم). یهودا در جنگی کشته شد (۱۶۱؛ قم) و برادرش یوناتان (yunātān) جای او را گرفت که مدتی پیروز بود؛ وی با آلکساندر بالاس رقیب دمتریوس I ساخت و با اسپارت و رم عقد اتحاد بست. یوناتان به خیانت کشته شد (۱۴۳ قم) و برادر دیگرش سمعان جانشین او شد؛ قدرتهای دیگر فرمانروائی و ریاست روحانی او را به رسمیت شناختند و فلسطین چندسالی با آرامش قرین بود. آنتیوخوس VII سپاهی بر سر یهودیان فرستاد؛ سمعان پیروز شد، ولی در آشوب پس از جنگ به دست داماد جاه‌طلبش کشته شد (۱۳۵ قم). یوحنا هیرکانوس I، پسر سمعان، با آنتیوخوس جنگید و تا زمان مرگش (۱۰۵؛ قم) نیرومند بود. در زمان او مملکت یهود بزرگترین قدرت سیاسی را داشت. پسر یوحنا، آریستوبولوس I (āristobolos-)، پس از یک سال سلطنت در گذشت، و پسر دیگرش آلکساندر یانائی (ین، یانایوس) جانشین او شد که با قدرت سلطنت کرد و در مبارزه‌ی صدوقیان با فریسیان رهبری صدوقیان با او بود. پس از مرگ آلکساندر، همسرش آلکساندرا، که بیوه‌ی برادرش آریستوبولوس I نیز بود، ملکه شد (۷۸؛ قم). وی طرفدار فریسیان بود و با قدرت سلطنت کرد. با مرگ آلکساندرا پسرش یوحنا هیرکانوس II، که ریاست روحانی داشت، به ریاست دنیائی رسید، ولی برادر زورمندش آریستوبولوس II بر او شورید و جنگ داخلی در گرفت؛ رومیان دخالت کردند و پومپیوس اورشلیم را متصرف شد (۶۳ قم)، و خاندان مکابیان در سراشیب انحطاط افتاد. پسر آریستوبولوس II، آنتیگونوس (āntigonos)، به کومک پارتیان بر مملکت یهود حمله برد و جمعی از یهودیان به زیر پرچم او گرد آمدند، ولی در جنگ شکست خورد و به درخواست هرودس کبیر به قتل رسید (۳۷ قم). هیرکانوس II، که بار دیگر به فرمان رومیان به ریاست عالی روحانی منصوب شده بود، به اسارت پارتیان در آمد و برای سلب شایستگی وی برای ریاست روحانی گوشهایش را بریدند؛ به مملکت یهود باز گشت، ولی به اتهام خیانت به قتل رسید (۳۰ قم). نیز ← فلسطین، مقدمه و قسمت IV.

کتاب مکابیان برای به دست آوردن تاریخ مکابیان بهترین منابع است؛ این کتاب دو کتاب آخر عهد قدیم را تشکیل میدهد، ولی در ترجمه‌ی مجاز کتاب مقدس غربی در زمره‌ی کتب مشکوک شمرده میشود. کتاب مشتمل بر ۲ جلد است (اول مکابیان و دوم مکابیان؛ ← عهد قدیم، جدول III). کتابهای دیگری نیز به نام مکابیان وجود دارد که آنها را جزو کتب مشکوک یا مجعول قرار داده‌اند.

مکابیان، کتاب: ← مکابیان یا حشمونائیها.

مکاتب (makāteb) [مفردش مکتب]، از مؤسسات تعلیماتی قرون اولیه‌ی اسلام به بعد. جای آنها در مساجد بود. وقتی مدارس دینی دایر شد، در مدرسه مکانی را به مکتب تخصیص میدادند تا برای مدرسه شاگرد آماده کند. برنامه‌ی مکاتب در ابتدا آموختن الفبا، قرائت قرآن، و حفظ بعضی قسمتهای قرآن بود. بعداً کتب فارسی هم معمول شد، اما کتب معینی نبود، و اطفال کتبی را که اولیا در خانه داشتند به مکتب میبردند و میخواندند. مکاتب در دکانها و در خانه‌ها نیز دایر میشد؛ خاصه مکتبهائی که زنها اداره می‌کردند در خانه‌ها بود. بتدریج با توسعه‌ی مدارس تعداد مکاتب کم شد.

مکاتب ملیه‌ی ایران: ← انجمن معارف.

مکاتبه: ← محمد ص، قسمت ۳۵.

مکاتیب (makātib) یا **مکتوبات** [عربی؛ جمع مکتوب (= نوشته)]. ۱- مجموعه‌ی نامه‌هائی (دیوانی یا دوستانه) که نویسنده‌ای نوشته است؛ مانند مکاتیب رشیدی از رشیدالدین فضل‌الله. ۲- سخنانی که بزرگی، خاصه عارفی، به قصد ارشاد یا بیان حقایق، خود به قلم آورده باشد؛ مانند مکاتیب عین القضاة همدانی و قطب محیی. نیز ← ملفوضات.

مکاتیب فارسی عبدالله قطب شیرازی: ← قطب محیی.

مکاتیب فارسی غزالی: ← فضایل الانام

مکارثر[5]، **داگلس** (dāgləs mākārtər)، ۱۸۸۰–۱۹۶۴، ژنرال امریکائی. در جج I شرکت داشت. در ۱۹۳۰–۳۵ رئیس ستاد ارتش بود. در جج II فرمانده نیروهای مسلح کشمت در خاور دور بود. در ۱۹۴۴ "ژنرال پنج ستاره" شد. در جنگ کره فرماندهی نیروهای سازمان ملل در کره‌ی جنوبی را به عهده داشت. به علت اختلاف نظری که بین او و رئیس جمهور ترومن بر سر کشمت دلاچین بروز کرد معزول شد (۱۹۵۱).

مکارثی[6]، **جوزف ریمند** (jōzəf reymənd makārti)، ۱۹۰۸–۵۷، سناتور امریکائی. در جج II در نیروی دریائی کشمت خدمت کرد. دو بار از طرف حزب جمهوریخواه به سناتوری انتخاب شد (۱۹۴۶ و ۱۹۵۲). مکارثی به خاطر مخالفت سرسختانه با عده‌ای که آنها را تحت عنوان کمونیست و ویرانکننده طبقه‌بندی می‌کرد، شهرت دارد. وقتی که جمهوریخواهان کنترول کنگره را در ۱۹۵۳ به دست گرفتند، او رئیس تحقیقات کمیته‌ی فرعی دائمی مجلس سنا شد، و در این مقام بسیار اِعمال قدرت میکرد؛ روشی که برای انجام تحقیقات به کار میبرد، مورد تأیید مردم و همکارانش نبود. در ۱۹۵۴ سنا مکارثی را به خاطر اهانت به کمیته‌ی فرعی انتخابات سنا که تحقیقاتی در باره‌ی روش و امور مالی او در ۱۹۵۲ انجام داده بود، و نیز به خاطر ناسزاگوئی به عده‌ای از سناتورها و اهانت به خود سنا در مراحل تحقیقات، توبیخ کرد. بعد از این توبیخ، و بعد از انتخابات ۱۹۵۴ که کنترول کنگره به دست دموکراتها افتاد، رفته رفته از نفوذ مکارثی در سنا و در افکار عمومی کاسته شد.

مکارم الاخلاق (makāremo'l. 'axlāq)، کتابی به عربی، از ابونصر طبرسی، در احوال و اعمال پیغمبر اکرم، از نشست و برخاست و خورد و نوش، و سفر و حضر وی. کتاب به ۱۲ باب تقسیم شده است. علی ابن حسن (← طبرسی، ابونصر)، پسر مؤلف، تتمیمی بر مکارم الاخلاق پدر نوشته

(۱)scale (۲)Mac (۳)Maccabees (۴)Judda Maccabees (۵)MacArthur (۶)McCarthy

و آن را مشکوة الانوار نامیده است، دو ترجمه از مکارم، در زمان طهماسب I صفوی انجام یافته است به نامهای مکارم الکرائم و مکارم الاداب.

مکاسب (makāseb)، نام متعارفی کتاب المکاسب یا المتاجر تألیف ← شیخ مرتضی انصاری که از کتب درسی معتبر باب تجارت فقه است.

مکاشفات باروخ: ← عهدین غیر قانونی.

مکاشفات پطرس: ← عهدین غیر قانونی.

مکاشفه (mokāšefe)، فس **آپوکالیپس**[1] (← apokālips؛ از یو آپوکالوپسیس)، گونه‌ای از نوشته‌های عبری و مسیحی قدیم که در آنها از پایان جهان سخن رفته است. ادبیات مکاشفه‌ای بیشتر صورت رؤیائی و تمثیلی دارد و با نمادهای تاریک همراه است. در عهد جدید کتاب مکاشفه‌ی یوحنا را غالباً از این قبیل به شمار میآورند. در عهد قدیم کتابهای اشعیای نبی، حزقیال نبی، دانیال نبی، یوئیل نبی، و زکریای نبی به صورتی وسیع با عناصر مکاشفه‌ای آمیخته است. کتاب اسدراس چهارم مهمترین مکاشفه‌ی یهودی است. از کتابهای جدید که به صورت مکاشفه‌ای نوشته شده، بعضی از آثار سودنبورگ است.

مکاشفه‌ی یوحنا[2] (mokāšefeye yuhannā)، آخرین کتاب عهد جدید که معمولاً تألیف آن را به یوحنای حواری نسبت میدهند، گرچه بعضی از دانشمندان مخالف این عقیده‌اند. اثری اسرارآمیز، و مشتمل است بر اخبار از غیب و بشارت دادن به اینکه سرانجام خیر بر شر پیروز خواهد شد. فرشته‌ای بر یوحنا ظاهر میشود و اموری را به صورت رؤیا بر او مینمایاند. یکی از منظورهای تألیف این کتاب تقویت روحیه‌ی مسیحیانی بوده است که در آغاز پیدایش این دین با شکنجه و شهادت رو به رو بوده‌اند. اینکه مؤلف مطالب کتاب خود را به صورتی باطنی و تأویل‌پذیر بیان کرده، مورد بحث فراوان قرار گرفته است.

مکالم[3]**، المر ورنر** (elmər vërnər makā-lam)، ۱۸۷۹–۱۹۶۷، شیمیدان امریکائی. استاد زیستشیمی دانشگاه جانز هاپکینز بود (۱۹۱۷–۴۴). از صاحبنظران در تغذیه با شهرت بین‌المللی بوده است، مطالعاتی در ویتامینها، رژیم غذائی، و رشد کرده است، و آثار استانده‌ای نوشته است مشتمل بر دانستنیهای جدیدتر در تغذیه (۱۹۱۸، چاپهای بعدی با همکاری دیگران) و غذاها، تغذیه، و بهداشت (۱۹۲۵).

مکالی[4]**، تامس بینگتن** (tāməs babingtən makāli)، ۱۸۰۰–۵۹، مؤلف و مورخ انگلیسی. خدمات برجسته‌ای در پارلمنت و در هندوستان انجام داده است (۱۸۳۴–۱۸۳۸). اثر عمده‌اش تاریخ انگلستان از آغاز سلطنت جیمز II (۵ مجلد، ۱۸۴۹–۶۱)، به داشتن توصیفهای مؤثر و جالب توجه از حوادث و وقایع از نظر محافظه‌کاران، معروف است. اشعارش محبوبیت فراوان داشته است. در ۱۸۵۷ لقب بارون یافت.

مکان هندسی[5]، مجموع نقاطی که، بر خلاف نقاط دیگر، دارای خاصیت مشترکی باشند. مثلاً، در یک سطح، سهمی مکان هندسی مجموع نقاطی است که فاصله‌ی هر یک از آنها از یک نقطه‌ی ثابت (کانون) و یک خط ثابت (هادی) با یکدیگر برابر است. نیز ← بیضی؛ دایره؛ هذلولی.

مکانیسم: ← سازوکار.

مکانیسم: ← فلسفه‌ی ماشینی.

مکانیسم دفاع: ← دفاع، سازوکار.

مکانیک[6] (mekānik؛ فس)، علمی که موضوع آن تحقیق نظری و تجربی در جا به جا شدن و تغییر شکل اجسام است در تحت تأثیر نیروهای وارد به آنها (← حرکت؛ نیرو). مکانیک از پایه‌های اساسی تحصیلات مهندسی، فیزیک، و نجوم است. مباحث عمده‌ی آن عبارتند از: (۱) حرکتشناخت یا سینماتیک؛ (۲) دینامیک؛ (۳) تعادلشناسی یا ستاتیک. مکانیک را، نظر به اجسام مورد بحث، به مکانیک نقطه (ذرات مادی)، مکانیک جسم صُلْب (اجسام تغییرناپذیر)، و مکانیک سیالات (مایعات و گازها) تقسیم می‌کنند. مباحث عمده‌ی مکانیک سیالات عبارتند از: (۱) لیدروستاتیک، (۲) لیدرودینامیک؛ (۳) لیدرولیک، و (۴) پنوماتیک (pnomātik؛ از فس) یا مکانیک گازها. نیز ← کشانی؛ مقاومت مصالح. برای مکانیک کوانتوم ← کوانتوم.

مکانیک آماری: ← فیزیک، قسمت VIII.

مکانیک سماوی[7] (mekānike samāvi)، علمی که هدف آن پیشبینی موضع اجرام سماوی (سیارات، ستارگان، و اقمار) در گذشته یا در آینده است با حد اکثر دقت ممکن. این علم از زمانی تاسیس شد که گالیله، و خصوصاً نیوتن، اصول **مکانیک کلاسیک** را بنیان نهادند. در محاسبات مکانیک سماوی فضای سه‌بعدی در نظر گرفته میشود، زمان پارامتری (← پارامتر) است، مستقل از فضا، که از $-\infty$ تا $+\infty$ تغییر میکند، و یک نقطه‌ی نشانه‌ی اساسی در نظر گرفته میشود که یک نقطه‌ی مادی، که تحت تأثیر هیچ نیروئی نیست، نسبت بدان خواه در حال سکون است یا دارای حرکتی مستقیم الخط یکنواخت. همه‌ی نقاط نشانه‌ای که دارای حرکتی انتقالی مستقیم الخط و یکنواخت نسبت به نقطه‌ی نشانه اساسی هستند یک خاصیت دارند. اینها نقاط نشانه‌ی گالیله‌ای یا نقاط نشانه‌ی لختی (laxti) هستند. در دستگاهی با نقطه‌ی نشانه‌ی گالیله‌ای، نقطه‌ای که تحت تأثیر نیروی $\vec{F}$ قرارگرفته باشد شتابی ($\vec{\gamma}$) بدست میآورد که بوسیله‌ی رابطه‌ی $\vec{F}=m\vec{\gamma}$ به نیروی $\vec{F}$ وابسته است. ضریب تناسب m در رابطه‌ی فوق همان جرم لختی، یا به اختصار جرم نقطه است.

در اینجا قانون گرانش عمومی را یادآور میشویم: یک نقطه‌ی A به جرم m واقع در فاصله‌ی AB از نقطه‌ی B به جرم m′ این نقطه را جذب میکند. جهت نیروی جاذبه، واقع بر خط AB، از A به سوی B، و شدت آن

$$\frac{kmm'}{AB^2}$$

است، که در آن k مقداری است ثابت موسوم به "ثابت گرانش عمومی". به موجب اصل تساوی عمل و عکس‌العمل، نقطه‌ی B نیز نقطه‌ی A را با نیروئی در جهت مخالف و با همان شدت جذب میکند.

این قانون اساس و بنیاد مکانیک سماوی است، که مسئله‌ی اصلی آن برقراری معادلات دیفرانسیل حرکت بعضی اجرام است که همچون نقاطی مادی در نظر گرفته میشوند که دو به دو یکدیگر را جذب میکنند، و نیمز حل این معادلات است. جوابهای معادلات وابسته است به مقادیر ثابت دلخواهی که از راه مشاهده به دست میآیند.

در بعضی حالات اجرام را نمیتوان همچون نقاط مادی در نظر گرفت؛ و در این موارد لازم است از مفهوم دستگاههای مادی استفاده جست، یعنی دستگاههائی که عموماً از اجسام صُلْب تشکیل شده‌اند. در واقع، مطالعه‌ی شکلی که یک جرم سیال، در تحت تأثیر جاذبه‌ی مشترک نقاط مادی سازای آن، اختیار میکند مسئله‌ای است تا حدی خاص که نمیتواند در اینجا مورد بحث قرار گیرد.

مطالعه‌ی یک مسئله‌ی مکانیک سماوی ممکن است ما را به وجود نیروهائی متوجه سازد که منشأ آنها گرانشی نیست؛ اصطکاک جوّی بر روی ماهواره‌ها در جوّ سفلی یا، مثلاً، نیروهای زایل کننده‌ی ناشی از کشندها. در مواردی که ضروری باشد، تا جائی که بتوان این نیروها را به صورت ریاضی دقیق بیان کرد، آنها را در نظر میگیرند.

نظریه‌ی نسبیت عمومی این اصول اساسی را متزلزل ساخت. با این حال، مکانیک کلاسیک سماوی یک تقریب نسبةً کافی در مواردی که میدانهای گرانش و سرعتهای بی‌اندازه اندک نسبت به سرعت نور مورد نظر است، به دست میدهد.

تأثیرات نسبیتی. امروزه معلوم شده است که مکانیک نیوتنی حرکت و قانون گرانش تقریبی از قوانین حاکم بر حرکات اجرام سماوی هستند (← نسبیت). در حرکت اوج (← حضیض) درونیترین سیاره، عطارد، و در چند مورد معدود دیگر، تأثیرات نسبیت آن اندازه‌ی کافی هستند که بتوانند به وسیله‌ی دقیقترین مشاهدات و رصدها آشکار شوند. مقایسه‌ای میان مشاهدات و تئوری، که در آن اختلالات مورد توجه قرار گرفته، فزونی حرکت اوج را به مقدار ۴۳ ثانیه‌ی قوس در قرن بنا بر نظریه‌ی نسبیت، تأیید میکند، و این یکی از دلایل قاطع برای اثبات نظریه‌ی نسبیت است.

تأثیر نسبیت در حرکت سیاراتی که در فاصله‌ی دورتر از خورشید هستند بسرعت کاسته میشود. در مورد زمین، فزونی حرکت اوج فقط حدود ۴ ثانیه‌ی قوس در قرن است؛ و این درست مقدار کافی برای تأیید به وسیله‌ی مشاهدات و رصد است. به علت کوچکی تأثیرات نسبیت در مسائل مکانیک سماوی، روش موجه آن است که از معادلات حرکت بنا بر مکانیک کلاسیک استفاده شود، و سپس اصلاحات کوچک نسبیتی،

(۱) Apocalypse (۲) Revelaion, Apocalypse (۳) McCollum (۴) Macaulay (۵) locus (۶) Mechanics (۷) Celestial mechanics

اگر ضروری باشد، در نتیجه‌ی محاسبات به کار بسته شود.

مکانیک سیالات[1] (mekānike sayyālāt)، شاخه‌ای از علم مکانیک که در خواص و رفتار سیالات (← سیال) بحث میکند. مطالعه‌ی خاص سیالات در حال حرکت، یا دینامیک سیالات، قسمت عمده‌ی مکانیک سیالات را تشکیل میدهد. شاخه‌های دینامیک سیالات مشتمل است بر **لیدرودینامیک** و **آئرودینامیک**. ⇐ پلاسما نیز، چون از سیالات است، میتواند با بسیاری از اصول مکانیک سیالات توصیف شود، ولی خواص برقاطیسی آن باید مورد توجه قرار گیرد. مطالعه‌ی پلاسماها علم **مانیتولیدرودینامیک**[2] (mā-nyetoidrodināmik، فنس) را تشکیل میدهد.

مکانیک کلاسیک[3] (mekānike klāsik)، علمی که در آن از مواضع اشیاء در فضا، تحت تأثیر عمل نیروهائی که تابعی از زمان هستند، بحث میکند. بعضی از قوانین مکانیک از زمان‌های قدیم، دست کم از زمان ارشمیدس (۲۸۷–۲۱۲ ق‌م)، شناخته شده بود. در ۱۶۳۸ گالیله بعضی از مفاهیم اساسی علم مکانیک را بیان کرد، و در ۱۸۶۷ نیوتن کتاب معروف خود، پرینسیپیا (اصول)، را منتشر کرد که قوانین اساسی حرکت، قانون گرانش، نظریه‌ی کشندها، و نظریه‌ی منظومه‌ی شمسی در آن بیان شده است. این اثر عظیم، و نوشته‌های د/آلامبر، لاگرانژ، لاپلاس، و دیگران در قرن ۱۸م آثاری کلاسیک در زمینه‌ی علم مکانیک شمرده شده است. مجموعه‌ی این آثار همچون مبنائی است برای مبحث پهناوری که علم مکانیک کلاسیک یا **مکانیک نیوتن**[4] خوانده میشود. این مبحث از مکانیک شامل پیشرفتهای جدیدتر در علم مکانیک– مکانیک آماری، مکانیک نسبیتی، یا مکانیک کوانتوم– نمیشود.

اصول کلی مکانیک کلاسیک به شکل ریاضی بیان شده است. با منطق ریاضی میتوان انواع بیشمار ممکن حرکات را استنتاج کرد و سپس پیشگوئیها را با مشاهدات تجربی مقایسه کرد. مکانیک کلاسیک ماهیت اساسی یک نظریه‌ی فیزیکی را مجسم میکند، و معمولاً جزء مهم یا نقطه‌ی عزیمتی برای شاخه‌های گوناگون فیزیک جدید است؛ مطالعه‌ی آن امکان این را به دست میدهد که با تکنیک ریاضی و روشهائی که در دیگر مباحث سودمند است آشنا شویم.

در مفهوم گسترده‌تر، مکانیک کلاسیک شامل مطالعه‌ی حرکات گازها، مایعات، و جامدات است، ولی معمولاً بیشتر فقط با جامدات سر و کار دارد، در موردی که منحصراً از جامدات بحث میکنند، به ستاتیک، سینماتیک، و دینامیک تقسیم میشود.

مکانیک کوانتوم (نوین): ← کوانتوم.

مکانیک موجی[5] (mekānike mōji)، شاخه‌ای از مکانیک متفرع از نظریه‌ی کوانتوم، و جزء مکمل مکانیک کوانتوم. این امر که انرژی تشعشعی (نور، اشعه‌ی ایکس، و غیره) قطعاً از اتمها و مولکولها صادر میشود، و قطعاً صدور آن به شکل بسته‌هائی به نام کوانتوم است که بزرگی هر یک از آنها با نوعی نوسان یا بسامد موجی بستگی دارد، سبب توجه به تحقیق در این مسئله شد که چه چیز در اتم یا الکترونهای آن است که با نوسانها یا موجها بستگی دارد. به تجربه معلوم شد که الکترونها عملاً خصوصیت موجی دارند، و اینکه انرژی حرکت آنها از طریق بسامد نوسان قابل بیان است. مشاهده‌ی این واقعیتها به پیدایش این اندیشه انجامید که شاید همه‌ی فرایندهای فیزیکی، در آخرین تحلیل، فرایندهای موجی بوده باشند با بسامدها یا طول موجهای مخصوص به کوانتومهائی که انرژیْ خود به آنها تقسیم میشود. به جای آنکه الکترونها در اتم همچون سیاراتی تصور شوند که بر مدارهائی گردش میکنند، در مکانیک موجی آنها را همچون امواجی تصور میکنند که مانند صوت در اطاق بسته منعکس میشوند و نمونه‌های تداخلی مانداری (← ماندار، امواج) از آنها تشکیل میشود که متناظر است با حالات مانداری کوانتومی. صورت ریاضی مکانیک موجی بیشتر توسط ل. دو برویی، هایزنبرگ، و شرودینگر بیان شده است.

مکانیک نیوتن: ← مکانیک کلاسیک.

مکانیکی، فلسفه‌ی: ← فلسفه‌ی ماشینی.

مکاون[6]، **دانلد** (dānəld makān)، 1910– ، باستانشناس امریکائی، استاد انستیتوی شرقی شیکاگو. در حفاریهای تخت جمشید (۱۹۳۳–۳۸) و نیز در حفاریهای اریحا و جرش (هر دو در اردن) و نیپور (جنوب عراق) شرکت داشت. در ۱۹۴۷–۴۹ مدیر طرح انستیتوی شرقی مربوط به ایران بود. مؤلف، چینه‌شناسی تطبیقی ایران قدیم (۱۹۵۷) است.

مکاوند (makāvand)، دهستان (جه ح ۱۱°۸۰۰)، بخش هفتکل، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)، دارای ۱۱ (؟) آبادی. محصول عمده‌ی آن غلات است. ساکنین آن از طایفه‌ی بختیارینند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

مکبث[7] (makbət)، فت ۱۰۵۷، شاه (۱۰۴۰–۵۷) اسکاتلند. از سران لشکر دانکن I بود، و دانکن را مغلوب و مقتول کرد، و مملکتش را گرفت. ملکم III او را شکست داد و به قتل رسانید. سرگذشت وی موضوع مکبث شکسپیر است.

مکبث[7] (makbət)، از تراژدیهای شکسپیر که ح ۱۶۰۶ بر صحنه بازی شد و اول بار در ۱۶۲۳ به چاپ رسید. نمایشنامه، که بر اساس وقایعنامه‌های انگلستان، اسکاتلند، و ایرلند، اثر ر. هالینشد، میباشد، داستان مکبث (فت ۱۰۵۷) جاه‌طلب است که به تحریک همسرش برای دست یافتن به تاج و تخت اسکاتلند جنایات متعددی مرتکب میشود. وردی اپرائی بر اساس آن ساخت (۱۹۲۵).

مکبراید[8]، **شن** (šan makbrāyd)، 1904– ، نماینده‌ی سازمان ملل متحد برای افریقای جنوب غربی؛ مقیم پاریس. پدرش، به خاطر شرکت در شورش عید فصح در ایرلند، به دست بریتانیائیها اعدام شد (۱۹۱۶)؛ دو سال بعد مادرش، به علت شرکت در کشمکش برای استقلال ایرلند، در لندن زندانی شد. در این زمان مکبراید در ارتش جمهوری ایرلند افسر بود. در ۲۴سالگی رئیس ستاد ارتش جمهوریخواه ایرلند بود و دست به جنگ داخلی بر ضد تجزیه‌ی ایرلند زد. اما سرانجام بیهودگی جنگ را در یافت، و در ۱۹۴۷ به پارلمنت وارد شد. در ۱۹۷۴ راه حل صلح‌آمیزی را برای مسئله‌ی ایرلند شمالی پذیرفت، اما باز هم عقیده داشت که ایرلند باید متحد شده تنها تحت حکومت ایرلندیها قرار گیرد. با تلاشهائی که در سازمان ملل برای حفظ حقوق بشر به کار برد برنده‌ی سهمی (با شرکت ⇐ ا. سائو) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۴ صلح شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مکبرنی[9]، **چارلز** (cārlz makbērni)، ۱۸۴۵–۱۹۱۳، جراح امریکائی. شهرت وی در جراحی بیشتر به خاطر سهم عمده‌ای است که در جراحی آپاندیسیت داشته است، به وجود موضعی بر روی شکم پی برد که فشار بر آن ایجاد دردی میکند که مشخص بیماری آپاندیسیت است؛ این موضع به "نقطه‌ی مکبرنی" معروف شده است. وی در جراحی آپاندیسیت شکافی بر روی شکم میداد بی آنکه عضلات شکم قطع شود.

مکتب: ← مکاتب.

مکتب سوداگری: ← مرکانتیلیسم.

مکتب شب، انجمن، ← رالی، سر والتر.

مکتبی شیرازی (maktabie širāzi)، متخلص به **مکتبی**، فت ۹۱۶ هق، شاعر ایرانی. در شیراز شغل مکتبداری داشت. در موسیقی استاد بود، و سازی مانند قانون ساخت. وی خمسه‌ای به شیوه‌ی نظامی آغاز کرد که لیلی و مجنون آن به پایان رسید، و بارها به چاپ رسیده است (از جمله در تهران، ۱۳۴۶ هق)، و در میان پیروان نظامی، لیلی و مجنون او از همه لطیفتر و پاکتر است. از مکتبی، علاوه بر لیلی و مجنون، کتاب کلمات علیه‌ی فراء به چاپ رسیده (تهران، ۱۳۵۳ هق)، که ترجمه‌ی منظوم کلمات قصار علی ع است.

مکتفی (moktafi) شهرت **ابومحمد علی**، ملقب به **المکتفی بالله**، ۲۶۴–۲۹۵ هق، ۱۷مین خلیفه‌ی (۲۸۹–۲۹۵ هق) عباسی. مکتفی در ۲۸۱ هق از طرف پدرش معتضد حاکم ری و قزوین و زنجان و ابهر و قم و همدان و دینور شد، و در ۲۸۶ هق که معتضد به شهر دیاربکر رفت، مکتفی را حاکم آن شهر و رقه و قنسرین و شهرهای مرزی کرد. هنگام مرگ (ربیع الاخر ۲۸۹ هق) معتضد در بغداد، مکتفی در رقه بود، و قاسم ابن عبیدالله وزیر در بغداد مرگ معتضد را اعلام کرد و از بزرگان و عامه برای مکتفی بیعت گرفت و فوراً مکتفی را خبر کرد، روز هشتم جمادی الاولی مکتفی وارد کاخ حسنی (hasani) در بغداد شد و قاسم ابن عبیدالله را در وزارت باقی گذاشت. مکتفی گرچه کفایت و لیاقت پدر را نداشت، سعی میکرد که در کارهای خود او را سرمشق قرار دهد. در همان روز ورود او به

(۱)fluid mechanics (۲)magnetohydrodynamics (۳)classical mechanics (۴)Newtonian mechanics
(۵)wave mechanics (۶)McCown (۷)Macbeth (۸)MacBride (۹)McBurney

بغداد عمرو ابن لیث در زندان بغداد کشته شد، و این ظاهراً بدون اطلاع او بود، زیرا مکتفی در زمان حکومت عمرو ابن لیث از او هدایای زیادی دریافت کرده بود و نمیخواست که او کشته شود. وزیر او که مردی خونخوار بود، و عده‌ای را به حیله و غدر بدون اطلاع مکتفی کشت، با عمرو نیز همین کار را کرد. از وقایع مهم زمان او قدرت و شوکت یافتن قرامطه در شام و عراق است که منجر به کشته شدن عده‌ی بیشماری از مردم و غارت شهرها و کشته شدن کاروانهای حجاج شد. یکی از بزرگان قرامطه شخصی موسوم به صاحب‌الشامه بود که در ۲۹۱ هق، پس از جنگهای سخت، سرانجام گرفتار شد، و او را با تشریفات و مراسم خاصی که در پاره‌ی دشمنان بزرگ خلافت اجرا میکردند وارد بغداد کردند و روز دوشنبه ۲۳ ربیع الاول ۲۹۱ هق با عده‌ای از یارانش به طرز بسیار فجیع و وحشتناکی در حضور عامه‌ی مردم کشتند. در ۲۹۴ هق زکرویهٔ ابن مهرویه، پس از آنکه کاروانهای حجاج را قتل عام کرد، در جنگی که با فرستاده‌ی مکتفی به نام وصیف ابن صوار تکین (sovār takin) کرد کشته، و سپاه او پراکنده شد. دیگر از وقایع مهم زمان او پایان یافتن حکومت طولونیان در مصر است با کشته شدن هارون ابن خمارویه و تسلط سپاه خلیفه‌ی عباسی بر مصر. اگرچه پس از آن مردی به نام خلیجی (xaliji) بر مصر مسلط شد و از اطاعت خلیفه سر باز زد، در ۲۹۳ هق او را گرفتند و با تشریفات معمول وارد بغداد کردند. جنگ با روم (بیزانس) نیز در زمان او ادامه داشت. در ۲۹۱ هق سپاهیان خلیفه شهر انطاکیه را از رومیان گرفتند و حدود ۶۰ کشتی از ایشان را تصرف کردند. یکی از سرداران بیزانسی به نام آندرا-نیکوس (اندرونقس) به مرزهای اسلام حمله کرد و شهرهای مرعش و مصیصه و طرسوس را موقتاً متصرف شد (۲۹۲ هق)، اما همین آندرانیکوس با عده‌ای تسلیم مسلمانان شد، و مسلمانان شهر قونیه را غارت کردند (۲۹۴ هق). مدت خلافت مکتفی ۶ سال و ۶ ماه و ۱۹ روز و عمر او در حدود ۳۲ سال بود.

مکتفی بالله [المکتفی بالله]، ۱۷مین خلیفه‌ی عباسی؛ ← مکتفی.

مکتسو (makatu)، ده (جمعیت ۱٬۱۲۶ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش چهار اویماق، شهرستان هشترود، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۱ کیلومتری ل‌غ قره‌آغاج. محصولش غلات است.

مکتوبات (maktubāt)، مجموعه‌ی نامه‌هائی که مولانا جلال‌الدین رومی به پادشاهان و وزرا و رجال و مشایخ عهد خود نوشته است. نثر مکتوبات نسبت به نثر دو اثر دیگر او، یعنی فیه ما فیه و مجالس سبعه، آراسته‌تر و استوارتر است. مکتوبات در استانبول (۱۹۳۷) و در تهران (۱۳۳۶ هش) به چاپ رسیده است.

مکتوبات: ← عین‌القضاة همدانی.

مکتوبات: ← مکاتیب.

مکتوبات مقدس: ← عهد قدیم، جدول I.

مکث، سلسله‌ی: ← سلسله‌ی مکث.

مکحول، جبل: ← حمرین.

مکدانلد، الگزاندر: ← گیلی، ادبیات.

مکدانلد[1]، سر **جان الگزاندر** (sər jān aleg-zāndər makdānəld)، ۱۸۱۵–۹۱، سیاستمدار کانادائی و اولین نخست‌وزیر دومینیون کانادا، متولد گلاسگو. در ۱۸۶۷ نخست‌وزیر شد، و در ۱۸۷۳ که رسوائی پاسیفیک (← پاسیفیک کانادا-لی، راه آهن) فاش شد ناچار استعفا داد. در ۱۸۷۸ دگربار به نخست‌وزیری منصوب شد.

مکدانلد[1]، **جورج** (jorj makdānəld)، ۱۸۲۴–۱۹۰۵، داستانویس و شاعر اسکاتلندی، داستان پر پشت باد شمال (۱۸۷۱) او از کتب معروف ادبیات جوانان است.

مکدانلد[1]، **دانکن بلک** (dānkən blak mak-dānəld)، ۱۸۶۳–۱۹۴۳، متأله و مستشرق امریکائی، متولد انگلستان؛ دوست و شاگرد ر. ا. نیکلسن. در گلاسگو درس خواند و سپس به برلین رفت (۱۸۹۰) و زبانهای شرقی را نزد زاخاو آموخت. بعد از گردشی در خاور میانه (۱۹۰۷–۸) به امریکا رفت و ح ۵۰ سال عنوان برجسته‌ترین دانشمند اسلامشناس را داشت. در تأسیس مجله‌ی ایزیس دستیار ج. سارتن بود (۱۹۱۳). از آثار او است: مراحل تکامل علم کلام و فقه و اصول اسلامی (۱۹۰۳)، دین و زندگی در اسلام (۱۹۰۹)؛ علاوه بر این، تحقیقات و مقالات متعددی در پاره‌ی الف لیلة و لیله، و موضوعات گوناگون دیگر از وی برجای مانده است.

مکدانلد[2]، **(جیمز) رمزی** (jeymz ramzi makdānəld)، ۱۸۶۶–۱۹۳۷، سیاستمدار بریتانیائی. طفلی نامشروع بود، و جوانی را در تنگدستی گذرانید. در ۱۸۹۴ به حزب مستقل کارگر (اساس حزب کارگر) پیوست؛ در ۱۹۰۰ دبیر اول حزب کارگر شد. در ۱۹۰۶ به عضویت پارلمنت انتخاب گردید؛ در ۱۹۱۱–۱۴ رهبر حزب در مجلس عوام بود، ولی در آغاز جنگ I، به سبب مخالفتش با جنگ، رهبری را از دست داد. در ۱۹۲۴ به نخست‌وزیری رسید (اولین نخست‌وزیر حزب کارگر)، و وزارت خارجه را نیز خود به عهده داشت، و در صدد ترمیم اقتصاد-یات آلمان و نزدیک شدن با تجشر بر آمد، اما به سبب انتشار یافتن نامه‌ی زینوویف در همان سال از کار افتاد. در ۱۹۲۹ دگربار نخست-وزیر شد (دومین دولت حزب کارگر)، ولی به علت بحران اقتصادی سال ۱۹۳۱ دولتش سقوط کرد، و مکدانلد حزب کارگر را ترک گفت، و با پشتیبانی محافظه‌کاران و لیبرالها دولتی ائتلافی تشکیل داد (۱۹۳۱) که تا ۱۹۳۵ دوام یافت؛ در این دوره، قوانین وستمینستر به تصویب رسید، و اصول تجارت آزاد متروک شد. مکدانلد به سبب تشکیل دادن دولت ائتلافی و سیاست اقتصادیش مطرود و مطعون حزب کارگر شد، و مؤتلفین جدیدش هم اعتمادی به او نداشتند. اواخر عمر را با دلی شکسته و تلخ-کامی گذرانید.

مکدانلد[3]، **فلورا** (flōrā makdānəld)، ۱۷۲۲–۹۰، بانوی دلاور اسکاتلندی. از جکو-بایتها بود، و پس از اینکه چارلز ادوارد استوارت در کلادن مور شکست خورد (۱۷۴۶)، وی را در فرار به اروپا یاری کرد. افسانه‌ها و اشعار هایلندز نامش را زنده نگاه داشته است.

مکداول[4]، **ادوارد الگزاندر** (edwārd aleg-zāndər makdāwəl)، ۱۸۶۱–۱۹۰۸، آهنگ-ساز امریکائی. در هنرستان موسیقی پاریس و فرانکفورت تحصیل، و در هنرستان دارمشتات تدریس کرد (۱۸۸۱–۸۲). کرسی موسیقی را که در ۱۸۹۶ در دانشگاه کلمبیا ایجاد شده بود، تا ۱۹۰۴ حفظ کرد. آثار برجسته‌ی او عبارتند از ۴ سونات برای پیانو، سوئیت هندیشمردگان (۱۸۹۷) برای ارکستر، و دو کنسرتو برای پیانو. بیوه‌ی او انجمن مکداول را، که طرح آن از شوهرش بود، برای آهنگسازان، هنرمندان، و نویسندگان در پیتربره پایه‌گذاری کرد.

مکداول[4]، **ایفریم** (ifreyim makdāwəl)، ۱۷۷۱–۱۸۳۰، جراح امریکائی. با جان بل در ادنبورگ تحصیل کرد و در دنویل، کنتاکی، به طبابت پرداخت. پیشگام در جراحی شکم؛ به خاطر عمل موفقیت‌آمیز خارج کردن سنگ مثانه شهرت دارد. در ۱۸۰۹ نخستین عمل ثبت شده‌ی جراحی تخمدان را در کشمة انجام داد.

مکدم، جان لاودن: ← ماکادام.

مکدوگل[5]، **ویلیام** (wilyām makdugəl)، ۱۸۷۱–۱۹۳۸، روانشناس امریکائی؛ متولد انگلستان. در ۱۹۲۰–۲۷ استاد روانشناسی در هاروارد بود. از پیشروان روانشناسی اجتماعی و روانشناسی فیزیولوژیائی بود، و در مسائل روانشناسی توجه به ژیستشناسی داشت. از آثارش مقدمه‌ای بر روانشناسی اجتماعی (۱۹۰۸) است.

مکران (makrān, mokrān) ناحیه‌ی ساحلی جنوب ایران و جنوب پاکستان، که در طول خلیج عمان، از رأس الکوه (ra'so 'l.kuh، دماغه‌ای ح ۵۵کیلومتری غ جاسک، که از لحاظ کشتی-رانی فوق العاده اهمیت دارد) تا لاس بلا[6] (las belā؛ ایالت سابق، جنوب ایالت بلوچستان پاکستان) به طول ح ۹۶۵ کم ممتد است. نام مکران، به طور اخص، به ایالتی در ایران اطلاق میشده و مکران بلوچستان را کچ مکران، و هر دو قسمت را مورخان روی هم مکرانات نامیده‌اند.

ساحل شنی دراز (ح ۳۰۰ کم) مکران را، که بیشتر آن در پاکستان است، تندانهای عظیم رشته‌کوه مالان (mālān) مضرس ساخته، و نمونه‌ی آن را میتوان در سنگپوزهای ارماره[7] (ormāra؛ سنگپوز و شهری در ساحل بلوچستان، ۲۴۵کیلومتری غ کراچی)، گوادر، ← خلیج چاه بهار، گوادر، و غیره مشاهده کرد. قسمت شمالی آن را رشته‌هائی از برآمدگیهای موازی، که در بین آنها دره‌های تنگی قرار گرفته، تشکیل میدهد. نشانه‌هائی از منشأ آتشفشانی در این ناحیه به چشم میخورد، و وجود گلفشانها این مطلب را ثبت میکند. بنادر متعددی مانند ارماره، خور کلمت[8] (xore kalmat)، پسنی[9] (pasni)، گوادر، چاه بهار،

(۱) Macready (۲)McDonald (۳)Macdonald (۴)McDowell (۵)McDougall (۶) Las Bela (۷)Ormara (۸)Kalmat (۹)Pasni

گواتر، و غیره دارد که دسترسی از راه دریا به آنها، به علت وجود سدی شنی که در خلیج عمان مقابل سراسر طول ساحل قرار گرفته، مشکل است. کشت و زرع در این ناحیه رونق ندارد، تنها بعضی دره‌های آن دارای نخلستانهای انبوه، کشتزارها و باغهای میوه‌اند. رود ماشکیل و ریزابه‌اش رخشان، که از ارتفاعات کلات در پاکستان سرچشمه میگیرد، به هم پیوسته وارد هامون ماشکیل شده، و حد شمالی مکران را مشخص میکند. در دره‌های این رود نخلستانهائی وجود دارد. یونانیان این ناحیه را به نام گدرو-سیا میشناختند و ساکنین آن را ایختیوفاگی (ixtiofāgi، به معنی ماهیخواران) مینامیدند، از این رو، بعضی کلمه‌ی مکران را تحریف شده‌ی ماهیخواران دانسته‌اند. بنا بر افسانه‌های ایران، کیخسرو این ناحیه را از افراسیاب تورانی گرفت. در ۳۲۵ ق‌م اسکندر مقدونی از این ناحیه گذشت. محمد ابن قاسم، فاتح عرب سند، از طریق مکران به سند حمله کرد (۹۲ هق).

جغرافیانویسان قدیم اسلامی از بسیاری از شهرهای مکران نام برده و شرح مختصری در باره‌ی آنها داده‌اند. مهمترین محصول آن را نیشکر و نوعی شکر سفید به نام پانید (pānid) دانسته‌اند، که از آنجا به بلاد مجاور صادر می‌شد. مهمترین مرکز بازرگانی آن بندر تیز بوده است. مرکز این ناحیه شهر فنزبور (fannazbur) یا بنجبور (bannajbur) در زمینلاد آن، در محلی که اکنون به پنج‌گور (panj.gur) مشهور است، قرار داشت. به قول مقدسی، شهر در قرن ۴م هق باروئی داشت که خندقی آن را حفظ میکرد. شهر، که نخلستانها آن را در بر گرفته بودند، دارای ۲ دروازه بود، باب تیز در جانب ج‌غ که به جاده‌ای منتهی به خلیج فارس باز میشد، و باب طوران در جانب ل‌ش که به جاده‌ای منتهی به ولایتی به همین نام ـکه قصدار کرسی آن بود ـباز میشد. شهرهای مهمی که در این ناحیه از آنها نام رفته است عبارتند از: بمپور، فهرج، جالق، دزک (داور-پناه)، قصر قند، کج (kaj)، با اندک مسافتی در ش قصر قند که به نام کیج (kij) یا کیز (kiz) نیز خوانده شده است، شهر راسک (rāsk)، که در قرون وسطی به سبب حاصلخیزی خومه‌ی آن دارای اهمیتی بوده و الخروج (al.xaruj) نامیده میشده؛ خاش، در ناحیه‌ی سرحد. ارمبیل (armabil) یا ارمائیل و قنبلی (qanbali) دو شهر مهم در کنار ساحل بودند، و اصطخری از آنها به عنوان شهرهائی بزرگ نام برده است. برای اطلاع بیشتر در مورد این ناحیه و تقسیم آن بین ایران و پاکستان ← بلوچستان.

مکران ایران سابقاً ایالت جداگانه‌ای را تشکیل میداد، ولی بعدها، به موجب قانون تقسیمات کشور (ایران) ۱۳۱۶ هش جزء استان کرمان محسوب شد، و باز دستخوش تغییرات قرار گرفت. به عنوان ایالت مستقل مرکزش جاسک محسوب میشد.

مکرب (mokarreb; ـab)، در تاریخ عرب قبل از اسلام، عنوان فرمانروایان روحانی دول سبا و قتبان و حضرموت، مخصوصاً قبل از دوره‌ی پادشاهان. نیز ← عرب، قسمت IV، بند ۹۰؛ قتبان.

مکرر، در علم بدیع، ← تکرار.

مکروه (makruh)، کارهائی که، در شرع، ترک آن اولی و فعلش مرجوح ولی جایز است، و کراهت از احکام پنجگانه‌ی شرعی است که به افعال مسلمان مکلف تعلق میگیرند.

مکری (mokri)، ایلات و طوایف متعدد کردی که همگی از یک ریشه و اصل تشکیل یافته‌اند و با یک لهجه و زبان تکلم میکنند، به استثنای طوایف مقیم سقز که زبانشان مخلوطی از لهجه‌های سنندجی و مکری (← کردی، زبان) است. به عقیده‌ی مؤلف شرفنامه‌ی بدلیسی، نسبت حکام مکری به قبیله‌ی مکریه میرسد که سابقاً در حوالی شهر زور ساکن بودند و از آنجا بر نواحی غ و چ‌غ دریاچه‌ی ارومیه مستولی، و در این ناحیه ماندگار شدند. نخستین کسی که از ایشان در تاریخ نام و نشانی یافته سیف‌الدین نامی است که، مقارن با بر آمدن سلسله‌ی صفویه، عشایر مختلف مکری را در ایران تحت نفوذ خود در آورد. به گفته‌ی محمد مردوخ، مؤلف تاریخ مردوخ، مکریها از ۳ تیره‌ی منگور، مامش و پُشْدَر [پشت دری؟] تشکیل یافته‌اند که از بقای پای گروه ماد محسوب میشوند. ولی به غیر از ایلات نامبرده طوایف دیگری نیز در این قسمت زندگی میکنند که از آن جمله میتوان طوایف پیران، دیبکری (debokri)، و آلان (ālān) را نام برد که وابسته به کردهای مکری هستند. کردهای مکری به اسبدوانی و شکار علاقه‌مند، و در سوارکاری بسیار ماهرند. این ایلات به ۲ بخش یکجانشین (ساکن) و کوچنشین تقسیم می‌شوند که امروز تعداد کوچنشینها خیلی کمتر شده است. در میان یکجانشینها مردها معمولاً به زراعت و زنها به امور خانگی اشتغال دارند، ولی در بین کوچنشینان کارهای بیشتر به عهده‌ی زنان و بچه‌ها است.

مکری، لهجه‌ی: ← کردی، زبان.

مکریدی[1]، **ویلیام چارلز** (wilyām cārlz makridi)، ۱۷۹۳–۱۸۷۳، هنرپیشه‌ی انگلیسی و مدیر تماشاخانه. با اجرای (۱۸۱۹) نقش ریچارد III شهرت یافت. در ۱۸۳۷–۳۹ مدیر تماشاخانه‌ی کاونت گاردن و در ۱۸۴۱–۴۳ مدیر تماشاخانه‌ی دروری لین بود. غالبا در صحنه‌های تماشاخانه‌های کشمکش ظاهر میشد. نیز ← ا. فارست.

مکزیک[2] (mekzik)، اسپانیائی **مخیکو** (mexiko)، انگلیسی **مکسیکو** (meksikō) نام رسمی آن **ایالات متحده‌ی مکزیک**، جمهوری (۱٬۹۷۲٬۵۴۷ کمه، جمعیت در ۱۹۷۷ تخمیناً ۶۴٬۴۰۰٬۰۰۰)، امریکای شمالی، میان کشمکش و امریکای مرکزی، پایتختش مکزیکو. از لحاظ اداری به ۲۹ ایالت و ۲ سرزمین و یک ناحیه‌ی فدرال تقسیم شده است. ایالتها اینها است (به مقالات جداگانه‌ی هر یک رجوع شود)، آگواسکالینتس، اوآخاکا، ایذالگو، پوئبلا، تاباسکو، تاماولیپاس، تلاسکا، چیاپاس، چیهوائوا، خالیسکو، دورانگو، زاکاتکاس، سان لویس پوتوسی، سونورا، سینالوئا، کالیفرنیای سفلی (باخا کالیفرنیا)، کامپچه، کرتارو، کوئاویلا، کولیما، گررو، گواناخواتو، مکزیکو، مورلوس، میچوآکان، نایاریت، نوئوولئون، وراکروز، یوکاتان.

۲ سرزمین عبارت است از باخاکالیفرنیا ← (کالیفرنیای سفلی) و کینتانا روئو. قسمت عمده‌ی مکزیک کوهستانی است با دشتهای گرم کرانه‌ای و مرکزی که رشته‌آتشفشانهای شرقی–غربی، همچون پوپوکاتپتل و ایستاسیوآتل و پاریکوتین، آنها را قطع کرده است. آکاپولکو و ماساتلان بندرگاههائی از مکزیک بر کنار فکِ است؛ تامپیکو و وراکروز بنادر کنار خلیج مکزیک است. در بخش لاگونا[3] (lāgunā)، که پهنه‌ای است آبیاری‌شده در ل مکزیک، مقداری کشاورزی میشود، ولی قسمت عمده‌ی ل بایر است. جمعیت بیشتر در فلات مرکزی متمرکز است و شهرهای عمده در همین ناحیه است، مکزیکو، گواداالاخارا، مونتری، پوئبلا؛ بیشتر صنایع در همین شهرها است، جز صناعت نفت که از کوه‌های شرقی استخراج میشود، و بعضی صنایع دستی (سفال، سبد، و بافتنی). آب و هوا با ارتفاع و ریزش باران تغییر میکند، باآنکه بیشتر مکزیک در منطقه‌ی مدارگان واقع است، پهنه‌های بسیار گرم و معتدل و سرد دارد. فراورده‌های کشاورزی با آب و هوا اختلاف پیدا میکند (میوه‌های مدارگانی، کائوچو، صمغ آدامس، نیشکر، کاکائو، زرت، گندم، توتون).

مردم مکزیک مخلوطی از هندیشمردگان و اعقاب اسپانیائیها هستند. در دو ناحیه‌ی وراکروز و آکاپولکو معدودی از خون سیاهوارگان یافت میشود. بنا بر تخمین سال ۱۹۶۸، ۲۸٪ جمعیت مکزیک را هندیشمردگان، ۷۰٪ را مستیسوها، ۱٪ سفیدپوستان، و ۱٪ را سیاهوارگان تشکیل میدادند. مذهب غالب کاتولیک رومی است، و پروتستانها ح ۱٬۲۲۵٬۰۰۰ نفرند. زبان رسمی اسپانیائی، و پول آن پِسُوْ (در ۱۹۷۷ معادل ح ۳ ریال) است.

مکزیک جایگاه قدیمترین تمدن هندیشمردگان است، مایا، تولتک، آزتک، میکستک[4] (mikstek؛ هندیشمردگان اوآخاکا، پوئبلا، و قسمتی از گررو)، و زاپوتک. نخستین دیدارهای پویشی اروپائیان از مکزیک توسط فرانندث ه کوردوبا (۱۵۱۷) و گریخالوا (۱۵۱۸) صورت گرفت، و بزودی پس از آن این سرزمین توسط کورتز به تصرف اسپانیا در آمد (۱۵۱۹) و نخستین محکمه‌ی قضائی اسپانیائی در ۱۵۲۸ در آن تشکیل شد، و نخستین نیابت سلطنت این ناحیه به نام اسپانیای جدید در زیر فرمان آ. د مندوثا در ۱۵۳۵ استقرار یافت. قسمت عمده‌ی مکزیک کنونی و متصرفات سابق اسپانیا در کشمکش فعلی (از جورجیا و فلوریدا تا کالیفرنیا) در قرنهای ۱۶م و ۱۷م تسخیر شد. با ازدیاد جمعیت، رفته‌رفته سه گروه در آن پیدا شد–مستیسوها، سفیدپوستان، و هندیشمردگان–که با تمام کوشش فرمانروایان شایسته و رجال دینی

(۱) Macready (۲)Mexico (۳)Laguna District (۴)Mixtec

(همچون ئوماراگا و هـر دو ← لویس د ولاسکو) بآسانی با یکدیگر مخلوط نشدند. برخورد میان این گروهها، و نارضائی مـردم از قدرت سیاسی کلیسا و نظـام مـرکانتیلیست (← مـرکانتیلیسم) اسپانیا، که همه‌ی ثروت کانی این سرزمین را از آن بیرون میکشید، سبب شد که مردم، به رهبری ایذالگو ای کوستیا، که بـا انتشار (۱۶ سپتـامبر ۱۸۱۰) بیانیه‌ی معروف به گریتو دِ دولوریس [فریاد دردمندان]، شورش را تسریع کرده بود، بر دولت اسپانیا بشورند. سرانجام در ۱۸۲۱ استقلال مکـزیک با استقرار امپراطوری کوتاه‌مدتی زیر فرمان آ. د ایتوربیده عملی شد. در نتیجه‌ی منـازعات خـودخواهانه‌ای که میان رهبران مکزیک (مخصوصاً آ. ل. د سانتا آنا) پیش آمد، در چند دهه‌ی پس از آن چند رئیس جمهور، که نخستین آنان گواذالوپه ویکتوریا بود، بر سر کار آمدند، ولی مسائل ارضی و نابسامـانیهای دیگر حل‌نـشده باقی ماند. در ۱۸۳۶، تکزاس با موفقیت بر ضد مکزیک شورید، و در ۱۸۴۵ که کشمت تکـزاس را به عنوان یک ایالت پـذیرفت، میان مکزیک و کشمت جنگ در گرفت؛ مکـزیک در جنگ بـا کشمت (۱۸۴۶–۴۸) شکست خـورد، و نیمـی از سرزمیـن خـود را از دست داد (نیو مکسیکو، اریزونـا، کالیفرنیا، و قسمتهـائی از یوتا و کولورادو).

نهضتی برای اصلاحـات دمـوکراتیک به رهبری ب. خوارس بـه راه افتاد (۱۸۵۵)، و در نتیجه‌ی آن قـانون اساسی سال ۱۸۵۷ به تصویب رسید. محافظه‌کاران در صدد توسل بـه خارجیان بر آمدند، و بـا کومک فـرانسویان توانستند ماکسیمیلیانو را به امپراطوری مکزیک (۱۸۶۴–۶۷) برسانند. خـوارس در مقابـل امپراطـور ایستاد، و پس از سقوط او بار دیگر بـر سر کار آمد، ولی نتوانست اصلاحات مورد نظر خود را عملی کند. در ۱۸۷۶، پـورفیریـو دیاس رئیس جمهور شد و همچون دیکتاتوری تـا ۱۹۱۱ بـر مکزیک حکومت میکرد (جز در ۱۸۸۰–۸۴). در زمان او پیشرفتهای مـادی صورت گرفت و سرمایه‌گذاری خارجی بیشتر شد، و ثـروت ملی افزایش یافت، ولی اوضاع اجتماعی بدتـر شد و تعلیم و تربیت به حـال رکود افتاد. انقلابـی که در ۱۹۱۰ به رهبری ف. ا. ماذرو به راه افتاد، با موفقیت همراه بـود. ولـی مـاذرو نشان داد که شایستگی عملی کردن اصـلاحات را نـدارد، و دوره‌ی دیکـری از جنگهـای داخلـی به رهبری مردانـی چـون ⇐ و. اوئرتا، کارانـا، زاپاتا، ویا (که اختلاف او با کشمت سبب لشکرکشی کشمت به مکزیک در ۱۹۱۶ شد)، اوبرگون، و آدولفـو د لا اوئرتا[1] (adolfo de lā uertā؛ ح ۱۸۸۲–۱۹۵۵) پیش آمد. قانـونـی اساسی مبتنی بـر اصلاحـات در ۱۹۱۷ بـه تصویب رسید، که هنوز هم قانون اساسی مکزیـک همان است. با ایـن قانون ثـروتهای کانی از تصرف مـالکان خارجی بیـرون آمـد. از لحاظ سیـاسی، پ. ا. کایس، مدتها مسلط بـر اوضاع بـود. با آغاز (۱۹۳۴) ریاست جمهوری ل. کاردناس، یک برنامه‌ی جدی برای اصلاحـات اجتمـاعی و تـربیتی و صنعتی ریخته شد که تـا کنون ادامـه دارد. ساخته شدن شاهراه سراسری امریکا بـر تعداد جهانگردان کشمت در مکزیـک بسیار افـزود. در جنگ II در ۱۹۴۲ مکزیک به دولتهای محور اعـلان جنگ داد. آدولفو لـوپس مـاتئوس[2] (adolfo lopez māteos؛ ۱۹۱۰–۶۹)، رئیس جمـهور (۱۹۵۸–۶۴)، مترقیترین دستگاه اداری را که از زمان کاردناس به بعد در مکزیک بـر سر کار آمـده است در ایـن کشور بـرقـرار کرد. پس از وی گـوستـاوو دیـاس اوردای[3] (gustāvo diās ordās) که از حزب وی بود به ریاست جمهوری رسید (۱۹۶۴–۷۰). اختلاف قدیمی مکزیک با کشمت بر سر ناحیه‌ی چامیسال ممتد در کنار ریو گرانده، با پیمان ۱۹۶۵ از میان رفت. در ۱۹۷۰ لویس اچـوریـا آلـوارس[4] (luis eceverriā ālvāres؛ ۱۹۲۲–) به ریاست جمهوری و در دسامبر ۱۹۷۶ خـوسه لـوپس پـورتیلیو[5] (xose lopes portilyo) بـه ریاست جمهوری برگزیده شدند.

مکزیک، ایالات متحده‌ی: ← مکزیک، جمهوری.

مکزیک، جنگ[6] (mekzik)، ۱۸۴۶–۴۸، جنگ بین کشمت و مکـزیک. اگـر چه جنگ بر سر الحـاق (۱۸۴۵) تکـزاس بـه کشمت در گـرفت، از مدتها پیش عواملی (خسارات ادعائـی افراد امریکائـی از مکزیک، ناشی از وضـع سیاسی متزلـزل ایـن کشور؛ طمـع کشمت بـه سرزمین کالیفرنیا، و غیـره) روابـط دو کشور را تیـره کرده بود. چون مکزیک پیشنهاد کشمت را راجع به خریداری کالیفـرنیا و نیو مکسیکو رد کرد، ز. تیلر مأمور پیشروی بـه سوی ریو گرانده شد. مکزیکیها در مقابل این تجاوز بـر خاستند، و کشمت اعـلان جنـگ بـه مکـزیک داد (مه‌ی ۱۸۴۶). نیروهای کشمت، پس از تصرف وراکروز، به شهر مکزیکو تـاختند، و در آنجا ماندند تا پیمان صلح گواذالوپه ایذالگو به تصویب کنگره‌ی کشمت رسید (مـارس ۱۸۴۸) و بـه مـوجب آن، مکزیـک در مقابـل ۱۵ میلیون دلار سرزمین پهناوری را که امـروز در ایـالات کالیفـرنیا، نوادا، یوتا، اریزونـا، نیو مکسیکو، کولورادو، و وایومینگ واقـع است بـه کشمت واگذار کرد. در تاریخ بندرت اتفاق افتاده است که جنگی به این کوتـاهی و کم اهمیتی سرنـوشت چنین سرزمین پهناوری را تغییر دهد. ایـن تجاوز کشمت را حتی بسیـاری از امـریـکائیها سخت تقبیح کرده‌اند، و بـه قـول ی. س. گرانت، جنگ مکـزیک "ظالمانه‌ترین جنگی بـوده که یک دولت نیرومند بـر علیه یک دولـت ضعیف بر پا کرده است".

مکزیک، خلیج[7] (mekzik)، شاخـابه‌ی قطا (به وسعت ح ۱٬۸۵۳٬۰۰۰ کمه، طـول شرقی‌ـغربـی ح ۱٬۶۰۰ کمه، و عرض شمالی‌ـجنـوبی ح ۱٬۲۸۰ کمه) در ساحل جنوبی امریکای شمالی، که از ل به کشمت، از ش به کشمت و کوبا و مکزیک، از ج به مکـزیک، و از غ به مکزیک و کشمت محدود است. تنگه‌ی فلوریدا آن را با قطا، و تنگه‌ی یوکاتان آن را با دریای کارائیب مرتبط میسازد. منتهای عمقش ۳٬۸۷۵ متر است. خط ساحلـی آن اکثر پست و ماسه‌ای و مانـدابی است. رودهای میسی‌ـسیپی، سبین، برزس، کولـورادو، و ریـو گرانده به آن میریـزنـد. بنادر عمده‌ی آن عبارتند از تامپیکو و وراکروز (مکـزیک)، کورپس کریستی، گلوستن، هیوستن، مـوبیل، نیو اورلئان، و پنکـولا (کشمت)؛ هاوان (کوبا).

مکزیکالی[8] (mekzikāli؛ فنـ) اسپانیائی **مخیکالی** (mexikāli)؛ انگلا **مکسیکلسی** (ـmeksikali)، شهـر (در ۱۹۷۰ حه ۳۹۰٬۴۱۱)، کرسی قسمت شمالی کالیفرنیای سفلی، مکزیک. مـرکز کشاورزی است.

مکزیکو[9] (mekziko؛ از فنـ)، اسپانیـائـی **مخیکو** (mexiko)، انگلا **مکسیکـو** (ـmeksiko)، ایـالـت (۲۱٬۴۱۳ کمه؛ در ۱۹۷۰ حـه ۳٬۷۹۷٬۸۶۱)، قسمت مرکزی مکزیک؛ کرسیش تولوکا. بخش فـدرال، جـز قسمت جنوبـی آن، درین ایالت است. یـک رشته کوههای مـرتفع (شمالی‌ـجنوبی) میان تـولـوکا و شهر مکزیکو واقع است. شغل عمده کشاورزی و پرورش دام و استخراج معادن است.

مکزیکو[9] (mekziko؛ از فنـ)، اسپـانیـائـی **مخیکو** (mexiko)، انـگلا **مکسیکو** (ـmeksiko) شهـر (در ۱۹۷۷ حـه تخمینـاً ۸٬۶۳۰٬۰۰۰؛ فرازا ۲٬۳۸۰ متر)، مکزیک مـرکزی، پایتخت و بـزرگتریـن شهر مکزیک، نـزدیک انتهای جنوبی فلات آناواک و دریـاچه‌ی تکسکوکو[10] (tekskoko) و آتشفشانهای پوپوکاپتل و ایتاسیوائل. اقلیم آن خنک و خشک و سالـم است. شهری وسیـع، منظم، و دارای بسیاری بناهـای زیباست—از جمله کلیسای جامعی از قـرن ۱۶م، کاخ ملی، کتـابخانه‌ی ملی، کاخ دادگستری، و دانشگاه ملی. مکزیکو از مراکز فرهنگی عمده و مرکز حیاتی راه آهـن و جاده‌ها است، و توسعه‌ی صنعتی اخیر و جلب سیاحان بـاعث رونق روزافـزون آن شده است. مسابقـات اولمپی ۱۹۶۸ در این شهر برگزار شد.

تاریخ. بنای شهر را باید از ۱۳۲۵ که شهر تنوچتیتلان بر جزیره‌ای در دریاچـه‌ی تکسکوکو تأسیس شد دانست. شهـر اخیر را، که کرسی دولت آزتک بـود، اسپانیائیها با خـاک یکسان کردند (۱۵۲۱)، و بعداً مکـزیکو را بـر جای آن ساختند. دریاچه بتدریـج خشک شده و اکنون در ۴٫۸کیلومتری مکزیکو قرار دارد.

مکزیکی، هنر و معماری[11]. تا قبل از ۱۹۳۰ که آثار عتیقه‌ی امریکای باستان بـه نمایش گذارده شد و مقالات تحقیقی در مورد آنها انتشار یافت، اطلاعات زیـادی دربـاره‌ی هنـر هندیشمردگان امریکا در دست نبود. اولین اطلاعـات و نظریات در باره‌ی هنر امـریکای باستان در ۱۸۴۰ توسط یک مورخ آلمانـی انتشار یـافت، و نظریات و حدسیات او تا امـروز به اعتبار خود باقی است. هنر و معماری مکزیک را در سه دوره‌ی مشخص میتوان بررسی کرد:

I— دوران قبل از استعمار؛

---

(۱)Huerta (۲)López Mateos (۳)Ordaz (۴)Echeverría Álvarez (۵)López Portillo (۶)Mexican War (۷)Mexico, Gulf of (۸)Mexicali (۹)Mexico (۱۰)Texcoco (۱۱)Mexican art and architecture

II— دوران استعمار؛
III— دوره‌ی جدید و معاصر.

۱- دوران قبل از استعمار. این دوران هنر و معماری مکزیک از نظر تاریخی به سه دوره تقسیم میشود. (۱) دوره‌ی باستان که تا قبل از مسیحیت است؛ و مهد آن جائی بوده که امروز ایالت تاباسکو است. (۲) دوره‌ی کلاسیک (ح 100—800 ب‌م) که در تئوتی‌واکان، با هنر سفالگری و تکنیک متهورانه و بی‌نظیر نقاشی‌های دیواری شکوفا شد؛ این تمدن کمابیش تا قرن ۱۱م در بعضی مناطق ادامه یافت. (۳) دوره‌ی بعد از کلاسیک که از 800 ب‌م شروع میشود و تا اشغال (۱۵۲۱) مکزیک توسط اسپانیائیها ادامه داشته است. در این دوره یک نوع آشفتگی در اغلب کشورهای امریکای لاتین شروع میشود که چادرنشینان دره‌ی مکزیک، یعنی قبایل میکستک (← مکزیک، جمهوری)، و تولتک مسبب آن بودند. این دو قبیله هنر جدیدی را در آن حوالی رایج ساختند که قدری خشنتر از آثار دوره‌ی قبل بود. سپس قبیله‌ی دیگری به نام آزتک تمدن جدیدتری پدید آوردند که از مظاهر آن معماری حجیم کاخها و معابد هرم‌شکل است.

۱— هنر. از نظر تاریخی سیر تحول و ترقی هنر نقاشی را میتوان از طرحهای روی کوزه‌های عتیقه و نقاشیهای تزیینی دیواری و بالاخره تذهیب غنی و متنوع کتب خطی در قرون مختلف پیگیری کرد؛ خطوط طرحها قوی و غالباً عمود بر هم است. رنگ همیشه به صورت یک‌نواخت و مسطح و در محدوده‌ی خطوط مستقیم طرح به کار رفته است. از رنگ به عنوان نماد استفاده شده نه به عنوان تزیین. نقاشی دیواری در این دوران به سبک هندیشمردگان بومی و بدون مناظر و مرایا بود. در تئوتی‌واکان، تعداد زیادی نقاشی دیواری متعلق به 200 ب‌م کشف شده که تزیینات آن بر اساس طرح‌های هندسی توأم با نمادهای مذهبی است و خدایان و پیشوایان و حیوانات مقدس را می‌نمایاند. مناظر طبیعت و گیاهان بندرت نقش شده‌اند. در میان اکتشافات خرابه‌های دوره‌ی کلاسیک قابیل مایا بقایای ساختمانی با سه اطاق مزین به نقاشیهای دیواری کشف شده است. جالب توجه آنکه هر اطاق با توازن و ترکیب و رنگامیزی مختلف و متناسب با موضوع خود نقاشی شده است و هر سه اثر از قرن ۸م است.

نقاشیهای دوران بعد از 1000 دارای موضوع اسطوره‌ای و سبک نقاشی آنها بسیار شبیه به آثار هنری میکستکها است که از دره‌ی پوئبلا به جا مانده است. به همین جهت این سبک خاص به سبک میکستک‌پوئبلا معروف است. طرحها به رنگ سرخ در زمینه‌ی سفید نقاشی شده است. یکی از صور هنر هندیشمردگان مکزیک، مینیاتورهای موجود در کتب است که برخی از آنها دارای رنگامیزی و ترکیب بسیار ظریفی هستند که روی پوست گوزن یا کاغذهای ضخیم—که با یک لایه‌ی گچ سفید پوشانده شده— ترسیم شده است. قدمت اکثر این آثار از 1000 ب‌م فراتر نمیرود.

سفالگری به وسیله‌ی دست انجام میشد ولی

روشهای مختلفی برای تزیین آنها به کار میرفت که معروفترین آنها سبک میکستک‌پوئبلا (برای تزیین ظروف رنگارنگ) و سبک تلاسکالا است. موضوع تصاویر خدایان و حیوانات مقدس یا طرحهای ساده‌ی تزیینی بود. حجاری و موزائیک نوع دیگری از هنر مکزیک باستان است. اشیاء هنری ظریف و زیورآلات با فیروزه، یشم، کریستال و سایر سنگهای سخت ساخته میشد. زیباترین آثار حجاری این دوره ماسکها و آدمکهای کوچک از جنس یشم است، و بهترین نمونه‌های این آثار در موزه‌ی بریتانیائی و چند موزه‌ی بزرگ دنیا موجود است. کنده‌کاری روی چوب، استخوان، و صدف، که اغلب صحنه‌های اسطوره‌ای را مینمایانند، از هنرهای پیشمار هندیشمردگان مکزیک است. ساختن انواع ماسکهای سنگی، چوبی، استخوانی، و سفالی یکی از انواع هنر مکزیک بود که از آنها در مراسم مذهبی، تدفین، و جادوگری استفاده میشد. ماسکهای سنگی نواحی تئوتی‌واکان در خور تذکر است؛ در این ماسک اجزاء صورت به ساده‌ترین شکل نمایانده شده و اغلب صورتکها به یکدیگر شباهت دارند. ماسکهای سفالی این منطقه نیز به علت طرحها و رنگامیزی معروف بوده است. ماسکهای کوچک مینیاتوری که از سنگهای نیمه‌قیمتی ساخته میشد جزء هنر جواهرسازی و از شاهکارهای هنر مکزیکیها محسوب میشود.

قدیمترین مجسمه‌ی سنگی متعلق به 200 تا 500 ب‌م و در نواحی تئوتی‌واکان است که در حقیقت مجموعه‌ای از سکوهای عظیم‌الجثه با نقوش برجسته‌ی خفیف است. در خرابه‌های تولان، پایتخت تولتکها، نیز نقوش برجسته و کنده‌کاریهای خفیف در سطوح اهرام دیده می‌شود. مجسمه‌های سنگی اغلب در معماری به کار گرفته میشده است. مجسمه‌های عظیم مکزیک فقط در چند قرن قبل از تسلط اسپانیائیها، از نظر کیفیت و کمیت به اوج خود رسید. در برخی از نمونه‌های موجود به حد اقل شکل‌گیری و فورم اکتفا شده است. تندیسهای مایائی به علت کنده‌کاریهای مرغوب روی سنگ و گچ معروفند. هنر تندیس‌سازی در مکزیک با خلق آثار سفالی در دوران عتیق شروع شد. قدیمترین آنها با الهام از پرستش آدمیزادگان و بقای بشر به صورت نمادهائی از زن و مادر ساخته میشد. از مشخصات بارز مجسمه‌های مکزیکی ساده بودن بیحد هیکل انسان با انعکاس احساس شادمانی طنزآمیز است.

۲— معماری. با پیدایش اولین تمدن در مکزیک، معماری مشخصی در آن ناحیه به وجود آمد. این معماری شامل مجموعه‌ای از حیاطها و سکوهای مکعب مستطیل عظیم‌الجثه بود که در مراکز اجتماع مردم ساخته میشد، و برای موعظه و خطابه‌های مذهبی مورد استفاده قرار میگرفت. همین مراکز اجتماعات مذهبی بتدریج تبدیل به مراکز شهرهائی شد که در آنها ساختمانهای متعددی، هم برای اسکان مردم و هم جهت انجام دادن امور تشریفاتی و مذهبی، ساخته شد. بر روی هم، خصوصیت معماری باستانی این منطقه عظیم‌الجثه بودن بناها و شباهت

ساختمانها به مجموعه‌ای از مجسمه‌های خشن است.

آگاهی به هنر نساجی این دوره فقط از روی آثار مکتوب نویسندگان قدیمی یا از طریق بررسی آثار نقاشی و مجسمه‌سازی عهد باستان میسر است. به عقیده‌ی مورخان، پارچه‌های نخی عالیترین نوع پارچه به شمار میآمد، و طرح پارچه‌ها و ذوق هنری بافندگان آن دوره را بخوبی مینمایاند. تزیین با پر نیز از هنرهای ممتاز آن زمان بوده که از 300 ب‌م شروع شده و در تمام دوره‌ی کلاسیک اهمیت و توسعه‌ی بسزائی یافته است. هنر فلزکاری نسبت به سایر رشته‌های هنری قدری جدیدتر است و گمان نمیرود که قدمت آن از سال 900 فراتر رود؛ هنرمندان این دوره از طلا، مس، نقره، قلع و سرب یا آلیاژهای این فلزات استفاده میکردند. بهترین آثار فلزکاری توسط هنرمندان قبیله‌ی میکستک انجام میشد.

II- دوران استعمار. تحول معماری و هنر در این دوره از طرفی به تأثیر تغییر اوضاع و احوال محلی، سیاسی، و اجتماعی و از طرف دیگر به سیر تحول معماری و هنر در اروپا بستگی دارد. مهمترین و چشمگیرترین مراحل ترقی هنر و معماری مکزیک در قرن ۱۶م تحت تأثیر هنر ایبریایی بود. در مکزیک راهبان و مبلغان مذهبی به اشاعه‌ی دستورهای دینی مسیحی مشغول بودند و به پیروی از دستورهای آنان تعداد زیادی دیر و صومعه ساخته شد.

۱— هنر. هنر هندیشمردگان که تفاوت بسیاری با هنر دوران استعمار داشت تأثیر مختصر بر آن گذاشت؛ به این ترتیب که نقاشیهای هندیشمردگان و بومیان صحنه‌های اسطوره‌ای و نمادها را به کار میگرفت ولی نقاشی دوران استعمار، که تحت تأثیر نقاشی اروپائی و مذهب کاتولیک بود، سبک ناتورالیسم را ارائه میداد. این دو سبک به طور مجزا در مکزیک ادامه یافت. هنر دوران استعمار را، که به هنر اسپانیای جدید معروف است، به ۴ دوره تقسیم میکنند.

(ا) دوره‌ی ابتدائی، که مدت آن 50 سال است و بلا فاصله بعد از تسلط اسپانیا در 1521 شروع میشود.

(ب) دوره‌ی رنسانس، که انعکاس رنسانس اروپا است و ۲۵ تا ۳۰ سال طول میکشد.

(ج) دوره‌ی باروک، در قرن ۱۷م و بیشتر سالهای قرن ۱۸م ادامه یافت.

(د) دوره‌ی نئوکلاسیک. در اواخر قرن ۱۸م مکتبهای مختلفی پا گرفت و تا اوایل سالهای کشمکش برای استقلال در 1810 ادامه یافت. اولین مکتب نقاشی در 1525 تشکیل شد و شاگردان فراوان در این مکتب پرورش یافتند. نقاشیهای دیواری نمای داخلی بسیاری از کلیساها و صومعه‌ها را زینت داد. این آثار اغلب تقلیدی از نقاشیها و کنده‌کاریهای اروپائی بود. نقاشیهای دوره‌ی رنسانس مکزیک شباهت تام به آثار رنسانس اسپانیا دارد. نقاشی دوران باروک، برخلاف معماری این دوره، متنوع و غنی نیست. هنر باروک مکزیک در قرن ۱۸م وارد

مرحله‌ی جدیدی شد و، در پی تقلید از مکاتب هنر اسپانیا، رنگهای شاد و زنده‌ی صورتی تند و آبی در نقاشیها به کار رفت که از نظر هنری ارزش چندانی نداشت. نقاشی در این دوره اصولاً به کلیسا تعلق داشت و اغلب صورتهای پیشوایان مذهبی، قدیسین، و شرح زندگی آنان بر روی بومهای نقاشی یا دیوارها منعکس میشد.

در قرن ۱۹م، بر اثر آشوبهای دوران استقلال مکزیک، فعالیتهای هنری راکد ماند و هیچ گونه آثار جدیدی ابداع نشد، تا ۱۸۲۹ که آکادمی سان کارلوس[1] (sān kārlos) به رسمیت شناخته شد و استادان اسپانیائی به تدریس نقاشی و مجسمه‌سازی مشغول شدند. دورنماسازی در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م، با ورود هنر دورنماسازی ایتالیائی، شروع شد و شاگردان فراوان در این رشته پرورش یافتند. در اواخر قرن ۱۹م، نارضائی عده‌ای از هنرمندان باعث شد که قدم مؤثری در راه احیا و ترقی هنر مکزیک بر داشته شود. این جهش در یک چاپخانه کوچک شروع شد و هنرمندانی چون خ. گ. پوساذا با آثار لیتوگرافی و کنده‌کاری خود بهترین تصاویر کتابهای مصور را عرضه داشتند. سبک کار پوساذا در هنرمندان بعد از او، به خصوص در نقاشیهای دیواری جدید، تأثیر بسزائی داشته است.

۲ــ معماری. مطالعه‌ی سیر تحول معماری مکزیک، دوره‌های مختلف آن را روشن میسازد. اولین دوره از سال ۱۵۲۱ شروع شد و ۳۰ سال ادامه یافت. سپس در نیمه‌ی دوم قرن ۱۶م تأثیر اروپا در هنر و معماری مکزیک احساس میشود. در قرن ۱۸م سبک باروک اروپا تأثیر بخشید و در ۳۰ سال آخر دوران سلطه‌ی اسپانیا بر مکزیک، روح نئوکلاسیک اروپا بر هنر و معماری آن سرزمین تأثیر نهاد.

از ۱۵۲۱ تا ۱۵۵۰، بلا فاصله پس از فتح تنوچتیتلان، کلیساها و اماکن مسکونی فراوان ساخته شد. کلیساها عموماً از یک شبستان و یک محراب تشکیل میشد. صومعه و محل اقامت رهبانان در جهت کلیسا قرار داشت و این مجموعه درون یک چهاردیواری ساخته میشد. در حیاط مستطیل‌شکل جلو کلیسا صلیبی قرار داشت. نمونه‌ی بسیار جالب توجه این معماری کلیسای جامع شهر مکزیکو است.

در سالهای ۱۵۵۰ تا ۱۶۳۰ صومعه‌های بزرگ فرقه‌های مختلف در سراسر مملکت، به منظور دعوت مردم به پذیرش مسیحیت، بنا شد. نقشه‌ی این صومعه‌ها اغلب یکنواخت است. نمای ساختمان عاری از تزیین بود بجز اطراف در ورودی که احتمالاً یک پنجره‌ی مدوّر زینتی در بالای آن قرار داشت. در سمت راست کلیسا عمارت صومعه و یک یا دو حیاط خلوت وسیع دیده میشد. همه‌ی این ساختمانها را یک حیاط محصور میکرد. در اطراف حیاط نمازخانه و دیوارهای کنگره‌ای وجود داشت. کلیسای جامع مکزیکو و پوئبلا در این دوره تکمیل شد. بر روی هم، سبک نئوکلاسیک بر سبکهای دیگری که در این ساختمان به کار رفته غالب است.

سبک معماری باروک در نیمه‌ی اول قرن ۱۷م در همان سبک خشن و بناهای عظیم‌الجثه باقی ماند و سبک ساختمانهای مذهبی با سرعت در شهرهای مکزیک شیوع یافت. سبک باروک در مکزیک همزمان با رونق اقتصادی آن کشور بود و مدت ۱۵۰ سال اغلب ساختمانها و بناهای مکزیک تحت تأثیر این سبک بنا شد. این سبک در قرن ۱۸م به اوج خود رسید. در معماری باروک مکزیک دو دوره قابل تفکیک است، باروک و چوریگرسک (← چوریگرا)، که سبک اخیر تلفیق باروک و روکوکو است.

در اواخر قرن ۱۷م تزیین ستونها، به خصوص اشکال مختلف مارپیچی که نمونه‌ی بارز سبک باروک است، پدیدار شد. سردرهای کلیساها تزیینات و گچبریهای غنی یافت. در داخل کلیساها نیز تزیینات سنگین و غنی به کار رفت و گچبریهای مطلا زیر گنبدها و دیوارهای کلیساها را پوشاند. نمای اغلب ساختمانهای قرون ۱۷م و ۱۸م با قطعات سنگ به شکل طرحهای هندسی تزیین میشد. نمونه‌ای جالب توجه از این تزیین در کلیسای سانتو دومینگو واقع در پوئبلا است.

در ربع آخر قرن ۱۸م سبک نئوکلاسیک اسپانیا تأثیر مستقیمی بر معماری مکزیک گذارد. این سبک تا اواسط قرن ۱۹م زنده ماند.

سیر تحول مجسمه‌سازی شبیه نقاشی است. آثار هندیشمردگان با الهام از فورمهای اروپائی و توأم با انعکاس احساس درونی و بومی خود آنها است، و نتیجه‌ی این تلفیق پیدایش مجسمه‌های بینظیری بود که در عین ابتدائی بودن طرح، حالات گوناگون معصومانه، کودکانه، خشونت، و گاه دهشت را منعکس میساختند. برخی کنده‌کاریهای دیوارهای صومعه‌ها و کلیساها را میتوان جزء این گروه از مجسمه‌سازی مکزیک محسوب داشت. بهترین نمونه‌های مجسمه‌سازی از اولین قرن حکومت اسپانیا در مکزیک آثاری است که در محراب کلیسای فرانسیسیان در سوچیمیلکو[2] (socimilko) وجود دارد.

آثار دوره‌ی رنسانس و باروک نیز مانند نقاشی همین دوره شباهت به آثار اسپانیائی و اروپائی دارد. معماری و مجسمه‌سازی با مهارت و استادی تمام با هم تلفیق میشد و در ساختمان کلیسا سبکهای معماری متنوع به کار میرفت و مجسمه‌سازان بیشماری آثار خود را در بناها به کار میگرفتند. در هر بنا معمولاً هزاران ستون، حاشیه‌ی تزیینی، مقرنسکاری و طاقچه‌ی چوبی کنده‌کاری مزین به طلاکوبیهای غنی بود. دیوارهای پشت محراب از مهمترین قسمتهای کلیسا به شمار میرفت و بهترین و غنیترین آثار تزیینی دیواری آنها را میآراست. ستونهای مارپیچی و مجسمه‌های فرشتگان و تاجهای گل با استادی و مهارت کامل داخل کلیساها را تزیین کرده‌اند.

بعد از تأسیس آکادمی سان کارلوس، تزیین دیوارهای پشت محراب با مجسمه، پایان گرفت و مجسمه‌سازی یک هنر مستقل شد و شهرهای پوئبلا و کرتارو به صورت دو مرکز مجسمه‌سازی مکزیک در آمد. نیز ← اسپانیا، معماری صدهٔ مرالی.

III- دوره‌ی جدید و معاصر. در اواخر قرن ۱۸م مدارس هنری تأسیس شد و استادان تعلیم‌دیده در اروپا به تدریس هنر در مکزیک پرداختند، و به این ترتیب، هنر که تا آن روز فقط به مذهب تعلق داشت، در سایر مظاهر زندگی وارد شد و پورتره‌ی اشرافزادگان و مقامات عالی دولتی به سبک گویا ای لوئینتس، انگر، و ژ. ل. داوید نقاشی شد. هنر ملی و دستی توسعه یافت و هنرمندان مکزیکی دور از تمدن جدید به خلق آثار اصیل ادامه دادند.

هنرمندان نقاش تحت تأثیر سبک و آثار خوسه پوساذا مکتب جدیدی در نقاشی دیواری عرضه داشتند. تأثیر این مکتب در اغلب ممالک و حتی در قاره‌های دیگر محسوس است. مظاهر این مکتب در ۱۹۲۱ شروع شد و هنرمندانی چون د. ریورا و خ. ک. اوروسکو به شهرت فراوان رسیدند. ولی چون این هنر یکنواخت شد، بزودی دلزدگی ملت را بر انگیخت و مبارزه برای یک تنوع و نوآوری شروع شد. مبارز اصلی این جنبش هنرمندی جهانی به نام روفینو تامایو[3] (rufino tāmāyo؛ ۱۸۹۹—) بود که هنر ملی را با هنر جدید در آمیخت.

مدتها بعد از پیدایش مکتب امپرسیونیسم در اروپا، این سبک هنر مختصراً در هنر مکزیک اثر گذاشت. دو تن از مشهورترین هنرمندان این دوره که در ایتالیا و فرانسه تحصیل کرده بودند هنر اروپا را به نقاشان جوان مکزیکی آموختند که البته با مکتب امپرسیونیسم اروپا فاصله داشت، ولی جنبش تازه‌ای در سبک نقاشی مکزیک بود. انقلاب ۱۹۱۴—۱۸ باعث رکود کلیه فعالیتهای هنری شد، ولی در ۱۹۲۱ مکزیک دوباره به صلح و آرامش باز گشت. سندیکای نقاشان و مجسمه‌سازان تشکیل شد. هنرمندان بناهای دولتی را تزیین کردند و هر هنرمند به سبک خود دیوارهای خارجی ساختمانها را تزیین کرد. به این ترتیب نقاشی و هنر در معرض دید عموم قرار گرفت و توأم با مجسمه‌سازی هنر مشخص و جدید مکزیک به وجود آمد.

مجسمه‌سازی جدید بر خلاف نقاشی از مرحله‌ی تکامل دور مانده است. در اوائل قرن ۲۰م مجسمه‌سازان به تقلید از مجسمه‌سازان باستانی به حکاکی پرداختند و این سبک، که در دوران قبل از انقلاب هم بسیار مهم بود، همچنان اهمیت خود را حفظ کرده است و لیتوگرافی و کنده‌کاری روی چوب و فلز جای بسیار مهمی در هنر امروز مکزیک دارد.

در فاصله‌ی جنگ I و جنگ II، به علت قطع ورود مصالح ساختمانی، مکزیک مجبور به تهیه‌ی مصالح داخلی شد. امریکای لاتین یکباره به اقتصاد شکوفان و صنایع داخلی کافی رسید. نوع مصالح و اقتصاد این دوره باعث تغییر ناگهانی و استفاده از مصالح و وسایل جدید در

(۱)San Carlos (۲)Xochimilco (۳)Tamayo

معماری و شهرسازی و خانه‌سازی شد. سبک معماری تقلید از سبکهای اروپائی و با الهام گرفتن از فلسفه و افکار مخصوص مکزیکیها است. بین معماری جدید مکزیک و معماری سنتی و باستانی آن شکاف عمیقی پدید آمد. به عبارت دیگر، در 5'000 سال متوالی، مکزیک معماری سنگی داشته و یکباره با نفوذ معماری اروپائی کلیه‌ی اصول و سنتهای قدیمی و باستانی خود را انکار کرده به جدیدترین مظاهر و خصوصیات معماری روی آورده است، به طوری که معماری مکزیک تقلیدی است از سبکهای اروپا و سایر ممالک؛ یعنی کلیساها به سبک کلیساهای جامع گوتیک و ساختمان بانکها به سبک معابد یونانی بنا شده و حتی حیاطهای آرابسک و معابد مایائی با معماری مکزیک تلفیق شده است. این سبک به هنر نو معروف شده است.

در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م هنر و معماری فرانسه تأثیر بسیار در معماری مکزیک کرد. بنای یادبود استقلال مکزیک در مکزیکو نمونه‌ای از این نوآوری است. در اوایل قرن ۲۰م ساختمان معظمی به نام قصر هنرهای زیبا ساخته شد؛ این بنا در نوع خود بهترین اثر معماری به سبک هنر جدید در دنیا شناخته شده است.

در این دوره طرحهای معماری متناسب با احتیاجات عمومی عرضه شد. این طرحها اغلب تحت تأثیر لوکوربوزیه بود. ولی کوشش زیادی برای خلق یک سبک معماری ملی به عمل می‌آمد. برای رسیدن به این هدف اشکال و افکار تاریخ گذشته‌ی مکزیک را، بنا به احتیاجات و مسائل زمان، تغییر شکل میدادند و هر معمار بنا به ذوق و سلیقه‌ی خود سبکی را به کار می‌گرفت. میتوان گفت که مهمترین آثار معماری معاصر مکزیک در دهه‌ی ۱۹۴۰ پدید آمد، و بیداری دولت مکزیک و توجه و احتیاجات عمومی ملت باعث توسعه و شکوفائی معماری جدید شد.

خصوصیات معماری جدید شباهت زیادی به معماری اروپائی و امریکائی دارد؛ ترکیب حجمهای هندسی، تمایل به استفاده از خطوط افقی و کمبود خطوط منحنی. نمای بیرونی و درونی بناها با هم آمیختگی دارد. هر عنصری که به شکل و فورم ساختمان لطمه وارد آورد حذف میشود. معمار مکزیکی از رنگها حد اکثر استفاده را برای تزیین و تأکید بر اشکال و خطوط معماری میکند.

مکس (maks)، لفظ عربی، مأخوذ از آرامی مکسا، به معنی باج و حقوق گمرکی و عوارض. در جاهلیت نیز از بازارهای جاهلی عوارضی به نام مکس گرفته میشد. بنی امیه گرفتن مکس را از نو رواج دادند و نخست عنوان مالیاتی غیر مستقیم داشت و به جای عشر (ده یک) بود. در دوره‌ی فاطمیان در مصر، علاوه بر آنچه در مرزها به عنوان مکس از کالاها گرفته میشد، از زمین و انحصارهای دولتی (نی و صید ماهی و شوره) و بسیار چیزهای دیگر مکس میگرفتند و گاه اندازه‌ی آن از عشر بیشتر میشد و به خمس میرسید. روی هم رفته مسلمانان، بنا بر حدیثی منسوب به حضرت رسول (ص) بدین مضمون که عامل مکس در دوزخ است، از مکس ناراضی بودند. اکنون در بلاد عربی اداره‌ی مکوس (mokus، جمع مکس) همان اداره‌ی گمرک است. نیز ← تمغا.

مکسر، خور، ← عدن، قسمت II.

مکسول (maxvel؛ به نام ج. ک. مکسول، واحد شار مغناطیسی (← شار) در سلسله‌ی سگت، و آن شاری است که از سطحی به وسعت ۱ سمم که عمود بر میدانی به شدت یکنواخت یک گاوس قرار گرفته است میگذرد. یک مکسول برابر است با 10^{-8} وبر.

مکسول[1]**، جیمز کلارک** (jeymz klärk maks-wel)، ۱۸۲۱–۷۹، فیزیکدان اسکاتلندی، متولد ادنبورگ. نظریه‌ی میدان برقاطیسی را بر اساس ریاضیات بسط داد. در تحقیقات خود به این نتیجه رسید که انرژی برقی و انرژی مغناطیسی به صورت امواج عرضی (← موج) منتقل میشوند، و امواج نور نیز برقی و مغناطیسی هستند. در حرارت، نظریه‌ی حرکتی گازها، رنگها، و دالتونیسم نیز تحقیقاتی کرده است. مکسول، واحد شار مغناطیسی، به نام او است.

مکسیکلی، شهر، مکزیک؛ ← مکزیکالی.

مکسیکو، نام انگلیسی مکزیک و مکزیکو.

مکسیم، خاندان، ← ماکسیم، خاندان.

مکسیم، هادسن، ← ماکسیم، خاندان.

مکسیم، هایرم پرسی، ← ماکسیم، خاندان.

مکسیم، سر هایرم ستیونز، ← ماکسیم، خاندان.

مکش[2] (makeš) [اسم مصدر مکیدن]، بیرون آوردن سیال از ظرف یا منبع به وسیله‌ی کاستن فشاری که در آغاز عمل بر قسمتی از سطح سیال که درون لوله‌ی مکش واقع است وجود دارد، مانند آنچه در لوله‌ی مکش تلمبه‌های مکشی (← تلمبه) و غیره دیده میشود.

مکعب، در ریاضیات، ← قوه یا توان.

مکعب[3] (moka'ab)، در هندسه، کثیر الوجوه محدود به شش مربع مساوی که هر دو مربع مجاور بر هم عمودند. مسئله‌ی **تضعیف مکعب** (منسوب به افلاطون) تعیین ضلع مکعبی است که حجمش دو برابر مکعب مفروضی باشد. حجم مکعب حاصلضرب سه بعد (a، ضلع هر وجه) آن در یکدیگر است، یعنی $V=a^3$.

مکعب مستطیل[4]، در هندسه، متوازی السطوحی که دو قاعده‌ی آن دو مربع و وجوه جانبی آن چهار مربع مستطیل است. حجم مکعب مستطیل مساوی است با حاصلضرب مساحت قاعده در ارتفاع آن.

مکفرسن[5]**، جیمز** (jeymz makfërsən)، ۱۷۳۶–۹۶، مؤلف بریتانیائی؛ متولد اسکاتلند. در ابردین و ادنبورگ تحصیل کرد. به اصرار ج. هیوم و دیگران قطعاتی از شعر کهن گردآوری‌شده از بلندبومهای اسکاتلند (۱۷۶۰)، فینگال (۱۷۶۱)، حماسه‌ای از هجوم نورمانها به ایرلند، و تیمورا (۱۷۶۳) را ترجمه کرد. در ۱۷۶۵ کتابی به صورت مجموعه‌ی آثار، تحت عنوان آثار اوشن، که از جنگجویان و رامشگران افسانه‌ای ایرلندی قرن ۳م بود، به چاپ رسانید. س. جانسن و دیگران شدیداً در مستند بودن این اشعار تردید کردند. پس از مرگ او کمیته‌ای تحقیقی، مرکب از گروهی از ادبا، تأیید کرد که مکفرسن مقداری اشعار و احادیث گیلی کهن نیز به کار برده، ولی بیشتر اشعار را خود سروده است، و کشف دستنویسهای باستانی جعلی است. آثار نثر او، که با سبکی آزاد و موزون نوشته شده، و از احساسی فوق طبیعی و مالیخولیائی سرشار است، عمیقاً در اعتلای نهضت رمانتیک در ادبیات، به ویژه ادبیات آلمانی، تأثیر گذاشت. مکفرسن چندین کتاب تاریخ نیز نوشت.

مکفوف، در علم عروض، ← کف.

مکفول: ← کفالت.

مکفول له: ← کفالت.

مکفیله[6] (makfila) [عبری، = غار دوخانه]، غاری نزدیک حبرون که ابراهیم برای گورستان خانوادگی خرید (پیدایش ۲۳؛ ۹.۲۵ و ۱۰؛ ۲۹.۴۹–۳۲؛ ۱۳.۵۰)،

مکلا[7] (mokalla)، بندر (در ۱۹۷۰ حد تخمیناً 65'000) و شهر عمده‌ی حضرموت، ج عربستان، ۵۱۵کیلومتری ل‌ش عدن؛ صادرات آن کندر و صمغهای دیگر، پوست، سنا، و قهوه است. مرکز تجارت با هند و سومالی و بندرهای بحر احمر و مسقط است.

مکلاود[8]**، جان جیمز ریکرد** (jän jeymz rikərd maklăd)، ۱۸۷۶–۱۹۳۵، پزشک اسکاتلندی. تحقیقات و کارهایش در باب استعمال انسولین سهمی (با مشارکت ف. گ. بنتینگ) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۳ در فیزیولوژی و پزشکی را نصیب وی کرد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مکلاود، فیونه: ← شارپ، ویلیام.

مکلستر[9]**، جیمز سامرویل** (jeymz sāmərvil maklestər)، ۱۸۷۷–۱۹۵۴، پزشک و مربی و نویسنده‌ی امریکائی. از پیشگامان در تغذیه‌ی درمانی و از نخستین کسانی است که ارتباط میان رژیم غذائی و بهداشت جسمی و روانی را تشخیص داده‌اند. از جمله‌ی آثارش تغذیه و رژیم غذائی در تندرستی و بیماری (۱۹۲۷) و تشخیص و درمان اختلالات سوخت و ساز (۱۹۳۵) است.

مکلنبورگ[10] (meklenburg)، ایالت سابق آلمان، در پستومهای ل‌ش، بر ساحل دریای بالتیک، میان شلویگ‌هولشتاین در غ، ساکس سفلی در جغ، براندنبورگ در ج، و پومرانی شرقی در ش. پس از جنگ II، پومرانی غربی در داخل مرزهای مکلنبورگ قرار گرفت، و بدین ترتیب مساحت آن از ح ۱۵'۵۴۰ کمم به ۲۲'۹۳۶ کمم افزایش یافت. این ایالت مکلنبورگ توسعه‌یافته شمالیترین منطقه و ح ۱/۵ سرزمین منطقه‌ی اشغالی شوروی را در آلمان تا ۱۹۵۲ تشکیل میداد، که در این سال به بخشهای روستوک، شورین، نویبراندنبورگ[11] (noybrān-denburg) تجزیه شد. شهرهای عمده عبارتند

(۱) Maxwell (۲) suction (۳) cube (۴) rectangular parallelepiped (۵) Macpherson (۶) Macphelah (۷) Mukalla (۸) Macleod (۹) McLester (۱۰) Mecklenburg (۱۱) Neubrandenburg

از روستوک؛ شورین؛ شترالزوند؛ گرایفسوالد[1] (grāyfsvāld)، که دانشگاهش ۵۰ سال قدمت دارد؛ و ویزمار[2] (vizmār)، مرکز صید ماهی و صنعتی.

ناحیه‌ی مکلنبورگ عموماً هموار است، گرچه رشته‌تپه‌های پستی آن را قطع میکنند؛ و جنگلهای انبوه دارد. رودهای پنه[3] (pene) و وارنو[4] (vārno)، که هر دو به دریای بالتیک میریزند، و رود الده[5] (elde)، که از ریزابه‌های الب است، آن را زهکشی میکنند. کشاورزی قرنها در این ناحیه پیشرفته بوده است؛ محصولات عمده‌اش گندم، جو، زرت، لوبیا، چندر قند، و سیب زمینی است.

تاریخ. در قرن ۶م وندهای اسلاو این ناحیه را اشغال کردند، که در آن زمان تقریباً سراسر آن جنگلهای انبوه بود. در قرن ۱۲م مستعمره‌ی آلمانها شد و به وسیله‌ی دوک ساکس مسیحیت در آن وارد شد؛ امرای وندها واسالهای امپراطوری مقدس روم در این ناحیه شدند، و در آنجا در ۱۳۴۸ مقام دوکی یافتند. چند شهر، از جمله روستوک و ویزمار، مدتی استقلال نسبی یافتند و از اعضای مترقی ← اتحادیه‌ی هانسائی شدند. در ۱۵۴۹ دوکها به آیین پروتستان گرویدند، و در جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸) این ناحیه ویران شد، و مدت چندین دهه مردم، اعم از روستائی و شهری، دوچار فقر شدند. سوئد که یکی از دو طرف متخاصم در جنگ بود نظارت بر قسمتهائی از ساحل دریای بالتیک را، تا زمان ناپلئون، به دست گرفت.

در ۱۶۲۱، دوکنشین به دو قسمت تقسیم شد، مکلنبورگ-شورین و مکلنبورگ-گوستروف[6] (gŭstrŏ-)، با تجزیه‌ی بعدی در ۱۷۰۱، دوکنشینهای مکلنبورگ-شورین و مکلنبورگ-شترلیتس[7] (štrelits-) به وجود آمد، که تا پایان جنگ جهانی I دوام داشت. کنگره‌ی وین این دوکنشین را به مقام مهیندوکنشین ارتقا داد (۱۸۱۵)، و در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست. در ۱۹۱۸ مهیندوکها خلع شدند، و دوکنشینها ایالات جداگانه‌ای در جمهوری آلمان تشکیل دادند. در ۱۹۳۴ ایالت واحدی شد که، در ۱۹۴۵، تحت کنترول نیروهای شوروی در آمد. طبق تخمین ۱۹۵۶، جمعیت آن ۲٬۱۵۶٬۱۰۰ بوده است.

مکلور[8]، سر رابرت جان (sər rabərt jān maklur)، ۱۸۰۷–۷۳، افسر دریائی بریتانیائی و پوینده‌ی شمالگان، متولد ایرلند. فرمانده یکی از دو کشتی بود که برای جستجوی سر ج. فرانکلین اعزام شد (۱۸۵۰–۵۳) و تنگه‌ی مکلور را کشف کرد. اولین کسی است که وجود گذرگاه شمال غرب را ثابت کرد.

مکلورین، کولین: ← ماکلورن.

مکلیش[9]، آرچیبالد (ārcibāld maklīš)، ۱۸۹۲– ، شاعر امریکائی. پس از سه سال وکالت دعاوی در بستن، کارهای حقوقی را کنار گذاشت و به سفر و نویسندگی پرداخت. در دهه‌ی ۱۹۲۰ بیشتر در فرانسه زیست، و چندین مجلد شعر سرود، از جمله کوزه‌ی خاک (۱۹۲۵)، و هملت آ، مکلیش (۱۹۲۸)، که بیانکننده‌ی سرخوردگیش از اوضاع بعد از جنگ جهانی I بود. کشورگشا (۱۹۳۱، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتس) داستانی منظوم از فتح مکزیک است. در دوره‌ی زمامداری ف. د. روزولت مناصبی را عهده دار بود، از جمله کتابداری کنگره (۱۹۳۹–۴۴) و مشاوری رئیس جمهور. در ۱۹۴۹ استاد علم معانی و بیان دانشگاه هاروارد شد.

مکلینتاک[10]، سر فرانسیس لیوپولد (sər frān-sis liopŏld maklintāk)، ۱۸۱۹–۱۹۰۷، پوینده‌ی قطبی بریتانیائی. در چند هیئت اکتشافی برای یافتن سر ج. فرانکلین شرکت کرد. فرماندهی هیئت اعزامی خانم فرانکلین را به عهده داشت (۱۸۵۷–۵۹)، و اسنادی به دست آورد که سرنوشت ج. فرانکلین را کاملاً مشخص می‌ساخت.

مکمارو، درمت: ← درمت مکمارو.

مکمل، زوایای: ← زاویه.

مکمیلن[11]، ادوین متیسن (edwin matisən makmilən)، ۱۹۰۷– ، فیزیکدان امریکائی. در ۱۹۳۶–۴۱ دانشیار دانشگاه کالیفرنیا بود، و در ۱۹۴۱ از طرف دولت کشمکش مأمور تحقیق در رادار شد؛ در تکمیل بمبهای اتمی هیروشیما نیز شرکت داشت. در ۱۹۴۰، به اتفاق فیلیپ هویگه آبلسون[12] (filip hoyge abel-son) نروژی، عنصر شماره‌ی اتمی ۹۳ را از طریق بمباران اورانیوم ۲۳۸ به وسیله‌ی نوترونها کشف کرد، و این عنصر نپتونیوم نام یافت. تحقیقاتش در باب عنصر شماره‌ی ۹۴ (پلوتونیوم) به واسطه‌ی جنگ جهانی II متوقف شد، اما آزمایشهای او را گ. ت. سیبورگ ادامه داد، و مشترکاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۱ در شیمی شدند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مکمیلن[13]، دانلد بکستر (dānəld bakstər makmilən)، ۱۸۷۴–۱۹۷۰، پوینده‌ی امریکائی در ناحیه‌ی شمالگان. در ۱۹۰۸ به هیئت پویشی ر. ا. پیری پیوست، و هیئت توانست قطب شمال را کشف کند (۱۹۰۹). در ۱۹۱۳ اولین هیئت پویشی مستقل خود را تشکیل داد، و تا ۱۹۱۷ در ناحیه‌ی شمالگان باقی ماند، و قسمت عمده‌ی ← جزیره‌ی الزمیر را پویید. در ۱۹۲۶ و در ۱۹۲۷–۲۸ از لابرادور، جزیره‌ی بافن، و گروئنلند دیدن کرد، در ۱۹۴۴ هیئتی را رهبری کرد که از جزیره‌ی بافن و لابرادور و گروئنلند نقشه‌ی هوائی بر داشت.

مکمیلن[14]، (ماریس) هرلد (māris harəld makmilən)، ۱۸۹۴– ، سیاستمدار بریتانیائی. در دانشگاه آکسفرد تحصیل کرد. در ۱۹۱۹–۲۰ آجودان مخصوص فرماندار کل کانادا بود. در ۱۹۲۰–۴۰ ریاست کمپانی چاپ مکمیلن و شرکا با مسئولیت محدود را، که پدر بزرگش آن را تأسیس کرده بود، به عهده داشت. مکمیلن از ۱۹۲۴، بجز سالهای ۱۹۲۹–۳۱، از حزب محافظه‌کار دائماً در پارلمان داشت. طی دهه‌ی ۱۹۳۰ منتقد سیاست محافظه‌کار بود و با و. چرچیل، از مخالفان حزب شمرده میشدند. در جنگ II، در دولت چرچیل، معاون پارلمانی وزارت مستعمرات (۱۹۴۲)، و در ۱۹۴۲–۴۵ وزیر مقیم مرکز فرماندهی متفقین در ل افریقا بود. هنگامی که محافظه‌کاران در ۱۹۵۱ دگربار حکومت را به دست گرفتند، مکمیلن بسرعت درجات دولتی را به عنوان وزیر مسکن (تا اکتبر ۱۹۵۴)، وزیر دفاع (تا آوریل ۱۹۵۵)، وزیر امور خارجه (تا دسامبر ۱۹۵۵)، و وزیر دارائی پیمود، و در مقام اخیر، که تا ژانویه‌ی ۱۹۵۷ عهده دار آن بود، کوشید تا موقعیت مالی بریتانیا را مستحکم کند، و در این سال به جانشینی سر ا. ایدن به عنوان نخست‌وزیر بریتانیا و رهبر حزب محافظه‌کار انتخاب شد، در انتخابات عمومی اکتبر ۱۹۵۹ نیز با اکثریت بزرگی در مقام خود باقی ماند. به عنوان نخست‌وزیر، به منظور ایجاد مناسبات دوستانه‌ی بین‌المللی سفرهای فراوان کرد، و اغلب با پرزیدنت آیزنهاور و پرزیدنت ج. کندی و سایر رهبران غرب گفتگو و تبادل نظر میکرد، و در فوریه‌ی ۱۹۵۹ در مسکو با ن. س. خروشچف، نخست‌وزیر شوروی نیز مذاکراتی به عمل آورد. مکمیلن، ضمن ایستادگی در برابر تهدیدات شوروی، میکوشید تا زمینه‌ای برای مذاکره فراهم آورد. او به گفتگوهای میان سران دول اعتقاد داشت، و کوشید تا از شکست کنفرانس سران در پاریس (مه‌ی ۱۹۶۰) جلوگیری کند. تلاش وی برای وارد کردن بریتانیا در ⇐ بازار مشترک در ژانویه‌ی ۱۹۶۳، به علت مخالفت فرانسه، با شکست مواجه شد، و اندکی بعد، در همان سال، شایعات تنگینی در باره‌ی زندگی خصوصی وزیر جنگ کابینه‌اش دولت او را متزلزل کرد. مکمیلن به سبب کسالت در ۱۸ اکتبر ۱۹۶۳ استعفا داد. کتابهای او، که از یک اقتصاد آزاد جانبداری میکند، شامل طرحریزی برای استخدام (۱۹۳۵)، راه میانه (۱۹۳۸)، و چهره‌های اقتصادی دفاع (۱۹۳۹) است.

مکن[15]، آرثر (ārthər makən)، ۱۸۶۳–۱۹۴۷، مؤلف انگلیسی. مکن بر ضد مادیگری پیش امروزی یک رشته داستانهای تخیلی نوشت که تاحدی میتوان گفت که زندگینامه‌ی خود اوست، و برجسته‌ترین آنها عبارتند از تپه‌ی رؤیا (۱۹۰۷) و چیزهای دوردست (۱۹۲۲). همچنین داستانهائی از ترس و نیروی فوق طبیعت نوشت، که از آن جمله است وحشت و مردم سفید. مکن در طول جنگ I با تألیف تیراندازان شهرت زودگذری کسب کرد.

مکناس[16] (maknās)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۷۵۳٬۱۲۰) مراکش، مرکز ایالت مکناس. مرکز بازرگانی واقع بر فلاتی حاصلخیز، و به وسیله‌ی راه آهن به رباط، کازابلانکا، فاس، و طنجه مربوط است. فرودگاه دارد. در قرن ۱۱م به عنوان دژی توسط موحدون تأسیس شد، نزدیک آن

---

(۱) Greifswald (۲) Wismar (۳) Peene (۴) Warnow (۵) Elde (۶) Gustrow (۷) Strelitz (۸) McClure (۹) Macleish (۱۰) McClintock (۱۱) McMillan (۱۲) Abelson (۱۳) MacMillan (۱۴) Macmillan (۱۵) Machen (۱۶) Meknès

قصری است که در قرن ۱۷م به امر مولای اسماعیل، سلطان (۱۶۷۲–۱۷۲۷) مغرب، ساخته شده، در ۱۹۱۱ توسط فرانسویها اشغال شد.

مکنزی[1] (makenzi)، رود، لغ کانادا، که حوضه‌ی آن بین کوههای روشوز و ← فلات لارنتی واقع است، و به جانب ل و لغ جریان یافته به قشم میریزد. رود مکنزی، به معنای اخص، ۱٬۸۰۰ کم طول و بین دریاچه‌ی گریت سلیو و قشم جریان دارد. شبکه‌ی رود مکنزی مشتمل است بر رود سلیو (بین دریاچه‌ی گریت سلیو و ← دریاچه‌ی اثبسکا)، و رودهای پیس و اثبسکا که سرچشمه‌های عمده‌ی آنند. مجموعه‌ی آنها جریان پیوسته‌ای به طول ح ۴٬۰۲۵ کم تشکیل میدهند که از حیث طول دومین شبکه‌ی امریکای شمالی، و ح ۳٬۲۰۰ کم آن قابل کشتیرانی است. پهنای دلتای آن ۱۳۰–۱۶۰ کم است. رود مکنزی از پوینده‌ی (۱۷۸۹) آن، س ا. مکنزی، نام گرفته است. مدتها در تجارت پوست اهمیت داشت. اخیراً در حوضه‌ی آن نفت و منابع معدنی مورد استفاده واقع شده است.

مکنزی[1]، ناحیه (مساحت آب و خشکی ـ ۱٬۳۶۶٬۲۰۰ کمم، جم ۱۴٬۸۹۵)، قسمت مرکزی و غرب سرزمینهای شمال غرب، کانادا. از مغرب به سرزمین یوکون، از ج به ایالات کولومبیای بریتانیا، آلبرتا، و سسکچوان، از ش به بخش کیواتین[2]، و از ل به قشم محدود میباشد، مشتمل است بر جزء اعظم قسمت شمالی درونبوم کانادا و قسمت عمده‌ی دره‌ی رود مکنزی، دریاچه‌های گریت بر و گریت سلیو و بسیاری دریاچه‌های دیگر در آن واقع است. اداره‌ی این سرزمین پهناور در اوتاوا متمرکز، و به دست نماینده‌ی سرزمینهای شمال غرب است.

مکنزی[3]، سر **الگزاندر** (sər alegzāndər makenzi)، ۱۷۶۴؟–۱۸۲۰، تاجر پوست و پیونده‌ی کانادائی؛ مت اسکاتلند. رود مکنزی را، که تا آن زمان ناشناخته بود، تا قشم پوئید (۱۷۸۹). رود فریزر را کشف کرد (۱۷۹۳).

مکنزی[3]، **ویلیام لایون** (wilyām lāyən makenzi)، ۱۷۹۵–۱۸۶۱، سیاستمدار و روزنامه‌نویس کانادائی؛ مت اسکاتلند. در ۱۸۲۰ به کانادا مهاجرت کرد. در رأس جماعتی سر به شورش بر داشته اقدام به گرفتن تورونتو کرد (۱۸۳۷). شورش بسرعت فرونشانده شد. مکنزی به کشتهٔ گریخت، و در آنجا چندی زندانی بود. در ۱۸۴۹ به کانادا باز گشت، و در ۱۸۵۱–۵۸ عضو هیئت مقننه‌ی کانادا بود. م. **کینگ** نوه‌اش بود.

مکنزی کینگ، ویلیام لایون: ← کینگ، مکنزی.

مکنم[4]، **رولان دو** (rolan dē meknem)، ۱۸۷۷–۱۹۵۷، باستانشناس فرانسوی. چندین سال مدیر حفریات فرانسوی شوش بود. اول‌بار در ۱۹۰۳ به شوش رفت؛ در ۱۹۱۲–۱۴ و ۱۹۲۰–۳۹ ریاست حفاریهای شوش را داشت؛ در ۱۹۴۸ با جانشینش گیرشمن همکاری میکرد. در ۱۹۳۴–۳۹ ریاست کاوشهای چغازنبیل را به عهده داشت. نتایج کارهای خود در شوش را در بامداشتهای هیئت اعزامی به ایران و در مجله‌ی آشورشناسی منتشر کرده است.

مکنمرا[5]، **رابرت مکنمرا** (rābərt mcreynj maknəmarā)، ۱۹۱۶– ، سیاستمدار امریکائی، و وزیر دفاع (۱۹۶۰–۶۸) کشمت. نخست در نیروی هوائی خدمت کرد و تا درجه‌ی سرهنگ دومی رسید. از خدمت نیروی هوائی کناره گرفت (۱۹۴۶)؛ در شرکت موتور فورد وارد شد (۱۹۶۰)، و جانشین هنری فورد II در ریاست شرکت شد. در ریاست جمهوری ج. ف. کندی به وزارت دفاع منصوب شد (۱۹۶۰)؛ در ۱۹۶۸ از وزارت دفاع کنار رفت، و به ریاست بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه منصوب شد.

مکنیث، سلسلهٔ: ← سلسلهٔ مکنیث.

مکنیس[6]، **لویس** (luis maknis)، ۱۹۰۷–۱۹۶۳، شاعر ایرلندی. شعرهایش نخست پیوستگی او را به اودن، سپندر، و الیت نمایان می‌ساند، اما بعداً به نوشتن اشعار پوچ و هجو پرداخت (از جمله انقلابین، ۱۹۶۱). فاوست را به انگلیسی ترجمه کرد (۱۹۵۱).

مکورمیک[7]، **سایرس هال** (sāyrəs hāl makormik)، ۱۸۰۹–۱۸۸۴، مخترع امریکائی، که اولین ماشین درو را اختراع کرد (۱۸۳۱) و در ۱۸۳۴ آن را به ثبت رسانید. در ۱۸۵۱ ماشین مکورمیک در انگلستان، و اندکی بعد در سراسر اروپا، شناخته شد.

مکوک، واحد ظرفیت، ← قفیز.

مکونگ[8] (mekong)، چینی **لانتسانگ**[9] (lāntsāng)، رودی در چش آسیا، به طول ح ۴٬۲۰۰ کم. در تبت سرچشمه گرفته در امتداد چش از ایالت یونان (چین) میگذرد، مرز میان برمه و تایلند (در غ) و لائوس (در ش) را تشکیل میدهد، و پس از عبور از کامبوج و ویتنام جنوبی، با تشکیل دلتای وسیعی به دریای چین جنوبی میریزد. دلتای آن یکی از بزرگترین پهنه‌های کشت برنج در جهان است.

مکویه، ده، فارس، ← مند یا موند.

مکه (makke)، بزرگترین شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۰۱٬۰۰۰) عربستان سعودی واقع در حجاز و مقدسترین شهر مسلمانان، جایگاه کعبه و مسجد الحرام، مولد حضرت رسول (ص) و بسیاری از مردان بزرگ صدر اسلام. شهر مکه در ش بحر احمر به فاصله‌ی ۷۲کیلومتری بندر جده قرار دارد. مکه در سرزمین مقدسی قرار دارد که یک سوی آن الشمیسی (aššomaysi) و سوی دیگرش تَنْعیم است. تنعیم در فاصله‌ی ۶کیلومتری ش مکه، و الشمیسی در فاصله‌ی ۲۲کیلومتری غ مکه است. شهر در بستر وادی ابراهیم قرار دارد که از ل‌ش به چغ کشیده میشود، و پس از آنکه از مسجد الحرام گذشت، وادی مسفله (mesfala) نامیده میشود، و قسمت بالاتر از مسجد الحرام معلاة (me'lāt) خوانده میشود. به وادی ابراهیم، از دو طرف، وادیها یا مسیلهای کوچکتر دیگری میپیوندند. یکی از این وادیها وادی اجیاد (ajyād) است که بناهای مهم مکه در کنار آن و در ملتقای آن با وادی ابراهیم قرار دارد، که از آن جمله است ساختمان وزارت کشور و اداره‌ی مطبوعات و وزارت دارائی و هتل مصری و هتل اسماعیلی. مرکز شهر از زمانهای قدیم در اطراف مسجد الحرام بوده است. خومه‌ی شهر، مخصوصاً در طول جاده‌ی جده به سوی غ، در گسترش است، و خانه‌ها و ساختمانهای نوساز در این قسمت است. مسئله‌ی خواربار و مایحتاج زندگی در طول مدت یک ماه که حجاج از هر طرف به آن رو می‌آورند بسیار پراهمیت میشود، و مهمترین این مسائل تهیه‌ی آب است. تا ۱۹۵۰ آب شهر از چاهها و از قنات زبیده تأمین میشد که البته به حد کافی نبود. در سالهای آخر سلطنت عبدالعزیز ابن سعود منبع تازه‌ای به نام عین جدیده (ayne jadidah) در وادی فاطمه ایجاد کردند. در شهر مکه فرودگاه هوائی وجود ندارد و پروازها و فرود آمدن هواپیماها در فرودگاه جده صورت میگیرد. نیروگاهی که برق شهر را تأمین میکند در تنعیم قرار دارد.

شهر مکه، پیش از هجرت حضرت رسول (ص) به مدینه، در سر راههای تجارتی و مخصوصاً راه مشهور به راه بخور یا راه عطریات، که ادویه و عطریات مشرق‌زمین را به دریای مدیترانه میرسانید، قرار داشت. ارتباط افریقا با شرق، هند با مدیترانه، و بابل با یمن از راه مکه بود، و بودن چاه زمزم در آنجا برای قافله‌هائی که از بیابان خشک عربستان میگذشتند بسیار مغتنم بود. وجود خانه‌ی مقدس کعبه در این شهر آن را مرکز مهم دینی عربستان و مخصوصاً عربستان شمالی کرده بود. از نامهای قدیمی این شهر یکی بکه و دیگری ام القری (ommo 'l.qorā، ← مادر دیه‌ها) است. این نام یا لقب به علت مرکزیت تجاری و دینی آن بوده است. احتمال میرود شهری که در کتاب بطلمیوس به نام ماکورابا (mākorābā) ذکر شده است همین شهر مکه باشد. مردم مکه بیشتر از راه تجارت زندگی میکردند و شهرهای ایله و غزه در فلسطین و بصری در شام محل بازار و فروش امتعه‌ی عربستان به وسیله‌ی تجار مکه بود؛ این ساکنان مکه قبیله‌ای بودند که قریش خوانده میشدند. بنا بر روایات اسلامی قریش از اولاد اسماعیل پسر ابراهیم است. در زمان اسماعیل دو قبیله از یمن به نامهای جرهم و قطوراء (qaturā') در مکه سکونت داشتند و اسماعیل در قبیله‌ی جرهم ازدواج کرد. پس از مدتی میان جرهم و قطوراء اختلاف افتاد و کار به جدال کشید و به شکست قطوراء خاتمه پذیرفت. پس از آن قبیله‌ی جرهم در مکه بنای تعدی و تجاوز به حقوق حرم را گذاشت، و این کار بر قبیله‌ی خزاعه (xozā'a)، که ساکنان اطراف مکه بودند، گران آمد و نتیجه آن شد که خزاعه جرهم را از مکه بیرون راندند و خود بر آن مستولی شدند. قبیله‌ی خزاعه ح ۳۰۰ سال حاکم مکه بودند تا آنکه قصی ابن کلاب رئیس قریش که از اولاد خالص اسماعیل بود مکه را از چنگ خزاعه بیرون آورد. نویسندگان اسلا-

(۱)Mackenzie (۲)Keewatin (۳)Mackenzie (۴)Mecquenem (۵)McNamara (۶)MacNeice (۷)McCormick (۸)Mekong (۹)Lantsang

می قصی را معاصر منذر ابن نعمان پادشاه حیره و بهرام گور پادشاه ساسانی دانسته‌اند. قصی مناصب مخصوص حج را که سقایه (seqāya) و رفاده (refāda) و لواء باشد به دست گرفت و در شهر خانه‌ای به نام دار الندوه، که به منزله‌ی مجلس شورای شهر بود، بنا کرد. قبیله‌ی قریش با 10 شاخه‌ی خود هاشم، امیه، مخزوم، عَدِیّ، نَوفَل، جُمَح، سَهْم، زُهره، اسد، و تَیْم ـدر قسمت مرکز و پایین شهر، آنجا که آب زمزم جمع و بطحاء (bathā') خوانده میشد، سکونت گزیدند، و اینکه قریشیها را ابطحی میگویند به همین جهت است. آن قسمت از قریش که در بیرون شهر و دامنه‌ها و شِعْبهای [ـ شکافهای] تپه‌های اطراف سکونت داشتند قریش ظواهر خوانده میشدند. بر طبق روایات اسلامی مقارن ولادت حضرت رسول (ص) ریاست مکه با عبدالمطلب جد آن حضرت بود و واقعه‌ی حمله‌ی حبشیان به مکه و شکست آنان، که در سال معروف به عام الفیل اتفاق افتاد، در زمان عبدالمطلب بود. اما از روایات موجود به طور دقیق معلوم نمیشود که شهر مکه چگونه اداره میشد و ریاست پس شهر مکه چگونه بود. در حقیقت اگر فردی باشخصیت و ممتاز از میان همه ظاهر میشد در مواقع مشکل به او رجوع میکردند، و گرنه ریاست واقعی در شهر وجود نداشت و این معنی از سیره‌ی حضرت رسول، و مخصوصاً از وقایع مدتی که آن حضرت در آن شهر اقامت داشت، معلوم میشود. پس از هجرت حضرت رسول به مدینه ریاست و فرماندهی جنگهای مکیان با ابوسفیان بود. چنانکه اشاره شد مردم شهر مکه بازرگانان ماهری بودند که کالاهای عربستان را به سوریه میبردند و کالاهای دنیای متمدن را به عربستان میآوردند و از این رهگذر مردمش ثروتمند و در عین حال باکفایت و سائس و مدبر بار آمده بودند. به همین جهت بود که پس از رحلت حضرت رسول توانستند با مهارت سیاسی جانشینی آن حضرت را حق خود سازند و انصار یا مردم مدینه را، با همه‌ی پذیرائی و استقبال و کومکی که به حضرت رسول (ص) کرده بودند، مطیع خود سازند. فرماندهان جنگی فتوحات اولیه‌ی اسلام بیشتر از مردم مکه بودند.

پس از تصرف کامل عربستان به دست مسلمانان راه تجارتی هند به آسیای غربی و مدیترانه از خشکی به دریا منتقل شد و کالاها از راه خلیج فارس به رودهای دجله و فرات گسیل شد، و به همین جهت شهر مکه اهمیت تجارتی خود را از دست داد، ولی در عوض چون اسلام حج خانه‌ی کعبه را از فرایض دینی هر مسلمانی دانسته بود، بر اهمیت معنوی و قدسی آن افزود و ناگهان در همه‌ی سال مردم بیشماری از ممالک مفتوحه برای حج روی به مکه نهادند. به همین جهت امر تسهیل زیارت حج و مرمت شهر و مسجد الحرام و استوار نگاه داشتن خانه‌ی خدا و حفظ آن از سیلهای متعدد سالانه و تأمین آب مشروب حجاج و مسکن و غیره مورد عنایت خلفای اسلام قرار گرفت. هنگامی که عبدالله ابن زبیر مدعی خلافت شد، قوای بنی امیه شهر را محاصره کردند و آتش به مسجد الحرام افتاد. پس از پایان محاصره، عبدالله ابن زبیر تغییراتی در کعبه پدید آورد، ولی این تغییرات پس از کشته شدن عبدالله ابن زبیر برانداخته شد و حجاج ابن یوسف کعبه را دوباره به حالت پیش از خرابی در آورد. در زمان حکومت مروان ابن حکم و خالد ابن عبدالله قسری و عمر ابن عبدالعزیز کوششهائی برای آبادی شهر و رفع خطر سیل به عمل آمد. شهر مکه در زمان خلفای بنی امیه از رفاه و آرامش برخوردار بود و بسیاری از بزرگزادگان اسلامی با ثروتهائی که از ممالک مفتوحه به دست آورده بودند، و با استفاده از مسریهائی که از دیوان خلافت میگرفتند، در شهر مکه زندگی راحت و باتجملی را میگذراندند و این شهر نیز مانند شهر مدینه میعادگاه شعرا و موسیقیدانان شده بود.

با آمدن عباسیان بر روی کار و بنای شهر بغداد مکه اهمیت خود را فقط به عنوان شهر مقدس اسلامی حفظ کرد. بعضی از خلفا چندین بار به حج رفتند و هر سال از طرف خلیفه امیری برای ریاست بر حجاج و حفظ ایشان از دستبردهای اعراب بدوی نصب میشد. قرامطه، به تفصیلی که در تاریخ مذکور است، شهر مکه را مورد حمله قرار میدادند و یک بار نیز مردم آن شهر را از دم تیغ گذرانیدند و حجرالاسود را از جایش کندند و با خود بردند و پس از چندین سال باز گرداندند. در اواخر حکومت اخشیدیه بر مصر، یکی از سادات حسنی به نام جعفر ابن محمد ابن حسن بر شهر مکه مستولی شد و نیمه‌استقلالی به دست آورد. از این زمان حکومت سادات حسنی، که در تاریخ به نام شریفهای مکه معروف شده‌اند، آغاز میشود. ظاهراً در زمان همین جعفر ابن محمد ابن حسن است که در مکه خطبه به نام خلفای فاطمی مصر خوانده میشد. در زمان حکومت پسر جعفر یعنی عیسی، مدتی از ذکر نام خلفای فاطمی در مکه خود داری میشود تا اینکه سپاه عزیز ابن معز خلیفه‌ی فاطمی او را در فشار میگذارند. پس از عیسی، ابوالفتوح حسن ابن جعفر حاکم مکه میشود و او نیز مدتی از اطاعت حاکم بامرالله خلیفه‌ی فاطمی سر باز میزند ولی بعد ناگزیر آن را میپذیرد. پس از مرگ ابوالفتوح پسر او شکر (šokr) حاکم مکه شد و حکومت او تا ۴۵۳ هق ادامه یافت. این شکر فرزندی نداشت، و با مرگ او حکومت این شاخه از حسنیون بر مکه پایان میپذیرد. پس از شکر مدتی بنو شیبه (banu šayba) در مکه فرمانروائی کردند تا آنکه امیر یمن، علی ابن محمد صلیحی (solayhi)، در کار مکه مداخله کرد و امنیت و آرامش را در آن برقرار ساخت. این امر بر سادات حسنی که مدتی مدید فرمانروایان مکه بودند گران آمد، و از صلیحی درخواست کردند که یکی از ایشان را به امارت مکه بر گزینند. صلیحی یکی از سادات حسنی را به نام ابوهاشم محمد امارت مکه داد. حکومت ابوهاشم تا ۴۸۷ هق ادامه یافت. ابوهاشم خطبه به نام سلطانی میخواند که پول بیشتر به او بدهد، و به همین جهت گاهی به نام سلاجقه خطبه میخواند و گاهی به نام خلفای فاطمی. پس از ابوهاشم پسرش قاسم به حکومت رسید، و پس از وفات (۵۱۸ هق) قاسم، قُلَیْتَه یا قُلَیْتَةِ ابن قاسم حاکم مکه شد. حکومت این خاندان از سادات حسنی، که در تاریخ مکه به نام هواشم معروف شده‌اند، تا ح ۵۹۷ هق ادامه داشت. در ۵۸۱ هق برادر سلطان صلاح‌الدین ایوبی به نام طغتکین وارد مکه شد و در آنجا سکه به نام برادرش زد و امیر مکه را ناچار به فرار به کوه ابوقبیس کرد. در ۵۹۷ یا ۵۹۸ هق شاخه‌ای دیگر از سادات حسنی بر مکه حکومت یافتند، و اول ایشان شخصی بود به نام قتادة ابن ادریس. در زمان قتاده در مکه خطبه به نام خلفای عباسی و امرای ایوبی مصر و شام بود. اختلاف قتاده به عنوان شریفهای مکه بر مکه حکومت داشتند، و پس از انقراض خلافت عباسی خطبه را به نام ممالیک مصر میخواندند. پس از بر افتادن حکومت ممالیک و تسلط عثمانی شریفهای مکه از سلطان عثمانی اطاعت کردند، ولی حاکمی که بر مصر تعیین میشد بر حجاز نیز نظارت داشت.

در قرن ۱۷م امارت مکه میان شاخه‌های مختلف خانواده‌ی سادات حسنی مورد نزاع بود. این شاخه‌ها عبارت بودند از عَبادِلَه، ذَوی زید، ذَوی بَرَکات، و ذوی مسعود. در اواخر قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م ظهور وهابیها آرامش حجاز و شهرهای مقدس مکه و مدینه را بر هم زد. خطر وهابیها با آمدن محمد علی پاشای مصری رفع شد. با باز شدن ترعه‌ی سوئز و ارتباط حجاز به وسیله‌ی تلگراف با نقاط دیگر، حجاز بیش از پیش با دولت عثمانی و باب عالی مربوط شد. در جج I شریف حسین شریف مکه بتدریج از دولت عثمانی برید و به انگلیسها نزدیکتر شد و خود را پادشاه حجاز و پادشاه عربستان خواند، و پس از سقوط خلافت عثمانی خود را نامزد خلافت اسلام نیز کرد. اما در این میان عبدالعزیز ابن سعود پادشاه وهابی نجد قدرت بزرگی به دست آورد، و در سپتامبر سال ۱۹۲۴ شهر طایف را متصرف شد و پس از آن مکه را به تصرف در آورد و ملک حسین ناگزیر به قبرس رفت. در دسامبر سال ۱۹۲۵ شهرهای مدینه و جده نیز به تصرف عبدالعزیز ابن سعود در آمد و از آن تاریخ حجاز ضمیمه‌ی مملکت عربستان سعودی شد.

مکهنری[1]، **دژ** (makhenri)، پایگاه نظامی قدیم در بالتیمور، ایالت مدیسن، کشمکش. پایداری دژ در مقابل گلوله‌باران انگلیسها در جنگ سال ۱۸۱۲ الهامبخش ف. س. کی در ساختن سرود ملی امریکا (بیرق ستاره‌نشان) شد.

مکی (makki؛ به معنی منسوب به شهر مکه)، در قرآن، اطلاق میشود به آن سوره‌ها یا آیاتی از قرآن که در شهر مکه بر پیغمبر اسلام (ص) نازل شده است آنها را که در مدینه نازل شده مدنی (madani) گویند. نیز آیه؛ قرآن، قسمت IV.

مکی، ابوطالب: ← قوت القلوب.

مکی[2]، **دانلد** (dānəld makey)، 1810–80،

(۱)McHenry (۲)Mckay

کشتیساز امریکائی. از طراحان و سازندگان بزرگترین کشتیهای زمان خودش بود، که در بستن کشتیهای سریع‌السیر میساخت. چند کشتی برای نیروی دریائی اتحادیه در جنگ داخلی ساخت.

مکی[1]**، کلود** (klod makey)، ۱۸۹۰–۱۹۴۸، شاعر و رمانتویس سیاهپوست امریکائی، متولد ژامائیک. پس از اینکه اشعارش تحت عنوان سرودهای ژامائیک (۱۹۱۱) منتشر شد، به کشمکش رفت و در دانشگاه کانزاس تحصیل کرد. آثارش شامل اشعار تابستان در نیو همپشر (۱۹۲۰) و سایه‌های هارلم (۱۹۲۲)؛ و رمانهای تو موز (۱۹۲۳)، و بانجو (۱۹۲۹) است.

مکی‌آباد (makki.ābād)، ده (جمع ۱٬۱۷۰ نفر ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ ۴ کیلومتری ج سعیدآباد. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مکیزپورت[2] (makizpört)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جمع ۳۷٬۹۷۷)، ج‌غ پنسیلوانیا، کشمکش. معادن زغال و منابع گاز دارد؛ دارای کارخانجات لوله و ورق فولادی و رادیاتور، و نیز کارخانجات آمودن گوشت است. در ۱۷۵۵ تأسیس شد.

مکینتاش[3]**، چارلز** (cārlz makintāš)، ۱۷۷۶–۱۸۴۳، شیمیدان و مخترع اسکاتلندی، شهرتش خصوصاً به خاطر اختراع مواد ناتراوا بوده است. طریقه‌ای برای ناتراوا کردن پارچه‌ها به وسیله‌ی کائوچو (← کائوچو) اختراع کرد، و اختراع خود را به ثبت رسانید (۱۸۲۳). طریقه‌ای نیز برای تبدیل آهن چکشخوار به فولاد اختراع کرد (۱۸۲۵)، ولی این طریقه از لحاظ تجارتی غیر عملی بود.

مکینتاش[4]**، چارلز رنی** (cārlz reni makintāš)، ۱۸۶۸–۱۹۲۸، معمار و هنرمند اسکاتلندی و طراح مبل. آثار تزیینی او در شمار بعضی از مظاهر هنر نو است. ساختمانهای معدودی که از کارهای اوست به علت فقدان تزیینات خارجی و به خاطر ظرافت تناسبشکه هر دو از سبک قرون وسطائی اسکاتلندی مایه گرفته‌اندجالب توجه است، از آن جمله است مدرسه‌ی هنر گلاسگو.

مکیندر[5]**، سر هالفرد جان** (sər hālfərd jān makindər)، ۱۸۶۱–۱۹۴۷، مؤلف و مربی انگلیسی. در آکسفرد تحصیل کرد؛ در ۱۹۰۳–۰۸ مدیر مدرسه‌ی علم اقتصاد و سیاست در لندن، و در ۱۹۳۳–۳۶ نایب رئیس انجمن سلطنتی جغرافیائی بود. مؤلف داین (۱۹۰۸)، مطالعات مقدماتی در جغرافیا (چاپ ۱۸م، ۱۹۳۵)، و ایدآلهای دموکراتیک و واقعیت (۱۹۱۹) است.

مکینک[6] (makinak)، تنگه‌ی میان شبه جزیره‌های میشیگان علیا و میشیگان سفلی، که دریاچه‌های هورون و میشیگان را به یکدیگر مرتبط میکند. مرکز بازرگانی و پایگاه نظامی مهمی در فرانه‌ی جدید بود. در ۱۷۶۱ تحت کنترول بریتانیا در آمد. به موجب ← عهدنامه‌ی گان به کشمکش واگذار شد. **پل مکینک**، که بنای آن در ۱۹۵۷ به اتمام رسید، دو شبه جزیره‌ی میشیگان را به یکدیگر مرتبط میسازد.

مکینلی[7]**، کوه** (makinli)، کوهی (ارتفاع ۶٬۱۷۸ متر) در ج قسمت مرکزی آلاسکا، در سلسله‌ی جبال آلاسکا. بلندترین قله‌ی امریکای شمالی است.

مکینلی[8]**، ویلیام** (wilyām makinli)، ۱۸۴۳–۱۹۰۱، ۲۵مین رئیس جمهور (۱۸۹۷–۱۹۰۱) کشمکش. نماینده‌ی جمهوریخواه از اوهایو و بعد فرماندار اوهایو بود. در زمان ریاست جمهوری او اختلافات با اسپانیا درجنگ اسپانیا و امریکا پایان یافت؛ جزایر فیلیپین به کشمکش واگذار شد؛ و قانون الحاق هاوائی به کشمکش به امضا رسید. مکینلی از سیاست درهای باز در چین حمایت میکرد. در ۱۹۰۰ دوباره به ریاست جمهوری انتخاب شد، ولی در ۶ سپتامبر ۱۹۰۱ مورد سوء قصد قرار گرفت، و در ۱۵ سپتامبر در گذشت.

مکینه[9] (makine) [کلمه‌ی فارسی مشتق از مکیدن، ← مکنده]، در جانورشناسی، دهان جانور (مثلاً زالو) که چنان تغییر شکل یافته باشد که به کار مکیدن یا چسبیدن به یک نقطه بخورد.

مکیور[10]**، رابرت ماریسن** (rābərt mārisən makivər)، ۱۸۸۲–۱۹۷۰، جامعه‌شناس اسکاتلندی–امریکائی، متولد اسکاتلند. از ۱۹۲۷ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کولومبیا بود. از جمله‌ی آثارش جامعه، ساختمان و تغییرات آن (۱۹۳۱) و تار و پود حکومت (۱۹۴۷) است.

مگا–[11] (megā)، پیشوندی که، مخصوصاً در آحاد، در مفهوم یک میلیون (۱۰۶) به کار میرود؛ مثلاً مگادین و مگاسیکل. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول ← ۱۳۱۸.

مگاتریوم[12] (megāteriom) [از یونانی، ← جانور بزرگ] جانور گیاهخوار زوال یافته از ← دوران چهارم، شبیه به خرس، که طولش به ۶

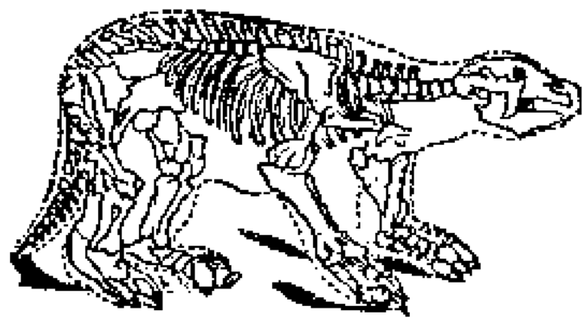

مگاتریوم

متر میرسیده است. در امریکای شمالی و امریکای جنوبی میزیسته است؛ اسکلت آن در آنتین پیدا شده است.

مگادین[13] (megādin)، واحد نیرو، برابر 10^6 دین.

مگارا[14] (megāra)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۱۷٬۲۹۴)، یونان مرکزی، در محل شهر قدیم مگارا، کرسی ناحیه‌ی کوچک مگاریس. دوریها که جای نخستین ساکنین آن را گرفتند، به وسیله‌ی تجارت دریائی آن را ثروتمند کردند. در جنگ با کورنت، که پس از جنگهای مدی واقع شد، دوریها از آتن کومک خواستند (۴۵۹ ق‌م)، ولی بعداً اخراج آنیها به بروز جنگ پلوپونزی کومک کرد. گویند اقلیدس در مگارا زاده شده است.

مگاریس[15] (megāris)، ناحیه‌ی کوچکی (ح ۳۷۰ کمم) در یونان قدیم، میان خلیج سارونیک و خلیج کورنت؛ کرسی آن مگارا. قسمت شرقی ← برزخ کورنت را تشکیل میداد.

مگاسیکل[16] (megāsikl؛ فس)، واحد بسامد در مطالعه‌ی جریانهای متناوب پربسامد یا در تخلیه‌های نوسانی (← تخلیه‌ی برقی)، معادل 10^6 سیکل.

مگالوپولیس[17] (megālopolis) [یو، ← شهر بزرگ]، شهر قدیمی یونان ج آرکادیای مرکزی، به اشاره‌ی اپامینوداس، به عنوان مرکز ستاد فرماندهی اتحادیه‌ی آرکادیائی ضد اسپارتی تأسیس شد (ح ۳۷۰ ق‌م). ساکنان بسیاری از دهکده‌های مجاور را به آن کوچاندند؛ زادگاه پولوبیوس بود. کاوشهای زیاد در محل آن شده، که ا. آ. گاردنر در آنها نقش مهمی داشته است.

مگالیت[18] (megālit) [از دو لفظ یونانی مگا (← بزرگ) و لیتوس (← سنگ)]، بناهای عظیم و ساده‌ی تکسنگ که بیشتر در طول سواحل غ اروپا مشاهده میشود و قدیمترین آنها متعلق به هزاره‌ی دوم ق‌م است. نیز ← ستونهنج.

مگایرا، از الاهگان انتقام.

مگردیچ امین (megerdic emin)، ۱۸۱۳–۱۸۹۰، مورخ و زبانشناس ارمنی؛ متولد اصفهان. در کلکته و (در ۱۸۲۹–۳۶) در مسکو تحصیل کرد، و هم در مسکو به سمت معلم مدرسه‌ی عالی ارامنه ماندگار شد، و به کارهای علمی و ادبی پرداخت. در چند مؤسسه‌ی علمی روسیه عضویت داشته، و چند کتاب تاریخی و زبانشناسی از خود باقی گذاشته است.

مگس[19] (magas) [مگس خانگی]، حشره‌ای از راسته‌ی دوبالان که تقریباً در تمام مناطق کره‌ی زمین وجود دارد، و علاوه بر اینکه باعث ناراحتی انسان میشود، مشهور است که ناقل بسیاری از بیماریهای انسان و دام است. تا کنون بیش از ۲۵ بیماری انسان، که به وسیله‌ی مگس منتقل میشوند، نام برده شده است. عده‌ای از دانشمندان عقیده دارند که مگس خانگی یکی از عوامل اصلی اشاعه‌ی حصبه و بسیاری از انواع اسهال، فلج اطفال، وبا، و کرمهای طفیلی انسان است، ولی مگس خانگی ناقل اصلی و منحصر به فرد این بیماریها نیست، بلکه فقط به طور مکانیکی ناقل میکروبهای مذکور، و در حقیقت، حمل‌کننده‌ی آنها است. روی بدن پس از پشم یک مگس تا ۶٬۶۰۰٬۰۰۰ عدد باکتری شمرده شده است.

مگس خانگی (*Musca domestica*) از پرزاد و ولدترین حشرات است. یک مگس خانگی ماده هر بار 100 تا 200 عدد تخم میگذارد. مجموع دوره‌ی تکامل یک نسل مگس، بر حسب شرایط محیط، ۶ تا ۲۰ روز است. مناسبترین

(۱)McKay (۲)McKeesport (۳)Macintosh (۴)Mackintosh (۵)Mackinder (۶)Mackinac (۷) Mckinley (۸)McKinley (۹)sucker (۱۰)MacIver (۱۱)mega- (۱۲)megatherium (۱۳)megadyne (۱۴)Megara (۱۵)Megaris (۱۶)megacycle (۱۷)Megalopolis (۱۸)megalithic monuments (۱۹)fly

محل تخمریزی برای مگس تـودههـای فضولات حیوانی مخصوصاً پهن اسب است. نوزادهای مگس کرمهای کوچک سفیدرنگ و بـدون پـا هستند، که در داخل پهن و زباله و سایر فضولات زندگی میکنند.

علاوه بر مگس خانگی، انـواع دیگری از مگسها در محلهای مسکونی انسان زنـدگی می‌کنند، که یکی از آنها، ستوموکسوس کالکیترانس (*Stomoxys calcitrans*)، نیش دردناکی دارد، و حتی از روی جوراب انسان را میگزد.

نوع دیگری مگس، که نام عـامیانه‌ی آن له‌تبه است، ناقل بیماری خواب در مناطـق مرطوب و گرم افریقا است.

برای مبارزه بـا مگس، اساسیترین اقدام پاکیزگی است، و باید انـواع فضولات حیوانـی، گیاهی، و انسانی را، که محل تخمریـزی ایـن حشره است، از بین برد، یـا آنها را از دسترس این حشره برکنار داشت. در صورتی که ایـن اقـدامـات میسر نباشد، میتـوان بـا حشره‌کشهای متعدد (مانند دیلْدرین و دیازینون) توده‌های کود و فضولات را ضد عفونـی کرد. بـر ضد مگسهای بالغ داروهای جدید و متعددی وجود دارد که با روشهای مختلف به کار برده میشود.

مگس، ده، بلوچستان، ← زابلی، بخش.

مگس[1] **(جنوبی)**، در نجوم، صورت فلکی کوچکی در نیمکره‌ی جنوبی (← صورت فلکی، شکل صص ۱۵۹۰ و ۱۵۹۲)

مگس اره[2] (magase arre)، اصطلاح عـامیانه‌ای که به حشرات تیره‌ی تنتردینیدای (Tentredinidae) گفته میشود. ایـن حشرات در حقیقت از راسته‌ی زنبورهـا هستند. آلت تخمگذاری آنها شبیه اره است، و بسیـاری از آنهـا آفات گیاهان زراعتی مخصوصاً درختـان میوه‌اند، نوزاد آنها اغلب شبیه نـوزاد پـروانه است، ولی عده‌ی پاهـای شکمـی آن از ۵ جفت تجاوز می‌کند. در ایران چند جنس از ایـن حشرات آفت گوجه و گلابی میباشند (کرم گوجـه). عده‌ای از این حشرات میتوانند بـه طـور پارتنوژنز تولید مثل کنند.

مگس اسب[3] (magase asb) یـا **خـرمـگس** (xar.magas)، حشره‌ای از تیره‌ی تـابانیدای (Tabanidae)، دارای چشمان بسیـار بزرگ. ح ۲٬۰۰۰ جنس از ایـن مـگس در دنیا ذکر شده است. خرمگس در ساعات گرم روز فعالیت دارد. ماده‌ی آن با قطعات دهان خود پوست حیوان را سوراخ و از خـون آن تغذیـه میکند؛ نـر آن خونخوار نیست. بعضی از انواع خـرمگس عامل انتقال بیمـاریهـای دام میباشند. بعضی از خـرمگسها، خصوصاً در نواحی مـرطوب، بـه انسان نیز حمله میکنند. مگس مـاده تخمهای خـود را روی برگ و ساقه‌ی گیاهانی که در زمینهای مرطوب یا اطراف و داخل آب میرویند قـرار می‌دهد. نوزادهای خرمگس، که شبیه کرمهای سفید و کوچکی هستند، در خـاکهای مـرطوب و کنار نهرها و باطلاقها زندگی میکنند.

مگس چارپایان: ← مگس گاو.

مگس خانگی: ← مگس.

مگس خربزه یا کرم خـربزه (magase, ker-me, xarboze)، (*Myopardalis pardalina*). حشره‌ای به اندازه‌ی مـگس معمولـی که رنـگ عمومـی آن زرد طلائی است. ایـن مگس روی میوه‌های جوان تخم میگذارد، و نوزاد آن داخل خربزه و طـالبی و خیـار میشود. از آفـات مهم صیفی است. برای دفع آن، هنگامی که میوه‌های جـوان بیرون میآیند، بـاید با محلـول ددت یا دیازینون سمپاشی کنند.

مگسخوار[4] (magas.xār)، نام چندیـن پرنده‌ی خواننده‌ی حشره‌خوار از تیره‌ی موسکیکاپادای (Muscicapadae) مخصوص بـرّ قدیم. تیره‌ی دیگر (Tyrannidae) آن مخصوص بـرّ جدید، و شامل ۳۶۵ جنس است.

مگس سرکـه (magase serke)، حشره‌ای از راستـه‌ی دوبـالان و از تیـره‌ی دروسوفیلیدای (Drosophilidae). مـگس کوچکی است بـا چشمهای پشت گلی یا قرمز کم‌رنگ، که معمولاً روی میوه‌های لهشده یا در اطراف ظروف سرباز سرکه و شراب فراوان دیده میشود. ایـن مگس، خصوصاً از نظر بررسیهای علمی در بـاره‌ی قوانین وراثت، مـورد توجـه دانشمندان است، و در آزمایشگاهها به طور مصنوعی پـرورش داده می‌شود. در سالهای اخیر، از ایـن مگس بـه عنوان جانور آزمایشگاهی جهت تعیین مقادیر بسیار کم مواد سمی که در دفع آفات بـرای مبارزه با حشرات به کار برده میشود استفاده میکنند.

گاهی این مگس را بـه نـام مگس میوه در کتابها ذکر کرده‌اند ولـی نباید آن را بـا مگس میوه‌ی حقیقی اشتباه کرد.

مگس سگ (magase sag)، حشره‌ای از تیره‌ی هـیپـوبـوسکیدای (Hyppoboscidae) و از راسته‌ی دوبـالان، دارای جنسهای متعدد، که بـر روی چهارپایان، مانند اسب، قاطـر، گاو، سگ، و غیره دیـده میشود. این مگس بیشتر در ساعات گرم و روزهای آفتابی فعالیت دارد، و اغـلب با حرکات سریع روی بدن چهارپایـان تغییر محل میدهد، و فقط در صورت لزوم پروازهـای کوتاه میکند. بدنش پهن و پوستش مانند چرم سخت و محکم است. مگس سگ از خـون میزبـان خـود تغذیه میکند.

مگسک سیاه (magasake siāh)، حشره‌ای از تیره‌ی سیمولیـدای (Simulidae) از راسـتـه‌ی دوبالان. مگسهای بالغ، هم نر و هم ماده، دارای آرواره‌های طویلی هستند که به وسیله‌ی آنها از خون جانـوران تغذیـه میکنند. مـگسهای مـاده تخمهای خـود را بـر روی گیاهـان و سنگهای اطراف یا زیر آب قـرار میدهند، ولـی نـوزاد آنها همیشه در داخل آبهای جاری زنـدگی می‌کند، و بـه همین جهت، مگسکهای بـالـغ را در اطراف مجاری آب بـه تعداد بسیار میتوان مشاهده کرد. بعضـی از اقسام ایـن حشرات، که از نـوع سیمولوس (*Simulus*) هستنـد، بـه انسان حمله میکنند (اطراف رود دانـوب و در نواحـی نـزدیک هیمالایـا). گزش آنها دردناک است و گاه موجب بروز تبهای خطرناک میشود.

مگس گاو (magase gāv) یا **مگس چارپایان**، مگسهای کمابیش کُرْکدار، انـدکی شبیه زنبور عسل، از تیـره‌ی اوئستریـدای (Oestridae)، که نوزادهای آن اغلب انگل داخلی پستانداران‌اند. این مگسها روی مـوهای بدن پستانداران تخم میگذارند، و نوزادهائی که خـارج میشوند، بر حسب نوع، یا زیر پوست میروند [نوع اولستروس (*Oestrus*)] یا داخل گلو و جهاز هاضمه‌ی حیوان میشوند [نـوع هیپودرما (*Hypoderma*)]. نوزاد مگسهـای ایـن تیـره استوانه‌شکل و دو انتهای بدن آنها کمی فشرده است، به طـوری که ظاهراً شبیه یک بشکه‌ی کوچک میبـاشد. این نوزادها از مایعهائی که از بافتهای میزبان ترشح میشود تغذیه میکنند، و پس از تکامل، از بـدن میزبان خارج میشوند، و در داخل خاک یا مواد آلی (برگ خشک‌شده و غیره) تبدیل بـه شفیره و سپس حشره‌ی کامل میشوند. مگسهائی که قسمتی از دوره‌ی زندگی خود را زیر جلد چارپایان (مخصوصاً گاو) میگذرانند، بـه هنگام خـروج، پـوست بـدن میزبـان خـود را سوراخ سوراخ می‌کنند؛ ایـن گونه پوستها دیگـر ارزش دباغی نـدارنـد. مگسهـای اخیـر از نـوع هیپودرما میبـاشند. مگسهـائـی دیگـر، شبیـه حشرات بالا، بـه چارپـایـان حمله میکنند که از تیره‌ی گاستروفیلیدای (Gasterophilidae) میباشند، و نوزاد آنها در دستگاه گوارش چارپایان زندگی میکند.

مگس گیـر[5] (magas.gir)، (*Dionaea muscipula*)، گیاه دائمی حشره‌خـوار که در خاکهای مرطوب اسیدی میروید. برگهای آن در رگبرگ میانی خـود لولائـی دارد که چـون به آن دست بزنند بسته میشود. حشراتی که در وسط دو نیمه‌ی برگ به دام می‌افتند جذب گیاه میشوند. نیز ← دیونه.

مگس گیـلاس (magase gilās)، (*Rhagoletis cerasi*)، حشره‌ای که نوزاد آن کرمی است کوچک، سفیـدرنگ، و بـدون پـا که در داخـل گوشت گیلاس و آلبالوی رسیده زنـدگی میکند. میوه‌های آلوده به این مگس را از بیرون بزحمت میتوان تشخیص داد، فقـط قسمتی از گوشت میوه قهوه‌ای‌رنگ میشود. بـرای مبارزه، بایـد موقعی که میوه‌ها شروع بـه رنگ انداختن می‌کنند سمپاشی کرد.

مـگس مـیـوه (magase mive)، (*Ceratitis capitata*) حشره‌ای از راسته‌ی دو بالان و تیره‌ی تروپتیدای (Trypetidae). از آفـات بسیـار مهم درختان میوه است و به قـریب 100 جنس از میوه‌های وحشی و کاشته‌شده (مانند انـواع مرکبات، هلو، سیب، و گلابی، به، و آلـو) صدمـه وارد میآورد. مگس میوه در حـال حاضر در ایران مستقر نشده است، ولی خطر ورود آن همیشه وجود دارد. ایـن مگس مخصوص کشورهـای اطراف مدیترانه است، و یک بـار در ۱۹۲۹ و بار دیگـر در سال ۱۹۵۶ در ایـالت فلـوریـدا (کشمت) مشاهده شد. و برای ریشه کن کردن آن هر بار در حدود ده میلیون دلار خرج شد.

مگس میوه تقریباً به انـدازه‌ی مگس خانگی است. هر مگس ماده تا ح ۸۰۰ عدد تخم در

(۱) Musca (۲) sawfly (۳) horsefly (۴) flycatcher (۵) Venus's – flytrap

دسته‌های ۲ تا 10 تائی در داخل میوه قرار می‌دهد، چند روز بعد (۲ تا ۲۰ روز، بر حسب شرایط محیط) نوزادهای کوچکی بیرون میآیند، و از گوشت میوه تغذیه میکنند.

مبارزه با این حشره بسیار دشوار است، و در کشورهائی که هنوز آلوده نشده‌اند باید با تمام وسایل و مقررات قرنطینه‌ای از ورود آن جلوگیری کرد. نیز ← مگس سرکه.

مگوش: ← مجوس.

مگوهم[1] (megohm؛ از فنس)، واحد مقاومت برقی، معادل 10^6 اهم. با علامت MΩ نشان داده میشود.

مگهالایا[2] (meghālāyā)، ایالت (۲۲٬۵۳۰ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۹۸۳٬۳۳۶، لش هندی؛ از ج محدود به ⇐ بنگلادش. مرکزش ⇐ شیلونگ است. سابقاً ایالتی تابع ایالت آسام بود، و در ۱۹۷۲ ایالت مستقل شد.

مگیلیکادیز ریکس[3] (magilikādiz riks)، رشته‌کوهی در ولایت کری، ایرلند. قله‌ی کرنتوئل جزو آن است.

ملا آقای دربندی: ← دربندی.

ملائکه: ← فرشته.

ملائکه، سوره‌ی: ← فاطر، سوره‌ی.

ملئاگروس[4] (meleāgros)، از پهلوانان اساطیر یونانی. هنگام تولد او پیشگوئی شد که وقتی قطعه‌هیزم معینی در آتش بسوزد وی خواهد مرد. مادرش آن هیزم را پنهان کرد. در مسافرت آرگونوتها و بعد در شکار گراز کالودون شرکت داشت. پوست گراز را به محبوبه‌ی خود آتالانته داد، و چون برادرانش اعتراض کردند آنان را کشت. پس مادر آن هیزم را در آتش انداخت، و چون بسوخت، ملئاگروس مرد.

ملاباشی (molla.bāši)، ده (جم ۱٬۲۷۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی) ۵کیلومتری جغ اردبیل. محصولاتش غلات و حبوبات است.

ملاباشی (molla.bāši)، در عهد صفویه، سرکرده‌ی مقامات روحانی در ایران. به قول صاحب ⇐ تذکرة الملوک، در آغاز ملاباشیگری منصب معینی نبود، بلکه افضل فضلای هر عصر در معنی ملاباشی بود. ملاباشی در مجلس شاهان، نزدیک به مسند شاه، مکان معینی داشته است، و هیچ یک از فضلا و سادات نزدیکتر از ملاباشی در خدمت شاهان نمینشسته، و ملاباشی بغیر از استدعای وظیفه برای طالبین علم و مستحقین، رفع تعدی از مظلومین، شفاعت مقصرین، تحقیق مسائل شرعیه، و تعلیم ادعیه و امور مشروعه به هیچ وجه در کار دیگر دخالت نمیکرده است. در اواخر زمان شاه سلطان حسین صفوی، محمد باقر مجلسی رسماً منصب ملاباشیگری یافت، ظاهراً منصب ملاباشیگری تا زمان نادرشاه باقی بود.

ملابداغ (molla.bodāq)، ده (جم ۱٬۳۸۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان بزینه‌رود، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم (گیلان)؛ ۶۴کیلومتری جش قیدار. محصولش غلات است. قالیچه‌بافی دارد.

ملاپیری (molla.piri)، ده (جم ۱٬۰۸۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم (گیلان)؛ ۶۱کیلومتری جغ زنجان. محصولش غلات است. قالیچه‌بافی دارد.

ملاثانی (molla.sāni)، ده (جم ۱٬۴۶۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان باوی، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)؛ ۳۶کیلومتری ش اهواز. رود کارون مشروبش میسازد. محصولش غلات است.

ملاج یا ملاذ: ← سر.

ملاحاجی (molla.hāji)، ده (جم ۱٬۱۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان بروانان، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۵کیلومتری لغ ترکمن چای. محصولاتش غلات و حبوبات است.

ملاحده: ← اسماعیلیه؛ خداوندان الموت.

ملا حسن شیرازی، مقبره‌ی، بنای هشت‌ضلعی با گنبد گرد کاشی، در غ سلطانیه (زنجان). بنای آن را به اواسط قرن ۸م یا به‌آغاز عهد صفوی نسبت میدهند. در دوره‌ی صفویه و فتحعلی شاه قاجار تعمیر شده است.

ملا حسین بشرویه (molla hoseyne bošru-ye)، ۱۲۲۹–۱۲۶۵ هق، از پیروان شیخ احمد احسائی و از شاگردان حوزه‌ی درس سید کاظم رشتی در کربلا، که به علت زهد و علمش مورد توجه سید بود. پس از فوت (۱۲۵۹ هق) سید که پیشوای شیخیه بود، ملا حسین برای جستجو جهت یافتن جانشین او عازم ملاقات حاج محمد کریم خان در کرمان شد؛ در شیراز با سید علی محمد باب رو به رو شد و به او سر سپرد و از طرف او به لقب اول من آمن و باب الباب ملقب شد (۱۲۶۰ هق). برای تبلیغ دین برساخته‌ی باب، پس از ملاقات (۱۲۶۴ هق) با سید باب، که در قلعه‌ی چهریق زندانی بود، عازم مشهد شد و فتنه‌ای به راه انداخت و زندانی شد. از زندان گریخت و با گروهی از هواخواهان باب عازم مازندران شد. از بارفروش که در آنجا به خانه‌ی یکی از علمای دینی فرود آمده بود او را بیرون راندند. با همراهان خود به قلعه‌ی طبرسی، که بابیان دیگر در آنجا گرد آمده بودند، رفت و در محاصره افتاد. سرکردگی بابیان در جنگی که میان ایشان با نیروهای دولتی در گرفت با او بود، و بسیار رشادت کرد و کشته شد.

ملا حسین واعظ سبزواری: ← کاشفی یا کاشفی سبزواری.

ملاحم: ← فتن و ملاحم.

ملاخی نبی، کتاب: ← ملاکی نبی، کتاب.

ملاذ یا ملاج: ← سر.

ملاذکرد، شهر قدیم؛ ← ملازگرد.

ملا رحیم، کاتب؛ ← عبدالرحیم.

ملارد (malārd)، ده (جم ۲٬۵۹۶ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش شهریار، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۶کیلومتری غ علیشاه عوض. رود کرج مشروبش میکند. محصولاتش غلات، چغندر قند، و میوه است.

ملا رستم، مسجد، آذربایجان، ← مراغه، شهر.

ملارن[5] (melāren)، دریاچه (۱٬۱۴۰ کمم)، جش سوئد. به طول ح 110 کم از استکهلم به جانب غ ممتد است، استکهلم بر دو طرف ترعه‌ای که دریاچه را به دریای بالتیک مرتبط میسازد قرار دارد. در سواحل و جزیره‌هایش تفرجگاهها و قلعه‌هائی موجود است.

ملازجرد، شهر قدیم؛ ← ملازگرد.

ملازگرد (malāzgerd)، شهر قدیم، در ناحیه‌ی ارمنستان، که مهمترین شهر در ساحل فرات بود. مقدسی در قرن ۴م هق از این شهر، قلعه‌ی استوار، مسجد، و باغهای فراوان اطراف آن نام برده است. در ۴۶۳ هق شهر میدان نبرد امپراطوری بیزانس و سلجوقیان بود و در آن جنگ الب ارسلان سلجوقی رومانوس IV را مقهور و اسیر کرد، و این امر منجر به پیروزی و استقرار سلجوقیان در آسیای صغیر شد. یاقوت چند جا به صورت منازجرد (menāzjerd) از آن نام برده، و حمدالله مستوفی از آن به عنوان ملازجرد (malāzjerd) نام برده گوید "اکنون قلعه‌ای دارد محکم عظیم. جائی خوبست و هوائی خوش. حقوق دیوانیش چهارده هزار دینارست". به صورتهای منازگرد، ملاذکرد، و ملاسگرد (melās-) هم آمده است. نیز ← سلیمانشاه I؛ غازی.

ملاس[6] (melas؛ فنس؛ از اسپانیائی ملاسا، = از عسل، عسل)؛ شربت غلیظ، لزج، و تبلورناپذیری که غلظت آن از ۴۱ تا ۴۴ درجه‌ی آرئومتر بومه (← آنتوان بومه) است، و در تصفیه‌ی قند به دست میآید. برای طرز به دست آوردن و خواص آن ← قند، قسمت III. ملاس چغندر قند برای تهیه‌ی الکل و همچنین مخمر یا برای تهیه‌ی علوفه—با مخلوط کردن آن با مواد غذائی خشک از قبیل سبوس—یا برای استخراج قند آن به کار میرود. ملاس است—خصوصاً برای اسب، که اعمال گوارش آن را تنظیم میکند—ولی در مقدار مصرف آن در مورد حیوانات باید رعایت اعتدال را کرد. ملاس نیشکر نیز به همان مصارف ملاس چغندر قند میرسد، ولی علاوه بر آن، در تهیه‌ی رم خواه به حالت خلوص یا مخلوط با شیره‌ی نیشکر به کار میرود؛ گاهی حتی به جای قند در شیرینی‌سازی از آن استفاده میشود.

ملا سعد تفتازانی: ← تفتازانی.

ملاسگرد، شهر قدیم؛ ← ملازگرد.

ملا شمسا (mollā šamsā) [شمس‌الدین محمد گیلانی]، حکیم محقق گیلانی، و از علمای اماميه‌ی قرن ۱۱م هق. از تألیفات اوست، حاشیه بر حاشیه‌ی خفری بر شرح تجرید قوشجی؛ حاشیه بر حاشیه‌ی دوانی بر شرح تجرید مزبور؛ و حدوث‌العالم (۱۰۴۵ هق).

ملا شهاب‌الدین (mollā šahābo'd.din)، ده (جم ۱٬۳۷۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان مرحمت‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۶کیلومتری لش میاندوآب. لیلان چای مشروبش میکند. محصو-

(۱)megohm (۲)Meghalaya (۳)Macgillicuddy's Reeks (۴)Meleager (۵)Mälaren (۶)molasses

لاتش غلات و چغندر است.
ملاشیخ، ده، سردشت، ← ملکاری، دهستان.
ملا صدرا (mollā sadrā) یا **آخوند ملا صدرا** (āxonde) یا **صدرالدین شیرازی**، شهرت **صدرالدین محمد ابن ابراهیم قومی شیرازی**، معروف به **صدر المتألهین** (ṣ.mota'.'l sadro allehin)، ح ۹۷۹ یا ۹۸۰–۱۰۵۰ هق، از حکمای بزرگ ایران در قرن ۱۱م هق، مة شیراز. بعضی، به مناسبت کلمه‌ی قوامی در نسبت او، وی را از اولاد حاجی قوام معاصر حافظ شیرازی دانسته‌اند، پدرش ظاهراً در شیراز شغل دولتی داشته، و از زندگانی مرفهی برخوردار بوده است. صدرالدین شیرازی برای تحصیل علم از شیراز به اصفهان سفر کرد، و علوم نقلی را نزد شیخ بهائی، و علوم عقلی را نزد میر داماد و میر فندرسکی فرا گرفت، و در علوم عقلی، مخصوصاً در حکمت الاهی، به مقامات عالی نایل شد، و چون بعضی از فقها با او به مخالفت بر خاستند، ناچار تصمیم به گوشه‌گیری گرفت، و به ده کهک (واقع در ۳۰ کیلومتری ج ش قم) رفت، و مدت مدیدی در آنجا به تفکر و ریاضت گذرانید. پس از آنکه **الله‌وردی خان**، حاکم فارس، مدرسه‌ی بزرگی در شیراز بنا کرد، ملا صدرا را برای تدریس در آنجا دعوت کرد، و او بقیه‌ی عمر خود را در شیراز به تدریس و تألیف گذرانید. ملا صدرا هفت بار به حج (گویا پیاده) رفت، و در بازگشت از سفر هفتم، در بصره در گذشت، و در همان جا به خاک سپرده شد.

مهمترین اثر او در فلسفه کتاب معروف به اسفار است، که از کتب مهم درسی فلسفه‌ی قدیم، و در ردیف کتاب **شفای** ابن سینا محسوب می‌شود. از تألیفات مهم دیگرش در فلسفه کتاب الحکمة العرشیه (معروف به العرشیه)، شرح الهدایة الاثیریه، شواهد ربوبیه، و مشاعر، و حاشیه بر شفا و حاشیه بر شرح حکمة الاشراق را میتوان نام برد. از تألیفات او در علوم نقلی شرح اصول کافی (← **کافی**) است. تفسیری هم به بعضی از سوره‌های قرآن دارد. رساله‌ای هم به فارسی به نام سه اصل نوشته است، که در انتقاد و شکوه از فقهای معاصر خویش است. کتب مذکور همه به طبع رسیده است. دیوان شعری نیز به فارسی دارد، که نسخه‌ی خطی منتخبی از آن موجود است.

فلسفه‌ی ملا صدرا، که خود از آن به عنوان "حکمت متعالیه" نام میبرد، تلفیقی است از عقاید مکتب مشاء و اشراق، و مسلک کشف و شهود. اصالت فلسفه‌ی او در این است که، از تلفیق این عقاید، مکتبی خاص به وجود آورده است که جریان فلسفه را در ایران پس از او سخت تحت تأثیر قرار داده، و تقریباً منحصر به او کرده است. در فلسفه‌ی او، قول به هیولی و صورت یا قول به مثل و اتحاد عاقل و معقول، و سیال و متجدد بودن طبیعت ماده، که از آن به حرکت جوهری (← حرکت، در اصطلاح کلام و حکمت) تعبیر کرده است، در کنار هم قرار گرفته‌اند. عقاید مهم فلسفی او، که ارکان اصلی فلسفه‌ی وی شمرده میشود، از این قرار است: (۱) اصالت وجود، و اعتباری بودن ماهیت؛ (۲) مشکک (mošakkak) بودن وجود (یعنی وجود دارای مراتب شدت و ضعف میباشد)؛ (۳) وحدت وجود؛ (۴) اتحاد عاقل و معقول؛ (۵) حرکت جوهریه؛ و (۶) حادث بودن نفس انسانی از جنبه‌ی جسمانیت، و باقی بودن آن از جنبه‌ی روحانیت.

ملا صدرا سعی کرده است که عقاید فلسفی خود را با اصول مذهب تشیع تطبیق دهد، یا مذهب تشیع را بر اصول فلسفی استوار سازد. عقاید وی را در این باب در کتاب شرح اصول کافی او میتوان دید. چنانکه گفتیم، بیشتر حکمای متأخر ایران از صدرالدین شیرازی پیروی کرده‌اند، و مدرسین حکمت در ایران سلسله‌ی اساتید خود را به او میرسانند، که بیشتر از راه دو تن از بزرگترین شاگردان او، که در عین حال داماد او نیز بوده‌اند، میباشد، و این دو تن یکی ملا محسن فیض و دیگر ملا عبدالرزاق لاهیجی ملقب به فیاض است.

ملاط (malāt)، ده (جه ۱۳۴ ۱' سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)، در ناحیه‌ی رانکوه؛ ۴کیلومتری ج لنگرود. در دامنه‌ی کوه پردرختی قرار گرفته، و درختان پرتقال زیبائی خاصی به آن میبخشد. محصولاتش برنج، چای، و ابریشم است. ملاط حد غربی دستمدار، و زمانی حد غربی طبرستان محسوب میشد. مقبره‌ی بعضی از فرمانروایان گیلان در آنجاست. زیارتگاهی معروف به دوازده تن دارد. جاده‌ی سنگفرشی که به دستور شاه عباس I صفوی از جاجرم تا دشت مغان ساخته شده بود از آن میگذشت.

ملاط (malāt)، نام عمومی ماده‌ای نرم و لزج (از قبیل گل و گچ و آهک و سیمان و امثال آنها) که برای اتصال مصالح ساختمانی مختلف بین آنها قرار میدهند. فاصله‌ی بین مصالح ساختمانی را که از این ماده پر میشود نیز به همین نام میخوانند.
ملاطفه: ← ملطفه.
ملا ظهوری: ← ظهوری ترشیزی.
ملاعب الاسنه: ← محمد ص، قسمت ۳۰.
ملا عبدالله، مدرسه‌ی، بنائی (← مدرسه) از دوره‌ی صفویه، در ش بازار شاهی (قیصریه) اصفهان. این بنا به فرمان شاه عباس I صفوی برای تدریس مولانا عبدالله شوشتری (ف ۱۰۲۲ هق)، از علمای طراز اول دوره‌ی صفوی، ساخته شد. دارای صحن وسیعی است که حجره‌های دو طبقه در اطراف آن قرار دارد. از لحاظ کاشیکاری جالب توجه است. بر لوح سنگی ایوان کتیبه‌ای با تاریخ ۱۰۸۸ هق نقر شده است. کتیبه‌ی سردر آن (مورخ ۱۲۱۸ هق) نشان میدهد که در زمان فتحعلی شاه قاجار مرمت شده است. در سالهای اخیر نیز توسط اداره‌ی کل باستانشناسی تعمیراتی در آن انجام گرفته است.
ملا عبدالنبی فخرالزمانی (mollā abdo'n.na-bi faxro'z.zamāni)، شاعر و نویسنده‌ی ایرانی، مة ۹۹۸ هق. شهرت او به فخرالزمانی از نام جد مادری وی است که از اولاد خواجه عبدالله انصاری بوده و منصب قضای قزوین را داشته است. عبدالنبی در آغاز شعرگوئی **عزتی** (ezzati) تخلص میکرد، و در قصه‌دانی حافظه و دستی قوی داشت. به هندوستان سفر کرد و در ۱۰۱۷ هق به لاهور و از آنجا به آگره رفت (۱۰۱۸ هق). در ۱۰۲۸ هق نزد سردارخان خواجه یادگار تقرب یافت و تذکره‌ی میخانه را به نام او کرد و ساقینامه‌ای هم به نام او گفت که در آن "نبی" تخلص کرده است. تا ۱۰۴۲ هق زنده بوده، و پس از آن خبری از او در دست نیست. آثار او علاوه بر میخانه به شرح زیر است: دستور الفصحا در فن قصه‌گوئی و نوادر الحکایات یا بحر النوادر، که در آن، به گفته‌ی خود، حکایات شیرین و نقلهای رنگین گرد آورده است.
ملا علا بیگ، خوشنویس، ← علاءالدین تبریزی.
ملا علی قوشجی: ← قوشجی، علی.
ملا کاظم (mollā kāzem) [میرزا محمد کاظم ابن آخوند ملا عبدالعلی تبریزی]، ملقب به **مؤید العلما** (mo'ayyedo'l.'olamā)، ف بعد از ۱۲۸۸ هق، کاتب ماهر ایرانی و از نستعلیق‌نویسان قرن ۱۳م هق، که به سبب کتابهای درسی متعددی که به خط وی چاپ شده است شهرت دارد. پدرش آخوند ملا عبدالعلی تبریزی، یا خود وی، معلم لطف الله میرزا (گویا از فرزندان نایب‌السلطنه عباس میرزا) بود. در کار کتابت بیباک بود، و غالب نوشته‌هایش محتاج به تصحیح و باعث زحمت مصحح بود (نیز ← عبدالرحیم).

در استنساخ بسیاری از "کتب مقدمات" (کتابهائی از قبیل کتب صرف و نحو، معانی و بیان، و بعضی از متون فقهی و غیره، که فرا گرفتن آنها در طریق علم قرآن و فهم حدیث و فقه و اجتهاد برای فضلا و طلاب علوم دینیه لازم بوده است) رنج فراوان برده است، و نسخه‌های متعدد از این قبیل کتابها برای کتابخانه‌ها و چاپخانه‌های سنگی، که آن اوقات در تبریز متعدد بود، نوشته، و با مراقبت و تصحیح بعضی از علما و فضلای زمان طبع و نشر شده است. حواشی مفیدی که در صفحات اصلی و فرعی این کتابها از علمای عصر و از سایر متون جدیده و قدیمه نقل شده است بعضی با خط خود او و بعضی از کاتبان دیگر آن عهد است. این کتابها از حیث صفای خط، آرایش حواشی با اشکال هندسی، انتخاب نوع کاغذ (که معدودی از آنها با الوان مختلف ملون و با مهره و آهار به عمل آمده است)، و جلدهای مرغوب در نوع خود کمنظیر است. ملا کاظم، به سبب چاپ و نشر این گونه کتب، در بلاد ایران و در بعضی ممالک عثمانی شهرت یافت، و اکنون نیز که ح یک قرن از زمان او سپری شده است اعتبار آثار کتابتی وی، که در چاپخانه‌های سنگی آن دوره به چاپ رسیده ثابت و برقرار است.

از قدیمترین آثاری که به خط وی به چاپ رسیده شرح جامی است، که در ۱۲۶۷ هق نوشته شده است، و در کارخانه‌ی میرزا محمد در تبریز طبع و انتشار یافته؛ و آخرین کتاب چاپی به خط وی که تا امروز دیده شده است کتاب شرح لمعه است، که در جمادی الثانی سال ۱۲۸۸ هق آن را به اتمام رسانیده است.
ملا کاظم خراسانی: ← محمد کاظم خراسانی هروی، ملا.
ملاکی نبی، کتاب[1] (malāki-) یا **کتاب ملاخی**

(۱)Malachi; Malachias; Malachy

نبی [عبری، ← فرستاده‌ی یهوه]، آخرین کتاب عهد قدیم در متن مجاز (← عهد قدیم، جدول II). راجع به مؤلف آن از جای دیگر اطلاعی نداریم. بیشتر آن بحث در غفلت مردم از شریعت و ازدواج کردن با اقوام دیگر است، و در پایان از آمدن مسیح پیشگوئی میکند.

ملامتی، ابوحفص حداد: ← ملامتیه.

ملامتیه (malāmatiyye)، فرقه‌ای منشعب از صوفیه که در نیمه‌ی دوم قرن ۳م در خراسان و مخصوصاً نیشابور ظاهر شد. اصول و عقاید پیروان این فرقه مبنی بر عدم تظاهر به زهد و تقوی و عبادت و بر نفرت و اجتناب از ریا و بر بحث در عیوب نفس و زشتیها و رذایل آن بود، و از این راه هم خود خویشتن را ملامت و سرزنش میکردند و هم به جهت عدم تظاهر به فضایل و عبادات خود را در معرض ملامت و سرزنش دیگران قرار میدادند، و به همین جهت است که ملامتیه و ملامتیّه خوانده شده‌اند. ملامتیه یا اهل مذهب ملامت، نیکیها و فضایل نفس را از خوف ریا و عدم اخلاص حتی الامکان مخفی نگاه میداشتند و، بر عکس، معایب و نقایص خود را ظاهر میکردند و از این رو مردم ایشان را به جهت آنچه در ظاهر از ایشان میدیدند ملامت میکردند، و ایشان خود را به جهت آنچه در باطنشان بود مورد ملامت قرار میدادند. بعضی از بزرگان صوفیه اهل ملامت یا ملامتیه را در برابر صوفیه دانسته‌اند و بعضی مانند ابن العربی مقام ایشان را بالاتر از مقام صوفیه دانسته‌اند، و سلمی، صاحب طبقات الصوفیه، صوفی را به موسی و ملامتی را به محمد تشبیه کرده است. اما شهاب‌الدین (عمر) سهروردی مقام صوفی را بالاتر از مقام ملامتی دانسته و گفته است که حالت صوفی فنا در ذات خدا است و آن حالتی است که در آن جز خدا هیچ کس و هیچ چیز را نمیبیند، در صورتی که ملامتی متوجه خود و دیگران است و توجه او به ملامت نفس و ملامت دیگران او را از حالت فنای کلی و استغراق محض در ذات خدا باز میدارد. ظهور مذهب ملامتی در نیشابور بود، و نخستین بنیادگذاران آن را ابوحفص حداد ملامتی (abu hafs، فت ۲۶۴ یا ۲۶۶ هق) و حمدون قصار و شاگردان ایشان از قبیل عبدالله ابن منازل (فت ۳۲۹ هق) و ابو عمرو ابن نجید (nojayd، فت ۳۶۱ هق) و ابو علی محمد ابن عبدالوهاب ثقفی (فت ۳۲۸ هق) و محفوظ ابن محمود نیشابوری (فت ۳۰۳ هق) گفته‌اند. ابو عبدالرحمان سلمی کتابی در باره‌ی اصول و عقاید ملامتیه تألیف کرده است و در آن ۴۵ اصل برای عقاید ملامتیه ذکر کرده که مهمترین آنها از این قرار است: خودآرائی به عبادت در ظاهر شرک است و در باطن کفر و ارتداد؛ با هر که با تو جفا کند با او مدارا کن؛ نفس را در جمیع حالات اطاعت و معصیت متهم بدار؛ تقصیر دیگران را معذور دار؛ همیشه دشمن نفس خود باش و به هیچ وجه از او راضی نباش؛ از دانش سخن نگو و به آن مباهات نکن؛ و از مردم یاری نجو. در دورانهای بعد ملامتیه مخصوصاً به مخالفت با اصول و آداب معمول میان مردم پرداختند تا ملامت و سرزنش ایشان را بیشتر بس انگیزد و این امر تا مرحله‌ی پرده‌دری و مخالفت شرع پیش رفت.

ملا محمد قاضی: ← قاضی ملا.

ملا موبد: ← دبستان المذاهب.

ملامین[1] (melāmin، فنس)، یکی از پولیمرهای (← بپاری) سیانامید ($H_2N_2 \equiv N$)، که معمولاً از کربور کلسیوم ساخته میشود. موارد استعمال فراوان دارد، از جمله ساختن ظروف غذاخوری.

ملانزی[2] (melānezi، فنس) [از ید ملاس (← سیاه) + نسوس (← جزیره)]، نامی که به گروه فراوانی از جزایر غ اقیانوسیه‌ی مرکزی، میان میکرونزی در ل و پولینزی در ج، داده شده است. این گروه جزایر از ← مجمع الجزایر بیزمارک در لغ تا جزیره‌ی فیجی در جش را در بر میگیرد، و شامل بخشی از گینه‌ی جدید، ← جزایر سلیمان، سانتاکروز، بنکس، هبریدیز جدید، ← جزایر د/آنرکاستو، کالدونی جدید، لویالته، و ادمیرلتی است. این گروه جزایر یا آتشفشانی یا مرجانی هستند. ساکنین آن چندان پیشرفته نیستند و از لحاظ نژادی به پاپواهای گینه‌ی جدید وابسته‌اند. زبان آنها زبان مالزیائی-پولینزیائی (← زبان، جدول)، و مذهبشان آنیمیسم است.

ملانشتون[3] (melānšton) یا **ملانکتون** (kton-، از فنس)، ۱۴۹۷–۱۵۶۰، دانشمند و اومانیست آلمانی، و مهمترین رجل اصلاح دینی بعد از لوتر. نام اصلیش **فیلیپ شوارتسرت**[4] (filip švārtsert) بود. در رساله‌ای اصول اصلاح دینی را تشریح کرد (۱۵۲۱). نایب لوتر و واسطه‌ی بین او و اومانیستها بود. اعتقادنامه‌ی آوگسبورگ (← اعتقادنامه، در نزد مسیحیان) را نوشته است (۱۵۳۰).

ملا نصرالدین (molla nasre'd.din) یا **خواجه نصرالدین**، ترکی **خوجه نصرالدین** (xoje)، مرد ظریف ساده‌لوح بذله‌گوی معروف، که احوال او با افسانه‌ها آمیخته است، و حکایات و امثال و نوادر بسیار در افواه بدو منسوب شده است. گویند وی در عهد سلاجقه‌ی روم یا در عهد بایزید I، سلطان عثمانی معاصر تیمورلنگ، میزیسته است، و احتمال اینکه هر دو عهد را درک کرده باشد بعید است. قولی هم هست که او با حاجی بکتاش ولی (← بکتاشیه) معاصر بوده است. در هر حال، تاریخ او و تاریخی بودنش معلوم نیست. مقبره‌ی او را نیز در قرب آق شهر، از توابع قونیه، نشان داده‌اند. حکایتهائی که از ساده‌لوحی و سفاهت و ظرافت وی نقل کرده‌اند قصه‌های جوحی را به خاطر میآورده است. مجموعه‌ای از این حکایات به فارسی و ترکی هست. نام او را نصیرالدین هم ضبط کرده‌اند. حکایات ملا نصرالدین به زبانهای انگلیسی، روسی، مجارستانی، یونانی، آلمانی، فرانسوی، و بلغار ترجمه شده است. نیز ← صابر طاهرزاده.

ملانکتون: ← ملانشتون یا ملانکتون.

ملانین، رنگیزه‌ی سیاه، ← رنگیزه.

ملاوی (malāvi)، بخش (جه ۲۲'۹۲۱ نسه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان. ل آن کوهستانی و سردسیر و ج آن، که در دشت واقع شده، معتدل است. قسمتی از آن را کشکان‌رود مشروب میسازد. محصولاتش غلات، صیفی، و فراورده‌های دامی است. جاده‌ی آسفالته‌ی خرم‌آباد-اندیمشک از مرکز آن میگذرد از آبادیهای معروفش پل دختر است. مرکزش **ملاوی** (جه ۱۹۳ نسه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۱۴کیلومتری جغ خرم‌آباد قرار دارد.

ملایر (malāyer)، شهر (جه ۲۸'۴۳۴ نسه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان ملایر، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، جش همدان. کوههای گرمه و سرده (← ملایر، شهرستان) از ل و ش آن را در بر گرفته‌اند. آب آن از ۷ رشته قنات تامین میشود. شهر ملایر کارخانه‌های کبریتسازی صابونسازی، چوببری و تهیه‌ی خشکبار دارد. از طریق جاده‌های آسفالته با همدان، بروجرد و تویسرکان مرتبط است. از تفرجگاههای عمومی آن پارک ملایر است که در دامنه‌ی کوه گرمه قرار دارد.

شهر ملایر قدمت چندانی ندارد. ظاهراً در سلطنت فتحعلی شاه قاجار توسط محمد علی میرزا دولتشاه احداث، و به نام بانی آن دولت‌آباد خوانده شد. شیخ علی میرزا، پسر دیگر فتحعلی شاه، در آبادی آن کوشید. در جه I در معرض تاخت و تاز قوای روس و عثمانی قرار گرفت. در ش و غ آن آثار خرابه‌هائی از آبادی چوبین (← ملایر، شهرستان) به چشم میخورد.

ملایر (malāyer)، شهرستان (جه ۱۵۷'۳۹۳ نسه ۱۳۴۵ هش)، فرمانداری کل همدان؛ مرکزش شهر ملایر. محدود است از ل به شهرستان همدان، از ج به شهرستان بروجرد، از ش به شهرستان اراک، و از غ به شهرستانهای نهاوند و تویسرکان. فلاّت مشتمل است بر ۲ بخش حومه و سامن. کوهستانی، سردسیر، و از نقاط خوش آب و هوای ایران محسوب میشود. امتداد رشته‌جبال الوند از ل آن گذشته به کوههای راسوند (← اراک، شهرستان) متصل میشود؛ پستترین نقطه‌ی آن گردنه‌ی زاغه به ارتفاع ۲'۰۵۵ متر، واقع بین ملایر و همدان، است. شعب الوند که تا ل و ش شهر ملایر ممتد است به نام کوههای سرده (sarde، فرازا ح ۳'۷۸۰ متر) و گرمه (garme، به ارتفاع ح ۳'۲۰۵ متر) خوانده میشوند. کوه سفید به ارتفاع ح ۳'۴۷۵ متر در جغ آن واقع است و حد طبیعی شهرستان ملایر و شهرستان نهاوند محسوب میشود. کوه یزدجرد یا یزدگرد به ارتفاع ح ۳'۴۹۰ متر در ج آن قرار دارد و آثار قلعه خرابه‌ای در قله‌ی آن به چشم میخورد. بزرگترین رود آن رود حرم‌آباد (haram.ābād) است که از کوههای سربند اراک سرچشمه گرفته و در شهرستان نهاوند به رود گاماساب میریزد. محصولاتش غلات، حبوبات، میوه، و خشکبار است. قالیبافی، قالیچه‌بافی، جاجیم‌بافی، و گلیمبافی در آنجا معمول است. محل سکونت طایفه‌ی زند بوده است (←

(۱)melamine (۲)Melanesia (۳) Melanchthon (۴) Schwarzerd

پری یا پیری، زندیه.)
نزهت القلوب قدیمترین مأخذی است که از ملایر نام برده و آن را یکی از ۳ ناحیه‌ی نهاوند دانسته است. در بستان‌السیاحه از خوبی هوا، باغها، و کوههای فراوان آن یاد شده است، و بنا بر همین کتاب مرکز آن آبادی چوبین (بنای آن را به بهرام چوبین نسبت داده‌اند) بوده است. در گذشته با تویسرکان و نهاوند ولایات ثلاث را تشکیل میداد.
ملایعقوب (mollā.ya'qub)، دهستان (جه ـ ۱۳۰ ۹۸۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۲۳ آبادی. محصولاتش غلات و حبوبات است. فراورده‌های دامی آن معروف است. قالیبافی دارد. از آبادیهای مهم آن اردها (ardahā؛ جه ۱٬۸۶۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، ۲۲کیلومتری جش سراب؛ امام چای (emām.cāy جه ۱٬۲۰۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، ۲۲کیلومتری جش سراب؛ و جلده باخان (jalda.bāxān؛ جه ۱٬۲۲۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، ۱۳کیلومتری جش سراب است. مرکزش، **ملایعقوب** (جه ۴۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۶٫۵ـ کیلومتری جش سراب است.
ملبورن[1] (melborn)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۲٬۳۸۸٬۹۴۱)، کرسی ایالت ویکتوریا، جش استرالیا، بر رود یارا[2] نزدیک مصب آن در شاخه‌ی شمالی خلیج پورت فیلیپ. اولین پایتخت ملل مشترک المنافع استرالیا بود (۱۹۰۱ـ۲۷). قبلاً دوتیگالا[3] نام داشت؛ در ۱۸۳۷، به اسم نخست‌وزیر انگلستان، ملبورن نامیده شد. از مراکز تجارتی و دارای کارخانه‌های نساجی و ماشینسازی است. گندم، گوشت، و پشم صادر میکند. دانشگاه ملبورن (۱۸۵۴)، کنسرواتوار موسیقی (۱۹۱۰)، و گالری ملی هنری (۱۹۰۴) دارد. ضرابخانه سلطنتی نیز آنجاست. مسابقات اولمپی زمستانی ۱۹۵۶ در آنجا برگزار شد. دومین شهربزرگ استرالیاست؛ ۳۰ دانشگاه دارد.
ملبورن، دومین وایکاونت، ← لم، ویلیام.
ملپومنه، موز تراژدی، ← موزها.

ملت، کتابخانه‌ی، کتابخانه‌ای واقع در استانبول، ترکیه. اساس این کتابخانه کتابخانه‌ی فیض‌الله افندی است که در ۱۱۱۲ هق تأسیس شد. در ۱۹۱۶ به این نام جدید خوانده و کتابخانه‌های قدیمی چندی به آن ضمیمه شد.
ملتان[4] یا **مولتان** (هر دو moltān). ۱ـ بخش (۱۴٬۶۴۱ کمه؛ جه ۶٬۹۵۳٬۰۰۰ سنه ۱۹۶۱)، ج پنجاب، میان رودهای راوی، ساتلج، و جناب پاکستان غربی؛ تا پیش از ۱۹۵۵ یک ناحیه (۱۴٬۵۸۱ کمه) و یک بخش (۶۳٬۲۹۸ کمه) به همین نام وجود داشت، ولی در این سال، با تشکیل ایالت متحد پاکستان غربی تنها بخش ملتان با بعضی ضمایم به این نام خوانده میشود. ۲ـ شهر (در ۱۹۷۲ جه ۷۲۳٬۰۰۰)، ش پاکستان مرکزی، نزدیک رود چناب، ۳۲۰ کیلومتری غ‌ج‌غ لاهور؛ مرکز راه‌آهن و یکی از مراکز بازرگانی اصلی پنجاب که بازار خرید و فروش عمده‌ی اسب است و صناعات پنبه و ابریشم و فرش و کفش دارد. شهری بسیار قدیمی و محتملاً از شهرهائی است که اسکندر مقدونی آن را تسخیر کرده بود. نام آن مأخوذ از نام بتی است که در معبد خورشید آن قرار داشت که دارای ذخایر فراوان بود، و چون به دست اعراب افتاد آن را خانه‌ی طلا (دار الذهب) نامیدند. مدت سه قرن پایگاه مقدس اسلام در هند بود، ولی از اوایل قرن ۴م هق به بعد از فرمان بغداد بیرون رفت. در این زمان مرکز قرامطه شد که سلطان محمود غزنوی آنان را قلع و قمع کرد. شهر و ناحیه در تصرف خاندان غزنوی بود تا آنکاه که آخرین آنان، **خسرو ملک غزنوی** به اسارت معزالدین محمد ابن سام درآمد و ملتان ایالتی از امپراطوری هند او شد و تا ۸۴۲ هق چنین بود. در این سال شیخ یوسف قریشی فرمانروای مستقل ملتان شد، و پس از وی شاهان قبیله‌ی لنگاه (langāh) تا ۹۴۳ هق چنین بودند. این شهر در ۸۰۰ هق به تصرف امیر تیمور، و در ۹۳۵ هق به تصرف بابر درآمد. ایالت ملتان یکی از صوبه‌های امپراطوری اکبر بود و جانشینانش تا ۹۸۰ هق آن را در تصرف داشتند، و در این تاریخ ضمیمه‌ی کابل شد. از ۱۱۸۵ هق در معرض تهاجم سیخها قرار گرفت، ولی تصرف قطعی آن به دست ایشان در ۱۸۱۸ (۱۲۳۴ هق) اتفاق افتاد. از جنگ اول سیخها آسیبی ندید، ولی با کشته شدن دو نفر انگلیسی در آن، در جنگ دوم سیخها آسیب فراوان دید، و در ۱۸۵۴ استحکامات آن را با خاک یکسان کردند. شهر ملتان دارای ۴ دانشکده وابسته به دانشگاه پنجاب است. یک دارالعلم نیز به یادبود قائد اعظم (← محمد علی جناح) در آن تأسیس شده است.
ملتحمه، بافت، ← بافت.
ملتسل، یوهان، ← مترونوم.
ملتمس الاحباء خالصاً من‌الریاء، ← شد الازار.
ملتس، تامس رابرت، ← مالتوس.
ملثمین، ← مرابطون.
ملج، نوعی درخت نارون.
ملجیت، (اولین) بارون، ← ماند، الفرد موریس.
ملح، ← نمک.
ملحد، ← کافر.
ملحم، ← معن، سلسله‌ی امرا.
ملخ، در سازهای خانواده‌ی کلاوسن، ← کلاوسن.
ملخ[5] (malax)، نام عمومی حشراتی از راسته‌ی راستبالان که صدها جنس از آنها در ایران وجود دارد، که بیشتر آنها جزو دو تیره‌ی معروف (Acrididae) و(Tettigoniidae) میباشند. دسته‌ی اول را "ملخهای شاخک‌کوتاه" و دسته‌ی دوم را "ملخهای شاخک‌بلند" میگویند. بین ملخهای شاخک‌کوتاه، چندین نوع در ایران به مزارع و باغها خسارت وارد میآورند. ملخهای شاخک‌کوتاه یا به طور انفرادی و متفرق زندگی میکنند، و در این صورت آنها را ملخ‌های بومی مینامند؛ یا اینکه به طور دسته‌جمعی حرکت میکنند، و در این صورت آنها را ملخ‌های مهاجر میخوانند. بین ملخهای مهاجر سه نوع در ایران وجود دارد، که به اسامی ملخ دریائی، ملخ آسیائی، و ملخ مراکشی معروفند، در

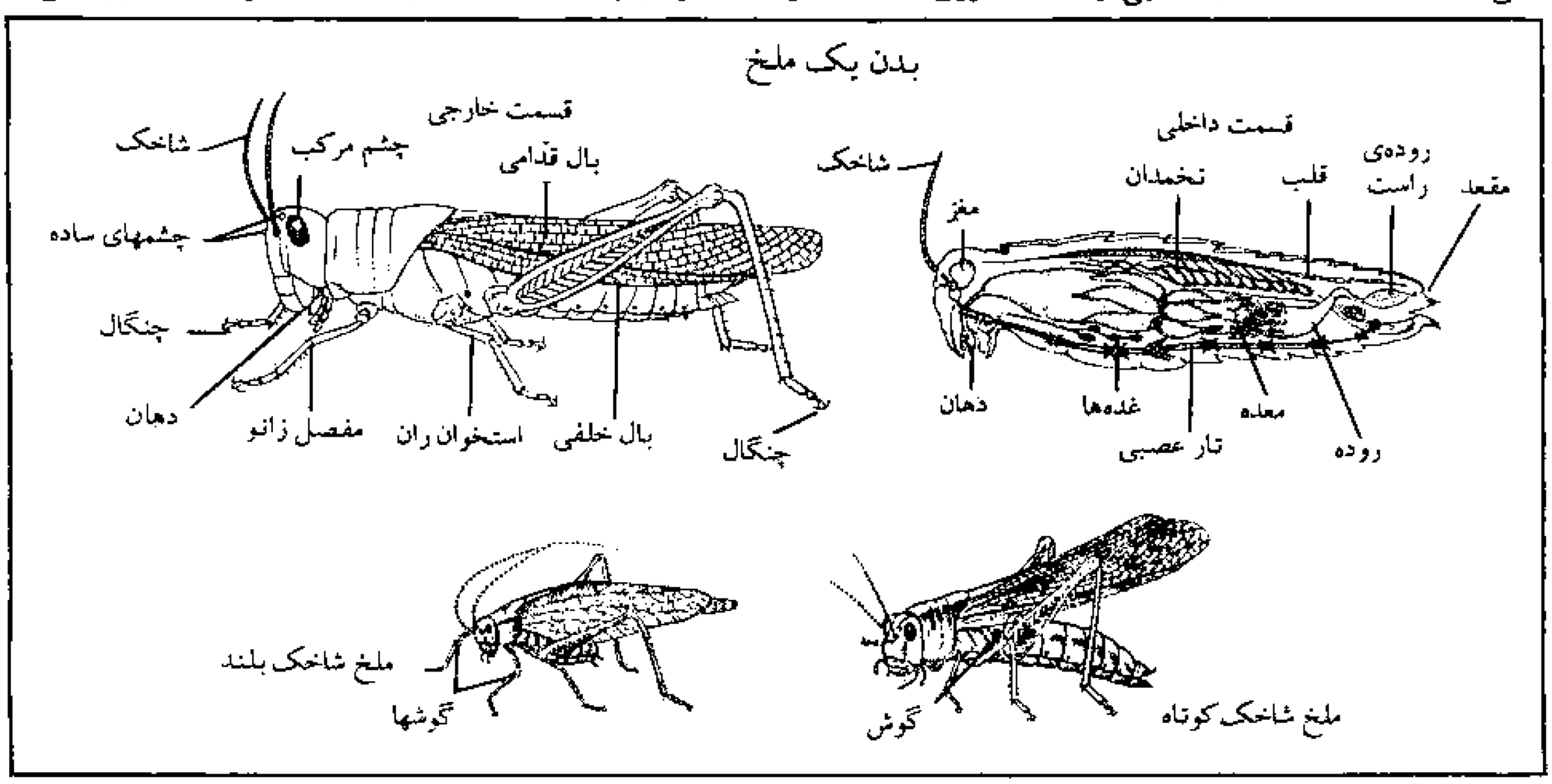

(۱)Melbourne (۲)Yarra (۳)Dootigala (۴)Multan; Mooltan (۵)grasshopper

نوع اول در ایران به طور دایم وجود ندارند، بلکه در سالهای طغیان از کشورهای همجوار وارد ایران میشوند. ملخهای دریائی قدرت پرواز عجیبی دارند، و بعضی از دسته‌های آنها می‌توانند در مدت ۲ تا ۴ ماه بیش از ۳٬۰۰۰ کم پرواز کنند، و از هند و پاکستان خود را به خوزستان و عراق برسانند. موطن ملخ مراکشی در خود ایران است، و در دشت مغان، دشت گرگان، خراسان، فارس، و کرمانشاه بشدت شیوع دارد.

ملخهای مهاجر در سالهای طغیان، اگر مورد مبارزه قرار نگیرند، موجب خسارات فراوان میگردند، و در زمانی که بشر وسیله‌ی دفاع کافی در دست نداشت باعث قحطیهای وحشتناک میشدند. امروز با ملخهای مهاجر، اعم از بالدار یا پوره‌های بی‌بال، با کمال سهولت به وسیله‌ی ماشین و هواپیما مبارزه میشود، و نیز با ترکیبات شیمیائی جدید، که به مقادیر بسیار کم به وسیله‌ی هواپیماهای مخصوص روی دسته‌های ملخ پاشیده میشود، آنها را به طور قطع نابود میکنند.

پور ملخ یا پوره‌ی ملخ (-pur)، نامی است که به ملخ از تخم درآمده تا هنگام بلوغ میدهند. دوره‌ی پور ملخی دارای پنج مرحله است که در پایان هر مرحله حشره پوست عوض میکند و تغییراتی در آن پیدا میشود، و طول زمان این مراحل در انواع مختلف ملخها (دریائی، مراکشی، آسیائی، و بومی) ۳۵—۴۵ روز است. در مرحله‌های دوم و سوم پور ملخ بال در میآورد و خطر آن بیشتر میشود.

ملخ دریائی، (*Schistocerca gregaria*)، یکی از گونه‌های خطرناک ملخهای مهاجر (← ملخ)، که در سالهای طغیان دسته‌های عظیم آن از عربستان یا از پاکستان به طرف ایران هجوم میآورند، و تقریباً از کلیه‌ی نباتات، خصوصاً برگ درختان مختلف، تغذیه میکنند. این ملخ را به این جهت دریائی میگویند که دسته‌های آن اغلب از خلیج فارس عبور کرده وارد مناطق جنوبی ایران میشوند، و بعضی سالها تا نواحی مرکزی و گاهی شمالی ایران (خراسان) هم پیشروی میکنند. مبارزه با این آفت به وسیله‌ی طعمه‌ی مسموم، یا با محلولهای سمی انجام میگیرد. طعمه‌پاشی با دست و سمپاشی به وسیله‌ی هواپیماهای مخصوص به عمل میآید.

ملخص میرزائی، زیج: ← عبدالقادر رویانی.

ملخ مراکشی، (*Dociostaurus marocanus*)، از ملخهای مهاجر (← ملخ) بسیار خطرناک که در اغلب نقاط ایران به صورت دسته‌های متراکم به زراعتهای مختلف، به خصوص به مزارع غلات، حمله میکنند. کانونهای اصلی این آفت در دشت گرگان، دشت مغان، خراسان، فارس، مازندران، و نواحی غربی (همدان و دهلران) قرار دارد. در سال فقط یک نسل دارد. برای مبارزه ← ملخ دریائی.

ملخهای بومی، نام عده‌ی بسیاری از ملخها که، بر خلاف ملخ مراکشی و ملخ دریائی، مهاجرتهای دسته‌جمعی نمیکنند. مهمترین آنها ملخ ایتالیائی (*Calliptamus italicus*) است. ملخ‌های بومی اگر شاخک‌کوتاه باشند از تیره‌ی (Acrididae) و اگر شاخک‌بلند باشند از تیره‌ی (Tettigoniidae) هستند. برای مبارزه ← ملخ دریائی.

ملخیور: ← مجوسان شرق.

ملروز[1] (melröz)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲٬۱۸۸)، راکسبرش، اسکاتلند، پخش ادنبورگ. دیر آن، که اکنون از بناهای ملی است، در ۱۱۳۶ ساخته شده، و مدفن قلب رابرت بروس (← رابرت I) و گورهای خاندان داگلس است.

ملری[2] **سر تامس** (*sər tāməs maləri*)، فت ۱۴۷۱، مؤلف مرگ آرتر که آخرین اثر ادبی قرون وسطائی بر اساس ← افسانه‌ی آرتر است. لحن حماسی و نثر پرقدرت این اثر مشهور است. نام اولیه‌ی این اثر کتاب شاه جان و شهوار ران میز گرد او بوده است، که ویلیام ککستن آن را تحت عنوان مرگ آرتر منتشر کرد (۱۴۸۵).

ملطفه (molattafa) یا **ملاطفه** (molātafa) در قدیم، نامه‌ای کوچک که غالباً در کارهای محرمانه یا فوری (معمولاً بی ذکر عنوان) نوشته میشد.

ملطی، منسوب به ملطیه.

ملطیوی، محمد ابن غازی: ← مرزبان‌نامه.

ملطیه[3] (malatya)، نام باستانی ملیتنه (-meli tene)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۳۰٬۳۴۰)، ش ترکیه‌ی مرکزی، در ارمنستان ترکیه، بر دامنه‌ی جبال توروس، مرکز ولایتی به همین نام. ماشینهای پنبه پاک‌کنی دارد، مرکز بازرگانی و کشاورزی است. شهر مهمی از کاپادوکیای قدیم بود، در ۵۷۷ ایرانیان آن را تصرف کردند. از آغاز قرن ۷م تا قرن ۱۲م عربها و بیزانسیها به تناوب بر آن فرمانروائی داشتند. بیزانسیها شهر را از ۹۳۴ تا ۱۱۰۲ در تصرف داشتند تا عاقبت در این سال به دست ترکهای عثمانی افتاد. در ۱۸۹۳، پس از آسیب سختی که از زلزله دید، نوسازی شد. منسوب به ملطیه را ملطی (malati) گویند.

ملغمه[4] (malqame)، آلیاژ جیوه با فلزی دیگر جز طلای سفید و آهن؛ نیز کانی کمیابی که به حالت محلول جامد، نقره در جیوه در طبیعت یافت میشود. بیشتر ملغمه‌ها مصنوعاً ساخته می‌شوند. طریقه‌ی ملغمه‌سازی برای استخراج طلا و نقره به کار میرود.

ملغمه‌سازی، طریقه‌ی: ← طریقه‌ی ملغمه‌سازی.

ملفوظات (malfuzāt) [عربی؛ جمع ملفوظ (← بزبان آورده‌شده)]، سخنانی که از زبان بزرگی، خاصه پیری از مشایخ طریقت، شنیده و به نقل ازو نوشته باشند. نیز ← مکاتیب.

ملفوظات، نام کتابی منسوب به امیر تیمور.

ملفوظات شیخ علاءالدوله‌ی سمنانی: ← علاءالدوله‌ی سمنانی.

ملفی[5] (melfi)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۵٬۱۹۴)، بازیلیکاتا، ج ایتالیا. شرابش معروف است. در ۱۰۴۱ پایتخت دوکنشین آپولیا بود. امپراطور فردریک II در اینجا قانون‌نامه‌ی خود را، به نام قانون اساسی ملفی، اعلام کرد (ح ۱۲۳۱).

در ۱۵۲۸ فرانسویها آنجا را تاراج کردند، و از آن پس دیگر رونق تجارتی خود را باز نیافت. کلیسای جامعی دارد (بنای ۱۱۵۳).

ملک (malak)؛ ← فرشته.

ملک (malek)، دهستان (جم ۸٬۵۳۸ ست ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)، دارای ۱۲ آبادی. محصولاتش غلات، پنبه، توتون، برنج، و حبوبات است.

ملک[6] (melk)، در قانون مالکیت، عرصه و اعیانی هر زمینی که متعلق به شخصی باشد، اعم از شخص حقیقی یا حقوقی.

ملک[7] (melk)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۵٬۱۰۰)، اتریش سفلی، کنار دانوب. قدیمیترین مقر فرمانروایان اتریش بود. دیر بندیکتیان آن (تأسیس ۱۰۸۹)، که از باشکوهترین بنای سبک باروک در دنیاست، دارای کتابخانه‌ای حاوی مجموعه‌ی گرانبهای نسخ قدیمی و اولین کتابهای چاپ شده است (← اینکونابولا).

ملک (malek)، لفظ عربی به معنی پادشاه و خداوند. این لفظ در قرآن عنوان خداوند است، و گاه نیز جهت پادشاهان خارجی به کار رفته است، و ظاهراً به همین جهات فرمانروایان عهد اسلامی از اخذ این عنوان خودداری داشته‌اند، و معاویه که این عنوان را برای خویش برگزید، اقدام او تاحدی مورد اعتراض زهاد عصر واقع شد. مع هذا، بعدها در ادب و شعر عنوان ملک جهت سلاطین اسلامی متداول بود.

ملک، حاج حسین آقا: ← ملک، کتابخانه‌ی ملی.

ملک، سوره‌ی (molk؛ ← پادشاهی)، سوره‌ی ۶۷م قرآن، مکی، ۳۰ آیه؛ در ستایش پروردگار و شمردن آیات آسمانی و زمینی او، و اینکه آنان که به این آیات کافر شوند کیفرشان دوزخ است.

ملک، عالم: ← عالم.

ملک، کتابخانه‌ی ملی، کتابخانه‌ای در بازار تهران، که بانی آن حاج حسین آقای ملک (ف ۱۳۵۱ هش) است. وی از ۱۳۰۳ هش به جمع‌آوری کتاب پرداخت، و چون در آن زمان گاهی در تهران و زمانی در شهر مشهد به سر میبرد، کتابها در این دو نقطه تمرکز یافت. در ۱۳۱۴ هش کتابهای مشهد به تهران منتقل، و در ۱۳۱۶ هش کتابخانه وقف ← آستانه‌ی مشهد شد. بنای فعلی کتابخانه در اندرون قدیم (خانه‌ی ملک) ساخته شد (۱۳۳۰ هش)، و دارای ۲۴٬۶۰۰ جلد کتاب است که ۶٬۵۰۰ جلد آن را نسخ خطی (به غیر از رسایل و مجموعه‌ها) تشکیل میدهد. به خاطر دارا بودن نسخ نفیس خطی و نسخه‌های منحصر به فرد، از کتابخانه‌های مهم ایران محسوب میشود. در این کتابخانه، علاوه بر کتابهای مذکور در بالا، تعدادی مسکوکات (طلا، نقره، و غیره از دوره‌های قبل و بعد از اسلام)، تمبرهای ممالک مختلف، و آثار هنری نفیس دیگری نیز وجود دارد.

ملکائیه[8] (malkā'iyye) [← اتباع پادشاه، از لفظ سریانی **ملکا**، به معنی ملک و پادشاه] یا **ملکانیه** یا **ملکیه** (melkiyye)، یکی از فرقه

(۱)Melrose (۲)Malory (۳)Malatya (۴)amalgam (۵)Melfi (۶)estate (۷)Melk, Mölk (۸)Melchites

های مسیحی که پیرو اعتقادات و آداب دینی بیزانسی هستند، و در شام و اردن و مصر و فلسطین، و امریکا پراکنده‌اند، و کلیسای ایشان کلیسای رومی خوانده میشود. بیشتر ایشان به زبان عربی تکلم میکنند و ریاست ایشان با بطرکی است که در دمشق یا در قاهره مقیم است. از آن جهت بدین نام خوانده شده‌اند که رأی شورای خالکدون (۴۵۱) را، که بر ضد بدعت اوتوخس قائل به طبیعت واحد در مسیح صادر شده بود، تأیید کردند و در صف امپراطور مارکیانوس، که از شوری پشتیبانی میکرد، قرار گرفتند، و مخالفان ایشان برای همین پیوستگی به شاه، و به عنوان تحقیر، آنان را ملکائیه نامیدند. بعضی از ایشان مذهب کاتولیک دارند و به‌ریاست پاپ معترفند که آنان را کاتولیک رومی مینامند، و بعضی دیگر مذهب ارتدوکس دارند و به‌ریاست پاپ گردن نمینهند و ارتدوکس رومی نامیده میشوند. در میان این طایفه علما و ادبای مشهوری پیدا شده‌اند، همچون قطا ابن لوقا و یوحنا ابن بطریق. مسلمانان قدیم با ایشان مناظراتی در باب طبیعت واحد مسیح داشته‌اند که از آنها در ملل و نحل شهرستانی و الفصل ابن حزم سخن رفته است.

ملک‌آباد، ده، اراک، ← مالک‌آباد.

ملکا د نهورا: ← صبه.

ملک‌آرا، عباس میرزا (molk-ārā)، ۱۲۵۵—۱۳۱۶ هق، از شاهزادگان قاجار، پسر دوم محمد شاه و برادر کهتر ناصرالدین شاه. مادرش خدیجه خانم از خاندان کردان چهریق بود، و محمد شاه به او و پسرش علاقه‌ای تمام داشت، و او را نایب‌السلطنه لقب داده بود. عباس میرزا در موقع وفات محمد شاه تقریباً نه‌ساله بود، و رضا قلی خان هدایت به سرپرستی او اشتغال داشت، که به همین سبب هم به لله‌باشی ملقب بود. در جلوس ناصرالدین شاه، ملک‌آرا و مادرش مورد غضب و سخط و ایذاء بودند، و در حق آنها همواره بهانه‌جوئیها و ستمکاریها رفت، و مکرر ملک‌آرا تبعید و تحت نظر شد، و در باب او یک‌چند مکاتباتی بین وزیر مختار انگلیس با صدر اعظم ایران انجام گرفت که حکایت از مداخله‌ی بارز و صریح انگلیسها در امور ایران دارد. باری، پس از کشمکشهای بسیار و مدت زیادی اقامت در بغداد و استانبول، عباس میرزا در ۱۲۹۵ هق به تهران آمد و لقب ملک‌آرا و حکومت زنجان یافت، اما از آنجا به قفقاز گریخت و پس از چندی باز گشت (۱۲۹۶ هق) و حکومت قزوین و سپس گیلان یافت. در ۱۳۰۳ هق به وزارت تجارت منصوب شد. یک سال پس از کشته شدن ناصرالدین شاه در تهران وفات یافت، و در قم در کنار قبر پدرش محمد شاه به خاک سپرده شد. عباس میرزا احوال خود را در کتابی نوشته است. وی یک‌چند تحت حمایت وزیر مختار انگلیس، و پس از حکومت زنجان، در حمایت روس واقع شد، و ظاهراً از داعیه‌ی سلطنت خالی نبود.

ملک اردشیر، امیر (نه نیمه‌ی قرن ۸م هق)، ← شبانکاره، جدول.

ملکاری (molkāri)، دهستان (جمعاً ۵٬۵۸۵ نفر در ۱۳۴۵ هش)، بخش سردشت (حالیه شهرستان)، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۹ آبادی. از غ به خاک عراق محدود است. کوهستانی و جنگلی است. محصولاتش توتون و مواد جنگلی است که به سایر نقاط ایران حمل میشود. مرکزش، ملاشیخ (molla-šeyx)، جمعاً ۳۱۵ نفر در ۱۳۴۵ هش)، در ۵٫۵ کیلومتری سردشت است.

ملک اشرف چوپانی: ← اشرف چوپانی.

ملک اعدل (maleke a'dal)، شهرت **عزالدین عبدالعزیز**، فت ۷۲۵ هق، از تجار و عمال فارس در عهد مغول؛ پسر ملک‌الاسلام. پس از وفات (۷۰۶ هق) ملک‌الاسلام منصب و مقام او را یافت، و آخر به امر سلطان ابو سعید بهادر به قتل رسید، و با مرگ او حکومت خاندان ملک‌الاسلام در فارس بر افتاد.

ملک الاسلام، (maleko'l-'eslām)، لقب **جمال‌الدین ابراهیم** ابن محمد طیبی (tibi)، فت ۷۰۶ هق، از بازرگانان و توانگران معروف عهد مغول. در ۶۹۲ هق گیخاتو وی را به حکومت فارس فرستاد و لقب ملک‌الاسلام داد. از آن پس وی مکرر بدین منصب اشتغال داشت و غالباً حکومت سواحل نیز جزء شغل او بود. وی ثروت هنگفت و ضیاع بسیار و کشتیهای زیاد داشت، و بین چین و هند و عراق تجارت می‌کرد. در آخر کار، مغول اموال او را مصادره کردند. و وی در شیراز وفات یافت. فرزندان او نیز غالباً حکومت فارس و سواحل را داشته‌اند.

نیز ← ملک اعدل.

ملک‌الجبال: ← قطب‌الدین محمد غوری.

ملک‌الشعراء (maleko'š-šo'arā')، ۱- عنوان شاعر برگزیده‌ی هر یک از دربارهای سلاطین در قلمرو زبان فارسی، که مقامی رسمی و پر اهمیت بوده است. در میان سلسله‌های ایرانی بعد از حمله‌ی عرب، همواره جمعی شاعر ستایشگر در دربار شاهان بوده‌اند، و در میان این دسته، آن کس که از همه استادتر بوده است، یا در کار ستایشگری توانائی بیشتری داشته، اغلب بدین مقام میرسیده، و این لقب بدو داده میشده است. عناوین مشابه آن، از قبیل امیرالشعراء، نیز در همین حدود است. با اینکه دربار سامانیان شاعران بسیاری داشته، از عنوان ملک‌الشعراء و امیرالشعراء در آن نشانه‌ای نیست، یا چنین تصریحی در متون ادبی و تذکره‌ها بر جای نمانده است. اگر بعضی از شاعران به رودکی عنوان "سلطان شاعران" داده‌اند، به احتمال قوی، ستایشی است از مقام او، و نشانه‌ی آن نیست که وی مقامی رسمی بدین نام داشته باشد. همچنین است که سیدالشعراء به لبیبی، و تاج‌الشعراء به سوزنی اطلاق شده است.

در دوره‌ی غزنویان، به علت علاقه‌ی شدید محمود به ستایش خویش—که معمولاً این کار را وسیله‌ای برای تبلیغ قدرت و شخصیت خویش یافته بود—شاعران درباری فزونتر شدند، و بر طبق نوشته‌ی بعضی تذکره‌ها، در دربار او ۴۰۰ شاعر وجود داشته، و در این دوره است که عنوان امیرالشعراء یا ملک‌الشعراء به عنصری داده شده است. از این دوره به بعد، در تمام ادوار تاریخ ادبیات فارسی، در دربارهای ایرانی و غیر ایرانی، همواره کسانی از این منصب بهره‌مند بوده‌اند. در دوره‌ی سلاجقه عنوان امیرالشعرائی رواج داشت، و کسانی مانند برهانی، معزی، و عمعق بخارائی عنوان امیرالشعرائی یافته‌اند.

از وظایف اصلی ملک‌الشعراء یا امیرالشعراء حضور در مراسم و جشنهای دربار و خواندن شعری به همان مناسبت در ستایش پادشاه بوده است، و بنا بر آنچه از بعضی تذکره‌ها دانسته میشود، وظیفه‌ی دیگر ملک‌الشعراء رسیدگی به نیک و بد اشعاری بوده که شاعران دیگر در ستایش پادشاه میسروده‌اند. امیرالشعراء یا ملک‌الشعراء بیشتر اوقات خود را به ندیمی پادشاه میگذرانیده است.

مقام امیرالشعرائی و ملک‌الشعرائی تا اواخر دوره‌ی قاجاریه در دربار ایران رواج داشت، و بعضی شاعران به عنوان ملک‌الشعراء یا امیرالشعراء در دربار بودند. در دوره قاجار، همان طور که عناوین و منصبهای سیاسی و اداری فراوان شده بود، بر این دو منصب، یعنی ملک‌الشعراء و امیرالشعراء، مناصب و عناوین دیگری افزوده شد از قبیل، صدرالشعراء (مغلق تهرانی)، تاج‌الشعراء (شهاب اصفهانی)، شمس‌الشعراء (سروش اصفهانی)، و مجتهدالشعراء (مجمر اصفهانی). بعضی از شاعران عنوان ملک‌الشعراء یا امیرالشعراء را از آستان قدس رضوی در مشهد داشتند، مانند بهار (ملک‌الشعرا)، و محمد حسین نادری (امیرالشعراء)، و این سنت هنوز در آستان قدس رضوی بر جاست، و یکی از شاعران که در جشنها و سوگواریهای مذهبی در مشهد اشعاری میگوید، و در مراسم رسمی آستان قدس قرائت میکند، این عنوان را داراست.

۲- عنوان کمابیش شبیه ملک‌الشعرائی در مغرب زمین عنوان **پوئت لورآ**[1] (poet lorea؛ فنس) [← شاعر دارای تاج غار] است، که اصلاً به شاعری درخور بر سر نهادن تاج موزها گفته میشده است. در انگلستان، این عنوان به شاعر دربار، که وظیفه‌اش سرودن اشعار درباری یا اشعاری به مناسبت مراسم ملی است تعلق دارد. ← بن جانسن (۱۵۷۲—۱۶۳۷)، از جهت انجام دادن وظایف مذکور، نخستین "ملک‌الشعرا"ی انگلستان بود، ولی نخستین کسی که رسماً این عنوان را یافت (۱۶۳۸) سر ویلیام دونانت[2] (sər wilyām davənənt؛ ۱۶۰۶—۶۸) بود.

ملک‌الشعراء: ← محمود خان ملک‌الشعراء.

ملک المجاهد، ال: ← رسولیان.

ملک المشرق (maleko' l-mašreq)، شهرت **امیر علاءالدین ابوبکر**، فت ۵۴۸ هق، از امرای دولت سلجوقی؛ پسر امیر اسفهسالار قماج. در هنگام ظهور طغیان طایفه‌ی غز، وی به اتفاق پدرش در بین غزان رفت، و در جنگ با آنها با پدرش به قتل رسید. او و پدرش از اسباب عمده‌ی هجوم سنجر به مساکن طایفه‌ی غز بودند،

(۱) poet laureate (۲) D'Avenant; Davenant

که منتهی به شکست و اسارت او شد.
ملک المنصور، ال: ← رسولیان.
ملک الموت: ← عزرائیل.
ملکانیه: ← ملکائیه.
ملک جهان خانم، مادر ناصرالدین شاه قاجار؛ ← مهد علیا.
ملک حسین، پادشاه اردن هاشمی؛ ← حسین، ملک.
ملک حسین سلجوقی: ← کرمانشاه I.
ملک دینار (maleke dinār)، شهرت **ملک عمادالدین دینار ابن محمد،** فت ذو القعده‌ی ۵۹۱ هق، از امرای طوایف غز در خراسان، و مؤسس سلسله‌ای کم‌دوام در حکومت کرمان. وی از جانب طغانشاه ابن مؤید در سرخس حکمرانی داشت. چون سلطانشاه ابن ایل ارسلان، برادر علاءالدین تکش خوارزمشاه، در دنبال منازعاتی که با برادر داشت، بر سرخس استیلا یافت، ملک دینار از عهده‌ی مقابله‌ی با او بر نیامد. سلطانشاه طوایف غز را که در سرخس و اطراف سکونت داشتند از خراسان بیرون راند، و آنها به جانب کرمان و فارس رفتند. ملک دینار هم حکومت بسطام یافت. ورود غزها به کرمان مصادف شد با ضعف سلاجقه‌ی آن دیار، و تورانشاه II به آنها در حدود زرند اجازه‌ی اقامت داد. اما ضعف سلطنت و بروز قحطیهای مستمر و فقر و بینوائی طوایف غز را در اطراف کرمان پراکنده کرد، و به راهزنی و غارت وا داشت. درین میان به استدعای اهل کوهبنان، ملک دینار هم از خراسان به کرمان رفت (۵۸۱ هق)، و تورانشاه به امید اینکه از وی در رفع مشکلات کومک دریافت دارد او را بنواخت. و بلوک جیرفت و رودبار را نیز به اقطاع به او داد. در فترتی که بلا فاصله بعد از وفات تورانشاه روی داد، کرمان در معرض غارت و دستبرد غز واقع شد، و بروز قحطیها و نزاعهای داخلی ولایت را بکلی خراب کرد. درین زمان ملک دینار، به تحریک و تقویت امرای محلی ولایات، به داعیه‌ی امارت بر خاست، و چون محمد شاه سلجوقی و مبارکشاه سلجوقی هر دو از مقابل وی کنار کشیدند، کرمان به دست وی افتاد، و وی بر تخت امارت نشست (رجب ۵۸۳ هق). ملک دینار در ایجاد امنیت و دفع مفسدان اهتمام بسیار به جای آورد. قلمرو خود را نیز توسعه داد، و تا جزیره‌ی کیش را هم به تصرف آورد. همچنین خاتون کرمانی، عمه‌ی محمد شاه را نیز به‌حبالـه‌ی نکاح درآورده با سلجوقیان خویشاوندی یافت.

ملک دینار در کرمان قدرت و حشمت فوق‌العاده یافت. افضل کرمانی، عقدالعلی للموقف الاعلی را به نام او هدیه کرد، و او و دیگر شاعران از وی ستایشها کردند. ملک دینار پادشاهی محتشم و مال‌دوست بود. در جمع مال و اخذ و گرفتن مالیات نهایت درجه‌ی امساک و خشونت به خرج میداد. ملک دینار در مدت سلطنت خود ثروت فراوان اندوخت، و با قدرت تمام سلطنت راند. در پایان عمر به مرض سرسام دوچار شد، و بر اثر معالجه‌ی غلط اطبا وفات یافت. بعد از او پسرش علاءالدین فرخشاه، که در زمان پدر حکومت بم داشت، سلطنت کرمان یافت.

ملک رحیم، شهرت **ابونصر خسرو فیروز،** فت ۴۵۰ هق، پادشاه (۴۴۰–۴۴۷ هق) سلسله‌ی آل بویه؛ پسر عمادالدین دیلمی. وی بعد از فوت پدر در بغداد به سلطنت نشست (۴۴۰ هق). با ابومنصور فولادستون جنگ کرد و شیراز را از او گرفت (۴۴۷ هق)، و در همین سال، طغرل بیک سلجوقی او را در بغداد گرفت و حبس کرد تا بمرد.
ملک سعود I، ← سعود ابن عبدالعزیز.
ملکشاه I (malekšāh-)، سومین پادشاه (۵۰۰–۵۱۰ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر قلج‌ارسلان I. در هنگام وفات (۵۰۰ هق) پدر، وی با او همراه بود. ازین رو، بعد از او به دعوی سلطنت بر خاست، و پس از جنگی که با برادرش مسعود I سلجوقی کرد، بین آنها صلح افتاد، و مملکت را تقسیم کردند. اما چندی بعد دیگربار بین آنها اختلاف افتاد. ملکشاه I نزد امپراطور بیزانس رفت، و از او جهت دفع برادر یاری خواست، اما قبل از آنکه امپراطور به وی لشکری بدهد، وفات یافت، و ملک مسعود بی‌منازع ماند. در بعضی مآخذ نام و عنوان این ملکشاه را ملک عرب نوشته‌اند.
ملکشاه II (malekšāh-) [قطب‌الدین ملکشاه]، فت ح ۵۸۸ هق، ۶مین پادشاه سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر بزرگ قلج ارسلان II. پدرش در اواخر حیات خود مملکت را بین پسران تقسیم کرد (۵۸۴ هق)، و سیواس و آقسرا را به وی داد. بعد هم در صدد تقویت او بر آمد، و دختر صلاح‌الدین ایوبی را جهت او خواست. اما این اقدامات پدر نه ملکشاه II را راضی کرد، و نه مقبول طبع برادران افتاد. در اختلاف نظری هم که بین برادران رخ داد، قلج ارسلان II از خود تزلزل و تردید تمام نشان داد. ملکشاه هم نه با او ساخت و نه با برادران؛ پدر را که بیمار و ظاهراً مفلوج بود مجبور کرد، و خود در قونیه به سلطنت نشست (ظاهراً رمضان ۵۸۵ هق). به موجب بعضی روایات، در زمان او قونیه به وسیله‌ی صلیبیون محاصره شد، و وی در دفع آنها اهتمام تمام به کار برد (محرم ۵۸۶ هق). همچنین، برادر خود نورالدین محمود را، که صاحب قیصریه بود، به حیله کشت. چندی بعد پدرش وفات یافت (۵۸۸ هق)، ولی سلطنت او پایدار نماند. با وفات ملکشاه، که ظاهراً چندی بعد از این روی داد، قلمرو روم مخصوصاً بین دو برادر دیگرش کیخسرو I و سلیمانشاه II مورد تنازع شد.
ملکشاه ابن الب ارسلان: ← ملکشاه سلجوقی.
ملکشاه ابن برکیارق (malekšāhe 'bne bar-kiāroq)، ملقب به **جلال‌الدوله،** پادشاه (ربیع الاخر ۴۹۸– جمادی الاولی ۴۹۸ هق) اسمی سلجوقی، از سلسله‌ی سلاجقه‌ی بزرگ. در هنگام وفات پدرش برکیارق، به موجب روایت ابن اثیر، ۴ سال و ۸ ماه داشت. با این حال، برکیارق در مرض موت خویش او را ولیعهدی داد، و امیر ایاز از سرداران خود را نیز اتابک او کرد. بعد از وفات برکیارق، ملکشاه به یاری اتابک ایاز و به کومک عده‌ای دیگر از امرا به سلطنت نشست. اما عمش محمد ابن ملکشاه به داعیه‌ی سلطنت بر خاست، و در مجاورت بغداد بین او و لشکر امیر ایاز تلاقی روی داد. غالب امرا به سلطنت محمد اظهار تمایل کردند، و اتابک ایاز به امر محمد گرفتار و چندی بعد کشته شد، و ملکشاه ابن برکیارق نیز برکنار و محبوس شد.
ملکشاه ابن قلج ارسلان، پادشاهان سلجوقی روم؛ ← ملکشاه I؛ ملکشاه II.
ملکشاه ابن محمود (malekšāhe 'bne mahmud) یا **ملکشاه ثانی** [مغیث‌الدین ملکشاه]، فت ربیع الاول ۵۵۵ هق، پادشاه سلسله‌ی سلاجقه‌ی عراق؛ برادرزاده و جانشین سلطان مسعود سلجوقی. بعد از وفات سلطان مسعود، به سلطنت نشست (جمادی الآخر یا رجب ۵۴۷ هق). اما تدبیر و کفایت مملکتداری نداشت، و بیشتر اوقات خود را در صحبت زنی، نامش جمال، میگذراند. ازین رو، خاص بک که از او نگرانی داشت با چند تن از امرای دیگر توطئه کرده او را معزول کردند (شوال ۵۴۷ هق)، و برادرش سلطان محمد II سلجوقی را از خوزستان بخواندند، و بر تخت نشاندند (محرم ۵۴۸ هق). ملکشاه پس از آن از حبس گریخت، و یک بار، هنگامی که محمد II به محاصره‌ی بغداد رفته بود، به همدان تاخت (۵۵۱ هق) اما کاری از پیش نبرد. چندی بعد به خوزستان رفت، و با آنکه قوت مقاومت برادر را نداشت، مدعی سلطنت بود. بعد از وفات سلطان محمد، چون سلیمانشاه سلجوقی در همدان به سلطنت نشست، ملکشاه که از خوزستان به فارس رفته بود از آنجا به اصفهان آمد، و بر تخت نشست. اما چون بیشتر امرا طالب سلطنت سلیمانشاه بودند، کار ملکشاه پیش نرفت، و دعوی سلطنت او هم طولی نکشید، و بعد از چندی وفات یافت، و گویند مسموم شد.
ملکشاه ثانی: ← ملکشاه ابن محمود.
ملکشاه سلجوقی (malekšāhe saljuqi).
شهرت **جلال‌الدوله ابوالفتح ملکشاه ابن الب ارسلان سلجوقی،** جمادی الاولی ۴۴۷–نیمه‌ی شوال ۴۸۵ هق، ۴مین شاه (۴۶۵–۴۸۵ هق) معروف سلسله‌ی سلاجقه‌ی بزرگ. در سفر الب ارسلان به ماوراء النهر با او همراه بود، و بعد از وفات الب ارسلان به سلطنت نشست. اما با مخالفت عم خویش قاورد مواجه شد، و در نزدیک کرج ابی دلف قاورد را مغلوب و اسیر کرد، و سپس به صوابدید خواجه نظام‌الملک طوسی، و جهت قطع بهانه و امید طرفداران قاورد که در لشکر سلطان بودند، قاورد را در نزدیک همدان شبانه در محبس هلاک کرد. پس از آن، به فنّ رأی و تدبیر خواجه نظام‌الملک، به توسعه‌ی قلمرو خویش پرداخت، و امرای او در ۴۷۱ یا ۴۷۲ هق دمشق، و در ۴۷۷ هق انطاکیه، و در ۴۷۹ هق حلب را به تصرف آوردند. در ۴۷۹ هق به بغداد رفت، و در ۴۸۰ هق دختر خویش را با تشریفات بسیار به مقتدی خلیفه‌ی عباسی داد. ملکشاه در سال ۴۸۲ هق، به دعوت روحانیان ماوراء النهر، که از تعدی ← خاقان احمد نزد وی شکایت کرده بودند، به سمرقند تاخت، و خاقان را بگرفت، و دستور داد تا پیاده پیش او غاشیه و جنیبت کشد. ظاهراً در همین سفر بود که نظام‌الملک اجرت ملاحان جیحون را به

انطاکیه نوشت، و فرستاده‌ی قیصر را، که خراج سالیانه به درگاه سلطان آورده بود، در کاشغر پذیرفت، و مقصودش آن بود "تا جهانیان بدانند که فسحت مملکت سلطان... از کجا تا کجاست".

ملکشاه برای اطلاع از جریان احوال رعایا و بلاد خویش نزدیک ۱۲ بار در اکناف مملکت مسافرت کرد، و دو بار به بغداد رفت. در دفعه‌ی اخیر بود که وزیر او، خواجه نظام‌الملک، در حدود صحنه یا بروجرد به دست فدائیان اسماعیلیه کشته شد (رمضان ۴۸۵ هق)، و ملکشاه، که باطناً از قتل وزیر راضی و خرسند بود، به بغداد رفت، و وزارت را به رقیب او تاج‌الملک شیرازی داد. اما چندی بعد، خود او در پایان شکاری بیمار و هلاک شد، و احتمال رفت که غلامان نظامیه او را به کیفر خون خواجه، که گمان میبردند وی در آن قضیه رضا و مداخله داشته است، مسموم کرده‌اند. جسد او را از بغداد به اصفهان بردند، و در آنجا دفن کردند. بعد از او، پسر ارشدش برکیارق سلطنت یافت. اما نامادری وی، ترکان خاتون، که زوجه‌ی ملکشاه بود، برای پسر خردسال خویش محمود ابن ملکشاه از خلیفه فرمان سلطنت گرفت، و یک‌چند با برکیارق مقاومت کرد.

ملکشاه به شکار علاقه‌ی وافر داشت، و ابوطاهر خاتونی شکارنامه‌ی او را تدوین کرد. نیز به آبادانی بلاد و امنیت راهها اهتمام کرد، و در راه مکه آبگیرها ساخت، و در اکثر راهها رباطها و پلها بنا کرد. وسعت مملکت او بسیار بود، و از کاشغر تا انطاکیه را در تحت فرمان داشت. غالباً در اصفهان، و گاه در نشابور می‌زیست. در زمان او، حسن صباح در ایران به ترویج آیین اسماعیلیه پرداخت، و قلعه‌ی الموت را مرکز فدائیان خویش کرد. ملکشاه به شعر و ادب علاقه داشت، و گاه در مکاتبات شخصی خویش از اشعار فارسی نقل میکرد. امیر معزی مداح و امیرالشعرای درگاه او بود، و تخلص وی از معزالدنیا و الدین، از القاب ملکشاه، گرفته شده است. نیز خلیفه ملکشاه را قسیم امیرالمؤمنین [= شریک امیرالمؤمنین] و یمین امیرالمؤمنین [= دست راست...] لقب داده بود، و خلیفه مقتدی، به وسیله‌ی ابو اسحاق شیرازی، چنانکه گفته شد، دختر او را برای خویش تزویج کرد. تقویم معروف به جلالی یا ملکی به نام او منسوب است (← تقویم جلالی).

ملکشاه و نظام‌الملک، مقبره‌ی، مقبره‌ای در محله‌ی احمدآباد اصفهان، که به مقبره‌ی پای چنار، تکیه‌ی پای چنار، و مقبره‌ی خواجه نظام‌الملک مشهور است. چندین سنگ قبر مرمر قدیمی که دارای خطوط و عباراتی است در آن مشاهده میشود. یکی از آنها منسوب به خواجه نظام‌الملک است، و بقیه را به ملکشاه سلجوقی و سایر شاهان و خاندان سلجوقی نسبت میدهند. ۳ سنگ از سنگهای قدیمی مقبره مورخ قرون ۹م و 10م هق است.

ملک صالح (maleke sāleh) [الملک الصالح]، شهرت **نجم‌الدین ایوب،** ۶۰۳–۱۵ شعبان ۶۴۷ هق، سلطان ایوبی؛ پسر ملک کامل I. بعد از خلع ملک عادل II سلطنت مصر را به دست گرفت. وی در جنگهای صلیبی با فرنگیان مبارزات بسیار کرد. نسق و انتظام تمام به امور مملکت داد. در اواخر عمر ۴۴ساله‌ی خویش تقریباً تمام مصر و فلسطین و سوریه و عراق را تحت فرمان داشت. وی لشکری از ممالیک به وجود آورد که بعد از او موجب سقوط دولت ایوبیان شد. شهر صالحیه را در مصر ساخت و ابنیه و مدارس در بلاد دیگر نیز پدید آورد. نیز ← ایوبیان.

ملک صالح (maleke sāleh) [الملک الصالح]، شهرت **نورالدین اسماعیل،** فت ۵۷۷ هق، از امرای آل زنگی معروف به اتابکان شام؛ پسر نورالدین محمود. بعد از وفات (۵۶۹) پدر به امارت دمشق نشست. اما بعد از ۶ ماه، صلاح‌الدین ایوبی، امیر مصر، او را از دمشق منهزم کرد، و ملک صالح و امیرانش به حلب رفتند. به سن ۱۹سالگی در حلب در گذشت، و مملکت او، بنا به وصیتش، به عزالدین مسعود I، از اتابکان موصل، منتقل شد.

ملک ظاهر (maleke zāher) [الملک الظاهر]، شهرت **غیاث‌الدین ابوالفتح غازی،** ۵۶۳–۶۱۳ هق، دومین پسر صلاح‌الدین ایوبی، فرمانروای (۵۸۲–۶۱۳ هق) حلب. حدود مملکت خود را از ل تا ارمنیه و از ش تا منبج و از ج تا حماة گسترش داد. مذهب شیعه داشت و در چندین جنگ با صلیبیان در سوریه شرکت کرد.

ملک عادل، لقب نورالدین محمود زنگی، مؤسس سلسله‌ی اتابکان شام.

ملک عادل I (maleke ādel) [الملک العادل]، شهرت **سیف‌الدین ابوبکر محمد ابن ایوب،** ۵۴۰ (یا ۵۳۸)–۶۱۵ هق، پادشاه ایوبی؛ برادر صلاح‌الدین ایوبی. از یاران باوفای برادر بود. در مذاکرات صلاح‌الدین و ریچارد شیردل (ریچارد I) نقشی عمده و با ریچارد روابط دوستانه داشت. در ۵۸۷ هق جزیره و دیاربکر به او واگذار شد. پس از مرگ (۵۸۷-هق) صلاح‌الدین، چون میان فرزندانش اختلاف افتاده بود، عادل سرانجام دست آنان را کوتاه کرد و بدین ترتیب امپراطوری ایوبی را از تجزیه نجات داد، و خود فرمانروائی آن را به دست گرفت. دوره‌ی سلطنت او مصادف با فاصله‌ی چهارمین و پنجمین جنگ صلیبی بود. حمله‌ی صلیبیان به دمیاط در آخر حیات او روی داد، ولی قبل از سقوط شهر در گذشت. در جنگهای زمینی و دریائی مهارت داشت، ولی موفقیتهایش ناشی از مهارت سیاسی او بود. پیش از مرگ، امپراطوری وسیع خود را بین پسرانش تقسیم کرد: مصر را به ملک کامل I، دمشق را به معظم و الجزیره را به فائز داد.

ملک عادل II [الملک العادل]، شهرت **ابوبکر سیف‌الدین،** ۶۱۷–۶۴۵ هق، پادشاه ایوبی؛ پسر ملک کامل I. پس از مرگ (۶۳۵ هق) پدرش، امرای سوریه و مصر او را به جانشینی پدر برداشتند. برادر ارشدش، نجم‌الدین ملک صالح، بر ضد او قیام کرد، و سرانجام عادل به دست امرای ناراضی خلع شد (۶۳۷ هق)، و در قاهره در حبس در گذشت.

ملک عرب (malek-)، ← ملکشاه I.

ملک عمادالدین دینار: ← ملک دینار.

ملک غازی: ← غازی I.

ملک فیصل، شاه عربستان سعودی، ← فیصل ابن عبدالعزیز.

ملک قاهر (maleke qāher) [الملک القاهر]، لقب **عزالدین مسعود II،** فت ربیع الثانی ۶۱۵ هق، از امرای آل زنگی و از اتابکان موصل؛ پسر نورالدین ارسلانشاه I. بعد از پدر به امارت موصل نشست (۶۰۷ هق). بدرالدین لؤلؤ ارمنی اتابک و وزیر او بود. ملک قاهر در ۲۵ سالگی درگذشت، و پسرش نورالدین ارسلانشاه II بعد از او امارت یافت.

ملک قمی (maleke qommi) [ملک محمد قمی]، فت 1024 هق، شاعر فارسی‌زبان ایرانی در دربار نظام شاه بحری مشهور به دیوانه، والی احمدنگر، و ابراهیم عادلشاه، فرمانروای بیجاپور. در بیجاپور با ظهوری ترشیزی آشنا شد، و دختر خود را به زنی به وی داد. ملک قمی در ۹۸۵ هق، و به قولی در ۹۷۸ هق، به دکن رفته به خدمت نظام شاه در آمده است. شاعران زمان به شعر او بسیار معتقد بودند، و او را ملک‌الکلام میخواندند. دیوان او، و مثنویهایش را قریب به ۲۵'۰۰۰ بیت گفته‌اند. یکی از مثنویهای او ساقینامه‌ای است به مطلع

خرابا تیم باده‌ی ناب کو بیابانیم چشمه‌ی آب کو

که در تذکره‌ی میخانه آمده است.

ملک کامل I (malek-e kāmel) [الملک الکامل]، شهرت **ناصرالدین ابوالمعالی محمد،** ۵۷۶–۶۳۵ هق، از سلاطین بزرگ ایوبی؛ پسر ملک عادل I. ریچارد I، که با پدرش روابط دوستانه داشت، در ۱۱۹۲ او را با تشریفات تمام رتبه‌ی شهسواری داد. عادل (فت ۶۱۵ هق) در حیات خود او را به جانشینی خویش در مصر تعیین کرد. لشکرکشی صلیبیان به دمیاط در ۶۱۵ هق صورت گرفت، و در همین سال عادل وفات یافت، و در ۶۱۶ هق دمیاط سقوط کرد. کامل پس از مرگ پدر خود را سلطان مصر و سوریه اعلام کرد، و مصر را از صلیبیان پاک کرد. دمشق را از برادرزاده‌ی خود گرفت (۶۲۶ هق)، و الجزیره و سوریه‌ی جنوبی را تصرف کرد. کامل جنگجوئی دلاور و سیاستمداری ماهر بود. در بهبود دستگاههای آبیاری کوشید، و استحکامات بیرج و باروی قاهره در دوره‌ی او پایان پذیرفت. به علم و ادب نیز توجه بسیار داشت.

ملک‌کندی، مراغه، ← گاودول.

ملکم[1] III (malkəm-)، ملقب به **کنمور[2]** (kanmor)، ح 1031–1093، پادشاه (1057–93) اسکاتلند، پس دانکن I و جانشین مکبث. جنگهای مکرر او با انگلستان استقلال کشورش را تأمین کرد و اصلاحات کلیسائی زنش ← قدیسه مارگریت را میسر ساخت.

ملکم[3]، سر جان (sər jān malkəm*)، 1769–1833، سیاستمدار و مستشرق معروف اسکاتـ

(1)Malcom (2)Canmore (3)Malcolm

لندی، و سفیر و نماینده‌ی دولت انگلیس و هند در دربار فتحعلی شاه قاجار. در ۱۷۸۲ به هند رفت، و در ۱۷۹۱ در حیدرآباد به خدمت شرکت هند شرقی در آمد، و به واسطه‌ی تبحر در زبان و ادب فارسی، مترجم فارسی فوج نظام حیدر آباد شد، و چندی بعد از جانب ← شرکت هند شرقی بریتانیا، به عنوان فرستاده‌ی مخصوص و به جهت تشیید روابط، به دربار فتحعلی شاه آمد (نوامبر ۱۸۰۰)، و با حاجی ابراهیم شیرازی، صدر اعظم وقت، پیمان بازرگانی منعقد کرد. پس از آن، در سال ۱۸۰۸، با چهار کشتی جنگی به خلیج فارس آمد، اما فتحعلی شاه، به سبب رعایت فرانسویها، به او اجازه‌ی دخول نداد. در ۱۸۰۹، دگربار از طرف حکومت هند به ایران آمد، و عده‌ای از همراهان او به تعلیم نظام ایران پرداختند، و او چندی در ایران ماند، و سپس در ۱۸۱۲ از راه هند به انگلستان باز گشت. چند سال بعد، تاریخ ایران، اثر معروف و جامع خود را، در دو جلد چاپ کرد (۱۸۱۵). از آثار دیگر او تاریخ سیاسی هند (۱۸۱۱) است.

ملکم خان، میرزا (malkam) ملقب به **ناظم‌الملک**، ۱۲۴۹–۱۳۲۶ هق، سیاستمدار و نویسنده‌ی ایرانی، متولد جلفای اصفهان. پدرش میرزا یعقوب، که ارمنی بود، مسلمان شد. ملکم پس از تحصیل در فرانسه به ایران باز گشت، و مدتی مترجم مدرسه‌ی دارالفنون بود. دستگاه تلگراف بین کاخ شاهی و دارالفنون نصب کرد. برای رفع اختلاف بین ایران و انگلستان، به عنوان مترجم با نمایندگان ایران به انگلستان رفت. پس از بازگشت فراموشخانه (← فراماسون) را تأسیس کرد. در ۱۲۸۰ هق به عثمانی تبعید شد، و در آنجا ازدواج کرد و به خاطر تمایل زنش باز مسیحی شد. در ۱۲۹۵ هق وزیر مختار ایران در کنگره‌ی برلین شد، و به مناسبت خدماتش لقب جناب اشرف به او دادند. بعد خود را شاهزاده‌ی صلح نامید. در سفر ناصرالدین شاه به فرنگستان امتیاز دایر کردن لاتاری از او گرفت، و چون بعداً این امتیاز را به یک انگلیسی فروخت، شاه به او خشمگین شد و معزولش کرد. ملکم خان سپس به انتشار روزنامه‌ی قانون پرداخت. در سلطنت مظفرالدین شاه وزیر مختار ایران در رم شد، و تا پایان عمر در این سمت باقی بود. نمایشنامه‌هایش (سرگذشت احمد خان حاکم عربستان، حکومت زمان خان بروجردی، کربلا رفتن شاه قلی میرزا) پیش از اعلان مشروطیت در پاورقی روزنامه‌ی اتحاد تبریز منتشر شد، و در ۱۳۴۰ هق در برلین به چاپ رسید. ملکم تحت نفوذ آخوندف واقع شد و نمایشنامه‌های خود را به سبک و به تقلید از او نوشته است.

ملک محمد، مغیث‌الدین: ← محمد ابن ارسلانشاه.

ملک مقرب: ← فرشته، قسمتهای I و IV.

ملک ناصر [الملک الناصر]، ← صلاح‌الدین ایوبی.

ملک نیمروز (malεke nimruz)، عنوان و شهرت **تاج‌الدین امیر ابوالفضل**، پهلوان لشکر سنجر، که در غالب جنگهای سنجر شرکت داشت. در ۵۵۸ هق غزنین را گرفت، و سنجر او را ملک نیمروز کرد. در جنگ قطوان نیز شرکت داشت، و شجاعت بسیار نشان داد، و عاقبت به دست گورخانیان اسیر شد، و پس از سالی آزادی یافت، و به خدمت سنجر پیوست.

ملکوت (malakut) در لغت، به معنی عالم ملائکه و قدیسین است. در اصطلاح عرفان، ملکوت اعلی از مراتب سلسله‌ی طولی وجود است که با نفوس کلیه تطبیق میکند و ملکوت اسفل به عالم مثال گفته میشود. نیز ← عالم، نزد صوفیه.

ملکوت، عالم: ← عالم.

ملکی[1]، **قدیس** (qeddis malaki)، ۱۰۹۵–۱۱۴۸، نخستکشیش و مصلح مذهبی ایرلندی. در ۱۱۳۲–۳۶ اسقف اعظم آرما بود. مراسم دینی رومی را در قلمرو دینی خود وارد کرد. در ۱۱۴۰ که اولین سفر خود را به رم کرد، با ← قدیس برنار آشنا شد. به عنوان نماینده‌ی پاپ به ایرلند باز گشت، و دست به کار هماهنگ ساختن کلیسای ایرلند با کلیسای رم شد. در ۱۱۹۰ قدیس شد. ذکرانش ۳ نوامبر است.

ملکی صدق[2] (malki sadaq) [عبری، ← شاه نیکوکار]، شاه سالیم و "کاهن خدای اعلی" که ابراهیم را برکت داد (پیدایش ۱۴.۱۸–۲۰). بعدها این نام عنوان رتبه‌ی کهنوتی مسیحی پیدا کرد (مزمور ۱۱۰.۴؛ عبرانیان ۷.۵).

ملکیور[3]، **لاوریتس لبرشت هومل** (lārits lebrεšt homel melkior)، ۱۸۹۰–۱۹۷۳، خواننده‌ی تنور دانمارکی، متولد کپنهاگ. در جشنواره‌ی بایروت (۱۹۲۵–۱۹۳۱) شرکت کرد. خواننده‌ی اپرای متروپلیتن نیویورک بود (۱۹۲۶–۵۰). در چندین فیلم سینمائی نیز بازی کرده است.

ملکیه: ← ملکائیه.

ملگ، علامت اختصاری میلیگرم در کتاب حاضر.

ملگونوف[4]، **گرگوری والریانوویچ** (gregori vāleriānovic melgunof)، مستشرق روسی، از تاریخ زندگیش اطلاعی در دست نیست؛ مؤلف ساحل جنوبی دریای خزر (۱۸۶۳) و رساله در باب لهجه‌های مازندرانی و گیلانی.

ملل پنجگانه: ← ایروکوئوی، اتحادیه‌ی.

ملل متحد، سازمان: ← سازمان ملل متحد.

ملل مشترک المنافع استرالیا: ← استرالیا، ملل مشترک المنافع.

ملل مشترک المنافع بریتانیا[5]، اتحادیه‌ی اختیاری، مشترک میان مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی و بعضی از متصرفات سابق آن که اکنون به صورت کشورهای مستقل در آمده‌اند. در آغاز تشکیل آن با "قانون وستمینستر" (۱۹۳۱)، شامل مملکت متحد، دولت ایرلند آزاد، کانادا، استرالیا، زلند جدید، و ← اتحادیه‌ی افریقای جنوبی بود؛ و در آغاز ۱۹۷۴ دیگر اعضای خودمختار آن (با ذکر تاریخ ورود آنها) شامل این کشورها بوده است: هند (۱۹۴۷)، سیلان (اکنون سری لانکا، ۱۹۴۸)، غنا (۱۹۵۷)، فدراسیون مالایا (۱۹۵۷)، فدراسیون نیجریه (۱۹۶۵)، قبرس (۱۹۶۱)، سیرالئون (۱۹۶۱)، تانگانیکا (اکنون تانزانیا، ۱۹۶۱)، ژامائیک (۱۹۶۲)، ترینیداد–توباگو (۱۹۶۲)، اوگاندا (۱۹۶۲)، کنیا (۱۹۶۳)، مالاوی (۱۹۶۴)، زامبیا (۱۹۶۴)، مالت (۱۹۶۴)، گامبیا (۱۹۶۵)، سنگاپور (۱۹۶۵)، گویان (۱۹۶۶)، بچوانالند (اکنون بوتسوانا، ۱۹۶۶)، لسوتو (۱۹۶۶)، باربادوز (۱۹۶۶)، موریشس (۱۹۶۸)، سوازیلند (۱۹۶۸)، ساموای غربی (۱۹۷۰)، تونگا (۱۹۷۰)، ⇐ بنگلادش (۱۹۷۰)، فیجی (۱۹۷۰) جزایر باهاما (۱۹۷۳)، و گرنیدا (۱۹۷۴). جمهوری ایرلند (سابقاً دولت ایرلند آزاد)، جمهوری افریقای جنوبی (سابقاً اتحادیه‌ی افریقای جنوبی)، و پاکستان به ترتیب در سالهای ۱۹۴۹، ۱۹۶۱، ۱۹۷۲ از جرگه‌ی ملل مشترک المنافع خارج شدند. نائورو عضو وابسته شد (۱۹۶۸). در ۱۹۷۴ اعضای وابسته عبارت بوده‌اند از: آنتیگوا (۱۹۶۷)، سنت کیتس–نویس (۱۹۶۷)، دومینیکا (۱۹۶۷)، سنت لوشا (۱۹۶۷)، سنت وینسنت (۱۹۶۹). برونی و رودزیا دارای نظام حکومتی مشابه با کشورهای وابسته به ملل مشترک المنافع بوده‌اند. در سالهای جدید ملل مشترک المنافع بریتانیا را به صورت آن دسته از سرزمینهای تابع انگلستان–مستعمرات، تحت الحمایگیها، و اراضی تحت قیمومت–تعریف می‌کنند که هنوز در تحت اداره‌ی انگلستان قرار دارند. اعضای خودمختار این اتحادیه در همه‌ی کارهای داخلی و خارجی خود استقلال کامل دارند ولی، بنا بر سنت، دولت انگلستان در بعضی از موارد که به مصالح دو طرف مربوط میشود از یک نوع رهبری برخوردار است. هر چندی یک بار کنفرانسهائی میان ملل مشترک المنافع تشکیل میشود، ولی هیچ تصمیم دسته‌جمعی در این کنفرانسها برای اعضای آن الزام آور نیست. با وجود آنکه قیود سخت نظامی و سیاسی و حقوقی در روابط اعضای آن وجود ندارد، عوامل نامحسوس تاریخی و سنتی آنها را به یکدیگر پیوند میدهد و وحدتی به وجود می‌آورد. وجود موافقتنامه‌های بازرگانی میان انگلستان و اعضای این اتحادیه، اولویتهای گمرکی برای فروش مواد خام تولیدشده در ممالک عضو در انگلستان فراهم میآورد. تصمیم انگلستان در ۱۹۶۲ برای ورود در ⇐ بازار مشترک مستقیماً وحدت اقتصادی ملل مشترک المنافع را تهدید کرد و این تصور را پیش آورد که اگر انگلستان روابط اقتصادی سنتی سابق خود را با روابط نزدیکتر با وحدت اقتصادی و سیاسی اروپا مبادله کند، احتمال آن هست که دیگر وحدت موجود میان ملل مشترک المنافع نتواند دوام کند و این اتحادیه از هم بپاشد. نیز ← امپراطوری بریتانیا، جدول.

ملل و نحل (melal va nehal) [عربی، جمع ملة و نحلة، هر دو ← کیش، شیوه در دین]، کتابی از ابوالفتح محمد ابن عبدالکریم شهرستانی در مقالات و عقاید و مذاهب اهل عالم، در

(۱)Malachy (۲)Melchizedek, Melchisedec (۳)Melchior (۴)Mel'Gunov (۵)British Commonwealth of Nations

این کتاب اقوال و عقاید فرق مختلف اسلامی، و صاحبان ادیان دیگر و فلاسفه و حکما، بدون تعصب و جانبداری، با دقت و استقراء در بحث بیان شده است. کتاب در ۵۲۱ هق به نام ابوالقاسم علی ابن جعفر موسوی، نقیب‌السادات ترمذ، تألیف شده. ملل و نحل نخستین‌بار در ۱۸۴۶ در انگلستان چاپ، و سپس در ۱۹۲۳ همین چاپ در لایپزیگ تجدید شده است. در ۱۰۷۰ هق توسط نوح ابن مصطفی به ترکی عثمانی نقل شده. ترجمه‌ی آلمانی آن در ۱۸۵۰ چاپ شده است. در مصر، هند، و ایران (طبع‌سنگی) نیز به چاپ رسیده است.

ملل و نحل را نخست در ۸۴۳ هق افضل الدین صدر ترکه به نام شاهرخ تیموری تحت عنوان تنقیح الادله و السلل فی ترجمة کتاب الملل و النحل به فارسی ترجمه کرد، و بار دیگر مصطفی خالقداد به فرمان اکبر شاه هندی آن را به نام توضیح‌الملل به فارسی در آورد. ترجمه‌ی فارسی صدر ترکه را، که همچنان به اختصار ملل و نحل نامیده میشود، نخست در ۱۳۲۱ هش، و بار دیگر در ۱۳۳۵ هش سید محمد رضا جلالی نائینی با ترجمه‌ی سخنان ابن سینا، که صدر ترکه و خالقداد هیچ یک ترجمه نکرده بودند، تصحیح و چاپ کرده است.

مله، علامت اختصاری میلیمتر در کتاب حاضر.

ملمع (molamma') [عربی، ← رنگین]، در علم بدیع، شعری که مصراعی یا بیتی از آن را به پارسی و مصراع یا بیت دیگر را به زبانی دیگر آورده باشند؛ مانند (سعدی)،

تَلِ المَصابیحَ رَکباً تَهیمُ فی الفَلَوات
تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.

ملمعات (molamma'āt) پنجمین کتاب غزلهای سعدی که در آن غزلهای ملمع گرد آمده است.

ملمگ، علامت اختصاری میلیمتر مکعب در کتاب حاضر.

ملمه، علامت اختصاری میلیمتر مربع در کتاب حاضر.

ملن، نخست‌وزیر افریقای جنوبی، ← مالان، دانیل فرانسوا.

ملن[1] (melan)، باستانی آن **ملودونوم**[2] (melodunum)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۳۶'۲۶۹)، مرکز ولایت سن‌امارن، ل فرانسه کنار رود سن، ۷۰کیلومتری جنش پاریس. در ۵۳ بم رومیها آن را تصرف کردند. یکی از جایگاه‌های قدیم کاپسنها بود، انگلیسها آن را متصرف شدند (۱۴۲۰) و ژاندارک آن را باز پس گرفت (۱۴۳۰). در نزدیکی آن کاخ وولویکنت (vo-lē-vikont) است که برای ن. فوکه ساخته شده بوده است.

ملن[3]، **اندرو ویلیام** (melan andru wilyām)، ۱۸۵۵–۱۹۳۷، سرمایه‌دار و صنعتدار امریکائی. رئیس بانک ملی ملن در پیتسبرگ بود. در بسیاری از صنایع اصلی (خصوصاً آلومینیوم) کشمة سرمایه‌گذاری کرد. در ۱۹۲۱–۲۳ وزیر دارائی کشمة بود، و قرضه‌ی ملی را تقلیل داد. در ۱۹۳۱–۳۲ سفیر کبیر کشمة در بریتانیا. نیای کبیر بود. مجموعه‌ی هنری خود را به مردم امریکا هدیه کرد، که با آن گالری ملی هنر واشینگتن به وجود آمد.

ملنیانو، شهر، ← مارینیانو، نبرد.

ملو، کتل: ← شاپور، رود، فارس.

ملو ابن اسماعیل: ← عادلشاهیه.

ملوتسو دا فورلی[4] (melottso dā forli)، ۱۴۳۸–۹۴، نقاش ایتالیائی، از مکتب اومبریائی. آثار معدودی که از ملوتسو باقی مانده او را هنرمندی باقدرت و نوآور میشناسانند. در نشان دادن فواصل از طریق بزرگ یا کوچک کشیدن اشکال، خصوصاً در مورد طاقها و قوسها پیشتاز بوده، و استادی و دقت فوق العاده‌ای نشان داده است. آثار معروف او شامل فرسکوی عظیم صعود، در گنبد کلیسای سانتی آپوستولی، رم (کاخ کویرینال)، فرسکوی پاپ سیکستوس IV در حال سپردن اداره‌ی کتابخانه‌ی واتیکان به پلاتینا، که برای کتابخانه‌ی واتیکان کشیده است.

ملودرام[5] (melodrām؛ فنس)، در اصل به شعر یا نثری گویند که به همراهی موسیقی بیان شود؛ مثل آثار درامی یونان قدیم. در قرن ۱۸م بسیار رواج داشت (← متاستازیو). داستان این نمایشها عموماً عشقی و پرهیجان بود و عصمت و تقوی عاقبت مظفر میشد. این اصطلاح بعداً در مورد نمایشهائی به کار رفته است که در آن بازیگران با مبالغه توجیه میشوند، نقطه‌ی اوج آن هیجان‌انگیز است، احساسات را تحریک میکند، و به همراهی موسیقی یا بدون آن اجرا میشود. در اپراهای م. ل. گردبینی و در اپرای فیدلیو، اثر بتهوون صحنه‌های ملودرامی یافت میشود.

ملودونوم: ← ملن، شهر، فرانسه.

ملودی[6] (melodi؛ فنس)، در پی هم آمدن اصوات موسیقی که دارای بسامدهای مختلف بوده، و در نتیجه فراز و نشیبی را از نظر زیر و بم بودن به وجود آورند. اصواتی که یک ملودی را تشکیل میدهند آغاز و پایان مشخصی را به شنونده القاء میکنند، و از این قرار، به یک جمله، یا چند جمله، از گفتار که مفهومی را میرسانند شبیه است. ملودیها تابع اوزان مختلف هستند، و در واقع، ملودی بدون وزن نمیتواند وجود داشته باشد. در زبان فارسی لغت آهنگ، بهتر از هر لغت دیگری، مفهوم ملودی را میرساند. نیز ← تم؛ لید.

ملوزین[7] (melūzin)، در اساطیر فرانسوی، نام دختری زیبا، که مادرش از پریان بود، و هر روز شنبه نیمه‌ی پایین بدنش به صورت یک اژدی در میآمد. این دختر با رمون (remon)، ملقب به کنت تولوز، ازدواج کرد، اما از شوهرش قول گرفت که روزهای شنبه از دیدار او چشم بپوشد. ملوزین قصر باشکوهی برای شوهرش ساخت، که بعداً همان قصر خاندان لوزینیان شد. روزی بر حسب اتفاق رمون در حمام به راز ملوزین آگاه میشود، و ملوزین پیدرنگ فریادکنان از پنجره میگریزد. چنین نقل میکنند که هر وقت بدبختی یا مصیبتی دامنگیر خاندان لوزینیان میشده این فریاد به گوش میرسیده است.

ملوس[8] (melos) [یو، ← سیب]، ایتالیائی **میلو**[9] (milo)، جزیره (۱۵۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۳۶°۴۹')، دریای اژه، یونان، جزء ← جزایر سیکلاد. مرکز ← تمدن اژه‌ای (اوایل دوره‌ی ← تمدن مینوسی، بعد از ۳۰۰۰ قم) بود. در نتیجه‌ی مقاومت در برابر استیلای آتن، سکنه‌اش قتل عام شدند (۴۱۶ قم). در ۱۸۲۰ مجسمه‌ی معروف ونوس میلو (اکنون در موزه‌ی لوور) در این جزیره کشف شد.

ملوك‌الطوایفی: ← فئودال.

ملوک جبال: ← آل باوند.

ملوک خانیه: ← ایلک خانیان.

ملوک شرق: ← جونپور.

ملوک کنده، کتاب، ← کلبی.

ملوک نیمروز (moluke nimruz)، شاهانی که پس از اسلام، از زمان یعقوب لیث صفاری و از نژاد او یا منسوب به او، تا اواخر عهد نادر شاه بر نیمروز یا سیستان فرمانروائی کرده‌اند. به طور خاص، به امرای محلی سیستان و منسوب به سلسله‌ی صفاری از اعقاب طاهر ابن خلف، یا منسوب به او که از جانب ارسلان و ملکشاه سلجوقی فرمانروائی سیستان یافت اطلاق می‌شود. این ملوک یا امرای محلی، به سبب آنکه طاهر نسب خود را به کاووس میرسانید، به کیانیه نیز معروف شده‌اند. یکی از آنان به نام ملک شیر خان حاکم بمپور که به گفته‌ی احمد علی خان وزیری، صاحب تاریخ کرمان، از نژاد سفاریه بود با پیر محمد خان که از جانب نادر شاه به فتح بلوچستان میرفت، جنگید و کشته شد (۱۱۴۹ هق). پس از نادر که سیستان به استیلای احمد شاه درانی در آمد، اندک اندک بساط حکومت آنان برچیده شد. نیز ← سیستان، قسمت III.

ملون (molavvan) [عربی، ← رنگارنگ]، شعری که به بیش از دو وزن خوانده شود؛ مانند (شمس‌العلماء گرکانی)،

رخ تو روضه‌ی رضوان لب تو چشمه‌ی حیوان
قد تو نخله‌ی مریم دم تو عیسی دوران

که دارای سه وزن است، مفاعلن فعلاتن چهار بار (بحر مجتث)، فعلاتن هشت بار (بحر رمل) مفاعیلن هشت بار (بحر هزج). نیز ← ذو بحرین.

ملون[10]، **ادموند** (edmənd mələn)، ۱۷۴۱–۱۸۱۲، نقاد ادبی بریتانیائی و محقق آثار شکسپیر؛ مته ایرلند. مطالعاتش در گاهشماری نمایشنامه‌های شکسپیر هنوز بسیار ارزنده و معتبر شمرده میشود. ملون از نخستین‌کسانی بود (۱۷۸۲) که به قدمت ساختگی اشعار ت. چترتن پی برد، و سندسازی و. ه. آیرلند از آثار شکسپیر را آشکار کرد (۱۷۹۶). کار عظیم انتشار آثار شکسپیر با مرگ او ناتمام ماند، و بعد توسط ج. بازول تکمیل شد (۲۱ مجلد، ۱۸۲۱). انجمن ملون، که با چاپ متون و اسناد دراماتیک، به منظور پیشبرد بررسیهای

(۱)Melun (۲)Melodunum (۳)Mellon (۴)Melozzo da Forli (۵)Melodrama (۶)melody (۷)Mélusine
(۸)Melos (۹)Milo (۱۰)Malone

مربوط به درامهای قدیمی انگلیسی در ۱۹۰۷ تأسیس شد، به یاد او نامگذاری شده است.

ملونه: ← مرقع یا مرقعه.

ملویل[1]، اندرو (andru melvil)، ۱۵۴۵–۱۶۲۲، مصلح دینی و دانشمند مدرسی اسکاتلندی. خارج از اسکاتلند تحصیل کرد، و در ژنو مقام استادی یافت. در ۱۵۷۴–۸۰ رئیس دانشگاه گلاسگو بود. ملویل سازمان دانشگاههای اسکاتلند را تجدید کرد و دامنه‌ی فعالیتهای تعلیم و تربیتی آنها را بسیار گسترش داد؛ ولی کار عمده‌ی او طرحریزی کلیسای اسکاتلند بود و، با مرگ جان ناکس، مقام و موقعیت او به او واگذار شد، و وارد کردن نظام پرسبیتری در سازمان کلیسا، که جان ناکس آن را به صورت آزمایشی طرحریزی کرده بود، از کارهای اوست. ملویل در میان مخالفت اسقفان و دستگاه سلطنت، استقلال کلیسا را اعلام کرد، که این عمل سبب بروز اختلافاتی با دربار جیمز VI (جیمز I انگلستان) شد. در ۱۵۸۴، که به اتهام خیانت توسط شورای سلطنتی احضار شد، به انگلستان گریخت، ولی بزودی به اسکاتلند باز گشت. چندین بار رئیس مجمع عمومی دینی شد. کوششهای ملویل برای حمایت از استقلال کلیسای اسکاتلند ادامه یافت. در ۱۶۰۶ همراه سایر روحانیون برای مذاکره با جیمز I احضار شد، ولی توافقی میان آنها حاصل نشد. انتقاد شدید اللحن ملویل از شاه، و مخصوصاً هجویه‌ی لاتینی او که در آن مراسم دینی جامعه‌ی انگلیکان را مورد انتقاد قرار میداد، در باریان را بر آشفت. در ۱۶۰۷ در برج لندن زندانی شد، و ۴ سال در آنجا به سر برد. پس از آزادی به فرانسه رفت و در دانشگاه سدان به تدریس علوم الاهی مشغول شد. ملویل اشعاری به لاتینی سروده است.

ملویل، تنگه‌ی: ← وایکاونت ملویل، تنگه‌ی.

ملویل[1]، جزیره‌ی (melvil)، جزیره (۵٬۸۰۲ کمم)، در دریای تیمور، طرف ساحل شمالی استرالیا. سکنی‌گاه بومیان اصلی است. اولین ماندگاه بریتانیائیها در سرزمین شمالی در اینجا تأسیس شد (۱۸۲۴–۲۸).

ملویل[1]، جزیره‌ی، جزیره (۴۲٬۵۰۰ کمم)، غ ناحیه‌ی فرانکلین، سرزمینهای شمال غرب، کانادا، در قشم. در ۱۸۱۹ به توسط سر و. ا. پری کشف شد. بزرگترین ← جزایر پری است. ← تنگه‌ی وایکاونت ملویل آن را از جزیره‌ی ویکتوریا جدا میکند.

ملویل[1]، خلیج، بریدگی بهنی در ساحل غ گرونلند که به طرف جغ در خلیج بافن باز میشود.

ملویل[1]، دریاچه‌ی، (ح ۲۰ کم طول و ح ۴۰ کم عرض) جش لابرادور. رود همیلتن به آن میریزد.

ملویل[1]، هرمن (hërmən melvil)، ۱۸۱۹–۹۱، مؤلف امریکائی. در ۱۸۴۱–۴۲، مدت ۱۸ ماه در یک کشتی صید بال به سر برد، ولی دشواریهای طاقتفرسای زندگی روی آب سبب شد که در جزایر مارکیز با یکی از دوستانش از کشتی بگریزد، که هر دو اسیر یک قبیله‌ی آدمخوار شدند. پس از اینکه یک کشتی استرالیائی صید بال آنان را نجات داد، ملویل مدتی در تاهیتی و سایر جزایر قکم به سر برد و سرانجام در ۱۸۴۴ به وطن خود باز گشت. نتایج تجربیات او مایه‌ی بهترین آثارش را فراهم ساخت، تایبی: نظری بر زندگی پولینزیائیها (۱۸۴۶) و اومو: شرح ماجراهای دریای جنوب (۱۸۴۷). اشارات تمثیلی او در موبی دیک، یا بال (۱۸۵۱، ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان نهنگ سفید، تهران، ۱۳۳۶ هش) به اوج خود میرسد، موبی دیک، که یکی از شاهکارهای ادبی شمرده می‌شود، در زمان خود ناشکفته باقی ماند و با بی‌توجهی مردم مواجه شد. خوانندگان از سمبولیسم کتاب گیج شدند و به دید پیچیده‌ی ملویل نسبت به دنیا، قدرت ثنویت فیلسوفانه‌اش، و اشارات تراژیک او، که در جستجوی حقیقت ازلی بود، پی نبردند. پیر، یا ابهامات (۱۸۵۲)، که مطالعه‌ی روانشناختی گناه بود، نیز با استقبال مشابهی رو به رو شد. ملویل که از قروض بسیار، بیماری، و شکست در جلب خواننده دلسرد شده بود، به تصوف رو آورد. ملویل به خلق آثار برجسته‌ی دیگری چون داستانهای بیاتسا (۱۸۵۶) پرداخت. گرچه ملویل سالها مورد بی‌اعتنائی بود، امروز یکی از بزرگترین نویسندگان امریکائی و شخصیت برجسته‌ای در دنیای ادب شمرده میشود.

ملویه (الملویه)، رود، ← مراکش.

ملویه، مناره، ← سامرا.

ملویها[2]، مادان موهان (mādān mohān mal-viyā)، مربّی بزرگ و آزادیخواه و رهبر ملی هندوستان، و دانشمند در زبان سانسکریت و تحقیقات ودائی. ناطق زبردستی بود و یک بار، در زمان تسلط انگلیسها، مدت ۱۴ ساعت متوالی در مخالفت با قانونی که جنبه‌ی ضد هندی داشت، سخنرانی کرد. دانشگاه مشهور بنارس را، که مشتمل بر چندین کالج و مؤسسه است، او تأسیس کرده است.

ملّه (malle)، کرباسی که از پنبه زرد طبیعی میبافند.

ملّة (mellat)، در قرآن، دین و روش پرستش (بقره ۱۲۹ و غیره).

ملی، کتابخانه‌ی، کتابخانه‌ای در تهران، که در پایان سال ۱۳۵۱ هش دارای ۹۰٬۶۸۱ جلد کتاب بوده است؛ تأسیس ۱۳۱۶ هش. اساس آن دو کتابخانه‌ی موجود در مدرسه‌ی دارالفنون بود، که از سال ۱۳۳۸ هق به نام **کتابخانه‌ی معارف**، و از ۱۳۵۳ هق به نام کتابخانه‌ی عمومی معارف شناخته شد. با تأسیس کتابخانه‌ی ملی، مجموعه‌ی کتب چاپی کتابخانه‌ی سلطنتی و کتابهای کتابخانه‌ی بانکی‌پور استقراضی روس (ح ۵٬۰۰۰ جلد) به آن افزوده شد. در شهریور ماه ۱۳۲۰ هش دولت آلمان ح ۷٬۰۰۰ جلد کتاب با فهرست چاپی آنها به این کتابخانه اهدا کرد. و همچنین کتابهای چندین کتابخانه‌ی شخصی دیگر به آن ضمیمه شد. طبق آیین‌نامه‌ی خاصی "هر ناشری باید از کتاب یا سایر مواد نوشته‌ای که منتشر میسازد دو نسخه به طور رایگان به کتابخانه‌ی ملی تسلیم کند."

برای نسخ خطی این کتابخانه ۶ جلد فهرست، حاوی نام و نشان ۳٬۰۶۳ نسخه‌ی فارسی طبع شده است (۱۳۴۳–۱۳۵۵ هش). ح ۲٬۰۰۰ نسخه‌ی خطی عربی نیز در کتابخانه هست که فهرست آنها در دست تهیه است. کتابشناسی ملی ایران نیز در ۱۳۴۲–۱۳۴۶ هش به صورت سالیانه، از سال ۱۳۴۹ هش به صورت ماهیانه، و از ۱۳۵۰ هش تا کنون هر سه ماه یک بار از طرف کتابخانه‌ی ملی منتشر میشود.

ملیان (melyān)، ده (جم ۴۳۵ نث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۶۴کیلومتری جش اردکان. محصولات غلات و چغندر است. آثاری از شهر قدیم بیضا دارد.

ملیبو بیچ[3] (malibu bic)، تفرجگاه کنار دریا، ج ایالت کالیفرنیا، کشمت، غ لوس آنجلس. بسیاری از ستارگان سینما در آن منزل دارند.

ملیتنه (melitene)، ترکیه، نام باستانی ملطیه.

ملیتوپول[4] (melitopol)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۳۷٬۰۰۰)، ج اوکرائین. مرکز تهیه‌ی ماشین‌آلات سنگین و محصولات غذائی است. در ۱۸۱۶ تأسیس شد و نووو آلکساندروفکا (novo āleksāndrofkā) نام گرفت. در ۱۸۴۲ نامش به ملیتوپول تغییر یافت. در ۱۹۴۳ پس از یک نبرد خونین از آلمانها پس گرفته شد.

ملیجک، برای ملیجک I ← محمد خان امین خان. برای ملیجک مطلق (ملیجک II) ← غلامعلی خان عزیز سلطان.

ملیس[5]، ژرژ (jorj melies)، ۱۸۶۱–۱۹۳۸، سینماگر فرانسوی، پیشاهنگ ساختن فیلمهای داستان‌دار و فانتزی. پیش از برادران لومیر، ملیس به آینده‌ی تصویر متحرک امیدوار بود، و یکی از نخستین کسانی بود که صحنه‌ی سینمائی ساخت. نخستین فیلمی که پخش کرد (یک بازی قمار با ورق) در ماه مه‌ی ۱۸۹۶ بود، و سپس در ۱۸۹۷ نخستین استودیوی سینمائی در جهان را در مونتروی ساخت. ملیس مخترع نیرنگها و حقه‌های سینمائی بود. در ۱۹۱۲، که سال آخر حرفه‌ی سینمائی او است، فیلمهای متعددی عرضه کرد، از جمله مسئله‌ی دریفوس (۱۸۹۹)، سفر به ماه (۱۹۰۲)، و چهارصد فارس ابلیس (۱۹۰۶). نقش ملیس در تاریخ پیشگامان صحنه‌های سینما واجد اهمیت فراوان است. یک جایزه‌ی ملیس از طرف "انجمن فرانسوی نقد سینما و تلویزیون" همه‌ساله اعطا میشود. نیز ← سینما، قسمت II.

ملیکو، شاهان نبطی، ← نبطیان.

ملیکه بنت جرول خزاعی، زن عمر خطاب.

ملیلا یا ملیله[6] (malilla ،malilā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۰٬۸۴۳)، باستانی روسادیر[7] (rusā-dir)، بندر برونبومی اسپانیا در مدیترانه، بر ساحل شمالی مراکش، در فاصله‌ی ح ۳۴۰کیلومتری ش طنجه و ۴۸کیلومتری غ مرز الجزایر. در ۱۴۹۷ به تصرف اسپانیا در آمد. از لحاظ اداری تابع ایالت اسپانیائی مالاگا است، و به

(۱)Melville (۲)Malviya (۳)Malibu Beach (۴)Melitopol (۵)Méliès (۶)Melilla (۷) Rus.ad.dir

هنگام انتزاع قسمت عمده‌ی مراکش اسپانیا و الحاق آنها به مملکت جدیدالاستقلال مراکش (۱۹۵۶)، این شهر در تصرف اسپانیا باقی ماند. ملیلا مرکز صادراتی آهن و سربی است که در نزدیکی آن استخراج میشود، و نیز یک بندر مهم ماهیگیری است.

در زمان قدیم، فنیقیها در محل آن یک پایگاه تجارتی داشتند به نام **روسادیر**. پس از آن شهر به اشغال کارتاژیها، رومیها، بیزانسیها، و بربرها در آمد. در قرن ۴۲۰ عده‌ی سکنه‌ی اسپانیائی آن بشدت افزایش یافت، و در جنگ (۱۹۲۱–۲۶) ریف (← عبدالکریم ریفی) پایگاه جنگی اسپانیا بود. در ۱۹۳۶ شورشی در میان افسران اسپانیائی در ملیلا مقدمه‌ی جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶) شد.

ملیله: ← ملیلا، شهر، مراکش.

ملیله‌دوزی: ← گلدوزی.

ملین[1] (molayyen)، موادی که برای تسهیل دفع مواد از روده‌ها به کار برده میشود. بعضی ملینها به واسطه‌ی تحریک روده‌ها و افزایش حرکات و عمل عضلانی، و بعضی با افزایش حجم مدفوع در داخل مجرا یا با افزایش لزوجت مجرا، عمل میکنند. استعمال آنها ممکن است عمل عادی امعاء را موقوف سازد، یا از جذب عناصر اساسی اغذیه جلوگیری کند، یا سبب گسیختگی آپاندیس شود.

مه، علامت اختصاری برای متر مربع در این کتاب.

مماس[2] (momāss). **۱–** خط مماس بر یک منحنی (C؛ شکل ۱) در نقطه‌ی مفروضی (M) از آن، بنا بر تعریف، عبارت است از حد قاطعی (مانند MM_1) که منحنی را در نقطه‌ی مفروض و نقطه‌ی دیگری (M_1) قطع کند وقتی که نقطه‌ی اخیر به سمت نقطه‌ی مفروض میل کند (← حد، در ریاضیات). نقطه‌ی M را نقطه‌ی تماس (tamāss) خوانند. شیب یا ضریب زاویه‌ی منحنی نمایش تابع $y=f(x)$ مساوی است با مقدار عددی مشتق y به ازاء طول نقطه‌ی تماس (← مشتق). خط MN را که از نقطه‌ی تماس بر خط مماس عمود شود قائم بر منحنی در نقطه‌ی M نامند. چون وقتی که نقطه‌ی M_1 بینهایت به نقطه‌ی M نزدیک میشود، از نظر فیزیکی، میتوان این دو نقطه را یکی دانست و M را تنها نقطه‌ی مشترک خط مماس با منحنی تصور کرد، از اینجا تعریف دیگری برای مماس بر منحنی به دست میآید که در ریاضیات مقدماتی از آن استفاده میشود، مماس بر منحنی خطی است که فقط یک نقطه‌ی مشترک با منحنی داشته باشد، که البته این تعریف کلیت ندارد. از مسائل این مبحث تعیین عده‌ی مماسهائی است که از یک نقطه واقع در صفحه‌ی منحنی میتوان بر منحنی رسم کرد.

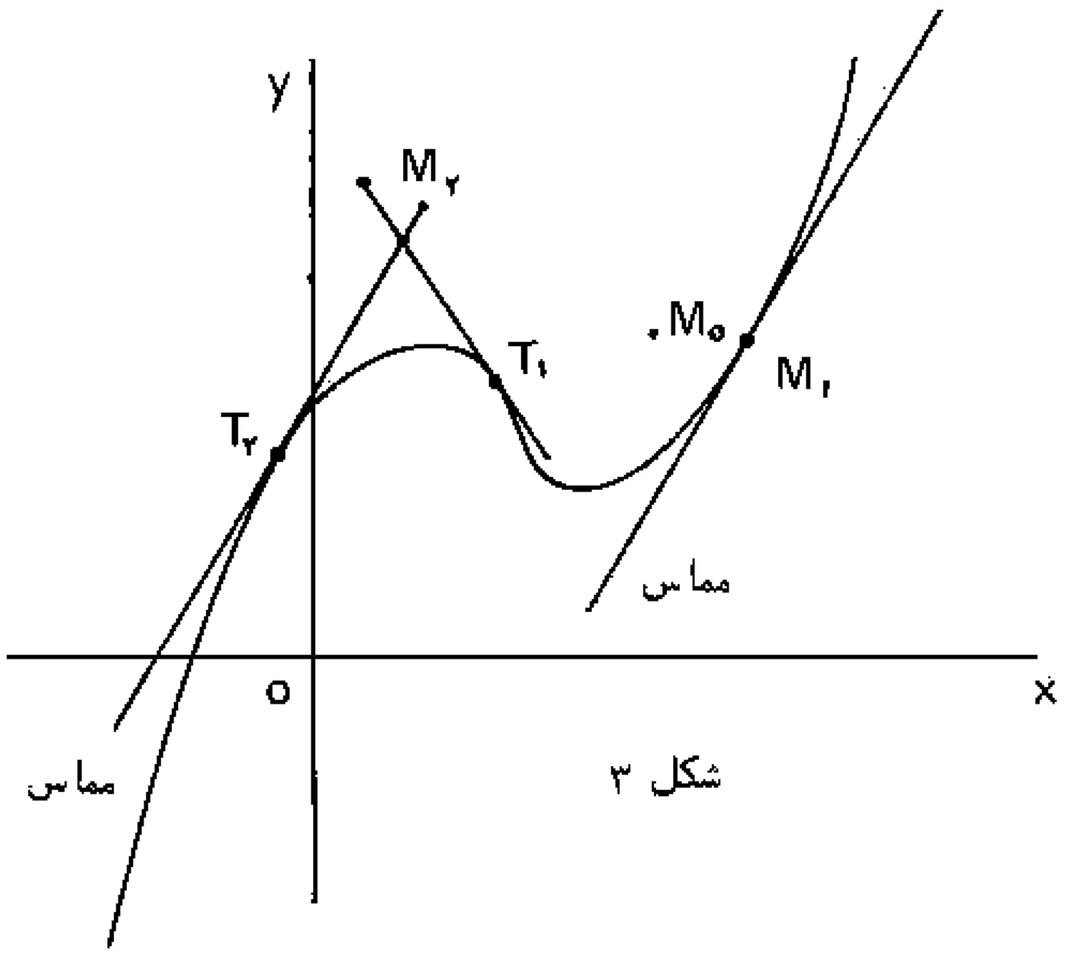

شکل ۳

اگر نقطه‌ی داخل انحنای شاخه‌ای از منحنی (یا در منحنیهای مسدود مانند دایره و بیضی در داخل آنها) واقع شده باشد رسم مماس ممکن نیست. اگر نقطه روی منحنی واقع شده باشد یک مماس و اگر در خارج آن باشد دو مماس میتوان بر منحنی رسم کرد (اشکال ۲ و ۳). در مواردی که بر منحنی جهت انتخاب شده باشد، بر مماسهای آن نیز جهتی مطابق جهت منحنی انتخاب میکنند. این امر در بعضی مسائل مانند شعاع انحنا و لفاف حائز اهمیت است. خطی را مماس مشترک دو منحنی خوانند هرگاه در یک نقطه بر هر دو منحنی مماس باشد. در این حال دو منحنی را بر یکدیگر مماس گویند (شکل ۴). دو منحنی را در یک نقطه بر یکدیگر عمود گویند هرگاه مماسهای بر دو منحنی در این نقطه بر هم عمود باشند (شکل ۵).

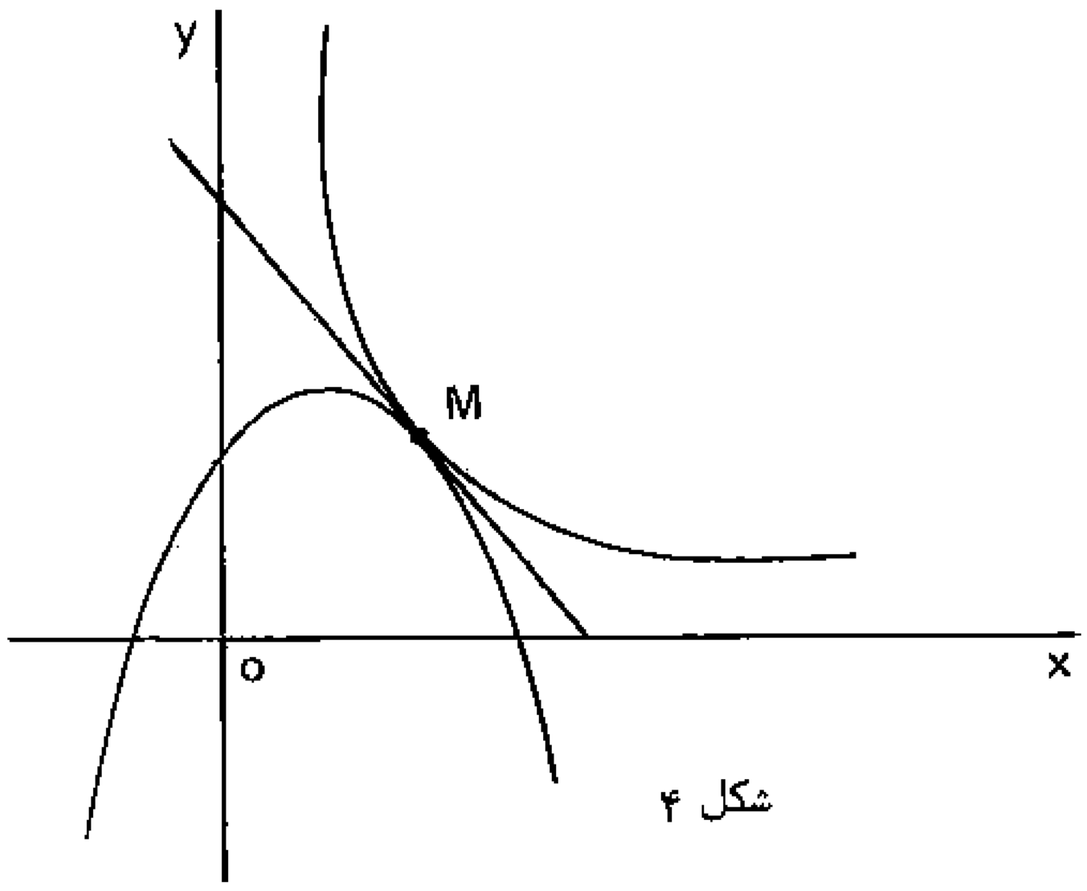

شکل ۴

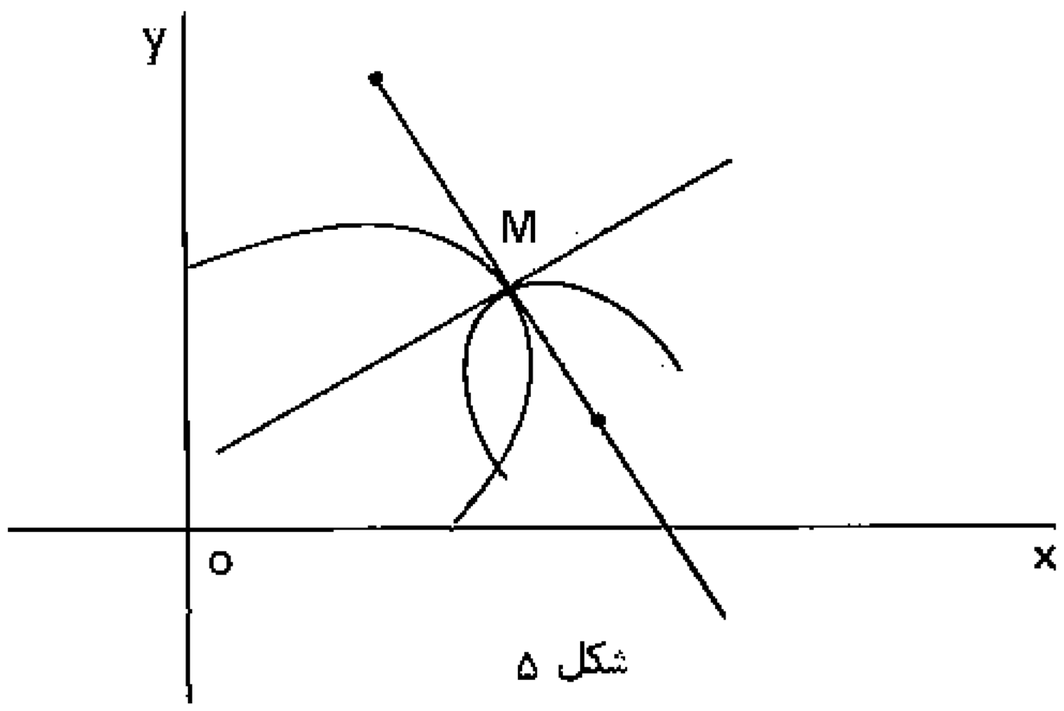

شکل ۵

۲– در سطوح عادی، جز احیاناً در بعضی نقاط خاص مانند رأس مخروط، مماسهای مرسوم از نقطه‌ای مانند M واقع بر سطح بر منحنیهائی مرسوم از M بر آن سطح در یک صفحه مانند P قرار دارند. این صفحه را صفحه‌ی مماس بر سطح S در نقطه‌ی M خوانند (شکل ۶ در ص ۲۸۵۵). خط MN را که از نقطه‌ی

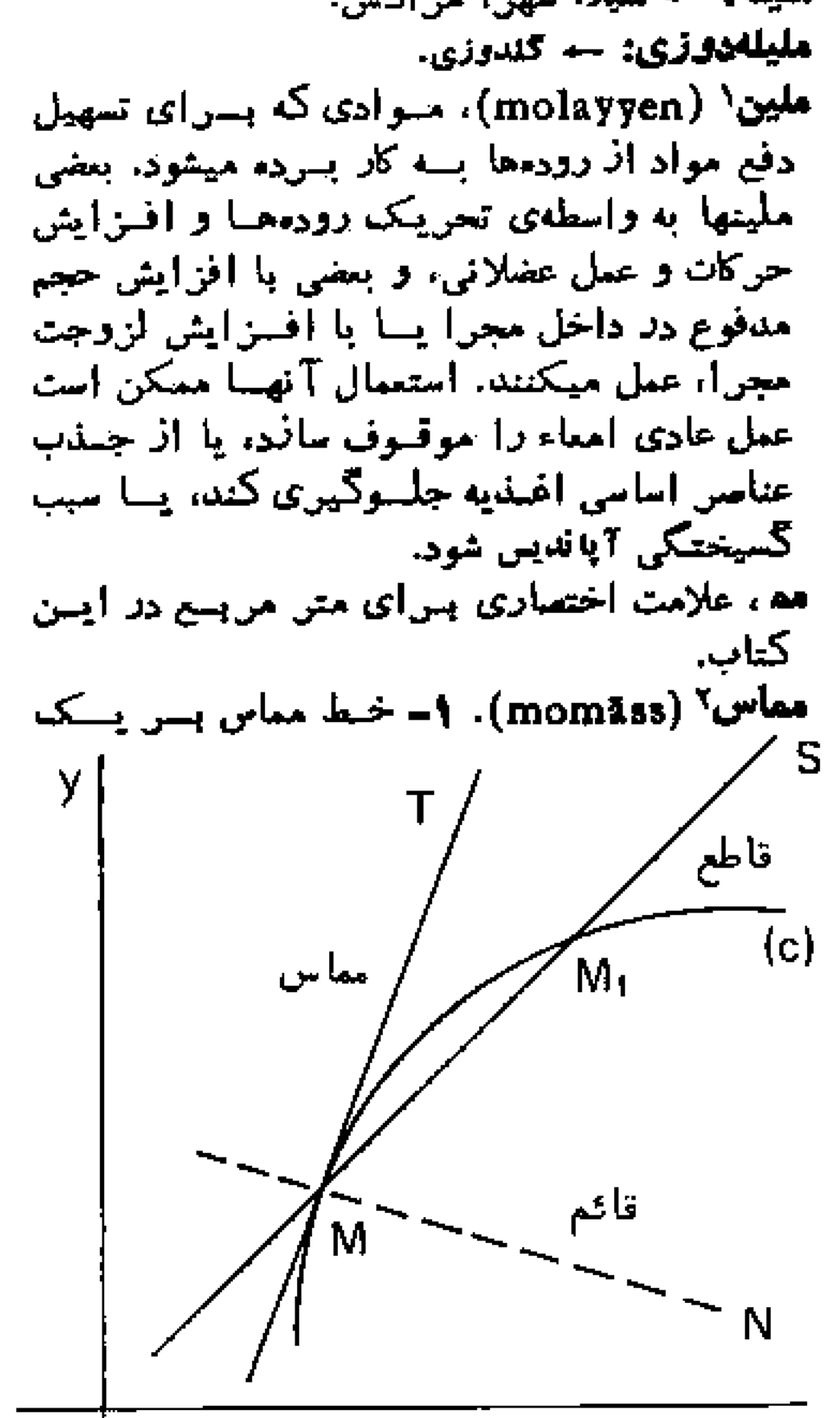

شکل ۱

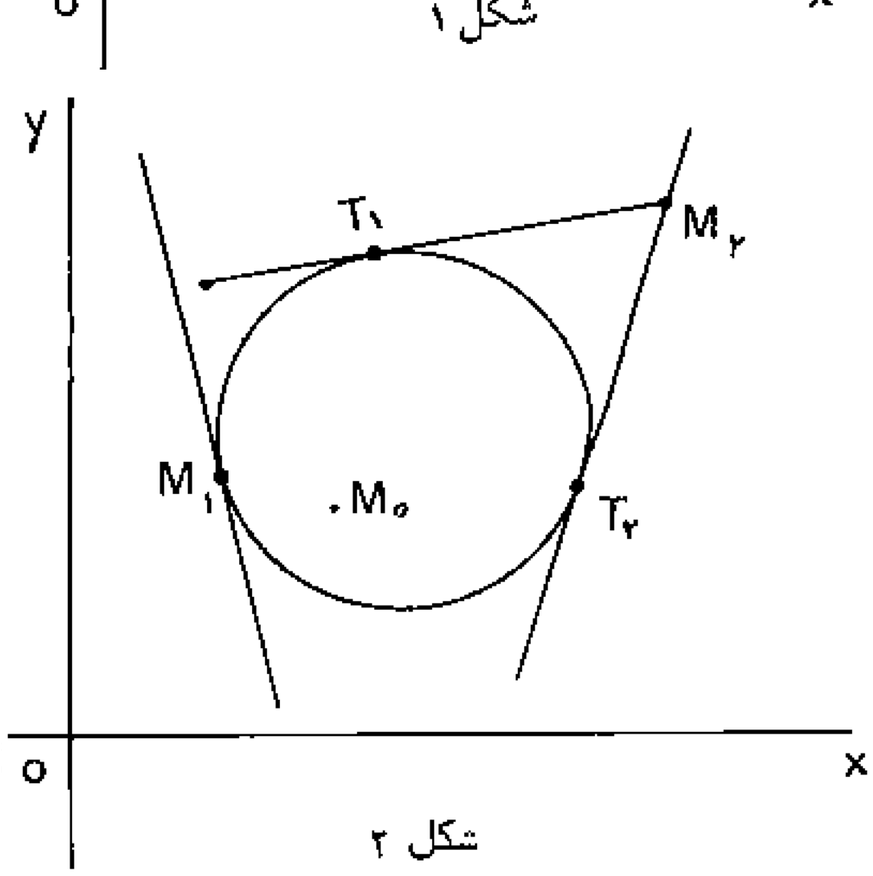

شکل ۲

(۱) laxative (۲) tangent

تماس بر صفحه‌ی مماس عمود شود قائم بر سطح S در نقطه‌ی M نامند.

ممالک کلیسا: ← ایالات پاپی.

ممالک متحده‌ی فرانسه: ← فرانسه، ممالک متحده‌ی.

ممالک مستقل افریقائی، اتحادیه‌ی، ← اتحادیه‌ی ممالک مستقل افریقائی.

ممالیک (mamālik)، عنوان دو سلسله‌ی متوالی از امرای مسلمان که جمعاً از ح ۶۴۸ هق تا ۹۲۲ هق در مصر و شام فرمانروائی کرده‌اند. از این دو سلسله، یک سلسله به نام **ممالیک بحری** یا **ممالیک بحریه** از ۶۴۸ تا ۷۸۴ هق حکمرانی داشته‌اند، و سلسله‌ی دیگر، که از ۷۸۴ تا ۹۲۲ هق فرمانروا بوده‌اند، **ممالیک برجی** (borji) یا **ممالیک برجیه** خوانده میشدند. حکومت ممالیک با استیلای عثمانی بر مصر خاتمه یافت. سلاطین مزبور غالباً به وسیله‌ی ممالیک (← مملوک) ولی از بین اعقاب سلاطین انتخاب و تعیین میشده‌اند، و عنوان ممالیک برای آنها از اینجاست. ممالیک بحری منسوبند به نام آن دسته از ممالیک و غلامان سلطان نجم‌الدین ایوبی که مقر و پادگان آنها در جزیره‌ی روضة واقع در "بحر نیل" (= رود نیل) بوده است، و ممالیک برجی عنوان دسته‌ای دیگر از غلامان قلاوون است که مرکز پادگان آنها واقع در برج شهر قاهره بود. طومان بای II آخرین سلطان از سلسله‌ی ممالیک بوده است.

ممالیک بحری (یا **بحریه**)، ← ممالیک.

ممالیک برجی: ← ممالیک.

ممالیک برجیه: ← ممالیک.

ممان (mamān)، ده (جمعیت ۱٬۶۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش کلاردشت، شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۶کیلومتری لغ آق‌کند. از قزل‌اوزن و چند چشمه مشروب می‌شود. محصولاتش غلات، حبوبات، و برنج است.

ممانعت یا مقاومت ظاهری یا مقاومتگونه، فیز. امپدانس[1] (ampedāns)، در جریان برق متناوب، کمیتی که شدت جریان برق را در یک مدار برقی معین میکند. در یک مدار برقی که مقاومت اهمی آن R است، کمیتی مانند Z نقش این مقاومت را ایفا میکند، و در آن صورت قانون اهم — که در جریان مستقیم به صورت $I=\frac{E}{R}$ است — در جریان متناوب به صورت $I=E/Z$ در میآید، و بدیهی است که واحد Z همان واحد R یعنی اهم است. اگر مدار جریان متناوب شامل یک خود القا (L) و یک ظرفیت (C) باشد که به‌طور سری با هم مرتبط هستند، مقدار Z چنین بیان میشود:

$$Z=\sqrt{R^2+(L\omega-\frac{1}{c\omega})^2}.$$

ω مقداری است ثابت که نبض جریان متناوب، و برابر $2\pi n$ (n بسامد جریان) میباشد.

ممتاز: ← برخوردار ترکمان.

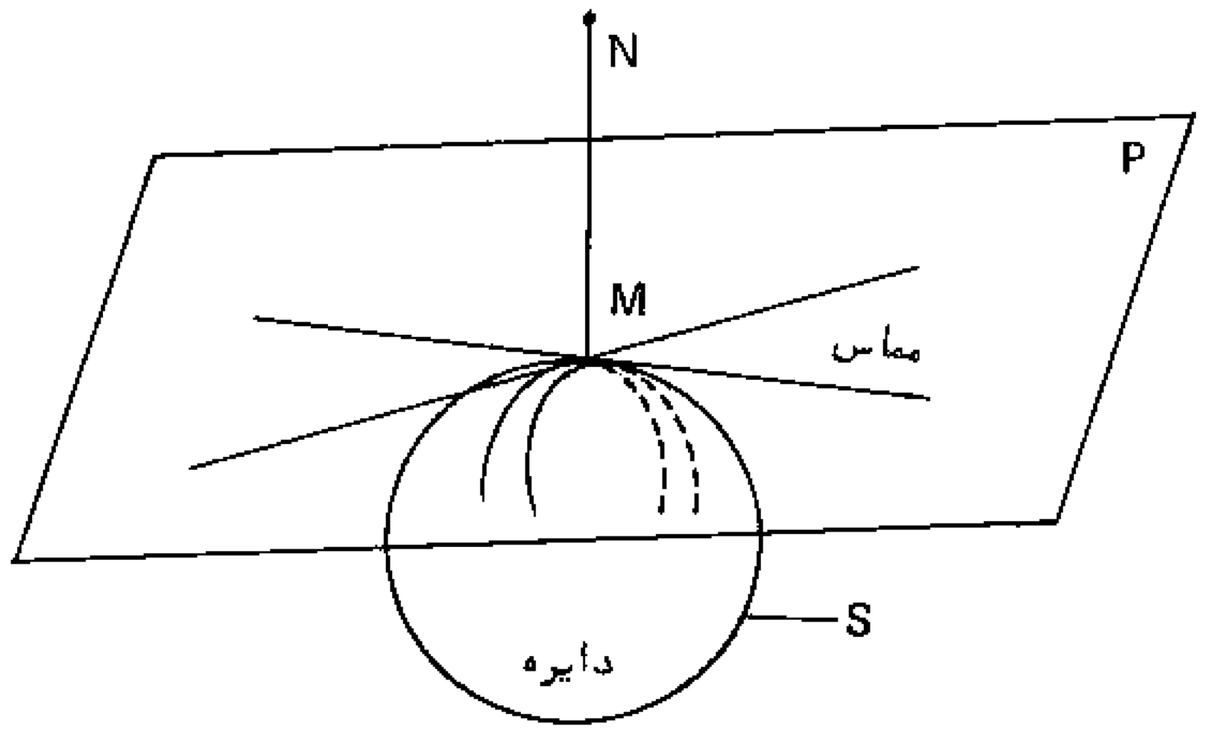

شکل ۶

ممتاز محل: ← شاه جهان.

ممتحنه، سوره‌ی (momtehana)، سوره‌ی ۶۰م قرآن، مدنی، ۱۳ آیه. دستور به مؤمنان که دشمنان خدا را، ولو اینکه خویشانشان باشند، دشمن دارند، و از ابراهیم سرمشق گیرند که از قوم خود بیزاری جست، و بدانند که خویشان و فرزندان در روز قیامت سودی ندارند.

ممتنع الوجود: ← واجب الوجود.

ممرا: ← حبرون.

ممرز[2] (mamraz) یا **اولس** (ulas)، درختی بلند از نوع کاربنوس (*Carpinus*) که اصلاً از نیمکره‌ی شمالی است. ممرزهای امریکائی (*C.caroliniana*)، موسوم به چوب آهنین، دارای چوب سخت هستند که برای دسته‌های ابزار به کار میرود. از اقسام ممرزهای شمال ایران یکی جنس (*C. betulus*)، به نام ممرز، و دیگر جنس (*C. orientalis*)، به نام لور (levar) است.

ممسک الاعنة[3] (momseko 'l.a'enna) [عربی، ← دارنده‌ی عنان] در نجوم، صورت فلکی در نیمکره‌ی شمالی (← جدول ص ۱۵۹۱). عیوق ستاره‌ی آلفای آن است.

ممسنی (mamassani)، شهرستان (جمعیت ۸۹٬۵۸۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، لغ استان هفتم (فارس)؛ مرکزش شهر نورآباد. فعلاً مشتمل است بر ۲ بخش حومه و ماهور و میلاتی. قسمت شمالی آن کوهستانی و سردسیر، و کوههای آن پوشیده از جنگلهای بلوط، زرشک، و بادام است؛ قسمت ج آن، که در دشت واقع شده، گرمسیر است. توسط چشمه‌ها و رودهای متعددی آبیاری میشود که مهمترین آنها رود فهلیان و رود شولستان است که رود زهره را تشکیل میدهند. محصولات آن خرما، مرکبات، غلات، پنبه، کنجد، و نخود است. کارخانه‌ی قند و قالیبافی دارد. دره‌ی معروف شعب بوان (← شولستان) به طول ۱۸ کم و عرض ۶ کم در آن است. علاوه بر این بین صحرای فهلیان و نورآباد چمنزار وسیعی دیده میشود که سراسر پوشیده از گل نرگس است. طبق قتکه ۱۳۱۶ هش بخشی به نام بخش ممسنی در جزء شهرستان شیراز تشکیل شد، که به موجب تصویبنامه‌ی مردادماه ۱۳۲۵ هش از شهرستان شیراز منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان کازرون شد. در دی ماه ۱۳۴۰ هش بخش ممسنی از شهرستان کازرون منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

ممسنی سابقاً به شولستان معروف، و مرکز آن نوبندجان بوده است؛ بعد از خرابی نوبندجان فهلیان مرکز آن شده است، و بنا بر نوشته‌ی فارسنامه‌ی ناصری "آنچه از لوازم آبادی بود مانند حمامها، مسجدها، مدرسه، کاروانسرا، و بازار در این قصبه ساختند". احتمالاً فهلیان در زمان صفویه دارای ۵٬۰۰۰ خانه بوده است. در اوایل قرن ۱۲م هق طوایف لر ممسنی آن را اشغال کرده نام شولستان را منسوخ کردند و آن را بلوک ممسنی خواندند، و به ۶ ناحیه تقسیم کردند، و چون الوار ممسنی ۴ طایفه بودند، چهار ناحیه از آن را به نام خود کردند و مانند الوار کهگیلویه آنها را چهار بنیچه خواندند. امور این بلوک به دست کلانتران و خوانین محلی اداره میشد. با بر آمدن رضا شاه قدرت دولت مرکزی در این مناطق برقرار شد.

آثار تاریخی در آن فراوان است، و مهمترین آنها عبارتند از قلعه‌ی سفید؛ آثار سراوان (← فهلیان، دهستان)؛ سراب بهرام (← نقش بهرام)؛ برج نورآباد (← نورآباد). از دیگر آثار تاریخی آن دخمه‌ی سنگی معروف به داود دختر (dāvud doxtar) بنای منسوب به قرن ۶م قم،است، که از مقابر دوره‌ی ماد محسوب میشود و برخی نیز آن را به دوره‌ی هخامنشیان نسبت داده‌اند. دخمه در بالای کوهستانی به همین نام، در ارتفاع ۳۰۰ متری، در انتهای لغ ممسنی قرار دارد و مشتمل بر ۴ ستون سنگی است که مدخل آن در وسط ستونها قرار گرفته؛ بنای دخمه دارای کنگره‌های دندانه‌داری است که شباهتی به آثار دوره‌ی هخامنشیان دارد. در سال ۱۳۰۳ هش ا. ا. هرتسفلد در تل اسپید (espid)، 10کیلومتری غ فهلیان، آثاری مربوط به 1500 تا 1000 قم کشف کرده است.

ممسنی، طوایف (mamassani)، از طوایف لر ساکن ممسنی که در جنگجوئی و سلحشوری مشهورند. آنها مدعی هستند که اصلشان از سیستان است، و این ادعا در نام یکی از طوایف آنها (رستم) منعکس شده است. زبان این طوایف لهجه‌ی لری است. دارای ۴ طایفه‌اند، بکش (bakeš)، جاویدی، دشمن‌زیاری، و رستم؛ و هر طایفه به وسیله‌ی یک کلانتر اداره میشود.

ممشاد دینوری (mamšāde dinavari)، فیلسوف ۲۹۹ هق، صوفی و عارف مشهور ایرانی. کلمه‌ی **ممشاد** ظاهراً مخفف محمشاد (mahmašād) بوده است که آن نیز اصلش محمد شاد بوده. وی از مشایخ صوفیه‌ی عصر خویش بود، و در کتاب-

(۱) impedance (۲) hornbeam (۳) Auriga

های صوفیه حالات و سخنانی از او نقل شده است.

ممفیس[1] (memfis، یا) یا **منف** (manf)، پای‌تخت سلطنت قدیم مصر باستانی (ح ۳۱۰۰–ح ۲۲۵۸ ق‌م)، بر رأس دلتای نیل، به فاصله‌ی ۱۸ کیلومتری ج قاهره. بنا بر مشهور، بانی آن منس بوده است. خدای آن پتاح بود. معبد پتاح و کاخ آپریس و دو مجسمه‌ی عظیم رامسس II از مهمترین آثار قدیمی است که در کاوشهای محل این شهر قدیمی به دست آمده است. گورستان سقاره، نزدیک ممفیس، مدفن مورد توجه فراعنه‌ی قدیم مصر بود. محل تولد مرنپتاح فرعون معاصر با حضرت موسی را این شهر دانسته‌اند. پس از آنکه پایتخت به طیوه انتقال یافت باز هم ممفیس اهمیت خود را نگاه داشت و عنوان پایتخت جنگی و محل تربیت ولیعهدها را پیدا کرد، و هنگام تسخیر مصر به دست ایرانیان مقر والی ایرانی مصر بود (۵۲۵ ق‌م). در زمان بطالسه و رومیان، پس از اسکندریه مهمترین شهر مصر به شمار میرفت. پس از تسخیر مصر به دست مسلمانان، به فرمان عمرو عاص در نزدیکی آن شهر فسطاط بنا شد و آثار بازمانده‌ی آن به مصرف آبادی این شهر و سپس قاهره رسید. اکنون بر جای آن دهکده‌ی کوچکی است به نام میت رهینه (mit rahina).

ممفیس[1] (memfis)، شهر (در ۱۹۷۰ ج ۶۲۳۰–۵۳۰)، ج‌غ ایالت تنسی، کشمه، بر رود میسی سیپی. از مراکز راه آهن، و بازار پنبه و الوار و مواشی است، فراورده‌های کائوچوئی، منسوجات، و ماشینهای کشاورزی دارد. بزرگترین شهر ایالت است.

ممقان (mamaqān)، دهستان، ل بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دهستانی است منفرد، مشتمل بر مزارع، شهر **ممقان** (ج ۷۲۹۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، 10کیلومتری ل دهخوارقان. محصولاتش غلات، حبوبات و میوه است. قالیبافی و پارچه‌بافی دارد. ظاهراً تنی چند از عرفا در آن اقامت داشته‌اند که یکی از آنها بابا جابر یا پیر جابر است که در همان جا در زاویه‌ای که خود ساخته بود مدفون است. در مجاور زاویه‌ی وی چشمه‌ای است که در طرفین پله‌های آن (که برای رسیدن به چشمه ساخته شده) ۲ مجسمه‌ی قوچ، یک مجسمه‌ی شیر، و یک صندوق سنگی حجاری‌شده قرار دارد که نقوش آن جالب توجه است.

ممکا، علامت اختصاری برای متر مکعب در این کتاب.

ممکن (momken)، در اصطلاح فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه، آنچه وجود و عدمش ضروری و ناگزیر نیست، به خلاف واجب که وجودش ضروری است، و به خلاف ممتنع که عدمش ضروری است. بنا به این تعریف، ممکن و واجب و ممتنع صفات ماهیت و ذات شیء هستند، یعنی صفات ذهنی و به اصطلاح حکما، اعتباری هستند، زیرا شیئی که در خارج موجود است وجودش ضروری و واجب است، وگرنه به وجود نمیآمد و، به اصطلاح حکما، الشیء ما لم یجب لم یوجد (یعنی تا وجود شیئی ضروری و ناگزیر نباشد موجود نمیشود).

ممکن، در اصطلاح منطق، دو معنی دارد، ممکن به امکان عام و ممکن به امکان خاص، و این تقسیم به اعتبار امکان عام و امکان خاص است. امکان عام سلب ضرورت (و به عبارت دیگر ضروری نبودن) طرف مخالف است، یعنی اگر گفته شود فلان چیز وجودش ممکن است به معنی آن است که عدمش ضروری نیست یا ممتنع الوجود نیست، و اگر گفته شود فلان چیز عدمش ممکن است یعنی وجودش ضروری و حتمی نیست یا واجب‌الوجود نیست. سبب نامگذاری این نوع امکان به امکان عام آن است که این معنی در اصطلاح عامه و گفتگوی روزانه‌ی مردم به کار میرود. امکان خاص آن است که نه وجودش ضروری باشد و نه عدمش، و به اصطلاح نسبت ذات و ماهیت شیء به وجود و عدم یکسان باشد و اگر علت وجودیش پیدا شد موجود شود بالضروره و اگر علت عدمش پیدا شد ممتنع باشد بالضروره. علت تسمیه‌ی این امکان به امکان خاص آن است که این معنی در اصطلاح خاص منطقیون و حکما به کار میرود. بعضی از حکما نوعی دیگر، به نام اخص، قایل شده‌اند، و آن اینکه ذات شیء بدون هیچ شرط و وصف و زمان اقتضای وجود و عدم نکند مانند کاتب و نویسنده بودن انسان که ممکن اخص است و مقید به هیچ وصف و زمان نیست. اگر امکان را با نظر به آینده در نظر بگیرند امکان استقبالی خوانده میشود، مانند میوه شدن دانه، که ممکن است اما نه در حال، زیرا در حال حاضر هیچ امکانی برای میوه شدن دانه و تخم وجود ندارد و فقط پس از وجود شرایط و مقتضیاتش در آینده‌ی معینی میتواند تبدیل به میوه و بار شود. امکان و وجوب و امتناع، اگر به حسب ذهن ملحوظ شوند، جهات قضایا خوانده میشوند، و اگر به نسبت واقع و نفس الامر ملاحظه شوند مادّه‌ی قضایا خوانده میشوند. اگر گفته شود انسان کاتب است به امکان، و در آن فقط نسبت کتابت به انسان در ذهن مورد نظر باشد، میگویند "جهت این قضیه امکان است" و اما اگر نسبت امکان کتابت به انسان در واقع و نفس‌الامر باشد میگویند "مادّه‌ی این قضیه امکان است". ممکن بالذات با واجب غیری و ممتنع غیری منافات ندارد، یعنی ممکن است چیزی در ذات ممکن باشد اما به جهت وجود علتش واجب و ضروری شود، در این صورت میگویند شیء مذکور ممکن بالذات و واجب بالغیر است و همچنین در حالت وجودِ علتی برای عدمش میگویند ممتنع بالغیر است. مثلاً پنبه‌ی تر، که با نظر به ذاتش سوختن آن ممکن است، اما با نظر به علت تری که علت نسوختن است، سوختن آن ممتنع است، پس سوختن آن ممتنع بالغیر است. ذات واجب الوجود واجب بالذات و اجتماع نقیضین ممتنع بالذات است.

ممکن الوجود: ← واجب الوجود.

ممل، رود، ← نیمان.

ممل[2] (memel)، لیتوانیائی و روسی کلایپدا[3] (klāypedā)، آلمانی مملگبیت[4] (memelgebit) یا مملاند[5] (memelland)، شهر (در ۱۹۷۰ ج ۱۴۰'۰۰۰) غ لیتوانی؛ بندر دریای بالتیک بر کوریشس هاف. شهسواران توتونی آن را در ۱۲۵۲ تأسیس کردند، و تا ۱۹۱۹ متعلق به پروس بود. در این سال، طبق معاهده‌ی ورسای، ممل و سرزمین اطراقش (۲'۶۵۷ کمه؛ در ۱۹۴۱) تحت اداره‌ی فرانسه در آمد. لیتوانی آن را در ۱۹۲۳ به زور تصرف کرد. در ۱۹۲۴ ناحیه‌ی خود مختاری از لیتوانی شد؛ در ۱۹۳۹ (از ترس بروز جنگ) به آلمان واگذار شد، ولی در ۱۹۴۵ مجدداً به لیتوانی پیوست. برای رود ممل ← نیمان.

مملان (memlān) یا **امیر مملان**، شهرت **ابو نصر محمد ابن وهسودان** (vohsudān)، ممدوح قطران تبریزی. از جانب طغرل بیک سلجوقی حکومت تبریز یافت (۴۲۰ هق) و تا سال ۴۵۰ هق در این سمت باقی بود.

مملکت، در رده‌بندی، ← رده‌بندی.

مملکة المغربیه، الـ ـ، نام رسمی کشور مراکش.

مملکت لاتینی اورشلیم یا **مملکت اورشلیم:** ← اورشلیم، مملکت لاتینی.

مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند، در مواردی که به این عنوان بر میخوریم، به مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی مراجعه کنید.

مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی[6]، سازمان سیاسی که از انگلستان، اسکاتلند، و ایرلند شمالی تشکیل شده است. این کشور به وسیله‌ی قانون اتحاد (۱۸۰۰)، با اتحاد سیاسی بریتانیای کبیر و ایرلند پدید آمد. پس از تشکیل (۱۹۲۲) دولت آزاد ایرلند نام مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی طبق قانون ۱۹۲۷ پارلمنت تصویب شد. خلاصه‌ی این نام "مملکت متحد" (U.K.) است. در جلد اول کتاب حاضر تحت عنوان مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند آمده است (ص ۴۲۳، ستون ۳) که باید بدین صورت اصلاح شود.

مملگبیت، شهر، ← ممل.

مملاند، شهر، ← ممل.

مملوک (mamluk)، بنده و درم‌خریده، و در بعضی موارد عنوان خاص بندگان سفیدپوست. در قرآن (نساء ۳۶) ضرورت مهربانی با مملوک توصیه شده، و در احادیث نیز مکرر درین باب تأکید شده است، و از جمله در مسند احمد آمده است که هرکس با مملوک خویش رفتار شایسته نکند به بهشت راه نیابد. نیز ابن ماجه آورده است که "وقتی مملوک نماز بگزارد برادر تست"، و حتی به موجب روایتی نیز پیغمبر در مرض موت در باب طبقه‌ی مملوک سفارش کرد. بعضی از ممالیک در خدمت خلفا و سلاطین آزادی و ترقی یافته گاه به امارت رسیده‌اند. نیز ← ممالیک.

مملوک، سلاطین (mamluk)، عنوان سلسله‌ای

---

(۱)Memphis (۲)Memel (۳)Klaypeda (۴)Memelgebiet (۵)Memelland (۶)United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland

که از ۶۰۲ تا ۶۸۹ هق در ← مملکت دهلی سلطنت کرد (جدول ذیل ملاحظه شود). این سلسله به توسط قطب‌الدین ایبک تأسیس شد، و به وسیله‌ی جانشینان وی، تا ۶۸۹ هق که جلال‌الدین فیروز شاه خلجی سلسله‌ی خلجیان دهلی (← خلجی) را تأسیس کرد ادامه یافت، و اگرچه از سلاطین آن فقط قطب‌الدین، التمش، و غیاث‌الدین بلبن اصلاً از غلامان ترک بودند، عنوان سلاطین مملوک به این سلسله اطلاق شده است. برای تاریخچه‌ی مختصر مملکت دهلی در دوره‌ی سلاطین این سلسله ← دهلی، مملکت. در باب التمش و صورتهای مختلف نام وی ← قطب‌الدین ایبک.

سلاطین مملوک در مملکت دهلی*

قطب‌الدین ایبک	۶۰۲–۶۰۷
آرام شاه	۶۰۷
شمس‌الدین التمش	۶۰۷–۶۳۳
رکن‌الدین فیروز شاه I	۶۳۳–۶۳۴
جلالةالدین رضیه بیگم	۶۳۴–۶۳۷
معزالدین بهرام شاه	۶۳۷–۶۳۹
علاءالدین مسعود شاه	۶۳۹–۶۴۴
ناصرالدین محمود شاه I	۶۴۴–۶۶۴
غیاث‌الدین بلبن	۶۶۴–۶۸۶
معزالدین کیقباد	۶۸۶–۶۸۹
شمس‌الدین کیومرث	۶۸۹

* تواریخ همه هجری قمری و مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است.

مملینگ[1]، **هانس** (häns memling) یا **هانس مملینگ**[2] (link)، ح ۱۴۳۰–۹۴، نقاش صحنه‌های مذهبی و صورتساز فلاندری؛ ملت آلمان. احتمالاً نزد ر. وان در وایدن در بروکسل تحصیل کرد، ولی بعد از ۱۴۶۶ در بروژ بود و برای حامیان فلاندری خود و بسیاری از بازرگانان ایتالیائی آنجا نقاشی میکرد. کارهای مذهبی او ترکیبات وایدن را به خاطر میآورد، ولی جنبه‌ی مذهبی آنها کمتر است. آثار مذهبی او گیرا، ولی تا حدی ملایم است. هنر صورتسازی مملینگ تلفیقی است از دقت فوق العاده در خلق تصویر و زمینه‌های متنوع و ابداعی. کارهای مملینگ عموماً با قرینه‌سازی همراه است و صورتها از رو به رو نمایش داده شده. جزئیات، از قبیل گلها، حیوانات، یا معماری اکثر با موشکافی خاصی مورد دقت قرار گرفته است. نمونه‌ی دقت و تیزبینی خاص او در نمودن کلیسای جامع کولونی، به صورتی که در ۱۴۸۹ بوده، در دورنمای تابلوی معبد قدیسه اورسولا (بروژ) مشهود است. اولین اثر معروف او تابلو مریم عذرا که با قدیسین و راهبان بر تخت نشسته (۱۴۶۸) میباشد. سایر آثار برجسته‌ی او شامل تابلو ستایش مجوسان (بروژ) و تابلوهائی در موزه‌ی متروپلیتن؛ گالری ملی هنر، بخش کولومبیا؛ و موزه‌های سان دیگو و مونترآل است.

ممنون[3] (memnon)، در اساطیر یونان، پادشاه حبشه؛ پسر تیتونوس و ائوس. در ← جنگ تروا علیه یونانیان جنگید، و اگر چه اخیلس او را کشت، زئوس به خاطر ائوس وی را جاودانی ساخت.

ممنون[3]، فد ۳۳۳ ق‌م، سردار یونانی، در خدمت داریوش III هخامنشی. وقتی اسکندر مقدونی به آسیا تاخت، به دفاع از هالیکارناس پرداخت. پس از جنگ (۳۳۴ ق‌م) گرانیکوس، به تسخیر جزایر دریای اژه و شورانیدن یونانیان بر ضد اسکندر پرداخت، ولی ناگهان بیمار شد و در گذشت. مرگ او لطمه‌ی جبران‌ناپذیری برای ایران بود، زیرا بسیاری از شهرهای یونانی حاضر به جنگ با اسکندر بودند.

ممه‌دل (mama.del)، (جه ۱۵۵°۱ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان گاودول، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۴۲٫۵ کیلومتری ج مراغه. لیلان جای مشروبش می‌کند. محصولش غلات و چغندر است.

ممیزی حساب: ← حسابرسی.

من، واحد وزن ← مثقال.

من (man)، در گیاهشناسی، شکرک یا شیره‌ای که از بعضی نباتات ترشح میشود. از این قبیل است گز خونسار، شیر خشت، بید خشت، گز علفی، و ترنجبین که از خار شتر ترشح میشود.

من[4] (men)، ایالت سابق و ناحیه، ل‌غ فرانسه. از ل به نورماندی، از ش به ایل‌دو-فرانس، از ج به تورن و آنژو، و از غ به برتانی محدود، و مرکز تاریخیش لو مان بوده است. در قرن 10م یک کنت‌نشین بود، در ۱۱۲۶ به آنژو منضم شد، و بدین ترتیب تحت کنترول شاهان آنژون انگلستان در آمد. در ۱۲۰۴ فیلیپ اوگوست آن را به دربار فرانسه ملحق کرد، ولی در ۱۲۴۶ لوئی IX آن را به برادر خود، شارل د/آنژو، واگذار کرد. در ۱۳۲۸، با به سلطنت رسیدن فیلیپ VI، تیول دیگر اعضای خاندان سلطنتی شد، تا عاقبت در ۱۵۸۴ به دربار سلطنت ملحق گشت. در ۱۷۹۰، سرزمین من به ولایات کنونی تقسیم شد، و قسمت عمده‌ی آن ضمیمه‌ی ماین و سارت، و قسمتهائی به اورن، اور-ا-لوار، و لوار-اشر منضم شد.

من[4]، رودی کوتاه به طول 10 کم، غ فرانسه، در ولایت من-ا-لوار. این رود درست در شمال آنژه از پیوستن رودهای سارت و ماین تشکیل، و در جهت ج جاری میشود و به رود لوار می‌پیوندد.

من[5]، **آلبر دو** (älber dë man)، ۱۸۴۱–۱۹۱۴، رهبر و سیاستمدار کاتولیک فرانسوی. ابتدا سلطنت‌طلب بود، ولی بعد صادقانه از جمهوری سوم پشتیبانی کرد. از فرانسویان کاتولیک معدود زمان خود بود که در اجرای مفاد نامه‌ی دردم نووارم (← لئوی XIII) کوشید. من انجمنهای کارگران کاتولیک را تشکیل داد و از اصلاحات اجتماعی حمایت کرد. میهنپرستی پرشور و مخالف سرسخت آلمان بود. در ۱۸۹۷ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

من[6]، **تام** (täm man)، ۱۸۵۶–۱۹۴۱، رهبر بریتانیائی سوسیالیست حزب کارگر. یکی از کسانی است که اعتصاب کارگران باراندازهای لندن را برپا کردند (۱۸۸۹). در ۱۸۹۴–۹۷ دبیر حزب مستقل کارگر بود، و به تشکیل (۱۹۰۲) حزب کارگر استرالیا کومک کرد. یکی از مؤسسان (۱۹۲۰) حزب کمونیست بریتانیا بوده است. به علت فعالیتهای رادیکالیش چند بار به زندان افتاد.

من[7]، **جزیره‌ی** (man)، انگل آیل آو من (äyl äv)، جزیره (۵۸۷ کم؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۹°۷۴۳)، بریتانیای کبیر، در دریای ایرلند، به فواصل متساوی از اسکاتلند (در ل)، ایرلند (در غ)، ویلز (در ج)، و انگلستان (در ش)؛ مرکزش داگلس[8] (däglas). به علت مناظر زیبا و هوای معتدل از تفرجگاهها است، و مسابقه‌های سالانه‌ی موتوسیکلت در آن انجام میگیرد. دارای محصولات مختلف کشاورزی، لبنیات، ماهیگیری، و استخراج معادن است. ح ۵۰۰ سال در تصرف نروژ بود. ح ۱۲۶۶ به تصرف اسکاتلند در آمد. در ۱۲۹۰ انگلستان و اسکاتلند به تناوب بر آن حکومت داشتند. در ۱۴۰۶ هنری IV آن را به خاندان ستنلی اعطا کرد. در ۱۸۶۶ جزیره‌ی من تابع قانون فرمانروائی میهنی شد.

منابع طبیعی، حفظ: ← حفظ منابع طبیعی.

منات یا **منوة** (هر دو manāt) [عربی قدیم، ← سرنوشت]، در قرآن، یکی از بتهای بزرگ عربستان (نجم ۲۰). نیز گفته‌اند منات بتی از سنگ بوده که در جوف کعبه قرار داشته است، و آن را خدای قسمت و سرنوشت میدانستند. پرستشگاه اصلی آن در میان بنی هذیل نزدیک مکه سر راه مدینه بود؛ قبایل اوس و خزرج مدینه نیز آن را میپرستیدند. در سال فتح مکه شکسته شد.

مناجات (monājāt) [عربی، ← راز گفتن]، سخنانی (نظم یا نثر) که در راز و نیاز کردن با خداوند و پوزش و بازگشت از گناه بدو باشد؛ مانند مناجات‌نامه‌ی خواجه عبدالله انصاری.

مناذره: ← لخمی، ملوک.

مناذگرد، شهر قدیم، ← ملازگرد.

منار (menār) یا **مناره** (manāre) [عربی، ← جای نور]، برجی که برای دیده‌بانی یا رساندن اخبار به وسیله‌ی روشن کردن آتش، یا به علامت پیروزی، یا برای نیایش میساختند. بعد از اسلام مناره‌ها را مجاور مساجد ساختند تا بالای آنها اذان گفته شود؛ به همین جهت نام دیگر منار درین مورد مئذنه (me'zana) [عربی، ← جای اذان گفتن] است. متدرجاً جنبه‌ی معماری در ساختن مناره‌ها غلبه یافت، و جلو گنبدها دو منار ساخته آنها را با نقوش و کتیبه‌ها و مقرنسها مزین کردند. منارهائی که به نام میل شهرت دارد در مقاله‌ی میل و آنچه به اسم برج معروف است در مقاله‌ی برج آمده است. بعضی منارها (و مناره‌ها) که اهمیت تاریخی یا هنری دارند در این مقاله ذکر می‌شود: **منار پرسیان** (barsian)، در پرسیان، حومه‌ی اصفهان؛ مورخ ۴۹۱ هق. **منار پامنار**، در خیابان پامنار، تهران؛ از قرن ۱۳م هق؛ دارای کاشیکاری ساده. منار جنبان. **منار چهل دختران**، در اصفهان؛ دارای کتیبه‌های نسخ و کوفی شیوا، مورخ ۵۰۱ هق. **منار خسروگرد**

(1) Memling (2)Memlinc (3)Memnon (4)Maine (5)Mun (6)Mann (7)Man (8)Douglas

(xosrögerd)، در خسروگرد سبزوار؛ آجری؛ مورخ ۵۵۵ هق. **منار ساربان**، در اصفهان؛ آجری، دارای کتیبه‌های کاشی عهد سلجوقی. **منار سبزوار**، در سبزوار؛ آجری از اواخر قرن ۵ هق. **منار طوقچی**، در اصفهان؛ آجری، دارای تزیینات کاشی عهد مغول؛ به نام منار باغ قوشخانه نیز خوانده میشود. **منار غار**، منار آجری بیرون شهر اصفهان؛ دارای کتیبه‌ی کوفی مورخ ۵۱۵ هق با نام قاسم ابن احمد ابن ابی القسم. **منار فیروزآباد**، در فیروزآباد، کاشمر، خراسان؛ آجری، دارای کتیبه و تزیینات (احتمالاً از ح ۶۰۰ هق). **منار کاشان**، منار خشتی با روسازی آجری عهد سلجوقی، در کاشان نزدیک بقعه‌ی پنجه‌شاه خشتی. **منار کبیر**، منار آجری عهد سلجوقی، در طبس، خراسان. **منار گلپایگان**، منار آجری، در گلپایگان، بر پایه‌ی هشت‌ضلعی و دارای کتیبه‌ی کوفی و تزیینات. **منار مدرسه‌ی دو منار**، دو منار آجری عهد سلجوقی، در طبس، خراسان؛ از زلزله‌ی ۱۳۱۸ هش سخت آسیب دید. **منار مسجد امام حسن**، منار آجری، در اردستان، بر فراز بقایای سردری مختصر و دارای کتیبه‌ی کاشی کوفی عهد سلجوقی. **منار مسجد پامنار**، منار آجری مورخ ۴۶۱ هق، در زواره، اردستان. **منار مسجد جمعه**، در ساوه، منار آجری ضخیم، مورخ ۵۰۴ هق. **منار مسجد جمعه**، در سمنان؛ آجری است و بین ۴۱۷ و ۴۴۶ هق احداث شده؛ کتیبه‌ای به نام امیر بختیار پسر محمد دارد. **منار مسجد جمعه**، در کاشان؛ خشتی با روکاری آجری، مورخ ۴۶۶ هق، به نام محمد بنا. **منار مسجد دامغان**، منار آجری در دامغان؛ این منار بر اثر برقزدگی تمام طول آن شکاف بر داشت؛ در ۱۳۱۳ هش به وسیله‌ی کمربند آهنی مهار شد و بعد تعمیرات اساسی به عمل آمد. **منار مسجد میدان**، منار آجری کوتاه، مورخ ۴۵۳ هق، در ساوه. **مناره‌های درب جوباره**: ← دو منار دار الضیافه. **مناره‌های دردشت**، دو منار آجری نیمه‌خراب، در اصفهان، دارای تزیینات کاشی. **مناره‌ی خواجه زین‌الدین**، در کاشان؛ آجری و دارای کاشیهای لاجوردی مختصر از اواخر قرن ۷م هق. **مناره‌ی رهروان**، منار آجری عهد سلجوقی در ۵کیلومتری ل اصفهان. **مناره‌ی زیار**، منار آجری از آغاز قرن ۷م هق در بیرون شهر اصفهان، دارای کتیبه و تزیینات کاشی فیروزه‌ای.

منار، باربیه دو: ← باربیه دو منار.

منار برسیان، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منار پامنار، تهران؛ ← منار یا مناره.

منار جنبان (menār jonbān)، بنای تاریخی و جالب‌توجهی، در ۶کیلومتری غ اصفهان، در ده کارلادان. این بنا ۲ مناره‌ی جالب‌توجه دارد که در طرفین ایوان آرامگاه عمو عبدالله قرار گرفته است. ارتفاع هریک از مناره‌ها ۱۷ متر، فاصله‌ی آنها از یکدیگر، در سطح پشت بام، ح ۹ متر، و محیط هر مناره ۴٫۵ متر است. بنای آرامگاه به سبک معماری مغول شباهت دارد و بر روی سنگ قبر آن تاریخ ۷۱۶ هق نقر شده است. نیز ← **عمو عبدالله**.

منار چهل دختران، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منار خسروگرد، سبزوار؛ ← منار یا مناره.

منار ساربان، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منار سبزوار، سبزوار؛ ← منار یا مناره.

منار طوقچی، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منار غار، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منار فیروزآباد، کاشمر؛ ← منار یا مناره.

منار کاشان، کاشان؛ ← منار یا مناره.

منار کبیر، طبس؛ ← منار یا مناره.

منار گلپایگان، گلپایگان؛ ← منار یا مناره.

منار مدرسه‌ی دومنار، طبس؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد امام حسن، اردستان؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد پامنار، زواره، اردستان؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد جمعه، ساوه؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد جمعه، سمنان؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد جمعه، کاشان؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد دامغان، دامغان؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد میدان، ساوه؛ ← منار یا مناره.

مناره: ← منار یا مناره.

منارة البحر: ← فانوس دریائی.

مناره بازار (menāre.bāzār)، ده (جه ۴۶۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ ۹کیلومتری ل‌غ صومعه‌سرا. محصولاتش برنج، توتون، و چای است. اثر تاریخی آن مناره‌ای (به ارتفاع ح ۲۰ متر) است، معروف به چهل‌گوش چمنی، که تاریخ بنای آن روشن نیست، و بعضی بنای آن را به دوره‌ی سلاجقه نسبت میدهند؛ نیز بقعه‌ای به نام آقا سید زکی ابن موسی الکاظم در آن واقع است. در قدیم بازار مهمی در این محل وجود داشته است.

مناره‌های درب جوباره: ← دو منار دار الضیافه.

مناره‌های دردشت، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

مناره‌ی خواجه زین‌الدین، کاشان؛ ← منار یا مناره.

مناره‌ی رهروان، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

مناره‌ی زیار، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منازجرد: ← ملازگرد.

منازل السائرین (manāzelo 's.sā'erin)، کتابی در تصوف، به عربی، از آثار خواجه عبدالله انصاری، که یکی از مهمترین متون عرفانی در اسلام است، و شروح بسیاری بر آن نوشته شده است. خواجه عبدالله در این کتاب به شرح مقامات و منازل سالکان راه عرفان پرداخته است، و با همه‌ی ایجازی که در این کتاب وجود دارد، به طور واضح و آشکار ازین منازل سخن رانده است، و همه‌جا معنی این حالات و مقامات را با استمداد از آیات قرآن توضیح داده است. کتاب 10 "قسم" است، و هر قسم در چند باب، که بر روی هم 100 باب میشود.

به علت اهمیت کتاب منازل السائرین، از قدیمترین ایام به شرح و توضیح آن پرداخته‌اند، و شروح بسیاری از این کتاب در دست است. از آن جمله است شرح ابن قیم الجوزیه، به نام مدارج السالکین؛ شرح منازل السائرین، از کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (چاپ سنگی، ۱۳۱۵ هق)؛ شرح محمود ابن حسن ابن محمد فرکاوی قادری، که در اواخر قرن ۸م هق تألیف شده (چاپ قاهره، ۱۹۵۳)؛ و شرح عبدالمعطی لمخی اسکندری، که در اوایل قرن ۷م هق تألیف شده (چاپ قاهره ۱۹۵۴). متن کتاب منازل السائرین نیز در ۱۹۶۲ در قاهره چاپ و منتشر شده است. نیز ← صمیدان.

منازل شامی: ← منازل قمر.

منازل قمر (manāzele qamar)، ۲۸ قسمت متساوی منطقة البروج، از ابتدای صورت فلکی حمل، که ماه در حرکت ماهانه‌ی خود تقریباً در هر شبانروز از مقابل یکی از آنها میگذرد. علامات منازل را کواکبی در حوالی منطقة البروج گرفته‌اند. نزد عرب، انواء [جمع نوء (naw')، = بارانهای موسمی ایام باران] و بوارح [جمع بارح (bāreh)، = بادهای سخت در ایام گرما] منسوب به طلوع و غروب این منازل بود که در حکم تقویم کشاورزی به شمار میرفت. ۱۴ منزل شمالی (شرطان-سماک اعزل) را شامی، و ۱۴ منزل جنوبی (غفر-بطن الحوت) را یمانی میگفتند. اسامی منازل و صورت فلکی که هر منزل در آن واقع است عبارتند از: (۱) شرطان و (۲) بطین (botayn) در حمل؛ (۳) ثریا و (۴) دبران در ثور؛ (۵) هقعه (haq'a) در جبار؛ (۶) هنعه (han'a) و (۷) ذراع در جوزا؛ (۸) نثره (nasra) در سرطان؛ (۹) طرف در سرطان و اسد؛ (۱۰) جبهه (jabha) و (۱۱) زبره (zobra) و (۱۲) صرفه در اسد؛ (۱۳) عواء و (۱۴) سماک اعزل و (۱۵) غفر در سنبله؛ (۱۶) زبانا در میزان؛ (۱۷) اکلیل و (۱۸) قلب و (۱۹) شوله در عقرب؛ (۲۰) نعائم (na'ā'em) و (۲۱) بلده در قوس؛ (۲۲) ذابح (zābeh) در جدی؛ (۲۳) سعد بلع (sa'de bola') و (۲۴) سعود و (۲۵) اخبیه (axbia) در دلو؛ (۲۶) فرغ اول در فرس اعظم؛ (۲۷) فرغ ثانی در فرس اعظم و امرأة المسلسله؛ (۲۸) بطن الحوت در امرأة المسلسله.

منازل یمانی: ← منازل قمر.

مناستر، مقدونیه؛ ← بیتولی.

مناسک الحج: ← صاحب معالم.

مناسک حج (manāseke hajj)، کارهای واجبی که حاجی هنگام حج گزاردن انجام میدهد.

مناسکیان: ← آکفره، نهضت.

مناطق زمین، در جغرافیا لفظ منطقه اطلاق میشود به هر قسمتی از سطح زمین که از جهت اوضاع طبیعی وحدتی دارد که سبب تمایز آن از قسمتهای دیگر میشود. احتمالاً تقسیم زمین به مناطق پنجگانه از پارمنیدس (قرن ۵م ق‌م) است. این مناطق، که به وسیله‌ی مدارات پنجگانه (← مدار) مشخص میشوند، عبارتند از منطقه‌ی حاره، منطقه‌ی معتدله (دو منطقه‌ی شمالی و جنوبی)، و منطقه‌ی منجمده (دو منطقه‌ی شمالی و جنوبی، که به دو عرقچین میماند). در منطقه‌ی حاره زاویه‌ی تابش اشعه‌ی خورشید نزدیک به ۹۰° است، و به همین جهت هوا عموماً داغ و تغییر فصلی دما بالنسبه به سایر مناطق کمتر است. مع ذلک، به علت تأثیر عوامل دیگر (از قبیل ارتفاع، فاصله از اقیانوس، و بادها) آب و هوای متنوع در این منطقه دیده میشود، از قبیل آب و هوای یکنواخت جنگلهای پرباران استوائی (حوزه‌های کنگو و آمازون)، آب و هوای کم‌باران ساوانا، استپ، و صحاری، و آب و هوای

اراضی مرتفع استوائی که تا حدی شبیه آب و هوای مناطق معتدله است. در مناطق معتدله اشعه‌ی آفتاب هیچگاه عمودی نمیتابد، و زاویه‌ی تابش آنها تغییرات معتنابهی میکند؛ بالنتیجه تغییر دما در فصول مختلف سال فاحش است. در مناطق منجمده تمایل اشعه‌ی آفتاب بیش از سایر نقاط زمین است؛ به این جهت دما در این مناطق پایین است، و زمستان دراز و تقریباً دائمی و تابستان کوتاه است (← شمالگان، نواحی؛ جنوبگان، قاره‌ی). تقسیم زمین به مناطق پنجگانه از جنبه‌ی جغرافیائی دقیق نیست، زیرا تغییرات مربوط به ارتفاع و نزدیکی به اقیانوس و غیره را به حساب نمیآورد. به همین جهت تقسیمات دیگری بر حسب آب و هوا و عوامل طبیعی نیز به کار میبرند. نیز ← اقلیم.

مناطق نفوذ، در تاریخ ایران، ← قرارداد ۱۹۰۷.

مناظرات و مکاتبات، در شعر، ← مجابات.

مناظر الانشاء: ← ریاض الانشاء.

مناظر و مرایا، علم: ← منظر شناخت یا علم مناظر و مرایا.

مناظره (monāzere) [عربی، ← با یکدیگر ستیزه کردن، دو کس یا دو چیز را همانند کردن]. ۱ـ در ادب، سخنگوئی و استدلال دو کس در باره‌ی چیزی، تا صواب و حقیقت در باره‌ی آن چیز از میانه پدیدار شود و غلبه یک طرف را مسلم گردد. اگر بحث صرفاً به قصد غلبه بر دیگری باشد نه کشف حقیقت، آن را **مکابره** (mokābere، از عربی، ← لجاج ورزیدن) گویند. ۲ـ به توسع از معنی نخستین، شعری که در آن دو کس یا دو چیز را برابر هم نهند، و از زبان آن دو با یکدیگر گفتگو کنند، و در پایان، یکی را بر دیگری برتری نهند. این گونه شعرها بیشتر در تشبیب (← غزل و تشبیب) قصاید مدح آورده میشود، مانند مناظره‌ی نیزه و کمان، و شب و روز از اسدی طوسی.

مناظره‌ی گوی و چوگان: ← طاب جاجرمی.

منافع الحیوان، کتاب: ← ابن دریهم.

منافق (monāfeq)، کسی که به دروغ تظاهر به ایمان میکند (این عمل را نفاق گویند). نیز ← کافر.

منافقون، سوره‌ی (monāfequn؛ =دورویان)، سوره‌ی ۶۳م قرآن، مدنی، ۱۱ آیه. اشاره به منافقان، و اینکه تظاهر به ایمان میکنند و در باطن مخالف دینند، و مؤمنان نباید گول ایشان را بخورند.

منافقین: ← محمد ص، قسمت ۲۱.

مناقب الشعراء، کتاب، ← ابوطاهر خاتونی.

مناقب العارفین (manāqebo 'l-'ārefin) [مناقب العارفین و مراتب الکاشفین]، کتابی به فارسی در شرح احوال مولانا جلال‌الدین رومی و فرزندان و جانشینان وی، اثر شمس‌الدین احمد افلاکی.

مناقیری، نوعی عنبر، ← عنبر.

من-ا-لوار[1] (men-e-luār)، ولایت (۷°۲۱۸ کمه، در ۱۹۶۸ حد ۵۸۴°۷۰۹)، لغ فرانسه، در آنژو، مرکزش آنژه. از ل به ماین و سارت؛ از ش به اندر-ا-لوار، از ج به وین، دوسور، و واندیه؛ و از غ به لوار آتلانتیک و ایل-ا-ویلن محدود است. خاک حاصلخیز این ولایت غلات، انگور، تره‌بار، شاهدانه، و سیب زمینی تولید میکند.

منا منا تقیل و فرسین[2] (manā manā sa-qayl va farsayn)، در کتاب مقدس، معمائی که به دست غیب در مهمانی باشکوه بلشصر بر دیوار نوشته شد. دانیال نبی آن را با "معدود، معدود، سنجیده‌شده، تقسیم‌شده" تفسیر کرد و علامت سقوط دولت بابل دانست (دانیال نبی ۵:۵–۲۹). نیز ← بلشصر.

منامه [المنامه] (manāma)، شهر (در ۱۹۷۱ حد ۸۹°۷۲۸)، پایتخت بحرین. پالایشگاه نفت و صنایع سبک دارد، و بندر آزاد است.

مناندروس[3] (menāndros)، ۳۴۲؟–۲۹۱؟ ق‌م، شاعر یونانی، معروفترین نویسنده‌ی کمدی جدید. از نمایشنامه‌های او قسمتهائی در دست است. پلاوتوس و ترنتیوس سبک او را تقلید کردند، و مناندروس، از طریق این دو، در کمدی قرن ۱۷م اروپا نفوذ کرده است.

منانیه، پیروان مانی، ← مانویت.

مناهج الاحکام، در فقه، ← قمی، معروف به میرزای قمی.

مناهج الاخیار فی شرح کتاب الاستبصار: ← استبصار.

مناهل: ← صاحب مناهل.

منای[4] **تنگه‌ی** (menāy)، تنگه‌ی (طول ح ۲۳ کم، حداکثر پهنا ح ۳ کم) دریای ایرلند، بین جزیره‌ی انگلسی و کارنارون‌ش، ل ویلز.

منایخموس[5] (menāyxmos)، ق ح نیمه‌ی قرن ۴م ق‌م، ریاضیدان یونانی، شاگرد اودوکسوس. **قطوع مخروطی** (← قطع مخروطی) را کشف کرد و آنها را در حل مسئله‌ی تضعیف مکعب مورد استفاده قرار داد. این کار وی را میتوان نخستین کوشش برای حل معادله‌ی درجه‌ی سوم محسوب داشت. در تألیف کتاب درسی هندسه‌ای برای آکادمیا با تئودیوس هاگنسیائی (-teo dios) شرکت داشت. معنی اصطلاح "اصول" را در هندسه تعریف کرد، و در تعیین حدود نسبی اصطلاحات "قضیه" و "مسئله" با سپئوسیپوس به بحث پرداخت.

منبت‌کاری (monabbat-kāri)، هنر کنده‌کاری روی چوب و عاج؛ در اصل باگچبری و سنگتراشی شباهت دارد. مشبک‌سازی و موزائیک‌سازی با چوب و صدف و استخوان نیز جزء این هنر به شمار میروند. گاه، برای ساختن یک اثر، از هر سه شیوه استفاده میشود. مثلاً ممکن است حاشیه‌ی یک در منبت، قاب بالای آن مشبک، و قاب پایین آن موزائیک باشد. در منبت‌کاری قطعات رنگارنگ یک طرح موزائیک را از چوبهای مختلف میسازند. برای رنگ مشکی چوب فوفل، برای رنگ قهوه‌ای سوخته چوب گردو، و برای رنگهای زرد و سرخ چوب عناب (که قسمت میانی آن را سرخ عناب، و قسمت بیرونی آن را زرد عناب میگویند) به کار میبرند.

در زمان تیموریان ضریحها و منبرهای منبت میساخته‌اند، که نمونه‌های چندی از آنها به جا مانده. اوج رونق این هنر در زمان صفویه بود. آثار منبت زمان صفویه، به صورت درها، منبرها، رحلهای قرآن، تیرهای اطاق، دسته‌ی خنجر، و نیز قاشق، و چمچه‌های دوغخوری و شربت‌خوری، در اصفهان فراوان است. بعد از صفویه، منبت‌کاری به صورت صنعتی معمولی، در شهرهای گلپایگان و آباده ادامه یافته است. ساختن جعبه‌ها، و تخته‌نردها و قاب عکسهای منبت، هنوز در آباده معمول است. از ۱۳۱۰ هش به بعد، دو استاد آباده‌ای به نام احمد امامی و احمد صنیعی، با استفاده از طرحهای اصیل عیسی بهادری، برای احیای هنر منبت‌کاری سبک صفویه کوشیده‌اند. منبت‌کاریهای کاخ مرمر اثر این دو استاد است. ساختن مجسمه‌های منبت و نیم‌برجسته، از کارهای بدیع این دو استاد و شاگردان آنان است. نمونه‌هائی از کارهای آنان در موزه‌ی هنرهای ملی و موزه‌ی هنرستان اصفهان موجود است.

منبج (manbej)، یا **بمبوکه** (bambuke) و **هیراپولیس** (hierāpolis)، شهر قدیمی، ل سوریه، محل آن در ۶۰کیلومتری ش‌ش حلب به فاصله‌ی ۱۸ کیلومتر از فرات. در کتیبه‌های آشوری به نام نمپیگی (nampigi) از آن یاد شده است. بنا به روایتی خسرو انوشروان، پس از فتح سوریه، در آن آتشکده‌ای ساخت و شنصی به نام یزدانیار از فرزندان اردشیر بابکان را به فرمانداری آن گماشت. در ۱۶ هق ابوعبیده آنجا را بر فتوحات اسلامی افزود. یزید خلیفه‌ی اموی، هنگامی که جند قنسرین را تأسیس کرد، منبج را ضمیمه‌ی آن ساخت. هارون‌الرشید آن را پایتخت ایالت مرزی عواصم قرار داد. در ۲۰۳ هق به تصرف سیف‌الدوله‌ی حمدانی در آمد. در ۹۶۸ نیکفوروس II امپراطور روم شرقی آنجا را متصرف شد. در ۴۷۲ هق تاج‌الدوله تش این شهر را تسخیر کرد. در ۴۶۹ هق ملکشاه سلجوقی دست بیزانسیان را از این شهر کوتاه کرد و حکومت حلب و حماة و منبج و لاذقیه را به آق سنقر سپرد. در ۵۰۴ هق فرانکها این شهر را غارت کردند. در ۵۲۱ هق اتابک عمادالدین زنگی منبج را متصرف شد. در جنگهای صلیبی بارها این شهر دست به دست گشت. صلاح‌الدین ایوبی فرمانروائی بر این شهر را به برادرش ملک عادل واگذار کرد (۵۷۹ هق). بعدها به دست ملک کیکاووس سلجوقی و سپس خوارزمیان افتاد و سخت در معرض قتل و غارت قرار گرفت (۶۳۸ هق). پس از جنگهای روس و عثمانی چرکسیان در منبج سکونت گزیدند (۱۸۷۹) و از آن پس بازمانده‌های آثار باستانی که جهانگردان سابق به آنها اشاره کرده بودند از میان رفت. باروی قدیمی شهر و خندق بیرون آن، که چندین بار در قرون وسطی تعمیر شده بود، تقریباً به صورت کامل موجود است. "جسر منبج پلی بود بر فرات، تعبیه شده با قایقها".

منبر (manbar)، کرسی‌مانندی پایه‌دار که واعظ و خطیب بر بالای آن نشینند و روضه و

(۱)Maine-et-Loire (۲)Mene, Mene, Tekel, Upharsin (۳)Menander (۴)Menai (۵)Menaechmos

خطبه خوانند. گاهی هم در شبهای جشن آن را با چراغ الوان و آینه آیین بندند. نوحه‌خوان بر عرشه‌ی آن می‌ایستد و شرکت کنندگان در دسته را به سینه‌زنی و نوحه‌خوانی تشویق میکند.

منبسا یا منبسه، افریقا: ← مومباسا.

منبسه یا منبسا: ← مومباسا.

منبه (monabbeh)، شاخه‌ای از قبایل عرب عدنانی، از نسل قیس ابن عیلان ابن مضر ابن معد ابن عدنان (← ربیعه، شجره‌ی ربیعه و مضر).

منتانا[1] (mentānā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۶°۵-۴۳)، ل‌ش رم، ایتالیا. صحنه‌ی نبردی (۳ نوامبر ۱۸۶۷) که در آن گاریبالدی از نیروهای متحد پاپی و فرانسوی شکست خورد.

منتجب‌الدین بدیع: ← عتبة الکتبه.

منتجه: ← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها.

منتخب التواریخ، کتاب: ← صدیق‌الممالک.

منتخب التواریخ (montaxabo 't.tavārix)، کتابی مفصل به فارسی در تاریخ عمومی هند، از فتح مسلمانان تا ۴۰مین سال پادشاهی اکبر شاه از سلاطین گورکانی هند، به ضمیمه‌ی لاحقه‌ای در ترجمه‌ی شاعران معروف زمان این پادشاه، از ملا عبدالقادر ابن ملوکشاه بداونی، که در ۳ مجلد تدوین شده است.

منتخب التواریخ معینی (montaxabo 't.ta-vārixe mo'ini)، کتابی در تاریخ ایران از زمان هبوط آدم تا مرگ امیر تیمور (۸۰۷ هق)، با پاره‌ای از حوادث مربوط به سالهای ۸۰۷ تا ۸۱۶ هق (تاریخ تألیف کتاب در شیراز)، منسوب به معین‌الدین نطنزی. قسمت جالب توجه تألیف وقایع نزدیک به زمان مؤلف یعنی قرون ۸م و ۹م هق و خاصه اطلاعات بیسابقه‌ای است که در باره‌ی ایران جنوبی در آن است. نیز اطلاعاتی مفید در باره‌ی آسیای مرکزی دارد. منتخب التواریخ اول بار در ۸۱۶ هق به نام میرزا اسکندر ابن عمر شیخ پسر امیر تیمور نگارش یافته است، اما پس از غلبه‌ی شاهرخ بر اسکندر، دوباره در آن تجدید نظر، و در ۸۱۷ هق به شاهرخ تقدیم شده است. بخش مربوط به فارس و جنوب ایران، و امرای ماوراء النهر و احوال امیر تیمور در ۱۳۳۶ هش در تهران به تصحیح و کوشش ژان اوبن (jān oban) بر اساس نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی پاریس چاپ شده است

منتخب اللطائف: ← عبید زاکانی.

منتخب اللغات: ← عبدالرشید تتوی.

منتخب تاریخ وصاف: ← خواندمیر.

منتخب حلل مطرز: ← حلل مطرز.

منتر (mantar؛ اوستائی mantra)، در آیین ایران باستان، عبارات مقدسی که با خواندن آنها بر ارواح پلید و زیانبخش غلبه میکردند.

منتسکیو، ضبط دیگر مونتسکیو.

منتسل[2]**، آدولف فریدریش اردمان فون** (ādolf fridriš erdmān fon mentsel)، ۱۸۱۵–۱۹۰۵، نقاش آلمانی در موضوعهای تاریخی، طرحهائی که برای چاپ سنگی تصاویر کتاب زیارت دیبوی هنرمند، اثر گوته، ساخت مورد توجه فراوان قرار گرفت. بیش از ۴۰۰ طرح برای چوبتراشی تصاویر تاریخ فردریک کبیر، اثر فرانتس کوگلر[3] (fränts kugler؛ ۱۸۰۸–۵۸)، خلق کرد که بر شهرت او افزود و جنبشی در هنر حکاکی روی چوب در آلمان ایجاد کرد. منتسل، که هنرمندی خودساخته بود، یکی از برجسته‌ترین نقاشان آلمان شمرده میشود. آثارش از صحنه‌های تاریخی معروفیت بسیار دارد، از آن جمله میزگرد فردریک II و عزیمت شاه است. منتسل تابلوهای رئالیستی و باشکوهی نیز از زندگی روزانه کشیده است.

منتسل[4]**، دانلد هاورد** (dānəld hāwərd mentsel)، ۱۹۰۱– ، نجومفیزیکدان امریکائی. در ۱۹۲۶–۳۲ در رصدخانه‌ی لیک در کوه ویلسن (← رصدخانه) کار کرد. در ۱۹۳۸ استاد نجومفیزیک دانشگاه هاروارد، و در ۱۹۵۴ مدیر رصدخانه‌ی آن شد. در رنگینکره‌ی خورشید صاحبنظر بود، و با بویس[5] (boys)، فیزیکدان امریکائی، کشف کردند که تاج خورشیدی جزئاً از اکسیژن تشکیل یافته است. با و. و. سالزبری[6] (sālzbəri)، فیزیکدان امریکائی، اولین محاسباتی را انجام دادند (۱۹۴۱) که در ۱۹۴۶ منجر به ارتباط رادیوئی با ماه شد. در کتاب بشقابهای پرنده (۱۹۵۳) این نظریه را ابراز کرد که اجرام آسمانی معروف به بشقاب پرنده فقط پدیده‌های بصری طبیعی هستند. از دیگر آثارش ستارگان و سیارات (۱۹۳۱) و خورشید ما (۱۹۴۹، تجدیدنظرشده، ۱۹۵۹) است.

منتشا (mantašā)، عصائی از چوب ستبر و گرهدار که قلندران و درویشان با خود دارند و همراه میبرند. قلندران هنگام شعرخوانی برای گدائی و خواهندگی یک سر آن را در دست میگیرند، و سر دیگر را بر دوش میگذارند. ظاهراً رسم چوبدست داشتن مخصوص قلندران هند است، و از آنجا به ایران راه یافته، و به قولی دیگر از دوره‌ی صوفیان صفوی مرسوم شده، و کلمه‌ی منتشا منسوب به ولایتی به همین نام در آسیای صغیر است.

منتشا اوغلو، امیرنشین: ← عثمانی، امپراطوری، قسمت II.

منتصر (montaser)، شهرت **ابوجعفر محمد، ملقب به المنتصر بالله**، ف ۲۴۸ هق، ۱۱مین خلیفه‌ی (۲۴۷–۲۴۸) عباسی. روز سوم یا چهارم شوال ۲۴۷ هق، پس از قتل پدرش متوکل، به خلافت رسید. منتصر در ۲۳۵ هق از طرف پدرش به ولایت عهد تعیین شده بود، و قرار بود که پس از او پسر دیگر متوکل، ملقب به معتز، و پس از او پسر سومش ملقب به مؤید، به خلافت برسند. اما نظر متوکل در اواخر عمر از منتصر برگشته بود، و بعضی از نزدیکان متوکل در این تغییر نظر او بی‌تأثیر نبوده‌اند. چون متوکل با سران ترک نیز نظر خوبی نداشت، توطئه‌ای نهانی، که از جزئیات آن اطلاعی در دست نیست، ترتیب داده شد، و متوکل و وزیرش فتح ابن خاقان کشته شدند. این امر در جعفری یا جعفریه، که متوکل در نزدیکی سامرا بنا کرده بود، اتفاق افتاد، و صبح همان شب با منتصر بیعت کردند. لقب منتصر را پدرش به او داده بود. منتصر روزی که به خلافت رسید ۲۵ سال داشت. مادر او کنیزکی یونانی بود. مدت خلافت او ۶ ماه، یا اندکی بیش از ۶ ماه، طول کشید، و به بیماری گلو یا معده در گذشت، و بعضی گفته‌اند که بیمار شد، و برای مداوا از پزشک خود خواست که او را فصد کند، و پزشک، به تحریک ناراضیان از منتصر، با نشتر مسموم او را فصد کرد. منتصر ۱۰ روز پس از خلافت از جعفری یا جعفریه به سامرا منتقل شد، و چون قاتلان متوکل بیم آن داشتند که در صورت رسیدن معتز به خلافت از ایشان انتقام بگیرد، منتصر را ناگزیر ساختند که معتز و مؤید را مجبور کند تا از حق جانشینی و خلافت صرف نظر کنند. منتصر برخلاف پدر با علویان نظر خوبی داشت و دستور داد که فدک را به اولاد امام حسن ع و امام حسین ع باز گردانند، و نیز اجازه داد که مردم دوباره قبر حضرت امیر ع و امام حسین ع را زیارت کنند.

منتصر بالله [المنتصر بالله]، یازدهمین خلیفه‌ی عباسی: ← منتصر.

منتصر سامانی (montaser)، شهرت **ابوابراهیم اسماعیل ابن نوح II**، ف ۳۹۵ هق، شاهزاده‌ی سامانی و آخرین مدعی سلطنت این خاندان. در ۳۸۹ هق با برادرش عبدالملک II، پادشاه مخلوع، و ابویعقوب برادر دیگر خویش، به وسیله‌ی ایلک خان در اوزکند به زندان افتاد. اما حیله‌ای کرد، و لباس زنی را که به نگهبانی او گماشته بودند بپوشید، و از زندان بگریخت. پس از آن به خوارزم رفت، و عده‌ای را به دور خویش جمع کرد، و به بخارا رفت، و خود را منتصر لقب نهاد. منتصر برای تجدید دولت و سلطنت سامانیان جنگهای بسیار با دشمنان کرد، و مخصوصاً با ایلک خان و با سلطان محمود غزنوی جنگید. عاقبت یارانش تحمل بیسامانیها و بیابانگردیها و آوارگیها را نیاوردند، و او را رها کردند، و او در بین قبیله‌ای از عربهای بیابان‌نشین نزدیک مرو افتاد و آنها شبانه وی را دستگیر کردند و کشتند، و با مرگ او دولت سامانیان بکلی منقرض شد. منتصر مردی گستاخ و دلاور و سخت‌کوش بود، و چنانکه عوفی در لباب‌الالباب گفته است، قریحه‌ی شاعری داشت و اشعاری چند از او باقی است.

منتفج (mantafaj)، از عشایر عرب خوزستان. محل سکونت این طایفه ضلع غربی کارون است، و به زراعت و گوسفندداری اشتغال دارند.

منتفق (montafeq)، شاخه‌ای از قبیله‌ی عربی بنو عقیل (oqayl) که خود شاخه‌ای از عامر ابن صعصعه بوده است. جایگاه این قبیله، مانند سایر شاخه‌های بنو عقیل، ج‌غ یمامه بوده است. در تاریخ صدر اسلام نام بعضی از افراد این قبیله به عنوان سفیران بنو عقیل در نزد پیغمبر اسلام ص آمده است. در فتوحات اسلامی، بنو منتفق در سرزمینهای مردابی میان بصره و کوفه مستقر شدند، که ایالت المنتفق کنونی، ج عراق، به نام ایشان نامیده شده است. در مراجع تاریخی

(۱)Mentana (۲)Menzel (۳)Kugler (۴)Menzel (۵)Boyce (۶)Salisbury

نام بعضی از افراد قبیله‌ی منتفق به عنوان حکام ایالات آمده است: عامر ابن معاویة ابن المنتفق، امیر ارمنیه و آذربایجان در زمان خلافت معاویه؛ عبدالله ابن معاویة ابن ربیعة ابن عامر ابن المنتفق، حاکم مرو در خلافت معاویه؛ و عبیدة ابن قیس ابن المنتفق، حاکم ارمنیه در خلافت یزید I. نیز ← سوق‌الشیوخ، عراق؛ ربیعه، شجره.

منتنون[1]، **مارکیز دو** (mārkiz dē mantnon)، لقب **فرانسواز د/اوبینیه**[2] (frānsuāz dobinye)، ۱۶۳۵–۱۷۱۹، زوجه‌ی دوم لوئی XIV فرانسه؛ نوه‌ی ت. آ. د/اوبینیه. دوران طفولیت را در مارتینیک گذراند و در آیین پروتستان بار آمد. پس از مرگ پدرش، با مادرش به فرانسه آمد (۱۶۴۵)، و با تنگدستی زندگی میکرد. فرانسواز به آیین کاتولیک بازگشت و بسیار دیندار شد. با پ. سکارون ازدواج کرد (۱۶۵۲)، و از این راه به اجتماع و سالونهای پاریس راه یافت، و خودش سالون معروفی داشت. پس از مرگ سکارون، به سرپرستی فرزندان شاه و مارکیز دو مونتسپان گماشته شد، و در این ضمن طرف توجه لوئی XIV قرار گرفت، که مارکیزنشین منتنون را به وی داد (۱۶۷۴)، و بدین ترتیب او مارکیز دو منتنون شد. پس از مرگ ملکه، شاه را وا داشت تا با او ازدواج کند (۱۶۸۴)، ولی ازدواج به صورتی بود که خودش، و فرزندان احتمالیش، از امتیازات عناوین سلطنتی محروم میماندند. مارکیز دو منتنون بر شاه نفوذ بسیار زیاد داشت، و همین موجب شده بود که دربار وضعی خشک و رسمی و ریاآمیز به خود گیرد. وی بیشتر در امور دینی دخالت میکرد، و مؤسسه‌ای برای تربیت دختران اعیان و اشراف تنگدست در سن‌سیر (← سن‌سیر-لکول) تأسیس کرد؛ و خودش، پس از مرگ (۱۷۱۵) شاه در آنجا انزوا گزید.

منتوحوتپ، نام چند شاه سلسله‌ی XI مصر؛ ← مصر، جدول.

منتور[3] (mentor)، در اساطیر یونان. رفیق اودوسئوس و سرپرست تلماخوس. نامش ضرب‌المثل رایزن خردمند و باوفا است.

منتهی الارب فی لغة العرب (montaha'l 'arab fi loqate 'l-'arab)، فرهنگ عربی به فارسی، اثر عبدالرحیم ابن عبدالکریم صفی پوری. اساس این فرهنگ بر ترجمه‌ی قاموس است، اما مؤلف واژه‌هائی را که در قاموس نبوده از دیگر کتابهای معتبر لغت استخراج کرده، و در جای خود گنجانیده است. منتهی الارب از فرهنگهای معتبر و مفید عربی به فارسی است. این فرهنگ بر ۲۸ کتاب (به ترتیب حروف الفباء)، و هر کتاب بر حسب حرف اول کلمه به باب، و بر حسب حرف دوم آن به فصل تقسیم شده است. مثلاً کلیه‌ی لغاتی که با حرف "با" آغاز می‌شود، در کتاب الباء (بخش دوم تألیف)، و واژه‌ی "برائت" در باب "باء" فصل "را" آمده ذکر شده است.

منجنیق[4] (manjaniq)، ماشین جنگی قدیم. کمان بزرگی بود که سنگ، تیر، یا اشیاء دیگر با آن پرتاب میکردند. از قرن ۵م ق.م تا قرن ۱۴م ب.م (زمان پیدایش باروت و توپ در اروپا) در محاصره‌ی قلاع به کار میرفت. نوعی ماشین جر اثقال برای بلند کردن بارهای سنگین را نیز منجنیق گویند.

منجو، درخت؛ ← انبه.

منجوان (menjovān)، دهستان (جه ۹'۸۸۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، لغ شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، کنار رود ارس؛ دارای ۵۵ آبادی. رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، پرنج، پنبه، و تنباکو است. سابقاً جزء بخش سابق خداآفرین بود. مرکزش، وینق (vinaq؛ جه ۳۹۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۳کیلومتری جغ خداآفرین است.

منجوق و پولک‌دوزی: ← گلدوزی.

منجیک ترمذی (monjike termezi)، شهرت **ابوالحسن علی**، شاعر ایرانی نیمه‌ی دوم قرن ۴م هق، مداح چغانیان. دیوانش در قرن ۵م در ایران معروف بوده است. آنچه در کتابهای لغت و تذکره‌ها از شعرش به جای مانده نشان میدهد که وی شاعری توانا بوده است، و خاصه در طنز و هزل‌سرائی دستی داشته است. اشعارش روان و رسا و از حیث لفظ و معنی بلیغ و بکر است. ضبط دیگری هم از نام او به صورت منجیک (manjik) آمده است.

منجیل (manjil)، ده (جه ۳'۳۳۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش عمارلو، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان) در بلوک فاراب، انتهای شرقی قسمت اول سلسله کوه البرز، پس ساحل راست قزل‌اوزن، ۶کیلومتری جنوب رودبار. در نزدیکی آن قزل‌اوزن و شاهرود بزرگ به هم می‌پیوندند، پل قدیم منجیل در نزدیکی همین محل التقای دو رود بود. ← سد سفیدرود، در آن قرار دارد. بادهای شدیدی به نام باد منجیل دارد که در تمام مدت سال از گلوگاه سفیدرود بر میخیزد. محصولاتش غلات، پنبه، و زیتون است. راه آسفالته‌ی تهران‌درشت از آن می‌گذرد. مرکز اصلی ناحیه‌ی عمارلو به شمار می‌رفت. مقبره‌ای به نام طاهر ابن موسی الکاظم دارد.

منجیل‌آباد (manjilābād)، ده (جه ۱'۲۴۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش شهریار، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۱۴کیلومتری جنوب علیشاه عوض. محصولاتش غلات، چغندر قند، و سیب زمینی است.

منچستر[5] (mancestər)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۸۷'۷۵۴)، مرکز ایالت نیو همپشر، کشمه، بر دو کنار رود مریمک؛ بزرگترین شهر ایالت. صنایع نساجی و ماشینسازی دارد.

منچستر[5] (mancestər)، شهر [کاونتی بارو] (در ۱۹۷۱ جه ۵۴۱'۴۶۸)، لنکشر، انگلستان، چهارمین شهر بزرگ انگلستان، و اولین شهر پنبه‌ی جهان. در قلب منطقه‌ی صنعتی وسیعی جا دارد. کانال کشتیرانی منچستر (به طول ۵۷ کم؛ افتتاح ۱۸۹۴)، که در بالای برکنهد به خلیج مصب رود مرزی متصل میشود، منچستر را دریابندر مهمی کرده است. آثار دوره‌ی رومیها در شهر به دست آمده. نامش در نامه‌ی روز داوری آمده است. سابقه‌ی طولانی در نهضتهای اصلاحی آزادیخواهانه دارد. کشتار پیترلو، در تظاهراتی که برای اصلاح پارلمنت و بر ضد قوانین غله صورت گرفت، در اینجا واقع شد (۱۶ اوت ۱۸۱۹). روزنامه‌ی معروف منچستر گاردین از ۱۸۲۱ در آنجا منتشر میشود. از مؤسسات آن دانشگاه ویکتوریا (۱۸۵۱) و دو گالری هنرهای زیبا است. در جه II سخت آسیب دید.

منچستر، کانال کشتیرانی: ← منچستر، انگلستان.

منچستر، مکتب[6]، نام گروهی از اقتصاددانهای انگلیسی قرن ۱۹م. از رهبران این مکتب باید ر. کابدن و ج. برایت را نام برد. مهمترین نظریه‌ی اقتصادی پیروان این مکتب یکی تجارت آزاد و دیگری آزادی عمل بوده است.

منچو، سلسله‌ی پادشاهان چین؛ ← چینگ.

منچوری[7] (mancuri) یا **منچوریه** (-yye)، چینی **مانجو** (mănjŏ)، ناحیه (ح 1'555'000 کمم)، لش چین. از لغ و ل و ش به تجشم محدود است (رودهای آمور و آرگون و اوسوری[8] [usuri] آن را از تجشم جدا میکنند)؛ به وسیله‌ی رودهای یالو و تومن[9] (tumen) از کره جدا میشود. دشت مرکزی آن بین کوههائی محصور است، و رودهای لیائو و سونگاری آن را زهکشی میکنند. ناحیه‌ای است زراعتی (سویا، پنبه، و غیره)؛ محصول دیگرش الوار است. معادن عمده‌ی آن (خاصه آهن و زغال) در جغ قرار دارد.

منچوری در ادوار مختلف جزء امپراطوری چین بود. منچوها اصلاً از این ناحیه بودند، و در دوره‌ی نورهاچو (norhacu؛ فت ۱۶۲۷) مملکتی مقتدر تشکیل دادند؛ بعداً چین را تصرف، و سلسله‌ی منچو (← چینگ) از پادشاهان چین را تأسیس کردند. در قرن ۱۷م که روسیه پیشروی به جانب شرق را آغاز کرد، رود آمور مرز شمالی منچوری تعیین شد. به علت ضعف حکومت چین بر منچوری، روسها و ژاپنیها به این سرزمین چشم طمع دوخته بودند، و رقابت بر سر منچوری یکی از علل جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۱۹۰۵) بود. پس از جنگ، نفوذ ژاپن جای نفوذ روسیه را گرفت (← لیاتونینگ). بعد از ۱۹۱۱، منچوری تحت حکومت سرکردگان جنگی (مخصوصاً چانگ تسولین) واقع شد. در ۱۹۳۱ ژاپن تمام ناحیه را تصرف، و دولت دست‌نشانده‌ی منچوکوئو را علم کرد، که در ۱۹۴۵ منقرض شد. بعد از جه II، منچوری به دست دولت کمونیست چین افتاد، که آن را به سه ایالت (هیلونگکیانگ، کیرین، و لیائونینگ) و ناحیه‌ی خودمختار مغولستان داخلی تقسیم کرد. منچوری از نواحی صنعتی عمده‌ی چین است، و در نقشه‌های اقتصادی چین کمونیست نقش عمده‌ای دارد.

منچوری جنوبی، راه آهن[10]، راه آهن اصلی

---

(۱) Maintenon (۲) Aubigné (۳) Mentor (۴) catapult (۵) Manchester (۶) Manchester school (۷) Manchuria (۸) Ussuri (۹) Tumen (۱۰) South Manchurian Railway

بین چانگچون و دایرن. اصلاً قسمتی از راه آهن شرقی چین بود که به توسط روسها ساخته شد و قسمت عمده‌ی آن در منچوری شمالی قرار داشت. پس از جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۵) به عنوان غرامت جنگ به ژاپن واگذار شد. بعد از جنگ II تمام شبکه‌ی راه آهن منچوری (که نامش به راه آهن چینی چانگچون تغییر یافت) تحت نظارت مشترک دولتین شوروی و چین قرار گرفت. در ۱۹۵۲ تجشب آن را به جمهوری خلق چین واگذاشت. **شرکت راه آهن منچوری جنوبی** عامل عمده‌ی نفوذ ژاپن در منچوری بود، و در آن سرزمین، بر فعالیتهای اقتصادی عمده (استخراج آهن و زغال، شهرسازی، اصلاح بندرگاهها، و غیره) نظارت داشت.

منچوریه: ← منچوری.

منچوکوئو[1] (mancukuo)، مملکت سابق، مشتمل بر منچوری و جهول، چین. در ۱۹۳۱ ژاپنیها منچوری را تصرف کرده و در ۱۹۳۲ منچوکوئو را تشکیل دادند. نام مرکز آن، چانگچون، به شینکینگ (← چانگچون) تغییر یافت. حکومت منچوکوئو دست‌نشانده‌ی ژاپن بود، و اسماً به وسیله‌ی پویی[2] (puyi؛ ۱۹۰۵–۶۷)، ملقب به شوان تونگ[3] (šuān tung)، آخرین امپراطور (۱۹۰۸–۱۲) چین، اداره میشد. پس از جنگ II به چین باز گشت.

منچوها[4] (mancu)، نام مردمی وابسته به توتکوزها، که اصلاً از منچوری بودند. این قوم در ۱۶۴۴ بر چین استیلا یافت، و سلسله‌ی چینگ (یا منچو) را تأسیس کرد که تا ۱۹۱۲ در آن کشور سلطنت کرد.

منحل[5] (monhall)، ماده‌ای که به طور یکنواخت در ماده‌ای (معمولاً مایع) دیگر چنان حل شده باشد که یک مخلوط متجانس به دست آید. نیز ← محلول.

منحنی[6] (monhani)، در هندسه‌ی مقدماتی، خطی که هیچ جزئش مستقیم نباشد؛ در هندسه‌ی تحلیلی مسطحه، مجموعه‌ی نقاطی که مختصاتشان در معادله‌ی مفروضی صدق کنند. این تعریف خط مستقیم را (به عنوان منحنی خاصی) شامل می‌شود. منحنیات برای نمایش تغییرات توابع به کار میرود. منحنیات مستوی شامل دایره، بیضی، هذلولی، و سهمی است. منحنی موج (mo'vaj) آن است که تماماً در یک صفحه نیست. قانونی که طبق آن نقطه بر روی منحنی تغییر مکان می‌دهد معادله‌ی منحنی است. اگر معادله جبری باشد، منحنی را جبری خوانند، و اگر متعالی باشد، منحنی را متعالی گویند. در بعضی منحنیها نقاط خاصی وجود دارد، مثل نقاط پیچینه و کمینه.

منحنیات تراز: ← خطوط تراز.

منحنی فرازنما: ← فرازنما، منحنی.

منحنی متعالی: ← منحنی.

منحنی معوج: ← منحنی

منحیم[7] (menahim)، [عبری، ← تسلی‌دهنده]، فد ح ۷۳۷ ق‌م، شاه (ح ۷۴۹– ح ۷۳۷ ق‌م) اسرائیل. حاکم ترصه (tersa؛ شهر قدیم، فلسطین مرکزی) بود و، برای رسیدن به تاج و تخت سامره، شلوم را کشت. به خاطر کومکی که تیگلت پیلسر III پادشاه آشور برای رسیدن به سلطنت به وی کرده بود، خراجگزار او شد. در کتاب دوم پادشاهان (۱۵:۱۴–۲۲) از او به بدی یاد شده است. پسرش فقحیا جانشین او شد.

منخر[8] (menxar) [عربی، = بینی]، در نجوم، ستاره‌ی آلفا در صورت فلکی اعجوبه‌ی قیطس با قدر ظاهری ۲٫۸۲. نیز ← صورت فلکی، جدول II.

منخرین[9] (menxareyn)، دو سوراخ بینی که هنگام تنفس از آنها هوا وارد شش میشود.

مند یا موند (هر دو mond) یا **ماند** (mānd)، رودی در ج ایران، از ریزابه‌های خلیج فارس، قسمت سفلای قره‌آقاج. بنا بر کتاب سرزمینهای خلافت شرقی قره‌آقاج قسمت علیا و مند قسمت سفلای رودی به نام سکان (sakkān) را تشکیل میدهند که طویلترین رود ناحیه‌ی فارس شمرده میشود. این رود در مسیر طولانی و پرپیچ و خم خود نامهای مختلفی به خود میگیرد. قسمت علیای سکان (قره‌آقاج)، پس از گذشتن از بند بهمن، در دهستانهای خفر و سیمکان جریان یافته سپس قسمتی از بخش قیر و کارزین را مشروب ساخته از مکویه (makuye، ج ۴۵۴ سث ۱۳۴۵ هش، ۱۳۲ کیلومتری لغ لار) به جانب غ مندرف و وارد خاک دشتی میشود، و در اینجا نام مند به خود میگیرد و به خلیج فارس میریزد– قبل از رسیدن به دریا نیز ریزابه‌هائی از جانب راست و چپ دریافت میکند.

مند، کوه (mond)، رشته کوهی ساحلی، ج ایران، که به طول ۸۰ کم از لغ به ج‌ش در ناحیه‌ی تنگستان فارس ممتد است. ارتفاع بلندترین نقطه‌اش به ۷۱۷ متر میرسد. بین این رشته و کوه‌های درونبومی، که در فاصله‌ی بیش از ۳۲ کم از رشته‌ی مند واقعند، دشت مزروع خورموج ممتد است که رود مند آن را زهکشی میکند.

منداب (mandāb)، (*Brassica colza*)، گیاه یکساله از تیره‌ی چلیپائیان که از دانه‌های آن روغن میگیرند. گیاه دیگری از نوع اروکاستروم (*Erucastrum*) نیز منداب نامیده میشود.

مندارچه: ← برگ نو.

مندرس[10] (menderes) یا **مئاندر**[11] (meāndr؛ فنس)، یا **مایاندروس**[12] (māyāndros)، نام دو رود در ترکیه‌ی آسیائی، که به دریای مدیترانه میریزند. **مندرس بزرگ** یا **بیوک مندرس** (bëyük)، به طول ح ۴۰۰ کم، در غ شهر افیون قره‌حصار (afyun qara.hesār) سرچشمه میگیرد، و عموماً به طرف غرب جاری است، و به دریای اژه میریزد. دره‌ی آن بسیار حاصلخیز است. مندرس بزرگ از قسمت شمالی کاریا می‌گذشت، و شهرهای لاذقیه، ماگنسیا، و میلتوس کنار یا نزدیک آن بود. این رود، به سبب پیچ و خمهای فراوان مسیرش، در افسانه‌های باستانی شهرت داشت، و اصطلاح اروپائی برای رود– پیچ از نام آن مأخوذ است. **مندرس کوچک** یا **کوچک مندرس** (kücëk)، به طول ح ۱۵۰ کم، در جبال قازطاغی یا ایدا سرچشمه میگیرد، و به طرف غ و لغ جاری شده از دشت تروای باستانی میگذرد، و به داردانل میریزد. نام باستانی آن سکاماندروس بود.

مندرس[13]، **عدنان** (adnān menderes)، ۱۸۹۹–۱۹۶۱، رجل سیاسی ترکیه. در ۱۹۴۵ حزب خلق را تأسیس کرد، و چون این حزب قدرت را در دست گرفت (۱۹۵۰)، مندرس به نخست‌وزیری رسید، و در ۱۹۵۵ وزارت خارجه را نیز بر عهده گرفت. در ۱۹۶۰، با کودتای نظامیان، به رهبری ژنرال جمال گورسل، حکومت مندرس ساقط شد، و خود وی را زندانی و سپس اعدام کردند.

مندرس بزرگ، رود ترکیه، ← مندرس.

مندرس کوچک، رود ترکیه، ← مندرس.

مندس[14]، **کاتول** (kātūl mandes)، ۱۸۴۱–۱۹۰۹، شاعر، نقدنویس و داستانویس فرانسوی؛ مت بوردو؛ پایه‌گذار مکتب پارناسیان. از اشعارش فیلومیلا (۱۸۶۳) و داستانهای حماسی (۱۸۷۰) را میتوان ذکر کرد. نمایشنامه‌هائی هم نوشته است، از جمله زوجه‌ی تاباران (۱۸۸۷) و سکارون (۱۹۰۵).

مندس‌فرانس[15]، **پیر** (pier mandes frāns)، ۱۹۰۷–۱۹۸۲، اقتصاددان و سیاستمدار فرانسوی؛ مت پاریس. دکتر در حقوق شد، و در ۲۱ سالگی اجازه‌ی وکالت یافت (جوانترین وکیل دعاوی فرانسوی که اجازه‌ی وکالت مییافت). چند اثر تحقیقی در اقتصاد نوشت که موجب شهرتش شد، از جمله جمهوری مدرن (۱۹۶۲). در ۱۹۳۲ به مجلس نمایندگان راه یافت. در جنگ II به عنوان خلبان در نیروهای فرانسه‌ی آزاد، و در کمیته‌ی نجات ملی خدمت کرد. پس از آزادی پاریس، در حکومت موقت دوگل وزیر اقتصاد ملی شد (۴ سپتامبر ۱۹۴۴)، ولی سال بعد به علت رد پیشنهاداتش در باره‌ی اقدامات اقتصادی ضد تورمی، استعفا داد. در ۱۹۴۷–۵۰ عضو نمایندگی فرانسه در شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد بود. در ژوئن ۱۹۵۴، به دعوت رنه کوتی[16] (rëne koti؛ ۱۸۸۲–۱۹۶۲)، رئیس جمهور، به نخست وزیری منصوب شد. با نخست وزیر چین برای متارکه‌ی جنگ در ویتنام وارد مذاکره شد، و در ۲۲ ژوییه‌ی ۱۹۵۴ متارکه‌ی جنگ اعلام شد. طرح ← جامعه‌ی دفاعی اروپا را به تصویب مجمع ملی رسانید. با همه‌ی اینها و نیز اقدامات اساسی دیگر، سیاست وی در افریقای شمالی موجب سقوط وی شد (۵ فوریه‌ی ۱۹۵۵). به عنوان رهبر حزب رادیکال سوسیالیست، از ژانویه تا مه‌ی ۱۹۵۶ در دولت گی موله وزیر مشاور بود. در ۱۹۵۷ از رهبری حزب استعفا داد؛ در ۱۹۵۹ از حزب اخراج شد. مندس‌فرانس با بازگشت (۱۹۵۸) دوگل به قدرت مخالفت کرد، و رهبر اتحادیه‌ی نیروهای دموکرات، که یک گروه ضد گلیستها بود، شد.

مندل، قوانین: ← مندلیسم.

---

(۱)Manchukuo (۲) Pu yi (۳)Hsüan T'ung (۴)Manchus (۵)solute (۶)curve (۷)Menahem (۸)Menkar (۹)nostrils (۱۰)Menderes (۱۱)Méandre (فنس) (۱۲)Maeander (۱۳)Menderes (۱۴)Mendès (۱۵)Mendès-France (۱۶)Coty

مندل[1]، **گرگور یوهان** (gregor yohān mendel)، ۱۸۲۲–۸۴، کشیش اتریشی که با کارهای تجربی خود در باره‌ی وراثت (← توارث) شهرت و اعتبار پیدا کرده است. پس از پایان تحصیلات متوسطه، تا زمان انتخابش به نخست‌کشیشی در ۱۸۶۸، به تحقیقات مستقل علمی در خصوص نخود فرنگی و گیاهان دیگر اشتغال داشت. ضعف بینائی و وظایف کشیشی تا حدی از ادامه‌ی تحقیقات وی جلوگیری کرد. با آنکه وی پیش از ا. هرتویگ این مطلب را کشف کرده بود که برای باروری یک تخم تنها یک پاخته‌ی نر ضرورت دارد، اکتشافات وی انتشارنیافته باقی ماند. مندل که در زمانی میزیست که مردم به داروینیسم و نظریه‌های دیگر در باره‌ی پیدا شدن انواع (نوع، در رده‌بندی) توجه فراوان داشتند، نخستین کسی بود که از طریق گرده‌افشانی کنترول‌شده و مطالعه‌ی آماری در نتایجی که به دست میآورد، توانست توضیحی علمی و دقیق برای پیدا شدن نسلهای دورگه پیدا کند. گزارشهای علمی نتایجی که به دست آورده بود، و در ۱۸۶۶ انتشار یافت، در سراسر زندگی او ناشناخته ماند، و پس از مرگ وی بار دیگر در 1900 توسط سه پژوهنده‌ی مختلف (از جمله چرماک‌سایزنک) از نو اکتشاف شد. استنتاجات مندل پایه‌ی علم توارث شده، و تأثیر فراوانی در پرورش گیاهان و جانوران داشته است، نیز ← مندلیسم.

مندلسزون: ← مندلسون، موزس، مندلسون، یاکوب لودویگ فلیکس.

مندلسون[2]، **اریش** (eriš mendelson)، آلمانی **مندلسزون** (zon-)، ۱۸۸۷–۱۹۵۳، معمار آلمانی‌امریکائی که سبک اکسپرسیونیسم را ارائه کرد. طرحهای او شامل طرح بنای کارخانه‌ی کلاهسازی شتاینبرگ (۱۹۱۹–۲۰)، نزدیک برلین، و چندین فروشگاه در آلمان (۱۹۲۶–۲۹) است. رصدخانه‌ی پوتسدام (معروف به برج اینشتین) او دارای طرحی بسیار بدیع و نو با سنگتراشیهای زیبا است (۱۹۱۹–۲۱). مندلسون در کارهای بعدی به ترکیبات ساده گرایش یافت. در ۱۹۳۳ به انگلستان مهاجرت کرد، و بعد از ۱۹۳۴ مراکز پزشکی و ساختمانهای متعدد در حیفا و بیت المقدس طراحی کرد. در ۱۹۴۱ به کشمة رفت و چند بنای معتبر در سان فرانسیسکو ساخت.

مندلسون[3]، **موزس** (mozes mendelson) آلمانی **مندلسزون** (szon-)، ۱۷۲۹–۸۶، فیلسوف یهودی آلمانی عصر روشنفکری، پیرو ← مذهب اصالت عقل. پسر کاتبی یهودی بود. تورات و تلمود و فلسفه‌ی میمونیها (← موسی ابن میمون) را نزد ربن داوید فرنکل[4] (dāvid frenkel، ۱۷۰۷–۶۲) یاد گرفت. استاد او فرنکل در ۱۷۴۳ به برلین رفت و مندلسون نیز با او به آن شهر رفت و در آنجا زبانهای آلمانی رایج و انگلیسی و فرانسوی و لاتینی را یاد گرفت. آثار لایبنیتز و شافتسبری و لاک او را تحت تأثیر قرارداد. در ۱۷۵۰ در یک کارخانه‌ی حریربافی مشغول کار شد و تا آخر عمر از عایداتی که از این کارخانه به دست میآورد زندگی میکرد. مندلسون در ۱۷۵۴ با لسینگ ملاقات کرد و این ملاقات به دوستی میان آن دو منجر شد، و لسینگ کتاب فلسفی مندلسون را، به نام گفتگوهای فلسفی، منتشر کرد (۱۷۵۵). مندلسون در همان سال کتابی به نام نامه‌هائی در باره‌ی عواطف منتشر ساخت و در آن اهمیت عواطف و احساسات را در نفس انسانی بیان داشت. در انتشار مجله‌های کتابخانه‌ی علوم زیبا و نامه‌هائی درباره‌ی تازه‌ترین آثار ادبی همکاری کرد. در ۱۷۶۳ جایزه‌ی آکادمی سلطنتی پروس را با نوشتن کتابی به نام رساله‌ای در قابلیت اثبات قضایای مابعد طبیعی برد و پادشاه او را جزو "یهودیان حمایت‌شده" قرار داد و او را از محرومیتهائی که یهودیان دوچار آن بودند معاف داشت. این کتاب و کتاب دیگر او، فیدون، وی را مشهور ساخت. مندلسون در کتاب فیدون از تجرد و جاودانی بودن نفس دفاع کرد. یوهان کاسپار لاواتر قسمتی از کتاب شارل بونه[5] (šarl bone؛ ۱۷۲۰–۹۳)، استاد فلسفه و روانشناسی در ژنو، را به آلمانی ترجمه و منتشر کرد. عنوان کتاب سیر ادواری فلسفی بود و در دفاع از مسیحیت بر پایه‌ی اصول اصالت تعقل نوشته شده بود. لاواتر این ترجمه را به مندلسون اهدا کرد و در آن از مندلسون خواست که یا ادله‌ی شارل بونه را رد کند یا از یهودیت دست بر دارد و به مسیحیت بگراید. مندلسون در عین آنکه از مشاجره‌ی قلمی پرهیز میکرد در یهودیت استوار ماند و دعوت لاواتر را رد کرد. این درگیری موجب ناراحتی عصبی برای مندلسون شد. مندلسون در یک مشاجره‌ی دینی دیگری درگیر شد و در آن حق تکفیر را که یهودیان در کنیسه‌ها معمول داشتند انکار کرد و تکفیر را سختگیری و تعصب بیجا خواند. وی معتقد بود که حق اعمال زور برای نظارت بر اعمال است نه برای نظارت بر عقاید و افکار، و حق تکفیر فقط متعلق به زمانی است که دولتی یهودی وجود داشت. به عقیده‌ی مندلسون در دین یهود اصول مسلمه‌ی اعتقادی وجود ندارد، بلکه آنچه هست اصول عقلانی و اخلاقی و تشریفاتی است. این افکار در کتاب اورشلیم یا قدرت دینی و یهودیت او بیان شده است. آزاداندیشان این کتاب را تحسین کردند و متعصبان آن را محکوم ساختند. مندلسون پیوسته عقیده‌ی وحدت وجود اسپینوزا را مورد حمله قرار میداد، ولی وقتی که ف. ه. یاکوبی مدعی شد که لسینگ نزدیکترین دوست مندلسون پیش از مرگ خودش به فلسفه‌ی اسپینوزا گرویده بود مندلسون سخت ناراحت و غمگین شد.

مندلسون[6]، **(یاکوب لودویگ) فلیکس** (yākob ludvig feliks mendelson)، آلمانی **مندلسزون** (szon-)، ۱۸۰۹–۴۷، آهنگساز آلمانی، نوه‌ی موزس مندلسون، مت هامبورگ. پدرش، آبراهام، که یهودی بود به مسیحیت در آمد و نام خانوادگی را به مندلسون بارتولدی (bārtoldi-) تغییر داد. اولین اثر مندلسون که در سطح هنری بالائی قرار دارد اوورتوری است برای نمایشنامه‌ی رؤیای نیمشب تابستانی شکسپیر. در آن هنگام فقط ۱۷ سال داشت و در نوازندگی پیانو هم مهارت بسیار یافته بود. در ۱۸۲۹ پاسیون قدیس متّی اثر باخ را به اجرا در آورد، و همین موجب شد که موسیقی باخ مجدداً مورد توجه علاقه‌مندان قرار گیرد. بین سالهای ۱۸۳۳–۳۵ مدیر موسیقی درشهر دوسلدورف بود، و از ۱۸۳۵ به رهبری ارکستر گواندهاوس در لایپزیک مشغول شد. در این شهر مندلسون از بنیانگذاران کنسرواتوار لایپزیک گردید (۱۸۴۲–۴۳). در ۱۸۴۱ رئیس بخش موسیقی در آکادمی هنر در برلین بود. در موقعیتهای متعدد رهبری ارکستر فیلارمونیک لندن را نیز به عهده میگرفت. موسیقی مندلسون شاخص توازن و تعادل، ظرافت و حساسیت است. از ۵ سمفونی که ساخته است شماره‌ی ۳ (اسکاتلندی)، شماره‌ی ۴ (ایتالیائی)، و شماره‌ی ۵ (به نام رفرماسیون) شهرت بسیار دارند، از جمله‌ی آثار دیگرش ویولن کنسرتو در می مینور، اوورتور غار فینگال و اوراتوریوهای ایلایجا و سن پول هنوز زیاد اجرا میشوند. موسیقی پیانوئی او معروف است، و علاوه‌بر این، آثار فراوان برای گروههای مجلسی (تریو، کوارتت، و غیره) نوشته است. همچنین قطعات زیادی برای آواز با همراهی پیانو و موسیقی همسرائی تصنیف کرده است.

مندلویوم[7] mendeleviom؛ ار فنس)، عنصر شیمیائی (علامت شیمیائی Md؛ نیز ← عنصر، جدول)، از گروه آکتینیدها. این عنصر اول بار در ۱۹۵۵ توسط گروهی از دانشمندان دانشگاه کالیفرنیا، به وسیله‌ی بمباران اینشتینیوم ۲۳۵ با یونهای هلیوم مصنوعاً تولید شد (← تبدل عناصر). نیم عمر آن بسیار کوتاه (۱,۵ ساعت) است. از نام د.ا. مندلیف نام گرفته است.

مندله[8] (mandale)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیتی تخمیناً ۳۰۰'۰۰۰)، برمه‌ی علیا، بر رود ایراوادی در ۱۸۶۰–۸۵ پایتخت مملکت برمه بود. کاخ سلطنتی و پاگوداهای مشهور آن در جنگ II به وسیله‌ی ژاپنیها اشغال شد، و آسیب فراوان دید. پایانه‌ی خط آهن رانگون–مندله است. اکنون دومین شهر بزرگ برمه است.

مندله موخرسفوریم[9] (mendele moxer sforim)، نام مستعار **سلیمان یعقوب آبراموویچ** (ābrāmovic)، ۱۸۳۶–۱۹۱۷، نویسنده‌ی یدیش، مت روسیه. نخستین نوشته‌هایش به زبان عبری بود، ولی سپس داستانها و داستانهای کوتاه خود را به زبان یدیش مینوشت. سبک منثور وی در یدیش نویسندگان بعد از او را متأثر ساخت. وی بسیاری از آثار یدیش خود را به زبان عبری بر گرداند، و پدر نثر نو در ادبیات عبری به شمار میرود. از معروفترین آثارش سفرهای بنیامین III است.

مندلیسم[10] (mendelism) یا **قوانین مندل**، نظام وراثتی (← توارث) که بنا بر استنتاجات مندل ساخته شده است. اصول آن، به اختصار، عبارت از این است که اختصاصات وراثتی از ترکیب دو

---

(۱) Mendel (۲) Mendelsohn (۳) Mendelssohn (۴) Fränkel (۵) Bonnet (۶) Mendelssohn (۷) mendelevium (۸) Mandalay (۹) Mendele mocher sforim (۱۰) Mendelism

واحد یا عامل وراثتی (اکنون موسوم به ژن) حامل میشود که هر یک ازآنها از یکی از یاختههای مولد یا گامتهای (← گامت) پدر و مادر فراهم میآید. در یاختههای بدنِ ژنها به صورت جفت وجود دارد که هر جفت نمایندهی دو عامل یکسان یا مخالف یکدیگر است (مثلاً در نخود فرنگی، ممکن است جفت ژنها نمایندهی بلندی یا کوتاهی گیاه باشد، یا آنکه یکی نمایندهی بلندی و دیگری نمایندهی کوتاهی باشد). بنابر قانون تفکیک (نخستین قانون مندل) در فرایند تشکیل گامتها، جفتها از یکدیگر جدا میشوند و هر یک به یک گامت میرود، و هر ژن کاملاً از تأثیر ژن دیگر برکنار میماند. مندل به این نتیجه رسید که هر وقت نژاد خالصی (دارای دو عامل یکسان) با نژاد خالصی از مخالف آن تزویج کند، یکی از عوامل به صورت ثابت بر عامل دیگر غالب میشود؛ به همین جهت وی این دو عامل را به نامهای قویِ حکمران (غالب) و ضعیفِ (مغلوب) رسسیو (← توارث) و خود این پدیده را قانون غلبه نامید. اگر A عامل قوی و a عامل ضعیف باشد، نژادهای خالص AA و aa نسل حاصلشده از آنها افراد دو رگهای هستند که هر کدام یک عامل A و یک عامل a دارد (Aa). چون این دو رگهها با یکدیگر تزویج کنند، خصوصیت مورد نظر در نسل مستقیم حاصل از آنها بر نسبت سه "قوی" به یک "ضعیف" است، بدین معنی که چهار ترکیب ممکن Aa با Aa چنین خواهد بود، AA، aA، Aa وaa. بنابر همین قاعده، هنگامی که یک دورگه (Aa) با یک نژاد خالص رسسیو (مغلوب) (aa) تزویج کند، نسبت یک به یک خواهد بود. پرورشدهندگان گل غالباً از روی همین نسبت معلوم میکنند که نر و مادهی اصلی نژاد خالص بوده است یا دورگه. بنابر قانون ترکیب آزاد (قانون دوم مندل)، خصوصیات مستقل از یکدیگر به ارث انتقال پیدا میکند، مثلاً ممکن است خصوصیت زردی رنگ دانهی نخود فرنگی با خصوصیت غالب بلندی یا خصوصیت رسسیو (مغلوب) کوتاهی قد گیاه همراه باشد.

مندلیف[1]**، دمیتری ایوانوویچ** (dmitri ivanovic mendeleyef)، روسی **مندیلیف** (mindyilyef)، ۱۸۳۴–۱۹۰۷، شیمیدان روسی؛ متولد توبولسک. در سن پطرزبورگ تحصیل کرد، و در همان شهر استاد مؤسسهی تکنولوژی شد، و سپس، در ۱۸۶۶، کرسی استادی دانشگاه را به دست آورد. گرچه تحقیقات ارزندهای در بارهی گازها و محلولها انجام داد، بیشتر شهرتش به جهت بیان قانون تناوب است که آن را در ۱۸۶۹ ارائه کرد. بیان این قانون از آن جهت حائز اهمیت بود که مندلیف فقط با ۶۳ عنصر شناختهشدهی در آن زمان، تحقیقات خود را انجام داد، و برای خواص بقیهی عناصری که جای آنها در جدول خالی میماند، بنابر محل آن عنصر در جدول، پیشگوئیهائی کرد (← قانون تناوب، جدول).

مندلیف از ۱۸۹۳ مدیر اداره‌ی ملی اوزان و مقیاسها شد؛ نیز از مشاورین دولت در توسعه‌ی صنعت جدیدالتأسیس نفت بود. از آثارش رش اصول شیمی (۲ جلد، ۱۸۶۸–۷۱)، مدتها از کتابهای رسمی درسی بوده است.

من دو بیران[2] (men dë birān)، ۱۷۶۶–۱۸۲۴، فیلسوف فرانسوی، نام اصلیش **ماری فرانسوا پیر گونتیه دو بیران**[3] (mări frān-sua pier gontie dë). با آنکه به نظریه‌های ا.ب. دو کوندیاک علاقمند بود، نمیتوانست نظر کوندیاک را در بارهی معرفت، به عنوان تنها نتیجه‌ی حاصل از ادراک، بپذیرد. وی بر خودآگاهی درونیِ "من" تأکید داشت، و پایه و اساس اخلاق را در خودآگاهی فعالیت ارادی مییافت. من دو بیران در اواخر به رازوری تمایل پیدا کرد. تأثیر عادت بر استعداد اندیشیدن (۱۸۰۲) و تجزیه‌ی اندیشه (۱۸۰۵) از آثار فلسفی اوست. بیشتر نوشته‌هایش، پس از مرگ، به وسیله‌ی و. کوزن، انتشار یافت (۱۸۴۰).

مندوثا[4]**، آنتونیو د** (āntonio de mendotā)، ۱۴۹۰؟–۱۵۵۲، کشورگشای اسپانیائی، اولین نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۳۵–۵۰) اسپانیای جدید و اولین نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۵۱–۵۲) پرو. در تخفیف مشقات بومیان کوشید، تعلیم و تربیت را تشویق کرد، و اولین ماشین چاپ را به دنیای جدید برد (۱۵۳۵). در دوره‌ی حکومتش در اسپانیای جدید مسافرت پویشی ف. و. د کورونادو صورت گرفت، و ماندگاهها در سرزمینهای حالیه‌ی کولورادو و نیو مکسیکو تأسیس و معادن گرانبهائی کشف شد.

مندوثا[4]**، پدرو د** (pedro de mendotā)، ۱۴۸۷؟–۱۵۳۷، کشورگشای اسپانیائی. در زمان شارل V در ایتالیا جنگید، و در ۱۵۳۵ رهبری ۱۲ کشتی و ۸۰۰ ملوان را از اسپانیا به سوی امریکا به عهده گرفت. بوئنوس آیرس را بنا نهاد (۱۵۳۶).

مندوثا، دیگو اورتادو د: ← اورتادو د مندوثا.

مندوسا[4] (mendosā)، شهر (در ۱۹۷۰ حدود ۱۱۸٬۵۶۸)، کرسی ایالت مندوسا، غ آرژانتین، بر رود مندوسا، بنای ۱۵۶۱. عمدهترین شهر غ آرژانتین، و استخراج منابع نفت آن رو به فزونی است. در ۱۸۶۱ از زلزله سخت آسیب دید و اغلب بناهای آن ویران شد، ولی بناها و خانههای جدیدی ضد زلزله به جای آنها ساخته شد.

مندویل[5]**، برنارد** (bërnārd mandəvil)، ۱۶۷۰–۱۷۳۳، پزشک و نویسندهی هزلگوی انگلیسی؛ متولد دوردرشت، هلند. پس از اتمام تحصیلات پزشکی در لیدن، به انگلستان رفت (۱۶۹۲)، و در آنجا ماندگار شد. بیشتر مطالب اخلاقی را موضوع نوشتههای خود قرار میداد. شهرتش به خاطر قابل زنبورها (۱۷۱۴) است، که در آن قیود و محدودیتهای اجتماعی افراد را مورد انتقاد واعتراض قرار داده است، و فلسفه‌ی اقتصادی او راه را برای ج. بنتم و مذهب سودخواهیش هموار ساخته است.

مندویل[5] **سر جان** (sər jān mandəvil*)، نویسنده‌ی انگلیسی قرن ۱۴م، مؤلف کتاب سفرهای سر جان مندویل. این کتاب در اصل به زبان فرانسوی نورمان تألیف شده بود و رواج فراوان یافت، و توسط دیگران به انگلیسی و لاتینی و اغلب زبانهای اروپائی ترجمه شد. از سفرهای مؤلف در بیت المقدس و مصر و ترکستان و چین و هند و جاهای دیگر در این کتاب سخن رفته است. این کتاب در حقیقت اقتباسی ماهرانه از سفرنامه‌های جهانگردانی همچون مارکو پولو و دیگران است که در خلال آن مندویل تفاصیل شگفتانگیزی از دانشهای تودهای قرون وسطی افزوده است. دانشمندان مدتها چنان تصور میکردند که مندویل نامی مستعار است و نویسنده‌ی حقیقی کتاب شخصی به نام ژان دو بورگونی[6] (jān dë burgony)، پزشکی از مردم لیژ، یا ژان د/اوترموز[7] (dutr-mëz؛ ۱۳۳۸–۱۴۰۰) از شارمندان لیژ و مؤلف تاریخی افسانه‌ای بوده است، ولی تحقیقات اخیر ثابت کرده است که مؤلف همان مندویل است که در اواخر قرن ۱۳م در سنت آلبنز به دنیا آمده و بیشتر عمر خود را در قاره‌ی اروپا گذرانده و در ۱۳۵۶ این کتاب را به عنوان داستان ساختگی از یک سفر و نه یک سفرنامه تألیف کرده بوده است.

منذر (monzer) [المنذر]، نه قرن ۶م، پادشاه غسانیان؛ پسر حارث ابن جبله. بلا فاصله پس از جلوس (ح ۵۷۰) با عربهای تابع ایران جنگید، و در مملکت حیره پیش رفت (جنگ عین اباغ روایات عرب). تیبریوس امپراطور روم شرقی (← بیزانس، امپراطوری) او را، که مسئول عدم موفقیت خود در حمله‌ی به ایران (۵۸۰) میشمرد، نخست در قسطنطنیه حبس نظر و سپس به جزیره‌ی سیسیل تبعید کرد. پسرش نعمان ابن منذر برای گرفتن انتقام پدر قیام کرد، ولی به همان سرنوشت دوچار شد (ح ۵۸۴).

منذر I (اعور): ← لخمی، ملوک.

منذر III، ملقب به ابن ماءالسماء، ← لخمی، ملوک.

منذر ابن امرؤالقیس: ← لخمی، ملوک.

منذر ابن حارث غسانی: ← لخمی، ملوک.

منذر ابن ماءالسماء: ← لخمی، ملوک.

من ری یا ری: ← مثقال.

منزل، واحد مسافت، ← مرحله.

منزله[8] (manzala)، دریاچه‌ای (۱٬۷۱۰ کمم) در مصر سفلی (ل‌ش مصر)، نزدیک پورت سعید، که قسمت شمالی کانال سوئز از کناره‌ی شرقی آن میگذرد؛ و نیز شهری در کناره‌ی جغ آن.

منزلة بین المنزلتین: ← معتزله، قسمت III.

منزی: ← قوبلای قاآن.

منزیز[9]، سر **رابرت گوردن** (sər rābərt gor-dən menziz)*، ۱۸۹۴–۱۹۷۸، سیاستمدار استرالیائی؛ نخستوزیر (۱۹۳۹–۴۱، ۱۹۴۹–۶۶) استرالیا. منزیز در دوران نخستوزیریِ خود از یک سیاست محافظهکارانه و ضد کمونیست پیروی میکرده است.

منس (menes)، به عربی **مینا**، نه ح ۳۱۰۰ قم،

(۱) Mendeleev (۲) Maine de Biran (۳) Gonthier de B. (۴) Mendoza (۵) Mandeville (۶) Bourgogne (۷) d'Outremeuse (۸) Manzala; Menzala (۹) Menzies (۱۰) Menes

نخستین فرمانروای تاریخی اولین سلسله‌ی سلاطین مصر قدیم. بنا بر روایت، وی دو مملکت جنوبی و شمالی مصر را با هم متحد کرد و پایتخت جدیدی بنیان نهاد که بعدها ممفیس (منف) نام گرفت. بنا بر یک نظریه‌ی جدید، این شخص همان شاه نارمر (närmer) است که لوحه‌های سنگی معروف او در موزه‌ی قاهره نگاهداری میشود.

منس، لیوپولد، ← عکاسی رنگی، قسمت ۷.

منسارخوس: ← فیثاغورس.

منسرح، بحر (monsareb، عربی، ← آسان، روان، جامه از تن برداشته و برهنه‌شده)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار چهار بار مفتعلن فاعلات (از اصل مستفعلن مفعولات به زحاف طی و وقف) پدید آید (← پایه؛ دایره)، مانند این بیت،

آن که دلم صید اوست میر شکار من است
دست بخونم نگار کرده نگار من است
(ـUUـ/ـU.ـ/ـUUـ/ـU.ـ).

گاه ممکن است به‌جای مفتعلن (ـUUـ) مفاعلن (ـU.U) بیاید، بی‌آنکه در کمیت وزن تغییری حاصل شود، مانند (جمال‌الدین عبدالرزاق)،

کیست که پیغام من به شهر شروان برد
یک سخن از من بدان مرد سخندان برد
ـUUـ/ـU.ـ/ـU.U/ـU.ـ/ـU.ـ
ـU.ـ/ـU.U/ـU.ـ/ـU.ـ

منسفیلد[1]، کترین (katərin mansfild)، ۱۸۸۸–۱۹۲۳، بانوی نویسنده‌ی بریتانیائی؛ متولد زلند جدید؛ نام اصلیش **کتلین بیچم مری[2]** (katlin bicəm mëri). گرچه در جوانی به بیماری سل درگذشت، توانست داستانهای متعدد کوتاهی، که از لحاظ فرم ساده و از لحاظ موضوع مهیج بود، بنویسد. اولین اثرش، در یک پانسیون آلمانی، چندان جلب توجه نکرد، ولی داستانهای بعدی وی در پاریس (۱۹۲۰) و گاردن پارتی (۱۹۲۲) او را به عنوان نویسنده‌ای عالیقدر شناساند. مجموعه‌ی آثارش در ۱۹۳۷ منتشر شد. همسر ج. م. ماری بود.

منسوجات[3] (mansujāt)، نام کلی همه‌ی فرآورده‌هائی که از طریق بافتن و مالیدن و کشافت و توربافت از انواع الیاف بافتنی فراهم میآید. در میان قدیمترین آثار بازمانده از انسانهای نخستین، نخ و پارچه و افزارهای ریسندگی و بافندگی به دست آمده است. ح ۳۰ قرن پیش الیاف پنبه را در هندوستان میریشتند و میبافتند، بومیان امریکا از زمانهای دور پا پشم و پنبه پارچه تهیه میکردند، قماشهای کتانی از قرن ۱۵م ق‌م در دره‌ی نیل رواج داشت، و قدمت پارچه‌های ابریشمی چین شاید به همین اندازه بوده باشد، و بافتن پارچه‌هائی از نوع حریر و اطلس و دیگر منسوجات لطیف از دیرباز به وسیله‌ی کارگاههای بافندگی دستی صورت میگرفته است. از گورهای قدیمی یونان جامه‌های پشمی با حاشیه‌های سوزندوزی‌شده با نخهای رنگین به دست آمده است. شالهای قدیمی کشمیر از ظریفترین پارچه‌های پشمی دستباف است. ح قرن ۴م بافندگی ابریشمی که از چین به قسطنطنیه وارد میکردند در این شهر آغاز شد. یک قرن بعد تربیت کرم ابریشم در کشورهای باختری رواج یافت و پارچه‌بافی بسرعت رو به رشد گذاشت. از قرن ۱۴م بافندگی با کارگاههای دستی در کشورهای مجاور مدیترانه تقریباً با همان شیوه‌ی اساسی کاری که سازندگان کنونی با آن کار میکنند رایج بود و پارچه‌های ظریف بافته میشد، و در واقع، از آن زمان به بعد، هر پیشرفتی صورت گرفته در تغییر اساسی روشها و آلات بوده است. منسوجات را، بنا بر ماده‌ای که در آنها مصرف میشود، به ابریشمی و پشمی و کتانی و پنبه‌ای، مواد آلی مصنوعی همچون نایلون و ریون و کاغذ، و مواد غیر آلی همچون طلا و شیشه و پنبه‌ی کوهی طبقه‌بندی میکنند. طبقه‌بندی دیگر بر حسب نوع بافت و شکل تر کیب تار و پود در ضمن بافتن است. مرغوبیت قماش به چند عامل بستگی دارد، جنس ماده‌ی خام مصرف‌شده و خصوصیات نخی که از الیاف آن فراهم شده، از قبیل نرمی و زبری و تابداری زیاد یا کم یا متوسط نخ، و ریزی و درشتی بافت؛ شکل پرداخت پس از بافت نیز از عوامل تعیین‌کننده‌ی خوبی جنس قماش است. بافتن فرشینه، که آن را گاه نوعی از برودری (← گلدوزی) میشمارند، تغییر شکلی از بافتن پارچه‌ی ساده است. بافتن فرش و قالی، مخصوصاً ماشینی، شاخه‌ی خاصی از صناعت منسوجات است. منسوجات غیر بافتنی مشتمل است بر پارچه‌های نمدی و پارچه‌های معروف به تاپا که از خیساندن و کوفتن پوست نوعی درخت توت تهیه میشود. ساختن منسوجات جدید بیشتر در کارخانه‌ها یا کارگاههای بافندگی پرقدرت تکامل‌یافته صورت میگیرد، ولی بسیاری از انواع مخمل و زری ظریف و سفره و رومیزی را هنوز با کارگاههای دستی میبافند. **چاپ پارچه** که مشتمل بر فرایندهائی برای چاپ کردن نقشهای رنگین بر روی پارچه است، از زمانهای دور سابقه دارد. هرچند زمان و محل پیدایش آن درست شناخته نیست، نمونه‌هائی از پارچه‌های منقش با چاپ دستی (قلمکار) کار مصر قرن ۱۵م ق‌م و کار جاوه‌ی ح ۱۲۰۰ ق‌م موجود است. در قرن ۵م ق‌م پارچه‌های چاپ‌شده‌ی هندی به کشورهای مدیترانه‌ای صادر میشد، و در دوره‌ی رنسانس چینط (چیت) هندی به اروپا میرسید و از آن فراوان تقلید میشد. فرانسه در کار تهیه‌ی منسوجات در اروپا عنوان رهبری داشت و پارچه‌های معروف به قماش ژوئی، که از ۱۷۶۱ تا ۱۸۱۱ در شهر ژویی-آن‌ژوزاس[4] (ـjuiān-jozās) فرانسه، چ ش ورسای بافته میشد، شهرت فراوان داشت. نخستین شکلهای چاپ منسوجات از طریق الگوهای سوراخدار کار هنرمندان ژاپنی و از طریق چاپ به وسیله‌ی قطعات حکاکی شده بود. در طریقه‌ی اخیر، قطعه‌ای از چوب یا مس یا ماده‌ی دیگری را که نقش بر آن حکاکی شده و آن را به رنگ آغشته بودند، بر روی پارچه قرار میدادند و آن را میفشردند. برای هر رنگی قطعه‌ی خاصی بود و با خارهائی قطعات را چنان کنار یکدیگر و در جای خود قرار میدادند که نقشها و رنگها در هم نشود. در چاپ استوانه‌ای یا نوردی که در ۱۷۸۵ پیدا شد، پارچه بر گرد استوانه‌ای پیچیده شده و در ضمن باز شدنِ استوانه این پارچه از مقابل یک تا ۱۶ نورد گردان میگذرد که هر یک مخصوص رنگ یا نقشی است. طرحها بر روی نوردهای مسی، با دست یا به وسیله‌ی ماشینهای خاص، حکاکی یا گراوور میشود و نوردها در ضمن گشتن، همچون در ماشین چاپ، قشر نازکی از رنگ از جعبه‌ی مخصوص رنگ بر میدارند که در ضمن عبور پارچه از مقابل هر نورد به آن منتقل میشود. از روشهای چاپ پارچه‌ی جدید، چاپ صفحه‌ای است که با دست صورت میگیرد و مخصوص نقشهای بزرگ است؛ برای هر رنگ صفحه‌ای خاص است که به مقتضای رنگ مورد نظر سوراخهائی بر آن شده و با گذراندن نوردی که با دست کار میکند رنگ از سوراخها میگذرد و بر پارچه نقش میبندد، و گاه رنگ را با تلمبه‌ی افشانه‌ای از سوراخهای صفحه عبور میدهند.

منسوخ: ← نسخ، در قرآن.

منسه، شهر قدیم، لیدیا، ← ماگنسیا.

منسی[5] (manassā) [عبری، ← فراموشکار].
۱ – پسر یوسف و جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی اسرائیل ساکن ش و غ رود اردن (پیدایش ۵۱.۴۱؛ اعداد ۲۸.۲۶–۳۴؛ تثنیه ۱۳.۳؛ یوشع ۱۷؛ دوم پادشاهان ۳۳.۱۰؛ اول تواریخ ۲۵.۵–۲۶؛ ۱۴.۷–۱۹؛ مکاشفه ۶.۷). ۲– ف ح ۶۴۳ ق‌م، شاه یهودا (ح ۶۹۸–۶۴۳ ق‌م). در کتبهٔ به عنوان بدترین شاه اسرائیل از او یاد میشود، ولی در آخر عمر اصلاحاتی کرد (دوم پادشاهان ۲۱؛ دوم تواریخ ۳۳؛ متی ۱.۱۰). دعای منسی که یکی از کتابهای عهدین غیر قانونی است و در متن مجاز (← عهد قدیم) ضمن قسمتهای غیر رسمی آمده، مزمور تضرعی است که به آن شاه در حال پشیمانی نسبت داده‌اند.

منسی بن اسرائیل[6] (manassā ben esrāil)، ۱۶۰۴–۵۷، دانشمند مدرسی و مورخ یهودی؛ متولد پرتغال، که در میدلبورگ، هلند، درگذشت. بیشتر شهرتش به کوششهائی است که برای دوباره پذیرفته شدن یهودیان به انگلستان به عمل آورد؛ به طور نیمه‌رسمی موافقت کرامول را برای اقامت یهودیها در لندن به دست آورد. منسی نخستین چاپ عبری را در هولاند به راه انداخت. کتابی در بحث در باره‌ی صدها مطالب متضاد در عهد نوشته است. به ۵ زبان چیز می نوشت.

منسیکلس[7] (mnesikles)، معمار یونانی قرن ۵م ق‌م. پروپولایا (← پروپولایوم) در آکروپولیس، آتن، را طراحی کرد. ارختئوم نیز گاهی به او نسبت داده شده است.

منسینگ[8]، یوهانس پتروس (yohānes petrēs mensing) ۱۹۰۱–۵۱، خاورشناس هلندی، استاد عربی دانشگاه اوترشت، هلند. نخستین درس عربی خود را در این دانشگاه به سال

(۱)Mansfield (۲)Beauchamp Murry (۳)textiles (۴)Jouy-en-Josas (۵) Manasseh; Manasses (۶) Manasseh ben Israel (۷) Mnesicles (۸) Mensing

۱۹۳۸ القا کرد، و هنگامی که استادش ونسینک از دنیا رفت، کار وی را در نشر قاموس الفاظ حدیث نبوی، المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، دنبال کرد؛ ولی پیش از اتمام آن از دنیا رفت. کتابی نیز به زبان آلمانی در باره‌ی حدود بنا بر مذهب حنبلی تألیف کرده است.

منشا، یزد، ← منشاد.

منشآت (monŝa'āt) [عربی، جمع منشا (monŝa') (= نوشته)]، مجموعه‌ی نامه‌های دیوانی یا دوستانه، که منشیی دیوانی یا نویسنده‌ای غیر دیوانی نوشته باشد؛ مانند منشآت قائم مقام.

منشآت قائم مقام (monŝa'āt-)، مجموعه‌ی نامه‌های خصوصی و رسمی و رساله‌ها و دیگر نوشته‌های میرزا ابوالقاسم قائم مقام (ثانی) که پس از مرگ او، به همت معتمدالدوله فرهاد میرزا، جمع‌آوری شده و انتشار یافته است. قائم مقام یکی از پیشروان سبک ساده‌نویسی در قرون اخیر است، و نوشته‌های وی ازین رو اهمیت و شهرت فراوان دارد.

منشاد (manŝād) یا **منشا** (manŝā)، ده (جمع ۱'۸۴۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان میانکوه، بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۷ کیلومتری ج مهریز. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات است. از صنایع دستی نساجی دارد. مسجدی قدیمی دارد که در زمان شاه یحیی بنا شده (۷۷۴ هق)، و در کتیبه‌ای که به جا مانده تاریخ و بانی آن ذکر شده است.

منشأ و مفهوم حسیدیم: ⇐ بوبر، مارتین.

منشور، پهلوان تورانی، ← کاموس یا کاموس کشانی.

منشور (manŝur) [عربی، = پراکنده، گسترده]، جمع آن مناشیر، فرمانی سرباز و بی‌مهر و نشان، که از جانب پادشاه یا وزیر صادر، و در ملأ عام بر مردمان خوانده شود. نیز ← توقیع.

منشور[1] (manŝur)، در نورشناخت، قطعه‌ای از یک ماده‌ی شفاف، محدود به دو صفحه‌ی متقاطع. دو صفحه را دو وجه و فصل مشترک آنها را یال منشور خوانند. عملا منشور را به صفحه‌ای موازی یال و دو قاعده محدود میکنند. بدین طریق، ماده‌ی شفاف شکل یک منشور هندسی مثلث القاعده میگیرد (وجه تسمیه ناشی از همین است). هرگاه شعاعی، مثلاً از هوا، بر یکی از دو وجه منشوری شیشه‌ای بتابد، پس از انکسار، به وجه دوم برخورد میکند، یا از آن خارج میشود (شکل ۱)، یا انعکاس کلی پیدا میکند (نیز ← طیف، قسمت IV). برای طرز تشکیل تصویر در منشور، به شکل ۲ مراجعه شود؛ در این شکل i و i' به ترتیب زاویه‌ی تابش بر وجه اول و زاویه‌ی انکسار بر وجه دوم، r و r' به ترتیب زاویه‌ی انکسار بر وجه اول و زاویه‌ی تابش بر وجه دوم، و D زاویه‌ی انحراف، و S شعاع است.

منشورهای موسوم به **منشور با انعکاس کلی** (شکل ۳) منشورهای هندسی شیشه‌ایی هستند که قواعد آنها دو مثلث متساوی الساقین قائم الزاویه است. بر طبق قواعد انکسار و انعکاس کلی، هرگاه شعاعی عموداً بر یکی از دو وجه

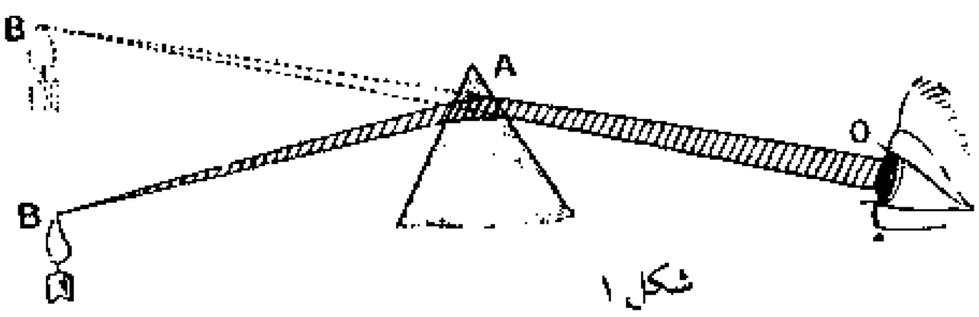

شکل ۱

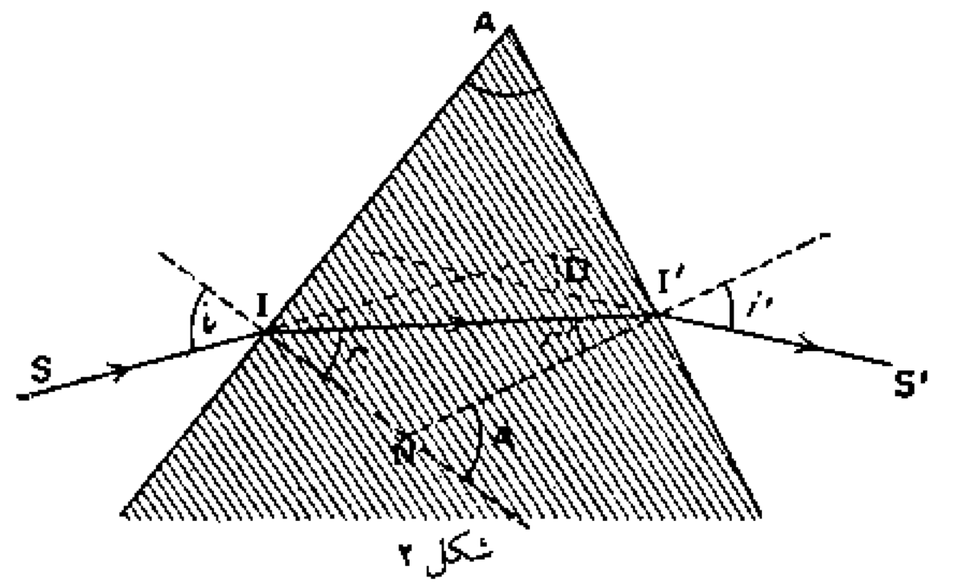

شکل ۲

چنین منشوری بتابد، عمود بر امتداد خود از منشور خارج میشود (زیرا زاویه‌ی حد برای عبور

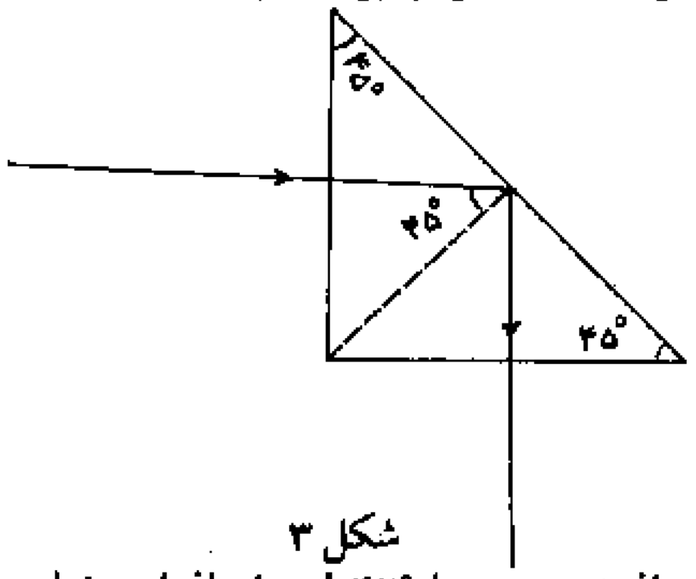

شکل ۳

نور از شیشه به هوا ۴۲° است). از این خاصیت در بعضی آلات بصری برای تغییر امتداد اشعه‌ی تابش استفاده میشود (مثلاً ← پریسکوپ).

منشور[1]، در هندسه، جسم محدود به یک ⇐ سطح منشوری بسته‌ی هادی و دو صفحه‌ی موازی قاطع مولدها. مقاطع قاعده‌های منشور است که با هم مساوی و اضلاعشان دو به دو مساوی و موازی است. سطح جانبی چند متوازی الاضلاع است. اگر مولد بر صفحه‌ی قاعده‌ها عمود باشد منشور قائم است. نیز ← حجم.

منشور اقیانوس اطلس: ← آتلانتیک، منشور.

منشور با انعکاس کلی: ← منشور، در نورشناخت.

منشور حقوق، در تاریخ انگلستان، ← بیله‌ی حقوق.

منشور زرین[2]. ۱- در تاریخ امپراطوری مقدس روم، ← برگزینندگان. ۲- در تاریخ مجارستان، ← اندراش II.

منشور نیکل[3] (فنـ nikol، انگـ nikəl)، اسباب بصری که اساساً منشوری (← منشور، در نورشناخت) است از اسپات ایسلند که آن را مورباً بریده و دو قسمت را به وسیله‌ی بم کانادا به هم چسبانیده‌اند. در چنین منشوری فقط اشعه‌ی غیر عادی (← قطبش در نور) از آن میگذرد. از اختراعات ویلیام نیکل[4] (wilyām nikəl؛ ۱۷۶۸؟–۱۸۵۱) مخترع و فیزیکدان انگلیسی است.

منشوری سمرقندی (manŝurie samarqan-di)، شهرت **ابوسعید احمد**، از شاعران پارسیگوی عهد سلطان محمود غزنوی (سلطنتش ۳۸۹–۴۲۱ هق). از آثارش جز اندکی باقی نمانده است. وی مختصری به نام کنز الغرائب داشته که خورشیدی‌نامی آن را شرح کرده، و رشید وطواط نوشته است که منشوری در این مختصر بیتی ملون آورده که به سی و اند وزن خوانده میشود.

منشویزم یا منشویسم: ← بولشویسم و منشویسم.

منشویسم یا منشویزم: ← بولشویسم و منشویسم.

منشی، لقب عبدالله ابن عبدالقادر.

منشی[5]، **کنیالال منیکلال** (kanyālāl maniklāl monŝi) ۱۸۸۷– ، وکیل دعاوی بسیار برجسته و مربی و روزنامه‌نگار گجراتی، و نویسنده‌ی زبردست و مدیر باتدبیر؛ مت بمبئی. مناصب مهم دانشگاهی و اداری داشت، و به وزارت در ایالات و حکومت مرکزی هندوستان رسید. در حکومت (۱۹۵۲–۵۷) اوتار پرادش از خدمت کناره گرفت. از دوستان نزدیک گاندی بوده است. مدیر مؤسسه‌ی بهاراتی ویدیا بهاوان (bhārāti vidiā bhāvān)، بزرگترین مرکز پژوهش در زبان سانسکریت و تاریخ قدیم هند، و مؤلف بیش از دوازده کتاب است.

منشیپ[6]، **پول** (pol manŝip)، ۱۸۸۵–۱۹۶۶، مجسمه‌ساز امریکائی؛ مت سنت پول، مینسوتا. در انستیتوی هنری سنت پول، و آکادمی هنرهای زیبای پنسیلوانیا تحصیل کرد. در ۱۹۵۹ به رم رفت و مدت ۳ سال در آکادمی امریکائی در رم به تحقیق پرداخت. پس از مراجعت به کشمت، کارهایش بسرعت توجه همگان را جلب کرد، و وی بزودی پیشتاز مجسمه‌سازان امریکائی شد. موضوعات اغلب آثارش از اساطیر کهن انتخاب شده است. وی در طول زندگی هنری خود جوایز و مدالهای فراوان دریافت کرد. آثارش مشتمل است بر رقاص و غزالان (۱۹۱۶)؛ اثورویه و نره‌گاو (۱۹۲۴)؛ آبنمای پرومتئوس (۱۹۳۴)؛ و کره‌ی سماوی (۱۹۳۹).

منشی‌زاده (monŝi)، شهرت **میرزا ابراهیم خان**، فت ۱۳۳۶ هق، مؤسس کمیته‌ی مجازات، پسر کریمخان منشی اوف که در ایروان مقیم بود. هنگام بازگشت ناصرالدین شاه از سفر سوم خود از اروپا به ایران، کریمخان از وی تقاضای تابعیت و مهاجرت به ایران میکند، که مورد موافقت قرار میگیرد، و منشی‌اوف نام خود را به منشی‌زاده تبدیل میکند و به اتفاق فرزند ۱۱ ساله‌ی خود، ابراهیم، به ایران میآید و در قزاقخانه به خدمت مشغول میشود. در ۱۳۲۵ هق میرزا ابراهیم خان، که او نیز در قزاقخانه خدمت میکرد، از خدمت قزاقخانه کناره‌گیری میکند، و به مشروطه‌خواهان میپیوندد، و ضمناً در خدمات کشوری وارد میشود. در کابینه‌ی اول وثوق‌الدوله

(۱)prism (۲)golden bull (۳)nicol prism (۴)Nicol (۵)Munshi (۶)Manship

منشی‌زاده از کار برکنار میشود. در ۱۳۳۴ هق به اتفاق ابوالفتح‌زاده کمیته‌ی مجازات را تشکیل میدهند، و عده‌ای را به عنوان خائن به مملکت به قتل میرسانند. اما سرانجام حاج زمان خان بهادرالسلطنه، یکی از افراد کمیته، از ترس جان خود اسرار کمیته را فاش میکند، و تمام اعضای کمیته‌ی مجازات دستگیر و زندانی میشوند (۱۲۹۶ هش). پس از ۹ ماه آزاد میشوند، ولی در کابینه‌ی بعدی وثوق‌الدوله دوباره تمام اعضای کمیته دستگیر میشوند. منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده به کلات تبعید میشوند (۱۳۳۶ هق) و در همین سال به دستور رئیس‌الوزرا ژاندارمهای نگهبان هر دو را تیرباران میکنند.

منشیکوف[1]**، آلکساندر دانیلوویچ** (āleksāndr dānilovic menšikof)، ۱۶۷۲–۱۷۲۹، سیاستمدار روسی و فیلد مارشال روسیه. نزدیکترین دوست پطر کبیر بود و بعدها مشاور مخصوص او شد. فرمانده نظامی لایقی بود، و با جدیت اصلاحات پطر کبیر را به انجام رسانید. فرماندار سن پطرزبورگ (لنینگراد) و بعد فرماندار استونی شد، و لقب پرنس یافت. بعد از مرگ پطر کبیر، کاترین I را در رسیدن به سلطنت کمک کرد، و در مدت فرمانروائی وی کلیه‌ی اختیارات را در دست داشت. اندکی پس از رسیدن پطر II به سلطنت، از کار برکنار، و به سیبریه تبعید شد (۱۷۲۷)، و در همان جا در گذشت. جد آ. س. منشیکوف بود.

منشیکوف[1]**، آلکساندرسرگیویچ** (āleksāndr sergievic menšikof)، ۱۷۸۷–۱۸۶۹، مرد جنگی روسی، نوه‌ی آ. د. منشیکوف؛ متن سن پطرزبورگ. در ۱۸۱۲–۱۵ علیه ناپلئون و در ۱۸۲۸ علیه ترکهای عثمانی جنگید. فرماندار کل فنلاند شد (۱۸۳۱)، و در ۱۸۳۶ به وزارت دریاداری رسید. در ۱۸۵۴–۵۵ فرماندهی نیروهای دریائی و زمینی روسیه را در کریمه به عهده داشت، و رهبری عملیات دفاعی سواستوپول را بخوبی انجام داد.

منشی نول کشور، ← نول کشور، چاپخانه.

منصرف: ← محمد ص، قسمت ۲۵.

منصف الزاویه (monas.sef 'oz.zāvie) یا **نیمساز** (nimsāz)، خطی که از رأس زاویه رسم شده زاویه را به دو قسمت متساوی تقسیم میکند. منصف الزاویه مکان هندسی نقاطی است که از دو ضلع زاویه به یک فاصله واقعند. سطحی را که بر خط الرأس یک زاویه‌ی دوسطحی بگذرد، و آن را به دو زاویه‌ی دو سطحی متساوی تقسیم کند، **سطح منصف الزاویه** مینامند. خطی که در مثلث زاویه‌ی خارجه (← زاویه، در ریاضیات) را به دو قسمت متساوی تقسیم کند، منصف الزاویه‌ی خارجی آن نامیده میشود.

دو منصف الزاویه‌ی داخلی و خارجی یک زاویه بر هم عمودند. هرگاه معادله‌ی اضلاع یک زاویه نسبت به دو محور متعامد به صورت زیر داده شده باشد،

$$Ax+By+c=0 \quad \text{و} \quad A'x+B'y+c'=0$$

معادله‌ی منصف الزاویه‌های داخلی و خارجی عبارت است از،

$$\frac{Ax+By+c}{\sqrt{A^2+B^2}} = \pm \frac{A'y+B'y+c'}{\sqrt{A'^2+B'^2}}$$

منصور، سومین خلیفه‌ی فاطمی، ← فاطمیان.

منصور (mansur)، شهرت **ابوجعفر عبدالله**، ملقب به **المنصور بالله** و معروف به **دوانیقی** (davāniqi) یا **ابودوانیق**، فد ذیحجه‌ی ۱۵۸ هق، دومین خلیفه‌ی (۱۳۶–۱۵۸ هق) عباسی، که پس از برادرش سفاح به خلافت نشست. سفاح روز ۱۲ ذو الحجه‌ی ۱۳۶ هق در شهر انبار در هاشمیه وفات کرد، و در همان روز عیسی ابن موسی پسر برادر سفاح برای منصور از مردم بیعت گرفت، زیرا منصور در آن وقت برای اعمال حج در مکه بود، و چون خبر فوت برادر و بیعت مردم را شنید رو به عراق نهاد و در کوفه نماز جمعه خواند و پس از آن وارد انبار، که مقر حکومت بود، شد. عیسی ابن موسی از جانب سفاح به ولایت عهد منصور تعیین شده بود. در ۱۳۷ هق عبدالله ابن علی، عموی سفاح و منصور، که برای جنگ با بیزانس به شام رفته بود، از بیعت به منصور سر باز زد و مردم را به بیعت خود خواند. منصور ابومسلم خراسانی را به جنگ او فرستاد و عبدالله شکست خورد و گریخت و نزد برادرش سلیمان ابن علی، والی بصره، رفت. در شعبان ۱۳۷ هق منصور در رومیه‌ی مدائن ابومسلم خراسانی را که عامل مهم، و شاید اصلی، خلافت بنی عباس بود از روی غدر و نیرنگ بکشت. قتل ابومسلم موجب شورشهائی از طرف ایرانیان شد، که از آن جمله است قیام سنباد در خراسان به خونخواهی ابومسلم که سرانجام به شکست و قتل او پایان یافت. سرداری که سنباد را شکست داده‌بود، و جمهور ابن مرار نام داشت، پس از قبضه کردن خزائن سنباد و ابومسلم در ری، با منصور به مخالفت برخاست، و ایرانیان به جانبداری او بر خاستند، ولی او در قصر فیروزان، میان ری و اصفهان، از سپاهیان منصور شکست خورد و فرار کرد. در ۱۳۸ هق قسطنطین ۷، امپراطور بیزانس، به بلاد اسلام حمله برد و شهر ملطیه را گرفت و باروی آن را خراب کرد؛ اما در ۱۳۹ هق سپاهیان منصور باروی ملطیه را مرمت کردند و به بلاد بیزانس تاختند، و در همین سال آشتی‌گونه‌ای میان بیزانس و منصور در پرداخت فدیه برای آزادی اسیران مسلمان ازقالیقلا (ارزروم) صورت گرفت. در ۱۴۰ هق منصور ملطیه را مستحکم کرد و امپراطور بیزانس به مقابله‌ی سپاهیان مسلمان شتافت، ولی جنگی روی نداد. در ۱۴۱ هق عده‌ای از پیروان ابومسلم، به نام راوندیه، به صورت دیگری قیام کردند و قیام خود را در زیر ادعای الوهیت برای منصور پنهان ساختند، ولی کاری از پیش نبردند و شکست خوردند. در همین سال عبدالجبارابن عبدالرحمان ازدی، والی خراسان، شورش کرد، و منصور پسر خود مهدی را با خازم ابن خزیمه، سردار معروف، به جنگ او فرستاد؛ عبدالجبار شکست خورده گرفتار شد. هم در این سال سپاهیان منصور بر اسپهبد طبرستان و مصفان پیروز شدند، و قسمت مهمی از طبرستان فتح شد. در ۱۴۳ هق دیلمیان بر منصور شوریدند و عده‌ی زیادی از مسلمانان را کشتند. در جمادی الثانی ۱۴۵ هق محمد ابن عبدالله ابن حسن معروف به نفس زکیه در مدینه بر ضد منصور خروج کرد و منصور عیسی ابن موسی را به مقابله‌ی او فرستاد، و محمد در رمضان همان سال کشته شد. در همین سال قتیل باخمری در بصره خروج کرد و بر اهواز و کسکر و واسط مسلط شد ولی در باخمری، ۱۶ فرسخی کوفه، از عیسی ابن موسی شکست خورد و کشته شد. در ۱۴۵ هق منصور شروع به بنای بغداد کرد تا آن را پایتخت خود بسازد، زیرا تنها جای مناسبی بود که رابطه‌ی دریائی با خلیج فارس (از راه دجله) و شام (از راه فرات) و ارمنستان و آذربایجان (از راه زاب و کارون) داشت، و نخستین آجر بنا را به دست خود گذاشت. در همین سال ترکها و خزرها به دربند و ارمنستان حمله بردند. در ۱۴۶ هق منصور مقر خلافت را به شهر نوساز بغداد منتقل کرد. در ۱۴۷ هق منصور عیسی ابن موسی را از ولایت عهد خود معزول کرد و پسر خود مهدی را ولیعهد خویش و عیسی ابن موسی را ولیعهد مهدی کرد. در ۱۵۰ هق اسفادسیس در هرات و بادغیس و سیستان خروج کرد، ولی به دست خازم ابن خزیمه شکست خورد و اسیر شد. در ۱۵۱ هق شورش افریقیه به دست خوارج و بربرها صورت گرفت، و این شورش در سالهای بعد خوابانده شد و افریقای شمالی مطیع بغداد گشت. در همین سال ۱۵۱ هق معن ابن زائده‌ی شیبانی عامل منصور در سیستان کشته، و در ۱۵۲ هق شهر کابل فتح شد. در این سال و سالهای بعد جنگهای مرزی، که به صورت غارات پراکنده بود، میان بیزانس و مسلمانان ادامه داشت. وفات منصور در ششم ذو الحجه در سفر حج در بئر میمون اتفاق افتاد.

نام منصور را مقلاص (meqlās) نیز نوشته‌اند، مادر او سلامه دختر بشیر و بعضی گفته‌اند از مردم بربر بوده است. سن منصور را ۶۳ و ۶۵ سال گفته‌اند. مدت خلافت او را ۲۲ سال ۲۴ روز کم یا ۳ روز کم یا ۲ روز کم نوشته‌اند و بعضی هم ۲۱ سال و ۱۱ ماه و ۲۰ روز گفته‌اند.

منصور مردی دلیر و باکفایت و باحزم و سریع العمل بوده است. در رسیدن به مقصد هر گونه وسیله و سببی را جایز و مباح میشمرد، در موارد لزوم از نیرنگ و حیله باز نمی‌ایستاد. در صورت لزوم از بذل اموال مضایقه نمیکرد، ولی در غیر موارد لزوم سختگیری و امساک را به حد کمال میرساند، چنانکه او را دوانیقی (کسی که به حساب دانه [← حبه] نیز رسیدگی میکند) لقب داده‌اند. ملقب بودن او به منصور پس از قتل محمد و ابراهیم، که از اولاد امام حسن ع بوده‌اند، صورت گرفت. هنگام مرگ امالی هنگفت برای جانشین خود باز گذاشت که مقدار آن را ح ۹۶۰ میلیون (درهم؟) گفته‌اند. از وزرای او خالد ابن برمک وابو ایوب موریانی خوزی (خوزستانی) و ربیع حاجب بوده‌اند.

در زمان منصور اندلس از خلافت شرق مجزی شد، و تا آنکه عبدالرحمان اموی چند روزی به نام منصور خطبه خواند، بعد نام او را از خطبه بینداخت و خلافت غربی اندلس را

(1) Menshikov

بنیاد نهاد.

منصور I (mansur-) [ابو صالح منصور ابن نوح سامانی]، ملقب به **امیر سدید** (sadid)، فت ۳۶۶ هق، ۶مین پادشاه (۳۵۰–۳۶۶ هق) از سلسله‌ی پادشاهان سامانی. بعد از دفع و خلع برادر زاده‌ی خود نصر ابن عبدالملک، و به کومک قائق خاصه، به پادشاهی نشست. وی در آغاز سلطنت با مخالفت و عصیان البتکین در حدود بلخ مواجه شد، و نخست ابومنصور محمد ابن عبدالرزاق و سپس (بعد از اعلام عصیان ابومنصور محمد ابن عبدالرزاق) ابوالحسن سیمجور را به دفع او گماشت، و عاقبت البتکین خراسان را بگذاشت و به غزنین رفت (۳۵۱ هق). چند سال بعد، آل بویه کرمان را از ابوعلی ابن الیاس سامانی گرفتند (۳۵۶ هق)، و منصور، به سبب کوتاهی ابوالحسن سیمجور، نتوانست آنجا را از آنها پس بگیرد. عاقبت، به وساطت ابن عمید و ابوجعفر عتبی، بین منصور I و آل بویه صلح افتاد، و مقرر شد که رکن‌الدوله‌ی دیلمی هر سال ۲۰۰٬۰۰۰ دینار نیشابوری به منصور بپردازد، واز ولایت ری و جبال صرف نظر کند. عضدالدوله‌ی دیلمی، پسر رکن‌الدوله، نیز برای تحکیم این معاهده دختر خود را به منصور داد (۳۶۱ هق).

منصور II (mansur-) [ابوالحارث منصور ابن نوح سامانی]، ۸مین پادشاه (۳۸۷–۳۸۹ هق) از سلسله‌ی پادشاهان سامانی. بعد از وفات پدرش، نوح II، به پادشاهی نشست، و چون او خود طفلی نابالغ بود، زمام امورش به دست قائق خاصه و بکتوزون افتاد، و ایلک خان بر سمرقند استیلا یافت. درین میان، ظاهراً منصور به محمود غزنوی متوسل شد، و او نیز رسولی به درگاه منصور برای مذاکره فرستاد. قائق و بکتوزون بر خلاف منصور همدست شده او را معزول، و سپس کور کرده برادرش عبدالملک II را به امارت نشاندند.

منصور، احمد ابن محمد (mansur) یا **احمد IV**، ۹۵۶–۱۰۱۲ هق (۱۵۴۹–۱۶۰۳)، ۶مین شریف (۹۸۶–۱۰۱۲ هق) سلسله‌ی سعدی مراکش، ملقب به **المنصور بالله** و **ذهبی** (zahabi). مدتی با برادر بزرگش، عبدالملک، در الجزایر در تبعید به سر برد. وقتی که عبدالملک جانشین پدر شد (۹۸۳ هق)، او را ولیعهد خود کرد. دو سال بعد احمد IV در جنگ وادی المخازن (vade 'l.maxāzen)، در نزدیکی القصر الکبیر، شرکت جست، که منجر به شکست سباستیان، پادشاه پرتغال و کشته شدن او شد؛ عبدالملک که بیمار بود در هنگامه‌ی جنگ در بستر در گذشت، و در همان روز لشکریان فاتح احمد را سلطان احمد خواندند، و او لقب منصور یافت. منصور بر مشکلات داخلی شجاعانه غالب آمد، بر شورش قبایل عرب، و مخالفت بعضی از اعضای خانواده‌ی خود نیز پیروز شد. سودان را نیز فتح کرد (1000 هق) و ثروت و زر بسیار به دست آورد، و لقب ذهبی یافت. منصور امیری شجاع و فاتح و علم‌دوست و سیاستمدار بود، و مملکت را به حسن تدبیر اداره کرد. قلاعی چند در مراکش ساخت، و ترتیب دربار و امور سپاه خود را به سبک دربار و نظام ترکان درآورد. با اسپانیا و انگلستان روابط سیاسی برقرار کرد، و دوران امارت او دوران آرامش و آسایش در مراکش بود. از وبائی که از 1007 هق به بعد در مراکش پدید آمد در گذشت.

منصور، حسنعلی (mansur)، ۱۳۰۲–۴۳ هش. رجل سیاسی و نخست‌وزیر (۱۷ اسفند ۱۳۴۲–۶ بهمن ۱۳۴۳ هش) ایران، پسر علی منصور. از مؤسسان حزب فرمایشی ایران نوین و اولین دبیرکل آن بود. هنگامی که برای تقدیم لایحه‌ای به مجلس شورای ملی میرفت، در مقابل در ورودی مجلس هدف گلوله قرار گرفت (اول بهمن ۱۳۴۲ هش) و ۶ روز بعد، در بیمارستان در گذشت. پس از او امیر عباس هویدا نخست‌وزیر شد.

منصور، شاه، پادشاه آل مظفر، ← شاه منصور.

منصور، علی (mansur)، ملقب به **منصورالملک**، ۱۲۶۴–۱۳۵۳ هش. رجل سیاسی و نخست‌وزیر (۵ تیر ۱۳۱۹–۵ شهریور ۱۳۲۰ هش؛ ۸ فروردین ۱۳۲۹–۵ تیر ۱۳۲۹ هش) ایران. در دوره‌ی نخست‌وزیری او بود که قوای بیگانه در جنگ II ایران را اشغال کردند (← جنگ جهانی II قسمت ۹). پدر حسنعلی منصور بود.

منصورآباد پشتکوه: ← مهران، شهرستان.

منصور ابن ابی عامر (mansure 'bne abi āmer) شهرت **محمد ابن عبدالله ابن عامر ابن محمد ابی عامر**، ۳۲۶–۳۹۲ هق، امیر اندلس در دولت هشام II، از شجاعان و هوشمندان، اصلش از آلخثیراس (جزیرة الخضراء). در جوانی برای تحصیل علم به قرطبه رفت و پیشرفت کرد و قاضی ولایت ریه (rayya) شد؛ سپس به نظارت اموال مادر هشام برگزیده شد، و به ریاست شرطه و ضرابخانه و منصب قضاوت اشبیلیه رسید. پس از مرگ مستنصر اموی، چون هشام صغیر بود، به جانشینی او همه‌ی کارها و سلطنت واقعی با وی بود و هشام را پنهان می‌داشتند و تنها در منابر خطبه به نام او خوانده میشد؛ مدت ۲۶ سال حکومت کرد و ۵۶ جنگ را با مسیحیان به پایان رسانید بی‌آنکه شکست بخورد. به گفته‌ی مستشرق فرانسوی، ژ. ت. دنو، "مجاهدان مسلمان در زیر پرچم منصور در لئون و ناوار و آراگون و کاتالونیا پیش رفتند و به گاسکونی در ج فرانسه رسیدند، و سپاهیان او به جاهائی گام نهادند که پیش از آن پرچم مسلمانی در آنجاها به اهتزاز در نیامده بود؛ شهر شنت یاقب (← سانتیاگو د کومبوستلا) در لغ اسپانیا را که از امکنه‌ی بسیار مقدس مسیحیان بود تسخیر کرد."

منصور ابن اسحاق سامانی mansure 'bne eshāqe sāmāni) [ابوصالح منصور ابن اسحاق]، فت ۳۰۱ هق، از امیرزادگان و رجال معروف خاندان سامانیان. وی از جانب امیر اسماعیل سامانی حکومت ری یافت (۲۹۰ هق)، و مدت ۶ سال در آنجا حکومت کرد. محمد ابن زکریای رازی طب منصوری را به نام او تصنیف کرد. در اوایل سلطنت امیر احمد سامانی، مأمور سیستان شد (۲۹۹ هق)، و آنجا در فتنه‌ی مولی صندلی به بند افتاد، اما عاقبت رهائی یافت، و چندی بعد به حکومت نیشابور رسید، و مقارن جلوس نصر II سامانی، به تحریک حسین ابن علی مروروذی، طغیان کرد، اما در همان ابتدای طغیان در گذشت.

منصور ابن حوشب: ← قرامطه، قسمت XI.

منصور ابن قراتکین (mansur 'bne qarāta-kin)، فت ۳۴۰ هق، سپهسالار خراسان و سردار امیر نوح I سامانی. چندی در خراسان با ابراهیم سیمجور بود، و در عصیان ابوعلی چغانی گرفتار شد و، پس از رهائی، به مرو نزد نوح رفت (۳۳۴ هق). بعد از آن، امیر نوح در ۳۳۵ هق سپهسالاری و فرمانروائی خراسان بدو داد، و او یک‌چند با ابومنصور طوسی در منازعه بود. پس از آن ری را به تصرف درآورد (۳۳۹ هق)، و تا حدود اصفهان نیز براند. اما از عهده‌ی رکن‌الدوله‌ی دیلمی بر نیامد، و از اصفهان به ری بازگشت، و در مراجعت به نیشابور وفات یافت.

منصور ابن لؤلؤ: ← حمدانیان.

منصور ابن محمد ابن عبدالرزاق (mansure 'bne mohammade 'bne abdorrazzāq) از امرا و سپهسالاران معروف خراسان در دوره‌ی سامانیان؛ پسر امیر ابومنصور طوسی. در اختلافی که بین حسام‌الدوله تاش و ابوالحسن سیمجور در گرفت، به لشکر تاش پیوست، و در شکستی که تاش از ابوالحسن سیمجور خورد (شعبان ۳۷۷ هق) وی اسیر شد، و او را به بخارا بردند، و به زندان افکندند.

منصور ابن محمود ابن احمد، نة ح ۷۹۹–۸۲۷ هق، پزشک فارسی‌نویس ایرانی و عالم تشریح. مؤلف تشریح منصوری که از جهت تصاویر رنگینش مهم است.

منصور ابن ناصر: ← حمادیان.

منصور ابن نوح، ملقب به **امیر سدید**، پادشاه سامانی، ← منصور I

منصور ابن نوح، پادشاه سامانی، ← منصور II.

منصور افندی: ← لین، ادوارد ویلیام.

منصورباغ، ده، ← لسر یا لمبر.

منصور بالله [المنصور بالله]، ۲مین خلیفه‌ی عباسی، ← منصور یا منصور دوانیقی.

منصور جهانگیرشاهی (mansure jahāngir-šāhi)، استاد نقاش، که اصلاً ایرانی بوده لکن به هندوستان رفته و نزد جهانگیر شاه تقرب یافته. در تصویر و نقش حیوانات بسیار چابک‌دست بوده است. در مرقع گلشن اثر او جلب نظر میکند. فوتش ظاهراً در اواخر نیمه‌ی اول قرن ۱۱م هق است.

منصور حلاج: ← حلاج.

منصور دوانیقی: ← منصور، دومین خلیفه‌ی عباسی.

منصور مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

منصور مؤید، صغری: ← حجاب نسوان، مدرسه‌ی.

منصوره (mansure)، ده (جم ۱٬۱۶۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ام الصخر، بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)؛ ۲۵کیلومتری ل‌ش شادگان. رود جراحی مشروبش می‌سازد. محصولاتش غلات، خرما، و برنج است.

منصوره (mansura) [المنصوره]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۱۲٬۰۰۰)، مصر سفلی، کنار نیل. مرکز ارتباط راه‌آهن و مرکز تجارت منسوجات است. شهر منصوره در ۱۲۲۱ تأسیس شد، و در آنجا صلیبیان به فرماندهی لوئی IX فرانسه از مماليک شکست خوردند و لوئی اسیر شد (۱۲۵۰).

منصوری: ← چهارگاه، دستگاه.

منصوری (mansuri)، دهستان (جم ۳٬۲۸۱ نفر در ۱۳۴۵ ه‍ش)، بخش حومه‌ی شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم، دارای ۱۷ آبادی. قسمت شمالی آن در دشت واقع شده، و قسمت جنوبی آن کوهستانی است. رود کرند مشروبش میسازد. محصولاتش غلات وچغندرقنداست. مرکزش، داربید (dārbid، جم ۳۲۳ نفر در ۱۳۴۵ ه‍ش)، در ۳۶ کیلومتری خاش شاه‌آباد است.

منصوریه: ← غلاة.

منصوریه، دامغان، ← گردکوه.

منصوریه (mansūriyye)، ده (جم ۱٬۴۰۹ نفر در ۱۳۴۵ ه‍ش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)، ۷ کیلومتری خاش بهبهان. محصولاتش غلات، برنج، حبوبات، و فراورده‌های دامی است.

منصوریه، شهر، ← فاطمیان، قسمت IV.

منطق[1] (manteq)، علم تفکر درست و احتراز از وقوع در خطا و لغزش فکری. منطقی که به وسیله‌ی ارسطو وضع شده و به وسیله‌ی فلاسفه‌ی رواقی بسط و گسترش یافته و در میان فلاسفه‌ی اسلامی و فلاسفه‌ی مدرسی به حد اعلای مقبولیت و مسلّمیّت رسیده است امروز منطق سوری یا منطق کلاسیک و منطق قدیم و **منطق ارسطوئی** خوانده میشود. منطق جدید که به وسیله‌ی لایبنیتز پیشنهاد شده و از طرف متفکران قرون ۱۹م و ۲۰م اصول و قواعد آن پیریزی شده است **منطق ریاضی** و **منطق جبری** و نیز **منطق صورت** خوانده میشود. منطق دیالکتیک هگل، که بیان سیر و روح و معنی است، بیشتر مابعد الطبیعه است، و منطق کانت نیز بیشتر معرفتشناسی است. شناخت روشهای علوم مختلف یا متودولوژی نیز منطق خوانده میشود. در این مقاله اصول و مباحث منطق ارسطوئی و منطق ریاضی ذکر خواهد شد.

۱ـ منطق قدیم یا منطق ارسطوئی. واضع منطق و، به عبارت بهتر، جامع اصول و قواعد منطق و عرضه کننده‌ی آن به صورت علم جداگانه ارسطو است، اگرچه اصطلاح لوژیک (ینه لوگیکه logike) از رواقیون است. مجموعه‌ی مباحث منطق را در قدیم ارغنون یعنی آلت و افزار میخواندند، زیرا ارسطو آن را مقدمه‌ی علوم دیگر میدانسته است، و از این رو، منطقیون قدیم (نه خود ارسطو) به آن نام آلت نهاده‌اند برای اشاره به اینکه منطق آلت و وسیله‌ای است برای شناخت فکر درست از فکر نادرست و برای وصول به فلسفه و علوم دیگر. از همین جاست تعریف مشهوری که در کتب منطق از آن شده است، منطق آلت قانونی است که مراعات آن ذهن را از خطای در فکر باز میدارد. این تعریف منافاتی با علمّ شمردن منطق ندارد، زیرا بسیاری از علوم هستند که به عنوان مقدمه و آلت و وسیله‌ی علوم دیگر شناخته شده‌اند، از این قبیل است دستور زبان که آلت و وسیله‌ای است برای شناختن و یادگیری صحیح یک زبان. منطق به عنوان یک علم نظری جزئی از اجزاء فلسفه، و به‌عنوان وسیله و آلت از مقدمات فلسفه محسوب شده است.

ارسطو اساس منطق را قیاس دانسته است و از این رو منطق را علم استدلال نیز گفته‌اند. اصطلاح قیاس و علم استدلال به نکته‌ی مهمی راه‌بری میکند، و آن اینکه منطق به صورت و شکل استدلال توجه دارد نه به ماده و موضوع استدلال، زیرا استدلال به طور کلی و به نحو عام مورد توجه منطق است و از مواد و موضوعات استدلال در علوم مربوط به آن مواد بحث میشود. منطق راهبری میکند که صورت استدلال چگونه باشد و با محتوای استدلال کاری ندارد، و به همین جهت ممکن است صورت استدلال از نظر منطق صحیح باشد ولی محتوای آن مورد مناقشه و محل اختلاف باشد. دو استدلالی که در ذیل می‌آید از نظر منطق و قوانین استدلال، یعنی از نظر شکل و صورت، درست است ولی چون مواد و محتوای آن دو مخالف یکدیگر است دو نتیجه‌ی متضاد به دست میدهد، (۱) عالم در تغییر است و هرچه در تغییر است حادث است، پس عالم حادث است، (۲) عالم را آغازی نیست و هرچه را آغازی نیست قدیم است، پس عالم قدیم است. از تعریف منطق غرض و مقصود از آن نیز معلوم میشود و آن احتراز از خطای در فکر است، و فایده‌ی منطق را توانائی بر تحصیل علوم نظری گفته‌اند زیرا در منطق، علاوه بر آموختن، چگونگی تعریف و استدلال در باره‌ی بعضی از اصطلاحات مهمی که در علوم نظری، مخصوصاً در فلسفه به کار میرود گفتگو میشود (مانند اصطلاحات کلی وجزئی و تباین و تساوی و تناقض و نظایر آن).

چون علم (یعنی مطلق دانش و آگاهی) را عبارت از تصور و تصدیق دانسته‌اند، مباحث منطق را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند، مبحث چگونگی وصول به تصور شیء (تعریف، معرّف، قول شارح) و مبحث چگونگی وصول به تصدیق یا حکم (قیاس، برهان، استدلال). در کتب منطق، حکمای اسلام منطق را به نه جزء یا باب قسمت کرده‌اند، (۱) ایساغوجی [یا ایساگوگه، ← مدخل]، (۲) مقولات یا قاطیغوریاس، (۳) باری ارمینیاس یا قضایا (← گزاره)، (۴) انالوطیقای اول یا قیاس، (۵) انالوطیقای دوم یا برهان، (۶) طوبیقا یا جدل، (۷) سوفسطیقا یا سفسطه یا مغالطه، (۸) ریطوریقا یا خطابه، (۹) بوطیقا یا شعر. نیز ← ارغنون، عنوان مجموعه. در بعضی از کتب منطق باب نخستین را باب حدود و رسوم و باب دوم را ایساغوجی یا مدخل‌خوانده‌اند. باب ایساغوجی از فرفوریوس است و از ارسطو نیست و بابهای شعر و خطابه را نیز آمونیوس و سیمپلیکیوس جزو ابواب منطق قرار داده‌اند. در ایساغوجی از مباحث الفاظ و اصطلاحات لفظی از قبیل مفرد و مرکب و از دلالت و اقسام آن و از کلی و جزئی و مباحث آن و از کلیات خمس و نسبتهای چهارگانه (تساوی و تباین و عموم و خصوص مطلق و عموم و خصوص من وجه) بحث میکنند. در باب تعریف و چگونگی آن از شرایط صحت تعریف و تقسیم آن به حد و رسم و تقسیم هر یک به تام و ناقص بحث میشود، و بدین ترتیب قسمت مباحث مربوط به علم تصوری منطق پایان میپابد و به بحث در باره‌ی تصدیق میرسند. در مباحث تصدیق ابتدا از تعریف قضیه و ساختمان و اجزاء آن و قضایای موجهه و بسیطه و مرکبه و قضایای شرطیه (شرطیه‌ی متصله و شرطیه‌ی منفصله) و مبحث عکس و نقیض گفتگو میشود. در مبحث قیاس از تعریف قیاس و تقسیم‌آن به اقترانی و استثنائی و چگونگی اشکال اربعه و شرایط انتاج قیاس سخن میرود.

استدلال بر سه گونه است، استدلال از کلی به جزئی که قیاس است (← روش قیاسی)، استدلال از جزئی به کلی که استقراء خوانده میشود، و استدلال از جزئی به جزئی دیگر به سبب مشابهت میان آن دو که تمثیل خوانده میشود. در نظر قدما استدلال از کلی به جزئی تنها موجب یقین میشود، زیرا استدلال از جزئی به کلی مستلزم آن است که تمام افراد یک کلی و تمام جزئیات آن را در نظر آورند تا به حکم کلی برسند و این عملاً در حکم محال است، مانند آنکه چون در بیشتر حیوانات به هنگام جویدن غذا فک پایین حرکت میکند حکم کرده‌اند که هر حیوان به هنگام جویدن غذا فک پایین را حرکت میدهد ولی پس ازآنکه تمساح را مشاهده‌کرده‌اند دیده‌اند که فک بالائی را حرکت میدهد و بدین ترتیب حکم کلی مذکور باطل شده است.

قیاس از نظر شکل و صورت کاملتر از استقراء و تمثیل است، ولی برای اینکه افادی یقین کند و انسان را به قطع و جزم در باره‌ی مسئله‌ای برساند باید مواد قیاس را نیز در نظر آورد. اگر ماده‌ی قیاس از امور یقینی باشد برهان خوانده میشود، پس برهان عبارت از قیاسی است که نتیجه‌ی آن قطعی و یقینی باشد. در باب برهان از شرایط و مبادی یقینی و ضروری برهان بحث میشود (← مبادی یقینی برهان)، که عبارت است از اولیات، مشاهدات، تجربیات، فطریات، متواترات، و حدسیات (نه به معنی ظن و گمان). برهان یا لِمّی است یا اِنّی، برهان لمی استدلال از علت به معلول است، مانند آنکه چون میدانیم آتش به هر ماده‌ی قابل احتراقی برسد آن را میسوزاند، اگر ببینیم که آتشی به ماده‌ی قابل احتراقی نزدیک میشود حکم خواهیم کرد که آن ماده محترق خواهد شد. برهان انی پی بردن از معلول به علت است، مانند آنکه چون حریقی دیدیم حکم کنیم که این حریق بر اثر آتش بوده است. برهان لمّی را از برهان انّی اشرف و بهتر دانسته‌اند، زیرا در برهان انّی به علت اجمالی پی‌برده میشود نه تفصیلی (مانند حریق، که به اجمال معلوم میکند که آتشی آن را موجب شده است اما چگونگی این آتش که آیا از کبریت است یا، مثلاً، از برق یا از صاعقه معلوم نمیشود).

اگر مبادی قیاسی یقینی نباشد، و به عبارت دیگر از مبادی شناسائی ضروری نباشد، قیاس برهانی نخواهد بود. مبادی غیر یقینی قیاس، مشهورات، مسلّمات، مقبولات، مظنونات، مخیّلات، و وهمیّات است. مشهورات و مقبولات مادی‌ی قیاس جدلی است. غرض از جدل یا ساکت کردن و ملزم ساختن طرف است اگر طرف اهل عناد باشد، یا قانع ساختن او است اگر اهل عناد و لجاج نباشد؛ و به هر حال غرض از جدل افاده‌ی یقین و رسیدن به یقین نیست همچنانکه

(1) logic

غرض از سفسطه و مغالطه نیز وصول به حق نیست بلکه گول زدن و فریفتن طرف است و به همین جهت ماده‌ی آن از وهمیات و مشتبهات است. مقصود از خطابه قانع ساختن طرف است برای پذیرفتن مطالب خوب اخلاقی یا سیاسی و نظایر آن و ماده‌ی آن از مقبولات است یعنی مطالبی که مقبولیت عامه یافته است (مانند خوبی عفت و شجاعت و بدی جبن و ناپاکی). شعر برای ایجاد تأثیر در نفوس است و ماده‌ی آن مخیلات یا تخیلات است (از قبیل تشبیه و مجاز و استعاره و غیره).

II- منطق صورت[1] یا منطق ریاضی[2]. منطق صورت یا منطق ریاضی تحقیق منظم در استدلال برهانی، یعنی فرایندی است که در آن یک گزاره را حاصل ضروری یک یا چند گزاره‌ی (مقدمات) دیگر میدانند که به عنوان نقطه‌ی عزیمت آن فرایند پذیرفته شده است. هدف منطق صورت به دست آوردن روشها و اصولی است برای تشخیص استدلال درست از استدلال نادرست. برای رسیدن به این هدف، از محتوا یا ماده‌ی موضوعْ استدلال تجرید میشود و تمام توجه به صورت شناسه‌ای (⇐ شناسه) که استدلال به وسیله‌ی آن صورت میگیرد معطوف میشود. لغاتی که در منطق به کار میرود عبارتند از "چنین نیست که"، "و"، "یا"، "اگر"، "نه..."، "هر"، "بعضی"، و "است". این الفاظ، به انضمام چند لفظ دیگر، را **ثابتهای منطق** یا **لغات منطق** نامند. هسته‌ی منطق صورت قدیمی مستقیماً از ارسطو است. یک گزاره‌ی جازم[3] گزاره‌ای است شامل یک جمله‌ی موضوعی و یک جمله‌ی محمول[4]. چهار صورت استانده از گزاره‌های جازم ممکن است چنین بیان شوند: (۱) هر انسان میرا است؛ (۲) هیچ انسانی میرا نیست؛ (۳) بعضی از انسانها میرا هستند؛ و (۴) بعضی از انسانها میرا نیستند. یک استنتاج فوری از گزاره‌های فوق استنتاجی است که در آن نتیجه‌ای از یک مقدمه به دست میآید. استنتاجهای آشکار فوری ازگزاره‌های جازم عبارتند از عکس[5] که در آن "هیچ P، S نیست" از "هیچ S، P نیست" استنتاج میشود، و "بعضی Pها S است" که از "بعضی S ها P است" استنتاج میشود؛ عدول محمول[6] که در آن "هیچ S جز P نیست" "هر S، P است"، و "بعضی S ها جز P نیست" استنتاج میشود؛ و عکس نقیض[7] که در آن "هر چه غیر از P غیر از S است" که از آن" همه‌ی S ها P است" استنتاج میشود.

استنتاج پیچیده‌تری از نوع گزاره‌ی موسوم به قیاس جازم[8] به دست میآید که در آن یک گزاره‌ی جازم همچون نتیجه‌ای از دو گزاره‌ی جازم استنتاج میشود. بعضی از قیاسهای جازم بدیهی است، مثلاً "هر M، P است؛ هر S، M است، در نتیجه هر S، P است"، در حالی که بعضی دیگر آشکارا دروغ است، مثلاً "بعضی M ها P است؛ بعضی M ها، S است، در نتیجه بعضی S ها P است". هر صورت ممکن از قیاس جازم را ارسطو راست یا دروغ طبقه‌بندی کرد. پیروان قرون وسطائی ارسطو نتایج منطقی او را، بدون بسط دادن آنها از نظر منطق صورت، به تفصیل پرداختند. دیگر علمای منطق ریاضی مذهب رواقی یک منطق ریاضی از گزاره‌های مرکب وضع کردند. گزاره‌ی مرکب گزاره‌ای است محتوی یک یا چند گزاره‌ی جازم. گزاره‌های مرکب راستِ نمونه‌ای که رواقیون در نظر گرفتند اینهاست: "اگر p، q است، و q غلط است، بنابر آن p غلط است" و "اگر p، q است، و اگر q، r است، در نتیجه p، r است"، که در آنها p، q، r بیشتر نماینده‌ی گزاره‌هاست تا نماینده‌ی جمله‌ها.

منطق صورت، گرچه در قرن ۱۷م به وسیله‌ی لایبنیتز پیشبینی شد، تکامل آن نسبةً جدید است. یکی از قدیمترین منطقیون معاصر، چ. بول، نظریه و علائمی برای گزاره‌های جازم وضع کرد که عملیات جبری را بر این گزاره‌ها ممکن میساخت. اساس کار بول این بود که موضوع و جمله‌های محمولْ هر دو را همچون طبقات مشخصی تفسیر کند، بنابر این، گزاره‌ی جازمِ "همه‌ی سربازان میهنپرستند" در این مفهوم ساخته شده است که طبقه‌ی سربازان کلاً شامل، یا یک طبقه‌ی فرعی از، همه‌ی میهنپرستان است. برای آنکه بتوان چنین گزاره‌هائی را به صورت معادلات بیان کرد بعضی مفاهیم انتزاعی ارائه شد و بعضی علامات نمادی به کار رفت. شاید مفهوم انتزاعی اصلیْ مفهوم طبقه‌ی خالی[9] باشد که هیچ عضو دیگری را شامل نیست، و برای نمایش دادن آن اغلب علامت صفر (0) به کار برده میشود. بدین‌ترتیب، بیان اینکه هیچ گونه چیزی از نوع مشخص (مثلاً قنطورس) وجود ندارد بدین معنی است که طبقه‌ی هر چیزی از آن نوع خالی است. اگر علامت C را به جای طبقه‌ی همه‌ی قنطورسها به کار ببریم، گزاره‌ای که وجود هر قنطورسی را رد میکند با معادله‌ی $C=0$ بیان میشود؛ و اگر H را به جای طبقه‌ی اسبها به کار بریم، گزاره‌ای که مبین وجود اسبها است میتواند با نامساوی $H\neq 0$ نشان داده شود. دو مفهوم دیگر باید برای گزاره‌های جازم دوجمله‌ای عرضه شود تا به صورت معادلات بیان شوند. یکی از آنها متمم[10] یک طبقه است که طبقه‌ی دیگری است شامل چیزها و فقط چیزهائی که عضو طبقه‌ی معین نیستند. مثلاً متمم طبقه‌ی H همه‌ی اسبها شامل همه‌ی چیزهائی است که اسب نباشد، و با علامت H' نمایش داده میشود. مفهوم دوم ضروریْ مفهوم حاصلضرب دو طبقه است، که طبقه‌ی دیگری است مشتمل بر چیزها و فقط چیزهائی که متعلق به هر دو طبقه است. مثلاً، حاصلضرب طبقه‌ی S سربازان و طبقه‌ی P همه‌ی میهنپرستان طبقه‌ی SP همه‌ی سربازان میهنپرست است. با این مفاهیم و علامات، چهار صورت استانده‌ی گزاره‌های جازمی را که قبلاً ذکر شد میتوان با این معادلات بیان کرد: "هر S، P است" به صورت $SP=0$؛ "هیچ S، P نیست" به صورت $SP=0$؛ "بعضی Sها P است" به صورت $SP\neq 0$، و "بعضی Sها P نیست" به صورت $SP\neq 0$.

معادلاتی که گزاره‌های جازم را بیان میکنند میتوانند به همان طریق حل شوند که معادلات جبری حل میشوند. ولی اختلافات مهمی میان آنها وجود دارد، و منظومه‌ی منطقی بول، به "جبر بولی" معروف است. جبر بولی میتواند برای طبقه‌بندی محدوده‌ی وسیعی از شناسه‌ها به شناسه‌های راست و غلط به کار برده شود، و نیز برای نتیجه گیریهائی از مقدمات به وسیله‌ی فرایندهای جبری ترکیب و اسقاط[11] به کار گرفته شود. جبر بولی، چنانچه بول در آغاز در نظر داشت، معمولاً به "جبر طبقات" مربوط است. ولی جبر بولی یک دستگاه انتظامی صورت است، و میتواند تعبیرهای دیگری به دست بدهد و در دیگر موارد به کار گرفته شود. یکی از پرثمرترین این تعبیرها در طرح منطقی حسابگرهای رقمی الکترونی است. معذلک، همه‌ی شناسه‌ها نمیتوانند به طرز مناسبی در علامتگذاری جبر بولی بیان شوند. در شناسه‌هائی که شامل روابط (← مجموعه، قسمت III) هستند، پیچیدگی منطقی بیش از آن است که بتوان این روشهای ابتدائی سنتی را در آنها به کار بست. مثلاً، شناسه‌ی "همه‌ی اسبها حیوانند، بنابر این سر اسب سر حیوان است" استنتاجی غیر قیاسی است که تمام منطق ارسطو و بول با هم نمیتوانند آن را توجیه کنند. تحقیقات در منطق روابط را چ. س. پیرس و ا. د مورگن آغاز کردند، و مقامی شامخ در جمیع بررسیهای منطقی داشته‌اند.

دستگاههای جدیدتر و پیشرفته‌تر منطق صورت وضع شده و به دو طریق در ریاضیات ناب به کار گرفته شده است. از یک طریق مفاهیم منطق برای به‌دست دادن تعاریف مفاهیم منحصراً ریاضی به کار رفته است، مثلاً تعریف عدد و تابع. ف. ل. گ. فرگه و ب. راسل، مستقلاً از یکدیگر، کشف کردند که همه‌ی مفاهیم ریاضی میتوانند بر حسب مفاهیم منطق ناب تعریف شوند. کاربرد دیگر منطق در ریاضیات ناب استنتاج حقیقتهای ریاضی و قضایا از حقیقتهای منطق صورت به عنوان اصل موضوع است. جالبترین نتیجه‌ی این روش بررسی اثر ۳جلدی پرینسیپیا ماتماتیکای ا. ن. وایتهد و ب. راسل بوده است، که به منظور فراهم ساختن یک نظام استنتاجی تهیه شده و در آن تمام حقیقتهای ریاضی میتواند از یک مجموعه‌ی کوچک اصول موضوع منطقی استنتاج شود. در همین ضمن تناقضها و تضادهائی میان ریاضیات و خود منطق بروز کرد، که ساده‌ترین و آسانترین آنها برای توضیح دادن به وسیله‌ی برتراند راسل کشف شد و معمولاً "پارادوکس راسل" خوانده میشود (← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند I-9).

در ۱۹۳۱ ک. گودل کوشید تا تمامیت و سازگاری یک دستگاه منطقی-ریاضی را در داخل خود دستگاه به ثبوت رساند؛ ولی نتایجی که به دست آورد عکس آنچه بود که جستجو میکرد، اگر یک دستگاه "منطقی-ریاضی" از

(۱)formal logic (۲)mathematical logic (۳)categorical proposition (۴)predicate terme (۵)conversion
(۶)obversion (۷)contraposition (۸)categorical syllogism (۹)empty class (۱۰)complement (۱۱)cancellation

نوع کلی پرینسیپیا ماتماتیکا سازگار باشد، لزوماً ناتمام است ــ ناتمام در این مفهوم که فورمولی صرفاً ریاضی وجود دارد که قابل بیان در دستگاه است و خود فورمول و نقیض آن هیچ یک در آن دستگاه قابل اثبات نیست. از یک نقطه‌ی نظر، دلیل گودل (← گودل، کورت) میتواند همچون حدی محسوب شود برای نتایجی که در زمینه‌ی منطق صورت میتواند به دست آید؛ ولی از نقطه‌ی نظر دیگر میتوان گفت که این نتیجه ثابت کرده است که حدی برای پیشرفت هرچه بیشتر دستگاههای سازگار منطق وجود ندارد.

منطق، ثابتهای: ← منطق، قسمت II.
منطق، عدد: ← عدد منطق.
منطق، لغات: ← منطق، قسمت II.
منطق ارسطوئی: ← منطق، قسمت I.
منطق الطیر (manteqo 't.tayr) یا **مقامات طیور**، منظومه‌ی عارفانه در بحر رمل مسدس مقصور (یا محذوف)، از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری. عطار درین منظومه از زبان مرغان سخن ساز کرده، و مقاصد عرفانی خویش را از قول آنان بیان کرده است. منطق الطیر یکی از معروفترین منظومه‌های عرفانی عطار است.
منطق ریاضی: ← منطق، قسمت II.
منطق صورت: ← منطق، قسمت II.
منطق صوری: ← منطق، قسمت I.
منطقه، در جغرافیا: ← مناطق زمین.
منطقه[1] (mantaqe)، در هندسه، قسمتی از سطح یک کره محصور میان دو سطح موازی. اگر یکی از دو سطح مماس با کره باشد و دیگری کره را قطع کند، منطقه را **منطقه‌ی یکقاعده‌ای** خوانند. ارتفاع منطقه عمود مشترک دو سطح موازی است. قاعده‌های منطقه دوایری هستند که از تقاطع سطوح موازی با کره تشکیل میشود. مساحت منطقه برابر است با $2\pi rh$، که در آن r شعاع کره و h ارتفاع منطقه است. نیز ← عرقچین.

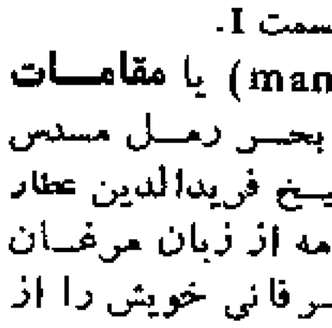
منطقه

منطقه[2] (mantaqe)، پهنه‌ای از زمین که به واسطه‌ی نوع حیوانات یا نباتات آن کاملاً مشخص و متمایز است، یا به واسطه‌ی اقلیم و زمین و غیره برای رشد بعضی حیوانات یا نباتات مساعد شده است. نیز ← کاتن بلت؛ کمربند غله؛ بلک بلت.
منطقة البروج[3] (mantaqato 'l.boruj)، در نجوم، منطقه‌ی فرضی آسمان که حدود 8° در هر طرف دایره البروج امتداد دارد. این منطقه را به ۱۲ قسمت متساوی تقسیم کرده‌اند که هر کدام یک برج نام دارد؛ ستارگان هر برج یک صورت فلکی تشکیل میدهند، و برج به نام این صورت خوانده میشود. ترتیب ۱۲ برج ابتدا از نقطه‌ی اعتدال ربیعی (که برجها از آنجا شمرده می‌شود) به طرف مشرق و علامات نجومی آنها چنین است:

حمل (بره)	حمل	♈
ثور (گاو نر)	ثور	♉
جوزا (دوپیکر)	جوزا	♊
سرطان (خرچنگ)	سرطان	♋
اسد (شیر)	اسد	♌
سنبله (خوشه)	سنبله	♍
میزان (ترازو)	میزان	♎
عقرب	عقرب	♏
قوس (کمان)	قوس	♐
جدی (بزغاله)	جدی	♑
دلو	دلو	♒
حوت (ماهی)	حوت	♓

شش تای اول در شمال استوای فلکی و بقیه‌ی آنها در ج آن واقعند. به علت تقدیم اعتدالین، در مدت حدود ۲'000 سال که از نامگذاری برجها گذشته، هر یک از آنها 30° تغییر محل داده، و اکنون در محل برجی که از جنبه‌ی نظری در مغرب آن است جای دارد (مثلاً در ماه فروردین، خورشید در آسمان مقابل برج یا صورت فلکی حوت است). برای شکل ← برج.
منطقه‌ی آرامگان استوائی[4] (mantaqeye ārāmgān-)، منطقه‌ای در نواحی استوائی زمین که پهنای آن متغیر است، ولی به دور زمین حلقه میزند، و هوای آن کمفشار و بادهای آن عموماً ملایم و متغیرند، و با آرامش‌های پروفور هوا منقطع میشوند.
منطقه‌ی استوائی: ← منطقه‌ی حاره.
منطقه‌ی حاره[5] (härre) یا **منطقه‌ی محترقه** یا **منطقه‌ی استوائی**، قسمتی از سطح زمین واقع بین مدار رأس السرطان و مدار رأس الجدی.
نیز ← مدارگان، مناطق زمین.
منطقه‌ی کانال[6] **(پاناما):** ← پاناما، منطقه‌ی کانال.
منطقه‌ی محترقه: ← منطقه‌ی حاره.
منطقه‌ی معتدله[7] (mo'tadele)، هر یک از دو منطقه‌ی زمین، یکی ــ **منطقه‌ی معتدله‌ی شمالی** ــ در نیمکره‌ی شمالی بین مدار رأس السرطان و مدار شمالگان، و دیگری ــ **منطقه‌ی معتدله‌ی جنوبی** ــ در نیمکره‌ی جنوبی بین مدار رأس الجدی و مدار جنوبگان. آب و هوای این منطقه معتدل نیست، و به همین جهت در تقسیم‌بندی اقلیمی جدید سطح زمین، این اصطلاح منسوخ است، و ناحیه‌ی موسوم به عرضهای میانه تقریباً بر این منطقه منطبق است. نیز ← مناطق زمین.
منطقه‌ی معتدله‌ی جنوبی: ← منطقه‌ی معتدله.
منطقه‌ی معتدله‌ی شمالی: ← منطقه‌ی معتدله.
منطقه‌ی منجمده[8] (monjamede)، هر یک از دو ناحیه‌ی زمین که یکی ــ **منطقه‌ی منجمده‌ی شمالی** ــ در شمال مدار شمالگان و دیگری ــ **منطقه‌ی منجمده‌ی جنوبی** ــ در جنوب مدار جنوبگان است. نیز ← مناطق زمین: عرضهای بالا.
منطقه‌ی منجمده‌ی جنوبی: ← منطقه‌ی منجمده.
منطقه‌ی منجمده‌ی شمالی: ← منطقه‌ی منجمده.
منطقه‌ی نفوذ[9]، ناحیه‌ای که، معمولاً بنا به قرارداد، که میان چند ملت بسته شده، بعضی از آنها آزادی عمل انحصاری در آن ناحیه داشته باشند؛ و نیز این اصطلاح مسامحةً به سرزمینی اطلاق میشود که نیروئی خارجی مترصد به دست آوردن نفوذ انحصاری در آن است بی آنکه بخواهد آن را تصرف کند. نیز ← قیمومیت.
منطقی رازی (manteqie rāzi)، شهرت **ابو محمد منصور**، فد بین ۳۶۷ و ۳۸۰ هق، از قدیمترین شعرای پارسیگوی عراق عجم، معاصر با صاحب ابن عباد (۳۲۶–۳۸۵). هنگامی که بدیع‌الزمان همدانی به حضور صاحب رفت، صاحب، برای آزمایش وی، این سه بیت را از منطقی برای او خواند و از او خواست تا آنها را به عربی باز گرداند:

یک موی بدزدیدم از دو زلفت
چون زلف زدی ای صنم، به شانه
چونانش به سختی همی کشیدم
چون مور که گندم کشد بخانه
با موی بخانه شدم، پدر گفت
منصور کدام است از این دوگانه.

و بدیع الزمان بدین گونه آن ابیات را ترجمه‌ی منظوم کرد:

سَرِقْتُ مِنْ طُرَّتِهِ شَعْرَةً
حِينَ فَدا يَمْشِطُها بِالمِشاط
ثُمَّ تَدَلَّلْتُ بِها مُشْغِلاً
تَدَلُّجَ النَّمْلِ بِحَبِّ الخِياط
قالَ ابِي مِن وَلَدِي مِنْكُما
كِلا كُما يَدخُلُ ثَمَّ الخِياط.

منظر (manzar)، ده (جم ۱'۳۳۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاولایت، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۴کیلومتری ش‌ش تربت حیدریه. محصولاتش غلات، چغندر، و پنبه‌ش است.
منظرشناخت[10] (manzar.šenāxt) یا **علم مناظر و مرایا** (manāzer, marāyā)، هنر و علمی که به وسیله‌ی آن، با استفاده از اصول هندسی و بصری، بتوان تصویر اشیاء سه‌بعدی را بر روی یک سطح مستوی چنان رسم کرد که تصویر همان اثر را به بیننده القا کند که شیء حقیقی در طبیعت القا میکند. خطوط تصویر ممکن است فقط شباهت مختصری با خطوط شیء حقیقی داشته باشد، مثلاً، اجسام به نسبتی که از چشم دورتر قرار بگیرند کوچکتر و محوتر می‌نمایند، یا خطوطی که در حقیقت موازی یکدیگرند چنین مینمایند که در فاصله‌ی دور به هم میگرایند. اصولی که این تغییر شکل را باعث میشود اصول منظرشناخت نامیده میشود.

در تصویر کردن یک شیء باید خطوط خارجی جسم، رنگ، و سایه‌روشن سطوح مختلف آن بر روی سطح مستوی منعکس شود. در نتیجه دو نوع منظرشناخت پدید میآید، فضائی و خطی. منظرشناخت فضائی با ظاهر اشیاء سر و کار دارد و شامل مباحث سایه‌روشن، نور، و

(۱)zone of sphere (۲)belt (۳)Zodiac (۴)doldrums; equatorial belt of calms (۵)torrid zone; tropics (۶)Canal Zone (۷)middle latitudes; intermediate zone (۸)frigid zone (۹)sphere of influence (10)perspective

رنگ میشود. منظرشناخت خطی فقط مربوط به محیط مرئی اشیاء است، که علمی دقیق و ریاضی است و مباحث منظرشناخت مربوط به این نوع میشود.

بنا به عمل منظرشناخت فضائی و خطی، اشیاء، مجسمه‌ها، و نقوش برجسته‌ای که بالاتر از سطح رؤیت قرار میگیرند دارای بعد، فرم و فاصله‌های متفاوت از فرمها و بعدهای حقیقی به نظر میرسند. مثلاً تندیسی که در سطح رؤیت بلند و باریک دیده میشود، وقتی در بالای سطح رؤیت قرار گیرد کوتاه و چاق مینماید، و اگر نقوش نیم‌برجسته بالاتر از سطح دید قرار گیرند، به صورت نقوش مسطح و مبهم مینمایند. بنا بر این، مجسمه‌سازان، هنگام ساختن قالب مجسمه‌ها، به این مسئله توجه دارند و آثاری که باید بالاتر از سطح رؤیت قرار گیرند ــ مثلاً تزیینات سردر کلیساها و ساختمانهای طوری طراحی میشوند و در بعضی ابعاد طوری مبالغه میشود که اثر هنری در سطح رؤیت متناسب و شکیل بنماید.

نظریه‌ی اصلی منظرشناخت خطی. نظریه‌ی منظرشناخت خطی بر سه اصل استوار است اگر صفحه‌ی تصویر موازی صفحه‌ی مارّ بر مراکز دو چشم و عمود بر اشعه‌ی مستقیم دید در نظر گرفته شود (شکل ۱)؛

۱) منظرشناختِ خط موازی با صفحه‌ی تصویرْ خطی است موازی با خود آن خط ولی کوتاهتر از آن. در شکل ۲ خط X′Y′ تصویر خط XY است.

ب) منظرشناختِ خط مایل بر صفحه‌ی تصویرْ خطی است مایل نسبت به خط حقیقی و موازی صفحه‌ی چشم ولی کوتاهتر از خط حقیقی. اندازه‌ی تصویر از اتصال دو نقطه‌ای که اشعه‌ی دید، پس از عبور از صفحه‌ی تصویر، به دو انتهای خط حقیقی می‌افکند به دست میآید (شکل ۳).

ج) منظرشناختِ خط عمود بر صفحه‌ی تصویرْ نقطه‌ای است واقع بر صفحه‌ی تصویر که محل تلاقی امتداد خط حقیقی با صفحه‌ی تصویر است. در شکل ۴، نقطه‌ی O تصویر خط AB است.

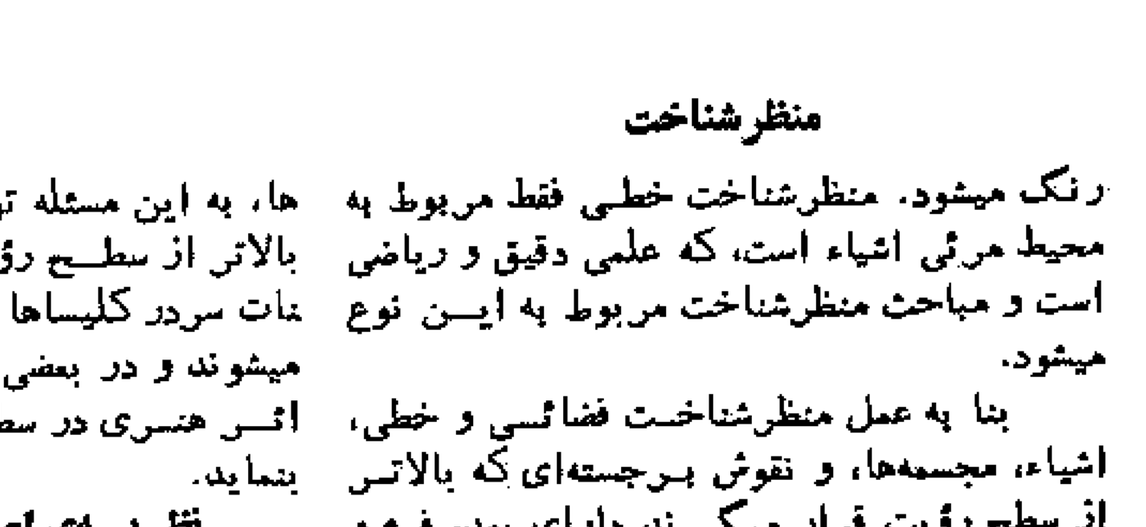

شکل ۱

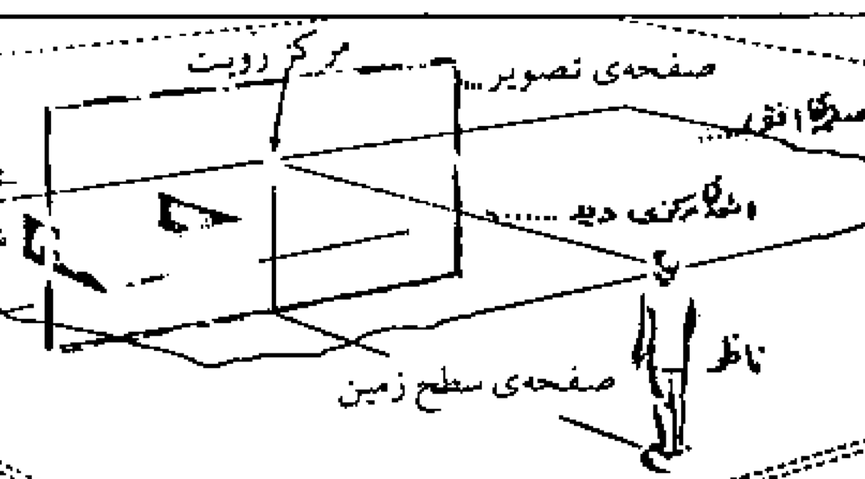

شکل ۲

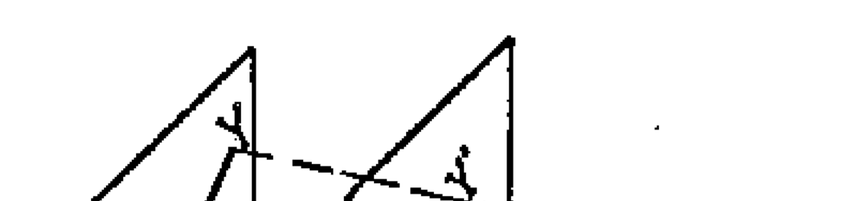

شکل ۳

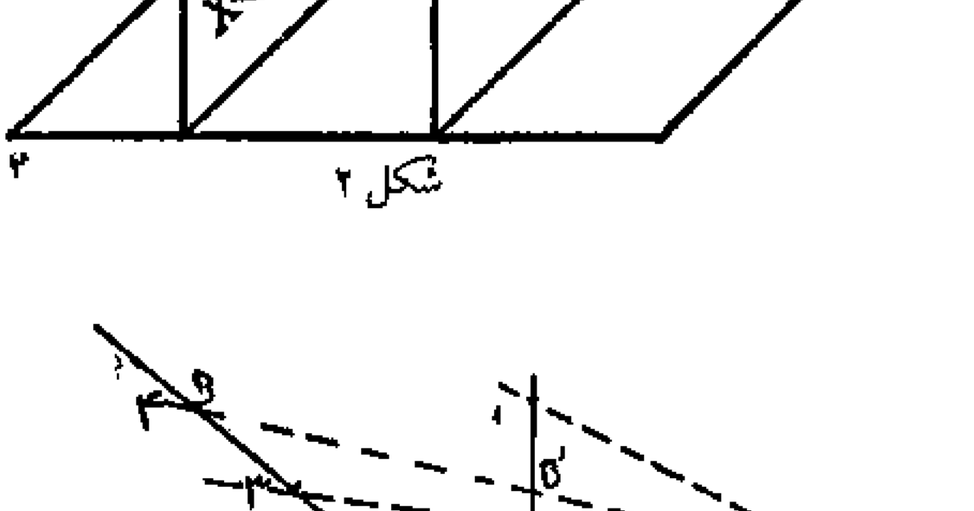

شکل ٤

منظرشناخت خطی بر سه نوع است، موازی یا تک‌نقطه‌ای، زاویه‌ای یا دونقطه‌ای، و مایل یا سه‌نقطه‌ای.

۱) در منظرشناخت تک‌نقطه‌ای کلیه خطوط عمود بر صفحه‌ی دید در یک نقطه به هم میگرایند. کلیه‌ی اشیائی که سطوح آنها موازی با یا عمود بر سطح تصویر است باید به این صورت تصویر شوند (شکل ۵، صفحه‌ی ۲۸۷۳). از آثار معروفی که در آن از این نوع منظرشناخت استفاده شده تابلوی معروف آخرین شام لئوناردو داوینچی است که کلیه‌ی خطوط اطاق به نقطه‌ی همگرائی (منطبق با سر حضرت مسیح) ختم میشوند.

۲) در منظرشناخت زاویه‌ای دو نقطه‌ی همگرائی (نقطه‌ی بینهایت) واقع بر خط بینهایت وجود دارد، یکی برای خطوط عرضی و دیگری برای خطوط طولی. این طریق برای تصویر اشیائی است که سطوح آنها نسبت به صفحه‌ی تصویر مایل است و زوایائی غیر از ۹۰° میسازند (شکل ۶؛ صفحه‌ی ۲۸۷۳). اگر خطی مایل بر صفحه‌ی تصویر به قطعات مساوی تقسیم شده باشد و بخواهیم منظرشناخت آن را رسم کنیم قطعات تقسیم‌شده هرچه از چشم دورتر شوند کوچکتر رسم میشوند.

۳) منظرشناخت مایل یا سه‌نقطه‌ای مانند منظرشناخت دونقطه‌ای است با این تفاوت که خطوط عمودی نیز یک نقطه‌ی همگرائی سوم ایجاد میکنند. در این طریق تصویرگری از سه خط بینهایت استفاده میشود و برای مصور کردن خطوط اشیائی به‌کار برده میشود که نسبت به صفحه‌ی سطح زمین و صفحه‌ی تصویر زوایائی غیر از ۹۰° داشته باشند (شکل ۷؛ صفحه‌ی ۲۸۷۳). این طریق تصویرگری اغلب مورد استفاده‌ی معماران و طراحان قرار میگیرد.

تاریخچه

بشر هنرمند از عصر حجر تا کنون قصد داشته است که احساس بعد و فضا را به نحوی تصویر کند. از اولین آثاری که این احساس را نمایانده است منظره‌ی گله‌ای است که ۱۵٬۰۰۰ سال پیش بر روی یک تکه استخوان نقش شده است. مطالعه‌ی کاملی از هنر تجسمی و گرافیک مصریان باستان و آشوریان نشان میدهد که این دو قوم اصول منظرشناخت را نمیشناخته‌اند، ولی هنرمندان مصر باستان در آثار خود فقط مهمترین عنصر را با رعایت اصول منظرشناختی مخصوص خود تصویر میکردند؛ به این معنی که با استفاده‌ی از طرح فوقانی و جانبی یک شیء و ترکیب این دو طرح، مقصود خود را منعکس میکردند. این روش ترسیم منظرشناخت حدود ۳٬۰۰۰ سال در هنر تصویرگری مصری ادامه داشته است. یونانیها اصول منظرشناخت خطی را در مجسمه‌سازی میشناختند، ولی از منظرشناخت فضائی چیزی نمیدانستند و نقاشیهای آنها فاقد منظرشناخت بود. در امریکا، هندیشمردگان شمال غربی روش منحصر به فرد خود را به کار می‌گرفتند، و از ترکیب نیمرخ و تمامرخ انسان یا حیوان منظرشناخت مشخصی به وجود میآوردند. هنرمندان چینی در مصور کردن مناظر، خطوط کناره‌های اشیاء یا عناصر طبیعت مانند خاک، آب، یا امواج را بر صفحه منعکس میساختند. بدین ترتیب، مسافت و فضا را با مهارتی خارق العاده بیان میکردند. خطوط موازی بناها و عمارات در منظرشناخت چینی موازی رسم میشد، در حالی که در منظرشناخت صحیح این خطوط باید در یک نقطه‌ی بینهایت دور به هم بگرایند. ولی خود چینیها واقف به این نقص بودند و برای جلوگیری از خطای بصری، که ممکن بود موجب معیوب نمایاندن بناها شود، آن قسمت از خطوط و ستونهای موازی را با تکه‌هائی از چین و شکنهای تزیینی میپوشاندند. اولین بار رومیها از پدیده‌ی کوتاه نمودار کردن تصویر اطلاع یافتند. به همین دلیل در

نقاشیهای روی گچ در پمپئی بـه آثاری بر می‌خوریم که در آنها نشانه‌هائـی از رعـایت اصول منظرشناخت در تصویرگری ساختمانها دیده می‌شود. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۵م هنرمندان ایتالیائی دوره‌ی رنسانس قـوانیـن ثـابت و صحیحی بـرای رسم منظرشناخت بنیان نهادنـد که بـر اساس خط افق و نقطه‌ی همگرائـی (نقطه بینهایت) بود. اولین کسی که مسائل زیادی از اصول منظرشناخت را حل کرد نقاش رئـالیست دوره‌ی رنـسانس فلورانس، پائولو اوتچلو، بود، ولی عقاید او با مخالفت معاصـرانش، از جمله معماران معروف برونلسکی و آلبرتی مـواجه شد. علی رغم این مخالفتها، عقاید و اصـول مختلفی در باره‌ی این نظریه وسیله‌ی همین متفکرین تـدوین شد. سالها بعد مازاتچو این قـوانین را در آثـار نقاشی خود بـه کار بست، و در مدت کوتاهی نقاشان آثـار مـذهبـی آن دوره تـوانستند بـا تصویر بناها و عمارات در زمینه‌ی پرده‌های نقاشی یا نقـاشیهـای دیـواری سبـک کامـلاً مشخصی به وجود آورنـد. نقاشان مکتبهای هلندی و فلاندری، بـرای اولین‌بار، اصول منظرشناخـت فضائی را در آثـار خـود بـه کار بستند. آثار یـان وان در هایدن[1] (yān vān der hāyden، ۱۶۳۷–۱۷۱۲) و دورنمـاهای هـولبمـا[2] (holbemā) و برخـی از آثار رامبران نمونه‌هائـی از این تحول‌اند. هنرمندان قرن ۱۹م که از نظر رعایت اصول منظرشنـاخت فضائی معـروفیـت خـاص دارند عبارتند از دوبینی، آنتون مـاووه[3] (ānton māve ۱۸۳۸–۸۸، نقـاش منظرساز هلندی)، و کلود مونه.

منظرشناخت خطی: ← منظر شناخت یا علم مناظر و مرایا.

منظرشناخـت فضائی: ← منظرشناخت یـا علـم مناظر و مرایا.

منظره‌یاب، در عکاسی، ← عکاسی، III.

منظـریه (manzariyye)، ده (جه ۱۴۴ سنه ۱۳۴۵هش)، شهرستان شمیرانات، استان مـرکزی (تهران)، از ییلاقات، و از مراکز ورزشی تهـران است. بنـائـی از دوره‌ی قاجاریه دارد.

منظـومـه[4] (manzume) یـا **سیستم** (sistem-فنـ)، مجموعه‌ی عناصر مـادی یا غیر مادیی که چنان با یکدیگر وابستگی دارند که یک کل سازمانـدار میسازند، مثلاً، منظومه‌ی شمسی، منظومه یـا سیستم اعصاب، سیستم آحـاد (← سلسله‌ی آحاد)، و نیز مجموعه‌ی افکار علمی یـا فلسفی وابسته به یکدیگر که از لحاظ روابط آنها با هم مورد توجه قرار گرفته بـاشند، مثلاً، منظومه‌ی فلسفی کانت، معنی دیگر آن مجموعه‌ی روشها و سازمـانهائـی است که از آنها یـک ساختمان نظری و یـک روش عملی فـراهم می‌شود، مانند سیستم سرمایه‌داری یـا سیستم حکومت که در این مـورد بیشتر به جـای آن کلمه‌ی نظام استعمال میشود.

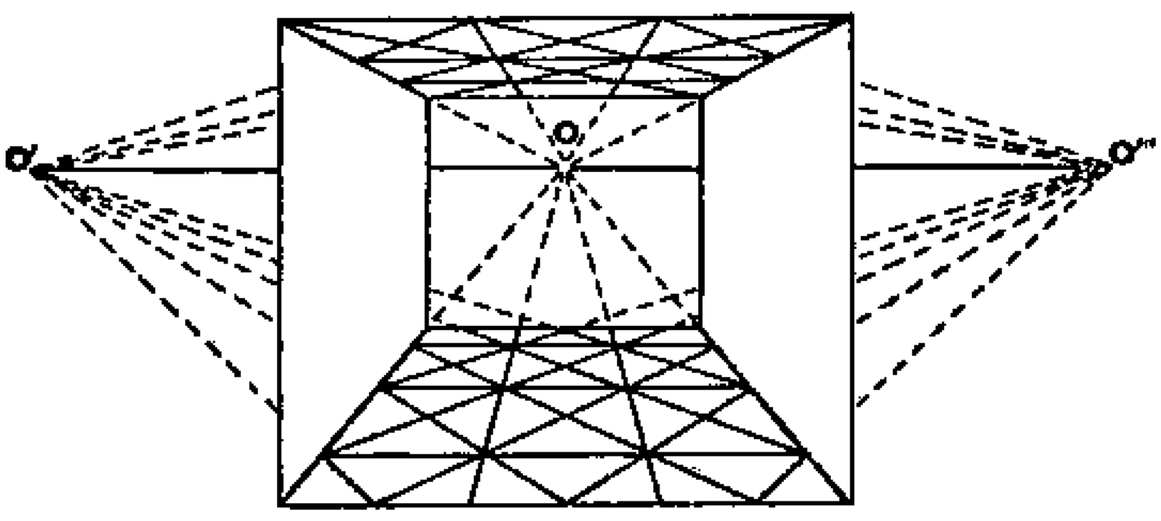

شکل ۵

شکل ۶

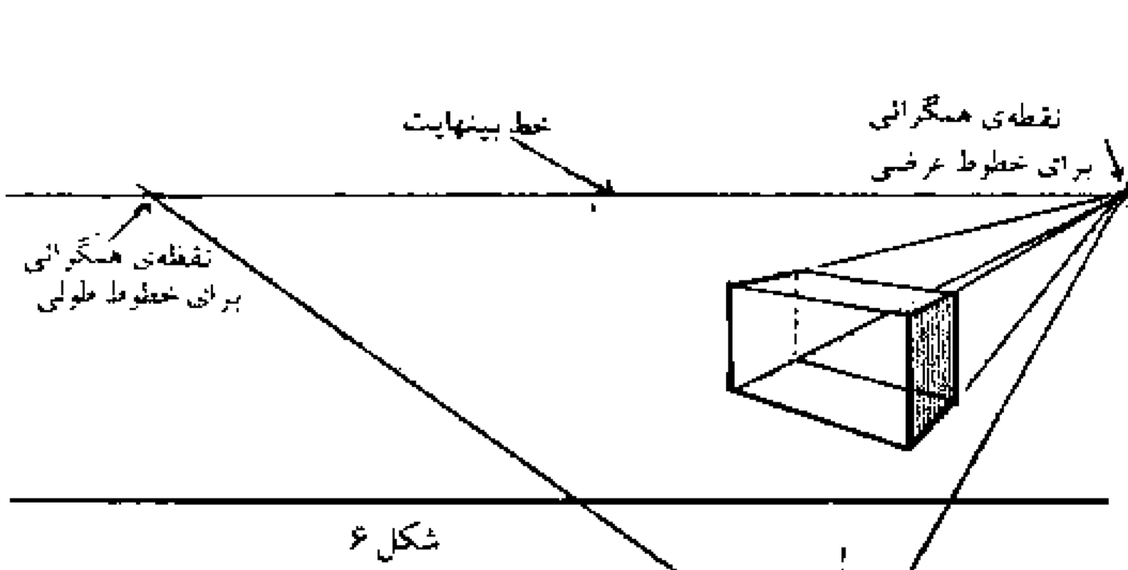
شکل ۷ ــ منظر شناخت مایل

منظومـه (manzume) (از نظم)، در ادب فارسی، اصلاً سخنی که به نظم آمده باشد (در مقابل نثر)، اما بیشتر، و به طـور کلی، بـر انواع طـولانـی شعر (همچون مسمط و تـرکیب‌بند و ترجیع‌بند، بدون توجه به شکل خاص هر یک)، خاصه مثنوی، اطلاق میشود.

منظومه‌ی خشخاشیه: ← غیرت کرمانشاهی.

منظومه‌ی شمسی[5]، خورشید و اجـرام آسمانی دیگری که، به واسطه‌ی نیروی جـاذبه‌ی خورشید، بر مدارهای خـود میگردند. مشتمـل است بـر سیارات، سیارکان، اقمـار (← قمر)، بعضی دنباله‌داران و شهابها (← شهاب). نظـریه‌هـای مربوط به اصل منظومه‌ی شمسی عبارتند از ← فرضیه‌ی لاپلاس، ← فرضیه‌ی سیارکان، ← نظریه‌ی غباری، و ← نظریه‌ی کشندی. منظومه‌ی شمسی، به تبعیت خورشید، بر خطی مستقیم به جانب نقطـه‌ای در صورت جائی علی رکبتیه حرکت میکند.

منظومه‌ی کوپرنیک: ← کوپرنیک.

منظومه‌ی کهکشانی: ← کهکشان.

منعکس، در نظریـه‌ی مجموعـه‌ها، ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت III، بند ۴. III.

منع مسکرات، قانون[6] یا **تحریم مشروبات‌الکلی،** به طور کلی، در همه‌ی کشورهای اسلامی قوانینی برای منع استعمـال نوشابه‌های الکلـی تدوین شده، و قوانیـن مزبور متکی بـه قوانین شرع است. در غالب کشورهـای اروپـا و امـریکا هم قوانینی برای نظارت و محـدود کـردن فروش نوشابه‌های الکلی وضع شده است. نظر اصلی از وضع این قوانین، یکی جلـوگیری از افراط در استعمال نوشابه، و دیگری وضع مالیات به منظور افزایش درآمد دولت است. سوئد اولیـن کشور اروپائی بود کـه در ۱۸۶۵ قـانونی وضع کرد و فروش نوشابه‌های الکلـی را مشروط به تحصیل اجازه‌ی مخصوص از دولت ساخت، و کوشید تـا در امر تولید نوشابه سود افـراد خصوصی را از میان ببرد. در انگلستان قوانینی بـرای محدود کردن ساعات فروش نوشابه‌های الکلـی تدوین شده که تاحدی از افراط جلوگیری میکنـد. در کشمـکش، پس از چنـد سال تبلیغ برعلیـه فروش مسکرات، قانونی وضع شد کـه فروش هر گونـه نوشابه‌ی الکلی را منع میکـرد. ایـن قانون در ۱۹۱۹ اجرا و در ۱۹۳۳ لغو شد. علت لغو قانون رواج قاچاق و فسادی بود کـه در موقع اجـرای قانون حکمفرمـا بـود. اکنـون بعضی از ایالات کشمکش این حق را برای خود محفوظ داشته‌اند که، در صورت اقتضاء، فروش نوشابـه‌های الکلـی را منع کنند، ولی کمتر از ایـن حق استفاده مـی‌کنند. با وجود قوانین مذهبـی و مـدنی بسیاری که برای منع مصرف نوشابه‌های الکلی وضع شده است، مصرف مسکرات تقلیل عمده نیافته و کسانی کـه در صدد محـدود کـردن مصرف آن برآمده‌اند. توفیق بیشتری به دست آورده‌اند.

منفیتیون: ← منفیتیه.

منفیتیه (manqitiyye)، یا **منفیتیـون** (un-)، سلسله‌ای از خانهای بخارا که از زمان ابوالفیض خان، از ملوک جانیه، و معـاصر نادر شاه افشار به قدرت رسیدند. منفیتیـه منسوب به حکیم اتالیق (atālīq، لقبی معـادل اتـابیک) این خداداد یار، اتالیقِ منفیت، هستند کـه ابوالفیض خان به سبب عیـاشی، اداره‌ی امـور مملکـت را به او سپرده بـود، و منفیت اصلاً نـام قبیله‌ای از قبا-

(۱)Heyden (۲)Holbema (۳)Mauve (۴)system (۵)solar system (۶)liquor law

پل مغول است که نخستین‌بار در تاریخ رشیدی بدان اشاره شده‌است. از آن پس از منفیت و قنقرات به عنوان دو قبیله‌ی مهم ترک نام برده شده. هنگام حمله‌ی نادر شاه به خوارزم، حکیم اتالیق پسر خود محمد رحیم بیگ را به خدمت نادر فرستاد، و ابوالفیض را وادار به استقبال و اطاعت از نادر کرد. اما بزودی محمد رحیم بیگ ابوالفیض خان را کشت (۱۱۵۳ هق) و نخست پسر ۹ساله‌ی او، عبدالمؤمن خان را به سلطنت بر داشت، و به نام او به حکومت پرداخت، و پس از یک سال او را نیز کشت، و برادر عبدالمؤمن، عبیدالله خان را، که هنوز در مهد بود، عنوان شاهی داد. در اندک مدتی او را نیز از میان برداشت وخود مستقلاً به سلطنت نشست (۱۱۵۷ هق) و سکه و خطبه به نام خویش کرد. پس از مرگ (۱۱۶۲ هق) او دانیال ابن اتالیق، عم وی، به امارت نشست (۱۱۶۳ هق). دانیال اگرچه ابوالغازی خان، نواده‌ی دختری ابوالفیض خان، را به سلطنت بر داشت و سکه و خطبه نیز به نام او کرد، اداره‌ی حکومت را در دست داشت، و حکومت ابوالغازی خان اسمی بیش نبود. پس از مرگ دانیال پسر او شاهمراد، ملقب به میرمعصوم غازی، به سلطنت رسید (۱۱۹۹ هق) و از این زمان رسماً حکومت و سلطنت به منفیتیه انتقال یافت. امیر معصوم، اگرچه به اطراف و از جمله به مرو نیز دست‌اندازی کرد، در مقابل تیمور شاه درانی از در اطاعت درآمد، اما فتوحات خود را همچنان حفظ کرد. معروفترین امرای این سلسله، پس از امیر معصوم، عبارتند از امیر حیدر ابن امیر معصوم (جلوس ۱۲۱۶ هق)، امیر نصرالله بهادر خان (جلوس ۱۲۴۲ هق)، امیر مظفر (جلوس ۱۲۷۷ هق) پسر امیر نصرالله. در زمان امیر مظفر دست‌اندازی روسها به آسیای مرکزی آغاز شد، و بخارا و سمرقند و خوقند تحت تسلط روسها در آمد، و امیر بخارا متحد و در حقیقت دست‌نشاندی روسیه شد. آخرین آنان که میر عالم نام داشت، و در سن پطرز بورگ تحصیل کرده بود، در ۱۳۲۸ هق به امارت نشست. اما انقلاب اکتبر او را به افغانستان راند، و وی تا پایان جنگ II در کابل زندگی کرد.

منف، شهر، مصر، ← ممفیس.

منفتاح: ← مرنپتاح.

منفرده یا مجموعه‌ی یکانی: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۷. I.

منفلوطی، مصطفی لطفی (lotfi manfaluti)، ۱۸۷۶–۱۹۲۴، نویسنده‌ی عرب، اهل منفلوط، مصر. از خاندان علم و تقوی بود و در مدرسه‌ی الازهر علوم دینی و ادبی را فرا گرفت و، به علت هجو خدیو عباسی حلمی، مدتی در زندان به سر برد. پس از رهائی نماینده‌ی مجلس شد. با نثر روان خود در داستانهای مهیج عواطف رقیق را بیان کرده است. ۲ اثر مشهور او، کتاب النظرات (۳ جلد، ۱۹۱۰–۲۰) و کتاب العبرات، مشتمل بر داستانها و انتقادهای اجتماعی است.

منفی، عدد: ← عدد منفی.

منفیبار[1] (manfi.bar)، عنصر یا رادیکالی که اتمهای آن گرایش نسبةً زیاد به جذب کردن الکترون دارند. اتمهای این گونه عناصر، در نتیجه‌ی گرفتن الکترون، تبدیل به یون منفی میشوند (← ظرفیت، در شیمی، قسمت II). عناصر منفیبار عموماً اسیدساز هستند. قشر خارجی اتم آنها ۴ الکترون یا بیشتر دارد، و این اتمها گرایش دارند که از اتمهای دیگر الکترون بگیرند تا قشر خارجی خود را تکمیل کنند. عناصر منفیبار عموماً نافلزند و به وسیله‌ی پیوندهای برقظرفیتی (← ظرفیت، در شیمی، قسمت III) به عناصر مثبتبار متصل میشوند.

منقشلاغ (manqešlāq)، به فارسی سیاه‌کوه، شبه‌جزیره‌ای بر ساحل شرقی دریای خزر، جنب قزاقستان.

منقطع، حدیث (monqate') حدیثی که سند آن به معصوم یا جلف یکی از آحاد سلسله یا بیشتر قطع شده و سند از صورت اتصال خارج شده است. نیز ← حدیث.

منقوط (manqut)، در علم بدیع، بیتی یا بیشتر که همه‌ی حروف آن را نقطه‌دار آورده باشند (نیز← مجرد)؛ مانند (سلمان ساوجی)،

زهب جنبی، پشت جیبی، زین زین
پشت‌تختی، تخت بختی، پیش بین.

منقولات پادشاهان: ← صبه.

منقولات یحیی: ← صبه.

منک یا مونک: ← ختل.

منکاورع، پادشاه مصر، ← منکورع.

منکب الجوزاء: ← ید الجوزاء.

منکب الفرس[2] (mankebo 'l.faras) [عربی، ← شانه‌ی اسب]، در نجوم، ستاره‌ی بتا (β) از صورت فلکی فرس اعظم. نیز ← صورت فلکی، شکل ← ۱۵۹۴ و جدول ۲، ← ۱۵۸۹.

منکبرتی: ← منکبرنی.

منکبرنی (menkoberni) یا **منکبرتی** (ti-)، لقب **سلطان جلال‌الدین**، فت ۶۲۸ هق، آخرین سلطان سلسله‌ی خوارزمشاهیان و پسر ارشد سلطان محمد خوارزمشاه. وی در هنگام فرار پدرش به جزیره‌ی آبسکون، با دو تن دیگر از برادران خویش، غیاث‌الدین و رکن‌الدین، بدو پیوست، و سلطان محمد در جزیره‌ی آبسکون او را با آنکه ولیعهدش نبود ولیعهد سلطان محمد پسر دیگرش اوزلاغ شاه بود که سلطان به سبب اصرار ترکان خاتون، مادر خویش او را به ولیعهدی برگزیده بود به جانشینی خویش بر گزید و با دو برادر دیگر به خوارزم (که هنوز به دست مغول نیفتاده بود) روانه کرد، و منکبرنی در خوارزم به سلطنت نشست. اما چون ترکان خاتون و یاران اوزلاغ شاه به مخالفت برخاسته در صدد کشتن او بر آمدند، بگریخت و به نسا رفت، و بعد از مقابله با دسته‌ای از مغول و غلبه بر آنها، از طریق نیشابور و زوزن خود را به هرات رسانید (۶۱۸ هق)، و سپس به غزنه رفت، و در طی این مسافرتها لشکری گرد آورده در حدود بامیان با مغول جنگ کرد، و در طی چند زد و خورد عده‌ای از آنها را کشت. ولی چون بر سر تقسیم غنائم بین دسته‌های مختلف لشکریان او اختلاف افتاد، و چنگیز خان نیز خود لشکر به دفع او آورد، وی ناچار از غزنه بگریخت، و راه سند در پیش گرفت، و در پیش چشم لشکر چنگیز با رشادت و جلادت تمام از سند عبور کرد (۶۱۹ هق)، و چندی در هند کرّ و فری نمود. عاقبت از آنجا به جانب کرمان تاخت (۶۲۱ هق)، و بعد از غلبه بر عراق، به خوزستان شتافت، و چندی بعد آهنگ آذربایجان کرد. مکرر با مغول و دیگر دشمنان خویش جنگ کرد، و در ۶۲۲ هق شهر تبریز را تصرف کرد و ۶ سال بر آن فرمانروائی داشت. در نزدیک ارزنجان از سلطان علاءالدین کیقباد، پادشاه سلجوقی روم، شکست خورده (رمضان ۶۲۷ هق) در حدود مغان نیز از لشکر مغول چشم‌زخم دید، و از آنجا به گنجه باز گشت. و چون بار دیگر با هجوم لشکر مغول مواجه شد بگریخت و در حدود جبال میافارقین، به هنگام فرار، به دست کردان به قتل رسید، و با مرگ او سلسله‌ی خوارزمشاهیان منقرض شد.

منکجور (menkejur)، فت ظاهراً ح ۲۲۵ هق، از بزرگان ولایت فرغانه و برادرزن و قائم مقام افشین در ولایت آذربایجان بعد از فتح آنجا و استخلاص آن از بابک خرم‌دین. منکجور، بعد از عزیمت افشین از آذربایجان به سامرا، در آن ولایت از جانب افشین و به نیابت او حکومت یافت؛ اما چون با صاحب برید آذربایجان اختلاف یافت و مردم اردبیل به همراهی و پشتیبانی صاحب برید بر خاستند، منکجور با اهل اردبیل به جنگ پرداخت، و یاران بابک نیز ظاهراً به یاری او بر خاستند. معتصم چون این خبر بشنید از افشین خواست تا منکجور را معزول دارد، و افشین ابوالساج دیوداد را ظاهراً به دفع و باطناً به یاری او فرستاد. اما منکجور چون این خبر بدانست از فرمان خلیفه سر پیچید، و در یکی از قلعه‌های بابک جای گرفت، و با بغا (boqā)، سردار ترک که معتصم به دفع او فرستاده بود، یک‌چند جنگ کرد. عاقبت تسلیم شد، و او را به سامرا بردند، و معتصم او را به زندان افکند.

منکر، فرشته، ← قیامت، قسمت VIII، بند ۹.

منکس[3] (manks) [انگل. ← منسوب به جزیره‌ی من یا به مردم آن]، از زبانهای هندواروپائی، متعلق به گروه سلتی، که در ← جزیره‌ی من رایج بوده است. نیز ← زبان، جدول.

منکورع[4] (menkure') یا **منکاورع** (menkā-ra')، یا **موکرینوس**[5] (mukerinos)، فت ۲۵۲۵؟ ق‌م، پادشاه مصر قدیم از سلسله IV، جانشین خفرع، هرم سوم به فرمان او ساخته شد.

منکو قاآن (monku-)، فت ۶۵۷ هق، خان بزرگ و قاآن (۶۴۸–۶۵۷ هق) مغول؛ پسر تولی خان. وی به سبب تأخیر در تشکیل قوریلتای، و به علت وجود تشتت و اختلاف نظر در بین شاهزادگان مغول، دو سال بعد از وفات گیوک خان به مقام قاآنی برگزیده شد. مورخین او را به سخا و کرم ستوده‌اند. وی برادر خود هولاکو خان را به تسخیر ایران گسیل کرد. بعد از او، برادرش قوبلای قاآن به جای او نشست.

منکه: ← سند هند.

---

(۱) electronegative (۲) Scheat, Menkib (۳) Manx (۴) Menkaure (۵) Mycerinus

منکیوس[1] (menkius) صورت لاتینی نام **منگ ـتسه**[2] (meng-tse)، ۴۷۱؟–۲۸۸؟ ق‌م، حکیم چینی. منبع اصلی برای شرح زندگی وی نوشته‌های خود او است. در ایالت قدیمی چائو، مطابق با ایالت کنونی **شانتونگ** به دنیا آمد. در کودکی از پدر یتیم شد، و مادرش، که نام او در فرهنگ عامه‌ی چینی مترادف با فداکاری مادرانه شده، به تربیت او پرداخت. وی‌که از وضع هرج و مرج اجتماع بیمناک شده بود، به چندین ایالت سفر کرد و فرمانروایان را به عملی کردن تعلیمات کنفوسیوس تشویق کرد. فلسفه‌ی منکیوس مبتنی بر این اعتقاد بود که آدمی، بیش از آنکه خودخواه باشد، بالفطره غمخوار و دربند دیگران است. این خصلت وقتی خوب آشکار میشود که شخص آسایش خاطر داشته باشد، که آن هم نتیجه‌ی دسترس داشتن او به نیازمندیهای مادی است. از اینجا نتیجه میشود که وظیفه‌ی فرمانروا تأمین زندگی آسوده برای کسانی است که از او فرمان میبرند. فرمانروا باید از جنگ، جز در هنگام دفاع، بپرهیزد. اگر رفتار فرمانروا چنان باشد که رعایای او گرفتار قحط و نداری و خودخواهی شوند، واجب است که آن فرمانروا را از کار بیندازند. فهم بسیاری از اصلاحات ارضی و روابط اقتصادی دیگری که منکیوس پیشنهاد کرده بود، تنها از روی متن کتاب بازمانده‌ی او، کتاب منکیوس، که یکی از چهار کتاب (← شی شو) ادبیات چینی است، دشواری دارد. تا قرن ۱۱م در چین، چندان به چشم احترام به منکیوس نظر نمیشد، ولی از آن به بعد مجسمه‌های او را در معابد منسوب به کنفوسیوس نصب کردند، و کتاب او از لحاظ اهمیت و اعتبار پس از آثار کنفوسیوس قرار گرفت.

منگالور[3] (mangālor)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۱۴٬۰۹۳)، ایالت کرناتکه، ج‌غ هند؛ بر کنار دریای عربی. بندری است که از آن ادویه، برنج، قهوه، بادام، و الوار صادر میشود. در قرن ۱۳م پایتخت مملکت آلوپا بود. در اواخر قرن ۱۸م یک مرکز مهم کشتیسازی بود. در ۱۷۹۹ انگلیسها آن را اشغال کردند.

منگاوی (mangāvi)، ده (جم ۹۹۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان ترک، شهرستان ملایر، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ل ملایر. محصولاتش غلات و صیفی است. قالیبافی دارد.

منگدتسه: ← منکیوس.

منگر[4]، **کارل** (kārl menger)، ۱۸۴۰–۱۹۲۱، اقتصاددان اتریشی، از مؤسسین مکتبی اقتصادی معروف به "مکتب اقتصاد ملی اتریشی". استاد دانشگاه وین بود (۱۸۷۳–۱۹۰۳). از ۱۹۰۳ که بازنشسته شد به کار تحقیق پرداخت. نظریه‌ای بر این اصل اساسی ارائه کرد که به موجب آن کالائی که برای رفع نیازهای انسان مصرف میشود، بر حسب آنکه به طور مستقیم مصرف شود یا به طور غیرمستقیم، دارای دو ارزش متفاوتست؛ بدین ترتیب پدیده‌های اقتصادی قیمت و توزیع را بر حسب ارزش اجتماعی کالا توضیح کرد. از مهمترین آثارش بنیادهای علم اقتصاد (۱۸۷۱) است.

منگره (mongere)، دهستان (جم ۳٬۴۳۵ سش ۱۳۴۵ هش)، لغ بخش الوارگرمسیری، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۲۳ آبادی. کوهستانی، و در واقع دربندی است به طول ۴ و عرض ۳ فرسخ. به علت مرغوبیت زمین، چشمه‌های فراوان، و هوای معتدلش سبز و پر از گلهای وحشی است. انار و انگور آن در لرستان به خوبی معروف است.

منگره (mongere)، دهستان (جم ۱٬۷۰۰؟)، بخش اندیمشک، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۰ (؟) آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. محصول عمده‌ی آن غلات است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام در بخش اندیمشک نیامده است.

منگس[5]، **آنتون رافائل** (ānton rāfāel mengs)، ۱۷۲۸–۷۹، نقاش آلمانی درصحنه‌های تاریخی و صورتسازی؛ مة بوهم. پدرش، ایسمائل ایسرائیل منگس (ismāel isrāel؛ ح ۱۶۸۸–۱۷۶۴)، نقاش مینیاتورساز، که در درسدن زندگی میکرد، به آنتون هنر نقاشی آموخت و او را با خود به رم برد (۱۷۴۱). منگس جوان در درسدن به سمت نقاش دربار آوگوستوس III، شاه لهستان و ساکس، منصوب شد (۱۷۴۹). در ۱۷۵۴ مدیر آکادمی هنر واتیکان شد. برای تزیین قصر سلطنتی به مادرید دعوت شد (۱۷۶۱)، و در آنجا تعدادی از بهترین کارهایش را، که شامل سقایش ترایانوس است، نقاشی کرد. از آثار او پورتره‌ای که از ماریا لویسا، ملکه‌ی اسپانیا ساخت، که در موزه‌ی متروپلیتن نیو یورک است. منگس اولین نقاش کلاسیسیسم آلمان به شمار میرود. او نظریه‌پرداز برجسته‌ای نیز بود. مشهورترین اثرش نظریاتی چند در باره‌ی ذوق و زیبائی در هنر نقاشی (۱۷۶۲) است.

منگنز[6] (manganez؛ از فنس)، عنصر فلزی به رنگ سفید خاکستری با جلای مخصوص (علامت شیمیائی Mn، نیز عنصر، جدول). فلزی است شکننده و غیر چکشخوار، از آهن سختتر، و از نظر شیمیائی بااثر است. در ۱۷۷۴ ک. و. شله به وجود آن در مَنْیسیا[7] (بی‌اکسید منگنز) پی برد؛ و اول‌بار ت. ا. برگمان آن را جدا ساخت. در فولادسازی از نظر احیا و گوگرد زدائی اهمیت دارد، و ضمناً فولاد را سختتر و محکمتر میکند بدون آنکه آن را شکننده سازد؛ فولادهای منگنزدار ۱۰ تا ۱۵٪ منگنز دارند. با مس، قلع و روی به نسبتهای مختلفی مخلوط شده برنج و مفرغ منگنزدار میدهد. در پیلهای خشک به کار میرود، شیشه را بیرنگ میسازد. از ترکیبات مهم آن پرمنگنات پوتاسیوم است که گندزدا است و در شیمی به عنوان یک عامل اکسنده به کار میرود. مهمترین کانه‌ی آن منگنیاست.

منگنه‌ی آبی[8]، ماشین آبی، مرکب از دو استوانه‌ی پر از مایع مرتبط به هم که اختلاف قطر آن دو زیاد، و هر یک دارای یک پیستون است. طرز کار منگنه‌ی آبی مبتنی بر ← قانون پاسکال است، فشار وارد بر پیستون کوچک به وسیله‌ی مایع به پیستون بزرگ منتقل میشود (شکل) و آن را به سمت بالا میراند. نیز ← **ئیدرولیک**.

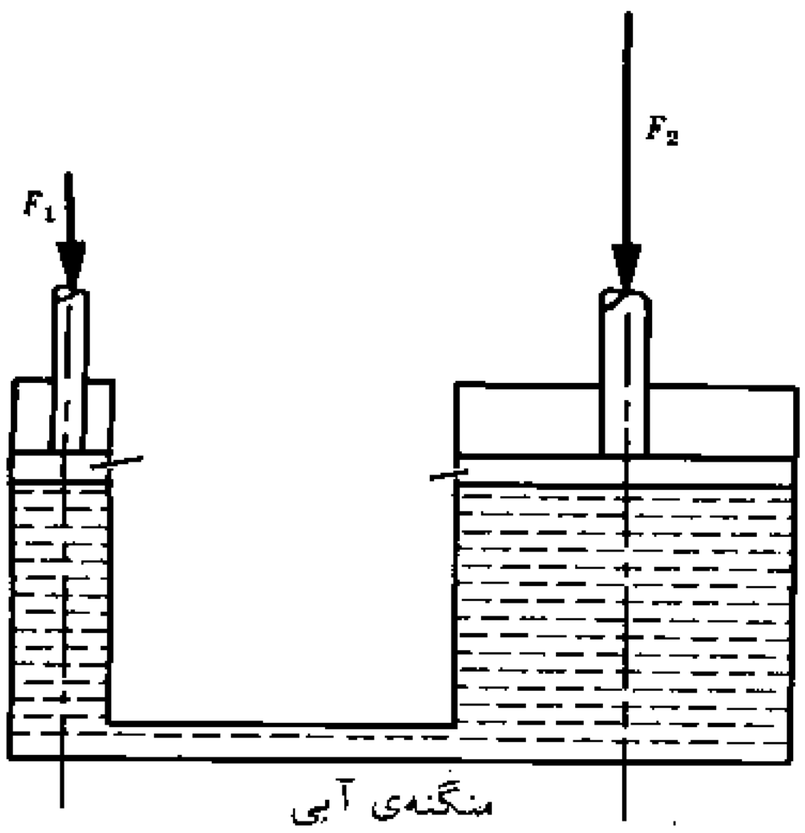

منگور (mangur)، از ایلات اطراف ساوجبلاغ مکری، ح ۱٬۵۰۰ خانوار، که در نواحی ج مهاباد به سر میبرند. از طریق گله‌داری و زراعت غلات، چغندر، توتون، و حبوبات زندگی میکنند. افرادی شجاع و سلحشورند. بنا بر نوشته‌ی دمرگان، رئیس قدیمی آنها حمزه آقا (فت ۱۲۹۸ هق) بود، که شورش کردها را رهبری میکرد، شهرهای مراغه، ارومیه، و حتی تبریز را مورد تاخت و تاز قرار داد و ویرانیهائی به بار آورد.

منگور، دهستان (جم ۶٬۹۴۱ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۴۷ آبادی. از غ به خاک عراق محدود است. ایلات و طوایف کرد در آن زندگی میکنند. محصولاتش غلات و توتون است. فراورده‌های دامی آن به سایر نقاط ایران حمل میشود. مرکزش، ترکش (tarkeš)، در ۵۴کیلومتری ج‌غ مهاباد است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت دو آبادی ترکش سفلی (جم ۲۸۹) و ترکش علیا (جم ۵۶) آمده است.

دهستان منگور نیز، از لحاظ تقسیمات کشوری، مثل بیشتر دهستانها دستخوش تغییراتی قرار گرفته، و هم اکنون، بنا بر مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، جزء شهرستان جدید التاسیس خانه محسوب میشود.

منلائوس[9] (menelāos)، در اساطیر یونان، شاه اسپارت؛ برادر آگاممنون. وقتی که پاریس هلنه را ربود، سایر یونانیان در ← جنگ تروا به منلائوس پیوستند. بعداً هلنه در اسپارت به منلائوس پیوست و با وی آشتی کرد.

منلائوس[10] (menelāos)، نق قرن ۱م. ریاضیدان، منجم، و فیزیکدان یونانی؛ اهل اسکندریه. "قضیه‌ی منلائوس"، در باره‌ی مثلث و مثلث کروی، بدو منسوب است.

(۱)Mencius (۲)Meng-tse (۳)Mangalore (۴)Menger (۵)Mengs (۶)manganese (۷)pyrolusite (۸)hydraulic press (۹)Menelaus (۱۰)Menelaos

مـن لا یحضره الفقیه، کتاب (man lā yahzo-ruhu 'l-faqih)، یکی از کتب اربعه‌ی شیعه، مشتمل بر ۶۶۶ باب و حاوی قریب ۶'۰۰۰ حدیث، تألیف ابن بابویه قمی.

منلیک[1] II (menelik-)، ۱۸۴۴–۱۹۱۳، امپراطور حبشه بعد از ۱۸۸۹، پس از مرگ (۱۸۶۸) امپراطور تئودور II (teodor-؛ سلطنتش ۱۸۵۵–۶۸)، به کومک دولت ایتالیا بیشتر حبشه را تصرف کرد، و به سلطنت رسید. در ۱۸۸۹ پیمانی با ایتالیا امضا کرد، و حبشه را تحت الحمایه‌ی آن دولت قرار داد. بعداً که در صدد لغو پیمان بر آمد، ایتالیا به حبشه تاخت (۱۸۹۵–۹۶). منلیک مهاجمین را بیرون راند، و ایتالیا را وادار به شناسائی آزادی حبشه کرد. کوشش زیادی برای نوینسازی حبشه و متمرکز ساختن امور آن کرد.

من متعالی: ← فنومنولوژی.

من متفکر: ← فنومنولوژی.

منموسونه[2] (mnemosune) [یو، ← حافظه]، از ماده‌لیتانها، مادر موزها از زئوس.

منمون، لقب اردشیر II، شاهنشاه هخامنشی.

منندث پیدال[3]، **رامون** (rāmon menendeţ pidāl)، ۱۸۶۹–۱۹۶۸، دانشمند فقه اللغه‌ی اسپانیائی. مدیریت مجله‌ی فقه اللغه‌ی اسپانیائی را داشت، و کتاب مبانی زبان اسپانیائی (۱۹۲۶) را نوشت که در آن روش علمی را در فقه اللغه‌ی اسپانیائی به کار برده است. مطالعاتی در ادبیات قرون وسطی کرد، و آثاری در این زمینه نوشت که از جمله‌ی آنها حماسه‌ی کاستیلی (فنس، ۱۹۱۰؛ اسپانیائی ۱۹۴۵) و بازمانده‌های حماسه‌های رزمی اسپانیائی (۱۹۵۱) است.

منندث د آویلس[4]، **پدرو** (pedro menendeţ de aviles)، ۱۵۱۹–۷۴، افسر دریانورد اسپانیائی. فرمانده ناوگان هند غربی بود، و سه سفر (بین سالهای ۱۵۵۵ و ۱۵۶۳) به امریکا کرد. دژ سنت اوگاستین را در فلوریدا ساخت، و مهاجرنشین فرانسوی پروتستان را قتل عام کرد (۱۵۶۵). قدرت اسپانیا را در فلوریدا استوار ساخت.

منژ: ← مغز یا دماغ.

منژیت[5] (menanjit؛ از فنس)، ورم التهابی پرده‌های مغز در اثر نفوذ میکروب (ستریتوکوکها، پنوموکوکها، باسیل کوخ، منگوکوک) در آن، مخصوصاً میکروب معروف به منگوکوک (menangokok)، که بسیار مسری است، و سبب التهاب پرده‌های مغز و مغز حرام (منژیت مغزی و نخاعی) میشود.

قبل از آنکه سروم منژیت کشف شود، ۸۰ تا ۹۰ درصد مبتلایان به این بیماری میمردند. سروم ضد منژیت نرخ این مرگ و میر را بسیار کاهش داد. اخیراً تزریق پنی‌سیلین در عضله و در خون نیز بسیار مؤثر افتاده است.

منوا، شاه خلدی، ← کله شین.

منوله[6] (mënüe، فنس) یا **مینوله**[7] (minue؛ از انگل)، ایتالیائی **مینولتو** (minuetto)، نوعی رقص آهسته‌ی فرانسوی که به وسیله‌ی دو نفر، و معمولاً به وزن ۳/۴ متعادل انجام میگیرد. از قدیمترین و رایج‌ترین رقصهای فرانسوی است. این رقص ح ۱۶۷۰ پیدا شد و بسرعت رواج یافت. ژ. پ. لولی برای اول‌بار آن را در اپراهای خود وارد کرد، و سپس به دربار لوئی XIV راه یافت. در دوران کلاسیکها (نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م) یکی از موومانهای (← موومان) اساسی فورم (← صورت، در موسیقی) سونات شد و از آنجا به فورم سمفونی راه یافت. معمولاً موومان سوم از یک سونات یا سمفونی کلاسیک که ۴ موومان داشته باشد یک منوئه است. فورم آن ۳بخشی است، بدین صورت که بخش اول مجدداً در آخر تکرار میشود و در وسط یک بخش جداگانه تحت عنوان تریو (trio) وجود دارد. به این گونه فورمها ABA گفته میشود. بتهوون در آثار خود بتدریج **منوئه** را، که سرعت بیشتری دارد و حالت رقص ندارد، به جای منوئه به کار برد.

منوتی[8]، **جان کارلو** (jān kārlo menotti)، ۱۹۱۱– ، آهنگساز ایتالیائی–امریکائی، متولد ایتالیا. در کنسرواتوار میلان تحصیل کرد، و سپس به امریکا رفت و در مؤسسه‌ی موسیقی فیلادلفیا تحصیلات موسیقی را ادامه داد. به عنوان یک اپرانویس بسیار موفق بوده، و اپراهایش در امریکا و اروپا زیاد اجرا شده است. از اپراهای او اینهاست، پیردختر و دزد (۱۹۳۹)، تلفن (۱۹۴۷)، قدیس خیابان بلیکر (برنده‌ی جایزه‌ی پولیتس، ۱۹۵۵)، و آمال و میهمانان شبانه (۱۹۵۱) که شهرت جهانی یافته است. منوتی، علاوه بر اپرا، آثار ارکستری، از جمله یک کنسرتوی مشهور برای ویولن و ارکستر، تصنیف کرده است.

منوجان (manujān)، دهستان (جه ۱۹'۳۳۲ نسه ۱۳۴۵ هش)، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵۹ آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. محصولاتش خرما، غلات، و مرکبات است. مرکزش، **منوجان** (جه ۱۵۰۰؟)، در ۸۴کیلومتری ج کهنوج است؛ در مآخذ سرشماری ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ هش نام آن نیامده است.

منوجان در گذشته به نام منوقان (manuqān) خوانده میشد و یکی از شهرهای مهم ولایت کرمان محسوب میشد. مقدسی از لحاظ اهمیت تجاری آن را بصره‌ی کرمان خوانده است.

منوچهر، در داستانهای ملی، نواده‌ی فریدون (از دختر ماه آفرید، زن ایرج؛ و پشنگ برادر زاده‌ی فریدون) و پادشاه بزرگ پیشدادی. فریدون او را با سپاهی به سرکردگی قارن کاوگان و دلاورانی چون سام نریمان، گرشاسپ، قباد، گشواد زرین کلاه، شاپور و شیدوش به جنگ سلم و تور فرستاد. سلم و تور نخست از در آشتی و پوزش در آمدند و گوهرها و مال بسیار به فریدون پیشکش کردند و خواستند که منوچهر را نزد آنان فرستد تا او را به جای ایرج گرامی دارند، اما فریدون پاسخ فرستاد که کسی جان فرزند به زر نمیفروشد، و منوچهر پیام فرستاد که روی مرا جز در جنگ و با کلاه‌خود نخواهید دید. درین جنگ شیروی پهلوان تورانی به دست گرشاسب کشته شد و منوچهر بر تور دست یافت و سرش از تن جدا کرد و نزد فریدون فرستاد. اما سلم آهنگ گریز به دژ الانان (الان) مقرّ خویش کرد، که در دریا برآورده بود. منوچهر پیشدستی کرد و قارن را با ۶'۰۰۰ مرد جنگی و درفش خویش و انگشتری تور به گشودن دژفرستاد. قارن جنگاوران را به شیروی، پهلوان ایرانی و سپهبد خود، سپرد و او را گفت که هر زمان درفش منوچهر بر بام دژ ببیند، بر دژ بتازد. سپس به پیامبری از تور نزد دژبان رفت و انگشتری تور بدو نمود و گفت مرا تور فرستاده است تا ترا در نگاهبانی دژ یاری کنم. دژبان بدین فریب او را راه داد. پامدادان قارن به بام دژ رفت و درفش منوچهر را برافراشت، و شیروی و لشکریان بدان نشان بر دژ تاختند و بسیاری را بکشتند و دژ و کشتیهای آن را ویران کردند و نزد منوچهر باز گشتند. در این زمان کاکو نبیره‌ی ضحاک از دژهوخت به یاری سلم آمده و چند تن را از سپاه ایران کشته بود. منوچهر بر او تاخت و او را کشت و سپس سلم را دنبال کرد. سلم چون به کنار دریا رسید، کشتی ندید، و سرگردان شده بود که منوچهر در رسید و سرش از تن جدا کرد و نزد نیا فرستاد. و سپس خود با گنجهای سلم و تور روانه‌ی تمیشه شد. فریدون به دست خویش تاج شاهی بر سر او نهاد و او را به سام نریمان سپرد. منوچهر 120 سال پادشاهی کرد. از خصایص دوران پادشاهی منوچهر، به روایت شاهنامه، وجود پهلوانان بزرگی چون سام و قارن و گرشاسپ و زال و رستم است که حماسه‌ی پهلوانی ایران با هنرهای آنان آغاز میشود؛ تیراندازی آرش کمانگیر یا شواتیر (← سخت کمان) بنابر روایات اوستا و مورخان اسلامی در عهد منوچهر واقع شده است.

منوچهر، در شاهنامه، پسر آرش کمانگیر، دلاور ایرانی و سرکرده‌ی سپاه خراسان. به فرمان کیخسرو، در جنگ اول او با افراسیاب به سپه‌سالاری گروه خویش با دیگر سرکردگان ایرانی به مقابله‌ی افراسیاب شتافت. نیز ← کهیلا

منوچهر ابن افریدون: ← شروانشاهان، قسمت II.

منوچهر ابن فریبرز: ← شروانشاهان، قسمتهای I و II.

منوچهر ابن قابوس ملقب به **فلک‌المعالی** (falako'lma'āli)، فت ۴۲۳ هق، پنجمین امیر (۴۰۳–۴۲۳ هق) آل زیار. پس از قتل پدرش قابوس وشمگیر به سلطنت نشست و قادر خلیفه‌ی عباسی به او لقب فلک‌المعالی داد. در زمان پدر حکومت رویان و چالوس و گیلان داشت. برادر منوچهر، داراء، پیش از کشته شدن پدر، به علت بدگمانی که میان آن دو پیدا شده بود، به غزنین رفته به سلطان محمود غزنوی پناهنده شده بود. سلطان محمود که هوای گرفتن متصرفات آل زیار را داشت، در صدد بود دارا را ظاهراً به سلطنت برساند؛ در جنگی‌که در ری میان سلطان

(۱)Menelik (۲)Mnemosyne (۳)Menéndez Pidal (۴)Menéndez de Avilés (۵)meningitis (۶)menuet (فنس)
(۷)minuet (۸)Menotti

محمود و منوچهر در گرفت، منوچهر به‌کوهستان گریخت و عاقبت خراجگزار (سالانه 500'000 دینار) محمود شد و دختر او را به زنی گرفت (۴۲۰ هق). در ۴۲۱ هق که محمود مریض و در حال احتضار بود، منوچهر فرستاده‌ای به غزنین فرستاد و با مسعود که جانشین محمود بود تجدید عهد کرد، و تا زنده بود غزنویان متعرض او نشدند. در هنر و کمالات به پدر خود شمس‌المعالی نمیرسید، ولی در جلب فضلا و نوازش شعرا برهمان سیره‌ی قابوس بود. تخلص منوچهری دامغانی از نام همین امیر است.

منوچهر ابن کسران: ← شروانشاهان، قسمت II.

منوچهر ابن یزید: ← شروانشاهان، جدول I.

منوچهر خان گرجی (gorji) ملقب به **معتمدالدوله** (mo'tamedoddōle)، ف ۱۲۶۳ هق، از رجال دوره‌ی فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار. از اسرائی بود که در ۱۲۰۹ هق آقا محمد خان از تفلیس به ایران آورد. نخست جزو خواجگان حرمسرای فتحعلی شاه بود، و سپس عنوان ایچ آقاسی (خواجه‌باشی) و ایشیک آقاسی (رئیس تشریفات) پیدا کرد. در ۱۲۳۹ هق به وزارت و پیشکاری یحیی میرزا کودک ۷ساله، پسر ۴۳م فتحعلی شاه که حاکم گیلان شده بود به آنجا رفت. در ۱۲۴۰ هق وزیر سیف‌الدوله پسر ۳۸م فتحعلی شاه حاکم اصفهان شد. در جنگ دوم ایران و روس (۱۲۴۱–۴۳)، برای جلوگیری از هجوم روسها، به حکومت گیلان منصوب شد (۱۲۴۲ هق). پس از مرگ فتحعلی شاه، که محمد شاه از تبریز به تهران میآمد، منوچهر خان از رشت خود را در زنجان به او رسانید و با تقدیم پیشکشی جای پای خود را در نزد شاه تازه محکم کرد. در ۱۲۵۱ هق وزارت فارس و در ۱۲۵۲ هق حکومت کرمانشاه و لرستان و خوزستان و از ۱۲۵۴ هق تا زمان مرگش حکومت اصفهان داشت. در حکومت اصفهان ازسید علی محمد باب پذیرائی کرد و در حفظ جان او کوشید. بسیار مدبر و سختگیر تا حد شقاوت و از ثروتمندان درجه‌ی اول زمان خود بود، و اموالش را پس از مرگ او مصادره کردند. چاپخانه‌ای در تهران به نام چاپخانه‌ی معتمدی تأسیس کرد.

منوچهری دامغانی (manucehrie dāmqāni) شهرت **ابوالنجم احمد** (abo'n.najm)، متخلص به **منوچهری**، ف ۴۳۲ هق، شاعر بزرگ طبیعت‌پرداز و قصیده‌سرای ایرانی، مبتکر مسمط، متولد دامغان. ابتدا در دربار فلک‌المعالی منوچهر ابن قابوس به سر میبرده، و تخلص خود را از نام او گرفته است. بعدها به دربار سلطان مسعود I غزنوی پیوست. منوچهری دارای حدت ذهن و ذکاء وافر بود، و از ابتدای جوانی، ادب عربی و اشعار شعرای بزرگ ایران و عرب، و علوم دینی و طب را آموخت. سبک وی، به جهت وسعت قلمرو خیال و آوردن تشبیهات بدیع، وصف دقیق طبیعت، ذکر اسامی بسیاری از شعرای فارسی و عربی، اشاره به قصاید مشهور عربی، ذکر آهنگهای مختلف موسیقی، و نامهای پرندگان و گلها، و گاه کلمات درشت و مهجور عربی مشخص است. مضامین اشعار عربی‌مانند عبور از بادیه‌ها، وصف شتر، ندبه بر اطلال و دمن، و اسامی مذکور در قصاید شعرای عهد جاهلی، از قبیل نام معشوقگان معروف در ادب عربی‌بدد اشعارش بسیار است. منوچهری بعضی از اندیشه‌ها و تشبیهات شاعران عرب را به استادی تمام در قصاید خویش به کار گرفته و در حقیقت ترجمه کرده است. وی مردی عشرت‌طلب و دوستدار شراب و خوشگذرانی بوده است، و در اشعار خود این معانی را با کمال وضوح آورده، ولی در ضمن آنها الفاظ و کلمات رکیک یا سبک دیده نمیشود. علاوه بر سلطان مسعود، عده‌ای از امرای او را مدح کرده است. در مدح مبالغه دارد، ولی تشبیبهای (← غزل و تشبیب) قصایدش اکثر طولانی است، و از هر حیث بر قسمت مدح فزونی دارد. دیوان وی تاکنون چندین بار در ایران (از جمله در تهران، ۱۳۲۶ هش) و خارج چاپ شده است.

منورقه، نام عربی جزیره‌ی منورکا، اسپانیا.

منورکا[1] (menorkā)، عربی **منورقه** (menureqa)، انگلیسی **مینورکا** (minorkā)، جزیره (۷۰۲ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۵۰'۲۱۷)، غ مدیترانه، بعد از جزیره‌ی مایورکا بزرگترین ← جزایر بالئار؛ شهر بندر عمده‌اش مائون[2] (māon). فرآورده‌های مهمش انواع غلات و روغن زیتون است. بسیاری آثار مگالیتی دارد. تاریخ منورکا همان تاریخ جزایر بالئار تا ۱۷۰۸ است؛ بارها در قرن ۱۸م دست به دست شده است (بریتانیا، ۱۷۰۸–۵۶؛ فرانسه، ۱۷۵۶–۶۳؛ بریتانیا، ۱۷۶۳–۸۲؛ در اشغال فرانسه و اسپانیا، ۱۷۸۲؛ بریتانیا، ۱۷۹۹–۱۸۰۲؛ و بالاخره در تصرف قطعی اسپانیا، ۱۸۰۲). در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹) جزیره‌ی منورکا در تصرف سلطنت‌طلبان بود.

من و سلوی (manno salvā)، در کتاب مقدس و قرآن. منّ ماده‌ای شیرین (ترنجبین یا گز علفی) و سلوی مرغی (شبیه کبک) است که در زمان سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان، خداوند به مقدار زیاد در اختیار آنان گذاشت و از گرسنگی نجاتشان داد (کتاب مقدس، خروج ۱۶؛ اعداد ۱۱. قرآن، بقره ۵۴؛ اعراف ۱۶۰؛ طه ۸۲).

در بعضی از تفاسیر اسلامی دراین باب چنین آمده است که بنی اسرائیل در تیه مدت چهل سال سرگردان بودند، و وقتی که از کرده‌ی خویش پشیمان شدند و توبه کردند، خداوند بر آنان لطف کرد، و ابر را بر ایشان سایه‌افکن گردانید، چرا که از گرمای خورشید شکوه داشتند، و هر روز از طلوع سپیده تا بر آمدن خورشید، "من و سلوی" بر ایشان میبارید، و آنچه بیش از مقدار نیازمندی خود برمیداشتند فاسد میشد، مگر در روز شنبه که در این روز اگر خوراک دو روز بر میگرفتند فاسد نمیشد. بعضی از مفسرین اسلامی "من" را مطلق لطفی دانسته‌اند که خداوند بر بنی‌اسرائیل "منت" کرده بود.

منو سیمونس[3] (meno simons)، ۱۴۹۶–۱۵۶۱، مصلح دینی هلندی؛ متولد فریسلاند. رهبر آنابا‌پتیستهای محافظه‌کار بود، که به نام او منونیتها نامیده شدند. خودش راهب کاتولیک رومی بود، و چون تحت نفوذ افکار لوتری و آنابا‌پتیستی قرار گرفت، از کلیسای کاتولیک رومی اخراج شد (۱۵۳۶). در تشکیل دادن و رهبری گروههای آنابا‌پتیست در فریسلاند شرقی، هلند، و آلمان فعالیت کرد.

منوشان (manušān)، در شاهنامه، از پهلوانان و سران سپاه ایران در جنگ رویاروی کیخسرو با افراسیاب. افراسیاب در این جنگ شکست خورد و به گنگ دژ پناهنده شد، و ایرانیان دژ را محاصره کردند. افراسیاب پسر خود جهن را برای مذاکره در باره‌ی آشتی و بر داشتن محاصره نزد کیخسرو فرستاد، و منوشان جهن را برای این پیامگزاری به تختگاه کیخسرو رهنمونی کرد.

منوقان، شهر قدیم، کرمان، ← منوجان، دهستان.

منون: ← مثالیها.

منونیتها[4] (menonit_) یا **منونیها** (menoni_)، یکی از فرق مسیحی که به نام مؤسس آن، منو سیمونس، خوانده میشود، و خود دارای چند گروه عمده است از قبیل کلیسای منونی، کلیسای برادران منونی امریکای شمالی، کلیسای فرقه‌ی قدیم آمیش، و برادران هوتری. بیشتر منونیتها در امریکای شمالی هستند (200'000 در کشمة و 60'000 در کانادا)، و ح 40'000 در هلند، 40'000 در شوروی، 12'000 در آلمان غربی، 3'000 در فرانسه، و 2'000 در سویس زندگی میکنند. کنفرانس جهانی منونی در قرن ۲۰م به وجود آمد، که در نظر منونیتها مؤثر است اما قدرت تقنینه به شمار نمیرود.

منونیتها از فرقه‌ی آنابا‌پتیستها هستند که در ۱۵۲۵ در شهر زوریخ (سویس) توسط کونراد گربل[5] (konrād grebel؛ ۱۴۹۸–۱۵۲۶) به وجود آمد و جناح چپ نهضت اصلاحی زوینگلی محسوب میشد. گربل منکر کلیسای دولتی بود و طرفدار کلیسای آزاد و آزادی و اختیار در ایمان و تعمید مکلفین (نه کودکان) و صلحجوئی و عدم مقاومت و اجتناب از سوگند خوردن بود. چندی بعد نظیر این نهضت در هلند به وسیله‌ی اوبه فیلیپس[6] (obe filips) ظاهر شد و پیروان آن اوبنیتها (یا اوبئیها) خوانده شدند. یکی از کشیشان کلیسای اوبئی به نام منو سیمونس به کیش اوبئی پیوست و به وسیله‌ی اوبه فیلیپس از نو تعمید یافت و در جمع برادران اوبئی "شیخ" یا اسقف شد. نهضت اوبه فیلیپس و گربل به مدت کوتاهی رو به رشد و توسعه نهاد ولی تعقیب وآزار مخالفان رشد سریع این نهضتها را متوقف کرد. پیروان گربل برادران سویسی خوانده میشدند و در آلزاس و آلمان جنوبی و اتریش پراکنده بودند. در اتریش در ۱۵۲۸ نهضت دیگری شبیه نهضت گربل به وسیله‌ی یاکوب هوتر[7] (yākob huter؛ ف ۱۵۳۶) به وجود آمد و پیروان او برادران هوتری خوانده شدند. خود هوتر را در ۱۵۳۶ به آتش افکندند. آنابا‌پتیستهای اتریشی زندگی اشتراکی داشتند. آنابا‌پتیستهای هلندی، که منیشت خوانده میشدند، در

(۱)Minorca (۲)Maon (۳)Menno Simons (۴)Mennonites (۵)Grebel (۶)Philips (۷)Hutter

ل آلمان پیروان زیادی یافتند. آناباتیستها سالهای متمادی تحت تعقیب و آزار قرار داشتند. اما از قرن ۱۷م به بعد قتل و اعدام ایشان موقوف شد. ولی در قرن ۱۹م یکی از کشیشان منونی، به جرم تعمید یک مسیحی غیر منونی که به آیین منونی گرویده بوده، به زندان انداخته شد.

دولت سویس در ۱۸۷۴ به منونیتها تبعیت کامل داد و آنان را از سوگند معاف داشت و به جای خدمت سربازی جوانان منونی را در خدمات پزشکی نظامی پذیرفت. منونیتهای فرانسه بیشتر در آلزاس‌لورن سکنی دارند و در جنگهای سی‌ساله از سویس به آنجا مهاجرت کرده‌اند. در طی جنگهای سی‌ساله آناباتیستهای آلمان تقریباً از میان رفتند، ولی در همان زمان منونیتهای سویس به آلمان مهاجرت کردند و در سرزمین راینلاند‌پفالتس سکنی گزیدند. منونیتهای آلمان شمالی از اصل هلندی هستند. پس از جنگ II منونیتهای پروس و مخصوصاً حوالی دانتزیگ به آلمان غربی پناهنده شدند. این عده، در دهه‌ی ۱۹۶۰، ۴۰٪ منونیتهای تعمید شده‌ی آلمان غربی بودند.

منونیتها در هلند دوپسگزیندن (dopsgezinden؛ هلندی، ← تعمیدیافتگان) خوانده میشوند و عده‌شان پیش از سال ۱۷۰۰ معتنابه بود. در ۱۷۰۰ منونیتهای هلند به ۱۶۰'۰۰۰ نفر بالغ میشدند (با کودکان تعمیدنیافته)، در قرن ۱۸م منونیتهای هلند رو به ضعف و کاهش نهادند و عده‌شان در ۱۸۰۸ به ۲۷'۰۰۰ نفر بالغ شد. اما در قرن ۱۹م منونیتهای پروسی هلندی‌الاصل شروع به مهاجرت به روسیه کردند. این عده در آغاز در فقر و تنگدستی بودند ولی بتدریج تحت رهبری نظام سخت "تعاون کشاورزی" با سرپرستی یوهان کورنیس[1] (yohān kornis؛ ۱۷۸۹–۱۸۴۸) وضعشان رو به بهبود نهاد. در دهه‌ی ۱۸۷۰ ترس از خدمت نظام سبب شد که ۱۸'۰۰۰ تن از منونیتهای روسیه به امریکا مهاجرت کنند. پس از جنگ I، ۲۱'۰۰۰ تن دیگر از منونیتها از شوروی به کانادا مهاجرت کردند و در طی جنگ II ح ۳۵'۰۰۰ تن از ایشان به آلمان فرار کردند که ۲۰'۰۰۰ تن از ایشان دوباره ناگزیر به بازگشت شدند و بقیه به کانادا و پاراگه رفتند. آنچه از منونیتها در شوروی باقی مانده‌اند در مشرق کوههای اورال زندگی میکنند.

منونیتهای کشمه ابتدا از ۱۶۸۳ از ترس تعقیب و آزار اروپائیان شروع به مهاجرت به آن کشور کردند و در ایالتهای پنسیلوانیا و ویرجینیا و اوهایو و ایندیانا مستقر شدند، و در اعتقاد به آزادی وجدان و امتناع از سوگند و مخالفت با برده‌داری و جنگ به زندگی ادامه دادند، و از ۱۸۹۰ به بعد شروع به تأسیس آکادمیها و مدارس عالی و سمینارها کردند. همه‌ی گروههای مختلف منونی امریکا در ۱۹۲۰ تشکیلاتی برای امداد و نوعدوستی به نام کمیته‌ی مرکزی منونی به وجود آوردند.

منونیتها در مسائل خدا و انسان و گناه و نجات و نماز و تقدیس و اعتقاد به اینکه کتاب مقدس کلام خدا است و نظایر آن مانند اکثر پیروان "کلیسای آزاد" هستند. آنان کلیسا را به عنوان مجمع برادری مینگرند و به محبت مطلق و عدم مقاومت پایبندند. اعتقادنامه‌ی نیمه‌رسمی بزرگترین گروه منونی در ۱۶۳۲ در شهر دوردرخت هلند نوشته شده است، و منونیتهای امریکا در ۱۷۲۵ آن را پذیرفته‌اند و "اصول عقاید منونی" در ۱۹۶۳ تعمید مکلفین و اجتناب از سوگند و عدم مقاومت و نظم کلیسائی را از اصول منونی میشمارد و خودداری از توبه را موجب تکفیر میداند.

منونیتهای کلیسای فرقه‌ی قدیم آمیش، که به نام یاکوب آمان[2] (yākob āmān) اسقف سویسی نامیده میشوند، بسیار محافظه‌کار و سختگیرند و در زندگی از رفتار عمومی تبعیت نمیکنند و زنان و مردان لباس روستائیان قرون وسطی را میپوشند و لباسشان را به دست خود میبافند و به جای تکمه قلاب به کار میبرند. عبادتشان در خانه‌های شخصی است، از تلفن و برق استفاده نمیکنند و به جای اتومبیل از اسب و گاری استفاده میکنند.

منونیها: ← منونیتها.

منوة (manāt)، بت؛ ← منات.

منوهمید بزرگ، در دین مانی؛ ← مانویت، قسمت IV.

منوهین: ← منیولین، یهودی.

منهاج الصلاح فی مختصر المصباح: ← شرح باب حادی‌عشر.

منهاج الفاخر فی علم البحر الزاخر (menhājo 'l fāxer fi elme 'l.bahre 'z.zāxer)، کتابی به عربی در علم دریانوردی، تألیف **سلیمان مهری.** مشتمل بر مقدمه و هفت باب و خاتمه است. ابواب کتاب مشتمل است برمطالبی (۱) در باره‌ی راههای دریائی واقع بر سواحل عربستان، مکران، سند، گجرات، مالابار، سوماترا، مالی، سواحل افریقای شرقی، هند شرقی، بنگال، هندوچین، چین غربی، و غیره؛ (۲) در باره‌ی عرض بنادر واقع بر سواحل معمور و مشهور؛ (۳) وصف سواحل جزایر معمور و مشهور؛ (۴) فواصل عربستان و هند غربی و بنادر خلیج بنگال و ساحل افریقای شرقی، و بعضی از بنادر سوماترا و جاوه و مالی؛ (۵) بادها و خطرات دریائی؛ (۶) اسکله‌ها و نشانه‌های ثابت راههای دریائی هند غربی و سواحل عربستان و افریقای شرقی، و (۷) شناختن حلول شمس و قمر در بروج و منازل. خاتمه‌ی کتاب در شرح بعضی از سفرها است. در باب چاپ کتاب ← **سلیمان مهری.**

منهاج الوصول الی علم الاصول: ← بیضاوی.

منهاج سراج (menhāje serāj) [ابو عمر منهاج‌الدین عثمان]؛ م‍ت ۵۸۹ هق، ملقب به **صدر جهان**، پسر سراج‌الدین محمد جوزجانی، قاضی و شاعر و مورخ ایرانی. کتاب **طبقات ناصری** را به نام ممدوح خود ناصرالدین محمود ابن التتمش (سلطنتش ۶۴۴–۶۶۵ هق) از سلاطین هند در تاریخ عمومی و ذکر ۲۳ طبقه از پادشاهان ایران و اسلام و هند و خاقان مغول پرداخته است. به عربی و فارسی شعر میگفت، و از پیروان سلسله‌ی چشتیه‌ی هند بود. تألیف کتاب را از ح ۶۵۵ آغاز کرده و در ۶۵۸ به پایان برده است، و بعد از شوال این سال زندگی او معلوم نیست.

منهاج مبین (menhāje mobin) یا **رساله در علم و نطق**، از رساله‌های فارسی بابا افضل کاشانی در منطق صوری. این رساله در دو بخش و ۴۳ فصل تنظیم شده و در آن از تمامی بابهای منطق صوری به دقت و با رعایت اختصار سخن گفته شده است.

منهتن (manhatən)، نیویورک، کشمکش ← مانهاتن.

منهج الصادقین: ← مواهب علیه.

منهج المقال: ← صاحب رجال.

منی: ← مانا، سرزمین باستان.

منی (mani)، مایع غلیظی که در دستگاه تناسلی نر (انسان و حیوان) ترشح میشود، و شامل اسپرماتوزئید یا نطفه است.

منی (menā)، محلی نزدیک مکه که در آن محل حجاج باید مراسمی از قبیل رمی جمرات و ذبح را انجام دهند.

منیپوس، فیلسوف، ← کلبیان.

منیتوبا، ایالت، کانادا، ← مانیتوبا.

منیتولین، جزایر[3] (manitulin)، مجمع‌الجزایری مشتمل بر سه جزیره‌ی بزرگ و چند جزیره‌ی کوچکتر که قسمت شمالی دریاچه‌ی هورون را ازکانال شمالی و از قسمت شمال غربی خلیج جورجیا جدا میسازد. بزرگترین آنها، منیتولین، وسیعترین جزایر دریاچه‌ای در جهان است (طول ح ۱۳۰ کم، عرض ح ۳–۶۴ کم) و بیش از 100 دریاچه در بر دارد. جزیره‌ی دراموند[4] (drāmənd) از آن متعلق به میشیگان و بقیه متعلق به ایالت اونتاریو است. دارای تفرجگاهها و مراکز ماهیگیری است.

منیر، امیل آنتوان: ← منیر، پروسپر.

منیر، بیماری: ← منیر، پروسپر.

منیر[5]**، پروسپر** (prosper menier)، ۱۷۹۹–۱۸۶۲، پزشک فرانسوی، متخصص در بیماریهای گوش. مدیر مؤسسه‌ی ملی کر و لالها در پاریس بود. پسرش **امیل آنتوان منیر** (emil ānṭuān؛ ۱۸۳۹–۱۹۰۵) نیز پزشک و متخصص بیماریهای گوش بود. شهرت وی به توصیف نوعی بیماری گوش است که به نام وی به **بیماری منیر** معروف شده است. این بیماری، که در گوش داخلی بروز میکند، با حمله‌های سرگیجه‌ی همراه با کاهش قدرت شنوائی و با اختلالات عصبی–از قبیل تهوع و استفراغ و ناراحتی عمومی–مشخص میشود.

منیزی[6] (manyezi؛ فن)، اکسید منیزیوم، به فورمول MgO. گرد سفیدرنگ با نقطه‌ی ذوب ۲'۸۰۰° صدبخشی، که از حرارت دادن کربونات یا کلورور منیزیوم با آهک به دست میآید. حرارت آن را تجزیه نمیکند، و به همین جهت در ساختن آجر نسوز یا در آسترکاری کوره به کار میرود. در داروسازی و مواد آرایشی نیز مورد استعمال دارد. شیر منیزی ح ۸٪ ئیدروک–

(۱)Cornies (۲)Amman (۳)Manitoulin Islands (۴)Drummond (۵)Ménière (۶)magnesia

سید منیزیوم دارد و به عنوان ملیـــن به کار می‌رود؛ سیترات آن هم مسهل ملایمی است.

منیزیت[1] (manyezit؛ فنـ)، کانـه‌ی کربونـات منیزیوم ($MgCO_3$)، که در آن همیشه سیلیکات منیزیوم، کربونـات کلسیوم، و اکسید آهن نیـز وجود دارد. به رنگهای سفید، زرد و خـاکستری است. از مخلوط آن با کلورور منیزیوم سیمـان اوکسی کلرور میسازنـد، کـه مصرف زیاد دارد. تکلیس‌شده‌ی آن را، اگـر انیدرید کربـونیک آن از ۱٪ کمتر باشد، بـرای ساختن آجر نسوزـ های عالی مورد استفاده قرارمیدهند. از منیزیت برای پوشش دیگ بخار، در تهیـه‌ی کائـوچـوی مصنوعی، به عنوان گندزدا، و در تـرکیب بعضی کودهای شیمیائی استفاده میکنند.

منیزیوم[2] (manyeziom؛ از فنـ)، عنصر فلزی، سفید نقره‌فام (عـلامت شیمیـائـی Mg؛ نیز ← عنصر، جدول). در طبیعت فقـط بـه حالت ترکیب یافت میشود، و یکی از فراوانتـرین عناصر سازـ ای قشر زمین (۲۱٪) و آب دریا (۱۳٪) است. معمولیترین ترکیبات آن دولومیت و منیزیت است. اول‌بار سر همفری دیوی این عنصر را از ملغمه‌ی جیوه‌ـمنیزیوم جـدا کرد (۱۸۰۸). در حـرارت قابل تورق و مفتول شدن، هـوای خشک بر آن بی‌اثر است، اما رطـوبت آن را کدر میکند. در ردیف خاکهای قلیائی است.گرد یا نوار منیزیوم با شعله‌ی خیـره‌کننده و گرمـای بسیار زیـاد میسوزد، و بـه همین جهـت در ساختـن بمبهای آتشزا، و وسایل آتشبـازی و در سوخت موشکها و فلاشهای عکاسی از آن استفـاده میشود. چـون بسیار احیـاکننده است، بـرای بـه دست آوردن سایر عناصر از نمکهای انیدر آنها، و نیز برای پیشگیری از خوردگی لوله‌ها و ته کشتیها و غیره به کار میرود. بعضـی از تـرکیبـات آن اهمیت داروئی دارند (شیر منیزی و غیـره). با آلومـ نیوم آلیاژهای سبک و محکم میدهد، دورالومن و ماگنالیوم[3] (آلیاژ آلومینیـوم و ۲ـ10 درصد منیزیوم و گاهی ۱٫۵ـ۲ درصد مس)، که در هوا ـ پیمـاسازی به کار میروند؛ از راه نمکهای خـود به کلوروفیل سبزیهـا و از آنجـا به بدن وارد میشود.

منیژه (manije)، در شاهنامه، دختـر افراسیاب. منیژه هر سال هنگام بهار بـا کنیزکان خـود در بیشه‌ای نزدیک مرز ایران و تـوران، به سور و شادی میآمـد. پس از آنکـه بیژن در جنگ با گرازان پتهائی پیروز شد، و خواست که دندانـ های گرازان را به نشان پیـروزی نـزد کیخسرو برد، گرگین، کـه از یاری بیژن در ایـن جنگ خودداری کرده بـود، بر خود بیمناک و بر آن شد که بیـژن را به بهـانه‌ای از رفتن باز دارد. پس او را به جشنگاه منیژه رهنمونی کرد بدیـن فریب که بر آنان بتازند و دختـران را گرفتار ساخته به ایران باز گـردند. منیژه که بیژن بهـ لوان را از دور دید، بـر او فریفته شد، و او را به جشن خواند و چـون او را از باده مست کرد در عماری نشانـد و پوشیده بـه کاخ خویش باز گشت. منیژه چندی پنهانی بـا بیژن به عشرت و شادی گذراند. اما عاقبت افراسیاب از این راز آگاهی یافت و گرسیوز را به دستگیری و بر دار کردن بیژن، و راندن منیـژه از کـاخ خـویش فرستاد. اما پیران افـراسیاب را از کشتن بیژن باز داشت، وبه فرمان افراسیاب وی را در چاهی زندانی ساختند. منیژه هر روز نانی به گدائـی فراهم میآورد و بـرای بیژن میبـرد. سرانجام، رستم بـه فرمـان کیخسرو ـ کـه بیـژن را در جام گیتی‌نمای، در چـاهی در تـوران دیده بودـ در جامه‌ی بازرگانان به توران به رهائی گیو شتافت و به شهر پیران در آمـد. منیژه که از آمـدن بازرگانی ایـرانی آگاه شد، نـزد او رفت و از شاه و بزرگان ایران و رستم جویا شد. رستم از بیم شناخته شدن بانگی بلند بر او زد، چنانکـه منیژه به گریه در افتاد. اما رستم دلش بر منیژه سوخت، و چون از احـوال او و بیژن آگـاهی یافت، انگشتری خـویش را در مرغی بریان پنـ نهان کرد و برای بیژن فرستـاد. بیژن از دیدن انگشتری دانست کـه رستم بـه رهـائی او آمده است، و منیژه را آگاه کـرد و دگربار نزد رستم فرستاد. رستم به منیژه گفت که شب‌هنگام بر سر چاه آتشی بزرگ بر افروزد تا رستم بدان نشان چاه را بشناسد، و منیژه چنین کرد، و رستم بدان نشان بر سر چاه رفت و بیژن را از چاه برآورد، و با منیژه به ایران باز گشتند.

من یظهره الله: ← باب (میـرزا سید علی محمد شیرازی)؛ بابیه؛ بهاءالله؛ بهائیه.

مینینجـر[4]، **کارل اوگـاستس** (kärl ogästəs meninjər)، ۱۸۹۳ـ۱۹۶۶، و **ویلیـام کلـر منینجـر** (wilyām kler)، ۱۸۹۹ـ۱۹۶۶، دو برادر امریکائی متخصص در بیماریهای روانی. از تأسیسات آنان بنیاد منینجر (تأسیس ۱۹۴۱) است که از مراکز معروف درمـان بیمـاریهای روانی است.

منینجر، ویلیام کلر: ← منینجر، کارل اوگاستس.

منینگ[5]، **هنـری ادوارد** (henri edwārd maning)، ۱۸۰۸ـ۹۲، کاردینـال انگلـیسی. تحصیلاتش در دانشگاه آکسفرد بـود، و به مقام پیشوای روحانی در انگلستـان رسید، ولی تحت نفوذ ← نهضت آکسفرد، کـه یک نهضت مذهبـی بود، قرار گرفت و از ج. ه. نیومن و و. ج. وارد تبعیت کرده به کلیسای کاتولیک پیوست (۱۸۵۱)، و در آن کلیسا پیشوای روحـانی شد. طـرفـدار جدی اصلاحات اجتماعی بـود، برای بهبود وضع زندانهـا فراوان کوشید، و بـرای تأمین حقوق کارگـران سخت پافشاری کـرد. در ۱۸۶۵ اسقف اعظـم وستمینستـر شد. در جنبشهـای کارگـری انگلستان سهم مؤثری داشت. در ۱۸۷۵ بـه مقام کاردینالی رسید. در ۱۸۸۹ از اعتصاب کـارگران بنادر انگلستان پشتیبانی، و بعـداً نیز بتنهائـی اقدام به ختم آن کرد. با شرکت کاتـولیکهـا در دانشگاههای منتسب به کـلیسای انگلستان مخالـ لفت کرد.

منیوئیـن[6]، **یـهـودی** (yəhudi meniuin)، ۱۹۱۶ـ ، ویـولن‌نواز، از والـدیـن روس، متـ نیویورک. اولین کنسرت بـزرگ خود را بـا ارکستر سمفونیک سان فـرانسیسکو در ۷سالگی اجرا کرد، و سپس به تحصیل بیشتر نزد استادان معروف ویولن در اروپـا، همچـون آ. بوش و ژ. انسکو، پرداخت. در سالهـای ۱۹۳۴ـ۳۵ به دور دنیا سفر کرد و کنسرت داد، و بعداً مدت ۲ سال از صحنه‌ی کنسرت کنـار رفت. در ۱۹۳۷ به عنـ وان یک ویولن‌نواز بالغ و جاافتاده دوبـاره جلوه کرد، و پیوسته بـه اجـرای کنسرت و بـر کردن صفحه از آثـار موسیقیـدانان بزرگ پرـ داخته است. در دهه‌ی ۱۹۶۰ به رهبـری ارکستر نیز علاقه‌منـد شده و در این مقـام نیز شهرتـی کسب کـرده است. در جشن هنـر سال ۱۳۴۶ هش شیراز شرکت کرد، و در ایـران به نام **منوهین** معرفی شد.

منیوحی (monyuhi)، دهستـان، بخش قصبـه، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)؛ بـرـ کناره‌ی شرقی شط العرب، جزء جزیره‌ی آبادان. شط العرب مشروبش میسازد. محصولاتش خرما و غلات است. در مآخذ سرشمـاری ۱۳۴۵ هش، در بخش قصبه، از ۲ دهستان بـه نـامهای منیوحـیِ یک (جم ۵٬۹۳۴؛ دارای 10 آبـادی) و منیوحیِ دو (جم ۴٬۹۶۷؛ دارای ۱۹ آبادی) نام برده شده است.

منیوحی دو، آبادان، ← منیوحی، دهستان.

منیوحی یک، آبادان، ← منیوحی، دهستان.

منیه، ایالت مصر، ← صعید.

منیة الفضلاء فـی تواریخ الخلفاء و الوزراء: ← الفخری.

مو[7] (mo)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۳۱٬۴۲۰)، ولایت سن‌ـاـمارن، ل فرانسه، بر رود مـارن، ۴۵کیلوـ متری ل‌ش پاریس؛ شهر عمده‌ی ناحیه‌ی بری، از ۳۷۵ اسقف‌نشین بود؛ بوسوئه که اسقف مـو بود، در کلیسای جامع (قـرون ۱۲ـ۱۶م) ایـن شهر مدفون است. در جنگ I آسیب دید، گرچه آلمانـ ها در پیشروی خـود به سوی پـاریس در آنجا متوقف شدند و بـه آنجا عقبنشینی کردنـد. در جنگ II نیـز صحنه‌ی نبـرد بـود و تحت اشغـال آلمانها در آمد. مـرکز صنعتی است؛ فلزگری، صنایع شیمیائی، کنسروسازی، و غیره.

مو[8] (mu)، قسمـت تغییرشکل‌یافتـه‌ای از پوست در پستانـداران، که مهمتریـن نقش آن حفاظت بدن در برابر سرما و گرمـا است. مو از ساقه و ریشه تشکیـل یـافته است. ریشه بـه پیاز مـو، جایگزین در بشره، منتهی میشود. خصوصیات مو متفاوت است، و بـا سن و جنس و نژاد تغییر میکند. نرخ رشد مو در انسان حـ ۱۳ـ۲۵ ملم در ماه است. دوران عمر مـوی سر تقریباً ۴ سال است. بعضی از حشرات و گیاهـان چیزی شبیه به مو دارنـد، امـا آن را مـوی واقعی نمیشمرنـد. نیز ← کراتین.

مو (mō) یا **رز** (raz)، ← انگور.

موآب[9] (mo'āb)، نـام ملتی قدیم در نـواحـی کوهستانـی ش بحر المیت، که بـر طبق روایات از اعقاب لـوط هستند. گاه گاه بـا یهودیان در جنگ بـودنـد. زبـان ← کتیبه‌ی موآبی تقریباً عبری تـورات است (پیـدایش ۱۹، ۳۷؛ داوران

---

(۱)magnesite (۲)magnesium (۳)magnalium (۴)Menninger (۵)Manning (۶)Menuhin (۷)Meaux (۸)hair (۹)Moab

۳؛ دوم پادشاهان ۳؛ اشعیا ۱۵–۱۶؛ ارمیا ۴۸؛ حزقیال ۲۵؛ عاموس ۲؛ صفنیا ۲).

موآبی، کتیبه‌ی (moābi) یا **لوح موآبی**، نام کتیبه‌ای که در ۱۸۶۸ در دیبون جاد کشف شده، و میشع، پادشاه موآبی، آن را به یادبود پیروزی خود در طغیان (۸۵۰ ق‌م) برعلیه اسرائیل بر پا کرده بود. قطعاتی از آن در موزه‌ی لوور است.

موآبی، لوح: موآبی، کتیبه‌ی.

مواجب (mavājeb) [عربی، جمع **موجب** (mŏjab) یا **موجب** (mujab)، به معنی لازم‌شده]، اصلاً به معنی لوازم و واجبات است و از قدیم به معنی مزد ماهانه‌ای به کار میرفته است که به خدمتگزاران در مقابل انجام دادن وا‌جباتی که بر عهده داشته‌اند میپرداخته‌اند. این کلمه غالباً همراه با جیره، به صورت جیره و مواجب به کار میرفته؛ و مقصود از جیره مزد جنسی از قبیل خوراک آماده یا گندم و برنج و سایر مواد بوده است که به مستخدمان میداده‌اند؛ اصطلاح دیگر وابسته‌ی به جیره و مواجب، علیق (aliq) است و آن کاه و جو ماهانه یا پول هم‌ارز آن بوده است که به سربازان سوار برای نگاهداری اسب ایشان میپرداخته‌اند؛ اصطلاح دیگر وظیفه است که آن نیز مانند مواجب مزد انجام دادن وظایف بوده است؛ اصطلاح دیگر مستمری (mostamarri) است که آن نیز معنی مواجب دارد و اکنون تنها در مورد پولی به کار میرود که به وراث درگذشتگان پرداخت میشود.

مواجید (mavājid)، نزد صوفیه، مرادف با اذواق (← ذوق)، و عبارت است از آن گونه چیزها که به طریق کشف و وجد برای سالک حاصل آید، از حالات و مقامات (← مقامات، نزد صوفیه). بدین ترتیب، مواجید صوفیه در واقع معارف و وجدانیات خاص آنها و شامل تمام اموری است که وجد و وجدان سالک بر آنها تعلق گیرد، و از آن طریق برای وی موجود شود. مواجید جمع موجود [اسم مفعول از وَجَدَ] است، و آن امری است که از وجد حاصل آید. اما این موجود که متعلق وجد است، با آن که متعلق وجود است، تفاوت دارد، و اینکه حکما در تعریف وجود گفته‌اند امری است که از آن بتوان خبر داد در باب معنی اخیر موجود است، در صورتی که موجود بدان معنی که متعلق وجد است امری است که از آن خبر نمیتوان داد.

نیز ← شهود؛ وجد.

مؤاخاة: ← محمد ص، قسمت ۲۰.

مواد ائتلاف[1] (e'telāf)، اولین قانون اساسی کشمة. پس از اینکه مهاجرنشینهای سیزده‌گانه تصمیم خود را به جدا شدن از انگلستان به وسیله‌ی اعلامیه‌ی استقلال انشا کردند، کنگره‌ی مهاجرین در صدد تشکیل اتحادیه‌ای استوارتر بر آمد، و برای این منظور، طرح معروف به مواد ائتلاف را تنظیم کرد، و بر طبق تصمیم مورخ ۱۵ نوامبر ۱۷۷۷ به جمیع ایالات فرستاد، و تا اول مارس ۱۷۸۱ به تصویب جملگی رسید. این مواد تشکیل یک اتحادیه‌ی دائمی، به اسم کشورهای (یا ایالات) متحد امریکا، را مقرر میداشت. حکومت مرکزیِ این اتحادیه کنگره‌ای بود که در آن هر ایالت فقط یک رأی داشت. اگرچه دولت مرکزی اختیار اعلان جنگ و صلح، انعقاد عهدنامه با دول خارجه، گرفتن پول از ایالات عضو برای مخارج عمومی، و غیره داشت، چون قوه‌ی اجرائی و قضائی نداشت، از همان ابتدای کار در مقابل مسائلی که لازمه‌ی تشکیل یک ملت جدید بود وا ماند. همین امر منجر به تشکیل مجلس مبعوثان فدرال شد (۱۷۸۷). پس از تصویب قانون اساسی کشمة (← قانون اساسی)، از تاریخ ۴ مارس ۱۷۸۹ مواد ائتلاف از اعتبار افتاد.

مواد آلبومینوئید یا **آلبومینولیدها** (albu-minoid؛ از فنس)، در شیمی، اصطلاحی قدیمی که اکنون اصطلاح پروتئینها جای آن را گرفته است؛ نیز ← آلبومینها.

مواد آلی[2] (ali)، موادی که در سابق منحصراً از موجودات زنده به دست میآوردند. مدت درازی این تصور وجود داشت که برای وجود آنها یک "نیروی حیاتی" ضرورت دارد. ولی وٹر در ۱۸۲۸ توانست از طریق ترکیب مواد معدنیّ (غیر آلی) مصنوعاً اوره را که یکی از مواد آلی بود بسازد، و نظریه‌ی سابق متزلزل شد، و امروز که عده‌ی زیادی از مواد طبیعی به صورت مصنوعی ساخته میشود، این نظریه به کلی مطرود است. لفظ آلی مشتق از آلت به معنی عضو است، و مواد آلی را، چون از جانوران و گیاهان یعنی موجودات دارای عضو (مثلاً عضو تنفس) به دست میآمد، به این نام میخواندند. اکنون مواد یا ترکیبات آلی به ترکیبات کیمیائی گفته میشود که از کربون و ئیدروژن، با یا بدون اکسیژن و نیتروژن و عناصر دیگر، فراهم شده باشد، مگر اینکه کربون نقش اساسی در ترکیب نداشته باشد (مثلاً کربوناتها).

مواد خام[3]، مواد اصلی که کالاهای آماده‌شده از آنها ساخته میشود. هر صنعتی وابسته به مواد خام است. مواد خام عمدةً از منابع طبیعی به دست میآید؛ ولی بعضی مواد شیمیائی ترکیبی را نیز در صنعت جزء مواد خام میشمرند. اهم مواد خام عبارتند از زغال، نفت، پنبه، و انواع کانه‌ها.

مواد معدنی، ← کانی.

مواد ملونه: ← رنگ، ماده.

مواد منفجره[4] (monfajere)، موادی (مایع یا جامد یا گاز) که بسرعت تجزیه میشوند یا احتراق پیدا میکنند و حرارت زیاد و حجم عظیمی از گاز فراهم میآورند. چون حجم گازی که ناگهانی تشکیل میشود چندین بار بیش از حجم ماده‌ی منفجرشده است و، به علت حرارت حاصل از فعل و انفعال، شدیداً منبسط میشود، فشار عظیمی پیدا میکند. ناگهانی و عظیم بودن این فشار عامل مشخص فعالیتهای ماده‌ی منفجره است، ترکاندن صخره‌ها، ترکاندن و پراکندن پوسته‌ی فولادی محتوی ماده‌ی منفجره، و پرتاب کردن سریع گلوله از سلاحهای آتشین. مواد منفجره، از لحاظ شیمیائی، به دو نوع اصلی تقسیم میشوند. بعضی، مانند باروت، از موادی قابل احتراق (و نه بالضروره قابل انفجار) تشکیل شده‌اند که چون با آتش زدن یا اصطکاک آتش بگیرند، احتراق بسیار سریع پیدا میکنند. بعضی دیگر ترکیباتی هستند که در ضمن ساخته شدن انرژی فراوان جذب کرده‌اند و همین انرژی را در اثنای تجزیه‌ی سریع خود پس میدهند، که سبب انبساط عظیم گاز حاصل‌شده‌ی از تجزیه میشود. عمده‌ترین سازاهای اغلب مواد منفجره نیتروژن و اکسیژن و ئیدروژن و کربون است، و این عناصر در ماده‌ی منفجره به صورت مولکولهائی ناپایدارتر از مولکولهائی که پس از تجزیه‌ی آنها به دست میآید، با یکدیگر ترکیب شده‌اند. اغلب مواد منفجره‌ی پرقدرت جدید را که با سرعت بسیار زیاد منفجر میشوند، از اسید نیتریک تهیه می‌کنند. برای منفجر کردن بعضی از مواد منفجره، مواد قابل انفجار دیگری به نام **تراکه** (مثلاً فولمینات جیوه) به کار برده میشود. سیکلونیت (هگزاهیدرو-ترینیترو-تریازین، با نام اختصاری RDX) ماده‌ی منفجره‌ی مهمی در جنگ II بود، و نیترات امونیوم در تولید انفجار اهمیت فراوان دارد. انرژی انفجارهای هسته‌ای (خواه از شکافت و خواه از همجوشی) را، که نتیجه‌ی تغییر شکل هسته‌ی اتم است، با مقداری (بر حسب تن) **تری‌نیتروتولوئن** که همان اندازه انرژی تولید کند اندازه میگیرند. مواد منفجره‌ی با انفجار سریع عبارت است از: تری‌نیتروتولوئن، دینامیت، پنبه‌ی باروتی، نیتروگلیرین، و اسید پیکریک.

مواد نسوز[5] (nasuz)، موادی قابل اشتعال که در برابر آتش مقاوم شده‌اند. نسوز ساختن، یا به وسیله‌ی فرو بردن مواد در محلولهای خاص، یا به وسیله‌ی پوشاندن آنها از قشری که باعث تأخیر در سرایت آتش است انجام میشود. چوب را ممکن است با محلول فوسفات امونیوم نسوز کرد. رنگها با اضافه کردن بعضی مواد (اکسید آنتیموان و کربونات کلسیوم) یا رزینها و روغنها و پارافین کلوردار موجب تأخیر در سوختن میشوند. از سیمان و پنبه‌ی نسوز تخته‌های نسوز میسازند. درهای نسوز از فولاد یا چوب فشرده‌شده‌ی در میان روپوشهای فلزی ساخته میشوند. این گونه درها گاه در هنگام آتشسوزی با وسایل خودکار بسته میشوند و از سرایت آتش جلوگیری میکنند. آجر و گچ و آهک و سنگ از مصالح ساختمانی نسوز هستند. فولاد در دمای بالاتر از ۵۵۰° صدبخشی مقاومت خود را سریعاً از دست میدهد و اگر در ساختمان به کار رود باید قشر محافظ نسوز داشته باشد. منسوجات را با مالیدن مایع مخصوص بر روی آنها یا فرو بردن در این مایعها نسوز میکنند. پنبه‌ی نسوز که نمیسوزد و عایق حرارت است برای عایق کردن و نسوز کردن به کار میرود، و از الیاف آن پارچه‌ای میبافند که مورد استعمال فراوان دارد.

موار، راجستان، هند، ← اودایپور.

موارنه [المواربة]، ← مارونیه یا مارونیان.

(۱) Confederation, Articles of (۲) organic compounds (۳) raw materials (۴) explosives (۵) fireproof materials

موازنه‌ی بازرگانی[1] (movāzeneye bāzar-gāni)، تفاوت ارزش پولی مجموعه‌ی کالاهای وارد به یک کشور و صادر از آن (← صادرات؛ واردات). موازنه‌ی بازرگانی قلم عمده‌ای در محاسبه‌ی موازنه‌ی پرداختهای هر کشور است. این موازنه ممکن است "مطلوب" یا "نامطلوب" باشد. بنا بر آراء مکتب مرکانتیلیسم، موازنه‌ی بازرگانی مطلوب[2] در تجارت بین‌المللی یک کشور زمانی پدید میآید که، در دوره‌ی معینی از زمان، ارزش پولی صادرات آن کشور از ارزش پولی واردات آن بیشتر باشد. موازنه‌ی بازرگانی نامطلوب[3] در عکس این حالت پدید میآید.

موازنه‌ی پرداختها[4] (movāzeneye pardāxt-)، تفاوت بین مجموع پرداختهای خارجی یک کشور و مجموع دریافتهای آن از کشورهای خارجی در یک دوره‌ی معین. این پرداختها و دریافتها شامل طلا، کالاها، خدمات (مانند حقوق باربری و بیمه)، مخارج مسافران، خروج و ورود سرمایه به عنوان وام یا بازپرداخت وام، و بهره‌ی وام است. در محاسبه‌ی موازنه‌ی پرداختها، هم اقلام مرئی و هم اقلام نامرئی صادرات و واردات مورد نظر است.

موازی، از اقسام برنج، گیاه.

موازی[5] (muāzi)، رودی به طول ۳۳۸ کم، جش کبک، کانادا. از مرز جغ لابرادور جریان یافته به رود سنت لارنس (در مصب آن) میریزد.

موازی (mavāzi)، ناحیه‌ای در ل ایران، ج دریای خزر، استان یکم (گیلان). طولش از ل به ج ۵۰ کم و عرضش از ش به غ ۳٫۸ کم، و محدود است از ل به دریای خزر و مرداب انزلی؛ از غ به تولم و فومن؛ از ج به شفت و رودبار؛ و از ش به سفیدرود و لشت نشا. این ناحیه در وسط دشت گیلان قرار گرفته و کمابیش مطابق شهرستان رشت است. سابقاً به استثنای کهدم، کوچصفهان، و خشکبیجار به نام رشت خوانده میشد. خود موازی به ۱۵ ناحیه‌ی دیگر تقسیم میشد که از آن جمله میتوان از بیچارپس، پسیخان، خشکبیجار، خمام، کهدم، و موازی نام برد.

موازی[6]، هانری (hānri muāsān)، ۱۸۵۲–۱۹۰۷، شیمیدان فرانسوی؛ مت پاریس. در ۱۹۰۰ استاد شیمی دانشگاه سوربون شد. برای به دست آوردن فلوئور به حالت آزاد (۱۸۸۶)، و اختراع (۱۸۹۲) نوعی کوره‌ی برقی، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۶ در شیمی شد. در ۱۸۷۱ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

موانسیا: ← موسیا، ناحیه‌ی قدیم.

مواضعخان (mavāze'xān)، دهستان (جم ۱۸٬۴۷۳ نف سنه ۱۳۴۵ هش)، ج بخش ورزقان، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۴ آبادی. رودهای محلی مشروبش می‌سازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. ظاهراً قسمتی از آبادیهای جنوبی آن از لحاظ اداری جزء بخش بستان‌آباد شهرستان تبریز است. مرکزش **خواجه** (xāje؛ جم ۱٬۹۴۷ نف سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری ش تبریز است.

مواظبتهای پیش از زایمان[7]، مراقبتهای پزشکی که باید در باره‌ی زنان باردار در مدت بارداری به عمل آید. از آن جمله است نگاه داشتن شرح حال زن باردار، آزمایشهای بالینی مانند وزن کردن و گرفتن فشار خون و امتحان دندان و گلو و غیره، آزمایشهای زنانه مانند تخمین اقطار لگن و معاینات مهبلی، امتحانات آزمایشگاهی مانند آزمایش ادرار و تعیین مقدار هموگلوبین و تعیین گروه خونی، عکسبرداری از سینه، راهنمائی زن باردار در باره‌ی مسائل استراحت و خواب و ورزشهای مناسب و تغذیه.

غرض از مجموع مواظبتهای پزشکی قبل از زایمان حفظ سلامت جسمی و آرامش خیال زن باردار، تقلیل عوارض دوران حاملگی، کاستن از خطرات وضع حمل، آماده کردن بدن سالم برای زایمان و ایجاد سلامت بعد از زایمان، ایجاد قدرت جسمی و روحی جهت جواب دادن به احتیاجات جنین، کاهش تعداد نوزادان زودرس و سقط جنین و مرگ و میر نوزادان در چند هفته‌ی اول زندگی، و تأمین سلامت نوزادان است.

مواظبین، فرقه‌ی مسیحی، ← فرانسیسان.

موافقتنامه‌ی عمومی در باب تعرفه‌ها و بازرگانی: ← سازمان بازرگانی بین‌المللی.

مواقع النجوم: ← محیی‌الدین ابن العربی.

مواقف: ← قیامت، قسمت VIII، بند ۴.

مواقف یا المواقف (al mavāqef) کتاب معتبری به عربی در علم کلام، از قاضی عضدالدین ایجی که آن را برای غیاث‌الدین وزیر سلطان محمد خدابنده تألیف کرده بود. شرحهای متعدد بر آن نوشته شده که مهمترین آنها شرح سید شریف جرجانی است.

مواقیت، علم (mavāqit) یا **علم میقات** (miqāt)، در مآخذ اسلامی، علم تعیین ساعات روز و شب به وسیله‌ی محاسبه و آلات نجومی، خاصه تعیین اوقات اقامه‌ی نماز در مساجد.

موالات: ← ولاء.

موالی (mavāli)، مفرد آن **مولی** (mālā؛ فارسی mōlā)، لغت عربی، دارای معانی مختلف، و از جمله به معنی خداوند و بنده و آزاد کرده و آزاد کننده و همپیمان آمده است. در تاریخ اسلام، مخصوصاً در دوره‌ی بنی امیه، این لفظ عنوان طبقه‌ی بندگان آزاد کرده بوده، و نیز به اقوام غیر عرب از مسلمین اطلاق میشده است. در نزد عرب، وقتی خداوندی بنده‌ای را آزاد میکرده است، آن بنده در نسب بدو ملحق میشده و خود را منتسب بدو میدانسته است. و در فتوح اسلام کسانی که عرب آنان را آزاد میکرده این عنوان را داشته‌اند، و این طبقه، گرچه جزیه و خراج نمیپرداخته‌اند، در دیوان لشکر هم وظیفه و مستمری نداشته‌اند، و بعدها گاه خلفا یا امرای بزرگ جماعتی را ملحق به نسب خویش میکرده‌اند، و اینها را ابن خلدون "موالی الاصطناع" خوانده، چنانکه هارون برامکه و معتصم اتراک را موالی خویش می‌شمردند.

موالیا (mavālā) یا **موال** (maval; mavāl)، نوعی از آواز عربی. بنا بر روایت، اختراع آن از مردم واسط بوده است، ولی رواج آن توسط مردم بغداد صورت گرفت. پس از بدبختی برامکه، هارون‌الرشید سوگواری بر ایشان را ممنوع کرد، و یکی از غلامان جعفر برمکی به زبان عامه اشعاری در مرثیه‌ی ایشان میسرود و هر بند آن را با عبارت "یا موالیا" (ای سروران من) به پایان میرساند، و به همین جهت این‌گونه اشعار به نام موالیا خوانده شد. در آغاز، موالیا چهارمصراعی با قافیه‌های مشابه بود، سپس موالیای پنج‌مصراعی (قافیه‌ی مصراع پنجم مخالف با چهار مصراع دیگر) و موالیای هفت‌مصراعی (مصراعهای اول و دوم و سوم و هفتم با یک قافیه، و سه مصراع دیگر با قافیه‌ای دیگر) پیدا شد.

موآم[8]، **سامرست** (moām)، ضبط فارسی نام **ویلیام سامرست مام** (wilyām sāmərset mām) ۱۸۷۴–۱۹۶۵، داستانویس، نمایشنامه‌نویس، و داستان کوتاه‌نویس انگلیسی؛ مت پاریس. با اینکه نویسنده‌ای توانا بود، در داستانسرائی و پزشکی نیز دست داشت. نوشته‌هایش همراه با گوشه و کنایه است و بدبینی نسبت به زندگی در آنها به چشم میخورد. قبل از اینکه به خاطر داستانها و داستانهای کوتاهش معروف شود، به عنوان یک نمایشنامه‌نویس مشهور بود، و اولین موفقیتش را با نمایشنامه‌ی طنزآلود و طعنه‌آمیز لیدی فردریک (در ۱۹۰۷ اجرا شد) به دست آورد. سپس نمایشنامه‌هایش با استقبال زیادی رو به رو شد که بهترین آنها اینهاست: دایره (در ۱۹۲۱ اجرا شد)، بهترها (در ۱۹۲۳ اجرا شد)، و زن باوفا (در ۱۹۲۷ اجرا شد). قبل از نوشتن شاهکارش، اسارت بشر (۱۹۱۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۱۶ هش)، که تقریباً زندگینامه‌ی خود اوست، هشت داستان نوشت. سایر داستانهای مشهورش عبارتند از: ماه و شش پنی (۱۹۱۹؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، که بر اساس زندگی پول گوگن، نقاش فرانسوی، نوشته شده؛ جشن و سرور (۱۹۳۰)؛ و لبه‌ی تیغ (۱۹۴۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران). نوشته‌هایش، بالاخص داستانهای کوتاهش، نشان‌دهنده‌ی سرزمینهائی است که او بدانها مسافرت کرده، مانند خاور دور و اقیانوسیه. از مشهورترین داستانهای کوتاهش، "دوشیزه تامپسون" (که بعدها با نام باران به صورت نمایشنامه و فیلم در آمد)، و نامه نیز زمینه‌ی خارجی دارند. بعدها بیشتر مقاله مینوشت؛ کتاب هنر داستانویسی؛ مقدمه‌ای بر ده رمان و نویسندگانش، اثر او، کتاب نمونه است. این کتاب با نام ده رمان بزرگ، و کتاب دیگری به نام حاصل عمر نیز از او به فارسی ترجمه شده است.

موانزا[9] (muānzā)، شهر (در ۱۹۶۷ جم ۳۴٬۸۶۱) کرسی ولایتی به همین نام، لغ تانزانیا بندری بر ویکتوریا نیانزا. به وسیله‌ی خط آهن

(۱)balance of trade (۲)favorable balance of trade (۳)unfavorable balance of trade (۴)balance of payments
(۵)Moisie (۶)Moissan (۷) prenatal care (۸) Maugham (۹) Mwanza

به دارالسلام مرتبط است، و قسمت عمده‌ی داد و ستد با کنیا و اوگاندا را ـ که به وسیله‌ی قایق با آن مرتبط است ـ در دست دارد. صنایع آن مشتمل است بر بسته‌بندی گوشت، ماهی، و تهیه‌ی منسوجات و صابون. مؤسسه‌ای برای پژوهش در بیماریهای مناطق حاره دارد.

مواور[1]**، آبراآم دو** (abrāām dĕ muāvre)، ۱۶۶۷–۱۷۵۴، ریاضیدان انگلیسی؛ ه‍ٔ فرانسه. به علت مهاجرت خانواده‌اش به لندن، بر اثر لغو ← فرمان نانت، شارمند انگلیسی شد، و در ۱۶۹۷ به عضویت آکادمی سلطنتی در آمد. در بسط مثلثات و تشوری احتمالات سهیم، و در اختلاف نیوتن و لایبنیتز بر سر تقدم در کشف حساب دیفرانسیل حَکَم بود.

موئوس: ← یونیا یا ایونی.

موئون: ← مزون.

موئونیو، رود: ← تورنه.

مواهب الهیه (mavāhebe elāhiyye)، کتاب تاریخی به فارسی از معین‌الدین یزدی در احوال امرای آل مظفر (آغاز تألیف ۷۵۷ هق). این کتاب، با آنکه از مآخذ مهم این سلسله است، دارای انشائی مغلق و استعاراتی خنک و نثری متکلف است، و به حوادث سال ۷۶۷ هق پایان میپذیرد. به همین سبب شخصی به نام محمود کتبی در ۸۲۳ هق آن را تلخیص کرده و دنباله‌ی وقایع را تا انقراض آل مظفر آورده و آن را تاریخ آل مظفر نامیده است.

مواهب علیه (mavāhebe aliyye) یا **تفسیر حسینی**، تفسیر قرآن، به زبان فارسی، تألیف ملا حسین کاشفی، مؤلف کتاب را به علیشیر نوائی اهدا کرده است، و آن در واقع تلخیص مانندی است از تفسیر دیگر او به نام جواهر التفسیر. مواهب علیه در هرات بین سالهای ۸۹۷ و ۸۹۹ هق تألیف شده است، و به سبب سادگی بیان و شیوه‌ی اختصاری که در تحریر آن به کار رفته است شهرت بسیار یافته، و از جهت اشتمال بر مطالب اخلاقی و عرفانی، و همچنین از لحاظ تمثل و استشهاد به اشعار فارسی، قابل ملاحظه است، و از بعضی جهات یادآور تفسیر ابوالفتوح میباشد. مواهب علیه در کلکته (۱۲۴۷ هق)، بمبئی (۱۲۶۸ هق)، لکنهو (۱۳۱۳ هق)، و تهران (۱۳۱۷–۲۹ هش) مکرر طبع شده است. تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله کاشی در واقع شرح مواهب است.

موئیسم، ← کنفوسیوس، III.

موئیسیف[2]**، ایگور آلکساندرویچ** (igor ălek-sāndrovic moiseyef)، ۱۹۰۶– ، رقاص روس و طراح رقص. نخست در تئاتر بولشوی تکرقصی میکرد (۱۹۲۴–۲۹)، و در ۱۹۲۹–۳۹ رهبر رقص باله شد. در ۱۹۳۶ شرکتِ موئیسیفِ رقص را تشکیل داد که یک گروه رقص فولکلوری بود و در اروپا و کشمة رقصهائی اجرا کرد.

موئینگی[3] (mu'inegi)، کیفیتی ناشی از کشش سطحی که باعث میشود قسمتی از سطح مایع که با جسم جامدی تماس دارد بالاتر یا پایینتر از قسمتی که تماس ندارد قرار گیرد. تسمیه ناشی از این است که اگر لوله‌ی بسیار باریکی (لوله‌ی موئی) را از یک سر بطور عمود در مایعی قرار دهیم، مایع در لوله بالاتر (مثلاً در مورد آب) یا پائینتر (مثلاً در مورد جیوه) از سطح خارجی قرار میگیرد. آزمایشهای دقیق نشان داده است که برآمدگی یا فرورفتگی مایع به نسبت عکس قطر داخلی لوله‌ها میباشد. در فرایندهای زندگی گیاهان، موئینگی عامل پراهمیتی است؛

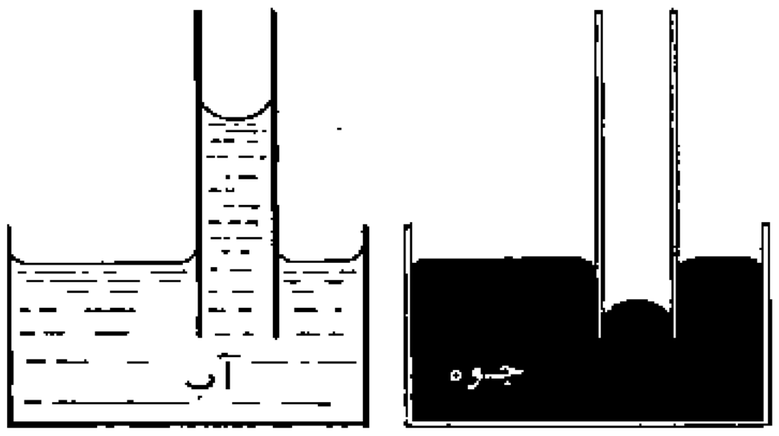

آب از میان فضاهای کوچک بین ذرات متراکم خاک در گیاه بالا میرود.

موبد (mubad، mābad)، پهلوی مکوپت (magupat)، عنوان روحانیان زردشتی. موبدان موبد (ān-) عنوان رئیس موبدان است.

موبدان موبد، رئیس موبدان؛ ← موبد.

موبد شاه: ← دبستان المذاهب.

موبرگ[4]**، ویلهلم** (vilhelm moberg)، سوئدی موبری (mobery)، ۱۸۹۸–۱۹۷۳، داستان‌نویس و درامنویس سوئدی. داستانهایش اغلب جنبه‌ی تاریخی دارد، از جمله اسب سوار شو (۱۹۴۱). دیگر آثارش مربوط به زندگی خرده‌مالکان است، از جمله مهاجرین (۱۹۴۹).

موبری: ← موبرگ، ویلهلم.

موبری[5]**، تامس** (tāməs möbrey)، ملقب به (اولین) **دیوک آو نورفک** (diuk āv norfək)*، ح ۱۳۶۶–۱۳۹۹، رجل سیاسی انگلیسی. مقربین شاه را برکنار کرد (۱۳۸۷) و، تا وقتی که ریچارد II دوباره حکومت را در دست گرفت (۱۳۸۹)، عملاً قدرت را در دست داشت، ولی بازهم به شاه نزدیک بود. بر اثر مشاجره‌ای که با دیوک آو هرفرد (بعداً هنری IV) پیدا کرد، تبعید شد.

موبوتو، ژوزف دزیره: ← موبوتو، سه سکو.

موبوتو[6]**، سه سکو** [سابقاً **ژوزف دزیره**] (sese seko, jozef dezire, mobutu)، ۱۹۳۰– ، ژنرال و رهبر سیاسی کنگوئی. پس از اتمام تحصیلات در کنگو (زئیر فعلی) و یک سال مطالعه در مؤسسه‌ی مطالعات اجتماعی در بروکسل، به خدمت ارتش مستعمراتی بلژیک وارد شد (۱۹۴۹) و در ۱۹۵۶ به درجه‌ی ژنرالی رسید. از آن پس از خدمت نظام کناره گرفت و به روزنامه‌نگاری پرداخت. در ۱۹۵۸ به نهضت ملی پاتریس لومومبا پیوست. در ۱۹۶۰ یکی از نمایندگان در کنفرانس میز گرد بروکسل در کنگو بود. پس از آنکه کنگو استقلال یافت (۳۰ ژوئن ۱۹۶۰)، موبوتو به وزارت دفاع ملی منصوب شد.

آشفتگی اوضاع در کنگو ادامه پیدا کرد و، در سپتامبر ۱۹۶۰، موبوتو، نخست‌وزیر (لومومبا) و رئیس جمهور (ژ. **کاساووبو**) را برکنار کرد، و یک هیئت عالی برای اداره‌ی امور تشکیل داد. در فوریه‌ی ۱۹۶۱، موبوتو کنترول دولت را به کاساووبو باز داد، و خودش به فرماندهی کل ارتش منصوب شد. از آن پس به نوینسازی ارتش پرداخت.

در ۲۵ نوامبر ۱۹۶۵، موبوتو دگربار قدرت را به دست گرفت، و خود را برای مدت ۵ سال رئیس جمهور اعلام کرد. قانون اساسی جدیدی، که قدرت را به رئیس جمهور تفویض میکرد، وضع کرد، و حزب جدیدی به نام "نهضت انقلاب ملی" تأسیس کرد. در ۱۹۷۰ دوباره به ریاست جمهوری برگزیده شد، و تاکنون (۱۹۸۱) در این مقام باقی است.

موبیل[7] (mobil)، رود، ج‍غ آلاباما، کشمة. از ۱۱۶ کیلومتری ج شهر موبیل به سوی این شهر جاری میشود، و به **خلیج موبیل**، که بازوئی از خلیج مکزیک است، میریزد.

موبیل[7]، شهر (در ۱۹۷۰ ج‍ـه ۱۹۰٬۰۲۶)، ج‍غ آلاباما، کشمة، بر مصب رود موبیل در خلیج موبیل (بازوئی از خلیج مکزیک). یگانه دریابندر ایالت است. از صنایع آن آسودن مواد غذائی و کشتیسازی است. در ۱۷۱۰ ← سیور دو بینویل آن را تأسیس کرد.

موبیل، خلیج: ← موبیل، رود.

موبیوس[8]**، آوگوست فردیناند** (ăgust fer-dināND mĕbius)، ۱۷۹۰–۱۸۶۸، ریاضیدان و منجم آلمانی. در ۱۸۱۵ به استادی دانشگاه و در ۱۸۴۴ به مدیریت رصدخانه‌ی لایپزیگ منصوب شد. موبیوس یکی از بزرگترین ریاضیدانان نیمه‌ی اول قرن ۱۹م شمرده میشود. اثر مهمش، حساب باریسانتری (۱۸۲۷ ← باریسانتری)، در توسعه‌ی هندسه‌ی تصویری کومک فراوان کرده است. در توپولوژی سطحی کشف کرد که به نوار موبیوس (← توپولوژی) معروف است.

موبیوس، نوار: ← موبیوس، آوگوست فردیناند.

موپاسان[9]**، گی دو** [هانری رنه آلبر گی دو موپاسان] (hānri rĕne ālber gi dĕ mopāsāN)، ۱۸۵۰–۹۳، نویسنده‌ی فرانسوی. ح ۳۰۰ داستان کوتاه نوشته، که پاره‌ای از آنها، از نظر سبک و واقعبینی روانشناختی بینظیر است، از جمله گلوله‌ی بیه (۱۸۸۰) و میس هاریت. از رمانهایش زندگی (۱۸۸۳) و قلب ما (۱۸۸۹)، معروف است. افکار و سبک موپاسان ـ که کاملاً تحت تأثیر فلوبر بوده ـ در داستانهای کوتاه جدید فرانسه کاملاً مؤثر بوده است. موپاسان در ۱۸۹۱ دوچار جنون شد، و یک بار هم دست به خودکشی زد (۱۸۹۲). بعضی از آثار او، پس از مرگش، بر صحنه‌ی تئاتر بازی شده است. بسیاری از آثار وی به فارسی ترجمه شده است، از جمله مورلا (۱۸۸۷؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش) و پیر و ژان (۱۸۸۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران).

موپرتویی[10]**، پیر لوئی مورو دو** (pier lui moro dĕ mopertüi)، ۱۶۹۸–۱۷۵۹، ریا-

(۱)Moivre (۲)Moiseyev (۳)capillarity (۴)Moberg (۵)Mowbray (۶)Mobutu (۷)Mobile (۸)Möbius (۹)Maupassant (۱۰)Maupertuis

ضیدان و منجم فرانسوی، مت سن‌مالو. نخست به خدمت نظام وارد شد، و سپس آن را کنار گذاشت و به ریاضیات پرداخت. از طرف آکادمی علوم هیئت اعزامی به لاپلاند را (۱۷۳۶–۳۷) برای اندازه‌گیری طول قوس نصف النهار رهبری کرد، که نتیجه‌ی آن تأیید نظریه‌ی نیوتن مبنی بر فرورفتگی قطبین زمین شد. در ۱۷۲۳ به عضویت آکادمی علوم و در ۱۷۴۳ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

موپو[1]، **رنه نیکولا دو** (rēne nikolā dē mopu)، ۱۷۱۴–۹۲، صدر اعظم (۱۷۶۸–۷۴) فرانسه. پارلمان پاریس و پارلمانهای استانها را منحل کرد، و به جای آنها یک پارلمان جدید تأسیس کرد و دستگاهی مرکب از چند دادگاه عالی برقرار ساخت (۱۷۷۱). برای حسن اداره‌ی امور کشور یک هیئت ۳نفری تشکیل داد. برای جلوگیری از فروش مناصب و مشاغل کوشش بسیار کرد. رفتار تحکم‌آمیز او سبب عدم محبوبیتش در میان مردم شد. لوئی XVI او را برکنار کرد و پارلمانها را از نو برقرار ساخت.

موت اخضر: ← خرقه.

موتاسیون[2] (mutāsion؛ از فنس) یا **تطور** (tatavvor)، در زیستشناسی، تغییری ناگهانی در یک ژن (واحد توارث، ← توارث)، که نتیجه‌ی آن پیدایش خصوصیات تازه‌ای در گیاه یا حیوان است. این خصوصیات تازه محفوظ میمانند، و به نسلهای بعدی منتقل میشود. نمونه‌های تازه را متطور (motatavver) نامند. در حیوانات و بسیاری از گیاهان، موتاسیون تنها وقتی ممکن است به نسل بعدی انتقال یابد که در یک بافت یا یاخته‌ی جنسی روی دهد؛ در گیاهان تطور سوماتیک (somātik) یا تطور سلولهای بدن به ارث نمیرسد مگر آنکه به طریق بیجنسی (← گشنگیری) انتشار پیدا کند. تغییراتی که در یک ژن منفرد روی میدهد، و به تطورهای نقطه‌ای موسوم است، تغییرات شیمیائی واقعی هستند. هر ژن از یک رشته‌ی دراز اجسامی به نام نوکلئوتیدها (⇐ اسید نوکلئیک) ساخته شده؛ این نوکلئوتیدها، در سلسله‌های سه‌تائی، واحدهای فرعی امینو-اسید را مشخص میسازند (⇐ اسید نوکلئیک). هر گاه یک نوکلئوتید به رشته اضافه شود، یا نوکلئوتیدی از میان برود، رشته‌ی کامل ژن بکلی آشفته میشود و رشته‌ی امینو-اسید پروتئین حاصل‌شده کاملاً متفاوت خواهد بود. اگر نوکلئوتیدی جایگزین نوکلئوتیدی دیگر در رشته شود، تنها یک امینو-اسید پروتئین متفاوت خواهد شد. از آنجا که آنزیمها جمیع فعالیتهای یاخته‌ای را کنترول میکنند، اگر تطوری در یک آنزیم پیدا شود، این تطور منفرد یاخته‌ای، اگر آنزیمی که آن را کنترول میکند چند فرایند سوخت و سازی را در بر گیرد، ممکن است اثرهای فراوانی داشته باشد. بسیاری از تطورها واگشتپذیرند، مثلاً ژن متطور میتواند به شکل اولیه‌ی خود باز گردد. بعضی از ژنها ناپایدارتر و مستعدتر از بعضی دیگر در برابر تطور هستند، به طوری که تطورهای پیاپی ژنهای متناظر ممکن است در افراد مختلف روی دهد، مثل هموفیلی که فقط در مردان دیده میشود. تطور را ممکن است به وسیله‌ی عرضه کردن حیوان یا نبات به اشعه‌ی فوق بنفش و تشعشع یونده از اشعه‌ی آلفا، بتا، گاما، و ایکس؛ به وسیله‌ی تغییرات بسیار زیاد در دما؛ و به وسیله‌ی بعضی مواد شیمیائی بر انگیخت.

بعضی داروها، از جمله کولشیسین، عده‌ی کروموزومهای یاخته در حالت عادی را به وسیله‌ی تداخل با فرایند میتوز، یا تقسیم بیجنسی یاخته، دو برابر میکنند. پاره‌ای ژنها، که ژنهای متطور خوانده میشوند، موجب یک نرخ تطوری بسیار بالا در تمام ژنهای یک سازواره میشوند؛ این ژنها ممکن است موجب تولید مواد تطورزا شوند. در 1901 هوخو دو وریس نظریه‌ای عرضه کرد که به موجب آن خصوصیات تازه ممکن است ناگهان ظاهر شود و این خصوصیات ممکن است قابل انتقال ارثی باشد؛ پیش از وی چنین پذیرفته شده بود که تکامل از یک انتخاب تدریجی مساعد از خصوصیات اکتسابی نتیجه می‌شود. کارهای وریس و بررسیهای بعدی که موجب شد موتاسیون و تغییرات محیط را از یکدیگر متمایز سازد، اهمیت موتاسیون را در سازوکار تکامل آشکار ساخت.

تطور از عوامل مهم در تکامل محسوب است، زیرا از این طریق است که جنسهای تازه پدید میآیند؛ و در یک محیط متغیر، عدم استعداد برای تطور ممکن است سبب انقراض جنس شود. تطور از جنبه‌ی علمی نیز برای گیاهپروران و دامپروران، که در صدد یافتن نژادهای تازه هستند، اهمیت فراوان دارد. نیز ← توارث.

موتت: ← موته، فورم موسیقی.

موتسارت[3] [ولفگانگ آمادئوس موتسارت (volfgāng āmādeus motsārt)] یا **موزار** (mozār؛ فنس)، ۱۷۵۶–۹۱، آهنگساز اتریشی، یکی از بزرگترین نوابغ در تاریخ موسیقی؛ متولد سالزبورگ. از کودکی نزد پدرش موسیقی آموخت، و از همان آغاز استعداد حیرت‌انگیزی در موسیقی بروز داد، و در ۶سالگی میتوانست ویولن، کلاوسن، و ارگ بنوازد. او و خواهر مهترش، به وسیله‌ی پدرشان، به دربار ماری ترز و خانه‌های اشراف اروپای مرکزی، و در پاریس و لندن راه یافتند. موتسارت اولین سمفونیهای خود را در لندن ساخت. در ۱۷۶۹–۷۱ در ایتالیا گذرانید و در آنجا سخت تحت تأثیر سبک اپراهای ایتالیائی قرار گرفت، و دومین اپرای او، میتریداته، رِ دی پونته، در این سبک در میلان اجرا شد (۱۷۷۰). در ۱۷۷۱ سرپرست ارکستر اسقف اعظم سالزبورگ شد. در ۱۷۷۷ برای یافتن مقام مناسبی در خاندانهای اشرافی به مسافرت پرداخت، و به مونیخ، آوگسبورگ، مانهایم، ورسای، و پاریس رفت. گرچه سمفونی معروف به "سمفونی پاریس" او در این شهر با اقبال زیاد رو به رو شد (۱۷۷۸)، به طور کلی موسیقی او در پاریس با بی‌اعتنائی مردم مواجه شد. در بازگشت به سالزبورگ اپرای ایدومینئو را، که معرّف سبک جاافتاده‌ی اوست، برای دربار باواریا نوشت که در مونیخ اجرا شد (۱۷۸۱). در ۱۷۸۱ از خدمت اسقف اعظم سالزبورگ استعفا داد، و به وین رفت. در ۱۷۸۲ با ی. هایدن دوست شد، و تا ۳ سال بعد ۶ کوارتت زهی تصنیف کرد و به هایدن تقدیم داشت. اپرای دستبرد به حرمسرا، که در ۱۷۸۲ تصنیف کرد، نسبةً موفق بود، ولی به طور کلی، در اپرای دربار وین اپراهای ایتالیائی بسیار رونق داشت، و ازین رو، موتسارت سه اپرای بعدی خود را به سبک اپراهای هزل‌آمیز ایتالیائی نوشت، که لیبرتونویس آنها ل. دا پونته بود. اپرای عروسی فیگارو (۱۷۸۶) در وین چندان موفقیتی نداشت، ولی در پراگ فوق العاده مورد توجه قرار گرفت، و موتسارت را به تصنیف اپرای بعدی خود، دون جووانی (پراگ، ۱۷۸۷) ترغیب کرد. با مرگ (۱۷۸۷) گلوک، موتسارت به جای وی آهنگساز دربار امپراطور یوزف II شد، ولی چون مستمری او در این مقام کافی نبود، از همین زمان گرفتاریهای مالی تا پایان عمر او را در فشار قرار داد. موتسارت در فاصله‌ی ۲ ماه، در سال ۱۷۸۸، سه سمفونی آخر خود را تصنیف کرد، سمفونی شماره‌ی ۳۹ در می بمل ماژور؛ سمفونی شماره‌ی ۴۰ در سل مینور؛ و سمفونی شماره‌ی ۴۱ در دو ماژور. این ۳ اثر تسلط کامل آهنگساز را بر فرم سمفونی که توسط هایدن پیریزی شده نشان میدهند، و ضمناً توأم با اصالت و خصوصیت فوق العاده است. موتسارت در ۱۷۸۹ همراه فورست ک. م. لیخنوفسکی به برلین و پوتسدام سفر کرد، و به فردریک ویلهلم II معرفی شد. سه کوارتت زهی آخر موتسارت برای این پادشاه، که خودش ویولن‌نواز قابلی بود، نوشته و به او تقدیم شد. پس از بازگشت به وین، موتسارت کوینتت معروف خود را برای کلاریت و کوارتت زهی ساخت (۱۷۸۹). آخرین اپرای او، نی سحرآمیز (۱۷۹۱) از بهترین آثارش در فرم اپرا است. آخرین کنسرتو برای پیانو و ارکستر (کنسرتوی شماره‌ی ۲۷ در سی بمل ماژور) را نیز خلق کرد (۱۷۹۱)؛ و آخرین اثری که وی را به خود مشغول داشته بود تصنیف یک قداس عزا بود که از طرف یکی از اشراف به وی سفارش داده شده بود، و او به این اعتقاد که آن را برای مراسم عزاداری خودش میسازد به تصنیف آن پرداخت. ولی عمر او کفاف نداد که آن را به پایان رساند، و این اثر عالی را یکی از شاگردانش تکمیل کرد. تقریباً همه‌ی آثار موتسارت به سفارش دیگران ساخته شده، و از همه‌ی فرمهای ممکن موسیقی در میان آنها یافت میشود. بدون شک این آهنگساز از پرذوقترین و تواناترین هنرمندان خلاق در تاریخ بشریت بوده است.

موتسوهیتو[4] (mutsuhito)، ۱۸۵۲–۱۹۱۲، امپراطور (۱۸۶۷–۱۹۱۲) ژاپن، رهبر نهضت نوینسازی ژاپن در اواخر قرن ۱۹م. دوره‌ی امپراطوری او به میجی معروف است. حکومت شوگونی را لغو و قدرت مطلق را در دست شخص

(۱)Maupeou (۲)mutation (۳)Mozart (۴)Mutsuhito

امپراطور متمرکز ساخت (و این امر به بازگشت میجی، یا بازگشت ۱۸۶۸ معروف است). سپس به اصلاحات اساسی پرداخت (← میجی). پایتخت را از کیوتو به توکیو انتقال داد. پسرش یوشیهیتو جانشینش شد.

موتلسن[1]، **بن روی** (ben roy motelsən)، ۱۹۲۶– ، فیزیکدان دانمارکی، متولد شیکاگو. پس از اخذ درجه‌ی دکتری در فیزیک از دانشگاه هاروارد، به مؤسسه‌ی بور در دانمارک پیوست، و در آنجا به اتفاق ⇐ آ. بور به تحقیق و پژوهش پرداختند. موتلسن که امریکائی بود به تابعیت دانمارک در آمد. تحقیقات این دو همکار در فیزیک هسته‌ای جایزه نوبل ۱۹۷۵ در فیزیک را نصیب آنها و ⇐ ل. ج. راینواتر کرد، نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مؤتمر، یکی از ← ایام عجوز.

مؤتمن (mo'taman)، شهرت **قاسم ابن هارون**، ۱۷۳–۲۰۸ هق، امیر عباسی. پدرش هارون‌الرشید چنان مقرر داشت که پس از دو برادرش، امین و مأمون، ولایت عهد به او برسد و لقب المؤتمن به او داد و جزیره و عواصم را به اقطاع به او وا گذاشت (۱۸۶ هق)، که چون او هنوز به سن رشد نرسیده بود، مأمون به نام مؤتمن در آنها دخالت میکرد. پس از مرگ هارون، امین جزیره را از او گرفت، و در مبارزه‌ی امین و مأمون، مؤتمن به خراسان رفت که مأمون او را به جرجان فرستاد و او در آنجا اقامت گزید (۱۹۷ هق). چون امین کشته شد، مأمون او را از ولایت عهد پس از خود خلع کرد، در بغداد در زمان خلافت مأمون از دنیا رفت.

مؤتمن، محمد، ملقب به **مسیح‌الدوله**، ۱۲۶۶–۱۳۲۱ هق، از شاگردان قدیم دارالفنون، که برای تکمیل معلومات خود به مسکو رفت. بعد از مراجعت، ابتدا مطب باز کرد، و سپس مستقیماً وارد خدمت فرهنگ شد، و ریاست دبیرستانهای شرف، دارالفنون، و علمیه را داشته است.

مؤتمن‌الملک، میرزا سعید خان: ← سعید خان مؤتمن‌الملک.

موتور[2] (motor؛ از فس)، هر دستگاهی که برای تبدیل شکلی از انرژی به انرژی مکانیکی به کار رود. نیز ← موتور با احتراق داخلی؛ موتور برق.

موتور با احتراق داخلی[3] یا **موتور دورونسوز** (darunsuz)، نوعی موتور که با احتراق سوخت در داخل سیلندرها [← استوانه‌ها] کار میکند و انرژی حرارتی را به انرژی مکانیکی مبدل می‌سازد. هر چند از قرن ۱۷م آزمایشهائی شد، اولین موتور عملی از این نوع که با گاز کار میکرد به وسیله‌ی اتین لونوار[4] (etien lënuär؛ ۱۸۲۲–۱۹۰۰)، مهندس و مخترع فرانسوی، اختراع شد (ح ۱۸۶۰). موتور بنزینی، که بعداً تکمیل شد، کوچکتر وسبکتر بود و استعمال آن بسرعت افزایش یافت.

در موتور اتومبیل، سوخت پس اثر ثقل یا به وسیله‌ی تلمبه از مخزن به سوختاما میرسد، و در آنجا با هوا مخلوط میشود. سپس این مخلوط به سیلندرها میرود و پس از فشرده شدن، با جرقه‌ی برق محترق میشود (← گیرش). انفجار گاز پیستون را به پیش میراند، و دسته‌ی پیستون میله‌ای به نام میل لنگ (mile lang) را ــ که در اتومبیل همان مانیول است (به شکل ص ۵۸۰، مقاله‌ی پیستون، رجوع شود) ــ میگرداند، و در واقع حرکت مستقیم الخط دسته‌ی پیستون به حرکت مستدیر تبدیل میشود (شکل ۱). حرکت

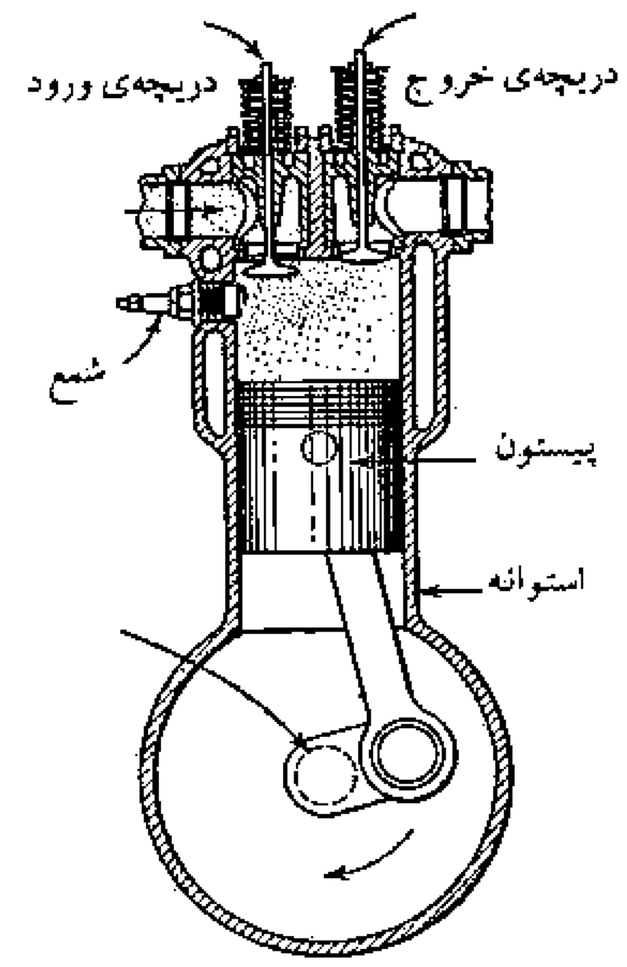

شکل ۱

میل لنگ به نوبه‌ی خود میل سوپاپ را فرمان میدهد که زایده‌های آن، به نام بادامک (bādāmak)، ورود مخلوط گاز را در سیلندر و خروج گاز سوخته را از سیلندر تنظیم می‌کنند. موتور چهارزمانی (یا چهارضربه‌ای) ــ که متداولتر از موتور دو زمانی است ــ چنین عمل میکند (شکل ۲)؛ پایین آمدن پیستون و

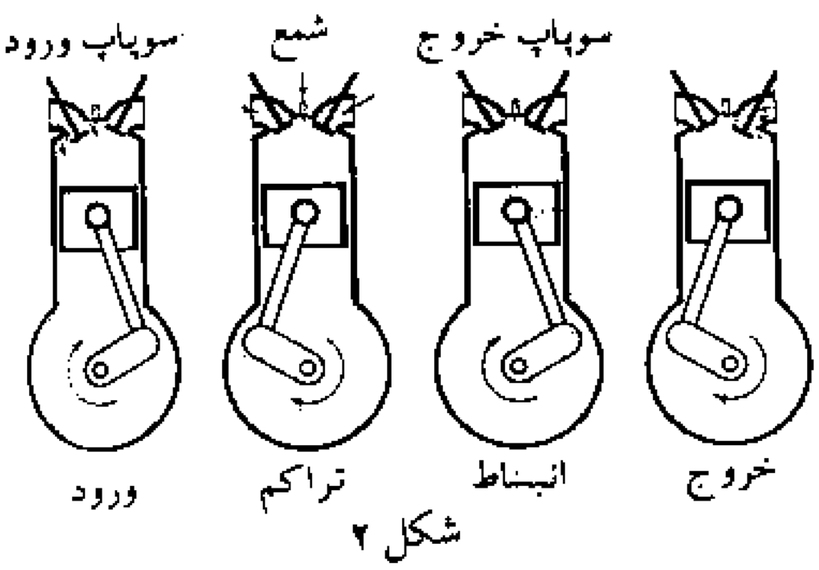

شکل ۲

مکیدن سوخت (زمان یا ضربه‌ی اول)؛ بالا رفتن پیستون و تراکم مخلوط که در آخر حرکت پیستون با جرقه‌ی شمع منفجر میشود (زمان یا ضربه‌ی دوم)؛ پایین آمدن پیستون و انتقال ضربه به میل لنگ (زمان یا ضربه‌ی سوم، که تنها مرحله‌ی عمل و محرک پیستون است)؛ بالا رفتن پیستون و خروج گازهای احتراق. بدین ترتیب در چهار ضربه‌ی پیستون فقط یک ضربه‌ی آن کار تولید میکند، و سه ضربه‌ی دیگر باید به وسیله‌ی کار خارجی به راه افتد. اگر موتور دارای یک سیلندر باشد، گردش چرخ لنگر باعث ادامه‌ی حرکت موتور است؛ در موتورهای چهار-سیلندری یا بیشتر، حرکت پیستونها چنان تنظیم شده است که ضربه‌ی محرک هر سیلندر به توالی ضربه‌ی محرک سیلندر بعدی باشد، تا در یک دور کامل حرکت موتور ادامه یابد.

قسمتهای اصلی موتور، علاوه بر سوختاما، عبارتند از تلمبه‌ی آب، جعبه‌دنده، تلمبه‌ی روغن، و دینامو. بعضی موتورها با هوا خنک می‌شوند. موتورهای بنزینی به منظور استفاده در هواپیما تکمیل و تغییر یافته‌اند. موتورهای کشتیها اصولاً مانند موتور اتومبیل، ولی محکم‌ترند، و روغنکاری تحت فشار و دستگاه سردکردن روغن دارند. موتورهای با نفت سیاه شبیه موتورهای بنزینی هستند، ولی معمولاً احتراق گاز سوخت به وسیله‌ی ازدیاد حرارت و فشار آن به عمل میآید. امروزه به جای این نوع موتور، برای قدرتهای کم، موتور بنزینی، و برای قدرتهای زیاد موتور دیزل به کار میبرند.

موتور برق[5] (motor)، ماشینی که انرژی برقی را به انرژی مکانیکی تبدیل میکند، و بنابراین کارش عکس کار مولد برق است که در آن انرژی مکانیکی به انرژی برقی تبدیل میشود. اساس و ساختمان این دو ماشین یکسان است، جز اختلافات جزئی در طرح و نصب بعضی قطعات آنها. در هر حال، در هر دو ماشین، مقداری انرژی در ضمن کار به حرارت تبدیل، و تلف میشود.

موتور برق میتواند با جریان مستقیم و با جریان متناوب هر دو کار کند. موتور برق با جریان مستقیم بر این اصل اساسی کار میکند که هرگاه پیچه‌ای در یک میدان مغناطیسی چنان حرکت کند که خطوط نیروی میدان را قطع کند، یک نیروی برقرانی در آن القا میشود (اساس مولد برق)، ولی اگر، برعکس، خود پیچه حامل جریان برق باشد و در یک میدان مغناطیسی قرار گیرد به حرکت در میآید. قسمت خارجی موتور برق را استوانه‌ی مجوف ثابتی به نام ایستا[6] تشکیل میدهد که بر پایه‌ای سوار شده است. در داخل ایستا استوانه‌ی آهنی پری به‌نام گردا یا جوشن قرار دارد که در یاتاقان دوران میکند. موتور به واسطه‌ی دوران گردا به حرکت در میآید و مفتولهای مسی بر گرد ایستا پیچیده شده (← پیچه) و عبور جریان برق از آنها سبب تولید یک میدان مغناطیسی میشود (ایستا ممکن است یک آهنربای دائمی باشد). مفتولهائی نیز برگرد گردا پیچیده شده و جریان برق از آنها میگذرد، و در نتیجه استوانه‌ی آهنی آهنربا میشود، و تحت تأثیر میدان مغناطیسی ایستا به دوران در میآید. چون مولد برق با جریان مستقیم واگشت‌پذیر است میتوان از آن به عنوان موتور با جریان متناوب استفاده کرد، و این کار با متصل کردن دو قطب آن به یک منبع جریان متناوب صورت میگیرد. چون کنترل کردن سرعت در موتورهای با جریان مستقیم آسانتر است، هر وقت که چنین کنترولی لازم باشد این گونه موتورها به کار میرود. سرعت موتورهای برق با القای جریان متناوب به وسیله‌ی ساختمان موتور و بسامد جریان تنظیم می‌شود؛ بنابراین برای تغییر سرعت در این ماشین-

(۱) Mottelson (۲) motor (۳) internal_combustion engine (۴) Lenoir (۵) electric motor (۶) stator

ها از وسایل مکانیکی مخصوص کم یا زیاد کردن سرعت استفاده میکنند. علاوه بر این، هر موتور با جریان متناوب مخصوص مورد استعمال خاصی است که برای آن ساخته شده است. با وجود این، موتورهای متناوب ارزانتر و ساده‌تر از موتورهائی است که با جریان مستقیم کار میکنند. برای آنکه موتور قابلیت انعطاف بیشتر داشته باشد، میتوان مدار برق گردا را به مدارهای کنترول خارجی گوناگون متصل کرد. اغلب دستگاههای برقی خانگی که با موتورهای کوچک کار میکنند، موتور خاصی دارند که با جریان متناوب و مستقیم هر دو به کار می‌افتد. سرعت موتور متناوب با به کار بردن دستگاه خاصی که بسامد جریان را تغییر میدهد، کنترول میشود. ۶۰ سیکل در ثانیه که بسامد متعارفی جریانهای متناوب است، سبب محدودیت سرعت در موتورهای متناوب است؛ بنا بر این، برای به دست آوردن سرعتهای زیاد لازم است دستگاهی به موتور ضمیمه شود که تولید بسامدهای بیشتر را تأمین کند. در وسایط نقلیه‌ی هوائی از بسامد ۴۰۰ سیکل در ثانیه استفاده میشود، چه در مقابل مقدار معین اسب بخار قدرت، موتورهای ۴۰۰-سیکلی سبکتر و کوچکتر از موتورهای ۶۵-سیکلی هستند. موتورهای همزمان با سرعتی درست متناسب با بسامد دوران میکنند. موتورهای کوچک همزمان از نوع القائی در بعضی از ساعت‌ها، فونوگرافها، پروژکتورهای نمایش فیلم، و اسبابهای دیگری که به سرعت دقیق نیاز دارند به کار میرود. موتورهای بسیار بزرگتر موتورهای همزمانی هستند که با عبور جریان مستقیم از گردا کار میکنند.

موتور درونسوز: ← موتور با احتراق داخلی.

موتور دیزل: ← دیزل، موتور.

موته[1] (mote؛ فنس) یا **موتت** (motet؛ از انگلا)، مهمترین فورم موسیقی پولیفونیائی قدیم، خصوصاً در قرون وسطی و دوره‌ی رنسانس. موته‌ی قرون وسطی معمولاً آثار سه‌صدائی بود و دارای آهنگ کوتاه و ضربی، که صدای تنور آن از سرودهای مذهبی اخذ میشد و با یک وزن مشخص تکرارشونده ارائه میگردید. صدای دوم موتتوس [از فنس مو (mo)، ← کلمه] نامیده می‌شود، که نام موته از همان اخذ شده است. موته‌ی رنسانس دارای مضمون خاص لاتینی بود با ۴ تا ۶ صدا و از قید وزن سخت قرن ۱۳م آزاد بود، اوج کمال موته‌نویسی ۶ موته‌ی باخ بود. تا زمان او نام موته به نوع آوازهای چندصدائی و آوازهای مذهبی دسته‌جمعی اطلاق میشد، ولی معمولاً موته همان است که بدون همراهی ساز در کلیسای کاتولیک رومی اجرا میشده است.

بعد از زمان رنسانس موته‌نویسی زیاد مرسوم نبوده است، ولی در آثار شوتس، باخ، شوبرت، مندلسون، و برامس نمونه‌هائی از آن موجود است. نیز ← ژوسکن د پره.

مؤته (mo'ta)، شهری در مرکز دشت حاصلخیز ش اردن، ش کرانه‌ی ج بحر المیت، ح دو ساعت فاصله در ج کرک، که شهرت آن به شکستی است که مسلمانان صدر اسلام در سال ۸ هق از روم شرقی متحمل شدند. حضرت رسول ص فرستاده‌ای برای دعوت حاکم مسیحی بصری به آن شهر فرستاده بود، که او را کشتند؛ سپس سپاهی مرکب از ۳'۰۰۰ نفر از مجاهدان به این ناحیه فرستاده شد که فرماندهی آن با زید ابن حارثه بود، و به دستور پیغمبر اسلام مقرر شده بود که اگر او کشته شود جعفر ابن علی ابن ابی‌طالب (← جعفر طیار) جای او را در فرماندهی بگیرد، و با کشته شدن این یکی عبدالله ابن رواحه فرمانده سپاه شود. عده‌ی سپاهیان دشمن بسیار بود و هر سه نفر کشته شدند. نیز محمد ص، قسمت ۴۰.

مؤته، غزوه‌ی: ← محمد ص، قسمت ۴۰.

موتی، ← کنفوسیوس، III.

موتیف[2] (motif؛ فنس)، در موسیقی، یک تم یا ملودی کوتاه، یا بخشی از یک تم، که از نظر ساختمان فواصل (فاصله، در موسیقی) و وزن دارای خصوصیت بارز باشد و در صورت تکرار توجه شنونده را به خود جلب کند. در مواردی یک موتیف حاوی بیش از سه یا چهار نت نیست، ولی در موارد دیگر میتواند شامل چند وزن باشد. ریشارد واگنر در بعضی از اپراهای خود از لایتموتیف[3] (lāytmotif) استفاده کرده. لایتموتیف عنوانی است برای موتیفهائی که معرف شخصیتها و مطالب و افکار گوناگون آهنگساز در رابطه با داستان اپرا میباشد، و با به کار گرفتن آنها وحدت و استحکام ساختمانی در این اپراهای پیچیده و طولانی به وجود آمده است.

موتیله: ← لبوس.

موتی مسجد: ← قلعه‌ی سرخ.

موج[4]، (möj) لفظی که عرفاً اطلاق میشود به آشفتگیی که بر سطح محیط سیالی انتقال می‌یابد، مانند آن که از افتادن سنگی بر سطح آب مشاهده میشود. در موج آبْ ذرات، در ضمن انتقال، آب را از وضع تعادل جا به جا میکنند، به طوری که در هر لحظه جا به جائی ذرات بر حسب زمان تغییر میکند، و این جا به جائی

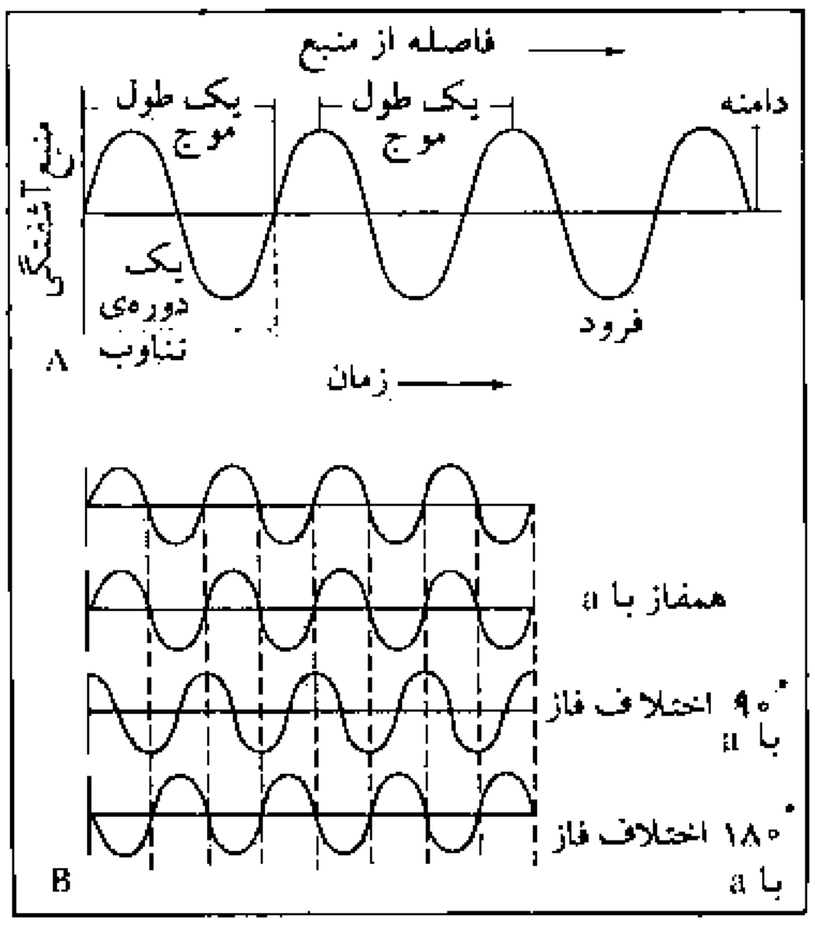

ارتعاشی است، یعنی ذره از وضع تعادل اولیه بلند میشود، به منتهی میرسد (فراز موج یا کوهه‌ی موج)، به وضع اولیه باز میگردد، پایین میرود، جا به جائی آن در پایین به منتهی میرسد (فرود موج)، به وضع اولیه باز میگردد، و ... (شکل). در فیزیک هر چنین آشفتگیی را موج خوانند. به عبارت دیگر، موج آشفتگیی است که در محیطی چنان منتقل میشود که جا به جائی هر ذره‌ی محیط بر حسب زمان، و جا به جائی ذرات در هر لحظه بر حسب مکان آنها تغییر میکند. مثال دیگر از موج امواج صوتی است (← صوت)، که در آنها آشفتگی تغییر فشار در نقاط مختلف محیطی (مادی) است که صوت در آن منتشر می‌شود. معمولاً جا به جائی ذرات را در یک طرفِ وضع "تعادل" (یا وضع "خنثی") مثبت و در طرف دیگر منفی حساب میکنند. فراز موج اوضاع متناظر با منتهای آشفتگی مثبت و فرود موج عکس آن است. بسامد موج (علامت، ν) عده‌ی فرازهائی (یا فرودهائی) است که در یک ثانیه از یک نقطه میگذرند (نیز ← بسامد). جمیع نقاطی که در هر لحظه دارای یک حالت ارتعاشی هستند نقاط همفاز خوانده میشوند (← فاز، در فیزیک). مجموعه‌ی نقاط همفاز بر سطوحی واقعند به نام **سطح موج**[5]. مدت لازم برای عبور دو فراز (یا دو فرود) متوالی از یک نقطه را دوره‌ی تناوب یا دوره‌ی موج (علامت: T) میخوانند. طول موج (علامت، λ) فاصله‌ی دو فراز (یا دو فرود) متوالی است؛ سرعت موج (علامت، v) فاصله‌ای است که آشفتگی در یک ثانیه طی میکند (شکل). بین مقادیر مذکور روابط زیر برقرار است،

$$T = 1/\nu \ , \ \nu = 1/T \ , \ v = \lambda/T = \lambda\nu$$

$$\lambda = vT.$$

قطار موج سلسله‌ی موجهائی است که از یک جسم مرتعش تولید میشود. بالاخره تعریف موج را تعمیم داده هر کمیتی را که بر حسب زمان تغییر کند و تابع وضع نیز باشد موج خوانند (مثلاً امواج برقاطیسی). نیز ← پراش؛ تداخل؛ تشعشع؛ جریان متناوب؛ نور؛ و مقالاتی که تحت عنوان امواج... آمده است.

موج حامل: ← تحمیل.

موجز، کتاب، ← ابن النفیس.

موجسکا[6]، **هلنا** (helenā mojeskā)، ۱۸۴۰–۱۹۰۹، بانوی هنرپیشه‌ی لهستانی که یکی از بزرگترین هنرپیشگان تراژدی زمان خود به شمار میآمد. در ورشو، خاصه در نقشهای شکسپیری و در آدرین لوکوورور (اثر ا. ا. سکریب)، شهرت فراوان یافت (۱۸۶۸–۷۶). از ۱۸۷۶ در کشمت میزیست.

موج‌شکن[7] (möj.šekan)، ساختمانی که بندرگاه را در مقابل امواج شدید حمایت کرده لنگرانداری کشتیها را با آرامش بیشتر میسر می‌سازد. موج شکنهای مصنوعی ممکن است با توده‌های سنگ یا توده‌های قطعات بتونی ساخته شود. در برخی موج‌شکنها فراسازی (زیرسازی) آن با مصالح بنائی و پی سنگی است، در بعضی موارد فراسازی مستقیماً متکی بر کف دریا است.

موج ضربه‌ای[8] (möje zarbe-). هنگامی که هواپیمائی با سرعت سوبسونیک (کمتر از سرعت

(1)motet (2)motif (3)leitmotif (4)wave (5)wave front (6)Modjeska (7)breakwater (8)shock wave

صوت) حرکت میکنند، جریان هوا فشار را در جلو بال هواپیما بالا میبرد. به تعبیری، فشار زیاد جلو بال به هوای پیش روی خود "خبر میدهد" که برای آمدن هواپیما آماده شود. این پیام (یک موج فشاری) با سرعت صوت حرکت میکند. هوا، با دریافت این پیام، به آن آغاز میکند که خود را به صورتی در آورد که مدتی پیش از رسیدن هواپیما جا برای آن آماده شده باشد. اگر هواپیما با سرعت سوپرسونیک (تندتر از صوت) حرکت کند، هوای رو به روی آن از دریافت پیامی که با سرعت صوت حرکت میکند عاجز میماند و فرصت برای آماده کردن جا جهت بالی که در شرف رسیدن است ندارد. در نتیجه، جریان هوائی به صورت دیگر حاصل می‌شود. یک تغییر فشار مفرط در ناحیه‌ی کوچکی درست چسبیده به هواپیما و مقابل آن فراهم میآید. این تغییر و آشوب را موج ضربه‌ای می‌نامند. اشخاصی که بر روی زمین قرار دارند، غرشی را که نتیجه‌ی عبور این موج ضربه‌ای است در آن هنگام میشنوند که هواپیما از دیوار صوتی میگذرد و سرعتی بیش از سرعت صوت پیدا میکند. گاهی موج ضربه‌ای حاصل از پرواز سریعتر از صوت سبب شکسته شدن شیشه‌های در و پنجره‌ی خانه‌ها میشود.

موجی[1] (moji)، بندر مهم و مرکز صنعتی (جمعیت ۱۵۲٬۰۸۱)، ل جزیره‌ی کیوشو، ژاپن. کنار تنگه‌ی شیمونوسکی. به وسیله‌ی تونلی با شیمونوسکی (در هونشو) مرتبط است. در ۱۹۶۳ بخشی از شهر ⇐ **کیتاکیوشو** شد (← یاواتا).

موچسان (mucān)، ده (جمعیت ۱٬۰۶۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره کهریز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۶ کیلومتری ش آستانه. محصولاتش غلات، پنبه، وچند در قند است. قالیچه‌بافی دارد.

موچسب[2] (mo.casb)، پیچکهای چوبی از نوع (*Ampelopsis*) که معمولاً برای پوشانیدن دیوارها و آلاچیقها کاشته میشود. برگهای ساده یا منقسم، و گلهای خاکستری‌رنگ دارد. دارای میوه‌های کوچک سبز، کبود، یا سیاه، و ساقه‌های بالارونده یا چسبنده است.

موچه (muce)، (*Lepidium draba*)، گیاهی یکساله از تیره‌ی چلیپائیان شبیه به تره‌تیزک.

موحد (movahhed)، کسی که جز خدای یگانه را نپرستد. نیز ← **توحید**، **شرک**، **مشرک**.

موحدون (movahhedun) یا **الموحدون**، در مآخذ اروپائی آلموحاد (ālmohād)، دولتی اسلامی (۵۱۵–۶۶۸ هق) در ل افریقا و اندلس. بنیادگذار دولت موحدون در حقیقت ابن تومرت است که هم پیشوای معنوی و مذهبی و هم نخستین رهبر سیاسی و نظامی دولت موحدون است. ابن تومرت در نیمه‌ی دوم قرن ۵ هق (بین ۴۷۱ و ۴۷۴ هق؛ در مقاله‌ی ابن تومرت تاریخ تولد بین ۴۷۰ و ۴۸۰ هق ذکر شده که باید بدین صورت اصلاح شود) در یکی از دهات کوههای اطلس در مغرب اقصی به دنیا آمد. پدر او از قبیله‌ی هرغه (harqa) و مادرش از قبیله‌ی مسکاله (masakkāla)، هر دو از شاخه‌های قبیله‌ی بزرگ مصموده (masmuda) از قبایل بربر، بودند. در ۵۰۰ هق برای طلب علم ابتدا به قرطبه و پس از آن به مشرق سفر کرد. در اسکندریه و بغداد با علمای بزرگ و مشهور دینی آن عصر ملاقات کرد. از جمله‌ی این علما امام محمد غزالی را گفته‌اند ولی ظاهراً درست نیست، زیرا امام غزالی در آن هنگام در خراسان بود و ابن تومرت به خراسان نرفته است. در سفر به مشرق ابن تومرت با علم کلام و اعتقادات فرقه‌ی اشاعره، که اعتقاد اکثر اهل سنت در مشرق‌زمین بود، آشنا شد و استدلال عقلانی در اصول دین و تأویل آیات و احادیثی که ظاهر آن با توحید منافات داشت تأثیر عمیقی در ذهن او به جای گذاشت. در آن زمان فقهای مالکی مغرب و اندلس از هرگونه استدلال عقلی و بحث در ظواهر قرآن و حدیث و عدم عدول از آن چندان تعصب و پافشاری داشتند که به تشبیه و تجسیم ذات خدا (← مجسمه) متهم شده بودند. ابن تومرت سرشار از تعصب دینی و برانگیخته و مفتون به عقاید اشعری در ح ۵۱۰ یا ۵۱۱ هق از مشرق روی به مغرب نهاد و با اقوال و اعمال خود و با نیروی تأثیر و جاذبه‌ی خود در سر راه خویش هر جا که رسید آشوب و غوغا راه انداخت و در ضمن مریدان و پیروان سرسخت و وفادار و بسیار باکفایتی برای خود به دست آورد. از جمله‌ی این پیروان **عبدالمؤمن ابن علی** جانشین او بود که از هوش و لیاقت و قدرت فرماندهی کافی بهره‌ور بود. ابن‌تومرت امر به معروف و نهی از منکر را در شهرها شعار خود قرار داد تا آنکه در ۵۱۴ هق **علی ابن یوسف ابن تاشفین** دستور به احضار او داد و مجلس مناظره‌ای میان او و فقها ترتیب داد. در این مجلس فقها از جدال با ابن تومرت ناتوان ماندند. وزیر بانفوذ علی ابن یوسف، به نام مالک ابن وهیب (vohayb)، امیر را به قتل او ترغیب کرد و گفت که اگر او آزاد باشد موجب شیوع فتنه و آشوب خواهد شد، اما امیر به قتل او رضایت نداد و او را به حال خود گذاشت. ابن تومرت که خود را در خطر دید از شهر مراکش بیرون آمد و به اغمات ـ ح ۴۰ کیلومتری ج مراکش ـ رفت و در آنجا به تحریک مردم پرداخت. علی ابن یوسف در این میان خطری را که ممکن بود از ناحیه‌ی ابن تومرت متوجه او شود حس کرد و کس به طلب او فرستاد، ولی ابن تومرت از رفتن سر باز زد. در این میان یاران سرسخت و باکفایتی به دور او گرد آمدند که از آن جمله بودند اسماعیل ایگیگ (igig) و یوسف ابن وانودین هنتاتی (vānudine hentāti). ابن تومرت از اغمات به میان قبیله‌ی خود هرغه رفت و بر بالای کوهی جائی برای عبادت بساخت و شروع به نشر عقاید کلامی خود و تکفیر اهل تشبیه و تجسیم کرد و کتاب کلامی خود مرشده را به طلاب درس گفت، و در این میان از صفات مهدی منتظر سخن میگفت تا آنکه روزی به هنگام بحث از صفات مهدی، و اینکه در روزگار ظلم و فساد ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد ساخت، ده تن از نزدیکترین اصحاب او به پا خواستند و گفتند آن مهدی منتظر تو هستی و با او بیعت کردند. از جمله‌ی صفات مهدی این بود که او از نسل پیغمبر اسلام خواهد بود و ابن تومرت با آنکه از قبیله‌ی هرغه از قبایل بربر بود نسب خود را به پیغمبر اسلام میرسانید. کوشش ابن تومرت و یاران او بر این بود که افعال و حوادث زندگانی او را به هر نحوی که باشد با حوادث زندگانی پیغمبر اسلام تطبیق کنند، مثلاً رفتن او را به تینملل (tinmallal) با هجرت، و بیعت ده‌نفری را با بیعت شجره، و آن ده نفر را با عَشَرِه‌ی مُبَشَّره، منطبق سازند و جنگهای ابن تومرت را با قبایل جبال اطلس و مرابطون غزوات یا مغازی بنامند. ابن تومرت طرفداران خود را الموحدون خواند، و این بدان جهت بود که او مخالفان خود را که فقط به ظواهر قرآن و حدیث چسبیده بودند اهل تشبیه و تجسیم، و به همین جهت مشرک و کافر میدانست. پس از آنکه ابن تومرت تینملل را به تصرف درآورد و قبایل و طوایف مصموده را مطیع ساخت، ظاهراً از نفاق و عدم اطاعت قبایل در بیم بود، و به همین جهت دست به عمل تمییز یعنی جدا ساختن درستکاران از اشقیا و در حقیقت مخالفان زد. جزئیات عمل تمییز، که در آن به گفته‌ی ابن اثیر ۷۰٬۰۰۰ تن کشته شدند، بدرستی معلوم نیست؛ آنچه معلوم است این است که او این عمل را به‌دست یکی از یاران مرموز خود به نام بشیر ونشریشی انجام داد. ابن تومرت پیروان خود را سازمان تازه‌ای داد بدین ترتیب که آن ده تن از نزدیکترین پیروان خود را در رأس تشکیلات موحدون قرار داد و آن را ایت عشره (ayt ašara) یعنی ده تن نامید، و عبدالمؤمن و ابوحفص هنتاتی از آن جمله بودند، و پس از آن عده‌ای پنجاه‌نفری از رؤسای قبایل بود که آن را ایت خمسین نام نهاد، و پس از آن ایت سبعین یا عده‌ی هفتادنفری و سپس طلاب و حفاظ و اهل الدار و قبیله‌ی هرغه و مردم تینملل و چند قبیله از قبایل بربر و سپاهیان بودند، و آخر از همه، که طبقه‌ی ۱۴م بود، عوام الناس بودند. پس از واقعه‌ی تمییز، ابن تومرت خود را به قدر کافی برای جنگ با مرابطون و تصرف مراکش نیرومند دید. فرماندهی جنگ به عهده‌ی بشیر ونشریشی بود. در این جنگ سپاه موحدون شکست سختی خورد و قریب پنج تن از اصحاب عشره کشته شدند (۵۲۴ هق). این جنگ که در تاریخ به جنگ بحَیْرَه موسوم است در میان موحدون با ← غزوه‌ی احد و شکست سپاه اسلام مقایسه میشود. چند ماه پس از این شکست ابن تومرت وفات یافت (رمضان ۵۲۴ هق). مرگ او را، برای اینکه روحیه‌ی موحدون ضعیف نشود، تا چند سال پنهان داشتند و در ۵۲۷ هق ظاهر ساختند. ابن تومرت یکی از نزدیکترین یاران خود، عبدالمؤمن ابن علی را به جانشینی خود برگزیده بود، ولی این جانشینی جز با موافقت و پشتیبانی ابوحفص هنتاتی صورت نمیگرفت. این ابوحفص هنتاتی که نیز از اصحاب عشره بود با تمام قوا از عبدالمؤمن پشتیبانی کرد و به هنگامی که مرگ ابن تومرت اعلام شد همه‌ی قبایل موحدون به عبدالمؤمن بیعت کردند. عبدالمؤمن نخستین مرحله‌ی وظیفه‌ی خود را تصرف سرتاسر مراکش دانست.

(۱) Moji (۲) ampelopsis

ابتدا سوس الاقصی و وادی درعه (dar'a) را متصرف شد، و پس از آن استحکاماتی که دشت مراکش را از کوههای اطراف محفوظ میداشت بتدریج به تصرف وی در آمد. امیر مرابطون، علی ابن یوسف ابن تاشفین، در ۵۳۷ هق وفات یافت و قبیله‌ی مهم زناته دعوت موحدون را پذیرفت و بدین ترتیب روز به روز بر ضعف مرابطون و قدرت موحدون افزوده شد. در جنگی که میان امیر تاشفین ابن علی و موحدون در گرفت امیر مرابطون کشته شد. در ۵۴۱ هق شهر مراکش پس از محاصره‌ی طولانی فتح شد، و امیر اسحاق ابن علی ابن یوسف مرابطی کشته شد. عبدالمؤمن، پس از فتح مراکش، همت خود را متوجه فتح الجزایر و تونس کرد. او سپاه خود را در شهر سلا مستقر ساخت. در ۵۴۷ هق بجایه و قلعه‌ی بنی حماد را گرفت و اعراب بدوی را مطیع ساخت؛ در ۵۵۴ هق متوجه شهر تونس و مهدیه شد و در ۲۴ جمادی الآخر همین سال شهر تونس را فتح کرد، و پس از آن با نیروی دریائی و زمینی مجهز عازم فتح مهدیه، که به دست پادشاهان مسیحی سیسیل افتاده بود، شد و آن شهر را، پس از ۶ ماه محاصره، در روز عاشورای سال ۵۵۵ هق به تصرف در آورد و نیروی دریائی سیسیل را که بیش از ۱۵۰ کشتی جنگی بود منهدم کرد. در طی مدت محاصره‌ی مهدیه شهرهای سفاقس و قابس و قفصه نیز به تصرف موحدون در آمد. عبدالمؤمن در اندلس نیز به فتوحات نمایانی نایل آمد، و در ۵۴۱ هق سپاه موحدون شهرهای باجه (بژا) و بطلیوس (باذاخوث) و مرتله (mertola) و اشبیلیه را گرفتند. در ۵۵۱ هق غرناطه به تصرف موحدون در آمد، و در ۵۵۲ هق شهر المریا را از پادشاه مسیحیان آلفونسوی VII (لئون و کاستیل)، معروف به سلیطین، گرفتند. در فتح المریا، محمد ابن سعد ابن مردنیش (mardaniš) با ۶'۰۰۰ تن از مسلمانان در جانب مسیحیان بود. در ۵۵۷ هق سپاه ابن مردنیش و دامادش ابن همشک (hamošk) بر غرناطه مسلط شدند و عبدالمؤمن پس خود ابویعقوب یوسف را برای استخلاص غرناطه فرستاد و ابن مردنیش و ابن همشک را مجبور به فرار ساخت. در جمادی الآخر ۵۵۸ هق عبدالمؤمن وفات یافت و جسد او را در تینملل، پهلوی قبر ابن تومرت، به خاک سپردند. عبدالمؤمن برخلاف پادشاهان مرابطی که خود را به خلیفه‌ی عباسی وفادار می‌دانستند و برای خود فقط لقب امیرالمسلمین به کار میبردند، خود را امیرالمؤمنین خواند. عبدالمؤمن مردی باشهامت و باکفایت و در سیاست و جنگ بسیار برجسته بود، اما این صفات عالی با خشونت و قساوت همراه بود. پس از عبدالمؤمن پسرش ابویعقوب یوسف ابن عبدالمؤمن به خلافت موحدون رسید. او نیز مردی با کفایت و باتدبیر بود. در ۵۵۹ هق قبایل غماره و صنهاجه، به سرکردگی مرزدغ غماری (marzodaqe qomāri)، بر موحدون قیام کردند و یوسف این شورش را سرکوب کرد. در ۵۶۵ هق یوسف برادرش ابوحفص را به جنگ مسیحیان اندلس فرستاد و این سپاه اطراف طلیطله (تولدو) را غارت کردند. در ۵۸۰ هق خود ابویعقوب برای جنگ با مسیحیان اسپانیا به راه افتاد و شهر شنترین (← سانتارم) را گرفت و لشبونه (لیسبون) را محاصره کرد، و در اثنای محاصره زخمی شد و در ۱۲ ربیع‌الاولی ۵۸۰ هق وفات یافت و جنازه‌اش را به تینملل بردند. ابویعقوب علاوه بر مواهب سیاسی و نظامی مردی دانش‌دوست بود؛ ابن طفیل و ابن رشد دو تن از فلاسفه‌ی بزرگ مغرب و ابن زهر وزیر و طبیب معروف معاصر او بودند. پس از او پسرش ابویوسف یعقوب ابن یوسف ابن عبدالمؤمن به حکومت رسید، و او منصور پسر ابوحفص هنتانی را وزارت داد و برادر خود یحیی ابن یوسف ابن عبدالمؤمن را فرمانده سپاه موحدون در اندلس کرد. در زمان یعقوب ابن یوسف، علی ابن غانیه بر بجایه مسلط شد و بهاءالدین قراقوش از فرماندهان صلاح‌الدین ایوبی او را یاری کرد، ولی یعقوب ابن یوسف ابن غانیه را شکست داد. پس از آن یعقوب به اندلس لشکر کشید و چند شهر از شهرهای مسیحیان را غارت کرد، و با ۱۳'۰۰۰ اسیر مسیحی به مراکش باز گشت. آلفونسوی VIII (لئون و کاستیل) از یعقوب درخواست صلح ۵ساله کرده بود، ولی چون نیروی خود را باز یافت نامه‌ای توهین‌آمیز به یعقوب نوشت و او را به جنگ طلبید. یعقوب از این نامه در خشم شد و با سپاهی عظیم از قبایل عرب و بربر، با بزرگان موحدون و فقها و شیوخ، روی به جنگ آلفونسو نهاد. این جنگ، که در تاریخ به جنگ الارک (al'arak) معروف است، به شکست سخت نصارا انجامید و آلفونسو توانست خود را با ۳۰ تن از محافظان خاص خویش نجات دهد (۳ شعبان ۵۹۱ هق). آلفونسو سوگند یاد کرد که بر اسب و استر ننشیند و بر بستر نخوابد مگر آنکه انتقام این شکست موهن را بگیرد، ولی در جنگ مهیبی که در ۵۹۲ هق میان او و یعقوب روی داد سپاه مسیحی شکست سختی خورد و یعقوب توانست عده‌ای از قلاع محکم آلفونسو را بگیرد، در این میان خبر تاخت و تاز ابن غانیه در لِ افریقا رسید و یعقوب ناگزیر با مسیحیان صلح کرد و روی به مغرب نهاد. پس از فرو نشاندن فتنه‌ی ابن غانیه، یعقوب که به منصور (المنصور بالله) ملقب بود در ۵۹۵ هق وفات یافت.

یعقوب پادشاهی باعزم و تدبیر بود. اتمام بنای شهر رباط در زمان او صورت گرفت. پس از او پسرش محمد، ملقب به الناصرلدین الله به خلافت رسید و او در ابتدا شورش شخصی به نام علودان غماری را فرو نشانید و ابن غانیه را که شهر مهدیه را گرفته بود شکست داد، ولی در ۱۵ صفر ۶۰۹ هق در جنگ معروف به العقاب (← اندلس) از مسیحیان شکست سختی خورد؛ این شکست آغاز سقوط دولت موحدون و آغاز ضعف حکومت اسلامی در اندلس است. ناصر لدین الله در ۱۰ شعبان ۶۱۰ هق وفات یافت. پس از وفات ناصر، دولت موحدون رو به ضعف رفت و چند تن (که نامشان در آخر جدول ذیل آمده است) بعد از وی به خلافت رسیدند که نتوانستند کاری انجام دهند و سرانجام به دست مرینیان منقرض شدند.

سلسله‌ی موحدون*

محمد ابن تومرت

۱ــ عبدالمؤمن ابن علی	۵۲۷ــ۵۵۸
۲ــ ابویعقوب یوسف اول	۵۵۸ــ۵۸۰
۳ــ ابویوسف یعقوب	۵۸۰ــ۵۹۵
۴ــ محمد، ملقب به ناصر	۵۹۵ــ۶۱۰
۵ــ ابویعقوب یوسف ثانی ملقب به مستنصر	۶۱۱ــ۶۲۵
۶ــ ابومحمد عبدالواحد مخلوع	۶۲۰ــ۶۲۱
۷ــ ابومحمد عبدالله، ملقب به عادل	۶۲۱ــ۶۲۴
۸ــ یحیی، ملقب به معتصم بالله	۶۲۴ــ۶۲۶
۹ــ ابوالعلاء ادریس، ملقب به مأمون	۶۲۶ــ۶۳۰
۱۰ــ ابومحمد عبدالواحد، ملقب به رشید محرم	۶۳۰ــ۶۴۰
۱۱ــ ابوالحسن علی‌سعید، ملقب به معتضد جمادی الآخر	۶۴۰ــ۶۴۶
۱۲ــ ابوحفص عمر، ملقب به مرتضی	۶۴۶ــ۶۶۵
۱۳ــ ابوالعلاء ادریس، ملقب به واثق	۶۶۵ــ۶۶۸

*همه‌ی تواریخ هجری قمری و مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است.

موخور (muxor)، ده (جم ۱'۲۰۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره‌قویون، بخش حومه‌ی شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی) محصول لاتش غلات و حبوبات است.

مود: ← پلیس مخفی.

مود، ده، بیرجند، ← موددهن‌آب.

موداک[1] (modāk)، قبیله‌ای از هندیشمردگان کالیفرنیای شمالی با زبانی از ریشه‌ی زبان پنوتیائی (← زبان، جدول ص ۱۱۶۶، ستون ۲). در آغاز قرن ۱۹م. اختلافات میان این قبیله و نخستین ماندگاران امریکائی هنگامی به اوج خود رسید که گروهی از آنها عده‌ای از میانجیگران امریکائی را به قتل رسانیدند، ولی عاقبت شکست خوردند. پس از آن قبیله متفرق شد.

مودهن‌آب (mud-dahanāb)، ده (جم ۲'۱۲۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان نهارجانات، بخش حومه‌ی شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، ۴۱کیلومتری خش بیرجند. محصول لاتش غلات و انگور است. قالیباقی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت **مود** آمده است.

مودنا[2] (modenā)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۷۱'۰۶۳)، امیلیا-رومانیا، ل ایتالیای مرکزی، کنار شاهراه امیلیا، مرکز کشاورزی. از قرن ۱۲م شهر آزاد بوده، در ۱۲۸۸ به خاندان استه رسید، در ۱۴۵۲ دوکنشین شد. در ۱۸۶۰ به ساردنی پیوست (← ویکتور امانوئل II). دارای مسجد جامع سبک رومانسک قرن ۱۲م و مجموعه‌های هنری زیباست. دانشگاه آن (تأسیس ۱۶۸۳) به جهت دانشکده‌های پزشکی و حقوقش معروف است.

مودود ابن مسعود، پادشاه غزنوی، ← مودود غزنوی.

مودود غزنوی (mōdude qaznavi) [شهاب‌الدوله ابوالفتح (یا ابوسعد) مودود ابن مسعود]، ف ۴۴۱ هق، ۶مین پادشاه (۴۳۲–۴۴۱ هق) غزنه از سلسله‌ی غزنویان آل ناصر، پس ارشد سلطان مسعود I غزنوی. مسعود را در حق او نهایت محبت بود. در لشکرکشی (۴۲۶ هق) مسعود به گرگان

(1) Modoc Indians (2) Modena

همراه وی بود، و چندی بعد، مسعود از آنجا او را به بلخ فرستاد. در ۴۲۸ هق نیز، که مسعود جهت جنگ با کفار به هند میرفت، مودود را به بلخ اعزام کرد. در جنگ دندانقان در رکاب پدر بود، و مسعود، پس از شکستی که در این جنگ بر وی وارد آمد، مودود را برای دفع سلاجقه بار دیگر به حدود بلخ فرستاد، و خود به سوی هند رفت. بعد از کشته شدن (۴۳۲ هق) مسعود، مودود لشکر گرد آورد، و با عموی خود محمد غزنوی ــ که شورشیان لشکر مسعود او را به سلطنت برداشته بودند ــ جنگید و او را با فرزندانش اسیر کرده بکشت، و قاتلین پدر را نیز بسختی تنبیه کرده بعضی را به قتل آورد، و هند را مطیع خود ساخت. در این بین، برادرش مجدود غزنوی به دعوی استقلال برخاست، اما قبل از آنکه جنگی بین دو برادر اتفاق افتد، مجدود وفات یافت، و مودود بدون معارض در غزنه به تخت نشست. در ۴۳۵ هق، به قصد گرفتن خراسان از سلاجقه، لشکری به آن حدود فرستاد، اما لشکریانش از الب ارسلان، پسر چغری بیک، شکست خورده به غزنین گریختند. در همین سال، برای سرکوبی بعضی از راجه‌های هند که بر لاهور تاخته بودند، متوجه آن سرزمین شد، و پس از مطیع ساختن آنان و گرفتن چند قلعه، به غزنین باز گشت. مودود در آخر عمر نیز بر ضد سلاجقه با چند تن از ملوک اطراف متحد شد ولی نتیجه‌ای نگرفت. ابوریحان بیرونی کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر خود را به مودود اهدا کرده است.

مودود دختر چغری بیک را به زنی داشت، و از وی پسری آورد که مسعود نام داشت، و این مسعود را، که به مسعود II غزنوی مشهور است، امرای غزنوی بعد از مرگ مودود به سلطنت بر داشتند، و چون طفلی ۶ساله بود زمام امور را به کف مادرش سپردند. اما سلطنت مسعود دوامی نیافت، و پس از چند روز، عم او علی ابن مسعود غزنوی را با وی در سلطنت شریک کردند.

مودون[1] (mēdon)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ـ ۵۱° ۴۸۱)، ولایت ⇐ اوده‌سن، فرانسه، جغ پاریس. شعبه‌ی دپارتمان نجومفیزیک رصدخانه‌ی پاریس در سالن کاخی از قرن ۱۷م این شهر است. رابله کشیش آن بود. نیز سه رصدخانه.

مودی[2]، **ویلیام وان** (wilyām vān mudi)، ۱۸۶۹–۱۹۱۰، شاعر و درامنویس امریکائی. در ۱۸۹۳ از هاروارد فارغ‌التحصیل شد. پس از آنکه چند درام منظوم نوشت، با نمایشنامه‌ی منثور گریشت دیوانه شهرت یافت. نمایشنامه‌های منظوم و منثورش، هر دو، از لحاظ غنائی و ایدآلیسم فلسفی ممتازند. اثری نیز به نام تاریخ ادبیات (۱۹۲۰)، با مشارکت رابرت لاوت[3] (rābərt lāvet، ۱۸۷۰–۱۹۵۶، مؤلف امریکائی) نوشت.

مودیلیانی[4]، **آمادئو** (āmādeo modiliāni)، ۱۸۸۴–۱۹۲۰، نقاش ایتالیائی. در آکادمی هنرهای زیبای فلورانس تحصیل کرد، ولی بزودی به پاریس رفت، و در آنجا اولین کار مجسمه‌سازیش تحت تأثیر کوبیسم و هنر افریقائی قرار گرفت. دیری نگذشت که سبک بیمانندی در نقاشی عرضه کرد که وجه تمایز آن کشیدگی فورم و یکدست بودن خطوط بود که رنسانس فلورانسی را به یاد میآورد. گرچه هنرمندان پیشرو عصر به نبوغ و درجه‌ی استعداد او پی برده بودند، زندگی کوتاهش، که با فقر، بی‌توجهی، مستی، و بیماری قرین بود، در گمنامی سپری شد. هنگامی تابلوهای صورتسازی و تصاویر باشکوه و زیبای او در میان کلکسیونرها ارزش و مقام ویژه یافت که مودیلیانی بر اثر ابتلای به سل به مرگ سختی در گذشته بود. آثار او در اغلب مجموعه‌های نقاشی قرن ۲۰م دیده میشود. مودیلیانی با آثاری که در مؤسسه‌ی هنر شیکاگو و موزه‌ی هنرهای مدرن نیو یورک به نمایش در آمد، شهرت یافت.

موذروس، بندر، یونان، ← لمنوس.

موذروس، پیمان متارکه‌ی: ← عثمانی، امپراطوری، قسمت VIII، عراق، قسمت ۱۵.

مور[5] (mor؛ فس یا mur؛ انگل)، یا **مورهای لتی ماوری** (märi)، اصطلاحی، با معنای تا حدی مبهم، که اروپائیان تا قرن ۱۹م ساکنان نواحی مختلف و مخصوصاً مردم بنادر شمال غربی افریقا را به آن میخواندند. این کلمه، محتملا منشأ فنیقی دارد و مطابق است با نام محل قدیمی بومیان سرزمین ممالک بربرکه رومیان آنان را به نام ماوری مینامیدند. اصطلاح ماوری که توسط رومیان به صورت کلی برای بربرها به کار میرفت، به شکل مورو (moro) به اسپانیا راه یافت و مردم آنجا در سراسر فرمانروائی مسلمانان بر اسپانیا، همه‌ی عربها و بربرهای مسلمان‌شده‌ی فاتح اسپانیا را به همین نام میخواندند. هنگام پیروزی مجدد مسیحیان بر مسلمانان در اسپانیا، مسلمانانی که در این ناحیه تا سال اخراج ایشان در ۱۶۱۰ باقی ماندند، به نام موریسکوها خوانده میشدند. در ازمنه‌ی جدید نام مور در استعمال اروپائی به ساکنان بنادر ل افریقا، بدون توجه به مهاجرت ایشان از اسپانیا، اطلاق میشده است. نام مور همچنین به عربها یا بربرهای خالص یا مخلوط‌شده با خون سیاهانی داده میشود که در سنگال در ایالتی زندگی میکنند که فرانسویان آن را به اسم موریتانیا میخوانند، و همچنین اخلاف اعرابی که از وصلت مردم سیلان با عربهای جنوب عربستان پیدا شده و قسمت مهمی از مسلمانان این جزیره را تشکیل میدهند، به نام مور نامیده میشوند.

مور، رود، ← لئوبن، شهر، اتریش.

مور[6]، **ادوارد** (edwārd mur)، ۱۷۱۲–۵۷، درامنویس انگلیسی. دو کمدی عاطفی، بوه‌ی سر راهی (اجرا، ۱۷۴۸) و تیل بلاس (اجرا، ۱۷۵۱)، نوشت، ولی شهرتش به عنوان درامنویس به خاطر تراژدی قمارباز (اجرا، ۱۷۵۳) است.

مور[7]، **برایین** (brāyən mur)، ۱۹۲۱– داستانویس انگلیسی‌ـامریکائی، متولد بلفاست، ایرلند شمالی. در ۱۹۴۸ به کانادا مهاجرت کرد، و در آنجا خبرنگار روزنامه‌ی گازت مونترآل شد؛ در ۱۹۵۹ به کشمة رفت. در داستانهای وی معمولاً از اشخاص احساساتی مأیوسی سخن میرود که هنوز قابلیت ریاکاری و خودفریبی دارند. در همه‌ی آثارش چاشنی طنز دیده میشود. از جمله‌ی آثار او اینها است: هوس ملال‌انگیز جودیت هرن (۱۹۵۶)، بخت جینجر کافی (۱۹۵۸)، و کاتولیکها (۱۹۷۲).

مور[8]، **پول المر** (pol elmər mor)، ۱۸۶۴–۱۹۳۷، منتقد و فیلسوف امریکائی. در ۱۸۹۳ از هاروارد درجه‌ی دکتری گرفت. در نهضت او‌مانیستی شرکت داشت، و در فلسفه‌ی یونانی صاحبنظر شد. کارهای عمده‌ی او شامل مقالات شلبرن (۱۱ جلد، ۱۹۰۴–۲۱)، آداب و سنن یونان (۵ جلد، ۱۹۲۱–۳۱)، و مقالات جدید شلبرن (۳ جلد، ۱۹۲۸–۳۶) است.

مور[9]، **تامس** (tāməs mur)، ۱۷۷۹–۱۸۵۲، شاعر ایرلندی؛ متولد دوبلن. شهرتش بیشتر به واسطه‌ی میهنپرستی، و نیز اشعاری است که از ۱۸۰۸ تا ۱۸۳۴، به نام نغمه‌های ایرلندی منتشر کرده است. اثر دیگرش، داستان عاشقانه‌ی مذظوم لاله رخ (۱۸۱۷) نیز مورد توجه بسیار قرار گرفت. دوست صمیمی بایرن بود، و شرح حال او را نوشت، که یکی از بهترین آثار منثور وی شمرده میشود.

مور[10]، **سر تامس** (sər tāməs mor*) [قدیس تامس مور]، ۱۴۷۸–۱۵۳۵، رجل سیاسی و اومانیست انگلیسی، و مؤلف کتاب یوتوپیا؛ از قدیسان و شهیدان کاتولیک رومی. ابتدا مورد توجه هنری VIII بود، و به مقام لرد چانسلری رسید (۱۵۲۹)، ولی با جدائی پادشاه از کاترین آراگونی مخالفت کرد، و در ۱۵۳۲ از کار کناره گرفت. از اتهاماتی که در قضیه‌ی الیزابت بارتن بر وی وارد آمده بود تبرئه شد، ولی با قانون تسلط پادشاه بر امور کلیسا موافقت نکرد. به زندان افتاد و سرانجام به اتهام خیانت اعدام شد.

مور[10]، **سر جان** (sər jān mur*)، ۱۷۶۱–۱۸۰۹، ژنرال انگلیسی. در ۱۷۷۶–۸۳ با ارتش بریتانیا در جنگ انقلاب امریکا خدمت کرد، و در سالهای میان ۱۷۹۲ و ۱۸۰۹ در هند غربی، ایرلند، هلند، مصر، سیسیل، سوئد، و اسپانیا جنگید. در مقام فرماندهی (۱۸۰۸) سپاهیان بریتانیائی، به پشتیبانی ارتش اسپانیا، علیه ناپلئون (← جنگ شبه جزیره)، ناچار به عقبنشینی موفقانه به لا کورونیا شد، و در آنجا پیروزی درخشانی بر سپاهیان فرانسه به دست آورد.

مور[10]، **جورج** (jorj mur)، ۱۸۵۲–۱۹۳۳، رماننویس ایرلندی، که مخصوصاً از نظر شیوائی سبک معروف است. در ۱۸ سالگی برای مطالعات هنری به پاریس رفت، و به گروهی مشتمل بر مانه، رنوار، مونه، و غیره پیوست. در لندن به روزنامه‌نگاری پرداخت (از ۱۸۸۲). در نخستین داستان کوتاهش، عاشق مُلین (۱۸۸۳)، تأثیر فلوبر و زولا بخوبی مشهود است. اشعار و

(۱)Meudon (۲)Moody (۳)Lovett (۴)Modigliani (۵)Moors , Maures (فس) (۶)Moore (۷)More (۸)Moore (۹)More (۱۰)Moore

داستانهایش (از جمله آبهای استر، ۱۸۹۴) مورد توجه بسیار قرار گرفت. از دیگر آثارش جویبار کریث (۱۹۱۶، در باره‌ی زندگی مسیح)، هلوئیز و آبلار (۱۹۲۱) و مطالبی که در باره‌ی زندگی خود نوشته است، نیز مشهورند.

مور[1]، **جورج ادوارد** (jorj edwārd mur)، ۱۸۷۳–۱۹۵۸، فیلسوف انگلیسی. در ۱۹۱۱–۲۵ استادیار بخش علوم اخلاقی دانشگاه کیمبریج، و در ۱۹۲۵–۳۹ استاد فلسفه بود. از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ استاد مدعو بسیاری از دانشگاههای کشمت بود. مدافع سرسخت عقل سلیم بود؛ مقاله‌ی او تحت عنوان رد ایدآلیسم (۱۹۰۳) نهضت فلسفه‌ی قرن ۲۰م را به سوی رئالیسم سوق داد. از جمله‌ی آثار او اصول اخلاق (۱۹۰۳) و مطالعات فلسفی (۱۹۲۲) است.

مور[1]، **داگلس استوارت** (dāglas stuārt mur) ۱۸۹۳–۱۹۶۹، آهنگساز امریکائی. در ۱۹۱۵ از دانشگاه ییل فارغ‌التحصیل شد و سپس به تحصیل آهنگسازی نزد استادانی چون پارکر (pārker)، دندی[2] (dandi)، و بلوخ[3] (blox) پرداخت. و در ۱۹۲۶ استاد آهنگسازی دانشکده‌ی موسیقی دانشگاه کلمبیا شد و از ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۲ رئیس آن دانشکده بود. آثارش شامل موسیقی ارکستری، موسیقی همسرائی، موسیقی مجلسی، و اپراهای مشهور شیطان و دنیل دیستر (۱۹۳۹) و غولها در زمین (۱۹۵۱؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) است.

مور[4]، **ستنفرد** (stanfərd mur)، ۱۹۱۳– ، شیمیدان امریکائی؛ متولد شیکاگو. به گروه پژوهشی مؤسسه‌ی راکفلر پیوست. درجه‌های افتخاری دانشگاهی از دانشگاههای بروکسل و پاریس به دست آورده است. به خاطر پژوهشهائی که در باره‌ی سازوکار فعالیت آنزیمها انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ک. ب. انفینسن و ⇐ و. ستاین) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۲ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مور[5]، **کارل فریدریش** (kārl fridriš mor)، ۱۸۰۶–۷۹، شیمیدان آلمانی. از ۱۸۶۷ استاد داروسازی در دانشگاه برلین بود. شهرتش به خاطر کارهائی که در تجزیه‌ی حجمی انجام داده، و اختراع ترازوی خاصی است برای تعیین وزن مخصوص. "نمک مور" نمک مضاعفی (سولفات فرو آلومینیوم) است که در شیمی تحلیلی به کار میرود.

مور[6]، **مرین** (merian mur)، ۱۸۸۷–۱۹۷۲، شاعره‌ی امریکائی. موضوعات خود را بیشتر از میان جانوران و پرندگان، که بدانها با نگاهی محبت‌آمیز مینگریست، بر میگزید. اولین کتاب او، به نام اشعار (۱۹۲۱)، حاوی منتخب اشعاری است که برنده‌ی جایزه‌ی مجله‌ی ادبی دایل شد. از کارهای بعدی او مشاهدات (۱۹۲۴) و اشعار منتخب (۱۹۵۱، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) است. از میان سایر آثارش ترجمه‌ی فابلهای لافونتن (۱۹۵۴) و مقالاتی تحت عنوان تمایلات (۱۹۵۵) را میتوان نام برد.

مور[6]، **هنری** (henri mur)، ۱۸۹۸– ، مجسمه‌ساز انگلیسی. پس از اینکه در کالج سلطنتی هنر تحصیل کرد، یک بورس تحصیلی برای سفر به ایتالیا و پاریس به او اعطا شد (۱۹۲۵). کارهای اولیه‌ی مور زاویه‌دار و خشن است. ح ۱۹۲۸ سبکی از خود ابداع کرد که سبب شهرتش شد و او را در ردیف بزرگترین مجسمه‌سازان عصر قرار داد. ویژگی آثار چوبی، سنگی، و سیمانی او (که بدون نمونه‌ی گلی ساخته است) ترکیبات منظمی است غالباً سوراخدار، و مور نشان داده است که فرم و شکل این سوراخها به اندازه‌ی قسمتهای دیگر مجسمه از مفهوم و اهمیت برخوردار است. در طول جنگ II، که مواد مجسمه‌سازی و کنده‌کاری کمیاب بود، تنها به نقاشی پرداخت و از طرف دولت مأموریت یافت (۱۹۴۰) که در باره‌ی پناهگاه‌های زیرزمینی ضد بمب مطالعاتی انجام دهد. موضوعات مجسمه‌سازی مورد علاقه‌ی او مادر و کودک، و اشکال خمیده است. آثار مور شامل مجسمه‌ای به صورت ترکیبات مجرد کنار یکدیگر، و یک پیکره‌ی خمیده (لندن)، و مجسمه‌ی باشکوه پادشاه و ملکه (آنورس) است (۱۹۵۲–۵۳). در ۱۹۵۸ یک پیکره‌ی خمیده برای ساختمان یونسکو در پاریس ساخت.

مور[7]، **هنری** (henri mor)، ۱۶۱۴–۸۷، فیلسوف انگلیسی قرن ۱۷م، که از دسته‌ی افلاطونیان کیمبریج بود. پدر و مادر او از پیروان مذهب کالونی بودند، ولی او چون آن را سخت یافت از آن سر باز زد. تحصیلات دانشگاهی او در کیمبریج صورت گرفت و همان جا زیر نفوذ افلاطونیان کیمبریج واقع شد. مور در زندگی از قبول شغل سر باز زد و همّ خود را مصروف تألیف و تعلیم شاگردان خود کرد. مور در مذهب به آزادی و تسامح و اجتناب از سختگیری معتقد بود. عقاید دینی او در کتاب توضیحی بر رمز بزرگ‌خدائی بودن (۱۶۶۰) و کتاب مکالمات خدائی (۱۶۶۸) آمده است. او معتقد بود که میان فلسفه و استدلال صحیح و میان عقاید اصلی مسیحیت تباینی نیست. مور ابتدا از پیروان دکارت بود، ولی پس از چندی معتقد شد که عقیده‌ی دکارت مبنی بر یکی دانستن ماده با انبساط یا گسترش ممکن است به ضلالت الحاد منجر شود، زیرا در آن صورت باید روح فاقد انبساط و گسترش باشد و چیزی که فاقد گسترش و انبساط باشد تأثیری در ماده و عالم مادی نخواهد داشت. نه‌تنها روح انسان بلکه خداوند نیز واجد انبساط و گسترش است و فضای بی‌پایان بعضی از صفات الاهی را به ما عرضه میدارد. میگویند نیوتن تحت تأثیر این عقیده‌ی مور قرار گرفته بوده است. رساله‌ی ما بعد طبیعی (۱۶۷۱) مهمترین کتاب او در فلسفه ما بعد الطبیعه است.

مورا[8] (morā)، آلمانی **مورتن** (murten)، شهر (در ۱۹۷۵ حه ۴٬۲۵۶)، کانتون فریبور، غ سویس، کنار دریاچه‌ی مورا. سویسیها شارل دلیر را در اینجا شکست دادند (۱۴۷۶). یک کلیسای فرانسوی به سبک گوتیک از قرن ۱۳م دارد.

مورا، آشیل، ← مورا، ژوآشم.

مورا، آلبرتو دی: ← گرگوریوس VIII.

مورا[9]، **ژوآشم** (joāšam mūrā)، ۱۷۶۷–۱۸۱۵، مارشال فرانسه، پادشاه ناپل. در کودتای ۱۸ برومر به بوناپارت کومک کرد، با کارولین بوناپارت ازدواج کرد (۱۸۰۰)، مارشال فرانسه (۱۸۰۴) و پرنس (۱۸۰۵) شد. فرمانده سوارهٔ نظام در اوسترلیتز (۱۸۰۵)، در ینا (۱۸۰۶)، و در آیلاو و فریدلاند (۱۸۰۷) بود. مهیندوک برگ شد (۱۸۰۶)، و به جانشینی ژوزف بوناپارت، تحت عنوان ژوآشم ناپلئون I، پادشاه ناپل شد (۱۸۰۸). در ۱۸۱۳، به وسیله‌ی قرارداری که با اتریش منعقد کرد، تاج و تخت خود را نجات داد؛ ولی در ۱۸۱۵، چون مجدداً در دوره‌ی صد روز به ناپلئون ملحق شده بود، آن را از دست داد. در کوششی که برای باز یافتن ناپل کرد، اسیر و تیرباران شد. پسرش **آشیل** (āšil؛ ۱۸۰۱–۴۷)، نویسنده‌ی امریکائی، در ۱۸۲۳ به کشمت رفت و در فلوریدا ماندگار شد، و در ستایش دموکراسی امریکا کتابهائی نوشت.

مورا[10]، یونان، ← پلوپونز.

موراتوری[10]، **لودوویکو آنتونیو** (ludoviko āntonio murātori)، ۱۶۷۲–۱۷۵۰، کشیش کاتولیک و مورخ رومی. یکی از برجسته‌ترین فضلای زمان خود، و مدتها بایگان و کتابدار دستگاه دوکی در مودنا بود. وی شریعتنامه‌ی موراتوریائی را، که نوشته‌ای از نخستین آثار مسیحی (ح ۱۹۰) است، و در آن فهرست قدیمی‌ترین اسامی شناخته‌شده‌ی کتابهای عهد آمده است، کشف کرد. ناشر مجموعه‌ی منابع قرون وسطی، به نام لاتینی ردوم ایتالیکارم سکریپتورس (۲۸ جلد، ۱۷۲۳–۵۱)، و آثار قرون وسطای قدیم ایتالیا به نام آنتیکیتاتس ایتالیکای مدیئی آیوئی (۶ جلد، ۱۷۳۸–۴۲) بود. نیز تاریخی از ایتالیا از آغاز مسیحیت تألیف کرد (۱۲ جلد، ۱۷۴۴–۴۹).

مورارجی دسای: ⇐ دسای، مورارجی.

مورآس[11]، **ژان** (jān moreās)، نام مستعار **یوآنس پاپادیامانتوپولوس** (yoānnes pāpādiāmāntopulos)، ۱۸۵۶–۱۹۱۰، شاعر فرانسوی؛ متولد آتن. در پاریس ماندگار شد (۱۸۸۲). در آغاز طرفدار مکتب سمبولیسم بود، و کتاب سیرتها (۱۸۸۴) را به همین سبک نوشت، که وی را در زمره‌ی دکادانها قرار داد؛ ولی بعداً متمایل به سبک کلاسیک شد و قطعات (۱۸۹۹–۱۹۰۱) و درام اینفیژنی در آولیس (۱۹۰۳)، اقتباس از اوریپیدس، را نوشت.

موراس[12]، **شارل** (šārl morās)، ۱۸۶۸–۱۹۵۲، نویسنده و منتقد فرانسوی، عضو هیئت تحریریه‌ی چند روزنامه در پاریس، از جمله روزنامه‌ی فیگارو، بود. روزنامه‌ی سلطنت‌طلب آکسیون فرانسز را منتشر کرد. از آثارش راه بهشت (۱۸۹۵) و مشاق دنیز است. در ۱۹۴۵ به جرم همکاری با آلمانها محکوم به حبس ابد شد، ولی در ۱۹۵۲ آزاد شد و کمی بعد فوت کرد.

موراساکی[13] **شیکیبو** (murāsāki šikibu)،

---

(۱)Moore (۲) d'Indy (۳)Bloch (۴)Moore (۵)Mohr (۶)Moore (۷)More (۸)Morat (۹)Murat (۱۰)Muratori (۱۱)Moréas (۱۲)Maurras (۱۳)Murasaki

ح ۹۷۸–۱۰۳۱، بانوی رمانتویس ژاپنی. به لیدی موراساکی نیز معروف است. شهرت او به علت تألیف داستان رمانتیک گنجی‌مونوگاتاری است، که از اولین آثار بزرگی است که، بر خلاف رسم نوشته‌های آن زمان که به زبان چینی بوده، به زبان ژاپنی نوشته شده است.

موراش‌شو، بانک (murāššu)، از بانکهای (← بانکداری) زمان هخامنشیان، متعلق به موراش‌شو از مردم نیپور که شهری واقع در کنار رود فرات بوده است. این بانک وجه کالا را میگرفت، اجاره‌داری میکرد، قنوات حفر میکرد، آب به کشاورزان میفروخت، و بعضی انحصارات را مانند شیلات و تهیه‌ی نوشابه‌های الکلی به دست آورده و اداره میکرد.

مورافسکا اوسترااوا[1] (morāfskā ostrāvā)، آلمانی **مریش اوسترااو**[2] (meriš ostrā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۲۷۸٬۷۳۷)، ل‌ش موراوی، چکوسلواکی؛ مرکز ناحیه‌ی صنعتی و معدنی اوستراوا کاروینا[3]. صنایع ماشینسازی، ساختن واگن و لوکوموتیو و قطعات کشتی و پل، و تهیه‌ی مواد شیمیائی دارد. در جه II آلمانها آن را اشغال کردند (۱۹۳۹)، و در ۱۹۴۵ آزاد شد.

مورالس[4]، **لویس د** (luis de morāles)، معروف به **ال دیوینو** (el divino)، ح ۱۵۲۰–۸۶، نقاش اسپانیائی، مت پاذاخوث. گرچه بیشتر عمر خود را در تنگدستی گذرانید، هنرمند موفقی بود، و تابلوهایش در کلیساهای سراسر اسپانیا قرار گرفت. پورتره‌های قدیسان و تصاویر مریم و کودک را کشید. تأثیر لئوناردو دا وینچی و هنر هلندی را میتوان در تابلوهایش مشاهده کرد. چند تابلو از او در انجمن اسپانیائی نیویورک موجود است، از جمله خاندان مقدس. به علت علاقه‌ی خاصش به تابلوهای مذهبی به ال دیوینو، یعنی الاهی، ملقب شد.

مورانْدی[5]، **جورجو** (jorjo morāndi)، ۱۸۹۰–۱۹۶۴، نقاش و حکاک ایتالیایی. پس از مدتی پیروی (۱۹۱۸–۲۰) از سبک ج. د کیریکو، برای خود سبک خاصی بر گزید. وی در نقاشیهای از اشیاء بیجان همچون بطریها و بلورینهای بدقت چیده‌شده، با تغییر رنگ محدود، هنری از فصاحت خاموش آفریده است. هنر وی، به خاطر ویژگیهای شاعرانه‌ی آن، در ایتالیا بسیار مورد ستایش بوده است.

مورانو[6] (murāno)، شهر (جه تخمیناً ۷٬۵۹۵)، ونسیا، ل‌ش ایتالیا، بر جزایر کوچکی در خلیج ونیز. از قرن ۱۳م مرکز صنعت شیشه‌سازی ونیزی بوده است. کلیسای سبک ونیزی–بیزانسی دارد (قرون ۱۲م–۱۷م).

موراوا[7] (morāvā)، آلمانی مارش[8] (marš)، رودی به طول ۳۸۶ کم، در چکوسلواکی و اتریش. از سودت، نزدیک مرز لهستان، سرچشمه میگیرد، و عموماً به سمت ج جریان دارد، و پس از عبور از اولموتس نزدیک براتیسلاوا به دانوب میریزد. مسیر سفلای آن قابل کشتیرانی، و مرز میان اتریش و چکوسلواکی است. نیز ← مارشلفد.

موراوی[9] (morāvi؛ فند)، چک موراوا[10] (morāvā)، آلمانی مرن[11] (meren)، ناحیه، در مرکز چکوسلواکی، که سابقاً یک ایالت بود. در ژانویه‌ی ۱۹۴۹، به موجب قانونی، موراوی و دیگر ایالات چکوسلواکی به ۱۹ ناحیه‌ی اداری کوچکتر تقسیم شدند. در ۱۹۴۸ وسعت موراوی ۲۱٬۲۸۶ کمه، و جمعیتش ۲٬۲۹۳٬۷۷۳ بوده است. از لحاظ جغرافیائی، موراوی شامل حوضه‌ی پهناوری است که از ل به کوههای سودت، از ش به کوههای کارپات، و از غ به یک رشته تپه‌های پست که به سوی ل تا سودت ممتد است محدود میباشد. موراوی به حوضه‌ی دانوب متعلق است، و جمیع رودهای باریک آن به رود موراوا، که ریزابه‌ای از دانوب است، میریزند. ح ۱/۴ سرزمین موراوی پوشیده از جنگل است. کانیهای مهم آن مشتمل بر زغال، آهن، لیگنیت، نقره، سرب، مس، و گرافیت است. محصولات کشاورزی آن غلات، تره‌بار، سیب زمینی، چغندر قند، میوه، توتون، و غیره است. پرورش اسب در ناحیه‌ی مرکزی آن حایز اهمیت است. مهمترین صنعت آن آهن و فولادسازی است، که عمدتاً در اوستراوا (← موراقسکا اوسترااوا) متمرکز است، در شهر برنو کارخانه‌های ماشین‌سازی و اسلحه‌سازی اهمیت دارد، کارخانه‌ی کفشسازی زلین (اکنون گوتوالدوف[12] gotvāl-dof) شهرت جهانی دارد.

تاریخ

مردم موراوی از شاخه‌های اسلاوهای غربی هستند که ح قرن ۶م در آن مستقر شدند. از قرن ۹م دوکهای موراوی بر مملکت وسیعی که شامل بوهم، سیلزی، ج لهستان، و ل مجارستان بود حکومت میکردند، در ۸۶۳ ← قدیس سیریل و برادرش ← قدیس متودیوس مسیحیت را به آنجا وارد کردند. این مملکت در قرن ۱۰م متلاشی شده به دست مجارها افتاد. پس از پیروزی امپراطور اوتوی I بر ماگیارها (۹۵۵)، موراوی قسمتی از امپراطور مقدس روم شد. در ۱۰۲۹ با مملکت بوهم متحد شد، و از قانون اساسی و حکومت آن پیروی کرد؛ در ۱۱۹۷ یک مارگگرافنشین با دربار و دستگاه اداری جداگانه شد. در ۱۵۲۶ با بوهم تحت حکومت خاندان هابسبورگ اتریش در آمد، و آرشیدوک فردیناند شاه بوهم شد. در ۱۸۴۹ موراوی یک بار دیگر از بوهم جدا، و ایالت جداگانه‌ای شد که مرکز آن برنو بود. در اکتبر ۱۹۱۸، وقتی که جمهوری چکوسلواکی اعلام شد، موراوی با بوهم و سلوواکی و روتنیا یک ایالت چکوسلواکی را تشکیل دادند. در نتیجه‌ی پیمان مونیخ (۱۹۳۸) موراوی و بوهم به عنوان "تحت الحمایه‌ی بوهم–موراوی"، زیر نظر بارون کنستانتین فون نویرات آلمانی قرار گرفت. پس از جه II و آزادی چکوسلواکی، مرزهای پیش از ۱۹۳۸ مجدداً برقرار شد و بیشتر سکنه‌ی آلمانی زبان اخراج شدند.

موراوی، کلیسای[13] (morāvi) یا **کلیسای برادران**، جامعه‌ی مسیحی انجیلی که پیروان آن گاه به نام برادران متحد خوانده میشوند. در ۱۴۵۷ در نزدیکی کونوالد[14] (kunvāld)، بوهم، در میان بعضی از پیروان ی. هوس تشکیل شد که، پس از شهادت وی، میخواستند روح تعلیمات او را زنده نگاه دارند. نام این نخستین اجتماع کلیسای برادری بود. در ۱۴۶۷ یکی از برادران این کلیسا توسط استفسان والدنسی[15] (← والدوسیان) به اسقفی این فرقه ارتسام یافت. این امر تفرقه‌ای میان برادری جدید و کلیسای رم ایجاد کرد. به علت آزار و شکنجه‌ای که به برادران داده می‌شد، بسیاری از مردم موراوی و بوهم به لهستان و اتریش و جاهای دیگر مهاجرت کردند. موراویائیان مدارس و چاپخانه‌هائی تأسیس کردند که بعضی از آنها عالیترین نوع خود در اروپا بود. آخرین اسقف کلیسای موراوی، کومنیوس، در ۱۶۳۲ ارتسام یافت. وی تاریخی از کلیسا و شرحی در باره‌ی تعلیمات این فرقه منتشر کرد. در پایان جنگ سی‌ساله (۱۶۴۸)، تنها عده‌ی کمی از پیروان این نهضت باقی مانده بود. در ۱۷۲۲ گروهی از کسانی که هنوز به تعلیمات برادران مؤمن بودند، در ساکس در املاک گراف فون تسینتسندورف پناه جستند و در آنجا شهر هرنهوت[16] (hernhut) را تأسیس کردند، و به همین جهت هرنهوتیان نامیده شدند. در اینجا اصول کلیسای قدیم احیا شد و سال ۱۷۲۷ که سال بازیافته شدن کتاب کومنیوس است، عموماً به عنوان تاریخ تأسیس کلیسای احیاشده‌ی موراوی در نظر گرفته میشود. این فرقه بلا فاصله به کار ترویج انجیل، و پس از ۱۷۳۲، به تبلیغ مذهبی پرداخت. کوششهای آن تا هند غربی و ل و ج امریکا، و افریقا و آسیا گسترش یافت. آوگوست گوتلیپ شپانگنبرگ[17] (ägust gotlip špängenberg؛ ۱۷۰۴–۹۲)، که جانشین تسینتسندورف شده بود، در ۱۷۳۵ مؤسس کلیسای موراوی در امریکا شد. در ۱۷۳۵ گروهی از این فرقه به جورجیا رفتند و جان وسلی را تحت تأثیر قرار دادند. شهرهای بتلهم و نازارت و لایتیتس، در پنسیلوانیا، تأسیس شد (ح ۱۷۴۰)؛ از این ماندگاههای موراویائی و ماندگاه دیگر در سیلم، کارولینای شمالی، کارهای تبلیغ دینی در میان هندیشمردگان و ماندگاران سفید پوست کشمهٔ بشدت آغاز شد. فعالیتهای آموزشی نیز در این تبلیغ سهم بزرگ داشت. کالج موراویائی دخترانه در ۱۷۴۲ و کالج پسرانه در ۱۸۰۷ تأسیس شد (هر دو در بتلهم). موراویائیان کتاب مقدس را قانون ایمان و عمل میدانند. در شعائر عبادتی ساده و سرودهای دینی احساساتی و اعیاد عشقی، به جنبه‌ی ذهنی و شخصی دین توجه فراوان شده است. موسیقی در کلیساهای موراوی اهمیت بسیار دارد. اینان که

(۱)Moravska Ostrava (۲)Mährisch-Ostrau (۳) Ostrava-Karvina (۴)Morales (۵)Morandi (۶)Murano (۷)Morava (۸)March (۹)Moravia (۱۰)Morava (۱۱)Mähren (۱۲) Gottwaldov (۱۳)Moravian Church (۱۴)Kunwald (۱۵)Stephen of Waldenses (۱۶) Herrnhut (۱۷)Spangenberg

خود را "انجمنی از قدیسان" میدانند، به اخلاق بیش از تعلیمات اهمیت میدهند.

موراویا[1]، **آلبرتو** (ālberto morāviā)، ۱۹۰۷– ، رمانتویس ایتالیائی، نام حقیقیش **آلبرتو پینچرله**[2] (ālberto pincerle). مهمترین اثرش، لا رومانا (۱۹۴۷)، با واقع‌پردازی خاصی نوشته شده؛ از آثار دیگرش نافرمانی (۱۹۴۸)، و تحقیر (۱۹۵۴) است.

موربیهان[3] (morbiān)، ولایت (۷۰۹۲ کمه؛ در ۱۹۶۸ جم ۵۴۰٬۴۷۴)، غ فرانسه، در برتانی، برکرانه‌ی قطا؛ مرکز آن وان. کلیسای جامع (از قرن ۱۳م) دارد. در این ولایت آثار مگالیتیک، عمدتاً در کارناک، وجود دارد.

مورپا[4]، **ژان فردریک فلیپو دو** (jān fredērik felipo dē morpā) ملقب به **کنت دو مورپا** (kont dē*)، ۱۷۰۱–۸۱، سیاستمدار فرانسوی، مت ورسای. دشمنی او با مادام دو پومپادور سبب برکناریش از وزارت شد (۱۷۴۹) مدتی را در تبعید گذراند (۱۷۴۹–۷۴). در ۱۷۷۴ که لوئی XVI به سلطنت رسید مورپا وزیر مشاور و رئیس شورای سلطنتی امور مالی شد، موجب برکناری تورگو (۱۷۷۶) و نکر (۱۷۸۱) شد. طرفدار اتحاد با مهاجرنشینهای امریکا بود.

مورت[5] (mērt)، رودی به طول ۱۷۰ کم، ش فرانسه، در لورن. از وژ سرچشمه گرفته در جهت ل‌غ جریان دارد، و در ل نانسی به موزل میپیوندد.

مورت‌ا- موزل[6] (mērt e mozel)، ولایت (۵٬۲۸۰ کمه؛ در ۱۹۶۸ جم ۷۰۵٬۴۱۳)، ل‌ش فرانسه، در لورن؛ کرسی آن نانسی. در ۱۸۷۱ از قسمتهائی از دو ولایت مورت و موزل تشکیل یافت.

مورتانیا[7] (moretāniā)، ناحیه‌ی قدیم در زمان رومیان در ل افریقا، غ نومیدیا. در قرن ۲م ق‌م بوکخوس (bokxus)، پدر زن یوگورتاش، دولت مورتانیا را در ل مراکش و غ الجزایر حالیه تأسیس کرد. آوگوستوس یوباس II را به تخت نشانید (۲۵ ق‌م). شورشهای بعدی باعث شد که کلاودیوس آن را به دو ایالت رومی تجزیه کرد، ولی رؤسای محلی هیچگاه بکلی مقهور نشدند. نیز ← مور، قوم قدیم.

مورتن، نام آلمانی مورا، سویس.

مورتن[8]، چهارمین **ارل آو** (ērl āv mortən*)، لقب **جیمز داگلس** (jeymz dāgləs)، ۱۵۲۵–۱۵۸۱؛ سیاستمدار اسکاتلندی، نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۷۲–۷۸) اسکاتلند. یکی از مسئولین مستقیم قتل د. ریتسیو بود، ولی بعداً، به مناسبت شرکت در قتل لرد دارنلی، محکوم شد، و سرش را بریدند.

مورتن، تامس: ← مالتی، جان لوئرب.

مورتن[8]، **ویلیام تامس گرین** (wilyām tāməs grin mortən) ۱۸۱۹–۶۸، دندانپزشک امریکائی. در ۱۸۴۶ خاصیت بیحس‌کننده‌ی اتر را در بیمارستان ماساچوست در بستن نشان داد. مورتن تا وقتی که آن را به نام خود و چارلز تامس جکسن[9] (cārlz tāməs jaksən)، همکارش، به ثبت نرسانید، ماهیت آن را افشا نکرد. آکادمی پزشکی فرانسه یک جایزه‌ی ۵٬۰۰۰ فرانکی به مورتن و جکسن اعطا کرد، ولی مورتن از قبول آن، به این علت که جکسن در این کشف سهیم نبوده است، خودداری کرد.

مورتو ای کابانیا[10]، **آوگوستین** (agustín moreto i kabānyā)، ۱۶۱۸–۶۹، شاعر درام‌نویس اسپانیائی در عصر طلائی اسپانیا؛ مت مادرید. کشیش شد، ولی به نوشتن آثار تئاتری ادامه داد. در نوشته‌هایش بیشتر از طرحهای دیگران، خصوصاً لوپه د وگا استفاده میکرده است؛ از جمله تحقیر در مقابل تحقیر (۱۶۵۲) و دون دیکوی زیبا (۱۶۵۴). نمایشنامه‌هائی نیز در موضوعهای تاریخی نوشته است.

مورتو[11]، **ایل** (il moretto)، ح ۱۴۹۸–۱۵۵۴، نقاش ایتالیائی، نام حقیقیش **آلساندرو بونوی‌چینو**[12] (ālessāndro bonvicino)، از پیشروان مکتب برشائی (← برشا). ضمن پیروی از هنر استادان ونیزی، سبکی از خود ابداع کرد. بسیاری از نقاشیهای محراب او هنوز در کلیساهای برشا به چشم میخورد. تابلوهای پورتره‌ای بسیاری از وی در موزه‌ی متروپلیتن، گالری ملی هنر واشینگتن، و گالری ملی لندن موجود است. معروفترین شاگرد او ج. ب. موروني بوده است.

مورتیمر[13] (mortimər)، خاندان اشرافی انگلیسی، صاحب ارلنشینهای مارچ و آلستر، شامل راجر د مورتیمر، (اولین) ارل آو مارچ، نوه‌اش ادمند د مورتیمر، (سومین) ارل آو مارچ و (اولین) ارل آو آلستر؛ راجر د مورتیمر، (چهارمین) ارل آو مارچ و (دومین) ارل آوآلستر؛ ادمند د مورتیمر، (پنجمین) ارل آو مارچ و (سومین) ارل آو آلستر، و سر ادمند د مورتیمر.

مورتیمر[13]، **ادمند د** (edmənd də mortimər)، ملقب به (سومین) **ارل آو مارچ** (ērl av mārc*) و (اولین) **ارل آو آلستر** (ālstər)، ۱۳۵۱–۸۱، از خاندان مورتیمر. جانشین پدرش راجر، ملقب به دومین ارل آو مارچ، شد (۱۳۶۰). با فیلیپا، نوه‌ی پسری ادوارد III انگلستان، ازدواج کرد (۱۳۶۸)، و پس از مرگ (۱۳۶۸) پدر زنش صاحب املاک و لقب او، ارل آو آلستر، شد. در ۱۳۶۹–۷۷ مارشال انگلستان بود و از مخالفان جان آو گانت پشتیبانی کرد. پس از رسیدن (۱۳۷۷) ریچارد II به سلطنت، عضو شورائی شد که به جای شاه جوان حکومت میکرد، اما در ۱۳۷۹ به عنوان نایب‌السلطنه به ایرلند اعزام شد تا شورش ایرلند را خاموش کند.

مورتیمر[13]، **سر ادمند د** (sər edmənd də mortimər)، ۱۳۷۶–۱۴۰۹، از خاندان مورتیمر، کوچکترین پسر ادمند د مورتیمر، ملقب به سومین ارل آو مارچ. در ۱۳۹۸، هنگامی که ادمند جوان، پنجمین ارل، برادرزاده‌ی سر ادمند، که هنوز صغیر بود، جانشین لقب پدر شد، سر ادمند مقتدرترین نماینده‌ی خاندانش شد، و مورد توجه هنری آو لنکستر (← لنکستر، خاندان)، که به عنوان هنری IV به سلطنت رسید، قرار گرفت. در ۱۴۰۲ اوون گلنداور او را دستگیر کرد. چون شاه از پرداختن فدیه برای آزادی او خودداری کرد، وی با اوون گلنداور متحد شد، و با دختر او وصلت کرد. با پشتیبانی از ادعای برادرزاده‌ی کوچکترش به سلطنت، به اتفاق گلنداور، حتی پس از آنکه سر هنری پرسی، متحد وی، شکست خورد و کشته شد (۱۴۰۳)، جنگ را ادامه دادند. هنگامی که در محاصره‌ی نیروهای سلطنتی بود در گذشت.

مورتیمر[13]، **ادمند د** (edmənd də mortimər)، ملقب به (پنجمین) **ارل آو مارچ** (ērl āv mārc*) و (سومین) **ارل آو آلستر** (ālstər)، ۱۳۹۱–۱۴۲۵، از خاندان مورتیمر. جانشین (۱۳۹۸) پدرش، راجر د مورتیمر، به عنوان ارل مارچ و آلستر و به عنوان جانشین احتمالی سلطنت، شد. پس از تاجگذاری هنری IV، مورتیمر زندانی شد، گرچه به وی اجازه داده شد که املاک خود را به ارث ببرد. پس از رسیدن (۱۴۱۳) هنری V به سلطنت، از زندان آزاد شد، در جنگهای فرانسه در خدمت هنری بود، و از شرکت در توطئه‌ای که برای رسانیدن او به سلطنت چیده شد امتناع ورزید، و حتی دسته‌ای از توطئه‌گران را به شاه معرفی کرد. پس از مرگ هنری V، مورتیمر عضو شورای نیابت سلطنت هنری VI شد (۱۴۲۲)، اما چون گمان آن میرفت که وی به رسیدن به سلطنت چشم دارد از عضویت شورای نیابت سلطنت اخراج (۱۴۲۴)، و به نیابت سلطنت ایرلند منصوب شد. به مرض طاعون در گذشت، و با مرگ او شاخه‌ی ارلهای مارچ منقرض شد.

مورتیمر، ارل آو: ← هارلی، رابرت.

مورتیمر[13]، **راجر د** (rājər də mortimər)، ملقب به (اولین) **ارل آو مارچ** (ērl āv mārc)، ۱۲۸۷؟ – ۱۳۳۰، از خاندان مورتیمر. املاک و لقب پدرش را به ارث برد (ح ۱۳۰۴). در ۱۳۱۶-۲۱ سرپرست ایرلند بود، اما کوششهائی که برای تثبیت املاک شخصی خودش، و نیز برای آرام ساختن متصرفات انگلیسها در آنجا به کار برد، چندان موفق نبود، با این همه، در زمان او ادوارد بروس (← بروس، خاندان) عاقبت شکست خورد (۱۳۱۸). در همین زمان، خود و عمویش، کنترول ولش مارچز را به دست آوردند. در ۱۳۲۲ با ادوارد II و دسپنسر مهین و دسپنسر کهین مخالفت ورزید، اما عاقبت تسلیم و زندانی شد، اما در ۱۳۲۴ به فرانسه گریخت. در فرانسه با ملکه ایزابل انگلستان (ایزابل دو فرانس)، که نزد برادرش شاه فرانسه به مأموریت رفته بود، روابط عشقی پیدا کرد، به اتفاق ایزابل به انگلستان تاختند (۱۳۲۶) و ادوارد II را متواری و وادار به استعفا کردند، و بعداً او را به قتل رساندند. مورتیمر سلطنت را به ادوارد III تفویض کرد (۱۳۲۷)، ولی در واقع خودش با ملکه ایزابل حکومت میکردند. در ۱۳۲۸ ارل آو مارچ شد.

(۱)Moravia (۲) Pincherle (۳) Morbihan (۴)Maurepas (۵)Meurthe (۶)Meurthe-et-Moselle (۷)Mauretania (۸)Morton (۹)Jackson (۱۰)Moreto y Cabaña (۱۱)Moretto (۱۲)Bonvicino (۱۳)Mortimer

در ۱۳۳۰ ادوارد III او را دستگیر و به وسیله‌ی پارلمنت محاکمه و محکوم به اعدام کرد.

مورتیمر[1]**، راجر د** (rājər də mortimər)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو مارچ** (ërl āv märc*) و (دومین) **ارل آو آلستر** (ālstər)، ۱۳۷۴–۹۸، از خاندان مورتیمر. جانشین پدرش ادمند د مورتیمر، سومین ارل آو مارچ، شد. در ۱۳۸۵ ریچارد III وی را جانشین احتمالی خود برای سلطنت اعلام کرد. در ۱۳۹۳ مورتیمر املاک خود را تصرف کرد، و در ۱۳۹۴ با ریچارد III به ایرلند رفتند تا رؤسای شورشیان ایرلندی را مطیع سازند. شجاعت، دلاوری، و آزادیخواهی وی موجب محبوبیتش در میان عامه شد، اما رقبای درباری وی را بر انگیخت. با این حال توطئه‌ای که علیه او چیده شد پیش از مرگ وی با شکست مواجه شد.

مورثیا[2] (murtiā؛ اسپانیائی)، عربی **مرسیه** (morsiyya)، ناحیه و مملکت قدیم مورها، در اسپانیا، برکنار مدیترانه، مشتمل بر ایالات فعلی آلبائته و مورثیا. یکی از گرمترین و خشکترین نواحی اروپا است، و اقلیم و نباتات آن به اقلیم و نباتات افریقای شمالی شباهت دارد؛ ولی روش آبیاری (که از زمان مورها سابقه دارد) و چند دره‌ی حاصلخیز آن (خصوصاً دره‌ی رود سگورا[3]) برای رشد مرکبات و دیگر میوه‌ها، بادام، سبزیجات، زیتون، و انگور مساعد است. شاهدانه، جگن، و کانی (سرب، نقره، و روی) صادر میکند. پرورش کرم ابریشم، که از زمانهای قدیم در آن رواج داشته، اکنون در حال از میان رفتن است. این ناحیه به وسیله‌ی کارتاژیها ماندگاه شد، که در آن پندر کارتاگو نووا [= کارتاژ جدید] را تأسیس کردند (قرن ۳م ق‌م). در قرن ۸م به تصرف مورها در آمد و، پس از انقراض (قرن ۱۱م) خلفای قرطبه، یک مملکت مستقل شد. بعداً که مرابطون و موحدون آن را متصرف شدند، این ناحیه شامل بخشهائی از ایالات آلیکانته و آلمریا نیز بود. در ۱۲۴۳ تیول کاستیل شد، و در ۱۲۶۶ تحت حکومت مستقیم کاستیل قرار گرفت. شهر **مورثیا** (در ۱۹۷۰ جم ۲۴۳٬۷۵۹) مرکز آن است. کلیسای گوتیک (قرون ۱۴م–۱۵م)، و دانشگاه (تأسیس ۱۹۱۵) دارد. در جنگ داخلی اسپانیا سخت آسیب دید.

مورچه[4] (murce)، هر یک از هزارها جنس حشره‌ای که تیره‌ی مورچگان (Formicidae) از راسته‌ی نازکبالان را تشکیل میدهد، و زنبور عسل نیز از آن جمله است. در همه‌ی جنسهای مورچه صورتی از سازمان اجتماعی مشاهده می‌شود. مورچه‌ها در همه جای زمین زندگی می‌کنند. بدن این جانور به سه قسمت متمایز تقسیم شده است (سر، سینه، و شکم)؛ قسمت باریک بعد از سر، به نام سینه، از مشخصات این جانور است. رنگ مورچه‌ها معمولاً سیاه، یا گونه‌های مختلف قهوه‌ای و سرخ و زرد است. مورچه‌های امریکای شمالی لانه‌های خود را به صورت راه‌روهائی در زیر زمین، غالباً در زیر توده‌ای از خاک یا شن که از زیر زمین خارج کرده‌اند میسازند، یا در تنه‌ی پوسیده‌ی درختان یا در بافتهای زنده‌ی گیاهان لانه‌ی خود را تهیه می‌کنند؛ یا در لانه‌های کاغذی‌شکل آویخته به شاخه‌های درختان و سنگها زندگی میکنند، و گاه در ساختمانها و حتی در کشتیها لانه دارند. تعداد افراد یک لانه از چند دوجین تا نیم میلیون یا بیشتر متغیر است، و هر اجتماع تشکیل میشود از مورچه‌های ماده‌ی بارور یا ملکه‌ها، نرهای بالدار، و ماده‌های بیبال غیر بارور که آنها را باید کارگر یا سرباز یا افراد دیگر طبقات اجتماع مورچگان دانست. مورچه‌هائی که معمولاً در خارج لانه دیده میشوند، همان مورچه‌های کارگرند. اندکی پس از پرواز سالانه‌ی مخصوص جفتگیری، نرها میمیرند و ملکه‌ی بارورشده که اکنون توانائی آن دارد که برای بقیه‌ی عمر (تا ۱۵ سال) پیوسته تخم بگذارد، به زمین باز میگردد تا یک جامعه‌ی مورچه‌ای جدید تشکیل دهد. این ملکه بالهای خود را میکند، اطاقکی در زیر زمین حفر می‌کند، و نوزادهای سفید خمیده‌ی بیبال خود را با دهانش غذا میدهد. اینها کارگرانی خواهند شد که لانه را توسعه میدهند و از ملکه و نسلهای آینده پرستاری خواهند کرد. دوره‌ی عمر یک مورچه‌ی کارگر از ۴ تا ۷ سال است. در بعضی از جنسها ملکه خود نمیتواند اجتماع مورچگان را تشکیل دهد و توسط کارگرانی از خودش یا از جنسهای دیگر به عنوان ملکه پذیرفته می‌شود. بعضی از مورچه‌های کارگر به لانه‌های مورچگان دیگر حمله میکنند و نوزادها یا نوچه‌های آنها را به لانه‌ی خود میآورند تا سپس آنها به عنوان کارگر در خدمت لانه باشند. مورچه‌ی بالغ ممکن است گوشتخوار یا گیاهخوار یا همه‌خوار باشد. مورچه به ماده‌ی شیرینی که از شته و از حشرات کوچک دیگر ترشح میشود علاقه دارد، و به همین جهت این جانوران را تغذیه و از آنها حمایت میکند. مورچه‌های آفتی عبارتند از مورچه‌ی فرعون که جنس کوچک‌زرد رنگ مورچه است؛ مورچه‌ی بودار خانگی؛ مورچه‌ی سیاه کوچک؛ و مورچه‌ی سیاه نجار که به چوب صدمه میزند. مورچه‌ی سیاه پیاده‌رو ریشه‌ها را میجود و دانه‌ها را میدزدد. مورچه‌های کشاورز، که بعضی از آنها به نامهای برگچین و قارچپرور و درودگر نامیده شده‌اند، آفات گوناگونی هستند که در نواحی گرمتر زمین زندگی میکنند. مورچه‌ی برگچین تکزاس که آفت خطرناکی برای فراورده‌های کشاورزی است، از قارچی تغذیه میکند که آن را بر بستری از برگهای خردشده به توسط خود آن در لانه‌ی زیرزمینی پرورش میدهد. در امریکا و افریقای استوائی مورچه‌های گوشتخوار بی لانه و بیابانگردی دیده میشود که همچون سپاهی در ستون‌های دراز به پیش میروند و هرچه را بر سر راه خود بیابند از میان میبرند، سوزش حاصل از گزش مورچه‌ی سرخ و انواع دیگر مورچه به علت اسید فورمیک است.

مورچه‌خوار[5] (murce.xār)، پستاندارى از راسته‌ی بیدندانان (*Edentata*)، که در مناطق گرمسیر امریکای مرکزی و جنوبی زندگی و منحصراً از مورچه تغذیه میکند. تیره‌ی مورچه‌خوارها (Myrmecophagidae) شامل مورچه‌خوار بزرگ (*Myrmecophaga tridatyla*)، کاگوآر (*Tamandua tetradactyla*)، و مورچه‌خوار کوچک (*Cyclotburus didactylus*) است.

مورچه‌خوار بزرگ یا مورخرس (mur..xers) به طول ۲ متر و به رنگ قهوه‌ای یا خاکستری تیره است، و بدنش پوشیده از موهای بلند و زبر میباشد. دارای سر و پوزه‌ی دراز و دهانی باریک و فاقد دندان است. در ساعات



مورچه‌خوار

روز، اغلب بتنهائی به گردش میپردازد، و لانه‌های مورچه و گاه موریانه‌ها را با ناخنهای بلند خود خراب، و حشرات کامل و نوزاد آنها را به وسیله‌ی زبان بلند و باریک و چسبناک خود شکار میکند. چشمها و گوشهای مورچه‌خوار خیلی کوچک است، و این جانور معمولاً از حس بویائی برای تغذیه استفاده میکند. برای پرورش و تغذیه‌ی مورچه خوار در باغ وحشها میتوان از گوشت چرخ‌کرده و شیر و تخم مرغ استفاده کرد.

نیز ← پانگولن؛ آردوارک.

مورچه خورت (murce xort)، ده (جم ۱٬۲۳۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۵۰ کیلومتری ل اصفهان؛ بر جاده‌ی آسفالته‌ی تهران–اصفهان. محصولاتش غلات، پنبه، صیفی، و روناس است. گلیمبافی و قالیبافی دارد. در ش آن دشت وسیعی قرار دارد که جنگ معروف مورچه خورت، بین طهماسب قلی (نادر شاه) و اشرف افغان، در آن اتفاق افتاد (۱۱۴۲ هق)؛ در این جنگ اشرف افغان شکست خورد و بشتاب رو به جانب فارس نهاد.

مورد[6] (murd) یا **آس**، (Myrtus commu–nis)، بوته‌ای مخصوص نواحی مدیترانه، دارای برگهای سبز تیره و معطر، با گلهای سفید یا قرمز، و ستهای سیاه رنگ کوچک. از تیره‌ی سوردیان، و میوه‌اش حب الآس (hábbo' l.'ās) است.

مورداک[7]**، آیریس** (āyris mërdāk)، ۱۹۱۹– ، بانوی رماننویس بریتانیائی؛ متولد دوبلن. طرز تفکر فلسفی داشته و سارتر، پیرو مکتب اصالت تعقل رومانتیک (۱۹۵۳) را نوشته است. از رمانهایش ناقوس (۱۹۵۸)، و زمان فرشتگان (۱۹۶۶) است.

مورداک[8]**، جورج پیتر** (jorj pitər mër–dāk)، ۱۸۹۷– ، مردمشناس امریکائی. در

(۱)Mortimer (۲)Murcia (۳)Segura (۴)ant (۵)anteater (۶)myrtle (۷)Murdoch (۸)Murdock

دانشگاه ییل و سپس در دانشگاه پیتسبرگ تدریس کرد. شهرتش به خاطر طبقه‌بندی فرهنگ‌های جهانی، و تخصص در روابط خانوادگی و خویشاوندی است.

موردستان (murdestān)، دهستان (جه ۳۴۵؟)، بخش بشرویه، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴ (؟) آبادی. کوهستانی است. بادهای شدید دارد. مرکزش **موردستان** (جه ۱۱۰ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵کیلومتری جغ بشرویه واقع است. محصولاتش غلات، پنبه، ارزن، و زعفران است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به نام زیرک بشرویه آمده که شامل آبادیهای این دهستان (باغ دهک؛ زیرک؛ علی‌آباد؛ و موردستان) نیز هست.

موردوویا، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی[1] (mordoviā)، جمهوری خودمختار (۲۶٬۱۵۷ کمم؛ در ۱۹۷۰ جه ۱٬۰۳۰٬۰۰۰)، قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، در اراضی مرتفع غ ولگای وسطی؛ کرسی آن ⇐ سارانک. منطقه‌ای است فلاحتی ولی مواد معدنی نیز دارد. سکنه‌ی آن (۵۵٪ روس و ۴۰٪ موردوویائی) از خانواده‌ی زبانی فینو-اویغوری و از اعقاب سکنه‌ی اولیه‌ی روسیه هستند. موردوویا در قرن ۱۳م به تصرف روسها در آمد؛ در ۱۹۳۰ یک ناحیه‌ی خودمختار، و در ۱۹۳۴ جمهوری خودمختار شد. دانشگاه آن در ۱۹۵۷ تأسیس شد. زبان مردم موردوویا فینو-اویغوری و مذهب آنان ارتدوکس است.

موردی‌چای، رود، آذربایجان؛ ← مردی‌رود.

موردیها (murdi-)، (*Myrtacae*)، تیره‌ای از گیاهان جداگلبرگ، با برگهای متقابل، و گل‌هائی که تخمدان آنها در زیر گل، پس از رسیدن، میوه‌ی کروی میسازند (مانند انار). مورد از این تیره گیاهان است.

مورژر[2]**، هانری** (hanri mürĵer)، ۱۸۲۲–۶۱، نویسنده‌ی فرانسوی. مؤلف صحنه‌هائی از زندگی بوهم (۱۸۴۵–۴۹؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان زندگانی هنرمندان، تهران، ۱۳۲۶ هش) می‌باشد. پوتچینی اپرای لا بوهم را از آن اقتباس کرده است. اثر دیگرش صحنه‌هائی از زندگی جوانی (۱۸۵۱) است.

مورس، الفبای[3] (mors)، سلسله علاماتی مرکب از نقاط و خطوط که س. ف. ب. مورس برای مخابرات تلگرافی وضع کرد. واحد این الفبا (یا کود kod) نقطه است که از فشار دادن کوتاهی بر شستی دستگاه مخابره‌ی تلگراف (← تلگراف، شکل) حاصل میشود؛ مدت فشار برای خط سه برابر است.

قسمتی از الفبای بین‌المللی این است:

A •–	I •–––
B –•••	K –•–
C –•–•	L •–••
D –••	M ––
E •	N –•
F ••–•	O –––
G ––•	P •––•
H ••••	Q ––•–
I ••	

و الفبای مورس ایرانی چنین است:

الف	.–	ض	.....
ب	–...	ط	..–
پ	–.–	ظ	–.–
ت	–	ع	––
ث	–.–	غ	–.–
ج	––	ف	.–
چ	––	ق	..––
ح	....	ک	.–
خ	–.–	گ	–.–
د	.–	ل	.–
ذ	.–	م	––
ر	.–	ن	.–
ز	–.–	و	.–
ژ	––	ه	.
س	...	ی	..
ش	––	ء	..–..
ص	.–		

اعداد مورس

۱	..––	۶	.....
۲	..––	۷	.....
۳	..––	۸	.....
۴	..––	۹	.....
۵	.....	0	.....

مورس[4]**، سمیوئل فینلی بریز** (samyuəl finli briz mors)، ۱۷۹۱–۱۸۷۲، مخترع و هنرمند امریکائی. مخصوصاً در پیکرنگاری شهرت یافت و از مؤسسین آکادمی ملی طرح‌نگاری (۱۸۲۵) بود. تلگراف مغناطیسی را اختراع، و ← الفبای مورس را ابداع کرد و اولین مخابره‌ی تلگرافی را با دستگاه خودش بین بستن و واشینگتن انجام داد (۲۴ مه ۱۸۴۴). تجربیاتی نیز در باره‌ی کابل زیردریائی برای تلگراف صورت داد. برادرش **سیدنی ادواردز مورس** (sidni edwārdz)، ۱۷۹۴–۱۸۷۱، روزنامه‌نگار و مخترع و جغرافیدان بود. سهیم در اختراع روشی برای ساختن صفحات برجسته برای چاپ (ح ۱۸۳۹) بوده است.

مورس، سیدنی ادواردز: ← مورس، سمیوئل فینلی بریز.

مورستان: ← حلب.

مورش[5] (mureŝ)، مجارستانی **ماروش**[6] (māroŝ)، رودی به طول ۹۰۰ کم، اروپای مرکزی. از کوههای کارپات رومانی سرچشمه گرفته، در جهت غ به مجارستان میرود و در سگد به رود تایس میپیوندد.

مورفئوس[7] (morfeus)، در اساطیر یونان و روم، خدای رؤیا.

مورفولوژی: ← ریختشناسی.

مورفی[8]**، پول چارلز** (pol cārlz morfi)، ۱۸۳۷–۸۴، شطرنجباز امریکائی. در دهسالگی شطرنج آموخت، و در ۱۲سالگی بسیاری از شطرنجبازان غیر حرفه‌ای محلی را شکست داد. پس از اتمام تحصیلاتش در دانشگاه لویزیانا، در اولین کنگره‌ی امریکائی شطرنج در نیو یورک شرکت کرد (۱۸۵۷) و بآسانی بر قویترین رقیب خود پیروز شد. سال بعد در انگلستان با شطرنجبازان دیگری رو به رو شد، و سرعت عمل وی در بازی، که در آن واحد با ۸ رقیب بازی میکرد، موجب شگفتی همگان شد. در پاریس نیز موفقیتهائی به دست آورد. در ۱۸۵۹ به کشمتا باز گشت، و به وکالت دعاوی مشغول شد، ولی در اواخر عمر دوچار اختلال حواس شد.

مورکان (murkān)، ده (جه ۱٬۳۱۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان آیدغمش، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۲۸کیلومتری جغ فلاورجان؛ کنار زاینده‌رود. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه.

مورکم، خلیج؛ ← لنکشر.

مورگارتن[9] (morgārten)، دامنه‌ی کوه در ایالت تسوگ، شمال مرکزی سویس، ح ۸کیلومتری ل ایالت شویتس. در اینجا، در ۱۵ نوامبر ۱۳۱۵ یک نیروی کوچک سویسی اتریشیها را، که نیرویشان بر آنها برتر بود، شکست قاطعی داد و راه را برای استقلال سویس هموار کرد.

مورگان، ژاک (ژان ماری) دو ← دمرگان.

مورگانیی[10]**، جووانی باتیستا** (jovānni bāttistā morgānyi)، ۱۶۸۲–۱۷۷۱، پزشک کالبدشناس ایتالیائی. در ۱۴سالگی از آکادمی شهر فورلی فارغ‌التحصیل شد، و سپس در بولونیا تحصیلات پزشکی خود را به پایان رسانید، و در ۱۹سالگی دکتر در پزشکی شد. در ۱۷۱۰ استاد پزشکی، و در ۱۷۱۵ استاد کالبدشناسی دانشگاه پادوا شد. از آثار مهمش مواضع و علل بیماریها از راه تحقیق به وسیله‌ی کالبدشناسی (۱۷۶۱) است، که کالبدشناسی بیماریشناختی را در شمار یک علم در آورد، و بدین ترتیب طرز تشخیص بیماری را تغییر داد.

مورگن[11]**، ادمند سیرز** (edmənd sirz morgən)، ۱۹۱۶– ، مورخ امریکائی. پیش از آنکه در ۱۹۵۵ به استادی تاریخ دانشگاه ییل منصوب شود، در دانشگاههای شیکاگو (۱۹۴۵–۴۶) و براون (۱۹۴۶–۵۵) تدریس میکرد. کارشناس در تاریخ استعماری امریکا است، و نوشته‌های او، در عین آنکه با استانده‌های علمی عالی نوشته شده، بآسانی مورد استفاده‌ی خواننده‌ی عادی واقع میشود. از جمله‌ی آثار او اینها است: خانواده‌ی پیرایشگر (۱۹۴۴)، بحران قانون تمبر (۱۹۶۳، با همکاری همسرش).

مورگن[11]**، ان** (an morgən)، ۱۸۷۳–۱۹۵۲، بشردوست امریکائی، دختر ج.پ. مورگن مهین. زندگی خود را وقف سازمانهای اجتماعی و بشردوستی کرد، و پیوسته از حقوق زنان امریکائی پشتیبانی میکرد.

مورگن[11]**، تامس هانت** (tāməs hānt morgən)، ۱۸۶۶–۱۹۴۵، جانورشناس امریکائی. در ۱۹۰۴–۲۸ استاد دانشگاه کولومبیا، و از ۱۹۲۸ مدیر آزمایشگاههای علوم زیستشناختی مؤسسه‌ی فنی کالیفرنیا بود. به جهت اکتشافاتش در قوانین و سازوکار وراثت برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۳ در فیزیولوژی و پزشکی شد. از آثارش جانورشناسی تجربی (۱۹۰۷)، وراثت و جنس (۱۹۱۳)، سازوکار وراثت مندلی (۱۹۱۵)، و مبانی فیزیکی وراثت (۱۹۱۹)، میباشد. نیز ← نوبل، جایزه‌ی،

(۱)Mordovian Autonomous Soviet Socialist Republic (۲)Murger (۳)Morse code (۴)Morse (۵)Mures (۶)Maros (۷)Morpheus (۸)Morphy (۹)Morgarten (۱۰)Morgagni (۱۱)Morgan

جدول.

مورگن[1]، جان پیرپانت (jān pirpānt mor-gən)، کهین، ۱۸۶۷–۱۹۴۳، کارشناس مالی و بشردوست امریکائی، پسر ج. پ. مورگن مهین. با مرگ (۱۹۱۳) پدرش، رئیس فعال خاندان مورگن شد. در جنگ I به دولت کومک مالی کرد. وی نیز، مانند پدرش، از شهرت بیزار بود، و خدمات بشردوستانه‌ی او را دنبال کرد. کتابخانه‌ی پیرپانت مورگن در نیو یورک را، که مؤسسه‌ای تحقیقاتی است، به یاد پدرش وقف کرد.

مورگن[1]، جان پیرپانت (jān pirpānt mor-gən)، مهین، ۱۸۳۷–۱۹۱۳، کارشناس مالی و بشردوست امریکائی، پسر ج.س. مورگن. از سرمایه‌ی خانوادگی امپراطوری عظیم و مالی و صنعتی به وجود آورد. شهرت مورگن به خاطر اداره‌ی امور مالی دولت و تأسیس (۱۹۵۱) شرکت فولاد کشمت، اولین شرکت با سرمایه‌ی یک میلیارد دلاری در جهان، میباشد. مورگن موضوع انتقادات بسیار، و در عین حال نمونه‌ی یک ثروتمند محبوب بود. وجوه بسیاری صرف خدمات بشردوستانه کرد. مورگن به فعالیتهای ورزشی بسیار علاقه‌مند بود، و به عنوان گردآورنده‌ی آثار هنری نیز شهرت داشت.

مورگن[1]، جونیس سپنسر (junias spensar morgən)، ۱۸۱۳–۹۰، بانکدار و کارشناس مالی امریکائی، پدر ج. پ. مورگن مهین. تا ۱۸۵۴ در نیو یورک، هارتفرد، و بستن فعالیتهای تجاری داشت، و در این سال به لندن رفت و با ج. پیبادی شریک شد. در ۱۸۶۴ اختیار کامل شرکت را به دست گرفت و آن را تحت عنوان شرکت ج. س. مورگن و شرکا تجدید سازمان کرد. مورگن معاملات بانکی بین‌المللی را توسعه داد، و اداره‌ی قسمت اعظم سرمایه‌گذاری بریتانیا در کشمت را به عهده گرفت.

مورگن[1]، کانوی لوید (kānwi loyd mor-gən)، ۱۸۵۲–۱۹۳۶، روانشناس انگلیسی. استاد جانورشناسی کالج دانشگاه بریستول (۱۸۸۷–۱۹۰۹)، و سپس، تا هنگام بازنشسته شدن (۱۹۱۹)، استاد روانشناسی و اخلاق بود. یکی از مؤسسان روانشناسی جانوری و از طرفداران برجسته‌ی نظریه‌ی تکامل بود. از آثار او اینها است، زندگی جانوری و شعور (۱۸۹۰)، عادت و غریزه (۱۸۹۶)، غریزه و تجربه (۱۹۱۲)، و عقل حیوانی (۱۹۳۰).

مورگن[1]، لویس هنری (luis henri mor-gən)، ۱۸۱۸–۸۱، مردمشناس امریکائی. ضمن کار وکالت به زندگی هندیشمردگان نیو یورک علاقه‌مند شد، و در ۱۸۴۷ به عضویت ← اتحادیه‌ی ایروکوئوی پذیرفته شد. اثر او به نام اتحادیه‌ی ایروکوئوی (۱۸۵۱، تجدید چاپ ۱۹۵۴) در میان نخستین گزارشات توصیفی، مقام اول را دارد. مورگن به حدی به سازمان اجتماعی علاقه‌مند بود که تقریباً سایر عوامل فرهنگی را کاملاً کنار گذاشت، و نظریه‌ی خاصی ارائه داد که اصطلاحات خویشاوندی را با اشکال مختلف ازدواج و قوانین تناسل مربوط میکرد. کتاب جامعه‌ی قدیم (۱۸۷۷، تجدید چاپ ۱۹۵۹) او، که فرهنگهای دنیا را به مراحل تکاملی–توحش، بربریت، و تمدن–طبقه‌بندی میکند، توجه مارکس و انگلس را، که نظریات تکاملی آن را به عنوان پایه‌ی ← مذهب اصالت ماده‌ی تاریخ خود تفسیر میکنند، جلب کرد.

مورگن[1]، سرهنری (sar henri morgən*)، ۱۶۳۵؟–۱۶۸۸، دزد دریائی بریتانیائی. به دریازنانی که در هند غربی فعالیت داشتند پیوست، و با اسپانیائیها جنگید، و در ۱۶۷۱ پاناما را گرفته تاراج کرد. بعدها دولت بریتانیا اعمال او را رسمی شناخت، و در ۱۶۷۴ لقب سر یافت، و به نیابت حکومت ژامائیک منصوب شد. نیز ← دریازنی.

مورگنتا[2]، هنری (henri morgantâ)، ۱۸۵۶–۱۹۴۶، بانکدار و سیاستمدار و انساندوست امریکائی؛ ه آلمان. با ثروت فراوانی که در کارهای حقوقی به دست آورد، در معاملات بانکی و بانکداری وارد شد. از طرفداران سرسخت وودرو ویلسن بود. در ۱۹۱۲ به ریاست کمیته‌ی ملی دموکراتیک انتخاب شد، و این سمت را تا ۱۹۱۶ محفوظ داشت. در ۱۹۱۳–۱۶ سفیر ترکیه بود، و پس از شعله‌ور شدن آتش جنگ I وظیفه‌ی رسیدگی به کارهای انگلستان و فرانسه و ایتالیا و روسیه و ملتهای دیگر به او واگذار شد. شرح این قسمت از خدمات وی در کتاب سرگذشت سفیر مورگنتا (۱۹۱۸) آمده است. در کنفرانس صلح پاریس به عنوان رایزن در مسائل خاور میانه و اروپای شرقی شرکت کرد، و بعد از آن (۱۹۱۹–۲۱) به جمع‌آوری اعانه به نفع خاور نزدیک اشتغال داشت. در ۱۹۲۳ که کمیسیون اسکان آوارگان یونانی توسط جامعه‌ی ملل تأسیس شد، ریاست آن با وی بود، و تاریخ این قسمت از فعالیتهای وی در کتاب مرا به آتن فرستادند (۱۹۲۹) آمده است. یکی از کسانی است که صلیب سرخ را در کشمت به راه انداختند.

پسرش، **هنری مورگنتا**، ۱۸۹۱–۱۹۶۷، به کارهای کشاورزی علاقه‌مند شد، و در ۱۹۲۲ مجله‌ی کشاورز امریکائی را خرید، که از مجلات برجسته‌ی کشاورزی ش کشمت است. فرانکلین روزولت، در زمان فرمانداری نیو یورک خود، وی را به ریاست کمیته‌ی مشورتی کشاورزی ایالت نیو یورک برگماشت. در ریاست جمهوری روزولت، مورگنتا به معاونت خزانه‌داری منصوب شد (۱۹۳۳). سپس، به عنوان رئیس خزانه‌داری (۱۹۳۴–۳۵)، برنامه‌های مالیاتی را اداره کرد که به صورتی بیسابقه بر درآمدها افزود، و برای تأمین سرمایه جهت فعالیتهای جنگی و دفاعی، بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار اسناد قرضه به فروش رسانید، و در تثبیت بین‌المللی ارزها سهم عمده داشت. در کنایش، آلمان مشکل ما است (۱۹۴۵)، مورگنتا طرح معروف خود را برای کنترول کردن آلمان از طریق تبدیل تمرکز صنعتی آلمان به کشاورزی، بدون آنکه شکستی در اقتصاد آلمان پیدا شود، پیشنهاد کرد، ولی این طرح عملی نشد.

مورگنستیرنه[3] [یا **مورگنشتیرنه**]، **گئورگ والنتین** (georg vālentin morgenstierne)، ۱۸۹۲– ، مستشرق نروژی، استاد زبانها و ادبیات هندی دانشگاه اوسلو (از ۱۹۳۷). چند سفر پویشی به هندوستان و افغانستان کرده. مؤسس مجله‌ی آکتا اورینتالیا و نویسنده‌ی کتابهای گزارش در باره‌ی هیئت اعزامی زبانشناسی افغانستان (۱۹۲۶)، و زبانهای ایرانی فلات پامیر (۱۹۳۸) است.

مورگنشترن[4]، کریستیان (kristiān morgen-stern). ۱۸۷۱–۱۹۱۴، فیلسوف و شاعر غزاسرای آلمانی؛ مترمونیخ. شهرت او به اشعاری است که در آن طعن و طنز را با عرفان و احساس ما بعد طبیعی در هم آمیخته است، و به ظاهر پوچ مینماید، ولی متضمن معنی عمیقی است. در این معنی او تحت تأثیر رودولف شتاینر[5] (rudolf stāyner؛ ۱۸۶۱–۱۹۲۵، فیلسوف اتریشی) قرار گرفته است. طنز او در این است که تجارب متضاد انسان را با هم میپیوندد و از امکانات زبان به نحو ظریف و شکاکانه‌ای بهره میگیرد. از مجموعه‌های اشعار او سرودهای چوبه‌ی دار و درجات و مراحل را میتوان نام برد. آثاری از ایبسن نیز ترجمه کرده است.

مورگنشترنه، گئورگ والنتین: ← **مورگنستیرنه، گئورگ والنتین**، مستشرق نروژی.

مورلند[6]، جورج (jorj morland)، ۱۷۶۳–۱۸۰۴، نقاش انگلیسی در صحنه‌های عادی زندگی، حیوانات، و دورنما. شاگرد پدرش، **هنری مورلند** (henri؛ ۱۷۱۶–۹۷)، نقاش صورت و تعمیرکار تابلو بود. ح ۲۱سالگی کارگاه پدر را ترک کرد و زندگی سراسر بی بند و بار خود را، که فقط ازدواجش (۱۷۸۶) مدت کوتاهی به آن سر و سامان بخشید، آغاز کرد. با وجود این دائماً نقاشی میکرد، و در طول زندگی کوتاهش بیش از ۴٬۰۰۰ تابلو، که بسیاری از آنها قلمزنی بود، خلق کرد. با فروش آثارش، که فروشندگان تابلو همیشه طالب آن بودند، ثروت فراوان گرد آورد، ولی همه را به باد داد. در ۱۷۹۱ شاهکار خود، داخل یک طویله (گالری ملی، لندن)، را خلق کرد. به علت بدهکاری غالباً زندانی بود، عاقبت در نوانخانه‌ای در گذشت. مورلند صحنه‌های عادی زندگی و مناظر بسیاری از اطراف انگلستان نقاشی کرد، رنگامیزی پرمایه و باذوق مورلند به موضوعات احساسی تابلوهای او زیبائی بخشیده است. جنگ سگها و ورزشکار پیر انگلیسی (انجمن تاریخی نیو یورک) و خوکها در کاهدان (کتابخانه‌ی عمومی نیو یورک) نمونه‌هائی از آثار اوست.

مورلوس[7] (morelos)، ایالت (۴٬۹۶۵ کم۱ در ۱۹۷۰ جم ۶۲۰٬۳۹۲)، مکزیک مرکزی؛ مرکز و شهر عمده‌اش کوئرناوا[8]. کوهستانی و دارای دره‌های عریض نیمکمساب است که از جانب ج به دریا منتهی میشود. عمدهٔ فلاحتی است، و محصولات عمده‌اش زرت، برنج، نیشکر، غلات، و قهوه است. از لحاظ جمعیت یکی از چگالترین ایالات مکزیک است.

مورلوس[7] (ای پاون)، خوسه ماریا (xose mā-riā morelos i pāvon)، ۱۷۶۵–۱۸۱۵، از سرکردگان انقلاب مکزیک بر ضد اسپانیا، و

(۱)Morgan (۲) Morgenthau (۳)Morgenstierne (۴)Morgenstern (۵)Steiner (۶)Morland (۷)Morelos

از قهرمانان ملی مکزیک. کشیش آزادیخواه بود، و در انقلاب ۱۸۱۰ به ایذالگو ای کوستیا پیوست، و پس از وی جانشین او شد، و این دو تن از شهدای اولین نهضت استقلال‌طلبی مکزیک محسوبند. در آغاز پیروزیهائی نصیبش شد، ولی، پس از اینکه استقلال مکزیک را اعلام کرد (۱۸۱۳)، چند بار شکست خورد و سرانجام دستگیر و مقتول شد. ایالت مورلوس به یادبود او نامگذاری شده است.

مورلی، ادوارد ویلیامز: ← مایکلسن و مورلی، تجربه‌ی.

مورلی[1]، تامس (tāməs morli)، ح ۱۵۵۷–۱۶۰۳، آهنگساز انگلیسی. ارگنواز کلیسای جامع سنت پول بود. برای بعضی از آوازهای شکسپیری آهنگ ساخت. آثارش مشتمل است بر موته‌ها و مادریگالهائی که از جالبترین نمونه‌های این فورم است. یک راهنما نیز برای موسیقی عملی انگلیسی قرن ۱۶م نوشت (۱۵۹۷؛ چاپ جدید، ۱۹۵۲).

مورلی[1]، جان (jān morli)، ملقب به **وایکاونت مورلی آو بلکبرن[2]** (blakbĕrn)، ۱۸۳۸–۱۹۲۳، سیاستمدار و ادیب انگلیسی. در آکسفرد تحصیل کرد، و به عنوان روزنامه‌نگار در لندن شهرت یافت. در ۱۸۸۳ به عنوان حامی سرسخت گلادستون، که در ۱۸۸۶ او را وزیر امور ایرلند کرد، به عضویت پارلمنت پذیرفته شد. مورلی در دوره‌ی دوم اشتغال در این سمت (۱۸۹۲–۹۵)، محتاطانه قانونگذاری همراه با فشار را تعدیل کرد تا از تفوق مذهب پروتستان در ایرلند بکاهد. عقاید ضد امپریالیستی او سبب شد که در ۱۸۹۵ موقعیت خود را از دست بدهد، ولی سال بعد آن را باز یافت. در ۱۹۰۵–۱۰ وزیر امور هندوستان بود، و اصلاحات مهمی انجام داد که عناصر انتخابی را در دولت افزایش داد و مردم را به عضویت شورای نیابت سلطنت رسانید. در ۱۹۰۸ لقب وایکاونت مورلی آو بلکبرن (-vāy* kănt āv) یافت. از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴، که به عنوان اعتراض به سیاست جنگ استعفا داد، در مقام ریاست شورای خصوصی خدمت کرد، و در این تاریخ کناره گرفت و به نوشتن خاطرات (۱۹۱۷) خود، که توضیحی در باره‌ی آزادیخواهی دوره‌ی ویکتوریائی او بود پرداخت. یکی از بهترین زندگینامه‌نویسان زمان خود بود، و زندگینامه‌های ولتر (۱۸۷۲)، روسو (۱۸۷۳)، کابدن (۱۸۸۱)، ر. والپول (۱۸۸۹)، کرامول (۱۹۰۰)، و گلادستون (۱۹۰۳؛ شاید بهترین کارش) را نوشت. نوشته‌های سیاسی و انتقادی مورلی او را در ردیف لادریه و پیروان مذهب سودگری قرار میدهد. این آثار شامل مجموعه‌ی انتقادی (۱۸۷۱–۷۷)، دیدرو و اصحاب دایرةالمعارف (۱۸۷۸)، مطالعاتی در ادبیات (۱۸۹۰)، و در باره‌ی سیاست (۱۹۱۴) است.

مورلی[3]، فلیکس (feliks morli)، ۱۸۹۴–، روزنامه‌نگار امریکائی، سردبیر واشنگتن پست (۱۹۳۳–۴۰). از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ رئیس کالج هاورفرد بود و، در عین حال، مقام مشاور دولتی نیز داشت. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ سردبیر حوادث بشری بود. سرآمدی وی در مسائل بین‌المللی و دموکراسی در آثارش مشهود است، جامعه‌ی ملل (۱۹۳۲)، قسمت در ملت (۱۹۴۹)، و آزادی و فدرالیسم (۱۹۵۹).

مورلی[3]، کریستوفر (kristofər morli)، ۱۸۹۰–۱۹۵۷، نویسنده و مؤلف امریکائی. از بنیانگذاران مجله‌ی ادبیات شنبه، و از ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۵ از نویسندگان آن بود. رمانهای او، که اغلب سبک است، شامل بارنابوس روی چرخها (۱۹۱۷)، رعد در سمت چپ (۱۹۲۵)، و کیتی فوئل (۱۹۳۹؛ فیلم‌شده در ۱۹۴۰) است. مورلی اشعاری نیز سرود، و کتاب ضرب‌المثلهای معروف، اثر ج. بارتلت، را تجدید نظر و تکمیل کرد (۱۹۳۷، ۱۹۴۸).

مورلیا[4] (morelia)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۰۹٬۵۰۷، فرازا ح ۱۸۹۰ متر)، ایالت میچوآکان، غ مکزیک؛ بنای ۱۵۴۱ (به توسط آ. د مندوتا). کلیسای جامعی به سبک باروک (قرون ۱۷م–۱۸م) دارد، و دارای صنعت مواد غذائی است.

مورمانسک[5] (murmānsk)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۰۹٬۰۰۰)، ل جمشر اروپائی، بر لغ شبه جزیره‌ی کولا؛ بندری بر خلیج کولا در دریای بارنتس. بزرگترین شهرهای واقع در مدار شمالگان است و در تمام زمستان، به علت جریان خلیج، به روی کشتیها باز است. در ۱۹۱۵ بنا شد، و با راه آهن با لنینگراد ارتباط یافت (۱۹۱۶). از جنبه‌ی سوق الجیشی در هر دو جنگ جهانی اهمیت زیادی داشت. در جنگهای داخلی تحت اشغال قوای متحد انگلیس و فرانسه بود (۱۹۱۸–۲۰).

مورمونها[6] (-mormon)، نامی که عرفاً به پیروان ← کلیسای عیسی مسیح قدیسین متأخر گفته میشود. این مذهب مسیحی توسط ج. سمیث تأسیس شد، که مدعی بود الواح زرین مشتمل بر کتاب دینی مورمون در پلمایرا[7] (palmāyrā؛ ← ج. سمیث) بر وی ظاهر شده است. وی بسرعت پیروانی گرد آورد و در ۱۸۳۱ مرکز خود را در کرتلند[8] (kĕrtlənd؛ اوهایو) تشکیل داد. با فعالیت تبلیغاتی شدید، کسان زیادی در این ناحیه و خارج آن به مذهب جدید در آمدند. نخستین ماندگاه مورمونها در میسوری غربی تأسیس شد. سمیث در ۱۸۳۱ آماده‌ی آن شد که میسوری غربی را جایگاه همیشگی پیروان خود قرار دهد، ولی نخست در ایندپندنس و سپس در فار وست (-fār west) کوچک مورمونها با همسایگان میسوریائی غیر مورمون اختلاف پیدا کردند. مورمونها سخت به یکدیگر متکی بودند و اقتصاد مشترک داشتند، و ماندگاران دیگر از راههای عجیب زندگی و دوری گزیدن ایشان از دیگران بیمناک بودند. عاقبت کار به خشونت و کشتار کشید؛ رهبران مورمونها زندانی شدند، و با پیروان ایشان بدرفتاری آغاز شد، و عاقبت ایشان را از سرزمینی که برای خود انتخاب کرده بودند بیرون راندند. مورمونها در صدد برآمدند که ماندگاه تازه‌ای در شهر نوو برای خود اختیار کنند. فرمانی در باره‌ی ایشان صادر شد که عملاً به آنان خودمختاری و حق نگاهداری سربازان وظیفه‌ی مخصوص به خود و داشتن محاکم خاص و گذراندن هر گونه قانونی را که مخالف با قانون اساسی امریکا نباشد بخشید. با در آمدن مردمانی به مذهب مورمون از خارج ناحیه، نوو بزرگ شد و از ۱۸۴۲ به صورت بزرگترین و نیرومندترین شهر ایلینوا در آمد. متأسفانه همین ترقی رشک همسایگان را بر انگیخت. نارضائیهائی که در میان خود مورمونها پیدا شده بود نیز سبب ضعف آنان شد. در ۱۸۴۴ سمیث و برادرش را به تهمت خیانت زندانی کردند و توده‌ی مردم که به زندان حمله کرده بودند آنان را کشتند. بسیاری از مورمونها گریختند، نارضائی و بدگمانی زیاد شد، و در باره‌ی انتخاب سمیث اختلاف کلمه روی داد. یک برادر دیگر سمیث، ویلیام سمیث، و مردان برجسته‌ی دیگری همچون سیدنی ریگدن[9] (sidni rigdən؛ ۱۷۹۳–۱۸۷۶)، ج. ج. سترنگ، و ب. یانگ در معرض رهبری بودند. پیشوایان کلیسا یانگ را انتخاب کردند، و او سخت برای پیشرفت پیروان خود تلاش کرد. بار دیگر برای مورمونها لازم آمد که محل زیست جدیدی برای خود بیابند. به رهبری یانگ نقطه‌ی دوری در دره‌ی دریاچه‌ی شور بزرگ انتخاب شد، و این همان جا است که امروز یوتا نامیده میشود. کسانی که به رهبری یانگ سر فرود نیاوردند، و خواستار رهبری یکی از پسران ج. سمیث بودند، از همراهی با افراد دیگر و رفتن به یوتا خودداری کردند؛ اینان سرانجام کلیسای جدید قدیسین متأخر را برای خود تأسیس کردند. نخستین ماندگاران در ۱۸۴۷ به جائی رسیدند که اکنون سالت لیک سیتی نام دارد. در آنجا غله کاشتند و پناهگاه ساختند. چند سال اول بر ایشان بسیار سخت گذشت، ولی سازمان مورمونها با زندگی دسته‌جمعی و پشتکار ایشان (نماد مورمونها کندوی زنبور عسل است) و رهبری استوار یانگ عاقبت سبب کامیابی ایشان شد. به آبیاری پرداختند و زمین بیابانی رفته رفته شکوفان شد. مورمونها میخواستند که جایگاه ایشان به عنوان ایالت بیابانی یکی از ایالتهای اتحادیه (← جنگ داخلی امریکا) شود، ولی در رسیدن به این منظور توفیق نیافتند. در ۱۸۵۰ این ناحیه به نام سرزمین یوتا خوانده شد. ب. یانگ به فرمانداری آنجا و نظارت بر کارهای هندیشمردگان انتخاب شد، ولی کناره‌گیری و جدائی مورمونها از میان رفت. غیر مورمونها به جامعه‌ی آنها نفوذ کردند. هم اینان از مورمونها متنفر بودند و هم مورمونها از ایشان، برخورد با مسافرانی که از آن سرزمین میگذشتند فراوان بود. در ۱۸۵۲ که یانگ رسماً جواز چند زن داشتن (← چندگانی) را برای مورمونها اعلام کرد، جدائی ایشان از دیگران بیشتر شد. از این پس چندگانی سخت مورد نکوهش روزنامه‌های سراسر کشت قرار

(۱)Morley (۲)Blackburn (۳)Morley (۴)Morelia (۵)Murmansk (۶)Mormons (۷)Palmyra (۸)Kirtland (۹)Rigdon

گرفت. داستانهائی نیز در باره‌ی پلیس سرّی مورمونها، که اراده‌ی کلیسا را بر خود ایشان و نیز دیگران تحمیل میکرد، رواج یافت. در دهه‌ی ۱۸۵۰ اختلافات بالا گرفت و سپاهی برای سرکوبی مورمونها فرستاده شد و ب. یانگ آماده‌ی دفاع شد، ولی خوشبختانه جنگی صورت نگرفت. در ۱۸۵۷ مسافران قطاری در ماونتن مدوز[1] (mäntən medoz؛ در یوتا) به قتل رسیدند و مورمونها مقصر شناخته شدند. مسـ ـئله‌ی چندگانی عامل اساسی برای آن بود که مورمونها بخواهند یوتا به صورت ایالت جداگانه در آید. در قانونی که کنگره بر ضد چندگانی گذراند، تنها هدف یوتا بود. هنگام مرگ (۱۸۷۷) یانگ جامعه‌ی مورمونها استقرار کامل یافته و جمعیت فراوان و ثروتمندی داشت. بالاخره با حکمی که رهبر مورمونها، ویلفرد وودرف[2] (wilfərd wudrəf؛ ۱۸۰۷–۹۸)، در باره‌ی چندگانی داد (۱۸۹۰)، امکان آن فراهم آمد که یوتا به صورت یکی از ایالات کشمّ در آید (۱۸۹۶). تاریخ یوتا همان تاریخ کلیسا بوده است، ولی مذهب مورمونی از این ایالت به جاهای دیگر نیز سرایت کرده است. در آیداهو و اریزونا پیروان فراوان دارد، و کلیساها و پرستشگاههای مورمونی در اغلب ایالات، خاصه در غ، دیده میشود.

مورمیدونها[3] (murmidon-)، قبیله‌ی یونانی قدیم در تسالی. برطبق افسانه‌ها، چون آیکینا دوچار طاعون شد، زئوس به خاطر آیاکوس آنان را از مورچه خلق کرد، در خدمت اخیلس جنگیدند.

مورن[4]**، پول** (pol moran)، ۱۸۸۹–۱۹۶۰، شاعر فرانسوی‌زبان کانادائی؛ متـ مونترآل. پس از تحصیل حقوق در دانشگاه لاوال به پاریس رفت، و در آنجا به تحصیلات خود ادامه داد. دو دیوان شعر او، طاووس مینائی (۱۹۱۱)، و اشعار خاکستر و زر (۱۹۲۲) است، اسلوب درخشان و زبان غریبه‌ای دارد.

مورنه[5] **فیلیپ دو** (filip dë morne)، ۱۵۴۹–۱۶۲۳، رهبر پروتستان فرانسوی، و مدافع جنگهای مذهبی. در ← کشتار سن‌بارتلمی بگریخت (۱۵۷۲)، و مشاور مورد اعتماد شاه ناوار شد (۱۵۷۶). پس از مرگ لوئی دو کنده قدرت و نفوذش بالا گرفت، و لقب "پاپ هوگنوها" یافت. در ۱۵۹۳ هانری IV وی را از دربار دور کرد، و از آن پس مورنه تمام وقت خود را به نویسندگی صرف کرد.

مورنی[6]**، شارل دو** (šarl dë morni)، ملقب به **دوک دو مورنی** (dük*) ۱۸۱۱–۶۵، سیاستمدار فرانسوی؛ برادر ناتنی ناپلئون III و پس نامشروع ← اورتانس دو بوآرنه. برای به تخت نشاندن برادر ناپلئون III کومک کرد؛ در امپراطوری دوم نقش مهمی به عهده داشت. لقب دوک یافت (۱۸۶۲).

مورو: ← مرو، شهر قدیم.

مورو[7]**، آلدو** (āldo moro)، ۱۹۱۶–۷۸، رهبر سیاسی ایتالیائی. وکیل دعاوی بود، و در ۱۹۴۶ با انتخاب شدن از طرف حزب دموکرات مسیحی به نمایندگی مجلس مؤسسان، وارد سیاست شد. در تصدی وزارت دادگستری (۱۹۵۵–۵۷) به اصلاح مقررات زندانها پرداخت، و از کیفر بدنی سخت جلوگیری کرد، و وضع خوراک و بهداشت زندانیان را بهبود بخشید. در ۱۹۵۹–۶۳ دبیر کل حزب دموکرات مسیحی بود. در ۱۹۶۳ به نخست‌وزیری منصوب شد و تا ۱۹۶۸ در این سمت باقی ماند. پس از آن به عنوان وزیر خارجه مشغول خدمت شد. در ۱۶ مارس ۱۹۷۸ به وسیله‌ی گروه تروریست معروف به "بریگارد سرخ" ربوده شد، و در نهم مه‌ی ۱۹۷۸ به دست تروریستهای "بریگاد سرخ" به قتل رسید، و جسدش در اتومبیلی در شهر رم پیدا شد.

مورو[7]**، آنتونیو** (āntonio moro)، ← ۱۵۱۹–← ۷۵، نقاش صورتساز فلاندری، معروف به **آنتونیس مور** (āntonis mor یا mur) و **سر آنتونی مور**[8] (sər āntoni mor*). در ۱۵۴۷ استاد افتخاری آنورس بود، و در ۱۵۴۹ به عنوان نقاش دربار به استخدام خاندان هاپسبورگ در آمد. در اوایل دهه‌ی ۱۵۵۰ از ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، و لندن دیدن کرد و صورتهائی از اعضای خاندانهای سلطنتی، از جمله تابلوی معروفی از ماری تیودور (۱۵۵۴؛ پرادو)، ساخت. در سالهای بعد، مورو سفرهای بیشماری کرد و مجدداً از ایتالیا و اسپانیا دیدن کرد. از تیسین تأثیر پذیرفت، ولی به نوبه‌ی خود تأثیر عمیقی بر توسعه‌ی نقاشی درباری بین‌المللی داشت. آثار مورو قدرت او را در نمایاندن خصوصیات بارز، مدلسازی قوی و نمایش شدید نور، و توجه دقیق به جزئیات و ترکیبات نشان میدهد. موضوعات نقاشیهای او شامل گیوم د/اورانژ (۱۵۵۶؛ کاسل)، آلساندرو فارنزه (۱۵۵۷؛ پارما)، و پورتره‌ای از خودش (۱۵۵۹؛ اوفیتسی) میباشد.

مورو[9]**، ژان ویکتور** (jän viktor moro) ۱۷۶۳–۱۸۱۳، ژنرال فرانسوی در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه. در هوژنلیندن پیروزی قاطعی بر اتریشیها به دست آورد (۱۸۰۰). رهبری توطئه‌ی جمهوریخواهان و سلطنت‌طلبان علیه ناپلئون را به عهده داشت، و ناپلئون او را تبعید کرد. در ۱۸۰۵–۱۳ در کشمّ به سر برد. به خدمت تزار روسیه در آمد، و در نبرد درسدن کشته شد.

مورو[9]**، گوستاو** (güstāv moro)، ۱۸۲۶–۹۸، نقاش فرانسوی. به خاطر خلق تابلوهای خارق العاده و استعاری شهرت دارد. افتخارات زیادی نصیبش شد، ولی از فروش تابلوهای خود، بجز به دوستانش، امتناع ورزید. استاد مدرسه‌ی بوزار بود، و از میان شاگردانش میتوان از ژ. روئو نام برد. با مرگ مورو، خانه‌ی او در پاریس (اکنون موزه‌ی مورو)، و مجموعه‌ی زیبای هنریش به ارث به دولت رسید. اورفئوس (لوور) و اودیپ و سفینکس (موزه‌ی متروپلیتن) از آثار برجسته‌ی او است.

موروا[10] **آندره** (āndre moruā)، ۱۸۸۵–۱۹۶۷، نویسنده‌ی فرانسوی. در جنگ I افسر رابط با ارتش بریتانیائی بود، و همین مایه و زمینه‌ی نخستین اثرش، خاموشیهای سرهنگ برامبل (۱۹۱۸)، را فراهم ساخت. در نوشتن زندگینامه‌ی مشاهیر شهرت فراوان یافت، شلی (۱۹۲۴؛ ترجمه فارسی؛ تهران، ۱۳۳۶ هش)، دیزدیلی (۱۹۲۷)، بایرن (۱۹۳۵)، لیوته (۱۹۳۱)، دیکنز (۱۹۳۴)، و شاتوبریان (۱۹۳۸). از آثار معروفش، که اغلب آنها به زبانهای مختلف ترجمه شده، اینها را میتوان نام برد: گفتارهائی در باره‌ی فرماندهی (۱۹۲۴)، تاریخ انگلستان (۱۹۳۷؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران) فن زندگانی کردن (۱۹۳۹؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش)، تاریخ کشورهای متحد امریکا (۱۹۴۳)، سرزمین موعود (۱۹۴۶)، تاریخ فرانسه (۱۹۴۷)، چرا فرانسه شکست خورد (۱۹۴۰؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۱۹ هش)؛ غیر منتظره همیشه روی میدهد (ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان غیر منتظره، تهران، ۱۳۳۳ هش)، سرنوشتهای نمونه (۱۹۵۲). موروا نویسنده‌ی پرمایه‌ای بوده است که با قلم شیوا و روان خود پیچیده‌ترین موضوعها را عرضه میکرده است. در ۱۹۳۸ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

موروم[11] (murom)، شهر (در ۱۹۶۹ حد تخمیناً 100'000)، قسمت مرکزی جمشر اروپائی، بر رود آکا، به فاصله‌ی ← ۱۸۰ کیلومتری ج مسکو. کارخانه‌های پارچه‌بافی و تهیه‌ی ماشین‌آلات دارد. یکی از قدیمترین شهرهای روسیه اروپائی (بنای ۸۶۴)، و مرکز تجارتی در قرون وسطی در راه آبی آکلولگا بوده است.

مورون[12] (muron)، مجسمه‌ساز یونانی قرن ۵ ق‌م. آثارش جملگی از میان رفته است. از میان آنها دو اثر است که بدل آنها در موزه‌ها موجود است، دیسکوبولوس (رم، لندن) و آتنا و مارسوای (رم).

مورونوبو[13]**، هیشیکاوا** (hišikāvā moronobu)، ← ۱۶۱۸ ← ۱۶۹۴، نقاش و طراح چاپ رنگی ژاپنی. کار خود را با بروددیدوزی آغاز کرد. پیشتاز استفاده از کلیشه‌ی چوبی برای ساختن تصاویر کتاب و اوراق مصور بود. نخستین تصویر چاپی خود را ← ۱۶۷۳ ساخت. کارهای چاپی او غالباً سیاه و سفید است، گرچه برخی نیز با دست رنگامیزی شده. موضوعات آثار او ادبیات کلاسیک یا صحنه‌های عادی زندگی، زنان بدنام مشهور، و هنرپیشه‌های محبوب است. از نقاشیهای معدودی که از مورونوبو به جا مانده، تابلوئی از صحنه‌ی عادی است، که در موزه‌ی هنرهای زیبای بستن نگهداری میشود.

مورونه[14] (morone)، نام دو تن از نقاشان ایتالیائی در موضوعهای مذهبی. **دومنیکو مورونه** (domeniko)، ۱۴۴۲– بعد از ۱۵۱۷، ابتدا تحت تأثیر مانتنیا قرار گرفت و سپس به مکتب جنتیله بلینی پیوست. **فرانچسکو مورونه** (frāncesko؛ ۱۴۷۰–۱۵۲۹) که در ۱۹۴۶ با پدرش، دومنیکو، به ونیز رفت.

مورونه، دومنیکو: ← مورونه.

مورونه، فرانچسکو: ← مورونه.

---

(۱)Mountain Meadows (۲)Woodruff (۳)Myrmidons (۴)Morin (۵)Mornay (۶)Morny (۷)Moro (۸)More (۹)Moreau (۱۰)Maurois (۱۱)Murom (۱۲)Myron (۱۳)Moronobu (۱۴)Morone

موروني[1]، جووانی باتیستا (jovānni bāttis-ta moroni)، ح ۱۵۲۵–۷۸، نقاش صورتساز ایتالیائی از مکتب برشائی، شاگرد ایل مورتو. موروني که از لحاظ مجسم ساختن حالت مدل از استادش پیشی گرفت، زنان و مردان اشرافی زمان خود را با گیرائی بیشتری تصویر می‌کرد؛ موضوعات تابلوهایش را واقعپردازانه ولی با تیزبینی سبک ونیزی نقاشی میکرد. نمونه‌های برجسته‌ی هنر او در گالری ملی (لندن)، موزه‌ی متروپلیتن، موزه‌ی فیلادلفی، و کاخ اوفیتسی (ایتالیا) موجود است.

موروو، لوئی برنار گیتون دو: ← نامگذاری شیمیائی.

موروها[2] (moro-) گروهی از مسلمانان بومی میندانائو و مجمع‌الجزایر سولو و بورنئو که در نهضت عظیم تبلیغ اسلام در قرنهای ۱۵م و ۱۶م که از هندوستان برخاسته بود، به دین اسلام در آمدند. موروها که از لحاظ زبان و نژاد وحدت ندارند، بیشتر اصل مالایائی دارند. مردمانی تندخو و مغرورند و مدتهای دراز میان آنان و مسیحیان فیلیپین دشمنی وجود داشت. پس از تسخیر فیلیپین به توسط اسپانیا (۱۵۶۴)، موروها با فاتح جدید پیوسته در جنگ و جدال بودند و این مبارزه تا پس از تصرف فیلیپین توسط کشمت (۱۸۹۸) نیز ادامه داشت. پس از آنکه تا حدی خودمختاری به ایشان داده شد، صلح و آرامش استقرار یافت. اکنون به صورت شارمندان تمام‌عیار فیلیپین در آمده‌اند و کارهای ظریف فلزی ایشان شهرت دارد.

مورہ[3] (mūre)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۱۳٬۵۹۸)، ولایت اوت‌گارون، ج فرانسه، ج‌غ تولوز. سیمون دو مونفور در اینجا شکستی فاحش بر رمون VI، ملقب به کنت تولوز، و پدروی II شاه آراگون، در جهاد آلبیگائیان، وارد کرد (۱۲ سپتامبر ۱۲۱۳).

مورها: ← مور، قوم بربر.

موری، برای اعلام انگلیسی که به این صورت میشناسید و تحت این عنوان نمییابید به ماری رجوع کنید.

موری[4]، چارلز (cārlz mori)، ۱۸۷۷–۱۹۵۵، مورخ هنری امریکائی. یکی از برجسته‌ترین مورخان هنری قرون وسطی در زمان خود بود. هنر مسیحی قدیم (چاپ دوم، ۱۹۵۳) و هنر قرون وسطی (۱۹۴۲) از آثار عمده‌ی او است. در باز گرداندن آثار هنری ایتالیا که نازیها به غارت برده بودند نقش مهمی داشت.

موری، رومولو: ← مدرنیسم.

موری، هنر و معماری (mur-)، شاخه‌ای از ← هنر و معماری اسلامی که در غربیترین سرزمین‌های اسلامی، که به نام مغرب خوانده میشدند، یعنی ل افریقا و اسپانیا، توسعه و تکامل پیدا کرد. مسجد جامع قیروان در تونس یکی از نمونه‌های اصلی بناهای دینی اسلامی مغربی است، ح ۶۹۵ از نو ساخته شد، و در قرن ۹م تقریباً صورت اتمام پذیرفت. این مسجد مشتمل بود بر حیاطی بزرگ که اطراف آن را ایوانها فرا گرفته بود و به نمازخانه‌ای راه داشت که سقف آن بر روی ستونهای متعدد قرار گرفته بود (چهلستون)؛ محراب قرن ۹م (قرن ۳م هق) این مسجد به تزیینات کاشیکاری آن شهرت دارد. اثر قدیمی دیگر مسجد جامع قرطبه (۷۸۵– ح 1000) است که بنای آن را امیر عبدالرحمان I اموی، که از دمشق گریخته بود، آغاز کرد. شهرت این بنا به طاقهای گرد کم‌ارتفاع متعدد داخل آن است که متناوباً از سنگهای سیاه و سفید ساخته شده است. در قرن ۱۲م، موحدون سبب آن شدند که ترکیبی از هنر اسپانیا با هنر شمال افریقا رواج یابد. در زمان ایشان مسجد تنمال (tenmāl) در جبال اطلس و مسجد تلمسان در الجزایر اتمام پذیرفت. و نیز موحدون مسجد اشبیلیه (سویل) را بنا کردند که به مناره‌ی آن، خیرالدا، شهرت دارد. معماری موری در قرنهای ۱۳م و ۱۴م با ساخته شدن دژ کاخ الحمراء، که تنها مجموعه‌ی ساختمانی بزرگ بازمانده از نخستین هزاره‌ی اسلام این معماری است، و با مدرسه‌های فاس، که با کنده‌کاریهای زیبای مشبک چوبی شهرت دارد، به اوج خود رسید. در قرنهائی که اسپانیا خود را از تسلط موری خارج میکرد، مسیحیان در تکمیل هنر مدجنی (← مدجنون)، که به وسیله و برای مسیحیان به سبک موری پیدا شد، شور و شوقی نسبت به بناهای بزرگ اسلامی و تزیینات آنها نشان دادند. نمونه‌ای از آن کاخ آلکاسار سویل از قرن ۱۴م است که سطح هموار و پرکنده‌کاری آن نمونه‌ای از نماهای موری است. در حجاری موری، کنده‌کاریهای سنگی و چوبی بیشتر به عنوان تزیینات معماری به کار میرفت. بعضی از جعبه‌های زیبای عاجی بر جای مانده که با صحنه‌هائی از حیات درباری یا نقشهای جانور و گیاه تزیین شده است؛ از فلزات قیمتی نیز جعبه میساختند؛ ملیله‌کاری و مشبک‌کاری و جواهرسازی همراه با میناکاری و همچنین پارچه‌بافی و فرشبافی نیز در اسپانیای موری رواج داشت. فولاد طلیطله (تولدو) در سراسر قرون وسطی معروف بود. از آثار نقاشی موری کمتر چیزی بر جای مانده، ولی یک نسخه‌ی خطی قرن ۱۳م اسپانیا در واتیکان موجود است. سفالگری موری کیفیتی بسیار عالی داشته است. قطعات سفال لعابدار که در نزدیکی قرطبه از قرن ۱۵م به دست آمده، با سفالهای لعابدار سامرا نسبت دارد. ساختن سفال لعابدار ادامه پیدا کرد. "کوزه‌های الحمراء" که از مشخصات آنها دسته‌های به شکل بال است، با ترسیمات به رنگ طلائی و قهوه‌ای بر زمینه‌ی سفید اندکی متمایل به آبی تزیین یافته است. از قرن ۱۵م مالقه (مالاگا) در سراسر جهان مسیحیت با بدل چینیهای با لعاب طلائی شهرت پیدا کرد.

موریا[5] (muriā) [عبری= برگزیده‌ی خدا]، جائی که، بنا به گفته‌ی کتمة، بنا بود ابراهیم فرزندش اسحاق را در آنجا قربانی کند (پیدایش ۲۲:۲) شاید همان ← کوه موریا باشد.

موریا[5]، کوه (muriā)، نام تپه‌ی ش اورشلیم در کتاب مقدس که هیکل سلیمان بر آن بنا شده است (دوم تواریخ ۱:۳).

موریاتیک، اسید: ← اسید کلوریدریک.

موریاک[6] فرانسوا (frānsuā moriāk)، ۱۸۸۵–۱۹۷۰، رماننویس فرانسوی؛ متبوردو. در ۱۹۰۶ به پاریس رفت، و کار خود را با نقد ادبی و شعر آغاز کرد. دیوان اشعار خود را در ۱۹۰۹ و ۱۹۱۱ منتشر کرد؛ سپس در ۱۹۱۲ به نوشتن رمانهای تخیلی پرداخت، و اولین موفقیت خود را با بوسه به جذامی (۱۹۲۲) به دست آورد. در ۱۹۳۳ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. از رمانهای معروفش اینها را میتوان نام برد: جوی خون (۱۹۲۳)، بیابان عشق (۱۹۲۵)، ترز دِکرو (۱۹۲۷؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان ترز دکی رو، تهران، ۱۳۳۳ هش)، سرنوشت (۱۹۲۸)، چنبر مار (۱۹۳۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۳ هش)، پایان شب (۱۹۳۵)، فرشتگان سیاه (۱۹۳۶).

موریاک که برجسته‌ترین نویسندگان کاتولیک بود مقالات و رساله‌هائی نیز منتشر کرد که در آنها افکار و عقاید کاتولیکی را منعکس می‌کرد، از جمله رنج و نیکبختی عیسوی (۱۹۳۱) و زان لوره (۱۹۳۲). در طی جنگ II، با نام مستعار فوره[7] (Fore)، دفترچه‌ی سیاه (۱۹۴۳) را منتشر کرد. پس از جنگ II بیشتر وقت خود را به نوشتن موضوعهای سیاسی اختصاص داد که در روزنامه‌های مختلف منتشر میشد، ولی در ضمن باز هم به نوشتن رمانهای تخیلی خود ادامه میداد، از جمله ساگوئن (۱۹۵۱) و بره (۱۹۵۴). موریاک برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۲ در ادبیات شد.

موریانه[8] (muryāne)، حشره‌ای از راسته‌ی ایسوپترا (*Isoptera*)، با عادات اجتماعی، که در لانه‌های بزرگ به صورت دسته‌جمعی زندگی می‌کنند. موریانه‌ها در نواحی گرم یا نیمه‌گرم زندگی میکنند، و تاکنون ۱٬۷۰۰ جنس از آنها نام‌گذاری شده است، و فقط دو جنس آنها در اروپای جنوبی دیده شده.

موریانه‌ها در لانه‌های مختلف الشکل و به اندازه‌های متفاوت زندگی میکنند. در یک لانه، شکلهای مختلف موریانه وجود دارد. افراد هر لانه معمولاً به گروههای زیر تعلق دارند:

(ا) گروه جنسی، که افراد آن نر و ماده هستند، و وجودشان برای تولید مثل و تأمین و بقای نسل است. در هر اجتماع (کولونی)، یک موریانه‌ی ماده (ملکه) و یک موریانه‌ی نر وجود دارد. موریانه‌ی ماده بسیار بزرگ و قطور و شکم آن مملو از تخم میباشد، و در گوشه‌ای از لانه به طور دائم مشغول تخم‌ریزی است. (شکل، ص ۲۸۹۸).

(ب) گروه یا فرقه‌ی نازا، که از افراد نر و ماده‌ای تشکیل شده است که بکلی عقیم هستند، و وظیفه‌ی آنها کارهای عادی لانه و اداره کردن آن است، ولی هیچ دخالتی در تولید مثل ندارند. عده‌ای از آنها کارگر و عده‌ی دیگر سپاهی هستند. موریانه‌های این گروه همگی بدون بال و چشم هستند.

هر سال عده‌ای موریانه‌ی بالدار تولید میشود که از لانه خارج میشوند، و به اطراف پرواز میکنند، و هر جفت نر و ماده‌ای از آنها

(۱)Moroni (۲)Moros (۳)Muret (۴)Morey (۵)Moriah (۶)Mauriac (۷)Forez (۸)termite



قسمتی از یک لانه‌ی موریانه ممکن است مسکن میلیونها موریانه باشد. لانه‌ی موریانه از ذره‌های چوبی ساخته شده است که محکم به یکدیگر چسبیده و به اطاقهای انفرادی تقسیم شده‌اند.

تشکیل یک کولونی تازه میدهند. تعداد تخمی که یک ملکه در روز میگذارد، بر حسب جنس، از ۴ عدد تا چند هزار عدد در روز متفاوت است. تعداد افراد کولونی نیز بسیار متغیر است، در بعضی از لانه‌ها، پس از سه یا چهار سال، فقط ۱'000 عدد موریانه دیده میشود، و حال آنکه در بعضی لانه‌ها تعداد افراد از یک میلیون تجاوز میکند، که همه‌ی آنها از اعقاب همان یک جفت نر و ماده‌ی اول میباشند.

ملکه و همسرش ممکن است ۱۵ سال یا بیشتر زندگی کنند، ولی عمر افراد نازا (سرباز و کارگر) از ۲ تا ۴ سال تجاوز نمیکند.

در موریانه‌های چوبخوار، فقط عده‌ای از موریانه‌های کارگر میتوانند از چوب و مواد شبیه آن تغذیه کنند، ولی عده‌ی بیشتری باید غذای هضم‌شده را از این افراد دریافت کنند. عمل هضم به کومک موجودات تکیاخته‌ای که در دستگاه گوارش این حشرات وجود دارد انجام میگیرد.

موریانه‌های قارچ‌خوار راه و روش خاصی برای تغذیه خود پیش گرفته‌اند. در لانه‌ی این موریانه‌ها، که اغلب به شکل هرم ساخته میشود، در طبقات پایین اطاقکهای متعدد برای کشت قارچها مشاهده میشود، که کف آنها از یک لایه خاک اره پوشیده شده است، و روی این قشر چوبی، یک نوع قارچ که دارای مقدار زیادی آلبومین میباشد به وسیله‌ی موریانه‌های کارگر کشت و مواظبت میشود.

موریانی (muriāni)، شهرت **ابوایوب سلیمان ابن مخلد** (moxallad)، ف ۱۵۴ هق، وزیر منصور خلیفه‌ی عباسی. به جای خالد برمکی به وزارت منصوب شد، و در خلیفه نفوذ فراوان داشت. در ۱۵۳ هق او و برادران و پسران بزا- درش را به زندان انداختند و اموالشان را مصادره کردند. گفته‌اند که جرم وی آن بود که مبلغی پول از منصور گرفته بود که زمین بایری را در خوزستان آباد کند و چون خلیفه دریافت که وزیرش وی را فریب داده و آن زمین آباد بوده است، او را زندانی کرد، در زندان از دنیا رفت. اصل وی از موریان، محلی در خوزستان، بوده است.

موریتانیا[1] (moritaniā) [جمهوری اسلامی موریتانیا]، جمهوری (۱'030'700 کمه، جه در ۱۹۷۵ تخمیناً ۱'030'700) عضو ← جامعه‌ی فرانسه، غ افریقا، کنار قطلا؛ پایتختش نواکشوت. از لغ به صحرای (سابق) اسپانیا، از لش به الجزایر، از ش و ج به مالی، و از جغ به سنگال محدود است. قسمت عمده‌ی آن بیابان است. بیشتر سکنه‌اش چوپانان چادرنشین هستند، و ۷۵٪ آنها را مورها تشکیل میدهند. صادراتش صمغ عربی و محصولات حیوانی است. پویشهای معدنی وسیعی در آن صورت میگیرد. زبان ملی عربی و زبانهای رسمی فرانسوی و عربی است.

سابقاً از سرزمینهای ماوراء بحار فرانسه و جزء افریقای غربی فرانسه بود. در ۱۹۵۸ جمهوری خود مختار عضو جامعه‌ی فرانسه شد. در ۲۸ نوامبر ۱۹۶۰ استقلال کامل یافت، و در ۱۹۶۱ به عضویت سازمان ملل درآمد. در ۱۹۷۳ موریتانیا به اتحادیه‌ی عرب پیوست، و در همین سال، از نظام پولی فرانسه (فرانک فرانسه) خارج شد و پولی خاص خود، به نام روپیه، اختیار کرد. پس از خروج اسپانیا از صحرا (⇐ صحرای اسپانیا) و اعلام (۲۶ فوریه‌ی ۱۹۷۶) جمهوری دموکراتیک عربی صحرا (**پولیساریو**[2])، جنگ میان موریتانیا و مراکش از یک سو و چریکهای پولیساریو از سوی دیگر آغاز شد، و همین امر موجب گسستن روابط دیپلوماتیک میان الجزایر ــ که جمهوری نوپای پولیساریو را به رسمیت شناخته بود ــ و موریتانیا شد.

موریتس[3] (morits)، ۱۵۲۱–۵۳، دوک (۱۵۴۱ –۴۷) و برگزیننده‌ی (۱۵۴۷–۵۳) ساکس. ابتدا به اتحادیه‌ی شمالکالدنی (← شمالکالدن) پیوست، و سپس از آن جدا شد و، به پاداش این کار، امپراطور شارل V وی را به مقام برگزیـ- ندگی منصوب کرد (۱۵۴۷)، و برگزیننده‌نشین ساکس را به دست آورد. موریتس، با کومک فرانسویان، اتحادیه‌ای علیه شارل V تشکیل داد و پیمان پاساو را منعقد کرد (۱۵۵۲)، که در نتیجه‌ی آن شارل V به لوتریها آزادی دینی داد و مقدمه‌ی ← صلح آوگسبورگ فراهم شد. از متحد سابق خود، آلبرشت[4] (ālbreśt)، معروف به آلتسیبیادس[5] (āltsibiādes) روی گرداند، و در نبرد با وی کشته شد.

موریزو[6]، **برت** (bert morizo)، ۱۸۴۱–۹۵،



موریانه‌ی سپاهی سر بسیار بزرگ و قوی دارد. تنها کارش دفاع از کولونی در برابر حملات خارج است.



موریانه‌ی کارگر کوچک است، و بدنی رنگپریده و سخت دارد. کارش گردآوری غذا و انجام‌دادن کارهای کولونی است.



ملکه برای جفتگیری کولونی را ترک میکند، و سپس کولونی جدیدی تشکیل میدهد. پیش‌از جفتگیری بالهایش جدا میشود.

(۱)Mauritania (۲)Polisario (۳)Maurice (۴)Albrecht (۵)Alcibiades (۶)Morisot

بانوی نقاش امپرسیونیست فرانسوی، نزد بسیاری از نقاشان معروف، از جمله ژ. ب. ک. کورو، به تحصیل پرداخت. با ا. مانه دوستی نزدیک یافت، و در ۱۸۷۶ با برادر او ازدواج کرد. مدل چندین اثر مشهور مانه بود و در آثار اولیه‌ی خود بسیار تحت تأثیر او قرار داشت. موریزو بعداً به سوی امپرسیونیسم مطلق کلود مونه تمایل یافت. توالت (مؤسسه‌ی هنری شیکاگو) نمونه‌ی زیبائی از آثار او است. شاید شهرت موریزو بیشتر به خاطر خلق آثار رنگ روغنی باشد که از زنان و کودکان، اغلب در فضای باز و با رنگهای روشن و درخشان، تصویر کرده است.

موریس[1] **فردریک دنیسن** (fredrik denisən moris)، ۱۸۰۵–۷۲، متأله انگلیسی و از مؤسسین عمده‌ی نظریه‌ی سوسیالیسم مسیحی. در ۱۸۴۰ استاد تاریخ و ادبیات انگلیسی در کینگز کالج لندن، و علوم الاهی (۱۸۴۶–۵۳) در همان کالج بود، اما به علت مقالات کلامی در باره‌ی کفاره و زندگی اخروی، که کلیسا آنها را نمیپسندید، از کار برکنار شد (۱۸۵۳). در ۱۸۶۶ استاد فلسفه‌ی اخلاقی در کیمبریج شد. از هر گونه تلاشی برای همکاری و تعاون میان طبقه‌ی کارگر سخت پشتیبانی میکرد. با همکاری چ. کینگزلی نهضت سوسیالیسم مسیحی را تأسیس کرد. اثر مهمش دینهای جهان و رابطه‌ی آنها با مسیحیت (۱۸۴۷) است.

موریسکوها[2] (morisko-)، نام عربهای مسلمانی که، پس از تسلط اسپانیائیها بر اعراب، در اسپانیا باقی ماندند. پیش از ۱۴۹۲ در باره‌ی مذهب با آنان سختگیری نمیشد، ولی پس از آن ناچار بودند که یا مسیحی شوند یا از اسپانیا بیرون روند. بسیاری ظاهراً مسیحی شده بودند، ولی در خفا به شعایر اسلام عمل میکردند. شدت عمل مسیحیان سبب شورش موریسکوها درغرناطه شد که سخت گوشمال دیدند (۱۵۰۰–۱۵۰۲)؛ بار دیگر، در دوره‌ی تفتیش افکار اسپانیا، این مسلمانان مورد شکنجه قرار گرفتند (۱۵۲۶ و۱۵۲۷) و کار به شورش خونین موریسکوها انجامید (۱۵۶۸–۷۱) که فیلیپ II آن را فرو نشاند. سرانجام در سلطنت فیلیپ III در ۱۶۰۹ همه‌ی این عربها را از اسپانیا اخراج کردند و این عمل غیر انسانی، از آن جهت که موریسکوها مردمان کارامد و مایه‌ی آبادی اسپانیا بودند، نتایج وخیمی برای اقتصاد اسپانیا داشت. تعداد آنان نزدیک نیم میلیون بود، و اعراب آنان را به نام اندلسیین مینامند.

موریس ناسوئی[3] (morise nāso-)، ۱۵۶۷–۱۶۲۵، امیر (۱۶۱۸–۲۵) اورانژ، ستادهاور هولاند و زیلاند (۱۵۸۴–۱۶۲۵) و اوترخت، گلدرلاند و اوورایسل (۱۵۸۹–۱۶۲۵). در مبارزه‌ی استقلال‌طلبی، بر ضد اسپانیا، رهبری "ایالات متحد" را، به جانشینی پدرش ویلیام خاموش، به عهده گرفت. از برادر بزرگ خود، فیلیپ ویلیام، امیرنشین اورانژ را به ارث برد. پس از آنکه در پیکار زمینی و دریائی بر اسپانیا پیروز شد، یک صلح موقت ۱۲ساله با آن کشور برقرار کرد (۱۶۰۹) و، به این ترتیب، در حقیقت استقلال هلند را به دست آورد. رایزن عمده‌ی او، یان وان اولدنبارنولت، تجارت هلند را با شرق توسعه داد. موریس، در کشمکش میان کالونیها و معترضان، طرف کالونیها را گرفت، و به قتل اولدنبارنولت رضا داد. برادرش فردریک هانری جانشین او شد.

موریشس[4] (morisəs)، نام سابقش **ایل دو فرانس**[5] (il dē frāns) [فنس، = جزیره‌ی فرانسه]، جزیره (۲۰۴۰ کمه جه در ۱۹۷۵ تخمیناً ۸۸۲٬۳۰۰)، در قهنه ش ماداگاسکار، ملتی مستقل عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، مرکزش ⇐ پورت لویس. جزیره‌ی رودریگس، و گروهی جزایر مرجانی پراکنده تحت اداره‌ی آن است.

یکی از موجبات ترقی و پیشرفت موریشس صادرات شکر آن است که ۹۷٪ عایدات صادراتی آن را تشکیل میدهد. مزارع نیشکر تقریباً نیمی ازجزیره را میپوشانند. زبان رسمی انگلیسی است، و به زبانهای فرانسوی و هندی نیز تکلم میشود.

تاریخ

دریانوردان پرتغالی، درسالهای میان ۱۵۰۷ و ۱۵۱۲، این جزیره را کشف کردند، و آن را جزیره‌ی قو نام نهادند. پرتغالیها هیچ آدمیزاد یا اثری که دلالت بر وجود قبلی او در آن سرزمین باشد نیافتند، فقط پرنده‌ای، به نام دودو یافتند، که اکنون منقرض شده است.

دریانوردان هلندی در سال ۱۵۹۸ در این جزیره پیاده شدند، و نام موریس را، به نام پرنس موریس ناسوئی، بر آن نهادند. از ۱۶۳۸ هلند اقدام به مهاجرنشین ساختن جزیره کرد، اما در این راه توفیقی نیافت، و در ۱۷۱۰ هلندیها جزیره را ترک کردند. در ۱۷۱۵ فرانسویها آن را متصرف شدند، و در ۱۷۲۱ مهاجرنشینانی بدانجا فرستادند، و نام جدید ایل دو فرانس را بدان دادند. در زمان فرانسویها کشت نیشکر در جزیره وارد شد.

در ۱۸۱۰، هنگامی که سپاهیان بریتانیائی، تحت فرماندهی ابرکرامبی، جزیره را تصرف کردند، فرمانروائی بریتانیا بر جزیره آغاز شد. معاهده‌ی پاریس (۱۸۱۴) تسلط آنان را بر جزیره تأیید کرد. از این زمان نام جزیره موریشس شد. در ۱۸۳۵ بریتانیائیها برده‌فروشی را از میان بردند. از ۱۸۴۲ تا ۱۹۱۰ مهاجرنشینان هندی، برای کار کردن در کشتزارهای نیشکر بدانجا وارد شدند.

در ۱۹۴۷ موریشس یک حکومت خودمختار داخلی به دست آورد. در ۱۹۶۷ خودمختاری کامل یافت؛ در ۱۲ مارس ۱۹۶۸ استقلال کامل یافت، و یک ماه بعد به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. حکومت موریشس پارلمانی است.

موریکه[6]، **ادوارد فریدریش** (eduārd fridriš mērike)، ۱۸۰۴–۷۵، شاعر آلمانی، از رهبران مکتب سوابیائی. از بیشتر اشعار غنائی پرمایه و متنوع او هوگو وولف موسیقی ساخته است. علاوه بر یک رمان، نولتن نقاش (۱۸۳۲)، داستانهای جالب‌توجهی نیز نوشته است، که سفر موتسارت از وین به پراگ (۱۸۵۶) یکی از آنها است.

موریلیو[7]، **بارتولومه استبان** (bārtolome estebān murilyo)، ۱۶۱۷–۸۲، نقاش و صورتساز اسپانیائی، متسویل. برای راهبان فرانسیسی مجموعه‌ای از ۱۱ تصویر مربوط به تاریخ فرقه‌ی فرانسیسیان نقاشی کرد (ح ۱۶۴۵)، که اکنون پراکنده است (یکی در لوور، دیگری در مادرید). همین تابلوها موجب شهرت و محبوبیت وی در سویل شد. در آثار اولیه‌اش تأثیر ف. د لورباران به چشم میخورد. از آثار معروفش اینها را میتوان نام برد، قدیس ایسیدوروس، مکاشفه‌ی قدیس آنتونیوس (هر دو در کلیسای جامع سویل)، و تولد مریم (لوور). در ۱۶۶۰ در تأسیس آکادمی سویل سهم عمده، و در ریاست آن شرکت داشت. از ۱۶۷۰ تا ۱۶۸۲ بهترین آثار خود را به وجود آورد، که در میان آنها ۲۲ تصویر برای راهبان کاپوسن (کاپوسنها) دیده میشود (بیشتر آنها اکنون در موزه‌ی سویل است). بعضی از نمونه‌های آثار ظریفش در پرادو، لوور، گالری ملی، لندن؛ گالری ملی هنر، واشینگتن، و دیگر موزه‌های کشمتِ موجود است.

مورینیگو[8]، **ایخینیو** (ixinio morinigo)، ۱۸۹۷– ، رئیس جمهور (۱۹۴۰–۴۸) پاراگه. افسر ارتش بود، و در ۱۹۴۰ به وزارت جنگ رسید. پس از آنکه خوسه فلیکس استیگاریبیا[9] (xose feliks estigārribiā؛ ۱۸۸۸–۱۹۴۰)، رئیس جمهور، در سانحه‌ای هوائی کشته شد، مورینیگو به ریاست جمهوری رسید. اجرای قانون اساسی را متوقف کرد و دیکتاتوری نظامی به جای آن برقرار ساخت؛ بهداشت عمومی و خانه‌سازی در زمان وی بهتر شد، ولی قسمت عمده‌ای ازبودجه‌ی کشور، بدون مراعات تناسب، به مصرف ارتش میرسید. در کابینه‌ی ۱۹۴۶ که جنبه‌ی دموکراتیک آن بیشتر بود، چند تن از رجال برجسته‌ی سیاسی که پیش از آن در تبعید به سر میبردند به عضویت کابینه در آمدند. با اخراج آنان از دولت (۷ مارس ۱۹۴۷) به تهمت خیانت، جنگ داخلی در گرفت و مورینیگو با یک کودتا ساقط شد. وی از آن پس به حالت تبعید در آرژانتین به سر میبرد.

موریه[10] **جیمز** (jeymz morie)، ح ۱۷۸۰–۱۸۴۹، نویسنده و دیپلومات انگلیسی، و مؤلف کتابهائی در باره‌ی ایران که مدتها پایه و اساس نظر انگلیسها در مورد ایران بود؛ متازمیر. پدرش سرکنسول بریتانیا در شرکت لوان در قسطنطنیه بود. موریه در ۱۸۰۷ در خدمات دیپلوماتیک وارد شد؛ در ۱۸۰۹ و در ۱۸۱۰–۱۵ به عنوان دبیر سفارت و نماینده‌ی اعزامی انگلستان در تهران بود. ۲ کتاب جالب توجه و مردمپسند در باره‌ی ایران، ارمنستان، و آسیای صغیر نوشت (۱۸۱۲ و ۱۸۱۵)، اما شهرتش بیشتر به خاطر

(۱)Maurice (۲)Moriscos (۳)Maurice of Nassau (۴)Mauritius (۵)Île de France (۶)Mörike (۷)Murillo (۸)Morínigo (۹)Estigarribia (۱۰)Morier



موزائیک بیزانسی که دیوارها و سقفهای کلیسای جامع سان مارکو ونیز، ایتالیا، را میپوشاند.

یک موزائیک ایتالیائی از یک دکان قدیمی و از یک فانوس دریائی، که در حفریات اوستیا به دست آمده است. ◄



سبک بیزانسی در موزائیک‌سازی، که در آغار عصر مسیحیت تکامل یافت، در کلیسای سان ویتاله، راونا، دیده میشود. در این موزائیک چهره‌ی امپراطور تئودورا به این سبک نشان داده شده است.

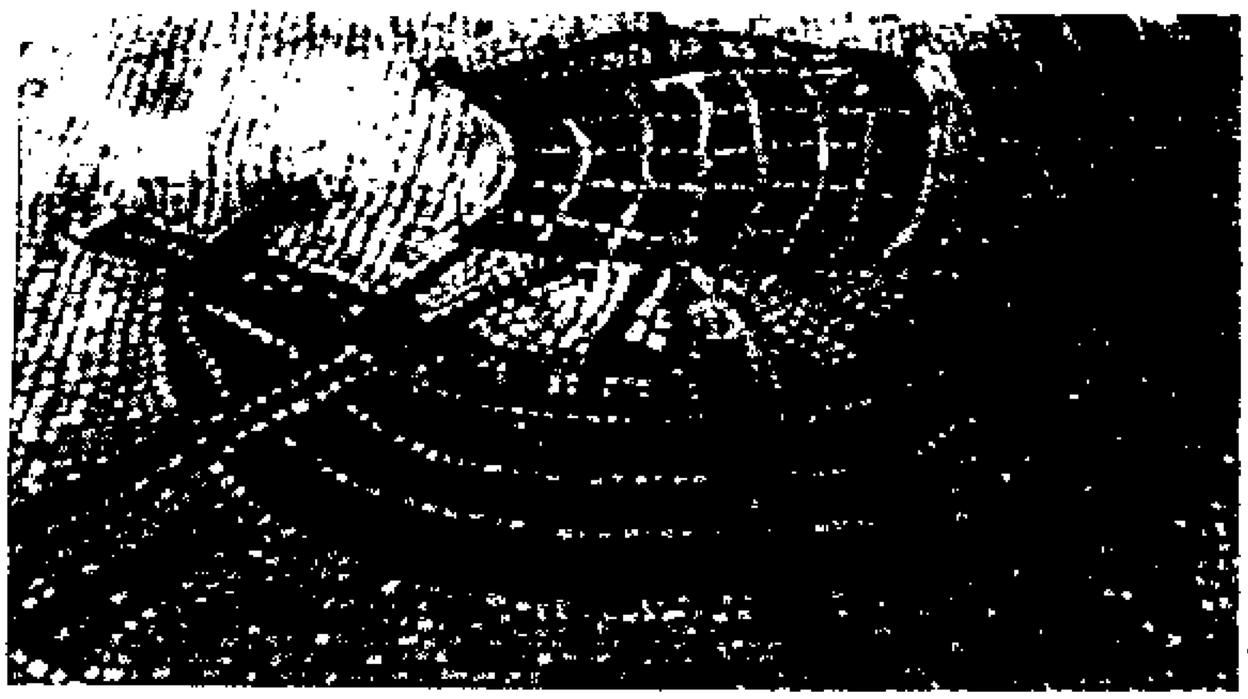

موز (muz)، در اساطیر یونانی، ← موزها.

موز (möz)، گیاه نخلی گرمسیری از نوع موسا (*Musa*)، با میوه‌های دراز خمیده و پوست زرد یا قرمز رنگ. محصولی معتبر و تجارتی است. میوه‌های آن، خام یا پخته، خوراکی و سرشار از ئیدراتهای کربون است. اقسام دیگری از آن در نواحی گرم به عمل میآید که میوه‌های آنها را مانند کدو و نظایر آن پخته میخورند. نیز ← کتان مانیل.

موز[1] (mëz)، ولایت (۶٬۲۴۰ کم، در ۱۹۶۸ جمع ۲۰۹٬۵۱۳)، ل‌ش فرانسه، در لورن؛ کرسی آن بار-لو-دوک. از ل به بلژیک و ولایت آردن، از ش به مورت-اموزل، از ج به وژ و اوت-مارن، و از غ به مارن و آردن محدود است. ولایت موز سرزمین حاصلخیزی است که یک چهارم آن از جنگل پوشیده است؛ محصول عمده‌ی آن غلات و سیب زمینی است. صنایع عمده‌ی آن چوببری، استخراج سنگ معدن، کاغذسازی، و کارهای شیشه‌ای است.

موز[1] (mëz)، هلندی و فلاندری ماس[2] (mās)، رودی به طول ح 900 کم، در ل‌ش فرانسه، ج بلژیک و هلند. از فلات لانگر در جهت شمال جریان دارد، سپس به سوی ش پیچیده از میان ناحیه‌ای صنعتی و معدنی که مرکز آن در لیژ (بلژیک) است میگذرد، و در ماستریخت به طرف ل دور میزند و به هلند میرود، سپس با گشتن به طرف غ و شاخه شاخه شدن دلتای مشترکی با راین تشکیل میدهد. شاخه‌ی برگش ماس (bergš-) در ج دوردرخت در یکی از خلیجهای کوچک دریای شمال میریزد. شاخه‌ی ماس به سوی لغ رفته به اتفاق وال رود مروده[3] (mervede) را تشکیل میدهد و سپس دو شاخه شده مروده‌ی سفلی و مروده‌ی نو را پدید می‌آورد. مروده‌ی نو هولانتس دیپ[4] (holänts dip) را که یکی از خلیجهای دهانه‌ای دریای شمال است به وجود میآورد. یکی از شاخه‌های مروده‌ی سفلی همان موز کهنه است. موز نو در حقیقت دنباله لک است. موز به وسیله‌ی← کانال آلبر به آنورس اتصال دارد و شبکه‌ای از راههای آبی آن را به بنادر هلند وصل میکند. رود موز یکی از خطوط سوق الجیشی دفاعی بوده دره‌ی آن غالباً میدان جنگ شده، و در جج I میدان نبرد وردن بوده است.

موزائیک[5] (mozaik؛ فن)، تصویر یا طرحی که از کنار هم گذاردن پاره‌های کوچک سنگ، مرمر، شیشه و مانند آنها بر روی زمینه‌ای از ملاط تر تشکیل میشود. چون رنگها ثابت است، موزائیک برای آراستن کف ساختمانها و دیوارها از قدیم به کار میرفته است. این کلمه از یونانی موسیوس (museyos) به معنی متعلق به موزها گرفته شده، چه با آن غارهای مصنوعی را که برای پرستش موزها ساخته میشد تزیین میکردند. نخستین موزائیکهای ساخته‌شده با ریگهای یکدست در قرن ۵م قم برای پوشاندن کف معابد در یونان رواج یافت. در یکی دو قرن بعد کف اطاقها را در خانه‌ها نیز با موزائیک ساخته‌شده از قطعات مرمر رنگین، که به همین منظور فراهم میکردند، و در آن نقشهای اساطیری بیرون میآوردند، میآراستند. در قرن اول ب‌م آرایش با موزائیک به رم و متصرفات رومی راه یافت. معروفترین موزائیک رومی نمایش صحنه‌ای از جنگ اسکندر مقدونی در ایسوس است که فرش کف بنائی در پومپئی بود و اکنون در موزه‌ی ملی ناپل نگاهداری میشود. اوج ترقی موزائیکسازی در بناهای کلیسائی قرون وسطی صورت گرفت که دیوارها و سقفها را با آن میآراستند و موضوع تصاویر بیشتر داستانهای مذهبی بود. خصوصیت برجسته‌ی موزائیک

(۱)Meuse (۲)Maas (۳)Merwede (۴) Hollandsch Diep (۵)mosaic

بیزانسی زمینه‌ی طلائی آن بود که در قرن ۶م در ایتالیا تکامل پیدا کرد و سپس در کلیساهای بیزانسی استعمال آن رواج یافت. بهترین معرف آن موزائیکهای کلیسای ایاصوفیه است که بر دیوارها و سقفهای آن نزدیک ۲۰'۰۰۰ متر مربع موزائیک زرین ساخته بودند. برای ساختن موزائیک زرین ورق نازک طلا را بر صفحه‌ی شیشه‌ی ضخیم میچسبانیدند و سپس بر روی آن قشر نازکی از شیشه‌ی گداخته به عنوان روپوش میریختند و پس از سرد شدن آن شیشه را به مکعبهای کوچک تقسیم میکردند و زمینه‌ی موزائیک قرار میدادند. همسطح نبودن این قطعات با یکدیگر موجب میشد که نور در جهات مختلف بر آنها منعکس شود و زیبائی خاص برای موزائیک فراهم آید. بعضی از هنرمندان ماهری که از سرزمینهای بیزانس، در نتیجه‌ی کشمکشهای مربوط به نهضت شکنی بیرون رانده شدند، به ایتالیا رفتند و سبب تجدید حیات این هنر در آنجا بودند (قرنهای ۱۱م—۱۳م). بهترین نمونه‌ی کار ایشان موزائیکهای کلیسای سن مارک در ونیز است. از رنسانس به بعد نقشهای دیواری جای موزائیک را گرفت و استعمال آن کمتر شد، و موزائیکهای کم‌وسعت پارلمنت لندن (قرن ۱۹م) و تالار شهرداری استکهلم (قرن ۲۰م) و بعضی از کلیساهای نوساز از این قبیل است. در استعمال جدید، قطعات موزائیک (معمولاً سفال پخته‌ی لعابدار) را از رو بر ورقهای کاغذ میچسبانند و این ورقهای آماده را بر سطحی که مورد نظر است در ملاط تر قرار میدهند و سپس کاغذ آن را بر میدارند.

موزار، موسیقیدان اتریشی، ← موتسارت.

موزامبیک[1] (mozāmbik) [جمهوری خلق موزامبیک]، سابقاً **افریقای شرقی پرتغال**، پرتغالی **موسمبیکه** (musambike)، کشور جمهوری (۷۹۹'۳۸۰کم۲ در ۱۹۷۷ جمعیتاً ۹'۵۰۰'۰۰۰)، بخش افریقا، کنار قهٔ، مرکز آن کان فومو (← لورنسو مارکس). از ل به تانزانیا (تانگانیکا و زنگبار سابق) از غ به رودزیا و افریقای جنوبی، و از ش به قهٔ محدود است. کانال موزامبیک آن را از ماداگاسکار جدا میکند. زمینهای ساحلی آن پست و قسمتهای داخلی آن ساوانا‌های مرتفع است. زغال، طلا و میکا در آن استخراج میشود. صادرات آن جوز هندی، قند، جوز کابلی، و کتان سیسال است؛ تنباکو، چای، و قهوه در آن به عمل میآید. پرتغالیها در آغاز قرن ۱۶م ماندگاههائی در آنجا تأسیس کردند. هنگامی که هلندیها تأسیسات پرتغالیها را در آنگولا اشغال کردند (۱۶۴۰—۴۸)، تجار پرتغالی برده به موزامبیک مهاجرت کردند و نفوذ پرتغالیها در این سرزمین استحکام یافت. در ۱۸۷۸ تجارت برده از میان رفت. موزامبیک، که قبلاً مستعمره‌ی پرتغال بود، در ۱۹۵۳ از ایالات ماوراء بحار پرتغال شد، و تحت حکومت حاکم منصوب از طرف پرتغال قرار گرفت. در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ سه گروه "آزادیبخش" که مقر آنها در مجاورت موزامبیک بود، به وجود آمد. یکی از این سه گروه، به نام "جبهه‌ی آزادیبخش موزامبیک" (فْرِلیمو[2]؛ علامت اختصاری متشکل از حروف اول "جبهه‌ی آزادیبخش موزامبیک" به زبان پرتغالی) تحت حمایت اتحادیه‌ی افریقائی قرار داشت. چون توجه سازمان ملل و جاهای دیگر به ایالات افریقای پرتغال جلب شد، دولت لیسبون به ادعای خود مبنی بر اینکه مسائل این سرزمینها از امور داخلی پرتغال است ادامه داد. فرلیمو به مبارزات خود ادامه داد، و در ۱۹۷۳، با وجود حملات تعرضی نیروهای پرتغال که از طرف رودزیا و افریقای جنوبی نیز به آنها کومک میشد، اعلام کرد که یک چهارم کشور را تحت کنترول خود دارد. در آوریل ۱۹۷۴ کودتائی که در لیسبون روی داد زمینه‌ی مساعدی برای حل سیاسی مسائل مستعمراتی به وجود آورد. در ماه مه‌ی ۱۹۷۴ دولت پرتغال آمادگی خود را برای مذاکره با رؤسای فرلیمو اعلام داشت، مشروط بر اینکه فرلیمو اسلحه را کنار بگذارد. فرلیمو به این شرط تن در نداد؛ اعتصابهائی در سراسر کشور برپا شد، فرلیمو فشار نظامی خود را در هیچ جا نکاست، و تیرگی روابط میان طرفداران فرلیمو و سفیدپوستان که مخالف استقلال موزامبیک بودند شدت یافت. عاقبت در ۵ ژوئن وزیر خارجه‌ی پرتغال با رئیس فرلیمو وارد مذاکره شد. آتش‌بس برقرار شد، ولی باز هم زدوخوردهائی میان سیاهان و سفیدپوستان در ل کشور روی میداد. در سپتامبر ۱۹۷۴ پرتغال و فرلیمو برای استقلال موزامبیک از پرتغال در ژوئن ۱۹۷۵ به توافق رسیدند، و نیروهای پرتغال موزامبیک را ترک کردند. قانون اساسی موزامبیک به وسیله‌ی کمیته‌ی مرکزی فرلیمو پذیرفته شد (۲۰ ژوئن ۱۹۷۵)، و در ۲۵ ژوئن موزامبیک رسماً مستقل اعلام شد، و تحت ریاست جمهوری سامورا ماشل[3] (sāmorā māšel)، که یکی از اعضای مؤسس و رهبر نظامی فرلیمو بود، قرار گرفت. نام رسمی پایتخت موزامبیک از لورنسو مارکس به کان فومو[4] (kān fumo) تغییر یافت. حکومت جدید موزامبیک بیدرنگ همه‌ی خدمات بهداشتی را ملی کرد و جمیع مدارس خصوصی را در اختیار گرفت؛ ضمناً تمایل خود را به برقراری یک نظام تعاونی روستائی به سبک معمول در تانزانیا اعلام داشت. در مارس ۱۹۷۷ یک پیمان دوستی و همکاری ۲۰ساله، طی بازدید ⇐ ن. پادگورنی از موزامبیک، میان ۲ دولت بسته شد.

موزت، ساز، ← نی‌انبان.

موزل[5] (mozel)، آلمانی **موسل** (mosel)، رودی به طول ۵۱۵ کم، ل‌ش فرانسه و غ آلمان. از کوههای وژ سرچشمه گرفته، در جهت ل جریان یافته از اپینال، تول، و مس میگذرد، سپس در امتداد مرز آلمان—لوکزامبورگ پیش میرود، و در گوبلنتس به راین میپیوندد. در قسمت آلمانی دره‌ی آن قلاع قدیمی متعدد و تاکستانهای مروف وجود دارد.

موزل[6]، ولایت (۶'۲۲۷ کم۲ در ۱۹۶۸ جم ۹۷۱'۳۱۴)، ل‌ش فرانسه، در لورن، کرسی آن مس. از ل و ل‌ش به لوکزامبورگ و آلمان، از چ‌ش به ولایت بارن، و از غ و چ به ولایات مورت‌اموزل و وژ محدود است.

موزل ولایتی کشاورزی و صنعتی، و یکی از غنیترین ولایات فرانسه میباشد. محصولات عمده‌ی آن میوه، توتون، گندم، سیب زمینی، و انگور است. یکی از سرشارترین منابع کانه‌ی آهن اروپا در این ناحیه است، و نهشتهای پهناوری از زغال، نمک، و کائولن در آن وجود دارد. صنعت عمده‌ی آن فلزگری و پس از آن تهیه‌ی شراب و شیشه و کفش است.

ولایت کنونی موزل سابقاً جزو دوکنشین لورن بود، که از آن دوکنشین، در ۱۷۶۶، لورن علیا جزو فرانسه شد، و بعداً به چهار ولایت، که یکی از آنها موزل است، تجزیه شد.

موزلی[7] سر **آزولد ارنلد** (sər āzwəld ēr-nəld mōzli)، ۱۸۹۶—۱۹۸۰، رهبر فاشیست انگلیسی. در ۱۹۱۸ به عنوان عضو حزب محافظه‌کار به پارلمنت انگلستان راه یافت، در ۱۹۲۲ مستقل شد، و در ۱۹۲۴ به حزب کارگر پیوست. در کابینه‌ی حزب کارگر به وزارت رسید (۱۹۳۰)، ولی چون این کابینه طرحهای اقتصادی او را نپذیرفت، استعفا کرد. در ۱۹۳۱ حزب سوسیالیست دیگری به نام حزب نو تأسیس کرد و چون استقبال چندانی از آن نشد به طرف فاشیسم تمایل یافت. در ۱۹۳۲ اتحادیه‌ی فاشیست‌های انگلستان را بر گرده‌ی احزاب فاشیست آلمان و ایتالیا تأسیس کرد. در ۱۹۴۰ با همسرش به زندان افتادند، و در ۱۹۴۳ آزاد شدند. پس از جنگ تلاش کرد تا نهضت فاشیستی خود را تجدید کند. در انتخابات پارلمانی ۱۹۵۹ که ناکام شد، برای منع مهاجرت غیر سفیدپوستان به انگلستان تبلیغ میکرد. کتابی به نام زندگی من در شرح حالش از او به سال ۱۹۶۸ انتشار یافت.

موزلی[7]، **هنری گویین جفریز** (henri guin jefriz mōzli)، ۱۸۸۷—۱۹۱۵، فیزیکدان انگلیسی. پژوهشهای خود را، زیر نظر ارنست راذرفرد، در دانشگاه منچستر آغاز کرد. تحقیقات درخشان او، خصوصاً در زمینه‌ی رادیو اکتیویته، منتهی شد به اینکه عناصر شیمیائی را برحسب اعداد اتمی مرتب کند؛ بدین ترتیب چند مشکل که در دستگاه مندلیف پیش آمده بود حل شد (← تناوب، قانون). در جنگ I کشته شد.

موزه[8] (muze؛ از فنس) [یو **موسیون** (muse-yon)، لتی **موسئوم** (museum)، معبد موزها وهنرها]، بنای عمومی محتوی مجموعه‌های آثار هنری. ← موزه‌ی ایران باستان، موزه‌ی لوور، موزه‌ی بریتانیائی، و نظایر اینها. در قرن ۳م ق‌م اصطلاح موسیون مخصوص قسمتی از کاخ بطالسه‌ی اسکندریه بود که کتابخانه‌ی اسکندر کبیر در آن نگاهداری، و به عنوان مرکز علم و تعلیم شناخته میشد. با آنکه کلمه‌ی موسیون در یونان برای معرفی مجموعه‌ی آثار هنری به کار نمیرفت؛ فکر جمع‌آوری چنین مجموعه‌ای

(۱)Mozambique (۲) FRELIMO (FREnte LIbertaçao de MOçambique (۳)Machel (۴) Can Phumo (۵)Moselle (۶)Mosley (۷)Moseley (۸)museum; musee (فنس)

وجود داشت، بنابر نوشته‌ی پاوسانیاس، در ساختمانی نزدیک آکروپولیس آتن، تالاری به نام پیناکوتکه (pinākoteke) وجود داشت که در آن آثار نقاشی نگاهداری میشد و در آن به روی همگان باز بود (پیناکوتک مونیخ از همین جا نام گرفته است).

بند ۳ و ۴ و ۵ و ۶ از ماده‌ی پنجم قانون اداری وزارت معارف (وزارت آموزش و پرورش) مصوب ۱۱ شهریور ۱۲۸۹ هش وظایف اداره‌ی معارف را در باره‌ی نگاهداری آثار قدیمه و نظارت در حفریات و تشکیل موزه‌ها چنین تعیین کرده است:

۱ــ تأسیس موزه‌های تاریخی و علمی و صنعتی؛

۲ــ تحصیل عتیقات و نظارت در حفریات؛

۳ــ نگاهداری آثار قدیمه و حفظ آنها از اندراس و فنا؛

۴ــ نگاهداری اشیاء نفیسه و سایر اموال امکنه‌ی مقدسه و غیر آنها که ودایع ملی در آنجا هست.

پیش از این تاریخ قانونی برای حفظ و نگاهداری آثار قدیمه و تشکیل موزه‌ها وضع نشده بود. پس از تصویب این قانون، رفته رفته اداره‌ی کل باستانشناسی برای حفظ آثار عتیقه و حفریات و نگاهداری ابنیه‌ی ملی تشکیل و موزه‌ها تأسیس شد و قوانین و آئین نامه‌هائی در این زمینه وضع گردید.

موزها[1] (muz-)، پسند موسای (musāy) [ریشه‌ی لغط موزیک]، ۹ الاهه‌ی یونانی، دختران زئوس و منموسونه، که حامی علم و هنر بودند. کالیوپه موز شعر رزمی و فصاحت؛ اوترپه (euterpe) موز اشعار غنائی؛ اراتو (erāto) موز شعر عشقی؛ پولومنیا (polumniā) موز شعر مذهبی؛ کلیو (klio) موز تاریخ؛ ملپومنه (melpo-mene) موز تراژدی؛ تالیا (tāliā) موز کمدی؛ ترپسیخوره (terpsixore) موز آواز دسته‌جمعی و رقص؛ و اورانیا (urāniā) موز نجوم. آپولون سردسته‌ی آنها بود. پرستش آنها در تراکیا آغاز شد. با چشمه‌ی پیریائی (← پیریا)، چشمه‌ی آگانیپه، و کوه آیدا بستگی دارند.

موزه‌ی ایران باستان: ← ایران باستان، موزه‌ی.

موزه‌ی بریتانیائی، انگلا **بریتیش میوزیوم**[2] (britiš miuziam)، موزه و کتابخانه‌ی مجهز و بزرگی در لندن، خیابان گریت راسل (greyt rāsel). در این موزه آثار عتیقه‌ی هنری، زیستشناسی، و زمینشناسی دنیا در تمام دوران تمدن بشر گردآوری شده است. کتابخانه‌ی آن از بزرگترین و جامعترین کتابخانه‌های جهان است که در آن کتابها و اسناد و مدارک به اغلب زبانهای دنیا وجود دارد.

موزه و کتابخانه‌ی بریتانیائی در ۱۷۵۳، بنا به تصویب پارلمنت و بر اساس وصیت سر ه. سلون، تأسیس شد؛ ولی تاریخ ایجاد موزه وکتابخانه واقعاً به سال ۱۷۰۲ بر میگردد. در این سال حفاظت کتابخانه‌ی شخصی و مجموعه‌ی نسخ خطی، مدالها، سکه‌ها و سایر عتیقه‌های سر رابرت بروس کاتن[3] (sər rābərt brus kātən؛ ۱۵۷۱–۱۶۳۱)، که توسط نوه‌اش به ملت انگلیس اهدا شده بود، و تا آن زمان در کاتن هاوس نگهداری میشد، به هیئتی مرکب از وکلای خانوادگی و مقامات دولتی واگذار شد، و این اولین پایه‌ی ایجاد یک موزه و کتابخانه‌ی ملی بود. بنا بر قانون ۱۷۵۳، موزه و کتابخانه‌ی اهدائی کاتن ضمیمه‌ی مجموعه‌ی ۳۲'۰۰۰ سکه و کتابخانه‌ی مفصل سلون شد، و با خرید مجموعه‌ی نسخ خطی متعلق به خاندان هارلی[4] (härli) قانون تأسیس موزه‌ی بریتانیائی به تصویب پارلمنت رسید. نیز ← کتابخانه‌ی هارلین. کتابخانه‌ی سلطنتی جورج II و ادوارد IV در ۱۷۵۷ به کتابخانه‌ی ملی اضافه شد. مانتگیو هاوس (māntegyu hās؛ واقع در منطقه‌ی بلومزبری، لندن) به عنوان ساختمان موزه خریداری شد، و پس از تعمیرات و تغییراتی در بنای آن، در ۱۷۵۹ موزه‌ی بریتانیائی گشایش یافت. در سالهای ۱۸۲۶–۵۰ موزه و کتابخانه به محل فعلی آن در خیابان گریت راسل انتقال یافت.

آثار موجود در این موزه در ۱۱ قسمت به نمایش گذارده شده است به این قرار:

۱. عتیقه‌های مصری؛

۲. عتیقه‌های یونانی و رومی؛

۳. عتیقه‌های شرقی؛

۴. عتیقه‌های قرون وسطی و دوره‌های بعد؛

۵. عتیقه‌های آسیای غربی؛

۶. عتیقه‌های ماقبل تاریخ و رومانوبریتانیائی؛

۷. طراحی و آثار چاپی؛

۸. سکه و مدال؛

۹. کتابهای چاپی و خطی شرقی؛

۱۰. کتابهای چاپی؛

۱۱. اسناد و مدارک خطی.

علاوه بر اینها، آثار دیگری که متعلق به موزه‌ی بریتانیائی است، به علت کمبود جا، به ساختمانهای دیگری منتقل شده است.

قبل از جنگ II موزه‌ی بریتانیائی آثار هنری و عتیقه‌های منقول را به اماکن دور از خطر انهدام منتقل کرد و موزه تعطیل شد، ولی سالون مطالعه‌ی کتابخانه مفتوح ماند. موزه و کتابخانه‌ی بریتانیائی در سالهای اخیر خدمات خود را گسترش داده است. از جمله‌ی اقدامات جدید محافظت بیشتر و بهتر از آثار هنری و عتیقه‌ها با وسایل مجهز، ایجاد آزمایشگاه تحقیق برای شناسائی قدمت و اصالت آثار و عتیقه‌ها، بسط آرشیو میکروفیلم و ایجاد سرویس فوتوکپی است.

از آثار عتیقه‌ی جالب‌توجه موزه ← مرمرهای الگینی، کاریاتیدی از ارختئوم آتن، مجسمه‌های غولپیکری از مصر؛ لوح روزتا (← روزتا، شهر)؛ اشیاء سومری از اور (ح ۲۵۰۰ ق‌م)؛ مجسمه‌های برجسته از کاخهای نینوا و نمرود (قرون ۹ م و ۸ م ق‌م)؛ ← کتاب مقدس مازارن؛ آثار هنر اسلامی (از قرن ۸ م تا قرن ۱۹ م)؛ آثار هنری چینی (۲۰۰۰ ق‌م تا ۱۲۷۹ ب‌م)؛ و مجموعه‌ی انواع ساعتها از آغاز اختراع آن میباشد.

I. کتابخانه. کتابخانه‌ی موزه از مهمترین کتابخانه‌های دنیا به شمار میرود. مجموعه‌ی نقشه‌ها، تمبرها و آثار موسیقی موجود در کتابخانه شهرت دارد. این آثار اغلب از طریق اهدای کتابخانه‌های شخصی یا خرید آنها به موزه راه یافته است، کتابها اکثر شامل نخستین چاپ اثر مربوط به قرن ۱۵ م به بعد یا نسخ خطی است. کتابخانه‌ی سلون شامل ۴۰'۰۰۰ نسخه کتاب چاپی و ۳'۵۰۰ نسخه‌ی خطی بود. با ضمیمه شدن کتابخانه‌ی سلطنتی جورج II و ادوارد IV، و سپس کتابخانه‌ی جورج III شامل ۸۰'۰۰۰ کتاب کلاسیک لاتینی، یونانی، و انگلیسی، ۴۴۰ کتاب خطی (۱۸۲۳)، و در ۱۸۴۶ کتابخانه‌ی تامس گرنویل[5] (tāməs grenvil؛ ۱۷۵۵–۱۸۴۶) تعداد کتابها برای ایجاد کتابخانه‌ی ملی به حد مناسب رسید.

سر آ. پانیتسی (در جلد اول به صورت پانیتسی آمده که باید بدین صورت اصلاح شود)، کتابدار کتابهای چاپی، که بعدها به ریاست کتابخانه برگزیده شد، پیشنهاد کرد که این کتابخانه به صورت کتابخانه‌ی ملی درآید و بزرگترین مرکز مطالعات اروپا شود. پانیتسی همچنین قانونی برای حق طبع پیشنهادکرد،که طبق آن‌از هر کتاب، مجله، یا روزنامه‌ی منتشرشده در انگلیس باید یک نسخه به کتابخانه‌ی بریتانیائی اهدا شود. قانون حق طبع سالها بعد در ۱۹۱۱ به تصویب رسید. کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی در ۱۹۷۲ رسماً دو کتابخانه‌ی ملی مرکزی و کتابخانه‌ی ملی علمی و تکنولوژی را ضمیمه‌ی خود کرد و به کتابخانه‌ی بریتانیائی تغییر نام داد و در ۱۹۷۳ تحت نام جدید شروع به کار کرد. کتابخانه‌ی سه دپارتمان مجزا دارد:

۱) دپارتمان کتب مرجع؛

۲) دپارتمان کتب قابل قرض و عاریه؛

۳) دپارتمان کتابشناسی.

۱) **دپارتمان کتب مرجع**، دارای ۷ میلیون کتاب چاپی و ۷۵'۰۰۰ کتاب خطی غربی، ۳۰'۰۰۰ کتاب شرقی خطی، ۱۰۰'۰۰۰ نقشه و طومار، ۳'۰۰۰ نسخه پاپیروس به زبان لاتینی و یونانی و مصری و ۱۸'۰۰۰ مهر است. این دپارتمان به ۴ بخش مجزا تقسیم شده است.

ا) بخش کتابهای چاپی، شامل کتابهای انگلیسی و غیر انگلیسی، روزنامه و مجله و تمبر پستی است. روزنامه‌های تمام ملل از سال ۱۸۰۰ تاکنون در این بخش نگهداری میشود.

ب) بخش کتابها و مدارک خطی. در این بخش کتب و مدارک به زبانهای غربی از زمانهای قدیم تاکنون نگهداری میشود؛ از جمله دفتر خاطرات لرد نلسن است که جزئیات وقایع نبرد ترافالگار در آن ثبت شده. متن سند ماگنا کارتا و همچنین انجیل خطی یونانی متعلق به قرن ۴ م از جمله اسناد مهم این بخش است.

پ) بخش کتابهای چاپی و خطی شرقی. کتب این بخش شامل اطلاعاتی است درباره‌ی ادبیات آسیا و افریقای شمالی. مجموعه‌ی ادبیات قوم یهود، عرب، و ایرانیان و همچنین مجموعه‌ی انجیلها و توراتهای متعدد قدیمی آن شهرت دارد. کتاب-

(۱) Muses (۲) British Museum (۳) Cotton (۴) Harley (۵) Grenville

خانه‌ی چینی بالغ بر 60'000 مدرک چاپی و طومار خطی دارد. از جمله آثار این مجموعه کتاب احکام شرعی برهما متعلق به سال ۸۶۸ است که به صورت طومار چاپی است و اولین اثر چاپی دنیا شناخته شده است.

ت) بخش کتابهای علمی مرجع، دارای دو شعبه است که مجموعاً 34'000 مجله و گزارش علمی و 740'000 کتاب چاپی دارد.

۲) **دپارتمان کتب قابل قرض و عاریه** بزرگترین کتابخانه‌ی دنیا در نوع خود است. شامل کتابهای علمی و تکنولوژی است. بیش از 1'750'000 نسخه کتاب و 43'000 مجله و گزارش علمی دارد. کتابهای خود را از طریق کتابخانه‌های دیگر در تمام انگلستان و حتی به خارج از مملکت قرض میدهد.

۳) **دپارتمان کتابشناسی**. در این دپارتمان، بنا به قانون حق طبع انگلستان، یک نسخه از هر کتاب چاپی انگلستان ضبط میشود.

II- ساختمان. در اوایل قرن ۱۹م، ساختمان مانتکیو هاوس توسعه یافت ولی این قسمتها در ۱۸۴۵ منهدم شد. اولین توسعه‌ی بنا که تا کنون پایدار مانده، ساختمان کتابخانه‌ی کینگ بود که توسط س ر. سمرک طرح، و برای نگهداری کتابخانه‌ی اهدائی جورج III در نظر گرفته شد. این قسمت بنا در ۱۸۲۷ پایان یافت. قسمتهای دیگری نیز توسط این سمرک ساخته شد که شاهکار معماری آن دوره‌ی انگلستان به شمار میرود. سالن مطالعه‌ی مدور به قطر ۴۲٫۵ متر و بقعه‌ی مرکزی آن به ارتفاع ح ۴۹ متر در ۱۸۵۷ توسط همین سمرک ساخته شد، که از نظر وسعت بقعه در دنیا در درجه‌ی دوم قرار دارد. بعد از انهدام مانتکیو هاوس، ایوان و نمای جدید در ۱۸۵۲ توسط سیدنی سمرک، برادر رابرت سمرک، تکمیل شد. گالریهای ادوارد VII در قسمت شمالی بنا در ۱۹۱۳ تکمیل و ساختمان جنبی بخش میکروفیلم در ۱۹۴۹ ضمیمه‌ی کتابخانه شد و به وسایل مدرن نگهداری و آرشیو میکروفیلم مجهز گردید. ساختمان موزه‌ی بریتانیا چندین بار در جریان جنگ II آسیب دید.

III- تشکیلات اداری و مالی. بنا بر قانون تأسیس موزه‌ی بریتانیائی، هیئتی مرکب از مقامات دولتی، کلیه وزرا و نمایندگان خانواده‌هائی که در تشکیل موزه سهمی داشتند مأمور اداره‌ی موزه‌اند. این هیئت همراه رؤسای مؤسسه‌هائی عمومی همچون آکادمی سلطنتی، تا امروز هم عهده‌دار اداره‌ی امور موزه هستند.

مدیر عامل، که در اصل رئیس کتابخانه است، از طرف مقام سلطنت انتخاب و به این شغل گمارده میشود. در ابتدای تأسیس، عموم مردم فقط با صدور اجازه‌ی قبلی میتوانستند از کتابخانه استفاده کنند تا در ۱۸۰۸ که این رویه منسوخ شد، کتابهای راهنمای موزه و کتابخانه منتشر شد و عموم توانستند آزادانه از کلیه‌ی قسمتها بازدید کنند. در ۱۹۱۱ کتابهای راهنمای رسمی به طرز جدیدتری منتشر شد. موزه‌ی بریتانیا هیچگاه حق ورودیه از بازدیدکنندگان مطالبه نکرده است.

موزه‌ی لوور: ← لوور.

موزه‌ی مردمشناسی، موزه‌ای که در ۱۳۱۴ هش بنیاد گذاشته شد، و پس از دو سال کوشش در ۱۳۱۶ هش در تهران، خیابان ارامنه (اکنون خیابان بوعلی) گشایش یافت. در ۱۳۴۷ هش به محل فعلی خود، کاخ ابیض، منتقل شد، و بنای جدید در آبان ۱۳۵۰ هش رسماً گشایش یافت، همزمان با افتتاح آن تأسیسات الحاقی چندی مربوط به موزه نیز دایر شد که شامل چایخانه، سالون آموزش و سخنرانی و نمایش فیلم، و کارگاههای مجسمه‌های مومی و دوزندگی لباسهای محلی است. موزه همچنین دارای کتابخانه‌ای محتوی بیش از 3'000 جلد کتاب است. فیشهای توصیفی از کلیه‌ی اشیاء موزه تهیه شده است و در کتابخانه نگهداری میشود. تعداد تقریبی اشیاء گردآوری شده 5'000 فقره است که طرح اغلب آنها تهیه گردیده و در بایگانی موزه نگهداری میشود. تعداد بازدیدکنندگان از این موزه به ح 80'000 تن در سال میرسد.

در ساختمان فعلی، به علت کمی وسعت، فقط جنبه‌های خاصی از زندگی، سنن، عادات و رسوم طوایف و گروههای مختلف مردم شهری و روستائی ایران نشان داده شده است، ولی همین مختصر بخوبی غنای زندگی و فرهنگ عامه‌ی مردم را بیان میکند. اشیاء موزه در دو طبقه به نمایش گذارده شده است، در طبقه‌ی اول غرفه‌های زندگی، آرایش، سفالهای لعابدار، فلزات، ساخته‌های چوبی، اشیاء شیشه‌ای و سنگی، قلمکار، منبتکاری و خاتم، فرامین و عقدنامه‌ها، قلمدانها، سازها، وسائل روشنائی، مراسم عقد کنان، حمام، و قهوه‌خانه و تدخین، در طبقه‌ی دوم انواع کلاهها و سرپوشها، جورابها، دستکش‌ها، پاپیچها و پاپوشها و، به طور کلی، پوشاک دوره‌های تاریخی گذشته و معاصر. موزه‌ی مردم‌شناسی دارای یک موزه‌ی اختصاصی برای محققان و دانشجویان است که انواع قماش، بافته‌ها، و لباسهای محلی از دوره‌ی صفویه تا امروز را عرضه میدارد. از جمله‌ی فعالیتهای خارجی موزه ترتیب نمایشگاه مردمشناسی در ۱۳۵۳ هش در سنگال بود که اولین فعالیت خارجی موزه به شمار میرود. این موزه از آغاز تأسیس تا ۱۳۳۳ هش تحت نظر وزارت فرهنگ سابق اداره میشد و از آن پس وابسته به وزارت فرهنگ و هنر شد.

موزه‌ی ناپلئون: ← لوور.

موزه‌ی ویکتوریا و البرت: ← ویکتوریا و البرت، موزه‌ی.

موزه‌ی هنرهای ملی، موزه‌ای در تهران که در ۱۳۵۹ هش در حوضخانه‌ی باغ نگارستان (محل کنونی وزارت فرهنگ و هنر) افتتاح شد، و عالیترین نمونه از کار استادان و هنرمندان معاصر کشور در آن به معرض نمایش قرار گرفت. اکنون ساختمان موزه در خیابان دانشسرای عالی، قرار دارد و بنا به عقیده‌ی اغلب هنرشناسان، این ساختمان زیباترین بنائی است که برای یک موزه انتخاب شده است. ساختمان مذکور در نیمه‌ی اول قرن ۱۳م هق بنا شده است. طرح اصلی مرکز این بنا گنبدی‌شکل است که روی چهار ستون تکیه داده شده است و حوضی از مرمر بین آنها وجود دارد، و از روزنه‌هائی که هنوز هم در بدنه‌ی ستونهای مارپیچی دیده میشود آب به داخل حوض فواره میزده است. هنگام تأسیس موزه‌ی هنرهای ملی، ساختمان حوضخانه بزرگتر شد و نمای داخل، که تا آن زمان به شکل صلیب بود، به شکل مستطیل در آمد. گچبریهای برجسته‌ی سقف و ستونها قدیمی و به قرن ۱۳م هق مربوط است، ولی بقیه‌ی تزیینات جدید است.

اشیاء این موزه اکثر فراورده‌ی کارگاه‌های وزارت فرهنگ و هنر است و کارگاههای زیر را شامل میشود: کارگاه خاتمسازی، کارگاه زری و مخمل‌بافی، کارگاه منبتکاری، کارگاه کاشیسازی، کارگاه گلیمبافی، کارگاه نقره و میناسازی، کارگاه قالیبافی (چهره‌بافی)، و تالار نقاشی (مینیاتور، تذهیب، نقشه‌ی قالی، و کاشی).

آثار عرضه‌شده در این موزه، که فقط در یک سالن کوچک به نمایش گذارده شده، هنرهای خاص ایرانی را مینمایاند، و قدمت آنها از تاریخ افتتاح موزه فراتر نمیرود. مهمترین و برجسته‌ترین آثار این موزه مینیاتورهای معاصر است. نظر به اینکه فراورده‌های این کارگاهها نمونه‌های هنر اصیل ایرانی است، برخی از این آثار به منظور تقدیم به شخصیتهای بزرگ کشورهای مختلف جهان ساخته میشود. بعضی از این آثار در نمایشگاه جهانی سال ۱۹۵۸ بروکسل موفق به دریافت مدال افتخار و دیپلم شده است. اشیاء مهم موجود در موزه عبارتند از: گنجه‌ی ۱۷ کشو منبت و مشبک و معرق؛ تابلوهای مینیاتور کار محمد علی زاویه با تذهیب نصرت‌الله یوسفی؛ دولنگه در (مینیاتور روغنی) شامل ۲۲ مجلس روایات کهن و تذهیب، کار حاج میرزا آقا امامی اصفهانی؛ سیمرغ و آشیانه (تابلوی برجسته، طرح محمود فرشچیان) کار طاهر امامی؛ و میز گرد منبت با چوبهای صنعتی و صدف و استخوان.

موزه‌ی هنری مترپلیتن: ← مترپلیتن، موزه‌ی هنری.

موزیل[1]، **آلویس** (Aloys muzil) یا **موسیل**، ۱۸۶۸–۱۹۴۴، مستشرق و پوینده‌ی اتریشی. از ۱۹۰۲ در دانشگاههای اولموتس، وین، و پراگ استاد بود، و سفرهائی به نقب، موآب، ادوم، و نیز افریقای شمالی و بین النهرین کرد. مؤلف آثاری از قبیل فرات وسطی (۱۹۲۷) و در صحرای عربی (۱۹۳۰) است. نیز ← عربستان، قسمت ۱۹.

موزیل[1]، **روبرت** (robert muzil)، ۱۸۸۰–۱۹۴۲، داستانویس اتریشی. خصوصیت سبک نویسندگی وی، که آن را با سبک پروست تشبیه کرده‌اند، تحلیل روانشناختی ظریف آن است. این خصوصیت در اثر عمده‌ی وی، مرد بی‌قابلیت، که تنها ۲ جلد آن منتشر شد (۱۹۳۰، ۱۹۳۳) و ناتمام ماند، مشهود است. بسیاری از داستانهای کوتاه او در مجموعه‌هائی پس از مرگش انتشار یافته است، همچون تونکا و داستان‌های دیگر (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۶۵) و سه داستان کوچک (۱۹۷۰). ح ۱۹۵۰ بقیه‌ی مرد بی‌قابلیت انتشار یافت.

(1)Musil

موژک، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

موس[1] (mos)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۵٬۲۱۰) و دریابندر، بخش نروژ، برکنار آبدره‌ی اوسلو. کارخانجات کشتیسازی، ریختگری، و شیشه‌سازی دارد، و تفرجگاه است. موافقتنامه‌ی وحدت نروژ و سوئد در اینجا امضا شد (۱۴ اوت ۱۸۱۴).

موس[2]، **فریدریش**: ← سختی.

موس[3]، **لودویگ فون** (ludvig fon mus)، ۱۹۱۰— ، رهبر سیاسی سویسی. در شهر زادگاه خود، زاکسلن[4] (zākseln)، وارد سیاست شد و به زعامت آن شهر رسید (۱۹۴۱-۴۶). سپس عضو شورای دولتی (= کانتونی) شد (۱۹۴۶)، بعد به عضویت شورای فدرال، ریاست دادگستری فدرال، و ریاست پلیس منصوب شد. عضو حزب محافظه‌کار سویس است، و دو دوره‌ی یکساله (۱۹۶۳ و ۱۹۶۸) معاونت رئیس جمهور و دو دوره‌ی یکساله (۱۹۶۴ و ۱۹۶۹) ریاست جمهوری سویس را داشته است.

موساندر[5]، **کارل گوستاو** (kārl gustāv musānder)، ۱۷۹۷—۱۸۵۸، شیمیدان و کانی‌شناس سوئدی، استاد مؤسسه‌ی کارولین (استکهلم). در زمینه‌ی خاکهای کمیاب کار کرد، و موفق به کشف چند عنصر—لانتان، اربیوم، و تربیوم—شد. موساندریت[6] (mosāndrit؛ از فنس)، که سیلیکو-تیتانات (silikо-titānāt) طبیعی کلسیوم، منیزیوم، آهن، سریوم، و لانتان است، از او نام گرفته.

موساندریت: ← موساندر، کارل گوستاو.

موسباوئر[7]، **رودولف لودویگ** (rudolf ludvig mēsbāer)، ۱۹۲۹— ، فیزیکدان آلمانی؛ اهل مونیخ، به خاطر تحقیقی که در پایان‌نامه‌ی خود انجام داده بود به دریافت سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۱ در فیزیک توفیق یافت. اشعه‌ی گاما‌ئی تولید کرد که طول موج آنها چندان ثابت بود که پیشگوئی بسامدهای آنها با تقریب یک صد میلیونم امکان داشت. با این طول موجها وسیله‌ای برای اندازه‌گیری زمان و مکان فراهم شد که دقت آنها هزار برابر دقت وسایل اندازه‌گیری شناخته‌شده‌ی پیش از آن بود. به وسیله‌ی این طول موجهای اشعه‌ی گاما توانستند گذشتن یک ثانیه در سه میلیون سال را اندازه‌گیری کنند. از آنها نیز تأییدی برای نظریه‌ی نسبیت اینشتین فراهم آمد، و ثابت شد که طول موج نور با تغییر گرانش تغییر پیدا میکند. موسباوئر تا ۱۹۶۰ در مؤسسه‌ی تکنولوژی مونیخ تدریس میکرد. سال بعد استاد مؤسسه‌ی تکنولوژی کالیفرنیا شد. از ۱۹۶۴ به بعد اوقات تدریس او میان این دو مؤسسه تقسیم شده است. نیز ← نوبل، جوائز، جدول.

موستار[8] (mostār)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۸۹٬۴۰۵)، بخش یوگوسلاوی، کرسی سابق هرزگووین. دارای معادن زغال، کارخانجات آلومینیومسازی و تهیه‌ی توتون، و کشت انگور و تهیه‌ی شراب است.

موستارت[9]، **یان** (yān mostārt)، ح ۱۴۷۵—ح ۱۵۵۶، نقاش صحنه‌های مذهبی و صورتساز هلندی. در هارلم و سپس در دربار هلند کار کرد. هنر محافظه‌کارانه‌ی او را میتوان در تابلوهای پایین آوردن مسیح از صلیب (بروکسل) و ابراهیم و سارا (لاهه) مشاهده کرد.

موستری، فرهنگ: ← عصر حجر قدیم.

موستل[10]، **شارل ویکتور**: ← سلستا.

موستیه، لو، از اماکن ماقبل تاریخی، ← عصر حجر قدیم، II.

موسخلیشویلی[11]، **نیکولای ایوانوویچ** (nikolāy ivānovic musxeliāvili)، ۱۸۹۱— ، ریاضیدان روس و مهندس مکانیک. شهرتش به خاطر تحقیقاتی است که در معادلات انتگرال و کاربرد نظریه‌ی پتانسیل در پیچش و خمش تیغه‌های فولادی، و نیز در رفتار مواد کشسان کرده است. از جمله‌ی آثارش نظریه‌ی ریاضی کشسانی (چاپ دوم، ۱۹۶۳) است.

مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین: ← فرانکلین، مؤسسه‌ی انتشارات.

مؤسسه‌ی مطالعات عالیه[12]، **مؤسسه‌ای در پرینستن**، نیو جرزی، که در ۱۹۳۳ افتتاح شد. تفاوت آن با یک دانشگاه در آن است که برنامه و امتحان ندارد و درجه‌ی علمی به کسی نمیدهد. با هدایائی که لویس بامبرگر[13] (luis bāmberger) و خانم فلیکس فولد[14] (feliks fuld) اهدا کرده بودند، به عنوان مرکزی برای مطالعات عالی تأسیس شد، و سپس به صورت مرکز پژوهشی برای تحقیقات عالی در فیزیک و علوم اجتماعی در آمد. یکی از نخستین اعضای آن آلبرت اینشتین بود.

موسکنس، جزیره، ← مالستروم.

موسکنستراومن، تنگه، ← مالستروم یا میلستروم.

موسکوویت: ← میکا.

موسکیتو، ساحل، نیکاراگا، ← موسکیتیا.

موسکیتیا[15] (moskitiā، اسپانیائی) یا **ساحل موسکیتو**[16] (moskitō) [به نام قبیله‌ی موسکیتو از هندیشمردگان]، ناحیه‌ای به عرض ح ۶۵ کم که از رود سان خوان به طول ح ۴۸۰ کم در کنار ساحل شرقی نیکاراگا ممتد است، و حالیه ولایت زلایا[17] (zelāyā) از نیکاراگا را تشکیل میدهد. در ۱۶۵۵—۱۸۶۰ تحت الحمایه‌ی بریتانیا بود. در ۱۸۹۴ جزء نیکاراگا شد. قسمت شمالی آن هنوز مورد ادعای هندوراس است. شهر عمده‌اش بلوفیلدز میباشد. در ۱۹۶۰ دادگاه بین‌المللی در مورد ادعای هندوراس نسبت به بخش ل آن به نفع هندوراس رأی صادر کرد.

موسلین[18] (muslin؛ از فنس)، نام کلی برای پارچه‌های سفید ساده‌ی لطیف پنبه‌ای که مصارف خانگی دارد. نام آن مشتق از نام شهر موصل، عراق، است که نخستین‌بار این قبیل پارچه توسط مسلمانان در آنجا بافته میشده است. در هند به مقدار وسیع فراهم میآمد و از آنجا در اواخر قرن ۱۷م به انگلستان صادر میشد. نخستین موسلینها را غالباً با تارهای زرین می‌بافتند یا منقش میکردند. موسلین سویسی، پارچه‌ی نوظهور موجداری (کرپ) نیمشفاف است که آن را سفید یا رنگین تهیه میکنند و گاه نقش نیز دارد. موسلین صحافی ساخت اسکاتلند لطیف و موجدار است.

موسم اثابت (möseme enābat)، نام دیگر روزه‌ی بزرگ.

موسورگسکی[19]، **مادست پتروویچ** (mādest petrovic musorgski)، ۱۸۳۹—۸۱، آهنگساز روس از مکتب ناسیونالیست، و یکی از گروه پنج‌نفری. نخست به عنوان افسر گارد سلطنتی و سپس در مقام کارمند دولت کار میکرد. آمیزش او با تعدادی آهنگسازان مکتب ناسیونالیست او را به کار آهنگسازی ترغیب کرد، اما سواد کافی و تکنیک رسا در فن آهنگسازی نداشت، و از این بابت همیشه رنج میبرد. مهمترین اثرش، اپرای باریس گادونوف، در ۱۸۷۴ در سن پطرزبورگ اجرا شد. آثار عمده‌ی دیگرش اپرای کوانچینا (۱۸۸۶)، تصاویری برای یک نمایشگاه (۱۸۷۴، که بعدها توسط موریس داول برای ارکستر بزرگ تنظیم شده)، شبی بر کوه سنگی (۱۸۶۰—۶۶) برای ارکستر، و قطعات آوازی است.

بسیاری از آثار موسورگسکی بعد از مرگش توسط ریمسکی-کورساکوف دستکاری و تنظیم شده است. موسورگسکی ذاتاً دارای اصالت فکری و نبوغ بوده و در به کار گرفتن عوامل موسیقی ملی روس در آثار خود اصرار داشته است. در اهتمام خود در جهت تثبیت یک سبک ناسیونالیستی، به بسیاری از قواعد و شرایط موسیقی مرسوم اروپائی بی‌اعتنا بود، و همین رفتار به نوبه‌ی خود بعضی از آهنگسازان نسل‌های بعد، مانند ک. آ. دبوسی، را متأثر ساخته است.

موسولئوم[20] (mosoleom) [از یونانی، = متعلق به ماوسولوس]، آرامگاهی در هالیکارناس که به یادبود ماوسولوس توسط زوجه‌اش ساخته شد (ح ۳۵۲ ق‌م)، و نیز بناهای مشابهی که به عنوان آرامگاه ساخته شده باشد. ساختمان باشکوهی از مرمر سفید بود و یکی از عجایب سبعه به شمار میرفت. محتملاً شکل سقف افراشته بر ستونهائی به سبک معماری یونیک داشته‌که بر بنای شالوده‌ی بلندی محتوی تابوت بنا شده، و روی آن سقف بنای مدرج به شکل هرم ناقص قرار داشته است که در قسمت فوقانی آن تندیسی مرمرین از ارابه‌ای که چهار اسب به آن بسته بود گذاشته بودند. با تزیینات حجاری فراوان، کار سکوپاس و احتمالاً پراکسیتلس، آراسته بود. خود بنا را به خاطر دوباره استفاده کردن از مصالح آن ویران کردند، ولی بعضی از قسمتهای آن بعداً به دست آمد (۱۸۴۶) و اکنون در موزه‌ی بریتانیائی نگاهداری میشود. یک موسولئوم رومی معروف (۱۳۵—۳۹) موسولئوم هادریانوس در رم است،

(۱)Moss (۲)Mohs (۳)Moos (۴) Sachseln (۵)Mosander (۶) mosanderite (۷)Mössbauer (۸)Mostar (۹)Mostaert (۱۰)Mustel (۱۱)Muskhelishvili (۱۲)Institute for Advanced Study (۱۳)Bamberger (۱۴)Fuld (۱۵)Mosquitia (۱۶)Mosquito Coast (۱۷)Zelaya (۱۸)muslin (۱۹)Moussorgsky (۲۰)mausoleum

که اکنون کاستل سانت/آنجلو خوانده میشود. در زمان امپراطوران مغول هند مجموعه‌ی جالبی از این موسولئومها (گنبددار) ساخته شد، که جالبترین آنها تاج محل است. موسولئومهای معروف زمان جدید عبارتند از موسولئوم ناپلئون در هتل دز/انوالید، موسولئوم لنین در مسکو، موسولئوم ژنرال گرانت در نیویورک، و غیره.

موسولینی[1]، **بنیتو** (benito mussolini)، ۱۸۸۳–۱۹۴۵. دیکتاتور ایتالیا، و بنیادگذار و رهبر فاشیسم. در جوانی سوسیالیست، و سردبیر یکی از روزنامه‌های میلان، به نام آوانتی، بود، ولی در جنگ I از سوسیالیسم جدا شد و روزنامه‌ی خود را به نام پوپولو د/ایتالیا بنیاد گذاشت. مدتی در ارتش خدمت کرد (۱۹۱۵–۱۷) و زخم سختی بر داشت. پس از جنگ، پیروان خود را، که بیشتر از سربازان جنگ I بودند؛ در حزبی به نام حزب فاشیست مبارز در میلان گرد آورد (۲۳ نوامبر ۱۹۱۹). اعتصابها و ناراحتیهای عمومی به او بهانه داد که به فاشیستها فرمان حرکت به سوی رم دهد (۲۸ اکتبر ۱۹۲۲). شاه ویکتور امانوئل III از او دعوت کرد که هیئت دولت را تشکیل دهد. رفته‌رفته موسولینی دولت خود را، مخصوصاً پس از قتل (۱۹۲۴) ماتئوتی، به صورت دیکتاتوری بیرحمانه‌ای در آورد. حکومت پارلمانی در ۱۹۲۸ ملغی، و به جای آن یک حکومت صنفی فاشیست برپا شد. از کارهای مثبتی که موسولینی انجام داد عقد ← پیمان لاتران (۱۹۲۹) و طرحهای عمومی بزرگی چون زهکشی ماندابهای پونتین بود. سیاست مستعمراتی و جنگجویانه‌ی او منجر به گرفتن حبشه (۱۹۳۵–۳۶)، مداخله در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹)، و الحاق آلبانی (۱۹۳۹) شد. ماجرای حبشه ایتالیا را از دموکراسیهای غربی جدا ساخت، و موسولینی به عنوان یک متحد به سوی هیتلر توجه یافت. با شرکت در محور، موسولینی کم‌کم فقط آلت دست هیتلر شد، او گذاشت که آلمان اتریش را به خود ملحق کند (۱۹۴۸)، در انعقاد ← پیمان مونیخ شرکت جست، و در ۱۹۴۰ ایتالیا را در جنگ II وارد کرد. اتکاء روزافزون وی به آلمان و شکستهای نظامی او، به سقوط و بازداشتش منجر شد (ژوییه‌ی ۱۹۴۳). بادوگلیو نخست‌وزیر شد ولی موسولینی، که به دست گروه نجات آلمانی، آزاد شده بود، یک حکومت دست‌نشانده در ایتالیای شمالی برقرار کرد. پس از فرو ریختن دستگاه نظامی آلمان، موسولینی هنگامی که در صدد فرار به سویس بود، در نزدیکی کومو به دست پارتیزانهای ایتالیائی اسیر و با معشوقه‌اش کلارا پتاچی[2] (klārā petātci)، تیرباران شد. جسد آنها را در یکی از میدانهای عمومی میلان به دار آویختند، و سپس در محل گمنامی دفن کردند. در ۱۹۵۷ جسد موسولینی را از آن محل خارج کردند و به خانواده‌اش تسلیم داشتند.

موسولینی دارای ۵ فرزند بود، و یکی از آنها که دختر بسیار محبوبش بود، زوجه‌ی ← کنت چیانو شد.

موسه[3]، **آلفرد دو** (ālfred dē müse) ۱۸۱۰–۵۷، شاعر فرانسوی؛ مت پاریس. غزلیات و ترانه های عالی (نظیر شب ماه مه) و حکایات منظوم (ماه‌تند رولا) که گاهی حکایت از شور و حزن درونی شاعر میکند، و زمانی آمیخته با شوخیها و بیان لذایذ است، او را در ردیف بزرگترین شعرای رومانتیک قرار داده است. داستانهای کوتاه و نمایشنامه‌هائی هم نوشته که از آن جمله کمدی‌های فانتازیو (۱۸۳۳)، شمعدان (۱۸۳۵) و ترا‌ژدی لورنتساتچو (۱۸۳۳) است. اثر دیگرش، کمدی با عشق نباید شوخی کرد (۱۸۳۶)، سرانجام غم‌انگیز دارد. کتاب اخیر ندای دوران زندگی ملالت‌باری است که پس از ماجرای عشقی با ژرژ ساند–که به ناکامی گرایید–برای موسه پیش آمد. با وجود مخالفتهای محافظه‌کارانه‌ای که با او کردند، به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد (۱۸۵۲). قسمتهائی از آثارش در ۱۳ بخش، ضمن مجموعه‌ای، به فارسی ترجمه شده که عبارتند از شبها، خاطره، سافر و لب، دختر اندلس، مادام لا مارکیز، ترانه، به لبور، غم، بیاد بیاور، به خانم گ.، نصیحت به یک دختر پاریسی، نامونا (داستان شرقی)؛ و نیز داستان پیر و کامی (۱۹۴۴؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان خوشه‌ی عشق، تهران، ۱۳۳۳ هش).

موسی[4] (musā)، پیغمبر و رهبر قوم یهود که ایشان را از مصر و از اسارت مصریان بیرون آورد و خداوند به وسیله‌ی او شریعت یهود را در کوه سینا به بنی اسرائیل اعطا کرد. موسی قوم یهود را به سرزمین موعود رهبری کرد و خود، پیش از رسیدن به ارض موعود، در زمین اردن وفات یافت، زندگی او در قرن ۱۳م ق‌م بوده است. داستان تولد و بزرگ شدن موسی، بدان گونه که در کتمة آمده است، صورت افسانه‌ای دارد. پدرش عَمْرام (عَمْران در نزد مسلمین) و مادرش یوکبد (yokebed) نام داشت. تولد او هنگامی صورت گرفت که مصریان بنی اسرائیل را در فشار گذاشته و امر کرده بودند که هر نوزاد اسرائیلی را که پسر باشد در نیل غرق کنند. مادر موسی نخواست که فرزند خود را به نیل بسپارد، و چون موسی سه ماهه شد او را در سبدی گذاشت و سبد را به قیر و زفت بیالود و در نیزاری در کنار نیل گذاشت. دختر فرعون که برای شست و شو به کنار نهر آمده بود سبد را دید و به کنیزک خود دستور داد تا آن را بگشاید. چون دختر فرعون طفلی گریان در سبد بدید بر او رحم آورد و نخواست او را رها سازد. خواهر موسی که از دور نگران او بود پیشنهاد کرد که زنی شیرده از عبرانیان بیاورد تا آن کودک را شیر دهد، دختر فرعون این پیشنهاد را پذیرفت و خواهر موسی مادر موسی را به عنوان زن شیرده نزد دختر فرعون آورد و دختر فرعون او را به فرزندی پذیرفت و نامش را موسی [= از آب گرفته] گذاشت. موسی بزرگ شد و در این میان ستمی را که بر قوم او میرفت به چشم میدید. روزی، به هنگام دفاع از یک اسرائیلی، یک مصری را کشت و جسد او را زیر ریگ پنهان‌کرد و خود به مدین یا مدیان گریخت. در اینجا با صفوره دختر کاهنی مدیانی به نام یثرون، ازدواج کرد، و از او دو پسر پیدا کرد، جَرْشون و الیعازر. هنگامی که موسی در کوه سینا مشغول چراندن گوسفندان پدرزن خود یثرون بود، بوته‌ی فروزانی را دید که در عین اشتعال نمی‌سوخت. خداوند خود را در آن بوته‌ی مشتعل به نام یهوه بر موسی ظاهر ساخت، و موسی سخنان یهوه را از آن بوته‌ی مشتعل شنید که او را برای دعوت قوم اسرائیل به سوی او و برای نجات قوم اسرائیل از دست فرعون و مصریان فرا میخواند. خداوند برای آنکه نشانه‌ای از رسالت موسی به او بدهد گفت چون عصایش را بیندازد مار شود و چون دست در بغل کند و بیرون آرد دستش مثل برف سفید و نورانی شود. موسی با برادرش هارون به مصر رفت و از فرعون خواست که دست از شکنجه و آزار بنی‌اسرائیل بر دارد و ایشان را رها سازد. فرعون نپذیرفت و خداوند ده مصیبت پی در پی به مصریان فرو فرستاد تا بلکه پند گیرند و بنی اسرائیل را رها سازند. مصیبت دهم که بر ایشان فرستاده شد آن بود که همه‌ی نوزادان مصری هلاک شدند. فرعون سرانجام ناگزیر شد که به موسی اجازه دهد تا بنی اسرائیل را از میان بیابان به سرزمین موعود رهبری کند. اما چون موسی با قوم خود بیرون رفت فرعون با سپاهی ایشان را تعقیب کرد تا در کنار دریا (دریای قلزم–بحر احمر) به ایشان رسید. موسی به دستور خداوند با عصا دریا را بشکافت و بنی اسرائیل توانستند از میان این شکاف به آن سوی دریا بروند. اما، همینکه فرعون و سپاهیانش پشت سر بنی اسرائیل به میان دریا رفتند، آب دریا ایشان را فرا گرفت و همگی غرق شدند، و بدین ترتیب بنی اسرائیل از بندگی مصریان رهائی یافتند. پس از خروج از دریا موسی و بنی اسرائیل در صحرای سینا به کوه سینا رسیدند، و خداوند از میان کوه، به وسیله‌ی موسی، به بنی اسرائیل اعلام کرد که اگر عهد او را نگاه دارند گنج خاص خداوندی و مملکت کاهنان و امت مقدس او خواهند شد، و بنی اسرائیل این عهد را پذیرفتند. پس خداوند در میان دود و آتش و زلزله بر کوه تجلی یافت و احکام خود را به موسی ابلاغ کرد، و بنی اسرائیل در طی تشریفات مجللی سخنان خداوند را شنیدند، و آنگاه موسی خود بتنهائی بر فراز کوه رفت و ۴۰ روز و ۴۰ شب در کوه ماند و چون گفتگو با خدا را به اتمام رسانید با دو لوح شهادت، یعنی دو لوح سنگی که احکام عشره بر آن نوشته بود، نزد قوم خود باز گشت. هنگام غیبت موسی از قوم خود، بنی اسرائیل به بتپرستی گراییدند و گوساله‌ی طلائی را به عنوان خداوند پرستیدند؛ موسی بر هارون و بر قوم خود خشمگین شد و آن دو لوح را که نوشته‌ی خدا بود بشکست و به لاویان فرمود تا ۳۰۰۰ تن از بتپرستان بنی‌اسرائیل را بکشتند، و آنگاه برای کفاره‌ی گناهان و طلب آمرزش نزد خدا باز گشت. پس از آن موسی بنی اسرائیل را از میان بیابان به سرزمین موعود راهنمائی کرد و این راهپیمائی و سرگر-

(۱) Mussolini (۲) Petacci (۳) Musset (۴) Moses

دانی در بیابان ۴۰ سال طول کشید و با شکایتها و اعتراضهای بنی اسرائیل توأم بود. آنها از من و سلوی ملول شده بودند و گوشت و تره و پیاز و سیر و غیره میخواستند. وقتی از بی‌آبی ناله کردند موسی از دل سنگ برای ایشان آب بیرون آورد. گاهی موسی را تهدید کردند که میخواهند رهبری برای خود برگزینند تا ایشان را دوباره به مصر باز گرداند. از دوازده تن که برای جمع‌آوری اطلاعات از سرزمین موعود فرستاده شده بودند 10 تن اخبار نامساعد آوردند و فقط ۲ تن خبر نویدبخش آوردند که آن هم بنی اسرائیل را قانع نساخت. خداوند بر بنی اسرائیل خشم گرفت و همه‌ی ایشان را بجز کالب و یوشع (آن ۲ تن که خبر مساعد و نویدبخش از سرزمین موعود آورده بودند) و فرزندان ایشان، دیگران را محکوم به مرگ ساخت. پس از آن قورح لاوی، و داثان و ابیرام و اون (on) از قبیله‌ی راوبین، بر موسی و هارون اعتراض کردند و ایشان را به بزرگ‌بینی خویش متهم ساختند. خداوند بر ایشان خشم گرفت، و زمین همه را در خود فرو برد و عده‌ای نیز از وبا یا براثر زلزله هلاک شدند. سرانجام، پس از ۴۰ سال سرگردانی و بیابانگردی، نزدیک سرزمین موعود رسیدند، و، در این حال، خدا به ایشان اخطارکرد که به سرزمین بنی‌عَمّون دست نزنند. سیحون عموری (amuri) و عوج پادشاه باشان با بنی اسرائیل به مقابله پرداختند ولی شکست خوردند و سرزمین ایشان میان قبایل راوبین و جاد و منی تقسیم شد. در اسفار خمسه سرگردانی در بیابان با وقایع ناگوار و اضطرابها و آشفتگیها توأم است، ولی در کتب دیگر عهد جنبه‌های مثبت آن ذکر شده است. فرزندان اسرائیل در بیابان عشق خود را به خداوند ظاهر ساختند و روح رقیت و بندگی را که به آن خو گرفته بودند از خود دور کردند و نسلی نو، با ایمان تازه و شریعت تازه، آماده‌ی فتح سرزمین موعود شدند. در دشتهای موآب زندگانی موسی به پایان خود نزدیک میشد. خواهرش میریام و برادرش هارون پیش از او مرده بودند. با آنکه موسی از خداوند خواسته بود که وارد سرزمین موعود شود، این تقاضای او مورد اجابت قرار نگرفت، و خدا به او دستور داد تا یوشع را به جانشینی خود برگزیند. موسی در نزدیکی سرزمین موعود سه خطابه‌ی پندآمیز برای قوم خود ایراد کرد و در آنها از ۴۰ سال سرگشتگی و از خلاصه‌ی شریعت تورات سخن گفت. پس از آنکه از بالای کوه فسجه نظری از دور بر سرزمین موعود انداخت، در حالی که ۱۲۰ سال از عمرش گذشته بود، جان سپرد و قبر او ناشناخته ماند.

موسی در روایات اسلامی. در روایات اسلامی و در قرآن داستان موسی با تفاوتهای جزئی با آنچه در عهد آمده است نقل شده. فرعون نوزادان بنی اسرائیل را میکشت. مادر موسی چون او را زائید در تابوتی گذاشت و به آب انداخت، و به خواهر موسی گفت تابوت را بر روی آب دنبال کند و ببیند که آب آن را کجا میبرد. تابوت بر روی آب میرفت تا آنکه به نزدیک خانه‌ی فرعون رسید. کنیزان آسیه، زن فرعون، برای شست و شو به کنار آب آمده بودند و چون تابوت را دیدند آن را برداشته پیش آسیه بردند. آسیه تابوت را باز کرد، و چون کودک را در آن دید بر او رحم آورد و او را دوست بداشت. چون فرعون از پیدا شدن کودک در تابوت خبردار شد خواست او را بکشد، ولی به اصرار آسیه از کشتن او چشم پوشید. پس برای او زنان شیرده خواستند و خداوند پستان زنان را بر او حرام فرمود تا آنکه خواهر او که ناظر بر کارش بود ایشان را به مادر موسی راهنمائی کرد. چون مادر موسی پستان در دهان موسی گذاشت، موسی فوراً شروع به مکیدن شیر کرد. موسی در خانه‌ی فرعون تربیت میشد. روزی فرعون او را در آغوش گرفت، و او ریش فرعون را به دست خود کند. فرعون در خشم شد و خواست او را بکشد ولی آسیه مانع شد و گفت او کودک است و چیزی نمیداند. برای امتحان عقل او آتش و یاقوت را در برابر او گذاشتند تا ببینند کدام را خواهد گرفت. موسی میخواست که یاقوت را بر دارد ولی جبرئیل او را به آتش راهنمائی کرد و او آتش را به دهان گذاشت و بعد آن را به دور انداخت. آتش زبان موسی را سوزانید و از آن پس در زبان او لکنتی پیدا شد، و به همین جهت است که در قرآن از خدا میخواهد که لکنت زبان او را برطرف کند تا قومش سخنان او را درک کنند. پس از آنکه موسی بزرگ شد روزی در شهر دو مرد را دید یکی از بنی اسرائیل و دیگری از مصریان که با هم نزاع میکردند. اسرائیلی موسی را به کومک خود خواست و موسی مصری را کشت. روز بعد باز همان اسرائیلی را دید که با مصری دیگری نزاع میکند و باز از او درخواست یاری میکند. موسی او را سرزنش کرد و چون خواست به کومک مصری درآید اسرائیلی گفت تو میخواهی مانند دیروز کسی را بکشی. موسی دست از ایشان برداشت و رفت، ولی آن مرد مصری قصه‌ی قتل او را در شهر فاش کرد و فرعون فرمان داد که او را دستگیر کنند. موسی را خبر دادند که فرعون در پی کشتن او است. موسی از شهر بیرون شد و در راه فرشته‌ای را دید که او را به سوی مدین راهنمائی کرد. در مدین گروهی را که آب از چاه میکشیدند دید، و دید که دو دختر گوسفندان خود را در کناری نگه داشته‌اند، و چون علت آن را پرسید دختران گفتند منتظرند تا همه‌ی مردم آب از چاه بکشند و بعد ایشان گوسفندان خود را آب دهند. موسی را بر ایشان رحم آمد و بر کنار چاهی که بر سر آن تخته‌سنگی نهاده بودند آمد و سنگ را برداشت و گوسفندانشان را آب داد و خود گرسنه به سایه‌ی درختی پناه برد. دختران به خانه‌ی پدر خود که پیرمردی بود رفتند و قصه‌ی موسی را گفتند، و او یکی از ایشان را فرستاد تا موسی را به خانه بیاورد. این پیرمرد، که در روایات اسلامی هم شعیب و هم یثرون خوانده شده است، موسی را اجیر کرد تا ۸ یا 10 سال گوسفندان او را بچراند و او در عوض یکی از دختران خود را به او بدهد. بعضی از روایات یثرون را پسر برادر شعیب خوانده‌اند. پس از آنکه موسی مدت 10 سال شبانی شعیب کرد و دختر او را که صفوره نام داشت بگرفت، با خانواده‌ی خود از مدین بیرون رفت. این موقع گویا فصل زمستان بود و موسی راه گم کرد و در میان راه آتشی بر درخت دید و برای گرفتن آتش نزدیک آن رفت، که ناگاه از آتش آوازی بر آمد که من خدای جهان هستم. خداوند به موسی امر کرد که عصای خود را بیندازد، و چون موسی عصای خود را انداخت عصا مار شد، و نیز امر کرد که دست به گریبان خود کند و بیرون آرد و چون چنین کرد دستش سفید بود بی آنکه بیماری برص داشته باشد. این دو برای موسی نشانه‌ی آن بودند که او پیغمبر است و برای هدایت فرعون و نجات بنی اسرائیل باید به مصر رود. موسی از خداوند خواست که برادرش هارون را نیز با او یار کند، و خداوند اجابت فرمود. موسی و هارون نزد فرعون رفتند و فرعون او را شناخت و گفت ما ترا نزد خود پروراندیم و اکنون تو دعوی پیغمبری میکنی. موسی نشانه‌هائی را که خدا فرموده بود به فرعون بنمود، ولی فرعون ایمان نیاورد و برای مقابله با عصای فرعون جادوگران مملکت را جمع کرد و گفت تا در روز معین جادوهای خود را به موسی نشان دهند. جادوگران در روز معین با جادوگری خود چوبها و ریسمانها انداختند و همه‌ی آنها به نظر مار آمد چنانکه موسی ترسید ولی به الهام الاهی عصای خود را انداخت که اژدهائی شد و همه‌ی مارهای جادوگران را بلعید. جادوگران ترسیدند و ایمان آوردند، و فرعون همه را به قتل تهدید کرد. پس از آن خداوند قوم فرعون را به بلاهای گوناگون از طوفان و قحطی و ملخ و خون و غیره گرفتار کرد و در هر گرفتاری فرعون قول میداد که در صورت رفع آن ایمان بیاورد، ولی باز از قول خود بر میگشت تا آنکه خداوند دستور داد تا قوم بنی اسرائیل از مصر خارج شوند و به ترتیبی که مذکور است بنی اسرائیل از دریا گذشتند و فرعون و قوم او غرق شدند و بنی اسرائیل نجات یافتند. پس از آن موسی برای گرفتن شرایع و الواح الاهی به کوه رفت و سامری نام که مشتی از خاک پای اسب جبرئیل را گرفته بود آن را بر طلاها و زینت‌آلاتی که بنی اسرائیل از مصریان گرفته بودند پاشید و آن طلاها به صورت گوساله‌ی طلائی در آمدند. آن گوساله آواز گاو و گوساله میکرد، و بنی اسرائیل به آن فریفته شدند و آن را خدای خود خواندند. در این مدت موسی در کوه الواح را از خداوند دریافت کرد، و چون از خدا خواست که خود را به او بنمایاند تجلی الاهی بر کوه او را بیهوش کرد. چون موسی با الواح باز گشت و قوم خود را گوساله‌پرست دید سخت در خشم شد، و هارون برادرش را مورد تنبیه و سرزنش قرار داد. بنی اسرائیل خواستار توبه شدند ولی به ایشان گفته شد که توبه‌شان قبول نمیشود مگر آنکه شمشیر کشیده یکدیگر را بکشند. پس از آنکه عده‌ی زیادی به این ترتیب کشته شدند خداوند توبه‌ی ایشان را قبول فرمود. پس از آن خداوند ایشان را امر فرمود که به سرزمین اریحا بروند. موسی ۱۲ نقیب از ۱۲ سبط (قبیله) بنی اسرا-

ئیل انتخاب کرد که بروند و خبر سرزمین مقدس را بیاورند. 10 نفر از ایشان خیانت کردند و قوم موسی را از دخول به سرزمین مقدس ترساندند، و دو نفر، که یکی یوشع ابن نون و دیگری کالیب یا کلاب ابن یوفنه، پهلوان جنگاور باشد، خبر نیک آوردند. بنی اسرائیل از رفتن سر باز زدند و به موسی گفتند تو با خدای خود برو و با من دمی که در سرزمین مقدس هستند بجنگ، زیرا ما را طاقت ایشان نیست. موسی ناراحت شد و ایشان را نفرین کرد و به همین جهت خداوند ایشان را در بیابان سرگردان ساخت. در این سرگردانی که ۴۰ سال طول کشید غذای ایشان من و سلوی بود. چون آب خواستند موسی با عصا سنگ را بشکافت و ۱۲ چشمه از آن بیرون آمد که هر چشمه ازآنِ یکی از اسباط بنی اسرائیل بود. قوم موسی بجز من و سلوی سبزی و پیاز و سیر و عدس هم خواستند. خداوند در بیابان ابر را بر ایشان سایه‌افکن کرد. بدین ترتیب، پس از ۴۰ سال سرگردانی، بنی اسرائیل به نزدیک سرزمین مقدس رسیدند. نخست هارون وفات یافت و بعد موسی در گذشت و پس از او یوشع ابن نون به نبوت رسید و بنی اسرائیل را به اریحا برد.

موسی، جبل: ← طور سینا.

موسی، خور (xore musā)، از خورهای مهم ج ایران، کنار خلیج فارس؛ که تا ح ۸۰ کم در زمینلاد ممتد و عرض آن ۲٫۵ کم است. این خور نمونه‌ی کانال عمیقی است که در کشندانهای ساحلی واقع شده و بندابهای شتی مسیر آن را مدود نکرده است. رأس آن به کانالهای متعددی تقسیم میشود، و در همین ناحیه، در کنار قسمت علیای آن، بندر شاهپور قرار گرفته و در فاصله‌ی ۳۲ کیلومتری مدخل آن لنگرگاهی قرار دارد. کشندانهای شرقی آن تا ۵۶ کیلومتری امتداد دارند، و در همین جا خور غزلان (qazlān) واقع شده است. خورهای کوچک دیگری نیز با خورموسی مرتبط هستند. یکی از شاخه‌های شمالی خور موسی، خور دورق dāraq نامیده میشود. ناحیه‌ی باطلاقی واقع در بین فلاحیه و ساحل خلیج‌فارس هنوز به دورقستان معروف است.

موسی، صعود: ← عهدین غیر قانونی.

موسیا[1] (musiā) یا **مولسیا**[2] (moesiā) ناحیه‌ی قدیم، ل‌غ آسیای صغیر، که از ج به لیدیا و فریگیا، از ل‌ش به بیتینیا، و از ل و غ به پروپونتیس (← دریای مرمره) و دریای اژه محدود بود (حدود قطعی و دقیقی برای آن نمی‌توان تعیین کرد). شهرهای عمده‌اش پرگاموس و کوزیکوس بود. اولین اطلاع تاریخی که از مردم موسیا داریم استیلای کرزوس (شاه لیدی) بر آنهاست. پس از سقوط دولت لیدیا تا زمان اسکندر مقدونی، موسیا تحت استیلای امپراطوری ایران، و سپس تا شکست (۱۹۰ ق‌م) آنتیوخوس کبیر جزء دولت سلوکی بود، و آنگاه تحت استیلای روم در آمد، و از ۱۳۰ ق‌م جزء ایالت رومی آسیا شد.

موسی‌آباد (musi.ābād)، ده (جه ۱°۳۹۰ سث ۱۳۴۵ هش)؛ دهستان جلگه‌افشار، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۱۵کیلومتری جغ اسدآباد. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است. قالیبافی و گلیمبافی دارد.

موسی‌آباد، ده (جه ۱°۸۷۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۱۵کیلومتری جغ شهرضا. جلگه‌ای است وسیع، با آب و هوایی معتدل. محصولاتش غلات، پنبه، انگور، و خشکبار است. از صنایع دستی کرباسبافی دارد.

موسی ابن جعفر: ← امام موسی کاظم.

موسی ابن حفص: ← مازیار.

موسی ابن شاکر: ← بنو موسی.

موسی ابن عازار یهودی، نویسنده‌ی قرابادینی برای خلیفه معز فاطمی ← قرابادین.

موسی ابن عیسی: ← فخ.

موسی ابن عیسی الکسروی: ← خدای‌نامه.

موسی ابن میمون[3] (musa 'bne maymun) [ابوعمران موسی ابن میمون ابن یوسف ابن اسحاق القرطبی الاسرائیلی]، (۱۱۳۵–۱۲۰۴)، فیلسوف و طبیب و عالم دینی یهودی و یکی از شخصیتهای برجسته‌ی یهود. در کتب یهودی به رمبم (rambem) مشهور است، و آن اختصاری است مرکب از حروف اول نام یهودی او، ربن موسس بن میمون. پدر او میمونِ دَیّان یا قاضی یهود در قرطبه، و خود از دانشمندان یهود بود. جد بزرگ او ابدیه (obadyah) نام داشت، و ظاهراً به همین جهت است که در کتب اسلامی نام او را موسی ابن عبدالله یا موسی ابن عبیدالله نوشته‌اند. تولد او شب شنبه فصح (۱۴ نیسان) سال ۴۸۹۵ از خلقت عالم (به عقیده‌ی یهود) مطابق با سال ۱۱۳۵ (۵۲۹ هق) در قرطبه اتفاق افتاد. در ۱۱۴۸، هنگامی که موسی ۱۳ ساله بود، سپاه موحدون قرطبه را گرفتند و به تعقیب کسانی که مسلمان نبودند پرداختند، و در نتیجه میمون ناگزیر شد که با خانواده‌ی خود از قرطبه خارج شود و چندین سال در اسپانیا و شاید هم در پروانس سرگردان باشد. سرانجام میمون و خانواده‌اش در 1160 در شهر فاس مسکن گزیدند. این سالهای سرگردانی، با همه‌ی ناراحتیها و رنجهایش، برای موسی ابن میمون سالهای تحصیل علم بود، و او در این مدت توانست از علوم زمان خود اطلاعات وسیعی به دست آورد و حتی شروع به تألیف بکند. چنانکه در ۱۱۵۸ شروع به تألیف کتاب سراج با شرح مِشنا (مجموعه‌ی قوانین سنتی یهود) کرد، و در همان سال، به خواهش یکی از دوستانش، رساله‌ی کوچکی درباره‌ی تقویم یهود نوشت، و نیز حواشی بر شرح عده‌ای از رسالات تلمود بابلی نگاشت. مورخان اسلامی نوشته‌اند که در همین سالها عبدالمؤمن ابن علی، رئیس دولت موحدون، فرمان داد که یهود و نصارا از بلاد او بیرون روند یا اسلام بیاورند، و اگر اسلام نیاوردند و در مدتی معین از بلاد او بیرون نرفتند جان و مال ایشان در معرض تلف خواهد بود. موسی ابن میمون از کسانی بود که تظاهر به اسلام کرد و جزئیات احکام شرع اسلام را از قرائت و نماز در ظاهر به جا آورد تا آنکه فرصتی به دست آورد و از بلاد مغرب خارج شد. اما مورخان یهود این مطلب را قبول ندارند و به نامه‌هائی اشاره میکنند که موسی ابن‌میمون درآن یهودیان را از قبول دین اجباری منع کرده و آنها را به ترک فوری سرزمینی که در آن به ترک دین خود مجبور شده‌اند امر کرده است. بنا بر این، در ۱۱۶۵ میمون و پسرانش موسی و داود از مملکت موحدون بیرون رفتند و عازم فلسطین شدند، و در شهر عکا سکنی گزیدند. خانواده‌ی موسی ۵ماهی در عکا ماندند، و بعد از گردش در فلسطین و زیارت اماکن مقدس یهود عازم مصر شدند و از اسکندریه به قاهره رفتند و در شهر فسطاط اقامت گزیدند. در این میان میمون پدر موسی مرد و موسی به فراغت بال در زیر سایه‌ی برادرش که به جواهرفروشی اشتغال داشت به تألیف پرداخت و رهبری دینی و عرفی جامعه‌ی یهود قاهره را به دست گرفت. در ۱۱۶۸ موسی ابن میمون کار تألیف کتاب سراج را به پایان رسانید، ولی سال بعد برادر او، که در یک کشتی به سوی بندر رهسپار بود، در قهر غرق شد و خانواده‌ی خود و موسی را بدون درآمد گذاشت. موسی ابن میمون زندگی از راه دینی را ناپسند میداشت، و بدین جهت به طبابت که دانش آن را در اسپانیا و مغرب فرا گرفته بود پرداخت. میگویند ریچارد I، که در آن موقع به مناسبت جنگهای صلیبی در مشرق بود، او را به طبابت دربار خویش خواند، ولی موسی آن را نپذیرفت. در ۱۱۸۵ موسی ابن میمون از جمله‌ی اطبای القاضی الفاضل عبدالرحیم ابن علی بَیْسانی وزیر صلاح‌الدین ایوبی شد، و مورخان اسلامی نوشته‌اند که موسی ابن میمون هرگز در طبابت بتنهائی نظر نمیداد و با مشورت و مشارکت اطبای دیگر رأی خود را اظهار میکرد. در همین دوران، پس از مرگ زن نخستین خود، خواهر ابوالمعالی نامی را که از یهودیان و کاتب مادر نورالدین محمود زنگی بود به زنی گرفت و ابوالمعالی نیز با خواهر موسی ابن میمون ازدواج کرد. موسی در عین اشتغال به طبابت و رهبری جامعه‌ی یهودیان مصر دست به کار تألیفات مهمی زد که از جمله‌ی مهمترین کتب عالم یهود است. یکی از این کتب معتبر مشنا تورات (mešnā torāh؛ = بازگوئی قانون) است که از کتب بسیار مهم فقهی و کلامی یهود است. در این کتاب او سنن و قوانین تلمود بابلی و تلمود اورشلیمی را چنان مبوّب و منظم کرد که یافتن و فهم آن برای هر فرد باسواد یهودی آسان باشد. این کتاب به عبری فصیح و روشن نوشته شده و سبک آن عالی است. مشنه توراه به ۱۴ کتاب تقسیم شده است و چون کلمه‌ی ید به حساب ابجد ۱۴ است آن را یَدْ ها حَزَقَه [= دست نیرومند] نیز نامیده‌اند. قسمت اعظم کتاب شامل فقه و شرایع یهود است، ولی در آن مباحث کلامی و فلسفی و

(۱)Mysia (۲)Moesia (۳)Maimonides

اخلاقی نیز هست (کتاب اول در ما بعد الطبیعه و کتاب سوم در محاسبات نجومی برای معرفت تقویم یهود و کتاب ۱۴م در رد مسیحیت و اسلام است.) کتاب، پس از انتشار، شهرت و موفقیت عظیمی به دست آورد ولی موجب انتقادات سخت نیز شد. از جمله‌ی انتقادات آن بود که موسی ابن میمون در این کتاب منکر معاد جسمانی است و معاد را فقط روحانی میداند. در پاسخ ردی که رئیس یهودیان بغداد بر این نظر نوشته بود موسی ابن میمون رساله‌ی مَقْمَر تَحَیَّتْ ها مَیْتیم [= در باره‌ی معاد] را نوشت. کتاب دلالة الحائرین او به عربی است و آراء فلسفی او را در بر دارد. موسی ابن میمون در این کتاب خواسته است کلام یهود را به نظریات ارسطوئی‌ـ نوافلاطونی تفسیر کند و مسلماً تحت تأثیر فلاسفه‌ی بزرگ اسلامی، از قبیل فارابی و ابن سینا، قرار گرفته است. این کتاب هم در عالم یهود و هم در فلسفه‌ی مدرسی (← فلسفه، قسمت VI) مسیحیت قرون وسطی تأثیر مهم داشته است. کتاب اول دلالة الحائرین در باره‌ی صفات شبه انسانی است که در کتاب مقدس به خدا اطلاق شده است (از قبیل شنوا و بینا بودن و نظایر آن). البته او اطلاق این صفات را به خداوند مجازی میداند و خداوند را برتر از تعریف و توصیف میخواند و ماهیت خدا را عین وجود او میداند. در این کتاب آراء متکلمین اسلامی را در باره‌ی خداوند رد کرده است. کتاب دوم در باره‌ی اثبات وجود خدا از راه دلیل محرک غیر متحرک و از راه تمییز میان ممکن و واجب است. او در این کتب جهانشناسی ارسطو را میپذیرد و عقول عشره را که در کتب نوافلاطونیان آمده است با فرشتگان مذکور در کتاب مقدس یکی میداند. نیز در این کتاب از قِدَمِ عالم بحث میکند و آن را مردود میداند زیرا با فاعل مختار بودن خداوند مباین است. بحث دیگر این کتاب در باب نبوات است. موسی ابن میمون مانند فارابی در مدینه‌ی فاضله انبیا را مانند حکمای حاکم و متفننان مدینه‌ی فاضله میداند. در کتاب سوم دلالة الحائرین در باره‌ی ماهیت شرّ و مشیت الاهی و نظام طبیعت و زمینه‌ی تاریخی مناسک تورات و فضائل اخلاقی بحث میکند. متن عربی دلالة الحائرین با ترجمه‌ی فرانسوی و حواشی مهم به وسیله‌ی ز. مونک در سه جلد (۱۸۸۰–۸۱) به طبع رسیده است. این کتاب به زبانهای انگلیسی و آلمانی نیز ترجمه شده است. موسی ابن میمون کتابهای دیگری نیز در شرایع یهود و طب و منطق تألیف کرده است. علاوه بر آن نامه‌های زیادی در مسائل مختلف از او بر جای مانده است. پس از فوتش، جسد او را به شهر طبریه حمل کردند و در آنجا به خاک سپردند. قبر او اکنون در شهر طبریه زیارتگاه یهود است. موسی ابن میمون و آثار و عقاید او تأثیر عمیقی در عالم یهود داشته است و، چنانکه گفته شد، او از بزرگترین افراد جهان یهود محسوب میشود.

موسی ابن نصیر (musa 'bne nosayr) [ابو عبدالرحمان موسی ابن نصیر ابن عبدالرحمان ابن زید لخمی (یا بکری)]، ۱۹–۹۸ هق، حاکم و فاتح غرب؛ مت شام. عبدالملک ابن مروان وی را عامل بصره کرد تا خراج آنجا را جمع آورد. اما او مورد سوء ظن خلیفه واقع شد، و به عبدالعزیز ابن مروان، برادر خلیفه، حاکم مصر پناهنده شد، که او را نزد خلیفه به دمشق برد، و نیمی از صد هزار دینار غرامتی را که خلیفه برای او تعیین کرده بود خود به عهده گرفت و او را با خویش به مصر باز گردانید، و حکومت افریقیه (طرابلس) داد (۷۹ هق). موسی در همین سال قیروان را گشود، و بسیاری از قبایل بربر را به اطاعت آورد. سپس طارق ابن زیاد، بنده‌ی آزاد کرده‌ی خویش را، به جای خود به فرماندهی گماشت، و خود به افریقیه باز گشت. طارق در ۹۲ هق از تنگه‌ای که بعداً به نام او تنگه‌ی جبل طارق نام یافت، گذشت، و به اسپانیا وارد شد، و اثیخا و مالقه و قرطبه را گرفت و به جانب طلیطله راند و آنجا را نیز گشود. موسی که به پیشرفتهای طارق حسد میورزید، و به او گفته بود که از گشودن طلیطله خود داری کند، پسر خویش عبدالله را در افریقیه گذاشت، و خود به اسپانیا شتافت، و در برخورد با طارق او را به سبب نافرمانی سخت نکوهش کرد. اما سرانجام او را بخشید. خلیفه موسی را به دمشق خواند، و او در ۹۵ هق به دمشق وارد شد و مورد تکریم خلیفه قرار گرفت. اما خلیفه‌ی بعدی، سلیمان ابن عبدالملک، او را آزرد، پسرانش را معزول و مقتول کرد، و میخواست موسی را نیز بکشد؛ ولی دوستی عمر ابن عبدالعزیز او را از مرگ نجات داد. موسی در اثنای ادای فریضه حج در گذشت.

موسیان (musiān)، بخش (جمع ۴۷۶۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)؛ مشتمل بر دهستان **موسیان**. در دشت قرار گرفته و هوایش مانند اغلب نقاط خوزستان گرم است. بر طبق تصویبنامه‌ی تیرماه ۱۳۲۳ هش بخش موسیان از دهستان موسیان در جزء شهرستان دشت میشان تشکیل شد. مرکزش، **موسیان** (جمع ۸۵۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۶ ۱۵۰ـ کیلومتری لغ سوسنگرد واقع است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش و در فهرست تقسیمات کشور...، مردادماه ۱۳۴۴ هش، این بخش جزء شهرستان دهلران (سابقاً بخش) آمده است.

موسی چلبی: ← محمد I.

موسی خان مغول، ف ۷۳۷ هق، ۱۱مین پادشاه از سلسله‌ی ایلخانیان، نواده‌ی بایدوخان. امیر علی پادشاه، حکمران دیاربکر، او را به سلطنت بر داشت و رقیب و مدعی ارپاخان قرار داد، و در شوال ۷۳۶ هق، بعد از قتل ارپاخان، وی به سلطنت نشست، و زمام کارها به دست امیر علی پادشاه افتاد، و وزارت به امیر جمال‌الدین شروانی واگذار شد. چندی بعد، امیر شیخ حسن جلایر محمد خان مغول را به سلطنت بر آورد، و در جنگی که بین فریقین روی داد، امیر علی پادشاه مقتول و موسی خان منهزم شد (ذیحجه‌ی ۷۳۶ هق)، و سال بعد با طغاتیمورخان و بعضی امرای دیگر همدست شد، و به جنگ محمد خان و امیر شیخ حسن جلایر آمد، اما باز منهزم و گرفتار شد و به قتل رسید.

موسی خورنی[1] (xoreni)، نق قرن ۵م، نویسنده‌ی ارمنی. از آثار منسوب به او کتابی در تاریخ ارمنستان مربوط به حوادث تا سال ۴۵۰ میباشد (بعضی نکته‌سنجان تألیف این کتاب را در قرن ۷م میدانند). کتاب جغرافیای منسوب به او نیز ظاهراً از قرن ۷م است. بعضی از موعظه‌های موسی در دست است.

موسیر[2] (musir)، (*Allium ascalonicum*)، گیاه دائمی از تیره‌ی سوسنیها، و پیاز آن. برگ‌هایش بسیار شبیه به سیر ولی پیازش یک قطعه و تندی آن کمتر است. پیازش، پس از گرفتن تلخی آن، خوراکی است.

موسیقی ایرانی. سنت موسیقی که در کشور ایران و فرهنگهای تابع آن از آغاز تمدن ایران تا به امروز وجود داشته؛ در حال حاضر در ۱۲ مجموعه (← دستگاه، در موسیقی) گنجانده شده است. قطعاتی که در این مجموعه‌ها قرار دارند اغلب بسیار قدیمی است و ریشه‌ی آنها حتی به دوران قبل از اسلام میرسد. این موسیقی، به نوبه‌ی خود، بر فرهنگهای موسیقی اقوام مجاور سرزمین ایران، مخصوصاً ملل عرب، ترک، هندی، و افغانی اثر گذاشته، و در حقیقت یکی از سرچشمه‌های اصلی فرهنگ عظیم موسیقی اسلامی است.

برای تسهیل ارجاع، مندرجات این مقاله را به بخشهای زیر تقسیم کرده‌ایم:

I‌ـ تاریخ
II‌ـ فواصل و گامها
III‌ـ دوازده دستگاه
IV‌ـ فرمهای آهنگسازی
V‌ـ آلات موسیقی و آوازخوانی
VI‌ـ وضعیت کنونی

I‌ـ تاریخ. تفحص جهت یافتن شواهدی از چگونگی موسیقی در نخستین ادوار تمدن ایران متأسفانه نتایج مشخص و قابل استنادی به بار نمیآورد. امپراطوری هخامنشیان، با تمام افتخارات و عظمتش، سندی برای ما به جا نگذاشته که از آن بتوان به کیفیت واقعی موسیقی آن دوران دست یافت. بر مبنای نوشته‌های مورخان یونانی، دید بسیار مختصری از نقش موسیقی در دوران هخامنشی قابل استنتاج است. از نوشته‌های هرودوت چنین بر میآید که در مراسم آیینی زردشتیان سرودهای مذهبی خوانده میشده، و گزنوفون اشاراتی به موسیقی تشریفاتی و رزمی میکند. در مورد انواع آلات موسیقی آن دوران، بر اساس نوشته‌های قرون بعد و یافته‌هایی از آثار تاریخی، روشن است که کرنا، تابیرا (تبیره؛ نوعی طبل) و چنگ وجود داشته است. همچنین میدانیم که ایران بر فرهنگ یونان نفوذ یافته و سازهائی مانند بربط (← عود) و تنبور به آنجا رفته و به سازهای دیگری تبدیل شده است. جالب اینکه نفوذ معکوس، یعنی از یونان به ایران، زیاد نبوده،

(۱)Moses of Khoren (Chorene) (۲)shallot

حتی پس از تصرفات اسکندر، هلنیسم رخنه‌ی عمیقی در ایران نکرده بوده است.

اولین مدارک جالب توجه در باره‌ی موسیقی ایران باستان مربوط به دوران ساسانیان (ح ۲۲۶—ح ۶۵۲) است. این دوره عصر درخشانی در فرهنگ موسیقی بوده و موسیقیدانان دربار از موقع شامخی برخوردار بودند. در حجاریهای طاق بستان آلات موسیقی متعددی مانند چنگ، سرنا، بربط و تنبور دیده میشود. خسرو پرویز (۵۹۰—۶۲۸) موسیقیدانان متعدد و معتبری را در دربار خود داشته که از آن جمله‌اند نکیسا، بامشاد، سرکش، و باربد؛ و مهمترین آنان باربد بوده که تنظیم یک سیستم موسیقی حاوی هفت مقام خسروانی، ۳۰ لحن، و ۳۶۰ دستان (آهنگ، گوشه) را به او نسبت می‌دهند. ظاهراً تعداد این مقامات، الحان، و دستانها با روزهای هفته، ماه، و سال تقویم ساسانی تطبیق دارد. چگونگی این مقامات و آهنگها بر ما معلوم نیست، ولی اسامی بعضی از آنها در نوشته‌های کندی و ابن زیله، و مخصوصاً در خسرو و شیرین نظامی گنجوی آورده شده است.

با انقراض دولت ساسانی در ایران و اشاعه‌ی فرهنگ اسلامی در این سرزمین، بتدریج دانشمندان و هنرمندان ایرانی درصدد وفق دادن خود با مقتضیات جدید برآمدند، و در مدت کمی نوازندگان و خوانندگان ایرانی در هر گوشه از امپراطوری عظیم اسلامی نفوذ کردند. با روی کار آمدن خلفای عباسی مرکز خلافت از دمشق به بغداد منتقل شد. از این زمان به بعد موسیقیدانان و علمای ایرانی بارزترین عناصر در ترکیب فرهنگ اسلامی در شرق شدند.

در میان محققین و موسیقی‌شناسان برجسته‌ی این دوران ابراهیم موصلی و پسرش اسحاق موصلی، احمد ابن طیب سرخسی، رازی، و ابونصر فارابی را باید نام برد. فارابی برجسته‌ترین این موسیقیدانان بود و کتاب او به نام الموسیقی الکبیر شامل مباحث نظری، فواصل، مقامات، ایقاعات (نظمها و طرحهای ضربی)، و معرفی آثار موسیقی دوران وی میباشد. تحقیقات علمی او متکی بر نظریه‌های یونانیان باستان است و در احیاء این مراجع یونانی عامل مهمی بوده است.

به دنبال فارابی ابوعلی سینا (۳۷۰—۴۲۸ هق) نیز درباره‌ی موسیقی تألیفاتی دارد، از جمله در مبحث تأثیر که مبین حالات و اثرات روانی موسیقی است. همچنین در باره‌ی ارزشهای درمانی موسیقی سخن گفته و پیرامون ترکیبهای آرمونیک اصوات و مطبوع یا نامطبوع بودن آنها بحث کرده است. ابوعلی سینا ۱۲ مقام اصلی دوران خود را از این قرار نام برده است، رهاوی، حسینی، راست، بوسلیک، زنکوله، عشاق، حجاز، عراق، اصفهان، نوا، بزرگ، و مخالف. نکته‌ی قابل توجه این است که اسامی بعضی از این مقامات حتی در موسیقی امروز ایران وجود دارد. اما کاملاً روشن نیست که تا چه اندازه ساختمان و اصول این مقامات با آنچه امروز با همین نام وجود دارد تطبیق میکند.

بعضی از شعرای بزرگ آن دوران، مانند رودکی، فرخی، و غزالی با موسیقی نیز آشنا بودند و در مدح موسیقی سخن گفته‌اند. طی قرون ۱۲م و ۱۳م دو موسیقی‌شناس بزرگ دیگر از ایران بر خاستند که آثارشان مبنای موسیقی علمی در سراسر دنیای اسلامی قرار گرفت، فخر رازی و صفی‌الدین ارموی. آثار ارموی شامل کتب بسیار مشهوری چون کتاب الادوار و رسالة الشرفیه فی‌النسب التالیفیه است. دو محقق مهم دیگر را نیز باید نام برد، شمس‌الدین محمد آملی و جرجانی. آخرین موسیقیدان بزرگ دوران اسلامی عبدالقادر ابن غیبی است که در کتاب جامع الالحان وی اولین نمونه‌ی خط موسیقی ایران ثبت شده است.

با روی کار آمدن سلسله‌ی صفویه، ایران مسیر دیگری را نسبت به سایر کشورهای اسلامی خاور میانه پیمود و تحولات فرهنگی در ایران از آن زمان تاکنون با آنچه در سایر کشورهای اسلامی رخ داده متفاوت است. در دوران صفویه، کشور ایران پس از قرنها، بتدریج روی آرامش دید و، در سایه‌ی فتوحات سلاطین صفوی، وحدت ملی و تمامیت ارضی و ثبات سیاسی در کشور به وجود آمد. دفع دشمن خارجی امنیت داخلی را به دنبال داشت. از آغاز قرن ۱۶م تحقیقات علمی در موسیقی معوق ماند و بتدریج موسیقی فقط به عنوان یک هنر اجرائی انفرادی و نیمه‌پنهانی به حیات ضعیف خود ادامه داد. از این قرار بیشتر تکنوازی و بداهه‌سرائی مبنای کار قرار گرفت. همین روش تا امروز هم در موسیقی سنتی ایران کمابیش دنبال شده است.

سیستم دوازده دستگاه که امروز در موسیقی ایران وجود دارد میراث دوران قاجاریه است. قبل از این دوران، موسیقی ایرانی، مانند موسیقیهای عرب و ترک، بر مبنای مقامات مختلف به وجود آمده است، که تا قرن ۱۶م تعدادشان خیلی بیشتر از دوازده دستگاهی که در بالا ذکر شد بوده است. سیستم دستگاهها، که در بخش III مفصلاً از آنها بحث خواهیم کرد، در قرن ۱۹م به وجود آمد. در این سیستم مقامهای مختلف به صورت گروهی تحت عنوان دستگاه اجرا میشود. شخصیت عمده‌ای که اختیار تدوین این دستگاهها به او داده میشود میرزا عبدالله (۱۲۶۱—۱۳۳۷ هق) است که نوازنده‌ای برجسته در سه‌تار و یک معلم ممتاز بوده است.

از طرف دیگر، در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، نفوذ موسیقی غربی در ایران مشهود شد. یک نفر فرانسوی به نام بوسکه در ۱۸۵۶ استخدام شد تا ارکستری نظامی به وجود آورد. دو فرانسوی دیگر به نامهای رویون (ruyyon) و لومر (lēmer) پس از بوسکه به ایران آمدند و به همت ایشان یک مدرسه‌ی موسیقی تأسیس شد و نوازندگان متعدد برای اجرای سازهای بادی تربیت شدند. آهنگهای اروپائی که توسط این ارکستر نظامی اجرا میشد اولین مواجهه‌ی توده‌ی ایرانی را با موسیقی غربی موجب شد. حتی، مهمتر از این، آمدن خط موسیقی (نت) غربی بود که بتدریج از طرف موسیقیدانان ایرانی نیز فرا گرفته و به کار برده شد.

در نیمه‌ی اول قرن ۲۰م علینقی وزیری موسیقیدان ایرانی تحولات قابل توجهی در موسیقی و سرنوشت این هنر در ایران به وجود آورد. وزیری از موسیقیدانان مکتب قدیم بوده که چند سالی هم در فرانسه و آلمان مطالعه و تحصیل کرده است. در دهه‌ی ۱۹۲۰ وزیری یک مدرسه‌ی موسیقی احداث کرد که در آنجا عده‌ای از موسیقیدانان سرشناس امروزی ایران تربیت شدند. او تعدادی کتاب در باره‌ی تکنیک آلات موسیقی نوشته که اولین اثر وی به نام دستور تار حاوی نظریه‌ای در باره‌ی فواصل و گام موسیقی ایرانی است.

II— فواصل و گامها. موسیقی ایرانی مانند اکثر موسیقیهای شرقی مدال و یکصدائی است. مدها یا مقامهای (← مقام) این موسیقی متنوع و متعددند، زیرا فواصل اصلی که با آنها مقامها به وجود میآیند متعددند. در زمان صفی‌الدین ارموی یک گام ۱۷ پرده‌ای مبنای موسیقی ایرانی بوده است. همین گام در موسیقی سایر کشورهای اسلامی در خاور میانه اساس کار بوده که به نوبه‌ی خود از نظریه‌های قبلی به وجود آمده بوده است (← **فواصل در موسیقی ایرانی**).

در ۵۰۰ سال اخیر گام بسیار دقیق ۱۷-پرده‌ای بتدریج ارتباط خود را با عمل موسیقی عملی در ایران از دست داده است. دوران علما و محققان بزرگ موسیقی گذشت و بعد از عبدالقادر ابن غیبی تا اوایل قرن ۲۰م هیچ گونه کار تحقیقی و علمی قابل ملاحظه‌ای در باره‌ی موسیقی ایرانی انجام نشد. این سالهای طولانی شاهد در هم پاشیده شدن نظام موسیقی در ایران بود تا جائی که موسیقی امروز فقط با تخیل و آرزو میتواند رابطه‌ی خاصی با نظام گذشته داشته باشد. معهذا، یک نظریه‌ی معاصر موسیقی امروز ایران را با نظام صفی‌الدین مرتبط دانسته ولی امکانات تقسیم‌بندی پرده را در موسیقی امروز نه به سه فاصله بلکه به چهار فاصله معرفی میکند.

نظریه‌ی دیگری که در دهه‌ی ۱۹۲۰ توسط علینقی وزیری ارائه شد یک گام مصنوعی ۲۴ ربع پرده در اکتاو را مبنای موسیقی ایرانی معرفی میکند (← فواصل در موسیقی ایرانی). در نظریه‌ی دیگری در باره‌ی فواصل موسیقی ایرانی امروز چنین نتیجه‌گیری شده است که گام اکتاوی به عنوان عنصر حاکم در موسیقی ایرانی امروز مفهومی ندارد، و فواصل این موسیقی، به طور کلی، فوق‌العاده انعطاف‌پذیر است. عنصر اصلی ترکیب اصوات طرحهای ملودیائی است که آن را مایه گویند و در بسیاری موارد از محدوده‌ی یک دانگ یا یک پنتاکورد تجاوز نمی‌کند. از طرفی دیگر در بعضی موارد محدوده‌ای بیش از یک اکتاو شاخص ساختمان مقامات این موسیقی میباشد، چون اصوات در اکتاو بالاتر نسبت به همان اصوات در اکتاو پایین متفاوتند.

مابین فواصل موسیقی امرور ایران پرده نسبةً ثابتتر است و در حدود پرده‌ی بزرگ فیثاغورسی (۲۰۴ سنت) میباشد. نیمپرده نرمش بیشتری دارد ولی به طور متوسط در حدود ۹۰

سنت، برابر با یک L (لیما)، است. فواصلی که بین نیمپرده (پرده‌های میانی) قرار میگیرند بسیار متغیرند. همچنین پرده‌ی افزون بسیار انعطاف‌پذیر است (← فواصل در موسیقی ایرانی).

اینکه آیا فواصل فوق معرف یکی یا بیشتر از نظریه‌های قدیم بوده، و در حقیقت مشتق از آنها باشند، قابل بحث است. در واقع نرمش موسیقی امروز در حدی است که شاید بتوان هر یک از نظریه‌های قدیم یا جدید را در درون آن به اثبات رساند. واقعیت نهائی این است که موسیقی ایرانی امروز با پرده‌هائی کار میکند که بسیار انعطاف‌پذیرند. آلات موسیقی ایرانی یا دارای پرده‌های قابل حرکت هستند یا پرده‌ای ندارند، و از این قرار، بوضوح دیده میشود که تولید فواصل دقیق کلاً از امکانات این سازها به دور است. اغلب دیده میشود که نوازنده‌ی مثلاً یک ساز زهی بعضی پرده‌ها را به میل خود بالا یا پایین میبرد و مطابق سلیقه‌ی خود تنظیم میکند. همین امر مبین نرمش بسیاری است که در سبک اجرای این موسیقی عملاً متداول است.

خط موسیقی (← نت) غربی در طول 100 سال اخیر بتدریج در ایران پذیرفته شده است. دو علامت اضافی در این خط به کار برده میشود تا بالا یا پایین رفتن اصوات را به میزان کمتر از نیمپرده مشخص سازد، یکی از این دو علامت کرن نامگذاری شده که مشخص کننده‌ی پایین رفتن صدا در حد یک میکروتن (پرده‌ای که به میزان قابل ملاحظه‌ای از نیمپرده کمتر باشد) است. همچنین علامت (+)، که ⇐ سری خوانده میشود، مبین بالا رفتن صدا در حد یک میکروتن است. بدیهی است، همان طور که توضیح داده شد، این میکروتنها میزان ثابتی ندارند و انعطاف‌پذیرند.

III- دوازده دستگاه. ← دستگاه، در موسیقی ایرانی. در عرف موسیقی امروز معمولاً فقط هفت تا از ۱۲ دستگاه را به نام دستگاه میخوانند (← دستگاه در موسیقی)، و ۵ دستگاه دیگر که فرعی تلقی شده مرسوماً تحت عنوان آواز ذکر می‌شود، ابوعطا، دشتی، بیات زند (بیات ترک)، افشاری مشتق از شور، و بیات اصفهان مشتق از همایون. این ۱۲ دستگاه شامل ح ۳۰۰ قطعه است و قطعاتی را که در یک مجموعه قرار دارند گوشه می نامند؛ این گوشه‌ها عموماً دارای اسامی خاص خود نیز هستند.

اجرای هر دستگاه با یک یا چند قطعه، که صرفاً درآمد خوانده میشوند، شروع میشود. همین درآمدهاست که مقام و مایه‌ی دستگاه را معرفی میکند. در واقع وقتی به مقام یا مایه‌ی یک دستگاه می‌اندیشیم منظورمان مقام و مایه‌ای است که در قسمت درآمد آن دستگاه وجود دارد نه آنهائی که در گوشه‌های مختلف آن دستگاه ارائه میشود. بعد از قسمت درآمد گوشه‌های مختلف دستگاه یکی پس از دیگری قرار گرفته و در بسیاری از موارد مقام این گوشه‌ها با مقام درآمد متفاوت است و برای اجرای آنها مدولاسیون ضروری میشود.

از این قرار، یک دستگاه از تعدادی قطعات (گوشه‌ها) که دارای ساختمان مقامی و مایه‌ای مشخص هستند تشکیل میشود؛ این گوشه‌ها،

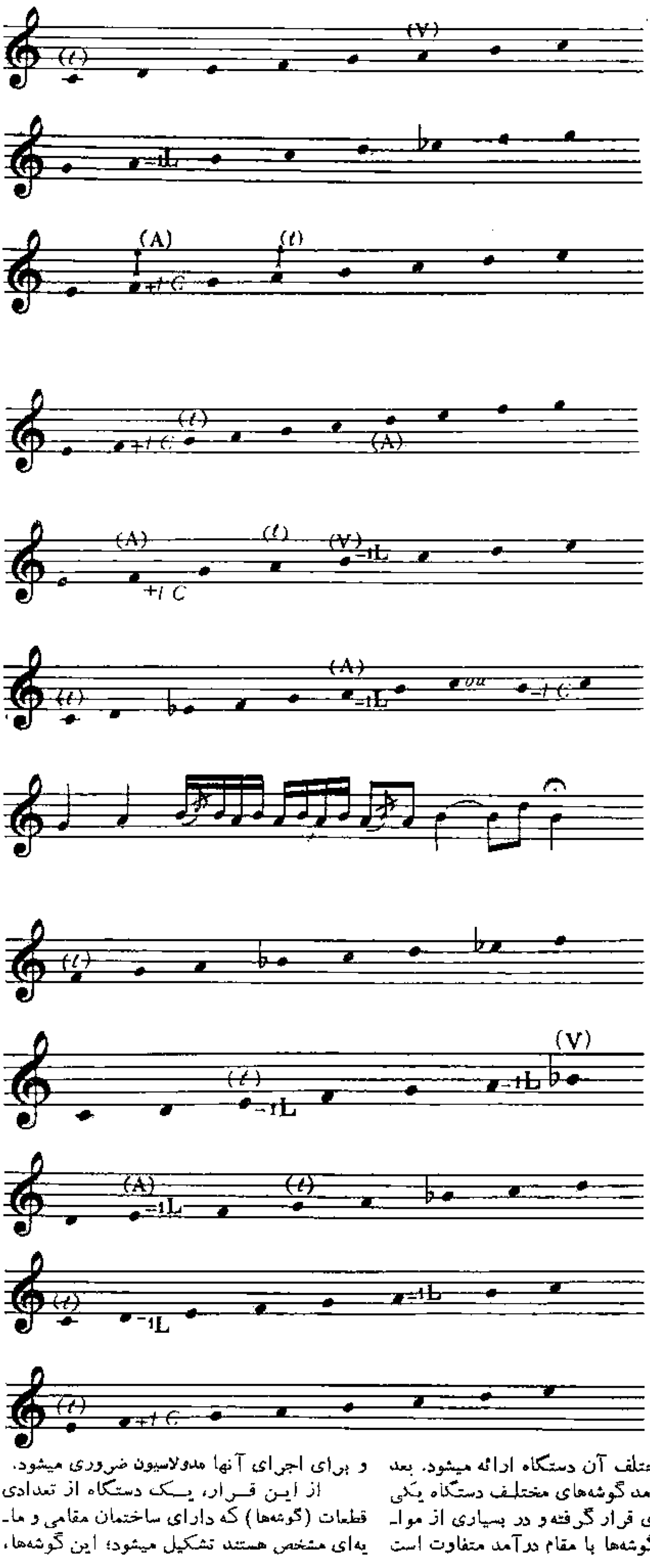

بر مبنای یک سنت خاص، به دنبال هم می‌آیند، و در بسیاری موارد منطقی قوی و قانع‌کننده برای در یک گروه قرار گرفتن آنها وجود ندارد. یک جمله‌ی افتتاحیه‌ـفرود (← کادانس) ـاین گوشه‌ها را به یکدیگر متصل میسازد، و در عین حال مقام و مایه‌ی دستگاه را، که در درآمد ارائه شده بود، پی در پی به گوش میرساند. بر این مبنا، بعد از هر گوشه، از طریق فرود، بازگشتی به درآمد معمول میشود. مقام و مایه‌ی یک دستگاه همان است که با درآمد آن دستگاه عرضه میشود. پس، وقتی مثلاً میگوئیم مقام شور، منظورمان مقامی است که در درآمد دستگاه شور ارائه شده است؛ وقتی مثلاً میگوئیم مایه‌ی شور بیاز منظور طرح آهنگی در درآمد این دستگاه است.

اجرای معمولی هر یک از دوازده دستگاه هیچگاه شامل تمام گوشه‌های آن دستگاه نخواهد شد، زیرا همه‌ی گوشه‌های دستگاه اغلب در محفوظات نوازندگان معمولی نیست؛ و، به علاوه، گنجاندن تمام آنها موجب طولانی شدن زیاده از حد اجرا خواهد شد. معمولاً انتخابی از چند گوشه انجام میشود که دارای هویت مقامی و مایه‌ای بارزتر و مشخصترند. همین گوشه‌های مشخصتر هستند که در محفوظات اکثر نوازندگان وجود دارند و همیشه تکرار میشوند. زمان اجرائی دستگاه، شامل درآمد و ۴ تا ۵ گوشه، اغلب بین ۱۵ تا ۳۰ دقیقه به طول می‌انجامد.

طرح مقامی هر یک از ۱۲ دستگاه، به طوری که در درآمد آنها عرضه میشود، از قراری است که در شکل صفحه‌ی ۲۹۱۰ آمده است.

اگر به فواصلی که در طرحهای فوق وجود دارند توجه کنیم، میبینیم که پرده متداولترین فاصله در موسیقی ایرانی است. بعد از آن دو نوع فاصله‌ی پرده‌ی میانی و سپس پرده‌ی کوچک (نیمپرده) مورد استفاده دارند؛ فاصله‌ای که از بقیه کمتر به کار میرود پرده‌ی افزون است (← فواصل در موسیقی ایرانی).

مهمترین گوشه‌های هریک از ۱۲ دستگاه عبارتند از:

۱ـ شور، تَلْمَک، گُلریز، بزرگ، عزال (ozzāl)، شهناز، قَرَچه، حسینی، بیاتِ کرد، و گریلی.

۲ـ ابوعطا، سَیْخی، حجاز، چهارباغ، و کبری.

۳ـ دشتی، بیدگانی، دشتستانی، غم‌انگیز، گیلکی، و عشاق.

۴ـ بیات ترک، دوگاه، روح الارواح، قطار، قَرائی.

۵ـ افشاری، بیات راجع، رُهاب، مسیحی، نهیب، و مثنوی.

۶ـ سه‌گاه، زابل، مویه، حصار، مخالف، و مغلوب.

۷ـ چهارگاه، زابل، مویه، حصار، مخالف، مغلوب، هُدی، پهلوی، رَجَز، و منصوری.

۸ـ همایون، چکاوک، طرْز، لیلی و مجنون، بیداد، زنْ داود، نوروز، زابل، عزال، شوشتری، منصوری، و بختیاری.

۹ـ اصفهان، بیات راجع، عشاق، شاه ختائی، و سوزو گداز.

۱۰ـ نوا، گَرْدانیه، بیات راجع، گوشْتْ، نیشابورک، خجسته، عراق، عشاق، حسینی، بوسلیک، نیریز، رهاوی، ناقوس، و تخت طاقدیس.

۱۱ـ ماهور، داد، خروانی، طوسی، آذربایجانی، فیلی، دلکش، نیریز، شکسته، نهیب، عراق، آشور، راک، و راک هندی.

۱۲ـ راست‌پنجگاه: خسروانی، روح‌افزا، نیریز، زابل، پنجگاه، قرچه، مُبَرْقَع، سپهر، نهیب، عراق، آشور، طرز، لیلی و مجنون، نوروز، ماوراء النهر، و راک.

یادآور میشویم که در هر دستگاه، قبل از ارائه‌ی گوشه‌ها، یک یا چند درآمد اجرا می‌شود. نگاهی به صورت فوق روشن میسازد که بعضی گوشه‌ها در ضمن دو یا چند دستگاه وجود دارد؛ مثلاً، عشاق در دستگاههای دشتی، اصفهان، و نوا گنجانده شده است. در بعضی موارد، مانند عشاق، مقام و مایه‌ی گوشه ثابت میماند؛ اما، در موارد دیگر، مانند گوشه‌هائی که هم در سه‌گاه و هم در چهارگاه وجود دارند، مقامها عوض میشوند ولی طرح اصلی مایه یکسان باقی میماند. البته باید متذکر شد که مفهوم مایه طرح مشخص آهنگی نیست، بلکه مایه در حقیقت یک اسکلت بنیادی است که نوازنده یا خواننده بر مبنای آن بداهه‌سرائی میکند. تنها از طریق تجربه‌ی بسیار و آشنائی گوش با موسیقی ایرانی میتوان هویت مایه‌ها را برای هریک از گوشه‌ها تشخیص داد.

با درنظر گرفتن اینکه هر یک از گوشه‌های مذکور فوق در ردیف دوازده دستگاه مقام و مایه‌ی مشخص خود را دارند، روشن میشود که موسیقی ایرانی میتواند امکانات وسیعی در بیان عاطفی داشته باشد. موسیقی ایرانی، برخلاف تصور عامیانه، سراسر و تماماً غم انگیز نیست؛ اما آنچه احیاناً به چنین برداشتی منتهی میشود این است که در ردیف موسیقی ایرانی اکثریت قطعات فاقد وزن مشخص هستند. در واقع، هم از نظر آهنگ و هم از نظر وزن، نوعی بداهه‌سرائی انجام میشود، اما بداهه‌سرائی وزنی آن قدر آزاد است که احساس ضربان ثابت و معینی را ایجاد نمیکند. همین عدم احساس حرکت ریتمیک منجر به نوعی رکود در این موسیقی میشود که به نوبه‌ی خود به افسردگی تعبیر می‌شود.

IV- فورمهای آهنگسازی. تحولاتی که از اواخر قرن ۱۹م پیش آمده قطعات جدیدی به دستگاههای ایرانی اضافه کرده است. تفاوت اصلی در این است که این قطعات ساخته‌ی افراد معاصر و مشخص است، و فورم و کیفیت آهنگی و وزنی مشخص دارد. این قطعات شامل ۳ فورمِ سازی (پیش‌درآمد، رنگ، و چهارمضراب) و یک فورم آوازی (تصنیف) است.

پیش‌درآمد. در قطعات موسیقی سنتی بداهه‌سرائی نقش اصلی دارد، و از این قرار بیش از یک ساز (نوازنده) در یک زمان نمی‌تواند به اجرای آن بپردازد. با نفوذ موسیقی اروپائی در اواخر قرن ۱۹م، نوازندگان ایرانی به موضوع گروهنوازی (در مقابل تکنوازی) جلب شدند. بنابراین نوعی موسیقی با ساختمان آهنگی و ضربی مشخص ضروری به نظر میرسید. در این زمینه بود که یک فورم سازی به نام پیش‌درآمد ابداع شد. مبتکر این فورم را عده‌ای ← غلامحسین درویش، و عده‌ای دیگر رکن‌الدین مختاری میشناسند. پیش‌درآمد در مفهوم یک پرلود، که قبل از درآمد دستگاه اجرا شود، آمده است.

مطالب آهنگی برای پیش‌درآمد از مایه‌ی درآمد و بعضی از گوشه‌های عمده‌ی دستگاه اخذ میشود. از این قرار پیش‌درآمد، مانند خود دستگاه شامل چند مدولاسیون است. در پایانْ همیشه بازگشتی به مقام و مایه‌ی درآمد منظور میشود. پیش درآمد از نظر وزن در ضربهای دوتائی، سه تائی، و گاهی هم چهارتائی است. سرعت آن معمولاً معتدل، و زمان اجرای آن ح ۲ تا ۴ دقیقه است.

رنگ. در اساس رنگ برای رقص است، و در پایان اجرای یک دستگاه گذارده میشود. رنگهائی از دوران قاجاریه و قبل از آن وجود دارند که سازندگان آنها ناشناخته است، ولی گروه وسیعتری از رنگها مربوط به دوران معاصرند و سازندگان آنها مشخص میباشند. رنگ تقریباً همیشه در ضرب (← وزن) ۶/۸ نسبةً تند است. فورم ساختمانی آن شبیه به پیش درآمد بوده و آهنگ آن یادآور از درآمد و بعضی از گوشه‌های عمده‌ی دستگاه است.

چهارمضراب. به خلاف دو فورم قبلی، چهارمضراب برای گروهنوازی نیست و بیشتر به منظور نشان دادن قابلیت نوازنده در فن نوازندگی ارائه میشود و تا حدی شبیه به یک اتود (قطعه‌ای با حرکت تند که مسائل فنی در هنر اجرائی را مطرح کرده و ضمناً به تکنواز فرصت خودنمائی بیشتری میدهد) در موسیقی غربی است. چهارمضرابهای قدیمی تک تِمی (مونوتماتیک) هستند، ولی آنهائی که در این اواخر توسط آهنگسازان معاصر ساخته شده‌اند عموماً طولانیتر بوده و شامل مدولاسیون نیز میشوند. چهارمضراب اکثر بر مبنای یک طرح ریتمیک تکرارشونده ساخته میشود و اغلب در ضرب ۶/۸ یا ۶/۱۶ است.

موقعیت چهارمضراب در اجرای دستگاه کاملاً روشن نیست. پیش از یک چهارمضراب را میتوان در اجرای یک دستگاه گنجانید. نیز میتوان چهارمضرابی را در آغاز اجرا و حتی قبل از درآمدها یا بین گوشه‌های مختلف قرار داد، در صورت دوم مقام و مایه‌ی چهارمضراب مربوط به گوشه‌ای خواهد بود که یا قبل از آن میآید یا بعد از آن. همچنین میتوان چهارمضرابی را قبل از رنگ یا به جای رنگ در پایان دستگاه اجرا کرد.

نوازندگان معاصر علاقه‌مندند که اجزاهای خود را با تعداد روزافزونی چهار مضراب مخلوط سازند که بعضی از آنها از ساخته‌های خودشان باشد. چنین به نظر میرسد که یکی از نتایج نفوذ موسیقی غربی توجه بیشتر به قطعاتی است که جنبه‌ی نمایشی داشته و به نوازنده اجازه‌ی خود نمائی میدهد، و حال آنکه در موسیقی اصیل ایرانی این گونه مطالب زیاد مطرح

نبوده است.

تصنیف. یک فورم آوازی است که طرح ساختمانی آن مشابه پیش‌درآمد است، ولی در پایان دستگاه قبل از رنگ قرار داده میشود. تعداد معدودی تصنیف وجود دارد که سازنده‌ی آنها مشخص نیست، ولی اکثر تصنیفها مربوط به دوران معاصر بوده و مصنفشان شناخته شده است. اصیلترین تصنیفها ساخته‌ی ۳ شاعر و موسیقی‌شناس اوایل قرن حاضر ـ عارف، شیدا (ف ۱۳۲۶ هق)، و ⇐ امیر جاهد ـ است. در سالهای اخیر تصنیف‌سازی سیر انحطاطی طی کرده و به آهنگهای عامیانه‌ای تبدیل شده است که دارای مبانی موزیکال و شعری ضعیفی هستند. این تصنیفهای جدید معمولاً تحت عنوان ترانه شناخته میشوند، و عوامل موسیقیهای غیر ایرانی به مقدار زیادی در آن رخنه کرده است.

۷ـ آلات موسیقی و آوازخوانی. موسیقی ایرانی در طی تاریخ طولانی خود از سازهای مختلف استفاده کرده است. در واقع ایران مرجعی است که از آن سازهای مختلف به دیگر کشورهای جهان انتقال یافته است. (نامی که در کشورهای دیگر به این سازها داده شده در داخل کروشه و با حروف ۸ نازک چاپ شده است). از جمله‌ی این‌سازها طنبور(پاندورا)، رباب(ریک)، بربط (← عود) [باربیتون] به اروپا رفته‌اند. همچنین سازهای دیگری مانند سرنا [زورنا]، دهل[داوول]، سنتور[سنتوری]، و نی [نای] به مناطق خاور نزدیک، کشورهای بالکان، و حتی هندوستان رخنه کرده است. بعضی از این سازها از جمله رباب، طنبور، و سرنا هنوز در موسیقی محلی مناطق مختلف کشور موجود است. در موسیقی سنتی و شهری امروز فقط ۶ ساز مورد استفاده‌ی زیاد دارند که عبارتند از: سه‌تار و تار، هر دو با حدود صوتی دو اکتاو و یک پنجم؛ سنتور، با حدود صوتی کمی بیش از سه اکتاو؛ کمانچه، با حدود صوتی سه اکتاو؛ نی؛ ضرب یا تمبک؛ عود و قانون. عود و قانون که در تاریخ موسیقی ایرانی مقام والائی داشته‌اند، در قرون اخیر محبوبیت خود را از دست داده، و امروز بندرت مورد استفاده‌اند. در سالهای اخیر کوششهائی در راه احیای این دو ساز به عمل آمده و میتوان تصور کرد که در آینده مقام مهمتری را در موسیقی ایرانی اشغال کنند، همان طور که در موسیقی سایر نقاط خاورمیانه حائز اهمیتی شایان هستند.

در قرن ۲۰م عموم سازهای موسیقی غربی به موسیقی ایرانی رخنه کرده و مورد استفاده قرار گرفته‌اند. مخصوصاً ویولن که با حالات موسیقی ایرانی توافق زیاد دارد و مورد استفاده‌اش در حدی است که دیگر به عنوان سازی خارجی تلقی نمیشود. به علاوه، بقیه‌ی سازهای خانواده‌ی ویولن، و همچنین کلارینت (← قره‌نی)، اوبوا، فلوت، ترومپت، و پیانو (که حتی با تغییر کوک برای موسیقی ایرانی بسیار بی‌تناسب است) به کار گرفته میشود. اغلب این سازها در ترکیب با سازهای ملی به صورت ارکستری شنیده میشود.

سبک آواز در موسیقی ایرانی کاملاً مشخص، و از هر نوع خوانندگی در کشورهای مجاور بسهولت قابل تمییز است. روش تحریر و تزیین صدا به نحوی است که در هیچ نوع موسیقی دیگری مشابه ندارد؛ و این خود هنر فوق العاده جذابی است که متأسفانه در ۵۰ سال اخیر شدیداً رو به انحطاط رفته است. خوانندگان بزرگ دو نسل پیش مانند قمرالملوک وزیری، اقبال‌السلطان (ف ۱۳۵۱ هش)، و طاهرزاده (ف ۱۳۴۴ هش) در حال حاضر جانشینی نیافته‌اند.

یک خواننده معمولاً توسط سازی همراهی میشود. خواننده است که بداهه‌سرائی میکند و سازِ همراهی‌کننده میکوشد تا همراه او بیاید و در نتیجه خود به خود یک نوع کانون یا کانن ارائه میشود. در پایان جمله خواننده مکث می‌کند و ساز همراهی کننده همان جمله را مجدداً، از آغاز تا انتها تکرار میکند. نوازنده بایستی بسیار مجرب باشد تا بتواند خواننده را دنبال، جملات طولانی او را در خاطر حفظ، و مجدداً تکرار کند.

۶ـ وضعیت کنونی. در گذشته موسیقیدان از طرف دربار و اشراف حمایت میشده است، ولی تحولات معاصر شرایط دیگری را به وجود آورده است. در سازمان امروزی کشور دو مرجع نسبت به حفظ و توسعه‌ی فرهنگ موسیقی مسئولیت دارند. یکی از این دو وزارت فرهنگ و هنر است که مدارس حرفه‌ای را اداره میکند، کنسرتهائی در تهران و سایر نقاط کشور رو به راه میسازد، و انتشاراتی دارد. چند کتاب قابل توجه از طریق وزارت فرهنگ و هنر انتشار یافته که یکی از آنها شرح ردیف موسیقی ایرانی بر مبنای مجموعه‌ی مرحوم موسی معروفی است. دومین مرجعی که به فعالیتهای موسیقی میپردازد سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران است. در حقیقت، باید گفت که سازمان رادیو و تلویزیون مرجع اصلی برای کاریابی نوازندگان و خوانندگان است که ضمناً عاملی در راه ابتذال و انحطاط موسیقی ملی شده است، نوعی موسیقی که مخلوطی از عوامل مختلف با سازهای ایرانی و غربی و با به کار گرفتن نوعی آرمونی ابتدائی ترکیب میشود از طریق رادیو رایج شده است. این نوع موسیقی کم‌ارزش محبوبیت فراوانی یافته. در همین موسیقی سبک ارزشهای تجارتی کشف شده و کمپانیهای صفحه پرکنی متعدد این نوع موسیقی را به وفور تولید کرده و در دسترس مردم قرار میدهند. خوانندگان بیسواد و بی‌استعداد به تعداد زیاد به شهرت و کامیابی رسیده‌اند. شاید این تحول با آنچه در کشورهای غربی نیز رخ داده زیاد متفاوت نباشد، ولی ملل غرب این خوشبختی را دارند که دارای یک سنت کتبی در موسیقی هستند و موسیقی مبتذل امروزیشان نمیتواند سنت گذشته را از بین ببرد. ولی در ایران سنت موسیقی شفاهی است، و حفاظت آن صرفاً از طریق ادامه‌ی سنت شفاهی مقدور است. چنانچه این موسیقی مبتذل امروزی به صورت رسمتری اشاعه یابد امکان اضمحلال تمامی فرهنگ موسیقی سنتی و محلی در پیش خواهد بود.

موسیقی ایرانی، دستگاههای: ← موسیقی ایرانی، قسمت III.

موسیقی ایرانی، فواصل: ← موسیقی ایرانی، قسمت II.

موسیقیدانان پنجگانه: ← گروه پنج‌نفری.

موسیقی مجلسی[1]، نوعی موسیقی که توسط گروه‌های کوچک سازی اجرا میشود. ترکیبهای کوچک سازی از قرون وسطی مرسوم بوده و آثار فراوانی از دوران رنسانس نیز برای چنین ترکیبهائی ساخته شده است. فرم اصلی موسیقی مجلسی در دوران باروک تریوسونات (← سونات) بوده، و از اواسط قرن ۱۸م متداولترین فرم در موسیقی مجلسی کوارتت زهی است؛ مخصوصاً کوارتتهای هایدن، موتسارت، بتهوون، و شوبرت شهرت و اهمیت بسیار دارد. در دوران رمانتیک آهنگسازانی چون شومان، برامس و دوورژاک موسیقی مجلسی زیاد نوشته‌اند و در قرن ۲۰م نیز آثار موسیقی مجلسی فراوان تصنیف شده است. علاوه بر کوارتت زهی، فرمهای متداول دیگر موسیقی مجلسی با ترکیبهائی از سازهای مختلف تحت عناوینی تریو، کوینتت، سکستیت، سپتیت، اکتیت و غیره وجود دارد. نیز ← سونات.

موسیل: ← موزیل، آلویس.

موسیو[2] یا **مسیو** (هر دو mosiê) [فنـ ← آقا]، به عنوان اسم خاص، در تاریخ فرانسه، ازعناوین برادر ارشد شاه. از زمان لوئی XIV معمول شد.

موسی و شبان، نمایشنامه‌ی منظومی مقتبس از مثنوی مولوی که نخستین‌بار در ۱۳۱۴ هش چاپ و در تالار دانشسرای عالی در مثنوی بیات اصفهان خوانده و اجرا شد.

موش[3] (muš)، نام جنسهای گوناگون جوندگان کوچکی که در همه‌ی قاره‌ها زندگی میکنند. موشها دارای پوستی نرم به رنگ خاکستری یا قهوه‌ای؛ با دمی بشمالو، و گوشهای بزرگ هستند. موش خانگی (موس موسکولوس *Mus musculus*) از جوندگان پرّ قدیم است که ظاهراً اصلش از آسیای مرکزی است، و از جاده‌های تجارتی و به وسیله‌ی مسافران به همه‌ی قسمتهای جهان راه یافته است. در خانه‌ها زندگی میکند، و اغلب مواد غذائی را آلوده میسازد و خسارات فراوان به مخازن غله و چرم و مواد دیگر وارد میآورد؛ معمولاً در سال ۵ تا ۷ بچه میآورد.

موش پوزه‌دراز[4] (muše puze-dāz)، پستاندار جونده از تیره‌ی موشها از نوع سرکی (*Sorex*) که در اروپا و آسیا و امریکا یافت میشود. بوی مشک میدهد و بدنش باریک و طولش (با دم) از ۷۵ سه تا ۲ متر است. بسیار پرخور و سخت جنگجو است.



موش پوزه‌دراز

موشح، در علم بدیع، ← توشیح.

---

(۱) chamber music (۲) Monsieur (فنـ) (۳) mouse (۴) shrew

موش خرما[1] (muše xorma)، پستاندار جونده‌ی نزدیک به سنجاب، از نوع مارموتا (*Marmota*)، دارای بدن قوی و گوش‌گرد و پنجه‌های قوی حفار و موی فشرده‌ی خشن. عموماً به رنگ خرمائی (سر موها غالباً سفید)، در سوراخهای زمین زیسته، و زمستانخواب است (← زمستان‌خوابی). پوست نوع بتر قدیم آن برای پوشش به کار میرود.


موش خرما

موش صحرائی[2]، پستاندار جونده، از نوع راتوس (*Rattus*)، که در تمام سطح زمین پراکنده است. ظاهراً از آسیا به اروپا و امریکا رفته است. جانوری است مضر و موجب انتشار تیفوس و طاعون و بیماریهای دیگر میشود.

موش قطبی[3] (muše qotbi)، پستاندار جونده از گروه موشها. موش قطبی معمولی خرمائی، از نوع لموس (*Lemmus*)، در نواحی شمالگان و جنوبگان زندگی میکند، و موی بلند خرمائی یا خاکستری یا سیاه دارد. هر وقت عده‌ی آنها زیاد شود و غذا کم به دست آورند، به مهاجرت دسته‌جمعی میپردازند، و از راه آب دریا خود را به ممالک اسکاندیناوی رسانده در سر راه خود گیاهان را میخورند، و اگر خشکیها دور باشد چندان شنا میکنند که عاقبت غرق میشوند. موش قطبی طوقدار (*Dicrostonyx*) داخل مدار قطبی در زمستان به رنگ سفید در میآید. موش قطبی امریکای شمالی (شکل) (*Synaptomys*) نوع وابسته‌ی به آن است.


موش قطبی

موشک یا راکت[4] (räket، از انگل)، پرتابه یا نقاله‌ای که نیروی پرتاب آن از موتوری است که پیشرانه‌ی آن از واکنش جهش به عقب گازهائی که تولید میکند، حاصل میشود. برای اصطلاحاتی که در این مقاله به کار رفته است ← فضا پیمائی، مقدمه. اساس کار موتور راکت مستقیماً بر قانون سوم حرکت متکی است (← عمل و عکس العمل). تفاوت موتور راکتی با موتور جتی در آن است که راکت همه‌ی مواد لازم (و از جمله اکسیژن) برای کار موتور را با خود همراه دارد، و به همین جهت در فضای خارج جو زمین هم کار میکند؛ در صورتی که موتور جت برای احتراق سوخت به اکسیژن هوا نیازمند است. قسمت اصلی موشک اطاق احتراق آن است که در آن سوخت و ماده‌ی اکسنده، که روی هم رفته ماده‌ی پیشران را تشکیل میدهند، در نتیجه‌ی ترکیب با یکدیگر دما و فشار بسیار زیاد تولید میکنند. محصولات احتراق از گردنه‌ی این اطاق خارج میشود. و پیشرانه‌ی واکنشی نتیجه‌ی آن است. سرعت موشکها تا 5'600 کیلومتر در ساعت میرسد. پس از جنگ II، با گسترش تحقیقات موشکی در کشت و تجسس، امکان ساختن موشکهای دورپرواز فراهم آمد.

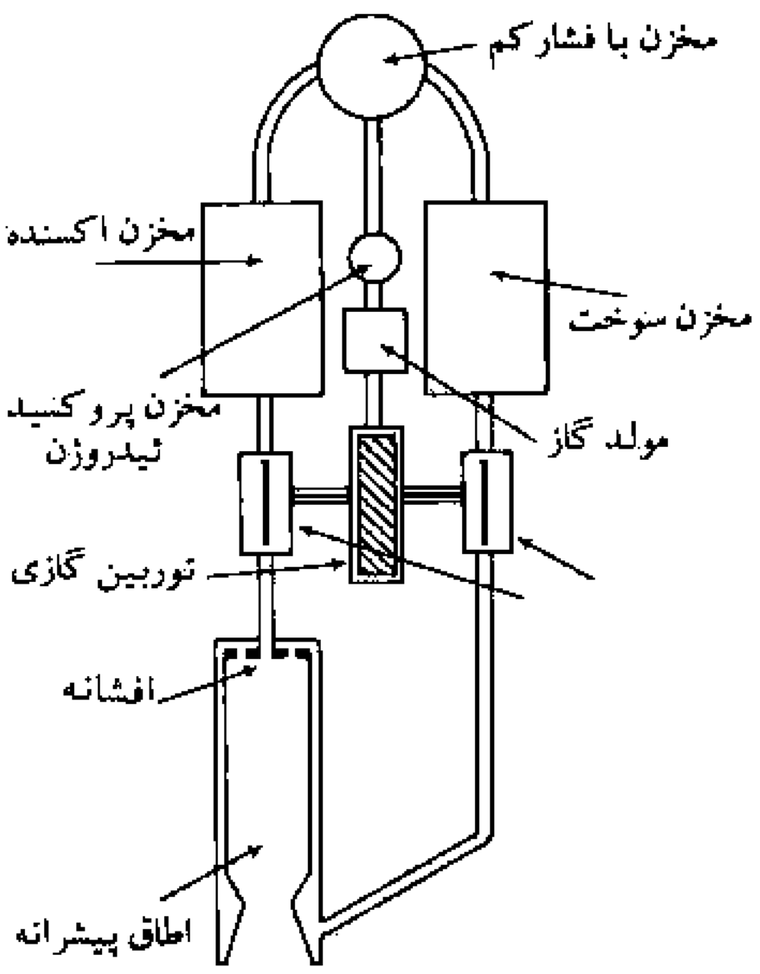

در موتورهای موشکی با پیشران مایع، سوخت و اکسنده، پیش از رفتن به اطاق احتراق به حالت مایعند، و در این اطاق با یکدیگر مخلوط و محترق میشوند. در موتورهای با پیشران جامد، سوخت و اکسنده به حالت جامد خوب با هم آمیخته شده‌اند. با آنکه در ساختمان موشکهای با موتور برقی یا هسته‌ای پیشرفت فراوان حاصل شده، همه‌ی موشکهای بین قاره‌ای شناخته‌شده‌ی کشت و تجسس و موشکهای مورد استعمال در پرتاب اقمار مصنوعی و سفینه‌های فضائی با سوخت شیمیائی کار میکنند.

تاریخچه

موشک در قرن ۱۱م توسط چینیان اختراع شد، و پس از آن در بعضی از کشورها در آتش‌بازی و منظورهای نظامی به کار میرفت. پیشرفتهای جدید در ساختن موشک از اوایل قرن ۲۰م است و این کسان در آن پیشقدم بوده‌اند، یک معلم ریاضی روسی به نام کنستانتین ادواردویچ تسیولکوفسکی؛ یک آلمانی به نام هرمان اوبرت (برای هر دو ← فضا پیمائی، مقدمه)؛ یک امریکائی به نام ر. گادرد. آلمانها در جنگ II موشک موسوم به و ـ۲ را اختراع کردند که نخستین پرتابه‌ی دورپرواز هدایت‌شده‌ای بود که موتور موشکی داشت. چنانکه در شکل ملاحظه میشود، فشار گاز از مخزن ذخیره، در موشکهای با پیشران مایع، پروکسید ئیدروژن را به مولد گازی میراند که در آنجا کاتالیزگری سبب تجزیه‌ی آن میشود. محصولات گازی (بخار آب و اکسیژن) چرخ توربین گازی را به حرکت در میآورد، و در نتیجه‌ی آن تلمبه‌های مرکزگریز پیشران به چرخش در میآیند. یکی از پیشرانها مستقیماً وارد اطاق احتراق (اطاق پیشرانه) میشود؛ و دیگری گرداگرد پوشش اطاق احتراق جریان پیدا میکند و آن را سرد میسازد و در پایان وارد اطاق احتراق میشود. پیشرانها در اطاق احتراق افشانده میشوند و در آنجا به صورت هموار و یکنواخت میسوزند و گازهای حاصل از احتراق از دماغه‌ی موتور خارج میشود. پیشران جامد، سوخت و اکسنده هر دو را در خود دارد. در این نوع، احتراق ازگردنه‌ی استوانه‌شکل وسط ماده‌ی پیشران آغاز میشود و به طرف غلاف آن ادامه پیدا میکند.

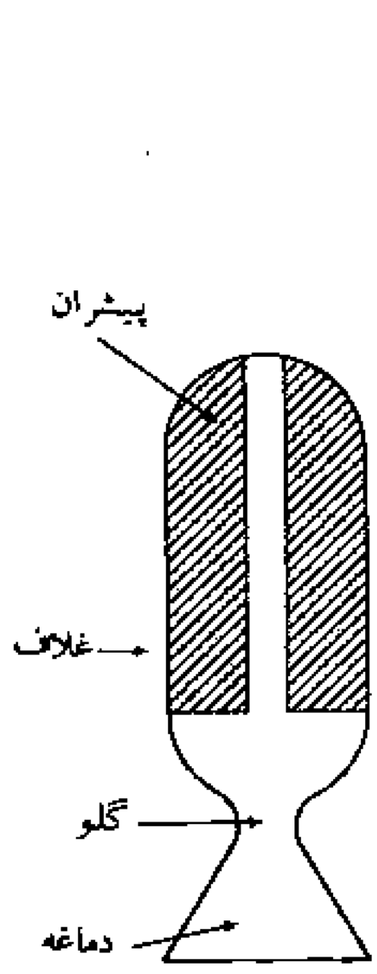

موش کسلاهو (kalāhu)، (*Citellus fulvus*)، گونه‌ای موش صحرائی که خصوصاً در باغها و مزارع یونجه و قلمستانها از ریشه‌ی گیاهان تغذیه میکند و خسارت فراوانی میرساند. برای مبارزه با آن طعمه‌ی مسموم (گندم آلوده به فسفور روی) به کار میبرند.

موش کور[5] (muše kur) پستاندار کوچک حشره‌خواری از تیره‌ی تالپیدای (Talpidae)، که اقسام آن در اروپا و آسیا و امریکای شمالی یافت میشود. دارای موی نرم و فشرده‌ی خاکستری یا خاکی‌رنگ و پوزه‌ی باریک و چشمان بسیار کوچک ضعیف و پنجه‌های قوی حفار است، و گوش خارجی ندارد.

موشکی، قبیله، ← گرجستان، قسمت VI.

موش‌لان، تپه، جلگه‌ی ساوجبلاغ، ← اسماعیل‌آباد.

موش مشک[6] (muš mošk)، جانوری آبی از راسته‌ی جوندگان، بومی امریکای شمالی. موش مشک معمولی (*Ondotara*) کرک خاکستری


موش مشک

انبوه دارد که موهای زبر براق سیاه یا قهوه‌ای آن را می‌پوشاند. با دم دراز فلسدار و پهنش، از ۴۰ تا ۶۰ سم طول آن است. پاهای عقبش به صورت جزئی پرده‌دار است. در ماندابها و روانه‌های آرام به سر میبرد و از گیاهان و از بعضی جانوران آبی تغذیه میکند. لانه‌ی خود را بر کنار آب در اطاقکی بالاتر از سطح آب میسازد که مدخل

(۱)marmot (۲)rat (۳)lemming (۴)rocket (۵)mole (۶)muskrat

آن از داخل آب است. پوست آن، مخصوصاً برای لباس زنانه، بسیار به کار میرود. ترشح غدهٔ مشک آن در عطرسازی مصرف دارد. پس از بردن آن به اروپا آفتی برای این قاره شده است.

موش مغان (muše moqān)، (*Microtus socialis*)، گونه‌ای موش صحرائی که در دشت مغان فراوان است، و در سالهای طغیان خسارت بسیار به مزارع گندم وارد میآورد. برای دفع آن سموم مختلفی مانند فوسفورِ روی و ترکیبات ارسنیکی به کار میبرند.

موش و گربه، منظومه‌ای کوچک و پندآمیز از زبان جانوران منسوب به عبید زاکانی، شاعر قرن ۸م هق، که شهرت فراوان دارد.

موشویشوی[1] II (mošoyšoy)، ۱۹۳۸— ، شاه لسوتو. نام اصلیش کونستانتین برنگ سیئیسو[2] (konstāntin bereng siiso) بود. در انگلستان درس خواند، و نخست رئیس باسوتولند بود (۱۹۶۰—۶۶) و، هنگامی که این سرزمین به نام لسوتو استقلال یافت، موشویشو شاه آن شد. ایام سلطنت وی با مدت کوتاهی تبعید بریده شد، ولی در ۱۹۷۰ به کشور خود باز گشت.

موشی، شهر، افریقا، ← ویسمان، هرمان فون.

موصل[3] (musel)، به عربی **الموصل** (al-mäsel). شهر (در ۱۹۷۰ حه ۴۰۰'۰۰۰)، مرکز لواء (استان) موصل (در ۱۹۵۹ حه ۷۴۰'۹۵۷)؛ بر ساحل غربی دجله، ۳۵۰ کیلومتری ل‌لغ بغداد، بر کنار راه آهنی که از بغداد به ترکیه و سوریه میرود. رو به روی آن، در ساحل شرقی دجله، خرابه‌های شهر قدیمی نینوا، و ۲۵ کم دورتر از آن مرکز کاوشهای معتبر باستانشناسی این ناحیه واقع است. مرکز داد و ستد دام و غله و میوه است؛ زمانی پارچه‌های آن شهرت داشت و پارچه‌ی معروف به موسلین (← موصلی) از همین شهر نام گرفته است. در زمان ساسانیان شهربان ایرانی این شهر عنوان بوذ- اردشیراذ- شاه داشت، و در بعضی از منابع نام ایرانی این شهر به هرمز قواذ (beh hormoz qovāz) آمده است. در خلافت عمر به تصرف نیروهای اسلام در آمد (۲۰ هق). در خلافت عبدالملک ابن مروان (۶۵—۸۶ هق)، برادرش محمد حکومت آذربایجان و موصل داشت که مسجد جامعی در آن ساخت و آبادیهای فراوان کرد، و پلی بر دجله بست؛ در زمان او موصل پایتخت ایالت الجزیره بود. در دوره‌ی عباسیان چند بار به‌دست خوارج افتاد. در همین دوره، مدتی حکمرانی این شهر در تصرف حمدانیان بود. در ۴۸۹ هق موصل مسخر سلجوقیان شد. با تصرف موصل به دست اتابک عمادالدین زنگی در ۵۲۱ هق، این شهر بسیار آباد شد. پس از پس افتادن خلافت عباسیان به دست هلاکو خان مغول، آل جلایر بر این شهر تسلط داشتند. امیر تیمور نه تنها از چپاول این شهر چشم پوشید، بلکه به زیارت قبور نبی یونس و نبی جرجیس در آن رفت و هدایائی تقدیم کرد. پس از سلسله‌ی آق قوینلو که تیمور به حکمرانی این شهر گماشته بود، در ۹۲۰ هق این شهر به تصرف سلاطین صفوی در آمد. بعد از جنگهای طولانی میان صفویان و سلاطین عثمانی، سرانجام در ۱۰۴۷ هق موصل جزو متصرفات عثمانی شد. پس از جنگ I و تقسیم متصرفات عثمانی، جامعه‌ی ملل این شهر را سهم دولت عراق شناخت (۱۹۲۵). اکنون از مراکز مهم صنعت نفت در عراق است.

موصل (movassal) [عربی، ← به هم‌پیوسته] یا **متصل الحروف** (mottaselo 'l-horuf)، در علم بدیع، سخنی که واژه‌های آن را بتوان به هم پیوسته نوشت. مانند "پیش لطیف طلعتش قیمت مه شکسته شد. نیز ← مقطع.

موضوع، در فلسفه، ← عرض.

موضوع، در منطق، در قضیه‌ی حملیه (hamliyye؛ قضیه‌ای که در آن حکم به ثبوت چیزی به چیزی یا نفی و سلب چیزی از چیزی شده باشد)، آن چیزی که بر او حکم واقع میشود. مثلاً در قضیه‌ی "انسان حیوان است" انسان موضوع است زیرا حکم حیوان بودن بر او واقع شده است، و از این رو آن را محکوم علیه نیز میگویند. اگر موضوعِ قضیه شخص باشد قضیه شخصیه (šaxsiyye) است، مانند "حسن داناست"، و اگر موضوعْ طبیعت کلی باشد قضیه طبیعیه (tabi'iyye) است، مانند "انسان جانور گویا است"، که در آن حکم به طبیعت انسان شده است. اگر موضوعِ قضیه بالفعل در خارج موجود باشد قضیه خارجیه است، مانند "سربازان آماده‌ی حمله هستند" واگر در خارج نباشد قضیه ذهنیه (zehniyye) است، مانند "اجتماع نقیضین محال است"؛ و اگر موضوع قضیه افراد حقیقی باشد، اعم ازآنکه در خارج بالفعل موجود باشد یا نه، قضیه حقیقیه است مانند "هر انسانی قابل تربیت است".

موضوع علم، در اصطلاح فلسفی، آن چیزی است که در آن علم از عوارض ذاتی آن بحث میکنند، مثلاً موضوع ریاضیات کمّیت است و در آن از عوارض ذاتی کمیت از حیث اتصال (در هندسه) و انفصال (در حساب و جبر) ونظایر آن بحث میکنند، اما از عوارض غریبه‌ی (دور) آن بحث نمیکنند، مثلاً در ریاضیات از حرکت‌بحث نمیکنند زیرا حرکت از عوارض ذاتی کمیت نیست و در مقولات دیگر حرکت نیز میتواند باشد.

موضوع، حدیث، حدیثی که به وسیله‌ی دروغ‌گویان و مغرضین جعل، وبه عنوان گفته‌ی پیغمبر یا امام نقل شده است. علمای حدیث میگویند موضوع بودن حدیث را از طرقی که از جمله انحطاط و سبک و لفظ است میتوان به دست آورد. نقل این گونه احادیث بدون اعلام کذب ممنوع و حرام است. نیز ← حدیث.

موطأ یا کتاب الموطأ (ketābo 'l-movatta')، تألیف فقهی بزرگ مالک ابن انس که، به‌استثنای کتاب مجموع فی الفقه منسوب به زید ابن علی (که صحت انتساب آن مورد تردید است)، قدیمترین کتاب فقه اسلامی مطابق آراء اهل سنت است. هدف از تألیف آن به دست دادن قواعد فقهی مطابق با اجماع و سنت متداول در نزد مردم مدینه بوده، و مؤلف میخواسته است در مسائل مورد اختلاف "راه هموارشده‌ای" (← موطأ) را به مسلمانان نشان دهد. غیر از مالک دیگران کتابهائی به همین نام تألیف کرده بوده‌اند.

موغاستان، ناحیه، ج ایران، ← موغستان.

موغان یا موقان، دشت، ← مغان.

موغستان یا موغاستان (هر دو muqestān) [← نخلستان]، ناحیه‌ای در ج ایران، کنار بحر عمان. کمابیش مطابق نواحی تیاب و میناب یا هرمز قدیم. بنا بر نوشته‌ی ابن بطوطه هرمز قدیم در زمان وی موغستان نامیده میشد.

موفق (movaffaq)، شهرت **ابو احمد طلحة ابن متوکل** (talhate 'bne)، ملقب به **الموفق بالله**، ف ۲۷۸ هق، برادر و سپهسالار معتمد خلیفه‌ی عباسی. موفق با آنکه به خلافت نرسید، در ایام خلافت معتمد همه‌ی کارها را در دست داشت، و در واقع، چنانکه بعضی مورخین گفته‌اند، در خلافت با وی انباز بود. موفق مردی شجاع و کامیاب و دادگر و ادیب و نسیبشناس بود، و در جنگها یادگارهای نیکو از خود باقی می‌گذاشت.

موفق ابن علی هروی: ← ابومنصور موفق هروی.

موفق بالله [الموفق بالله]، ← موفق، امیر عباسی.

موقان یا موغان، دشت، ← مغان.

موقرالسلطنه (movaqqaros.saltane)، از درباریان و رجال مشهور عهد مشروطیت، نامش حبیب‌الله پسر ناظم‌السلطنه، داماد مظفرالدین شاه قاجار. وی در نشر شب‌نامه‌های مشتمل بر ضدیت با امین‌السلطان و مخالفت با استقراض از روسیه با تنی چند از آزادیخواهان و روشنفکران تهران همکاری داشت، وچون مظفرالدین شاه از قضیه آگاه شد او را چوب زد و از دربار براند. در دوره‌ی محمد علی شاه وی بدو نزدیک شد و در مخالفت با مشروطیت به او و دیگر مستبدین کومک کرد. گفته‌اند (هر چند محل تردید است) که در قتل امین‌السلطان نیز دست داشت، و از جمله‌ی کسانی بود که مجلس اول نفی آنها را از محمد علی شاه خواستار بود. بعد از فتح تهران به دست مجاهدین، وی نیز به سفارت روس تحصن جست، و با محمد علی شاه به خارج از ایران تبعید شد. لیکن چند ماه بعد، بدون اجازه‌ی دولت، و ظاهراً جهت تمهید مقدمات بازگشت محمد علی شاه، به ایران بازگشت، اما از طرف نظمیه توقیف، و بعد از استنطاق و محاکمه در میدان توپخانه به دار آویخته شد.

موقوف، در اصطلاح فقها، ← وقف.

موقوف، در علم عروض، ← وقف.

موقوف، حدیث، حدیثی که سند آن بدون انتها به معصومین در شخص صحابی وقوف مییابد. نیز ← حدیث.

موقوف علیه، در اصطلاح فقها، ← وقف.

موکاچوو[4] (mukācevo)، شهر (در ۱۹۶۹ حه تخمیناً ۶۱'۰۰۰)، غ اوکرائین، در روتنیا. مرکز بازرگانی چوب، دام، و دانه‌بار است. دارای کارخانه نساجی است، و در نزدیکی آن نهشتهای

(۱)Moshoeshoe (۲)Seeiso (۳)Mosul (۴)Mukachevo

کانه‌ی آهن وجود دارد. بین جج I و جج II، موکاچوو به چکوسلواکی تعلق داشت. در ۱۹۳۸ به موجب پیمان مونیخ به مجارستان منتقل شد، ودر۲۹ژوییه‌ی۱۹۴۵به‌تجشس انتقال یافت.دیر(قرن ۱۴م) و کلیسای چوبی آن (قرن ۱۸م) معروفست.

موکتزوما، امپراطور آزتک، ← مونتسوما.

موکتسوما، امپراطور آزتک، ← مونتسوما.

موکدن[1] (mukden)، چینی **شنیانگ**[2] (shen-yāng)، شهر (در ۱۹۷۰ حه تخمیناً ۳٬۷۵۰٬۰۰۰)، کرسی ایالت لیائوتینگ در منچوری، چین، به فاصله‌ی ۶۴۰ کیلومتری ش‌ل‌ش پکن. مدتها مرکز سیاسی و اقتصادی منچوری بوده است. کارخانه‌های هواپیماسازی وتراجی دارد. در ۱۶۲۵–۴۴ پایتخت امپراطورهای منچو بود. روسیه حـ ۱۹۰۰ به عمران موکدن پرداخت؛ پس از ← جنگ روس و ژاپن، ژاپن جای آن دولت را گرفت. در اوایل برقراری حکومت جمهوری در چین، موکدن مرکز سرکردگان جنگی، خاصه چانگ تسو-لین[3] (cāng tso-lin، ۱۸۷۳–۱۹۲۸) بود. از مؤسسات تربیتی و فرهنگی آن شعبه‌ی آکادمی علوم، مؤسسه‌ی پولیتکنیک منچوری، و مؤسسه‌ی پزشکی چینی است.

موکرینوس: ← منکورع.

موکلر، پیر: ← پیر I، دوک برتانی.

موکواوئووئو[4] (mokuāweoweo)، آتشفشان زنده، جزیره‌ی هاوائی، بر قله‌ی ماونا لوآ. طول و عرض و عمق دهانه‌اش به ترتیب ۵٬۹۵۵ متر، ۲٬۷۳۶ متر، و ۲۴۴ متر است.

موگادور[5] (mogador)، شهر (در ۱۹۶۰ حه ۲۶٬۳۹۲) و دریابندر، مراکش، بر ساحل قطل، ۱۶۰کیلومتری غ شهر مراکش. دریاکنار و تفرجگاه است. صنایع عمده‌ی آن آمودن ماهی، دباغی، تصفیه‌ی قند است؛ فراورده‌های دستی آن مشتمل است بر زرگری وظروف مسین. در دهه‌ی ۱۷۶۰ بنا یافت و **الصویره** (as-sowayra، ← دز) نام گذاشته شد، و فقط اروپائیان آن را موگادور (مأخوذ از نام سیدی موگدول، پیر مورد احترامی که تربتش در آن حوالی است) مینامند. پیش از آن توقفگاه کاروانها بود. در ۱۹۴۲ پایگاه نیروی هوائی کشمة بود.

موگوئی (mugu'i)، دهستان، غ بخش آخوره، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان). رشته‌کوههائی در ل و چ آن ممتد است. رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه‌های جنگلی است. قالیچه‌بافی و جاجیمبافی دارد. دهستان از ۲ قسمت تشکیل یافته که به نامهای **پیشکوه موگوئی** و **پشتکوه موگوئی** خوانده میشود. قسمت پیشکوه موگوئی را جنگلهای بلوط، سماق، و بادام کوهی فرا گرفته، و گردنه‌های مرتفع و صعب العبوری آبادیهای آن را به هم مرتبط کرده است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش این ۲ قسمت به صورت ۲ دهستان مجزا آمده، دهستان **پشتکوه موگوئی** (حه ۹٬۱۴۱، دارای ۵۰ آبادی) و دهستان **پیشکوه موگوئی** (حه ۳٬۶۰۹ دارای ۲۴ آبادی).

موگویون[6]، **فلات** (mogoyon)، فلاتی به ارتفاع حـ ۲٬۴۴۰–۲٬۱۳۰ متر، ش قسمت مرکزی ایالت آریزونا، کشمة.

موگه[7] (muge؛از فنـ)، (*Concallaria maialis*)، گیاه دائمی اروپائی و آسیائی ونواحی کوهستانی امریکا، با گلهای بهاری، از تیره‌ی سوسنیها. شاخه‌گلهای کوچک قیفی و معطر آن در میان دو برگ زیبا میرویند. در محلهای سایه به عمل میآید.

مول: ← مولکول-گرم.

مول[8]، **هوگو فون** (hugo fon mol)، ۱۸۰۵–۷۲، گیاهشناس آلمانی، برادر ی. فون مول؛ متشتوتگارت. در ساختمان میکروسکوپی‌گیاهان و نخلها مطالعات دارد. از ۱۸۳۲ استادگیاهشناسی دانشگاه توبینگن بود.

مول[8]، **یولیوس فون** (yulius fon mol) [ضبطهای دیگر، **ژول موهل و ژول مهل** (هر دو jul mohl)]، ۱۸۰۵–۱۸۷۲، خاورشناس آلمانی. پس از ۵ سال تحصیل الاهیات در توبینگن، آلمان، برای آنکه در زبانهای شرقی و تاریخ تحقیق کند به پاریس رفت (۱۸۲۳). باآنکه از ۱۸۲۶ تا ۱۸۳۳ دانشیار ادبیات شرقی دانشگاه توبینگن بود، بیشتر این مدت را در لندن و آکسفرد به تحقیق اشتغال داشت. دولت فرانسه در ۱۸۲۶ او را مامور ترجمه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی کرد، و این کار شغل عمده‌ی او تا زمان مرگش بود. ۶ جلد به قطع بزرگ از این ترجمه از ۱۸۳۸ تا ۱۸۶۶ انتشار یافت، و جلد هفتم را باربیه دو منار تمام کرد. در ۱۸۴۷ به استادی زبان فارسی در کولژ دو فرانس منصوب شد، سپس به معاونت و پس از آن به ریاست انجمن آسیائی رسید. از آثار او است، نامه‌های آقای بوتا در باره‌ی اکتشافات خرساباد (۱۸۴۵) مربوط به کشفیات آشور قدیم توسط پول امیل بوتا[9] (pol emil botā، ۱۸۰۲–۷۰)؛ منشرقاتی مربوط به دین زردشتی [۱۸۲۹، با همکاری یوستوس اولـهاوزن[10] (yustus olshāzen؛ ۱۸۰۰–۸۲)]. بیوه‌اش، ماری، گزارشهای گرانبهای او را به انجمن آسیائی (از ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۷) زیر عنوان بیست و هفت سال از تاریخ خاورشناسی منتشر کرد (۱۸۷۹–۱۸۸۰).

مولاتر: ← مولاتو.

مولاتو[11] (mulatto؛ اسپانیائی)، فنـ **مولاتر**[12] (mulātr)، فرزندی که نتیجه‌ی وصلت یک سفیدپوست و یک سیاهپوست باشد. این اصطلاح در مورد اشخاصی نیز که به درجات گوناگون مخلوطی از خون سیاهپوست و سفیدپوست دارند اطلاق میشود. رنگ نمونه‌ی مولاتو قهوه‌ای روشن است.

مولاتن[12] (mulāten)، بلندترین قله در اسپانیا، سیرا نوادا، به ارتفاع حـ ۳٬۴۸۰ متر. در مقاله‌ی سیرا نوادا به صورت مولاثان (mulāṯān) آمده است که باید بدین صورت اصلاح شود.

مولار، محلول: ← محلول مولار.

مولاریته: ← محلول مولار.

مولال، محلول: ← محلول مولال.

مولالیته: ← محلول مولال.

مولانا: ← جلال‌الدین رومی.

مولانا، مسجد: ← مسجد.

مولانای روم: ← جلال‌الدین رومی.

مولای[13] (mulāy)، بندر قدیم (در ۱۹۶۸ حه تخمیناً ۲۵٬۶۵۱)، لش سیسیل، در ایالت مسینا، برکنار دریای تیرنه. نام این بندر قدیمی اکنون **میلاتسو**[14] (milāttso) است. مرکز صادرات شراب، روغن زیتون، و مرکبات است، در اینجا، در ۲۶۰ قم، رومیها در جنگ دریائی بر کارتاژی‌ها پیروز شدند، و همین پیروزی آغاز قدرت دریائی روم شد. نیز در اینجا در ۱۸۶۰ گاریبالدی بوربونها را شکست داد و سیسیل را آزاد کرد.

مولای ادریس، زاویه‌ی: ← فاس، شهر.

مولای اسماعیل (mōlāy)، ۱۶۴۶–۱۷۲۷. سلطان علوی (۱۶۷۲–۱۷۲۷) مراکش. یاغیانی را که مورد حمایت ترکهای عثمانی بودند سرکوب کرد. انگلیسها را وادار به ترک طنجه کرد (۱۶۸۴). در سبته از اسپانیائیها شکست خورد. مولای اسماعیل یک پیمان بازرگانی با لوئی XIV فرانسه منعقد کرد. قشون منظمی تشکیل داد، و اقدام به ساختن کاخ و دژ مستحکمی در مکناس، پایتخت خود، کرد. گروهی از سپاهیان مزدور به نام "مجاهدون" تشکیل داد تا دست به یک جنگ پارتیزانی در سرزمینهای تحت نفوذ مسیحیان بزند.

مولای حسن یا حسن I (mōlay hasan)، فت ۱۸۹۴، سلطان علوی (۱۸۷۳–۹۴) مراکش. در زمان سلطنت او قبایل ریف به اسپانیائیهای ملیلا حمله کردند، و مسئله‌ی مراکش جنبه‌ی‌بین‌المللی پیدا کرد.

مولای رشید: ← فاس، شهر؛ مراکش.

مولای عبد الحافظ: ← فاس؛ مراکش، کشور.

مولای محمد: ← مراکش، کشور.

مولای یوسف: ← مراکش، کشور، قسمت IX.

مولبرگ[16] (mülberg)، شهر (حه ۵٬۰۰۰)، آلمان شرقی، در کشور سابق ساکس-آنهالت. در اینجا شارل V، امپراطور مقدس روم، امرای پروتستان را شکست داد (۱۵۴۷، ← شمالکالدن).

مولتان، شهر پاکستان، ← ملتان.

مولتری، دژ، کشمة ← چارلزتن، کارولینای جنوبی.

مولتکه[17]، گراف **فون** (gräf fon moltke*)، نامش **هلموت**[18] (helmut)، ۱۸۰۰–۹۱، فیلد مارشال پروسی. پیش از ۱۸۲۲ در ارتش دانمارک و در ۱۸۳۵–۳۹ در سپاه عثمانی خدمت میکرد. از ۱۸۵۸، که رئیس ستاد ارتش شد، ارتش پروس را به صورت نو در آورد و پیروزی‌های پروس در جنگهای دانمارک (۱۸۶۴)، اتریش (۱۸۶۶)، و فرانسه (۱۸۷۰–۷۱) به طور کلی بر اثر نقشه‌های او بود. در ۱۸۸۸ کناره‌گیری کرد.

---

(۱)Mukden (۲) Shen-yang (۳)Chang Tso-lin (۴)Mokuaweoweo (۵)Mogador (۶)Mogollon (۷)lily of the valley (۸)Mohl (۹)Botta (۱۰)Olshausen (۱۱)mulatto (۱۲)mulâtre (فنـ) (۱۳)Mulhacén (۱۴)Mylae (۱۵)Milazzo (۱۶)Mühlberg (۱۷)Moltke (۱۸)Helmuth

مولتکه[1]، **هلموت فون** (helmut fon moltke)، ۱۸۴۸–۱۹۱۶، مرد جنگی و رئیس ستاد کل ارتش آلمان، برادر زاده‌ی گراف فون مولتکه. در ۱۹۰۶، به جانشینی شلیفن، رئیس ستاد کل ارتش شد، واندکی پیش از آغاز جنگ I طرح جنگی مشهور شلیفن را دگرگون و سست ساخت. در همان آغاز جنگ، در نبرد اول مارن شکست خورد و از فرماندهی برکنار شد (۱۹۱۴).

مولتن[2]، **فارست ری** (fārəst rey möltən)، ۱۸۷۲–۱۹۵۲، منجم امریکائی. با مشارکت ت. ک. چیمبرلین ← فرضیه‌ی سیارکان را در مقابل← فرضیه‌ی لاپلاس طرح کرد (۱۹۰۰). از آثارش مکانیک سماوی (۱۹۰۲)، نجوم توصیفی (۱۹۱۱)، و مدارهای متناوب (۱۹۲۰) است.

مولچر[3]، **هانس** (häns mulcer)، ح ۱۴۰۰–۱۴۶۷، مجسمه‌ساز و نقاش برجسته‌ی آلمانی از مکتب سوابیائی اولم. در جوانی به هلند و بورگونی سفر کرد. مولچر سبک چهره‌نگاری رئالیستی پرقدرتی، هم در مجسمه‌سازی و هم در نقاشی، ارائه داد. ح ۱۴۲۷ در اولم سکنی گزید. بر سردر شرقی سالن شهر، تصاویری از شارلمانی و مجسمه‌های سواره‌ای از شاهان لهستان و بوهم تراشید. در ۱۴۳۷ تابلوی محراب ورتساخ (برلین) را خلق کرد. در ۱۴۵۷ برای محراب معروف شترتسینگ[4] (štertsing؛ اکنون ویپیتنو[5] [vipiteno])، که ترکیبی از نقاشی و مجسمه‌سازی است، در تیرول کار کرد؛ در این کارش که صحنه‌هائی از "نمایشهای آلام و زندگی مریم عذرا" است، تأثیر نقاشی فلاندری به چشم میخورد.

مولد[6] (movalled)، هر دستگاهی برای تولید برق ساکن (← مولد ایستانبرقی) یا جریان برق (← موتور برقی).

مولداو[7] (moldā)، چک **ولتاوا**[8] (vəltāvā)، طویلترین رود چکوسلواکی، که از ← جنگل بوهمی سرچشمه گرفته، ح ۴۴۰ کم به سوی ل جریان دارد و پس از گذشتن از پراگ به رود الب میپیوندد. ح ۸۰ کم از مسیر سفلای آن قابل کشتیرانی است. نیروگاههای برقابی عظیم دارد.

مولداوی[9] (moldāvi) یا **مولداویا**، ترکی **بغدان** (boqdān؛ به نام مؤسس آن بغدان I)، ناحیه‌ی تاریخی (ح ۳۸٬۰۰ کم)، ش رومانی، میان کوههای کارپات (غ) و رود پروت (ش)؛ مرکزش یاسی. بندر عمده‌اش گالاتس کنار دانوب است. تقریباً بخشهای باکوئو[10] (bākēu)، یاسی، و گالاتس را شامل میشود. جلگه‌ی حاصلخیز و انبار غله‌ی رومانی است که رود سرت[11] (seret) آن را مشروب میسازد. این ناحیه قسمتی از داکیای باستانی را تشکیل میداد. پس از چند حمله‌ی خارجیان، مولداوی عاقبت امیرنشینی تحت حکومت فرماندهان بومی شد (قرن ۱۴م)؛ سپس بوکووینا و بارابی نیز به آن ضمیمه شد. امیرها با استبداد حکومت میکردند، و ملاکین بزرگ اهالی دهات را به بندگی (← سرف) خود در آورده بودند. در زمان ستفان کبیر (stefān ۱۴۵۷–۱۵۰۴) به اوج عظمت رسید، ولی پس از مرگ (۱۵۰۴) او باجگزار دولت عثمانی شد. در اوایل قرن ۱۸م سلاطین عثمانی به جای امرای محلی کسانی را به حکومت منصوب میکردند، و اکثر آنان از فناریان یونانی بودند. حکمروائی آنان، پس از انقلاب یونانیان به تحریک آلکساندر ایپسیلانتی، خاتمه یافت و پس از آن حکمرانان محلی تعیین میشدند. ← پیمان آدریانوپل (۱۸۲۹) مولداوی را تقریباً به صورت تحت الحمایه‌ی روسیه در آورد، ولی در ۱۸۵۶ کنگره‌ی پاریس استقلال دو امیرنشین دانوب (والاکیا و مولداوی) را تحت حاکمیت اسمی عثمانی تضمین کرد. تاریخ رومانی جدید در ۱۸۵۹ با جلوس آلکساندر کوزا به عنوان امیر هر دو امیرنشین آغاز شد.

مولداوی[12]، **جمهوری شوروی سوسیالیستی** (moldāvi)، جمهوری (ح ۳۳٬۷۰۰ کم؛ در ۱۹۷۰ ح ۳٬۵۷۲٬۰۰۰)، جزء تجشه، در تاش اروپا، که رود پروت آن را در غ از رومانی جدا میکند. در ل و ش رود دنیستر مرز تقریبی آن را با اوکرائین تشکیل میدهد. کرسی آن کیشینیوف، و شهرهای عمده‌ی آن بندر و تیراسپول[13] (tirāspol) میباشد. اکثر سکنه‌ی آن مولداویها (متکلم به زبان رومانی) هستند، ولی اقلیتهای روسی، یهودی، اوکرائینی، و بلغارستانی نیز دارد. این جمهوری، که شامل قسمت اعظم بارابی است، در ۱۹۴۰، یعنی بعد از اینکه رومانی بسارابی را مجدداً به روسیه وا گذاشت، تشکیل شد. در ۱۹۴۱ دوباره به تصرف رومانی در آمد، ولی در ۱۹۴۴ تجشه آن را باز پس گرفت. دارای شعبه‌ی آکادمی علوم تجشه است.

مولداویا: ← مولداوی.

مولد ایستانبرقی[14] (movallede istanbarqi)، هر نوع ماشینی که برای جدا کردن دائمی بارهای برقی به کار میرود؛ از آن جمله است ← ماشین ویمشورست و ← مولد وان د گراف.

مولد برق[15] (movalled)، ماشینی که در آن انرژی مکانیکی به انرژی برقی تبدیل میشود. اصل اساسی کار هر گونه مولد برق تولید یک نیروی برقرانی در پیچه‌ای (← پیچه) است به وسیله‌ی تغییر دادن شار مغناطیسی که از سطح پیچه میگذرد. در شکل ۱ ساختمان فیزیکی یک مولد ساده‌ی برق نشان داده شده است. پیچه (ABCD) بر محور سطح خودش سوار شده و بر شار مغناطیسی، که از میان دو قطب (N و S) یک آهنربای برقی میگذرد، عمود است. دو انتهای پیچه به دو حلقه‌ی مجزا، که بر هر یک از آنها میله‌ای زغالی (X و Y) به نام جارو تکیه دارد، متصل است، به طوری که وقتی پیچه به دوران در میآید میتواند، از لحاظ برقی، با مدار خارجی R ارتباط پیدا کند. واضح است که نیروی برقرانی تولیدشده در ضمن دوران پیچه از لحظه‌ای به لحظه‌ی دیگر یکسان نیست.

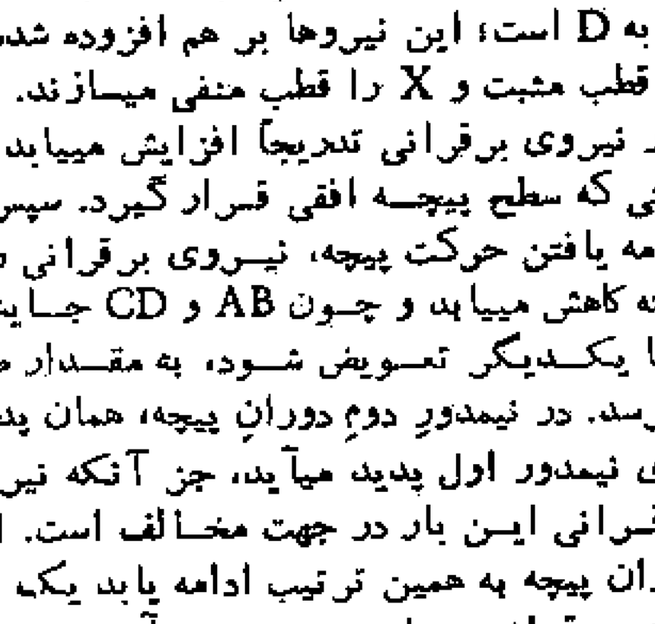

شکل ۱

با دوران پیچه در خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت، AB به طرف بالا و CD به طرف پایین شار مغناطیسی حرکت میکنند، و نیروئی برقرانی پدید میآورند که به ترتیب از A به B و از C به D است؛ این نیروها بر هم افزوده شده Y را قطب مثبت و X را قطب منفی میسازند. مقدار نیروی برقرانی تدریجاً افزایش مییابد تا وقتی که سطح پیچه افقی قرار گیرد. سپس با ادامه یافتن حرکت پیچه، نیروی برقرانی رفته رفته کاهش مییابد و چون AB و CD جایشان با یکدیگر تعویض شود، به مقدار صفر میرسد. در نیمدور دوم دوران پیچه، همان پدیده‌ی نیمدور اول پدید میآید، جز آنکه نیروی برقرانی این بار در جهت مخالف است. اگر دوران پیچه به همین ترتیب ادامه یابد یک نیروی برقرانی متناوب به وجود میآید، و جریانی در مدار خارجی تولید میشود که آن نیز متناوب است. اغلب مولدهای امروزی این گونه جریان تولید میکنند، و آنها را مولدهای جریان متناوب، یا به اختصار آلترناتور (ālternātor؛ از فنس)، مینامند.

برای آنکه از چنین مولد جریان متناوبی بتوان یک جریان مستقیم به دست آورد میتوان دو حلقه‌ی مجزای آلترناتور را به اسبابی به نام کوموتاتور[17] (kommutātor؛ از فنس) تبدیل کرد. کوموتاتور اسبابی است برای معکوس کردن ارتباطات میان پیچه و مدار خارجی در همان لحظاتی که نیروی برقرانی در پیچه تغییر جهت میدهد، و عبارت است از لوله‌ای فلزی که یک قسمت آن به AB و قسمت دیگرش به CD متصل است (شکل ۲). در مولدهای جریان مستقیم که

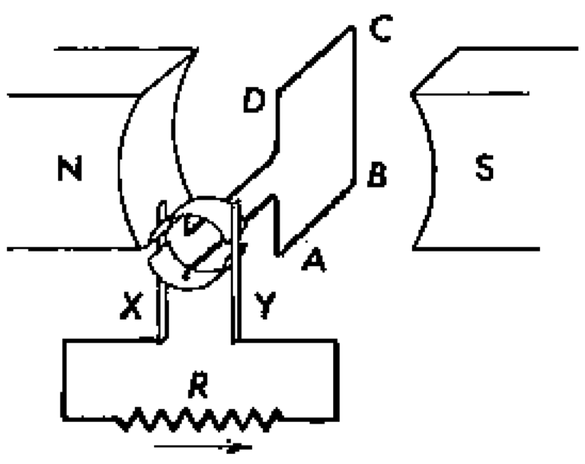

شکل ۲

برق قوی با پتانسیل ثابت تولید میکنند، دستگاه

(۱)Moltke (۲)Moulton (۳)Multscher (۴)Sterzing (۵)Vipiteno (۶)generator (۷)Moldau (۸)Vltava (۹)Moldavie, Moldavia (۱۰)Bacău (۱۱)Sereth (۱۲)Moldavie (۱۳)Tiraspol (۱۴) electrostatic generator (۱۵) generator (۱۶) alternator (۱۷) commutator

گاه اساساً از یک قسمت ثابت، آهنربای برقی، یک قسمت دوار، مشتمل بر تعدادی پیچه، و کوموتاتور با دو جارو تشکیل یافته است. قسمت ثابت ممکن است دوقطبه (یک آهنربا) یا چندقطبه (چند آهنربا) باشد. در شکل ۳ یک مولد چهارقطبه (دو قطب N و دو قطب S) نشان داده شده است. شکل ۴ یک مولد ۲قطبه را نشان میدهد؛ پیچه‌های آن سیم پیوسته‌ای است که بر

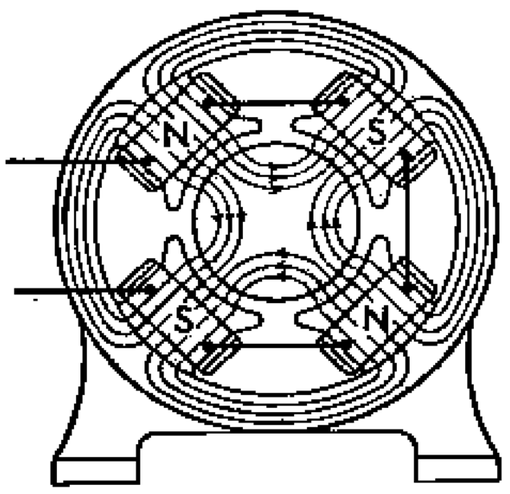

شکل ۳

گرد میله‌ای آهنی پیچیده شده، و به قطعات کوموتاتور C ارتباط دارند. جاروها، در نقطه‌ای میان قطبهای N و S، بر کوموتاتور تکیه دارند و دو قطب مثبت و منفی ماشین را تشکیل می‌دهند.

مولده[1] (molde)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۹٬۱۸۶) ل.غ نروژ، کنار آبدره‌ی **مولده**[2]. شهر تفرجگاه و بندر ماهیگیری است. پرورش گل، خصوصاً رز، رایج است. در جه II، در آوریل ۱۹۴۰، مقر دولت نروژ بود، و از بمبارانهای قوای آلمان سخت آسیب دید.

مولده، آبدره‌ی: ← مولده، شهر، نروژ.

مولر[3]، **آندرلاس** (andreās muler)، ۱۶۳۰–۹۳، مستشرق آلمانی. زبان چینی تحصیل کرد، و از ۱۶۸۳ همّ خود را منحصراً صرف مطالعه در زبانهای شرقی کرد. مفتاحی برای زبان چینی در ۲۵۰ دفتر تنظیم کرد، و چون هیچ ناشری حاضر به طبع آنها نشد، از شدت نومیدی آنها را بسوخت. نوشته‌هایش در عصر وی در اشاعه‌ی اطلاعات مربوط به زبانهای شرق اقصی مؤثر بود.

مولر[4]، **آوگوست** (ägust müler)، ۱۸۴۸–۹۲، مستشرق آلمانی. استاد دانشگاه هاله بود (۱۸۷۰)، و سپس در دانشگاه کونیکسبرگ به تدریس پرداخت (۱۸۸۲)، و دوباره به دانشگاه هاله بازگشت. مدتی دبیر انجمن مستشرقین آلمانی (هاله) بود. چند کتاب عربی را طبع کرد که از آن جمله است سلقه‌ی امرؤ القیس با شرح و ترجمه‌ی آلمانی (۱۸۶۹)، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، از ابن ابی اصیبعه (۱۸۸۴)، الفهرست (با رودیگر و فلوگل، ۲ جلد، ۱۸۷۱–۷۲)، قرآن [با بوکرت (bukert)، ۱۸۸۸]. آثار دیگرش مشتمل است بر دستور زبان عبری، اسلام در شرق و غرب (۲ جلد ۱۸۸۵–۸۷)، و دستور زبان ترکی (۱۸۸۹).

مولر[5]، **پاول هرمان** (päl hermän müler)، ۱۸۹۹–۱۹۶۵، شیمیدان سویسی. در شهر بال تحصیل کرد و دکتر در شیمی شد. در ۱۹۳۶ آزمایشهائی را با بعضی داروها برای ایمنی گیاهان در مقابل حشرات آغاز کرد، و در ۱۹۳۹ با گروه همکاران خود موفق به ساختن دو حشره‌کش، ژزارول (jezārol) و نئوسید (neosid) شدند که هر دو محتوی DDT بود. در جه II و پس از آن نه‌تنها به کنترول آفتهای گیاهی پرداخت، بلکه برای ایمنی انسان نیز در مقابل حشرات ناقل بیماری همت گماشت. جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۸ فیزیولوژی و پزشکی، برای کارهائی که برای کشف نیروی حشره‌کشی DDT انجام داد، به وی داده شد. نیمز ← نوبل، جوایز، جدول.

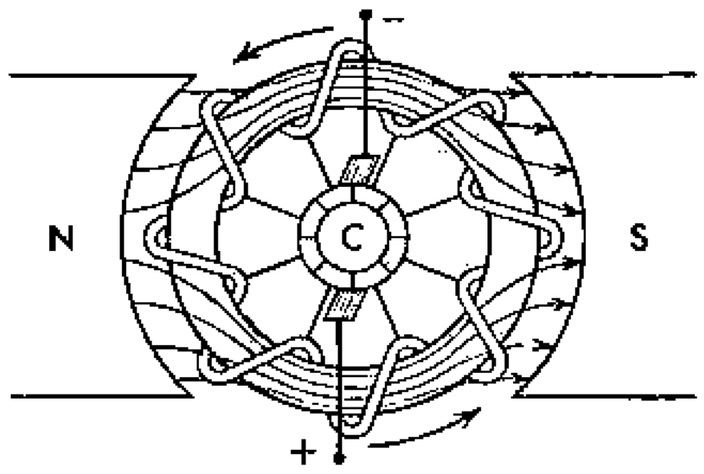

شکل ۴

مولر[6]، **داوید هاینریش فون** (dāvid hāynrīš fon müler)، ۱۸۴۶–۱۹۱۲، مستشرق اتریشی. از ۱۸۸۵ استاد زبان عربی در دانشگاه وین بود. در رأس هیئتی از باستانشناسان، در یمن و جزیره‌ی سقطری مشغول تحقیق بود (۱۸۹۸–۹۹). از آثار اوست، شهرها و قصورعربستان جنوبی (۱۸۷۹–۸۱)، آثار تاریخی سبا (با همکاری موزّنمان، ۱۸۸۳)، کتیبه‌های حربستان (۱۸۸۹)، هگادای سارایود (۱۸۹۸)، زبانهای مهری و سقطری (۱۹۰۲)، قوانین حمورابی (۱۹۰۳). کتاب صفة جزیرة العرب همدانی را در ۱۸۸۴–۹۱، کتاب الفرق اصمعی را در ۱۸۷۶، و قسمتی از تاریخ طبری را در ۱۸۸۸–۸۹، و قسمتی از کتاب الاکلیل همدانی را (با ترجمه) منتشر کرد.

مولر[6]، **فریدریش ماکس** (fridrīš māks müler)، معروف به **ماکس مولر و فریدریش ماکس مولر**، ۱۸۲۳–۱۹۰۰، مستشرق آلمانی؛ پسر ویلهلم مولر (۱۷۹۴–۱۸۲۷، شاعر آلمانی). در لایپزیگ، زیر نظر ه. بروکهاوس به تحصیل زبان سانسکریت پرداخت. تحصیلات خود را در این زبان و در فقه اللغه‌ی زبانهای هندواروپائی در برلین نزد ف. بوپ و در فرانسه نزد ا. بورنوف ادامه داد. بورنوف او را به ادامه‌ی طبع ریگ‌ودا، که پس از مرگ (۱۸۳۷) ف. آ. روزن متوقف مانده بود، تحریص کرد. مولر در ۱۸۴۶ به انگلستان مهاجرت کرد، و در آنجا شرکت هند شرقی او را مأمور نشر ریگ‌ودا کرد، و آن کتاب با تفسیر سایانا در ۶ مجلد در ۱۸۴۹–۷۵ به طبع رسید. از ۱۸۴۸ در آکسفرد سکنی گزید، و بعداً به استادی دانشگاه آکسفرد منصوب شد. از ۱۸۷۶ از تدریس دست کشید، و به انتشار مجموعه‌ی عظیم کتب مقدسه‌ی شرق (۵۰ جلد، ۱۸۷۹–۱۹۱۰) پرداخت.

مولر نویسنده‌ای پرکار بود، و اگر بیشتر نظریات وی امروزه منسوخ است، در عصر خود در فقه اللغه‌ی تطبیقی، علم‌الاساطیر تطبیقی، و زبان و ادبیات سانسکریت نفوذ فراوان داشت. از آثارش، جز آنچه گذشت، میتوان ترجمه‌ی قسمتی از اوپانیشادها، و ترجمه‌ی بعضی از سرودهای ریگ‌ودائی، کتاب تاریخ ادبیات قدیم سانسکریت (۱۸۵۹)، دستور زبان سانسکریت (۱۸۶۶)، مساهمت در علم‌الاساطیر (۲ جلد، ۱۸۹۷)، و مدخل علم دین (۱۸۷۳) را نام برد. مجموعه‌ی آثارش در ۲۵ مجلد از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۱ به چاپ رسیده است.

مولر[7]، **مارکوس یوزف** (märkus yozef müler)، ۱۸۰۹–۷۴، مستشرق آلمانی. در لهجه‌ی پهلوی، جغرافیای عرب، و تکامل مذاهب ایرانی تبحر داشت. کتاب اخبار العصر فی انقضاء دولت بنی نصر را با ترجمه‌ی آلمانی و مجموعه‌ی رسائل ابن رشد را به طبع رسانید، آثار دیگرش مشتمل است بر دو باب آغاز بوندهشن و دو باب محتویات یک نسخه‌ی خطی پهلوی موجود در کپنهاگ (۱۸۴۵).

مولر، ویلهلم: ← مولر، فریدریش ماکس.

مولر[8]، **ویلهلم فریدریش ادوارد** (vilhelm fridrīš eduārd müler)، ۱۸۳۵–۰۴، زبانشناس و مستشرق سویسی؛ متولد برلین. تحصیلاتش را در بال آغاز کرد، و در آلمان و انگلستان ادامه داد. دو سال در هندوستان به جمع‌آوری کتیبه‌ها پرداخت. از ۱۸۸۶ در دانشگاه برن استاد ممتاز زبان سانسکریت و صرف و نحو تطبیقی بود. از آثارش کتیبه‌های باستانی سیلان (۱۸۸۱) و دستور مختصر زبان پالی (۱۸۸۴) است.

مولر[9]، **ویلهلم ماکس** (vilhelm māks mu-ler)، مستشرق آلمانی-امریکائی. در آلمان تحصیل کرد، و بر زبانهای یونانی و عبری تسلط یافت، و در ضمن به مصرشناسی روی آورد. در ۱۸۸۸ به کشت مهاجرت کرد، و در آنجا به استادی رسید. آثارش مشتمل است بر آسیا و اروپا بر طبق مآخذ مصری کهن (۱۸۹۳) و شعر عاشقانه‌ی مصریان باستانی (۱۸۹۹). در ۱۹۰۴، ۱۹۰۶، و 1910 به خرج مؤسسه‌ی کارنگی در مصر مشغول تحقیق بود، و نتیجه‌ی آن را در تحقیقات مصرشناسی منتشر کرد (۲ جلد، ۱۹۰۶–۱۰؛ جلد سوم، ۱۹۲۰).

مولر[10]، **هرمان** (hermān müler)، ۱۸۷۶–۱۹۳۱، صدراعظم (۱۹۲۰ و ۱۹۲۸–۳۰) آلمان، سوسیال دموکرات. در ۱۹۱۹ که وزیر خارجه بود، پیمان ورسای را امضا کرد. در دوران دوم صدارت عظمای او آلمان ← پیمان کلاگ‌بریان و ← طرح یانگ را پذیرفت.

مولر[11]، **هرمان جوزف** (hermān jözef mu-ler)، ۱۸۸۰–۱۹۶۷، دانشمند ژنتیک و معلم امریکائی. در دانشگاههای کلمبیا (۱۹۱۸–۲۰) و تکزاس (از ۱۹۲۰) تدریس میکرد؛ از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷ ژنتیک‌شناس ارشد مؤسسه‌ی ژنتیک مسکو بود. در ۱۹۴۵ استاد جانورشناسی دانشگاه ایندیانا بود. روش وی برای شناسائی موتاسیون خود به خود ژنها به اکتشاف طریقه‌ای برای ایجاد موتاسیون ژنها توسط اشعه‌ی ایکس انجامید که موارد استعمال نظری و عملی وسیع پیدا کرده است. به مناسبت همین اکتشاف برنده‌ی جایزه‌ی

(۱) Molde (۲) Moldefjord (۳) Muller (۴) Müller (۵) Mueller (۶) Müller (۷) Muller (۸) Müller (۹) Muller

نوبل ۱۹۴۶ در فیزیولوژی و پزشکی شد. از جمله‌ی آثار او اینها است، بیرون از شب (۱۹۳۵)، ژنتیک، پزشکی، و انسان (۱۹۴۷؛ با همکاری دیگران)، و مطالباتی در ژنتیک (۱۹۶۲) که گزیده‌ی مقاله‌های او است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مولر، یوهانس: ← رگیومونتانوس.

مولر[1]، یوهانس پتر (yohãnes peter mũller)، ۱۸۰۱–۵۸، فیزیولوژیست و کالبدشناس آلمانی. از ۱۸۳۳ استاد دانشگاه برلین بود. تحقیقات پردامنه‌اش در بسیاری مباحث، از جمله رویانشناسی عمومی و میکروسکوپی، زیستشیمی، کالبدشناسی تطبیقی، روانشناسی، و جانورشناسی دریائی، و نیز نظریه‌هایش در باره‌ی رؤیت رنگی و تولید صدا، موجب شهرتش شد. علاوه بر آزمایشهایش در پیشناسی، قانون انرژیهای مخصوص را، یعنی اینکه هر عصب حسی احساس خاص خود را تولید میکند (مثلاً هر گونه تحریک عصب بصری منجر به یک احساس نور میشود)، پیشنهاد کرد.

مؤلفه: ← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها.

مؤلفة قلوبهم: ← محمد ص، قسمت ۴۴.

مولک یا مولوک[2] (mulak; mulok) [عبری، = شاه]، خدای کنعانی آتش که کودکان را به عنوان قربانی به آن تقدیم میکردند. پرستشگاه آن بر توفت در دره‌ی هنوم واقع بود. معروف است که سلیمان و آحاز این پرستش را بین بنی‌اسرائیل مرسوم کردند (لاویان ۲۱.۱۸؛ ۲.۲۰؛ اول پادشاهان ۷.۱۱؛ دوم پادشاهان ۲۳.۱۰؛ ارمیا ۳۵.۳۲).

مولکول[3] (molekul؛ از فنـ) [اصلاً از لتیـ، = جرم کوچک]، کوچکترین ذره‌ی یک ماده (بسیط یا مرکب) که دارای همه‌ی خواص شیمیائی آن ماده است. تفاوت مولکول با اتم در این است که مولکول کوچکترین ذره‌ای از یک ماده‌ی شیمیائی است که میتواند وجود مستقل داشته باشد، اما اتم کوچکترین جزء یک عنصر شیمیائی است که میتواند در یک فعل و انفعال شیمیائی شرکت کند. برای اینکه تفاوت مولکول و اتم بهتر معلوم شود تصور کنید که مقداری از آب را به اجزائی و سپس یکی از این اجزا را به اجزای دیگر تقسیم کنیم، و هکذا. در این تقسیم کردن به اجزا، موقعی میرسد که تقسیم کردن جزء حاصل به اجزای دیگر، بدون اینکه خاصیت آب بودن آن جزء از میان برود، ممکن نیست. این جزء یک مولکول آب است. اما همین مولکول را میتوان به وسیله‌ی نیروی برق یا وسایل دیگر به سه جزء دیگر (دو اتم ئیدروژن و یک اتم اکسیژن) تجزیه کرد که این اجزا دیگر خاصیت آب را ندارند. بدین جهت، گویند مولکول آب سه‌اتمی است، و آن را به صورت H_2O مینویسند.

تا قرن ۱۹م اصطلاحات اتم و مولکول مترادف محسوب میشد. مفهوم کنونی مولکول شیمیائی ناشی از تحقیقات گیلوساک و آووگادرو در باره‌ی گازها است.

بنا بر نظریه‌ی حرکتی ماده، مولکولها حرکت نوسانی دائمی دارند (← براونی، حرکت). حالت ماده (جامد، مایع، گاز) بسته به سرعت مولکولهای آن و فاصله‌ی آنها از یکدیگر است. عموماً، در جسم جامد، مولکولها نسبةً به یکدیگر نزدیکند، نیروهای همچسبی میان آنها نسبةً زیاد، و حرکتشان نسبةً بطیء است. در مایعات، مولکولها از یکدیگر دورترند، و حرکت آنها سریعتر است، ولی به علت وجود نیروهای همچسبی (← همچسبی و دگرچسبی) موجود بین مولکولها، میدان این حرکت محدود میباشد. در گازها، مولکولها از یکدیگر دورترند، و با سرعت بیشتر حرکت میکنند، زیرا نیروی جاذبه‌ی بین آنها کوچک است.

مولکولهای یک جسم، به سبب حرکت خود، انرژی سینتیک (حرکتی) دارند، که بستگی به سرعت حرکت آنها دارد. اگر به جسم حرارت داده شود، انرژی مولکولهای آن و، در نتیجه، سرعت حرکت آنها افزایش مییابد، و مولکولها از یکدیگر دور میشوند، و اگر فشار وارد بر جسم ثابت نگاه داشته شود، آن جسم انبساط پیدا میکند. اما اگر حرارت جسم کاهش یابد از فعالیت مولکولها کاسته میشود، و آنها به یکدیگر نزدیک میشوند، و جسم انقباض پیدا میکند. اگر حرارت جسم جامد یا مایعی را متدرجاً زیاد کنیم، بالاخره به جائی میرسد که مولکولها با چنان فاصله‌ای از یکدیگر و با چنان سرعتی حرکت میکنند که تغییر حالت حاصل میشود، و جامد به صورت مایع یا مایع به صورت گاز در میآید. در باب بستگی حرکت مولکولی با دما ← صفر مطلق. فشار، نیز، مانند حرارت، در شرایط مولکولی ماده و در نتیجه در حالت آن مؤثر است. مثلاً، چون فشار کافی بر گازی وارد آید، مولکولهای آن ناگزیر به یکدیگر نزدیک میشوند، و سرعتشان کاهش مییابد؛ و گاز حرارت پس میدهد و به حالت مایع در میآید.

مولکولها از اتمهای همنوع یا از انواع مختلف ساخته شده‌اند. مولکول بعضی از مواد (مانند مولکولهای گازهای کمیاب و مولکول گاز رادیوآکتیو رادون) یک‌اتمی هستند. اما بیشتر مولکولها مرکب از چند اتم میباشند؛ عده‌ی اتمها از ۲ (مثلاً در اکسیژن، ئیدروژن، و نیتروژن) تا چند هزار و حتی دهها هزار (در بسیاری از پروتئین‌ها) متفاوت است. مولکولها از لحاظ شکل فضائی نیز بسیار متنوعند. مثلاً در مولکول انیدرید کربونیک، اتمهای اکسیژن و کربون در امتداد خط مستقیم به یکدیگر پیوسته‌اند؛ در صورتی که اتمهای ئیدروژن و اکسیژن در مولکول آب یک مثلث متساوی‌الساقین میسازند. مولکول متان به صورت یک چهاروجهی منظم است که اتم کربون در مرکز چهاروجهی جای دارد (تصویر در ص ۱۵۴۱). مولکولهای مفصلی اشکالی به صورت حلقه (← بنزن)، زنجیر (ئیدروکربورهای زنجیری سنگین)، مارپیچ (تصاویر ص ۵۳۶ ملاحظه شود). و صورتهای دیگر میسازند. مولکولهای مشابه یا غیر مشابه ممکن است با یکدیگر ترکیب شوند و اجسام بسپار (← بسپاری) بسازند. اختلاف مواد از یکدیگر نتیجه‌ی اختلاف ساختمان فضائی و ترکیب مولکولهای آنها است (← جسم مرکب؛ عنصر).

ماده‌ی مرکب را در شیمی با فورمول مولکولی آن معرفی میکنند (← فورمول، در شیمی) که از روی آن، نوع اتمهای (عناصر) سازنده‌ی مولکول آن ماده، و عده‌ی نسبی هر یک از این اتمها، و وزن نسبی هر یک از عناصر معلوم میشود. مولکولهای مواد مختلف از لحاظ بزرگی و وزن (← وزن مولکولی) و نیز از لحاظ ساختمان با یکدیگر تفاوت دارند. در فعل و انفعال شیمیائی، ساختمان مولکولهای موادی که در فعل و انفعال شرکت دارند تغییر میپذیرد، اتمهائی از مولکولها جدا میشوند، و به صورت تازه‌ای با هم میپیوندند، و مولکولها، و در نتیجه، مواد دیگری میسازند.

مولکول‌ـگرم[4] (molekul-gram) یا **مول[5]** (mol)، مقداری از یک عنصر یا یک ماده‌ی مرکب که وزنش، بر حسب گرم، از حیث عدد مساوی وزن مولکولی آن است. مثلاً، چون وزن مولکولی ئیدروژن ۲ است، مولکول‌گرم یا مول ئیدروژن یعنی ۲ گرم ئیدروژن. همچنین، وزن مولکولی گاز کربونیک (CO_2) مساوی ۱۶×۲+۱۲ یا ۴۴ است؛ پس یک مول گاز کربونیک ۴۴ گرم از این گاز میباشد.

حجم مولی[6] یک گاز فضائی است که یک مول گاز در شرایط متعارفی اشغال میکند، و آن برای همه‌ی گازها برابر ۲۲,۴ لیتر است. این حجم از هر گاز مشتمل بر $6,023 \times 10^{23}$ (عدد آووگادرو) مولکول آن گاز است. محاسبه‌ی وزن مولکول گرم گازها مبتنی بر حجم مولی آنهاست.

مولم، دیر: ← سیسترسیان.

مولمین[7] (mulmeyn)، شهر (جم ۱۶۴٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۱)، ج برمه‌ی سفلی، بر ساحل شرقی خلیج مارتابان (mārtābān)، کنار مصب رود سالوین. در ۱۸۲۶–۵۲ شهر عمده‌ی برمه‌ی بریتانیا بود. برنج و چوب تک و پنبه صادر میکند. با خط آهن به رانگون مرتبط است. صناعت عمده‌ی آن کشتیسازی و زرگری است.

مولن[8] (mulan)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۲۷٬۴۰۸)، مرکز ولایت آلیه، فرانسه‌ی مرکزی، بر رود آلیه؛ پایتخت تاریخی بوربونه. دارای کارخانه‌های کاردسازی و دباغی است. کلیسای گوتیک قرن ۱۵م، صومعه، و خرابه‌های کاخ دوکهای بوربون از آثار دینی آن است. صناعت آن منسوجات، فراورده‌های آهنی، قطعات ماشین، و کفش و کلاه است.

مولنار[9]، فرنتس (frents molnãr)، ۱۸۷۸–۱۹۵۲، درامنویس و رمانتویس مجار؛ مه بوداپست. در بوداپست و ژنو علم حقوق تحصیل کرد. در بوداپست به روزنامه‌نویسی پرداخت، از نمایشنامه‌های معروفش لیلیوم (در ۱۹۰۹ اجرا شد) و

(۱)Müller (۲)Molech; Moloch (۳)molecule (۴)gram-molecule (۵)mole; mol (۶)molar volume (۷)Moulmein (۸)Moulins (۹)Molnár

نکهبان (۱۹۱۰) است. از رمانهایش شیطان (۱۹۰۷) معروف است. در ۱۹۴۰ در شهر نیو یورک اقامت گزید، و رمان وداع با قلم (۱۹۴۵) را منتشر کرد. در ۱۹۵۲ نیز یک اوتوبیوگرافی منتشر کرد.

مولوتوف[1] (molotof)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۸۵۰'۰۰۰)، جمشس، بر رود کاما، بر دامنه‌های غربی اورال. در ۱۷۸۰ به عنوان مرکز اداری اورال تأسیس، و یک مرکز تجارتی بر راه آبی رود کاما به سیبریه شد؛ و تا وقتی که ← راه آهن ماوراء سیبریه ساخته شد دروازه‌ی سیبریه شمرده میشد. از بنادر عمده‌ی درونبومی شوروی و از بزرگترین مراکز صنعتی ناحیه‌ی اورال است؛ فراورنده‌ی آهن ریخته، ماشین‌آلات، و مواد شیمیائی، و دارای صنایع کشتیسازی و چوببری است. تا قبل از انقلاب روسیه تبعیدگاه محکومین سیاسی بود. دانشگاه و مؤسسات فرهنگی متعدد دارد. تا ۱۰۴۰ نام آن **پرم**[2] (perm) بود، و سپس تا ۱۹۵۷ نام مولوتوف بر آن گذاشته شد (به نام و. م. **مولوتوف**). از ۱۹۵۷ دگربار نام سابق خود، پرم، را یافته است.

مولوتوف[3]، **ویاچسلاف میخایلوویچ** (vyāceslāf mixāylovic molotof)، ۱۸۹۰ ــ ۱۹۸۶، سیاستمدار برجسته و تئوریسین حزب کمونیست روسیه، نام حقیقیش **سکریابین**[4] (skriābin). در ۱۹۰۶ وارد حزب کمونیست غازان، و در ۱۹۰۹ توقیف و برای مدت دو سال تبعید شد. در ۱۹۱۱ به سن پطرزبورگ (لنینگراد) رفت و در مؤسسه‌ی پولیتکنیک ثبت نام کرد. در ۱۹۱۲ به ستالین پیوست و به اتفاق روزنامه‌ی حزبی پراودا را تأسیس کردند. در آغاز جنگ از طرف حزب به مسکو اعزام شد، و در آنجا مجدداً توقیف (۱۹۱۵) و به سیبریه تبعید شد. در مه‌ی ۱۹۱۶ از تبعید فرار کرد و به سن پطرزبورگ رفت، بعد از سقوط حکومت تزاری، عضو هیئت اجرائیه‌ی کمیته‌ی انقلابی نظامی پطروگراد شد (۱۹۱۷).

پس از انقلاب، در ۱۹۲۶–۱۹۵۲ عضو پولیت بورو، در ۱۹۲۱–۳۰ دبیر حزب کمونیست، در ۱۹۳۰–۴۱ رئیس شورای کمیساریای خلق تجشس، و در ۱۹۳۹–۴۹ وزیر امور خارجه و امضاکننده‌ی قرارداد عدم تجاوز روس-آلمان (۱۹۳۹) بود.

در جنگ II معاون وزارت دفاع بود و مفتخر به دریافت لقب "قهرمان کار سوسیالیستی" شد. در کنفرانس تهران (۱۹۴۳)، کریمه (۱۹۴۵)، و در پوتسدام (۱۹۴۵) شرکت کرد. در ۱۹۴۲، علاوه بر وزارت امور خارجه، پست معاونت صدر هیئت وزیران تجشس نیز به او واگذار شد. از ۱۹۴۹ فقط به کار معاونت نخست‌وزیری پرداخت. در ۱۹۵۳–۵۴ وزیر امور خارجه‌ی تجشس بود. در ۱۹۵۴ نماینده‌ی تجشس در کنفرانس وزرای خارجه‌ی چهار دولت بزرگ در برلین، و سال بعد در کنفرانس ژنو راجع به مسائل خاور دور بود. در ۱۹۵۷، به جهت اختلافی که با خروشچف پیدا کرد از تمام مشاغل خود برکنار، و از کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی حزب اخراج شد، و اندکی بعد سفیر کبیر تجشس در جمهوری خلق مغولستان شد. در ۱۹۶۰–۶۱ نماینده‌ی تجشس در سازمان بین‌المللی انرژی اتمی در وین بود. در ۱۹۶۴ از حزب کمونیست اخراج شد.

مولوز[5] (müluz)، آلمانی **مولهاوزن** (mülhā-zen)، شهر (در ۱۹۶۸ جمع ۱۱۸'۵۵۸)، ولایت اوردن، ش فرانسه، در آلزاس، بر رود ایل، و کانال رون‌راین. دارای کارخانه‌های نساجی، مواد شیمیائی (مخصوصاً پوتاس)، و فلزکاری است. در ۱۲۷۳ شهر آزاد امپراطوری شد، و از ۱۵۱۵ با کنفدراسیون سویس متحد بوده. اهمیت صنعتی مولوز هنگامی آغاز شد (۱۷۴۶) که یک کارخانه‌ی موسلین در آن تأسیس شد. در ۱۷۹۸ به اتحاد با فرانسه رأی داد. در ۱۸۷۱، هنگام جدا شدن آلزاس از فرانسه، به آلمان منضم شد. در ۱۹۱۸، پس از جنگ I، دوباره به فرانسه باز گشت، ولی در جنگ II باز به تصرف آلمانها در آمد، و از عملیات نظامی سخت آسیب دید.

مولوک، جزایر، اندونزی، ← جزایر ادویه.

مولوکا، تنگه‌ی: ← مولوکا، دریای.

مولوکا[6]**، دریای** (molukā)، قسمتی از فکبه، بین لبش جزیره‌ی سلب، جزایر ادویه، و مالزی، که به وسیله‌ی **تنگه‌ی مولوکا** با فکبه مرتبط است.

مولوکائی: ← مولوکای.

مولوکاز: ← جزایر ادویه.

مولوکای[7] (molokāy) یا **مولوکائی** (molokāi)، جزیره (۶۷۶ کمه، در ۱۹۷۰ جمع ۵'۲۶۱)، یکی از جزایر هاوائی. ماندگاه کالائوپاپا (جایگاه جذامیها، تأسیس ۱۸۶۰)، که دامین، معروف به پدر روحانی، در آن خدمت کرد و جان سپرد، بر ساحل شمالی آن است.

مولوی: ← جلال‌الدین رومی.

مولویتس[8] (molvits)، لهستانی **مالویوویتسه** (māluyovitse)، دهکده، لهستان، سابقاً در سیلزی سفلی. این دهکده صحنه‌ی نبردی بود در جنگ جانشینی اتریش (← جنگ جانشینی) که در آن فردریک پادشاه پروس بر اتریشیها پیروز شد (10 آوریل ۱۷۴۱)، و این جنگ برتری پیاده‌نظام جدید را بر سواره‌نظام ثابت کرد.

مولویخانه: ← مولویه.

مولوی روم: ← جلال‌الدین رومی.

مولویه (mōlaviyye)، عنوان مشهور سلسله‌ای از صوفیه‌ی آسیای صغیر که منسوبند به جلال‌الدین رومی (مشهور به مولوی)، و با وجود شهرت به این اسم، ظاهراً در عهد ابن بطوطه (۷۰۳–۷۷۹ هق) بیشتر به عنوان جلالیه (jalāliyye) معروف بوده‌اند. مرکز این سلسله از قدیم شهر قونیه بوده است، و خلفای مولویه، که مخصوصاً اخلاف و اعقاب او بوده‌اند، به چلبی مولا (← چلبی) عزیز افندی (aziz afandi)، حضرت پیر (hazrate pir)، یا ملاخونکار (molla xonkār) موسومند، و از این مرکز بر تمام تشکیلات سلسله، که در بلاد عثمانی پراکنده بوده است، نظارت داشته‌اند. این سلسله، به سبب علاقه‌ای که به سماع و رقص و موسیقی نشان میداده‌اند، از خیلی قدیم مورد طعن و انکار فقها و حتی عده‌ای از سلاطین وقت واقع شده‌اند. با این همه، به سبب تسامح مذهبی و ذوق شعر و ادب، و همچنین به سبب حشمت و نفوذ معنوی مولانا جلال‌الدین، در عهد عثمانی غالباً محترم بوده‌اند، و در بیشتر بلاد عثمانی تکیه و مولویخانه ــ که در واقع خانقاه مولویه بوده است ــ داشته‌اند. حتی در قبرس، مصر، دمشق، اورشلیم، و مدینه هم تکیه‌ها و مولویخانه‌های آنها وجود داشته است، و با وجود فرمان ۴ سپتامبر ۱۹۲۵، که به موجب آن مولویخانه‌ها و تکیه‌های صوفیه در ترکیه برچیده شد، هنوز حشمت و اعتبار مولویه در ترکیه بیش یا کم قابل ملاحظه است. اما سلاطین عثمانی مشایخ مولویه را مخصوصاً در مقابل بکتاشیه، که تکیه‌گاه ینی‌چری میبوده‌اند، و همچنین در مقابل علما، که احیاناً معارض قدرت آنها میشده‌اند، تقویت میکرده‌اند، و حتی بعضی از سلاطین عثمانی (مثل سلطان عبدالعزیز) خود در جرگه‌ی مولویه در آمده بوده‌اند.

مولی[9]**، ژاک دو** (jāk dē mole)، ۱۲۴۳؟–۱۳۱۴، آخرین مهین‌سرور (از ۱۲۹۸) شهسواران پرستشگاه. فیلیپ IV (فیلیپ لو بل) وی را به فرانسه احضار کرد (۱۳۰۷)، و او در محکمه‌ی تفتیش عقاید، به اتهام بیدینی محاکمه شد و زیر شکنجه به جنایات فرقه‌ی خود اعتراف کرد (۱۳۰۹)؛ ولی چون بعداً منکر اعترافات خود شد، در آتش سوزانده شد.

مولله[10]**، گی** (gi mole)، ۱۹۰۵–۷۵، رجل سیاسی فرانسوی، دبیر کل (۱۹۴۶–۶۹) حزب سوسیالیست. در جنگ II در سازمان نهضت مقاومت فرانسه جنگید، و پس از جنگ در حزب سوسیالیست به مقامات عالی رسید. در دولت ل. بلوم وزیر مشاور بود (۱۹۴۶–۴۷)، و در ۱۹۵۱ نایب نخست وزیر شد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۶ نخست وزیر شد و تا ۱۲ ژوئن ۱۹۵۷ در این سمت باقی بود. از آثارش پانزده سال بعد، ۱۹۵۸–۱۹۷۳ است.

مولهاوزن، شهر، فرانسه، ← مولوز.

مولهاوزن[11] (mülhāzen) یا **مولهاوزن این تورینگن**[12] (in türingen)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جمع ۴۵'۳۸۵)، آلمان شرقی، در تورینگن، دارای کارخانه‌های نساجی و کاغذسازی، فلزگری و دباغی است. بناهای جالبی دارد، از جمله دو کلیسای قدیمی، و یک تالار شهری از قرن ۱۴م. مرکز ستاد ت. مونتر، از رهبران جنگ دهقانان، در این شهر بود، که در نزدیکی شهر اعدام شد. از ۱۲۵۱ تا ۱۸۰۳ شهر آزاد امپراطوری بود، و در ۱۸۱۵ به پروس واگذار شد. پس از جنگ II به تورینگن باز گشت (۱۹۴۵).

مولهاوزن این تورینگن: ← مولهاوزن، شهر

(۱)Molotov (۲)Perm (۳)Molotov (۴)Skriabin (۵)Mulhouse (۶)Molucca (۷)Molokai (۸)Mollwitz
(۹)Molay (۱۰)Mollet (۱۱)Mühlhausen (۱۲)Mühlhausen in Thüringen

آلمان شرقی.

مولهایم[1] یا **مولهایم آن در رور**[2] (mülhāym ān der rur)، شهر (در ۱۹۷۵ جه ۱۹۱٬۴۶۸)، نوردراین‌وستفالن، آلمان غربی، ح ۱۰ کیلومتری غ‌ج‌غ اسن؛ بر رود رور. دارای صنایع گوناگون است، از جمله کفاشی، نساجی، و ماشین آلات. در ۱۸۰۸ شهر شد. در جنگ II بسختی آسیب دید، ولی تجدید ساختمان شد؛ اکنون مناطق صنعتی آن جدا از مناطق مسکونی میباشد. کلیسائی از قرن ۱۱م دارد.

مولهایم آن در رور: ← مولهایم، شهر، آلمان غربی.

مولی: ← موالی.

مولی[3]**، ریمند چارلز** (reymənd cārlz moli)، ۱۸۸۶–۱۹۷۶، عالم امریکائی در اقتصاد سیاسی؛ استاد دانشگاه کلمبیا (۱۹۲۸) و کارشناس در مسائل مربوط به بزهکاران. در ریاست جمهوری فرانکلین روزولت معاون وزارت‌خارجه بود و برای شرکت در کنفرانس جهانی اقتصاد به لندن رفت (۱۹۳۳)، و چون روزولت نظر او را تأیید نمیکرد کناره گرفت. در سردبیری مجله‌ی نیوزویک از روزولت بشدت انتقاد می‌کرد. از آثار او است، پس از هفت سال (۱۹۳۹) در باره‌ی طرز اداره‌ی روزولت، و ۲۷ خداوندگار سیاست (۱۹۴۹).

مولی، غلطت: ← غلظت مولی.

مولی امیرالمؤمنین: ← امیرالمؤمنین.

مولیبدن[4] (molibden؛ فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Mo؛ نیز ← عناصر، جدول). یکی از مهمترین فلزات دیرگداز؛ به رنگ نقره‌ای براق است. به صورت مفتول و ورق بسیار نازک در میآید. ترکیبات مختلف تولید میکند. به حالت خالص یافت نمیشود، ولی کانی آن به مقدار کم همه‌جا وجود دارد، و تنها منابع تجارتی مهم آن **مولیبدنیت** و **وولفنیت**[5] ($PbMoO_4$) است. برای ساختن آلیاژ فولاد مخصوص لوله‌های خلأ (آنود و توری) و مفتول چراغ و الکترود، و در صنعت نفت به عنوان کاتالیزگر به کار میرود. اول بار ک. و. شله آن را در مولیبدنیت شناخت (۱۷۷۸)؛ در ۱۷۹۰ پتر یاکوب یلم[6] (peter yākob yelm) این عنصر را به وسیله‌ی احیای اکسید مولیبدیک به دست آورد.

مولیبدنیت[7] (molibdenit؛ فنس)، مهمترین کانی محتوی مولیبدن، که ترکیب شیمیائی آن MoS_2 (بیسولفور مولیبدن) است. به لامسه چرب مینماید، و دارای جلای فلزی است. منابع مهم مولیبدنیت در درجه‌ی اول در کشمة، و پس از آن در کانادا، شیلی، کره، ژاپن، مکزیک، و نروژ است.

مولیر[8] (molier) نام مستعار **ژان باتیست پوکلن**[9] (jān bātist poklan)، ۱۶۲۲–۷۳، درامنویس فرانسوی؛ مت پاریس. نخست علم حقوق تحصیل کرد، اما دیری نگذشت که از وکالت دعاوی رو گردانید، و به تئاتر روی آورد. در آغاز به گروه هنرپیشگان بژار پیوست. این گروه، پس از مسافرتهائی به ولایات فرانسه، در پاریس مستقر شد (۱۶۵۸)؛ در ۱۶۶۵ گروه هنرپیشگان شاهی، و در ۱۶۸۰ کمدی فرانز شد.

مولیر که قبول عامه پیدا کرده بود، و در عین حال مورد لطف و حمایت لوئی XIV قرار داشت، نبوغ و فعالیت خود را به درامنویسی، مدیریت گروه هنرپیشگان، و هنرپیشگی به کار بست. اولین شاهکار وی، مکتب زنان (۱۶۶۲)، چنان موفقیتی به دست آورد که خشم رقبای وی را بر انگیخت، و موجب نگرانی کورنی شد. برای پاسخگوئی به منتقدان نقد بر مکتب زنان را نوشت (۱۶۶۳)، که در آن معایب آنان را عرضه کرد. سه پرده‌ی اول این نمایشنامه، به نام تارتوف، در حضور شاه بازی شد (۱۲ مه‌ی ۱۶۶۴)، اما مخالفان متنفذ موفق شدند که از ادامه‌ی آن جلوگیری کنند، و اجرای آن ممنوع شد؛ فقط پس از مرگ (۱۶۶۹) ملکه، اجرای نمایشنامه مجدداً آزاد شد.

مولیر در عشق شفا بخش (۱۶۶۵) پزشکان دربار را بر صحنه‌ی تئاتر جلوه‌گر میسازد؛ میزانتروپ (۱۶۶۶؛ ترجمه فارسی تحت عنوان مردم‌گریز، تهران، ۱۳۳۸ هش)، در عین حال که مطالعه‌ای است در منش آدمی، اخلاقیات آن زمان را مصور میکند، اما چون عامه‌ی مردم این کمدی را تا اندازه‌ای جدی تلقی کردند، کمدی طبیب اجباری (۱۶۶۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران) را عرضه کرد. پس از نوشتن چند کمدی مختلف، به نوشتن کمدی ناب روی آورد، و در ماه سپتامبر ۱۶۶۸ خسیس را عرضه کرد. از همین زمان به تهیه‌ی یک کمدی اخلاقی پرداخت، و در ۱۶۷۲ زنان دانشمند را بر صحنه آورد، که با موفقیت بسیار زیاد رو به رو شد، سپس مولیر به تهیه‌ی یک کمدی علیه دانشکده‌ی علوم الاهی پاریس پرداخت، اما دوستانش او را از این کار منصرف کردند، و به همین جهت وی پزشکان را هدف قرار داد؛ مریض خیالی (یک کمدی‌بالله) در ۱۶۷۳ در پالهرویال بازی شد. در ۱۷ فوریه، که چهارمین شب نمایش این نمایشنامه بود، مولیر در صحنه دوچار عارضه‌ای شد، و چند ساعت بعد در خانه‌ی خودش از دنیا رفت.

مولیر نه‌تنها یک نویسنده، بلکه یک هنرپیشه‌ی بسیار عالیقدر و یک مدیر تئاتر زبردست نیز بود. وی از بازیگران کمدی ایتالیائی الهام میگرفت، و آدمهای مسخره‌ای خلق کرده بود که "نمونه‌های" عالی کمدیگران آغاز عصر سینمای کنونی را به یاد میآورد. نیروی عظیم او در اداره‌ی تئاتر انضباط سختی بود که بر همکارانش تحمیل میکرد، و با شخصیت و نیکومنشی او این انضباط مورد قبول همکارانش بود. کارگردانی بسیار دقیق وی، که در آن به هر گونه حرکت و هر نگاه بازیگران توجه میکرد، مورد تحسین معاصرانش بود. مولیر میخواست که نمایشهایش در خدمت نیکبختی انسانها به کار رود. با کمال شدت با کسانی مبارزه میکرد که آنان را "سازندگان سکه‌های قلابی"، متدینین دروغین، و دانشمندان دروغین مینامید.

مولیزه، ناحیه‌ای در ایتالیا، ← آبروتسی ا مولیزه.

مولی صندلی (mōlā sandali)، شهرت **محمد ابن هرمز**، فت ۲۹۹ هق، از موالی محمد ابن عمرو که مذهب خوارج داشت و در بخارا می‌زیست. به سبب رنجشی که از عارض لشکر سامانی پیدا کرد، به سیستان رفت و به طرفداری عمرو ابن یعقوب با منصور ابن اسحاق سامانی حکمران سامانی آنجا جنگید. لیکن پس از غلبه بر منصور، عمرو ابن یعقوب را از یاد برد و خود در صدد امارت بر آمد. اما مردمان سیستان بر او شوریدند، و در یکی از جنگها که شکست خورده بود و به کوچه‌ای میگریخت زنی از بام هاونی بر سر او کوفت و او بیهوش از اسب افتاد و سپستانیان رسیدند و او را کشتند.

مولین[10] (molin)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۴۶٬۲۳۷)، ل‌غ ایلینوا، بر رود میسی‌سیپی؛ کشمة. در ۱۸۳۲ ماندگاه شد و در ۱۸۷۲ عنوان شهر یافت. مرکز صنعتی و حمل و نقل، و تولید کننده‌ی عمده‌ی ماشین‌آلات کشاورزی است.

مولینا، تیرسو د: ← تیرسو د مولینا.

مولینا[11]**، لویس** (luis molinā)، ۱۵۳۵–۱۶۰۰، عالم یسوعی اسپانیائی. در ۱۵۸۹ اثری به نام کونکوردیا [= آشتی و سازش] منتشر کرد که در آن از اصول عقاید و نظریاتی سخن گفت که به نام مولینیسم[12] (molinism) خوانده شده است. مولینیسم در آن میکوشد که اعتقاد به تأثیر قطعی فیض الاهی را با اعتقاد به آزادی اراده‌ی بشری سازگار سازد. مولینا، با طرد نظریه‌ی قدیس توماس آکویناس، مبتنی بر وفق دادن این دو اعتقاد با یکدیگر، شرط فیض را رضایت و موافقت اراده میدانست. دومینیکیان، مولینا و مولینیسم را مورد حمله قرار دادند. یسوعیان در مبارزه‌ای که رفته رفته شدیدتر شد، به دفاع از او برخاستند. ف. سوارث با طرح نظریات لاهوتی خود در رفع این اختلاف کوشید.

مولینوس[13]**، میگل د** (migel de molinos)، ۱۶۴۰–۱۹۷؟، کشیش و رازور (← رازوری) اسپانیائی. مؤسس طریقه‌ی تسلیم و ترک نفس بود، که خود به حد افراط از آن پیروی میکرد. از ۱۶۶۹ عمدةً در رم میزیست که در آنجا به عنوان راهنمای نفوس شهرت فراوان پیدا کرده بود. در کتاب راهنمای روحی (۱۶۷۵) او اصول تسلیم و ترک نفس بیان شده که عبارت است از اینکه روح و نفس باید در برابر خدا جنبه‌ی انفعال مشاهده‌ای کامل داشته باشد. در ۱۶۸۵ توسط محکمه‌ی دینی محاکمه و زندانی شد، و در ۱۶۸۷ دستگاه تفتیش عقاید او را محکوم کرد. در زندان از دنیا رفت ولی تشریفات دینی در حق او اجرا شد.

مولینیسم: ← مولینا، لویس.

موم[14] (mum)، ماده‌ای که از غدد روی شکم زنبور عسل ترشح میشود، و مواد مشابه آن. موم معمولاً مخلوطی است شامل اترهای اسیدهای

(۱)Mülheim (۲)M. an der Ruhr (۳)Moley (۴)molybdenum (۵)wulfenite (۶)Hjelm (۷)molybdenite (۸)Molière (۹)Poquelin (۱۰)Moline (۱۱)Molina (۱۲)Molinism (۱۳)Molinos (۱۴)wax

چرب و بعضی الکلها (غیر از گلیسرول) و گاهی ئیدروکربورها. سفتی موم و چربی آن از پیه کمتر است. لانولین از پشم و موم روغن از بال گرفته میشود. از جمله‌ی مومهای معدنی پارافین و اوزوسریت است.

مومباسا[1] (mombāsā)، عربی **منبسا** (manbasā) یا **منبسه** (sa-)، شهر (در ۱۹۶۹ حد ۲۴۶٬۰۰۰)، بندر کنیا، دریابندری در قهنه، بر جزیره‌ی موم‌باسا و نزدیک زمینلاد کنیا. یکی از مراکز اولیه‌ی (احتمالاً از قرن ۱۱م) بازرگانی عربها بود. در ۱۴۹۸ واسکو دو گاما از آن دیدن کرد. تا ۱۶۹۸، که دوباره به تصرف عربها در آمد، تحت تسلط پرتغالیها بود. سپس جزء قلمرو سلطان زنگبار شد، و ح ۱۸۸۰ به تصرف بریتانیا در آمد. در ۱۸۸۷ مرکز شرکت بریتانیائی افریقای شرقی شد، و از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۷ کرسی تحت الحمایگی افریقای شرقی بود. در ۱۹۰۷ نایروبی جای آن را گرفت. پایانه‌ی راه آهن اوگاندا-کنیا است. در جنگ II یک پایگاه بریتانیائی و ایستگاه نیروی دریائی بود. صادرات عمده‌ی آن قهوه، پنبه، چای، کتان، سیسال، قلع، پوست، و عاج است.

مومبرت[2]، **آلفرد** (alfred mombert)، ۱۸۷۲–۱۹۴۲، شاعر آلمانی. مدت کوتاهی وکیل دعاوی و کارمند دولت بود. ویژگی آثار وی رازوری و خیالپردازی و سادگی سبک است، و از جمله‌ی آنها است، تابنده (۱۸۶۹)، آفرینش (۱۸۹۷)، شکوفه کردن خلا (۱۹۰۵). وی که یهودی بود در ۱۹۴۵ توسط نازیها دستگیر، و به اردوی کار فرستاده شد، در ۱۹۴۱ آزادی خود را باز یافت، و در سویس در گذشت.

مومج یا **مومه**، دریاچه، ← تار، رود.

موم روغن (mume rōqan) یا **موم کافوری** (kāfuri) یا **اسپرماستی**[3] (espermāseti؛ از فنـ)، ماده‌ای مومی که از محفظه‌ی درون سر کاشالوت به دست میآید. پیه این جانور نیز از این ماده دارد. موم کافوری در ساختن بعضی از مرهمها و کرمهای آرایش صورت به کار میرود. برای ساختن شمع (شمع کافوری) نیز از آن استفاده میشده است. در روغن زدن ماشینها و برای نرم کردن چرم مصرف دارد. موم روغن مخلوطی از استرهای اسیدهای چرب است؛ از روغن دلفین و بعضی جانوران وابسته به آن نیز به دست میآید.

مومزن[4]، **تئودور** (teodor momzen)، ۱۸۱۷–۱۹۰۳، مورخ آلمانی. در ۱۸۴۸ استاد حقوق دانشگاه لایپزیک بود. در ۱۸۵۰ استعفا داد تا در نهضت دموکراتیک شرکت جوید. استاد حقوق رومی در مونیخ (۱۸۵۲) و در برسلاو (۱۸۵۴)، و استاد تاریخ قدیم در برلین (۱۸۵۸) بود. اثر عمده‌اش، تاریخ روم (مجلدات ۱–۳، ۱۸۵۴–۵۶؛ مجلد چهارم ناتمام ماند؛ مجلد پنجم ۱۸۸۵) است. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۲ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

موم کافوری: ← موم روغن.

موم معدنی: ← اوزوسریت یا اوزکریت.

مؤمن، سوره‌ی (mo'men) یا سوره‌ی غافر (qāfer)، سوره‌ی ۴۰م قرآن، مکی، ۸۵ آیه. به پیغمبر خطاب میرسد که آمد و شد کافران در شهرها او را نفریبد که پیش از ایشان نیز دیگران چنین بودند و به وقت خود به عذاب خدا دوچار شدند. چرا در جهان نمیگردند، و از دیدن آثار شوم گذشتگان پند نمیگیرند؟ مرد مؤمنی از آل فرعون را مثال میزند که آنان را به حق میخواند و در صدد آزار او بر آمدند، و خدا او را نجات داد، و بدترین عذاب را به آن قوم چشانید.

مؤمن‌آباد (mo'men.ābād)، دهستان (جمع ۱۳٬۸۹۹ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش درمیان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، دارای ۵۹ آبادی. قسمت عمده‌ی آن کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات، و چغندر است. در غ آبادی سربیشه از این دهستان قلعه‌ی بزرگ و استواری بر کوهی به ارتفاع ۵۰۰ متر وجود داشت که آثار حوض و حمام آن هنوز به چشم میخورد، و نیز در این آبادی چشمه‌ی آب معدنی وجود دارد که ساکنین اطراف برای معالجه‌ی بعضی امراض از آن استفاده میکنند. در غ آبادی دهک (dehak، جع ۱۵۶ نف ۱۳۴۵ هش، 10کیلومتری ج درمیان)، بر کوه مرتفعی آثار قلعه و استحکاماتی از پیروان حسن صباح دیده میشود. حمدالله مستوفی در باره‌ی مؤمن‌آباد مینویسد "ولایتی است و چند پاره دیه توابع آن و قلعه‌ی محکم در آن ولایت است که ملاحده ساخته‌اند و در غایت استحکام است."

مؤمن‌آباد: ← قهستان، ناحیه‌ی تاریخی.

مؤمنون، سوره‌ی (mo'menun)، سوره‌ی ۲۳م قرآن، مکی، ۱۱۸ آیه. از وصف مؤمنان آغاز میکند، آنگاه به دلایل ایمان در آفاق و انفس میپردازد، و سپس حقیقت ایمان را همان گونه که پیغمبران از نوح تا خاتم‌النبیین ص – آورده‌اند بیان میکند، و اعتراضات و شبهات منکران را نیز میآورد، و بی‌پایی آنها را نشان میدهد. از اختلاف مردم در این حقیقت واحد پس از گذشتن پیغمبران، وبه طور ضمنی از وضع مشرکان در برابر حضرت محمد ص، سخن میگوید، و آن را زشت میشمارد. آنگاه به ذکر منظره‌ای از قیامت میپردازد، و از مردم میخواهد که جز خدا به کسی توجه نکنند و از او مغفرت خواهند.

مومس[5] (momos)، در دین یونان، مظهر استهزاء و سرزنش.

مومه یا **مومج**، دریاچه، ← تار، رود.

مومیائی[6] (mumiā'i) جسدی که به وسیله‌ی مومیائی کردن محفوظ نگاه داشته میشود.

مومیائی کردن[7]، عملیاتی که به منظور نگاهداری اجساد در میان اقوام قدیم، خصوصاً مصریها، متداول بوده. امروز نگاهداری اجساد در مدت نامحدود ممکن شده است.

مون[8]، **سیور دو** (siĕr dĕ mon)، شهرت **پیر دوگسوا**[9]، ملقب به **کنت دومون** (pier dū gua, kont)، ح ۱۵۶۸– ح ۱۶۳۰، پوینده و استعمارگر فرانسوی در امریکای شمالی. حامی س. شامپلن بود. اولین مهاجرنشین فرانسوی را در کانادا در پور روایال (آناپولیس رویال حالیه) بنا نهاد (۱۶۰۵).

مون، ژان دو: ← ژان دو مون.

مونادها: ← لایبنیتز، گوتفرید ویلهلم، قسمت II.

مونادولوژی: ← لایبنیتز، گوتفرید ویلهلم، قسمت II.

مونارکیانیسم[10] (monārkiānism)، عقیده‌ی عده‌ای از مسیحیان، در اواخر قرن ۲م و در طی قرن ۳م، مبتنی بر نفی تثلیث و اثبات وحدت عددی خداوند و اینکه خدای واحد یگانه همان "اب" یا "پدر" است. معمولاً عقیده‌ی مونارکیانیسم را دو نوع میدانند، مونارکیانیسم نیروئی (دینامیستیک[11]) یا پذیرفتاری (آدوپسیونیسم[12]) ومونارکیانیسم صوری یا سابلیانیسم.

مونارکیانیسم دینامیستیک یا پذیرفتاری معتقد است که عیسی مسیح همیشه فرزند خدا نبوده است بلکه انسان محض بوده که پس از دریافت نیروی الاهی (که اصطلاح نیروئی یا دینامیستیک از اینجا است) خداوند او را به فرزندی پذیرفته است (که اصطلاح آدوپسیو نیست یا پذیرفتاری از اینجا است) و بدین ترتیب او را مأمور نجات و رهائی بشر ساخته است. این عقیده را ابتدا تئودوتوس بیزانسی (teodotus-) اظهار کرد (ح ۱۹۰) و پاولوس سمیساطی آن را دنبال‌کرد، ولی بعداً شورای دینی متشکل در شهر انطاکیه آن را، به سال ۲۶۸، محکوم ساخت.

مونارکیانیسم صوری یا سابلیانیسم را سابلیوس ح سالهای ۲۱۵–۲۲۰ اظهار کرد. سابلیوس در هنگامه‌ی مشاجرات دینی در باره‌ی اینکه آیا تثلیث یا جدائی اب (پدر) و ابن (پسر) و روح القدس امری دائمی است یا صوری عقیده‌ی خود را مبنی بر صوری بودن تثلیث اظهار کرد تا توحید ذات خدا را مسجل سازد. به عقیده‌ی سابلیوس ذات خدا امر واحدی است که به سه‌گونه جلوه میکند، به عنوان آفریننده‌ی به صورت "اب" یا پدر؛ به عنوان نجات‌دهنده، به صورت "ابن" یا "پسر"؛ به عنوان تقدیس‌کننده، به صورت روح‌القدس. پاپ کالیکستوس ابتدا به این عقیده متمایل شد، ولی بعد آن را نفی، و سابلیوس را تکفیر کرد. عقیده‌ی سابلیوس ۳۰ سال بعد در لیبی ظاهر شد و قدیس دیونوسیوس اسکندرانی (dionusios-) آن را رد کرد. مارکلوس انقروی (märkelluse anqaravi) نیز تقریباً بر این عقیده بود، و معتقد بود که ذات الاهی در خلقت عالم به دو صورت اب و ابن جلوه‌گر شد و به هنگام صدور روح القدس در سه صورت تجلی کرد. در ۳۷۵ این عقیده در شهر نیکسار از نو ظاهر شد ولی قدیس یا سیلیوس کبیر با آن مخالفت ورزید.

مونازیت[13] (monäzit، مشتق از کلمه‌ای یونانی به معنی "تنها بودن")، جسمی مشتمل بر فوسفات طبیعی سریوم، لانتان، و دیگر خاکهای کمیاب. رنگش دودی یا مایل به سرخ، با جلای رزینی

---

(۱)Mombasa (۲)Mombert (۳)spermaceti (۴)Mommsen (۵)Momus; Momos (۶)mummy (۷)embalming (۸)Monts (۹)Gua (۱۰)monarchianism (۱۱) dynamistic (۱۲) adoptionism (۱۳)monazite

است؛ از شفاف تا کدر دیده میشود. در طبیعت همراه با گرانیت و گنیس یافت میشود، اما معمولاً بیشتر در شنهای رودها و کنار دریا، که از سنگهای مونازیتی مشتق میشوند، وجود دارد. مهمترین منبع استخراج توریوم، سریوم، و دیگر خاکهای کمیاب است، و در کشت، کانادا، برزیل، استرالیا، و افریقای استوائی یافت میشود.

موناکو[1] (monāko)، امیرنشین (۱٫۸۹ کمه؛ در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۲۵٬۰۰۰)، کنار مدیترانه، محاط در اراضی ج‌ش فرانسه؛ ح ۱۵کیلومتری ش نیس. شامل سه قسمت به هم پیوسته است: موناکو (پایتخت)، کوندامین[2] (kondāmin؛ قسمت بازرگانی)، و مونت کارلو. به علت وضع و موقعیت زیبا و قمارخانه‌های معروفش یکی از دلپسندترین تفرجگاههای ریویرا است.

قسمت اعظم درآمد کشور (۵۵٪) از عواید توریستی و کازینو به دست میآید. سکنه‌ی موناکو از قمار کردن در کازینو ممنوعند. موناکو با فرانسه اتحاد گمرکی داشته و پولش با پول فرانسه قابل تبدیل است.

تاریخ

موناکو از قرن ۱۰م ق‌م تا قرن ۵م ق‌م مهاجرنشین فنیقیها بود؛ سپس فوکاییان (← فوکایا) جانشین آنان شدند. در آغاز مسیحیت دولت روم بر آن تسلط یافت. در قرن ۱۰م اوتوی I، امپراطور مقدس روم آن را به امیری از سلسله‌ی گریمالدی جنوا واگذار کرد. اولین امیر موناکو رنیه‌ی[3] I (renie) بود که در ۱۳۰۴ بر تخت امارت نشست. در ۱۷۳۱ با آنتوان I شاخه‌ی ذکور خاندان منقرض شد، و دخترش لویز ایپولیت (luiz ipolit) به جای پدر نشست، که پس از وی امارت به شوهرش ژاک گوایون ماتینیون[4] (jak guāyon mā-tinyon) رسید، و او نام گریمالدی[5] (grimāl-di) اختیار کرد. در ۱۷۹۲، هنگام انقلاب فرانسه، این خاندان برکنار شد، اما در ۱۸۱۴ دوباره، تحت حمایت فرانسه، به امارت باز گشت، و اونوره‌ی[6] I (onore-) امیر شد. از ۱۸۱۵ تا ۱۸۶۰ موناکو تحت حکومت ساردنی قرار گرفت، و در ۱۸۶۱ تحت الحمایه‌ی فرانسه شد. پس از اونوره‌ی I، امرای موناکو به ترتیب جدول زیر بوده‌اند:

اونوره‌ی II	دوران امارت ۱۸۱۹—۴۱
فلورستان[7] I (florestān-)	دوران امارت ۱۸۴۱—۵۶
شارل III (šārl-)	دوران امارت ۱۸۵۶—۸۹
آلبر I (alber-)	دوران امارت ۱۸۸۹—۱۹۲۲
لوئی II (lui-)	دوران امارت ۱۹۲۲—۴۹
رنیه‌ی III	دوران امارت ۱۹۴۹—

موناکو، لورنتسو: ← لورنتسو موناکو.

مون بلان[8] (mon blān)، بخشی از کوههای آلپ، بر مرز فرانسه-ایتالیا. قله‌اش در فرانسه، به ارتفاع ۴٬۸۰۷ متر، بلندترین قله‌ی آلپ است.

دارای یخچالهای متعددی است که طویلترین آنها، مر دوگلاس به دره‌ی شامونی میپیوندد. در ۱۷۸۶ برای اولین بار به قله‌ی آن رسیدند. در ۱۹۶۵ تونل بزرگراه آن (بین فرانسه و ایتالیا) افتتاح شد.

مونپارناس[9] (monpārnās)، از کویهای معروف پاریس، ج بولواری به همین نام، بر کنار رود سن. کافه‌ها و رستورانهای آن مراکز رفت و آمد نویسندگان، رجال سیاسی، و خصوصاً نقاشان است.

مونپانسیه[10]، **دوشس دو** (dūšes dē mon-pānsie)، لقب **آن ماری لویز د/اورلئان** (ān māri luiz dorleān)، معروف به **گراند مادموازل** (grānd mādmuāzel)؛ فنس، ← دخترخانم بزرگ)، ۱۶۲۷—۹۳، شاهزاده‌خانم فرانسوی، دختر ← گاستون د/اورلئان، مت پاریس. چون دختری جاه‌طلب و دارای ثروتی هنگفت بود، به فکر ازدواج با لوئی XIV افتاد، اما با مخالفت مازارن مواجه شد؛ به همین جهت به شورش فروند پیوست (۱۶۵۱)، و به سرکردگی سپاهیان خود اورلئان را نجات داد، و دروازه‌های پاریس را به روی سربازان کنده، که در محاصره افتاده بودند، گشود (۱۶۵۲). عشقبازی و زناشوئی پنهانی او با دوک دو لوزن با جدائی آنها پایان یافت.

مونپلیه[11] (monpelie)، شهر در (۱۹۷۳ جم ۱۶۷٬۲۱۰)، کرسی ولایت ارو، ج فرانسه، نزدیک دریای مدیترانه، به فاصله‌ی ۱۲۴کیلومتری لغ مارسی، مرکز تجارت شراب و کنیاک. پس از قرن ۸م تحت حکومت کنتهای تولوز بود؛ در قرن ۱۳م به دست سلاطین مایورکا افتاد، و فیلیپ VI فرانسه آن را در ۱۳۴۹ از ایشان خرید. مرکز هوگنوها بود، و در ۱۶۲۲ لوئی XIII آن را گرفت. دانشگاهش در ۱۲۸۹ تأسیس شده. دانشکده‌ی معروف طب آن از قرن ۱۰م سابقه دارد؛ رابله از دانشجویان معروف همین دانشکده بوده است. ا. کنت در این شهر متولد شد.

مونتا[12]، **ارنستو تئودورو** (ernesto teodoro moneta)، ۱۸۳۳—۱۹۱۸، ناشر ایتالیائی و طرفدار صلح. به نهضت اتحاد ایتالیا پیوست و در دستگاه گاریبالدی خدمت میکرد (۱۸۵۹—۶۶). از ۱۸۶۷ تمام همّ خود را به مسئله‌ی صلح مصروف داشت و روزنامه‌ی سکوُلو را منتشر کرد. در ۱۹۰۶ ریاست کنگره‌ی صلح جهانی میلان با او بود، و در ۱۹۰۷ سهمی (با مشارکت ل. رنو) از جایزه‌ی نوبل صلح به او رسید. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مونتارژی[13] (monTārji)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۱۹٬۸۹۱)، ولایت لواره، ل فرانسه‌ی مرکزی. بازار کشاورزی و کارخانه‌های کاغذسازی و چرمسازی دارد. زمانی مقرّ شاه بود و سیمای قرون وسطائی آن محفوظ مانده است. در ۱۴۲۷، در جنگ صدساله، در محاصره‌ی انگلیسها قرار گرفت.

مونتاژ[14] (montāj؛ از فنس)، در هنر سینما، هنر پیوند دادن تصویرهای پراکنده‌ی فیلم، به صورتی که محتوای داستان به بهترین و مؤثرترین وجه نمایانده شود.

مونتالامبر[15]، **کنت دو** (kont dē monTālām-ber)، لقب **شارل فوربز**[16] (šārl forb)، ۱۸۱۰—۷۰، رجل سیاسی و نویسنده‌ی فرانسوی؛ مت لندن. با همکاری لامنه نهضت کاتولیک آزادیخواه را اداره، و روزنامه‌ی آینده را تأسیس کردند (۱۸۳۰)، که در آن از منافع ایرلندیها و لهستانیها و آزادی کلیسا دفاع میشد. روزنامه‌اش از طرف پاپ محکوم و توقیف شد. از لامنه برید و عملاً رئیس کاتولیکهای آزادیخواه شد؛ و از ۱۸۳۵ به مجلس اعیان وارد شد، و پیوسته از آزادی آموزش دفاع میکرد. یک کمیته‌ی مدیره برای دفاع از آزادی دینی تشکیل داد (۱۸۴۴) که ارگان آن روزنامه‌ی اونیور بود. در آغاز با سلطنت ناپلئون III مخالفت ورزید. پس از شکستی که در انتخابات ۱۸۵۷ نصیبش شد از سیاست کناره گرفت. در ۱۸۵۱ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. از آثارش راهبان غرب، از قدیس بندیکتوس تا قدیس برنار (۱۸۶۰—۷۷) است.

مونتالوو[17]، **خوان** (xuān montālvo)، ۱۸۳۲—۸۹، نویسنده‌ی جدلی اکوادوری؛ مت آمباتو، که در پاریس در گذشت. فیلسوف و عالمی متبحر نیز بود که نوشته‌های او به پاکیزه‌ترین و کهنترین صورت زبان کاستیلی است. انتقادهای تلخ و مقالات تند او متوجه گارسیا مورنو[18] (gārsiā moreno)، دیکتاتور اکوادور بود. از آثار او، غیر از مقالاتی که در مجله‌ی کوسموپولیت نوشته، مباحث هفتگانه (۱۸۸۳؛ یکی از اولین مجموعه‌ی مقالات مربوط به ادبیات اسپانیائی)، و رساله‌ی تقلید از یک کتاب تقلیدنشدنی یا فصولی که سروانتس آنها را فراموش کرده است را باید نام برد. کتاب اخیر دنباله‌ی سرگذشت دون کیشوت، و در همان حالْ انتقادی از برخی از معاصران وی است.

مونتاله[19]، **الوجنیو** (eujenio montāle)، ۱۸۹۶—۱۹۸۱، شاعر و نقاد ایتالیائی، متجنوا نخست چند مقاله‌ی انتقادی و شعر در فلورانس منتشر کرد. اولین اثرش، استخوان سَش (۱۹۲۵)، شهرت فراوان نصیبش کرد. از دیگر آثارش خانه‌ی گمرکچیان (۱۹۲۳) و فرصتهای مناسب (۱۹۳۴) است. برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۷۵ شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مونتانا[20] (montānā)، ۴۱مین ایالت (۳۷۸٬۹۶۰ کمه، در ۱۹۷۰ جم ۶۹۴٬۴۰۹)، لغ کشمه. کرسی آن هلنا، و از سایر شهرهایش بیوت، گریت فالز، و بیلینگز است. رود عمده‌ی آن یلوستون میباشد. معادن مس، نقره، طلا، روی، سرب، منگنز، گاز طبیعی، نفت، و زغال سنگ دارد. محصولات کشاورزی آن گندم، سیب زمینی، زرت، و چغندر قند است. در ۱۸۸۹ جزء ایالات متحده پذیرفته شد.

مونتانوس: ← مونتانوسیان.

مونتانوسیان[21] (montānusi-)، نهضت مسیحی

---

(۱)Monaco (۲)Condamine (۳)Rainier (۴)Goyon-Matignon (۵)Grimaldi (۶)Honoré (۷)Florestan (۸)Mont Blanc (۹)Montparnasse (۱۰)Montpensier (۱۱)Montpellier (۱۲)Moneta (۱۳)Montargis (۱۴)montage (۱۵)Montalembert (۱۶)Forbes (۱۷)Montalvo (۱۸)Moreno (۱۹)Montale (۲۰)Montana (۲۱)Montanism

پرشور قرن ۲م. از فروگیا بر خاست (ح ۱۷۲) و رهبران آن مردی به نام مونتانوس[1] (mon-tānus) و دو زن مدعی نبوت بودند که در حالت غش چنان میپنداشتند که با روح القدس ارتباط پیدا کرده‌اند. چون منتظر قیام نزدیک روز قیامت بودند، مردم را به زهد و توجه به وجد و حال میخواندند. برخلاف نظر کاتولیکها، معتقد بودند که گناه فرد مسیحی گناهکار قابل بازخرید نیست. کاتولیکها میگفتند که باید از شکنجه و آزار گریخت، و اینان معتقد بودند که باید به استقبال آن رفت. هنگامی که مونتانوسیان در صدد بر آمدند که دستگاه دینی خاصی برای خود درست کنند، کاتولیکها از بیم تفرقه افتادن در مسیحیت به مخالفت با ایشان بر خاستند. حتی ترتولیانوس بزرگ هم نتوانست نهضت مونتانوسیان را نجات دهد، که از ح ۲۲۰ به عنوان یک فرقه‌ی دینی از میان رفت، ولی تا قرن ۷م به صورت پراکنده معتقداتی در فروگیا داشت. در نهضت پیرایشگری فرقه‌هائی‌که از ریشه‌ی مونتانوسی مایه گرفته بود پیدا شد، ← دوناتیان، کاتارها، نوواتیانوس، و حتی سودنبورگ.

مونتانی: ← مونتانیارها.

مونتانیا[2]، بارتولومئو (bārtolomeo montānyā)، ح ۱۴۵۰–۱۵۲۳، نقاش ایتالیائی. مؤسس و برجسته‌ترین نماینده‌ی مکتب نقاشی ویچنتسا بود که از ۱۴۸۰ در آنجا مقیم شد. موضوع بیشتر کارهای او داستانهای دینی است و از لحاظ طرح باوقار و بی‌پیرایه و از حیث رنگامیزی ظریف است. مهمترین کارهایش یک رشته فرسکو (آسیب‌دیده) نمایشگر زندگی قدیس بلز (blez) است (کلیسای سان نازارو، ورونا)؛ دیگر تصاویر محرابی مریم و کودک (آکادمی ونیز)، مریم با تاج (میلان)، مریم و قدیسان (فیلادلفیا)، و اکه هومو (لوور).

مونتانیارها[3] (montānyār-) [فنس ← کوهنشینان، منسوب به کلمه‌ی مونتانی (montāny)، به معنی کوه]، اصطلاحی که با آن نمایندگان دارای تمایلات چپ مجلس ملی در انقلاب کبیر فرانسه نامیده میشدند، و از آن جهت این نام را پیدا کردند که بر مرتفعترین کرسیهای مجلس می‌نشستند. در آغاز تعداد آنان اندک بود (۱۱۳ نماینده از ۷۴۹ نماینده)، ولی در ۱۷۹۳ تعداد آنها به ثلث تعداد نمایندگان، یعنی ۳۰۰ تن، رسید؛ ژاکوبنها که از پاریس انتخاب شده بودند و کوردلیه‌ها از مونتانیارها بودند. مونتانیارها یک حزب سیاسی نبودند، بلکه گروهی بدون موجودیت رسمی با تمایلات گوناگون و اکثر متشکل از وکلای دعاوی شهرستانها بودند. مونتانیارها بامردم انقلابی پاریس ارتباط مستقیم داشتند. سقوط (ژوئن ۱۷۹۳) ژیروندیان سبب پیروزی آنان شد که در دوره‌ی وحشت (۱۷۹۳–۹۴) بر فرانسه تسلط یافتند؛ در این دوره شخصیتهای مهم آنها عبارت بودند از دانتون، مارا، و روبسپیر. نیز ← پلن.

مونتانیس[4]، خوان مارتینث (xuān mārtineţ montānyes)، ح ۱۵۶۸–۱۶۴۹، پیکرتراش اسپانیائی که بحق، با چهره‌پردازیهای چند-رنگ چوبی خود، شهرت یافته است. بیشتر کارهای او برای کلیساها و دیرهای سویل تهیه شده بود، که هنوز هم در همان جا باقی است. عمده‌ی شهرت او به خاطر تعبیرهای روحانی و در عین حال بی‌پیرایه‌ی وی از حادثه‌ی مصلوب کردن حضرت مسیح و باردار شدن عفیفانه‌ی حضرت مریم است.

مونتبلو، دوک دو: ← لان، ژان.

مونتر[5]، فریدریش کریستیان کارل هاینریش (fridriš kristiān kārl hāynriš mün-ter)، ۱۷۶۱–۱۸۳۰، باستانشناس آلمانی‌دانمارکی، متولد گوتا. از مجاهدین در خواندن خطوط کتیبه‌های تخت جمشید بوده است.

مونترآل[6] (montreāl)، فنس **مونرآل** (mon-reāl)، انگلا **مانتریال** (māntriāl)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱٬۲۱۴٬۳۵۲)، ج ایالت کبک، کانادا، بر جزیره‌ی مونترآل در رود سنت لارنس. بزرگترین مرکز تجارتی و مالی و صنعتی ایالت و دارای بندرگاه عالی در ناورس رود سنت لارنس است، و به وسیله‌ی کانال لاشین مستقیماً به دریاچه‌های بزرگ مرتبط است. مونترآل ۱٬۶۰۰ کم از دریای آزاد فاصله دارد، و بزرگترین بندر جهانی است که به فاصله‌ی معتنابهی از دریای آزاد قرار دارد. صادرات عمده‌اش الوار، غلات، آرد، مواشی، کره، پنیر، و پوست است. از مصنوعاتش منسوجات، کفش، ماشین‌آلات، لاستیک، رنگ، و کالاهای برقی است. ۶۳٪ سکنه‌ی آن کاتولیک و فرانسوی الاصل هستند. دانشگاههای مگیل و مونترآل در آن واقعند. محل آن را ژ. کارتیه (در ۱۵۳۵) و شامپلن (در ۱۶۰۳) دیدار کردند. اولین ماندگاه دائمی به توسط سیور دو مزونوو تأسیس شد (۱۶۴۲). در ۱۷۶۰ انگلیسها آن را گرفتند. در ۱۹۶۷ یک نمایشگاه جهانی در آن برپا شد که اغلب کشورها در آن غرفه داشتند. مسابقات اولمپی ۱۹۷۶ در این شهر برگزار شد.

مونترلان[7]، هانری دو (hānri dē monter-lān)، ۱۸۹۶–۱۹۷۲، نویسنده‌ی فرانسوی؛ متولد پاریس. در جنگ I شرکت کرد و زخمی شد، و رهاورد این سفر جنگی کتاب رؤیا (۱۹۲۲) بود که موجب شهرت وی شد. خاطرات ایام جنگ پیوسته او را رنج میداد؛ مرثیه برای مردگان وردن (۱۹۲۴) نتیجه‌ی همین خاطرات است. در آثاری چون افسانه‌های جانوران (۱۹۲۶) و دختران جوان (در ۴ قسمت، ۱۹۳۶–۴۰) قدرت نفس ومردانگی را ستوده است. مونترلان نمایشنامه‌هائی هم نوشته است که از معروفترین آنها ملکه‌ی مرده (۱۹۴۷)، زنانی را که در آغوش میگیرند (۱۹۵۰)، دون توان (۱۹۵۸)، و کاردینال اسپانیا (۱۹۶۰) است. در ۱۹۶۰ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. برای رهائی از رنج نابینائی، که بدان مبتلا شده بود، در ۲۳ سپتامبر خودکشی کرد، و آخرین اثرش، که در ۱۹۷۱ منتشر شد، یک قاتل ارباب من است میباشد.

مونترو[8] (montrē)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۰٬۴۲۱)، ایالت [← کانتون] وو، ج‌غ سویس؛ بر ساحل ل‌ش دریاچه‌ی ژنو. تفرجگاه و مرکز تهیه‌ی شکلا است. یکی از مراکز تفریحهای زمستانی در کوههای آلپ است. قلعه‌ی شیون نزدیک آن است. ← قرارداد مونترو در اینجا به امضا رسید.

مونترو قرارداد[9] (motrē)، ۱۹۳۶. درخواست ترکیه برای تجدید استحکامات منطقه‌ی بغازها (← داردانل) مورد توجه ملتهائی قرار گرفت که خواستار احترام گذاشتن به قوانین بین‌المللی بودند، و در عین حال، میخواستند در برابر توسعه‌طلبی آلمان و ایتالیا متحدی پیدا کنند. امضاکنندگان سابق ← کنفرانس لوزان با نمایندگان یوگوسلاوی و اتریش در مونترو، سویس، کنفرانسی تشکیل دادند (۱۹۳۶) و کمیسیون بین‌المللی بغازها را منحل کردند و نظارت نظامی مطلقه‌ی بغازها را به ترکیه وا گذاردند. ترکیه اجازه یافت که اگر در حالت جنگ یا در معرض تهدید یا حمله‌ای قرار گرفته باشد، بغازها را بر کشتیهای جنگی ببندد. عبور کشتی‌های بازرگانی آزاد اعلام شد، و تجشس مجاز شد که در هنگام صلح ناوگان خود را از این راه به مدیترانه بفرستد. تجشس در ۱۹۴۵ خواستار تغییر بعضی از مواد این قرارداد شد، ولی چون مورد موافقت قرار نگرفت صرف نظر کرد.

مونتروی[10] (montrēy)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۹۵٬۸۵۹)، ولایت ← سن-سن-دنی، ل فرانسه‌ی مرکزی، در حومه‌ی پاریس. مدتها به خاطر هلو و گلابیش شهرت داشت، و اکنون یکی از مراکز صنعتی عمده‌ی آن است. از فراورده‌های صنعتی مهمش فلزات، مبل، سفالینه و ظروف شیشه‌ای، وسایل برقی، و اسباببازی است. مونتروی پیش از 100 ب‌م تأسیس شد.

مونتروی[10]، پیر دو (pier dē montrēy)، ۱۲۵۵؟–۱۲۶۷، معمار فرانسوی، بزرگترین معمار دوره‌ی سن لوئی (لوئی IX). سالون غذاخوری و نمازخانه‌ی سن-ژرمن-دپره را ساخت و نمای جنوبی و قسمت دیگری از کلیسای نوتردام پاریس را به پایان رسانید.

مونتری[11] (monterrey)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۸۳۰٬۳۳۶)، کرسی ایالت نوئوو لئون، در ل‌ش مکزیک، سومین شهر بزرگ مکزیک (بعد از مکزیکو و گواذالاخارا)؛ بنای قرن ۱۶م. بعد از مکزیکو عمده‌ترین شهر صنعتی مکزیک است. کارخانه‌های آب جوسازی، کاغذسازی، تهیه‌ی آرد و کالاهای فلزی و شیشه‌ای دارد. دانشگاه نوئوو لئون (تأسیس ۱۹۳۳) و مؤسسه‌ی تکنولوژی مونتری (تأسیس ۱۹۴۳) در اینجاست.

مونتری، خلیج: ← ویتکالینو، سباستیان.

مونتزوما: ← مونتسومه.

مونتسا[12] (montsā)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۱۴٬۴۲۱)، لومباردی، ل ایتالیا، به فاصله‌ی ۱۵کیلومتری ل‌ش میلان. کارخانه‌های نساجی و ماشینسازی دارد. مسابقات اتومبیل‌رانی در آن انجام میگیرد. کلیسای جامع (تأسیس قرن ۶م) آن حاوی تاج شاهان لومباردی است که گفته

(۱)Montanus (۲)Montagna (۳)Montagnards (فنس) (۴)Montañes (۵)Münter (۶)Montreal (۷)Montherlant (۸)Montreux (۹)Montreux Convention (۱۰)Montreuil (۱۱)Monterrey (۱۲)Monza

میشود از میخهای صلیب حضرت عیسی ساخته شده. شارلمانی، شارل ۷، ناپلئون I و امپراطوران دیگر با این تاج به‌عنوان سلاطین ایتالیا تاجگذاری کردند. اومبرتوی I در این شهر به قتل رسید.

مونتسپان[1]، مارکیز **دو** (mārkiz dē monˌtespān)، لقب **فرانسواز آتنائیس دو روشوار دو مورتمار**[2] (frānsuāz ātenāis de roššuār de mortmār)، ۱۶۴۱–۱۷۰۷، بانوی فرانسوی. نخست ندیمه‌ی ملکه ماری ترز بود، و با مارکی دو مونتسپان ازدواج کرد (۱۶۶۳). معشوقه‌ی لوئی XIV شد (۱۶۶۷)، و از او چند فرزند نامشروع پیدا کرد. رفته رفته علاقه‌ی شاه، مخصوصاً تحت تأثیر مارکیز دو منتنون و بوسوله، نسبت به وی کم شد. در ۱۶۹۱ ورسای را ترک کرد و در دیر سن ژوزف انزوا گزید.

مونتسر[3]، **توماس** (tomās müntser)، ح ۱۴۸۹–۱۵۲۵، آناباپتیست آلمانی و رهبر نهضت اصلاح دینی. در ۱۵۱۹ دوست لوتر بود ولی در عقاید سیاسی و اجتماعی سخت افراطی، و از لوتر جدا شد. مونتسر طرفدار یک اجتماع کمونیستی ساده و خداپرستانه بود. در جنگ دهقانان رهبر شورشیان در تورینگن بود و جنگ علیه اشراف و روحانیون را برپا کرد؛ در نزدیکی مولهاوزن شکست خورد (۱۵۲۵)، و دستگیر و سر از تنش جدا شد.

مونتسرات[4] (montserrāt؛ اسپانیائی)، انگلیسی مانتسرت (māntsərat)، جزیره (۹۸ کم، در ۱۹۷۰ حه ۱۲'۳۰۲)، هند غربی انگلستان، از جزایر لیوارد (← جزایر بادپناه). اصل آتشفشانی و ناهمواریهای جالب‌توجه و دیدنی دارد. مرکز آن پلیموت (حه ۲'۵۰۰) و تنها محل صدور فراورده‌های کشاورزی (بیشتر پنبه) جزیره است. در ۱۴۹۳ توسط کریستوف کلمب کشف شد، و در ۱۶۳۲ انگلستان آن را مستعمره کرد. چند بار میان استعمارگران دست به دست شد، و سرانجام در ۱۷۸۳ به ملکیت قطعی انگلستان درآمد. عضوی از مستعمره‌ی سابق جزایر لیوارد بود و در ۱۹۵۸ به فدراسیون کم‌عمر هند غربی پیوست. این فدراسیون در ۱۹۶۲ منحل شد.

مونسرات یا **مونسرات**[5] (montserrāt؛ monse-)، کوه (فرازا ۱'۲۳۶ متر)، لش اسپانیا، لغ بارسلون. بر دامنه‌ی کوه، در نیمه‌راه تا قله، صومعه‌ی معروف بندیکتیان قرار دارد که زیارتگاه عمده‌ای است. از صومعه‌ی قدیمی (تأسیس قرن ۱۱م) جز خرابه‌ای نمانده، و صومعه‌ی فعلی در قرن ۱۹م بنا شده است. در کلیسای دوره‌ی رنسانس آن مجسمه‌ای از چوب سیاه از حضرت مریم است که، بنا بر روایات، قدیس لوقا آن را تراشیده. در قرون وسطی این کوه را، که مونسالوات[6] (monsālvāt) نیز خوانده میشد، محل قلعه‌ی جام مقدس میپنداشتند. ← قدیس ایگناتیوس لویولائی در مونسرات یس از آن کورتز وی را به عنوان گروگان گرفت و خواست به نام او حکومت کند. در ۱۵۲۰ آزتکها بر ضد اسپانیائیها شوریدند و مونتسوما کشته شد. جانشین وی پس از چند ماه از دنیا رفت و کوادلوک جای وی را گرفت. نام مونتسوما با افسانه‌ای از گنجینه‌ی گرانبهای او همراه است که به دست اسپانیائیها افتاد و سپس در دریا غرق شد. در بعضی مآخذ به صورت **مونتزوما** (montezumā) یا **موکتزوما** نیز آمده است.

مونت‌فورت، کنت دو: ← شهربانی.

مونتکاتینی یا **مونتکاتینی-ترمه**[11] (montekā-tini-terme)، شهر (در ۱۹۶۸ حه تخمیناً ۲۰'۲۴۱)، توسکان، ایتالیای مرکزی، به فاصله‌ی ۱۱ کیلومتری جنوب شهر پیستویا. تفرجگاه بهداشتی و دارای چشمه‌های آب گرم معدنی است. سالانه ح ۱۰۰'۰۰۰ جهانگرد از این شهر دیدن میکنند.

مونتکاتینی-ترمه: ← مونتکاتینی، شهر، ایتالیا.

مونت کارلو[12] (mont kārlo)، ایتالیائی **مونته کارلو** (monte)، معروفترین مرکز قمار جهانی (در ۱۹۶۸ حه ۹'۹۴۸)، امیرنشین موناکو، کنار مدیترانه، بر ریویرای فرانسه، به داشتن مناظر زیبا و ویلاهای تجملی و مهمانخانه‌های عالی شهرت دارد. هزاران نفر سالانه به خاطر کازینوی معروف آن (بنای ح ۱۸۵۸) به دیدن این شهر میروند، و بیشتر درآمد امیرنشین موناکو از حق امتیاز همین قمارخانه که در ۱۸۶۱ داده شده تأمین میشود. از ۱۹۵۴ امتیاز قمارخانه در اختیار ارسطو اوناسیس[13] (onāsis؛ ۱۹۰۶–۷۵) کشتیدار و سرمایه‌دار معروف یونانی (شوهر ژاکلین کندی، بیوه‌ی ج. ف. کندی) قرارگرفت.

مونتکوکولی[14]، **رایموندو** (rāymondo monˌtekukkuli)، ۱۶۰۹–۸۰، فیلدمارشال ایتالیائی در خدمت ارتش اتریش. پس از مارشال تورن فرانسوی، بزرگترین فرماندهان نظامی عصر خودش شمرده میشود. در جنگهای سی‌ساله شجاعیت خود را نشان داد، و در ۱۶۶۱ برای مقابله با ترکان عثمانی به مجارستان فرستاده شد. پیروزی (۱۶۶۴) وی بر ترکها در سنتگوتهارد[15] (sentgothārd؛ شهر، مجارستان، نزدیک مرز اتریش) نخستین ضربه‌ای بود که در مجارستان به نیروهای عثمانی خورد. مونتکوکولی در ۱۶۷۲–۷۸ فرمانده نیروهای امپراطوری اتریش در جنگ هلند بود، و پیروز شد. در ۱۶۷۹ عنوان امیر امپراطوری اتریش و دوک ملفی (melfi) پیدا کرد. پس از بازنشستگی، به نویسندگی در باره‌ی مسائل نظامی پرداخت.

مونتمتسی[16]، **ایتالو** (itālo montemettsi)، ۱۸۷۵–۱۹۵۲، آهنگساز ایتالیائی. بیشتر به جهت اپرای عشق سه شاه (میلان، ۱۹۱۳؛ نیویورک ۱۹۱۴) شهرت دارد. از آثار دیگرش جووانی گالورزه (تورن، ۱۹۰۵) و کنتی (میلان، ۱۹۱۸) را میتوان ذکر کرد.

مونتنگرو[17] (montenegro)، نام بومی آن تسرنا گورا[18] (tsërnā gorā) [= کوه سیاه]، ترکی سرات زندگی روحانی خود را آغاز کرد.

مونتسکیو[7] یا **منتسکیو** (هر دو monteskië)، شهرت **شارل دو سگوندا**[8] ملقب به **بارون دو لا برد ا دو مونتسکیو** (šārl dë səgondā, bāron dë lā bred e dë)، ۱۶۸۹–۱۷۵۵، فیلسوف و مورخ فرانسوی و قاضی عالیرتبه‌ی شهر بوردو. نامه‌های ایرانی (۱۷۲۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۰ هش) مونتسکیو، که انتقاد و سخریه‌ای از وضع اجتماعی سیاسی و ادبی و دینی اروپا است، در زمره‌ی بزرگترین شاهکارهای انتقادی دنیا شمرده میشود. ملاحظات در باره‌ی علل عظمت و اضمحلال رومیها (۱۷۳۴) فلسفه‌ای از تاریخ را با وضوح و روشنی تمام در نظر خواننده مجسم میکند. مهمترین اثر مونتسکیو، کتاب روح القوانین، مطالعه‌ای علمی راجع به مقایسه‌ی حکومتها است. نظریه‌هائی که مونتسکیو در این کتاب در باره‌ی تعادل قوا بیان کرده است در تدوین قانون اساسی کشمکش مؤثر بوده، و تجزیه و تحلیلی که از عوامل جغرافیائی و اقتصادی و تأثیر آنها در پیدایش قوانین کرده است در بسیاری از مکتبهای سیاسی، که بعد از او به وجود آمدند، تأثیر فراوان داشته است. مونتسکیو در عصر خود شهرت بسزائی یافت، و در ۱۷۲۷ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد؛ وی مبانی علوم اجتماعی و اقتصادی را، در مفهوم امروزی آن، پایه‌گذاری کرد، و بعضی از افکارش، از جمله لزوم تفکیک قوای سه‌گانه، بر اصلاحاتی که به قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه منتهی شد، تأثیر فراوان گذاشت.

مونتس مالادیتوس: ← مالادتا، کوههای.

مونتسوری[9]، **ماریا** (māriā montessori)، ۱۸۷۰–۱۹۵۲، مربی و پزشک ایتالیائی، و اولین زنی که در ایتالیا از دانشگاه رم درجه‌ی طبابت گرفت (۱۸۹۴). روش او در تربیت اطفالی که به سن دبستانی نرسیده‌اند مبتنی بر رشد ابتکار از راه آزادی عمل فردی، تقویت حس تشخیص، و بسط حس هماهنگی است. آثار متعددی در روش تربیتی خود منتشر کرده است، از جمله روش مونتسوری (۱۹۱۲) و روش پیشرفته‌ی منتسوری (۱۹۱۷).

مونتسوما[10] یا **موکتسوما** (montesumā, moktesumā)، ۱۴۸۰؟–۱۵۲۰، امپراطور (ح ۱۵۰۲–۱۵۲۰) آزتک. گاه وی را مونتسوما ی II خوانده‌اند تا از مونتسوماهای I (سلطنت ۱۴۴۰–۶۹)، که فتوحاتی در اطراف تنوچتیتلان کرده بود، باز شناخته شود. سلطنت استبدادی وی با جنگها و ناراحتیهای فراوان همراه بود. به همین جهت هنگامی که ا. کورتز به مکزیک رسید، متحدان فراوانی از مردم بومی آن پیدا کرد. مونتسوما که اسپانیائیها را از اعقاب کتسالکوآتل میپنداشت، در صدد برآمد که با تقدیم هدایا آنها را بفریبد تا از مکزیک خارج شوند؛ چون در این کار توفیق نیافت، آنان را در دربار پاشکوه خود به حضورپذیرفت (۱۵۱۹).

---

(۱)Montespan (۲)Rochechouart de Mortemart (۳)Münzer (۴)Montserrat (۵)Montserrat; Monserrat (۶)Monsalvat (۷)Montesquieu (۸)Secondat (۹)Montessori (۱۰)Montezuma (۱۱)Montecatini (Terme) (۱۲)Monte Carlo (۱۳)Onassis (۱۴)Montecucculi (۱۵)Szentgotthárd (۱۶)Montemezzi (۱۷)Montenegro (۱۸)Crna Gora

قره‌داغ (qara.dāq) [= کوه سیاه]، یکی از ۶ جمهوری خودمختار (۱۳٬۸۱۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۵۳۰٬۳۶۱) سازای یوگوسلاوی، مجاور آدریاتیک و مرز آلبانی؛ پایتختش تیتوگراد (در ۱۹۷۱ جه ۹۸٬۷۴۳). ناحیه‌ای است کوهستانی و صعب العبور، دارای جنگل و مراتع (پرورش گوسفند و بز) و تا حدی زراعتی (در دره‌ی رود زتا و نزدیک دریاچه‌ی سکوتاری). اهالی آن از نژاد صرب، و پیرو مذهب ارتدوکس شرقی هستند.

تاریخ

مونتنگرو سابقاً بخشی از ایالت رومی ایلیریا بود. در دوره‌ی هجوم بربرها (قرن ۵م) به عنوان امیرنشین صرب زتا وجود داشت. در قرن ۱۴م امیرنشین نیمه‌مستقل زتا را، که قسمتی از صربستان بود، تشکیل میداد. پس از شکست صربها در کوسوو (۱۳۸۹)، مونتنگرو ۵ قرن در برابر سلطه‌ی ترکها مقاومت کرد؛ با وجود این ترکها قسمتی از آن را قبضه کردند، و قسمت ساحلی و از جمله کوتور به تصرف ونیز در آمد. از ۱۵۱۶ تحت حکومت یک امیر-اسقف، یا ولادیکا (vlādikā)، قرار گرفت که نخست انتخابی بود، اما بعداً در خاندان دانیلوی I موروثی شد. در اوایل قرن ۱۸م روابط نزدیک با روسیه برقرار کرد، که تا دو قرن باقی ماند. در ۱۷۹۶ پطر I (امارتش ۱۷۸۲–۱۸۳۰) چنان شکستی بر سپاهیان پاشای سکوتاری، که بر مونتنگرو تاخته بودند، وارد کرد که سالها ترکها دیگر متعرض مونتنگرو نشدند.

پطر II (امارتش ۱۸۳۰–۵۱) تلاشهائی برای بهبود شرایط زندگی مردم و برقراری یک نظام حکومتی آزادیخواهانه به کار برد. جانشین پطر II، دانیلوی II (امارتش ۱۸۵۱–۶۰)، دستگاه امارت دینی و دنیائی را از یکدیگر جدا ساخت، و خود فقط امارت دنیائی را نگاه داشت. در ۱۸۵۸ پیروزی درخشانی بر ترکها در گراهووو[1] (grāhovo) به دست آورد. وی در ۱۸۶۰ به قتل رسید، و جانشینش نیکولا مدت ۵۰ سال به عنوان امیر و مدت ۸ سال به عنوان شاه نیکولای I بر مونتنگرو حکومت کرد. در ۱۸۶۱ مردم مونتنگرو در شورشی که علیه حکومت ترکهای عثمانی در هرزگووین برپا شد شرکت جستند، و وقتی شورش فرو نشانده شد، نیکولای I ناچار شد به اشغال چند محل از مونتنگرو به وسیله‌ی سپاهیان ترک تن در دهد. در ۱۸۷۶ مونتنگرو و صربستان به عثمانی اعلام جنگ کردند، که شورش بوسنی-هرزگووین را به دنبال داشت؛ روسیه نیز در جنگ وارد شد (۱۸۷۷). ← کنگره‌ی برلین به جنگ پایان داد و استقلال مونتنگرو شناخته شد.

مونتنگرو یکی از اعضای اتحادیه‌ی بالکان بود و در ← جنگهای بالکان (۱۹۱۲–۱۳) شرکت جست، و سرزمینهائی اضافی به دست آورد. در آغاز جنگ I، مونتنگرو به صربستان پیوست (۱۹۱۴)، و سال بعد به وسیله‌ی قوای آلمان-اتریش اشغال شد؛ نیکولا دولت خود را در نویی-سورسن، در فرانسه، تشکیل داد. پس از پایان جنگ، نیکولا کوشید تا بلکه متفقین فاتح را وادار کند که استقلال مونتنگرو و سلطنت او را بشناسند، ولی در ۲۶ نوامبر ۱۹۱۸ مجمعی که در پودگوریتسا (podgoritsā؛ اکنون تیتوگراد) تشکیل یافت سلسله‌ی سلطنتی را خلع، و اتحاد مونتنگرو را با صربستان اعلام کرد. مونتنگرو بخشی از مملکت جدید صربها، کروآتها، و سلوونها (بر روی هم یوگوسلاوی) شد، که در اول دسامبر ۱۹۱۸ استقلال آن اعلام شد.

پس از جنگ II، قانون اساسی جدید یوگوسلاوی مونتنگرو را اسماً یک جمهوری خودمختار با حکومت مستقل شناخت، گرچه دستگاه متمرکز حزب کمونیست یوگوسلاوی در بلگراد امور آن را رسماً کنترول میکند

مونتنی[2]، **میشل اکم دو** (mišel ekem dē monteny)، ۱۵۳۳–۹۲، فیلسوف فرانسوی و عالم اخلاق. تعلیم و تربیت ساده ولی محکمی یافت؛ لله‌ی آلمانی او جز به زبان لاتینی سخن نمیگفت. مونتنی در ۱۵۶۹ کتاب تئولوگیا ناتورالیس [= الاهیات طبیعی] را، که به وصیت پدر از لاتینی ترجمه کرده بود، منتشر کرد که در آن ایمان مسیحی بر پایه‌ی عقل بنا شده بود. از ۱۵۷۲ به تألیف کتاب مهمش، مقالات، شروع کرد. مدتی در ۱۵۷۴ ناچار شد در چهارمین جنگ مذهبی (← جنگهای مذهبی) برای مأموریتی به پارلمان بوردو برود و کار تألیف را متوقف کند. در ۱۵۸۰ نخستین چاپ کتاب مقالات او منتشر شد. سپس برای معالجه و جستجوی آبهای معدنی سفرهائی به نقاط مختلف فرانسه و آلمان و سویس و اتریش و ایتالیا کرد و به تحقیقاتش در باره‌ی انسان و اخلاق او ادامه داد؛ از این سفر مجموعه‌ای به نام روزنامه‌ی سفر فراهم آورد (در ۱۷۷۴ به چاپ رسید). در سفر خبر شد که او را به شهرداری بوردو انتخاب کرده‌اند؛ این مأموریت (۱۵۸۱–۸۳) و مأموریت در انتخاب مجدد (۱۵۸۳–۸۵) را با درستی و امانت به انجام رسانید. پس از آن چاپ کامل‌شده‌ی دیگری از مقالات را با الحاق کتاب سومی بدان منتشر کرد (۱۵۸۸). مقالات او پس از مرگش انتشار یافت (۱۹۵۹).

مونتنی که در دوره‌ی اومانیسم به دنیا آمده و به مبارزات زمانش کشیده شده بود، شور و شوق جامع و فراگیر را که مخرک رابله بود نداشت؛ بر آن بود که دانش بشری باید به هر کس راه عاقلانه‌ی زیستن را، در انتظار مرگ، بیاموزد. نخست طرز تفکر رواقی داشت، سپس پیرو شکاکیت معتدل شد، واین امر از سرسکه‌ی مدالی که در ۱۵۷۶ به صورت "چه میدانم؟" ضرب کرده بود آشکار میشود. چون به این امر معتقد بود که هر کس در نهاد خود "صورت کامل اوضاع و احوال بشری" را واجد است، به‌تحلیل وجود خود پرداخته بود، به این امید که برای دیگران سودمند باشد. غرضش در مقالات (یا آزموده‌ها) آن نبود که آزموده‌ها و معتقدات خود را بر دیگران تحمیل کند، بلکه میخواست هر کس متوجه مسئولیتهائی شود که بر عهده دارد. از کتابش چهره‌ی انسان درستکاری آشکار میشود که صراحت و ادب و تعادل وجدان وتسلط بر نفس را دوست دارد؛ نفرت وی نسبت به قساوت و تعصب او را در سیاست به صورت یک محافظه‌کار محتاط درآورده بود.

پریشانی سبک نویسندگی مونتنی به این اثرش جاذبه‌ی فراوان بخشیده است. پیوسته از موضوعی به موضوع دیگر میجهد، و با زبانی با لحن ارتجالی در گفتگوی آزاد با خواننده‌ی خود به او اعتماد نشان میدهد. از میان نویسندگان قرن ۱۶م تنها کسی بود که برای کتابش در قرن ۱۷م ارزش قائل بودند. پاسکال مکرر به کتاب او استناد کرده است. در قرنهای بعد نیز از حیثیت او کاسته نشد، و در هر دوره کتاب او، که در واقع طرحی برای شالوده‌ریزی حکمت و فرزانگی نوین است، به صورتی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

مونتنیا، رومانی، ← والاکیا.

مونتو[3]، **پیر** (pier montē)، ۱۸۷۵–۱۹۶۴، رهبر فرانسوی-امریکائی ارکستر؛ متولد پاریس. در ۱۹۱۱–۱۴ رهبر باله‌ی روسی دیاگیلف بود؛ بعدها، برای اولین‌بار، باله‌های استراوینسکی، راول، و دبوسی را رهبری کرد. چندین ارکستر امریکائی، از جمله ارکستر سمفونیک بستن (۱۹۱۹–۱۹۲۴) و ارکستر سان فرانسیسکو (۱۹۳۵–۵۱) را نیز رهبری کرد.

مونتوبان[4] (montobān)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۴۸٬۵۵۵)، مرکز ولایت تارن-اگارون، جنوب فرانسه، بر رودهای تارن و تسکو[5] (tesku)؛ دارای کارخانه‌های نساجی. در ۱۱۴۴ به وسیله‌ی آلفونس ژوردن[6] (ālfons jurdan)، ملقب به کنت تولوز، ساخته شد. در قرن ۱۳م مقر آلبیگائیان بود، و در ۱۳۶۰–۱۴۱۴ به تصرف انگلیسها در آمد. در قرن ۱۶م یک دژ مستحکم هوگنوها شد. انگر در آنجا تولد یافت، و کلیسای جامع و موزه‌ی شهر مملو از آثار هنری او است.

مونتوردی[7]، **کلاودیو** (klādio montever-di)، ۱۵۶۷–۱۶۴۳، آهنگساز ایتالیائی و نخستین چهره‌ی بارز در تاریخ اپرا؛ متولد کرمونا. اولین اثرش، سه مجموعه‌ی مادریگال، وقتی ظاهر شد که او فقط ۱۵ سال داشت. از ۱۵۹۰ تا ۱۶۱۳، که رهبر همسرایان کلیسای سان مارکو در ونیز شد، و تا آخر عمر همین سمت را داشت، در خدمت دوک مانتوا بود. اولین اپرایش، اورفئو (مانتوا، ۱۶۰۷) بر اپراهای معاصران فلورانسیش، ی. پری و کاچینی، سبقت جست. از اپرای بعدی وی، آریانا (مانتوا، ۱۶۰۸)، فقط قسمتی از یک مادریگال ۵بخشی باقی است. گرچه پس از رفتن به ونیز بیشتر موسیقی کلیسائی میساخت، چند مادریگال و کانتاتهای دراماتیک نیز تصنیف کرد. پس از آنکه اپرا-خانه‌ی ونیز گشایش یافت (۱۶۳۷)، مونتوردی آخرین اپراهای خود را، شامل بازگشت اولیس به وطن (۱۶۴۱) و تاجگذاری پاپ (۱۶۴۲)، ساخت. از ۲۱ اثر دراماتیک او فقط ۶ اثر، که شامل سه اپرا است، باقی مانده. مونتوردی در اپرا-

(۱)Grahovo (۲)Montaigne (۳)Monteux (۴)Montauban (۵)Tescou (۶)Jourdain (۷)Monteverdi

هایش از ارکسترهائی که نوازندگان فراوان داشت استفاده میکرد.

مونتویدئو[1] (montevideo)، اسپانیائی مونتویدئو، شهر(در ۱۹۷۷ جه تخمیناً ۲'۸۰۰'۰۰۰)، اوروگه، پایتخت و بزرگترین شهر اوروگه. بر- ریو د لا پلاتا واقع، و یکی از عمده‌ترین بنادر امریکای جنوبی است. در ۱۷۲۶ به وسیله‌ی فرماندار اسپانیائی بوئنوس‌آیرس بنا شد. مدتها مورد نزاع میان اسپانیا و پرتغال، و بعداً میان آرژانتین و برزیل بود. پس از ۱۸۲۸، که آرژانتین و برزیل استقلال اوروگه را باز شناختند، مونتویدئو رو به ترقی گذاشت. اکنون در فاصله‌ی ۱۹۳کیلومتری شرق بوئنوس‌آیرس واقع است. شهری نوین و بسیار زیبا، و کانون فعالیتهای دولتی و مالی و بازرگانی است. دانشگاه دارد (تأسیس ۱۸۳۳).

مونتویدئو، شهر، اوروگه، ← مونتویدئو.

مونته، مترجم قرآن، ← قرآن، قسمت (د - X).

مونته[2] **آکسل** (āksel munte)، ۱۸۵۷–۱۹۴۹، پزشک و نویسنده‌ی سوئدی. در دانشگاه اویسالا تحصیل کرد، و درجه‌ی دکتری خود را درپزشکی از دانشگاه پاریس به دست آورد. چند سال در پاریس و رم به عنوان پزشک بیماریهای روانی کار کرد، و سپس به سوئد باز گشت. مؤلف چند اثر است، که معروفترین آنها داستان سان میکله (۱۹۲۹، به انگلیسی) است.

مونته، فیلیپوس د: ← مادریگال.

مونته آلبان[3] (monte ālbān)، شهر قدیم زاپوتک در اوآخاکا، جنوب مکزیک، که حدود ۲۰۰ق‌م- ۱۵۲۱ بم از مراکز تمدن معتبر بود. حفاریهای آن در ۱۹۳۱ آغاز شد، و تا کنون ذخایر زیاد از جواهرات و حکاکیهای پرتفصیل از آنجا به دست آمده است.

مونته چروینو، قله، ← ماترهورن.

مونته کارلو: ← مونت کارلو.

مونته کاسینو[4] (monte kāssino)، صومعه‌ای در لاتیوم، ایتالیای مرکزی، ش رود راپیدو، واقع بر تپه‌ای (به ارتفاع ۵۱۰ متر) مشرف بر کاسینو. ح ۵۲۹ توسط قدیس بندیکتوس تأسیس و مرکز فرقه‌ی بندیکتیان در سراسر جهان شد. مونته کاسینو در قرنهای متوالی مرکز بزرگی‌از تعلیمات و تقوای مسیحی بود و تأثیر آن بر تمدن اروپائی از محاسبه بیرون است (← بندیکتیان). بزرگترین رئیس دیر آن، پس از بندیکتوس، دزیدریوس (بعداً پاپ ویکتور III؛ ← پاپ، جدول) بوده است. بنای این صومعه چهار بار ویران شد، توسط لومبارد‌ها (ح ۵۸۱)، توسط عربها (۸۸۳)، به سبب زلزله (۱۳۴۹)، و بمبارانهای هوائی متفقین در جنگ II (۱۹۴۴). پادگان آلمانی که در این صومعه بود، یا پناه بردن به غارهائی که کنده بودند، از بمباران جان سالم به در برد، ولی صومعه و همه‌ی گنجینه- های آن از میان رفت. قسمت مهمی از کتابهای نفیس کتابخانه‌ی آن را راهبان نجات دادند. گور بندیکتوس و برج صومعه قسمتهای اصلی این صومعه است.

مونته کریستو[5] (monte kristo) یا **مونت کریستو** (mont، از فر)، جزیره‌ی کوچک ایتالیا در دریای تیرنه که با انتشار داستان معروف آلکساندر دوما (پدر)، به نام **کنت دو مونت کریستو**، شهرت یافت.

مونتی[6]، **وینچنتسو** (vincentso monti)، ۱۷۵۴–۱۸۲۸، شاعر ایتالیائی. با دو تراژدی آریستودمو (۱۷۸۴) و گالئوتو مانفردی (۱۷۸۷)، که هر دو به سبک آلفیری نوشته شده بود، شهرت یافت. حماسه‌ی باسویلیانا (۱۷۹۳)، و ترجمه‌ی ایلیاد (۱۸۱۰) او نیز معروف است. از طرفداران ناپلئون بوناپارت شد، و از ترس اتریشیها به فرانسه گریخت. پس از پیروزی (۱۸۰۰) فرانسویها بر اتریشیها، به ایتالیا باز گشت، و استاد علم خطابه در پاویا شد.

مونتیسلی[7]، **آدولف** (ādolf montiseli)، ۱۸۲۴–۸۶، نقاش فرانسوی؛ مته مارسی. پس از سالها کار در پاریس به زادگاه خود باز گشت (۱۸۷۰) و تا پایان عمر در آنجا ماند. تحت تأثیر والو و دلاکروا بود. از آن جهت که رنگهای خیره‌کننده را به صورتی بسیار غلیظ و بی‌ملاحظه به کار می- برد، او را پیغمبر اکسپرسیونیسم انتزاعی خوانده‌اند. بسیار مورد ستایش وان گوگ بود که خود را پیسپار راه او میدانست. آثار او در شهرهای لیل و مارسی فراوان است؛ درموزه‌های کشمة (بالتیمور، بستن، بوفالو، شیکاگو، نیو یورک، و واشینگتن) آثاری از او نگاهداری میشود.

مونجانی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

موند، رود، ج ایران، ← مند یا موند.

موندریان[8]، **پیت** (pit mondriān)، ۱۸۷۲–۱۹۴۴، نقاش هلندی. در ۱۹۱۰ به پاریس سفر کرد و تحت تأثیر مکتب نقاشی کوبیسم، روش هندسی غیر عینی خود را تأسیس کرد که به آن نام نئوپلاستیسیسم (neoplāstisism) داد. در ۱۹۲۰ کتابی در باره‌ی روش خود به نام نئو- پلاستیسیسم منتشر کرد. در ۱۹۴۰ در نیو یورک مقیم شد. از مشخصات روش او استفاده‌ی انحصاری از خطوط قائم و افقی و زوایای قائمه و استعمال رنگهای ساده و گاه خاکستری و سیاه بر زمینه‌ی سفید است. آثار او در مجموعه‌های شخصی اروپا و امریکا و نیز در موزه‌ها نگاه- داری میشود.

مون‌دور[9] (mon-dor)، شهر (جه ۲'۵۱۱)، ولایت پوئی‌دودوم، فرانسه‌ی مرکزی. مرکز چشمه‌های آب گرم و ورزشهای زمستانی است. بر دامنه‌ی پوئی‌دوسانسی[10] (pui-dē-sānsi) واقع است، و آن بلندترین قله‌های کوههای مون‌دور واقع در اوورنی میباشد (ارتفاعش ۱'۸۸۶ متر).

مون‌دومارسان[11] (mon-dē-mārsān)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۲۷'۷۴۹)، کرسی ولایت لاند، جنوب فرانسه. مرکزی بازرگانی است، که در آن نمایشگاههای کشاورزی مهمی تشکیل میشود.

مونس الاحباب

تولیدات آن الوار و ماشین‌آلات است.

مونرآل، شهر، کانادا، ← مونترآل.

مونرآله[12] (monreāle)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۲۲'۹۸۰)، ایتالیا، ل‌غ سیسیل، ایالت پالرمو، ۶۰کیلومتری جنوب غ شهر پالرمو. مقر اسقف اعظم است، و کلیسای جامعی (بنای ۱۱۷۴–۸۹) دارد که به دستور ویلیام II، شاه (۱۱۶۶–۸۹) سیسیل ساخته شده و بخوبی محفوظ مانده است، و گورهای شاهان نورمان در آن است. این بنا یکی از شاهکارهای معماری نورمان- سیسیلی بشمار میرود. موزائیکهای بیزانسی در آن به وفور به چشم می‌خورد. دیری نیز از دهه‌ی 1100 دارد، که دارای ۲۱۶ ستون و آبنمایی بسیار زیباست.

مونرو: ← مانرو.

مونرویا[13] (monrovia؛ از فر)، انگلمانرو- ویا (mānrovia)، شهر (در ۱۹۷۴ جه ۱۸۰'۰۰۰)، پایتخت و بزرگترین شهر لیبریه، بندری بر ساحل قطل، و تنها بندر آزاد در افریقای جنوبی. در ۱۸۲۲ به وسیله‌ی انجمن امریکائی مهاجرنشینسازی به عنوان پناهگاه بردگان آزادشده‌ی امریکا بنا شد، و به نام جیمز مانرو، رئیس جمهور امریکا، که زمانی رئیس این انجمن بود، نام یافت. بندرگاه آن در جه II به وسیله‌ی کشمة توسعه یافت. صادراتش کائوچو و کانه‌ی آهن است. دانشگاه لیبریه در این شهر است.

مونژ[14]، **گاسپار** (gāspār monj)، ملقب به **کنت دوپلوز**[15] (kont dē pelüz*)، ۱۷۴۶–۱۸۱۸، ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی، وزیر فرانسه، و مؤسس اصلی مدرسه‌ی پولیتکنیک پاریس و سهیم در تأسیس دانشسرای عالی پاریس؛ مؤسس هندسه‌ی ترسیمی. اغلب ریاضیدانان قرن ۱۹م شاگرد او بوده‌اند. از آثارش کاربرد آنالیز ریاضی در هندسه (۱۸۰۷) است.

مونژلا، ماکسیمیلیان یوزف: ← ماکسیمیلیان I یوزف.

مونس[16] (mons)، فلاندری **برگن**[17] (bergen)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۲۸'۳۲۴)، مرکز ایالت انو، بلژیک، ۵۰ کیلومتری جنوب غ بروکسل، در محل تلاقی کانالهای کوندهمونس[18] (konde-mons) و سانتر[19] (sānтr). مرکز آماده ساختن و صادر کردن زغال سنگ معادن مهم بوریناژ است. در ۸۰۴ شارلمانی آن را پایتخت کنتهای انو کرد. در طی جنگهای قرون ۱۶م، ۱۷م، و ۱۸م مکرر مورد حمله قرار گرفت، و تحت اشغال نیروهای هلند، فرانسه، و اسپانیا در آمد. در جه I میدان اولین نبرد انگلیس و آلمان (۱۹۱۴) بود. در جه II تحت اشغال نیروهای آلمان قرار گرفت، و از بمبارانهای هوائی سخت آسیب دید. از بناهای قدیمی آن نمازخانه‌ی قلعه‌ی قرن ۱۲م و عمارت شهرداری قرن ۱۵م است.

مونس الابرار یا صفانامه: ← عماد فقیه.

مونس الاحباب، مجموعه‌ی رباعیات، ← عبدالله مروارید.

(۱)Montevideo (۲)Munthe (۳)Monte Albán (۴)Monte Cassino (۵)Monte Cristo (۶)Monti (۷)Monticelli (۸)Mondrian (۹)Mont-Dore (۱۰)Puy-de-Sancy (۱۱)Mont-de-Marsan (۱۲)Monreale (۱۳)Monrovia (۱۴)Monge (۱۵) Péluse (۱۶) Mons (۱۷) Bergen (۱۸) Condé-Mons (۱۹) Centre

مونس الاحرار فی دقایق الاشعار (munes-o-'l-'ahrār fi daqāyeqe'l-'aš'ār)، کتابی به فارسی، تألیف محمد ابن بدر جاجرمی، مشتمل بر منتخبی از آثار ۲۰۰ شاعر فارسی‌زبان از قدیمترین ادوار تا روزگار مؤلف (نیمه‌ی اول قرن ۸م هق). کتاب در ۳۰ باب تألیف شده است، و انواع شعر را، هم از نظر معنی و هم از نظر صورت، داراست. مؤلف این کتاب را در ۷۴۱ هق به پایان رسانده است. مونس الاحرار یکی از مهمترین مجموعه‌هائی است که از شعر فارسی قدیم در دست داریم، و از این نظر ارزش بسیار دارد.

مونس المظفر: ← مونس خادم.

مونسالوات، اسپانیا، ← مونسرات.

مونستر[1] (münster)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۹۸٬۳۷۱)، نورد راین‌وستفالن، لغ آلمان غربی، بندری بر کانال دورتموند-امس[2] (dortmund-ems). کارخانه‌های ماشینسازی و آهن‌آلات و نساجی دارد. ح ۸۰۰ به عنوان قلمرو اسقفی ایجاد شد، در قرن ۱۲م به عنوان شهر توسعه یافت، و در قرن ۱۳م از شهرهای مهم اتحادیه‌ی هانسائی بود. در تصرف آناباپتیستها قرار گرفت (۱۵۳۲–۳۵)، و پیمان ← صلح وستفالی در آنجا امضا شد (۱۶۴۸). امیر اسقف‌نشین مونستر، که قسمت عمده‌ی وستفالی را شامل بود، در ۱۸۰۳ جنبه‌ی دینی خود را از دست داد. در جه II بمبارانهای هوائی و آتشهای سنگین توپخانه تقریباً بکلی آن را نابود کردند. بعضی از بناهای زیبای قرون وسطائی آن ترمیم شد. دانشگاهش (تأسیس ۱۷۷۳) در ۱۹۰۲ تجدید سازمان پیدا کرد.

مونستر[3]**، زباستیان** (zebāstiān münster)، ۱۴۸۹–۱۵۵۲، دانشمند و جغرافیادان آلمانی. کتاب هیئت عمومی (۱۵۴۴) وی بیش از یک قرن مرجعیت داشت. عضو کوردلیه‌ها بود، و در دانشگاه بال ریاضیات و زبان عبری تدریس میکرد.

مونستربرگ، هوگو، فیلسوف آلمانی، ← نوکانتی، فلسفه‌ی.

مونس خادم (munes xādem) یا **مؤنس المظفر** (mo'nes 'al-mozaffar)، ۲۳۱–۳۲۱ هق، سردار و امیر معروف ترک در دستگاه خلافت عباسیان از ۲۹۶ تا ۳۲۱ هق. وی در عهد قیام صاحب‌الزنج غلام معتضد (قبل از خلافت وی) بود. در ۲۸۷ هق رئیس شرطه‌ی اردوی خلیفه شد، معتضد او را به مکه تبعید کرد و مقتدر بار دیگر او را به بغداد خواند. قدرت اخیر او نتیجه‌ی آن بود که از قصر حسنی بغداد که مقتدر خلیفه در آن بود، در مقابل پسر عموی مدعی خلافتش، ابن معتز، دفاع کرد. در جوانی مقتدر، مونس مقام خود را به علت آنکه مورد توجه خلیفه‌ی جوان و مادر نیرومندش بود مستحکم کرد. و هنگامی که نظر مقتدر از او برگشت، دیگر مونس در جنگها پیروزمند بود و چندان نیازی به تأیید خلیفه نداشت. در آخر کار میانه‌ی مونس و ابن فرات وزیر اختلاف‌افتاد و عاقبت در سومین وزارت ابن فرات، مونس سبب خلع و قتل او شد (۳۱۳ هق). از این پس در انتخاب وزرا طرف مشورت خلیفه قرار می‌گرفت، و در واقع دیکتاتور واقعی، و جمیع امور کشور زیر نظر او بود؛ اما چون خلیفه از این وضع راضی نبود، نقشه‌ی قتل او را کشید که بیحاصل ماند (۳۱۵ هق). در ۳۱۶ هق مونس در بی انداختن مقتدر و نشاندن برادرش قاهر به جای او در خلافت چندروزه دست داشت، ولی بعد خود در اعاده‌ی مقام مقتدر کوشید و به همین جهت بیشتر بر او تسلط پیدا کرد. بالاخره مقتدر در ۳۱۹ هق بر مونس پیروز شد و مونس ناچار از بغداد بیرون رفت. سال بعد مونس با سپاهی بر بغداد تاخت و لشکریان خلیفه را بیرون پاروی بغداد شکست داد و خود مقتدر در میدان جنگ کشته شد. مونس بار دیگر قاهر را به خلافت نشاند و برای حفظ مقام دیکتاتوری خود خلیفه‌ی جدید را در قصر خلافت زندانی کرد و حتی در صدد عزل او بر آمد. ولی قاهر توانست مونس و هواخواهان او را در قصر به دام اندازد. اندکی بعد مونس به قتل رسید.

نفوذ مونس روی هم رفته خوب بود، ولی قدرت و خردمندی لازم را برای جلوگیری از انحطاط خلافت نداشت. همه‌ی کسانی که پس از وی با عنوان امیرالامراء بر جانشینان قاهرمسلط شدند، و مانند مونس میخواستند قدرت را از خلیفه سلب کنند، در تزلزل پایه‌های خلافت عباسی سهیم بوده‌اند.

مونسرات، کوه، ← مونسرات.

مونس رتالیس: ← شوبک

مون سرون، کوه، ← مائرهورن.

مون-سن-میشل[4] (mon-san-mišel) [فنس، ← کوه میکائیل] جزیره‌ی (جه ۹۳۱) کوچک گرانیتی به ارتفاع ۵۰ متر و محیط ۹۰۰ متر، واقع در دریای مانش، ولایت مانش، لغ فرانسه، ح ۱.۵کیلومتری ساحل نورماندی. این جزیره‌ی کوچک، که یکی از بزرگترین مراکز جهانگردی فرانسه است، و هنگام مدّ دریا به ساحل راه پیدا میکند، با شادروانی به خشکی اتصال دارد. تمام اهمیت آن به دیری است به همین نام که بر بلندترین نقطه‌ی آن ساخته شده است. جزیره در ۷۰۸ توسط کشیشی به نام اوبر[5] (ober) به اسم یکی از چهار فرشته‌ی مقرب، میکائیل، نامگذاری شد. در ۹۶۶ ریشار I، دوک نورماندی، در آن دیری ساخت که با هدایای زائران قرون وسطی ثروت فراوان پیدا کرد، و در جنگ صدساله استحکامات چندی بر آن افزوده شد. بدین ترتیب مجموعه‌ی شگفت‌انگیزی از آثار معماری دیری و نظامی فراهم آمد که، با دریای محیط بر آن، شکوه و عظمت خاص پیدا کرد. این مجموعه مشتمل است بر: (۱) یک کلیسا که نمازخانه‌ی به سبک رومی آن (قرن ۱۲م) در غ به نمائی از قرن ۱۸م ختم میشود (با محراب گوتیک [۱۴۵۰–۱۵۲۱])؛ (۲) بناهای صومعه‌ای (مسکن راهبان در ساختمانی بلند و دراز از گرانیت [۱۲۰۳–۱۲۶۴] به نام لا مروی [lā mervey، ← شگفت] قرار داشت)؛ طبقه‌ی زیرین آن انبار و محل خدمت کشیشان، طبقه‌های دوم موسوم به تالار شهسواران مشتمل بر سه ردیف ستون، در طبقه‌ی فوقانی صومعه است که اطراف آن را دو ردیف ستون کوتاه (۲۲۰ ستون) فرا گرفته، و ناهارخوری که با پنج ستون بسیار زیبا به دو قسمت تقسیم شده است؛ (۳) ساختمانهای نظامی قرن ۱۵م.

مونش[6]**، شارل** (šārl munš)، ۱۸۹۱–۱۹۶۸، رهبر فرانسوی ارکستر؛ متستراسبورگ. در جه I در ارتش آلمان خدمت کرد، ولی پس از جنگ، به عنوان آلزاسی، شارمند فرانسوی شد (۱۹۱۸). در ۱۹۳۸–۴۶ رهبر ارکستر کنسرواتوار پاریس بود. در ۱۹۴۹ رهبر ارکستر سمفونیک بستن، و در ۱۹۵۱ مدیر مرکز موسیقی بارکشر شد. در ۱۹۶۷ ارکستر پاریس را تأسیس کرد.

مونشن، باواریا، ← مونیخ.

مونشن گلادباخ[7] (münšen gladbāx)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۵۱٬۰۹۰)، نورد راین‌وستفالن، آلمان غربی، در ۲۵کیلومتری غ دوسلدورف. مرکز صنایع نساجی پنبه‌ی ناحیه‌ی راین است. تاریخ این شهر از یک صومعه‌ی بندیکتی آغاز میشود که در ۹۷۲ ساخته شد، و شهر در اطراف این صومعه توسعه یافت. در ۱۹۴۵ قوای‌کشمت آن را اشغال کردند، و چند ماه بعد جزء منطقه‌ی اشغالی بریتانیا قرار گرفت.

مونشهاوزن[8]**، بارون فون** (bāron fon münšhāzen)، ۱۷۲۰–۹۷، افسر سواره‌نظام و قصه‌پرداز آلمانی. هنگام بازگشت از نبرد روسیه و عثمانی، سرگذشتهای ادعائی خود را برای دوستانش نقل کرد. داستانهای بسیار شگفت‌انگیز او نمونه‌ای از نوع خود شد وبعضی از آنها در مجله‌ای آلمانی به چاپ رسید (۱۷۸۱–۸۳). اصطلاح "سرگذشتهای عجیب" بارون مونشهاوزن از آن زمان ضرب‌المثل شد و ایرمان داستانی به نام مونشهاوزن تألیف کرد.

مونفرا[9] (monferā)، ایتالیائی مونفراتو[10] (monferrāto) ناحیه‌ای در لغ ایتالیا، ایالت پیمون، که در قدیم مارکینشین و سپس دوکنشین بود. در قرن ۱۱م به عنوان مارکینشین برای خاندان آلرامیچی[11] (ālerāmici) تأسیس شد. در ۱۳۰۵ به شاخه‌ای از خاندان پالایولوگوس انتقال یافت. در ۱۵۳۶ با الحاق به متصرفات خاندان گونزاگا، دوران خودمختاری این مارکینشین پایان یافت. در ۱۶۳۱ تجزیه شد، و در ۱۷۱۳ قسمتی از آن ضمیمه‌ی ساووا شد.

مونفراتو، ایتالیا، ← مونفرا.

مونفور[12]**، سیمون دو** (simon dē monfor)، انگلیسی‌بین دمانتفرت (sāymən də māntfərt)، ح ۱۱۶۰–۱۲۱۸، از نجبای فرانسوی، رهبر جهاد آلبیگائی بر ضد آلبیگائیان. مردی باکفایت و جاه‌طلب و دارای تعصب مذهبی شدید بود، و فرانسه‌ی جنوبی را ویران ساخت. پاپ اینوکنتیوس III در صدد برآمد که او را تابع پذیرفتاری II آراگون کند، ولی سیمون در ۱۲۱۳ رمون VI و پدرو را در موره مغلوب کرد، و جهادکنندگان

---

(۱)Münster (۲)Dortmund-Ems (۳)Münster (۴)Mont-Saint-Michel (۵)Aubert (۶)Munch (۷)München Gladbach (۸)Munch(h)ausen (۹)Montferrat (۱۰)Montferrato (۱۱)Aleramici (۱۲)Montfort

در ۱۲۱۵ او را خاوند تولوز و مونتوبان اعلام کردند، و در همان سال پاپ این عنوان را برای او تأیید کرد. در ۱۲۱۷، رمون قسمتی از اراضی خود را باز گرفت، و سیمون در جنگ با او به قتل رسید. سیمون از طریق مادرش مدعی ارلنشین لستر بود. س. د مانفرت پسر او بود.

مونفور، سیمون دو (۱۱۲۰۸–۱۲۶۵)، ← مانفرت، سایمن د.

مونک یا منک: ← خنل.

مونک[1]، ادوارد (edvārd munk)، ۱۸۶۳–۱۹۴۴، نقاش و گرافیکار نروژی. در کریستیانیا (اکنون اوسلو) و در پاریس تحصیل کرد. در دهه‌ی ۱۸۹۰ امپرسیونیسم را رها کرد و به خلق آثاری پرداخت که تم آنها مرگ، هراس، و اضطراب بود. سبکی به کار بست که محرک و بسیار هیجان‌انگیز بود، و سبک پیش از اکسپرسیونیسم خوانده شده است و شالوده‌ی تولد (ح ۱۹۰۵) نهضت اکسپرسیونیسم آلمان محسوب میشود. دهه‌ی آخر قرن ۱۹م پرثمرترین سالهای مونک به شمار میرود. در این مدت مبتکاریهای برجسته و بی‌پروائی ساخت، و روش تازه‌ای در کنده‌کاری ارائه داد که سبب احیای فعالیتهای خلاقه شد. احتمالاً معروفترین اثر مونک منبت‌کاری او در سال ۱۸۹۵، به نام بوسه، است که نمایانگر دو صورت درهم فرورفته به شکل ترکیبی واحد است. کار مونک، با رنگها و طرح‌های بی‌پروا، و مملو از اشارات روانشناختی، کاملاً بدیع است. مونک بیشتر عمر خود را در خارج از موطنش گذراند، ولی در ۱۹۰۹ به‌نروژ باز گشت، و چند نقاشی دیواری برای دانشگاه اوسلو ساخت. آثار او در بسیاری از مجموعه‌های معروف هنر نو موجود است.

مونک[2]، زالومون (zālomon munk)، ۱۸۰۳–۱۸۶۷، خاور شناس یهودی، متولد آلمان، که در فرانسه مقیم بود و به فرانسوی بودن شهرت داشت. در آلمان زبان عربی را نزد فرایتاگ و دیگران آموخت و در فرانسه این زبان را با تعلیم گرفتن از خاورشناسانی همچون سیلوستر دو ساسی و کازمر تکمیل کرد. علاوه بر آن، زبانهای سانسکریت و عبری و فارسی را نیز میدانست. در کتابخانه‌ی سلطنتی پاریس خدمت میکرد (۱۸۴۰) و سفری به مصر رفت و کتابهای خطی فراوان تهیه کرد و به پاریس برد. ۲۰ سال پیش از مرگ کور شد. استاد زبان عبری در کولژ دو فرانس شد (۱۸۶۴). کتاب عربی دلالة الحائرین موسی ابن میمون را با حروف عبری همراه با ترجمه‌ی فرانسوی آن منتشر کرد (۳ جلد، ۱۸۵۶–۶۶)؛ از کارهای دیگر اوست: ترجمه‌ی عبری قسمتهائی از کتاب تدبیر المتوحد ابن باجه؛ ترجمه‌ی فرانسوی ینبوع الحیات ابن جبرون؛ مقالاتی در باره‌ی فارابی و غزالی و ابن رشد و کندی؛ شرح کتیبه‌های فنیقی‌که در سواحل سوریه و لبنان کشف شده بود.

مونک[3] کای (kāy munk)، ۱۸۹۸–۱۹۴۴، روحانی و نمایشنامه‌نویس دانمارکی، متولد ساریبو. در بسیاری از نمایشنامه‌هایش مشاهیر را مورد نظر قرار داده است، از جمله هنری VIII از انگلستان در کانت (۱۹۳۱) و موسولینی در پیروزی (۱۹۳۸). پس از حمله‌ی (۱۹۳۹) نازیها به دانمارک، به ضدیت با آنها بر خاست، و موفقترین نمایشنامه‌اش در این زمینه نیلس لین (۱۹۴۳) است. عاقبت به دست نازیها یا هواخواهان آنها کشته شد.

مونکاچی[4]، میهای (mihāy munkāci)، ۱۸۴۴–۱۹۰۹، نقاش مجار در نقاشی ژانر و صحنه‌های تاریخی، نام اصلیش لیب[4] (lib). در ۱۸۶۸ به دوسلدورف رفت، و در آنجا تابلوی آخرین روز یک محکوم را کشید، که در سالون ۱۸۷۰ پاریس برنده‌ی مدال طلا شد و شهرت بسیار کسب کرد. در ۱۸۷۲ در پاریس سکنی گزید. از ۱۸۸۱ بیشتر موضوعات مذهبی و تاریخی را با سبکی بسیار دراماتیک خلق می‌کرد. تابلوی مسیح در حضور پیلاطس او در سراسر اروپا و امریکا به نمایش گذاشته شد و نسخه‌های بسیاری از آن تهیه شد. آثار مونکاچی در موزه‌های وین، فیلادلفی، و شیکاگو و در موزه‌ی متروپلیتن و کتابخانه‌ی عمومی نیو یورک موجود است.

مونکالم[5]، لولی ژوزف دو (lui jozef dē monkālm)، ۱۷۱۲–۵۹، ژنرال فرانسوی. داوطلبانه در جنگ جانشینی لهستان و جنگ جانشینی اتریش شرکت کرد. در ۱۷۵۶ برای دفاع از کانادا در جنگ میان فرانسه و هندیشمردگان او را به کانادا فرستادند. اشغال قلعه‌ی اونتاریو به دست او تسلط فرانسه را بر دریاچه‌ی اونتاریو تجدید کرد؛ در ۱۷۵۷ دژ ویلیام هنری واقع بر کنار دریاچه‌ی جورج را متصرف شد. این پیروزی با کشتار زندانیان انگلیسی به دست هندیشمردگانِ متحدِ با او لکه‌دار شد، ولی وی جانش را به خطر انداخت و نظم را برقرار کرد. در ۱۷۵۹، با وجود کار شکنی حاکم فرانسوی کانادا، از کبک در مقابل محاصره‌ی ژنرال جیمز وولف دفاع کرد، ولی عاقبت ناچار شد از شهر خارج شود و بجنگد؛ وولف پیروز شد (۱۳ سپتامبر ۱۷۵۹)، ولی او و مونکالم هر دو در این جنگ کشته شدند.

مونکوت: ← مونگکوت، پادشاه سیام.

مونکونتور، دهکده، فرانسه، ← هانری III (فرانسه).

مونگکوت[6] (mongkut) یا **مونکوت** (mon-kut) [رامای IV در سلسله‌ی پادشاهان سیام]، ۱۸۰۴–۶۸، چهارمین پادشاه (۱۸۵۱–۶۸) از سلسله‌ی چاکری تایلند، پسر رامای II. پادشاهی روشنفکر و کاردان، و پیشگام در اصلاح دینی بود. از مستشاران خارجی برای اصلاحات‌اداری استفاده کرد. روابط تجارتی با بریتانیا و سایر ممالک خارجی را تجدید کرد، ولی ناچار قسمتی از کامبوج را به عنوان تحت الحمایه به فرانسه وا گذاشت (۱۸۶۷). پسرش چولالونگکورن جانشینش شد.

مونگولفیه[7] (mongolfie)، شهرت دو برادر، یکی **ژوزف میشل** (jozef mišel؛ ۱۷۴۰–۱۸۱۰) و دیگری **ژاک اتین** (jāk etien؛ ۱۷۴۵–۹۹)، مخترع اولین بالونی که عملاً در هوا صعود کرد (در ۱۷۸۳ نمایش داده شد). بار دوم در ورسای، در حضور شاه و درباریان، بالون دیگری، که قفسی محتوی یک گوسفند و یک خروس و یک غاز به آن آویخته بود، به هوا فرستادند. در ۱۸۰۷ ژوزف و در ۱۷۹۶ ژاک به عضویت آکادمی علوم انتخاب شدند.

مونگولفیه، ژاک اتین: ← مونگولفیه.

مونگولفیه، ژوزف میشل: ← مونگولفیه.

مونگیر[8] (mongir)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۱۰۲٬۴۶۲)، ایالت بهار، ل‌ش هند، بر رود گنگ، مرکز یک بخش اداری است. مونگیر دارای یکی از بزرگترین کارخانه‌های سازنده‌ی سلاح‌های گرم هند است که قدمت آن به قرن ۱۸م میرسد. کارهای زرگری و سیمکری آن معروف است. سیگار و مواد داروئی میسازند، کارخانه‌ی تصفیه‌ی قند دارد. بنا بر روایات، در دوره‌ی سلسله‌ی گوپتا (ح ۳۲۰–ح ۵۴۴ ق‌م) تأسیس شده است. در جنگ میر قاسم علی بر علیه انگلیسها پایگاه نظامی او بود (۱۷۶۴).

مونل، امبروز: ← فلز مونل.

مونل، فلز: ← فلز مونل.

مونلوسون[9] (monlüson)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعیت ۵۹٬۹۸۳)، ولایت آلیه، در فرانسه‌ی مرکزی، بر رود ش. مرکز فلزکاری است. مشتمل بر شهر کهنه دارای خانه‌ها و قلعه‌ی دوکهای بوربون متعلق به قرون ۱۵م و ۱۶م، و شهر صنعتی جدید که در قرن ۱۹م ساخته شد. از صنایع دیگر شهر تهیه‌ی کائوچو، شیشه، و منسوجات است.

مونمارتر[10] (monmārtr)، تپه‌ای و محله‌ای در پاریس، فرانسه، بر کرانه‌ای مرتفعترین نقطه‌ی پاریس، کلیسای ساکره کور بر بالای آن قرار گرفته. در قرن ۱۹م محله‌ی هنرمندان و نویسندگان بود، و در گورستان آن تعدادی از مشاهیر مدفونند. اکنون از لحاظ کلوبهای شبانه وتفریحات شهرت جهانی دارد.

مونمورانسی[11] (monmorānsi)، خاندان اشرافی فرانسوی که برجسته‌ترین اعضای آن عبارتند از: **ماتیو، بارون دو مونمورانسی** (matiē, bāron dē*؛ ف ۱۲۳۰)؛ شهربان فرانسه، معروف به "شهربان بزرگ". در نبرد بووین (۱۲۱۴) شرکت داشت؛ بر ضد آلبیگائیان جنگید (۱۲۲۶). **آن، دوک دو مونمورانسی** (← مونمورانسی، آن دو). **هانری، دوک دو مونمورانسی** (hānri، ۱۵۳۴–۱۶۱۴)، مارشال و شهربان فرانسه، پس ← آن دو مونمورانسی، پیش از ۱۵۷۹ به کنت دو دامویل[12] (kont de dāmvil*) معروف بود. در ۱۵۶۳ به جای پدرش فرماندار لانگدوک شد، و در ۱۵۶۷ به مقام مارشالی فرانسه رسید. کاتولیکی متعصب بود، و تا هنگام مرگ پدرش از خاندان گیز طرفداری میکرد؛ از آن پس، به علت تزلزل خانواده‌اش، و نیز به علت قتل خویشاوندش کولینیی، با هوگنوها سیاستی آشتی‌پذیر پیش گرفت. در مقابل تلاشهای شاه برای خلع وی از فرمانداری لانگدوک مقاومت نشان

---

(۱)Munch (۲)Munk (۳)Munkacsy (۴)Lieb (۵)Montcalm (۶)Mongkut (۷)Montgolfier (۸)Monghyr (۹)Montluçon (۱۰)Montmartre (۱۱)Montmorency (۱۲)Damville

داد. از ۱۵۷۵ تا ۱۵۷۷ با هوگنوها متحد بود، اما پس از آن از هر دو دسته (کاتولیکها و هوگنوها) دوری جست، ولی در عین حال برای آشتی دادن آنها تلاش کرد. در ۱۵۸۹ به هانری IV (هانری دو ناوار) پیوست، و در ۱۵۹۳ شهریان شد.

مونمورانسی[1]، آن دو (ān dē monmorānsi)، ۱۴۹۳؟–۱۵۶۷، شهریان فرانسه. در ۱۵۲۲ از طرف فرانسوای I مارشال فرانسه شد؛ با فرانسوای I در پاویا اسیر شدند (۱۵۲۵). برای رهائی فرانسوا مذاکراتی انجام داد، و بلا فاصله پس از بازگشت فرانسوا، فرمانداری لانگدوک به وی واگذار شد، که تا ۱۶۳۲ در خاندانش باقی ماند. در ۱۵۳۷ شهریان شد. سیاست سلحجویانه‌اش با شارل V، امپراطور مقدس روم، موجب شد که تا هنگام مرگ (۱۵۴۷) فرانسوا از کار برکنار باشد. هانری II وی را تا حدی مورد توجه قرار داد تا بدین طریق نفوذ فرانسوا و شارل دو گیز را متعادل سازد. آن دو مونمورانسی شهر مس را از اسپانیائیها گرفت (۱۵۵۲)؛ در سن‌کانتن اسیر شد (۱۵۵۷)، ولی بزودی رهائی یافت. فرانسوای II او را خلع کرد، ولی کاترین دو مدیسی وی را دوباره به کار گماشت. در جنگهای مذهبی به خاندان گیز پیوست؛ در درو[2] (drē) اسیر شد (۱۵۶۲)، و در محاصره‌ی پاریس به قتل رسید.

مونمورانسی، فیلیپ دو: ← هورن، کنت دو.

مونمورانسی، ماتیو دو: ← مونمورانسی، خاندان.

مونمورانسی، هانری دو: ← مونمورانسی، خاندان.

مونمورانسی-بوتویل، فرانسوا هانری دو: ← لوکزامبورگ، دوک دو.

مونو-[3] (mono-)، از لفظ یونانی مونوس (monos)، به معنای تنها و واحد، که به عنوان پیشوند در ترکیب بسیاری کلمات وارد میشود، ← مونوتایپ؛ مونوگرافی.

مونو[4]، ژاک (jāk mono)، ۱۹۱۰–۷۶، زیست‌شناس فرانسوی، استاد دانشگاه پاریس. با ← فرانسوا ژاکوب در ایجاد مفاهیم "پیک RNA (اسید ریبونوکلئیک)" و "اوپرون (operon)" همکاری داشت و به همین جهت هر دو مشترکاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۵ در فیزیولوژی و پزشکی شدند. این دو نفر در ۱۹۶۱ نظریه‌ای پیشنهاد کردند که، بنا بر آن، نخستین گام در ساخته شدن پروتئین در یاخته تبدیل شکل پیام DNA (اسید دِئوکسی‌ریبونوکلئیک) است به صورت پیام مکملی از RNA. چون این RNA رساننده‌ی پیام به محلهای ترکیب پروتئین در یاخته (ریبوزومها) است، آن را "پیک RNA" نامیدند. مونو و ژاکوب پس از آن مفهوم ژن "اوپرون" و "اوپراتور (operātor)" را برای توجیه آنچه ترکیب پیک RNA را کنترول میکند، پیشنهاد کردند. بنا بر نظریه‌ی ایشان، اوپرون گروهی از ژنهای نزدیک به یکدیگر بر روی کروموزوم است که یک ژن اوپراتور آنها را کنترول میکند. از ۱۹۶۷ استاد کرسی زیستشناسی مولکولی در کولژ دو فرانس، و از ۱۹۷۱ مدیر انستیتو پاستور پاریس بود. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مونوتایپ[5] (monotāyp؛ از انگلیسی)، ماشین حروفچینی مرکب از دو دستگاه مجزا، (۱) دستگاه تحریر؛ (۲) دستگاه حروفریزی، که حروف چاپ میریزد و آنها را تک‌تک در کنار هم میچیند. در دستگاه تحریر، مانند صفحه‌ی شستیهای ماشین تحریر، یک "کی بورد" (key bord) [= صفحه‌ی کلید] تعبیه شده که هر یک از شستیهای آن نماینده‌ی یکی از حروف الفبا است. حروفچین از روی نوشته‌ای که باید چاپ شود، شستیهای مربوط را فشار میدهد و با فشار دادن آنها، سوراخهای ریزی بر نواری از کاغذ مخصوص به نام "نوار راهنما" ایجاد میشود. برای هر یک از حروف الفبا دو سوراخ بر نوار راهنما می‌افتد، و جای سوراخهای یک حرف با جای سوراخهای حرف دیگر بر نوار راهنما تفاوت دارد. این نوار، راهنمای ماشین حروفریزی موتوتایپ است. ماشین حروفریزی جعبه‌ای دارد که ماتریسها (قالبها)ی حروف در آن قرار گرفته‌اند و پس از سوار کردن نوار راهنما بر ماشین و به کار افتادن دستگاه، ماتریسهای مطلوب، به طور خودکار، از جعبه‌ی مخزن رها میشوند و به جعبه‌ی حروفریزی انتقال مییابند. در این محل فلز مذاب (آنتیموان، قلع، و سرب) در ماتریسها میریزند و قسمتهای فرورفته‌ی آنها را پر میکنند، و بدین ترتیب در هر ماتریس به طور جداگانه، حروف چاپ ریخته میشود. سپس ماتریسها به مخزن باز میگردند و حروف چاپ به بیرون از ماشین حروفریزی رانده میشوند.

مزیت مونوتایپ بر لاینوتایپ این است که در مونوتایپ، چون حروف تک‌تک و جدا از هم ریخته و چیده میشوند، اغلاط را میتوان با تعویض حروف اصلاح کرد، و حال آنکه در لاینوتایپ، چون هر سطر به صورت شمشی یکپارچه ریخته میشود، اگر حتی یک حرف هم در آن سطر غلط باشد، باید تمام آن سطر را از نو حروفچینی کرد.

مونوتلتیسم: ← وحدت مشیت، مذهب.

مونوسیت، در خون: ← گویچه.

مونوفیزیتیسم: ← وحدت طبیعت، مذهب.

مونوگراف: ← مونوگرافی.

مونوگرافی[6] (monografi) [فنس. = نوشته‌ی واحد]، به اصطلاح بعضی از نویسندگان در زبان فارسی، تکنگاری (taknegāri)، بحث کامل و جامع الاطرافی‌که در باره‌ی موضوع معین صورت گرفته و به صورت یک رساله یا کتاب در آمده باشد؛ این رساله یا کتاب را مونوگراف گویند.

مونومر یا تکپار: ← کائوچوی مصنوعی.

مونه[7]، ژان (jān mone)، ۱۸۸۸–۱۹۷۹، اقتصاد دان فرانسوی، متکنیاک. در جنگ I نبوغ خود را با ارائه‌ی طرحی برای تأسیس یک کمیته‌ی بین‌المللی جهت تأمین ساز و برگ جنگی و خوراک و کشتی برای متفقین و اداره کردن آن نشان داد. پس از جنگ رئیس هیئت نمایندگی فرانسه در جامعه‌ی ملل بود (۱۹۱۹–۲۳). در جنگ II در هماهنگ کردن تلاشهای جنگی متفقین نقش مهمی بر عهده داشت. در ۱۹۴۵ مأمور تهیه‌ی طرحی برای احیای اقتصادی فرانسه شد؛ طرح مونه (۱۹۴۷) به منظور نو کردن صناعت و کشاورزی فرانسه با کومک و نظارت دولت تهیه شد که در آن برای رسیدن به هدفهای اقتصادی ۴۸ ساعت کار در هفته پیشنهاد شده بود. توسعه‌ی مجدد فرانسه سبب شد که فرانسه بتواند در طرح مارشال، و نیز در طرح روبر شومان، که خود وی آن را تهیه کرده بود، شرکت کند. در طرح شومان یک جامعه‌ی اروپائی زغال سنگ و فولاد پیشبینی شده بود که مونه رئیس آن بود (۱۹۵۲–۵۵)؛ مونه جامعه‌ی اروپائی زغال سنگ و فولاد را همچون مقدمه‌ی تشکیل جامعه‌ی اقتصادی اروپائی (← اروپا، جامعه‌ی اقتصادی) در نظر داشت. شاید ⇐ بازار مشترک اروپا بزرگترین اندیشه‌ی او بوده باشد. در ۱۹۵۵ به ریاست کمیته‌ی عملیات کشت در اروپا برگزیده شد؛ در این مقام هدف دیگر خود را که تشکیل یک "جامعه‌ی آتلانتیک" باشد و در آن اروپا و کشت شرکای با حقوق برابر باشند، علنی کرد.

مونه، ژان‌باتیست پیر آنتوان دو: ← لامارک.

مونه[8]، کلود (klod mone)، ۱۸۴۰–۱۹۲۶، نقاش دورنماساز امپرسیونیست فرانسوی؛ متولد پاریس. همراه خانواده‌ی خود به لو هاور مهاجرت کرد، و در آنجا به تحصیل پرداخت. در ۱۸۶۲ به پاریس رفت؛ و در ضمن تحصیل، با سزان، رنوار، و سیسله ملاقات کرد. در ۱۸۶۵ دو تابلو از او در سالون به نمایش در آمد. جنگ فرانسه و پروس موجب شد که از وطن خارج شود، و با پیسارو به سفر در انگلستان پردازد. در مراجعت به پاریس با ب. موریزو و سیسله نمایشگاه ۱۸۷۴ نقاشان امپرسیونیست را برپا کردند. مکتب نقاشی مونه سالها ناشناخته باقی ماند، و او در منتهای فقر زندگی کرد. در ۱۸۸۳ نمایشگاه نسبةً موفقی به او امکان داد که ملک کوچکی بخرد و بقیه‌ی عمر به استراحت و نقاشی بپردازد. از آن پس‌شهرت و ثروت مونه بسرعت رو به افزایش گذاشت. در آخر عمر تقریباً کور بود. وی یکی از پیشروان نقاشی در هوای آزاد بود. موضوعات غالب آثار او، کومه‌های علف خشک، کلیسای جامع در روان، رودخانه‌ی تمز، و زنبقهای دریائی– که او برای نشان دادن زمینه‌های متفاوت تابش‌نور، در ساعات مختلف روز نقاشی میکرد– بودند. مونه رنگهای سیاه و قهوه‌ای را کاملاً کنار گذاشت و برای نمایاندن اثرات و انعکاسات تابش نور، از رنگهای شکسته و متضاد کومک گرفت. مونه که تمام جلوه‌های مکتب امپرسیونیسم را آشکار کرد، برجسته‌ترین نقاش این مکتب شمرده میشود. برای توسعه و گسترش امپرسیونیسم، همه‌ی ترکیبات قالبهای کهنه را زیر پا گذاشت، به طوری که نقاشیهای بعدی او که کاملاً آزاد از قید و بند و دارای حالتی زنده و متحرک بودند، سرآغاز پیدایش امپرسیونیسم انتزاعی (آبستره) شد. از مونه آثار

(۱) Montmorency (۲) Dreux (۳) mono- (۴) Monod (۵) monotype (۶) monography (۷) Monnet (۸) Monet

باشکوهی در مؤسسه‌ی هنر شیکاگو، موزه‌ی متروپلیتن، گالری ملی (لندن)، موزه‌ی لوور، و همچنین در بسیاری از معروفترین مجموعه‌های خصوصی موجود است.

مونها[1] (mon-)، مردمی مون-خمر زبان که در دشتهای مرکزی و نواحی ساحلی برمه سکنی دارند. سابقاً دولتی متمرکز در پگو داشتند که قرنها با برمه‌ایها در زد و خورد بود، و سرانجام در ۱۷۵۷ مغلوب آنان شد. دسته‌ای از آنان به تایلند (سیام) گریختند. مونهائی که در برمه ماندند آداب و زبان برمه‌ای را اتخاذ کردند. در دهه‌ی ۱۹۶۰ عده‌ی مونها در ش دلتای برمه ۳۵۰'۰۰۰ و در غ تایلند مرکزی ۶۵'۰۰۰ بوده است.

مونی[2] **تامس جی** (tāməs jey muni)، ۱۸۸۳–۱۹۴۲، محرک امریکائی انقلاب در میان کارگران، مت شیکاگو. در تظاهرات کارگری ۱۹۱۶ سان فرانسیسکو، که با پرتاب بمب و کشتار همراه بود، به مرگ محکوم شد. محاکمه‌ی او توجه بین‌المللی را جلب کرد، چه تصور میشد که شهود به ناحق گواهی داده‌اند. در ۱۹۱۸ اعدام او به حبس ابد مبدل شد و در ۱۹۳۹ از زندان رهائی یافت.

مونیخ[3] (munix)، آلمانی مونشن[4] (münšen)، شهر (در ۱۹۷۵ حه تخمیناً ۱'۳۲۵'۰۰۰)، کرسی باواریا و باواریای علیا، آلمان غربی، بر رود ایزار[5] (izār، از ریزابه‌های رود دانوب) و بر دامنه‌ی آلپهای باواریا. مرکز بازرگانی، صنعتی، و فرهنگی، و یک نقطه‌ی ارتباطی مهم است. ماشین‌آلات، مواد شیمیائی، و دستگاههای دقیق تولید میکند؛ آب جوسازی و چاپ نیز از صنایع مهم آن است. مقر اسقف اعظم، و دانشگاهی است که در ۱۴۷۲ در اینگولشتات تأسیس شد و در ۱۸۲۶ به مونیخ انتقال یافت. دارای آکادمی هنرهای زیبا، آکادمی هنر وعلوم، کنسروانوار موسیقی، و چند موزه است. مونیخ ابتدا از دهکده‌های کارولنژیان بود، و در ۱۱۵۸ فرمان شهریت یافت و مقر خاندان ویتلسباخ شد. در جنگ سی‌ساله گوستاو II سوئد آن را اشغال کرد (۱۶۳۲). در آغاز قرن ۱۹م کرسی باواریا شد. در زمان شاهان هنرپروری چون لوئی I، ماکسیمیلیان II، و لوئی II که مونیخ را به صورت یک "آتن نو" در آوردند، شهر مونیخ یک مرکز فرهنگی و هنری شد. در قرون ۱۹م و ۲۰م نقش رهبری در توسعه‌ی نقاشی آلمانی داشته، و در ضمن زندگی آزادانه و تا حدی کولیوار آن موجب شهرتش شده بوده است. پس از جنگ I یک مرکز آشوبهای سیاسی شد. حزب ناسیونال سوسیالیسم در این شهر تأسیس شد، و در ۱۹۲۳ آدولف هیتلر "کودتای تالار آب جو" خود را در آنجا برپا کرد؛ مرکز ستاد حزبی هیتلر قرار گرفت. در ۱۹۳۸ ← پیمان مونیخ در آنجا امضا شد. در جنگ II تقریباً نیمی از شهر و بناها و موزه‌های زیبای آن ویران شد، ولی قسمت عمده‌ی اشیاء موزه‌ها سالم ماند؛ کاخ سلطنتی نیز سخت آسیب دید، و موزه‌ی گلوپتوتک ویران شد. کاخ معروف نومفنبورگ در نزدیکی مونیخ است. مسابقات اولمپی ۱۹۷۲ در این‌شهر برگزار شد.

مونیخ، پیمان[6] (munix)، ۲۹–۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸، قراردادی که در مونیخ، هیتلر از طرف آلمان، موسولینی از طرف ایتالیا، ن. چیمبرلین از طرف بریتانیای کبیر، ا. دالادیه از طرف فرانسه، و وزیران خارجه‌ی آنها امضا کردند. این پیمان اجازه داد که بخشهای بزرگی از چکوسلواکی را آلمان فوراً اشغال کند. در این مذاکرات نه با چکوسلواکی مشورت شده بود، و نه با تجشه، اگرچه تجشه قول داده بود که در صورتی که فرانسه به چکوسلواکی کومک کند آن کشور نیز کومک کند. وقایعی که منجر به این پیمان شد در تابستان آغاز شده بود. در آن هنگام آلمان شروع به پشتیبانی از تحریکاتی کرده بود که ناسیونالیستهای آلمانی، مخصوصاً سودتها، برای به دست آوردن خودمختاری در چکوسلواکی ایجاد کرده بودند. دولت چک‌مصالحه‌ای پیشنهاد کرد، ولی هیتلر پی در پی به خواسته‌های خود می‌افزود. در سپتامبر ۱۹۳۸ به نظر میآمد که جنگ بزودی آغاز خواهد شد. در این موقع، نخست وزیر بریتانیا، چیمبرلین، در برچتسگادن با هیتلر ملاقات کرد و در مورد الحاق برخی از بخشهای مرزی، تسلیم نظر و خواسته‌ی هیتلر شد. فرانسه نیز، اگر چه طبق پیمان تعهد کرده بود که از چکوسلواکی پشتیبانی کند، در این مورد اعتراضی نکرد. در ملاقات دوم، که در بادگوسبرگ روی داد، هیتلر به خواسته‌های خود بسیار افزود، ولی چیمبرلین همه را رد کرد. وقتی که موسولینی پیشنهاد کرد که در مونیخ ملاقاتی به عمل آید، وقوع جنگ حتمی به نظر میرسید. در این ملاقات، در ظرف چند ساعت، فرانسه وانگلستان به نظریات هیتلر تسلیم شدند، چکوسلواکی نیز، که متفقانش او را تنها گذاشته بودند، ناچار به تسلیم شد و بنش، رئیس جمهور چکوسلواکی، کناره‌گیری کرد، و چیمبرلین چون به لندن باز گشت، اعلام کرد که "صلح زمان ما" را به دست‌آورده است. مراجعه به آراء عمومی، که در پیمان پیشبینی شده بود، هرگز انجام نگرفت. بنا بر قراری که قبلاً برای اقلیتهای لهستانی و مجار گذارده شده بود، لهستان بخش تشن و مجارستان سلوواکی جنوبی را گرفتند. سرانجام، در مارس ۱۹۳۹، کشور "چکوسلواکی"، که تمامیت ارضی آن از بین رفته بود، به دست هیتلر منحل شد. کوشش سیاست غرب درپیمان مونیخ، برای راضی ساختن هیتلر، به آخرین حد رسید. برخی عقیده دارند که این پیمان جنگ II را یک سال به تأخیر انداخت، در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند که در ۱۹۳۸، امکان آن بود که یک مقاومت شدید به طور کلی از جنگ جلوگیری کند.

مونیسم[7] (monism) یا **مذهب وحدت اصل**، در ما بعد الطبیعه، اصطلاحی که توسط ک. فون وولف برای بیان هر نظریه‌ای وضع شد که همه‌ی پدیده‌ها را به میانجیگری یک اصل موجبِ وحدت یا تجلیاتی از یک جوهر توضیح میدهد. نظریه‌های مونیسمی، بنا براینکه در آنها چه چیز به عنوان اصلِ موجبِ وحدتْ انتخاب شده است، با یکدیگر اختلاف فراوان پیدا میکنند. این اصل ممکن است مادی باشد، همچون در نزد هکل، که جوهر یا انرژی را واقعیت منحصر به فرد میدانست؛ و ممکن است روحانی باشد، همچون در نزد هگل که جان یا روح را واقعیتی میدانست که همه چیز را به وسیله‌ی آن میتوان توضیح داد؛ یا همچون در نزد اسپینوزا، جوهر یا الوهیتی است که جسم و جان صفاتی از آن هستند که با یکدیگر تعادل پیدا کرده‌اند. نظریه‌های مقابل مونیسم مذهب دوگانگی اصل (← ثنویت) و مذهب کثرت اصل[8] است.

مونیش[9]**، اگاش** (egāš moniš)، ۱۸۷۴–۱۹۵۵، عصبشناس و سیاستمدار پرتغالی. سفیر پرتغال در مادرید (۱۹۱۷) و وزیر امور خارجه (۱۹۱۸–۱۹) بود. در ۱۹۱۱–۴۴ استاد عصبشناسی دانشگاه لیسبون بود. به خاطر روش تشخیص و درمانی که برای بیماریهای مغزی کشف کرد، در بردن جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۹ در فیزیولوژی و پزشکی با و. ر. هس شریک شد. روش درمانی وی عبارت از آن بود که الیاف عصبی رابط قسمت قدامی مغز را با ⇐ تالاموس قطع کنند و این عمل در تسکین آلام بسیاری از مبتلایان به نابسامانیهای عقلی مؤثر افتاده است. مؤلف یا همکار در تألیف بیش از ۳۰۰ اثر پزشکی است.

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مونیوس ریورا، لویس: ← مونیوس مارین، لویس.

مونیوس مارین[10]**، لویس** (luis munyos marin)، ۱۸۹۸– ، رهبر سیاسی پورتوریکوئی، فرمانروای (۱۹۴۸–۶۵) پورتوریکو. شاعری و روزنامه‌نویسی را در نیو یورک ترک گفت و وارد سیاست پورتوریکو شد. در ۱۹۳۸ حزب دموکراتیک خلق را، که پدرش لویس مونیوس ریورا[11] (rivera، ۱۸۵۹–۱۹۱۶) تأسیس کرده بود، سازمان داد و به ریاست آن انتخاب شد. شعار "نان و زمین و آزادی" بسیاری از کشاورزان را به سوی او جلب کرد. در ۱۹۴۸ در نخستین انتخابات آزاد فرمانروای پورتوریکو، پیروز شد، و بعد از آن نیز سه بار متوالیاً انتخاب شد، و تا ۱۹۶۵ حکومت کرد. مونیوس که حامی کاردان و پی‌نیروی نظام مشترک الـ منافعی جزیره‌ی پورتوریکو بود، در ۱۹۵۲ آن کشور را آزاد اعلام کرد. در ۱۹۰۶ مبارزه‌ی کوتاه ولی تلخی با کلیسای کاتولیک رومی بر سر نظارت بر ولادت پیدا کرد. مونیوس مارین پیوسته قهرمان برنامه‌ریزی برای توسعه‌ی اقتصادی با همکاری کشمکش بود.

مونیه[12]، شهرت **ژان باتیست مونیه دو لا پلاس** (jān bātist mënie de lā plās)، ۱۷۵۴–۹۳، افسر وعالم فرانسوی. از شاگردان مونژ بود، و تحت هدایت وی، در ۱۷۷۶ تحقیقی هندسی در باره‌ی انحنای سطوح عرضه کرد (← سطح؛ شعاع انحنا). در ۱۷۸۴ با لاووازیه در تجزیات مربوط

(۱)Mon(s) (۲)Mooney (۳)Munich (۴)Munchen (۵)Iser (۶)Munich Pact (۷)monism (۸)pluralism (۹)Moniz (۱۰)Muñoz Marín (۱۱)M. Rivera (۱۲)Meusnier

به ترکیب آب شرکت داشت. در وقایع دفاع از مایانس زخم مهلک بر داشت. در ۱۷۸۴ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد.

مونیه[1] کونستانتن (konstāntan mēnie)، ۱۸۳۱–۱۹۰۵، مجسمه‌ساز و نقاش بلژیکی. در جوانی مدتی به مجسمه‌سازی پرداخت، سپس زندگی خود را وقف ساختن تابلوهائی با موضوعات زندگی رهبانی و کارگران کارخانه کرد. در ۵۰سالگی مجدداً به مجسمه‌سازی رو آورد، بقیه‌ی عمر به ساختن مجسمه‌های نقوش برجسته، و بناهای یادبود، که غالباً از مفرغ بودند، پرداخت و شهرتش به خاطر خلق همین آثار است. آثار مونیه که نشان‌دهنده‌ی ارزش و مقام کارگر است، به خاطر درگیری ایدآلیسم رمانتیک، که یادآور سبک میله است، مشخص می‌باشد. از شاهکارهای او، اثر ناتمام بنای یادبود کارگر (بروکسل)، مشتمل بر چهار نقش برجسته روی سنگ، صنعت، معدن، فصل درو، و بندرگاه؛ و چهار مجسمه‌ی مفرغی ــ برزگر، فلزکار، کارگر معدن، و بنّا ــ میباشد. از ۱۸۸۷ استاد آکادمی لوون و سپس بروکسل شد. بسیاری از آثارش در موزه‌ی کونستانتن مونیه در بروکسل گرد آوری شده است.

مونیه[2]، هانری (hānri monie)، ۱۷۹۹–۱۸۷۷، نویسنده و چایکر سنگی فرانسوی. هنگامی که کتاب فابلها (← فابل) اثر لافونتن را با طرحهای سیاه‌قلم آراست، شهرت یافت (ح ۱۸۲۵). مونیه سه مجموعه تحت عنوان صحنه‌های عامیانه (۱۸۳۰، ۱۸۳۵، ۱۸۶۲)، که کتابهائی با طرحهای هجائی در باره‌ی مردم عصر خودش بود، و در آنها شخصیتهای خیالی مادام گیبو و مسیو ژوزف پرودوم معرفی شده بودند، خلق کرد و آنها را با تصاویری بیاراست. داستان شخصیت‌های خیالی مونیه در بهترین اثرش، خاطرات مسیو ژوزف پرودوم (۱۸۵۷)، که مجموعه‌ای به صورت کاریکاتور و حاوی مقداری متن است، ادامه یافته است. از شخصیتهای فوق در تعدادی از نمایشنامه‌های متعدد مونیه نیز سخن رفته است.

مونیه دو لا پلاس: ← مونیه.

موومان[3] (muvmān) [فنـ ← حرکت]، یک قطعه‌ی کامل از آثار چندقطعه‌ای مثل سونات، سمفونی، کوارتت، سوئیت و غیره. در قرن ۱۷م موومانهای آثاری مانند تریوسونات[4] (triosonāt؛ سوناتهای اولیه‌ای که در قرن ۱۷م ساخته میشد و معمولاً برای دو ساز اصلی مثلاً دو ویلن و دو ساز همراهی‌کننده مثلاً ویولنسل و کلاوسن بوده است) هر یک با حالت و سرعت گوناگون تصنیف میشد تا با یکدیگر ایجاد تضاد و تنوع‌کنند. در سوئیتهای دوران باروک موومان‌ها هر یک بر مبنای یکی از رقصهای مشهورآن زمان با وزنها و سرعتهای مختلف تصنیف میشد. سمفونیهای قرون ۱۸م و ۱۹م عموماً از ۳ یا ۴ موومان تشکیل میشد. در آثاری که ۳ موومان دارند اولی و سومی تند و دومی آرام است. اگر اثرْ ۴ موومان داشته باشد موومان سوم یک منوئه و از دوران پتهوون به بعد یک سکرتو است. در بعضی آثار دوران رمانتیک و بعد از آن موومانها پیوسته میشوند. مثلاً، در سمفونی شماره‌ی ۵ بتهوون موومانهای سوم و چهارم به یکدیگر متصل است.

موهاچ[5] (mohāc)، شهر (در ۱۹۷۰ ج ۱۹٬۵۸۳)، ج مجارستان، کنار دانوب، نزدیک مرز یوگوسلاوی. رودبندری است که پایانه‌ی راه آهن است، و از ۱۹۵۰ از مراکز صنعت فلزگری مجارستان شده است؛ از دیگر صنایعش منسوجات و کالاهای چرمی است. در ۲۹ اوت ۱۵۲۶ سلطان سلیمان قانونی در آنجا لوئی پادشاه مجارستان را شکستی قطعی داد، و پادشاه و تقریباً همه‌ی سربازان مجار به قتل رسیدند. شکست لوئی، که منجر به فتح تمام مجارستان به دست عثمانیان شد، تاحدی معلول خودداری یانوش ۱ و قوای ترانسیلوانی او از کومک به لوئی بود. در ۱۶۸۷ شارل ۷، پادشاه لورن، ترکهای عثمانی را در همین میدان جنگ شکست قطعی داد.

موهاك، قبیله، ← ایروکوئی، اتحادیه‌ی.

موهاک[6] (mohāk)، رودی به طول ۲۳۰ کم، کشمت؛ بزرگترین ریزابه‌ی رود هودسن. در قسمت مرکزی ایالت نیو یورک سرچشمه میگیرد. دره‌ی زیبا و حاصلخیز آن در جنگ فرانسه و هندیشمردگان و در انقلاب امریکا عرصه‌ی کارزارهای بسیار بود.

موهاوی[7] (mohāvi)، رود، ج کالیفرنیا، کشمت. از کوههای سان برناردینو سرچشمه گرفته، پس از طی ح ۱۶۰ کم به سمت ل و لش، در ← بیابان موهاوی ناپدید میشود.

موهاوی، بیابان[8] (mohāvi)، نام پهنه‌ای (ح ۳۸٬۸۵۰ کمـ) از کوههای بایر و دره‌های مسطح در ج کالیفرنیا، کشمت، ج سیرا نوادا. از آن نقره، طلا، تنگستن‌آهن، سنگ، و مواد شیمیائی استخراج میشود. دره‌ی مرگ در جانب شمالی و رود موهاوی در قسمت جنوبی آن است.

موهل، ژول: ← مول، یولیوس فون.

موهنجودارو[9] (mohenjo-dāro)، شهر ماقبل تاریخی، ج‌غ سند، پاکستان، جایگاه بازمانده‌های تمدن عصر مس (← عصر مفرغ) دره‌ی سند، ح ۲۲۰ کیلومتری لش کراچی. از ۱۹۲۲ کاوش‌های باستانشناسی که به کشف ← تمدن دره‌ی سند انجامید، در این ناحیه و در هاراپا، ج‌غ پنجاب، صورت گرفت. دو محل کاوش که محیط هر یک نزدیک ۵ کم است، زمانی دو شهر عمده‌ی تمدن دره‌ی سند بوده است. در هر یک از آنها ارگهای بناشده بر روی تپه‌ها و خانه‌ها و انبارها و نیز حمامهائی پیدا شد که ظاهراً به منظور شستشوهای دینی به‌کار میرفته است. حمام بزرگ موهنجودارو ۱۳ متر طول و ۷ متر عرض داشته است. آن سوی ارگ شهرهای خوش‌طرح و همه به صورت مربع ساخته شده بوده است. خانه‌های عموماً دوطبقه را در کنار خیابانهای شهر ساخته بودند که دستگاه انتقال فاضلاب نیز داشته است.

موهومی، عدد: ← عدد موهومی.

موهوی-نادی[10]، لاسلو (lāslō mohoy-nādy)، ۱۸۹۵–۱۹۴۶، نقاش و طراح و عکاس تجربی مجار. پس از تحصیل رشته‌ی حقوق به هنر پرداخت. هنگامی که در برلین میزیست، یکی از بانیان مکتب ← کنستروکتیویسم بود، و با عکسها و مواد نیمشفاف کارهای آزمایشی میکرد. در استادی (۱۹۲۳–۲۸) هنرستان باوهاوس، مشترکاً با ← والتر گروپیوس سرپرستی انتشارات منظم این هنرستان را بر عهده داشت. تا ۱۹۳۴ در برلین به عنوان طراح چاپ و طراح صحنه کار میکرد. به کشمت رفت. مؤسسه‌ی طراحی شیکاگو را تأسیس کرد،که تا زمان مرگش ریاست آن را داشت. سهم عمده‌ی وی در هنر نو تعلیمات او است که به صورتی ژرف در طرحهای تجارتی و صنعتی کشمت مؤثر افتاده است، کتابهای دید جدید (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۲۸) و دید در حرکت (۱۹۴۷) از آثار او است.

موهیر[11] (moheyr؛ از انگلـ) یا **موهر** (mo-her؛ از فنـ) [ظاهراً مأخوذ از ایتالیائی مهجور مکایارو (mokayāro)، و آن نیز تغییر شکل یافته‌ی کلمه‌ی عربی مخیر (moxayyar)، ← برگزیده]، موی بز انگوره یا بافته‌های گونا-گونی که از آن یا از مخلوط آن با پشم یا ابریشم یا پنبه ساخته شده باشد. بز انگوره مدت ۲٬۰۰۰ سال است که بومی آسیای صغیر است، ولی در جاهای دیگر جهان (مثلاً ج‌غ کشمت) نیز پرورش داده میشود. موهیر از لحاظ جلا و استحکام و دوام در میان بقیه‌ی الیاف بی‌نظیر است، و در مقابل گرد و خاک و رطوبت مقاوم است. الیاف موهیر بیشتر برای بافتن روپوش صندلی و فرشینه‌ی اتومبیل و نظایر آن و لباسهای سنگین به کار میرود، و از پوست موهیر پوستین نیز تهیه میشود. موهیر را در فارسی مرغز (morqoz) میگویند و مرغز نام قدیمی محلی در حدود غور و هرات، افغانستان، بوده است.

موهیکن: موهیگن، هندیشمردگان.

موهیگن[12] (mohigən) یا **موهیکن[13]**، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکای شمالی. در اوایل قرن ۱۷م قسمت عمده‌ی ج‌غ کونکتیکت را اشغال کردند، و مرکز عمده‌ی آنان دهکده‌ی موهیگن کنونی، بر کنار رود تمز، اونتاریو، بود. هنگامی که مانند دگاران سفیدپوست به سرزمین ایشان در آمدند، موهیگن و پیکوئوت[14] (pikuot) یک قبیله بودند، ولی یکی از افراد قبیله شورید و دسته‌ای اطراف خود جمع کرد که موهیگن خوانده شدند. اینان در نتیجه‌ی اتحاد با انگلیسها نیرومند شدند، ولی پس از استقرار سفیدپوستان تقریباً از میان رفتند. بازماندگانی از آنان در مانتویل، کونکتیکت، زندگی میکنند.

مؤیدالاسلام (mo'ayyedo'l-'eslām)، لقب و شهرت سید **جلال‌الدین حسینی کاشانی**، ۱۲۸۰–۱۳۵۰ هق، روزنامه‌نویس ایرانی، که در کلکته روزنامه‌ی هفتگی معروف حبل المتین را در ۲۴ صفحه، به قطع وزیری بزرگ، از مدتی پیش از انقلاب مشروطه، و ظاهراً به تشویق جمال‌الدین

(۱)Meunier (۲)Monnier (۳)movement (۴)triosonata (۵)Mohács (۶)Mohawk (۷)Mojave (۸)Mojave Desert (۹)Mohenjo-Daro (۱۰)Moholy-Nagy (۱۱)mohair (۱۲)Mohegan Indians (۱۳)Mohican (۱۴)Pequot

افغانی و میرزا ملکم‌خان منتشر میساخت. اولین شماره‌ی این روزنامه به تاریخ دهم جمادی‌الثانی ۱۳۱۱ هق انتشار یافت، و مؤیدالاسلام در آن بی‌پروا بسیاری اخبار و مقالات مهم، که در محیط آن روز ایران نشر آن مشکل بود و در بیداری افکار مردم تأثیر بسیار داشت، منتشر میکرد، چنانکه چندین سال ورود آن به ایران ممنوع بود، در صورتی‌که علمای نجف که طرفدار مشروطیت بودند آن را میخواندند و تأیید میکردند. حبل المتین بعد از چند سال توقیف از طرف حکومت هندوستان، مجدداً از ۱۳۰۳ هق شروع به انتشار کرد و تا هنگام وفات (۱۳۵۰ هق) مؤلف منتشر شد. مؤیدالاسلام غیر از حبل المتین و در مواقع توقیف آن روزنامه‌های دیگر به نامهای مفتاح الظفر و آزاد و غیره نیز منتشر میکرد. وی قریحه‌ی شاعری نیز داشت.

مؤیدالدوله‌ی دیلمی (mo'ayyedo'd.dōleye deylami)، شهرت **مؤیدالدوله ابومنصور بویه**، فت ۳۷۳ هق، پادشاه (۳۶۶–۳۷۳ هق) سلسله‌ی آل بویه و از پادشاهان معروف آن سلسله؛ پسر رکن‌الدوله‌ی دیلمی. وی بعد از وفات (۳۶۶ هق) پدر، جانب برادر مهتر خویش عضدالدوله‌ی دیلمی را نگاه داشت، و در اصفهان به سلطنت پرداخت، و صاحب ابن عباد را وزارت داد. عضدالدوله او را به مخالفت برادر دیگر خویش فخرالدوله‌ی دیلمی بر انگیخت، و فخرالدوله به گرگان نزد قابوس وشمگیر گریخت. مؤیدالدوله لشکر به گرگان برد، و فخرالدوله و قابوس هر دو از پیش وی به خراسان گریختند (۳۷۱). حسام‌الدوله تاش، والی نیشابور، به اشارت امیر نوح II سامانی، به کومک آنها لشکر به گرگان برد، اما شکست خورد، و به نیشابور عقب‌نشست. پس از وفات مؤیدالدوله، فخرالدوله به ری و اصفهان باز آمد و به سلطنت نشست.

مؤیدالدین عرضی: ← عرضی، مؤیدالدین.

مؤیدالدین نسفی: ← مؤید نسفی.

مؤیدالعلماء کاتب: ← ملا کاظم.

مؤیدالملک (mo'ayyedo'l.molk)، لقب **ابوبکر عبیدالله** (abu bakr obaydo'l.lāh)، ح ۴۴۴–۴۹۴ هق، از رجال و وزرای عهد سلجقه؛ پسر خواجه نظام‌الملک طوسی. وی در زمان سلطنت ملکشاه غالباً در بغداد و جزیره میزیست، و حشمت و نفوذ تمام داشت. بعد از ملکشاه وزارت برکیارق یافت، اما چندی بعد معزول و محبوس شد، و چون از حبس خلاص شد، برای کشیدن انتقام از برکیارق و نزدیکان او، به مخالفان برکیارق پیوست، و بعضی از آنها را مخصوصاً بر ضد وی تحریک کرد. بعد نزد محمد ابن ملکشاه رفت، و وزارت یافت، و او را برضد برادر بسر انگیخت. چندی بعد، در دنبال جنگی که بین محمد و برکیارق روی داد، مؤیدالملک به اسارت برکیارق افتاد، و باتقدیم مبلغی توانست به سلامت ماند، و حتی به وزارت رسد. اما کار وزارتش سر نگرفت؛ مخالفان برکیارق را بر ضد او تحریک کردند، و اسنادی ارائه دادند که نشان میداد وی مادر برکیارق را در ری هلاک کرده بود. ازین رو برکیارق از تفویض وزارت بدو خودداری کرد، و او را به دست خود کشت. مؤیدالملک مردی لایق و باکفایت اما کینه‌توز و ماجراجو بود. به فارسی و عربی نظم و نثر داشت. معزی، طغرائی، و از وری ابیوردی در اشعار خویش او را ستوده‌اند.

مؤید آی ابه (mo'ayyede āy oba ،aba)، فت ۵۶۹ هق، از غلامان سلطان سنجر و از امرای معروف او، که عاقبت سنجر را از دست غزان نجات داد و به خراسان آورد. وی، بعد از وفات (۵۵۲ هق) سنجر، خاقان محمود خان، خواهرزاده‌ی سنجر را که وی در حال احتضار به جانشینی خویش انتخاب کرده بود، میل کشید، و در خراسان مستقل شد، و طوس و نسا و ابیورد و دامغان را ضمیمه‌ی مملکت خویش کرد. وی در حکومت خود به عدل و انصاف و حسن اداره و تدبیر موصوف بود. در ۵۶۹ هق با خوارزمشاه جنگ کرد و به قتل رسید، و پسرش طغانشاه ابن مؤید، که در نیشابور بود، به حکومت نشست.

مؤید نسفی (mo'ayyede nasafi) [مؤیدالدین نسفی]، از شعرای پارسیگوی دربار سلاطین آل افراسیاب. احتمالاً جلال‌الدین علی راکه ح ۵۵۳ هق به سلطنت رسید مدح کرده است. منظومه‌ای به نام پهلوان‌نامه به وی منسوب است. پسرش، شهابی سمرقندی، نیز شاعر بود.

مویرای: ← الاهگان سرنوشت.

مویرگها[1] (muy.rag) یا **عروق شعریه** (oruqe §a'riyye)، عروق بسیار ریزی که واسطه‌ی ارتباط انتهای سرخرگهای ریز با سیاهرگها میباشد. خون سرخ از طریق آنها به انساج و از آنجا به سیاهرگها میرود.

مویزک: ← کشمش کولی.

مویه: ← سه‌گاه، دستگاه، چهارگاه، دستگاه.

مه[2] (meh)، ابری که نزدیک سطح زمین یا نزدیک پهنه‌ای از آب تشکیل میشود. مه ممکن است رقیق یا غلیظ باشد، وهنگامی که مه چندان رقیق است که ماوراء آن را بآسانی بتوان دید، مه تنک یا نرم خوانده میشود. طرز تشکیل مه یا طرز تشکیل بخار آبی که هنگام جوشیدن آب در کتری در بالای آن پدید میآید مشابه است؛ بخار آبی که در هوای گرمِ مجاورِ کتری از آن خارج میشود، وقتی که با هوای سردتر مواجه شد، چگالش مییابد. به همین طریق مه وقتی پدید دار میشود که بادْ هوای نمدار گرم را بر یک پهنه‌ی سرد بوزاند؛ سردیِ ناگهانیْ رطوبتِ هوای گرم را چگالش میدهد.

در هر دمای معینْ حد مشخصی برای بخار آبی که هوا میتواند در خود نگاه دارد هست. هوا هرچه گرمتر باشد، مقدار بخار آبی که که میتواند در خود نگاه دارد تا به حد اشباع برسد بیشتر است. مه وقتی تشکیل میشود که دمای هوای مرطوب از دمای اشباع (= نقطه‌ی شبنم) پایینتر بیاید، یا رطوبت هوای نزدیک حد اشباع افزوده شود. سرد شدن هوائی که سبب تشکیل مه میشود اغلب وقتی روی میدهد که هوای مرطوبِ نسبةً گرم از نزدیک سطح سرد تری یک جریان سرد اقیانوسی یا پهنه‌ای پوشیده از یخ یا برف عبور کند. این گونه مه بیشتر در سواحل دریاها و کنار رودها و دریاچه‌ها تشکیل میشود. هرگاه رطوبت هوا، در حالی که دمای هوا ثابت است، زیاد شود باز هم ممکن است مه تشکیل شود. این فرایند سبب تشکیل مه جبهه‌ای[3] میشود که ممکن است در جبهه‌ی (مرز) میان دو جرم هوای دارای دماهای متفاوت تشکیل شود؛ از جرم هوای گرم باران در جرم هوای سرد میبارد. از بارانی که میبارد رطوبت تبخیر میشود و جرم هوای سرد را اشباع کرده تشکیل مه میدهد.

مه[4] (me، فس)، انگلی (mey)، ماه پنجم سال شمسی مسیحی. ۳۱ روز، ۱۱ اردی‌بهشت–10 خرداد. نیز ← ماه.

مهاباد، ← آذر هوشنگ.

مهاباد (mah.ābād)، آبادی، دماوند، ← حبله رود.

مهاباد (mah.ābād)، ده (جه ۲'۹۲۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان گرمسیر، شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)، ۲۳کیلومتری لغ اردستان، بر جاده‌ی آسفالته‌ی اردستان ـ کاشان. محصولاتش غلات، پنبه، و انار است. قالیبافی دارد.

مهاباد (mah.ābād)، شهر (جه ۲۸'۶۱۰ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان مهاباد و مرکز ولایت سابق ساوجبلاغ، استان چهارم (آذربایجان غربی)، بر ساحل راست رود مهاباد؛ ۱۳۷کیلومتری جش ارومیه. تا ۱۴ مهرماه ۱۳۱۴ هش نام آن سلاوجبلاغ بود، و در این تاریخ نامش به مهاباد تغییر یافت. از لحاظ نظامی اهمیت خاص دارد. از طریق راه شوسه با ارومیه، میاندوآب، بانه، سردشت، و نقده مرتبط است. جغرافیانویسان دوره‌ی اسلامی در باره‌ی آن چیزی ننوشته‌اند، و همین میرساند که شهر ظاهراً قدمت چندانی ندارد. بنا به قول راولینسن، شهر مهاباد (ساوجبلاغ) در آغاز قرن ۱۸م بنا شده است. یک قرن بعد این شهر دارای 1'200 خانه بوده است که 100 دستگاه از آنها متعلق به یهودیان بوده. به عقیده‌ی دمرگان، مهاباد مهمترین شهر واقع بین مرز ترکیه و رود جغتو، و مرکز سیاسی و تجاری تمامی این ناحیه است؛ شهری است "تمیز و خوب"، دارای 1'800 خانه، و 9'000 سکنه، و چند مسجد. یگانه اثر تاریخی آن در داخل شهر مدرسه‌ی شاه سلیمان از دوره‌ی شاه سلیمان I صفوی است که کتیبه‌ای به خط رقاع، مورخ 1089 هق، دارد که بر روی سنگ مرمر نقر شده و حاکی از پایان ساختمان مدرسه به امر شاه سلیمان صفوی است.

مهاباد ((mah.ābād)، شهرستان (جه ۱۵۱'۴۰۷ سث ۱۳۴۵ هش)، استان چهارم (آذربایجان غربی)، در ولایت سابق ساوجبلاغ؛ مرکزش شهر مهاباد. محدود است از ل به شهرستانهای میاندوآب و نقده، و به دریاچه‌ی ارومیه؛ از چ به شهرستانهای سقز و بانه؛ از ش به شهرستان میاندوآب؛ و از غ به شهرستانهای سردشت و خانه (بر طبق تصویبنامه‌ی اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ هش، بخشهای سردشت و خانه تبدیل به شهر ـ

(۱)capillary (۲)fog (۳)frontal fog (۴)May; Mai (فس)

تان شد، و در همان تاریخ نام شهرستان خانه به پیرانشهر تغییر یافت). فعلاً مشتمل است بر ۲ بخش حومه و بوکان.

شهرستان مهاباد بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش از بخشهای حومه، بوکان، سردشت، بانه، سقز، شاهین‌دژ، و تکاب تشکیل یافت، ولی بعدها بتدریج بخشهائی از آن منتزع شد و به وضع کنونی در آمد. این شهرستان در آغاز تشکیل (۱۳۱۶ هش) کمابیش مطابق ولایت سابق ساوجبلاغ بود. تغییرنام ساوجبلاغ به مهاباد در ۱۴ مهرماه ۱۳۱۴ هش صورت گرفت.

شهرستان مهاباد از مناطق کوهستانی و جنگلی محسوب میشود، و بنابر پستی و بلندی زمین هوای آن متغیر است بدین ترتیب که در نواحی کوهستانی سردسیر، و در نواحی دشت و جنگلی معتدل است. رود تاتائو (سیمین‌رود) از آن میگذرد، ولی اراضی آن عمدةً به وسیله‌ی رود مهاباد مشروب میشود. این رود از دامنه‌های شرقی کوههای زاگرس سرچشمه میگیرد، و دارای ۲ شعبه است که در نزدیکی شهر مهاباد به هم متصل میشوند. به منظور بالا بردن سطح زیر کشت (آبی) از ۶٬۳۰۰ هکتار به ح ۲۰٬۰۰۰ هکتار، جلوگیری از طغیان رود و سیل، تأمین آب آشامیدنی سالم مورد نیاز شهر مهاباد، و تهیه‌ی نیروی برق ارزان، طرحی برای ساختن سدی بر رود مهاباد تهیه شد. ساختمان این سد، که به نام سد شاپور I خوانده میشود، در ۱۳۴۶ هش شروع شد و در ۱۳۴۹ هش پایان یافت. مشخصات آن به شرح زیر است: نوع سد مخ‌زنی، طول تاج ۷۰۰ متر، ارتفاع از سطح پی ۴۶٫۵ متر، ظرفیت کل مخزن ۲۳۳٬۰۰۰٬۰۰۰ ممکن، سطح کشت در مرحله‌ی نهائی ۲۰٬۰۰۰ هکتار، قدرت نهائی هر یک از دو مولد آن ۲٬۸۸۰ کیلووات. محصولات عمده‌ی آن غلات، حبوبات، توتون، چغندر، فراورده‌های دامی، و مواد جنگلی است.

طوایف مختلف کرد در آن زندگی می‌کنند، و چون با طوایف خارجی کمتر مخلوط شده‌اند، نژادشان خالصتر است، و در بعضی نقاط لهجه‌های قدیمی پهلوی و زندی ساکنین جلب توجه میکند. مهاباد یکی از قدیمیترین نواحی آباد ایران محسوب میشود که سابقه‌ی تاریخی ممتدی دارد، و آثار تاریخی آن حاکی از این مطلب است. در نزدیکی مهاباد دخمه‌ای سنگی از دوره‌ی ماد وجود دارد که مشتمل بر ۴ ستون سنگی و چند قبر است، و از لحاظ حجاری و ستون‌بندی در شمار مقابر مهم دوره‌ی ماد محسوب میشود. در نزدیکی ویرانه‌های اندرقاش دخمه‌ای به نام طاق راکا باقی است که از لحاظ حجاری به دخمه‌های هخامنشی در تخت جمشید و نقش رستم شباهت دارد. برای تاریخ و اطلاعات بیشتر در باره‌ی این ناحیه ← ساوجبلاغ، ولایت سابق.

مهابالیپورام، هند، ← هندی، هنر و معماری، قسمت IV.

مهابهاراتا[1] (mahābhārātā) [داستان بزرگ اعقاب شاهزاده بهاراتا]، یکی از دو منظومه‌ی حماسی هند باستان (منظومه‌ی دیگر رامایانا است)، که مشتمل بر بیش از 100'000 بیت میباشد.

هسته‌ی مرکزی این حماسه مبارزه‌ای است برای استیلای بر سرزمین کوروکشترا[2] (kurukṣetrā) واقع در لغ دهلی کنونی، که میان دو قبیله‌ی قدیمی رقیب—کوروها و پانداواها (pāndāvā-)— ح قرن 10 ق‌م صورت گرفته بوده است. در ضمن این داستان، داستان‌های دیگری نیز آمده است که بعضی از آنها، همچون بهاگاوادگیتا، شهرت خاص یافته است. بنا بر روایات، مؤلف آن را ویاسا یا ویاسه میدانند، ولی احتمال بیشتر آن است که وی مواد موجود را تدوین کرده باشد. صورت فعلی این داستان از قرن ۴ م ق‌م است.

مهاتما[3] (mahātmā) [سانسکریت، = دارای روح بزرگ]، عنوانی در هند برای اشخاصی که جنبه‌ی احترام و تقدس پیدا کرده‌اند. معروف‌ترین کسانی که به این عنوان معروف شد گاندی بوده است.

مهاجران (mahājerān)، ده (جه ۳٬۹۴۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حاجیلو، بخش کبودر‌آهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۲۰کیلومتری جغ کبودر‌آهنگ. محصولاتش غلات، صیفی، و انگور است. دارد.

مهاجرت، در تاریخ ایران، جلای وطن و هجرت دسته‌جمعی عده‌ای از نمایندگان مجلس سوم و بعضی از دموکراتها و برخی دیگر از سران مشروطیت، که به اتکا و شاید تقویت آلمانها، و به عنوان اعتراض بر مداخلات دولتین روسیه و انگلستان و ورود قشون روس به تهران، به حالت تعرض و به سبب ناایمنی، به جانب قم حرکت کردند (محرم ۱۳۳۴ هق). باآنکه احمد شاه قاجار نیز مقرر بود تهران را ترک کند، و با هیئت دولت از طریق قم به اصفهان برود، عاقبت از اجرای این خیال منصرف شد، و در تهران ماند، و بعضی از نمایندگان مجلس به موجب تلگراف و دعوت رئیس مجلس به تهران باز آمدند، و بعضی که از طرف روسها جهت آنها احتمال خطری بود باز نگشتند، و در قم کمیته‌ای به نام "کمیته‌ی دفاع ملی" از زعمای دموکرات تشکیل دادند، و چون اندکی بعد قوای روس به جانب قم رهسپار شد، مهاجرین به سوی کاشان و اصفهان، و از آنجا به کرمانشاه رفتند. در کرمانشاه، مهاجرین یک هیئت دولت اسمی، به نام دولت ملی به ریاست نظام‌السلطنه، به وجود آوردند، که مدرس وزیر عدلیه‌ی (دادگستری) آن بود. چندی بعد، بین این هیئت دولت در ضرورت ارتباط با آلمانها یا ترکها اختلاف نظر بروز کرد. اما در سرحد خانقین مجدداً اتفاق حاصل شد. مقارن این ایام، انقلاب روسیه آغاز شد، و مشکلاتی که سبب این مهاجرت پر سر و صدای دموکراتها بود تا حدی تخفیف یافت، و قسمتی از دموکراتها مجدداً در تهران تشکیلات دادند.

مهاجرت[4]، در تاریخ کشمکش. امور مهاجرت (نقل مکان) توسط اداره‌ی مهاجرت و تابعیت وابسته‌ی به وزارت دادگستری اداره میشود. انگیزه‌های مهاجرت بیشتر جنبه‌ی اقتصادی دارد، ولی گاه علل دینی و سیاسی سبب این کار میشود. در قرنهای ۱۹م و ۲۰م عده‌ی زیادی از مردم اروپا به امریکا، بالخاصه کشمکش، مهاجرت کردند، و تعداد این مهاجران میان سالهای ۱۸۲۰ و ۱۹۳۰ به ح ۳۸٬۰۰۰٬۰۰۰ رسید. این عمل بیشتر نتیجه‌ی افزایش جمعیت اروپا و بهتر شدن وسایل حمل و نقل بود. تا نیمه‌ی قرن ۱۹م، قسمت اصلی مهاجران از جزایر بریتانیا و لغ اروپا بودند. از ۱۸۸۰ تعداد این گونه مسافران کمتر شد، و عده‌ی مهاجران ج و ش اروپا رو به افزایش گذاشت. در این زمان کشمکش در بحبوحه‌ی یک توسعه‌ی صنعتی عظیم بود. میل به دست یافتن بر کارگران فراوان غیر ماهر با دستمزد کم، و تلاش شرکتهای حمل و نقل برای سود بردن از حمل و نقل مهاجران، از عوامل بسیار مؤثر در توسعه‌ی مهاجرت بود. مهاجرت از آسیا، نخست از چین و سپس از ژاپن، در نیمه‌ی قرن ۱۹م آغاز شد. این مهاجران نیز بیشتر کارگر بودند. سرعت توسعه‌ی کشمکش مدیون همین مهاجران بود، و بالا بودن میزان تولید مثل در آنان سبب عمده‌ی افزایش جمعیت کشمکش شد. ولی مهاجران، از لحاظ فرهنگ و مهارت، بسیار با یکدیگر اختلاف داشتند. قسمت عمده‌ی مهاجران متأخر اروپائی در شهرهای لش کشمکش مقیم شدند و، به این ترتیب، نواحی قومی خاصی تشکیل شد که در آنها مردم زبانها و آداب و عادات خود را نگاه داشتند. بدین ترتیب جذب مهاجران دوچار اشکال شد، و کشمکشهای اجتماعی، بالخاصه در میان افراد نسل دوم، صورت گرفت. مهاجران که مورد استثمار قرار میگرفتند، از طرف دیگر توسط سازمانهای کارگری به این متهم میشدند که سبب پایین آمدن دستمزد و سطح زندگی شده‌اند. اختلافات با شورشهای ضد چینی در سواحل غربی از همان اوایل آشکار شد. نخستین محدودیت در باره‌ی مهاجرت گروه خاص در ۱۸۸۲ با قانون منع مهاجرت کارگران چینی پیدا شد. در همین سال محدودیتهائی برای جلوگیری از ورود بیماران و بینوایان فراهم آمد و قانون اخراج بیگانگان به تصویب رسید. در ۱۹۰۷ مهاجرت ژاپنیها محدود شد. با وجود مخالفت شدید، مقرراتی برای آزمایش باسوادی مهاجران وضع شد. در ۱۹۲۱ برای مهاجرت اروپائیان به کشمکش نظام سهمیه استقرار یافت، بدین معنی که تعداد مهاجران هر کشور اروپائی نباید از ۳ درصد مردم آن کشور ساکن در کشمکش در سال 1910 تجاوز کند. محدودیت با قانون ۱۹۲۴ باز هم بیشتر شد و تعداد اروپائیان مهاجر در هر سال به 150'000 نفر محدود ماند. در همین قانون مهاجرت آسیائیان بکلی ممنوع شد و ژاپنیها را سخت ناراحت کرد. قانون منع مهاجرت چینیان در ۱۹۲۴ لغو و سهمیه‌ی مختصری برای چینیان برقرار شد. قانون مهاجرت و ملیت ۱۹۵۲، در عین بر داشتن سدهای نژادی از مهاجرت، جنبه‌ی ملی سهمیه‌ها را تقویت کرد.

(۱)Mahabharata (۲)Kurukshetra (۳) mahatma (۴)immigration

در همین قانون موانعی برای جلوگیری از ورود کمونیستها و عوامل مخرب دیگر پیشبینی شد. اغلب کشورهای دیگر نیز قوانینی برای محدودیت مهاجرت وضع کرده‌اند.

مهاجرت[1]، نقل مکان مردمان از محلی به محل دیگر که نسبت به جایگاه اصلی ایشان فاصله‌ی معتنابهی داشته باشد. مهاجرت در سراسر تاریخ صورت گرفته و در مسکون کردن پهنه‌های مختلف زمین نقش مؤثر داشته است. نخستین مهاجرتها که اثری از آنها در دست است، صورت قبیله‌ای داشته و بیشتر برای دست یافتن به خوراک صورت میگرفته است. تغییرات طبیعی همچون پیشرفت یخچالها، و هجوم قبایل دیگر نیز سببی برای مهاجرتهای دسته‌جمعی دوران ما‌قبل تاریخ بوده است. مهمترین مهاجرت در تاریخ اروپا هجومهای گوتها از قرن ۳م تا قرن ۶م، حمله‌ی عربها در قرنهای ۷م و ۸م، مهاجرت به طرف غ اردوی زرین چنگیز خان در قرن ۱۳م، و هجومهای ترکان عثمانی در قرنهای ۱۴م و ۱۶م بوده است. از قرن ۱۷م تا قرن ۲۰م، مهاجرت بیشتر جنبه‌ی فردی و خانوادگی پیدا کرده است تا جنبه‌ی ملی و قومی. در این دوره انگیزه‌ی مهاجرت عمدتاً فشار اقتصادی بوده که شرایط دشوار زندگی ساکنان نواحی پرجمعیت را به سرزمینهای کم جمعیت سوق می‌داده است. میل به دست یافتن بر آزادی دینی و سیاسی نیز در مهاجرتها مؤثر بوده است. در بزرگترین مهاجرت تاریخی بین‌المللی، ح ۶۵٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر از ساکنان اروپا، میان قرن ۱۷م و جج II، به قاره‌ی امریکا، و ۱۷٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر دیگر به افریقا و اقیانوسیه مهاجرت کردند. در قرن ۲۰م دولتها مقررات خاصی برای مهاجرت وضع کردند. پیدایش حکومتهای دیکتاتوری و جج II سبب پیدایش شکل تازه‌ای از مهاجرت اجباری در اروپا شد. در دوران تسلط نازیها نزدیک ۳٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر را به زور جا به جا یا متفرق کردند. پس از جج II، ح ۱۰٬۰۰۰ 000 نفر آلمانی یا از اصل آلمانی به اجبار از ش اروپا رانده شدند، در این اواخر مهاجرت بیشتر صورت انتقال از دهستانها به شهرها را پیدا کرده و به دنبال آن مشکلاتی پیش آمده است.

مهاجرت حیوانات[2]، کوچ کردن دسته‌جمعی حیوانات از محلی به محل دیگر. **موش قطبی و ملخ** گاهی به مهاجرت میپردازند. بعضی از پروانه‌ها مهاجرت فصلی دارند. ماهی آزاد از آب شور به آب شیرین میرود تا جفتگیری کند، و همچنین مارماهی در آبهای قطا متوجه ج‍غ جزایر برمودا میشود. لاک‌پشت دریائی برای تخمگذاری به خشکی میرود. در افریقا پستانداران علفخوار در مواقع خشکی از علفزارهای خشک‌شده به سوی نواحی مرطوبتر میروند. مهاجرت مرتب بیشتر در پرندگان دیده میشود، ولی علت اصلی این مهاجرتها هنوز کاملاً مشخص نشده است. بعضی تصور میکنند که علت عمده‌ی آن تغییرات اقلیمی و حرکات یخچالی در ازمنه‌ی زمینشناسی، کمی مواد غذائی و تغییرات دما، و زیادی عده در فصل تخمگذاری است. ولی گروهی معتقدند که علت عمده‌ی مهاجرت تغییرات فیزیولوژیائی در نتیجه‌ی تأثیر انگیزه‌های خارجی در بدن حیوان است. تجربه‌هائی که به توسط ویلیام روئن[3] (wilyām roən) در بعضی پرندگان به عمل آمده تا حدی محقق کرده است که انگیزه‌ی خارجی اصلی عبارت است از تغییراتی که در طول روز و شب روی میدهد (که مقدار فعالیت را تغییر میدهد) و سبب بزرگ شدن اندامهای زایشی میشود، و محرک داخلی هورمونی است که از این اندامها ترشح میکند. ترن قطبی و مرغ باران طلائی مهاجرت بسیار طولانی دارند.

مهاجرنشین: ← مستعمره یا مهاجرنشین.

مهاجرنشینهای سیزده‌گانه[4]، در تاریخ کشمکش، مهاجرنشینهای بریتانیا در امریکای شمالی که در انقلاب امریکا متحد شده ایالات (یا کشورهای) متحد را تشکیل دادند. اینها عبارت بودند از نیو همپشر، ماساچوست، رود آیلند، کونکتیکت، نیو یورک، نیو جرزی، پنسیلوانیا، دلاور، مریلند، ویرجینیا، کارولینای شمالی، کارولینای جنوبی، و جورجیا.

مهاجرین، در تاریخ اسلام، کسانی که از مکه همراه پیغمبر اسلام (ص) برای فرار از گزند مشرکان کوچ کردند و به مدینه رفتند. مردمی از اهل مدینه به نام انصار ایشان را در خانه‌های خود جا دادند و به کومک یکدیگر سبب پیشرفت اسلام شدند.

مهاچین: ← ماچین.

مهادوا: ← شیوا.

مهارشترا[5] یا **مهارشتره** (mahāraštrā; -ra).
۱- ناحیه‌ای در غ قسمت مرکزی هندوستان که سرزمین نخستین قوم مراتهه بوده است؛ ۲- ایالت (۳۰۶٬۹۹۳ کمه؛ در ۱۹۷۱ جمع ۵۰٬۳۳۵٬۴۹۲)، کنار ← دریای عربستان. از لغ به ایالت گجرات، از ل و ش به ایالت مدهیا پرادش، از چ‍ش به ایالت ⇐ اندهرا پرادش، و از چ‍غ به ایالت میسور محدود است؛ کرسی آن بمبئی. از لحاظ وسعت و جمعیت سومین ایالت هند است. در ۱۹۶۰ از تجزیه‌ی قسمتهای مراتی‌زبان ایالت سابق بمبئی تشکیل یافت.

مهارشتره، ایالت، هند؛ ← مهارشترا.

مهارلو (mahārlu)، ده (جمع ۱٬۳۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۴۵کیلومتری غ سروستان، کنار دریاچه‌ی مهارلو. چشمه‌ی آب معدنی دارد. محصولاتش غلات و میوه است. قالیبافی دارد.

مهارلو، دریاچه‌ی (mahārlu) یا **دریاچه‌ی نمک**، دریاچه‌ای در ۱۸کیلومتری چ‍ش شیراز، بین شیراز و سروستان. به هنگام فراوانی آب طول آن ح ۵۰ و عرضش ح ۱۲ کم است. آبش بسیار شور است، و ساکنین شیراز از نمکی که از آن گرفته میشود استفاده میکنند. سیلابهای اطراف شیراز به آن وارد میشود.

مهاکالا: ← شیوا.

مهان، رود، ← مهین‌آباد، ده، نهاوند.

مهاندی[6] (mahānadi)، رودی به طول ح ۸۸۰ کم، هند. در چ‍ش ایالت مدهیا پرادش، هند مرکزی، سرچشمه میگیرد، به سوی ل و سپس به سوی ش در گاتهای شرقی، در ایالت اریسه، جریان یافته در خلیج بنگال میریزد. در فصل بارندگی، طغیانهای سخت به بار میآورد. مهاندی دره‌ی حاصلخیزی را مشروب میکند که محصولات عمده‌اش برنج، روغن‌دانه، و نیشکر است.

مهاویر (mahāvira)، ریاضیدان هندی قرن ۹م. صاحب کتابی در حساب و جبر و هندسه که در آن اعداد منفی به کار رفته است.

مهایانه: ← بودا، آیین

مهباران[7] (meh.bārān)، ریزش توده‌ای از قطرات کوچک آب، شبیه مه تنک و نرمه‌باران، که معمولاً در نواحی تپه‌ای یا کوهستانی اتفاق می‌افتد، و ناشی از وجود ابرهای متراکم در نزدیکی زمین است.

مهبل[8] (mahbal, mahbel)، مجرائی که دهانه‌ی زهدان به آن متصل است و طرف دیگر آن در فرج باز میشود. به طور متوسط 10 سم طول و ۳ سم عرض دارد و در قسمت پایین لگن خاصره، میان مقعد از پشت و مثانه و میزه راه از جلو قرار دارد. کنار تحتانی آن در زنان بکر با پرده‌ای مخاطی به نام پرده‌ی بکارت تنگ شده است. برای شکل ← زهدان.

مهتدی (mohtadi)، شهرت **ابواسحاق محمد**، ملقب به **المهتدی بالله**، ف ۲۵۶ هق، ۱۴مین خلیفه‌ی (۲۵۵–۲۵۶ هق) عباسی، پسر واثق و جانشین معتز، خلفای عباسی. هنگام رسیدن به خلافت ۳۷ یا ۳۹ سال داشت، و ۱۱ ماه خلافت کرد.

پس از خلع معتز، سران سپاه و بزرگان در سامرا به محمد پسر واثق بیعت کردند و او را به خلافت بر داشتند. اداره‌ی کارها به دست صالح ابن وصیف، یکی از سران ترک بود. موسی پسر بغا (boqā) یکی دیگر از سران ترک در ری مشغول فرستادن سپاه به جنگ علویان طبرستان بود، و چون خبر گرفتاری معتز را شنید عازم سامرا شد. مهتدی که می‌دانست موسی پسر بغا از هواخواهان معتز، و حرکت او به سوی عراق به اشاره‌ی مادر معتز صورت گرفته است، کوشش کرد که او را از حرکت به سوی سامرا باز دارد، ولی موسی که شنیده بود کارها به دست صالح افتاده و او از شکنجه و قتل چند تن از کاتبان بزرگ مال زیادی به دست آورده است، به سخنان مهتدی وقعی ننهاد و به سامرا رسید. بغداد در شورش و اضطراب بود و عده‌ای از گرفتاری و قتل معتز ناخرسند بودند. سامرا با رسیدن موسی دوچار اضطراب و آشوب شد، و میان موسی و صالح ابن وصیف آتش عداوت بالا گرفت و این امر منجر به گرفتاری و قتل صالح شد. مهتدی پس از قتل صالح، موسی و با-

(۱)migration (۲)migration of animals (۳)Rowan (۴)Thirteen Colonies (the) (۵)Maharashtra (۶)Mahanadi (۷)scotch mist (۸)vagina

یکباک، یکی دیگر از سران ترک، را به جنگ مساور (mosāver)، که در شمال عراق خروج کرده بود، فرستاد، ولی آن دو کاری انجام ندادند و چون از یکدیگر و نیز از مهتدی بیم داشتند به سامرا باز گشتند. مهتدی بایکباک را کشت، و این امر بر ترکها گران آمد و مهتدی را گرفتند و کشتند (رجب ۲۵۶ هق). سرتاسر خلافت مهتدی در شورش و اضطراب و ناراحتی گذشت. خود او بر خلاف اسلاف خویش میخواست ظاهر شریعت را رعایت کند. از نوشیدن شراب و سماع موسیقی و سایر لذات پرهیز داشت. تجمل و اسراف را یکسره کنار گذاشته بود و امیدوار بود با این وضع بتواند دل عامه را به سوی خود باز گرداند، ولی اوضاع چنان آشفته بود که دیگر کسی به چنین امور توجهی نداشت. ظهور صاحب الزنج و شورش غلامان سیاه در اطراف بصره در زمان او بود.

مهتدی بالله، ال-، ۱۴مین خلیفه‌ی عباسی؛ ← مهتدی.

مهترکلاته (mehtar.kalāte)، ده (جمع ۲٬۰۲۲ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)، ۱۲کیلومتری ل‌ش کردکوی. از جمله آبادیهای دهستان سدن رستاق است که در بخش کردکوی قرار دارد.

مهتر نسیم عیار (mehtar nasime ayyār)، شخصیتی افسانه‌ای از داستان اسکندر در اسکندرنامه که در تردستی و زرنگی و تندروی و چالاکی و شیوه‌های چیرگی بر حریف، در زبان فارسی مشهور و مثل شده است. این مهتر نسیم در داستان اسکندر، پیاده‌ی عیار جلودار اسکندر است و کارهای او درست مانند کارهای عمرو ابن امیه‌ی ضمری (amre'bne omayyaye zamri) است در داستان رموز حمزه. طرز کلاه بر سر گذاشتن، و زنگ بر روی ران بستن، و چهار خنجر به کمر داشتن مهتر نسیم در داستان، یادآور شاطرهای دوره‌ی صفوی است، با اخلاق دوران انحطاط عیاری (← عیاران)، یعنی اخاذی، شکنجه کردن، و آزمندی در گرد آوردن مال. مهتر نسیم اسکندرنامه پسر مهتر نعیم (پیاده‌ی جلودار فیلقوس پدر اسکندر) و فتنه (زنی عیار که پیش از ازدواج با مهتر نعیم، چهار بار بر او چیرگی یافته و وی را دست بسته بوده است) است. از خصوصیات افسانه‌ای او این است که نظر کرده‌ی حضرت آدم (ع) بوده، و به ۷۲ زبان سخن میگفته، آواز خوب داشته، و ساز نیکو مینواخته است. نیز آدم خاک قدم خود را با جامی منقوش به اسم اعظم به او داده بود، و جام چنان بود که چون آب در آن میکرد و بر سر میریخت، به هر شکلی که میخواست در میآمد.

مهتماباد: ← قرامطه، قسمت III.

مه تنک[1] (mehe tonok)، توده‌ای از قطرات آب در لایه‌های پایین جو، که از میان بخار آب موجود در هوا تولید میشود، و پدیداری را تا حدی محدود میکند. بر طبق معمول هواشناسی، چنین پدیده‌ای را، تا هنگامی که حد دید در آن از هزار متر متجاوز باشد، مه تنک خوانند (← مه).

مه جبهه‌ای: ← مه، ابر.

مهد عراق (mahde erāq)، شاهزاده خانم سلجوقی، زوجه‌ی مسعود III غزنوی (۴۵۳–۵۰۸ یا ۵۰۹ هق)؛ دختر سلطان ملکشاه سلجوقی، و خواهر سلطان سنجر. گویند چون ارسلانشاه غزنوی، پسر مسعود III، به سلطنت نشست، مهد عراق را، که مادر سببی وی بود، استخفاف کرد، و از این جهت، سلطان سنجر از او رنجید، و در اختلاف وی با بهرامشاه غزنوی، بهرامشاه را یاری کرد.

مهد علیا (mahde olyā)، شهرت **ملک جهان خانم**، ۱۲۲۰–۱۲۹۰ هق، مادر ناصرالدین شاه قاجار و زوجه‌ی محمد شاه قاجار، دختر قاسم‌خان قاجار قوانلو. مادرش بیگم جان خانم دختر فتحعلی شاه بوده است. در سال ۱۲۳۵ هق به عقد محمد میرزا ولیعهد در آمد. از محمد شاه دو فرزند داشت، یکی ناصرالدین شاه و دیگر شاهزاده خانم عزت‌الدوله. مهد علیا در دوران صباوت ناصرالدین شاه در امور مملکت مداخلات بسیار میکرد، و از کسانی بود که در عزل و قتل امیر کبیر اصرار و اهتمام بسیار ورزید. وفات مهد علیا موقعی که شاه در فرنگستان بود اتفاق افتاد.

مهد علیا (mahde olyā)، ف ۹۸۷ هق، شهرت و عنوان **خیرالنساء بیگم**، زوجه‌ی سلطان محمد خدابنده و ملکه‌ی مشهور خاندان صفوی، از خاندان سادات مرعشی. وی دختر میر عبدالله خان حاکم مازندران و مادر شاه عباس I صفوی و برادرانش بود. در دوره‌ی سلطنت سلطان‌محمد خدابنده، وی با قدرت تمام به حل و عقد امور اهتمام کرد، و مداخله‌ی او در عزل و نصب امرا و کفایت و لجاج و استبدادی که در امور داشت، موجب رنجش سران قزلباش شد، و عاقبت جمعی از امرای مزبور در قزوین بر ضد وی همدست و همداستان شده به دولتخانه رفتند، و او را در برابر شوهر کورش، که عنوان سلطنت داشت، گرفته هلاک کردند. حتی مادر او را نیز، که پیرزنی فرتوت بود، و در جوار دولتخانه سکونت داشت، کشتند، و چند تن از اعیان مازندران را نیز که از منسوبان مهد علیا به شمار می‌آمدند به قتل رساندند، و سلطان محمد خدابنده، از ضعف و فتوری که داشت، حتی از تعقیب و مجازات قاتلان خودداری کرد و آنها را نیز بخشود.

مهدود، مخلوطی از مه و دود، ← هوا، آلودگی.

مهدوی، شمس‌النهار ← درة المدارس؛ مخدرات، مدرسه‌ی.

مهدویت، مدعیان: ← مهدی، در اسلام.

مهدی (mahdi)، در اسلام، عنوان امامی که در آخرالزمان پیدا میشود و زمین را پس از عدل و داد میکند. مطابق عقیده‌ی شیعیان، این مهدی امام دوازدهم، حضرت محمد ابن حسن عسکری ع، است که مدتی در اوایل حیات خود غایب بود (غیبت صغری) و به وسیله‌ی چهار نایب (نواب اربعه) با شیعیان خود ارتباط داشت و پس از آن غایب شد (غیبت کبری) و هر وقت خدا بخواهد آشکار خواهد شد (← امام قائم). چندین تن ادعای مهدویت کرده‌اند که آنان را **مدعیان مهدویت** میخوانند، و از برجسته‌ترین آنان محمد احمد ابن عبدالله در سودان بوده است. سید علی محمد باب در ایران و میرزا غلام احمد قادیانی در هند نیز از مدعیان مهدویت بوده‌اند. نیز ← سوشیانت.

مهدی (mahdi)، شهرت **ابوعبدالله محمد، ملقب به المهدی بالله**، ف ۱۶۹ هق، ۳مین خلیفه‌ی (۱۵۸–۱۶۹ هق) عباسی، که پس از پدرش منصور به خلافت رسید. با اینکه تاریخ رسیدن او به خلافت و تاریخ وفات او تقریباً معلوم است، در مدت خلافت او به اندازه‌ی چند روز اختلاف هست؛ بعضی مدت خلافت او را 10 سال و 1 ماه و نیم و بعضی 10 سال و 49 روز و بعضی 10سال و یک ماه و ۲۲ روز گفته‌اند. سن او را درحین وفات ۴۳ سال گفته‌اند، و بنابر این، سال ولادت او باید ۷ سال ۱۲۶ هق باشد. زادگاه او را شهر ایذج (ایذه) گفته‌اند.

در ۱۴۱ هق عبدالجبار ابن عبدالرحمان، عامل خراسان، سر از اطاعت منصور باز زد و منصور مهدی را برای دفع او به خراسان فرستاد و دستور داد که در ری ساکن شود. خازم (xāzem)، سردار مهدی، عبدالجبار را اسیر کرد و پیش منصور فرستاد. در همین سال مهدی مأمور فتح طبرستان و جنگ با سپهبد طبرستان شد. در ۱۴۴ هق مهدی به عراق باز گشت و با ریطه (rayta) دختر عموی خود ازدواج کرد. در ۱۵۰ هق مهدی مأمور جنگ با اسفندیس شد و سردار خود خازم را به دفع او مأمور کرد. در ۱۵۱ هق منصور قسمتی از بغداد را که به نام رصافه (rosāfa) معروف است در ساحل شرقی دجله برای مهدی بنا کرد. در ۱۵۵ هق مهدی از طرف منصور مأمور بنای شهر رافقه (rāfeqa) شد. پس از وفات (۱۵۸ هق) منصور در سفرحج، طبق وصیت او، مهدی به خلافت رسید و عیسی ابن موسی ابن محمد ولیعهد او شد، ولی در ۱۶۰ هق مهدی او را ناگزیر کرد که از حق ولایت چشم بپوشد و پسر مهدی، موسی هادی، را به ولایت عهد بشناسد. در قبال این چشمپوشی، مهدی 10 میلیون درهم به عیسی داد و اراضی و دهاتی در زاب و کسکر (kaskar) به او بخشید. از حوادث نخستین سالهای خلافت او خروج مقنع در خراسان است. مهدی در ۱۶۱ هق بر وزیر خود ابوعبیدالله خشم گرفت و او را از کار برکنار کرد و پسرش را کشت. در تابستان ۱۵۹ هق سردار عباسی، عباس ابن محمد، به بیزانس حمله کرد و تا شهر انقره پیش رفت. در ۱۶۱ هق میخائیل لاخانودراکن (mixāil laxā-nodrākon) سردار بیزانس به بلاد اسلام حمله برد و مرعش را محاصره کرد، و در ۱۶۲ هق قلعه‌ی حدث (hadas) را منهدم ساخت. ولی در همین سال مسلمانان از ناحیه‌ی قالیقلا (ارزروم) به بیزانس حمله کردند. این جنگها بیشتر به منظور خرابی و گرفتن اسیر و غنائم بوده است و جنبه‌ی لشکرکشی به معنی فتح بلاد نداشته. در ۱۶۳ هق مهدی برای جهاد به بلاد بیزانس تاخت و، هنگام بازگشت، از بیت المقدس دیدن کرد. در ۱۶۴ هق میخائیل مذکور بار دیگر با

(1) mist

مسلمانان رو به رو شد. ولی هیچ یک از طرفین کاری انجام نداد. در ۱۶۵ هق هارون پسر مهدی با سپاهی فراوان به جنگ بیزانس رفت. در این جنگ نقیطا (neqitā) سردار رومی کشته شد و مسلمانان تا خلیج قسطنطنیه پیش رفتند و غنائم زیادی از رومیان گرفتند. در ۱۶۶ مهدی بر وزیر خود، یعقوب ابن داود، خشم گرفت و او را به زندان انداخت. در ۱۶۷ هق مهدی سپاهی به سرداری پسرش موسی به جنگ ونداد هرمز و شروین رؤسای طبرستان فرستاد. در ۱۶۹ هق مهدی خواست که پسرش موسی هادی را از ولیعهدی برکنار کند و هارون را به جای او ولیعهد کند. موسی در این هنگام در گرگان بود و از اجرای امر مهدی سر باز زد. مهدی خود شخصاً عازم گرگان شد ولی در ماسبذان بیمار شد و وفات یافت.

مهدی در عین نرمی و خوشرفتاری گاهی شدت عمل و بیرحمی از خود نشان میداد. تعقیب و شکنجه‌ی مانویان (زنادقه) در اواخر عمرش به دستور او صورت گرفت. مهدی نخستین خلیفه‌ی عباسی است که آشکارا نبیذ میخورد و با همه‌ی منع وزیرش این کار را ادامه داد. به دستور او اصلاحاتی در امور اداری دواوین صورت گرفت.

مهدی، از القاب امام قائم.

مهدی، سلطان، شاهزاده‌ی آل مظفر، ← سلطان مهدی.

مهدی بالله، ابو، سومین خلیفه‌ی عباسی، ← مهدی، خلیفه‌ی عباسی.

مهدی جستانی: ← جستانیان.

مهدی خان استرابادی، معروف به **میرزا مهدی خان منشی و میرزا محمد مهدی استرابادی،** ف ح ۱۱۷۵—۱۱۸۰ هق، منشی نادر شاه افشار و مورخ او. نادر شاه، در اواخر عمر خویش، وی را به دربار سلطان عثمانی به سفارت فرستاد. میرزا مهدی خان منشی وقایع احوال نادر شاه را در تاریخ جهانگشای نادری و کتاب دره‌ی نادره به تفصیل نوشت. علاوه بر آن کتابی هم در لغت ترکی، به نام سنگلاخ، تألیف کرد.

مهدی خان زند (zand)، ف ظاهراً ح ۱۱۴۷ هق، از رؤسا و خوانین ایل زند در اواخر عهد صفویه. مقارن فتنه‌ی افغان، مهدی خان قریب ۷۰۰ سوار از طایفه‌ی زند جمع آورد، و درحدود قریه‌ی پری و کماران ملایر به خودسری پرداخت، و احیاناً اسباب زحمت افغانها و عثمانیها را، که از آن حدود میگذشتند، فراهم می‌کرد. وقتی که نادر شاه افشار افغانها و عثمانیها را از خاک ایران راند، و عازم تسخیر بغداد شد، در راه با باخان چاپشلو را به دفع اوگماشت، و او مهدی خان را با ح ۴۰۰ تن از سوارانش کشت، و باقی زندیه را، به امر نادر، به خراسان فرستادند، و در حدود درگز جای دادند، تا بعد از قتل نادر که آنها فرصت یافته دیگر بار به مسکن قدیم خود باز گشتند.

مهدی خان منشی: میرزا: ← مهدی خان استرابادی.

مهدی‌رجه (mehdi.raje)، ده (جمع ۱٬۰۰۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پنجهزاره، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)؛ ۱۱کیلومتری ش بهشهر. کوهستانی و جنگلی است. محصولاتش برنج، غلات، ابریشم، پنبه، و مرکبات است.

مهدی سودانی: ← محمد احمد ابن عبدالله.

مهدی عبیدالله: ← عبیدالله المهدی.

مهدی فاطمی: ← عبیدالله المهدی.

مهدی منتظر: ← امام قائم.

مهدیه[1] (mahdiyye)، سابقاً **معموره** (ma'mu-ra) [عربی المعموره]، شهر و بندر، مراکش، کنار قطلا بر مصب وادی سبو، ۳۲ کیلومتری ل‌ش سلا. محل آن ظاهراً مطابق یکی از نخستین آبادی‌های فنیقیان بوده است. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۲م عبدالمؤمن ابن علی کارگاه کشتیسازی در آنجا دایر کرد. در اواخر قرن ۱۶م از پناهگاههای دریازنان اروپائی شد؛ اسپانیائیها آن را گرفتند (۱۶۱۴)؛ در ۱۶۸۱ مولای اسماعیل، سلطان مراکش، آن را گرفت، و مهدیه نام نهاد.

مهدیه[1]، عربی **المهدیه** (al.mahdiyya)، شهر و بندر (در ۱۹۶۶ جمع ۱۵٬۹۰۰)، ش تونس، افریقای شمالی، ج‌ش سوس. فنیقیان و سپس رومیان در این محل تأسیساتی داشتند. شهر جدید را عبیدالله المهدی تأسیس (۳۰۰ هق) و مستحکم کرد، و در ۳۰۸ هق در آنجا سکنی گزید. بعداً از فعالترین مراکز دریازنان تونسی شد، و قریب ۹۰۰ سال چنین بود. در ۱۰۸۸ مسیحیان و در ۱۱۴۸ نورمانها آن را گرفتند؛ در نتیجه‌ی فتوحات عبدالمؤمن ابن علی در افریقیه، به دست مسلمانان افتاد. در دوره‌ی حفصیون از شهرهای مهم مملکت آنان بود. در ۱۵۳۹ شارل کن، پس از فتح تونس، پادگانی اسپانیائی در مهدیه مستقر کرد. بعدها برج و بارو و استحکامات آن به امر شارل کن ویران شد. پس از استیلای مسلمانان بر شهر، ویرانی‌های آن ترمیم شد.

مهر[2] (mehr)، اوستائی میثره (miθra)، پهلوی میتر (mitr)، یه ولتیه میترا (mitrā) یکی از پروردگاران ایران باستان. پس از ظهور زردشت، مهر را ایزد محسوب داشتند. بعدها مهر را با خورشید یکی دانستند. مهر پاسبان عهد وپیمان، و موکل به روز شانزدهم (موسوم به مهر) هر ماه شمسی و ماه هفتم (موسوم به مهر) هر سال شمسی است (← تقویم اوستایی). نام مهر در کتیبه‌های اردشیر II هخامنشی (یادشاهیش ۴۰۴—۳۶۰ ق م) در ردیف اهورمزدا و اناهید یاد شده، و این دلیل است که در عهد وی ستایش مهر در ایران رواج داشته. مهرپرستی یا میترائیسم از ایران به آسیای صغیر و روم نفوذ کرد، و با سپاهیان رومی به نواحی راین و دانوب رسید، و معابد بسیار به نام مهر بنا کردند.

مهر، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت VIII.

مهر (mehr)، ده (جمع ۹۵۱ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کاه، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ ۳۵ کیلومتری ش داورزن. محصولاتش غلات و زیره است.

مهر (mohr)، ده (جمع ۱٬۳۷۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گله‌دار، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ ج‌ش گله‌دار، بر جاده‌ی فرعی لار به گله‌دار. محصولاتش غلات و تنباکو است.

مهر (mahr) یا **صداق** (sadāq) [هر دو عربی، = دست پیمان، کابین]، مالی که زوج در حین عقد ملتزم میشود که به زوجه بدهد. اگر در عقد نکاح دائم ذکری از مهر به میان نیاید، زوجه مستحق مهر المثل (mahro'l.mesl؛ یعنی مهر مثل آن زن) خواهد بود. از نظر شرع، هر چه تملک آن در نظر شرع صحیح باشد، اعم ازعین و منفعت، میتواند مهر واقع شود، اگر چه این منفعت عمل یک شخص (آزاد) باشد، از قبیل تعلیم صنعت و غیره به زوجه، یا خود زوج مدت معینی اجیر زوجه باشد (در این فقره‌ی اخیر اختلاف است). در شرع، برای مهر اندازه‌ای معین نشده است، و هرچه زن و شوهر بر آن تراضی کردند مهر محسوب میشود؛ منتهی، اگر در عقد نکاح قید شود "از روی کتاب و سنت"، و مهر ذکر نشود، زن مستحق "مهر السنه" (mahro 's.sonna؛ یعنی مهر مقرر در سنت رسول) خواهد بود، و آن ۵۰۰ درهم است.

به موجب قانون مدنی ایران، زن به مجرد عقد مالک مهر میشود، ومیتواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بکند. مهر را میتوان به اقساط پرداخت، و زن میتواند تا موقعی که مهر به او تسلیم نشده است از ادای وظایفی که در برابر شوهر دارد سر باز زند، به شرط آنکه مهر حال (hāll؛ یعنی موجود در حال حاضر) باشد، و مؤجل (mo'ajjal؛ یعنی مدت‌دار) نباشد. اگر اختیار تعیین مهر به زن واگذار شود، وی نمی‌تواند بیش از مهر المثل معین کند، و برای تعیین مهر المثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات، و وضع او نسبت به اقران و اقارب، و نیز معمول محل و غیره در نظر گرفته شود. اگر شوهر، قبل از نزدیکی، زن خود را طلاق دهد، زن مستحق نصف مهر خواهد بود.

مهرآباد (mehr.ābād)، ده (جمع ۱٬۷۷۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش ابرقو، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ ۲۵کیلومتری ج ابرقو. محصولاتش غلات و پنبه است. قالیبافی دارد.

مهرآباد، ده (جمع ۱٬۶۹۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)، 10کیلومتری ل‌غ شهر ری؛ غ شهر تهران، فرودگاه مهرآباد در اراضی آن قرار دارد. این ده در کتاب اسامی دهات کشور و در نشریه‌ی آمار سرشماری ۱۳۳۵ هش جزء شهرستان تهران منظور شده؛ در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش اصولاً جزء شهر تهران محسوب شده است.

مهراب کابلی (mehrabe kāboli)، در داستان‌های ملی ایران، پادشاه کابل که دختر خود رودابه را به زال داد. رستم فرزند آن دو است.

مهراسپند (mehrespand) یا **مهراسفند** یا **ماراسپند** یا **ماراسفند** [← کلام مقدس]، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)؛ موکل روز بیست و نهم (موسوم به مهراسپند) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

مهرافروز: ← جمالی اردستانی.

مهر السنه: ← مهر یا صداق.

مهران (mehrān)، از خاندانهای هفتگانه‌ی عهد ساسانیان (← ویس پوهر). مقر این

(۱)Mahdia (۲)Mithra

خاندان پارس بود. از اعضای معروف آن بهرام چوبین و رهام‌اند.
مهران، در جنگ قادسیه، ← قادسیه.
مهران (mehrān)، شهرستان (جه 10'250 سث ۱۳۴۵ هش)، فرمانداری کل (اکنون استان) ایلام؛ فعلاً مشتمل است بر ۳ بخش حومه، صالح آباد، و ارکواز (هر دو بخش سابق شهرستان ایلام). قسمت مرکزی آن در دشت واقع شده، و ل و ش آن کوهستانی است. در غ آن جبل حمرین قرار دارد که قسمتی از خط‌الرأس آن مرز ایران و عراق را تشکیل میدهد. هوای آن در زمستان معتدل و در تابستان به علت وزش بادهای گرم بشدت گرم است. رود کنجان‌چم، و رود گاوی، که از دره‌های غربی کبیر کوه سرچشمه میگیرد، مشروبش میسازند. برای تأمین کمبود آب این ناحیه، سدی بر روی رود کنجان‌چم ساخته شد. محصولات آن غلات، حبوبات، خرما، و فراورده‌های دامی است. قالیبافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی در آن رایج است.

بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش مهران یکی از بخشهای شهرستان ایلام را تشکیل میداد، و بنا بر مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، و فهرست تقسیمات کشوری (آبان‌ماه ۱۳۴۹ هش) از آن شهرستان منتزع و تبدیل به شهرستان شد. مرکزش، شهر **مهران** (جه ۱'۰۴۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵۷کیلومتری ج‌غ ایلام و ۳کیلومتری مرز ایران و عراق قرار دارد. از طریق جاده‌ی شوسه با ایلام و دهلران مرتبط است. در گذشته به نام منصور آباد پشتکوه خوانده میشد.
مهران، رود: ← خمیر.
مهرانرود (mehrān.rud)، دهستان (جه ۳۷'۶۷۶ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۹ آبادی. راه آسفالته‌ی تهران-تبریز از آن میگذرد، گردنه‌ی شبلی (ارتفاع ۱'۶۵۴ متر) در آن واقع است. مرکزش باسمنج است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش قسمتی از آبادی‌های آن در تحت عنوان دهستان باسمنج (جه ۱۵'۴۶۹) آمده که در واقع باید جزء دهستان مهرانرود محسوب شود.
مهربان (mehrabān)، ده (جه ۴۹۰۲ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان آلان براغوش، بخش هریس، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۱۶کیلومتری ش تبریز، در دشت قرار دارد. رود چاکن چای مشروبش میسازد. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.
مهربان، دهستان (جه ۲۹'۳۷۴ سث ۱۳۴۵ هش)، ل‌غ بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۵۸ آبادی. اراضی آن در ارتفاع بیش از ۱'۸۰۰ متر واقع شده و بسیار سردسیر است. در ش آن کوههای آقداغ قرار دارند. شعبات قزل‌اوزن و قنات مشروبش میکنند. محصولش غلات است. قالیچه‌بافی دارد.
مهربان، کردستان، ← مریوان، شهرستان.
مهرپادین (mehr.pādin)، ده (جه ۱'۷۱۰ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش مهریز، شهرستان یزد، ۳۴کیلومتری ج‌ش یزد. مسجد جامعی دارد که ظاهراً از قرن ۸م هق است. به علت تغییرات ساختمانی، آثار قدیم آن از بین رفته و تنها در مناره‌ی آن کتیبه‌ای از دوران قدیم به چشم می‌خورد. در جنب مسجد بقعه‌ای با گنبد بزرگ و مرتفع قرار دارد که در گذشته به کشته‌خانه معروف بود و اکنون آن را امامزاده میدانند. این بنا سالها به صورت خرابه‌ای مانده بود، تا در ۱۳۴۲ هش اهالی به تعمیر آن اقدام کردند.
مهرپرستی[1] (mehr.parasti) یا **میترائیسم** (mitrāism)، آیین پرستش مهر یا میثره (در سانسکریت میترا) یکی از خدایان هند و ایرانی. این آیین در آسیای صغیر شکل خاص و سرّی به خود گرفت و از آنجا به روم و اروپا رفت، و مخصوصاً در میان سربازان رومی رواج و انتشار یافت و مدتی از رقیبان سرسخت مسیحیت شد، ولی سرانجام با پیروزی قطعی مسیحیت در اواخر قرن ۴م از میان رفت. میترا در ودا به معنی دوست و پیمان است، و مهر در فارسی به معنی دوستی و محبت و به معنی خورشید و به معنی ماه هفتم از ماههای سال است (← مهر یا میثره). چون مهر به معنی پیمان و عهد بوده است میثرودُروج [= دروغ گوینده به مهر]، در یشتها، به معنی پیمانشکنی و دروغ‌گوینده به مهر به کار رفته است. مهر خداوند روشنی بوده است و از پیمانها و مردم وفادار به پیمانها حمایت میکرده است. در یشت دهم از مهر خدای جنگجویان و خداوند پیروزبخش و شفابخش یاد شده است. مهر به یاری‌کسانی که او را میخوانند میشتابد و پیمانشکنان را کیفر میدهد. مهر در زمان هخامنشیان مورد ستایش و احترام بوده است و در کتیبه‌ی اردشیر II هخامنشی، اهورا-مزدا و میترا و اناهیته با هم ستایش شده است.

اما مهرپرستی به عنوان آیین سرّی با تشریفات و آداب مخصوص در آسیای صغیر ظاهر شده است. در میان شاهانی که پس از اسکندر در متصرفات او پونتوس و ارمنستان و کوماگنه[2] (kommāgene، ناحیه‌ای قدیمی در سوریه] حکومت میکردند نام میتریدات (مهرداد) زیاد دیده میشود، و این نشانه‌ی آن است که پرستش مهر در این نواحی معمول بوده. همین معنی را در باره‌ی پادشاهان اشکانی، که بعضی از ایشان نام مهرداد را داشتند، نیز می‌توان گفت. اما دلیل اینکه مهرپرستی در آسیای صغیر ظاهر شده است کتیبه‌ی معروفی است از آنتیوخوس I، پادشاه (۶۹–۳۸ ق‌م) کوماگنه، که در نمرود داغ است و در آن نامهای آپولون، میثره، هلیوس، و هرمس ذکر شده است. مقصود از این چهار نام یکی است، یعنی آپولون همان میثره و هرمس است زیرا این نامها برای تصویر خدائی است که دست راست پادشاه را به عنوان حامی و متحد او میفشارد. هرمس خدا-وند و فرشته‌ی راهبر ارواح، و واسطه‌ی میان خدایان علوی و خدایان سفلی بوده است. بنا بر این میثره نیز چنین بوده است و ظاهراً واسطه‌ی میان اورمزد و اهریمن بوده است. پلوتارک میگوید که در ۶۷ ق‌م آیین سرّی مهرپرستی وارد ایتالیا شد. دزدان دریائی کیلیکیا، که متحدان مهرداد VI پادشاه پونتوس بودند، آیین و اعمال سرّی خاصی انجام میدادند که پس از در آمدن به اسارت پومپیوس سردار رومی این آیین را با خود به ایتالیا بردند. معلوم میشود که کیلیکیا همواره از مراکز مهم مهرپرستی بوده است، زیرا در قرن ۳م در زمان گوردیانوس III سکه‌هائی که روی آن مهر در حال کشتن گاو نر ترسیم شده است در کیلیکیا در شهر طرسوس ضرب شده. در شهر عین زربه واقع در نزدیکی طرسوس در کیلیکیا یک محراب مهرپرستی پیدا شده است. در کاپادوکیا که در ل‌ش کیلیکیا است قدیمترین کتیبه‌ی مهرپرستی که حاکی از وقف به مهر و تقدیس شخصی (روحانی یا سرّی) به مهر است به دست آمده. ظاهراً در برابر استعمار رومیان یک نوع مقاومت سرّی، که افراد آن خود را با تشریفات و مراسم سرّی خاصی متحد و متعهد میکردند، پیدا شده بوده است. این اجتماعات سرّی خاص مردان بوده و صفت لشکری و نظامی داشته است. راهزنان دریائی کیلیکیا برای اجرای مراسم آیین سرّی خود غارهائی در زمین میکندند. پس از آنکه مهرپرستی به ایتالیا رفت معابد مهرپرستی به صورت غار بنا میشد. برندگان مهرپرستی به روم، سربازان رومی بودند. در سال ۷۱ وسپاسیانوس کوماگنه را به امپراطوری روم ملحق ساخت و از اینجا دسته‌های کماندار برای پیاده‌نظام رومی میگرفتند. این یکی از عوامل ورود مهرپرستی به روم بود. لژیون پانزدهم آپولیناریس (appolināris) که در کارنونتوم (kārnuntum، در سواحل جنوبی دانوب) مستقر شد، و از مشرق به آنجا برده شده بود، نیز در انتشار مهرپرستی در مغرب‌زمین مؤثر افتاد. سنائیوس شاعر رومی در حدود دهه‌ی ۸۰ می‌گوید، "مهر در زیر تخته‌سنگهای غار ایران بر شاخهای گاو نر سرسخت مسلط شد". از این دوره است که مهر به عنوان کشنده‌ی گاو نر معروف و نقش آن در معابد دیده میشود. در قرن ۲م مهرپرستی در روم و بعضی از بنادر مدیترانه‌ی غربی و مستعمرات نظامی و پادگان‌های رومی در افریقا و برتانی و گل و سواحل رودخانه‌های راین و دانوب و در دورا واقع در ساحل فرات منتشر میشود. در این زمان در آسیای صغیر دیگر معابد مهرپرستی دیده نمی‌شود، ولی یک معبد مهرپرستی در معفیس دایر بوده است. در بعضی از جاها مهر با خدایان محلی یکی میشود. کومودوس امپراطور (۱۸۰–۱۹۲) روم برای خوشامد سربازان از مهرپرستی حمایت کرد و خود به این آیین در آمد. معبد مهر معروف که در زیر کلیسای سانتا پریسکا بر روی تپه‌ی آونتینوس(از تپه‌های هفتگانه‌ی رم) پیدا شده است در آن زمان دایر بود. در قرن ۳م در میان نظامیان رومی رقابت مسیحیت با مهرپرستی آغاز میشود. آورلیانوس در ۲۷۴ خواست که یک آیین دولتی برای پرستش "مهر شکست‌ناپذیر" تأسیس کند. دیوکلسین، امپراطور روم، بنیادی برای "مهر شکست‌ناپذیر" درست کرد و او را پشتیبان و حامی امپراطوری خواند، اما پیشرفت مسیحیت بسرعت و استحکام انجام میگرفت و، با همه‌ی

(۱) Mithraism (۲) Commagene

حمایت یولیانوس امپراطور روم و سناتورهای روم، مهرپرستی در برابر مسیحیت شکست خورد و پس از سال ۴۰۰ رو به فراموشی رفت.

مهرپرستی از همان آغاز آیینی برای گروهها و دسته‌های کوچک بود، و این امر از معابد کوچک مهر که اکنون در اروپا پیدا شده است معلوم میشود و، چنانکه گفته شد، در اصل هم معابد مهر در غارها بود. آنجا که خاک زمین برای بنای معابد غاری و زیرزمینی مساعد نبود معابد مهر را بر روی زمین بنا می‌کردند. درون معبد راهروی بود که در دو سوی آن سکوهائی برای نشستن مهرپرستان بنا شده بود. در انتهای راهرو محراب مهر بود که نقش مهر را در حال کشتن گاو نر نشان میداد، و در دو سوی آن نقش، دو مشعلدار دیده میشد. در این نقش تصاویر ماری که از خون مهر مینوشد، سگی که به سوی زخم گاو در حال جستن است، عقرب، و کلاغ که ظاهراً پیام‌آور مهر بود نیز وجود داشت. تصاویر شیر و درخت و منطقة البروج نیز در نقشهای مهر وجود داشت. از روی این تصاویر، به کومک آنچه در کتب باستانی راجع به مهر آمده است، سعی شده که اصول آیین مهرپرستی را معلوم کنند. ظاهراً "مهر" تابع اهورمزدا و زُرْوانْ اَکرَانَه [= زمان نامتناهی] (یا زروان بیکران، ← زروانیه) بوده است و خود به عنوان آفریننده و واسطه‌ی میان انسان و خدایان برتر پرستش میشده. تصویر حیوان عجیب الخلقه‌ای که سر آن شبیه سر شیر و بدن آن مانند بدن انسان است و ماری به دور آن پیچیده به عقیده‌ی بعضی همان زروان اکرانه و به عقیده‌ی بعضی همان اهریمن است. حوادثی که به مهر نسبت داده شده است عبارت است از تولد او از سنگ و تیراندازی او به تخته‌سنگی برای بیرون آوردن آب و تعقیب گاو نر و کشتن او از روی اکراه و اتحاد او با خداوندگار خورشید و شرکت با او در ضیافت و عروج به آسمان در گردونه‌ی خورشید. در منابع دینی ایرانی مرگ گاو موجب زایش موجودات زنده است و بدین ترتیب مهر با کشتن گاو نر آفریننده‌ی موجودات زنده محسوب میشود. در آیین مهرپرستی انقلابین (صیفی و شتوی) و اعتدالین (خریفی و ربیعی) موجب جشن و سرور و برگزاری تشریفات باشکوه بوده است. معابد مهر را در اروپا چنان می‌ساختند که هنگام اعتدال ربیعی و اعتدال خریفی آفتاب به هنگام طلوع بر نقش مهر بتابد. دو مشعلدار او یکی به نام کاوتی (kāti) یا کاوتس (kātes) و دیگری به نام کاوتوپاتی (kātopāti) یا کاوتوپاتس (kātopātes) بود. کاوتی مشعل خود را در نقش مهر سربالا نگاه داشته است و کاوتوپاتی مشعل خود را سرپایین. به همین جهت ظاهراً کاوتی نماینده‌ی آفتاب فروردین و کاوتوپاتی نماینده‌ی آفتاب مهرگان بوده است. در معابد مهر پرستندگان با هم غذا میخوردند. قدیس یوستینوس شهید گفته است که در این مهمانی عمومی نان و آب صرف و اورادی خوانده میشد. اما قرائنی در دست است که در این مهمانیها شراب نیز مینوشیدند. در صورت حسابهائی که از معبد مهر دورا به دست آمده است مخارج نان و شراب در آغاز نوشته شده. در نقش معبد مهر در هِدِرْهایْم آفتاب خوشه‌ی انگور بزرگی به مهر تقدیم میکند. شیرانی که در نقش معبد مهر سانتا پریسکا دیده میشوند صراحیهای شراب به دست دارند. ظاهراً در مهمانیهائی که به یاد اتحاد مهر با خورشید ترتیب میدادند گوشت گاو صرف میشد. اگر گوشت گاو نبود از گوشت گوسفند یا بز یا مرغ استفاده میکردند. پرستندگان در مراسم صبح و ظهر و غروب دور هم گرد میآمدند. روز هفتم هفته را مقدس میشمردند. بیست و پنجم دسامبر روز "تولد خورشید شکست‌ناپذیر" و روز تولد مهر از سنگ بود، مهرپرستان دارای هفت پایه یا درجه بودند که ظاهراً از سیارات هفتگانه گرفته شده بود، کلاغ، داماد، سرباز، شیر، ایرانی، پیک مهر، و پدر. کلاغ از طرف عطارد، داماد از طرف زهره، سرباز از طرف مریخ، شیر از طرف مشتری، ایرانی از طرف ماه، پیک مهر از طرف خورشید، و پدر از طرف زحل حمایت میشد. کلاغها ساقیگری می‌کردند و شیران بخور میسوزاندند و با آتش تازه‌واردان را تصفیه میکردند. سربازان با نوعی غسل تعمید تقدیس میشدند، و با آهن سرخ بر پیشانی ایشان داغ زده میشد تا به عنوان سرباز مهر شناخته شوند. تنها مردان و پسران میتوانستند در این آیین سرّی وارد شوند و زنان حق ورود نداشتند. "پدر" ریاست هر گروه را به عهده داشت و او را ساکردوس (sākerdos) یا آنتیستس (āntistes) می‌گفتند. در مراکز مهم یک "پدر پدران" نیز بود که به منزله‌ی ناظر کل یا اسقف بود. اداره‌ی هر جمعیت یا گروه با رئیس آن بود، و مخارج جمعیت از طرف افراد تأمین میشد. در آیین مهرپرستان طبقات و تمیّنات اجتماعی وجود نداشت، و به اصطلاح شاه و گدا در برابر هم مینشستند. در این آیین، مهر به عنوان آفریننده و نجات‌دهنده‌ی انسان در روز بازپسین نظم نوینی برقرار میکند که در آن مؤمنان واقعی در نعیم جاودانی خواهند بود. شکست مهرپرستی را در برابر مسیحیت نتیجه‌ی این میدانند که در مهرپرستی تعدد خدایان تأکید شده بود در حالی که روح عصر بتدریج به سوی توحید متمایل بود، و نیز طرد زنان از جوامع دینی مهرپرستی را یکی از علل شکست قطعی آن در برابر مسیحیت میدانند.

مهرجان، عید، ← مهرگان.

مهرجان قذق (mehrajān qozaq, mehrejān qazaq) ولایت سابق، غ ایران، در ناحیه‌ی لرستان؛ مرکز آن شهر صیمره. شهر ماداکتو در این ولایت قرار داشت. در قرن ۴م، هق از لحاظ حاصلخیزی مشهور بود. در حمله‌ی عربها اهالی آن با قبول جزیه و خراج تسلیم ابوموسی اشعری شدند.

مهرجانی، ابواحمد: ← اخوان الصفا.

مهرجرد (mehrjerd)، ده (جم ۳°۱۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان میبد، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۱۷کیلومتری جغ اردکان. محصولاتش غلات و پنبه است.

مهرداد[1] (mehrdād)، اسم چند تن از شاهان و فرمانروایان قدیم مشرقزمین، از جمله چند شاهنشاه اشکانی و مهرداد VI پادشاه پونتوس، صورت یونانی آن میتریداتس (mitridātes) یا میترادات است.

مهرداد I (-mehrdād) [← مهرداد، اسم]، فت ۱۳۸ یا ۱۳۷ قم، شاهنشاه (ح ۱۷۱—ح ۱۳۸ یا ۱۳۷ قم) بزرگ اشکانی (← اشکانیان)، برادر و جانشین فرهاد I. اولین واقعه‌ی سلطنت او جنگ با اثوکراتیدس (eukrātides)، پادشاه بلخ، است که در صدد بود امپراطوری یونانی وسیعی در شرق تشکیل دهد. ح ۱۵۰ (یا ۱۵۵) قم که اثوکراتیدس به دست پسرش مقتول شد، مهرداد بعضی نواحی مرزی بلخ را اشغال کرد، و آراخوسیا را گرفت، به قولی از رود سند نیز گذشت. سپس متوجه مغرب شد، و ماد را گرفت و به جانب زاگرس و بین النهرین پیش رفت. دمتریوس II سلوکی به جلوگیری او شتافت، ولی مغلوب شد، و مهرداد سلوکیه را گرفت (۱۴۱ قم)، و بابل را تحت سلطنت خود در آورد، ولی (احتمالاً به علت حمله‌ی سکاها به مرزهای شرقی پارت) عازم هیرکانیا (گرگان) شد. دمتریوس دگربار دست به حمله زد، ولی سرانجام پارتیان او را دستگیر و به هیرکانیا نزد مهرداد روانه کردند. مهرداد با او به ملاطفت رفتار کرد، و او را در هیرکانیا مستقر کرد، و دختر خود را به زنی به وی داد. مهرداد یکی از پادشاهان بزرگ اشکانی است. در زمان او امپراطوری اشکانی توسعه یافت، چنانکه از طرفی با هندوستان و از طرف دیگر با بین النهرین همسایه شد، و دولت شاهنشاهی ایران دوباره زنده گردید. مهرداد خود را شاهنشاه خواند. تاریخ مرگ مهرداد اولین تاریخ دقیق در باب سلسله‌ی اشکانی است، و مستند به سکه‌ها و کتیبه‌های میخی است. جانشینش فرهاد II است.

مهرداد II (-mehrdād) یا **مهرداد بزرگ** [← مهرداد، اسم]، شاهنشاه (ح ۱۲۳—۸۸ یا ۸۷ قم) اشکانی (← اشکانیان)، پسر و جانشین اردوان II. وی با سکاها و سایر مهاجمین شرقی و شمال شرقی جنگید، و بر ایشان پیروز شد. به ارمنستان تاخته پادشاه آنجا را مطیع کرد و پسرش تیگرانس I را گروگان به ایران آورد. از این زمان به بعد، ارمنستان در تاریخ اشکانی نقش عمده‌ای دارد، چه سرانجام پادشاهی ارمنستان به دست شاهزادگان اشکانی افتاد، و این سرزمین باعث جنگهای سخت بین ایران و روم شد. از وقایع مهم زمان او استقرار روابط سیاسی بین ایران و روم است. تیگرانس I که رهائی یافته به جای پدر نشسته بود با دولت اشکانی مخالفت میورزید، و مهرداد VI (پادشاه پونتوس) را علیه روم یاری میکرد؛ مهرداد سفیری نزد سولا که به آسیای صغیر آمده بود فرستاد (۹۲ قم) و روابط دوستانه بین دو دولت برقرار شد. مهرداد بزرگ از بزرگترین سلاطین اشکانی است. مهرداد برای اداره‌ی امپراطوری وسیع خود ناگزیر اختیارات وسیعی به والیان و فرمانروایان ایالات و کشورهای متصرفی داد، و بعد از او عده‌ای از آنان مدعی سلطنت شدند،

(1) Mithridates; Mithradates

تا سنتروک به شاهی رسید.

مهرداد III (-mehrdād) (← مهرداد، اسم)، ف‍ت ح ۵۴ ق‌م، شاهنشاه (۵۸ یا ۵۷–۵۵ ق‌م) اشکانی (← اشکانیان). با برادرش، ارد I، پدر خود فرهاد III را کشتند. مهرداد پادشاه مادها شد، و با برادر به جنگ پرداخت، ولی به علت سفاکی، بزرگان مملکت بر او شوریده بیرونش کردند، و برادرش ارد I، را به جای او نشاندند. مهرداد به گابینیوس پناه برد، و به بین النهرین لشکر کشید، ولی در سلوکیه از سورنا (surenā؛ ← سورن) فرمانده سپاهیان پارتی، شکست خورد و به بابل گریخت، و پس از محاصره‌ی طولانی دستگیر و به امر ارد مقتول شد.

مهرداد IV: ← بلاش II.

مهرداد[1] VI، (← مهرداد، اسم)، ملقب به اوپاتور (و گاه ملقب به کبیر)، ح ۱۳۲–۶۳ ق‌م، آخرین شاه از شاهان پونتوس. از ۱۲۰ ق‌م تا زمان مرگش بر کشور کوچک خود در کرانه‌ی ج دریای سیاه سلطنت میکرد. از ج متصرفات خود را در آسیای صغیر توسعه داد و در ۸۸ ق‌م با مقاومت رومیان رو به رو شد، و در جنگی که ۴ سال طول کشید از سولا شکست خورد. در جنگ دیگری (۸۳–۸۱ ق‌م) بر رومیان پیروز شد، ولی بعداً لژیونهای سردار رومی، لوکولوس، به تعقیب او پرداختند و وی به تیگرانس I در ارمنستان پناهنده شد. در ۶۷ ق‌م توانست متصرفات خود را دوباره به دست آورد، ولی سال بعد پومپیوس بزرگ سپاهیان او را شکست داد. مهرداد به کریمه گریخت و سپاهیانش به فرماندهی پسرش، فارناکس II، بر او شوریدند، و به‌همین جهت خودکشی کرد. رومیان او را یکی از بزرگترین دشمنان خود میشمردند.

مهرداد بزرگ: ← مهرداد II، شاهنشاه اشکانی.

مهردار (mohrdār)، در عهد تیموریان و صفویه به بعد، عنوان صاحب منصب و کاتب و معتمدی که متصدی مهر مخصوص پادشاه و غالباً در عین حال منشی مخصوص حضور بوده. علیشیر نوائی، قبل از آنکه دیوان بیگی و وزیر سلطان حسین بایقرا بشود، در دستگاه او صاحب عنوان مهرداری بوده‌است. چنانکه از رساله‌ی عرض‌نامه‌ی جلال‌الدین دوانی بر میآید، در دوره‌ی آق قوینلو نیز عنوان متصدی و خازن مهر خاص، مهردار یا مهرداربیک بوده است. در عهد صفویه نیز منصب مهرداری اهمیت تمام داشته است. در این دوره غالباً مهر همایون به دست مادر شاه سپرده بود، مع هذا، مهردار مهر همایون مقام ممتازی داشت و، به نقل شاردن، روزهای جمعه اسنادی را که به مهر وزیران رسیده بود در حضور شاه قرائت میکرد و شاه غالباً به دست خود آنها را مهر میکرد. در عهد مغول کاتبی را که متصدی این مقام بوده است تمغاچی (← تمغا) میخواندند. در دربار سلاطین عثمانی هر یک از وزرا مهرداری داشته است. در عهد قاجاریه، خاصه عهد ناصری، امر مهرداری سلطان به عهده‌ی تشکیلات و دستگاه جداگانه‌ای به نام اداره‌ی مُهرِ مهر آثار مبارک بسوده است که تحت نظارت و ریاست یکی از رجال معتمد قرار داشته، و یک نفر "حافظ" و یک نفر "ضابط ثبت" و یک نفر "حامل" و چند محرّر و فراش و قراول در آن اداره کار میکرده‌اند.

مهردشت (mehr.dašt)، کوی نوبنیاد (جه ۱'۴۱۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، غ کرج، کنار راه آهن تهران-قزوین.

مهرسپند، در دین مانی، ← مانویت، قسمت IV.

مهر سلیمان[2] (-mohr)، گیاه دائمی از نوع پولیگوناتوم (*Polygonatum*) که در بهار گل میدهد. ساقه‌ی زیرینش در هر سال یک ساقه‌ی هوائی میدهد، و گلهای خمیده‌ی لوله‌ای سبز-رنگ بر روی آن است. گره‌های ساقه‌ی زیرین نماینده‌ی سال گیاه است.

مهر علی خان تکلو (mehr ali xāne teke-lu)، از رؤسای قزلباش در عهد نادر شاه؛ پسر نظر علی سلطان تکلو. یک‌چند از جانب شاهرخ افشار حکومت همدان داشت. کریم خان زند با او جنگ کرد و پس از چند جنگ و ستیز جمعیت او را متفرق ساخت (۱۱۶۲ هق).

مهرگان (mehrgān)، معرب آن مهرجان، پارسی باستان میثرکانه (mitrakāna) [= متعلق به مهر]، یکی از مهمترین اعیاد سال ایرانیان که در روز اعتدال خریفی برپا میشد. بعدها روز مهر (شانزدهم) از ماه مهر را به نام مهرگان جشن میگرفتند، و این جشن بزرگ شش روز طول میکشید، و روز آغاز را مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه میگفتند. جشن مهرگان بسیار سرورانگیز و بانشاط بود. گویند پادشاهان هخامنشی هرگز نمیبایست مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که لباس ارغوانی میپوشیدند و در باده‌پیمائی با میخوارگان شرکت میکردند. اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان درین جشن لباس نو به مردم میبخشیدند. جشن مهرگان در تمام آسیای صغیر نیز معمول بود، و از آنجا با آیین مهرپرستی به اروپا رفت، و گویند بعد از نفوذ دین عیسی در اروپا روز ولادت مسیح قرار داده شد. جشن مهرگان در عهد اسلامی مدتها برقرار بود. در حال حاضر جشن مهرگان در ایران به عنوان جشن فرهنگی برپا میشود، و زردشتیان نیز این روز را جشن میگیرند.

مهر گیاه[3] (-mehr)، (*Mandragora officinarum*)، گیاه دائمی نواحی معتدل که در داستانها موضوع افسانه‌های بسیار بوده. ریشه‌های آن را در قرون وسطی وسیله‌ی مسموم‌کردن اشخاص قرار میدادند. این ریشه‌ها کمابیش به شکل انسان است یا آنها را دستکاری کرده به شکل آدمکها در میآورند، و عوام برای آنها خواص جادوئی قائلند. ماده‌ی سمی آن آلکالوئید است. آن را سگ کن (sag.kan) و یبروح الصنم (yabruho 's.sanam) نیز میگویند.

مهر مردان ابن سرخاب: ← آل باوند (کیوسیه).

مهر مهرآثار مبارک، اداره‌ی: ← مهردار.

مهرن[4]**، آوگوست فردینان میکال** (-ägust ferdinān mikāl mehren)، ۱۸۲۲–۱۸۹۸، مستشرق دانمارکی و عالم در تاریخ و فلسفه‌ی اسلامی. از ۱۸۵۴ تا ۱۸۹۸ استاد فقه اللغه‌ی سامی دانشگاه کپنهاگ بود. از جمله‌ی آثارش معانی و بیان عربی (۱۸۵۳)، نشر کتاب نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر (۱۹۲۳)، و ترجمه‌ی همین کتاب به زبان فرانسوی تحت عنوان کتاب هیئت قرون وسطی (۱۸۷۴) از او است.

مهرنجان (mehranjān)، ده (جه ۱'۱۱۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ ۷کیلومتری ج کازرون. محصولش غلات است.

مهر نرسی (mehr nersi)، ملقب به **هزار بندگ**، قرن ۵ م، صدر اعظم بهرام گور. از خاندان اسفندیار و مردی هوشمند و دانا و صاحب تدبیر بود. نیز ← هزار بندگ.

مهرنوش (mehrnuš)، در شاهنامه، پسر اسفندیار. اسفندیار مهرنوش و پس دیگرش نوش‌آذر را همراه خود به جنگ رستم به سیستان برد، و هر دو به سیب بدزبانی، و دشنامی که به رستم دادند، به دست فرامرز کشته شدند.

مهر نیمروز: ← غالب دهلوی.

مهروبان (mahrubān) یا **ماهی روبان**، شهر و بندر قدیمی، در ناحیه‌ی لیراوی، بر کرانه‌ی خلیج فارس. بیشتر جغرافیانویسان قدیم با آن آشنائی داشتند و از آن به عنوان بندر یاد کرده‌اند. در قرن ۴ هق شهری آباد و پرجمعیت بوده و بازاری پرتحرک و مسجدی زیبا داشته است. در حدود العالم در باره‌ی آن چنین آمده است: "شهری است اندر میان آب نهاده چون جزیره، جائی خرم است و بارگاه (= کانبار) همه‌ی پارس است". ناصر خسرو در سال ۴۴۳ هق آن را دیده و از بازار آن بخوبی یاد کرده است. ویرانه‌های آن اکنون به صورت تپه‌هائی در ۷۰۰متری غ شاه عبدالله باقی است و آثار باروی شهر و برج راهنمای آن هنوز به چشم میخورد.

مهر و مشتری، داستان منظوم عارفانه و عاشقانه اثر شمس‌الدین حاجی محمد عصار تبریزی، که حاوی سرگذشت عشقی جوانی به نام مهر، فرزند شاپور شاه، به جوانی دیگر موسوم به مشتری است.

مهرویه: ← قرامطه، قسمتهای III–VII.

مهره: ← پیچ.

مهره (mahrah)، سرزمین بیحاصلی از عربستان، در ساحل قهد، بین حضرموت و عمان، که در آن آثاری از کشور سبا وجود دارد. از محصولات آن مُرّ و بخور است. زبان مردم آن مهری است که ریشه‌ی آن با عربی اختلاف دارد.

مهره یا فقره: ← ستون فقرات

مهره‌داران[5] (mohre.dārān)، [*Vertebra*]، حیواناتی که دارای ستون فقرات هستند. این گروه به ۵ رده تقسیم میشوند که عبارتند از ماهیها، دوزیستان، خزندگان، پرندگان، و پستانداران. از مشخصات عمومی مهره‌داران بزرگی نسبی جثه، تقارن دوطرفی ساختمانی، و توزیع پردامنه‌ی آنها در سراسر کره‌ی زمین

(۱)Mithridates (۲)Solomon's seal (۳)mandrake (۴)Mehren (۵)vertebrate

است. مهره‌داران، علاوه بر اسکلت درونی از استخوان و غضروف یا از غضروف تنها، دارای نخاع شوکی، مغز، قلب (دارای دو یا سه یا ۴ حجره)، و حد اکثر چهار دست و پا (که در رده‌های گوناگون به صورتهای مختلف در می‌آیند) هستند. مهره‌داران و سه گروه دیگر از حیوانات ساده‌تر دریائی را که یک رشته‌ی ژلاتینی پشتی دارند ولی ستون فقرات حقیقی در آنها نمیتوان یافت، روی هم رفته سلسله‌ی ریسمانیان (*Phylum Chordata*) مینامند.

مهریجرد، یزد، ← مهریز.

مهریز (mehriz)، بخش (جه ۳۱٬۲۷۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان یزد، استان دهم. مشتمل است بر ۲ دهستان حومه و میانکوه. کوه بافق به ارتفاع ۲٬۶۰۰ متر در آن ممتد است. آبادیهای آن در دو طرف جاده‌ی یزدکرمان قرار دارند. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و ابریشم است. از صنایع دستی پارچه‌بافی دارد. در مآخذ قدیم نامش مهریجرد (mehrijerd) ذکر شده است. بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش این بخش در جزء شهرستان یزد تشکیل شد. مرکزش مهرپادین است.

در بعضی مآخذ دهی به نام مهریز (۳۵ کیلومتری ج یزد) به عنوان مرکز بخش مهریز ذکر شده، ولی نام این آبادی در مآخذ سرشماری ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ هش نیامده است.

مهریزد، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت IV.

مهریه، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت X.

مهستگ، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت VII.

مهستی گنجوی (-mahsati ,-mehsati)، شاعره‌ی فارسی‌زبان. در باره‌ی محیط زندگی و روزگار او دقیقاً اطلاعی در دست نیست، و از آنچه تذکره‌نویسان نوشته‌اند بر روی هم دانسته میشود که وی در گنجه زاده شده، به بلخ و نواحی خراسان آمده، و احتمالاً به دربار سلطان (۵۱۱–۵۵۲ هق) سنجر راه داشته است. زندگی وی و شوهرش (معروف به پور خطیب گنجه‌ای) در هاله‌ای از افسانه و شعر فرو رفته است، و در ادوار بعد، اذهان داستانپرداز ایشن ابهام را گسترش داده است. آنچه مسلم است وی زنی زیبا و خوش‌سخن بوده است، و در تاریخ ادب قدیم ایران مشهورترین زنان شاعر به شمار می‌رود. رباعیهای لطیف و شیرینی دارد. دیوانش به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۳۶ هش).

مهفولان، در نجوم، ← غولپیکران و کوتوله‌ها.

مهکشند: ← کشند، قسمت II.

مهل، ژول: ← مول، یولیوس فون.

مهلب ابن ابی صفره (mohallabe 'bne abi sofra)، ۷–۸۳ هق، والی بصره و والی خراسان، و از سرداران و دلاوران معروف عرب. مصعب ابن زبیر ولایت بصره بدو داد، و او در آن ولایت به دفع خوارج اهتمام بسیار کرد. عبدالملک ابن مروان او را والی خراسان کرد، و او در ۷۹ هق بدانجا رفت، و هم در آنجا وفات یافت.

مهلبی (mohallabi) [محمد ابن یزید ابن حاتم مهلبی]، فت ۱۹۶ هق، امیر و سرکرده‌ی معروف عرب در عهد عباسی، محمد امین، خلیفه‌ی عباسی، امارت اهواز به او داد، و او در آنجا بود تا آنکه طاهر ذوالیمینین آهنگ اهواز کرد و او را به بیعت و فرمانبرداری از مأمون خواند. مهلبی نپذیرفت و با طاهر جنگ کرد تا کشته شد.

مهلبی، ابومحمد حسن ابن محمد (mohallabi)، ۲۹۱–۳۵۲هق، وزیرمعزالدوله‌ی دیلمی؛ اهل بصره. در ۳۳۴ هق که معزالدوله به جانب بغداد پیش میرفت، مهلبی را پیشتر برای گفتگو با خلیفه به آن شهر فرستاد. در ۳۳۹ هق وزیر شد. در ۳۴۱ هق یوسف ابن وجیه، حاکم عمان، آهنگ گرفتن بصره کرد و مهلبی بر او پیشدستی جست و شهر را گرفت و یوسف را شکست داد. در همین سال مورد بیمهری معزالدوله قرار گرفت و اندک‌مدتی معزول بود و بار دیگر بر سر کار آمد. در ۳۵۲ هق به دستور معزالدوله با لشکری عازم عمان شد ولی در راه از دنیا رفت. پس از مرگش معزالدوله همه‌ی دارائی او را مصادره کرد که همه از این کار او ناراضی بودند.

مهلهل (mohalhel)، شهرت **ابولیلی عدی ابن ربیعة ابن مره** (abu.layla adiyye 'bne rabi'ate 'bne morra)، شاعر و از شجاعان عرب در جاهلیت، از قبیله‌ی تغلب، دائی امرؤالقیس شاعر. از آن رو او را مهلهل خواندند که در شعر لطافت و دقت داشت. شاعری فصیح بود، و در جوانی به خوشگذرانی و معاشرت با زنان پرداخت، چنانکه برادرش کلیب (kolayb) او را "همنشین زنان" خواند؛ اما چون جساس (jassas) ابن مره، از قبیله‌ی بکر ابن وائل، در جنگی کلیب را به قتل رسانید، از شراب و خوشگذرانی دست کشید و به خونخواهی برادر پرداخت، و این امر میان دو قبیله‌ی بکر و تغلب ۴۰ سال دوام یافت. در رثاء کلیب، برادر خود، شعرهای والا دارد.

مهمات[1] (mohemmāt)، مصرف سلاحهای آتشی، از قبیل گلوله، فشنگ، بمب، موشک، و اژدر.

مهماندوست (mehmān.dust)، ده (جه ۷۲۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان دامنکوه، بخش حومه‌ی شهرستان دامغان، فرمانداری کل (اکنون استان) سمنان؛ ش دامغان. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، و پسته است. از ابنیه‌ی قدیمه‌ی آن برج آجری دوازده‌ترک معصومزاده است که گنبد اصلی آن فرو ریخته، و بنا بر کتیبه‌ی کوفی تاریخ آن ۴۹۰ هق است. این بنا، به علت داشتن طاقنماها و قطار مقرنس آجرکاری، از نظر باستانشناسی اهمیت دارد. در اینجا نادر قلی افشار و شاه طهماسب II صفوی اشرف افغان را مغلوب کردند.

مهماندوست، برج، دامغان، ← برج؛ مهماندوست، ده، دامغان.

مهمان‌نواز، شهسواران: ← شهسواران مهمان‌نواز.

مهملك خاتون: ← ماه ملک خاتون.

مهمولکول[2] (meh.molekul)، مولکولی که تعداد اتمهای سازنده‌ی آن ج هزار تا چند هزار باشد. بسیاری از مواد طبیعی مانند چند قندها، پروتئینها، اسیدهای نوکلئیک (⇐ اسید نوکلئیک) و کائوچو ترکیبات مهمولکولی هستند. در سالهای اخیر مواد مهمولکولی مصنوعی مانند انواع پلاستیکها، نایلون، پرلون، الیاف و صمغهای مصنوعی نیز ساخته شده است. مهمولکولها معمولاً از ترکیب یا تراکم مولکولهای مشابه یا نامشابه به وجود میآیند؛ از جهات مختلف فیزیکی و شیمیائی با مولکولهای سازای خود اختلاف دارند، و عموماً تشکیل دستگاههای کولوئیدی (← کولوئید) میدهند. از نظر اهمیتی که این مواد در زیست‌شناسی و صناعت دارند، تحقیق در باره‌ی آنها رشته‌ی جدیدی را در علم شیمی به وجود آورده است. این اصطلاح گاه به جامد متبلوری، مثلاً الماس، اطلاق میشود که اتمهای آن با ظرفیت مشارکتی (← ظرفیت، قسمت III) به اتمهای مجاور چنان بسته شده‌اند که تمام بندها (← ظرفیت، قسمت II) یک اندازه استحکام دارد و همه‌ی بلور همچون مولکول شیمیائی واحدی جلوه‌گر میشود. مورد استعمال دیگر این کلمه در بسپارها (← بسپار) و شیشه‌ها است، و آن عبارت از "ملکول‌های بزرگی" است که از اتصال ملکولهای کوچکتر، به نام تکپار[3]، فراهم میشود. گاه وزن مولکول بسپار یا مهمولکول ممکن است به یک میلیون برابر وزن مولکول تکپار برسد.

مهمیزها، نبرد: ← نبرد مهمیزها.

مهن[4]، الفرد ثر (alfred ter mahan)، ۱۸۴۰–۱۹۱۴، افسر نیروی دریائی و مورخ امریکائی. دو کتاب وی درباره‌ی اهمیت قدرت دریائی مورد توجه است: تأثیر قدرت دریائی بر تاریخ، ۱۶۶۰–۱۷۸۳ (۱۸۹۰)، تأثیر قدرت دریائی بر انقلاب فرانسه و امپراطوری فرانسه، ۱۷۹۳–۱۸۱۲ (۱۸۹۲). در این کتابها ارتباط مسائل دریائی با سیاست و اقتصاد بین‌المللی مورد بحث قرار گرفته است.

مهنای عرب، میر (mir mohannā)، یکی از رؤسای عرب ایران در دوره‌ی سلطنت کریم خان زند. وی ضابط بندر ریگ بود، و با کریم خان صفائی نداشت، و به نواحی اطراف تعرض میکرد. چون صادق خان زند جمعی را به دستگیری او فرستاد، وی به جزیره‌ی خارکو گریخته آنجا را متصرف شد، و چون آن جزیره آب شیرین نداشت، مصمم به تصرف جزیره‌ی خارک که در دست هلندیها بود شد، و جزیره و قلعه‌ی آن را گرفت (۱۱۷۹ هق)، و دارائی آنها را به یغما برد، و جمعی از ایشان را کشت یا اسیر کرد، و بدین طریق دوره‌ی تسلط هلندی‌ها در خلیج فارس پایان یافت. بعد از این فتح، میر مهنا به راهزنی و دریازنی پرداخت، تا آنکه کریم خان برای دفع او زکی خان زند را به بندر ریگ فرستاد؛ میر مهنا به بصره فرار کرد، و در آنجا مقتول شد، و دو جزیره‌ی خارک و خارکو به تصرف کریم خان در آمد.

مهندر: ← قلعه‌ی بندر.

مهندس‌الملک (mohandeso'l.molk)، لقب **رضا نجمی** (najmi)، ۱۲۹۶ هق–؟، معلم (از ۱۳۱۷ هق) و مؤلف و مترجم بسیاری کتب کلاسیک و نقشه‌های تعلیمی جغرافیائی.

---

(۱) munitions (فس) (۲) macromolecule (۳) monomer (۴) Mahan

مهندس‌الممالک (mohandeso'l.mamālek)، لقب **نظام‌الدین غفاری**، ۱۲۶۰–۱۳۳۳ هق. در ۱۲۷۵ هق از طرف دولت ایران برای تحصیل به فرانسه اعزام شد و از مدارس پولیتکنیک و معدن فارغ‌التحصیل شد. در صدارت میرزا علی اصغر خان اتابک از نزدیکان و مترجم او بود. در قضیه‌ی رژی تمایل به مقابله‌ی مسلحانه با مردم داشت. در ۱۳۱۶ هق وزیر فوائد عامه شد و پس از آن چندین بار وزیری وزارتخانه‌های مختلف را داشت. نیز ← دارسی.

مهندسی[1]، علم طرح‌ریزی و ساختن و به کار انداختن ساختمانها و ماشینها و سایر اسبابهای لازم برای صنعت و زندگی روزانه. تا زمان انقلاب صنعتی تنها دو نوع مهندس وجود داشت، مهندس نظامی که چیزهائی چون استحکامات نظامی و منجنیق و، در زمانی متأخرتر، توپ میساخت؛ مهندس کشوری که کارش ساختن پل و بندر و آبراهه و خانه و ساختمانهای دیگر بود. در اوایل قرن ۱۹م، در انگلستان مهندسی مکانیک به عنوان شعبه‌ی خاصی از مهندسی پیدا شد و کار مهندس مکانیک ساختن ماشینهای صنعتی و موتورهای آنها بود. نخستین انجمن مهندسی کشوری در انگلستان در ۱۸۱۸، و در پی آن در ۱۸۴۷ انجمن مهندسان مکانیک، تأسیس شد. درکشمکش ترتیب رشد شاخه‌های مهندسی، از روی تاریخ تأسیس انجمنهای حرفه‌ای آنها چنین به دست میآید: مهندسی کشوری (۱۸۵۲)، مهندسی معدن و فلزگری (۱۸۷۱)، مهندسی مکانیک (۱۸۸۰)، مهندسی برق (۱۸۸۴)، و مهندسی شیمی (۱۹۰۸). مهندسی هوانوردی و مهندسی صنعتی از شاخه‌های مهم دیگر وجدیدتر مهندسی است. مهندس هوانوردی کارش طرح نقشه‌ی وسایل حمل و نقل هوائی و فضائی و پرتابه‌ها و نظارت بر مراحل مختلف ساختن و به کار بردن آنها است. مهندس شیمی با طرح‌ریزی و ساختن و به کار انداختن کارخانه‌ها و ماشینهائی سر و کار دارد که برای ساختن موادی چون اسیدها و رنگها و داروها و پلاستیکها و لاستیک مصنوعی به کار میرود. مهندس شیمی نتایجی را که از اکتشافات آزمایشگاهها به دست میآید برای تهیه‌ی فراورده‌های شیمیائی به مقیاس بزرگ عملی میکند. مهندس شیمی باید از مهندسی مکانیک نیز آگاه باشد. مهندسی کشوری مشتمل است بر نقشه‌کشی و طرح‌ریزی و ساختن و تغییر دادن وضع جغرافیائی بدان صورت که جوابگوی نیازمندیهای بشری باشد. از تقسیمات آن است، مهندسی راه و راه‌آهن، مهندسی ترابری، مهندسی آب، و مهندسی ساختمان. مهندسی برق با تولید و انتقال انرژی برقی و آلاتی که نیروی برق در آنها به کار میرود، سر و کار دارد، و از شاخه‌های آن مهندسی ماشینهای برقی، مهندسی الکترونیک، مهندسی حسابگرها، و مهندسی ارتباطات است. مهندسی صنعتی یا مهندسی مدیریت به کارایی تولید مربوط میشود. مهندس صنعتی روشها را طرح میریزد نه ماشینها را. کار او مشتمل است بر طرح کارخانه، تجزیه و تحلیل و نقشه‌ریزی برای کارهای کارگران، استعمال بهینه‌ی صرفه‌ی مواد خام، جریان آنها در فرایند تولید و کنترول کارامد کالای تمام‌شده. مهندسی مکانیک به طرح و ساختن و به کار انداختن موتورها و ماشینها مربوط است، بیشتر با اشیاء متحرک در ماشینها سر وکار دارد. دو شاخه‌ی اصلی آن به حرارت و ماشین مربوط میشود، که اولی تولید و توزیع و استعمال حرارت، امور مربوط به ساختن دیگ بخار و ماشینهای حرارتی و تهویه‌ی مطبوع و سردسازی را شامل میشود، و دومی به ساختن افزارها، و از جمله افزارهائی که در ساختن آنها حرارت به کار میرود، مربوط میشود. چون مهندسی ماشین از وسیعترین میدانهای مهندسی است، شاخه‌های فرعی فراوان دارد. مهندسی معدن با معدنکاوی و استخراج فلز و مهندسی نفت ارتباط دارد، علاوه بر اینها از بیرون آوردن کانیها از زمین و تبدیل آنها به شکل خالص در همین مهندسی بحث میشود. از مهمترین شاخه‌های مهندسیهای کوچکتر اینها را باید نام ببریم، مهندسی کشاورزی، معماری و مهندسی دریائی، مهندسی فیزیک، و مهندسی زمینشناسی. راه دیگر تقسیم مهندسی از روی وظایفی است که انجام میدهد. در رأس تقسیمات وظیفه‌ای، طرح، به کار انداختن، مدیریت، توسعه، و ساختمان قرار دارد؛ مهندسی توسعه با تبدیل یک فکر به یک فراورده‌ی عملی ارتباط دارد. تعلیم و تربیت مهندسی مستلزم آن است که دانشجویان این رشته پایه‌ی محکمی از ریاضیات و علوم داشته باشند، و نیز مهندسان باید از علوم انسانی و اجتماعی اطلاعات وسیعی پیدا کنند تا بتوانند بهتر منظورهای خود را عملی سازند.

مهنه (mahne)، ده (جم ۱٬۳۱۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان محولات، بخش فیض‌آباد و محولات، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۱۲کیلومتری جش فیض‌آباد. محصولاتش غلات و خشکبار است. ابریشمبافی دارد.

مهنه، قریه، خراسان، ← میهنه.

مهنه‌ی مبارکه، قریه، خراسان، ← میهنه.

مهو[2] (mho)، واحد عملی اندازه گیری هدایت برق، و آن هدایت مداری برقی است‌که مقاومت آن یک اهم باشد (کلمه‌ی mho مقلوب کلمه‌ی ohm [اهم] است). این واحد در ۲ آوریل ۱۹۱۹ از جدول واحدها حذف شد.

مهونینگ، رود، کشتم ← یانگزتاون.

مهوید (mahvid)، دهستان (جم ۳٬۵۵۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۱ آبادی. کوهستانی است. محصولات عمده‌ی آن غلات و زیره است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و کرباسبافی دارد. مرکزش، **مهوید** (جم ۶۱۵ سث ۱۳۴۵ هش)، در ل‌ش فردوس قرار دارد.

مهویزان (mahvizān)، ده (جم ۱٬۲۱۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ نزدیک گوراب زرمیخ و در غ آن. سیاه‌رود، و پلنگ‌رود مشروبش میکنند. محصولاتش برنج، توتون، و چای است.

مهیار (mahyār)، ده (جم ۵۷۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان شهرضا، استان دهم؛ ۲۵کیلومتری ل شهرضا. محصولاتش غلات وپنبه است. کاروانسرای تاریخی از دوره‌ی صفویه دارد، که نمونه‌ی جالب‌توجهی از سبک معماری و ساختمانی کاروانسراهای دوره‌ی صفوی است. بنا دارای صحن، سردر، و حجرات است که تزیینات خاصی در آن به‌کار رفته است.

مهیار، کاروانسرای: ← کاروانسرا.

مهیار دیلمی (mahyāre deylami)، ف ۴۲۶ هق، شاعر عرب. نزد شریف رضی به تحصیل علم و ادب پرداخت، و مدتی هم متصدی امر کتابت آل بویه بود. اشعاری در مدح اهل بیت پیغمبر ص دارد، و از قصاید شریف رضی هم استقبال کرده است. دیوان او در ۴ مجلد به طبع رسیده است.

مهین‌آباد (mahin.ābād)، ده (جم ۱٬۴۳۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان پایین‌دهستان، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۱۴کیلومتری غ نهاوند. رود مهان (mahān) و چشمه مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است.

مهین‌دوک (یا **مهیندوک**) یا **دوک بزرگ** یا **گروسهرتسوگ**، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مهین مادر خدایان[3] (mehin)، در ادیان قدیم، زمین به عنوان الاهه‌ی مادری و حاصلخیزی. به اسامی مختلف پرستش میشد، گایا، دمتر، آرتمیس، و آفرودیته در یونان؛ بونا دئا در روم؛ کوبله در فریگیا؛ ایسیس در مصر؛ آستارته در فنیقیه؛ و ایشتار در بابل و آشور. نیز ← باروری، شعائر.

می یا میه: ← میه یا می.

میاب (miāb)، ده (جم ۱٬۶۹۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان هرزندات، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۵ کیلومتری ل مرند.

می‌آباد (mey.ābād)، ده (جم ۱٬۰۸۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش سامن، شهرستان ملایر، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ج ملایر. محصولاتش غلات و صیفی است. قالیبافی دارد.

میاخا، خوسه: ← مادرید، شهر، اسپانیا.

میاسکوفسکی[4]، **نیکولای** (nikolāy miāskofski)، ۱۸۸۱–۱۹۵۰، آهنگساز روسی؛ متولد نزدیک ورشو. در ۱۹۱۱ از کنسرواتوار سن‌پطرزبورگ فارغ‌التحصیل شد. از ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۱ استاد آهنگسازی در کنسرواتوار موسیقی مسکو بود. با تصنیف ۲۷ سمفونی، یکی از مهمترین آهنگسازان این فرم در قرن ۲۰م تلقی شده است. علاوه بر این، آثار زیادی برای موسیقی مجلسی، پیانو، آثار کرال (← کر، همسرایان) و اپرا نوشته است.

میافارقین (mayyāfāreqin)، یا ماردوپولیس (mārturopolis) [= شهر شهیدان]، شهر قدیمی، دیار بکر، ترکیه؛ تأسیس زمان ساسانیان. چند بار میان ایران و روم دست به دست گشت. در دوره‌ی اسلام حمدانیان و آل بویه و سلجوقیان و ایوبیان به ترتیب بر آن حکومت

(۱)engineering (۲)mho (۳)Great Mother of the Gods (۴)Miaskovsky

داشتند، و بعدها به دست مغولان و پس از آن صفویان افتاد. در ۹۲۱ هق به تصرف عثمانیان درآمد. در زمان تصرف کردهای سلیمانی ویران شد، و اکنون به جای آن شهر سلوان (selvān؛ مخفف از سلیمانیه) موجود است.

میاک[1]، **هانری** (hānri meyāk)، ۱۸۳۱–۹۷، درامنویس و نویسنده‌ی فرانسوی؛ مت پاریس. علاوه بر آثاری که بتنهائی نوشته (از قبیل گناه پنهانی، ۱۸۵۸؛ چیزهائی که مردها میپسندند، ۱۸۶۰)، آثاری با همکاری دیگران، از جمله ل. آلوی، ازو باقی است، از جمله هلن زیبا (۱۸۶۴) و دوک کوچک (۱۸۷۸). در ۱۸۸۸ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

میامی[2] (miāmi) انگلیسی (māyami)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۳۴٬۸۵۹)، ج‌ش ایالت فلوریدا، کشمت، بر مصب رود میامی. بزرگترین شهر فلوریدا و یکی از معروفترین تفرجگاههای (خاصه زمستانی) ش کشمت است. مرکز صنعتی با فراورده‌های فلزی وغذائی است. دارای فرودگاه‌های خصوصی و دولتی و وسایل ارتباط فراوان با امریکای لاتین میباشد. پس از ۱۸۷۰ آباد شد. در دهه‌ی ۱۹۲۰ توسعه یافت. **میامی بزرگ** مشتمل بر چند شهر، از جمله شهرهای میامی و میامی بیچ است.

میامی (mayāmey)، بخش (جه ۲۳٬۸۲۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان شاهرود، فرمانداری (اکنون استان) سمنان؛ مشتمل بر ۳ دهستان حومه، فرومد، و نردین. قسمت ل آن کوهستانی و سردسیر است. راه شوسه‌ی شاهرود–مشهد از میان آن میگذرد. محصولاتش غلات، پنبه، و حبوبات است. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش میامی یکی از بخشهای سمنان بود، و به موجب تصویبنامه‌ی مهر ماه ۱۳۲۱ هش ایسن بخش و بخش شاهرود از شهرستان سمنان منتزع شدند، و شهرستان شاهرود را تشکیل دادند. در آذرماه ۱۳۲۴ هش دهستان نردین از شهرستان بجنورد منتزع و ضمیمه‌ی بخش میامی از شهرستان شاهرود شد. مرکزش، **میامی** (جه ۱٬۶۰۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۶۰ کیلومتری ش شاهرود، بر راه شوسه‌ی شاهرود–مشهد واقع است. در یک فرسخی غ آن چشمه‌ی آبی، معروف به آب مرجان وجود دارد. کاروانسرائی از زمان شاه عباس II صفوی دارد. آثار خرابه‌ای در طرف ج میامی دیده میشود که به نظر عده‌ای محل قدیمی میامی بوده و در فتنه‌ی مغول ویران شده است. قلعه‌ای در کوه میامی است که دروازه‌ی آن از آجر ساخته شده، و آب‌انباری در وسط آن قرار دارد؛ در جلو قلعه نیز خرابه‌هائی که آثار خانه‌های مسکونی است به چشم میخورد.

میامی بیچ[3] (miāmi bic)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۸۷٬۰۷۲)، ج‌ش ایالت فلوریدا، کشمت. جزء میامی بزرگ و بر جزیره‌ای بین خلیج بیسکین[4] (biskeyn) و قطلا واقع است. شهر جالب سیاحان است.

میاناب[5] (miān.āb)، سرزمین واقع بین دو رود مجاور.

میاناب یا **میان‌آب**، دهستان (جه ۱۹٬۹۰۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۹۸ آبادی. این دهستان بین رودهای کارون و کرخه قرار گرفته و از رودهای مذکور مشروب میشود. محصولاتش برنج، حبوبات، خرما، و مرکبات است.

میاناب یا **میان‌آب، یا مینو** (minā)، دهستان (جه ۱۱٬۳۰۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۷ آبادی. نهر داریان (← شوشتر، شهر) مشروبش میسازد. آثار نهر دیگری به نام نجف آباد در آن دیده میشود. شطیط از ل و غ و ج، و گرگر از ش آن را در بر گرفته‌اند، و دهستان به شکل جزیره‌ای میان این دو شاخه‌ی کارون قرار گرفته است، و ظاهراً به همین علت آن را میاناب نامیده‌اند. شهر شوشتر در ل و بند قیر در ج آن قرار دارند. قسمتی از خرابه‌های شهر قدیم عسکر مکرم در آن است. ساکنین آن در ل طوایف بختیاری و در ج طوایف عربند. دهستان میاناب از طریق پل جدیده شوشتر با دزفول ارتباط دارد. محصولاتش غلات، برنج، کنجد، و صیفی است.

میان‌آباد (miān.ābād)، دهستان (جه ۴٬۷۳۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۴ آبادی. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است.

میان‌آباد، شهر (جه ۷٬۱۸۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ بر دامنه‌ی رشته کوه آلاداغ و در ۳۷۳ کیلومتری ل‌غ مشهد. کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی دارد. قالیبافی، جاجیمبافی، و تهیه‌ی پارچه‌های ابریشمی و پشمی در آن رایج است. از طریق جاده‌ی شوسه با سبزوار مرتبط است. بر طبق مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نام آن به اسفراین تغییر کرده است.

میانبر: ← میوه.

میان‌بند (miān.band)، دهستان (جه ۱٬۴۸۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۶ آبادی. از آبادیهای عمده‌اش گلندرود است.

میان‌تکاب (miān.takāb)، دهستان (جه ۱۱۴٬۰۷۰)، بخش بجستان، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی. کوهستانی و هوایش معتدل است. مرکزش جزین است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، دهستانی به این نام نیامده.

میانج: ← میانه، شهر.

میان‌جاده (miān.jādde)، ده (جه ۱٬۱۳۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۵کیلومتری غ کرج. رود کرج مشروبش میکند. محصولاتش غلات، چغندر قند، و پنبه است.

میان‌جام (miān.jām)، دهستان (جه ۲۲٬۲۵۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش تربت جام (حومه)، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۸ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، و چغندر است. معدن زغال سنگ دارد.

میان‌خواف (miān.xāf)، دهستان (جه، به استثنای نقاط شهری، ۴٬۶۹۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۳ آبادی. بادهای شدیدی دارد. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است. قصبه‌ی (فعلاً شهر) رود (جه ۵٬۰۰۱ سنه ۱۳۴۵ هش) مرکز دهستان و بخش خواف است.

میان دربند (miān. darband)، دهستان (جه ۱۱٬۲۲۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، دارای ۶۵ آبادی. آبادیهای آن در طول رودهای کامیاران و رازآور واقع شده‌اند. خط‌الرأس کوههای کمر کبود (ارتفاع قله ۲٬۹۱۶ متر). چاله زرد (ارتفاع قله ۲٬۸۲۰ متر)، و بلوچ (ارتفاع قله ۲٬۴۴۲ متر) حد طبیعی آن با دهستانهای مجاور است. چشمه‌های متعددی در این دهستان وجود دارد، که از آن جمله میتوان ازچشمه‌های بی‌ابر(bi. abr)، سرابله (sarāble)، و ورمنجه (var.manje) نام برد. محصولات عمده‌ی آن غلات و حبوبات است، مرکزش، ده گل (جه ۳۳۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۷کیلومتری ل‌غ کرمانشاه است.

میاندره (miān.dare)، ده (جه ۱٬۴۰۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ 10–کیلومتری ش کردکوی. محصولاتش برنج، غلات، و توتون است. از جمله آبادیهای دهستان سدن رستاق است که در بخش کردکوی قرار دارد.

میاندشت (miān.dašt)، ده (جه ۱٬۵۷۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گرجی، شهرستان فریدن، استان دهم؛ ۲۵کیلومتری ل‌غ داران. محصولاتش غلات و حبوبات است. جاجیمبافی و قالیبافی دارد.

میاندوآب (miān.doāb)، شهر (جه ۱۸٬۷۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ج‌ش دریاچه‌ی ارومیه، بین رودهای تاتائو و جغتو (وجه تسمیه به همین مناسبت است). در ۱۸۲کیلومتری ج‌ش ارومیه قرار دارد. جاده‌ی آسفالته‌ی شوسه‌ی تبریز–مهاباد از آن میگذرد. کارخانه‌ی قند دارد. نادر شاه افشار عثمانیها را در آن، بر کنار رود جغتو، شکست داد (۱۱۴۲ هق).

میاندوآب (miān.doāb)، شهرستان (جه ۱۷۶٬۳۶۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، انتهای ج‌ش استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار دریاچه‌ی ارومیه؛ مرکزش شهر میاندوآب. فعلاً مشتمل است بر بخشهای حومه، تکاب، و شاهین‌دژ. رودهای تاتائو و جغتو مشروبش میسازند. قسمتی از اراضی آن به علت نهشتهای این رودها فوق العاده حاصلخیز است. به سبب پایین بودن سطح آب رودهای تاتائو و جغتو، بستن بند (به منظور آبیاری) از زمانهای گذشته در آن رایج بوده است؛ هنوز هم آثار پل و بند قدیمی که به هولاکو خان نسبت میدهند در اراضی حسین آباد (جه ۱۶۴ سنه ۱۳۴۵ هش؛ ۲۳کیلومتری ج شاهین‌دژ) به چشم میخورد. با توجه به این امر، مطالعاتی جهت بستن سدی بر روی زرینه‌رود در سال ۱۳۲۷ هش توسط بنگاه مستقل آبیاری شروع شد و تا سال ۱۳۳۳ هش ادامه یافت، و از

(۱)Meilhac (۲)Miami (۳)Miami Beach (۴)Biscayne (۵)interfluve

این تاریخ به بعد بررسیها توسط سازمان برنامه دنبال شد؛ و در نتیجه ← سد کورش کبیر و سد انحرافی نوروزلو (nōruzlu) در ۱۵کیلومتری میاندوآب ساخته شد. با احداث این سدها ۸۵٬۰۰۰ هکتار از اراضی دشت میاندوآب به نحو مطلوبی آبیاری خواهد شد. محصولاتش چغندر، غلات، حبوبات، پنبه،کرچک، و خشکبار است. در هفته دو روز بازار عمومی در آن تشکیل میشود.

آثار تاریخی تخت سلیمان درآن قرار دارد. در نزدیکی داش‌تپه (dāš.tappe؛ جه ۵۵۰ سشه ۱۳۴۵ هش؛ ۱۹کیلومتری لغ میاندوآب)، استلی به زبان خلدی موجود است. بر طبق جلد ۴ فرهنگ جغرافیائی ایران میاندوآب یکی از بخشهای شهرستان مراغه را تشکیل میداد، و به موجب تصویبنامه‌ی مهر ماه ۱۳۳۷ هش تبدیل به شهرستان شد.

میان‌دورود (miān.dorud)، دهستان (جه ۴۱٬۵۰۰ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، دارای ۷۰ آبادی. بین رودهای تجن و نکا واقع، و از ل به دریای خزر محدود است. رودهای تجن و نکا مشروبش میکنند. محصولات عمده‌اش برنج، پنبه، غلات، و کنجد است. نام این دهستان در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت میانرود ذکر شده است. آبادیهای مهم آن مشتمل است بر: اسرم (asram؛ جه ۱٬۸۶۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، ۱۸کیلومتری ش ساری، داراب کلا (dārāb.kalā؛ جه ۲٬۱۴۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، ۱۵کیلومتری ج‌ش ساری، و پنبه‌چوله (panbe.cule)، ۱۷کیلومتری ساری، که از سه محله‌ی پنبه چوله‌ی بالا، پنبه چوله‌ی پایین، و چماس‌تپه (camās.tappe) تشکیل شده است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۳ آبادی پنبه‌چوله‌ی بالا، پنبه چوله‌ی پایین (جه ۱۳۵۸)، و چماس‌تپه یا چمازتپه (جه ۴۹۷) آمده است.

میانده (mian.deh)، دهستان (جه ۵٬۳۸۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش طالش دولاب، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۲۴ آبادی. محصولاتش غلات، چای، و مرکبات است. راه آسفالته‌شوسه‌ی بندر انزلی به آستارا از وسط آن میگذرد.

میانده (mian.deh)، ده (جه ۱٬۱۹۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ ۵ کیلومتری ل صومعه‌سرا. رود ماسوله مشروبش میکند. محصولاتش برنج، توتون، و ابریشم است.

میانده، ده (جه ۲٬۲۷۶ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شیبکوه، بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)؛ ۳۵ کیلومتری ج‌ش فسا. محصولاتش غلات و خرما است.

میانرود، دهستان، ساری، ← میان‌دورود، دهستان.

میانرود[1] (miānrud)، رودابه‌ی پرودی که امتداد آن موازی با امتداد عمومی چین‌خوردگیهای زمین است، و بستر خود را در سنگهای نرم، یا ناحیه‌ی پایین‌افتاده‌ی داخل چین‌خوردگی، حفر کرده است (شکل).

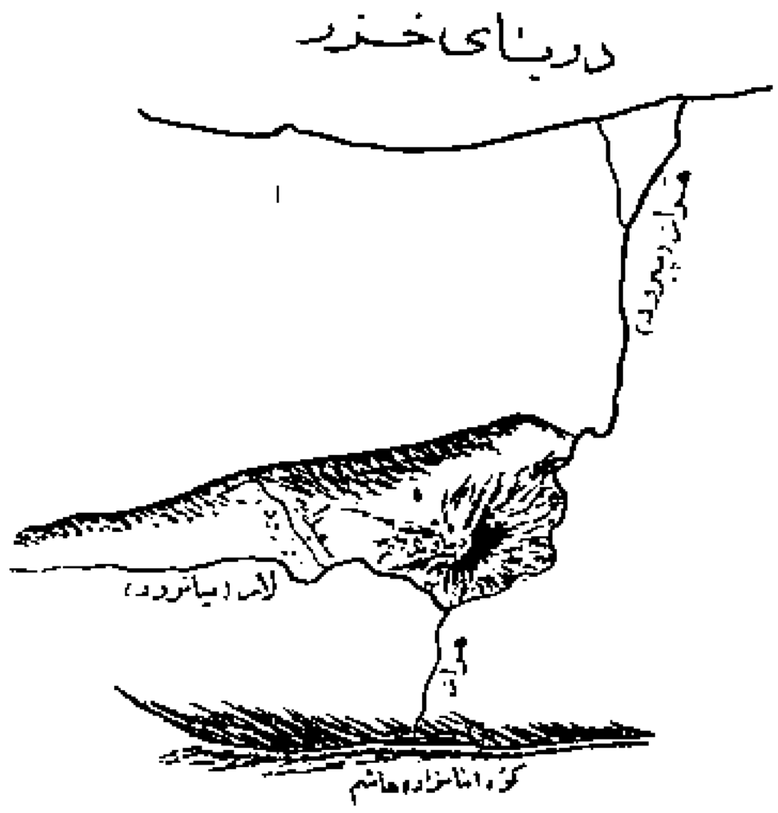

میانرودان (miānrudān)، نام قدیم سرزمین بین رودهای قادربا و نارین.

میانرود سفلی (miān.rude soflā)، دهستان (جه ۵٬۸۸۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم؛ دارای ۱۰ آبادی. رودهای محلی مشروبش میکنند. محصول‌عمده‌اش برنج است. از آبادیهای مهم آن جوربند (jor.band؛ جه ۱٬۰۷۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ج سولده واقع است.

میانرود علیا (miān.rude olyā)، دهستان (جه ۳٬۹۶۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم؛ دارای ۱۴ آبادی. آبادیهای آن در طرفین رود بلده (balada) واقع شده‌اند. محصولاتش غلات، سیب زمینی، و میوه است.

میانسری: ← شاخص سر.

میانسینه: ← قفسه‌ی سینه.

میانطوسی، گیاه، ← مرا فراموش مکن.

میانکاله (miān.kale)، شبه جزیره‌ای به طول ح ۶۰ کم و به عرض ۲٫۵ تا ۶٫۵ کم، ل ایران بین خلیج گرگان و دریای خزر، بوته‌زار، و دارای مراتع وسیع است. شیلات درآن تأسیساتی دارد، از شکارگاههای صفویه به شمار میرفت. آثار ۲ قلعه‌ی نظامی که در زمان ناصرالدین شاه ساخته شده، ومیان‌قلعه نام داشت، هنوز باقی است. در دوره‌ی قاجاریه روسها تبعیدیهای خود را به آنجا میفرستادند؛ نام میان‌قلعه به وسیله‌ی روسها به میانکاله تبدیل، و کم‌کم به تمام شبه جزیره اطلاق شد. جزایر آشوراده که در ش آن قرار داشتند با فرو نشستن آب دریا به میانکاله چسبیده‌اند.

میانکره: ← مزوسفر.

میانکل، ده، قصر شیرین، ← بنیوه، دهستان.

میان‌کنگی (miān.kangi)، بخش (جه ۲۱٬۷۷۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، ل‌ش شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان. از ل و ش به مرز افغانستان محدود است. در دشت واقع شده و گرمسیر است. با نهرهائی منشعب از هیرمند مشروب میشود. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، گلیمبافی، و کرباسبافی دارد. زبان مادری ساکنین آن فارسی مخلوطی با بلوچی و افغانی است.

بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش، بخش میان‌کنگی در جزء شهرستان زابل تشکیل شد، و به موجب تصویبنامه‌ی آبان ماه ۱۳۲۶ هش دهستانهای تاروئی و شهرکی از آن منتزع و تبدیل به بخشی تابع شهرستان زابل شد. فعلاً میان‌کنگی منطبق با دهستان **میان‌کنگی** است. مرکزش اکنون دوستْ محمد (جه ۴۶۰ سشه ۱۳۴۵ هش) است که در ۲۳ کیلومتری ل‌ش زابل، نزدیک مرز افغانستان، قرار دارد و به نام دوست محمد خان نیز خوانده میشود.

در سالهای اخیر که دولت افغانستان برای استفاده‌ی بیشتر از آب هیرمند دست به عملیات عمرانی زده است، خطر کمابی محصول منطقه‌ی سیستان را تهدید میکند. به منظور تأمین آب زراعی این منطقه اقداماتی برای ساختن دو سد انحرافی بر رود هیرمند مورد توجه قرارگرفت. یکی از این سدها به نام سد میان‌کنگی یاکهک (kahak) بود که ساختمانش در ۱۳۲۸ هش شروع شد و در ۱۳۳۵ هش پایان یافت. طول سد کهک ۶۸٫۳ متر و ارتفاع آن ۸٫۳ است. پس از پایان این سد و کانال آن به نام شاه نهرآذر، چون آب مورد نیاز تأمین نشد، اقدامات وسیع دیگری برای تأمین آب زراعی صورت گرفت. در ۱۳۵۰ هش ساختمان شبکه‌ی آبیاری میان‌کنگی شروع شد و قرار بوده است که در ۱۳۵۵ هش پایان یابد. طول کانال اصلی آن ۲۴٫۷ کم و طول کانالهای فرعی ۱۲۰ کم خواهد بود.

میانکوه (miān.kuh)، دهستان (جه ۴٬۲۴۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش چاپشلو، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۴ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات، پنبه، بنشن، میوه، و فراورده‌های دامی است.

میانکوه (miān.kuh)، دهستان (جه ۱۱٬۷۶۰ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۲۹ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات و حبوبات است. از صنایع دستی نساجی دارد. از ییلاقات ساکنین شهر یزد محسوب میشود.

میانکوه، دهستان (جه ۸٬۶۵۶ سشه ۱۳۴۵ هش)، ج بخش اردل، شهرستان بروجن، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال. کوهستانی است. رودهای محلی و چشمه مشروبش میسازند. محصولات عمده‌اش غلات، برنج، و میوه است. جاجیمبافی و قالیبافی دارد.

میانگیر، کشور: ← کشور میانگیر.

میانمرز: ← مزوپوز.

میان‌ولایت (miān.velāyat)، دهستان (جه ۱۱٬۹۹۶ سشه ۱۳۴۵ هش)، ج‌غ بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۹ آبادی. از غ به کوه باخرز (bāxarz؛ ارتفاع ۲٬۵۶۶ متر) محدود است. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و چغندر است. در بعضی از مآخذ به صورت **میان‌ولایت باخرز** نیز آمده است. مرکزش، مشهدریزه (mašhad.rize؛ جه ۱٬۳۱۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری لغ طیبات واقع است.

میان‌ولایت (miān.velāyat)، دهستان (جه ۲۵٬۲۸۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۱۳ آبادی. در دشت واقع شده و هوایش معتدل است. کشف

---

(1) subsequent river

رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، چغندر، پنشن، و میوه است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و کرباسبافی دارد. بنابر مطلع الشمس "بلوک میان‌ولایت در سمت مغرب و شمال شهر مشهد و ابتدای آن از دروازه‌ی بالا خیابان است، و انتهای آن ۳فرسخی چناران که هشت فرسنگ طول آن است. رودخانه‌ی کشف‌رود و شهر طوس ... در این بلوک میباشد همچنین چشمه‌ی گیلاس. جاده‌ی چناران نیز از میان بلوک امتداد یافته است. سیصد و پنجاه قلعه و قریه و مزرعه‌ی آباد حاصلخیز این بلوک را تشکیل داده...".

میان‌ولایت باخرز، دهستان، تربت جام، ← میان‌ولایت.

میانه[1] (miāne)، در آمار، نوعی متوسط. در یک گروه اعداد، عده‌ی اعداد بزرگتر از میانه برابر است با عده‌ی اعداد کوچکتر از آن، مثلاً در گروه اعداد ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۹ میانه ۹ است، و ۳ عدد (۴ و ۵ و ۶) کوچکتر و ۳ عدد (۱۳ و ۱۴ و ۱۹) بزرگتر از میانه‌ی ۹ است.

میانه (miāne)، در مآخذ اسلامی **میانج** (miā-naj)، شهر (جم ۲۸٬۴۴۷ نسم ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، بر ساحل ش رود شهرچای (← قراقوچای)؛ ۱۷۵ کیلومتری جش تبریز. جاده‌ی آسفالته‌ی تهران‌ـ تبریز از آن میگذرد، و فاصله‌اش با راه آهن تهران‌ـ تبریز ۶ کیلومتر است.

شهر میانه چون بر سر راههای آذربایجان قرار گرفته، از قدیم‌الایام یکی از مراکز مهم به شمار میرفته است؛ بنای پل دختر بر رود قزل‌اوزن معرف اهمیت سوق‌الجیشی و تجارت آن است. جغرافیانویسان اسلامی با آن آشنائی داشتند. ابن حوقل در قرن ۴م هق از آن به عنوان شهر پرجمعیتی یاد میکند. مقدسی اهمیت تجارتی آن را متذکر شده است. یاقوت که در قرن ۶م هق این شهر را دیده از آن به خوبی یاد میکند. به گفته‌ی حمدالله مستوفی میانه در زمان وی به قدر دیهی بوده است، ولی همچنان در شبکه‌ی راههائی که مغولها احداث کرده بودند منزلگاه مهمی به شمار میرفت. تسمیه‌ی آن ظاهراً به علت واقع بودن بین زنجان و اردبیل است.

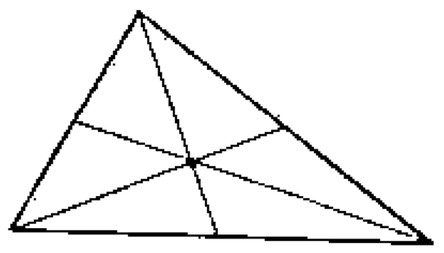
میانه

میانه[1] (miāne)، در مثلث، هر یک از سه قطعه خطی که یک رأس مثلث را به وسط ضلع مقابل وصل کند. سه میانه‌ی هر مثلث از یک نقطه میگذرند که فاصله‌اش از هر رأس برابر ۲/۳ میانه‌ی مرسوم از آن رأس است. مرکز ثقل ورقه‌ی متجانس نازکی به شکل مثلث محل تلاقی سه میانه‌ی آن است.

میانه (miāne)، شهرستان (جم ۱۷۳٬۹۹۸ نسم ۱۳۴۵ هش)، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش شهر **میانه**. محدود است از ل به شهرستانهای سراب و اردبیل؛ از ج به شهرستانهای زنجان و هشترود؛ از ش به شهرستان خلخال؛ و از غ به شهرستانهای هشترود و تبریز. فلاً مشتمل است بر یک بخش حومه. رشته‌کوه بزقوش در حد شمالی آن ممتد، و دارای مراتع سرسبزی است که ییلاق بعضی از ایلات میانه محسوب میشود. رشته کوه قافلانکوه در جش آن قرار دارد که صعب‌العبور و سنگلاخی است، و راه‌آهن و جاده‌ی آسفالته‌ی تهران‌ـ تبریز با ایجاد تونلها و پلها از آن میگذرد. از قراقوچای و ریزابه‌هایش مشروب میشود. محصولاتش غلات، برنج، خشکبار، پنبه، و چغندر قند است. قالیبافی مرسوم است. معادن سرب، منگنز، نمک، و گچ دارد. ده ترکمن چای در آن قرار دارد.

در گذشته با نام گرمرود (garm-rud)، یکی از ولایات ایالت سابق آذربایجان را تشکیل میداد. بر طبق قتکه ۱۳۱۶ هش میانه یکی از بخشهای مراغه بود، به موجب تصویبنامه‌ی دی ماه ۱۳۲۰ هش از مراغه منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان تبریز، و متعاقباً از آن شهرستان جدا و تبدیل به شهرستان شد. آثار تاریخی آن عبارتند از پل دختر و قلعه دختر، که در ۲ کیلومتری ل پل دختر در بالای کوهی بر روی صخره‌ای ساخته شده است، و در اطراف آن آثار باروئی به چشم میخورد؛ این بنا ظاهراً از قرن ۶م هق است.

میاوق (miāvaq)، ده (جم ۱٬۲۰۰ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان برگشلو، بخش حومه‌ی شهرستان ارومیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۱۳ـ کیلومتری ش ارومیه. محصولاتش غلات، توتون، چغندر، و حبوبات است.

میبد (meybod)، دهستان (جم ۲۶٬۱۰۸ نسم ۱۳۴۵ هش)، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۲۱ آبادی. در دشت واقع شده و هوایش تا حدی گرم است. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است. ساختن ظروف سفالی در آن رایج است. مرکزش، **میبد** (جم ۱٬۵۰۵ نسم ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری ج اردکان قرار دارد. جغرافیانویسان قدیم از آن نام برده‌اند. به قول اصطخری در کوره‌ی استخر ۳ جایگاهٔ مسجد آدینه داشتند که یکی میبد بود. در سورة الارض نیز به عنوان یکی از آبادیهای مهم کوره‌ی استخر ذکر شده است. اهمیت و آبادانی آن مربوط به دوره‌ی آل مظفر است، و با انقراض این سلسله میبد نیز صدمات زیادی دید، و قلعه‌ی آن به امر امیر تیمور ویران شد.

میبدی، امیر حسین قاضی میر (meybodi)، فت ۹۱۱ هق، حکیم و متکلم و صوفی و شاعر؛ مت میبد، یزد. تخلص شعری او **منطقی** (manteqi) بود. در شیراز نزد جلال‌الدین دوانی تحصیل علوم کرد. از آثار او است، جام گیتی‌نما (چاپ پاریس، با ترجمه‌ی لاتینی)؛ حاشیه بر تحریر اقلیدس خواجه نصیرالدین طوسی؛ حاشیه بر شرح ملخص قاضی‌زاده‌ی رومی در هیئت؛ شرح شمسیه (چاپ استانبول، ۱۳۲۷ هق)؛ شرح الهدایة الاثیریه (چاپ تهران) در حکمت بر کتاب هدایة الحکمه تألیف اثیرالدین ابهری.

میبدی، رشیدالدین ابوالفضل: ← کشف الاسرار و عدة الابرار.

می‌بَد (maybad)، در عهد ساسانیان به ساقی و شرابدار گفته میشد.

میتاگ‌ـلفلر[2]، **ماگنوس یوستا** (māgnus yēstā mitāg-lefler)، ۱۸۴۶–۱۹۲۷، ریاضیدان سوئدی. در ۱۸۷۷–۸۱ استاد دانشگاه هلسینکی، و از ۱۸۸۱ استاد دانشگاه استکهلم بود. در ۱۸۸۲ مجله‌ی آکتا ماتماتیکا را تأسیس کرد که تا آخر عمر آن را اداره میکرد. در پیشرفت آنالیز ریاضی (قضیه‌ی میتاگ‌ـلفلر) و در معادلات دیفرانسیل خطی سهم عمده دارد.

میتانی[3] (mitāni)، مملکتی باستانی واقع در شرق فرات (تقریباً مطابق ارمنستان کنونی) که آشوریان آن را هانیگالبات[4] (hānigālbāt) مینامیدند. از لحاظ نژادی و تشکیلاتی، مملکت میتانی از انشعابی که در میان هوریالیان اتفاق افتاد، پیدا شد و در ۱۵۰۰–۱۳۶۵ قم رونق داشت. محل پایتخت آن، واسوگانی[5] (vāsugāni)، هنوز معلوم نشده است. با ازدواجهائی که میان فرمانروایان میتانی با مصریان صورت گرفته بود، روابط خوبی با یکدیگر داشتند. در قرن ۱۴م قم، پادشاه میتانی، برای کسب قدرت، دختر دشمن دیرینه‌ی کشور خود پادشاه حتیها را به زنی گرفت. اندکی بعد میتانی مغلوب آشور و ضمیمه‌ی آن شد. هنر میتانی مخلوطی از هنرهای بین‌النهرینی و مصری و اژه‌ای و، جز در سفالهای لعابی ومهرهای استوانه‌ای، فاقد یکنواختی است. نمونه‌هائی از این هنر در موزه‌ی لوور موجود است.

میتاو (mitā)، لتونی، ← یلگاوا.

میتاوا، شهر، لتونی، ← یلگاوا.

میترا: ← مهر، از پروردگاران ایران باستان.

میترائیسم یا مهرپرستی: ← مهر، مهرپرستی.

میترال، دریچه‌ی: ← قلب.

میتران[6]، **فرانسوا** (frānsuā miterān)، ۱۹۱۶–، رجل سیاسی و رئیس جمهور (۱۹۸۱–) فرانسه، مت ژارناک. در جنگ II اسیر، ولی موفق به فرارشد. به جبهه‌ی مقاومت پیوست، و "نهضت ملی مقاومت" را بنیاد گذارد. از ولایت نیور، به عنوان نماینده‌ی "اتحادیه‌ی دموکراتیک و سوسیالیست مقاومت" در مجلس (۱۹۴۶–۵۸، و بعد از ۱۹۶۲) یا به عنوان سناتور (۱۹۵۹–۶۲) انتخاب شد. در سال ۱۹۴۸ وزیر اطلاعات، در سالهای ۱۹۵۰–۵۱ وزیر ماوراء بحار فرانسه، و در سال ۱۹۵۳ وزیر مشاور بود. در همین سال، به علت عدم توافق در باره‌ی سیاست استعماری دولت از پست وزارت استعفا داد. در دولت مندس فرانس وزیرکشور (۱۹۵۴–۵۵)، و در دولت ← گی موله وزیر دادگستری (۱۹۵۶–۵۷) بود. در حوادث ماه مه‌ی سال ۱۹۶۸ آمادگی خود را برای پست ریاست جمهوری در صورتی که ژنرال دوگل استعفا دهد اعلام کرد، و به جبهه‌ی مخالفین ژنرال دوگل پیوست. از آن پس یکی از رهبران اصلی جناح چپ سوسیالیستها

(۱) median (۲) Mittag-Leffler (۳) Mitanni (۴) Hanigalbat (۵) Wassougani (۶) Mitterand

شد. در ۱۹۶۵ رقیب ناموفق ژنرال دوگل در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه شد. در ۱۹۷۱ دبیرکل حزب سوسیالیست فرانسه شد، و باحزب کمونیست فرانسه برنامه‌ی مشترکی برای انتخابات پارلمانی ۱۹۷۳ اتخاذ کرد. به عنوان نامزد مشترک دست چپیها (حزب سوسیالیست، حزب کمونیست، رادیکالهای چپ، و چند سندیکا) برای انتخابات ۱۹۷۴ ریاست جمهوری (مه‌ی ۱۹۷۴) تعیین شد، ولی در دور دوم انتخابات از رقیب خود، ⇐ ژیسکار د/ استن، شکست خورد.

در انتخابات ریاست جمهوری ماه مه‌ی ۱۹۸۱، در دور دوم، بر رقیب خود ژیسکار د/ استن پیروز، و رئیس جمهور فرانسه شد؛ بدین‌ترتیب حکومت ۲۳ساله‌ی (از ۱۹۵۷) گلیستها و دست راستیها (⇐ جمهوری پنجم) پایان پذیرفت و دست چپیها حکومت فرانسه را به دست آوردند.

میتروپولوس[1]، **دمیتری** (dmitri mitropulos)، ۱۸۹۶–۱۹۶۰، رهبر ارکستر و آهنگساز یونانی ـ امریکائی. به کشمهٔ رفت و در ۱۹۳۷ رهبر ارکستر سمفونیک مینیاپولیس شد. در ۱۹۴۹ با مشارکت لیوپولد ستوکوفسکی رهبری ارکستر فیلارمونیک نیو یورک را به عهده گرفت، از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۸ مدیر موسیقی این ارکستر بود. میتروپولوس یک اپرا تصنیف، و بسیاری از آثار باخ را برای ارکستر تنظیم کرده است. در ۱۹۴۶ شارمند کشمهٔ شد.

میتره[2]، **بارتولومه** (bārtolome mitre)، ۱۸۲۱–۱۹۰۶، سیاستمدار و سردار و نویسنده‌ی آرژانتینی، مه بوئنوس آیرس. پس از آنکه، در مخالفت با رژیم دیکتاتوری خ. م. د روساس، ۱۵ سال در اوروگه و دیگر کشورها در تبعید گذراند، به آرژانتین بازگشت، و با سپاهیان خ. خ. د اورکیزا حکومت روساس را بر انداخت (۱۸۵۲). در ۱۸۶۲ به ریاست جمهوری انتخاب شد، و تا ۱۸۶۸ در این سمت باقی بود. در دوره‌ی او وحدت سیاسی کشور انجام گرفت، و اصلاحات آغاز شد.

میتریداتس، نام یونانی مهرداد، شاهنشاهان اشکانی و مهرداد VI (پادشاه پونتوس)، و غیره.

میتریداتیسم[3] (mitridātism)، استعمال کردن زهر، و متدرجاً مقدار زیادتری به‌کار بردن، و خود را به آن عادت دادن، تا آنکه بعدها سم در وجود اثر نکند. منسوب است به مهرداد VI (پدر میتریداتس) پادشاه پونتوس.

میتکیویچ[4] **آدام** (ādām mitskievic)، ۱۷۹۸–۱۸۵۵، بزرگترین شاعر رمانتیک لهستان، که عموماً وی را بزرگترین شاعر و رهبر نهضت رمانتیک و آزادی ملی لهستان میشمرند. در ۱۸۲۳، به علت شرکت در اجتماعات سرّی وطنپرستان، توقیف و به روسیه تبعید شد که از آنجا گریخت (۱۸۲۹). سپس اجازه‌ی مسافرت به اروپای غربی به او دادند، و در لوزان (۱۸۳۹) و پاریس (۱۸۴۰–۴۴) ادبیات تدریس میکرد. در انقلاب ۱۸۴۸، و نیز در جنگ کریمه، نیروهائی برای آزادی لهستان تجهیز کرد. در استانبول از دنیا رفت و استخوانهایش را در ۱۸۹۰ به لهستان منتقل کردند. آثار عمده‌ی او عبارت است از منظومه‌ی حماسی گرآتسینا (۱۸۲۳)، منظومه‌ی درامی جادّی (۱۸۲۳)، منظومه‌ی تاریخی کونراد والنرود (۱۸۲۸) و حماسه‌ی بزرگ پان تادئوش (۱۸۳۴).

میتسوئی[5] (mitsui)، سازمان مالی و صنعتی مهم ژاپن پیش از جنگ II و در اثنای آن. این تراست و تراست دیگر میتسوبیشی[6] (mitsubiši) به ترتیب اولین و دومین خاندانهای مقتدر مالی و صنعتی ژاپنی بودند (← زایباتسو). این دو تراست، با آنکه با یکدیگر و با دیگر دستگاه‌های تجارتی زایباتسو رقابت میکردند، مجموعاً بر حیات اقتصادی ژاپن تسلط داشتند و در ارتقای این کشور به سطحی که پس از اصلاحات دوره‌ی میجی در ۱۸۶۸ بتواند در بازارهای جهانی رقیب کشورهای بزرگ باشد، سهم عمده داشتند. و نیز این دو تراست استخوان‌بندی مالی قدرت نظامی ژاپن را در دهه‌های سوم و چهارم قرن حاضر فراهم آوردند. سازمان میتسوئی توسط تاکاتوشی میتسوئی (tākātošī) در قرن ۱۷م تأسیس شد، و در دهه‌ی ۱۸۷۰ که دولت ژاپن برای صنعتی کردن کشور کومکها و وامها و مزایای فراوانی به آن داد، سابقه‌ی موفقیت‌آمیزی در تجارت و کارهای بانکی پشت سر داشت. این شرکت چندان توسعه پیدا کرد که درآمد خالص آن را در ۱۹۴۰ به یک میلیارد ین (حدود ۳۰۰ میلیون ریال فعلی) تخمین میزدند، و با این همه، سازمانی خانواده‌ای و قبیله‌ای بود. سازمانها و تجارتخانه‌های زایباتسو در دولت ژاپن نفوذ داشتند و گاه نمایندگانی از آنها در هیئت دولت عضویت پیدا میکردند. در ۱۹۳۲ سازمان میتسوبیشی به دولت مانچوکوئو کومک مالی کرد و در عوض در سرزمینهای اشغال‌شده امتیازاتی به دست آورد. سازمان میتسوئی با حزب سیوکای ارتباط نزدیک داشت، و سازمان میتسوبیشی با حزب سیاسی مهم دیگر مینسیتو چنین بود. پس از جنگ II متفقین، برای آنکه کنترول اقتصاد ژاپن از دست افراد خارج شود، به انحلال این تراستها فرمان دادند. ولی در ۱۹۵۵، با اختلاط دوتا از مهمترین جانشینان دستگاه میتسوئی، این سازمان به نام شرکت محدود میتسوئی بوسان (busān) تجدید حیات کرد.

میتسوبیشی: ← میتسوئی؛ زایباتسو.

میتلا[7] (mitlā) [به زبان بومی، = مسکن مردگان]، مرکز دینی زاپوتک، ج‍غ مکزیک. محتملاً در قرن ۱۳م ساخته شده و، بر خلاف اکثر ساختمانهای هرمی امریکای مرکزی، به صورت ساختمانهای افقی کوتاهی است که میدانی را احاطه کرده است. دیوارها، که با گچبری و موزائیک پیچ در پیچ تزیین شده، بیش از ۲۰ شکل گوناگون موضوع واحد کتالکوآتل را نمایش میدهد. میتلا، با اطاقهای زیرزمینی و راهروهای تزیین‌شده با فرسکوهای ظریف، عالیترین صورت هنر معماری زاپوتک را مجسم میسازد، ولی موزائیکها را ازقوم میکستک (mikstek) میدانند که میتلا را تسخیر کرده بودند.

میتلفرانکن: ← فرانکونیا.

میتلند[8]، **جان** (jān meytland)، ملقب به **دیوک آو لادردیل**[9] (*diuk āv lādərdeyl)، ۱۶۱۶–۸۲. سیاستمدار اسکاتلندی. نخست از پیمانگران متعصب بود، ولی بعد به سلطنت‌طلبان پیوست (۱۶۴۷). برای پشتیبانی از چارلز II زندانی شد (۱۶۵۱–۶۰). یکی از اعضای ناموفق گروه کبل بود، و در اسکاتلند نفوذ فراوان داشت.

میتلند[10]، **جیمز** (jeymz meytland)، ملقب به (هشتمین) **ارل آو لادردیل**[11] (*ērl āv lādərdeyl)، ۱۷۵۹–۱۸۳۹، سیاستمدار ومؤلف اسکاتلندی. به عنوان عضو مجلس عوام (۱۷۸۰–۸۹)، طرفدار پرشور حزب ویگ و مخالف جنگهای امریکا و فرانسه بود. از خواستاران محاکمه‌ی هیستینگز بود. در مجلس اعیان، که در ۱۸۰۶ به عضویت آن در آمد، مدتها عضو فعال گروه مخالف دولت و رهبر ویگهای اسکاتلندی بود. بعد از ۱۸۲۰ عضو حزب توری شد. میتلند مقالات سیاسی و اقتصادی بسیاری نوشت، که معروفترین آنها بررسی طبیعت و سرچشمه‌ی ثروت ملی (۱۸۰۴؛ تکمیل و تجدید چاپ در ۱۸۱۹) است.

میتلند[10]، **ویلیام** (wilyām meytland)، ۱۵۲۸؟–۷۳، سیاستمدار اسکاتلندی. وزیر خارجه‌ی ماری استوارت بود، و کوشید که اتحاد اسکاتلند و انگلستان را عملی سازد. پس از ازدواج ماری با باثول، از وی ببرید، ولی بعداً رهبر دسته‌ی طرفدار ماری شد.

میتوز[12] (mitoz؛ فن)، در زیستشناسی، فرایند تقسیم هسته‌ای در یک یاخته‌ی زنده، که به وسیله‌ی آن حاملهای وراثتی، یا کروموزومها به دو دسته‌ی مشابه تقسیم شده هر دسته هسته‌ی جدیدی میسازد. این اصطلاح نخستین بار در ۱۸۸۲ به توسط کالبدشناس آلمانی والتر فلمینگ[13] (wälter fleming؛ ۱۸۴۳–۱۹۰۵) وضع شد. فرایند میتوز اساساً در همه‌ی یاخته‌ها مشابه است، جز اینکه پس از تقسیم هسته‌ای در یاخته‌های حیوانی، سیتوپلاسم در وسط فرورفتگی پیدا میکند و یاخته‌ی اولیه به دو یا چند

نمودار میتوز در یک یاخته‌ی حیوانی

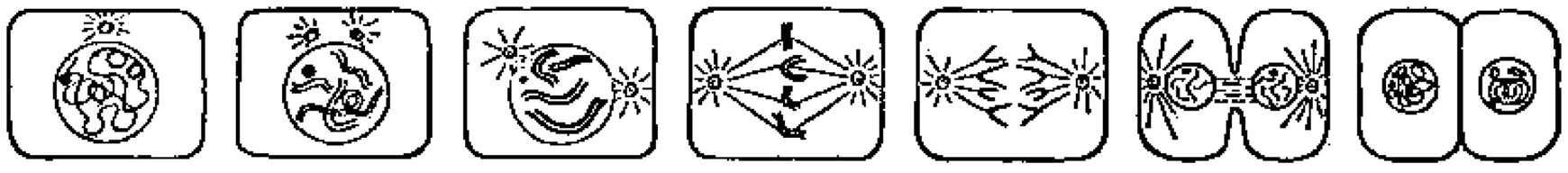

(۱)Mitropoulos (۲)Mitre (۳)mithridatism (۴)Mickiewicz (۵)Mitsui (۶)Mitsubishi (۷)Mitla (۸)Maitland (۹)Lauderdale (۱۰)Maitland (۱۱)Lauderdale (۱۲)mitosis (۱۳)Fleming

یاخته تقسیم میشود، و حال آنکه در یاخته‌های گیاهی یک صفحه‌ی یاخته‌ای میان دو هسته‌ی نوزاد تشکیل شده، و بعد این صفحه به یک جدار یاخته‌ای سلولوزی تبدیل میشود. فرایند میتوز را عموماً میتوان به چهار یا پنج هنگام تقسیم کرد که دنباله‌ی یکدیگرند. در هنگام پروفاز[1] (profāz؛ در شکل، از چپ به راست، مراحل ۱ و ۲ و ۳)، که خود به‌دو هنگام آغاز پروفاز و پایان پروفاز تقسیم میشود، مواد کروماتینی هسته‌ی سلول غلیظ شده قطعات کروموزوم را میسازد که از درازی شکاف میخورند؛ پوسته‌ی هسته از میان میرود و مجموعه‌ی دوک‌مانندی در سیتوپلاسم پدید میآید. در هنگام متافاز[2] (metāz؛ شکل، از چپ به راست، مرحله‌ی ۴) کروموزومها به سوی استوای دوک حرکت می‌کنند. در هنگام آنافاز[3] (شکل، مرحله‌ی پنجم) دو نیمه‌ی هر کروموزوم از هم جدا میشوند وهر یک به یک سر دوک روی میآورد و نیمه‌ها، در دو سر، دو گروه میسازند. در هنگام تلوفاز[4] (telofāz؛ شکل، از چپ به راست، دو مرحله‌ی آخر) پوسته‌ی هسته بر گرد هر یک از ۲ گروه پدید میآید و دو هسته‌ی کامل ساخته میشود که هر یک دارای همان عده کروموزوم است که در هسته‌ی اولیه وجود داشت. عموماً در پایان این هنگام یاخته به دو قسمت تقسیم میشود که هر یک مربوط به یکی از دو هسته‌ی جدید است. گرچه مشاهده‌ی هنگامهای فیزیکی میتوز در زیر میکروسکوب نسبةً آسان است، طبیعت شیمیائی و سینتیک میتوز هنوز بخوبی شناخته نشده است. برای به وجود آمدن یاخته‌های جنسی حیوانی و گیاهی (تخمه و نطفه) که از آمیختن آنها یاخته‌های تخم بارورشده ساخته میشود، تغییرات دیگری موسوم به میوز[5] (meyoz) روی میدهد، تغییرات میتوزی در یاخته‌های رویشی (جسمی) به عمل میآید و با تغییراتی که منجر به پیدایش یاخته‌های جنسی میشود متمایز است؛ و این تغییرات مفصّل در هنگامهائی مانند هنگامهای میتوز رخ میدهد، ولی در میوز عده‌ی کروموزومها به نصف کاهش مییابد (کاهش کروموزومی)، هسته‌های تخمه و نطفه، پس از به هم آمیختن و به وجود آوردن تخم بارور شده، تعداد کروموزومها را به حالت طبیعی رویشی باز میگردانند. یاخته‌های جدیدی که از تخم بارورشده ساخته میشوند همه به طریقه‌ی میتوز به وجود میآید.

میتوکوندریها: ← یاخته یا سلول.

میتووخ[6]، اویگن (oygen mitvox)، ۱۸۷۶–۱۹۴۲، مستشرق آلمانی که، مقارن زمان مرگ، استاد زبانهای سامی دانشگاه برلین بود. در زبانهای حمیری و مسائل مربوط به جنوب عربستان تخصص داشت. کتابهای طرز تکلم حبشی (۱۹۲۶)، مطالعات حبشی، کتیبه‌های حمیری موزه‌ی دولتی برلین (۱۹۳۲)، و کتیبه‌های قدیم جنوب جزیرة العرب (۱۹۳۳) از او است؛ علاوه بر چاپ مجدد تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء تألیف حمزه‌ی اصفهانی، کتاب خاصی در باره‌ی حمزه و تألیفات او به زبان آلمانی منتشر کرد.

میته: ← ذبیحه.

میتیلنه، یونان، ← لسبوس.

میث[7] (miṯ) یا **میث** (mid) [← کاونتی] (۲٬۳۳۹ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۷۱٬۶۱۶)، ش ایرلند، در ایالت لنستر؛ مرکزش شهر تریم[8] (trim؛ در ۱۹۷۱ جه ۱٬۶۹۹). کشاورزی و پرورش گاو اهمیت دارد. مدتها پنجمین ایالت ایرلند محسوب میشد. در تاریخ ایرلند حایز اهمیت است، و دهکده‌ای از آن، ترا، پایتخت شاهان بزرگ ایرلند بود.

میثاق[9] (misāq)، توافقی میان دو یا چند طرف برای اینکه به کاری اقدام یا از انجام دادن‌کاری خودداری کنند. در قرآن و کتاب مقدس و در الاهیات میثاق عبارت از عهد و قرارداد خداوند با فرزندان آدم است بدان صورت که در این کتابها آمده است. در قانون، میثاق عبارت از قراردادی است که امضا یا عملاً در باره‌ی آن توافق شده باشد. اندیشه‌ی میثاق میان خدا و اسرائیل و قومش اساس دین در عهد قدیم است. خدا وعده کرد که اگر مردمان اطاعت او کنند و او را دوست بدارند، به آنان نعمت فراوان ببخشد. در میثاق خدا با نوح (پیدایش ۹) چنین آمده است که خدا وعده کرد که دیگر طوفان نفرستد، و قوس قزح آسمان نشانه‌ی این میثاق است. میثاق بزرگ خدا با قوم اسرائیل، در الاهیات مسیحی به نام میثاق قدیم نامیده می‌شود، چه تصور میکنند که حضرت عیسی برای انجام دادن آن و آوردن میثاق تازه‌ی بهتری آمده بود (متی ۱۷.۵ و ۱۸؛ غلاطیان ۴؛ عبرانیان ۸–۱۰)؛ لفظ عهد که در دو کتاب عهد قدیم و عهد جدید آمده، همان میثاق است. در قرآن الفاظ عهد (مثلاً سوره‌ی بقره ۱۲۵ طه ۱۱۴) و میثاق (مثلاً سوره‌ی بقره ۷۷) برای نشان دادن همین مفهوم مکرر آمده است.

میثم ابن علی ابن میثم: ← ابن میثم.

میجلی[10]، تامس(tāməs mijli)، ۱۸۸۹–۱۹۴۴، شیمیدان امریکائی. در سال ۱۹۲۲ تتراإتیل سرب را کشف کرد، که به عنوان عامل ضد انفجار در موتورهای درونسوز (← **موتورهای با احتراق داخلی**) به پیدایش صنعت بنزین سُرب‌دار انجامید. میجلی تحقیقاتی نیز در سردسازهای شیمیائی و کائوچوی مصنوعی انجام داده است.

میجی[11] (meyji)، در تاریخ ژاپن، عنوان دوره‌ی امپراطوری موتسوهیتو. مقصود از بازگشت ۱۸۶۸ یا بازگشت میجی انقلابی در دستگاه دولتی ژاپن است که رژیم شوگونی (← **شوگون**) را که قرنها بر ژاپن حکمفرما بود برانداخت، و قدرت مطلق را به دست امپراطور داد. از علل انقلاب میتوان تسلیم حکومت شوگونی در مقابل تقاضاهای خارجی (۱۸۵۴)، خصومت خانواده‌های مقتدر، و نارضائی عمومی را نام برد. شوگون وقت (از خاندان **توکوگاوا**) پس از جنگ داخلی کوتاهی تسلیم امپراطور شد (۱۸۶۸). شورش ۱۸۷۷ ساتسوما در هم شکست، و این امر بر قدرت امپراطور افزود. پس از بازگشت ۱۸۶۸، موتسوهیتو دست به اصلاحات اساسی برای نوینسازی و غربیسازی ژاپن زد. ملوک‌الطوایفی بر افتاد؛ اراضی وسیعی که در دست خاندانهای بزرگ بود مسلّی شد؛ به موجب قانون اساسی جدیدی (۱۸۸۹) شکنجه لغو شد؛ خطوط آهن ساخته شد؛ و تقویم ملل مغرب زمین و تدریس زبان انگلیسی در مدارس معمول شد.

میچتا: ← لونیک.

میچرلیش[12]، آیلهارد (āylhārd micerliš)، ۱۷۹۴–۱۸۶۳، شیمیدان آلمانی، متد نوینده. در ۱۸۱۱ به هایدلبرگ رفت، و تمام اوقات خود را صرف زبانشناسی و خصوصاً زبان فارسی کرد. در ۱۸۱۳ به پاریس رفت به این امید که در جزو سفرائی باشد که ناپلئون I به ایران میفرستد؛ اما به علل سیاسی این نقشه عملی نشد. میچرلیش تصمیم به تحصیل علم طب گرفت تا بلکه از این راه بتواند امتیازاتی برای سفر به مشرق‌زمین به دست آورد، و به همین منظور وارد دانشگاه گوتینگن شد، در ضمن تحصیل در دانشگاه گوتینگن، از روی نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی دانشگاه، تاریخی از ایران گرد آورد که در ۱۸۱۴ آن را به زبانهای لاتینی و فارسی منتشر کرد. و نیز در ضمن، به زمینشناسی، شیمی، و فیزیک علاقه‌مند شد، و در ۱۸۱۸ به برلین رفت تا در آزمایشگاه هاینریش فریدریش لینک (link) کار کند. در همین آزمایشگاه تحقیقاتش به کشف اصل همشکلی انجامید (۱۸۱۹). در ۱۸۲۰–۲۱ در استکهلم با برزلیوس به تحقیق پرداخت، و سپس به برلین باز گشت و به‌تدریس شیمی پرداخت. وی توانست دو شکل تبلور برای گوگرد بیابد، که یکی از اولین موارد مشاهده‌شده‌ی دوشکلی در تبلور بوده است. مقالات وی در باب بنزن و تشکیل اترها، و کشف چند اسید نیز حایز اهمیت بوده است.

میچل[13]، جان نیوتن (jān niutən micəl)، ۱۹۱۳– ، دادستان کل (۱۹۶۹–۷۲) کشمکش. از همکاران قضائی ریچارد نیکسن بود، مبارزات انتخاباتی وی را ترتیب داد (۱۹۶۹)، و درمارس ۱۹۷۲ دادستان کل شد. در مارس ۱۹۷۲ در رأس کمیته‌ی انتخاباتی نیکسن قرار گرفت، ولی در ژوئن همین سال، به دنبال ← **ماجرای واترگیت**، استعفا داد. تحقیقاتی که در باره‌ی ماجرای واترگیت صورت گرفت منجر به اتهام، محاکمه، و محکومیت وی شد (۱ ژوئن ۱۹۷۵).

میچل[13]، سایلس ویر (sāyləs wir micəl)، ۱۸۲۹–۱۹۱۴، طبیب، شاعر، و مؤلف امریکائی، و از پیشروان استفاده از روانشناسی در طب. میچل داستانهای تاریخی و روانشناسی هم نوشته است. اولین تحقیقاتش در باره‌ی زهر مار زنگی بوده است که نتیجه‌ی آن را در ۱۸۶۰ منتشر کرد، و اول کسی بود که بیان کرد که زهر مار زنگی یک زهر مضاعف است نه یک زهر ساده.

میچل[13]، مارگریت(mārgərit micəl)، 1900؟–۴۹، بانوی داستاننویس امریکائی، متد آتلانتا. در کتاب بر باد رفته (۱۹۳۶؛ جایزه‌ی پولیتسر

(۱)prophase (۲)metaphase (۳)anaphase (۴)telophase (۵)meiosis (۶)Mittwoch (۷)Meath (۸)Trim
(۹)covenant (۱۰)Midgley (۱۱)Meiji (۱۲)Mitscherlich (۱۳)Mitchell

۱۹۳۷؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، که تصویری از جنگ داخلی و دوره‌های نوسازی در آتلانتا و اطراف آن است، قدرت عظیم بیان و توصیف وی مشهود است. این داستان و فیلم آن (۱۹۳۹) پیوسته مورد توجه عامه بوده است.

میچل[1]، **وسلی کلر** (wesli kler micəl)، ۱۸۷۴–۱۹۴۸، اقتصاددان امریکائی، استاد دانشگاههای کالیفرنیا و کولومبیا. در بسیاری از کمیته‌های دولتی شرکت داشت و ریاست کمیته‌ی تمایلات اجتماعی (۱۹۲۹–۳۳) با او بود، و در تأسیس دفتر ملی پژوهش اقتصادی کوشید. اقتصاددان بزرگی بود، و بسیاری از اصول اقتصاد سنتی را رد کرد و به تحلیل سازمانی متکی بر اصول روانشناسی رفتاری روی آورد. پژوهش اصلی وی در "حلقه‌ی سوداگری"[2] (مراحل مختلف از رواج و بحران و کسادی و بهبود که در تجارت پیش میآید) بود، و کتاب عمده‌اش حلقه‌های سوداگری است.

میچل[3]، **ویلیام** (wilyām micel)، ۱۸۷۹–۱۹۳۶، فرمانده امریکائی، متولد نیس، فرانسه. در جنگ اسپانیا و امریکا، در شورش فیلیپین، و در جنگ جهانی I در فرانسه در دوران فرماندهی نیروی هوائی (۱۹۱۷–۱۸)، خدمت کرد. مدافع فکر ایجاد یک نیروی هوائی وسیع و مستقل بود. انتقادات وی از جنگ و نیروی دریائی او را به دادگاه نظامی کشانید (۱۹۲۵)، که محکوم و برای مدت ۵ سال از خدمت محروم شد. مؤلف نیروی هوائی ما (۱۹۲۱) و راههای هوائی (۱۹۳۰) است.

میچم: ← مرتن، کوی، لندن بزرگتر.

میچنر[4]، **جیمز البرت** (jeymz albərt micənər)، ۱۹۰۷– ، نویسنده و مربی امریکائی، متولد نیو یورک. تجربیات وی در نیروی دریائی در جنگ جهانی II مایه‌ای برای کتابش، داستان‌های جنوب اقیانوس کبیر (۱۹۴۷؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر)، فراهم آورد که کمدی موزیکال جنوب اقیانوس کبیر و سپس یک فیلم سینمائی از آن اقتباس شد؛ آثار دیگرش، بازگشت به بهشت (۱۹۵۱)؛ پلهائی بر توکیو (۱۹۵۳)؛ داستانی مربوط به جنگ کره؛ سایونارا (۱۹۵۴)؛ و هاوائی (۱۹۵۹).

میچوآکان[5] (micoakān)، ایالت (۶۰٬۰۹۳ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۲٬۳۴۱٬۵۵۶)، غ مکزیک. میچوآکان، که کوههای سیرا مادره‌ی غربی و رشته کوه آتشفشانی شرقی–غربی مکزیک مرکزی آن را احاطه کرده، از قلب، به سمت لبش، تا فلات مرکزی ممتد است. مرکزش مورلیا است. رود لرما[6] (lerma) و دریاچه‌ی چاپالا مرز شمالی آن با خالیسکو، و ریو دلاس بالسای[7] (rio de läs bälsäs) مرز جنوبی آن با ایالت گررو است؛ تنوع آب و هوا و خاک این ناحیه بیشتر آن را به صورت ایالتی کشاورزی در آورده است. نیشکر و قهوه و وانیل و توتون و غلات در آن کشت میشود و پرورش گاو وگوسفند رواج دارد. از جنگلهای آن چوبهای صنعتی به دست میآید. استخراج معدن صنعت برجسته‌ی این ایالت است؛ کانیهای عمده‌ی آن طلا و نقره است، ولی سرب و شنجرف و آهن و مس و گوگرد و زغال سنگ و نفت نیز استخراج میشود. بندر مهمی بر کنار فکب ندارد. دیدار دریاچه‌ی پاتسکوارو[8] (pätskuäro) و آتشفشان پاریکوتین برای جهانگردان جالب توجه است. میچوآکان در انقلاب بر ضد تسلط اسپانیا و تلاشهای برای آزادی پس از آن سهم مهم داشته است.

میچورین[9]، **ایوان ولادیمیرویچ** (ivän vlädimirovic micurin)، ۱۸۵۵–۱۹۳۵ باغبان و گلکار روسی. شهرتش بیشتر به خاطر آزمایشهائی است که برای تولید درختان میوه‌ی بهتر از طریق پیوند زدن صورت داده است. نظریه‌ی او آن است که از راه پیوند زدن میتوان تغییرات قابل انتقال ارثی در نباتات پدیدآورد، و این نظریه به وسیله‌ی لیسنکو و پیروانش مورد مطالعه و تأیید قرار گرفت، و در ۱۹۴۸ کمیته‌ی مرکزی تجشم از آن پشتیبانی کرد.

میچیسلاف[10] I، فرمانروای لهستان: ← پیاست.

میچیسن[11]، **نیومای** (neyomāy micisən)، ۱۸۹۷– ، بانوی نویسنده‌ی بریتانیائی؛ متولد اسکاتلند، دختر ج. س. هالدین. انواع مختلف داستان در موضوعهای گوناگون نوشته است، داستانهائی مربوط به یونان و روم قدیم، همچون گوسالهای نر (۱۹۴۵)؛ داستانهای خیالی، همچون گریم و الدها (۱۹۵۴)؛ و داستانهای مستند در باره‌ی اسکاتلند و افریقا، همچون جاده‌ی قو (۱۹۵۴). درامور حکومت محلی اسکاتلند فعالیت دارد.

میخا، در کتاب مقدس، ← میکاه.

میخائیل، فرشته، ← میکائیل.

میخائیل[12] (mixail)، رومانیائی میهای (mihāy)، ۱۹۲۱– ، شاه (۱۹۲۷–۳۰، ۱۹۴۰–۴۷) رومانی. پدرش، پرنس کارول (بعداً کارول II)، در ۱۹۲۵ از حق جانشینی خود چشم پوشید و میخائیل جوان پس از مرگ فردیناند II با داشتن نایب‌السلطنه‌ای به تخت نشست. ولی در ۱۹۳۰ پدرش بار دیگر به عنوان شاه باز گشت. در ۱۹۴۰ که کارول II از سلطنت استعفا کرد، میخائیل دوباره شاه شد. در ۱۹۴۴ دیکتاتوری یون آنتونسکو را بر انداخت و با متفقین پیمان آتش‌بس امضا کرد (← رومانی). دشواریهای فراوانی که با دولت ائتلافی تحت استیلای کمونیستها پس از جنگ II پیدا کرد، او را به استعفا و خروج از کشور وا داشت (دسامبر ۱۹۴۷). در ۱۹۴۸ با پرنسس آن بوربون–پارما (ān burbon pārmā) ازدواج کرد.

میخائیل[13] I (mixail-) یا **میخائیل رانگابه** (rängābe)، فت ح ۸۴۵، امپراطور (۸۱۱–۱۳) روم شرقی، داماد نیکفوروس I. با تمثال‌شکنی مخالفت ورزید. تئودوروس ستودیومی را از تبعید خلاص کرد. در جنگ با بلغارها شکست خورد و از سلطنت خلع و تبعید شد. لئوی V به جای او نشست.

میخائیل[14] II، معروف به **الکن**، فت ۸۲۹، امپراطور (۸۲۰–۲۹) بیزانس. از مردم فروگیا بود، و با امپراطور لئوی V، که در رسیدن به سلطنت به او کمک کرده بود، جنگید. لئو او را به خاطر رهبری دسیسه‌ای زندانی کرده بود، ولی توطئه‌گران لئو را کشتند و میخائیل را بر تخت نشاندند. در نزاع میان تمثال‌شکنان و تمثال‌پرستان بیطرف بود، ولی شخصاً به تمثال‌شکنی تمایل داشت. مسلمانان در ۸۲۴ جزیره‌ی کرت را از تصرف او بیرون آوردند و سپس به حمله‌ی به جزیره‌ی سیسیل پرداختند (۸۲۷). پس از وی پسرش تئوفیلوس جانشینش شد.

میخائیل[14] III، معروف به **مست**، ۸۳۶–۶۷، امپراطور (۸۴۲–۸۶۷) بیزانس، پسر و جانشین تئوفیلوس (← بیزانس، امپراطوری، جدول) و نواده‌ی میخائیل II. کودکی او مصادف بود با بر افتادن قطعی تمثال‌شکنی و آزار و شکنجه‌ی سخت بیالله. میخائیل چون به سن رشد رسید، اداره‌ی مملکت را به دائی باکفایت خود، بارداس[15] (bärdäs؛ فت ۸۶۶) سپرد، و بارداس قدیس سیریل و قدیس متودیوس را برای تبلیغ مسیحیت به میان اسلاوها فرستاد، و بوریس I بلغارستان به دین مسیح در آمد. حمله‌ی عربها و مسلمانان به سیسیل ادامه داشت، ولی پیشرفت آنان در ش موقتاً متوقف شد (۸۶۳). در ل روس‌ها را شکست داد (۸۶۰–۶۱). میخائیل نزدیکان خود را از میان اشخاص مشکوک انتخاب می‌کرد، و یکی از آنان، باسیلیوس I در ۸۶۶ بارداس و سال بعد میخائیل III را کشت و خود امپراطور شد. در سالهای آخر سلطنت میخائیل III، شقاق دینی توسط بطرک فوتیوس تسریع شد.

میخائیل[16] IV، معروف به **پافلاگونیائی** (päflagoniä'i)، فت ۱۰۴۱؛ امپراطور (۱۰۳۴–۴۱) بیزانس، برخاسته از خاندانی پست. توسط برادرش یوحنا، که از خواجگان دربار امپراطور زوئه بود، به دربار راه یافت و زوئه عاشق او شد و پس از شوهرش، رومانوس III، به همسری او درآمد. میخائیل IV، باوجود ابتلای به صرع، مرد مقتدری بود و در مقابله‌ی با قدرت اشراف زمیندار و استحکام مرزها سخت کوشید. فتنه‌ی بلغارها را فرو نشاند، ولی از زخم مهلکی که بر داشته بود در گذشت.

میخائیل[16] V، معروف به **بطانه‌ساز** (batäne-säz؛ لقب از شغل پدرش که با بطانه درز کشتیها را میگرفت)، فت پس از ۱۰۴۲، امپراطور (۱۰۴۱–۴۲) بیزانس، برادرزاده‌ی میخائیل IV پافلاگونیائی. امپراطور زوئه در سالخوردگی او را به فرزندی قبول کرد، و پس از مرگ میخائیل تاج بر سر او نهاد. این‌کوشش برای نگاه داشتن تاج و تخت در خاندان پافلاگونیائی، به علت سیاست ابلهانه‌ی میخائیل، بی‌نتیجه ماند که عمویش، یوحنا، و نیز ولینعمت خود زوئه را به دیری تبعید کرد و سبب ایجاد شورشی در قسطنطنیه شد. میخائیل با آنکه زوئه

---

(۱)Mitchell (۲)business cycle (۳)Mitchell (۴)Michener (۵)Michoacán (۶)Lerma (۷)Rio de las Balsas (۸)Pátzcuaro (۹)Michurin (۱۰)Mieczyslaw (۱۱)Mitchison (۱۲))Michael (۱۳)Michael Rangabe (۱۴)Michael (۱۵)Bardas (۱۶)Michael

را باز گرداند، مخالفانش او را خلع و کور کردند.

میخائیل[1] VI (mixāil)، ملقب به **سربازنما**، امپراطور (۱۰۵۶–۵۷) بیزانس، افسر سالخورده‌ای بود که آخرین فرمانروای مقدونی، امپراطور تئودورا (← زوئه)، اندکی پیش از مرگ، او را انتخاب کرده بود. به عنوان نماینده‌ی دربار، نتوانست بر اشراف نظامی مسلط شود که او را خلع کردند و فرماندهی به نام اسحاق I کومننوس را به جای او نشاندند.

میخائیل[1] VII، معروف به **دوکاس** (dukās)، امپراطور (۱۰۷۱–۷۸) بیزانس؛ پسر ارشد قسطنطین X. دوکاس به هنگام مرگ (۱۰۶۷) پدرش صغیر بود و مادرش نایب‌السلطنه شد و به عقد ازدواج رومانوس IV فرمانده سپاه در آمد. پس از شکست رومانوس از سلجوقیان (۱۰۷۱)، به پایمردی للهی دانشمند میخائیل، میخائیل پسلوس[2] (psellus)، حزب دربار میخائیل VII را پادشاه مستقل روم شرقی اعلام کرد. جوانی اهل کتاب بود و از فنون رهبری نظامی آگاهی نداشت و زیر نفوذ سرداری به نام نیکفوریتزس[3] (nikeforitzes) قرارگرفت، و پسلوس مغضوب شد. قحطی و گرانی سبب بروز شورشی در پایتخت شد و دو سردار رقیب، نیکفوروس بروئنیوس (nikeforus bruenius) و نیکفوروس بوتانیاتس[5] (botāneyātes) مدعی تاج و تخت، به قسطنطنیه تاختند؛ میخائیل استعفا کرد و راهب شد، و بوتانیاتس وارد پایتخت شد و به نام نیکفوروس III تاج بر سر نهاد (۱۰۷۸).

میخائیل[6] VIII، معروف به **پالایولوگوس** (pālāyologus)، ۱۲۲۴–۸۲، امپراطور (۱۲۶۱–۸۲) بیزانس، نخستین امپراطور از سلسله‌ی **پالایولوگوس**. با فراهم آوردن اسباب قتل نایب‌السلطنه‌ی یوحنای IV، خود نایب‌السلطنه (۱۲۵۹)، و اندکی بعد شریک در امپراطوری شد. میخائیل سپس به امپراطوری لاتینی قسطنطنیه که در شرف از هم پاشیدن بود لشکر کشید و پایتخت آن را از تصرف امپراطور بودوئن II بیرون آورد (۱۲۶۱). امپراطوری بیزانسی بار دیگر احیا شد و پطرک تاج بر سر میخائیل نهاد. کمی بعد یوحنای IV را کور و زندانی کرد. بقیه‌ی عمر او به جنگ با سلجوقیان و شارل I ناپل و سیسیل گذشت. یک حمله‌ی بلغارها را دفع کرد (۱۲۷۲). برای تقویت خود در مقابل شارل I، گاه با ونیز و گاه با جنووا عقد اتحاد میبست. با پاپ گرگوریوس X برای یکی کردن کلیساهای شرقی و غربی مذاکره کرد، و در ۱۲۷۴ نمایندگان او در دومین شورای جامع لیون به تفوق روحانی پاپ اعتراف کردند. ولی در ۱۲۸۱ پاپ مارتینوس IV، که از طرفداران شارل I ناپل بود، باتکفیر میخائیل وحدت کلیسائی شرق و غرب را، درآن هنگام که قوای شارل I و ونیز به اپیروس حمله‌ور شده بودند، از میان برد. تاج و تخت میخائیل VIII از برکت نماز شامگاهان سیسیل (۱۲۸۲)، که قدرت شارل را بر انداخت، برای او محفوظ ماند. میخائیل سیاستمداری باهوش بود و بی‌شک در توطئه‌ی سیسیل بر ضد شارل I دست داشت. زندگینامه‌ای به قلم خودش از او باقی مانده است. پسرش آندرونیکوس II جانشینش شد.

میخائیل[6] IX، معروف به **پالایولوگوس** (pālāyologus)، ح ۱۲۷۷–۱۳۲۰، پسر آندرونیکوس II (← میخائیل VIII) بود که در ۱۲۹۵ او را در امپراطوری شریک خود کرد، ولی میخائیل IX پیش از پدر از دنیا رفت. دو بار (۱۳۰۲ و ۱۳۱۰) بر سر سربازان مزدور به جنگ با ترکان رفت، ولی کاری از پیش نبرد.

میخائیل الکن: ← میخائیل II، بیزانس.

میخائیل اوبرنوویچ[7] (mixāil obrenovic)، ۱۸۲۳–۶۸، امیر (۱۸۳۹–۴۲، ۱۸۶۰–۶۸) صربستان، پسر میلوش، مؤسس سلسله‌ی اوبرنوویچ. در ۱۸۳۹ به جانشینی برادرش میلان اوبرنوویچ به فرمانروائی رسید، اما تلاشهائی که برای اصلاحات به عمل آورد موجب خلع وی شد (۱۸۴۲)، و آلکساندر کارازرژویچ به جایش نشست. در ۱۸۵۸ پدر میخائیل، میلوش، به کومک روسها و ترکهای عثمانی به سلطنت باز گشت و آلکساندر برکنار شد. پس از مرگ (۱۸۶۰) میلوش، میخائیل دوباره به امارت رسید. میخائیل اوبرنوویچ، که مردی تحصیل کرده و سفر-دیده بود، در صدد بر آمد که بالکان را بر ضد عثمانی با خود متحد سازد. با کومک قدرتهای بزرگ توانست سپاهیان عثمانی را از صربستان بیرون کند (۱۸۶۷)، و با مونتنگرو و رومانی و یونان اتحادیه‌ای تشکیل داد که هدف آن استقلال کامل از عثمانی بود. عاقبت به دست اعضای دار و دسته‌ای که طرفدار بازگشت آلکساندر کارازرژویچ بودندبه قتل رسید. میلان I جانشینش شد.

میخائیل بطانه‌ساز: ← میخائیل V، بیزانس.

میخائیل پافلاگونیائی: ← میخائیل IV، بیزانس.

میخائیل پالایولوگوس: ← میخائیل VIII؛میخائیل IX.

میخائیل دلیر[8] (mixāil)، فت ۱۶۰۱، امیر (۱۵۹۳–۱۶۰۱) والاکیا، ترانسیلوانی (۱۵۹۹–۱۶۰۰)،و مولداوی (۱۶۰۰). چون برای رسیدن به امارت والاکیا وام فراوان گرفته و به باب عالی پرداخته بود، برای خلاص شدن از دست طلبکاران ترک خود آنان را به کاخش دعوت کرد و همگی را کشت. عمل وی در سراسر والاکیا مورد تقلید قرار گرفت و به نام "نماز شامگاهان والاکیائی" معروف شد. چندین بار نیروهای ترک را که برای مجازات وی اعزام شده بودند، به کومک زیگیسموند باتوری، امیر ترانسیلوانی، شکست داد. در ۱۵۹۶ سلطان عثمانی با وی صلح کرد و والاکیا را عملاً مستقل شناخت. میخائیل پس از آن آهنگ تسخیر ترانسیلوانی کرد و پس از شکست دادن کاردینال باتوری، جانشین زیگیسموند، آنجا را گرفت (۱۵۹۹)؛ میخائیل این لشکرکشی و نیز لشکرکشی به مولداوی (۱۶۰۰) را به نام امپراطور رودولف II انجام داد، در صورتی که امپراطور با این اعمال مخالف بود. بدین ترتیب سراسر رومانی تحت فرمان او در آمد. دشمنی وی با اشراف‌زادگان مجار در ترانسیلوانی سبب شورشی در آن ناحیه شد که سربازان امپراطوری در مجارستان به آن مدد میرساندند. میخائیل شکست خورد و گریخت، و در وین خود را به دربار امپراطور معرفی کرد و مورد عفو قرار گرفت ومجدداً به فرمانروائی ترانسیلوانی منصوب شد. در بازگشت، زیگیسموند را، که بار دیگر به ادعای امارت بر خاسته بود، شکست داد، ولی اندکی بعد به دستور ژنرال امپراطوری، باستا (bāstā)، او را کشتند. پس از مرگش والاکیا و مولداوی بار دیگر به تصرف عثمانی درآمد و ترانسیلوانیا به اتریش تعلق گرفت. میخائیل با آنکه قهرمان ملی رومانی بود، در وضع مالیاتهای سنگین بر اتباعش از ترکان عثمانی هم بیشتر به مردم ستم میکرد.

میخائیل دوکاس: ← میخائیل VII، بیزانس.

میخائیل رانگابه: ← میخائیل I ، بیزانس.

میخائیل رومانوف[9] (mixāil romānof)، ۱۵۹۶–۱۶۴۵، نخستین تزار (۱۶۱۳–۴۵) روسیه از سلسله‌ی رومانوف، که بعد از بیرون کردن لهستانیها از مسکو به تخت سلطنت رسید و به دوران آشوب خاتمه داد. پسرش، آلکسی میخایلوویچ جانشینش شد. نیز ← دمیتری.

میخائیل سربازنما: ← میخائیل VI، بیزانس.

میخائیل مست: ← میخائیل III، بیزانس.

میخائیل ویسنیوویتسکی، شاه لهستان، ← یان کازیمیر.

میخانه: ← صائب تبریزی.

میخانه یا **می و میخانه:** ← زلالی خوناری.

میخانه (meyxāne)، تذکره‌ای شامل ترجمه‌ی احوال ساقی‌نامه‌سرایان و ساقی‌نامه‌های ایشان، از ملا عبدالنبی فخرالزمانی. مؤلف، نوشتن کتاب را در ۱۰۲۳ یا ۱۰۲۴ هق که در اجمیر بوده آغاز کرده، و در ۱۰۲۸ هق به نام سردار خان خواجه یادگار، از امرای جهانگیر به پایان برده است. خود مؤلف، بعد از ۱۰۲۸ هق، تجدید نظری در کتاب کرده، ۱۸ ترجمه‌ی دیگر بر آن افزوده، و ساقی‌نامه‌هائی را که پیشتر به اجمال ذکر کرده بود، به تفصیل آورده است. از خصوصیات میخانه تفصیل بیشتر در شرح احوال شعرای مذکور نسبت به تذکره‌های دیگر، دقت در تحقیق سوانح زندگی و پایه‌ی شعری هر شاعر و معاصران هر یک، و ذکر مآخذ تحقیق است. گذشته از این، برخی از ترجمه‌ها واشعاری را که در کتاب آمده است، در جای دیگر نمی‌توان یافت. میخانه، نخست در ۱۹۲۶ به اهتمام محمد شفیع در لاهور چاپ سنگی شده است و در ۱۳۴۰ هش بار دیگر با تصحیح و تنقیح و حواشی و اضافات و توضیحات، بر اساس دو نسخه‌ی خطی تازه (از متن تجدید نظرشده و شامل اضافات مؤلف پس از ۱۰۲۸ هق) و نسخه‌ی چاپ لاهور، به کوشش احمد گلچین معانی در تهران

(۱)Michael (۲)Psellus (۳)Nicephoritzes (۴)Nicephorus Bryennius (۵)Nicephorus Botaneiates (۶)Michael (۷)Michael Obrenovich (۸)Michael the Brave (۹)Michael (Romanov)

چاپ شده است.

میخایلوویچ[1]، درازا (drājā mixāylovic)، صربستانی میهایلوویتی (mihāylovity)، ۱۸۹۳؟–۱۹۴۶، مرد جنگی یوگوسلاویائی. همراه چتنیکها (cetnik)، که چریکهای صرب بودند، در جنگ I در نبردهای بالکان جنگید و، پس از فتح (۱۹۴۱) یوگوسلاوی در جنگ II، ریاست نیروهای چتنیک، که از نو تشکیل شده بود با او بود. عملیات موفقیت‌آمیز وی سبب شد که به رتبه‌ی ژنرالی برسد و در حکومت یوگوسلاوی آزاد عنوان وزیر جنگ پیدا کند (۱۹۴۲). وی که ناسیونالیست صرب و در سلطنت‌طلبی استوار بود، بزودی با هواداران مارشال تیتو در افتاد. نیروهای وی بتدریج تحلیل می‌رفت، در صورتی که نیروهای تیتو پیوسته رو به افزایش بود، و در ۱۹۴۴ متفقین از پشتیبانی او خودداری کردند و شاه پطر II (یوگوسلاوی)، برخلاف میل خود، او را عزل کرد. میخایلوویچ با نیروهای اندکی که در اختیار داشت به جنگهای ضد پارتیزانی مشغول شد، ولی به دست قوای تیتو گرفتار آمد و به اتهام خیانت محاکمه و محکوم به اعدام شد. دلایل گواهی میدهد که میخایلوویچ، که کمونیستها را خطری بزرگتر از خطر محور تصور میکرد، گاهگاه با سازش با دشمن بر ضد تیتو به اقداماتی دست میزد، ولی حکم اعدام او، بیش از آنکه مبتنی بر گناه واقعی او صادر شود، بنا بر ملاحظات سیاست داخلی صادر شد.

میخک[2] (mixak)، (*Syzygium aromaticum* یا *Eugenia aromatica*)، درخت پیوسته‌سبز جزایر ادویه، و غنچه‌های نشکفته‌ی آن، که از ادویه‌ی غذائی معتبر است.

تاریخ

قرنها پیش از میلاد مسیح، سفیرانی از جاوه به دربار چین، میخک با خود همراه بردند تا هنگام سخن گفتن با امپراطور چین در دهان خود داشته باشند و نفسشان معطر شود. ساکنان ج عربستان، پیش از زمان تاریخ مدوّن، به سواحل قهذ سفر میکردند تا انواع ادویه را برای بازرگانی به عربستان و از آنجا به اسکندریه و بنادر دیگر مدیترانه برسانند. امپراطوریهائی با تجارت ادویه روی کار آمد. مملکت ونیز که زمانی بر مدیترانه استیلا داشت، از عربها برای آنکه بتوانند با اروپا تجارت کنند باج میگرفت. هنگامی که دریانوردان پرتغالی راه دماغه‌ی امید نیک ج افریقا را یافتند و امپراطوریی در شرق دور تأسیس کردند، ونیز سقوط کرد، و یک قرن بعد هلندیان جانشین پرتغالیان شدند.

در اواخر قرون وسطی، اروپا برای تحصیل ادویه به خاورزمین نیازمند بود، و میخک و دیگر ادویه برای حفظ خوراک و معطر کردن و آراستن آن به کار میرفت. پرورش میخک تقریباً منحصر به سرزمین اندونزی بود. در اوایل قرن ۱۷م هلندیان نقشه‌ای طرح کردند تا میخک را از همه‌ی جزایر اندونزی، جز آمبون و ترناته، ریشه‌کن کنند و از این راه بهای آن را بالا ببرند. درنیمه‌ی دوم قرن ۱۸م فرانسویان دزدانه میخک و کشت آن را از هند شرقی به جزایر قهذ و قاره‌ی جدید انتقال دادند. انحصار هلندی شکست و میخک فراوان شد. در ۱۷۶۸ که تکثیر نهال میخک توسط هلندیان ممنوع شد، ۱٬۵۰۰ تن میخک در تجارتخانه‌های باتاویا و مقدار کافی در هلند موجود بود که کفاف ۱۰ سال مصرف اروپا را میداد. هنوز هم میخک از اندونزی صادر میشود، ولی مرکز عمده‌ی تولید آن زنگبار و ماداگاسکار است.

ارتفاع درخت میخک بندرت به ۱۵ متر میرسد. برگهای غده‌دار آن کوچک و ساده و متقابل است. تکثیر درخت میخک به وسیله‌ی تخم صورت میگیرد، و نهالستان را با سایه‌بانی محافظت میکنند. از یک درخت تا ۳۵ کیلو میخک خشک به دست میآید. گل دادن درخت از سال پنجم آغاز میشود، و محصول را یک بار در اواخر تابستان و بار دیگر در زمستان می‌چینند. بتدریج که غنچه‌ها رنگ سرخ پیدا می‌کند آنها را از درخت میچینند و در آفتاب میخشکانند. در میخک خشک‌شده، چهار سبز برگ مشخص آن را میتوان در پایه‌ی غنچه‌ی خشکیده مشاهده کرد.

میخوارگی[3]، فنس الکولیسم (alkolism)، هوس دائم آشامیدن نوشابه‌ی الکلی، از قبیل شراب، عرق، و غیره، و حالی که از این آشامیدن ناشی میشود. شکل حاد آن (مستی) ناشی از اثر الکل بر مراکز عصبی است. شکل مزمن نتیجه‌ی تغییرات و اختلالهای ساختمان و اعمال بافتهای بدن و روان بر اثر الکل است، و از علائم بی‌ثباتی روانی است.

میخی، خط: ← خط میخی.

مید[4]، جورج هربرت (jorj hërbərt mid)، ۱۸۶۳–۱۹۳۱، فیلسوف و روانشناس اجتماعی امریکائی. در هاروارد، کشمت، و سپس در آلمان تحصیل کرد. از فلسفه‌ی هگلی متأثر شد، ولی مانند همکارش جان دیوئی از این فلسفه دوری جست و پیرو مذهب اصالت عمل استادش ویلیام جیمز شد. در ۱۸۹۱–۹۳ استاد دانشگاه میشیگان و از آن پس تا زمان مرگش استاد دانشگاه شیکاگو بود. تحقیقات خود را مصروف ساختن و پرداختن یک روانشناسی اجتماعی (← روانشناسی) علمی و اختباری کرده بود. با تکیه بر واقعیتهای زیستشناسی تکاملی، کوشید تا این امر را توضیح دهد که چگونه ذهن آدمی و "خود" و خودآگاهی به وجود میآید. دو فرض اساسی اندیشه‌ی وی عبارت بود از: (۱) پدیده‌های عقلی را میتوان بر پایه‌ی امور رفتاری و بدون وابستگی به چیزی که مشاهده‌ی علمی به آن راه نداشته باشد توضیح داد؛ و (۲) انواع کاملاً تازه‌ای از پدیده‌ها در طول مدت فرایند تکاملی آشکار میشود که نمیتوان آنها را به علتهای آنها در گذشته ارجاع داد. برای زبان و مسائل ارتباطی میان افراد اهمیت خاص قائل بود و کلید ظهور "خود" و شخصیت و تکامل قدرت تفکر را در آنها میدانست. بیشتر نوشته‌های وی به صورت مقاله و اظهار نظر در باره‌ی کتابها بوده و پس از مرگ وی مجموعه‌هائی از آنها منتشر شده است، فلسفه‌ی زمان حال (۱۹۳۲)، ذهن، خود، و اجتماع (۱۹۳۴)، و فلسفه‌ی عمل (۱۹۳۸).

مید، دریاچه‌ی: ← هوور، سد.

مید[5]، مارگریت (märgərit mid)، ۱۹۰۱–۷۸، بانوی مردمشناس امریکائی، استاد مردمشناسی دانشگاه کولومبیا. نتیجه‌ی نخستین تحقیقات مردمشناسی مید در جزایر ساموآ (۱۹۲۵–۲۶) انتشار کتاب دوران بلوغ در ساموآ (۱۹۲۸) است که در آن ثابت کرد که جوانان این جزایر، بدون آنکه گرفتار بحرانهای عاطفی سالهای جوانی شوند، که از مشخصات این دوره از زندگی در باختر زمین است، از این مرحله عبور میکنند. پس از آن سفرهای تحقیقاتی دیگری به جزیره‌ی مانوس از مجمع الجزایر ادمیرلتی (۱۹۲۸–۲۹، ۱۹۵۳)، گینه‌ی جدید (۱۹۳۱–۳۳، ۱۹۳۸)، و بالی (۱۹۳۶–۳۸، ۱۹۳۹) کرد که نتایج آنها را در این کتابها انتشار داده است: رشد در گینه‌ی جدید (۱۹۳۵)، جنس و مزاج در سه جامعه‌ی بدوی (۱۹۳۵) و منش مردم بالی (۱۹۴۲)، با همکاری گرگوری بیتسن[6] (beytsen). با توجهی که به ارتباط میان شخصیت و فرهنگ داشت، تحقیق خاصی در باره‌ی کودکی و نوجوانی و بلوغ و رفتار جنسی انجام داد. علاقه‌ی وی به روانشناسی فرهنگ او را به تحقیق در خصوصیات ملی بر انگیخت که نتیجه‌ی آنها در کتابهائی همچون بازدید خود را خشک نگاه دارید (۱۹۴۲)، که تحلیلی از فرهنگ امریکائی است، منعکس است.

میداس[7] (midās)، در اساطیر یونان، پادشاه نیمه‌افسانه‌ای فریگیا. وقتی سیلنوس، انیس دیونوسوس، راه گم کرده بود، به گرمی از او پذیرائی کرد. بدین جهت دیونوسوس به او گفت هرچه میل دارد بخواهد، میداس تقاضا کرد که به هر چه دست میزند مبدل به طلا شود، و چنان شد، ولی بعد از این تقاضای خود پشیمان شد زیرا حتی غذائی را که به دهان میبرد طلا می‌شد؛ پس تقاضا کرد که این عطیه را از او پس بگیرند؛ به او امر شد که در رودخانه‌ی پاکتولوس استحمام کند (از آن به بعد این رودخانه دارای طلا شد). در مورد دیگری که آپولون و پان مسابقه‌ی چنگ نواختن داشتند، میداس پان را برتر اعلام کرد، آپولون به علامت نادانی او گوشهایش را به گوش خر مبدل کرد. میداس‌سعی در پوشانیدن این امر میکرد ولی سلمانی او به مطلب پی برد، و این راز را به حفره‌ای که در زمین کنده بود گفته روی آن را با خاک پوشانید، ولی هر زمان باد به نیهائی که بر آن محل روئیده بود میوزید، آنها الفاظ "میداس گوشهای خر دارد" را تکرار میکردند. از جنبه‌ی تاریخی میداس، مانند کلمه‌ی فرعون در نزد مصریان، عنوان پادشاهان فریگیا بود. پادشاهی به نام میداس، که در قرن ۷م ق‌م در فریگیا سلطنت کرده، تختی به خدای دلفی اهدا کرده بوده است.

(۱) Mikhailovich (۲) clove (۳) alcoholism (۴) Mead (۵) Bateson (۶) Midas

میدان[1] یا **حوزه**، در فیزیک، ناحیه‌ای از فضا که در آن پدیده‌ای خود را آشکار میسازد (مانند میدان آینه‌ی مسطح)، یا در آن میتوان مشاهده یا اندازه‌گیری کرد. اصطلاح میدان در فیزیک

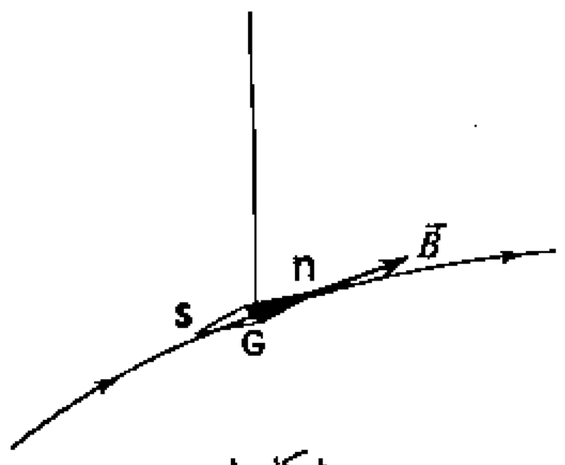

شکل ۱

بسیار مهم است. بالاخص **میدان نیرو** ناحیه‌ای است از فضا که در آن نیروئی از نوع معین در کار است، مثلاً میدان مغناطیسی، میدان برقی، و میدان نیروی ثقل که در آن نیروی ثقل در کار است. در اینجا به ذکر میدان مغناطیسی یک مغناطیس و میدان مغناطیسی یک نیروی برق میپردازیم. **میدان مغناطیسی**[2] ناحیه‌ای از فضاست که در تمام نقاط آن نیروهای مغناطیسی در کار باشند (← مغناطیس). هر مغناطیس، و نیز هر

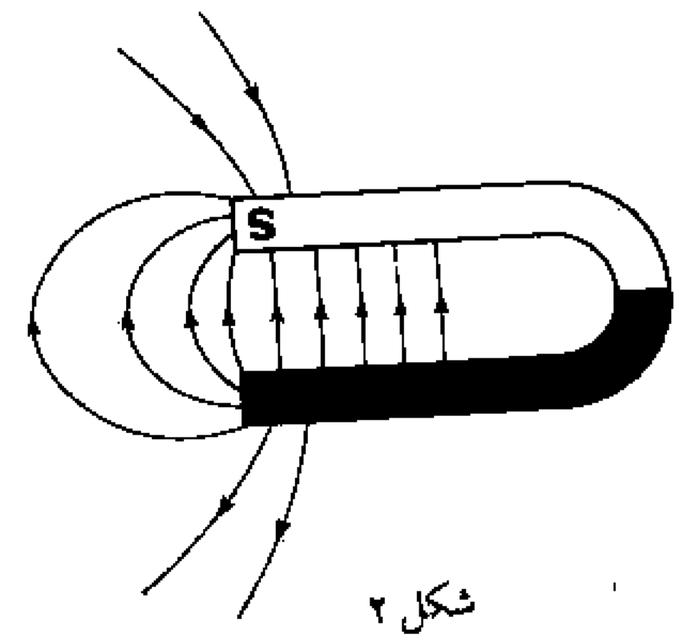

شکل ۲

مدار برق که جریان برق از آن بگذرد، در مجاورت خود تولید میدان مغناطیسی میکند (← برقاطیس، آهنربای برقی). **شدت میدان مغناطیسی** در هر نقطه نیروئی (جاذبه یا دافعه) است که میدان (به عبارت صحیحتر، مغناطیسها و جریان‌های مولد میدان) بر واحد جرم مغناطیسی‌شمالی واقع درین نقطه وارد میآورد، و **خط نیرو** یا **خط قوه**ی میدان هرخطی است که جرم منکور، در صورتی که در میدان آزاد باشد، در امتداد آن خط حرکت میکند (شکل ۱). واحد شدت میدان مغناطیسی اورستد (orsted) است (به‌نام هانس ک. اورستد)، و آن شدت میدان مغناطیسی تولیدشده به وسیله‌ی واحد قطب مغناطیسی در فاصله‌ی ۱ سم است. خطوط نیروی میدان ناشی از یک مغناطیس در خارج مغناطیس از قطب شمال به قطب جنوب متوجه است، و در داخل، از قطب جنوب به قطب شمال ادامه دارد (خطوط نیرو را در داخل خطوط القا میخوانند). در هر نقطه از میدان، شدت میدان برخط نیروئی مغناطیسی گویند، شکل ۲). توجیه این امر آن است که هر ذره‌ی آهن در مجاورت آهنربا مغناطیس کوچکی میشود، و بر امتداد یکی از خطوط نیرو قرار میگیرد. میدان مغناطیسی نعلی

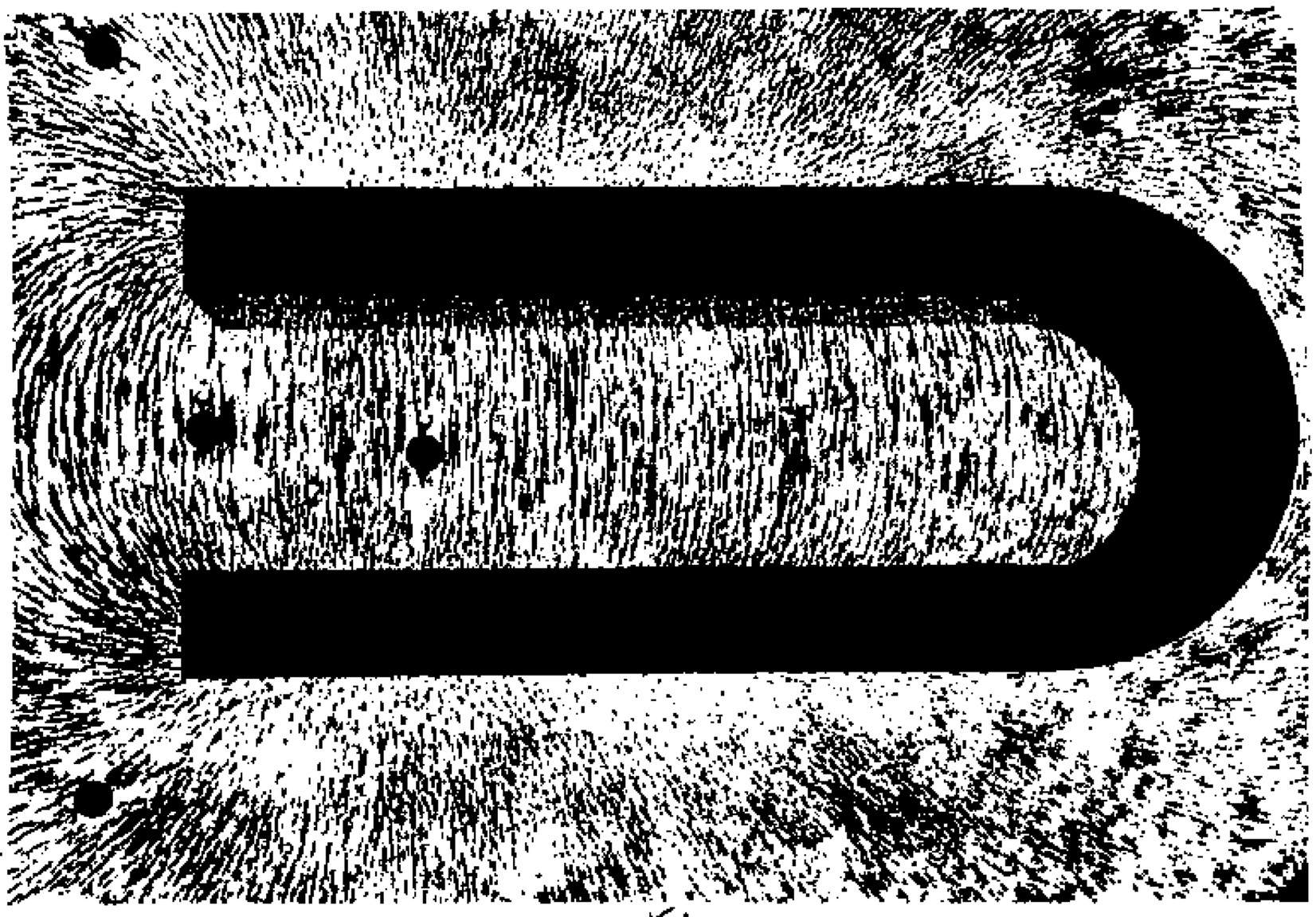

شکل ۳

(شکل ۱)، و جهت از قطب جنوب آن (s) به قطب شمال (n) مطابق جهت آن خط نیرو است. خطوط نیروی میدان مغناطیسی با تجربه‌ی ساده‌ای محسوس میشود: روی یک صفحه‌ی مقوا برا ده‌ی آهن بپاشید و آهسته با انگشت بسر

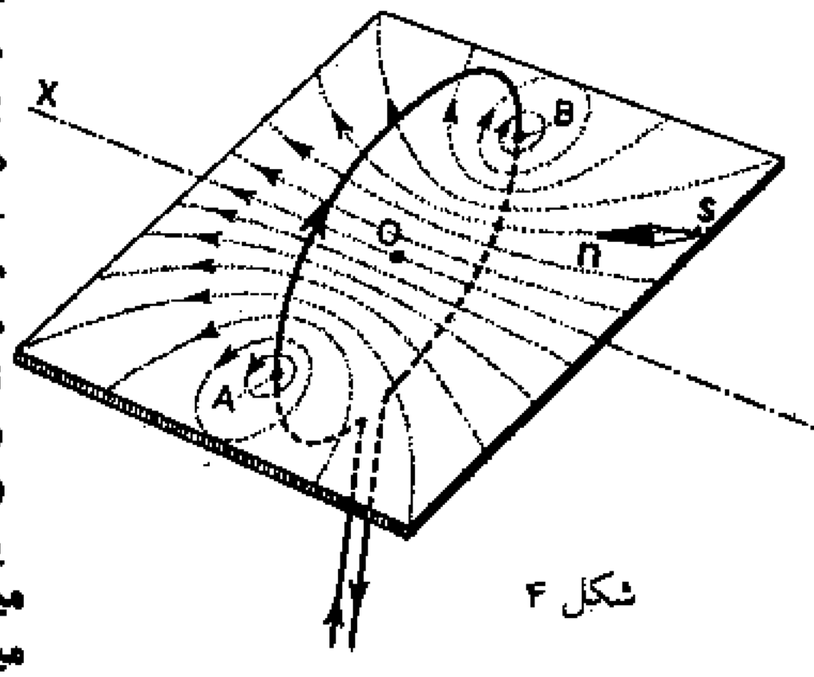

شکل ۴

صفحه بزنید؛ براده‌ها خطوط منظمی (خطوط نیرو) تشکیل میدهند (چنین شکلی را طیف (شکل ۳) در ناحیه‌ی بین دو شاخه متشابه است (یعنی خطوط میدان درین ناحیه متوازینند). میدان مغناطیسی بر تمام اجسام تأثیر میکند ولی در مورد بعضی تأثیرش خفیف است، که آنها را اجسام پارامانیتیک[3] (pārāmānyetik) مینامند. بعضی اجسام تأثیر میدان را متوقف میکنند (← زره مغناطیسی). نیز ← شار. **میدان برقی** ناحیه‌ای از فضا است که هر بار برقی که در نقطه‌ای از آن واقع شود تحت تأثیر نیروی جاذبه یا دافعه‌ی برقی قرارگیرد (← ایستابرق). مثلاً یک یا چند جسم باردار در اطراف خود میدان برقی ایجاد میکنند. شدت میدان در هر نقطه نیروئی است که میدان بر واحد بار برقی واقع در این نقطه وارد میسازد. در شکلهای ۴ و ۵ به ترتیب میدان برقی یک جریان مستقیم و یک پیچه نشان داده شده است.

میدان، شدت، در فیزیک، ← میدان یا حوزه.

میدان، مسجد، نام چند مسجد در ایران. **۱-** در ساوه، بنای شیوای قرن ۱۰م هق، دارای محراب معرق گچی، و کتیبه‌های کوفی بنائی و ثلث در

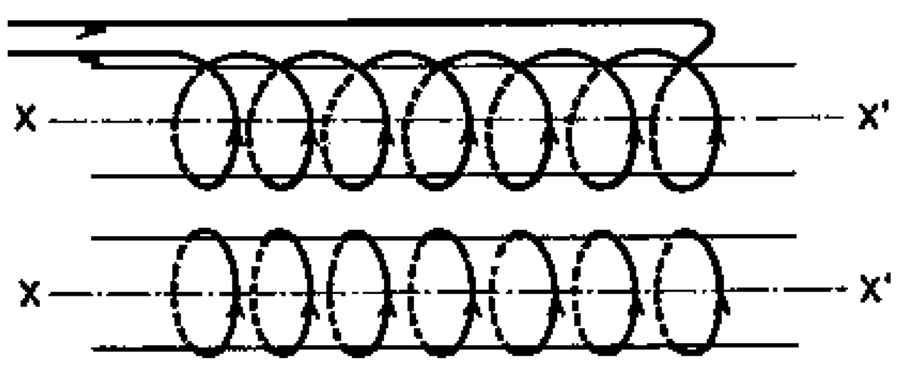

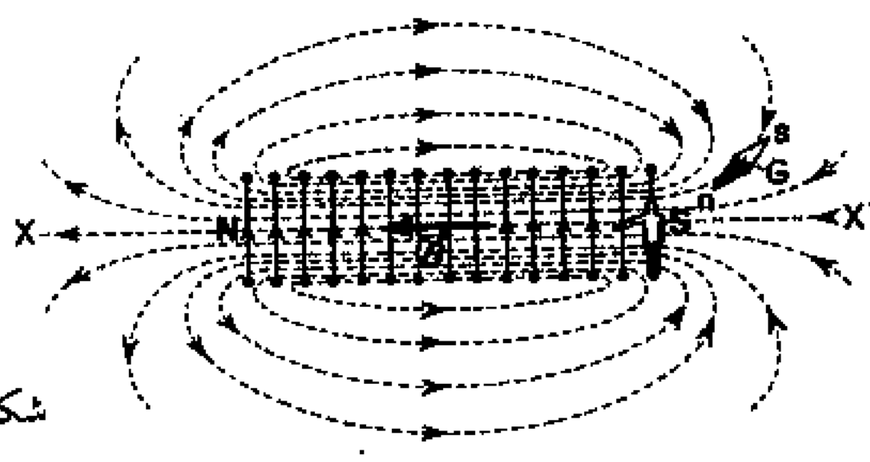

شکل ۵

(۱)field (۲)magnetic f. (۳)paramagnetic

عیل، مورخ ۹۲۲ هق است. ۲- در کاشان، بنای قرن ۹م هق که به نام بانی آن، عمادالدین محمود شیروانی، مسجد میرعمادی خوانده میشود. سردر قدیم (به نام جهانشاه قراقوینلو) مورخ ۸۶۸ هق، سردر فعلی مورخ ۱۱۲۳ هق، و لوحه‌ی کاشی داخل دالان مورخ ۸۶۷ هق است. منبر کاشی آن دارای کتیبه‌ی ثلث معرق به نام سلطان ابوسعید و عمل حیدر کاشیتراش است. نیز ← مسجد.

میدان امین‌السلطان، تهران، ← تهران، قسمت دوم، ۴، ۱۷، ۰.

میدان برقی: ← میدان یا حوزه، ایستانبرق.

میدان ترافالگار[1] (trāfalgār)، انگلا **ترفلگر** (trəfalgər)، یکی از میدانهای معروف لندن، به فاصله‌ی ح ۱۴۰۰ متری جغ کلیسای سنت‌پول. بنای یادبود نلسن در آن برپا شده است. گالری ملی رو به روی آن است.

میدان دید: ← نوربند.

میدان شاه یا میدان نقش جهان، میدان بزرگی از آثار شاه عباس I، در شهر اصفهان، که ابنیه‌ی معظم عالی قاپو، قیصریه، مسجد شیخ لطف‌الله و مسجد شاه اصفهان در چهار جانب آن قرار دارد.

میدان قماش زرین[2] (qomāše zarrin)، جای ملاقات هنری VIII انگلستان و فرانسوای I فرانسه، نزدیک کاله در فرانسه (۱۵۲۰)، به سبب شکوه و آرایشی که به آنجا داده بودند به این نام خوانده شد. اتحاد میان فرانسه و انگلستان علیه امپراطور شارل V، که طرح آن پیشبینی شده بود، در این ملاقات حاصل نشد.

میدان متشابه: ← میدان یا حوزه.

میدان مغناطیسی: ← میدان یا حوزه، مغناطیس.

میدان نقش جهان، اصفهان، ← میدان شاه.

میدان نیرو: ← میدان یا حوزه، در فیزیک.

میدانی (meydāni) [ابوالفتح احمد ابن محمد نیشابوری]، فد ۵۱۸ هق، منسوب به‌میدان، از محلات نیشابور، ادیب و نحوی و عالم لغت. مهمترین آثار او عبارتند از السامی فی الاسامی (نام دیگر آن سمیدی) در لغت عربی به فارسی، حاوی کلیه‌ی اسمها و صفتهای عربی که بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است، مجمع الامثال، کتاب الانموذج در نحو، و نُزْهَةُ الطَّرْف فی عِلْمِ الصَّرف.

میداود (meydāvud)، دهستان (جمعیت ۳۶۵۱ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، بخش باغ ملک، شهرستان ایذه، (فعلاً) استان ششم (خوزستان)، دارای ۱۷ آبادی. کوهستانی است. محصولاتش غلات، برنج، و میوه است. معادن گچ دارد. از ۲ قسمت به نام میداود زیرگچ و میداود سرگچ تشکیل شده است.

میداود زیرگچ، خوزستان، ← میداود، دهستان.

میداود سرگچ، خوزستان، ← میداود، دهستان.

میدراش[3] (midrāš) یا **مدراش**[3] (medrāš)، [عبری، ← تفسیر، تحقیق]به‌مجموعه‌ی تفسیرهای شفاهی کتاب مقدس معلمان دینی یهود (احبار) در تلمود. شرعیات آن را میدراش هلاخائی[4] و ادبیات آن را میدراش هگادائی[5] مینامند. نیز ← تلمود؛ هلاخا.

میدستون[6] (meydstōn)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۷۰٬۹۱۸)، مرکز ولایت کنت، انگلستان، ۵۵ کیلومتری جش لندن. دارای بیمارستان (در ۱۲۶۰ برای زائران کنتربری تأسیس شد)، و کاخ اسقف اعظم؛ زادگاه و. هزلیت است.

میدگارد[7] (midgārd) [نورس، ← دربار وسطی]، در اساطیر نورس، جای سکونت نژاد انسان. از ابروهای ایمیر[8] (imir)، یکی از غولهای نخستین، تشکیل یافته و به وسیله‌ی قوس قزح به آسگارد متصل میشود.

میدگلمورگن[9] (mid gləmorgən) یا **گلمورگن وسطی**، ولایت، ج ویلز. با قانون حکومت محلی ۱۹۷۲ (قابل اجرا در ۱۹۷۴) تأسیس شد. شامل شهر مرثر تیدویل و قسمتهائی از ولایات گلمورگن‌شر، برکناک‌شر، و مانمث است.

میدلبورگ[10] (midelburg)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۳۰٬۸۷۳)، مرکز ایالت زیلاند، جغ هلند، بر جزیره‌ی والخرن، ل‌ش فلاشینگ. در قرون وسطی تجارتش رونق داشت و جزو اتحادیه‌ی هانسائی بود. اکنون مرکز تجارت و تولید چوب و فلز ومواد غذائی است. آخرین دژ اسپانیائی‌ها در زیلاند بود که در ۱۵۷۴ تصرف شد. طی جنگ II سدهایش را شکسته آن را غرق کردند. قوای انگلیسها در ۱۹۴۴ آن را گرفتند. کلیسا (قرن ۱۲م) و عمارت شهرداری (قرن ۱۵م) آن سالم ماند. موزه‌ی علوم اجتماعی زیلاند در آن واقع است.

میدلتن[11]، **تامس** (tāməs midəltən)، ۱۵۸۰–۱۶۲۷، رمانتویس انگلیسی، فارغ‌التحصیل آکسفرد. نمایشنامه‌های اولیه‌ی او بیشتر با همکاری دکر، دریتن، و دیگران نوشته شده است. از ۱۶۰۴ تا ۱۶۱۱ کمدیهای رئالیستی و هجو-آمیز از زندگی لندن نوشت، این آثار شامل دختر پاکدامنی در چیپسایْد، و دختر غرغرو (با مشارکت دکر) است. میدلتن در کمدیهای خود، مانند رسالات اولیه‌اش، کوشیده است که پرده از فساد زمان خود بر دارد. از ۱۶۱۳ تا ۱۶۱۸ خود را وقف نوشتن کمدیهای تراژدیائی کرد. از ۱۶۲۱ تا پایان عمر، برجسته‌ترین نمایشنامه‌های خود را نوشت که این تراژدیهاست، بچه‌ی عوض-شده و زنان از زنان حذر میکنند، هجویه‌ی سیاسی او، یک بازی شطرنج (اجرا، ۱۶۲۴)، سخت مورد نکوهش قرار گرفت.

میدلتن[11]، **کانیرز** (kānyerz midəltən)، ۱۶۸۳–۱۷۵۰، کشیش و یکی از قدیمترین الاهیون انگلیسی پیرو ← مذهب اصالت تعقل. در ترینیتی کالج، کیمبریج، تدریس میکرد، و به سبب مشاجراتش با ر. بنتلی، رئیس ترینیتی، مشهور شد. کتاب نامه‌ای از رم که تطابق کامل پاپی و بتپرستی را نشان میدهد (۱۷۲۹) طوفانی از اعتراض برانگیخت. به علت اختلافش با دنیل واترلند درباره‌ی صحت تاریخی کتاب مقدس، دینداری او مورد تردید قرار گرفت. سستی عقیده‌ی او نسبت به معتقدات رایج جهان مسیحیت در کتاب تحقیق آزاد در قدرت معجزه (۱۷۴۹) آشکار شد، که سخت مورد انتقاد قرار گرفت.

میدلسکس[12] (midəlseks)، ولایت سابق، ج انگلستان مرکزی، مجاور شهر لندن. در ۱۹۶۵ قسمت عمده‌ی آن جزو بعضی از کویهای لندن بزرگتر، و بقیه‌ی آن ضمیمه‌ی ولایات هارتفردشر و ساری شد. میدلسکس از زمان رومیها حایز اهمیت بود.

میدلندز[13] (midlandz) [انگلا، ← اراضی وسطی]، ناحیه‌ای در انگلستان مرکزی که اکنون شامل ولایات داربی‌شر، ستفردشر، لسترشر، ناتینگم‌شر، نورثمتن‌شر، واریک‌شر، وست-میدلندز، و هرفرد شرقی و ووستر میباشد.

میدلوذین[14] (midlōdiən) [انگلا، ← لوذین وسطی]، ولایت [← کاونتی] (۹۴۸ کمه؛ در ۱۹۷۲ جمع ۵۹۸٬۵۰۰)، ش قسمت مرکزی اسکاتلند. سابقاً ادینبره‌شر (edinbərəšər) نام داشت. مرکزش شهر ادنبورگ، پایتخت اسکاتلند، است. عمدهٔ فلاحتی است (تره‌بار، دامپروری، لبنیات)، ولی ماهیگیری، کاغذسازی، تهیه‌ی ویسکی، و غیره نیز معمول است. لیث، بندرگاه ادنبورگ، از مراکز کشتیسازی، و از بزرگترین بنادر اسکاتلند است.

میدن کاسل[15] (meydən kāsəl)، قلعه‌ی قدیم، دورست‌شر، انگلستان. کاوشها نشان میدهد که ح ۲۰۰۰ ق‌م انسان در اینجا سکونت داشته است.

میدوست[16] (midwest) [انگلا، ← غرب وسطی]. نام قسمتی از کشمت واقع در حدود دریاچه‌های بزرگ و دره‌ی علیای رود میسی‌سیپی. این عنوان مبهم گاهی به سراسر قسمت شمالی کشمت بین کوههای آلگانی و روشوز، ولی اغلب به ناحیه‌ی مشتمل بر ایالات اوهایو، ایندیانا، ایلینوا، میشیگان، ویسکانسین، مینسوتا، آیووا، میسوری، کانزاس، و نبراسکا اطلاق میشود. بعضی از مناطق میدوست جزء ثروتمندترین نواحی زراعتی جهان است. میدوست دارای صنایع عظیم از قبیل اتوموبیل‌سازی و لاستیک‌سازی است.

میدوی[17] (midwey)، دسته‌جزیره (۵ کمه، جمع ۴۳۷)، مشتمل بر جزایر سند[18] (sand) و ایسترن[19] (istərn) و آتولهای اطراف، در قکب مرکزی، ل غ هونولولو. در ۱۸۵۹ کشمت آن را کشف کرد، و مدعی مالکیت آن شد؛ در ۱۸۶۷ آن را رسماً اشغال کرد. **نبرد میدوی** از جنگ II در روزهای دوم و سوم ژوئن ۱۹۴۲ در اینجا واقع شد، و بکلی جنبه‌ی هوائی داشت. در نتیجه‌ی این نبرد نیروی دریائی ژاپن فلج شد، و خطر حمله‌ی آن دولت در قکب پایان یافت.

میدوی، نبرد: ← میدوی.

میدی، پیک دو، فرانسه، ← پیک دو میدی.

میذ، ولایت، ایرلند، ← میث.

میرا، در نجوم، ← اعجوبه‌ی قیطس.

میراب، در اصطلاح کشاورزی، مأمور تقسیم آب بین املاک یا زارعین یک ده.

میرابائی (mirābā'i)، شاعره‌ی قدیسه‌ی بزرگ، از خاندان سلطنتی اودایپور درقرن ۱۶م. علی رغم نصیحت شوهر و نزدیکان، خود را وقف ستایش از کریشنا کرد. پس از مرگ شوهر گرو-

(۱)Trafalgar Square (۲)Field of the Cloth of Gold (۳)Midrash (۴) halakhic midrash (۵)haggadic M.
(۶)Maidstone (۷)Midgard (۸)Yimir (۹)Mid Glamorgan (۱۰)Middelburg (۱۱)Middleton (۱۲)Middlesex
(۱۳)Midlands (۱۴)Midlothian (۱۵)Maiden Castle (۱۶)Midwest (۱۷)Midway (۱۸)Sand (۱۹)Eastern

تار ناملایماتی شد ولی پایداری کرد. سرودهای وی در نیایش کریشنا در سراسر هندوستان، بالخاصه در راجستان، خوانده میشود.

میرآباد (mir.ābād)، ده (جم ۱٬۳۸۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان گرون، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۵کیلومتری ل‌غ نجف‌آباد. محصولاتش غلات، حبوبات، سیب زمینی، و پنبه است.

میرآباد، ده (جم ۱٬۱۷۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان مازول، بخش حومه‌ی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ ۷کیلومتری ل‌ش نیشابور. محصولش غلات است.

میرابو[1]، **کنت دو** (kont dē mirābo*)، لقب **اونوره گابریل ریکتی**[2] (onore gābriel riketi)، ۱۷۴۹–۹۱، رجل سیاسی فرانسوی، پسر مارکی دو میرابو. کودکی بسیار کریه‌المنظر بود، و بعداً هم بیماری آبله او را کریهتر کرد. بینظمی و آشفتگی او در جوانی موجب شد که پدرش وی را وادار کند که به خدمت ارتش وارد شود (۱۷۶۷). با دختر مرد ثروتمندی ازدواج کرد (۱۷۷۲)، اما زنش جهیزیه‌ای برای او نیاورد. ولخرجیهای وی چندان بود که به تقاضای پدرش بارها به زندان افتاد. میرابو با زن جوانی به نام سوفی (sofi)، که زوجه‌ی مارکی دو مونیه[3] (marki dē monie*) بود، آشنا شد و با وی به سویس و از آنجا به هلند رفت (۱۷۷۶). اندکی بعد هر دو اخراج و از هم جدا شدند؛ ۳ سال در زندان ونسن گذراند (۱۷۷۷–۸۰)، و در آنجا اثر معروفش، نامه‌ای به سوفی (انتشار، ۱۷۹۲) را نگاشت. در ۱۷۸۰ از زندان آزاد شد. دگربار ارتباطش با سوفی دسوائیهائی به بار آورد و کار به دادگاه کشید. سوفی را به دیری بردند (۱۷۸۲) و امیلی، زوجه‌اش، از او جدا شد (۱۷۸۳). با تلاشهائی که برای به دست آوردن یک پست دیپلوماتیک به‌کار برد، عاقبت به یک مأموریت محرمانه در برلین راضی شد (۱۷۸۶)؛ همین مأموریت‌مایه‌ی یکی از آثار مهمش، در باره‌ی سلطنت پروس در زمان فردریک کبیر (۱۷۸۸)، را فراهم آورد. انقلاب فرانسه راه را برای ورود وی به سیاست هموار کرد. میرابو گرچه از طبقه‌ی اشراف بود، به عنوان نماینده‌ی طبقه‌ی سوم در اتا ژنرو انتخاب شد، و روزنامه‌ی پست پروانس را تأسیس کرد. فصاحت و بلاغت او در اتا ژنرو جبران سیمای زشت او را میکرد. در ۲۳ ژوئن ۱۷۸۹ جمله‌ی معروف خود را خطاب به مارکی دو درو-برزه[4] (marki dē drē-breze*)، رئیس تشریفات شاه، بیان کرد: "بروید به آقای خود بگوئید که ما به اراده‌ی ملت در اینجا گرد آمده‌ایم، و جز به زور سرنیزه ما را از اینجا بیرون نتوان کرد" (← انقلاب فرانسه).

نطقهای میرابو چندان فصیح بود که به وی لقب "دموستن فرانسوی" دادند. یکی از این نطقها آن بود که از شاه میخواست که نیروهای خود را از ورسای خارج کند، و یکی مربوط به ورشکستگی ملی، دیگری مربوط به سازمان روحانیون، و یکی مربوط به صلح و جنگ بود. نخست به صورت مصلحی توانا و خطرناکترین رقیب دربار جلوه‌گر شد. عاقبت خود را به دربار فروخت و پشتیبان تاج و تخت شد. شاه قروض او را (۲۰۸٬۰۰۰ فرانک) پرداخت، و مقرری ماهانه‌ای (۶۰٬۰۰۰ فرانک) برای وی برقرار کرد. به علت ملاقات و مذاکره‌ی محرمانه با ملکه (۳ ژوئیه‌ی ۱۷۹۱) متهم به خیانت شد، ولی هنگامی که مرگ ناگهانی (۲ آوریل ۱۷۹۱) گریبانش را گرفت دوباره محبوبیت خود را باز یافته بود و ماه قبل از آن به عضویت دیرکتوار ولایت پاریس و به ریاست مجلس ملی منصوب شده بود. جسد وی، تا وقتی که خاطراتش، که به لوئی XVI نوشته بود، در قفسه‌ی آهنی او پیدا شد (۲۰ نوامبر ۱۷۹۲)، در پانتئون مدفون بود، و سپس جسد ژ. پ. مارا به جای او دفن شد.

میرابو[5]، **مارکی دو** (märki dē mirābo*)، لقب **ویکتور ریکتی**[6] (viktor riketi)، ۱۷۱۵–۸۹، اقتصاددان فرانسوی. افسر بود و در جنگ جانشینی لهستان و جنگ جانشینی‌اتریش برجستگی خود را نشان داد. سپس به علوم اقتصادی پرداخت و در ۱۷۵۷ از شاگردان پرشور ف. کنه و مکتب فیزیوکراتها بود. از آثار او است، دوست انسانها یا رساله در باره‌ی جمعیت (جلد اول، ۱۷۵۶)، نظریه‌ی مالیات (۱۷۶۰) که در آن به مقاطعه‌کاران مالیاتی حمله برد و در نتیجه او را به زندان افکندند، نامه‌های اقتصادی (۱۷۶۹).

میراحمد، امامزاده، بنائی (← امامزاده) از دوره‌ی صفویه، در شهر کاشان؛ دارای گنبد هرمی-شکل، سردر، صحن کاشیکاری، و دو مناره. تاریخ بنای آن، بنا بر لوح کاشی گنبد، ۹۴۱ هق است.

میران حسین: ← نظام‌شاهیه.

میراندا، سا د (sā de mirāndā)، ⇐ سا د میراندا، فرانسیسکو د.

میراندا[7]، **فرانسیسکو د** (frānsisko de mirāndā)، ۱۷۵۰–۱۸۱۶، میهنپرست ونزوئلائی. از افسران ارتش اسپانیا بود (۱۷۷۳–۸۲)، و سپس به خدمت فرانسه و روسیه در آمد. چندی نیز در انگلستان و کشمکش زندگی کرد. میراندا چندین سال وقت صرف تهیه‌ی طرحی برای آزادی امریکای جنوبی از استعمار اسپانیا کرد. در مراحل نخستین کشمکشهای استقلال-طلبی ونزوئلا نقش اساسی داشت، و بعد از انقلاب ۱۸۱۰ به فرماندهی ارتش میهنپرستان و در ۱۸۱۲ به دیکتاتوری ونزوئلا منصوب شد. سرانجام دستگیر شد، و بقیه‌ی عمر را در اسپانیا محبوس بود. میراندا در انقلاب امریکای جنوبی تأثیری عظیم ولی عمدةً غیر مستقیم (از طریق تشکیل انجمنهای سری و نفوذ وی در فرماندهان ارتش اروپا) داشته است.

میراندولا، جووانی پیکو دلا: ← پیکو دلا میراندولا.

میرانشاه، بخش، شهرستان سنندج؛ ← دیواندره.

میرانشاه گورکانی (mirānšahe gurkāni)، فت ۸۱۰ هق، شاهزاده‌ی گورکانی؛ پسر امیر تیمور. وی سه سال بعد از پدر وفات یافت، و مورد سخط بود، و ظاهراً در مشاعرش اختلالی روی داده بود.

میرب[8] (mirab) [عبری، = نمو]، دختر شاؤل که نامزد داود بود ولی او را به دیگری شوهر دادند (اول سموئیل ۱۷.۱۸–۱۹). در دوم سموئیل (۸.۲۱) میکال (شاید از اشتباه در خواندن) نامیده شده است.

میرباچه، ده، خوزستان، ← مربچه، دهستان.

میربو[9]، **اوکتاو** (oktāv mirbo)، ۱۸۴۸–۱۹۱۷، نمایشنامه‌نویس و داستانویس فرانسوی. نخست با روزنامه‌نگاری در روزنامه‌های محافظه کار نویسندگی آغاز کرد، ولی بزودی رادیکال و انقلابی شد. از معروفترین آثارش داستانهای قصه‌های کلبه‌ام (۱۸۹۴) و باغ شکنجه‌ها (۱۸۹۸)، و رمانهائی که در آنها امپرسیونیسم شدید به صورت وحشیگری و خشم جلوه میکند، از جمله دُنکو (۱۹۱۲) است. از نمایشنامه‌هایش شبانهای بد (۱۸۹۷)، همه‌گیری (۱۸۹۸)، و کانون (۱۹۰۸) است. عضو آکادمی گونکور شد (۱۸۹۶).

میر بیگ (mir beyg)، دهستان (جم ۱۴٬۰۲۷ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش دلفان، شهرستان خرم-آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان، دارای ۹۱ آبادی. قسمتی از آن کوهستانی است و قسمتی دیگر در دشت واقع شده. رودهای محلی مشروبش میسازند.

میرپنج یا میرپنجه، در نظام عهد قاجاریه، درجه و عنوان امیری که، بر حسب تشکیلات، ۵ تیپ که عبارت از 10 فوج (هنگ) و تقریباً معادل ۵٬۰۰۰ تن سرباز بوده است در تحت فرمان او قرار داشته. میرپنج درجه‌ای بالاتر از سرتیپ اول و بلا فاصله پایینتر از درجه‌ی امیرتومان بوده است. عنوان میرپنج در جزو مناصب و القاب نظامی رایج در ۴۰ سال اول سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ذکر شده است.

میر تراب علی: ← سالار جنگ، سر.

میرجاوه (mirjāve)، بخش (جم ۷٬۵۷۰ سش ۱۳۴۵ هش)، ج‌ش شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان. از ش و ل‌ش به مرز پاکستان محدود است. مشتمل است بر ۳ دهستان تمین، سنگان، ولادیز. در این بخش، موقعیت دهستان سنگان کوهستانی است، و بقیه‌ی نقاط آن در دشت و دامنه واقعند. رود سنگان یا میرجاوه، که از کوه تفتان سرچشمه میگیرد، مشروبش می-سازد، و قسمتی از آب آن به وسیله‌ی لوله تا میرجاوه هدایت میشود. محصولاتش غلات، پنبه، زرت، و فراورده‌های دامی است. راه آهن زاهدان به پاکستان از مرکز آن میگذرد. مرکزش، **میرجاوه** (جم ۱٬۰۳۴ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۸۲کیلومتری ج‌ش زاهدان است. راه آهن زاهدان به پاکستان از آن میگذرد، و ایستگاه راه آهن نیز در آن قرار دارد.

میر جعفر یا میر محمد جعفر خان، نواب بنگال، هند، که انگلیسها برای مجازات ارباب او، سراج‌الدوله، در ۱۷۵۷ وی را به تخت نشاندند.

(۱)Mirabeau (۲)Riqueti (۳)Monnier (۴)Dreux-Brézé (۵)Mirabeau (۶)Riqueti (۷)Miranda
(۸)Merab (۹)Mirbeau

بار دیگر او را خلع کردند و سپس دوباره بر سرکارش آوردند. انگلیسها از برآوردن میرزا جعفر پول هنگفتی به چنگ آوردند. ظاهراً نام جعفر علی خان، که در بعضی مآخذ برای او ذکر شده، نادرست است. نیز ← میر قاسم.

میرچای کبیر: ← والاکیا.

میر چقماق، تکیه‌ی (mir caqmāq)، بنای جالبی در یزد، که اصل آن از قرن ۹م هق (دوره‌ی تیموری) است ولی قسمت وسط (سردر بازار)، ۲ مناره‌ی کاشیکاری و رفیع، و چند دهنه از طاقنماهای آن از بناهای قرن ۱۳م هق (دوره‌ی قاجاریه) است، و نمونه‌ی زیبائی از تکیه‌های دوره‌ی قاجاریه محسوب میشود.

میر چقماق، مسجد، بنای (← مسجد) جالب‌توجهی از دوره‌ی تیموری در یزد. مسجد دارای گنبد عظیم و ایوان زیبائی است که به واسطه‌ی داشتن سردر رفیع و باشکوه و جلوخان خوشنما شهرت فراوان دارد. بر طبق کتیبه‌ی سردر آن، مورخ ۸۴۱ هق، بنای آن به سعی بی‌بی خاتون زوجه‌ی امیر جلال‌الدین چقماق شامی به اتمام رسیده است. در اصل به نام مسجد جمعه، و مسجد نو خوانده میشد.

میر حسن خان خراسانی، از امرا و عمال نادر شاه افشار. وی درآغاز داروغه‌ی بازار اردو بود، و در آخر از جانب نادر بیگلربگی اصفهان شد. در ۱۱۶۰ هق، بعد ازقتل نادر، در صدد خودسری برآمد، اما کاری از پیش نبرد، و به دست چند نفر از الواط اصفهان کشته شد.

میر حسین هروی: ← حسینی هروی.

میر حیدری: ← حیدری.

میر خواند (mir xānd)، شهرت **محمد ابن خاوندشاه،** ۸۳۸–۹۰۳ هق، صاحب تاریخ عمومی روضة الصفا. خردسال بود که پدرش در بخارا در گذشت، و میر خواند، به سبب تنگدستی، از بخارا به بلخ رفت، و از محضر علمای آنجا بهره‌ی فراوان برد، و در سلک دانشمندان عصر درآمد. آنگاه به هرات به خدمت شیخ بهاءالدین عمر از علمای آنجا شتافت، و مورد توجه سلطان حسین بایقرا و وزیرش امیر علیشیر نوائی واقع شد، و تاریخ روضة الصفا را به نام این وزیر تألیف کرد. در ۹۰۱ هق به قصد انزوا به گازرگاه، در بیرون هرات رفت، اما به سبب ضعف و بیماری پس از یک سال به شهر بازگشت و اندکی بعد در گذشت، و در مزار شیخ بهاءالدین عمر در هرات به خاک سپرده شد.

میردال[1]**، گونار** (gunār mirdāl)، ۱۸۹۸– اقتصاد دان، جامعه شناس، و رهبر سیاسی سوئدی. در ۱۹۲۳–۳۸ مشاور دولت سوئد در امور اقتصادی و اجتماعی، و از رهبران فعال حزب سوسیال دموکرات سوئد بود. مطالعاتی در مسئله‌ی سیاهپوستان امریکا برای مؤسسه‌ی کارنگی انجام داد (۱۹۳۸–۴۱)، و کتاب دودلی امریکا؛ مسئله‌ی سیاهان و دموکراسی جدید (۱۹۴۴) را تألیف کرد. در ۱۹۴۵–۴۷ وزیر بازرگانی سوئد، و در ۱۹۴۷–۵۷ دبیر اجرائی کمیسیون اقتصادی سازمان ملل در اروپا بوده است. ازآثار دیگرش میتوان ارزش در نظریه‌ی اجتماعی (۱۹۵۸) و نظریه‌ی اقتصادی و نواحی عقب‌افتاده را نام برد. به خاطر سهمی که در نظریه‌ی پول و آشفتگیهای اقتصادی داشته، برنده‌ی سهمی (با مشارکت ف. آ. فون هایک) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۴ در علم اقتصاد شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

میر داماد (mir dāmād) [میر محمد باقر ابن شمس‌الدین محمد استرابادی]، فت ۱۰۴۱ هق، فقیه و حکیم و عارف شیعی‌مذهب، که در دستگاه صفوی تقرب داشت. چون پدرش داماد محقق ثانی بود، به داماد شهرت یافت، و این شهرت پس از مرگ او به عنوان لقب، نصیب پسرش شد. میرداماد شعر نیز میگفت و **اِشْراق** تخلص میکرد. ملا صدرا از شاگردان او بود. آثار بسیار در حکمت و کلام و فقه و تفسیر تألیف کرده است که ازآن جمله است، التقدیسات، در حکمت الاهی، در رد شبهه‌ی ابن کمونه؛ سِدْرَةُ المُنْتَهیٰ در تفسیر قرآن؛ تقدیم الایمان در کلام؛ اُفق المُبین در حکمت الاهی؛ قَبَسات در حکمت؛ و حاشیه‌هائی بر کتابهای کافی و استبصار شیخ طوسی و رجال کشی. یک مثنوی نیز به فارسی دارد به نام مشرق الانوار که به سبک و بحر و وزن مخزن الاسرار نظامی سروده است.

میرداود، ده، ارومیه: ← نازلوچای.

میرده (mir.deh)، دهستان (جم ← ۱۱۱'۵۵۵)، بخش حومه‌ی شهرستان سقز، استان کردستان؛ دارای ۴۶ (؟) آبادی. کوهستانی است. کوههای متعددی مانند کوه گردنه‌ی خان، کوه بابا حسین، کوه شیخ چوپان، کوه استاد مصطفی آن را در بر گرفته‌اند و خط الرأسهای آنها حد طبیعی میرده با سایر دهستانها را تشکیل میدهند. رود سقز از دره‌های این کوهها سرچشمه میگیرد. راه شوسه‌ی سقز به بانه از آن میگذرد. محصولاتش غلات و حبوبات است. به علت سکونت طایفه‌ی گورک (gōrek) درآن، این دهستان را گورک نیز میخوانند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ دهستان گورک مرخز (morxoz؛ جم ۸'۳۶۳)، دارای ۲۶ آبادی و میرده (جم ۴'۹۲۱)، دارای ۲۰ آبادی آمده است.

میرزا خلیج: ← هونگ کونگ.

میرزا [مخفف امیرزاده]، عنوان عمومی شاهزادگان در عهد تیمور و غالب سلاله‌های بعد از او، و همچنین عنوان وزرا و مستوفیان و منشیان در عهد صفویه و قاجاریه. شاهزادگان تیموری در اوایل غالباً عنوان امیرزاده داشته‌اند، مثل امیرزاده خلیل‌سلطان، امیرزاده جهانگیر، امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ، و در نام بعضی این عنوان از همان ایام مخفف شده به صورت میرزا در آمده، مثل میرزا شاهرخ، میرزا الغ بیک، میرزا بابر، میرزا عبداللطیف، و میرزا یادگار محمد. و همچنین در نام بعضی از امرای ترکمانان آق قوینلو و قراقوینلو به همین صورت در آمده است، مانند میرزا اسکندر، میرزا جهانشاه، میرزا پیر بوداق، میرزا الوند. واین عنوان اخیراً در دنبال اسامی میآمده است، مثل بدیع‌الزمان میرزا و سلطان حسین میرزا، و بعد از آن نیز از عهد صفویه تا پایان قاجاریه این عنوان همچنان در دنبال اسامی جهت شاهزادگان و در جلو اسامی جهت وزرا و فضلا و علما و مستوفیان و کاتبان متداول میبوده است. در اوایل دوره‌ی صفویه، غیر از امرای قندهار که از اعقاب تیموریان بودند، لفظ میرزا عنوان خاص شاهزاده‌ی صفوی حکمران هرات بوده، و عنوان میرزائی هرات که شاه طهماسب I صفوی و سام میرزا و اسماعیل II صفوی و محمد خدابنده صفوی و شاه عباس I صفوی هر یک قبل از سلطنت یک چند آن عنوان را داشته‌اند در حکم سلطنت مستقل خراسان بوده است. در عهد صفویه، میرزا در جلو اسامی نه فقط جهت وزرا و مستوفیان بزرگ، مثل میرزا تقی (← سارو تقی) و همچنین جهت بعضی سادات و علماء مثل میرزا مخدوم شریفی و میرزا ابراهیم همدانی، به کار میرفته، بلکه در جلو اسامی غالب کاتبان و ناظران و منشیان دیوان، و حتی در جلو اسم بعضی مطربان نیز، همچون میرزا محمد کمانچه‌ای و میرزا حسن طنبوره‌ای، به کار میرفته است، و در عهد قاجاریه نیز نه‌تنها در جلو اسامی مستوفیان و وزرا (مانند میرزا یوسف مستوفی الممالک، میرزا تقی خان امیر نظام، میرزا آقا خان نوری، میرزا حسین خان سپهسالار) و درجلو اسامی بعضی علما (مثل میرزای شیرازی، میرزای قمی، و میرزای جلوه) متداول بوده است، بلکه در جلو اسم اغلب کاتبان و منشیان در خانه نیز به کار رفته، وبعدها ازحیث تداول و ابتذال مانند عنوان خان و آقا بکلی عمومی شده است.

میرزا اسپند (mirzā espand)، فت ۸۴۸ هق، امیر ترکمان از سلسله‌ی امرای قراقوینلو؛ پسر قرا یوسف و برادر اسکندر قراقوینلو. وی در ۸۳۶ یا ۸۳۸ هق بغداد را گرفت. چندی بعد بر حلّه استیلا یافت. در بغداد به ترویج مذهب شیعه اهتمام کرد، و ابن فهد حلی را از حلّه به بغداد آورده او را با علمای سنی به مناظره وا داشت، و مانند الجایتو، سکه به نام دوازده امام زد. در زمان او سید محمد مشعشع خروج کرد، و بر حویزه دست یافت، و با میرزا اسپند روابط صلح و جنگ داشت. میرزا اسپند به دلاوری و پاکدامنی موصوف بود، و بعد از ۱۲ سال امارت، در بغداد به مرض قولنج وفات یافت.

میرزا اسماعیل، وزیر معروف ایالت میسور، هند، که به حسن اداره و سلیقه‌ی خاص در ساختمان و افکارآزادیخواهانه شهرت داشته است. درآراستن میسور و جیپور سهم عمده داشت و در سازمان ملل متحد به مقام اداری مهمی رسید.

میرزا آقا خان‌کرمانی، شهرت **میرزا عبدالحسین خان کرمانی** (پسر عبدالرحیم خان بردسیری)، ح ۱۲۷۰–۱۳۱۴ هق، از فضلای مشهور و روشنفکر و مصلح و آزادیخواه اواخر عهد ناصری. وی در کرمان یک‌چند به تحصیل پرداخت. عاقبت به واسطه‌ی خوف و کدورت از ناصرالدوله فرمانفرما، حاکم کرمان، به اصفهان رفت. دراصفهان یک‌چند در دستگاه ظل‌السلطان به خدمت پرداخت. پس از آن با شیخ احمد روحی به تهران آمد (۱۳۰۳ هق). اما آنجا را نیز جای اقامت ندید، و به اتفاق شیخ احمد عازم استانبول شد، و در آنجا با سید جمال‌الدین افغانی آشنائی یافت، و در نشر جریده‌ی اختر اهتمام و کومک کرد و به مبارزه با استبداد و نشر دعوت اتحاد اسلام پرداخت، و در آنجا به زبان

(1) Myrdal

ترکی و فرانسوی آشنائی تمام پیدا کرد، و در مدرسه‌ی ایرانیان استانبول نیز به تدریس فارسی و عربی پرداخت، و کتاب رضوان را نیز به تقلید گلستان سعدی نوشت و به سلطان عبدالحمید II اهدا کرد که از جانب او مرسومی در حق وی مقرر شد. اما چندی بعد، به سبب آنکه سلطان عبدالحمید از سید جمال‌الدین مأیوس و مکدر شد، از همراهی و تقویت میرزا آقا خان و یاران او نیز خودداری کرد. عاقبت بعد از قتل ناصرالدین‌شاه، به واسطه‌ی اتهام به مداخله و تحریک در قتل شاه و همکاری با میرزا رضای کرمانی، به تأکید و اصرار امین‌السلطان اتابک اعظم، در استانبول توقیف شد و به اتفاق شیخ احمد روحی و خبیرالملک از راه طرابوزان به تبریز اعزام، و در آنجا به امر محمد علی میرزا ولیعهد با سایر رفقایش مقتول شد. از آثار او کتاب هشت بهشت، قهوه‌خانه‌ی سورات، آیینه‌ی سکندری، سالارنامه‌ی منظوم، رساله‌ی خرید خوزستان، ترجمه‌ی قسمتی از تلماک فنلون، و تذکره‌ای موسوم به نامه‌ی سخن است. در انتساب کتاب مشهور سد خطابه به او جای بحث است.

میرزا آقا خان نوری، شهرت میرزا نصرالله خان، ملقب به اعتمادالدوله، ۱۲۲۲–۱۲۸۱ هق، از مشاهیر رجال عصر قاجار، پسر میرزا اسدالله خان وزیر لشکر نوری. میرزا آقا خان، بعد از عزل امیر کبیر، در ۱۲۶۸ هق صدر اعظم ایران شد، و ناصرالدین شاه در حق او نهایت اعزاز و التفات به جا آورد، اما هفت سال بعد، در محرم ۱۲۷۵ هق، وی را از صدارت معزول کرد. بعد از عزل میرزا آقا خان، کسان و خویشان او نیز که در دوره‌ی صدارت خود او قدرت و نفوذ و اعتبار تمام یافته بودند از کار برکنار شدند، و املاک آنها به تصرف دیوان در آمد، و مقرر شد به حساب آنها رسیدگی بشود. میرزا آقا خان مدت ۷ سال به ترتیب در سلطان‌آباد (اراک فعلی) و یزد و اصفهان و قم در حال تبعید و تحت نظر به سر برد، و مخالفان او در تهران نگذاشتند طرفدارانش دوباره ناصرالدین شاه را با او بر سر مهر آورند. عاقبت میرزا آقا خان بر اثر بیماری ممتدی که داشت در قم وفات یافت. جنازه‌ی او را به نجف بردند وبازماندگانش مورد عفو شاه واقع شدند. میرزا آقا خان مردی خوش‌ذوق و ادیب و ادبپرور بود، و در رعایت دوستان و خویشان خود بسیار کوشید، و همه‌ی مقامات مهم را به کسان و نزدیکان خویش داد، و همین نکته از موجبات نارضائی سایر درباریان و مخالفان او شد. از این گذشته، چون اکثر مساعی او صرف حفظ مصالح شخصی ومنافع خویشان و بستگانش میشد، اوضاع مملکت در دوره‌ی صدارت او دوچار بینظمی و هرج و مرج شد، و بر اثر بی‌مبالاتی او، افغانستان از دست ایران خارج شد و نفوذ بیگانگان در امور داخلی ایران فزونی یافت.

میرزائی: ← احمدیه، فرقه‌ی دینی.

میرزا ایرانشاه: ← ایلکوه.

میرزا بابر: ← ابوالقاسم بابر.

میرزا بزرگ فراهانی: ← قائم مقام (اول).

میرزاپور[1]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۵۵٬۹۲۵)، جای اوتار پرادش هند، کنار رود گنگ؛ در ۸۰ کیلو- متری نرسیده الله آباد. معبد مشهور کالی همسر شیوا در آن است. مرکز بازرگانی است، و کارخانه‌های قالیبافی دارد.

میرزا تقی خان امیر کبیر: ← امیر کبیر.

میرزا حیرت: ← حیرت، میرزا.

میرزاده‌ی عشقی: ← عشقی.

میرزارضا کرمانی، فد ۱۳۱۴ هق. قاتل ناصرالدین شاه قاجار، پسر ملاحسین عقدائی. وی ظاهراً به اشارت و تحریک سید جمال الدین اسدآبادی و جهت قلع بنیان استبداد و فساد مبادرت به قتل شاه قاجار کرد. پس از قتل ناصرالدین شاه، وی دستگیر و محاکمه شد، و تقریباً دو ماه بعد از جلوس مظفرالدین شاه، در ربیع‌الاول ۱۳۱۴ هق اعدام شد.

میرزا رضا کلهر: ← محمد رضا کلهر.

میرزا سنجر، شاهزاده‌ی گورکانی، ← سنجر گورکانی.

میرزا طیب: ← طوفان هزارجریبی

میرزا کمال‌الدین یا مقدس ریالی: ← کارتوف.

میرزا کوچک: ← وصال شیرازی.

میرزا کوچك، حاجی: ← طرائق الحقایق.

میرزا کوچک خان جنگلی: ← کوچک جنگلی.

میرزاوند (mirzāvand)، دهستان (جه ۲٬۱۵۷ بث ۱۳۴۵ هش)، ش بخش الوار گرمسیری، شهرستان خرم‌آباد. فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان، دارای ۱۵ آبادی. کوهستانی است. رودهای محلی مشروبش میسازند. ساکنین آن از طایفه‌ی میرزاوند هستند.

میرزای جلوه: ← جلوه.

میرزای شیرازی، شهرت **محمد حسن ابن محمد معصوم،** ۱۲۳۰–۱۳۱۲ هق، فقیه و مرجع تقلید، مه شیراز، متوفی در سامرا. بسیار باتقوی بود و نفوذ کلمه داشت، و فتوای او به حرمت توتون و تنباکو سبب شد که انحصاری که از طرف ناصرالدین شاه به یک شرکت خارجی داده شده بود لغو شود (← رژی، کمپانی). در زمان او شهر سامرا مرکز تدریس فقه و اصول شیعه شد. این میرزای‌شیرازی (میرزای اول) سید بود. **میرزای شیرازی** دیگر، شهرت **محمد تقی ابن محبعلی،** ۱۲۷۰–۱۳۳۸ هق، شاگرد میرزای اول (میرزای بزرگ) و شاعر و فقیه و از مراجع تقلید. این یکی سید نبود و شرح مکاسب شیخ مرتضی انصاری از او است.

میرزای قمی: ← قمی.

میر سید محمد صفوی: ← سلیمان II صفوی.

میر شب (mire šāb)، در عهد صفویه، رئیس آگاهی و تأمینات، که جلوگیری از سرقت و کشف سارق در عهده‌ی او بود. در صورت وقوع سرقت، میر شب موظف بود یا دزد را دستگیرکند یا از عهده‌ی غرامت صاحب مال برآید، اما اگر سارق را دستگیر میکرد، قسمتی از اصل مال به خود او تعلق میگرفت. نیز ← داروغه؛ عس.

میر شمس‌الدین، مقبره‌ی، بنائی از قرن ۸ هق، در یزد، دارای ایوان رفیع با کاشیکاری معرق، که از لحاظ هنر گچبری در نهایت ظرافت و زیبائی است. مقرنس‌کاری و تزیینات درون سقف آن بسیار جالب توجه است. طبق کتیبه‌ای تاریخ بنای آن سال ۷۶۷ هق است.

میر عبدالعال: ← نجات اصفهانی.

میر عبدالعالی: ← نجات اصفهانی.

میر عبدالله افغان، فد ۱۱۳۰ هق، از رؤسای طایفه‌ی غلجائی، برادر میر ویس افغان. وی بعد از وفات (۱۱۲۷ هق) برادر به جای او نشست. اما، بر خلاف میر ویس، با سلطان صفوی در صدد آشتی بر آمد و سفیری معین، و پیشنهاد کرد که اگر حکومت قندهار را در خانواده‌ی او موروثی کنند و لشکر به قندهار نفرستند و خراج نخواهند، وی به مصالحه و قبول تبعیت ایران راضی است. ولی این اقدام او مورد قبول و پسند رؤسای غلجائی نیفتاد. ازین رو، محمود افغان، پسر میر ویس، او را به قتل رسانید و خود حکومت قندهار را به دست گرفت.

میر عبدی (mir abdi) یا **دشتیاری میر عبدی،** دهستان (جه ۴۸٬۰۰۰) قسمت مرکزی بخش دشتیاری، شهرستان چاه بهار، استان بلوچستان و سیستان؛ کنار بحر عمان، دارای ۳۷ (؟) آبادی. قسمت مرکزی آن جنگلی است. آبش از باران تأمین میشود. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و زرت است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

میر علم خان خزیمه (alam, xozayma)، فد ۱۱۶۸ هق، از رؤسا و بزرگان عرب در خراسان و از سرداران و ملتزمان رکاب نادر شاه افشار؛ پسر اسماعیل خان خزیمه. بعد از قتل نادر و ظهور عادلشاه افشار و شاهرخ افشار، وی در خراسان حشمت بسیار یافت، و در دوره‌ی سلطنت کوتاه سلیمان II صفوی تمام امور در قبضه‌ی او بود. پس از آنکه درغیبت او سلیمان II به دست یوسف علی خان جلایر مخلوع و نابینا شد، وی به خیال استقلال افتاد و در صدد استمالت سرداران و طرد و قتل مخالفان بر آمد. یوسف علی خان جلایر و برادرش زال خان را کشت، و عده‌ی دیگر را جلب کرد. در ۱۱۶۴ هق مخالفین را از میان برداشت و بر مشهد تسلط یافت، و برای شاهرخ جز نامی از سلطنت نماند. سپس برای دفع امرای طایفه‌ی بیات عازم نیشابور شد و آن شهر را در محاصره گرفت، که احمد شاه درانی به خراسان آمد، و میر علم خان در صدد مقابله با او بر آمد. اما لشکریانش شوریدند، و او را گرفتند، وبه مشهد نزد شاهرخ فرستادند. شاهرخ که میر علم خان را مسبب اصلی‌کور شدن خود میدانست، نخست او را کور کرد و سپس به دشمنانش سپرد تا به قتلش رساندند.

میر علی تبریزی، خوشنویس، ← علی تبریزی، میر.

میر علیشیر: ← علیشیر نوائی.

میر علی هروی، خوشنویس، ← علی هروی. میر.

میر عماد (mir emād) [میر عماد ابن ابراهیم]، ملقب به **عمادالملک،** ۹۶۱–۱۰۲۴ هق، ازبزرگترین استادان خط نستعلیق. وی از سادات سیفی حسنی قزوین بود. ابتدا نزد مالک دیلمی و محمدحسین تبریزی تعلیم خط گرفت، و مسافرتی به آسیای صغیر و حجاز کرد، و در مراجعت به ایران جزو خوشنویسان فرهاد خان قرامانلو، از سرداران شاه عباس I که در هرات بود، قرار گرفت، و در ۱۰۰۷ هق به قزوین باز گشت، ویس

(1) Mirzapur

از یک سال به اصفهان رفت، و به دربار شاه عباس، که از مشوقین هنرمندان بود، راه یافت، و شاگردان بسیاری از طبقات مختلف به دور وی جمع شدند. در مدت ۱۶ سال اقامت خود در اصفهان شاگردانی تربیت کرد که بعضی از آنها از استادان معروف خط نستعلیق به شمار میروند؛ از آن جمله‌اند، نورالدین محمد لاهیجی معروف به نورا، سید علی خان جواهر رقم تبریزی، عبدالرشید دیلمی، معروف به رشیدا، ابوتراب اصفهانی، معروف به تُرابا، عبدالجبار اصفهانی، محمد صالح خاتون‌آبادی، درویش عبدی بخارائی، و گوهرشاد دختر میر عماد. میر عماد نزد شاه عباس مرتبتی ارجمند یافت، و ازین‌رو محسود اقران شد، و مخصوصاً رقیبی چون علیرضای عباسی داشت که شاه را نسبت به وی نظر مهر مخصوص بود. میر عماد مردی آزاده و بلند نظر بود و هنر را برای نفس هنر دوست می‌داشت، و برای دست یافتن به حد نهائی هنر خود از همه چیز در میگذشت، چنانکه این علو طبع وی را معاندان با آب و تاب به سمع شاه عباس رسانیدند، و کم‌کم کار اختلاف بالا گرفت، تا جائی که منجر به قتل میر عماد به دست یکی از سرکردگان به نام مقصود بیک شد. میر عماد پایه‌ی هنر خوشنویسی نستعلیق را در جائی نهاد که دست هیچ کس، چه در مدت دو قرن قبل ازو و چه در طی نیم قرن زمان خوشنویسی او و چه در طول چهار قرن بعد از او تا این زمان، به‌آن جایگاه نرسید، و اینکه برخی از معاصرین خط بعضی از خوشنویسان قرن اخیر را همپایه‌ی خط میر دانسته‌اند از راه تعصب است. میر عماد در لطافت قلم و قدرت کتابت و استواری و خوش‌اندامی حروف و کلمات و سطر و صفحه و تمام محاسنی که برای خط نستعلیق یاد کرده‌اند اعجاز میکرد؛ هم خفی را خوش مینوشت، و هم جلی را استوار و شیرین. آوازه‌ی حسن خط میر عماد در زمان حیات وی به اقطار کشورهای اسلامی رسید، و قطعات خطوطش را در ایران و هندوستان و عثمانی و غیره به بهای زر می‌خریدند، و شاهان و بزرگان عصر به داشتن خطوط وی در کتابخانه‌ی خود مباهات میکردند و میکنند. میر عماد در پایان عمر سبک خاصی در خط نستعلیق داشت که شیواترین شیوه‌هاست، و همان روشی است که پس از سه قرن و نیم تاکنون کسی دیگر نتوانست به آن نقطه‌ای بیفزاید یا از آن نکته‌ای بکاهد. از آثار خطوط میر عماد به مقدار بسیار درکتابخانه‌ها ومجموعه‌های خصوصی ایران و کشورهای بیگانه موجود و عبارتند از قطعات منفرد، رساله‌ها و جزوه‌ها، مرقعات، کتابها، و یک کتیبه که در تکیه‌ی میر در تخت پولاد اصفهان هنوز بر جاست. این آثار گرانبهای میر از قلم غبار تا شش دانگ و تاریخ تحریر آنها بین سالهای ۹۸۷–۱۰۲۴ هق است. نیز ← خط فارسی.

میر عمادی، مسجد، کاشان، ← میدان، مسجد.

میر غلامعلی: ← آزاد بلگرامی.

میر فندرسکی (mire fendereski)، شهرت **میر ابوالقاسم ابن میرزا بیگ**، ۹۷۰–۱۰۵۰ هق، حکیم وعارف عصر صفوی، که در علوم عقلی روزگار خود سرآمد بود. وی از مردم فندرسک استراباد بود. یک‌چند به هند سفر کرد، و در آنجا مورد احترام پادشاهان هند قرار گرفت، و سپس به ایران آمد و، با همه‌ی توجهی که پادشاهان صفوی به او داشتند، گوشه‌گیری و زهد خود را رها نکرد، و همچنان بی‌اعتنا به دنیا زیست، و بیشتر با توده‌ی مردم و فقرا مصاحبت داشت. سفر او به هند سبب آشنائی وی با فلسفه و عرفان هندی شد، و این آشنائی در طرز تفکر او نسبت به مسائل فلسفی و عرفانی اثر بخشید، و موجب شد که به شرح و تحقیق در باره‌ی بعضی از متون فلسفی هند بپردازد، و شاید به علت همین تأثیرپذیری از فلسفه‌ی هند بوده است که وی، به روایتی، از رفتن به حج خودداری کرد، چرا که در آنجا کشتن گوسفندی لازم است، و این کار آزار جانوری است. میر فندرسکی در فلسفه و ریاضیات عصر خود اطلاعی عمیق داشته، و شعری چند از او نیز باقی است، و یکی از قصاید او را، که به قصیده‌ی حکمیه (hekamiyye) معروف است، چند تن شرح کرده‌اند، از آن جمله است شرح عباس شریف دارابی با عنوان تحفة المراد (تهران، ۱۳۳۷ هش) و شرح سید محمد صالح خلخالی (هند، ۱۹۳۶). تألیفاتش مشتمل است بر تاریخ الصفویه، تحقیق المَنزِلَه، رساله‌ی صناعیه یا حقایق الصنایع (تهران، ۱۳۱۷ هش)، شرح کتاب مهابهارات، و مقولة الحرکه. میر فندرسکی، در تخت فولاد اصفهان، در تکیه‌ای که به نام تکیه‌ی میر معروف است، مدفون شده است.

میر قاسم (mir qāsem)، داماد میر جعفر که پس از خلع (۱۷۶۱) وی جانشین او شد. چون جاه‌طلب بود، دولت مستقلی در شهر مونگیر تأسیس کرد، و به دستیاری نواب اوده (← **اوتار پرادش**) به مخالفت با انگلیسها برخاست. انگلیسها برای باز داشتن او به وزیر اوده فشار آوردند و او نپذیرفت و ناچار شد تاوان سنگینی بپردازد.

میرک، آقا: ← میرک، خواجه.

میرک، خواجه (xāje mirak) یا **آقا میرک**، از سادات اصفهان و از نقاشان عهد صفوی که در تصویر و تذهیب نظیر نداشت. در هرات در خدمت شاه سلطان حسین بایقرا، و از یاران استاد بهزاد بود و با او و جمعی دیگر درخدمت شاه اسماعیل I صفوی به تبریز رفت. گویند در خطاطی نیز استاد بود و اکثر کتیبه‌های عمارت‌های هرات را در آن عهد او نوشته است. در تاریخ فوت وی اختلاف است. ظاهراً در زمان استیلای شیبک خان در خراسان وفات یافته است.

میرک، شمس‌الدین: ← شمس‌الدین میرک.

میرک بخاری: ← شمس‌الدین میرک.

میر مجلس: ← شربت‌دار.

میرمحله، ده، طوالش، ← ماسال، دهستان.

میرمحله (mir.mahalle)، ده (جمعیت ۱٬۰۰۵ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان استراباد رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)، ۲۲ کیلومتری ش گرگان. محصولاتش برنج و غلات است. از کارهای دستی بافتن پارچه‌های ابریشمی معمول است.

میر محمد، بقعه‌ی: ← خارک، قسمت تاریخ.

میر مظفر، بقعه‌ی: ← لاهیجان، شهرستان.

میرملاس، غار، خرم آباد، ← کوهدشت، بخش.

میر مهنای عرب: ← مهنای عرب، میر.

میر نوروزی (mire nōruzi) یا **پادشاه نوروزی**، امیر یا شاهی که بنا بر سنت و عادت مردم ایران، در ایام نوروز، موقتاً و به مدت ۵ (و گاه ۱۳) روز برای مسخره و تفریح و خنده او را بر تخت مینشانیده‌اند. در این مدت که شاه یا امیر وقت خود را بر حسب ظاهر از سلطنت خلع میکرده میر نوروزی به تمام لوازم سلطنت از فرمان نصب و عزل، و گرفتن و بخشیدن مالیات، و مصادره و جریمه اقدام می‌کرده است که البته همه عنوان شوخی و مسخرگی داشته است. مردمان و خاصه متمکنان به عنوان شگون و فال نیک برخی ازآنچه را میر نوروزی بر آنان نوشته بود، به او میپرداخته‌اند. هنگام حرکت میر نوروزی در کوی و برزن، مردمان، به عنوان موکب، گرداگرد او حرکت، و دست‌افشانی و پایکوبی و مسخرگی و بازی میکردند. در مورد ناپایداری، و تزلزل و بی‌اساس بودن چیزی، غالباً به حکم و فرمانروائی میر نوروزی مثل میزده‌اند. نیز ← غول بیابانی.

میرو[1]، خوان (xuān miro)، ۱۸۹۳–

نقاش سوررئالیست اسپانیائی-فرانسوی؛ مدتی در سلون، ابتدا در مدرسه‌ی هنر بارسلون تحصیل کرد، و سپس در ۱۹۱۹ به پاریس رفت. در دهه‌ی ۱۹۲۰ با عقاید سوررئالیستی آشنا شد. در ۱۹۳۵ سبکی غنائی پدید آورد که اصول آن تقریباً بدون تغییر باقی ماند. ویژگیهای این سبک به کار گرفتن رنگهای خالص و درخشان، و قرار دادن خطوط ظریف و ترکیبات مجرد، و غالباً انتزاعی، در کنار یکدیگر است. از ۱۹۴۱ بیشتر در مایورکا زندگی کرد. وی نقاشیهای دیواری بسیاری برای هتلهای شهر نیو یورک و سمنسیناتی ساخت. در ۱۹۵۸ تزیینات سرامیک ساختمان یونسکو در پاریس را تکمیل کرد. بسیاری از آثار او در موزه‌ی هنر نو و موزه‌ی س. ر. گوگنهایم، نیو یورک، است.

میروم، آبهای (mayrum)، ← بحر الحوله.

میر ویس افغان (mir vays-)، ف ۱۱۲۷ هق، کلانتر قندهار و از رؤسای طایفه‌ی غلجائی. وی از جانب **گرگین خان گرجی** متهم به توطئه و مداخله در شورش قندهار شد، و ازین رو تحت الحفظ به دربار اصفهان فرستاده شد؛ اما درآنجا با اغفال کردن شاه سلطان حسین صفوی مورد محبت او واقع شد. میر ویس گرگین خان را به مخالفت با اسلام و داعیه‌ی سلطنت و استقلال گرجستان متهم کرد، و خود اجازه‌ی سفر حج یافت. در طی این سفر، از علمای سنی حکم و فتوائی گرفت که، به موجب آن، رعایای سنی در موقع مقتضی حق دارند بر سلطان رافضی [= شیعه] بشورند و خود را از قید حکومت او برهانند. در بازگشت از سفر حج، شاه سلطان حسین، که از گرگین خان بد گمان شده بود، میر ویس را رخصت داد که به قندهار باز گردد. میر ویس در قندهار رؤسای غلجائی را با خود همدست کرد و گرگین خان گرجی را به خدعه

(۱) Miro

کشت (۱۱۲۱ هق)، و بر قندهار دست یافت، و دعوی سلطنت و استقلال کرد. خسرو خان گرجی، برادرزاده‌ی گرگین هم، که از جانب شاه صفوی به دفع میر ویس آمد، کشته شد (۱۱۲۳ هق)، و از لشکر او فقط جمع قلیلی نجات یافت. لشکر دیگری هم که دو سال بعد، به سرداری رستم خان، از اصفهان به مقابله‌ی افغانها آمد کاری از پیش نبرد، و میر ویس به تحکیم و تقویت وضع خود پرداخت، و در صدد جمع لشکر جهت حمله به اصفهان و دفع سلطان رافضی صفوی بر آمد که ناگهان وفات یافت. محمود افغان پسر، و میر عبدالله افغان برادر وی بود.

میریا-[1] (miriā-)، پیشوند مقتبس از یونانی به معنی "ده هزار"، مثلاً میریامتر = ده هزار متر.

میرین (mirin)، در شاهنامه، بزرگزاده‌ای رومی از نژاد سلم که خواستار دختر قیصر شد. قیصر که از کار کتایون خشمگین بود، شرط دامادی او را کشتن گرگی درنده که در بیشه‌ی فاسقون بود، قرار داد. میرین که توانائی چنین کاری در خود نمیدید، و در نوشته‌ها خوانده بود که جوانی بیگانه به روم میآید، و سه کار بزرگ به دست او بر خواهد آمد، و از کار گشتاسپ و کتایون نیز آگاه بود، نزد هیشوی رفت و ازو چاره‌جوئی کرد. هیشوی به گشتاسپ گفت که جوانی از نژاد سلم که شمشیر سلم با اوست، خواهشی چنین دارد. گشتاسپ شمشیر سلم را خواست و به بیشه‌ی فاسقون رفت و با آن شمشیر گرگ را کشت، اما دندانهای او را به خانه برد و پنهان کرد. میرین با بردن لاشه‌ی گرگ نزد قیصر دختر او را به زنی گرفت.

میز[2] (miz)، در نجوم، صورت فلکی کوچکی نزدیک قطب فلکی جنوبی (← صورت فلکی، جدول I، ص ۱۵۸۹).

میزاب، واحه‌ای در الجزایر، ← مزاب.

میزاب الرحمه: ← کعبه، قسمت II.

میزان[3] یا **ترازو**، در نجوم، هفتمین صورت فلکی از منطقة البروج، و هفتمین برج (← صورت فلکی، جدول I، ص ۱۵۸۹).

میزان الحراره: ← دماسنج.

میزان الحکمه یا **کتاب میزان الحکمه** (mi-zāno 'l.hekma)، کتابی به عربی، از عبدالرحمان خازنی، در مکانیک و فیزیک و ئیدروستاتیک. میزان الحکمه مهمترین تألیف درباره‌ی این مباحث در قرون وسطی است، و در آن از نظریه‌ای درباره‌ی ثقل، نظریه‌ای در باره‌ی اهرم، اندازه‌گیری وزن مخصوص، کاربردهای ترازو، طرقی برای اندازه‌گیری زمان، و چگالی بحث شده است. ترجمه‌ی خلاصه‌ای از کتاب، درحقیقت ترجمه‌ی مطالب مهم آن (تألیف میان قرون ۷م و ۸م هق)، از مترجمی ناشناخته، در ۱۳۴۶ هش در تهران چاپ شده است که شامل مقدمه‌ی مؤلف، ابتدای کتاب (در پنج فصل)، و پنج مقاله (هر یک منقسم به بابها و قسمها) است.

میزان السماء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء: ← صاحب مستدرک.

میزان کردن[4] (mizān kardan). ۱- در نورشناخت، تنظیم کردن وضع نسبی عدسیهای مختلف یک اسباب بصری (مانند ذره‌بین، دوربین، و میکروسکوپ) به منظور اینکه تصویری که از یک شیء در آن تشکیل میشود واضح رؤیت شود. ۲- درعکاسی، تنظیم کردن وضع یک صفحه‌ی حساس نسبت به عدسی نقشگیر دوربین به منظور اینکه تصویری واضح از شیء بر آن تشکیل شود. نیز ← عکاسی، قسمت III.

میزان کردن رادیو: ← رادیو؛ همنوائی، در برق.

میزان و حساب: ← قیامت، قسمت VIII، بند ه.

میزبان[5] در زیستشناسی، هر جانور یا گیاه زنده که وسیله‌ی زندگی یا محل سکونت یک انگل باشد. بعضی از انگلها مراحل مختلف زندگی خود را در میزبانهای مختلف میگذرانند.

میزدج (mizdaj)، بخش (جه ۳۲'۵۹۳ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال، کمابیش مطابق با محال میزدج، یکی از ۴ جزء چهار محال. کوهستانی است، خطالرأس رشته ارتفاعات جهان‌بین حد طبیعی آن با دهستان لار، و خطالرأس کوه سَلدران حد طبیعی آن با دهستان دوآب است. کوه اخیر، با ارتفاع ۳'۴۴۴ متر، در ج بخش در جهت جش به لغ ممتد است. محصولاتش غلات و حبوبات است. جاجیمبافی دارد. بخش میزدج منطبق بر دهستان **میزدج** است. مرکز بخش و دهستان فارسان، و ازآبادی‌های معروف آن جوقان است.

میزر: ← مازر یا میزر.

میز گرد[6] (mize gerd)، در افسانه‌ی آرتور (← آرتر، افسانه‌ی) میزگردی که در دربار کینگ آرتر شهسواران او بر گرد آن مینشستند. این میز در داستان واس برای نشستن ۱۵۰ شهسوار (و بنابر بعضی ماخذ ۱'۶۰۰ و بنا بربعضی دیگر فقط ۵۰ یا ۱۳) صندلی داشت، و آرتر آن را چنان ساخته بود که هیچ کس بر دیگری نتواند تقدم گیرد. یکی از صندلیها به "صندلی خطرناک" معروف بود زیرا برای هر شهسواری که بر آن مینشست مرگ‌آفرین بود مگر آنکه برای جستجوی جام مقدس اقدام کرده باشد. رمانسهای جام (← جام مقدس) و میز گرد بهم یکدیگر بسیار وابسته‌اند. افسانه‌های میز گرد حتی پیش از آنکه واس در ۱۱۵۵ از آن ذکری کند وجود داشته است، اما در سالهای میان ۱۱۵۵ و ۱۲۰۰ مجموعه‌ی چند کتاب به رمانسهای میزگرد معروف شد. در کاخ وینچستر میز چوبی گردی آویخته شده است که چهره‌ی آرتر و نام ۲۴ شهسوار را نشان میدهد.

میزنو، دماغه‌ی[7] (mizeno)، سنگهوزی در لغ خلیج ناپل و در جنوب ویرانه‌های کومه، ایتالیا. در پای آن، به سمت ل، پورتو دی میزنو[8] (porto di)، در محل شهر قدیم میسِنوم[9] که در زمان آوگوستوس پایگاه دریائی، و آگریپا آن را ساخته بود (۳۱ قم)، واقع شده است.

میزورام[10] (mizorām)، سرزمین اتحادی (۲۰'۷۲۰ کمه؛ در ۱۹۷۲ جمه ۴۰۰'۰۰۰)، لش هند. در منتهی‌الیه جنوبی میان برمه در ش و ج، و← بنگلادش واقع است. میزورام در ۱۹۷۲ یک سرزمین اتحادی شد، و پیش از آن جزئی از ایالت آسام بود. ایالت مانیپور در ل و ایالت تریپورا در لغ آن است. این سرزمین تپه‌زار پوشیده از جنگلهای پیوسته‌سبز است که الوار از آنها فراهم میشود، و دارای حیوانات وحشی از قبیل فیل، کرگدن، ببر، خرس و گوزن است. محصولات عمده‌اش برنج، ذرت، پنبه و تره‌بار است. مرکز اداری آن ← آیجل است. نیز ← هند، جدول.

میزوری: ← مهوری، ایالت و رود، کشمه.

میزوگوچی[11]، **کنجی** (kenji mizoguci)، ۱۸۹۸–۱۹۵۶، کارگردان ژاپنی بزرگ سینما (← سینما، قسمت تاریخ)؛ مه توکیو. در آغاز تحصیل نقاشی کرد، و مدتی طراح روزنامه بود. در ۱۹۲۰ به عنوان بازیگر وارد حرفه‌ی سینما شد. دو سال بعد خود شروع به کارگردانی کرد، و تا هنگام مرگش بیش از ۸۶ فیلم ساخت. از خصایص بارز فیلمهای او واقعبینی دقیق وحیرت‌آوری است که در ترکیب‌بندی تصویرها و صحنه‌های آنها به چشم میخورد. این تصویرها در عین حال از سادگی و صرفه‌جوئی و ایجاز خاص هنر ژاپن برخوردار است. در کارهای او، به طور کلی، وسعت و استحکامی به چشم میخورد که نظیر آن در تاریخ سینما کمیاب است. بعضی از شاهکارهای معروف او عبارتند از زندگانی اوهاروی روسپی (۱۹۵۱)، افسانه‌های ماه پنهان (۱۹۵۲)، عشاق مصلوب (۱۹۵۴)، امپراطور یانگ کوی‌فی (۱۹۵۵)، قهرمان کنسرگو (۱۹۵۵)، و کوی بنگ (۱۹۵۶).

میزه‌نای یا **حالب:** ← مثانه.

میز یخ[12]، در زمینشناسی، تخته‌سنگی که بر سطح یخچال بر روی پایه‌ای از یخ قرار گرفته باشد.

میس، نام مادر مانی، ← مانی، قسمت I.

میس[13]، **میلرد** (milərd mis)، ۱۹۰۴–۷۵، مورخ هنری امریکائی. در ۱۹۳۴–۵۳ در دانشگاه کولومبیا تاریخ هنر تدریس کرد، و از آن پس، تا ۱۹۵۸ استاد هاروارد بود. سپس به "مؤسسه‌ی مطالعات پیشرفته" در پرینستن پیوست. مقالات و کتابهائی درباب نقاشی قرون وسطی و رنسانس نوشته است. از کتابهایش اینها را میتوان ذکر کرد: نقاشی در فلورانس و سینا پس از مرگ سیاه (۱۹۵۱)، جوتو و قدیس فرانسیس آسیزی (۱۹۶۰)، نقاشی زندگی قدیس فرانسیس در آسیزی (با همکاری لئونتو تینتوری[14] [leonetto tintori]، ۱۹۶۲).

میسترال[15]، **فردریک** (frederik mistrāl)، ۱۸۳۰–۱۹۱۴، شاعر فرانسوی، اهل پروانس؛ رهبر نهضت فلیبریژ (felibrij) که هدفش تجلیل و ارتقاء لهجه‌ی محلی پروانس و تبدیل آن به زبان ادبی بود. اثر معروفش رمان منظوم میرئی (۱۸۵۹) است؛ از دیگر آثارش منظومه‌های

(۱) myria- (۲) Meusa; Table (۳) Libra (۴) focusing (۵) host (۶) Round Table (۷) Miseno Cape (۸) Porto di Miseno (۹) Misenum (۱۰) Mizoram (۱۱) Mizoguchi (۱۲) glacier table (۱۳) Meiss (۱۴) Tintori (۱۵) Mistral

جنزابر طلا (۱۸۷۵) و گنجینه‌ی فلیبریژ (۱۸۷۸)، اشعار گل سرخ (۱۸۹۷)، و ملکه ژان (۱۸۹۰) است. یک فرهنگ زبان پروونسال تهیه کرد (۱۸۷۸–۸۶)، اشعارش بیش ازآنچه از انسجام شعری برخوردار باشد از نظر انتخاب و زیبایی و سهولت کلمات چشمگیراست. با اچگارای متفقاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۴ در ادبیات شدند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

میسترال[1]**، گابریلا** (gābrielā mistrāl)، ۱۸۸۹–۱۹۵۷، مربی و شاعره‌ی شیلیائی، نام واقعیش **لوسیلا گودئوی د آلکایاگا**[2] (lusilā gotoy de ālkāyāgā). آموزگار روستا بود، و در مجاورت طبیعت و اطفال دبستانیْ زیبائی رازورانه‌ی آهنگ و شعر را کشف کرد؛ با سونات‌های مرگ (۱۹۱۷) چنان شهرتی یافت که در تمام امریکای لاتین معروف شد. چندی در شغلهای سیاسی در خارجه و جامعه‌ی ملل خدمت کرد. اشعارش بیش ازآنچه از انسجام شعری برخوردار باشد از نظر انتخاب و زیبایی و سهولت کلمات چشمگیراست. با اچگارای متفقاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۴ در ادبیات شدند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

میستیسیسم: ← رازوری.

میستیک: ← رازوری.

میسره، غلام خدیجه، ← محمد ص، قسمت ۳.

میسفیلد[3]**، جان** (jān meysfild)، ۱۸۷۸–۱۹۶۷، شاعر انگلیسی. در ۱۹۳۰ ملک‌الشعراء شد. دوران کودکیش (از ۱۳ سالگی)، که در دریا گذشته است، مایه‌ی نخستین اشعارش به نام چکامه‌های شوراب (۱۹۰۲) بود. داستان منظوم لطف جاویدان (۱۹۱۱) وی را مشهور ساخت. معروفترین شعرهای بعدی او پنجره‌ای در خیابان بای (۱۹۱۲) و داوبر (۱۹۱۳) است. داستان سارد هارکر (۱۹۲۴) نیز از آثار اوست. یک اوتوبیوگرافی، تحت عنوان تجربه‌ای بسیار طولانی، نوشت (۱۹۵۲).

میسن[4] (misen)، یه مسوکنای (mukenāy)، شهر قدیم آرگولیس، یونان. اهمیتش از آن است که مرکز ← تمدن میسنی بود.

میسن در آغاز دژی‌بودساخته‌شده برصخره‌ای که برجاده‌ای‌که پلوپونزرا به‌کورنت متصل میکرد، نظارت داشت. نخستین کاوشها در ۱۸۷۶ به وسیله‌ی هاینریش شلیمان صورت گرفت. در این کاوشها آکروپولیس، دیوارهایی ستبر، مقابری متعدد، و آنچه به اصطلاح گنجینه‌ی آترئوس بوده است، و نیز اشیاء هنری از قبیل ماسکهای زرین یا تزییناتی که در سلاحها به کار رفته بود به دست آمد. از پویشهای بعدی معلوم شد که میسن در ۲۹۰۰ ق‌م به وسیله‌ی مردمی غیر یونانی بنیان نهاده شده، و در ۱۱۵۰ ق‌م دوریها بر آن هجوم برده ویرانش کرده‌اند. میسن در ۱۶۰۰–۱۱۵۰ ق‌م چنان پیشرفته بود که این دوره را عصر← تمدن میسنی میخوانند.

میسن[5]**، جان** (jān meysən)، ۱۵۸۶–۱۶۳۵، بنیانگذار نیو همپشر؛ مستهٔ انگلستان. از سلطنت‌طلبان بود، و مورد توجه شاه انگلستان واقع شد. در ۱۶۱۵–۲۱ حکومت نیوفندلند را داشت. در ۱۶۲۲ ایالت مین به او و به سرفردیناند گورجیز[6] (sər ferdinānd gorjiz*، ۱۵۶۶؟–۱۶۴۷) بخشیده شد، و او به عنوان سهم خود بهنه‌ی زمینی به عرض ح 100 کم واقع میان رودهای مریمک و پیسکتکوا[7] (pisketəkuā) را انتخاب، و شورای نیو انگلند آن را تصویب کرد (۱۶۳۴) و جان نام نیو همپشر بر آن نهاد.

میسن[8]**، جورج** (jorj meysən)، ۱۷۲۵–۹۲، سیاستمدار امریکائی. در سیاست محلی ویرجینیا بسیار با نفوذ بود. عضو مجلس مبعوثان فدرال بود (۱۷۸۷). ده متمم اول قانون اساسی کشت مبتنی بر لایحه‌ی پیشنهادی اوست.

میسن[9]**، چارلز** (cārlz meysən)، ۱۷۳۰–۸۷، نقشه‌بردار و منجم انگلیسی. سالها معاون رصد‌خانه‌ی گرینیچ بود، و برای پیشبرد مقاصد علمی به مناطق مختلف سفر کرد. در ۱۷۶۳، به اتفاق دیکسن (diksən)، منجم دیگر انگلیسی، برای نقشه‌برداری از مرز میان ایالات مریلند و پنسیلوانیا اعزام شد، و تا ۱۷۶۷ به این مهم مشغول بود– نتیجه‌ی کار آنان← خط میسن دیکسن است. پس از بازگشت به انگلستان صرفاً به کار رصد‌های نجومی پرداخت.

میسن–دیکسن، خط[10] (meysən-diksən)، در کشت، مرز بین ایالات پنسیلوانیا و مریلند (علا ''۲۶٫۳ ۴۳' ۳۹°) که در ۱۷۶۳–۶۷ به توسط میسن و دیکسن، منجمین انگلیسی تعیین شد. این خط از پیش از جنگ داخلی به عنوان (جزء) حد فاصل بین ایالات برده‌دار و ایالات آزاد شهرت یافت، و هنوز هم عرفاً خط فاصل قسمت شمالی و منطقه‌ی جنوبخوانده در کشت محسوب میشود.

میسنی، تمدن[11] (miseni)، نوعی از ← تمدن اژه‌ای که از کاوشهائی که در میسن به عمل آمده معلوم شده است. کاوشها پس از ۱۸۷۶ به توسط ه. شلیمان و دیگران آغاز، و به وسیله‌ی آنها، تاریخ یونان قدیم از نو نوشته شد. میسن در ۳۰۰۰ ق‌م مسکن اقوامی غیر از یونانیان بود. در دوره‌ی عظمت شهر (ح 1600 ق‌م) سکنه‌ی آن آخایائیان (← آخایا) بودند. کاخهای مستحکم صورت قلعه داشت و نیز مقابر حجیم و درشت بود. این مردم با کرت رابطه‌ی نزدیک داشتند، و تمدن اولیه‌ی آنها موازی ← تمدن مینوسی بود با این تفاوت که میسنیها خواندن و نوشتن نمی‌دانستند. بعد از ح ۱۳۰۰ ق‌م، به علت هجوم یونانیان از ل، تمدن میسنی رو به انحطاط گذاشت، و در 900 ق‌م منقرض شد. کاوشها اهمیت تازه‌ای به ایلیاد و ادیسه به عنوان منبع اطلاع از مرحله‌ای از تمدن میسنی بخشیده است.

میس وان در روئه[12]**، لودویگ** (ludvig mies vān der roe)، ۱۸۸۶–۱۹۶۹، معمار آلمانی–امریکائی، یکی از بانیان معماری جدید. در ۱۹۲۱ طرحی برای یک آسمانخراش تمام‌شیشه‌ای تهیه کرد که مورد توجه بین‌المللی قرار گرفت. در ۱۹۲۷ سرپرستی نمایشگاه خانه‌سازی شتوتگارت را داشت، و برای آن یک خانه‌ی آپارتمانی نمونه ساخت. در ۱۹۳۰ مدیر باوهاوس در دساو شد، و در ۱۹۳۷ آلمان را ترک کرد. تا ۱۹۵۸ که بازنشسته شد، ریاست شعبه‌ی معماری مؤسسه‌ی تکنولوژی شیکاگو با او بود. ۸۶۰ آپارتمان (شیکاگو، ۱۹۴۹–۵۱) با اصول آسمانخراش شیشه‌ای او ساخته شده است. از کارهای اواخر عمرش ساختمان مدرسه‌ی مدیریت خدمات اجتماعی شیکاگو (۱۹۶۳–۶۵) و بنای عظیم فدرال سنتر شیکاگو (۱۹۶۳–۶۸) مشتمل بر ۳ آسمانخراش است.

میسور[13] (misor)، ایالت (۱۹٬۹۷۶ کم؛ در ۱۹۷۱ جم ۲۹٬۲۶۳٬۳۳۴)، ج هند، از ل به مهاراشترا، از ش به ← اندهرا پرادش، از ج به کرالا و مدرس، واز غ به دریای عربستان محدود است؛ مرکزش بنگالور. سابقاً ایالت نوابنشین بود. کشتزارهای وسیع چای و قهوه وکائوچو وادویه‌ی آن بیشتر در گاتهای غربی است. تقریباً تمام طلای هند در آنجا استخراج میشود؛ معادن آهن و منگنز نیز دارد. دارای صنعت نساجی و فولادسازی وهواپیماسازی است. سلسله‌ی قدیم میسور، که به دست حیدر علی خان بهادر منقرض شده بود، هنگامی که پسرش، تیپو سلطان، در ۱۷۹۹ از انگلیسها شکست خورد، دوباره روی‌کار آمد. در ۱۹۴۷ به دولت آزاد هند پیوست. **میسور**، شهر (در ۱۹۶۱ جم ۲۵۳٬۰۸۵)، کرسی سابق ایالت، مقر مهاراجه و مرکز صناعت است. خیابانهای پهن و باغهای عمومی وسیع آن را به صورت یک "پارک‌شهر" در آورده است. میگویند که تخت سلطنتی مهاراجه‌ی آن با تخت طاووس دهلی رقابت میکند. قسمتی از دانشگاه میسور در آن است. در نوامبر ۱۹۷۳ نام ایالت میسور به **کرناتکه**[14] (karnātaka) تغییر یافت.

میسوری[15] (misuri)، انگلا میزوری (mizuri)، ۲۴مین ایالت (۱۷۹٬۴۰۸ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۴٬۶۷۷٬۳۹۹)، قسمت مرکزی کشت. کرسی آن جفرسن سیتی، و از شهرهای دیگرش کانزاس سیتی، سنت لویس، سپرینگفیلد، و سنت جوزف است. از ش به رود میسی‌سیپی محدود است، و رود میسوری قسمتی از مرز لغ آن را تشکیل میدهد. ← فلات اوزارک در ج و دشتهای سیلابی میسی‌سیپی در چش ایالت است. مصنوعاتی کفش، مواد غذائی، آب جو، مواد شیمیائی، کنسرو گوشت، و مطبوعات؛ و محصولات کشاورزی آن ذرت، غلات، سیب زمینی، میوه، وپنبه است. از معادنش سرب، روی، زغال، آهک، گرافیت، مرمر، خاک نسوز، و سیلیس استخراج میشود. در ۱۸۲۱ جزء ایالات (برده‌دار) متحده پذیرفته شد. در جنگ داخلی امریکا جزء اتحادیه بود.

میسوری[15]، انگلا میزوری (mizuri)، درازترین رود کشت، به طول ۳٬۹۶۵ کم، و عمده‌ترین ریزابه‌ی غربی میسی‌سیپی. در تج ایالت مونتانا تشکیل میشود، و از داکوتای شمالی، داکوتای جنوبی، نبراسکا، کانزاس، آیووا، و میسوری گذشته به رود میسی‌سیپی میریزد. رودهای میلک،

(۱) Mistral (۲) Godoy de Alcayaga (۳) Masefield (۴) Mycenae (۵) Mason (۶) Gorges
(۷) Piscataqua (۸) Mason (۹) Mason (۱۰) Mason-Dixon-Line (۱۱) Mycenaean civilizetion
(۱۲) Miës van der Rohe (۱۳) Mysore (۱۴) Karnataka (۱۵) Missouri

یلوستون، و پلت از ریزابه‌های آنند. بزرگترین بندر آن کانزاس سیتی است. از جهت آبیاری و تولید نیرو اهمیت دارد.

میسولونگی[1] یا **مسولونگی**[2] (misolongi:)، یو **مسولونگیون**(mesolongion)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۱٬۶۱۴)، غ یونان مرکزی، بندری است بر یکی از شاخه‌های خلیج پاتراس. تجارت ماهی و توتون دارد. در جنگ استقلال یونان، این شهر پایگاه عمده‌ی شورشگران بود. در مقابل محاصره‌ی (۱۸۲۲–۲۳) ترکان عثمانی موفقانه مقاومت کرد، و بار دیگر نیز، که عاقبت ترکهای عثمانی پس از محاصره‌ای از ۱۸۲۵ تا ۱۸۲۶ آن را تصرف کردند، شجاعانه مقاومت کرد. لرد بایرن در این شهر در گذشت (۱۸۲۴).

میسی‌سیپی[3] (misisipi)، ۲۰مین ایالت (۱۲۳٬۵۸۷ کمم؛ در ۱۹۷۰ کشمت؛ کرسی آن جکسن و از شهرهای دیگرش ویکبرگ، گرینویل، و بیلاکسی. از غ به رودهای میسی‌سیپی و پرل و از ج به خلیج مکزیک محدود است. محصولات کشاورزی پنبه، غلات، و چغندر قند، و محصولات صنعتی اشیاء چوبی، منسوجات، و مواد غذائی است. معادن نفت و گاز طبیعی و خاک رس دارد. ← سازمان دره‌ی تنسی به پیشرفت و توسعه‌ی صناعت آن بسیار کومک کرده است. در ۱۶۹۹ توسط فرانسویان مسکون شد. در ۱۸۱۷ جزء ایالات (بردمدار) کشمت پذیرفته شد. در ۱۸۶۱ از اتحادیه جدا شد؛ در دوره‌ی ترمیم آسیب دید. در قرن ۲۰م، خصوصاً در دهه‌ی ۱۹۶۰، این ایالت با مسائل نژادی بسیار درگیر بوده است.

میسی‌سیپی[3] (misisipi)، رود عمده‌ی کشمت، که (به انضمام رود میسوری) بعضی آن را طویلترین رود جهان شمرده‌اند. طول خود میسی‌سیپی ح ۳٬۷۸۰ کم و طول میسوری و مسیر سفلای میسی‌سیپی ۶٬۳۲۰ کم است. میسی‌سیپی شاخه‌ی اصلی شبکه‌ی عظیم رودهائی است که کشمت را بین کوه‌های آپالاش و دروشوز زهکشی میکنند. در ل ایالت مینسوتا سرچشمه میگیرد، و به جانب ج، از ویسکانسین، ایلینوا، آیووا، کنتوکی، میسوری، تنسی، آرکانساس، و لویزیانا گذشته به خلیج مکزیک میریزد. از ریزابه‌های عمده‌اش اوهایو، میسوری، آرکانساس، و رود سرخ است. بزرگترین بندر کنار آن سنت لویس است. د سوتو در ۱۵۴۱ ازین رود عبور کرد، و ژولیه و مارکت قسمت علیای آن را پوییدند (۱۶۷۳)، لا سال مسیر سفلای آن را تا مصبش پیمود، و مدعی مالکیت فرانسه بر دره‌ی آن (← لویزیانا) شد (۱۶۸۲). در ۱۷۸۳ مرز غربی کشمت شد، ولی مصب آن تا مدتی در دست اسپانیا ماند. با خرید (۱۸۰۳) لویزیانا قسمت غربی دره‌ی میسی‌سیپی به تصرف کشمت در آمد.

میسی‌سیپی، تنگه‌ی[4]، شاخه‌ای از خلیج مکزیک، به طول ح ۱۳۰ کم و عرض ۱۱–۲۴ کم، بین ج ایالت میسی‌سیپی و ج غ آلاباما از یک طرف و رشته‌ای از جزایر مجاور ساحل.

میش: ← گوسفند.

میشائیل، یکی از ← رفقای دانیال.

میش‌خاص (miš.xās)، دهستان (جم ۲٬۵۴۷ نسث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ایلام، استان پنجم، دارای ۱۲ آبادی. کوهستانی است، و کبیر کوه در حد جنوبی آن ممتد است. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است. طایفه‌ی میش خاص در آن زندگی میکنند.

میشر، فریدریش: ⇐ اسید نوکلئیک.

میشع[5] (miša') [عبری، ← رهائی]، شاه موآب، معاصر اخآب (دوم پادشاهان ۳). کتیبه‌ی موآبی از او است.

میشک، یکی از ← رفقای دانیال.

میشکو[6] یا **میچیسلاف**، فرمانروایان لهستان، ← پیاست.

میشکولتس[7] (miškolts)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۷۲٬۹۵۲)، مجارستان، کنار رود سایو (sāyo)، به فاصله‌ی ۱۳۶ کیلومتری ل‌ش بوداپست. پس از بوداپست، عمده‌ترین شهر صنعتی مجارستان است، و بازرگانی دانه‌بار، توتون، شراب، و میوه نیز در آن حایز اهمیت است. صنایع عمده‌ی آن در آهن و فولاد، موتورهای ماشین، لوکوموتیو، منسوجات، کفش، کاغذ، فراورده‌های غذائی، چوب، و صابون متمرکز است. کلیسائی به سبک گوتیک از قرن ۱۳م؛ یک دانشکده‌ی حقوق، و یک دانشگاه فنی دارد. در قرن ۱۳م از مغولها، و در قرون ۱۶م و ۱۷م از ترکها سخت آسیب دید.

میشل، شارل، ← اپه، آپه دو ل'.

میشله[9]، **ژول** (jul mišle)، ۱۷۹۸–۱۸۷۴، نویسنده‌ی فرانسوی و بزرگترین مورخ مکتب رمانتیسم. در ۱۹۳۸–۴۵ استاد کولژ دو فرانس بود. از آثارش مقدمه بر تاریخ جهانی (۱۸۳۱)، تاریخ فرانسه (۱۷ مجلد، ۱۸۳۳–۶۷)، و تاریخ انقلاب فرانسه (۱۸۴۷–۵۳) است.

میشن (mišen)، ده (جم ۱٬۱۷۵ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کمازان، شهرستان ملایر، فرمانداری (اکنون استان) همدان، ۲۹کیلومتری ملایر. محصولاتش غلات و حبوبات است. قالیبافی دارد.

میشناه: ← مشنا.

میشوداغی (mišu.dāqi)، نام رشته‌ی ارتفاعات سبلان از مرند تا خوی.

میشه‌پاره (miše.pāre)، دهستان (جم ۶٬۶۳۴ نسث ۱۳۴۵ هش)، غ بخش کلیبر، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۳۲ آبادی. کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. مرکزش، مرزرود (marz.rud، جم ۵۳۶ نسث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۱کیلومتری کلیبر است.

میشی‌جان علیا (mišijāne olyā)، ده (جم ۱٬۱۰۴ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان خمین، استان مرکزی (تهران)؛ ۷ـ کیلومتری ل‌ش خمین. محصولاتش غلات، چغندر قند، و پنبه است. قالیچه‌بافی دارد.

میشیگان[10] (mišigān)، انگل میشیکن (mišigan)، ۲۶مین ایالت (۱۵۰٬۷۷۷ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۸٬۸۷۵٬۰۸۳)، ل کشمت، در ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ. کرسی آن لنسینگ، و از شهرهای دیگرش دترویت (بزرگترین شهر آن)، گرند رپیدز، فلینت، دیربورن است. این ایالت به وسیله‌ی دریاچه‌ی سوپریور (از ل) و دریاچه‌های هورون و میشیگان (به ترتیب از ش و غ) به دو شبه‌جزیره‌ی علیا و سفلی تقسیم میشود؛ تنگه‌های مکینک[11] (makinak) آنها را به یکدیگر مرتبط می‌کند. فراورده‌های کشاورزی آن غلات، میوه، سیب زمینی، مواشی، و لبنیات است. از معادنش آهن، مس، نفت، و نمک استخراج میشود. فراورده‌های صنعتی آن وسایط نقلیه موتوری، فولاد، ماشین‌آلات، مواد غذائی، هواپیما، و کاغذ است. توسط فرانسویان کشف و مسکون، و از مراکز عمده‌ی تجارت پوست شد. در جنگهای فرانسه و هندیشمردگان به تصرف انگلستان درآمد. پس از انقلاب امریکا به کشمت منتقل شد. در ۱۸۳۷ به عنوان ایالت (آزاد) کشمت پذیرفته شد. در جنگ داخلی امریکا پشتیبان اتحادیه بود. صنعت اتومبیلسازی آن (مخصوصاً به رهبری هنری فورد) ترقی شگرف کرده است. در دهه‌ی ۱۹۶۰ به کار گرفته شدن اتوماسیون در این ایالت مشکل بیکاری به وجود آورد.

میشیگان[12]، **دانشگاه** (mišigān)، قسمت عمده‌ی آن در ان اربر، دانشگاه مختلط دولتی، تأسیس ۱۸۱۷ (در دترویت). کالجهای دیربورن و فلینت ضمیمه آن است. وشعبه‌های دیگری در بتل کریک و دترویت و گرند رپیدز و چند شهر دیگر دارد. در آزمایشگاه معروف فیزیک آن در باره‌ی موارد استعمال اتم برای صلح و در مسائل فضائی پژوهش میشود. دو رصدخانه دارد.

میشیگان، دریاچه‌ی[13] (mišigān)، یکی از دریاچه‌های بزرگ امریکای شمالی، به وسعت ۵۸٬۰۱۵ کمم و به طول ۴۹۴ کم و به عرض ۱۹۰ کم، که تنها دریاچه از دریاچه‌های بزرگ است که تماماً در کشمت قرار دارد. از ش و ل به ایالت میشیگان، از غ به ویسکانسین و ایلینوا، و از ج به ایندیانا محدود است. راه آبی ایلینوا آن را به رود میسی‌سیپی متصل میکند. در سال ۴ ماه یخبندان دارد. شهرهای عمده‌ی کنار آن عبارتند از میشیگان، گری، شیکاگو، اونستن و رسین. در ۱۶۳۴ به وسیله‌ی ژ. ن. نیکوله کشف شد.

میشیگن، کشمت، ← میشیگان، ایالت.

میشیما[14]، **یوکیو** (yukio mišimā)، ۱۹۲۵–۷۰، نویسنده‌ی ژاپنی، نام اصلیش کیمیتاکه هیرائوکا[15] (kimitāke hirāokā)، از طبقه‌ی سامورای. داستان و داستان کوچک و مقاله و نمایشنامه مینوشت. در بعضی از نمایشنامه‌هایش خود نیز بر روی صحنه میآمد، و فیلمهایش را کارگردانی و خود در آنها بازی میکرد. در جنگ II در کارخانه‌ی هواپیماسازی کار میکرد. میشیما و افراد جوان گروه تاتنوکائی (tātenokā'i، = انجمن سپر) به تمرین هنرهای قدیمی سامورای همچون کاراته و شمشیربازی میپرداختند، و می‌

(۱)Missolonghi (۲)Mesolonghi (۳)Mississippi (۴)Misissippi Sound (۵)Mesha (۶)Mieszko (۷)Miskolc (۸)Sajo (۹)Michelet (۱۰)Michigan (۱۱)Mackinac (۱۲)Michigan (۱۳)Michigan, Lake (۱۴)Mishima (۱۵)Hiraoka

کوشیدند تا به کمال مطلوب ژاپن در زیر فرمان امپراطور برسند. مجموعه‌ی چهارجلدی دریای باروری وی نابود شدن ژاپن قدیم در دهه‌ی اول قرن ۲۰ م، و دنباله‌ی آن پس از جنگ II را مجسم میکند، برف بهاری (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۷۲)، اسبهای فراری (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۷۳)، معبد سپیده دم (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۷۳)، و تباهی فرشته (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۷۴). از داستانهای دیگر او اینها است: شبه زندگینامه‌ای از خودش به نام اعترافات یک ماسک (۱۹۴۹)، صدای امواج (۱۹۵۴) که داستان ساده‌ی عشقی پسر و دختری ژاپنی در یک دهکده‌ی ماهیگیری است، معبد با کلاه فرنگی زرین (۱۹۵۶) که شرح حال کاهنی است دچار بیماری روانی که معبد خود را ویران کرده است.

میعان[1] (maya'ān)، در فیزیک، تغییر یک ماده از حالت جامد یا گاز به حالت مایع. چون تغییر حالت ماده را نتیجه‌ی تغییری در انرژی حرکتی مولکولها میدانند، و نیز چون حرارت به‌صورت انرژی حرکتی مولکولها تعریف شده است (← حرارت)، بنا بر این، تغییر از حالت جامد به حالت مایع، و از حالت مایع به حالت گاز، مستلزم مصرف شدن حرارت است، در صورتی که تغییر از حالت گاز به حالت مایع، و از حالت مایع به‌حالت جامد، با گرفتن حرارت از ماده‌ی مورد نظر صورت میگیرد. در **میعان گازها**، سرد کردن به حد افراط ضرورت ندارد، چه اگر گاز در فضای محدودی زیر فشار زیاد قرار گرفته باشد، در نتیجه‌ی تراکم ذرات آن، که بر اثر فشار حاصل میشود، حرارت خود را از دست می‌دهد و سرانجام به صورت مایع در میآید. با وجود این، تا حدی سرد کردن گاز ضرورت دارد، در ۱۸۶۹ تامس اندروز[2] (tāməs andruz؛ ۱۸۱۳–۸۵) این حقیقت را کشف کرد که برای هر گاز دمای خاصی به نام دمای بحرانی وجود دارد که در دمای بالاتر از آن، هر اندازه هم فشار زیاد باشد، نمیتواند به مایع تبدیل شود. بنابر این هر گاز را بایدآن اندازه سرد کنند تا دمایش از دمای بحرانی پایینتر بیاید، و آنگاه با وارد کردن فشار آن را به مایع تبدیل کنند. هنگامی که گاز فشرده میشود، مولکولهای آن ناگزیر به یکدیگر نزدیکتر میشوند و، در نتیجه‌ی کاهش حرکت نوسانی آنها، حرارت از خود بیرون میدهند. بتدریج که فشار وارد بر گاز بالاتر میرود، سرعت مولکولها و فواصل میان آنها کاهش مییابد تا عاقبت آن گاز تغییر حالت داده از حالت گازی به حالت مایع در میآید. باآنکه پیش از قرن ۱۹م عده‌ای از دانشمندان تجربه‌هائی برای مایع کردن گازها انجام داده بودند، معمولاً دیوی و فاراده را نخستین کسانی میشناسند که به اولین نتایج موفقیت‌آمیز در میعان رسیده‌اند. تولید گاز مایع‌شده به مقادیر زیاد (و در نتیجه استفاده از آن در سردسازی)، مدیون تحقیقات دو دانشمند لهستانی، زیگمونت فلورنتی ورویلفسکی[3] (zigmunt florenti vroblefski؛ ۱۸۴۵–۸۸) و اولژفسکی[4] (olǰefski)، بوده است. کار های سر جیمز دیوار، مخصوصاً در مورد میعان هوا و تبدیل آن به حالت جامد حائز اهمیت است. کامرلینگ اونس نخستین‌کسی است که هلیوم را، که دمای بحرانی آن ۲۶۷٫۹° — صدبخشی و بسیار به صفر مطلق (۲۷۳° — صدبخشی) نزدیک است، به حالت مایع در آورد. روشهای میعان گازها، بدان صورت که کارل فون لینده[5] (kārl fon linde؛ ۱۸۴۲–۱۹۳۴، مهندس آلمانی) و دیگران به تکمیل آنها پرداخته‌اند، مبنای روشهای مورد استعمال در سردسازی جدید است. گازهای مایع‌شده در تحقیقات مربوط به دماهای بسیار پست مورد استعمال فراوان دارد، بعضی از آنها (مثلاً اکسیژن مایع) در پرتاب موشکها به کار میرود.

میعان گازها: ← میعان.

میعه‌ی سائله[6] (mey'eye sā'ele)، صمغ درخت برگریز امریکائی (*Liquidamber styraciflua*)، برگهای این درخت ستاره‌شکل و رنگ آنها در پاییز از زردی به سرخی تغییر میکند. میوه‌های گرد آن دارای دو زایده‌ی شاخ‌مانند است. چوب آن قیمتی است؛ از قسمتهای زیر خاکی آن صمغی معطر به نام بالا گرفته میشود که **عنبر مایع** نیز نامیده میشود.

میغان (meyqān)، ده (جمعاً ۲٬۴۹۲ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، دهستان پشت‌بسطام، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل (اکنون استان) سمنان، ۶کیلومتری ج قلعه‌نو. محصولاتش غلات و پنبه است.

میغان، کویر، ← اراک، شهرستان.

میفر[7] (meyfer)، ناحیه‌ی اعیان‌نشین غ لندن، تقریباً واقع میان پیکادلی و خیابان آکسفرد.

میفلاور[8] (meyflāwər)، نام کشتیی که در ۱۶۲۰ آوارگان را از انگلستان به انگلستان جدید برد. میفلاور، پس از قریب ۲ ماه دریانوردی، در سواحل خلیج ماساچوست لنگر انداخت، و از سرنشینان آن (یکصد و اندی زن و مرد و کودک)، آنان که حق رأی داشتند، قبل از پیاده شدن، پیمانی برای اداره‌ی امور خود امضا کردند که به **پیمان میفلاور** موسوم است. سپس در همان محل که فرود آمده بودند به تأسیس مهاجرنشینی پرداختند، و آن همان پلیموت (ایالت ماساچوست) است.

میفلاور، پیمان: ← میفلاور.

میقات، علم: ← مواقیت، علم.

میک[9]، **تئوفیل جیمز** (teofil jeymz mik)، ۱۸۸۱–۱۹۶۶، مستشرق کانادائی، استاد زبانهای شرقی دانشگاه تورونتو (از ۱۹۲۳). تخصص وی در خط میخی و نحو عربی است. ازآثار او است: سرودها و ادعیه و توبه‌نامه‌های دوزبانی (۱۹۱۳)، مشاغل بابل قدیم و اسناد قانونی (۱۹۱۷)، متون قدیم اکدی و سومری و کاپادوکیالی به دست‌آمده در نوزی (۱۹۳۵)، اصل عبرانیان (۱۹۳۶)، و ترجمه‌ی متنهای قانونی اکدی برای مجموعه‌ی متون قدیم شرق نزدیک.

میکا[10] (mikā)، نام گروهی از کانیها، از جنس سیلیکات آلومینیوم و پوتاسیوم. میکا به صورت ورقه‌های نازک کشسان متورق میشود، و در گرانیت و گنیس و اردوال موجود است. انواع معمولی آن موسکوویت[11] (muskovit) عموماً سفید به فورمول $KAl_2(AlSi_3)O_{10}(OH)_2$، و بیوتیت[12] (biotit) که سیاه است. ورقه‌های میکا موارد استعمال فراوان دارد، از جمله در عایقکاری و ساختن لوازم برقی. از این ورقه‌ها برای زمینه‌ی بعضی نقاشیها و برای اشیاء زینتی نیز استفاده میشود. معادن عمده‌ی آن در هند و برزیل است.

میکائیلیس[13]، **کارین** (kārin mikāelis)، ۱۸۷۲–۱۹۵۰، داستانویس و جامعه‌شناس و سخنران دانمارکی. مسئله‌ی مورد علاقه‌ی وی، که تحقیق روانشناختی در باره‌ی زنان و مسائل مربوط به آنان بود، موضوع اصلی داستان عمر خطرناک (۱۹۱۰) او را تشکیل میدهدکه بسیار مورد بحث و گفتگوی مخالف و موافق قرار گرفته است. غول کوچک (۱۹۴۶) و جهان شکفت‌انگیز (۱۹۴۸–۴۹) از رساله‌های تحقیقی او است.

میکائیل[14] یا **میخائیل** (mikā'il; mixā-) [عبری، = شبیه خدا]، فرشته‌ی مقربی که در کتمة به صورت شاهزاده یا مرد جنگجو ظاهر می‌شود (دانیال ۱۰.۱۳ و ۲۱؛ ۱۲.۱۰؛ یهودا ۹؛ مکاشفه ۷.۱۲)، مطابق سنت مسیحی، وی بر شیطان پیروز شده و شمشیری با خود دارد و در موارد مختلف بر اشخاص ظاهر شده است (مثلاً بر ژاندارک). در قرآن فقط نام **میکال** به‌عنوان فرشته‌ای آمده است (بقره ۹۲).

میکائیل یا **میکال**، در دین اسلام، یکی از چهار فرشته‌ی مقرب [= نزدیک] خدا. سایرین عبارتند از جبرائیل، عزرائیل، و اسرافیل.

میکادو (mikādo)، عنوان باستانی امپراطور ژاپن؛ معنای حرفی این کلمه درِ بلند یا باب عالی است که آن را به جای نام شخص امپراطور به کار میبردند، که از لحاظ جلالت قدر و داشتن جنبه‌ی خدائی (← شینتو) اشاره‌ای به نام او جایز شمرده نمیشد.

میکال، فرشته‌ی مقرب، ← میکائیل.

میکال[15] (mikāl) [عبری، = شبیه یهوه (خدا)]، دختر شاؤل، زن داود (اول سموئیل ۱۸.۲۰، ۱۹؛ ۱۲، دوم سموئیل ۶. ۱۶). نیز ← میرب.

میکاه[16] (mikāh) یا **میخا** (mixā) [عبری، = شبیه یهوه]، یکی از انبیای کوچک بنی‌اسرائیل، معاصر اشیا (نه ۷۱۰ ق‌م). **کتاب میکاه** یکی از کتابهای عهد (← عهد قدیم، جدول I)، از ویرانی یهودا و اسرائیل (← پادشاهان، کتاب) پیشگوئی کرده است. وبشارت مسیح آن (۲.۵–۶) معروف است (متی ۶.۲؛ یوحنا ۴۲.۷).

میکرو-[17] (mikro) [از یو. میکروس]، پیشوندی به معنی خرد و کوچک که، ۱- در اسامی اسبابها با مفهوم بزرگ‌کردن چیزهای خرد همراه است، همچون میکروسکوپ (= بزرگ‌کننده‌ی ظاهری چیزهای خرد)، میکروفون (= بلندکننده‌ی

---

(۱)liquefaction (۲)Andrews (۳)Wroblevski (۴)Olszewski (۵)Linde (۶)sweet gum (۷)Mayfair (۸)Mayflower (۹)Meek (۱۰)mica (۱۱)muscovite (۱۲)biotite (۱۳)Michaëlis (۱۴)Michael (۱۵)Michal (۱۶)Micah (۱۷)micro-

صداهای ضعیف)؛ **۲ـ** در سلسله‌ی متری و اصطلاحات مربوط به واحدهای برقی و غیره، نماینده‌ی یک میلیونیم واحد مورد نظر است، همچون میکرومتر، میکروآمپر، میکروفوت و غیره؛ **۳ـ** در ابتدای اسامی علوم به معنی مربوط به میکروسکوپ است، همچون میکروفیزیک (کهفیزیک = فیزیک میکروسکوپی)، میکرومکانیک، و غیره.

میکروب[1] (mikrob؛ فنـ)، سازواره‌ی تکیاخته‌ی بسیار خُرد، و بالخاصه نوعی از آن که سبب تخمیر یا بیماری میشود. تحقیق در میکروب یا **میکروبشناسی**[2]، از مخمّر گرفته تا ویروس (مثلاً ویروس هاری)، با کارهای پاستور آغاز شد. در میکروبشناسی، اساس کارْ استفاده از میکروسکوپ است برای دیدن میکروب، ولی کارهای با اهمیت دیگری نیز انجام میشود، از قبیل کشت میکروبها، از صافی گذراندن و جدا کردن ترشحات سمّی، تعیین فعل و انفعالهای شیمیائی که توسط آنها در محیط زندگیشان صورت میگیرد، و مخصوصاً نیروی بیماریزائی آنها. بعضی از میکروبها بدون شک گیاهند (قارچهای میکروسکوپی) و بعضی دیگر از طبقه‌ی جانورانند (مانند آمیبها)؛ ولی، در مقیاس میکروسکوپی، خصوصیات دو مملکت گیاه و جانور دقت خود را از دست میدهد، و به همین جهت است که دو گروه مهم از میکروبها یعنی باکتریها و ویروسها را نمیتوان به صورت قطعی به یکی از این دو مملکت متعلق دانست. میکروبها، بنا بر رابطه‌ای که با موجودات زنده‌ی دیگر دارند، به چندین قسم تقسیم میشوند: انگل بیماریزا[3]، انگل غیر بیماریزا، گندرو[4] (gand.ru؛ که بر مواد در حال پوسیدن زندگی میکند)، همزی[5] (ham.zi؛ که با سازواره‌ی دیگر زندگی مشترک دارد). برای بعضی از میکروبها نیز زندگی تنها امکانپذیر است.

میکروبشناسی: ← میکروب.

میکروسکوپ[6] (mikroskop)، اسبابی بصری که برای بزرگ نمایاندن اندازه‌ی ظاهری اجسام خُرد به کار میرود. میکروسکوپ ساده ذره‌بین است. یک میکروسکوپ (مرکب) از دو قسمت اساسی تشکیل شده است: (۱) تقشگیر، که مجموعه‌ای از چند عدسی معمولاً با گشادگی کوچک و فاصله‌ی کانونی کوتاه است که از شیء دیدنی تصویری حقیقی و معکوس و بزرگتر در محلی بالای لوله‌ی میکروسکوپ تولید میکند. دستگاه عدسیهای تقشگیر میکروسکوپ مرکب از چند عدسی کوژ است که در شکل ۱ دیده میشود؛ (۲) دیدگر که محل آن در کنار فوقانی لوله‌ی میکروسکوپ است و آن نیز از دو یا چند عدسی تشکیل شده است که در شکل ۲ دیده میشود. دیدگر همچون کولیماتوری عمل میکند که چون چشم در آن نگاه کند، تصویری مجازی را ظاهراً در فاصله‌ای بسیار دور با زاویه‌ی دیدی بسیار بزرگ میبیند. میزان کردن میکروسکوپ با تغییر دادن فاصله‌ی شیء دیدنی نسبت به تقشگیر صورت میگیرد. درشتنمائی میکروسکوپ به نسبت فواصل کانونی تقشگیر و دیدگر بستگی دارد؛ قدرت تفکیک آن بستگی به طول موج نوری دارد که شیء دیدنی را روشن کرده است. در **اولترامیکروسکوپ** (به بعد رجوع شود) شیء را با نور خاص روشن میکنند.

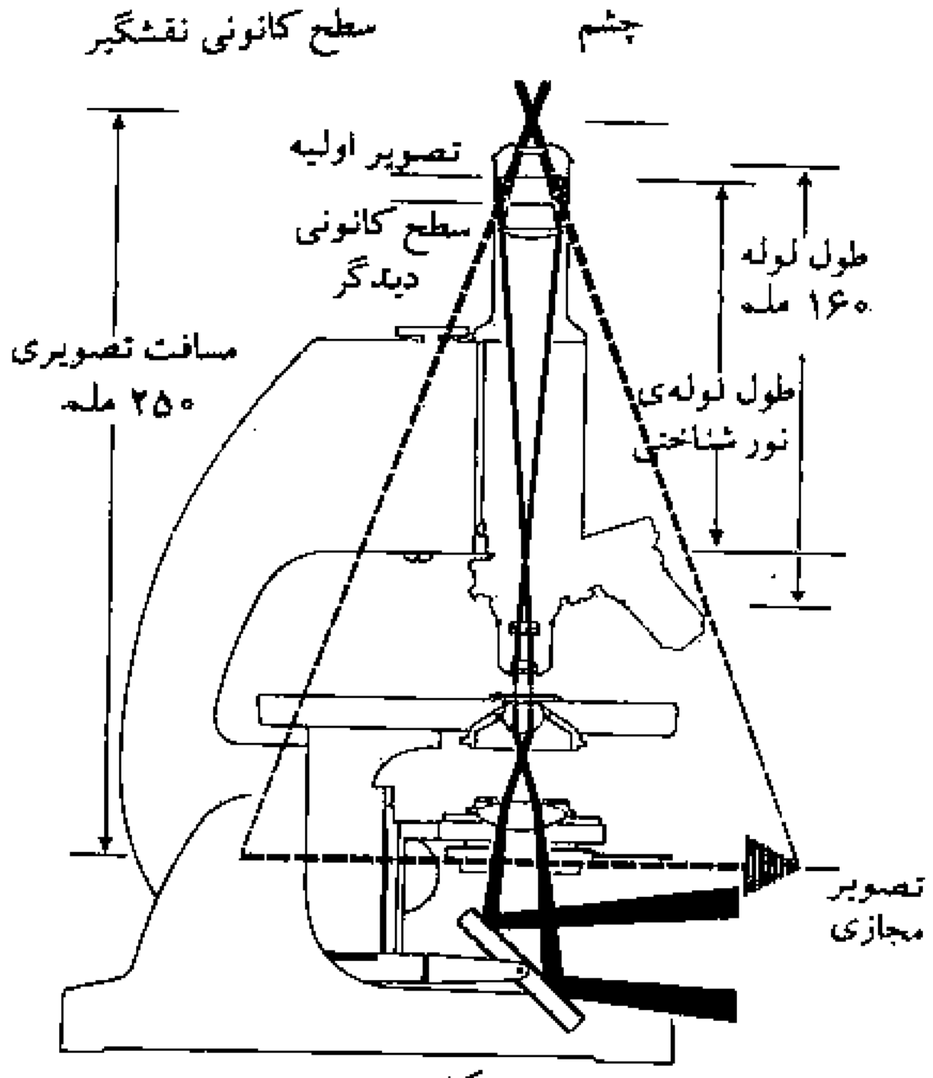

شکل ۱

گاه قطره‌ای از یک روغن شفاف میان سطح خارجی تقشگیر و شیء دیدنی قرار میدهند تا از گجنمائی کروی و کم شدن نور در نتیجه‌ی انعکاس جلوگیری کند. در میکروسکوپهای اندازه‌گیر، یک مقیاس شفاف یا میکرومتر خطی در سطح کانونی دیدگر قرار میدهند. بهترین میکروسکوپهای بصری که با اشعه‌ی مرئی کار میکنند، شیء را تا ۲'۵۰۰ بار میتوانند بزرگ کنند. با استعمال نور فوق بنفش، که طول موج کمتری دارد، میتوان این بزرگنمائی را ۲ برابر کرد.

اولترا میکروسکوپ[7] (ultrāmikros-kop؛ از فنـ)، بر خلاف آنچه ممکن است از اسم آن فهمیده شود، درشتنمائی فوق العاده ندارد. مقصود از آن طرز خاص روشن کردن جسمی است که در زیر میکروسکوپ گذاشته میشود، و اساساً میکروسکوپ مرکبی است که دستگاهی اضافی برای روشن کردن شیء دارد. اجسامی مانند ذره‌های کولوئیدی و قطرات مه یا ذرات دود را به حالت دوائی در گاز یا مایع در محفظه‌ای نگاه میدارند که زمینه‌ی آن رنگ سیاه تند دارد و آنها را با تابه‌ی همگرائی از نور بسیار درخشان که از کنار محفظه میتابد (مثلاً به وسیله‌ی طپانچه‌ی الکترونی)، و رأس مخروط این تابه در میدان دید واقع میشود، روشن میکنند. بدین ترتیب، اشیائی که آن اندازه کوچکند که نمیتوانند در میکروسکوپ تصویری بسازند، حلقه‌های پراشی (← پراش) تولید میکنند که به صورت خالهای کوچک درخشنده بر زمینه‌ی سیاه دیده میشود. در شکل ۲ یک میکروسکوپ نشان داده شده که قسمتهای اصلی آن به ترتیب از شماره‌ی ۱ تا ۱۰ شماره‌گذاری شده و عبارتند از: ۱) چشمی، ۲) لوله‌ی میزان، ۳) لوله‌ی ثابت، ۴) شیء، ۵) گردآور نور، ۶) دیافراگم، ۷) آینه، ۸) پایه، ۹) بانو، ۱۰) پیچ میزان دقیق. نیز ← میکروسکوپ الکترونی.

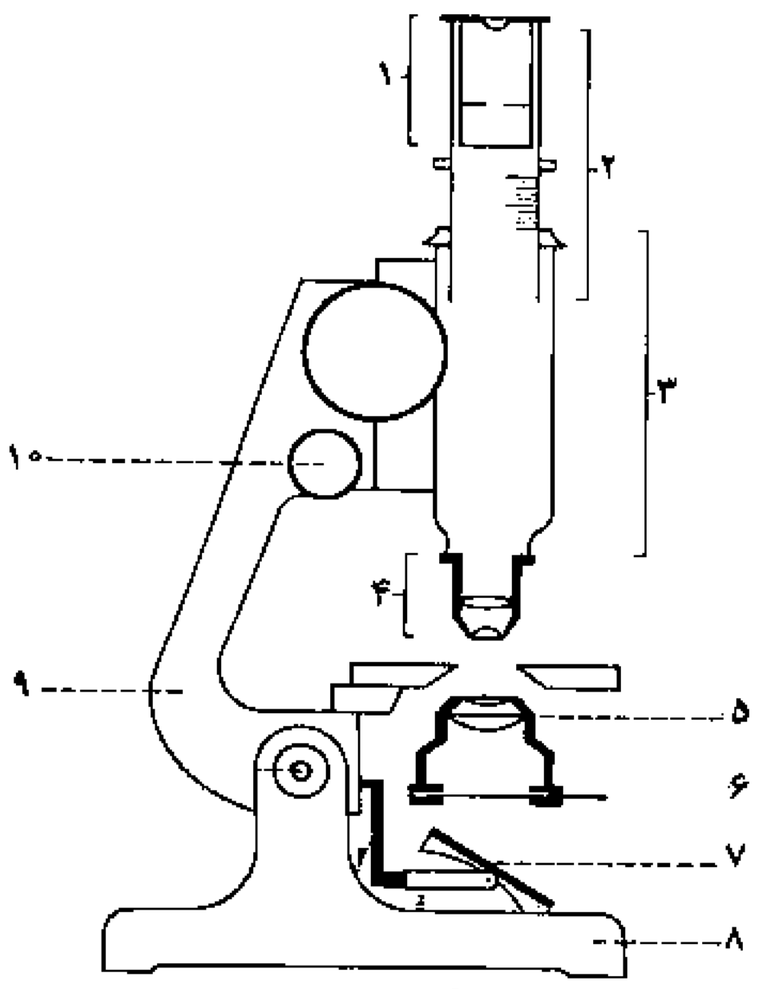

شکل ۲

میکروسکوپ[8] (mikroskop)، در نجوم، صورت فلکی، واقع در نیمکره‌ی جنوبی. گرچه صورت فلکی کوچک و کم‌اهمیتی است، شامل ۶۹ ستاره است که قدر آنها از ۴٫۸ تا ۷ تغییر میکند. نیز ← صورت فلکی، جدول I و شکل ص ۱۵۹۰.

میکروسکوپ الکترونی[9]، میکروسکوپی (← میکروسکوپ) که، به جای شعاع نورانی، در آن شعاع الکترونی به کار میرود. هنگامی که الکترونها از یک میدان مغناطیسی عبور کنند و مسیر آنها (تابه‌ی الکترونی) با خطوط نیروی میدان زاویه‌ای بسازد، مسیر آنها به صورت مارپیچی انحراف پیدا میکند، و چون آنها را به شکل شایسته هدایت کنند، مانند نور در یک نقطه متمرکز میشوند، و دستگاه مانند یک عدسی (← عدسی الکترونی) عمل میکند (شکل ۱ صفحه‌ی مقابل). میتوان ثابت کرد که فاصله‌ی کانونی چنین عدسی و شدت میدان مغناطیسی و سرعت الکترونها از قوانین معروف نورشناخت تبعیت میکند. با قرار دادن یک پیچه‌ی مسطح در داخل یک قاب آهنی، میدان مغناطیسی متمرکزتر، و انکسار تابه‌ی الکترونی هنگام عبور از این

(۱)microbe (۲)microbiology (۳)pathogen (۴)saprophyte (۵)symbiote (۶)microscope (۷)ultramicroscope (۸)Microscopium (۹)electron microscope

میدان بهتر صورت میگیرد. اگر تابه‌های الکترونی از محور اصلی یک عدسی پیچه‌ای زیاد منحرف شود کجنمائیهائی از نوع کجنمائی مشاهده‌شده در عدسیهای شیشه‌ای حاصل خواهد شد. به همین جهت در عدسیهای الکترونی دیافراگم به کار میبرند تا از گذشتن تابه‌های الکترونی دور از محور اصلی جلوگیری شود. نموداری از میکروسکوپ الکترونی در شکل ۲

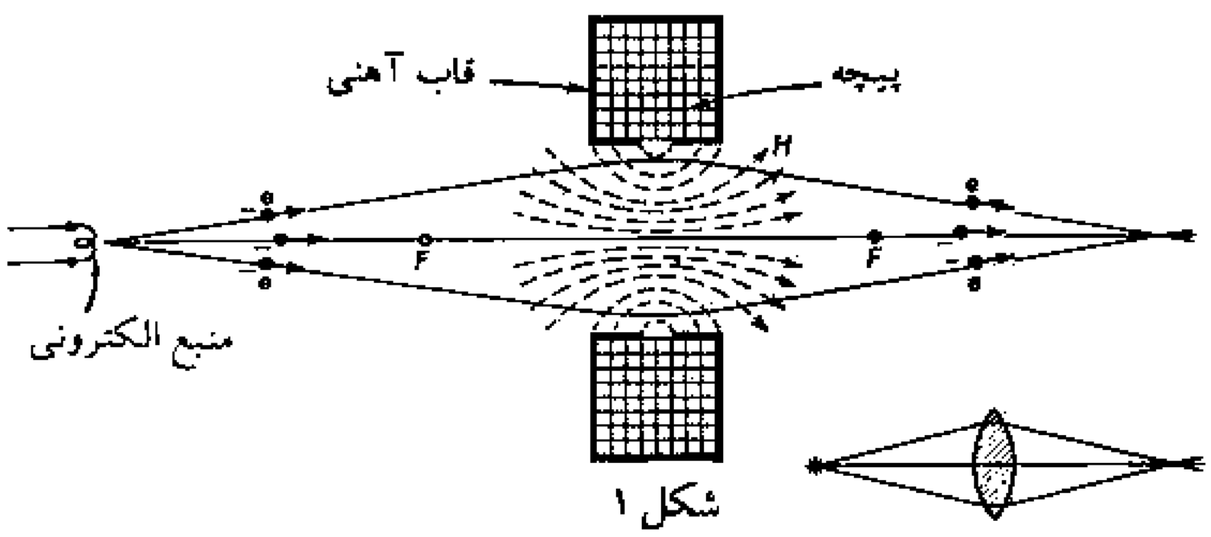

شکل ۱

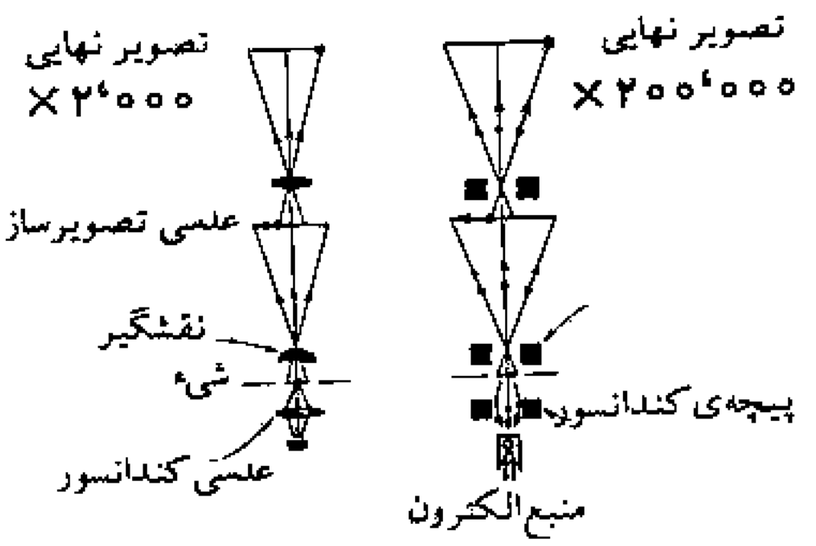

شکل ۲ . مقایسه‌ی میکروسکوپ عادی با میکروسکوپ الکترونی

دیده میشود که کاملاً به میکروسکوپ بصری شباهت دارد. شیء دیدنی را با متمرکز کردن تابه‌ی الکترونی به وسیله‌ی یک عدسی الکترونی شده از این شیء وارد یک عدسی الکترونی همگرا (نقشگیر) میشود و تصویری که بدین ترتیب به دست میآید، با عدسی الکترونی دیگری (دیدگر) بزرگتر میشود. تصویر نهائی را میتوان به وسیله‌ی یک صفحه‌ی فلوئورسان مرئی ساخت یا از آن مستقیماً عکس برداشت، چه صفحات حساس عکاسی نسبت به الکترون نیز حساسیت دارند.

مزیت عظیم میکروسکوپ الکترونی بر میکروسکوپ بصری بدان سبب است که در آن از طول موجهای الکترونی، که کوتاهتر از طول موجهای نوری است، استفاده میشود. تصویر یک نقطه، خواه با نور روشن شده باشد، خواه با الکترون، یک نقطه نیست، بلکه الگوئی پراشی است (← پراش). قابلیت یک عدسی برای تفکیک کردن تصاویر دو نقطه بسته به آن است که دو الگوی پراشی آنها تا چه اندازه یکدیگر را میپوشانند، و این امر به طول موج شعاعی که برای روشن کردن آنها به کار رفته است بستگی دارد. قدرت تفکیک حد یک سوم طول موج است، بدان سان که برای نور مرئی که کوتاهترین طول موج آن حد ۴٬۵۰۰ آنگستروم است، بهترین قدرت تفکیک حد ۱٬۵۰۰ آنگستروم است. برای الکترونهای با ۶۰ کیلوولت، طول موج حدود ۰٫۰۳ آنگستروم و قدرت تفکیک نظری حد ۰٫۰۱ آنگستروم میشود. با آنکه کجنمائیهای گوناگون این رقم را بالا میبرد (۲۵–۱۰۰ آنگستروم)، نتیجه (چنانکه در شکل ۲ نمایانده شده) پیشرفت بسیار بزرگی نسبت به میکروسکوپ بصری است. در شکل ۳ صورت ساختمانی یک میکروسکوپ الکترونی نمایش داده شده است.

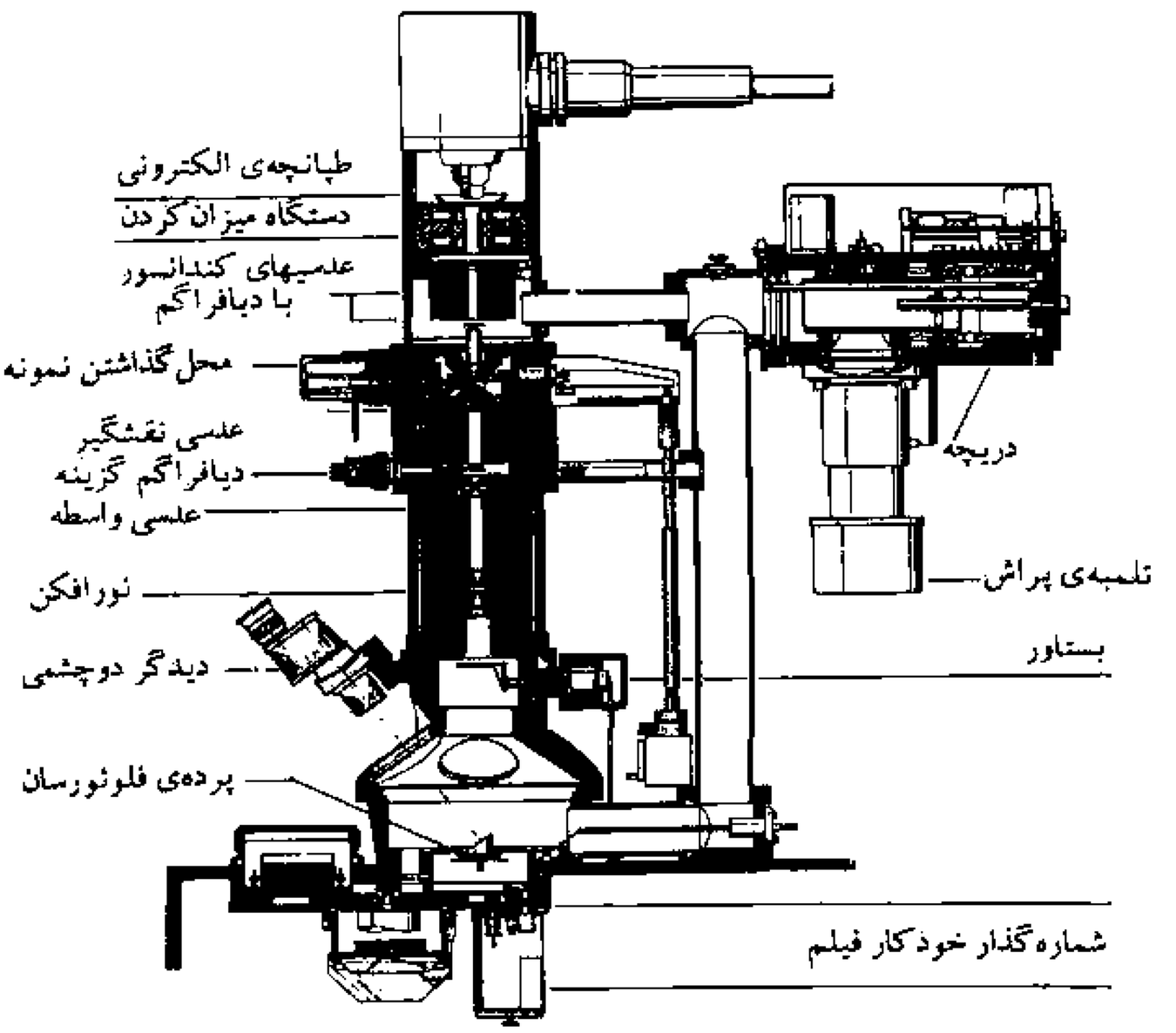

شکل ۳

میکروسکوپ الکترونی، علاوه بر آنکه کار میکروسکوپ را انجام میدهد، فواید دیگر نیز دارد. اسباب پراش الکترون عبارت است از یک منبع الکترونی (← طپانچه‌ی الکترونی)، عدسیهائی برای متمرکز کردن تابه بر پهنه یا حجم مورد نظر از یک نمونه، و وسیله‌ای برای دیدن. میان نمونه و سطح تصویر ممکن است یک عدسی قرار دهند یا چنین نکنند. اغلب میکروسکوپهای الکترونی تجارتی، علاوه بر کار میکروسکوپی، برای تحقیق در پراش الکترون نیز به کار میروند. نمونه‌ی پراش را معمولاً پس از عدسی نقشگیر میگذارند، در صورتی که در کارهای میکروسکوپی نمونه را میان کندانسور و نقشگیر قرار میدهند.

کارایی پراش الکترونها چندان بزرگ است که، بر خلاف پراش اشعه‌ی ایکس، الگو را میتوان مستقیماً بر پرده‌ی فلوئورسان مشاهده کرد یا در ظرف چند ثانیه از آن عکس برداشت. پراش از نمونه‌های گازی نیز امکانپذیر است. چون تابه‌ی الکترونی قدرت نفوذ کم دارد، پراش الکترونی برای مطالعه‌ی سطح مواد نیز سودمند است و، مثلاً، از همین راه است که میتوانند اثر فلوئورور را بر روی مینای دندان مورد تحقیق قرار دهند.

میکروسکوپ ساده: ← ذره‌بین.

میکروفاراد، یک میلیونم فاراد.

میکروفون[1] (mikrofon؛ از یو. میکرو (= کوچک)+فون (= صدا))، اسباب تبدیل انرژی مکانیکی صوتی به انرژی برقی به منظور ارتباط تلفونی (← تلفون) و رادیوئی (← رادیو). در ثبت و پخش صدا، و نیز در دستگاههای تقویت‌کننده‌ی صدا به کار میرود. ارزش آن بستگی دارد به حساسیت و امانت در پس دادن شدت و کیفیت امواج صوتی اولیه. انواع اولیه‌ی آن مبتنی بر این خاصیت بود که اگر فشار بین قطعات اتصال‌دهنده‌ی برق زیاد شود، مقاومت آنها کم خواهد شد. میکروفون تلفونی کنونی مرکب است از جعبه‌ای محتوی دانه‌های کربون که یک طرفش جداری است قابل ارتعاش (برای شکل ← تلفون، ص ۶۶۴).

بر اثر برخورد امواج صوتی به جدار، فشار وارد بر دانه‌های کربون و، بالنتیجه، مقاومت برقی دستگاه تغییر میکند؛ در نتیجه، شدت جریان برق در مدار فرستنده تغییر مییابد، و این تغییرات، پس از انتقال به گیرنده، اصوات اولیه را تولید میکنند. **میکروفون بلوری** یا کریستالی (kristāl-) مبتنی بر این خاصیت است که از برخورد (مستقیم یا به واسطه‌ی جدار) امواج صوتی به بلورهای ← نمک روشل، تغییراتی مکانیکی در وجوه کریستال پیش میآید که منجر به تغییرات ولتاژ در این وجوه میشود

(1) microphone

(← بارابرق). **میکروفون دینامیک و میکروفون سرعتی** در ارتباطات رادیوئی به کار می‌روند. اولی دارای یک جفت سیم متصل به جداری است که بر اثر ارتعاشات صوتی مرتعش شده سیم‌ها را در یک میدان مغناطیسی حرکت میدهد. دومی دارای نوار فلزی قابل ارتعاشی واقع بین قطبین یک مغناطیس دائمی است. بر طبق قوانین جریان القائی (← القا، در برق) بر اثر ارتعاش جدار یا نوار، در سیمها یا در نوار برقرانی قابل تقویت و انتقال تولید میشود.

میکروفونهائی که برای دریافت امواج صوتی زیر دریائی به کار میروند عموماً **ئیدروفون**[1] (idrofon؛ از فنس) خوانده میشوند.

میکروفون بلوری: ← میکروفون.

میکروفون دینامیک: ← میکروفون.

میکروفون سرعتی: ← میکروفون.

میکروکوری: ← کوری، واحد.

میکرومتر[2] (mikrometr؛ فنس)، وسیله‌ای برای اندازه گرفتن فاصله‌ها یا ضخامتهای کوچک، که در بسیاری از اسبابهای فیزیکی، مثلاً تداخلسنج (← تداخل، در فیزیک)، به کار میرود. اساس آن عبارت از پیچ دقیقی است با پاهای (← پیچ، ماشین ساده) یکنواخت (مثلاً ۱ ملم یا ۰٫۵ ملم) که سر آن را به صورت قرص بزرگی در آورده و این قرص را به تقسیمات متساوی قسمت کرده‌اند. اگر، به عنوان مثال، پای پیچ ۰٫۵ ملم و تعداد تقسیمات قرص ۵۰ باشد، چون قرص را به اندازه‌ی یک قسمت از مقابل نشانه‌ی ثابتی که درکنار آن است بچرخانیم، آشکار است که نوک پیچ به اندازه‌ی یک پنجاهم ۰٫۵ ملم، یعنی ۰٫۰۱ ملم، جا به جا شده است. اگر قطعه سیم نازکی را میان دو زبانه‌ی میکرومتر قرار دهند، چون شماره‌ی صفر قرص آن نماینده‌ی اتصال دو زبانه‌ی میکرومتر است، پس از آن با پیچاندن میکرومتر و قرار دادن بر روی سیم، از روی عددی که بر روی قرص خوانده میشود قطر این سیم به دست میآید. ورنیه‌ای که برروی میکرومتر نصب است (شکل) اندازه‌ی دقیقتری

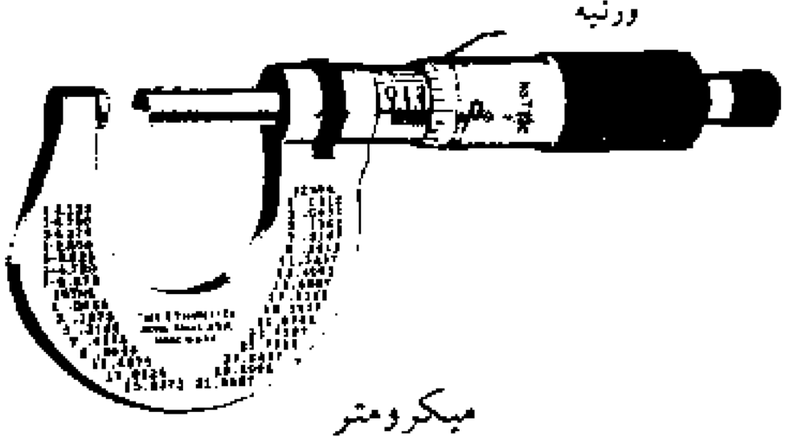

میکرومتر

تا ۰٫۰۰۰۱ اینچ به دست میدهد.

میکرومیکرون[3] (mikromikron؛ از فنس)، واحد طولی برابر با یک میلیونم میکرون یا یک تریلیونم متر، که گاه با علامت μμ (دو حرف موی یونانی) نمایانده میشود. میکرومیکرون مساوی است با ۱۰⁻۶ میکرون یا ۱۰⁻۱۲ متر.

میکرومیلیمتر[4] (mikromilimetr؛ فنس) یا **میلیمیکرون**(milimikron)، واحد طولی برابر با یک میلیونم میلیمتر که علامت اختصاری آن mμ است. میکرومیلیمتر مساوی با ۱۰⁻۶ میلیمتر یا ۱۰⁻۹ متر است.

میکرون[5] (mikron؛ از فنس) [از ید. میکروس، به کوچک]، واحد طولی مساوی با یک هزارم ملم که علامت اختصاری آن μ (حرف موی یونانی) است.

میکرونزی[6] (mikronezi) [از ید. میکروس (← کوچک) نسوس (← جزیره)]، یکی از ۳ بخش عمده‌ی جزایر قکه (← اقیانوسیه)، در قکه غربی، ل استوا. در ل ملانزی واقع است و از پولینزی به وسیله‌ی خط بین‌المللی تاریخ جدا میشود. مشتمل است برجزایر کارولین، مارشال، ماریاناس، و گیلبرت. ساکنین آن از سیاهواران و مغولواران هستند. زبانهای ایشان از زبانهای مالزی‌ـ پولینزیائی است (← زبان، جدول).

میکستک، قبیله، ← مکزیک، جمهوری؛ مکزیکی، هنر و معماری.

میکلانجلو: ← میکلانژ.

میکلانژ[7] (mikelänj؛ از فنس)، ایتالیائی **میکلانجلو بوئوناروتی**[7] (mikelänjelo buonärroti)، ۱۴۷۵–۱۵۶۴، پیکرتراش، نقاش و شاعر ایتالیائی، متکاپرزه[8] (käpreze)، توسکان. پس از یک سال شاگردی نزد د. گیرلاندایو و برادرش داوید در فلورانس، در ۱۴۸۹ وارد مدرسه‌ی هنری شد که در باغهای مدیچی به ریاست برتولدو[9] (bertoldo؛ یکی از شاگردان دوناتلو) تأسیس شده بود. کارهای نخستین وی در پیکرتراشی توجه لورنتسو د مدیچی را به طرف او جلب کرد، که او را به خانه‌ی خود برد و میان سالهای ۱۴۹۰ و ۱۴۹۲ در آنجا میزیست. در اینجا تحت نفوذ افکار نوافلاطونی مردانی همچون پولیتیانوس، پیکو دلا میراندولا، و م. فیچینو قرار گرفت. کارهای نقاشی این دوره‌ی جوانی او، که در موزه‌ی لوور موجود است، نشان میدهد که وی به مطالعه‌ی آثار جوتو و مازاتچو اشتغال داشته است، در صورتی که در برجسته‌کاریهای بر روی سنگ مرمر حضرت مریم بر روی پلکان و نبرد قنطورس (کازا بوئوناروتی، فلورانس) نفوذ دوناتلو و حجاری تابوتهای سنگی قدیم رومی مشهود است. هنگامی که میکلانژ در کلیسای سان پترونیو، بولونیا، به کار ساختن مجسمه‌های کوچک برای ضریح سان دومنیکو مشغول بود (۱۴۹۴–۹۵) فرصت یافت که برجسته‌کاریهای یاکوپو دلا کوئرچا را بر سردر این کلیسا مورد مطالعه قرار دهد. در همین اوان عمیقاً تحت تأثیر تعلیمات ساوونارولا قرار گرفت. میان سالهای ۱۴۹۶ و ۱۵۰۱، میکلانژ در رم کار میکرد و در آنجا مجسمه‌ی مرمرین باکوس (بارجلو، فلورانس) و سوگ مریم کلیسای سان پیترو، رم) را ساخت. پس از بازگشت (۱۵۰۱) به فلورانس، به دستور شهرداری این شهر مأمور ساختن مجسمه‌ی عظیم داود (آکادمی، فلورانس)، و به همراهی لئوناردو دا وینچی مأمور نقاشی کردن یکی از دو نقش دیواری تالار راینزنی کاخ وتچو شد که بر آنها صحنه‌های جنگهای فلورانس با پیزا را نقاشی کردند. طرحهای این نقاشیها (اکنون مفقود است) در زمان خود تأثیر فراوان داشته است. از کارهای این دوره‌ی میکلانژ، مجسمه‌ی مرمرین حضرت مریم بروژ (نوتردام، بروژ) و نقاشی مدور خاندان مقدس (اوفیتسی) است. در ۱۵۰۵ او را به رم خواندند تا آرامگاهی برای پاپ یولیوس II بسازد. اندکی پس از بسته شدن قرارداد، پاپ نظر خود را تغییر داد، و به جای آرامگاه، از میکلانژ خواست تا سقف ← نمازخانه‌ی سیستین را تزیین کند. کار این سقف میان سالهای ۱۵۰۸ و ۱۵۱۲ به اتمام رسید. روحانیت عمیق و فخامت اسلوب این سقف آن را به صورت یکی از شاهکارهای بزرگ جهان در آورده است. این سقف از سه قسمت تشکیل شده است؛ در بالاترین قسمت آن ۹ صحنه‌ی نقاشی داستانهائی از سفر پیدایش را مجسم میسازد؛ در قسمت زیر آن انبیا و غیبگویان ترسیم شده است؛ در هلالها و لچکیهای پایینترین قسمت سقف صحنه‌های مرموز و معمائی وجود دارد که درآنها تصاویری آمده و این تصاویر را نیاکان حضرت مسیح یا حضرت مریم تصور میکنند وظاهراً مجسم‌کننده‌ی داستان آغاز پیدایش انسان است. پس از مرگ پولیوس II، وارثان وی بار دیگر، برای ساختن آرامگاه او، قراردادی با میکلانژ بستند، و دعاوی در باره‌ی این قرارداد مدت ۳۰ سال طول کشید. مصیبت بزرگ برای میکلانژ آن بود که طرح وی برای ساختن یک معبد آرامگاهی وسیع در داخل کلیسای سان پیترو متروک ماند، و سرانجام این بنا در کلیسای سان پیترو این وینکولی، رم، به صورت تقلید ناقصی از طرح تصوری عظیم او ساخته شد. کارهائی که بنا بود در این طرح انجام شود، مجسمه‌ی عظیم حضرت موسی (سان پیترو این وینکولی) و مجسمه‌های معروف به نام بردگان (آکادمی، فلورانس؛ لوور) بود. میکلانژ از ۱۵۲۰ تا ۱۵۳۴ بر سر نماز خانه‌ی آرامگاهی مدیچی در صندوقخانه‌ی دوم سان لورنتسو، فلورانس، کار میکرد. در اینجا موفق شد که پیکرتراشی و معماری را با وحدت تعبیری نیرومندی در یکدیگر ادغام کند. تضاد و دوگانگی نیرومندی میان تفکر و عمل در مجسمه‌هائی که از جولیانو و لورنتسو د مدیچی و صورتهای کنائی سپیدم، شامگاه، شب، و روز ساخته، بخوبی تجسم یافته است. میکلانژ در ۱۵۲۹ به عنوان مهندس در کار دفاع از فلورانس همکاری داشت، و از آن پس در رم مقیم شد و در این شهر با اشرافزاده‌ی جوانی به نام تومازو کاوالیری[10] (tommāzo kavālieri) دوستی صمیمانه پیدا کرد و چندین قطعه شعر و چندین نقاشی رمزی خود را به او اهدا کرد. از ۱۵۳۴ تا ۱۵۴۱ روی نقاشی تابلوی داوری در نمازخانه‌ی سیستین کار میکرد. دوستی وی با ویتوریا کولونا از همین زمان آغاز شد، و میکلانژ بسیاری از قطعات شعر دینی خود را به او تقدیم کرد. پس از اتمام نمازخانه‌ی بولس (واتیکان) و فرسکوهای ایمان آوردن پولس و شهادت

(۱) hydrophone (۲) micrometer (۳) micromicron (۴) micromillimeter, millimicron (۵) micron
(۶) Micronesia (۷) Michelangelo Buonarroti (۸) Caprese (۹) Bertoldo (۱۰) Cavalieri

پطرس، بیشتر اوقات خود را به کارهای معماری مصروف میکرد. در ۱۵۴۷ به جانشینی آنتونیو دا سانگالو (بزرگتر) رئیس معماران کلیسای سان پیترو شد. مسئول اجرای سیماهای اصلی این کلیسا، و طرح چلیپائی یونانی تمرکز-یافته و گنبد عظیم آن، که پس از مرگ وی توسط دومنیکو فونتانا و جاکومو دلا پورتا، با اندک تغییری که به‌آن داد سورت اتمام پذیرفت، میکلانژ بوده است. از کارهای معماری دیگر او تعمیر و نوسازی گرمخانه‌ی گرمابه‌های دیوکلسین در کلیسای سانتا ماریا دلی آنجلی و طرح-ریزی نماها و حیاط گروه کاخهای تپه‌ی کاپیتول است. دو مجسمه‌ی ناتمام گروههای سوک مریم او نشان میدهد که میکلانژ در پایان عمر خود به اشکال روحانیت‌یافته و تجریدی تمایل پیدا کرده بوده است. یکی از آنها را، که اکنون در کلیسای جامع فلورانس موجود است، خواسته بود برای مقبره‌ی خود بسازد؛ به دلایلی آن را شکستند و شکسته‌های آن را پیکرتراش دیگری به هم وصل کرد، و ظاهراً در صورت مریم مجدلیه‌ی آن از خود تغییری داد که هم اکنون موجود است. دیگری (میلان) در ح ۱۵۵۵ آغاز شد و با مرگ میکلانژ ناتمام ماند. میکلانژ بیشتر خود را پیکرتراش میدانست، و احساس قدرت تعبیر اشکال تراشیده‌شده در همه‌ی مراحل کارهای او مشاهده میشود. به عنوان هنرمندی از قرن ۱۶م، همچون دیگر هنرمندان این عصر، ناگزیر بود تحت حمایت حامیانی که زر و زور کافی برای سفارش دادن کارهائی در خور نبوغ او داشتند، به سر برد. در سراسر دوران زندگی، بلندپروازیهای هنری او با هوسهای این حامیان و ناپایداری اجتماعی زمانه و رشکمندی هنرمندان دیگر، و نیز تعارضهای اخلاقی، که از درون روح خود او سرچشمه میگرفت، در معرض تهدید و بیحاصلی بود. این مبارزه در هنری تجلی یافته است که به علت جهانی بودن آن زیر یک عنوان و سبک در نمیآید، ولی بیشتر آن را به سبک رنسانس اعلی یا دوره‌های باروک نسبت داده‌اند. با استفاده از روش خاص و نیرومند هاشور زدنْ طرحهای کالبدشناختی و ترکیبات پرقدرتی از وی بر جای مانده است. ترکیبات او مورد قبول پیروانش قرار گرفت و در مدت چندین نسل از آنها تقلید میشد. مجموعه‌هائی از ترسیمات و نقاشیهای وی در موزه‌های لوور، اوفیتسی و کازا بوئوناروتی، فلورانس؛ موزه‌ی بریتانیائی؛ کاخ وینزر، و موزه‌ی اشمولی، آکسفرد، موجود است.

میکلوتسی[1]، **میکلوتسو** (mikelottso mikelottsi)، ۱۳۹۶–۱۴۷۲، مجسمه‌ساز، معمار، زرگر، و ریخته‌گر ایتالیائی. مدتها با دوناتلو و گیبرتی همکاری میکرد. از اولین آثار نقوش برجسته و مجسمه‌سازی مستقل او، مقبره‌ی آراگاتسی و آثاری در کلیسای جامع در مونتپولْچانو است، که میکلوتسی برای همین کلیسا ساخته بود؛ و دو فرشته در موزه‌ی ویکتوریا و البرت (لندن) است. شهرتش بیشتر به خاطر خلق کارهای معماری و تزیینی است که بعد از ۱۴۳۵ همه‌ی وقت خود را در آن صرف میکرد؛ او با برونللسکی و آلبرتی در رهبری و بنیانگذاری سبک رنسانس همگام بود. بهترین آثار میکلوتسی در فلورانس است. قصر مدیچی-ریکاردی، که هنگامی که معمار و مشاور هنری کوزیمو د مدیچی بود برای وی ساخت، یکی از زیباترین خانه‌های مسکونی است که تا کنون بنا شده است. میکلوتسی صومعه‌ی سان مارکو را تجدید بنا کرد و به آن وسعت بخشید. در احیای کاخ وتچوکوشید. در ۱۴۴۶–۵۱ به جانشینی برونللسکی سرپرست امور سانتا ماریا دل فیوره شد. میکلوتسی ویلاهای متعددی برای خانواده‌ی مدیچی طراحی و بنا کرد. ویلائی که با باغچه‌های مطبق در فیزوله ساخت (۱۴۵۸–۶۱)، در طرح ویلاهای بعد تأثیر بسیار داشت.

میکلون[2] (miklon)، جزیره (ح ۲۱۵ کمم) ج نیوفندلند، کانادا. با جزیره‌ی **سن پیر**[3] (san pier؛ ۲۶ کمم) در نزدیکی آن، سرزمین ماوراء بحار فرانسه (جم ۶'۰۰۰)، **سن پیر و میکلون** (فنس، **سن پیر را میکلون**)، را تشکیل میدهد (← فرانسه، جامعه‌ی، جدول). سکنه‌ی این سرزمین عمدتاً ماهیگیر و در سن پیر تمرکز یافته‌اند. نزدیکی به سواحل بزرگ، آنجا را مرکز مهم صید ماهی ساخته است. فرانسه در ۱۶۰۴ رسماً آنجا را مستعمره‌ی خود ساخت. چند بار میان فرانسه و انگلیس دست به دست شد. از ۱۹۱۴، به فرانسه واگذار شد. در رفراندوم ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸، سرزمین سن پیر و میکلون جزو ← جامعه‌ی فرانسه شد.

میکله پتسا: ← فرا دیاوولو.

میکله دی چونه، آندرئا دی: ← وروکیو، آندرئا دل.

میکن[4] (meykan)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۲۲'۴۲۳)، قسمت مرکزی ایالت جورجیا، کشمه، بر ناورس رود اوکمالگی[5] (okmälgi)، و چش آتلانتا. مرکز صنعتی و حمل و نقل دریائی منطقه‌ی زراعتی وسیع اطراف است.

میکن، نئنیل: ← ناوبندان، قانون.

میکولوف، چکوسلواکی: ← نیکولسبورگ.

میکون[6] (mikon)، نق ح ۴۶۰ ق‌م، نقاش و مجسمه‌ساز یونانی. با همکاری پولوگنوتوس (polugnotos؛ نق ح ۴۶۰–۴۴۷ ق‌م) تابلوی یونانیان و آمازونها و اثر مشهور بُرد مارانون را در تالار پوئیکیله در آتن نقاشی کرد. احتمالاً در خلق تابلوهائی که زیب معبد دیوسکوروی در یونان است، شرکت داشته.

میکویان[7]، **آناستاس ایوانوویچ** (ānāstās ivānovic mikoyān)، ۱۸۹۵–۱۹۷۸، رهبر کمونیست تجسّه، و یکی از معدود "بولشویک-های کهنه‌کار" که پس از تصفیه‌ی ستالینی بر سر کار باقی ماندند. در ۱۹۱۵ به حزب کمونیست پیوست و تا ۱۹۲۰ در قفقاز فعالیت میکرد. در ۱۹۲۳ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شد، و پس از آن در هیئت وزیران متناوباً پستهای مربوط به تجارت و صنایع غذائی با او بود. از ۱۹۳۵ عضو پرزیدیوم (← کمونیست، حزب، در تجسّه) شد، و در کابینه‌ی خروشچف (۱۹۵۸) به نیابت نخست‌وزیر رسید؛ در ۱۹۵۹ دیدارهای رسمی از کشمه و مکزیک به عمل آورد. در ۱۹۶۴–۶۵ رئیس هیئت مدیره‌ی پرزیدیوم بود، و در این سال ⇐ ن. و. پادگورنی به جای او منصوب شد. در آوریل ۱۹۶۶ از عضویت پرزیدیوم اخراج شد.

میگدال، شهر قدیم، فلسطین، ← مجدل.

میگرن: ← صداع.

میگل[8] (migel)، ۱۸۰۲–۶۶، شاهزاده‌ی پرتغالی؛ برادر کهتر پدروی I، امپراطور برزیل. در ۱۸۲۶ سرپرست ماریای II، دختر پدرو، و نامزد او شد، ولی در ۱۸۲۸ سلطنت را برای خود از طرف کورتس (مجلس ملی) پذیرفت. با پشتیبانی دسته‌های ارتجاعی، بر ضد نیروهای آزادیخواهی که زیر فرمان پدروی I و از پشتیبانی انگلیسها برخوردار بودند، جنگید (۱۸۳۲–۳۴). پس از شکست، پرتغال را ترک کرد. شورشهائی‌که بعداً به طرفداری میگل و بر ضد ماریای II روی داد، همه با شکست رو به رو شد.

میگو[9] (meygu)، سخت‌پوست کوچک دریائی خوردنی، به طول ۴ تا ۷ سم، که در سواحل اغلب دریاها دیده میشود. دارای 10 پای بندبند و اسکلت خارجی شفاف و انعطاف‌پذیر است. میگوهای استوائی اشکال و رنگهای شگرف دارند، و طول آنها گاه تا ح ۲۵ سم میرسد. در ایران در خلیج فارس فراوان صید میشود.

میگون (meygun)، ده (جم ۱'۹۵۴ نسه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش رودبار قصران، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، کنار راه شوسه‌ی تجریش–شمشک؛ لغ فثم. از مراکز ییلاقی مردم تهران، و محصولاتش غلات، ارزن، و عسل است.

میل، در نجوم، ← مختصات استوائی.

میل (mil)، نامی که به بعضی منارها (← منار) یا برجها (← برج) داده شده. نام چند میل تاریخی درین مقاله ذکر میشود. **میل اخنجان** (axanjān)، در ل‌ش خراسان، کنار راه مشهد به سرخس، آجری و مزین به ترکهای نیم‌گرد عهد تیموری است. **میل رادکان** (rādkān)، در رادکان، خراسان، برج آجری گرد، دارای ترک-های محدب به شکل ستون و گنبد مخروطی. مربوط به‌آغاز قرن ۷م هق است. **میل قاسم‌آباد**، سیستان، نزدیک زابل، آجری واز عهد سلجوقی است. در ۱۳۳۶ هش بر اثر طوفان شن وموقعیت نامساعد منهدم شد. **میل کرات** (karāt)، چش خراسان، نزدیک مرز افغانستان، بر پایه‌ی ۸-ضلعی بنا شده است. کتیبه‌ی کوفی از قرن ۵م هق دارد. **میل نادری**، نرماشیر، کرمان، بین بم و فهرج، آجری و از عهد سلجوقی است.

میل[10]، **جان استوارت** (jān estuārt mil)، ۱۸۰۶–۷۳، فیلسوف و اقتصاددان بریتانیائی، پسر بزرگ جیمز میل؛ مه لندن. تحصیلات او نزد پدرش انجام گرفت و پدرش او را چنان بارآورد که در ده‌سالگی آثار افلاطون و دموستن را به

(۱)Michelozzi (۲)Miquelon (۳)Saint-Pierre (۴)Macon (۵)Ocmulgee (۶)Micon (۷)Mikoyan
(۸)Miguel (۹)shrimp (۱۰)Mill

زبانهای یونانی و لاتینی میخواند. در ۱۲سالگی شروع به فرا گرفتن منطق کرد و کتب منطقی ارسطو را به زبان یونانی مطالعه کرد. پس از آن به علم اقتصاد سیاسی روی آورد و با عقاید ا. سمیث و د. ریکاردو آشنا شد. در ۱۸۲۳، که ۱۷ سال تمام داشت، وارد اداره‌ی بازرسی دیوان هند، و در ۱۸۲۸ معاون آن اداره شد. از ۱۸۳۶ تا ۱۸۵۶ روابط شرکت هند شرقی را با دولت هند اداره میکرد، و در ۱۸۵۶ رئیس بازرسی دیوان هند شد و در این مدت در مجلات و روزنامه‌های معتبر بریتانیا به نوشتن مقالات در زمینه‌های مختلف مشغول بود. در ۱۸۵۱، پس از مرگ همسرش، ازدواج کرد و سخت تحت تأثیر همسر خود واقع شد. میل به عنوان رئیس بازرسی دیوان هند با انتقال حکومت از شرکت هند شرقی مخالف بود. هنگامی که در ۱۸۵۸ شرکت هند شرقی منحل شد، در اداره‌ی جدید هند به او پیشنهاد شغل شد، که او نپذیرفت. پس از استعفا و بازنشستگی از اداره‌ی هند، زن محبوب او از دنیا رفت و او تسلی خاطر خود را در نوشتن کتب در باره‌ی اخلاق و سیاست یافت. در ۱۸۶۵ به نمایندگی مجلس عوام، و در ۱۸۶۷ به ریاست دانشگاه سنت اندرو انتخاب شد. در ۱۸۶۸ در انتخابات عمومی مجلس عوام شکست خورد و برای تألیف و تصنیف به خانه‌ی خود در آوینیون رفت، و در همان شهر در گذشت. میل در فلسفه و روش علمی معتقد به تجربه و آزمایش است و روش تجربی نیز به عقیده‌ی او روش استقرائی است. در روانشناسی به اصل تداعی معانی معتقد است. به عقیده‌ی او اساس دانش ما بر دریافتهای مستقیم ما از موجودات خارجی است ولی بیشتر علم ما از راه استنتاج به دست میآید. این استنتاج از روی موادی است که دریافت و ادراک مستقیم در اختیار ما میگذارد و ما، از روی این استنتاج، قوانین کلی و مفاهیم عمومی را به دست میآوریم. قوانین علمی از راه ارتباط و وابستگی چند امر به یکدیگر حاصل میشود. هیوم این ارتباط و وابستگی را از راه تداعی معانی میدانست، ولی چون این تداعی معانی به عقیده‌ی هیوم عینی نبود ناچار به ورطه‌ی شکاکیت افتاد. میل برای پرهیز از شکاکیت به منطق استقراء دست زد و به عقیده‌ی او استقراء روش علمی علوم بشری است. درکتاب نظامهای منطق، میل اصول تازه‌ای بر پایه‌ی اصول قدیم منطق عرضه کرد. از جمله‌ی اصول مذکور یکی این است که اگر در دو حالت یا بیشتر، که دارای وضعیت واحدی باشند، امر واحدی مشاهده شود، وضعیت واحد مذکور یا علت آن امرِ واحد است یا معلول آن. قواعد و اصول دیگرِ منطق استقرائی میل از این اصل سرچشمه میگیرد و بر اصل استنباط کلی از جزئی است. در اخلاق، میل طرفدار مذهب سودگری واصالت لذت است. سعادت در لذت و سود و عدم سعادت در الم و زیان است، و بنابر این، برای وصول به سعادت باید لذت را افزایش، و رنج و الم را کاهش داد. از آثار مهم او نظامهای منطق (۱۸۴۳)، آزادی (۱۸۵۹؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان رساله درباره آزادی، تهران ۱۳۳۸ هش)، و مذهب اصالت سودگری (۱۸۶۱) است.

میل[1]**، جیمز** (jeymz mil)، ۱۷۷۳–۱۸۳۶، فیلسوف و مورخ بریتانیائی و عالم علم اقتصاد؛ متولد اسکاتلند؛ پدر ج. ا. میل. تحصیلات عالی را در دانشگاه ادنبورگ به‌پایان رسانید، و به مطالعات تاریخی و فلسفی پرداخت. در ۱۸۰۲ به لندن رفت و به روزنامه‌نگاری پرداخت. در ۱۸۰۸ با جرمی بنتم فیلسوف نامدار انگلیسی آشنا شد و نظریات او را به طور کامل پذیرفت. در ۱۸۱۴ مقالات حکومت، قانونشناسی، آزادی مطبوعات، زندانها و نظم زندان، مستعمره، قانون ملل، و تربیت را برای ذیل چاپهای چهارم و پنجم و ششم دایرةالمعارف بریتانیکا نوشت. مقاله‌ی حکومت مخصوصاً در عقاید سیاسی و مردم بریتانیا تأثیر و نفوذ فراوان بخشید و خلاصه‌ای از نظریات سیاسی رادیکالهای فلسفی بود (رادیکالهای فلسفی کسانی بودند در بریتانیا که پیرو عقیده‌ی فلسفی مخصوصی مبنی بر لیبرالیسم در سیاست و مذهب سودگری در قانون و اخلاق و تداعی معانی در روانشناسی بودند). در سالهای ۱۸۱۸ و ۱۸۱۹ کتاب معروف سه‌جلدی او، تاریخ هند در زیر تسلط بریتانیا، منتشر شد و با همه‌ی انتقادی که از حکومت بریتانیا در هند کرده بود به کارمندی در اداره‌ی امور هند منصوب شد. در ۱۸۲۱ کتاب مبانی اقتصاد سیاسی، و در ۱۸۲۹ کتاب تحلیل پدیدارهای ذهن انسانی را منتشر ساخت. عقاید سیاسی و اقتصادی جیمز میل در میان مردم بریتانیا بس نفوذ داشت. از عقاید مهم اقتصاد سیاسی او این است که مسئله‌ی مهم اصلاح اقتصادی محدود ساختن افزایش جمعیت است، زیرا سرمایه به نسبت افزایش جمعیت افزایش نمییابد. دیگر از اصول عقاید او در اقتصاد این است که ارزش هر چیزی کاملاً بسته به کمیت کار و رنجی است که در تولید آن به کار رفته است و افزایش قیمت زمین (افزایشی که نتیجه‌ی زحمت نیست) باید مشمول مالیات باشد. در کتاب تحلیل پدیدارهای ذهن انسانی جیمز میل تمام پدیدار-های ذهنی را با اصل تداعی معانی توجیه می-کند. جیمز میل و بنتم در اخلاق و قانونشناسی تابع ← مذهب سودگری، و معتقد بودند که با این وسیله اصول فیزیک نیوتنی را در سیاست و اخلاق وارد کرده‌اند. به قول یکی از پیروان ایشان، اصل سودگری در سیاست و اخلاق همان مقام را دارد که قانون گرانش عمومی در فیزیک.

میلاتتو، بندر سهسیل، ← مولای.

میلاتون، ده، فارس، ← ماهور و میلانی.

میلاجرد (mila.jerd) یا **میلاگرد** (gerd-)، ده (جه ۳٬۸۶۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرای علیا، بخش وفس، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)، ۱۳کیلومتری جغ کمیجان. محصولاتش غلات و لبنیات است. یک بار در حمله‌ی مغول، و بعداً در فتنه‌ی افغان ویران شده است. در اطراف آن آثاری از بناهای قدیمی به چشم میخورد، بنای آن را به گرگین میلاد نسبت می-دهند.

میل اخنجان: ← میل، نام بعضی منارها.

میلاد (milād) از پهلوانان ایرانی و پدر گرگین. نام وی به عقیده‌ی بعضی زبانشناسان تصحیف شده‌ی کلمه‌ی مهرداد است.

میلاد صغیر: ← تجلی مسیح، عید.

میلاد مسیح، عید[2]، انگلیسی کریسمس (krismas)، فرانسه نوئل[3] (noel)، عیدی که کلیساهای غربی در روز ۲۵ دسامبر بر پا میدارند. تا قبل از ۲۰۰ بم متداول نبود. در قرون وسطی عمومیت یافت و با مراسمی (مخصوصاً در کشورهای انگلیسی‌زبان) توأم شد که آراستن درخت عید، خواندن سرودهای دسته‌جمعی، عیدی دادن و فرستادن کارت تبریک از آن جمله است. آراستن درخت عید را آلمانیها در میان مسیحیان معمول ساختند و سانتا کلوز توسط هلندیهای ساکن نیو یورک به امریکا راه یافت.

میلادیان (miladiān)، در داستانهای ملی ایران، خاندان پهلوانان ایرانی زمان کیخسرو که در جنگ با تورانیان، به فرماندهی گرگین میلاد، شرکت داشت.

میل اژدها، آتشکده، ← نورآباد، شهر.

میلاگرد، ده، اراک، ← میلاجرد.

میلان[4] (milān؛ از فر)، ایتالیائی **میلانو** (milāno)، شهر (در ۱۹۷۵ جه تخمیناً ۱٬۷۳۱٬۰۰۰)، مرکز ایالت میلان و شهر عمده‌ی لومباردی، ل ایتالیا، در مرکز حوضه‌ی پو. به علت وضع سوق الجیشی آن در جلگه‌ی لومباردی، و قرار گرفتن بر محل تقاطع چندین خط ارتباط اروپائی، از قرون وسطی به صورت یک مرکز صنعتی و تجارتی بااهمیت بین‌المللی در آمده است. دومین شهر بزرگ ایتالیا است، و صناعت-های پارچه‌بافی، لباس‌سازی، شیمیائی، چاپ و نشر دارد. در میلان اتومبیل، ماشین‌آلات، هواپیما، لوکوموتیو، و کالاهای کائوچوئی ساخته میشود. مهمترین بازار ابریشم در اروپا است. در آغاز مسکن قبایل سلت بود، سپس به تصرف رومیان در آمد، و در اواخر روزگار رومیان مقر امپراطوری غربی بود. از ۳۷۴ تا ۳۷۹ قدیس آمبروسیوس اسقف میلان بود و این شهر مرکز دینی ل ایتالیا شد. هونها (ح ۴۵۰) و بار دیگر گوتها (۵۳۹) آن را ویران کردند، و در ۵۶۹ به لومبارد‌ها تعلق یافت. در قرن ۱۲م به صورت یک شهر آزاد در آمد و رفته رفته بر دیگر شهرهای لومباردی تفوق یافت. از قرن ۱۱م تا قرن ۱۳م، از مخاصمات طبقاتی و زد و خوردهای دو خاندان گوئلفها و گیبلینها و دشمنی شهرهای رقیب با یکدیگر آسیب فراوان دید، و همین امور به امپراطور فردریک I در ویران کردن میلان (۱۱۶۳) کومک کرد. میلان که عضو ← اتحادیه‌ی لومبارد بود در شکست دادن فردریک I در لنیانو (۱۱۷۶) شرکت داشت. با قرارداد صلح کنستانس (۱۱۸۳) استقلال میلان به رسمیت شناخته شد. در قرن ۱۳م آزادیهای جمهوری این شهر از آن سلب شد، نخست خاندان توریانی[5] (torriāni)، و سپس خاندان ویسکونتی (۱۲۷۷) خاوندان این شهر شدند. ج. گ. ویسکونتی در ۱۳۹۵ از امپراطور لقب دوکِ

(۱)Mill (۲)Christmas (۳)Noël (۴)Milan (۵)Torriani

میلان گرفت، و در زمان او دوکنشین میلان مهمترین ایالت ایتالیا شد. پس ازمرگ (۱۴۴۷) آخرین ویسکونتی، عنوان دوکی به خاندان سفورتا انتقال یافت. شهر شکوفان و آباد شد، ولی بزودی به ← جنگهای ایتالیا کشیده شد، و در ۱۵۳۵ به تصرف اسپانیا درآمد و دوره‌ی انحطاط آن آغاز شد. در پایان جنگهای جانشینی اسپانیا، اتریش بر آن حکومت داشت (۱۷۱۳–۹۶). بوناپارت میلان را پایتخت ← جمهوری سیزالپین (۱۷۹۷) و سپس پایتخت مملکت ایتالیا (۱۸۰۵–۱۸۱۴) قرار داد. در ۱۸۱۵ بار دیگر به تصرف اتریش در آمد. در سراسر دوره‌ی ریسورجیمنتو میلان مرکز انقلاب بود؛ در نبرد قهرمانانه‌ی پنج‌روزه‌ی ۱۸۴۸، مردم این شهر به بیرون راندن اتریشیها موفق شدند، ولی اینان چند ماه بعد دوباره این شهر را تحت فرمان خود در آوردند. بالاخره در ۱۸۵۹ میلان توانست با مملکت ساردنی متحد شود. پس از آنکه به صورت جزئی از ایتالیا در آمد (۱۸۶۱)، اهمیت صنعتی آن رو به رشد گذاشت. در جنگ II میلان از حمله‌های گسترده‌ی هوائی آسیب فراوان دید؛ بیشتر بناهای مهم آن ویران شد، و در بعضی ویرانی چنان بود که قابل ترمیم نبود. جالبترین اثر قدیمی شهر کلیسای جامع گوتیک (۱۳۸۶–۱۸۱۳) آن است که در آن آثاری از سبکهای گوناگون دیده میشود؛ بیش از صد برج و هزاران مجسمه به صورتی عالی آن را تزیین کرده است. بر بلندترین برج آن (به ارتفاع ۱۰۸ متر) مجسمه‌ای از حضرت مریم قرار دارد. از آثار آسیب‌دیده‌ی میلان در جنگ کلیسای رمانسک قدیس آمبروسیوس (تأسیس ۳۸۶)، مهمترین بنای قرون وسطائی، است. در کاخ بررا (brerā) یک گالری نقاشی، یک کتابخانه، و مؤسسه‌ی هنرهای زیبا؛ و در کاخ پولدی‌پتتسولی (poldi-pettsoli) یک موزه جای دارد. کتابخانه‌ی آمبروسیوس ایسن شهر، که یکی از غنیترین کتابخانه‌های اروپا است، مجموعه‌ای عالی از نقاشی دارد. کاخ سفورتسکو (sfortsesko) که مقر خاندان سفورتسا بوده، از بناهای عظیم این شهر است که برامانته و دا وینچی و دیگران در ریختن طرح آن شریک بوده‌اند. تئاترو آلا سکالا (teātro āllā skālā) که شهرت جهانی دارد و در جنگ II آسیب سخت دیده بود، اکنون تعمیر شده است. میلان که مدتها یکی از مراکز موسیقی بوده، دارای کنسرواتوار بسیار عالی است. یک دانشگاه ایالتی و یک دانشگاه کاتولیک نیز دارد.

میلان (milān)، ده (جمع ۱٬۳۲۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲ کیلومتری ل اسکو. محصولاتش غلات و حبوبات است. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده، و احتمالاً جمعیت آن جزء اسکو منظور شده است.

میلان، فرمان[1] (farmāne milān)، ۱۸۰۷، طرحی که از طرف ناپلئون، برای اجرای محاصره‌ی دریائی صادر شد. طبق این فرمان، کشتیهای جنگی و کشتیهای مسلح خصوصی فرانسوی اجازه یافتند که کشتیهای بیطرفی را که از متصرفات انگلستان به دریا میرفتند، تصرف کنند.

میلان اوبرنوویچ[2] (milān obrenovic)، ۱۸۵۴–۱۹۰۱، امیر (۱۸۶۸–۸۲) و شاه (۱۸۸۲–۸۹) صربستان، نوه‌ی برادر میلوش اوبرنوویچ. به عنوان امیرْ جانشین پسر عمویش میخائیل اوبرنوویچ شد. در پاریس تربیت شده بود، و شورای نیابت سلطنتی که در ۱۸۶۹ اصلاحاتی در قانون اساسی کرد، تا ۱۸۷۲ به نیابت از طرف او بر سر کار بود. تحت فشار روسیه، به تأیید شورشی که در بوسنی و هرزگووین پیدا شده بود، به دولت عثمانی اعلان جنگ داد. در کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸) به کومک دولت اتریش، استقلال کامل صربستان از دولت عثمانی توسط کشورهای اروپا شناخته شد. در ۱۸۸۲، پس از امضا کردن پیمان سرّی با اتریش، که متضمن نفوذ فراوانی برای اتریش بود، عنوان شاه صربستان پیداکرد. مالیاتهای سنگین و سیاست طرفداری از اتریش و زندگی رسوای داخلی و نبرد بیحاصل او با بلغارستان (۱۸۸۵) مخالفت شدید مردم را بر ضد او سبب شد. پس از امضا کردن یک قانون آزادمنشانه (۱۸۸۹)، به سود پسرش آلکساندر از سلطنت کناره گرفت و از صربستان بیرون رفت. سپس باز گشت و فرمانده کل قوا شد، ولی پس از ازدواج پسرش استعفا کرد.

میلانلو (milānlu)، دهستان (جمع ۹٬۶۹۰)، شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات و انگور است. ساکنین از طوایف زعفرانلو هستند. ازآبادیهای آن بیدواز (bidvāz؛ جمع ۴۴۴ سنه ۱۳۴۵ هش) در ۳۳کیلومتری جغ شیروان است که بقعه‌ی امامزاده سلطان محمد رضا منسوب به دوره‌ی سلطان مسعود غزنوی، و نیز مقبره‌ی شیخ رشیدالدین با تاریخ ۸۷۷ هق در آن قرار دارند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش این دهستان با نام اردغان (ardaqān؛ جمع ۵٬۵۳۱؛ دارای ۲۲ آبادی)، ذکر شده، ولی در نقشه‌ی تقسیمات کشوری (مرکز آمار ایران، سال ۱۳۵۰ هش) دهستان میلانلو جزء شهرستان اسفراین منظور شده است.

میل ترکیبی شیمیائی[3]، نیروی جاذبه‌ای که تصور میشود میان عناصر شیمیائی وجود دارد. در تحت تأثیر این نیرو، دو یا چند اتم به طرف یکدیگر جذب میشوند و در کنار هم میمانند و یک جسم مرکب شیمیائی میسازند. جاذبه در میان عناصر بسیار نامشابه، مثلاً فلزها و نافلزها، بیشتر است؛ مثلاً نمک طعام که ترکیبی از سودیوم (فلز) و کلور (نافلز) است، از لحاظ ترکیب پایداری فراوان دارد. نافلزها نیز ممکن است با یکدیگر ترکیبات پایدار بسازند، همچون کربون و اکسیژن در انیدرید کربونیک. جاذبه در میان عناصر فلزی ضعیف است؛ اینها میتوانند با یکدیگر آلیاژ بسازند، همچون آلیاژ مس و روی. آلیاژها باآنکه پایدارند، از ← قانون نسبتهای مشخص تبعیت نمیکنند، و ترکیبات شیمیائی واقعی محسوب نمیشوند. میل ترکیبی دو یا چند عنصر به وسیله‌ی انرژی لازم برای تشکیل جسم مرکبی از آن عناصر سنجیده می‌شود

میلتن[4]**، جان** (jān miltən؛ به‌فارسی milton)، ۱۶۰۸–۷۴، شاعر انگلیسی. در مدرسه‌ی سنت پول و کالج کریست (کیمبریج) تحصیل کرد. دیری نگذشت که به شاعری پرداخت. از اشعار اولیه‌اش بامداد ولادت مسیح (۱۶۲۹)، آلگرو (۱۶۳۱)، ایل پنسِروزو (۱۶۳۲)، و مرثیه‌ی لیکیداس (۱۶۳۸) را میتوان ذکر کرد. وی مدتی در اروپا و بیشتر در ایتالیا به سیاحت پرداخت (۱۶۳۸–۴۰). بر اثر بینظمیها و اغتشاشات روزافزون در انگلستان، گوشه‌گیری اختیار کرد و به آیین پیرایشگری روی آورده رسالات منثوری در باره‌ی حکومت کلیسا (همچون اصلاحات دینی در انگلستان، ۱۶۴۱) نگاشت، و در طرفداری از حبس و اعدام چارلز I مقالاتی انتشار داد (مخصوصاً دوران فرمانروائی شاهان و قضات، ۱۶۴۹). در ۱۶۴۴ رساله‌ی آرئوپاگیتیکا را در دفاع از آزادی مطبوعات نوشت. در دوران حکومت کرامول چندی منشی و مترجم زبان لاتینی بود، و در مقالات خود شدیداً از دولت دفاع میکرد. کثرت کار موجب کوری او شد. یکی از معروفترین غزلیاتش، "در باره‌ی کوری خود" را سروده است. پس از بازگشت سلطنت (۱۶۶۰)، وی چندی خود را مخفی ساخت، ولی عاقبت گرفتار و زندانی شد. دیری نگذشت که باز آزاد شد و انزوا گرفت. در مدت انزوا، حماسه‌های بهشت گمشده (۱۶۶۷) و بهشت بازیافته (۱۶۷۱) را انشا کرد. در کتاب اول، داستان عصیان شیطان را در برابر خدا، و سرگذشت آدم و حوا را به منظور "توجیه مشیت الاهی نسبت به بشر" باز میگوید، و در کتاب دوم ماجرای آزمایش عیسی را به وسیله‌ی شیطان شرح داده است. بهشت گمشده یکی از بزرگترین حماسه‌های جهان است، و از لحاظ استحکام کلام، در ادبیات زبان انگلیسی بی‌نظیر است. در بین سایر آثار دوران پیری میلتن، آلام سمسون (۱۶۷۱) درامی است عالی که به سبک تراژدیهای کلاسیک یونان تنظیم شده است. باآنکه غالب آثار میلتن نماینده‌ی دوران پیرایشگری است، همیشه قدرت و اهمیت خود را حفظ کرده‌است.

میلتوس[5] (miletos)، دریابندر قدیم، غ آسیای صغیر، در کاریا، نزدیک جزیره‌ی ساموس. هنگام اشغال شرق دریای اژه به دست یونانیان (ح 1000 ق‌م) به تصرف آنان در آمد و یکی از شهرهای مهم یونیا شد. از قرن ۸م ق‌م مرکزی برای استعمار و مهاجرت، مخصوصاً در سواحل دریای سیاه بود. مردم میلتوس در مقابل شاهان لیدیا مقاومت ورزیدند و از ایرانیان آزار ندیدند، ولی در ۴۹۹ ق‌م یونانیانِ یونیا را به شورش در مقابل ایران بر انگیختند، و به همین جهت شهر میلتوس در معرض غارت قرار گرفت (۴۹۴ ق‌م). تا اوایل تاریخ میلادی، که گل و لای این بندر را از کار انداخت، کمابیش آباد بود. بعضی از نخستین فیلسوفان یونان، از جمله طالس و

(۱)Milan Decree (۲)Milan Obrenovich (۳)chemical affinity (۴)Milton (۵)Miletus

آناکسیماندروس از این شهر بر خاستند؛ نسبت این حکیمان در منابع اسلامی ملطی (malati) آمده است و باید توجه داشت که فقیهان و محدثان و دانشمندان مسلمان دیگری که با همین نسبت ملطی خوانده میشوند ارتباطی به این شهر ندارند و از شهر ملطیه بر خاسته بوده‌اند. ویرانه‌های این شهر، در نزدیکی دهانه‌ی رود مندرس، توسط باستانشناسان آلمانی کاویده شده است.

میلتیادس[1] (miltiādes)، ف ۴۸۹ ق‌م، سردار آتنی در ← جنگهای مدی. در ۴۹۰ در ماراتون بر ایرانیان پیروز شد، و چون نیروهای ایران از راه دریا متوجه شهر بیدفاع آتن شده بودند، سربازان خود را به حالت دو از ۳۲ کیلومتر فاصله‌ی ماراتون به‌آتن رسانید و حمله‌ی دریائی به این شهر را بی‌اثر گذاشت.

میل دریائی[2] (mil-) یا **مایل دریائی** (māyl-)، واحدی برای اندازه‌گیری طول برابر با ۱۸۵۳٫۲۴۸ متر (میل امریکائی) یا ۱۸۵۳٫۲ متر (میل انگلیسی)؛ نیز یک واحد بین‌المللی طول، برابر ۱۸۵۲ متر، که از ۱۹۵۹ رسماً در کشمت مورد عمل است.

میلر[3]، **آرثر** (ārtər milər)، ۱۹۱۵– درامنویس امریکائی؛ مت نیو یورک. نخستین اثر مهم او همه‌ی پسران من (۱۹۴۷) است. نمایشنامه‌ی بعدی او، مرگ یک فروشنده (۱۹۴۹)، که عموماً آن را شاهکار وی میدانند، داستان غم‌انگیز مردی است که با ارزشهای تهی خود و جامعه‌ای که در آن زندگی میکرد به هلاکت رسید. از نمایشنامه‌های اخیر او اینها را میتوان نام برد، بوته‌ی آزمایش (۱۹۵۳) که درامی از محاکمات یک جادوگر قرن ۱۷م است، و نگاهی از پل (۱۹۵۵)؛ داستانی به نام کانون (۱۹۴۵) در باره‌ی ضدیت با نژاد سامی نوشته است. همه‌ی پسران من و مرگ یک فروشنده فیلم سینمائی شده، و اقتباسی از بوته‌ی آزمایش به وسیله‌ی ژ. پ. سارتر در فرانسه فیلم شده است.

میلر[3]، **باریس فسوولودوویچ** (-bāris fsevo lodovic miler)، ۱۸۷۷–۱۹۵۶، ایرانشناس معاصر روسی. از ۱۹۴۳ استاد دانشگاه مسکو بود. تحقیقات عمده‌ای در باره‌ی گروه لهجه‌های غربی ایران—طالشی، کردی، و تاتی—انجام داده است. از آثار عمده‌اش اینهاست: لهجه‌های تاتی، مقام، و گویشهای آنها (۱۹۲۹)، متون طالشی (۱۹۳۵)، مشکلاتی چند از فونتیک کردی (۱۹۵۰)، فرهنگ فارسی به روسی (۱۹۵۰)، و لهجه‌های طالشی (۱۹۵۳).

میلر[4]، **جان** (jān milər)، ۱۷۳۵–۱۸۰۱. فیلسوف و مورخ اسکاتلندی. تحصیلات او درگلاسگو صورت گرفت و در آنجا برجسته‌ترین شاگرد ا. سمیث بود. در ۱۷۶۱ استاد حقوق مدنی در دانشگاه گلاسگو شد، و مجالس درس او در این دانشگاه وی را به صورت یکی از چهره‌های برجسته‌ی علمی در آورد. میلر از نخستین مدافعان مکتب جبر اقتصادی بود. در کتاب "اصل امتیازات طبقاتی" (۱۷۷۸) همه‌ی مناسبات اجتماعی و حتی روابط میان زن و مرد را نتیجه‌ی جبری تشکیلات اقتصادی جامعه دانست. کتاب او به نام دید تاریخی از حکومت انگلستان (۱۷۸۷) یکی از نخستین کتابها در باره‌ی تاریخ قانون اساسی انگلستان است. میلر از طرفداران مطالعه در تاریخ اقوام دیگر برای تاریخ تطبیقی و از معتقدان به مبانی اجتماعی و اقتصادی مؤسسات سیاسی است.

میلر[5]، **جورج ایبرم** (jorj eybrəm milər)، ۱۸۶۳–۱۹۵۱، ریاضیدان امریکائی. کار عمده‌اش در نظریه‌ی گروه، تکمیل دترمینانها و استفاده از آنها، و تاریخ ریاضیات است.

میلر[5]، **دیتن کلرنس** (deytən klarens miler)، ۱۸۶۶–۱۹۴۱، فیزیکدان امریکائی. شهرتش به خاطر اندازه‌گیریهائی در صوت و نور، و نیز به خاطر آزمایشهای اشتباه‌آمیزی است که زمین را در اثر متحرک نشان داد و با یافته‌های مایکلسن و مورلی ونظریه‌ی نسبیت اینشتین مغایرت داشت. میلر عکسهای موفقانه‌ای از امواج صوتی بر داشت. از جمله‌ی آثارش علم اصوات موسیقی (۱۹۱۶) و امواج صوتی: شکل و سرعت آنها (۱۹۳۷) است.

میلر[5]، **فسوولود فیودوروویچ** (fsovolod fiodorovic miler)، ۱۸۴۸–۱۹۱۳، فولکلورشناس، زبانشناس، و نژادشناس روس. در ۱۹۱۱ عضو آکادمی روسیه شد. در فولکلورشناسی شیوه‌ی بررسی تاریخی را پایه‌گذاری کرد. از آثارش اینها را میتوان نام برد، مقالاتی در باره‌ی فولکلور روسی (۲ جلد، ۱۸۹۷–۱۹۱۰؛ جلد سوم، ۱۹۲۴)، مجموعه‌ی مطالب مربوط به نژادشناسی (۱۸۸۵–۸۸)، تحقیقاتی در باره‌ی زبان اوستی، و فرهنگ اوستی – روسی – آلمانی (۳ جلد، چاپ ۱۹۲۷–۳۴).

میلر[6]، **نورمن** (norman meylər)، ۱۹۲۳– ، داستانتویس امریکائی. بهترین ومعروف‌ترین اثرش، برهنه و مرده (۱۹۴۸)، یکی از مهم‌ترین داستانهائی است که از جنگ II مایه گرفته. این کتاب وقایع مصوری است از رزمندگان، و دید وحشتناکی از جنگ‌افزارهای مدرن عرضه میدارد. داستانهای بعدی میلر—از جمله پارک گوزن (۱۹۵۵)—و رساله‌ی سیاهپوست سفید (۱۹۵۸) او، شامل نقد تلخی است از جامعه‌ی امریکائی.

میلر[7]، **ویلیام** (wilyām milər)، ۱۷۸۲–۱۸۴۹، مذهب‌ساز امریکائی، مؤسس فرقه‌ی آدونتیستهای دوم (← آدونتیستها) که غالباً آنان را میلریان مینامند. در ۱۸۳۱، با استناد به نوشته‌های خبردهنده از آینده‌ی کتاب مقدس، اعتقاد پیدا کرد که رجعت حضرت مسیح در ۱۸۴۳ واقع خواهد شد، و در مواعظ خود این خبر را میان مردم منتشر میکرد. بسیاری از مردم خود را برای قیامت آماده کردند، ولی البته در آن سال چنین اتفاقی نیفتاد. در ۱۸۴۵ میلر و پیروانش کلیسای آدونتیست را بنیان نهادند.

میلر[7]، **هنری** (henri milər)، ۱۸۹۱–۱۹۸۰، نویسنده‌ی امریکائی؛ مت شهر نیو یورک. نویسنده‌ای نیرومند و بسیار ستیزه‌جو درباره‌ی داستانهای زندگینامه‌ای است که در نوشته‌ها و در زندگیش آهنگ آن دارد که آزادی و آزادگی انسان طبیعی را از نو مستقر سازد. کتابهای وی عموماً مخلوطی از توصیفات جنسی و پژوهشهای فلسفی‌نما و تفکراتی در خصوص ادبیات و اجتماع و بیان حوادث شخصی خود مؤلف است. پس از آنکه در دهه‌ی ۱۹۳۰ در پاریس ساکن بود، به‌کشمت بازگشت و در بیگ سر (big sər)، کالیفرنیا، سکونت گزید، و این ناحیه به صورت یک مهاجرنشین ادبی و هنری در آمد. نخستین و شناخته‌ترین آثار میلر مدار رأس السرطان (پاریس، ۱۹۳۴) و مدار رأس الجدی (پاریس، ۱۹۳۹) است که انتشار آنها تا ۱۹۶۰ در امریکا ممنوع بود. ستون ماروسی (۱۹۴۱) را، که گزارش سفری به یونان جدید است، بعضی از نقادان ادبی بهترین اثر او میشناسند. از آثار دیگرش چشم جهانبین (۱۹۳۹) و کابوسی در تهویه‌ی مطبوع (۲ جلد، ۱۹۴۵–۴۷) است. دو اثر مهم دیگرش که اخیراً منتشر شده زندگی و زمانهای من (۱۹۷۲) و سر پیچ با سرعت ۸۰ (۱۹۷۳) است.

میل رادکان: ← میل، نام بعضی منارها.

میلران[8]، **آلکساندر** (āleksāndr milrān)، ۱۸۵۹–۱۹۴۳، سیاستمدار فرانسوی؛ مت پاریس. نخست سوسیالیست بود، و در ۱۹۰۱ از حزب اخراج شد. در ۱۹۱۴–۱۵ وزیر جنگ بود، و پس از جنگ I کمیس عالی درآلزاس و لورن شد. به ناسیونالیسم گروید. در ۱۹۲۰ نخست‌وزیر، و در ۱۹۲۰–۲۴ رئیس جمهور بود. پس از ریاست جمهوری به عضویت سنا در آمد (۱۹۲۵) و به عنوان دست راستی و ناسیونالیست به اعمال نفوذ خود ادامه داد.

میلز، ریچارد مانکتن: ← هاوتن، (اولین) بارون.

میل زاهدان: ← زاهدان، بخش، شهرستان زابل.

میلزپو، آرثر چستر: ← میلسپو، دکتر.

میلس[9]، **کارل** (kārl miles)، ۱۸۷۵–۱۹۵۵، مجسمه‌ساز سوئدی‌امریکائی؛ نام اصلیش کارل امیل ویلهلم آندرسون[10] (emil vilhelm ānderson). از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۴، که به استکهلم باز گشت، در پاریس تحصیل میکرد. در ۱۹۲۹ برای اولین‌بار از امریکا دیدن کرد، و در ۱۹۳۱ در آکادمی کرنیروک، میشیگان، به تدریس مجسمه‌سازی پرداخت. کارهای او، که ابتدا از آثار رودن الهام میگرفت، تدریجاً به سوی طرح‌های زاویه‌دار وانتزاعی (آبستره) گرایش یافت. او با آثاری همچون بنای یادبود صلح در سنت پول و مجسمه‌هائی در راکفلر سنتر، نیو یورک، در امریکا شهرت یافت

میلسپو[11]، **دکتر** (doktor milspo)، شهرت فارسی **آرثر چستر میلزپو** (artər cestər milzpo)، ۱۸۸۳–۱۹۵۷، متخصص امریکائی در علوم سیاسی. در ۱۳۰۱ هش، بنا به دعوت دولت ایران، با سمت مستشاری مالی، به ایران آمد، و توفیق یافت که سر و سامانی به وضع آشفته‌ی خزانه‌ی آن روز ایران بدهد. در زمان جنگ II، دکتر میلسپو مجدداً با سمت رئیس مستشاران مالی امریکا به ایران آمد (۱۹۴۳–۴۵). در ۱۳۲۲ هش (۱۹۴۴) قانونی برای مالیات بر درآمد

(۱)Miltiades (۲)nautical mile (۳)Miller (۴)Millar (۵)Miller (۶)Mailer (۷)Miller (۸)Millerand (۹)Milles (۱۰)Anderson (۱۱)Millspaugh

تنظیم کرد و از تصویب مجلس شورای ملی گذرانید. در این مأموریت دوم، دکتر میلسپو، به واسطه‌ی فشارهای خارجی و نامساعد بودن اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران، و شاید هم بر اثر کهولت، نتوانست کار مؤثری انجام دهد. ناچار در سال ۱۳۲۳ هش (۱۹۴۵) استعفا کرد، و به امریکا بازگشت، و کتابی راجع به مأموریت خود در ایران نوشت. دکتر میلسپو عضو مؤسسه‌ی بروکینگز (brukingz؛ مؤسسه‌ی پژوهشی در طرحهای علوم اجتماعی، واشینگتن) بود (۱۹۲۹–۴۲ و ۱۹۴۶–۴۸).

میلستاین[1]**، ناتان** (nātān milstāyn)، ۱۹۰۴–، ویولن‌نواز، اه روسیه. پس از فراغت از تحصیل موسیقی، از ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۶ در روسیه به گردش و اجرای موسیقی پرداخت. در ۱۹۲۶ روسیه را به عزم پاریس ترک کرد، و در آنجا شهرتی به دست آورد که مایه‌ی کارهای بعدی او در سراسر اروپا شد. در ۱۹۲۸ به کشمهٔ رفت، و کار خود را با ارکستر سمفونی لویس آغاز کرد (۱۹۲۹).

میلستروم، تنگه و گرداب، ← مالستروم.

میلسنگ[2] (mil.sang)، در باستانشناسی، نامی که به قطعه سنگهای برپا ایستاندهشده در اروپای



ردیف میلسنگها از منک تاکارناک

غربی، و توسعاً در سایر نقاط، داده شده است. بزرگی آنها متغیر است و عموماً ناتراشیده و چهارگوشند. میلسنگها را به منظور یادبود، یا به عنوان بنای عبادتی، نصب میکرده‌اند. تعداد آنها در بریتانی، فرانسه، به ۵٬۰۰۰ میرسد. تعداد میلسنگهای ردیف‌شده‌ی کارناک ۲٬۹۳۵ است که در ۳۰ ردیف، در طول ۳–۴ کم، امتداد دارد. پس از پیروزی مسیحیت در اروپا، بر بسیاری از میلسنگها علامت صلیب نقش کردند و به آنها رنگ مسیحی دادند.

میل قاسم‌آباد، سیستان، ← میل، نام بعضی منارها.

میلک (milak)، ده (جه ۱٬۰۵۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش میان‌کنگی، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۲۱کیلومتری ج ده دوست محمد، نزدیک مرز افغانستان. رود هیرمند مشروبش میساند. محصولاتش غلات و پنبه است. قالیچه‌بافی و گلیمبافی دارد.

میلک[3] (milk)، رود کشمت، که در لغ ایالت مونتانا سرچشمه میگیرد، و پس از طی ۱٬۱۷۳ کم به رود میسوری میریزد.

میل کرات، خراسان، ← میل، نام بعضی منارها.

میل کلی (meyle kolli)، در نجوم، زاویه‌ی صفحه‌ی دایرة البروج با صفحه‌ی معدل النهار که حدود ۲۳٫۵° است (مقدار واقعی ′۲۷°۲۳). این زاویه منتهای میل (← مختصات استوائی) خورشید، سبب تغییر فصول (← فصل) و از علل تغییر شبانروز حقیقی است.

میل لنگ: ← موتور با احتراق داخلی.

میل مغناطیسی: ← مغناطوری زمین.

میلن[4]**، الن الگزاندر** (alən alegzāndər miln)، ۱۸۸۲–۱۹۵۶، نمایشنامه‌نویس و فکاهه‌نویس انگلیسی که با نوشتن داستانهای منظوم و منثور برای کودکان شهرت جهانی یافت. در ۱۹۰۶ عضو هیئت تحریریه‌ی پونچ شد. اولین نمایشنامه‌اش، ورزل فلامری (۱۹۱۷)، هنگامی منتشر شد که در جنگ I خدمت میکرد؛ سپس با کمدیهای سبک، از جمله جاده‌ی دوور (۱۹۲۲) و مایکل و مری (۱۹۲۹)، موفقیت شایانی به دست آورد. داستانهائی نوشت که معروفترین آنها داستان پلیسی اسرار خانه‌ی سرخ (۱۹۲۱) است. از آثار منظومش برای کودکان اینهاست، وقتی که بسیار جوان بودیم (۱۹۲۴) و اکنون شش نفر هستیم (۱۹۲۷).

میل نادری، کرمان، ← میل، نام بعضی منارها.

میلو، جزیره، ← ملوس.

میلو[5] [تیتوس آنیوس پاپیانوس میلو (titus ānnius pāpiānus milo)]، ۹۵ قم–۴۷ قم، سیاستمدار رومی. در ۵۷ قم که تریبون بود سیسرون را از تبعید فرا خواند. زد و خورد دسته‌ی اشرار مزدور او با دسته‌ی کلودیوس رم را دوچار آشوب ساخته بود. برای استقرار نظم، پومپیوس به کنسولی منحصر به فرد منصوب، و میلو تبعید شد. پیوستن وی به دسته‌ای از شورشیان موجب شکست و قتل او شد.

میلو[5] **یا میلون** (milo,milon)، ف ۵۰۰ قم، پهلوان یونان قدیم. چندین بار در مسابقات اولمپی و پوتیائی (← پوتیا) به پیروزی رسید. گفته‌اند که وی گوساله‌ای را با یک مشت کشت و تمام آن را در ظرف مدت یک روز خورد. در روایات آمده است که درختی شکافته را دید و خواست آن را از هم باز کند ولی دست وی سخت در شکاف درخت گیر افتاد و گرگان او را دریدند.

میلواکی[6] (milwāki)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۷۱۷٬۳۷۲)، ج ش ایالت ویسکانسین، کشمت، کنار دریاچه‌ی میشیگان. بزرگترین شهر ایالت و از بنادر عمده‌ی توزیع غلات و زغال سنگ است. از صنایع عمده‌اش ساختن ماشینهای سنگین گوناگون و آمودن گوشت است. گشایش (۱۹۵۹) تأسیسات معروف به "طرح راه دریائی و نیروی سنت لارنس" (← سنت لارنس، رود) بر اهمیت بندری آن افزود.

میلوش اوبرنوویچ[7] (miloš obrenovic)، ۱۷۸۰–۱۸۶۰، امیر (۱۸۱۷–۳۹، ۱۸۵۸–۶۰) صربستان، بنیادگذار خاندان اوبرنوویچ. میلوش شبان بیسوادی بود که تحت فرماندهی کاراژرژ، که بعدها رقیب او شد، بر ضد ترکها میجنگید. در ۱۸۱۵ رهبری شورش موفقیت‌آمیزی را در دست گرفت. در ۱۸۱۷، پس از کشتن کاراژرژ، عنوان امیر صربستان گرفت (که در ۱۸۳۰ سلطان، که پادشاه و فرمانروای او بود، آن را تأیید کرد). میلوش فرمانروائی ستمگر بود. در ۱۸۳۹ ناچار به کناره‌گیری شد، ولی در ۱۸۵۸ او را به امارت باز خواندند.

میل و مغان، سد، آذربایجان، ← مغان.

میلویوس پونس[8] (milvius pons)، پلی بر رود تیبر، در ۳کیلومتری شهر رم. در اینجا قسطنطین I صلیبی را که پیشگوی پیروزی (۲۸ اکتبر ۳۱۲) بود در آسمان دید.

میله: ← سنگ نشانه.

میله (mile)، چاه عمودی که در طول مجرای قنات، برای تهویه و خارج کردن خاک و گل از آن، حفر میشود. و نیز در چاههای معمولی قسمت استوانه‌ای چاه را میله نامند. نیز ← قنات، قسمت ه.

میله[9]**، ژان فرانسوا** (jān frānsuā mile)، ۱۸۱۴–۷۵، نقاش فرانسوی. در خانواده‌ی دهقانی فقیر به دنیا آمد. در ۱۸۳۷ جایزه‌ی شهرداری شربور به او امکان داد که به پاریس برود وتحت سرپرستی دلاروش تحصیل کند. در ۱۸۴۹ در دهکده‌ی باربیزون سکونت گزید، و در آنجا تابلوهای مشهوری از جمله خوشه‌چینان (۱۸۵۷) و نماز بشارت (۱۸۵۹) را ساخت، که اکنون در موزه‌ی لوور نگهداری میشوند. میله یکی از برجسته‌ترین چهره‌های ← مکتب باربیزون بود. تابلوهائی که از زندگی روستائی ساخته است او را جامعه‌شناسی واقعبین معرفی میکند که با هنرمندانی چون کوربه و دومیه مرتبط بوده. میله با آثاری که در موزه‌های امریکا، خصوصاً در موزه‌ی هنرهای زیبای بستن به نمایش در آمد، در آن سرزمین شهرت یافت. ضبط دیگر نام فرانسوی او **میه** (mie) است.

میلی-[10] (mili)، پیشوند مقتبس از لاتینی، به معنی "یک هزارم"، که در سلسله‌ی متری برای اجزاء آحاد سلسله به کار میرود (مثلاً میلیمتر = یک هزارم متر).

میلی[11]**، ادنا سنت وینست** (edna sent vinsənt miley)، ۱۸۹۲–۱۹۵۰، شاعره‌ی امریکائی. نخستین دیوان شعر او، ولادت جدید، در ۱۹۱۷ منتشر شد، و پس از آن چند انجیری از خاربنها (۱۹۲۰) و آزبیل دوم (۱۹۲۲؛ جایزه‌ی پولیتس، ۱۹۲۳) را انتشار داد. اشعار غنائی، و مخصوصاً سوناتهای او، میان مردم بسیار رایج بود. عضو گروه تئاتری پراوینستاون بود که چند نمایشنامه از او را نمایش دادند. همچنین یک لیبرتو برای اپرای هواخواه شاه (۱۹۲۷)، اثر دیمز تیلر[12] (dimz teylər؛ ۱۸۸۵–۱۹۶۶) نوشت.

میلی[13]**، سر جان اورت** (sər jān evərt miley)، ۱۸۲۹–۹۶، نقاش انگلیسی. در ۱۱-سالگی در آکادمی سلطنتی شروع به تحصیل کرد و بزودی، با سن کم، همه‌ی جوایز را ربود. در ۱۸۴۸، با ه. هانت و د. گ. روستی نهضت هنری پیش از رافائلیان را پایه گذارد. کارهای اولیه‌ی او نمودار دقت و تلاش بسیار در ارائه‌ی

(۱)Milstein (۲)menhir (۳)Milk (۴)Milne (۵)Milo (۶)Milwaukee (۷)Milosh Obrenovich (۸)Milvian Bridge (۹)Millet (۱۰)milli- (۱۱)Millay (۱۲)Taylor (۱۳)Millais

جزئیات، طراحی بسیار دقیق، و روشنی و وضوح فوق العاده است. در آن زمان تابلوی عیسی در منازه‌ی درودگری (۱۸۵۰، گالری تیت، لندن) او به خاطر پرداخت واقعبینانه‌اش مورد حمله و انتقاد قرار گرفت. ولی بزودی شهرتش تثبیت شد و از آن پس از شهرت و افتخار برخوردار بود. در ۱۸۹۶ رئیس آکادمی سلطنتی شد. راسکین دوست صمیمی او، و قهرمان آثارش بود. میلی با آثاری از او که در گالریهای بریتانیا به نمایش در آمد، شهرت یافت. تابلوی بورشیای او در موزه‌ی متریلیتن است.

میلیار (milyär؛ از فنـ) یا **میلیارد** (milyärd؛ از فنـ)، هزار میلیون. نیز ← بیلیون.

میلیارد: ← میلیار.

میلی‌آمپر[1] (mili.amper؛ از فنـ)، واحدی برای اندازه‌گیری شدت جریان برق، معادل یک هزارم آمپر.

میلی‌آمپرسنج[2] (mili. āmper. sanj؛ از فنـ)، آمپرسنج (← گالوانومتر) دقیقی که برحسب میلی‌آمپر مدرج شده است.

میلیبار[3] (mili.bär)، واحد فشار، معادل ۱٬۰۰۰ دین بر سمـ، که در هواشناسی به کار میرود. ۱ میلیبار مساوی با ۰٫۱ پیز و مساوی با ۱٬۰۱۳٫۲۵ آتموسفر است.

میلیتاریسم[4] (militärism؛ فنـ)، تفوق افراطی عنصر نظامی در میان یک ملت؛ و نیز نظام سیاسی متکی بر نیروهای نظامی؛ اعتقاد و احساس کسانی که هواخواه چنین نظامی هستند.

میل یعقوب، کوههای، ← سر پل ذهاب.

میلیکن[5]**، رابرت اندروز** (rābərt andruz milikən)، ۱۸۶۸–۱۹۵۳، فیزیکدان و مربی امریکائی. با اندازه‌گیری بار برق الکترون و تحقیق در اثر نورابرق، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۳ در فیزیک شد. تحقیقات مهمی در اشعه‌ی کیهانی، اشعه‌ی ایکس، و ثابتهای فیزیکی و برقی دارد. از آثارش برق، سوت، و اور (۱۹۰۸)، علم و زندگی (۱۹۲۴)، علم و تمدن (۱۹۳۰) را می‌توان نام برد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

میلیکوری: ← کوری، واحد.

میلیگرم[6] (miligram؛ فنـ) واحد جرمی برابر با یک هزارم گرم.

میلیلیتر[7] (mililitr؛ فنـ)، واحد ظرفیت، برابر یک هزارم لیتر.

میلیمتر[8] (milimetr؛ فنـ)، واحدی از طول در سلسله‌ی متری برابر با یک هزارم متر یا 10^{-3} متر.

میلیمتر جیوه، در بیان فشار، ← فشار.

میلیمیکرون: ← میکرومیلیمتر.

میلین[9]**، سرا گرترود** (serā gĕrtrud milin)، ۱۸۸۹–۱۹۶۸، بانوی نویسنده‌ی افریقای جنوبی. نخستین داستان وی، رود تاریک (۱۹۲۰)، در باره‌ی مسائل نژادی و استعماری افریقای جنوبی است. از آثار دیگرش اینها است: ناپسریها و نادختریها (۱۹۲۴)، یک مرد چه داشت؟ (۱۹۳۸)، سلطان حرامزاده‌ها (۱۹۴۹)، و دو گوزن گرّ (۱۹۵۸). کتاب تحقیقی افریقای جنوبی (۱۹۲۶) و زندگینامه‌ هائی از س. ج. رودز (۱۹۳۳) و ژنرال سماتس (۱۹۳۶) نیز از او است.

میلیوکوف[10]**، پاول نیکولایویچ** (pāvel nikolayevic milyukof)، ۱۸۵۹–۱۹۴۳، سیاستمدار و مورخ روس. استاد تاریخ روسیه در دانشگاه مسکو بود. در دوره‌ی نخستین حکومت موقتی (فوریه–مه‌ی ۱۹۱۷) وزیر امور خارجه شد، ولی پافشاریش برای انجام تعهدات دولت روسیه درقبال متفقین در جنگ اـ، منجر به نارضائی مردم روسیه، و در نتیجه، کناره‌گیری او از کار شد. یکی از مخالفین آشتی‌ناپذیر بولشویسم بود، و پس از شکست در نهضت ضد انقلابی بر علیه لنین، در پاریس اقامت گزید. از آثار تاریخیش می‌توان تاریخ دومین انقلاب روسیه (۲ جلد، ۱۹۲۱)، و دموکراسی و دومای دوم (۱۹۰۵) را ذکر کرد.

میلیون[11] (milyon؛ از فنـ)، هزار مرتبه هزار (۱٬۰۰۰٬۰۰۰) یا دو کرور.

میمند (meymand)، روستائی در غزنه که میمندی، وزیر سلطان محمود غزنوی، از آنجا بود.

میمند، دهستان (جمع ۱۱٬۰۹۸ سث ۱۳۴۵)، بخش شهر بابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵۶ آبادی. کوهستانی است. چشمه‌های فراوان دارد. محصولاتش غلات و حبوبات است. مرکزش، **میمند** (جمع ۴۸۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۶٫۵کیلومتری ل‌ش شهر بابک واقع است.

میمند، دهستان (جمع ۸٬۴۶۸ سث ۱۳۴۵ هس)، بخش حومه‌ی شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۴ آبادی. در انتهای سردسیرات و ابتدای گرمسیرات فارس واقع شده است. هوایش در نهایت اعتدال است. محصولش بادام و کشمش است. گل سرخ و گلابش معروف است. مرکزش، **میمند** (جمع ۳٬۱۸۶ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۶کیلومتری ل‌ش فیروزآباد است. کارخانه‌های گلابکشی و عطرکشی متعدد دارد.

میمندی، احمدابن حسن، ملقب به **شمس‌الکفاة:** ← احمدابن حسن میمندی.

میمنه[12] (meymana یا -may)، شهر قدیمی (در ۱۹۶۹ جمع ۵۵٬۴۸۹)، ل افغانستان، نزدیک مرز تجشـ، بر سر راه بلخ به هرات. ساکنین آن را بیشتر ازبکها تشکیل میدهند. بخش اداری و بازار فروش‌کالاهای‌چرمی و ابریشمی و نیز گندم و جو است. در قرون وسطی این شهر را یهودان یا یهودیه میگفتند. یاقوت حموی نیز در اوایل قرن ۷م هق آن را به همین نام ذکر کرده است، و معلوم نیست تغییر نام به میمنه در چه تاریخی صورت گرفته است.

میمنه سابقاً کرسی‌یکی‌ازخانات‌کوچک‌بود. دوست محمدخان افغان آن را از بخارا منتزع کرد (۱۸۵۵)، و ازآن پس تا مدتها بین‌بخارا وکابل متنازع فیه بود. براثر موافقتنامه‌ی کمیسیون مرزی روس و افغانستان، این خان‌نشین به دولت افغانستان واگذار شد (۱۸۷۳).

آ. وامبری در ۱۸۶۳ از این محل بازدید کرده متذکر شد که شهر متشکل است از ۱٬۵۰۰ خانه‌ی گلی و یک بازار بیرونق آجری، و که اهالی آن را ازبکها، اقوام تاجیک، و جمعی هراتی، یهودی، هندو، و افاغنه تشکیل میدهند.

میموزا یا گیاه حساس: ← کرت، بوته.

میمون[13] (meymun)، پستانداری از راسته‌ی آدم‌نمایان. میمونها و مارموزت‌های برّ جدید، از بسیاری از خصوصیات کالبدشناختی، با میمونها و نسناسهای برّ قدیم تفاوت دارند. میمونهای برّ جدید که از مکزیک تا امریکای جنوبی یافت میشوند، دارزی هستند و دمشان غالباً خاصیت گیرندگی دارد؛ بینی هموار و پره‌ی بینی پهن و جهت سوراخهای بینی به دو طرف است؛ معمولاً ۳۶ دندان دارند؛ فاقد کیسه‌های لپ و پینه‌ی روی سرین هستند. از میمونهای برّ جدید اینها را میتوان بر شمرد: میمون "سینه سفید" یا "کاپوتن" که بیشتر در اسارت زندگی میکند، و در سیرکها به کار میرود؛ میمون زوزه‌کش که استخوان لامی بزرگ او در بالای نای سبب تولید جعبه‌ی صوتی شده و به همین جهت صدای فریاد دسته‌های این میمون بر سر درختان از کیلومترها فاصله شنیده میشود؛ میمونهای عنکبوتی و پشمی که مانند میمون زوزه‌کش دم بسیار گیرنده دارند؛ میمون سنجابی و تیتی که از انواع کوچکترند و دمشان خاصیت گیرندگی ندارد. میمونهای برّ قدیم در افریقا و آسیا و جزایر مجاور آنها وجبل طارق زندگی میکنند. پره‌ی بینی کوچک دارند و سوراخهای بینی رو به پایین است؛ دم، در صورت بودن، خاصیت گیرندگی ندارد؛ بسیاری از آنها بر روی زمین زندگی میکنند؛ ۳۲ دندان دارند؛ در بسیاری از آنها کیسه‌های لپ و پینه‌ی روی سرین دیده می‌شود.

میمونهای برّ قدیم را عموماً به سه خانواده تقسیم میکنند؛ یک خانواده مشتمل است بر میمونهای حقیقی، که از آن جمله است، ماکاک یا میمون جبل طارق، میمون رسوس (resus) یا میمون بنگالی یا ماکاک هندی که عموماً در تجربه‌های آزمایشگاهی مورد استفاده واقع می‌شود، میمون خرچنگ‌خوار، میمون دم‌کوتاه، و ماکاک ژاپنی؛ بابون، گرزا (gerezā) که گونه‌هائی از آن را برای پوستش شکار میکنند؛ و لانگورها که بعضی از انواع آنها در هندْ مقدس محسوب میشوند. نسناسها از خانواده‌ی دوم هستند شمپانزه، گیبون، گوریل، و اورانگوتان. نیز ← (شکل ص ۲۹۶۹).

میمون ابن قیس: ← اعشی.

میمون ابن نجیب واسطی، منجم، ← تقویم جلالی.

میموندره (meymun.darre)، ده (جمع ۱٬۰۰۹ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش ابهر، شهرستان زنجان، ⇐ استان زنجان، ۸کیلومتری غ ابهر. محصولش غلات است.

میموندز (maymun.dez) یا **میموندژ**، یکی از قلاع معروف اسماعیلیه، در دهستان رودبار، شهرستان قزوین. حمدالله مستوفی آن را در

(۱)milliampère (فـ) (۲)milliammeter (۳)millibar (۴)militarism (۵)Millikan (۶)milligram (۷)millilitre (۸)millimetre (۹)Millin (۱۰)Milyukov (۱۱)million (۱۲)Maimana (۱۳)monkey

بعضی از گونه‌های میمونها



میمون سرطلائی



میمون پرویسی



میمون بابون



میمون سینه‌سفید





میمون شب

میمون عنکبوتی





میمون ماکاک

میمونهای رسوس

ردیف قلاع الموت و لمسر قرار داده است. به قول وی در ولایت رودبار ح ۵۰ قلعه وجود داشته که مرکز آنها الموت، و مستحکمترین آنها میمون‌دژ بوده است. در تواریخ مربوط به اسماعیلیه بارها نام آن آمده است، ولی در باره‌ی زمان بنای آن بین مورخین اختلاف نظر است؛ بنا به جامع التواریخ بنای آن به دستور حسن صباح صورت گرفته (۴۹۰ هق). آنچه مسلم است میمون‌دژ قبل از الموت و لمسر به توسط هولاکو خان تسخیر شد (۶۵۴ هق)، و در این زمان مقر رکن‌الدین خورشاه آخرین رهبر مقتدر فرقه‌ی اسماعیلیه بوده است. در نتیجه‌ی جنگ سختی که بین مدافعان قلعه و سپاه مغول در گرفت، میمون‌دژ با خاک یکسان شد، و ساکنین آن تا آخرین نفس در برابر بیگانگان جنگیدند؛ شاید هم این خشونت مغولها به منظور زهر چشم گرفتن از سایر قلعه‌نشینان بوده است. چون قلعه ویران شده است، برخلاف الموت و لمسر، محل دقیق آن معلوم نیست، و در این باره هنوز هم بین محققین اختلاف نظر است.

میمون‌دژ، از قلاع اسماعیلیه، ← میمون‌دژ.

میمون قداح (maymune qaddāh)، از اصحاب امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع و از زمره‌ی رواة احادیث آنها. عبدالله ابن میمون قداح پسر اوست، و این پدر و پسر هر دو از شیعیان امامیه بوده‌اند.

میمونه بنت حارث (maymuna bente hāres)، ف ۵۱ هق، آخرین زنی که حضرت رسول ص به همسری خود بر گزید و آخرین‌کس از زنان پیغمبر که از دنیا رفت، نامش برره (barra) بود و حضرت رسول او را میمونه لقب داد. پیش از هجرت در مکه بیعت کرد. نخست همسر ابو رهم ابن عبدالعزی (abu rohome 'bne aldo'l.'ozzā) بود و پس از مرگ شوهرش در سال ۷ هق به همسری پیغمبر در آمد. از حضرت رسول ۷۶ حدیث روایت کرد، و ۸۰ سال زیست.

میمونیان (meymunīān)، (*Scrofularinae*)، تیره‌ای از گیاهان پیوسته گلبرگ که جام گل پنج‌قسمتی آنها دارای دولبه است، و چون از کنار به‌آنها فشار وارد شود از هم باز میشوند.

میمه (meyme)، بخش (جه ۱۴'۵۸۶ سث ۱۳۴۵ هش)، ل شهرستان اصفهان، استان دهم؛ مشتمل بر ۲ دهستان حومه و جوشقان. جاده‌ی آسفالته‌ی تهران‌ـاصفهان از آن میگذرد. محصولات عمده‌اش غلات و فراورده‌های دامی است. بر طبق تصویبنامه‌ی خرداد ۱۳۳۶ هش از شهرستان کاشان منتزع، و ضمیمه‌ی شهرستان اصفهان شد. مرکزش، میمه (جه ۳'۳۶۱ سث ۱۳۴۵ هش)، در 100کیلومتری ل اصفهان واقع است. قالیبافی دارد.

میمه (meyme)، ده (جه ۱'۰۲۳ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش زرین‌آباد، شهرستان ایلام، استان پنجم، (کرمانشاهان)، ۲۱ کیلومتری ل (← زرین‌آباد). کوهستانی است. رود سراب میمه یا میمه مشروبش میکند. محصولاتش غلات و برنج است.

میمه، رود، ← زرین‌آباد، بخش.

میمه‌ای، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

مین[1] (meyn)، ۲۳مین ایالت (۸۶'۰۲۵ کمه، در ۱۹۷۰ جه ۹۹۳'۶۶۳)، ل‌ش کشمت. کسی آن اوگاستا، و شهرهای مهم دیگرش پورتلند، لویستن، و بنگور است. از ج به قطلا محدود است. رودهای بسیاری (از جمله پنابسکات) در آن جاری است، و دریاچه‌ها و کوههای متعدد و، کنار ساحلش، ۱'۳۰۰ جزیره (بزرگترین آنها ماونت دزرت) دارد. عمده‌ترین محصول صنعتی آن الوار است. در دره‌های آن تهیه‌ی لبنیات و کشت سبزیجات معمول است. در ۱۶۰۴–۰۵ شامپلن مهاجرنشین ناپایداری در اینجا تأسیس کرد، ولی انگلیسها مانع بسط نفوذ فرانسویها شدند. در ۱۸۲۰ جزء ایالات (آزاد) کشمت در آمد. از جنگ داخلی تا ۱۹۵۶ همواره تحت نفوذ جمهوریخواهان بوده است، و در این سال اولین نماینده‌ی دموکرات از این ایالت برای مجلس نمایندگان کشمت انتخاب شد. دارای چهار مؤسسه‌ی آموزش عالی است، که یکی از آنها دانشگاه مین است.

مین[2] (min؛ فـ)، در جنگ، ماده‌ی محترقه که در زمین و دریا به کار میرود. مین دریائی، که بر ضد ناوها استعمال میشود، از جعبه‌ی کاملاً مسدودی پر از مواد محترقه تشکیل شده است. استعمالش از قرن ۱۶م متداول شد. مین یا به وسیله‌ی فرمان برقی از محل معینی منفجر می‌شود یا به وسیله‌ی برخورد به جسم خارجی، مینهای زمینی را در جبهه I و جبهه II، چه مدافعین و چه مهاجمین، در مناطق وسیعی پخش میکردند.

مین[3]، سر **هنری جیمز سامنر** (*sər henri jeymz sāmnər meyn*)، ۱۸۲۲–۸۸، قاضی و مورخ انگلیسی. پیشتاز تحقیق تاریخی و تطبیقی در نهادهای اجتماعی بود، و تاریخ قوانین را قطعیترین راه برای مطالعه‌ی تاریخ تمدن می‌دانست. به شباهتهائی میان نهادهای اجتماعی قرن ۱۹م هند و نظایر آنها در جامعه‌ی آنگلوساکسون متوجه شد، و بر آن بود که اجتماع از عرف و عادت به قانون ترقی میکند. قسمتی از نظریه‌های او اکنون طرد شده، اما تأثیر وی بر تحقیقات مربوط به تاریخ قانونشناسی بسیار زیاد بوده است. نخستین و معروفترین کتاب او حقوق و قانون قدیم (۱۸۶۱) بود، و سخنرانیهای وی در آکسفرد و کیمبریج در جامعه‌های روستائی در شرق و غرب (۱۸۷۱) و تاریخ قدیم نهادها (۱۸۷۵) به‌چاپ رسید. در کتاب حکومت خلق (۱۸۸۵) با یک فکر رایج در آن زمان به معارضه بر خاست و هشدار داد که دموکراسی و ترقی لزوماً برابر با یکدیگر نیست.

مینا (minā)، در گیاهشناسی، نام چندین گیاه از تیره‌ی مرکبان، که گلچه‌های آنها همه گلبرگی و زیبا است. مینای اصلی یا مینای انگلیسی (*Bellis perennis*) کوتاه و دوساله، و دارای گلهای سفید، سرخ، یا صورتی است. مینای سفید (*Chrysanthemum leucanthemum*) اصلاً از اروپا به نقاط دیگر برده شده است. مینای پاریسی (*C. frutescens*) اصلش از جزایر کاناری است، ودر نقاط گرم بهتر به عمل میآید؛ آن را مارگریت (mārgerit؛ از انگلا) نیز مینامند.

مینا، ضبط دیگری از شهر میناب.

میناآباد (minā.ābād)، ده (جه ۱'۳۵۲ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ 30کیلومتری ل‌ش اردبیل. محصولش غلات است.

میناب (mināb)، رود عمده‌ای در ج ایران که عمدتاً از کوههای جیرفت سرچشمه میگیرد. شعب متعددی دارد که پس از پیوستن به یکدیگر به طرف جنوب جریان یافته، از غ شهر میناب میگذرد، و کنار خور کلاهی به دریای عمان میریزد. آب آن شیرین است. رود میناب ظاهراً همان رود انامیس (anāmis) یا ارمیس (aramis) است که نئاغورس، دریاسالار اسکندر، در نقطه‌ای در نزدیکی آن پیاده شده است. اقداماتی برای ساختن سدی بر این رود صورت گرفته است.

میناب، شهرستان (جه ۱۰۴'۸۸۳ سث ۱۳۴۵ هش)، فرمانداری کل (اکنون استان) هرمزگان، کنار بحر عمان. مشتمل است بر ۳ بخش حومه، رودان احمدی، و بیابان. رود میناب مشروبش میسازد. کتاب از پنادر آن است، و آثار کلاه وانسرا، مسجد، و قلعه خرابه‌ای در آن به چشم میخورد. از دیگر پنادر آن کلاهی را میتوان نام برد. به سبب حاصلخیزی و آب فراوان، انواع محصولات از قبیل غلات، حبوبات، مرکبات، موز، انبه، حنا، و نیل در آن به عمل میآید. نارنگی، لیمو، تنباکو، و خرمای آن معروف است. نخلستانهای میناب از بهترین نخلستانهای ایران است. معادن کرومیت و پنبه‌ی کوهی دارد. اقداماتی برای ساختن سد میناب بر رود میناب صورت گرفته است. الاغ میناب به نام الاغ بندری معروف است.

بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش بخش میناب در جزء شهرستان بندر عباس تشکیل شد. در آذرماه ۱۳۳۳ هش فرمانداری میناب مشتمل بر بخشهای حومه و رودان احمدی تشکیل، و پس از آن تغییراتی در بخشها و دهستانهای آن داده شد.

میناب مرکزش، شهر میناب (جه ۵'۳۱۰ سث ۱۳۴۵ هش؛ 90کیلومتری ش بندر عباس)، در محل شهر هرمز قدیم و ناحیه‌ی موغستان واقع است. رود میناب از غ آن میگذرد. شهر دارای باغهای مرکبات و نخلهای فراوان است. حصیربافی وکرباسبافی دارد. از طریق جاده‌ی آسفالته با بندر عباس مرتبط است. قلعه خرابه‌ای دارد. در بعضی مآخذ به صورت میناو (mināv) و مینا نیز آمده است.

میناب، خور (xore mināb)، از خورهای سواحل ج ایران، که به صورت شاخابه‌ای در ج غ شهر میناب است و اهالی شهر برای حمل و نقل میوه و غلات، توسط قایق، از آن استفاده میکنند. راههائی چند از خور به شهر کشیده شده است. در نزدیکیهای آن خورهای دیگری به نامهای خور تیاب، خور کلاهی، و خور کرگان (kargān) وجود دارد.

میناسازی یا **میناکاری**[4]، هنر نقاشی بر روی فلز. میناکاری به طور کلی بر روی فلز به وسیله‌ی

---

(۱)Maine (۲)mine (فـ) (۳)Maine (۴)enameling

پوششی به نام مینا[1] انجام میگیرد که معمولاً مخلوطی است از شن، سرنج، پوتاس، سود، و اکسیدهای فلزیِ رنگی. این مخلوط را به‌صورت گرد یا خمیر در میآورند و آن را در طرحهای معین‌شده بر روی فلز میپاشند یا میمالند؛ برای آنکه پوشش بر روی فلز چسبندگی پیدا کند، فلز مینا پوش را مدتی در کوره‌ای که تا ح 900° صدبخشی گرم شده است قرار میدهند. مینائی که برای میناکاری بر روی ورق آهن یا برچدن به کار میبرند مخلوطی است معمولاً از فلدسپات، کوارتز، بوره، کریولیت، گچ، شوره، سود، فلوئورورِ کلسیوم، و غیره که مقداری اکسیدِ قلع یا اکسیدِ آنتیموان (برای کدر ساختن آن) به آن می‌افزایند؛ اگرلازم باشد مقداری هم اکسیدهای فلزیِ رنگی بر آن اضافه میکنند. پس از آنکه مخلوط خوب کوبیده شد و به صورت گرد در آمد، از ۵ تا 10 درصد خاک رس برای چسبنده ساختن آن بر آن اضافه میکنند. آماده کردن سطح فلز برای پیاده شدن طرح به وسیله‌ی گردهای رنگین، سبکهای گوناگونی در میناکاری به وجودآورده است، مثلاً، درطرحهای شطرنجی یا هندسی، حدود رنگها به وسیله‌ی سیمهائی که بر ورق فلزی لحیم میشوند مجزا و مشخص میگردند، و در طرحهای غیر هندسی قسمتهای رنگی گودتر از دیگر قسمتهای روی فلز کنده میشود. سطح مزین‌شده به وسیله‌ی مینا پوشش مقاومی برای فلز است. هرچه دمای کوره بالاتر باشد مینای حاصل سختتر و مقاومتر می‌شود. رنگهای مینا ثابت است و به مرور زمان زایل یا کمرنگ نمیشود. در کشورهای غربی و برخی کشورهای شرقی ۶ نوع میناکاری مشخص وجود دارد، ولی در ایران نام کلی میناکاری به همه‌ی انواع آن اطلاق میشود.

میناکاری اغلب در جواهرسازی و تزیین اشیاء کوچک به کار میرود، ولی در دوران گذشته ادوات جنگی، زیور و یراق اسبها، و گاهی بعضی اثاث خانه از قبیل قاب عکس، دسته‌ی آینه و دسته‌های کارد و چنگال، وجامهای شراب را میناکاری میکردند. میناکاری در مرصّع کاری (← ترصیع، صنعت فلزکوبی روی فلز) نیز به‌کار میرود.

تاریخچه

در باره‌ی تاریخچه‌ی هنر میناسازی، و اینکه به کدام یک از مردم جهان تعلق دارد و در بدو امر هنرمندان کدام کشور به ایجاد و ابداع آن همت گماشته‌اند، هنوز نمیتوان نظر روشن و قاطعی ابراز کرد. اولین اثر میناکاری که تا حال به دست آمده ۶ انگشتری طلا مربوط به قرن ۱۳ق‌م بوده است که در قبرس به دست آمده و تنها آثار اصیل از میناکاری مرصّع است. شواهد و مدارک موجود پس آن است که این هنر از ۵ قرن ق‌م در یونان وجود داشته است و جواهرسازان آن دوران میناکاری را به جهت افزودن رنگ به آثار هنری خود به کار میگرفته‌اند. مجسمه‌ی معروف زئوس از فیدیاس از جمله‌ی این آثار است. در سال ۲۴۵ بعضی از قبایل بریتانیا میناکاری میکردند. در اروپای شمالی، خصوصاً در میان سلتها و ساکسونها، از قرن ۶م تا ۹م میناکاری با طرحهای درهم پیچیده و مشبک از اشکال خیالی بر روی مفرغ یا طلا رایج بوده. ح قرن ۷م میناسازی در ژاپن شروع شد. اولین قطعه‌ی میناکاری در ژاپن، قطعه‌ای است که از یک مقبره نزدیک نارا به دست آمده که گفته میشود اثر هنرمندان ژاپن است، ولی تا قرن ۱۷م فعالیت چشمگیری در زمینه‌ی این هنر صورت نگرفت و تقریباً راکد بود. در قرن ۱۷م جدیدترین روشهای میناسازی از کشور کره به ژاپن رفت و کارگاه بزرگی در کیوتو برپا شد که تا قرن ۱۹م به فعالیت ادامه داد. در۱۸۰۳ اولین کارگاه معظم و مهم در ناگویا تأسیس شد. از آن پس این هنر در سطح وسیعتر در ژاپن برای تزیین اشیاء به کار گرفته میشود.

در قرن ۸م یک آینه‌ی مینا در نارا به دست آمد که گفته میشود ساخت چین بوده است. این تنها نمونه‌ی میناکاریی است که از این هنر مربوط به قبل از قرن ۱۴م به دست آمده. بدون شک میناکاری در زمان سلسله‌ی مینگ به اوج خود رسید. میناسازی تصویری نیز در چین توسط میسیونهای قرون ۱۷م و ۱۸م به کانتون منتقل شد و از جمله‌ی هنرهای مهم، خاصه هنرهای صادراتی آن کشور در آمد.

در اروپا، در قرن 10م، مرکز جدیدی برای میناکاری در امپراطوری بیزانس به وجود آمد و باعث پیدایش سبکهای متنوعتر وجدیدتر این فن و هنر شد، و در قرن ۱۱م مرکز میناکاری توسط هنرمندان وکارگران میناکار بیزانسی دوباره به غرب انتقال یافت. دره‌ی رود راین، و بالاخص شهر کولونی، مراکز عمده‌ی ساخت مینا تا قرن ۱۳م بودند. در قرن ۱۴م سبکهای متنوع دیگر به میان آمد، در اواخر قرن ۱۵م میناسازی تصویری در لیموژ، که در آنجا این هنر در قرون وسطی شکفته شد، عرضه شد. بنابر این هنرمند قادر بود با تصویرسازی به آثار خود فضا و حالت طبیعی بدهد. در دوره‌ی رنسانس، و به وسیله‌ی صورتسازان قرن ۱۷م، این هنر شاید به اوج خود رسید. هنرمندان این دوران ورقهای فلزی را به جای بوم نقاشی و رنگهای مینا را بجای رنگهای روغنی به کار میگرفتند و آثار بدیعی پدید میآوردند.

در قرن ۱۸م تزیین اشیاء کوچک به‌منظور استفاده‌های شخصی به میان آمد. میناکاری این آثار تمام سطح فلز را میپوشاند، و مناظر و طرحها با رنگهای کدر بر روی آن نقاشی می‌شد. انقلاب صنعتی باعث عرضه‌ی این کار هنری به میزان و مقیاس فراوان شد، ولی طرحها، به علت‌محدودیت قابلیت اجرائی ماشینهای سازنده، یکنواخت و محدود بودند. در دهه‌ی ۱۸۶۰ صنایع دستی تحت نفوذ و. ماریس تجدید حیات یافت و باعث رونق دوباره سبکهای پیشین میناکاری شد. در اواخر همین قرن طرحهای میناسازی تحت تأثیر مکتبهای جدید هنر، مانند سبک هنرجدید تغییر یافت و طرحهای جدیدتر عرضه شد. در قرن ۲۰م تأکید میناسازان بیشتر بر روی امکانات تصویری این هنر بوده است. چند تن از میناکاران معاصر در پلاکهای مصور و تزیینات معماری، به جای استفاده از مس به عنوان فلز متن، از فولاد استفاده کرده‌اند. میناکاری درقرن اخیر واسطه‌ای در هنر انتزاعی بوده است و هنرمندان با کمک روشهای جدید، یافتهای تازه‌ای در فلز و مینا ایجاد کرده طرحهای بدیع به وجود آورده‌اند.

میناسازی در ایران. در ایران پیش از اسلام، برای ساختن اشیائی چون النگو، گردنبند، گوشواره، و خلخال، ازین هنر استفاده میکرده‌اند. بعد از اسلام، همراه با پیدایش و بسط استیل ایرانی، این هنر رونقی تازه یافت. قوطیها، سرمه‌دانها، و گوشواره‌های زمان آل مظفر و تیموریان، و نیز قوطیها، زیورها، دسته‌ی شمشیرها، سراحیها، و گلدانهای طلا و نقره‌ی دوران صفویه، مؤید این گفتار است. میناسازی تنها هنری است که در زمان قاجاریه، لااقل از لحاظ شیوه‌ی کار و ترکیب رنگها، بیش از پیش ترقی کرد. میناسازان این دوره، با آمیختن مواد معدنی، رنگهائی میساختند که درخشندگی و هماهنگی آنها بیمانند است. درین دوره، عصاها، قوطیها، گوشواره‌ها، آفتابه‌لگنها، و سرقلیانهای طلا و نقره را با میناکاری تزیین میکردند. نمونه‌ی سرقلیانهای نفیس زمان فتحعلی شاه در موزه‌ی قم موجود است. طرحها بر اساس استیل صحیح ایرانی نبود، اما ظرافتی که در پرداخت آنها به کار میرفت اعتبار و شهرت بسیار بدانها بخشیده‌است.

امروزه، هنر میناسازی به انحطاط گرایید؛ بیشتر بر مس میناکاری میکنند، و رنگهای پیش‌ساخته‌ی فرنگی به کار میبرند. زیورهای زنانه و لوازم آرایش و گلدانهائی که به صورتی مبتذل روی آنها میناکاری شده، در اصفهان ساخته میشود، و در مغازه‌های تهران و شهرستانها فراوان به فروش میرسد.

میناس د ریو تینتو: ← ریوتینتو.

میناکاری: ← میناسازی.

مینامو تو[2] (mināmoto)، نیز معروف به نام چینی گنجی (genji)، خاندان نظامی فئودال ژاپنی که شوگونهای (← شوگون) آنها در ۱۱۸۵–۱۲۱۹ فرمانروائی داشتند. آغاز این خاندان به جوانترین شاهزادگان یک امپراطور قرن ۹م میرسد؛ با افزایش تعداد افراد خاندان، چهار شاخه در خاندان به وجود آمد که یوریتومو مینامولو، از یکی از چهار شاخه، قدرت نظامی به دست آورد و اولین شوگون از خاندان میناموتو شد (۱۱۹۲). در ۱۲۱۹ فرمانروائی اعقاب یوریتومو پایان یافت، ولی افراد خاندان تا ۱۳۳۳ قدرت را در دست داشتند. نیز ← شوگون.

میناو، ضبط دیگری از شهر میناب.

مین‌باشی (min.bāši) [ترکی، ← رئیس هزاره]، در تشکیلات نظام عهد صفویه و قاجار، عنوان صاحب‌منصبی که فرمانده هزار یا هزاره بوده است، چنانکه فرمانده صد نفر را یوزباشی [← رئیس صده] و فرمانده ده نفر را اون باشی [← رئیس ده نفر] میخوانده‌اند.

مینتن[3]، **تامس** (tāməs mintən)، ۱۷۶۵–

(۱)enamel (۲)Minamoto (۳)Minton

۱۸۳۶، سفالگر انگلیسی. پس از فرا گرفتن حکاکی و کوزه‌گری، در استوک‌ـآن‌ـترنت سکنی گزید، و در ۱۷۹۱ سفالگری کوچکی تأسیس کرد که به خاطر محصولات زیبای مینتن، خصوصاً تحت مدیریت پسرش ← ه. مینتن، شهرت یافت. او نخستین کسی بود که ظروف معروف به طرح بیدی را ساخت.

مینتن[1]**، هربرت** (hërbərt mintən)، ۱۷۹۳–۱۸۵۸، سفالگر انگلیسی، پسر ← ت. مینتن. در ۱۸۱۷ در سفالگری پدرش شریک شد، و پس از مرگ پدر با استخدام هنرورزان و مخترعان، و تنوع بخشیدن و بسط انواع محصولات خود، که سابقاً منحصر به سفالینه و ظروف چینی ظریف بود، سفالگری را بسیار توسعه داد. محصولاتی به سبک کارهای ← خاندان دلاروبیا و پالیسی ساخت. یک موزه و کتابخانه‌ی یادبودی به نام او در استوک‌ـآن‌ـترنت برپا شد.

مینتورنای[2] (minturnāy)، شهر قدیم، لاتیوم، ایتالیا؛ نزدیک مینتورنو[3]ی (ـminturno) حالیه. بر آپیا ویا واقع بود. مهاجرنشین رومی پررونقی شد (۲۹۵ ق‌م).

مینتورنو، شهر، ایتالیا، ← مینتورنای.

مینچ[4] (minc) یا **مینچ شمالی**، تنگه‌ای به عرض ۴۰–۵۶ کم، که جزیره‌ی لویس با هریس را از زمینلاد اسکاتلند جدا میکند. مینچ کوچک جزیره‌ی سکای را از هبریدیز خارجی مجاور جدا میکند.

مینچ شمالی، تنگه، ← مینچ یا مینچ شمالی.

مینچیو[5] (minco)، رودی به طول ح ۷۵ کم، لومباردی، ل ایتالیا. پیش از پیوستن به دریاچه‌ی گاردا، به نام سارکا[6] (sārkā) خوانده می‌شود؛ از آنجا، پس از گذشتن از مانتوا، به رود پو میپیوندد (طول آن با رود سارکا مجموعاً ۱۹۴ کم است). خط سارکا‌ـگارداـمینچیو که مرز طبیعی میان لومباردی و ونسی را مشخص می‌کند، مدتها اهمیت سوق الجیشی داشته است.

میندانائو[7] (mindānāo)، جزیره (۹۴'۶۳۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۷'۲۹۳'۶۹۱)، فیلیپین، ل‌ش بورنئو. از حیث وسعت دومین جزیره از جزایر فیلیپین است. ← ژرفنای میندانائو نزدیک آن است. بیشتر جزیره کوهستانی است، در ← کوه آپو ارتفاعش به ۲'۹۵۰ متر میرسد. شهر سامبوآنگا در شبه جزیره‌ی عظیم غربی آن واقع است. بزرگترین رودش رود قابل کشتیرانی **میندانائو** (به طول ح ۳۲۰ کم) است. از محصولاتش کنف، برنج، ذرت، و قهوه است. بسیاری از بومیان آن مسلمانند.

میندانائو، ژرفنای[8] (jarfnāye mindānāo)، ژرفنائی در دریای فیلیپین، فکه غربی، در طرف ساحل ل‌ش جزیره‌ی میندانائو، به فاصله‌ی ۸۰کیلومتری ش‌ش‌ش جزیره‌ی سیارگائو[9] (siārgāo)، در ′۳۰ °۹ عل. یکی از عمیقترین نقطه‌هائی است در اقیانوسها که تا کنون شناخته شده است، عمقش ۱۰'۴۷۰ متر است.

میندسنتی[10]**، یوژف** (yōjef mindsenti)، ۱۸۹۲–۱۹۷۵، کاردینال مجارستانی، در ۱۹۱۹ که حکومت کمونیست کوتاه عمر ← بلا کون به قدرت رسید، در دبیرستانی در زالائگرسگ[11] (zālāegerseg) به تدریس دروس دینی اشتغال داشت. به علت مخالفتش با کمونیستها به زندان افتاد، و سپس به دهکده‌ی زادگاهش تبعید شد. پس از سقوط حکومت کون در ۱۹۱۹ آزاد شد و به زالائگرسگ بازگشت، و در ۱۹۲۲ به کشیشی شهر و ریاست کشیشان ناحیه رسید. با طلوع فاشیسم الهام گرفته از آلمان در نیمه‌ی دهه‌ی چهارم قرن حاضر، نام خانوادگی اصلی خود، پم[12] (pem)، را که تا آن زمان داشت رها کرد و نام خانوادگی میندسنتی را که از اسم دهکده‌ی زادگاهش گرفته بود برای خود برگزید و به حزب مخالف حزب فاشیست پیوست. در ۱۹۳۷ از طرف پاپ نخست‌کشیش شد، و در ۱۹۴۴، ده روز پس از حمله‌ی نیروهای آلمان به مجارستان، ارتسام او به مقام اسقفی شهر وسپرم[13] (vesprem) صورت گرفت. چون در همین سال حزب فاشیست مجارستان به قدرت رسید، میندسنتی را به گناه آنکه کشتار یهودیان را نکوهش کرده بود به زندان افکندند، و تا دو ماه پس از تسخیر بودایست به دست شورویها در ۱۹۴۵ در زندان ماند. در همین سال به اسقف‌اعظمی استرگوم که همان اسقف اعظمی مجارستان است منصوب شد، و در ۱۹۴۶ کلاه سرخ کاردینالی دریافت کرد.

به علت مخالفت شدیدش با کمونیستها، در ۱۹۴۶ مورد خشم رهبران حکومت قرار گرفت و دولتیان سخت تبلیغ میکردند تا مردم را به مرتجع بودن او معتقد کنند. در ۱۹۴۸ او را به جرم توطئه علیه دولت و جاسوسی و خیانت و قاچاق ارز زندانی کردند و به محاکمه کشیدند. در محکمه به بسیاری از جرمهائی که به او نسبت داده بودند اعتراف کرد و به زندان ابد محکوم شد. پیش از توقیف، چون از زندانی شدن و محکومیت خود آگاه شده بود، نوشته بود که اعترافاتی که خواهد کرد نتیجه‌ی فشار است و درست نیست، و در جلسه‌ی محاکمه از حال و وضع او پیدا بود که شکنجه‌اش داده‌اند. در ۱۹۵۶ که حکومت ایمره نودی او را برای فرو نشاندن شورش مردم از بند رهانید، پس از ورود مجدد نیروهای شوروی به مجارستان، به سفارت امریکا در بوداپست پناهید. در ۱۹۵۸ که شورای کاردینالها برای انتخاب پاپ پیوآنس در رم تشکیل شد، حکومت کمونیست مجارستان اجازه نداد که کاردینال میندسنتی از پناهگاه خود خارج شود و به رم برود. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۱ به رم رفت، و فردای همان روز از طرف شورای ریاست جمهوری مجارستان بخشوده شد. در ۲۴ اکتبر همین سال به وین رفت و در یک آموزشگاه روحانی انزوا گزید. کتاب خاطرات وی در ۱۹۷۴ منتشر شد.

میندن[14] (minden)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۴۸'۹۱۲)، آلمان غربی، در ل بخش مرکزی ناحیه‌ای به فاصله‌ی ۶۴کیلومتری غ هانوور. بندری است بر رود وزر، در محل تلاقی کانالهای اهس‌ـوزر و وزرـالب؛ محل تلاقی راههای آهن. صنایعش ریخته‌گری و فلزگری، آب جوسازی، شیشه‌گری، و مواد داروئی است. کلیسای جامع سبک گوتیک (قرون ۱۱م–۱۳م) آن در جه II ویران شد.

شهر میندن که در ۷۹۸ به نام میمدا[15] (mimdā) تأسیس شد یکی از قدیمترین شهرهای آلمان است.

ح ۸۰۳ شارلمانی آن را اسقف‌نشین کرد؛ در قرن ۱۳م از شهرهای عضو ← اتحادیه‌ی هانسائی شد، و با ← صلح وستفالی (۱۶۴۸) به تصرف براندنبورگ در آمد. در جنگ هفتساله نیروهای متحد بریتانیا و هانوور نیروهای فرانسه را در اینجا شکست دادند (اول اوت ۱۷۵۹).

میندورو[16] (mindoro)، جزیره (۹'۷۳۴ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۴۷۳'۹۴۰)، فیلیپین، ج‌غ لوزون. زغال استخراج، و برنج و نارگیل در آن کشت میشود. در ۱۹۵۰ به دو ایالت میندوروی شرقی، مرکزش کالاپان[17] (kālāpān)؛ در ۱۹۷۰ جه ۴۵'۸۰۰) و میندوروی غربی، شهر مهمش مامبورائو[18] (māmburāo)؛ در ۱۹۷۰ جه ۸'۱۰۰) منقسم شد. در جه II در تصرف ژاپن بود، و نیروهای کشته در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۴ در آن پیاده شدند.

مینروا[19] (minervā)، در دین روم، الاهه‌ی دانش و کارهای دستی، مطابق آتنه‌ی یونانیان.

مینزینگر: ← مینسینگر.

مینسترل[20] (minstrel)، فس منسترل[21] (ـmenestrel)، در قرون وسطی، خواننده و نوازنده‌ی حرفه‌ای که معمولاً به دربار سلطانی منسوب بود، و آوازهای تروورها و تروبادورها را می‌خواند. نیز عنوان بازیگرانی که در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م در کشمکش نمایشهای "سیاه‌بازی" را، که نظیر نمایشهای "روحوضی" در ایران بود، اجرا میکردند. در این گونه نمایشها، که توأم با موسیقی بود، خوانندگان و رقاصان سفیدپوست چهره‌ی خود را سیاه میکردند، و با شوخیها و اطوار خود تماشاچیان را سرگرم میساختند. مینسترل را گاه به نامهای خواننده‌ی دوره‌گرد، خنیاگر دوره‌گرد، و غیره، نیز خوانده‌اند.

مینس ژرایش[22] (minas jerāyš) [پرتغالی، ← معادن گوناگون]، ایالت (۵۸۱'۹۷۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۱۱'۴۹۷'۵۷۴)، ش برزیل؛ کرسیش بل اوریزونته. عظیمترین منابع شناخته‌ی آهن در جهان در این ایالت است؛ منابع منگنز و الماس و طلا و سنگهای نیمه‌قیمتی نیز دارد. اول‌بار در ۱۶۹۸ طلا در آنجا کشف شد. امروز از حیث جمعیت دومین ایالت برزیل است. علاوه بر معدنکاوی، کشاورزی و دامپروری نیز در آن حایز اهمیت است. اولین نهضت استقلال‌طلبی، که بشدت فرونشانده شد، از اینجا برخاست

(۱)Minton (۲)Minturnae (۳)Minturno (۴)Minch (۵)Mincio (۶)Sarca (۷)Mindanao (۸)Mindanao Deep (۹)Siargao (۱۰) Mindszenty (۱۱)Zalaegerszeg (۱۲)Pehm (۱۳)Veszprém (۱۴)Minden (۱۵)Mimda (۱۶)Mindoro (۱۷)Calapan (۱۸)Mamburao (۱۹)Minerva (۲۰)minstrel (۲۱)ménestrel (۲۲)Minas Gerais

(۱۷۸۹).
مینسک[1] (minsk)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۹۱۶٬۰۰۰)، کرسی روسیه‌ی سفید. از مراکز صنعتی (اتومبیل، تراکتور، کارخانه‌های نساجی، چوب‌بری) است. کرسی امیرنشینی بود که در ۱۳۲۶ به تصرف لیتوانی در آمد. در ۱۷۹۳ دوباره به دست روسیه افتاد. در قرون وسطی یکی از بزرگترین مراکز یهودیان در اروپای شرقی بود. در جه II در دست آلمانها بود (۱۹۴۱–۴۴) که شهر را ویران و یهودیان را قتل عام کردند. آکادمی علوم دارد، و مرکز دانشگاه دولتی روسیه‌ی سفید است.
مینسوتا[2] (minesotā)، رودی به طول ۵۳۵ کم، که از دریاچه‌ی بیگ ستون[3] (big stōn) در مرز غربی ایالت مینسوتا سرچشمه میگیرد و به جانب جنوب تا شهر منکیتو[4] (mankeytō)، و از آنجا به جانب جنوب‌شرق تا میسی‌سیپی در جنوب مینیاپولیس پیش میرود. در قدیم سنت پیتر یا سن پیر نام داشت و راه عمده‌ای برای پویندگان و سوداگران پوست بود.
مینسوتا[5]، ۳۲مین ایالت (۲۱۷٬۷۳۵ کم‌م، در ۱۹۷۰ حه ۳٬۸۰۵٬۰۶۹)، ل کشمه، در ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ، کرسی آن سنت پول و شهرهای دیگرش مینیاپولیس و دلوث. دریاچه‌ی سوپریور و رود میسی‌سیپی قسمتی از مرز شرقی آن است، و از لغ به رود سرخ محدود است. ایالتی پر-دریاچه (بیش از ۱۱٬۰۰۰ دریاچه)، دارای چمنستانهای فراوان، و برخی نواحی کوهستانی است. محصولات کشاورزی آن غلات و لبنیات و مواشی است. از معادنش آهن و گرانیت و سنگ آهک استخراج میشود. از صنایع آن آسودن گوشت مواد غذائی و ساختن ماشین‌آلات و کاغذ و مواد شیمیائی و صنایع طبع و نشر است. در ۱۸۵۸ جزء ایالات (آزاد) کشمه پذیرفته شد. ← نهضت گرینجر در آنجا برپا شد. شرکتهای تعاونی در مینسوتا رونق بسیار دارد. با گشایش (۱۹۵۹) تأسیسات "طرح راه دریائی و نیروی سنت لارنس" (← سنت لارنس، رود)، مینسوتا یک دریابندر شد.
مینسیتو[6] (minseyto)، حزب سیاسی ژاپن. نخست به وسیله‌ی ش. اوکوما به نام کایشینتو (kāyšinto) تأسیس شد (۱۸۸۲). رقیب اصلی حزب سیوکای از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۲ بود. تا حدی وابسته‌ی منافع میتسوبیشی بوده است.
مینسینگر[7] (minesinger) [آلمانی مینزینگر (–zin)، ← خواننده‌ی عشق]، هر فرد از گروه شهسواران و شاعران و خوانندگان قرون وسطای آلمان که با عشقهای عالی و اشرافی (مینه) سر و کار داشتند. مینسینگرها، که کارشان با تقلید از تروبادورها آغاز شد، در قرنهای ۱۲م–۱۴م سبک خاصی برای خود ایجاد کردند. بعضی از اشعار ایشان از بهترین اشعار قرون وسطائی آلمان به شمار میرود. والتر فون در فوگلوایده و ولفرام فون اشنباخ از برجستگان مینسینگرها بوده‌اند. اپرای تانهویزر واگنر بر پایه‌ی هنر و سنت این خوانندگان ساخته شده است.
مینق (minaq)، ده (حه ۱٬۶۶۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بدوستان، بخش هریس، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۱کیلومتری غ هریس. محصولاتش غلات و حبوبات است. قالی‌بافی دارد.
مینک[8] (mink، انگل)، پستاندار نیمه‌آبی، از نوع موستلا (*Mustela*) و از تیره‌ی خزها. معروفترین جنس مینک، مینک ویزون (*M. vison*) امریکای شمالی و مینک لوترئولای (*M. lutreola*) اروپا–خصوصاً روسیه–و آسیای مرکزی است. مینک امریکائی بدنی خمیده دارد، قدش ح ۵۰–۷۰ سم است که ح ۱۵–۲۰ سم آن را دمش تشکیل میدهد. مینک، مثل همه‌ی خزها، گردنی بلند و انعطاف‌پذیر، پاهائی کوتاه، سری پهن، و گوشهای کوتاه و گردی دارد.



مینک

مینک شناگر و صیاد ماهری است؛ علاوه بر ماهیها، خوراکش سخت‌پوستان، پرندگان، موشها و ماکیان است. در کنار رودها، مانداب‌ها، دریاچه‌ها و دریاها زندگی میکند، در خشکی نیز زیست میکند، و مناطق جنگلی را ترجیح میدهد. پوست مینک قهوه‌ای است، و ترشح غده‌های مشک این جانور بو و مزه‌ی زننده دارد. بیشتر پوست مینکی که در تجارت پوست داد وستد میشود از مینکهائی است که در پرورشگاه مخصوص پرورده میشود.
مینکوفسکی[9]، **هرمان** (hermān minkofski)، ۱۸۶۴–۱۹۰۹، ریاضیدان روسی. در آلمان تحصیل کرد. در ۱۸۹۴–۹۶ استاد دانشگاه کونیگسبرگ، در ۱۸۹۶–۱۹۰۲ استاد مؤسسه‌ی تکنولوژی زوریخ، و در ۱۹۰۲–۰۹ استاد دانشگاه گوتینگن بود. در بسط ← نظریه‌ی اعداد (بالاخص هندسه‌ی اعداد) سهیم، و واضع یک هندسه‌ی چهاربعدی است که در بیان تئوری عمومی نسبیت مؤثر بوده. نیز ← جاگاه. کتاب تئوری اعداد (۱۸۹۶) از اوست.
مینگ[10] (ming)، سلسله‌ای از پادشاهان چین که، پس از سلسله‌ی یوان، در ۱۳۶۸–۱۶۴۴ سلطنت کردند. مؤسس سلسله، چو یوان‌چانگ[11] (cu yüān-cāng؛ سلطنتش ۱۳۶۸–۹۸)، ابتدا از راهبان بودائی بود، مغولها را از چین بیرون راند. در عهد این سلسله چین در منتهای وسعت خود از برمه تا کره ممتد بود. گرچه پادشاهان مینگ با تجارت خارجی مخالف بودند، در عهد آنان اروپائیها ماندگاهائی در ماکائو و کانتون دایر کردند. در دوره‌ی مینگ ادبیات رونق یافت، و این دوره به سبب چینیهای ظریفش مشهور است.
مینگرلیا[12] (mingrelia)، ناحیه‌ای در قسمت غربی جنوب گرجستان. اراضی هموار و پستی است که به دریای سیاه منتهی میشود. بندر عمده‌ی آن ⇐ پوتی است. محصولاتش چای و انگور است. نام قدیم یونانی آن کولخیس بود. بعدها امیرنشین دست‌نشانده‌ی امپراطوری عثمانی شد. در ۱۸۰۳ به تصرف روسیه در آمد. فرهنگ و زبان مردم مینگرلیا به فرهنگ و زبان گرجیها بسیار نزدیک است.
مینگن[13]، **جزایر** (mingən)، گروهی از ۱۵ جزیره و بسیاری خرده‌جزایر، ش کبک، کانادا، در گذرگاه مینگن از خلیج سنت لارنس. کارتیه در ۱۵۳۵ آنها را کشف کرد. در ۱۶۷۹ لوئی دو فرونتناک امتیاز صید ماهی روغن در این جزایر را به ل. ژولیه واگذار کرد. در ۱۸۳۶ جزایر به تصرف شرکت خلیج هودسن در آمد.
مینلند[14] (meynlənd). ۱– یکی از جزایر اورکنی (← پمونا). ۲– جزیره (۹۷۱ کم‌م؛ حه ۱۵٬۱۷۲)، به طول ح ۹۰ و عرض ۳۲ کم، ل اسکاتلند، بزرگترین جزایر شتلند. شهر لرویک، مرکز جزایر شتلند، در آن است. دارای یک دهکده‌ی ماقبل تاریخ است.
مینو، بخش، شوشتر، ← میاناب.
مینو، جزیره، خوزستان، ← صلبوخ.
مینوئه نوعی رقص، ← منوئه.
مینوتاوروس[15] (minotāros)، در اساطیر یونانی، جانوری که از پاسیفائه و نرگاوی به عمل آمد، و سر نرگاو و بدن آدمی داشت. مینوس، شوهر پاسیفائه، دایدالوس را وا داشت تا لابیرنتی برای نگاه داشتن این جانور بسازد. تسئوس آن را کشت.
مینو دا فیزوله[16] (mino dā fiezole) یا **مینو دی جووانی**[17] (di jovānni)، ۱۴۲۹–۸۴ مجسمه‌ساز فلورانسی اوایل رنسانس. مقبره‌ها و مجسمه‌های بیشماری برای کلیساها ساخت. از بهترین کارهایش، محراب کلیسای جامع در فیزوله، مجسمه‌ی یادبود کنت هوگو در فلورانس، و مقبره‌ی اسقف سالوتاتی در فیزوله و فرانچسکو تورنابوئونی در رم است. از ۱۴۷۴ تا ۱۴۷۷ مجسمه‌ی یادبود پاپ پاولوس II را در

(۱)Minsk (۲)Minnesota (۳)Big Stone (۴)Mankato (۵)Minnesota (۶)Minseito (۷)minnesinger (۸)mink (۹)Minkowski (۱۰)Ming (۱۱)Chu Yüan_Chang (۱۲)Mingrelia (۱۳)Mingan (۱۴)Mainland (۱۵)Minotaur (۱۶)Mino da Fiesole (۱۷)Mino di Giovanni

کلیسای سان پیترو ساخت. کارهای مذهبی او از لحاظ فورم گاه به سبکی ظریف، و گاه به سبکی شیرین و لطیف است. قدرت تجسم بخشیدن به تخیلات، در آثار نیمتنه‌ی او بیشتر تجلی میکند.

مینودشت (minudašt)، بخش (جه ۴۹٬۳۷۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان دشت گرگان، استان دوم (مازندران). مشتمل است بر ۲ دهستان مینودشت و کوهسارات. قسمتهای شرقی و جنوبی آن کوهستانی و سردسیر است. رودهای متعددی در آن جاری است. محصولاتش غلات، برنج، پنبه، و توتون است. برای پرورش کرم ابریشم و زنبور عسل مستعد است. تا ۱۳۱۸ هش بخش و مرکز آن حاجی‌لر (hājilar) نام داشت، در آن سال نامش به مینودشت تبدیل شد، تا ۱۳۴۲ هش جزء شهرستان گرگان بود، در این سال از شهرستان گرگان منتزع، و ضمیمه‌ی شهرستان دشت‌گرگان شد. مرکزش، **مینودشت** (جه ۲٬۴۹۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ش گنبد قابوس قرار دارد.

مینو دی جووانی: ← مینو دا فیزه.

مینورسکی[1]، **ولادیمیر** (vlādimir minorski)، ۱۸۷۷–۱۹۶۶، مستشرق روسی، استاد ادبیات فارسی در مدرسه‌ی زبانهای شرقی پاریس و لندن. در ۱۹۰۳–۱۷ خدمات دیپلوماسی داشت. در ۱۹۱۱ به نمایندگی دولت روسیه در هیئت حل اختلافات سرحدی میان ایران و عثمانی شرکت داشت. از ۱۹۲۳ به تدریس فارسی و سپس ترکی در مدرسه‌ی زبانهای زنده‌ی شرقی پاریس پرداخت. در ۱۹۳۰ به لندن رفت و مدت ۶ ماه برای تهیه‌ی فهرست آثاری که برای نمایش در نمایشگاه صنایع ایران در برلینگتن هاوس گردآوری شده بود کار کرد. در ۱۹۳۲ به معلمی زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در مدرسه‌ی زبانهای شرقی لندن برگزیده شد. در ۱۹۴۴ بازنشسته شد، و تا پایان عمر در کیمبریج زندگی کرد. در انجمنهای بین‌المللی چندی، از جمله در کنگره‌ی فردوسی و کنگره‌ی ابن سینا در ایران شرکت کرد. در جغرافیای تاریخی ایران و قفقاز و آسیای مرکزی متبحر و در کتابشناسی چیره‌دست بود. به زبانهای فرانسوی، انگلیسی، ایتالیائی، آلمانی، یونانی، عربی، فارسی، ترکی، ارمنی، و گرجی آشنا بود. از ۱۹۳۰ بیشتر مقالات خود را (مانند مقالاتش برای دایرةالمعارف اسلام، چاپ اول) به فرانسوی نوشته است، از ۱۹۳۱ تا پایان عمر مقالات او عموماً به انگلیسی است. بیش از ۲۰۰ مقاله و کتاب نوشته که مهمترین آنها عبارتند از: یادداشتهائی درباره‌ی اهل حق به صورت ۲ مقاله در پاریس (۱۹۲۵) که بعداً به صورت کتابی جداگانه چاپ شد (۱۹۳۲)؛ یادداشتهائی در باره‌ی سلطنت دیمالمه (۱۹۳۲)؛ طرح تاریخ نادر شاه (۱۹۳۴)، که فارسی آن به ترجمه‌ی رشید یاسمی در تهران چاپ شد (۱۳۱۳ هش)؛ ترجمه‌ی حدود العالم در جغرافیای فارسی، با تعلیقات و حواشی به انگلیسی (۱۹۳۷)؛ رساله‌ی نصیرالدین طوسی در باب باج و خراج و امور مالیاتی مغولان، متن فارسی با ترجمه و شرح به انگلیسی در مجله‌ی مدرسه‌ی زبانهای شرقی لندن؛ چاپ کتاب تذکرة الملوک در باب دستگاههای دیوانی عهد صفویه، با مقدمه و ترجمه و تعلیقات به انگلیسی (۱۹۴۳)ـ متن فارسی و ترجمه‌ی تعلیقات او به فارسی در تهران چاپ شده است؛ تحقیقاتی در تاریخ قفقاز (۳ جلد ۱۹۵۳)؛ چاپ متن عربی رساله‌ی دوم ابودلف همراه با ترجمه و تعلیقات آن به انگلیسی (قاهره، ۱۹۵۵)؛ تاریخ شروان و دربند (متن عربی با مقدمه و تعلیقات به انگلیسی، ۱۹۵۷)؛ خطاطان و نقاشان، ترجمه‌ی رساله‌ی فارسی از قاضی احمد ابن میر منشی به انگلیسی (واشینگتن، ۱۹۶۴). دانشگاه تهران ۲۵ مقاله‌ی او را به انگلیسی (با تجدید نظر و اصلاح خود او)، که شامل تحقیقات مربوط به مطالعات ایرانی است، جزو انتشارات خود، به شماره‌ی ۷۵۵ و به نام بیست مقاله‌ی مینورسکی در لندن به چاپ رسانیده است (۱۹۶۴).

مینورکا، جزیره، اسپانیا، ← منورکا.

مینوس[2] (minos)، در اساطیر یونانی، پادشاه کرت، پسر زئوس از ائوروپه، و پدر آریادنه و فایدرا. زنش مینوتاوروس را نیز بزاد. از جنبه‌ی تاریخی محتمل است که در کرت پادشاهی به این اسم سلطنت میکرده که ← تمدن مینوسی به او منسوب است.

مینوسی، تمدن[3] (minoan)، فرهنگ قدیم کرتی (← کرت، جزیره) که مرحله‌ای در پیدایش ← تمدن اژه‌ای را تشکیل میداده است. از نام مینوس، شاه کرت، نام گرفته است. سر آرثر جان اونز[4] (sər ārthər jān evənz*، ۱۸۵۱–۱۹۴۱، باستانشناس انگلیسی) این تمدن را به سه دوره تقسیم کرده که تمامی عصر مفرغ (۳۰۰۰–۱۲۰۰ قم) را شامل است، تمدن مینوسی قدیم (ح ۲۸۰۰–۲۱۰۰ قم)، تمدن مینوسی وسطی (ح ۲۱۰۰–۱۵۸۰ قم)، و تمدن مینوسی اخیر (ح ۱۵۸۰–۱۱۰۰ قم). بنا بر اطلاعات باستانشناختی، مبتنی بر کاوشهای کنوسوس، تمدن مینوسی، از فرهنگی ساده و تصویرنگاری به فرهنگی عالی و خطنویسی تحول یافت. بعد از ویرانی دوم کنوسوس، مرکز فرهنگی اژه‌ای به زمینلاد یونان انتقال یافت. نیز ← مینی، تمدن.

مینوسینسک، شهر، ← بنیسی.

مینوگ خرد: ← دانای مینوگ خرد.

مینوی، مجتبی (mojtabā minovi)، ۱۲۸۲–۱۳۵۵ هش، نویسنده و محقق در ادب و لغت، استاد دانشگاه تهران. تحصیلات ابتدائی را در سامرا و تهران، وتحصیلات عالی را در دارالفنون و دارالمعلمین مرکزی تهران و کالج سلطنتی لندن و مدرسه‌ی مطالعات آسیائی و افریقائی لندن گذراند. در ۱۳۰۵–۰۷ هش در مجلس شورای ملی سمت تندنویسی داشت، آنگاه به ریاست کتابخانه‌ی ملی گماشته شد (۱۳۰۷ هش). در ۱۳۳۲ هش ریاست تعلیمات عالیه‌ی وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) را به عهده داشت، و از ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۵ هش رایزن فرهنگی ایران در ترکیه بود. بیشتر عمر وی به تحقیق در متون قدیمی ادبی و تاریخی زبان فارسی گذشت در اواخر عمر برای نشر درستترین متن شاهنامه، ریاست "بنیاد شاهنامه" را داشت، که وزارت فرهنگ و هنر به همین منظور تأسیس کرده بود، تاکنون داستان رستم و سهراب و داستان فرود از این شاهنامه به چاپ رسیده است. نزدیک ۴۰ کتاب از ترجمه و تصنیف و تصحیح انتقادی، و ح ۱۶۰ مقاله در مجلات ادبی و انتقادی ایرانی و خارجی به قلم او منتشر شده است. کتاب کلیله و دمنه به تصحیح او از روی قدیمترین متون به چاپ رسیده (۱۳۴۶ هش) فراهم آوردن نسخه‌های عکسی عده‌ی زیادی از متون فارسی موجود در کتابخانه‌های ترکیه، که اکنون در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران نگاهداری میشود، و تهیه‌ی فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه‌ی چستر بیتی (ایرلند) نیز از جمله کارهای مینوی است. بعضی از متونی که به تصحیح و توضیح و حاشیه‌نویسی مینوی انتشار یافته ازاین قرار است، دیوان ناصرخسرو (۱۳۵۴– ۵۷، و چاپ تازه‌ی آن ۱۳۵۴ هش)، سیاستنامه (۱۳۱۰، با همکاری خلخالی)، نامه‌ی تنسر (۱۳۱۱، و چاپ تازه‌ی آن ۱۳۵۴ هش)، ویس و رامین گرگانی (۱۳۱۴ هش)، مصنفات افضل‌الدین کاشانی (۲ جلد ۱۳۳۱ و ۱۳۳۷ هش، ترجمه‌ی سیرت جلال‌الدین منکبرنی، از محمد قزوینی (۱۳۴۴ هش)، اخلاق ناصری (۱۳۵۶ هش). پانزده گفتار در ادبیات اروپائی و تطبیق آنها با ادب فارسی (۱۳۳۵ هش).

مینویی (minoi)، یکی از مراحل سه‌گانه‌ی آفرینش جهان بنابر عقاید ایرانی کهن. بر اساس متون پهلوی به‌ویژه بندهش، در آغاز روشنی قلمرو اورمزد بود و تاریکی قلمرو اهریمن و فاصله‌ی میان این دو قلمرو را خلأیی فراگرفته بود که آن دو را از هم جدا میکرد. اورمزد آفرینش را که در جهانشناسی و گاهشماری زردشتی ۱۲۰۰۰ سال است نخست در مرحله‌ی مینویی به‌وجود آورد و این مرحله به مدّت ۳۰۰۰ سال بود و در این مرحله فقط زمان یاز روان وجود داشت. سپس گیتی (یعنی خلقت مادّی) آغاز شد که آن نیز ۳۰۰۰ سال استمرارداشت و درمرحله‌ی سوم با دخالت اهریمن (انگیزه مینو) مرحله‌ای آغاز شد که با پیدایش انسان همراه است و آن نیز ۶۰۰۰ سال است. به تأثیر همین جهانشناسی است که شهاب‌الدین سهروردی در نظام حکمت اشراقی خود، جهان را به دو گونه‌ی مینویی (نورانی و روحانی) و گیتی (ظلمانی و جسمانی) تقسیم کرده است.

مینی[5]، **جورج** (jorj mini)، ۱۸۹۴–۱۹۸۰، رهبر کارگران امریکائی، رئیس فدراسیون کار و کنگره‌ی سازمانهای صنعتی امریکا (۱۹۵۵–۷۹). در ۱۹۲۲ به نمایندگی اتحادیه‌ی محلی لوله‌کشان انتخاب شد، و در ۱۹۳۴ به ریاست اتحادیه‌ی کار ایالت نیویورک رسید و قابلیت خود را در مقابل دستگاه قانونگذاری آلبنی نشان داد. در ۱۹۵۲ به ریاست فدراسیون کار منصوب شد، با در هم آمیخته شدن این فدراسیون و کنگره‌ی سازمانهای صنعتی امریکا (۱۹۵۵)، وی به ریاست فدراسیون جدید برگزیده شد.

مینیاپولیس[6] (miniāpolis)، انگلیسی مینیپولیس (miniapolis)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۴۳۴٬۴۰۰)، ش ایالت مینسوتا، کشت، بزرگترین شهر ایالت. بر رود میسی‌سیپی و مجاور شهر سنت پول واقع است، و این دو شهر مرکز مالی، صنعتی، و بازرگانی ناحیه‌ی وسیع کشاورزی اطراف آنها

(۱)Minorsky (۲)Minos (۳)Minoan civilization (۴)Evans (۵)Meany (۶)Minneapolis

است. صنعت عمده‌اش تهیه‌ی آرد است، و ساختن اتومبیل و ماشین‌آلات برقی نیز معمول است. دانشگاه مینسوتا و مدرسه‌ی هنرهای مینیاپولیس در آن است.

مینیاتورسازی (miniatur؛ از فنس)، نوعی نقاشی که شیوه‌ی پرداختن آن قدیمی است، و از مشخصات آن دقت در آراستن و پیراستن جزئیات و عموماً کوچکی نسبی اندازه‌ی تصویر است. کلمه‌ی مینیاتور از کلمه‌ی لاتینی مینیوم (minium)، به معنای سرنج و شنجرف، مشتق شده است، زیرا در قرون وسطی حاشیه‌ی صفحات کتابهای خطی را با رنگ این ماده زینت می‌دادند. بعدها، هرگونه نقاشی کوچک و دقیقی را مینیاتور نامیدند. از این رو، شاهکارهای نقاشی کلاسیک ایران و هندوستان نیز مینیاتور نامیده میشود. در اروپا، این نام بیشتر بر صورتهای بسیار کوچک اطلاق میشود. نقاشانی مانند ه. هولباین، ژ. کلوئه، و ژ. فوکه، از قدیمیترین استادان مینیاتور اروپا به شمار میروند.

هنر مینیاتور از هنر تذهیب بر خاسته است که در خاورزمین سابقه‌ی طولانی دارد، که از آن جمله است تزیینات پاپیروسهای هزاره‌ی سوم ق‌م در کتابهای مردگان مصری. بدون شک یونانیان راه و رسم این کار را از مصریان آموختند. در قرون وسطی بیزانس کانون زنده‌ی این هنر بود و آن را در خاور نزدیک و باختر تبلیغ کرد. نخستین نسخه‌های تذهیب‌شده‌ی رومی از قرن ۵م است، مانند نسخه‌های خطی ویرژیل و ترنتیوس (کتابخانه‌ی واتیکان)، و این هنر در دوره‌ی یوستی‌نیانوس به‌اوج خود رسید (نسخه‌های سفر پیدایش و دیوسکوریدس، وین). از قرن ۹م تا قرن ۱۲م مینیاتور بیزانسی به شکوفائی خود ادامه میداد، و از کارهای این دوره کتاب مزامیر یونانی پاریس (کتابخانه‌ی ملی) و مزامیر خلودوف (مسکو) است. مینیاتور ایرلندی که در دوره‌ی مروونژیان توسط کشیشان در برّ اروپا انتشار یافت، از هنر سلتی و قبطی الهام گرفته بود و از خصوصیات آن ترکیب درهم پیچیده‌ی خطوط هندسی بود؛ از نمونه‌های آن کتاب کِلْها (دوبلن)، اناجیل لیندیسفارن (قرن ۸م)، و اناجیل سن‌گال (قرن ۹م) است. با رنسانس کارولنژیان بازگشت به هنر قدیم صورت گرفت و مینیاتورها به صورت صحنه‌های بزرگی در آمد که همه‌ی صفحه‌ی کتاب را میپوشانید؛ از نمونه‌های آن کتاب مقس شارل کچل (کتابخانه‌ی ملی پاریس) و مزامیر اوترشت (قرن ۹م) است. در پادشاهی (۹۳۶–۹۷۳) اوتوی کبیر، مکتب راینی بر مکتبهای تور، سن‌دنی، رنس، و متس (← مس، شهر) پیشی گرفت، انجیل اوتون III و مکاشفات یوحنا (مونیخ)، شاهکارهای مکتب رایشناو[2] (rāyšenā)، و انجیل اوتا از مکتب راتیسبونا. در اسپانیا، با الهام گرفتن از عناصر عرب، کارهای اصیلی ساخته شد، مکاشفات یوحنای تن‌جِوْر (قرن ۱۱م، کتابخانه‌ی ملی پاریس). از آغاز دوره‌ی گوتیک مینیاتور در فرانسه رونقی پیدا کرد که تا زمان پیدایش فن چاپ ادامه یافت، مزامیر اینگبورژ (شانتیی) و مزامیر سن‌لوئی (کتابخانه‌ی ملی پاریس). در قرن ۱۴م نام نخستین مینیاتورسازان واقعی اروپائی آشکار میشود و این هنر جنبه‌ی دنیائی پیدا می‌کند، و زمینه‌ی طلائی جای خود را به زمینه‌ی رنگی میدهد، فرمان گراتیانوس (تور) کار استاد اونوره[3] (onore)، کتاب دعای بلویل کار استاد ژان پوسل[4] (jān pūsel؛ ح ۱۳۰۰–۱۳۵۵)، مزامیر ملکه ماری، مینیاتور انگلیسی، نیز از همین زمان است. در بوهم، امپراطور شارل V که تعلیم و تربیت فرانسوی یافته بود، کارگاههای مینیاتور سازی را رونق میدهد؛ در ایتالیا مکتبهای میلان و فلورانس و سینا شکوفان میشود و یادگار آن مینیاتور صفحه‌ی اول کتاب دیرژیل کار سیمونه مارتینی، نقاش برجسته‌ی مکتب سینایی، است.

قرن ۱۵م دوره‌ی شکوفان تشویق هنر مینیاتور توسط ثروتمندان است، ولی اختراع چاپ سبب انحطاط این هنر ظریف میشود. با وجود این، نخستین نسخه‌های چاپی نیز، مانند نسخه‌های خطی، با کارهای مینیاتوری آراسته میشد. از کارهای دورر در قرن ۱۶م کتاب دعای ماکسیمیلیان I است. از قرن ۱۷م این آثار قابل ذکر است، تاج گل زولی اثر نیکولا روبر[5] (nikola rober) و کتاب دعای لوئی XIV (کتابخانه‌ی ملی پاریس).

از این پس اصطلاح مینیاتور در اروپا به هنر ظریف تزیین جعبه‌های زینت‌آلات و انفیه‌دانها اختصاص یافت که مجموعه‌ی خوبی از آنها در موزه‌ی لوور موجود است. هنرمندان فرانسوی در مینیاتورسازی روی عاج شهرت فراوان یافتند، ماری آنتوانت کار فرانسوا دومون[6] (frānsuā dūmon؛ ۱۷۵۱–۱۸۳۱) و مادام رکامیه کار ژان باتیست اوگوستن[7] (jān batist ogūstan؛ ۱۷۵۹–۱۸۳۱). در خارج فرانسه، در ونیز روزالبا کاریرا، در سوئد هال، در وین هاینریش فریدریش فوگر[8] (hāynriš fridriš füger؛ ۱۷۵۱-۱۸۱۸) دراین نوع نقاشی مشهور بودند.

در قرن ۱۶م مینیاتور بر روی مینا رواج یافت. بر صفحه‌ای فلزی (طلا یا مس) رنگ را، که عبارت از گرد فلزی آمیخته با روغن است، با قلممو میزنند و پس از خشک شدن آن را میپزند و گاه این عمل رنگ زدن و پختن تا ۶ بار تکرار میشود. اکنون این هنر در اروپا رواج ندارد ولی در قرن ۱۷م به اوج خود رسیده بود.

تاریخ آغاز هنر مینیاتورسازی در ممالک اسلامی شرق میانه (شاید به سبب مخالفت اسلام با نقاشی و مجسمه‌سازی) معلوم نیست. قدیمی‌ترین نمونه‌هائی که ازین هنر به جا مانده، کتابهائی مانند کلیله و دمنه و مقامات حریری است که در قرن ۷م هق، در بین‌النهرین، با تصاویر مینیاتور زینت یافته است. از مقایسه‌ی این تصاویر با مینیاتورهائی که در کتب مسیحیان جکوبایت و نسطوری آن زمان باقی مانده، چنین بر میآید که نقاشان آنها یا خود مسیحی بوده‌اند، یا بر پایه‌ی سنتهای هنری مسیحیان خاورزمین نقاشی میکرده‌اند. تصاویر کتاب جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله، که به سال ۷۱۰ هق در تبریز نگاشته شده، نمودار سنتهای دیگری است. گویا این وزیر و نویسنده‌ی بزرگ، علاوه بر نقاشیهای مسیحیان، تصاویر چینی و هندی را نیز در اختیار نقاشان کتاب خود گذاشته است تا برای نمایاندن حوادث تاریخی هر دورانی، میزانی در دست داشته باشند. از آن به بعد، نقاشان ایرانی زبده‌ترین نمونه‌های نقاشی اسلامی را به وجود آوردند. به طور کلی تحولات مینیاتور ایرانی به سه دوره‌ی متمایز تقسیم می‌شود، دوره‌ی مغولی، عهد صفویه، ودوره‌ی معاصر.

مینیاتور مغولی زاده‌ی تصاویر چینی است. در این دوره حتی خطوط سیمای نژاد زرد با لباس و سلاح مغولی و حتی آداب و رسوم آنها در مینیاتور منعکس شده است. مینیاتور مغولی پابند آناتومی نبود و در آن رعایت تناسب نمی‌شد، و بندرت در این آثار "خط" به کار گرفته میشد. مینیاتورسازان این سبک از موی خرگوش برای قلم استفاده میکردند و، علی رغم امروز که قلم را به بازی انگشتان میسپارند، آنها قلم را در مشت میگرفتند. در دوران استیلای مغول، نفوذ نقاشی چین شدید بود؛ اما در زمان سلطنت امیرتیمور و جانشینان بلافصل او، جوهر اصلی نقاشان ایرانی پدیدار شد، و مینیاتور کلاسیک و مستقل ایرانی به وجود آمد. تنها برخی از قراردادهای نقاشی چین، مانند شکل کلاسیک ابر، در مینیاتورهای ایرانی به جا ماند. سادگی فیلسوفانه‌ی نقاشیهای چینی، جای خود را به مینیاتورهای پرزیور و رنگارنگ ایرانی داد؛ جامه‌های فاخر، کاخهای مجلل با تختهای خاتم و مرصع و فرشهای نفیس، باغهای پرگل با درختهای گوناگون سرو و صنوبر و نارون و بید و چنار و غیره، جایگزین لباسهای بی‌پیرایه، کوههای همسان و درختهای کم‌تنوع شد. در کار ساختن تصاویر جانوران نیز پیشرفتی پدید آمد. از خصایص اسلوب دوره‌ی تیموری نرمی و لطافت و هماهنگی رنگهای آبی و طلائی است که در سالهای بعد رنگها متنوعتر و فروزانتر میشوند. هنرمندان عهد تیموریان، که از حمایت کریمانه‌ی سلاطین تیموری برخوردار بودند، مکتب معروف هرات را به وجود آوردند. صورتهای چندی، منسوب به امیرتیمور، از این دوره به جا مانده است. شاهنامه‌ی بایسنغری یک نمونه از کارهای این دوران است که به امر نواده‌ی تیمور نقاشی شد. این کتاب اکنون در کتابخانه‌ی کاخ گلستان نگهداری می‌شود. تا دوران سلطنت (۸۷۳–۹۱۱ هق) حسین بایقرا نام هیچ یک از نقاشان در دست نیست. کمال‌الدین بهزاد، بزرگترین مینیاتورساز ایرانی، به حمایت این سلطان، کار خود را در هرات آغاز کرد؛ و صورتهائی نیز از او ساخت. پس از انقراض سلسله‌ی تیموریان، شاه اسماعیل صفوی بهزاد را گرامی داشت. از آن پس، بر اثر حمایت شاهان صفوی، نقاشان پراستعدادی، یکی پس از دیگر

(۱) miniatur (۲) reichenau (۳) Honore (۴) Pucelle (۵) Robert (۶) Dumont (۷) Augustin (۸) Füger

گری، به ایجاد و ضبط آثاری بیمانند توفیق یافتند. این آثار، بیشتر به صورت مینیاتورهائی بود که برای مصور کردن نسخه‌های خطی اشعار فارسی مأمور ساختن آن میشدند. استادانی مانند میرک، میر مصور، مظفر علی، قاسم علی، و سلطان محمد، با مهارت بسیار سنتهای مکتب بهزاد را زنده نگاه داشتند. عباس I صفوی، مانند پدران خود، نقاشانی در کارگاه سلطنتی استخدام کرد. نام بیشتر این نقاشان در دست است؛ اما بر بیشتر آثاری که از آنان به جا مانده، نام نقاش دیده نمیشود. ازین رو دانستن اینکه هر یک از این مینیاتورها اثر کدام نقاش است، کاری پس دشوار است. تنها رضای عباسی نام خود را بر همه‌ی مینیاتورهای پرشمار خود به جا گذاشته، و در موارد بسیار، شرح درازی، مشتمل بر تاریخ دقیق و علل ساختن تصویر نیز بر آن افزوده است. شاه عباس، به سبب علاقه‌ای که به این استاد داشت، لقب "عباسی" را به او بخشید. رضای عباسی صورتسازی بزرگ بود، و بیشتر، با خطوط سیاه‌قلم نقاشی میکرد. صورتهای بسیاری از شاه عباس و بزرگان معاصر او به دست رضای عباسی ساخته شده است. از خصایص او، پرداختن به جزئیات و موزون ساختن آنها بود. نقاشیهای چهلستون و عالی قاپو و دیگر بناهای شاه عباسی، همه به سبک رضای عباسی است‌که یا به دست خود او، یا به دست شاگردانش پرداخته شده. هنر مینیاتور در دوره‌ی صفویه به دست او شکل تازه‌ای یافت. او قسمتی از اصول و قواعد سبک مغولی را نادیده گرفت و خط را وارد مینیاتور کرد، و سبک نقاشی تغییر کلی یافت و فقط صورتهای مغولی بدون تغییر باقی ماند. از مکتب رضای عباسی پس از مرگ (۱۰۳۸ هق) او نیز کسان بسیاری تقلید کرده‌اند. همراه با انقراض سلسله‌ی صفویه، هنر مینیاتورسازی از رواج افتاد. کوششهائی که در زمان قاجاریه برای احیای نقاشی صورت گرفت، حاصل درستی نداد. پیش از آن قطعات مینیاتور را با طلا و مرکب و رنگهای معدنی میساختند، اما در زمان قاجاریه، با به کار بردن رنگ روغن، تصویرهائی ساختند که با مینیاتورهای قدیم الفتی نداشت، و گرایش بچگانه‌ای به سوی طبیعت‌سازی در آنها دیده میشد، و به هر حال، دارای اساس داهیانه و استواری نبود که مکتب باروری از آن نشأت کند.

پس از دوران قاجاریه، و بسط روابط ایران با خارج، مشتریان فراوانی برای مینیاتورهای قدیمی ایران پیدا شد. اولیای امور نیز احیای هنرهای ملی را تشویق میکردند. پس، نقاشانی بر آن شدند که از شیوه‌ی زمان قاجاریه دست بر دارند، و به سبک رضای عباسی به کار پردازند، میرزا هادی خان تجویدی و حسین بهزاد در تهران، و حاجی میرزا آقا امامی، حاجی مصورالملکی و برادران نعمت‌اللهی در اصفهان به ساختن مینیاتور پرداختند. در ۱۳۰۸ هش میرزا هادی خان تجویدی در مسابقه‌ای که برای انتخاب بهترین مینیاتورساز ترتیب داده شد، مقام اول را به‌دست آورد، و در "مؤسسه‌ی صنایع قدیمه" سمت معلمی یافت؛ و در مدت 10 سال شاگردانی تربیت کرد که از آن جمله‌اند، پسران او، اکبر و محمد تجویدی؛ علی کریمی؛ مقیمی؛ و عقیلی. درین میان حسین بهزاد، عیسی بهادری و رسام ارژنگی نیز، هر یک به شیوه‌ای، برای ساختن مینیاتورهائی بر اساس سبک قدیم کوشش میکردند. در این میان حسین بهزاد آخرین تحول را در هنر مینیاتور وارد کرد. او صورتهای مغولی را از مینیاتور طرد کرد و آناتومی و منظرشناخت را تا حدی که به نقاشی لطمه نزند وارد هنر مینیاتور ساخت. در ۱۳۱۵ هش، عیسی بهادری هنرستان اصفهان را تأسیس کرد، و به شیوه‌ی خود، به تربیت شاگرد پرداخت. بسیاری از مینیاتورسازان امروز، در تهران و اصفهان، به ساختن قطعاتی مشغولند که ترکیبی از پاسمه‌های فرنگی و چیزی شبیه به مینیاتورهای قدیمی است. با وجود این، سبک مینیاتور معاصر، علی رغم متأثر بودن از مینیاتورهای سبکهای تیموری و جلایری و صفوی، با مینیاتورهای قدیمی تفاوتهائی دارد. یکی از ویژگی‌های مینیاتورهای کنونی توجه خاصی است که به نمایش چهره‌های بسیار زیباتر، لطیفتر، و متنوعتر از آنچه در آثار قدما پیدا است، ابراز میشود و صورتها اغلب نژاد ایرانی را بازگو میکنند. موضوع غالب آنها، از آثار کهن در اشعار گویندگان قدیمی همچون سعدی، حافظ، فردوسی و اغلب خیام متأثر است و منعکس ساختن حقایق عینی در مینیاتور ایرانی معاصر جائی ندارد. در رنگامیزی و قلمگیری نیز تغییرات مختصری در مینیاتور معاصر به چشم میخورد، از آن جمله در تنظیم سطوح بر اساس پررنگی و کمرنگی چند مایه رنگ نزدیک به هم و قلمگیری مفصل اثر است که این گونه کار با قلمگیری ساده‌ی رضا عباسی تفاوت فاحش دارد.

در هندوستان، هنر مینیاتورسازی از اواخر قرن ۱۶م، در زمان سلطنت اکبرشاه رونق گرفت. صد نقاش در کارگاه اوکار میکردند. این نقاشان، علاوه بر صورتسازی، به مصور ساختن کتابهای بسیار، از جمله کتابهائی که به امر اکبر شاه از سانسکریت به فارسی ترجمه شده بود، سرگرم بودند. در زمان سلطنت (۱۰۱۴–۳۷ هق) جهانگیر، و نیز شاه جهان (۱۰۳۷–۵۸)، هنر مینیاتورسازی هند همچنان رونق داشت، تا آنکه در عهد اورنگ‌زیب (۱۰۶۸–۱۱۱۸ هق) رو به پستی نهاد.

مینیار[1]، پیر (pier minyār)، ۱۶۱۲–۹۵، نقاش فرانسوی. ۲۲ سال در ایتالیا زندگی کرد. در ۱۶۵۷ لویی XIV اورا برای کشیدن تصویر شاه و بزرگان دربار به فرانسه فرا خواند. در ۱۶۶۴ گنبد کلیسای والدوگراس پاریس را با فرسکوهای زیبائی آراست. رهبر گروه مخالف ش. لو برن و آکادمی سلطنتی نقاشان و مجسمه‌سازان شد، ولی بعد از مرگ لو برن وارث کلیه‌ی امتیازات و اختیارات او، که شامل ریاست آکادمی و سرپرستی کارهای فرشینه‌ی گوبلن بود، شد. از تابلوهای مشهورش قدیس لوقا در حال کشیدن تصویر مریم باکره. تصاویرجالبی از مارکیز دومنتتون، مارکیز دومونتسپان، لا والیر، مارکی دو لافایت، مادام دو سوینیه، مازارن، بوسوئه، تورن، و کولبر ترسیم کرد.

مینیا کونکا[2] (minyā konkā)، قله‌ای به ارتفاع ۷۵۹۰ متر، در ش ایالت سابق سیکانگ. مرتفعترین قله در چین است. در ۱۹۳۲ کوهنوردان امریکائی بر آن بالا رفتند.

مینیتاری، قبیله، ← هیدالگا.

مینیکوی، جزیره، ← لاکادیو.

مینیم[3] (minim)، کوچکترین مقیاس ظرفیت برای مایعات در بریتانیای کبیر و کشمت، تقریباً مساوی یک قطره (0,0591 سمک).

مینیموم: ← کمینه.

مینیو، ایالت، ← مینیو، رود.

مینیو[4] (اسپانیائی minyo، پرتغالی minyu)، رودی به طول ۲۷۵ کم، که از لغ اسپانیا سرچشمه گرفته، و در جهت ج و جغ، پس از عبور از پرتغال، به قطا میریزد. قسمتی از مرز اسپانیا و پرتغال است. نامش به ایالتی که شمالیترین ایالت پرتغال است (۴٬۸۳۸ کمه، جمه ۷۴۸٬۷۵۷) اطلاق میشود، کرسی آن براگا.

مینیار[1]، نیکولا، مشهور به **مینیار آوینیونی** (nikola minyār)، ۱۶۰۶–۶۸، نقاش‌فرانسوی، برادر پ. مینیار. دو سال (۱۶۳۵–۳۷) در ایتالیا به سر برد، و پس از بازگشت به فرانسه در آوینیون سکنی گزید. در اینجا به ترسیم نقاشیهای مذهبی جالبی پرداخت. در ۱۶۶۰ لوئی XIV به آوینیون وارد شد و به نقاش دستور داد تا تصویری از وی بکشد. سپس او را به پاریس احضار کرد. در این شهر تصویری از ملکه، و نیز سران دربار ترسیم کرد. شاه او را مأمور ساخت تا کاخ تویلری را تزیین کند.

مینیه،[5] فرانسوا اوگوست ماری (frānsuā ogüst mārī minye)، ۱۷۹۶–۱۸۸۴، مورخ فرانسوی، مت اکس‌آن‌پروانس. دبیر کوربه فرانسز بود، و با تیر در روزنامه‌ی ناسیونال همکاری داشت. مدیر بایگانی وزارت امور خارجه بود (۱۸۳۰–۴۸). آثار عمده‌اش عبارتند از تاریخ انقلاب فرانسه (۱۸۲۴)؛ مدخلی بر تاریخ جانشینی اسپانیا (۱۸۴۳)؛ آنتونیو پرث و فیلیپ II (۱۸۴۵)؛ تاریخ ماری استوارت (۱۸۵۱)؛ رقابت فرانسوای I و شارل کن (۱۸۵۱).

میو[6] (meyō)، ولایت [– کونتی] (۵٬۳۹۸ کم، در ۱۹۷۱ جمه ۱۰۹٬۴۹۷)، غ ایرلند، در ایالت کانات، مرکزش شهر کاسلبار[7] (kāsəlbār؛ در ۱۹۷۱ جمه ۵٬۹۷۰). قسمت غربی آن کوهستانی است؛ دریاچه‌های متعدد و سواحل مخروس دارد. کاشت جو و سیب زمینی و پرورش دام در آن معمول است. جمعیت آن رو به کاهش است.

میو[8]، جان (jān meyo)، ۱۶۲۳–۷۹، شیمیدان و فیزیولوژیست انگلیسی؛ مت لندن. در مطالعاتش در باره‌ی هوا به وجود جسمی (اکنون موسوم به اکسیژن) در آن پی برد که باعث سوختن و

(۱)Mignard (۲)Minya Konka (۳)minim (۴)Minho; Miño (اسپانیائی) (۵)Menuhin (۶)Mayo (۷)Castlebar (۸)Mayow

تنفس میشود؛ این جسم را جوهر "نیترو-آئریال" نام گذاشت.

میو[1]، چارلز هارس (cārlz hāres meyŏ)، ۱۸۳۹–۱۹۶۵؛ جراح امریکائی، متخصص در جراحیهای گواتر و آب مروارید، برادر و. ج. میو.

میو[2]، داریوس (dāriūs mio)، ۱۸۹۲–۱۹۷۴، آهنگساز فرانسوی؛ مت اکس-آن-پرووانس. در ۱۹۱۰ به کنسرواتوار پاریس وارد شد، و علاوه بر دریافت جوایزی در ویولن، کنترپوان، و فوگ، قطعاتی متعدد برای یک کوارتت زهی، سوناتها، باله، و غیره ساخت. دو بار به کشمت رفت، و در آنجا تدریس کرد. در ۱۹۴۷ استاد کنسرواتوار پاریس شد. میو اغلب ملودیهائی را که هر یک در تونالیته‌ی دیگری باشد با روش کنترپوان با یکدیگر ترکیب میکرد، که این ترکیب را پولیتونالیته (چندتونالیته‌ای) می‌گویند. آهنگهایش شامل اپرا (از جمله کریستوف کلمب)؛ باله (از جمله گاو بر بام)؛ کنسرتو؛ سمفونی؛ و موسیقی مجلسی است. در ۱۹۷۲ به عضویت آکادمی هنرهای زیبا در آمد.

میو[3]، ویلیام جیمز (wilyām jeymz meyŏ)، ۱۸۶۱–۱۹۳۹، جراح امریکائی، متخصص در جراحیهای شکم. با برادرش، ج. ه. میو، درمانگاه کوچکی را که پدرشان در راچستر، مینسوتا، در ۱۸۸۹ باز کرده بود، به صورت درمانگاه میو یا میوکلینیک درآوردند که شهرت جهانی پیدا کرده است. در ۱۹۱۵ **بنیاد میو** را که مخصوص تعلیم و تحقیق پزشکی است، به عنوان شعبه‌ای از دانشگاه مینسوتا تأسیس کردند.

میوپی، عیب دید؛ ← نزدیک‌بینی.

میور[4]، ادوین (edwin miur)، ۱۸۸۷–۱۹۵۹، نویسنده‌ی بریتانیائی؛ مت اسکاتلند. همراه خانواده‌اش در ۱۹۰۱ به گلاسگو رفت و ۱۸ سال در آنجا ماند. در ۱۹۱۹ به لندن رفت و به هیئت تحریریه‌ی عصر جدید پیوست. در ۳۵-سالگی به سرودن شعر پرداخت و مجموعه‌هائی همچون نوحه‌سرایان بر جنازه (۱۹۲۶) و لابیرنت (۱۹۴۹) منتشر کرد؛ ولی تا زمانی که مجموعه‌ی اشعار او در ۱۹۵۲ انتشار یافت چندان شهرتی نداشت. شاعری رؤیائی بود و در اشعارش می‌کوشید تا حقیقت جهان روحانی را بیان کند. وی به عنوان منتقد ادبی نیز شناخته شده است. از آثار دیگر او اینها است، ساختمان داستان (۱۹۲۸)، عصر جدید، از ۱۹۱۴ (۱۹۳۹)، و مقالاتی در باره‌ی ادبیات و اجتماع (۱۹۴۹).

میور[4]، جان (jān miur)، ۱۸۱۰–۱۸۸۲، سانسکریت‌شناس اسکاتلندی، برادر سر و. میور. در ۱۸۲۹–۵۳ مصدر خدمات کشوری و قضائی در هند بود. در ۱۸۶۲ کرسی زبان سانسکریت را در دانشگاه ادنبورگ تأسیس کرد. کتاب متون اصلی سانسکریت او در ۵ جلد (۱۸۵۸–۷۰) منتشر شد.

میور[4]، جان (jān miur)، ۱۸۳۸–۱۹۱۴، طبیعیدان امریکائی؛ مت اسکاتلند. در ۱۸۴۹ به کشمت رفت و در ۱۸۶۸ در کالیفرنیا اقامت گزید. به علت خدماتی که در حفظ محیط زیست و تأسیس پارکها در کشمت کرده بود، پارکی در غ کالیفرنیا، نزدیک سان فرانسیسکو، به اسم او نامگذاری شد. مسافرتهای فراوانی، گاه با پای پیاده، به قسمتهای مختلف کشمت کرد؛ در آلاسکا نیز به گردش پرداخت و یخچال میور را کشف کرد؛ در روسیه و هندوستان و استرالیا نیز به سفر علمی پرداخت. از آثار او است، کوههای کالیفرنیا (۱۸۹۴)؛ سرگذشت کودکی و جوانی من (۱۹۱۳)، و جان کوهستانها (چاپ پس از مرگش در ۱۹۳۸) که مشتمل بر یادداشتهای سفرهای او است.

میور[4]، سر ویلیام (sər wilyām miur*)، ۱۸۱۹–۱۹۰۵، عربی‌شناس اسکاتلندی، برادر ج. میور (۱۸۱۰–۸۲). در ۱۸۳۷ در بنگال به خدمات کشوری وارد شد، و سپس به وزارت دارائی حکومت هند رسید (۱۸۷۴–۷۶)، و بعدها ریاست دانشگاه ادنبورگ را داشت (۱۸۸۵–۱۹۰۲). از آثار او زندگانی محمد (۴ جلد، ۱۸۵۸–۶۱) و تاریخ نخستین خلفا (۱۸۸۳) است.

میور، یخچال، آلاسکا؛ ← میور، جان، (۱۸۳۸–۱۹۱۴).

میورقه، جزیره، اسپانیا؛ ← مایورکا.

میوز: ← میتوز.

میوسا[5] (miēsā)، دریاچه (۳۶۹ کمه؛ عمق ۴۴۲ متر)، ج‌ش نروژ؛ بزرگترین دریاچه در نروژ. به وسیله‌ی ریزابه‌ای از رود گلوما زهکشی میشود. شهرهای لیلهامر و هامار بر کنار آن واقعند.

میوسن، دوره‌ی[6] (miosen؛ فنس)، چهارمین دوره از دوران سوم ازمنه‌ی زمینشناسی، درین دوره در ایران دریاها عموماً پسروی کرده، و رسوبهای کم‌عمق از نوع ماسه‌سنگ و سنگهای رستی و مارنی و آهکی و گچ و نمک تشکیل یافته است. حرکات کوهزائی شدت یافته و قسمت‌هائی از زمین از آب خارج شده است. در اول این دوره سنگهای آهکی تشکیل شده که سنگ مخزن نفت است، و در جنوب ایران به آهک آسماری (āsmāri؛ به نام کوهی به این اسم، نزدیک مسجد سلیمان) موسوم است. روی آهک آسماری را طبقات ضخیمی از رست و ماسه‌سنگ و گچ و نمک، به نام طبقات فارس، پوشانیده است. فعالیت آتشفشانی در بعضی نواحی شدید بوده است. موجودات پستاندار با پیدایش و انتشار اولین انواع اسب مشخص میشود. ماستودونت، جوندگان مخصوص (خز و قاقم)، شتر، گربه، و غیره فراوان شده‌اند. نیز ← زمینشناسی، جدول ص ۱۱۸۵.

میول، ماشین: ← ریندگی؛ کرامپتن، سمپوئل.

میولاک[7]، سر ویلیام (sər wilyām miu-lāk*)، ۱۸۴۴–۱۹۴۴، سیاستمدار کانادائی. در ۱۸۸۲–۱۹۰۵ نماینده‌ی مجلس عوام بود. در ۱۹۰۰ وزیر کار شد. از ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۴ ریاست دانشگاه اونتاریو با او بود. به علت طول عمر و مقالات برجسته‌ای که داشت به "پیرمرد بزرگ کانادا" معروف شد. در ۱۹۰۲ لقب یافت.

میوله، آبادی؛ ← گاورود.

می و میخانه: ← زلالی خونساری.

میونسی[8]، پول (pol miuni)، ۱۸۹۵–۱۹۶۷، بازیگر امریکائی؛ مت اتریش؛ نام اصلیش مونی وایزنفروینـد[9] (muni vāyzenfroynd). در ۱۹۰۲ همراه والدینش به کشمت رفت. مدتی در تئاتر بازی کرد، سپس به سینما روی آورد (۱۹۲۸). در فیلم زندگی لوئی پاستور موفق به دریافت جایزه‌ی آکادمی شد (۱۹۳۶). از جمله‌ی فیلمهای دیگرش زندگی امیل زولا (۱۹۳۷)، زمین خوب (۱۹۳۷)، و آخرین مرد خشمگین (۱۹۵۹) است. در ۱۹۲۳ به تابعیت کشمت در آمد.

میوه[10] (mive)، در اصطلاح گیاهشناسی، به طور کلی، هر محصول گشنگیری (لقاح) به ضمیمه‌ی غلافها یا ملحقات تغییر شکل‌یافته‌ی آن؛ و به معنی اخص و رایجتر، تخمدان (← گل) رسیده‌ی یک گیاه دانه‌دار و محتویات آن، به ضمیمه‌ی بافتهای مجاور (از قبیل غلاف دانه‌های لوبیا یا کپسول بسیاری از گیاهان یکساله) که به آن پیوسته‌اند.

پس از اینکه عمل لقاح در تخم صورت گرفت، تخمک (← گل) و جدار تخمدان یا فرابر[11] (farā.bar) رشد میکنند، و اولی تبدیل به دانه و دومی تبدیل به میوه میشود. فرابر رسیده در بعضی میوه‌ها سه لایه دارد، برونبر[12] (borun.bar)، میانبر[13] (miān.-bar)، و درونبر[14] (dorun.bar). برونبر پوست میوه، میانبر قسمت ضخیمتر و خوراکی آن (در میوه‌های خوراکی)، و درونبر قسمت مجاور دانه است. مثلاً، در سیب، برونبر پوست آن، میانبر منطقه‌ی گوشتی خوراکی، و درونبر پوست نازکی است که دانه‌ها در آن قرار دارند؛ در هلو، درونبر عبارت است از پوست هسته، که چوبی است و دانه در آن جا دارد. میوه را، اگر از یک تخمدان یک گل به وجود آید، ساده[15]، اگر از چند تخمدان یک گل به وجود آید توده‌ای[16]، و اگر از تخمدانهای چند گل به وجود آید بستائی[17] (bastā'i) میخوانند، و دو نوع اخیر را گاه تحت عنوان میوه‌ی مرکب میآورند. انواع میوه‌ها (به معنی گیاهشناسی) در جدول و تصویر ص ۲۹۸۰ ملاحظه میشود.

میوه‌های ساده را به خشک[18] و گوشتی[19] تقسیم میکنند. میوه‌های خشک آنهائی هستند که، پس از رسیدن، جدارشان خشک میشود، و مواد غذائی میانبرشان از بین میرود؛ و آنها را به دو دسته‌ی شکوفا[20] (ŝokufā) و ناشکوفا[21] تقسیم میکنند. میوه‌های (خشک) شکوفا آنهائی هستند که، پس از رسیدن، باز میشوند، و دانه‌های آنها به خارج میریزد، و آنها را بر حسب طریق باز شدن به چندین قسم تقسیم میکنند (جدول و تصویر را ملاحظه کنید). میوه‌های خشک (ناشکوفا) آنهائی هستند که پس از رسیدن بسته باقی میمانند و، بنابراین، دانه‌های

(1)Mayo (2)Milhaud (3)Mayo (4)Muir (5)Mjosa (6)Miocene epoch (7)Mulock (8)Muni (9)Weisenfreund (10)fruit (11)pericarp (12)epicarp (13)mesocarp (14)endocarp (15)simple fruit (16)aggregate fruit (17)multiple fruit (18)dry (19)fleshy (20)dehiscent (21)indehiscent

آنها خود به خود به خارج نمیریزد. میوه‌های گوشتی آنهائی هستند که میانبرشان ضخیم و

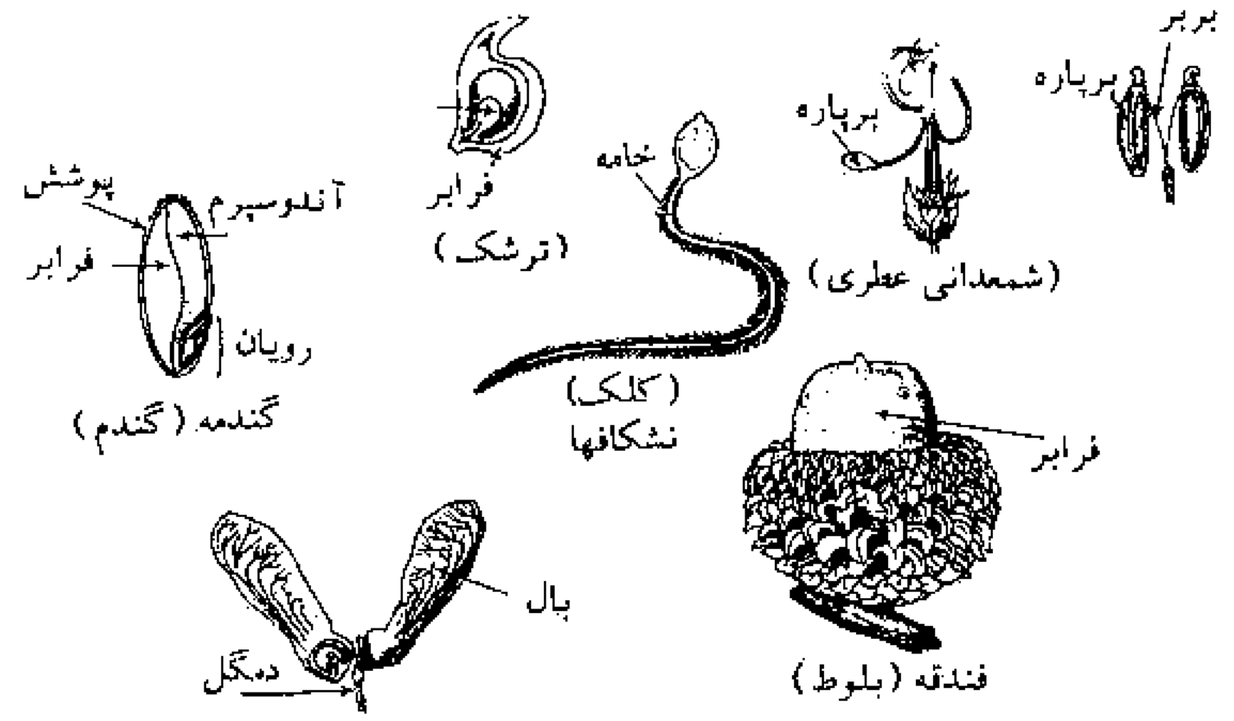

شکل ۱ . میوه‌های خشک ناشکوفا

آکنده از آب و مواد قندی و اسیدهای آلی است، و اقسام آنها در جدول و تصویر مندرج است.

در ایران در اصطلاح تجارتی بعضی از میوه‌های خشک‌کرده (خاصه از ستهها و شقتها) را خشکبار (xošk.bār) میخوانند، و این میوه‌های خشکانده را به اسامی گوناگون (سبزه، کشمش، برگه، قیسی، و غیره) مینامند. بعضی از میوه‌ها را برای خشک کردن قبلاً قلیائی می‌کنند، و بعد دود گوگرد میدهند، و در آفتاب میخشکانند، و سپس به "عرقخانه" میبرند تا مانده‌ی رطوبتشان زایل شود. اصطلاح تره‌بار (tare.bār) اطلاق میشود به سبزیهای خوراکی و بعضی میوه‌ها مانند کدو، گوجه فرنگی، بادنجان، باقلا، لوبیای سبز، خیار، و غیره.

میوه‌های خشک ناشکوفا. اشکال عمده‌ی این دسته عبارتند از گندمه[1] یا دانه، نشکاف[2] (naškāf؛ فنـ آکن āken)، شکافه‌بر[3]، و فندقه[4]. گندمه مشتمل بر یک دانه است، و از یک یا چند برچه حاصل میشود. در ضمن تکامل گندمه، پوشش دانه چندان به برچه میچسبد که جدا کردن آنها در میوه‌ی رسیده بآسانی میسر نیست. میوه‌های غلات از این دسته است. در نشکافْ برونبر به دانه بسیار نزدیک است، اما آنها را میتوان از یکدیگر جدا کرد. این گونه میوه ممکن است از یک برچه حاصل شود (مثلاً در گیاهان نوع آنمونه؛ ← آنمون) یا از دو برچه (مثلاً در تیره‌ی مرکبان)، که در آن نهنج نیز به صورت جزئی از میوه در میآید. نشکافها در ترشک مفرد و در آلاله توده‌ای است، و در توت فرنگی بر یک نهنج گوشتی قرار دارد، در کلکْ خامه، و در بسیاری از مرکبان کاسه، به میوه متصل میماند. لوله‌ی گل غالباً پردار است. شکافته‌بر متشکل از دو برچه یا بیشتر است، که هر یک از آنها یک میوه‌ی شبه نشکاف به نام برپاره[5] (bar.pāre) دارد و محتوی یک دانه است. نمونه‌ای از این گونه شمعدانی است که در آن برپاره از پایین به سوی بالا جدا میشود،

و تیره‌ی چتریان که در آن برپاره‌های رسیده عموماً به ساختمان واحدی، به نام بَربَر[6] [= حامل میوه]، آویخته‌اند. در بعضی از برپاره‌ها یا نشکافها برونبر گسترش یافته به صورت ضمیمه‌ای بالدار در میآید (مثلاً در نارون و

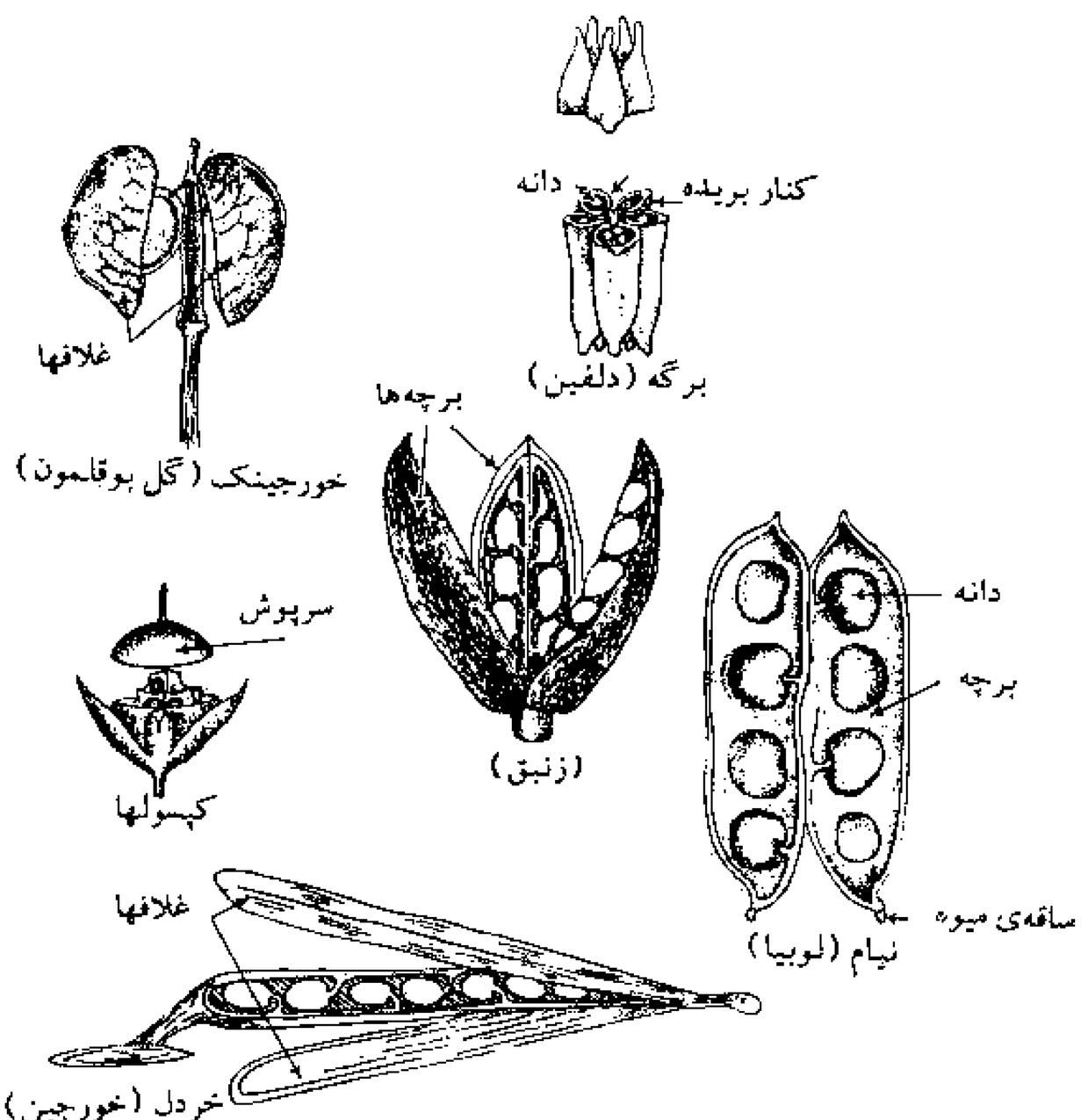

شکل ۲ . میوه‌های خشک شکوفا

زبان گنجشک)؛ این گونه میوه‌ها را نارونه[7] مینامند. فندقه‌ها (فندق، بلوط، شاه بلوط) فرابر سختی دارند که غالباً از طرف پایین برگک‌هائی[8] آنها را احاطه میکند (شکل ۱).

میوه‌های خشک شکوفا. اشکال عمده‌ی این دسته از میوه‌ها (شکل ۲) عبارتند از برگه[9] (barge)، نیام[10] (niām)، پوشینه (pušine) یا کپسول[11]، خورجین[12]، و خورجینک[13]. در برگه خط شکافتی وجود دارد که معمولاً در امتداد درزی عمود بر محور است. میوه از یک

برچه تشکیل میشود، اما عموماً چند میوه به یکدیگر چسبیده است (مثلاً دلفین). در نیام شکافت از دو درز صورت میگیرد، همچون در تیره‌ی پروانه‌واران مانند نخود و لوبیا؛ اما در بعضی از گیاهان این تیره، همچون پسته‌ی زمینی که میوه‌ی آن در زیر تشکیل میشود، میوه ناشکوفا است. در خبار شتر میوه از طرف عرض میشکافد، و برپاره‌هائی مشتمل بر یک دانه از آن جدا میشود؛ این نوع ساخت را تسبیحدانه[14] مینامند که در واقع نوع خاصی از نیام ناشکوفا است. در چلیپائیان (شب بو، خردل) میوه به شکل خورجین دراز و باریک است؛ و اگر کوتاه و پهن باشد آن را خورجینک مینامند. در این هر دو گونه، برچه‌ها از دو طرف از پایین به بالا میشکافد. در معدودی از حالات (ترب) میوه ناشکوفا است. پوشینه از دو یا چند برچه تشکیل میشود، و ممکن است قسمتی از محور گل را شامل باشد (زنبق). شکافتن کپسول ممکن است به وسیله‌ی روزنه‌هائی صورت بگیرد (خشخاش) یا به وسیله‌ی سرپوشی (آناغالس).

میوه‌های خشک گوشتی. اشکال مختلف این دسته مشتمل است بر شفت، توده‌ای، سیبال[15]، و بعضی از اشکال میوه‌های بستانی (شکل ۳). بسیاری از میوه‌های خوراکی به این دسته تعلق دارند. در شفت (گیلاس، هلو، آلو، و غیره) درونبر عموماً سخت و میانبر نرم و آبدار است، جز در بادام که میانبر آن سخت و در نارگیل که لیفی است. در میوه‌ی توده‌ای (تمشک و توت فرنگی) چندین شفت کوچک (در تمشک) یا نشکاف کوچک (در توت فرنگی) بر نهنج

(۱)cariopsis (۲)achen (۳)schizocarp (۴)nut (۵)mericarp (۶)carpophore (۷)samara (۸)bract (۹)follicle (۱۰)legume (۱۱)capsule (۱۲)silique (۱۳)silicle (۱۴)loment (۱۵)pome

تشکیل شده که قابل خوردن است. در سیبال [← سیب‌مانند] قسمت گوشتی خارجی میوه

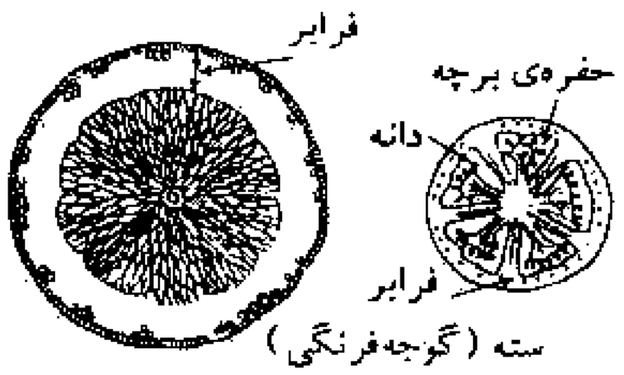



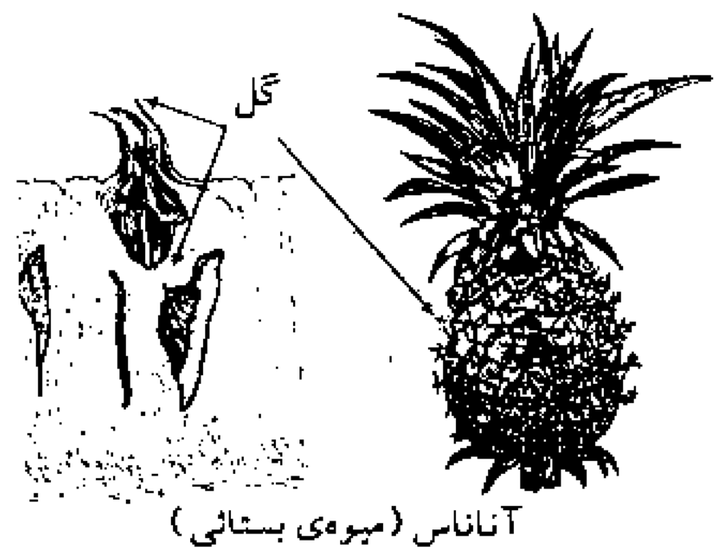

شکل ۳. میوه‌های خشک آبدار

عبارت از قسمتهای جدانشده‌ی گل است که کما بیش به برچه‌ها متصل مانده است؛ نمونه‌ی آن سیب است و گلابی و بسه. تفاوت میان میوه‌ی بستانی و میوه‌ی توده‌ای در این است که میوه‌ی بستانی از چند گل حاصل میشود، در صورتی که میوه‌ی توده‌ای از گلِ واحدِ دارای چند مادگی فراهم میآید. مثلاً در توت میوه از بسه هم چسبیدن دسته‌ای از گلها تشکیل شده است. هر گل یک میوه‌ی خُرد میسازد که اجزاء گوشتی گل آن را احاطه کرده است. در انجیر تمامی گلاذین در داخل یک نهنج میانتهی قرار دارد که ممکن است مشتمل بر گلهای نر و ماده هر دو باشد، و هر یک از گلهای دسته‌ی اخیر یک میوه بسازد.

میوه‌های گوشتی آبدار. اشکال عمده‌ی این دسته عبارتند از سته، نارنجال[1] (nārenjāl) و خیارال[2] (شکل ۳). سته در هنگام رسیدن فرابری گوشتی دارد. از گلی به دست میآید که در آن تخمدان بر سر نهنج جای دارد، و غالباً دارای دو یا چند برچه است (گوجه فرنگی). نارنجال سته‌ی خاصی است که در آن جدارهای خارجی برچه‌ها به صورت یک پوست ضخیم در میآید و از سطح درونی آنها تارهای آبداری خارج میشود که حفره‌های برچه‌ای را کما بیش پر میکنند. میوه‌های مرکبات ــ نارنج و پرتقال و لیمو و غیره ــ از این دسته‌اند. خیارال [← خیارمانند] از گلی به دست میآید که تخمدان آن در متن نهنج جای دارد، و از لحاظ ساخت‌مان به سیبال شباهت دارد، جز اینکه قسمتهای خارجی آن غالباً بسیار سخت است (اقسام کدو). قسمت قابل خوردن عبارت از برچه‌ها و قسمتی از بافت گوشتی محیط بر آنها است که بعضی آن را نهنج میدانند و بعضی لوله‌ی کاسه‌ی گل.

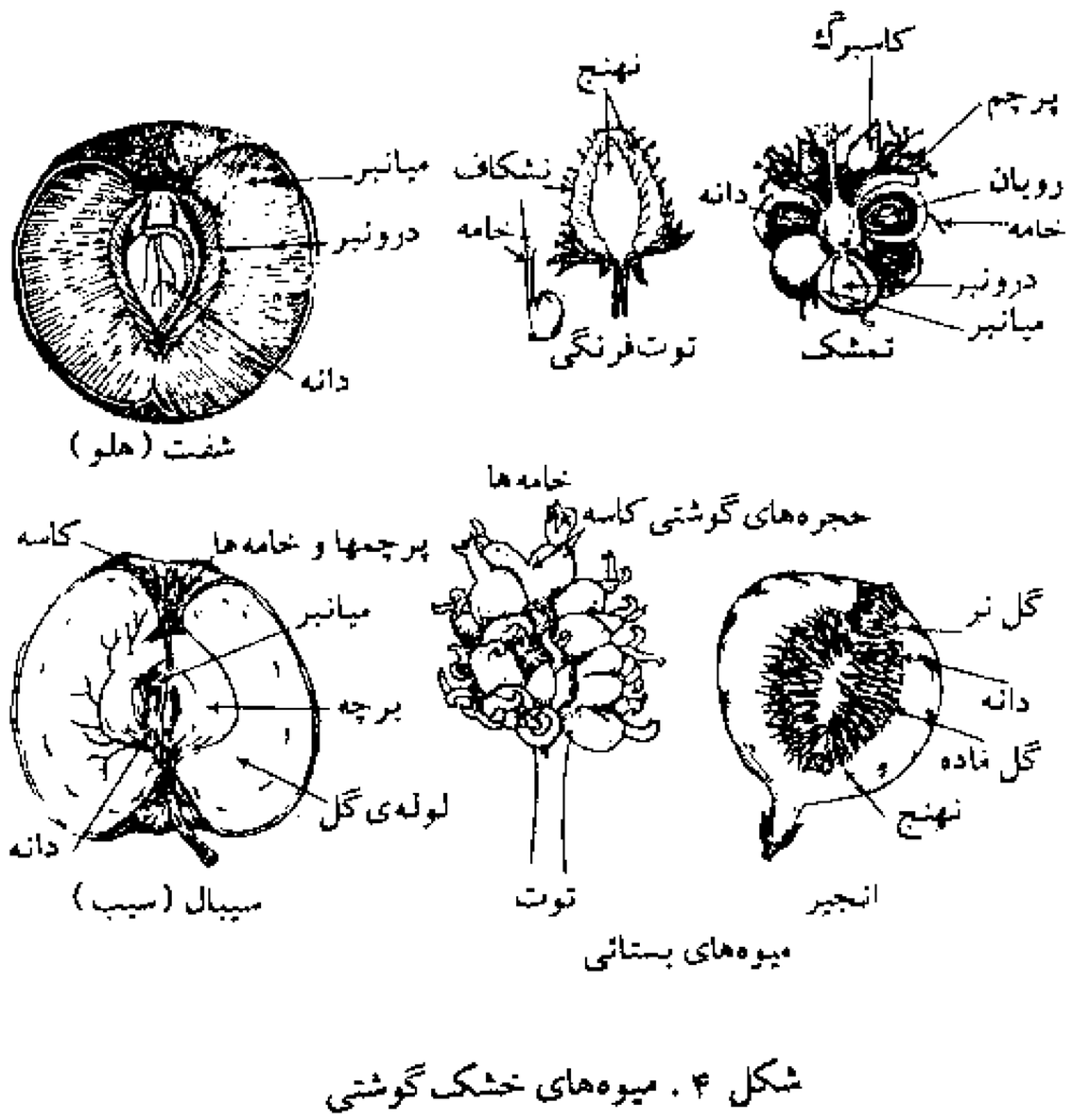

میوه‌های بستانی

شکل ۴. میوه‌های خشک گوشتی

میوه‌بندان، عید[3]، به عبری **سوکوت** (sukot) [← خیمه]، در فلسطین قدیم جشنی بوده که هنگام برداشت محصول میگرفته‌اند، و اکنون به یادگار روزهای سرگردانی قوم یهود مراسم آن را با خوردن غذا در کلبه‌های آلاچیق‌مانند برگزار میکنند. این عید از روز ۱۵م ماه تشری، هفتمین‌ماه گاهشماری یهودی (پاییز)، آغاز میشود و ۷ (و به روایتی ۸) روز طول می‌کشد. چون یهودیان ایران در آلاچیقی که برای این جشن در خانه‌های خود (به جای خیمه‌های آنا ناس گونه‌ای از میوه‌های گوشتی بستانی است که در ساخته شدن آن تمامی گلاذین دخیل است.

ایام قدیم) میسازند میوه‌های فصل را که موسم میوه نیز هست میآویزند، نام فارسی آن میوه‌بندان شده است.

میوه‌ی بستانی: ← میوه.

میوه‌ی خشک: ← میوه.

میوه‌ی ساده: ← میوه.

میوه‌ی گوشتی: ← میوه.

میه (mayya) یا **می** (mayy)، معشوقه‌ی ذوالرمه که داستان عشق آن دو در کتابهای ادب عرب نقل شده است. ذوالرمه در شعر خود بسیار از او یاد کرده، و در شعر فارسی شاعران ایرانی به عنوان معشوقی کلی از او نام برده‌اند (← عشاق عرب در ادبیات فارسی، قسمت ۲)، چنانکه در شعر سنائی میخوانیم:

در منزل سلمی و می، گشتم همی ناخورده می
من همچو اندر آب لی، دل همچو بر آتش قصب.

میه[4]**، آنتوان** (āntuān meye)، ۱۸۶۶–۱۹۳۶، زبانشناس فرانسوی، استاد مدرسه‌ی مطالعات عالی (۱۸۹۱) و کولژ دو فرانس (۱۹۰۶)؛ مته مولن. نخست با تحقیق در زبانهای اسلاو و سپس در مجموع زبانهای هندواروپائی شهرت یافت. جنبه‌ی اجتماعی امور زبانشناختی را مورد توجه قرار داد و در باره‌ی آن توضیح داد. از آثار او است: طرحی از تاریخ زبان یونانی (۱۹۷۳)، خصوصیات عمومی زبانهای ژرمنی (۱۹۱۷)، زبانهای اروپای جدید (۱۹۱۸)، و مدخلی بر تحقیق تطبیقی در زبانهای هندواروپائی (چاپ ششم، ۱۹۳۵). تحریر اول اثر جمعی زبانهای جهان (۱۹۲۴) توسط او و مارسل کوئن[5] (märsel koen؛ زبانشناس و جامعه‌شناس فرانسوی، ۱۸۸۴–۱۹۷۴) مشترکاً انجام شد.

میه، ژان فرانسوا: ← میله، ژان فرانسوا، نقاش فرانسوی.

میهنه (mayhana) یا **مهنه** (mahna)، یکی از

(۱) hesperidium (۲) pepo (۳) Tabernacles, Feast of (۴) Meillet (۵) Cohen

طبقه‌بندی میوه‌ها

دسته‌ها	ساختمان			
	تکبرچه	دوبرچه یا بیشتر	دوبرچه یا بیشتر، برچه‌ها همراه با محور ساقه یا لوله‌ای گل	برچه‌ها همراه با محور ساقه یا لوله‌ی گل و اجزاء فرعی
خشک ناشکوفا	گندمه (دانه) زرت گندم نشکاف آلاله شقایق نیام پسته‌ی زمینی	خورجین ترب نارونه نارون زبان گنجشک فندقه بلوط فندق شاه بلوط	نشکاف مینا آفتاب گردان دندان شیر شکافته‌بر هویج رازیانه	
خشک شکوفا	برگه زبان در قفا نیام نخود لوبیا	پوشینه پیازچه خشخاش خورجین ترب کلم خورجینک تره‌تیزک	پوشینه زنبق	
خشک گوشتی	شفت آلو، هلو بادام گیلاس	شفت نارگیل	سیبال سیب، گلابی به توده‌ای تمشک توت فرنگی	بستانی انجیر توت
گوشتی (آبدار)	سته	سته گوجه فرنگی انگور نارنجال پرتقال، لیمو	خیارال خیار کدو هندوانه	بستانی آناناس

قراء مشهور خاوران، که بعضی از جغرافیانویسان آن را مرکز خاوران دانسته‌اند، و اکنون در ترکمنستان شوروی واقع است. این قریه که زادگاه و مدفن ابوسعید ابوالخیر است، در زمان وی شهرت و اعتبار زیادی یافت و سلجوقیان در آبادی آن کوشیدند. با حمله‌ی غزها دوران انحطاط مهنه و خاوران فرا رسید و بعد از این حادثه ساکنین آن متفرق شدند. برخی آن را مهنه‌ی مبارکه خوانده‌اند، و مدتها قبلگاه صوفیان و مردم صاحبدل بود و مکان مقدسی محسوب میشد. علاوه بر ابوسعید ابوالخیر مردان بزرگ دیگری نیز از آن بر خاسته‌اند.

میهیراگولا: ← هفتالیان.

میینا ـ جیما، ژاپن، ← ایتوکوشیما.

میینچینا[1] (myitcina)، شهر (در ۱۹۶۴ جمعیت تخمیناً ۱۴٬۰۰۰)، بر مه‌ی علیا، بر کنار رود ایراوادی؛ کرسی کاچین. مرکز بازرگانی، و در پایان ل خط آهن رانگون واقع است. ح ۸۰ کم از مرز چین فاصله دارد. در جنگ II تصرف آن (اوت ۱۹۴۴) توسط قوای متفقین پس از یک محاصره‌ی ۷۸روزه گام بزرگی در راه آزاد کردن برمه از تسلط ژاپنیان بود.

(1)Myitkyina

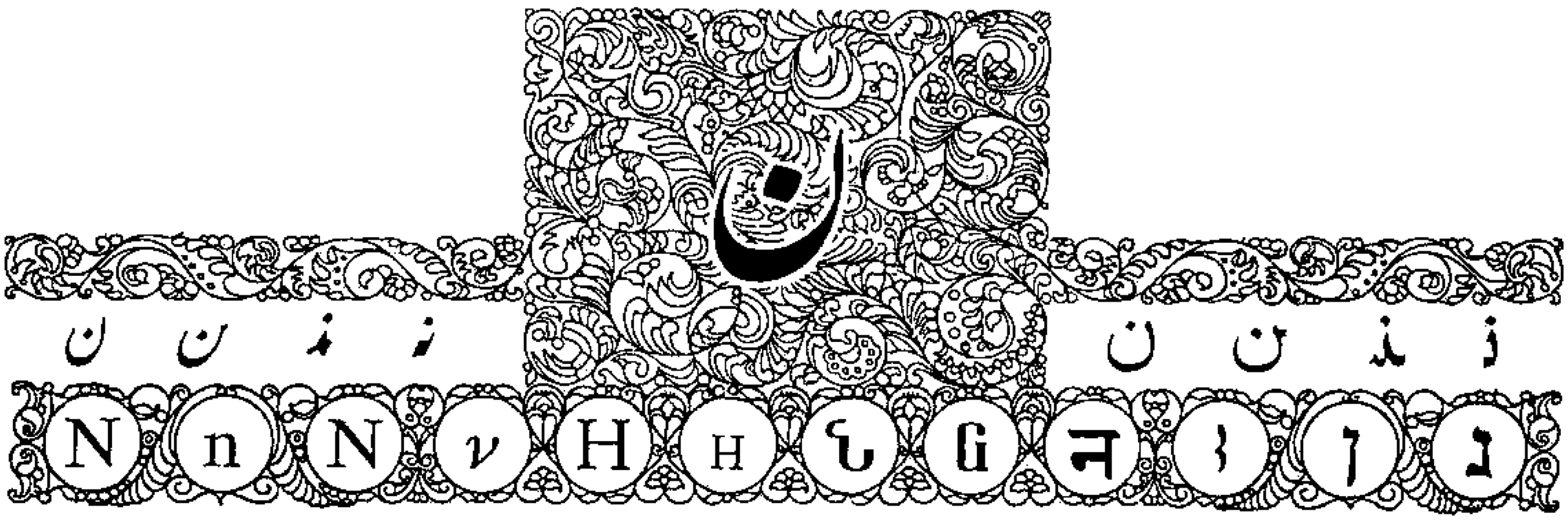

نئاپولیس[1] (neāpolis) [یو. ← شهر نو]، اسم بسیاری از شهرهای قدیم یونان و روم، مثلاً ناپل (ایتالیا).

نئارخوس[2] (neārxos)، نـ ۳۲۴ ق‌م، سردار مقدونی؛ فرمانده بحریه‌ی اسکندر مقدونی در مسافرت از هند و سواحل ایران به شوش (۳۲۵–۳۲۴ ق‌م). نیز ← میناب، رود.

نـاآکپ[3] (nāākp)، حروف اول نام انگلیسی سازمان امریکائی *National Association for the Advancement of Colored People* [= انجمن ملی برای پیشرفت سیاهپوستان]، انجمنی که بیشتر از سیاهپوستان امریکائی تشکیل شده و عده‌ای سفیدپوست نیز در آن عضویت دارند، و هدف آن پایان دادن به امتیازات نژادی در کشمت است. این اتحادیه به دنبال حادثه‌ی لینچ کردن دو سیاهپوست در ۱۹۰۸، به همت بانوی سفیدپوستی به نام مری اوینگتن[4] (meri ovingtan) تشکیل شد که شمالیان کشمت را به کنفرانسی برای تهیه‌ی مقدمات برابری سیاه‌پوستان با سفیدپوستان دعوت کرد. بیشتر اقدامات نخستین این انجمن به جلوگیری از عمل لینچ کردن اختصاص داشت، و در این راه موفقیتهای فراوان حاصل شد و سرانجام به جائی رسید که از ۱۹۵۰ به بعد دیگر چنین حادثه‌ای اتفاق نیفتاد. عده‌ی اعضای این اتحادیه (در ۱۹۷۲) ۴۵۰'۰۰۰ نفر بوده است. در نتیجه‌ی اقدامات همین انجمن بود که دیوان عالی کشمت در ۱۹۵۴ رأیی صادر کرد که، بنا بر آن، جدا بودن محل تعلیم و تربیت سیاهپوستان از سفیدپوستان لغو شد.

نائله، بت، ← صفا.

نئاندرتال[5] (neāndertāl)، دره‌ی کوچکی در آلمان غربی، ش دوسلدورف. در اینجا بود که به سال ۱۸۵۶ بازمانده‌های استخوانبندی انسان بسیار قدیمی معروف به **انسان نئاندرتال** کشف شد. نیز ← انسان اولیه.

نئاندرتال، انسان: ← نئاندرتال.

نائورو[6] (nāuru)، آتول آتشفشانی (۲۰ کمه؛ در ۱۹۷۲ جه تخمیناً ۸'۸۰۰)، فکه مرکزی. در ۱۷۹۸ به توسط بریتانیائیها کشف شد؛ در ۱۸۸۸ به تصرف آلمان در آمد. پس از جه I تحت قیمومیت استرالیا قرار داده شد. از ۱۹۴۷ تحت قیمومت مشترک بریتانیای کبیر، استرالیا، و زلند جدید است. در طی جه II تحت اشغال ژاپن بود. به جهت معادن سرشار فوسفات مهم است. در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۶۸ استقلال یافت و حکومت آن جمهوری شد؛ در نوامبر همین سال به ملل مشترک المنافع بریتانیا پیوست.

نائیج (nā'ij)، دهستان، شهرستان نور، استان دوم (مازندران). محصولاتش غلات و برنج است. معادن زغال سنگ و آهن دارد. در زمان ناصرالدین شاه قاجار، حاج محمد حسن امین دارالضرب امتیاز استخراج آهن را کسب کرد و اقداماتی برای این منظور به عمل آورد، ولی بعداً این امتیاز از طرف دولت وقت لغو شد و اقدامات وی به ثمر نرسید. در گذشته ساچمه‌سازی در نائیج رایج بود و این کار به وسیله‌ی کوره‌های دستی صورت میگرفت.

در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، از ۲ دهستان مجزا با نامهای **نائیج سفلی** (جه ۳'۶۹۰؛ دارای ۱۰ آبادی) و **نائیج علیا** (جه ۴۶۸؛ دارای ۲ آبادی) اسم برده شده است.

نائیج سفلی، نور، مازندران، ← نائیج.

نائیج علیا، نور، مازندران، ← نائیج.

نائین (nā'in)، شهرستان (جه ۴۰'۴۳۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، استان دهم (اصفهان). فعلاً مشتمل است بر ۳ بخش حومه، انارک، و خور و بیابانک. کویر نمک در ل آن ممتد است. قسمتی از این شهرستان را دشتهای خشک و گرم و ریگزار فرا گرفته که یک رشته ارتفاعات در امتداد ج‌ش‌ل‌غ در این قسمت ممتد بوده و در قسمت شمال به کوههای منفرد ختم میشود. به علت کمابی، کشاورزی رونق چندانی ندارد و ظاهراً به همین علت صنایع دستی از قبیل قالیبافی، عبابافی و پارچه‌بافی از قدیم در آن رایج بوده است؛ و در گذشته عبای نائینی بسیار معروف بود. محصول عمده‌اش غلات است. در بخش انارک، از این شهرستان، معادن متعدد وجود دارد. بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش نائین یکی از بخشهای شهرستان یزد را تشکیل میداد، و بر طبق تصویبنامه‌ی شهریورماه ۱۳۲۷ هش بخش نائین از شهرستان یزد منتزع و تبدیل به شهرستان شد. مرکزش، **نائین** (جه ۵'۹۲۵ نسـ ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴۵کیلومتری لغ اصفهان، بر سر راه اصفهان–یزد و کاشان قرار دارد. نائین از شهرهای قدیمی ایران محسوب میشود که سابقه‌ی تاریخی آن به پیش از اسلام میرسد. وجود آثاری مانند خرابه‌های قلعه‌ی نائین حاکی از قدمت آن است. بعضی از جغرافیانویسان آن را تابع اصفهان، برخی تابع فارس و عده‌ای هم تابع یزد دانسته‌اند. مؤلف حدود العالم از آن به عنوان شهر آباد و پرنعمت، که معدن نقره دارد، یاد کرده است. حمدالله مستوفی محیط قلعه‌ی آن را چهار هزار قدم ذکر کرده است. زین‌العابدین شروانی، مؤلف بستان السیاحه آن را از قصبات دلنشین اصفهان شمرده و می‌نویسد که در حدود دو هزار خانه دارد.

قدیمترین آثار تاریخی آن خرابه‌های قلعه‌ی نائین یا به قولی نارنج‌قلعه است که قدمت زیاد دارد. از آثار دوره‌ی اسلامی آن مسجد جامع نائین؛ ← مسجد بابا عبدالله؛ مسجد محمدیه، از قرن ۴ق یا ۵ ه‍ق که از نظر ساختمان شبیه به مسجد جامع است.

نائینی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

نابال[7] [عبری، = دیوانه]، مردی که به گفته‌ی کتاب مقدس در برابر داود که میخواست مال وی را غصب کند مقاومت ورزید. خشم داود با تضرع زن زیبای نابال (← ابیجایل) فرو نشست (اول سموئیل ۲۵).

نابته: ← گنگیری.

نابغه‌ی ذبیانی (nābeqaye zobyāni)، شهرت **زیاد ابن معاویه**، ف‍ـ ۱۸ قبل از هجرت، شاعر عرب، متملق به قبایل غطفان، و یکی از ۳ شاعر بزرگ عرب (دو تن دیگر امرؤ القیس و زهیر ابن ابی سلمی). نخست در خدمت نعمان ابن منذر از زر و سیم برخوردار بود، سپس، به جهت سخن‌چینی عده‌ای، به دشمنان نعمان پناه برد و بعد در قصیده‌ای از او معذرت خواست. شاعران عرب او را بزرگ میداشتند و اعراب شعرش را با آواز و سرود میخواندند.

نابلس[8] (nābolos)، شهر (در سال ۱۹۷۰ جه 50'000)، اردن هاشمی، ۴۸کیلومتری ل بیت المقدس. در نزدیکی آن شهر عبری شکیم بود که هادریانوس آن را از نو ساخت و نئاپولیس نامید، و نام کنونی آن معرب نئاپولیس است. نزدیک آن محل چاه یعقوب است. مدتهای

(۱)Neapolis (۲)Nearchus (۳)NAACP (۴)Ovington (۵)Neanderthal (۶)Nauru (۷)Nabal (۸)Nablus

دراز پایتخت سامریون بود، و هم اکنون گروهی از ایشان در آن سکونت دارند که نسخه‌ای قدیمی از اسفار خمسه در نزد ایشان است. بیشتر مردم آن مسلمانند. نابلس یک مرکز بازرگانی و صنعتی است، و صابون و روغن زیتون تولید میکند؛ مقر یک اسقف یونانی است. از شهرهائی است که در جنگ ۱۹۶۷ اسرائیل و اعراب تحت اشغال اسرائیل درآمد. بزرگراهی آن را به بیت المقدس مرتبط میکند.

نابند، ده، بوشهر: ← نای‌بند.

نابوت[1] (nābut) [عبری، = میوه‌ها]، مردی که از فروختن موستان خود به اخآب سر باز زد و کشته شد. الیاس اخآب را برای این کار لعنت کرد (اول پادشاهان ۲۱؛ دوم پادشاهان ۹:۲۱-۳۷).

نابودی[2] (nābudi)، در ماده، تلاشی شدیدی که از تصادم یکی از ذرات سازای اتم ماده با ⇐ ضد ذره‌ی آن حاصل میشود. یک ضد ذره‌ی جدا-شده، از هر حیث، به ذره‌ی متناظر با آن شبیه است، جز اینکه بار الکتریکی مخالف با آن دارد. ولی هنگامی که این دو با هم تصادم پیدا کنند، یکدیگر را نابود میسازند و تشعشع برقاطیسی یا **تشعشع نابودی** حاصل میشود، و در مورد ذره‌های سنگینتر، ذره‌های پیچیده‌تری پدید میآید. انرژیی که در چنین نابودیها حاصل میشود، از روی فورمول معروف اینشتین ($E=mc^2$) به دست میآید.

نابوکوف: ← نبوکف، ولادیمیر.

نابیها[3] (nābi-) [از عبری نبی، = پیغمبر]، گروهی از نقاشان و هنرمندان فرانسوی که در ۱۸۸۸ از چند نقاش جوان، تحت رهبری مسنترین آنها، پول سروزیه[4] (pol serüzie؛ ۱۸۶۳-۱۹۲۷)، و همکاری موریس دنی[5] (moris dëni؛ ۱۸۷۰-۱۹۴۳)، تشکیل شد. سروزیه خود پیرو سبک گوگن بود. اعضای دیگر گروه عبارت بودند از ادوار ووایار، پیر بونار، آ. مایول، هانری-گابریل ایبل[6] (hänri gābriel ibel؛ ۱۸۶۷-۱۹۳۶)، ژرژ لاکومب[7] (jorj lākomb)، کر گزاویه روسل[8] (ker gzävie rusel؛ ۱۸۶۷-۱۹۴۴)، و پول رانسون[9] (pol rānson؛ ۱۸۶۴-۱۹۰۹). اعضای گروه، به هنگام تشکیل دادن آن اکثر هنوز شاگرد آکادمی ژولیان[10] (julian) و مدرسه‌ی بوزار پاریس بودند؛ چند تن از هنرمندان خارجی نیز به این گروه پیوستند، از جمله فلیکس والوتون. گروه نابیها سبکی به وجود آورد که با پهنه‌های مسطح با رنگهای گستاخانه مشخص میشد. همکاری آنها، تاحدی به موازات تلاشهای شاگران سمبولیست معاصر بود، دوازده‌سالی بیش طول نکشید، و سپس هر یک شیوه و سبک خاص خود را پیش گرفت.

ناپاپ[11]، کسی که داعیه‌ی پاپی دارد، ولی کلیسای جامع مقام وی را به رسمیت نمیشناسد. در گذشته، هنگام بروز اختلاف با دربار پاپ روم، شاهان و فرمانروایان محلی از این پاپها می-ساختند. مثلاً ← گویبرت راونائی؛ لونا، پدرو د؛

کوسا، بالداساره. نیز ← پاپ، جدول.

ناپل[12] (nāpl)، ایتالیائی **ناپولی** (nāpolí)، شهر (در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۱٬۲۲۴٬۰۰۰)، مرکز ایالت ناپل و شهر عمده‌ی کامپانیا، ج ایتالیا، بر ساحل دریای تیرنه. دومین بندر ایتالیا، واقع بر دامنه‌ی تپه‌هائی که از خلیج ناپل بر میخیزد (آتشفشان وزوو بر آن مسلط است)، و یکی از زیباترین مناظر اروپا به شمار میرود. مواد غذائی، فلزی، و چرمی تولید میکند؛ منسوجات و مواد شیمیائی و پالایشگاه نفت نیز دارد. از مراکز جهانگردی است، به سبب ترانه‌ها و جشنهای سالانه‌اش شهرت یافته است. کوی قدیمی سانتا لوچیا نمونه‌ی مشخص کویهای فقیرنشین آن است. ناپل مستعمره‌ی یونانیان باستان بود، و به نامهای پارتنوپ (pārtenop) و نئاپولیس خوانده میشد. رومیان در قرن ۴م قم و بیزانسیها در قرن ۶م آن را تصرف کردند. از قرن ۸م تا ۱۱۳۹، یعنی زمانی که روژه‌ی II آن را به کشور پادشاهی سیسیل ضمیمه کرد، دوکنشین مستقلی بود. امپراطور فردریک II شهر را زینت بخشید و در آن دانشگاه تأسیس کرد (۱۲۲۴). پس از نماز شامگاهان سیسیل (۱۲۸۲)، آن قسمت از شبه جزیره‌ی ایتالیا که در ج ایالات پاپی بود به صورت مملکت ناپل در آمد و شهر ناپل کرسی آن بود تا وقتی که به تصرف گاریبالدی در آمد (۱۸۶۰) و ضمیمه‌ی ساردنی شد. طی جنگ II صدمات شدیدی از قوای متفقین و آلمان دید، حومه‌های صنعتی آن به وسیله‌ی متفقین سخت بمباران شد، ولی شدیدترین صدماتی که به آن وارد شد هنگام عقب-نشینی قوای آلمان در ۱۹۴۳ بود؛ چند کلیسای معروف آن نیز سخت آسیب دید. چند قلعه‌ی قرون وسطائی، موزه‌ی ملی (حاوی مجموعه‌ی فارنزه و اشیائی که طی کاوش پومپئی و هرکولانوم کشف شد)، اپرای سان کارلو (افتتاح ۱۷۳۷)، و دانشگاه از نقاط دیدنی آن است. ناپل دارای یک کنسرواتوار و چند آکادمی هنری است. آکواریوم آن شهرت جهانی دارد.

ناپل[13]، **مملکت**، کشور سابق. مشتمل بر قسمتی از شبه جزیره‌ی ایتالیا واقع در ج ایالات پاپی سابق. مملکت ناپل تقریباً نواحی کامپانیا، آبروتسی ا مولیزه، بازیلیکاتا، آپولیا و کالابریای کنونی را در بر میگیرد. پایتختش ناپل بود. در قرون ۱۱م و ۱۲م، نورمانها تحت حکومت روبر گیسکار و جانشینانش ج ایتالیا را از دولت بیزانس گرفتند، ولی پاپها ادعای فرمانروائی بر ج ایتالیا میکردند و در تاریخ ناپل سهم بسزائی داشتند. در ۱۱۳۹ پاپ اینوکنتیوس II روژه‌ی II را به سلطنت مملکت سیسیل، شامل فیفهای نورمانها در ج ایتالیا، منصوب کرد. امپراطور فردریک II، کونراد IV، مانفرد، و کونرادین از سلسله‌ی هوهنشتاوفن، جانشین نورمانها شدند. در زمان اینها ج ایتالیا رونق گرفت، ولی در ۱۲۶۶ شارل I (ناپل)، مؤسس سلسله‌ی آنژون، به سلطنت منصوب شد. در ۱۲۸۲ شارل سیسیل را از دست داد، ولی قلمرو خود را در زمینلاد، که بعداً به عنوان مملکت ناپل شناخته شد، حفظ کرد. شارل و جانشینانش که حاضر به تسلیم سیسیل به خاندان آراگون نبودند، با آنان به جنگ پرداختند، تا آنکه ملکه خوانای I ناپل رسماً از ادعای خود نسبت به سیسیل صرف نظر کرد. در زمان سلطنت خوانا، شارل دوراتسو (بعداً شارل III ناپل) و لوئی د/آنژو (لوئی I ناپل) بر سر جانشینی خوانا به منازعه پرداختند، که رقابت آنان در زمان جانشینانشان نیز ادامه داشت. لانسلو و خوانای II، اعقاب شارل، علی رغم حمایت کلیسا از رقبای فرانسوی آنها، با موفقیت از سلطنت خود دفاع کردند، ولی خوانا متوالیاً آلفونسوی V آراگون و لوئی III و رنه د/ آنژو را وارث خود تعیین کرد، و منازعه بر سر جانشینی ادامه یافت. آلفونسو رنه را شکست داد (۱۴۴۲) و در ۱۴۴۳ توسط پاپ به سلطنت ناپل منصوب شد. فردیناند I، جانشین او در ناپل، توطئه‌ی فئودال-های پرقدرت را فرو نشاند (۱۴۸۵). در این ضمن، با مرگ (۱۴۸۶) شارل دو مِن[13] (šārl dē men) برادرزاده‌ی رنه، ادعای سلطنت آنژونها بر ناپل به فرانسه رسید. شارل VIII فرانسه بر این ادعا اصرار ورزید، و در ۱۴۹۴ برای مدت کوتاهی ناپل را گرفت و به این ترتیب ← جنگهای ایتالیا را آغاز کرد. در ۱۵۰۱ لوئی XII فرانسه با کومک اسپانیا، فردریک آخرین پادشاه آراگونی ناپل را خلع کرد، ولی از متفقین خود شکست خورد. پیمان-های بلوا (۱۵۰۴-۵۵) ناپل و سیسیل را به اسپانیا واگذار کرد، که مدت دو قرن از طریق دو نایب‌السلطنه‌یکی در پالرمو و دیگری در ناپل-بر آن حکومت میکرد (← سیسیلهای دوگانه). گ. فرناندث د کوردووا اولین نایب‌ال-سلطنه‌ی ناپل بود. ج ایتالیا تحت حکومت اسپانیا، به صورت یکی از عقبمانده‌ترین و مفلوکترین نواحی اروپا در آمد. مالیات سنگین (که اشراف و روحانیان از آن معاف بودند) خزانه‌ی اسپانیا را پر کرد؛ اراضی وسیعی که در تصرف نجبای ایتالیائی و اسپانیائی (که علاوه بر این با یکدیگر نزاع نیز میکردند) و نیز کلیسا بود، کشاورزی را در وضع بدی قرار داده بود؛ قحطی تقریباً مزمن شده بود؛ بیماری، خرافات، و جهالت در همه‌جا ریشه دوانیده بود؛ اثرات این اوضاع هنوز هم احساس میشود. شورش عمومی به رهبری مازانیلو با شکست (۱۶۴۸) مواجه شد. در جنگ جانشینی اسپانیا، مملکت تحت اشغال اتریش در آمد (۱۷۰۷)، که طبق پیمان ← صلح اوترشت (۱۷۱۳) آن را حفظ کرد. در ← جنگ جانشینی لهستان، دون کارلوس از خاندان بوربون (بعداً کارلوس III اسپانیا) ناپل و سیسیل را باز گرفت. پیمان وین (۱۷۳۸) این فتح را استوار کرد، و هر دو مملکت به قلمرو اسپانیا پیوستند، و به صورت پادشاهیهای جداگانه‌ای به دست شاخه‌ی کوچک-تری از خاندان بوربون اسپانیائی اداره میشدند. در آن هنگام ناپل برای خود سلسله‌ی مستقلی

(۱)Naboth (۲)annihilation (of matter) (۳)Nabis (۴)Sérusier (۵)Denis (۶)Ibels (۷)Lacombe (۸)Roussel (۹)Ranson (۱۰)Julian (۱۱)antipope (۱۲)Naples (۱۳)Maines

داشت، ولی اوضاع چندان بهبود نیافت. در ۱۷۹۸ فردیناند IV و همسرش ملکه ماریا کارولینا از جنگ فرانسویها گریختند. ← جمهوری پارتنوپی تأسیس شد (۱۷۹۹)، ولی بوربونها در همان سال با کومک نیروهای انگلیسی تحت رهبری لرد نلسن باز گشتند. انتقام سخت بود؛ س ج. ف. ا. اکتن بار دیگر به قدرت رسید. در ۱۸۰۶ فرانسویان مجدداً زوج سلطنتی را، که فقط بر سیسیل تسلط داشتند، از ناپل بیرون راندند. ژوزف بوناپارت که سلطنت ناپل را داشت خلع، و در ۱۸۰۸ ژ. مورا جانشین او شد. اصلاحات سودمند مورا، پس از اینکه از فردیناند شکست خورد و اعدام شد (۱۸۱۵)، بی‌نتیجه ماند، و فردیناند دوباره به سلطنت رسید. در ۱۸۱۶ فردیناند دو مملکت سیسیل و ناپل را یکی کرد و به خود عنوان فردیناند I سیسیلهای دوگانه داد. برای دنباله‌ی تاریخ ناپل، که در ۱۸۶۰ به ← مملکت ساردنی ملحق شد، به سیسیلهای دوگانه رجوع کنید.

ناپلئون[1] (nāpoleon)، ۱۷۶۹–۱۸۲۱، امپراطور فرانسه؛ مت آژاکسیو، کرس؛ پس ک. بوناپارت و ل. ر. بوناپارت. ناپلئون در آموزشگاههای نظامی بریین[2] (brien؛ شهرکی در ولایت اوب، ل‌ش فرانسه) و پاریس تحصیل کرد. در ۱۷۹۳، خانواده‌ی بوناپارت که از منافع فرانسه در برابر پ. پائولی دفاع کرده بود، از کرس گریخت. ناپلئون چون در تصرف تولون (۱۷۹۳) ابراز شجاعت و کفایت کرده بود، درجه‌ی سرتیپی گرفت. در ۱۷۹۵، اقدامات مصممانه‌ی او در سرکوبی شورش وانمیر، او را مرد روز معرفی کرد. هنگامی که فرماندهی لشکرکشیهای ۱۷۹۶–۹۷ ایتالیا را به عهده گرفت (← جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه)، لشکریان دلسرد و گرسنه‌ی خود را به سپاهی شکست‌ناپذیر تبدیل کرد، و پس از پیروزیهای لودی، آرکوله، و ریوولی، پیمان کامپو فورمیو را با اتریش ترتیب داد. نقشه‌ی او برای حمله‌ی به انگلستان از راه هند، منجر به لشکرکشی او به مصر شد (۱۷۹۸). در آنجا، در نبرد اهرام پیروز شد ولی ناوگان خود را در ابوقیر از دست داد. اخباری که در باره‌ی شکست فرانسه در ایتالیا به او میرسید، و نیز بی‌ثباتی وضع سیاسی فرانسه، او را مصمم کرد که اختیارات را در قاهره به کلبر سپارد و خود به فرانسه باز گردد. کودتای ۱۸ برومر (۱۷۹۹)، که نقشه‌ی آن را ا. ژ. سیس طرح کرده بود، دیرکتوار را بر انداخت، کنسولا را برقرار کرد، و ناپلئون کنسول اول شد. ناپلئون، با یک رشته اقدامات شدید، از تورم پول جلوگیری کرد، با کلیسا صلح کرد (← کنکوردای ۱۸۰۱)، تدوین مجموعه‌ی قانونی جدیدی را آغاز نهاد (← ناپلئون، قانون‌نامه‌ی)، و پس از عبور از سن برنار، اتریشیها را در مارنگو شکست داد (۱۸۰۰). پیمانهای لونویل (۱۸۰۱) و آمین (۱۸۰۲) با صلح کوتاهی همراه بود؛ در ۱۸۰۳ انگلستان بار دیگر به فرانسه اعلان جنگ داد. ناپلئون که از ۱۸۰۲ به کنسولی مادام‌العمر انتخاب شده بود، در ۱۸۰۴ خود را امپراطور فرانسویان، و در ۱۸۰۵ شاه ایتالیا اعلام داشت. در دوم دسامبر ۱۸۰۴، در کلیسای جامع نوتر دام پاریس به دست پاپ پیوس VII تاجگذاری کرد. بلا فاصله پس از آن قانون اساسی سال XII (← تقویم انقلابی فرانسه) تدوین شد که همان صورت ۲ قانون اساسی پیشین را داشت، ولی جنبه‌های لیبرال آن محدود شده بود. در ۱۸۰۵ اتحاد سوم (انگلستان، اتریش، روسیه، و سوئد، و پروس که در ۱۸۰۶ به آنها پیوست) تشکیل شد. ناپلئون اتریش را در اوسترلیتز (۱۸۰۵)، پروس را در ینا (۱۸۰۶)، روسیه را در فریدلانه (۱۸۰۷) شکست داد؛ صلح تیلزیت (۱۸۰۷) او را فرمانروای قاره‌ی اروپا ساخت. پس از صلح با سوئد (۱۸۰۸)، فقط انگلستان در میدان باقی ماند. ناپلئون پس از شکست دریائی ترافالگار (۱۸۰۵) به محاصره‌ی دریایی علیه انگلستان مصمم شد. نقشه‌ی اروپا از نو تغییر یافت. در این نقشه فرانسه بسیار وسیع شده بود، و ناپلئون خود فرمانروای آن بود و بر ایتالیا نیز به عنوان "امپراطور-پادشاه"؛ بر آلمان به عنوان سرپرست اتحاد راین؛ بر سویس به عنوان "میانجی"؛ بر هلند به وسیله‌ی برادر خود ژروم بوناپارت، و پس از ۱۸۰۸ (که ژروم را پادشاه اسپانیا کرد) به‌وسیله‌ی شوهر خواهرش، ژ. مورا، تسلط داشت. کوشش اتریش را، برای از سر گرفتن جنگ، در واگرام در هم شکست (۱۸۰۹)، و در ۱۸۱۰، پس از لغو زناشوئی خود با ژوزفین، ماری لویز، مهیندوشس اتریش، را به زنی گرفت. در همین حال جنگ شبه جزیره در اسپانیا (۱۸۰۸–۱۴)، و محاصره‌ی اقتصادی ضعف امپراطوری او را نمایان ساخت. در ۱۸۱۲، به فرماندهی "سپاه بزرگ" (۵۰۰٬۰۰۰ فرانسوی و دسته‌های کومکی) به روسیه، که تنها رقیب او در قاره مانده بود، لشکر کشید؛ در ۱۴ سپتامبر به مسکو در آمد، ولی پس از آتشسوزی مسکو، به علت نداشتن آذوقه و جای زمستانی، ناگزیر فرمان عقبنشینی داد (۱۹ اکتبر). روسها که تا آن وقت از جنگ دوری، و از یک سیاست "زمین سوخته" (معدوم کردن هرچیز که به کار دشمن میآید) پیروی کرده بودند، در این هنگام به آزار و چپاول سپاهیان ناپلئون پرداختند. پس از عبور از برزینا، عقبنشینی به صورت یک شکست سخت در آمد و "سپاه بزرگ" نابود شد. ناپلئون برای تشکیل سپاهی جدید به پاریس شتافت. اتحاد نوینی (روسیه، پروس، انگلستان، سوئد، و پس از اوت ۱۸۱۳ اتریش) به وجود آمد؛ این اتحاد ناپلئون را در لایپزیگ شکست داد، و او را تا داخل فرانسه تعقیب کرد. در ۱۲ آوریل ۱۸۱۴ ناپلئون کناره‌گیری کرد و به الب تبعید شد. متحدین الب را، به عنوان امیرنشینی مستقل، به او دادند. فاتحان هنوز در ← کنگره‌ی وین سرگرم مذاکره بودند که ناپلئون با جمعی از هواخواهان خود در خاک فرانسه پیاده شد (اول مارس ۱۸۱۵)، و یک بار دیگر مردم فرانسه بدو پیوستند. لوئی XVIII گریخت. فرمانروائی صد روز ناپلئون به نحو نکبت‌باری در جنگ واترلو پایان یافت. پس از کناره‌گیری دوم، به یک کشتی جنگی انگلیسی تسلیم شد، به امید اینکه در انگلستان پناهگاهی بیابد؛ ولی او را به سنت هلن بردند و در آنجا دوران پرملال تبعید خود را با نگارش خاطرات خویش گذراند، و عاقبت از بیماری سرطان در گذشت. جسد او را در ۱۸۴۰ به فرانسه آوردند و در انوالید پاریس به خاک سپردند. در باره‌ی شخصیت و کارهای ناپلئون اختلاف نظر بسیار است، ولی در مورد نبوغ استثنائی و تأثیر شدید او در تاریخ جدید شکی نیست. در باره‌ی قراردادهای صلح پس از جنگهای ناپلئونی ← پاریس، معاهده‌ی ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵؛ وین، کنگره‌ی.

ناپلئون[1] **II**، [فرانسوا شارل ژوزف بوناپارت (frānsuā šārl jozef bonāpārt)]، ۱۸۱۱–۳۲، پس ناپلئون I و ماری لویز. عنوان شاه (۱۸۱۱–۱۴) رم، امیر (۱۸۱۴–۱۸) پارما، و دوک (۱۸۱۸–۳۲) رایشتات داشت. پس از استعفای (۱۸۱۵) ناپلئون I به نفع او، وی عنوان ناپلئون II یافت، ولی هرگز فرمانروائی نکرد. پس از ۱۸۱۵ چون یک زندانی در وین به سر برد و در آنجا به بیماری سل در گذشت. در ۱۹۴۰ بقایای جسد او، به عنوان هدیه‌ای از طرف هیتلر به فرانسه، از وین به انوالید پاریس انتقال یافت، و در کنار پدرش مدفون شد. زندگی رقت‌انگیز ناپلئون II موضوع نمایشنامه‌ای از ا. روستان، به‌نام بچه‌ی عقاب است.

ناپلئون[1] **III**، [لوئی بوناپارت (lui bonāpārt)]، ۱۸۰۸–۷۳، رئیس جمهور (۱۸۴۸–۵۲) و امپراطور (۱۸۵۲–۷۰) فرانسه؛ پس ← لوئی بوناپارت و برادرزاده‌ی ناپلئون I. جوانی خود را با مادرش ← اورتانس دو بوآرنه در سویس و آلمان و انگلستان گذراند، و در ارتش سویس سروان شد. در ابتدا دو بار کوشید (۱۸۳۶ و ۱۸۴۰) که خود را امپراطور فرانسه اعلام کند، ولی با شکست یأس‌آوری مواجه، و به حبس ابد محکوم شد (۱۸۴۰)؛ در ۱۸۴۶ به انگلستان گریخت، پس از انقلاب ۱۸۴۸ به فرانسه باز گشت و خود را پشتیبان قانون و نظم و دموکراسی معرفی کرد، و به ریاست جمهوری انتخاب شد (دسامبر ۱۸۴۸)، ولی بتدریج روش دیکتاتوری در پیش گرفت، تا اینکه در ۲ دسامبر ۱۸۵۱ با کودتائی مجلس قانونگذاری را منحل و شورش کارگران را وحشیانه سرکوب کرد، و با قانون اساسی ژانویه‌ی ۱۸۵۲ قدرت دیکتاتوری به دست آورد. در نوامبر ۱۸۵۲ با مراجعه به آراء عمومی، عنوان جدید او، "امپراطور فرانسویان"، تأیید شد. تاریخ داخلی امپراطوری دوم به سه دوره تقسیم میشود، تا ۱۸۶۰ ناپلئون همچون دیکتاتور مستبدی فرمانروائی کرد؛ در ۱۸۶۰–۶۷ کوشید که با رفع محدودیتهای آزادی داخلی و با توسعه‌ی اختیارات مجلس قانونگذاری، محبوبیت خود را تا اندازه‌ای باز یابد؛ سالهای ۱۸۶۷–۷۰ به نام "امپراطوری آزادیخواه" شناخته میشود. در این دوره، مخالفان، به رهبری کسانی چون ژ. فاور، ا. اولیویه، و آ. تیر قدرت بسیار به دست آوردند. این دوره، دوره‌ی پیشرفت مادی، گسترش صنعتی، و فعالیتهای استعماری بود (مثلاً گرفتن کوشنشین، ساختن کانال سوئز، و مداخله در مکزیک). شرکت فرانسه (۱۸۵۴–۵۶) در ← جنگ کریمه حیثیت و

(۱) Napoléon (۲) Brienne

اعتبار نظامی فرانسه را از نو برقرار کرد. در امور ایتالیا، ناپلئون دخالتهای قاطع کرد. در ۱۸۴۹، نیروهای فرانسه پاپ پیوس IX را از نو بر تخت نشاندند؛ در ۱۸۵۹، به دنبال قرارداد پلومبیر، برای جنگ با اتریش به ساردنی پیوست (← ریسورجیمنتو). پس از پیروزی سولفرینو، ناپلئون صلح جداگانه‌ی ویلافرانکا دی ورونا را منعقد کرد، که دشمنی ایتالیا را سخت بر انگیخت. چون املاک پاپ تحت حمایت واقعی ناپلئون بود، وحدت یافتن آنها در سال زمان کشوری ایتالیا تا ۱۸۷۰ به تأخیر افتاد. اطمینان نابخردانه‌ی ناپلئون به نیروی نظامی خود، در وقوع جنگ فرانسه با پروس (۱۸۷۰) مؤثر بود. او شخصاً به میدان رفت و در سدان اسیر شد. یک انقلاب بدون خونریزی در پاریس او را مخلوع اعلام کرد؛ در ۱۸۷۱ به انگلستان تبعید شد. همسرش اوژنی، از او پسری آورد که در خدمت انگلیسیها در جنگ کشته شد.

ناپلئون، قانون‌نامه‌ی[1]، یا **قانون مدنی**[1]، نخستین قانون مدنی نوین فرانسه در ۱۸۰۴، که به فرمان ناپلئون I انتشار یافت. ژ. ژ. دو کامباسرس و یک هیئت چهارنفری، که در ۱۸۰۰ توسط ناپلئون مأمور تدوین این قانون شده بودند، در تهیه‌ی آن سهم عمده داشتند. با تغییرات و اصلاحاتی هنوز هم قانون مدنی کشور فرانسه است. از قانون‌نامه‌ی رومی اقتباس شده است که عموماً در اروپا ملاک عمل بود. ولی بنا بر نیازمندیهای فرانسه تغییراتی در آن دادند، که بعضی از آنها بر مبنای قوانین ژرمنی بود که در ل فرانسه رواج داشت. همانند کورپوس یوریس کیویلیس، این قانون‌نامه مشتمل بر تقسیماتی بود، احوال شخصیه (مثلاً ازدواج)، مالکیت (مثلاً حقوق ارتفاقی)، و انتقال مالکیت (مثلاً وصیت). این قانون‌نامه نه‌تنها در متصرفات ناپلئون ـل ایتالیا و فروبومان و بعضی از کشورهای آلمان ـمورد عمل بود، بلکه تأثیری شدید در اسپانیا (و در نتیجه در کشورهای امریکای لاتین) و همه‌ی کشورهای اروپا جز انگلستان کرده است. در فرانسه و جاهای دیگر، نمونه‌ای برای تهیه‌ی سایر قانون‌نامه‌ها از قبیل قانون اصول محاکمات و قانون جزا و قانون تجارت و غیره شد. علاوه بر قانون‌نامه‌ی مدنی، چهار قانون‌نامه‌ی دیگر نیز به فرمان ناپلئون انتشار یافت: قانون اصول محاکمات مدنی (۱۸۰۷) قانون تجارت (۱۸۰۸)، قانون اصول محاکمات جزائی (۱۸۱۱)، و قانون جزا (۱۸۱۱).

ناپلئون، موزه‌ی: ← لوور.

ناپلئونی، جنگهای[2] (napoleon-)، ۱۸۰۳–۱۵، نام جنگهائی که توسط ناپلئون I یا بر علیه او صورت گرفت؛ این جنگها پس از جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه (۱۷۹۲–۱۸۰۲) اتفاق افتاد.

ناپو[3] (nāpo)، رودی به طول ح ۸۸۵ کم که در ل اکوادور سرچشمه گرفته، در امتداد چ‌ش وارد پرو شده، به آمازون میپیوندد. ح ۶۴۰ کم آن قابل‌کشتیرانی است. اول‌بار در ۱۵۴۰ به وسیله‌ی ف. د اورلیانا پوییده شد؛ در ۱۶۳۸ دگربار تیبرا آن را پویید.

ناپولئون، برای اعلامی که به این صورت می‌شناسید به ناپلئون رجوع کنید.

ناپولی، شهر، ایتالیا، ← ناپل.

ناتا[4]، **جولیو** (julio nātta)، ۱۹۰۳–

شیمیدان ایتالیائی، استاد شیمی صنعتی مدرسه‌ی پولیتکنیک میلان و مدیر مؤسسه‌ی پژوهش شیمی. در ۱۹۶۳، برای کارهای اساسی در بسپارهای رشته‌ی اولفین (ئیدروکربورهای اشباع نشده که دارای فورمول کلی C_nH_{2n} هستند)، در بردن جایزه‌ی شیمی نوبل با ⇐ ک. تیگلر شریک بود. از ۱۹۵۲، با استفاده از کاتالیزگرهای خاصی که خود وی آنها را کشف کرده بود، تمام همت خود را به تولید بسپارهای عالی با ساختمان هندسی منظم مصروف داشت و ح ۱٬۰۰۰ بسپار از این گونه را به نام خود به ثبت رسانید. از نتایج کارهای او توانستند پلاستیکهائی بسازند که از پلاستیکهای پیش از آن مقاومت بیشتری دارد. در ۱۹۶۴ به عضویت آکادمی علوم برگزیده شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ناتال[5] (nātāl)، ایالت (۸۶٬۹۶۷ کم؛ در ۱۹۷۰ جه ۴٬۲۴۵٬۶۷۵)، ش جمهوری افریقای جنوبی (سابقاً ← اتحادیه‌ی افریقای‌جنوبی) کنار قهر، کرسی آن پیترمریتسبرگ و شهر عمده‌اش دوربن. از ل به موزامبیک و سوازیلند و از غ به کشور آزاد اورانژ و لسوتو محدود است. در نواحی ساحلی آن نیشکر و توتون به عمل میآید، و در اراضی مرتفع داخلی زغال استخراج میشود. گرچه واسکو دو گاما در ۱۴۹۷ آن را کشف کرد، اول‌بار بریتانیائیها آن را ماندگاه ساختند (۱۸۲۴). بوئرها در مهاجرت خود (← ترک، مهاجرت متشکل) در ۱۸۳۷ به ناتال رسیدند، و پس از مغلوب کردن زولوها، جمهوری ناتال را تأسیس کردند (۱۸۳۸). در ۱۸۴۳ بریتانیای کبیر ناتال را به متصرفات خود ضمیمه کرد، و آن در ۱۸۵۶ مستعمره‌ی فرمانگزار، و در ۱۸۹۷ زولولند جزء آن شد. در ۱۹۱۰ از ایالات اتحادیه‌ی افریقای جنوبی شد.

ناتال[5]، شهر و دریابندر (در ۱۹۷۰ جه ۲۶۴٬۵۶۷)، کرسی ایالت ریوگرانده دو نورته، ل‌ش برزیل؛ تأسیس ۱۵۹۹. در ۱۶۳۳–۵۴ در تصرف هلندیها بود. صنعت عمده‌ی آن پنبه‌ریسی، و خصوصاً تصفیه‌ی نمک است؛ ۹۵٪ نمک برزیل از این شهر فراهم میآید. صادرات عمده‌ی آن شکر، پنبه، و پوست است. در جه II، چون از نظر سوق الجیشی به فاصله‌ی ۳٬۰۰۰کیلومتری داکار قرار دارد، یک فرودگاه هوائی در آن تأسیس شد. ناتال دارای چند مؤسسه‌ی آموزش عالی است.

ناتان[6] (nātān) [عبری، = بخشنده]، پیغمبری در زمان داود و سلیمان. بر داود، از آن جهت که بتشبع را به زنی اختیار کرد، خرده گرفت. سپس به نصیحت وی سلطنت به سلیمان رسید (دوم سموئیل ۱۲.۱–۷؛ اول تواریخ ۲۹.۲۹؛ دوم تواریخ ۲۹.۹).

ناتریوم، نام لاتینی عنصر سودیوم.

ناتل (nātel) یا **ناتله** (nātela)، شهر قدیم در ناحیه‌ی مازندران، که به فاصله‌ی یک روز راه (۵ فرسخ)، در غ آمل، در دشتی نزدیک ساحل دریای مازندران قرار داشت. پیشتر جغرافیانویسان و مورخین مانند اصطخری، یاقوت، ابن اسفندیار، و دیگران از آن نام برده‌اند، و این خود میتواند دلیلی بر اهمیت و قدمت تاریخی آن باشد. اکنون در محل این شهر ده کوچکی به نام **ناتل** (جه ۴۲ سث ۱۳۴۵ هش)، در دهستان ناتل‌کنار، شهرستان نور، ۹کیلومتری ج سولده، وجود دارد.

ناتل‌رستاق (nātel-rostāq)، دهستان (جه ۸٬۰۲۲ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۰ آبادی. رودهای محلی و چشمه مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، برنج، کنف، و توتون است.

ناتل‌کنار (nātel.kenār)، دهستان (جه ۸٬۴۲۴ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۰ آبادی. رود ناتل مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، برنج، نیشکر، و کنف است.

ناتله، شهر قدیم، مازندران، ← ناتل.

ناتو: ← آتلانتیک شمالی، پیمان.

ناتورالیستها، در فلسفه، ← طبیعیون؛ ناتورالیسم.

ناتورالیسم[7] (nāturālism) یا **مذهب اصالت طبیعت**. ۱– در ادبیات، در معنی ابتدائی خود، به تقلید محض از طبیعت اطلاق میشود، که نوعی ناتورالیسم بدوی و کلاسیک است، و پایه آن را دنباله‌ی رئالیسم شمرد. اما در معنی جدید، و به عنوان مکتب ادبی، مفهوم محدودتری دارد، و به مکتبی اطلاق میشود که ا. زولا و دیگر ناتورالیستها در فرانسه بنیاد نهادند. زولا تحت تأثیر ا. کنت و ا. آ. تن، و مخصوصاً با توجه به مدخل طب تجربی از کلود برنار، کتابی به عنوان رمان تجربی (۱۸۸۰) نوشت و اصول عقاید این مکتب را تشریح کرد، و گفت که هنر و ادبیات نیز باید با قوانین علمی تطبیق کند و تابع جبر علمی باشد. سجایای اخلاقی افراد و اجتماع مربوط به شخص خود آنها نیست، بلکه تحت تأثیر وضع جسمی، زیستشناختی، وراثت، و محیط آنهاست. بنا بر این، رمان باید چنان نوشته شود، و کارها و اشخاص داستان طوری باشد که حوادث داستان نتیجه‌ی جبری پدیده‌های پیشین باشد. نکات دیگری که در شیوه‌ی ناتورالیسم مشاهده میشود، یکی توجه به جزئیات و توصیف دقیق آنها در داستان است، و دیگری مکالمه‌ی اشخاص داستان به زبان محاوره. زولا خود با نوشتن رمان نرز داکن (← زولا، امیل)، و دوره‌ی **۲۰ جلدی له روگون‌ماگار** این اصول را به کار بست. این مکتب از فرانسه به دیگر کشورها راه یافت. ۲– در هنر، تقلید دقیق از طبیعت است که مقابل رئالیسم و سمبولیسم قرار دارد. در هنر تئاتر ناتورالیسم چندان موفقیتی به دست نیاورد، و، گرچه زولا، دوده، موپاسان، و گونکور استعداد خود را در این زمینه آزمایش کردند، نیم‌موفقیتی را که در رمانتویسی کسب کرده بودند، به دست نیاوردند، و تنها نمایشنامه‌ی لاشورها (۱۸۸۲)، اثر ه. بک، بود که سبب شد در تاریخ ادبیات نامی از تئاتر ناتورالیسم برده

(۱)Code Napoléon; Code Civil (۲)Napoleonic Wars (۳)Napo (۴)Natta (۵)Natal (۶)Nathan (۷)naturalism

شود. نشانه‌ی بارز نمایشهای ناتورالیستی توجه و اهمیت دادن بسیار به دکور و لباس بود، تا جزئیاتی که در زمان در مورد هر چیز شرح داده میشد، با لباس و دکور نشان داده شود. تنها اثری که کوشش ناموفق ناتورالیست در تئاتر داشت آزادی عمل فراوان برای نمایشنامه‌نویسان آینده، مانند نمایشنامه‌های سارتر، کامو، و ⇐ مارسل امه است که امروز در تئاترهای بزرگ اجرا میشود (نیز ← دکادانها). ۳- در فلسفه، ← طبیعیون.

ناتورپ، پاول گرهارد، فیلسوف آلمانی، ← نوکانتی، فلسفه‌ی.

ناتینگم[1] (nātingəm)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۹۹٬۷۵۸)، ولایت ناتینگم‌شر، انگلستان مرکزی، بر رود ترنت. مرکز راه آهن و حمل و نقل آبی درونبومی است. کارخانه‌های بند کفش‌سازی، پارچه‌های کشباف، پنبه، و ابریشم اول‌بار در آن تأسیس شد. سپس صنعت نساجی در آنجا رونق یافت؛ از فراورده‌های عمده‌ی آن زغال، سیگار، مواد داروئی، دوچرخه، اسبابهای الکترونی، و آهن است. در قرن ۱۲م قسمت عمده‌ی شهر بر اثر آتشسوزی سوخت. در ۱۶۴۲ پرچم چارلز I در آنجا برافراشته شد، که آغاز جنگ داخلی را به دنبال داشت. دارای کلیسای جامع و دانشگاه است. زادگاه رابین هود را در این شهر میدانند.

ناتینگم، (اولین) ارل آو: ← هاواره، چارلز.

ناتینگم‌شر[2] (nātingəmšər)، یا **ناتینگم، ولایت** [← کاونتی] (۲٬۱۸۳ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۹۷۴٬۶۴۰)، انگلستان مرکزی. قسمت اعظم آن پست و بلند است، و در تخ ارتفاع آن به ۱۸۰ متر میرسد. جنگل شروود، وابسته به داستانهای رابین هود، در تخ آن است. سابقاً جزء مملکت مرشا بود. محصولاتش لبنیات و غلات است. در طول سرحد غربی معادن زغال دارد. مصنوعاتش پارچه، دوچرخه، و موتور است. مرکزش شهر ناتینگم است. در ۱۹۷۴ ناتینگم‌شر تجدید سازمان یافت، و بخشی از آن ضمیمه‌ی ولایت یورکشر جنوبی شد.

ناتیه[3] **ژان مارک** (jān mārk nātie)، ۱۶۸۵–۱۷۶۶، نقاش و رسام فرانسوی، مت پاریس. پدرش، مارک ناتیه، نقاش و مادرش مینیاتوریست بود. کارهای اولیه‌ی او شامل نقاشیهای تاریخی و اساطیری، و همچنین صورتهائی از پطر کبیر و کاترین I روسیه است. از ۱۷۳۷ مرتباً آثار پورتره‌ای خود را در سالونها به معرض نمایش گذاشت و از حمایت خاندان اورلئان و دربار سلطنتی برخوردار بود. ناتیه غالباً مدلهای خود را در هیئت شخصیتهای اساطیری نقاشی میکرد و، برای جلوه دادن زیبائی و شکوه، شخصیت را فدا میکرد. از ناتیه آثار بسیاری در موزه‌های اروپا موجود است. پورتره‌ی بانوئی همچون دیانا (۱۷۵۶؛ موزه‌ی مترپلیتن) و نبرد پولتاوا نمونه‌هائی از آثار او است.

ناجد[4] (nājed) [عربی، = شجاع]، در نجوم، نام ستاره‌ی گاما از صورت فلکی جبار با قدر ظاهری ۱٫۷۰. نیز ← صورت فلکی، ص ۱۵۸۹، جدول II.

ناحوم[5] (nāhum) [عبری، = تسلی دهنده]، یکی از انبیای کوچک بنی‌اسرائیل (← عهد قدیم، جدول I). در کتاب ناحوم نبی، یکی از کتاب‌های عهد قدیم، سقوط (۶۱۲ ق‌م) شهر نینوا پیشگوئی شده‌است.

ناحیه‌ی اقلیمی[6]، هر یک از پهنه‌های عمده‌ای که زمین را برحسب اقلیمهای مختلف به آنها تقسیم کرده‌اند. نیز ← اقلیم.

ناختیگال[7]، **گوستاو** (gustāv nāxtigāl)، ۱۸۳۴–۸۵، پوینده‌ی آلمانی در افریقا. در ۱۸۶۹ از طرف پادشاه پروس به سفارت نزد سلطان بورنو (bornu؛ سلطان‌نشین مسلمان سابق، لش نیجریه) رفت. از صحرای مرکزی دیدن کرد، و در ۱۸۷۴ به خرطوم رسید. در ۱۸۸۴ تسوگولند و کامرون را ضمیمه‌ی متصرفات افریقائی آلمان کرد. مؤلف صحرا و سودان (۱۸۷۹–۸۱) است.

ناخرا[8] (nāxerā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۵٬۰۳۴)، ایالت لوگرونیو (⇐ لوگرونیو، شهر)، لغ اسپانیا، در کاستیل جدید. محتملاً از زمان رومیان سابقه دارد و پایتخت قرون وسطائی ناوار بوده است. در اینجا، به سال ۱۳۶۷، پدروی ستمگر و ادوارد امیر سیاه، هانری (کنت تراستامارا، بعداً هانری II کاستیل)، و دوگکلن را شکست دادند.

ناخودآگاه: ← لاعن شعور.

ناداب[9] [عبری، = آزاد]. ۱- پسر هارون، کاهنی که چون "آتش بیگانه" به خدا تقدیم کرده بود، خدا او را همراه با ابیهو کشت؛ نوع واقعی گناه معلوم نیست (خروج ۶.۲۳، ۲۴، ۲۸؛ لاویان ۱۰؛ اعداد ۱.۳–۴؛ ۶۱.۲۶؛ اول تواریخ ۳.۶، ۲۴. ۱–۲). ۲- ف ح ۹۰۹ ق‌م، شاه (ح ۹۱۰–۹۰۹ ق‌م) اسرائیل، جانشین یربعام I، به دست بعشا کشته شد (اول پادشاهان ۱۵.۲۵–۳۱).

نادار[10] (nādār)، نام مستعار **گاسپار فلیکس تورناشون**[11] (gāspār feliks turnāšon)، ۱۸۲۰–۱۹۱۰، عکاس و نقاش و رسام و نویسنده‌ی فرانسوی، مت پاریس. مقاله و داستان مینوشت، و در ۱۸۴۹ مجله‌ی کومیک را تأسیس کرد؛ کارگاه عکاسی باز کرد و در ۱۸۵۴ تصاویر مشاهیر معاصر را زیر عنوان پانتئون نادار انتشار میداد. به نخستین عکسبرداری هوائی، که به وسیله‌ی بالون انجام یافت، تحقق بخشید (۱۸۵۸)، و پیشنهاد کرد که از این گونه عکسهای نقشه‌کشی برای ترسیم عوارض جغرافیائی استفاده شود. در ۱۸۶۳ بالون غول، به حجم ۶٬۰۰۰ ممک، راساخت و با آن عکس هوائی برداشت. از تألیفاتش **کتابهای بالونها در ۱۸۷۰ (۱۸۷۱) و هنگامی که عکاس بودم (1900)** است. کاریکاتورهایش معروفیت بسیار دارد.

نادرآباد، ده، کرمانشاهان، ← چمچمال.

نادرتپه: ← قوچان، شهر.

نادر شاه (nāder šāh)، ۲۸ محرم 1100–11 جمادی الثانی 1160 هق، شاه (۲۴ شوال ۱۱۴۸ –۱۱ جمادی الثانی ۱۱۶۰ هق) و سردار معروف ایرانی، فاتح دهلی، و مؤسس سلسله‌ی افشاریه، پسر امامقلی از طایفه‌ی افشار؛ مت دستجرد دره‌گز. نامش نذرقلی (nazer.qoli) یا نادر قلی بود، و در کودکی پدر خود را از دست داد، و با مادر زندگی محقری داشت. در ۱۸ سالگی با مادرش به اسارت ترکمانان افتاد، و بعد از وفات مادر، از نزد آنان گریخت، و در ابیورد به خدمت بابا علی بیگ در آمد، و ریاست سواران او را یافت. پس از آن دو دختر اورا، یکی پس از مرگ دیگری، به زنی گرفت، و بعد از مرگ (۱۱۳۶ هق) بابا علی بیگ، نادر بر ابیورد و سپس بر کلات مسلط شد. بعد از آن نشابور را گرفت، و به خدمت شاه طهماسب II صفوی پیوست، و بعد از قتل رقیب خود فتحعلی خان قاجار مشهد را، که از آن پس مرکز خود قرار داد، از ملک محمود سیستانی گرفت (۱۱۳۹ هق) و او را کشت، شاه طهماسب وی را لقب طهماسب قلی‌خان داد.

طهماسب قلی‌خان نخست ازبکان را از خراسان و روسها را از گیلان دفع کرد، و هرات را بعد از فتح مجدد به اللهیار خان ابدالی وا گذاشت. پس از آن، به دفع اشرف افغان پرداخت، و او را در مهمان‌دوست دامغان (۶ ربیع الاول ۱۱۴۲)، و خوار تهران، و مورچه‌خورت اصفهان (۲۵ ربیع الثانی ۱۱۴۲ هق) مغلوب کرده اصفهان را گرفت، و شاه طهماسب II صفوی را به قصر سلطنتی اصفهان وارد کرد، و خود در حدود زرقان فارس اشرف افغان را دگربار شکست داده (جمادی الثانی ۱۱۴۲ هق) او را بکلی متواری ساخت، و بدین گونه، افغانها را، بعد از تقریباً ۷ سال اقامت در ایران، بکلی از ایران خارج کرد. پس از آن، از فارس به کهگیلویه و شوشتر و دزفول و بروجرد و همدان رفت، و بعد از تنبیه بختیاریها و درجزینیها، به جانب آذربایجان رفت (محرم ۱۱۴۳ هق). شاه طهماسب II او را بنواخت، و خواهر خود رابدو تزویج کرد. پس از آن، عثمانیها از آذربایجان به قفقاز عقب نشستند. اما نادر، برای دفع فتنه‌ی اللهیار خان ابدالی، به خراسان شتافت، وهرات را گرفت (۱۱۴۲ هق). در هنگام اقامت نادر در خراسان، شاه طهماسب II صفوی، که بی اطلاع نادر با عثمانیها به جنگ پرداخت، از آنها در همدان شکست خورد، و قفقاز و داغستان را ناچار به آنها وا گذاشت. نادر، چون این بشنید، از خراسان به اصفهان آمد، و در مجلسی نالایقی شاه طهماسب را به سران لشکر ثابت کرد، و او را از سلطنت عزل نموده به مشهد فرستاد، وطفل چندماهه‌ی او عباس میرزا را، به نام شاه عباس III صفوی، به سلطنت نشاند (۱۴ ربیع الاول ۱۱۴۵ هق). بعد از آن، به محاصره‌ی بغداد پرداخت، و پس از چندی، در حدود کرکوک از توپال عثمان، سردار عثمانی، شکست خورده به همدان عقب نشست (صفر ۱۱۴۶ هق). اما اندکی بعد، در جمادی الاول همان سال، توپال عثمان را مغلوب و مقتول کرده با والی بغداد عهدی بست، و سپس به دفع شورش محمد خان بلوچ، والی فارس، از طریق خوزستان بدانجا رفت، و آن شورش را فرو نشاند. سال بعد، عبدالله پاشا، سردار عثمانی، را در حوالی ایروان مغلوب کرد،

(1)Nottingham (2)Nottinghamshire (3)Nattier (4) Bellatrix (5)Nahum (6)climatic region (7)Nachtigal (8)Nájera (9)Nadab (10)Nadar (11)Tournachon

و بعد از فتح (۱۱۴۷ هق) ایروان و تفلیس و تنبیه (جمادی الاولی ۱۱۴۸ هق) شورشگران داغستان، لشکر خود را برای رفع خستگی به دشت مغان برد، و در آنجا، پس از اجرای "نمایشی" به نام استعفا، با نام و عنوان نادرشاه به سلطنت نشست (۲۴ شوال ۱۱۴۸ هق).

سال بعد به سوی قندهار رفته آن را محاصره و فتح کرد (ذو القعده‌ی ۱۱۵۰ هق)، و پس از فتح غزنین (صفر ۱۱۵۱ هق)، کابل (ربیع الاول ۱۱۵۱ هق)، و جلال‌آباد (در جمادی الثانی ۱۱۵۱ هق)، پسرش رضا قلی میرزا را نایب‌السلطنه کرد، و خود از راه تنگه‌ی خیبر به جانب هند رفت، و پس از فتح لاهور و بلاد دیگر که بر سر راه بود، در دشت کرنال، واقع در ۲۰ فرسنگی دهلی، محمد شاه روشن اختر، پادشاه مغول هند، را مغلوب کرد (ذو القعده‌ی ۱۱۵۱ هق)، و به دهلی وارد شد (ذو الحجه‌ی ۱۱۵۱ هق)، و بعد از دفع شورش خطرناک دهلی، و چند ساعت قتل عام آنجا، که بیش از ۱۰۰٬۰۰۰ تن در آنجا کشته شدند، در پایان ۵۸ روز اقامت در دهلی، سلطنت آنجا را به محمد شاه گورکانی وا گذاشت، و با غنائم و هدایای بسیار، که هنوی آن را ـ ۸۷٬۵۰۰٬۰۰۰ لیره تخمین میزند، از راه سند به قندهار و هرات بازگشت، و پس از چند روز استراحت، به جانب ماوراء النهر رفت (۱۱۵۲ هق).

در بخارا، ابوالفیض خان ازبک، پادشاه ترکستان، را که از در طاعت درآمد بنواخت، اما در خوارزم، ایلباژخان، حاکم آنجا، را که هنگام توقف نادر در هند به سرخس و ابیورد تاخته و حتی سفرای نادر را کشته بود، مقهور و مقتول کرد (۱۱۵۳ هق)، و از آنجا به کلات و سپس به مشهد آمد، و پس از دو ماه توقف در مشهد، از راه مازندران، جهت انتقام خون برادرش ابراهیم خان ظهیرالدوله، عازم داغستان شد. اما در حدود سوادکوه مورد سوء قصد واقع شد (۲۸ صفر ۱۱۵۴ هق)، وچندی بعد در حق پسرش رضا قلی میرزای افشار بدگمان شده او را کورکرد. درین میان، جان التن (← خزر، دریای) را مأمور ساختن کشتی در دریای خزر کرد، و او را جمال بک لقب داد (اواخر ۱۱۵۵ هق). اما در داغستان، به سبب صعوبت راهها و برف و سرما و مقاومت شورشیان، با وجود یک سال و نیم محاربات، چندان توفیقی نیافت. و از قفقاز به بین النهرین آمد، و کرکوک و اربیل و موصل را یک‌چند محاصره کرد، وعاقبت به صلح بازگشت (۱۱۵۶ هق)، و در مراجعت، نزدیک ایروان، لشکر عثمانی را مغلوب و منهزم کرد (۱۱۵۹ هق)، و سال بعد با عثمانیها ترتیب صلح داد، و تکلیف مرزها و مبادله‌ی اسرا معلوم شد.

بیماری سخت استسقا که از لشکرکشی داغستان برای نادر پدید آمد، و تغییر احوالی که به سبب بدگمانی نسبت به فرزند خود و نومیدی از ترقیات در او حاصل شد، نادر را در اواخر عمر بسیار خشمگین و ناراضی و سفاک و ظالم کرد، و طغیانهائی که در فارس و داغستان و سیستان پدید آمد بر این بدبینی و بدگمانی او افزود، و بنای ظلم و تعدی بر رعیت گذاشت، و مخصوصاً در مصادره‌ی اموال مردم و مطالبه و اخذ مالیاتهای گزاف افراط کرد، و آخر، از ترس جان، در صدد بر آمد که، با یاری ازبک و افغان، امرای قزلباش را نابود کند. اما آنها، که از این امر اطلاع یافتند، در شبی که فردای آن نادر مصمم به قتل ایشان بود، در فتح‌آباد قوچان او را هلاک کردند (۱۱ جمادی الثانیه‌ی ۱۱۶۰ هق)، و سرش را نزد برادرزاده‌اش (← عادلشاه افشار) که در هرات بود فرستادند.

نادر به شجاعت و جلادت و تدبیر موصوف بود. در آخر عمر، خست و طمع، که او را به ظلم و سفاکی وا داشت، تاحدی او را منفور کرد. اصراری که در ترک مذهب تشیع و منع عزاداری شیعه داشت، و آن را در صحرای مغان از شرایط قبول سلطنت قرار داده و بعداً نیز با دلبستگی دنبال میکرد، نیز موجب سلب محبوبیت و اعتبار او در بین عامه شد.

نادر قلی افشار: ← نادر شاه.

نادر میرزای افشار، فت ۱۲۱۸ هق، از شاهزادگان افشار؛ دومین پسر شاهرخ افشار و برادر نصرالله میرزای افشار. وی در مرتبه‌ی سوم استیلای احمد شاه درانی بر خراسان، به اتفاق برادر، رشادتها کرد. در ۱۱۸۴ هق که احمد شاه خراسان را فرو گذاشت، و نصرالله میرزا به سبب ضعف شاهرخ بر ملک پدر استیلا یافت و موجب آزار و هراس پدر شد، نادر میرزا از جانب پدر ولیعهد شد، اما نصرالله میرزا این ولیعهدی را نپذیرفت، و او را مغلوب و به طبس متواری کرد. مقارن ۱۱۸۸ هق، که نصرالله از تسخیر مشهد مأیوس شد و نزد کریم خان رفت، وی در مشهد دستیار پدرش شاهرخ بود، و زمام کارها را به دست گرفت. یک بار نیز حاکم طبس بر او شورید، و او را سپس با تهدید تیمور شاه درانی آزاد کرد، و تیمور او را به هرات برد، و مدتی در آنجا نگاه داشت. پس از آن نصرالله میرزا بر مشهد دست یافت؛ نادر میرزا که به دفع او آمده بود فراری شد و به طوس رفت. تا ۱۱۹۸ هق نصرالله میرزا زمام امور سلطنت شاهرخ را در دست داشت، و پس از او نادر میرزا به مشهد آمده کار سلطنت را تا ۱۲۱۰ هق در دست گرفت.

وی در هنگام استیلای آقا محمد خان بر مشهد، به هرات پناه برد، و چندسالی پس از مرگ شاهرخ افشار و مراجعت آقا محمد خان از خراسان، وی به مشهد باز آمد، و به جای پدر به تخت سلطنت نشست، تا آنکه در ۱۲۱۸ هق فتحعلی شاه قاجار محمد حسین خان سردار خود را به دفع او فرستاد، و او متحصن شد، و مقاومت طولانی کرد و مردم به ستوه آمدند. عاقبت در ۱۱ رمضان ۱۲۱۸ هق، لشکر فتحعلی شاه مشهد را بعد از مدتی محاصره، به کومک و هدایت مردم شهر تصرف کردند، و نادر میرزا دستگیر شد. در اواخر ذو القعده‌ی ۱۲۱۸ هق نادر میرزا را به تهران بردند، و در آنجا به فرمان فتحعلی شاه به قتل رسید.

نادره بانو (nādere bānu)، از زنان هنرمند نقاش نیمه‌ی اول قرن ۱۱م هق، و از شاگردان ← آقا رضائی. بیشتر در هندوستان بوده است. از او در مرقع گلشن اثر بسیار نفیسی وجود دارد.

نادری، میل: ← میل، نام بعضی منارها.

نادور: ← کاخنشین.

نادی سومبات، شهر، چکوسلواکی: ← ترناوا.

نادیلسو (nādillu)، ده (جمع ۱٬۱۲۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۴ کیلومتری ج دهخوارقان. محصولاتش غلات، حبوبات، کشمش، و بادام است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش تحت عنوان نارلو (nārlu) آمده است.

نادی‌واراد، رومانی: ← اورادیا.

نادر: ← کعبه، قسمت I.

نارا[1] (nārā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۲۰۸٬۲۵۷)، ج هونشو، ژاپن. یکی از مراکز فرهنگی و مذهبی باستانی که در ۷۰۶، با فرمان امپراطوری، تأسیس شد. در ۷۱۰–۸۴ نخستین پایتخت ثابت ژاپن بود. معبد معروف آن دارای تصویر عظیمی (به بلندی ۱۶٫۳ متر) از بودا است، که گویند یکی از عظیمترین تصویرهای مفرغی جهان است. پارک نارا، بزرگترین پارک شهری در ژاپن، دارای موزه‌ی سلطنتی و آثاری نفیس از دوره‌ی پایتختی نارا است. در نزدیکی شهر معبد بودائی هوریو-جی (horyu-ji)، قدیمترین معبد در ژاپن و آرامگاه جیمو[2] (jimmu؛ اولین امپراطور ژاپن)، قرار دارد.

نارایَنگنج[3] (nārāyanganj)، شهر (در ۱۹۶۹ جمع تخمیناً ۳۲۶٬۵۰۰)، ش ⇐ بنگلادش مرکزی، رودبندر داکا و از پرکارترین مراکز بازرگانی بنگلادش، بالاخص برای ژوت، است؛ مرکز واردات از، و صادرات به، کلکته نیز میباشد. نارایَنگنج و داکا متفقاً ناحیه‌ی صنعتی عمده‌ی بنگلادش را تشکیل میدهند. در نزدیکی آن بقعه‌ی معروف "قدم رسول" واقع است.

ناربو مارتیوس: ← ناربون.

ناربون[4] (nārbon)، عربی **اربونه** (arbuna)، شهر (در ۱۹۶۸ جمع ۴۰٬۰۳۵)، ولایت اود، ج فرانسه، در لانگدوک؛ نزدیک مدیترانه. به نام **ناربو مارتیوس** (nārbo mārtius) اولین مستعمره‌ی رومی بود که در گل ترانسالپین تأسیس (۱۱۸ قم)، و پایتخت ناربونسیس شد. در ۴۱۳ ویزیگوتها آن را اشغال کردند؛ در ۷۱۹ به‌دست عربها افتاد، و در ۷۵۹ فرانکها آن را متصرف شدند، و مقر ریکنتهای ناربون شد. از قرن ۴م تا ۱۸۵۱ مقر اسقف اعظم بود، و در ۱۵۰۷ به دربار فرانسه منضم شد. بندر آن موجب رونق شهر شد، که مدتها حکومتی مستقل و دستگاه قضائی خاصی برای خود داشت. ناربون از مراکز مهم یهودیان در قرون وسطی بود؛ اخراج یهودیان (در اواخر قرن ۱۳ م) و تلفات مرگ سیاه لطمه‌ی شدیدی به رونق شهر وارد کرد. کلیسای جامع باشکوه، و کاخ مقر اسقف اعظم (قرن ۱۳م)، که اکنون عمارت شهرداری است، از بناهای جالب‌توجه آن است.

ناربونسیس، ایالت رومی، ← لانگدوک.

نارستگاری، نهضت یا ایردانتیسم[5] (irredān-tism؛ از فر) اصطلاحی که اول‌بار در نهضت

(۱)Nara (۲)Jimmu (۳)Narayanganj; Narayungunj (۴)Narbonne (۵)irredentism

وحدت ایتالیا، که هدفش باز گرداندن ایتالیا ایردِنْتا [ایتالیائی، = ایتالیای نارستگار] به ایتالیا بود، به کار رفت. ملیون ایتالیا میخواستند ایتالیا ایردنتا، یعنی سرزمینهائی را که جمع کثیری از سکنه‌ی آنها ایتالیائی بودند، و پس از ۱۸۶۶ در دست اتریش مانده بود (مانند ترانت، تریست، و بخشی از دالماسی)، به ایتالیا ملحق سازند. سبب عمده‌ی وارد شدن ایتالیا در جج I همین نهضت بود. بعدها این اصطلاح در موارد مشابه نیز به کار رفت (مثلاً در کوشش آلمان برای باز گرفتن آلزاس-لورن و اتریش، و در ادعای لیتوانی بر ویلنا).

نارسس[1] (nārses)، ح ۴۷۸– ح ۵۷۳، سردار رومی و از خواجه‌سرایان قصر امپراطوری بیزانس. شورش (۵۳۲) نیکا را با رشوه دادن به ارتدوکسها و باز گرداندن آنان به وفاداری نسبت به یوستی‌نیانوس I فرو نشاند. در ۵۳۸ او را به ایتالیا فرستادند تا با بلیزاریوس همکاری کند؛ اختلاف آن دو نبرد را به تأخیر انداخت و نارسس فرا خوانده شد. بعد از فرا خواندن بلیزاریوس، نارسس به ایتالیا بازگشت و پیروزی را تمام کرد و توتیلا را شکست داد (۵۵۲). سپاهی از فرانکها و آلمانی را در کاپوا منهزم کرد. به نیابت سلطنت امپراطور بیزانس در ایتالیا منصوب شد، ولی نتوانست مورد محبت مردم واقع شود و به روم شرقی فرا خوانده شد.

نارسیس (nārsis)، ← نارکیسوس.

نارف[2] (nāref)، رودی به طول ح ۴۴۰ کم، که در روسیه‌ی سفید جاری شده نزدیک ورشو به رود ویستول میریزد. قسمتی از آن قابل کشتیرانی است. به وسیله‌ی کانال به رودهای نیمان، پریپت، و پرگل[3] (pregel) مرتبط است. در جج II نبردهای عمده‌ای در کناره‌های آن صورت گرفت.

نارکوآنالیز[4] (nārko.ānāliz؛ فنس)، طریقه‌ی جستجو و تفحص در ضمیر ناخودآگاه به وسیله‌ی تزریق سروم راستگوئی. برای این کار ماده‌ی مخدّر خاصی را، که دفع آن بسرعت صورت می‌گیرد (پِنْتُو بارْبیتال یا آموباربیتال)، در داخل ورید تزریق میکنند. درجه‌ی تخدیر شعور در بیمار در نزد پزشکان روانی مختلف متغیر است. بعضی تنها به این اندازه قناعت میکنند که صدای بیمار محو شود و اعداد را نتواند بسرعت بشمارد و قوای عقلی او کندی پیدا کند و متمایل به خواب شود، و بعضی دیگر تزریق را تا زمانی که خواب حاصل شود ادامه میدهند. از نارکوآنالیز، با سؤال کردن از شخصی که مورد تزریق قرار گرفته، اطلاعات مهمی به دست میآید که برای تشخیص بیماریهای روانی و مداوا بسیار مؤثر است؛ و این کار یا به وسیله‌ی از بین بردن علاماتی است که در حالت هشیاری و بیداری وجود دارد (فلج، انقباض عضلات، سلب قدرت تکلم، فراموشی، و غیره)، که آن مخصوصاً برای باز شناختن کسانی که خود را به حالت غش و هیستری میزنند بسیار سودمند است، یا از طریق آزاد و آشکار کردن بعضی از تمایلات عاطفی نهفته در ضمیر ناخودآگاه بیمار صورت میگیرد، و روانپزشک از روی آن می‌فهمد که انگیزه‌ی وضع روانی و عصبی بیمار چه چیزها است و چه مسائلی ضمیر ناخودآگاه او را مشغول داشته و او را آزار میدهد. سودمندیِ درمانی نارکوآنالیز، از آن جهت که دیدگاه تازه‌ای در سازوکار ممکن نابسامانیهای مشاهده‌شده فراهم میآورد، غیر قابل انکار است. از این راه روانپزشک میکوشد تا بیمار را از شر یادگارهای ذهنی، که بر ضمیر ناخودآگاه او سنگینی میکند، برهاند و ناراحتیهای روانی او را از میان ببرد. به همین ترتیب، پزشک همه‌ی یادگارهای گذشته را که با پرسش از بیمار جمع‌آوری میکند در کنار یکدیگر میگذارد و بیمار خود را در باره‌ی ارتباطی که این یادگارها با مسائل فعلی زندگی او دارد روشن و آگاه می‌سازد. استعمال نارکوآنالیز در مسائل حقوقی، و اینکه آیا میتوان از این راه برای کشف جرم و جنایت استفاده کرد، مورد بحث است و بیشتر کسانی که حق بحث در این گونه مسائل دارند با آن مخالفند. استفاده‌ی از نارکوآنالیز در این قبیل امور در جج II توسط آلمانها آغاز شد، که بدین وسیله اسرای جنگی و جاسوسان، یا کسانی را که مظنون به جاسوسی بودند، مورد پرسش قرار میدادند تا به اسرار دشمن پی ببرند.

نارکیسوس[5] (nārkissos)، در اساطیر یونان، جوان زیبائی که عشق را به او راهی نبود. حتی اخو را از خود براند. آفرودیته به عنوان تنبیه او را عاشق تصویر خودش که در چشمه‌ای افتاده بود کرد؛ در یأس از وصل به معشوق مرد. در محل مرگ او گلی روئید که به گل نرگس [فنس نارسیس] نامیده شد. در شکل تابلوئی از اخو و نارکیسوس (موزه‌ی لوور) دیده میشود.



نارکیسوس

نارگیل[6] (nārgil)، میوه‌ی نخل نارگیل (*Cocos nucifera*) که در نواحی استوائی پراکنده است. درختان بزرگ آن سالیانه از ۷۵ تا ۲۰۰ جوز میدهند. جوز نارگیل در یک پوشش سخت لیفی قرار گرفته، و بیرون آن خرمائی و درونش گوشت سفید دارد؛ در میان جوز شیر سفید خوراکی است. خلال پوست جوز در شیرینی‌سازی به کار میرود، ولی روغن موسوم به کوپرا (koprā) که از آن میگیرند اهمیت تجارتی جهانی دارد. از غنچه‌های گل آن مایع شیرینی گرفته میشود که برای ساختن عرق به کار میرود. از رشته‌های خارجی جوز پوشال و طناب و غیره میسازند.

نارگیله، وسیله‌ای برای دود کشیدن، ← قلیان.

نارلو، ده، تبریز، ← نادیلو، ده.

نارمک (nārmak)، کوی مسکونی، ل‌ش تهران، که به صورت شهرکی مجهز به وسایل زندگی و ساختمانهای مدرن در آمده است. طبق برآورد مرکز آمار ایران از سرشماری ۱۳۴۵ هش جمعیت آن ح ۹۰٬۷۲۴ نفر است. سابقاً از دهات شمیرانات محسوب میشد که در ۹کیلومتری جش تجریش قرار داشت و جمعیت آن ح 100 نفر بود.

نارنج: ← پرتقال.

نارنج باغ، نام دیگر شهر نکا، مازندران.

نارنجستان (nārenjestān)، حیاط مخصوص برای نگاهداری درختان مرکبات در کاخها و منازل قدیم ایران. بالاخص، اسم بیرونی بزرگ قوام‌الملک در شیراز است، که از آثار معماری ممتاز قرن ۱۳م هق است، و آن را دیوانخانه نیز خوانده‌اند.

نارنج سه‌برگه[7] (nārenje se.barge)، (*Poncirus trifoliata*)، درخت کوچک خاردار زینتی چینی، با گلهای سفید. میوه‌های معطرش شبیه به نارنج است. پیوند پرتقال به آن میزنند تا دوام پرتقال زیاد شود.

نارنج قلعه، نائین، ← نائین.

نارنگی (nārengi)، (*Citrus deliciosus*)، از اقسام مرکبات. از دورگه شدن آن با لیمو بکرائی به دست میآید.

ناروا[8] (nārvā)، رودی به طول ح ۸۰ کم، ل‌ش استونی، مرز جشسر و جمشسر. از ← دریاچه‌ی پیپوس سرچشمه گرفته، از ل شهر ناروا گذشته، به خلیج فنلاند میریزد. تا شهر ناروا قابل کشتیرانی است، ولی درست بالای شهر ح ۶ متر سقوط میکند که مایه‌ی فراهم ساختن نیروئی معادل ۶۰٬۰۰۰–۸۰٬۰۰۰ کیلووات است.

ناروا[8] (nārvā)، شهر (در ۱۹۶۹ جـ تخمیناً ۵۳٬۰۰۰)، ل‌ش استونی بر کرانه‌ی چپ رود ناروا و بر مرز جمشسر. مرکز نساجی است، و کارخانه‌های ماشینسازی و چوببری نیز دارد. در ۱۲۲۳ توسط نورمانها تأسیس شد؛ در ۱۳۴۶ به تصرف ← شهسواران لیوونیائی درآمد وعضوی از ← اتحادیه‌ی هانسائی شد، در ۱۴۹۲، ایوان کبیر روسیه دژ ایوانگورود (ivāngorod) را بر ساحل راست ناروا، رو به روی دژ هرمان شهسواران بنا کرد. پس از انحلال (۱۵۶۱) دستگاه شهسواران، نخست به تصرف روسها و سپس (۱۵۸۱) سوئدیها درآمد؛ ولی پیوسته مورد اختلاف میان این دو بود. در ۱۷۰۰ کارل XII سوئد با نیروی

(۱)Narses (۲)Narew (۳)Pregel (۴)narco-analyse (۵)Narcissus (۶)coconut (۷)trifoliate orange (۸)Narva-

نظامی ضعیفتری به پطر I روسیه در نارووا شکست سختی رساند، ولی پطر در ۱۷۰۴ ناروا راگرفت و این شهر تا ۱۹۱۹ در تصرف روسیه بود، و از آن پس جزو کشور نوتأسیس مستقل استونی شد. در ۱۹۴۵ سراسر استونی ضمیمه‌ی جمشس شد. دو دژ و کلیسای جامعی از قرن ۱۴م و تالار شهرداری قرن ۱۷م از آثار دیدنی این شهر است.

ناروائث[1]**، پانفیلو د** (pānfilo de nārvāeţ)، ح ۱۴۷۰–۱۵۲۸، کشورگشای اسپانیائی. در فتح (۱۵۱۱) کوبا ابراز لیاقت کرد، و سپس ولاسکوئز او را برای دستگیر کردن ا. کورتز، که زیر بار ولاسکوئز نمیرفت، فرستاد (۱۵۲۰)، ولی از کورتز شکست خورد و اسیر شد و تا ۱۵۲۱ زندانی بود. پس از اینکه آزاد شد به اسپانیا رفت، و در ۱۵۲۶ مأمور فتح فلوریدا شد. در ۱۵۲۸ بدانجا رسید، و به جستجوی طلا پرداخت، و چون مأیوس شد، آهنگ مکزیک کرد، ولی خود و همراهانش، جز کابئا د واکا و سه نفر دیگر که در ۱۵۳۶ به اسپانیا باز گشتند، مفقود الاثر شدند.

ناروائث[1]**، رامون ماریا** (rāmon māriā nārvāeţ)، ۱۸۰۰–۶۸، مرد جنگی و سیاستمدار اسپانیائی. در جنگ برضد کارلوسیان (۱۸۳۴–۳۹) شخصیت خود را نشان داد. هنگامی که اسپارترو به قدرت رسید، ناروائث به طرفداران ماریا کریستینا، که در تبعید به سر میبرد، پیوست (۱۸۴۰). در ۱۸۴۳ به اسپانیا باز گشت و در بر انداختن اسپارترو سهیم بود، و در ۱۸۴۵ لقب دوکِ والنسیا پیدا کرد. به عنوان رهبر معتدل محافظه‌کاران، پس از ۱۸۴۴ چند بار نخست‌وزیر شد. حکومت نیرومند وی نهضتهای انقلابی را بر انداخت، ولی همین قدرت سبب آماده شدن مقدمات قیامی بود که پس از مرگش بزودی سبب سقوط ملکه ایزابل II اسپانیا شد.

ناروئی (nāru'i)، دهستان (جم ۱۶٬۳۷۱ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش ناروئی و شهرکی، ش شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۵۸ آبادی. از ش و ج به افغانستان محدود است. در دشت واقع شده و گرمسیر است. به وسیله‌ی نهرهائی منشعب از هیرمند مشروب میشود. این نهرها هنگام طغیان هیرمند عبور و مرور بین آبادیهای این دهستان را دشوار میسازند. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است. دهستان ناروئی تا ۱۳۲۶ هش از توابع میان‌کنگی بود و سپس با دهستان شهرکی بخش ناروئی و شهرکی را تشکیل دادند. مرکزش قلعه نو است.

ناروئی و شهرکی (nāru'io šahraki)، بخش (جم ۳۳٬۴۰۵ نف ۱۳۴۵ هش)، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان. از ش و ج به افغانستان محدود است. مشتمل است بر ۲ دهستان شهرکی و ناروئی. آبادیهای آن به وسیله‌ی نهرهائی منشعب از هیرمند مشروب می‌شوند. این نهرها هنگام طغیان هیرمند عبور و مرور بین آبادیهای این بخش را دشوار میسازند. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است. به موجب تصویبنامه‌ی آبان‌ماه ۱۳۲۶ هش این بخش از دهستانهای ناروئی و شهرکی تشکیل، و مرکز آن آبادی خالقداد (xāleq.dād؛ جم ۶۰۸ نف ۱۳۴۵ هش؛ ۱۶کیلومتری شرق سه‌کوهه) تعیین شد، ولی اکنون، بر طبق مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش و تقسیمات کشور ایران (آبان‌ماه ۱۳۵۱ هش)، مرکز بخش آبادی خمک است.

ناروجی[2]**، دادبهای** (dādəbəhāy nāroji)، ۱۸۲۵–۱۹۱۷، رهبر ناسیونالیست هندی. در ۲۷ سالگی استاد ریاضیات در بمبئی شد، در ۳۰-سالگی از تدریس دست کشید تا به کار آزاد مشغول شود، اما هدف واقعیش فعالیت برای بهبود در خط مشی بریتانیا در باره‌ی هند بود. در سخنرانیها و نوشته‌هایش از انتقال یکطرفه‌ی منابع ثروت از هند به بریتانیا سخن میگوید. کتاب فقر و فرمانروائی غیر بریتانیائی در هند (۱۹۰۱) او نقش عمده‌ای در بروز ناسیونالیسم اقتصادی در هند داشته است. ناروجی بیش از ۶۰ سال در منافع اجتماعی و سیاسی هند فعالیت کرده، و از مؤسسان چند سازمان، از جمله کنگره‌ی ملی هند، بوده است. ۳ بار (۱۸۸۶، ۱۸۹۳، ۱۹۰۶) رئیس کنگره شد. نخستین سیاستمدار هندیی است که به عضویت پارلمنت بریتانیا در آمد (۱۸۹۲). نسل جوانتر رهبران ناسیونالیست هند، وی را اندرزگر خود میشمرند.

ناروداء قله، جمشس: ← اورال.

نارون[3] (nārvan)، درختی برگریز از نوع اولموس (*Ulmus*) که در تمام خشکیهای سطح زمین پراکنده است، و قسمتی از درختان جنگلی نقاط معتدل را تشکیل میدهد. در ایران سه نوع آن یافت میشود که دو نوع آن در جنگلهای شمال است، اوجا (*U.procera*) یا غَرْغاج در قسمتهای پست، و مَلَج (*U.montana*). درقسمتهای مرتفعتر. اوجا در داخل فلات ایران هم میروید، ولی بیشتر در کنار خیابانها و باغها شاخه‌های نارون چتری (*U.densa*) را به آن پیوند میزنند، و شاخه‌های آن چتری بزرگی میسازند.

ناروهیتو (nārohito)، ← آکیهیتو.

نارویک[4] (nārvik)، شهر در ۱۹۷۰ جم ۱۳٬۱۸۱)، ولایت نورلان، لغ نروژ، بندر آبدره‌ی اوفوتن، مقابل جزایر لوفوتن. در ۱۸۸۷ به عنوان بندر بدون یخبندان در قطب برای معادن آهن کیرونا در سوئد تأسیس شد و تا ۱۸۹۸ ویکتوریاهاون[5] (viktoriāhāvn) نام داشت. در جج II از ۱۹۴۰ تا ۴۵، به استثنای مدت کوتاهی (۲۸ مه–۹ ژوئن ۱۹۴۰) که در دست متفقین بود، در اشغال آلمانها بود.

نارویچ[6] (nārij) یا **ناریج**، فارسی **نورویچ** (norvic) شهر [– کاونتی نارو] (در ۱۹۷۱ جم ۱۲۱٬۶۸۸) مرکز نورفک، انگلستان. در قرن ۱۱م از لحاظ اهمیت مذهبی و تجارتی با لندن، یورک، و بریستول برابری میکرد. در قرن ۱۱م دینها آن را تاراج کردند، و در ۱۳۴۸ دوچار مرگ سیاه شد. در جج II در ۱۹۴۲ سخت بمباران شد. دارای ۳۷ کلیسای قدیمی، و یک کلیسای جامع (تأسیس ۱۰۹۶) است. دارای بازار غله، و مصنوعات مختلف میباشد. از ۱۸۲۴، هر سه سال یک بار، جشنواره‌ی موسیقی در آن دایر میشود.

ناریج، شهر، انگلستان: ← ناریچ.

ناریس[7]**، جورج ویلیام** (jorj wilyām nāris)، ۱۸۶۱–۱۹۴۴، نماینده‌ی مجلس (۱۹۰۳–۱۳) و سناتور کشمت (۱۹۱۳–۴۲) از نبراسکا. جمهوریخواهی بیباک بود. نویسنده‌ی ۲۰مین ماده‌ی متمم قانون اساسی کشمت بود، و در ایجاد ← سازمان دره‌ی تنسی سهمی بسزا داشت.

ناریش[8]**، رانلد جورج وریفرد** (rānəld jorj wrifərd nāriš)، ۱۸۹۷–۱۹۷۸، شیمیدان انگلیسی. تحصیلاتش را در دانشگاه کیمبریج به پایان رسانید، و در ۱۹۲۵ در همان دانشگاه استاد شد، و به پژوهش پرداخت. با دستیار خود، ⇐ ج. پورتر، تشکیل رادیکالهای آزاد و ترکیب مجدد آنها را در طی فعل و انفعالهای شیمیائی فوق سریع– که طی آن میتوان پدیده‌هائی را در مدت بسیار کوتاه یک ده میلیاردم ثانیه مطالعه کرد– آشکار ساخت. به همین سبب، جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۷ در شیمی میان آنها و ⇐م. آیگن تقسیم شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

نارین[9] (nārin)، رودی به طول ح ۷۵۰ کم، ⇐غ جشس قرقیزستان و ⇐ش جشس ازبکستان. مسیر علیای سیر دریا قبل از پیوستن آن با قرادریا است. از مسیر سفلای آن برای آبیاری یک ناحیه‌ی پنبه‌زار استفاده میشود.

نارین (nārin)، لفظ مغولی (؟)، به معنی خاصه، و به اصطلاح "مخصوص به سلطان"؛ چنانکه "نارین یام" به معنی "برید خاص" بوده است. در بعضی موارد، نارین به معنی "کوچک" است، در مقابل "یکه" که به معنی بزرگ است.

نازائی: ← سترونی.

نازارنها[10] (nāzāren_)، گروهی از هنرمندان آلمانی اوایل قرن ۱۹م، که در احیای هنر مسیحی کوشیدند. در ۱۸۰۹ ی.ف. اوربک و فرانتس پفور[11] (frānts pfor؛ ۱۷۸۸–۱۸۱۲) یک انجمن هنری، به نام انجمن قدیس لوقا، تشکیل دادند. کمی بعد، در همان سال، اعضای گروه به رم رفتند و در صومعه‌ای انجمنی دایر کردند (۱۸۱۰). فیلیپ فایت[12] (Filip fāyt؛ ۱۷۹۳–۱۸۷۷)، پ. ف. کورنلیوس، ی. شنور فون کارولسفلد، و فریدریش ویلهلم شادوگودنهاوس[13] (fridriš vilhelm šādogodenhās؛ ۱۷۸۹–۱۸۶۲) به‌آنها پیوستند. نازارنها که تابلوهای اولیه‌ی ایتالیائی و آثار قرون وسطای آلمانی را نمونه‌ی کارهای خود قرار داده بودند، در محدوده‌ی عقاید مذهبی، و دور از طبیعت، نقاشی میکردند. باآنکه فرسکوهای آنان از قوه‌ی تخیل بی‌بهره بود، در آلمان و در انگلستان بر پیش از رافائلیان تأثیر قابل ملاحظه‌ای گذاشت. نازارنها نقاشان رمانتیک (← رمانتیسم) آلمان هستند.

نازخاتون: ← املاک نازخاتونی.

(۱)Narvaez (۲)Naoroji (۳)elm (۴)Narvik (۵)Victoriahavn (۶)Norwich (۷)Norris (۸)Norrish (۹)Naryn (۱۰) Nazarenes (۱۱)Pforr (۱۲)Veit (۱۳)Schadow-Godenhaus

نازعات، سوره‌ی (nāze'āt) [عربی، ← ستارگان سیار)، سوره‌ی ۷۹م قرآن، مکی، ۴۶ آیه، در بیان پشیمانی کافران در روز قیامت، اشاره به داستان موسی و ادعای خدائی فرعون، بیان آثار خدا در آسمان و زمین.

نازکبالان[1] (nāzokbālān)، راسته‌ای (*Hymenoptera*) از حشرات که چهار بال نازک دارند. قطعات دهانی آنها خردکننده یا مکنده است. سه قطعه‌ی سینه کمابیش به هم چسبیده و یکپارچه مینماید. دگردیسی کامل دارند. اغلب به حالت اجتماع منظم زندگی میکنند، مانند زنبوران عسل و مورچگان.

نازک‌نی یا **قصبه‌ی صغری:** ← استخوان‌بندی.

نازلو (nāzlu)، دهستان (جم ۴۸٬۲۸۳ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ارومیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ساحل غربی دریاچه‌ی ارومیه، دارای ۱۴۷ آبادی. رود **نازلوچای** مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، کشمش، سبزه، چغندر قند، توتون، و فراورده‌های دامی است. باغات انگور دارد. تپه‌های آن حاوی آثار باستانی است. مرکزش، **نازلو** (جم ۷۴۶ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری ل‌غ ارومیه است. در بعضی از مآخذ نام دهستان به صورت نازلو چای و نازلوچائی نیز آمده است.

نازلوچائی، دهستان، ارومیه، ← **نازلو، دهستان.**

نازلوچای (nāzlu.cāy)، رودی در آذربایجان غربی، از واردات غربی دریاچه‌ی ارومیه. از شعبات متعددی تشکیل میشود. شاخه‌های جنوبی و میانی آن از خاک ترکیه و شاخه‌ی شمالی آن از ناحیه‌ی سومای سرچشمه گرفته و در نزدیکی ده میرداود (mir.dāvud؛ جم ۱۰۰ سث ۱۳۴۵ هش، ۲۷کیلومتری بخش هشتیان) شعبات آن به هم پیوسته رود نازلوچای را تشکیل میدهند.

ناز و نیاز، مثنوی، ← ضمیری.

نازی: ← ناسیونال سوسیالیسم.

نازیک، ده، ماکو، ← گجرات.

نازیل (nāzil)، دهستان (جم ح ۱۲٬۵۰۰)، ل‌غ بخش خاش، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان، دارای ۱۵ (؟) آبادی، در دشت واقع شده و گرمسیر است. محصولاتش غلات و پنبه است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است. مرکزش، نازیل (جم ۱۳۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۷۲کیلومتری ل‌غ خاش، کنار راه شوسه‌ی خاش ــ زاهدان قرار دارد. ساکنین از طایفه‌ی ریگی هستند.

نازیموا[2]، **آلا** (ālā nāzimovā)، ۱۸۷۹–۱۹۴۵، بانوی هنرپیشه‌ی روسی‌ـامریکائی. از موسیقی به تئاتر رو کرد و نزد ستانیسلافسکی درس خواند و در تئاتر هنری مسکو به‌کار پرداخت. در ۱۹۰۵ به نیویورک رفت و نقشهای روسی را با زبان روسی اجرا میکرد. آغاز سخنگوئی وی به انگلیسی (۱۹۰۶) در اجرای نمایشنامه‌ی هدا گابلر ایبسن بود، و پس از آن برجسته‌ترین معرف ایبسن در کشمکش حساس و پرقدرت بود و خاطره‌های خوشی از بازیهای وی در باغ آلبالو از چخوف (۱۹۲۸) و سوگواری برازنده‌ی الکترا است از ی. او'نیل بر جای مانده است.

ناژ یا ناژو: ← کاج.

ناژو یا ناژ: ← کاج.

ناس، سوره‌ی، سوره‌ی ۱۱۴م قرآن، مکی، ۶ آیه، یکی از معوذتین (← قرآن، قسمت IV). پیغمبر را از وسوسه و بدبینی برحذر میدارد.

ناسا[3] (nāsā)، [حروف اول نام انگلیسی *National Aeronautics And Space Administration*]، سازمانی در کشمکه به منظور اداره کردن پژوهشها و عملی کردن برنامه‌هائی برای پویشهای فضائی و فرستادن ماهواره‌ها وموشکها به فضا تشکیل شده است. این سازمان در ۱۹۵۸ جانشین کمیته‌ی مشاور ملی فضاپیمائی (ناکا[4]) شد که در آن توجه بیشتر معطوف به‌پژوهشهای آزمایشگاهی بود. بودجه‌ی ناکا هرگز از ۵ میلیون دلار و عده‌ی کارمندان آن از ۵۰۰ نفر تجاوز نکرده بود، در صورتی که بودجه‌ی ناسا در ۱۹۶۶ برابر با ۵ بیلیون دلار و عده‌ی کارمندان آن ۳۴٬۰۰۰ نفر بوده، و این سازمان با ۴۰۰٬۰۰۰ عامل قراردادهای خاص برای عملی کردن برنامه‌ها داشته است. معروفترین قسمت تشکیلات پردامنه‌ی ناسا مرکز فضائی لیندن جانسن نزدیک هیوستن، تکزاس، است که آپولو‌ها و سفینه‌های سرنشین‌دار از آنجا به فضا پرتاب شد، دیگر مرکز کیپ کندی (سابقاً کیپ کاناورال) که اکنون پرتاب سفینه‌ها از آنجا صورت میگیرد.

ناسازگاران[5]، کسانی که از هماهنگی با مقتضیات (عقیدتی یا انضباطی) یک کلیسای رسمی شانه تهی کنند. این اصطلاح مخصوصاً به‌آن دسته از پروتستانها اطلاق میشود که از کلیسای انگلستان کناره گرفته بودند. ناسازگاری در انگلستان اندکی پس از دوره‌ی اصلاح دینی آغاز شد. پیرایشگران در پاره‌ای از موارد با کلیسای انگلیسی هماهنگی نداشتند، ولی در آغاز کار هدفشان کناره‌گیری از این کلیسا نبود. تبعید، به عنوان گریزگاهی از کشته شدن، این جدائی را تشدید کرد. در جنگ داخلی و حکومت مشترک المنافع تشکیل‌شده پس از پیروزی ارتش انگلستان (۱۶۴۹)، انفصالیون یا استقلالیان قدرت بیشتری پیدا کردند. فرمان یکنواختی مذهب (۱۶۶۲) که پس از بازگشت خاندان استوارت صادر شد، انشعاب قطعی را مسلم ساخت چه رتبه‌بخشان (← رتبه‌های مقدس) برای همه‌ی روحانیان مقرر شده بود. ناسازگاری، به معنای متعارفی آن، از همین تاریخ سابقه دارد. پرسبیتریان (← پرسبیتری)، پیروان ← نظام آزادی کلیسای محلی، باپتیستها، انجمن‌دوستان، پیروان او نیتاریانیسم، و متودیسم از فرقه‌هائی هستند که در انگلستان به نام ناسازگاران خوانده میشوند. در استعمال جدید، کلیساهای جداشده‌ی از کلیسای رسمی را در انگلستان و اسکاتلند به نام "کلیساهای آزاد" میخوانند. و. لاد آنان را به وسیله‌ی دادگاههای ستمگر مورد آزار قرار داد.

ناساو: ← ناسو، دوکنشین، آلمان غربی.

ناسخ، حکم متأخری که حکم اول را باطل ونقض کند. ← نسخ.

ناسخ التواریخ (nāsexo 't.tavārix)، تاریخ عمومی عظیمی از محمد تقی سپهر، معروف به لسان‌الملک. این کتاب، تاریخ را از دوران قبل از هبوط آدم آغاز کرده، و مجلدی چند از آن را به ذکر احوال پیامبران و امامان اختصاص داده، و از آن پس، تاریخ ایران قبل و بعد از اسلام را با استفاده از آثار مورخان سلف آورده است، و ازین روی، بسیاری از مطالب‌آن ارزش تاریخی و علمی ندارد.

ناسخ و منسوخ: ← نسخ.

ناسک[6] (nāsek)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۷۶٬۱۸۷)، ایالت مهارشترا، ل بمبئی، غ هند مرکزی. نام آن با افسانه‌ی راما بستگی دارد، و زیارتگاه هندوان است.

ناسنها: ← گنوستیسیم، قسمت V.

ناسو[7] (nāso؛ فس)، آلمانی **ناساو** (nāsā)، دوکنشین سابق، آلمان غربی، واقع در ل و ش رودهای ماین و راین. اکنون جزو ایالت هسن است. پایتخت آن ویسبادن بود. ناحیه‌ای کشاورزی و جنگلی است و به شرابهای راینی، مخصوصاً آنچه از دو ناحیه‌ی رودسهایم و یوهانیسبرگ به دست میآید، شهرت دارد. علاوه بر ویسبادن، چند ناحیه‌ی آب معدنی دیگر دارد: باد هومبورگ[8] (bād homburg)، باد شوالباخ[9] (bād šuālbāx)، و شلانگنباد[10] (šlängen‌bād) در تپه‌های زیبای تاونوس[11] (tānus) و باد امس (← امس) بر کنار رود لان. نام این ناحیه از نام شهر کوچک ناسو، واقع بر کنار رود لان در ش امس، گرفته شده است که در آن کنتی به نام لاورنبورگ[12] (lārenburg) در قرن ۱۲م قلعه‌ی خاندان ناسو را بنا نهاد. اخلاف او عنوان کنت ناسو پیدا کردند. در ۱۲۵۵ این سلسله به‌دو شاخه‌ی اصلی تقسیم شد. شاخه‌ی حاکم این خاندان، به مناسبت نام کنت والرام[13] II (vālrām‌ـ)، شاخه‌ی والرامی خوانده میشد؛ برادر کهتر او، اوتو، شاخه‌ی اوتونی را تأسیس کرد. در ۱۸۱۶ که ملحقاتی بر اراضی ناسو افزوده شد، به اتحادیه‌ی راین پیوست و به درجه‌ی دوکنشینی ارتقا یافت. در ۱۸۱۶ اراضی متعلق به شعبه‌های مختلف شاخه‌ی والرامی توسط دوک ویلیام یکپارچه شدند. جانشین وی، آدولف، در جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) بر ضد پروس قیام کرد و، در نتیجه، دوکنشین وی به تصرف پروس در آمد. ولی دوک آدولف ناسو در ۱۸۹۰ وارث دوکنشین بزرگ لوکزامبورگ شد، که اخلاف وی هنوز در آنجا فرمان میرانند. شاخه‌ی اوتونی ناسو در قرن ۱۵م به مقام خاوندی برد؛ رسید و در هلند مستقر شد. این شاخه در قرن ۱۶م در زمان فرمانروائی ویلیام خاموش، که امارت اورانژ را در جنوب

---

(۱) Hymenoptera (۲)Nazimova (۳)NASA (۴)National Advisory Committee on Aeronautics (NACA) (۵)nonconformists (۶)Nasik (۷)Nassau (۸)Bad Homburg (۹)Schwalbach (۱۰)Schlangenbad (۱۱)Taunus (۱۲)Laurenburg (۱۳)Walram

فرانسه به ارث برده بود، در سیاست اروپا مقام برجسته‌ای پیدا کرد و فرمانروای هلند شد. پسرانش، **موریس ناسولی** و **فردریک هنری**، به عنوان امیران اورانژ و فرمانروای هلند جانشین او شدند؛ این عنوان بعداً به ویلیام II و ویلیام III انتقال یافت که به پادشاهی انگلستان نیز رسیدند. ویلیام III بدون داشتن وارث مستقیم از دنیا رفت (۱۷۰۲) و امارت اورانژ (که اسمی بیش نبود) به جان ویلیام فریسو[1] (jān wilyām frisō) از شاخه‌ی وابسته‌ی ناسو-دیتس[2] (dits) انتقال یافت. پسرش، شاهزاده ویلیام IV، در ۱۷۴۸ فرمانروائی هلند را به میراث برد و همه‌ی فرمانروایان هلند از زمان او به بعد (جز لوئی بوناپارت) از اخلاف او بوده‌اند. شاخه‌ی هلندی خاندان ناسو به نام خاندان اورانژ معروف است.

ناسوت، عالم: ← عالم، نزد صوفیه.

ناسیونال سوسیالیسم[3] (nāsionāl sosiālism) یا **سوسیالیسم ملی** (sosiālisme melli)، مرام و هدف حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان که بعداً برنامه‌ی دیکتاتوری آدولف هیتلر را تشکیل داد (۱۹۳۳–۴۵). اصطلاح نازی (nāzi) از بعضی حروف صورت آلمانی کلمات ناسیونال و سوسیالیسم ترکیب شده است. قسمتی از برنامه‌ی حزب نازی، که در کتاب مایْنْ کامْف [= نبرد من] (۱۹۲۳) هیتلر تنظیم و اعلام شد، عبارت بود از نظریات آ. روزنبرگ، وقسمتی هم مقتبس از افکار گوبینو و فرضیه‌ی نژادی چیمبرلین و سوسیالیسم ف. لاسال و عقاید فاشیستهای ایتالیا و بعضی از عقاید نیچه که در واقع مخلوطی از افکار افراطی کسانی بود که هواخواه برتری نژاد و برقراری دیکتاتوری بودند. برنامه‌ی نازیها از طرف توده‌های مردم آلمان شکست‌خورده مورد استقبال قرار گرفت، زیرا در این برنامه، ناسیونالیسم افراطی، سیاست ضد سامی، مخالفت با معاهده‌ی ورسای، و تاحدی مخالفت با سرمایه‌داری، نقش مهمی داشتند. عقاید نازیها در بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و صاحبان صنایع هم طرفدارانی داشت، زیرا این طبقات امیدوار بودند که با تقویت نازیها از نفوذ حزب سوسیال دموکرات آلمان بکاهند، و نیز می‌خواستند در پناه آن از شر کمونیسم مصون بمانند. مواد اساسی این ایدئولوژی عبارت بود از تفوق و برتری نژاد آریائی، که باید، به رهبری یک پیشوا، دشمنان داخلی و خارجی آلمان را منکوب کند. این دشمنان، به نظر نازیها، مخصوصاً یهودیها و کمونیستها بودند که برای اسارت جهان توطئه میکردند. نازیها می خواستند تمام آلمانی‌زبانها را در یک امپراطوری–رایش سوم–متحد کنند، تا این امپراطوری 1'000 سال دوام یابد و بر نژادهای پستتر حکومت کند. این فرضیه‌ها در افراد آلمانی تأثیر عظیمی داشت، و نازیها در مدت کوتاهی، با کومک تبلیغات ماهرانه، و تشکیل مجامع نطق و خطابه، و کومک نیروهای اِس–آ که پیراهن قهوه‌ای‌رنگ داشتند، و افراد گروه اس–اِس (گارد مخصوص هیتلر)، که ملبس به پیراهن سیاه بودند، قدرت فوق العاده‌ای به دست‌آوردند. صلیب شکسته به عنوان علامت حزب انتخاب شد. پس از آنکه هیتلر روی کار آمد، حزب نازی تنها حزب قانونی کشور آلمان شناخته شد، و مهمترین وسیله‌ی اجرای سیاست هیتلر گردید. سیاست خشن و وحشت‌آور این حزب در جنگ II موجب کشتار میلیونها افراد بشر شد، و بالاخره، خود حزب هم تابع نظریات پلیس مخفی که ایجاد کرده بود شد. حزب نازی در بعضی از کشورها، از قبیل اتریش و چکوسلواکی، هم شعبات تابعه‌ای داشت.

ناسیونالیزم: ← ناسیونالیسم.

ناسیونالیسم[4] (nāsionālism) یا **ناسیونالیزم** (lizm-) به معنی اعم، یک فلسفه‌ی اجتماعی و سیاسی که پیروان آن معتقدند که خیر و صلاح ملت مافوق هر چیز دیگر است. کلمه‌ی ناسیونالیسم به معانی مختلف به کار برده میشود، و حتی بعضی آن را افراط‌آمیز میخوانند و تخطئه هم میکنند. گرچه تعریف دقیق ناسیونالیسم خالی از اشکال نیست، به طور کلی میتوان گفت که از خصوصیات مشخصه‌ی ناسیونالیسم یکی میهنپرستی و دیگری ایمان به ارزشهای سیاسی و فرهنگی ملت و امید به آتیه‌ی آن است. ناسیونالیسم افراطی از قرن ۱۹م در پاره‌ای از کشورها ظهورکرد، و در قرن ۲۰م باعث اصطکاک بین طبقات مردم در داخل بعضی کشورها، و در خارج موجب تولید اختلافات بین کشورها بوده است. بعضی معتقدند که ناسیونالیسم موجب تحریک حس ملیت و میهنپرستی و اعتلای یک ملت میشود، در صورتی که عده‌ی دیگر آن را باعث تفرقه و جدائی در دنیا میدانند.

ناش (nāš)، ده (جه ۶۷۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش عمارلو، شهرستان رودبار، استان یکم، (گیلان)؛ ۴۷کیلومتری ش رودبار. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و بنشن است. در اراضی مزرعه‌ی چهار شاه یا چار شا از این آبادی، آثار بناهای قدیمی به چشم میخورد.

ناشر[5] (nāšer) [نام مصری] یا **بزاقه** (bazzāqa)، نام معمولی هر یک از چند جنس افعی (مارهای کبرای مصری و مارهای شاخدار). گویند کلئوپاترا به وسیله‌ی یکی از این مارها خودکشی کرد. ناشر اروپائی (*Vipera aspis*) بومی اروپای جنوبی است.

ناصب: ← نصب، در لغت عرب.

ناصبی (nāsebi)، لقب تحقیرآمیز اهل تسنن (← رافضی).

ناصر (nāser)، شهرت **ابوالعباس احمد** ملقب به **الناصرلدین‌الله**، ح ۵۵۲–۶۲۲ هق، ۳۴مین خلیفه‌ی (۵۷۵–۶۲۲ هق) عباسی، پسر مستضیء عباسی. روز وفات (دوم ذو القعده‌ی ۵۷۵ هق) پدرش با او بیعت‌کردند، و کسی که درگرفتن بیعت برای او پیشگام بود ظهیرالدین ابوبکر منصور معروف به ابن العطار وزیر و مدبّر کارهای خلافت بود. ولی همین وزیر را روز هفتم ذو القعده گرفتند و روز ۱۸ همین ماه مرده‌ی او را در کوبهای بغداد با طرز بدی گرداندند.

ناصر ح ۴۷ سال خلافت کرد، و در این مدت کار مهمی که به سود اسلام و مسلمانان باشد نکرد، بلکه کارهای او به زیان خلافت و مسلمانان تمام شد. همه‌ی همّ او در به هم انداختن پادشاهان و امرای اطراف بود. در ۵۸۴ هق از قزل ارسلان، پسر ایلدگز حاکم آذربایجان و ری و همدان، در برابر طغرل ابن ارسلان سلجوقی حمایت کرد و سپاهی به همراهی وزیرش جلال‌الدین ابن یونس برای یاری قزل ارسلان فرستاد. این سپاه در دای‌مَرْج همدان از طغرل شکست خورد و طغرل غنائم فراوانی به چنگ آورد. در ۵۹۰ هق ناصر نامه‌ای به علاءالدین تکش خوارزمشاه نوشت و او را به جنگ طغرل پسر انگیخت. خوارزمشاه روی به ری نهاد و به سمنان رسید و با قتلغ اینانج همدست شد (نیز ← طغرل ابن ارسلان). اما ناصر که کارش جدائی‌اندازی و حکومت بود، ناگهان بر ضد خوارزمشاه قیام کرد. ابتدا نایب وزیر خود مؤیدالدین معروف به ابن القصاب را به خوزستان فرستاد و آنجا را به تصرف در آورد. در این میان قتلغ اینانج، همپیمان دیرین خوارزمشاه، از او برید و به سپاه خلیفه پیوست و وزیر خلیفه همدان و ساوه وآوه و ری را به تصرف در آورد، و چون قوت زیادی در خود دید با قتلغ اینانج در افتاد و او را شکست داد. مؤیدالدین ابن القصاب که مردی ستمکار بود در این میان وفات یافت و سپاه خوارزمشاه در نیمه‌ی شعبان ۵۹۲ هق در نزدیکی همدان با سپاه خلیفه در جنگ شد و آن را شکست سختی داد. خوارزمشاه به عللی ناگزیر شد به خراسان وخوارزم باز گردد، و سپاه خلیفه در همان سال اصفهان را به تصرف در آورد.

در ۶۰۳ هق یکی از مملوکان خلیفه در لرستان قدرتی به هم رسانید و دعوی استقلال کرد. ناصر سپاهی برای تصرف لرستان به جنگ او فرستاد اما این سپاه شکست خورده باز گشت. در ۵۹۶ هق علاءالدین تکش خوارزمشاه وفات یافت و پسرش قطب‌الدین محمد، که نیز معروف به علاءالدین شد، به سلطنت رسید. قدرت خوارزمشاه در شرق و غرب رو به افزایش نهاد، و از خلیفه درخواست کرد که خطبه در بغداد به نام او بخوانند. خلیفه نپذیرفت و سلطان محمد روی به بغداد نهاد ولی بر اثر زود رسیدن زمستان بیشتر سپاهیان و چهارپایان او در همدان تلف شدند و او ناچار به خوارزم بازگشت و دستور داد تا در منابر نام خلیفه را از خطبه بیندازند (۶۱۴ هق). در این سالها که خبر نیرو گرفتن مغول و تصرف چین شمالی و آسیای مرکزی به دست چنگیزخان در همه جا پراکنده شده بود ناصر خلیفه، بی‌آنکه مصلحت خلافت و مسلمانان را بیندیشد، چنگیز را به تصرف بلاد خوارزمشاه بر انگیخت و در نتیجه فاجعه‌ی بزرگ استیلای مغول بر ماوراء النهر و ایران و عراق روی داد.

ناصر درآخر رمضان ۶۲۲ هق وفات یافت. مدت خلافت او درست ۴۶ سال و 10 ماه و ۱۸ روز بوده، و کسی بجز مستنصر علوی فاطمی این اندازه در مسند خلافت نبوده است. او در

(۱)Friso (۲)Nassau-Dietz (۳)National Socialism (۴)nationalism (۵)asp

سه سال آخر عمر از حرکت باز ماند، و از یک چشم نابینا شده بود. ناصر به جای یاری به پادشاهانی که بر ضد صلیبیها در شام و فلسطین میجنگیدند به‌کبوتربازی و کمان گروهه‌اندازی سرگرم بود. خود را از فتیان (جوانمردان) می‌دانست، برای پادشاهان سراویل فتوت (← جوانمردان) میفرستاد و کسی را که از دست او سراویل فتوت نگرفته بود به جوانمردی قبول نداشت. کمان گروهه‌بازان نیز بایستی از او اجازه بگیرند. از یک سو دارالضیافه در بغداد میساخت تا فقرا در آن افطار کنند و از سوی دیگر به مردم ستم میکرد، چنانکه به گفته‌ی ابن الاثیر در زمان او مردم عراق شهرهای خود را ترک میگفتند و به جاهای دیگر سفر میکردند. مرد بزرگ زمان او صلاح الدین ایوبی بود.

ناصر، جمال [جمال عبدالناصر]، ۱۹۱۸—۷۰، افسر و سیاستمدار مصری، رئیس جمهور (۱۹۵۶—۷۰) مصر؛ مة بنی مر (bäni mor)، ایالت آسوان. پس از تحصیل در مدرسه‌ی متوسطه‌ای در قاهره وارد مدرسه‌ی عالی نظام شد. در دوران خدمت نظامی، ناصر که سخت میهنپرست و از لحاظ سیاسی فعال بود، گروهی از افسران جوان مصری را که همه سودای ناسیونالیسم مصری در سر داشتند گرد خود جمع کرد. اینان، که به نام "افسران آزاد" (الضّباط الاحرار) خوانده میشدند، در ۱۹۴۵ سازمانی سری به ریاست ناصر تشکیل دادند. در همین دوره بود که با مردانی چون عبدالحکیم عامر، انور السادات (⇐ سادات، انور)، و زکریا محیی‌الدین دوستی پیدا کرد که بعدها همه‌ی ایشان در دوران جمهوری به مناصب عالی رسیدند. جنگ فلسطین (۱۹۴۸—۴۹)، که در آن ناصر زخم سختی در ناحیه‌ی سینه بر داشت، عزم ناصر و افسران آزاد را برای بر انداختن زمامداران نادرست و نالایق آن زمان مصر جزمتر کرد. پس از جنگ، سازمان "افسران آزاد" به صورت زیرزمینی در آمد و سخت به تبلیغ علیه نظام موجود پرداخت. در ۱۹۵۲ کودتائی صورت گرفت که در نتیجه‌ی آن ملک فاروق (← فاروق I) سقوط کرد. باآنکه از آغاز کار قدرت حقیقی در دست شورای فرماندهی انقلاب متشکل از ۱۱ افسری بود که زیر نفوذ و تسلط ناصر (در آن زمان سرهنگ دوم) بودند، نخست سرلشکر محمد نجیب که در داخل و خارج مصر شهرت و احترام فراوان داشت به رهبری نظام جدید نظامی برگزیده شد. در ۱۹۵۳ نجیب به نخست‌وزیری و ریاست جمهوری، و ناصر به معاونت نخست‌وزیر و وزارت کشور برگزیده شد. در ۱۹۵۴، نجیب را که محافظه‌کار و قدرت‌طلب بود، به بهانه‌ی تبانی با جمعیت اخوان المسلمین از کار برکنار کردند و او را تحت نظر قرار دادند. ناصر که از سوء قصد یکی از افراد همین جمعیت جان سالم به در برده بود، فرمانروای حقیقی مصر گردید، و در ۱۹۵۶ به ریاست جمهوری برگزیده شد.

هر چند در آغاز کار مهارتی در مسائل سیاست و قدرت نداشت، بزودی نه‌تنها از لحاظ ملی بلکه از لحاظ بین‌المللی نیز وجهه و شهرت پیدا کرد. نخستین کامیابی وی در مذاکراتی بود که به بیرون رفتن سپاهیان انگلیسی از منطقه‌ی کانال سوئز انجامید (۱۹۵۴). امریکائیان وعده داده بودند که در ساختن سد بلند آسوان (← آسوان) به وی کومک کنند، و چون از وفا کردن به این وعده خودداری ورزیدند، ناصر به تلافی آن کانال سوئز را ملی اعلام کرد (۲۶ ژوییه‌ی ۱۹۵۶) و نبردی در گرفت (۱۹۵۶) که ناصر از آن پیروز بیرون آمد (← کانال سوئز) و در جهان عرب حیثیت و اعتباری بینظیر پیدا کرد. یکی از نتایج این اعتبار آن بود که سوریه خواستار اتحاد با مصر شد، و این اتحاد در فوریه‌ی ۱۹۵۸ صورت گرفت و جمهوری متحد عرب تشکیل شد.

عمده‌ترین جنبه‌ی سیاست خارجی ناصر، عدم موافقت وی با شناسائی دولت اسرائیل و دشمنی و سرسختی او نسبت به آن، ضدیت با استعمار، طرفداری از ملتهای بیطرف، تمایل شدید به رهبری دولتهای نوپدید افریقائی، و استفاده‌ی شدید از رادیوی قاهره برای تبلیغات سیاسی بود. در جنگ داخلی یمن (۱۹۶۲)، ناصر به حزب جمهوری آن سرزمین کومک فراوان کرد، ولی نیروهای مصری، با افروخته شدن آتش جنگ میان اعراب و اسرائیل، ناگزیر آن سرزمین را ترک کردند. در مصر حکومتی فراهم آورد که بیش از هر حکومت کشور در حال توسعه‌ی دیگر مورد اعتماد مردم بود. دشواریها فراوان بود، ولی آهسته آهسته بهبود در همه جا، بالخاصه در مسائل بهداشت و آموزش و پرورش، به چشم میخورد. یکی دیگر ازسیماهای نظام ناصر، تلاش وی برای اجرای عدالت اجتماعی بیشتر، مخصوصاً از طریق توزیع مجدد اراضی بود. با اصلاحات ارضی ۱۹۵۲ و ۱۹۶۱، هیچکس حق داشتن بیش از100 فدّان (۴۲ هکتار) زمین نداشت و به کشاورزان کومکهای فراوان شد. مخالفان بیشتر از طریق اخوان المسلمین کارشکنی میکردند. سد آسوان، که مرحله‌ی اول‌آن در ۱۹۶۴ پایان پذیرفت، نه‌تنها از لحاظ اقتصادی اهمیت داشت، بلکه از این جهت که نماد کارهائی بود که ناصر میخواست انجام دهد نیز بسیار مهم بود.

در آن هنگام که اختلاف میان سوریه و اسرائیل در آغاز سال ۱۹۶۷ شدت گرفت، ظاهراً نفوذ ناصر جنبه‌ی تعدیل کننده داشت، ولی در نیمه‌ی این سال که دستگاههای ضد جاسوسی سوریه از تمرکز نیروهای اسرائیل در مرزهای سوریه خبر دادند، ناصر، بنا به پیمان دفاع مشترک (۱۹۶۶) که با سوریه بسته بود، در صدد اقدام مؤثر بر آمد. دخالت مصر و شکست خوردن آن در جنگ شش‌روزه‌ی ژوئن ۱۹۶۷، سبب نزدیک شدن سران دولتهای عرب به یکدیگر شد. از جمله ملک حسین پادشاه اردن و ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی،که معمولاً با ناصر و دیگر سران "انقلابی" عرب بسیار بد بودند، وعده دادند که به یاری مصر بر خیزند، و کویت و لیبی، برای جبران از دست رفتن درآمدکانال سوئز، به ناصر مدد مالی رسانیدند. تجشم تلفات ساز و برگ نظامی مصر را در جنگ جبران کرد، و چنان به نظر میرسید که ناصر، علی رغم سیاست بیطرفی، به تجشم نزدیک شده است.

نخستین واکنش ناصر پس از شکست در جنگ شش‌روزه این بود که بودجه‌ای بسیار صرفه‌جویانه تنظیم کرد و به دستگاههای کشوری و لشکری سازمان تازه‌ای داد. بسیاری از اشخاص مهم از خدمت برکنار شدند. این کار مایه‌ی نگرانی صاحبان مناصب عالی شد، و نزدیک بود کودتائی به رهبری یکی از نزدیکترین دوستان ناصر، عبدالحکیم عامر، صورت بگیرد که قضیه کشف شد و عامر خودکشی کرد. پس از شورشهای جدی که در حلوان و قاهره در فوریه‌ی ۱۹۶۸ اتفاق افتاد، تقاضاهای آزادی سیاسی و مطبوعاتی فزونی یافت، و ناصر ناچار تسلیم شد. با این همه، ظاهراً وضع شخصی ناصر در مصر و در جهان عرب، در نتیجه‌ی شکست جنگ اعراب و اسرائیل، چندان آسیب ندید؛ استعفای وی با تظاهرات مهرآمیز مردم رو به رو شد، و همین امر او را وادار به ماندن بر سر کار کرد، و موقعیت او به عنوان برجسته‌ترین چهره در جهان عرب همچنان باقی ماند. همو بود که خط مشی اساسی سیاست اعراب را در برابر اسرائیل در کنفرانس خرطوم (۱۹۶۷) ترسیم کرد، و همو بود که، علی رغم قبول طرح کشمة برای صلح در ۱۹۷۰، توانست میان ملک حسین و چریکهای فلسطین در نبرد داخلی اردن در سپتامبر همین سال میانجیگری کند. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰، بلافاصله پس از کنفرانس سران کشورهای عربی در قاهره که به جنگ داخلی اردن پایان داد، ناصر ناگهان بر اثر حادثه‌ی سکته‌ی قلبی چشم از جهان فروبست.

ناصر ابن حسین انس‌آبادی درگزینی: ⇐ ابوالقاسم درگزینی.

ناصر ابن علناس: ← حمادیان.

ناصر ابن مرشد یعربی(nāsere 'bne morŝede ya'robi)، ۱۰۰۴—۱۰۵۹ هق، نخستین امام از ائمه‌ی یعربی عمان. پس از آنکه کشور عمان تقسیم شد، و به صورت چندین مملکت در آمد، بزرگان و علما که از ستم امیران و ملوک به تنگ آمده بودند، بر بیعت با امام واحد توافق کردند و با ناصر به امامت بیعت کردند (۱۰۲۴ هق)، و او به‌کومک ایشان به جنگ بر خاست و شهرهای عمان را یکی پس از دیگری متصرف شد.

ناصرالحق، از القاب ناصر کبیر.

ناصرالحق، مقبره‌ی، بنائی از آغاز قرن ۹م هق در ویرانه‌های آمل قدیم (مازندران). به توسط سید علی مرعشی، حاکم مازندران، احداث شده؛ اکنون ویران است.

ناصرالدوله‌ی حمدانی: ← حمدانیان.

ناصرالدین ابوالحارث احمد: ← سنجر.

ناصرالدین حسین غوری (nāsero'd.din hoseyne 'quri)، از امرای آل شنب در ولایت غور؛ برادرزاده‌ی علاءالدین جهانسوز. پدر وی، محمد ابن حسین، امیر یکی از بلاد تابع غور بود، و وقتی علاءالدین جهانسوز به دست سنجر گرفتار شد، امرای او ناصرالدین حسین را بر تخت فیروزکوه نشانیدند. اما چون علاءالدین جهانسوز را سنجر عفو و روانه‌ی غور کرد، کنیزان علاءالدین جهانسوز که در حرم ناصرالدین بودند او را هلاک کردند، و علاءالدین

به فیروزکوه آمده بدون منازع بر تخت نشست.
ناصرالدین دینه: ← دینه، ایلن.
ناصرالدین سبکتکین: ← سبکتکین.
ناصرالدین شاه: ← ناصرالدین شاه قاجار.
ناصرالدین شاه قاجار (nāsero'd.din šāhe qājār)، مکنی به **ابوالمظفر** (abo 'l.mozaffar)، ۶ صفر ۱۲۴۷–۱۷ ذی القعده‌ی ۱۳۱۳ هق، ۴مین شاه (۱۲۶۴–۱۳۱۳ هق) از سلسله‌ی شاهان قاجاریه؛ پسر محمد شاه قاجار، متولد تبریز. در ۱۲۶۳ هق، به فرمان پدر، به آذربایجان شتافت، و در آنجا زمام حکومت را به دست گرفت. هنگام وفات پدر، در آذربایجان به سلطنت نشست (۱۴ شوال ۱۲۶۴ هق)، و سپس به اهتمام میرزا تقی خان امیر نظام (← امیر کبیر)، به تهران آمد و زمام امور را به دست گرفت. مقارن آغاز سلطنت او، در اکثر ولایات اغتشاش بود، و اهالی کرمانشاه و بروجرد و یزد و کرمان بر عمال و حکام حاجی میرزا آقاسی شوریده بودند. مهمتر از همه، خروج اهالی فارس بر حسین خان نظام‌الدوله و همچنین فتنه‌ی سالار در خراسان بود. بابیه نیز مقارن اوایل سلطنت او در مازندران و زنجان و فارس انقلاب به راه انداخته بودند. ناصرالدین شاه، به اهتمام و تدبیر میرزا تقی خان امیر نظام، که لقب امیر کبیر هم یافته بود، به دفع سرکشان و رفع اغتشاشات پرداخت. فتنه‌ی سالار را به دست شاهزاده سلطانمراد میرزا (بعداً حسام السلطنه؛ ← سلطانمراد میرزا حسام السلطنه) فرو نشاند، و باب را در تبریز کشته بابیه را منکوب کرد. اما چندی بعد امیر کبیر را معزول کرده وزارت خود را به میرزا آقا خان نوری داد، و امیر کبیر را در تبعیدگاه فین کاشان به دست علی خان حاجب‌الدوله به قتل رسانید (۱۲۶۸ هق). بعد از آن، لشکر وی خان خیوه را، که به خراسان تاخته بود، در حدود سرخس شکست داده مقتول کردند (۱۲۷۱ هق). چندی بعد، هرات را به وسیله‌ی سلطانمراد میرزا حسام السلطنه فتح کرد (۱۲۷۲ هق)، اما به سبب مخالفت انگلیسها و وارد شدن کشتیهای آنها به بندر بوشهر، از آن شهر صرف نظر کرد و، به موجب عهدنامه‌ی پاریس، متعهد شد استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسد، و در اختلاف بین دولتین، به دولت انگلستان رجوع کند (۱۲۷۳ هق). چندی بعد از آن ناصرالدین شاه میرزا آقا خان را معزول کرد (۱۲۷۵ هق). سال بعد لشکر او در مرو از ترکمانان شکست خورد، و دولت روس به طمع تصرف آن ناحیه افتاد، و عاقبت به مقصود رسید. در سال ۱۲۸۷ هق، ناصرالدین شاه به عتبات سفر کرد، و سال بعد، میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) را به صدارت بر گزید. در ۱۲۹۰ هق به اروپا رفت، و شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله را نیابت سلطنت داد. بعد از آن، یک بار به سال ۱۲۹۵ هق همراه سپهسالار، وبار سوم در ۱۳۰۶ هق همراه امین‌السلطان صدر اعظم، به اروپا سفر کرد، والبته بهانه‌ی این مسافرتها حصول آشنائی با دول خارجه و سلاطین اروپا بود. اما از این سفرها هیچ طرفی نبست، و در صدد اصلاح احوال مملکت بر نیامد. در ۱۳۰۹ هق با مقاومت مردم و علما در قضیه‌ی امتیاز تنباکو بر خورد، و آن امتیاز ناچار لغو شد. ناصرالدین شاه در ۱۷ ذیقعده‌ی ۱۳۱۳ هق در حضرت عبدالعظیم، با تیر طپانچه‌ی میرزا رضای کرمانی مقتول و در همان جا مدفون شد، و بعد از او نوبت سلطنت به پسرش مظفرالدین شاه قاجار رسید. ناصرالدین شاه قریحه‌ی هنری داشت، و از ذوق شعر و نقاشی بهره‌مند بود.
ناصرالدین عبیدالله نقشبندی: ← عبیدالله احرار.
ناصرالدین محمد ذوالقدر (nāsero'd.din zo'l.qadr)، فت ۸۴۶ هق، امیر (۸۰۱–۸۴۶ هق) ترکمن از سلسله‌ی ذوالقدریه، که درحدود ملطیه و البستان (albestān) فرمانروائی داشته است. وی ۴۶ سال در آن بلاد حکومت کرد، و به سن پیری وفات یافت. امیر تیمور بلاد او را، به سبب آنکه در هنگام محاصره‌ی (۸۰۳ هق) سیواس بر لشکر وی دستبردی زده بودند، تسخیر کرده او را مقهور و منقاد ساخت. مع‌هذا، بعد از باز گشت تیمور، ناصرالدین دوباره مملکت خویش را به دست آورد.
ناصرالدین محمود (nāserod.din)، ملقب به **ملک قاهر** [الملک القاهر]، فت ۶۳۱ هق، از امرای آل زنگی و اتابکان موصل؛ پسر ملک قاهر عزالدین مسعود II. بعد از سلطنت کوتاه‌مدت برادرش، نورالدین ارسلانشاهII، به امارت موصل رسید. پس از وی وزیرش، بدرالدین لؤلؤ، در امارت موصل استقلال یافت. (۶۳۱هق).
ناصرالدین ملکشاه (nāsero'd.din malek-šāh)، فت ربیع الاول ۵۹۳ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی خوارزمشاهیان، پسر علاءالدین تکش، و برادر مهتر سلطان محمد خوارزمشاه. سلطان تکش، بعد از وفات سلطانشاه، حکومت خراسان را به وی داد. در زمان حیات پدر در خراسان در گذشت.
ناصرالدین منشی (nāsero'd-dine monši) یا **ناصر منشی** [ناصرالدین عمدةالملک منتجب‌الدین یزدی] ، رئیس (۶۹۳ هق) دیوان رسائل پادشاه خاتون امیر سلسله‌ی قراختائیان کرمان، در ۶۹۳ هق، پس از روی کار آمدن محمد شاه قراختائی از این سمت برکنار شد. در ۷۱۵ هق به خدمت ایسن قتلغ نویان، از امرای اولجایتو و ابوسعید پیوست. از آثار اوست، سمط العلی در تاریخ قراختائیان کرمان، به تقلید عقدالعلی للموقف الاعلی، که آن را در ۷۱۶ هق به نام ایسن قتلغ نویان به پایان برده است، دُرَّةُ الاَخبار و لَمْعَةُ الانوار که ترجمه‌ی لتمه‌ی صوان الحکمه است و در ۷۳۰ هق به پایان آمده. نسائم الاسحار در شرح حال وزرا، که ظاهراً در ۷۲۵ هق تألیف شده است.
ناصرالدین میرزا ولیعهد: ← ناصرالدین شاه قاجار.
ناصرالملک (nāsero 'l.molk)، لقب **ابوالقاسم خان قراگوزلو**، ۱۲۸۲–۱۳۴۶ هق، از وزرا و رجال مشهور ایران در اواخر دوره‌ی قاجاریه و نایب‌السلطنه‌ی احمد شاه قاجار. وی در زمان ناصرالدین شاه لقب مشیر حضور داشت، و چون جدش محمود خان قراگوزلو وفات یافت، شاه لقب او را که ناصرالملک بود به وی بخشید (۱۳۰۵ هق). پس ازآن، ابوالقاسم خان حکومت ولایت همدان و ریاست طایفه‌ی قراگوزلو را یافت. وی در دوره‌ی سلطنت محمد علی شاه قاجار، یک‌چند بعد از قتل اتابک، صدر اعظم شد. اما چندی بعد توقیف و معزول شد، و به اروپا رفت. بعد از وفات عضدالملک قاجار، وی به عنوان نایب‌السلطنه‌ی احمدشاه ـ که هنوز به سن بلوغ و رشد نرسیده بود. ـ انتخاب شد (۱۳۲۸ هق). ناصرالملک در آکسفرد انگلستان تحصیل کرده بود، اما در حوادث و اوضاع آن عصر منسوب به ضعف اراده شد.
ناصر امیر المؤمنین، لقب؛ ← امیر المؤمنین.
ناصر بخارائی (nāsere boxārā'i)، معروف به **درویش ناصر** (darviš)، فت ۷۷۹ هق، شاعر پارسیگوی، معاصر شاه شجاع آل مظفر. به تصوف و درویشی دلبستگی داشت، و با لباسهای ساده‌ی درویشی به سیر و سیاحت میرفت. دربغداد با سلمان ساوجی ملاقات کرد، و با او به مشاعره پرداخت. شاعر دیگری نیز به همین عنوان ناصر بخارائی در قرن ۱۱ م هق میزیسته که قاضی بخارا بوده است.
ناصر خسرو (nāser xosrō)، شهرت **ابومعین ناصر ابن خسرو ابن حارث قبادیانی** (abu.mo'in, hārese 'bne qobādiāni)، ملقب به **حجت** (hojjat)، ۳۹۴–۴۸۱ هق، حکیم و جهانگرد و شاعر فارسی‌زبان، که در قبادیان بلخ متولد شد، و در یمگان بدخشان وفات یافت. زندگانی این شاعر دارای دو مرحله‌ی کاملاً متفاوت است. دوره‌ی نخستین، که از روزگار کودکی او تا ۴۳سالگی شاعر را در بر دارد، دوره‌ای است که در آن به تحصیل علوم زمان خویش پرداخته، و در جوانی به دربار سلاطین و امیران معاصر خویش راه یافته، و به مشاغل مهمی پرداخته. ناصر خسرو از خانواده‌ای محتشم و باثروت بر خاسته، و هم به مناسبت مشاغل مهمی که در دربار داشت، این دوره از زندگی را به لهو و لعب و جستجوی مال وجاه گذرانید، و با این همه، در جستجوی حقیقت بود، تا اینکه در جمادی الآخر۴۳۷ هق، در جوزجانان، خوابی دید که در پی آن خواب زندگی وی دگرگون شد و شخصیت اصلی و برجسته‌ی او را به وجود آورد، و پس از این خواب است که نیمه‌ی دوم زندگی او آغاز میشود.
ناصر خسرو، چنانکه خود گفته است، در شرابخواری افراط میکرد. شبی در خواب دید که کسی او را از این کار برحذر میدارد، و او در خواب عذر این میخوارگی را بدین گونه آورد که برای آسودگی از رنجهای زندگی و پناه بردن به بیخودی وبیهوشی است، وآن شخص او را وادار کرد که در جستجوی هوشیاری بیشتر باشد، و ناصر خسرو راه این هوشیاری را از وی جویا شد، و آن شخص به جانب قبله اشارت کرد. وی پس از آنکه از خواب بیدار شد چنین تصمیم گرفت که از "خواب چهل‌ساله"ی خویش بیدار شود، و از این روی، به مسجد رفت و نماز گزارد، و از خدا یاری طلبید، و در روز پنج‌شنبه‌ی ۶ جمادی الآخر سال ۴۳۷ هق، بار سفر حج بست، و با برادرش و یک غلام هندی روانه‌ی حجاز شد. در این سفر، که ۷ سال به طول انجامید، وی ۴ بار حج گزارد، قسمت عمده‌ای

از کشورهای اسلامی را گردش کرد، و ۳ سال در مصر به سر برد، و هم در اینجا بود که به آیین اسماعیلیه گروید، و به خدمت المستنصر بالله، خلیفه‌ی (۴۲۷–۴۸۷ هق) فاطمی، رسید و ارادتی و ایمانی بسیار نسبت به وی حاصل کرد، و در این مدت مراحل مختلف مذهب اسماعیلی را طی کرد، و به مقام "حجت" رسید (← اسماعیلیه)، و از جانب امام فاطمی مأمور دعوت در "جزیره‌ی خراسان" شد (خراسان یکی از ۱۲ "جزیره‌ی" دعوت اسماعیلی بود). ح ۵۰سالگی بود که ناصر خسرو به وطن خویش، یعنی بلخ، باز گشت و دعوت خویش را آغاز کرد. با آنکه دعوت اسماعیلی پیش از وی در خراسان سابقه داشت، اقدام ناصر خسرو باعث آشوب مخالفان و متعصبان شد، و وی مجبور شد که جلای وطن کند. از بلخ بیرون آمد، و مدتی در نیشابور بود، و چندی در مازندران گذراند، و سرانجام به یمگان پناه برد. در این ناحیه بود که، به علت امنیت نسبی و در نتیجه‌ی وضع خاص جغرافیائی بدخشان، ناصر خسرو توانست دعوت خویش را، بی هراس از متعصبان و حمله‌ی دشمن، توسعه دهد. ناصر خسرو توانست در یمگان تشکیلات مذهبی به وجود بیاورد، و تا سال وفاتش که، به احتمال قوی، ۴۸۱ هق است، در اینجا بود، و هم در اینجا در گذشت، و به خاک سپرده شد. بعضی اطلاعات در باره‌ی مقبره‌ی وی در بدخشان در نوشته‌های بعضی مورخین دیده میشود.

ناصر خسرو یکی از چند قصیده‌سرای درجه‌ی اول زبان فارسی در طول تاریخ ادب ایران به شمار میرود، و در شیوه‌ی خاص خود چهره‌ای است یگانه. زبان شعر او زبان شاعران دوره‌ی سامانی است، و از نظر انتخاب اوزان، تشخص و امتیازی دارد. قصاید ناصر خسرو از نظر لفظی در حد اعلای استواری و انسجام و پختگی است، و ابیات ضعیف در دیوان او بدشواری میتوان یافت. خصوصیت برجسته‌ی شعر ناصر خسرو این است که وی هرگز دیوان‌خویش را به مدح شاهان وامیران معاصر خویش نیالوده است، و آنچه را ستوده و در شعر خویش آورده، همه چیزهائی است که وی از نظر اجتماعی و مذهبی بدانها ایمان داشته است. قصیده‌های او اغلب به خطبه‌های بلیغ و سرشاری شباهت دارد که تمام اجزاء آن با تسلسل منطقی و طبیعی همراه است، و در این قصاید، وی از خویش با عنوان "ناصر خسرو"، "ناصر"، "حجت"، "حجت خراسان"، و "حجت زمین خراسان" یاد کرده است. علاوه بر دیوان شعری که از وی باقی است و بارها به چاپ رسیده (از جمله در تهران، ۱۳۰۴–۱۳۰۷ هش)، آثاری به نثر نیز دارد که عبارتند از خوان الاخوان، گشایش و رهایش، جامع الحکمتین، سفرنامه (← سفرنامه‌ی ناصر خسرو)، زاد المسافرین، و وجه دین، که در اغلب این کتاب‌ها، وی به توجیه و تشریح اصول عقاید اسماعیلیه پرداخته است. ناصر خسرو به زبان عربی نیز شعر میگفته است، و دیوانی به زبان عربی داشته که امروز در دست نیست.

ناصر کبیر (nāsere kabir)، لقب **حسن ابن علی حسینی**، ۲۳۰؛ شعبان ۳۰۴ هق، از اولاد امام زین‌العابدین ع و از پیشوایان زیدیه که مدتی بر طبرستان حکومت کرد (۳۰۱–۳۵۰ هق). در تاریخ به **اطروش** (otruš) نیز معروف است، زیرا در یکی از جنگها ضربه‌ی شمشیری بر سرش وارد آمد و قدرت شنوائی او بدان سبب ضعیف شد. بعضی گفته‌اند که احمد ابن عبدالله خجستانی، حاکم نیشابور، زمانی بر ناصر کبیر سوء ظن پیدا کرد و او را گرفت و دستور داد که او را تازیانه بزنند، و او بر اثر این تازیانه‌ها قدرت شنوائی را از دست داد و به اطروش معروف شد. تولد ناصر کبیر را ح ۲۳۰ در مدینه، و وفات او را در آمل گفته‌اند، بدین قرار، باید به هنگام مرگ ۷۴ سال داشته باشد، ولی بعضی از مورخان سن او را ۷۷ و ۷۹ نیز گفته‌اند. ناصر کبیر در زمان داعی کبیر به طبرستان آمد و مورد سوء ظن جانشین او محمد ابن زید معروف به داعی شد، و در نتیجه نزد احمد ابن عبدالله خجستانی حاکم نیشابور رفت. پس از آن احمد ابن عبدالله به او بدگمان شد و او را زندانی کرد. پس از آزادی از زندان نزد محمد ابن زید داعی رفت و در جنگی که در جرجان با محمد ابن هارون سردار سامانیان کردند شکست یافتند و محمد ابن زید، بر اثر زخمی که یافته بود، در گذشت. ناصر به دامغان و ری رفت و پس از مرگ خلیفه معتضد فرصتی یافت و به طبرستان باز گشت و از دوستی جستان دیلمی با پسر او وهسودان استفاده کرد و در میان آن عده از قبایل دیلمی که هنوز اسلام نیاورده بودند به تبلیغ پرداخت و ایشان را به دین اسلام و مذهب زیدی شیعی هدایت کرد. در ۳۰۱ هق در جنگی که در چالوس میان او و محمد ابن صعلوک فرستاده‌ی سامانیان در گرفت، سپاه سامانیان شکست سختی یافت و بدین ترتیب ناصر کبیر بر طبرستان مسلط شد و آمل را پایتخت خود قرار داد. در این زمان سامانیان سرگرم حل اختلافات داخلی خودبودند و اصفهبد مازندران، شروین‌II ابن رستم باوندی، با ناصرکبیر از در صلح درآمد، ناصرکبیر دچار مخالفت حسن ابن قاسم حسنی (← داعی صغیر) شد، ولی مردم مازندران که هواخواه ناصر بودند از حسن ابن قاسم اطاعت نکردند و او را گرفته پیش ناصر بردند، و ناصر او را عفو کرد. پس از ناصر حکومت طبرستان به حسن ابن قاسم رسید. ناصر کبیر شاعر و ادیب و فقیه در مذهب زیدی بود و کتب فراوان در فقه زیدی به او نسبت داده‌اند. مورخان عدالت و حسن رفتار او را با مردم ستوده‌اند. او را **ناصرالحق** و **داعی الی الحق** نیز خوانده‌اند.

ناصرکیاده (nāser.kiā.deh)، ده، از دهستان رودبنه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۲۰کیلومتری ش لاهیجان. از سفید رود مشروب میشود. محصولاتش برنج، کنف، و ابریشم است. بقعه‌ای به نام آقا سید رضا کیا ابن امام علی النقی ع دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش ۳ آبادی به نامهای **ناصرکیاده بالا** (جه ۱٬۰۲۳)، **ناصرکیاده پایین** (جه ۷۴۴)، و **ناصرکیاده میان** (جه ۳۶۸) ذکر شده است.

ناصرکیاده بالا، ده، لاهیجان، ← ناصرکیاده.

ناصرکیاده پایین، ده، لاهیجان، ← ناصرکیاده.

ناصرکیاده میان، ده، لاهیجان، ← ناصرکیاده.

ناصرلدین الله، الـ [الناصر لدین الله، ← عبدالرحمان III]، ناصر خلیفه‌ی عباسی.

ناصر مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

ناصر منشی: ← ناصرالدین منشی.

ناصر نجفی (nāsere najafi)، شاعر ایرانی قرن ۱۲م هق. اصلاً از مردم نجف بود، ولی در خردسالی، پس از مرگ پدر، به اصفهان آمد و چون طبع شعر داشت به زبان پارسی شعر میسرود و، با صغر سن، اشعارش دل‌انگیز بود.

ناصره[1] (nāsera)، شهر (در ۱۹۶۹ جه ۳۲٬۹۰۰)، ل فلسطین اشغالی، در جلیل. نام این شهر چندین بار در عهد به عنوان محلی که یوسف از مصر بدانجا باز گشت، و نیز محلی که عیسی در آنجا پرورش یافت، آمده است (متی ۲۳.۲، لوقا ۵۱،۳۹.۲). با معابد و کلیساهای متعددش از اماکن زیارتی است. ناصره بزرگترین مرکز اعراب در فلسطین اشغالی است، و با مدارس ملی و دولتی که دارد از مراکز عمده‌ی آموزش و فرهنگ عرب شمرده میشود. در ۱۰۹۹ ناصره به تصرف صلیبیون درآمد؛ در ۱۱۸۷ صلاح‌الدین ایوبی آن را تصرف کرد، و در ۱۲۲۹ فردریک II آن را باز گرفت، در ۱۲۶۳ مسلمانان آن را متصرف شدند و مسیحیان شهر را قتل عام کردند. در ۱۵۱۷ ضمیمه‌ی امپراطوری عثمانی شد، و در ۱۹۲۲–۴۸ تحت قیمومیت بریتانیا بود. در جنگ ۱۹۴۸ نیروهای رژیم اشغالگر قدس آن را متصرف شدند.

ناصری، سد، سد قدیمی در ناحیه‌ی فشافویه (بخش فشافویه)، قسمت جنوبی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران). این سد از دو دیوار، هر کدام به ارتفاع ۳ متر و به طولهای 100 و 150 متر، ساخته شده و ظرفیت مخزن آن ح 500'000 ممکعب برآورد شده است؛ جنس مخزن رسی است.

سد ناصری برای ذخیره‌ی آبهای سیلابی و فاضلاب حصار سائی ساخته شده بود، ولی فعلاً خراب است.

ناصریه، از فرق صوفیه، ← نعمتیه.

ناصریه[2] (nāseriyya) [الناصریه]، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۶۲٬۳۶۸) ایالت بصره، عراق، بر ساحل چپ رود فرات، ۱۸۰کیلومتری ل‌غ شهر بصره. در جج I بریتانیائیها آن را تصرف‌کردند (۲۵ ژوییه‌ی ۱۹۱۵). ح ۳/۴ سکنه‌ی آن را مسلمانان شیعه تشکیل میدهند.

ناصریه، خیابان، نام سابق خیابان ناصر خسرو، ← ارک طهران، تهران (نقشه‌ی صص ۷۰۰–۷۰۱).

ناصح: ← حمل.

ناظر بیوتات، ← بیوتات سلطنتی.

ناظر و منظور، ← جمالی اردستانی؛ وحشی بافقی.

ناظم[3] (nāzem)، اسبابی کنترولی برای ثابت نگاه داشتن اندازه‌ی کمیتی که باید ثابت بماند. مثلاً ناظم دما اسبابی است که نمیگذارد دمای محلی از درجه‌ی معین تجاوز کند. یک دستگاه

(1)Nazareth (2)An Nasiriya (3)regulator

کنترول فیدبکی (← فیدبک) دستگاهی است که از یک ناظم برای ثابت نگاه داشتن بعضی مقادیر دستگاه استفاده میکند. یک مثال دیگر دستگاهِ ناظم ولتاژ اتومبیل است.

ناظم‌الاسلام: ← تاریخ بیداری ایرانیان.

ناظم‌الاطباء (nazemo'l.'atebbā')، لقب **علی اکبر نفیسی** (nafisi)، ۱۲۶۳–۱۳۴۲ هق، از پزشکان مشهور و دانشمند اواخر دوره‌ی قاجاریه، اهل کرمان. پس از تحصیل علم طب در تهران، از طرف ناصرالدین شاه قاجار مأمور تأسیس بیمارستانی به سبک اروپائی شد (۱۲۸۹ هق). شهرت وی بیشتر به جهت تألیف فرهنگ نفیسی یا فرنودسار است. آثار دیگری نیز تألیف یا ترجمه کرده است، از جمله رساله‌ای در جراحی، رساله‌ای در فیزیک، و رساله‌ای در تراپوتیک.

ناظم‌البکاء (nāzemo'l.bokā')، کسی که نظم تکیه به عهده‌ی او، و متصدی تهیه‌ی لباس و حوائج شبیه ها بود. نیز ⇐ معین‌البکاء.

ناعم، قلعه‌ی: ← محمد ص، قسمت ۳۷.

ناعوره[1] (nā'ura) یا **دولاب** (dulāb)، وسیله‌ای برای آوردن آب از سطحی به سطح بلندتر. چرخی (مثلاً به قطر ۲۰ متر) را چنان در کنار رودخانه‌ای نصب میکنند که سطح آن در امتداد جریان و محیط آن مماس با آب باشد. برمحیط این چرخ کوزه‌ها یا سطلهائی به حالت آزاد آویخته است. جریان رودخانه سطلی را که درآب فرو رفته است پر میکند و ضمناً آن را به پیش میراند و سطل دیگری جای آن را میگیرد واین عمل پیوسته ادامه پیدا میکند. سطلهای پرشده، وقتی از بلندترین نقطه‌ی محیط چرخ سرازیر میشوند، با برخورد به مانعی آبشان در مجرائی خالی میشود و به زمین بلندتر از سطح آب رودخانه میرسد (شکل ۱). معروفترین ناعوره‌ها درکنار نهر العاصی دیده میشود. در دولابهائی که

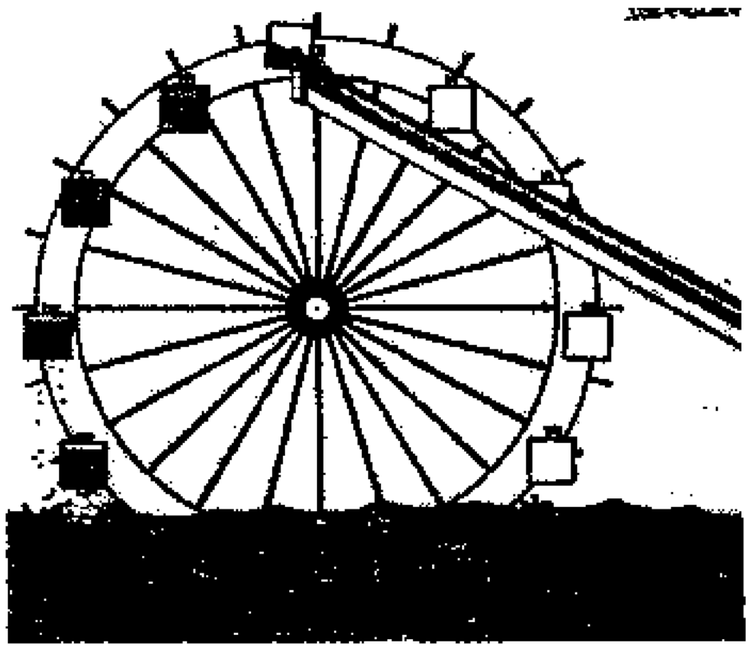

شکل ۱

در بعضی از نقاط ایران (مثلاً کرمان) کار می‌کند (شکل ۲). گاوی با چرخیدن پر محیط یک دایره دسته‌ای را میگرداند و این حرکت برگرد محور قائم، با چرخ دنداندهداری به حرکتی برگرد محور افقی تبدیل میشود که چرخی را در سطح قائم به دوران در میآورد. بر گلوی این چرخ زنجیری بی‌انتها است که جای جای آن کوزه‌هائی آویخته است، و همان گونه که پیشتر در ناعوره گفتیم، آب از ته چاه بالا میآید و در دهانه چاه به مجرائی میریزد وخارج میشود. نیز ← قیصر ابن ابوالقاسم.

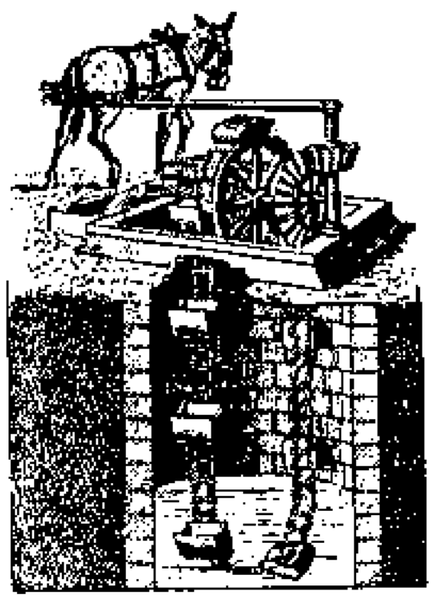

شکل ۲

ناغان (nāqān)، ده (جم ۱٬۸۶۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پشتکوه، بخش اردل، شهرستان بروجن، ⇐ استان بختیاری و چهارمحال، 10کیلومتری جنوب اردل. باغهای میوه آن را در بر گرفته است. محصولاتش غلات و میوه‌جات است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد.

نافا، شهر، ← ناها.

نافچ (nāfc)، ده (جم ۲٬۱۴۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، ⇐ استان بختیاری و چهارمحال؛ ۱۴کیلومتری ارغ شهر کرد. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نافع ابن ازرق: ← ازارقه.

نافع ابن عبدالرحمان، از قراء قرآن ← قرآن، قسمت V.

نافع فی مختصر شرایع: ← مختصر نافع.

نافلز[2] (nā.felezz)، طبقه‌ای از عناصر شیمیائی که در بسیاری از خواص فیزیکی و شیمیائی با فلزات (← فلز) اختلاف دارند. به طور کلی، امتیاز میان فلز و نافلز بر این اساس است که یک نافلز تمایل به پذیرفتن الکترونها و تشکیل دادن یونهای منفی دارد، و اکسیدهای آن اکسیدِ اسیدند. از لحاظ فیزیکی، نافلزها جلا ندارند، و صیقل‌پذیر نیستند؛ حرارت و برق را خوب هدایت نمیکنند؛ در حالت جامد غالباً شکننده‌اند، و چکشخوار و قابل کشش نیستند. در دمای متعارفی، بعضی حالت جامد دارند. برخی مایعند، و بعضی به حالت گازند؛ نقطه‌ی ذوب آنها از °۲۷۲— صدبخشی (نقطه‌ی ذوب هلیوم در فشار ۲۶ آتموسفر) تا بالاتر از °۳٬۵۵۰ صدبخشی (کربون) متغیر است، چگالی نافلزها در مقایسه با فلزها کم است. از لحاظ شیمیائی، اکسیدهای نافلزها معمولاً با آب تولید اسید میکنند. غالب آنها با فلزها ترکیب میشوند، و ترکیباتی از قبیل اکسیدها، سولفورها، و کلورورها میسازند؛ ئیدرورها نیز از این دسته ترکیباتند، و معمولاً پایدار. کربون، به علت ساختمان اتمی خاص و موقعیتش در جدول تناوبی (← قانون تناوب)، با ئیدروژن هزاران هزار ئیدرور (ئیدروکربورها) میسازد، که ساده‌ترین آنها متان (CH_4) است، از این جهت کربون از سایر نافلزها متمایز است. از سه ئیدرورِ نیتروژن، امونیاک (NH_3) اهمیت خاص دارد، مانند باز عمل میکند، و چون در آب حل شود ئیدروکسیدِ امونیوم (NH_4OH) میدهد که در فعل وانفعال با اسیدها املاح معروف امونیوم را تولید می‌کند. از ۲ ئیدرورِ اکسیژن (آب وآب اکسیژنه)، آب (H_2O) اهمیت خاص دارد.

در جدول تناوبی عناصر (← قانون تناوب)، نافلزها در گروههای IVA تا VIIA قرار می‌گیرند، ولی همه‌ی عناصر این گروهها نافلز نیستند. گازهای کمیاب جوّ را، که از لحاظ شیمیائی بر فلزها و نافلزها بی‌اثرند، و جزء نافلزها محسوب میشوند، در گروه IA جدول تناوبی قرار میدهند. ئیدروژن، از لحاظ فلز یا نافلز بودن وضعی نامعین دارد، ازجنبه‌ی فیزیکی جزء نافلزها است؛ از طرف دیگر، مانند فلز بآسانی الکترون از دست داده تبدیل به یون ئیدروژن با بار برقی مثبت میشود. این مختصاتْ ئیدروژن را از سایر نافلزها متمایز میسازد. بالاخص، عناصر گروه VA در جدول تناوبی، از بالا به پایین و با افزایش عدد اتمی و وزن اتمی، نمودار برجسته‌ی مراحل تدریجی انتقال از نافلز (نیتروژن و فوسفور) به شبه فلز (ارسنیک و آنتیموان) و پس از آن به فلز (بیسموت) است. گروه VIIA خانواده‌ی مشخص نافلزهای شورگن را تشکیل میدهد.

بعضی از نافلزها برای حیات موجودات زنده اهمیت فوق‌العاده دارند. مثلاً، هوا، از حیث حجم، مشتمل بر ۷۸٪ نیتروژن و ۲۱٪ اکسیژن است؛ آب، از حیث وزن، از ۸۸,۹٪ اکسیژن و ۱۱,۱٪ ئیدروژن ترکیب شده است؛ و کربون عنصر اساسی کلیه‌ی مواد آلی طبیعی و مصنوعی است، و این مواد عمدهٔ ترکیبی از کربون، ئیدروژن، اکسیژن، و نیتروژن میباشند. نیز ← شیمی.

نافله، نماز (nāfele)، [عربی ← اضافی، جمعش نوافل (navāfel)]، در اسلام. نمازهای مستحبی که علاوه بر نمازهای واجب خوانده میشود. اگر در شب بخوانند نماز شب نامیده میشود. چون نافله به معنی زیادتی است، فرزند فرزند را نیز نافله گویند (انبیاء ۷۲).

ناقل بیماری[3] (nāqel-)، شخص یا حیوانی که عامل مولد بیماری را منتشر یا به دیگران منتقل میسازد. ناقل بیماری ممکن است خودش بهبودی یافته یا اصلاً ایمن باشد. در میان ناقلهای بیماری به انسان حشرات از همه مهمترند، مثلاً پشه در انتقال مالاریا و تب زرد، ته ته در انتقال بیماری خواب، و شپش در انتقال تیفوس. دیفتری و حصبه توسط انسان منتقل میشود.

ناقوس[4] یا **زنگ** در موسیقی، سازی کوبی، به شکل جامی فلزی، که یک زبانه‌ی فلزی درون آن آویخته است، و به وسیله‌ی این زبانه از داخل، یا به وسیله‌ی کوبه‌ای که از خارج به آن نواخته میشود، به صدا در میآید. در ناقوسهای زبانه‌ای، وقتی که زبانه به بدنه‌ی آنها میخورد، یک صدای موسیقی تولید میشود. ناقوسهای

(۱)noria; Persian wheel (۲)nonmetal (۳)disease carrier (۴)bell

بزرگ را، که با کوبه از خارج نواخته میشوند، نمیتوان جا به جا کرد و تکان داد. ناقوس موارد استعمال فراوان دارد؛ در کلیساها مردم را برای پرستش و دعا فرا میخواند، برای اعلام حوادث و وقایع عمده به کار میرود (مثلاً اعلام ساعت ۱۲ سال نو مسیحی)؛ به هنگام مرگ افراد مسیحی ناقوس کلیسا را به صدا در می‌آورند.

مجموعه‌ی چند ناقوس را، که توأم به صدا در میآورند، کاریون[1] (kāriyyon) از فنس) میخوانند؛ تعداد ناقوسها در یک کاریون به ۷۰ و حتی بیشتر میرسد. ناقوس‌هائی که در کلیساها و در کاریونها به کار میروند یکپارچه از فلز مذاب (فلز ناقوس) ریخته میشوند. فلز ناقوس آلیاژی است از مس و قلع، معمولاً به نسبت ۱۳ قسمت مس به ۴ قسمت قلع. قالبگیری ناقوس و کاریون و سرد کردن آن ممکن است چند هفته طول بکشد.

آهنگ نوای ناقوسها، بر حسب ضخامت و بزرگی آنها، از زیر تا بم تغییر میکند. مجموعه‌ی ناقوسها را میتوان چنان ساخت که هر ناقوس آهنگ خاصی متناظر با آهنگهای گام موسیقی تولید کند. ناقوس‌نواز ناقوسها را یکی پس از دیگری به صدا در میآورد تا یک ملودی حاصل شود (شکل ۱).

تاریخ

منشأ ناقوس مانند بسیاری از سازهای دیگر در آسیا بوده است. در دهه‌ی 800 ق‌م در چین شناخته شده بود؛ باستانشناسان یک ناقوس زیبای مفرغی آسوری یافته‌اند که به منظورهای مذهبی به کار میرفته و مربوط به همین دوره است. بنا بر کتاب مقدس، کاهنان اسرائیلی، برای دفع ارواح خبیث، با خود ناقوس همراه داشتند. در یونان قدیم، نواختن ناقوس نشانه‌ی آن بود که ماهیهای صیدشده‌ی تازه به بازار



شکل ۱

آمده است. در زمان جنگ، صدای ناقوس نزدیکی دشمن را به دروازه‌های شهر اعلام می‌کرد. در رم ناقوس مؤمنان را برای عبادت به معابد دعوت میکرد. نواختن ناقوس در مراسم تشییع امپراطوران نیز اجرا میشد. سلتها، که در فن ریخته‌گری فلزی مهارت داشتند، ناقوس را از آسیا به اروپای شمالی انتقال دادند.

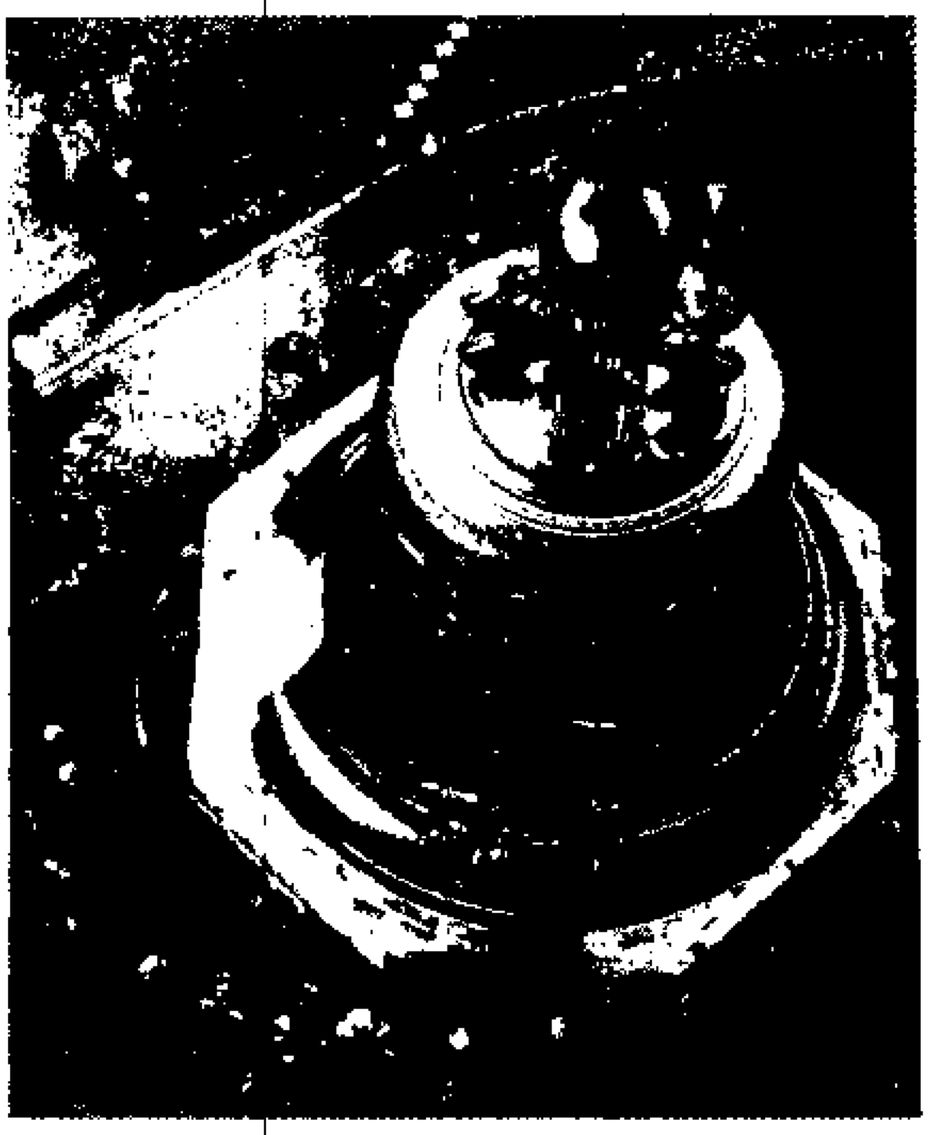

شکل ۲

ناقوس در ۵۵۰ ب‌م به فرانسه، و ح 100 سال بعد به انگلستان وارد شد. یکی از قدیمترین ناقوس‌ها در بریتانیای کبیر در بلفاست است، که ارتفاع آن ۱۵ سم و پهنایش ۱۲٫۵ سم میباشد. بزرگترین ناقوس دنیا، معروف به تزار کولوکول[2] (tzār kolokol) در مسکو است؛ این ناقوس در ۱۷۳۳ ریخته شده، و ارتفاعش ۶٫۲۶ متر، قطرش ۶٫۳۵ متر، و وزنش ۱۹۶ تن است. در همین سال، به علت یک آتشسوزی، این ناقوس شکاف بر داشت. در ۱۸۳۷ دوباره آن را بر روی یک پایه‌ی هشت‌ضلعی از گرانیت نصب کردند (شکل ۲). گمان میرود که زمانی از درون این ناقوس به عنوان نمازخانه استفاده میشده و شکاف آن حکم مدخل این نمازخانه را داشته است. از دیگر ناقوسهای معروف میتوان اینها را نام برد: آرمادایورا در برمه (وزن ۱۱۸ تن)؛ ناقوس‌های روان (فرانسه) و وین (اتریش) هر یک به وزن ح ۱۸ تن؛ ناقوس کلیسای جامع مونستر آل (وزن ح ۱۳ تن)؛ ناقوس بیگ بن (لندن، وزن ۱۳٫۵ تن)؛ و ناقوس کلیسای جامع لیورپول (وزن ح ۱۵ تن). بزرگترین و سنگینترین کاریونها در کلیسای ریورْسایْد، شهر نیو یورک، است. این کاریون از ۷۴ ناقوس تشکیل شده، و وزن آن 100 تن است. کاریون مِشْلِن در بلژیک ظریفترین کاریونهای دنیا، و دارای ۴۵ ناقوس است. شکل ۳ یک ناقوس معبد هندی را نشان میدهد؛ دسته‌ی ناقوس مجسمه‌ی یک خدای هندو است.

کاربرد ناقوس. ناقوس همیشه با مراسم مذهبی وابستگی نزدیک داشته است. از آغاز قرن ۴م مسیحیان برای دعوت مؤمنان به عبادت از آن استفاده میکردند. در آغاز قرن ۱۳م رسم بر این جاری شد که ناقوسهای کلیسائی را در برجهای خاصی بیاویزند. با یک میله‌ی فلزی که به ناقوس مینواختند آن را به صدا در میآوردند، بیشتر برجهای ناقوس کلیسا در ایتالیا در خارج کلیسا ساخته شده بود. ناقوس در بسیاری موارد دیگر نیز به کار میرفت. در انگلستان قرون وسطی ناقوسی که شامگاه به صدا در میآمد آغاز خاموشی شب را اعلام می‌کرد. بعضی از مردم اعتقاد دارند که ویلیام I انگلستان این رسم را برقرار ساخت. سالها جارچیان با صدای ناقوس توجه مردم را به اخبار خود جلب میکردند. در بعضی از کشورها از ناقوس برای خبر دادن از آتشسوزی استفاده میکردند، یا جلسه‌ی شورای شهر را فرا می‌خواندند، و از این قبیل. ناقوسها اغلب در ساختن آهنگهای موسیقی به کار میرفته است. در ۱۷۹۱ نیکولا دالراک[3] (nikolā dālerak)؛ ۱۷۵۳–۱۸۰۹؛ آهنگساز فرانسوی) در یکی از اپراهای خود، کمی، از ناقوسها استفاده کرده است. ۳ سال بعد م. ل. کروبینی از همین روش در اپرای الیزای خود استفاده کرد. بسیاری از آهنگسازان، از جمله ر. واگنر، گوستاو مالر، و ر. شتراوس در آثار خود قسمتهائی برای ناقوس تصنیف کردند. به کار گرفتن ناقوسهای واقعی در ارکسترها معمولاً بسیار دشوار و پرخرج است، و اغلب به جای آنها لوله‌های فلزی آویخته به یک قاب به کار میبرند و با چکشی



شکل ۳ . ناقوس معبد هندی

آنها را مینوازند.

ناقوس، فلز: ← ناقوس یا زنگ.

ناقه‌ی صالح: ← صالح پیغمبر.

ناک اوت[4] (nāk ōt ؛ از انگل) [انگل. = کوفته، زمین‌خورده]، در بازی بوکس، به حریفی میگویند که با ضربه‌ی مشت از پا در آمده و نمیتواند بازی را ادامه دهد. حالت چنین مشتزنی‌را **ناک داون[5] (nāk dān) میگویند.** به محض آنکه مشتزن بر زمین افتاد، یا خود را به طناب اطراف محوطه آویخت، داور از ۱ تا 10 میشمارد، و اگر با شمردن 10 مشتزن ناک داون نتوانست از جا بلند شود و به بازی ادامه

(۱) carillon (۲) Czar Kolokol (۳) Dalayrac (۴) knock-out (۵) knock-down

دهند، او را "اوت" خطاب میکنند که به معنی خارج است و باید از بازی بیرون برود.
ناکثین: ← علی ع، IV.
ناک داون: ← ناک اوت.
ناکس[1]**، جان** (jān nāks)، ۱۵۱۴–۷۲، مصلح دینی اسکاتلندی، مؤسس مذهب پرسبیتری اسکاتلندی. نخست کشیشی کاتولیک بود، سپس به ج. ویشرت پیوست و پروتستان شد. در ۱۵۴۹–۵۴ در انگلستان موعظه میکرد و از پیشنمازان سلطنتی بود، پس از جلوس مری I به تخت سلطنت، به قاره‌ی اروپا تبعید شد، که بیشتر در ژنو اقامت داشت و با کالون آمد و شد میکرد. اشراف پروتستان اسکاتلند نخستین میثاق دینی خود را در ۱۵۵۷ بستند (← اسکاتلند، کلیسای) و خواستار همکاری ناکس بر علیه مری آو گیز شدند. پس از یک جنگ داخلی (۱۵۵۹–۶۰) اصلاح‌طلبانْ فرانسویان را از انگلستان بیرون راندند و اسباب آزادی و غلبه‌ی مذهب جدید را فراهم آوردند. ناکس، به عنوان روحانی ادنبورگ، کوشید تا قدرت و استیلای پاپ را لغو کند و اعتقادنامه‌ها و شعائر کلیسای قدیم را بر اندازد. به مذهب مری، ملکه‌ی اسکاتلند، حمله برد. استعفای ملکه سبب استقرار کلیسای اسکاتلند شد. ناکس، با شوق و شور پیرپای خود، رهبر برجسته‌ی اصلاح دینی اسکاتلند بود و در نهضتهای پروتستان انگلستان و قاره‌ی اروپا تأثیر فراوان داشت، ولی عاری از گذشت و تسامح دینی بود.
ناکس، قلعه‌ی[2] (nāks)، محلی به مساحت ح ۴۴٬۵۱۵ هکتار، ل کنتوکی، که در جنگ I به عنوان اردوگاه برای تعلیم سربازان امریکا تأسیس شد (۱۹۱۷). از ۱۹۳۶ دولت کشمتِ از این محل برای ذخیره کردن قسمت عمده‌ی شمشهای طلای خود استفاده میکند. از هنری ناکس (henri؛ ۱۷۵۰–۱۸۰۶)، ژنرال امریکائی، و وزیر جنگ (۱۷۸۵–۹۴)، نام گرفته است.
ناکس، هنری: ← ناکس، قلعه‌ی.
ناکسوس[3] (nāksos)، جزیره (ح ۴۱۰ کم، در ۱۹۷۱ جم ۱۴٬۲۰۱)، نزدیک ج یونان، در دریای اژه، بزرگترین و مهمترین ← جزایر سیکلاد. مرکبات، روغن زیتون، گندم، و شراب سفید معروفی صادر میکند. مهمترین فراورده‌ی آن خاک سنباده (← سنباده) است. معادن مرمر و گرانیت نیز دارد. بنابر افسانه‌ها، تسئوس در اینجا آریادنه را ترک کرد. ناکسوس در زمانهای قدیم از مراکز پرستش دیونوسوس بود. یونیائی‌ها آن را مستعمره کردند. در ۴۹۰ ق‌م ایرانیان آن را تصرف و غارت کردند. عضو ← اتحادیه‌ی دلوسی بود؛ ولی پس از کوشش نافرجامی که برای خارج شدن از اتحادیه کرد، مسخر (۴۷۰ ق‌م)، و خراجگزار آتن شد. در ۱۲۰۷ به مه‌لکت ونیز منتقل شد، و تا ۱۵۶۶ مقر دوکنشین ونیزی ناکسوس بود، و در این سال به دست ترکان عثمانی افتاد. در ۱۸۲۹ به یونان انتقال یافت.
ناکسویل[4] (nāksvil)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۷۴٬۵۸۷)، ش ایالت تنسی، کشمتِ، بر رود تنسی. از مراکز تجارتی و صنعتی ناحیه‌ی اطراف و دارای نساجی و مصنوعات مرمری و چوبی است. دانشگاه تنسی در آنجاست.
ناکورو[5] (nākuru)، شهر (در ۱۹۶۹ جم ۴۷٬۸۰۰)، کرسی ایالت دره‌ی ریفت[6] (rift)، غ کنیای مرکزی. در قرن ۲۰م به عنوان مراکز ماندگاه اروپائی تأسیس شد، و اکنون یک شهر بازرگانی و صنعتی پررونق است. کارخانه‌های آن منسوجات و مواد خوراکی آموده فراهم می‌کنند. **دریاچه‌ی ناکورو** (۹۰ کمم) در نزدیکی آن است.
ناکورو، دریاچه: ← ناکورو، شهر، کنیا.
ناکوک: ← عطاء رازی.
ناگاساکی[7] (nāgāsāki)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۲۱٬۰۵۵) غ کیوشو، مرکز بخش ناگاساکی (۴٬۰۷۷ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۱٬۵۶۹٬۹۸۴)، ژاپن، بندری بر خلیج ناگاساکی. کشتیسازی و مرکز ماهیگیری دارد. مرکز اولیه‌ی مسیحیان در ژاپن بود. اولین بندر ژاپنی است که به روی تجارت غرب باز شد (در ۱۵۶۷ به روی هلندیها، در ۱۸۵۴ به روی امریکائیها، و در ۱۸۵۸ به روی سایر کشورهای غربی). دومین هدف بمب اتمی در جنگ II (۹ اوت ۱۹۴۵) بود، که ح ۷۵٬۰۰۰ کشته و زخمی داد و بیش از یک سوم شهر را ویران کرد. بخش ناگاساکی مشتمل بر جزیره‌ی گوتورتو[8] (goto-retto) است.
ناگپور[9] (nāgpur)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۸۶۶٬۱۴۴)، هند، مرکز بخش ناگپور، ل‌ش بمبئی. در ۱۷۴۳ پایتخت مملکت ناگپور بود، و در زمان تسلط انگلیسها پایتخت ایالت مرکزی و برار (← مدهیا پرادش) شد (از ۱۹۰۳). هنگامی که هند جمهوری شد پایتخت ایالت مدهیا پرادش قرار گرفت تا آنکه در ۱۹۵۶ به بمبئی انتقال یافت. ناگپور از مراکز مهم خط آهن است. علاوه بر کارخانه‌های پنبه و پشمبافی، صناعت دستی مهم منسوجات نیز دارد. دانشگاه ناگپور در ۱۹۲۳ تأسیس شد.
ناگذار[10] (nāgozār) یا **آدیاباتیک** (ādiā-bātik؛ فنـ)، فرایندی که در آن ماده، بدون مبادله‌ی حرارت با منبعی خارجی، در معرض تغییری قرار گیرد. فرض کنیم مقداری گاز در استوانه‌ی کاملاً عایق شده‌ای باشد که دهانه‌ی آن استوانه با پیستونی بسته شده و روی این پیستون وزنه‌هائی قرار گرفته است. اگر وزنه‌ای از روی پیستون برداشته شود، گاز بکنده‌ی انبساط پیدا میکند و فشار آن کم میشود. با انبساط گازْ پیستون و وزنه‌ها بالا میروند و کاری انجام میگیرد، و معادل این کار از انرژی داخلی خود گاز کاسته میشود، و در نتیجه دمای گاز پایین میآید. پس انبساط ناگذار یک ماده سبب سرد شدن آن است و، بر عکس، تراکم ناگذار سبب گرم شدن آن. عملاً هیچ فرایندی 100٪ ناگذار نیست، چه ناگزیر مقداری حرارت تلف میشود که ممکن است اندازه‌ی آن بسیار ناچیز باشد. فرایندهای ناگذار نه‌تنها در محیطهائی که با خارج مبادله‌ی حرارتی ندارند ممکن است صورت گیرد، بلکه وقتی هم فرایند با چنان سرعتی انجام میگیرد که مدت کوتاهی برای مبادله‌ی حرارتی وجود دارد فرایند ناگذار است.
فرایندهای ناگذار موارد استعمال فراوان در مهندسی مکانیک یافته‌اند. این گونه فرایندها درعملِ نیمرخ آئرودینامیک و دیگرعناصرِ در تماس با هوا حایز اهمیت هستند. در هواشناسی، تغییرات ناگذار در ضمن صعود و نزول هوا روی میدهد؛ هوائی که به سوی بالا حرکت می‌کند، به علت اینکه فشار جوّ با ارتفاع کاسته می‌شود، انبساط پیدا میکند. بتدریج که هوا بالا میرود، هوای خشک به طریق ناگذار با نرخ ۳° صدبخشی در هر 1٬000 متر، سرد میشود؛ هوائی که نزول میکند با همین نرخ گرم خواهد شد. هوای مرطوب که در هوای بالارونده چگالش پیدا میکند، به این علت که حرارت چگالش، در ضمن اینکه بخار آب به قطرات آب تبدیل میشود، به هوا افزوده میشود، کندتر سرد میشود. نرخی که با آن نرخْ این هوا سرد میشود ح ۱٫۸° صدبخشی برای هر 1٬000 متر بالا رفتن هوا است.
ناگرا[11] (nāgerā) یا **آستاتیک** (āstātik؛ فنـ)، در فیزیک و مکانیک، دستگاهی که حالت تعادل بیتفاوت (← تعادل) دارد. گالوانومترِ ناگرا گالوانومتری است که در آن دو مغناطیس کوچک را در جهت عکس به موازات یکدیگر با هم اتصال داده‌اند، و چون در این صورت عزم مغناطیسی آن صفر میشود، میدان مغناطیسی زمین در آن بی‌اثر است؛ بدین ترتیب بر حساسیت گالوانومتر افزوده میشود.
ناگل[12]**، ارنست** (ĕrnest nāgel)، ۱۹۰۱– ، فیلسوف معاصر امریکائی؛ مت بوهم، چکوسلواکی. در ۱۹۳۱ به دانشکده‌ی فلسفه‌ی دانشگاه کلمبیا پیوست، و در ۱۹۵۵ استاد کرسی فلسفه در همان دانشگاه شد. ابتدا از پیروان و مفسران رئالیسم منطقی بود و بعد به فلسفه‌ی علمی نظری و عملی پرداخت. از کتابهای اوست: مدخلی بر منطق و روش علمی (۱۹۳۴ با همکاری ⇐ م. ر. کوئن)، منطق بدون ما بعدالطبیعه (۱۹۵۷)، ترکیب ساختمان علم: مسائلی در منطق تفسیر علمی (۱۹۶۱)، و مشاهده و نظریه در علم (با همکاری دیگران، ۱۹۷۱).
ناگلند[13] (nāgaland)، ایالت (۱۶٬۴۸۵ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۵۱۵٬۵۶۱)، ل‌ش هند، میان برمه و دره‌ی براهماپوترا؛ مرکزش کوهیما[14] (kohi-mā؛ در ۱۹۶۱ جم ۷٬۷۴۶). این ایالت که از تپه‌های جنگلپوش و کوهستانها تشکیل یافته است، در سپتامبر ۱۹۶۱ رسماً تشکیل یافت. از آن پس پیشرفتهای سریعی در آموزش و پرورش، خدمات پزشکی، کشاورزی، و تهیه‌ی آب و برق کرده است. ایالات آسام، ناگلند، مگهالایا، مانیپور، تریپورا، و سرزمینهای اتحادی میزورام و آروناچال پرادش فرماندار مشترکی دارند که از طرف رئیس جمهور هند تعیین میشود.

(۱)Knox (۲)Fort Knox (۳)Náxos (۴)Knoxville (۵)Nakuru (۶)Rift Valley (۷)Nagasaki (۸)Goto-retto (۹)Nagpur (۱۰)adiabatic (۱۱)astatic (۱۲)Nagel (۱۳)Nagaland (۱۴)Kohima

ناگورنو-کاراباخ: ← قراباغ.

ناگویا[1] (nagoyā)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۵ جم ۲٬۰۷۹٬۶۹۴)، هونشوی مرکزی، ژاپن؛ بندری بر خلیج ایسه. از لحاظ بزرگی چهارمین شهر ژاپن به شمار میرود، و از بنادر مهم آن است؛ کانال‌هایی بندر را به پهنه‌های صنعتی شهر مرتبط میکنند. مرکز کارهای مهندسی، کارخانه‌های شیمیایی، نساجی، و چینی‌سازی است؛ ظروف سفالی و چینی آن از قرن ۱۳م معروف بوده است. مقر دانشگاه سلطنتی ناگویا و زیارتگاه شینتو (قرن ۴م) است.

آغاز ترقی شهر ناگویا از ۱۶۱۰ یعنی هنگامی است که بنای قصر عظیمی برای ایه‌یاسو، مؤسس سلسله‌ی شوگون‌های موسوم به توکوگاوا آغاز شد. دژ موجو در این شهر که در ۱۶۱۲ بنا شده بود در اثر بمبارانهای هوایی جنگ II ویران شد (۱۹۴۵)، ولی مجدداً در ۱۹۵۹ تجدید بنای آن انجام گرفت. براثر همین بمبارانها ۲۰٪ شهر نیز بکلی ویران شد.

ناگا[2] (nāga)، قبایلی از آسام، هند، ساکن اطراف تپه‌های ناگه. مردمی بسیار نیرومند و درنده‌خو هستند که دولت هند برای بهبود وضع آنان میکوشد. اغلب آنان پیرو آنیمیسم هستند، و اقلیتی از مسیحیان در میان آنها وجود دارد. کشاورزی در میان همه‌ی این قبایل معمول است، و محصول عمده‌ی آنها برنج است.

نئل[3]، **لویی** (lui neel)، ۱۹۰۴– فیزیک‌دان فرانسوی، اهل لیون. در ۱۹۲۴ از دانشسرای عالی پاریس فارغ‌التحصیل شد. به استادی دانشگاه استراسبورگ و سپس دانشگاه گرنوبل منصوب شد. تخصص وی در مباحث مغناطوری است. تحقیقات وی توانست یک طبقه‌بندی کامل از اجسام، بر حسب خواص آهنربائی آنها، به دست دهد. نقش مهمی در ایجاد و توسعه‌ی مرکز مطالعات هسته‌ای گرنوبل داشته است. در ۱۹۵۳ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. به جهت کارهایش در مبحث ثیدرودینامیک مغناطیسی و فرومانیتیسم سهمی (با مشارکت ⇐ ه. آلون) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۰ در فیزیک به وی تعلق گرفت. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

نالچیك[4] (nālcik)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۴۶٬۰۰۰)، کرسی جخشه کاباردین-بالکار، جمشس، بر دامنه‌ی شمالی کوههای قفقاز بزرگتر؛ به فاصله‌ی ۸۰کیلومتری جش پیاتیگورسک، که بزرگراهی آنها را به هم مرتبط میکند. در ۱۸۱۸ به عنوان دژ مستحکمی تأسیس، و در ۱۹۲۲ مرکز کاباردین-بالکار شد. مرکز بهداشتی و تفرجگاه سیاحان است. کارخانجات تهیه‌ی ماشین‌آلات و چوببری و تهیه‌ی مواد غذائی دارد. مرکز تهیه‌ی مولیبدن است.

نالکیاشر (nālkiāšar)، (جم ۱٬۸۲۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)؛ ۶کیلومتری غ لنگرود. محصولاتش برنج، ابریشم، چای، و کنف است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی بدین نام نیامده.

نالینو[5]، **کارلو آلفونسو** (kārlo ālfonso nāl-lino)، ۱۸۷۲–۱۹۳۸، مستشرق ایتالیائی، اهل تورن. در جغرافیا و نجوم اسلامی اطلاع فراوان داشت، از اسلام و مذاهب آن آگاه بود، و در تاریخ یمن قدیم و خطوط و لهجه‌های آن تحقیق کرده بود. در ۱۸۹۳ دولت ایتالیا او را به قاهره فرستاد، و پس از ۶ ماه اقامت در این شهر به ایتالیا بازگشت و کتابی در باره‌ی "لهجه‌ی مصری" به زبان ایتالیائی نوشت. از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۲ استاد زبان عربی دانشگاه ناپل بود. در ۱۹۰۹ به دعوت دولت مصر به قاهره رفت و در دانشگاه آنجا یک سلسله سخنرانی به عربی در باره‌ی نجوم اسلامی ایراد کرد که خلاصه‌ی آن سخنرانیها در کتابی به نام "عِلمُ الفَلَک، تاریخه عند العرب فی القرون الوسطی انتشار یافت. پس از آنکه ایتالیا طرابلس غرب (لیبی) را اشغال کرد، در وزارت مستعمرات به عنوان رئیس کمیسیون "تنظیم آثار عثمانی" برگزیده شد. در ۱۹۱۴ استاد کرسی تاریخ و تمدن اسلام در دانشگاه رم شد، و سرپرستی ۲ مجله‌ی ایتالیائی تحقیقات شرقی و مشرق نو با او بود. چهار زمستان سالهای ۱۹۲۷–۳۱ در دانشکده‌ی ادبیات قاهره تاریخ یمن تدریس میکرد. در ۱۹۳۲ به عضویت فرهنگستان ایتالیا و در ۱۹۳۳ به عضویت فرهنگستان مصر انتخاب شد. تحقیقات و کتابهای فراوانی به زبان ایتالیائی دارد. از آثار عربی او، جز علم الفلک (ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان تاریخ نجوم اسلامی، تهران ۱۳۴۹ هش) اینها را میتوان نام برد: تاریخ الآداب العربیه، نسخه‌ی خطی آماده به چاپ در قاهره، مقالاتی که در مجله‌های عربی انتشار یافته، از جمله رَوّاد الیمن من الأوربیین مندرج در جلد سوم از مجله‌ی الزهراء چاپ مصر. از کتابهای عربی زیج بتانی را، همراه با ترجمه‌ی لاتینی و تفسیر مشکلات آن، در ۳ جلد منتشر کرده است (میلان، ۱۸۹۹–۱۹۰۷). نیز ← رصدهای مأمونی. در مآخذ عربی نامش به صورت **نللینو** ضبط شده است.

ناماکوالند[6] (nāmākuāland)، ناحیه‌ی ساحلی (ح ۳۸۸٬۵۰۰ کمم)، جغ افریقا. مسکن ناماکواها (nāmākuā-) است که قبیله‌ای از هوتنتوتها هستند، و عده‌ی آنان ح ۲۵٬۰۰۰ است. رود اورانژ آن را به **ناماکوالند بزرگ** (در افریقای جنوب غربی) و **ناماکوالند کوچک** (در ایالت کاپ، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی) تقسیم میکند. قسمت عمده‌ی آن بیابان است. در ۱۹۲۶ معادن سرشار الماس در آن کشف شد. نهشتهای مس نیز دارد. از صادرات مهم آن گوسفند قراگل است.

ناماکوالند بزرگ، افریقا، ← ناماکوالند.

ناماکوالند کوچک، افریقا، ← ناماکوالند.

نامتجانس، در شیمی، ← شیمی، قسمت I.

نامتناهی، عدد یا مجموعه‌ی نامتناهی: ← عدد، قسمت XI.

نامثبت: ← نامنفی.

نامق (nāmeq)، ده (جم ۱٬۷۷۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سرکوه، بخش ریوش، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ ۳۶کیلومتری جش ریوش. کوهستانی است. محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نامق، کمال محمد: ← کمال محمد نامق.

نامگذاری شیمیائی[7] (nam.gozāri-)، درشیمی، قواعدی برای نام دادن به عناصر و ترکیبات شیمیائی. همان گونه که فورمولهای شیمیائی (← فورمول، در شیمی) را میتوان زبان مکتوب شیمی خواند، نامگذاری شیمیائی را نیز میتوان زبان ملفوظ شیمی شمرد. کیمیاگران-باستانی، که معتقد به تأثیر ستارگان بر خواص گوناگون فلزات بودند، فلزاتی را که میشناختند به نام ستارگان میخواندند. مثلاً طلا را خورشید، نقره را ماه، و جیوه را عطارد مینامیدند، و به ترکیبات شیمیائی نیز، از روی شباهت ظاهری آنها به بعضی مواد طبیعی که در زندگی به کار میبردند، نامهائی اختصاص میدادند. مثلاً اسید سولفوریک را روغن زاج (عربی زیت الزاج) و کلورور آنتیموان را کَرَه‌ی آنتیموان و پولیسولفور پوتاسیوم را جگر گوگرد مینامیدند. تا اواخر قرن ۱۸م که تعداد ترکیبات شیمیائی شناخته‌شده محدود بود، به هر یک از مواد نامی اختصاص داده بودند؛ بعضی از آثار این نامگذاری اینها است: نمک طعام، سنگ جهنم، و تیزاب سلطانی. لاووازیه، پیر ژوزف ماکر[8] (pier jozef māker؛ ۱۷۱۸–۸۴)، و بومه از نخستین کسانی هستند که در اواخر قرن ۱۸م برای نامیدن مواد اقدام به وضع قواعدی مبتنی بر اصول شیمیائی کردند؛ مثلاً همه‌ی املاح اسید ویتریولیک (اسید سولفوریک) را ویتریول (= زاج) نامیدند. ت. ا. برگمان پیشنهاد کرد که به همه‌ی فلزها نامهای مختوم به ام داده شود و همچنین برای نامیدن اسیدها به دنبال کلمه‌ی اسیدوم صفتی آورده شود، مانند اسیدوم ویتریولیکوم (اسید سولفوریک) و اسیدوم نیتروزوم (اسید نیتریک). در ۱۷۸۷ لاووازیه، لوئی برنار گیتون دو مورود[9] (lui bernār giton de morvo؛ ۱۷۳۷–۱۸۱۶)، برتوله، و آ. ف. دو فورکروا قواعدی برای نامگذاری وضع کردند.

در ۱۸۰۴، تامس تامسن[10] (tamas tām-sən؛ ۱۷۷۳–۱۸۵۲) این نامگذاری را تکمیل کرد؛ اصطلاحات پروتوکسید، بیوکسید، و پروکسید، برای تمییز درجه‌ی اکسایش یک فلز، از ساخته‌های اوست.

نامگذاری لاووازیه تدریجاً گسترش یافت؛ تغییرات جدیدی در آن به عمل آوردند که خصوصاً از این لحاظ بود که در تعیین ترکیباتِ مشابهْ یکنواختی و تجانسی وجود داشته باشد.

نامگذاری عناصر شیمیائی

به عناصر شیمیائی نامهای لاتینی و یونانی داده شده است و برای بعضی از عناصر نامی انتخاب شده است که معرّف یکی از خواص ظاهری آنها است، مثلاً بروم (از کلمه‌ی یونانی بردموس = بوی بد) و یود (از کلمه‌ی یونانی یودس =

(۱) Nagoya (۲) Naga (۳) Néel (۴) Nalchik (۵) Nallino (۶) Namaqualand (۷) chemical nomenclature (۸) Macquer (۹) Guyton de Morveau (۱۰) Thomson

پنفش) اقتباس شده است. نام فلزاتی که تازه کشف شده‌اند عموماً به پسوند ium ختم میشوند و بیشتر آنها را یا به نام محل کشف، مثلاً پولونیوم (از پولونیا ← لهستان)، یا به نام دانشمندی نامگذاری کرده‌اند، مثلاً عنصر ۱۰۱ را مندلویوم (به افتخار مندلیف) و عنصر ۱۰۲ را نوبلیوم (به افتخار نوبل) مینامند (← قانون تناوب). به گروههای عناصر در جدول تناوب نیز نامهائی اختصاص داده شده است؛ عناصر گروه VIIA را هالوژنها (شورگن)، عناصر گروه O را گازهای کمیاب، عناصر گروه VIA را کالکوژنها، عناصر گروه IA را فلزات قلیائی و گروه IIA را فلزات قلیائی خاکی مینامند. همچنین عناصر با عدد اتمی ۵۷–۷۱ را که از لانتانوم آغاز میشود لانتانیدها، و عناصر با عدد اتمی ۸۹–۱۰۳ را که از آکتینیوم آغاز میشود ← سلسله‌ی آکتینید مینامند. عناصر بعد از اورانیوم را عناصر ماوراء اورانیوم نیز می‌نامند.

نامگذاری ترکیبات شیمیائی

به طور کلی، در زبان فارسی، بیشتر از نامگذاری فرانسوی پیروی میشود.

I– ترکیبات معدنی. (۱) ترکیبات دوتائی. برای نامیدن ترکیب دوتائی (دواتمی) متشکل از یک فلز با نافلز یا دو نافلز، ابتدا نام عنصر منفیبارتر را با پسوند "ور" ذکر کرده سپس نام عنصر مثبتبارتر را با حرف اضافه‌ی فرانسوی "dë" دو (یا به جای آن کسره‌ی اضافه‌ی فارسی) تلفظ میکنند، مثلاً $CaCl_2$ را کلورور دو کلسیوم (یا کلورورِ کلسیوم) و CS را سولفور دو کربون (یا سولفورِ کربون) مینامند. اجسام دوتائی حاصل از ترکیب اکسیژن با عناصر دیگر از این قاعده مستثنی هستند. این ترکیبات را به طور کلی اکسید مینامند و، برای نامیدن آنها، پس از لفظ اکسید نام عنصر دیگر را با حرف اضافه یا علامت "دو" تلفظ میکنند، مانند اکسید دو کربون [یا اکسیدِ کربون] (CO) و اکسید دو منگنز [یا اکسیدِ منگنز] (MgO). هرگاه از ترکیب یک عنصر با عنصر دیگر یا با اکسیژن بیش از یک ترکیب دوتائی یا اکسید به دست آید، برای تمیز دادن این ترکیبات از یکدیگر، حرف اضافه را حذف کرده نام عنصر مثبت‌بار را با پسوند "او" برای ظرفیت کمتر و "ایک" برای ظرفیت بیشتر تلفظ میکنند، مانند کلورور فرو ($FeCl_2$) و کلورور فریک ($FeCl_3$) و اکسید کوئیورو (Cu_2O) و اکسید کوئیوریک (CuO). تعداد اکسیدها فراوان است، و آن دسته از اکسیدها را که با آب تولید اسید میکنند انیدرید مینامند، مانند انیدرید کربونیک (CO_2) و انیدرید سولفوریک (SO_3). اگر از ترکیب نافلزی با اکسیژن بیش از دو انیدرید به وجود آید، کم اکسیژن‌ترین آنها را با پیشوند هیپو (hipo) و پر اکسیژن‌ترین آنها را با پیشوند پر (per) مشخص می‌کنند. مثلاً کلور با اکسیژن چهار انیدرید می‌سازد که به ترتیب عبارتند از: انیدرید هیپو کلورو (Cl_2O)، انیدرید کلورو (Cl_2O_3)، انیدرید کلوریک (Cl_2O_5)، و انیدرید پر کلوریک (Cl_2O_7). ترکیبات دوتائی فلزات با ئیدروژن را ئیدرور مینامند، مانند ئیدرور دو لیتیوم (LiH)؛ در ترکیبات دوتائی نافلز و ئیدروژن، ئیدروژن نقش عنصر مثبتبارتر را دارد، بنابراین نامگذاری این گونه ترکیبات چنین است: کربور دیدروژن، فسفور دیدروژن و ارسنیور دیدروژن، ولی، بنا بر سنت، نیترور دیدروژن (NH_3) را آمونیاک و کربورهای گوناگون ئیدروژن را به نامهای متان و اتان و غیره مینامند.

ترکیب ئیدروژن با نافلزهای گروه شورگن و گوگرد حالت خاصی است؛ این ترکیبات خاصیت اسیدی دارند و آنها را **ئیدراسید** می‌نامند. برای نامیدن آنها، پس از ذکر لفظ اسید، نام نافلز را با پسوند "ایدریک" تلفظ میکنند مانند اسید کلوریدریک (HCl) و اسید سولفیدریک (H_2S).

(۲) ترکیبات چندتائی (یا چنداتمی). (۱) اسیدها. همه‌ی اسیدهای سه‌تائی را (که شامل اکسیژن هستند) اُوکْسی‌اسید یا اُکْزاسید می‌نامند. این اسیدها عموماً از ترکیب انیدریدها با آب به دست میآیند. قاعده برای نامیدن این اسیدها مانند انیدریدها است، فقط به جای لفظ انیدرید، لفظ اسید به کار میبرند، مثلاً SO_2H_2 را اسید سولفورو و SO_2H_2 را اسید سولفوریک مینامند. اگر از ترکیب انیدریدی با آب بیش از یک اسید به دست آید، اسید معمولی را اسید ارتو (orto) و اسید کمابیش را اسید متا (metā) مینامند، مثلا وقتی انیدرید فوسفوریک با آب ترکیب شود ایجاد اسید ارتو فوسفوریک (PO_4H_3) و اسید متافوسفوریک (PO_3H) میکند. بالاخره وقتی از دو مولکول اسید ارتو یک مولکول آب گرفته شود اسید حاصل را اسید پیرو مینامند، مانند اسید پیروفوسفوریک ($P_2O_7H_4$)، و برای نامیدن رادیکال آنها اسیدهای مختوم به ات را با پسوند ایت (it) و اسیدهای مختوم به ایک را با پسوند آت تلفظ میکنند، مثلاً رادیکال اسید سولفورو را سولفیت و رادیکال اسید پیروفوسفوریک را پیروفوسفات مینامند.

(ب) بازها. معدودی از بازها، بنا بر سنت، نامهای خاص دارند، مانند سود، پوتاس، امونیاک، و آب آهک. بازها از ترکیب آب با اکسیدهای بازی (← اکسید) به دست میآیند، از این جهت آنها را ئیدروکسید یا ئیدرات (ئیدر = آب) مینامند. قاعده‌ی کلی برای نامیدن آنها مانند اکسیدها است، فقط به جای لفظ اکسید، الفاظ ئیدروکسید یا ئیدرات را به کار میبرند، مثلاً $Fe(OH)_2$ را ئیدروکسید یا ئیدرات فرو و $Fe(OH)_3$ را ئیدروکسید یا ئیدرات فریک مینامند.

(ج) املاح. عده‌ای از املاح نیز، بنا بر سنت، نامهای خاص دارند، مانند جوش شیرین، سود، و غیره. برای نامیدن املاح ابتدا رادیکال اسید سپس نام فلز را با حرف "دو" یا علامت اضافه ذکر میکنند مانند سولفات دو سودیوم و نیترات دو پوتاسیوم. برای تمییز املاح خنثی از املاح اسید (املاحی که همه‌ی ئیدروژنهای اسید به وسیله‌ی فلز جانشین نشده باشد) پیشوند "بی" را به کار میبرند، مثلاً CO_3HNa را بیکربونات دو سودیوم مینامند. اگر فلزی بیش از یک ظرفیت داشته باشد، ممکن است با یک اسید چند ملح بدهد. در این حال نیز پسوندهای او و ایک را برای تمییز آنها از یکدیگر به کار میبرند، مثلاً سولفات آهن دوظرفیتی را سولفات فرو و سولفات آهن سه‌ظرفیتی را سولفات فریک مینامند. بیشتر املاح معدنی با آب ترکیب شده متبلور میکردند. املاحی که با از دست دادن آبِ تبلور حالت بلوری خود را از دست میدهند املاح انیدر (بی‌آب) نامیده می‌شوند (← پایدن).

در زبان فارسی، صرف نظر از قواعد نامگذاری فرانسوی، بسیاری از عناصر، بنا بر سنت، نامهای خاص دارند مانند آهن، مس، نقره، جیوه و غیره. قواعد نامگذاری در کشورهای آنگلوساکسون و کشورهائی که از آنها پیروی میکنند بر اساس نامگذاری بالا است ولی به مقتضای دستور زبان انگلیسی تلفظ کلمات و جای آنها تغییر میکند، و گاهی نیز نام یونانی یا لاتینی عناصر به کار برده میشود. ولی چون این نامگذاری در زبان فارسی معمول نیست از شرح آن خودداری میشود.

II– نامگذاری ترکیبات آلی. در آغاز که ترکیبات آلی را از مواد زیستی استخراج می‌کردند و تعداد آنها محدود بود به هر یک از مواد نامی اختصاص میدادند که یا اقتباس از منشأ آنها یا معرّف یکی از خواص ظاهری آنها بوده است. مانند نام اوره، به مناسبت استخراج آن از اورین (فنس ← ادرار). با پیشرفت علم شیمی و افزایش تعداد ترکیبات آلی، این نامگذاری میسر نبود، از این جهت اولین‌بار در یک کنگره‌ی بین‌المللی، که به سال ۱۸۹۲ در ژنو تشکیل یافت، قواعدی برای نامگذاری گروههای مختلف مواد آلی وضع شد، و سپس در کنگره‌های بین‌المللی که در ۱۹۳۰ در لیژ و در ۱۹۴۹ در آمستردام تشکیل شد این نامگذاری تکامل و توسعه یافت.

در حال حاضر بسیاری از مواد آلی علاوه بر نام شیمیائی نامهای اختصاصی نیز دارند. در نامگذاری ژنو، برای ساده‌ترین ترکیبات آلی که تنها از کربون و ئیدروژن تشکیل شده‌اند (← **ئیدروکربورها**)، قواعدی وضع شده و نام سایر گروههای مواد آلی مشتقی از نام ئیدروکربور مربوط به آن ترکیب است.

۱– **ئیدروکربورها.** (۱) **ئیدروکربورهای زنجیری اشباع‌شده.** گروه ئیدروکربورهای اشباع‌شده‌ی زنجیری را **آلکان** مینامند. چهار ترکیب اولیه ئیدروکربورهای اشباع‌شده بنا بر سنت نامهای خاص دارند که همگی به پسوند آن ختم میشوند، متان (CH_4)، اتان (C_2H_6)، پروپان (C_3H_8) و بوتان (C_4H_{10}) و برای نامیدن ترکیبات عالیتر نام عدد یونانی تعداد اتم کربون در مولکول ئیدروکربور را با پسوند آن تلفظ می‌کنند، مثلاً ئیدروکربور پنج‌کربونی را پنتان (C_5H_{12}) و ئیدروکربور شش‌کربونی را هگزان (C_6H_{14}) مینامند.

برای نامیدن رادیکال ئیدروکربورهای اشباع‌شده، از نام ئیدروکربور پسوند آن را

حذف و به جای آن پسوند ایل را تلفظ میکنند، مثلاً رادیکال CH_3 را متیل (metil) و C_2H_5 را اتیل (etil) مینامند. برای تعیین موقعیت استخلافها در مولکول ئیدروکربور، اتمهای کربون آن را به ترتیب شماره‌گذاری میکنند، مثلاً وقتی در یک ئیدروکربور شش‌کربونی اشباع‌شده یک اتم از ئیدروژنهای کربون شماره‌ی ۳ آن به وسیله‌ی رادیکال متیل جانشین شود آن را ۳ـمتیل هگزان یا ایزوهپتان (← همپاری) مینامند. برای تمییز ئیدروکربورهای اشباع‌شده‌ی حلقوی از ئیدروکربورهای زنجیری تام ئیدروکربور حلقوی اشباع‌شده را با پیشوند سیکلو (siklo) تلفظ میکنند، مثلاً ئیدروکربور حلقوی شش‌کربونی را سیکلوهگزان مینامند.

(ب) ئیدروکربورهای غیر اشباع‌شده. گروه ئیدروکربورهای زنجیری غیر اشباع‌شده که در مولکول دارای یک اتصال (بند) مضاعف هستند، بنا بر سنت، ئیدروکربورهای اتیلنی نامیده شده‌اند. قاعده برای نامیدن این دسته از ئیدروکربورها نظیر ئیدروکربورهای اشباع‌شده است فقط به جای پسوند آن پسوند ان را به کار میبرند، مثلاً، ئیدروکربور پنج‌کربونی با یک بند مضاعف را پنتن (panten) مینامند. برای تعیین موقعیت بند مضاعف یا استخلافها در مولکول ئیدروکربورها، اتمهای کربن را به ترتیب شماره‌گذاری و موقعیت بند مضاعف یا استخلاف را با ذکر شماره‌ی اتم کربون مشخص میکنند، مثلاً ئیدروکربور

$$\overset{4}{CH_2}-\overset{3}{C}(CH_3)=\overset{2}{CH}-\overset{1}{CH_2}$$

را ۳ـمتیل‌ـ۲بوتن (buten) مینامند. وقتی در مولکول ئیدروکربور بیش از یک بند مضاعف وجود داشته باشد تعداد بندهای مضاعف را با اعداد یونانی مشخص میکنند، مثلاً ئیدروکربور چهارکربونی با دو بند مضاعف را بونادین (دی = ۲، و اَن معرف بند مضاعف) و ئیدروکربور شش‌کربونی با سه بند مضاعف را هگزاترین مینامند. گروه ئیدروکربورهای غیر اشباع شده با یک بند مضاعف را به طور کلی آلکن (ālken)، با دو بند مضاعف را آلکادین (ālkādien)، با سه بند مضاعف را آلکاترین (ālkātrien) و... مینامند. برای نامیدن رادیکال این ئیدروکربورها، نام ئیدروکربور را با پسوند ایل تلفظ میکنند، رادیکال $CH_2-CH=CH$ را پروپنیل (propenil) مینامند. ئیدروکربورهای اشباع‌نشده که در مولکول دارای یک اتصال سه‌تائی هستند، بنابر سنت، ئیدروکربورهای استیلنی نامیده میشوند. برای نامیدن آنها از نام ئیدروکربور اشباع‌شده‌ی مشابه (با تعداد اتم کربون برابر) پسوند آن را حذف میکنند و به جایش پسوند این می‌گذارند، مثلاً، ئیدروکربور سه‌کربونی با یک اتصال سه‌تائی را پروپین (propin) مینامند. ئیدروکربورهای حلقوی مشتق از بنزول را ئیدروکربورهای آروماتیک مینامند. این دسته از ئیدروکربورها عموماً دارای نامهای اختصاصی هستند، مانند تولوئن. ئیدروکربورهای چند حلقه‌ای اشباع‌نشده نیز دارای نامهای اختصاصی هستند، مهمترین آنها عبارتند از نفتالین و آنتراسن.

برای نامیدن سایر ترکیبات آلی نام ئیدروکربور یا رادیکال ئیدروکربوری را که جسم آلی از آن مشتق شده است با پسوند مخصوص به هر گروه تلفظ میکنند.

۲ـ الکلها. برای نامگذاری الکلها (← الکل)، که دارای یک رادیکال ئیدروکسی و یک رادیکال ئیدروکربور هستند، پس از ذکر لفظ الکل نام رادیکال ئیدروکربور را با پسوند یک میآورند. مثلاً الکل مشتق از اتان را الکل اتیلیک مینامند، یا آنکه نام رادیکال ئیدروکربور را با پسوند اول (ol) تلفظ میکنند، مثلاً الکل اتیلیک را اتانول نیز مینامند.

۳ـ اسیدها. اسیدهای آلی نیز، بنابر سنت، دارای نامهای اختصاصی هستند. مانند اسید فورمیک (= جوهر مورچه)، اسید استیک (= جوهر سرکه)، و اسید بوتیریک (جوهر کره). به موجب قواعد نامگذاری ژنو، برای نامگذاری اسید ابتدا لفظ اسید، سپس نام ئیدروکربوری که اسید از آن مشتق شده، و در آخر پسوند اوئیک (oik) را میآورند، مثلاً اسید استیک را اسید اتانوئیک (اتان + اوئیک) مینامند. قاعده برای نامیدن رادیکال اسیدهای آلی نظیر اسیدهای معدنی اکسیژندار است، مثلاً رادیکال اسید استیک را استات و رادیکال اسید فورمیک را فورمیات مینامند.

۴ـ آلدئیدها و ستونها. آلدئیدها و ستونها، که از الکلهای نوع اول و دوم مشتق میشوند، نیز دارای نامهای اختصاصی هستند، مانند آلدئید فورمیک، آلدئید استیک، و استون. برای نامیدن آنها، نام ئیدروکربوری را که از آن مشتق میشوند با پسوند ال برای آلدئیدها یا پسوند اون (on) برای ستونها تلفظ میکنند، مثلاً آلدئید مشتق از پروپان را پروپانال و ستون مشتق از پروپان را پروپانون مینامند.

نامگذاری اترها. برای نامگذاری اترها، که از الکلها مشتق میشوند، ابتدا نام دو رادیکال ئیدروکربور و سپس لفظ اتر را می‌آورند، مثلاً $CH_3-O-C_2H_5$ را متیل اتیل اتر مینامند.

۵ـ استرها. برای نامگذاری استرها، که از ترکیب کردن یک اسید آلی و یک الکل به دست میآیند، ابتدا نام رادیکال اسید و سپس نام رادیکال الکل را با حرف اضافه‌ی "دو" تلفظ میکنند، مانند استات دئیل استر (استر مشتق از اسید استیک و الکل اتیلیک).

۶ـ آمینها. برای نامگذاری آمینها، که از استخلاف ئیدروژنهای امونیاک NH_3 به وسیله‌ی رادیکال متیل به دست میآیند، و بسیاری از آنها نامهای اختصاصی دارند (مانند انیلین)، ابتدا نام رادیکال ئیدروکربور و سپس لفظ آمین را میآورند. مثلا CH_3NH_2 را متیل آمین مینامند. برای نامگذاری ترکیبات طبیعی (← ئیدراتهای کربن؛ پروتئینها؛ چربیها؛ ویتامینها؛ و هورمونها).

نامن (nāmen)، ده (جم ۱٬۵۹۲ ثث ۱۳۴۵ هش)، دهستان باشتین، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ ۸۲کیلومتری جش داورزن. محصولش غلات است.

نامنفکس، در نظریه‌ی مجموعه‌ها، ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت III، بند ۴. III.

نامنفی[1] (nā.manfi). بنا بر تعریف، عددی (a) را نامنفی گویند هرگاه a≥o باشد. اگر o≥a گویند نامثبت[2] است.

نامور[3] (nāmūr)، ایالت (۳٬۶۵۸ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۳۸۰٬۵۶۱)، ج بلژیک، ممرز فرانسه؛ مرکزش شهر نامور. شهر عمده‌ی آن دینان[4] (dinān؛ در ۱۹۷۰ جم ۹٬۷۴۷) است. نامور ناحیه‌ای تپه‌ای است که رودهای موز و سامبر آن را زهکشی میکنند، و آردن در ج آن را قطع میکند. دارای منابع وسیع استخراج مرمر، گچ، و سنگ؛ چندین معدن زغال و آهن، و کارخانه‌های شیشه‌سازی و کاردینه‌سازی است. اکثر سکنه‌اش به زبان فرانسوی تکلم میکنند (← والونها). ایالت شامل کنت‌نشین سابق نامور، قسمتی از امیر‌اسقف‌نشین سابق لیژ، و قسمتی از انو است.

نامور[5] (nāmūr)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۲٬۲۶۹)، مرکز ایالت نامور، ج بلژیک، بر رود موز، در دهانه‌ی رود سامبر. محل تقاطع جاده‌ها و خطوط آهن و مرکز صنایع ماشینی، کالای چرمی، و کاردینه است. شهر همچنین مقر اسقف است. نامور به عنوان دژ مروونژیان، در قرن ۱۰م مرکز کنت‌نشین شد. شهر و کنت‌نشین به فیلیپ نیکو فروخته شد (۱۴۲۱)، و بعداً با هلند اتریش و اسپانیا تاریخی مشترک پیدا کرد. نامور به علت موقعیت خاص نظامی، بارها محاصره شد. در جنگ اتحاد بزرگ به دست فرانسویان افتاد (۱۶۹۲) و دگربار در ۱۶۹۵ به تصرف هلندیها در آمد. اولین پیمان مرزی (۱۷۰۹) حق ایجاد پادگانی در نامور به هلند داد، و در پیمانهای بعدی (۱۷۱۳، ۱۷۱۵)، که مکمل پیمان صلح اوترشت بود، این حق تأیید شد. در ۱۸۸۷ در آن تأسیسات نظامی ایجاد شد، و در آغاز جنگ I از استحکامات پلژیک بر رود موز بود.

ناموس، مدرسه‌ی، از اولین و مهمترین مدارس دخترانه‌ی ملی تهران، که در ۱۲۸۶ هش به مدیریت ← طوبی آزموده افتتاح شد. در ۱۳۰۴ هش دوره‌ی اول متوسطه، و پزودی دوره‌ی دوم نیز به آن افزوده شد. در ۱۳۱۹ هش دولتی، و دبستان از آن تفکیک شد. در سال تحصیلی ۱۳۲۳–۲۴ شعبه‌ی دانشسرای دختران و دبیرستان کومک آموزگاری به آن ضمیمه، ولی بعد مجدداً تفکیک شد (دبیرستان کومک آموزگاری اساساً منحل شد).

ناموس اکبر یا چل ناموس: ← ضیاء نخشبی.

نامهای قرآن: ← قرآن، قسمت I.

نامه‌های آسیابم: ← دوده، آلفونس.

نامه‌های ایرانی: ← مونتسکیو.

نامه‌ی تنسر (nāmeye tansar)، نامه‌ای به زبان پهلوی که تنسر، بهرام خورزاد، موبدان

(۱)non-negative (۲)non-positive (۳)Namur (۴)Dinant (۵)Namur

موبد زمان اردشیر بابکان به گشنسب (جشنف)، شاه طبرستان، نوشت، و او را به موافقت با اردشیر بابکان دعوت کرد. متن اصلی آن از میان رفته؛ ترجمه‌ی فارسی آن در تاریخ طبرستان (تألیف ابن اسفندیار) آمده، و جداگانه نیز چاپ شده است. نیز ← مینوی، مجتبی.

نامه‌ی دانشوران (nāmeye dāneśvarān)، کتابی که به دستور علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه در شرح احوال علما و مشایخ و فقها و حکما و اطبا و مصنفان و مؤلفان فنون مختلف نگاشته شده است. نویسندگان کتاب، که چهار تن از فضلای برجسته‌ی عهد ناصری بوده‌اند، عبارتند از شمس‌العلما محمد مهدی عبدالرب آبادی (فت ۱۳۳۱ هق)؛ حاج میرزا ابوالفضل ساوجی؛ میرزا حسن طالقانی (که بعدها به مذهب بابیه در آمد و اعتضادالسلطنه او را از اداره‌ی دارالتألیف اخراج کرد)؛ و عبدالوهاب ابن عبدالعلی گلیزوری قزوینی (فت ۱۳۰۶ هق؛ پدر مرحوم محمد قزوینی)، معروف به ملا آقا.

نامه‌ی دانشوران به چاپ سنگی در تهران در ۷ مجلد به طبع رسیده است (جلد اول به خط محمد رضا صفا در ۱۲۹۶ هق، و جلد هفتم، که به حرف "ش" و ترجمه‌ی شاه نعمةالله ولی منتهی میشود، در ۱۳۲۴ هق).

نامه‌ی روز داوری[1] (nāmeye ruze dāvari)، گزارش ممیزی و سرشماری عمومی انگلستان که در ۱۰۸۶ به فرمان ویلیام I انجام گرفت. دراین گزارش منابع اقتصادی بیشتر کشور برای مالیات بندی دقیقتر تعیین شد. در تاریخ قرون وسطی، از نظر سرعت و کامل بودن، گزارشی ازآن بهتر نیست و یک سرچشمه‌ی گرانبهای تاریخ به‌شمار میرود.

نامه‌ی روشندلان: ← شوریده‌ی شیرازی.

نامی، تخلص میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی، ← تاریخ گیتی‌گشا.

نامیبیا: ⇐ افریقای جنوب غربی.

نامیز (nāmiz) [نا (علامت نفی) + آمیز (= مخلوط‌شونده) یا امولسیون[2] (emulsion؛ از فنـ)، پراکنده شدن مایعی در مایع دیگر که با آن قابل آمیختن نباشد؛ معمولاً قطرات پراکنده در نامیز از ۱ میکرون کمتر است. از به هم زدن دو مایع مخلوط‌نشدنی با یکدیگر، یک نامیز موقتی حاصل میشود، ولی برای آنکه نامیز ثابت بماند، یک عامل سوم، به نام **نامیزگر**[3]، نیز ضرورت دارد تا از متصل شدن ذره‌ها به یکدیگر و جدا شدن دو مایع از هم جلوگیری کند. صابونها (← صابون) و دیگر پاکسازها، که از زنجیرهای دراز ئیدروکربوری (← ئیدروکربورها) با گروههای قطبی در منتهی الیه آنها تشکیل یافته‌اند، از نامیزگرهای مؤثرند. شیر نامیزی است که نامیزگر آن کازئین است. نامیزها در صناعت مواد آرایشی (شامپو و کرم)، غذائی (مایونز و مارگارین)، رنگرزی، چرمسازی، پارچه‌بافی، و کاغذسازی نقش مهمی دارند. نامیزها را میتوان به وسیله‌ی اعمال شیمیائی، یا تنها با گرم کردن یا سرد کردن آنها، تجزیه کرد. نیز ← کولوئید؛ دروا.

نامیزگر: ← نامیز.

نان[4]، غذای عمومی که از پختن خمیر آرد یا بلغور غلات و سایر بذرها با آب یا یک مایع دیگر و افزودن نمک یا قند به دست میآید. معمولاً قبل از پخت، خمیر باید به وسیله‌ی مخمّری ترش شود؛ گاهی نیز نان بدون تخمیر پخته میشود (نان فطیر)؛ هر دو صورت از قدیم الایام معمول بوده است. آرد الک‌کرده یا با سبوس به مصرف تهیه‌ی نان میرسد. گاهی انواع مختلف آرد را مخلوط میکنند (جو، چاودار، برنج، ذرت، ارزن، و سیب زمینی). در بعضی موارد، به جای مخمّر، گرد مخصوصی موسوم به گرد نانپزی مصرف میشود.

نانا[5] نهمین داستان از مجموعه‌ی له روگون‌ـ ماکار، اثر ا. زولا. شرح داستان چنین است که پدر نانا مردی است الکلی به نام کوپو[6] (kupo) ومادرش زنی رختشوی به نام ژروز[7] (jervez). نانا که دختری است زیباروی، نماینده‌ی زنان جلف و سبکسری است که در روزگار امپراطوری دوم مقام درخشان و آمیخته به رسوائی داشتند. امیل زولا این زن را در مهمانسرایش، در میان مبلهای لاکی سفید و معطر به "عطرگیج کننده‌ی" بنفشه، همچون قدرتی شهوت‌انگیز و حیوانی بی‌عقل و بی‌قلب معرفی کرده است که اجتماعی در حال انحطاط را تباه و ویران میکند. این زن به صورتی وحشتناک در اطاق مهمانسرای خود از دنیا رفت. نانا در ۱۸۸۰ انتشار یافت (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش).

نانا صاحب[8] (nānā sāheb)؛ حـ ۱۸۲۰—حـ ۵۹، از رهبران شورش سپاهیان، نام اصلیش **داندهو پانت** (dāndhu pānt). پسر خوانده‌ی پیشوا بود. از انگلیسها درخواست کرد که عنوان و مقرری پیشوا به وی اعطا شود، ولی موفق نشد. در شورش کانپور (۱۸۵۷)، افرادش افراد پادگان و مهاجرنشین انگلیسها را قتل عام کردند. مورد تعقیب انگلیسها قرار گرفت، و با افرادش چند بار شکست خورد تا عاقبت، در ۱۸۵۹، درجنگل‌های نپال ناپدید، و احتمالاً تلف شد.

نان‌پاره: ← اقطاع.

نانت[9] (nānt)، شهر (در ۱۹۶۸ جـ ۲۶۵٬۰۰۹)، کرسی ولایت لوار-آتلانتیک، غ فرانسه، بر رود لوار. با بندر خود، در سن‌ـنازر، از مراکز مهم صنعتی و کشتیرانی به شمار میرود. مقر اسقف، و بسیاری مؤسسات فرهنگی است. تحت تسلط رومیان، به صورت یکی از مراکز مهم تجاری و اداری در آمد. بسیار زود (از قرن ۴م) مقرّ اسقف شد، نورمانها آن را غارت و اشغال (۸۴۳—۹۳۶) کردند، و در قرن ۱۰م به دست دوکهای برتانی افتاد. درانقلاب فرانسه، نزدیک بود به تصرف سپاه سلطنت‌طلبان وانده در آید، و صحنه‌ی قتل عامی بود که انقلابیون عاملین آن بودند (۱۷۹۳). در جنگ II تحت اشغال آلمانها (۱۹۴۰—۴۴) و از مراکز مقاومت در برابر سپاه آلمان بود، و غیر نظامیان شهر هدف انتقام بیرحمانه‌ی آلمانیها قرار گرفتند. ابنیه‌ی برجسته‌ی نانت شامل قصری بر رود لوار ازقرن ۱۵م و یک کلیسای جامع با مقابر دوکهای برتانی از قرن ۱۵م است.

نانت، فرمان[10] (farmāne nānt)، ۱۵۹۸، فرمانی که هانری IV، شاه فرانسه، پس از ویرانی فرانسه در نتیجه‌ی جنگهای مذهبی، درشهر نانت صادر، و حقوق پروتستانهای فرانسوی را در آن معین کرد (← هوگنوها). این حقوق عبارت بود از آزادی کامل عقیده و آزادی عبادت خصوصی؛ آزادی عبادت دسته‌جمعی در جاهائی که پیشتر در آنها چنین آزادیی داده شده بود، و گسترش آن در پاره‌ای از املاک دیگر متصرفی اشراف پروتستان؛ بهره‌برداری کامل از حقوق مدنی؛ کومک هزینه‌ی شاهی برای آموزشگاه‌های پروتستان؛ تشکیل محاکم خاص متشکل از پروتستانها و کاتولیکها برای رسیدگی به احوال شخصی پروتستانها؛ ابقای تشکیلات کلیسای پروتستان در فرانسه، و حق کنترول پروتستانها بر ۲۰۰ شهر که در تصرف هوگنوها بود، از جمله دژهائی همچون لا روشل، به این شرط که شاه در نگاهداری پادگانها و استحکامات آن شهرها کومک کند. شرط اخیر که نخست برای مدت ۸ سال بود و سپس تجدید شد، همچون تضمینی برای هوگنوها بود که سایر شرایط عملی شود؛ ولی این شرط به پروتستانها درواقع حق تشکیل دولتی در داخل دولت داد که با سیاست تمرکز ریشلیو و مازارن و لوئی XIV سازگار نبود. سقوط (۱۶۲۸) لا روشل به دست سپاهیان ریشلیو و صلح آله پایان امتیازات هوگنوها بود. پس از ۱۶۶۵، لوئی XIV، به صوابدید مشاوران کاتولیکش، سیاست تحمیل فشار و آزار بر پروتستانها را پیش گرفت. با صادر کردن یک رشته فرمانها در تفسیر فرمان نانت، آن فرمان را به صورت کاغذپاره‌ای در آورد. سرانجام، در ۱۶۸۵، در فرمانی اعلام کرد که اکثریت پروتستانها به مذهب کاتولیک در آمده‌اند و، بنابر این، فرمان ۱۵۹۸ نانت ملغی است. هیچ فرد پروتستان فرانسوی حق خروج از کشور را نداشت، به کسانی که آشکارا بر مذهب پروتستان باقی مانده بودند، وعده داده شده بود که آزاد از تعرض میتوانند به عبادت خصوصی بپردازند، ولی به این وعده وفا نشد. هزاران نفر از پروتستانها ازبیم شکنجه به‌خارج فرانسه گریختند، و چندین ولایت عملاً از سکنه خالی شد. الغای فرمان نانت، به علت خروج گروه کثیری از مردمان کوشا و بسیار ماهر در صنعت فرانسه از آن کشور، سبب ضعف اقتصادی فرانسه شد، و بر دشمنی شاهان پروتستان انگلستان و آلمان نسبت به شاه فرانسه افزود. هدف فرمان ۱۶۸۵ که کاتولیک ساختن فرانسه بود، تنها بر روی کاغذ عملی شد، چه بسیاری از مردم پنهانی بر مذهب پروتستان باقی ماندند، و در عین حال حیثیت کلیسای کاتولیک فرانسه از وحشیگری‌های لوئی آسیب فراوان دید.

نانتر[11] (nānter)، شهر (در ۱۹۶۸ جـ ۹۰٬۶۳۲)، مرکز ولایت ⇐ اوسدوسن، ل فرانسه‌ی مرکزی،

(۱)Domesday Book (۲)emulsion (۳)emulsifier (۴)bread (۵)Nana (۶)Coupeau (۷)Gervaise (۸)Nana Sahib (۹)Nantes (۱۰)Nantes, Edict of (۱۱)Nanterre

بر کنار رود سن. مرکز صنعتی است، فلزات، اتومبیل، لوازم برقی، ماشین افزار. در ماه مه‌ی ۱۹۶۸، شعبه‌ی نانتر دانشگاه پاریس صحنه‌ی اعتراضات و تظاهراتی از طرف دانشجویان بود که دامنه‌ی آنها به جاهای دیگر کشیده شده، و یک بحران ملی سیاسی پدید آورد. کلیسای سنت ژنویو (قرن ۱۵م) در آنجا است.

نانتونگ[1] (nāntung)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۳۰۰'۰۰۰)، ل ایالت کیانگسو، ش چین مرکزی، بر رود یانگتسه، به فاصله‌ی ۵۵کیلومتری دریای چین شرقی. مرکز یک پهنه‌ی پنبه‌زار مهم است، و شهری قدیمی است که صنعتی شده است. کارخانه‌های آن منسوجات، روغن پنبه‌دانه، غذای آموده، ماشین‌افزار، کودهای شیمیائی، و کامیون تولید میکند. تا ۱۹۱۲ نام شهر تونگچو (tungco) بود. دانشکده‌ی پزشکی دارد.

نانتسوی[2]، **روبر** (rober nāntēy)، ح ۱۶۲۳–۷۸، نقشه‌کش و حکاک فرانسوی. تصاویری که با مداد رنگی میکشید موجب محبوبیتش شد. لوئی XIV او را نقشه‌کش کابینه‌ی سلطنتی کرد (۱۶۵۸). بیشتر شهرت وی به خاطر ۲۲۱ تصویر حکاکی شده است. نانتسوی از تقریباً همه‌ی درباریان مشهور تصویر ساخت. ۱۱ تصویر از لوئی XIV، ۱۴ تصویر از مازارن، و ۶ تصویر از کولبر ساخته است.

نانجوررها[3] (nānjurər–) [از لت، = سوگند ـ ناخوردگان]، آن دسته از روحانیون انگلیسی و اسکاتلندی که از شکستن سوگند وفاداری نسبت به جیمز II و ادای سوگند نسبت به ویلیام III، هنگام نشستن وی بر تخت سلطنت در ۱۶۸۹، خودداری کردند. نانجوررها، که اسقف اعظم کنتربری و چند اسقف و ح ۴۰۰ کشیش انگلیسی در میان ایشان بودند، اصل توالی میراثی و مراعات حقوق الاهی شاه را محفوظ داشتند، و از مقام خود محروم شدند. در اسکاتلند، که در ۱۶۸۹ کلیساها، به نفع کلیسای پرسبیتری، از حمایت دولت بی‌بهره ماندند، بیشتر کشیشان اسقف‌نشینی نانجوررر شدند. نانجوررری در آغاز بیشتر جنبه‌ی سیاسی داشت، و بسیاری از نانجوررها، علی رغم پیروی از اعتقاد به عدم مقاومت در مقابل قدرت دولت، در ایجاد نهضت جکوبایتها دخیل بودند. بعدها عده‌ی آنان کاهش یافت. نانجوررها در شورش ۱۷۴۵ دستی نداشتند، و بیشتر متوجه الاهیات شدند. استانده‌ی فکری عالی ایشان در روزگار خودشان مهم و مؤثر بود. مدعیان سلطنت تبعیدی از خاندان استوارت تا ۱۸۰۵ پیوسته اسقفهای نانجورر را تعیین می‌کردند و در این سال دستگاه نانجوررری پایان پذیرفت.

نانچانگ[4] (nāncāng)، شهر تجارتی (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۹۰۰'۰۰۰)، کرسی ایالت کیانگسی، ج‌ش چین، کنار دلتای رود کان[5]، بر دریاچه‌ی پویانگ. دانشگاه و دانشکده‌ی طب دارد. در جم II تحت اشغال ژاپنیها قرار گرفت (۱۹۳۹–۴۵). دوباره به اشغال ناسیونالیستها در آمد (۱۹۴۵)، ولی در ۱۹۴۹ به دست کمونیستها افتاد.

نانخواه، گیاه، ← زنیان.

ناندا دوی[6] (nāndā devi)، قله‌ای به ارتفاع ۷'۸۱۷ متر، ایالت اوتار پرادش، ل هند، در هیمالایا. پس از چند قله در کشمیر، این قله بلندترین قله‌ی هند است. هندوها معتقدند که ناندا، زن شیوا، دراینجا به سر می‌برد. یک‌هیئت انگلیسی–امریکائی در ۱۹۳۶ بر آن صعود کرد.

نانسن[7]، **فریتیوف** (frityof nānsen)، ۱۸۶۱–۱۹۳۰، پوینده‌ی نروژی در شمالگان و جانور-شناس، سیاستمدار، و ادیب. در نظر داشت که به وسیله‌ی کشتیهای مقاوم مخصوصی به نام فرام (frām)، که با حرکت یخ کشیده میشوند، برای مطالعه‌ی زندگی جانوران در عرضهای جغرافیائی زیاد به شمالگان برسد. هرگز به آنجا نرسید، ولی درمورد مناطق قطبی اطلاعات تازه‌ی فراوان و شهرت بین‌المللی به دست آورد. نخستین سفیر نروژ در انگلستان (۱۹۰۶–۰۸) بود و به ریاست انجمن بین‌المللی تحقیقات در باره‌ی دریاها رسید. چند سفر علمی کرد (۱۹۱۰–۱۴). به واسطه‌ی خدماتی که در قحطی روسیه و کارهائی که برای باز گرداندن زندانیان جنگ به خانه‌های خود کرده معروفیت دارد. جایزه صلح نوبل ۱۹۲۲ به وی اعطا شد. نیز ← نوبل. جوایز، جدول.

نانسی[8] (nānsi)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۱۲۷'۸۲۱)، کرسی ولایت مورت‌اموزل، ل‌ش فرانسه، بررود مورت و کانال مارن‌دراین. نانسی در کنار ذخایر عظیم آهن لورن قرار گرفته است، و شهرهای صنعتی کوچکتر، با کارخانه‌های ذوب آهن و آب جوسازی، آن را فرا گرفته‌اند. نانسی مرکز اداری، اقتصادی، و فرهنگی لورن است. مقر اسقف، و دارای یک موزه‌ی معروف هنرهای زیبا، یک آکادمی هنرهای زیبا، ویک دانشگاه بزرگ (تأسیس ۱۸۵۴) است که اکنون به صورت ساختمانی مدرن تجدید بنا شده. نانسی بر گرد یکی از قصرهای دوکهای لورن گسترش یافت و در قرن ۱۲م پایتخت آنان شد. در ۱۴۷۷ شارل دلیر در دروازه‌های شهر نانسی از سویسیها و نیروهای رنه‌ی II لورن شکست خورد و کشته شد. قسمت اعظم مرکز شهر در قرن ۱۸م و در زمان سلطنت آزادیخواهانه‌ی ستانیسلاس I، دوک لورن و شاه سابق لهستان، ساخته شد. نانسی نمونه‌ی شهرسازی و گوهر درخشانی در معماری قرن ۱۸م است. از ابنیه‌ی آن، میدان ستانیسلاس دارای شکوه و قرینه‌ی خاصی است، ساختمانهای عمومی گرد میدان قرار دارند؛ در یک انتهای میدان طاق نصرتی به چشم میخورد که درنزدیکی آن مجسمه‌های ژ. کالو و طراح میدان،که هر دو اهل نانسی بودند، قرار دارد. مجسمه‌ی شاه ستانیسلاس در ۱۸۳۱ در وسط میدان نصب شد. میدان مستطیل شکل کاریر (kārier) نیز مجموعه‌ی کاملی از معماری قرن ۱۸م است. سایر ابنیه‌ی برجسته‌ی شهر یک کلیسای جامع (۱۷۰۳–۴۲)، و یک کاخ قدیمی دوکی (۱۵۰۲–۴۴) است.

نانک (nānak)، ۱۴۶۹–۱۵۳۹، مؤسس آیین سیخ (← سیخ). در آبادی کوچک تلوندی (talvandi)، نزدیک لاهور– که امروز به نام وی ننکانه (nankāna) خوانده میشود– متولد شد. تحصیلات رسمی نداشت، ولی از آغاز جوانی به تفکر و تعمق گرایش تام داشت، و از ذوق سلیم برخوردار بود. از هر نوع شغلی روگردان بود، و پیوستن او به خدمت نواب دولت خان لودی به اصرار پدرش بود. در طی این خدمت نیز اوقات فراغت را در جنگلها انزوا میجست، و به تفکر میپرداخت. به نقل روایات، در یکی از این موارد بود که به تبلیغ خدای یگانه مأموریت یافت. سپس از خدمت نواب کناره گرفت، و در ۳۰سالگی به موعظه پرداخت، و در سراسر هند سفر کرد. گویند به ایران و بغداد و مکه نیز مسافرت کرد، و در ایران و افغانستان جمعی به آیین او گرویدند. بر طبق بعضی مآخذ، وی زبان فارسی و علم کلام اسلامی را آموخته بود، اگرچه سیخها منکر این امر هستند. اواخر عمر را در شهر کرتارپور (kartārpur)– که یکی از ثروتمندان هند به افتخارش ساخته بود– سکنی گزید، و بقیه‌ی عمر را نیز به وعظ و تبلیغ آیین خویش مشغول بود. کمی پیش از مرگ یکی از پیروان خاص خود را– نامش انگد (angad)– به جانشینی خود به عنوان گورو (← سیخ) منصوب کرد.

نانکو[9] (nānkō)، شهر، ل ایالت هپی، ل‌ش چین، ح ۴۰ کیلومتری لغ پکن. مقابر ۱۳ تن از ۱۶ پادشاه سلسله‌ی مینگ نزدیک آنست. از دروازه‌های عمده‌ی دیوار بزرگ چین بود.

نانکینگ[10] (nānking)، چینی **نانجینگ** (nānjing)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۲'۰۰۰'۰۰۰)، مرکز ایالت کیانگسو، چین، بر ساحل رود یانگتسه. در ۲۷۰کیلومتری غ شانگ‌های واقع، و به وسیله‌ی خط آهن با آن مرتبط است. نانکینگ ازپایتختهای قدیم چین، و مرکز ادبیات قدیمی چین بوده. از صنایع سنتی آن کالاهای ابریشمی، مخمل، و پارچه‌های نخی است. در دوره‌ی حکومت کمونیست، پس از ۱۹۴۹، کارخانجات صنایع سنگین در آن بر پا شد، که فراورده‌های آنها چراغهای فلورسنت، رادیو، تلفن، نورافکنهای سینما، دوربینهای عکاسی، میکروسکوپ، و مولدهای توربینی است.

نانکینگ از مراکز مهم فرهنگی و آموزشی است؛ دانشگاه نانکینگ، ۸ مؤسسه‌ی تعلیمات عالی، چند مؤسسه‌ی پژوهشی علمی، و رصدخانه‌ی تزوچین شان در آن واقع است. شهر را بقایای دیواری به طول ۴۰ کم احاطه کرده است. در تپه‌های ل‌ش شهر، درست در خارج این دیوار، بر دامنه‌های تزوچین شان، گور-های امپراطوران سلسله‌ی مینگ و یک موسوله‌ی پادبود از سون یات‌سن، مؤسس چین جدید قرار دارد. پایتخت سلسله‌ی مینگ بود (۱۳۶۸–۱۴۲۱). پیمان نانکینگ (۱۸۴۲)، که به جنگ تریاک پایان داد، پنج بندر مهم را به روی تجارت غرب باز کرد. در← شورش تایپینگ، شهر

(۱)Nan-t'ung; Nantung (۲)Nanteuil (۳)nonjurors (۴)Nanchang (۵)Kan (۶)Nanda Devi (۷)Nansen (۸)Nancy (۹)Nankow (۱۰)Nanking

مرکز شورشیان بود (۱۸۵۳–۶۴). در ۱۸۹۹ نانکینگ به روی تجارت خارجی باز شد. در انقلاب چین به دست شورشیان افتاد (۱۹۱۱) و موقتاً مقر ریاست جمهوری سون یات‌سن شد. در مارس ۱۹۲۷ به دست نیروهای ملیون افتاد، و در ۱۹۲۸ مرکز حکومت ملی چیانگ کای‌شک شد. در جنگ چین و ژاپون به دست ژاپونیها افتاد (دسامبر ۱۹۳۷) و پایتخت به چونگ‌کینگ انتقال یافت. قرارداد تسلیم ژاپن در نانکینگ به امضا رسید (۱۹۴۵). در ۱۹۴۶ دگربار پایتخت ملیون شد، و در ۱۹۴۹ کمونیستها آن را اشغال کردند، و یک بار دیگر پایتخت ملیون از آنجا به پکن انتقال یافت.

نانگا پاربات[1] (nānga pārbāt)، قله، ۸٬۱۲۵ متر ارتفاع، سرزمین کشمیر آزاد، ل‌ش پاکستان، در هیمالایا. ۶ هیئت که برای صعود به آن رفته بودند، تقریباً همگی هلاک شدند. بالاخره تیمی به سرپرستی هرمان بول[2] (hermān bul) توانست به این قله برسد (ژوئیه‌ی ۱۹۵۳).

نان مقدس[3]، نان تقدیس‌شده‌ی ← آیین قربانی مقدس، آن را از خمیر آرد سفید ورنیامده به شکل قرصهای کوچک میپزند. نانهائی را که در قداس مصرف نشده باشد، کنار میگذارند و از آن برای شفای بیمار و خوراندن به شخص محتضر به عنوان تبرّک استفاده میکنند. آن را در ظرف مخصوصی نزدیک محراب کلیسا نگاه میدارند و چراغی در کنار آن روشن می‌کنند.

نان و حلوا (nāno halvā)، مثنوی در بحر رمل مسدس مقصور، به وزن مثنوی مولانا (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) از شیخ بهائی، به دو زبان فارسی و عربی. این مثنوی را، که دارای ۳۶۶ بیت است، شیخ بهائی در مشهودات سفر حج خود و سوانح آن، و نصیحت و ارشاد سروده است.

نانیتن[4] (nānitən)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعه ۶۶٬۹۷۹)، واریک‌شر، انگلستان مرکزی. در نزدیکی آن معادن زغال است. زادگاه جورج الیت میباشد.

نانینگ[5] (nānning)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعه تخمیناً ۳۷۵٬۰۰۰)، کرسی ناحیه‌ی خودمختار کوانگسی، ج چین، بر رود سی. در دره‌ی حاصلخیزی واقع است. دارای یک مجتمع صنعتی آهن و فولاد، یک پالایشگاه قند، و کارخانه‌های کودسازی و سیمانسازی است. بر خط آهن هونان‌کوانگسی به طرف ویتنام شمالی واقع است، یک دانشکده‌ی پزشکی و یک مؤسسه‌ی کشاورزی دارد.

ناو[6]، وسیله‌ی نقلیه‌ی دریائی که از نیروی باد یا سوخت استفاده میکند. اصطلاح کشتی نیز گاه به جای ناو به کار میرود. وسایل نقلیه‌ای که در زمانهای قدیم فنیقیان و کرتیان و مصریان و رومیان و چینیان در سفرهای دریائی به کار می‌بردند آن اندازه بزرگ بود که بتوان بدانها ناو نام داد. هومر در اودیسه از این گونه سفرها نقل میکند. ناوهای قدیم به وسیله‌ی پارو یا بادبان، یا هر دو، حرکت میکردند. ناوهای سنگین و کندرو برای حمل و نقل اجناس و ناوهای سبک و تندرو در جنگ به کار میرفت. در قرون وسطی ناوهای وایکینگها شهرت داشت؛ لیف اریکسن با همین ناوها که با پارو و بادبان، هر دو، حرکت میکردند، به امریکا رفت. پیدایش قطبنمای ملاحی و مسافرتهای ترااقیانوسی پرتغالیها و کریستوف کلمب و دیگر پویندگان برّ جدید انگیزه‌ی ساختن ناوها و توسعه‌ی دریانوردی بود. انواع فراوان ناوهای ستبر و ظریف چوبی ساخته شد. طرح ساختمانی این ناوها، خصوصاً از لحاظ جزئیات و تعداد و وضع دکلها و شکل بادبانها، آنها را از یکدیگر متمایز میساخت.

ساختن ناوهای چوبی، خصوصاً در بریتانیا و امریکا، ناوسازی را در شمار صنایع مهم قرار داد. موفقیت (۱۸۰۷) فولتن (← کشتی بخار) با کشتی کلرمونت (klermont) بر رود هودسن راه را برای جایگزین کردن ناوهای بادبانی به وسیله‌ی ناوهای بخار هموار ساخت، و بعداً، در قرن ۱۹م، فولاد در ناوسازی جایگزین چوب شد. ناوهای فولادی اغلب بزرگتر از ناوهای چوبی هستند. سپس در کشتیها توربین جایگزین ماشین بخار شد. در ۱۹۰۲–۰۳ موتورهای دیزل (← دیزل، موتور) در ناوها به کار گرفته شد. در دهه‌ی ۱۹۵۰–۶۰ موتورهای با نیروهای هسته‌ای وارد کار شدند (← انرژی هسته‌ای). ناوهای جنگی جدید شامل نبرد ناو، ناو هواپیمابر، رزمناو، ناوشکن، و زیردریایی هستند. نیز ← شکل.

ناوار[7] (nāvār؛ فس)، اسپانیائی **ناوارا** (nāvarrā)، در منابع اسلامی **نبارة** (nabārra)، ایالت (۱۰٬۴۲۲ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمعه ۴۶۴٬۸۶۷)، ل اسپانیا، در مرز فرانسه، میان پیرنه‌ی غربی و رود ابرو؛ مرکز آن پامپلونا. ناوار دارای اقتصادی کشاورزی است. چراگاههای عمده در دامنه‌های کوهها دارد و از جنگلهای آن الوار به دست میآید. در دره‌های آن غلات، انگور، و چغندر قند به عمل میآید. با ایجاد کارخانه‌های

چند نوع کشتی از زمانهای قدیم

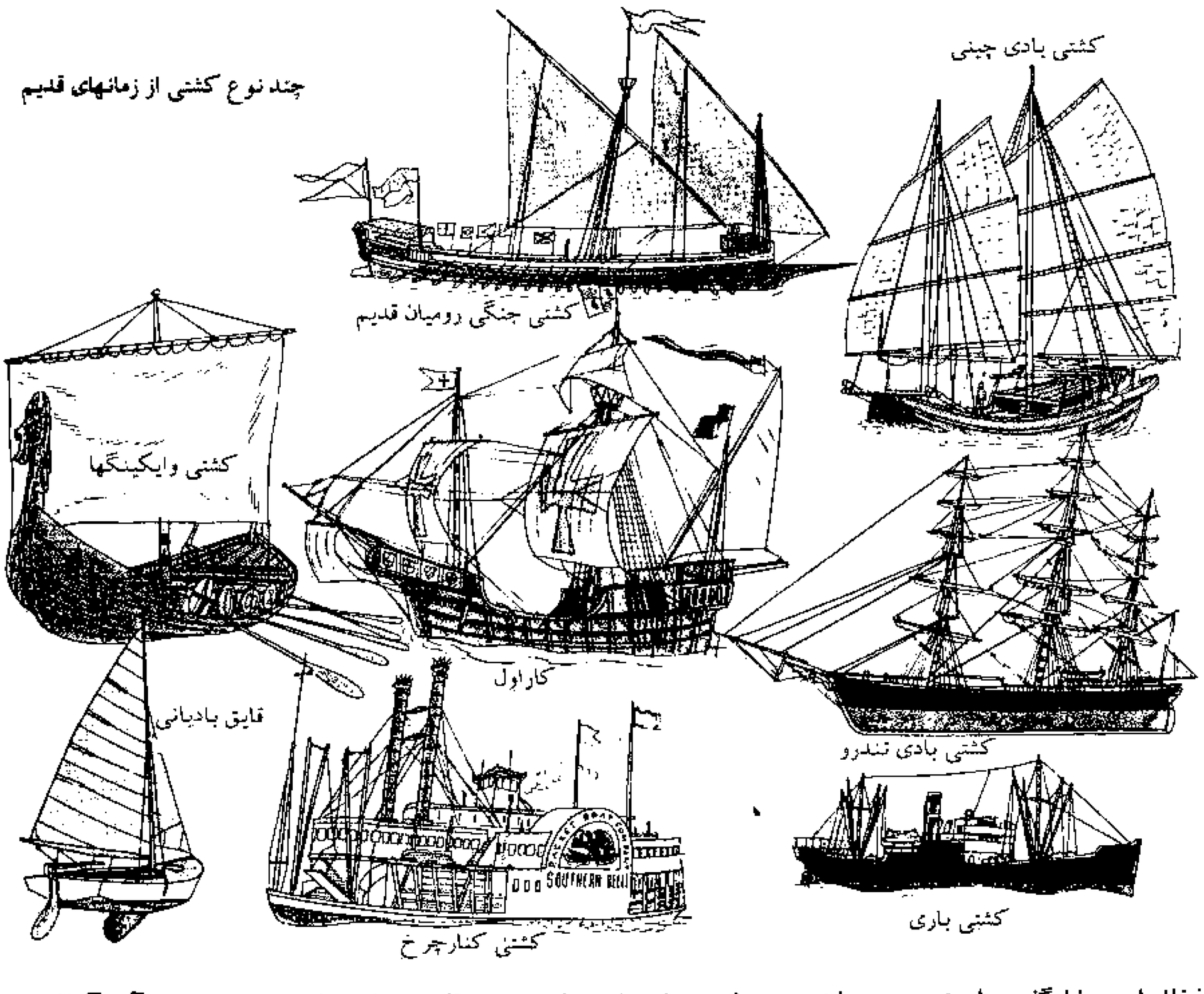

(۱)Nanga Parbat (۲)Buhl (۳)Host (۴)Nuneaton (۵)Nan-ning (۶)ship (۷)Navarre

خود را باز یافت. در نبردی که در ۷۷۸ در گردنه‌ی رونسوو روی داد، باسکها سپاهیان شارلمانی را دفع کردند (← رولان). در ۹۰۵ **سانچوی I مملکتی در ناوار تأسیس کرد که شامل** ایالت کنونی ناوار وبعضی از سرزمینهای ایالات باسک بود. نوه‌ی سانچوی I، سانچوی III، این مملکت را بزرگترین قدرت در اسپانیای شمالی ساخت، و فرمانروائی خود را به خارج از مرزهای پیشین ناوار گسترد. پس از مرگ (۱۰۳۵) سانچوی III، قلمرو فرمانروائی او به سه مملکت تجزیه شد: ناوار، آراگون، و کاستیل. ناوار کنونی شامل قسمتی از ولایت باس‌پیرنه است.

در ۱۲۳۴ ناوار مدتی تحت حکومت سلسله‌ی شاهان فرانسه قرار گرفت. فردیناند V کاستیل و لئون در ۱۵۱۲ ناوار را تصرف کرد، و قسمت عمده‌ی آن را به کاستیل منضم ساخت (۱۵۱۵). بقیه‌ی آن، واقع در دل پیرنه، هنگامی که هانری III ناوار با عنوان هانری IV شاه فرانسه شد (۱۵۸۹) به فرانسه پیوست. بدین ترتیب هم شاهان فرانسه تا زمان لوئی XVI عنوان شاه ناوار نیز داشتند و هم شاهان اسپانیا تا ۱۸۳۳. در ۱۸۳۳ ناوار به کارلوسیان پیوست، و دون کارلوس به عنوان شارل III ناوار شناخته شد، ولی در ۱۸۳۹ ایزابل II را ملکه‌ی این سرزمین شناختند.

ناوارا! ← ناوار.

ناوارته[1]، خوان فرناندث (xuān fernāndet nāvārrete)، ۱۵۲۶–۷۹، نقاش مذهبی اسپانیائی مشهور به ال مودو (el mudo؛ اسپانیائی، ← گنگ). ابتدا در یک دیر و بعد در ایتالیا، احتمالاً با تیسین، تحصیل کرد، در ۱۵۶۸ نقاش دربار فیلیپ II شد، و اسکوریال را با ۸ محراب نقش زیبا (شامل پیدایش، ابراهیم و سه فرشتگان)، و تمید (اکنون در پرادو) برای او آراست. تأثیرات مکتب ونیسائی از طریق ناوارته به اسپانیا رسید.

ناوارینو، شهر، ← پولوس.

ناوارینو، نبرد[2] (nāvārino)، ۱۸۲۷، نبرد دریائی در جنگ استقلال یونان. علت وقوع آن این بود که عثمانی صلح موقتی را که انگلستان و فرانسه و روسیه پیشنهاد کرده بودند، نپذیرفته بود. ناوگان مصری محمد علی، که در پولوس لنگر انداخته بود، در برابر حمله‌ی متحدین (انگلستان، فرانسه، و روسیه) بیدفاع بود؛ نابود شدن آن موجب شد که مصر، در ۱۸۲۸، از جنگ یونان کناره گیری کند.

ناواس د تولوسا[3] (nāvās de tolosā)، شهرکی (در ۱۹۶۰ جه ۸۰۱) در ج اسپانیا، در ایالت خائن. آلفونسوی VIII لئون و کاستیل موحدون را در آنجا شکست داد (۶۰۹ هق = ۱۲۱۲). در نزدیکی آن نیز نبردی میان نیروهای اسپانیائی و فرانسوی روی داد (۱۸۱۲).

ناوبری[4] یا **ناورانی** (nav.bari, nāv.rāni)، هنر یا علم یافتن وضع و جهت سیر کشتیها و نقاله‌های هوائی از طریق رصدهای نجومی و محاسبه. در ایام قدیم ناوبری، به هدایت خورشید و ستارگان و علامات ساحلی صورت میگرفت. در دوره‌های تاریخی قدیم، فنیقیان محتملاً دلیرترین دریانوردان بوده‌اند. آنان کشتیهای بزرگ می‌ساختند و شب و روز به نقاط دور از دید کرانه‌ها سفر میکردند. به احتمال قوی توانسته بودند قاره‌ی افریقا را دور بزنند. وایکینگها در سفر دریائی غالباً با خود پرندگانی همراه میبردند و با پرواز دادن آنها در هنگامی که کرانه از کشتی پیدا نبود، راه خود را پیدا میکردند. بدین منظور، پرنده را رها میکردند و جهت پرواز آن را زیر نظر میگرفتند، چه پرنده در هوا بالا میرود و به جائی میرسد که از آنجا می‌تواند خشکی را ببیند و به طرف آن پرواز کند. در انگلستان، ملکه الیزابت برای تثبیت قوانین ناوبری اهتمام فراوان داشت، و به ترینیتی هاوس، که اتحادیه‌ای صنفی (تأسیس ۱۵۱۴) برای کشتیرانی و تنظیم ناوبری انگلستان بود، اختیارات بسیار بخشید. در این دوره به آبنگاری توجه فراوان میشد، و بندرگاهها و مصب رودها تحت مراقبت بود، و علامات راهنمائی در آنها نصب کرده بودند. با استفاده از قطبنما در کشتیرانی پیشرفت عظیمی در هنر ناورانی حاصل شد. در اوایل قرن ۱۵م، پرتغالیان به رهبری هانری دریانورد، که رصدخانه‌ای بنا کرده و جداولی برای ثبت میل خورشید فراهم آورده بود، به پیشرفت بزرگی نایل شدند؛ هانری اطلاعات فراوانی مربوط به دریانوردی جمع‌آوری کرد و آنها را به صورتی در آورد که بتواند مورد استفاده‌ی عملی دریانوردان واقع شود، و نیز نقشه‌های ناوبری تهیه کرد، و هیئتهائی را برای پویش گسیل داشت که به اکتشافات متعددی نایل شدند. با توسعه‌ی فن کشتیسازی و افزایش اطلاعات نجومی، استفاده از آلات در ناوبری پیوسته بیشتر میشد. عصا-چلیپا[5] (از اختراعات لوی بن قارشون) در اوایل قرن ۱۵م مورد استفاده واقع شد. این اسباب عبارت از دو قطعه چوب بود، یکی به نام عصا ودیگری با نام چلیپا که به حالت عمود بر عصا بر روی آن قرار داشت و میتوانستند آن را پیش و پس ببرند؛ هر یک از دو کنار چلیپا، به طول ۶۶ سه، سوراخی داشت؛ برای اندازه گرفتن ارتفاع یک جرم آسمانی، این دستگاه را در جهت آن نگاه میداشتند و چلیپا را چندان پیش و پس میبردند تا هنگام نگاه کردن از ته عصا آن جرم را از داخل سوراخ کنار بالائی چلیپا، و افق را از داخل سوراخ پایینی آن، مشاهده کنند، و سپس از روی ارقامی که بر روی عصا نقش شده بود ارتفاع آن جرم آسمانی را به دست میآوردند. آلت دیگری که برای یافتن ارتفاع به کار میرفت اسطرلاب بود، ولی این هر دو آلت با دقت اندازه را به دست نمیدادند. تجهیزات ناوبری که کریستوف کلمب با خود همراه داشت، ظاهراً چیزی بیش از قطبنما و عصا-چلیپا و یک جدول میل خورشید نبوده است. واسکو دو گاما در سفر اولش بر گرد دماغه‌ی امید نیک در ۱۴۹۷ از اسطرلاب استفاده کرده‌است. کار مرکاتور در بهتر کردن نقشه‌های جغرافیائی در پایان قرن ۱۶م، کارهای مارتین کورتس[6] (mārtin kortes؛ ۱۵۳۲–۸۹) در همین دوره، اندازه‌گیری محیط زمین، و اکتشاف لگاریتم در آغاز قرن ۱۹م توسط نپر، همه از عواملی بود که به پیشرفت علم پیچیده‌ی ناوبری کومک کرده است. با وجود این، تا آغاز قرن ۱۸م که توانستند ارتفاع را با اسبابی موسوم به کوادران (kuādrān؛ از فر، اسبابی شبیه سکتان با قوسی به اندازه‌ی ربع دایره) و سرعت کشتی را با طناب اندازه‌گیری معین کنند، مسئله‌ی تعیین عرض جغرافیائی به صورت رضایتبخش حل نشده بود، و پیش از اختراع کرونومتر تعیین دقیق طول جغرافیائی میسر نبود. انتشار (۱۷۶۷) تقویمهائی به نام تقویم ناوبری گام بزرگی در پیشرفت ناوبری بود، و در قرن ۱۹م کتابهائی در این باره منتشر شد که بر انتشارات پیش از آن برتری بسیار داشت. روش موضع‌یابی از روی محاسبه‌ی حدسی دقت بسیار پیدا کرد؛ در این روش موضع کشتی را با در نظر گرفتن نقطه‌ی عزیمت (یعنی آخرین نقطه در سیر کشتی که طول و عرض آن را اندازه گرفته بوده‌اند)، جهت سیر (بدان صورت که از قطبنما معلوم می‌شود)، سرعت و فاصله‌ی پیموده‌شده (که با طناب اندازه‌گیری میشود)، و زمانی که گذشته است، تعیین میکنند. در عین آنکه تشخیص وضع با استفاده از نقشه‌های نجومی بهبود فراوان پیدا کرد، استعمال شناورها و ساخته شدن نقشه‌های دریانوردی درکار ناوبری تسهیلات فراوان فراهم آورد، ولی انقلاب بزرگ در ناوبری در قرن ۲۰م و هنگامی صورت گرفت که استفاده از پیام‌های رادیوئی میسر شد. تکامل رادار و جهتیابی رادیوئی در جه II به پیدا شدن تغییرات اساسی در فن ناوبری انجامید. ناوبری هوائی و علم تعیین وضع جغرافیائی یک وسیله‌ی نقلیه‌ی هوائی و نگاهداری مسیر مطلوب آن نسبت به سطح زمین، اصولاً به ناوبری دریائی شبیه است، و در آن از همان روشهای کلی استفاده میشود؛ این روشها عبارت است از ناوبری نجومی که با تعیین موضع زمانی اجرام آسمانی به وسیله‌ی سکستان صورت میگیرد؛ محاسبه‌ی حدسی، که از روی دانستن فواصل میشود؛ ملاحظه‌ی دائمی علامات زمینی؛ ناوبری راداری که در آن پیوسته علامات نقش‌شده بر صفحه‌ی رادار مورد نظر است؛ و ناوبر رادیوئی که در آن از پیامهای فرستاده‌شده از نقاط شناخته‌شده استفاده میشود.

ناوبند، ده، بوشهر، ← نای‌بند.

ناوبندان[7] (nāv bandān). **۱–** فرمان دولتی که ورود ناوهای تجارتی را به بنادر تحت فرمان آن دولت و عزیمت آنها را از آن بنادر ممنوع میسازد. **۲–** دستوری صادر ازطرف یک مؤسسه‌ی دولتی بازرگانی یا مؤسسه‌ی باربری، دایر به منع قبول هر گونه کالا یا بعضی کالاها در بعضی خطوط کشتیرانی، به علت کافی نبودن وسایل یا علل دیگر.

ناوبندان، قانون[8] (nāv-bandān)، قانونی که کنگره‌ی امریکا در ۱۸۰۷ برای مقابله با فرمان صادر در شورای خصوصی انگلستان و محاصره‌ی دریائی ناپلئون، که هر دو سبب محدودیت کشتی‌

(۱) Navarrete (۲) Navarino, battle of (۳) Navas de Tolosa (۴) navigation (۵) cross-staff (۶) Cortès
(۷) embargo (۸) Embargo Act

رانی‌کشورهای بیطرف شده بود، گذراند. کشتی‌های بازرگانی کشتهٔ در معرض مزاحمت انگلستان و فرانسه هر دو قرارگرفت، و تامس جفرسن در صدد تلافی بر آمد. نخستین تلاشْ وضع قانون منع ورود (۱۸۰۶) بود که فقط از ورود کشتیهای انگلیسی جلوگیری میکرد. آن قانون در ۱۸۰۷ لغو شد. و قانون محدود کننده‌تر ۱۸۰۷ جای آن را گرفت که تجارت صادراتی و وارداتی بین‌المللی را از بندرهای امریکا ممنوع ساخت و جفرسن امیدوار بود که انگلستان و فرانسه از این راه متوجه فواید آزادی تجارت بین‌المللی خواهند شد. در ۱۸۰۹ این ممنوعیت شامل آبهای داخلی و تجارت خشکی نیز شد و تجارت عظیم با کانادا را متوقف کرد. بازرگانان و ناخدایان وجاشوان ناراضی و بیمناک شدند و به هر حیله‌ای برای فرار از این قانون توسل میجستند. این تدبیرها برای متزلزل ساختن فرانسه و انگلستان بی‌حاصل ماند. اجرای این قانون، مخصوصاً در نیو انگلند، که بازرگانانْ آن را سبب محرومیت خود از وسیله‌ی معیشت تصور میکردند، دشواری داشت. در همین سال، پس از آنکه قانون دیگری برای تشدید قانون ناوبندان گذشت، مردم نیو انگلند سر به شورش بر داشتند وقانون ناوبندان توسط مخالفان دولت در کنگره لغو شد و قانون ترک معامله جای آن را گرفت که، بنابر آن، تنها معامله‌ی با فرانسه و انگلستان ممنوع شده بود، و جفرسن به اکراه آن را پذیرفت، ولی‌باز هم تأثیری بر فرانسه و انگلستان نداشت. در ۱۸۱۰ این قانون نیز لغو شد و قانون شماره‌ی ۲ میکن [meykən؛ به‌نام نتنیل میکن[1] (nətanyəl meykən؛ ۱۷۵۸–۱۸۳۷)] جای آن را گرفت که عملاً به این تجربه پایان بخشید، و تنها این اجازه را به رئیس جمهور داد که در مقابل هرکشوری که قائل به محدودیت بازرگانی شود، کشمتِ نیز مقابله‌ی به مثل کند.

ناوپاکتوس[2] (nāpāktos)، ایتالیائی **لپانتو**[3] (lepānto)، شهر(جم ۵'۷۵۲)، غ یونان مرکزی، کنار خلیج کورنت. در ۴۵۶ ق‌م به تصرف آتنیان در آمد، و در ← جنگ پلوپونزی پایگاه دریائی مهم آتنیان بود. سپس انحطاط یافت، ولی در امپراطوری بیزانس بار دیگر رونق تجارتی پیدا کرد. در ۱۴۰۷ به تصرف مملکت ونیز و در ۱۴۹۹ به تصرف دولت عثمانی در آمد. در اتحاد مقدس بر ضد عثمانیها پیروزی دریائی بزرگی در ← نبرد لپانتو نصیب متحدین شد. در ۱۸۲۸ به تصرف یونان در آمد.

نئوپتولموس[4] (neoptolemos) یا **پورهوس** (purhos) [= زردمو]، در افسانه‌های یونان، پسر اخیلس و شوهر هرمیونه. شجاع ولی بیرحم بود. در جنگ تروپا پریاموس را در قربانگاه زئوس کشت. بعد از جنگ آندروماخه را به اسارت برد. اورستس او را کشت.

نئوپرن: ← کائوچوی مصنوعی.

نئوپلاتونیسم: ← نوافلاطونی، فلسفه‌ی.

ناوپلیون، بندرشهر، یونان، ← نوپلیا.

ناودیس[5] (nāvdis)، طبقه‌ای از سنگ که، به صورت ناوی، چین خورده باشد. برای تصویر ← چین، در ژمینشناسی.

ناودیس شکنجی[6] (nāvdise šekanji)، ناودیس مرکب بزرگ.

نئودیم[7] (neodim؛ فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Nd؛ نیز ← عنصر، جدول). به حالت ترکیب با بعضی فلزات خاکهای کمیاب یافت میشود. اول بار مخلوطی از نئودیم و پرازئودیم را عنصری واحد تصور میکردند، و آن را دیدیمیوم (didimiom) نامیدند. برای ساختن بعضی ادوات شیشه‌ای (زرد مایل به سبزی)، و شیشه‌ی عینک به کار میرود. ترکیبات این عنصر در پزشکی، برای پیشگیری ترومبوز، به کار میرود. نئودیم در ۱۸۸۵ توسط بارون فون آوئر ولسباخ کشف شد.

ناورزا، شهر، ← عین زربه.

ناورس[8] (nāvras) [ناو (= کشتی) + رس (از رسیدن)] دورترین نقطه‌ای در یک رود که کشتیهای تجارتی میتوانند بدانجا برسند.

ناورود (nāv.rud)، ده (جم ۴۰۳ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان اسالم، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)، ۱۵کیلومتری ج هشت‌پر. ناورود مشرویش میسازد. محصولاتش برنج و ابریشم است.

ناوزمین[9] (nāvzamin)، فرورفتگی کشیده‌ای در قشر زمین که تهنشستهائی با ضخامت زیاد در آن جمع شده است.

ناوسیکائا، در اساطیر یونان، ← فایاکیا.

ناوشکن[10] (nāv.šekan)، ناو جنگی به ظرفیت ۲'۵۰۰ تا ۴'۵۰۰ تن، بسیار تندرو و مجهز به لوله‌های اژدرانداز و توپهای کالیبر متوسط وضد هوائی. جدیدترین اژدراندازهای مجهز به پرانه‌ی هدایتپذیر از سلاحهای دفاعی عمده‌ی ناوشکنها است. ناوشکنها به علت سرعت وقابلیت تحرکشان در نبرد بسیار مفید، و برای حمایت ناوها در مقابل زیردریائیها وهواپیماها بسیار ارزنده‌اند. ناوشکنها در جنگ II اهمیت بسزائی داشتند. با اسلحه‌های الکترونیک خود بهترین سلاح ضد زیردریائیها بودند، و در نتیجه بهترین وسیله برای همراهی واحدهای بزرگ دریائی به شمار میرفتند. انواع آن عبارتند از ناوشکن رادار‌دار برای پیجوئی هواپیماهای دشمن و کنترل پیکار هواپیماهای گشتی دوست؛ و نیز ناوشکنهای مخصوص مین‌گذاری. ناوشکن تراکستن (trākstən) اولین ناوشکن هسته‌ای کشتهٔ است که در ۱۹۶۴ به‌آب افکنده شد.

نئولیتیک، دوره‌ی، همان عصر حجر جدید است.

ناومان[11]، **فریدریش** (fridriš nāmān)، ۱۸۶۰–۱۹۱۹، رجل سیاسی آلمانی. نخست راهبی لوتری بود. از رهبانیت دست کشید (۱۸۹۴) و وارد سیاست شد. یکی از مؤسسان (۱۸۹۶) و اولین رئیس اتحادیه‌ای شد که، گرچه حزب ناسیونال سوسیالیست خوانده میشد، هیچ گونه وجه مشترکی با حزب هیتلر نداشت. عضو رایشستاگ بود (۱۹۰۷–۱۲، ۱۹۱۳–۱۸) و به اصلاحات سیاسی و اجتماعی کومک کرد. مؤلف کتاب اروپای مرکزی (۱۹۱۵)، اثر مهمی در نهضت پان‌ژرمنی، است.

ناومبورگ[12] (nāmburg) یا **ناومبورگ آن در زاله**[13] (der zāle)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۷'۶۳۶)، جمهوری آلمان شرقی، در کشور ساق ساکس‌ـآنهالت، ش آلمان مرکزی، کنار رود زاله. مرکز عمده‌ی شرابسازی است، ولی صنایع ماشینی و چرمسازی نیز دارد. در قرن ۱۱ تأسیس شد و بعدها به ← اتحادیه‌ی هانسالی پیوست. در ۱۵۶۴ به ساکس و در ۱۸۱۵ به‌پروس تعلق یافت؛ جزئی از ایالت ساکس شد. قسمتی از باروهای قرون وسطائی آن باقی است، و کلیسای جامعی (قرن ۱۳م–۱۴م) با حجاریهای ظریف گوتی آلمانی دارد.

ناومبورگ آن در زاله: ← ناومبورگ.

نئون[14] (neon؛ از فنس)، عنصر گازی کمیاب، بیرنگ، بی‌طعم (علامت شیمیائی Ne؛ نیز ← عنصر، جدول). از گروه گازهای بی‌اثر در جدول تناوب عناصر است، و در مفهوم شیمیائی معمولی ترکیباتی تشکیل نمیدهد. هرگاه در لوله‌ی شیشه‌ای سربسته‌ای که جریان برق از آن عبور کند قرار گیرد، نور نارنجی مایل به سرخی تولید میکند. در چراغهای راهنما و چراغهای خطر هواپیما به کار میرود. به مقدار بسیار کم در جوّ وجود دارد. تهیه‌ی آن به مقدار تجارتی از هوای مایع است. لوله‌های محتوی نئون در تلویزیون به‌کار میرود، در لازر نیز مورد استعمال دارد. در ۱۸۹۸ به وسیله‌ی سر و. رمزی و ماریس ویلیام تروورز (← کریپتون) کشف شد.

ناوهایم، آلمان، ← باد ناوهایم.

ناوه‌کش (nāve.kaš)، دهستان (جم ۵'۴۰۵ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش سابق چگنی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۵ آبادی. کوهستانی است. رود خرم آباد و رودهای محلی مشرویش میسازند. ظاهراً آثار قلعه خرابه‌ای در آن به چشم میخورد. مرکزش، **ناوه‌کش یا قلعه ناوه کش** (جم ۱۵۸ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۱کیلومتری سراب دوره قرار دارد.

ناوهو[15] (nāvəhō)، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکای شمالی. قبایل بیابانگردی از تخ بودند که در زمستان در کلبه‌های پوشیده از گل و در تابستان در کلبه‌های پوشیده از شاخ و برگ زندگی میکردند. در قرن ۱۷م به گوسفند دست یافتند و از آن پس حرفه‌ی عمده‌ی آنان پرورش گوسفند بود. در مقابل سفیدپوستان مقاومت ورزیدند، تا آنکه کیت کارسن[16] (kit kārsən؛ ۱۸۰۹–۶۸)، مرزبان امریکائی، با کشتن گوسفندهای ایشان آنان را مطیع کرد (۱۸۶۳–۶۴). بسیاری از ایشان تا ۱۸۶۸ زندانی بودند و در این سال قرارگاهی در لش آریزونا، لغ نیومکسیکو، و تش یوتا به آنان واگذار شد. جواهرسازی با نقره و فیروزه و دستبافهای ایشان (مخصوصاً پتو) مورد توجه سفیدپوستان است.

(۱)Macon (۲) Naupactos (۳)Lepanto (۴)Neoptolemus (۵)syncline (۶)synclinorium (۷)neodymium (۸)head of navigation (۹)geosyncline (۱۰)destroyer (۱۱)Naumann (۱۲)Naumburg (۱۳)Naumburg an der Saale (۱۴)neon (۱۵)Navaho (Navajo) (۱۶)Carson

ناو هوائی[1] یا **دیریژابل**[2] (dirijābl؛ فنـ)، بالونی (← بالون) دارای نیروی محرک، که بتوان آن را به هر سو راهنمائی کرد. سه نوع اصلی دارد، یکی غیر صلب که در آن محفظه‌ی گاز نرم است و فشار گاز به بالون شکل آن را میدهد؛ دوم نیمصلب که در آن نیز فشار گاز به بالون شکل میدهد، ولی علاوه بر آن حمالهای صلب مفصلدار نیز دارد؛ سوم صلب که شکل آن تغییرناپذیر است و به فشار گاز داخلی بستگی ندارد. نخستین ناو هوائی که با کامیابی به کار افتاد، توسط هانری ژیفار[3] (hānri jifār؛ ۱۸۲۵–۱۸۸۲) فرانسوی در ۱۸۵۲ ساخته شد. بسیاری از سازندگان دیگر از کار او تقلید کردند، که ستانیسلاس شارل هانری دوپوئی دو لوم[4] (stānislās sārl hānri dūpūi dë lom، ۱۸۱۶–۸۵) و برادران تیساندیه[5] (tisāndie) از آن جمله‌اند. در ۱۸۸۴ سرهنگ شارل رنار[6] (šārl rënār؛ ۱۸۴۷–۱۹۰۵) و سروان کربس[7] (krebs) با موفقیت یک ناو هوائی به نام لا فرانس ساختند که هدایت آن به وسیله‌ی باتریهای برقی صورت میگرفت. نامهای برجسته‌ی دیگری در تکامل ناوهای هوائی اینها است: آلبرتو سانتوس‌دو مونت، گراف فردیناند فون زپلین، و هوگو اکنر[8] (hugo ekener؛ ۱۸۶۸–۱۹۵۴، خلبان و هواپیماساز آلمانی). سانتوس‌دو مونت در نخستین تکامل ناوهای هوائی غیر صلب برجستگی داشت، این نوع ناو هوائی که بسیار سبک و ساختن آن ساده بود، در جنگ II، برای پاسداری از کرانه‌ها و در نبرد با زیردریائیها سودمند افتاد، و پس از آن در کارهای تبلیغاتی تجارتی و کنترول ترافیک و حمل و نقل پست مورد استفاده قرار گرفت. پیشرفت ناوهای هوائی صلب مدیون کارهای زپلین و اکنر است که در ساختن استخوان‌بندی ناو از آلومینیوم یا دورالومن استفاده میکردند. در همه‌ی انواع ناوهای هوائی وسایل رفاه مسافران و سرنشینان و حمل بار فراهم شده است. قدرت براور ناو از گاز ئیدروژن یا هلیوم تأمین می‌شود؛ قدرت براوری هلیوم هر چند از آنِ ئیدروژن کمتر است، خاصیت اشتعال‌ناپذیری هلیوم مزیتی نسبت به ئیدروژن به شمار میرود. در انگلستان، در جنگ I، ساختن ناو هوائی آغاز شد، و یکی از این ناوها اولین ناو هوائیی است که از قطا عبور کرد و در ظرف مدت ۷۵ ساعت باز گشت. ناو گراف زپلین، که در ۱۹۲۶–۲۷ در آلمان ساخته شد، در ۱۹۲۹ ۳۲'۰۰۰ کم در اطراف زمین سفر کرد. ساختن نخستین ناو هوایی صلب ساخته‌شده در کشمت، به نام شننندوآ (šenəndoā)، در ۱۹۲۳ به‌پایان رسید و اولین ناوی بود که در آن از هلیوم استفاده شد. این ناو با طوفان شدیدی در ۱۹۲۷ متلاشی شد. ناو لوس‌آنجلس، که توسط آلمانها به عنوان غرامت جنگی در ۱۹۲۴ برای کشمت ساخته شد، دراواخر این سال با موفقیت توسط اکنر از قطا عبور کرد. ناو هوائی آلمانی هیندنبورگ که در ۱۹۳۶ ساخته شده بود، در ۱۹۳۷ در نیوجرسی آتش گرفت. هیچ ناو هوائی صلبی پس از جنگ II بر جای نماند.

ناو هواپیمابر[9] (bar-)، ناو مخصوص جا دادن، پرواز، و فرود آمدن هواپیما؛ در جنگ I به طور آزمایشی به کار رفت، ودر نبردهای جنگ II مهم‌ترین واحد دریائی شد. در ۱۹۴۲ ناو هواپیمابر جایگزین نبردناو شد. پس از جنگ II ناوهای هواپیمابر در نیروهای دریائی بریتانیا و کشمت تکامل یافت، ولی جز در زمینه‌ی پیشرانی هسته‌ای، در اساس آنها تغییری حاصل نشد. با به کار افتادن ناوهای هواپیمابر هسته‌ای در دهه‌ی ۱۹۶۰، به علت بی‌نیازی این گونه ناوها از دوباره سوختگیری منظم، سفرهای بسیار طولانی با این ناوها امکانپذیر شد.

ناها[10] (nāhā)، یا **نافا** شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۷۶'۳۸۰) در جزیره‌ی اوکیناوا. تا ۱۹۵۴ مرکز اوکیناوا بود، و در همین سال مرکز ستادهای فرماندار نظامی کشمت در جزایر ریوکیو شد. در ۱۸۵۳ م. ک. پری این شهر را به عنوان نخستین پایگاه خود برای نفوذ در ژاپن انتخاب کرد.

ناهید، در شاهنامه: ← کتایون.

ناهید، در نجوم: ← زهره.

ناهید یا **اناهید** (anāhid)، اوستائی اناهیته (anāhita) [= ناآلوده، پاک]، در اوستا صفت فرشته‌ای مؤنث که نگهبان آب است. بعدها این نام به ستاره‌ی زهره داده شد. معبد ناهید در همدان به خصوص مجلل بوده، و همان است که در معرض دستبرد آنتیوخوس III قرار گرفت. آثار معابد ناهید از سرحدهای غربی ایران (لودیا، پونتوس، کاپادوکیا، ارمنستان، و غیره) پیشرفت بسیار کرد. نیز ← ساسان، جد اردشیر بابکان.

نای، در مهره‌داران: ← قصبة الریه.

نای[11]، **الیزابت** (elizābet nāy)، ۱۸۳۳–۱۹۰۷، مجسمه‌ساز آلمانی‌امریکائی؛ متـ آلمان. بعد از تحصیل مجسمه‌سازی در مونیخ و برلین، سفرهای بسیار کرد و نیمتنه‌هائی از شاه جورج V هانوور، گاریبالدی، و بیسمارک ساخت. در ۱۸۶۳ ازدواج کرد، و ۷ سال بعد به امریکا رفت. در ۱۸۹۲ به اوستین، تکزاس، رفت و مجسمه‌هائی از س. هیوستن و سایر شخصیتهای برجسته‌ی تکزاس ساخت.

نایا[12] [از سانسکریت ناگو (nāgo)، = مار]،



نایا

جنسی از ماران بسیار سمی که انواع کبرا نیز از آن است. پوستش خط و خالهای زرد وخاکستری دارد و هنگام خشم گردنش پهن و متورم میشود؛ از ۸۰ تا ۴۵۰ سم طول دارد. سم آن بسیار سریع سبب هلاکت میشود.

نایادوس، در اساطیر یونان: ← نایادها.

نایادها[13] (nāyād-)، پنـ نایادوس (nāydos)، در اساطیر یونان، پریان (← پری) آبهای شیرین. نایادها دختران زئوس بودند، و همچون دوشیزگانی که تاجهای گل بر سر داشتند نشان داده میشدند.

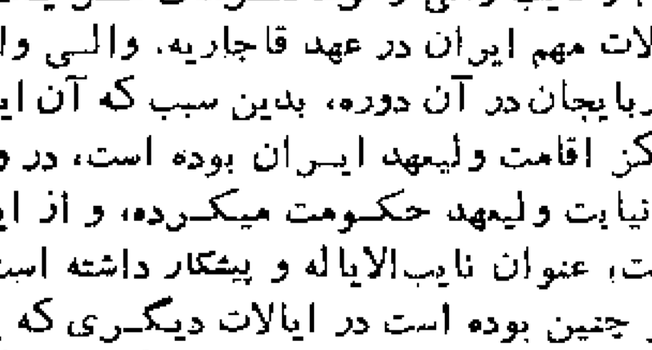

نایادها

نایاریت[14] (nāyārit)، ایالت (۲۷'۳۱۷ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۵۴۷'۹۹۲)، غ مکزیک، کنار فکبر کرسی آن تپیک. دارای محصولات متنوع کشاورزی (پنبه، قهوه، زیتون، و چوبهای تزیینی) و منابع جنگلی و معدنی دست‌نخورده است.

نایب‌الایاله (nāyebo'l-'ayāla) **معاون و قائم مقام** و نایب والی و فرمانفرمای هر یک از ایالات مهم ایران در عهد قاجاریه. والی واقعی آذربایجان در آن دوره، بدین سبب که آن ایالت مرکز اقامت ولیعهد ایران بوده است، در واقع به نیابت ولیعهد حکومت میکرده، و از این جهت، عنوان نایب‌الایاله و پیشکار داشته است. و نیز چنین بوده است در ایالات دیگری که یکی از فرزندان یا نزدیکان شاه به والیگری آنها انتخاب میشده است.

نایب‌الصداره، در عهد صفویه، ← صدارت.

نایب‌الصدر، حاج: ← طرائق الحقایق.

نایب حسین کاشی (nāyeb hoseyn-)، فت ۱۳۳۷ هق، از اشرار مشهور در اوایل مشروطیت. وی مدت 10 سال با پسران خود امنیت را درحوزه‌ی کاشان و ولایات مجاور مختل کرد. سرانجام در ۱۳۳۷ هق نخست پسرش ماشاءالله خان و سپس خود وی دستگیر و در تهران به دار آویخته شدند.

نای‌بند (nāy.band) یا **ناوبند** یا **نابند**، بندر و ده از دهستان تفیعی، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، بر دماغه‌ی نای‌بند، کنار خلیج نای‌بند (پیشرفتگی وسیع دایره‌مانند خلیج فارس در نزدیکی نای‌بند، که ده و بندر عسلویه نیز در همین خلیج قرار دارد). جغرافیانویسان قدیم از آن به عنوان لنگرگاه مهم نام برده‌اند. بعد از ویرانی سیراف اهمیت بازرگانی آن بیشتر شد و در واقع جانشین سیراف شد ولی این اهمیت و آبادانی دیری نپایید، و با رونق گرفتن جزیره‌ی کیش نای‌بند نیز مانند سیراف رو به ویرانی نهاد. به قول فارسنامه‌ی ناصری در گذشته نای‌بند مرکز بلوک تمیمی بود و تجارت و معاملات مروارید در آنجا صورت میگرفت.

---

(۱)airship (۲)dirigeable (فنـ) (۳)Giffard (۴)Dupuy de Lome (۵)Tissandier (۶)Renard (۷)Krebs
(۸)Eckener (۹)aircraft carrier (۱۰)Naha (۱۱)Ney (۱۲)naja (۱۳)Naiads (۱۴)Nayarit

نایت: ← **شهوار، در تاریخ مغرب زمین.**

نایتینگیل[1]**، فلارنس** (flārəns nāytingeyl)، ۱۸۲۰–۱۹۱۰، بانوی انگلیسی صاحبنظر در اداره‌ی امور بیمارستانها، و موجد تجدد در آموزش و تربیت پرستارها. در ۱۸۸۴ به بازرسی بیمارستانها آغاز کرد و مطالعاتی در ثاب روش‌های تربیت پرستار به‌عمل آورد. در جنگ کریمه (۱۸۵۴) واحد بیمارستانی با ۳۸ پرستار تشکیل داد و بیمارستانهائی در سکوتاری و بالاکلاوا تأسیس کرد و، با وجود مخالفتهای شدید، آنها را به‌کار انداخت. در ۱۸۶۰ مدرسه‌ی نایتینگیل و خانه‌ی تربیت پرستار را در بیمارستان سنت تامس لندن تأسیس کرد. معروف به "بانوی چراغ" است (به مناسبت چراغی که موقع بازرسی شبانه در بیمارستان بر میداشت).

نایدو[2]**، ساروجینی** (sārojini nāydu)، ۱۸۷۹–۱۹۴۹، بانوی شاعر و رهبر سیاسی هندی. نخستین زنی است که به ریاست کنگره‌ی ملی هند رسید (۱۹۲۵). اشعار او که به انگلیسی نوشته شده بیشتر به صورت تخیلی (رومانتیک) در باره‌ی مسائل و موضوعات هندی است.

نایر یا نایره (nāyere) [عربی، ← آتش، آشوب]، در علم قافیه، حرف یا حروفی که به مزید پیوندد، مانند "ان" دربستیمان و خشیمان. رعایت یکسانی نایر درقوافی واجب است.

نایروبی[3] (nāyrobi)، شهر (در ۱۹۷۶ جم تخمیناً ۶۶۵٬۰۰۰)، در ارتفاع ح ۱۶۶۰متری، مرکز کنیا، در ج کنیا واقع در ش بلندیهای **افریقایی، بزرگترین شهر در افریقای جنوبی،** یک مرکز جهانگردی، و یک مرکز بازرگانی محصولات کشاورزی است. تا ۱۹۶۱ ماندگاری در این ناحیه، به موجب قانون، منحصر به‌اروپائیان بود. در ۱۸۹۹ تأسیس شد و در دهه‌ی ۱۹۲۵ به صورت مدرن در آمد. صادرات آن قهوه و الیاف کتان سیسال است که با راه آهن به بندر مومباسا حمل میشود. دانشگاه دارد. نخستین نمایشگاه تجارتی همه‌ی افریقا، تحت سرپرستی ← سازمان وحدت افریقا، در این شهر دایر شد (۱۹۷۲).

نایره، در علم قافیه، ← نایر.

نایژه، در مهره‌داران، ← قصبة الریه.

نایسه[4] (nāyse)، دو رود در سیلزی، ریزابه‌های رود اودر. **گلاتس نایسه**[5] (glātser)، درلهستان (از ۱۹۴۵) به طول ۱۹۳ کم؛ در سودت سرچشمه میگیرد، و در جهت ش ش از گلاتس میگذرد. **لاوزیتس نایسه**[6] (lāzitser)، لهستانی **لوژیتسکا نایسا** (lujitskā nāysā)، **به طول** ۲۲۵ کم، در غ گلاتس نایسه، از چکوسلواکی سرچشمه گرفته، به سوی ش جاری میشود و از سودت و لوزاس و گورلیتس گذشته، و از ۱۹۴۵ مرز میان جمهوری دموکراتیک آلمان و ج غ لهستان را تشکیل میدهد. این رود **گورلیتس نایسه**[7] (-görlitser) نیز خوانده میشود.

نایلون[8] (nāylon؛ از انگل)، نام تجارتی متداول برای گروهی از فراورده‌های مصنوعی که از زغال سنگ، آب، هوا، نفت، فراورده‌های فرعی کشاورزی، و گاز طبیعی ساخته میشود. نایلون یکی از مهمترین کشفهای شیمیائی مدرن است. از سختترین و انعطاف‌پذیرترین مواد موجود است، در مقابل شست و ساب و مواد شیمیائی مقاومت دارد، و میتواند به صورت الیاف، ورق، میله، لوله و غیره در آید؛ نیز به صورت گرد برای عملیات قالبگیری در میآید. نایلون در مقابل رطوبت مقاوم است.

نایلون نخستین بار در ۱۹۳۸ به وسیله‌ی یک شرکت امریکائی ساخته شد، و رفته رفته موارد استفاده‌ی بیشمار پیدا کرد، پوشاک، بند کفش، لاستیک، فرش، و غیره. در صنعت نایلون جایگزین بسیاری از مواد شد؛ در جج II جانشین ابریشم برای ساختن چتر نجات گردید. نخهای نایلونی برای بخیه زدن در جراحی به کار گرفته شد.

نایلون از دو ترکیب شیمیائی بدین طریق تشکیل میشود که مولکولهای آب به توالی میان عده‌ی زیادی مولکولهای اسید آدیپیک (-ādi-pik؛ فس) به فورمول

$$OHCO-(CH_2)_4-CH_2O$$

و به همان تعداد مولکولهای هگزامتیلندیامین (hegzāmetilendiāmin؛ فس)، به فورمول

$$...NH-(CH_2)_6-NH-CO-(CH_2)_4-CO....$$

قرار میگیرند. هزارها بسپار (← بسپاری) ممکن از نایلون هست که زمینه‌ی وسیعی برای انواع جدید نایلون به دست میدهد.

نایمگن[9] (nāymegen)، آلمانی **نیموگن**[10] (nimvegen)، فس **نیمگ**[11] (nimeg)، نام قدیمی **نوویوماگوس** (noviomāgus)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۵۰٬۱۸۵)، ایالت گلدرلاند، ش هلند، کنار رود وال، نزدیک مرز آلمان. مرکز کشتیرانی داخلی، و دارای کارخانه‌های گوناگون است. از زمان کارولنژیان سابقه دارد. شهر آزاد امپراطوری و عضو ← اتحادیه‌ی هانائی بوده است. پیمان نایمگن در ۱۶۷۸–۷۹ در اینجا به امضا رسید (← جنگهای هلند). در جج II نیروهای هوائی متفقین این شهر را از تصرف آلمانها خارج کردند (۱۹۴۴) ولی نتوانستند نیروهای گرفتار در آرنم را نجات دهند. کلیسائی از قرن ۱۳م و تالار شهری از قرن ۱۶م دارد؛ بقایای کاخ بناشده (ح ۷۷۷) توسط شارلمانی– که به‌وسیله‌ی فردریک باربارو سا ساختمان آن تجدید شده در آن موجود است. یک دانشگاه کاتولیک (تأسیس ۱۹۲۳) دارد.

نایین[12] (nāyin) [عبری، ← زیبائی]، دهکده‌ای از جلیل، فلسطین، ج ش ناصره، که اکنون نین (nayn، درفلسطین اشغالی) نامیده میشود. دراینجا معجزه‌ی مسیح به وقوع پیوست، که فرزند مرده‌ی بیوه‌زنی را به فرمان خدا زنده کرد (لوقا ۷.۱۱–۱۷).

نایین، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

نایینی، حاجی میرزا حسین، ف ۱۳۵۵ هق، از فقها و مراجع تقلید معاصر. کتابی در لزوم مشروطیت نوشت که از عوامل پیشرفت مشروطه بود، تنبیهُ الأمّة و تنزیهُ المِلّة فی لزوم مشروطیّة الدولة المنتخبه لتقلیل الظّلم علی افراد الامّة.

نبأ، سوره‌ی (naba'؛ ← خبر) یا **سوره‌ی عم** (amma؛ ← ازچه؟)، سوره‌ی ۷۸م قرآن، مکی، ۴۰ آیه. شرحی از آیات آسمانی و زمینی خدا و بیانی از روز قیامت و بهشت و دوزخ و اینکه هر یک منزل چه کسان است. مطابق بعضی روایات مذهبی نبأ عظیم به علی ع گفته شده است.

نبات: ← رستنی.

نبات: ← قند، قسمت V.

نباتی (nabāti) یا **ابوالعباس نباتی** یا **ابن‌الرومیه** (ebn 'or.rumiyya)، شهرت **ابوالعباس احمدابن محمد،** ۵۶۱ یا ۵۶۷–۶۳۷ ه‍ق، گیاهشناس مسلمان اسپانیائی؛ مة سویل. مسافرتهای علمی فراوان در اسپانیا و به‌افریقای شمالی و مصر و شام و عراق کرد، و سرانجام به اسپانیا باز گشت. اثر معروفش، کتاب الرّحله، مشتمل بر شرح این مسافرتها و مشاهدات او در گیاهان این کشورها است. ابن‌البیطار زیاد از او نقل کرده است.

نباره، نام اسلامی ناوار.

نباطو یا نبطو: ← پترا.

نبراسکا[13] (nebrāskā)، ۳۷مین ایالت (از ۱۹۸۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم ۱٬۴۸۳٬۷۹۱)، کشمه مرکزی، در ناحیه‌ی دشتهای بزرگ؛ کرسی آن لینکن و بزرگترین شهرش اوماها. از ش ش به رود میسوری محصور است. رود پلت در آن جاری است. محصولاتش گندم، ذرت، وچغندر قند است. بخشی از سرزمینی است که در ← خرید لویزیانا (۱۸۰۳) به کشمه منضم شد. نخستین ماندگاه دائم ح ۱۸۲۳ در آن تأسیس شد. در ۱۸۶۷ جزء ایالات متحده پذیرفته شد.

نبرد[14]، عملیات جنگی محدود یا در منطقه‌ی وسیع. سر ادوارد شفرد کریسی[15] (sər edwārd šefərd krisi؛ ۱۸۱۲–۷۸؛ مورخ انگلیسی) ۱۵ نبرد عمده‌ی عالم را از ۴۹۰ قم تا ۱۸۱۵ چنین ذکر کرده است، نبردهای ماراتون (۴۹۰ قم)، سیراکوز (۴۱۳ قم)، آربلا (۳۳۱ قم)، متاوروس (۲۰۷ قم)، تویتوبورگر والد (۹ بم)، شالون‌سورمارن (۴۵۱)، تور یا پواتیه (۷۳۲)، هیستینگز (۱۰۶۶)، اورلئان (۱۴۲۹)، پیروزی بر جهازات شکست ناپذیر (۱۵۸۸)، بلینه‌ایم (۱۷۰۴)، پولتاوا (۱۷۰۹)، سرتوگا (۱۷۷۷)، والمی (۱۷۹۲)، و واترلو (۱۸۱۵). نبردهای مشهور یا قطعی دیگر که تاریخ جهان غرب را متأثر ساخت عبارتند از نبردهای سالامین (۴۸۰ قم)، ایسوس (۳۳۳ قم)، کانای (۲۱۶ قم)، زاما (۲۰۲ قم)، فارسالوس (۴۸ قم)، فیلیپی (۴۲ قم)، آکتیون (۳۱ قم)، ادرنه (۳۷۸)، لش (۹۵۵)، بووین (۱۲۱۴) سلویس (۱۳۴۵)، کرسی (۱۳۴۶) نیکوپول (۱۳۹۶)، آژنکور (۱۴۱۵)، قسطنطنیه (۱۴۵۳)، پاویا (۱۵۲۵)، موهاچ (۱۵۲۶)، مولبرگ (۱۵۴۷)، لپانتو (۱۵۷۱)، کوه سفید (۱۶۲۰)، لوتسن (۱۶۳۲)، روسباخ (۱۷۵۷)، پلاسی (۱۷۵۷)، یورکتاون (۱۷۸۱)، ایوقیر یا

(۱)Nightingale (۲)Naidu (۳)Nairobi (۴)Neisse (۵)Glatzer (۶)Lausitzer (۷)Görlitzer Neisse (۸)nylon (۹)Nijmegen (۱۰)Nimwegen (۱۱)Nimègue (فس) (۱۲)Nain; Nein (۱۳)Nebraska (۱۴)battle (۱۵)Creasy

نبرد نیل (۱۷۹۸)، اوسترلیتز (۱۸۰۵)، ترافالگار (۱۸۰۵) لایپزیگ (۱۸۱۳)، آیاکوچو (۱۸۲۴)، سولفرینو (۱۸۵۹)، ویکسبرگ (نوامبر ۱۸۶۲-ژوییه‌ی ۱۸۶۳)، گتیزبرگ (۱۸۶۳)، سدان (۱۸۷۰)، خلیج مانیل (۱۸۹۸)، تسوشیما (۱۹۰۵)، دونبرد مارن (۱۹۱۴ و ۱۹۱۸)، ژوتلند (۱۹۱۶)، وردن (۱۹۱۶)، دریای مرجان و میدوی (۱۹۴۲)، العلمین (۱۹۴۲)، و ستالینگراد (۱۹۴۲–۴۳).

نبرد پیشامدگی[1]، در جنگ II، نامی که معمولاً به حمله‌ی متقابل آلمانها در آردن (دسامبر ۱۹۴۴-ژانویه‌ی ۴۵) داده میشود. در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۴ آلمانها به فرماندهی مارشال فون رونشتت ناگهان به جبهه‌ی امریکائیها در آردن حمله بردند و آن را در هم شکسته یک پیشامدگی در خط متفقین ایجاد کردند. حمله‌ی متقابل متفقین، به فرماندهی مارشال مانتگامری، در ۱۶ ژانویه‌ی ۱۹۴۵ منجر به شکست آلمانها شد، ولی تلفات سنگینی بر متفقین وارد آمد.

نبرد سبکها: ← گوتیک، معماری.

نبرد شاه ماهیها: ← شاه ماهیها، نبرد.

نبرد کوه سفید: ← کوه سفید.

نبرد ملل: ← لایپزیگ، نبرد.

نبرد مهمیزها[2] (nabarde mehmiz-). ۱- نبردی در ۱۳۰۲ در نزدیکی کورتره، میان شهرهای طغیانگر فلاندر و سپاهی که از طرف فیلیپ IV فرانسه، که در ۱۳۰۱ فلاندر را ضمیمه‌ی فرانسه کرده بود، اعزام شده بود. فرانسویها سخت شکست خوردند. مهمیزهائی که از شهسواران فرانسوی به جا مانده بود چندان زیاد بود که این نبرد به نبرد مهمیزها معروف شد. ۲- نبردی که در آن انگلیسها تحت فرماندهی هنری VIII بر فرانسویها در گینگات پیروز شدند (۱۵۱۳). این دومین نبرد شاید بدین‌جهت به نبرد مهمیزها معروف شد که سواره‌نظام فرانسویان بسرعت گریختند.

نبردناو[3] (nabard-nāv)، ناو جنگی بزرگ مجهز به سنگینترین توپهای دریائی، در آغاز ۱۸۷۲ فرانسویها ناوهای جنگی آهنی و فولادی ساختند، و در ۱۸۷۶ بریتانیا ساختن دو ناو جنگی تمام‌فولادی را آغاز کرد. تکامل ناو جنگی از لحاظ محدوده‌ی عمل، اندازه، و دقت تسلیحات، ادامه یافت. در نیروهای دریائی مدرن، نبردناوْ واحدِ عمده‌ی اساسی شد، و پیش از آغاز جنگ I یک مسابقه‌ی تسلیحاتی میان قدرتهای دریائی بزرگ به وجود آمد. در جنگ I نبردناوها در درگیریهای دریائی بسیار به کار میرفت؛ ولی با تکمیل فنون جدید هوائی، از جمله ناوهای هواپیمابر به عنوان واحد اصلی یک حمله‌ی دریائی، نبردناوها متروک شدند. استفاده از نبردناو به عنوان سلاحی اصلی در جنگ جدید در ۷ دسامبر ۱۹۴۱، که هواپیماهای ژاپنی قسمت عمده‌ی نبردناوهای نیروی دریائی کشمکش را در پرل هاربر مورد حمله قرار دادند و آنها را غرق کردند، به پایان رسید. اندکی پس از جنگ کره، آخرین نبردناوهای نیروهای دریائی بریتانیا و کشمکش از کار کنار گذاشته شدند.

نبردهای هفت روزه[4]، در جنگهای داخلی امریکا، هفته‌ای از جنگهای سنگین (۲۶ ژوئن–۲ ژوییه‌ی ۱۸۶۲) در نزدیکی ریچمند، ویرجینیا. در این نبرد، ژنرال لی تلفات فراوان داد، ولی توانست ریچمند را نجات دهد.

نبرد هرینگها: ← شاه ماهیها، نبرد.

نبش قبر (nabše qabr)، شکافتن گور و بیرون آوردن مرده از آن. کاری که بعضی از فاتحان جنگی نادان، پس از پیروزی بر دشمن، میکردند و اجساد مردگان را برای به دار آویختن یا آتش زدن از گور بیرون میکشیدند. در دین اسلام نبش قبر حرام است. در مرگهای مشکوک، به اجازه‌ی مقامات قضائی، مرده را برای آزمایش اینکه از مسمومیت یا ضرب یا نظایر آن فوت کرده است، موقتاً از گور بیرون میآورند و پس از آزمایش بار دیگر او را به خاک میسپارند. نیز ← جسدوزدی.

نبشی (nabši)، در اصطلاح کاشیکاری و بنائی، کاشی باریک دو طرف لعابدار جهت نبش دیوار، یا آجری که برای نبش کار آماده سازند.

نبض[5] (nabz). ۱- انقباض و انبساط متناوب جدار سرخرگ که در نتیجه‌ی تغییر حجم خون موجود در آن بر اثر کار قلب حاصل میشود. در عین آنکه نرخ نبض معادل با نرخ زدن خود قلب است، صدای نبض عملاً همان صدای زدن خود قلب نیست، بلکه موج فشاری است که از زدن قلب سرچشمه میگیرد. هنگام انقباض قلب، سرخرگها با زیادتر شدنِ خون در آنها اتساع پیدا میکنند، و هنگامی که این انقباض متوقف میشود، سرخرگها انقباض پیدا میکنند و خون را در مسیر خود به پیش میرانند. نرخ نبض را معمولاً با شمردن نبضشهای شریان مچ دست اندازه میگیرند؛ و نیز ممکن است با هر سرخرگ سطحی دیگر، مثلاً سرخرگ شقیقه، آن را اندازه گرفت. نرخ طبیعی آن، دراشخاص بالغ ۷۰ تا ۸۰، و در کودکان ۹۰ تا ۱۲۰ نبضش (= زدن نبض) در دقیقه است. بیماریهای گوناگون را میتوان از روی نرخ و آهنگ نبضش و قوت و ضعف آن تشخیص داد. ۲- در فیزیک و علوم وابسته به آن، پدیده‌ای موجی‌شکل که زمان درنگ آن، در مقایسه‌ی با زمان مورد نظر، بسیار کوتاه، و اندازه‌ی ابتدائی و نهائی آن یکسان است. کلمه‌ی "نبضش" معمولاً اشاره به تغییر زمان است، و هر وقت تغییر دیگری در نظر باشد باید معین شود، مانند نبضش فضا. تنها چیزی که در همه‌ی نبضشها مشترک است، طلوع و مدت درنگ معین و غروب است. لازم است که طلوع و درنگ و غروب مربوط به کمیتی باشد که قاعدةً ثابت است و فقط در زمان کوتاه نبضش اختلالی در آن پیدا میشود.

نبضش: ← نبض.

نبضیه، از ابن سینا، ← النبض.

نبطو یا نباطو: ← پترا.

نبطیان[6] (nabati-) یا **انباط** (anbāt)، از اقوام قدیم عرب که در ناحیه‌ی آرابیا پترایا از عربستان (← عربستان، قسمت VII، بند ۱۵) ساکن بودند. احتمال میرود که مقصود ازکلمه‌ی نبیاتی (nabayāti) مذکور در کتیبه‌ی آسوربانی‌پال همین نبطیان باشد. قدیمیترین تاریخ صریح از نبطیان از سال ۳۱۲ ق‌م است. در این سال، دمتریوس I، پسر آنتیگونوس I، برای فتح پترا، مرکز نبطیان، دو بار لشکر فرستاد، ولی این لشکرکشیها با ناکامی رو به رو شد. علت این لشکرکشیها گویا آن بوده است که راههای تجاریی را که از خاک نبطیان به مصر منتهی میشد قطع کنند، و اقتصاد مصر را که در آن زمان زیر فرمان بطلمیوس I، دشمن آنتیگونوس، بود ضعیف سازند. در آن زمان، نبطیان از راه گله‌داری و بازرگانی زندگی میکردند، و قلاعی داشتند که در حکم انبار سلاح و ذخایرشان بود. این قلاع عبارت بودند از پترا، بصری، و حجر. نبطیان ازساحل شرقی بحر المیت قیر استخراج میکردند. روابط آنان با همسایگانشان (از جمله یهودیان مکابی) خوب بود. شهر پترا در وادی موسی بر جبل هارون واقع بود، و نام آن به زبان عبری سلع (sela[4]) و به عربی حصن سلع (hesne sal[4]) و در کتیبه‌ی نبطیان نباطو (nabātu) بود، و محل آن امروز درج مملکت اردن هاشمی است. ویرانه‌های این شهر سبک معماری خاص نبطی آمیخته با سبک یونانی را نشان میدهد. قلمرو نبطیان سرزمینهای جنوبی و شرقی فلسطین و سرزمین ادوم و حوران را شامل بود، و از جوف تا بحر احمر میرسید. نبطیان گاهی دمشق را نیز در تصرف داشتند. نام بعضی از پادشاهان نبطی با تاریخ تقریبی سلطنتشان در دست است:

حارثه‌ی I (hārese-) [لتی آرتاس[7] (āretās)]، ح ۱۶۹ ق‌م؛

حارثه‌ی II، ح ۱۱۰–۹۶ ق‌م؛

عبده‌ی I (oboda-) [لتی اوبوداس[8] (obo-dās)]، ح ۹۰ ق‌م؛

رب ایل I (rabbe il-) [لتی رابیلوس[9] (rābilos)]، ح ۸۷ ق‌م؛

حارثه‌ی III، ح ۸۶–۶۲ ق‌م؛

عبده‌ی II، ح ۶۲–۴۷ ق‌م (تاحدی مشکوک است).

ملیکو (maliku) [لتی مالیکوس[10] (mālikos)]، ح ۴۷–۳۰ ق‌م؛

عبده‌ی III (یا II)، از قبل از ۲۵ ق‌م تا ح ۹ ق‌م؛

حارثه‌ی IV، ملقب به راحم عمه (raheme ammeh)، ۹ ب‌م–۴۰ ب‌م؛

ملیکوی II، در ۴۰–۷۰ یا ۷۱؛

رب ایل II، در ۷۰ یا ۷۱–۱۰۶.

در سال ۱۰۶، ترایانوس، امپراطور روم، شهر پترا را فتح، و قسمت اعظم خاک نبطیان را تصرف کرد، و از آن ← ایالت رومی عربستان را ساخت.

در مملکت نبطیان، شاه در رأس حکومت بود، و شیوخ قبایل زیر دست او بودند. خدای بزرگ نبطی ذو الشری و الاهه‌ی بزرگ ایشان لات بود. نبطیان، چنانکه گفتیم، هم گله‌دار و هم

(۱) Battle of the Bulge (۲) Battle of the Spurs (۳) battleship (۴) Seven Days battles (۵) pulse (۶) Nabataeans
(۷) Aretas (۸) Obodas (۹) Rabilos (۱۰) Malichos

بازرگان بودند، و از جهت بازرگانی تجارت آسیای غربی را از راه بحر احمر در دست داشتند، ولی، پس از تسلط رومیان، صخراگردی را کنار گذاشتند و یکجانشین شدند. کتیبه‌های نبطی بر سر راههای تجارتی نبطیان از پترا تا دمشق و تدمر و مصب فرات و تا شبه جزیره‌ی سینا و غزه باقی مانده است. از نام نبطیانْ عرب بودنشان معلوم میشود، ولی کتیبه‌هایشان به زبان و خط آرامی است، که زبان کتبی آن قسمت از آسیا بود. در قسمت شمالی قلمرو نبطیان کلمات آرامی داخل زبان محاوره‌ی ایشان شده بود، ولی در جنوب زبان محاوره‌ی آنان عربی خالص بود (در حجر معروف به مدائن صالح). اثر تمدن یونانی در بناها و سکه‌های نبطیان مشهود است. در دوره‌ی اسلامی، آن قسمت از ساکنین سوریه و عراق را که گله‌دار و جنگی نبودند نبطی میخواندند، و به کشاورزانی که به زبان آرامی سخن میگفتند نیز، به تحقیر، نبطی میگفتند. این اصطلاح را نباید به جای نبطیان مذکور، که زبانشان عربی بود، به کار برد. نحویون عرب، که از رکاکت زبان نبطی سخن میگفتند، مقصودشان ساکنین عراق و مخصوصاً بطائح بود.

نبو، کوه: ← فنجه.

نبوپلسر: ← آشور، تاریخ.

نبوکدنصر، شاهان بابل، ← بختنصر.

نبوکف[1]**، ولادیمیر** (vlādimir nəbokəf)، روسی **نابوکوف** (nābokof)، ۱۸۹۹–۱۹۷۷، داستاننویس امریکائی‌ـروسی، متولد سن پطرزبورگ، از خاندانی اشرافی. پس از انقلاب روسیه به انگلستان مهاجرت کرد، و از دانشگاه کیمبریج فارغ‌التحصیل شد (۱۹۲۲). در ۱۹۴۰ به کشمة رفت، و در ۱۹۴۵ به تابعیت کشمة در آمد. در ۱۹۴۸–۵۹ استاد ادبیات روسی دانشگاه کورنل بود. بیشتر آثارش تا پیش از ۱۹۴۰، که به زبان روسی نوشته شده بود، تحت نام و. سیرین[2] (sirin) منتشر میشد. نخستین کتاب او به زبان انگلیسی، زندگی واقعی سباستین نایت، در پاریس منتشر شد (۱۹۳۸). مهمترین اثر معروفش، لولیتا (۱۹۵۸)، داستان عشقی آمیخته از تراژدی و کمدی یک مرد ۴۰ساله‌ی روشنفکر اروپائی نسبت به یک دختر ۱۲ساله‌ی امریکائی است که وقتی منتشر شد هیجان عمومی را بر انگیخت و شهرت وی را استوار کرد. از دیگر آثارش آتش رنگپریده (۱۹۶۲) است. نبوکف داستانهای کوتاه، شعر، و نقد نیز نوشته است.

نبونصر (nabu.naser)، نه ۷۴۷ ق‌م، پادشاه آشور، در زمان وی بابل ضمیمه‌ی آشور شد.

نبونیدوس[3](nabunidus)، فه ۵۳۸؛ ق‌م، آخرین شاه سلسله‌ی کلدانی بابل. از خاندان پختنصر نبود، و محتمل است که تاج و تخت را غصب کرده باشد. فریفته‌ی پژوهشهای باستانشناختی و دینی و به دست آوردن اشیاء عتیقه بود، و به تهیه‌ی وسایل دفاع از مملکت توجهی نداشت. هم مردم و هم کاهنان از او ناراضی بودند. هنگامی که تهدید کوروش کبیر صورت جدی به خود گرفت، با کرزوس، شاه لیدی، و احمس II، پادشاه مصر، متحد شد، ولی از این اتحاد سودی نبرد. در ۵۳۹ق‌م مملکت‌بابل‌بدون هیچ مقاومتی به تصرف کوروش در آمد. الواح نوشته‌ای که از زمان وی فراهم آمده بود بسیار مورد استفاده‌ی باستانشناسان جدید قرار گرفته است. از همین نوشته‌ها بر میآید که بلشصر (بر خلاف نوشته‌ی کتاب مقدس)، پسر نبونیدوس، در سالهای آخر سلطنت با او شریک در سلطنت بوده است. بنا بر نوشته‌ی بروسوس (berosus)، کاهن بابلی (قرن ۳م ق‌م)، سالهای آخر عمر خود را به‌تبعید درکارمانیا (کرمان) گذراند و در همان جا در گذشت.

نبی: ← قرآن، قسمت I.

نبی (nabiyy) [جمع نبیین (nabiyyin) و انبیاء (anbiā')]، نزد مسلمین، کسی که بدو از جانب خدا وحی رسد، خواه وحی به وسیله‌ی ملک باشد، یا به وسیله‌ی الهام قلبی، یا رؤیای صالحه (← وحی). انبیاء مذکور در قرآن، بجز ادریس، همه کسانی هستند که در تورات نیز مذکورند. در تورات، انبیاء عبارت از جمعی عباد و مربیان عامه بوده‌اند که از آینده خبر می‌داده‌اند، و مخصوصاً در باب ظهور مسیح وحوادث آینده پیشگوئی میکرده‌اند. نام ۱۶ تن به‌عنوان نبی در کتب عهد عتیق آمده است، و غیر ازآنها، به اعتقاد یهود، ۳۳ تن نبی و ۵ تن نبیّه نیز وجود داشته‌اند. به موجب قرآن (احزاب ۷)، خداوند از نبیین برای تبلیغ رسالت پیمان گرفته است. همچنین، بنا بر آنچه در قرآن آمده است، انبیاء بسیار در میان پیشینیان بوده‌اند، و هیچ یک هم از استهزاء و ریشخند مردم در امان نبوده است (زخرف ۶–۷). در قرآن، محمدْ نبی و رسول هر دو خوانده شده است، و مسلمین، به استناد "لا نبی بعدی" [= بعد از من نبی نیست]، وی را خاتم نبیین و ختم نبوت می‌خوانند. در بیان تفاوت میان مقام نبوت و مقام رسالت، اعتقاد عامه آن است که مقام رسول بالاتر از مقام نبی است، چرا که رسول صاحب شریعت است، و نبی همواره لازم نیست صاحب شریعت و کتاب خاص باشد. مسئله‌ی ضرورت رسل و انبیاء در نزد متکلمین اهمیت خاص دارد، و اثبات آن را عنوان نبوت عامه داده‌اند، در صورتی که اثبات رسالت محمد و خاتمیت وی به عنوان مسئله‌ی نبوت خاصه خوانده میشود.

نبی‌کندی (nabi.kandi)، ده (جمعه ۱٬۳۰۲ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان گوی آقاج، بخش شاهین‌دژ، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۴۸کیلومتری جنوب شاهین‌دژ. کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات و بادام است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

نبی یونس: ← نینوا.

نپ: ← سیاست اقتصادی نوین.

نپال[4] (nepāl)، کشور پادشاهی (۱۳۹٬۸۶۰ کمه؛ در ۱۹۷۶ جمع تخمیناً ۱۲٬۸۵۷٬۰۰۰)، در جنوب آسیای مرکزی، مابین هندوستان و تبت، پایتخت آن ⇐ کاتماندو. قسمت اصلی هیمالایا شامل کوه اورست در ل آن قرار دارد. تنها منطقه‌ی پر جمعیت آن، دره‌ی نپال، محل تولید برنج، گندم و میوه است. تجارت آن تقریباً منحصراً با هندوستان و تبت است. نپالیها اکثر هندو هستند و بودائیها در اقلیت قرار دارند. زبان اهالی مخلوطی از زبان اهالی تبت و برمه است؛ پول آن روپیه (در ۱۹۷۵ معادل ح ۶٫۵ ریال) است.

تاریخ

اساطیر و افسانه در ادبیات تاریخی نپال مقام شامخی دارد. بنا بر همین اساطیر وافسانه‌ها نپال به وسیله‌ی سلسله‌ی گوپتا تأسیس شده است. در دوره‌ی سلسله‌ی مالا (mālla)، نپال از چهار ایالت جداگانه تشکیل میشد، بانپا (bānepā)، بهاتگائون (bhātgaon)، کانتیپور (kāntipur؛ اکنون کاتماندو)، و لالیپور (lālipur، اکنون پاتان). در ۱۷۶۹ پریتوی نارایان شاه (pritvi nārāyān)، فرمانروای گورخا (gorxā؛ امیرنشین کوچکی در غ کاتماندو)، مملکت جدید نپال را با الحاق دره‌ی کاتماندو به مملکت خودش تأسیس کرد. پیش از آن ناحیه‌ای که اکنون نپال خوانده میشود به ۴۶ امیرنشین کوچک و ایالاتی که خودمختار و مستقل بودند تقسیم شده بود. اعقاب پریتوی نارایان به فرمانروائی خود ادامه دادند، و مذهب هندو را مذهب رسمی ساختند، و قسمت عمده‌ی مرزهای کنونی را به وجود آوردند.

با اشغال هند به وسیله‌ی بریتانیا، و نیز درگیری با چین بر اثر یک تهاجم نپال به تبت، استقلال نپال از نفوذ قدرتهای بزرگتر از میان رفت. پس از پیشروی نیروهای چین، یک صلح تحمیلی بر قرار شد (۱۷۹۲). در همین سال یک پیمان بازرگانی میان بریتانیا و نپال منعقد شد. مدتی روابط نپال با هند بریتانیا صلح‌آمیز بود، اما در ۱۸۱۴، بر اثر منازعات مرزی هند و نپال، بریتانیا با نپال در جنگ شد، و مدت ۱۷ ماه جنگ ادامه داشت تا عاقبت در ۱۸۱۶، با از دست رفتن قسمتی از سرزمین نپال و تأسیس یک مقر بریتانیائی دائمی درکاتماندو، جنگ خاتمه یافت. از آن پس، جز مدتی کوتاه در طی جنگ اول افغانستان، روابط دوستی میان نپال و مملکت متحد بریتانیا متزایداً بهبود یافت، و در تمام دوره‌ی شورش هند ح 12'000 تن از سپاهیان نپالی برای حمایت پادگانهای نظامی بریتانیا اعزام شدند. بدین ترتیب حکومت داخلی و روابط خارجی نپال برای مدت ح یک قرن ثابت برقرار ماند. در اواخر قرن ۱۹م نخست‌وزیر نپال، جونگ بهادر (jung)، فرمانروای واقعی نپال شد؛ شاه و ملکه را تبعید کرد و مقام نخست‌وزیری را موروثی ساخت، که تا ۱۹۵۱ در خاندان او خاندان رانا باقی ماند. از لحاظ خارجی نپال یک مرکز ذخیره‌ی افراد نظامی برای بریتانیا شد. هنگهای گورخا که در ارتشهای بریتانیا و هند خدمت میکردند، از لحاظ نیرو و استقامت، نخست در ۱۸۵۷ و سپس در جنگ بریتانیا با تبت (۱۹۰۴) و بالاخره در هر دو جنگ جهانی، شهرت یافتند و به افتخاراتی نایل آمدند. در ۱۹۲۳ نپال پیمانی با بریتانیا منعقد کرد که، به

(۱)Nabokov (۲)Sirin (۳)Nabonidus (۴)Nepal

موجب آن، استقلال کامل نپال شناخته شد.

پس از جنگ II، پایان فرمانروائی بریتانیا در هند موجب تغییرات عمیقی در نپال شد. رفته‌رفته احساسات ضد اشرافی و ضد دیکتاتوری نظامی علیه خاندان رانا در مردم پدید آمد. در ۱۹۴۶ حزب کنگره‌ی نپال تأسیس شد. در ۱۹۵۰ اغتشاشاتی به وجود آمد که موجب پناهیدن شاه به هند شد. در ۱۵ فوریه‌ی ۱۹۵۱ یک دولت جدید با ۱۲ عضو روی کار آمد که به حکومت مطلق یکقرنه‌ی خاندان رانا پایان داد. با این همه، هنوز اوضاع در حالت بی‌ثباتی بود. دولت‌هائی که در ۱۹۵۱–۵۷ پی در پی روی کار می‌آمدند هنوز از حمایت ملی برخوردار نبودند. نپال در ۱۴ دسامبر ۱۹۵۵ به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

نخستین قانون اساسی نپال، که در ۱۲ فوریه‌ی ۱۹۵۹ صادر شد، حکومت را مشروطه‌ی سلطنتی با دو مجلس نمایندگان و یک دولت مسئول در مقابل مجلس سفلی اعلام کرد. در ۱۹۶۰ شاه دولت را معزول و پارلمان را منحل کرد، و خودش حکومت را با یک شورای وزیران به دست گرفت.

در ۱۸ آوریل ۱۹۶۳ شاه قانون اساسی جدیدی وضع کرد، و در ۱۹۶۷ مواد متممی بر قانون افزود. در ضمن نپال موفق شد که روابط دوستانه‌ی متعادلی با هر یک از همسایگان قدرتمند خود، چین و هند، نگاه دارد. در ۱۹۶۱ موافقتنامه‌ای برای تعیین مرزهای بین دوکشور، با چین منعقد کرد. در ۱۹۶۹، بدون آنکه روابطش با هند گسیخته شود، هیئت نظامی هند را از کاتماندو اخراج کرد.

در ۱۹۷۶ یک موافقتنامه‌ی ترانزیتی میان نپال و ⇐ بنگلادش منعقد شد.

نپانتس (nepäntes، از فنـ) یا **گیاه کوزه‌دار**، گیاه گلدار حشره‌خوار. هر برگش به شکل کوزه‌ای است که معمولاً دارای مایعی میباشد. انواع آن برای زینت هم کاشته میشود. کوزه‌دار معمولی امریکای شمالی از جنس ساراکنیا پورپورئا (*Sarracenia purpurea*) است ودر نقاط باطلاقی میروید، و دارلینگتونیا کالیفرنیکا (*Darlingtonia californica*) یا کوزه‌دار کالیفرنیا شبیه آن است.

نپتون[1] (neptun)، در نجوم، هشتمین سیاره‌ی (از لحاظ فاصله از خورشید) منظومه‌ی شمسی (← سیارات، جدول مشخصات). دارای جوّ و دو قمر است. جریان کشف نپتون بسیار جالب، و از موفقیتهای عظیم نظریه‌ی جاذبه‌ی نیوتن بود. لوورییه و ج. ک. ادمز مستقلاً، به استناد محاسباتی ناشی از اختلالاتی در حرکت اورانوس، وجود سیاره‌ی جدید را در برج دلو پیشگوئی کردند. ی. گ. گاله، بر اساس پیشگوئی لوورییه، سیاره‌ی جدید را رصد، و اکتشاف آن را در ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۶ اعلام کرد.

نپتونوس[1] (neptunus)، در دین روم، خدای قدیم جنگ که بعدها مطابق پوسیدون شمرده میشد.

نپتونیسم: ← ورنر، آبراهام گوتلوب.

نپتونیوم[2] neptuniom، از فنـ) عنصر شیمیایی (علامت شیمیایی Np، نیز عنصر، جدول). در ۱۹۴۰ ا. م. مکمیلن و آبلسن[3] (Abelson) به وسیله‌ی اتمشکن دانشگاه کالیفرنیا آن را کشف کردند. این عنصر، بر اثر صدور یک ذره‌ی بتا از اورانیوم ۲۳۸ (از همجاهای اورانیوم)، به دست میآید. این عنصر رادیو‌اکتیو است و در یک دوره‌ی زمانی کوتاه—۲,۳ روز—به پلوتونیوم ۲۳۹ تبدیل میشود. ۱۵ عنصر همجای نپتونیوم شناخته‌شده است که پایدارترین آنها، نپتونیوم ۲۳۷، نصف عمری ح ۲ میلیون سال دارد.

نپر[4]، **جان** (jän neper)، شهرت فارسی **جان نپیر** (neypər) ۱۵۵۰–۱۶۱۷، ریاضیدان اسکاتلندی. مخترع لگاریتم و ترتیب‌دهنده‌ی اولین جدول آن. طرق و وسایل مختلفی برای اختصار محاسبات عددی اختراع کرده. استعمال نقطه (ممیز در عددنویسی فارسی) برای جدا کردن اجزای صحیح و اعشاری از اوست. در کتابی تحت عنوان رابدولوگیا (rābdologiā؛ ۱۶۱۷)، روشهای گوناگون برای اختصار محاسبات حساب ارائه کرد که بعضی از حسابگرها بر اساس آنها ساخته شده است.

نپوس[5]، **کورنلیوس** (kornelius nepos)، ح ۱۰۰ ق‌م—ح ۲۵ ق‌م، مورخ رومی. به جهت تراجم احوالی که نوشته معروف است.

نپوس[5]، **یولیوس**، (yulius nepos)، فت ۴۸۰، امپراطور (۴۷۴–۴۷۵) روم غربی. فرماندار نظامی دالماسی بود، و لئوی I، امپراطور روم شرقی، او را به امپراطوری روم غربی منصوب کرد. یک سال بعد اورستس (فت ۴۷۶) او را معزول، و پسر خود، **رومولوس آوگوستولوس**، را به‌جای وی منصوب کرد. با این حال نپوس تا هنگام مرگش (۴۸۰)، در شرق و در گل هنوز هم به عنوان امپراطور شناخته میشد.

نت[6] (not؛ فنـ)، در اصطلاح موسیقی، صدائی منفرد و دارای ارتفاع و مدت معین، و نیز علامتی مکتوب برای نمایش دادن آن. در موسیقی فقط اصواتی (نت) را به کار میبرند که دارای بسامد مشخصی باشند. وقتی که این نتها را به ترتیب ارتفاع صعودی به توالی هم تولید کنند، در هر فاصله‌ی یک اکتاؤ ملودی حاصل یکسان است. در داخل فاصله‌ی اکتاو، توالی نتها یک گام خوانده میشود، و نتها اسامی خاصی دارند (← گام).

هر گام با یک شماره‌ٔ ترتیب مشخص شده است؛ این شماره از یک گام به گام بالاتر (صعودی) یک واحد اضافه میشود (شماره‌ی منفی نیز به کار میرود، ولی در فرانسه صفر به کار نمیرود؛ مثلاً ۱–do، la_3، وغیره). برای مشخص کردن بسامد همه‌ی نتها کافی است بسامد یکی از آنها تثبیت شود. در فرانسه از ۱۸۵۹، بسامد la_3 را ۴۳۵ میگیرند (la_4=۴۳۵)؛ بسامد la_3 در انگلستان ۴۵۷ و در آلمان برای ارکستر ۴۴۵ حساب میشود. گاه مقیاسی معروف به "مقیاس فیزیکدانها" به کار میرود که در آن بسامد do_3 را ۱۶ میگیرند؛ در این صورت بسامد la_3 برابر ۴۳۰,۵۴ به دست میآید، اما بسامد همه‌ی دوها قوه‌ای از ۲ خواهد بود.

برای نت‌نویسی، یعنی نشان دادن آهنگ یک موسیقی به وسیله‌ی نتها، نتها را بر روی، یا مابین، پنج خط حامل قرار میدهند؛ این خطوط، که بر حسب قرارداد هر یک نماینده‌ی یکی از نتهای گام است، از پنج خط موازی تشکیل یافته

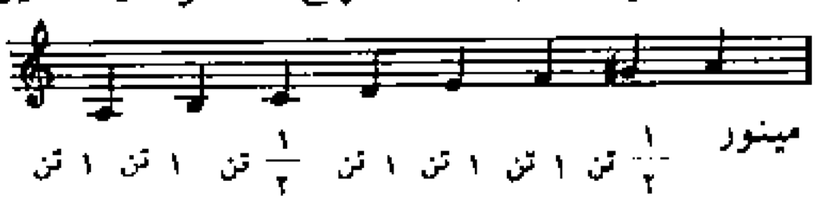

شکل ۱

است. هر دسته خط حامل با علامتی مشخص می‌شود به نام کلید، که عبارتند از کلیدهای سل، فا، و دو (← کلید، در موسیقی)، مثلاً علامتی که بر

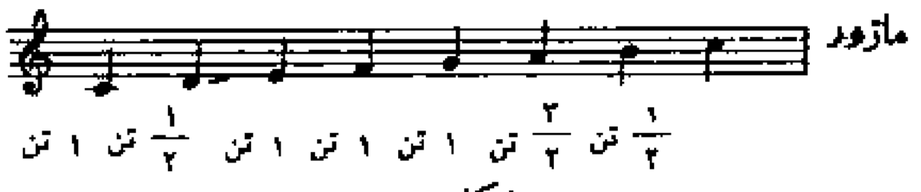

شکل ۲

روی خطوط حامل شکل ۱ گذاشته شده کلید سل است، و نتهای مختلف به ترتیب بر روی خطوط یا بین دو خط قراردارند؛ کلید موسیقی در واقع مشخص تونالیته‌ی یک قطعه‌ی موسیقی است.

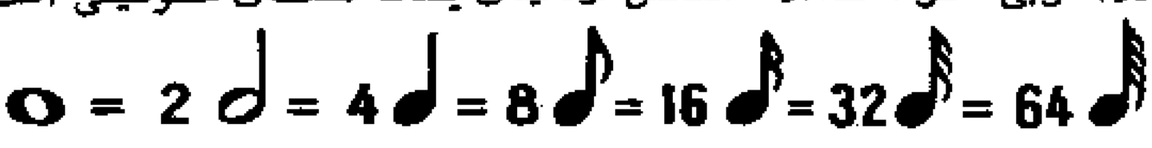

شکل ۳

برای آنکه هر علامت نماینده‌ی یک نت، در عین آنکه مکان آن را در گام نشان میدهد، نماینده‌ی مدت نواختن آن نیز باشد، آن را به هفت صورت (شکل ۲) مینویسند، و در ترتیبی که نتها از چپ به راست در شکل نوشته شده، مدت نواختن هر نت دو برابر مدت نت بعد از آن است؛ مثلاً، گرد دو برابر سفید، و سفید دو برابر سیاه است (شکل ۳). برای علائم دیز و بمل که همراه نتها به کار میرود ← گام طبیعی. در مقابل ارزش زمانی هر یک از نتها علامتهائی برای مشخص ساختن زمان سکوت نیز وجود دارد که به همان نام نتها نامیده میشوند، مثلاً گرد و سفید.

نتاراجا: ← شیوا.

نتایج الفکر فی علم الحجر: ← جلدکی.

نتنائیل: ← نثنئیل حواری.

نتو[7]، **آگوستینو** (agostino neto)، ۱۹۲۲–۷۹، رجل سیاسی و نخستین رئیس جمهور (۱۹۲۲–۷۹) آنگولا، شاعر، پزشک، و انقلابگر مارکسیست آنگولائی. پسر کشیشی متو-

(۱)Neptune (۲) neptunium (۳) Abelson (۴) Napier (۵) Nepos (۶) note (۷) Neto

دیست بود، و در دانشگاه لیسبون، پرتغال، علم پزشکی تحصیل کرد، و در همان جا به نهضت سیاسی زیرزمینی مارکسیست پیوست. در ۱۹۶۲ رهبر "جنبش خلق برای آزادی آنگولا" (MPLA) شد. در ۱۹۷۵، هنگامی که فرمانروائی ۵۰۰ساله‌ی پرتغال بر آنگولا پایان یافت، نتو با یاری کوبائیان، که با MPLA در ارتباط بودند، آخرین آثار استعماری را از آنگولا زدود و رئیس جمهور آنگولا شد (۱۱ نوامبر ۱۹۷۵).

نتو، قلهٔی، اسپانیا، ← آنتو، پیکو د.

نثار گرمرودی (nesāre garmrudi)، شهرت **محمد مهدی**، ملقب به **بیان‌الملک** (bayāno-l.molk')، فت ۱۲۸۳ هق، شاعر ایرانی. اهل گرمرود آذربایجان بود. در علوم ادب و حسن خط مهارت داشت. منشی دیوان رسائل امیر نظام محمد خان زنگنه بود. پس از مرگ امیر نظام، امیر کبیر او را از کار برکنار کرد، اما چندی بعد میرزا آقا خان نوری بار دیگر او را به کار گماشت.

نثر (nasr) [عربی، ← پراکندن]، در ادب فارسی و عربی، سخنی که در بند وزن و قافیه نباشد، در مقابل نظم و گاه در مقابل شعر. در ادب فارسی، نثر را عموماً شامل دوگونه میشمارند، (۱) **نثر مرسل** (morsal) یا ساده، و آن نثری است خالی از قید سجع (مانند نثر سیاستنامه، قابوسنامه، و تاریخ بلعمی)؛ و (۲) **نثر مسجع** (mosajja')، که مقید است به سجع (مانند مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری و مقامات حمیدی).

البته نثر، اعم از مرسل یا مسجع، ممکن است مصنوع باشد یا نباشد. نثر مصنوع آن است که در آن نویسنده به صنایع مختلف لفظی و معنوی، از جناس و مراعات نظیر و امثال آنها، هم توجه داشته باشد. باآنکه در نزد ادبای قدیم، هم الفاظ نثر از الفاظ شعر جدا است و هم مضامین آنها با هم تفاوت دارد، غالب اصولی که در باب شعر جاری است در بارهٔی نثر هم رایج شده است، چنانکه کتب بدیع و بیان در ذکر انواع صنعتهای لفظی و معنوی به نثر و شعر هر دو استشهاد کرده‌اند.

نثر اللآلی: ← طبرسی، ابوعلی.

نثر مرسل: ← نثر.

نثر مسجع: ← نثر.

نثر مصنوع: ← نثر.

نثره (nasra)، در نجوم، نام یکی از منازل قمر در برج سرطان. نیز ← منازل قمر.

نثنئیل[1] حواری (nasanail) [عبری، ← خدا ـ داد]، یکی از حواریون مسیح که چون نامش تنها در انجیل یوحنا (۱.۴۵–۵۱؛ ۲۱.۲) به عنوان "اسرائیلی حقیقی" آمده، بسیار محتمل است که همان برتولماوس بوده باشد. در کتاب مقدس به صورت **نتنائیل** (natanāil) آمده است.

نجات، کتابی در فلسفه از ابوعلی سینا، خلاصه‌ی شفا، که آن را به خواهش دوستانش که خواستار اطلاعاتی کلی در فلسفه بودند فراهم آورده بوده است. مشتمل است بر منطق و ریاضیات و طبیعیات و الاهیات، ولی بخش ریاضیات آن تألیف شاگرد وی، ابو عبید جوزجانی است. قسمتهای مهمی از مقاله‌ی نفس و کتاب الاهیات، در دو کتاب شفا و نجات عیناً یکی است.

نجات آذربایجان، روز، روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ هش که شب پیش از آن نیروی نظامی دولتی وارد تبریز شد و حکومت فرقه‌ی دموکرات سقوط کرد. نیز ← آذربایجان، ایالت سابق، ص ۷۹، آخر مقاله.

نجات اصفهانی (nejāte esfahāni)، شهرت **میر عبدالعال** (mir abdo'l.'āl) یا **میر عبدالعالی**، شاعر ایرانی در عهد شاه سلطان حسین صفوی (سلطنتش ۱۱۰۵–۱۱۳۵ هق). از مردم اصفهان بود. خطی خوش داشت، و به شغل کتابداری مشغول بود. شعرش در روزگار وی نمونه‌ی برجسته‌ی سبک رایج (هندی یا اصفهانی) به شمار میرفته است، و از همین نظر، بعضی از متأخرین (مانند آذر بیگدلی) شعر او را نپسندیده‌اند.

نجار ابن حوشب: ← قرامطه، قسمت XI.

نجارکلا، ده، ← افجه، بخش سابق شهرستان تهران.

نجاریه: ← معتزله، قسمت ۷.

نجاشی، احمد ابن علی (ahmade 'bne alie najāši)، ۳۷۲–۴۵۰ هق، از علمای ← علم رجال شیعه. کتاب رجال نجاشی او از کتب معتبر است.

نجامت، علم: ← احکام نجوم، علم.

نجامنا[2] (njāmenā)، نام سابقش **فورلامی[3]** (← چاد)، شهر (جه ۲۲۴'۰۰۰، تخمین ۱۹۷۵)، پایتخت چاد، چغ چاد. بندری است بر رود چاری، و مرکز ارتباطی بر سر راههائی که به نیجریه، سودان، و جمهوری افریقای مرکزی میرسد. در درجه‌ی اول عنوان مرکز اداری دارد، نیز بازار ناحیه‌ایِ مهم دام و نمک و خرما و غلات است. صناعت عمده‌ی آن آمودن گوشت است. این شهر در ۱۹۰۰ توسط فرانسویان تأسیس و به نام افسر و پوینده‌ی فرانسوی، فرانسوا ژوزف آمده لامی[4] (fransuā jozef āmede lāmi؛ ۱۸۵۸–۱۹۰۰)، فورلامی (فتسه ← دژ لامی) نامیده شد. در ۱۹۷۳ نام آن به نجامنا تغییر پیدا کرد. مدرسه‌ی دامپزشکی و فرودگاه بین‌المللی دارد.

نجد[5] (najd)، ایالت (ح ۲۰'۷۲۰ کمه؛ جه ح ۴'۰۰۰'۰۰۰)، قسمت مرکزی عربستان سعودی، شهر مهم آن ریاض. سرزمین مرتفعی است که ارتفاع آن از غ به ش کاهش پیدا میکند، ولی در چندین جا با کوههائی قطع میشود. قسمت عمده‌ی آن نیمه‌بیابانی است، ولی واحه‌هائی نیز دارد که محصولات عمده‌ی آنها خرما و یونجه است؛ گندم و جو و میوه نیز از آنجا به دست میآید. شهرهای عمده‌ی آن، علاوه بر ریاض که پایتخت عربستان سعودی است، بریده (boray-da) و عنیزه در بخش قصیم، و حایل در جبل شمر است.

صرف نظر از شرکت نجد در تحولات آغاز اسلام، نجد تا قرن ۱۸م ناشناخته بود، و در این قرن با ظهور ابن عبدالوهاب، مؤسس مذهب وهابی، شهرت فراوان یافت. در ۱۲۳۴ هق خدیو مصر سپاهیانی برای سرکوبی وهابیان به نجد فرستاد که پایتخت آن، درعیه را ویران کردند. بار دیگر مذهب وهابی در اطراف ریاض رواج یافت، ولی سعودیان وهابی در ۱۳۰۷ هق مقهور آل رشید شدند. در ۱۳۱۹ هق عبدالعزیز III ابن سعود بار دیگر ریاض را متصرف شد و آل رشید را شکست داد و احساء را در ش (۱۳۳۰ هق) و جبل شمر را در لغ (۱۳۳۷ هق) و عسیر را در جغ (۱۳۳۷–۴۳ هق) به نجد افزود.

نجدات (najadāt)، دسته‌ای از خوارج، منسوب به نجدة ابن عامر (najdāte 'bne āmer؛ ۳۶–۶۹ هق). این خوارج در دوره‌ی عبدالملک ابن مروان در مدینه و قطیف و سیستان و بعضی بلاد دیگر به خروج و قتل و غارت پرداختند، و آخر میان آنها اختلاف افتاد، و نجده را در ۷۲ هق کشتند، و عبدالملک بقایای آنها را نیز از میان برد.

نجدت: ← فضیلت.

نجدة ابن عامر: ← نجدات.

نجدی، شیخ: ← محمد ص، قسمت ۱۸.

نجران (najrān)، وادی و شهر قدیمی جزیرة العرب، واقع میان حجاز و یمن. در جاهلیت مسیحیان فراوانی در آن میزیستند، و پس از ظهور اسلام ابتدا به جزیه گردن نهادند و سپس، جز کسانی که در قرن ۷م بم به نجران عراق (محلی میان کوفه و واسط) مهاجرت کردند، بقیه اسلام آوردند. قبیله‌ی حارث ابن کعب در آنجا میزیستند.

نجران، کعبه‌ی: ← عرب، قسمت ۲۳.

نجسها: ← طبقه، در جامعه‌شناسی.

نجف (najaf)، شهر (در ۱۹۶۵ جه ۱۲۸'۰۹۶)، لواء [ایالت] کربلا، عراق؛ 10کیلومتری غ کوفه و ۷۷کیلومتری جش شهر کربلا. نجف شهر مقدس و زیارتگاه شیعیان است. در نزدیکی شهر قدیمی حیره واقع است. تسمیه‌ی آن به نجف شاید به علت ارتفاع آن نسبت به اراضی مجاورش باشد که به منزله‌ی سدی برای طغیانهای رود فرات است.

شهرت و اهمیت نجف به جهت مرقد حضرت علی ع است. پیش از آن نجف اهمیت چندانی نداشته، و نام آن به طور ضمنی در حوادث و وقایع و مخصوصاً در جنگهای عرب و ایران ذکر شده است. پس از شهادت حضرت علی ع، قبر آن حضرت را به علت خوف از دشمنان مکتوم نگاه داشتند، زیرا خوارج، که دشمنان سرسخت علی ع بودند، ممکن بود از بی‌احترامی نسبت به قبر شریف خودداری نکنند، و نیز تاخت و تازهای سپاه معاویه تا دروازه‌های کوفه میرسید، و بعید نبود که از جانب آنان نیز بیحرمتی به مرقد مقدس روی دهد. به همین جهت مواضع متعددی برای قبر آن حضرت مشهور شد، که یکی از آنها همین نجف، مشهور به نجف اشرف و مشهد علی و غری (qareyy)، است. اما بودن مرقد شریف در نجف اشرف از مواضع دیگر یقینتر است، زیرا نجف در نز-

(۱)Nathanael (۲) N'Djemena (۳)Fort-Lamy (۴)Lamy (۵)Nejd

دیکی کوفه قرار دارد و در آن ایام پرآشوب بعید به نظر میرسد که توانسته باشند جنازه‌ی آن حضرت را به نقاط دورتر ببرند، و علاوه بر آن، روایات و شواهد برای این معنی چندان فراوان است که هرگونه تردیدی را برطرف می‌سازد. آشکار شدن قبر آن حضرت مدتی طول کشید، زیرا بنی امیه حدود یک قرن حکومت کردند، و در زمان ایشان که مخالفان عنود علی ع بودند، آشکار شدن قبر علی امکانپذیر نبود. بنا بر روایات، ظهور مرقد شریف در زمان هارون‌الرشید، خلیفه‌ی عباسی، بود و گویا همین خلیفه دستور ساختن بنائی بر آن مرقد داده بود. ابوالهیجاء که شیعه بود، بر شهر نجف سوری کشید و گنبد بزرگی بر قبر شریف بنا نهاد، و فرشها و پرده‌های نفیس بر آن وقف کرد. بسیاری از فرزندان ابوالهیجاء و بزرگان علوی در بیرون این گنبد به خاک سپرده شدند. پس از ابوالهیجاء عضدالدوله‌ی دیلمی به نجف رفت و به زیارت قبر شریف مشرف شد و آن را تعمیر کرد و اموال فراوان به مجاوران قبر و سادات علوی بخشید. در ۴۴۹ هق شیخ طوسی، عالم و فقیه بزرگ شیعی، بر اثر مخالفت عامه نتوانست در بغداد بماند، و خانه و کتابخانه‌ی او دستخوش غارت و خودش مجبور به مهاجرت به نجف شد، و مجلس درس خود را در آنجا تشکیل داد. از این تاریخ به بعد، نجف مرکز علمی و فرهنگی مذهب شیعه شد. در قرن ۶م هق نجف مرکزیت علمی خود را از دست داد، و شهر حله، به جهت اقامت و تدریس محمد ابن احمد ابن ادریس حلی در آن، تبدیل به مرکز علمی شیعیان شد. شاید هم کمی آب در نجف، که همیشه از مشکلات بزرگ آن شهر بود، سبب این تغییر وضع شد. شاه اسماعیل صفوی و شاه طهماسب در حفر نهر از فرات به شهر نجف کوشیدند، و نهری که شاه اسماعیل حفر کرد به نام نهر شاه معروف شد. سلطان سلیمان قانونی نیز، برای جلب توجه شیعه و رقابت با صفویه، در آبادانی شهر کوشید، و شاید همین امر سبب شد که دوباره از زمان شاه عباس I صفوی نجف مرکز علمی شود. ملا احمد اردبیلی، معروف به مقدس اردبیلی، حوزه‌ی درس خود را در این شهر قرار داد. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۲م هق، محمد باقر بهبهانی، معروف به وحید بهبهانی، حوزه‌ی درس خود را در کربلا قرار داد، و نجف تا مدتی از اهمیت سابق افتاد، ولی پس از آن، در آغاز قرن ۱۳م هق، نجف دوباره به جهت حوزه‌های تدریس فقهای بزرگی مانند کاشف الغطاء و بحر العلوم و شیخ مرتضی انصاری اهمیت سابق خود را باز یافت و مرکز دینی و روحانیت شد. در انقلاب مشروطیت، حوزه‌ی دینی نجف از مراکز مهم آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی برای ایران بود، و مجتهدین بزرگی مانند آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین نایینی به نفع مشروطیت فتوی دادند.

نجف علاوه بر مرقد امیرالمؤمنین ع، که از شاهکارهای معماری ایرانی است و در هر گوشه‌ی آن اثر خط و تذهیب و کاشیکاری هنرمندان ایرانی پیدا است، مشتمل بر مدارس دینی بزرگی است. زمانی عده‌ی دانشجویان دینی در آن، که از تمام عالم شیعه و مخصوصاً ایران به آنجا میرفتند، از ۶'۰۰۰ متجاوز بود. کتابخانه‌های خصوصی معتبری نیز دارد که حاوی نسخ خطی نفیس است. در سابق، هر سال عده‌ی بیشماری از اجساد مؤمنان از ایران به نجف منتقل میشد تا به عنوان تبرک در آن مکان مقدس دفن شود.

نجف‌آباد (naǰaf.ābād)، دهستان (جم ۹'۱۸۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بیجار، استان کردستان؛ دارای ۴۶ آبادی. رود قزل‌اوزن در ل آن از غ به ش جاری است. خاک آن برای کشت دیم مستعد است. محصول عمده‌اش غلات است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، جاجیم‌بافی، و گلیمبافی دارد. مرکزش، **نجف‌آباد** (جم ۵۳۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۵۲کیلومتری ǰغ بیجار، بر جاده‌ی آسفالته‌شوسه‌ی سنندج‌ـبیجار، قرار دارد.

نجف‌آباد، ده (جم ۱'۱۰۰ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ ۷کیلومتری ǰش سعیدآباد، بر جاده‌ی آسفالته‌ی بندرعباس‌ـکرمان. محصولاتش غلات و حبوبات است.

نجف‌آباد، شهرستان (جم ۱۰۲'۹۸۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، استان دهم (اصفهان). فعلاً مشتمل است بر بخش حومه. در این شهرستان ۲ رشته ارتفاع شمالی و جنوبی با جهت ǰش به لغ ممتد است و دشتهای حاصلخیز نجف‌آباد در میان آنها قرار گرفته است. کوه لاسمیان (lāsemiān)، کوه صالح، کوه پنجی، و کوه نیله (nila) از کوههای آن است که بلندترین قله‌های آنها ۳'۱۱۷ متر ارتفاع دارد. مهمترین رود آن رود کرون (karvan) است که از ارتفاعات نیله، داران، و کوه صالح سرچشمه میگیرد و پس از مشروب ساختن آبادی‌های آن به زاینده‌رود میریزد. از محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، صیفی، و انواع میوه است. از صنایع دستی قالیبافی و پارچه‌بافی دارد. بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش، نجف‌آباد یکی از بخشهای شهرستان اصفهان را تشکیل میداد، ولی با تصویبنامه‌ی شهریور ماه ۱۳۳۷ هش بخش نجف‌آباد به فرمانداری تبدیل شد. مرکزش، **نجف‌آباد** (جم ۴۳'۳۸۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۰کیلومتری غ اصفهان قرار دارد. بنای آن را به شاه عباس I صفوی نسبت میدهند که ظاهراً این کار به تدبیر شیخ بهائی صورت گرفته است. از صنایع دستی ورشوسازی، گیوه‌دوزی، و قالیبافی دارد.

از دیگر آبادیهای مهم آن ایران، دهق مرکز دهستان دهق، و علویجه را میتوان نام برد.

نجفقلی خان بختیاری: ← صمصام‌السلطنه.

نجفی، شیخ محمد تقی: ← آقا نجفی.

نجم، سوره‌ی، سوره‌ی ۵۳م قرآن، مکی، ۶۲ آیه. اشاره به حقیقت وحی و اثبات رسالت و اینکه پیغمبر ص از روی هوای نفس سخن نمیگوید و آنچه میگوید وحی است، و اینکه از بتان کاری ساخته نیست و هر چه هست از خدا است.

نجم‌آباد (najm.ābād)، ده (جم ۲'۰۹۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ساوجبلاغ، شهرستان کرǰ، استان مرکزی (تهران)؛ ۴۸کیلومتری ǰغ کرǰ. محصولاتش غلات، بنشن، و چغندر قند است.

نجم‌آبادی، حاج شیخ هادی: ← هادی نجم‌آبادی.

نجم‌الدوله: ← نجم‌الملک، عبدالغفار.

نجم‌الدین، حاکم طایفه‌ی شول، ← شول.

نجم‌الدین احدب: ← حسن رماح.

نجم‌الدین ایلغازی (najmo'd.dine ilqāzi) یا ایلغازی I، فت ۵۱۶ هق، از امرای نیمه‌مستقل سلجوقی در ماردین و میافارقین. نخست از تتش، در منازعه‌ی او با برکیارق بر سر تخت سلطنت ایران، حمایت میکرد. پس از شکست و مرگ (۴۸۸ هق) تتش به اورشلیم، که از تتش به اقطاع گرفته بود، رفت. اما پس از ۴۰ روز محاصره، اورشلیم را به مصریان رها کرد (۴۸۹ هق). چندی بعد به مدعی تازه‌ی سلطنت ایران محمد ابن ملکشاه پیوست، و از جانب او حکومت بغداد یافت. در ۴۹۸ هق که سلطان محمد او را از این سمت معزول کرد، با وی در افتاد. در ۴۹۸–۵۰۱ هق قلعه‌ی مستحکم ماردین را گشود، و در ۵۰۱ هق نصیبین را به چنگ آورد. در ۵۰۴–۵۰۸ هق از یاری کردن به سپاهیان مسلمان بر ضد صلیبیون در بین النهرین و سوریه امتناع کرد، و حتی در آخرین این جنگها، با دو برادرزاده‌اش، به فرمانده سپاهیان مسلمان، آق سنقر، حمله کرد و او را شکست داد. اما بعد به سوریه گریخت، و با طغتکین ابن عبدالله پیمان بست که به اتفاق با عیسویان متحد شوند، و چنین نیز کرد، و اگرچه 10'000 سپاهی به کومک عیسویان آورد، جنگی میان صلیبیون و مسلمانان در نگرفت. پس از مرگ (۵۱۱ هق) لؤلؤ خادم، حاکم حلب، که حلب گرفتار هرǰ و مرǰ شد، مردم از بیم عیسویان صلیبی، او را به امیری و فرمانروائی حلب بر گزیدند. ایلغازی در نیمه‌ی دوم سال ۵۱۲ هق به امارت نشست و رسماً با عیسویان همسایه شد، و ناگهان بر ضد آنان آماده‌ی جنگ شد، و در ۵۱۳ هق با ۱۲'۰۰۰ سپاهی بر آنان تاخت، و بیشترشان را کشت یا اسیر کرد، و این یکی از بزرگترین جنگهائی است که در آن مسلمانان بر صلیبیون پیروز شدند. در این جنگ، اگرچه انطاکیه بیدفاع به دست ایلغازی افتاد، در تسخیر آن تعلل ورزید. شهرت ایلغازی در این فتح سبب شد که سلطان محمود سلجوقی او را سرکرده‌ی سپاهیان خود در جنگ با عیسویان گرǰی بکند. با اینکه ایلغازی در این جنگ تفلیس را از دست داد، سلطان محمود میافارقین را هم به او بخشید (۵۱۶ هق). ایلغازی نخستین کسی بود که پیش از عمادالدین زنگی و صلاح‌الدین ایوبی از پیشرفت صلیبیون به ل و ش جلوگیری کرد. وی در ح ۶۰سالگی در میافارقین در گذشت.

نجم‌الدین ثانی: ← نجم ثانی.

نجم‌الدین خاص (najmo'd.dine xāss) یا **ابن درنوس** (ebne darnus)، شهرت **نجم‌الدین عبدالغنی ابن درنوس**، فت ۶۷۷ هق، از خاصان و نزدیکان خلیفه مستعصم عباسی. در ابتدای حال کارگری بود در کوره‌های آجرپزی بغداد؛ سپس در کبوترخانه‌ی خلیفه خدمت کرد، و اندک اندک در خدمت خلیفه ترقی کرد، تا حاجب دربار خلیفه و مشیر و مشاور او شد، و

بعد از فتح بغداد هم هولاکو او را به سمت خازن دیوان، و سپس به وظیفه‌ی خازن کارخانه، که نظیر ناظر بیوتات بود، منصوب کرد، و درین شغل باقی بود تا در بغداد وفات یافت.

نجم‌الدین دایه (najmo'd.dine dāya) [شیخ نجم‌الدین ابوبکر عبدالله ابن محمد رازی]، معروف به **نجم‌الدین رازی**، فت ۶۴۵ هق، از **مشایخ تصوف در قرن ۷م هق. در حمله‌ی ۶۱۸** هق مغول، از ری به اردبیل گریخت و از آنجا به آسیای صغیر رفت، و در ملطیه به دیدار شیخ شهاب‌الدین سهروردی شتافت. آنگاه به خدمت علاءالدین کیقباد، پادشاه سلجوقی آسیای صغیر، در آمد. در قونیه نیز با مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و صدرالدین قونیوی ملاقات کرد. سپس از آسیای صغیر به بغداد رفت و در همان جا وفات یافت. مهمترین اثر او مرصاد العباد و رساله‌ی عشق و عقل، هر دو به فارسی، و تفسیر بحرالحقایق و المعانی به عربی است. اشعاری فارسی نیز بدو منسوب است.

نجم‌الدین رازی: ← نجم‌الدین دایه.

نجم‌الدین زرگر (najmo'd.dine zargar)، شهرت **نجم‌الدین مسعود گیلانی**، فت ۹۱۵ هق، امیر و سردار معروف و مقرّب شاه اسماعیل I صفوی. وی در آغاز کار در شهر رشت زرگری میکرد، و در هنگام اقامت شاه اسماعیل صفوی در لاهیجان (قبل از سلطنت)، به واسطه‌ی خدماتی که در حق وی کرد، و هم به سبب اعتقاد تشیع که داشت، مورد توجه وی واقع شد، و بعد از خروج و ظهور شاه اسماعیل، از حاکم سنی گیلان گریخت و به جانب آذربایجان رفت، و سپس در همدان به درگاه او پیوست، و شاه صفوی عنایت و اکرام بسیار در حق وی کرده او را وکیل‌السلطنه‌ی خویش ساخت (۹۱۲ هق). در سفر شاه به خوزستان، با چند تن از امرا، یک‌چند مأمور دفع شاه رستم عباسی شد (۹۱۴ هق)، و بعد از آن، هنگام مراجعت شاه از فارس به اصفهان، در راه وفات یافت.

نجم‌الدین عبدالغنی: ← نجم‌الدین خاص.

نجم‌الدین کاتبی: ← کاتبی قزوینی.

نجم‌الدین کبری (najmo'd.dine kobrā) [شیخ ابوالجناب نجم‌الدین احمد ابن عمر الخیوقی (omare 'l.xivaqi)]، ملقب به **کبری و شیخ ولی‌تراش**، فت ۶۱۸ هق، عارف مشهور و مؤسس سلسله یا فرقه‌ی کبرویه. لقب او نخست طامّةُ‌الکبری (بلای بزرگ) بود، زیرا در جوانی با هرکس مناظره و مباحثه میکرد بر او چیره میشد، و کم‌کم با حذف پاره‌ی اول (طامه) او را کبری خواندند. اما "ولی‌تراش" از آن رو لقب یافته بود که بسیاری از مشایخ تصوف، مانند نجم‌الدین دایه، بهاءالدین ولد، سیف‌الدین باخرزی، عطار نیشابوری، از تربیت‌یافتگان او بودند. در خوارزم، در فتنه‌ی مغول، وفات یافت. آثار بسیار به فارسی و تازی دارد. از نوشته‌های او به فارسی، آداب‌المریدین، سَکینةُ الصّالحین، و رسول الی الله است، و از نوشته‌های او به تازی، رسالةٌ فی السلوک، رسالةُ الطّریق یا اقربُ الطُّرق الی الله، فَواتِحُ الجَمال، اصولُ العَشَرَه، و نیز تفسیری در ۱۲ مجلد است. اشعاری به فارسی نیز بدو منسوب است.

نجم‌الدین لبودی: ← ابن اللبودی.

نجم‌الدین مسعود گیلانی: ← نجم‌الدین زرگر.

نجم‌السلطنه (najmo's.saltane) ۱۲۳۳–۱۳۱۱ هش، دختر شاهزاده فیروز و مادر دکتر محمد مصدق، و بانی بیمارستان نجمیه در تهران.

نجم‌الملک (najmo'l.molk) یا **نجم‌الدوله، عبدالغفار، ۱۲۵۵–۱۳۲۶** هق، ریاضیدان ایرانی و منجم‌باشی ناصرالدین شاه، پس آخوند ملا-علی محمد اصفهانی. از تحصیلکرده‌های دارالفنون است که بعدها معلم ریاضیات آن مدرسه نیز شد. در ۱۲۹۰ هق، پس از فوت میرزا رضا نجم‌الملک، منجم‌باشی عباس میرزا نایب‌السلطنه، سمت منجم‌باشی و لقب نجم‌الملکی یافت، و چندی بعد به نجم‌الدوله ملقب شد. از کارهای او این بود که در آغاز سال نو در کاخ گلستان در حضور شاه، فرا رسیدن ساعت و دقیقه‌ی تحویل سال را اعلام میکرد. در ۱۲۹۹ هق ناصرالدین شاه او را روانه‌ی خوزستان کرد تا سد شکسته‌ی اهواز را بازدید و مخارج نوسازی آن را برآورد کند، و وظایف او را در این مأموریت شخصاً در ۱۴ اصل نوشت که به نام کتابچه‌ی دستورالعمل معروف است. نجم‌الملک ح ۹ ماه در خوزستان گردش کرد، و اطلاعات متنوع و بسیار دقیق در باره‌ی وضع جغرافیائی و تاریخی و آثار اجتماعی و اقتصادی خوزستان، منضم به نقشه‌هائی فراهم آورد. سفرنامه‌ی او که حاوی این اطلاعات است، به ضمیمه‌ی کتابچه‌ی دستورالعمل در تهران در ۱۳۶۱ هش به چاپ رسیده است. نجم‌الملک تألیفاتی نیز در حساب و هندسه و جبر دارد که به چاپ رسیده است.

نجم ثانی (najm-) یا **نجم‌الدین ثانی، امیر یار احمد اصفهانی**، فت رمضان ۹۱۸ هق، از امرا و سرداران شاه اسماعیل I صفوی. وی صاحبدیوانی شاه اسماعیل I یافت، و پس از وفات **نجم‌الدین زرگر**، شاه اسماعیل منصب وکالت دیوان خاصه‌ی خویش بدو داد. چنانکه مؤلف حبیب السیر مینویسد، اعتبار و جلال بسیار یافت، و حتی "عدد ملازمان خاصه‌ی او به 5'000 سوار یراقدار رسید"، و مورد حسد امرای قزلباش واقع شد. عاقبت جهت تسخیر ماوراءالنهر و دفع ازبک، لشکر به جانب بخارا برد، اما در نزدیک قلعه‌ی **غجدوان (gojdavān)** مغلوب و دستگیر شده به دست امر عبیدالله خان ازبک به قتل رسید.

نجمی، رضا: ← مهندس‌الملک.

نجوم[1]، یا **علم نجوم**، تحقیق علمی در اجرام فلکی. در مآخذ اسلامی علم هیئت و علم افلاک نیز خوانده شده است. از احتیاج به تعیین فاصله‌های زمانی بر خاسته؛ در قدیم با ← علم احکام نجوم آمیخته بوده است. ریشه‌ی تحقیقات نظری در آن به دانشمندان یونان قدیم (از جمله طالس، فیثاغورس، اراتستن، و آریستارخوس) میرسد. نظریه‌ی زمین‌مرکزی ابرخس و سایر محققین اسکندرانی را ← کلاودیوس بطلمیوس در کتاب مجسطی گرد آورده و این نظریه تا قرن ۱۶م مقبول بود. علم نجوم در قرون اولیه‌ی اسلام از طریق هند به مسلمانان رسید (مثلا ← سندهند). زیج شهریار از پهلوی به عربی ترجمه شد. نجوم یونانی بعد از این دو وارد شد، ولی نفوذ بیشتری یافت؛ مترجمینی چون **حجاج ابن یوسف ابن مطر، حنین ابن اسحاق، ثابت ابن قره** و غیره به ترجمه‌ی آثار یونانی پرداختند. اولین ارصاد منظم با آلات بالنسبه دقیق در اوایل قرن ۹م هق در جندیشاپور به عمل آمد، و به کومک آنها بود که احمد نهاوندی زیج مشتمل (← زیج) را تألیف کرد. درخشانترین دوره‌ی نجوم در دنیای اسلام دوره‌ی خلافت مؤسس رصدهای مأمونی و تعیین طول نصف النهار زمین است. تحقیقات و ارصاد را دانشمندانی چون بنو موسی و بتانی ادامه دادند؛ ثابت ابن قره به تجدید نظر در حرکت خورشید پرداخت؛ **ماهانی و نیریزی مطالعه‌ی حرکات سماوی را تعقیب کردند، و احمد ابن عبدالله مروزی (← حبش حاسب) آن را بسط داد. در نیمه‌ی ۴م** قرن ۱۰م بنم شاهان آل بویه در کاخ خود رصدخانه‌ای تأسیس کردند که **عبدالرحمان صوفی، ابن الاعلم، ابوسهل کوهی، احمد صاغانی، ابوالوفای بوزجانی**، و دیگران در آن کار کردند. در طرف مشرق یکی از بزرگترین نوابغ جهان **ابوریحان بیرونی**، و در مصر دانشمندانی چون **ابن یونس و ابن هیثم** و در اسپانیا **مسلمة ابن احمد مجریطی، ابن السمح، جابر ابن افلح، و زرقالی** پرورش یافتند. شاهان سلجوقی ایران عده‌ای از منجمین را گرد آوردند. جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی رصدخانه‌ای (در ری یا نیشابور) بنا نهاد (۴۶۷ هق)، و دست به اصلاح تقویم زد. ← رصدخانه‌ی مراغه، به سرپرستی خواجه نصیرالدین طوسی، به کار افتاد. آخرین فروغ تحقیقات علمی نجومی در عالم اسلام از ← رصدخانه‌ی سمرقند است که الغ‌بیگ آن را بنا نهاد. منظومه‌ی نجومی علمای اسلامی همان منظومه‌ی زمین‌مرکزی کلاودیوس بطلمیوس و توجیه حرکات پیچیده‌ی اجرام سماوی به وسیله‌ی دستگاه پیچیده‌تر افلاک بود. اگرچه بعضی از دانشمندان اسلامی به بعضی مفروضات اساسی این منظومه با نظر بدبینی مینگریستند، و ابن باجه و شاگردش ابن طفیل جداً درین باب به بحث پرداختند، منظومه‌ی بطلمیوس در تمام دوره‌ی اعتلای ممالک اسلامی به قوت باقی ماند، و به وسیله‌ی مترجمین اروپائی وارد مغرب‌زمین شد. علم نجوم جدید با منظومه‌ی کوپرنیک شروع میشود. پس از اندکی قوانین کپلر جای این منظومه را گرفت. ارصاد دقیق (مثلاً ← تیکو براهه)، اختراع و تکمیل آلات رصد (مثلاً ← تلسکوپ)، و افکار بلند اشخاصی چون کپلر و نیوتن این علم را بر مبنای اساسی استوار کرد. اویلر، لاگرانژ، و لاپلاس پایه‌ی مکانیک سماوی را گذاشتند. با ریاضیات جدید توانستند مسائلی را که در نظریه‌ی گرانش در مورد منظومه‌ی شمسی لاینحل مانده بود حل کنند. بدین ترتیب ثابت شد که هیئت مدارهای سیاره‌ای در آینده‌ی نامحدودی پایدار باقی می‌ماند. در ۱۸۰۱ ج. پیاتسی سرس، اولین سیارکان، را کشف کرد. در ۱۸۳۸ بسل اولین اندازه‌گیری در فواصل فلکی را، با به کار بستن روش اختلاف منظر، انجام داد، و فاصله‌ی ستاره‌ی "۶۱ دجاجه" (← دجاجه) را ۹۶،۵ تریلیون کم (ح ۱۰ سال

(1)astronomy

نور) تعیین کرد، که با اندازه‌ی واقعی آن چندان اختلافی ندارد. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م فن عکاسی و طیفنگاری، انقلابی در علم نجوم پدید آورد، به جای توجه به تعیین مواضع اجرام فلکی، مطالعه‌ی ساختمان فیزیکی آنها مورد نظر قرار گرفت. خطوط تاریکی که و. ه. وولستن و ی. فون فراونهوفر در طیف خورشیدی کشف کردند به وسیله‌ی گ. ر. گیرشهوف توجیه شد، گرچه توضیح و تعبیر کامل بعداً با نظریه‌ی کوانتوم به دست آمد. میان سالهای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳ آینار هردسپرونگ و ه. ن. راسل رابطه‌ی میان رنگ و تابندگی ستارگان نمونه را مورد بررسی قرار دادند (غولپیکران و کوتوله‌ها، قسمت الف نمودار ه. ر.). با روی کار آمدن تلسکوپهای بسیار پرقدرت، مرزهای جهان شناخته‌شده پیوسته گسترش یافت. ه. شپلی بزرگی و شکل کهکشان را تعیین کرد. مطالعات هابل در کهکشانها وی را به این نتیجه رسانید که جهان در حال گسترش است. نظریه‌های متضاد در باره‌ی منشأ و ساختمان کل جهان، مثلاً نظریه‌ی حالت جهان ایستان (← کیهانشناخت)، بیان شد. نظریه‌ی نسبیت اینشتین نقشی اصلی در همه‌ی نظریه‌های کیهانشناختی جدید ایفا کرده است. در همین اواخر، فضاپویی و مشاهده‌ی قسمتهای مختلف طیف (← نجوم رادیولی) مرزهای نجوم را گسترش داده است. با فنون جدید رصدی اجسام نجومی جدید و غریبی، مثلاً کوازارها و ⇐ پولسارها، کشف شده است. نیز ← نجوم-فیزیک.

نجوم رادیوئی[1]، تحقیق در تشعشعات رادیوئی صادرشده از اجرام فلکی. امکان دریافت امواج رادیوئی خورشید، توسط ت. ادیسن نخستین‌بار در ۱۸۹۰ طرح شد ولی تا ۱۹۳۲ پیشرفتی صورت نگرفت؛ در این سال، کارل جانسکی[2] (karl jänski؛ ۱۹۰۵–۵۰)، مهندس امریکائی، توانست از مرکز کهکشان تشعشعاتی دریافت کند، و نخستین تلسکوپ رادیوئی بلافاصله پس از آن ساخته شد. پس از جنگ II در هلند و انگلستان و استرالیا و کشمة و تجشس پیشرفتهائی در نجوم رادیوئی حاصل شده است. طول امواج رادیوئی نجومی که به سطح زمین میرسد، از چند میلیمتر تا دهها متر است. بعضی از منابع این گونه امواج به وسیله‌ی آلات بصری تشخیص داده شده‌اند، که عبارتند از خورشید، ماه، چهار سیاره (زهره، مریخ، زحل، و مشتری)، و معدودی از ستارگان و سحابیها.

در خورشید، نواحی نزدیک رخشانکره امواج رادیوئی کوتاه صادر میکنند، نواحی تاج، تا فاصله‌ای به شعاع خورشید از رخشانکره، امواج بلند صادر میکنند. خورشید دو نوع فعالیت دارد. هنگامی که کلفهای آن کم و هیچ فوران (← خورشید) نداشته باشد "آرام" است، و صدور امواج رادیوئی نسبةً پیوسته و منظم و شدت آن به دما بستگی دارد (یک میلیون درجه در تاج). به محض اینکه کلفی ظاهر شد، در حالت جوّ خورشید تغییرات کُند حاصل می‌شود. ولی فعالیت شدید هنگامی صورت میگیرد که کلفها و فورانهای خورشیدی با یکدیگر همراه باشند. خصوصیت تشعشع کلفی تغییر سریع در شدت است که نتیجه‌ی آن انفجارهائی است که چند ثانیه طول میکشد، و تغییر شدت حاصل از فورانها چند دقیقه دوام میکند. سرعتهای انفجار کلفی ح سرعت نور است، و سرعت انفجار فورانی ح 1'000 کم در ثانیه است.

تشعشعات ماه و زهره و مریخ و زحل نماینده‌ی دمای سطحی است. (تعیین دمای مریخ، از آن جهت که این سیاره را ابر احاطه کرده است، از طریق دیگر ممکن نیست.) مشتری، علاوه بر تشعشعات حرارتی، دو نوع تشعشع دیگر نیز صادر میکند. یکی که منظم و طول موج آن ح دسیمتر است، ظاهراً از کمربندی به فاصله‌ی دو تا سه برابر شعاع مشتری از سطح آن صادر می‌شود. این کمربند محتملاً شبیه ← کمربندهای وان الن زمین است و تشعشع از به دام افتادن الکترونها در میدان مغناطیسی سیاره حاصل میشود. نوع دیگر تشعشع طول موج متری دارد و به صورت انفجارهای کوتاه پدید میآید. این تشعشع دوم ظاهراً از پهنه‌های مشخصی از سطح مشتری صادر میشود، و چندین روز پس از تغییرات خورشید صورت میگیرد.

یک تلسکوپ رادیوئی با قدرت تفکیک کم میتواند نوار پهنی از صدور رادیوئی را در آسمان اکتشاف کند که اجمالاً منطبق با قسمت مرئی کهکشان است. با قدرت تفکیک بیشتر، این نور به صورت جزئی تقسیم میشود و به شکل عده‌ای از منابع صدور جدا از یکدیگر در می‌آید. در آن نواحی آسمان که فقدان ابرهای میان‌اختری رؤیت بصری را امکانپذیر میسازد، در نتیجه‌ی مشاهده‌ی با تلسکوپ معمولی معلوم میشود که این منابع مربوط است یا به سحابی‌های صدوری (ئیدروژن یونیده‌ی محیط بر ستاره‌های بسیار داغ) یا به بازمانده‌ی انفجار اختران یا ابرنواختران.

در کهکشانه‌ها، و از جمله سحابی امرأة المسلسله و ابرهای ماژلانی، نیز تشعشعاتی کشف شده است. نخستین منبع رادیوئی نجومی کشف شده به فاصله‌ی 6×10^8 سال نور است. منبع رادیوئی دیگر سبب کشف خوشه‌ای از کهکشانه‌ها شد که 6×10^9 سال نور فاصله‌ی آن است و دورترین جرم فلکی شناخته‌شده تا این زمان است. بعضی از کهکشانه‌های رادیوئی در همین فاصله قرار دارند و ممکن است که تحقیق در باره‌ی آنها سبب آگاهی از کیفیات تکامل جهان بشود. اخیراً نجوم رادیوئی اجرامی سماوی به نام ⇐ پولسارها کشف کرده است.

نجومفیزیک[3] (nojum.fizik) یا **اخترفیزیک** (axtarfizik) یا **فیزیک نجومی**، شاخه‌ای از علم نجوم که در ماهیت فیزیکی و شیمیائی اجرام و حوادث فلکی بحث میکند. دامنه‌ی این علم بسیار وسیع است، زیرا، هر چیز که در ماوراء تأثیر زمین قرار دارد در قلمرو آن واقع میشود. علی رغم این وسعت دامنه، وسایل تحقیق در آن محدود است، چه اشیاء مورد مطالعه را نمیتوان در معرض تجربه‌ی کنترل‌شده قرار داد. با آنکه تحقیقات فضائی تاحدی این وضع را تغییر داده است، هنوز نجومفیزیک (مانند نجوم به طور کلی) ماهیت رصدی دارد.

منشأ نجومفیزیک توسعه و تکامل وسایل مخصوص رصد بوده است، ولی دامنه‌ی آن با گذشت زمان وسعت یافته. در دنباله‌ی این مقاله رؤوس بعضی از روشها، پیشرفتها، و مسائل نجومفیزیک میآید.

نورسنجی

I. از کمیات وابسته به اجرام فلکی که مستقیماً قابل مشاهده است درخشندگی ظاهری آنهاست. تحقیق در درخشندگی ستارگان را **نورسنجی نجومی**[4] میخوانند، و سابقه‌ی آن به یونانیان باستانی میرسد. آنان تصور میکردند که درخشندگی ثوابت تنها به بزرگی آنها بستگی دارد، و به همین جهت از آن به قدر ستاره تعبیر میکردند. در ایام قدیم که چشم آدمی مستقیماً برای اندازه‌گیری درخشندگی به کار میرفت اندازه‌گیریها فقط مربوط به نور مرئی بود. امروزه منجمین میتوانند درخشندگی یک ستاره را در هر طول موج معیّن، یعنی در هر رنگ معین، تعیین کنند. رنگ ستاره به دمای آن بستگی دارد، و با اندازه‌گیریهای مربوط به یک ستاره در رنگهای معین میتوان تخمین خوبی از دمای ستاره به دست آورد. بدین گونه، اندازه‌گیریهای نورسنجی در تعیین دمای ستارگان به کار میرود. اگر، به علاوه، فاصله‌ی ستاره از زمین معلوم باشد، میتوان درخشندگی ذاتی یا تابندگی ستاره را نیز تعیین کرد.

II. رصدهای نورسنجی، علاوه بر تعیین دما و تابندگی، برای تحقیق در طرق تغییر درخشندگی ستاره با زمان نیز سودمند است. این تحقیقات نتایج بسیار دارد، چه از روی آنها بعضی از حوادث فیزیکی که در اجرام فلکی صورت میگیرد معلوم میشود. مثلاً، مطالعه در نواختران و ابرنواختران و اجرام مشابه نشان داده است که ستارگان ممکن است ناگهانی منفجر شوند، و درخشندگی آنها چندین میلیون برابر شود. تغییرات خفیفتر نیز هست. مثلاً، بعضی از ستارگانْ نبضنده یا تپنده هستند (← ستارگان متغیر)، یا آنکه ستاره‌ای بر گرد ستاره‌ای دوران میکند، و آن را متناوباً منخسف میسازد. در ۱۹۱۲ ارتباطی میان دوره‌ی نبض و تابندگی گروهی از ستارگان کشف شد. این اکتشاف تأثیر پردامنه‌ای در تعیین فواصل اجرام فلکی داشت، و نیز مطالعه‌ی بیشتر در ماهیت این ستارگان نبضنده یا متغیر را بر انگیخت، و معلوم شد که چندین نوع ستاره‌ی متغیر وجود دارد که هر یک دوره‌ی تناوب تابندگی مخصوص به خود دارد. مسئله‌ی ستارگان متغیر نبضنده از مسائل برجسته‌ی نجومفیزیک به شمار میرود.

همچنین، از مطالعات نورسنجی اطلاع زیادی در باره‌ی خواص ماده‌ی بین ستارگان به دست آمده، و معلوم شده است که فضای بین ستارگان کاملاً خالی نیست، بلکه گاز و غباری با چگالی بسیار پست در آنجا وجود دارد (←

(۱) radio astronomy (۲) Jansky (۳) astrophysics (۴) astronomical photometry

مادهٔ بین ستارگان). این ماده در تشعشعات برقاطیسی که از آن عبور میکند مؤثر میشود. نخست اینکه، نور ستاره، با جذب شدن و پراکنده شدن به وسیلهٔ آن، کمتر میشود، و ستاره کمنورتر از آنکه اگر فضا خالی بود به نظر میرسید دیده میشود. دوم اینکه غبار فضای بین ستارگان نور آبی را بیش از نور سرخ (که طول موج بیشتری دارد) پخش میکند، و در نتیجه، ستاره سرختر به نظر میرسد. این کیفیت را "سرخ شدن بین ستاره‌ای" مینامند، و تحقیق در آن از راه نورسنجی ستارگان داغ دور بهتر میسر است.

III. یکی از وسایل مهم تحقیقات نورسنجی برای باز شناختن محیط بین ستارگان قطبش است. در ۱۹۴۹ کشف شد که نور ستارگان دور، هنگام عبور از میان ابرهای مادهٔ بین ستارگان، میقطبد، یعنی امواج نور، پس از گذشتن از این ابرها، در سطوحی موازی با یکدیگر نوسان میکنند. چنین میپندارند که این قطبش ناشی از آن است که دانه‌های دراز غبار در فضای بین ستارگان دنبال یکدیگر قرار میگیرند، و این نظریه با تجربه‌هائی که در آزمایشگاه صورتپذیر است تأیید شده. ولی این مسئله که چرا دانه‌های غبار دنبال یکدیگر قرار میگیرند خود مسائلی تازه برای علمای نجوم ـ فیزیک پیش آورده است.

IV. قسمتی از نورسنجی مربوط است به تحقیق در اجرام نسبةً بزرگ یا نزدیک، که صورت یک نقطهٔ نورانی ندارند، بلکه دارای ابعاد محسوس میباشند؛ مثلاً، سطح ماه یا خورشید و سیارات که موضوعات جالب توجهی برای تحقیقات بصری یا عکاسی به شمار میروند. اجرام دیگر از این قبیل گروههای ستاره‌ای یا کهکشانها هستند. تحقیقات نورسنجی در این اجرام را **نورسنجی سطحی**[1] میخوانند.

رصدهای طیفی

V. فهم ماهیت فیزیکی اجرام سماوی تنها با روشهای نورسنجی ممکن نیست. پیش از آنکه تجزیهٔ طیفی اجرام سماوی میسر شود، اطلاعی از ترکیب شیمیائی و حالت فیزیکی این اجرام در دست نبود.

تحقیق طیفی اجرام سماوی را **فراونهوفر** آغاز کرد که خطوط معروف به ← خطوط فراونهوفر را اندازه‌گیری کرد. معنی این خطوط با کارهای **کیرشهوف** معلوم شد (← فراونهوفر، خطوط)، و به همین جهت، کیرشهوف را میتوان مؤسس نجومفیزیک دانست. به وسیلهٔ کارهای وی تعیین ترکیب شیمیائی جوّ ستارگان ممکن شد. برای نتایج دیگر ← فراونهوفر، خطوط.

طیفبینی نجومی راه را برای تحقیقات گوناگونی در نجومفیزیک باز کرد، که ذیلاً ذکر آنها فهرستوار میآید.

VI. بازشناختن خطوط طیف. این تحقیق دنبالهٔ کار اصلی کیرشهوف است. خطوطی را که در طیفهای اجرام آسمانی دیده میشود با خطوط طیف آزمایشگاهی بخارات مقایسه می‌کنند. باز شناختن خطوط، با اینکه ظاهراً کاری ساده است، هنوز به حد کمال نرسیده است. خطهائی در طیفهای آسمانی هست که هنوز باز شناخته نشده.

VII. تعیین وفور شیمیائی. از روی خطوط طیفی میتوان فراوانی مواد شیمیائی شناخته‌شده را تعیین کرد. از نتایج حاصل معلوم میشود که مواد شیمیائی، با استثناهای قابل توجه، در تمام جهان به طور یکنواخت پراکنده‌اند. ئیدروژن فراوانترین عنصر است. پس از آن هلیوم است، و سپس مقادیر کمتری از کربون، نیتروژن، و اکسیژن. از عناصر دیگر تنها اثرهائی موجود است.

VIII. طبقه‌بندی طیفی ستارگان، ← طبقات طیفی.

IX. تحقیق در خطوط صدوری. در طیف بعضی از اجرام آسمانی خطوط صدوری مشاهده میشود. از بعضی از این خطوط میتوان اطلاعاتی در باب منشأ آنها به دست آورد.

X. بررسی سرعت شعاعی. وضع خطوط در طیفهای سماوی اندکی نسبت به آنچه در آزمایشگاه به دست میآید جا به جا است؛ یعنی، خطهای طیف اجرام سماوی با طول موجهائی متناظرند که اندکی با طول موج خطهای آزمایشگاهی تفاوت دارند.

این جابجائی عمدةً از سه اصل دوپلر حاصل میشود که خود نتیجه‌ای از حرکت اجرام سماوی نسبت به زمین است. مثلاً، طول موجهای نور صادر از جرمی که به زمین نزدیک میشود اندکی کوتاه میگردد، و در نتیجه، خطهای طیف به طرف ناحیه‌ی طول موجهای کمتر ـ یعنی کنار ماوراء بنفش طیف ـ انتقال پیدا میکنند. بر عکس، اگر جرم فلکی از زمین دور شود، این انتقال در جهت مخالف صورت میگیرد، و همان است که حرکت بطرف قرمز نامیده میشود.

علمای نجومفیزیک، با مطالعه در این انتقال خطوط طیفی، توانسته‌اند سرعت شعاعی (مؤلفه‌ی سرعت در امتداد خط رؤیت) اجرام فلکی را اندازه بگیرند. قسمت عمده‌ی اطلاعات کنونی در بارهٔ جهان از اندازه‌گیری سرعتهای شعاعی به دست آمده است (← جهان). اندازه‌گیری سرعتهای شعاعی در تحقیق در ستارگان مضاعف به کار میرود، و در فهم ستارگانی متغیر مانند ستارگان نبضنده و ستارگانی که ناگاه منفجر میشوند بسیار مهم است.

XI. اثر زیمان. با مطالعه در ← اثر زیمان میتوان شدت میدانهای مغناطیسی اختری را اندازه گرفت. در این باره اطلاعات فراوان به دست آمده است، اگر چه علت خاصیت مغناطیسی ستارگان و تأثیرات آن هنوز کاملاً دانسته نیست.

XII. مطالعات خورطیفنگاری. آخرین مبحث مطالعات طیفبینی تحقیق در سطح خورشید است از راه خورطیفنگار (← خورنگار).

XIII. ریاضیات و نجومفیزیک. بسیاری از راههای تحقیقی نجومفیزیک از طریق رصدهای طیفی گشوده شده است، و این گونه رصدها اساس علم نجومفیزیک است. در عین حال، باید گفته شود که علمای ریاضیات نظری در پیشرفت این علم سهم مهمی داشته‌اند. بعضی از آنان، مانند ← چاندراشکهر، ریاضیدان هندی تبعه‌ی امریکا، هرگز رصد نکرده‌اند، ولی تأثیر آنان در هر یک از مباحث فیزیک نجومی محسوس است.

پیشرفتهای دیگر

XIV. وسایل جدید ارتباط با ستارگان. برای تحصیل نور کافی جهت تجزیه‌ی طیفی یا اندازه‌گیریهای نورسنجی، و نیز برای نفوذکردن بیشتر در عمق فضا، به تلسکوپهای بزرگ نیاز است. پیشرفت نجومفیزیک با ساختن تلسکوپهای عظیم همراه بوده است. بنابر این، با ساخته شدن چندین تلسکوپ نیرومند پیش از جنگ II، چنان تصور میرفت که نجومفیزیک وارد عصر طلائی خود شده است. سپس معلوم شد که این تصور درست نبوده. آنچه را که از پیش میدانستند کاملتر کردند، ولی امری که بتوان آن را انقلابی در این علم دانست پیش نیامد.

باید به خاطر داشت که هدف نجومفیزیک تحقیق در ماهیت فیزیکی و شیمیائی اجرام واقع در خارج جوّ زمین است. فرنها تنها وسیله‌ی ارتباط یافتن با اجرام فلکی نور بود، که همان تشعشعات برقاطیسی در ناحیه‌ی مرئی طیف است. بنابر این، علم نجوم و، در نتیجه، نجومفیزیک پیوسته با تلسکوپ نوری همعنان بود، به طوری که علم نجوم و نجومفیزیک مترادف با رصد به وسیله‌ی دوربین و تعبیر نتایج ارصاد شد. این طرز تفکر تا اوایل قرن ۲۰م درست بود، ولی پس از ۱۹۳۵ دیگر صحت نداشت، بلکه دو کشف مهم سبب دگرگونی آن شد. یکی از این دو اکتشاف **اشعهٔ کیهانی** بود، که ذرات پرانرژی صادر از فضای کیهانی هستند. در این مورد، دانشمندان با چیزی مواجه شدند که تحقیق در آن با تلسکوپهای متعارفی امکانپذیر نبود. اشعهٔ کیهانی وسیله‌ی ارتباطی جدیدی باحوادث کیهانی فراهم آورد. کشف دوم در سال ۱۹۳۲ به وسیله‌ی کارل جانسکی (← نجوم رادیوئی) صورت گرفت. وی، در ضمن تحقیق در تداخل امواج در گیرنده‌ی رادیوئی، متوجه صداهائی شد که از فضای خارجی به زمین میرسید. در سالهای بعد همین امر سبب پیدایش **نجوم رادیوئی** شد. در نتیجه‌ی این اکتشافات، علمای علوم دیگر به بعضی از مسائل نجومفیزیک توجه کردند، و مثلاً، علمای فیزیک اتمی به تعیین منبع انرژی ستارگان پرداختند، و این انرژی را حاصل از فعل و انفعالات حرارتی هسته‌ای دانستند، و این نظریه فرایند تحول ستارگان را تاحدی مفهوم ساخت. تکمیل رادار و تلسکوپ رادیوئی راههای تازه‌ای برای تحقیقات فلکی باز کرد. مهمترین کشف نجومی اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ کشف **کوازارها** بوده است.

XV. پیشرفتهای دیگر و آتیه‌ی نجومفیزیک. با تکامل نجوم رادیوئی، نجومفیزیک پیشرفتهای فراوان کرده است. شاید چشمگیرترین این پیشرفتها از طریق رصدهائی بوده است که در بالای جوّ زمین صورت گرفته است. جوّ زمین همه‌ی تشعشعات برقاطیسی با طول موجهای گوناگون را، جز دو نوار باریک

(1) surface photometry

آن که در ناحیه‌ی نوری و رادیوئی طیف قرار دارند، جذب میکند. علمای نجومفیزیک، در نتیجه‌ی رصدهای فوق جوّی، موفق شده‌اند که سراسر طیف برقاطیسی را مورد مطالعه قرار دهند. حتی در نخستین سالهای عصر فضا، اکتشاف منابع اشعه‌ی ایکس در کهکشان برای این دانشمندان اهمیت فراوان داشته، و سبب کاوش‌های بسیار در باره‌ی ماهیت این اشعه شده است، و موضوعی برای تحقیقات آتیه نیز میباشد.

تحقیقات فضائی در علم نجومفیزیک سخت مؤثر بوده است، و اثر آنها مخصوصاً در مورد اجرام جزء منظومه‌ی شمسی آشکارتر است، چه بشر اکنون موفق شده است که وسایط فضاپیما به بعضی از این اجرام بفرستد، چنانکه تحقیق در ماه، زهره، و مریخ بدین وسیله آغاز شده است. به طوری که از قراین پیدا است، بشر در آتیه در سیارات پیاده خواهد شد، و ستارگان دنبالدار را با وارسها (← وارس) خواهدکاوید. پویش منظومه‌ی شمسی نه‌فقط نیازمند همکاری علمای فیزیک و شیمی است، بلکه دانشمندان زمینفیزیک، زمینشناسی، و زیستشیمی نیز باید در این کار شرکت جویند.

در منظومه‌ی شمسی اجرام بسیار متعددی وجود دارد. اگر به خاطر بیاوریم که تنها تحقیق در باره‌ی زمین مستلزم چه کارهای فراوانی بوده (و پس از این نیز خواهد بود)، معلوم میشود که برای تحقیقات مشابه در باره‌ی ماه، سیارات، اقمار، سیارکها، دنبالداران، و محیط بین سیاره‌ای چه کارهای زیادی در پیش است تا بتوان اندکی به ماهیت آنها پی برد. اگر صلح بر زمین حکومت کند، با اطمینان میتوان پیشگوئی کرد که در قرنهای آینده قسمت عمده‌ی انرژی بشری در راه این گونه تحقیقات به مصرف خواهد رسید.

نجوم نوترینوئی[1] (notrino-)، تحقیق در ستارگان از طریق نوترینوهائی که از فعل و انفعالهای هسته‌ای همراه با نور از آنها صادر میشود. نوری که از ستاره‌ای دریافت میشود، از لایه‌ی بیرونی آن است که به نوبه‌ی خود نور صادرشده از قسمت درونی آن را جذب میکند. ولی نوترینوهائی که از قسمت مرکزی ستاره برمیخیزند، بسیار کم مجذوب ماده‌ی آن میشوند و مستقیماً از لایه‌ی خارجی ستاره بیرون میآیند. منجمان به وسیله‌ی نوترینو مستقیماً از قسمت انرژیزای مرکزی ستاره آگاهی حاصل میکنند. "رصد خانه‌های" نوترینوئی را در کانهای ژرف قرار میدهند که صدها متر سپر سنگی آنها از رسیدن اشعه‌ی کیهانی، که سبب از بین بردن اثر ضعیف نوترینوها میشوند، جلوگیری میکنند. نجوم نوترینوئی ممکن است سرانجام وسیله‌ی بسیار کارامدی برای به دست آوردن اطلاعات در باره‌ی فرایندهای درون ستارگان شود.

نجیب[2]**، محمد** (najib)، 1901— ، سرلشکر مصری و رئیس جمهور (۱۹۵۲—۵۴) مصر؛ متولد خرطوم، سودان. فرمانده کودتای مصر در ۱۹۵۲ بود که سبب استعفای فاروق I از سلطنت و اخراج وی از مصر شد. پس از بر افتادن رژیم سلطنتی، عنوان رئیس جمهور و نخست‌وزیر و وزیر جنگ پیدا کرد؛ ولی در واقع قدرت در دست جمال عبدالناصر بود. در ۱۹۵۴ عزل، و جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر شد. نیز ← ناصر، جمال.

نجیب‌الدین جرفادقانی (najibo'd-dine jorfādeqāni)، شاعر پارسیگوی عهد سلجوقیان. دیوان شعرش باقی نمانده است، ولی بسیاری از اشعارش در تذکره‌ها نقل شده.

نجیب‌الدین سمرقندی: ← سمرقندی.

نچر[3]**، کاسپار** (kāspār necer)، ۱۶۳۹—۸۴، نقاش ژانر و صورتساز هلندی؛ متولد هایدلبرگ. شاگرد خ. ترابورخ بود، ولی پس از مدتی سبک استاد خود در نقاشی ژانر و صورتسازی را ترک کرد و سبک دیگری که از پ. مینیار متأثر بود به کار گرفت. از صورتهای معروفی که نقاشی کرد صورتهای گیوم د/ اورانژ و مری II انگلستان (هر دو در آمستردام) است. موزه‌ی مترپلیتن و موزه‌های هنرهای زیبای بستن آثاری از او دارند.

نچز[4] (nacez)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۹٬۷۰۴)، ج‌غ ایالت میسی‌سیپی، کشته، کنار رود میسی‌سیپی؛ از مراکز بازرگانی و کشتیرانی. در ۱۷۱۶ بنا شد. جاده‌ی معروف به **نچز تریس** (treys)، بین نچز و شهر نشویل در ایالت تنسی در ۱۷۸۰—۱۸۳۰ اهمیت بسیار داشت؛ پس از اشغال (۱۸۶۳) به وسیله‌ی نیروهای ائتلافیه در جنگهای داخلی، اهمیت خود را از دست داد.

نحاس[5] **پاشا، مصطفی** (nahās)، ۱۸۷۶—۱۹۶۵، رجل سیاسی مصری و رهبر (۱۹۲۷—۵۲) حزب وفد پس از سعد زغلول پاشا. در سالهای میان ۱۹۲۸—۵۲ پنج بار نخست‌وزیر بود. در مذاکرات مربوط به پیمان ۱۹۳۶ مصر و بریتانیا، که سبب استقلال مصر شد، عامل مهم بود. در جنگ II، بریتانیا فاروق I را وادار کرد (۱۹۴۲) که دولتی موافق با متفقین به نخست‌وزیری نحاس پاشا تشکیل دهد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۲ که شورشی بر ضد انگلیسها در قاهره برخاست، وی از نخست‌وزیری معزول شد. و پس از آنکه سلطنت فاروق به دست محمد نجیب و یارانش بر افتاد (۱۹۵۲)، قدرت فراوان نحاس پاشا و حزب وفد نیز از میان رفت، و خودش به جرم خیانت زندانی شد.

نحر: ← ذبیحه.

نحس اصغر، در علم احکام نجوم، ← سیارات سبعه.

نحس اکبر، در علم احکام نجوم، ← سیارات سبعه.

نحسین، در علم احکام نجوم، ← سیارات سبعه.

نحشبط، در دین مانی، ← مانویت، قسمت III.

نحل، جمع نحله، ← نحله.

نحل، سوره‌ی (nahl، ← زنبور عسل)، سوره‌ی ۱۶م قرآن، مکی، ۱۲۸ آیه. مانند سایر سوره‌های مکی، در موضوعات اساسی عقیده یعنی الوهیت و وحی و بعث سخن میگوید، و به موضوعاتی که با این اصول بستگی دارد توجه میکند، مانند موضوع وحدانیت بزرگ که سبب پیوستگی دین ابراهیم با دین محمد ص است. هنگام بحث در باره‌ی ایمان و کفر، از اراده‌ی الاهی و اراده‌ی بشری بحثی به میان میآید. دیگر از موضوعات آن وظیفه‌ی پیامبران و سنت خدا در باره‌ی تکذیب‌کنندگان ایشان است، و نیز از مهاجرت در راه خدا و ابتلای مسلمانان برای دینشان و از کفر بعد از ایمان بحث میکند. نیز موضوعات مربوط به معاملات، همچون عدل و احسان و انفاق و وفای به عهد و غیره مورد بحث قرار میگیرد. سوره‌ی مزبور، چون مشتمل بر تعدادی از نعمتهای الاهی است، سوره‌ی نعم (neam) نیز نامیده شده است.

نحله (nehla) [جمع آن **نحل** (nehal)]، کلمه‌ای عربی به معنی مذهب و دین، و بیشتر در مورد مذهب و روشی گفته میشود که از عقل و استنباط آدمی بیرون میآید نه آنچه به وحی آسمانی متکی است. کتاب ملل و نحل شهرستانی دو قسمت دارد، که در قسمت اول آن از ملل یا ادیان آسمانی (اسلام، مسیحیت، و یهودیت) بحث میکند و در قسمت دوم از نحله‌ها یا مذاهب و معتقدات فلسفی و عقلی. به جای مکتب فلسفی بعضی نحله‌ی فلسفی میگویند.

نحمیا[6] (nehamyā) [عبری، = تسلیت‌یافته از یهوه]، حاکم اورشلیم پس از بازگشت یهودا از اسارت بابل، قهرمان **کتاب نحمیای نبی** از کتابهای عهد قدیم. نیز ← عزرا.

نحو (nahv)، در زبان عربی، قسمتی از دستور زبان که از روابط کلمات در جمله و خصوصیات آنها (← رفع و نصب و جر و جزم) بر حسب این روابط گفتگو میکند. نیز ← صرف.

نخاع: ← مغز حرام.

نخاع شوکی: ← مغز حرام.

نخامی، غده‌ی: ← غده‌ی نخامی.

نخاو، خاوند سائیس، ← تکو.

نخب‌الکب، شهر، ← مصر، تاریخ.

نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر (nox-bato'd.dahr fi ajā'ebe 'l.barre va 'l-bahr)، کتابی به عربی، از معروفترین کتابهای شمس‌الدین دمشقی. در این کتاب از جغرافیا به وسیعترین معنی این کلمه بحث شده و تاحدی به عجایب المخلوقات قزوینی شباهت دارد. با آنکه بیدقتی مؤلف در نقل اخبار نادرست در این کتاب آشکار است، در اثر او اطلاعاتی فراوان وجود دارد که در هیچ منبع دیگر دیده نمیشود.

نخجوان[7] (naxjavān)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۳٬۰۰۰)، مرکز جخشه نخجوان، نزدیک رود ارس. مرکز آمودن مواد غذائی و تهیه‌ی شراب است. در ۱۸۲۸ به روسیه منضم شد (← عهدنامه‌ی ترکمن چای)، و مرکز بازرگانی جاده‌ی کاروانروی شد که تفلیس و تبریز را به یکدیگر مرتبط میکرد. در رژیم شوروی، تجارت آن با ایران اهمیت خود را از دست داد. دارای دو موسولئوم (قرن ۱۲م) است.

نخجوان[7]**، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی،** جمهوری خودمختار (۵٬۵۰۱ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۲۰۲٬۰۰۰)، جشم آذربایجان شوروی، که از ج با ایران هممرز است. در اراضی پست و هموار آن پنبه، توتون، برنج، و گندم به عمل

(۱) neutrino astronomy (۲) Naguib (۳) Netscher (۴) Natchez (۵) Nahas (۶) Nehemiah (۷) Nakhichevan

میآید. در دامنه‌های کوههای آن پرورش کرم ابریشم و دامپروری معمول است. ۸۰٪ سکنه‌ی آن ترکهای آذربایجانی و ۱۵٪ ارمنی هستند. سه شهر عمده دارد، اردوباد، جلفا، و نخجوان. نمک، سرب، و مولیبدن از فراورده‌های کانی عمده‌ی آن است. راه آهنی در امتداد رود ارس جلفا را به شبکه‌ی راه آهن ایران متصل می‌کند. نخجوان جزء قلمرو مادها و اسکندر مقدونی بود؛ در قرن ۳م به تصرف ساسانیان در آمد. در زمان خلافت عثمان به دست اعراب افتاد؛ در حمله‌ی مغول ویران شد؛ از زمان شاه عباس I، جز مدت کوتاهی که به دست امرای محلی اداره میشد، جزء ایران بود؛ به موجب← عهدنامه‌ی ترکمن چای دولت ایران آن را به روسیه واگذار کرد (۱۲۴۳ هق). جنبش نخجوان در ۱۹۲۴ تأسیس شد.

نخست انجیل یوحنا: ← عهدین غیرقانونی، جدول.

نخست‌زادگی[1]، در حقوق، قاعده‌ای که بنا بر آن زمین موروثی به پسر ارشد خانواده میرسیده است. در دوران ملوک‌الطوایفی اروپای قرون وسطی، عموماً حق نخست‌زادگی در تصرف تیول‌های نظامی (← شهواری) مراعات میشد. اثر این ترتیب آن بود که زمین پدر نصیب پسری میشد که بهتر بتواند از عهده‌ی خدمات نظامی بر آید. هنگامی که فئودالیسم رو به زوال رفت، و پرداختن مالیات جانشین خدمت سربازی شد، احتیاج به نظام نخست‌زادگی از میان رفت. در نتیجه، در انگلستان قانون وصیت وضع شد (۱۵۴۰) که بنا بر آن ممکن بود پسر ارشد از همه‌ی میراث محروم شود، و در قرن ۱۷م تیول نظامی موقوف شد؛ ولی هنوز نخست‌زادگی در انگلستان مراعات میشود.

نخست‌کشیش[2] (naxost.kešis)، عنوان بعضی از مقامات عالی کلیسائی. در کلیسای کاتولیک رومی، اکنون عنوان نخست‌کشیش عنوانی افتخاری است، و گرچه نخست‌کشیشان بر اسقفها و اسقفهای اعظم ارشدیت دارند، اختیاراتی ندارند، مگر اینکه اختیاراتی به موجب فرمان مخصوص به آنان اعطا شود (اصلاً، نخست‌کشیش عنوان اسقفی بود که در ایالت یا ایالاتی بر اسقفهای دیگر ریاست داشت، و بعدها به اسقفی گفته میشد که، به عنوان خلیفه‌ی پاپ، بر چند ایالت یا مطرانشین یا بر یک کلیسای ملی ریاست داشت). در کلیسای انگلیکان، نخست‌کشیش اسقف ارشد یک یا چند ایالت دینی است، و به اسقفهای اعظم و مطرانها، از جهت ریاست آنان در ایالتِ تحت حکومتشان یا بر سایر اسقفها، نیز گفته میشود. نیز ← اسقف اعظم.

نخست‌وزیر یا (سابقاً) **رئیس‌الوزراء**، رئیس و مسئول تشکیل هیئت دولت. نخست‌وزیر وزرا را انتخاب میکند، و مسئولیت اداره‌ی کشور را به عهده میگیرد. در کشورهائی که دارای دو حزب مهم سیاسی هستند، نخست‌وزیر رهبر حزب اکثریت است، ولی در کشورهائی که احزاب سیاسی متعددی وجود دارد، نخست‌وزیر ممکن است رهبر حزبی نباشد که موقتاً دارای اکثریت در پارلمان شده یا در نتیجه‌ی ائتلاف چند حزب او را به نخست‌وزیری انتخاب کرده‌اند. نیز ← وزارت.

نخشب (naxšab) یا **نسف** (nasaf)، شهر قدیمی بخارا، واقع میان بخارا و بلخ (چهار روز تا بخارا، هشت روز تا بلخ). در دوره‌ی مغول جایگاه اردوی تابستانی شد و قصرهائی ساختند و قرشی (qarši، مغولی، به معنی قصر) نامیده شد. اکنون اثر آن نیز پیدا نیست.

نخشبی، ابوتراب (abu.torābe naxšabi)، شهرت **ابوتراب عسکر ابن حصین** (یا **حسین**) **نخشبی**، فت ۲۴۵ هق، عارف و صوفی مشهور قرن ۳م هق. گویند وی با حاتم اصم و احمد ابن حنبل معاصر بود و بارها به زیارت حج رفت و آخر در بادیه‌ی بصره وفات یافت. سخنان لطیف عارفانه بدو منسوب است.

نخشبی، ضیاء (الدین): ← ضیاء نخشبی.

نخل[3] (naxl)، نام درختان یا درختچه‌های صاف یا پیچنده از تیره‌ی نخلها (Palmaceae)، مخصوص نواحی گرمسیری، که بعضی از انواع آن را میتوان در نقاط معتدل به عمل آورد. برگ نخلها عموماً در انتهای ساقه‌های استوانه‌ای است، و میوه‌ی آنها دارای مواد قندی (خرما) و چربی (نارگیل) میباشد.

نخل تقی (naxle taqi)، ده (جم ۱٬۳۰۵ نف ۱۳۴۵ هش)، دهستان ثلاث، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس؛ ۶۵کیلومتری جش کنگان. محصولاتش غلات، خرما، و تنباکو است.

نخل روغن، نام دسته‌ای از نخلها که از فشردن میوه‌ی آنها روغن نخل استخراج میشود، مانند نخل نارگیل و نخل روغن افریقایی (*Elaeis guineensis*) و انواع نخلهای روغنی امریکای جنوبی. روغنهای نخل تجارتی بیشتر برای ساختن صابون و صمغ به کار میرود و نیز در تهیه‌ی لیزانه و مارگارین و علوفه (معمولاً پس از گرفتن روغن) از آنها استفاده میشود.

نخل مسافر (naxle mosāfer)، نخلی از نوع کاماپرویس (*Chamaerops*) که برگهای بسیار بزرگ و گسترده دارد، و هر برگ آن سایه‌ی بسیار میدهد.

نخل ناخدا (naxle nāxodā)، ده (جم ۹۹۱ نف ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایسین، بخش حومه‌ی شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون استان هرمزگان)؛ ۶۰کیلومتری ش بندر عباس، مقابل جزیره‌ی هرمز.

نخله: ← محمد ص، قسمت ۲۴.

نخود، واحد وزن ← مثقال.

نخود[4]، (*Cicer arietinum*)، گیاه یکساله‌ی آسیا و اروپا از تیره‌ی پروانه‌واران، که از دوران قدیم برای دانه کاشته میشده است. پوست دانه‌ی آن سفید یا سیاه است. نیز ← لپه؛ نخودچی.

نخودچال، قله‌ی: ← فارسینج.

نخودچی، نخود سفیدی که مدتی آن را در محل مرطوب قرار میدهند تا نرم شود و بآسانی بتوان آن را به صورت آرد در آورد، یا آنکه آن را بو داده در آجیل مخلوط کرد.

نخود سیاه: ← نخود.

نخود عطری[5]، (*Lathyrus odoratus*)، گیاه پیچنده‌ی یکساله که برای استفاده از گلهای معطر سفید یا قرمزش کاشته میشود.

نخود فرنگی: ← خلر.

ندرلاند (nederland)، کشور اروپائی، ← هلند.

ندوشن (nadušan)، دهستان (جم ۲٬۹۸۰ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش خضرآباد، شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۸ آبادی. از غ به‌کویر نمک و مرداب گاوخونی محدود است. قسمتی از آن کوهستانی است. محصول عمده‌اش غلات است. مرکزش، **ندوشن** (جم ۱٬۹۲۹ نف ۱۳۴۵ هش)، در ۳۴کیلومتری ل‌غ خضرآباد است. از آثار تاریخی آن یکی مقبره‌ی شیخ زین‌الدین علی خاموش، عارف و صوفی است که صندوق چوبی آن مورخ 1050 هق است؛ و دیگری مسجد جامع که دارای ایوان وسیع تابستانی و گرمخانه‌ی زمستانی است، در چوبی ورودی آن از قرن ۸م هق، و ایوان آن مورخ ۱۲۷۶ هق است. منبر چوبی آن از آثار نفیس محسوب میشود.

ندین، جاد: ← نرینا، نادیا.

نذر (nazr)، در فقه، عبارت از آن است که شخص انجام دادن عملی یا ترک آن را برای سپاسگزاری یا دفع بلا یا مجازات نفس بر خود لازم شمارد و با خدای خود عهد بندد.

نذرقلی، نام نادر شاه افشار.

نذری (nazri)، آنچه به عنوان نذر در راه خدا دهند.

نذیره[6] (nazira) [از عبری، = نذرشده]، در کتمة، کسی که خود را وقف خدا کرده باشد. چنین کسی، پس از ادای صیغه‌ی خاص نذر، از نوشیدن مسکرات خودداری میکرد، هرگز موی سر خود را نمیتراشید، و نظایر اینها. شکستن هر یک از این نذرها مستلزم انجام دادن آداب خاصی برای تطهیر بود. این نذر برای مدت معینی (گاه مادام العمر) بود، و در پایان آن مدتْ نذیره از آن قیود آزاد میشد. سموئیل نبی و شمشون نذیره بودند (اعداد ۶.۱–۲۱؛ داوران ۱۳.۴ و ۵).

نراد (narrād)، درختی از اقسام سرو، از نوع لاریکس (*Larix*)، که برگش میریزد. درنیمکره‌ی شمالی پراکنده است، و برای زینت و استفاده از تخته و الوار آن کاشته میشود. انواع مخصوصش در امریکای شمالی (*L. occidentalis*) و (*L. laricina*) است که از آنها استفاده‌ی ساختمانی میشود.

نراق (narāq)، دهستان (جم ۳٬۸۷۲ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش دلیجان، شهرستان محلات، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۵ آبادی. در دشت واقع شده و قمرود مشروبش میکند. محصولاتش غلات، حبوبات، چغندر، و پنبه است. مرکزش، **نراق** (جم ۲٬۵۰۴ نف ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵کیلومتری ش دلیجان است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد. نراق از آبادیهای قدیمی ایران است که در گذشته اهمیت بیشتری داشت.

نراقی، احمد ابن مهدی (narāqi)، فت ۱۲۴۴ هق، فقیه و نویسنده و شاعر شیعه. معراج السعادة در اخلاق (به فارسی) و دیوان طاقدیس از او

(۱)primogeniture (۲)primate (۳)palm (۴)chick-pea (۵)sweet pea (۶)Nazarite

است.
نرئوس، پدر نرئیها.
نرئیدس: ← نرئیها.
نرئیها[1] (nereis)، یه نرئیس (des-)، در اسا- طیر یونانی، از پریان دریا (← پری)، دختران نرئوس (nereos) که پیر مردی خردمند بود و در قعر دریا میزیست. معروفترین نرئیسها تتیس و گالاتیا هستند.
نربدا[2] (narbadā)، نام قدیمی **نامادوس** (nāmādos)، رودی به طول ح ۱٬۲۵۰ کم، هند مرکزی. درنظر هندوان مقدس است. در نزدیکی مرز مندیا پرادش و وینده‌یا پرادش سرچشمه میگیرد، از ل ایالت بمبئی عبور میکند، و به دریای عربستان میریزد، ح 100کم از مسیر سفلای آن قابل کشتیرانی است. نام کنونی آن معمولاً **نرمدا**[3] است.
نرج‌آباد (narj.ābād)، ده (جم ۱٬۴۶۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بناجو، بخش بناب، شهر- ستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۸٫۵کیلومتری جش بناب. صوفی‌چای مشروبش میسازد. محصولاتش غلات. حبوبات، کشمش، و بادام است.
نرجه (narje)، ده (جم ۲٬۴۵۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان دودانگه، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۱۸کیلومتری ضیاءآباد. خررود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، کشمش، و بادام است. تپه‌ای دارد که آثار باستانی در آن به چشم میخورد. در امام- زاده‌ای که نزدیک آن قرار دارد دو قبر منسوب به شاهزاده اسحاق و شاهزاده ابراهیم، برادران حضرت رضا ع وجود دارد. در بعضی مآخذ به صورت نرگه نیز آمده است.
نرچینسک[4] (nercinsk)، روسی **نیرچینسک** (nyer-) شهر (جم ح ۱۵٬۳۰۰)، جمشس، در جش سیبریه، بر راه آهن ماوراء سیبریه. در ۱۶۵۴ تاسیس شد. در حکومت تزاری تبعیدگاه بود. طبق پیمان (۱۶۸۹) بین روسیه و چین، که در نرچینسک منعقد شد، روسیه شرق اقصای سیبریه را به چین داد.
نرخ[5] (nerx)، اندازه‌ی چیزی بر حسب اندازه یا واحد چیز یا چیزهای دیگر یا بر حسب اندازه‌ای استانده. این مفهوم در مسائل گوناگون پیش میآید، و در مقایسه‌ی اندازه‌ها مفید است، چنانکه در آمار موالید، متوفیات، ازدواج، و غیره از آن استفاده میشود. **نرخ متوفیات**[6] عبارت است از درصد یا درهزار عده‌ی متوفیات در گروه معین در مدت معین. **نرخ موالید**[7] عبارت است از درصد یا در هزار عده‌ی ولادتها در سرزمین معین یا در گروه اجتماعی معین در مدت معین. اصطلاح نرخ در موارد دیگر نیز به کار میرود، چنانکه در خدمات عمومی مبلغی را که باید در مقابل "واحد خدمت" پرداخته شود نرخ گویند (مانند نرخ برق). **نرخ مبادله**[8] مبلغی است که باید برای خرید واحد پول خارجی یا پولی غیر رایج پرداخت. **نرخ مرابحه** و معاملاتی مانند آن (تنزیل، استهلاک وام، قسط السنه، و غیره) عبارت است از منفعتی که به 100 ریال (به طور کلی 100 واحد پول) در یک سال تعلق میگیرد. نرخ را به صورت درصد مینویسند، مثلاً معامله‌ای با نرخ ۵٪ آن است که در آن به 100 ریال در سال ۵ ریال منفعت تعلق میگیرد. در ایران مأخذ دیگری نیز مر- سوم بوده است، و آن اینکه نرخ را منفعت یک تومان در ماه میگرفته‌اند. به این طریق، اگر نرخ با مأخذ اخیر بر حسب دینار در دست باشد، چون آن را در 0,12 ضرب کنیم نرخ بر حسب مأخذ اول به دست میآید، و اگر نرخ بر حسب مأخذ اول را در 100 ضرب کرده حاصل را بر ۱۲ تقسیم کنیم نرخ به مأخذ اخیر حاصل میشود. مثلاً نرخ تومانی 100 دینار معادل نرخ ۱۲٪ است، و نرخ ۲۴٪ معادل "تومانی یک عباسی".

مفاهیمی مانند **نرخ تغییر** و **نرخ انتقال** (مثلاً انرژی) در تعریفات علوم دقیقه بسیار میآید. نرخ انتقال یک سیال یا انرژی بر حسب زمان همان شار است. از مهمترین مفاهیم و مسا- ئل ریاضی—هم ریاضیات نظری و هم ریاضیات کاربسته—نرخ تغییر یکی از دو متغیری است که با هم بستگی دارند بر حسب تغییرات دیگری. این موضوع در تعریف کردن مفاهیم علمی اهمیت فوق العاده دارد. در علوم نرخ تغییر در دو مرحله تعریف میشود. یکی نرخ متوسط تغییر، و دیگری نرخ موضعی یا نرخ دقیق تغییر. اگر جمعیت کشوری از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ از ۱۲ میلیون به ۱۷ میلیون تن برسد، تغییر جمعیت در طی 10 سال برابر ۵ میلیون تن است، نرخ سالیانه‌ی ازدیاد جمعیت 500٬000 نفر است، که نرخ متوسط تغییر میباشد. نرخ دقیق تغییر به وسیله‌ی مشتق به دست میآید.

نرخ انتقال: ← نرخ.
نرخ تغییر: ← نرخ.
نرخ مبادله: ← نرخ.
نرخ متوفیات: ← نرخ.
نرخ مرابحه: ← نرخ.
نرخ موالید: ← نرخ.

نرد[9] (nard)، بازیی که اصل آن را به بوزر- جمهر نسبت میدهند که در برابر شطرنج هندیان اختراع کرد، و بعضی دیگر اختراع آن را از اردشیر ساسانی میدانند و بر آنند که نام نخستین آن نیو اردشیر بوده و به ترخیم به صورت نرد در آمده است. ظاهراً در قدیم سه کعبتین (ka'bateyn) یعنی سه طاس داشته ولی اکنون دو طاس بیشتر ندارد. میان دو کس بازی میشود، مقابل هر کس دو ردیف، و هر ردیف مشتمل بر شش خانه، قرار دارد، و در آغاز بازی هر یک از دو حریف به ترتیب خاص ۱۵ مهره (سیاه یا سفید) را در خانه‌های معینی از ۲۴ خانه‌ی تخته‌ی نرد میچینند و سپس، با ریختن طاس، به قاعده‌ای معین، بنا بر شماره‌ی خالهای طاس (طاس مکعب است و بر شش وجه آن از یک تا شش نقطه‌ی سیاه یا خال نقش شده است) یک یا چند مهره را در جهت عقربه‌های ساعت یا بر خلاف آن (بر حسب وضع چیدن مهره‌ها) حرکت میدهد تا همه‌ی آنها در یکی از دو ردیف شش خانه‌ی مقابل او جمع شود، و پس از آن، با ریختن طاس، مهره را از روی تخته بر می- دارد؛ برنده کسی است که زودتر مهره‌های خود را از بر داشته باشد. اگر مهره‌ی حریف در ضمن حرکت به خانه‌ای برسد که تنها یک مهره از حریف دیگر در آن است، این مهره کشته می- شود و صاحب آن باید چندان طاس بریزد تا خالی مناسب با خانه‌های خالی حریف پیدا شود و مهره‌ی کشته شده‌ی خود را از نو بنشاند. بازی نرد قواعد و مقررات دیگر نیز دارد.
نردین (nardin)، دهستان (جم 5'000؛)، ل بخش میامی، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل (اکنون استان) سمنان. محصولاتش غلات و بنشن است. مرکزش، **نردین** (جم ۹۱۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۸۰کیلومتری ل میامی قرار دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.
نردین، ریزابه، ← گرگان، رود.
نرسی (nersi)، شاهنشاه (۲۹۳–۳۰۲ یا ۳۰۳) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پس شاپور I و جا- نشین بهرام III. در زمان وی گالریوس، سردار رومی، در جنگ با ایران شکست یافت. در جنگ دیگر رومیان پنج ولایت را از ایران تصرف کردند. جانشینش هرمز II بود.
نرشخی، ابوبکر محمد [ابوبکر محمد ابن جعفر نرشخی (narŝaxi)]، ۲۸۶–۳۴۸ هق، مورخ معاصر نوح ابن نصر سامانی؛ مؤلف تاریخ بخارا، به عربی، که اصل آن اکنون در دست نیست، ولی ترجمه‌ی فارسی آن در دست است (← تاریخ بخارا). وی در نرشخ، از روستاهای بخارا، به دنیا آمد.
نرگس[10] (narges)، گیاه پیازدار نیمکره‌ی شمالی از نوع نارکیسوس (*Narcissus*)، با گلهای بهاری. اقسام نرگس گوناگون و بعضی دارای گلهای شیپوری و زرد است، ولی آنچه را معمولاً **نرگس شهلا** میگویند جنس *N. poeticus* است که گلهای سفید بسیار معطر و در وسط آنها کاسه‌ای زرد دارد. **نرگس سفید** یا **مسکین** (*N. pseudo-narcissus*) کم‌بو و کاسه‌ی آن سفید است. **نرگس دراز** (*N. jonquilla*) معطر و زرد است. **نرگس مقدس** چینی و **نرگس سفید کاغذی** (هر دو از جنس *N. tazetta*) در نواحی سرد مقاومت ندارند. **نرگس برفی**[11]، (*Galanthus nivalis*)، گیاه پیازدار کوتاه خودروی بر قدیم. گلهای سفید فنجانی آن در آغاز بهار پدید میآیند.
نرگستان (nargestān)، ده (جم ۱٬۱۰۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان صومعه- سرا، استان یکم (گیلان)، کنار مرداب انزلی، ۷کیلومتری ل صومعه‌سرا. رودهای ماسوله و گازرودبار مشروبش میسازند. محصولاتش برنج، کنف، و توتون است. پیش از احداث بندر په- لوی (اکنون انزلی) اهمیت داشت و بندر تجارتی فومن محسوب میشد. به قول رابینو مرز تولم و

(۱)Nereids (۲)Narbada (۳)Narmada (۴)Nerchinsk (۵)rate (۶)rate of death (۷)birth rate (۸)rate of exchange (۹)backgammon board (10) narcissus (۱۱)snowdrop

فومن محسوب میشود و دارای پاراننداز کوچکی است.
نرگس دراز، گیاه، ← نرگس.
نرگس درختی[1]، درختچه‌ای از نوع فیلادلفوس (*Philadelphus*) که در نیمکره‌ی شمالی می‌روید. گلهای سفید معطر آن در آخر بهار ظاهر میشود، و شبیه به گل نارنج است.
نرگس سفید، گیاه، ← نرگس.
نرگس سفید کاغذی، گیاه، ← نرگس.
نرگس شهلا، گیاه، ← نرگس.
نرگس مسکین، گیاه، ← نرگس.
نرگس مقدس، گیاه، ← نرگس.
نرگسیان: ← نرگسیها یا نرگسیان.
نرگسیها یا **نرگسیان** (-nargesi)، تیره‌ای از گیاهان تک‌لپه‌ی سوخ‌دار که گلهای آنها شش‌قسمتی است، و تخمدان آنها سه خانه دارد. انواع نرگس، آماریلیس، موز، و آناناس از این تیره‌اند. نیز ← رستنیها، جدول رده‌بندی.
نرگنست، شهر، ← نرگنست، خلیج.
نرگنست[2]، **خلیج** (naraganset)، شاخابه‌ی (۴۸ کم طول، ۵–۱۹ کم عرض) قطا در ایالت رود آیلند، کشمت. ← جزیره‌ی رود در مدخل آن میباشد. شهر **نرگنست** (در ۱۹۶۵ جم ۵٬۰۴۳) در ساحل غربی آن واقع است، و تفرجگاه تابستانی است.
نرگه، ده، قزوین، ← نرجه.
نرم‌آب (narm.āb)، دهستان (جم ۳٬۲۵۰ سش ۱۳۴۵ هش)، ش بخش دو دانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۳ آبادی. آبادیهای آن در طرفین رود تجن و شعبات آن قرار گرفته‌اند. محصولات عمده‌اش غلات و برنج است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت نرم‌آب دوسر (narm.ābe dosar) آمده است.
نرم‌آب دوسر، دهستان، ساری، ← نرم‌آب.
نرماده (nar.māde)، فس **هرمافرودیت**[3] (hermāfrodit)، گیاه یا جانوری که هم گامت نر و هم گامت ماده تولید میکند (← گشنگیری، ص ۲۳۹۸).
نرماسیر: ← نرماشیر، یکی از ۵ کوره‌ی ایالت کرمان.
نرماشیر (narmāšir) یا **نرماسیر** (-narmāsir)، یکی از ۵ کوره‌ی قدیم ایالت کرمان. در جش بم و حاشیه‌ی کویر لوت قرار داشت؛ کرسی آن شهر نرماشیر (بین بم و فهرج) بود، که در قرن ۴ هق از شهرهای مهم ایالت کرمان به شمار میرفت. مقدسی از قصرهای زیبا و کثرت جمعیت آن یاد کرده است. بازرگانان خراسانی، که با عمان داد و ستد داشتند، در آنجا مقیم بودند. نرماشیر بر راه حجاج سیستان قرار داشت، و از بازارهای مهم تجارت با هند به‌شمار میرفت. دارای ۴ دروازه بود، دروازه‌ی بم، دروازه‌ی صورقان (surqān) ، دروازه‌ی مصلی، و دروازه‌ی کوشک. مسجد جامع شهر در میان بازار بود و مناره‌ی آن در تمام کرمان معروف بود. در دروازه‌ی بم، ۳ قلعه وجود داشت، که معروف به قلعه‌ی خواهران بود. نخلستان و باغ‌ها شهر را در بر گرفته بودند. از آثار قدیمی آن میتوان میل نادری (← میل) را ذکر کرد. بعدها این شهر از میان رفت، ولی نام آن بر ناحیه‌ی اطراف باقی ماند.
نرماشیر، کرمان، ← فهرج یا نرماشیر.
نرمتنان یا **نرم‌تنان**[4] (هر دو narm.tanān)، سلسله‌ای (*Mollusca*) از جانوران بیمهره که عموماً بدن نرم و غیر تقسیم شده دارند؛ صدف محافظی که از جُبّه‌ی آنها ترشح شده، همراه با غلافی نرم (جبه) بدنشان را احاطه کرده است؛ پای عضلانی دارند؛ دم زدنشان با آبشش است؛ نواری از ماده‌ی شاخی یا کیتینی (← کیتین)، که با دندانهای شبیه به دندانه‌های سوهان پوشیده شده، وسیله‌ی تغذیه‌ی آنها است. این سلسله از قدیمیترین و پرشمارترین سلسله‌های جانوران است؛ ح 100'000 جنس از آنها وجود دارد، و از زمان پیدایش آنها بر زمین نیم بیلیون سال میکنرد. در دریاها بسیار فراوانند، و بعضی از اقسام آنها در خشکی و آبهای شیرین زندگی میکنند. بزرگی جثه‌ی نرمتنان از حلزونهای بسیار کوچک دریائی تا ماهی مرکب (← سش) غول‌پیکر ۱۵متری متغیر است. بر حسب نوع و محل زندگی نرمتنان، بدن آنها، مخصوصاً از لحاظ پوسته یا صدف، تغییراتی پیدا میکند. در بعضی از آنها صدف یا بسیار مختصر شده یا اصلاً وجود ندارد؛ در سپیا به صورت ساختمانی در داخل بدن جانور در آمده است. نرمتنان به پنج رده تقسیم میشوند؛ ابتدائیترین آنها، **کیتونها**[5] (-kiton) با جثه‌ای که طول آن از ۲،۵ سم تجاوز نمیکند، به جای صدف هشت تیغه‌ی روی هم سوارشده دارند؛ **دندان‌صدفان**[6] صدفی لوله‌ای دارند که از هر دو سر باز است و به عاج کوچک‌شده‌ی فیل شبیه است؛ بزرگترین رده **شکمپایان**[7] هستند که حلزون و راب از آن جمله است. شکمپایان معمولاً صدف پیچیده دارند و بنا بر آن عدم تقارنی در اندامهای درونی آنها پیدا شده است؛ در گروه دوکپه‌ایها[8] که صدف آن دو تکه است، پا تغییر شکل یافته و به صورت اندام حفاری به شکل تیر در آمده است؛ صدف خوراکی (← صدف و سکالوپ) و صدف مروارید و صدف معروف به کرم کشتی، که چوب کشتی را سوراخ میکند، از این رده است؛ پابرسران عالیترین طبقه‌ی نرمتنان از لحاظ تشکیلات اندامی هستند و نوتیل و سش و هشت‌پا و سپیا از این رده است. در بعضی از پابرسران، پا به صورت زائده‌هائی در آمده که اطراف دهن جانور را احاطه کرده است.
نرم‌تنان: ← نرمتنان.
نرمچوب: ← چوب.
نرمدا، رود، هند، ← نربدا.
نرمسین[9] (naramsin) یا **نرم‌سین** (-naram-sin)، شاه (ح ۲۲۹۱–۵۵ق‌م) اکد، پسر مانیشتوسو و نوه‌ی سارگن I. هنگامی که به سلطنت رسید در سرتاسر مملکت او، از آناطولی تا سواحل خلیج فارس، شورشها و قیامهائی بر ضد او صورت گرفت و او بر همه غالب آمد و دشمنان سرسختی مانند قبایل گوتی (← گوتیان) و لولوبی را سر جای خود نشاند، و سرتاسر مملکت عیلام را نیز تحت تصرف خود در آورد. ح ۳۷ سال سلطنت کرد و پس از او پسرش شار-کالی-شاری[10] (-šār.kāli.šārri) به حکومت رسید. گوتیان از اواخر سلطنت او شروع به تهدید شهرها و متصرفات او کردند، ولی ظاهراً فاجعه‌ی نهائی تصرف سرتاسر مملکت به دست دشمنان، در زمان پسرش اتفاق افتاد.
نرم‌سین: ← نرمسین.
نرم کردن آب[11]: ← آب سخت.
نرمنش، صفت گرشاسب.
نرمه‌باران[12] (narme.bārān)، در هواشناسی، بارانی که قطرات آن بسیار ریز، به قطر ح ۰،۲ ملم، باشد. نرمه‌باران از ابرهای ستراتوس (← ابر) بسیار کند فرو میریزد (به نرخ ۰،۱۲۵ سم در ساعت). نرمه‌باران اغلب با مه‌گاهی بسیار غلیظ همراه است. اگر دمای هوا اندکی زیر صفر باشد، نرمه‌باران ممکن است در برخورد با سطح زمین یخ ببندد و یک لایه‌ی یخ سخت (← هر) بر جاده‌ها، پیاده‌روها، درختان و سیمهای تلفن تشکیل دهد.
نرمه‌پر: ← پر.
نرن، ولایت اسکاتلند، ← نرنشر.
نرنست[13]، **والتر** (vālter nernst)، ۱۸۶۴–۱۹۴۱، فیزیکدان و شیمیدان آلمانی. از ۱۹۲۵ مدیر مؤسسه‌ی فیزیک در دانشگاه برلین بود. در فشار اوسموزی، تحلیل یونی، و نجوم‌فیزیک کار کرده است. به جهت تحقیقاتش در ترمودینامیک و چگونگی ماده در دماهای نزدیک صفر مطلق، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۰ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
نرنشر[14] (nernšər) یا **نرن** (nern)، ولایت [← کاونتی] (۴۲۲ کم؛ در ۱۹۷۱ جم ۱۱٬۰۴۹)، ل اسکاتلند؛ مرکزش شهر نرن (در ۱۹۷۱ جم ۸٬۰۳۸). اراضی آن از ساحل به سوی داخل مرتفعتر میشود، و اکثر چراگاه است. قصر کادر در اینجاست. در ۱۹۷۵ بخشی از ناحیه‌ی هایلندز شد.
نرو، امپراطور روم، ← نرون.
نروا[15] (nervā)، ح ۳۰–۹۸ ب‌م، امپراطور (۹۶–۹۸ ب‌م) روم. بعد از مرگ دومیتیانوس، سناتوس (سنای روم) او را به امپراطوری بر گزید. فروتن و رئوف و دستگیر بینوایان بود. مسیحیان را آزاد گذاشت. چون از عهده‌ی پاسداران امپراطور بر نیامد، حکومت را به ترایانوس وا گذاشت.
نروال[16]، **ژرار دو** (jerār dē nerval)، نام مستعار **ژرار لابرونی**[17](lābrūni). ۱۸۰۸–۵۵، نویسنده‌ی فرانسوی. از چهره‌های برجسته‌ی نهضت رومانتیک بود، و زندگی سرگردانی داشت که اغلب در سفر میگذراند. در اواخر عمرش به

(۱)mock orange (۲)Narragansett (۳)hermaphrodite (۴)Mollusca (۵)chitons (۶) tusk (tooth) shells (۷)gastropods (۸)pelecipods (۹)Naram-Sin (۱۰)Shar-Kali-Sharri (۱۱)water softing (۱۲)drizzle (۱۳)Nernst (۱۴)Nairnshire (۱۵)Nerva (۱۶)Nerval (۱۷) Labrunie

جنون ادواری مبتلا شد، و عاقبت خودکشی کرد. از آثار معروفش ترجمه‌ای از فاوست (۱۸۲۸)، سفر در مشرق(۱۸۵۰)، دختران آتش(۱۸۵۴)، و غیره است.

نرودا[1]، یان (yān nerudā)، ۱۸۳۴–۹۱، مقاله‌نویس و شاعر چک، اهل پراگ. کتاب مورد توجه وی، داستانهائی از مالا شترانا (۱۸۷۸)، که از آزموده‌های دوران کودکی خود در پراگ تألیف کرده، نخستین نمونه‌ی مکتب واقعپردازی چک است. شعر نرودا را از لحاظ سادگی و جنبه‌ی غنائی آن نظیر شعر هاینه دانسته‌اند. ظریفترین اشعارش به عنوان بالادها و رومانسها (۱۸۷۸) و موضوعات روشن (۱۸۸۳) انتشار یافته است. چندین نمایشنامه از جمله درام فرانچسکا دا ریمینی (۱۸۶۰)، و مقاله‌ی انتقادی مؤثر نیز نوشته است.

نرودا[1]، پابلو (pāblo nerudā)، نام مستعار **نفتالی ریکاردو باسوالتو[2]** (neftāli ri-kārdo bāsuālto)، ۱۹۰۴–۷۳. شاعر شیلیائی، و از بزرگترین شعرای معاصر امریکای لاتین. در ۱۷ سالگی برنده‌ی اولین جایزه در یک بحث سیاسی در سانتیاگو شد. آثار مهمش عبارتند از اقامتگاهی بر روی زمین (۲ جلد؛ ۱۹۳۳، ۱۹۳۹)، شانسون دو ژست (۱۹۶۰)، و خاطره‌ی جزیره‌ی سیاه (۱۹۶۴). منتخبی از آثارش منتشر شده است (۱۹۷۱). برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۱ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

نروژ[3] (norveĵ؛ فنـ)، نروژی **نورگه[4]** (norge). کشور پادشاهی (۳۲۴٬۲۱۹ کمـ؛ در ۱۹۷۷ جم تخمیناً ۴٬۰۰۰٬۰۰۰)، ل اروپا، مشتمل بر قسمت کوهستانی غ شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی. بزرگترین شهرهایش عبارتند از اوسلو (پایتخت؛ جم ۴۶۵٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۵)، برگن (در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۲۲۴٬۰۰۰)، ترونهیم (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۱۳۴٬۰۰۰)، و ستاوانگر (در ۱۹۷۱ جم تخمیناً ۸۲٬۰۷۹). متصرفات خارجی نروژ عبارتند از سپیتزبرگ و یان مایِن (در قشم)، جزایر بووه[5] (buve) و پتر I (ج قطـ). از تنگه‌ی سکاگِراک در امتداد ل‌ش تا نورکاپ ممتد است، و سواحل غربیش ح ۴٬۴۰۰ کم طول دارد که جزایر (از جمله لوفوتن) و آبدره‌هائی آن را مفرس کرده‌اند. در خشکی از ش به سوئد و از ل به فنلاند و تجشه محدود است. اراضی نروژ به صورت ناگهانی از ساحل ارتفاع یافته به فلاتهای مرتفعی (مانند دوورفیل) ختم میشود. بلندترین نقطه‌اش، در کوههای یوتونهیم، ۲٬۴۵۳ متر ارتفاع دارد. فقط ۴۰٪ اراضی تحت کشت است. به علت جریان دریائی ل قطـ، اقلیم معتدل دارد. مهمترین منابع طبیعی آن چوب (تقریباً ۲۵٪ مساحت نروژ جنگل است)، معادن (پیریتها، مس، آهن)، و نیروی برقابی؛ مرکز ماهیگیری (ماهی روغن، شاه ماهی، ماکرل) و صید بال است. تهیه‌ی خمیر چوب و کاغذ، برقا- شیمی، فلزکاری برقی نیز از صنایع مهم آن است. ناوگان تجارتی آن سومین ناوگان جهان به شمار میرود. قسمت عمده‌ی جمعیت در ج کشور است و مذهبشان لوتری است. لاپها (← لاپلاند) و فینها (← فنلاند) اکثر در ل سکونت دارند. نروژ دارای سلطنت مشروطه‌ی پارلمانی است و پارلمان آن ستورتینگ خوانده میشود. پول رسمی آن کرون (kron) [معادل تقریباً ۱۴ ریال در فوریه‌ی ۱۹۸۲] میباشد. سلطنت آن موروثی است و به پسر ارشد شاه میرسد. شاه باید عضو کلیسای انجیلی لوتری باشد.

تاریخ

قدیمترین آثار آدمی در نروژ به ح ۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ قم میرسد. ساکنین اولیه‌ی آن ماهیگیران و شکارچیان بوده‌اند، ولی ح ۳۰۰۰ قم کشاورزی در آن آغاز، و داخله‌ی آن ماندگاه شد. در قرون نخستین دوره‌ی مسیحیت (تا قرن ۹م) نروژ به ممالک کوچکی تقسیم شد که ساکنین آن را قبایلی ژرمنی که از خشکی و دریا به آن سرزمین آمده بودند تشکیل دادند. در ۸۷۲ هارولد I (سلطنتش ۸۷۲–۹۳۰) رؤسای قبایل رقیب خود را شکست داد و نروژ را یک مملکت متحد ساخت. مملکت جدید به وسیله‌ی اولاف II (سلطنتش ۱۰۱۵–۲۸) مستحکم شد، و خود او نخستین قدیس حامی نروژ شد. مسیحیت که یک قرن پیش از آن در نروژ راه یافته بود، مذهب رسمی شد و در سراسر کشور گسترش یافت.

دوره‌ی وایکینگها (۸۰۰–۱۰۵۰) همراه بود با تهاجمات سرقبیله‌های نروژی به قلمروهای مرزی دریای شمال، و وایکینگهای نروژ ایسلند و گرونلند را اشغال کردند. لیف اریکسن امریکای شمالی را کشف کرد (۱۰۰۰ بم).

در ۱۲۷۶ قوانین ایالتی قدیم، که مبتنی بر دموکراسی بود و استقلال دهقانان را تضمین میکرد، مبنای قانون مدنی جدیدی برای تمامی کشور شد. مرگ سیاه قسمت عمده‌ی سکنه را از میان برد، و در ۱۳۹۷، تحت اتحادیه‌ی کالمار (← کالمار)، نروژ و دانمارک زیر لوای واحد در آمدند. در نتیجه‌ی جنگهای ناپلئونی، اتحاد ۴۰۰ساله‌ی نروژ و دانمارک با پیمان کیل (kil؛ ۱۴ ژانویه‌ی ۱۸۱۴) گسیخته شد، و نروژ زیر لوای سوئد در آمد (← سوئد، تاریخ). در ۱۷ مه‌ی همین سال، قانون اساسی نروژ به تصویب مجلس ملی رسید.

قرن ۱۹م و آغاز قرن ۲۰م شاهد پیشرفت صنعت، تجارت، کشتیرانی، و بیداری افکار ملی بود. در این دوره نویسندگان و نقاشانی پیدا شدند. نظام پارلمانی در ۱۸۸۴ به کار گرفته شد. در ۱۹۰۷ زنان تحت شرایطی حق رأی دادن به دست آوردند.

پس از یک رشته منازعات سیاسی گسترده، اتحاد با سوئد بدون خونریزی منحل شد (۱۹۰۵). پرنس کارل دانمارک به وسیله‌ی رفراندوم ملی، با نام هاکون VII، به سلطنت نروژ برگزیده شد. نروژ با حفظ بیطرفی توانست از جنگ I کنار بماند. ولی در جنگ II آلمانها یک حمله‌ی ناگهانی به نروژ کردند (۹ آوریل ۱۹۴۰). مقاومت نظامی نروژ ۶۲ روز طول کشید. در ماه ژوئن پارلمان نروژ تصمیم گرفت که مقرّ شاه و هیئت دولت به لندن انتقال یابد، و از آنجا مبارزه برای به دست آوردن آزادی نروژ را هدایت کنند.

پس از پایان جنگ II که نروژ آزادی خود را باز یافت، این کشور نقش فعالی در طرحهای جدید برای همکاری بین‌المللی داشته است. نروژ عضو سازمان ملل متحد، عضو ناتو، عضو ← سازمان همکاری اقتصادی اروپا، و عضو ← شورای اروپا است.

نروژ، دریای[6] (norveĵ؛ فنـ)، نام قسمتی از قطـ که در لغ نروژ، بین دریای گرونلند و دریای شمال، قرار دارد.

نروژی، زبان[7]، هر یک از دو لهجه‌ی زبان واحدی، متعلق به دسته‌ی زبانهای ژرمنی شمالی، که در نروژ متداول است (ریکسمال و لاندسمال). نیز ← زبان، جدول.

نرون[8] (neron)، لئ **کلاودیوس کایسار نرو** (klādius kāysār nero)، ۳۷–۶۸ بم، امپراطور (۵۴–۶۸) روم؛ پسر آگریپینای II؛ معاصر بلاش I اشکانی. پس از مرگ کلاودیوس I امپراطور شد. مادرش، به قصد تحصیل قدرت، با بریتانیکوس علیه او توطئه کرد. بریتانیکوس (شاید به امر نرون) مسموم شد. اعمال وحشیانه‌اش، که او را زبانزد کرده، از زمانی شروع میشود که تحت نفوذ پوپایا سابینا قرار گرفت. مادر و بعد زن خود (اوکتاویا) را کشت. بنا بر معروف، حریق معروف رم (۶۴) را برپا کرد؛ مسیحیان را متهم به ایجاد حریق کرده آزارها داد. پس از توطئه‌ای که سال بعد علیه او شد، دست به کشتار عده‌ای زد (از جمله سنکا و پوپایا سابینا)، و همین امر وی را منفورتر ساخت و منجر به قیامهای دیگر شد. وقتی که غلبه‌ی شورشیان را نزدیک دید خودکشی کرد. خود را شاعر و هنرمند میپنداشت. در عهد او جنگی بین ایران و روم بر سر ارمنستان در گرفت که منجر به انعقاد پیمانی (۶۳) بین بلاش I و نرون شد.

نروو[9]، آمادو (āmādo nervo)، ۱۸۷۰–۱۹۱۹، شاعر مکزیکی و یکی از رهبران شعر نو. بیشتر شعرهای او با جهان درونیش، که در آن برای فراموش کردن رنجهای جهان بیرون آرامش میجست، سر و کار دارد. از آثارش مرواریدهای سیاه (۱۸۹۶) و باغهای درونی (۱۹۱۲) است.

نروی[10]، پیر لوییجی (pier luiji nervi)، ۱۸۹۱–۱۹۷۹، مهندس ساختمان و طراح ایتالیائی. نخستین ساختمان مهمش یک استادیوم ورزشی در فلورانس (۱۹۳۰–۳۲) است که، به علت زیبائی پله‌ها و سقف بازودار آن، شهرت جهانی یافت. اشکالاتی که از لحاظ اقتصادی در ساختن بناهای با اشکال پیچیده پیش میآمد وی را بر انگیخت تا با عناصر ساختمانی پیشساخته آزمایش کند، و در ۱۹۳۹–۴۰ این روش را در ساختمان پایگاه هوائی ایتالیا در اوربتلو[11]

---

(۱)Neruda (۲)Basualto (۳)Norway (۴)Norge (۵)Bouvet (۶)Norwegian Sea (۷)Norwegian language
(۸)Nero (۹)Nervo (۱۰)Nervi (۱۱)Orbetello

(orbetello، در توسکان) به کار بست. در دهه‌ی ۱۹۴۰ از فروسمنتو (ترکیب سخت و سبک تشکیل‌یافته از لایه‌های شبکه‌ای فولادی با سیمان) استفاده کرد، که بآسانی به اشکال مختلف در میآمد. این تکنیک موجب شد که بتواند به ساختمانهای خود اشکال گوناگون و جالب توجهی بدهد که شهرت جهانی او را روزافزون کرد. نروی در ساختمان مرکز یونسکو، پاریس (۱۹۵۳–۵۷)، و ایستگاه اتوبوس پل واشینگتن در نیو یورک (۱۹۶۱–۶۲) شرکت داشته است.

نرویندن[1] (nervinden)، دهکده (در ۱۹۶۱ جه ۱'۰۰۹)، ایالت لیژ، بلژیک، ج‌ش لوون. در اینجا در ← جنگ اتحاد بزرگ، فرانسویان به فرماندهی مارشال لوکزامبورگ، ویلیام III انگلستان را شکست دادند (۱۶۹۳). در جنگهای انقلاب فرانسه، در نتیجه‌ی اهمال دوموریه، فرانسویان از اتریشیها در این دهکده شکست خوردند (۱۷۹۳). در جج I و جج II تحت اشغال آلمانها بود.

نری، فیلیپو د: ← اوراتوریو.

نریز (neriz)، محلی در آذربایجان غربی، ج دریاچه‌ی ارومیه، بر راه مراغه-ارومیه. ظاهراً این محل در نزدیکی سلدوز قرار داشت، و اگرچه امروزه نام نریز ناشناخته است، این نام در یکی از طوایف کرد ناحیه‌ی ساوجبلاغ، به نام نریژی، به جا مانده است.

بعد از فتح آذربایجان به دست عربها، خاندانی به نام طائی در آن مقیم شد. مُرّ ابن علی موصلی طائی نخستین حاکمی از سران نیمه‌مستقل این خاندان است که در نریز شهری بنا کرد و سپس فرزندان وی در آن کاخهائی ساختند. یکی از پسران وی به نام علی، که در شورشهای سال ۲۱۲ هق شرکت داشت، توسط محمد ابن حمید طوسی، حاکم آذربایجان، دستگیر و به بغداد فرستاده شد. ولی علی دوباره به آذربایجان باز گشت و به حکمرانی خود پرداخت. پسر وی، به نام عمر، از طرف خلیفه به حکومت آذربایجان (۲۶۰ هق) منصوب شد.

نریسف، در دین مانی، ← مانویت، قسمت IV.

نریشخ، در دین مانی، ← مانویت، قسمت IV.

نریمان (narimān) یا **نیرم** (nayram) [هر دو از اوستائی، ← دلیر، نرمنش، و پهلوان]، در داستانهای ملی ایران، پدر سام و پسر گرشاسپ. این واژه اصلاً صفت گرشاسپ است که در داستانهای ملی صورت اسم خاص یافته، و نام پسر گرشاسپ شده است. در زمان فریدون مأمور گشودن دژ سپند شد، ولی به دست مردم دژ به قتل رسید. سام سالها دژ را محاصره کرد، ولی پیروزی نیافت. سرانجام رستم به فرمان زال به خونخواهی نیا، در جامه‌ی بازرگانان و با بار نمک که برای دژنشینان کالائی عزیز بود به دژ لشکر کشید، و بر آن دست یافت، و با غنیمت بسیار باز گشت.

نریمانی (narimāni)، ده (جه ۱'۱۴۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پایین ولایت، بخش احمدآباد، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۵۴ کیلومتری ل‌ش فریمان. محصولش غلات است.

نزار (nezār)، یا **نزار ابن معد** (ma'add). قبیله‌ای از اعراب ساکن ل جزیرة العرب، از نسل نزار ابن معد ابن عدنان. ربیعه و مضر دو بخش بزرگ از نزار است.

نزار، ابومنصور، خلیفه‌ی فاطمی، ← عزیز.

نزار ابن معد: ← نزار، قبیله.

نزاری قهستانی، سعدالدین (sa'do'd.din nezārie qohestāni)، متخلص به **نزاری**، فت ۷۲۰ هق، شاعر پارسیگوی. وی به احتمال قوی از فرقه‌ی اسماعیلیه بوده، و بیشتر به غزلسرائی شهرت دارد. نسخه‌هائی از دیوانش در ایران و خارج وجود دارد، اما در شعرش اشارات روشنی در باره‌ی عقاید اسماعیلیه دیده نمیشود. علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، مثنوی دستورنامه در بحر متقارب از وی باقی است.

نزاریه (nezāriyye)، فرقه‌ای از مذهب اسماعیلیه که، پس از مستنصر، ۸مین خلیفه‌ی (۴۲۷–۴۸۷ هق) فاطمی مصر (← فاطمیان)، امامت و خلافت را حق پسر بزرگترش نزار میشمارند، که نخست از طرف پدر ولیعهد شده بود. در مقابل نزاریان، مستعلویه هستند که پس از مستنصر پسر دومش مستعلی را امام میخوانند، زیرا که مستنصر، پیش از مرگ، نزار را از جانشینی خود خلع کرده و مستعلی را بدین سمت بر گزیده بود. نزار، پس از مرگ مستنصر و به امامت نشستن مستعلی، به اسکندریه گریخت و لقب المصطفی لدین الله بر خود نهاد. اما عاقبت در اواخر ۴۸۸ هق، پس از محاصره‌ی اسکندریه، گرفتار و زندانی، و به امر مستعلی مقتول شد. اسماعیلیه‌ی ایران حکومت و امامت را حق نزار که به نص اول جانشین پدر شده و امامت یافته بود میدانند و میگویند نزار نمرده است بلکه غیبت کرده و سرانجام به عنوان مهدی یا همراه مهدی ظهور میکند، و دعوت حسن صباح را به طرفداری نزار دعوة الجدیده (در مقابل دعوة القدیمه، دعوت به امامت مستعلی) میخوانند، و گویند حسن صباح نواده‌ی نزار را که کودکی خردسال بود با خود به الموت برده، و به نام او قیام و دعوت کرده است، و نسل نزار در الموت ایران به وسیله‌ی بزرگان دین اسماعیلی ادامه یافته است. پس از مرگ (۵۵۷ هق) محمد ابن بزرگ امید، حسن II (← حسن ابن محمد) بر جای او نشست و خود را فرمانروا و خلیفه‌ی منصوب از جانب خدا خواند، و فرا رسیدن قیامت و پایان جهان را اعلام کرد، و پیروان را به عدول از ظواهر شریعت و توجه به باطن احکام توصیه کرد. پس از قتل (۶۵۴ هق) رکن‌الدین خورشاه، آخرین حکمران اسماعیلی الموت، و ویران شدن قلاع آنان، پسر خردسال رکن‌الدین را که شمس‌الدین نام داشت پنهان ساختند، و بدین گونه از مرگ نجات یافت، و اعقاب او مدتها پنهان و مستور یا در لباس مشایخ تصوف میزیستند، و میان آنان و پیروانشان رابطه‌ی مرادی و مریدی بود، و برخی از آنان به حکومت ولایات ایران هم رسیدند، و با شاهان صفوی نیز خویشاوندی سببی پیدا کردند. بعد از شمس‌الدین تفرقه‌ای میان خاندان نزاری پیدا شد. دسته‌ای از آنان که قاسمشاهی یا قاسمشاهیه (← شیعه، جدول ص ۱۵۳۳) خوانده میشدند، هنوز هم هستند که خانواده‌ی آقاخان از این دسته‌اند. دسته‌ی دیگر که محمدشاهیه (← شیعه، جدول ص ۱۵۳۳) خوانده میشدند در اواخر قرن ۱۱م تقریباً از میان رفتند، و اکنون تعداد کمی از آنان در سوریه باقی هستند. دعوت نزار در شام نیز در آغاز طرفدارانی داشت، اما آنها اندک اندک دعوت امام حاضر یعنی مستعلی، و سپس جانشینان او را گردن نهادند. پیروان نزار امروز در هند و ایران و افریقا بسیارند، و امام آنان اکنون کریم خان یا آقاخان IV (← آقاخان) است. پیروان نزار را در هند خجه (xoja = خواجه) میخوانند، در مقابل پیروان مستعلی که آنان را بهره یا بحره (هر دو bohra) مینامند.

نزاهت (nazāhat) [عربی، = پاکیزگی، برکناری از بد و ناشایست]، در علم بدیع، سخنی هجو و ذم چنان گفتن که از الفاظ زشت پیراسته باشد؛ مانند (سعدی):

مطربی دور ازین خجسته سرای
کس ندیدش دو بار در یک جای
راست چون بانگش از دهن بر خاست
خلق را موی بر بدن بر خاست.
مرغ ایوان ز هول او بپرید
مغز ما برد و حلق خود بدرید.

نزدیک‌بینی[4]، فن میوپی (miopi)، عیب دید ناشی از اینکه کانون چشم در جلو شبکیه قرار دارد و، در نتیجه، شخص اشیاء دور را واضح نمیبیند. علت آن درازی قطر قدامی و خلفی کره‌ی چشم یا انحراف جلیدیه (← چشم، قسمت III) است. اصلاح آن به وسیله‌ی استعمال عینک‌های (عدسیهای) مقعرالطرفین به عمل میآید.

نزدینه[5] (nazdine)، در عکاسی، عدسی مخصوصی که مانند صافی بر روی نقشگیر معمولی دوربین عکاسی قرار میدهند تا به وسیله‌ی آن بتوان از اشیاء نزدیک عکسهائی دقیقتر از عکسهائی که با نقشگیر عادی به دست میآید بر داشت. چون میدان عکسبرداری عمق ندارد، لازم است که فاصله‌ی شیء تا نقشگیر به دقت اندازه‌گیری، و دوربین با همین فاصله میزان شود.

نزف الدم: ← خونروی.

نزم[6] (nazm)، توده‌ای از ذرات غبار و دود و غیره، که پدیداری در آن از ۲ کیلومتر بیشتر و از یک کیلومتر کمتر نباشد. نزم ممکن است دارای ذرات آب باشد یا نباشد.

نزول قرآن: ← قرآن، قسمت II.

نزهتنامه‌ی علائی: ← شهمردان رازی.

نزهة الارواح و روضة الافراح: ← شهرزوری.

(۱) Neerwinden (۲) Nerina (۳) Judd (۴) nearsightedness; myopia (۵) close up lens (۶) haze

نزهة الالباء فی طبقات الادباء: ← ابن الانباری II.

نزهة الطرف فی علم الصرف: ← میدانی.

نزهة العشاق: ← عین‌القضاة همدانی.

نزهة القلوب (nozhato 'l-qolub)، کتابی به فارسی در جغرافیا، از **حمدالله مستوفی قزوینی**، که در ۷۴۰ هق تألیف شده است. کتاب مشتمل است بر یک فاتحه، ۳ مقاله، و یک خاتمه، به ترتیب زیر:

(۱) فاتحه، مشتمل بر یک مقدمه، در ذکر ترتیب ابداع افلاک و نجوم و عناصر ... و یک دیباچه در ذکر ربع مسکون و شرح طول و عرض و صفت اقالیم و وصف اطراف آن؛ ۲) مقاله‌ی اول، در ذکر تکوین موالید ثلاثه‌ی معادن و نبات و حیوان؛ مقاله‌ی دوم، در ذکر انسان؛ و مقاله‌ی سوم (مهمترین بخش کتاب) در وصف بلدان و ولایات و بقاع که خود مشتمل بر ۴ قسمت است، (ا) در ذکر حرمین شریفین...؛ (ب) شرح احوال ایران‌زمین مشتمل بر یک مطلع در شرح تقسیم و طول و عرض و حدود قاصی و قبله‌ی بلاد ایران‌زمین، یک مقصد در ذکر ولایات و بلاد ایران و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارات و صفت ساکنان ولایات در ۲۰ باب، و یک مخلص در ضبط طرق و انهار و عیون و اشجار و جبال و معادن در ۵ فصل، (پ) در ذکر بلادی که، اگرچه جزء ایران نیست، حکام ایران ساخته‌اند به چهار طرف ایران، و (ت) در ذکر عمارات عالیه‌ی مشهور که در دیگر ولایات ربع مسکون است و از معظمات ابنیه، و ۳) خاتمه در ذکر عجایبی که در سایر ولایات ربع مسکون است.

نزهة المشتاق، کتابی در جغرافیا، ← ادریسی.

نژاد[1]، یکی از گروههای جمعیتی تشکیل‌دهنده‌ی نوع بشر. اختلافات میان نژادها زیستشناختی محض است و انتقال ارثی خصوصیاتِ بدنی از مشخصات آن است. از لحاظ وراثتی، نژاد را میتوان همچون گروهی تعریف کرد که بسامدهای ژنی آن با دیگر گروههای نوع بشر اختلاف دارد (← توارث؛ ژن)، ولی، تعداد ژن‌هائی که جوابگوی تفاوتهای وراثتی میان انسانها هستند، در مقایسه با تعداد فراوان ژن‌های مشترک میان همه‌ی موجودات بشری، بدون توجه به نژادی که به آن تعلق دارند، بسیار کم است. همه‌ی گروههای بشری به یک نوع (هوموساپینس، ← انسان اولیه) تعلق دارند و از آمیختن آنها با یکدیگر تولید نسل میشود. اصطلاح نژاد هرگز بر گروههای ملی، دینی، جغرافیائی، زبانشناختی، یا فرهنگی قابل تطبیق نیست، و نیز نباید ملاک زیستشناختی نژاد را نشانه‌ای از خصوصیات فکری و ذهنی، همچون شعور و شخصیت و خُلق و خو، دانست. نژادها از تغییرات انسان در نتیجه‌ی موتاسیون، انتخاب طبیعی، و تطابق با محیط پیدا شده است. اغلب کارشناسان بر آنند که یک تکامل و تحول مشترک برای همه‌ی نژادها وجود داشته، و تنوع نژادها در تاریخ نوع بشر بالنسبه دیر صورت گرفته است. حتی تقسیم‌کردن نوع بشر بر مبنای خصوصیات فیزیولوژیائی دشوار است، چه اخلاط نژادها با یکدیگر که از زمانهای دور از طریق کشورگشائیها و حمله‌ها و مهاجرتها و جا به جا شدن گروهی انسانها صورت گرفته، سبب پیدا شدن جمعیتی نامتجانس در جهان شده است. با وجود این، اگر ملاک تشخیص نژاد به چیزهائی چون رنگ پوست و شکل مو و هیئت سر و قامت و شکل بینی محدود شده باشد، بیشتر مردمشناسان وجود سه نژاد عمده را قبول دارند، قفقازیوار، مغولوار (← مغولواران)، و سیاهوار (← سیاهواران). نژاد قفقازیوار، که در اروپا و ل افریقا و خاورمیانه تا ل هند یافت میشود، رنگ چهره‌ای از سفید سرخفام کمرنگ تا قهوه‌ای زیتونی، قامتی متوسط تا بلند، و سری دراز یا پهن دارد. رنگ مویش از بور روشن تا قهوه‌ای تیره متغیر است، و بافت آن نرم و شکل آن صاف یا مجعد است. رنگ چشمها از آبی تا قهوه‌ای تیره تغییر میکند، و برآمدگی استخوان بینی نسبةً زیاد است.

از قرن ۱۷م که دانشمندان به رده‌بندی گیاهان و جانوران پرداختند، کوششهائی برای طبقه‌بندی نوع بشر آغاز شد. یوهان بلومنباخ نخستین کسی بود که نوع بشر را بر حسب رنگ پوست طبقه بندی کرد. در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، که مردانی چون ژ. ا. گوبینو و ه. ا. چیمبرلین بیشتر در آن میکوشیدند که تفوق فرضی فرهنگ یا ملیت خود را ثابت کنند، به آن آغاز کردند که برای نژاد ارزشهای فرهنگی و روانشناختی قائل شوند. طرز تفکر موسوم به راسیسم (rāsism) یا نژادپرستی، با اصول عقاید حزب نازی آلمان به اوج خود رسید، نظر مشابهی به تبعیض نژادی در کشمکش و سیاستهای آپارتهید افریقای جنوبی انجامید.

نژادپرستی یا **راسیسم:** ← نژاد.

نژادشناسی[2]، شاخه‌ای از مردمشناسی که در فرهنگهای متمایزکننده‌ی گونه‌های مختلف نوع بشر بحث میکند. نخستین وظیفه‌ی نژادشناسی تجزیه و تحلیل و مطالعه‌ی تطبیقی اقوام ناخوانا بوده است. تنوع این گروهها، وحدت عادات، و سادگی نسبی سازمان آنها، به روشهای مشاهده‌ی عینی و مستقل انجامید. چون پدیده‌های اجتماعی را بندرت میتوان در تحت شرایط تجربی مورد مطالعه یا کنترول قرار داد، داده‌های تطبیقی که از زمینه‌ی کلی رفتار بشری به دست میآید، به دانشمند جامعه‌شناس کومک می‌کند که از توسل به فرضهائی در باره‌ی طبیعت بشری که از فرهنگ خاص خود او الهام گرفته باشد، اجتناب ورزد.

نژاد شناسی ایران باستان. در هزاره‌های سوم و دوم ق‌م سلسله جبال زاگروس مسکن اقوام گوناگون بود، گوتیان در ل سلیمانیه‌ی کنونی؛ لولوبیان (← لولوبی) در ناحیه‌ی شهرزور، عیلامیان در دشت شوش و سرزمینهای تپه‌ای مجاور آن؛ و کاسیها در لش عیلام. زبان عیلامی زبانی غیر صرفی بود که با هیچ زبان شناخته‌شده‌ی دیگر وابستگی نداشت. کاسیها ظاهراً از لحاظ زبان به گروه دیگری در قفقاز پیوستگی داشتند. ولی در میان کاسیها یک عنصر زبانی دیگر نیز وجود داشت. نامهای شاهان کاسی بابل با نامهای خدایان هندواروپائی ترکیب شده است، مثلاً خدای طاعون، مروتش[3] (maruttaš)، وخدای خورشید، شوریش[4] (šuriaš) را میتوان به‌تر تیب با مروت (marut) و سوریه‌ی (suria-) سانسکریت شبیه دانست. بنابر این میتوان چنین فرض کرد که پیش از حمله‌ی کاسیها بر بابل در اواخر قرن ۱۸م ق‌م، یک قوم هندواروپائی به ایران در آمده و خود را به عنوان طبقه‌ای اشرافی فرمانروا بر قبایل بومی کاسی تحمیل کرده باشد. مهاجرت در نهضت توسعه‌طلبی هندواروپائیان در آسیا سهم مهمی داشته است. در آغاز هزاره‌ی دوم ق‌م، حتیان و اقوام وابسته‌ی به ایشان در آسیای صغیر ظاهر شدند؛ در قرن ۱۶م، گروه دیگری که خدایان آریائی میترا، وارونا (vārunā)، ایندرا، و ناساتیاس (nāsātyās) را میپرستیدند، رهبری مردم بومی یعنی هوریائیان شمال بین النهرین را به دست گرفتند؛ و در ح قرن ۱۵م آریائیهای ودائی به شمال غربی هند رسیدند. بعضی از صاحبنظران، مثلاً اولمستد، بر آنند که اقوام هندوایرانی مادها و پارسها نیز در اوایل هزاره‌ی دوم مرتفعات شمالی ایران را اشغال کرده بودند، ولی نام این قبایل در اسناد پیش از قرن ۹م نیامده، و نظر ا. ا. هرتسفلد و ر. گیرشمن بر اینکه آنان با اقوام هندوایرانی دیگری در آغاز هزاره‌ی اول از جنوب روسیه به ایران در آمده بودند، بیشتر قابل قبول مینماید.

در دوره‌ی هخامنشیان، قبایل عمده عبارت بودند از پارسها، مادها، پارتها، آریائیها، درانگیانائیها، آراخوسیائیها، باکتریائیها، صغدیان، و خوارزمیان. اینان به قبایل یا طوایف کوچکتری تقسیم شده بودند که بعضی به صورت یکجانشین و بعضی به صورت چادرنشین و بیابانگرد زندگی میکردند، و با لهجه‌های گوناگون زبان ایران باستان سخن میگفتند. قبایل مختلف ل و لش ایران که ایرانیان آنان را سکاها مینامیدند، نیز به زبان یا زبانهای ایرانی باستانی تکلم میکردند. داریوش بزرگ خود را در کتیبه‌هایش آریائی خوانده است. کلمه‌ی فارسی میانه‌ی اران یا فارسی جدید ایران از همین کلمه‌ی آریا گرفته شده است.

نس[5]، **دریاچه‌ی** (nes)، **انگ لاخ نس** (← لاخ)، دریاچه (ح ۳۹ کم در ح ۱,۵ کم)، اینورنس‌شر، اسکاتلند. جزئی از کانال کالدونیائی است. در ۱۹۳۳، و بعد از آن، بعضی مدعی دیدن "هیولائی" به طول ح ۱۵ متر در آن شدند.

نسا (nasā یا nesā)، نام چند محل قدیمی در نقاط مختلف ایران (خراسان، فارس، کرمان، همدان). ویرانه‌های نسای خراسان (منسوب به آن نسائی یا نسوی) اکنون در ۲۰کیلومتری عشق‌آباد (ترکمنستان شوروی) موجود است. نسای همدان شاید همان نسایه است که در کتیبه‌ی بیستون داریوش آمده و مقصود از آن جلگه‌ی شمال لرستان (الشتر و خاوه) باشد.

نساء، بیعت: ← محمد ص، قسمت ۱۵.

(۱) race (۲) ethnology (۳) Maruttash (۴) Shuriash (۵) Ness

نساء، سوره‌ی (nesā'؛ ← زنان)، سوره‌ی ۴م قرآن، مدنی، ۱۷۶ آیه. بیشتر از زنان و حقوقی که در زناشوئی دارند بحث میکند، و گذشته از رابطه‌ی زناشوئی، به ارتباط میان افراد و جماعات نیز توجه شده و همه‌جا مردم را به همکاری خوانده است؛ آنجا نیز که سخن از جهاد است برای آن است که از مظلومان رفع ظلم شود. احکام دیگر این سوره، عدالت در مال یتیم، آداب تأدیب زنان گمراه، کسانی که زنا-شوئی با ایشان حرام است، احسان به پدر و مادر و یتیمان و درویشان، اطاعت از اوامر خدا، شهادت دادن بحق، دیه‌ی قتل غیر عمد. در پایان سوره از همه‌ی اهل کتاب میخواهد که سخن حق را بپذیرند و ایمان آرند.

نسائم الاسحار [نسائم الاسحار من لطائم الاخبار nasā'emo 'l.'ashār men latā'eme 'l.'ax bār)]، کتابی به فارسی در شرح احوال وزرا به نثری مصنوع و مسجع، از ناصرالدین منشی. تألیف کتاب در آخر صفر ۷۲۵ هق به پایان رسیده است.

نسائم گلشن: ← گلشن راز.

نسائی، ف ۱۳۰ هق، ← اسماعیل ابن یسار.

نسائی، احمدابن شعیب (ahmade 'bne šo'aybe nasā'i)، ملقب به **شیخ‌الاسلام**، ۲۲۵–۳۰۳ هق، فقیه و محدث، و از مؤلفین صحاح (← صحاح سته). اصلش از نسای خراسان بود، و در طلب حدیث سفر کرد، و در مصر سکونت جست، و از آنجا به قصد حج بیرون آمد. صاحب کتابهای الضعفا و المتروکین، سنن نسائی، و خصائص امیرالمؤمنین علی است.

نسابه، نسبشناس، ← انساب.

نسب الخیل: ← کلبی.

نسبت[1] (nesbat). در ریاضیات، عموماً نسبت دو کمیت، یعنی خارج قسمت آنها، در نظر گرفته میشود. نسبت دو کمیت همجنس یک عدد است. سه حالت را باید در نظر گرفت:

۱ــ کمیت اول تعداد صحیحی از دفعات شامل کمیت دوم است. در این حال نسبت آنها عددی است صحیح؛

۲ــ واحدی میتوان یافت که m دفعه در کمیت اول و n دفعه در کمیت دوم بگنجد. در این حال نسبت آنها برابر عدد منطق $\frac{m}{n}$ است.

۳ــ واحدی نمیتوان یافت که دفعات صحیح در دو کمیت بگنجد. در این حال نسبت آنها برابر یک عدد اصم است. مثلاً، نسبت قطر یک مربع به ضلع آن، که برابر با عدد اصم $\sqrt{2}$ است.

نسبت کانونی: ← گشادگی.

نسبتهای چهارگانه‌ی بین دو عدد، عبارت است از تماثل و تداخل و توافق و تباین. دو عدد مساوی با یکدیگر **متماثل** نام دارند و نسبت میان آنها **تماثل** است، مثل ۵:۵؛ اگر یکی از دو عدد بر دیگری قابل قسمت باشد، آن دو عدد را **متداخل** و نسبت میان آنها را **تداخل** گویند، مثل ۱۴:۷؛ دو عدد را که با یکدیگر مضرب مشترکی داشته باشند، یعنی عددی بتواند هر دو آنها را عاد کند، متوافق و نسبت میان آنها را **توافق** گویند، مثل ۲۰:۱۵؛ و دو عدد را که هیچ مضرب مشترکی نداشته باشند **متباین**، و نسبت میان آنها را **تباین** گویند، مثل ۱۸:۵ (چنین دو عدد را نسبت به یکدیگر اول خوانند).

نسبتهای مثلثاتی: ← مثلثات.

نسبتهای مشخص، قانون[2] یا **قانون پروست**[3]، در شیمی، قانونی که بدین صورت بیان شده است، هنگامی که دو جسم با یکدیگر ترکیب شده جسم سومی بسازند، همیشه نسبت وزنی ترکیب آن دو جسم با یکدیگر نسبت ثابتی است (مثلاً در مورد ترکیب ئیدروژن و اکسیژن برای ساختن آب، این نسبت ۲/۱۶ است). به تعبیر اتمی جدید، بیان این قانون چنین است: نسبت عده‌ی اتم-هائی که عناصر به آن نسبت با یکدیگر متحد میشوند تا بنای اتمی معینی بسازند، تغییر-ناپذیر است. نیز ← پروست، ژوزف لوئی.

نسبتهای مضاعف، قانون[4] یا **قانون دالتن،** در شیمی، قانونی که بدین صورت بیان میشود، هنگامی که از ترکیب دو جسم چند جسم خالص متمایز تشکیل میشود، نسبت جرمهای مختلف یکی از آن دو جسم که با جرم واحدی از جسم دیگر ترکیب میشود نسبتی ساده است. مثلا در دو ترکیب کربون و اکسیژن (CO و CO_2) نسبت جرمهای مختلف اکسیژن که با ۱۲ گرم کربون ترکیب شده نسبت ۳۲/۱۶ است.

نسبیت[5] (nesbiyyat)، نظریه‌ای از آلبرت اینشتین در باره‌ی ماهیت زمان و مکان و انرژی و گرانش. در نخستین دسته از مقالات تحقیقی اینشتین (۱۹۰۵)، که روی هم رفته به نام نظریه‌ی نسبیت خاص نامیده میشود، بحث عمده بر سر رفتار ماده و انرژی و نور در حالت خاصی بوده که در آن همه‌ی ناظران، نسبت به یکدیگر، در امتداد خط مستقیم و با سرعت ثابت در حرکت باشند. این گونه حرکتهای نسبی را، که در آنها هیچ شتاب، اعم از مثبت یا منفی، وجود ندارد، حرکتهای جبری (← جبر یا لختی) مینامند (مأخوذ از اصل جبر یا لختی که بنا بر آن هرجسمی که در معرض نیروهای خارجی قرار نگرفته باشد، حرکتی با سرعت ثابت و بدون شتاب پیدا میکند). بنا بر این، چنین ناظرانی را ناظران جبری میخوانند (شکل ۱). هر ناظر جبری ناگزیر اندازه‌گیریهای فیزیکی و آزمایشها را در محیط خود انجام میدهد، یعنی در چارچوب مختصاتی که متصل به خود او است. در نظریه‌ی نسبیت عمومی (۱۹۱۶)، اینشتین نظریه-های ابتدائی خود را چندان گسترش داد که بر ناظرهای جبری و غیر جبری (یعنی دوّار یا شتابدار) قابل تطبیق باشد. چون گرانش علت اصلی حرکات شتابدار فضائی است، نظریه‌ی نسبیت عمومی در واقع نظریه‌ی نسبیتی گرانش است. بنا بر این، موارد استعمال این نظریه بیشتر به قلمرو نجوم مربوط میشود.

نظریه‌ی نسبیت خاص (یا محدود) از لحاظ تاریخی، نیاز به تجدید نظر در مفاهیم موجود مربوط به رفتار نور، پس از شکست ← تجربه‌ی مایکلسن-مورلی، جنبه‌ی فوریت و قطعیت پیدا کرد. هدف اصلی این تجربه آن بود که سرعت مداری زمین از مقایسه‌ی سرعت مشاهده-شده‌ی نور در امتداد حرکت زمین با سرعت نور در جهتی عمود بر آن به دست آید. به اتکای تجارب روزانه، هر کس ممکن است چنان تصور کند که سرعت نوری که در امتداد حرکت زمین حرکت میکند، باید کمتر از سرعت نوری باشد که عمود بر این امتداد در حرکت است، چه در حالت اول سرعت زمین از سرعت نور کاسته می-شود. ولی مایکلسن و مورلی اثری از این تفاوت سرعت مشاهده نکردند. این رفتار شگفت انگیز نور اینشتین را بر آن داشت که نظریه‌ی نسبیت خاص خود را عرضه کند که، بنا بر آن، قوانین طبیعت برای همه‌ی ناظران جبری یکسان است. و این بدان معنی است که اگر سرعت نور نسبت به ناظر A برابر با C باشد، سرعت آن نسبت به هر ناظر دیگری که نسبت به A حرکت یکنواخت داشته باشد، نیز همان C خواهد بود. تنها در مورد نور اصل اینشتین با مفاهیم قدیمتر اختلاف داشت؛ و با مفروضات اصلی دینامیک نیوتنی (← **مکانیک کلاسیک**)، که بنا بر آنها قوانین مکانیک به همه‌ی ناظران جبری قابل تطبیق است، تناقضی نداشت. ولی فرض سرعت تغییرناپذیر برای نور، نتایج پر-دامنه‌ای داشت که در مفاهیم زمان و مکان مؤثر افتاد.

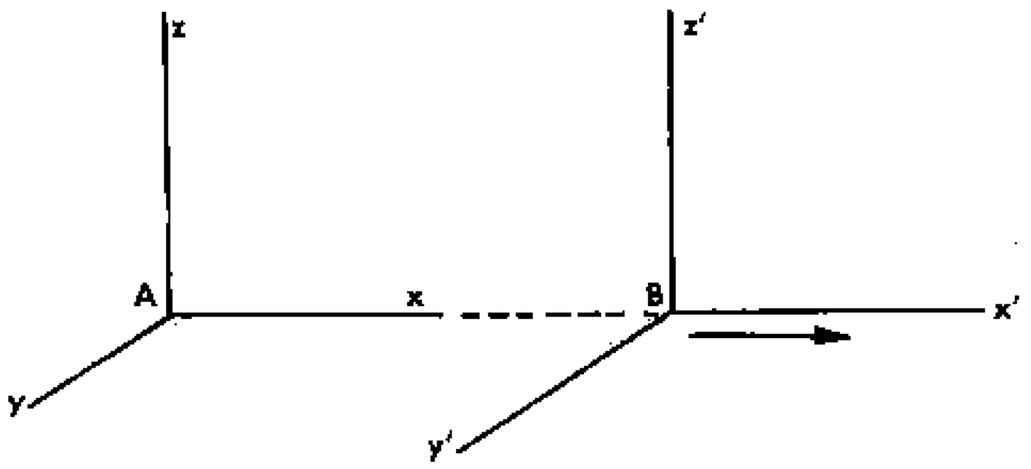

شکل ۱. ناظر جبری: ناظر A اندازه‌گیریهای فیزیکی را در دستگاه مختصات z،y،x انجام میدهد؛ ناظر B آنها را در دستگاه z'،y'،x' انجام میدهد. B و دستگاه z'،y'،x' با سرعت یکنواخت مستقیم الخط بالنسبه به A و دستگاه z،y،x حرکت میکنند.

یکی از این نتایج به نام انقباض طول نامیده میشود. درازاها (یا فواصل) را میتوان

(۱)ratio (۲)law of definite proportions (۳)Proust's law (۴)law of simple multiple proportions (۵)relativity

از روی سرعت و زمان گذشته حساب کرد، اگر قطاری از شهر A به راه افتاده باشد و، مثلاً، با سرعت ۷۵ کم در ساعت، دو ساعت پس از آغاز حرکت به شهر B برسد، میدانیم که فاصله‌ی A تا B مساوی ۱۵۰ کم است؛ برعکس، اگر مسافت و زمان را بدانیم، میتوانیم سرعت را حساب کنیم. فرض کنیم (شکل ۲) مقصود اندازه گرفتن سرعت نور به وسیله‌ی خط‌کش مدرج AC باشد که به چارچوب مختصات A متصل است. این کار با تعیین زمانهای رسیدن شعاع نوری که موازی با خطکش حرکت میکند و نخست به A و سپس به C میرسد، و یافتن خارج قسمت مسافت طی‌شده بر زمان گذشته صورت میگیرد. حال همین تجربه را با خط‌کش BD با طول مساوی AC و وابسته به چارچوب مختصات B انجام میدهیم که در همان جهت حرکت نور نسبت به A حرکت مستقیم الخط یکنواخت دارد. زمان رسیدن شعاع نور را به B اندازه میگیریم، ولی در آن ضمن که شعاع نور طول خطکش را طی میکند، این خطکش حرکت کرده و انتهای آن، به جای D، در D′ واقع است. اما از روی تجربه‌ی مایکلسن‌ـمورلی میدانیم که نور فاصله‌ی BD را در همان اندازه زمان میپیماید که فاصله‌ی AC را میپیمود. چون سرعت نور تغییرناپذیر است، باید بپذیریم که BD در امتداد حرکت خود چنان انقباض پیدا کرده است که مقدار خارج قسمت تغییر نکند. بنا بر معادله‌ی اینشتین، خطکشی که طول آن در حالت سکون نسبت به A مساوی با ۱ است، طول آن نسبت به B که در مقایسه با A سرعتی مساوی v دارد، انقباض پیدا میکند و مساوی $1\sqrt{1-(v^2/c^2)}$ میشود.

نتیجه‌ی مهم دیگرِ فرضِ تغییر ناپذیر بودن سرعت نور، اثری است که به نام انبساط زمان خوانده میشود. فرض کنیم ناظر B در لحظه‌ی زمانی t'_1 نور سبز، و در لحظه‌ی زمانی t'_2 نور سرخ صادر کند. برای او، این دو حادثه در محل واحدی از چارچوب مختصاتی خود وی اتفاق افتاده و فاصله‌ی زمانی آنها $(t'_2-t'_1)$ همان است که با ساعت خود اندازه گرفته است.

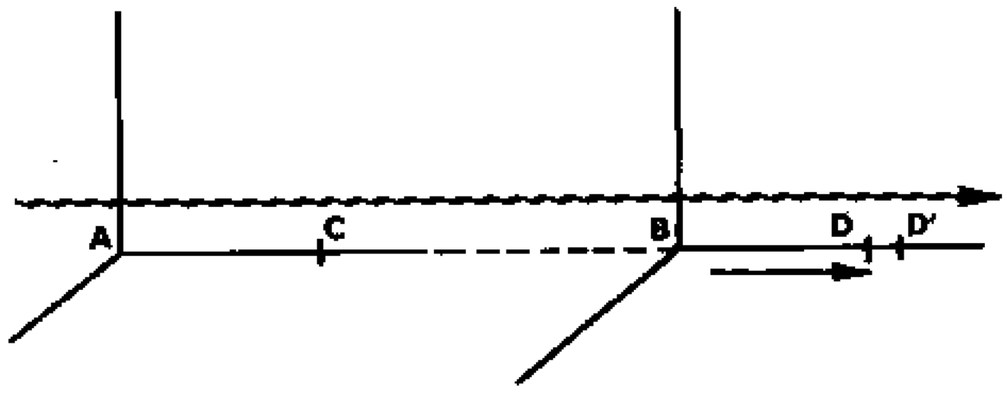

شکل ۲. انقباض طول: شعاع نور برای رفتن از A تا C همان اندازه زمان لازم دارد که برای رفتن از B تا D′. چون سرعت نور برای A و B ثابت است، BD (که اگر هر دو ساکن بودند همان طول AC را میداشت) در امتداد حرکت خود انقباض پیدا میکند.

نورها توسط A به همان ترتیب دیده میشود، ولی از آنجا که B نسبت به A متحرک است، ناظر A نور سرخ را در جائی از فضا میبیند که غیر از جای نور سبز است؛ علاوه بر این، فاصله‌ی B تا A در این بین افزایش پیدا کرده و، بنا بر آن، نور سرخ برای رسیدن به A زمانی بیش از رسیدن نور سبز لازم دارد، و فاصله‌ی زمانی (t_2-t_1) که A با ساعت خود به دست میآورد، بیشتر از $(t'_2-t'_1)$ به نظر میرسد. اگر فواصل زمانی (t'_1-t_1) و (t'_2-t_2) بر مقیاس مطلقی برابر باشند، با این فرض که ساعت A تندتر از ساعت B کار کند، باز نتیجه یکی است؛ و این بدان میماند که بگوئیم، اگر A در چارچوب مختصات خود بخواهد فواصل زمانی حاصل‌شده در چارچوب مختصات B را اندازه بگیرد، ساعت او (که ساکن است) تندتر از ساعت B (که حرکت نسبی دارد) به نظر میرسد. معادلات اینشتین ثابت کرده است که ساعت متحرک بر نسبت $\sqrt{1-(v^2/c^2)}$ کندتر از ساعت ساکن است؛ در این عبارت v سرعت B است نسبت به A، و c سرعت نور.

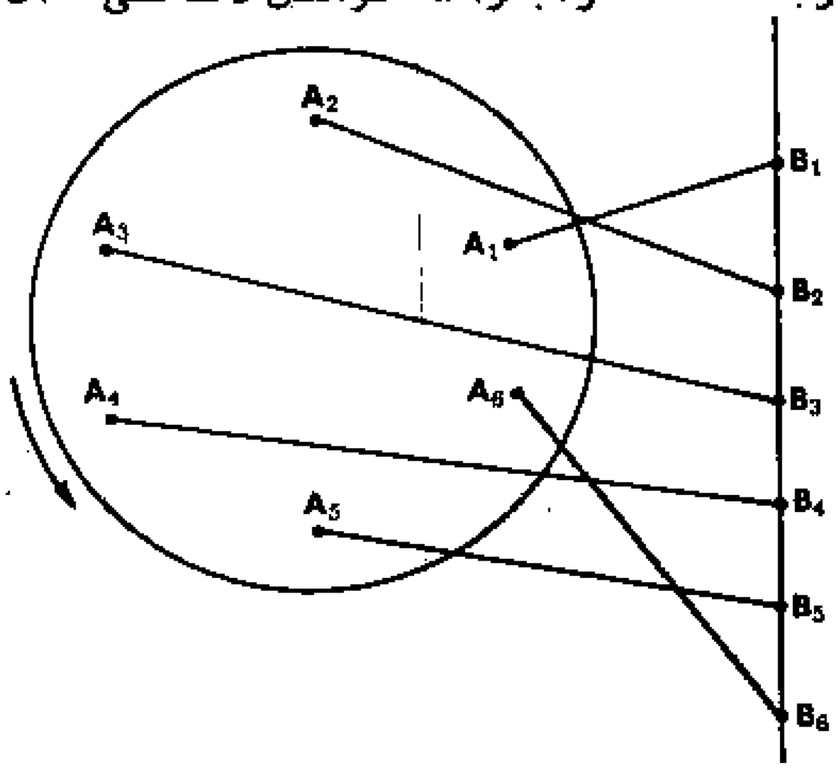

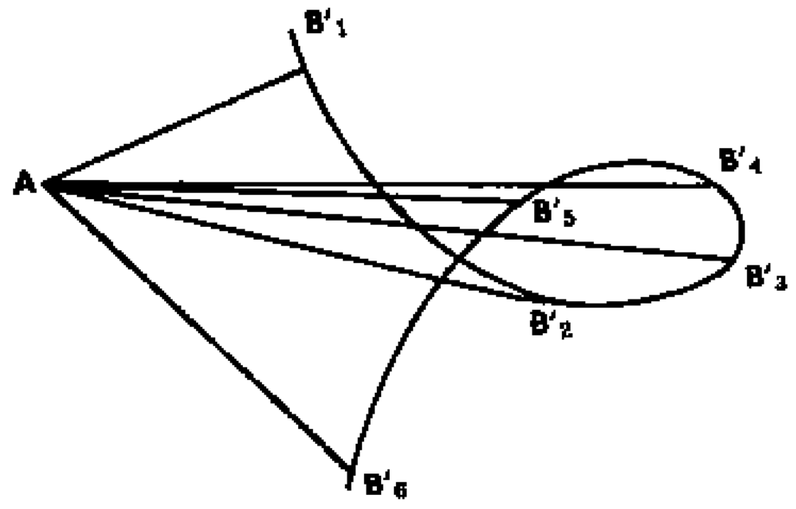

شکل ۳. ناظر غیرجبری: سمت چپ شکل‌ـ A، در نتیجه‌ی دوران سکو، متوالیاً در اوضاع A_1، A_2، A_3، و غیره قرار میگیرد. B بدون اصطکاک میلغزد، و با حرکت مستقیم الخط یکنواخت توسط A در اوضاع B_1، B_2، B_3، و غیره دیده میشود.
سمت راست شکل‌ـ برای A که خود را ساکن میپندارد، چنان به‌نظر میرسد که B در مسیر B_1'، B_2'، B_3'، و غیره حرکت میکند.

دنباله‌ای از این استدلال روشن میسازد که همزمانی مطلق دیگر برای گروهی از ناظران جبری معنائی ندارد. دو ناظر C و D که هر یک جداگانه نسبت به A و B حرکت یکنواخت دارد، ممکن است نورهائی صادر کنند که هم‌ـزمان به A برسد، ولی B ممکن است نور D را اندکی پیش یا پس از نور C مشاهده کند. بنا بر این، زمان را نمیتوان قابل اندازه‌گیری از طریق توالی حوادثی مستقل از شخص ناظر تصور کرد. بلکه، زمان را باید نسبت به چارچوب مختصات هر ناظر در نظر گرفت، به عبارت دیگر، زمان را باید همچون مختص (یا بعد) چهارمی دانست که با سه بعد دیگر طول و عرض و ارتفاع به صورت کامل شخص ناظر را در متصله‌ی جاگاه (← متصله؛ جاگاه) درست به همان گونه توصیف میکند که طول و عرض و ارتفاع در فضای سه‌بعدی اقلیدسی او را تعریف می‌کنند.

اثر انبساط زمان در رفتار ذرات عنصری موسوم به مزون به اثبات رسیده است. تعبیر ریاضی اینشتین برای ارتباط دادن اندازه‌گیری‌ـهای زمان و مکان در A و B به یکدیگر به نام تبدیل لورنتس خوانده میشود.

تغییراتی که در مفاهیم زمان و مکان پیدا شد، ضرورت تغییر قوانین دینامیک را، بالخاصه در آنجا که جرم جسم در حال حرکت مورد نظر بود، موجب شد. بنا بر قاعده‌ی معمول، از روی وزن جسم به جرم آن توجه میکنیم؛ ولی باید اندیشه‌ی جرم را با اندیشه‌ی انرژی که باید مصرف کنیم تا اگر به طرف ما در حرکت است آن را از حرکت باز داریم، نیز توأم کنیم؛ هر چه جسم سنگینتر باشد باید انرژی بیشتر به کار اندازیم. ولی، مقدار انرژی که باید مصرف کنیم، با ازدیاد سرعت جرم نیز افزایش پیدا میکند. و این بدان میماند که بگوئیم، جرم جسم با مقدار انرژی سینتیک آن که از سرعتش کسب میکند، افزایش پیدا میکند. اینشتین ثابت کرد که اگر جرم یک جسم در حال سکون نسبت به A برابر m باشد، جرم نسبی آن نسبت به B عبارت است از $m/\sqrt{1-(v^2/c^2)}$. صحت این فورمول در اندازه‌گیریهای لوله‌های تخلیه‌ی برقی و در شتابگرهای ذره‌ای به اثبات رسیده است. افزایش جرم Δm از انرژی حرکتی جسم (k) بنا بر فورمول $k=c\Delta m$ حاصل میشود. این معادله برابری جرم و انرژی حرکتی را نمایش میدهد. اینشتین ثابت کرد که این معادله را، به صورت کلیتر، میتوان به شکل $E=mc^2$ نوشت که در آن m جرم در حال سکون (یا جرم جبری) جسم است و E معادل آن به هر صورت از انرژی. اینشتین این برابری کلی جرم و انرژی را مهمترین نتیجه‌ی نظریه‌ی خود میشمرد. قسمت عمده‌ی فیزیک هسته‌ای و ذره‌ای به آن وابسته است و در آنجا

به صورت وسیع به اثبات رسیده است. و نیز بسیاری از فرایندهای مولد انرژی، همچون فرایندهائی که در خورشید و ستارگان و بمبهای اتمی و ئیدروژنی و رئاکتورها صورت میگیرد، به آن وابسته است.

نظریه‌ی نسبیت عمومی. فرض کنیم (شکل ۳، در ص ۳۰۲۳) ناظر A بر سکوئی که حرکت دورانی دارد ــ یعنی ناظر غیر جبری ــ شیئی را مشاهده میکند که بدون اصطکاک بر کف اطاق زیر پای او میلغزد. A نسبت به حرکت خود ناآگاه است و خود را ساکن میپندارد. به نظر وی چنان میرسد که B، با تناقض آشکار با اصل جبر نیوتن بر مسیری منحنی (طرف راست شکل ۳) در حرکت است. برای سازگار کردن حرکت B با دینامیک نیوتنی، A باید وجود یک نیروی جبر، یعنی نیروئی را که نسبت به لختی B عمل عکس دارد، فرض کند. چنان به نظر نمیرسد که نیروهای جبری ــ همچون نیروی کوریولیس (در این حالت) و نیروی مرکز گریز ــ منشأ فیزیکی در ماده داشته باشند، و این سبب تلقین این فکر میشود که قوانین طبیعت برای ناظران جبری و غیر جبری با یکدیگر متفاوت است، و بنا بر آن، قانون نسبیت را نمیتوان در مورد ناظران غیر جبری تعمیم داد. ولی، اینشتین توانست از طریق مقایسه‌ای بسیار هوشمندانه ثابت کند که ناظر غیر جبری جدامانده در چارچوب مختصات خود، نمیتواند میان نیروهای جبری با گرانش تفاوتی قائل شود. مثلاً، فرض کنیم که شخصی به چرخ فلکی چندان بزرگ بسته شده و چندان در فضا بالا رفته است که دیگر در تحت هیچ تأثیر گرانشی نیست. این شخص نمیتواند بیرون را ببیند و، بنا بر این، خود را ساکن تصور میکند. هنگام پایین آمدن چرخ فلک، پای او محکم به یکی از دیوارهای اطاقک چرخ فلک فشار میآورد. اگر همه‌ی دیوارها شبیه یکدیگر باشد، آن دیوار خاص را کف اطاقک تصور میکند و چنان میپندارد که به علت عمل گرانش در یک اطاق ایستاده است. ولی ناظری در خارج چرخ فلک وضع آن مرد را از روی نیروی مرکز گریز توضیح میدهد.

این ملاحظات روی هم رفته با این واقعیت که گرانش، بدون توجه به جرم جسم (چون اجسام با هر جرمی که داشته باشند، در سقوط آزاد به صورت یکسان شتابیده میشوند)، درست در جهت عکس لختی عمل میکند، در ۱۹۰۷ اینشتین را بر آن داشت که چنین تصور کند که "نیروهای جبری در اصل نیروهای گرانشی هستند". و همین است که به نام اصل تعادل خوانده میشود. با این فرض که نیروهای جبری سرانجام ماهیت فیزیکی دارند، توانست اصل نسبیت عمومی را بیان کند که میگوید قوانین طبیعت متساویاً برای ناظران جبری و غیر جبری قابل تطبیق است.

تفسیر دیگری از نیروهای جبری توسط ارنست ماخ پیشنهاد شد که معتقد بود که لختیِ به تمامی معلول آثار گرانشی ستارگان دور است. این نظریه که به نام **اصل ماخ** معروف است، رد نشده است، ولی مستلزم آن است که فرض کنیم در طبیعت جرمهای عظیم ماده در فواصلی بسیار دور نسبت به اجرام مشاهده‌شده وجود دارد.

اینشتین، به جای آنکه مفهوم گرانش را به عنوان نیروئی که به صورت آنی از فواصل دور تأثیر میکند ــ مفهومی که از زمان پذیرفتن آن برای فیزیکدانان همچون معمائی بود ــ نگاه دارد، مفهوم میدان گرانشی را ارائه کرد. درست به همان گونه که یک آهنربا صورتی از خطوط قوای مغناطیسی (میدان مغناطیسی) ایجاد می‌کند، یک جسم با جرم بزرگ، همچون یک ستاره یا یک سیاره، در اطراف خود میدانی گرانشی پدید میآورد. مدارهای اجرام سماوی از روی اوضاع و احوال داخل این میدان تعیین میشود، درست به همان گونه که برادههای آهن در امتداد خطوط نیروی میدان مغناطیسی قرار میگیرند.

پس از آنکه اینشتین فورمول ریاضی پیچیده‌ی نظریه‌ی خود را عرضه کرد (ح ۱۹۱۶)، توانست چند پدیده‌ی نجومی را پیشگوئی کند که از راه نظریه‌ی او قابل اثبات است، ولی از دینامیک نیوتن جوابی توجیهی برای آنها به دست نمیآید:

۱) پیش‌افتادگی حضیض خورشیدی عطارد (شکل ۴). هنگامی که مدار یک سیاره بر گرد خورشید

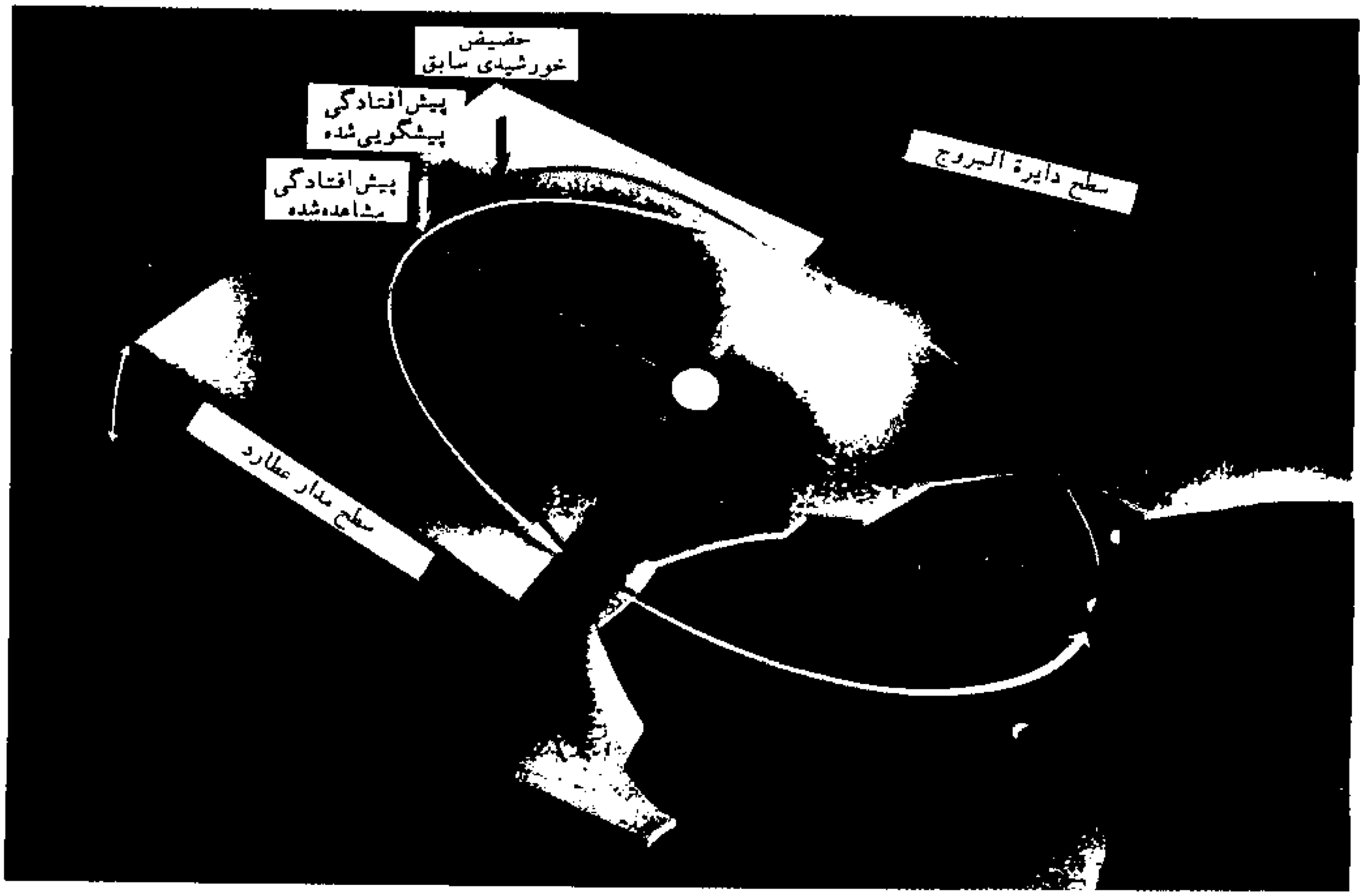

شکل ۴. پیش‌افتادگی حضیض خورشیدی عطارد (نزدیکترین نقطه در مدارش به خورشید) به نرخی تندتر از آنچه بانظریه‌ی نیوتن پیشگوئی شده است صورت میگیرد. پیکان سفید پیش افتادگی پیشگوئی شده را نشان میدهد، پیکان زیر آن نشان‌دهنده‌ی آن پیش‌افتادگی است که عملاً مشاهده میشود. نظریه‌ی اینشتین علت این اختلاف را بیان میکند.

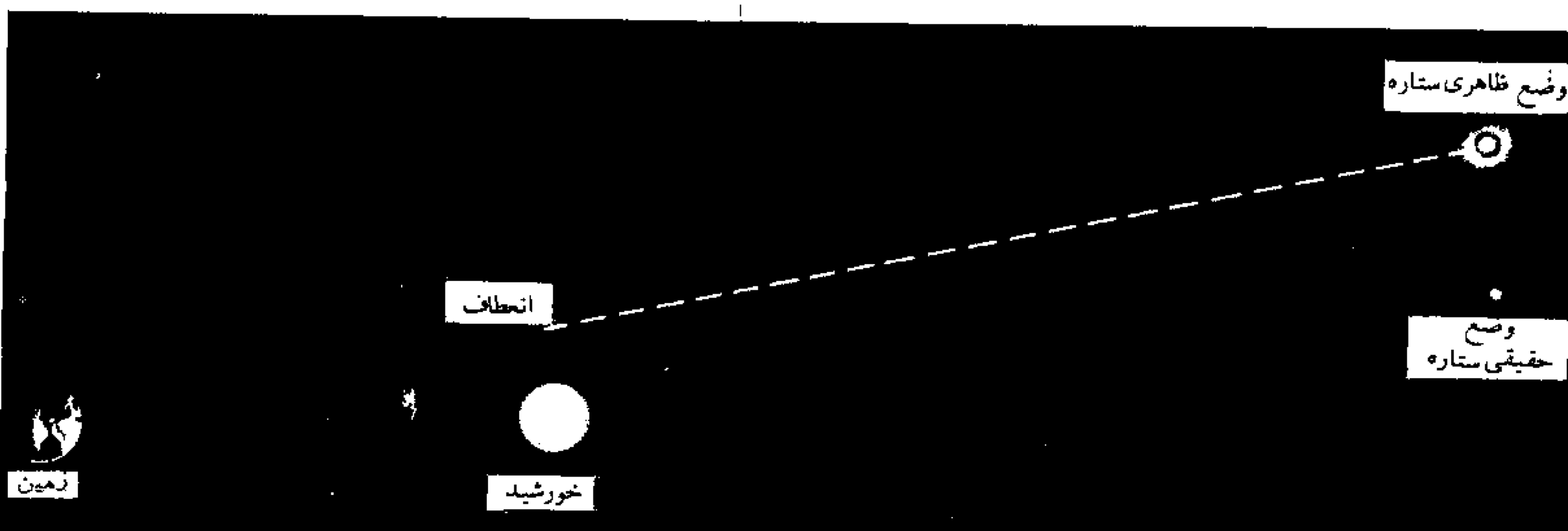

شکل ۵. انحطاف نور به‌وسیله‌ی اجرام بزرگ، که نمودار آن (با مبالغه برای وضوح آن) دراین شکل آمده، یکی از پیشگوئیهای اینشتین است. وضع ظاهری یك ستاره (سفید) که در نزدیکی کنار خورشید رصد میشود با وضع حقیقی آن مقایسه شده‌است.

از روی فورمولهای نیوتن محاسبه میشود، شکلی بیضی به دست میآید که در نتیجه‌ی تأثیر سیارات دیگر اندکی تغییر شکل پیدا میکند. حضیض خورشیدی مدار ــ یعنی نزدیکترین نقطه‌ی آن به خورشید ــ نیز در محاسبه چنان به دست میآید که کمی به طرف مشرق حرکت کرده است؛ به عبارت دیگر، مدار بکندی در فضا حرکت دورانی دارد. ولی در مورد عطارد، پیش‌افتادگی مشهود نقطه‌ی حضیض خورشیدی بیش از آن است که با نظریه‌ی نیوتن پیشبینی میشود. اندازه‌ی تجدید نظرشده‌ی این پیش‌افتادگی که اینشتین پیشگوئی کرد (۴۳ ثانیه در هر قرن) درست با مشاهده مطابق در آمد. در سالهای اخیر نتیجه‌ی اینشتین در مورد زمین و زهره نیز از امتحان درست بیرون آمد.

ب) کج شدن امتداد نور ستاره (شکل ۵). اینشتین نور را متشکل از ذرات ماده میدانست. بنا بر این، نوری که از یک سیاره به طرف زمین بیاید، در نزدیکی خورشید ــ تحت تأثیر میدان گرانشی آن، انعطاف پیدا خواهد کرد. "انعطاف نور" پیشگوئی‌شده سبب جا به جا شدن ظاهری محل ستاره میشود که درست دو برابر مقدار پیشگوئی‌شده با قانون گرانش نیوتن است، و این در نتیجه‌ی آن است که با نظریه‌ی اینشتین هر کوانتوم نور یک جرم گرانشی دارد که برابر $E=mc^2$ است. این اثر در کسوفهای کلی، که در آن زمان ستاره‌های گرداگرد خورشید مرئی میشود مورد تجسس واقع شد. نخستین اثبات آن، لا اقل به صورت کیفی، در کسوف ۲۹ مه‌ی ۱۹۱۹ صورت گرفت.

معادله‌ی اینشتین در کیهانشناخت و در تحقیق ساختمان کل جهان نیز مورد استفاده قرار گرفته است. در اینجا مهمترین نتیجه‌ای که از رصدها به دست آمده این است که کهکشانه‌ها از یکدیگر دور میشوند. و این امر مستلزم آن است که زمانی در گذشته همه‌ی آنها در یک جا قرار داشته بوده‌اند (← جهان).

نسبیت خاص (یا محدود): ← نسبیت.

نسبیت عمومی: ← نسبیت.

نسترن[1] (nastaran)، (*Rosa eglanteria*)، گل سرخ خاردار بتّ قدیم که آن را گل کوهی و مشکجه (meškeje) نیز مینامند. اقسام پرورش‌یافته‌ی آن، که گلهای پَرپَر دارد، برای زینت باغها و داربستها کاشته میشود.

نستعلیق: ← خط فارسی.

نستور، پسر خسرو پرویز؛ ← شیرین.

نستور[2] (nestor)، در اساطیر یونان، شاه خردمند پولوس، پدر آنتیلوخوس[3] (antiloxos، از قهرمانان جوان جنگ تروا که به دست ممنون کشته شد). در مسافرت آرگونوتها شریک و از اصحاب شکار گراز کالودون بود. در کهولت در جنگ تروا شرکت داشت.

نستوه (nastuh)، در شاهنامه. **۱-** پهلوان ایرانی، فرزند گودرز و پدر شاپور (پهلوان عهد فریدون و منوچهر)، و از سران سپاه ایران در جنگ سوم نوذر با افراسیاب، در جنگ طوس با فرود، و در جنگ کیخسرو با افراسیاب. **۲-** پهلوانی تورانی در جنگ کیخسرو با افراسیاب پس از کشته شدن پیران. **۳-** پسر مهران ستاد (از درباریان انوشیروان دادگر) از چاکران هرمزد ساسانی، که هرمزد را که در کار شورش ساوه شاه درمانده شده بود، به پدرش مهران ستاد رهنمونی کرد، و او به اندرز مهران ستاد بهرام چوبین را پهلوانی داد و به دفع ساوه شاه فرستاد، و ساوه شاه به دست بهرام کشته شد. **۴-** پهلوان ایرانی و از یاران خسرو پرویز در جنگ با بهرام چوبین. در جنگ به دست بهرام گرفتار شد. اما بهرام او را نکشت و رها ساخت، بدین شرط که پس از رهائی آنچه را که از دلیری بهرام دیده است به خسرو پرویز باز گوید.

نستهن: ← نستیهن.

نستیهن یا نستهن (nastihan, naste-)، در شاهنامه، پهلوان تورانی، و برادر پیران ویسه، و از سران سپاه افراسیاب در جنگهای او با کیخسرو. یکی از ۷ تن پهلوانی که در حضور افراسیاب ــ هنگامی که سیاووش تازه به توران رفته و در حمایت افراسیاب قرار گرفته بود ــ با سیاووش و ۷ یار او چوگان بازی کردند. هنگام فرار کیخسرو با گیو و فرنگیس از توران، پیران او را با گلباد و ۳۰۰ سوار به تعاقب و دستگیری آنان فرستاد. پس از کشته شدن هومان، پیران او را با 10'000 سوار به شبیخون زدن بر ایرانیان نامزد کرد. اما با گرزی که در هنگامه‌ی جنگ بیژن بر سر او زد، کشته شد.

نسج: ← بافت.

نسخ (nasx)، در قرآن و کلام اسلامی، لغو و ابطال احکام سابقه‌ی الاهی به وسیله‌ی تنزیل حکم و آیه‌ای تازه. حکمی را که اخیراً نازل شده است ناسخ (nāsex) و آنچه را که نسخ شده است منسوخ (mansux) میگویند. در قرآن، به سبب تفاوت مقتضیات در طول مدت نزول وحی، آیات ناسخ و منسوخ هست، اما البته آنچه نزد مسلمین ملاک عمل شده ناسخ است نه منسوخ. به موجب قرآن (بقره 100؛ قس نحل 103)، وقتی خداوند حکمی یا آیه‌ای را نسخ میکند، چیزی از آن بهتر یا مانند آن به جایش میآورد. با این همه، قبول وقوع نسخ در مورد آیات قرآن، با اعتقاد به وجود لوح، که قرآن یکجا در آنجا نازل شده است، نزد بعضی از متکلمین مشکل بوده است، و درین باب بحثها شده است. راجع به ناسخ و منسوخ در قرآن و شناخت آنها، مفسرین و متکلمین کتابها تألیف کرده‌اند، که نام بعضی از آنها در کتابهائی مانند الفهرست ابن الندیم و جز آن آمده است.

همچنین، به موجب قرآن و اعتقاد اسلامی، خداوند شرایع سابقه، یا قسمتهائی از آن شرایع، را به وسیله‌ی قرآن نسخ کرده است. این دعوی، که نزد متکلمین مستندی برای اثبات صحت نبوّت پیغمبر اسلام شناخته شده است، به وسیله‌ی متکلمین یهود بشدت رد شده.

(۱) eglantine (۲) Nestor (۳) Antilochus

یهود در انکار نبوت پیغمبر اسلام به ابدیت احکام موسی و غیر منسوخ بودن شریعت او متمسک بوده‌اند. از این رو، در مجادلات بین مسلمین با یهود، مسئله‌ی نسخ مورد بحث بسیار واقع شده است. از جمله، یهود اصول قول به نسخ را باطل میپنداشته‌اند، و در اثبات عقیده‌ی خود می‌گفته‌اند که آنچه نسخ میشود، اگر مصلحت است، نهی از آن قبیح است، و اگر خلاف مصلحت است، امر کردن به آن قبیح. در این صورت، اصل وقوع نسخ باطل است و غیر ممکن. اما متکلمین اسلامی وقوع نسخ را ممکن میدانند، و در رد اعتراض یهود میگویند حکم منوط است به مصلحت، و مصلحت هم با تفاوت احوال و اوقات تغییر میپذیرد، چنانکه تجویز و دستور طبیب فی المثل بر حسب تفاوت احوال مریض تفاوت میابد. پس وقوع نسخ در احکام و شرایع سابق به سبب جواز تغییر مصلحت جایز است، و مانعی ندارد، و حتی از خود تورات می‌توان استنباط کرد که بعضی احکام سابق که بین یهود متداول بوده است با شریعت موسی نسخ شده است. نیز ← قرآن؛ کلام.

نسخ: ← تناسخ.

نسخ، از اقلام ششگانه: ← خط فارسی.

نسخ جهان‌آرا: ← تاریخ جهان‌آرا.

نسخه، در اصطلاح تعزیه، نوشته‌ای که اجرا‌کنندگان هر نقش از روی آن میخواندند. نسخه‌ی تعزیه به صورت طومار نوشته میشود که خواندنش هنگام اجرای تعزیه آسان باشد. شبیه خوانهائی که روزی یک دستگاه باید اجرا کنند نسخه‌ی خود را پر شال خود میگذارند، و در حین اجرای تعزیه، به هنگام لزوم آن را باز کرده و از روی آن میخوانند. پس از پیدایش تئاتر غربی در ایران، کلمه‌ی نمایشنامه در این مورد به کار میرود.

نسخه‌شناسی، اطلاعاتی که از نسخ خطی در فهرستها به دست میدهند.

نسخه خضرخانی: ← خضرخان و دولرانی.

نسخه‌ی خطی[1]، کتاب یا رساله‌ای که به دست نوشته شده است. قدیمترین نسخه‌های خطی بر پاپیروس نوشته شده، و کهنه‌ترین آنها که در دست است متعلق به ح ۳۵۰۰ ق‌م است. بعدها استعمال پوست رایج شد. کهنه‌ترین نسخه‌ی خطی بر روی پوست نسخه‌ی توراتی است که در قرون ۴ و ۳ ق‌م کتابت شده است، و در ۱۹۴۷ در فلسطین پیدا شد. کاغذ در قرن ۲ ق‌م در چین اختراع شد ولی در اروپا تا قرن ۱۲م از آن بی اطلاع بودند. قدیمترین نسخه‌ی خطی فارسی، نسخه‌ی الابنیه عن حقایق الادویه، در کتابخانه‌ی ملی وین است. نیز ← کتاب؛ چاپ.

نسر (nasr) [عربی، = کرکس]، در قرآن، نام بتی در یمن که با ظهور اسلام از میان رفت (نوح ۲۳).

نسر (nasr)، ده (جمع ۱٬۷۷۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان بالارخ، بخش کدکن، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۵۷کیلومتری ج‌ش کدکن. محصولاتش غلات، پنبه، و خشکبار است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نسر طایر[2] (nasre tāyer) [عربی، = کرکس پرنده]، در نجوم، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی عقاب. ح ۱۶ سال نور از زمین فاصله دارد. نیز ← صورت فلکی، جدول ص ۱۵۸۹.

نسر واقع[3] (nasre vāqe') [عربی، = کرکس نشسته]، در نجوم، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی شلیاق. تقریباً در امتداد حرکت منظومه‌ی شمسی واقع است. ۲۶ سال نور از زمین فاصله دارد. قریب ۱۳٬۰۰۰ سال دیگر قطب شمال عالم خواهد بود. نیز ← صورت فلکی، جدول ص ۱۵۸۹.

نسطوری، کلیسای[4] (nesturi)، جماعت مسیحیان عراق و ایران و مالابار و هندوستان. همان کلیسای قدیم ایرانی است، و گاه به نام کلیسای آشوری (یا سریانی شرقی) خوانده میشود. عده‌ی افراد آن به ۱۰۰٬۰۰۰ میرسد که مشتمل بر گروهی از آنان که به کشمة مهاجرت کرده‌اند نیز هست. بسیاری از شعائر دینی آن با سایر کلیساهای شرقی مشترک است. نماز و مراسم عبادت (که به زبان سریانی ادا میشود) محتملاً از خانواده‌ی آداب عبادت انطاکیه‌ای است، وشعائر را کلدانی یا سریانی شرقی میشمارند. نسطوریان چندان در بند آراستن کلیساها نیستند، ولی به صلیب احترام فراوان میگذارند. یکی از سیماهای مختص عبادتی "خمیرمایه‌ی مقدس" ایشان است که پیوسته از آن برای فراهم کردن نان مذبح استفاده میکنند؛ چنان گمان دارند که اصل این خمیرمایه از خمیری گرفته شده است که برای فراهم آوردن آخرین شام مسیح تهیه شده بود. الاهیات این کلیسا دقیق و معین نیست، ولی نشانه‌هائی از ← مذهب نسطوری قدیم در آن دیده میشود. پیروان آن به نسطوریوس به عنوان یک قدیس احترام میگذارند و، با آنکه برای حضرت مریم مقام والائی قائلند، منکر نسبت مادر خدا بودن او هستند، و مقررات شوراهای دینی پس از دومین شورا را قبول ندارند. کلیسای قدیم ایران تنها کلیسائی بود که ادعای نسطوریوس را پذیرفت و، در نتیجه، ارتباط آن با باقی جهان مسیحیت قطع شد. رئیس روحانی رسمی این کلیسا خود را بطرک شرق میخواند؛ این منصب موروثی است و از عمو به برادرزاده میرسد. این کلیسا با بعضی از یعاقبه و انگلیکانها (← انگلیکان، جامعه‌ی) روابطی دارد. در میان نسطوریان، و با عده‌ای بیش از ایشان، جماعتی نیز وجود دارند که به پاپ وابسته‌اند و معمولاً کاتولیک کلدانی خوانده میشوند. اینان آداب و شعائر مشترکی با نسطوریان دارند، ولی از قرن ۱۶م سازمان کلیسائی جداگانه پیدا کرده‌اند. بزرگترین گروهی که از این شعائر پیروی میکند، گروه کاتولیکهای کلدانی مالابار است که مسیحیت ایشان منشعب از هیئتهای تبلیغی سریانی در هندوستان است. دوره‌ی بزرگ گسترش کلیسای نسطوری از قرن ۷م تا قرن ۱۰م بوده است؛ در آن زمان هیئتهای تبلیغی به چین و هندوستان سفر میکردند، بنای مشهوری در سیان، چین، توسط نسطوریان چینی ساخته شد (۷۸۱). چینیان و هندوان و مسلمانان دستگاههای تبلیغاتی را بر انداختند و با زجر و آزار نسطوریان از پیروان این کلیسا کاستند. در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م کشتارهای هولناکی از نسطوریان و کلدانیان به دست کردان و ترکان صورت گرفت.

نسطوری، مذهب[5]، شعبه‌ای از مذهب مسیحی که مؤسس آن نسطوریوس، بطرک قسطنطنیه در قرن ۵م بوده است. در سال ۴۲۸، نسطوریوس کشیش انطاکیه، توسط امپراطور تئودوسیوس II به بطرکی قسطنطنیه برگزیده شد. در این سال، نسطوریوس که از شاگردان تئودوروس موپسوئستیائی بود، با دادن لقب مادر خدا به حضرت مریم، به این دستاویز که همان گونه که خدا پدر عیسی به عنوان خدا است، مریم نیز که او را به عنوان انسان به دنیا آورده مادر او است، مخالفت کرده خشم جهان مسیحیت را برانگیخت. سیریل اسکندرانی با این نظر مخالفت کرد و هر دو طرف به پاپ کلستینوس I مراجعه کردند. شورای دینی افسوس برای نظر دادن در این امر در ۴۳۱ تشکیل شد. این شوری (که نظر آن با شورای خالکدون ۴۵۱ تأیید شد) اعتقاد درست کاتولیکی را چنین بیان کرد که مسیح، خدای واقعی و انسان واقعی، دو طبیعت متمایز دارد که به صورت جدائی‌ناپذیر در یک شخص به یکدیگر پیوسته‌اند و از جوهر الاهی واحدی بهره‌مند میشوند. پس از شورای افسوس، نسطوریوس از منصب خود خلع شد (← نسطوریوس). در کتابی به نام بازار هراکلئیدس که آن را نوشته‌ی نسطوریوس میدانند و ح ۱۸۹۵ کشف شده است، گزارشی از اختلاف نظری که پیش آمده بود آمده است. بطرک انطاکیه و اسقفهای زیر دست او که سیریل را به نادرستی و دغلی متهم کرده بودند، از اشتراک مذهبی با اسکندریه، تا ۴۳۳ که سازشی ایجاد شد، خودداری ورزیدند، ولی، با وجود بحث در این موضوع در شورای قسطنطنیه (۵۵۳)، مذهب نسطوری در امپراطوری روم شرقی پس از ۴۵۱ عملاً مرده بود. از ارتباط تعلیمات کلیسای نسطوری با تعلیمات نسطوریوس رفته رفته کاسته شد. تعلیمات الوئوخس و مذهب وحدت طبیعت تاحدی واکنش در برابر مذهب نسطوری بوده است.

نسطوریوس[6] (nesturius)، ف ح ۴۳۹، بطرک قسطنطنیه و مؤسس ← مذهب نسطوری، در **گرمانیکیا واقع در سوریه متولد شد، و در** طرابلس غرب وفات یافت. در ۴۲۸، به فرمان تئودوسیوس II، امپراطور بیزانس، به سمت بطرک قسطنطنیه منصوب شد. وی در مذهب بغایت متعصب بود و بشدت بر ضد فرقه‌های دیگر نصاری و مخصوصاً بر ضد آریوس (← آریانیسم) قیام کرد. اولین تقاضای او از تئودوسیوس این بود: "ای قیصر، تو زمین را از مبتدعین مذهب پاک کن، و من در عوض آسمان را به تو می‌دهم؛ تو مرا در بر افکندن ریشه‌ی مبتدعین یاری کن و من هم تو را در بر افکندن ریشه‌ی ایرانیان کومک خواهم کرد". عقیده‌ی نسطوریوس این بود که در حضرت عیسی دو شخص وجود داشته، و این دو شخص از یکدیگر بکلی متمایز بوده‌اند. نسطوریوس و همراهان او اتحاد

(۱) manuscript (۲) Altair (۳) Vega (۴) Nestorian Church (۵) Nestorianism (۶) Nestorius

دو طبیعت را در حضرت عیسی انکار نمیکردند، بلکه منکر اتحاد دو شخص بودند، دیگر آنکه لقب "مادر خدا"، که اغلب فرق عیسوی به مریم میدهند، به عقیده‌ی نسطوریوس صواب نیست. به عقیده‌ی وی حضرت عیسی نه خدای انسانی است و نه انسان خدائی، و تقریباً نسطوریوس عیسی را مانند دیگر انبیا، واسطه‌ی مابین خدا و انسان فرض میکرد.

تعالیم نسطوریوس بشدت طرف معارضه‌ی سایر فرقه‌ها واقع شد و از سخت‌ترین دشمنان و معارضین نسطوریوس ← قدیس سیریل اسکندرانی، بطرک اسکندریه بود، سرانجام باآنکه قیصر گویا ابتدا به طریقه‌ی نسطوریوس بی‌میل نبود، و باآنکه تمام اسقفهای مشرق و شام نیز با نسطوریوس همراه بودند، امپراطور در ۴۳۱ ← شورای افسوس را، که سیریل رهبر آن بود تشکیل داد، و شوری نسطوریوس و طریقه‌ی او را تکفیر و محکوم کرد، و در مقابل، اسقفهای سوریه نیز سیریل را تکفیر و معزول کردند. تئودوسیوس که نمیدانست حکم کدام طرف را اختیار کند هر دو فتوی را صحه گذاشت. بدین ترتیب نسطوریوس در همین سال ۴۳۱ از سمت بطرکی قسطنطنیه معزول شد، و در یکی از صومعه‌ها در نواحی انطاکیه منزوی و به قولی زندانی شد. از آنجا نیز او را اخراج کرده به جزیرة العرب و سپس به طرابلس غرب نفی کردند و در آنجا در نهایت فقر و بدبختی در ح ۴۳۹ ایام خود را به آخر رسانید. کتب او به فرمان امپراطور مذکور که ابتدا دوست و حامی نسطوریوس بود ولی پس از حکم شورای افسوس از ترس مردم ناچار از او روگردان شد، سوخته شد. فقط بعضی رسائل از او باقی مانده است. انجیل مجعول معروف به انجیل طفولیت را به او نسبت میدهند. ← نسطوری، مذهب.

نسف (nasaf)، ← نخشب.

نسفی، ابوالبرکات (abo'l.barakāte nasafi)، ف ۷۱۰ هق، فقیه و متکلم حنفی، اهل نسف بخارا. کتاب المنار فی اصول الفقه، مدارک التنزیل و حقائق التأویل در تفسیر معروف به تفسیر نسفی، و کنز الدقائق از او است. در خوزستان وفات یافت.

نسفی، عزیزالدین (nasafi) [عزیزالدین ابن محمد نسفی]، معروف به **شیخ عزیز نسفی**، از مشاهیر عرفای قرن ۷م هق. منشأ او شهر نخشب یا نسف است، از آنجا به بخارا رفت، و از بخارا از پیش سپاه مغول به خراسان گریخت (ظاهراً در ۶۱۶ هق) و از آنجا به اصفهان، و سپس به شیراز رفت، و سرانجام در ابرقو ساکن شد، و در همان جا در گذشت. از آثار معروف او به فارسی **کشف الحقایق**، مقصد الاقصی، منازل السائرین، و انسان الکامل است. شیوه‌ی نثر فارسی او در همه‌ی آثارش ساده و زیباست. شعر نیز میسروده است.

نسق‌بندی (nasaq.bandi)، در اصطلاح کشاورزی، تنظیم امور کشاورزی و تقسیم اراضی ملک بین کشاورزان برای انجام دادن امور زراعتی برای یک یا چند سال.

نسقچی‌باشی (nasaqci-)، در زمان قاجاریه، عنوان رئیس میرغضبها و دژخیمان.

نسک (nask)، اوستائی نسکه (naska) [= کتاب، سفینه، بخش]. در اوستا هر جا نسکه به کار رفته از آن اجزاء اوستا اراده شده، ولی در بندا به معنی خود اوستا و دوره‌ی کامل آن (۲۱ نسک) استعمال شده است.

نسک (nask)، دهستان (جمعاً ۷۰۰؟)، بخش شهداد، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان) دارای ۱۳ (؟) آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. محصولاتش غلات و خرما است. مرکزش، نسک (جمعاً ۱۸۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵۵کیلومتری ج شهداد قرار دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

نسلرود[1]، **کارل واسیلیویچ** (kārl vāsilyevic neselrod)، روسی **نیسیلیرودیه** (-nyesily rodye)، ۱۷۸۰—۱۸۶۲، رجل سیاسی روسی، متولد لیسبون، پرتغال. پدرش سفیر کبیر روسیه در پرتغال بود، و خود او نیز در خدمات سیاسی وارد شد، و در ۱۸۰۷ رایزن سفارت روسیه در پاریس شد. در کنفرانسهای مهم ناپلئون I با الکساندر I و امرای آلمانی در ارفورت شرکت داشت (۱۸۰۸). پس الکساندر I نفوذ عمیقی داشت، در ۱۸۱۴ همراه تزار به فرانسه رفت، و اتحاد چهارگانه را امضا کرد، در کنفرانس وین شرکت جست. یکی از مؤسسان اتحاد مقدس بود. در ۱۸۱۶—۵۶ وزیر امور خارجه بود، در کنگره‌های آخن، تروپاو، لایباخ، و ورونا شرکت کرد. در زمان نیکولای I از نفوذ وی کاسته شد، و کوشش او برای جلوگیری از جنگ ۱۸۵۳ بی‌نتیجه ماند. پس از رسیدن آلکساندر II به سلطنت و امضای پیمان پاریس (۱۸۵۶)، از وزارت امور خارجه کناره‌گیری کرد.

نسناس[2] (nasnās)، در جانورشناسی، نام عمومی گروهی از آدم‌نمایان که شبیه به انسان هستند (گوریل، شمپانزه، اورانگوتان، گیبون). فاقد دم خارجی، کیسه‌های گونه‌ای (لمپ بزرگ)، و پینه‌ی سرینی (به استثنای گیبون) میباشند. بیشتر آنها دارزی هستند، ولی میتوانند نیمه‌راست بایستند، دستهای آنها بلندتر از پاهایشان است؛ ساختمان مغزی آنها شبیه به انسان ولی کوچکتر است. سابقاً این نام به میمون یا بعضی میمونهای بی‌دم اطلاق میشد.

نسو[3] (naso)، بندرشهر (در ۱۹۷۰ ج ۱۰۱٬۵۰۳)، کرسی جزایر باهاما، هند غربی بریتانیا. در دهه‌ی اول قرن ۱۷م انگلیسها آن را تأسیس کردند. در ۱۷۰۳ به وسیله‌ی فرانسویها و اسپانیائیها ویران شد، و در ۱۷۱۸ دوباره ساخته شد. ۲۰ سال بعد مستحکم و به بندری آزاد تبدیل شد. در قرن ۱۸م مرکز دریازنان بود. آب و هوای آن معتدل و بهداشتی است.

نسوان وطنخواه، انجمن: ← انجمن نسوان وطنخواه.

نسودی (nasudi)، به روایت شاهنامه، نام طبقه‌ی سوم از چهار طبقه‌ی مردمان (← اهنوخوشی) در عهد جمشید، و مراد از آن کشاورزان است. این واژه تحریف‌شده‌ی کلمه‌ی بسودی (basudi) یا پسودی (pasudi) است از ریشه‌ی فشو (fšu) [اوستائی، = پروراندن چهارپایان] از اصل واژه‌ی پسو (pasu) به معنی جانور خانگی و اهلی، که صورتهای چوپان و شبان (با حذف f از آغاز کلمه) از آن ریشه در فارسی امروز به کار میرود.

نسوز، مواد: ← مواد نسوز.

نسوس[4] (nessos)، در افسانه‌های یونانی، قنطورسی (← قنطورس) که مسافران را در رود اونوس (evenos) میربود. چون خواست دیانیرا را برباید، هرکول او را تیری زهرآلود زد. نسوس، برای انتقامجوئی، در حال مرگ مقداری از خون خود را به عنوان معجون عشق به دیانیرا داد؛ دیانیرا جامه‌ای که به آن خون آغشته کرده بود برای هرکول فرستاد، اما به محض آنکه هرکول جامه را پوشید بسوخت.

نسوی (nasavi)، منسوب به نسا، شهر خراسان قدیم.

نسوی، ابوالحسن علی (nasavi)، ریاضیدان ایرانی قرن ۵م هق، اهل نسا (خراسان). در کتاب حسابش تقسیم کشور و استخراج جذر و کعب را به روش امروزی آورده و کسور ستینی را به کسور اعشاری تبدیل میکند.

نسوی، محمد: ← محمد نسوی.

نسیء (nasi')[5] [= جا به جا کردن]، در اصطلاح قرآن، به این کار مشرکان گفته میشود که در جاهلیت ماههای حرام را که جنگ در آنها حرام بود (ذو القعده، ذو الحجه، محرم، رجب) پس و پیش میکردند تا بتوانند در آنها به جنگ بپردازند. قرآن این عمل را حرام کرد (توبه ۳۷). نیز ← محمد ص، قسمت ۴۶؛ محرم، ماه قمری.

نسیان[6]، فسد آمنزی (āmnezi)، در روانشناسی، فراموشی موقت یا طولانی حوادثی که قبل یا بعد از ضربه و تکان روحی، جراحت، بیماری، یا کسالت روحی روی داده است. این فراموشی معمولاً وقتی معالجه میشود که، به وسیله‌ی تلقین یا هیپنوتیسم، بین گذشته و حال رابطه و تداعی (← تداعی معانی) برقرار شود. نسیان با بند آمدن زبان فرق دارد.

نسیب و تشبیب، در شعر، ← تغزل و تشبیب.

نسیم[7]، جریان خفیف هوا.

نسیم خشکی[8]، باد روزانه که از خشکی به جانب دریا میوزد.

نسیم دریا[9]، حرکت روزانه‌ی هوا از دریا به خشکی که ناشی از اختلاف دما است.

نسیوتس: ← کریغیوس و نسیوتس.

نسیه: ← سلم یا سلف.

نش[10]، **تامس** (tāmas naš)، ۱۵۶۷—۱۶۰۱، طنزنویس انگلیسی. از زندگی او اطلاع کمی در دست است. نخستین اثر او در ۱۵۸۹ منتشر شد، ولی با انتشار توسل پیرس لات به شیطان (۱۵۹۲)، که هجو تلخی از اجتماع معاصر او بود، سبک نویسندگی طبیعی و نیرومند او به سرحد کمال

(۱)Nesselrode (۲)ape (۳)Nassau (۴)Nessus (۵)amnesia (۶)breeze (۷)land breeze (۸)sea breeze (۹)Nashe; Nash

رسید. بر سر عقاید ضد پیرایشگری خود با دیگران جزوه‌ای منتشر کرد که بهترین نوشته‌ی او به شمار میرود. معروفترین اثرش، مسافر بدبخت (۱۵۹۴)، نخستین نمونه و سرمشق داستانهای پرماجرای مردمان رذل است. چندین نمایشنامه، از جمله جزیره‌ی سگان (۱۵۹۷)، نوشته است.

نش[1]**، جان** (jān naš)، ۱۷۵۲–۱۸۳۵، معمار انگلیسی. پس از مدت درازی کارآموزی در ویلز، از ح ۱۷۹۲ در لندن مشغول کار شد. در شهرسازی بسیار مهارت داشت، و توسعه‌ی مبتنی بر طرح گستاخانه‌ی کوی مریلبن لندن از اقدامات او است. نقشه‌ی او، که در ۱۸۱۸ به مرحله‌ی اجرا در آمد، مشتمل بود بر خیابان ریجنت و ریجنتس پارک و صفه‌های آن و خیابانهای محیط بر آن، که پیشتر بنا بود محل تالار شهر باشد. وی مبتکر و بزرگترین نماینده‌ی ← سبک ریجنسی بود، و رواج فراوان ستوکو (stuko؛ سابقاً مخلوط گچ و شن و آهک، و اکنون نیز سیمان به جای گچ) در نماسازی بناهای لندن از یادگارهای او است.

نش[1]**، ریچارد** (ricārd naš)، ۱۶۷۴–۱۷۶۱، مرد مدپرست انگلیسی معروف به **بو نش**[2] (bo naš) [فنس. ← نش زیبا]. به عنوان رئیس تشریفات باث رهبر شناخته‌شده‌ی اجتماع بود. زندگی پرتجمل خود را تا ۱۷۴۵ که قمار ممنوع شد، از قمار میگذرانید. از آن پس با مستمری که از شهر میگرفت زندگی میکرد.

نشا (nešā)، گیاه جوانی که در نتیجه‌ی بذرکاری زودتر از موقع در شاسی یا محل آفتابگیر و محفوظ به دست میآید. نشا را از محل کاشت به جای دیگر نقل میکنند و دوباره میکارند. بعضی گلها تا نشا نشوند خوب رشد نمیکنند.

نشاسته[3]، ئیدرات کربن سفید، بی‌بو، و بیطعم، به فرمول شیمیائی $(C_6H_{10}O_5)_n$، که اعمال مهمی در گیاهان و حیوانات دارد. به وسیله‌ی فوتوسنتز در گیاهان سبز ساخته و ذخیره میشود. حیوانات نشاسته را از گیاهان میگیرند، و در بدن آنها به صورت گلیکوژن اندوخته میشود. عمل گوارش گلیکوژن را به سوکروز، که منبعی از انرژی است، تبدیل میکند. آزمایش برای تشخیص وجود نشاسته رنگ سیاه کبودی است که از افزودن ید به آن حاصل میشود. نشاسته را برای آهار کاغذ و پارچه‌ها و ساختن دکسترین به کار میبرند. از نشاسته‌ی گندم برای ساختن لعابهای غلیظ (حریره) یا رقیق غذائی و گلوکوز استفاده میشود.

نشاسته‌ی حیوانی: ← گلیکوژن.

نشاط، شمس‌الضحی (šamso'z.zohā nešāt)، ۱۲۷۹–۱۳۵۴ هش، بانوی هنرمند ایرانی، دختر صفی علیشاه. در ابریشم‌دوزی در تمام ایران بی‌نظیر بوده است. تابلوهای ابریشم‌دوزی او در نمایشگاه بین‌المللی فیلادلفیا (۱۹۲۶) مدال طلا گرفت (کمال‌الملک و صنیع خاتم نیز برای قالیبافی به شکل تابلو و خاتمکاری از همین مدال گرفتند)؛ همچنین تابلو دیگرش در نمایشگاه بلژیک مورد اعجاب پادشاه بلژیک قرار گرفت (۱۹۳۵). نشاط در نقاشی و آبرنگ نیز مهارت داشت، و شعر نیز میگفت. تولیت مقبره‌ی صفی علیشاه و خانقاه دراویش نعمة‌اللهی را داشت.

نشاط اصفهانی (nešāte esfahāni)، شهرت **میرزا عبدالوهاب**، ملقب به **معتمدالدوله** (mo'tamedo'd.dōle)، متخلص به **نشاط** (nešāt)، فت ۱۲۴۴ هق، شاعر ایرانی. معاصر فتحعلی شاه قاجار، و از رجال دولت وی بود. در حکمت، ریاضیات، و علوم ادبی تسلط داشت، و گذشته از فارسی، به زبانهای عربی و ترکی نیز آشنا بود. وی شاعران را در اصفهان به جنبش جدید ادبی، یعنی احیای سبک متقدمین، برانگیخت، و از پایه‌گذاران این نهضت بود. در غزل استادی مسلّم به شمار میرفت، و قصیده و مثنوی هم میسرود. مجموعه‌ی آثارش به نام گنجینه‌ی نشاط معروف است، و چاپ شده (تهران، ۱۲۶۶ هق، ۱۳۳۷ هش).

نشانجی: ← طغرا یا طغری.

نشان زانوبند: ← زانوبند.

نشانی: ← حابگر، قسمت ۱۰۴، ص ۸۴۶.

نشاوی (našāvā) یا **نشوی** (našavā)، صورت دیگر لفظ نخجوان در نوشته‌های جغرافیانویسان عربزبان، منسوب به آن نشوی (vi-).

نشای برنج، رقص مخصوصی که در نواحی شمال ایران در فصل برنجکاری اجرا میشود. زنها زیباترین لباسهای خود را میپوشند، و مردها در کنار مزرعه به نواختن ساز و دهل میپردازند. رقص نشا به این ترتیب است که رقاص یک نشا را به هوا می‌اندازد، و هنگامی که نشای دومی در هواست، اولی را میگیرد و در زمین میکارد، و این حرکات به ضرب آهنگی که مردان می‌نوازند اجرا میشود. رقص به همین ترتیب ادامه مییابد تا نشاکاری تمام شود.

نشتا (nešta)، دهستان (جمع ۹٬۸۳۲ نسث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان تنکابن (شهسوار)، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۲ آبادی. از ل به دریای خزر، و از ج به سلسله‌کوه البرز محدود است. رود آزادرود، که از کوههای جنوبی آن سرچشمه میگیرد، مشروبش میسازد. محصول عمده‌اش برنج است. مرکزش، **نشتارود** (جمع ۲٬۰۴۵ نسث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴٫۵ کیلومتری ج‌ش تنکابن (شهسوار) قرار دارد.

نشتکین: ← درزی.

نشتیفان (naštifān)، ده (جمع ۲٬۰۷۴ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان پایین‌خواف، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۱۸ کیلومتری ج خواف. محصولش غلات است.

نشر[4] (našr)، به معنای وسیع، انجام دادن عملی که به وسیله‌ی آن مطلبی به اطلاع عامه برسد. در جهان جدید، عموماً این کلمه برای تهیه‌ی مواد چاپی و "عمومی کردن" کتابها و روزنامه‌ها و مجله‌ها و نظایر آنها به کار میرود. معنای این کلمه دامنه‌ی وسیع دارد، بدان جهت که نشر هرگز حرفه‌ای کاملاً جدا از چاپ از یک سو، و خرده‌فروشی کتاب از سوی دیگر، نبوده و نمیتواند باشد. ممکن است کتاب یا جزوه‌ای چاپ شود ولی نشر پیدا نکند، و این در صورتی است که تنها برای استفاده‌ی مؤلف یا گروه خاصی چاپ شده باشد. از طرف دیگر، ممکن است مؤلفی شخصاً کتاب خود را نشر دهد، و کتاب خود را شخصاً یا توسط دیگران به چاپ برساند، و برای نشر آن خود ترتیبات خاص بدهد. برای اینکه عمل نشر صورت بگیرد، توزیع در میان عامه ضرورت دارد. در روزنامه‌ها و نشریه‌های متناوب (← نشریه‌ی متناوب)، گاه مالکان و گردانندگانِ سیاستِ آنها را ناشر می‌نامند، در صورتی که هیئت تحریریه و دستگاه چاپ هر یک برای خود دستگاه جداگانه‌ای است. از طرف دیگر، در نشر کتاب و مجله، کسانی که تنها صاحبان سهام شرکت نشر هستند، همیشه در عداد ناشران به شمار نمیروند، بلکه ناشران کسانی هستند که عملاً فعالیتهای دستگاه را اداره میکنند. ناشر معمولاً واسطه‌ی میان مؤلف و عامه‌ی مردم از یک سو، و میان مؤلف و چاپگر از سوی دیگر است، در صورتی که واسطه‌ی میان ناشر و عامه‌ی مردم، کتابفروشان و سایر دستگاههای توزیع نشریات هستند. حرفه‌ی نشر، قبل از هر چیز، یک حرفه‌ی خدمتی است، و هدف آن این است که اثر یک مؤلف را به بهترین وجه به چاپ برساند و به شایسته‌ترین صورت آن را به خوانندگان معرفی کند. این هدفی است که شاید کمتر صورت عمل پیدا کند، ولی سهمی که ناشر در گسترش معرفت و پیشرفت علم و ادب در عصر جدید دارد، بزرگ و انکارناپذیر است. در جهان قدیم اینکه مؤلف از کتاب خود نسخه‌های متعدد برای توزیع فراهم کند، مرسوم بوده است. نشانه‌هائی از رواج عمل نسخه‌برداری از کتاب در آتن در قرن ۵ ق‌م وجود دارد، و تهیه‌ی نسخه‌برداری کتابخانه‌های متعدد موجود در عصر رواج فرهنگ یونانی معمول بوده است. در رم نیز کتابفروشیهائی وجود داشته است، و هوراس نیز نام‌کتابفروشانی از خاندان سوزی (sozi) را ذکر کرده است که ظاهراً برادر یکدیگر بوده‌اند، و استنساخ کتابها توسط بردگان کاری رایج بوده است. چنان به نظر میرسد که در دوران امپراطوری روم تهیه‌ی کتاب و فروش آن از مشاغل سازمان‌داری بوده است. با سقوط رم، کلیسا تنها نگاهبان علم و معرفت شد، و نسخه‌برداری از کتابها به کاتبان دیرها اختصاص یافت. بدین ترتیب نشر نسخه‌ها متوقف ماند. با پیدا شدن اومانیستها (← اومانیسم) در اوایل رنسانس، دوباره کار استنساخ رواج یافت، ولی رنج فراوان این کار مانع آن بود که نوشته‌ها به صورت گسترده نشر پیدا کند. با ظهور فن چاپ در اروپا در نیمه‌ی قرن ۱۵ م (← چاپ)، ناگهان حرفه‌ی نشر به وجود آمد، گرچه در آغاز تنها وظیفه‌ی چاپگر بود. گاه میشد که مؤلف و چاپگر و ناشر کتاب همه یک نفر باشد، چنانکه در مورد خاندان استین چنین بود. نخستین دستگاه نشر مهم نشریات خاندان هلندی الزویر[5] (elzevir؛ به نام مؤسس آن ⇐ لوئی الزویر) است که نخستین کتاب آن در ۱۵۸۳ نشر شد. خاندان الزویر، بیش از آنکه مانند خاندان استین دانشمند

(۱)Nash (۲)Beau Nash (۳)starch (۴)publishing (۵)Elzevir

باشند ناشر به شمار میرفتند، و حرفه‌ی کتاب‌فروشی با ترویج سواد در میان مردم گسترش پیدا کرد. عکس این نیز درست است، چاپ و نشر و فروش کتاب، باسوادی را در مغرب‌زمین افزایش داد. از اختلافات مذهبی مناظره‌ها و مشاجره‌ها پیدا شد، و نتایج این مباحثات را که در اوراق و دفترچه‌ها و کتابها چاپ میشد، طرفداران آنها با شور و شوق میخریدند. اندکی پس از پیدایش فن چاپ، سانسور پیش آمد که پیوسته مایه‌ی ترس ناشران بوده است. اکنون ناشران بر آنند که سانسور روز به روز افزایش پیدا میکند، و گویا فراموش کرده‌اند که در انقلاب پیرایشگر ممکن بود گوش کسی را برای چاپ کردن چیزهای نامرغوب ببرند. نه‌تنها مناظرات مذهبی، بلکه علاقه‌ی شدید به دانستن آینده سبب آن بود که حجم آثار چاپ‌شده توسط ناشران کتابفروش زیاد شود، و تقویمها و گاهنامه‌ها و مانندهای آنها برای خوانندگان زیادتری به چاپ برسد. پا زیادتر شدن دائمی تعداد خوانندگان، بتدریج شرکتها و دستگاههای نشر به وجود آمد؛ بسیاری از آنها در اواخر قرن ۱۸م استقرار کامل پیدا کرده بود. در قرن ۱۵م لایپزیگ مرکز چاپ اروپا شد، و برجستگی خود را همراه با موزیخ محفوظ نگاه داشت؛ اغلب شهرهای بزرگ آلمان در اواخر قرن ۱۹م مراکز نشر شکوفان داشتند. شهرهای جدید با سنت کهن در فن چاپ و نشر عبارت است از وین، فلورانس، میلان، زوریخ، پاریس، لندن، و ادنبورگ. میزان باسوادی در سرزمین‌های اسکاندیناوی بسیار بالا است، و حرفه‌ی نشر در آنجا مقامی بسیار مهمتر از اغلب سرزمینهای مغرب‌زمین دارد. مخصوصاً جزیره‌ی کوچک ایسلند از لحاظ تجارت کتاب بسیار مشهور است. در کشمکش کار نشر در آغاز بیشتر مخصوص بستن و فیلادلفیا و نیو یورک بود، ولی در آغاز قرن ۲۰م بعضی از شهرهای ایالتهای غربی به رقابت با آنها برخاسته‌اند. از آغاز قرن ۱۹م مسئله‌ی تخصص در کار نشر پیدا شد و از آن زمان به بعد نیاز به تخصص روز به روز مشهودتر شده است. نشر موسیقی تقریباً رشته‌ای خاص است، و نشر نقشه‌های جغرافیائی نیز چنین است. به همین ترتیب است که دستگاههای نشر خاص برای کتابهای دینی، درسی، هنری، فنی، یا چاپ مجدد کتابهای چاپشده تأسیس شده است. بعضی از مؤسسات که برای هدفهای کمابیش خاص تشکیل میشوند، ممکن است دامنه‌ی کار خود را وسعت دهند، چنانکه گاه در مورد انتشارات دانشگاهی چنین است. در قرنهای ۱۹م و ۲۰م تخصص در کار نشر راه یافت، و نه‌تنها این تخصص از لحاظ نوع انتشارات است، بلکه از جهت تقسیم وظایف کارمندان نیز چنین شده است. مثلاً دایره‌ی تحریریه از دایره‌ی تولید جدا شده، و ممکن است این هر دو جدا از دستگاههای فروش و تبلیغات و توزیع بوده باشد. ویرایشگر (ادیتور) که نسخه‌ی کتاب را برای چاپ آماده میکند، ممکن است شخصی باشد غیر از کسی که کتابها را برای نشر انتخاب میکند. و چنین است در مورد طراحان و نقاشان و رسامان کتاب. ولی این تقسیم وظایف، از دستگاهی به دستگاه دیگر متغیر است. همین ضرورت استفاده از مهارتهای گوناگون در امر نشر، مخصوصاً در کشورهای بزرگ، مشکلاتی فراهم میآورد. کتاب در حقیقت کالائی تجملی است که خریدار عادی، در مواقع بحران و سختی زندگی از آن چشم میپوشد. یکی از راههای رو به رو شدن با این دشواری در کشمکش نشر کتابهای جیبی است که در دهه‌های چهارم و پنجم قرن حاضر سخت در کشورهای انگلیسی‌زبان رواج یافت، و در دهه‌ی ششم کتابهای "معتبر" با این قطع و صحافی انتشار پیدا کرد. از این راه کتابهای نویسندگان نامدار با چاپ و صحافی بادوام و بهای ارزان در دسترس همگان قرار گرفت، و اکنون غالباً این گونه کتابها جای کتابهای با جلد مقوائی سابق را گرفته است. دشواریهای بزرگتر ناشران سابق، با گرد هم آمدن ایشان و گذراندن قانون حق طبع از میان رفت و این عمل ناشران که بدون اجازه کتابهای یکدیگر را چاپ کنند متوقف شد و کتاب قیمت ثابت پیدا کرد.

نشرودکل (našrud.kol)، ده (جمعیت ۱۶۱'۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۵کیلومتری جنوب رشت. از سفید رود مشروب میشود. محصولش برنج است.

نشریه‌ی متناوب[1] (našriyye-)، نشریه‌ای که در مواقع معینی منتشر میشود، فرق بین نشریه‌ی متناوب و روزنامه‌ی یومیه آن است که در این قبیل نشریه‌ها به اخبار کمتر توجه میشود بلکه بیشتر برای آن است که نظریات و افکار ناشرین آنها را منتشر سازد. نشریه‌ی متناوب شامل نشریه‌های ادبی و مجلات و داستانها نیز میشود.

نشلج (našlaj, neš-)، ده (جمعیت ۱'۲۶۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان نیاسر، بخش قمصر، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ ۵۷کیلومتری ل‌غ قمصر. کوهستانی و سردسیر، و محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نشوان ابن سعید حمیری (našvāne 'bne sa'ide hemayri) [ابوالحسن (یا ابوسعید) نشوان ابن سعید ابن نشوان حمیری یَمَنی]، فت ۵۷۳ هق، از علمای لغت و نحو عرب در قرن ۶م هق که شعر نیز میسرود. از نژاد ملوک حمیر بود. از آثار اوست: شمس العلوم و دواءُ کلام العَرَب مِنَ الکُلوم، در لغت، مشتمل به ۱۸ جزو؛ کتاب القوافی؛ التِبْیان فی تفسیر القرآن؛ کتاب الحورُ العین؛ و قصیده‌ی حمیریه معروف به نشوانیه.

نشوانیه، قصیده، ← نشوان ابن سعید حمیری.

نشوی: ← نشاوی.

نشویل[2] (našvil)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۴۴۷'۸۷۷)، کرسی ایالت تنسی (از ۱۸۴۳)، کشمکش کنار رود کامبرلند. در ۱۷۷۹ بنا شد، و منتهی الیه جاده‌ی نخ تمریس (← نخ) بود. بندر و مرکز صنعتی و فرهنگی و حمل و نقل دریائی ایالت است. دو دانشگاه دارد.

نشیطه، حق، در نظام قبیله‌ای عرب، ← عرب، قسمت ۶.

نص (nass) [عربی، ← آشکار، آشکارشدن، آشکار کردن]، اصطلاحی در علم درایه (← حدیث، قسمت II) و اصول. این اصطلاح را نخستین‌بار شافعی در الرسالة فی اصول الفقه، در عبارت نص کتاب (قرآن) یا نص حکم به کار برده است، و در موارد دیگر آن را از نص سنت مشخص کرده، و چنین مینماید که مقصود از نصّ احکام قانونی است. نص در اصطلاح درایه کلامی است صریح و آشکار که احتمال اختلاف و تأویل در آن نباشد، و جز یک معنی از آن بر نیاید؛ و در اصطلاح اصول هر آیه از قرآن که بر معنی مقصود صریح الدلاله باشد، یا آنکه از میان دو امر متشابه، معین کند که کدام خوب و کدام بد است، مانند اَحَلَّ اللّهُ البَیْع و حَرَّمَ الرِبوا [خداوند داد و ستد را حلال و ربا را حرام کرده است]. نص توسعاً در هر آنچه از پیغمبر وارد شده است نیز به کار میرود، مانند عبارت نص، اشاره‌ی نص، دلالت نص، و اقتضاء نص.

نصاب (nesāb)، در زکات، حدی که باید مال زکات‌دادنی به آن حد برسد تا دادن زکات آن واجب شود، مانند نصاب طلا که بیست مثقال شرعی است، و کمتر از آن زکات ندارد.

نصاب الصبیان، کتاب، ← ابونصر فراهی.

نصارای یحیی: ← صبه.

نصاری (nasārā) [مفرد آن نصرانی]، در زبان عربی، نام مسیحیان مخصوصاً آن دسته که تابع کلیسای شرقی و تحت فرمان اسلام هستند.

نصایح و مواعظ: ← ضیاء نخشبی.

نصب، بت. ← بت؛ عرب، قسمت ۲۰.

نصب، در کلمات عربی، ← رفع و نصب و جر وجزم.

نصب (nasb)، در لغت عرب، به معنی دشمنی است. ناصب در تاریخ اسلام به کسانی گویند که به دشمنی با خاندان رسالت تظاهر و مباهات میکردند، و نواصب و ناصبه و اهل نصب فرقه‌ای بوده‌اند که شعارشان بغض و عداوت به علی ابن ابی طالب ع بوده است.

نصر، از اجداد قبایل عرب جنوبی، ← عرب، قسمت ۱۰.

نصر I (nasr-) [نصر ابن احمد سامانی]، فت جمادی الاخر ۲۷۹ هق، حاکم ماوراء النهر و برادر امیر اسماعیل سامانی. وی در ۲۵۰ هق، به جای پدرش احمد ابن اسد سامانی که از جانب طاهریان در سمرقند حکومت داشت، در آن شهر به فرمانروائی نشست. در ۲۶۱ هق، معتضد خلیفه فرمان حکومت تمام ماوراء النهر را جهت او فرستاد، و او برادر خود امیر اسماعیل را، که معمولاً او را اولین شاه مستقل از سلسله‌ی امرای سامانی میشمارند، از جانب خود به فرمانروائی بخارا فرستاد. اما چندی بعد، به علت دوستی و مراوده‌ای که بین اسماعیل با رافع ابن هرثمه پدید آمد، نصر در حق برادر بدگمان شد، و چون او چندی از خراج بخارا چیزی جهت نصر نفرستاد، بین برادران کدورت روی داد، ولی به وساطت و شفاعت رافع، آن کدورت رفع شد. چندی بعد نیز، چون امیر اسماعیل از خراج بخارا چیزی به درگاه برادر نفرستاد، نصر بدان سوی لشکر کشید، و در جنگی که روی داد، نصر گرفتار شد، اما اسماعیل با او به‌حرمت رفتار کرد، او را بر

(۱) periodical (۲) Nashville

تخت نشاند، و با حشمت به سمرقند روانه کرد (۲۷۵ هق). بعد از آن، اسماعیل با برادر همواره بر طریق ادب و حرمت سلوک میکرد. بعد از وفات نصر، امیر اسماعیل ولایت سمرقند را تیز به قلمرو خویش افزود، و در امارت ماوراء النهر استقلال یافت.

نصر II (nasr-) [ابوالحسن نصر ابن احمد سامانی]، ملقب به **امیر سعید**، ح ۲۹۳–۳۳۱؛ هق، سومین و مشهورترین امیر (۳۰۱–۳۳۱ هق) از سلسله‌ی امرای سامانی. وی در ۸سالگی، به جای پدرش احمد سامانی به امارت نشست. وزارت او را نخست ابوعبدالله I جیهانی (← جیهانی)، و پس از او ابوالفضل بلعمی به عهده داشتند. در آغاز سلطنت او، حسین ابن علی مروروذی و، پس از او، احمد ابن سهل، طغیان کردند، و طغیان آنها به تدبیر حمویه‌ی کوسه و جیهانی وزیر فرو نشست (۳۰۷ هق). چندی بعد، لیلی ابن نعمان که به خراسان تاخت، به دست حمویه کشته شد (۳۰۹ هق). پس از آن، دو بار سرداران امیر نصر بر گرگان دست‌اندازی کردند (۳۱۰ و ۳۱۱ هق). چند سال بعد، امیر نصر خود لشکر به ری برده آنجا را بگرفت، اما از داعی صغیر، فرمانروای گرگان، شکست خورده مبلغی به داعی پرداخت، و راه ماوراء النهر پیش گرفت (۳۱۴ هق). چند سال بعد، لشکر به دفع اسفار ابن شیرویه به جانب ری برد، اما در حدود نشابور با او صلح کرده باز گشت (۳۱۷ هق). مقارن این اوقات، برادران امیر نصر که در قلعه‌ی بخارا محبوس بودند، به کومک مردی به نام ابوبکر خباز اصفهانی و عده‌ای از علویان و دیالمه، و به یاری و پایمردی عده‌ای از اسماعیلیه که در بخارا بودند، قیام کردند، و بخارا را به دست آورده خزاین امیر نصر را به باد غارت دادند. عاقبت، امیر نصر، به یاری بلعمی و ابوبکر محمد ابن مظفر چغانی، فتنه‌ی آنها را فرو نشاند (۳۱۸ هق). این امیر ابوبکر چغانی، که امیر خراسان شد، چند سال بعد کرمان را به دست ماکان کاکی، که به پناه سامانیان آمده بود، تسخیر کرده ضمیمه‌ی مملکت سامانیان ساخت (۳۲۲ هق). ماکان کاکی چندی بعد دیگربار عصیان کرد، و داعیه‌ی استقلال و امارت پیدا کرده قصد تسخیر خراسان کرد. امیر نصر لشکر به دفع او گسیل داشت، و ماکان در جنگ به قتل رسید (۳۲۹ هق). مطابق بعضی روایات، امیر نصر در اواخر روزگار خویش به مذهب اسماعیلیه گروید، و این امر موجب خشم و شکایت امیران متعصب ترک او شد، که در صدد خلع امیر نصر و قتل عام اسماعیلیه بر آمدند. ولی امیر نصر از اسماعیلیه تبری جست، و از امارت کناره گرفت، و آن را به پسرش نوح I وا گذاشت. امیر نصر در اواخر عمر به بیماری سل دوچار شد، و از آن بیماری وفات یافت. وی به شعر و ادب علاقه داشت، و رودکی را بسیار مینواخت. اما آنچه نظامی عروضی در چهار مقاله آورده است که وقتی امیر نصر نیز- دیک ۴ سال بر در هری توقف داشت، و رودکی به خواهش امرا قصیده‌ی "بوی جوی مولیان" را بر وی با چنگ بخواند، و او را به سوی بخارا کشانید...، ظاهراً درست نیست، و در پاره‌ی امیر نصر مورخین به چنین توقف طولانی در هرات و خارج از مرکز امارت اشارت نکرده‌اند.

نصر، آل: ← لخمی، ملوک.

نصر، سوره‌ی (nasr؛ پیروزی)، سوره‌ی ۱۱۰م قرآن، مدنی (؟)، ۳ آیه، مشتمل بر مژده‌ی رسیدن نصر و پیروزی الهی.

نصرآباد (nasr.ābād)، دهستان (جه ۲'۳۲۱ سشه ۱۳۴۵هش)، بخش حومه‌ی شهرستان قصرشیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)، دارای ۱۱ آبادی، دهات آن در ساحل جنوبی رود حلوان (الوند- رود) واقع شده‌اند، محصولات عمده‌ی آن غلات و صیفی است.

نصرآباد، ده (جه ۱'۷۲۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم، ۲کیلومتری غ یزد. محصولش غلات است. از صنایع دستی نساجی دارد. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر یزد منظور شده است.

نصرآباد، ده (جه ۱'۵۳۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پیشکوه، بخش تفت شهرستان یزد، استان دهم، ۳۲کیلومتری غ تفت. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات است.

نصرآباد، ده (جه ۱'۳۳۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جرقویه، بخش حومه‌ی شهرستان قمشه، استان دهم (اصفهان)، ۳۵کیلومتری ل‌ش قمشه. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. تعدادی از ساکنین آن در تابستان به ییلاق چهار محال بختیاری میروند.

نصرآباد، ده (جه ۱'۱۶۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان دستاق، بخش خلیل‌آباد، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۲کیلومتری غ خلیل‌آباد. محصولاتش غلات و زیره است.

نصرآباد، ده (جه ۱'۷۵۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان میان‌جام، بخش حومه‌ی شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)، ۳۵کیلومتری ل‌غ تربت جام، بر جاده‌ی آسفالته‌ی مشهد-تربت جام. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است.

نصرآباد، ده (جه ۱'۷۱۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان نوش‌آباد، بخش آران، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)، ۱۲کیلومتری ل‌غ آران. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و ابریشم است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نصرآباد، ده (جه ۱'۵۱۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان). محصولاتش غلات، پنبه، حبوبات، و تنباکو است. از لحاظ فراوانی آب و درختان میوه مشهور است. خانقاه نصرآباد (← خانقاه)، در آن قرار دارد. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش این آبادی جزء شهر اصفهان منظور شده است.

نصرآباد، خانقاه، اصفهان، ← خانقاه.

نصرآبادی، میرزا محمد طاهر (nasrābādi)، ۱۰۲۷ هق – اواخر قرن ۱۱م هق، شاعر و تذکره‌نویس ایرانی در روزگار صفوی، مؤلف تذکره‌ی نصرآبادی. وی از مردم نصرآباد اصفهان بوده است. از شعرش چیز بسیاری در دست نیست، اما تذکره‌ی نصرآبادی (تهران، ۱۳۱۷ هش) از میزان ذوق و طبع وی نشانه‌ای است. در این کتاب، که به نام شاه سلیمان صفوی تالیف یافته است، نصرآبادی شرح حال ح ۱'۰۰۰ نفر از شاعران معاصر خویش را نقل کرده، و در خاتمه‌ی کتاب باد مفصلی به ماده تاریخ و معما اختصاص داده، و مونه‌های بسیاری از متقدمین و معاصرین خویش نقل کرده است.

نصر ابن ابراهیم، شمس‌الملوک، از امرای ایلک‌خانیان، ← طفاج خان.

نصر ابن احمد، امیر سامانی، ← نصر I.

نصر ابن احمد، ملقب به **امیر سعید**، امیر سامانی، ← نصر II.

نصر ابن احمد چغانی: ← آل محتاج.

نصر ابن سبکتکین: ← نصر ابن ناصرالدین.

نصر ابن سیار لیثی (nasre 'bne sayyāre laysi)، ۴۶–۱۳۱ هق، والی بلخ و امیر خراسان در زمان بنی امیه، و از مشاهیر دلاوران و بزرگان عرب. وی نخست ولایت بلخ داشت. بعد از وفات اسد ابن عبدالله قسری، از جانب هشام ابن عبدالملک خلیفه‌ی اموی، امارت خراسان یافت (۱۲۰ هق). در ماوراء النهر جنگها کرد، و قلعه‌ها گشود، و در مرو سکونت جست. در زمان امارت او کار دعوت عباسی بالا گرفت، و او خلیفه را از این خطر بیاگاهانید. اما خلیفه‌ی اموی از آن خطر نیندیشید، و چون ابومسلم خراسانی بر خراسان غلبه یافت، و نصر از یاری و پشتیبانی خلیفه نومید شد، مرو بگذاشت و به نشابور رفت، و ابومسلم به دنبال او قحطبة ابن شبیب را روانه کرد. نصر ابن سیار به جانب قومس آهنگ کرد، و در بین راه ری و همدان بیمار شد، و در سن ۸۵سالگی وفات یافت. نصر ابن سیار به عقل و تدبیر شهرت داشت، و از خطبا و شعرای عصر خویش به شمار میآمد.

نصر ابن عبدالملک (nasre 'bne abdo'l.malek)، شاهزاده‌ی خردسال سامانی، و پسر عبدالملک I سامانی. البتکین و ابوعلی بلعمی، بعد از وفات پدرش عبدالملک، او را به سلطنت بر داشتند، اما امرای سامانی او را به سلطنت نپذیرفتند، و سرای عبدالملک را غارت کردند، و پس از یک روز امارت، نصر را خلع کرده عم او منصور ابن نوح (← منصور I) را به پادشاهی نشاندند (شوال ۳۵۰ هق).

نصرابن علی، شمس‌الدوله، پادشاه ایلک‌خانیان، ← ایلک خان.

نصر ابن مزاحم کوفی (nasre 'bne mozā-heme kufi)، فد ۲۱۲ هق، از مورخین شیعه. وی در کوفه شغل عطاری داشت، و سپس در بغداد سکونت گزید. در اینکه وی شیعه‌ی امامی بوده است یا غیر امامی بعضی تردید کرده‌اند. از آثارش الغارات، مقتل حسین ابن علی، و مقتل حجر ابن عدی را نام برده‌اند (نیز ← کتب مقاتل).

نصر ابن ناصرالدین یا نصر ابن سبکتکین [امیر ابوالمظفر نصر ابن ناصرالدین سبکتکین]، فد ۴۱۲؛ هق، برادر سلطان محمود غزنوی، و سپهسالار و امیر خراسان. در اختلاف بین محمود و اسماعیل غزنوی بر سر سلطنت، جانب محمود را گرفت. محمود او را حکومت نیشابور و سپهسالاری خراسان داد، و او در دفع امیر منتصر سامانی اهتمام تمام به جا آورد، و ابوالقاسم

سیمجور را، که به منتصر پیوسته بود، اسیر کرده به درگاه برادر به غزنین فرستاد (۳۹۱ هق). پس از اینکه محمود شورش سیستان را فرو نشاند و خلف ابن احمد را دستگیر کرد، حکومت آن ولایات را نیز ضمیمه‌ی قلمرو نصر نمود (۳۹۳ هق). بعد از خاتمه‌ی کار منتصر، محمود نصر را به غزنین خواند، و او تا هنگام مرگش در سفر و حضر با محمود بود. امیر نصر به مذهب حنفی علاقه میورزید، و با علما و فضلا به حرمت می‌زیست. از بعضی قرائن چنین به دست میآید که خود او نیز از اهل فضل و ادب بود، و در نیشابور مدرسه‌ای بنا کرد، و اوقاف فراوان جهت آن مقرر داشت. مورخین او را به خوشخوئی و کم‌آزاری ستوده‌اند.

نصرالسلطنه: ← سپهدار تنکابنی.

نصرالله ابن محمد ابن عبدالحمید، ابوالمعالی: ← نصرالله منشی.

نصرالله خان اعتمادالدوله، میرزا: ← میرزا آقاخان نوری.

نصرالله خان زرتشتی، شهرت یکی از زرتشتیهای کرمان، که به سبب مخالفت و معاندت با روحانیون شیعه، مقارن حمله‌ی افغان، با آنها همدست شده، و در فتح اصفهان با محمود افغان (۱۱۱۰–۱۱۳۷ هق) همراهی کرد، و در لشکرکشی به شیراز به قتل رسید. محمود، برای احترام او، در تشییع جنازه‌اش دستور داد تا تمام غلامان او را بکشند. جونس هنوی متذکر شده که بعد از مرگ او، به امر سلطان افغان، دو آتشپرست را در کنار مقبره‌ی او وا داشتند تا آتش مقدس را همواره مشتعل نگاه دارند.

نصرالله خان مشیرالدوله، میرزا: ← مشیرالدوله.

نصرالله خان نائینی، میرزا، از رجال دوره‌ی قاجاریه: ← مشیرالدوله.

نصرالله طبیب عراقی: ← خط فارسی.

نصرالله منشی (monši)، شهرت **ابوالمعالی نصرالله ابن محمد ابن عبدالحمید** (.abo'l-ma'ali)، نویسنده‌ی فارسی‌نویس و مترجم از عربی به فارسی در قرن ۶ هق، اهل غزنین. نیاکان او از مردم شیراز بودند. از آغاز جوانی به کارهای دیوانی پرداخت، و سمت دبیری یافت. با بهرامشاه غزنوی، خسرو شاه غزنوی، و خسرو ملک غزنوی معاصر بود، و در دوره‌ی پادشاهی خسرو شاه به مقام وزارت نیز رسید، ولی بعدها، به علتی نامعلوم، مورد خشم پادشاه قرار گرفت، و زندانی شد. نصرالله ترجمه‌ی **کلیله و دمنه** را به نام بهرامشاه غزنوی پرداخت، و از این روی، این ترجمه به **کلیله و دمنه‌ی بهرامشاهی** نیز شهرت یافته. نصرالله یکی از چیره‌دستترین نویسندگان زبان پارسی است که، در شیوه‌ی نثر مصنوع، کتابش نمونه‌ی اعلای زیبائی و روشنی و بلاغت به شمار میرود، و نشان میدهد که او تا چه حد بر ادب پارسی و ادب عربی تسلط داشته است.

نصرالله میرزای افشار، ۱۱۳۲؟–۱۱۶۰ هق، از شاهزادگان افشار، پسر دوم نادر شاه. در فتح دهلی نادر شاه دختر محمد شاه گورکانی را برای او گرفت، در این ازدواج بود که بنا بر مشهور، نسب‌نامه‌ی داماد را پرسیدند، و نادر جواب مهیبی داد که "پدر او نادر فرزند شمشیر و نواده‌ی شمشیرست، و تا ۷ بلکه ۷۰ پشت نسبت به شمشیر میرساند". در مراجعت از هند، از جمله وقایع دیگر، فتنه‌ی سام میرزا نام مجهول النسب بود، که در شیروان قیام کرده بود. نادر جهت دفع او وی را به شیروان فرستاد، و او وی را به قتل رسانید. در اواخر عمر، نادر شاه او را، با برادرش امامقلی میرزا، در قلعه‌ی کلات حبس کرد. پس از نادر شاه، عادلشاه افشار غلام خود سهراب خان را به تسخیر کلات فرستاد، و سهراب خان آن دو را به مشهد آورد، و عادلشاه آنها را کور کرد و به قتل رسانید.

نصرالله میرزای افشار، از شاهزادگان افشار، پسر ارشد شاهرخ افشار. در ۱۱۸۱ هق شاهرخ او را جهت استمداد نزد کریم خان زند فرستاد، و او ۶ ماه در شیراز ماند، و خان زند او را نهایت درجه اکرام کرد، و خوشدل باز گردانید. در ۱۱۸۳ هق که احمد شاه درانی برای بار سوم در عهد شاهرخ به خراسان حمله کرد، وی رشادتهای بسیار از خود بروز داد. پس از مراجعت احمد شاه، چون شاهرخ به سبب نابینائی از عهده‌ی کاری بر نمیآمد، وی به تمشیت امور پرداخت، و چون به اموال آستان قدس رضوی و همچنین به اموال پدر تجاوز کرد، شاهرخ از او رنجید و ولیعهدی خویش را به پسر دیگر خود نادر میرزا افشار داد، و بین دو برادر کار به جدال کشید، و عاقبت نصرالله میرزا برادر را مغلوب و متواری کرد، و خود به حدود قوچان رفت، و لشکری به قصد تسخیر مشهد تدارک کرد. شاهرخ و نادر میرزا در مقابل او مقاومت کردند، و لشکر او پراکنده شد، و او خود به شیراز نزد کریم خان رفت (۱۱۸۸ هق). پس از مرگ کریم خان، از علیمراد خان زند بترسید، و باز آهنگ خراسان کرد، و نادر میرزا از عهده‌ی دفع او بر نیامد، و او پس از ۶ سال دوری از خراسان، دوباره بر مشهد دست یافت، و سالی چند بلامعارض در آنجا حکومت کرد.

نصرانی: ← نصاری.

نصرت‌آباد (nosrat.ābād)، بخش (جمع ۷٬۵۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، لغ شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان. محدود است از ل به کویر لوت و از ش به افغانستان. مشتمل و منطبق است بر دهستان **نصرت‌آباد.** نیمه‌کوهستانی است. محصول عمده‌اش غلات است. ساکنین آن بلوچ و بر مذهب تسنن هستند. مرکزش، **نصرت‌آباد** (جمع ۲۸۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، در 100کیلومتری لغ زاهدان، بر راه شوسه‌ی کرمان–زاهدان قرار دارد.

نصرت‌آباد، ده (جمع ۱٬۰۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه‌افشار، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ 10کیلومتری ج اسدآباد. محصولاتش غلات، صیفی، و توتون و از صنایعش قالیبافی است. نام اصلی آن بهراز است و در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت نصرت‌آباد بهراز آمده است.

نصرت‌آباد، ده (جمع ۱٬۳۲۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گرگانرود، بخش حومه‌ی شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)؛ ۳۵کیلومتری ل هشت‌پر. محصولاتش غلات، برنج، و عسل است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهی به این نام نیامده.

نصرت‌آباد، نام قدیم شهر زابل.

نصرت‌آباد بهراز، ده، همدان، ← نصرت‌آباد، ده.

نصرت‌الدوله (nosrato'd-dōle)، لقب **فیروز میرزا،** ف ۱۳۱۵ هش. از رجال و وزرای عهد مشروطیت در ایران؛ فرزند عبدالحسین میرزا فرمانفرما. وی از اوایل سن به خدمات دولتی اشتغال جست، و به ایالت کرمان و فارس رسید، و در عهد احمد شاه قاجار وزارت یافت، و در هیئت دولت چهارم سردار سپه وزیر عدلیه بود (۱۳۰۴ هش). در دولت مستوفی‌الممالک وزارت مالیه یافت (بهمن ۱۳۰۵ هش)، و در دولت مخبرالسلطنه نیز همین مقام را داشت (خرداد ۱۳۰۶ هش)، دو سال بعد، به موجب لایحه‌ای که داور، وزیر عدلیه، به مجلس آورد، در عین داشتن سمت وزارت مالیه، به اتهام اختلاس، مورد تعقیب واقع شد (اسفند ۱۳۰۸ هش)، و چندی بعد محاکمه و زندانی شد (اردیبهشت ۱۳۰۹ هش). پس از آزاد شدن از زندان بار دیگر توقیف (۱۳۱۵ هش) و به سمنان تبعید شده و در آنجا، در سن ۴۸سالگی، وفات یافت.

نصرت‌الدین ابراهیم ابن مظفرالدین، امیر شبانکاره، ← شبانکاره، جدول ص ۱۴۵۰.

نصرت‌الدین ابوبکر، معروف به **اتابک ابوبکر،** ف ۶۰۷ هق، چهارمین اتابک از سلسله‌ی امرای معروف به اتابکان آذربایجان. وی پسر اتابک جهان پهلوان بود، و بعد از کشته شدن عمویش قزل ارسلان، اتابک آذربایجان شد. اما با مخالفت برادر خود قتلغ اینانج مواجه شد، و او را مغلوب کرد، ولی از تامارا، ملکه‌ی (۵۸۰–۶۰۹) گرجستان، شکست خورده قسمتی از ولایات شمالی قلمرو خود را از دست داد. در دوره‌ی اتابکی او طغرل ابن ارسلان در جنگ با خوارزمشاه مغلوب و مقتول، و دولت سلاجقه‌ی عراق منقرض شد. اتابک ابوبکر عیاش و شرابخواره و بی‌تدبیر بود، و غالباً امرا و زیردستانش بر او مسلط بودند. وی بعد از ۲۰ سال فرمانروائی وفات یافت، و برادرش مظفرالدین ازبک امارت آذربایجان یافت.

نصرت‌الدین احمد لر (lor)، ف ۷۳۰ یا ۷۳۳ هق، فرمانروای لر بزرگ و نهمین اتابک (۶۹۵–۷۳۰ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی بعد از کشته شدن برادرش، اتابک افراسیاب I لر، به امارت لرستان رسید (۶۹۵ هق)، و بر خلاف برادر، به حسن سیرت و عدل و نیکنامی موصوف و معروف است. وی در بلاد لر مدارس و مساجد و خانقاهها و رباطها و راهها ساخت، و خود غالباً لباس اهل فقر میپوشید. هندوشاه نخجوانی کتاب تجارب السلف را به نام او پرداخته است، شرف قزوینی تاریخ معجم و الترسل النصریه‌ی (در عروض و قوافی) خود را به نام او تألیف کرده، وی به صحبت زهاد مشایخ صوفیه رغبت داشت، و مؤلف مجمع الانساب به همین جهت او را به عنوان "پیر" نام برده است. بعد از او پسرش یوسف شاه II لر به جایش نشست.

نصرت‌الدین عادل، ملک: ← رکن‌الدین صاین.

نصرت‌الدین کبودجامه، ف ح 600 هق، از امرای کبودجامه، که در شهر نو میزیسته. با سلطان محمد خوارزمشاه معاصر بوده، و از او فرمان میبرده

است. سرانجام به امر سلطان محمد خوارزمشاه کشته شد. عوفی در لباب الالباب نمونه‌ای چند از اشعار فارسی او نقل کرده است.

نصرت‌الدین کلجه (kolje؟)، فت ۶۴۹ هق، فرمانروای لر بزرگ. وی بعد از برادرش عمادالدین پهلوان به امارت نشست (۶۴۶ هق)، و حکومت او طولی نکشید، و بعد از دو سال و نیم وفات یافت. بعد از او برادرش اتابک تکلة ابن هزارسپ به امارت رسید.

نصرت شاه تغلق: ← تغلقیه.

نصرتیه‌ی پردگیان، مدرسه‌ی، از مدارس اولیه‌ی ملی دخترانه‌ی تهران. در ۱۳۳۱ هق توسط زیبنده، ملقب به شمس‌الرؤسای افشار، در محله‌ی قنات‌آباد دایر شد. از ۱۳۱۲ هش موسوم به کهن شد.

نصروان (nasrevān)، ده (جم ۱'۵۶۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شاهیجان. بخش حومه‌ی شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)، ۱۸کیلومتری جغ داراب. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و خرما است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نصرة‌الدین، صورت تحریری دیگری از نصرت‌الدین.

نصر هورینی: ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

نصرة الفتره: ← عمادالدین محمد اصفهانی.

نصف النهار[1] (nesfo 'n.nahār)، در نجوم و جغرافیا. **نصف النهار نجومی** یک موضع سطح زمین دایره‌ی عظیمه‌ای از کره‌ی آسمان است که بر قطبین آن کره (دو قطب عالم) و سمت الراس آن موضع بگذرد. صفحه‌ی این دایره را صفحه‌ی نصف النهار خوانند، و آن با محور عالم و امتداد قائم موضع مذکور مشخص میشود. فصل مشترک صفحه‌ی نصف النهار را با صفحه‌ی افق خط نصف النهار خوانند؛ نقاط تقاطع این خط با دایره‌ی افق موسوم به شمال و جنوب است (← جهات اصلی). در حرکت یومی، مدار هر ستاره نصف النهار نجومی هر موضع از سطح زمین را در دو نقطه قطع میکند؛ این نقاط مواضع عبور آن ستاره از نصف النهار آن موضع میباشند؛ ارتفاع ستاره در یکی از دو عبور (عبور علیا) بزرگترین مقدار خود را دارد، و در دیگری (عبور سفلی) کمترین مقدار خود را. بالاخره، در هر محل، در هنگام ظهر ظاهری، مرکز خورشید از نصف النهار محل میگذرد. نیز ← مدارات یومی؛ مختصات استوائی. **نصف النهار جغرافیائی** موضعی از کره‌ی زمین دایره‌ی عظیمه‌ای است از سطح زمین که بر قطبین زمین و آن موضع بگذرد، ولی حالیه این اصطلاح بر نیمه‌ای از این دایره که محدود به قطبین زمین و مشتمل بر آن موضع باشد اطلاق میشود (برای تصویر ← طول و عرض جغرافیائی). نمایش این نیمدایره را بر کره‌ی جغرافیائی یا بر نقشه‌ی جغرافیائی نیز نصف النهار خوانند. صفحه‌ی نصف النهار جغرافیائی یک موضع زمین بر صفحه‌ی نصف النهار نجومی آن موضع منطبق میباشد. نصف النهارات از ارکان مختصات جغرافیائی یا طول و عرض جغرافیائی هستند.

امروزه، بنا بر توافق بین‌المللی، نصف النهار رصدخانه‌ی گرینیچ (لندن) را نصف النهار مبدأ برای سنجش طول جغرافیائی میگیرند، ولی در قدیم طولها را نسبت به نصف النهار جزایر خالدات اندازه میگرفتند. هندیان برای این منظور نصف النهار جزیره‌ی لنکه (lanka؛ سیلان یا سراندیب) را، که به گمان آنان مرکز معموره‌ی عالم بود به کار میبردند، و آن را مار بر اجین و به طول ۹۰° نسبت به خالدات می‌دانستند. منجمین اسلامی محل تلاقی نصف النهار "منتصف عالم معمور" (منتهی به خالدات) را با استوا قبة الارض (qobbato 'l.'ārz)، و پس از وقوف بر علوم هندی، قبه‌ی "ازین" یا "ارین" (تحریف اجین) خواندند. تعیین طول نصف النهارات زمین در تعیین شکل این سیاره اهمیت فراوان دارد (← زمین، قسمت I، ص ۱۱۸۱؛ زمینسنجی، رصدهای مأمونی). نیز ← مدار.

نصف النهار جغرافیائی: ← نصف النهار.

نصف‌النهار مغناطیسی: ← مغناطوری زمین.

نصف النهار نجومی: ← نصف النهار.

نصف شب متوسط: ← شبانروز.

نصف عمر[2] (nesfe omr)، در رادیوآکتیویته، مدت لازم برای اینکه تعداد نصف اتمهای موجود در یک ماده‌ی رادیوآکتیو متلاشی شود. مثلاً، وقتی گفته میشود که نصف عمر رادیوم ۱'۶۰۰ سال است مقصود این است که از تعداد معینی، مثلاً یک میلیون، اتم رادیوم، در طی ۱'۶۰۰ سال نیمی از آنها متلاشی میشود؛ و از ۵۰۰'۰۰۰ اتمی که باقی مانده است نیز، در طی ۱'۶۰۰ سال بعد، نیمی از آنها متلاشی میشوند، و فقط ربع اتمهای اولیه باقی میمانند، و هکذا. با گذشت **ده نصف عمر** (اصطلاحی که در مواردی چون تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته به کار میرود) از نمونه‌ای از یک ماده‌ی رادیوآکتیو، ۹۹.۹٪ اتمهای آن متلاشی میشوند.

هر عنصر رادیوآکتیو نصف عمر مشخصی دارد. نصف عمر در عناصر مختلف از کسر بسیار کوچکی از ثانیه تا میلیونها سال تغییر میکند، و وسیله‌ی مهمی برای تمییز عناصر مختلف است. مثلاً، نصف عمر اورانیوم ۲۳۵ برابر ۷۱۳ میلیون سال، و نصف عمر پولونیوم ۲۱۲ کمتر از یک میلیونم ثانیه است.

نکته‌ی مهمی که باید بدان توجه داشت جنبه‌ی "آماری" تلاشی مواد رادیوآکتیو است. برای توضیح فرض کنید در لحظه‌ای یک میلیون اتم از یک ماده‌ی رادیوآکتیو، که نصف عمرش یک سال است، موجود باشد. آنچه به طور قطع میدانیم این است که، یک سال پس از آن لحظه، تقریباً ۵۰۰'۰۰۰ از آن اتمها موجودند، اما از سرنوشت یک اتم معین از آن اتمها هیچ گونه اطلاعی نداریم، بدین معنی که اگر اتم معینی را در نظر بگیریم نمیتوانیم پیشگوئی کنیم که آیا این اتم پس از یک ثانیه متلاشی میشود یا در طی صد سال آینده به حال خود می‌ماند. از این جهت، نظر علمای فیزیک به اتمهای رادیوآکتیو مانند نظر شرکتهای بیمه به اشخاص است. اگر یک نفر آمارگر بیمه با جمعیتی کثیر مواجه شود، به وسیله‌ی جداول بیمه، میتواند عده‌ی اشخاصی را که در طی یک سال میمیرند معین کند، اما هیچ راهی برای تعیین اینکه فلان فرد معین از این جمعیت در طی یک سال آتیه میمیرد یا نه وجود ندارد.

علاوه بر نصف عمر به معنی سابق الذکر، به مناسبت استعمال مواد رادیوآکتیو در بافتهای زنده به عنوان پیجو، و خطری که از ماندن مدید مواد مذکور در این بافتها متوجه آنها میشود، اصطلاح **نصف عمر زیستی**[3] (zisti) وضع شده است. نصف عمر زیستی یک ماده مدت زمانی است که در طی آن یک بافت زنده، اعم از یک عضو یا یک فرد، به وسیله‌ی فرایندهای زیستی، نصف مقدار معینی از آن ماده را که وارد آن شده است دفع میکند. بالاخره، **نصف عمر مؤثر**[4]، بنا بر تعریف، عبارت است از نسبت حاصلضرب نصف عمر در نصف عمر زیستی به مجموع آنها.

برای فواید نصف عمر مواد رادیوآکتیو در تاریخگذاری ← تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته. برای بستگی نصف عمر با ضریب تلاشی ← ضریب تلاشی. نیز ← فعالیت یا شدت رادیوآکتیویته.

نصف عمر زیستی، در رادیوآکتیویته: ← نصف عمر.

نصف عمر مؤثر، در رادیوآکتیویته: ← نصف عمر.

نصورای: ← صبه.

نصوص، کتاب: ← صدرالدین قونیوی.

نصیبین (nasibin)، شهر (در ۱۹۶۵ جم ۷'۵۸۴)، ولایت ماردین، جش ترکیه، کنار راه آهن بغداد-حلب. از زمان آشوریان نامدار بوده است، شهر مرزی ایران و روم بوده و در دوره‌ی اشکانیان و ساسانیان چند بار میان آن دو دست به دست شده. یعقوب نصیبینی مدرسه‌ی تعلیمات مسیحی را که به "مدرسه‌ی ایرانی" معروف است در آنجا تأسیس کرد (۲۶۳) که بعدها به ادسا انتقال یافت. پس از ممانعت از ← مذهب نسطوری در ادسا (۴۸۹)، فرهنگ نسطوری به این شهر انتقال یافت و چند قرن ماند. در ۱۸ هق توسط مسلمین فتح شد؛ در ۵۱۵ هق صلیبیان به آن نزدیک شدند؛ در ۶۵۷ هق به دست هولاکو تسخیر شد؛ در ۱۵۱۵ (۹۲۱ هق) به تصرف ترکان عثمانی در آمد. صحنه‌ی پیروزی مصریها بر ترکها بوده است (۱۸۳۹).

نصیحة الملوک (nasihato 'l.moluk)، کتابی در حکمت عملی و اخلاق بر مبانی اعتقادات دینی، از امام محمد غزالی، که آن را به نام سلطان سنجر نوشته، و شاه را در کار سلطنت و حکمرانی برخلق راهنمائی کرده است.

نصیرآباد (nasir.ābad)، ده (جم ۱'۰۸۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشکین باختری، بخش حومه‌ی شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳کیلومتری ل‌ش مشکین‌شهر. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی گلیمبافی دارد.

نصیر اصفهانی (nasire esfahāni) [نصیرالدین اصفهانی]، معروف به **میرزا نصیر حسینی**، فت ۱۱۹۱ هق، شاعر ایرانی؛ مت جهرم (فارس).

(۱) meridian (۲) half-life (۳) biological half-life (۴) effective half-life

مدتی در اصفهان به کسب علوم ادبی و ریاضی و حکمت پرداخت (و از این جهت به اصفهانی شهرت یافته)، و در این علوم مهارت یافت، چنانکه او را نصیرالدین ثانی میگفتند. در طب نیز دست داشت، و حکیمباشی کریم خان زند بود. تألیفات بسیاری در طب، حکمت، موسیقی، و نجوم دارد، مانند جام گیتی‌نما، در حکمت، به فارسی؛ اساس الصحه، در طب، به عربی؛ و غیره. مثنوی پیر و جوان او، که با همه‌ی کوتاهی سرشار از وصفهای دقیق و شاعرانه است، چندین بار به چاپ رسیده است. نصیر فیای فرصت شیرازی بوده است.

نصیرالدوله، لقب احمد بدر (bader)، ۱۲۸۷ هق–۱۳۰۹ هش، از رجال ایرانی، متـ رشت. کارمند وزارت خارجه، و مدتی وزیر مختار ایران در بلژیک بود (۱۳۲۲–۲۴ هق). در دولت وثوق‌الدوله معاون وزیر امور خارجه شد (۱۲۹۵ هش)، و سپس در ۱۲۹۷–۹۹ هش وزیر فرهنگ (آموزش و پرورش) و اوقاف و صنایع مستظرفه بود؛ همین سمت را در دولت مستوفی‌الممالک نیز داشت (۱۳۰۵). نصیرالدوله مردی ادیب، خوش‌خط، کتابدوست، و خوش‌محضر بود. تألیفات و ترجمه‌هائی نیز دارد، که از آن جمله است تاریخ نادر شاه افشار و تاریخ ارتباط دولت انگلیس با ایران که به پایان نرسیده است. تأسیس مدارس دارالمعلمین و دارالمعلمات تهران از اقدامات اوست.

نصیرالدین طوسی، ابوجعفر محمد معروف به **خواجه نصیرالدین طوسی** (nasiro'd.din)، ۵۹۷–۶۷۲ هق، دانشمند و فیلسوف شیعه‌ی ایرانی؛ از بزرگترین ریاضیون و منجمین اسلام؛ متـ طوس. به امر ناصرالدین عبدالرحمان (عبدالرحیم؟)، حکمران اسماعیلی قهستان، به الموت برده شد، و از ۶۵۴ هق که الموت به دست مغول افتاد به خدمت هلاکو در آمد. در حمله‌ی هلاکو به بغداد (۶۵۶ هق) و بر چیدن خلافت عباسی همراهش بود، در خدمتش به وزارت رسید، و به امرش ← رصد خانه‌ی مراغه را بنا نهاد. پس از مرگ (۶۶۳ هق) هلاکو به خدمت پسرش اباقا خان در آمد. شهرت جاویدش به علت تحقیقاتی است که در مثلثات کرده، و مدارج این علم را نزد مسلمانان، در کتاب شکل القطاع به اوج رسانیده. تألیفات زیاد دیگری (اهم آنها حـ ۶۴)، اکثر به عربی و بعضی به فارسی، دارد، که در درجه‌ی اول تألیفات ریاضی و نجومی، و بعد در علم کلام (خاصه تجرید الکلام که علامه‌ی حلی و ملا عبدالعلی برجندی و دیگران شرحش کرده‌اند)، و بالاخره شرح آثار فلسفی اقدمین (خاصه شرح اشارات ابوعلی سینا) است. از آثار او اینهاست: تنقیح هندسه‌ی اقلیدس معروف به تحریر اقلیدس؛ تذکره‌ی نصیریه در هیئت؛ تحریر مجسطی؛ بیست باب در معرفت اسطرلاب؛ سی فصل در تقویم؛ اساس الاقتباس (به فارسی) در منطق؛ معیار الاشعار در عروض فارسی؛ اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف در اخلاق؛ رسائلی در مناظره و موسیقی و جوانهرشناسی، و غیره. در باب زیج ایلخانی ← رصد خانه.

نصیرالملک، مسجد، بنای (← مسجد) زیبای عهد قاجاریه، در شیراز، دارای کاشیکاری بدیع مورخ ۱۲۹۳ هق.

نصیرای همدانی (nasirāye hamadāni)، فتـ ۱۰۳۰ هق، شاعر ایرانی، معاصر شیخ بهائی بود. در بیشتر علوم، خاصه ریاضیات، دست داشت. نصرآبادی دیوان او را ۱۰۰۱ بیت (به عدد اسماء خداوند) نوشته است.

نصیر حسینی، میرزا: ← نصیر اصفهانی.

نصیر خان لاری، فتـ حـ ۱۱۷۹ هق، از خوانین و حکام فارس در عهد کریم خان زند. وی در هنگام حمله‌ی محمد حسن خان قاجار به شیراز با او همدست و همراه شد، و پس از شکست و فرار محمد حسن خان، وی با تفنگچیان خود به لار رفته در طغیان باقی ماند، و غالباً به لطائف الحیل و دفع الوقت از اظهار انقیاد خودداری میکرد. کریم خان حـ ۱۱۷۸ هق صادق خان زند را به دفع او فرستاد. لار به تصرف صادق خان در آمد، و نصیر خان در قلعه‌ای به نام قدمگاه چندی تحصن جست، و سپس امان خواست و تسلیم شد. صادق خان او را به شیراز فرستاد، و او مورد محبت و نوازش کریم خان واقع شد، و حتی چندی بعد دوباره به حکومت لار بازگشت. اما به محض ورود، به دست یکی از کدخدایان لار کشته شد.

نصیرمحله (nasir.mahalle)، ده (جـ ۱٬۷۸۷ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش شفت، شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)؛ ۱۵ کیلومتری خاش فومن. محصولاتش برنج، چای، و ابریشم است.

نصیرنمیری: ← غلاة.

نصیری: ← عصمت بخاری.

نصیریه (nosayriyya)، طایفه‌ای از غلاه شیعه، از اصحاب نصیر نمیری (فرقه‌ای از غلاة). این طایفه معتقد به ظهور روحانی در صورت جسمانی هستند.

نصیریه [النصریه] (an.nasiriyya)، شهر (در ۱۹۶۵ جم ۶۰٬۴۰۵)، کرسی ایالتی، خاش عراق، کنار رود فرات. مرکز ناحیه‌ای خرماخیز است. در ۱۸۷۰ تأسیس شد، و در ۱۹۱۵ به تصرف انگلیسها در آمد. ویرانه‌های اور در نزدیکی آن است.

نصیریه، جبل: ← سوریه.

نضر ابن حارث ابن علقمه: ← محمد ص، قسمت ۹.

نضیر، بنی (bani nazir) یا **بنو النضیر** (bano 'n.nazir)، یکی از دو قبیله‌ی یهودی مهم مدینه در آغاز اسلام که در زمانی ناشناخته، بر اثر فشار رومیان، از فلسطین به یثرب مهاجرت کرده بودند؛ به قولی دیگر بنو نضیر و بنو قریظه هردو از اعراب یهودی‌شده‌ی قبیله‌ی جذام ابن عدی بوده‌اند. بنی نضیر همپیمان با قبیله‌ی عرب اوس مدینه بودند و در منازعات این قبیله با قبیله‌ی دیگر عرب یثرب، یعنی خزرج، به یاری آن میشتافتند. رئیس مهم ایشان در آن زمان حیی ابن اخطب (hoyayye 'bne axtab) بود که دخترش، صفیه، در سال ۷ هق به همسری حضرت پیغمبر ص در آمد. قلعه‌های بنی نضیر به فاصله‌ی نصف روز راه از مدینه واقع بود و خانه‌هایشان در ۷ شهر قرار داشت. یکی از ایشان، کعب ابن الاشرف، قصد کشتن پیغمبر کرد و پیغمبر فرمان داد که یهودیان اموال خود را بر دارند و از مدینه خارج شوند و هر سال برای چیدن بار نخلستانهای خود چند روزی به مدینه بیایند. عبدالله ابن ابی، رئیس منافقان مدینه از قبیله‌ی خزرج، یهودیان را فریفت که در قلعه‌های خود سنگر گیرند تا او با ۲٬۰۰۰ مرد جنگی به یاری آنان شتابد. مسلمانان بنی نضیر را در قلعه‌هایشان محاصره کردند و این محاصره مدت دو هفته طول کشید (سال ۴ هق). سرانجام یهودیان به این راضی شدند که تنها آنچه را که بتوانند بر شترهای خود بار کنند از دارائی خود بر دارند و از مدینه خارج شوند. بعضی از ایشان به شام و بعضی دیگر به خیبر کوچ کردند. حضرت محمد ص مقداری از غنایم این جنگ را ــ وقعه یا غزوه‌ی بنی‌نضیر ــ تنها میان مهاجرین تقسیم کرد تا دیگر بار دوش انصار نباشند. آیه‌ی ۶۰ از سوره‌ی حشر در قرآن اشاره به همین حادثه است. آنان که به خیبر رفته بودند، در ذو القعده‌ی سال ۵ هق مشرکان مکه را بر انگیختند و در غزوه‌ی خندق با ایشان شرکت جستند. گنجینه‌های بنی نضیر در غزوه‌ی خیبر (سال ۷ هق) به غنیمت نصیب مسلمانان شد. نیز محمد ص، قسمتهای ۳۱ و ۳۷.

نطاق الجوزاء: ← جبار.

نطرون[1] (natrun)، کربونات سودیوم طبیعی یا سود دوآبه (← سود)، به فورمول $Na_2CO_3 10H_2O$، که از بیابان مصر به دست میآید؛ نام لاتینی ناتریوم برای سودیوم از همین کلمه‌ی نطرون گرفته شده است.

در مصر به صورت بلورهایی دیده میشود. به حالت محلول تقریباً در کلیه آبهای گرم قلیایی یافت میشود.

نطفه[2] (notfe) یا **اسپرماتوزوئید** (esper-mātozoid؛ از فنـ)، در زیستشناسی، گامت نر، در مقابل تخم ماده در سازوارههائی که تولید مثل جنسی دارند. در جانوران عالی، نطفه در بیضه‌ی نر درست میشود؛ بسیار کوچکتر از تخم است، و تشکیل شده از قسمتی به نام سر که تقریباً مشتمل بر تمام ماده‌ی نطفه است و عامل وراثتی (← کروموزوم) در آن جای دارد، و دنباله‌ی نازک تازیانه‌مانندی که وسیله‌ی تأمین حرکت لازم آن در محیط سیال و انجام یافتن عمل گشتگیری است. در گیاهان عالی، نطفه در داخل دانه‌ی گرده است و از طریق لوله‌ی گرده‌ای به تخم میرسد؛ در بعضی از گیاهان پستتر (خزه‌ها و سرخسها)، نطفه بسیار متحرک است.

نطق و بیان، آزادی، یکی از آزادیهای چهارگانه، ← آزادی نطق و بیان.

نطنز (natanz) یا **نطنزه** (natanza)، شهر (جم ۴٬۳۷۰ سنـ ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان نطنز، استان دهم (اصفهان)، در دره‌ی شرقی کوه کرکس؛ ۱۳۵ کیلومتری خاش اصفهان و ۷۴ کیلومتری خاش کاشان. از نقاط خوش آب و هوا و ییلاقی قسمت مرکزی ایران محسوب میشود.

(1) natron (2) sperm; spermatozoon

کارخانه‌ی چینی‌سازی دارد. از شهرهای قدیمی ایران است. ظاهراً قبل از یاقوت جغرافیانویسان اسلامی از آن نامی نبرده‌اند. از آثار تاریخی آن است، آتشکده‌ی ساسانی که در نزدیکی مسجد جامع قرار دارد و از این بنای چهارطاقی، چهار پایه و یک طاق باقی مانده است؛ مسجد جامع نطنز (← مسجد جامع)؛ محراب مسجد کوچه‌ی میر، از قرن ۶م هق، که دارای تزیینات و ظرافت خاص است؛ خانقاه شیخ عبدالصمد (← خانقاه). آثار قلعه‌خرابه‌ای در یکی از ارتفاعات کوه کرکس وجود دارد که به نام قلعه وشاق (vašāq) خوانده میشود، این قلعه در قرن ۸م هق از قلاع معمور نطنز بوده، و حمدالله مستوفی در باره‌ی آن میگوید که این قلعه در اصل به نام کمرت (kamart) خوانده میشد و چون وشاق نامی بر نطنز حاکم شد به قلعه وشاق شهرت یافت.

نطنز (natanz)، شهرستان (جمع ۲۸'۸۳۶ نسمه ۱۳۴۵ هش)، استان دهم (اصفهان)، مرکزش شهر نطنز. مشتمل است بر بخش حومه، و از جمله‌ی دهستانهای آن بادرود، برزرود و طرق‌رود را میتوان نام برد. کوه کرکس (karkas) در آن ممتد است و بلندترین قله‌ی آن ح 3'900 متر ارتفاع دارد. بعضی از جغرافیانویسان قدیم اطلاعاتی در باره‌ی این کوه مرتفع به دست داده‌اند. مقدسی آن را بلندترین کوه کویر لوت دانسته. به قول اصطخری، کوه کرکس "از کوههای گسسته است و چهار سو بیابان دارد و گرد بر گرد آن دو فرسنگ بیش نبود و در میانه‌ی آن آبی است که آن را آب بَنده خوانند. این کوه پناهگاه دزدان است". حمدالله مستوفی در باره‌ی آن مینویسد "کوهی است به حدود شهر نطنز، و با هیچ کوه پیوسته نیست؛ دورش ده فرسنگ است. کوهی سخت بلند است و از بلندیْ کرکس به فرازش نمیرود و بدین سبب بدین نام مشهور است". هوای این شهرستان، به علت پستی و بلندی، در تمام نقاط آن یکسان نیست، بدین ترتیب که در قسمت غربی و جنوبی (که کوهستانی است) سرد سیر، و در قسمت شرقی و شمالی (که در دشت واقع شده) معتدل است. آب آن از چشمه و قناتهای متعددی تأمین میشود؛ بنا بر مشهور در قدیم ۴۰۰ رشته قنات داشته است. محصولات آن غلات، حبوبات، پنبه، انگور، و انواع میوه مخصوصاً گلابی است که در سراسر ایران معروفیت دارد. تربیت گوسفند و زنبور عسل در آن رایج است. خشکسالی چند سال گذشته لطمات زیادی به زراعت و باغهای میوه‌ی آن وارد کرده است. اخیراً، با حفر چاههای عمیق و نیمه‌عمیق، کوششی در جهت رفع کمابی به عمل آمده است. معادن زغال سنگ، مس، و نقره، و از صنایع دستی قالیبافی دارد. شهرستان نطنز، با آبادیهای متعدد خود، یکی از مناطق مهم ییلاقی و خوش آب و هوای قسمت مرکزی ایران محسوب میشود. در دوره‌ی سلجوقیان و صفویه نطنز در مسیر دو شاهراه پایتخت و رفت و آمدهای زیادی بوده و از طرفی به واسطه‌ی آب و هوای خوب و موقعیت جغرافیائی از جمله‌ی تفرجگاهها و شکارگاههای شاهان بوده است. از این جهت، علاوه بر کاروانسراهائی که در مسیر راه ساخته شده بود، در بعضی از نقاط آن عمارات و باغهای زیبائی نیز به وجود آورده بودند. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش نطنز یکی از بخشهای شهرستان کاشان را تشکیل میداد و به موجب تصویبنامه‌ی شهریور ماه ۱۳۳۷ هش از آن شهرستان منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

از جمله بناهای تاریخی آن اینهاست، **مسجد جامع افوشته**؛ خانقاه افوشته (← افوشته)؛ مسجد ابیانه که بارها تعمیر شده و تاریخهائی از ۴۶۶، ۴۷۷ و ۷۷۶ هق دارد. آخرین بار در ۱۳۱۱ هق تعمیر شده است؛ آثار بنا و باغی از دوره‌ی شاه عباس I صفوی، به نام عباس‌آباد، به جا مانده که تفرجگاه و شکارگاه شاهان صفوی بوده است.

نطنز، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

نطنزه، شهر، ← نطنز، شهر.

نطنزی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

نظارت، واحد[1]، شکل خاصی از دستگاه کنترول فیدبکی (← کنترول، فیدبک) که حسابگری را، هم برای آمودن داده‌های درداده و هم برای انجام دادن وظایف یک کنترول‌کننده، به کار میبرد.

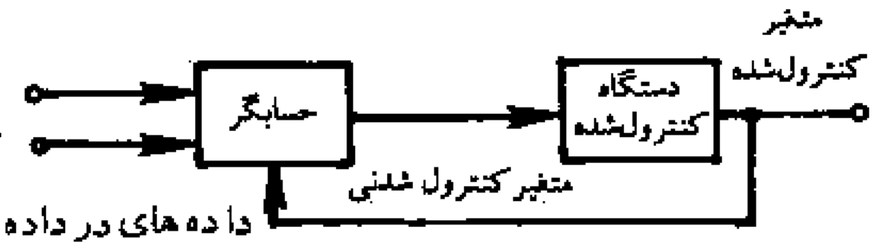

نمودار یک واحد نظارت حسابگری

سیمای مشخص‌کننده‌ی آن عبارت از این است که کنترول‌کننده دستگاه حسابگر فعالی است که چنان برنامه‌ریزی شده که بتواند رشته اعمال مورد نظر را انجام دهد.

در بعضی از دستگاههای نظارت داده‌های درداده به شکلی هستند که مستقیماً نمیتوان از آنها برای خطای کنترول استفاده کرد. مثلاً، داده‌ی وضع و سرعت یک وسیله‌ی نقلیه در دستگاه نظارت ناوبری، به صورتی است که برای اندازه گیری میتوان آن را به کار برد نه برای کنترول. بنا بر این، پیش از آنکه بتوان خطای کنترول را ارزیابی کرد، لازم است بعضی از محاسبات صورت پگیرد. حسابگری را که برای این منظور به کار میرود، همچنین میتوان برای حساب کردن یک متغیر کنترول‌شدنی به کار برد که در دستگاه کنترول‌شده برای تولید رضایتبخش کارهای مورد نظر به کار رفته است. نمودار چنین دستگاهی در شکل آمده است.

یک مزیت واحد نظارت حسابگری آن است که در اینجا آزادی عمل و میدان تنظیم وسیع وجود دارد. حسابگر میتواند ارتباطات پردامنه‌ای را میان داده‌های درداده و متغیر کنترول‌شده و متغیر کنترول‌شدنی به دست دهد.

حسابگر میتواند، بنا بر اندازه‌ی پیچیدگی محاسبات، اشکال و ابعاد گوناگون پیدا کند. اگر داده‌های ناآموده به صورت تمثیلی (← حسابگر) باشد، حسابگر معمولاً تمثیلی است و میتواند اجزاء ترکیب‌کننده‌ی الکترومکانیکی، مکانیکی، یا هوائی داشته باشد. اگر داده‌های ناآموده به صورت ناپیوسته، یعنی توالی نمونه‌ها یا اعداد باشد، حسابگر معمولاً رقمی است (← حسابگر، قسمت ۱)

حسابگر، خواه تمثیلی باشد خواه رقمی، باید در وقت حقیقی عمل کند (یعنی هیچ کندی یا تأخیر قابل ملاحظه در محاسبه‌ی متغیر کنترول‌شدنی در آن جایز نیست)؛ و این امر مخالف با وضع حسابگرهائی است که تنها برای محاسبه به کار میروند، و در آنها سرعت زیاد محاسبه فقط از لحاظ صرفه‌جوئی در وقت مطلوب است. در دستگاههای کنترول، حسابگر عنصر فعالی در حلقه‌ی کنترول است، بدان سان که تأخیرهای در محاسبه میتوانند به عدم تعادل یا نقصان در انجام یافتن عمل مورد نظر منجر شود.

نظارت بر ولادت[2] یا **تنظیم خانواده**، عنوانی برای کارهائی که به قصد محدود کردن عده‌ی موالید صورت میگیرد. از آن جمله است محدود کردن روابط جنسی، که در بسیاری از جامعه‌های ابتدائی بدان عمل میشده است، و استعمال وسایل مکانیکی و شیمیائی برای **جلوگیری از آبستنی**، که بعضی از آنها در نزد مردم متمدن باستانی معمول بوده است. این وسایل پیش از سال 1800 در فرانسه و سایر ممالک اروپا بر معدودی معلوم بود، نهضت نظارت بر ولادت، در نتیجه‌ی نوشته‌های مالتوس در باب جمعیت، در انگلستان پدید آمد. در ۱۸۷۷، ا. بنت و چ. بردلو به جهت فروختن رساله‌ای در باب وسایل جلوگیری از آبستنی محاکمه شدند، و این محاکمه شهرت تمام یافت. مع ذلک استعمال وسایل جلوگیری از آبستنی، علی رغم مخالفت ارباب کلیسا (مخصوصاً کلیسای کاتولیک رومی)، در اروپا و امریکا بسرعت رواج یافت، و در قرن حاضر بر رواج آن افزوده شده، و علی رغم مخالفت بعضی از محافل روحانی به مشرق‌زمین نیز کمابیش وارد شده است. در ۱۹۴۷ کمیسیون جمعیت سازمان ملل متحد تشکیل شد، و روشهای پیشرفته‌ای برای گردآوری اطلاعات در باب جمعیت، مطالعات در باب بارآوری و غیره در اختیار کشورهای جهان گذاشت. سازمان جهانی بهداشت، با کمک کردن به مطالعاتی که در ۱۹۵۱ در هند انجام میگرفت، کوششهای فنی خود را در نظارت بر ولادت به کار برد. ولی مخالفتهائی که از جانب کشورهای کاتولیک در مجمع جهانی بهداشت پدید آمد موجب شد که سازمان جهانی بهداشت کومکهای خود را قطع کند. اما سازمان در ۱۹۶۳ و ۱۹۶۶ با ایجاد دستگاه جداگانه‌ای به نام "واحد تولید مثل"، مجدداً در این زمینه فعالیت خود را، منتها محتاطانه، از سر گرفت. شورای جمعیت در سازمان ملل متحد یک بنیاد خصوصی است که

(۱) computer control system (۲) birth control

در ۱۹۵۳ تشکیل یافته و هدفش به راه انداختن مطالعه در مسائل مربوط به جمعیت و فراهم ساختن کومکهای فنی در این زمینه است و تا کنون موفقیتهائی در سراسر جهان به دست آورده است. ← بنیاد فوده در این راه کومکهای مؤثری کرده است؛ راکفلر سنتر اکنون مستقیماً در این راه فعالیت میکند. سوئد، که یکی از کشورهای پیشرو در نظارت بر ولادت است، کومکهای فنی بین‌المللی به این برنامه میکند. کشمکش از ۱۹۶۶ کومک به نظارت بر ولادت را در برنامه‌ی کومکهای بین‌المللی خود وارد کرده است. نیز ← سنگر، مارگریت هیگینز.

نظام یا نظام بصری (nazzame basri)، شهرت **ابواسحاق ابراهیم ابن سیار ابن هانی** (abu.. eshāq ebrāhime 'bne sayyāre 'bne hāni)، فد بین ۲۲۱ و ۲۳۱ هق، یکی از بزرگان طراز اول معتزله و از شخصیتهای برجسته‌ی علم کلام و تاریخ فکر اسلامی. تولد او به احتمال قوی در بصره و اصل او ظاهراً از بلخ بوده است. چون در مدت عمرش اختلاف زیادی هست، سال تولد او را به طور دقیق نمیتوان تعیین کرد. وفاتش ظاهراً در بغداد اتفاق افتاده است. از استادان او در علم لغت و ادب خلیل ابن احمد را شمرده‌اند، و استاد او در علم کلام ابوالهذیل است، که خال او هم بوده است. در وجه ملقب بودن او به نظام گفته‌اند که او در جوانی از راه به رشته کشیدن مهره‌ها و سنگها و گوهرها زندگی میکرده است. بعضی هم گفته‌اند به علت حسن انتظام کلام نثر و نظم وی او را نظام خوانده‌اند، که بعید مینماید. نظام در جوانی در فقر زندگی میکرده و بعدها به ثروت رسیده است. به اهواز و کوفه و شاید بعضی بلاد دیگر سفر کرده، و به حج نیز رفته است.

نظام اطلاعات وسیعی از ادیان زمان خود داشته است و، به قول بعضی، قرآن و تورات و زبور و انجیل را حفظ داشته. مباحثات او با مانویه، دیصانیه، دهریه، و شیعیان دلیل احاطه‌ی او بر عقاید فرق مذکور است، و علاوه بر آن، از اقوال هندیان مطلع بوده، و با فلسفه‌ی یونانی آشنائی زیادی داشته است. در فقه و اصول و حدیث آراء خاصی به او نسبت داده‌اند که دلیل استقلال فکری و اتکاء او به استدلالات عقلی بوده است. مثلاً، خواب را مبطل وضو نمیدانسته است، و استدلال میکرده است که چون مردم صدر اسلام به هنگام برخاستن از خواب سر و صورت خود را میشسته‌اند و به این عمل صورت وضو میداده‌اند، مقلدان چنان فهمیده‌اند که پس از خواب باید وضو گرفت، و نتیجه گرفته‌اند که خواب مبطل وضو است. و نیز گویا خبر متواتر را حجت نمیدانسته است، و میگفته است که اگر عده‌ای بیشمار دروغ بگویند از مجموع آن راست حاصل نشود، همچنانکه از اجتماع عده‌ی بیشماری کور بینائی حاصل نشود. نظام ظاهراً اجماع و قیاس را نیز حجت نمیدانسته است، و عقیده‌ی او در اعجاز قرآن و قائل بودن او به صرفه معروف است. نظام راست و دروغ را به مطابقت و عدم مطابقت گفتار با عقیده‌ی گوینده تعریف میکرده است نه به مطابقت و عدم مطابقت آن با واقع. از نظام اشعار لطیفی هم در دست است که حاکی از قدرت تخیل و میل به اغراق و غلو است.

عقاید کلامی نظام. مهمترین میدان فعالیت فکری نظام علم کلام و عقاید خاصی است که در مسائل مهم کلامی و فلسفی اظهار کرده و قرنها مورد بحث و جدال قرار گرفته است. یکی از آراء خاص او نفی اراده است از ذات خدا. زیرا اراده ترجیح یکی از دو طرف مقدور است بر دیگری، و این در صورتی است که کسی در میان دو امر مردد باشد، و سرانجام یکی را اختیار کند. اما چون علم خداوند کامل و قدرت او هم کامل است، برای او ترجیح یکی از دو امر معنی ندارد، و بنا بر این، فعل او همان اراده‌ی اوست.

دیگر از عقاید او این است که خداوند قادر بر فعل قبیح از قبیل ستم و غیره نیست، زیرا صدور فعل قبیح از خدا محال است، و قدرت خدا بر محال تعلق نمیگیرد (مثلاً خداوند نمیتواند ۲+۲ را مساوی ۵ کند).

نظامّ انسان را مرکب از روح و جسم میدانسته، ولی حقیقت انسان را همان روح میدانسته است، و بدن و اعضا را از قبیل آلات آن روح میخوانده است. احساس را امر واحدی میدانسته است، و اختلاف حواس، مثلاً اختلاف باصره و سامعه را، به اختلاف اشیاء محسوس و اعضای حاسه باز میگردانده است.

عالم را از لحاظ جرم و حرکت و مساحت محدود و متناهی میدانسته است. نظام به سکون قائل نبوده است، و میگفته است که آنچه ما سکون میپنداریم "حرکت اعتماد" است؛ حرکت بر دو قسم است: حرکت انتقال از مکانی به مکان دیگر، و حرکت بر ضد محرکات خارجی، و این حرکت برضد محرکات خارجی و دفع آن همان است که سکون پنداشته میشود.

آنچه را دیگران "عَرَض" میخوانند نظام جسم میدانسته است، و میگفته است که بو، طعم، رنگ، رنج، و لذت همگی اجسام لطیف هستند، و فقط حرکت را عرض میخوانده است. جزء لایتجزی را منکر بوده و جسم را بالفعل از اجزاء نامتناهی مرکب میدانسته است، گرچه استناد این قسمت اخیر به او مورد تردید قرار گرفته است. از جمله‌ی عقایدی که به او نسبت داده‌اند اعتقاد او به طفره (tafre) [= جهش] است، یعنی حرکت جسم از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر بی آنکه فاصله‌ی میان آن دو را طی کرده باشد. از جمله‌ی دیگر عقاید منسوب به او عقیده‌ی تداخل است، یعنی شیء در ضد و مخالف خودش وجود دارد؛ مثلاً حرارت در برودت و شیرینی در تلخی و غیره، و دیگر عقیده‌ی کمون (komun) است، یعنی آتش در هیزم و روغن در کنجد کامن و نهفته است. نیز ← صرفه، در اصطلاح علم کلام.

نظام‌آباد (nezām.ābād)، ده (جم ۱٬۲۰۳ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲ کیلومتری غ قزوین. محصولاتش غلات، انگور، و بادام است. از صنایع دستی گلیمبافی دارد.

نظام‌آباد، ده (جم ۱٬۲۷۸ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۷کیلومتری ج‌ش رزن. محصولاتش غلات، حبوبات و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نظام‌آباد، ده (جم ۱۲۰ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان فارغان، بخش سعادت‌آباد، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ ۶۰ کیلومتری ش حاجی‌آباد. محصولاتش غلات و خرما است. در نزدیکی این آبادی تپه‌ای به نام تل گنج وجود دارد که حاوی آثاری از دوره‌ی ماقبل تاریخ است. این تپه در سال ۱۳۳۸ هش توسط وانْدِنْبِرگ، دانشمند بلژیکی، کاوش شد.

نظام‌آباد، ده (جم ۲٬۱۴۷ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش رامیان، شهرستان گرگان، استان دوم، بر جاده‌ی آسفالته‌ی گرگان-گنبد قابوس؛ ۱۴کیلومتری ل رامیان. محصولاتش غلات و توتون است. از صنایع دستی شالبافی و ابریشم‌بافی دارد.

نظام اجباری: ← نظام وظیفه.

نظام استرابادی (nezāme esterābādi) شهرت **نظام‌الدین**، فد ۹۲۱ هق، شاعر ایرانی. بیشتر در منقبت ائمه شعر میسرود. گذشته از دیوان شعر، منظومه‌ای به نام سلیمان و بلقیس هم به وی منسوب است.

نظام اعرج، حسن ابن محمد (nezāme a'raj)، فد ۷۲۸ هق، دانشمند ایرانی. در قم و نیشابور زیسته و علاوه بر تألیفاتی در ریاضیات و نجوم، غرایب القرآن و رغائب الفرقان را در تفسیر قرآن نوشته است.

نظام الاعرج: ← نیشابوری، نظام‌الدین حسن.

نظام التواریخ: ← بیضاوی.

نظام‌الدوله‌ی مراغه‌ای (nezāmo'd.dōleye maraqe'i)، لقب **حسین خان مقدم مراغه‌ای**، فد ۱۲۸۳ هق، از رجال دوره‌ی قاجاریه که زمان فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه را درک کرده است. از اعقاب آقا خان مقدم، از امرای معروف صفویه، است. در جنگ ایران و روس (۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ هق) در لشکر عباس میرزا فرماندهی قسمتی از قشون ایران را داشت. بعداً آجودانباشی لشکریان عباس میرزا شد. در زمان محمد شاه به سرداری قشون آذربایجان عازم جنگ هرات شد، و محمد شاه در بازدیدی که از قشون او در سمنان کرد وی را به درجه‌ی سرتیپی مفتخر کرد. در ۱۲۵۳ هق سفیر فوق العاده‌ی ایران و مأمور استانبول و پاریس شد. برای جلوس ملکه ویکتوریا به لندن نیز رفت، اما چون در مسئله‌ی هرات میان ایران و انگلیس اختلاف و نقاری بود، لرد پالمرستون، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، برای مذاکره با او حاضر نشد. وی به اتریش رفت و از مترنیخ برای تعلیم افسران ایرانی عده‌ای افسر خواست. پس از بازگشت از اروپا، شاه او را نظام‌الدوله لقب داد. اما افسران اتریشی که ورودشان مقارن مرگ محمد شاه بود، کاری از پیش نبردند. در ۱۲۵۶ هق به حکومت یزد منصوب شد. در ۱۲۶۰ هق به جای میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوان، با لقب صاحب اختیاری، به حکومت فارس برقرار شد و تا فوت (۱۲۶۴ هق) محمد شاه در این سمت باقی بود. در حکومت او در فارس بود که علی محمد باب برای بیان مطا-

لب و اثبات ادعای خویش در مجلس او و علمای شیراز حاضر شد.

نظام‌الدین اولیاء (nezāmo 'd.din öliā') [شیخ نظام‌الدین محمد دهلوی]، معروف به **شاه نظام اولیاء**، ملقب (در هندوستان) به **سلطان المشایخ**، ۶۳۳–۷۲۵ هق، از بزرگان عرفای قرن ۸م هق در هند. شاگرد شیخ فریدالدین دهلوی معروف به شکرگنج (← چشتیه) بود، و کتاب راحة القلوب خود را در ملفوظات وی نوشته است. جدش خواجه علی بخاری از ماوراء النهر به هندوستان رفته بود. پدرش در خردسالی او در گذشت، و شکرگنج که از خویشاوندان او بود، وی را پرورش داد. به شیوه‌ی عرفا شعر فارسی میسروده است. یکی از شاگردان او، به نام علاءالدین نیلی سجزی دهلوی، ملفوظات او را به نام فواید الفؤاد، و شاگردی دیگر، بیانات او را به نام راحة المحبین گرد آورده است.

نظام‌الدین شامی (nezāmo'd.dine šāmi)، شهرت **نظام‌الدین عبدالواسع** (-abdo'l.vā-se)، مورخ عصر امیر تیمور و مؤلف ظفرنامه‌ی شامی. وی چون از مردم شنب غازان تبریز بود، به شنب غازانی نیز معروف است. در جوانی به بغداد رفت، هنگامی که تیمور این شهر را گشود، در بغداد بود، و نخستین کسی بود که نزد تیمور رفت. در سال ۸۰۳ هق در حلب محبوس، و در ۸۰۴ هق از طرف تیمور مأمور تألیف ظفرنامه شد. در ۸۰۶ هق، همراه تیمور به آذربایجان آمد، و در نزدیکی اردبیل خطبه‌ی عید رمضان را خواند. از آثار وی، علاوه بر ظفرنامه‌ی شامی، دو کتاب ریاض الملوک فی ریاضات السلوک و ترجمه‌ی فارسی کتاب بلوهر و بوداسف را نام برده‌اند، که نسخه‌های آن موجود است.

نظام‌الدین غفاری: ← مهندس‌الممالک.

نظام‌الدین فضلویه: ← شبانکاره، جدول ص ۱۴۵۰.

نظام‌الدین محمود: ← شبانکاره، جدول ص ۱۴۵۰.

نظام‌السلطنه‌ی مافی (nezāmo's.saltaneye māfi)، شهرت **حسینقلی خان مافی** (پسر شریف خان)، ۱۲۴۸–۱۳۲۶ هق، از رؤسا و خوانین ایل مافی، و از رجال بااذوق و فاضل مشهور دوره‌ی ناصری و دوره‌ی اول مشروطیت. وی در دوره‌ی ناصرالدین شاه مشاغل مختلف یافت و در بعضی ولایات به نیابت حکومت و حکومت رسید. در ۱۲۹۱ هق لقب سعدالملک و در ۱۳۰۵ هق حکومت خوزستان و بختیاری، با لقب نظام‌السلطنه، یافت. در ۱۳۱۰ هق والی فارس شد، و در ۱۳۱۲ هق ایالت خوزستان و بختیاری یافت. در ۱۳۱۴ هق به وزارت تجارت و عدلیه رسید، و در ۱۳۱۶ هق وزیر مالیه شد. در ۱۳۱۷ هق پیشکاری محمد علی میرزا ولیعهد و حکومت آذربایجان یافت. در ۱۳۲۵ هق به حکومت فارس رفت، و چندی بعد از قتل (۱۳۲۵ هق) امین‌السلطان مأمور تشکیل کابینه شد. در محرم ۱۳۲۶ هق استعفا داد، و باز به تشکیل کابینه مأمور شد، و دوره‌ی صدارت او مجموعاً کمتر از ۶ ماه بود. عاقبت در ربیع الثانی ۱۳۲۶ هق یکلی از کار کناره‌گیری کرد، و چندی بعد در همان سال وفات یافت، و در امامزاده عبدالله مدفون شد.

نظام‌الملک بحری: ← نظام‌شاهیه.

نظام‌الملک ثانی، وزیر سلاجقه، ← ضیاءالملک احمد.

نظام‌الملک طوسی (neāzmo 'l.molke tusi)، شهرت **ابوعلی قوام‌الدین حسن**، معروف به **خواجه نظام‌الملک**، ۴۰۸–۴۸۵ هق، از رجال و وزرا و دانشمندان و نویسندگان عهد سلاجقه. در نوقان طوس به دنیا آمد، و در نزدیکی نهاوند یا بروجرد به دست فدائیان اسماعیلیه به قتل رسید. نظام‌الملک از وزرای مقتدر و باتدبیر و صاحب‌حشمت به شمار است، و مدت ۳۰ سال، که ۱۰ سال آن در عهد الب‌ارسلان و ۲۰ سال دیگرش در روزگار ملکشاه سلجوقی بود، با قدرت و کفایت تمام وزارت داشت. کتاب سیاست‌نامه، که از آثار مشهور مهم نثر فارسی است، به او منسوب است. مدارس و خانقاهها و بیمارستانهائی نیز در بعضی از بلاد ایران بنا کرد، که به نام او نظامیه خوانده شده است. بعضی از شعرا مانند لامعی گرگانی و امیر معزی او را ستوده اند. خود خواجه نیز از قریحه‌ی شاعری بی‌بهره نبوده است، و بعضی تذکره‌نویسان اشعاری بدو نسبت داده‌اند.

نظام‌الملک هروی (-nezāmo'l.molke hera-vi) [صدرالدین مسعود ابن علی هروی]، فت ۵۹۶ هق، وزیر سلطان علاءالدین تکش. تکش پس از فوت پسرش، ناصرالدین ملکشاه، که والی خراسان بود، نظام‌الملک را به اداره‌ی امور آنجا فرستاد. اسماعیلیان، که لشکرکشیهای تکش را به قلاع خود به تحریک نظام‌الملک میدانستند، او را در خوارزم به ضرب کارد کشتند.

نظام بصری، از بزرگان معتزله، ← نظام.

نظام خاوندی: ← روستای خاوندی.

نظام‌شاهیه (nezām.šāhiye)، سلسله‌ای از ملوک‌الطوایف دکن که از ۸۹۵ هق تا ح ۱۰۴۲ هق در ولایت احمدنگر فرمانروائی داشته‌اند. مؤسس این سلسله احمد شاه نام داشت، که پدرش در درگاه سلاطین بهمنی (← بهمنیه) وزارت داشت و نظام‌الملک بحری خوانده میشد، و به سبب انتساب به همین نظام‌الملک بود که این سلسله موسوم به نظام‌شاهیه شده‌اند. احمد شاه در ۸۹۶–۹۱۴ هق فرمانروائی داشت، و ازین سلسله بعد از وی ده تن دیگر بدین شرح سلطنت کرده‌اند: برهان شاه I ابن احمد شاه، در ۹۱۴–۹۶۰ هق که مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور خود قرارداد؛ حسین شاه ابن برهان شاه، که بعد از پدر به امارت نشست، و در ذو القعده‌ی ۹۷۲ هق به قتل رسید؛ مرتضی شاه I، که بعد از پدر امارت یافت، و در رجب ۹۹۶ کشته شد؛ میران حسین، که بعد از پدرش مرتضی به امارت نشست، و اندکی بعد در جمادی الاولی ۹۹۷ هق به قتل رسید؛ اسماعیل شاه ابن برهان شاه II، که در رجب ۹۹۹ هق توسط پدرش معزول شد؛ برهان شاه II ابن حسین شاه، که در رجب ۹۹۹ هق به امارت نشست، و در شعبان ۱۰۰۳ هق وفات یافت؛ ابراهیم شاه ابن برهان شاه II، که امارت او فقط نزدیک ۶ ماه (شعبان ۱۰۰۳–محرم ۱۰۰۴ هق) طول کشید؛ احمد شاه II، نواده‌ی برهان شاه I، که امارت او دوام نیافت؛ بهادر شاه ابن ابراهیم شاه، که نیز امارتش دوام نیافت؛ مرتضی شاه II، که در سال ۱۰۰۴ هق به امارت نشست، و مملکت او به تصرف اکبر شاه درآمد، و امارت این سلسله در واقع پایان یافت.

نظام قاری، شاعر قرن ۹م هق، ← اسرار ابریشم.

نظامنامه‌ی اساسی: ← قانون اساسی ایران.

نظامنامه‌ی پارلمانی[1]، مقرراتی که تشریفات قوای مقننه را اداره میکند. مقررات نظامنامه‌ای که توسط هنری مارتین رابرت[2] (henri mārtin rābərt؛ ۱۸۳۷–۱۹۲۳، افسر امریکائی) تدوین شده مقتبس از مقررات مجلس انگلستان و مجالس مقننه‌ی امریکا، و مجموعه‌ای است که به آن در این قبیل موارد استناد می‌شود، ولی در انگلستان و امریکا رؤسای مجالس مفسرین مقررات نظامنامه‌اند.

نظام وظیفه[3]، خدمت اجباری افراد در ارتش (در مقابل خدمت داوطلبانه). نظام وظیفه از قدیم وجود داشته و در یونان و روم معمول بوده، ولی در تاریخ معاصر برای اولین‌بار در انقلاب فرانسه قانونی شد. اغلب کشورهای اروپا در قرن ۱۹م و انگلستان در جنگ I آن را پذیرفتند. در ایران نظام وظیفه در ۱۳۰۴ هش به مرحله‌ی اجرا در آمد، و در آن زمان **نظام اجباری** خوانده میشد.

نظام هانی: ← نظام.

نظامی، در اصطلاح بنائی، ← آجر.

نظامی: ← نظامی عروضی؛ نظامی گنجوی.

نظامی عروضی (nezāmie aruzi)، شهرت **ابوالحسن نجم‌الدین** (یا **نظام‌الدین**) **احمد**، فت ۵۶۰ هق، شاعر و نویسنده‌ی ایرانی، متخلص به **نظامی**، فرزند عمر ابن علی سمرقندی. از شاگردان امیر معزی بود، و با عمر خیام ملاقات کرد. سلاطین غور را مدح میکرد. در طب و نجوم و هیئت نیز دست داشت. اثر معروف وی چهار مقاله است، که به نام حسام‌الدین علی غوری تصنیف کرده، و گذشته از مطالب سودمند، به علت روانی انشا و اسلوب عبارت، در شمار مهمترین آثار نثر فارسی است.

نظامی گنجوی (nezāmie ganjavi) شهرت **جمال‌الدین ابو محمد الیاس ابن یوسف ابن زکی** (elyāse 'ben yusofe 'bne zaki)، متخلص به **نظامی**، ۵۳۵–۶۱۴ هق، شاعر و داستانسرای پارسیگوی در قرن ۶م هق. از مردم گنجه بود، و در این شهر میزیست، و در همین شهر وفات یافت. از زندگانی وی اطلاعات دقیق و مفصلی در دست نیست، و در سال تولد و وفات او نقلهای تذکره‌نویسان مختلف است، و سالهای مذکور در فوق درستتر مینماید. آنچه مسلم است این است که وی با خاقانی معاصر بوده است، و با وی دوستی داشته. از پادشاهان، نظامی معاصر نصرةالدین ابوجعفر محمد جهان پهلوان، طغرل ابن ارسلان، و قزل ارسلان بوده است، و در مقدمه‌ی بعضی مثنویهایش آنان را ستوده. همچنین، با شروانشاهان نیز روابطی داشته، و

(۱)parliamentary law (۲)Robert (۳)conscription

لیلی و مجنون خویش را به ابوالمظفر اخستان ابن منوچهر تقدیم کرده است. از بعضی یادآوریهای او در ضمن شعرهایش میتوان دانست که مادرش از نژاد کرد بوده است.

نظامی از دانشهای رایج روزگار خویش (علوم ادب، نجوم، اطلاعات اسلامی، و زبان عرب) آگاهی تام داشته است، و این خصوصیت از شعر وی به روشنی دانسته میشود. اثر معروف و شاهکار بیمانند او خمسه یا پنج گنج (← خمسه‌ی نظامی، و به ارجاعات مندرج در آن مقاله) است، که در قلمرو داستانهای غنائی امتیاز بسیار دارد، و او را باید پیشوای این گونه شعرها در ادب فارسی دانست. اگرچه پیش از وی کسانی دیگر (مانند فخرالدین گرگانی در ویس و رامین) به نظم داستانهای عاشقانه پرداخته‌اند، نظامی بر تمام گذشتگان خویش برتری دارد، و شاعرانی که پس از وی به تقلید او پرداخته‌اند هیچ کدام در مجموع نتوانسته است خود را به پای او برسانند. زبان شعر نظامی، به علت توجه زیاد به استعاره‌ها و کنایات شاعرانه، گاه پیچیده و درهم مینماید، و روشنی و فصاحت شعر استادان خراسان را ندارد. با این همه، از نظر تخیّل و قدرت وصف، خصوصاً در زمینه‌های غنائی و عاطفی، بسیار موفق و توانساست، و در کار داستانپردازی استاد مسلّم به شمار میرود. گذشته از خمسه، که بارها به چاپ رسیده، بعضی از تذکره‌نویسان دیوانی هم به نام وی نقل کرده اند که حـ ۲۰٬۰۰۰ بیت داشته است، اما اکنون در دست نیست، و فقط چند قصیده و غزل از او باقی است.

نظامی نیشابوری دهلوی: ← تاج المآثر.

نظامیه: ← معتزله، قسمت ۷. نیز ← نظام.

نظامیه (nezāmiyye)، باغ و عمارت سابق، در ضلع جنوبی میدان بهارستان کنونی، که به دستور میرزا آقا خان نوری، برای فرزندش نظام الملک، در کنار تهران قدیم احداث شد (حـ ۱۲۷۰ یا ۱۲۷۱ هق). (قسمت فوقانی نقشه‌ی تهران در صفحه‌ی ۷۰۰ ملاحظه شود). ابوالحسن خان نقاشباشی (← صنیع‌الملک) حـ ۲ سال برای تالار پذیرائی آن ۷ پرده‌ی نقاشی از صف سلام ناصرالدین شاه، شامل ۸۴ صورت از شاهزادگان، درباریان، رجال، سفرا، و غیره کشید. بعد از قاجاریه، در قسمتی از باغ و عمارت نظامیه چندی کافه، و رستورانی بنام لقانطه (loqānte) دایر بود. بعد از خرابی نظامیه، پرده‌های مذکور را موزه‌ی ایران باستان خریداری کرد، و اکنون در آنجا محفوظ است.

نظامیه، عنوان عمومی مدارس مهم اسلامی که به وسیله‌ی خواجه نظام‌الملک طوسی در شهرهای بزرگ اسلامی، مانند بغداد و اصفهان و نیشابور و بلخ و هرات، تأسیس شد. هر مدرسه مسجد و کتابخانه و بیمارستان داشت، و در آن استادان و واعظان به تربیت و تعلیم طلاب موظف و مشغول بودند. از آن میان نظامیه‌ی بغداد شهرت بیشتر دارد. مدارس نظامیه غالباً اختصاص به فرقه‌ی شافعیه داشت، و خواجه خود از پیروان این مذهب بود. اداره‌ی اوقاف و امور این مدارس به دست متولیانی بود که غالباً از طرف سلطان معین میشدند. استادان و معیدان و واعظان نیز از بین مشاهیر علمای عهد انتخاب میشدند، چنانکه کتابداران نیز همواره از علما و ادبای بزرگ بودند. تدریس و تولی نظامیه‌ی اصفهان یا صدریه با آل خجند، و تصدی امور نظامیه‌ی نیشابور با امام الحرمین جوینی بود؛ تولیت نظامیه‌ی بغداد را اعقاب خواجه داشتند. از استادان مشهوری که در این مدارس به تدریس پرداخته‌اند ابوحامد غزالی، صدرالدین خجندی، و ابوالفرج ابن الجوزی، شهرت بسیار دارند. انوری شاعر و رشید وطواط و ظهیر فاریابی و شیخ سعدی هم از جمله کسانی هستند که درین مدارس به تحصیل پرداخته‌اند. خطیب تبریزی از مشاهیر فضلا و ادبای عصر خود نیز چندی کتابدار نظامیه‌ی بغداد بوده است.

نظامیه (nezāmiyye) یا **آل نظام** یا **آل اسحاق،** عنوان عمومی قبیله و منسوبان و غلامان خاصه‌ی خواجه نظام‌الملک طوسی، وزیر معروف سلاجقه، و اعمام و بنی اعمام او. نظامیه به سبب حشمت و قدرت خواجه و فرزندان و کسان او در دستگاه سلاجقه، قدرت و نفوذ فراوان داشته‌اند، و آنها را به سبب انتساب به خواجه، نظامیه، و به جهت انتساب به جد او، آل اسحاق خوانده‌اند، و البته عنوان آل اسحاق اعم از نظامیه و منسوبان و بنی اعمام اوست. تعداد غلامان خاصه‌ی خواجه در زمان حیات او بالغ بر ۲۰٬۰۰۰ تن میشد، و این عده به اتفاق یاران و طرفداران و پسران و برادرزادگان و دیگر نزدیکان او نفوذ و قدرت تمام در آن زمان داشته‌اند، چنانکه بعد از وفات ملکشاه، به سلطنت پسرش محمود ابن ملکشاه راضی نشده برکیارق را به سلطنت بر داشتند.

نظامیه‌ی بغداد (nezāmiyye)، مدرسه‌ی مشهوری که خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی در بغداد ساخت، از مشهورترین نظامیه‌ها، واقع در کنار دجله و قسمت شرق بغداد. نظام‌الملک، که خود شافعی و از معتقدان شیخ ابواسحاق شیرازی بود، مدرسه‌ی نظامیه بغداد را برای طلاب شافعی و برای تدریس شیخ ابواسحاق بنا نهاد. متولی بنای مدرسه از طرف نظام‌الملک شخصی به نام ابوسعد قاینی بود که در ذی الحجه‌ی ۴۵۷ هق به بنای آن را شروع، و در ذیقعده‌ی ۴۵۹ هق به پایان رسانید. ابوسعد قاینی برای بنای مدرسه خانه‌های مردم را در چند محله‌ی بغداد گرفت و خراب کرد. در دهم ذی القعده‌ی ۴۵۹ هق مدرسه افتتاح یافت، و ابوسعد قاینی از طبقات مختلف مردم برای افتتاح آن دعوت کرد. مردم هم جمع شدند و منتظر شیخ ابواسحاق شیرازی، که مدرسه اصلاً برای تدریس او بنا شده بود، ماندند، ولی شیخ به بهانه‌ی اینکه در بنای مدرسه ممکن است به خانه‌های مردم تجاوز شده باشد حاضر نشد. بناچار یکی دیگر از فقهای بزرگ شافعیه به نام ابونصر عبد السید ابن الصباغ را مأمور تدریس کردند. این امر بر شاگردان ابواسحاق گران آمد و بشدت از او خواستند که در مدرسه تدریس کند. نظام‌الملک نیز چون از امتناع شیخ ابواسحاق باخبر شد سخت ناراحت شد و ابوسعد قاینی را ملامت کرد و خلیفه را وسیله قرارداد تا شیخ ابواسحاق را به تدریس راضی کند. شیخ سرانجام راضی شد و تدریس در مدرسه را به عهده گرفت. ظاهراً پیش از آن در بغداد مدرسه‌ای نبوده است و شیخ ابو-اسحاق در مسجد باب المراتب تدریس میکرده است، اما هرگز نماز در آن مدرسه نخواند. مدرسه شامل کتابخانه‌ی معتبری نیز بود و خطیب تبریزی، ادیب مشهور، نخستین‌کسی بود که به سمت خازن کتب مدرسه معین شد. هر مدرسی معید یا معیدانی داشت که درس او را برای شاگردان تکرار میکردند. در آغاز برای هر دانشجوئی روزی چهار رطل نان تعیین کرده بودند. مخارج مدرسه از موقوفات زیادی که نظام‌الملک در سال ۴۶۲ هق برای آن تعیین کرده بود تأمین شد. این موقوفات شامل بازار و دهات و اماکن فراوانی بود. نظامیه‌ی بغداد به جهت استادان بسیار معتبری که در آن درس میگفتند بسیار معروف، و از جمله‌ی مراکز مهم علمی عالم اسلام شد. مشهورترین مدرس آن امام محمد غزالی حجة الاسلام است که به دعوت نظام‌الملک چندی در آن تدریس کرد. مدرسی مدرسه‌ی نظامیه و حتی معید بودن در آن از افتخارات بزرگی بود که برای هر کسی دست نمیداد. خود نظام‌الملک مدرسه را نخستین‌بار در ۴۸۰ هق، هنگامی که در بغداد بود از نزدیک دید و خود در آن املای حدیث کرد، و به همه‌ی علمای بغداد که در مدرسه بودند خلعت و مال بخشید. در نظامیه، علاوه بر تدریس، مجالس وعظ و ذکر دایر بود، و در ۴۶۹ هق فتنه‌ی بزرگی در بغداد به جهت یکی از همین مجالس وعظ برپا شد؛ زیرا ابونصر قشیری (qošayrī) پسر عبدالکریم قشیری صوفی معروف، که شافعی و اشعری‌مذهب بود، وارد بغداد شد و در نظامیه مجلس بر پا کرد و در آن از حنابله بد گفت. حنابله که در بغداد فراوان بودند به دفاع بر خاستند. شیخ ابواسحاق شیرازی مدرس مدرسه از قشیری دفاع کرد و ابوجعفر هاشمی که از خویشان خلیفه و حنبلی‌مذهب بود به دفاع از حنابله پرداخت و سرانجام این فتنه به نامه‌ای که از نظام‌الملک به شیخ ابواسحاق فرستاده شده بود خاتمه پذیرفت. ابن جبیر در مدرسه‌ی نظامیه در مجلس وعظ امام رضی‌الدین قزوینی حاضر شده بود. نظامیه حتی تا پس از حمله‌ی مغول و خرابی بغداد دایر بود و ابن بطوطه آن را به همان شکوه و رواج سابق خود دیده بود؛ در قرن ۷م هق از بین رفت.

نظامیه‌ی خوارزم، مدرسه‌ای در خوارزم که به وسیله‌ی نظام‌الملک هروی، وزیر خوارزمشاه، تأسیس شد، و در بنای آن تقلید از نظامیه‌ی بغداد شده بود.

نظامیه‌ی نیشابور یکی از نظامیه‌ها که خواجه نظام‌الملک، قبل از نظامیه‌ی بغداد، برای امام الحرمین (فـ ۴۷۹ هق) ساخت. امام مذکور ۳۰ سال در آنجا مجلس درس و وعظ و مناظره داشت، و ۳۰۰ شاگرد در درسش حاضر میشدند. امام محمد غزالی و انوری ابیوردی از شاگردان این مدرسه بودند.

نظر[1] (nazar)، جمعش انظار (anzār)، در احکام نجوم، وضع دو ستاره نسبت به یکدیگر، یا

(1) aspect

زاویه‌ی بین شعاعهای نور که از آنها به چشم میرسد. انظار عمده عبارتند از تسدیس[1] (tas-dis)، که در آن زاویه‌ی دو ستاره ۶۰° (۱/۶ منطقة البروج) است؛ تربیع[2] (tarbi')، با زاویه‌ی ۹۰°؛ تثلیث[3] (taslis)، با زاویه‌ی ۱۲۰°؛ مقابله، با زاویه ۱۸۰°؛ و مقارنه، با زاویه‌ی ۰°. احکامیان انظار کواکب را در زندگی آدمی مؤثر میدانستند.

نظرآباد بزرگ (nazar.ābāde bozorg)، ده (جم ۲٬۸۸۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ساوجبلاغ، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۸کیلومتری غ کرج. محصولاتش غلات، پنبه، و چغندر قند است.

نظرآقائی (nazar.āqā'i)، ده (جم ۱٬۱۱۸ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان زیر راه، شهرستان دشتی و دشتستان (حالیه دشتستان)، استان هفتم (فارس)؛ ۱۸کیلومتری ل برازجان. رود دالکی مشروبش میسازد. محصولاتش غلات و خرما است.

نظر جلفائی، خواجه (xāje nazare jolfā'i)، از ارامنه‌ی ایران که از نزدیکان و مشاورین شاه (۹۹۶–۱۰۳۸ هق) عباس I صفوی بود، و در زمان شاه صفی نیز در دربار بسیار تقرب داشت.

نظر زدن: ← چشم‌زخم.

نظرعلی خان زند (nrzar'ali xāne zand)، فت ۱۱۹۳ هق، از خوانین و رؤسای زندیه و از سرداران معروف کریم خان زند. وی برادر شیخعلی خان زند بود، و در زمان قدرت و نفوذ برادر، از جانب کریم خان حکومت گیلان یافت. ولی در واقعه‌ی خشم گرفتن کریم خان بر شیخعلی خان، که منجر به کور کردن او شد، نظرعلی خان نیز از حکومت گیلان معزول شد. اما چندی بعد هر دو برادر مجدداً مورد لطف کریم خان واقع شدند (۱۱۷۵ هق). سال بعد، نظرعلی خان از طرف کریم خان به دفع زکی خان زند، که در عراق طغیان کرده بود، مأمور شد، و وی طغیان زکی خان را فرو نشاند و او را وادار به فرار کرد (۱۱۷۶ هق)، و چندی بعد نیز او را در حدود خرم‌آباد لرستان شکست داده متواری کرد (۱۱۷۷ هق). زکی خان ناچار در سیلاخور به اصطبل وکیل پناه برد و مورد عفو واقع شد، اما نسبت به نظرعلی خان عداوت و نفرت تمام یافت. نظرعلی خان در ۱۱۷۹ هق برای رفع اغتشاشی که در کرمان روی داده بود به آنجا شتافت، و آن فتنه را نیز فرو نشاند. پس از آن چندی نیز در کردستان با اکراد بابان و لشکر عثمانی، که والی بغداد به یاری آنها فرستاده بود، جنگ کرده تا نواحی بغداد پیش رفت.

نظرعلی خان از سرداران محبوب و مقرب و باکفایت زندیه بود، و در هنگام اعلان وفات کریم خان نیز به هواداری پسر وی ابوالفتح خان بر خاست، اما در نتیجه‌ی غدر و تحریک زکی خان زند، که با او سابقه‌ی عداوت داشت، به غدر کشته شد. هنگام کشته شدن او هنوز جسد کریم خان دفن نشده بود.

نظرلو (nazar.lu)، ده (جم ۲٬۱۴۰ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان صوفیان، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۲کیلومتری ج‌ش شبستر. محصولش غلات است.

نظریه[4] (nazariyye)، فنـ تئوری (teori)، در اصطلاح علمی. ۱- فرضیه، اعم از تأییدشده یا تأییدنشده. ۲- فرضیه‌ای که سخت تأیید، و جزئی از احکام مقبول علم خاصی شده است. ۳- مجموعه‌ی منظمی از احکام مربوط به یک موضوع علمی که از دسته‌ای از گزاره‌های کلی استخراج شده باشند. این گزاره‌ها ممکن است اصل موضوعهائی باشند (مثلا در ریاضیات محض) یا اصولی باشند که کمابیش با تجربه تأیید شده اند (مثلاً، نظریه‌ی حرارت؛ نظریه‌ی برقاطیس). در بعضی موضوعهای خاص (مثلاً رواشناسی) نظریه‌های رقیب وجود دارد که از لحاظ انتخاب بعضی از اصول یا اهمیتی که بعضی از آنها میدهند با یکدیگر متفاوتند.

نظریه‌ی اتمی: ← اتمی، نظریه‌ی.

نظریه‌ی اطلاعات[5]، نظریه‌ای ریاضی که اصولاً ⇐ کلود شنن، برای توضیح سیماها و مسائل اطلاعات و مخابرات، بیان کرد. در این نظریه، اصطلاح اطلاعات در مفهوم خاصی به کار رفته است، اندازه‌ای از آزادی گزینشی که به وسیله‌ی آن یک پیام از مجموعه‌ای از پیامهای ممکن

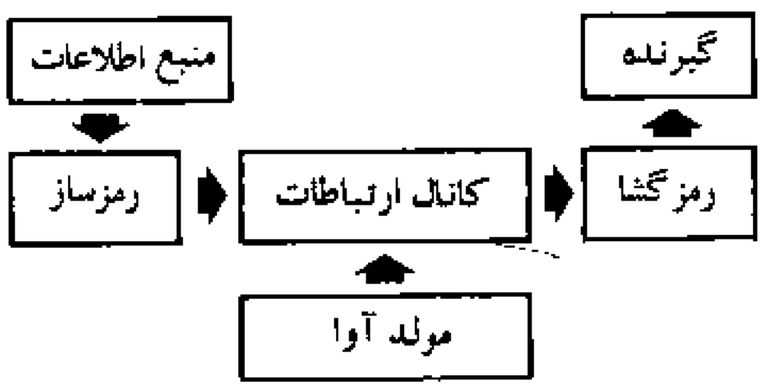

انتخاب میشود. بنا بر این، اطلاعات با مفهوم و معنی متفاوت است، زیرا برای یک رشته کلمات نامفهوم و یک گزاره‌ی بامفهوم کاملاً این امکان وجود دارد که نسبت به محتوای یک اطلاعات معادل باشند. از لحاظ عددی، اطلاعات بر حسب بیت (اول و آخر binary digit یعنی شمار ثنائی) اندازه‌گیری میشود. یک بیت معادل است با گزینش میان دو انتخاب احتمالاً مساوی. مثلاً، اگر بدانیم که سکه‌ای باید به بالا پرتاب شود ولی نمیتوانیم آن را در ضمن سقوط ببینیم، پیامی که به ما بگوید که روی شیر سکه به زمین می‌افتد یا روی خط آن یک بیت است. وقتی که چند گزینش احتمالاً متساوی وجوددارد، تعداد بیتها مساوی با لگاریتم تعداد گزینشها در مبنای ۲ است. مثلاً، اگر پیامی یکی از ۱۶ گزینش احتمالاً مساوی را مشخص میکند، گویند پیام محتوی ۴ بیت اطلاعات است. وقتی که گزینشهای گوناگون تساوی احتمال ندارند، وضع پیچیده‌تر است. جالب توجه این است که بیان ریاضی برای محتوای اطلاعات بسیار مشابه است با بیان ⇐ آنتروپی در ترمودینامیک. هر قدر اطلاعات در یک پیام بزرگتر باشد اتفاقی بودن آن کمتر، و در نتیجه آنتروپی آن کوچکتر است. از آنجا که محتوای اطلاعات، به طور کلی، با یک منبع تولید پیامها وابسته است، اغلب آن را آنتروپی منبع میخوانند. اغلب به علت پاره‌ای اضطرارات، از قبیل دستور زبان، یک منبع از همه‌ی محدوده‌ی گزینش خود استفاده نمیکند. برای منبعی که درست ۷۰٪ آزادی گزینش خود را به کار میبرد گویند آنتروپی نسبی آن ۰٫۷ است. حشو و زواید چنین منبعی ۱۰۰٪ منهای آنتروپی نسبی، یعنی در این حالت ۳۰٪ است. حشو و زواید کلمات انگلیسی حـ ۵۰٪ است، یعنی حـ نیمی از عناصری که در مکالمه یا نوشتن آزادانه انتخاب میشود، و بقیه برای ساختمان زبان ضروری است. یک پیام از طریق کانالی از منبع به گیرنده میرسد؛ نظریه‌ی اطلاعات یک ظرفیت حد یا نرخی که با آن نرخ میتواند اطلاعات را برساند برای هر کانال تعیین میکند که بر حسب بیت در ثانیه بیان میشود. عموماً لازم است که اطلاعات یک منبع پیش از آنکه از طریق یک کانال معین انتقال یابد، به صورت رمز در آید. مثلاً، صدای انسان، پیش از آنکه بتواند به وسیله‌ی رادیو انتقال یابد باید به رمز در آید. یک قضیه‌ی مهم در نظریه‌ی اطلاعات چنین بیان میشود که "اگر منبع آنتروپی کمتر از ظرفیت کانال است، کدی (رمز) وجود دارد که برای آن بسامد خطاها ممکن است به حد اقل مطلوب کاهش داده شود. اگر ظرفیت کانال کمتر از منبع آنتروپی باشد، چنین کدی وجود ندارد." نظریه نشان میدهد که آوا (← صوت، قسمت VII)، با آشفتگی اتفاقی کانال، عدم قطعیتی همچون تناظر میان علامت دریافت‌شده و علامت انتقال‌یافته به وجود میآورد. معلوم شده است که اثر قطعی آوا کاستن ظرفیت اطلاعاتی کانال است. با این حال، حشو و زواید در یک منبع احتمالاً موجب می‌شود که پیام بتواند بدون خطا در گیرنده دوباره ساخته شود. مثلاً، اگر قطعیت چیزی قبلاً مسلم شناخته شده باشد هیچ یک از پیامها در باره‌ی آن اطلاعی به دست نمیدهد، و بنا بر این اطلاعات از هرگونه آشفتگی کانال ایمن است. با وسایل ریاضی گوناگون، شنن توانست ظرفیت کانالی را برای علائم اتصالی، از قبیل موسیقی و مکالمه، تعیین کند.

نظریه‌ی اطلاعات جزء قلمرو سیبرنتیک است.

نظریه‌ی جابجائی: ← نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای

نظریه‌ی حد وسط: ← شی شو.

نظریه‌ی حرکتی[6]، نظریه‌ای که به تجربه محقق شده، و پدیده‌های مربوط به گرما و فشار را ناشی از حرکت اتمها و مولکولها (← مولکول) و برخورد آنها با یکدیگر میشمارد. بالاخص نظریه‌ی حرکتی گازها.

نظریه‌ی حرکتی گازها[7]، نظریه‌ای که، با قبول این فرض که ماده از ذرات بسیار کوچکی تشکیل شده است که حرکت سریع دارند، وضع و رفتار فیزیکی ماده را توجیه میکند. ما در نظر گرفتن خصوصیات سه گانه‌ی گازها که هم اکنون ذکر میکنیم، فهم این نظریه بهتر میسر میشود، (۱) گازها نسبت به جامدات و مایعات بسیار سبک-

(۱)sextile (۲)quadrate (۳)trine (۴)theory (۵)information theory (۶)kinetic theory (۷)kinetic theory of gases

ترند، و تراکم آنها بآسانی ممکن میشود، در صورتی که مایعات و جامدات چنین نیستند؛ (۲) گازها خود به خود در همه‌ی جهات پخش میشوند و بسرعت و یکنواخت همه‌ی فضائی را که در دسترس آنها است پر میکنند. این عمل پخش، البته با سرعت کمتر، حتی در حالتی هم که فضای واقع در دسترس گاز محتوی گازهای دیگر باشد نیز صورت میگیرد؛ (۳) گازها بر جدار ظروف خود فشاری وارد میآورند که در همه‌ی جهات یکسان است.

این واقعیتها با این فرض قابل توجیه است که هر نمونه از گازی را تشکیل‌شده از ذرات بیشمار کوچکی بدانیم که همه در حال حرکتِ سریع و بی‌نقشه‌اند، و نیز این را بپذیریم که فضاهای خالی میان این ذره‌ها بسیار بسیار بیش از مجموع حجمهای خود آن ذرات است. این ذرات کوچک ماده را **مولکول** می‌نامند. از اندازه‌گیریهای تجربی معلوم شده است که قطر مولکولها حدود 0,00000001 سم و تعداد آنها چندان زیاد است که در شرایط متعارفی هر سمک از فضا نزدیک ۷۲ بیلیون بیلیون (۷۲×10^{۱۸}) از آنها را در خود جا میدهد. با چنین تعداد زیادی از مولکولها، در نظر گرفتن حرکت یک مولکول کار بیهوده‌ای است، و آنچه در باره‌ی آن میتوان بحث کرد یک توصیف آماری خواهد بود. مثلاً، در یک دسته‌ی عظیم از مولکولها که کیف اتفق و بی‌نقشه در حرکتند، هرگز یک جهت بر سایر جهات مزیت خاص پیدا نمیکند. آنچه میتوان انتظار داشت این است که تعداد مولکولهائی که در یک امتداد در حرکت باشد تقریباً برابر تعداد مولکولهای در حال حرکت در هر امتداد غیر مشخص دیگر است.

میتوانیم چنین فرض کنیم که ذرات سازای یک نمونه از گازی همگی دارای سرعتهای مشابه باشند. بر فرض هم که در لحظه‌ای از زمان چنین باشد، بلافاصله پس از آن، در نتیجه‌ی برخورد ذرات با یکدیگر، این یکنواختی از میان میرود. با وجود این میتوانیم، تا زمانی که شرایط تغییر نیافته، سرعت متوسطی برای مولکولها بپذیریم. بنا بر این، اگر تعداد مولکولهائی که در جهات مختلف در حرکتند برابر و سرعت متوسط آنها یکسان باشد، نتیجه این است که فشار بر جدار ظرف در جهات مختلف یکسان باشد. فرض دیگری که لازم است این است که مولکولها کاملاً کشسانند، به طوری که وقتی به جدار ظرف برخورد کنند، بی‌آنکه از سرعت آنها کاسته شود، به داخل ظرف باز میگردند. اگر چنین نباشد، پس از تصادمهای متعدد باید ساکن شوند و بنابر این قابلیت پخش خود را از دست بدهند.

با قبول نظریه‌ی حرکتی گازها تعلیل قوانین گازها بسیار آسان میشود. فرض کنیم که گازی که یک لیتر جا را اشغال کرده است به ظرفی به گنجایش نیم لیتر انتقال داده شود و هیچ گونه تغییری در سرعت متوسط مولکولهای آن پیش نیاید. در ظرف کوچک، بمباران جدار ظرف یا ذرات گاز دو بار بیشتر از ظرف اول خواهد شد و فشار گاز، که نمایش ظاهری اثر بمباران است، باید دو برابر شود. این خود تعلیلی از قانون ماریوت است.

و نیز فرض کنید که گازی محصور در حجم ثابت را چندان گرم کنیم که سرعت متوسط مولکولهای آن دو برابر شود. این بار در برخورد مولکولها با جدار ظرف، نه‌تنها تعداد آنها دو برابر میشود، بلکه شدت ضربه‌ای که بر این جدار وارد میکنند نیز دو برابر میشود، چه نیروی ضربه با مقدار حرکت بستگی دارد که خود وابسته به سرعت است. به این ترتیب نیرو، و بنا بر آن فشار متوسط، که از طرف ذرات گاز بر جدار ظرف مؤثر میشود، با دو برابر شدن سرعت متوسط، چهار برابر خواهد شد. به عبارت دیگر، فشار با مجذور سرعت مولکولها متناسب است. چون مقدار حرکت برابر با جرم ضرب در سرعت است، فشار همچنین با جرم کلی متناسب میشود که در این حالت تغییری نکرده است. و چون انرژی سینتیک یک جسم متحرک یا مؤلفه‌ای از اجسام مادی نصف حاصلضرب جرم در مجذور سرعت است ($\frac{۱}{۲}mv^۲$)، فشار گاز بر جدار آشکارا متناسب با انرژی سینتیک متوسط مولکولهای گاز خواهد بود. بالاخره، یک واقعیت قابل مشاهده این است که چون گازی در حجم ثابت گرم شود، دما متناسب با مقدار انرژیی که به گاز داده میشود بالا میرود؛ بنا بر این اگر فشار (p) و دمای مطلق (T) هر دو با انرژی سینتیک مولکولهای گاز متناسب باشند، خود آنها نیز باید با یکدیگر متناسب باشند و از اینجا $\frac{P}{T}=c$ به دست میآید که بیان قانون گیلوساک است.

اگر حجم ثابت نباشد ولی فشار خارجی تغییر نکند، رابطه‌ی حجم و دما نیز بنا بر قانون شارل (= قانون گیلوساک با حجم ثابت) به صورت منطقی نتیجه میشود.

چون دمای گازی به اندازه‌ی کافی پایین بیاید، گاز مایع میشود و حجم آن به نسبت قابل توجهی تنزل میکند، و مقدار زیادی گرما پس میدهد بی‌آنکه دما تغییری پیدا کند. نظریه‌ی حرکتیْ این وضع رفتار را چنین توجیه میکند که، در هنگام مایع شدن، مولکولها به یکدیگر نزدیکتر میشوند و یکدیگر را جذب میکنند. چون برای جدا کردن آنها از یکدیگر صرف کردن انرژی لازم است، بنا بر این مقدار انرژیی که در حالت مایع دارند بسیار کمتر از انرژی در حالت گازی با همان دما است. همین انرژی است که گرمای نهان تبخیر نام دارد و در هنگام مایع شدن گاز از آن خارج میشود. جاذبه‌ی موجود میان مولکولهای یک مایع خود این امر را توجیه میکند که چرا مایع، مانند گاز، تمام حجم ظرفی را که در آن ریخته شده پر نمیکند.

سرد شدن مایع، همراه با نقصان حرکت مولکولی، سبب انقباض آن میشود. بالاخره، مایع نیز، در نقطه‌ی انجماد، بدون تغییر دما به حالت جامد در میآید. در حالت جامد، حرکت مولکولی محدود است به نوسانی در اطراف نقطه‌های ثابت، و این خود دلیل آن است که چرا جامدات شکل خود را حفظ میکنند و عملاً تراکم‌ناپذیرند. مولکولها در نتیجه‌ی نیروهای شدید جاذبه در جای خود ثابت میمانند؛ و این خود توجیه میکند که چرا جامدات جاری نمی‌شوند و در مقابل کشش مقاومت نشان میدهند.

بحث ریاضی در باره‌ی این نظریه نخستین بار در ۱۷۳۸ توسط دانیل برنویی صورت گرفت؛ ج. پ. ژول آن را کاملتر کرد؛ کسانی که سهم بزرگی در پیشرفت این نظریه داشته‌اند، عبارتند از: ر. ی. ا. کلاوزیوس، ج. ک. مکسول، ج. و. گیبز، و ⇐ لودویک بولتسمان.

نظریه‌ی ذره‌ای[۱] (nazariyyeye zarre'i)، نظریه‌ای در باره‌ی ماهیت نور که از زمان ذیمقراطیس (قرن ۵م ق‌م) سابقه دارد. وی چنان تصور میکرد که منابع نور و اشیاء مرئی روانه‌هائی از ذرات از خود صادر میکنند که هر یک از آنها "المثنای" قسمت متناظر با آن در منبع است. بعدها نیوتن این نظریه را از نو زنده کرد و آن را نظریه‌ی ذره‌ای نور نامید و با آن عمل انعکاس و، با موفقیت کمتر، عمل انکسار نور را توجیه کرد. این نظریه، علی رغم حمله‌هائی که از طرف اشخاصی چون هویگنس، که نظریه‌ی موجی را پیشنهاد کرد، به‌آن میشد، مدتی رواج داشت. در اوایل قرن ۱۹م نظریه‌ی موجی نور، که برای فهم و توجیه پدیده‌های جدید تداخل و پراش لازم مینمود، مورد قبول واقع شد. نظریه‌ی کوانتوم جدید تا اندازه‌ای یادآور نظریه‌ی ذره‌ای است، ولی، البته، یک کوانتوم بیش از آنکه ماده باشد بسته‌ای از انرژی است.

نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای[۲] (rāne-) یا **نظریه‌ی جابجائی** (jābeja'i)، نظریه‌ای زمینشناختی که بنا بر آن شکل سطح خشکی و وضع قاره‌ها با گذشت زمان تغییر کرده است. صورت نخستین این نظریه در ۱۹۱۲ توسط هواشناس آلمانی، آ. وگنر، اظهار شد. وی موافق بودن دندانه‌های کرانه‌ای دو ساحل قطه، و مخصوصاً کرانه‌ی برزیل و خلیج گینه در افریقا، را دلیلی بر درستی نظریه‌ی خود میدانست؛ وی معتقد بود که در اواخر ← دوران پالئوزوئیک همه‌ی قاره‌ها به یکدیگر پیوسته و به صورت اَبَرقاره‌ای بوده است که وی آن را پانگایا (pāngāyā، = همه‌ی زمین) مینامید. سپس پانگایا شکست و به صورت دو توده‌ی ابرقاره‌ای در آمد ـ لوراسیا[۳] (lārāsiā) در ل و گوندوانالاند[۴] (gondvānāland) در ج. قاره‌های کنونی در اواخر دوران بعدی مزوزوئیک به جدا شدن از در توده‌ی ابرقاره‌ای آغاز کردند. وگنر دلیل دیگری بر این نظر خود را وجود نهشتهای زغال در نواحی قطب جنوب و سیماهای یخچالی در نواحی استوائی میدانست. وی همچنین معتقد بود که میبایستی لایه‌ی انعطاف‌پذیری در داخل زمین وجود داشته باشد تا، به علت وجود آن، تغییر فشارهای قائم حاصل از پیدایش کوههای

(۱)corpuscular theory (۲)continental drift (۳)Laurasia (۴)Gondwanaland

تازه و فرسوده شدن کوههای قدیمی در نتیجه‌ی فرسایش جبران شود. وی میگفت که دوران زمین سبب تعادل و تنظیم افقی سنگها در این لایه‌ی انعطاف‌پذیر میشود و نیروهائی بر ریشه‌های قاره‌ها وارد میآید. این نیروها سبب رانده شدن قاره‌ها بر روی کف بازالتی اقیانوسی که بر آن قرار گرفته‌اند میشود. راز ساخته شدن کوهها بدین ترتیب توسط وگنر مورد توضیح قرار گرفت، که آن را نتیجه‌ی کشش اصطکاکی کناره‌های رانده‌شده‌ی قاره‌ها میدانست. نظریه‌ی وگنر در سالهای ۱۹۲۰ مورد بحث و مناقشه‌ی فراوان قرار گرفت، ولی قبول عام پیدا نکرد، و بعدها اسباب استهزا شد. در ۱۹۴۵ نظریه‌ی رانه‌ای بار دیگر تجدید شد، و علت تجدید حیات این نظریه آن بود که گروهی از زمین‌فیزیکدانان انگلیسی گزارشهائی در باره‌ی تحقیقات مغناطیسی جاهای مختلف زمین و از دورانهای مختلف زمینشناسی منتشر کردند. آنان به این نتیجه رسیدند که در هر قاره، قطب مغناطیسی در اعصار مختلف زمینشناسی تغییر جا داده و منحنی همواری (مسیر قطب) ساخته است، این پدیده را "سرگردانی قطب" نامیدند. با کمال شگفتی متوجه شدند که هر قاره مسیر قطب مخصوص به خود دارد، و اگر قطا نباشد و اروپا و امریکا به یکدیگر متصل شوند، دو مسیر قطب این دو قاره بر یکدیگر منطبق میشود، نیز در یافتند که تنها با فرض حرکت قاره‌ها این نتیجه قابل توضیح است.

نظریه‌ی سه‌رنگ: ← عکاسی رنگی، قسمت I.
نظریه‌ی کشندی: ← کشندی، نظریه‌ی.
نظریه‌ی کوانتوم: ← کوانتوم.
نظریه‌ی ماشینواری: ← فلسفه‌ی ماشینی.
نظریه‌ی مجموعه‌ها: ← مجموعه، در ریاضیات.
نظریه‌ی معرفت: ← معرفتشناسی.

نظریه‌ی موجی نور[1]. پراش نور، که توسط فرانچسکو ماریا گاریمالدی[2] (frāncesko māriā gārimāldi؛ ۱۶۱۸–۱۶۶۳) فیزیکدان ایتالیائی)، و تداخل نور، که توسط نیوتن مشاهده شد (← حلقه‌های نیوتن)، هیچ یک به طرز رضایتبخشی نتوانست توسط نیوتن توضیح داده شود. با این حال، هیچ کوششی برای رد نظریه‌ی ذره‌ای نیوتن به عمل نیامد تا وقتی که، در ۱۸۰۲، ت. یانگ بنا آزمایشهای خود تداخل را آشکار ساخت. ولی، حتی پیش از این آزمایشها، یانگ متوجه پاره‌ای نقائص اضافی در نظریه‌ی ذره‌ای شده بود که دیگران به آن توجه نکرده بودند. مثلاً، چرا ذرات نور از یک منبع نسبةً سرد و سطح بسیار داغ خورشید با یک سرعت صادر میشوند؟ اگر همه‌ی ذرات نور مشابهند، چرا بعضی از آنها، هنگام برخورد با سطح یک ماده‌ی شفاف، منعکس و بعضی دیگر منکسر میشوند؟ همه‌ی واقعیتها ظاهراً به طبیعت موجی بودن نور توجه مییافت، و یانگ با مهارت تمام از نظریه‌ی ک. هویگنس برای توضیح رنگهای فیلمهای نازکی که هوک آنها را توصیف کرده بود استفاده کرد، و بدین ترتیب طول موج رنگهای گوناگونی را که در حلقه‌های نیوتن مشاهده شده بود محاسبه کرد، و حتی تغییر فاز (← فاز، در فیزیک) موج منعکس از یک سطح شیشه‌ای را مشاهده کرد. ارائه کردن نظریه‌ی موجی نور به وسیله‌ی یانگ، به جای آنکه مورد شناسائی عموم قرار گیرد سخت مورد حمله قرار گرفت. البته این امر، که در علوم طبیعی بسیار نادر است، تنها به علت مقبولیت عمومی نظریه‌ی نیوتن نبود، بلکه چون چندسالی پیش از آن، یانگ بدون جهت از انتشارات بعضی از دانشمندان انتقاد کرده بود اکنون تاوان این انتقاد را پس میداد، و پذیرفته شدن نظریه‌ی موجی تا سال ۱۸۱۷، وقتی که ا. ژ. فرنل به کومک آن برخاست، به تأخیر افتاد.

در ۱۸۰۸ اتین لوئی مالوس کشف کرد که نور میتواند به وسیله‌ی انعکاس قطبش یابد. این کشف مشکلی برای نظریه‌ی موجی و نیز نظریه‌ی ذره‌ای نور پیش آورد، زیرا امواجی که به وسیله‌ی هویگنس و یانگ مسلم فرض شده بود امواج تراکمی یا طولی، نظیر امواج صوتی در هوا، بودند. فرنل در یافت که اگر امواج نوری امواج تراکمی نبوده بلکه امواج عرضی باشند، پدیده‌ی قطبش میتواند بخوبی با نظریه‌ی موجی سازگار شود. در آن صورت نور قطبیده میتواند همچون ارتعاشات عرضی منحصراً واقع در یک سطح در نظر گرفته شود. در ۱۸۶۵ ج. ک. مکسول با اثبات ریاضی این امر که ممکن است امواجی عرضی به دست آورد که در آنها انرژی به تساوی میان میدانهای برقی و مغناطیسی توزیع شده باشد، بر اهمیت و ارزش نظریه‌ی موجی افزود. مکسول با معادلات ریاضی خود سرعت امواج برقاطیسی را محاسبه کرد و بدین نتیجه رسید که این سرعت همان سرعت نور است. با این فرض که نور چنین موجی است، میتوان ضریب انکسار یک ماده‌ی شفاف را ـ که یک ثابت نورشناختی است ـ از روی ثابت دی‌الکتریک آن ـ که یک خاصیت برقی است ـ محاسبه کرد. موفقیت فوق العاده‌ی نظریه‌ی موجی وقتی به دست آمد که در ۱۸۸۷ ه. هرتس امواج پیشبینی‌شده‌ی مکسول را به وسیله‌ی یک تخلیه‌ی برقی در نوسانگر تولید کرد. از آن زمان تا آغاز قرن حاضر نظریه‌ی موجی بدون رقیب باقی ماند.

سایه‌ای که بر نظریه‌ی موجی افتاد از کوششی نتیجه شد که برای توضیح توزیع انرژی در طیف تشعشع اجسام داغ به کار رفت. پیشرفتهائی در این زمینه به وسیله‌ی و. وین و س ت. جینز به دست آمد، ولی در ۱۹۰۰ هنوز قانون واحدی به دست نیامده بود که تمامی طیف تشعشعی اجسام داغ را در دماهای مختلف توصیف کند. این مسئله نظر ماکس پلانک را جلب کرد، و وی موفق شد که با فرض قاطع اینکه نور از جسم داغ، نه به صورت امواج پیوسته، بلکه به شکل کوانتومها (← کوانتوم) صادر میشود، مسئله را حل کند. اما نباید تصور کرد که این بازگشتی به نظریه‌ی ذره‌ای نیوتن باشد؛ کوانتومها، چنانکه نیوتن فرض کرده بود، ذرات ماده نبودند. گرچه توضیح و تفسیر پلانک تنها در باره‌ی صدور نور بود، اینشتین در ۱۹۰۵ آشکار ساخت که اگر فرض شود که جذب نور نیز به شکل کوانتوم است، پدیده‌ی نورابرقی بآسانی قابل فهم میشود. چنین به نظر میرسید که عمل متقابل ذره به ذره‌ای میان کوانتومهای نور تابش و الکترونها در سطح حساس به نور (← نورابرق) وجود دارد. ← اثر کامپتن دلیلی است بر تصادم کشسانی میان فوتونهای اشعه‌ی ایکس و الکترونها، به طوری که مقدار حرکت و انرژی هر دو محفوظ بمانند. تنها لازم بود فرض شود که مقدار حرکت یک کوانتوم مساوی است با انرژی آن تقسیم بر سرعت نور.

با آنچه ذکر شد، طبیعت واقعی نور چیست؟ هیچ جای انکار نیست که در همه‌ی آزمایشهائی که با تداخل، پراش، و قطبش سر و کار دارد طبیعت موجی نور دخالت دارد. طبیعت ذره‌ای نور نیز در صدور و جذب نور بس همه معلوم است. بنا بر این، نور با طبیعتی دوگانه جلوه میکند، و چهره‌های ذره‌ای و موجی هر دو را به خود میگیرد.

نظریه‌ی نگاهداری نیرو: ← لایبنیتز، گوتفرید ویلهلم.

نظم (nazm) [عربی، ← پیوستن]، در ادب فارسی، هر سخن که دارای وزن و قافیه باشد، از این رو، نظم غالباً با شعر مرادف شناخته میشود. با این همه، در بیان فرق میان آن دو گفته‌اند که هر سخن موزون و مقفی که روح را به هیجان آورد، و احساسات و عواطف را بر انگیزد، شعر است (مانند غزلهای حافظ و سعدی)، و اگر چنین نباشد نظم (مانند سخن موزون که مثلاً در صرف و نحو یا فلسفه گفته باشند). بنا بر این، مثلاً نصاب الصبیان یا منظومه‌ی حاجی ملا هادی سبزواری نظم هست اما شعر نیست، و در بعضی از سخنان شعرا که عادةً شعر خوانده میشود نیز جای این بحث هست که شعر است یا نظم. در هر حال، مطابق تعبیر مذکور، هر شعری نظم هست، اما هر نظمی شعر نیست. نیز ← نثر.

نظم‌الدوله، مترجم کتابی تاریخی از کنت دو گوبینو، ← تاریخ ایرانیان.

نظمیه: ← شهربانی.

نظیره (nazira) (عربی، ← همانند)، شعری که به تقلید شعری دیگر با همان وزن و قافیه به جد یا به هزل (غالباً) گفته شود، مانند این بیت (میرزا اشتهای اصفهانی)،

این گنبد بزرگ که در مسجد شه است
سرپوش کوچکی است ز قاب طعام ما

از غزلی که به تقلید غزل حافظ به مطلع،

ساقی به نور باده بر افروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

سروده شده است. نیز ← مجابات.

نظیری نیشابوری(nazirie neyšāburi)، شهرت **محمد حسین**، متخلص به **نظیری**، فـ ۱۰۲۲ هق، شاعر ایرانی؛ مت نیشابور. پس از مسافرتهائی در خراسان و عراق، به هندوستان رفت، و مورد توجه و محبت ← میرزا عبدالرحیم خان قرار گرفت، و از آنجا به زیارت حج رفت (۱۰۰۲

(۱)wave theory of light (۲)Garimaldi

هق). در بازگشت از مکه، به احمدآباد گجرات رفت، و مقیم شد، و در همین شهر در گذشت. در احمدآباد زندگانی آسوده و خوشی داشت، و شاعران دیگر از هر سوی به نزد او میآمدند، و شعرها در مدح وی میسرودند. نظیری یکی از شاعران برجسته و معروف شیوه‌ی هندی است، که شعرش، هم در روزگار او و هم پس از مرگش، همواره مورد استقبال و نظر شاعران دیگر قرار داشته است. غزلیاتش بارها به چاپ رسیده است (از جمله در لاهور، ۱۹۳۵). قصایدی در ستایش جهانگیر پادشاه نیز دارد.

نعائم: ← منازل قمر.

نعامنه: ← لخمی، ملوک.

نعش (na'š)، کسی که در تعزیه یا دسته نقش کشته‌شدگان را اجرا کند. چون اجراکننده‌ی این نقش وظیفه‌ای انجام نمیدهد، اگر کسی در کاری وظیفه‌ی مهمی نداشته باشد میگویند در آن کار دل نعش را بازی میکند.

نعل درگاه (na'L)، تیر چوبی یا آهنی که سقف درگاه بر آن استوار است.

نعلین (na'leyn)، دهستان (جمع ۶۱۹۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان سردشت (سابقاً بخش)، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۳۴ آبادی. مرکزش قلعه تاسیان (qal'e tāsiān؛ جمع ۱۵۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۲کیلومتری ل‌غ سردشت قرار دارد. محصولاتش غلات و توتون است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

نعم، سوره‌ی: ← نحل، سوره‌ی.

نعمان[1] (no'mān) [عبری، ← صاحب نعمت]، سردار سپاه سوری که الیشع بیماری برص وی را شفا داد (دوم پادشاهان ۵).

نعمان I: ← لخمی، ملوک.

نعمان III، ملقب به ابوقابوس، ← نعمان ابن منذر.

نعمان ابن امرؤ القیس: ← لخمی، ملوک.

نعمان ابن بشیر انصاری: ← کربلا، واقعه‌ی.

نعمان ابن منذر (no'māne 'bne monzer)، مکنی به **ابوقابوس** یا **ابوقبیس** (abu.qobays) ملقب به **نعمان III**، آخرین شاه (۵۸۰–۶۰۲) ← ملوک لخمی. وی، اگرچه مشهورترین پادشاه حیره است، مهمترین پادشاه سلسله‌ی خود نیست، و شهرت او بیشتر مدیون مدایح یا هجاهای شاعران است، و آنچه از او در دیوان این شاعران آمده، ارزش تاریخی چندانی ندارد. لخمیان تابع پادشاهان ساسانی بودند و وظیفه داشتند تا اعراب بدوی را از هجوم به سرحدات ایران باز دارند. مادر نعمان دختر زرگری در نزدیک مدینه بود، و همین امر دستاویز هجو و طنز دشمنانش واقع شد. پس از مرگ پدرش، هرمز ساسانی در بازه‌ی جانشینی او مردد بود، و سرانجام بر اثر کوششهای عدی ابن زید، که منشی و رابط امور عرب با پادشاه ساسانی بود، او را پادشاه حیره کرد. در اواخر عمر عدی ابن زید را، به جرم توطئه بر ضد خویش، به قتل رسانید، و گویند خسرو پرویز به توطئه‌ی پسر عدی ابن زید او را دستگیر و زندانی کرد. نعمان پس از ۱۵ سال در زندان مرد، و نیز مشهور است که او را در پای پیل افکندند.

نعمان ابن منذر تمیمی: ← ردة، در اصطلاح فقه.

نعمت‌الله جزائری، سید (ne'mato'l.lāhe jazā'eri)، ۱۰۵۰–۱۱۱۲ هق، محدث و فقیه و نویسنده‌ی شیعه؛ مت شوشتر. از تألیفات فراوان او الانوار النعمانیّة فی معرفة النشاة الانسانیه بیش از همه مشهور است.

نعمت‌الله کرمانی، سید: ← شاه نعمت‌الله ولی.

نعمة‌اللهیه یا **نعمت‌اللهیه** (هر دو ne'mato'l-lāhiyye)، سلسله‌ای از صوفیه، منسوب به شاه نعمت‌الله ولی، که در ایران و هند پیروان آنها فراوانند. اخلاف شاه نعمت‌الله به هند رفته‌اند، و مخصوصاً در دکن به ترویج طریقت وی اهتمام کرده‌اند. در دوره‌ی صفویه که بازار تصوف در ایران چندان رونق نداشت، و صوفیه غالباً مطعون و منفور بودند، نعمة‌اللهیه در هند به نشر تعالیم طریقت خویش کوشیدند. در عهد زندیه، نعمت‌اللهیه مجدداً در ایران به ترویج طریقه‌ی خویش پرداختند، چنانکه معصومعلیشاه دکنی درین کار سعی کرد، و نور علیشاه اصفهانی در اوایل قاجاریه در ایران مریدانی به دست آورد. حتی حاجی میرزا آقاسی، و تا حدی محمد شاه قاجار، به این سلسله انتساب یا تعلق پیدا کرده بودند. نعمت‌اللهیه هم اکنون، با وجود انشعابهای داخلی، در ایران اهمیت و نفوذ خاص دارند.

نعمتی (ne'mati) یا **نعمة‌اللهی** (ne'mato'l-lāhi)، دسته‌ی مخالف و مقابل دسته‌ی حیدری، که با دسته‌ی اخیر در عهد صفویه و قاجار در اکثر بلاد ایران رقابت و منازعه‌ی شدید و مستمر داشته‌اند. این دسته منسوب بوده‌اند به شاه نعمت‌الله ولی. در غالب بلاد ایران، مخصوصاً از عهد صفویه به بعد، بین دسته‌ی نعمتی و دسته‌ی حیدری منازعات مستمر و گاهی خونین قائم و برپا بوده است، و دوام جنگ میان این دو دسته در اغلب سفرنامه‌های سیاحان خارجی ذکر شده است. شدت بروز این منازعات در ایام تعزیه‌ی عاشورا بوده است، و در مراسم عید قربان و نحر و تقسیم گوشت شتر قربانی نیز، به سبب اختلاف بین این دو دسته، از قدیم مقدار و محل گوشت سهم هر یک از دو دسته معلوم بوده است. نیز ← حیدری.

نعناليان یا **نعناعیان** (هر دو na'na'iān) یا **لبدیسان** (labdisān)، [Labiatae]، تیره‌ای از گیاهان دولپه‌ی پیوسته جام که گلهای آنها پنج‌قسمتی و دارای دو لب فوقانی و تحتانی و ساقه‌های آنها چهارگوش است. اغلب آنها در نقاط خشک دارای اسانسهای تندند، که محرک و مقوی قلب است، و در داروسازی مصرف میشود. از اقسام آنها اسطوخدوس، اکلیل الجبل، آویشن، پونه، چای آسویگو، ریحان، زوفا، سوسنبر، مرزه، مرزنجوش، مریم‌گلی، مریم نخودی، و نعناع است.

نعناع[2] (na'na')، گیاهان پیوسته‌گلبرگ از تیره‌ی نعناليان، دارای ساقه‌های چارگوش، برگ‌های معطر، و گاهی گلهای رنگین. اقسام نعناع همه دارای اسانس مانتول هستند و، از حیث شکل برگها، نامهای گوناگون دارند. نیز ← پونه، خال‌واش، اوجی؛ و سوسنبر.

نعناع تند[3] (tond) یا **نعناع فلفلی**، (*Mentha piperita*)، گیاه دائمی که از برّ قدیم به امریکا رفته و عمده‌ترین نوع نعناع برای مصارف خوراکی و استخراج مانتول است.

نعناع زبر (zebr)، (*Mentha spicata*)، گیاه معطر دائمی که اصلش از برّ قدیم است. در امریکا برای استفاده از عطر تندش برای معطر ساختن سقزهای جویدنی کاشته میشود.

نعناع فلفلی: ← نعناع تند.

نعناعیان: ← نعناليان.

نعومی[4] (na'umi) [عبری، ← شادی من]، مادر شوهر روت (روت ۱۹.۱ و ۲۰).

نعیم‌آباد (na'im.ābād)، ده (جمع ۲٬۸۶۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم، ۱۱کیلومتری ج یزد. محصولش غلات است. از صنایع دستی نساجی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهی به این نام نیامده است.

نعیم ابن حماد خزاعی: ← محنه.

نعیم ابن مسعود: ← محمد ص، قسمت ۳۳.

نعیم ابن مقرن (no'ayme' bne moqarren)، از سران سپاه عرب، و رئیس سپاهیان کوفه، که در جنگ (۱۷ هق) با هرمزان، سردار ایرانی، در دشت میشان خوزستان شرکت داشت. پس از فتح خوزستان، عمر او را به گرفتن همدان فرستاد، و او آن را به‌تصرف خود درآورد؛ آنگاه به‌فتح ری مامور شد. آنجا را نیز بگشود (حدود ۲۲ هق).

نعیمی: ← فضل‌الله استرابادی.

نفوشاگان، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

نفاثه، بنی: ← محمد ص، قسمت ۴۱.

نفاذ (nafāz) [عربی، ← روان شدن فرمان]، در علم قافیه، حرکت حرف وصل چون به خروج پیوندد؛ مانند فتحه‌ی "م" درین بیت (حافظ)،

ای غایب از نظر بخدا می‌سپارمت
جانم بسوختی و بدل دوست دارمت.

اختلاف نفاذ در قوافی جایز نیست.

نفاس (nefās)، خونی که با زائیدن یا پس از آن تا ده روز از رحم زن خارج میشود. پس از قطع شدن آن، غسل واجب است. زن را در حال نفاس نفساء میگویند.

نفایس الفنون (nafāyeso 'l.fonun)، کتابی از شمس‌الدین محمد ابن محمود آملی. دایرة‌المعارفی است در علوم گوناگون مشتمل بر دو قسم، قسم اول، علوم اواخر؛ و قسم دوم، علوم اوایل، و مجموعاً شامل ۹ مقاله و هر مقاله منقسم به چندین فن در دانشهای مختلف. قسم اول، مقاله‌ی اول در ادبیات، مقاله‌ی دوم در شرعیات، مقاله‌ی سوم در تصوف، مقاله‌ی چهارم در علوم محاوره؛ قسم دوم، مقاله‌ی اول در حکمت عملی، مقاله‌ی دوم در اصول حکمت نظری، مقاله‌ی سوم در ریاضی، مقاله‌ی چهارم در فروع علوم طبیعی، و مقاله‌ی پنجم در فروع ریاضی.

نفت[5] (naft)، مایع بیرنگ، فرّار، و قابل اشتعال. مخلوطی است از هیدروکربورها که از تقطیر تدریجی نفت خام، چوب، و قطران زغال به

(۱) Naaman (۲) mint (۳) peppermint (۴) Naomi (۵) naphtha

دست میآید. به عنوان حلال اجسام آلی به کار میرود. برای ساختن واکس و صابون استعمال میشود. مایعی است که برای تمیز کردن و لکه‌گیری به کار میرود.

نفت استاندارد، شرکت: ← استاندارد اویل، شرکت.

نفتالن: ← نفتالین.

نفتالی[1] (naftali) [عبری، ـ کشتی گرفتن من]، پسر یعقوب، جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی اسرائیل که در لغ دریای جلیل ساکن شدند (پیدایش ۷.۳۵، ۲۴.۴۶، ۲۱.۴۹ (و به صورت فتالیم، متی ۱۳.۴ و ۱۵، مکاشفه ۶.۷).

نفتالین[2] (naftālin، فس) یا **نفتالن** (naftālen)، جسم بیرنگ، جامد، متبلور با بوئی زننده، و غیر محلول در آب (فورمول شیمیائی $C_{10}H_8$). در °۸۰ صدبخشی ذوب میشود و در °۲۱۸ صدبخشی به جوش میآید. از مشتقات قطران زغال سنگ است. در الکل یا اتر حل میشود. در رنگرزی، حشره‌کشی، و در پلشت‌بری به کار میرود.

نفت خام[3]، نامی که عموماً به مایع روغنی‌شکلی داده میشود که گاه تقریباً بیرنگ است، ولی عموماً قهوه‌ای تیره یا سبزفام است. نفت به شکل گاز و به صورت تقریباً جامد (قیر) نیز یافت میشود، و تقریباً در میان احجار همه‌ی دوره‌های زمینشناختی قشر زمین وجود دارد. هرودوت و دیگر نویسندگان قدیم از آن نام برده‌اند. در ساختن ساروج و برای اندود کردن دیوار و بدنه‌ی کشتیها و نیز برای آتشبرانی با سلاحهای نفت‌انداز در جنگهای دفاعی به کار میرفت. بندرت به عنوان روغن چراغ از آن استفاده میشد. هندیشمردگان ل امریکا از آن در کارهای جادوئی و نیز در نقاشی استفاده میکردند.

در اروپا آن را از روی جریانهای آب میگرفتند، یا با کندن چاله‌هائی در زمین بیرون میآوردند، و در اوایل قرن ۱۹م مقادیر کمی نفت از سنگ رستی به دست آمد. در ۱۸۱۵ چند خیابان پراگ را با چراغ نفتی روشن کردند.

صناعت جدید نفت در سال ۱۸۵۹ هنگامی آغاز شد که ادوین دریک در اویل کریک[4] (oyl krik)، پنسیلوانیا، نخستین چاه نفت را حفر کرد و همین نقطه بعدها به نام تیتوویل نامیده شد. نخستین چاه نفت ایران در مسجد سلیمان در خرداد ماه ۱۲۸۷ هش حفر شد، و سپس چاههای چندی در اطراف آن زده شد. نفت چراغ اولین محصولی بود که به دست آمد و چراغ نفتی جانشین شمع و چراغهای روغنی شد. با استخراج فراوان نفت بزودی بهای آن کاهش یافت. ولی عمل پالایش نفت سبب پیدایش شرکتهای بزرگ شد و این صناعت زیر نفوذ ج. د. راکفلر قرار گرفت. تا پیش از پیدا شدن موتورهای بنزینی و استفاده‌ی از آن در اتومبیل و کامیون و تراکتور و هواپیما، موارد استعمال فراورده‌های نفت محدود بود. امروز تمدن سراسر جهان وابسته به نفت و فواید بسیاری است که از آن به عنوان مولد انرژی و سوخت و وسیله‌ی ساختن رنگ و دارو و بسیاری از مواد مصنوعی میشود، نیز ← پتروشیمی. ح ۶۰٪ محمولات نظامی کشتیهائی که در جنگ II از کشتهٔ صادر میشد، فراورده‌های نفتی بود. استخراج نفت از منابع زیرزمینی بی‌پروا و به افراط صورت گرفته است. از بیم تمام شدن منابع نفت، اکنون وسایل گوناگونی از قبیل مغناطسنج و گرانشسنج برای جستجوی منابع تازه ساخته شده است و با تولید انفجارهای زیرزمینی و لرزه‌نگاری نقشه‌های زیر زمینی فراهم میشود. در حال حاضر وسایل استخراج بسیار تازه و کارامدی در کار است. از جمله‌ی این کارها آن است که با تلمبه زدن گاز یا آب نمک در چاهٔ فشار آن را ثابت نگاه میدارند، یا با حفر چاههای افقی و اتصال دادن آنها به چاههای عمودی حوضه‌ی زهکشی نفت‌را وسیعتر میکنند، یا اینکه از ماسه‌های اشباع‌شده از نفت، نفت آن را میگیرند.

در باب منشأ تولید نفت اختلاف است، بعضی آن را نتیجه‌ی تجزیه‌ی سنگها میدانند، ولی عقیده‌ی مقبول این است که نفت منشأ آلی دارد و آن را نتیجه‌ای از روی هم انباشته شدن موجودات گیاهی و جانوری دورانهای گذشته همچون نرمتنان و گیاهان دریائی و موجودات زنده‌ی میکروسکوپی میدانند. شکل ظاهری و غلظت و ترکیب شیمیائی نفت، برحسب زمینی که از آن استخراج میشود متفاوت است. عموماً مخلوطی است از ئیدروکربورها که با چند درصد متغیری از ترکیبات دیگر دارای نیتروژن و اکسیژن و گوگرد همراه است. بعضی از نفتها، مثلاً نفت پنسیلوانیا، از لحاظ ئیدروکربورهای رشته‌ی پارافین غنی است و در ضمن تقطیر ماده‌ی جامد مومی از آنها به دست میآید و به همین جهت نفت پارافینی نامیده میشود. از بعضی دیگر در تقطیرْ ماده‌ی سیاه زفتی به دست میآید و آنها را نفت آسفالتی مینامند.

پالایش نفت با روش تقطیر تدریجی انجام میگیرد. برای جوابگویی به نیازمندی فراوان به بنزین، اکنون روش یا عملی به نام کراکینگ (krāking، از انگل) به کار میرود که در آن مولکولهای ئیدروکربور سنگینتر را به وسیله‌ی حرارت و فشار، و در مجاورت کاتالیزگرهای مخصوص، میشکنند و از آنها مولکولهای سبکتر بنزین به دست میآورند. از نفتهای خام گوناگون، روغنهای لیزانه و انواع سوختها (نفت چراغ، بنزین، نفت سیاه، و غیره) و وازلین و بعضی "روغنهای معدنی" که در پزشکی به عنوان ملین مصرف میشود به دست میآید. کشورهای عمده‌ی نفتخیز اینها هستند، ایران، کشمیر، تجشس، ونزوئلا، کویت، لیبی، عربستان سعودی، عراق، و رومانی. پس از جنگ II نتایج حفاریهای زیر دریائی در خلیج مکزیک و دریای خزر و خلیج فارس رضایتبخش بوده، و اکتشافات تازه‌ی نفت و استخراج آن در الجزایر و غ کانادا و غ افریقا و دریای شمال و امارات متحد عربی اندازه‌ی تخمینی ذخایر نفت را بالا برده است.

نفتخانه (naftxāne)، مرکز نفتی، ش عراق، در مرز ایران، ل‌ش بغداد. در ۱۹۲۳ صنعت نفت آن به وجود آمد. در ۱۹۶۲ تولید سالانه‌ی نفت آن ۱'۴۳۳'۸۲۰ پشکه، و در ۱۹۶۷ دو حلقه چاه در آن موجود بوده است.

نفت سفید (nate sefid)، دهستان (جم ۱۳'۰۰۰)، بخش هفتکل، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۸ (۱) آبادی. محصول عمده‌اش غلات است. ساکنین آن از طوایف بختیاری و قشقائی هستند. به مناسبت چشمه‌ای که از آن نفت بیرنگ میجوشد، نفت سفید نام گرفته است. در سال ۱۳۱۳ هش (۱۹۳۴) حفاری در آن شروع و به کشف گاز منجر شد. در ۱۳۱۷ هش (۱۹۳۸) اولین چاه آن (چاه شماره‌ی ۵) به نفت رسید. مع هذا تاریخچه‌ی نفت آن را باید از ۷۰ تا ۸۰ سال پیش دانست که در آن زمان روزانه ح ۳۰ مشک نفت از چشمه‌ی آن به دست میآمد که به مصرف مناطق همجوار میرسید. اکنون نفت حاصل از طریق لوله به پالایشگاه آبادان فرستاده میشود. گاز طبیعی چاههای آن مرغوب و به وسیله‌ی لوله به مسجد سلیمان فرستاده میشود. مرکزش، **نفت سفید** (جم ۲'۲۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری لغ هفتکل واقع است. تأسیسات نفتی این دهستان در آن قرار دارد.

در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

نفت شاه (nafte šāh)، آبادی (جم ۳'۵۴۳ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش سومار، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم، ۷۲کیلومتری ج قصر شیرین؛ کنار مرز ایران و عراق. اهمیت آن به خاطر چاههای نفت است که محصول آن به وسیله‌ی لوله‌ای به طول ح ۲۶۰ کیلومتر به پالایشگاه منتقل میشود.

نفتول[5] (naftol)، هریک از دو ترکیب متبلور همپار (← همپاری)، به نامهای آلفانفتول و بتانفتول، با یک فورمول شیمیائی ($C_{10}H_7OH$) که از مشتقات (ئیدروکسیل) نفتالین هستند، و از تأثیر اسید سولفوریک بر نفتالین به دست میآیند. بلورهای آلفانفتول هرم شکل و بلورهای بتانفتول صفحه‌ای است، هر دو بیرنگ، در آب حلپذیر، و پلشت‌برند. در تهیه‌ی بعضی از رنگها به کار میروند. محلول هر دو برای تشخیص وجود ترکیبات فریک (← آهن) در محلولها مورد استعمال دارد؛ آلفانفتول چنین محلولی را بنفش میکند و بتانفتول آن را به رنگ سبز در میآورد.

نفثة المصدور: ← صائن اصفهانی.

نفثة المصدور (nafsato 'l.masdur) [عربی، ـ خلطی که مبتلا به سینه‌درد به سرفه از سینه بیرون افکند، و مجازاً، شکایت و درد دل]، کتابی مختصر به فارسی، تألیف (۶۳۲ هق) شهاب‌الدین محمد نسوی. کتاب به نثری مصنوع و منشیانه، آمیخته به آیات قرآنی و احادیث و اشعار و امثال عربی و امثال و اشعار فارسی، و خطاب به سعدالدین جعفر ابن محمد نامی، ظاهراً پسر عم مؤلف، نوشته شده است، و شرح وقایع ناگواری است که بر مؤلف پس از مراجعت (۶۲۷ هق) از سفارت به دربار الموت به امر

(۱)Naphtali (۲)naphthalene (۳)petroleum (۴)Oil Creek (۵)naphtol

جلال‌الدین منکبرنی، و پیوستن بـه سلطان در تبریز، و آمدن سپاه تاتار به تعاقب جلال‌الدین، تا مرگ ایـن سلطان‌ـگذشته است. نفثة المصدور نخست در ۱۳۰۷ هش به چاپ سنگی، و بار دیگر در ۱۳۴۳ هش از طرف وزارت آمـوزش و پـرورش، با تصحیح انتقادی و تهذیب و تنقیح امیر حسن یزدگردی، به چاپ رسیده است.

نفحات الانس (nafahāto' l.'ons)، نـام اصلی آن نفحات الانس من حضرات القدس، تذکره‌ی مشایخ تصوف، اثر نورالدین عبدالرحمان جامی. اصـل این کتاب طبقات الصوفیه نام داشته و تألیف محمد ابـن حسین سلمی نیشابـوری بـوده است. سپس خواجه عبدالله انصاری آن را از عربی به زبان هروی تقریر کرده، و جامی در ربـع آخـر قرن ۹م هق آن را بـه فارسی بـر گردانیده، ترجمه‌ی حال عده‌ای از شاعران و عارفان متأخر را بدان افزوده، ترجمه‌ی حال قریب ۶۰۰ تـن از عارفان زن و مرد را در آن گنجانیـده، و تا حد امکان تـاریخ ولادت و وفات هـر یک را نیز بر آن مزیـد کرده و کتابی جامع و پیراسته چنان پرداخته است که امروز یکی از مأخذهای مهم این رشته است.

نفحات الاهیه: ← محیی‌الدین ابن العربی.

نفح الطیب (nafho 't.tib)، کتابـی در تـاریخ سیاسی و ادبـی انـدلس (۴ جلد) از ابـوالعباس مقری (فـ ۱۰۴۱ هق)، از بزرگان علمای مـالکی در تفسیر و حدیث و ادب و کلام و محاضرات.

نفر، ایل (nafar)، از ایلات خمسه‌ی فارس، دارای ۳۵۰۰(؟) خانـوار، ساکن فـارس. ییلاق آنها در آباده و قشلاقشان در داراب، جهرم، و گاهـی در لار است. از طـوایف آن میتوان زمـان خانلو، ستارلو، و شجرلو را نام برد. این ایل در واقـع از طوایف ترک در ایران محسوب میشود. رئیس این ایل معمولاً از ایـل بهارلـو انتخاب میشود و بین آنها دوستی کاملی برقرار است. در زمان نادر شاه و کریم خان زند ریـاست ایـل نفر به عهده‌ی حاجی حسین خان نفر واگذار شده بـود و چون وی در دربار نفوذ و اعتباری داشت، ایل مزبور کم‌کم به اسم نفـر (اسم خـود وی) موسوم شد.

نفرتیتی[1] (nefertiti)، نق ح ۱۳۷۲–۵۰ ق‌م، ملکه‌ی مصر قدیم، همسر اخناتون. ظاهـراً اخنا‌تـون در اواخـر سلطنت خـود او را طلاق داد. مجسمه‌ی نیمتنه‌ی سنگی زیبای نفرتیتی (موزه‌ی بـرلین) سبب آن شده است که وی را یکـی از زیباترین زنان باستانی بدانند.

نفریت، سنگ قیمتی، ← یشم.

نفس (nafs)، در نظر حکمـای قدیـم، آنچه به وسیلـه‌ی قـوا و آلات جسم طبیعی را حیات می‌بخشد و از آن نبات و حیوان و انسان میسازد. این تعـریفْ خلاصه و ساده‌شده‌ی تعریفی است که در کتب حکمت بـرای نفس ذکـر کرده‌انـد، و گفته‌انـد، "نفس کمـال اول جسم طبیعـی آلـی است" (مقصود از آلـی عمل‌کننده بـه وسیلـه‌ی آلات است). کمـال اول که در ایـن تعریف ذکر شده است تـرجمـه‌ی انتلخیای (entelexeyā-) یونانی است که ارسطو در تعـریف نفس آورده است، و مقصـود از آن چیزی است که شیء بـه وسیله‌ی آن صورت استحقاقی خـود را بـاز می‌یابد و بـه کمال میرسد. پس نفس نباتـی کمال اول برای جسم نبات، نفس حیوانـی کمال اول برای جسم حیوانی، و نفس انسانی یا نفس ناطقه کمال اول برای جسم انسانـی است. در بحث از این تعریف، به گونه‌ای که شامل همه‌ی نفوس سه‌گانه‌ی نباتـی و حیوانی و انسانی و نفوس فلکی بشود، سخن بسیـار گفته شده است که بـرای آن باید به کتب مفصل در حکمت قدیم مراجعه کرد. چون قدما معتقد بودنـد که ستارگان در افـلاک قرار دارند و حـرکت ستـارگان بـه تبع حرکات افلاک است و افـلاک را نیز نوعـی جسم می‌دانستند، در نتیجه معتقد بودنـد که افـلاک نیز باید دارای نفس باشند، زیرا این حرکات نـوعی حرکت ارادی است و حـرکت ارادی نیز مستلزم داشتن نفس است و اصطلاح نفس فلکی از اینجا است. **نفس نباتی** (nabati) مبدأ تغذیه و نمو و تولید مثل، و **نفس حیوانی** مبدأ حرکت ارادی و حس، و **نفس انسانی** یـا نفس نـاطقه مبدأ ادراک کلیات و تفکر است. هـر نفس بالاتـری متضمن قوا و اعمال نفس پایینتر هم هست. مثلاً نفس حیوانی که بـالاتـر از نفس نباتـی است، علاوه بر اینکه مبدأ حس و حـرکت است، مبدأ تغذیه و نمو و تـولید مثل نیز هست، و بنا بـر این در حیـوان دو نفس جداگانـه‌ی نباتـی و حیوانـی وجـود نـدارد بلکه در آن یک نفس هست که عمل نفس نباتی را نیز انجام میدهد، و همچنیـن در انسان یـک **نفس نـاطقه** هست که اعمال تغذیه و نمو و تـولید و حس و حـرکت و تفکر بـه وسیله‌ی او یعنی بـا قـوا و آلات او انجـام میشود (نیز ← روح). همچنین نفس، در عین آنـکه واحـد و بسیط است، مجموع همه‌ی قوا است، منتهی این قـوا بـه وسیله‌ی افـزار و آلات جداگانه، که هر کدام محلی خاص در بدن دارد، اجـرا میشود. نفس انسانـی بـه عقیده‌ی بسیاری از حکما مجرد است، یعنی مادی نیست، زیرا ماده نمیتواند امور کلی را در یـابد و به عبارت دیگر کلیات که خود مادی نیستند (زیرا ماده جـزئی است) نمیتوانند در چیز جـزئـی منطبع شوند زیرا در این صورت خود نیز جزئی میشوند نه کلی. برای تجرد نفس یـا غیر مادی بودن آن دلایل زیـادی آورده‌انـد که بایـد در کتب مفصل دید. البته بسیاری از حکمای دیگر، که به اصطلاح مادی بـوده‌اند، منکر تجرد نفس انسانی هستند و آن را امری مادی میدانند. در اخلاق، تقسیم دیگری بـرای نفس انسانی آورده‌اند: **نفس امّاره، نفس لوّامه، و نفس مطمئنه.** مراد از نفس در اینجا بیشتر ضمیر یـا وجـدان اخلاقـی است. نفس امـاره وجدانـی است که به پیروی از طبیعت حیوانـی انسان را بـه متابعت لذات و شهوات امـر میکند و نفس لـوامه آن وجـدان اخـلاقـی است که انسان را در پیروی کورکورانه از قـوای طبیعی سرزنش میکند و او را از ارتکاب امور غیر اخلاقی باز میدارد. نفس مطمئنه نفسی است که وجدان او بر اثـر ریاضت و تمرین اخلاقی از نگرانی و سرزنش و تشویش نفس لوامه رهائی یافته و یکسره مطابق موازین اخلاقی عمل میکند.

نفس الرحمان فـی فضائـل سلمان: ← صاحب مستدرک.

نفس اماره: ← نفس، در نزد حکما.

نفسانی: ← عینی.

نفس حیوانی: ← طبیعت؛ نفس.

نفس‌دهـی بجمیـع مـوجـودات، مذهب: ← آنیمیسم.

نفس زکیه (nafse zakiyye) یا **ذوالـنـفس الـزکیـه** (zo'n.nafse 'z.zakiyye)، شهـرت **محمد ابن عبدالله محض ابن حسن مثنی، ملقب به مهدی**، ۱۰۰–۱۴۵ هق، از بـزرگان خـاندان علـی ع از نسل امام حسن ع، پسر عبدالله محض. به مناسبت حدیثی از محمد ص، که فرموده بود "مهدی (آنکه ظهور خواهد کرد و عالـم را از داد پر خواهد کرد) از نسل من خواهد بـود، و نام او نام من، و نام پدرش نام پدر من خـواهد بود"، محمد ابـن عبـدالله محض را لقب مهدی دادند، و چون میانه‌ی دو کتفش عـلامت سیاهـی به بزرگی یک تخم مرغ بود (و گویا این علامت در محمد ص هم بوده)، بیشتر اعضای خاندان علی به آتیه‌ی او امیدوار بـودنـد، و او را خلیفه‌ی آینـده‌ی مسلـمین میپنداشتند. او و بـرادرش، ابـراهیم قتیل باخمری، بـا امید وصول بـه تخت خلافت بزرگ شدنـد و تـربیت یـافتند. پس از قتل (جمادی الثانی ۱۲۶ هق) ولید ابـن یزید، خلیفه‌ی اموی، خاندان بنی‌هاشم در مدینه مجتمع شدند، و عبـدالله محض (پـدر محمد) خـاندان بنی‌هاشم را برای به دست آوردن خلافت ترغیب، و پیشنهـاد کـرد که بـه پسرش بیعت کنند. بـه موجب روایـات، حتی ابراهیم امام، ابـوالعباس سفاح، و ابوجعفر منصور (از بنی عباس) به محمد بیعت کردنـد، و تنهـا امام جعفر صادق از بیعت سر باز زد، و گفت که این کار صـورت نخواهـد گرفت، و خلفـای آینده از بنی عباس خـواهند بود، و حتی، به موجب روایتی، گفته بود که این امر (خـلافـت) از آن صـاحب ردای زرد است (ابـوجعفر منصـور در آن مـجـلس ردای زرد پوشیده بود)، و میگویند، به همین سبب، بعدها که منصور به خلافت رسید، بـه امام جعفر ابـن محمد لقب صادق داد. مـروان، خلیفه‌ی آخـر اموی، با محمد و پـدرش عبدالله کاری نـداشت، و پس از انقراض خلافت بنی امیه، خلیفه‌ی اول عباسی (سفاح) نیز با او کاری نداشت، تـا آنکه منصور به خلافت رسید. ظاهـراً منصور بـه علت بیعتی که از پیش با محمد کرده بود، و بـه علت میل شدید مردم مدینه و بزرگان اهل علم به او (معتزله از محمد حمـایت میکردنـد، و مالک ابن انس، فقیه معروف، بـه اطاعت او فتوی داده بـود)، از او سخت در وحشت بـود. محمـد و برادرش ابـراهیم پنهان شدنـد، و منصور پـدر ایشان عبدالله را گرفت و بـه زندان انداخت، و پیـوسته در طلب آن دو بـرادر بـود، تا آنکه محمد در جمادی سال ۱۴۵ هق در مـدینه ظاهـر شد، و مردم را به خود خواند. منصور علی ابـن عیسی را با ۴٬۰۰۰ مـرد بـه مدینه فـرستاد. در جنگـی کـه در گـرفـت، یـاران محمد شکست خـوردند، و او در روز دوشنبه‌ی ۱۴ رمضان سال ۱۴۵ هق در محل موسوم به احجار الـزیت کشته شد، و سرش را از تن جدا کردند و پیش منصور

(۱) Nefretete, Nefertiti

فرستادند. برادرش ابراهیم در آن هنگام در بصره بود، و پس از شنیدن این خبر، با پیروان خود روی به کوفه نهاد، و در باخمری (دهی نزدیک کوفه) با سپاه منصور جنگید و سرانجام کشته شد، و سرش را پیش منصور بردند (← قتیل باخمری). ابوحنیفه، فقیه معروف، از ابراهیم طرفداری کرده بود.

نفس لوامه: ← نفس، در نزد حکما.

نفس مطمئنه: ← نفس، در نزد حکما.

نفس نباتی: ← طبیعت؛ نفس، در نزد حکما.

نفسیه، رساله‌ی: ← عرفی.

نفطویه [ابراهیم ابن محمد نفطویه (nefta-vayh)]، ۲۴۴–۳۱۹ هق، نحوی و لغوی عرب و از شاگردان مبرد و ثعلب که در علم قرائت قرآن نیز مهارت داشت. از آثار مهم او کتاب اعراب القرآن و کتاب غرایب القرآن است.

نفقه[1] (nafaqe)، مسکن، لباس، خوراک، و اثاثه‌ی خانه که به طور متعارف با وضع زن مناسب باشد، و نیز خدمتکار در صورت عادت زوجه به داشتن او یا حاجت او به واسطه‌ی مرض یا نقص اعضا. نفقه‌دهنده را منفق (monfeq) گویند. نفقه‌ی اقارب عبارت است از مسکن، لباس، خوراک، و اثاثه‌ی خانه به قدر رفع حاجت و با توجه به درجه‌ی استطاعت منفق. احکام مربوط به نفقه‌ی زوجه و اقارب در مواد ۱۱۹۵–۱۲۰۶ قانون مدنی ذکر شده است

نفلس[2] (nefels)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳°۷۳۹)، ایالت [← کانتون] گلاروس، ش قسمت مرکزی سویس. در اینجا به سال ۱۳۸۸ سویسیها اتریشیان را شکست دادند. یک صومعه‌ی قدیمی و یک قصر به سبک باروک و یک کلیسای قرن ۱۸م دارد.

نفله[3] (nefele)، در افسانه‌های یونان، زن آتاماس و مادر فریکسوس و هله.

نفود (nafud) یا **نفود بزرگ** [نفود الکبیره]، کویری در بخش شمالی عربستان. طول آن در امتداد ش–غ قریب ۶۴۰ کم و در امتداد ل–ج به طور متوسط ۳۲۰ کم است، این کویر، به وسیله‌ی بیابان شنی دهناء، به ربع الخالی مرتبط است.

نفوس، عالم: ← عالم.

نفیس ابن عوض کرمانی (nafise'bne evaz-)، ملقب به **برهان‌الدین**، پزشک مشهور قرن ۹م هق، معروف به **طبیب نفیس**. به خواهش الغ بیگ پسر شاهرخ تیموری به سمرقند به دربار او رفت، و پس از مرگ (۸۵۳ هق) وی به کرمان باز گشت و تا آخر عمر در آنجا زیست. از تألیفات اوست، سمومات؛ شرح الاسباب و العلامات، در شرح کتاب الاسباب و العلامات نجیب‌الدین سمرقندی، که در ۸۲۷ هق به اتمام رسیده و به الغ بیگ اهدا شده است؛ و شرح نفیسی (۸۴۱ هق) که شرحی است بر کتاب موجز ابن النفیس.

نفیسه، سیده (nafisa)، ف ۲۰۸ هق، دختر حسن ابن زید ابن الحسن ع؛ از زنان دانشمند و باتقوی که با شوهرش به مصر رفت و در همان جا وفات یافت، و مسجد معتبری بر قبر او ساختند. بنی عباس و فاطمیان و سلاطین عثمانی در تعمیر و تزیین آن مسجد کوشیدند. معروف است که امام شافعی برای فرا گرفتن حدیث به نزد او میرفت.

نفیسی، سعید، مشهور به سعید نفیسی (sa'ide nafisi)، ۱۲۷۴–۱۳۴۵ هش، نویسنده و محقق ایرانی. پس از پایان تحصیلات متوسطه، برای ادامه‌ی تحصیل، به اروپا (سویس و بعد فرانسه) رفت. در بازگشت به ایران نخست به تدریس زبان فرانسه در دبیرستانهای تهران پرداخت، و سپس در وزارت فلاحت و تجارت و فواعد عامه به کار مشغول شد. پس از تأسیس دانشگاه تهران به این دانشگاه منتقل شد و به تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول شد. از مهمترین آثار او اینهاست:

۱) تصنیف، آتشهای نهفته (۱۳۳۹ هش)، آخرین یادگار نادر شاه (نمایشنامه، تهران، ۱۳۰۵ هش)، ماه نخشب (مجموعه‌ی داستان، تهران، ۱۳۲۸ هش).

۲) ترجمه، ایلیاد (تهران، ۱۳۳۴ هش) و اودیسه (تهران، ۱۳۳۷ هش).

۳) تصحیح متون، تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی (۳ جلد، ۱۳۱۹–۲۹ هش)، دیوان انوری (تهران، ۱۳۳۷ هش)، و رباعیات بابا افضل کاشانی (تهران ۱۳۱۱ هش).

۴) تحقیق در ادبیات ایران، احوال و اشعار رودکی (۳ جلد، تهران، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۹)، آثار گمشده‌ی ابوالفضل بیهقی (تهران، ۱۳۱۵ هش)، جستجو در احوال و آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (تهران، ۱۳۲۰ هش)، زندگانی و کار و اندیشه و روزگار بوعلی سینا (تهران ۱۳۳۳، هش)، و تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (۲ جلد، تهران، ۱۳۳۴ هش).

۵) تاریخ ایران، تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان (تهران، ۱۳۴۲ هش) و تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد اول و ضمیمه‌ی آن، تهران، ۱۳۳۱–۴۴ هش).

از کارهای مهم دیگر او یکی تألیف فرهنگ فرانسه–فارسی (۲ جلد، تهران ۱۳۰۹–10 هش) و دیگر چاپ فرهنگ فارسی به فارسی نفیسی یا فرنودسار تألیف پدرش است. سعید نفیسی شعر نیز میگفته، و گلچینی از اشعارش در ۱۳۳۳ هش به چاپ رسیده است.

نفیسی، علی اکبر: ← ناظم‌الاطبا.

نق، علامت اختصاری رونقش در این کتاب، و غالباً در زندگینامه‌ی اشخاص برای نشان دادن تاریخ شکوفائی حیات شخص مورد نظر آمده است.

نقائض جریر و فرزدق، ← عربی، ادبیات، قسمت X.

نقاب (neqāb)، ده (جه ۱°۲۷۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان رستاق، بخش خلیل‌آباد، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ ۲کیلومتری ج‌ش خلیل‌آباد. محصولاتش غلات، منداب، و میوه است.

نقاب، دهستان (جه ۱۵°۶۶۴ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش جغتای، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)، در ولایت و ناحیه‌ی قدیم جوین؛ دارای ۳۳ آبادی. این دهستان حاصلخیزترین منطقه‌ی جوین محسوب میشود. محصولات عمده‌اش غلات، زیره، کنجد، و پنبه است (در بین این محصولات پنبه‌ی آن مشهور است). مرکزش، **نقاب** (جه ۱°۰۸۰ سث ۱۳۴۵ هش)، ۳۶ کیلومتری ش جغتای است. کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی، و از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نقادی عقل مطلق: ← نقد عقل محض.

نقاره: ← صدف یا گوش ماهی.

نقاره (naqāra;-qāre)، نوعی طبل که از دو طبل کوچک متصل به هم، یکی کوچکتر و دیگری بزرگتر، تشکیل یافته است. طبل بزرگتر صدایش بمتر و دیگری صدایش زیرتر است. از سازهای کوبی است که با دو عدد چوب نواخته میشود. کاسه‌ی نقاره از مس، و پوست آن از پوست گاو است.

نقاره‌خانه (naqare-xane, naqq-)، محل یا برجی که هر بامداد و هر شام در آن طبل و دهل و کوس و کرنا و نقاره مینواختند. از قدیم در پایتخت و شهرهای بزرگ ایران نقاره‌خانه وجود داشته است؛ تا چندی پیش نیز نقاره‌خانه‌ی تهران بالای سردر میدان مشق (فعلاً محل وزارت امور خارجه، شهربانی، و بعضی ادارات دیگر) هنوز وجود داشت. آن را **طبل خانه** نیز میگفتند.

نقاره‌خانه (naqāre-xāne, naqq-)، نام برج کوچکی از سنگ و آجر، از عهد سلجوقی، بالای کوهسار تقی‌آباد، ری.

نقاره کوب (naqare kub)، ده (جه ۳۶۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کرف‌آور، بخش گیلان غرب، استان پنجم، ۳۵کیلومتری شمال گیلان غرب. آثاری از دوره‌ی ساسانیان در آن به چشم میخورد. این آثار بقایائی از ۲ بنا یکی به شکل مربع و دیگری هشت ضلعی است، که فعلاً در گورستان این ده قرار دارند. در ش آن تپه‌ای وجود دارد که در بالای آن آثار برجی باقی مانده است، و به نظر میرسد که از برجهای دیده‌بانی باشد.

نقاشان هشتگانه: ⇐ گروه هشت‌نفری.

نقاشباشی: ← مزین‌الدوله.

نقاشی ایران: ← ایران، هنر و معماری.

نقاط اصلی: ← عدسی ضخیم.

نقاط عقده: ← عدسی ضخیم.

نقاط کاردینال: ← عدسی ضخیم.

نقاط کانونی: ← عدسی ضخیم.

نقاط مزدوج[4] (mozdavaj)، در نورشناخت، دو نقطه در دو طرف یک عدسی، به طوری که شیئی واقع بر یکی از آن دو تصویری بر دیگری پدید آورد.

نقال (naqqāl) یا **قصه‌گو** (qesse-gu)، شخصی نکته‌سنج و باخبر از تاریخ، اخبار، اشعار، نوادر، و امثال. در حین تقریر داستان، به مقتضای روحیه‌ی مستمع و اشخاص داستان، حالاتی از قبیل غضب، عشق، سرور، غم، تحکم، چاکری، و غیره به خود میگیرد، و هنگام لزوم آواز میخواند. ملا حیدر قصه‌خوان و ملا محمد خورشید اصفهانی از نقالهای معروف دوره‌ی

(۱)alimony (۲)Näfels (۳)Nephele (۴)conjugate points

صفویه بوده‌اند.
نقاله: ← فضاپیمائی.
نقاله[1] (naqqāle)، نیمدایره‌ای مدرج از صفر تا ۱۸۰° که از ماده‌ی شفافی چون میکا و پلاستیک ساخته شده، و برای اندازه‌گیری زاویه و نقل اندازه‌ی آن از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر به کار میرود.
نقاله‌ی فضاپیما: ← وسایط فضاپیما.
نقاوة الادوار: ← عبدالقادر ابن غیبی.
نقب[2] (naqb یا naqab) [عبری ← خشک]، ناحیه‌ی نیم‌صحرائی (۱۳٬۱۳۰ کمم)، ج رژیم اشغالگر قدس، میان مدیترانه و خلیج عقبه. از غ به مصر (شبه جزیره‌ی سینا) و از ش به اردن محدود است. اکنون تنها شهر آن بئرسبع است، ولی در ازمنه‌ی باستانی چند شهر معتبر داشته. قسمت عمده‌ی مهاجران اسرائیل در آن ساکن شدند و به آبادی آن پرداختند. ماندگاههای روستائی تعاونی دارد. آب رود اردن ل و قسمتهائی از ج آن را مشروب میکند. محل جنگ مصر و رژیم اشغالگر قدس در ۱۹۴۸ بود. کیبوتصهای فراوان در آن دایر است.
نقد الشعر (naqdo 'š.še'r)، کتابی به عربی، در بلاغت و صنایع بدیعی، تألیف قدامه، که یکی از مهمترین کتابهای بلاغت در زبان عرب به شمار میرود. نویسنده درین کتاب محسنات کلام و عیوب آن را به شیوه‌ی خاصی مورد بحث و بررسی قرار میدهد، و از نظر تاریخ نقد ادبی در زبان عرب و قلمرو فرهنگ اسلامی دارای اهمیت بسیار است. نقد الشعر چاپهای متعدد شده است (از جمله در ۱۹۳۴ هش).
نقد النثر (naqdo 'n.nasr)، کتابی به عربی، در باب بلاغت و صناعات ادبی. این کتاب، که به غلط به نام قدامه شهرت یافته و هم به نام او به چاپ رسیده است (قاهره، ۱۹۳۷)، بخشی است از کتاب البرهان فی وجوه البیان تألیف ابوالحسین اسحاق ابن ابراهیم. سالها این کتاب به نام نقد النثر و از تألیفات قدامه به شمار میرفت، تا اینکه نسخه‌ی کاملی از آن به دست آمد، و معلوم شد که قسمتی از کتاب البرهان فی وجوه البیان است. متن کامل این کتاب در ۱۹۶۷ در بغداد به چاپ رسیده است.
نقد برین: ← عهد قدیم، قسمت III.
نقد زیرین: ← عهد قدیم، قسمت III.
نقد عقل محض (naqdē aqle mahz)، کتابی از ایمانوئل کانت که نخستین‌بار در ۱۷۸۱ منتشر شد. این کتاب مشتمل بر اصول و مباحث اصلی و اساسی فلسفه‌ی کانت است. مقصود از عقل محض یا عقل مطلق قوه‌ای است که انسان به وسیله‌ی آن بر معرفت اولیه یا اولیات (معرفت مقدم و پیشین بر هر گونه تجربه و مشهودات حسی) دست میابد، و به عبارت دیگر، مستقل از حس و تجربه است، و مقصود از نقد عقل محض تعیین حدود و منابع عقل مطلق و اصول و شرایط تحصیل معرفت اولی و مقدم است. برای توضیح باید گفته شود که در بادی امر چنین مینماید که همه‌ی معلومات و شناختهای انسان بر اثر تجربه و شهود حسی به دست میآید، ولی پس از کمی دقت معلوم میشود که همه‌ی معلومات انسان از راه تجربه نیست بلکه مخلوط و ترکیبی است از مشهودات حسی و آنچه قدرت تعقل و معرفت انسان به آن می‌افزاید. آنچه این قدرت تعقل و معرفت انسانی به معلومات تجربی و حسی می‌افزاید همان معرفت اولی و ما تقدم است، و این امر نه‌تنها در مطالب فلسفی و علمی، بلکه در زندگانی روزانه‌ی مردم عادی نیز صادق است. جمله‌ی "آتش سوزاننده است"، که جمله‌ی پیش پا افتاده‌ی مورد استعمال هر کس است، علاوه بر معرفت حسی و تجربی که از مشاهده‌ی سوزاندن آتش حاصل میشود، شامل دو مطلب مهم دیگری است که مستقل از حس و تجربه و، به قول کانت، مقدم بر آن است، یکی عام بودن و کلی بودن این حکم و دیگری ضروری بودن آن. اگر در این جمله صرف تجربه و حس دخالت داشت می‌توانستیم فقط بر آنچه تا کنون از سوزاندن آتش دیده‌ایم حکم کنیم و فقط بگوئیم مثلاً تا کنون n بار دیده شده است که آتش میسوزاند، اما حکم بر اینکه آتش به طور مطلق سوزاننده است از صرف تجربه به دست نمیآید، و اطلاق و تعمیم را عقل محض بر این حکم می‌افزاید، و همچنین "ضرورت" سوزاندن آتش، که از صرف شهود و تجربه حاصل نمیشود چیزی است که عقل مطلق یا محض بر آن افزوده است. به عقیده‌ی کانت مفاهیم و تصوراتی از قبیل زمان و مکان نیز از جمله‌ی معرفتهای اولی و ما تقدم است و از راه شهود حسی و تجربه‌ی تنها حاصل نمیشود. کانت مفاهیم خدا و "جاودانی بودن" و "آزادی و اختیار انسان" را نیز از جمله‌ی معرفتهای اولیه میداند. نقد عقل محض تعیین امکانات و حدود و شرایط معرفتهای اولیه و ما تقدم است. کانت، برای این منظور، تقسیم مشهور خود را از قضایا می‌آورد، قضایا یا احکام ما یا تحلیلی است یا ترکیبی. قضایای تحلیلی چیز تازه‌ای به ما نمی‌آموزد، زیرا در آن محمول در موضوعْ مندرج و مستتر است، مانند هر جسمی دارای ابعاد است، زیرا ماهیت جسم و حقیقت آن متضمن ابعاد سه‌گانه است. قضایا یا احکام ترکیبی قضایائی است که در آن محمولْ ذاتاً جزء موضوع نیست و ما از راه امر ثالثی به وجود آن محمول در آن موضوع پی میبریم، مانند، مجموع طول دو ضلع مثلث از طول ضلع دیگر بیشتر است، که باید به وسیله‌ی دلیل تجربی یا عقلی به آن پی برد. در مسائل تجربی قضایای ترکیبی را از راه شهود حسی و تجربه میتوان ثابت کرد، اما قضایای ترکیبی دیگری وجود دارد که تجربی نیست و مقدم بر تجربه است (قضایای ترکیبی اولی یا مقدم بر تجربه) مانند آنکه در هندسه گفته شود "خط مستقیم کوتاه‌ترین فاصله‌ی میان دو نقطه است"، یا در فیزیک گفته شود "هیچ جسمی سکون و حرکت ذاتی خود را بدون تأثیر عامل خارجی دیگر از دست نمیدهد" (خاصیت جبر)، یا در فلسفه گفته شود "هر حادثی دارای علت است یا عالَم حادث است". نقد عقل محض تحقیق در امکان وجود و ارزش قضایای ترکیبی اولی در فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه است و، به همین جهت، خود کتاب نیز در فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه است، منتهی به شیوه و روشی که بکلی از آنچه پیش از کانت گفته شده بود جدا است. بعضی از پیشقدمان در معرفی فلسفه‌ی جدید، به جای نقد عقل محض، نقادی عقل مطلق را به کار برده‌اند، که ظاهراً با اصطلاح اصل چندان موافقت ندارد. کانت لفظ دیالکتیک را عنوان قسمتی از این کتاب قرار داده بود.
نقده (naqade)، شهرستان (جه ۶۸٬۷۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، استان چهارم (آذربایجان غربی). کمابیش مطابق ولایت سابق سلدوز. از غ به خاک عراق محدود است. فعلاً مشتمل است بر بخش‌های حومه و اشنویه. قادرروه و شعبات آن مشروبش میسازند. توتون آن مشهور است. دریاچه‌ی شورگل (šorgöl)، تپه‌ی معروف حسنلو، و استل کله شین در آن قرار دارد.
بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش سلدوز بخش تابع شهرستان ارومیه بود. در مهرماه ۱۳۳۷ هش شهرستان نقده از بخشهای اشنویه، سلدوز (نقده)، و خانه تشکیل یافت. (بعداً بخش خانه از آن مجزا، و خود تبدیل به شهرستان شده است). مرکز، شهر **نقده** (جه ۱۰٬۸۰۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۹۵کیلومتری ارومیه قرار دارد. از طریق راه شوسه‌ـآسفالته با ارومیه و مهاباد مرتبط است. به علت نزدیکی با دریاچه‌ی ارومیه و کشور عراق اهمیت نظامی دارد. نقده سابق بر این نیز مرکز بخش سلدوز بود.
نقده (naqde)، نوار یا یراقی که جنس آن از گلابتون است، و روی آن "گل و بته" (← استیل ایرانی) نقشبندی‌شده. ساختن آن تا اواخر دوران قاجار باب بود، و دور دامنها و بقچه‌های ترمه و قلمکار، و سرآستینها را با آن زینت میکردند. در میان برخی عشایر و مردمان روستاها و خانواده‌های قدیمی هنوز هم معمول است. عمل ساختن نقده را، **نقده‌کوبی** (naqde-kubi) گویند.
نقده‌دوزی: ← سلدوزی یا برودری.
نقده کوبی: ← نقده.
نقدی (nāqdi)، نام ۲ آبادی (به فاصله‌ی نیم کیلومتر از هم) از دهستان مشکین خاوری، بخش حومه‌ی شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۰کیلومتری ل‌ش مشکین‌شهر؛ یکی **نقدی علیا** (جه ۱٬۸۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دیگری **نقدی سفلی** (جه ۱۵۹ سش ۱۳۴۵ هش). محصولاتشان غلات و حبوبات است.
نقدی سفلی، مشکین‌شهر، ← نقدی.
نقدی علیا، مشکین‌شهر، ← نقدی.
نقدین، در فقه، ← زکات.
نقرس[3] (neqres) یا **داء الاشراف** (dāo 'l-'ašrāf)، فس گوت (gut)، بیماریی که عبارت است از آماس و دردناکی مفصلها، و افزایش اسید اوریک خون، و رسوب اورات دو سود متبلور در اطراف مفاصل دردناک. غالباً مکرر عود میکند. امروزه در درمان نقرس، صرف نظر

(۱) protractor (۲) Negev, Negeb (۳) gout

از رژیم غذائی، کورتیزون و داروئی به نام بوتازولیدین (butāzolidin) به کار میبرند.

نقره[1] (noqre) لتیـ آرگنتوم (ārgentum)، عنصر فلزی سفید، براق (علامت شیمیائی Ag؛ نیز ← عنصر، جدول). عنصری است دارای قابلیت مفتول شدن و چکشخواری بسیار زیاد و هدایت حرارتی و برقی عالی. از لحاظ شیمیائی فلز فعالی نیست و در "رشته‌ی جانشینی" (← فلز) خیلی پایینتر از ئیدروژن جای دارد. مع ذلک اسید نیتریک و اسید سولفوریک گرم بر آن اثر میکنند. نقره، در ترکیبات فرو، تقریباً همیشه یک ظرفیتی است؛ اما یک اکسید، یک فلوئورور، و یک سولفور نقره‌ی دوظرفیتی نیز تا کنون شناخته شده است. در هوا اکسیده نمیشود، اما در مجاورت آن با اسید سولفیدریک ایجاد سولفورِ نقره میکند و کدر میشود. از کلورورِ، برومورِ، و یودورِ نقره در عکاسی استفاده می‌کنند، زیرا این نمکها در برابر نور حساسند. در پزشکی نیتراتِ نقره، به نام سنگ جهنم، را در آب حل کرده از آن به عنوان گندزدا استفاده میکنند؛ از محلول غلیظ آن هم به عنوان یک ماده‌ی سوزآور بهره میگیرند. در آینه‌سازی نیز برای پوشانیدن سطح شیشه با نقره‌ی فلزی به کار میرود. نقره در طبیعت به حالت آزاد هم وجود دارد؛ فعلاً بیشتر نقره‌ی مصرفی را از کانه‌های آن استخراج میکنند. کشورهای صادرکننده‌ی نقره عبارتند از مکزیک، کشمت، تجشس، پرو، استرالیا، و کانادا. برای استخراج نقره از کانه‌های آن طریقه‌های مختلفی وجود دارد که، بسته به نوع کانه و حد اکثر فلزی که از آن به دست میآید و نیز تصفیه‌ی آن از سرب و مس، یکی را انتخاب میکنند. برای تصفیه‌ی نقره از سرب به طریقه‌ی پارکر (pārker) عمل میکنند که بر اساس محلول بودن نقره و نامحلول بودن سرب در روی مذاب است. امروز به جای طریقه‌ی ملغمه‌سازی (← ملغمه)، که نقره را (مانند طلا) از راه حل کردن آن در جیوه به دست میآوردند، بیشتر از طریقه‌ی سیانور استفاده میکنند. نقره با مس آلیاژهای مهمی میدهد؛ نقش مس سختتر کردن نقره است. برای مسکوک نقره معمولاً از آلیاژی استفاده میکنند که 90٪ نقره و 10٪ مس دارد. نقره‌ی استرلینگ ۹۲٫۵٪ نقره و ۷٫۵٪ مس دارد. دیگر از موارد استعمال آلیاژهای نقره عبارتند از ملغمه‌های دندانسازی، یاتاقانهای موتورهای هواپیما، و کلیدهای برقی. نقره، مانند مس و طلا، یکی از نخستین فلزاتی است که بشر آن را شناخت. اکنون نیز، مانند گذشته، بیشتر نقره‌ای که استخراج میشود برای ساختن مسکوک و ظروف غذاخوری به کار می‌رود.

نقش بدیع (naqše badi') منظومه‌ی عارفانه در بحر سریع مطوی موقوف، از غزالی مشهدی، شاعر پارسی‌گوی ایرانی. این مثنوی بسیار مؤثر و زیبا سروده شده است.

نقشبند: ← نقشبندیه.

نقشبند، بهاءالدین محمد بخاری (bahā'od-din mohammade boxārie naqšband)، ۷۱۷–۷۹۱ هق، مؤسس فرقه‌ی عرفانی نقشبندیه، از مردم بخارا که قبرش در آنجا زیارتگاه است. ذکر قلبی را بر ذکر زبانی ترجیح می داد و آثاری به زبان فارسی از وی مانده است، از جمله حیات نامه در نصایح و مواعظ.

نقشبندیه (naqšbandiyye)، سلسله‌ای و فرقه‌ای از اهل تصوف که به سبب انتساب به شهرت مؤسس آن، موسوم به خواجه ← بهاءالدین محمد بخاری نقشبند، به این نام مشهور شده‌اند. در باب معنی نقشبند و نقشبندیه اقوال مختلف ذکر شده است، و گویند نقشبند قریه‌ای بوده است در یک فرسنگی بخارا، که شیخ بهاءالدین از اهالی آن قریه بوده. نسبت طریقت شیخ بهاءالدین نقشبندی به معروف کرخی میرسیده است، و بعضی آن را ساختگی و بی‌اصل دانسته اند. از مشایخ این فرقه، بعد از شیخ بهاءالدین، نام خواجه محمد پارسا (فت ۸۲۲ هق) مشهور است، و دیگر خواجه سعدالدین کاشغری و خواجه عبیدالله احرار که جامی شاعر با آنان معاصر بوده و از آنان به ادب و حرمت یاد کرده است، و جامی خود نیز به این سلسله از صوفیه منسوب بوده است. در باب اصول عقاید نقشبندیه جامی در پایان کتاب شرح رباعیات عین کلمات خواجه سعدالدین کاشغری را نقل کرده است، و فخرالدین صفی نیز در رساله‌ی رشحات عین‌الحیات از قول یکی از مشایخ این طایفه اصول عقاید آنها را در ۱۱ کلمه ذکر و سپس آنها را شرح کرده است. طریقه‌ی نقشبندیه در هرات و کابل و کشمیر و خراسان و قفقاز و ماوراء النهر و حتی شام و مصر و بلاد عثمانی شهرت و رواج داشته.

نقش بهرام (naqše bahrām) یا **سراب بهرام** (sarāb-)، از آثار تاریخی، در خاک ممسنی فارس، به مسافت ۹کیلومتری ش نورآباد، کنار چشمه‌ساری به نام سراب بهرام. عبارت است از نقش برجسته‌ی بهرام II که از رو به رو بر اورنگ شاهی نشسته و ۴ نفر از خاصانش برابر وی به حال احترام ایستاده‌اند.

نقش رجب (naqše rajab)، از آثار تاریخی، در ۳کیلومتری ل تخت جمشید، در فرورفتگی کوهستان رحمت، کنار شاهراه اصفهان به شیراز، در محل انشعاب جاده‌ی نقش رستم. مشتمل است بر ۳ مجلس از نقوش برجسته که اولی مربوط به اردشیر بابکان و سمت رو به رو واقع است، و دو دیگر، در طرفین، حاوی نقش شاپور I می‌باشند که در یک جا شمار شهریاری را از مظهر اهورمزدا میگیرد، و در صحنه‌ی دیگر بزرگان کشور پشت سر شهریار ایستاده‌اند. در قدیم **نقش قهرمان** هم خوانده میشده است.

نقش رستم (naqše rostam)، از اماکن باستانی و از مهمترین آثار تاریخی ایران، در ۷کیلومتری لغ تخت جمشید، در کوهسار مقدس حاجی‌آباد یا حسین‌کوه. مشتمل است بر نقوش مذهبی عهد عیلام، آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی، بنای استوار و متبرک و بی‌بدل دو-ران هخامنشی موسوم به کعبه‌ی زردشت، نقوش برجسته‌ی شاهنشاهان مختلف ساسانی در حال پیروزی و تحصیل شمار پادشاهی از جانب اهورمزدا. به علت بلندی و عظمت نقوش، مانند بعضی نقوش باستانی دیگر، مردم نام نقش رستم به این جایگاه داده‌اند. نیز ← گویم.

نقش رستم، نقش برجسته‌ی صحنه‌ی پیروزی شاپور I بر والرین امپراطور روم، واقع در کوه پهنا، بین شهر داراب فعلی و قلعه‌ی دحیه (دارابجرد).

نقش قهرمان: ← نقش رجب.

نقشگیر[2] (naqš.gir) یا **شیئیه** (šey'iyye)، در آلات بصری (مانند میکروسکوپ، دوربین، و غیره)، عدسی یا دستگاهی از عدسیها که به جانب شیء مورد تماشا قرار میگیرد. نقشگیر تصویری از شیء میدهد که به وسیله‌ی دیدگر آن را مینگرند. **نقشگیر عکاسی** جزئی از دوربین عکاسی است که تصویری حقیقی از شیئی که می‌خواهند عکس آن را بر دارند بر صفحه یا فیلم حساس می‌اندازد. **نقشگیر غوطه‌ور**، که در میکروسکوپهای قوی به کار میرود، نقشگیری است که فضای بین عدسی زیرین آن و صفحه‌ای شیشه‌ای که روی شیء قرار میگیرد از مایعی دارای ضریب انکسار زیاد (تقریباً مساوی ضریب انکسار صفحه‌ی شیشه‌ای) پر میشود. از مزایای آن یکی این است که نور زیادتری وارد دستگاه میکند و بر روشنی تصویر می‌افزاید.

نقشگیر عکاسی: ← نقشگیر.

نقشگیر غوطه‌ور: ← نقشگیر.

نقشه‌برداری[3]، علم تعیین دقیق نقاط و خطوط امتداد (← سویه) بر سطح زمین و ترسیم نقشه‌ها و طرحها از روی آنها. با اندازه گرفتن فواصل افقی و قائم و زوایا و انجام دادن محاسباتی مبتنی بر اصول هندسه و مثلثات، مرزها و مساحتها و ارتفاعات و عوارض جغرافیائی یا مصنوعی را تعیین میکنند. در نقشه برداری آبنگاری تعیین نقشه‌ی آبها و خطوط ساحلی مورد نظر است، و عوارضی همچون شکل تغییر عمق و کانالها و آبتلها و شناورهای راهنما بر نگاره ثبت میشود. نقشه‌برداری زمینی مشتمل است هم بر نقشه‌برداری زمینسنجی که در مورد پهنه‌های بزرگ به کار میرود، و در آن انحنای سطح زمین در نظر گرفته میشود (← زمینسنجی)، و هم بر نقشه‌برداری مسطح که در آن سطح مورد نظر از زمین را آن اندازه کوچک اختیار می‌کنند که میتوان از انحنای زمین صرف نظر کرد و آن را مستوی در نظر گرفت. نقشه‌برداری مسطح از زمانهای دور سابقه دارد، و در مصر قدیم، به خاطر تعیین حدود املاک پس از طغیانهای سالانه، تکامل پیدا کرد. شعبه‌های مختلف نقشه‌برداری بر حسب هدف آنها نامگذاری میشود: نقشه‌برداری عوارض، نقشه‌برداری راه، نقشه‌برداری معدن، نقشه‌برداری ساختمان؛ و نیز نقشه‌برداری بنا بر روشی که در آن به کار میرود، نام خاص پیدا میکند، نقشه‌برداری با تخته‌ی مسطح، نقشه‌برداری با تئودولیت گردان، و نقشه‌برداری از روی عکس. نقشه‌برداری از روی عکس مخصوصاً در زمینهای ناهموار و ترسیم نقشه‌های شناسائی برای ساخ-

(۱)silver (۲)objective (۳)surveying

تمان و ترسیم نقشه‌های نظامی به کار می‌رود. در عکسهای هوائی، خطاهائی را که از کج شدن هواپیما در ضمن عکسبرداری یا از عوارض زمین حاصل میشود، با مقایسه‌ی عکسها با نقاطی که از طریقه‌ی نقشه‌برداری زمینی تثبیت شده، و نیز با گرفتن عکسهای متعدد و آنها را به صورت موزائیک در کنار یکدیگر قرار دادن، اصلاح میکنند. در نقشه‌برداری، اندازه‌گیری به صورت مستقیم، با آلات بصری و با محاسبه از طریق خطوط و زوایای شناخته‌شده، یا با ترکیبی از هر دو طریقه، صورت میگیرد. آلاتی که برای اندازه‌گیری خطی به کار میرود عبارت است از زنجیر نقشه‌برداری به طول ۶۶ پا (۲۰,۱۱۶۸ متر) مشتمل بر 100 حلقه، یا زنجیر مهندسی به طول 100 پا (۳۰,۴۸ متر) که آن نیز 100 حلقه دارد؛ و دیگر نوار فولادی اندازه‌گیری است که در این اواخر جای زنجیر را گرفته است، وسیله‌ی دیگر میله‌ی اندازه‌گیری است. نوار و میله از فلز انوار ساخته شده که ضریب انبساط بسیار کم دارد. بلندی نقاط نسبت به سطح افقی معین[۵] (معمولاً سطح دریا) یا اسباب ترازیابی اندازه گرفته میشود که عموماً عبارت از دوربینی است که همراه با یک تراز الکلی (← تراز) بر روی یک سه‌پایه قرار گرفته است. ضمیمه‌ی این اسباب یک میله‌ی ترازیابی است که آن را در نقطه‌ای که می‌خواهند ارتفاع آن را اندازه بگیرند قرار می‌دهند، و از داخل دوربین به آن نگاه میکنند. تئودولیت گردان برای اندازه گرفتن زوایای قائم و افقی به کار میرود و نیز ممکن است برای ترازیابی از آن استفاده شود. بیش از ۴۰۰ جزء دارد. اجزاء اصلی آن عبارت است از دوربین که میتواند هم بر حول محور افقی و هم بر حول محور قائم دوران کند، تراز الکلی، و دوایر مدرجی که با مقیاسهای ورنیه‌ای (← ورنیه) مجهز شده‌اند. این دستگاه تغییر شکلی از تئودولیت قدیمی است که در شکل اصلی خود نمیتوانست در حول یک محور قائم دوران کند. دیگر از آلات نقشه‌برداری تخته‌ی مسطحی است که بر سه‌پایه‌ای قرار گرفته و با عضاده مجهز شده است؛ از آن برای نقشه‌برداری مستقیم سریع، در مواردی که دقت فراوان ضرورت ندارد، استفاده میشود. در روش ستادیا (← دورسنج)، که روش سریع و عملی در نقشه‌برداری از زمینهای دور از دسترس و در وارسی اندازه‌گیریهای دقیقتر است، از پشت دوربینی که با دو رشته مو یا دو تار افقی (تارهای ستادیا) مجهز است، فاصله‌ی میان این دو تار را بر روی میله‌ی مدرجی میخوانند که با فاصله‌ی آن میله تا دوربین متناسب است.

نقشه‌نگاری[۱]، علم ترسیم نقشه‌ها و نگاره‌ها. نیز ← نقشه‌ی جغرافیائی.

نقشه‌های اقتصادی، طرح: ← طراحی اقتصادی.

نقشه‌ی پنجساله[۲]، روسی پیاتیلتکا (pyātiletkā)، برنامه‌ای که در ۱۹۲۸ به منظور اساسی صنعتی ساختن تجشد طرح شد. برنامه‌های پنجساله بعدی معیار طرحهای اقتصادی شوروی قرار گرفته. نیز ← اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

نقشه‌ی جغرافیائی[۳]، در تسطیح کره، یعنی نمایش

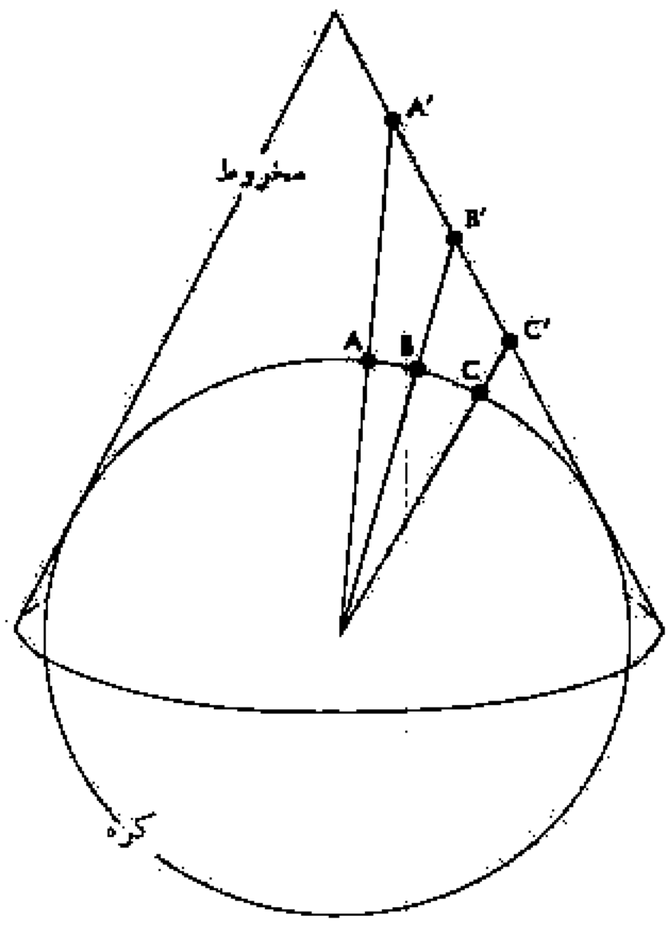

شکل ۱. تصویر مخروطی

آن بر سطح مستوی، شکلها، اندازه‌های نسبی، و امتدادها، کلاً یا بعضاً، مشوش میشود؛ و تنها وسیله‌ی نمایش دادن سطح زمین به طوری که مشخصات مذکور صحیحاً نموده شود این است که آن را به شکل واقعی آن (کروی) نمایش دهیم (← کره‌ی جغرافیائی). از طرف دیگر، چون استعمال گرات جغرافیائی که به قدر کافی بزرگ باشد عملی نیست، ناچار نقشه‌ی جغرافیائی (نمایش یا تصویر قسمتی از زمین بر یک صفحه) و نقشه‌ی جهانما (نمایش دو نیمکره‌ی زمین بر صفحه) به کار میبرند. برای رسم نقشه، نخست شبکه‌ای از خطوط متقاطع نظیر مدارها و نصف النهارهای زمین رسم میکنند (کانوای نقشه)، و سپس نقاط مختلف زمین را به وسیله‌ی مختصات جغرافیائی آنها بر نقشه نمایش می‌دهند. طریق رسم کانوا بسته است به منظوری که از نقشه داریم. در بعضی تصاویر (متساوی الفاصله) غرض آن است که فواصل از مرکز نقشه در تمام جهات صحیحاً نمایانده شود؛ در بعضی دیگر سطح یا شکل را با مقیاس معینی محفوظ میدارند، که در حالت اول نقشه را همپهنه[۴] و در حالت دوم آن را همشکل[۵] مینامند. در طریقه‌ی عمده‌ی رسم کانوا تصویر (قائم، استوانه‌ای، یا مخروطی، شکل ۱) و گسترش است. نقشه‌ی مرکاتور (به نام گ. مرکاتور)، که نخست در ۱۵۶۹ منتشر شد، به طریق گسترش است. در نقشه‌ی مرکاتور مدارات و نصف النهارات به صورت خطوط مستقیم عمود بر هم، و طول مدارات به اندازه‌ی طول استوا نمایش داده میشود؛ و هر قدر شکلی از استوا دورتر باشد، تفاوت نقشه و شکل اصلی بیشتر است (شکل ۲). پس این نقشه در مقایسه‌ی وسعتهای نواحی در عرضهای مختلف جغرافیائی به کار نمیخورد، و از طرف دیگر در دریانوردی، در تعیین امتداد حرکت کشتی، ارزش فراوان دارد. در شکل ۳ (ص ۳۰۴۸) تصویر جسمنما (← تصویر، قسمت ۳) نشان داده شده است.

تاریخ

نقشه‌نگاری (ترسیم نقشه) حتی بر خط‌نویسی نیز از لحاظ تاریخی مقدم است. بومیان جزیره‌ی مارشال و اسکیموها و هندیشمردگان کشمه، نمودار پهنه‌هائی را که با آنها آشنائی داشتند میتوانستند ترسیم کنند. نقشه‌هائی به دست آمده است که بابلیان و مصریان و چینیان قدیم آنها را ترسیم کرده بوده‌اند. قدیمترین نقشه‌ی شناخته‌شده، که اکنون در موزه‌ی سامی هاروارد نگاهداری میشود، لوحه‌ای گلین از

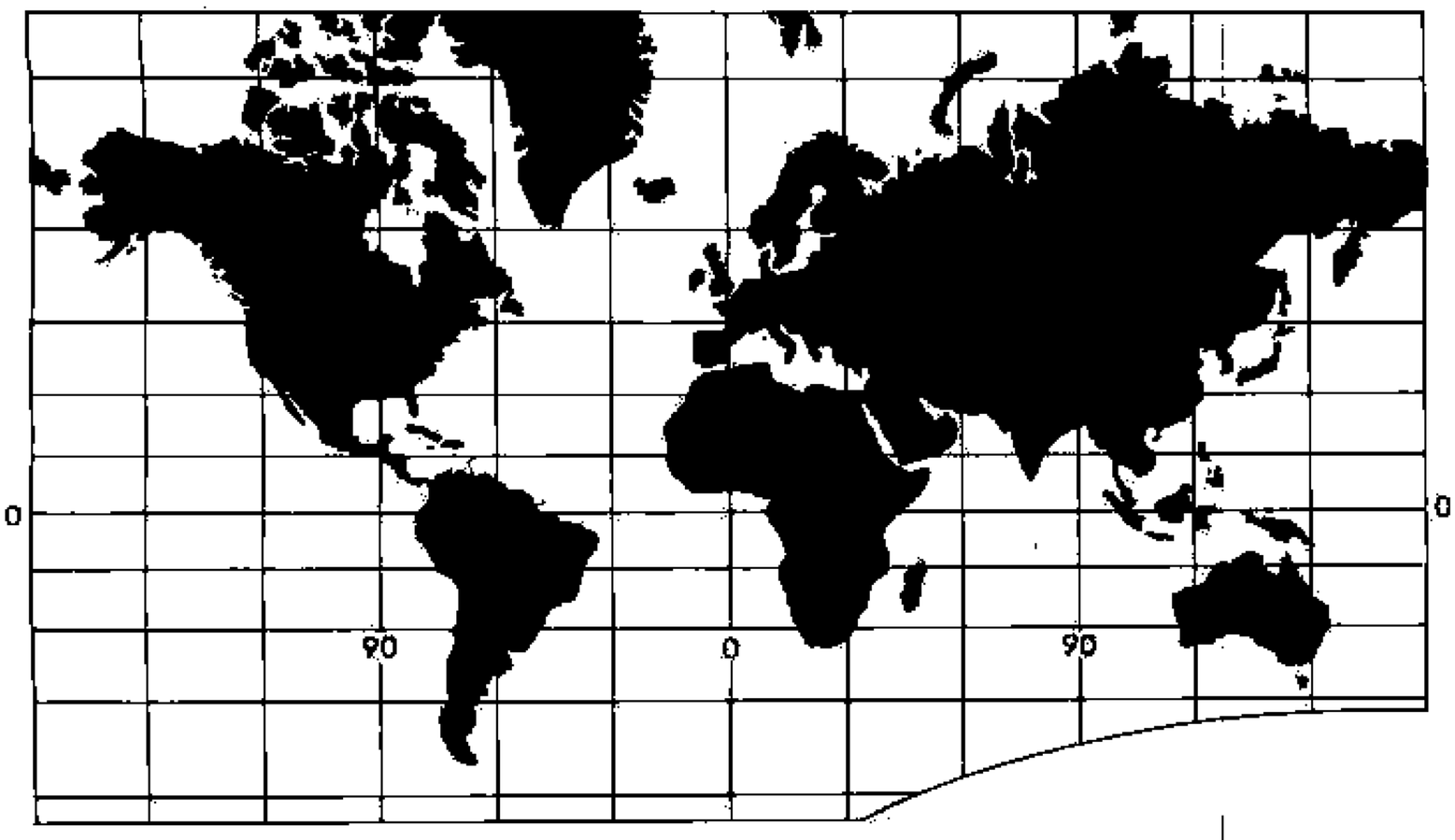

شکل ۲ـ نقشه‌ی مرکاتور

(۱)cartography (۲) Five-Year Plan (۳)map (۴)equal-area (۵)conformal

بابل است که ح ۲۵۰۰ ق‌م ترسیم شده است. روش نقشه‌نگاری کنونی ما از کارهای یونانیان است که تا قرن ۱۶م پیشرفتی نسبت به آن حاصل نشد. اندازه‌گیریهای علمی فواصل زمین به وسیله‌ی خطوط نصف‌النهاری و مداری نخستین‌بار توسط اراتستن (قرن ۳م ق‌م) صورت گرفت. در میان نقشه‌نگاران قدیمی بطلمیوس از همه مشهورتر است که روش او قرنها رواج داشت، گرچه اشتباه او در تخمین بزرگی زمین کمتر از آنچه هست، تا زمان مرکاتور اصلاح نشده، در نقشه‌های قدیمی، تنها جهان اطراف مدیترانه تا اندازه‌ای صحیح ترسیم شده است. در قرون وسطی، نقشه‌نگاران مسلمان، بالخاصه ادریسی (قرن ۱۲م)، کارهای بطلمیوس را دنبال و تکمیل کردند. سه حادثه‌ی اساسی به تجدید حیات نقشه‌نگاری در حوالی سال ۱۵۰۰ کومک کرد ــ اکتشاف مجدد کتاب جغرافیای بطلمیوس و ترجمه‌ی آن به لاتینی، اختراع چاپ و حکاکی و گراوورسازی، و مساعدتهای بزرگ پویندگان. نقشه‌نگاری دوره‌ی رنسانس با کارهای مرکاتور، که نخستین اطلس جدید جهان او توسط اورتلیوس در ۱۵۷۰ انتشار یافت، و با نقشه‌های تزیینی و نقاشی‌مانند خاندان فرانسوی سانسون[1] (sanson؛ قرن ۱۷م) تجلی پیدا کرد. بهبودهائی که در روشهای نقشه‌برداری پیدا شد، و دقتی که در اندازه‌گیریها به کار میرفت، در قرن ۱۷م به کار برجسته‌ی گ. دلیل و ژ. ب. ب. د/آنویل، مؤسسان نقشه‌نگاری جدید انجامید. پس از ۱۷۵۰ بسیاری از دولتهای اروپا به تهیه‌ی نقشه‌ی سرزمینهای خود پرداختند. سزار فرانسوا کاسینی سرپرست نخستین نقشه‌برداری ملی در فرانسه بود، و در پی آن نقشه‌برداریهای انگلستان (۱۸۰۱) و سویس (۱۸۳۲) صورت گرفت. در کشمکش اداره‌ی نقشه‌برداری زمینشناختی (تأسیس ۱۸۷۸) قسمت عمده‌ی کشور را با مقیاس ۱/۶۳'۵۰۰ نقشه‌برداری کرد، ولی بیشتر نقشه‌های آن کهنه و منسوخ شده است. در قرن ۱۹م نقشه‌ی بیشتر کشورها ترسیم شد، و اطلسهای جغرافیائی چندی از سراسر جهان انتشار یافت، که از آن جمله است اطلس آدولف شتیلر[2] (adolf stiler؛ ۱۷۷۵–۱۸۳۶)، نقشه‌نگار آلمانی، اطلس هاینریش برگهاوس[3] (haynrih berghas؛ ۱۷۹۷–۱۸۸۴)، و اطلس کارل تئودور آندره[4] (kārl teodor āndre، جغرافیادان و روزنامه‌نویس آلمانی؛ ۱۸۰۸–۷۵). در قرن ۲۰م احتیاج به نقشه‌ی جهان با مقیاس یکسان احساس شد. در چندین جلسه از کنگره‌ی جغرافیائی بین‌المللی (۱۸۹۱، ۱۹۰۹، ۱۹۱۳)، آ. پنک طرحهای کامل‌شده را برای نقشه‌ای از جهان به مقیاس ۱/۱'۰۰۰'۰۰۰ عرضه کرد که هر یک پهنه‌ای از کره‌ی زمین را مشتمل بر شش درجه عرض و چهار درجه طول جغرافیائی شامل میشد که میباید از طریق تصویر مخروطی ترسیم شود و برای سراسر زمین شامل ۱'۵۰۰ قطعه باشد. قراردادهای مخصوص نوشتن اسامی و رنگهای خاص نماینده‌ی ارتفاعات مورد توافق قرار گرفت. ولی تاکنون تنها جزئی از این کار بزرگ انجام شده است. مهمترین سهم را در نقشه‌ی جهان انجمن جغرافیائی امریکائی نیویورک داشته است که ۱۰۷ قطعه سهم خود یعنی نقشه‌ی امریکای اسپانیائی را در ۱۹۴۵ به پایان رسانید. اداره‌ی نقشه‌کشی ارتش کشمکش که در جنگ II تأسیس شد، با استفاده‌ی از منابع مختلف، نقشه‌ی قسمت مهمی از جهان را که پیش از آن نادرست ترسیم شده بود از نو فراهم کرده است. استفاده از عکسبرداری هوائی برای ترسیم نقشه‌ی جغرافیائی در این اواخر بسیار کامل شده است. نخستین نقشه‌ها (نیمه‌ی دوم قرن ۱۵م) با کنده‌کاری بر روی چوب انجام میشد، ولی اکنون این کار با گراوور عکسی و لیتوگرافی صورت میگیرد.

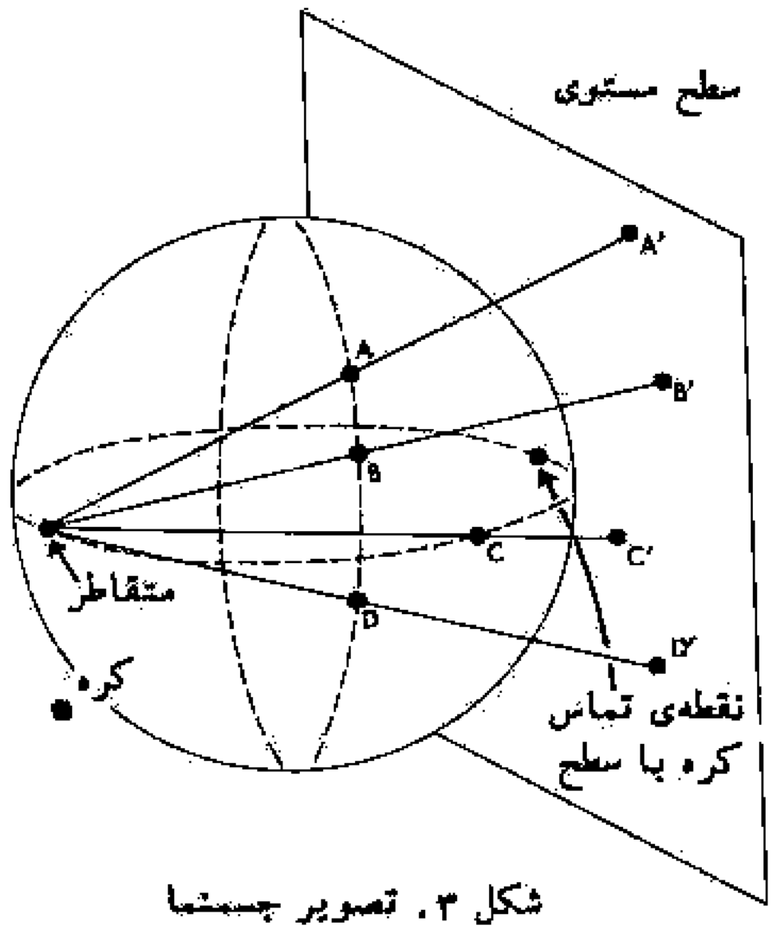

شکل ۳. تصویر چسبنما

نقشه‌ی هواشناسی: ← هوا (وضع).

نقطویه (noqtaviyya)، طایفه‌ای از درویشان در مضمضوی. این فرقه، چنانکه مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی گفته، عالم را قدیم می‌شمرده، اعتقاد به حشر و قیامت نداشته، و در باره‌ی خواص نقطه عقاید مخصوص اظهار میکرده‌اند، و به تناسخ نیز معتقد بوده‌اند. ابوالفضل وزیر معروف اکبر شاه، و همچنین خود آن شاه، به قولی با این طایفه ارتباط و انتساب داشته‌اند، و در عهد شاه عباس I صفوی عده‌ای از این طایفه در بلاد قزوین و اصفهان و کاشان و اصطهبانات فارس بوده‌اند، و درویش خسرو قزوینی، در هنگام سلطنت این پادشاه، در قزوین از رؤسای این طایفه بود و دستگاه ارشاد و شهرت و اعتبار و نفوذ تمام داشت. شاه عباس، بنا بر مشهور، خود یکچند با این طایفه، و مخصوصاً با درویش خسرو، معاشرت داشت. سرانجام به تحریک فقها و درباریان در ۱۰۰۲ هق، هنگامی که متوجه سفر لرستان بود، درویش خسرو و یاران او را گرفت، و بجز یوسفی ترکش‌دوز و چند تن دیگر از آنها که چند روز بعد کشته شدند، درویش خسرو و ساپی‌پسر را پس از بازگشت از سفر لرستان به قتل رسانید.

نقطه[5] (noqte). ۱– در هندسه، مفهوم نظری جسمی بدون بعد. ۲– در علوم دیگر (فیزیک، جغرافیا، و غیره)، با صفات گوناگون در مفهوم اندازه‌ی مخصوص، که از طریق ریاضی، یا به وسیله‌ی شرایط فیزیکی دقیق مشخص میشود، مثلاً نقطه‌ی بحرانی، نقطه‌ی ذوب (← ذوبان یا ذوب)، نقطه‌ی اشتعال، نقطه‌ی شبنم، و امثال اینها که در مقالات آتی آمده‌است.

نقطه، قوت (qovvate noqte)، در هندسه. قوت یک نقطه‌ی M نسبت به یک دایره یا یک کره‌ی به مرکز O و به شعاع r عبارت است از MO^2-r^2. اگر خطی غیر مشخص از نقطه‌ی M چنان رسم شود که دایره (یا کره) را در نقاط A و B قطع کند (شکل)، حاصلضرب MA·MB برابر است با قوت نقطه‌ی M. اگر M در خارج دایره (یا کره) باشد، طول مماسی که میتوان از

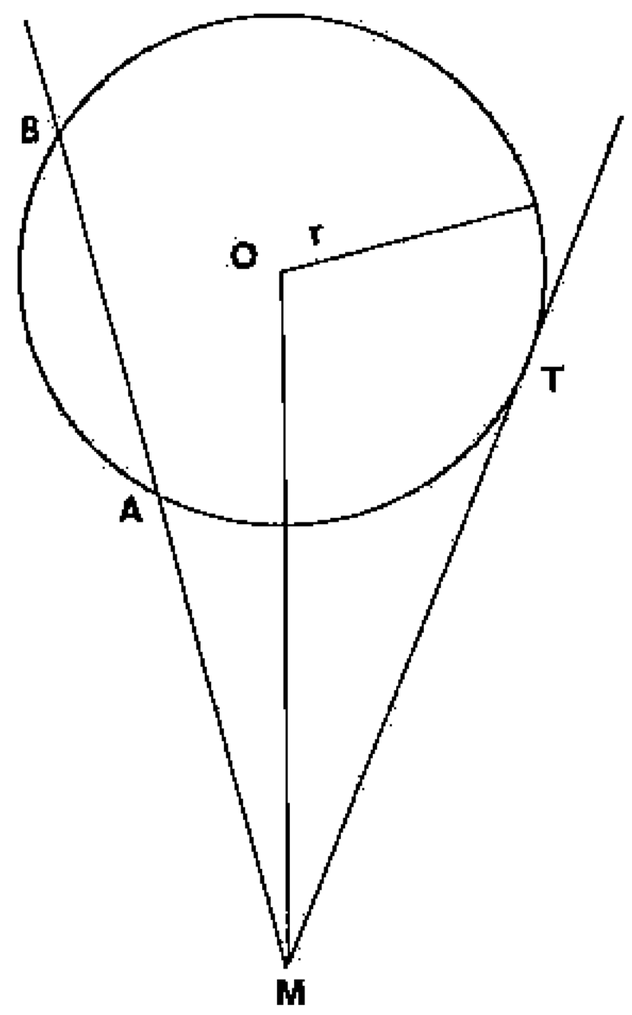

این نقطه بر دایره (یا بر کره) رسم کرد چنان است که مجذور آن مساوی است با قوت نقطه.

نقطة الکافی: ← حاجی میرزا جانی.

نقطه‌گذاری[6] (noqte.gozāri)، علائم قراردادی خاصی، غیر از حروف، که در آثار کتبی به کار میرود، و غرض اساسی از آنها روشنتر ساختن معنی نوشته یا طرز ادای عبارت از لحاظ قطع و فصل، مکث و وصل، آکسان (تکیه)، و آهنگ، و روابطی میان اجزاء کلام است که با حروف تعیین نمیشود. نقطه‌گذاری در آثار ایرانی سابقه‌ی قدیم دارد. در کتیبه‌های میخی هخامنشی دو نوع علامت فصل برای جدا کردن کلمات از یکدیگر به کار میرفته است. در نسخ اوستا و نیز نسخ خوب پهلوی و همچنین آثار مانوی نقطه‌گذاری ساده‌ای، خاصه برای نشان دادن

(۱) Sanson (۲) Stieler (۳) Berghaus (۴) Andree (۵) point (۶) ponctuation

خاتمه‌ی جملات یا بندها، به کار رفته است. نقطه‌هائی که در خط عربی به کار میرود، و همچنین علائم حرکات (زیر، زبر، پیش، سکون، و مدّ) در اصل خط نسخ وجود نداشته، و بتدریج برای کومک به قرائت صحیح افزوده شده، و در نسخ کهن عربی این گونه نقطه‌ها ناقص است. در فارسی نقطه‌های حروف برای تطبیق خط عربی بر زبان فارسی تکمیل، و حروف تازه به کومک نقطه حاصل شده (مثل ژ، پ، چ،). نقطه‌گذاری به معنی جدید از غرب اقتباس شده است. از علائم نقطه‌گذاری امروز نقطه (.)، ویرگول [از فنسا انگلا کاما(،)]، نقطه‌ویرگول (؛)، خط کوتاه (ـ)، علامت نقل (« »)، علامت استفهام (؟)، علامت تعجب (!)، پرانتز، کروشه، و بعضی علائم دیگر در فارسی به کار میرود. قواعد نقطه‌گذاری با وجود شباهتی که در غالب زبانها دارد، در هر زبان تابع قیاس و قرارداد و استعمال خاص آن زبان است. در فارسی بهترین راهنمای علائمی که برای قطع و فصل و توقف به کار میرود مکث و وصل طبیعی در ادای کلام است. برای اطلاع بیشتر ← نقطه گذاری یا سجاوندی، در فصل ۱۲م مقدمه‌ی کتاب حاضر، صص ۶۴–۷۳.

نقطه‌ی اشتعال[1]، کمترین دمائی که در آن از یک ماده چندان بخار قابل اشتعال بر میخیزد که چون شعله‌ی کوچکی به آن برسد ناگهان مشتعل میشود.

نقطه‌ی انجماد. ۱- دمای تعادل میان حالت جامد و حالت مایع یک جسم در فشار یک آتموسفر (۷۶۰ ملم جیوه). ۲- دمای ثابتی که در آن دما مایعی در فشار معین ــ معمولاً فشار یک آتموسفر ــ منجمد میشود.

نقطه‌ی اولی (ulā)، از عناوین سید علی محمد باب در نزد بابیه و بهائیه.

نقطه‌ی جوش: ← غلیان.

نقطه‌ی ذوب: ← ذوبان یا ذوب.

نقطه‌ی سه‌گانه[4]، شرایطی در دما و فشار که در آن شرایط فازهای (← فاز، در فیزیک) جامد، مایع، و گازی یک جسم متبلور خالص با یکدیگر در حال تعادل هستند. چون غلیان نمایش حالت تعادلی است میان فازهای مایع و گازی،

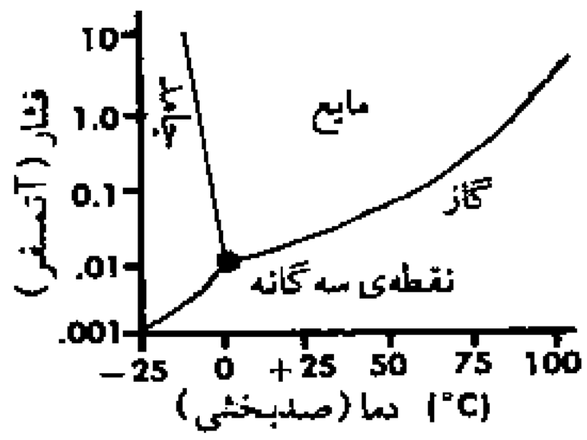

و آغاز انجماد نمایش حالت تعادل میان فازهای مایع و جامد است، در نقطه‌ی سه‌گانه، یک ماده میتواند (از لحاظ نظری) به حالت انجماد، غلیان، یا بخار باشد؛ اما در واقع، برای فراهم آوردن انرژی لازم برای این تغییر فازها، دما و (یا) فشار باید اندکی، در جهت مورد نظر، از نقطه‌ی سه‌گانه دور نگاه داشته شود. در شکل نمودار فشار-دما در مورد آب نشان داده شده است.

نقطه‌ی شبنم[5] (noqteye šabnam)، در هوا-شناسی، دمائی که چون توده‌ای از هوا به آن درجه خنک شود، بخار آب موجود در آن را اشباع و خود شروع به چگالش (تبدیل شدن به مایع) میکند (← شبنم). نقطه‌ی شبنم بر حسب مقدار رطوبت موجود در هوا تغییر میکند؛ نقطه‌ی شبنم هوائی که ۳۰٫۴ گرم بخار آب در متر مکعب داشته باشد °۳۰ سد بخشی است، و نقطه‌ی شبنم هوائی که ۷٫۲۷ گرم بخار آب در متر مکعب داشته باشد °۶٫۱ سد بخشی است. نقطه‌ی شبنم در پیشگوئی اوضاع جوی اهمیت دارد.

نقطه‌ی عقده، در عدسی، ← عدسی ضخیم.

نقطه‌ی غلیان: ← غلیان.

نقطه‌ی کانونی: ← عدسی ضخیم

نقطه‌ی کور: ← چشم.

نقطه‌ی گاما (gāma)، نقطه‌ی اعتدال ربیعی، که چون معمولاً با حرف یونانی γ (گاما) نشان داده میشود، آن را نقطه‌ی گاما میخوانند.

نقطه‌ی مادی، جسمی که، با محفوظ داشتن خواص ماده، ابعاد بسیار کوچک داشته باشد. نیز حرکت، در فیزیک و مکانیک، قسمت I.

نقطه‌ی نورانی، در نورشناخت، هر یک از نقاط منبع نور که بتنهائی در نظر گرفته شود؛ و نیز منبع نوری که چندان سطح آن کوچک یا فاصله‌ی آن دور باشد که در تشکیل تصویر بتوان آن را همچون نقطه‌ای تصور کرد.

نقطه‌ی نوربارانی: ← شهاب.

نقل (naql) [عربی، ← جا به جا کردن]، یکی از سرقات شعر، و آن گرفتن معنی و مضمون شعری است از شاعری در مدح یا ذم یا شکایت یا شادی، و بیان آن به صورتی خلاف اصل. رودکی گفته است:

اگر گل آرد بار آن رخان او نشگفت (نه شگفت)
هر آینه چو همی می خورد گل آرد بار

و دقیقی بر همان وزن و قافیه این مضمون را دگرگون کرده و گفته است:

اگر سر آرد بار آن سنان او نشگفت
هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار.

نقندر (noqondar)، ده (جم ۱٬۳۷۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شاندیز، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ۱۲کیلومتری لغ طرقبه کوهستانی است. محصولاتش غلات و بنشن است.

نقنه (naqne)، ده (جم ۲٬۱۶۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، بخش حومه‌ی شهرستان قمشه، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۸کیلومتری غ قمشه. محصولاتش غلات و پنبه است.

نقوسان (nequsān)، ده (جم ۱٬۰۱۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری لغ طرخوران. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و بنشن است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نقومیدیه، شهر قدیم، ← نیکومدیا.

نقی، لقب امام دهم، ← امام علی النقی ع.

نقیب (naqib)، در زمان صفویه، معاون یا نایب کلانتر که، به احتمال قوی، از میان سرشناسان محل انتخاب میشده است. نیز ← شد.

نقیب الاشراف (naqibo 'l-'ašrāf)، کسی که از طرف دربار خلفا یا سلاطین مأمور رسیدگی به حال و وضع اشراف مخصوصاً سادات علوی بوده.

نقیر: ← صدف یا گوش ماهی.

نقیر (naqir)، کلمه‌ی عربی که در قرآن (نساء ۵۶ و ۱۲۳) آمده و به معنی خال یا فرورفتگی بسیار کوچکی بر هسته‌ی خرما است و چنان مینماید که آن را نقر کرده‌اند. در مورد چیزهای کم‌بها و معمولاً با قطمیر به کار میرود.

نقی کمره‌ای (naqie kamare'i)، شهرت **علی ابن ابی‌العلاء** ('abe 'l-'alā')، متخلص به **نقی**، فت ۱۰۶۰ هق، شاعر و فقیه ایرانی. مدتی قاضی شیراز بود، و به روزگار شاه عباس II صفوی شیخ‌الاسلام اصفهان شد. دیوانش در بعضی کتابخانه‌ها (مثلاً کتابخانه‌های ملک و سپهسالار، در تهران) موجود است، و غزلهای او در ردیف غزلهای خوب معاصرینش به شمار میرود. علاوه بر دیوان، رسالاتی به عنوان المقاصد العالیه فی الحکمة الیمانیه، حدوث العالم، و رساله در تحریم کشیدن غلیان از آثار اوست.

نکا (nekā) یا **نیکا** (nikā)، رودی در ل ایران، ناحیه‌ی مازندران، بین ساری و بهشهر، که از شاه کوه سرچشمه گرفته، از ش به غ جریان یافته، و در نزدیکی نوذرآباد به بحر خزر میریزد. در رود نکا ماهی سفید و کپور صید میشود. در شهر نکا پلهای مهمی بر این رود احداث شده است.

نکا (nekā) یا **نیکا** (nikā)، شهر (جم ۶٬۳۱۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان قره‌طقان، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)؛ ۲۵کیلومتری ج‌غ بهشهر. رود نکا مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، غلات، مرکبات، و پنبه است. کارخانه‌ی برنج پاک کنی دارد. ایستگاه راه‌آهن نکا در کنار آن قرار دارد. در این شهر پلهای مهمی بر رود نکا احداث شده است. در بعضی مآخذ به صورت نارنج‌باغ نیز آمده.

نکاح: ← زناشوئی.

نکاح محلل: ← طلاق، قسمت ۱.

نکاح منقطع: ← متعه.

نکار[6] (nekār)، رودی به طول ۳۶۴ کم، ج‌غ آلمان، در ج وورتمبرگ سرچشمه میگیرد و، در جهت ل‌غ، در مانهایم به رود راین میپیوندد. از نزدیکی شتوتگارت قابل کشتیرانی است. به وسیله‌ی کانالی به رود دانوب مرتبط است. به سبب مناظر جالب توجهش معروف است.

نکتانیبو[7] (nektānibu) دو پادشاه مصر قدیم، **نکتانیبوی I** (سلطنتش ۳۷۹–۳۶۱ قم)، مؤسس سلسله‌ی XXXI بود. حمله‌ی فرناباذ را به استحکامات دلتای نیل دفع کرد (۳۷۴ قم)، و شکست ایرانیان در این جنگ موجب طغیان سایر ساتراپ‌نشینان غ آسیای صغیر شد. معبد-

---

(۱)flash point (۲)freezing point (۳) solidifying point (۴)triple point (۵)dew point (۶)Neckar (۷)Nekhtnebf

های مجلل برپا کرد. پسرش تاخوس در سوریه مشغول جنگ بود که پسر نایب‌السلطنه‌ی مصر، **نکتانیبوی II** (سلطنتش ۳۵۹–۳۴۳ ق‌م)، تخت و تاج را تصاحب کرد. حمله‌ی اول ایرانیان را دفع کرد (۳۵۱) ولی بعداً شکست خورده (۳۴۳) گریخت و مصر از نو جزء ممالک ایران شد.

نکتانیبوی I، پادشاه مصر، ← نکتانیبو.

نکتانیبوی II، پادشاه مصر، ← نکتانیبو.

نکتورن: ← نوکتورن.

نکتون: ← شنازی.

نکر[1]**، ژاک** (žāk neker)، ۱۷۳۲–۱۸۰۴، بانکدار و کارشناس مالی فرانسوی، متولد در ۱۷۵۰ به پاریس رفت، و در امور بانکی وارد شد. بسرعت ترقی کرد، و از خودش بانکی تأسیس کرد، و یکی از مدیران شرکت هند شرقی فرانسه شد. پس از سقوط تورگو، که نکر از سیاست تجارت آزاد او انتقاد کرده بود، مدیر خزانه (۱۷۷۶) و مدیر کل دارائی (۱۷۷۷) شد. کوشید که با صرفه‌جوئی سخت، وام روزافزون ملی را محدود کند، و این اقدام محبوبیت او را در دربار از میان برد. در ۱۷۸۱، پس از آنکه وضع مالی را در گزارش خود منتشر ساخت، کناره‌گیری کرد و به سویس رفت. در ۱۷۸۸، زمانی که فرانسه در شرف ورشکستگی بود، لوئی XVI او را به عنوان مدیر کل دارائی باز خواند و وزیر مشاور کرد. نکر، افتتاح اتاژنرو را توصیه و تأکید میکرد، و از این روی، محبوبیت فراوانی کسب کرد. وقتی که رقبای درباری او در برکناریش کامیاب شدند (۱۷۸۹)، مردم به باستیل حمله کردند (۱۴ ژوییه‌ی ۱۷۸۹) و موجب شدند که وی از نو در کار خود برقرار شود. نکر در ۱۷۹۰ کناره‌گیری و در سویس انزوا جست. از آثارش کتاب در باره‌ی اداره‌ی امور مالی فرانسه (۱۷۸۴) است. ← مادام دو ستال دخترش بود.

نکر[1]**، سوزان کورشو** (sūzān kūršo neker)، ۱۷۳۹–۹۴، بانوی نویسنده‌ی فرانسوی، همسر ژاک نکر و مادر ← مادام دو ستال. سالون او محل آمد و شد مردان نامدار فرانسوی و مهمانان خارجی بود. بیمارستانی که وی ح ۱۷۷۶ بنا نهاد هنوز موجود است. از جمله آثار او است: تدفین با شتاب (۱۷۹۰) تفکراتی در باره‌ی طلاق (۱۷۹۲)، و دو جنگ از مجموعه‌ی نوشته‌های او که پس از مرگش به چاپ رسید (۱۷۹۸ و ۱۸۰۱).

نکراسوف[2]**، نیکولای آلکسیویچ** (nikolāy alekseyevic nekrāsof)، ۱۸۲۱–۷۷، شاعر و روزنامه‌نویس روس. هدف نهائیش بهبود اوضاع اجتماعی روسیه، مخصوصاً شرایط زندگی روستائیان، بود؛ و روزنامه‌ی ادبی معاصر (۱۸۴۶–۶۶) را برای پیشرفت این منظور نوعدوستانه و تجسم مناظر بدبختی منتشر کرد. داستانهائی منظوم و غزلیاتی نیز سروده. کتاب در روسیه چه کسی خوشحال است (۱۸۷۳)، هجویه‌ای بر علیه سرفداری (← سرف) است.

نکرومه[3]**، کوامه** (kuāme nekrumə)، در بعضی مآخذ فارسی **قوام نکرومه**، ۱۹۰۹–۷۲، رئیس جمهور (۱۹۶۰–۶۶) غنا، و رهبر سیاسی اتحاد افریقا. نخست آموزگار بود. در دانشگاه‌های کشمت و مدرسه‌ی اقتصاد لندن تحصیل کرد. در نهضتهای دانشجویان افریقائی در کشمت و سپس در انگلستان (از ۱۹۴۵) سهیم بود و در کنگره‌ی پنجم اتحاد افریقا به دبیر کلی دبیرخانه‌ی ملی غرب افریقا برگزیده شد. در ۱۹۴۷ به عنوان دبیر کل کنوانسیون متحد ساحل طلا به زادگاه خود باز گشت و در ۱۹۴۹ از آن جدا شد و حزب خلق کنوانسیون را تأسیس کرد که خواستار استقلال فوری برای ساحل طلا بود. در ۱۹۵۰ زندانی شد و با انتخاب شدن به نمایندگی مجلس قانونگذاری از زندان رهائی یافت (۱۹۵۱). در نخست‌وزیریش در ۱۹۵۲ مستعمره‌ی ساحل طلا را به نام غنا به استقلال رسانید. در ۱۹۶۰ غنا جمهوری و نکرومه به ریاست جمهوری مادام‌العمری آن انتخاب شد، و به این عنوان و نیز به عنوان رئیس تنها حزب سیاسی، یعنی حزب خلق کنوانسیون، قدرت بی رقیب به دست آورد. چندان به مبارزه برای وحدت سیاسی افریقا پرداخت که از توجه به واقعیات در غنا کم‌کم غافل ماند. طرز اداره‌ی خودخواهانه‌ی او به طرحهای توسعه‌ی بزرگ ولی غالباً مایه‌ی ویرانی انجامید، و غنا که زمانی سرزمین پردرآمدی بود گرفتار قرض شد. در ۱۹۶۶ که نکرومه از پکن دیدار میکرد، ارتش و پلیس حکومت وی را بر انداختند و او به گینه پناه برد. یک اوتوبیوگرافی (۱۹۵۷) و چندین مقاله در بیان سیاست و فلسفه‌ی وی از آثار او است.

نکسو، مارتین آندرسن: ← آندرسن نکسو، مارتین.

نکو[4] (neko) یا **نخاو** (nexā)، شاه (۶۰۹–۵۹۳ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی XXVI، پسر پسامتیک. پس از سقوط (۶۱۲) نینوا، شاهان سوریه و فلسطین را در نبرد مجدو شکست داد. در حمله‌ی بختنصر به طرف غ در کرکمیش شکست خورده (۶۰۵) ناچار به مصر باز گشت.

نکو[4]، یا **نخاو**، نق ۶۷۰ ق‌م، خاوند سائیس، مصر. پس از فتح (۶۷۰ ق‌م) آشوریها، در مقام خود ابقا شد؛ بعداً به علت توطئه‌چینی، با قید و بند به نینوا برده شد، اما مورد عفو قرار گرفت و به مقام خود باز گشت. پدر پسامتیک بود.

نکاود[5]، علامت اختصاری سازمان پلیس مخفی تجسس قبل از ۱۹۳۴ که پس از آن به "م و د" تغییر کرد، و در اواخر سال ۱۹۵۹ منحل شد.

نکهت، تخلص آذربیگدلی.

نکیر، فرشته، ← قیامت. قسمت VIII، بند I؛ نکیر و منکر.

نکیر و منکر (nakir ,monker)، در روایات اسلامی، دو فرشته که در قبر از مؤمن و بی‌ایمان هر دو سؤالاتی در باره‌ی خدا و پیغمبر میکنند، و چون مؤمن جواب درست میدهد او را تا روز رستاخیز به حال خود میگذارند، و کافران را تا آن اندازه که خدا بخواهد آزار میدهند. نیز ← قیامت، قسمت VIII.

نکیسا (nekisā) یا **نگیسا**، یکی از رامشگران عهد خسرو پرویز، که اختراع سرود خسروانی را به او نسبت داده‌اند.

نگاترون: ← الکترون.

نگاتیف[6] (negātif؛ فس)، در عکاسی، فیلم یا صفحه‌ی عکس‌گرفته که ظاهر و ثابت شده باشد. وجه تسمیه این است که نقاط روشن شیء اصلی در تصویر تاریک است و بالعکس. تهیه‌ی نگاتیف دارای دو مرحله‌ی ظاهر کردن (← ظهور) و ثابت کردن (← ثبوت) است. ظاهر کردن در تاریکی انجام میگیرد. به وسیله‌ی چاپ از نگاتیف پوزیتیف تهیه میشود، بدین طریق که نگاتیف را بین منبع نور و کاغذ حساس قرار میدهند و پس از آنکه در معرض نور واقع شد، کاغذ را وارد محلول شیمیائی مخصوصی کرده، سپس آن را شسته و خشک میکنند.

نگار (negār)، دهستان (جه ح ۱'۱۰۰؛)، بخش مشیز، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای (۲۱؛) آبادی. ارتفاعات خانه کوه حد شمالی آن را تشکیل میدهد. در دشت واقع شده و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است. مرکزش، **نگار** (جه ۱'۵۱۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴کیلومتری ش مشیز قرار دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش آبادی نگار به نام قنات‌باغ آمده است.

نگار دانش: ← کلیله و دمنه.

نگارستان: ← معین‌الدین جوینی.

نگاره[7] (negāre). ۱- ورقه‌ای که اطلاعاتی را به صورتی منظم و مرتب (مثلاً به صورت جدول) نمایش میدهد. ۲- نمایش ترسیمی (مثلاً به وسیله‌ی منحنیات) یک مقدار متغیر، مانند دما، قیمتها، و غیره. ۳- نقشه، بالاخص نقشه‌های آبنگاری یا دریائی. ۴- نقشه‌ی اجمالی که شرایط یا امور خاصی را نشان دهد (مانند نگاره‌ی هوائی).

نگامی، دریاچه، ← لیوینگستن، دیوید.

نگاهداری اغذیه[8]. از اعصار قدیم نوع انسان توجه خاصی به نگاهداری خوراک، که آن را با زحمت و نامطمئن به دست میآورد، داشته است. روشهای ساده‌ای که بنا بر تصادف یا از روی مشاهده و تجربه پیدا شده بود، مدتها پیش از آنکه انسان بتواند دلیل کارائی آنها را بفهمد، به کار میرفت. کره و پنیر و شراب و کشمش و قرمه و گوشت دودداده و نمکسود و دانه‌های برشته از نخستین مواد خوراکی نگاهداری‌شده بود. هنگامی که علم جدید به کشف علل تجزیه و فساد اغذیه آغاز کرد، در صدد استفاده‌ی وسیعتر از راههای قدیمی و اکتشاف راههای تازه‌تری برای نگاهداری غذا بر آمدند. پیش از ۱۸۶۰ هر تغییری را در مواد خوراکی بنا بر نظریه‌ی "تولد خود به خود" توجیه میکردند. پاستور ثابت کرد که مخمّرها و کپکها و بعضی از اشکال فساد مواد در نتیجه‌ی تأثیر موجودات زنده‌ی بسیار ریزی است که در هوا و آب و زمین به مقدار فراوان وجود دارد. این موجودات برای زندگی و فعالیت به شرایط خاصی از دما و هوا و رطوبت نیاز دارند، و اگر ماده‌ی غذائی به صورتی نامساعد برای رشد آنها در آید، میگویند که آن ماده از فساد

(۱)Necker (۲)Nekrasov (۳)Nkrumah (۴) Necho (۵)NKVD (۶) negatif (۷)chart (۸)food preservation

محفوظ مانده است. فرایندهای نگاهداری غذا را میتوان عموماً به چندین گونه تقسیم کرد، خشکسازی، گرمسازی، سردسازی، و استفاده‌ی از مواد شیمیائی یا عوامل خاص دیگر. خشک‌سازی از قدیم در مورد میوه و دانه و سبزی و ماهی و گوشت به کار میرفته است. گاه خشکسازی را با برشته کردن توأم میکردند، چنانکه در آرد جو دوس برشته‌شده در اسکاتلند و زرت برشته‌شده در میان هندیشمردگان کشمة معمول بوده است. نوع جدید این روش ابتدائی نگاهداری مواد خوراکی همان است که در تهیه‌ی سبزیها و میوه‌های خشک‌شده یا پسابیده و شیر خشک و گرد تخم مرغ به کار میرود. در نخستین طریقه‌ی خشکاندن، این عمل با تأثیر مستقیم اشعه‌ی خورشید صورت میگرفت؛ در روش صنعتی جدید، فرایند خشکاندن را به کمک دستگاه‌های مفصل و عوامل شیمیائی تسریع میکنند. فرایند گرم کردن قرنها پیش از آنکه عمل آن به صورت علمی شناخته شده باشد، رایج بوده است (← کنسروسازی). یکی از مهمترین کار‌بردهای جدید استفاده‌ی از گرما برای حفظ مواد خوراکی، پاستوریزه کردن شیر است. غذا را میتوان با سردسازی مدت درازی به حالت اصلی آن نگاه داشت. روشهای مبتنی بر عوامل شیمیائی و عوامل خاص دیگر مشتمل است بر: نمکسود کردن، دود دادن، استفاده‌ی از سرکه و الکل و شوره و ادویه، آمیختن شکر با خوراکی‌هائی که باید خشک شود، بستن راه رسیدن هوا، و به کار بردن موادی شیمیائی همچون فورمالین و اسید بنزوئیک و زاج سفید و آهک و اسید سالیسیلیک و اسید بوریک برای جلوگیری از رشد موجودات ذره‌بینی و تغییر رنگ. بسیاری از دولتها برای آنکه افراط در استعمال این گونه مواد برای مصرف کنندگان زیانبخش نباشد، مقررات قانونی خاص وضع کرده‌اند. استعمال نمک برای نگاهداری خوراکیها سابقه‌ی دراز دارد و در نخستین آثار مکتوب به آن اشاره شده است. اثر دود دادن در حفظ غذا قسمتی بدان جهت است که آن را به صورت جزئی میخشکاند، و قسمتی بدان جهت که آلبومین سطح گوشت را منعقد میکند و از این راه پوشش محافظی برای آن فراهم میآورد. سرکه و اسیدهای دیگر از عمل باکتریها جلوگیری می‌کنند، و الکل قوی نیز عمل مشابهی دارد. شراب خوب تقریباً به صورت نامحدود محفوظ میماند، و میوه‌ای که در محیط الکلی ۱۵٪ تا ۲۰٪ قرار گرفته باشد بخوبی حفظ میشود. بیرون راندن هوا و جلوگیری از رسیدن آن به ماده‌ی غذائی، که اکنون با محفوظ داشتن خوراکیها در قوطیهای کاملاً دربسته صورت میگیرد نیز سابقه دارد، پیشتر با ریختن روغن داغ‌شده بر روی ظرف محتوی گوشت یا ماهی، یا با پوشاندن غذا با قشری از چربی یا با نگاهداری خوراکیهای نباتی در زیر خاک یا شن عملی میشد. استفاده‌ی جدید از پارافین ذوب‌شده همین نتیجه را دارد. تخم مرغ را با پوشاندن آن به وسیله‌ی قشری از ماده‌ای که راه نفوذ هوا را به داخل آن میبندد، نگاه میدارند. در این اواخر از تشعشع اتمی برای از میان بردن موجودات ذره‌بینی که ممکن است مایه‌ی فساد خوراکیها شود، با موفقیت استفاده شده است.

نگاهداری نیرو، نظریه‌ی: ← لایبنیتز، گوتفرید ویلهلم.

نگاپتم[1] (negapatam)، شهربندر (در ۱۹۶۱ جمعیت ۵۹٬۰۶۳)، ایالت مدرس، در ۴۱۴کیلومتری ج شهر مدرس، هند؛ بر خلیج بنگال. صادرات عمده‌اش بادام زمینی، پنبه، تنباکو، و منسوجات؛ صنایع عمده‌اش فولادسازی، رنگرزی پارچه، و چاپ است. در ۱۶۱۲ به وسیله‌ی پرتغالیها تأسیس شد. در ۱۶۶۰ هلندیها، و در ۱۷۸۱ بریتانیائیها آن را متصرف شدند.

نگر (nagar) **و نگری**، الفاظ سانسکریت، به معنی شهر، مثلاً احمدنگر.

نگرانی[2]، در روانشناسی، حالت پیچیده و مزمن عاطفی متضمن ترس و وحشت، که در انواع اختلالات ذهنی و عصبی دیده میشود.

نگروئیدها: ← سیاهوران.

نگروپونته[3]، جزیره، یونان؛ ← اوبویا.

نگروس[4] (negros)، جزیره (۱۲٬۷۰۰ کمه، جمعیت در ۱۹۷۰ تخمیناً ۲٬۳۰۰٬۰۰۰)، از جزایر ویسایان، فیلیپین. بیشترش کوهستانی است. از محصولاتش نیشکر، کنف، و برنج است. دانشگاه (۱۹۰۱) دارد.

نگری[5]**، آدا** (ādā negri)، ۱۸۷۰–۱۹۴۵، بانوی نویسنده‌ی ایتالیائی. شهرتش به واسطه‌ی غزلیات عاشقانه و داستان اوتوبیوگرافی ستاره‌ی بامدادی (۱۹۲۱) است. اولین زنی است که به عضویت آکادمی ایتالیائی در آمد (۱۹۴۰).

نگریتوها: ← سیاهکان.

نگری سمبیلان[6] (negri sembilān)، اتحادیه‌ای از چند مملکت بومی (۶٬۷۰۸ کمه، در ۱۹۷۱ جمعیت ۴۷۹٬۳۱۲) بر ساحل چپ قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی مالی، سابقاً جزء فدراسیون مالایا بود، و از ۱۹۶۳ یکی از کشورهای فدراسیون مالایسیا است. کرسی آن ⇐ سرمبان است. محصولات و صادراتش کوپرا، کائوچو، و برنج است، قلع نیز استخراج و صادر میکنند. ح نیمی از سکنه‌ی آن را چینیها و هندیها تشکیل میدهند.

نگریلوها: ← سیاهکان.

نگرین[7]**، خوان** (xuān negrin)، ۱۸۹۱–۱۹۵۶، سیاستمدار اسپانیائی. استاد فیزیولوژی در دانشگاه مادرید بود، و در حزب سوسیالیست فعالیت داشت. در ۱۹۳۱ نماینده‌ی کورتس شد. پس از آغاز (۱۹۳۶) جنگ داخلی، نقش رهبری او فزونی یافت، و در ۱۹۳۷–۳۹ نخست‌وزیر بود. در ۱۹۳۹ به فرانسه و از آنجا به انگلستان پناهید. در پاریس در گذشت.

نگوابی[8]**، مارین** (mārian nguābi)، ۱۹۳۸–۷۷، رئیس جمهور (۱۹۶۹–۷۷) جمهوری کنگو (برازاویل). از سربازی به ریاست ستاد ارتش و سپس به ریاست شورای انقلاب رسید، و در ۱۹۶۸ ماسامبا‌دبا را از ریاست جمهوری برکنار کرد. از ۱۹۶۹ که به ریاست کشور برگزیده شد، تمام قدرت را به دست گرفت و عناصر مخالف را نابود کرد. در ۱۸ مارس ۱۹۷۷ به قتل رسید.

نگوئیول[9] (negoiyul)، قله‌ای به ارتفاع ۲٬۵۳۵ متر، رومانی؛ بلندترین قله‌ی آلپهای ترانسیلوانی.

نگودین دیم: ← ویتکونگ؛ ⇐ وان تیو، نگوین.

نگودین وان تیو: ⇐ وان تیو، نگوین.

نگومبو[10] (negombō)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعیت تخمیناً ۵۳٬۰۰۰)، غ سریلانکا (سیلان). سراسر میکها و مفرغ‌افزارهای آن معروف است؛ مرکز ماهیگیری و بازار فراورده‌های نارگیلی و دارچین است. بقایای ساختمانهائی از هلندیها سریلانکا در حومه‌ی آن است. در تصرف هلندیها بود، وانگلیسیها در ۱۷۸۶ آن را متصرف شدند.

نگونسار: ← سیکلامن.

نگونی[11] (nguni)، نامی که به دسته‌ی مهمی از مردم بانتوزبان افریقای جنوبی اطلاق شده، که از حیث زبان، کلبه‌های کندومانند بی‌دیوار، شکل لباس و زره، نداشتن توتم، و غیره از اقوام مجاور متمایزند. مردم موسوم به زولو و نین سوازیهای ساکن سوازیلند از دسته‌های جزء نگونی هستند. عده‌ی نگونیها ح ۳٬۰۰۰٬۰۰۰ تخمین شده است.

نگوین کهان: ← ویتنام.

نگوین وان تیو: ← وان تیو، نگوین.

نگوین هوآو تهو: ← ویتکونگ.

نگیسا: ← نکیسا.

نلدکه: ← نولدکه، تئودور.

نلر[12] سر **گادفری** (sər gādfri nelər*)، ۱۶۴۶–۱۷۲۳، نقاش تصویرساز انگلیسی؛ متولد آلمان. پس از تحصیل در آمستردام، رم، و ونیز در انگلستان ماندگار شد (۱۶۷۵) و موفقیتهائی در دربار به دست آورد، که در آنجا سرنقاش شد (۱۶۸۸). در خدمت شاهان انگلستان، از چارلز II تا جورج I، بود، و خود و نقاشانی که در اختیار داشت آثاری به وجود آوردند از قبیل دوشس پورتسمث (در ساسکس) و چارلز بوکلر (موزه‌ی متروپلیتن). از ۱۷۰۲ تا ۱۷۱۷ چهل و دو تصویر از اعضای کیت‌کت‌کلاب تهیه کرد (گالری ملی تصویر، لندن) که از بهترین آثار اوست. تابلوهای او، گرچه فاقد دقت اجرائی است، قدرت و استحکام نشان میدهد. در ۱۷۱۱ مدیر اولین آکادمی نقاشی در لندن شد، و تأثیر عمیقی بر نسل تصویرسازان بعدی گذاشت.

نلسن[13] (nelsən)، رودی به طول ۶۴۳ کمه، ل مانیتوبا، کانادا. در انتهای شمالی دریاچه‌ی وینیپگ سرچشمه میگیرد و به خلیج هودسن میریزد. مدتهای دراز گذرگاه بازرگانان پوست بود.

نلسن[13] (nelson؛ انگل nelsən)، شهرت **هوریو شیو نلسن** (horeyšio)، ملقب به **وایکاونت نلسن** (vāykānt*) ۱۷۵۸–۱۸۰۵، دریاسالار و قهرمان نیروی دریائی انگلستان. در ۱۲ سالگی به خدمت نیروی دریائی در آمد، و در ۲۰ سالگی کاپیتن شد. در هند غربی، در آبهای بالا-

(1)Negapatam (2)anxiety (3)Negropont (4)Negros (5)Negri (6)Negri Sembilan (7)Negrín (8)Ngouabi (9)Negoiul (10)Negombo (11)Nguni (12)Kneller (13)Nelson

تیک، و در کانادا خدمت کرد، و در این مدت با پرینس ویلیام (بعداً ویلیام IV) دوست شد. مدتی در انگلستان ماند و فعالیتی در نیروی دریائی نداشت تا وقتی که انگلستان در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه وارد شد (۱۷۹۳) و او به فرماندهی ناو انگلیسی آگاممنون منصوب شد. در مدیترانه خدمت کرد. در کرس دید یک چشم خود را از دست داد. در تلاش (۱۷۹۷) ناموفق انگلیسها در سانتاکروز د تنریفه (← کناری، جزایر) بازوی راست خود را از دست داد، و به انگلستان باز گشت. برای تعقیب ناوگان فرانسویان اعزام شد، و این ناوگان را در ابوقیر منهدم کرد (۱۷۹۸) و به نقشه‌ی ناپلئون I برای کشورگشائی در شرق پایان داد. به فرماندهی اسکادرانی که به کومک سیسیلهای دوگانه اعزام شد منصوب گشت؛ در آنجا به عشق ← لیدی همیلتن، زوجه‌ی سفیر کبیر انگلستان، گرفتار شد و او را معشوقه‌ی خود کرد. پس از آنکه فرانسویان ناپل را تصرف (۱۷۹۹) و ← جمهوری پارتنوپی را تأسیس کردند، نلسن شهر را در محاصره‌ی دریائی قرار داد، به متارکه‌ی جنگی که ف. روفو با جمهوریخواهان ناپلی برقرار کرده بود پایان داد، و دریاسالار ناپلی را که به نیروهای فرانسوی ملحق شده بود اعدام کرد. وقتی که فرمانده کل بریتانیا در دریای مدیترانه دستور داد که وی به مینورکا برود، از اجرای این دستور، به علت اینکه حضورش در ناپل از لحاظ سیاسی ضروری است، سرپیچی کرد، اما گمان بر این است که نمیخواسته است معشوقه‌اش را ترک کند. در ۱۸۰۰ با لیدی همیلتن به انگلستان بازگشت، و در ۱۸۰۱ از زوجه‌ی خود جدا شد؛ در همین سال از لیدی همیلتن صاحب دختری شد. دینها را در کپنهاگ شکست داد (۱۸۰۱). وایکاونت شد، به انگلستان باز گشت، و فرمانده ناوگان مانش شد تا حمله‌ی احتمالی فرانسویها را دفع کند. در آغاز جنگ ۱۸۰۳ فرماندهی ناوگان مدیترانه به وی سپرده شد، و ناوگان فرانسوی تولون را مدت ۲۲ ماه در محاصره‌ی دریائی قرار داد. در ۱۸۰۵ ناوگان متحد فرانسه و اسپانیا را در نبرد ترافالگار منهدم کرد، ولی در ضمن عملیات کشته شد.

نل و دمن (nalo daman)، منظومه‌ای از فیضی دکنی وزیر معروف اکبر شاه گورکانی، که در هندوستان و به اشاره‌ی اکبر شاه سروده شده و در آغاز قرن ۱۱م هق پایان یافته است. شاعر این داستان را از روی داستان معروف نله (nala) و دمینتی (damayanti)، از داستانهای مهابهاراتا، به نظم آورده است.

نلینو، کارلو آلفونسو: ← نالینو، کارلو آلفونسو، مستشرق، ایتالیائی.

نما[1] (namā)، در آمار، مقداری که در یک مجموعه داده‌های آماری بیشتر از سایر مقادیر پیدا میشود؛ به عبارت دیگر بسامد آن در این مجموعه ماکزیموم است.

نما[2] (namā)، در ریاضیات، عدد یا حرف یا بیانی جبری که در بالا و گوشه‌ی راست عدد یا حرف یا بیانی جبری نوشته میشود، و نشان می‌دهد که این دومی باید به قوه‌ی اولی برسد، مثلاً در a^7، ۷؛ در c^b، b؛ در 6^3، ۳؛ در a^4، a؛ در $(a+b)^5$، ۵؛ و در $9(c+d)^9$، $(c+d)$ به ترتیب نماهای a، c، ۶، ۴، $(a+b)$ و ۹ هستند.

نمئا[3] (nemeā)، شهر قدیم، ل آرگولیس، یونان. بازیهای نمئائی (آغازش از ۵۷۳ ق‌م)، یکی از اعیاد چهارگانه‌ی جمیع ملل یونان، در معبد زئوس این شهر منعقد میشد.

نمئا، شیر[4] (nemeā)، شیری که اسلحه بدان کارگر نبود. هرکول خفه‌اش کرد.

نماتودا[5] (nematodā) یا **لوله‌سانان**، گروهی از کرمهای گرد که دارای بدنی دراز و تقسیم‌نشده هستند و سطح بدنشان عاری از تار است. ۵۰۰'۰۰۰ جنس مختلف دارند که در آب دریا یا آب شیرین یا در محیطهای خاکی زندگی می‌کنند، یا انگلهای جانوران و گیاهان میشوند. نزدیک ۵۰ جنس از آنها انگل انسان شناخته شده‌اند. بدن این جانور به نواحی متمایز از یکدیگر تقسیم نشده، بلکه از غلافی مقاوم در مقابل حلالها یا شیره‌های گوارشی پوشیده شده است. زیر این غلاف قشری از ماهیچه‌های طولی قرار دارد و بافتی لیفی میان جدار بدن و لوله‌ی گوارش واقع است. دهان بر کناره‌ی قدامی بدن قرار دارد که با لوله‌ای به مخرج در کناره‌ی خلفی مربوط است. در اطراف دهان اندامهای حسی واقع است که جانور با آنها غذا یا جانور میزبان خود را مییابد. برجسته‌ترین قسمت دستگاه عصبی حلقه‌ای است که قسمت قدامی لوله‌ی گوارش را احاطه کرده است. در اغلب این جانوران نر و ماده از هم جدا هستند، ولی بعضی دوجنسی میباشند و از یک جانور هم نطفه حاصل میشود و هم تخم. تاریخ زندگی کرم امعا که بزرگترین جنس از کرمهای لوله‌سان است، و در روده‌ی آدمی زندگی میکند، جالب توجه است؛ کرم ماده تخم میگذارد که با مدفوع خارج میشود؛ کرمها در داخل تخم رشد میکنند و ممکن است غذاها را آلوده کنند و از همین راه وارد دستگاه گوارش شخص دیگری شوند؛ یک کرم ماده تا ۲۰۰'۰۰۰ تخم میگذارد؛ تخمها در امعای میزبان میشکافند؛ کرم تازه از تخم بیرون آمده از جدار روده وارد خون میشود و در سراسر بدن گردش میکند. این کرمهای جوان معمولاً در ریه جمع شده سپس از طریق لوله‌های تنفسی وارد دهان میشوند و پس از بلعیده شدن به لوله‌ی گوارش میروند و به رشد و تولید مثل خود ادامه میدهند. تا ۵'۰۰۰ کرم در بدن یک میزبان مشاهده شده است. تاریخ زندگی کرم قلابدار، نکاتور امریکانوس (*Necator americanus*) به معنی "کشنده‌ی امریکائی"، تقریباً به همین ترتیب است، جز اینکه کرمهای جوان از طریق سوراخ کردن پوست وارد بدن میشوند. خون و مایعات بافتها را از طریق جدار امعا میمکند و از بین میبرند. رشته از این گروه است.

نماجرد، ده، فریدن، ← نماگرد.

نماد[6] (namād) [فارسی، ← ظاهر کننده]، مانند سمبول (sambol)، نشانه‌ای که حاکی از وجود مستقل شیء دیگر غیر از خود نشانه است. کلمات و اعداد هر دو نماد هستند. در علوم بسیاری نمادها معمول است (مثل علامات اختصاری که در شیمی به کار میرود). نماد در ادیان از قدیمترین زمان مرسوم بوده است، و در زمان حاضر به صورت ترکیبات بسیار پیچیده‌ای معمول میباشد (مانند شمع، بخور، شمایل). میهنپرستی نیز از نمادهائی (مثلاً بیرق) استفاده میکند، و علامات ثبت‌شده‌ی تجارتی نمادهای تجارتی هستند. مطالعات ز. فروید در روانشناسی مشحون از استفاده‌های گوناگونی است که وی از نمادها کرده است.

نمادپردازی: ← سمبولیسم.

نمارستاق (nemā.rostāq)، دهستان (جه ۱'۷۹۰ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۹ آبادی. این دهستان در دره‌ای کوهستانی قرار گرفته و سردسیر است. محصولاتش غلات و حبوبات است. دهستان نمارستاق یکی از ییلاقها و شکارگاههای خوب شهرستان نور است. آهو، بز کوهی، و کبک فراوان دارد.

نماره (namara)، محلی در صفا (← صفائی، کتیبه‌های)، ش حوران، شام، که رنه دوسو[7] (rēne düso، باستانشناس و خاورشناس فرانسوی؛ ۱۸۶۸–۱۹۵۸) در کاوشهای خود (از ۱۸۹۵ به بعد) در آنجا به قدیمترین سنگنوشته‌ی عربی دست یافت که تاریخ ۳۲۸ ب‌م دارد و سنگ گور امرؤ القیس، یکی از ← ملوک لخمی، حیره است.

نماز، عربی **صلوة** (salāt)، عبادت مخصوص در شریعت اسلامی که با نیت و تکبیر و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم همراه است، و به طور کلی بر دو قسم است؛ نماز واجب و نماز مستحب. نمازهای واجب **نمازهای شبانروزی**، نماز جمعه، **نماز عیدین**، نماز آیات، **نماز طواف**، **نماز میت**، و نمازی است که شخص از راه نذر و عهد و سوگند ملتزم میشود. نماز مستحب یا ← نماز نافله نامحدود است، هر نماز واجب یا مستحب دارای رکعات معینی است. نماز شبانه‌روزی پنج است؛ نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت، نماز شام یا نماز مغرب سه رکعت و نماز عشاء چهار رکعت. وقت نماز صبح از طلوع فجر دوم یا صبح صادق است تا طلوع آفتاب. وقت نماز ظهر و عصر از هنگام زوال آفتاب است تا غروب آفتاب، با تقدیم نماز ظهر بر عصر. وقت نماز مغرب و عشاء از غروب آفتاب تا نیمه‌ی شب با مقدم داشتن سه رکعت نماز مغرب بر نماز عشاء. زوال آفتاب از هنگامی است که سایه‌ی هر چیز پس از رسیدن به حد اقل خود شروع به فزونی کند، و غروب آفتاب ناپدید شدن قرص آفتاب در افق یا زوال سرخی آسمان در مشرق است.

از مقدمات واجب نماز رو به قبله (سمت کعبه) بودن است و طهارت و غصبی نبودن لباس و مکان نمازگزار و اذان و اقامه که تفصیل هر یک در کتب فقهی آمده است. اعمال واجب هر نماز نیت و تکبیرة الاحرام و قیام در حالت

(۱)mode (۲)exponent (۳)Nemea (۴)Nemean lion (۵)Nematoda (۶)symbol (۷)Dussaud

توانائی و قرائت سوره‌ی الحمد و یکی از سوره‌های قرآن و رکوع و سجود و تسبیح آن و تشهد و تسلیم (سلام آخر نماز) است. نماز جمعه بدل از نماز ظهر است که باید در روز جمعه به هنگام نماز ظهر به طور اجتماعی در پشت سر امام با شرایط و آدابی که در کتب فقهی ذکر شده‌است خوانده شود. **نماز عیدین:** نماز در عید فطر و عید اضحی به طور اجتماعی است با شرایط و آداب خاص. برای نماز کسوف و خسوف و زلزله و بادهای سخت وحشت‌آور ← نماز آیات (نماز زلزله پس از وقوع و گذشت زلزله خوانده میشود) و ترتیب آن نیز در کتب فقهی آمده است. نماز میت نمازی است که پیش از دفن میت بر او خوانده میشود و فقط شامل پنج تکبیر است. نماز جماعت خواندن نمازهای شبانروزی یا نمازهای دیگر است به طور اجتماعی پشت سر امام، و دارای آداب خاصی است. نماز طواف نماز واجبی است که جزو اعمال واجب حج است و دو رکعت است و به هنگام طواف در مقام ابراهیم خوانده میشود. نیز ← نماز احتیاط؛ نماز استسقاء.

نماز احتیاط، یک یا دو رکعت نمازی که نمازگزار برای جبران بعضی از قسمتهای ساقط‌شده در نماز (به سهو نه به عمد) که به آن متوجه شده، پس از نماز میخواند.

نماز استسقاء (estesqa'؛ عربی، = طلب آب کردن) هنگامی خوانده میشود که نزول باران دیر شده و اسباب نگرانی مسلمانان فراهم شده باشد. در آن صورت مسلمانان دسته‌جمعی به خارج شهر میروند، و نماز خاص میخوانند، و پس از آن، امام خطبه‌ای میخواند، و طلب باران میکند. بیرون بسیاری از شهرهای قدیم هنوز آثار نمازگاه، یا مصلی باقی است.

نماز آیات، نمازی که با دیدن آیات همچون کسوف و خسوف و هر آیت آسمانی دیگر که مایه‌ی ترس شود واجب میشود؛ دو رکعت است و هر رکعت پنج رکوع دارد.

نماز جمعه، نمازی دو رکعتی که روز جمعه به جای نماز ظهر خوانده میشود، و پیش از شروع، امام دو خطبه میخواند، و پس از شکر و ستایش پروردگار و درود بر پیغمبر و آل او، درباره‌ی مسائل کلی و مخصوصاً امور جاری مؤمنان را ارشاد میکند. بعضی از فقهای شیعه تنها با حضور یکی از ائمه‌ی اثنی عشر این نماز را واجب تعیینی میدانند و در غیر آن صورت واجب تخییری.

نماز شامگاهان سیسیل[1]، ۱۲۸۲، شورش سیسیل بر ضد شاه شارل I (شارل د/آنژو) که پایتخت خود را از پالرمو به نایل انتقال داده و سیسیل را رها کرده بود که به دست صاحبمنصبان خودخواه و مغرور فرانسوی اداره شود. قتل عام فرانسویها در پالرمو، در دوشنبه عید فصح آغاز شد و بسرعت سراسر جزیره را فرا گرفت. توطئه‌ی این قتل عام را امپراطور میخائیل VIII بیزانس چید تا از هجوم شارل به بیزانس جلوگیری کند، و در این توطئه جوانی پروچیدائی و پدروی III آرگون دست داشتند. پدروی III به وسیله‌ی یک مجمع فدرال به شاهی انتخاب شد، و جنگی طولانی برای تصرف سیسیل میان شاهان آنژون ناپل و شاهان آراگونی سیسیل بروز کرد.

نماز شب: ← نافله، نماز.

نماز طواف: ← نماز.

نماز عیدین: ← نماز.

نماز میت: ← نماز.

نمازهای شبانروزی: ← نماز.

نماگرد (nema.gerd) یا **نماجرد،** ده (جه ۹۱۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ورزق، بخش‌داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۵کیلومتری غ داران. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، سیب زمینی، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

نمایش. این لفظ در سالهای اخیر در ایران به معنی اجرای نمایشنامه به کار رفته است و عبارت از داستانی است که به طور مکالمه به توسط هنرپیشه‌هائی بر روی صحنه و در برابر جمعیت اجرا شود.

نمایشگاه[2]، محلی برای ارائه و نمایش کالاهای مختلف. در نمایشگاه ملی یا محلی فقط افراد و مؤسسات یک کشور شرکت میکنند. اما نمایشگاههای بین‌المللی به صورت بازار مکاره‌ای هستند که در آن کشورهای مختلف محصولات و مصنوعات خود را به معرض نمایش عمومی میگذارند. در قدیم نمایشگاهها بیشتر محل نمایش کارهای هنری و صنایع ظریفه بود. اما امروز در نمایشگاههای بین‌المللی به پیشرفت صنایع و علوم و فنون اهمیت بیشتری داده میشود. نمایشگاههای بین‌المللی موجب ترویج علوم و صنایع و اعتلای سطح سلیقه‌ی عمومی و تفاهم بین‌المللی میشود. پاریس، وین، زوریخ، نیویورک، شیکاگو، سان فرانسیسکو، و بروکسل هر یک به نوبه‌ی خود محل نمایشگاههای بین‌المللی بزرگی بوده‌اند. در ۱۹۵۸ در بروکسل نمایشگاه بین‌المللی عظیمی ترتیب داده شد که بسیاری از کشورهای جهان، من جمله ایران، در آن شرکت کردند، و آخرین اختراعات و اکتشافات در این نمایشگاه به معرض نمایش گذارده شد، و میلیونها نفر از اطراف و اکناف جهان برای دیدن آن عازم بروکسل شدند. از نمایشگاههای بین‌المللی معروف دهه‌ی ۱۹۶۰ نمایشگاه مونترآل است که در ۱۹۶۷ تشکیل شد.

نمایشنامه، فته پس (pies)، نخه‌ی نمایش یا داستانی که به صورت مکالمه تنظیم شده و هنرپیشه‌ها بر روی صحنه و در برابر جماعت تماشاچیان آن را اجرا کنند.

نمایشهای اسرار: ← نمایشهای کرامات.

نمایشهای آلام[3]، نوعی از نمایشهای کرامات که از قرون وسطی به دوره‌های جدید رسیده است. موضوع آن رنجها و مرگ حضرت مسیح و قیام او پس از مرگ است. آغاز آن از قرن ۱۳م است و گفتارهای آن با زبان لاتینی صورت می‌گرفت. سپس بتدریج شعرهای آلمانی نیز در ضمن آن آورده میشد و سرانجام در قرن ۱۵م کاملاً با زبان آلمانی اجرا میشد. از قرن ۱۶م، در نتیجه‌ی تماس این نمایشها با نمایشهای کارناوال، نمایشهای آلام رو به انحطاط رفت و مقامات کلیسائی اجرای آنها را ممنوع کردند. عمده‌ترین بازمانده‌ی نمایشهای آلام آن است که در اوبرامرگاو، باواریا، اجرا میشود. از ۱۶۳۴ هر ده سال یک بار (با تنها سه استثنا به علت جنگ) آن را برگزار میکنند و معروف است که این عمل به خاطر نذری است که برای از بین رفتن طاعون کرده بودند. در ۱۹۳۲ یوزف مایر[4] (yozef māyer) از لونن[5] (lünen)، آلمان، به کشمة سفر کرد و با خود 10 بازیگر و یک نمایش همراه برد که مدعی بودند از ۱۲۴۲ به این طرف اجرا میشده است. اکنون هر سال در ایام تابستان این نمایش را در محل ثابتی در سپیرفیش[6]، داکوتای جنوبی، اجرا میکنند، و زمستانها آن را در شهرهای مختلف کشمة عرضه میدارند. نیز ← پاسیون.

نمایشهای کرامات[7] یا **نمایشهای اسرار**[8]، درام‌های مذهبی قرون وسطی، مبتنی بر کتاب مقدس و سرگذشت قدیسان، که در قرون 10م—۱۶م پیدایش و تحول و ترقی یافت. ابتدا در ایام عید میلاد و قیام مسیح صحنه‌های کوچکی از وقایع مهیج مذهبی (در اوایل به زبان لاتینی و سپس به زبانهای فرانسوی، انگلیسی، یا آلمانی) اجرا میشد. بتدریج که نمایشها طولانیتر و تعداد تماشاچیان بیشتر شد، ناچار اجرای آنها در خارج کلیسا انجام میگرفت. بالنتیجه جنبه‌ی حقیقت‌بینی و دنیائی آنها افزایش یافت و مطالب مضحک در آنها داخل شد. نمایشهای آلام نمونه‌ی عمده‌ی امروزی نمایشهای کرامات است.

نمایش هندسی اعداد: ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای VIII و IX.

نمایندگان، مجلس: ← کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا.

نمایندگی مردم، قوانین[9]، در تاریخ انگلستان، قانونهائی که پارلمنت برای گستردن اصلاح انتخاباتی که به وسیله‌ی لوایح اصلاحی در انگلستان آغاز شده بود گذراند. **قانون نمایندگی مردم** ۱۹۱۸ حق رأی دادن به بیشتر مردان از ۲۱ سال به بالا و به زنان از ۳۰ سال به بالا داد. **قانون نمایندگی مردم** ۱۹۲۸ حق رأی دادن به همه‌ی زنها با همان شرایطی که برای مردها بود داد. قانونهای بعدی ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ تغییرات جزئی به آنها داد.

نمایه[10] (namāye) [از نمودن و به معنی نشان‌دهنده]، نقش، علامت، شکل رسم‌شده، اعم از حروف الفبا و علامات نقطه‌گذاری و جز آن، که برای آن معنی خاص در نظر گرفته شده است، مثلاً در حاجگر.

نمپیگی، شهر قدیم، سوریه، ← منبج.

نمچینی[11] (namcini)، خاصیت جذب بخار آب موجود در هوا توسط بعضی از مواد و حل شدن

(۱)Sicilian Vespers (۲)exposition (۳)Passion play (۴)Meier (۵)Lunen (۶)Spearfish (۷)miracle play (۸)mystery play (۹)Representation of the People Acts (۱۰) character (۱۱)deliquescence

در آن و در آمدن به صورت مایع (قـ شکفت).

نمد[1] (namad)، قماشی که از بـه هـم کوفتن و مالش دادن مـو و پشم و کرک، که الیاف آنها، به علت زبری و دنـدانه‌داری سطحشان، تمایـل طبیعی به آن دارند که بـه یکدیگر گیر کنند و بچسبند، ساخته میشود. روش ساختن نمد، بس حسب نوع الیاف به کاررفته و نوع مصرف، تغییر میکند. نمد بافته را نخست به صورت پارچه‌ی درشتی میبافند، سپس با ماشین خارزَنی به آن پُرز میدهند و آن را خوابدار میکنند، و آنـگاه با اطـو کـردن آن را صـاف میکنند. در ساختن نمـد حقیقی، نخست الیاف پـاک‌شده را به شکلی که منظور است روی هم قـرار میدهند، سپس آنها را میکوبند و بخـار آب میدهند و میفشارند و گازری میکنند و ضخامت مورد نظر را به آنها میدهند. برای ساختن کلاههای نمدی ظریف، همچون کلاههای ساخته‌شده از موی سگ آبی، این مـو را همراه بـا موهیر در وضع مورد نظر نگاه میدارنـد (غالباً بـه وسیله‌ی مکیدن هوا)، سپس آن را میفشارند و مـالش میدهند و با آهـارزدن شکل آن را ثابت میکنند. نمدهای خیسانـده که بـرای منظورهـای صنعتی همچون پوشش سقف بـه کار میرود، از ضـایعات و گاه از کاغذ ساخته میشود که آن را با افزودن مـوادی در مقابل آب نفوذناپذیر میکنند. هنر نمدمالی محتملاً بر هنر بافندگی مقدم بوده است. نمد در آسیا از زمانهای قدیم به عنوان لباس و خیمه به کار میرفت. اختـراع (۱۸۴۶) مـاشین نمدمالی کلاههـای نمـدی را در مغـرب زمین رواج داد.

نمداد (namdād)، دهستـان (جـم ح ۱۴٬۰۰۰)، لش بخش کهنـوج، شهرستـان جیرفت، استـان هشتم (کرمـان)؛ دارای ۲۷ آبـادی. محصولات عمده‌اش غلات و خرما است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانـی بـه ایـن نام نیامده است. مـرکزش، **گازبر** (gāz.bor؛ جم ۳۴ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴۳کیلومتری لش کهنوج قرار دارد.

نمـدار (namdār) یـا **زیرفون** (zirfun)یـا **زیزفـون** (zayzafun)، فـم تیـول[2] (tiyyël)، درخت زیبای بزرگ نیمکره‌ی شمالـی از نـوع تیلیا (*Tilia*) که ساقـه‌ی گل معطـر آن از وسط برگ میروید. در جنگلهای شمالی ایـران اقسام مختلف آن دیده میشود. از تنه‌ی آن تخته برای نجاری میسازند.

نمرست[3] (nam.rost)، هـر گیاهـی که فقط در رطوبت زیاد رشد کند.

نمرود[4] (nemrud) [عبـری، = سخت و نیرومند]، پسر کـوش، پسر حام، پسر نـوح (پیدایش ۸.10 و ۹). شکارچـی ماهـری بـود. بابل را او تأسیس کـرد (پیدایش 10.10)، و سرزمین بابل مدتهـا "زمین نمرود" خـوانـده می‌شد (میکاه ۶.۵).مطابق روایات اسلامی همو است که چـون از محاجه با ابراهیم درماند او را به‌آتش افکند و خدا ابراهیم را نجات داد. نیز ← عزاقریه.

نمرود، رود: ← قزقانچای.

نمـرور (namrur)، ده (جـم ۱٬۳۴۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان بـدوستان، بخش هریس، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربـایجان شرقی)، ۱۵٫۵ـ کیلومتری غ هریس. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قـالیبافـی و جـاجیمبافی دارد.

نمـرویـان[5] (namruyān)، لتـ اینفـوسوریـا (infusoria)، در جـانورشناسی، رده‌ای از سلـه‌ی آغازیان که بـا دارا بودن رشته‌هائی مژه‌مانـند در تمـام دوره‌ی زنـدگی یـا قبـل از بلوغ مشخص میشونـد. نمرویان معمولاً عـالیتریـن آغازیان به شمار میآیند؛ عمومـاً محـل خاصی برای بلعیدن غذا و محـل دیگـری بـرای دفع فضولات دارند، و در اغلب آنها سازمان حرکتی بدن توسعه یافته است. در هـر پهنه‌ی روباز آب وجود دارند، و بعضی از آنها بـا چشم غیر مسلح دیده میشوند.

نمس[6] (nems)، نام عده‌ی فـراوانـی از پستانـداران گوشتخوار کـوچـک زمینی، از تیره‌ی Viverridae کـه بیشتر در هنـد، عش آسیـا،



و افریقا زندگی میکنند، و نوعـی از آنها در ج اسپانیـا دیـده میشود. نمس هندی بـاریـک و خاکستری‌رنگ است، و طـول بدن آن بـه ضمیمه‌ی دم ح ۸۰ سم است. به مارهای زهردار، و از جمله مار عینکی، بدون تـرس حمله میکند و به چابکی خـود در گریختن از نیش مـار متـکی است. همچنین موشها و جانوران مـوذی دیگر و تخم و بچه‌های تمساح را از میان میبرد. بآسانی اهلی میشود و به صورت جـانور دستاموز دلپسند و ارزنـده‌ای در میآیـد. نمس مصری که مـوش فرعون نیز نامیده میشود، در مصر بـاستان مورد تقدیس بوده است. نیز ← زباد.

نمسنج[7] (nam.sanj)، اسبابی بـرای انـدازه‌گیری رطوبت یا مقدار بخار آب موجود در هوا.

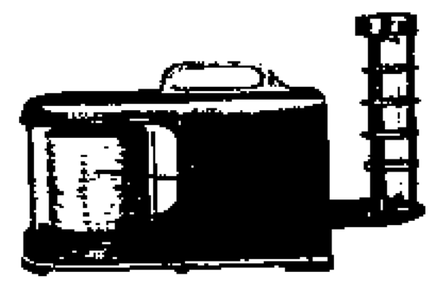

نمسنج

نمسنج دمائی[8] (nam.sanje damā'i)، اسبابی برای اندازه گـرفتن بخار آب موجود در هوا به وسیله‌ی دو دمـاسنج که محفظه‌ی جیوه‌ای یکی از آنها خشک است و دیـگری بـا پارچه‌ی نمداری پوشیده است. دمـاسنج با محفظه‌ی تـر، بـه علت بخـار شدن آب پـارچـه‌ی نـمـدار، درجـه‌ی کمتـری از درجـه‌ی دمـاسنـج دیگر نشان میدهـد، و این تفاوت به مقدار بخار آب مـوجود در هوا (که سبب زیـاد یـا کم شدن سرعـت تبخیر آب پـارچـه‌ی نمدار میشود) بستگـی دارد. از روی این تفاوت دما، با مراجعه‌ی به جدولهای خاصی که تهیـه شده، رطـوبـت مطلـق و نسبی هـوا را اندازه میگیرند. نیز ← رطوبت.

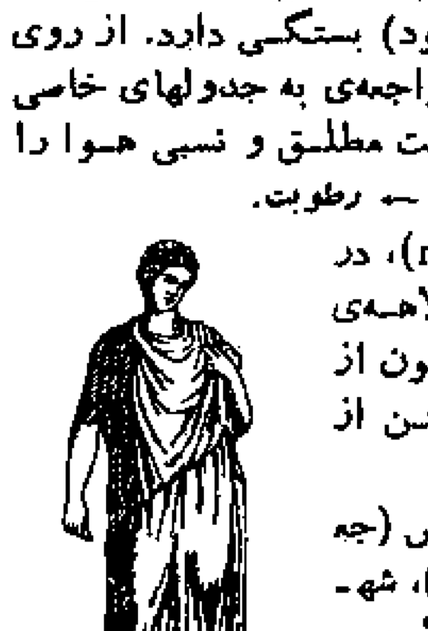

موسلین نمدار
نمسنج دمائی

نمسیس[9] (nemesis)، در اساطیر یـونـان، الاهـه‌ی مظـهر نظم و قـانـون از جنبـه‌ی انتقام گـرفتن از متخلف.

نمسیس

نمشیر (namšir)، بخش (جم ۸٬۰۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بانـه، استان کردستان. مشتمـل است بـر ۲ دهسـتـان دشت طال و نمشیر. کوهستانی، جنگلی، و سردسیر است. رودهای نمشیر و سیوج (sivec) مشروبش میسازنـد. محصولاتش غلات، حبوبات، و فراورده‌های جنگلی است. مرکزش **نمشیر** (جـم ۱۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۸ـ کیلومتری لغ بانه قرار دارد.

نمشیر، دهستـان (جـم ۴٬۱۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش نمشیر، شهرستـان بانه، استان کردستان؛ دارای ۲۰ آبـادی. کوهستـانـی، جنگلـی، و سردسیـر است. بلندتـریـن کوه آن کوه دوسره (dusare) به ارتفاع ۲٬۳۳۹ متر است که در ل آبادی کشنه (košne؛ جم ۱۳۰ سش ۱۳۴۵ هش، ۳۴کیلومتری لغ بـانـه) ممتد است. رودهـای نمشیر و برده‌رش (barde.raš) از این دهستان سرچشمه میگیرند و پس از الحاق بـا یکدیگر بـه رود زاب صغیر میریزنـد. محصولاتش غلات، حبوبات، و فراورده‌های جنگلی است. مرکزش، نمشیر، همان مرکز بخش نمشیر است.

نمط: ← محمد ص، قسمت ه.

نمک[10] یا **ملح** (melh)، در شیمی، هـر یک از اندازه‌گیری دقیق مقدار رطوبت هـوا با نمسنج

(۱)felt (۲)tilleul (۳)hydrophyte; hygrophyte (۴)Nimrod (۵)infusoria (۶)mongoose (۷)hygrometer (۸)psychrometer (۹)Nemesis (۱۰)salt

ترکیبات شبیه به کلورورِ سودیوم، که محتوی یک یون مثبت جز یون ئیدروژن (مثلاً یون یک فلز یا رادیکال فلزی) و یک یون منفی جز یون ئیدروکسیل (OH) [مثلاً یون نافلز یا رادیکال نافلزی] است. نمکهائی که نه یون ئیدروژن دارند (همه‌ی یونهای ئیدروژن اسیدی استخلاف شده است) و نه یون ئیدروکسیل، نمکهای معمولی خوانده میشوند؛ آنهائی که، علاوه بر یک یون مثبت دیگر، شامل یون ئیدروژن هستند نمکهای اسید، مثلاً بیکربونات دو سود (CO_3HNa)، و آنهائی که علاوه بر یون منفی دیگر، شامل یون ئیدروکسیل (یعنی همه‌ی یونهای ئیدروکسیل باز استخلاف نشده) هستند نمکهای بازی خوانده میشوند. نام نمکها از نام عناصری که آنها را ترکیب کرده‌اند و از نام اسیدی که از آن مشتق شده‌اند مأخوذ است. برای نمکی که فقط از دو عنصر ساخته شده ابتدا نام غیر فلز را که مختوم به "ور" است، و سپس نام فلز را ذکر میکنند. مثلاً نام شیمیائی نمک معمولیْ کلورورِ (کلور+ور) سودیوم خوانده میشود. دیگر کلورورها، و نیز بروموروها، سولفورها، فلوئورورها، و یودورها نمکهای معمولی هستند. برای نامگذاری نمکهائی که از بیش از دو عنصر تشکیل یافته‌اند، و نام اسیدهای آنها به "ایک" مختوم است (مثلاً اسید سولفوریک)، "ایک" را به "آت" تبدیل میکنند و سپس نام فلز را میآورند. مثلاً نام شیمیائی نمکِ سودیومِ اسید سولفوریک، سولفاتِ سودیوم؛ از آنِ اسید کربونیک، کربونات؛ از اسید فوسفوریک، فوسفات؛ از اسید نیتریک، نیترات؛ و غیره. برای نامگذاری نمکهائی که اسید آنها به "او" ختم میشود (مثلاً اسید سولفورو و اسید کلورو)، "او" را به "ایت" تبدیل میکنند (سولفیت و کلوریت). نمکها در صنعت، پزشکی، کارهای هنری، و کشاورزی به منظورهای گوناگون فراوان به کار میرود.

نمک[1] یا **ملح** یا **نمک طعام**، ماده‌ی متعارف فراوانی که از لحاظ شیمیائی ترکیبی است از سودیوم و کلور، با نام شیمیائی کلورورِ سودیوم، به فورمول NaCl. به صورت بلورهای کوچک مکعب‌شکل متبلور میشود، در °۸۰۳ صدبخشی ذوب میشود، و در آب‌گرم و سرد هر دو حلپذیر است؛ محلول آن هادی برق است، که آن را تجزیه میکند (← الکترولیز). در طبیعت همه‌جا به مقدار فراوان یافت میشود. قسمت عمده‌ی ماده‌ی محلول در آب دریا را تشکیل میدهد. از مواد سازای مایعات حیوانی، مثلاً ادرار، است. معادن آن نیز در اغلب نقاط جهان یافت میشود. کشورهائی که نمک فراوان به دست میآورند کشمه، بریتانیای کبیر، فرانسه، آلمان، هند، و چین است. نمک را یا از معادن یا از آب دریا به دست میآورند. نمک از منابع اصلی تهیه‌ی سودیوم و ترکیبات آن، و نیز منبعی برای تهیه‌ی کلور و بعضی ترکیبات آن است. با تولید کلور برای تولید شدن اسید کلوریدریک که قسمت اندک ولی اساسی مایع گوارشی است، به گوارش کومک میکند، و قسمت بی اندازه مهمی از غذای انسان و جانوران را تشکیل میدهد. در زمانهای قدیم نمک به عنوان پول به کار می‌رفت، و مردمان خانواده‌ی خود را برای به دست آوردن آن به بردگی میفروختند. مالیات گزاف بر نمک از عوامل مؤثر در انقلاب فرانسه بود.

نمک‌آبرود (namak.ābrud) یا **نمک آب‌رودسر** یا **نمک آوه‌رود**، ده (جمعیت ۵۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان قشلاق کلارستاق، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، ۱۵کیلومتری غ چالوس. رود نمک‌آبرود مشروبش میسازد. محصولش برنج است. سابقاً حد غربی ناحیه‌ی تنکابن (← شهسوار) و مدتی نیز حد غربی ناحیه‌ی رستمدار به شمار میرفت.

نمک آبرودسر، ده، نوشهر، ← نمک‌آبرود.

نمک امونیاک[2] (namake amoniāk)، جسمی سفیدرنگ، متبلور، بیبو با مزه‌ی تند و زننده. نام شیمیائی آن کلورورِ امونیوم (NH_4Cl) است. در پیلهای خشک و جوشکاری فلزی، ایجاد پرده‌ی دود، تهیه‌ی امونیاک، و در پزشکی به کار میرود. در نواحی آتشفشانی یافت میشود.

نمک‌آوه‌رود، ده، نوشهر، ← رستمدار، نمک‌آبرود.

نمک تبرزد: ← نمک ترکی.

نمک ترکی[3] یا **نمک تبرزد** (tabarzad) [از تبرزد فارسی، ← نبات] نمک طعامی که بلورهای درشت شفاف آن شبیه نبات است، از زمره‌ی سنگهای تهنشستی است.

نمک روشل: ← روشل، نمک.

نمکزار[4] (namak.zār)، نهشت نمک که پس از خشک شدن دریاچه‌ی شوری به علت تبخیر شدید بر جای میماند.

نمک طعام یا **کلورور سودیوم**: ← نمک یا ملح.

نمک قلیا: ← قلیا.

نمک‌کور (namak.kur)، ده (جمعیت ۱۹۲۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)، ۱۸کیلومتری ل‌ش آستانه. محصولاتش غلات، بنشن، کشمش، و چغندر قند است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نمک گلاوبر[5] (namake gläber)، [مأخوذ از نام ی. ر. گلاوبر]، نام متعارفی سولفاتِ سودیوم متبلور، $SO_4Na_2,10H_2O$. در هوای مرطوب شکفت پیدا میکند. صورت بی‌آب آن (Na_2SO_4) در بسیاری از چاهای زمین و در آب دریا و در چشمه‌های معدنی یافت میشود. آن را از تأثیر دادن جوهر گوگرد بر نمک طعام به دست میآورند. در رنگرزی و شیشه‌سازی و تهیه‌ی مواد شیمیائی مصرف دارد، و در پزشکی به عنوان ملین به کار میرود.

نمل، سوره‌ی (naml؛ = مورچه)، سوره‌ی ۲۷م قرآن، مکی، ۹۵ آیه. موضوع آن ایمان به خدا و منحصر داشتن پرستش به وی، ایمان به آخرت و ثواب و عقاب آن، و ایمان به وحی و منحصر دانستن علم غیب به خدا است؛ آدمی را متوجه میسازد که جز از خدا از کسی نیرو نخواهد، و کسی را خالق و روزی‌دهنده نداند، و سپاس نعمت او گزارد؛ داستانهائی برای نشان دادن همین معانی و مجسم ساختن عاقبت تکذیب‌کنندگان میآورد، داستان موسی از دیدن آتش و شنیدن سخن خدا و مکلف شدن برای پیغمبری بر فرعون و قوم او و تکذیب کردن اینان و انجام بد کارشان، داستان سلیمان با مورچه و هدهد و ملکه‌ی سبا و قومش و اینکه داود و سلیمان چگونه سپاسگزاری کردند، داستان صالح با قومش ثمود، داستان لوط با قومش و باریدن باران عذاب بر آن قوم. آنگاه از بعضی مناظر روز قیامت و از رفعت شأن و منزلت قرآن و مزایائی که قرآن بر کتابهای تورات و انجیل دارد سخن به میان آمده است.

نمنگار[6] (nam.negār)، نمسنجی (← نمسنج) که به صورت خودکار تغییرات رطوبت جو را بر ورقه‌ی کاغذی ثبت میکند.

نمنگاشت[7] (nam.negāšt)، منحنی خاصی که از ثبت تغییرات رطوبت هوا در نمنگار بر روی یک ورقه‌ی کاغذ ترسیم میشود.

نمنگان[8] (namangān)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۱۷۵'۰۰۰)، ل‌ش جشه ازبکستان، تاجشه، در دره‌ی فرغانه در ل‌ش خوقند، در ۲۱۰کیلومتری ش‌ش‌ش تاشکند. در قرن ۱۱م هق از توابع اخسی (← اخسیکث) بود.

نمنما[9] (nam.nemā)، دستگاهی که تغییرات رطوبت هوا را، معمولاً به وسیله‌ی تغییراتی که بر شکل یا ابعاد ماده‌ای عارض میشود، نشان میدهد. یکی از این مواد کلورورِ کوبالت است که در حالت انیدر (بی‌آبی) آبی‌رنگ است ولی در هوای مرطوب به رنگ سرخ در میآید. مواد دیگری چون شاخ، مو، و روده به هنگام مرطوب بودن هوا بر طولشان افزوده میشود (← نمسنج). یکی از اقسام نمناهای شناخته‌شده کاپوسنی (← کاپوسنها، شکل) است که کلاهک آن به روده‌ای متصل است. هنگامی که رطوبت هوا زیاد می‌شود، بر طول روده افزوده شده کلاهک پایین میآید.

نمو (nomovv)، در ریاضیات، افزایشی (مثبت یا منفی) که یک مقدار متغیر پیدا میکند. اگر نمو محدود باشد، نام تفاوت [به فرانس دیفرانس (diferāns)] دارد و علامت آن Δ (← دلتا، قسمت ۲)، و اگر بینهایت کوچک باشد، دیفرانسیل (← حساب دیفرانسیل و انتگرال) نامیده می‌شود و علامت آن d است. Δ و d را پیش از حرف نماینده‌ی متغیر مینویسند، مثلاً dx و Δx.

نمو[10] (nomqvv)، در زیستشناسی، بزرگ شدن گیاه یا نبات. نمو متضمن افزایش حجم، تقسیم سلولها، و متمایز شدن انساج است (شکل در ص ۳۰۵۶). این قسم نمو را نمو از درون مینامند، برخلاف نمو با افزونی، که به واسطه‌ی افزوده شدن موادی از خارج صورت میگیرد.

نمودار[11] (nemudār) یا **دیاگرام** (diāgrām، فنس)، نگاره‌ای (← نگاره) که عموماً میان دو

---

(۱)salt (۲)sal ammoniac (۳)rock salt (۴)salina; salt-pan (۵)Glauber's salt (۶)hygrograph (۷)hygrogram (۸)Namangan (۹)hygroscope (۱۰)growth (۱۱)graph; diagram

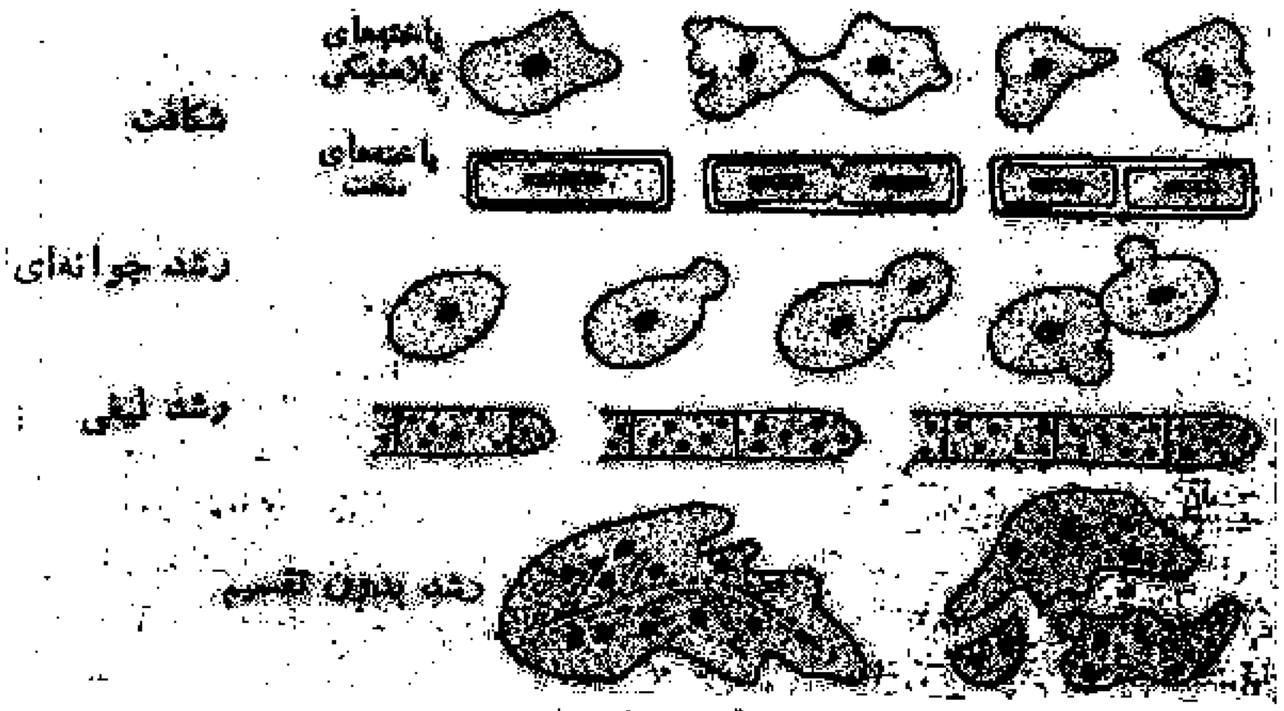

نمونه‌های تقسیم یاخته‌ای

شکافت در آغازیان، مثلاً آمیبها، و در باکتریها رخ میدهد. رشد جوانه‌ای در مخمر روی میدهد. رشد لیفی در کفکها، و رشد بدون تقسیم در گروهی به‌نام موکنوزوئا صورت میگیرد.

محور مختصات عمود بر یکدیگر رسم میشود و ارتباط میان یک متغیر را با متغیر دیگر به صورت تصویری نمایش میدهد. در شکل ۱ تغییرات جمعیت در چند کشور جهان در سال ۱۹۶۸ (جمعیت تخمینی) نشان داده شده است. نمودار ممکن است به شکلهای گوناگون ترسیم شود، مثلاً نمودار ستونی (شکل ۱) و نمودار خطی (منحنی شکل ۲).

نمور[1] (nemur)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۹٬۲۳۳)، ولایت سن‌امارن، ل فرانسه، ح ۲۵کیلومتری ج فونتنبلو. پایتخت دوکنشینی بود که تا قرن ۱۶م تیول خاندان آرمانیاک بود، و سپس به خاندانهای مختلف شاهزادگان به عنوان تیول داده شده بود. دارای کلیساهائی از قرون ۱۳م، ۱۵م، و ۱۶م است. قلعه‌ی نمور (ساختمان قرن ۱۲م)، که در قرون ۱۵م، ۱۶م، و ۱۷م تعمیر و ترمیم شده است، یادآور فرمانی است که به وسیله‌ی هانری III در آنجا به امضا رسید (۷ ژوییه‌ی ۱۵۸۵)، و به موجب آن امتیازات هوگنوها لغو شد.

نمونه[2] (nemune)، در علم آمار، جزئی از یک مجموعه (یا به اصطلاح علم آمار، "جمعیت") که به منظور کسب اطلاع از آن مجموعه مورد آزمایش قرار میگیرد. برای برداشتن نمونه یا **نمونه‌گیری**[3] از یک "جمعیت"، ساده‌ترین روش بر داشتن نمونه‌ی اتفاقی است. اعضای جمعیت شماره‌گذاری میشود، و نمونه را به کومک جدولی از شماره‌های اتفاقی یا وسیله‌ای مشابه آن انتخاب میکنند. برای آنکه نمونه‌گیری درستتر انجام شود، "روش چینه‌ای"[4] را به کار میبرند، جمعیت را به عده‌ای از گروه‌های متجانس، یا چینه‌ها، تقسیم میکنند و از هر چینه به صورت اتفاقی نمونه‌ای بر می‌دارند. دخالت عنصر اتفاق جنبه‌ی بیطرفی را در نمونه‌گیری تأمین میکند و تعیین صحیح خطائی را که ممکن است در چنین تخمینی پیش آمده باشد، امکانپذیر میسازد.

نمونه‌گیری: ← نمونه، در علم آمار.

نمی، دریاچه‌ی[5] (nemi)، لتی نمرسیس لاکوس (nemerensis lākus)، دریاچه‌ی کوچکی در دهانه‌ی آتشفشانی خاموش، لاتیوم، ایتالیای مرکزی، در ۲۷کیلومتری ج‌ش رم. ۳۱۰ متر بالای دریا قرار گرفته، و محیط آن ۸ کم است. خرابه‌های یکی از معابد معروف دیانا آنجا است. دو کشتی تفریحی کالیگولا، که قریب ۲٬۰۰۰ سال

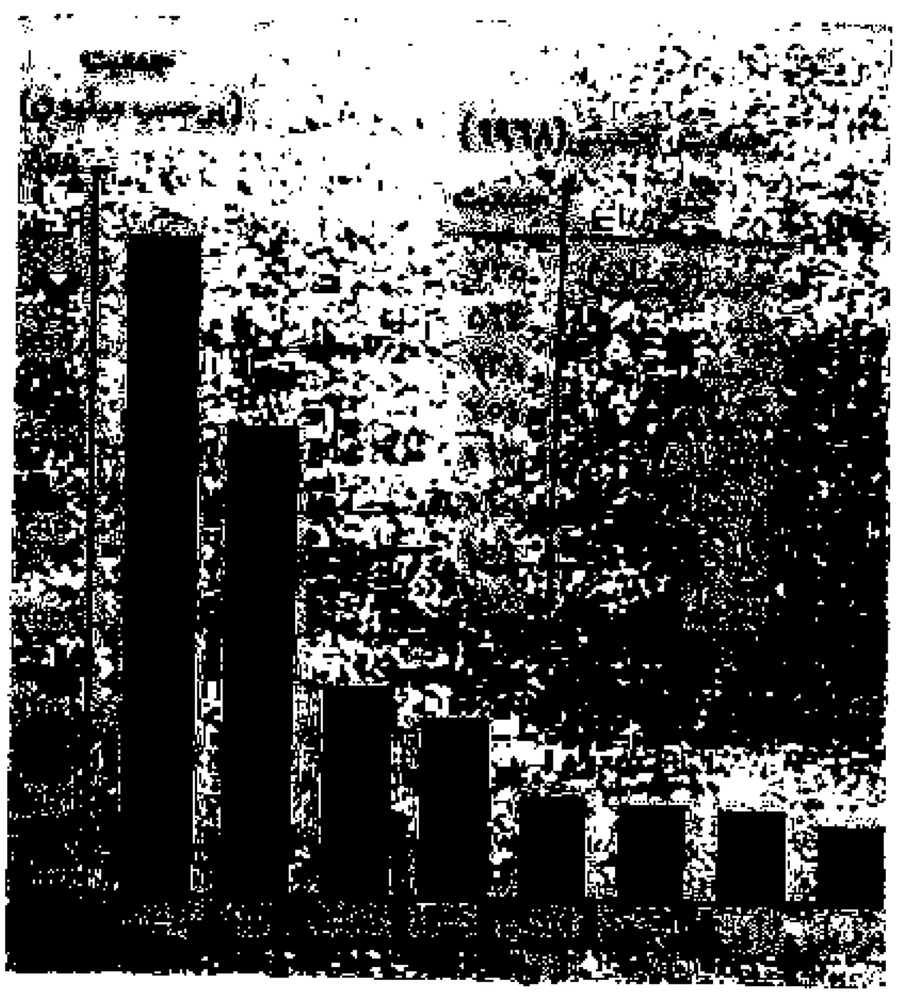

شکل ۱

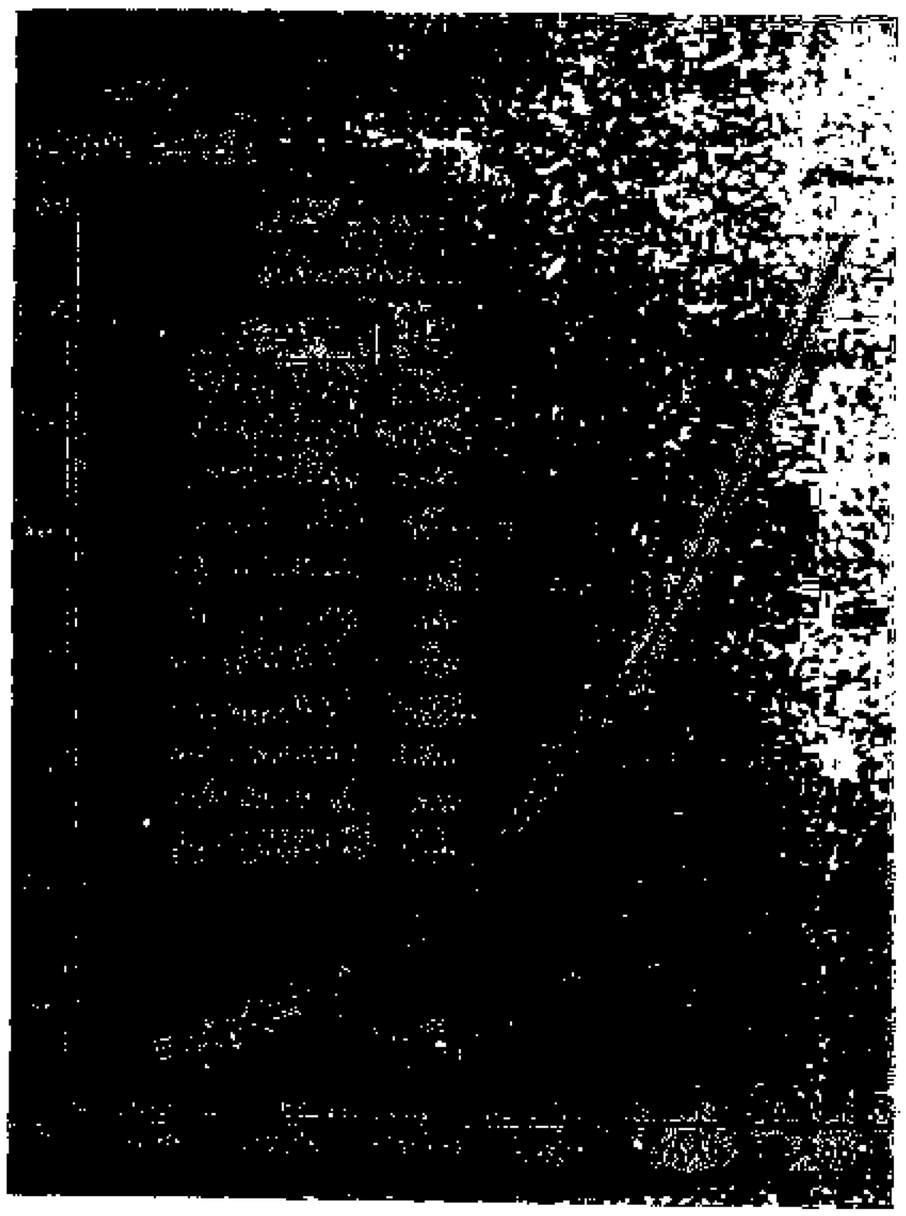

شکل ۲

نمیری در فوریه‌ی ۱۹۷۳ سفری به ایران کرد.

نمیریه: ← غلاة.

---

(۱) Nemours (۲) sample (۳) sampling (۴) stratified sampling (۵) Nemi, Lake (۶) Nimeiry

در قعر دریاچه بود، در ۱۹۳۰–۳۱ بیرون آورده شد، ولی در جنگ II، آلمانها هنگام عقبنشینی خود از ایتالیا آنها را نابود کردند (۱۹۴۴).

نمیری[6]، **جعفر** [محمد جعفر النمیری (nomayri)]، ۱۹۳۰– ، ژنرال سودانی و رئیس جمهور (۱۹۷۰–) سودان. از ۱۹۵۲، ۴ سال پیش از استقلال سودان، در نیروهای دفاعی خدمت میکرد و سه بار به علت فعالیتهای سیاسی از خدمت معلق شده بود. در مه‌ی ۱۹۶۹ ریاست گروهی از افسران (شورای انقلاب) را داشت که قدرت را به دست گرفت و دموکراسی پارلمانی را متوقف کرد. حکومت انقلابی از اتحاد ناسیونالیستهای عرب و طرفداران کمونیسم تشکیل شد. در ۱۹۷۰ که نمیری سه تن از وزیران را به خاطر افشا کردن اسرار دولتی در نزد حزب کمونیست اخراج کرد، اختلاف شدت یافت. وزیران اخراج‌شده در ژوییه‌ی ۱۹۷۱ کودتا کردند و نمیری سه روز زندانی بود و به صورت شگفت‌انگیزی از زندان گریخت، و دوباره رشته‌ی امور را به دست گرفت. ۱۲ افسر ارتش و ۳ تن از اعضای هیئت اجرائی حزب کمونیست را اعدام کرد و بیش از ۱٬۰۰۰ نفر از کمونیستها را به زندان انداخت؛ پیش از آن نیز (۱۹۷۰) افراطیان دست راستی را از فعالیت برکنار کرده بود. برای استحکام کار خود حزب اتحاد سوسیالیست سودان را به سبک نظیر مصری آن تشکیل داد و باسپردن پستهای دولتی در نواحی جنوبی به مردم محلی، اعتمادشان را جلب کرد، و در اکتبر ۱۹۷۱ با اکثریت قاطعی به ریاست جمهوری سودان برگزیده شد، و در ۱۹۷۲ پست نخست‌وزیری را نیز به عهده گرفت. جعفر

نمین (namin)، بخش (جه ۴۵'۲۲۹ سه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی). از ل و ش به آذربایجان شوروی محدود است. رود قره‌سو مشروبش میسازد. محصولاتش غلات و حبوبات است. بخش نمین مشتمل بر دهستان **نمین** (حومه) است که در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش و بعضی مآخذ دیگر این دهستان با نام ویلکیچ (vilkic) ذکر شده است. مرکز بخش و دهستان، ده **نمین** (جه ۲'۵۱۴ سه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری ل‌ش اردبیل قرار دارد.

ننادگان (nanādegān)، ده (جه ۱'۲۷۸ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۵کیلومتری ج داران. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و حبوبات است.

ننتاکت[1] (nantākət)، جزیره (ح ۲۳ کم طول و ۵ تا ۱۰ کم عرض)، ج‌ش ماساچوست، کشمت، ح ۵۵کیلومتری ج کیپ کاد که تنگه‌ی ننتاکت آنها را از یکدیگر جدا میکند. ننتاکت و جزایر کوچک اطراف آن هم شهر ننتاکت (جه ۳'۵۵۹) و هم بخش ننتاکت را تشکیل میدهد. پوینده‌ی انگلیسی، بارتالومیو گازنولد[2] (bārṭālomiu gāznold؛ فة ۱۶۰۷)، در ۱۶۰۲ از آن دیدن کرد؛ در ۱۶۵۹ مردم در آن سکونت گزیدند؛ در ۱۶۶۰–۹۲ جزئی از ایالت نیو یورک بود، و در سال اخیر ضمیمه‌ی ماساچوست شد. تا ح ۱۸۵۰ که صید بال از رونق افتاد، ننتاکت یکی از مراکز مهم صید بال بود، و از آن پس جنبه‌ی استراحتگاهی پیدا کرد و محل آمد و شد هنرمندان شد. خانه‌های قدیمی دهکده‌ی ننتاکت شهرت دارد و یک موزه‌ی صید بال و یک آسیای بادی قدیمی (۱۷۴۶) که محفوظ مانده است در یکی از جزایر آن وجود دارد.

ننتس، بخش ملی[3] (nenets)، بخش اداری (۱۷۶'۷۰۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۳۹'۰۰۰)، ل‌ش جمشس اروپائی، بر ساحل قشه؛ مرکزش ناریان‌مار[4] (جه ح ۱۱'۰۰۰). سکنه‌ی اصلی آن ننتسها هستند که سابقاً (و عموماً هم اکنون) به نام سامویدها موسوم بودند. این بخش در ۱۹۲۹ تشکیل شد.

ننج (nanaj)، ده (جه ۱'۴۹۳ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان آورزمان، شهرستان ملایر، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۱۵کیلومتری ل ملایر. محصولاتش غلات و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نندە[5] (nanda)، سلسله‌ای مرکب از نه شاه به نام نندە که به دست ساندراکوتوس بر افتاد. درست دانسته نیست که آیا این نه تن از اخلاف یک نندە بوده و بتدریج سلطنت کرده‌اند، یا اینکه آخرین شاه نندە ۸ فرزند داشت و همگی آنان به تحریک برهمنی به نام چاناکیا، که نندە او را مورد اهانت قرار داده بود، به دست ساندراکوتوس کشته شده‌اند. در حمله‌ی اسکندر مقدونی به هند (۳۲۷–۳۲۵ قم)، قسمت عمده‌ی دره‌ی گنگ تحت فرمانروائی سلسله‌ی نندە بود.

ننگرهار[6] (nangarhār)، نام سابقش **سمت مشرقی** (samte mašreqi)، ایالت (جه ۷۶۴'۰۰۰ تخمین ۱۹۶۷) افغانستان. از ش و ج به پاکستان، از ل به کوههای هندوکش، و از غ به ایالتهای لوگار[7] (logār) و کابل و کاپیسا[8] (kāpisā) محدود است. سراسر نیمه‌ی ل این ایالت سرزمینهای دور از دسترس نورستان (کافرستان)، و ناحیه‌ی کوهستانی است و رودهای تند دارد و مدتها از باقی افغانستان جدا بود، و تنها در اواخر قرن ۱۹م مردم آن مذهب اسلام را پذیرفتند. مرکزش جلال‌آباد است.

تاریخ این ایالت همان تاریخ مبارزه‌ی میان قبایل و مخصوصاً میان مردم دره‌نشین و کوهنشین (تا ۱۸۹۵، نورستانیها پیوسته از کوههای خود به ساکنان دره‌ها حمله‌ور میشدند) و نیز مبارزه‌ی میان مردم این سرزمین و فاتحانی همچون اسکندر و بابر و در این اواخر انگلیسها بوده است. با آنکه این ایالت یکی از راههای عبور ممکن به هند را در بر دارد، گذشتن از این راه چندان آسان نیست. راه اصلی پیشاور به کابل از ش به غ به موازات رود کابل میگذرد، درست پیش از رسیدن به مرز افغانستان، این راه از گردنه‌ی خیبر عبور میکند. جز جلال‌آباد شهر مهمی ندارد، قبایل نیرومند و جنگجوی پهان در ج این ایالت زندگی میکنند، و قبایل شنوار (šenvār) و خوگیانی در ج، و قبایل مهمند (mohmand) در ل آن سکونت دارند که جایگاه نیمی از آنان در مرز پاکستان است. ساکنان قسمت غ ننگرهار عمدةً تاجیک هستند. در قسمتهای ج انواع فراورده‌های گیاهی از قبیل گندم و برنج و نیشکر و اقسام میوه‌ها کشت میشود، و در نواحی کوهستانی اقسام کانیها و سنگهای قیمتی به مقدار کم وجود دارد.

ننور، ده، شهرستان بانه، ← آق قلعه.

ننه‌کران (nona-karān)، ده (جه ۱'۸۵۲ سه ۱۳۴۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۰کیلومتری ل‌ش اردبیل. کوهستانی است. محصولاتش غلات و حبوبات است.

ننیس[9] (nenias)، فة ۷۹۶، نویسنده‌ی ویلزی. هیستوریا بریتونوم [← تاریخ بریتانیا]، که از نظر افسانه‌های کهن انگلیسی، خاصه افسانه‌های مربوط به شاه آرتر، شهرت دارد، به وی منسوب است.

نو، درام ژاپنی. ← درام.

نو، جانور، ← گنو یا نو.

نو[10]، **او** (u nu)، ۱۹۰۷– ، رهبر سیاسی برمه‌ای، نخست‌وزیر (۱۹۴۸–۵۶، ۱۹۵۷–۵۸، ۱۹۶۰–۶۲) برمه. افکار ناسیونالیستی داشت، و مقامات انگلیسی در ۱۹۳۶ او را به خاطر فعالیتهای سیاسیش از دانشکده‌ی حقوق دانشگاه رانگون اخراج کردند. به معلمی اشتغال ورزید و سپس رهبر نهضت ملی برمه شد. در ۱۹۴۲ که تهدید ژاپونیها رو به افزایش بود، توسط انگلیسها به زندان افتاد. پس از اشغال برمه به دست ژاپونیها از زندان آزاد شد و در دولتی پوشالی به وزارت امور خارجه رسید، ولی در عین حال جنگهای چریکی ضد ژاپون را رهبری میکرد. پس از جنگ، استقلال برمه را از انگلستان گرفت (۱۹۴۸) و اولین نخست‌وزیر این کشور شد (۱۹۴۸). در ۱۹۵۶ استعفا کرد و در ۱۹۵۷ بار دیگر نخست‌وزیر شد، ولی در ۱۹۵۸ در برابر نظامیان به سرپرستی ژنرال نه وین سر تسلیم فرود آورد. در ۱۹۶۰ بار سوم به نخست‌وزیری برگزیده شد و در ۱۹۶۲ نه وین او را برکنار و زندانی کرد. در ۱۹۶۶ آزاد شد، و نهضت ضد نه وین را تأسیس کرد (۱۹۶۹) و از محل تبعید خود در تایلند آن را رهبری میکرد. در ۱۹۷۳ ناگزیر تایلند را ترک گفت و به کشمة رفت. بودائی متعصبی است که مدت درازی رهبر روحانی سرزمین خود بوده است. از آثار او است: ملت پیروز میشود (۱۹۵۱)، یک آسیائی سخن میگوید (۱۹۵۵)، و برمه در اشغال ژاپن (۱۹۵۴).

نوء (جمعش انواء)، ← منازل قمر.

نو، مسجد، مسجد بسیار وسیع، در شیراز، دارای چنارهای کهنسال. اصل بنا از آغاز قرن ۷م هق، از زمان اتابک سعد ابن زنگی است. از قرن ۱۰م هق به بعد دوچار زلزله شده و خرابی فراوان بدان وارد آمده است. مکرراً تعمیر شده است.

نوا، دستگاه، ← دستگاه، در اصطلاح موسیقی ایرانی.

نوا[11] (nevā)، رودی به طول ۷۴ کم، جمشس، که دریاچه‌ی لادوگا را به خلیج فنلاند (واقع در دریای بالتیک) مربوط میسازد. شهر لنینگراد در دلتای مصب آن واقع است. به وسیله‌ی کانال با رود ولگا و دریای سفید مرتبط است.

نوائی، علیشیر: ← علیشیر نوائی.

نواب (navvāb)، صورت تغییر شکل یافته‌ی کلمه‌ی نواب (novvāb) [جمع نائب] عربی، اصطلاحی که در دوره‌ی امپراطوران مغول هندوستان عنوان نایب‌السلطنه یا فرمانروای یک ایالت بوده است. این عنوان گاه با عناوین دیگر ترکیب میشده است، همچون نوابِ وزیرِ اوده، نوابِ نظامِ بنگال.

نواب اربعه (novvābe arba'e)، عنوان چهار تن از رجال شیعه که در فاصله‌ی غیبت صغری (۲۶۰–۳۲۹ هق) سمت نیابت امام قائم را داشته و عرایض شیعیان را به حضرت میرسانده‌اند، و به دستور امام، جواب مردم را میداده‌اند. اسامی ایشان به ترتیب دوره‌ی نیابت عبارت است از ابو عمرو عثمان ابن سعید عمری؛ ابو جعفر محمد ابن سعید عمری (← ابوجعفر عمری)؛ ابوالقاسم حسین ابن روح ابن ابی بحر نوبختی؛ و ابوالحسن علی ابن محمد سمری.

نواحی فعال خورشید: ← خورشید، قسمت IV.

نواحی قطبی: ← شمالگان، نواحی؛ جنوبگان، نواحی.

نواختران[12] (nō.āxtar-) یا **نوواها** (novā-)، ستارگان متغیر که ناگهان درخشندگی قابل ملاحظه‌ای پیدا میکنند، و سپس به درخشندگی اولیه باز میگردند. یک نواختر نمونه، پیش از

(۱)Nantucket (۲)Gosnold (۳)Nenets National District (۴)Naryan-Mar (۵)Nanda (۶)Nangarhar (۷)Logar (۸)Kapisa (۹)Nennius (۱۰)Nu (۱۱)Neva (۱۲)nova

درخشنده شدن ناگهانی، جرم کمنوری‌است که تنها به وسیله‌ی تلسکوپهای بزرگ میتوان آن را مشاهده کرد، هنگامی که درخشندگی آن به بالاترین حد میرسد، ممکن است درخشنده‌تر از بیشتر ستاره‌هائی شود که با چشم قابل رؤیت هستند. مایه‌ی شگفتی نیست که پیش از اختراع تلسکوپ به آنها به چشم ستاره‌های تازه نظر کرده و نام نواختر [به لاتینی ستلانووا (stellā novā)، یعنی ستاره‌ی نو به آنها داده باشند.

نواختران متعارفی. اکثریت نواختر انی که در منظومه‌ی کهکشانی خودمان و در سحابی امرأة المسلسله مشاهده میکنیم به گروهی تعلق دارند که معمولاً آنها را نواختران متعارفی مینامند. درخشندگی یک نواختر متعارفی، در حد اعلای آن، تقریباً 50'000 برابر درخشندگی خورشید است. در ظرف مدت دو روز به حد اعلای درخشندگی میرسد، و سپس درخشندگی آن کم میشود و پس از یک سال از آغاز پیدایش حالت نواختری به نصف میرسد؛ پس از چند سال، دوباره به حالت اصلی خود باز میگردد. هر سال از 50 تا 100 نواختر متعارفی در کهکشان ما پیدا میشود، ولی اغلب آنها چنان نیستند که با چشم قابل رؤیت باشند، و این بدان سبب است که فاصله‌ی زیاد دارند، و علاوه بر این، ابرهای حاصل از غبارهای میان ستارگان آنها را تاریک میکند. چندین نواختر مشاهده شده است که حالت نواختری در آنها مکرر صورت گرفته است، و چنان به نظر میرسد که خاصیت نواختر بودن منحصر به طبقه‌ی خاصی از ستارگان ناپایدار است.

اطلاعات اندکی که در باره‌ی طیفهای نواختران، پیش از رسیدن به حالت نواختری، در دست است، نشان میدهد که این ستارگان کوچک و جگال هستند و دمای سطحی آنها بسیار زیاد است. چندین نواختر اندکی پیش از رسیدن به حد اعلای درخشندگی رصد شده‌اند. در این مرحله طیف آنها از نوع B متأخر یا اوایل نوع A است (← فراونهوفر، خطوط)؛ در حد اعلای درخشندگی طیف آنها بسیار نزدیک به ستاره‌ی مهغولی (← غولپیکران، قسمت II) از نوع A یا F است. خطوط جذبی طیف یک نواختر در نزدیکی حد اعلای درخشندگی به طرف بنفش جابه جا میشود، و این بدان معنی است که یک پوسته‌ی منبسط‌شونده توسط نواختران به خارج رانده شده است. نوارهای پهن‌شده‌ی صدوری ئیدروژن و کلسیوم یونیده‌ی موجود در این پوسته‌ی منبسط‌شونده مشاهده شده است. بالاخره، بتدریج که نواختر رو به انحطاط میرود، خطوط صدوری مخصوص سحابیهای ستاره‌ای آشکار میشود، و این نشانه‌ی آن است که ماده‌ی دفع‌شده از نواختر اکنون بسیار پراکنده است. در یک انفجار، ممکن است چندین پوسته دفع شود و به صورت قرص در حال گسترشی در پیرامون ستاره قابل رؤیت باشد. نیز ← ابر نواختران یا سوپر نوواها؛ جائی علی رکبتیه.

نوادا[1] (nevādā)، ۳۶مین ایالت (۲۸۴'۳۸۶ کمه؛ در 1970 جه ۴۸۸'۷۳۸)، غ کشمه. کرسی آن کارسن سیتی، و از شهرهای معروفش رنو و لاس وگاس است. در حوضه‌ی بزرگ واقع است، و جبال سیرا نوادا بر مرز غربی آن قرار دارد. استخراج معدن (نقره، طلا، مس، روی، تنگستن، جیوه) و کشاورزی شغل عمده‌ی اهالی است. پذیرائی از جهانگردان از جمله‌ی منابع درآمد ایالت است؛ شهرهای رنو و لاس وگاس از مراکز معروف قمار و طلاق است. نوادا در ۱۸۶۴ جزء ایالات متحد پذیرفته شد. بعضی آزمایش‌های سلاحهای اتمی کشمه در اراضی آن به عمل میآید.

نوادر: ← فیض کاشانی.

نوادر الاصول: ← ترمذی، ابوعبدالله محمد ابن علی.

نوادر الامثال: ← عبید زاکانی.

نوادر الحکایات: ← ملا عبدالنبی فخرالزمانی.

نوار[2] (navār). ۱- در رادیو، نوار بسامد[3] مجموعه‌ی بسامدهای واقع میان دو حد. هر پست فرستنده‌ی رادیوئی نوار بسامدی را به کار می‌برد که همیشه کوشش بر آن است که تا حد امکان ثابت نگاه داشته شود. ۲- در نورشناخت، **نوار جذبی**[4]، قسمت تاریکی است، کمابیش پهن، در طیف نور. علت وجود این قسمت تاریک در طیف جذب بعضی تشعشعات به وسیله‌ی موادی است که در مسیر اشعه‌ی نورانی قرار میگیرند.

نوار (navār)، ده (جه ۱'۲۲۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۴۵کیلومتری جش رزن. محصولاتش غلات، حبوبات، و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نوار بسامد: ← نوار، در رادیو.

نوار جذبی: ← نوار، در نورشناخت.

نواردوزی: ← گندوزی.

نوارک، شهر کشمه ← نیولرک.

نوارهای تداخل: ← تداخل، در اصطلاح فیزیک.

نوافلاطونی، فلسفه‌ی[5] (falsafeye nō'aflātu-ni) یا **نئوپلاتونیسم** (neoplātonism؛ فنس)، نام یکی از مکتبهای بزرگ فلسفی جهان، که از قرن ۳م به بعد در حوزه‌های فرهنگ و تمدن یونانی رواج یافته است، و بعد در مسیحیت و علمای بزرگ دین مسیح تأثیر عمیقی کرده، در حکمت و فلسفه‌ی اسلامی نفوذ عمیق یافته، و در فلسفه‌ی مسیحیت در قرون وسطی نیز اهمیت فراوان داشته است. این فلسفه التقاط و تلفیقی است از عقاید افلاطون، ارسطو، و رواقیون (← رواقی، مذهب)، که بتدریج رشد و نضج یافته و طرحهای اساسی آن را آمونیوس و فلوطین ریخته و نبوغ فکری فلوطین آن را به صورت یکی از کاملترین نظامهای فلسفی جهان، با رنگ و بوی دینی، درآورده است. پیروان فلسفه‌ی نوافلاطونی به افلاطونیان اخیر شهرت دارند.

I- مشخصات مکتب نوافلاطونی. بنا به عقیده‌ی پیروان مکتب نوافلاطونی، یا افلاطونیان اخیر، عالم وجود دارای سلسله‌ی مراتبی است که پایینترین آن عالم ماده یا عالم محسوسات یا عالم زمان و مکان است. هر مرتبه‌ای زاییده‌ی مرتبه‌ی بالاتری است، ولی این تولد و صدور مراتب از یکدیگر در زمان و مکان صورت نگرفته است. در هر یک از مراتب پایین، شوق شهود عالم بالا و بازگشت به مرتبه‌ی بالاتر موجود است، و این سیر تولد و صدور مراتب از یکدیگر و شوق بازگشت به مرتبه‌ی بالاتر داستان عالم وجود است، که در قوس نزولی و قوس صعودی خلاصه میشود. سیر نزولی در مراتب وجودْ سیر نزولی وحدت نیز هست، یعنی تکثّر و تعیّن در مرتبه‌ی پایینتر بیشتر از مرتبه‌ی بالاتر است، تا برسد به عالم محسوسات، که عالم تعیّنات و تکثّرات است. هر مرتبه‌ی پایینتر مظهر و تجلی‌گاه عالم بالاتر است، و عالم وجود عالم رابط میان مظاهر و مُثُل است. تمام عالم هستی از ذاتی که برتر از هستی و صفات اوست هست شده است. جهان وجود پرتوی است از ذاتی برتر از وجود، که او را به هیچ نام و صفتی نمیتوان خواند، و تنها نام قابل اطلاق بر او "اَحَد" و "خیر" است. این ذات احدیت بسیط الحقیقه و نامتناهی است، و چون نامتناهی و بسیط است، حد و تعیین و وصف بر او راه ندارد، و بنابر این، قابل تعریف و شناختن و شناساندن با الفاظ و مفاهیم نیست. درک و شناختن او جز با شکستن قیود تعینات و اتحاد با ذات او میسر نیست، و خلاصه، دیده‌ی جهانبین و دیده‌ی جانبین، هیچ کدام برای معرفت او کفایت نمیکند. چنانکه ملاحظه می‌شود، در فلسفه‌ی نوافلاطونی شکاف دوگانگی میان موجود و برتر از موجود، و میان محسوس و برتر از محسوس، به این نحو برطرف میشود که جهانِ وجودْ نردبامی است که پایینترین پله‌ی آن ماده و بالاترین پله‌ی آن عقل یا روح است، و خود این جهان وجود، با همه‌ی مراتب آن، پرتوی است از جهان برتر از وجود.

II- مکاتب نوافلاطونی. در فلسفه‌ی نوافلاطونی سه جریان فکری مهم پدید آمده است، و این سه جریان شش مکتب فلسفی در داخل فلسفه‌ی نوافلاطونی پدید آورده.

(۱) جریان مابعد طبیعی نظری، که مشتمل است بر مکتب فلوطین و فرفوریوس؛ مکتب سوری (سوریه‌ای) ایامبلیخوس و دیگران؛ و مکتب آتنی پروکلوس، سیمپلیکیوس، و غیره.

(۲) جریان دینی تألّهی، که مشتمل بر مکتب یولیانوس کافر (امپراطور) و دیگران است.

(۳) جریان فکری اهل فضل، که شامل مکتب اسکندرانی هیپاتیا ویحیی نحوی اسکندرانی، و مکتب لاتینی غرب است.

مکتب نوافلاطونی آتن ارتباطی هم با تاریخ ایران دارد، و آن اینکه، در سال ۵۲۹، امپراطور یوستی‌نیانوس فرمانی صادر کرد که دیگر نباید در آتن فلسفه تدریس شود، زیرا حکمای نوافلاطونی آتن هنوز بر دین قدیم بودند، و به مسیحیت چنانکه باید نگرویده بودند. بدین ترتیب، حکمای آن، که به حکمای هفتگانه معروف شده‌اند، تصمیم گرفتند که به دربار خسرو انوشروان بروند. از جمله‌ی این

(۱)Nevada (۲)band (۳)absorption frequency (۴)absorption (۵)Neoplatonism

حکما داماسکیوس[1] (dāmāskios؛ ۴۵۸– بعد از ۵۳۳)، از اهل دمشق، سیمپلیکیوس سابق الذکر، و پریسکیانوس[2] (priskiānos)، از مردم لیدی، بودند. این حکما از رفتار ایرانیان با آنان دلسرد شدند، و خواستند که به وطن خود باز گردند. در سال ۵۳۳، که میان خسرو و دولت بیزانس عهدنامه‌ی صلح بسته شد، خسرو از حکمای مذکور حمایت کرد، و شرط کرد که به آتن باز گردند، و مورد آزار واقع نشوند. پریسکیانوس، کتابی در باره‌ی سؤالات خسرو از او نوشته است که ترجمه‌ی لاتینی آن در دست است.

III. مکتب نوافلاطونی در فلسفه‌ی اسلامی. مکتب نوافلاطونی در فلسفه‌ی اسلامی نیز راه یافته و افکار حکمای اسلام را زیر تأثیر خود گرفته است. چنانکه در شرح حال فلوطین اشاره شد، قسمتهائی از انئادهای چهارم و پنجم و ششم او به نام اُثولوجیای ارسطو به عربی ترجمه شده، و به غلط به نام ارسطو مشهور شده است. همچنین، خلاصه‌ای از کتاب مبادی الاهیات برقلس، به نام کتاب الایضاح فی الخیرالمحض یا الخیرالمحض، به عربی ترجمه شده، و باز به غلط، به ارسطو منتسب گشته است. این کتاب از عربی به لاتینی ترجمه شده، و به عنوان کتاب العلل مشهور شده است. کتاب حُجَج برقلس فی قِدَم العالَم، که دلایلی برای اثبات قدیم بودن جهان است، توسط اسحاق ابن حنین به عربی ترجمه شده است، و ظاهراً کتاب یحیی نحوی در رد بر این عقیده‌ی برقلس نیز ترجمه شده بوده است، زیرا، در کتب فلاسفه‌ی اسلامی، اشاراتی به رد یحیی نحوی دیده میشود؛ با توجه به اینکه هم برقلس و هم یحیی نحوی نوافلاطونی بوده‌اند، نفوذ افکار این مکتب در میان مسلمین معلوم میشود. اعتقاد به مراتب قوس نزولی و قوس صعودی، و اعتقاد به مُثُل، و اعتقاد به اتحاد عاقل و معقول، که در میان بعضی از حکمای بزرگ اسلام دیده می‌شود، از مکتب نوافلاطونیان مأخوذ است.

نواکشوت[3] (nuākšot)، شهر (در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۱۰۳٬۵۰۰) و پایتخت جمهوری اسلامی موریتانیا؛ به فاصله‌ی ۶٫۵کیلومتری قطل. در ۱۹۵۷ که مستعمره‌ی فرانسوی موریتانیا برای به دست آوردن استقلال اقدام کرد (و در ۱۹۶۰ استقلال یافت) پایتخت شد. در آن زمان فقط دهکده‌ای بود در پهنه‌ای که صمغ، زرت، و دام تولید میکرد؛ از آن پس، به کومک فرانسویان، توسعه یافت و شهر مدرنی شد. دارای یک فرودگاه و یک ایستگاه رادیو است.

نوئل، بابا: ← سانتا کلوز.

نوئل، عید، ← میلاد مسیح، عید.

نوئل-بیکر[4]، **فیلیپ جان** (filip jān noel bey-kər)، ۱۸۸۹–۱۹۶۷، سیاستمدار انگلیسی. در جج I در واحد آمبولانس انجمن دینی دوستان کار میکرد، در ۱۹۱۹ به کارهای مربوط به صلح علاقه‌مند شد که این علاقه در سراسر حیات او ادامه یافت. در تدوین میثاق جامعه‌ی ملل شرکت داشت و تا ۱۹۲۲ در دبیرخانه‌ی این جامعه کار میکرد. در ۱۹۲۴–۲۹ استاد روابط بین‌المللی دانشگاه لندن و نماینده‌ی پارلمنت از حزب کارگر بود. در ۱۹۳۲–۳۳ نایب رئیس کنفرانس خلع سلاح ژنو، و در ۱۹۳۶–۵۹ بار دیگر عضو پارلمنت بود. در حکومت حزب کارگر چندبار به وزارت رسید. در پایان جج II در تدوین منشور سازمان ملل متحد شرکت کرد. در کتابش، به نام مسابقه‌ی تسلیحاتی: برنامه‌ای برای خلع سلاح جهانی (۱۹۵۸)، از پیمان خلع سلاح جهانی در زیر نظارت دقیق بین‌المللی طرفداری کرده است. برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۵۹ شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

نوامبر[5] (novāmbr؛ فنس) یا نوِمبر (novembr، از انگل)، ماه یازدهم سال شمسی مسیحی. ۳۰ روز، 10 آبان –9 آذر. نیز ← ماه، زمان.

نوامیس، کتاب، ← جمهور، از افلاطون.

نوئوا اسپارتا[6] (nuevā espārtā)، ایالت (۱۵۰٬۱ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم ۱۱۲٬۶۱۱) ونزوئلا، مشتمل بر گروهی از جزایر استوائی در دریای کارائیب، بین ترینیداد و کاراکاس، نزدیک ساحل شمالی زمینلاد و نزوئلا. جزیره‌ی عمده‌ی آن مارگاریتا و مرکز اصلی آن لا آسونسیون است. صید ماهی از قدیم در آن رواج داشته است. یکی دیگر از منابع درآمد آن صید مروارید است.

نوئوو لارِدو[7] (nuevō lāredo)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۵۰٬۹۲۲)، ایالت تامائولیپاس، لش مکزیک، از مراکز داد و ستد بین‌المللی. در ۱۷۵۵ تأسیس شد. خط آهن سن آنتونیو به مکزیکو از آن میگذرد.

نوئوو لئون[8] (nuevō leon)، ایالت (۶۵٬۱۰۲ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم ۱٬۶۵۳٬۸۰۸)، لش مکزیک؛ کرسیش مونتری. کوههای سیرا مادره‌ی شرقی از قسمتهای جنوبی و غربی آن میگذرند. صنعت عمده‌اش استخراج فلزات است. در ۱۸۲۴ که مکزیک استقلال یافت ایالت شد. در ← جنگ مکزیک به وسیله‌ی نیروهای امریکائی اشغال شد.

نوئی (nu'i)، تیره‌ای (جم ح ۱٬۳۰۰ خانوار) از طایفه‌ی چهاربنیچه، از ایل جاکی، از ایلات کهگیلویه. این تیره به 10 شعبه تقسیم میشود که از آن جمله میتوان دلاوری، زنکنه، شیخ هابیل، زیلوئی، و محمودشاهی را نام برد. تیره‌ی نوئی از تیره‌های مقتدر و ثروتمند ایلات کهگیلویه بود، افراد آن بهترین مراتع را در اختیار داشتند، و اغلب بر سایر تیره‌های چهاربنیچه و حتی همه‌ی ایل جاکی کلانتری میکردند.

این تیره مانند سایر تیره‌های جاکی چند محل از ناحیه‌ی رون (reven) و بلاد شاپور را تصرف کردند که به ناحیه‌ی نوئی شهرت یافته است؛ ناحیه‌ی نوئی میان ل و ش بهبهان قرار داشته، و مشتمل بر ۱۷ قریه بوده است.

نوآی[9]، **آدرین موریس دو** (ādrian moris dē noayy)، ملقب به **دوک دو نوای** (duk*)، ۱۶۷۸–۱۷۶۶، مارشال فرانسه؛ مه پاریس. در ← جنگ جانشینی اسپانیا شرکت داشت. در دوره‌ی نیابت سلطنت فیلیپ II اورلئان ریاست شورای مالی را به عهده داشت. در ← جنگ جانشینی اتریش ابراز لیاقت کرد، و نفوذ قابل ملاحظه‌ای در سیاست خارجی فرانسه داشت.

نوئین، عنوان مغولی؛ ← نویان.

نوایون[10] (nuāyyon)، شهر در ۱۹۶۸ (جم ۱۱٬۶۰۳)، ایالت اواز، ل فرانسه، در پیکاردی؛ به فاصله‌ی 109کیلومتری ل‌ش پاریس. در اینجا به سال ۷۶۸، شارلمانی تاج سلطنت فرانکها را بر سر نهاد. در هر دو جنگ جهانی شهر آسیب فراوان دید، ولی کلیسای جامع نوتردام آن (قرن ۱۲م–۱۳م) بر جای مانده است. خانه‌ی زادگاه ژ. کالون را در آن از نو تعمیر کرده‌اند و اکنون موزه است. در ۱۵۱۶ پیمانی میان فرانسه و اسپانیا در اینجا به امضا رسید (← ایتالیا، جنگهای). شهر مرکز تجارت فراورده‌های کشاورزی و دام، و تهیه‌ی صنعتی مواد شیمیائی، کودها، آهن، چرم، و منسوجات است.

نوبخت (nōbaxt)، فت ح 160 و 161 هق، منجم و مهندس ایرانی دربار منصور عباسی؛ پدر ابوسهل فضل ابن نوبخت. با ماشاءالله یهودی مساحی‌های مقدماتی ساختن بغداد را به عمل آورد. زرتشتی بود و به دین اسلام در آمد، به همین جهت قبلاً به نوبخت زرتشتی مشهور بود.

نوبخت، حبیب‌الله، ۱۳۱۱هق–۱۳۵۶ هش، نویسنده و شاعر و رجل ملی ایرانی؛ مه شیراز. در نجف و بیروت و استانبول علوم قدیم و جدید را آموخت و در بازگشت به ایران مجله‌ی دنیای ایران را تأسیس کرد؛ مقارن با کودتای سوم اسفند روزنامه‌ی سیاسی بهارستان را در تهران منتشر کرد. چندین دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود. در جج II متفقین او را به بهانه‌ی طرفداری از آلمانها در اراک زندانی کردند. از آثار او است، میتولوژی (تهران ۱۳۰۲ هش)، ماوراء مدرسه (تهران ۱۳۰۴ هش)، علم تربیت یا پداگوژی (تهران ۱۳۰۴ هش)، قانون فکر (تهران ۱۳۰۵ هش)، شاهنشاهنامه‌ی پهلوی (تهران ۱۳۰۵ هش)، ترجمه‌ی تاج جاحظ (تهران ۱۳۲۸–۳۱ هش)، فازلیسم (تهران، ۱۳۳۶ هش)، دیوان دبیر-تفسیر نوبخت (تهران، ۱۳۳۴ هش).

نوبخت زرتشتی: ← نوبخت.

نوبختیان (nōbaxtiān) یا **آل نوبخت** (āle nōbaxt) یا **بنی نوبخت** (bani)، یکی از خاندانهای ایرانی که در دوره‌ی خلفای عباسی، از روزگار خلافت (۱۳۶–۱۵۸ هق) منصور تا پایان قرن ۴م هق، مردان بزرگ و دانشمندان بسیاری در رشته‌های مختلف علوم پرورش داده است. افراد خاندان نوبختی در زمینه‌ی ترجمه‌ی متون پهلوی به عربی، و هم در زمینه‌ی علوم روزگار خود از قبیل نجوم و کلام، و هم در زمینه‌ی نقل و روایت احادیث آل محمد، در فاصله‌ای متجاوز از دو قرن و نیم، همه از شخصیتهای برجسته‌ی عصر عباسی به شمار میروند. نیای این خاندان، نوبخت، در روزگار منصور اسلام آورد، و فرزندش ابوسهل فضل این نوبخت از مترجمینی است که آثار پهلوی را به عربی

(۱)Damascius (۲)Priscianus (۳)Nouakchott (۴)Noel-Baker (۵)November (۶)Nueva Esparta (۷)Nuevo Laredo (۸)Nuevo León (۹)Noailles (۱۰)Noyon

ترجمه کرده است، و از فرزندان او 10 تن را با نامهای اسماعیل، ابو ایوب سلیمان، داود، اسحاق، ابوالحسین علی، هارون، محمد، ابوالعباس فضل (← فضل ابن ابی سهل ابن نوبخت)، عبدالله، و سهل در کتب تاریخ و رجال نام برده‌اند، که همه اهل دانش و از دوستداران علم و ادب بوده‌اند، و ابونواس، شاعر معروف، بسیاری از ایشان را مدح کرده است، و آنان نیز از ندیمان و طرفداران شعر او بوده‌اند.

از مشهورترین افراد این خاندان یکی **ابوسهل اسماعیل ابن علی نوبختی** (۲۳۷–۳۱۱ هق) است، که از بزرگان شیعه در روزگار خویش به شمار میرفته، و در علم کلام و اصول عقاید فرقه‌ی امامیه شهرت بسیاری داشته است، و مقام و رتبه‌ای نزدیک به مقام وزارت دارا بوده، و با حسین ابن منصور حلاج مجادلاتی داشته، و تألیفات بسیاری ح ۳۷ کتاب و رساله به نام او در کتب فهرست نقل شده است. شخصیت معروف دیگر این خاندان، پس از او، **ابومحمد حسن ابن موسی نوبختی** است، که در فاصله‌ی ۳۰۰–۳۱۰ هق در گذشته، و از بزرگان متکلمین شیعه است، و کتاب معروف فرق الشیعه منسوب به اوست، و متجاوز از ۴۰ کتاب و رساله‌ی دیگر نیز در کتب فهرست به نام او ذکر شده است. دیگر از مشاهیر افراد این خاندان یکی **ابو-اسحاق ابراهیم نوبختی** صاحب کتاب الیاقوت (← یاقوت) است، که علامه‌ی حلی انوار الملکوت را در شرح آن نوشته، وی در نیمه‌ی اول قرن ۴م هق میزیسته، و از زندگانی او اطلاع چندانی در دست نیست، و از کتاب الیاقوت او دانسته میشود که وی در روزگار خود بر علم کلام و اصول عقاید شیعه تسلط کامل داشته است. دیگر از افراد برجسته‌ی این خاندان **علی ابن عباس نوبختی** (ف ۳۲۴ هق) است، که از ادیبان و منشیان قرن ۳م و آغاز قرن ۴م هق بوده است، و از شاگردان بحتری و ابن رومی است. مهمترین شخصیت از افراد خاندان نوبختی **حسین ابن روح** است، که از نواب اربعه‌ی امام قائم به شمار میرفته است. در باره‌ی احوال و آثار یک یک افراد این خاندان عباس اقبال آشتیانی کتابی تألیف کرده است با نام خاندان نوبختی.

نوبران (nōbarān)، بخش (جمع ۴۰٬۶۴۹ نفر ۱۳۴۵ هش)، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران). مشتمل است بر ۴ دهستان بیات، رزقجای، کوهپایه، و مزدقانجای. محصولاتش غلات، حبوبات، چغندر، سیب زمینی، و پنبه است. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش بخش نوبران در جزء شهرستان ساوه تشکیل شد. مرکزش **نوبران** (جمع ۱٬۷۱۶ نفر ۱۳۴۵ هش)، در ۶۰کیلومتری غ ساوه، بر راه آسفالته‌ی ساوه به همدان واقع است. از چند رشته قنات مشروب میشود. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نوبری، هنریک ساموئل: ← نوبرگ.

نوبرینه، عید: ← پنجاهه، عید.

نوبل[1]، آلفرد برنهارد (alfred bernhard nobel)، ۱۸۳۳–۹۶، شیمیدان و مخترع سوئدی. در سن پطرزبورگ تحصیل کرد، و پس از مدتی جهانگردی در جوانی به این شهر باز گشت و به پدرش در تکمیل ساختن اژدر و مین کومک کرد. کارخانه‌ای که برای ساختن ترکیبی از نیترو گلیسرین و باروت توسط این خانواده در نزدیکی استکهلم تأسیس شد، در ۱۸۶۳ به کار افتاد. چندین انفجاری که در این کارخانه روی داد و کسانی را کشت، نوبل را بر آن داشت که به تجربه‌های بیشتری در باره‌ی نیتروگلیسرین بپردازد. در ۱۸۶۶ ترکیبی از نیتروگلیسرین و دیاتومه‌ی خاک‌شده ساخت و به آن نام دینامیت داد. نوبل که تمایلات صلحدوستانه داشت، مدتها از پرداختن به صنعت خانوادگیش احتراز می‌کرد، و نسبت به نتایجی که ممکن بود بعدها از ماده‌ی اختراعی او گرفته شود بیمناک بود. نزدیک مرگش در سان رمو، ایتالیا، سرمایه‌ای را وقف کرد که از در آمد سالانه‌ی آن جوایزی به دانشمندانی که در فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و پزشکی، ادبیات، و پیشبرد صلح بین‌المللی تحقیقات ارزنده‌ای کرده‌اند اعطا شود. نیز ← نوبل، جوایز.

نوبل[2]، جوایز (nobel)، جوایزی که به وسیله‌ی آ. ب. نوبل از درآمد سرمایه‌ای معادل ۹٬۲۰۰٬۰۰۰ دلار که وی وقف کرده است هر سال به دانشمندان سراسر جهان اعطا میشود. این جوایز، که مبلغ آنها از ۴۲٬۰۰۰ دلار در ۱۹۳۵ تا ۹۰٬۰۰۰ در ۱۹۷۱ تغییر کرده است، به دانشمند یا دانشمندانی که در رشته‌های فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و پزشکی، ادبیات، و پیشبرد صلح جهانی تحقیقات ارزنده‌ای کرده‌اند اعطا میشود. داوران جایزه، بنا بر وصیت نوبل، عبارتند از فرهنگستان علوم سوئد، انستیتوی پزشکی و جراحی کارولین، فرهنگستان سوئد، و پنج عضو که توسط پارلمان سوئد انتخاب می‌شوند. روز تقسیم جوایز 10 دسامبر (سالروز مرگ نوبل) است؛ جایزه‌ی صلح در اوسلو و جوایز دیگر در استکهلم اهدا میشود. نخستین جوایز در 1901 تقسیم شد. گاه یک جایزه میان دو نفر یا بیشتر تقسیم میشود؛ چندین بار جایزه‌ی صلح به جای فرد به یک سازمان اعطا شده است. ماری کوری تنها کسی است که از دو بخش جایزه گرفته است. پنج سازمان با مجموعه‌های کتاب و وسایل پژوهشی خاص، هر یک مربوط به یکی از بخشهای پنجگانه‌ی جوایز، نیز تأسیس شده است. از ۱۹۶۹ جایزه دیگری، در علم اقتصاد، به جوایز فوق افزوده شده است. در ۱۹۷۶، برای اولین بار در تاریخ جوایز نوبل، همه‌ی جوایز سال فقط به یک کشور، کشمت، تعلق گرفت. نیز ← جدول صص ۳۰۶۰–۳۰۶۴.

(۱) Nobel (۲) Nobel, prizes of

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
1901	ژ. ه. دونان ف. پاسی	ی. ه. وانت‌هوف	و. ک. رونتگن	ا. آ. فون برینگ	ر. ف. آ. سولی پرودوم	
1902	ا. دوکومن ⇐ ش. گوبا	ا. فیشر	ه. آ. لورنتس پ. زیمان	س ر. راس	ت. مومزن	
1903	⇐ و. ر. کریمر	س. آ. آرنیوس	آ. ه. بکرل پ. کوری م. س. کوری	ن. ر. فینسن	ب. بیورنسون	
1904	مؤسسه‌ی حقوق بین‌المللی	لرد ریلی		ا. پ. پاولوف	ف. میسترال خ. اچکارای	
1905	ب. فون زوتنر	آ. فون بیر	ف. ا. لنارد	ر. کوخ	ه. سینکیویچ	

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
۱۹۰۶	ث. روزولت	ه. مواسان	س ج. ج. تامسن	ک. گولجی س. رامون ای کاخال	ج. کاردوچی	
۱۹۰۷	ا. ت. مونتا ل. رنو	ا. بوخنر	ا. ا. مایکلسن	آ. لاوران	ر. کیپلینگ	
۱۹۰۸	⇐ ک. پ. آرنولدسن ف. بایر	س ا. راذرفرد	گ. لیپمان	پ. ارلیش ا. ا. مچنیکوف	ر. ک. اویکن	
۱۹۰۹	⇐ آ. برنارت ⇐ پ. ه. ب. اتورنل دوکنستان	و. اوستوالد	گ. مارکونی ک. ف. براون	ا. ت. کوخر	س. لاگرلوف	
۱۹۱۰	دفتر بین‌المللی صلح	ا. والاخ	ی د. وان در والس	آ. کوسل	پ. هایزه	
۱۹۱۱	ت. م. ک. آسر ⇐ آ. فرید	م. س. کوری	و. وین	آ. گلستراند	م. مترلینک	
۱۹۱۲	ا. روت	و. گرینیار پ. ساباتیه	ن. گ. دالن	ا. کرل	گ. هاوپتمان	
۱۹۱۳	ه. لافونتن	آ. ورنر	ه. کامرلینگ اونس	ش. ر. ریشه	سر ر. تاگور	
۱۹۱۴	—	ث. و. ریچاردز	م. فون لاوئه	ر. بارانی	—	
۱۹۱۵	—	ر. ویلشتتر	س و. ه. برگ س و. ل. برگ	—	ر. رولان	
۱۹۱۶	—	—	—	—	و. فون هیدنستام	
۱۹۱۷	صلیب سرخ بین‌المللی	—	ج. گ. بارکلا	—	ک. آ. گلروپ ه. پونتوپیدان	
۱۹۱۸	—	ف.هاربر	م. پلانک	—	—	
۱۹۱۹	و. ویلسن	—	ی. شتارک	ژ. بورده	ک. شپیتلر	
۱۹۲۰	ل. بورژوا	و. نرنست	ش. ا. گیوم	آ. کروغ	ک. هامسون	
۱۹۲۱	ی. برانتینگ ک. ل. لانگه	ف. سادی	ا. اینشتین	—	آناتول فرانس	
۱۹۲۲	ف. نانسن	ف. و. استن	ن. بور	آ. و. هیل ا. مایرهوف	خ. بناونته (ای مارتینث)	
۱۹۲۳	—	ف. پرگل	ر. آ. میلیکن	س ف. گ. پنتینگ ج. ج. مکلد	و. ب. ییتس	
۱۹۲۴	—	—	ک. سیگبان	و. آینتهوون	و. س. ریمونت	

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
۱۹۲۵	س ج. ا. چیمبرلین چ. گ. داز	ر. آ. زیگموندی	ج. فرانک گ. هرتس	—	ج. ب. شا	
۱۹۲۶	ا. بریان گ. شترزمان	ت. سودبرگ	ژ. ب. پرن	ی. فیبیگر	گ. دلدا	
۱۹۲۷	ف. ا. بویسون ل. کویده	ه. ویلاند	آ. ه. کامپتن چ. ت. ر. ویلسن	ی. واگنر-یاورگ	ه. برگسون	
۱۹۲۸	—	آ. ویندااوس	س ا. و. ریچاردسن	ش. ژ. نیکول	س. اوندست	
۱۹۲۹	ف. ب. کلاگ	س آ. هاردن ه. فون اویلر-کلپین	ل. و. دوبروی	ک. آیکمان	ت. مان	
۱۹۳۰	⇐ ن. سودربلوم	ه. فیشر	س چ. و. رامان	ک. لاندشتاینر	س. لویس	
۱۹۳۱	جین آدمز ⇐ ن. م. باتلر	ک. بوش ف. برگیوس	—	ا. ه. واربوگ	ا. آ. کارلفلت	
۱۹۳۲	—	ا. لنگمیور	و. هایزنبرگ	ا. د. ایدرین س چ. س. شیرینگتن	چ. گالزوورزی	
۱۹۳۳	س ن. اینجل	—	پ. ا. م. دیرک ا. شرودینگر	ت. ه. مورگن	ا. ا. بونین	
۱۹۳۴	آ. هندرسن	ه. یوری	—	ه. ویپل چ. ر. مایِنت و. پ. مرفی	ل. پیراندلو	
۱۹۳۵	ک. فون اوسیتسکی	ف. ژولیو-کوری ا. ژولیو-کوری	س چ. چدویک	ه. شپمان	—	
۱۹۳۶	ک. ساوذرالاماس	پ. ی. ر. دبای	ک. د. اندرسن و. ف. هس	س ه. ه. دیل ا. لووی	ی. او'نیل	
۱۹۳۷	ا. ا. ر.سیل	س و. ن. هارث پ. کارر	ک. ج. دیویسن س ج. پ. تامسن	آ. فون سنت-گیورگی	ر. مارتن دوگار	
۱۹۳۸	دفتربین المللی نانسن برای آوارگان	ر. کون	ا. فرمی	ک. هایمانس	پ. س. باک	
۱۹۳۹	—	آ. بوتنانت ل. روتسیکا	ا. ا. لارنس	گ. دوماگ	ف. ا. سیلانپا	
۴۲—۱۹۴۰	—	—	—	—	—	
۱۹۴۳	—	گ. فون هوشی	ا. ستِرن	ا. ا. دویزی ه. دام	—	
۱۹۴۴	کمیته‌ی بین المللی صلیب سرخ	ا. هان	ا. ا. رابی	چ. ارلنگر ه. س. کسر	ی. و. ینسن	

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
۱۹۴۵	ک. هال	آ. ا. ویرتانن	و. پاولی	ا. ا. فلمینگ ا. ب. چین ه. و. فلوری	گ. میسترال	
۱۹۴۶	ج. ر. مات ⇐ ا. گ. بالچ	ج. ب. سامنر ج. ه. نورثرپ و. م. ستنلی	پ. و. بریجمن	ه. ج. مالر	ه. هسه	
۱۹۴۷	شورای خدمات دوستانه (لندن) و کمیته‌ی خدمات دوستانه (فیلادلفیا)	ر. رابینسن	ا. و. اپلتن	ک. ف. کوری گ. ت. کوری ب. آ. آوسای	آ. ژید	
۱۹۴۸	—	آ. تیسلیوس	پ. م. ا. بلکت	پ. ه. مولر	ت. س. الیت	
۱۹۴۹	ج. ب. اور	و. ف. جیوک	ه. یوکاوا	و. ر. هس ا. مونیش	و. فالکنر	
۱۹۵۰	ر. ج. بانچ	ا. پ. ه. دیلس ک. آلدر	س. ف. پاول	پ. س. هنچ ا. ک. کندل ⇐ ت. رایشتاین	ب. راسل	
۱۹۵۱	ل. ژوئو	گ. ت. سیبورگ ا. م. مکمیلن	ج. د. کاککرافت ا. ت. س. والتن	م. تایلر	پ. ف. لاگرکویست	
۱۹۵۲	آ. شوایتسر	آ. ج. پ. مارتین ر. ل. م. سینگ	ف. بلاک ا. م. پرسل	س. ا. واکسمن	ف. موریاک	
۱۹۵۳	ج. ک. مارشال	⇐ ه. شتاودینگر	ف. زرنیکه	ف. آ. لیپمن ه. آ. کربس	و. چرچیل	
۱۹۵۴	اداره‌ی مأمور عالی سازمان ملل متحد برای آوارگان	ل. ک. پالینگ	م. بورن و. بوته	⇐ ج. ف. اندرز ت. ه. ولر ف. ج. رابینز	ا. همینگوی	
۱۹۵۵	—	⇐ و. دو ویئو	و. ی. لم پ. کوش	آ. ه. ت. تئورل	ه. لاخسنس	
۱۹۵۶	—	⇐ ن. ن. سمنوف س. هینشلوود	⇐ و. شاکلی ⇐ ج. باردین ⇐ و. برتن	⇐ و. فورسمان ⇐ د. ریچاردز ⇐ ف. کورنند	خ. ر. خیمنث	
۱۹۵۷	⇐ ل. ب. پیرسن	⇐ آ. تاد	ت. د. لی ج. ن. یانگ	⇐ د. بوده	آ. کامو	
۱۹۵۸	⇐ ژ. ه. پیر	⇐ ف. سنگر	پ. آ. شرنکوف ا. م. فرانک ا. تام	⇐ ج. و. بیدل ⇐ ا. ل. تیتم ⇐ ج. لدربرگ	ب. ل. پاسترناک	
۱۹۵۹	ف. ج. نوئل‌ـبیکر	ی. هیروفسکی	⇐ ا. سگره ⇐ ا. چیمبرلین	⇐ س. اوچوآ ⇐ آ. کورنبرگ	⇐ س. کوزیمودو	

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
۱۹۶۰	⇐ ا.ج. نتولی	⇐ و. ف. لیبای	د. آ. گلیزر	⇐ م. برنت پ. ب. مدوار	آ. س. لژه	
۱۹۶۱	د. هامرشولد	⇐ م. کلوین	ر. هوفستادر ر. ل. موسباوئر	⇐ گ. فون بکیشی	⇐ ا .آندریچ	
۱۹۶۲	⇐ ل. ک. پالینگ	⇐ ج. ک. کندرو ⇐ م. ف. پروتس	ل. د. لانداو	⇐ ف. ه. ک. کریک م. ه. ف. ویلکینز ج. د. واتسن	ج. ا. ستاینبک	
۱۹۶۳	صلیب سرخ بین‌المللی	ج. ناتا ⇐ ک. زیگلر	ی. ه. د. ینسن م. گ. مایر ی. پ. ویگنر	⇐ ج. اکلز ا.ل. هاجکین ا. ف. هاکسلی	⇐ گ. سفریس	
۱۹۶۴	م. ل. کینگ	د. ک. هاجکین	⇐ ج. ه. تاونز ⇐ ن. باسوف ⇐ آ. م. پروخوروف	⇐ ک. بلاک ⇐ ف. اونن	ژ. پ. سارتر	
۱۹۶۵	یونیسف	ر. ب. وودوارد	⇐ ج. س. شوینگر ⇐ ر. ف. فاینمن ⇐ توموناگا شینیچیرو	⇐ ف. ژاکوب ⇐ آ. لووف ژ. مونو	م. آ. شولوخوف	
۱۹۶۶	—	ر. س. مالیکن	⇐ آ. کاستلر	ج. ب. هاگینز ⇐ ف. پ. راوس	⇐ ن. زاکس ⇐ ش. ی. آگنون	
۱۹۶۷	—	⇐ م. آیگن ر. نازیش ⇐ ج. پورتر	⇐ ه. آ. بته	ه. ک. هارتلین ج. والد ⇐ ر. آ. گرانیت	⇐ م. آ. آستوریاس	
۱۹۶۸	⇐ ر. کاسن	⇐ ل. اونساگر	⇐ ل. و. الورز	م. د. نیرنبرگ ر. و. هالی ⇐ ه. گ. خورانا	⇐ ی. کاواباتا	
۱۹۶۹	سازمان بین‌المللی کار	⇐ د. ه. ر. بارتن ا. هاسل	⇐ م. گل‌مان	⇐ م. دلبروک ا. د. هرشی ⇐ س. ا. لوریا	⇐ س. بکت	⇐ ی. تینبرگن ⇐ ر. فریش
۱۹۷۰	⇐ ن. ا. بورلاگ	⇐ ل. ف. للویر	⇐ ه. آلون ل. نئل	⇐ ج. اکسلراد ⇐ ب. کاتس ⇐ ا. فون اویلر	⇐ آ. سولژنیتسین	⇐ ب. ا. سمیوئلسن
۱۹۷۱	⇐ و. برانت	گ. هرتسبرگ	⇐ د. گابور	⇐ ا. و. ساذرلند	پ. نرودا	⇐ س. کوزنتس
۱۹۷۲	—	⇐ ک. ب. انفینسن س. مور ⇐ و. ه. ستاین	⇐ ج. باردین ⇐ ل. کوپر ⇐ ج. ر. شریفر	⇐ ج. م. ادلمن ⇐ ر. ر. پورتر	⇐ ه. بول	ج. ر. هیکز ⇐ ک. ارو
۱۹۷۳	ه. کیسینجر له دوک تو	⇐ ا. ا. فیشر ج. ویلکینسن	⇐ ب. جوزفسن ⇐ ل. اساکی ا. یاور	⇐ ک. لورنتس ⇐ ن. تینبرگن ⇐ ک. فون فریش	پ. وایت	⇐ و. لئونتیف

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
۱۹۷۴	⇐ ا. ساتو ش. مکبراید	⇐ پ. ج. فلوری	⇐ م. رایل ا. هیویش	⇐ ک. دو دوو ⇐ آ. کلود ⇐ ج. پالاد	ا. یونسون ه. مارتینسون	ف. فون هایک گ. میردال
۱۹۷۵	⇐ آ. ساخاروف	⇐ ج. کورنفرث ⇐ و. پرلوگ	⇐ ج. راینواتر ⇐ ا. بور ب. ر. موتلسن	⇐ ر. دولبکو ⇐ ه. تمین ⇐ د. بالتیمور	ا. مونتاله	⇐ ل. و. کانتروویچ ⇐ ت. کوپمانس
۱۹۷۶	⇐ م. کاریگن ⇐ ب. ویلیامز	⇐ و. لیپسکم	⇐ ب. ریشتر ⇐ س. تینگ	⇐ ک. گایدوشک ⇐ ب. بلومبرگ	ر. س. بلو	⇐ م. فریدمن
۱۹۷۷	سازمان عفو بین‌المللی	⇐ ا. پریگوژین	⇐ ف. و. اندرسن ⇐ ج. ه. ون‌ولک س ن. ف. مات	⇐ ر. س یلو ⇐ ر. گیمن ⇐ ا. و. شلی	و. آلکساندر	⇐ ب. اولین ⇐ ج. مید

نوبلیوم[1] (nobeliom؛ از فنس)، عنصر شیمیائی مصنوعی (علامت شیمیائی No؛ نیز ← عنصر، جدول)، در جدول تناوبی عناصر (← قانون تناوب)، نوبلیوم سیزدهمین عضو از سلسله‌ی آکتینید است. ادعای نخستین ساختن و باز شناختن این عنصر در ۱۹۵۷ توسط گروهی از دانشمندان صورت گرفت که در آزمایشگاه ملی آرگون، کشمکش، مؤسسه‌ی پژوهشهای انرژی اتمی انگلستان، و مؤسسه‌ی فیزیک نوبل سوئد مشترکاً کار میکردند. نام نوبلیوم را بدان جهت پیشنهاد کردند که این عنصر را در ضمن آزمایشهائی به دست آوردند که در بمباران کردن کوریوم ۲۴۴ با یونهای کربون ۱۳ شتابانده‌شده در سیکلوترون مؤسسه‌ی نوبل به آن دست یافته بودند، و چنان تصور میکردند که در باز شناختن همجای عنصر ۱۰۲ با نصف عمر ده دقیقه توفیق یافته‌اند. ولی، تکرار این آزمایش در آزمایشگاههای دیگر، این کشف را تأیید نکرد. پس از آن اعتبار کشف این عنصر، بنا بر تجربه‌ای که توسط گروهی از دانشمندان دانشگاه برکلی، کالیفرنیا، صورت گرفت، به اعضای این گروه اختصاص یافت. عنصر ۱۰۲ در آنجا به وسیله‌ی بمباران کردن بر مبنای اتم به اتم کوریوم ۲۴۶ با یونهای کربون ۱۲ شتابانده‌شده در یک شتابگر تهیه شد. عنصر همجائی که به این طریق، با جرم اتمی ۲۵۴، به دست آمد، از طریق خصوصیات شیمیائی "دختر" شناخته‌شده‌اش فرمیوم ۲۵۴ باز شناخته شد، که اتمهای عنصر دختر را از عنصر مادر ۱۰۲ آن با استفاده‌ی از واپس زدن تباهی ذره‌ی آلفای عنصر مادر جدا کرده بودند. بعدها ثابت شد که این همجای عنصر ۱۰۲ نصف عمری نزدیک یک دقیقه دارد. در سالهای اول دهه‌ی ۱۹۷۰، در نتیجه‌ی کارهای دانشمندان دانشگاه کالیفرنیا و آزمایشگاه دوبنا، تجشس، ۷ همجای عنصر ۱۰۲ شناخته شده است.

نوبنجان، شهر قدیم، ← نوبندجان.

نوبندجان (nōbandajān) یا **نوبندگان** (nōbandagān) یا **نوبنجان** (nōbānjān)، شهر قدیم در شاپور خره، که بر راه فارس‌خوزستان قرار داشت، و فاصله‌ی آن از شیراز ۲۵ فرسخ بود. از شهرهای مهم کوره‌ی شاپور محسوب میشد. اغلب مورخین و جغرافیانویسان عرب از آن نام برده‌اند. اصطخری این شهر و شهر کازرون را از شهرهای مهم و پرنعمت کوره‌ی شاپور دانسته است. مقدسی از بازارها و باغهای زیبای آن، و همچنین از مسجدش نام میبرد. این شهر کرسی شولستان (شهرستان فعلی ممنی) بود، و بنای آن را به شاپور I ساسانی نسبت میدهند. در سال ۲۳ هق به توسط عثمان ابن ابی العاص به تصرف سپاهیان اسلام در آمد. این شهر تا بر افتادن آل بویه همچنان پررونق بود، سپس ابوسعد کازرونی، رئیس طایفه‌ی شبانکاره، آن را ویران کرد. در زمان اتابک جاولی دوباره آباد شد، ولی سرانجام بکلی ویران گشت. شعب بوان (← شولستان) در ۱۶کیلومتری آن و قلعه‌ی سفید در نزدیکی آن قرار دارد. گاهی به غلط این شهر قدیم را با آبادی نوبندگان مرکز دهستان نوبندگان، شهرستان فسا، یکی دانسته‌اند.

نوبندگان (nōbandagān, -degān)، دهستان (جم ۷٬۰۰۹ سث ۱۴۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۹ آبادی. محصولاتش غلات، پنبه، برنج، و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد. راه شوسه‌ی داراب‌فسا از آن میگذرد. مرکزش، **نوبندگان** (جم ۳٬۵۵۵ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری جش فسا قرار دارد.

نوبندگان، شهر قدیم، ← نوبندجان.

نوبور[2] (nūbor)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۷٬۷۵۰)، دانمارک، در جزیره‌ی فون واقع در بلت بزرگ. کارخانه‌ی کشتیسازی و صنعت نساجی و ذوب آهن و آمودن توتون دارد. کشتی نقاله‌ی راه آهن (فری) آن را به زیلند متصل میکند. در قلعه‌ی نوبور (بنای ح ۱۱۷۰) در ۱۲۸۲ اریک V نخستین قانون اساسی دانمارک را امضا کرد.

نوبوناگا یا **اودا نوبوناگا**[3] (oda nobunāga)، ۱۵۳۴—۸۲، فرمانده نظامی ژاپن. با وجود حکومت مداوم شوگونهای آشیکاگا، دیکتاتور واقعی ژاپن شد (۱۵۶۸). بسارونهای رقیب را منکوب ساخت. اساس اتحاد کشور را بنیان نهاد، که بعد به دست معاونین او هیدیوشی و اییاسو تکمیل شد. خودکشی کرد.

نوبه (nuba) یا **نوبیا**[4] (nubia) یا **نوبی** (nubi)، مملکت تاریخی قدیم، ل‌ش افریقا. از آبشار اول نیل (نزدیک آسوان، مصر) تا خرطوم (سودان) ممتد بوده است. در قرن ۸م قوم نوبیان سلسله‌ی کم‌عمر شاهان سلسله‌ی XXV را در مصر تأسیس کردند. قبیله‌ای از سیاهان در قرن ۳م در نوبه مستقر شدند و دولت نیرومندی ساختند. مردم آن در قرن ۶م مسیحی شدند و این دولت در مقابل نفوذ اسلام سخت مقاومت کرد، ولی در ۱۳۶۶ از پا در آمد. در قرن ۱۹م محمد علی پاشای مصری آن را تسخیر کرد (۱۸۲۰—۲۲) و اکنون قسمت عمده‌ی آن جزو سودان است. زبان مردم آن عربی و نوبیائی است.

نوبهار، معبد معروف بودائیان در بلخ، که متولی آن برمک نام داشته است، و خاندان برامکه منسوب به آخرین برمک آن معبد بوده است. نام این معبد از دو کلمه‌ی سانسکریت آمده است که اولی به معنی تازه و دومی به معنی دیر و معبد بوده است. نوبهار بلخ از مهمترین معابد بودائیان بوده، و گوینده امرا و ملوک بودائی معالک مجاور از متولیان آن معبد، که برمک نام عمومی آنها بوده است، فرمانبرداری میکردهاند و نذرها و هدایا نزد آنان میبرده‌اند. نوشته‌اند که نوبهار وسعت زیاد و اوقاف فراوان داشته است، و توصیفات مبالغه‌آمیزی در باب

(۱)nobelium (۲)Nyborg (۳)Nobunaga, Oda (۴)Nubia

عظمت و وسعت بنای آن در کتابها آورده‌اند، از جمله گویند که این معبد قبه‌ها داشت، و بر قبه‌ی نخستین آن، که بلندیش بیش از صد ذراع بود، علمها بود، و در اطراف معبد ۳۶۰ حجره بنا کرده بودند که خادمان و کارگزاران را در آن حجره‌ها جای بود، و هر یک ازین خادمان را در سال بیش از یک نوبت خدمت نبود و دیگر روزها به کار خویش میپرداخت، و ریاست و تولیت معبد به‌میراث از برمکی به برمک دیگر میرسید، و زائران معبد دست بنرمک را می‌بوسیدند و برای معبد هدیه‌ها میآوردند. در درون معبد نیز بتها بود به زر و گوهر آکنده و به دیبا و حریر آراسته که موجب شگفتی زائران و سیاحان میبود. مطابق قول مؤلف روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، نوبهار وقف برامکه بوده‌است.

نوبی، مملکت قدیم، ل‌ش‌افریقا، ← نوبه.

نوبیا، مملکت قدیم، ل‌ش افریقا، ← نوبه.

نوبیجار (nō.bijār)، ده (جه ۱٬۰۲۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۵کیلومتری ل‌ش لاهیجان. محصولاتش برنج، چای، و ابریشم است. از صنایع دستی پارچه‌بافی دارد. بقعه‌ای به نام سید ابراهیم دارد.

نوبیله[1]، **اومبرتو** (umberto nobile)، ۱۸۸۵–۱۹۷۸، مهندس هوائی و پوینده‌ی ایتالیائی. در ۱۹۲۶ خلبان هواپیمای نورژ (norj) بود که ر. آموندسن و ل. الزورث را به قطب شمال برد. با درجه‌ی ژنرالی در ارتش ایتالیا، پرواز دیگری با سفینه‌ی هوائی ایتالیا بر فراز قطب شمال کرد (۲۴ مه‌ی ۱۹۲۸)، و روز بعد سفینه‌اش شکست، ولی خودش نجات یافت. در ۱۹۴۵ از کار برکنار شد، و در ناپل به تدریس پرداخت. در ۱۹۴۷ به نمایندگی مجلس ایتالیا انتخاب شد.

نوپلیا[2] (nopliā)، یا **ناوپلیون** (nāvplion)، بندرشهر (در ۱۹۷۱ جه ۹٬۲۸۱)، ⊂ یونان، بر ساحل شرقی پلوپونز، به فاصله‌ی ح ۴۰ کم از کورنت. در قرون وسطی تحت اشغال ونیزیها، و سپس ترکهای عثمانی بود. اولین پایتخت یونان مستقل (۱۸۳۰–۴۰) بود که بعداً جای خود را به آتن داد. شورش ۱۸۶۲ علیه اوتوی I، که منجر به خلع او شد، در اینجا بر پا شد.

نوت، خدای مصری، ← مصری، دین.

نوتبورگ، جمشس، ← شلوسلبورگ.

نوتر[3]، **ماکس** (māks nëter)، ۱۸۴۴–۱۹۲۱، ریاضیدان آلمانی، استاد دانشگاههای هایدلبرگ (۱۸۷۴) و ارلانگن (۱۸۷۵–۱۹۲۱). در توابع جبری کارهای فراوان کرد و نام او با چندین قضیه، مخصوصاً در هندسه‌ی جبری، همراه است. دخترش **امی نوتر** (emi؛ ۱۸۸۲–۱۹۳۵)، نخست استاد ریاضی گوتینگن بود، و سپس به کشمکش مهاجرت کرد و در پنسیلوانیا به تدریس مشغول شد، و در مسائل مربوط به جبر جدید تخصص یافت. در توسعه‌ی توپولوژی و جبر جدید تأثیر فراوان داشته است.

نوتردام[4] (notr-dām؛ فنس) [= بانوی ما]، عنوانی که کاتولیکها به حضرت مریم میدهند.

نوتر دام[4] **کوههای** (notr dām)، امتداد ← کوههای گرین، به ارتفاع ح ۱٬۷۰۰ متر. در ل‌ش تا سنت لاورنس در زیر کبک امتداد دارند، و از آنجا به طرف ش تا شبه جزیره‌ی گاسپه پیش میروند و دنباله‌ی آنها با کوههای شیکشاک[5] (šikšāk) امتداد پیدا میکند.

نوتر دام پاریس[6] (notr.dāme pāris)، فنس **نوتردام دو پاری** (notr-dām dë pāri)، کلیسای اسقفی، واقع در ایل دو لا سیته (← پاریس). بنای فعلی آن بر محل دو زیارتگاه قدیمی بنا شده است که یکی به یادبود سنت‌اتین و دیگری به یاد بود حضرت مریم ساخته شده بوده است. در ۱۱۶۳ موریس دو سولی[7] (moris dë sūli؛ ح ۱۱۲۰–۹۶)، اسقف پاریس، بر آن شد که به جای آنها بنای بزرگی بسازد، نخستین سنگ آن به دست پاپ آلکساندر III گذاشته شد. ساختن سرایشگاه آن در ۱۱۷۷، و پیشگاه سرایشگاه و صحن کلیسا در ۱۱۹۶ به پایان رسید. نما و برجهای کلیسا در ربع دوم قرن ۱۳م تمام شد؛ نمازخانه‌ها را، که در طرح اصلی پیشبینی نشده بود، بعدها در میان ستونهای صحن بنا کردند، و در دهه‌ی ۱۲۵۰، ژان دو شل[8] (jān dë šel) و ژان راوی[9] (jān rāvi) نمازخانه‌های برج سرایشگاه را بالاتر بردند. در ل آن سابقاً دیس و تعمیدگاه بود، و در ج آن کاخ اسقفی. در انقلاب فرانسه این بنا انبار مواد غذائی شد و مجسمه‌های آن از میان رفت؛ تعمیر آن از ۱۸۴۵ آغاز شد. کلیسا ۱۳۰ متر طول، ۱۰۸ متر عرض، و ۳۵ متر ارتفاع تا زیر سقف (۶۹ متر تا نوک برجها) دارد. نوتر دام پاریس یکی از نخستین کلیساهای جامع بزرگ به سبک گوتیک است. در دنبال صدر نیمدایره‌ای کلیسا یک سرایشگاه و یک صحن است که در دو طرف آن دو صحن با سقفهای کوتاهتر بنا شده است. قوسهای شکسته‌ی طاقها بر ستونهای استوانه‌ای قرار گرفته‌اند که سرستونهائی همچون برگ سبز برگشته دارد. بالای نخستین صحن کناریْ بالکونهائی ساخته‌اند که دهانه‌های مثلثی دارد و از فشار طاق شش‌بخشی که بنا را میپوشاند میکاهد؛ بر خلاف پنجره‌های بلند، در پنجره‌های بزرگ مدور پیشگاه و نما قسمتی از تزیینات شیشه‌ای قدیم محفوظ مانده است. سرایشگاه از مجری سنگی احاطه شده است که بر آن نقش برجسته‌ی کار ژان راوی و ژان لو بوتیه[10] (jān lë buteye) دیده میشود؛ این مجر پیوسته به منبری بوده است که اکنون وجود ندارد. در نمای غربی وحدت ترکیب قابل توجهی مشاهده میشود. سه در بزرگ در آن باز میشود، در سنت آن (sant ān)، در ج؛ در قیامت، در وسط؛ و در مریم، در ش؛ مجسمه‌های کوچکی از فرشتگان و قدیسان سقفها را پر کرده است، و در قسمتهای پایین نقش برجسته‌هائی است که فضایل و رذایل را مجسم میسازد. بالای درها گالری شاهان یهودیه سراسر عرض نما را فرا گرفته است. در کنار پنجره‌ی بزرگ مدور دو روزن مضاعف وجود دارد. بالاخره، یک گالری با دیواری مشبک دو برج مربع شکل مزین به تزیینات برگی‌شکل را به یکدیگر متصل میکند. در نماهای طرفی این چیزها جالب توجه است؛ در ل، مجسمه‌ای عالی از حضرت مریم با فرزندش که تنها بازمانده از مجسمه‌های قدیمی است؛ در ج، نقش برجسته‌هائی است که زندگی طلبه‌ها را مجسم میسازد.

نوترون[11] (notron؛ از فنس)، ذره‌ای خنثی (بدون بار برقی) که جرمش در حال سکون اندکی از جرم پروتون بیشتر است (۱٫۰۸۹۸ واحد اتمی جرم). نوترونها و پروتونهای باهم بسته‌بندی‌شده (**نوکلئون**) هسته‌ی همه‌ی اتمها را تشکیل میدهند. نوترون، چون به حالت آزاد باشد، تباهی پیدا میکند و پروتونی با نصف عمر نزدیک ۱۲ دقیقه از آن نتیجه میشود. نوترون دارای بعضی خواص مغناطیسی است. این ذره در ۱۹۳۲ توسط سر ج. چدویک همچون فراورده‌ای از بمباران هسته‌ی بریلیوم با ذرات آلفا (یون‌های هلیوم) به دست آمد. آزمایشهای قطعی چدویک به دنبال مشاهدات فیزیکدانان آلمانی، و. بوته و ه. بکر[12] (beker)، و دانشمندان فرانسوی، ایرن و ژولیو کوری، انجام شد که به صورت ناقص مورد تفسیر قرار گرفته بودند. پس از آن نوترون در چند فعل و انفعال هسته‌ای مصنوعی به دست آمد، و اکنون همین فعل و انفعالها منبع اصلی تولید نوترون است. سرعت یک نوترون سریع السیر، پس از چند برخورد با هسته‌ها چندان کاهش میابد که انرژی سینتیک آن تقریباً برابر با انرژی سینتیک اتمهای محیطی میشود که در آن برخوردها برای نوترون حاصل شده است؛ چنین نوترونی را نوترون حرارتی یا نوترون گندرو مینامند. نوترونهای حرارتی، به علت سرعت کم و فقدان بار برقی، بآسانی اسیر هسته‌ها میشوند. نوترونهای تند و کند هر دو به عنوان پرتابه در پژوهشهای هسته‌ای اهمیت فراوان دارند.

نوترونها کاربرد مهمی در شکافت هسته‌ای عناصر سنگین از قبیل اورانیوم و پلوتونیوم دارند. انرژی آزاد شده را میتوان به صورت کنترول‌شده در رئاکتورها برای تولید نیروی هسته‌ای (اتمی) یا در سلاحهای هسته‌ای به کار برد. رئاکتورها همچنین منابع مهمی برای تهیه‌ی نوترون و مواد شکافتپذیرند. نیز ← اتم؛ رئاکتور؛ شکافت هسته‌ای.

نوترینو[13] (notrino؛ از ایتالیائی)، ذره‌ای که از یک هسته‌ی رادیوآکتیو، هنگام صدور یک الکترون از هسته یا جذب آن توسط هسته، صادر میشود. وجود آن در ۱۹۳۰ توسط ولفگانگ پاولی برای توجیه نقصان انرژی و مقدار حرکت در تباهی بتائی (← رادیوآکتیویته، قسمت II) که از طریق دیگر قابل توجیه نبود، پیشنهاد شد. نقش آن در تباهی بتا توسط انریکو فرمی در ۱۹۳۴ مورد تأیید قرار گرفت. چنان تصور

(۱)Nobile (۲)Nauplia (۳)Noether (۴)Notre-Dame (۵)Shickshock (۶)Notre-Dame de Paris (۷)Sully
(۸)Chelles (۹)Ravy (۱۰)Le Bouteiller (۱۱)neutron (۱۲)Becker (۱۳)neutrino

میشود که نوترینو، در حالت سکون، جرم قابل اندازه گرفتن و بار برقی ندارد، و خواص مغناطیسی آن قابل اغماض است. نوترینو هم، نظیر الکترون، یک ⇐ لپتون است؛ تنها در تباهی ضعیف ذرات هسته‌ای شرکت میکند و هیچ نقشی در نیروی زیادی که هسته‌ها را به هم پیوند می‌دهد ندارد. نوترینوها به هنگام تباهی یک پیون (← مزون) و تبدیل آن به یک موئون، و نیز به هنگام تباهی یک موئون به یک الکترون یا پوزیترون، صادر میشوند. نوترینو تا ۱۹۵۶ عملاً کشف نشده بود. در ۱۹۶۲ کشف کردند که نوترینوی وابسته به موئون با نوترینوئی که به الکترون وابسته است تفاوت دارد. هر نمونه‌ای از نوترینو ⇐ ضد ذره‌ی خاص خود را دارد. نوترینوها ذرات پایداری هستند و تنها به وسیله‌ی همان فرایندهائی که آنها را به وجود آورده است میتوانند منهدم شوند.

نوتکا، خلیج[1] (nutkā)، بندرگاه طبیعی بر کناره‌ی غ جزیره‌ی ونکوور، کلومبیای انگلیس، کانادا، میان دو جزیره‌ی ونکوور و نوتکا که دارای چندین شاخابه است. در ۱۷۷۴ خوان پرس[2] (xuān peres) از دهانه‌ی این تنگه دیدن کرد، و جیمز کوک در ۱۷۷۶ آن را اکتشاف کرد. تسخیر آن به دست اسپانیائیها در ۱۷۸۹ سبب بروز مخاصماتی میان انگلستان و اسپانیا شد که با قرارداد نوتکا خاتمه یافت؛ بنا بر این قرارداد راه سواحل ل قکب برای انگلستان باز شد.

نوتکر[3] (notker) معروف به **لبیو**[4] (lebio) [← لغج]، ح ۹۵۰—۱۰۲۲، کشیش آلمانی‌سویسی. راهب دیر سن‌گال، و از بنیان ادبیات آلمان. هم او بود که آثار بوئتیوس، ارسطو، و گرگوریوس کبیر را به زبان قدیم ل آلمان ترجمه کرد.

نوتوس [← حرامزاده]، لقب یونانی داریوش II.

نوتوس[5] (notos)، لتیِ آوستر (ăster)، در اساطیر یونان، مظهر باد جنوب، که مه و بیماری میآورد.

نوتی‌زائی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

نوتیل[6] (notil، فس) نام دو گروه از نرمتنان. یکی نوتیل قکب جنوبی *(Nautilus)* که صدفهای متوالی و خانه‌خانه میسازد، و دیگر نوتیل کاغذی *(Arganauta)* که در بیشتر آبهای گرم یافت میشود. نیز ← پابرسران.

نوتیلس[7] (notilas)، نام نخستین زیردریائی اتمی که توسط کشمة در ۱۹۵۴ ساخته شد. انرژی زیردریائی اتمی از یک رئاکتور اتمی فراهم میشود، و چون احتیاج به سوختگیری ندارد، میتواند مدت تقریباً نامحدودی از زیر آب خارج نشود و، بدون آمدن بر سطح آب، تمام محیط زمین را در زیر آب دریا بپیماید. تازه‌ترین نوع زیردریائی اتمی آن است که میتواند پرانه‌های بالیستیکی را از زیر آب رها کند، و نخستین‌بار در ۱۹۶۰ زیردریائی جورج واشینگتن نخستین پرانه‌ی هدایتشونده را پرتاب کرد.

نوجوانی[8] یا **شباب** (šabāb)، مرحله‌ای از سن که، به طور کلی، بین ۱۲ تا ۳۱سالگی است. درین مرحله، بلوغ صورت میگیرد، و در شخص تغییرات جسمی و روحی به واسطه‌ی بروز و رشد تمایلات جنسی و انگیزه‌ی استقلال حاصل می‌شود. درین مرحله، اشکال سازگاری با مقتضیات مزاجی و اجتماعی جدید ممکن است اسباب ناراحتی شود.

نوجه‌ده (nōje.deh)، ده (جه ۱'۰۲۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان خامنه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳کیلومتری ش شبستر. محصولاتش غلات و حبوبات است.

نوجه‌ده سادات (nōje.dehe sādāt)، ده (جه ۱'۳۰۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اوجان، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۳کیلومتری ل‌ش بستان‌آباد. کوهستانی و سردسیر است. محصولش غلات است.

نوچوکامبر: ← رودبار، شهرستان.

نوچه: ← شفیره.

نوح[9] (nuh) [عبری، ← راحت]، یکی از شخصیتهای مشهور کتاب مقدس که مخصوصاً به سبب واقعه‌ی **طوفان نوح**[10] و نیز **کشتی نوح**[11] معروف، و پدر دوم نوع بشر محسوب است. گویند چون شقاوت و شرارت نوع بشر شدت یافت، مشیت الاهی بر آن قرار گرفت که جنس بشر، جز نوح (که مردی عادل و پاخدا بود) و جمعی از خانواده‌ی وی، را هلاک کند. پس، ۱۲۰ سال پیش از اینکه طوفان معروف به طوفان نوح را بدین قصد بر زمین راه اندازد، نوح را مأمور کرد که کشتیی برای نجات خود و خانواده‌اش ترتیب دهد. در این مدت، نوح مردم را به توبه ترغیب کرد، ولی آنان نشنیدند، و عاقبت خود و زوجه و سه پسرش (سام، حام و یافث) و زوجه‌های آنان به کشتی در آمدند، و هفت عدد از حیوانات پاک و یک جفت از حیوانات ناپاک نیز برای بقای نوع در کشتی قرار دادند. طوفان برپا شد، و مدت ۱۵۰ روز در تزاید میبود، و از آن پس رو به کاهش و زوال نهاد، و عاقبت کشتی نوح بر بالای کوهی (ظاهراً آرارات) فرود آمد. نوح چون از کشتی بیرون آمد به درگاه خدا قربانی کرد، و خدا وعده داد که من‌بعد زمین را به طوفان مبتلا نکند، و قوس قزح را علامت این وعده قرار داد. پسران نوح نیاکان افسانه‌ای نژادهای نوع بشر بر حسب تقسیمات کتاب مقدس هستند. (پیدایش ۶—۱۰؛ اول تواریخ ۱.۴؛ حزقیال ۱۴.۱۴ و ۲۰؛ متی ۲۴.۳۷؛ لوقا ۳۶.۳؛ ۴۶.۱۷).

تحقیقات باستانشناسی تاکنون آثار معتنابهی از طوفان نوح آشکار نساخته است. داستانهائی شبیه به داستان طوفان نوح در قصص و روایات نژادهای مختلف آمده است، که قدیمترین آنها تا حدی که میدانیم از سومریها است. داستان طوفان مذکور در حماسه‌ی گیلگمش اقلاً از 2000 سال ق‌م است.

در قرآن، ذکر نوح به عنوان یکی از پیغمبران آمده است، و از آنچه میان او و قومش گذشته است سخن رفته. بنا بر آنچه در ← سوره‌ی نوح آمده است، خداوند نوح را بر قومی گناهکار به رسالت فرستاد؛ آن قوم به سخنان و اندرزهای او گوش ندادند و وی آنان را نفرین کرد. خدا به وی فرمان داد که او کشتیی بسازد. سپس آب از تنور جوشید، و همه جا را فرا گرفت (طوفان نوح). چون آب فرو نشست، کشتی بر کوه جودی قرار گرفت. در واقعه‌ی طوفان، یکی از پسران نوح و زوجه‌ی نوح، که گناهکار بودند، غرق شدند. مفسرین و تاریخ انبیانویسان بر داستان نوح، از منابع یهودی و جز آن، مطالبی افزوده‌اند، و از جمله نوح را با فریدون، شاه داستانی ایران، ارتباط داده‌اند، در صورتی که ایرانیان از داستان طوفان آگاهی نداشته‌اند. نام زن او را والیه، و گناه او را این شمرده‌اند که، در نزد قوم خود، نوح را "مجنون" [← جنزده، دیوانه] معرفی میکرده است، نام پسران اهل او را، از منبع عهد قدیم، حام و سام و یافث، و نام پسر گناهکارش را کنعان (که عربها یام مینامند) دانسته‌اند. در قرآن (عنکبوت ۱۳) آمده است که نوح مدت 950 سال در میان قوم خود درنگ کرد، و این مطلب در عهة (پیدایش ۲۹.۹) نیز هست. گفته‌اند که قوم گناهکار نوح از پیوند اخلاف شیث و قابیل پیدا شده بود. نخستین جانوری که نوح به کشتی آورد مورچه بود؛ آخرین جانور الاغ بود، که ابلیس به دم او آویخته بود، و به همین جهت کند راه میرفت؛ نوح به الاغ گفت که داخل شو اگرچه ابلیس هم با تو باشد، و به این ترتیب، شیطان هم به کشتی در آمد. عدد انسانهای موجود در کشتی را ۷ یا ۸ نفر نوشته‌اند. عوج ابن عنق نیز با گروهی از مردگان به نوح نجات یافت، و نژاد قابیل بر افتاد. در کشتی، آدمیان و جانوران از مقاربت ممنوع بودند؛ تنها حام تخلف کرد و به مجازات این گناه پوستش سیاه شد. همه‌ی عالم را آب گرفت، و تنها حرم مکه معاف ماند (جبرئیل خانه‌ی کعبه را به آسمان برد). نوح کلاغی را برای تفتیش از وضع تمام شدن طوفان پرواز داد، ولی آن کلاغ به مردار مشغول شد و نوح را از یاد برد. سپس کبوتری را فرستاد، که با برگ زیتونی در منقار و پنجه‌های گل‌آلود باز گشت؛ به پاداش این خدمت، طوقی به او بخشیده شد، و وی به صورت پرنده‌ی خانگی در آمد. در روز عاشورا همه‌ی آدمیان و جانوران از کشتی بیرون آمدند، و عید گرفتند.

نوح، شهر، ← نهاوند، شهر.

نوح I (nuh) [ابو محمد نوح ابن نصر سامانی]، ملقب به **امیر حمید**، ف ۳۴۳ هق، چهارمین پادشاه (شعبان ۳۳۱—۳۴۳ هق) از امرای سلسله‌ی سامانی. به جای پدرش، نصر II، به امارت نشست، و وزارت خود به حاکم جلیل داد، و او به سبب سوء تدبیر موجب نارضائی لشکر و فقر خزانه‌ی دولت شد، و امیر نوح را وادار به قتل

(۱)Nootka Sound (۲)Pérez (۳)Notker (۴)Labeo (۵)Notus (۶)nautilus (۷)Nautilus (۸)adolescence (۹)Noah; Noe (۱۰)Deluge (۱۱)Ark

احمد ابن حمویه کرد (۳۳۵ هق)، و خود او نیز چندی بعد از آن به قتل رسید. امیر نوح در اوایل سلطنت با عصیان ابوعلی چغانی و فتنه‌ی عم خود ابراهیم سامانی و برادر خود ابوجعفر سامانی، که آن هر دو را ابوعلی چغانی به عصیان واداشته بود، مواجه شد، و با تحمل زحمت و مرارت بسیار آن فتنه‌ها را فرو نشاند، و منصور ابن قراتکین را، که در دفع مخالفان بدو یاری کرده بود، سپاه‌سالار خراسان کرد (۳۳۵ هق). در ۳۳۶ هق ابومنصور طوسی بر نوح شورید و شکست خورد، ولی نوح او را بخشید (← طوس، ناحیه، قسمت III). بعد از وفات منصور ابن قراتکین، نوح I امارت خراسان را به ابوعلی چغانی داد (۳۴۰ هق). اما در اواخر حیات خویش نسبت به او بدگمان شده معزولش کرد. امیر نوح بعد از ۱۲ سال و ۳ ماه سلطنت وفات یافت، و پسرش عبدالملک I به جای او نشست.

نوح II (nuh) [ابوالقاسم نوح ابن منصور سامانی]، ملقب به **امیر رضی**، ح ۳۵۳–رجب ۳۸۷ هق، هفتمین پادشاه (۳۶۶–رجب ۳۸۷ هق) از سلسله‌ی امرای سامانی. در ۱۳ سالگی به جای پدرش منصور I نشست. نوح II در آغاز سلطنت مواجه با رقابت و اختلاف بین وزیرش ابوالحسین عتبی و سپهسالارش ابوالحسن سیمجور شد. عاقبت به تحریک و غلبه‌ی عتبی، ابوالحسن سیمجور را معزول کرد، و سپهسالاری را به ابوالعباس حسام‌الدوله تاش داد (۳۷۱ هق). اما چندی بعد، به تحریک فائق خاصه و ابوالحسن، عتبی مقتول شد، و امیر نوح تاش را معزول کرد، و او عصیان ورزید، و چندی بعد به دست ابوالحسن سیمجور مغلوب شده به پناه فخرالدوله‌ی دیلمی، که یک‌چند در خراسان نزد او بود، رفت. بعد از آن، فائق و ابوعلی سیمجور (پسر و جانشین ابوالحسن سیمجور)، پس از مدتی منازعه با یکدیگر، به بغرا خان پیوستند، و بغرا خان، به کومک و تحریک ابوعلی، بخارا را گرفت، و چندی بعد آنجا را به عبدالعزیز سامانی سپرده به ترکستان باز گشت، و در بین راه وفات یافت (۳۸۳ هق)، بعد از وفات بغرا خان، ابوعلی و فائق باز همدست شده سر به عصیان بر آوردند، و نوح II از سبکتکین و پسرش محمود غزنوی در دفع آنها یاری خواست، و سبکتکین و محمود فتنه‌ی آن دو سردار یاغی را فرو نشاندند. نوح II بعد از قریب ۲۱ سال سلطنت وفات یافت، و پسرش منصور II به جای او نشست.

نوح، سوره‌ی، سوره‌ی ۷۱م قرآن، مکی، ۲۹ آیه. یادی از نوح که چون بر قومش مبعوث شد و ایشان را به حق خواند نشنیدند و نوح قوم خود را نفرین کرد.

نوح، کوه: ← آرارات.

نوح ابن منصور، امیر سامانی، ← نوح II

نوح ابن نصر، امیر سامانی، ← نوح I.

نوح‌آوند یا نوح‌وند: ← نهاوند، شهر.

نوح عیار: ← عیاران.

نوح‌وند یا نوح‌آوند: ← نهاوند، شهر.

نوحه (nōhe) [از عربی، = ناله و زاری به آواز بلند]، در اصطلاح روضه و تعزیه، شعری که در سوگواری امامان خوانند. **نوحه‌خوان** کسی است که شغلش این باشد، و در ایام عزا به مجالس روضه و تعزیه برود، و با خواندن نوحه به آواز موزون، مردم را به سینه زدن و زاری کردن وا دارد. نیز ← پیشخوانی.

نوحه‌خوان: ← نوحه.

نوخا[1] (nuxā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۳٬۰۰۰)، آذربایجان شوروی، تجشه؛ جانشین شهر قدیمی شکی. مرکز پرورش کرم ابریشم است، و چند کارخانه‌ی ابریشمریسی دارد.

نوخاله (nō.xāle)، ده از دهستان تولم، بخش تولم، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ ح ۲۲کیلومتری لش صومعه‌سرا. رود پسیخان (pasixān) مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، توتون، و کنف است. بقعه‌ای به نام سید ابراهیم دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، در دهستان تولم، ۲ آبادی (تا حدودی نزدیک به هم) به نامهای **نوخاله‌ی اکبر** (جم ۲٬۰۲۳) و **نوخاله‌ی جعفر** (جم ۱٬۷۴۷) ذکر شده است.

نوخاله‌ی اکبر، صومعه سرا، ← نوخاله، ده.

نوخاله‌ی جعفر، صومعه سرا، ← نوخاله، ده.

نوخندان (nō.xandān)، بخش (جم ۱۶٬۰۴۴ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان). از ل به خاک شوروی محدود است. مشتمل است بر ۴ دهستان حومه یا **نوختدان** (جم ۶٬۲۵۰ سث ۱۳۴۵ هش؛ دارای ۱۳ آبادی)، **تکاب، درونگر و کلاته‌چنار**. کوهستانی و سردسیر است. بیشتر آبادیهای آن در ج مرز ایران و شوروی قرار دارند. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، و فراورده‌های دامی است. مرکزش، **نوخندان** (جم ۲٬۹۰۴ سث ۱۳۴۵ هش)، که مرکز دهستان حومه (نوخندان) نیز هست، در ۱۳کیلومتری لغ شهر محمدآباد قرار دارد.

نود[2]**، سرزمین** (nud) [عبری، = فرار]، در کتاب مقدس، محل فرار قابیل (پیدایش ۱۶.۴).

نوداک[3]**، والتر کارل فریدریش** (vālter kārl fridriš nodāk)، ۱۸۹۳– ، دانشمند شیمی معدنی و شیمیفیزیک آلمانی. به دستیاری همسرش، ایدا اوا تاکه[4] (idā evā tāke؛ ۱۸۹۶–)، و ا. برگ[5] (berg) در ۱۹۲۵ عنصر رنیوم را کشف کرد.

نودان، ده، کازرون: ← کوهمره یا کوهمره نودان.

نودان (nōdān)، دهستان (جم ۵٬۹۰۰؟)، بخش کوهمره، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی. رود شاپور از وسط آن میگذرد. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد. مرکزش، **نودان** همان مرکز بخش کوهمره است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

نودایجان (nudāyjān)، ده (جم ۱٬۶۰۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کوهستان، بخش حومه‌ی شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ ۶۸کیلومتری ج‌ش داراب. کوهستانی است. محصولاتش بادام، انگور، و گل سرخ است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نودران (nōdarān)، ده (جم ۳۸۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان فیروزآباد. محصولاتش غلات و برنج است. از صنایع دستی جاجیمبافی و گلیمبافی دارد. در نزدیکی این آبادی چهارطاقی از عهد اسلامی هست که امامزاده خوانده میشود و داخل آن تزیینات از دوره‌ی صفویه دارد؛ ولی این بنا ظاهراً قدمت زیادی دارد. ح ۵۰۰متری ش آن ۲ پایه از یک چهارطاقی که آتشکده‌ای از دوره‌ی ساسانی است به چشم میخورد، و در محل به نام دو لنگه یا دو میل خوانده میشود.

نودز (nō.dez)، ده (جم ۱٬۸۳۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان منوجان، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ ۷۸کیلومتری ج‌غ کهنوج. کوهستانی و گرمسیر است. محصولاتش غلات، خرما، و مرکبات است. زیارتگاهی به نام امام سلطان سیف‌الدین دارد.

نودشه (nōdeše)، ده (جم ۲٬۹۷۱ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش نوسود، شهرستان پاوه، استان پنجم، ۴۸کیلومتری لغ پاوه. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، توتون، و صیفی است. از صنایع دستی شالبافی دارد.

نوده، ده، بجنورد، ← نوده چناران، دهستان.

نوده (nō.deh)، ده (جم ۱٬۰۷۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بام، بخش بام و صفی‌آباد، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ ۲۷کیلومتری ل صفی‌آباد. محصولاتش غلات، پنبه، و کنجد است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت نوده بام آمده است.

نوده، ده (جم ۱٬۵۶۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ملک، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، محصولاتش برنج، غلات، و توتون است. بافتن پارچه‌های ابریشمی در آن رایج است.

نوده، ده (جم ۱٬۱۳۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش لشت نشاء، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۶کیلومتری لغ لشت نشاء. از سفیدرود مشروب میشود. محصولش برنج است. به صورت **نوده بالا و پایین** نیز آمده است.

نوده، ریزابه، ← گرگان، رود.

نوده بالا و پایین، ده، رشت، ← نوده، ده.

نوده ارباب (nō.dehe arbāb)، ده (جم ۲٬۰۶۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان طبس، بخش بام و صفی‌آباد، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ ۴۵کیلومتری ج‌غ صفی‌آباد. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است.

نوده بام، ده، اسفراین، ← نوده، ده.

نوده چناران (nō.dehe cenārān) یا **چناران**، دهستان (جم ۱۲٬۵۳۶ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۵ آبادی. قسمتی از آن کوهستانی و قسمت دیگر در دشت واقع شده و هوایش معتدل است. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و بنشن است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد. مرکزش، **نوده** (جم ۱٬۱۹۸ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۶کیلومتری ج‌ش بجنورد است. آبادی چناران هم به عنوان مرکز این دهستان آمده است.

(۱) Nukha (۲) Nod (۳) Noddack (۴) Tacke (۵) Berg

نودی[1]، **ایمره** (imere nody)، ۱۸۹۶–۱۹۵۸، سیاستمدار مجار، در یک خانواده‌ی روستائی فقیر به دنیا آمد؛ در جوانی کمونیست شد، و پس از شکست (۱۹۱۹) رژیم کوتاه‌مدت کمونیست ب. کون به شوروی مهاجرت کرد. بیشتر به کشاورزی و اقتصاد توجه داشت. هنگام اشغال (۱۹۴۵) مجارستان به وسیله‌ی روسها، به وطن بازگشت، و در دولت پس از جنگ II پست وزارت کشاورزی را به عهده گرفت.

پس از مرگ (۱۹۵۳) ستالین، نودی نخست‌وزیر مجارستان شد. با اقدامات آزادی‌خواهانه‌اش، خصوصاً در زمینه‌ی کشاورزی، رفته رفته وجهه‌ی ملی پیدا کرد. در ۱۹۵۵ برکنار شد. در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۶، که انقلاب مجارستان برپا شد، به رهبری ملت فرا خوانده شد. دوشادوش ملت به مخالفت با شورویها که میخواستند رژیمی مطابق میل خود برقرار کنند، بر خاست، در ۴ نوامبر ۱۹۵۶ که نیروهای شوروی به بوداپست حمله کردند، پیام مهیجی از رادیو برای جهان آزاد فرستاد، و سپس به سفارت یوگوسلاوی پناهنده شد. با تضمین روسها از سفارت خارج شد، ولی در ۲۲ نوامبر شورویها او را با چندتن از دوستانش به رومانی بردند، و در یک دادگاه سری محاکمه کردند. در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۸ آژانس خبرگزاری مجار خبر اعدام او را به حکم وزارت دادگستری مجارستان اعلام کرد.

نودیجه (nŏ.dije)، ده (جمعیت ۱٬۹۷۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۱۵کیلومتری غ گرگان. از صنایع دستی پارچه‌های نخی دارد.

نوذر (nŏzar)، در داستانهای ملی ایران، پادشاه سلسله‌ی پیشدادیان؛ پسر و جانشین منوچهر. ۷ سال پادشاهی کرد. به اندرز سام از بیدادگری باز گشت. در زمان وی افراسیاب، به فرمان پشنگ، پدر خود، به طبرستان، که نوذر در آن سکونت داشت، لشکر کشید و لشکری نیز برای جنگ با زال به سیستان فرستاد. ایرانیان و تورانیان در دهستان با یکدیگر روبه رو شدند. و نوذر پس از سه جنگ با افراسیاب دستگیر و گرفتار شد. در جنگ سوم، نوذر خانواده و بنه‌ی خویش را به همراهی دو پسرش، طوس و گستهم، به فارس فرستاد، و بعداً قارن را نیز به پشتیبانی آنان روانه کرد. افراسیاب پس از اطلاع از شکست ویسه، سردار خود، که به تعاقب قارن رفته بود، و آگاهی از تار و مار شدن لشکری که به سیستان فرستاده بود، نوذر را به دست خویش گردن زد. پس از او زو به پادشاهی رسید.

نوذرآباد (nŏzar.ābād)، ده (جمعیت ۱٬۱۲۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان میاندورود، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ ۳۲کیلومتری ل‌ش ساری. رود نکا مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است. در نزدیکی این آبادی رود نکا به بحر خزر میریزد.

نور، از نامهای قرآن؛ ← قرآن، قسمت 1.

نور[2] (never)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعیت ۴۵٬۰۶۸)، مرکز ولایت نیور، فرانسه‌ی مرکزی، کنار رود-های لوار و نیور؛ در ۲۳۲کیلومتری ج‌ش پاریس. مرکز ناحیه‌ای است که آهن و فولاد تولید میکند و کارخانه‌های سفالگری و چینی-سازی بزرگ دارد. در قرن ۶م مرکز اسقفی شد و مدتها پایتخت دوکنشین و ایالت قدیمی نیورنه بود. کاخ دوکی (قرنهای ۱۵م–۱۶م) و کلیسای سنت‌اتین (قرن ۱۱م) که گوهری از معماری رومانسک است، از آثار مهم قدیمی آن است. سابقاً رودبندر مهمی بر کنار لوار بود.

نور (nur)، شهرستان (جمعیت ۴۷٬۳۴۷، سنه ۱۳۴۵ هش)، استان دوم (مازندران)، مرکزش سوادکوه، که اکنون به نام شهر نور (جمعیت ۴٬۰۸۳ سنه ۱۳۴۵ هش) خوانده میشود. از ل به بحر خزر و از ج به سلسله کوه البرز محدود است. مشتمل است بر بخشهای حومه و بلده. از ۲ قسمت دشت و کوهستانی تشکیل یافته است. بیشتر آبادیهای آن در قسمت دشت واقع شده و هوای معتدل و مرطوبی دارد. قسمت کوهستانی آن سردسیر و ییلاقی و دارای مراتع سرسبزی است که برای پرورش دام محیط بسیار مناسبی محسوب میشود. از رودهای مهم آن رود نور (از شعب رود هراز) است. محصولات عمده‌اش برنج، کنف، توتون، مرکبات، و فراورده‌های دامی است. معادن زغال سنگ و آهن دارد (← تالیچ، دهستان). از صنایع دستی آن ظروف چوبی، سفالی، حصیربافی، زنبیل‌بافی، جاجیمبافی و غیره است. کارخانه‌ی چوببری داشت که بعدها به عللی تعطیل شد. به طور کلی شهرستان نور از لحاظ کشاورزی، مراتع، معادن، و جنگلهای انبوه اهمیت زیادی دارد.

شهرستان نور به خاطر آبادیها و قلاع قدیمی آن از لحاظ جغرافیای تاریخی قابل توجه است. از مهمترین آبادیهای قدیمی آن شهر قدیم نائل است که این اسفندیار در تاریخ طبرستان از بعضی آبادیهای اطراف آن نام برده است. آبادی قدیم دلیران سرا نیز در آن قرار داشت. از قلاع معروف آن قلعه‌ی نور (قلعه‌ی بلده) است که تا اوایل دوره‌ی صفویه آباد بوده و اهمیت خاصی داشته است ولی پس از بر افتادن سلسله‌ی پادوسبانان به دست شاه عباس I صفوی، این قلعه نیز مانند سایر قلاع طبرستان ویران شد. آثار آن در بالای کوه شمالی بلده به چشم میخورد، علاوه بر این آثار قلاع دیگری نیز در این شهرستان وجود دارد.

بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش نور یکی از بخش-های شهرستان ساری را تشکیل میداد و به موجب تصویبنامه‌ی بهمن ۱۳۲۳ هش بخش نور ضمیمه‌ی شهرستان بابل، و باز بر طبق تصویبنامه‌ی خردادماه ۱۳۲۵ هش جزء شهرستان جدیدالتأسیس آمل شد، و سرانجام به موجب تصویبنامه‌ی اردیبهشت ماه ۱۳۳۹ هش از شهرستان آمل منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

نور[3] (nor)، قسمتی از ساحل دهانه‌ی رود تمز، انگلستان. محل شورش معروف نور که سرنشینان ناوگان بریتانیا برپا کردند (۱۷۹۷) نزدیک آن است.

نور[4]، نوعی انرژی که ماهیتش هنوز به طور مقنع معلوم نشده و انتقالش به صورت موج و ذره توأماً توجیه میشود (← نظریه موجی نور؛ نظریه‌ی ذره‌ای). علم نور یا نورشناخت از علم فیزیک را، که از خواص نور بحث میکند، نیز اجمالاً نور گویند. بر طبق نظریه‌ی ذره‌ای نیوتن، نور از ذرات ریزی تشکیل یافته که از اجسام نورانی صادر میشوند (← صدور، در فیزیک) و با سرعت زیاد (← نور، سرعت) در فضا سیر می-کنند. سرانجام، نظریه‌ی موجی هویگنس جانشین نظریه‌ی نیوتن شد. بر طبق این نظریه، نور از امواجی تشکیل شده که به صورت ارتعاشات عرضی (یعنی عمود بر امتداد انتقال موج) با سرعت زیاد و به خط مستقیم در اتر سیر میکنند (← اتر، در فیزیک). بر طبق نظریه‌ی برقاطیسی مکسول، نور مرئی نوعی تشعشع برقاطیسی است، و طول امواجش از اشعه‌ی نامرئی زیر قرمز و امواج رادیوئی کمتر و از اشعه‌ی فوق بنفش بیشتر است. بر طبق نظریه‌ی کوانتوم، نور نوعی انرژی تشعشعی است که از اجسام نورانی به صورت دانه‌هائی به نام فوتون صادر میشود. عرفاً اغلب نور را بر حسب تأثیرش بر چشم توصیف میکنند (← رؤیت)، ولی از این لحاظ فقط شامل تشعشعاتی میشود که طول موج آنها بین تشعشعات زیر قرمز و فوق بنفش است (هیچ یک از اشعه‌ی زیر قرمز و فوق بنفش با چشم دیده نمیشود). از مسائلی که در رؤیت اهمیت دارد تعیین شدت نور است که موضوع مبحث نورسنجی است. اجسام شفاف آنهائی هستند که نور از آنها عبور میکند؛ اجسامی که نور از آنها میگذرد ولی متفرق میشود نیمشفاف نام دارند. نور از اجسام کدر نمیتواند بگذرد. نور در اجسام شفاف و متجانس به خط مستقیم سیر میکند. سرعت سیر نور در هوا ۳۰۰٬۰۰۰ کم در ثانیه است. بیان انکسار نور مبتنی بر اختلاف سرعت در محیطهای مختلف است. وقتی نور به جسمی بتابد، و نتواند از آن عبور کند، قسمتی از آن جذب و قسمتی منعکس میشود (← انعکاس). رنگ نور به طول موج آن بستگی دارد. رنگ سفید ترکیبی از تمام رنگها است، و ترکیب آن از راه تفرق نور تعیین میشود (نیز ← طیف). نور در فوتوسنتز دخالت دارد. نور-شناخت به فیزیک نور یا نور از نظر فیزیکی (بحث از ماهیت و خواص فیزیکی نور)، هندسه‌ی نور (خواص هندسی انعکاس و انکسار نور، مثلاً در آینه و عدسی)، و خواص فیزیولوژیک نور (مداخله‌ی نور در رؤیت) تقسیم میشود. تحقیق در ماهیت نور و خواص هندسی آن از اوایل تمدن یونان سابقه دارد؛ از دانشمندان ایرانی که درین باب آثار قابل توجهی دارند قطب‌الدین شیرازی و شاگردش کمال‌الدین فارسی است. از دانشمندان بزرگ اسلامی که در مبحث نور تحقیقاتی دارند ابن هیثم و کندی را میتوان نام برد. آلات بصری (از قبیل میکروسکوپ و تلسکوپ) را بعدها اروپائیان ساختند. از دانشمندانی که تحقیقات مهمی در مبحث نور دارند میتوان اینها را نام برد: سنل، دکارت، ت. یانگ،

(۱)Nagy (۲)Nevers (۳)Nore, the (۴)light

فرنل، مالوس، فیزو، هلمهولتس، مایکلسن، و مورلی.

نور[1] (nor)، ولایت (۵٬۷۷۳ کم؛ در ۱۹۶۸ جم ۲٬۴۱۷٬۸۹۹)، لژ فرانسه، کنار دریای شمال و بلژیک، کرسی آن لیل، بندر عمده‌اش دنکرک. فلاندر فرانسه و انو را شامل است، و یکی از میدانهای قدیمی جنگ و منطقه‌ی حیاتی صنعتی (معادن زغال) و نیز کشاورزی به شمار میرود. در جج I و جج II در اشغال آلمانها بود.

نور، امامزاده، بقعه‌ی هشت‌گوش در ← ناحیه‌ی گرگان که نمونه‌ی شیوای معماری باستانی استرآباد است. در منبت آن را امیر شیر علی بهادر وقف کرده (۸۵۷ هق).

نور، سرعت[2]، سرعت (c) نور در خلأ تقریباً ۲۹۹٬۸۰۰ کم در ثانیه است. این مطلب که نور برای گذشتن از فضا به زمان احتیاج دارد، نخستین‌بار توسط ا. رومر در ۱۶۷۵ به اثبات رسید. وی متوجه شد که لحظه‌ی خسوف یکی از اقمار مشتری، هنگام دور شدن زمین از مشتری به تأخیر و هنگام نزدیک شدن آن زودتر اتفاق می‌افتد، و از این رو چنین نتیجه گرفت که این اختلاف زمان در نتیجه‌ی تغییر فاصله‌ی زمین و مشتری است که نور باید آن را بپیماید. با محاسبه‌ی وی، نور قطر مدار زمین را در ۲۲ دقیقه طی میکند. کار رومر در ۱۷۲۸ با محاسبه‌ی ج. بردلی از طریق کجنمائی نور مورد تأیید قرار گرفت.

نخستین محاسبه‌ی c از طریق غیر نجومی در ۱۸۴۹ توسط فیزو صورت گرفت. در ۱۸۵۰، ل. فوکو به جای چرخ دندانه‌دار تجربه‌ی فیزو آینه‌ی دواری به کار برد و در تعیین سرعت نور با فواصل کم نتیجه‌ای بهتر از نتیجه‌ی فیزو به دست آورد. ا. ا. مایکلسن در ۱۸۸۰ و ۱۸۹۲ سرعت نور را به صورتی بسیار دقیقتر اندازه گرفت.

فوکو ثابت کرد که سرعت نور در آب کمتر از سرعت آن در هوا است، و مدتها همین امر دلیلی برای موجی بودن ماهیت نور و غیر ذره‌ای بودن آن به شمار میرفت (← نظریه‌ی موجی نور؛ نظریه‌ی ذره‌ای). در ۱۸۸۷ از ← تجربه‌ی مایکلسن و مورلی این نتیجه به دست آمد که سرعت نور با حرکت محیط انتشار آن تغییر نمیکند، و همین نتیجه‌ی شگفت‌انگیز به پیدایش نظریه‌ی نسبیت انجامید. در این نظریه سرعت نور (c) در میان سرعتها یگانه، و کمیتی فیزیکی است که اهمیت اساسی دارد، حد اعلای سرعت انتقال انرژی است که در رابطه‌ی اساسی $E=mc^2$ (E انرژی و m جرم) وارد میشود. سرعت نور به اندازه‌ی بسیار کمی از گرانش متأثر میشود.

نور، سوره‌ی، سوره‌ی ۲۴م قرآن، مدنی، ۶۴ آیه. محور کلی سوره تربیت است، که از یک طرف آدمی را به نور الاهی میرساند، و از طرف دیگر مستلزم مجازاتهائی برای کسانی است که حدود را رعایت نمیکنند. از حد زنا و معامله‌ی با زناکاران و همچنین وسایل جلوگیری از این گونه گناهان و آداب نگاهداری دختران سخن به میان میآید. از آداب مهمانی و همچنین آداب معاشرت میان مسلمانان نیز بحث میشود. داستان مسئله‌ی حجاب زنان و امور مربوط به زناشوئی درین سوره مذکور است. تمام دستگاه وجود را، با بیانی پس جذاب، جلوه‌های گوناگون نور حق میخوانند.

نور، عدول، در نجوم، ← کجنمائی نور.

نور، قلعه‌ی، مازندران، ← نور، شهرستان.

نور، کجنمائی، در نجوم، ← کجنمائی نور.

نور، نظریه‌ی موجی: ← نظریه‌ی موجی نور.

نورآباد (nur.ābād)، ده (جم ۱٬۳۳۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان خدابنده، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم، ۲۷کیلومتری جش قیدار. کوهستانی و سردسیر است. خررود مشرویش میکند. محصولاتش غلات، بنشن، میوه، و عسل است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، گلیمبافی، و جاجیمبافی دارد.

نورآباد، ده (جم ۹۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۵کیلومتری جش آستانه. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، انگور، و چغندر قند است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد. در گذشته به نام ماهیدشت خوانده میشد. ایستگاه راه آهن در کنار آن قرار دارد.

نورآباد، ده (جم ۲٬۲۵۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان نور علی و بخش دلفان، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ ۹۶کیلومتری لغ خرم‌آباد. محصولاتش غلات و فراورده‌های دامی است.

نورآباد، شهر (جم ۵٬۲۷۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان ممنی، استان هفتم (فارس)، در ۱۴کیلومتری جش فهلیان، در دره‌ی باصفائی قرار دارد، خاک آن حاصلخیز و به واسطه‌ی چشمه‌سارها و جویبارهای متعدد دارای مناظر زیبائی است. از طریق راه آسفالته با شیراز و فهلیان مرتبط است. از بناهای تاریخی آن **برج نورآباد** است که در غ آن قرار دارد و به نامهای میل اژدها و آتشکده‌ی اشکانی نیز خوانده می‌شود. این برج سنگی چهارگوش معظم از جمله آثار منحصر به فرد دوره‌ی اشکانی است که از لحاظ دقت معماری و مهارتی که در تراش تخته‌سنگهای آن به کار رفته بسیار جالب توجه است. این بنا، که در واقع آتشکده‌ای بوده، از سنگ‌های سفید و قطعات منظم ساخته شده و حد ۷ متر ارتفاع دارد. در درون برج پلکانی قرار دارد که برای رسیدن به بام آن، که محل بر افروختن آتش بوده، مورد استفاده قرار میگرفت. آتشدان آن، که سنگ چهار گوش هاون‌مانندی است، در پای برج افتاده و شکسته بود و برای حفظ آن در سال ۱۳۲۱ هش این آتشدان را به موزه‌ی ایران باستان منتقل کردند. این شهر در گذشته به نام قلعه کهنه نیز خوانده میشد.

نورآباد، برج: ← نورآباد، شهر.

نورابرق[3] (nurā.barq)، برق تولیدشده به وسیله‌ی نور. **نورابرقی** یا **فوتوالکتریک**[4] (fotoelektrik) [فس، ← مربوط به برق نورزاد]، پدیده‌های وابسته به (یا ناشی از) رها شدن (یا به اصطلاح، صدور) الکترونها است از اجسام بر اثر تشعشع. پدیده‌های نورابرقی را اول بار ه. هرتس کشف (۱۸۸۷) و اینشتین توجیه کرد (۱۹۰۵). بر طبق نظریه‌ی اینشتین، این پدیده‌ها ناشی از این است که در برخورد نور به بعضی اجسام، یک کوانتوم نور، یا فوتون، از بین میرود، و انرژی خود را به یک الکترون میدهد که، با سرعتی متناسب با بسامد تشعشع، از جسم هادی خارج میشود. مواد مختلف متفاوتاً الکترون صادر میکنند؛ مثلاً سودیوم و پوتاسیوم، بر اثر تابش نور معمولی، ولی روی بر اثر تشعشعات فوق بنفش، الکترون صادر می‌کنند. تمام مواد، بر اثر تابش اشعه‌ی ایکس، که فوتونهایش نیرومند است، الکترونهائی صادر میکنند. **لامپ نورابرقی** (lāmp-) یا **سلول نورابرقی** (sellūl-، فنس) مبتنی بر این خاصیت و اساساً مرکب است از دو الکترود، یکی کاتود (صادرکننده) و دیگری آنود (گیرنده)، که در حبابی خالی یا محتوی یکی از گازهای کمیاب جا دارند. کاتود از یک لایه از ماده‌ای که حساسیت نورابرقی دارد پوشیده شده (شکل). چون

اساس عمل سلول فوتوالکتریک

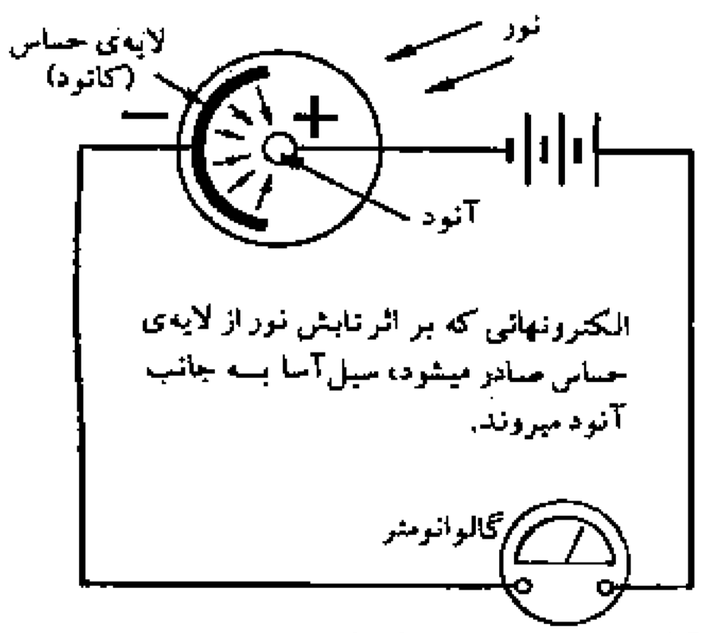

گالوانومتر عبور جریان را نشان میدهد و شدت آن و بالنتیجه شدت نور را اندازه میگیرد



تصویر سلول فوتوالکتریک

جریانی که بر اثر تابش نور مناسب بر کاتود تولید میشود ضعیف است، در استعمال عملی سلول، کاتود را به انتهای منفی یک باتری و آنود را به انتهای مثبت آن وصل میکنند تا آنود الکترونهای صادر را به خود بکشد. سلول نورابرقی را "چشم برقی" نیز میخوانند ولی معمولاً لفظ اخیر اطلاق میشود به آلاتی که جزء اصلی آنها سلول نورابرقی است، و بر اثر تابش یا قطع نور، جریان برق در آنها وصل یا قطع میشود (مانند درهای خودکار که چون شخص جلو آنها برود باز و وقتی گذشت بسته میشوند، و نیز زنگهای آگاهاننده). سلول نورابرقی در تلویزیون و دستگاههای ضبط صوت و غیره استعمال میشود.

نورابرقی یا فوتوالکتریک: ← نورابرق.

(۱)Nord (۲)light, velocity of (۳)photoelectricity (۴)photoelectric

نورابرقی، سلول: ← نورابرق.
نورابرقی، لامپ: ← نورابرق.
نورـآدرنالین: ← غده‌ی روی کلیه.
نوراشیمی[1] (nurāšimi) یا **فوتوشیمی** (ـfoto؛ فنس)، علم تحقیق در فعل و انفعالات شیمیائی حاصل از تابیدن نور، یعنی تشعشعات برقاطیسیِ با بسامدهای مرئی و نزدیک مرئی که طول موجهائی از ۲'۰۰۰ تا ۱۰'۰۰۰ آنگستروم دارند، بر موادی که در معرض آن نور قرار گرفته‌اند. جذب انرژی در این ردیف امواج سبب آن می‌شود که مواد شیمیائی به حالت به اصطلاح برانگیخته یا حالت انرژی زیاد و قابلیت فعل و انفعال زیاد در آیند. اکثریت فعل و انفعالهای شیمیائی که با جذب انرژی همراه است، به این انرژی به صورت حرارت نیاز دارند، و در زبان نوراشیمی آنها را فعل و انفعالهای تاریک یا حرارتی مینامند. فعل و انفعال ئیدروژن با کلور یکی از قدیمترین فعل و انفعالهای نوراشیمیائی است که مورد مطالعه قرار گرفته، و از روی آن ثابت شده است که تنها بسامدهائی میتوانند در تولید فعل و انفعال شیمیائی مؤثر باشند که توسط مادّه‌ی شیمیائی جذب میشوند. ولی همه‌ی بسامدهای جذب‌شده هم سبب ایجاد فعالیت نوراشیمیائی نمیشوند. بعضی از آنها دوباره به صورت تشعشع فلوئورسان صادر میشود، و بعضی دیگر به حرارت تغییر شکل میدهد. بنا بر قانون مهم دیگر رفتار نوراشیمیائی، هر مولکولی که در یک فعل و انفعال نوراشیمیائی شرکت میکند، یک کوانتوم از تشعشعی را که سبب فعل و انفعال نوراشیمیائی میشود جذب میکند، یعنی هر مولکول $h\nu$ ارگ انرژی میگیرد که در آن ν بسامد مؤثر و h ثابت پلانک است. بنابر این یک مول $Nh\nu$ ارگ جذب میکند که در آن N عدد آووگادرو است. واحد انرژی، 6×10^{23} کوانتوم، یک اینشتین (به نام آ. اینشتین) نامیده میشود. ارزش آن بر حسب ارگ یا کالوری با بسامد تشعشع تغییر میکند. گاه مولکول برانگیخته در معرض فعل و انفعال ثانوی تاریک قرار میگیرد و فعل و انفعال نوراشیمیائی جوابگوی کمتر از یک مول تغییر شکل داده‌ی با یک اینشتین جذب‌شده است.

در تحقیقات نوراشیمی هم از طیف جذبی استفاده میشود و هم از شیمی تحلیلی. نخست خصوصیات جذبی مادّه‌ی شیمیائی مورد مطالعه و بسامد وابسته به تغییر شیمیائی را اندازه‌گیری میکنند، سپس میتوان تعداد مولهای تغییر شکل یافته با واحد تشعشع جذب‌شده را تعیین کرد. از آثار نوراشیمیائی در صنعت برای به راه انداختن فعل و انفعالات کلور دادن و اکسایش بهره‌برداری میشود. در فرایندهای عکاسی و نسخه‌برداری عکسی اهمیت درجه‌ی اول دارند. یکی از فرایندهای نوراشیمیائی که مورد مطالعه‌ی فراوان قرار گرفته، و محققاً مهمترین آنها است، فوتوسنتز است، که عامل آنها کلوروفیل میباشد.

نور اعظم: ← فلسفه، قسمت XVIII.
نورافکن[2] (nur.afkan)، آلتی که به وسیله‌ی آینه یا عدسی تابه‌ای از نور شدید را در امتداد مشخصی در مسافت دور متمرکز میکند. از سال 1900 استیلن منبع تولید نور شد، و در ۱۹۱۶ ادیسن نورافکن قابل حملی که با باتری کار میکرد ساخت. کامیون و واگونهای نورافکن در جنگ جهانی I به کار رفتند. در ۱۹۱۵ المس امبروز سپری نورافکنهای با قوس زغالی پرشدت را ساخت. به جای نورافکنهای دوّار مخصوص راهنمائی هواپیماها، امروزه راهنماهای رادیوئی به کار میرود. استعمال توأم نورافکنهای قوسی با توب‌های ضد هوائی در جنگ جهانی II توسعه یافت، و حد اکثر شدت تابه‌ی نور قویترین نورافکنها به چند بیلیون کاندلا رسید.

نور الانوار: ← فلسفه، قسمت XVIII.
نورالدین ابن صیاد (nuro'd.dine 'bne sayyād)، از تجار و عمال عهد مغول. ح ۶۸۵ تا ۶۸۸ هق حکومت واسط را در عراق داشته، و ح ۷۰۲ هق حکومت فارس و سواحل با او بوده است. شیخ سعدی یکی از قصاید عربی خود را در مدح او سروده است.
نورالدین ارسلانشاه I (nuro'd.din arslān-šāh) مکنی به **ابوالحارث**، ف اواخر رجب ۶۰۷ هق، از امرای آل زنگی و از اتابکان موصل؛ پسر عزالدین مسعود I. بعد از پدر در موصل به امارت نشست (۵۸۹ هق). چندی بعد، عمویش قطب‌الدین محمد (← اتابکان سنجار) با او از در دشمنی در آمد، و به کومک ملک اشرف، حاکم حران، نورالدین ارسلان را مغلوب کرد (۶۰۰ هق). اما نورالدین ارسلان دختر خود را به ملک اشرف داده بین آنها صلح افتاد. نورالدین ارسلان به سخاوت و شجاعت موصوف بود. با این همه، از تعدی و خونریزی ابا نداشت. مجدالدین ابوالسعادات، معروف به ابن اثیر و برادر عزالدین ابن اثیر مورخ، وزارت او داشت. نورالدین ارسلان نزدیک موصل وفات یافت، و پسرش ملک قاهر به جای او نشست.
نورالدین ارسلانشاه II (nuro'd.din arslān-šāh)، از امرای آل زنگی و از اتابکان موصل؛ پسر ملک قاهر. بعد از پدر به امارت موصل نشست (۶۱۵ هق)، اما سلطنت او دوام نیافت، و چندی بعد، برادرش ناصرالدین محمود به جای او نشست.
نورالدین اسماعیل، از اتابکان شام، ← ملک صالح.
نورالدین حمزه: ← حمزه بیگ ترکمان.
نورالدین عمر ابن علی: ← رسولیان.
نورالدین محمد ابن محمد بخاری: ← عوفی.
نورالدین محمود زنگی (nuro'd.din zangi)، مکنی به **ابوالقاسم** و ملقب به **ملک عادل** (ـmalek) [الملک العادل ابوالقاسم نورالدین محمود ابن زنگی]، ۵۱۱–۵۶۹ هق، از امرای مشهور آل زنگی و مؤسس سلسله‌ی اتابکان شام؛ پسر عمادالدین زنگی، از جانب برادرش سیف‌الدین غازی I حکومت حلب و حمص و حماة یافت. چندی بعد دمشق و بعلبک را گرفت. به عمارت مساجد و مدارس در موصل و حلب و بعلبک و دمشق اهتمام کرد. چند نوبت با صلیبیها جنگید. مصر را به وسیله‌ی اسدالدین شیرکوه بگرفت.
نورالژی[3] (nevrālji؛ فنس) یا **درد پی** (درد عصب)، دردی که در عصبی بروز میکند، و بنابر این بر حسب نوع عصب ممکن است نورالژیِ صورت یا نورالژی سیاتیک یا نورالژی دندان عارض شود. نورالژی صورت با درد مخصوصی همراه است و چنان احساس میشود که بر امتداد عصب پنجم یا عصب سه‌شاخه چاقو کشیده میشود. این عصب که از نقطه‌ای بالای گوش میآید، بر سراسر صورت گسترش پیدا میکند. در نورالژی صورت ممکن است عصب چنان حساس شود که وزش نسیم سردی به صورت یا برخورد نوک انگشت یا پری به آن سبب شود که این احساس چاقو خوردن به سراسر عصب سرایت کند. نورالژی دندان معمولاً با پوسیدگی دندان یا آسیب دیدن حفره‌ی محتوی مغز دندان آغاز میشود. در آغاز دندان دردناک است، ولی بزودی درد به آرواره‌های بالا و پایین سرایت میکند، اما از خط وسط نمیگذرد که به طرف دیگر برسد.

علت واقعی نورالژی معلوم نشده است. گاه میتوان درد آن را با استعمال بخوری از داروی موسوم به تریکلور اتیلن تسکین داد، ولی این اثر تسکین بزودی از میان میرود. الکل را نیز مستقیماً در ناحیه‌ی گسترش عصب تزریق میکنند که از این راه مدت آرام گرفتن درد بیشتر میشود. در حالتهای وخیم نورالژی به اعمال جراحی متوسل میشوند و ریشه‌های عصبی را که درد در امتداد آن گسترش پیدا کرده است از میان میبرند. هر وقت عصبی دوچار نورالژی شود، پزشک باید نخست پهنه‌ی عصبی مبتلاشده را معلوم کند و سپس ببیند که برای جلوگیری از پیشرفت احساس درد در امتداد عصب چه می‌تواند بکند. برای این منظور داروهای مسکن به کار میبرد، و مواد مخدر موضعی در پهنه‌ی عصب تزریق میکند، و با تزریق الکل عصب را از میان میبرد؛ از اشعه‌ی ایکس نیز استفاده میشود. البته مواردی هست که احساس دردِ محدود به یک پهنه‌ی عصبی، بیش از آنکه جسمانی باشد روانی است، و این خود مسئله‌ای است که پزشک باید از تشخیص آن غافل نماند.

نور العلوم (muro 'l.'olum)، رساله‌ای به فارسی از شیخ ابوالحسن خرقانی در بیان مبانی عرفان، که به توسط یکی از شاگردان شیخ، پس از مرگ او تدوین شده است، و انشائی بسیار شیرین و دلپذیر دارد. در ۱۹۲۹ در مجله‌ی ایران که به زبان روسی نشر میشد، توسط برتلس چاپ شده است، و مجتبی مینوی در سال ۱۳۴۵ هـ.ش آن را تصحیح و منتشر ساخته.
نور العیون (nuro 'l.'oyun)، رساله‌ای کهن سال به فارسی در باب معالجه‌ی چشم، که توسط زرین‌دست، در عهد ملکشاه سلجوقی، به سال ۴۸۰ هق تألیف شده است.
نورالله، حاج آقا، ف ۱۳۰۶ هش (۱۳۴۶ هق)، از علما و روحانیون مشهور اصفهان، و برادر کهتر آقا نجفی. چون خود و پدرش در مسجد شاه اصفهان تدریس میکرده و نماز میگزارده‌اند،

(۱)photochemistry (۲)searchlight (۳)neuralgia

خانواده‌ی آنان به مسجد شاهی یا مسجد شاهیها معروف شده‌اند. وی در نهضت مشروطه دست و سهم داشت، و در اوایل سلطنت رضا شاه عامه را به مخالفت با قانون نظام اجباری تحریک کرد؛ بازارهای اصفهان تعطیل شد، و او به اتفاق جمعی دیگر از روحانیون اصفهان به قم مهاجرت کرد، و در همان جا وفات یافت. حاج آقا نور الله شعر نیز میسروده، و در شعر **نور** تخلص می‌کرده است.

نورالله شوشتری: ← شوشتری، نورالله.

نور الورد (nōro 'l.vard) [عربی، ← شکوفه‌ی گل سرخ]، فرمانروای لر بزرگ و دوازدهمین اتابک (۷۴۶–۷۵۶ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی بعد از پدرش افراسیاب II لر به امارت نشست (بعضی او را پسر سلیمان شاه ابن نصرت‌الدین احمد لر نوشته‌اند)، و به قول مؤلف منتخب التواریخ معینی، وی به عشرت پرداخت، و "خزاین چندساله‌ی آبا و اجداد را در کسب لذت صرف کرد". و گویند چون بین او و شیخ ابو اسحاق اینجو روابط حسنه بود، امیر مبارزالدین محمد او را بگرفت و در ۷۵۶ هق کور کرد. مؤلف منتخب التواریخ مدت امارت او را ۳۹ سال نوشته است که ظاهراً درست نیست. بعد از او نوبت امارت به پشنگ لر رسید.

نور الهدایه (nuro 'l.hedāya)، رساله‌ای به فارسی از جلال‌الدین محمد ابن اسعد دوانی در علت شیعه شدن مؤلف. ظاهراً جلال‌الدین در اواخر عمر از مذهب شافعی به مذهب شیعه گراییده، و این رساله را در بیان علت این تغییر مذهب نگاشته است. نور الهدایه در ۱۲۱۱ هق به چاپ سنگی در تهران، و در ۱۳۷۵ هق به چاپ سربی در قم طبع شده است.

نوربخش، سید محمد یا **میر محمد نوربخش** (nur.baxš)، ۷۹۵–۸۶۹ هق، عارف و شاعر قاینی و از مدعیان مهدویت یا خلافت؛ مت قاین. جدش در لَحْسا [← احساء] متولد شده بود و پدرش در قطیف، و او بدین جهت در اشعار خویش گاه لحسوی (lahsavi) تخلص میکرد. سید محمد در تصوف از خواجه اسحاق ختلانی، (xottalāni)، که خود مرید سید علی همدانی بود، تربیت یافت، و بزودی از جانب مرشد خرقه‌ی سید علی همدانی بدو بخشیده شد، و او عهده‌دار مسند ارشاد و پیر خانقاه شد. در ختلان با مریدان خویش به دعوی مهدویت و خلافت بر خاست (۸۲۶ هق)، ولی کارش پیش نرفت و یارانش کشته شدند، و خودش نیز گرفتار شد. اما شاهرخ تیموری، پادشاه وقت، او را نکشت و مقید به شیراز و بهبهان فرستاد. بعد از چندی، چون آزادی یافت، از خوزستان و بصره به عراق رفت، و در بازگشت، بین اکراد و الوار بختیاری دیگربار دعوی خویش تجدید کرد، و گویند خطبه و سکه نیز به نام او کردند. لیکن باز کارش دوام نگرفت، و عاقبت دیگربار گرفتار شد، و به حکم شاهرخ در هرات بر منبر رفته از دعوی خویش تبری کرد (۸۴۰ هق). پس از آن به آذربایجان و شروان و گیلان رفته نهانی همچنان به نشر دعوت خویش مشغول بود، و عاقبت به ولایت ری رفت، و در قریه‌ی سولقان سکونت جسته هم در آنجا وفات یافت. رساله‌ای به نام الفقه الاخوط و رساله‌ای در عقاید داشته و و اشعاری نیز میسروده است. نوربخشیه بعد از وی تا اوایل عهد صفویه در ولایت ری فعالیت و اهمیت داشته‌اند، و پسرش، به نام شاه قاسم‌فیض‌بخش، در نزد سلطان حسین بایقرا و هم در نزد شاه اسماعیل II صفوی محترم بود. نیز ← ذهبیه.

نوربخش، میر محمد: ← نوربخش، سید محمد.

نوربخشیه (nurbaxšiyye)، عنوان دسته‌ای از سلسله‌ی معروفیه، که بعد از خواجه اسحاق ختلانی (← نوربخش، سید محمد)، به موجب وصیت او، مرید محمد نوربخش شدند، در مقابل ذهبیه، که پیروی از میر شهاب‌الدین عبدالله برزش آبادی (borzešī) کردند، چون سید محمد نوربخش مدعی خلافت و مهدویت نیز بود، نوربخشیه در واقع تا حدی مثل جوریه (اتباع شیخ حسن جوری) و فزلباش (اتباع صفی‌الدین اردبیلی و اخلاف او) اغراض سیاسی نیز داشتند، و طریقه‌ی آنها تلفیقی بین تسنن و تشیع، و در حقیقت نوعی تصوف آمیخته با مبانی تشیع، به شمار میآمد. با آنکه مقارن اوایل عهد صفویه در ایران نوربخشیه وجود داشته، و حتی در ری از نفوذ و قدرت هم خالی نبوده‌اند، ظاهراً به سبب مزید قدرت صفویه و رسمیت یافتن مذهب شیعه، کار آنها در ایران پیشرفتی نکرد، ولی میر شمس‌الدین نامی از مشایخ نوربخشیه، که شاگرد شاه قاسم فیض‌بخش بود، مقارن آن ایام به هند رفت، و در کشمیر پیروان یافت. گرچه چندی بعد، به سبب مخالفت علمای سنی، نوربخشیه در کشمیر مورد تکفیر و تعقیب واقع شدند، باز عده‌ی قابل ملاحظه‌ای از آنها در آن ولایت باقی ماندند. در بین مشاهیر نوربخشیه‌ی ایران نام اسیری لاهیجی (شارح گلشن راز) را مخصوصاً باید ذکر کرد، که از مریدان سید محمد نوربخش بوده است، و ظاهراً بیشتر از جهت تصوف به او انتساب داشته است.

نوربند[1] (nur.band)، در اسباب‌های بصری، حجابی حاجب ماوراء و دارای روزنه‌ای مستدیر، که از عبور نور از قسمتهائی از اسباب جلوگیری میکند. نوربندها برای محدود کردن میدان دید[2] (پهنه‌ای که به وسیله‌ی اسباب بصری دیده میشود) و سد کردن راه اشعه‌ی متفرقه به کار میروند. بعضی از دوربینهای عکاسی و تصویرافکنها دارای نوربندهائی قابل میزان کردن هستند. نیز ← گشادگی.

نوربوتن[3] (norboten)، ولایت (۱۰۵٬۸۴۷ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۲۵۶٬۷۵۰)، سوئد، محدود به خلیج بوتنی، فنلاند، و نروژ؛ کرسی آن لولئو. شمالیترین و بزرگترین ولایت سوئد، و مشتمل است بر ایالت تاریخی نوربوتن و قسمت اعظم ایالت لاپلاند. اقتصادیاتش بر اساس گله‌داری، علوفه، و کانی آهن (← کیرونا) است. قله‌ی کبنکایسه در این ناحیه قرار دارد.

نورتاب[4] (nur.tāb)، در نورشناخت، خارج قسمت شار نورانی (← شار، در فیزیک) که یک سطح دریافت میکند، بر وسعت این سطح؛ واحد نورتاب لوکس است.

نورتن، خلیج[5] (nortən)، شاخابه‌ی دریای برینگ، به طول ≈ 200 کم، در ساحل غربی آلاسکا. شهر نوم بر ساحل شمالی آن است. رود یوکون به آن میریزد. ج. کوک در ۱۷۷۸ آن را پویید.

نورتن[6]، **کرولاین الیزابت سرا** (karolāyn elizābet serā nortən)، ۱۸۰۸–۷۷، بانوی مؤلف انگلیسی؛ نواده‌ی ر. ب. شریدن. نورتن، بیش از آنکه به آثارش مشهور باشد، از زندگی پر ماجرای خود شهرت کسب کرده است. شوهرش، به انگیزه‌ی سیاسی و به دستاویز اینکه همسرش با لرد ملبورن روابطی دارد، جنجال برپا کرد، و کار به محاکمه کشید. شوهر محاکمه را باخت، ولی حق نگهداری فرزندان و دریافت درآمدهای زنش به او داده شد. کتابهای او، مخصوصاً قوانین انگلستان در مورد زنان در قرن ۱۹م (۱۸۵۴) و نامه‌ای به ملکه (۱۸۵۵) سبب بهبود وضع زنان شوهردار در انگلستان شد.

نورث[7]، **سر تامس** (sər tāməs nort*)، ۱۵۳۵؟–۱۶۰۱؟، مترجم انگلیسی. شهرت وی به ترجمه‌ی زندگینامه‌های بزرگان یونان و روم (۱۵۷۹) تألیف پلوتارک است که آن را از روی ترجمه‌ی فرانسوی آن توسط ژاک آمیو ترجمه کرد. این کتاب که نثری آراسته به صنایع بدیعی داشت، منشأ بعضی از نمایشنامه‌های شکسپیر، از جمله انتونی و کلئوپاترا و یولیوس قیصر شد، و در تکامل نثر انگلیسی دوره‌ی الیزابتی تأثیر فراوان داشت.

نورث[7]، **فردریک** (fredrik nort)، ملقب به (دومین) **ارل آو گیلفرد** (ērl āv gilfərd*) و (هشتمین) **بارون نورث** (bāron*) معروف به **لرد نورث** (lord*) ۱۷۳۲–۹۲، سیاستمدار انگلیسی. در ۲۲ سالگی وارد مجلس عوام شد؛ سپس به وزارت دارائی رسید (۱۷۶۷)؛ در ۱۷۷۰ نخست‌وزیر شد و خود را سخت مطیع جورج III نشان داد، که عملاً بر هیئت وزیران تسلط داشت و، علی رغم اعتراضات دو سیاستمدار انگلیسی، فاکس و برک، از سیاست مخربی پیروی کرد که به شورش مستعمرات امریکا و از دست رفتن آنها انجامید. نورث در ۱۷۸۲ استعفا داد و در ۱۷۸۳ برای بر انداختن کابینه‌ی شلبرن با فاکس همدست شد.

نورثامبرلند[8] (nortāmbərlənd)، ولایت [← کاونتی] (۵٬۲۲۹ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۷۹۴٬۹۷۵)، ل‌ش انگلستان. مرکزش شهر [← کاونتی بارو] نیو کاسل-آن-تاین است. شمالیترین ولایات انگلستان است، و ← تپه‌های چویت و رود تویید آن را از مرزهای اسکاتلند در دریای شمال جدا میسازند. رودهای آن عبارتند از تاین، درونت[9] (dērwent)، تسوید، تیل[10]، الن[11] (aln) و کوکت[12] (kōket). مراتع آن چراگاه گوسفند، و محصولاتش جو، جو دوسر، و شلغم است. در چش آن نهشتهای مهمی از زغال سنگ وجود

(۱)stop (۲)field of view (۳)Norrbotten (۴)illumination (۵)Norton Sound (۶)Norton (۷)North (۸)Northumberland (۹)Derwent (۱۰)Till (۱۱)Alne (۱۲)Coquet

دارد. در قرن ۶م آنگلها در آنجا مستقر شدند، و این ناحیه بعداً مملکت نورثامبریا شد. در جنگهای مرزی با اسکاتلند سخت آسیب دید. در ۱۹۷۴ سازمان این ولایت تغییر کرد، و پهنه‌ی کوچک ولی پر جمعیتی از آن (مشتمل بر نیوکاسل-آن-تاین) جزو ولایت ← تاین و ویر شد.

نورثامبرلند، ارل آو: ← پرسی، الجرنن؛ پرسی، تامس؛ پرسی، هنری.

نورثامبرلند[1]**، دیوک آو** (*diuk āv nor-jān dād-li)، لقب **جان دادلی** (-tāmbərlənd)، ۱۵۰۲؟–۱۵۵۳، سیاستمدار انگلیسی، پدرش، ادمند دادلی، وزیر هنری VII در ۱۵۱۰ از حقوق مدنی محروم و اعدام شد. در ۱۵۱۲ املاک پدرش را به او باز دادند. با شایستگی نظامیی که داشت ترقی کرد و به وزارت دریاداری رسید (۱۵۴۳). به عنوان یکی از مجریان وصیتنامه‌ی هنری VIII در رسیدن ادوارد سیمور به نیابت سلطنت ادوارد VI به او کومک کرد و خود به ریاست تشریفات دربار رسید. با پروتستانها و کاتولیکها هر دو سازش داشت و خلع (۱۵۴۹) سیمور و اعدام (۱۵۵۲) او به تحریک وی صورت گرفت. با آنکه اعتقاد دینی درستی نداشت، برای رسیدن به قدرت و تسلط بر ادوارد VI خود را پروتستان استوار نشان میداد. هنگام مرگ ادوارد او را بر آن داشت که ماری تودور را به بهانه‌ی کاتولیک بودن از جانشینی محروم کند و لیدی ج. گری را به جانشینی خود برگزیند. جان دادلی مورد تنفر مردم بود، و پس از مرگ ادوارد VI نظام میان زیر فرمان او تنهایش گذاشتند. و او ناگزیر خود را به ملکه ماری تسلیم کرد. به خیانت بزرگ محکوم و اعدام شد.

نورثامبریا[2]**، مملکست** (nortāmbriā)، یکی از هفت کشور متحد آنگلوساکسونها در انگلستان. در ابتدا مشتمل بر دو مملکت برنیشیا[3] (bĕrnīsiā؛ مشتمل بر اسکاتلند شرقی، بریک، راکسبرشر، نورثامبرلند شرقی، و دارم) و دئیرا[4] (deirā؛ مشتمل بر رایدینک شرقی و رایدینک غربی و یورکشر) بود که از ح سال ۵۰۰ آنگلهای مهاجم در آنجا سکونت گزیده بودند و اتلفرید آن دو مملکت را با هم یکی کرد. ادوین سبب ترقی و قدرت نورثامبریا شد، و با افزایش قدرت مرشا، نورثامبریا انحطاط پیدا کرد. قرن ۸م و آغاز قرن ۹م دوره‌ی زرین کلیسا و فرهنگ نورثامبریا بود. نورمانها ج نورثامبریا را متصرف شدند و آنگلها ناگزیر در ۹۲۰ به خداوندگاری ادوارد مهین گردن نهادند.

نورث آیلند: ← جزیره‌ی شمالی.

نورثرپ[5]**، جان هاوارد** (jān hāvārd nortʂ-rap)، ۱۸۹۱– ، دانشمند زیستشیمی امریکائی. وی نخستین کسی است که آنزیمهای پپسین و تریپسین را به صورت متبلور استخراج کرد. به مناسبت تحقیقاتش در آنزیمها و ویروسها، با و. م. سنلی و ج. ب. سامنر جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۶ شیمی را مشترکاً بردند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

نورث شیلدز[6] (nortʂ šildz) [= شیلدز شمالی]، دریابندر، ولایت نورثامبرلند، انگلستان، واقع بر رود تاین، مقابل ساوث شیلدز. جزء تاینماوث است، و زغال سنگ صادر میکند.

نورثکلیف[7]**، وایکاونت** (vāykānt nortʂklif*)، لقب **الفرد چارلز ویلیام هارمزورث**[8] (alfrəd cārlz wilyām hārmzvĕrt)، ۱۸۶۵–۱۹۲۲، روزنامه‌نویس بریتانیائی؛ مت ایرلند. از مشهورترین روزنامه‌نگاران و ناشران روزنامه در تاریخ مطبوعات انگلستان به شمار میرود. با کومک برادرش، هرلد سیدنی هارمزورث، توانست در مدت ۵ سال تعداد چاپ مجله‌ی هفتگی خود، پاسخهائی به پرسندگان، را به یک میلیون برساند. انتشارات دیگری نیز به وجود آورد که مبنای تشکیل بزرگترین واحد انتشاراتی متناوب جهان به نام "مطبوعات آمیخته" شد. در ۱۸۹۶ روزنامه‌ی دیلی میل و در ۱۹۰۳ روزنامه‌ی دیلی میرر را تأسیس کرد. در ۱۹۰۸ روزنامه‌ی تایمز را خرید و به آن حیات تازه بخشید. فعالیتهای او انقلابی در روزنامه‌نگاری ایجاد کرد، و در سیاستهای جنگی و کشوری صاحب‌نفوذ شد. در ۱۹۱۷ وایکاونت شد.

نورثلرتن[9] (nortʂalərtən)، بخش شهری (در ۱۹۷۱۰ جه ۱۰'۵۰۸)، مرکز اداری یکی از ۳ قسمت یورکشر (نورث رایدینک)، انگلستان. از مراکز تجارتی است. نبرد میان انگلیسها و اسکاتلندیها در ۱۱۳۸ در نزدیکی آن روی داد.

نورثمتن (nortʂamtən)، انگلستان؛ ← نورثمتن‌شر.

نورثمتن[10] (nortamtən)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۲۹'۶۶۴)، غ ماساچوست، کنار رود کونکتیکت، محل کالج سمیث. ک. کولیج زمانی شهردار این شهر بود.

نورثمتن، ارل آو: ← هاوارد، هنری.

نورثمتن‌شر[11] (nortʂamtənšər) یا **هنتس شمالی**[12] (hants-)، ولایت [= کونتی] (۲'۳۷۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۶۷'۸۴۳)، انگلستان مرکزی. زمین آن حاصلخیز و شغل عمده پرورش گاو و زراعت غلات است. مدتها است که از مراکز کفاشی است. مرکزش، شهر **نورثمتن** (در ۱۹۷۱ جه ۱۲۶'۶۰۸)، بر رود نین است. در دوره‌ی آنگلها و نورسها مرکز مهمی بود. یکی از چهار کلیسای مدوّر انگلستان در آنجا، و یکی از صلیبهای النر (← النر آو کمیل) در نزدیکی آن است. صنعت عمده‌اش کفاشی است.

نورث یورکشر: ← یورکشر شمالی.

نورجهان، آرامگاه، بنائی ساده و خاموش واقع در وسط محوطه‌ی وسیعی در شاه دارا، بیرون شهر لاهور، پاکستان، مشتمل بر تعدادی پایه‌های آجری و طاقهای ضربی عادی دوران صفوی. لوحه‌ای سنگی، به وسیله‌ی حکیم حافظ محمد اجمل در ۱۳۰۳ هق، حاوی سه بیت فارسی، در کنار آرامگاه نصب شده. نام مهرنساء بیگم (نام اصلی نور جهان) با اشاره به اینکه وی در ۱۰۵۵ هق، ۱۸ سال پس از مرگ همسرش جهانگیر، نزد او رفته در آن مذکور است.

نورجهان، مهرالنساء (- mehro'n.nesā' nur jahān)، ۱۵۷۷–۱۶۴۶، ملکه‌ی بسیار زیبا و مقتدر جهانگیر. ایرانی و دختر غیاث بیک، و شوهر اولش علی قلی بیک معروف به شیرافکن از سرداران جهانگیر بود. قتل شوهرش را نتیجه‌ی توطئه‌ی عشقی جهانگیر نسبت به او دانسته‌اند. بسیار بر جهانگیر تسلط داشت، و سکه به نام خود میزد و فرمان صادر میکرد. پدرش در کارهای سیاسی، به نام اعتمادالدوله، دستیار وی بود. میخواست پس از جهانگیر داماد خود شهریار را به سلطنت برساند و برادرش آصف خان برای داماد خود، خرم، چنین خیالی در سر میپروراند. پس از مرگ (۱۰۳۷ هق) جهانگیر برادرش پیروز شد و خرم، به نام شاه جهان، به تخت نشست و ۱۸ سال آخر عمر وی تأثیری در تاریخ ندارد. نورجهان بسیار مدپرست بود و چادر و نقاب و زری و فرش چندنی (به رنگ صندل) او در سراسر هند شهرت داشت، و گلاب خاصی به نام عطر جهانگیری از ابتکارات او است. نیز ← نور جهان، آرامگاه.

نورچوپینگ: ← نورکوپینگ.

نورد برابانت[13] (nord brābānt) یا **برابانت شمالی**، ایالت (ح ۴'۹۷۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۱'۸۱۹'۴۰۰)، ج هلند؛ مرکز آن سرتوخنبوس. قسمت ل آن اراضی کشاورزی و ج آن خلنجزار است. صنایع نساجی و ادوات برقی دارد. در قرون وسطی با ایالت بلژیکی آنورس دوکنشین برابانت را تشکیل میدادند. با صلح وستفالی (۱۶۴۸) دوکنشین میان هلند اسپانیا و ایالات متحد هلند تقسیم شد. در ۱۷۹۵ برابانت شمالی یکی از ایالات هلند شد.

نورد راین-وستفالن[14] (nord rāyn-vestfā-len) [آلمانی، = راین-وستفالی شمالی] کشور آلمانی (۳۳'۹۷۵ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۱۶'۹۱۴'۰۰۰)، لغ آلمان؛ کرسی آن دوسلدورف. در ۱۹۴۶ در منطقه‌ی اشغالی بریتانیا از یکی شدن ایالات پروسی سابق وستفالی، ← ایالت راین، و کشور سابق لیپه تشکیل شد. به سبب ناحیه‌ی روز و مناطق صنعتی راین، یکی از عظیمترین مراکز صنایع سنگین جهان است. در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان (غربی) پیوست. پرجمعیتترین ایالت آلمان است. شهرهای مهم آن آخن، کولونی، اسن، رمشاید، و ووپرتال است. دانشگاههای آن در بن، کولونی، و مونستر است.

نوردرنای[15] (nordernāy)، جزیره (۲۳ کمه؛ جه ۶'۷۲۱)، ل آلمان، در دریای شمال، یکی از جزایر فریزیائی شرقی (← جزایر فریزیائی). از تفرجگاههای شنا است.

نوردلینگن[16] (nĕrdlingen). شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۴'۶۹۲)، باواریای غربی، آلمان فدرال.

---

(۱)Northumberland (۲)Northumbria (۳)Bernicia (۴)Deira (۵)Northrop (۶)North Shields (۷)Northcliffe (۸)Harmsworth (۹)Northallerton (۱۰)Northampton (۱۱)Northamptonshire (۱۲)North Hants (۱۳)North Brabant (۱۴)North Rhine-Westphalia (۱۵)Norderney (۱۶)Nördlingen

در ۱۲۱۷–۱۸۰۳ شهر آزاد امپراطوری بود. در جنگ سی‌ساله، پیروزی سلطنت‌طلبان در این شهر (۱۶۳۴) علت اصلی مداخله‌ی مستقیم فرانسویان در ۱۶۳۵ شد. در ۱۶۴۵ نوردلینگن صحنه‌ای از پیروزی فرانسویان بود. آثار معماری فراوانی از قرنهای ۱۴م و ۱۵م دارد.

نوردنسکیولد[1] (nordenskiold)، ضبط فارسی نام **بارون نیلس آدولف اریک نوردنشولد** (bāron nils ādolf erik nurdenŝēld*)، ۱۸۳۲–۱۹۰۱، زمینشناس و کاشف سوئدی قطب شمال، و نخستین کسی که در گذرگاه شمال شرقی کشتیرانی کرد (۱۸۷۸–۷۹)؛ متولد فنلاند. فرمانده‌ی چند هیئت نقشه‌برداری و تحقیقات علمی در سپیتزبرگ و گرونلند را داشت. نیز ← لاپتف، دریای.

نوردنشولد، بارون نیلس آدولف اریک: ← نوردنسکیولد.

نوردنشولد، دریای: ← لاپتف، دریای.

نوردنفلت[2] (nordenfelt)، شرکت اسلحه‌سازیی که توسط **تورستن ویلهلم نوردنفلت** (torsten vilhelm؛ ۱۸۴۲–۱۹۲۰) در سوئد و بریتانیای کبیر و فرانسه تأسیس شد (آغاز دهه‌ی ۱۸۸۰). در کارخانه‌های مهمات و اسلحه‌سازی نوردنفلت همه‌گونه سلاح، از تفنگ و توپ تا اژدرافکن و غیره ساخته میشد. بعداً این شرکت با ه. س. ماکسیم (← ماکسیم، خاندان) در آمیخت و شرکت ماکسیم–نوردنفلت به وجود آمد (← زاخاروف). اوسکار II سوئد نوردنفلت را رئیس تشریفات دربار کرد (۱۸۸۵).

نوردنفلت، تورستن ویلهلم: ← نوردنفلت، شرکت اسلحه‌سازی.

نوردهاف[3]**، چارلز برنارد** (cārlz bĕrnārd nordhāf)، ۱۸۳۰–۱۹۰۱، روزنامه‌نویس امریکائی و مؤلف کتابهائی در باره‌ی دریا و سیاست؛ متولد آلمان. به سال جاشوئی (۱۸۵۷) و داستانهائی از جزیره‌ی جهان (۱۸۵۷) از آثار او است.

نورد هولاند[4] (nord holānd) یا **هلند شمالی**، ایالت (۲٬۸۰۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جمعه ۲٬۲۶۰٬۰۰۰)، در غرب هلند. شبه جزیره‌ای میان دریای شمال در غرب و آیسلمر در ش است. این ایالت مشتمل بر چند جزیره از ← جزایر فریزیائی است. مرکز آن هارلم، و آیمویدن[5] (āymoyden) و هلدر[6] (helder) و هیلورسوم[7] (hilversom) از شهرهای آن است. زمین پست مردابی دارد که چندین رودخانه و کانال آن را زهکشی میکنند و سدهائی مانع رسیدن آب دریا به آن است. نوردهولاند، با پلهای متحرک و آسیاهای بادی و لاله‌زارهای آن صورتی از هلند را که عموماً در اذهان است مجسم میسازد. کشاورزی و گلپروری و دامداری و پنیرسازی و ماهیگیری، به ضمیمه‌ی بندرهای آن، که به تجارت بین‌المللی بستگی دارد، منابع عمده‌ی درآمد این ناحیه است.

نورس[8] (nors)، در لغت انگلیسی، به مردم ممالک اسکاندیناوی، و خصوصاً نروژ، گفته میشود.

نورس[9] (nares)، پرنده‌ی آبی از تیره‌ی لاریدای (Laridae)، که در نزدیکی همه‌ی اقیانوسها و بعضی از آبهای درونبومی دیده می‌شود. نورسها بزرگتر از ترنها هستند و دم مربع‌شکل دارند نه دوشاخه. پر آنها معمولاً سفید است و خالهای سیاهی بر پشت و روی بالها و سر دارند. بالهای بلند و باریک آنها برای اوج گرفتن متناسب است، و با پاهای پرده‌دارشان میتوانند روی آب شنا کنند. منقار محکم نوک برگشته دارند؛ از ماهی و صدف و گاه از حشرات تغذیه میکنند، ولی بیشتر سودمندی آنها به این است که جانوران مرده را میخورند و بندرگاهها و خلیجها را پاک می‌سازند. غالباً بالای کشتیها بال میزنند و منتظر فرصت هستند که از ظروف فضولات چیزی برباینند. نیز ← ترن.

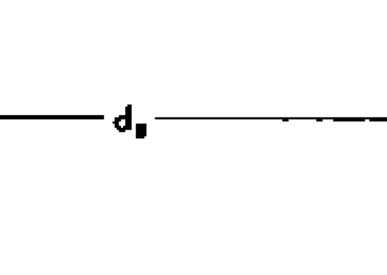

نورس

نورس، ادبیات: ← نورس (کهن) ادبیات.

نورس، زبان[10] (nors). زبان نورس به زبان نروژی یا ایسلندی به طور عموم اطلاق میشود، که از زبانهای هند و اروپائی، شعبه‌ی ژرمنی است. حماسه‌های کهن اسکاندیناویائی (مثلاً ساگا) به‌زبان نورس کهن نوشته شده‌است. نیز ← زبان، جدول.

نورستان، افغانستان، ← کافرستان.

نورس (کهن)، ادبیات[11] (nors-)، ادبیات نورس‌ها که تقریباً همان ← ادبیات ایسلندی قرون وسطی است؛ بهترین نوع آن ساگا میباشد که از سلتها به عاریت گرفته شده و محتملاً اولین‌بار از طرف وایکینگها در جزایر انگلستان آورده شده. دوره‌ی تعالی ادبیات نورس قرون ۱۱م و ۱۲م و اوایل قرن ۱۳م بوده است. شعرای این دوره که سکالد (skāld) نامیده میشدند، اشعار خود را در مجالس و تشریفات از حفظ میخواندند. سجع و قافیه در این اشعار به دقت و کاملاً مطمح نظر بود؛ جملات و کلمات با کمال استادی و درایت تنظیم میشد. این توجه و رزانت سبک به مرور زمان از رونق اشعار سکالدی کاست و نوع جدیدی از اشعار مقفی به وجود آمد، که مخصوصاً برای ترجمه‌ی داستانهای عاشقانه‌ی خارجی به کار میرفت. نثر نورس به طرزی روان و سبکی رزین پیشرفت کرده و نمونه‌ای از آن آثار سنوری ستورلوسون است.

نورستد[12]**، لاریس** (lāris norstad)، ۱۹۰۷–، ژنرال هوائی امریکائی. در ۱۹۵۲ ژنرال ۴ستاره شد، و جوانترین ژنرالهای ۴ستاره در تاریخ کشمة بود. فرمانده عالی نیروهای متفق آتلانتیک در اروپا (۱۹۵۶–۶۲) بود.

نورسنج[13] (nur.sanj)، فس فوتومتر (foto-metr)، اسبابی که برای اندازه‌گیری شدت (I) یک منبع نور به کار میرود (← شدت نورانیت) اساس آن مبتنی بر این است که اگر منبع نور از صفحه‌ای که به وسیله‌ی آن روشن میشود دور شود، نورتاب آن بر صفحه به نسبت عکس مجذور فاصله کاهش پیدا میکند (← نورسنجی). ساده‌ترین نورسنجها نورسنج جولی، به نام مخترع آن جان جولی[14] (jān joli؛ ۱۸۵۷–۱۹۳۳، فیزیکدان ایرلندی)، است. در این نورسنج صفحه‌ای از پارافین را، که میان آن یک ورق قلع قرار داده شده است، میان دو منبع نور A (با شدت معلوم I_A) و B (با شدت مجهول I_B) قرار میدهند. اگر از لبه‌ی این صفحه به آن طرف نگاه کنید، با جا به جا کردن یکی از دو منبع هنگامی میرسد که بازتاب دو روی صفحه به نظر یکسان برسد. در این حالت، بنا بر قوانین نورسنجی، با اندازه گرفتن فواصل d_A و d_B میتوان شدت منبع B را به دست آورد، چون:

$$\frac{I_A}{d_A^2} = \frac{I_B}{d_B^2}$$

نورسنج جولی برای تعیین شدت نورانیت

نورسنجی[15] (nur.sanji)، فس فوتومتری (foto-metri)، فصلی از علم فیزیک که موضوعش اندازه‌گیری شدت نور منابع نور است. نظر به اهمیتی که شدت نور در رؤیت، روشنائی، و بهداشت چشم دارد، نورسنجی اهمیت خاصی دارد. به تجربه معلوم میشود که نورتاب حاصل از تابیدن نور یک منبع بر یک صفحه به نسبت عکس مجذور فاصله تغییر میکند (قانون کپلر)، یعنی، مثلاً، اگر فاصله ۲ یا ۳ برابر شود، شدت نور ۴ یا ۹ مرتبه کم میشود، و بالعکس. علاوه بر این، شدت با زاویه‌ی تابش بستگی دارد (متناسب است با جیب تمام زاویه‌ی تابش). اندازه‌گیری شدت به وسیله‌ی اسبابی موسوم به نورسنج (دارای انواع مختلف) به عمل میآید. نورسنجها مبتنی بر قانون کپلرند، و به وسیله‌ی آنها شدت نور منبعی بالنسبه به شدت نور منبعی

(۱)Nordenskjold (۲) Nordenfelt (۳)Nordhoff (۴)North Holland; Noordholland (هلندی) (۵) IJmuiden
(۶)Helder (۷)Hilversum (۸)Norse (۹)gull (۱۰)Norse language (۱۱) Norse literature (۱۲)Norstad
(۱۳)photometer (۱۴) Joly (۱۵)photometry

که ماخذ گرفته شده سنجیده میشود. سابقاً شدت نور شمع معمولی را واحد میگرفتند، و آن تقریب زیاد در بر داشت. در انگلستان برای شمع [انگلا کندل (kandəl)] مشخصاتی قائل شدند؛ در فرانسه چراغ کارسل (← شدت نورانیت) را که روغن منداب میسوزانید مأخذ گرفتند، و به همین جهت واحد شدت را کارسل نامیدند. در ۱۹۲۱ مجمع بین‌المللی روشنائی شمع بین‌المللی را که دقیقاً تعریف شده بود واحد گرفت. نیز ← کاندلا در شدت نورانیت.

نورسنجی سطحی: ← نجومفیزیک.

نورسنجی نجومی: ← نجومفیزیک.

نورسها (nors-)، ← نورمانها.

نورشناخت[1]، علمی که نخست به تحقیق در باره‌ی نور و عمل متقابل آن در ماده اختصاص داشت، و اکنون گسترش یافته و به شاخه‌ای از فیزیک گفته میشود که در تشعشع برقاطیسی با طول موج کوتاهتر از امواج رادیوئی، ولی بلندتر از اشعه‌ی ایکس، بحث میکند. در شاخه‌ای از آن، به نام **نورشناخت هندسی**[2]، نور همچون تجریدی ریاضی در نظر گرفته میشود که از دسته‌ای از قوانین هندسی تبعیت میکند، و لزومی ندارد که به واقعیت فیزیکی خاص آن توجه شود. انعکاس و انکسار نور توسط آینه‌ها و منشورها و عدسیهای دارای اشکال گوناگون را میتوان از طریق قضایای هندسی مورد بحث قرار داد، و نتایجی را که از دستگاههای ساخته‌شده از این عوامل به دست میآید، میتوان با روشهای ریاضی پیشگوئی کرد. در شاخه‌ی **نورشناخت فیزیکی**[3] به ماهیت موجی و ذره‌ای نور توجه میشود، و عمل متقابل میان تشعشع و ماده مورد بحث قرار میگیرد. پراش، تداخل، قطبش نور، پراکند، ← اثر زیمان، اثر فاراده (دوران سطح قطبش که هنگام عبور تابه‌ای از نور قطبیده در ماده‌ای به موازات یک میدان مغناطیسی حاصل میشود)، و اثر کر منسوب به جان کر[4] (jān ker؛ ۱۸۲۴–۱۹۰۷، فیزیکدان اسکاتلندی)ـ پدیده‌ای از یک میدان برقی که به ماده‌ای قابلیت انکسار مضاعف میدهد ـ همه از موضوعاتی است که در نورشناخت فیزیکی از آنها بحث میشود. نورشناخت هندسی و فیزیکی، روی هم رفته، در علم جنبه‌ی مرکزیتی دارند، چه برای علمهای دیگر به عنوان افزارهای شایسته‌ای به کار میروند. مثلاً، زیستشناسی جدید هرگز نمیتوانست بدون میکروسکوپ به پیشرفتی که به آن رسیده است برسد، و چنین است تلسکوپ برای علم نجوم. بیشتر اطلاعات ما در باره‌ی ساختمان اتم به واسطه‌ی طیف و روشهای نورشناختی وابسته‌ی به آن به دست آمده است.

شاخه‌های دیگری از نورشناخت نیز که در رفتار نور در بعضی از محیطها بحث میکنند نیز فواید فراوان دارند. مثلاً، **نورشناخت جوّی**[5]، مخصوص تحقیق در کیفیاتی است که از عبور نور از میان هوا یا قطرات باران یا مه یا غبار و چیزهای مشابه اینها حاصل میشود. پدیده‌های عمده‌ای که نتیجه میشود عبارتند از سراب، قوس قزح، و هاله. **نورشناخت فیزیولوژیائی**[6] تحقیق علمی در عمل رؤیت است. چشم آلت نورشناختی بسیار پیچیده‌ای است، و گرچه نورشناخت هندسی رؤیت بخوبی شناخته شده است، حلقه‌های اتصال میان رؤیت و ادراک ـ تشکیل تصویر ذهنی که چیزی جز تصویر نورشناختی است ـ هنوز تاریک مانده است. مثلاً، رؤیت رنگ (← رنگ) به عنوان یک پدیده‌ی نورشناختی محض از ۳۰۰ سال پیش توجیه شده بود، ولی ماهیت فرایندی که به وسیله‌ی آن مجموع چشم و مغز این وظیفه را انجام میدهد، هنوز موضوع پژوهش فعالانه است. تحقیق در ادراک اشکال و حرکات و روابط فضائی نیز از میدانهای پژوهش در حال پیشرفت نورشناخت فیزیولوژیائی است. اصطلاح "نورشناخت" گاه در فیزیک شامل میدانهای دیگری جز میدانهای مربوط به نور میشود، مثلاً، عبور تابه‌های الکترونها در لوله‌های خلأ نیز از طریق نور هندسی در معرض تجزیه و تحلیل قرار میگیرد. همانندهای برقی برای عدسی و منشور و عناصر نورشناختی دیگر نیز وجود دارد که از آنها در ساختن میکروسکوپ الکترونی و اسبابهای شبه نورشناختی دیگر استفاده میشود.

نورشناخت جوی: ← نورشناخت.

نورشناخت فیزیکی: ← نورشناخت.

نورشناخت فیزیولوژیائی: ← نورشناخت.

نورشناخت هندسی: ← نورشناخت.

نور علی (nur ali)، دهستان (جم ۱۱٬۱۴۸ نسه ۱۳۴۵ هش)، بخش دلفان، شهرستان خرم آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ دارای ۵۴ آبادی. مرکزش نورآباد.

نورعلی بیگ (nur'ali.beyg)، ده (جم ۱٬۰۲۵ نسه ۱۳۴۵ هش). دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ ۶کیلومتری ل‌غ ساوه. انار آن معروف است. از صنایع دستی گلیمبافی و جاجیمبافی دارد.

نورعلیشاه (nur'ali.šāh)، نامش **محمد علی**، فت ۱۲۱۲ هق، شاعر و عارف ایرانی؛ فرزند فیضعلیشاه (عبدالحسین). پدر و نیاکانش از مردم طبس بودند، ولی او در اصفهان متولد شد. در شیراز، از جانب معصومعلیشاه دکنی، مرشد و رهبر سلسله‌ی نعمة‌اللهیه شد. لکن در بیشتر شهرهای ایران و عراق مورد طعن و لعن بود، و چند بار او را مسموم کردند، ولی کارگر نیفتاد. سرانجام در موصل در گذشت. بیش از ۱۰ تألیف در تفسیر، موعظه، منطق، و عرفان به نظم و نثر از وی به یادگار مانده است، مانند تفسیر سوره‌ی بقره (به نظم فارسی)، جامع الاسرار، و جنات الوصال (در عرفان).

نورفک[7] (norfək)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ـ ۳۰۷٬۹۵۱)، جش ایالت ویرجینیا، کشمه، بزرگترین شهر ایالت بر رود الیزابت و همپتن رودز. در ۱۶۸۲ تأسیس شد، و بعداً حریقی تقریباً تمامی آن را ویران کرد (۱۷۷۶). در جنگ داخلی پایگاه دریائی نیروهای ائتلافیه بود. بندری با لنگرگاه طبیعی مساعد، و از پایگاههای دریائی عمده‌ی ش کشمة است. فراورده‌هایش منسوجات، کود، و مصنوعات فلزی است.

نورفک[7]، **ولایت** [ـ کانتی] ساحلی (۵٬۳۲۰ کمه؛ در ۱۹۱ جم ۶۱۶٬۴۲۷)، ش انگلستان؛ مرکزش شهر ناریچ. ناحیه‌ی هموار و حاصلخیز زراعتی و از محصولاتش غلات است؛ پرورش گاو و طیور، و ماهیگیری نیز معمول است. آثار ماقبل تاریخ بسیار دارد. از لحاظ وسعت چهارمین ولایت انگلستان است. در ۱۹۷۴ یک ولایت غیر مترپالتین شناخته شد (⇐ انگلستان).

نورفک، (اولین) ارل آو، لقب ← هیو بایگاد.

نورفک[7]، **جزیره‌ی** (norfak)، جزیره (ح ۳۴ کمه، جم در ۱۹۷۰ تخمیناً ۱٬۳۸۰)، فکب جنوبی، ۱٬۵۳۰کیلومتری ل‌ش سیدنی، متعلق به استرالیا. در ۱۷۷۴ به توسط جیمز کوک کشف شد. در ۱۸۵۶ جمعی از اعقاب شورشیان کشتی باونتی از ← جزیره‌ی پیتکرن به اینجا آمدند. کاجهای آن معروف، و به جهت مناظر زیبایش از تفرجگاه‌ها میباشد.

نورفک، (اولین) دیوک آو: ← موبری، تامس، هاوارد، جان.

نورفولک (norfolk). برای اعلامی که به این صورت میشناسید به **نورفک** رجوع کنید.

نورفیورد[8] (norfior) یا **آبدره‌ی نور**، شاخابه، ح ۸۰ کم طول، غ نروژ. در ج آن، میان آبدره‌ی نور و ← آبدره‌ی سوگنه، یوستدالبرن قرار دارد. آبدره‌ی نور با چندین شاخه کوهها را می‌برد و مناظر شگفت‌انگیزی به وجود میآورد که بسیار توجه جهانگردان را جلب میکند.

نور قهار، ← فلسفه، قسمت XVIII.

نورک، حسابگر، ← حسابگر، قسمت ۴.

نورکاپ[9] (norkāp) یا **دماغه‌ی شمال**، دماغه‌ای بر منتهای شمالی جزیره‌ی ماگروی در قشه در کنار ساحل شمالی نروژ. عرض جغرافیائی آن ′10 °71 شمالی است، و گرچه کانال باریکی آن را از زمینلاد اروپا جدا میسازد، شمالیترین نقطه‌ی مهم اروپا به شمار میرود. شمالیترین نقطه‌ی واقعی زمینلاد اروپا ← دماغه‌ی نورکون است.

نورکوپینگ[10] (norkoping)، سوئدی **نورچوپینگ** (norcë-)، شهر و بندر (در ۱۹۷۰ جم ۱۰۷٬۹۴۸)، ولایت اوسترگوتلاند، جش سوئد، کنار دریای بالتیک؛ ۱۸۲کیلومتری جغ استکهلم. عمده‌ترین مرکز نساجی در سوئد است، و صنایع کاغذ سازی، تهیه‌ی الوار، و کشتیسازی نیز دارد. در ۱۷۱۹ روسها آن را سوزاندند، ولی قلعه‌ی آن (از قرن ۱۶م) باقی است.

نورکون[11]، **دماغه‌ی** (norkün)، دماغه‌ای بر ساحل ل‌ش نروژ، به فاصله‌ی ۷۲کیلومتری ش نورکاپ. عرض جغرافیائی آن ′8 °71 شمالی است، و شمالیترین نقطه‌ی زمینلاد اروپا میباشد.

نورکی، تنسینگ: ← هیلری، سر ادمند.

نورگرائی یا **فوتوتروپیسم:** ← تروپیسم.

نورگه: ← نروژ، کشور.

---

(۱)optics (۲)geometrical optics (۳)physical optics (۴)Kerr (۵)atmospheric optics (۶)physiological optics (۷)Norfolk (۸)Nordfjord (۹)North Cape (۱۰)Norrköping (۱۱)Nordkyn

نورلان[1] (norlān)، ولایت (۳۸٬۳۲۷ کمه؛ در ۱۹۷۲ تخمیناً جمه ۲۴۱٬۰۰۰)، ل نروژ مرکزی، که از عرض جغرافیائی °۶۵ شمالی تا شمالی‌ترین نقطه‌ی مجمع‌الجزایر وسترولن ممتد است، و از ش به دریای نروژ و از غ به سوئد محدود است. سکنه‌ی آن عمدةً در پستیومهای ساحلی و در کناره‌ی آبدره‌ها متمرکزند. بودو[2] (bodē؛ در ۱۹۷۰ جمه تخمیناً ۲۸٬۵۴۵) مرکز اداری آن، و شهر مهمش نارویک است. ح ۱/۸ ماهیهای صیدشده در سواحل نروژ در نورلان فراهم میشود. شغل عمده‌ی اهالی دامپروری است. در بعضی از نقاط آن پیریت استخراج میشود. نیروی برقابی موجب توسعه‌ی کارخانه‌های فلزگری و تهیه‌ی مواد داروئی شده است. این ولایت دارای چندین آبدره و ح ۶۰۰ جزیره‌ـاز جمله لوفوتن و وسترولن‌ـاست.

نورلاند[3] (norlānd)، ناحیه‌ی شمالی سوئد (۲۴۳٬۰۹۲ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمه تخمیناً ۱٬۱۸۴ـ۳۶۰)، مشتمل بر دو ثلث شمالی این سرزمین. ناحیه مرکب است از ولایات گولبورگ (← **گولمه**)، وسترنورلاند[4] (vesternorlānd)، یمتلاند، وسترپوتن، نوربوتن، و غیره.

نورمال، محلول: ← محلول نورمال.

نورمالیته: ← محلول نورمال.

نورماندِ جزایر: ← چنل، جزایر

نورماندی[5] (normāndi)، ایالت سابق، لغ فرانسه، کنار دریای مانش، اکنون شامل ۵ ولایت سن‌ـانفریور، اور، کالوادوس، مانش، و اورن؛ پایتخت تاریخی آن روان. منطقه‌ای است حاصلخیز، دارای باغهای سیب، و جنگلهای فراوان. شغل عمده‌ی اهالی گاوداری، ماهیگیری، کشتیرانی، و جلب سیاحان است. روان، لو هاور و شربور دارای صنایع سنگین‌کشتیسازی، فلزکاری، و تهیه‌ی منسوجات است. دریاکنارهای بسیار جالب‌توجهی، خصوصاً در دوویل[6] (dovil) و گرانویل[7] (grānvil)، دارد که جالب سیاحان، و تفرجگاه تابستانی است. بخشی از سرزمین گل بود که به وسیله‌ی یولیوس قیصر تسخیر شد. در قرن ۳م مسیحیت در آن راه یافت، و در قرن ۵م فرانکها آن را تصرف کردند. کراراً مورد تهاجم نورمانها قرار گرفت (قرن ۹م)، و عاقبت شارل III فرانسه (شارل ابله) آن را به سرکرده‌ی نورمانها، رولو (اولین دوک نورماندی)، وا گذاشت (۹۱۱ یا ۹۱۲). نورمانها، که ناحیه به نام آنها موسوم شد، به دین مسیح در آمدند. اعقاب رولو با جنگهائی توانستند سرزمینهائی از همسایگان خود به نورماندی بیفزایند. در ۱۰۶۶ دوک ویلیام (ویلیام فاتح)، پسر روبر I، به انگلستان تاخت، و در آنجا شاه ویلیام I انگلستان شد. موضوع جانشینی در قرمانروائی نورماندی میان پسران ویلیام (روبر II نورماندی، ویلیام II، و هنری I انگلستان) متنازع فیه قرار گرفت، و پس از نبرد تنشبره (۱۱۰۶) به انگلستان انتقال یافت. در ۱۱۴۴ ژوفروا پلانتاژنه نورماندی را متصرف شد؛ پسرش هنری پلانتاژنه (بعداً هنری II انگلستان) دوک نورماندی شد (۱۱۵۱). با این سلسله وقایع بود که شاخه‌های سلسله‌ی آنژون به فرمانروائی انگلستان، سرزمینهای وسیعی در فرانسه، سیسیل، و ج ایتالیا (که نورمانها در قرن ۱۱م مستعمراتی در آن تأسیس کرده بودند) رسیدند. نورماندی که در ۱۲۰۴ به تصرف فیلیپ II فرانسه در آمد دگربار در جنگ صدساله دوچار ویرانی شد. ← پیمان برتینی (۱۳۶۰) نورماندی را جزء فرانسه شناخت، اما هنری V انگلستان بدانجا تاخت و بار دیگر نورماندی به تصرف انگلستان در آمد. در ۱۴۵۰ به فرانسه باز گردانده شد (جز جزایر بزرگتر چنل)، و در ۱۴۹۹ لوئی XII یک پارلمان ایالتی در روان برای نورماندی تأسیس کرد. در ۱۶۵۴ لوئی XIV ایالتهای نورماندی را منحل کرد. در ۱۷۹۰ این ایالت، با دیگر ایالات فرانسه، به ولایات تبدیل شدند. در جج II ناحیه‌ی نورماندی صحنه‌ی نبردهای سنگینی بود.

نورماندیائی، معماری[8] (normandiā'i)، اصطلاح مخصوص برای ساختمانهائی که توسط نورمانها در سرزمینهائی ساخته شد که به تصرف آنان درآمده بود. این معماری تنها به انگلستان و ل فرانسه اختصاص نداشت، بلکه در ایتالیای جنوبی (آپولیا) و سیسیل نیز چنین معماریی وجود داشت. ساختمانهای نورماندیائی اصولاً رمانسک و عمدة مبتنی بر معماری رمانسک مخصوص لومباردی ایتالیا بود. در کلیساها و دیرها و دژها، که عمده‌ترین ساختمانهای ایشان بود، عظمت و تزیینات پراکنده و استفاده‌ی فراوان از طاقهای مدوّر از خصوصیات بنا به شمار میرفت. تکامل این سبک بیشتر محدود به سالهای میان ۱۰۶۶ و ۱۱۵۴ است که دوره‌ی فعالیت عظیم ساختمانی بود. این سبک، که از نورماندی بر خاسته بود، بسرعت در انگلستان رواج یافت و سبک ساکسونی را منسوخ کرد. نخست در ساختمان دیر وستمینستر ظاهر شد که تنها شالوده‌های آن اکنون بر جای مانده است. این معماری در انگلستان و نورماندی همسان پیشرفت میکرد. آثار مهم فرانسوی مشتمل است بر کلیسای ویران‌شده‌ی ژومیژ[9] (jūmiej) نزدیک روان، قسمتهای نخستین دیر مستحکم‌شده‌ی مونتسن‌میشل، و دو دیر در کان که به فرمان ویلیام فاتح ساخته شده، و همه‌ی اینها متعلق به نیمه و اواخر قرن ۱۱م است. ولی بزرگترین فعالیت در انگلستان صورت می‌گرفت که در آن نورمانها، از ۱۰۷۰ به بعد، صدها کلیسا در شهرستانها ساختند و به بنا کردن کلیساهای جامع بزرگ آغاز کردند. همه‌ی اینها بعداً تعمیر و تجدید بنا شده است؛ تنها بنای نورماندیائی دست‌نخورده نمازخانه‌ی کوچک سنت جان (ح ۱۰۸۷) است که به فرمان ویلیام فاتح در برج لندن ساخته شده بوده است. هم در انگلستان و هم در فرانسه نقشه‌ی کلیساها شکل صلیب داشت. بر بالای محل تقاطع صحن کلیسا و پیشگاه سرایشگاه برج مربعی میساختند که یکی از سیماهای برجسته‌ی معماری نورماندیائی بود. طاقهای کاذب، و گاه طاقهای مشبک درهم، تنها تزیین دیوارها بود. گیلوئیهای قالبی تشکیل‌شده از برجستگیهای به شکل منقار یا جناغی یا لوزیهای درهم نیز از خصوصیات این معماری بوده است. با مهارت تمام و به وسیله‌ی قلم حجاری صورتهای خشن جانوران را میساختند، و سه‌گوشیهای بالای درها را با نقشهای برجسته‌ی حجاری‌شده تزیین میکردند. بعضی از عناصر ساختمان انگلیسی‌ـنورماندیائی نمایشگر تکامل معماری گوتیک است. در نخستین ساختمانها بیشتر سقفها را با چوب میساختند، و کلیسای جامع دارم (آغاز بنا ۱۰۹۳) اولین کلیسائی است که سقف آن با شبکه‌ای از طاقها ساخته شده است. کلیساهای جامع بزرگ دیگر انگلیسی که در آنها رفته رفته از حجیم بودن ابتدائی دیوارها دست کشیده شده و به قائم بودن آنها توجه شده، عبارتند از کلیسای وینچستر (wincestar؛ آغاز بنا ۱۰۷۹)، ایلی (ili؛ ۱۰۸۳—۱۱۰۹)، و پیتربره (آغاز بنا ۱۱۱۸). عظمت خشک سبک نورماندیائی انگلستان و فرانسه، در ج ایتالیا و مخصوصاً در سیسیل، با آمیختن عناصر بیزانسی و عربی به آن، تغییر شکل پیدا کرد.

نورمانها[10] (‌ـnormān) یا **نورسها**[11] (‌ـnors)، وایکینگهای اسکاندیناویائی که در قرون ۹م—10م به سواحل برّ اروپا، مخصوصاً فرانسه، هجوم بردند. در انگلستان آنان را دینها[12] (‌ـdeyn) و در روسیه وارانگیان مینامند. در قرن 10م نورماندی را تصرف کردند، و مسیحیت و آداب و رسوم و زبان فرانسوی را پذیرفتند. از راه زنی دست کشیدند، به تجارت پرداختند و به بازرگانی اروپا جنبشی بخشیدند. بزودی هرگونه رابطه‌ای را با سرزمین اصلی خود، اسکاندیناوی، بریدند، اما ذوق و اشتیاق به ماجراجوئی، توسعه‌طلبی، و مال‌اندوزی را از دست ندادند. در ۱۰۶۶ ← کشورگشائی نورمانها در انگلستان دوک نورماندی را به نام ویلیام I شاه انگلستان ساخت. اشرافیت نورمان بر اشرافیت آنگلوساکسون فایق آمد. در آغاز قرن ۱۱م دسته‌هائی از ماجراجویان نورمان در ج ایتالیا پیدا شدند، و در آنجا نخست به اشراف محلی در طغیان علیه فرمانروائی بیزانس کومک کردند. دسته‌ای از اشراف زمینخوار نورمان، به بهانه‌ی بیرون راندن یونانیها، دست به تصرف اراضی ایتالیا زدند. معروفترین این ماجراجویان عبارت بودند از پسران تانکرد دو اوتویل (← روبر گیسکار)، که یکی از آنان **دوک آپولیا شد(۱۰۴۲)؛ پس از وی، دو برادرش، یکی پس از دیگری، جانشینش شدند، که دومی،** هامفری (hāmfri)، پاپ لئوی IX را، هنگامی که پاپ در صدد تقویت تفوق پاپی بر ج ایتالیا بود، شکست داد (۱۰۵۳). در ۱۰۵۹ برادر و جانشین هامفری، روبر گیسکار، از طرف پاپ دوک آپولیا و کالابریا و جزیره‌ی سیسیل شد، که هنوز لازم بود به تصرف او در آید. روبر کشورگشائی نورمانها را در ایتالیای جنوبی

(۱)Nordland (۲)Bodø (۳)Norrland (۴) Västernorrland (۵)Normandy (۶)Deauville (۷)Granville
(۸)Norman architecture (۹)Jumièges (۱۰)Normans (۱۱)Norses (۱۲)Danes

تکمیل کرد؛ برادر دیگرش، روژه‌ی I، سیسیل را تصرف کرد، و در ۱۱۳۰ پسر روژه‌ی I، روژه‌ی II، مملکت سیسیل را تشکیل داد که مشتمل بر جزیره‌ی سیسیل و متصرفات نورمانها در ایتالیای جنوبی بود. نورمانها بزودی زبان و آداب و رسوم ایتالیائی را فرا گرفتند. نقشه‌های جاه‌طلبانه‌ی آنان علیه امپراطوری بیزانس از عوامل پروز جنگهای صلیبی بود، که در آنها ابتدا نقش مهمی داشتند. نورمانهای قرون وسطی به خاطر قدرتی که دوکهای آنها داشتند و به جهت اشتیاق به کشورگشائی و نفوذ اقتصادی و اجتماعی آنان در پهنه‌های متصرفی خودشان معروف بودند. هر جا که نورمانها رفتند اثری از معماری خود (← نورماندیائی، معماری) به جا گذاشتند.

نورمانها، کشورگشائی[1] (-normān)، فتح انگلستان به دست نورمانها پس از شکست (۱۰۶۶) هرلد، شاه انگلستان، از ویلیام، دوک نورماندی (← ویلیام I انگلستان). این پیروزی تغییر عظیمی در همه‌ی زمینه‌های حیات انگلستان به وجود آورد. نمو و توسعه‌ای در روابط سیاسی و تجارتی و علمی انگلستان با اروپا پیدا شد. اداره‌ی سیاسی کشور در دست شاه تمرکز یافت که در آن زمان نه‌تنها سرور کشور بود بلکه نخستین خاوندی به شمار میرفت که اراضی را بنا بر نظام فئودالیته که از نورماندی آورده بود به دیگران واگذار میکرد. این تمرکز از نزاعهای طبقات کاست و بر تأمین زندگی و مالکیت افزود. ورود فئودالیته به رشد و تغییر قانون مالکیت، روابط اجتماعی، خدمت نظام وظیفه، و ساختمان حکومت محلی انجامید و چیزهای تازه‌ای بر سازمانها و عرفیات انگلیسی اضافه کرد. توجه به دانش و روحانیات در کلیسای انگلستان، با ورود بزرگان کلیسائی همچون لانفرانک و قدیس آنسلم به این کشور، افزایش یافت؛ و این امر با رشد سریع حق قضاوت کلیسائی توأم شد، که تا زمان مبارزه‌ی میان کلیسا و دولت در قرن ۱۲م ادامه داشت. قوانین و مقررات انگلیسی، گرچه به هیچ وجه منسوخ نشد، سخت تحت تأثیر اندیشه‌ها و روش‌های نورمانها قرار گرفت و بتدریج تغییر پیدا کرد. بر نظام قضائی انگلستان که مبتنی بر فراین و رویه‌های قضائی بود، نورمانها ظاهراً نظام هیئت منصفه را افزودند. این پیروزی الگوی اجتماعی را از این لحاظ به هم ریخت که نجیبزادگان خارجی بیشتر نورمانها یا جانشین اشراف انگلستان شدند یا، در نتیجه‌ی مواصلت، به آنان پستگی پیدا کردند. اینان با گذشت زمان انگلیسی شدند، ولی در عین‌حال آثار محونشدنی از خود در فرهنگ و اجتماع انگلستان برجای گذاشتند. رایج شدن زبان فرانسوی نورمانها که در محاورات ادبی و درباری و طبقات بالای اجتماع جانشین زبان انگلیسی شده بود، زبان انگلیسی را به صورت زبان مخصوص طبقات پست در آورد. ولی نورمانها بزودی سخن گفتن به انگلیسی را آموختند، و روش نوشتن اسناد عمومی به دو زبان لاتینی و انگلیسی عملاً در زیر ادبیات انگلیسی-فرانسوی باب روز مدفون شد (← انگلیسی میانه، ادبیات). هنگامی که تکلم به زبان انگلیسی بار دیگر در قرن ۱۵م غلبه پیدا کرد، این زبان به صورتی وسیع در نتیجه‌ی اشتراک با زبان فرانسوی و تأثیر پذیرفتن از آن تکامل پیدا کرده بود (← انگلیسی، زبان). ← معماری نورماندیائی به انگلستان راه یافت، و روشهای جدید جنگ (مثلاً استفاده‌ی از سواران و تیراندازان) مخصوص نورمانها رواج پیدا کرد. ساختن دژهای به سبک نورماندیائی سبب توسعه‌ی جنگ حصاری و انحطاط جنگ میدانی شد که تا چندین قرن چنین باقی ماند.

نورمبرگ[2] (nuremberg)، آلمانی **نورنبرگ** (nürnberg)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۴۷۳٬۵۵۵)، فرانکونیای وسطی، لباواریا، بر رود پگنیتس[3] (pegnits)، مرکز مصنوعاتی از قبیل ماشین‌آلات، وسایل اندازه‌گیری دقیق، مواد شیمیائی، آب جو، اسباب‌بازی، و نان شیرینی. از ۱۲۱۹ تا ۱۸۰۳ شهر آزاد امپراطوری بود، و از فرمانداری ایالت نورمبرگ، که قسمت اعظم فرانکونیا را فرا میگرفت و تحت حکومت سلسله‌ی هوهانزولرن (از ۱۱۹۲) بود، استقلال داشت. این شهر، که مرکز عمده‌ی تجارت بود، در قرون ۱۵م و ۱۶م به اوج ترقی رسیده مرکز رنسانس آلمان شد (زادگاه آ. دورر، ه. زاکس، پتر فیشر، فایت شتوس، مرکز مایسترزینگر؛ و در اوایل مرکز صنعت چاپ). اولین ساعتهای جیبی (معروف به "تخم مرغ نورمبرگ") در اینجا ساخته شد. نورمبرگ از همان ابتدا اصلاح دینی را پذیرفت. پروتستانها با عهدنامه‌ی صلح مذهبی (۱۵۳۲) امتیازات مهمی به دست آوردند. این شهر پس از جنگ سی‌ساله از انحطاط یافته، در ۱۸۰۶ به تصرف باواریا درآمد؛ بعد مرکز صنعتی شد. اولین راه آهن آلمان (نورمبرگ-فورت) در ۱۸۳۵ افتتاح یافت. نورمبرگ در دوره‌ی هیتلر محل انعقاد کنگره‌های حزب ناسیونال سوسیالیست بود. قوانین نورمبرگ (۱۹۳۵) یهودیان را از حقوق مدنی محروم ساخت و ازدواج میان یهودیان و "آریائی"ها را ممنوع کرد. طی جنگ II نورمبرگ که مرکز تولید موتور هواپیما، زیردریائی، و تانک بود شدیداً توسط متفقین بمباران شد. قسمت قدیمی آن، که وقتی نمونه‌ی درخشان معماری گوتیک و رنسانس بود، ویران شد، اما ابنیه‌ی معروفش بکلی از بین نرفت. در ۱۹۴۵-۴۶ اولین محاکمه‌ی بین‌المللی جنایتکاران جنگ (← جنایات جنگی) در اینجا به عمل آمد. موزه‌ی ملی آلمانی (تأسیس ۱۸۵۲)، بخشی از دانشگاه ارلانگن-نورمبرگ، و یک موزه‌ی حمل و نقل در نورمبرگ است.

نورمن[4]، **مانتگیو کولت** (mäntəgiu kolet norman)، ملقب به (اولین) **بارون نورمن آو سنت کلر** (bāron āv sent kler*)، ۱۸۷۱-۱۹۵۰، بانکدار انگلیسی، رئیس بانک انگلستان (۱۹۲۰-۴۴). طرفدار سرسخت استانده‌ی طلا بود. در ۱۹۴۴ لقب یافت.

نور محیط: ← فلسفه، قسمت XVIII.

نور منطقه‌ای[5] (nure mantaqe'i)، نور ضعیفی در آسمان شب، که ظاهراً از مجاورت خورشید آغاز میشود و در سطح منطقة البروج به صورت نواری ممتد است. در طرف مغرب، بلافاصله پس از غروب آفتاب، و در طرف مشرق اندکی قبل از طلوع آفتاب مرئی است، و به شکل هرمی نورانی است که درخشندگی آن با افزایش فاصله‌اش از خورشید کاسته میشود. وسعت میدان رؤیت آن بسته به دقت دید ناظر است؛ به طور متوسط، بندرت در آن سوی ۴۵° از خورشید دیده میشود، در عرضهای متوسط، فقط وقتی قابل رؤیت است که منطقة البروج به حد اکثر ارتفاع خود، در بهار در آسمان عصر و در پاییز در آسمان صبح، در بالای افق برسد. در هر زمان دیگر، چندان به افق نزدیک است که به علت گرد و غبار از دید آدمی محو میشود. در مدارگان، در جائی که منطقة البروج در سراسر سال تقریباً قائم است، ممکن است در تمام فصول دیده شود.

مشاهدات طیفی نشان داده است که روشنی نور منطقه‌ای از خود آن نیست، بلکه از انعکاس و پراش نور خورشید به وسیله‌ی ذرات بیشمار موجود در منظومه‌ی شمسی به وجود میآید. محاسبه نشان داده است که درخشندگی مشهود نور منطقه‌ای را ممکن است منسوب به ابری از ذرات به قطر یک میلیمتر دانست که به طور متوسط به فاصله‌ی ۸ کم از یکدیگر قرار گرفته‌اند. این ابر به شکل قرصی است که تقریباً منطبق با سطح دایرة البروج است؛ ضخامت آن ح 0,1 قطر مدار زمین است. ذراتی به این خردی، که گرمای خورشید را میگیرند و آن را به صورت نور در فضا تشعشع میکنند، تدریجاً مارپیچوار حرکت میکنند تا عاقبت به درون خورشید بیفتند. بنا بر این، ذراتی که نور منطقه‌ای را تشکیل میدهند باید منشأ بالنسبه جدیدی داشته باشند؛ چنین احتمال داده میشود که اینها از تجزیه‌ی ستارگان دنباله‌دار و خرد شدن مدارم سیارگان به وجود آمده باشند. نیز ← شفق.

نورمی[6]، **پاوو** (pāvo nurmi)، ۱۸۹۷-۱۹۷۳، قهرمان دو و میدانی فنلاندی. بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۲ بیست رکورد جهانی به دست آورد. در مسابقات اولمپی در مسافتی از ۱٬۵۰۰ متر تا 10٬000 متر پیروز بود. در ۱۹۵۲ حامل مشعل اولمپی به مسابقات اولمپی هلسینکی بود.

نورنبرگ، شهر، باواریا، ← نورمبرگ.

نورنها[7] (-norn)، در اساطیر ژرمنی، نام الاهگان سرنوشت، که رشته‌ی زندگی را میتابند و میبافند. تعدادشان سه تن و عبارتند از اورث (گذشته)، وِرتانْدی (حال)، و شکولْد (آینده).

نورواک[8] (norwāk)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۹۱٬۸۲۷)، ج کالیفرنیا، ش لوس‌آنجلس، تأسیس دهه‌ی ۱۸۷۰. مرکز صنایع فلزی و پلاستیکی و

(۱)Norman Conquest (۲)Nuremberg (۳)Pegnitz (۴)Norman (۵)zodiacal light (۶)Nurmi (۷)Norns (۸)Norwalk

تهیه‌ی قطعات هواپیما و تجهیزات استخراج نفت است.

نورودآب، قلعه‌ی: ← فروغن، دهستان سیزوار.

نورودوم سوراماریت: ← کامبوج.

نورودوم سیهانوک[1] (norodom sihānuk)، ۱۹۲۲– ، شاه (۱۹۴۱–۵۵) کامبوج. مجبور شد که دو ایالت کامبوج را به تایلند واگذارد (۱۹۴۱)، و تحت اشغال ژاپن در آید. در ۱۹۴۷، به کومک فرانسویان، قانون اساسی دموکراتیک کامبوج را اعلام کرد و کامبوج کشور سلطنتی شد. نورودوم سیهانوک در مبارزه علیه ویت‌مین شرکت جست. در ۱۹۵۳ استقلال کامبوج را از فرانسه به دست آورد، که در مواد قشامه‌ی پاریس (دسامبر ۱۹۵۴) تأیید شد. پس از یک رفراندوم (فوریه‌ی ۱۹۵۵)، نورودوم به نفع پدرش نورودوم سوراماریت (surāmārit؛ ۱۸۹۶–۱۹۶۰) استعفا کرد. نورودوم سیهانوک حزب "جامعه‌ی سوسیالیست خلق" را تشکیل داد، که در انتخابات پیروز شد، و وی به نخست‌وزیری رسید. پس از مرگ (۱۹۶۰) پدرش، با یک رفراندوم رئیس کشور شد، ولی عنوان شاهی نداشت؛ در ۱۹۶۱ نخست‌وزیر نیز شد. فعالیتهای کمونیستهای ویتنام در کامبوج و رکود اقتصادی موجب برکناری سیهانوک شد (۱۹۷۰). هنگامی که سیهانوک در مسکو به سر میبرد، نخست‌وزیر کامبوج، ⇐ لون نول با کودتا قدرت را از او سلب کرد (۱۸ مارس ۱۹۷۰)، و در ۵ ژوییه‌ی ۱۹۷۰ دادگاهی نظامی غیاباً او را به مرگ محکوم کرد. در ۵ اکتبر همین سال پارلمان کشور را جمهوری اعلام کرد، و لون نول به ریاست جمهوری انتخاب شد.

در نوامبر ۱۹۷۳ نورودوم اعلام کرد که از آن پس اعضای "اتحاد سلطنتی ملی خمر"، که خودش آن را در پکن تأسیس کرده بود، کلاً از رؤسا و افراد مقاومت داخلی در خود کامبوج تشکیل خواهند یافت، و اعضای این دولت که در خارج به سر میبرند به پستهای سیاسی گماشته خواهند شد. در ۱۹۷۴ سیهانوک وحدت دولت خود، خصوصاً توافق آن را با خمرهای سرخ، مستحکم کرد، و از هر گونه مذاکره‌ای با لون نول امتناع ورزید، نتیجه‌ی این سیاست سقوط دولت لون نول و تصرف پنومپن به وسیله‌ی خمرهای سرخ شد (۱۷ آوریل ۱۹۷۵). سیهانوک در دسامبر ۱۹۷۵ به کامبوج بازگشت، ولی از قبول ریاست کشور خودداری ورزید، و در آوریل ۱۹۷۶ آن را به خیو سامفان[2] (xio sāmfan) وا گذاشت.

نوروز (nŏruz) [= روز نو و تازه]، بزرگترین جشن ملی ایرانیان، در اول فروردین‌ماه. جشن نوروز از ایام باستانی یکی از دو جشن بزرگ آریائیان بوده، که دیگری مهرگان است. آریائیان در اعصار باستانی دو فصل گرما و سرما داشتند. تقسیم به چهار فصل بعدها پیدا شد. که اولی شامل دو ماه و دومی شامل ده ماه بود، ولی بعدها درین دو فصل تغییری پدید آمد، و تابستان دارای هفت ماه و زمستان پنج ماه شد. و در هر یک از این دو فصل جشنی برپا میکردند که هر دو آغاز سال نو محسوب میشد، نخست جشنی که به هنگام آغاز فصل گرما، یعنی وقتی که گله‌ها را از آغلها به چمنهای سبز و خرم میکشانیدند و از دیدن چهره‌ی دلارای خورشید شاد و خرم میشدند، و دیگر در آغاز فصل سرما که گله را به آغل کشانیده توشه‌ی روزگار سرما را تهیه میدیدند. جشن نوروز در عهد قدیم در اول بهار برپا میشده و چندین روز دوام مییافته. ششم فروردین ماه را نوروز بزرگ مینامیدند، و پادشاهان در پنج روز اول حقوق لشکریان را تأدیه و حاجتهای مردم را روا می‌کردند، و روز ششم را با خاصگان خلوت می‌کردند. بعضی، در ضمن شرح رسوم درباری، مدت این جشن را یک ماه نوشته‌اند، و گروهی پنج روز اول را نوروز عامه و بقیه را نوروز خاصه نامیده‌اند. از مراسم نوروز در دربار هخامنشی و اشکانی اطلاعات دقیقی در دست نیست، ولی از عصر ساسانی اطلاعات زیادی در دست است. در بارهای نخستین خلفای اسلام به نوروز اعتنائی نداشتند، ولی بعدها خلفای اموی، برای افزودن درآمد خود، هدایای نوروز را از نو معمول داشتند، و هدیه‌ای در عید نوروز بر مردم ایران تحمیل میکردند که در زمان معاویه مقدار آن به پنج تا ده میلیون درهم بالغ میشد. امرای ایشان نیز برای جلب منافع خود مردم را به اهداء تحف دعوت میکردند (نخستین کسی که در اسلام هدایای نوروز و مهرگان را رواج داد حجاج ابن یوسف بود). اندکی بعد، این رسم از طرف خلفای مذکور به عنوان گران آمدن اهداء تحف بر مردم منسوخ شد، ولی در تمام این مدت ایرانیان مراسم جشن نوروز را برپا میداشتند. در نتیجه‌ی ظهور ابومسلم خراسانی و روی کار آمدن خلافت عباسی و نفوذ برمکیان و دیگر وزرای ایرانی و تشکیل سلسله‌ی طاهریان جشنهای ایران از نو رونق یافتند. خلاصه آنکه پس از اسلام همواره جشن نوروز برپا میشده است و مراسم آن با تصرفات و تغییراتی از عهدی به عهد دیگر منتقل میشده است تا عصر حاضر که آن بزرگترین جشن ملی ایرانیان محسوب میشود. در داستانهای ملی ایران تأسیس جشن نوروز را به جمشید، پادشاه پیشدادی منسوب کرده‌اند. نیز ← سیزده بدر.

نوروز، اختلال عصبی؛ ← اختلال اعصاب.

نوروز، امیر، سردار مغول، ← امیر نوروز.

نوروزآباد (nŏruz ābād)، دهستان (جمع ۷٬۷۴۰؟)، بخش سرخس، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۹ (؟) آبادی. آبادیهای آن در غ هری رود واقع است و از آن مشروب میشود. مرکزش، **نوروزآباد** (جمع ۲۸۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۵کیلومتری جش سرخس است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

نوروزان (nŏruzān)، ده (جمع ۱٬۲۳۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کوار، بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۰۸کیلومتری جغ سروستان. رود قره آقاج مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، چغندر، و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نوروزلو، سد انحرافی، آذربایجان: ← میاندوآب، شهرستان.

نوروزنامه، رساله‌ای در منشأ و تاریخ و آداب جشن نوروز، منسوب به حکیم عمر خیام نیشابوری. مؤلف درین کتاب از حقیقت نوروز و سبب نهادن آن و رسمهائی که درین عید باستانی از طرف شاهان و دیگر طبقات اجتماع ایرانی رعایت میشده است سخن گفته، جای جای حکایتی دلنشین ضمن آن گنجانیده، و مطالبی از دانشهای عصر خویش را، به اقتضای کلام، درج کرده است. نثر نوروزنامه بسیار زیبا و دلنشین است، و این رساله‌ی مختصر یکی از بهترین نمونه‌های فارسی فصیح و شیوای قدیم است.

نورون[3] (noron؛ از فس)، یاخته‌ی بافتهای عصبی، که وسیله‌ی انتقال تحریکات است، و عمل سلسله‌ی اعصاب به واسطه‌ی آن انجام میگیرد. هر نورون مرکب از هسته و سیتوپلاسم و دنباله‌هائی است که تحریکات را منتقل میسازند. معمولاً نورون از یک آکسون[4] (ākson؛ از فس) و یک یا چند داندرون[5] (dandron؛ از فس)

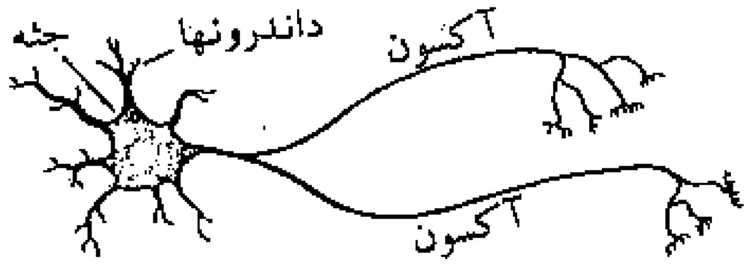

نورون

تشکیل یافته است (← سلسله‌ی اعصاب). آکسونها فرستنده‌ی تحریکات به خارج نورون و داندرونها گیرنده‌ی تحریکات از آکسونهای نورونهای دیگرند. نیز ← تار عصبی؛ عقده‌ی عصبی.

نورویچ: ← نارنج.

نوره (navare)، ده (جمع ۱٬۱۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حسن‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان سنندج، استان کردستان؛ 10کیلومتری غ سنندج. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و صیفی است.

نوره صوفی: ← قره‌مان، کریم‌الدین.

نوری: ← زردآلو.

نوری، حاج میرزا حسین: ← صاحب مستدرک.

نوریت[6] (nevrit؛ فس)، حالتی که از التهاب یک عصب حاصل میشود و با درد و سستی در ناحیه‌ای از بدن که به آن عصب وابسته است همراه میباشد. گاه با از دست دادن حساسیت یا ناسامانی احساس همراه است، و گاه سبب فلج میشود بدان سان که حرکت دادن بخشی از بدن که به آن عصب مربوط است غیر ممکن میشود. علت نوریت ممکن است مکانیکی (آسیب دیدن، فشار)، آوندی (انسداد یک رگ یا خونریزی در بافت عصب)، عفونی (حمله‌ی مستقیم میکروبها)، سمی (مسمومیت فلزی یا شیمیائی، الکل)، یا سوخت و سازی (نقصان ویتامین، کمخونی وخیم) بوده باشد. نشانه‌های نوریت عبارت است از احساس خارش و سوزش و احساس سوزن خور-

(۱)Norodom Sihanouk (۲)Samphan (۳)neuron (۴)axon (۵)dendron (۶)neuritis

دن یا کارد خوردن پس ناحیه‌ی التهاب عصب. چون نوریت بیش از آنکه بیماری باشد نشانه‌ی بیماری است، از همان آغاز باید به درمان علت آن پردازند تا علائم بیماری از میان برود و پایدار نماند. برای تسکین درد از داروهای مسکّن و ثابت نگاه داشتن بافتها برای جلوگیری از حرکت و گرم نگاه داشتن موضع و دستورهای دیگر پزشک استفاده میشود.

نوری سعید (nuri sa'id)، ۱۸۸۸–۱۹۵۸، سیاستمدار عراقی که چندبار به وزارت و نخست‌وزیری و ریاست مجلس رسید. به طرفداری سخت از انگلیسها منسوب بود، و در انقلاب (۱۴ ژوییه‌ی ۱۹۵۸) عبدالکریم قاسم کشته شد.

نور یکرنگ[1]، نوری که عبارت از امواج با بسامد یکسان یا تقریباً یکسان است.

نوریکوم[2] (norikum)، ایالت امپراطوری روم، مطابق قسمتی از اتریش در ج دانوب و غ وین. از غ به رایتیا و از ش به پانونیا محدود بود. در ۱۶ ق‌م ضمیمه‌ی امپراطوری روم شد، و تا قرن ۵م ایالت رومی بود.

نورین (nurin)، ده (جه ۱۷۲ ۱° سش ۱۳۴۵ هش)، ⇐ دهستان ابهررود، بخش ابهر، کوهستانی و سردسیر است. ابهررود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، انگور، و میوه است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و جاجیم‌بافی دارد.

نورین آقا (nurin)، ف ۷۰۲ هق، سردار و امیر مغول در درگاه غازان خان. وی از اقوام قیات بود، و در خراسان و مازندران حشمت و قدرت تمام داشت، و در خدمت بایدو خان به سر می‌برد. امیر نوروز با او دشمنی داشت و در صدد آزار او بر آمد، اما کاری از پیش نبرد. وی غالباً ملازم رکاب غازان و در سفرها با او یا با شاهزاده بایدو همراه و طرف مشورت بود. در بعضی موارد نیز جهت دفع یاغیان و مخالفان اهتمام داشت. در قتل نوروز و کسانش نیز نورین آقا سعی و کمک کرد. غازان در ۶۹۷ هق نورین آقا را جهت حفظ دربند به جانب اران فرستاد، و او چندی در آن حدود به تنظیم امور پرداخت، و در همان جا وفات یافت.

نوریه (nuriyye)، عنوان طعنه‌آمیزی که متشرعه در باب جماعتی از صوفیه به کار برده‌اند، و به آنها این قول را نسبت داده‌اند که حجاب دو گونه است، ناری و نوری؛ حجاب ناری عبارت است از افعال شیطانی، در صورتی که حجاب نوری عبارت است از افعال حمیده که با ریا همراه باشد. اگرچه نظیر این قول از صوفیه نقل شده است، تسمیه‌ی عده‌ای از آنها به این نام—آن هم به سبب قول به وجود حجاب نوری—اصلی ندارد، و این عنوان که در کتب مجادلات (مثلاً تبصرة العوام) آمده است از باب طعن و تشنیع بر صوفیه است. با این همه، پیروان ابوالحسین نوری به نوریه موسوم شده‌اند، و اصل طریقه‌ی آنها، چنانکه از کشف المحجوب هجویری و سایر کتب صوفیه بر میآید، بر ایثار مبتنی بوده است.

نوزائی: ← گشتگیری

نوزاد[3] (nōzād)، فاز لارو (lārv)، در جانورشناسی، اولین مرحله‌ی نشو و نما بعد از تخم، که از نظر شکل و طرز زندگی با جانور کامل اختلاف دارد. این مرحله در اغلب جانوران چندسلولی[4]—حشرات، سخت‌پوستان، نرمتنان، ماهیها، دوزیستان، و غیرممشاهده میشود. طی نشو و نمای نوزاد یا در پایان آن، دگردیسیهائی اتفاق می‌افتد که منجر به پیدایش جانور کامل میشود. در حشرات، نوزاد به مرحله‌ی رشدی بین تخم و شفیره اطلاق میشود. در حشراتی که دگردیسی کامل دارند، نوزاد فاقد بال و چشم مرکب است، و شکل ظاهری آن با حشره‌ی کامل اختلاف بسیار دارد. بدن نوزاد در حشرات غالباً نرم و نازک یا کمی سخت و کیتینی (← کیتین) است، و غده‌های تناسلی آن در حال توقف رشدی میباشد. نوزادان حشرات در خوردن غذا بسیار حریص و آفت اصلی درختان و نباتات زراعتی و کالاها و محصولات انبارشده‌اند.

نوزاد[5]، بچه‌ی انسان از زمان ولادت تا حدود ۱ماهگی. پس از دوران نوزادی دوران شیرخوارگی است که تا ح ۲سالگی امتداد دارد. نمو و خصوصیات کودک شیرخوار بسیار متفاوت است. وزن متوسط هنگام ولادت ۳ تا ۳٫۵ کگ، و قد ۵۰–۵۳ سم است. در ۵ یا ۶ماهگی وزن تقریباً دو برابر، و در یک سالگی سه برابر میشود. قد در ۶ ماه اول تقریباً ۱۵ سم زیاد می‌شود. درزهای استخوانهای جمجمه و ملاج خلفی در چند هفته‌ی اول، ملاج جلو، که بزرگتر است، تقریباً در یک سال به هم میآید. دندانهای اولی (۲۰ دندان) در ظرف ۲۴ تا ۳۰ ماه اول عمر تکمیل میشود. در ابتدا، شیر مادر یا شیرهایی مانند آن برای تغذیه کافی است (گاهی لازم می‌شود اندکی ویتامینهای ث و د بر آن افزود). از ۶ یا ۷ ماهگی باید آرد یا لعاب حبوبات و غذاهای نرمی (مانند سیب زمینی و برنج پخته‌ی نرم) بر آن افزود. در سال اول باید مایه کوبی آبله و دیفتری و بیماریهای عفونی دیگر، که مایه‌ی آنها تهیه شده است، عملی شود. مهربانی و مواظبت نیز در بهداشت و در رشد بچه بسیار مؤثر است.

نوساتنگارا: ← سوندا، جزایر.

نوسان[6] (navasān)، هر گونه حرکتی که در آن جسمی یا پدیده‌ای (مثلاً جریان برق)، در زمانهای متوالی برابر، به همان شیوه و با همان خواص اولیه‌ی خود، مرتباً تکرار میشود (← ارتعاش). مثلاً، حرکت یک آونگ، ارتعاش وزنه‌ای که به یک فنر آویخته است، یا یک جریان متناوب برق حرکاتی یا پدیده‌هائی نوسانی هستند. مدت یک نوسان دوره‌ی ارتعاش و عده‌ی نوسانها در ثانیه بسامد ارتعاش است. نوسان مستلزم عمل یک نیروی کشش است تا جسم یا جریان را در امتدادی به حرکت درآورد، و نیز مستلزم عمل یک نیروی بازگرداننده است (متناسب با جا به جا شدن جسم از وضع سکون) تا جسم را به حالت اولیه باز گرداند. مثلاً، در آونگ، نیروئی که آن را به راه می‌اندازد نیروی رانش است که در مقابل آن نیروی ثقل (نیروی بازگرداننده) آونگ را به وضع سکون باز میگرداند. ولی مقدار حرکتْ آونگ را دوباره در جهت مقابل بالا می‌برد، و حرکت بدین ترتیب ادامه مییابد (البته مقاومت هوا رفته رفته حرکت را کند میکند تا وقتی که آونگ از حرکت بایستد).

نوسانگر[7] (navasān.gar)، به معنی اعم، هر آلتی که یک اثر ارتعاشی تولید کند، و به معنی اخص، آلات تولید ارتعاشات برقی. نوسانگرهای اولیه مبنی بر تجربیات ه. ر. هرتس و اساساً مرکب از یک خازن و یک سیم خودالقائی بود (← هرتس، محرک)؛ اگر دو سلاح خازن را به سیم ثانوی یک قرقره‌ی القا متصل کنیم، و قرقره را به کار اندازیم، چون اختلاف پتانسیل (سطح برقی) بین دو سلاح به قدر کافی زیاد شود، بین دو گلوله‌ی فلزی مدار تخلیه جرقه میزند (خازن تخلیه میشود). جرقه‌های تخلیه جریان متناوب پربسامدی است که تولید امواج برقاطیسی میکند (شکل ۱). نوسانگر بسته‌ی

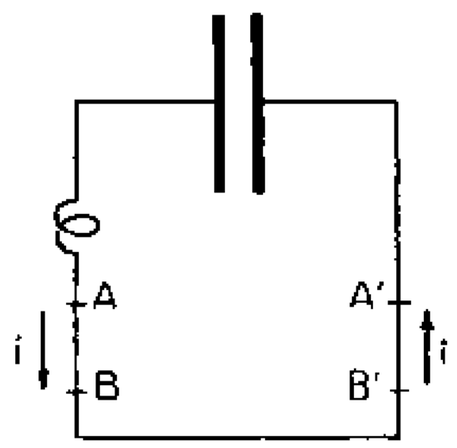

شکل ۱

مذکور، از جهت تشعشع برقاطیسی، ضعیف است. بدین سبب، انرژی مدار نوسانگر بسته را به نوسانگر باز (مثلاً مرکب از یک جسم هادی خطی مربوط به زمین) که از آن جدا است منتقل میکنند، نوسانات جریان مدار بسته تولید جریان القائی پربسامدی در نوسانگر باز میکند که امواج برقاطیسی ناشی از آن قابل انتقال به فواصل دور است (← آنتن؛ شکل ۲).

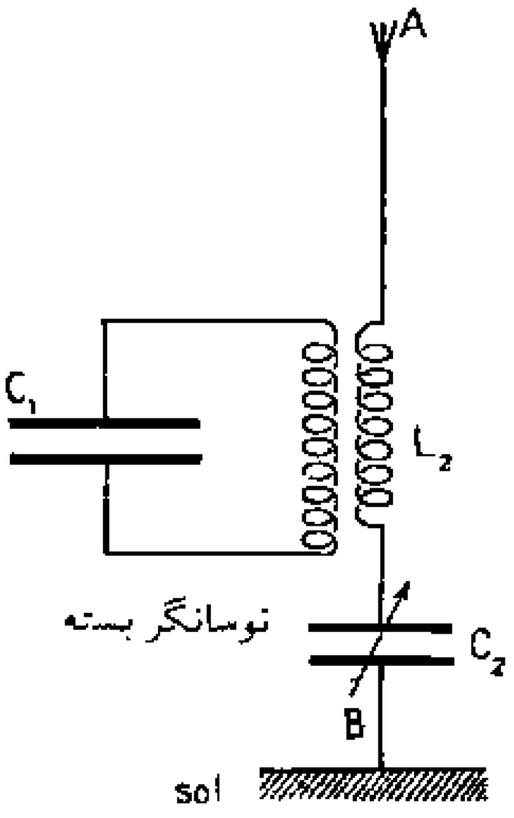

شکل ۲ . آنتن

نوسانگر از عوامل اساسی ارتباط رادیوئی (← رادیو) است. در نوسانگرهای امروزی لامپهای

(۱)monochromatic light (۲)Noricum (۳)larva (۴)Metazoa (۵)infant (۶)oscillation (۷)oscillator

الکتریکی نقش عمده‌ای دارند.

نوسان‌نما[1] (navasān-namā)، اسبابی الکترونی که برای تبدیل علائم برقی به علائم نورانی به کار میرود. پدیده‌های غیر برقی، از قبیل تغییرات شدت یک صوت، نیز در صورتی میتواند به علائم نورانی تبدیل شود که تغییرات مزبور قبلاً به علائم برقی تبدیل شده باشد. علائم برقی بر صفحه‌ی یک لوله‌ی اشعه‌ی کاتودی نمایان میشود. نیز ← لوله‌ی شعاع کاتودی.

نوسان‌نمای شعاع کاتودی: ← لوله‌ی شعاع کاتودی.

نوستاد، پیمان: ← جنگ شمالی.

نوسترادامus[2] (nostrādāmus)، فیلسوف میشل دو نوتردام (mišel dē notrdām)، ۱۵۰۳–۶۶، عالم احکام نجوم و طبیب فرانسوی که به علت کتابش، قرنها (۱۵۵۵)، در پیشگوئی معروف بود. دادگاه پاپ کتاب را در ۱۷۸۱ محکوم کرد. در آغاز بروز طاعون در ج فرانسه عده‌ی زیادی را تحت درمان قرار داد، و همین موجب شهرتش شد.

نوستری[3] (nēstri؛ فس) یا **نوستریا**، عنوان قسمت غربی مملکت فرانکها در قرون ۶ـ۸م، هنگام فرمانروائی سلسله‌ی مروونژیان. سرزمین سن و لوار و ناحیه‌ی ل آنها را شامل میشد؛ شهرهای عمده‌اش پاریس و سواسون بود. این قلمرو در ۵۱۱ تقسیم شد که در آن سال متصرفات کلوویس I میان پسرانش تقسیم شد. کلوتر I، شاه نوستری، موقتاً (۵۵۸–۶۱) سرزمین خود را با سرزمین همسایه‌اش، اوستراسیا، متحد کرد. پس از مرگ کلوتر، اراضی او میان چهار پسرش تقسیم شد، و پس از مرگ یکی از آنان، با تقسیم تازه‌ای، مملکت نوستری به وجود آمد (۵۶۷). رقابتهای مداوم سلسله‌ای با جنگ طولانی و سخت میان فردگوند، ملکه‌ی نوستری، و برونهیلدا، ملکه‌ی اوستراسیا، به اوج خود رسید؛ این مبارزات هنگامی پایان یافت که کلوتر II همه‌ی فرانکها را متحد کرد و برونهیلدا را به قتل رسانید (۶۱۳). بار دیگر سرزمین فرانکها تقسیم شد و مدت کوتاهی در زمان داگوبر I، پسر کلوتر، همه‌ی فرانکها با هم متحد شدند. پس از داگوبر قدرت شاهان رو به زوال نهاد و کاخبانان صاحب قدرت شدند. پین د/اریستال کاخبان شاه اوستراسیا رقیب نوستریائی خود را شکست داد و استراسیا و نوستری را متحد کرد (۶۸۷). اخلاف وی، کارولنژیان، نخست به عنوان کاخبان و، پس از ۷۵۲، به عنوان شاه بر دو مملکت فرمان میراندند. در پایان قرن ۹م نام نوستری اهمیت جغرافیائی خود را از دست داد.

نوستریا: ← نوستری.

نوسکه[4]، **گوستاو** (gustāv noske)، ۱۸۶۸–۱۹۴۶، سیاستمدار سوسیال دموکرات آلمانی. پس از انقلاب (۱۹۱۸) جمهوریخواهان، فرماندهی نیروهای مسلح را به عهده داشت، و در ۱۹۱۹–۲۰ وزیر دفاع بود. در همین سمت، بیرحمانه ← حزب سپارتاکوس و شورشهای دیگر را سرکوب کرد. نوسکه ارتش آلمان را تجدید سازمان داد. در ۱۹۲۰ فرماندار هانوور شد. در ۱۹۳۳ ناسیونال سوسیالیستها او را برکنار کردند. در ۱۹۴۴ به اتهام شرکت در توطئه‌ای علیه هیتلر دستگیر شد، و تا ۱۹۴۵، که نیروهای شوروی او را آزاد کردند، در زندان بود.

نوسنگی، دوره‌ی: ← عصر حجر جدید.

نوسود (nō-sud)، بخش (جه 11'200 سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان یاوه، استان پنجم. مرکزش، **نوسود** (جه 1'058 سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۸کیلومتری لغ یاوه و ۳کیلومتری مرز ایران و عراق قرار دارد. کوهستانی و سردسیر است.

نوش یا سرو خمره‌ای: ← سرو کوهی؛ سور.

نوش‌آباد (nuš-ābād)، ده (جه 4'498 سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان نوش‌آباد، بخش آران، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)، ۴کیلومتری غ آران. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و ابریشم است. از صنایع دستی قالیبافی و پارچه‌بافی دارد.

نوش‌آباد، دهستان (جه، به استثناء نقاط شهری، 10'340 سث ۱۳۴۵ هش)، بخش آران، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۸ آبادی.

نوشاتل[5] (nēšātel)، آلمانی **نویبورگ** (noyenburg)، ایالت [ـ کانتون] (800 کمه؛ در ۱۹۷۰، جه 169'173)، غ سویس به فاصله‌ی ۴۰کیلومتری غ برن، در کوههای ژورا. ناحیه‌ای جنگلی با مراتع، که پرورش احشام دارد، و پنیر و شراب تولید میکند. ساعتسازی مخصوصاً در لو لوکل[6] (lē lokl) و لاشودفون[7] (lā šo dē fon)ـ و کاردینه‌سازی آن معروف، و کالاهای نخی از فراورده‌های صنعتی اولیه‌ی آن است. سکنه‌ی آن اکثر پروتستان و فرانسوی‌زبان هستند. نوشاتل، که در اوایل قرن ۱۱م بخشی از بورگونی بود، بعداً کنت‌نشینی تحت حکومت امپراطوری مقدس روم شد. در ۱۵۰۴ به خاندان اورلئان‌لونگویل انتقال یافت، و در ۱۶۴۸ امیرنشین مستقل شد؛ در ۱۷۰۷ فردریک I پروس به عنوان امیر نوشاتل انتخاب شد. گرچه در ۱۸۱۴ ایالت سویس شد، یک امیرنشین خودمختار باقی ماند. در ۱۸۴۸ انقلابی خودمختاری آن را بر انداخت، و در ۱۸۵۷ شاه پروس از ادعای خود بر تاج و تخت آن دست کشید. مرکز ایالت، شهر **نوشاتل** (در ۱۹۷۰ جه 38'784) دارای یک کلیسای جامع (قرون ۱۲م–۱۳م)، قلعه‌ای قدیمی، و دانشگاه است (تأسیس ۱۸۳۸)؛ ماشین‌آلات، شکلات، و توتون تولید میکند. شهر بر ساحل شمالی **دریاچه‌ی نوشاتل** (۳۹ کم طول، ۶–۸ کم عرض) واقع است. اطراف دریاچه را تاکستانهای زیبائی فرا گرفته. بازماندههای فراوان از آبراهها در آن وجود دارد.

نوشاتل، شهر، سویس، ← نوشاتل، ایالت.

نوشاتل، دریاچه‌ی، سویس، ← نوشاتل، ایالت.

نوشادر (nošādor)، ترکیبی از کلور و امونیاک، نام شیمیائی آن کلورور امونیوم، به فورمول NH_4Cl؛ به صورت بلورهای بیرنگ حلپذیر در آب. در طب به عنوان محرک و مدرّ و معرّق و خلط آور مصرف میشود.

نوش‌آذر (nuš-āzar)، شاهزاده‌ی ایرانی؛ فرزند اسفندیار و برادر بهمن. در گشودن روئین دژ توسط اسفندیار، از پهلوانان و سران جنگاور ایران بود، و طرخان تورانی را با شمشیر به دو نیم کرد. در جنگ رستم و اسفندیار، به دست زواره کشته شد.

نوشتکین سلاحدار، سردار عبدالرشید غزنوی، ← غزنویان، قسمت III.

نوشتکین غرچه یا غرجه‌ای (nuštakine qarce,je'i) یا **انوشتکین،** فد ۴۹۱ هق، شحنه‌ی خوارزم در زمان ملکشاه سلجوقی؛ جد سلاطین سلسله‌ی خوارزمشاهیان. وی در آغاز غلام ترکی بود که بلکاتکین، از امرای سلجوقی، او را از غرجستان خرید، و به همین جهت معروف به غرچه شد. نوشتکین در دستگاه سلاجقه رتبه‌ی طشت‌داری یافت (۴۷۰ هق)، و چون ولایت خوارزم در عداد وظیفه‌ی طشت‌خانه بود، سلطان برکیارق، بعد از اکنجی ابن قچقار، منصب خوارزمشاهی را به پسر او، قطب‌الدین محمد خوارزمشاه واگذار کرد (۴۹۱ هق)، و خوارزمشاهان همه از اولاد این قطب‌الدین‌محمد بوده‌اند.

نوشتن[8]، در حسابگر، بیرون آمدن اطلاعات حساب‌شده در حسابگر از مخرج (ـه مدخل و مخرج) آن به صورت نوشته. کلماتی که به دستگاه مخرج انتقال میابد، کلیدهای ماشین حروفچینی یا ماشین تحریری را به کار می‌اندازد و این اطلاعات را به صورت چاپ‌شده یا ماشین‌شده فراهم میآورد، یا اینکه کارتهائی را به صورت خاص سوراخ میکند که اطلاعات را به طریق خاص از آنها استخراج می‌کنند. قس خواندن.

نوشهر (nō-šahr)، ده (جه 1'008 سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۲ـ کیلومتری ج اردبیل؛ محصولاتش غلات وحبوبات.

نوشهر، شهرستان (جه 110'351 سث ۱۳۴۵ هش)، استان دوم (مازندران)؛ مرکزش نوشهر. از ل به بحر خزر و از ج به سلسله کوه البرز محدود است، مشتمل است بر بخشهای حومه، چالوس، و کلاردشت. شهر چالوس در آن قرار دارد. از لحاظ طبیعی به ۲ منطقه‌ی دشت (قسمتهای ساحلی) و کوهستانی (قسمتهای مرکزی و جنوبی) تقسیم میشود. سلسله کوه البرز در این شهرستان دارای ۳ رشته‌ی مشخص است. رشته‌ی اول، که تقریباً به موازات ساحل ممتد است، پوشیده از جنگل، و بلندترین قله‌ی آن قله‌ی کلارآباد است. رشته‌ی دوم تقریباً به موازات رشته‌ی اول قرار گرفته و قسمتی از رودهای این شهرستان از آن سرچشمه میگیرند و از بلندترین قله‌های آن شاه‌کوه را میتوان نام برد. رشته‌ی سوم سلسله کوه اصلی البرز است. رودهای چالوس، کجور، سردآبرود و رودهای محلی دیگر مشروبش می‌سازند. محصولات عمده‌اش برنج، مرکبات، و

(۱)oscilloscope (۲)Nostradamus (۳)Neustria (۴)Noske (۵)Neuchâtel (۶)Le Locle (۷)La Chaux-de-Fonds (۸)write

محصولات جنگلی از قبیل چوب و زغال است. از صنایع دستی آن حصیربافی، زنبیل‌بافی و ظروف و اشیاء چوبی است. آثار و اشیائی که ارزش تاریخی و باستانشناسی دارند، در آن به دست آمده است که مهمترین آنها مجموعه‌ی زرین کلاردشت (← کلاردشت، آثار تاریخی) است.

بر طبق قتکه ۱۳۱۶ هش نوشهر یکی از بخشهای شهرستان شهسوار را تشکیل میداد و به موجب تصویبنامه‌ی خرداد ماه ۱۳۲۵ هش از آن شهرستان منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

نوشهر، شهر و بندر (جه ۹٬۰۱۶ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، کنار دریای خزر؛ ۸کیلومتری ش چالوس و ۹۷ کیلومتری غ بابلسر. از طریق جاده‌ی آسفالته با تهران مرتبط است؛ راه (آسفالته‌ی) معروف کناره از آن میگذرد. از لحاظ ارتباطی و بندری اهمیت دارد. از مناطق جهانگردی کشور محسوب میشود.

نوشهر تا ۱۳۱۰ هش دهکده‌ای بیش نبود، ولی به سبب موقعیت جغرافیائی مورد توجه قرار گرفت و تأسیسات بندری، ساختمانهای جدید، باغهای زیبا، بناهای مجلل، و پلاژ در آن احداث شد. تأسیسات بندری آن، که شامل اسکله، حوض شناور، و لنگرگاه است، به وسیله‌ی یک شرکت هلندی از سال ۱۳۱۲ هش تا ۱۳۱۹ هش ساخته شد. در جج II این بندر مورد استفاده‌ی متفقین قرار گرفت، و قسمت عمده‌ی مهمات از این بندر به شوروی حمل میشد.

نوشیروان: ← انوشروان.

نوع، در اصطلاح منطق، ← کلیات خمس، قسمت (۲).

نوع، در رده‌بندی، ← رده‌بندی.

نوع اضافی، در اصطلاح منطق، ← کلیات خمس.

نوع حقیقی، در اصطلاح منطق، ← کلیات خمس.

نوغاب (nuqāb)، ده (جه ۲٬۴۶۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان جویمند، بخش جویمند، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ ۶کیلومتری ش گناباد. محصولاتش غلات و زعفران است.

نوغاب، ده (جه ۹۵۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان طبس مسینا، بخش درمیان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ ۱۵کیلومتری ل درمیان. محصولاتش غلات و چغندر است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نوفل ابن عبدالله مخزومی: ← محمد ص، قسمت ۳۳.

نوفیثاغورسیان: ← فیثاغورس، قسمت II.

نوق (nuq)، دهستان (جه ۹٬۰۰۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۴۳ آبادی. در دشت واقع شده و هوای آن معتدل است. محصولاتش غلات، پنبه، و پسته است.

نوقان: ← طوس، ناحیه؛ قسمت I.

نوک‌آباد (nuk.ābād)، ده (جه ۱٬۴۲۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۵-کیلومتری ج فلاورجان. زاینده‌رود مشروبش می‌سازد. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است.

نوکانتی، فلسفه‌ی[1] (nökanti)، طریقه‌ی فلسفی که مبانی فلسفه‌ی کانت را میپذیرد، و روش نقادی او را بر مسائل اواخر قرن ۱۹م و قرن ۲۰م تطبیق میکند. این طریقه در حقیقت نهضتی بود بر ضد مادیگری قرن ۱۹م، و پیروان آن، که در رأس ایشان فیلسوف آلمانی فریدریش آلبرت لانگه[2] (fridriš ālbert lānge؛ ۱۸۲۸–۷۵) قرار داشت، "بازگشت به کانت" را شعار خود قرار دادند. نوکانتیان مفسّر فلسفه‌ی کانت هر کدام جنبه‌ی خاصی از فلسفه‌ی او را مورد تأیید و تأکید قرار دادند، و از همین رو، مکتبهای مختلفی پدید آمده است که مهمترین آنها مکتب ماربورگ و مکتب بادن است.

(۱) مکتب ماربورگ. علاقه‌ی مکتب ماربورگ در فلسفه بیشتر به مبحث معرفت است. بنیانگذار این مکتب، ⇐ هرمان کوهن (یا کوئن)، نقش محسوسات را در معرفت چندان مهم نمی‌داند. آنچه از راه حواس به ذهن میرسد، تا به پوته‌ی اندیشه نرفته باشد مبهم است. دریافتهای حسی به منزله‌ی علائم سؤال است، و اندیشه، با به کار بردن مقولات خود در باره‌ی آنها، به آن سؤالها پاسخ میدهد. بنا بر این، مقولاتِ اندیشه صور اساسی و اصلی موجودات است، و چنانکه کوهن گفته است، "ما ستارگان را در آسمان درک نمیکنیم، بلکه در کتب نجومی درک می‌کنیم". از کتابهای مهم مکتب ماربورگ منطق معرفت محض، علم الاخلاق اراده‌ی محض، و جمالشناسی احساس محض، از کوهن، و مبانی منطق علوم مثبته، از پاول گرهارد ناتورپ[3] (pāl gerhārd nātorp؛ ۱۸۵۴–۱۹۲۴) است. کاسیرر از مکتب ماربورگ بود.

(۲) مکتب بادن. تأکید مکتب بادن بر ارزش نظری است. بنیانگذار این مکتب، ویلهلم ویندلباند[4] (vilhelm vindelbānd؛ ۱۸۴۸–۱۹۱۵)، خود مورخ فلسفه، و به نقد تاریخی علاقه‌مند بود. او و شاگردش هاینریش ریکرت[5] (hāynriš rikert؛ ۱۸۶۳–۱۹۳۶) در یافتند که قوانین و مفاهیم علوم مثبته بر علومی که بر پایه‌ی ارزشها و ارزشگذاری هستند همیشه قابل تطبیق نیست؛ آنان اهمیت دانشهای مربوط به فرهنگ انسانی را گوشزد کردند. ریکرت می‌گفت که واقعیت، اگر از جنبه‌ی تعمیم و کلیت ملاحظه شود، طبیعت است، و اگر از جنبه‌ی شخصی و جزئی ملاحظه شود، تاریخ است. کلید فهم تاریخ "ارزش" است، و به همین جهت، مسئله‌ی ارزش مسئله‌ی اساسی فلسفه است، و فلسفه‌ی نقادی کانت فلسفه‌ی نقادی ارزش نظری است. از آثار مهم مکتب بادن مقدمات و مقدمه‌ای بر فلسفه، تألیف ویندلباند، موضوع معرفت و حدود مفاهیم علوم طبیعی، تألیف ریکرت، و کتاب ارزشهای جاودان، تألیف هوگو مونستربرگ[6] (hugo münsterberg؛ ۱۸۶۳–۱۹۱۶) است.

نوکتورن[7] یا **نکتورن** (هر دو nokturn؛ از فر.)، ایتالیائی **نوتورنو** (notturno). ۱- هر اثر موسیقی که یادآور زیبائی و آرامش شب باشد میتواند عنوان نوکتورن داشته باشد (نوکتورن برای فلوت، اوبوا، دو کر و سازهای زهی اثر هایدن). ۲- ج. فیلد این نام را به قطعات کوتاه و آهسته‌ی خود برای پیانوی تنها داده است که در آنها معمولاً ملودی با صورتی تزیین‌شده، به دست راست داده میشود و دست چپ آکوردهای شکسته‌ای را جهت همراهی ملودی اجرا میکند. شوپن این عنوان را از فیلد گرفته به بعضی قطعات کوتاهی که برای پیانو نوشته داده است. این قطعات عواطف رمانتیک شدیدتری را در بر دارند. فورم یک نوکتورن عموماً سه‌بخشی است.

نوکلاسیسیسم: ← کلاسیسیم.

نوکلئوپروتئین: ← ویروس؛ ⇐ اسیدنوکلئیک.

نوکلئوتید: ⇐ اسید نوکلئیک.

نوکلئول: ← یاخته یا سلول.

نوکلئون[8] (nukleon؛ از فر.)، اصطلاحی که به نوترون و پروتون—سازاهای اصلی هسته‌ی اتم— هر دو گفته میشود. نوکلئونها با نیروی شدیدی مجذوب یکدیگر شده و هسته‌ی اتم را ساخته‌اند. نوکلئون را میتوان همچون ذره‌ی اساسی منفردی به شمار آورد که پروتون و نوترون حالات مختلف آن هستند. نیز ← ذره‌ی هسته‌ای.

نوکلئیک، اسید: ⇐ اسید نوکلئیک.

نوکلئین: ← اسید نوکلئیک.

نوکندکا (nō.kandkā)، دهستان (جه ۵٬۷۵۲ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۲ آبادی. سیاه‌رود و رود تالار مشروبش میسازند. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، کنف، و کنجد است.

نوکنده (nō.kande)، ده (جه ۴٬۷۶۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان انزان، بخش بندرگز، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۶کیلومتری ج بندرگز. محصولاتش غلات، برنج، پنبه، و کنجد است. از صنایع دستی پارچه‌بافی نخی دارد. نوکنده سابقاً مرکز عمده‌ی انزان بود. امامزاده‌ای قدیمی به نام امامزاده حبیب‌الله دارد.

نوکنفوسیوسی: ← کنفوسیوس، قسمت V.

نوکوپینگ[9] (nükēbing)، نام چند محل در دانمارک، مخصوصاً شهری (در ۱۹۷۰ جمعه ۲۵٬۸۷۰) بر جزیره‌ی فالستر. این شهر که بندری بر دریای بالتیک است، کارخانه‌های قند، کارگاههای کشتیسازی، و ناوگان ماهیگیری دارد. خرابه‌های یک قلعه‌ی قرن ۱۲م و یک تالار شهری سبک گوتیک در آن باقی است. مقرّ اسقف اعظم لوتری است.

نوکوپینگ[10] (nükēping)، سوئدی **نوچوپینگ** (nücēping) شهر (در ۱۹۷۰ جمعه ۳۷٬۷۱۶)، مرکز ایالت سودرمانلاند، بخش سوئد، کنار دریای بالتیک. شهری صنعتی و مرکز ماشینسازی و اتومبیلسازی و صنایع برقی است. در اواخر قرون وسطی بر جای یک مرکز تجارتی قدیمی ساخته شد، ولی در ۱۶۶۵ با آتشسوزی از میان رفت. یک کلیسا از قرن ۱۳م و ویرانه‌های ارگی قرون وسطائی از آثار قدیمی آن است.

---

(۱) neo-Kantianism (۲) Lange (۳) Natorp (۴) Windelband (۵) Rickert (۶) Münsterberg (۷) nocturne (۸) nucleon (۹) Nykøbing (۱۰) Nyköping

نوکوس[1] (nukus)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۷۴٬۰۰۰)، کرسی جمهوری قراقالپاغ، در ازبکستان، کنار آمو دریا. صنعت آمودن مواد غذائی دارد، و از تعمیرگاههای ماشین‌آلات و موتور است.
نوکوهیوا، جزیره، ← مارکیز، جزایر.
نوکیانگ، رود، آسیا، ← سالوین.
نو گشتن[2] (nö gaštan)، در زمینشناسی و جغرافیای طبیعی، فعالیت خود را از سر گرفتن (مثلاً ← نوگشته‌رود)؛ دگرباره پیدایش یافتن پستیها و بلندیها در پهنه‌ای که فرسایش تا سرحد امکان آن را ساییده است.
نوگشته‌رود[3] (nö.gašte.rud)، رودی کهن که، در نتیجه‌ی بالا آمدن آبریز آن، دگربار، مانند رودهای جوان، بستر خود را میکند و پیش می‌رود.
نوگوچی[4]، **هیدیو** (hideyo noguci)، ۱۸۷۶–۱۹۲۸، میکروبشناس ژاپنی. در حه ۱۹۰۰ به کشمة رفت، و در ۱۹۰۴ عضو مؤسسه‌ی راکفلر شد. تحقیقاتش در باب تب زرد، آبله، زهر مارها و تشخیص سیفیلیس است. در غنا به تب زرد، که در باره‌ی آن تحقیق میکرد، مبتلا شد، و در گذشت.
نوگوچی[4]، **یونه** (yone noguci)، ۱۸۷۵–۱۹۴۷، شاعر و نقاد شعر و هنر ژاپنی. مدتی در کشمة و انگلستان زیست، و یک سال در آکسفرد تدریس کرد؛ سپس استاد ادبیات انگلیسی دانشگاه توکیو شد. نوشته‌های انگلیسی نوگوچی توجه غربیان را به هنرمندان ژاپنی جلب کرد. منتخبات اشعار انگلیسی او در ۱۹۲۱ منتشر شد. ژاپن و امریکا (۱۹۲۱) و کتابهای انتقادی هیروشیگه (۱۹۳۴) و مارونوتو (۱۹۳۹) از آثار دیگر او است.
نوگوران (nögurān)، ده (حه ۱٬۳۷۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان آبدغمش، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۴ کیلومتری جنوب فلاورجان. زاینده‌رود مشروبش میساند. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است.
نوگی[5]، کنت **مارسوکه** (kont māresuke nogi)، ۱۸۴۹–۱۹۱۲، ژنرال ژاپنی. بسرعت لیاقت خود را در جنگجوئی نشان داد، و با تصرف پورت آرتور، در جنگ چین و ژاپن (۱۸۹۴–۹۵)، شهرت یافت. در جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۰۵) دوباره پورت آرتور را تصرف کرد. نوگی که بدین ترتیب یک قهرمان نظامی ملی شده بود، با خودکشی خود و زوجه‌اش به هنگام مرگ امپراطور موتشوهیتو، باز هم در نظر ملت وجهه‌ی ملی بیشتری یافت.
نولا[6] (nolā)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۲۶٬۶۶۶)، کامپانیا، ج ایتالیا. از مراکز کشاورزی است، و سابقه‌ی تاریخی دارد. مستعمره‌ی آباد رومیان، و یکی از مراکز اولیه‌ی مسیحیت بود. در نزدیکی آن ویرانه‌های رومی (یک آمفی‌تئاتر و چند گور) و یک گورستان قدیمی که در آن قدیسین شهید مدفونند وجود دارد. آوگوستوس در اینجا در گذشت (۱۴ ب‌م).

نولامارکیسم: ← لامارک.
نولدکه[7] (یا **نلدکه**)، **تئودور** (هر دو teodor nëldeke)، ۱۸۳۶–۱۹۳۰، مستشرق آلمانی و متخصص در زبانهای سریانی و عربی و فارسی، مة هامبورگ. دو کتاب او بسیار مشهور و مفید است، یکی تاریخ قرآن و دیگری حماسه‌ی ملی ایران در باره‌ی شاهنامه که به فارسی هم ترجمه شده است.
نولده: ← عربستان، قسمت ۱۸.
نولده[8]، **امیل** (emil nolde)، ۱۸۶۷–۱۹۵۶، نقاش اکسپرسیونیست آلمانی. نام حقیقیش امیل هانزن[9] (emil hänzen). پس از مدتی معلمی در یک مدرسه‌ی هنرهای صنعتی در سویس (۱۸۹۲–۹۸)، به سفر در سراسر اروپا پرداخت. در ۱۹۰۶ به جمعیت طرفداران اکسپرسیونیسم آلمانی به نام ⇐ بروکه پیوست. نقاشیهای با رنگهای تند وی پیوسته توسط هنرمندان پیشرو انفصالی برلین مردود شناخته میشد. نولده، به عنوان اعتراض، نامه‌ی سرگشاده‌ای به رئیس هنرمندان انفصالی نوشت و با آنان سخت اختلاف پیدا کرد. در ۱۹۱۱ در تأسیس جمعیت انفصالیون جدید شرکت جست. دو سال بعد به هیئت اعزامی به دریاهای جنوب برای تحقیقات مردمشناختی پیوست. رژیم نازی در ۱۹۳۷ نقاشیهای او را به عنوان "هنر منحط" محکوم کرد، و بسیاری از تابلوهای او توقیف شد. موضوعهای نقاشی نولده هم طبیعت (مناظر دریائی، باغهای گل) بود و هم امور ماوراء طبیعی (سرهای شیطانی، ظواهر اسرارآمیز، و موضوعات دینی). صورتهای ماسک‌مانند وی جهان عواطف ابتدائی را مجسم میسازد. رنگهای تند و غالباً خشن با تغییر شکلهای افراطی در آن دیده میشود. عالیترین نمونه‌های آن مسیح در میان کودکان (موزه‌ی هنر نو، نیو یورک) و گل آفتابگردان رسیده (مؤسسه‌ی هنرها، دیترویت) است.
نول کشور (naval kešor)، نام چاپخانه‌ای در لکنهو، هند، که منشیْ نول کشور (۱۸۳۶–۹۵)، از پیشگامان روزنامه‌نگاری در هند، در ۱۸۵۸ تأسیس کرد. اگرچه منشی نول کشور این مطبعه را نخست برای چاپ مجله‌ی خود به نام اود اخبار (od.axbār) بنیاد نهاد، بعدها بسیار مجهز و مشهور و بزرگ شد، و کتابهای فراوان فارسی و عربی و اردو در نظم و نثر و اخلاق و فلسفه و فقه و تفسیر و حدیث، و نیز قرآن مجید، در آن به چاپ رسید. از جمله‌ی کتابهای مهم دیگری که در آن به چاپ رسیده است میتوان اینها را نام برد: شاهنامه، مثنوی مولانا، کیمیای سعادت، تفسیر حسینی کاشفی، شرح مثنوی، تألیف عبدالعلی بحرالعلوم، و نیز کتب عربی احیاءالعلوم غزالی و کنز الدقایق.
نوم[10] (nöm)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۲٬۴۸۸)، غ آلاسکا، کشمة، برکناره‌ی جنوبی شبه جزیره‌ی سیوارد، کنار خلیج نورتن. در ۱۸۹۸، مقارن کشف معادن طلا در آنجا تأسیس شد. سال بعد حه ۲۰٬۰۰۰ جوینده‌ی طلا به آنجا هجوم آوردند، ولی بسیاری از آنها تلف شدند یا آن ناحیه را ترک کردند. مرکز بازرگانی لغ آلاسکا و مرکز صنایع دستی اسکیموها است. یک فرودگاه هوائی دارد. تهیه‌ی پوست و صید ماهی معمول است. دماغه‌ی نوم در جش آن است.
نومئا[11] (numeā)، بندر شهر (در ۱۹۷۱ حه تخمیناً ۵۸٬۰۰۰)، پایتخت و مرکز تجارتی کالدونی جدید. بندر مهم کالدونی جدید است. سکنه‌ی آن اکثر فرانسوی یا از اعقاب فرانسویان هستند. یکی از بزرگترین صادرکنندگان جهانی نیکل و کروم است. پایگاه هوائی مهم بر راههای هوائی فراز قطب است. در سابق (۱۸۶۴–۹۷) تبعیدگاه مجرمان فرانسوی بود، و بور در فرانی[12] (por dë frāns فنس، = بندر فرانسه) خوانده میشد.
نوما پومپیلیوس[13] (numā pompilius)، شاه افسانه‌ای روم، جانشین رومولوس. به خردمندی و شفقت معروف بود، و دوران سلطنتش یک دوره‌ی صلح طولانی بود. گویند زوجه‌اش، الاهه اگریا، در سلطنت به وی کومک میکرد. قوانین تشریفاتی و آداب مذهبی رومیان را از او میدانستند.
نومانتیا[14] (numāntiā)، ماندگاه قدیم در اسپانیا، نزدیک رود دورو. در مقابل حملات مکرر رومیها برای تصرف آن، از زمان پیکار (۱۹۵ ق‌م) کاتوی مهین تا هنگامی که سکیپیو آفریکانوس مینور (← سکیپیو) آن را متصرف شد (۱۳۴ ق‌م)، سخت مقاومت کرد.
نومفنبورگ[15](nümfenburg)، حومه‌ی مونیخ، باواریا. به خاطر قصر مجلل سلطنتی و پارک آن (آغاز بنا، ۱۶۴۴)–که متعلق به دوکهای (بعداً شاهان) باواریا بود–مشهور است؛ یک کارخانه‌ی معروف چینی‌سازی در آنجا تأسیس شد (۱۷۶۱).
نومن[16] (numen؛ لتی)، در دین قدیم روم، نیرو یا نفس هر یک از اشیاء طبیعت (درخت، چشمه، زمین، و نیز انسان) که حاکم بر پدیده‌های طبیعی و اعمال انسانی است. نیز ← روم، دین.
نومنا: ← فلسفه، قسمت IX.
نومنامه: ← فضل‌الله استرابادی.
نومورا[17]، **کیچیسابورو** (kicisāburo no-mura)، ۱۸۷۷–۱۹۶۴، دریاسالار و سیاستمدار ژاپنی؛ فرمانده جنگ در شانگهای (۱۹۳۲). در ۱۹۴۰ به عنوان سفیر کبیر ژاپن به کشمة اعزام شد. سرپرست مذاکرات واشینگتن (۱۹۴۱) بود، که به علت حمله‌ی ژاپن به پرل هاربر قطع شد.
نوموگرافی[18](nomogrāfi؛ فنس)، ترسیم نمودارِ روابط ریاضی که از روی آن، با استفاده از یک ستّاره، مقادیر مورد نظر بآسانی به دست میآید. این نمودارها را **نوموگرام**[19] (nomog-rām؛ فنس) مینامند. نوموگرامها خصوصاً برای به دست آوردن جوابهای تقریبی بسیاری از معادلات سودمندند. در شکلْ نوموگرام معادله‌ی $x^2+y^2=2w^2$ دیده میشود که با قرار

(۱)Nukus (۲)rejuvenation (۳)rejuvenated river (۴)Noguchi (۵)Nogi (۶)Nola (۷)Nöldeke (۸)Nolde (۹)Hansen (۱۰)Nome (۱۱)Numéa; Nouméa (۱۲)Port-de-France (۱۳)Numa Pompilius (۱۴)Numantia (۱۵)Nymphenburg (۱۶)numen (۱۷)Nomura (۱۸)nomography (۱۹)nomogram

دادن ستاره در امتداد عدد ۱ از محور x ها و عدد ۳ از محور y ها، اندازه‌ی w بر روی

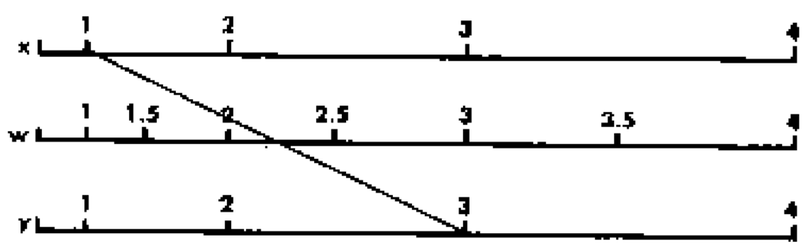

نوموگرام برای $2w^2=x^2+y^2$ که w را به‌ازای $x=1$ و $y=3$ تعیین میکند.

محورها از ملاحظه‌ی محل تلاقی ستاره با این محور خوانده میشود.

نوموگرام: ← نوموگرافی.

نومیتور (numitor)، پدر بزرگ رومولوس.

نومیدیا[1] (numidiā)، کشور قدیم، لغ افریقا، تاخدی مطابق الجزایر حالیه. جزء امپراطوری کارتاژ بود، تا آنکه در جنگهای کارتاژی، ماسی‌نیسا طرفدار روم شده استقلال یافت (۲۰۱ ق‌م). تا زمان جنگ مهلک یوگورتاس با روم رونق داشت. در قرن اول ب‌م، سلطنت نومیدیا، تحت تبعیت روم، به یوباس II اعطا شد؛ نومیدیا از هجوم واندالها جان به در برد (قرن ۵م). پس از استیلای عرب (قرن ۸م) رو به انحطاط گذاشت.

نومیناتیو: ← حالات اسم.

نومینالیست یا اهل تسمیه: ← فلسفه، قسمت VI.

نومینالیستها: ← کلی، مفهوم.

نومینالیسم: ← کلی، مفهوم.

نونکیانگ، ایالت سابق، چین، ← هیلونگکیانگ.

نونیس ولا[2]**، بلاسکو** (blāsko nunyes velā)، ف‌ة ۱۵۴۶، اولین نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۴۴—۴۶) پرو. شارل I اسپانیا (← شارل V، امپراطور مقدس روم) وی را برای اجرای قوانین جدید (← لاس کاساس) اعزام کرد، ولی او با مخالفت استعمارگران اسپانیائی مواجه شد، و گ. پیثارو شورشی برپا کرد. نونیس بازداشت شد، و بعد به قتل رسید.

نونیوک[3] (nunivak) جزیره (۴٬۴۰۰ کمم)، غ آلاسکا، در دریای بیرینگ. مه‌آلود و بی‌درخت است و سکنه‌ای اندک با فرهنگ بومی ابتدائی دارد. در ۱۸۲۱ کشف شد، و بتازگی گوزن شمالی و گاو مشک به آن برده‌اند.

نووا یا نواختر: ← نواختران.

نووآتوس: ← نووآتیانوس.

نووآتیانوس[4] (novātiānus) یا **نووآتوس** (novātus)، ن‌ة ۲۵۰، کشیش ناپاپ (از ۲۵۱) رومی و عالم الاهیات. با انتخاب قدیس کورنلیوس به پاپی مخالفت کرد و خود را به جای او پاپ خواند. به علت آنکه به اعتقاد قدیمی مونتانوسیان متمسک شده بود، در سراسر امپراطوری پیروان فراوان پیدا کرد. کورنلیوس، به پایمردی قدیس کوپریانوس کارتاژی به پاپی رسید و نووآتیانوس و پیروانش طرد شدند، ولی تا دو سه قرن برای خود سلسله‌ی مراتب کلیسائی خاص داشتند. پس از ۳۲۵ تمایز آنان فقط جنبه‌ی تاریخی داشت چه، با روی کار آمدن فرقه‌ی دوناتیان، پیروان نووآتیانوس در آن مستهلک شدند. اثر عمده‌اش، کتاب درباره‌ی تثلیث، در رد گنوستیکها (← گنوستیسیسم) و پیروان سابلیوس نوشته شده است. نیز ← پاپ، جدول.

نووارا[5] (novārā)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۰۰٬۵۵۵)، مرکز ایالت نووارا، ل ایتالیا؛ به فاصله ۴۵کیلومتری غ میلان. مرکز کشاورزی و صنعتی، و صنایع آن منسوجات، مواد غذائی، و مواد شیمیائی است. در جنگهای ایتالیا صحنه‌ی چند نبرد (۱۵۰۰, ۱۵۱۳) در نزدیکی آن بوده. در ۱۸۴۹ اتریشیها نیروهای پیمون را در اینجا شکست دادند (← ریسورجیمنتو).

نووا سکوتیا[6] (novā skotiā) یا **اسکاتلند جدید، فنس نوول اکوس** (nuvel ekos) [← اکوس جدید]، ایالت (۵۵٬۴۹۱ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۷۸۸٬۹۶۰)، ش کانادا. یکی از ایالات کرانه‌ای است و یک شبه جزیره و جزیره‌ی کیپ برتن نزدیک آن نیز جزو این ایالت است. مرکز آن هالیفاکس، و شهرهای عمده‌اش سیدنی، دارتمث[7] (dārtmət)، ترورو[8] (trurō)، نیو گلاسگو[9] (niu glasgō) و یارمث است. ازل به تنگه‌ی نورثامبرلند، از ش و ج به قطل، و از غ به برونسویک جدید محدود است که در قسمت عمده به وسیله‌ی ← خلیج فاندی از آن جدا میشود. هوای آن معتدل است و بارندگی فراوان دارد. ساحل شرقی آن سنگی است و خلیجها و خلیجکها و دهکده‌های زیبای ماهیگیری متعدد دارد. نزدیک کرانه‌ی زیبای جنوبی سیبل آیلند[10] (seybəl āyləndˌ ← جزیره‌ی شن) است که گورستان قطل نامیده شده است؛ در غ امواج مدّهای عظیم خلیج فاندی کرانه‌ها را می‌شوید. از یارمث ارتباط مستقیم با کشتی تا بستن وجود دارد. در ل نووا سکوتیا فعالیتهای کانی فراوان است. این ایالت یک سوم زغال کانادا را فراهم میآورد، و در سیدنی، پیکتو[11] (piktu)، و اینورنس[12] (invərnes) استخراج زغال از رگه‌های زیر آبی صورت میگیرد. گچ و روی و باریت و نمک نیز از محصولات کانی این ایالت است. پس از مواد کانی، صید ماهی در این ایالت مهم است. ناوگان عظیمی بر آب‌های ساحلی به کار صید ماهی مشغول است یا به جاهای دورتر آمد و شد میکند. قسمت عمده‌ی صید از نوع ماهی روغن و خرچنگ دریائی و ماهی روغن کوچک است. از جنگلها الوار کاج به دست میآید، و این ایالت خمیر کاغذ فراوان تولید میکند. چمنزارهای غ مخصوص تهیه‌ی لبنیات است، و در نواحی آناپولیس و کورنوالیس[13] (kornwālis) باغهای پردرآمد سیب وجود دارد. غله و علوفه و میوه و تره‌بار فراوان نیز تهیه میشود. اراضی پست مجاور خلیج، که در قرن ۱۷م با بستن سد آنها را از هجوم آب دریا محفوظ داشته‌اند، بسیار حاصلخیز است. صناعت آهن و فولاد در سیدنی متمرکز است؛ و در این ایالت کارخانه‌های متعدد، از جمله کارخانه‌های آمودن ماهی و خوراک، وجود دارد. هالیفاکس پایانه‌ی راه آهنها است و کارخانه‌های کشتیسازی و قندسازی دارد. از آب رودهای نووا سکوتیا نیروی برق گرفته میشود که در اقتصاد این ایالت تأثیر فراوان دارد. شبکه‌ی بزرگی از راه آهن و راههای شوسه سراسر این ایالت را پوشانده است و بیشتر جالب سیاحان برای دیدن دهکده‌ها و نواحی زیبای ساحلی آن میشود. صید ماهی و شکار و قایقرانی از اموری است که ورزشکاران را به دیدن این ایالت جذب میکند. نووا سکوتیا محتملاً همان سرزمینی است که لیف اریکسن آن را وینلند نامیده بود (ح 1000). ج. کبت در سال ۱۴۹۷ در جزیره‌ی کیپ برتن از کشتی پیاده شد و پس از آن بزرگی ماهیگیران اروپائی در سفرهای سالانه‌ی خود در آن توقف میکردند. آغاز پیدایش فرانسه‌ی جدید در ناحیه‌ی نووا سکوتیا و برونسویک جدید زمانی است که ماندگاه مستقر شده‌ی در ۱۶۰۴ در ۱۶۰۵ به پور رویال (اکنون آناپولیس رویال) منتقل شد. در یک قرن و نیم پس از آن میان فرانسه و انگلستان بر سر حقوق مستعمراتی نسبت به آکادیا که نووا سکوتیای کنونی و برونسویک جدید و پرینس ادوارد آیلند را شامل بود رقابتهای تلخ صورت میگرفت. در ۱۶۲۱، ویلیام الگزاندر (wilyām alegzāndər)، ملقب به ارل استرلینگ، از جیمز I امتیازی برای تسلط بر تمام شبه جزیره به نام نووا سکوتیا به دست آورد. بر اثر ← پیمان بردا (۱۶۶۷) این سرزمین به فرانسه واگذار شد، ولی با پیمان ← صلح اوترشت (۱۷۱۳—۱۴) به انگلستان بازگشت، اما فرانسویان جزیره‌ی کیپ برتن را همچنان نگاه داشتند. دشمنیها در جنگهای فرانسویان و هندیشمردگان ادامه یافت، و حادثه‌ی غم‌انگیزی که ه. و. لانگفلو در کتاب اولجلین آن را توصیف کرده است، سبب بیرون رانده شدن آکادیائیان شد. در نهضت وفاداران به امپراطوری متحد (ح ۱۷۸۴)، ماندگاههای اضافی ساخته شد، و در ۱۷۸۴ برونسویک جدید و کیپ برتن به صورت مستعمره‌های جداگانه درآمدند؛ کیپ برتن در ۱۸۲۰ به نووا سکوتیا پیوست. پس از شورش چکوبایتها، هزاران مهاجر اسکاتلندی و ایرلندی بر کرانه‌های شمالی منزل گزیدند، و بعد از آن ماهیگیران هانوری در لونبرگ مستقر شدند. تحت رهبری ⇐ ج. هاو، نووا سکوتیا نخستین مستعمره‌ای بود که در ۱۸۴۸ حکومت مسئول پیدا کرد. پس از مدتی تردید در ۱۸۶۷ به کنفدراسیون کانادائی پیوست. با آنکه کوچکترین و کم ثروت‌ترین ایالت است، سخت میکوشد تا در فدراسیون اهمیت بیشتر پیدا کند. نووا سکوتیا در تاریخ کانادا، با ایجاد شدن نخستین روزنامه و نخستین چاپخانه و نخستین دانشگاه (کینگز کالج، ویندزر) در آن، از ایالات پیشتاز به شمار میرود.

نووالیس[14] (novālis)، نام مستعار **فریدریش فون هاردنبرگ**[15] (fridris fon hārdenberg)، ۱۷۷۲—۱۸۰۱، شاعر آلمانی. نزد شیلر

(۱)Numidia (۲) Núñez Vela (۳)Nunivak (۴) Novatian (۵)Novara (۶)Nova Scotia (۷)Dartmouth (۸)Truro (۹)New Glasgow (۱۰)Sable Island (۱۱)Pictou (۱۲)Inverness (۱۳)Cornwallis (۱۴)Novalis (۱۵)Hardenberg

و شلگل و فیشته فلسفه آموخت، و سپس به تحصیل زمینشناسی پرداخت، از رمانتیکهای بزرگ آلمان است. مهمترین اثر او داستان هاینریش فون اوفتردینگن (۱۸۰۲)، با مرگ پیشرس او از بیماری سل، ناتمام ماند. در این داستان سرگذشت یک شاعر غزلسرای افسانه‌ای آمده که در جستجوی "گل کبود" کارش به آوارگی کشیده بود؛ این عنوان نماد شعر رمانتیک آلمانی را پیدا کرده است. آثار دیگرش سرودی برای شب (۱۸۰۰) است که در سرگ معشوقه‌ی دوران جوانی خود سروده، و مسیحیت اروپا (۱۸۲۶) که بیانی از مذهب کاتولیک است.

نووایا زملیا[1] (novāyā zemlia) [روسی، ← ارض جدید]، مجمع الجزایر (۹۰'۶۵۰ کمه؛ جه ۴۰۰)، ل جمشس اروپائی، در قشم بین دریای بارنتس و دریای کارا. مشتمل بر دو جزیره‌ی عمده و تعدادی جزایر کوچک، قسمت شمالی پوشیده از یخ، قسمت مرکزی کوهستانی، و قسمت جنوبی عبارت از اراضی هموار تندرا است. سکنه‌ی آن ننتسها (سابقاً موسوم به سامویدها) هستند که شغل آنها ماهیگیری و صید جانوران دریائی است. کانهای مس، روی، سرب، و پیریت دارد. این مجمع الجزایر متعلق است به آرخانگلسک. در ۱۵۹۴ و. بارنتس به جزیره‌ی جنوبی آن رسید و کناره‌ی آن را پیمود. در نیمه‌ی آخر قرن ۱۸م دولت روسیه به احتمال پیدا کردن طلا هیئتهائی بدانجا فرستاد، و بین سالهای ۱۸۲۰–۳۹ هیئتهای روسی به نووایا زملیا رسیدند. در ۱۸۹۶ یک ایستگاه هواشناسی در آنجا تأسیس کردند؛ در ۱۹۲۳ رصدخانه، و در سالهای بعد چند ایستگاه هواشناسی دیگر در آنجا تأسیس شد.

نووتنی[2]، **آنتونین** (ãntonin novotni)، ۱۹۰۴–۷۵، رهبر کمونیست و رئیس جمهور (۱۹۵۷–۶۸) چکوسلواکی. مدت ۱۵ سال (۱۹۵۳–۶۸) دیکتاتور ستالینی واقعی چکوسلواکی بود. در جوانی کارگر روزمزد در یک کارخانه بود. در ۱۹۲۱ از اعضاء مؤسس حزب کمونیست چکوسلواکی بود، و سپس بتدریج در حزب به مقامات بالا رسید. در جه II سازمان دادن به مقاومت ضد نازی موجب دستگیری او شد، و در ۱۹۴۱–۴۵ در اردوگاه کار اجباری گذراند. در ۱۹۴۶ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب، و در ۱۹۵۳ دبیر اول آن شد. در ۱۹۵۷ رئیس جمهور چکوسلواکی شد. فشارهای سیاسی و فرهنگی و فقر اقتصادی که در حکومت او پدید آمد موجب ناآرامی عمومی شد، و ضعیف شدن پشتیبانی حزب از او سبب شد که از دبیری حزب و ریاست جمهوری استعفا دهد (۱۹۶۸)؛ در همین سال از عضویت حزب برکنار شد و تحت تعقیب قرار گرفت.

نووچرکاسک[3] (novocerkāsk)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۶۲'۰۰۰)، ج جمشس اروپائی، نز. دیک رود دون، در کنار راه آهن راستوف. شاختی-وارونژ واقع شده است. کارخانجات لوکوموتیوسازی، تهیه‌ی ماشین‌آلات و مواد منفجره، چوبپری، و تصفیه‌ی فلزات دارد. در ۱۸۰۵ تأسیس شد، و مرکز اداری قزاقهای دون بود (تا ۱۹۲۰). هنوز هم قصر قدیمی قزاقهای دون در آن باقی است. در جه II تحت اشغال آلمانها بود (۱۹۴۲–۴۳).

نووراسیسک[4] (novorāsisk)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۳۳'۰۰۰)، غ سرزمین کراسنودار، ج‌غ جمشس اروپائی، از بنادر عمده‌ی دریای سیاه. دارای پالایشگاههای نفت و کارخانجات کشتی‌سازی و تهیه‌ی ماشین‌آلات است. شهر در محل یک مهاجرنشین جنووائی (قرون ۱۳م–۱۴م) و یک قلعه‌ی قدیمی عثمانی که به تصرف روسها در آمد (۱۸۰۸) واقع است. شهر فعلی در ۱۸۳۸ تأسیس، و در ۱۸۸۸ بندر شد. قبل از ۱۹۱۴ یکی از بنادر مهم صادرات و واردات دانه‌بار روسیه بوده است. در ۱۹۴۲–۴۳ تحت اشغال آلمانها بود.

نووسیبیرسک[5] (novosibirsk)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱'۱۶۱'۰۰۰)، جمشس، در ج سیبریه‌ی مرکزی، بر رود اوب علیا و بر راه آهن ماوراء سیبریه. بزرگترین مرکز صنعتی سیبریه است. در ۱۸۹۳ به نام نوونیکالایفسک (novonikā-layefsk) بنا شد (تغییر نام در ۱۹۲۵)، و بسرعت به علت مجاورت با ← حوضه‌ی کوزنتسک به مرکز فرهنگی، صنعتی، و حمل و نقل قسمت آسیائی روسیه تبدیل شد. دارای صنایع سنگین، فولاد، و کارخانجات نساجی، و از مراکز فرهنگی (شعبه‌ی آکادمی علوم شوروی و ۹ آموزشگاه عالی) است. ساختن مرکز نیروی برقابی آن بر رود اوب در ۱۹۵۹ پایان یافت. ناحیه‌ی نووسیبیرسک عمدتاً کشاورزی است، گرچه در ش آن زغال سنگ استخراج می‌شود. در دهه‌ی ۱۹۶۰ یک مرکز پژوهش علمی، به نام آکادمگورودوک[6] (ākādemgorodok)، در حومه‌ی آن ساخته شد.

نوو کوزنتسک، نام کنونی ستالینسک، شهر، تجشس.

نووگورود[7] (novgorod)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۲۸'۰۰۰)، ع جمشس اروپائی، بر رود والخوف، نزدیک دریاچه‌ی ایلمن. یکی از قدیمترین شهرهای روسیه، و از مراکز عمده‌ی فرهنگی و بازرگانی اروپای قرون وسطی بوده است. گویند روریک، امپراطوری روسیه را در اینجا بنیان گذارد (۸۶۲). نووگورود که تابع کیف بود، در قرن ۱۲م مرکز جمهوری مستقلی شد. در قرون ۱۲م–۱۵م یک مجمع عمومی (که دوکها را انتخاب میکرد) آن را اداره میکرد. چون کنار بزرگراه بازرگانی دره‌ی ولگا واقع بود، یکی از چهار مرکز ← اتحادیه‌ی هانسائی شد، و نفوذ خود را در سراس ل روسیه توسعه داد و چندین مهاجرنشین تأسیس کرد. در قرن ۱۴م، با جمعیتی ح ۴۰۰'۰۰۰ نفر، به اوج قدرت رسید. قدرت و جلال آن الهامبخش هنر و فولکلور روسیه شد. در ۱۴۷۸ به تصرف مسکو در آمد. ایوان مخوف به مردم آن بدگمان شد و آخرین بقایای آزادی را از آنجا محو کرد (۱۵۷۰). تا جه II، به علت بناهای زیبایش، "شهر موزه" نامیده میشد. بناهای قدیمی و آثار تاریخی آن، از جمله کلیسای قدیسه سوفیا (بنای ۱۰۴۵)، در زمان اشغال آلمانها (۱۹۴۱–۴۴) ویران شد.

نوول[8] (novel)، در استعمال ادبی جدید، داستان تخیلی پیوسته‌ی منثور؛ بندرت در مورد بعضی از داستانهای شعری نیز به کار رفته است. با داستان کوتاه که لزوماً مختصر است تفاوت دارد. این اسم از کلمه‌ی لاتینی نوولا گرفته شده که شکلی از داستان خلاصه‌شده‌ی مخصوص دوره‌ی رنسانس (مثلاً داستانهای ج. بوکاچیو) بوده است. کلمه‌ی فرانسوی معادل با نوول از کلیسی، یعنی رمان، پیدا شدن این صورت ادبی را از رمانس بهتر نمایش میدهد. ولی باید دانست که میان نوول در اصطلاح فرانسوی و رمان این اختلاف وجود دارد که نوول خلاصه‌تر و ساده‌تر از رمان است. تأثیر نوول‌نویسان روسی (گوگول، تورگنیف، چخوف)، انگلیسی (منسفیلد)، و امریکائی (همینگوی) مایه‌ی نیرومندی هنر نوول‌نویسی بوده و رواج رمان مانع پیشرفت آن نشده است. توسعه‌ی روزنامه‌ها و مجلات در تنوع نوول، که برای خواننده وسیله‌ی تفریح خاطر کوتاه ادبی فراهم میآورد، سهم عمده داشته است؛ ولی نمیتوان گفت که این استفاده‌ی تجارتی از نوول همیشه در بالا بردن کیفیت آن مؤثر بوده است.

نوول اکوس، کانادا، ← نووا سکوتیا.

نوول کالدونی، در قک، ← کالدونی جدید.

نووو[9] (novu)، شهر (جه ۱'۰۳۹)، غ ایلینوا، بر ارتفاعاتی مشرف بر یک خمیدگی میسی‌سیپی و ل کیوکاک. پس از ۱۸۳۰ به نام کامرس[10] (kāmers) مسکون شد، و در ۱۸۳۹ مورمونها به رهبری ج سمیث آن را اشغال کردند و در دوره‌ی آنان به اوج آبادی خود رسید و جمعیت آن ح ۲۰'۰۰۰ نفر بود. پس از قتل (۱۸۴۴) سمیث، پیروان او ایلینوا را به قصد یوتا ترک کردند (۱۸۴۶). در ۱۸۴۹ گروهی مهاجران کمونیست فرانسوی (ایکاریائیها) به سرپرستی اتین کابه این شهر را اشغال کردند (۱۸۴۹–۵۶). خانه‌ی سمیث و جزئی از یک مهمانخانه و ساختمانهای دیگر قدیمی آن هنوز باقی است.

نووروسیسک، ← دنیروپتروفسک.

نووی بازار، یوگوسلاوی، ← نووی پازار.

نووی پازار[11] (novi pāzār) یا **نووی بازار**، ترکی **ینی بازار** (yeni)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۶۳'۴۵۴)، ش یوگوسلاوی، در صربستان. در قرون ۱۲م–۱۴م مرکز صربستان بود. در ۱۴۵۶ ترکهای عثمانی آن را تصرف کردند، و بخشی از ترکیه شد. در ۱۸۷۹–۱۹۰۸ تحت اشغال نیروهای اتریش بود؛ در ۱۹۱۳ به صربستان پیوست. پس از جه I جزو یوگوسلاوی شد.

نووی ساد[12] (novi sād)، آلمانی **نویزاتس** (noyzāts)، مجارستانی **اویویدک** (uyvidek)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۲۱۳'۰۴۸)، ل‌ش یوگوسلاوی، در صربستان، کنار دانوب؛ کرسی ویووودینا. مرکز صنعتی، مقر مطران ارتدوکس،

(۱)Novaya Zemlya (۲)Novotny (۳)Novocherkassk (۴)Novorossisk (۵)Novosibirsk (۶)Akademgorodok (۷)Novgorod (۸)novel (۹)Nauvoo (۱۰)Commerce (۱۱)Novi Pazar (۱۲)Novi Sad

و شهر سلطنتی آزاد اتریش‌هنگری شد. در قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م مرکز احیاء فرهنگ صرب بود. در ۱۹۱۸ ضمیمه‌ی یوگوسلاوی شد. علاوه بر تولید فراورده‌های کشاورزی، مرکز تولید منسوجات، ظروف سفالین، و وسایل برقاشیمیائی است.

نوویکوف[1]، **نیکولای ایوانوویچ** (nikolāy ivānovic novikof)، ۱۷۴۴–۱۸۱۸، روزنامه‌نگار و ناشر روسی، و مدافع نهضت روشنفکری. چون در روزنامه‌ی زنبور عسل به اصول سرفداری حمله میکرد، به دستور کاترین II روزنامه‌اش توقیف و چاپخانه‌اش تعطیل شد (۱۷۷۴). از آن پس نوویکوف به نشر کتابهائی ارزانقیمت برای روشن ساختن افکار عمومی پرداخت، و این بار هم به دستور امپراطوری کارش متوقف شد. به‌زندان افتاد و تا جلوس (۱۷۹۶) پاول I به تخت سلطنت در زندان به سر برد، اما پس از آزادی دیگر نتوانست فعالیت ادبی خود را دوباره از سر گیرد.

نوویوماگوس، شهر، ← لیزیو؛ نایمگن.

نویان (nuyān, noyān) یا **نویین** (nuyin, noyin) یا **نوئین** [صورت و تلفظ فارسی کلمه‌ی مغولی، به معنی مهتر و خداوندگار]، عنوان امیر و فرمانده یک تومان لشکر، که معادل 10'000 تفر باشد. یکی از فرزندان چنگیز خان الغ نویان (oloq)، به معنی امیر بزرگ، نام داشته، و کلمه‌ی نویان و نویین در عهد مغول و بعد از آن به عنوان لقب در ترکیباتی مانند "نویین کامکار" و "نویین اعظم" به کار رفته است، و در زبان اقوام مغولی هنوز این کلمه به معنی شاهزاده و امیر و امیرزاده متداول است.

نویبر[2] **(فریدریکه) کارولینه** (friderike kāroline noyber)، ۱۶۹۷–۱۷۶۰، بانوی هنرپیشه‌ی آلمانی و مدیر تئاتر. با شوهرش یوهان نویبر یک شرکت هنرپیشگان را اداره میکردند (از ۱۷۲۷ به بعد)، و خود او هنرپیشه‌ی اول در درامهای کلاسیک فرانسوی بود که برای اولین‌بار به زبان آلمانی به نمایش گذاشته میشد. در اعتلای هنر نمایش در آلمان کوشید. نیز ← ی. ک. گوتشد.

نویپست، نام آلمانی شهر اویپشت، مجارستان.

نویبراندنبورگ: ← مکلنبورگ.

نویرات[3]، **کنستانتین فون** (konstāntin fon noyrāt)، ۱۸۷۳–۱۹۵۶، سیاستمدار آلمانی. در زمان صدر اعظمی پاپن و کورت فون شلایشر و هیتلر وزیر امورخارجه (۱۹۳۲–۳۸) بود. ریبنتروپ به جای او وزیر امورخارجه شد، و نویرات به سرپرستی بوهم و موراوی منصوب شد (۱۹۳۹)، ولی چون نسبت به چکها نرمی نشان میداد، در ۱۹۴۱ راینهارد هایدریش را به جای او منصوب کردند. در محاکمه‌ی جنایتکاران جنگ II در نورمبرگ به ۱۵ سال زندان محکوم شد (۱۹۴۶). در ۱۹۵۴ به علت بیماری او را از زندان آزاد کردند.

نویری (novayri) [احمد ابن عبدالوهاب ابن محمد]، معروف به **نویری کندی** (kendi) و ملقب به **شهاب‌الدین**، فت ۷۳۲ هق، از مشاهیر علما و مورخان قرن ۸م هق. مهمترین اثر او نهایة الاَرَب فی فنون الادب (۳۰ مجلد) است که در زمان ملک الناصر محمد ابن قلاؤون تألیف کرده است. این تألیف به ۵ فن تقسیم میشود، فن اول در آسمان و آثار علوی و ارضی مشتمل بر ۵ قسمت؛ فن دوم در انسان و آنچه وابسته به اوست مشتمل بر ۵ قسمت؛ فن سوم در جانورشناسی مشتمل بر ۵ قسمت؛ فن چهارم در رستنی‌ها مشتمل بر ۴ قسمت و یک ذیل در انواع پزشکی؛ و فن پنجم در تاریخ که آن نیز مشتمل بر ۵ قسمت است.

نویزاتس، نام آلمانی نووی ساد.

نویزیدلر، دریاچه‌ی[5] (noyzidler) (آلمانی **نویزیدلر زه**[6] (ze)، مجارستانی **فرتو تو**[7] (fertë to)، دریاچه (ح ۳۴۰ کمم)، ش وین بر مرز اتریش و مجارستان؛ دو ثلث شمالی آن در بورگنلاند واقع است. بازمانده‌ی آبسراهای ماقبل تاریخ در آن وجود دارد. تفرجگاههای جالب توجه دارد.

نویزیدلر زه، دریاچه، ← نویزیدلر، دریاچه‌ی.

نویس، جزیره، هند غربی بریتانیا، ← سنت کیتس.

نویس، قله‌ی (nevis)، اسکاتلند، ← بن نویس.

نویشترلیتس[8] (noyštrelits)، شهر (در ۱۹۷۰ حه تخمیناً ۲۷'۷۸۸)، آلمان شرقی، در ایالت سابق مکلنبورگ؛ ل‌ش آلمان. پس از آنکه دوکنشین قدیمی مجاور شترلیتس به آتش سوخت (۱۷۱۲)، به عنوان پایتخت مکلنبورگ‌شترلیتس تأسیس شد (۱۷۳۳). در حج II آسیب دید.

نویگباوئر[9]، **اوتو** (oto noygebāer)، ۱۸۹۹ – ، باستانشناس و ریاضیدان اتریشی و صاحبنظر در تاریخ ریاضیات بابلی. در دانشگاه‌های گوتینگن (۱۹۳۰–۳۴) و کپنهاگ (۱۹۳۴–۳۸) استاد بود، و سپس به امریکا مهاجرت کرد و در دانشگاه براون استاد شد (۱۹۳۸ به بعد). در خواندن خط میخی بابلی سهم عمده دارد و نتایج کارهای او در چند کتاب مهم منتشر شده است، از جمله ریاضیات پیش از یونانی (۱۹۲۹) و متنهای میخی ریاضی (با همکاری ا. زاکس[10]، ۱۹۴۵).

نویل[11] (nevil)، خاندانی از اشراف انگلیسی. یکی از مقتدرترین خاندانها که در کنترول بخش ل انگلستان با خاندان پرسی شرکت داشتند (← پرسی، ارلهای نورثامبرلند و ووش). اعضای مهم خاندان عبارتند از رلف نویل و ریچارد نویل.

نویل[11]، **رلف** (ralf nevil)، ملقب به (اولین) **ارل آو وستمرلند** (ërl āv westmərlənd*)، ۱۳۶۴–۱۴۲۵، از خاندان نویل. با خواهر ناتنی هنری IV انگلستان ازدواج کرد. در مقابل ریچارد II جانب هنری IV را گرفت، و در قرو نشاندن شورشهای خاندان پرسی (در ۱۴۰۳ و ۱۴۰۵) کومک کرد. دخترش مادر ادوارد IV و ریچارد III انگلستان است.

نویل[11]، **ریچارد** (ricārd nevil)، ملقب به **ارل آو واریک** (ërl āv wārik*)، ۱۴۲۸–۷۱، از خاندان نویل، نوه‌ی رلف نویل، در جنگ گلها چهره‌ی برجسته‌ی بارونها بود. با وصلت وارث املاک بیچم (تامس، تامس د، و ریچارد د) شد. در جانب طرفداران یورک جنگید (← جنگ گلها)، و شخصیت عمده در اوایل سلطنت ادوارد IV بود. پس از ازدواج (۱۴۶۴) ادوارد IV با الیزابت وودویل، ارل آو واریک، به اتفاق دیوک آو کلرنس دست به توطئه زد، و به فرانسه گریخت. به انگلستان تاخت (۱۴۷۰) و هنری VI را به‌سلطنت بازگرداند، ادوارد، با کومک بورگینیونها، واریک را شکست داد و وی در نبرد کشته شد.

نویمان[12]، **یوهان بالتازار** (yohān bāltāzār noymān)، ۱۶۸۷–۱۷۵۳، معمار آلمانی. طرح چند کاخ و کلیسا در وورتسبورگ از اوست، که تیپولو آن را تزیین کرد؛ در ۱۷۴۲ طرح نقشه‌ی معروفترین کلیسای فیرزنهایلیگن (firzen-hāyligen) به سبک روکوکو در آلمان را آغاز کرد.

نوینبورگ، شهر، سویس، ← نوشاتل.

نوینز[13]، **الن** (alən nevinz)، ۱۸۹۰–۱۹۷۱، مورخ امریکائی. نخست به روزنامه‌نگاری پرداخت. از ۱۹۲۸ استادیار تاریخ امریکا و ۳ سال بعد تا ۱۹۵۸ استاد دانشگاه کولومبیا بود. از آثارش دو زندگینامه، گرارد کلیولند، مطالعه‌ای در رشادت (۱۹۳۲)، و همیلتن فیش، تاریخ داخلی اداری گرانت (۱۹۳۶ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتس)؛ دو زندگینامه‌ی دیگرش: مطالعه در قدرت، جان د. راکفلر، صنعتدار و نوعدوست (۲ جلد، ۱۹۵۳) و فورد (با مشارکت فرانک هیل، ۳ جلد، ۱۹۵۴–۶۳) میباشد. از دیگر آثارش طلوع امریکای نو (۱۹۱۷)، امریکا، داستان یک ملت آزاد (۱۹۴۲، با شرکت هنری ستیل کامجر[14] [henri stil kāməjər، ۱۹۰۲–])، و جنگ اتحادیه (۲ جلد ۱۹۵۶–۵۹) است.

نویهوف (noyhof) [آلمانی، ← قلعه‌ی نو]، نام مزرعه‌ی پستالوزی در ایالت [← کانتون] آرگاو، ل سویس، که وی نخستین مدرسه‌ی خود را برای تعلیم کودکان فقیر در اینجا تأسیس کرد.

نویی[16]، **پیمان** (nëyyi)، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹، پیمان صلحی که پس از جنگ I میان متفقین و

---

(۱) Novikov (۲) Neuber (۳) Neurath (۴) Noyes (۵) Neusiedler Lake (۶) N. See (۷) Fertö to (۸) Neustrelitz (۹) Neugebauer (۱۰) Sachs (۱۱) Neville (۱۲) Neumann (۱۳) Nevins (۱۴) Commager (۱۵) Neuhof (۱۶) Neuilly

بلغارستان در نویی-سور-سن، فرانسه، منعقد شد. بنا بر این پیمان، بلغارستان قسمتی از تراکیای غربی را به یونان و چند پهنه‌ی مرزی را به یوگوسلاوی واگذاشت؛ تصرف دوبروجا توسط رومانی مورد تأیید قرار گرفت. بلغارستان ملزم به پرداخت غرامت شد، و مقرر گردید که تعداد سپاهیان آن از ۲۰'۰۰۰ تجاوز نکند.

نویی-سور-سن[1] (nëyyi-sür-sen)، شهر (در ۱۹۶۸ حه ۷۱'۲۱۵)، ولایت ⇐ اوددسن، بر ساحل راست رود سن، فرانسه، در حومه‌ی پاریس، مشرف به بوا دو بولونی، واقع است. بیمارستان امریکائی معروف پاریس در آن قرار دارد. دارای کارخانجات ساختن قطعات اتومبیل، ماشین‌آلات، کائوچو و عطر است. نیز ← نویی، پیمان.

نویین: ← نویان.

نه، شهر قدیم، ← نهبندان، دهستان.

نسه[2]**، میشل** (mišel ne)، ملقب به **دوک د/ الشینگن**[3] (delšingen) و **پرنس دو لا مسکووا** (prans dë lā moskovā)، ۱۷۶۹—۱۸۱۵، مارشال فرانسه. پسر یک چلیکساز بود، و بزودی در انقلاب فرانسه به مقامات عالی رسید و ناپلئون I به او لقب "شجاعترین شجاعان" داد. کار برجسته‌ی او دفاع از قسمت عقب قشونی بود که در ۱۸۱۲ از مسکو باز میگشت. ناپلئون I القاب دوکِ الشینگن و پرنسِ مسکو به او اعطا کرد. پس از استعفای ناپلئون، در زمان لوئی XVIII به عضویت مجلس اعیان برگزیده شد (۱۸۱۴). در بازگشت ناپلئون از جزیره‌ی الب به شاه وعده کرد که از پیشرفت ناپلئون به طرف پاریس جلوگیری کند، ولی برخلاف قول خود به ناپلئون پیوست و در نبرد واترلو شرکت کرد. با وجود وساطت ولینگتون، توسط مجلس اعیان محاکمه و به جرم خیانت تیرباران شد (مجاور رصدخانه‌ی پاریس، که اکنون مجسمه وی در آنجا نصب است).

نهارجان، دهستان، بیرجند، ← نهارجانات.

نهارجانات (nahār.jānāt) یا **نهارجان**، دهستان (حه ۱۳'۶۳۱ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۱ آبادی. کوهستانی و دارای هوای معتدل است. محصولاتش غلات، زعفران، و حبوبات است. به علت نزدیکی به افغانستان بیشتر ساکنین آن به زبان افغانی آشنائی دارند. در کوههای شمالی یکی از آبادیهای آن به نام چنشت (cenešt، حه ۴۳۰ سث ۱۳۴۵ هش، ۴۶ کیلومتری خ‍ش بیرجند)، غاری معروف به غار چنشت وجود دارد که ظاهراً دخمه‌ی زردشتیان بوده است. در پایین غار مزاری دیده میشود که تاریخ و اسم صاحب آن معلوم نیست، ولی از نظر ساکنین زیارتگاهی محسوب میشود. مرکز دهستان، آبادی بهلگرد (behelgerd، حه ۱۸۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴کیلومتری خ‍ش بیرجند قرار دارد.

نهانبلور[4] (nahan.bolur)، ماده‌ی متبلوری که دانه‌های تبلور آن بسیار ریز است و آشکار نیست.

نهاندانه[5] (nahān.dāne)، (*Angiospermae*)، فنه آنژیوسپرم (ānǰiosperm) راسته‌ای از گیاهان گلدار که شامل تمام گیاهانی است که دانه‌های آنها را پوسته‌ای فرا گرفته و میوه‌ای خشک یا آبدار تشکیل میدهد. نیز ← رستنی، جدول.

نهانزا[6] (nahan.zā) یا **گیاه پیگل**، فنه کریپتوگام (kriptogām)، گروهی از رستنیها که زایش آنها به وسیله‌ی هاگ است، و گل ندارند. نیز ← رستنی، جدول.

نهاوند (nahāvand)، ده (حه ۳'۳۴۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان دودانکه، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۸کیلومتری خ‍ش ضیاءآباد. خررود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، کشمش، پنبه، و کنجد است. از صنایع دستی گلیمبافی و جاجیمبافی دارد. در این آبادی دو امامزاده، متصل به یکدیگر، یکی به نام امامزاده صالح و دیگری به نام امامزاده سلیمان وجود دارد.

نهاوند، شهر (حه ۲۳'۹۲۲ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان نهاوند، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، کنار رود گاماساب، در ۱۵۴کیلومتری خ‍ش همدان. به علت قرار گرفتن بر راهی که از کرمانشاه به نواحی مرکزی ایران (اصفهان) منتهی میشود، در جنگهای ایران با همسایگان غربی اهمیت زیادی دارد. در گذشته نیز از نقاط مهم سوق الجیشی شمرده میشد.

از شهرهای قدیم ایران است که در دوره‌ی هخامنشیان، اشکانیان، و ساسانیان آباد و پرجمعیت بوده است. بیشتر جغرافیانویسان قدیم از آن نام برده‌اند. بطلمیوس آن را قدیمیترین شهر ناحیه‌ی جبال میداند. بعضی بنای آن را به نوح نسبت میدهند و میگویند نخست نام آن نوح‌آوند یا نوح‌وند (شهر نوح) بوده است، ولی به قول حمزه نام آن نخست نوحاوند (پرجمعیت) بوده است. ابن حوقل، در قرن ۴م هق، از کالاهای مرغوبی که در بازارهای آن به فروش می‌رفته ذکر میکند، به گفته‌ی وی زعفران کوره‌ی رودراور برای توزیع و صدور به آنجا حمل می‌شد. شهر دارای ۲ مسجد بزرگ، یکی قدیمی و دیگری نو، بوده. به گفته‌ی یاقوت بسیاری از اعراب بصره در فتوحات اولیه‌ی اسلام در آن شهر مسکن گزیده بودند، و شهر به خاطر داشتن یک نوع عطر مشهور بوده است. ابودلف در سفرنامه‌ی خود از ۲ مجسمه‌ی سنگی زیبا، یکی گاو و دیگری ماهی، نام میبرد که در نزدیکی شهر نهاوند قرار داشته و به روایتی طلسم بوده‌اند. ظاهراً همین افسانه در نام رود گاماساب (گاو، ماهی، و آب) منعکس شده است. وی همچنین به آثار زیبائی (از ایرانیان) در آن شهر اشاره کرده و از دژی بسیار بلند و عالی نام برده که بسیاری از اعراب در آن معدوم و مدفون شده‌اند.

جنگ معروف نهاوند، که در آن سرنوشت فلات ایران معلوم شد، در نزدیکی شهر نهاوند، در زمان آخرین شاه ساسانی، به وقوع پیوست (← نهاوند، فتح). نهاوند در جنگهای ایران و عثمانی چندین بار بین طرفین دست به دست شد تا سرانجام در بهار ۱۱۴۲ هق نادر شاه افشار آن را از تصرف عثمانیان خارج ساخت.

با اینکه شهر فعلی نهاوند بر خرابه‌های شهر قدیم بنا شده و حفریات در آن مشکل است، سکه‌های فراوان از دوره‌ی اشکانیان و ساسانیان در آن به دست آمده است. کاوشهای علمی تپه‌ی گیان نشان‌دهنده‌ی قدمت تاریخی آن است. در ۱۳۲۲ هش ضمن خاکبرداری، از محل معبدی که از دوره‌ی سلوکیان در تپه‌ی مرکزی شهر نهاوند باقی مانده، کتیبه‌ی بزرگی، نقرشده بر روی سنگ، کشف شد. این کتیبه به نام آنتیوخوس III، شاه سلوکی، و متعلق به ۱۹۳ ق‌م است که فعلاً در موزه‌ی ایران باستان نگهداری میشود. کتیبه در ۳۲ سطر به خط یونانی قدیم، بر روی قطعه سنگی به ابعاد ۴۶ × ۸۵ سم نقر شده است. متن این کتیبه شامل عنوان و اختیاراتی است که شاه سلوکیه به ملکه و خواهر خویش به نام لائودیکه داده است.

نهاوند، شهرستان (حه ۹۸'۴۱۲ سث ۱۳۴۵ هش)، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ مرکزش شهر نهاوند. فعلاً مشتمل است بر یک بخش حومه. دهستانهای آن عبارتند از بالادهستان، پایین‌دهستان، خزل، و سلگی. این شهرستان در دره‌ای بین ۲ رشته‌کوه، که یکی در خ‍غ و دیگری در ل‍ش ممتد است، قرار گرفته. در دره‌های این کوهها پخچالهای طبیعی تشکیل میشود که در تابستان اهالی از آن استفاده میکنند. عمدتاً به وسیله‌ی رود گاماساب مشروب میشود. خاک آن رسوبی و حاصلخیز است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، توتون، کنجد، میوه، خشکبار، و فراورده‌های دامی است که قسمتی از آن به سایر نقاط حمل میشود. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

در دوره‌ی ساسانیان خاندان قارن بر آن فرمانروائی میکردند، و دارای آتشکده‌ای بوده است. این ناحیه سابقاً به نام ماه دینار و بعدها به نام ماه بصره خوانده میشد. در دوره‌ی مغول، حمدالله مستوفی از ۳ ناحیه‌ی آن—ملایر، اسفیذان (esfizān) یا اسبیذهان (esbiza-hān)، و جهوق (jahuq)—نام برده است. ناحیه‌ی نهاوند سابقاً با نواحی ملایر و تویسرکان ولایات ثلاث را تشکیل میداد. بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش نهاوند یکی از بخشهای شهرستان ملایر را تشکیل میداد و به موجب تصویبنامه‌ی بهمن ماه ۱۳۲۵ هش از آن منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

نهاوند، جنگ: ← نهاوند، فتح.

نهاوند، فتح یا **جنگ نهاوند**، عنوان جنگی که در ۲۱ هق در نزدیک نهاوند، بین مسلمین و ایرانیان، روی داد. دربن جنگ سردار عرب نعمان ابن مقرن و فرمانده سپاه ایران فیروزان یا مردانشاه نام بسود. بعد از چند روز که دو لشکر مقابل هم قرار گرفتند، جنگ آغاز شد و دو روز به طول انجامید، و نعمان ابن مقرن کشته شد، اما حذیفة ابن یمان، که خلیفه از پیش او را به جانشینی نعمان مقرر کرده بود، فرمانده

(۱)Neuilly-sur-Seine (۲)Ney (۳)Elchingen (۴)cryptocristalline (۵)angiosperme (۶)cryptogam

لشکر مسلمین شد. درین بین مسلمانان، یا به سبب خدعه‌ی جنگی یا به سبب مددی که به آنها رسید، فاتح شدند. فتح نهاوند راه تصرف قلمرو ساسانیان را بر روی مسلمانان گشود، و تقریباً هر گونه مقاومت منظمی برضد مسلمانان با آن به پایان رسید. ازین رو مسلمین آن را **فتح‌الفتوح** خواندند.

نهاوندی، احمد ابن محمد، فد ح ۲۲۰ هق، منجم ایرانی، معاصر یحیی برمکی. در جندیشاپور رصد میکرده. مؤلف زیج مشتمل است.

نهاوندی، بنیامین ابن موسی: ← قرائیم.

نهاوندی، ملا عبدالباقی: ← مآثر رحیمی.

نهایة الارب فی فنون الادب، کتاب، ← نویری.

نهایة الاقدام فی علم الکلام: ← شهرستانی.

نهایة العقول فی درایة الاصول: ← فخر رازی.

نهایة الکمال (nahāyato 'l.kamāl)، آخرین قسمت از دیوان غزلهای امیر خرو دهلوی که شاعر آن را در آخرین روزهای زندگانی خویش سروده است.

نهایةالمجتهد: ← بدایة المجتهد و نهایة المقتصد.

نهبندان (nehbandān)، بخش (جه ۲۳٬۸۴۰ سث ۱۳۴۵ هش)، جغ شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ فعلاً مشتمل است بر ۲ دهستان عربخانه و نهبندان. به طور کلی این بخش در حاشیه‌ی کویر لوت قرار گرفته به همین علت قسمت بیشتر از زمینهای آن خشک و بی‌آب و علف است. در این بخش فقط دهستان عربخانه از آب شیرین برخوردار است. در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد نهم، اسفند ماه ۱۳۲۹ هش)، بخشی به نام شوسف (šusf) ذکر شده که کمابیش مطابق همین بخش نهبندان است. مرکزش، سابقاً شوسف (جه ۴۱۲ سث ۱۳۴۵ هش)، بود که در ۱۲۱کیلومتری جش بیرجند قرار دارد و اکنون ده **نهبندان** مرکز دهستان نهبندان، است.

نهبندان (nehbandān)، دهستان (جه ۱۴٬۳۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، جش بخش نهبندان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۳ آبادی. در حاشیه‌ی کویر لوت قرار گرفته و حد فاصل بین بلوچستان و سیستان محسوب میشود. به علت اینکه در مجاورت کویر قرار گرفته خشک و سوزان است و از طرفی شوری آبش مانع رشد نباتات میشود. مرکزش **نهبندان** یا نه (neh، جه ۲٬۶۲۵ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۵ کیلومتری ج شوسف (← نهبندان، بخش) قرار دارد که حالیه مرکز بخش نهبندان هم محسوب میشود. به قول سایکس، مستشرق انگلیسی، ویرانه‌های عظیم شهر قدیم نه، که ایزیدور خاراکسی آن را نیه (nih) ضبط کرده، ۵ کیلومتری ش نه قرار دارد. بیشتر جغرافیانویسان عصر اسلامی با شهر نه آشنائی داشته و بنای این شهر قدیم و مهم را به اردشیر بابکان نسبت داده و آن را جزء ولایت سیستان ضبط کرده‌اند. مقدسی از آن به عنوان شهری که دارای برج و باروی استواری است نام میبرد. با توجه به این ویرانه‌های عظیم، میتوان تصور کرد که در قرون وسطی شهر قدیم نه دارای اهمیت خاصی بوده است.

نه پرسه[1] (ne perse) [فس، ← بینی سوراخ شده]، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکای شمالی که به زبان پنوتیائی (← زبان، جدول) تکلم میکنند. به نام سهپتین (sahaptin) نیز خوانده می‌شوند، ولی چون آویزه‌ای به بینی خود می‌آویزند، استعمارگران فرانسوی آن را به لقب نه پرسه ملقب کرده بوده‌اند. با صید ماهی آزاد و استفاده‌ی از بعضی ریشه‌های گیاهی زندگی می‌کردند، و نمونه‌ی برجسته‌ای از قبایل ساکن ارتفاعات به شمار میرفتند. پس از ورود اسب (ح ۱۷۰۰) به امریکا، به پرورش اسب پرداختند، و بسیاری از خصوصیات قبایل جلگه‌نشین، و از جمله شکار بوفالو را اختیار کردند. رفته رفته مبلغان مسیحی در میان ایشان راه یافتند.

نهج البلاغه (nahjo 'l.balaqa)، کتابی مشتمل بر خطبه‌ها و نامه‌ها و فرمانها و عهود و کلمات قصار حضرت امیر (ع)، گردآورده‌ی شریف رضی به عربی. کتاب مشتمل بر ۳ باب است: باب اول در خطبه‌های آن حضرت، باب دوم در نامه‌ها و وصایا، و باب سوم در کلمات قصار ایشان. این کتاب، به جهت آنکه خطبه‌ها و سخنان و نامه‌های امام اول شیعیان را داراست، در میان شیعه اهمیت و رواج فوق العاده‌ای یافته، و آن را بعد از قرآن مجید تقریباً مهمترین کتاب می‌دانند. فصاحت و بلاغت بیمانند آن مورد توجه علمای اهل سنت نیز قرار گرفته است، و بسیاری از دانشمندان اهل سنت بر آن شرح و تفسیر نگاشته‌اند. شروحی که علمای اهل سنت و علمای شیعه بر تمام نهج البلاغه یا بر بعضی از خطبه‌ها و رسائل آن ــ از قبیل خطبه‌ی شقشقیه (šaqšaqiyya)، عهد و وصیت آن حضرت به مالک اشتر، و خطبه‌ی قاصعه ــ نگاشته‌اند بسیار است. مهمترین شرح علمای اهل سنت شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید است که، در عین حال، مهمترین شرح این کتاب نیز هست و مشتمل بر نکات مهم ادبی و تاریخی و کلامی است و چندین بار به چاپ رسیده و به فارسی نیز ترجمه شده است. این شرح در بیست جزء است و تألیف آن چهار سال و هشت ماه (از رجب ۶۴۴ هق تا صفر ۶۴۹ هق) طول کشیده است. معروفترین شروح علمای شیعه یکی شرح قطب‌الدین راوندی (فد ۵۷۳ هق) و دیگری شرح ابن میثم است که از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی بوده و شرح خود را به نام علاءالدین عطا ملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا کرده است. ظاهراً ابن میثم سه شرح (کبیر و وسیط و صغیر) بر نهج البلاغه نوشته است. شرح کبیر او بر نهج البلاغه به چاپ رسیده. بعضی تصنیف نهج البلاغه را به سید مرتضی برادر شریف رضی نسبت داده‌اند، ولی این نسبت درست نیست و مصنف آن قطعاً شریف رضی بوده است، در انتساب خطبه‌های نهج البلاغه یا بعضی از آنها به حضرت امیر نیز شک و تردیدهائی شده است، از جمله در باره‌ی خطبه‌هائی که در آن بعضی از اصطلاحات و مسائل کلامی که در قرون بعد متداول شده آمده است، ولی علمای شیعه به طور قطع و اجماع آن را از خود حضرت امیر میدانند.

نهج الحق و کشف الصدق: ← علامه‌ی حلی.

نهج الوصول الی علم الاصول: ← محقق حلی.

نهر، در نجوم، صورت فلکی نیمکره‌ی جنوبی، ← آخر النهر.

نهر الابیض: ← قزل‌اوزن.

نهر الاردن: ← اردن، نهر.

نهر الحله: ← فرات، قسمت ۳

نهر العاصی (nahro'l. 'āsi)، ینـ **اورونتس** (orontes)، رودی به طول ح ۴۰۰کم، جغ آسیا. در لبنان سرچشمه میگیرد. مسیر آن عموماً رو به ل است؛ در سوریه از نزدیکی حمص و حماة میگذرد؛ سپس متوجه جغ شده، در ترکیه در نزدیکی انطاکیه به دریای مدیترانه میریزد. شهرت آن به سبب قدمت ماندگاهها و شهرهایی است که در کنار آن ایجاد شده، و نیز به سبب چرخهای آبی که از قدیم‌الایام در حمص و حماة دایر بوده است.

نهر الکلب (nahro 'l.kalb)، نهری در لبنان، ل بیروت. نزدیک مصب آن در مدیترانه فاتحان باستانی اسامی خود را بر سنگهای دو طرف نهر نقش کرده‌اند، از آن جمله‌اند رامسس II فرعون مصر (۱۲۹۲ قم) و اسرحدون شاه آشور (۶۷۹ قم).

نهر الهندیه: ← فرات، قسمت ۳.

نهر جریاب: ← آمو دریا.

نهر حد (nahre had)، ده (جه ۱٬۲۶۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش قصبه، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)؛ ۲۵کیلومتری جش راه شوسه‌ی خسروآباد ــ آبادان. اروند رود مشرویش میسازد. محصولاتش خرما و حنا است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵هش به عنوان مرکز بخش و دهستان قصبه آمده است.

نهر خلج (nahre xalaj)، ده (جه ۱٬۵۸۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ورزق، بخش داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۸کیلومتری غ داران. محصولاتش غلات، حبوبات، و سیب زمینی است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیم‌بافی دارد.

نهر قصر (nahre qasr)، ده (جه ۸۹۴ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش و دهستان قصبه، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)؛ جش آبادان. اروند رود مشرویش میسازد. محصولات عمده‌اش حنا و خرما است. از صنایع دستی حصیربافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش مرکز بخش و دهستان قصبه، آبادی نهر حد تعیین شده است.

نهرمیان (nahr.miān)، ده (جه ۱٬۴۲۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۷کیلومتری لغ آستانه، کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، پنبه، چغندر قند، و انگور است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نهرو[2]**، جواهر لعل** (javaher la'l nehru)، ۱۸۸۹–۱۹۶۴، اولین نخست‌وزیر (۱۹۴۷–۶۴) هند مستقل که سراسر عمر خود را وقف تأمین آزادی برای ملت خود کرد. در ۱۹۱۲ از دانشگاه لندن در رشته‌ی حقوق فارغ‌التحصیل شد و به هندوستان بازگشت. در آن هنگام حکومت سخت در زیر نظارت انگلستان بود. حزب کنگره در درجه‌ی اول به اصلاحات نظر داشت نه به آزادی و استقلال. در ۱۹۱۶ نخستین‌بار در حزب کنگره با گاندی ملاقات کرد. پس از ←

(۱) Nez percé (۲) Nehru

کشتار آمریتسار، نهرو و پدرش موتیلال (moti-lal) فعالانه به گاندی پیوستند، و از آن پس تا ۱۹۴۰ نهرو یکی از یاران برگزیده‌ی گاندی در نبرد برای استقلال بود. در ۱۹۲۱ نهرو را به بهانه‌ی اینکه اعلامیه‌هائی برای دست کشیدن مردم از کسب و کار به عنوان اعتراض بر خشونتهای انگلیسها پخش کرده است، مدت ۳ ماه زندانی کردند، در ۱۹۲۵ برای معالجه‌ی بیماری سل همسرش به اروپا سفر کرد و نتیجه‌ی این سفر آن بود که بر روح ناسیونالیسم بیدار-شده‌ی وی چاشنی انترناسیونالیسم افزوده شد، و از آن پس هند را نه به صورت بخش منعزل از جهان، بلکه به صورت پاره‌ای از اجتماع جهانی در نظر گرفت. در بازگشت به هند (۱۹۲۷) بار دیگر به دبیر کلی حزب کنگره مشغول شد، ولی نطقهای وی در این زمان رنگ دیگری داشت که مخالف با حزم و احتیاط رهبران پیشین بود. در ۱۹۲۹ با تأیید گاندی به ریاست حزب کنگره برگزیده شد. در ۱۹۳۰ که گاندی برنامه‌ی نافرمانی عمومی نسبت به انگلستان را طرح کرد، نهرو مدتی به زندان افکنده شد. در ۱۹۳۱ که پدرش موتیلال از دنیا رفت، نهرو به جرگه‌ی یاران صمیمی گاندی پیوست و این دو به بهانه‌ی نافرمانی زندانی شدند. روی هم رفته نهرو به خاطر استقلال هندوستان ۹ بار زندانی شد و از ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۵ مدت ۹ سال در زندان بود. در ۱۹۳۸ مدت ۶ ماه به اروپا سفر کرد، و این دیدار مقارن بود با تسلیم چکوسلواکی در مونیخ به دست انگلستان و فرانسه و آلمان، و وضع مبهم نخست‌وزیر انگلستان، نویل چیمبر-لین، نسبت به نازیها، و تأیید سست حزب کارگر انگلستان از استقلال هند، که همه‌ی این امور سخت او را آزرده کرد. هنگام جنگ II، در ۱۹۳۹، سفر کوتاهی به چین کرد. روابط حزب کنگره با حکومت انگلستان سخت تیره شد. در ۱۹۴۰ نهرو را به علت نطقی که بر ضد جنگ کرده بود مدتی زندانی کردند. در ۱۹۴۲ کمیته‌ی حزب کنگره‌ی سراسر هندوستان خواستار آن شد که انگلستان بلافاصله هندوستان را ترک کند و هندوستان مستقلی در جنگ به متفقین بپیوندد، گاندی و نهرو را به زندان افکندند و این آخرین و طولانیترین زندانی شدن وی بود که تا ۱۵ ژوئن ۱۹۴۵، درست پیش از پایان جنگ II، ادامه یافت.

یک ماه پس از خلاص شدن نهرو از زندان، حزب کارگر در انگلستان به قدرت رسید و رهبران این حزب خواستار آن شدند که به هندوستان وضع سیاسی دومینیون داده شود، و ماه بعد انگلستان راضی شد که هند خودمختاری بیشتری پیدا کند. مانع عمده در راه استقلال هندوستان عدم رضایت محمد علی جناح، پیشوای مسلمانان، به رهبری کنگره بود، و چون گفتگوهای میان مسلمانان و هندوان به نتیجه نرسید، و مسلمانان خواستار تجزیه‌ی هندوستان به دو کشور مسلمان و هندو بودند، دولت انگلستان اخطار کرد که بدون توجه به موافقت یا عدم موافقت هندوان و مسلمانان در ژوئن ۱۹۴۸ از هندوستان بیرون خواهد رفت. نهرو و گاندی به تشکیل دولت اسلامی پاکستان رضا دادند و فرمان استقلال هندوستان در ژوییه‌ی ۱۹۴۷ از تصویب پارلمنت انگلستان گذشت. در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ هند از تسلط انگلستان بیرون رفت و نهرو اولین نخست‌وزیر دومینیون هند شد، و با زیرکی و مهارت به جمهوری هند روح دموکراسی و وحدت بخشید و نفوذ سنتهای دینی را در کارهای دولتی از میان بر داشت. با استقلال هندوستان و تجزیه‌ی آن به دو کشور، ۹ میلیون هندو از پاکستان شرقی (اکنون ⇐ بنگلادش) و غربی به هند، و ۴ میلیون مسلمان از هند به پاکستان مهاجرت کردند. نخستین کار دشوار نهرو جایگزین کردن این مهاجران بود. از طرف دیگر، برخوردهای میان مسلمانان و هندوان گرفتاریهای دیگری پیش آورد و هزاران نفر کشته شدند. در همین اثنا گاندی به دست هندی متعصبی به قتل رسید.

در ۱۹۵۰ حکومت هند با قانون اساسی جدید جمهوری اعلام شد و نهرو بار دیگر به نخست‌وزیری رسید. با آنکه بیشتر به استقلال کامل هند و جدائی تمام آن از امپراطوری انگلستان معتقد بود، شجاعانه تصمیم گرفت که هند در زمره‌ی کشورهای مشترک المنافع بریتانیا باقی بماند.

کار مثبت عمده‌ی نهرو برای هند، اصراری بر این امر بود که هند به صورت یک دموکراسی غیر منفک از آرمانهای دنیائی باقی بماند. وی همواره بر این عقیده بود که نظام سوسیالیسم هند باید از طریق بحث و گفتگو برقرار شود نه از راه زور و اکراه. با طرح برنامه‌های پنجساله به پیشرفت اقتصادی هند کومک فراوان کرد. با گذراندن قانونی نظام طبقه را بر انداخت، و کارهایی که برای از بین بردن فقر و عقب‌ماندگی کرد سبب ایجاد انقلاب اساسی اجتماعی و اقتصادی شد. در مسائل بین-المللی جنبه‌ی بیطرفی اختیار کرد. بزرگترین ناکامی وی از آن بود که نتوانست همزیستی مسالمت‌آمیز با چین کمونیست را تأمین کند، و کوششهای وی در این راه، که با خرده‌گیریهای داخلی و خارجی همراه بود، به نتیجه‌ای نرسید. حمله‌ی چینیان در ۱۹۶۲ به نواحی مرزی این خرده‌گیریها را افزایش داد و آتش‌بس یکجانبه‌ای هم که توسط چینیان اعلام شد، نتوانست از این انتقاد جلوگیری کند.

نهروان (nahravān)، بر طبق روایت شاهنامه، نام محلی در عراق، میان بغداد و واسط، که نخستین جنگ پرویز با بهرام چوبین، که به شکست خسرو پرویز و گریختن وی به روم منجر شد، در آن محل اتفاق افتاد، و خسرو پل نهروان را خراب کرده به تیسفون باز آمد و از آنجا به روم گریخت.

نهروان، جنگ (nahravān)، عنوان جنگی که در ماه صفر ۳۸ هق در محل نهروان بین علی ع و خوارج روی داد، خوارج، در بازگشت از صفین، نهروان را مرکز کرده به اطراف میتاختند، و مردم را به اکراه و تهدید وادار به لعن عثمان و علی میکردند. علی ع به مقابله‌ی آنها شتافت، و با استدلال و احتجاج علی، از آنها بعضی پراکنده شدند، و باقیمانده مقاومت کردند تا کشته شدند.

نهر هاشم (nabre hāšem)، دهستان (جمع ۱۳٬۲۱۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)، دارای ۴۵ آبادی. رود کارون مشروبش میسازد. محصولات عمده‌اش غلات و صیفی است. از آبادیهای مهم آن حمیدیه است که بر طبق سرشماری ۱۳۴۵ هش جمعیت آن ۳٬۲۲۴ نفر بوده است.

نهرین، قریه؛ ← قرامطه، قسمت II.

نهر یوسف (nahre yusef)، دهستان (جمع ۳٬۵۵۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)، کنار اروند رود؛ دارای ۱۲ آبادی. مرکزش، **نهر یوسف** (جمع ۵۱۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۲کیلومتری ل‌غ خرمشهر قرار دارد.

نهشت[1] (nehešt)، هر چیزی که نهاده شده باشد، بالاخص موادی که به وسیله‌ی آب یا باد یا یخچال به حالت محلول یا دروا حمل شده و بعد تهنشست یا رسوب پیدا کرده باشد.

نهشت فعال[2] (nehešte fa'āl)، قشر رادیو-آکتیوی که بر یک جسم، که در معرض تشعشع عناصر رادیوآکتیو قرار گرفته باشد، تشکیل میشود.

نهشت کانی[3] (nehešte kāni)، مواد معدنیی که به صورت طبیعی، و به مقدار کافی، در محلی از زمین متمرکز شده و قابل استخراج است.

نهشتهای دریامیانی[4] (nehešthāye daryā-miāni)، نهشتهایی که بستر منطقه‌ی دریامیانی اقیانوس را میپوشانند.

نهضت فرهنگ اخلاقی[5]، نهضتی که منشأ آن انجمن فرهنگ اخلاقی است که در ۱۸۷۶ در نیویورک توسط فیلیکس ادلر[6] (filiks adlər، ۱۸۵۱–۱۹۳۳) تأسیس شد. هدف آن قائل شدن عالیترین اهمیت برای عامل اخلاق در همه‌ی روابط زندگی شخصی و اجتماعی بین‌المللی، بدون توجه به ملاحظات دینی یا متافیزیکی است. نظام اخلاقی خاصی در آن مورد نظر نیست، ولی طبیعةً اندیشه‌ی اخلاقی ادلر بیشتر نفوذ دارد. در این نهضت به تربیت و تعلیم توجه خاص میشود، بالخاصه در نیویورک که پیروان این نهضت در تأسیس کودکستانها و خانه‌های سالخوردگان و تعلیم بزرگسالان پیشقدم بوده‌اند. با آنکه تعداد افراد پیوسته به این نهضت چندان زیاد نیست، بزرگان فکری متعددی از آن برخاسته‌اند.

نه مرگ، مجازات: ← مجازات نه مرگ.

نهنج[7] (nahanj)، محلی که کاسبرگها، گلبرگها، و قسمتهای دیگر زایشی گل بر آن قرار گرفته است.

نهند (nahand)، ده (جمع ۱٬۲۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مواضحان، بخش ورزقان، شهرستان

(۱)deposit (۲)active deposit (۳)mineral deposit (۴)pelagic deposits (۵)Ethical Culture movement
(۶)Adler (۷)receptacle

اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ج‍غ اهر. محصولاتش غلات و حبوبات است.

نهنگ یا **تمساح** یا **کروکودیل**[1] (krokodil؛ فنس) *(Crocodilia)*، خزنده‌ی بزرگ گوشتخوار از راسته‌ی نهنگان. بر روی تنه فلسهای بسیار سخت و بر شکم صفحات استخوانی و فکهای قوی و پاهای کوتاه و دم پهن دارد. جنسهای

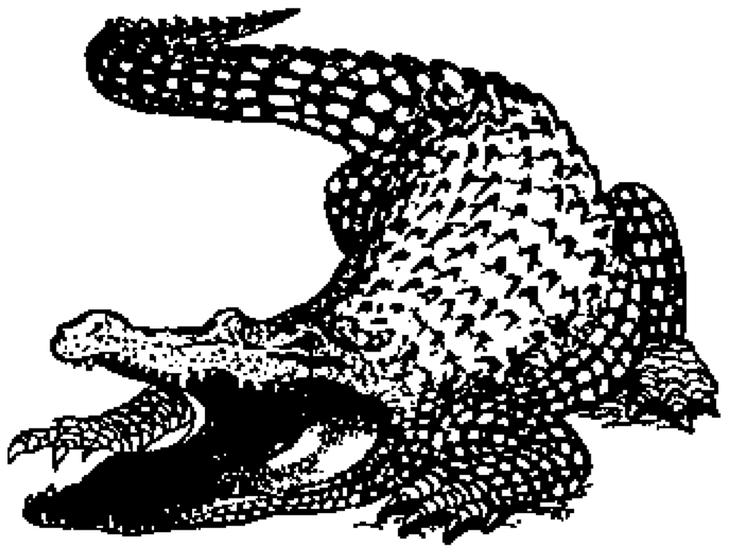

نهنگ

امریکائی آن در آبهای شیرین (گاهی شور) در غ و ج امریکای شمالی زندگی میکنند و به انسان آسیبی نمیرسانند.

نهوج (nohuj)، ده (جه ۱٬۰۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برزاوند، بخش حومه‌ی شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۱٫۵کیلومتری ج‍ش اردستان. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولاتش غلات، کتیرا، و خشکبار است.

نه وین، او[2] (u ne vin)، ۱۹۱۱— ، نظامی و رهبر سیاسی برمه‌ای. نام اصلی وی شو ماونگ[3] (šu māung) بود، و در ۱۹۴۱ که به عضویت گروه نظامی ناسیونالیست هواخواه ژاپن در آمد، این نام را رها کرد و خود را نه وین نامید. در ۱۹۴۳ به فرماندهی ارتش مستقل برمه منصوب شد، و پس از آن به نبرد با ژاپنیان پرداخت. پس از آنکه برمه از انگلستان استقلال گرفت (۱۹۴۸)، پیوسته در دولت ← او نو شرکت داشت. در ۱۹۵۸ همکار قدیمی خود او نو را خلع کرد و مقام نخست‌وزیری او را به خود اختصاص داد. او نو به منصب خود باز گشت (۱۹۶۰—۶۲)، ولی نه وین بار دیگر او را کنار زد (۱۹۶۲) و نخست‌وزیری و وزارت دفاع را مخصوص خود ساخت. سیاست وی در تبدیل حکومت برمه به حکومتی پلیسی و "راه سوسیالیسم برمه‌ای" او نتوانست مشکلات اقتصادی این کشور را از میان بر دارد. با قانون اساسی جدید (۱۹۷۴)، نه وین رئیس جمهور برمه شد. در ۱۹۷۴ و ۱۹۷۷ توطئه‌های نافرجامی علیه وی صورت گرفت.

نی[4] (ney)، نام چند گیاه مختلف که همه بندبند هستند، و ساقه‌ی میانتهی دارند. نی معمولی *(Phragmites comimunis)* ساقه‌های بلند دارد و برای پوشش سقف خانه‌ها و کلبه‌های روستائی به کار میرود. نی بلند *(Arundo donax)* برای ساختن اسبابهای موسیقی به کار میرود. نیز ← خیزران؛ قلم؛ نیشکر.

نی‌ه ساز بادی اولیه‌ی بشر، بدون زبانه، که احداث صوت با قرار دادن لبه‌ی آن بین دو دندان ثنایا یا نهادن گوشه‌ی لب به لبه‌ی آن ایجاد می‌شود. از قطعه‌ای نی معمولی تشکیل یافته است از ۵ بند، که با ابتدا و انتهای آن ۷ بند می‌شود، و ۵ سوراخ روی نی، که از پایین به بالا توسط انگشت انگشتری و سبابه‌ی دست راست و انگشت انگشتری و انگشت وسط و سبابه‌ی دست چپ، و یک سوراخ در پشت که به توسط شست دست چپ بسته و باز میشود. نی دارای سه اکتاو است با اختلاف طنین فاحشی نسبت به هم. ربع پرده و نیمپرده‌ها با تغییر لب و نیمه‌باز کردن سوراخها حاصل میشود.

نی[5]**، دریاچه‌ی**، انگلاخ نی (← لاخ)، دریاچه (۲۹ کم در ۱۸ کم؛ مساحت ۳۹۶ کمم)، ل اینلند، در ولایات آرمها، تیرون، لاندندری، انتریم، و دون. بزرگترین دریاچه‌ی آب شیرین در جزایر بریتانیا است.

نیسار (niār)، ده (جه ۲٬۸۵۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۴کیلومتری ش اردبیل. محصولاتش غلات و حبوبات است.

نیارج، ده، قزوین، ← نیرج.

نیارق (niāraq)، ده (جه ۱٬۸۸۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۴کیلومتری ش اردبیل. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نیارک (niārak)، ده (جه ۱٬۵۲۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان طارم سفلی، بخش طارم سفلی، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۴۲کیلومتری ج‍ش سیردان. کوهستانی و سردسیر است. محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، گلیمبافی، و جاجیمبافی دارد.

نیاسا[6]**، دریاچه‌ی** (niāsā) [از بانتو، ← آب بزرگ] یا **دریاچه‌ی مالاوی**[7]، دریاچه‌ای (ح ۳۰٬۰۴۰ کمم) به طول ۵۸۰ کم و عرض ۲۴ تا ۸۰ کم، ش افریقای مرکزی، در دره‌ی نشتی بزرگ. از حیث وسعت سومین دریاچه‌ی افریقا است؛ از ل و ل‌ش به تانزانیا، از ش به موزامبیک، و از ج و غ به مالاوی محدود است. سرویس کشتیرانی منظم در این دریاچه دایر است. ح ۱۶۱۶ به وسیله‌ی پویندگان پرتغالی کشف شد، و لیوینگستن مجدداً آن را در ۱۸۵۹ کشف کرد. نخستین درگیری میان نیروهای بریتانیا و آلمان در جنگ I در سواحل شرقی این دریاچه روی داد (۶ اوت ۱۹۱۴).

نیاسالند[8] (niāsaland)، مملکت تحت الحمایه‌ی سابق بریتانیای کبیر در ش افریقای مرکزی، که اکنون کشور مستقل مالاوی است. از ۱۸۹۱ تا ۱۹۴۶ تحت اداره‌ی دولت بریتانیا بود، و از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳، با زامبیا و رودزیای شمالی، به فدراسیون رودزیا و نیاسالند پیوست. نیز ← مالاوی.

نیاسر (niāsar)، دهستان (جه ۲۰٬۲۱۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، لغ بخش قمصر، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۳۴ آبادی. کوهستانی و خوش آب و هوا است. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و تنباکو است. مرکزش، **نیاسر** (ج‍ه ۲٬۰۸۳ سنه ۱۳۴۵)، در ۴۵کیلومتری لغ قمصر واقع است. چشمه‌ای به نام چشمه‌ی نیاسر دارد که در محلّ بسیار معروف است. از آبادیهای قدیم ایران است که بنای آن را به اردشیر بابکان نسبت میدهند. آتشکده‌ای از دوره‌ی ساسانیان دارد. این آتشکده یا چهارطاقی که از سنگ و آهک ساخته شده و تا حدودی سالم مانده است، نمونه‌ی کاملی از سبک معماری آتشکده‌های دوره‌ی ساسانی محسوب میشود.

نیاسر، آتشکده‌ی: ← نیاسر، دهستان، کاشان.

نیاسین: ← ویتامینها، قسمت II.

نیاگارا[9] (niāgārā)، رودی به طول ح ۵۵ کم، غ ایالت نیو یورک، که از دریاچه‌ی ایری سرچشمه میگیرد. ح ۳۲ کم آن، در پائین آبشار نیاگارا، و ح ۱۱ کم آن پیش از آنکه به دریاچه‌ی اونتاریو بریزد، قابل کشتیرانی است. قسمتی از مرز کانادا-کشمة را تشکیل میدهد.

نیاگارا[9] یا **نیاگارا-آن-ذ-لیک**[10] (niāgārā-ān-dā-leyk)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۲٬۵۵۲)، ج اونتاریو، کانادا، بر کنار دریاچه‌ی اونتاریو، تأسیس ۱۷۸۰. در ۱۷۹۲—۹۶، به عنوان نیوارک، مرکز کانادای علیا بود. در دهه‌ی ۱۷۹۰ دژ جورج در اینجا ساخته شد. در ۱۸۱۳ به تصرف امریکائیها در آمد، اما در همین سال انگلیسها آن را باز پس گرفتند.

نیاگارا، آبشار[11] (niāgārā)، نام دو آبشار رود نیاگارا، بر مرز کانادا و کشمة، که دریاچه‌های ایری و اونتاریو را مرتبط میسازد: جزیره‌ی گوت (انگلا گوت آیلند [got āyland]؛ جزء کشمة) آن را به دو آبشار کانادائی موسوم به هورسشو (horssu؛ بلندی ۴۸ متر، پهنا ۹۱۷ متر) و آبشار امریکائی (بلندی ۵۱ متر، پهنا ۳۲۳ متر) تقسیم میکند، و ۶٪ آب از دومی و ۹۴٪ آن از اولی میریزد. سفیدپوستان اول‌بار در ۱۶۷۸ آن را دیدند. امروز بزرگترین مرکز نیروی برقابی جهان است.

نیاگارا-آن-ذ-لیک، شهر، ← نیاگارا، شهر.

نیاگارا فالز[11] (fālz)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۸۵٬۶۱۵)، غ ایالت نیو یورک، کشمة، بر رود نیاگارا. نیروی حاصل از آبشار نیاگارا در اینجا توزیع میشود. محصولش مواد شیمیائی، کاغذ، و مصنوعات فلزی است. شهر صنعتی و تفرجگاه است، سیاحان یکی از منابع درآمد آن میباشند. دانشگاه نیاگارا نزدیک آن است.

نیام، در گیاهشناسی، ← برگ؛ میوه.

نیامه[12] (niāme)، شهر (در ۱۹۷۵ جه تخمیناً ۱۳۰٬۰۰۰)، پایتخت نیجر و مرکز ایالتی به همین نام؛ بندری بر رود نیجر. بزرگترین شهر نیجر و مرکز اداری و اقتصادی این کشور است. بیشتر اهمیت نیامه به قرار گرفتن آن بر کنار رود نیجر و محل تقاطع دو شاهراه عمده بودن بستگی دارد. این شهر مرکز بازرگانی ناحیه‌ای

---

(۱)crocodile (۲)Ne Win (۳)Shu Maung (۴)reed (۵)Neagh (۶)Nyasa (۷)Malawi (۸)Nyasaland (۹)Niagara (۱۰)Niagara-on-the-Lake (۱۱)Niagara Falls (۱۲)Niamey

کشاورزی است که بیشتر به کشت بادام زمینی اختصاص دارد. آجرسازی، آمودن مواد غذائی، نوشابه‌سازی، ساختن کالاهای سفالی، سیمانسازی، و کفشدوزی از صنایع آن است. هنگامی که نیجر در قرن ۱۹م به استعمار فرانسه در آمد، نیامه شهر کوچکی بود، و پس از آنکه در ۱۹۲۶ پایتخت نیجر شد، رو به رشد گذاشت. مقر مدرسه‌ی علوم اداری ملی (۱۹۶۳) و موزه‌ی ملی است، که مجموعه‌های نژادشناختی و جانورشناختی دارد.

نی‌انبان[1] (neyanbān)، آلت موسیقی قدیمی. در قرن ۱۸م در فرانسه موزت (müzet) نامیده میشد. اکنون بیشتر در اسکاتلند معمول است. قسمتهای اصلی آن (۱) کیسه‌ای چرمی به شکل انبان است که به وسیله‌ی لوله‌هائی در آن باد دمیده میشود؛ (۲) لوله‌ی ملودی که همیشه دارای یک قمیش مضاعف، و سوراخهائی جانبی است که به وسیله‌ی انگشتان باز و بسته میشوند؛ و (۳) لوله‌های نتهای بم که هر یک از آنها صوت ثابت و یکنواخت دارد. نی‌انبان اسکاتلندی (شکل) پنج لوله دارد. یکی از لوله‌ها برای دمیدن هوا در کیسه و یکی دیگر برای تنظیم صدا است. کار سه لوله‌ی دیگر واخوانی یا خارج ساختن نغمه‌های بم و ثابتی است که

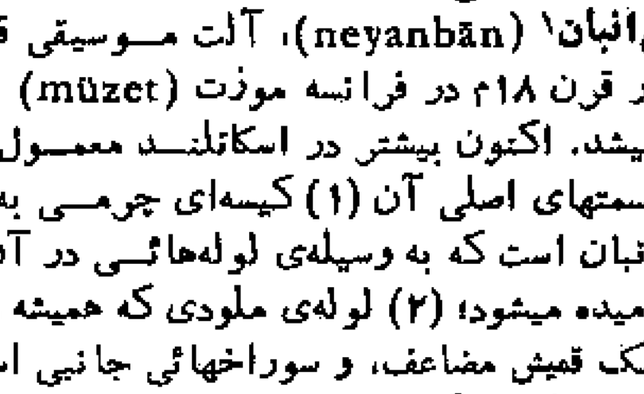

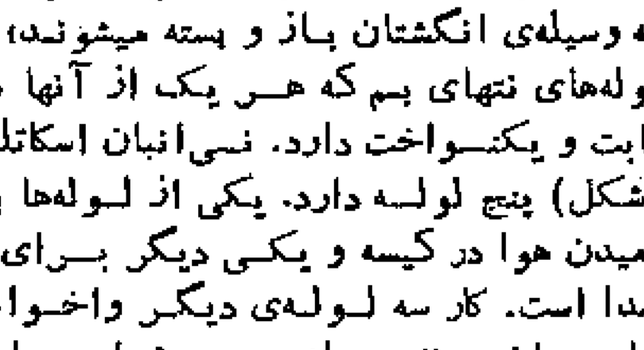

زمینه‌ی صدای اصلی نی‌انبان است.

نیاوران (niāvarān)، ده (جه ۱'۴۱۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۳کیلومتری ش تجریش. از مراکز ییلاقی مردم تهران است. بنائی از دوره‌ی قاجاریه دارد (← صاحبقرانیه). اخیراً پارک زیبائی به نام پارک نیاوران در آن ساخته شده است. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر تجریش منظور شده است.

نیاوران، پارک: ← نیاوران، ده شمیرانات.

نی‌ایگاتا[2] (niigatā) یا **نیگاتا**، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جه ۳۸۳'۸۶۹)، لغ هونشو، ژاپن، کنار دریای ژاپن. بندر عمده‌ی هونشوی غربی است، و نفت و ماشین‌آلات و منسوجات از آنجا با کشتی حمل میشود.

نیئیهاتو، جزیره، ← هاوائی، ایالت، کشت.

نیبرگ[3] (niberg)، شهرت فارسی **هنریک ساموئل نوبری** (henrik sāmuel nübery)، ۱۸۸۹–۱۹۷۴، خاورشناس سوئدی، استاد ممتاز دانشگاه اوپسالا. از همین دانشگاه فارغ‌التحصیل شد، و از ۱۹۳۱ تا ۱۹۵۶ استاد فعال آن بود. در ۱۹۲۱–۴۸ سردبیری مجله‌ی جهان شرقی را داشت. زمینه‌ی خاص تحقیقات او مطالعات ایرانی و عبری بود که در این آثار منعکس شده است، اسناد پهلوی از ارداویراف (۱۹۲۴)، مسائل مربوط به آفرینش جهان و جهانشناسی در دین مزدیسنی (۱۹۲۹–۳۱)، متنی در باره‌ی گاهشماری مزدیسنی (۱۹۳۴)، تحقیقی در باره‌ی سفر یوشع (۱۹۳۵)، صرف و نحو عبری (۱۹۵۲).

نیبلونگن[4] (nibelungen) یا **نیبلونگها** (nibelung)، در اساطیر و ادبیات ژرمنی، نام خانواده‌ای شرور که مالک گنج طلای جادوئی بوده است. **نیبلونگنلید**[5] (lid؛ آلمانی، ← ترانه‌های نیبلونگن)، نام حماسه‌ی مشهور ژرمنی در قرون وسطی است که ح ۱۱۶۰ به وسیله‌ی یک شاعر گمنام اتریشی یا اهل آلمان جنوبی سروده شده، زیگفرید گنج نیبلونگ را به دست آورده با کریمهیلد (krimhild) عروسی می‌کند. آنگاه برونهیلد، بانوی ایسلندی، را به عقد برادر خود شاه گونتر در میآورد، ولی برونهیلد به دست هاگن، زیگفرید را به قتل میرساند. هاگن گنج را در راین پنهان میکند. کریمهیلد با اِتْسِل (که همان آتیلا است) عروسی میکند، و انتقام مرگ شوهرش زیگفرید را از قاتل میگیرد، به طوری که از آن کشتار و معرکه فقط اتسل و چند تن دیگر جان به در میبرند. **در رینگ دس نیبلونگن**[6] (der ring des-؛ آلمانی، ← حلقه‌ی نیبلونگ) نام یک اپرای چهاربخشی از ر. واگنر است. در اثر واگنر، گرچه موضوعاتی از نیبلونگنلید اقتباس شده، بیشتر افسانه‌ها ایسلندی و عمدة از ولسونگا ساگا گرفته شده است.

نیبلونگن، در رینگ دس: ← نیبلونگن.

نیبلونگنلید: ← نیبلونگن.

نیبور[7]، **بارتولد گئورگ** (bärtold georg nibur)، ۱۷۷۶–۱۸۳۱، مورخ آلمانی، پسر ک. نیبور. در خدمت دولت دانمارک و سپس دولت پروس بود، و در تأسیس دانشگاه برلین سهمی داشت؛ در ۱۸۱۶–۲۳ سفیر در امپراطوری مقدس روم بود. از ۱۸۲۳ تا پایان عمر در دانشگاه بن تدریس میکرد. میتوان گفت که با کتاب تاریخ روم (۳ جلد، ۱۸۱۱–۳۲) وی، روش تاریخنگاری علمی جدید آغاز شده است. نیبور پیشامدهای فردی را به سازمانهای اجتماعی و سیاسی روم قدیم ارتباط میداد؛ پس آن بود که گذشته را از نو به صورتی بیافریند که برای خواننده‌ی جدید قابل فهم باشد. وی که ستایشگر جمهوری روم بود، توجه به کشاورزی را اساس یک حکومت متعادل میدانست. پروس را قرینه‌ی جدید دولت روم قدیم میشمرد و رهبران پروس را به وحدت آلمان تشویق میکرد.

نیبور[7]، **کارستن** (kārsten nibur)، ۱۷۳۳–۱۸۱۵، خاورشناس و پوینده‌ی آلمانی در عربستان، دانمارکی الاصل. از هیئت اعزامی پنج‌نفریی‌شناخته‌ترین آنها پتر فورسکول[8](peter fursköl، ۱۷۳۶–۶۳)، طبیعیدان سوئدی‌که به فرمان فردریک ۷ دانمارک برای پویش عربستان (۱۷۶۱–۶۳) اعزام شده بودند، تنها او زنده بازگشت. نیبور از مخا، یمن، با کشتی به هند رفت و از طریق خلیج فارس و دجله و فلسطین و شام و استانبول به اروپا مراجعت کرد (۱۷۶۷). توصیف بلاد عرب (۱۷۷۲) سفری به بلاد عربی و کشورهای مجاور آنها (۲ جلد، ۱۷۷۴–۸۹)، و گزارش مسافرت به عربستان ۱۷۷۶–۸۶ از آثار او است. وی از کتیبه‌های تخت جمشید سواد برداشت (۱۷۶۵) و معلوم کرد که خطوط کتیبه‌ها از سه نوع و ساده‌ترین آنها مرکب از ۴۲ علامت است.

نی بوریا (neye buriā)، (*Arundo phragmitis*)، گیاهی از تیره‌ی گندمیان که ساقه‌های مجوف آن را برای ساختن بوریا به کار میبرند.

نیپر، جان: ← نپر، جان.

نیپس[9]، **ژوزف نیسفور** (jozef nisefor (nieps)، ۱۷۶۵–۱۸۳۳، شیمیدان فرانسوی که طریقه‌ای برای عکاسی اختراع کرد؛ متشالون‌سورسون. از ۱۸۲۶ با داگر کار میکرد، که پس از مرگ نیپس روش او را به کمال رسانید.

برادرزاده‌اش، **کلود فلیکس آبل نیپس دو سن‌ویکتور**[10] (klod feliks ābel dë san-vik-tor؛ ۱۸۰۵–۷۰)، نیز شیمیدان بود، و نخستین کسی است که از سفیده‌ی تخم مرغ در عکاسی استفاده کرد و نیز توانست بر روی فولاد گراوور عکسی تهیه کند.

نیپس دو سن‌ویکتور، کلود فلیکس آبل: ← نیپس، ژوزف نیسفور.

نیپکو[11]، **پاول گوتلیب** (pāl gotlib nipkō)، ۱۸۶۰–۱۹۴۰، مهندس و مخترع آلمانی؛ متولد برلین. از پیشگامان در تکمیل تلویزیون بود، و در ۱۸۸۴ "قرص نیپکو" را اختراع کرد که، تا قبل از اختراع یک اسباب الکترونیک در ۱۹۲۳، در تولید تلویزیون اساسی بود. در ۱۹۳۴ رئیس افتخاری انجمن آلمانی تلویزیون شد.

نیپور (nippur)، دولتشهر قدیم سومری، بین شهر بابل و ارک؛ مرکز عبادت انلیل که کشف معبدش مأخذ اطلاع از بسط شهر از ازمنه‌ی قبل از تاریخ به بعد بوده است. نیپس ← عیلام، قسمت VI.

نیپون، نام ژاپنی ژاپن.

نیپیسینگ[12]، **دریاچه‌ی** (nipising)، دریاچه‌ای (۹۱۰ کمم) در ج ایالت اونتاریو، کانادا، بین رود اوتاوا و دریاچه‌ی هورون؛ مشتمل بر چند جزیره. احتمالاً ← اتین بروله آن را کشف کرده است.

نیپیگون[13]، **دریاچه‌ی** (nipigon)، دریاچه‌ای (۴'۸۴۰ کمم) به طول ۱۰۶ کم و عرض ۷۴ کم، غ اونتاریوی مرکزی، کانادا. دارای جزایر متعدد است. آب آن در ج به دریاچه‌ی سوپریور جریان دارد.

---

(۱)bagpipe (۲)Niigata (۳)Nyberg (۴)Nibelungen (۵)Nibelungenlied (۶)Der Ring des N. (۷)Niebuhr (۸)Forskål (۹)Niepce (۱۰)Niepce de Saint-Victor (۱۱)Nipkow (۱۲)Nipissing (۱۳)Nipigon

نیت (niyyat)، در اعمال دینی، آن را گویند که مؤمن، هنگامی که عمل دینی را انجام میدهد، قصد آن داشته باشد که عمل را فقط برای فرمان الاهی انجام دهد، مانند نیتی که در نماز، از هنگام ادای تکبیرة الاحرام تا پایان برای نمازگزار است؛ قصد انجام دادن عملی دینی صرفاً برای رضای خدا.

نیتساء شهر، ← نیس، فرانسه.

نیترِ: ← شوره.

نیترات[1] (nitrāt) یا **ازوتات** (azotāt)، نمک یا استر جوهر شوره. رادیکال (← رادیکال، در شیمی) آن NO_3 است. تمام نیتراتهای فلزی کمابیش در آب حل میشوند؛ به همین جهت در ساختن مواد منفجره، به عنوان کود شیمیائی، در آتشبازی، و در پزشکی به کار میروند. نیتراتهای خاکی منبع نیتروژنی است که برای رشد نباتات مورد نیاز است. بعضی از نیتراتهای مهم عبارتند از نیتراتِ پوتاسیوم یا شوره؛ نیتراتِ سودیوم؛ نیتراتِ نقره (سنگ جهنم)؛ نیترو گلیسرین؛ نیتروسلولوز، که یک نیتراتِ سلولوز است؛ و نیتراتِ امونیوم، که در ساختن اکسید نیترو و مواد منفجره به کار میرود. نیتراتِ کلسیوم، و نیز چند نیترات دیگر، به عنوان کود مصرف میشوند.

نیترات پوتاسیوم: ← شوره؛ نیترات.

نیترات سودیوم: ← شوره؛ نیترات.

نیترات شیلی: شوره.

نیترات نقره: ← نقره.

نیتروبنزن[2] (nitrobanzen؛ از فنـ)، مایع چرب، سمی، و زردرنگ ($C_6H_5NO_2$). نقطه‌ی جوش آن ۲۱۱° صدبخشی و نقطه‌ی انجمادش ۶° صدبخشی است. برای تهیه‌ی آن بنزن را، در مجاورت جوهر گوگرد (برای جذب آب حاصل)، با اسید نیتریک ترکیب میکنند. در آب نامحلول است، ولی بآسانی با بسیاری از مایعات آلی مخلوط میشود. در ساختن بعضی صابونها، مواد معطر، و آنیلین به کار میرود.

نیتروژن[3] (nitrojen؛ فنـ) یا **ازوت** یا **ازت**[4] (هر دو azot؛ از فنـ)، عنصر گازی نافلز بی‌رنگ، بی‌طعم، و بی‌بو (علامت شیمیائی، N یا Az؛ نیز ← عنصر، جدول).

وجود نیتروژن را نخستین‌بار شله در ۱۷۷۲، با نشان دادن اینکه هوا مرکب از دو گاز ـ که یکی را "هوای پلید" (نیتروژن) و دیگری را "هوای آتشین" (اکسیژن) نام نهاد ـ است، شناخت. مقارن همین ایام، د. راذرفرد و پریستلی، مستقل از یکدیگر، به وجود نیتروژن به عنوان ماده‌ای مشخص پی بردند. ولی لاووازیه بود که ثابت کرد که این گاز یک عنصر است، و چون حیات در آن ممکن نیست آن را ازت [ـ فاقد حیات] نامید. نام نیتروژن را ژان آنتوان شاپتال[5] (jān ānṭuān šāptāl؛ ۱۷۵۶–۱۸۳۲)، شیمیدان و از رجال و اقتصادیون فرانسوی، بر این عنصر نهاد. ه. کوندیش، لرد ریلی، و سر و. رمزی نیز در باب نیتروژن تحقیقاتی کردند، که منجر به کشف آرگون شد.

نیتروژن، به حالت آزاد، ۷۸٫۰۸٪ حجم هوا را تشکیل میدهد؛ مقدار آن را در جوّ زمین حـ ۴٬۰۰۰ بیلیون تن تخمین کرده‌اند. به صورت ترکیب، علاوه بر اینکه عنصر اصلی سازای پروتئینهای موجودات زنده است، به صورت نیتراتِ سودیوم و نیتراتِ پوتاسیوم (← شوره) به مقدار قابل ملاحظه در نواحی خشک کره‌ی زمین یافت میشود. نیتروژن را از تقطیر تدریجی هوای مایع به دست میآورند. در دمای معمولی از عناصر بی‌اثر است. در گرما با منیزیوم، لیتیوم، و کلسیوم ترکیب میشود و ایجاد نیترور (nitrur؛ از فنـ) میکند. چون در مخلوط آن با اکسیژن ایجاد جرقه‌ی برقی کنند، ابتدا اکسید ازتیک (NO) و سپس پروکسیدِ نیتروژن (peroksid_) (NO_2) حاصل میشود. نیتروژن تحت تأثیر فشار و گرما، در مجاورت کاتالیزگر، با ئیدروژن ترکیب و تبدیل به **امونیاک** میشود (طریقه‌ی هابر). امونیاکی که به این طریق به دست میآید در ساختن کودهای شیمیائی و در تهیه‌ی اسید نیتریک (طریقه‌ی اوستوالد) اهمیت فراوان دارد. مهمترین ترکیبات مصنوعی نیتروژن عبارتند از امونیاک، اسید نیتریک، ۵ اکسیدِ نیتروژن (N_2O، NO، N_2O_3، NO_2، N_2O_5)، تری نیتروگلیسرین (T.N.T.)، سیانورها، و پلیرتئینها. نیتروژنِ مایعْ نافلزی است بی‌بو و بی‌رنگ، و در کارهای موشکی برای تصفیه‌ی ترکیبات و عایق کردن اطاقهای فضائی، و در چاههای نفت برای ایجاد فشار جهت بالا آوردن نفت از چاهها به کار میرود.

بعضی از کهسازوارگان (← باکتریهای ازتی) نیتروژن مورد نیاز خود را از تجزیه‌ی مواد نیتروژندار تأمین میکنند. نیز ← **نیتروژن، حلقه‌ی**.

نیتروژن، تثبیت[6] (tasbite nitrojen)، فرایندی که در آن نیتروژنِ هوای جو با مواد دیگر ترکیب میشود و ترکیبات نیتروژنداری چون امونیاک و نیتریت و نیترات میدهد. در طبیعتْ این فرایند به وسیله‌ی باکتریهای ازتی (← باکتریهای ازتی و باکتریهای شوره‌زا) صورت میگیرد، که نیتروژن را به امونیاک تبدیل می‌کنند. باکتریهای دیگری برای تثبیت نیتروژن بر سبزیجات عمل میکنند. باکتریهای دیگری نیز امونیاک را به نیتریتها تبدیل میکنند. اسید نیتریک نیز به هنگام تخلیه‌های برقی در جو تشکیل میشود، و همین اسید یکی از منابع مهم نیتروژن است. در طبیعتْ نباتاتْ نیتروژن مورد نیاز خود را برای ادامه‌ی زندگی و رشد از همین منابع به دست میآورند. تثبیت نیتروژن از طریق صنعتی به وسیله‌ی احیا. برای ساختن امونیاک، و به وسیله‌ی اکسایش در یک قوس برقی، برای تشکیل اسید نیتریک، صورت می‌گیرد.

نیتروژن، حلقه‌ی[7] یا **حلقه‌ی ازت** یا **سیکل نیتروژن** (یا **ازت**) (sikl_)، گردش دائمی نیتروژن در طبیعت، بدان صورت که توسط گیاهان و جانوران برای تغذیه مصرف میشود. گیاهان نیتروژن را به صورت ترکیبات آن در خود ذخیره میکنند. این گیاهان به مصرف تغذیه‌ی جانوران میرسد. ترکیبات نیتروژنی در بدن جانوران، در ضمن عمل گوارش، شکسته میشود و نیتروژن آنها به صورت ترکیبات دیگر در میآید و انرژی آزاد میشود. فضولات و لاشه‌های جانوری محتوی نیتروژن فراوان است که در خاک میماند یا به دریاها میرود. بعضی از باکتریهای ازتی (← باکتریهای ازتی و باکتریهای شوره‌زا) این ترکیبات تازه‌ی نیتروژن را به صورتی در میآورند که قابل مصرف گیاهان باشند. صورت اخیر ترکیبات نیتروژن دوباره جذب گیاهان میشود و سپس به جانوران میرسد و این دوره پیوسته تکرار میشود.

نیتروژن، سیکل: ← نیتروژن، حلقه‌ی.

نیتروسلولوز[8] (nitroselluloz؛ از فنـ)، استرِ اسید نیتریک و سلولوز، به فورمول $C_6H_7O_5(NO_2)_3$. از تأثیر مخلوطی از اسید نیتریک و اسید سولفوریک بر روی سلولوز به حالت پنبه یا به صورت خمیر چوب، همچون خمیری که در کاغذسازی به کار میرود، به دست میآید. درجه‌ی نیتروژنگیری سلولوز بسیار متغیر است، و بنا بر هدفهای خاص که از ساختن نیتروسلولوز در نظر باشد، تهیه‌ی آن با شرایط خاص صورت میگیرد. از آن در ساختن اقسام باروت استفاده میشود، و در این صورت آن را به نامهای پیروکسیل، پیروکسیلین، و پنبه‌ی باروتی مینامند. این ماده در ۱۸۴۷ توسط شونباین کشف شد. با میزان ازت کمتر، برای ساختن کولودیون و ورنی‌لاکها به کار میرود (با حل کردن در مخلوطی از الکل و اتر، یا در استون). بعضی از موارد استعمال آن توسعه‌ی صنعتی پیدا کرده بوده است (سلولوئید و ابریشم مصنوعی)، ولی اولی در حال تنزل است و دومی متروک شده است.

نیتروگلیسرین[9] (nitrogliserin؛ فنـ)، مایعی بیرنگ، روغنوار، و بسیار قابل انفجار. ترکیبی است از کربون، ئیدروژن، اکسیژن، و نیتروژن به صورت استری از گلیسرین و اسید نیتریک؛ به فورمول $C_3H_5(ONO_2)_3$. آن را گلیسریل تْرینیتْرات نیز مینامند، که نام درستتری است. در آب حل نمیشود، ولی در اتر و استون و بنزن و کلوروفورم حلپذیر است. ترکیبی ناپایدار است، و چون تحت تأثیر ضربه یا حرارت قرار گیرد، با شدت منفجر میشود و انرژی عظیم تولید میکند. نتیجه‌ی تجزیه‌ی آن انیدرید کربونیک و آب و نیتروژن است. از مخلوط کردن نیتروگلیسرین با مواد جذب‌کننده و کربوناتِ سودیوم، دینامیت به دست میآید که دیگر نسبت به ضربه‌ی خفیف حساسیت زیاد ندارد. نیتروگلیسرین یکی از اجزای سازای باروت بیدود نیز هست. حـ ۱۸۴۷ توسط شیمیدان ایتالیائی، آسکانیو سوبررو[10] (āskānio sobrero؛ ۱۸۱۲–۸۸)، کشف شد، و نخستین تولید تجارتی آن به دست آلفرد نوبل صورت گرفت. در پزش-

(۱)nitrate (۲)nitrobenzene (۳)nitrogen (۴)azote (۵)Chaptal (۶)nitrogen fixation (۷)nitrogen cycle (۸)nitrocellulose (۹)nitroglycerin (۱۰)Sobrero

کی برای درمان کردن انقباض سرخرگ تاجی قلب، و نیز جلوگیری موقت از انسداد روده و مجاری پول به کار میرود.

نیتروی[1] (niteroy)، شهر و بندر (در ۱۹۷۰ جم ۳۲۴٬۳۶۷)، مرکز ایالت ریو د ژانیرو، جنوب برزیل، کنار خلیج گوانابارا. به خاطر دریا-کنارهای زیبایش شهرت دارد. صنایع آن کشتی-سازی، و تهیه‌ی منسوجات، شیشه، کبریت، مواد غذائی و فراورده‌های توتونی، و مواد داروئی است. در ۱۵۷۳ یک ماندگاه هندیشمردگان بود. در ۱۸۱۹ ماندگاه هندیشمردگان از میان رفت، و در ۱۸۳۵ نیتروی مرکز ایالتی شد.

نیتریک، اسید: ← اسید نیتریک.

نیتریل: ← سیانورها.

نیتون، عنصر شیمیائی، ← رادون.

نیتی[2]**، فرانچسکو ساوریو** (frāncesko sāverio nitti)، ۱۸۶۸—۱۹۵۳، نخست‌وزیر (۱۹۱۹—۲۰) ایتالیا. از تدریس علوم سیاسی در دانشگاه ناپل به سیاست روی آورد (۱۹۰۴)، و نماینده‌ی لیبرال پارلمان شد. پس از چند دوره وزارت، در ۱۹۱۹ به نخست‌وزیری منصوب شد. دولت او از همان آغاز با اعتصابهائی مواجه شد که سرانجام وی را به استعفا وا داشت (۱۹۲۰). دگربار در همین سال برای تشکیل دولت دعوت شد، ولی باز هم به علت مقاومتی که بر اثر پیمان کنفرانس سان رمو با ترکها (آوریل ۱۹۲۰) با آن مواجه شد ناچار به استعفا شد (۱۲ مه‌ی ۱۹۲۰)؛ بار سوم نیز دولتی تشکیل داد که پس از مدت کوتاهی به نفع ج جولیتی کنار رفت (۴ ژوئن ۱۹۲۰). در دوره‌ی فاشیستها تبعید شد. از آثارش کتابهای سرمایه‌ی خارجی در ایتالیا (۱۹۱۵) و اروپای بدون صلح (۱۹۲۱) است.

نیجر[3] (nijer)، رودی به طول ح ۴٬۱۸۰ کم، در افریقای غربی، سومین رود بزرگ قاره‌ی افریقا. در دامنه‌های شرقی کوههای فوتا جالون سرچشمه میگیرد. از سرچشمه‌ی خود در مسیری که از قطا دور میشود به سوی صحرا میرود، و سپس به جانب ج‌غ میپیچد، و با دلتائی به طول ۳۲۲ کم واقع در نیجریه، به خلیج گینه میریزد. ارزش اقتصادی زیاد ندارد. نخستین‌بار به وسیله‌ی مانگو پارک کشف شد (۱۷۹۶). به علت تغییرات زیاد حجم آب آن، فقط در دوره‌ی کوتاهی از سال برای کشتیرانی مساعد است. حوضه‌ی آن (بیش از ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ کمم) ۸ کشور افریقای غربی را در بر میگیرد.

نیجر[3]، سرزمین سابق ماوراء بحار فرانسه در افریقای غربی که اکنون به نام جمهوری نیجر مستقل و عضو جامعه‌ی فرانسه شده است.

نیجر[3] [جمهوری نیجر]، کشور جمهوری (۱٬۲۶۷٬۰۰۰ کمم؛ جم در ۱۹۷۶ تخمیناً ۴٬۶۶۹٬۰۰۰) عضو ← جامعه‌ی فرانسه، غ افریقا؛ پایتختش نیامه. رود نیجر از آن میگذرد. از ل به الجزایر و لیبی، از ش به چاد، از ج به نیجریه و داهومی، و از غ به ولتای علیا و مالی محدود است. در قسمت ل بیابان و در قسمت ج ساوانا و استپ دارد. از صادراتش پوست و پسته‌ی زمینی است. بیش از ۳ میلیون از سکنه‌ی آن مسلمانند. زبان رسمی فرانسوی، و پول آن فرانک فرانسه است.

قبلاً از سرزمینهای ماوراء بحار فرانسه و جزء افریقای غربی فرانسه بود. در ۱۹ دسامبر ۱۹۵۸ مجلس قانونگذاری سرزمین نیجر چنین تصویب کرد که این سرزمین خودمختار شود، و به نام جمهوری نیجر عضو جامعه‌ی فرانسه باشد. در ۲۵ فوریه‌ی ۱۹۵۹ قانون اساسی جمهوری به تصویب رسید. پس از امضای موافقتنامه‌هائی با فرانسه (۱۱ ژوییه‌ی ۱۹۶۰)، جمهوری نیجر استقلال خود را اعلام کرد (۳ اوت ۱۹۶۰)، و آمانی دیوری[4] (āmāni diori؛ ۱۹۱۶—) اولین رئیس جمهور آن شد، و تا آوریل ۱۹۷۴ در این سمت باقی بود. در ۲۰ سپتامبر ۱۹۶۰ نیجر به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. در آوریل ۱۹۷۴ یک کودتای نظامی دیوری را از ریاست جمهوری برکنار کرد، و حکومت به دست شورائی از نظامیان افتاد. رئیس شورای نظامی (هیئت دولت)، که در ضمن رئیس جمهور (۱۹۳۱—) نیز هست، سرهنگ سنی کونچه[5] (seni kunce)، میباشد.

در دهه‌ی ۱۹۷۰ توجه بین‌المللی، به خاطر وجود رگه‌های سرشار اورانیوم، به جمهوری نیجر معطوف بوده است. وجود این رگه‌ها در مرکز نیجر از آغاز جج II شناخته شده بوده است، ولی بهره‌برداری از آنها در ۱۹۶۸ آغاز شده. در ۱۹۷۸ تولید اورانیوم فلزی ۲٬۲۰۰ تن بوده که در ردیف چهارم جهانی قرار دارد.

نیجریا: ← نیجریه یا نیجریا.

نیجریه[6] (nijeriyye) یا **نیجریا** (nijeriā)، مستعمره و تحت الحمایه‌ی سابق بریتانیا در افریقای غربی، کنار خلیج گینه؛ که اکنون استقلال یافته و فدراسیون نیجریه نام دارد.

نیجریه (nijeriyye) یا **نیجریا**[6] (nijeriā) [فدراسیون نیجریه]، کشور جمهوری (۹۲۳٬۷۶۷ کمم؛ جم 66٬600٬000 تخمین ۱۹۷۷) مستقل در افریقای غربی، که سابقاً مستعمره و تحت الحمایه‌ی بریتانیا بود؛ در منتها الیه خلیج گینه. از ل و ل‌غ به جمهوری نیجر، از ل‌ش به دریاچه‌ی چاد، از ش به کامرون، از غ به داهومی، و از ج به قطا (خلیج گینه) محدود است. نیجریه در اول اکتبر ۱۹۶۰ استقلال یافت؛ در همین سال عضو سازمان ملل متحد و عضو ملل مشترک‌المنافع بریتانیا شد. در ژوییه‌ی ۱۹۶۱ بخش شمال کامرون بریتانیا به آن ضمیمه شد. نیجریه به ۱۲ ایالت تقسیم شده؛ مرکزش لاگوس و شهرهای مهمش عبارتند از ابادان، ⇐ آبیوکوتا، ⇐ اوبوموشو، ⇐ ایفه، ⇐ بنین، ⇐ پورت هارکرت، ⇐ زاریا، کانو، و ⇐ کادونا. مذهب غالب اسلام، و زبان رسمی انگلیسی است. پول آن نایرا (در ۱۹۷۷ معادل ح ۱۰۷ ریال) است.

رود نیجر و شاخابه‌های آن قسمت عمده‌ی کشور را زهکشی میکنند. اقتصاد نیجریه بر کشاورزی آن استوار است؛ فراورده‌های روغن زیتون و پسته‌ی زمینی مهمترین صادرات آن است. صادرات دیگرش پنبه و توتون است. دامپروری در ل رونق دارد، و صادرات پوست آن را فراهم میسازد.

سکنه‌ی اراضی ساوانائی نیجریه را بیش از ۲۵ قرن کشاورزان تشکیل میدادند. اولین مردمان شناخته‌شده در این ناحیه یوروبا (yorubā) نام دارند. مجسمه‌های مفرغی و سفالی که در شهر ایفه یافت شده نشانه‌ی وجود فرهنگی در سطح بالا در قرن ۱۲م در آنجا بوده است. شهرهای اویو[7] (oyo) و بنین، منشعب از ایفه، مقتدرترین جوامع در نیجریه‌ی جنوبی شدند. اویو در قرن ۱۸م بر قسمت عمده‌ی پهنه‌ی جنوبی واقع در جنوب رود نیجر تسلط داشت و بنین تجارت برده را در قسمت عمده‌ی ناحیه‌ی مرکزی دلتا کنترول میکرد. در مشرق قسمتهائی که با اروپائیان تماس پیدا کردند، از حالت جامعه‌ی روستائی خارج شدند و کشورهای بانی[8] (bāni)، براس[9] (brās) و کلبار[10] (kalabār) را تشکیل دادند.

ورود اروپائیان به نیجریه نظام سیاسی، قضائی، و اقتصادی نیجریه را تغییر داد. صادرات برده بسرعت رونق یافت، و تجارت آن سودا-گران ساحلی افریقائی را ثروتمند ساخت. اروپائیها تا قبل از ۱۸۵۰ از قسمت عمده‌ی نیجریه بهره‌برداری کردند، و از آن پس مبلغان مسیحی به طور پیوسته در آنجا راه یافتند. پایگاههای نیمه‌دائمی اروپائی برای بهره‌برداری از تجارت روغن نخل برقرار شد، که به عنوان صادرات عمده جایگزین تجارت برده شد.

نفوذ بریتانیائیها از نفوذ دیگر اروپائیان در امتداد ساحل نیجریه بیشتر بود، و لاگوس اولین مستعمره‌ی آنها شد (۱۸۶۱). در ۱۸۸۴ بریتانیا تحت الحمایگی ساحلی نیجر را اعلام کرد، و تفوق بریتانیا در نیجریه‌ی مرکزی به وسیله‌ی شرکت سلطنتی نیجر برقرار شد. بریتانیا رفته رفته کنترول سایر ممالک جنوبی را به دست آورد. اویو و آبیوکوتا در ۱۸۹۳ تحت الحمایه شدند، و بنین به تصرف بریتانیا در آمد (۱۸۹۷). با موافقتنامه‌ای میان بریتانیا و فرانسه در ۱۸۹۸، نیجریه‌ی شمالی به عنوان یک منطقه‌ی نفوذ بریتانیا محفوظ ماند. در ۱۹۰۰ سرزمینهای شرکت سلطنتی نیجر جزو تحت الحمایگی ساحلی نیجر شدند، که تحت الحمایگی نیجریه‌ی جنوبی نام یافت.

بدین ترتیب، در آغاز قرن ۲۰م، سرزمین‌های بریتانیا در نیجریه به وسیله‌ی تحت الحمایگی نیجریه‌ی جنوبی اداره میشد، که اصولاً تمامی نیجریه‌ی شرقی، و تحت الحمایگی لاگوس را در تصرف داشت. در میان سالهای ۱۹۰۳—۰۶ پهنه‌های وسیع ل رود نیجر به صورت تحت الحمایگی نیجریه‌ی شمالی در آمدند. در ۱۹۰۶ تحت الحمایگی لاگوس نیز ضمیمه‌ی نیجریه‌ی جنوبی شد.

در ۱۹۱۲ نیجریه‌ی شمالی و نیجریه‌ی جنوبی متحداً تحت کنترول یک فرماندار کل

(۱)Niterói (۲)Nitti (۳)Niger (۴)Diori (۵)Kountché (۶)Nigeria (۷)Oyo (۸)Boni (۹)Brass (۱۰)Calabar

قرار گرفتند. قانون اساسی ۱۹۴۵ حقوق بیشتری برای دخالت در امور دولتی به مردم اعطا کرد. قانون اساسی مکفرسن[1] (makfərsən)، که در ۱۹۵۲ به مرحله‌ی اجرا در آمد، آزادیخواهانه‌تر بود. به موجب این قانون قدرت میان دولت مرکزی و سه ناحیه (شمالی، غربی، و شرقی) تقسیم میشد. قانون مکفرسن چندان دوامی نیافت، زیرا در ۱۹۵۳ تقاضاهای ملیون برای استقلال با سیاست بریتانیا منطبق میشد. جزئیات یک قانون اساسی جدید که در ۱۹۵۳ در لندن و در ۱۹۵۴ در لاگوس مورد موافقت قرار گرفت، رسماً فدراسیون نیجریه را برقرار کرد و به نیجریه حکومتی تقریباً خودمختار کامل داد. با این حال، تا ۱۹۶۰ استقلال به دست نیامد؛ کنفرانس دیگری در ۱۹۵۸ تشکیل شد. پس از انتخابات ۱۹۵۹ یک دولت ائتلافی در سطح فدرال تشکیل یافت. در اول اکتبر ۱۹۶۰ نیجریه مستقل، و ۳ سال بعد جمهوری شد؛ اولین رئیس جمهور آن ⇐ بنجمین نامه‌ی آزیکیوه بود که به دنبال کودتائی نظامی استعفا کرد (۱۵ ژانویه‌ی ۱۹۶۶). دو روز بعد ژنرال جانسن آگوئی ایرانسی[2] (jānsən āgui-irānsi؛ ۱۹۲۴–۶۶)، فرمانده کل قوا، قانون اساسی و مجلس را منحل کرد و یک حکومت نظامی برقرار ساخت؛ در ۲۹ ژوییه‌ی ۱۹۶۶ عناصر آشوبگر نظامی ژنرال آگوئی‌ایرانسی را به قتل رساندند، و سرهنگ ⇐ ی. گوون را در رأس حکومت نظامی قرار دادند. در ۲۸ مه‌ی ۱۹۶۷ سرهنگ گوون (که در ۱۹۷۱ ژنرال شد) خود را رئیس حکومت نظامی فدرال اعلام کرد، و کشور را به ۱۲ ایالت منقسم ساخت. در ۳۰ مه‌ی ۱۹۶۷ رهبران ناحیه‌ی جنوبی استقلال جمهوری ⇐ بیافرا را اعلام داشتند، و هنگامی که جنگ میان بیافرا و حکومت مرکزی پایان یافت (۱۲ ژانویه‌ی ۱۹۷۰) بیش از ۲ میلیون نفر کشته شده بودند. در زمان انفصال بیافرا از نیجریه ۵ کشور آن را به رسمیت شناختند، و همین موجب شد که نیجریه روابط سیاسی خود را موقتاً با این کشورها قطع کند، تانزانیا، گابون، ساحل عاج، زامبیا، و هائیتی. در ۲۹ ژوییه‌ی ۱۹۷۵ یک کودتای بدون خونریزی گوون را برکنار کرد، و ژنرال رامات مورتالا محمد به جای وی در رأس حکومت قرار گرفت. در ۱۳ فوریه‌ی ۱۹۷۶ ژنرال مورتالا به قتل رسید، و ژنرال اولوسگون اوباسانجو[3] olusegun obasanjo؛ ۱۹۳۷–) در رأس حکومت قرار گرفت.

نیچه[4]، فریدریش ویلهلم (fridriš vilhelm nice)، ۱۸۴۴–۱۹۰۰؛ فیلسوف و متفکر بزرگ آلمانی در قرن ۱۹م؛ مه روکن[5] (rēken)، واقع در ایالت ساکس در پروس. پدرش کشیش پروتستان بود. تحصیلات او در دانشگاههای لایپزیگ و بن در رشته‌ی زبانشناسی قدیم انجام گرفت. در ۲۴سالگی استاد زبانهای یونانی و لاتینی در دانشگاه بال (سویس) شد. در سویس با ریشارد واگنر، موسیقیدان بزرگ آلمانی، که نیز در آن زمان در سویس میزیست، آشنا شد. در جنگ ۱۸۷۰–۷۱ فرانسه و پروس، نیچه چندماهی در بیمارستانهای نظامی سپاه پروس خدمت کرد، ولی سخت بیمار شد، و دوباره به بال باز گشت، و به تدریس فلسفه و ادبیات یونانی پرداخت. در ۱۸۷۹ به علت بیماری از فعالیت دانشگاهی کناره‌گیری کرد، و برای باز یافتن سلامت به جاهای مختلف، از جمله ایتالیا، سفر کرد. در ۱۸۸۹ دوچار بیماری روانی سختی شد، و مادر (فت ۱۸۹۷) و خواهرش پرستاری او را به عهده گرفتند، تا آنکه در اوت ۱۹۰۰ در وایمار وفات یافت. بایگانی آثار مربوط به نیچه نیز در وایمار است.

نیچه در آغاز از دوستان و ستایشگران واگنر بود. کتاب معروف او به نام تولد تراندی از روح موسیقی (۱۸۷۲) سخت مورد تقدیر واگنر قرار گرفت، زیرا ده قسمت آخر آن در باره‌ی موسیقی واگنر بود. کتاب دیگر او به نام اندیشه‌های نابهنگام شامل ۴ مقاله بود، که مقاله‌ی آخر آن در باره‌ی واگنر در بایروید بود. واگنر به بایروید رفت، و از هواخواهان امپراطوری جوان آلمان شد، و این امر به نیچه ناگوار آمد. وطنپرستی مفرط واگنر و احساسات ضد سامی او نیز مورد پسند نیچه واقع نشد. پارزیفال واگنر (← پارسیفال) در نظر نیچه اطاعت غیر صمیمانه از مسیحیت بود. وقتی که نسخه‌ی پارزیفال به دست نیچه رسید، کتاب نیچه به نام انسانی، خیلی انسانی (۱۸۷۸) به دست واگنر رسید، که آن هم به علت گرایش نیچه به عصر روشنگری فرانسه در نظر واگنر نامقبول و ناپسند افتاد، و بدین ترتیب دوستی آن دو به پایان رسید.

نیچه، پس از بازنشستگی، در عزلت و انزوا به تألیف آثار مهم دیگر خود پرداخت. این آثار در زمان خود او موفقیتی به دست نیاورد، تا آنکه در سال ۱۸۸۸ ⇐ گئورگ براندس در دانشگاه کپنهاگ به نشر افکار او پرداخت. 10 سال بعد شهرت نیچه جهانگیر شد. معروفترین اثر نیچه کتاب چنین گفت زردشت (ترجمه‌ی فارسی؛ تهران، ۱۳۲۷ هش) است، که در چهار قسمت منتشر شد؛ دو قسمت نخستین در ۱۸۸۳ و قسمت سوم در ۱۸۸۴ انتشار یافت، و قسمت چهارم به طور خصوصی منتشر شد و نیچه فقط ۷ نسخه از آن را میان اشخاص پخش کرد، ولی تمام کتاب در ۱۸۹۲ به طبع رسید. از آثار دیگر او میتوان کتب ذیل را نام برد؛ فراسوی نیک و به (۱۸۸۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۵۸ هش)، نسبنامه‌ی اخلاق (۱۸۸۷)، سپیده‌دم بتها (۱۸۸۸)، ضد مسیح (۱۸۸۸)، انسان را ببین (۱۸۸۸)، و اراده برای قدرت (قسمتی از آن تحت عنوان ارادهٔ معطوف بقدرت به فارسی ترجمه شده است).

در نظر نیچه جهان اراده‌ای است برای قدرت، و جز این چیزی نیست. با این نظر، نیچه غایت همه‌ی ادیان و عقاید فلسفی را برای بنای جهانی معنوی و مطلوب، که فوق این جهان یا در موازات این جهان باشد، نفی میکند. نفی ادیان ومذاهب درجملاتی که او به زرتشت نسبت میدهد خلاصه میشود؛ "خدا مرده است. مفاهیم ابدی و آن سوی جهان و شیء فی نفسه همه ساخته و پرداخته‌ی مغز بشر و مفاهیمی پوچ و واهی است. بیماران و محتضران بودند که تن و زمین را ناچیز شمردند و آسمان و ملکوت را اختراع کردند، و قطره‌های خون نجات‌دهنده (مسیح) را ساختند... چنین گفت زرتشت". پس نیچه به ارزشهای اخلاقی معمول پشت پا میزند، و ارزشهای نوی پیشنهاد میکند، و کار او "تجدید ارزش همه‌ی ارزشها" است. دو نوع اخلاق هست، اخلاق زبردستان و اخلاق زیردستان، و بر طبق این دو اخلاق، دو نوع "خوب" و دو نوع "بد" وجود دارد. خوب در اخلاق زبردستان هر چیزی است که مایه‌ی غرور و مباهات است، دلیری و به جستجوی خطر رفتن و توانائی؛ و "بد" در این اخلاق پستی و ابتذال و فرومایگی است. در اخلاق زیردستان "خوب" رحم و شفقت و بی‌آزاری و آرامی است، و ضد خوب "شر و بدجنسی" است. "شر و بدجنسی" در نظر زیردستان "خوب" زبردستان است، یعنی تهور و بیباکی و غیر عادی بودن و بر یک حال نبودن و خطرناک بودن. اخلاق زیردستان یا بردگان با دین یهود ظاهر میشود. پیغامبران یهود "ثروت"، "گناه"، "نیرومندی"، و "خداشناسی" را مترادف هم دانستند، و به کلمه‌ی "دنیا" ارزش منفی دادند. این تغییری اساسی در ارزشها بود، و عکس العمل و انتقام معنوی بردگان و فرودستان و ناتوانان در برابر زبردستان و اقویا بود. از این به بعد درماندگان، بیچارگان، بد بختان، بیماران، و زشت‌رویان به عنوان "خوب" شناخته شدند؛ و زیبائی، قدرت، خوشبختی، و برتری خوبی و فضیلت شناخته نشد. اشراف و زبردستان، تحت تأثیر اخلاق نو یهودی، در خارج جولانگاهی نیافتند، و به خود پیچیدند، و خود را گناهکار و بدجنس دانستند. انسان نیرومند مانند آن حیوان درنده‌ای شد که در قفسش انداخته‌اند و ناچار شده است خود را بگزد و بدرد. بیماری بشر و رنج او از اینجا ناشی میشود. کلمه‌ی رحم و شفقت، که اخلاق یهودیت و ادیان منشعب از آن شایع کردند، تحقیر انسان از خویش و بی اعتمادی او به خویش است.

نیچه هوش و عقل و شعور را اصل و بنیاد نمیداند؛ آنچه در نظر او اصیل است اراده و غریزه است، و هوش و عقل خادم اراده هستند. هوش و شعور و عقل برای ادراک و دریافت اشیاء و برای معرفت و علم نیست، بلکه برای خدمت به حیات و زندگی انسان است. غریزه اصل است و شعور فرع. حتی تفکرات فلسفی انسان نیز از روی شعور محض و عقل محض نیست. بیشتر فلاسفه چنین وانمود میکنند که حقیقت را از راه منطق سرد و خشک به دست آورده‌اند، در صورتی که در پشت سر این افکار فلسفی احتیاجات و خواستهای غریزه و سنجشهای ارزش غریزی قرار دارد. تحقیر حیات و مظاهر آن و دشمن گرفتن احتیاجات زندگی دیوانگی است. این دیوانگی است که کسی بپندارد با تنی نحیف و ناقص و ناتوان روحی زیبا و سالم میتوان داشت. بیشتر حکما و صاحبنظران زندگی را حقیر شمرده‌اند و آن را محکوم کرده‌اند. این

(۱)Macpherson (۲)Aguiyi-Ironsi (۳)Obasanjo (۴)Nietzsche (۵)Röcken

حکما همه از انواع منحط حیات بوده‌اند. سقراط که چنین می‌اندیشیده از طبقه‌ی پست مردم بوده، و طنز سقراطی بیان بغض و آزردگی عوام و فرومایگان است. هر که زندگی را بی ارزش شمارد مانند آن است که بگوید خود من بی‌ارزشم. به همین جهت، مسیحیت مطرود است، زیرا همه‌ی ارزشهای طبیعی را وازگون کرده است. مسیحیت یعنی نفی هر چه طبیعی است، و ناچیز و مطرود دانستن مظاهر طبیعت است، و به همین دلیل، مسیحیت خود مظهر غیر طبیعی بودن است. مسیحیت از همان آغاز دشمن حس و محسوسات و زندگی بود. خدای مسیحیت خدای بیماران است، و یکی از فاسدترین مفاهیم الوهیت است. مسیحیت کینه‌جوئی بر ضد سروری و مهتری و غرور و دلیری و خوشی و شادی است. مسیحیت این دنیا را، که تنها دنیای ملموس و دسترس انسان است، ورطه‌ی آلام و دردها ساخته است، و دنیای دیگری را که از دسترس انسان بیرون است اصل قرار داده است. مسیحیت، به جای آنکه احساس انسان را برتری دهد و جنبه‌ی خدائی بخشد، با تبر به ریشه‌ی احساس انسان و در نتیجه به ریشه‌ی حیات انسان میزند. "من مسیحیت را محکوم میکنم، و سختترین شکایات و ادعانامه‌ها را بر ضد کلیسا اقامه میکنم. کلیسای مسیحی همه چیز را فاسد و تباه ساخته است. هر ارزشی را بی‌ارزش ساخته و هر حقیقتی را دروغ قلمداد کرده است..."

انسان اراده‌ای است برای وصول به قدرت، و میخواهد پیوسته از حالتی که دارد بالاتر رود، و تواناتر شود، و کاملتر شود، و خود را از نو بیافریند، و به جای مخلوق و آفریده، خلّاق و آفریننده شود. این قدرت قدرتی عالی و برتر است، و تنها قدرت خام برای حکم راندن به دیگران نیست. تنها در صورتی که انسان از وصول به آن قدرت عالی عاجز ماند، برای جبران نقص خود برای تحصیل قدرت خام می‌کوشد. بالاترین وضع و حالتی که انسان به سوی آن در کوشش است وضع زِبَرمرد یا اَبَرمرد است. ابرمرد انسانی است که بر خودش چیره شده است، و آن انسان پرهیجانی است که بر احساس و هیجانهای خود پیروز شده است، و قوای خود را در راه سازندگی و خلاقیت صرف میکند. ضد ابرمرد انسان شهوتپرست و مطابق روز و معمولی است، و فرهنگ و تمدن اروپائی در مسیر انسان ضد ابرمرد یا انسان آخر سیر می‌کند. انسان آخر یا ضد ابرمرد نماینده‌ی انسان معمولی و تمدن مسیحی است، که مورد انتقاد و حمله‌ی نیچه است. نیچه به ادوار معتقد است. به عقیده‌ی او، چون ماده‌ی عالم محدود است صُوَر ترکیبی آن نیز محدود است، و چون جهان ابدی است، ناچار این صور محدود در فاصله‌های بسیار طولانی تکرار خواهد شد.

نیچه در افکار فلاسفه و صاحبنظران قرن ۲۰م تأثیر و نفوذ فراوان داشته است. فروید درونبینی و عمق خودشناسی نیچه را میستاید. یاسپرس، نیچه و کیرکگارد را سرآغاز فلسفه‌ی معاصر میداند. هایدگر او را آخرین فیلسوف مابعد طبیعی و نقطه‌ی آخر حرکتی میداند که با افلاطون آغاز شده است. آندره ژید، کامو، مالرو، و توماس مان هر کدام به نحوی تحت تأثیر افکار و آراء او قرار گرفته‌اند.

نیداروس، نروژ، ← ترونهیم.
نیدرراین: ← راین، رود.
نیدر-زاخسن: ← ساکس سفلی، آلمان غربی.
نیدوالدن، فنس **نیدوالد،** سویس، ← اونتروالدن.
نیر: ← نیر تبریزی.
نیر (nir)، بخش (جم ۵۳٬۲۸۴ سث ۱۳۴۵ هش)، ج‌غ شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی). بخش نیر در بهمن‌ماه ۱۳۳۷ هش تشکیل شد. بر طبق فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد چهارم)، نیر (جم ۱۹٬۴۲۴ دارای ۳۳ آبادی) یکی از دهستانهای بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل را تشکیل میداد. مرکز بخش و دهستان، ده **نیر** (جم ۲٬۸۰۱ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۶کیلومتری ج‌غ اردبیل، بر راه شوسه‌ی بستان آباد-اردبیل قرار دارد.
نیر، بخش (جم ۲۷٬۵۶۱ سث ۱۳۴۵ هش)، ج شهرستان یزد، استان دهم، منطبق بر دهستان پشتکوه. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصول عمده‌اش غلات است. معادن سنگ مرمر و گل سفید دارد. مرکزش، **نیر** (جم ۱٬۴۶۹ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۵۷کیلومتری ج‌غ یزد قرار دارد.
نیر (niar)، ده (جم ۱٬۵۹۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، 10کیلومتری ج رزن. محصولاتش غلات، حبوبات، و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.
نیر، جزایر[1]: ← آلئوسین، جزایر.
نیر اصغر: ← سیارات سبعه.
نیر اعظم: ← سیارات سبعه.
نیرالثریا: ← ثریا.
نیرالفکه[2] (nayyero 'l-fakka)، نام روشنترین ستاره‌ی آلفا (α)ی صورت فلکی اکلیل شمالی با قدر ظاهری ۲٫۳۱؛ نیز ← صورت فلکی جدول II صورتهای فلکی، ص ۱۵۸۹. صورت اکلیل شمالی را از آن جهت فکه مینامند که آن را به کاسه‌ای (کاسه‌ی درویشان) تشبیه کرده‌اند که شکستگی و انفکاکی در یک طرف خود دارد.
نیر تبریزی (nayyere tabrizi)، شهرت **میرزا محمد تقی،** معروف به **حجةالاسلام تبریزی** (hojjato'l-'eslām)، متخلص به نیر، ۱۲۴۷— ۱۳۱۲ هق، شاعر ایرانی؛ مت تبریز، در جوانی به عراق رفت، و در نجف به تحصیل پرداخت، و بعد به تبریز باز گشت. وی در خانواده‌ای اهل فضل و متمایل به عقاید شیخیه متولد شد، و خود نیز از دانشمندان شیخیه به شمار میرود. علاوه بر فضایل علمی، در انواع خط نیز استاد بود. در تبریز به آزادگی و با گوشه گیری از مردم زیست. در همین شهر در گذشت، و جسدش را به نجف بردند. شهرت وی بیشتر به خاطر مرثیه‌هائی است که برای ائمه سروده است، و میان مردم شهرت بسیار دارد. نیر به زبانهای عربی و فارسی و ترکی شعر گفته است، و دیوانش در تبریز چاپ شده (۱۳۴۶ هق).

نیرج (niraj)، ده (جم ۱٬۲۵۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان خرقان غربی، بخش آوه، شهرستان قزوین، استان مرکزی؛ ۲۲کیلومتری لغ آوه. کوهستانی است. محصولاتش غلات و عسل است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت **نیارج** (niāraj) آمده است.
نیره[3]، یولیوس کامباراگه (yulius kām-bārāge nyerere)، ۱۹۲۱— ، سیاستمدار و اولین رئیس جمهور (۱۹۶۴—) تانزانیا. در اوگاندا و سپس در دانشگاه ادنبورگ تحصیل کرد. معلم بود، و یکی از اعضای شورای قانونگذاری شد. به هنگام استقلال تانگانیکا اولین نخست‌وزیر آن شد (۱۹۶۱). در ۱۹۶۲ استعفا داد تا به امور حزبی بپردازد، در ۱۹۶۲ نخستین رئیس جمهور تانگانیکا و در ۱۹۶۴ رئیس جمهور تانزانیا (اتحادیه‌ی تانگانیکا و زنگبار) شد. در ۱۹۷۲ دگربار به ریاست جمهوری برگزیده شد. نیره طرفدار جدی پان‌آفریکانیسم، و تشکیل فدراسیونی از تانزانیا، کنیا، و اوگاندا به نام فدراسیون افریقای شرقی بود. سخنرانیها و نوشته‌های نیره تحت عنوان آزادی و وحدت (۱۹۶۷) گردآوری و انتشار یافته است. در ۱۹۸۰ مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شد.
نیرم (neyram; nayram)، نام دیگر نریمان پهلوان معروف ایرانی.
نیرنبرگ[4]، مارشال (mārshāl nirenberg)، ۱۹۲۷— ، زیستشیمیدان امریکائی. به خاطر تحقیقاتی که در شیمی ژنها (← ژن) انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ م. گ. خورانا و ر. و. هالی) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۸ در فیزیولوژی و پزشکی شد. در ۱۹۶۲ نیرنبرگ به ریاست بخش ژنتیک مؤسسه‌ی ملی قلب منصوب شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
نیرنگستان (neyrangestān)، رساله‌ای به زبانی ممزوج از پهلوی و اوستائی، در باب اجرای مراسم دینی زردشتی؛ شامل تقریباً ۳٬۲۰۰ کلمه‌ی اوستائی، ۶۰۰ کلمه‌ی پهلوی ترجمه‌ی آن، و ۲۲٬۰۰۰ کلمه‌ی پهلوی شرح و توضیح.
نیرو[5] (niru) یا **قوه،** علت فیزیکی تغییر حالت جسم از سکون به حرکت، یا تغییر حرکت آن (مثلاً تغییر سرعت، شتاب، امتداد، یا جهت حرکت)؛ به عبارت دیگر عاملی فیزیکی که تغییری در مقدار حرکت یک جسم پدید میآورد. آحاد سنجش نیرو دین، گرم-وزن، کیلوگرم-نیرو، نیوتن، و پوند است. هر نیرو با نقطه‌ی اثر (نقطه‌ای که نیرو بر آن وارد میشود)، امتداد، جهت، و کمّیّت خود مشخص میشود. در فیزیک و مکانیک نیرو را با قطعه‌خطی نمایش میدهند که مبدأ و امتداد و جهتش به ترتیب نقطه‌ی اثر و امتداد و جهت نیرو است، و طولش به مقیاس معینی کمیت نیرو را نشان میدهد (← حامل، در ریاضیات). نیروها را میتوان ترکیب و تجزیه کرد (← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها). اصل مهم عمل و عکس العمل (یا ره عمل) این است که به ازاء هر نیرو (عمل) که بر جسمی وارد شود نیروئی (رد عمل یا عکس العمل) با همان امتداد و کمیت،

(۱)Near Islands (۲)Alphecca (۳)Nyerere (۴)Nirenberg (۵)force

ولی در جهت مخالف، در کار میآید. مثلاً سنگی که روی زمین است با نیروی وزن خود (عمل) بر زمین فشار میآورد؛ زمین متقابلاً نیروئی (ردّ عمل) بر سنگ وارد میسازد. نیرو ممکن است جسم را در حول محوری به دوران آورد (← گشتاور). در طرح ساختمان ماشینها و قطعات آنها باید نیروهائی را که در ضمن کار به این قطعات وارد میشوند، اعم از نیروهای خارجی و فشارهای داخلی، در نظر گرفت (← مقاومت مصالح). نیروی وارد بر واحد سطح، فشار است. الفاظ نیرو و قوه را گاهی بر سبیل مسامحه در مورد هر عامل فیزیکی به کار میبرند (مانند برقرانی). نیز ← میدان یا حوزه، در فیزیک؛ نیز رجوع کنید به اصل جبر (← جبر یا لختی)؛ **نیروی مرکز گریز**؛ نیروی ثقل.

نیرو، خط، در مغناطیس؛ ← میدان یا حوزه.

نیروانا (nirvānā) [سانسکریت، = نابودی، خاموشی شعله‌ی حیات]، در ← آیین هندو، رهائی یافتن شعله‌ی حیات از قید تولدهای دیگر (تناسخ و انتقال ارواح) با اتحاد با برهما، روح عالم؛ در ← آیین بودا، خاموشی شعله‌های سه‌گانه‌ی شهوات و کینه و وهم. این فنا و خاموشی به معنی نابودی محض نیست، بلکه نابودی جسد با بقای وجدان و ضمیر است، زیرا آزادی انسان است از مراحل پست طبیعت، و وصول اوست به نشأه‌ی دیگری از وجود که با سعادت جاودانی و خیر اعلی و مطلق همراه است. این حالت سرور و لذت جاودانی با آزادی از قید انتقال به اجساد دیگر و یافتن کیفرها و پاداشها حاصل میشود، و این معنی بالاخص در شاخه‌ی هینیانه از دین بودا تأکید شده است؛ به همین جهت، جنبه‌ی بدبینی که به دین بودا نسبت داده می‌شود منتفی میگردد، زیرا سرانجام سعادت جاودانی و ابدی است. حالت فناء فی‌الله و مستهلک و مُنْدَک شدن در عالم غیب در مذاهب عرفانی و خاصه در تصوف اسلامی نیز حالت سعادت و خوشی جاودانی معنوی است، و گاهی هم ممکن است این حالت در همین دنیا در اوقات مختلف برای عارف کاملی دست دهد. نیز ← زن، فرقه و آیین.

نیروسنج (niru.sanj)، نام عمومی اسبابهائی که برای اندازه گرفتن یک نیرو یا یک زوج نیرو به کار میروند. در اغلب نیروسنجها اندازه‌ی نیرو را با کشش یک فنر به دست می‌آورند (شکل ۲)، و این فنر ممکن است شکل تیغه‌ای یا مارپیچی داشته باشد. نیروسنجها به انواع گوناگون وجود دارد. در اغلب آنها تعادل میان نیروها را به وسیله‌ی کشش یک فنر برقرار میکنند (شکل ۳)؛ فنر ممکن است به اشکال مختلف باشد. بعضی از نیروسنجها ثبّات هستند، یعنی اندازه‌های پیوسته‌ی یک نیروی متغیر را در مدت زمان معین نشان میدهند؛ از این قبیل است نیروسنجهائی که برای تعیین مقاومت قطار- خطوط آهن به کار برده میشوند. نیروسنج پیچشی برای اندازه‌گیری یک زوج نیرو به کار می‌رود.

نیروی آبی[1]، انرژی مکانیکی که از سقوط آب رودخانه یا سرریز سد حاصل میشود. در قرن ۱۹م، چرخ آسیاب که مدتهای دراز، با انرژی سقوط آب، آسیابها و کارخانه‌ها را به حرکت در میآورد، جای خود را به ماشین بخار داد. در زمان حاضر، آبی که از سطح بلندتر به سطح پستتر فرو میریزد (مثلاً از یک سد یا آبشار)، یک توربین را به کار می‌اندازد، که آن توربین به نوبه‌ی خود دستگاه مولد برقی را به حرکت در میآورد. قدرتی که به دست میآید، با مقدار ریزش آب در ثانیه و با ارتفاع ریزش متناسب است. فراوانی نیروی آبی در امتداد خط سقوط آب در رودخانه‌های شرقی کشور سبب آن شد که شهرهای فراوانی در این ناحیه ساخته شود. در تجشم نیروگاههای برقابی عظیمی بر رود دنیپر و ناحیه‌ی اورال تأسیس شده است. سدهای عظیمی که در سالهای اخیر در ایران ساخته شده، علاوه بر ذخیره کردن آب، نیروی آبی قابل توجهی تولید میکند. اکنون در بسیاری از نقاط جهان، با بستن سدهای مناسب، حد اکثر فایده‌ی ممکن را از نیروی آبی به دست می‌آورند.

نیروی برقابی[2]، انرژی برقی که از نیروی آبی به دست میآید.

نیروی ثقل (seql)، نیروی جاذبه‌ای که زمین بر اشیاء مجاور خود وارد میکند، و تقریباً متوجه مرکز زمین است. ثقل حالت خاصی از گرانش است. به سبب همین نیرو است که هر گاه جسمی را رها کنیم به طرف پایین حرکت می‌کند و شتاب میگیرد. وقتی هم که جسمی در میدان ثقل، به سبب مانعی، در حال سکون است، نیروی جاذبه‌ی زمین بر آن تأثیر میکند،

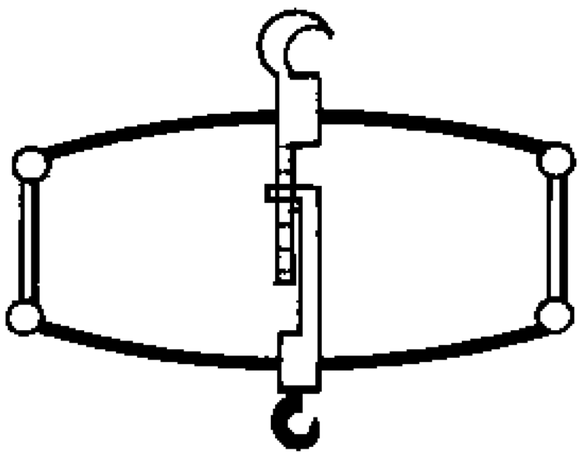

شکل ۱ . نیروسنج دوتیغه‌ای

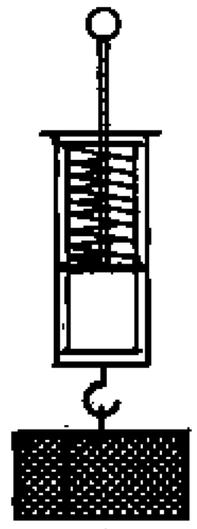

شکل ۲ نیروسنج فنری

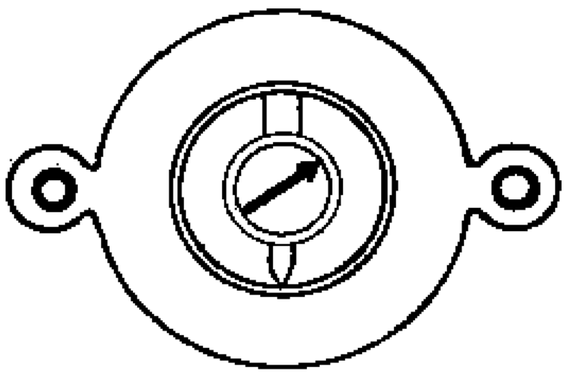

شکل ۳ . نیروسنج کششی

نیرو به کار میروند. در اغلب نیروسنجها اندازه‌ی نیرو را با کشش یک فنر به دست می‌

منتها اثر این نیرو با نیروی مقاومت مانع خنثی میشود. مثلاً جعبه‌ای که بر میزی قرار دارد به طرف زمین کشیده میشود، اما میز هم قوه‌ای مساوی ثقل، ولی به طرف بالا، بر جعبه وارد میکند و، در نتیجه، جعبه به حال تعادل میماند. اگر میز، به سبب فقدان مقاومت کافی، نتواند جعبه را با نیروئی مساوی ثقل به بالا براند، ماداد ثقل وارد بر جعبه، جعبه را به پایین میکشد، و میز که بر سر راه آن است فرو میشکند. نیز ← وزن.

نیروی حیاتی: ← فلسفه، قسمت XIII.

نیروی حیاتی، نظریه‌ی[3]، فلسفه ویتالیسم[4] (vitā-lism)، نگرشی فلسفی مبتنی بر این اعتقاد که اصل حیاتی خاصّ موجودات زنده را از باقی موجودات متمایز میسازد. در این فلسفه‌ی دوپایه یا ثنوی، نظر آن است که چیزی غیر مادی اجزاء مادی سازای موجودات زنده را تنظیم میکند، بر خلاف فلسفه‌ی یکپایه‌ی ماشینواری (← فلسفه‌ی ماشینی) که در آن عقیده بر این است که تفاوت موجودات زنده با ماده‌ی غیر زنده تنها در پیچیدگی بیشتر سازمان دستگاههای مولکولی است که موجودات زنده از آنها ساخته شده‌اند.

به این اصل حیاتی در سراسر تاریخ فلسفه و زیستشناسی نامهای گوناگون داده شده است. ارسطو آن را پسوخه (psuxe) [= دم، نفخه] نامیده بود، و پیشینیان نامهای دیگر پنوما (pnomā) [= دم، روح]، آنیما [= جان]، و انتلخیا (entelexeyā) [= کامل] نیز به آن میدادند. ا. گ. شال که نوشته‌های او سبب گسترش مفاهیم این نظریه در دوران جدید است، آن را آنیما سانسیتیوا [لتیه = نفس حساس] می‌نامید. ک. ف. ولف به آن نام ویس اِسانْتیالیس [لتیه = نیروی اساسی] داده است، و ی. ف. بلومنباخ آن را نیسوس فورماتیودس [لتیه = تلاش سازنده] نامیده است. ه. برگسون تفاوت موجودات آلی را با موجودات غیر آلی در آن تصور می‌کرد که موجودات آلی دارای نیروی آفریننده‌ای هستند به نام نیروی حیاتی (← فلسفه، قسمت XIII) و این نیرو را عامل مهمی در تکامل و تطور میدانست. برگسون، همانند معتقدان دیگر به ویتالیسم، زندگی را یک تجلی روانشناختی قابل مقایسه با ذهن و فکر تصور میکرد. بعضی از پیروان نظریه‌ی نیروی حیاتی،

(۱) water power (۲) hydroelectric power (۳) vitalistic theory (۴) vitalism

فرایندهای حیاتی را هدفدار میدانند، و بنا بر این براهینی که برای هدفداری جهان اقامه میشود، غالباً مؤید این نظریه است. مکانیسم (← فلسفه‌ی ماشینی) و ویتالیسم، بیش از آنکه جنبه‌ی علمی داشته باشند، جنبه‌ی فلسفی دارند، و بیش از آنکه بر اثبات علمی متکی باشند، بر ایمان و اعتقاد متکی هستند.

نیروی کوریولیس[1] (niruye koriolis) [به نام ⇐ گ. گ. دو کوریولیس]، نیروئی فرضی که آن را وضع کرده‌اند تا در حل مسائل مکانیکی که در آنها حرکت نسبت به دستگاه مختصات دوّاری سنجیده میشود، وسیله‌ی تسهیل محاسبه باشد. تا زمانی که وضع یک جسم در یک دستگاه مختصات جبری (یعنی دستگاه مختصاتی که نسبت به ستارگان با سرعت ثابت در حال حرکت است) اندازه‌گیری میشود، حرکت آن جسم کاملاً با قوانین حرکت نیوتن (← حرکت، در فیزیک، قسمت V) قابل توصیف است. از روی این قوانین میتوانیم مسیر حرکت هر تکه از ماده را، در صورتی که نیروهای مؤثر بر آن را بشناسیم، حساب کنیم. واضح است که اگر همان مسیر را بخواهیم نسبت به یک دستگاه مختصات دوار حساب کنیم، محاسبه دشوارتر خواهد شد، و اگر کسی بخواهد در این حالت هم از قوانین نیوتن استفاده کند، باید چنان فرض کند که نیروهای اضافی دیگر در کار است. نیروی کوریولیس و نیروی مرکزگریز نیز از این نیروهای فرضی و ساختگی است. مثالی برای نیروی کوریولیس چنین است، فرض کنیم تفنگی از قطب شمال زمین تیری شلیک کند. اگر از اصطکاک هوا صرف نظر کنیم، پس از آنکه گلوله از دهانه‌ی تفنگ خارج شد، تنها نیروئی که بر آن تأثیر میکند نیروی جاذبه‌ی زمین است و گلوله بدون انحراف به مشرق یا مغرب نسبت به ناظری در فضا، در پایان مسیر خود بر زمین فرو می‌افتد. ولی، هنگامی که گلوله در فضا حرکت میکند، زمین زیر آن میچرخد. ناظری که مسیر گلوله را نسبت به خطوط ثابت طول و عرض جغرافیائی بر روی زمین دنبال میکند، خواهد گفت که گلوله به طرف مغرب منحرف شده است. اگر اصرار داشته باشد که در دستگاه مختصات دوار خود از قوانین نیوتن بهره‌برداری کند، ناگزیر باید نیروئی وضع و اختراع کند که جوابگوی این انحراف به سوی مغرب باشد، و این همان نیروی کوریولیس است. نیز ⇐ شتاب کوریولیس.

نیروی مرکزگرای یا **جاذب به مرکز:** ← نیروی مرکزگریز.

نیروی مرکزگریز[2] (markaz.goriz) یا **نیروی گریز از مرکز**، نیروی رو به خارج که بر جسم گردنده‌ی بر محیط دایره‌ای در حول یک مرکز اثر میکند. وقتی که جسم گردنده بر محیط دایره در حال تعادل است، این نیرو با نیروی دیگری، همسنگ با آن و در جهت رو به مرکز، خنثی میشود که **نیروی مرکزگرای**[3] (mar-kaz.geray) یا **نیروی جاذب به مرکز** نام دارد.

نیروی مغناطزدا: ← فرومانیتیسم.

نیروی هوائی ایران. در اواخر سال ۱۳۰۴ هش چند فروند هواپیمای فرانسوی و روسی خریداری شد که به نام پرندگانی از قبیل عقاب، سیمرغ، کرکس، تیهو، و غیره خوانده شدند. محل استقرار این هواپیماها آبادی قلعه مرغی (چغ تهران)، که وسعت کافی جهت نشستن هواپیما داشت، انتخاب شد. عده‌ای دانشجو به کشورهای روسیه و فرانسه برای اخذ تعلیمات خلبانی و فنی اعزام شدند. اولین خلبان ایرانی، سرهنگ احمد نخجوان (بعداً سرلشکر)، با یک هواپیمای "بُرِگه ۱۹" از پاریس پرواز کرده در قلعه مرغی فرود آمد (۱۵ بهمن ۱۳۰۵ هش)، و در همان سال نیروی هوائی تشکیل شد. با تأسیس آموزشگاهها و دانشکده‌های خلبانی و فنی و دیده‌بانی، به تربیت و آموزش کارمند پرداخته شد.

کارخانجات شهباز در ۱۳۱۴ هش گشایش یافت، در ۱۳۱۷ هش اولین هواپیمای ساخت این کارخانه حاضر برای پرواز شد. از دانشجویان اعزامی به روسیه اولین کسی که از مسکو به تهران پرواز کرد ستوان ابراهیم ماکوئی بود. اولین خلبان ایرانی که در راه هواپیمائی جان سپرد ستوان فتح‌الله زند انصاری است که هنگام آزمایش، به علت آتش گرفتن هواپیمایش، سقوط کرد (اول دی ماه ۱۳۱۱ هش). سازمان نیروی هوائی بتدریج توسعه یافت و در اهواز، مشهد، و تبریز هنگهای هوائی تشکیل شد، ولی در شهریور ۱۳۲۰ هش، به واسطه‌ی حملات هوائی متفقین از ل و ج، اساس آن از هم پاشیده شد. پس از جج II، دوباره فعالیت آغاز شد و مراکز آموزشی تعطیل‌شده افتتاح یافت، و نیروی هوائی به هواپیماهای آموزشی و حمل و نقل و شکاری (از قبیل هاروارد، داکوتا، و جت) مجهز شد، و عده‌ی قابل توجهی به منظور فرا گرفتن امور پروازی و فنی به خارج کشور اعزام شدند. نیروی هوائی تاکنون، علاوه بر انجام مأموریت‌های نظامی، در حمل و نقل هوائی و حفظ امنیت داخلی کشور نیز مؤثر بوده است. اکنون نیروی هوائی ایران با هواپیماهای مدرن و انواع جنگنده‌ها و هواپیماهای فانتوم (fāntom) و هلیکوپتر مجهز است.

نیریز (nayriz, neyriz, niriz)، شهرستان (جم ۴۰'۵۵۱ سث ۱۳۴۵ هش)، ش استان هفتم (فارس)؛ در ناحیه‌ی تاریخی شبانکاره. دهستانهای آن عبارتند از آباده طشک، رستاق و مشکان. ← دریاچه‌ی بختگان یا دریاچه‌ی نیریز در ل‌غ آن قرار دارد. معادن آهن و سرب دارد. محصولاتش غلات، پنبه، کنجد، و میوه است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. انواع شکار در آن پیدا میشود، در اواخر دوره‌ی کریم خان زند، میر حسام‌الدین عرب از طایفه‌ی شیبانی ایل عرب فارس بر آن حکومت میکرده و پس از وی پسرش و نوادگانش بر آن حکومت کرده‌اند.

بر طبق فتکا ۱۳۱۶ هش نیریز یکی از بخشهای شهرستان فسا را تشکیل میداد و به موجب تصویبنامه‌ی اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۷ هش بخش نیریز از شهرستان فسا منتزع و تبدیل به شهرستان شد. فعلاً بر طبق تقسیمات کشور ایران (آبان‌ماه ۱۳۵۱ هش)، شهرستان نیریز مشتمل بر ۳ بخش حومه، آباده طشک، و پشتکوه (مشکان) است. مرکزش، شهر **نیریز** (جم ۱۶'۱۱۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ج‌ش دریاچه‌ی بختگان قرار دارد، و فاصله‌ی آن تا شیراز ۲۸۸ کم است. از شهرهای قدیمی ایران محسوب میشود. از لحاظ موقعیت جغرافیائی دارای اهمیت خاصی است. جغرافیانویسان قدیم مانند مقدسی و ابن بلخی ضمن توصیف شهر از معادن آهن و صنعت جوشن‌سازی آن ذکری به میان آورده‌اند. به قول فارسنامه‌ی ناصری، در کنار یکی از محلات آن به نام سهاد (فولاد) خانه، کارخانه‌ی فولادسازی وجود داشته و فولاد نیریز در فارس مشهور بوده است؛ و صنعتگران در این محل برای لشکریان داریوش و خشیارشای I سلاح میساخته‌اند. آثار تاریخی آن مسجد جمعه‌ی نیریز است (← مسجد جمعه) که در بیش مآخذ به آن اشاره شده است.

نیریز، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

نیریزی، ابوالعباس فضل ابن حاتم (neyrizi)، لقب **آناریتیوس** (ānāritios)، فت ح ۳۱۰ هق، ریاضیدان و منجم معروف ایرانی دربار معتضد عباسی. اهل نیریز (فارس) بود. مؤلف رسائلی در نجوم، آثار جوّی، و حواشی بر هندسه‌ی اقلیدس و مجسطی (ترجمه‌ی لاتینی قرن ۱۲م) میباشد.

نیرین: ← سیارات سبعه.

نیز، دماغه، نروژ، ← لیندسنس.

نیزار (neyzār)، دهستان (جم ۴'۶۳۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش کهک، شهرستان قم، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۱۶ آبادی. آبادیهای آن در کوهستان واقع شده‌اند. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است. به صورت اراضی نیزار نیز آمده است. این دهستان سابقاً جزء بخش حومه‌ی شهرستان قم بود. به موجب تصویبنامه‌ی بهمن‌ماه ۱۳۳۷ هش از آن بخش منتزع و ضمیمه‌ی بخش کهک شد.

نیزبی[4] (neyzbi)، دهکده، نورثمتن‌شر، انگلستان مرکزی، نزدیک نورثمتن. نزدیک آن، در ۱۴ ژوئن ۱۶۴۵، میان طرفداران پارلمنت، به سرپرستی ت. فرفکس و آ. کرامول، و سلطنت‌طلبان، به‌سرپرستی **چارلز I** و سه **پرنس روپرت**، جنگی قطعی در گرفت که به شکست سلطنت‌طلبان انجامید، مسئله‌ای به یادبود آن جنگ در اینجا قرار دارد.

نیزک طرخان: ← ماهوی.

نیزه‌مار[5] (neyze.mār)، *(Bothrops atrox)*، مار بسیار سمی به طول ۱٫۵ تا ۲ متر که در امریکای مرکزی و جنوبی و گاه در هند غربی یافت میشود. رنگ آن معمولاً زیتونی یا قهوه‌ای است. از مشخصات آن این است که معمولاً در پهنه‌های جنگلی پستیوم زندگی میکند، و اغلب در کشتزارهای موز، نیشکر، و کاکائو یافت میشود. اگر مورد مزاحمت واقع شود سریعاً حمله میکند و بسیار خطرناک است.

(۱) Coriolis force (۲) centrifugal force (۳) centripetal force (۴) Naseby (۵) fer-de-lance (فنس)

زهر آن بسرعت خونریزی شدید پدید میآورد. هنگام شب شکار میکند؛ به کشتزارهای نیشکر آسیب می‌رساند. وابسته به مار زنگی است.

نیزه‌ماهی: ← ماهی.

نیژنی تاگیل[1] (nijni tā-gil)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۳۷۸٬۰۰۰)، جمشس، در اورال مرکزی. در ۱۷۲۵ تأسیس شد. کارخانجات واگونسازی و تصفیه‌ی فلزات دارد.

نیژنی نووگورود، شهر، جمشس، ← گورکی.

نیژینسکی[2]**، واسلاف** (vās-laf nijinski)، ۱۸۹۰–۱۹۵۰، رقاص روسی لهستانی الاصل؛ متکیف، در ۹سالگی در مدرسه‌ی امپراطوری باله در سن پطرزبورگ پذیرفته شد. در ۱۹۰۷، هنگامی که هنوز شاگرد مدرسه بود، در نقش دون ژوان در باله‌ی امپراطوری آغاز به کار کرد. اوج شهرت وی در امپرساریوهای بزرگ باله‌ی دیاگلیف بود، که باله‌ی روسی را به اروپای غربی برد (۱۹۰۹)؛ اما این شهرت چندان دوامی نیافت، زیرا در ۱۹۱۷ مبتلا به جنون شد، و بقیه‌ی عمر را در سویس و انگلستان گذراند.

نیس[3] (nis)، ایتالیائی **نیتسا** (nittsā)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعیت ۳۲۵٬۴۰۰)، مرکز ولایت آلپ‌ماریتیم، جنوب فرانسه؛ معروفترین تفرجگاه ریویرای فرانسه و مرکز صنعت عطرسازی است. احتمالاً همان مستعمره‌ی یونانی نیکایا (تأسیس قرن ۵م ق‌م) است. در قرن ۳م اسقفنشین شد. در ۱۷۹۶ ساردنی آن را به فرانسه واگذار کرد و در ۱۸۱۴ پس گرفت، و بار دیگر، پس از مراجعه به آراء عمومی، در ۱۸۶۰ به فرانسه ضمیمه شد. جشنواره‌های فراوان همه‌ساله در این شهر برپا میشود. گاریبالدی، ل. ا. بلانکی، و آ. ماسنا در این شهر متولد شدند.

نیسابور، شهر، خراسان، ← نیشابور، شهر.

نیساری (neysāri؛ جمش **نیساریان**)، به روایت شاهنامه، نام طبقه‌ی دوم از چهار طبقه‌ی مردم، یعنی سپاهیان و جنگجویان، در عهد جمشید (← اهنوخوشی). اما این واژه در زبانهای آریائی ریشه‌ای ندارد. و تحریفی از کلمهٔ رشتاریان (raštārīān) مخفف رتشتاریان و ارتشتاریان، از ریشه‌ی ارتشتار (arteštār) پهلوی و رته‌اشتره (← ارتشتاران) اوستائی به معنی رزمی و سپاهی است، که واژه‌ی ارتش از آن گرفته شده است.

نیساریان: ← نیساری.

نیسان (naysān, nisān)، ماه هفتم سال در تقویم سریانی و ماه اول در تقویم یهودی و ماه چهارم در تقویم رومی که اکنون در بلاد عربی به جای آوریل به کار میرود.

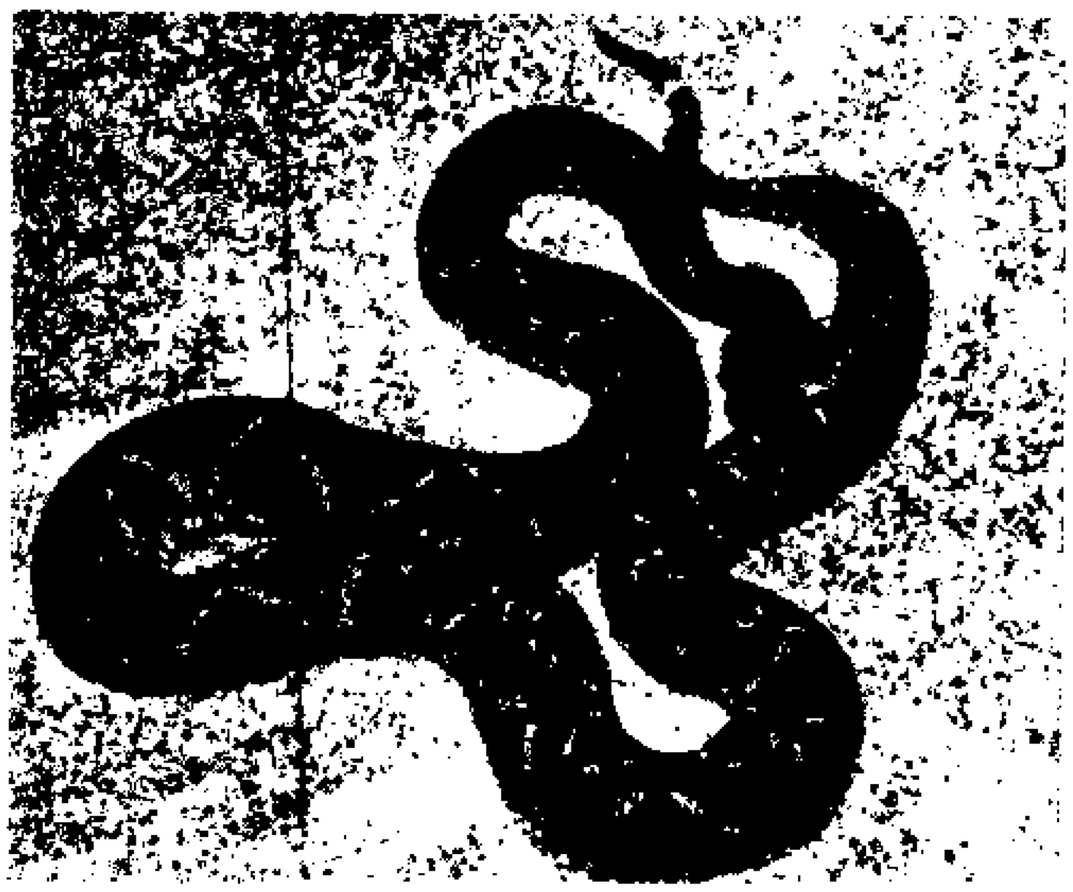

نیزه مار

نیستانگاری: ← نیهیلیسم.

نیستانه (neyestāne)، ده (جمعیت ۱٬۰۴۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ ۶کیلومتری جنوب بجنورد، کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، و میوه است.

نیسوروس: ← دودکانز، مجمع‌الجزایر.

نیسوس فورماتیووس: ← نیروی حیاتی، نظریه‌ی.

نیسه، شهر قدیم آسیای صغیر، ← نیقیه.

نیسیان (neysiān)، ده (جمعیت ۱٬۷۵۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برزاوند، بخش حومه‌ی شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۸کیلومتری جنوب اردستان. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولاتش غلات، خشکبار، و کتیرا است.

نیسیلیرودیه: ← نسلرود، کارل واسیلیویچ.

نیش[4] (niš)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۱۹۳٬۳۲۰)، جنوب صربستان، یوگوسلاوی؛ مرکز راه آهن، صناعت تولید آهن، و دخانیات. زادگاه قسطنطین I (کبیر) بود. از ح ۱۳۸۶ تا ۱۸۷۸ در تصرف ترکان عثمانی بود، ولی در این مدت چند بار به دست مسیحیان افتاد. دژی از قرون وسطی دارد.

نیش[5]**،** عضو مخصوص حشرات نازکبال (زنبور، زنبور عسل، بعضی پشه‌ها) و عقربها که برای بی‌حس کردن یا کشتن شکار یا دشمن به کار میرود. در حشرات فقط در ماده‌ها و کارگران دیده میشود. به وسیله‌ی نیش زهر از غده‌های زهری به بدن قربانی تزریق میشود.

نیشابور (neyšābur) یا **نیشاپور** (nišāpur)، در مآخذ عربی **نیسابور** (neysābur, nisā-bur)، شهر (جمعیت ۳۳٬۴۸۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، ۱۴۱کیلومتری جنوب مشهد و ۷۶۸کیلومتری تهران؛ بر راه شوسه و راه آهن تهران‌ـمشهد. شهر کنونی نیشابور در کناره‌ی شرقی دشت حاصلخیزی قرار گرفته است. در ل و ش آن ارتفاعات رشته‌کوه بینالود قرار گرفته که نیشابور را از دشت مشهد و طوس جدا میسازد. قسمت لغ آن به واسطه‌ی داشتن معادن فیروزه مشهور است. کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی و قند دارد. کوزه‌گری از قدیم در آن رایج بوده است.

آرامگاه خیام، عطار، و کمال‌الملک در آن قرار دارد. از جمله آثار تاریخی آن مسجد جمعه، ← امامزاده محمد محروق؛ تپه‌های تاریخی الب ارسلان، آهنگران، شادیاخ و سبزپوشان را میتوان نام برد. در این تپه‌ها در طی سالهای ۱۳۱۲–۱۶ هش کاوشهای علمی توسط باستانشناسان امریکائی صورت گرفت و در نتیجه مقداری ظروف سفالی، قطعات گچبری، نقاشی، و مسکوکات به دست آمد که ظاهراً متعلق به دوره‌ی فرمانروائی طاهریان، سامانیان، غزنویان، و سلجوقیان است.

تاریخ

نیشابور یکی از مهمترین چهار شهر بزرگ خراسان (نیشابور، مرو، هرات، و بلخ) بوده و در قرون وسطی یکی از شهرهای بزرگ ایران محسوب میشده است. نام شهر از فارسی نیوشاپور [(شهر) نیک شاپور]، گرفته شده است. در اوایل اسلام ابرشهر خوانده میشد و در سکه‌های خلفای اموی و عباسی که در این شهر ضرب شده به همین نام آمده است. شهر گاهی نیز از عنوان رسمی و افتخاری ایرانشهر برخوردار بوده و در زمان یاقوت نیز نیشاوور (nišāvur) خوانده میشده است.

بانی شهر شاپور I ساسانی و به عقیده‌ی برخی شاپور II ساسانی است. یزدگرد II نیشاپور را اقامتگاه خود ساخت و، به همین علت، شهر در زمان وی اهمیت خاص پیدا کرد. اعراب نیشابور را در سال ۳۱ هق تصرف کردند (← خراسان). شکوه شهر از قرن ۳م هق آغاز شد که عبدالله ابن طاهر آن را پایتخت خود ساخت. یعقوب لیث صفاری در شوال ۲۵۹ هق وارد نیشابور شد و محمد ابن طاهر را زندانی کرد. عمرو لیث صفاری بناهائی در شهر نیشابور ساخت. سرانجام عمرو لیث در جنگ با اسماعیل سامانی مغلوب شد (۲۸۵ هق)، و بدین ترتیب شهر به دست سامانیان افتاد. در دوره‌ی این سلسله نیشابور به منتهای شکوه خود رسید و مرکز ایالت خراسان شد. در قرن ۴م هق نیشابور شهر بزرگ و بسیار آبادی بود که طول و عرضش به حدود نیم الی یک فرسخ میرسید. به نظر ابن حوقل، در تمام خراسان شهری خوش آب و هواتر و آبادتر از نیشابور نبود، بازرگانانش از لحاظ ثروت مشهور بودند، و همه‌روزه کاروانی از کالا به آن شهر میرسید. جامه‌های نخی و ابریشمی آن به سایر نقاط صادر میشد. مقدسی پس از تأیید این گفته‌ها، اضافه میکند که نیشابور ۴۲ محله دارد که بعضی از آنها به اندازه‌ی نصف شیراز است و تعداد خیابانهای اصلی آن تا ۵۰ میرسد. بعد از این دوران شکوهمندی تحولات فراوانی در نیشابور به وقوع پیوست. در سال ۴۰۱ هق قحطی بزرگی در آنجا به وجود آمد. طغرل بیک سلجوقی در سال ۴۲۹ هق شهر را تصرف کرد و آن را پایتخت خود ساخت. پس از تاخت و تاز غزها که به اسارت سلطان سنجر

(۱)Nizhni Tagil (۲)Nijinsky (۳)Nice (۴)Nis, Nish (۵)sting

و خرابی شهر منجر شد (۵۴۸ هق)، قسمت عمده‌ی ساکنین آن به محله‌ای نزدیک شهر به نام شادیاخ (šādyāx) کوچ کردند، و ظاهراً این محله بتدریج مرکز ایالت نیز شد. مؤید، عامل سلطان سنجر در شادیاخ باروئی بر گرد آن کشید و به توسعه‌ی آن همت گماشت. یاقوت، مؤلف معجم البلدان مدت کوتاهی در شادیاخ اقامت داشت (۶۱۳ هق). مغولان در ۶۱۸ هق شهر را ویران کردند، ولی پس از آن شهر دوباره آباد شد، و به روایت ابن بطوطه شهر در قرن ۸م هق معمور بوده است.

نیشابور، گذشته از جنگها و طغیانها، از زمین‌لرزه‌های مکرر (۵۴۰ هق، ۶۰۵ هق، و ۶۷۹ هق) آسیب زیاد دیدگرچه پس از دو زلزله‌ی نخستین ساکنین شهر را از نو ساختند، پس از زلزله‌ی آخر (۶۷۹ هق) هرگز اهمیت سابق خود را به دست نیاورد.

نیشابور (neyšābur)، شهرستان (جم ۲۰۹٬۵۸۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، استان نهم (خراسان)؛ مرکزش شهر نیشابور. فعلاً مشتمل است بر بخشهای حومه، تحت جلگه، زیرخان، و سرولایت. رشته‌کوه بینالود در ل آن ممتد است و مرز طبیعی بین شهرستان مشهد و نیشابور محسوب میشود. در قسمت جغ آن طاغنکوه و کوه جسته (jeste) قرار دارند که حد طبیعی بین این شهرستان و شهرستان سبزوار را تشکیل میدهند. بلندترین قله‌ی کوههای اخیر ح ۲٬100 متر ارتفاع دارد. هوای آن نسبت به پستی و بلندی متفاوت است، بدین ترتیب که در قسمت شمالی (دامنه‌های کوه بینالود) سردسیر، و در قسمت جنوبی که در دشت واقع شده معتدل است. در قسمت اخیر بادهای سختی میوزد و گاهی شن روان قسمتی از محصول اهالی را فرو میگیرد. رودهای این شهرستان معمولاً موسمی هستند که از ارتفاعات رشته‌کوه بینالود سرچشمه میگیرند. معادن مس، سرب، نقره، فیروزه، و گچ دارد. استفاده از معادن فیروزه، مس، و سرب از قدیم در آن معمول بوده است. معادن فیروزه‌ی نیشابور از مهمترین معادن فیروزه‌ی ایران محسوب میشود (← فیروزه). خاک آن حاصلخیز و محصولات عمده‌اش غلات، چغندر، میوه، ریواس، و پنبه است. محصولات پنبه‌ی آن در درجه‌ی اول بوده و از این لحاظ از نقاط مهم استان نهم محسوب میشود. از آثار تاریخی آن بقعه‌ی زیبای قدمگاه است که در آبادی قدمگاه، مرکز بخش قدمگاه، قرار دارد. این بقعه به صورت هشتگوش و دارای ایوانهای بلند و مزین به کاشیهای خشتی هفت‌رنگ و گچبری است که در وسط باغ بزرگی قرار دارد. دارای کتیبه‌ای است که نشان میدهد در سال ۱۰۹۱ هق به امر شاه سلیمان صفوی بنا شده است.

یکی از سه آتشکده‌ی مهم عهد ساسانی به نام آذر برزین مهر در تپه‌های ریوند بوده است.

نیشابور، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

نیشابوری، نظام‌الدین حسن، معروف به **نظام الاعرج**(nezāmo 'l-'a'raj)، از بزرگان حفاظ و مفسران. اصلش از قم است و در نیشابور می‌زیست (ح ۴۶۳ هق). غرائب القرآن و رغائب الفرقان معروف به تفسیر نیشابوری از او است.

نیشاپور، شهر. خراسان، ← نیشابور، شهر.

نیشاوور، شهر، خراسان، ← نیشابور، شهر.

نیشکر[1]، (*Saccharum officinarum*)، یکی از اقسام نیهای دائمی که شبیه به گندمیان است. آن را در نقاط گرمسیری استوائی و نزدیک به آن بسیار به عمل میآورند. قند را از ساقه‌های آن میگیرند؛ از مسلاس آن رم و الکل میسازند، ساقه‌هایش برای علوفه‌ی چهارپایان و حصارهای نی به کار میرود. از یک کاشت چندین بار بهره‌برداری میشود. نیشکر (و لفظ شکر) از هند به ایران آمده؛ در نیمه‌ی قرن ۷م هق به توسط عربها از ایران به فلسطین و سوریه و مصر و غیره رسید. در جنگهای صلیبی به اسم عربی سکر (sokkar) به اروپا برده شد (نامش در زبان‌های اروپائی مشتق ازین لفظ است). در ۱۵۰۶ اسپانیائیها آن را به امریکا بردند.

نیشیم، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت VIII.

نیشینومییا[2] (nišinomiyā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۷۶٬۷۶۳)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار خلیج اوزاکا. بزرگترین کارخانه‌های تهیه‌ی مشروب معروف به ساکی (که از برنج تهیه می‌شود) در ژاپن در آنجا است. معبدی از قرون ۴۷ و ۴۸ دارد.

نیقودیموس[3] (niqodimus)، یا **نیکودموس** [nikodemos؛ ← فاتح قوم]، عضوی از سنهدرین که به جانب مسیح تمایل داشت. در تدفین مسیح به قدیس یوسف رامه‌ای کومک کرد (یوحنا ۳.۱–۲۱؛ ۷.۵۰–۵۱؛ ۱۹.۳۹–۴۲). در عهدین غیر قانونی انجیلی به نام او وجود دارد.

نیقودیموس، انجیل: ← عهدین غیر قانونی.

نیقولا، نام مرد، ← نیکولاوس

نیقوماخوس: ← نیکوماخوس.

نیقومدیه: ← نیکومدیا.

نیقیه[4] (niqiyye)، یا **نیکایا،** فر **نیسه**[5] (nise)، شهر قدیم آسیای صغیر؛ بنایش در قرن ۴م ق.م. تحت حکومت روم مرکز تجارتی پررونقی شد، و دو شورای جامع در آنجا انعقاد یافت (۳۲۵ و ۷۸۷). در قرون وسطی معتبر بود. در ۱۰۷۸ به دست سلجوقیان و در ۱۰۹۷ به دست جنگجویان صلیبی افتاد. در ۱۲۰۴ مرکز امپراطوری نیقیه شد، که از ممالک یونانیی بود که پس از درهم شکسته شدن امپراطوری بیزانس در چهارمین جنگ صلیبی تشکیل یافته بود. حکمرانانش ترکهای سلجوقی را در ج شکست دادند، با موفقیت علیه امپراطوری لاتین جنگیدند، و در ۱۲۶۱ میخائیلVIII، امپراطور بیزانس، قسطنطنیه را باز گرفت و امپراطوری بیزانس را از نو برپا کرد. از ۱۳۳۳ تحت تسلط عثمانی بود، و یکی از مراکز اصلی امپراطوری عثمانی شد، که به‌خاطر کارگاههای سفالینه‌سازیش شهرت یافت.

نیقیه، اعتقادنامه‌ی: ← نیقیه، شورای.

نیقیه، امپراطوری: ← نیقیه، شهر.

نیقیه، شورای[6] (niqiyye). **۱ـ شورای اول،** شورای عامی که در ۳۲۵ به دعوت قسطنطین I، برای رسیدگی به مسائلی که از آریانیسم پیدا شده بود، تشکیل شد. از برجستگان این شوری خود آریوس و قدیس آتاناسیوس بودند. این شوری اعتقادنامه‌ی تعمیدی ساده‌ای را پذیرفت که احتمالاً ائوسبیوس (eusebius)، اسقف قیصریه، پیشنهاد کرده بود و در آن کلمه‌ی هوموادسیون (homousion) [به معنی هم‌جوهر] برای "آب" و "اِبْن" به کار رفته و بدین ترتیب تثلیث آریانیسم طرد شده است. این اعتقادنامه توسط همه‌ی اسقفان، جز ۲ نفر، پذیرفته شد. ولی باید دانست که این اعتقادنامه همان نیست که به غلط اعتقادنامه‌ی نیقیه شناخته شد، بلکه اعتقادنامه‌ی نیقیه تجدید نظرشده‌ی این اعتقادنامه در شورای اول قسطنطنیه (۳۸۱) است. **۲ـ شورای دوم،** هفتمین شورای عامی که به دعوت ملکه ایرنه در ۷۸۷ تشکیل شد. این شوری در مخالفت با تمثال‌شکنی فرمانی صادر کرد که تمثالها باید تقدیس (نه پرستش) شوند، و آنها را به کلیساها باز گردانید.

نیکا، رود و شهر، ل ایران، ← نکا، رود

نیکاتور[7] (nikātor) [ینـ ـ فاتح]، لقب دمتریوس II، شاه سلوکی سوریه.

نیکاراگا[8] (nikārāgā) یا **نیکاراگوا** (nikārā-guā)، جمهوری (تخمیناً ۱۴۰٬۶۲۵ کمم شامل دریاچه‌های نیکاراگا و ماناگوا؛ در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۲٬۱۵۵٬000)، بزرگترین کشور امریکای مرکزی؛ پایتختش ماناگوا. از ل به هندوراس، از ج به کوستاریکا، از ش به دریای کارائیب، و از غرب به اقیانوس آرام محدود است. هوای آن، جز در بلندبومهای مرکزی، گرم و مرطوب، و دمای متوسط، برحسب ارتفاع، از ۲۰° تا ۳۰° صدبخشی تغییر میکند. محصول اراضی لغ دام و طلا، و محصول سواحل دریای کارائیب (← موسکیتیا) سختچوب و موز است. ولی ثروت عمده‌ی کشور در منطقه‌ای آتشفشانی بین اقیانوس آرام و دریاچه‌های ماناگوا و نیکاراگا جا دارد. زبان مردم اسپانیائی و پول آن کوردوبا است.

تاریخ

نیکاراگا که نام آن از نام یک رئیس قبیله‌ی هندیشمردگان (نیکاراو) گرفته شده که سابقاً بر این ناحیه حکمفرمائی داشته، به وسیله‌ی کریستوف کلمب کشف شد (۱۵۰۲)، و ۲۲ سال بعد به تصرف اسپانیا در آمد. فرناندث د کوردووا (فد ۱۵۲۶؟) شهرهای لئون و گراناذا را بنا کرد (۱۵۲۴). در طی ۳۰۰ سال بعد نیکاراگا از گواتمالا اداره میشد. در ۱۸۲۱ پنج ایالت امریکای مرکزی، از جمله نیکاراگا، مستقل اعلام شد، و نیکاراگا به ایالت متحد امریکای مرکزی پیوست، و تا ۱۸۳۸ عضو اتحادیه‌ی امریکای مرکزی بود. در ۱۸۳۸ استقلال خود را از اتحادیه‌ی مذکور اعلام کرد. از آن پس همواره دستخوش مبارزات داخلی و اختلافات با مداخلات خارجی (بریتانیا و کشمت) بوده است. در ۲۳ دسامبر ۱۹۷۲ زلزله‌ی سختی شهر ماناـ

(۱)sugarcane (۲)Nishinomiya (۳)Nicodemus (۴)Nicaea (۵)Nicée (۶)Council of Nicaea (۷)Nicator (۸)Nicaragua

گوا را ویران کرد، و بنا بر گزارش سازمان ملل ۶'۰۰۰ تن تلفات داد. در ژوییه‌ی ۱۹۷۹ شورشهای چریکی موجب استعفای رئیس جمهور، ⇐ سوموسا دبایله، شد که به کشمکش رفت؛ کنگره فرانسیسکو اورکویو[1] (frānsiko urkuyo)، رئیس مجلس نمایندگان، را به ریاست جمهوری برگزید (۱۷ ژوییه‌ی ۱۹۷۹)، ولی اورکویو در ۱۸ ژوییه استعفا کرد، و در ۲۰ ژوییه شورای بازسازی ملی و ۱۸ عضو دولت به ماناگوا وارد شدند.

نیکاراگا، دریاچه‌ی[2] (nikārāgā) یا **دریاچه‌ی نیکاراگوا**، دریاچه‌ای به وسعت ح ۸'۰۰۰ کم² (ح ۱۶۰ کم طول، عرض تا ح ۷۰ کم، و عمق ۱۰۶ متر). ج‌غ نیکاراگا؛ بزرگترین دریاچه در امریکای مرکزی. بندر عمده‌ی آن گراناذا است.

نیکاراگوا، کشور، ← نیکاراگا.

نیکالای، صورت روسی نام نیکولاوس.

نیکالایف، شهر، اوکراثین، ← نیکولایف.

نیکالایفسک‌ـنا‌ـآمور: ← نیکولایفسک.

نیکایا، شهر، ← نیقیه.

نیکسار (niksār)، یا **نئوکائسارئا**[3] (neokāe-sārеā)، شهر باستانی که به نامهای **کابیرا** (kābeyrā) و **دیوسوپولیس** (diosopolis) پایتخت مملکت پونتوس بود. رومیان آن را نوسازی کردند (۶۴) و نام جدید نئوکائسارئا (قیصریه‌ی نو) بر آن نهادند.

نیکسن[4]، **ریچارد (میلهاوس)** (ricārd milhās niksən)، ۱۹۱۳– ، ۳۷مین رئیس جمهور (۱۹۶۸–۷۴) کشمکش کالیفرنیا؛ دکتر در حقوق از دانشگاه دیوک (۱۹۳۷). نخست به وکالت دعاوی مشغول شد؛ در جنگ II در ناوگان ج ق‌ب خدمت میکرد. در ۱۹۴۶، بدون داشتن تجربه‌ی حرفه‌ای، از حزب جمهوریخواه به نمایندگی کنگره‌ی کشمکش انتخاب شد. در ۱۹۵۰، پس از مبارزات سخت انتخاباتی، به سناتوری انتخاب شد. در مجلس سنا با سیاست پرزیدنت ترومن در آسیا مخالفت نشان داد و نظر ژنرال داگلس مکارثر را در توسعه‌ی جنگ کره تأیید کرد. در ۱۹۵۳ از طرف حزب جمهوریخواه به معاونت ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور رسید. در این سمت اطلاعات فراوانی از سیاست اداری به دست آورد و نقش مهمی در امور اجرائی حکومت داشت. مسافرتهای رسمی فراوانی به خارج از کشور کرد، و در ونزوئلا با تظاهرات دشمنانه‌ی مردم رو به رو شد ولی در برابر آن ایستادگی کرد؛ در سفر ۱۹۵۹ به تجشم، مشاجرات او با خروشچف مورد بحث فراوان در مطبوعات قرار گرفت. در ۱۹۶۰ با اندک مخالفتی نامزد ریاست جمهوری از طرف حزب جمهوریخواه شد و مبارزات انتخاباتی خود را با وعده دادن به ادامه‌ی سیاست آیزنهاور آغاز کرد. در انتخابات شکست خورد، ولی تقریباً همان اندازه رأی به دست آورد که رقیب پیروز دموکراتش، ج. ف. کندی، به دست آورده بود. سپس بار دیگر به کار وکالت دادگستری پرداخت، و در ۱۹۶۲ دوباره به سیاست بازگشت. از طرف جمهوریخواهان نامزد فرمانداری کالیفرنیا شد ولی در انتخاب توفیق نیافت. پس از ریاست جمهوری لیندن جانسن، در ۱۹۶۸ به نامزدی حزب جمهوریخواه به ریاست جمهوری برگزیده شد؛ در ۱۹۷۲ بار دوم به همین سمت انتخاب شد. در دوره‌ی اول ریاست جمهوری خود کوشید تا روابط کشمکش را با جمهوری خلق چین بهبود بخشد، و بالاخره، بدین منظور، در فوریه‌ی ۱۹۷۲ از چین دیدار کرد، و مذاکرات وی با مائو تسه‌تونگ زمینه را برای امکان برقراری روابط سیاسی فراهم ساخت. در ← ماجرای واترگیت و فشار افکار عمومی ناچار شد که در ۹ اوت ۱۹۷۴ از مقام خود استعفا کند. ⇐ ج. فورد، معاونش، به جای او رئیس جمهور شد.

نیکشهر (nikšahr)، بخش (جم ۱۵'۹۳۲ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان چاه‌بهار، استان بلوچستان و سیستان. مشتمل است بر ۲ دهستان بنت و **نیکشهر** (جم ۸'۳۹۸؛ دارای ۳۷ آبادی). کوهستانی و گرمسیر است. رودهای گه (geh) و راپچ (rāpc)، که اولی از ارتفاعات نیکشهر و هیچان (hicān) و دومی از ارتفاعات فتوج سرچشمه میگیرند، آبادیهای این بخش را مشروب می‌سازند. محصولاتش خرما، لیموترش، انبه، و برنج است. از صنایع دستی حصیربافی دارد. زبان ساکنین بلوچی است. مرکزش **نیکشهر** (جم ۲'۱۳۴ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵۳ کیلومتری ل‌غ چاه بهار، بر سر راه شوسه‌ی چاه بهار‌ـایرانشهر واقع است. از شهرهای قدیمی ایران محسوب میشود که در گذشته آبادتر و مهمتر از امروز بوده، و سابقاً به نام گه (geh) خوانده میشد.

نیکفوروس[5] **I** (nikeforus‌ـ)، ف ۸۱۱، امپراطور (۸۰۲–۸۱۱) بیزانس؛ در زمان ملکه ایرنه وزیر دارائی بود و او را عزل کرد و خود به جایش نشست. وضع خزانه را بهبود بخشید، در مالیاتهای همه‌ی طبقات تجدید نظر کرد، و کلیسا را تحت قدرت خود در آورد. همین امر و دادن عنوان بطرکی به ← قدیس نیکفوروس، سبب اختلاف او با قدیس تئودوروس ستودیومی شد که به تبعید تئودوروس (۸۰۹) انجامید. قدرت بیزانس را در بالکان مستقر ساخت، و در جنگ با بلغارها کشته شد. پسرش ستوراکیوس[6] (stārākius) مدت کوتاهی جانشین او شد، و سپس دامادش میخائیل به جای او نشست.

نیکفوروس[7] **II** [نیکفوروس فوکاس (fokās)]، ح ۹۱۳–۹۶۹، امپراطور (۹۶۳–۶۹) بیزانس، در زمان قسطنطین VII و رومانوس II سردار پیروزمندی بود. پس از مرگ (۹۶۳) رومانوس بیوه‌ی او، تئوفانو، را به زنی گرفت و سپاهیانش او را امپراطور اعلام کردند. املاک خود را به اشراف داد و مستملکات صومعه‌ها را به تصرف خود در آورد. مالیاتهای سنگینی که برای تأمین هزینه‌های مقابله با مجاهدان اسلام و بلغارها وضع کرده بود، سبب نارضائی عمومی از وی شد. با توطئه‌ای که به دست زنش صورت گرفت، توسط عاشق تازه‌ی این زن، یوحنا زیمیسکس (zimiskes)، کشته شد، و این شخص به نام یوحنای I امپراطور شد.

نیکفوروس[8]، **قدیس** (qeddis nikeforus)، ۷۵۸؟–۸۲۹؛ بطرک (۸۰۶–۸۱۵) قسطنطنیه، مورخ و متأله بیزانسی، در شورای دوم نیقیه به عنوان نماینده‌ی غیر دینی امپراطور شرکت داشت. بطرک شدن او توسط امپراطور نیکفوروس I، در آن هنگام که هنوز وارد مسلک روحانیت نشده بود، سبب اعتراض گروهی از راهبان به سرپرستی قدیس تئودوروس ستودیومی شد، ولی فتنه فرو نشست. قدیس نیکفوروس مخالف با تمثال‌شکنی بود و امپراطور میخائیل I را در این نظر با خود موافق کرد. ولی لئوی V از نیکفوروس خواست که نظر خود را عوض کند، و چون چنین نکرد او را خلع و تبعید کرد. در تبعید تاریخ مختصری از بیزانس میان سالهای ۶۰۲ و ۶۷۹ و چندین رساله بر ضد تمثال‌شکنی تألیف کرد. ذکرانش ۱۳ مارس است.

نیکل[9] (nikel)، [از آلمانی نیکل، ← شیطان]، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Ni؛ نیز ← عنصر، جدول)، سفید نقره‌ای و برّاق، قابل مفتول شدن و تورّق، سخت و جلاپذیر است. دارای خواص مغناطوری است. از لحاظ آهنربائی و خواص شیمیائی به آهن و کوبالت میماند. در ترکیبات معمولی، از قبیل کربونات، کلورور، سولفور، نیترات، و سولفات، نیکل دوظرفیتی است. نیکل ترکیبات مختلطی هم تشکیل میدهد که در آنها ظرفیتهای دیگری دارد. ورقها و سیمهای نیکلی، به علت مقاومت در مقابل خوردگی، به کار میروند. در آبکاری برقی، برای پوشش فلزاتی که مقاومت آنها کمتر است، و تزیین آنها، نیز به کار میرود. ولی قسمت عمده‌ی نیکلی که مصرف میشود برای تهیه‌ی آلیاژها است‌ـفلز مونل، نیکْسرُوم (کروم + نیکل)، و نیکل‌ـبرونز. آلیاژ آن با مس برای تهیه‌ی سکه به کار میرود. پودر نیکل به عنوان کاتالیزگر، مثلاً در ئیدروژندهی نفتها، مصرف میشود. نیکل در کانه‌های مختلف و در شهابسنگها یافت میشود. کشف (۱۷۵۱) عنصر نیکل را به کرونستت نسبت میدهند.

نیکل، منشور: ← منشور نیکل.

نیکل، ویلیام: ← منشور نیکل.

نیکلز، ریچارد: ← هلند، جنگهای.

نیکلسن[9]، **رنلد آلین** (aleyn renəld nikəlsən)، ۱۸۶۸–۱۹۴۵، مستشرق انگلیسی، استاد زبان عربی در دانشگاه کیمبریج (۱۹۲۶–۳۳). تاریخ ادبیات عرب او چندین بار چاپ شده؛ علاوه بر تألیف کتابهای تصوف در اسلام (۱۹۱۴) و تنبائی در تصوف اسلامی (۱۹۲۱)، چندین نسخه‌ی خطی فارسی و عربی را، بتنهائی یا با شرکت دیگران، به چاپ رسانیده یا تجدید چاپ کرده، که از این جمله است تذکرة‌الاولیاء (۱۹۰۵–۷)؛ ترجمان الاشواق (۱۹۳۶) ابن العربی؛ اللمع فی التصوف (۱۹۱۴)؛ فارسنامه (۱۹۲۱)؛ مثنوی (۱۹۲۴–۴۰) مولوی.

نیکلسن[10]، **مارجوری هوپ** (mārjori hōp

(1)Urcuyo (2)Nicaragua, Lake (3)Neocaesarea (4)Nixon (5)Nicephorus (6)Stauracius (7)Nicephorus (8)nickel (9)Nicholson (10)Nicolson

nikəlsən)، ۱۸۹۴— ، بانوی امریکائی، استاد ادبیات انگلیسی. صاحبنظر در ادبیات قرن ۱۷م و تاریخ افکار است، و کتابهائی چند نوشته است، از جمله سفرهائی به ماه (۱۹۴۸)، علم و تخیل (۱۹۵۶)، یادداشتهای روزانه‌ی پیی و علم جدید (۱۹۶۵)، و زندگی من، این بیماری طولانی (۱۹۶۸).

نیکلسن[1]، سر **هرلد** (sər harəld nikəlsən*)، ۱۸۸۶—۱۹۶۸، تذکره‌نویس و مورخ انگلیسی؛ سیاستمدار و نماینده‌ی مجلس. زندگینامه‌های دل‌انگیز و استادانه‌ای از ورلن (۱۹۲۱)، تنیسن (۱۹۲۳)، بایرن (۱۹۲۴)، سوینبورن (۱۹۲۶)، و دیگر مردان علم و ادب نوشته است. دیپلوماسی (۱۹۳۹؛ چاپ سوم، ۱۹۶۴)، کنگره‌ی وین (۱۹۴۶)، یادداشتها و نامه‌ها (۱۹۵۶) از دیگر آثار برجسته‌ی وی میباشد.

نیکنام‌ده (niknām.deh)، ده (جم ۱٬۲۵۳ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان لواسان بزرگ، بخش لواسانات، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۵کیلومتری ش گلندوک، کوهستانی است. چشمه‌های متعدد دارد. محصولاتش غلات، بنشن، و میوه است.

نیکو[2] (nikko)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۸٬۵۵۲)، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن، از مراکز دینی و جالب توجه سیاحان. بقعه‌ی پاشکوه اییاسو (از قرن ۱۷م) در آنجا است.

نیکو[3]، **ژان** (jān niko)، ح ۱۵۳۰—۱۶۰۰، دیپلومات و علامه‌ی فرانسوی. در ۱۵۵۹—۶۱ سفیر کبیر در پرتغال بود، و توتون را همراه خود به فرانسه برد، و در آنجا رواج داد. کلمه‌ی نیکوتین از نام او گرفته شده است. نیز ← سیگار.

نیکوبار، جزایر: ← آندامان و نیکوبار، جزایر.

نیکوپول[4] (nikopol)، شهر (در ۱۹۶۳ جم تخمیناً ۵٬۸۰۰)، ل بلغارستان، بر رود دانوب، مقابل مرز رومانی. صحنه‌ی پیروزی عمده‌ی عثمانیها (۱۳۹۶)، تحت فرمان بایزید I، بر ارتش مسیحیان، به فرماندهی سیگیسموند شاه مجارستان (که بعداً امپراطور سیگیسموند شد). این پیروزی راه را برای سلطه‌ی ترکها بر بالکان باز کرد.

نیکوپول[4]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۲۵٬۰۰۰)، ج اوکرائین مرکزی، بر رود دنیپر. مرکز صنعتی ناحیه‌ی وسیعی است که در آن منیزیوم استخراج میشود. در قرن ۱۸م تأسیس شد.

نیکوپولیس، نام شهر قدیمی عمواس.

نیکوتین[5] (nikotin؛ فر)، آلکالوئید مایع روغنی بیرنگ، با بو و طعم تند. فورمول شیمیائی آن $C_{10}H_{14}N_2$ است. نیکوتین موجود در توتون سطح نور قطبیده (← قطبش، در نور) را به چپ منحرف میکند. نیکوتین مصنوعی (سنتتیک) مخلوطی از این نیکوتین و نیکوتینی است که سطح نور قطبیده را به راست منحرف میکند. ترکیب دیگری اندکی متفاوت، که در طبیعت یافت نمیشود، مصنوعاً ساخته شده، و آلفا نیکوتین نام دارد. در برگ توتون وجود دارد. نیکوتین بسیار سمی است و موجب فلج اعصاب میشود. در دفع آفات نباتی به کار میرود.

نین ← نیکو، ژان، سیگار.

نیکودموس: ← نیقودیموس.

نیکوزیا[6] (nikozia؛ فر)، یا **لوکوسیا** (levkosiā)، عربی **افقوسیه** (afqusiya)، ترکی **لفکوشا** (lefkošā)، شهر (در ۱۹۷۴ جم تخمیناً 100٬117)، پایتخت قبرس. مرکز تجارت محصولات کشاورزی و تهیه‌ی کنیاک، سیگار و اشیاء چرمی است. پس از ۱۱۹۲ اقامتگاه شاهان لوزینیان قبرس بود. صحنه‌ی مبارزاتی بود که قبل از استقلال قبرس (۱۹۶۰) و پس از مهاجمه‌ی ترکهای عثمانی (۱۹۷۴) صورت گرفت.

نیکوکاری، از ابتدای تاریخ بشر و هنگامی که زندگی اشتراکی جامعه‌های اولیه تحول یافت، و طبقات غنی و فقیر به وجود آمد، حس نوعپرستی و میل به کومک و یاری زیردستان و بینوایان یکی از رسوم و سنتهای رایجی بوده است که همواره مورد تشویق و تکریم واقع میشده است. ادیان و مذاهب نقش بزرگی در ترویج این سنت داشته‌اند، و پیشوایان دین همیشه مردم را به نیکوکاری و دادن خیرات و صدقه تشویق میکرده‌اند. در ایران قبل از اسلام همراهی به غربا و بینوایان و معالجه‌ی بیماران مستمند از جمله‌ی احکام دین زرتشت بوده، و کوتاهی از آن گناه بزرگی شمرده میشده است، چنانکه زرتشتیان هنوز در ادعیه خود میگویند "اگر مرد پارسا و غریبی به شهر ما وارد شده و من در مهمانتوازی و پذیرائی او غفلت کرده‌ام، اینک با اندیشه و گفتار و کردار خود پشیمانم و توبه میکنم". دین اسلام احکام متعددی در کومک به بینوایان و یتیمان و بیماران و بیچارگان دارد، و برای خیرات و مبرات فضایل بسیاری قائل شده است. کتابهای دینی دیگر مانند تورات و انجیل ثواب بسیاری برای نیکوکاری ذکر کرده‌اند. در یونان و روم قدیم کومک به نوع و دستگیری از مستمندان معمول و رایج بوده است. در قرون وسطی در سراسر جهان مردم به نوعپروری و کومک به دیگران میپرداختند. نیکوکاری در ابتدا عبارت از کومکهائی بوده است که افراد ثروتمند و توانگر به مستمندان و بینوایان میکرده‌اند. بعدها این کومکها توسعه یافته شامل کارها و مؤسسات عام المنفعه شد، که عده‌ی بیشتری از آن بهره‌مند میشدند، مانند ایجاد بیمارستان، درمانگاه، و کاروانسرا، مهمانسرا، آسایشگاه، مدارس، مسجد و کلیسا و کنیسه و معبد و دیر، آب انبار، جاده و پل، و غیره. تحولات اقتصادی و اجتماعی قرون ۱۸م و ۱۹م احتیاجات دیگری به وجود آورد که جلب توجه نیکوکاران را کرد، مانند فراهم کردن محل سکنی برای کسانی که خانه نداشتند، جلوگیری از جنایات و بالا بردن سطح اخلاقی مردم، جمع‌آوری گدایان و تهیه‌ی کار برای آنها، توسعه‌ی فرهنگ، فراهم کردن وسایل معالجه برای کلیه‌ی بیماران، و اصلاحات اجتماعی دیگر. امروز قسمتی ازین احتیاجات به وسیله‌ی دولتها و قسمت دیگر با کومک مالی سرمایه‌داران نیکوکار و قسمتی هم با مجاهدت خیراندیشانی انجام میشود که سرمایه ندارند ولی برای به دست آوردن هدف خود اقدام به وضع قوانین و تدوین نظاماتی میکنند که قصد خیر آنها عملی شود. انجمنهای ملی و بین‌المللی متعددی مانند صلیب سرخ، هلال احمر، انجمن حمایت کودکان، انجمن با سواد کردن نابینایان، انجمن حمایت حیوانات، و غیره در کشورهای مختلف تشکیل شده و میشود که همه‌ی آنها را میتوان در زمره‌ی نیکوکاری قلمداد کرد. به طور کلی هدف امروزی نیکوکاران، چه کسانی که درین راه پول صرف میکنند و چه آنان که با فکر و اندیشه و قلم و گفتار و اقدام خود کوشش میکنند، این است که رفاه و آسایش عموم را تأمین کنند، و در اعتلای اخلاق عمومی بکوشند، و عدالت اجتماعی را با وضع قوانین صحیح به وجود آورند. توانگران نیکوکار هم که وجوهی درین نوع کارها به مصرف میرسانند خیرات و موقوفات خود را با وضع اقتصادی کنونی منطبق کرده به دست مؤسسات نیکوکاری و بنیادهای خیریه میسپارند. این کار در همه‌ی کشورها رواج یافته ولی در کشمة نوع کاملتری از آن موجود است که به طور مثال ذکری از آن میشود. نیکوکاران امریکائی در سال ۱۹۲۹ بالغ بر ۱٬۲ میلیارد دلار و در ۱۹۴۹ چهار میلیارد دلار به مصرف خیرات رساندند. قسمت مهم این کومکها صرف پیشرفتهای فرهنگی میشود. مثلاً در ۱۹۵۱ بهای موقوفات دانشگاههای خصوصی امریکا بالغ بر ۲ میلیارد دلار بود، و اکنون بیش از 4٬000 بنیاد نیکوکاری در کشمة به وجود آمده که مجموع سرمایه‌ی آنها از ۳۵ میلیارد دلار تجاوز میکند. تردیدی نیست که نیکوکاران از راه نوعپرستی و خیرخواهی به تأسیس چنین بنیادهائی میپردازند، و برای کومک و یاری به دیگران درین راه قدم بر میدارند، ولی ذکر این نکته نیز لازم است که مؤسسین بنیادهای نیکوکاری سود شخصی را نیز رعایت میکنند، و در کشورهای سرمایه‌داری از فرصتهای موجود منتفع میشوند. ابتدا باید گفته شود که سرمایه‌ی بنیادهای مختلف خیریه در کشمة بیشتر سهام شرکتهای صنعتی و بازرگانی است که وقف‌کنندگان مالک آنها بوده‌اند و به این بنیادها واگذار کرده‌اند. در موقع واگذاری، از پرداخت مالیات بر درآمد و مالیات بر ارث تا حدی معاف شده‌اند، بدین معنی که اگر آن سهام را به بنیادها نمیدادند مجبور بودند که قسمت اعظم آن را به عنوان مالیات به دولت بپردازند. طبق قوانین کشمة، تا ۱۵٪ درآمد خالص هر شخص را میتوان در کارهای خیریه گذاشت که مالیاتی به آن تعلق نگیرد. پس از واگذاری سهام به بنیادهای مذکور، شرایطی قائل میشوند که وارثین آنها در اداره‌ی بنیاد دخیل باشند، و حق رأی سهام را در مجامع عمومی شرکتها برای خود محفوظ دارند، تا بدین وسیله نظارت و کنترول آنها در امور شرکتها باقی بماند. در حقیقت سرمایه‌ای که وقف‌کنندگان به بنیادها میدهند عبارت از یک انتقال اسمی است و، گرچه در آمد آن متعلق

(۱)Nicolson (۲)Nikko (۳)Nicot (۴)Nikopol (۵)nicotine (۶)Nicosia

به بنیاد خواهد بود، کنترول و نظارت آنها در به کار بردن سرمایه مانند سابق در دست خودشان باقی است. علاوه بر این، درآمد بنیادها طبق دستور وقف‌کنندگان به مصرف میرسد، و آنها غالباً این وجوه را به مصارفی که به سود آنها بوده، یا باعث ترویج کار آنها یا موجب شهرت آنها میشود، میرسانند. منتقدین میگویند که درآمد این بنیادها که باید به مصارف خیریه برسد در مرحله‌ی اول به مؤسسات فرهنگی و بعد به تأسیسات بهداری و در مرحله‌ی سوم به کارهای مربوط به رفاه اجتماعی اختصاص می‌یابد. سازمانهای فرهنگی، خصوصاً دانشگاهها، عده‌ی زیادی مهندس و شیمیدان و حقوقدان و پزشک تربیت میکنند که برای شرکتهای صنعتی و بازرگانی سودمندند، یا به مطالعات علمی می‌پردازند که شرکتهای مزبور از آن بهره‌مند میشوند. در این باره کتابهای زیادی نوشته و در آنها گفته شده است که اغلب نیکوکاران از روی مصلحت خود و سود شخصی به وقف کردن قسمتی از اموال خویش پرداخته‌اند، و آن خلوص نیتی که در سابق بین نیکوکاران موجود بوده اکنون تا حد زیادی منتفی شده است. نیز ← بنیاد راکفلر، گوگنهایم.

نیکول[1]، **شارل** (šārl nikol)، ۱۸۶۶–۱۹۳۶، طبیب و میکروبشناس فرانسوی؛ مت روان. مدیر انستیتوپاستور تونس (۱۹۰۳–۳۶) و استاد کولژ دو فرانس بود (۱۹۳۲). تحقیقاتش درباره‌ی انتقال تیفوس جایزه‌ی‌نوبل۱۹۲۸ در فیزیولوژی و پزشکی را نصیب او ساخت. عضویت آکادمی علوم‌یافت (۱۹۲۹). نیز← نوبل، جوایز، جدول.

نیکولا د/ اوترکور: ← شکاکیت.

نیکولاوس (nikolās)، نام لاتینی برای مرد، که صورت اصلی آن Nicolaus، و صورت روسی آن نیکالای (nikālāy) است که در مآخذ فارسی و در این کتاب به صورت نیکولا نقل شده است. در مآخذ اسلامی به صورت نیقولا (niqolā) ضبط شده است. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن به شرح ذیل است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیائی	Nicolas	نیکولاس	(nikolās)
آلمانی	Nikolaus	نیکولاوس	(nikolās)
انگلیسی	Nicolas	نیکولس	(nikoləs)
انگلیسی	Nickolas	نیکولس	(nikoləs)
ایتالیائی	Niccolo	نیکولو	(nikkolo)
ایتالیائی	Niccola	نیکولا	(nikkolā)
پرتغالی	Nicolao	نیکولائو	(nikolāu)
فرانسوی	Nicolas	نیکولا	(nikolā)
فرانسوی	Nicole	نیکول	(nikol)

نیکولاوس[2] III (-nikolās)، فت ۱۲۸۰، پاپ (۱۲۷۷–۸۰)، کاردینال رومی، نام اصلیش **جووانی گائتانو اورسینی**[3] (jovānni gāetāno orsini). بر آن شد که دربار پاپ را از دخالت مقامات کشوری برهاند. بانی واتیکان خوانده میشود. دانته وی را به قوم و خویش‌پرستی متهم ساخته. نیز ← پاپ، جدول.

نیکولاوس ۷، ناپاپ، ← راینالدوتچی، پیترو.

نیکولاوس[4] V (-nikolās)، ۱۳۹۷–۱۴۵۵، پاپ (۱۴۴۷–۵۵)، ایتالیائی و نامش **تومازو پارنتوچلی**[5] (tommāzo pārentucelli) بود. با عقد کنکوردای وین (۱۴۴۸) با فردریک III، امپراطور مقدس روم، شناسائی حقوق پاپ را بر اسقف‌نشینها و منافع آنها تأمین کرد. دانشمند و دانشپرور بود. نیز ← پاپ، جدول.

نیکولاوس[6]**، قدیس** (qeddis nikolās)، قرن ۴م، اسقف میرا (mirā)، آسیای صغیر؛ قدیس حامی کودکان، ملاحان، یونان و سیسیل. در هلند و نقاط دیگر روز ذکرانش (۶ دسامبر) تعطیل کودکان است.

نیکولاوس[6] I**، قدیس** (-qeddis nikolās)، معروف به **نیکولاوس کبیر**، ح ۸۲۵–۸۶۷، پاپ (۸۵۸–۸۶۷) از مردم رم؛ جانشین بندیکتوس III. نیرومند و از لحاظ سیاسی پاپ فعالی بود و در حل و فصل دعاوی دینی و دنیائی هر دو دخالت میکرد. تصمیمهای وی غالباً به صورت سابقه‌های قضائی مهم در میآمد. بیشتر دوران پاپی او به ممانعت از وقوع طلاق میان لوتار، شاه لوتارینگیا، و همسرش گذشت که این شاه میخواست پس از آن بار دیگر ازدواج کند. حتی هنگامی هم که امپراطور لوئی II رم را اشغال کرد، پاپ تسلیم نشد. سرانجام لوتار را مجبور کرد که با زنش زندگی زناشوئی را از سر گیرد. نیکولاوس در برابر حق فوتیوس برای احراز مقام اسقفی قسطنطنیه مقاومت نشان داد و کوشید تا قدیس ایگناتیوس قسطنطینی را به مقام خود باز گرداند. قدیس نیکولاوس به کومک بوریس I حق قضاوت کلیسای رومی را در بلغارستان، که بتازگی توسط بیزانسیان به مذهب مسیحی در آمده بود، داخل کرد. نامه‌ای از این پاپ به بوریس اکنون موجوم است. ذکرانش ۱۳ نوامبر است. نیز ← پاپ، جدول.

نیکولاوس کبیر: ← نیکولاوس I، قدیس.

نیکولای[7] I (-nikolāy) [نیکولای پاولوویچ (pāvlovic)]، ۱۷۹۶–۱۸۵۵، تزار (۱۸۲۵–۵۵) روسیه. بعد از برادرش آلکساندر I به تخت نشست (۱۸۲۵). اوضاع آشفته‌ی زمان جلوس او (برادر ارشدش از قبول جانشینی استنکاف کرد، ۱۸۲۳) توطئه‌ی دسامبریها را به وجود آورد که توسط او سرکوب شد. با نهایت استبداد در تحت شعار "پیروی از کلیسای ارتدوکس، حکومت مطلقه، و وحدت ملی" حکومت کرد؛ در خفه کردن جنبشهای انقلابی روسیه و اروپای باختری کوشید، با سانسور و پلیس مخفی زندگی مردم را تحت نظر گرفت. نهضت (۱۸۳۰–۳۱) و خودمختاری (۱۸۳۱) لهستان را منکوب ساخت، قانون اساسی لهستان را از بین برد، در سرکوبی قیام (۱۸۴۸–۴۹) مجارستان به دولت اتریش کومک کرد، و بالاخره با میلیتاریسم مهاجم خود جنگ کریمه را دامن زد که، بلافاصله بعد از مرگ او، با وضع فجیعی پایان یافت.

نیکولای[7] II (-nikolāy)[نیکولای آلکساندرویچ (āleksāndrovic)]، ۱۸۶۸–۱۹۱۸، آخرین تزار (۱۸۹۴–۱۹۱۷) روسیه، پسر و جانشین آلکساندر III، آخرین امپراطور (۱۸۹۴–۱۹۱۷) روسیه. با کمال خشونت نهضت‌های انقلابی را سرکوب کرد. تلاشهائی که وی برای صلح بین‌المللی (← لاهه، کنفرانسهای) به کار برد نتوانست مانع بروز ← جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۰۵) بشود. نتیجه‌ی ظلم و ستم وی به صورت انقلاب ۱۹۰۵ ظاهر شد. در ژانویه‌ی ۱۹۰۵ دستور داد جمع کثیری از کارگران را، که برای دادخواهی از تزار گرد آمده بودند، در جلو کاخ زمستانی به قتل رساندند، که پس از این "یکشنبه‌ی خونین" مردم لقب "خون‌آشام" به او دادند. پس از اعتصاب عمومی اکتبر ۱۹۰۵ کنت س. ی. ویته نیکولای را وادار به امضای بیانیه‌ای کرد که آزادیهای داخلی و حکومت قانون را تضمین میکرد. ولی بزودی نیکولای ستالیپین را به جای ویته گمارد و دوما را محدود ساخت. در جنگ I در ۱۹۱۵ شخصاً در جنگ شرکت کرد و امور سلطنت را به عهده‌ی ملکه آلکساندرا فیودوروونا گذاشت. نفوذ راسپوتین در خاندان سلطنت تحمل‌ناپذیر و موجب تزلزل حکومت مطلقه‌ی نیکولای شد، و بعد از قتل (۱۹۱۶) راسپوتین فرمانروائی واقعی او به پایان رسید. انقلاب روسیه (مارس ۱۹۱۷) او را مجبور به کناره‌گیری کرد. ابتدا در کاخ تسارسکویه سلو (← پوشکین، شهر) و بعد در توبولسک زندانی، و بالاخره در ۱۶ ژوئیه‌ی ۱۹۱۸ با تمام خانواده‌اش در یکاترینبورگ (سوردلفک فعلی) اعدام شدند.

نیکولای[7] I (-nikolāy)، ۱۸۴۱–۱۹۲۱، امیر (۱۸۶۰–۱۹۱۰) و شاه (۱۹۱۰–۱۸) مونتنگرو، جانشین دانیلوی I در امارت مونتنگرو. در ۱۹۱۰ خود را شاه اعلام کرد. در جنگ I با صربستان علیه متفقین قرار گرفت، ولی پس از آنکه نیروهایش منهزم شدند (۱۹۱۵)، در صدد عقد صلح جداگانه بر آمد. در ۱۹۱۸، چون با وحدت مونتنگرو و صربستان مخالف بود، برکنار شد. نیکولا (که گاه نیز "شاه نیکیتا" خوانده میشد) پنج دختر زیبای خود را به ترتیب به پتر صربستان، ویکتور امانوئل III ایتالیا، مهیندوک نیکولا و مهیندوک پطر روسیه، و یکی از شاهزادگان باتنبرگ، به زنی داد

نیکولای II، ارض: ← سورنایا زملیا.

نیکولای[7]**، اوتو** (oto nikolāy) یا **نیکولائی**، ۱۸۱۰–۴۹، رهبر ارکستر و آهنگساز آلمانی. رهبر ارکستر وین شد. شاهکارش اپرا کمیک زوجه‌های شاد وینزر است که در ۱۸۴۹ در برلین اجرا شد.

نیکولای آلکساندرویچ: ← نیکولای II، تزار روسیه.

نیکولای پاولوویچ: ← نیکولای I، تزار روسیه.

نیکولای دمشقی[8] (nikolāye demešqi)، مورخ و فیلسوف یونانی؛ مت ۶۴ قم در دمشق. از دوستان هرودس کبیر، شاه یهودا، بود. مؤلف تاریخی عمومی در ۱۴۴ باب است که از

(۱)Nicolle (۲)Nicholas (۳)Orsini (۴)Nicholas (۵)Parentucelli (۶)Nicholas (۷)Nicolai (۸)Nicolaos Damascenos

لحاظ تألیف ارزش فوق العاده ندارد. کتاب درباره‌ی گیاهان منسوب به ارسطو را نوشته‌ی او دانسته‌اند.

نیکولایر[1]، **آرتور** (ārtur nikolāyer)، ۱۸۶۲–۱۹۴۵، پزشک و باکتریشناس آلمانی؛ مت کوزل[2] (kozel؛ ساکس علیا، اکنون در لهستان). باسیل گزاز را در میان کهسازواره‌های خاک کشف کرد. داروهائی برای درمان روماتیسم عرضه کرد.

نیکولایف[3] (nikolāyef)، روسی **نیکالایف**، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۳۳۱'۰۰۰)، ج‌غ اوکرائین، بر بوگ جنوبی (← بوگ)، بندر مهمی بر دریای سیاه. در ۱۷۸۴ بنا شد. با راه آهن به خرسون، کریمه، و دنیپروپتروفسک مرتبط است. کارخانجات کشتیسازی، تهیه‌ی ماشین‌آلات و آرد دارد. در جج II آلمانها آن را ویران کردند.

نیکولایفسک[4] (nikolāyefsk)، روسی **نیکالایفسک‌نا‌آمور**[5] (nā āmur)، شهر (جه در ۱۹۶۷ تخمیناً ۳۲'۰۰۰) و بندر سرزمین خاباروفسک، جمشس، بر ساحل شمالی رود آمور؛ در ۱۸۵۰ تأسیس شد، و پس از آن ماندگاه اصلی روسی در خاور دور شد. ولی با توسعه‌ی ولادیوستوک از رونق افتاد. کشتیسازی و تعمیرگاه کشتی دارد. یک ناوگان ماهیگیری در آن مستقر است. صنعت آمودن ماهی و مواد غذائی دارد.

نیکولای کوزالی[6] (nikolāye kuzā'i)، ۱۴۰۱؛ ۶۴– از رجال کلیسا و اومانیست آلمانی؛ کاردینال کلیسای رومی (از ۱۴۴۸). در پادوا علم حقوق تحصیل کرد. در ← شورای بال از الوگنیوس IV پشتیبانی کرد. در ۱۴۴۸ پاپ نیکولاوس V کلاه سرخ کاردینالی بدو اعطا کرد. در ۱۴۵۰ اسقف برسانونه شد و، علی رغم مخالفتهای آرشیدوک سیگیسموند اتریش، اصلاحات چندی به عمل آورد. مقارن این زمان عنوان نماینده‌ی پاپ پیدا کرد و در سراسر امپراطوری مقدس روم به سفر پرداخت (۱۴۵۱–۵۲) و همه جا موعظه میکرد و به اصلاح و تجدید سازمان صومعه‌ها و تقویت روابط مؤسسات دینی با مرکز پایی اشتغال داشت. اصلاح به همه‌جا راه یافت ولی موقتی بود. نیکولا یکی از مردان رنسانس بود. در تألیفات عظیم او این فکر پیشنهاد شده بود که، برای رسیدن به معرفت، باید کشف و شهود عارفانه جای عقل را بگیرد. مانند بعضی از نویسندگان دیگر در باره‌ی تصوف و عرفان، وی نیز تمایل به وحدت وجود داشت. مدتها پیش از گالیله معتقد بود که زمین بر گرد خورشید دوران میکند، و ستارگان عوالم دیگری هستند. بعضی از نمایشنامه‌های گم‌شده‌ی پلاوتوس را پیدا کرد. یکی از نخستین کسانی بود که مجعول بودن احکام پاپی مزور را طرح کرد و در رد آن کوشید. در کتاب نادانی آموخته (۱۴۴۰)، که در آن فلسفه و ریاضیات را در هم آمیخته، انسان درس‌خوانده را همچون کسی معرفی کرده است که به نادانی خود آگاه است، و همین نادانی او را بر انگیخت که به ایمانی برتر از عقل توجه کند و از همین راه به عرفان و تصوف کشیده شد، که در کتاب رؤیت خدا (۱۴۵۳) از آن سخن گفته است.

نیکولس، صورت انگلیسی نام نیکولاوس.

نیکولسك ـ اوسوریسکی: ← وروشیلوف، شهر

جمشس.

نیکولسبورگ[7] (nikolsburg)، چک **میکولوف**[8] (mikulof)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۶'۲۶۷)، مورادی جنوبی، چکوسلواکی، نزدیک مرز اتریش. مرکز معاملات کشاورزی است و صنایع بافندگی و غذائی نیز دارد. در این شهر، به سال ۱۶۲۱، گ. بتلن پیمانی را به زیان خود با فردیناند II امضا کرد. قرار متارکه‌ی جنگ میان فرانسه و اتریش (۱۸۰۵) پس از نبرد اوسترلیتز در اینجا گذاشته شد که به پیمان پرسبورگ انجامید. با پیمان دیگری که در این شهر به امضا رسید، جنگ پروس و اتریش خاتمه پذیرفت (۱۸۶۶).

نیکوله[9]، **ژان** (jān nikole)، ۱۵۹۸؟–۱۶۴۲، پوینده‌ی فرانسوی. همراه س. دو شامپلن به فرانسه‌ی جدید رفت (۱۶۱۸)؛ در ۱۶۳۴، تحت رهبری شامپلن، سفری به غرب کرد تا گذرگاه شمال غرب را پیدا کند، و در این سفر دریاچه‌ی میشیگان (امریکای شمالی) را پوییده. در یکی از سفرهایش در ترزا ریویر غرق شد.

نیکوله[10]، **ژوزف نیکولا** (jozef nikolā nikole)، ۱۷۸۶–۱۸۴۳، ریاضیدان و منجم فرانسوی، پوینده در امریکا. در ۱۸۳۶–۳۷ رئیس هیئت جوینده‌ی سرچشمه‌ی میسی‌سیپی بود. به واشینگتن دعوت شد، و در ۱۸۳۸–۳۹ عضو یک هیئت دولتی برای نقشه‌برداری میسوری بود. گزارشی از این سفر خود تهیه کرد که پس از مرگش منتشر شد (۱۸۳۴). آثاری نیز در ریاضیات و نجوم داشته است.

نیکولی[11]، **جان جورج** (jān jorj nikoley)، ۱۸۳۲–1901، زندگینامه‌نویس لینکلن؛ مت پاوا ریا. در ۱۸۳۷ همراه با خانواده‌اش به امریکا رفت. در ۱۸۶۰ وی و دوستش ج. هی به منشیگری مخصوص آبراهام لینکلن انتخاب شدند، و در دوره‌ی ریاست جمهوری وی این سمت را داشتند. در ۱۸۹۰ کتاب 10جلدی ایشان در شرح حال لینکلن، به نام آبراهام لینکلن: یک تاریخ، انتشار یافت که از ۱۸۶۱ تألیف آن را آغاز کرده بودند. با آنکه بیطرفانه نوشته نشده و روح قهرمانپرستی در آن مشاهده میشود، کتاب اساسی برای تحقیق در آن دوره به شمار میرود.

نیکولی[12]، **نیکولو د** (nikkolo de nikkoli)، ۱۳۶۳–۱۴۳۷، اومانیست ایتالیائی. یکی از برجسته‌ترین دانشمندان مدرسی محفل کوزیمو د مدیچی بود، و به خاطر فراهم آوردن کلکسیون دستنویسهای یونانی و لاتینی شهرت داشت. تمام وقت و ثروت (و نیز مبالغی که به وسیله‌ی کوزیمو فراهم آورد) خود را صرف تهیه‌ی این کلکسیون کرد، که اکنون هسته‌ی کتابخانه‌ی لاورنتی فلورانس است.

نیکوماخوس[13] (nikomāxos)، در مآخذ اسلامی **نیقوماخوس**، نه اواخر قرن اول، فیلسوف نوفیثاغورسی و ریاضیدان اواخر قرن اول، که کتابهای او بسیار مورد توجه بود؛ مت گراسا. در کتاب مقدمه بر علم حساب او نظریه‌ی مقدماتی و خواص اعداد آمده و نخستین کتابی است که در آن حساب به عنوان علمی مستقل مورد بحث قرار گرفته؛ کتاب دیگر او به نام رساله در نغمات، که در آن از آرمونیکها بر روش فیثاغورسی بحث شده، در قرون وسطی بسیار مورد توجه بوده است.

نیکومدس[14] (nikomedes)، نه محتملاً قرن ۲م ق‌م. ریاضیدان یونانی که پس از اراتستن می‌زیست. ⇐ کونکوئید را اختراع کرد، به تحقیق در خواص آن پرداخت، اسبابی برای ترسیم آن ساخت، و آن را برای تثلیث زاویه و تضعیف مکعب به کار برد.

نیکومدیا[15] (nikomedia) یا **نیقومدیه** (niqomedivye)، شهر قدیم ل‌غ آسیای صغیر، در محل ازمید (ezmid) یا ازمیت حالیه، ترکیه؛ کرسی بیتینیا. گوتها تاراجش کردند (۲۵۸). دیوکلسین آن را پایتخت امپراطوری شرقی کرد، ولی کمی بعد قسطنطنیه جایش را گرفت. در قرن ۱۱م به دست ترکان سلجوقی افتاد؛ در ۱۴۰۲ دسته‌ای از لشکریان تیمور لنگ تاراجش کردند. در دولت عثمانی زرداخانه‌ی معتبری بود.

نیکون[16] (nikon)، ۱۶۰۵–۸۱، روحانی روسی، پطرک (۱۶۵۲–۶۶) کلیسای ارتدوکس روس. اصلاحاتی که به دست او، بدون دخالت دولت، صورت گرفت، کلیسا را زنده کرد، ولی مخالفان سرسختی به وجود آورد. راسکولنیکی(ـraskolniki) [= مؤمنان قدیمی]، با پشتیبانی گروههائی مذهبی چون دوخوبورها با اقدامات وی مخالفت کردند. در ۱۶۵۸ مخالفت با وی به جائی رسید که تبعید، و در ۱۶۶۶ از مقام بطرکی معزول شد. تنها چهره‌ای است در روسیه که با دخالت دولت در امور کلیسا مخالفت کرد، و دولت و کلیسا را از هم مجزا میشمرد. پس از برکناری او اصلاحاتش ادامه یافت.

نیکویا[17]، **خلیج** (nikoyā)، شاخابه‌ای از فکپ در امریکای مرکزی میان شبه جزیره‌ی نیکویا و زمینلاد ل‌غ کوستاریکا؛ مرکز ماهیگیری. دهکده‌ی نیکویا واقع بر شبه جزیره محتملاً نخستین ماندگاه (ح ۱۵۳۰) اسپانیائیها در کوستاریکا بوده است.

نیکویه (nikuye)، ده (جه ۱'۲۰۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان قاقزان، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۰کیلومتری ل‌ش ضیاءآباد. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

نیکه[18] (nike)، در اساطیر یونانی، دختر پالاس

---

(۱)Nicolaier (۲)Cosel (۳)Nikolayev (۴)Nikolayevsk (۵) N-na-Amure (۶)Nicholas of Cusa (۷)Nikolsburg (۸)Mikulov (۹)Nicolet (۱۰)Nicollet (۱۱)Nicolay (۱۲)Niccoli (۱۳) Nicomachus (۱۴)Nicomedes (۱۵)Nicomedia (۱۶)Nikon (۱۷)Nicoya (۱۸)Nike

و ستوکس. الاهه‌ی پیروزی بود و بر مسابقات و جنگ سرپرستی داشت. مطابق ویکتوریا در نزد رومیان بود. مجسمه‌ی پیروزی (یا نیکه‌ی) ساموتراکه (در موزه‌ی لوور) یکی از ظریفترین مجسمه‌های یونانی موجود است.

نیکیاس[1] (nikiās)، ف ۴۱۳ ق‌م، سیاستمدار و سردار آتنی. در جنگ پلوپونزی ترک مخاصمه‌ی معروف به صلح نیکیاس را ترتیب داد (۴۲۱ ق‌م). با نقشه‌ی آلکیبیادس دایر به اعزام نیرو به سیراکوز مخالفت کرد، ولی به عنوان یکی از فرماندهان آن انتخاب شد. تزلزل رأی و خرافه‌پرستی او (به علت خسوف از عقبنشینی بموقع امتناع کرد) موجب اضمحلال نیروی اعزامی شد. در عقبنشینی کشته شد.

نیکیتین[2]، **آفاناسی نیکیتوویچ** (afānāsi nikitovic nikitin)، ف ۱۴۷۲، سیاح روسی. از بازرگانان شهر تور (حالیه کالینین) بود. در ۱۴۶۶–۷۲ به ایران و سپس به هندوستان سفر کرد، و ۳ سال در کشور اخیر به سر برد. در طی یادداشتهای خود، به نام سفر به آن سوی سه دریا (چاپ مسکو، ۱۹۴۸)، به تفصیل در باب نقاطی که دیده است سخن گفته، و مخصوصاً آنچه در باره‌ی هندوستان نوشته جالب توجه است.

نیگاتا، شهر صنعتی، ← نی‌ایگاتا، شهر، ژاپن.

نیگنان (nignān)، دهستان (جم ۷۹۶ سث ۱۳۴۵ هش)، لغ بخش بشرویه، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴ آبادی، در ل آن کوهی موسوم به کوه آهن ممتد است. محصولاتش غلات، زرت، و پنبه است. مرکزش، **نیگنان** (جم ۴۳۷ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۸کیلومتری لغ بشرویه قرار دارد.

نیل[3] (nil)، رود بزرگ افریقا. اگر درازی آن از دورترین سرچشمه‌اش، کاگرا در روآندا-اوروندی، حساب شود، درازترین رود (ح ۶٬۷۰۰ کم) جهان است. و چون از ویکتوریا نیانزا، که معمولاً سرچشمه‌ی نیل به شمار میرود، در نظر گرفته شود، ح ۵٬۶۰۰ کم راه را تا مدیترانه می‌پیماید، و بیش از ۲٬۸۰۰ کم مساحت را در ش مرکزی و ل‌ش افریقا زهکشی میکند. نیل خاص که مبدأ آن از خرطوم (در جمهوری سودان) و در ملتقای نیل ابیض و نیل ازرق است، ح ۳٬۰۰۰ کم طول دارد. نیل، از خرطوم، وارد ناحیه‌ی خشک مسیر خود میشود، و در جمهوری سودان از میان بیابانهای نوبه و سودان، و در مصر از میان بیابانهای عربی و غربی میگذرد. در این فاصله که نیل تا آسوان در مصر، دره‌ی کم‌عرضی دارد، تنها ریزابه‌ی آن رود عطبره (atbara، ح ۸۰۰ کم) است. نیل که به شکل حرف S عظیمی است، از جمهوری سودان میگذرد و نزدیک وادی حلفا (halfā) وارد سرزمین مصر میشود. از این پس ح ۱٬۵۰۰ کم امتداد رو به شمال، از آسوان، ویرانه‌های الاقصر، کرنک (محل شهر قدیم طیوه)، و محلهای تاریخی قدیم دیگر می‌گذرد، و در دره‌ای که پهنای آن رفته رفته زیادتر میشود، و هیچ جا عرض آن از ۱۹ کم تجاوز نمیکند، از کنار اسیوط و ممفیس و جیزه و قاهره عبور میکند. در زیر قاهره، نیل وارد دلتای خود میشود و قسمت عمده‌ی آن در کانالهای دهانه‌ی باط و رشید جریان دارد؛ پنج کانال دیگر نیز هست که آبهای آنها بیشتر به مصرف آبیاری میرسد. دلتا که پرجمعیتترین و آبادترین قسمت مصر است، ح ۲۴۰ کم از بورت سعید در ش تا اسکندریه در غ و ح ۱۴۰ کم از قاهره تاکرانه‌ی مدیترانه ممتد است.

ارتفاع رود نیل، در دره‌ی باریک خود میان خرطوم و آسوان، ح ۱۹۰ متر سقوط میکند و رشته‌ای از شش تنداب، به نام شلالات (šallā-lāt)، بر آن پدید میآید که آنها را از ل به ج به ترتیب شماره‌گذاری کرده‌اند؛ نخستین (شمالیترین) شلال در آسوان است. شلالات مانع آن است که در آن سوی آسوان، جز در نواحی محدود، رود نیل قابل کشتیرانی باشد و راه آبی میان آلبر نیانزا و مدیترانه فراهم شود. ولی در جاهای دیگر رود نیل تقریباً در تمام فصول قابل کشتیرانی است، و کشتی بخار به صورت منظم میان اسکندریه و وادی حلفا و نیز میان خرطوم و جوبا بر نیل ابیض رفت و آمد می‌کند. برجسته‌ترین پدیده در نهل طغیان سالانه‌ی پاییزی آن وبالا آمدنش در بستر پهن و کم‌عمق آن در مصر است. آنچه مایه‌ی حیرت جغرافیانویسان قدیم بود، که تصور میکردند سرچشمه‌ی این آب فراوان در "کوه ماه" یا جبل القمر (⇐ روونزوری) است، در قرن ۱۸م توسط پویندگانی همچون جیمز بروس[4] (jeymz brus؛ ۱۷۳۰–۹۴، پوینده‌ی انگلیسی)، ج. ه. سپیک، ⇐ سر س. و. بیکر، و هنری مستلی از میان رفت. اینان در یافتند که نیل ازرق، که بارانهای موسمی حبشه سبب افزایش آب آن میشود، علت عمده‌ی طغیان پاییزی نیل است، و اینکه نیل ابیض در سراسر سال آب دریاچه‌های ادوارد نیانزا، آلبر نیانزا، و ویکتوریا نیانزا را خارج میکند. هم اکنون نیز، مانند روزگاران گذشته، اگر نیل نباشد، سراسر مصر بیابانی بیش نخواهد بود، چه رود نیل نه‌تنها آبهای طغیانی را با خود میآورد که بر سرزمینهای اطراف رود نیل سوار میشود، بلکه گل و لایی که همراه آن از مرتفعات حبشه میآید و بر زمینهای زیر آب رفته‌ی مصر مینشیند، کود گرانبهائی به شمار میرود. فشار جمعیت رو به افزایش سبب شده است که سراسر سال زمینهای محدود زراعتی حاشیه‌ی نیل (که در بعضی از جاها بیش از چند صد متر عرض ندارد) زیر کشت باشد. از ح ۴۰۰۰ ق‌م نظام خاصی برای مهار کردن آبهای طغیانی و آبیاری در مصر جریان داشته که هنوز هم برقرار است. در دوره‌های جدید تأسیسات عمده‌ای در آسوان، اسیوط و سنار ایجاد شده است که هم آبرسانی سراسر سال و هم کنترول کردن طغیان را تأمین میکند. در کنار سد قدیمی آسوان تأسیسات برقابی (افتتاح ۱۹۶۰) ایجاد شده است. طرح درازمدت سد بستن در برابر محلهای خروج آب دریاچه‌ها (ویکتوریا نیانزا، آلبر نیانزا، و کیوگا و تانا) برای ذخیره و تنظیم آب نیل در سراسر سال با ساختن سدی در اوون فالز[5] (owen fālz) در اوگاندا بر شاخه‌ی ویکتوریائی نیل آغاز و اجرا شد.

نیل[6]، مهمترین رنگ آبی. در قدیم در هند تهیه میشد، و در مصر، شاید از ح ۱۶۰۰ ق‌م آن را میشناختند؛ مومیائیهائی از سلسله‌ی XVIII شاهان مصر کشف شده است که با پارچه‌های نیل‌اندود پوشیده شده‌اند. در قرن ۱۶م به اروپا وارد شد. از دانه‌های نباتی و درختان نوع درخت نیل (وسمه) [*Indigofera*] خصوصاً از جنس آسیائی (*Indigofera tinctona*) آن، به دست میآید. این گیاهان دارای گلوکوزیدهای بیرنگ و حلپذیری هستند به نام ایندیکان. وقتی که این گیاهان را در خمره‌ی آب خیس و آماده‌ی تخمیر کنند، ماده‌ی بیرنگ جدا و رنگ آبی نیل آزاد میشود؛ تکان دادن مایع سبب اکسایش ماده‌ی رنگی شده رسوب آبیرنگی می‌دهد که همان نیل است. فون بیر نخستین کسی است که آن را از راه ترکیب به دست آورد.

نیل[7]، **آدولف** (ādolf niel)، ۱۸۰۲–۶۹، مارشال فرانسه. در نبردهای الجزایر جزو رسته‌ی مهندس بود؛ در اقدام فرانسه بر علیه جمهوری روم (۱۸۴۹) و در جنگ کریمه و در جنگ سولفرینو (۱۸۵۹) شرکت داشت. در ۱۸۶۷ که به وزارت جنگ رسید، برنامه‌ی دوراندیشانه‌ای برای اصلاح نظامی فرانسه طرح کرد که پس از مرگش دنبال نشد.

نیل، نبرد: ← ابوقیر.

نیل ابیض[8] (nile abyaz) یا **بحر الابیض** (bahro 'l-'abyaz)، رودی به طول ۸۰۴ کم، در سودان مرکزی، که از اتصال رودهای بحر الغزال و بحر الجبل تشکیل میشود. در خرطوم به نیل ازرق میپیوندد و رود نیل را می‌سازد.

نیل ازرق[9] (nile azraq) یا **بحر الازرق** (bahro 'l-'azraq)، رودی به طول ح ۱۵۰ کم، سودان. از دریاچه‌ی تانا، در ارتفاع ح ۱٬۸۳۰ متر، در لغ حبشه سرچشمه میگیرد و در خرطوم، پس از پیوستن به نیل ابیض، رود نیل را می‌سازد.

نیلسن[10]، **ویلیام الن** (wilyām alən nilsən)، ۱۸۶۹–۱۹۴۶، مربی امریکائی؛ مت اسکاتلند. در اسکاتلند و کانادا و کولومبیا زبان انگلیسی تدریس میکرد، و در ۱۹۰۶–۱۷ استاد زبان انگلیسی دانشگاه هاروارد بود. از ۱۹۱۷ تا زمان مرگش رئیس کالج سمیث بود. آثار انتقادی چندی منتشر کرد، و رئیس هیئت نویسندگان چاپ دوم (۱۹۳۴) لغتنامه‌ی بین‌المللی جدید وبستر بود.

نیلسنج[11] (nil.sanj)، آلتی برای اندازه‌گیری مقدار بالا آمدن آب رود نیل در طغیان سالانه‌ی آن، بر جزیره‌ی روضه (rāza)، ⇐ قاهره، ستون مدرجی ساخته‌اند که ارتفاع آب بر آن خوانده میشود. این ستون در چاهی ساخته شده است که با رود نیل ارتباط دارد. در زمان پلینی، ارتفاع

(۱)Nicias (۲)Nikitine (۳)Nile (۴)Bruce (۵)Owen Falls (۶)indigo (۷)Niel (۸)White Nile (۹)Blue Nile (۱۰)Neilson (۱۱)nilometer

۱۲ ارش نشانه‌ی قحطی، ۱۳ ارش نشانه‌ی کمیابی ارزاق، ۱۵ ارش نشانه‌ی ایمنی، و ۱۶ ارش نشانه‌ی فراوانی بود. در دوره‌های جدید کانالهائی حفر کرده‌اند و هنگامی که ارتفاع به ۱۸ ارش میرسد به تقسیم آب میپردازند؛ ۱۹ ارش بد نیست، ۲۰ ارش خوب است، ۲۱ ارش عالی، ۲۲ ارش زیاد، و ۲۴ ارش مایه‌ی ویرانی است. در زمانهای قدیم، مالیات بر حسب اندازه‌ی ارتفاع طغیان تغییر میکرد.

نیلسون[1]**، لارس فردریک** (lārs frederik nilson)، ۱۸۴۰–۹۹، شیمیدان سوئدی. در ۱۸۷۹ از مخلوطی از خاکهای کمیاب عنصری دارای خواص تقریباً مطابق با یکی از عناصری که مندلیف وجود آنها را پیشگوئی کرده بود کشف کرد (← قانون تناوب، قسمت I). وی این عنصر را، به نام موطن خود، سکاندیوم نام نهاد.

نیل علیا، ایالت، ← سودان، جمهوری.

نیلوفر[2] (nilufar)، گیاه آبی از نوع نوفار (*Nuphar*) که در آبگیرهای معتدل شمال می‌روید. گلهای آن زرد و برگهای آن بر سطح آب گسترده است. گلهایش در پزشکی استعمال میشود. نیز ← گل آب.

نیلوفر آبی[3] (nilufar-)، گیاه زیبای آبی از نوع نوفایا (*Nymphaea*)، دارای گلهای زیبا به رنگهای گوناگون و غالباً معطر، و برگهای گرد شناور. انواع استوائی آن در استخرهای باغها برای زینت کاشته میشود. عمده‌ترین آنها نیلوفر عطری (*N. odorata*) است. گلهای بعضی از آنها در شب و برخی در روز باز می‌شود. ریشه و گل آنها مصرف داروئی دارد.

نیلوفر عطری: ← نیلوفر آبی.

نیم[4] (nim)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۱۲۹٬۸۶۶)، کرسی ولایت گار، ج فرانسه. تجارت شراب و میوه دارد. آثار دوره‌ی رومی آن یک ستادیوم (که هنوز مورد استفاده است و گنجایش ح ۲۴٬۰۰۰ تماشاگر دارد)، مزون کاره [= خانه‌ی مربع] (معبد متعلق به قرن اول یا ۲ م بم که تا حال بخوبی حفظ شده)، و معبد دیانا (قرن ۲م) است. پون دو گار (pon dü gār؛ = پل گار)، یکی از پلهای آبارهٔ دوره‌ی رومیان، نزدیک آن است.

نیمان[5] (niemān)، لهستانی **نیمن** (niemen)، آلمانی **مِمل** (memel)، رودی به طول ح ۹۳۰ کم در قسمت شرقی اروپای مرکزی. در قسمت مرکزی روسیه‌ی سفید، در ج مینسک، سرچشمه گرفته به جانب غ از لیتوانی میگذرد و در مِمل به دریای بالتیک میریزد. قسمتی از آن قابل کشتیرانی است، و عمدتاً الوار و فراورده‌های چوبی در آن حمل و نقل میشود.

نیماور (nimāvar)، ده (جه ۱٬۶۵۰ سشـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم (زنجان)؛ ۲۴کیلومتری ج‌ش زنجان، کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و سیب زمینی است. اخیراً با ایجاد راه شوسه‌ی جدیدی از نیماور به آبادی گیلوان (جه ۵۳۰ سشـ ۱۳۴۵ هش؛ ۲۴کیلومتری سیردان)، فاصله‌ی زنجان به رشت ۱۴۰ کم کوتاهتر شده است. این راه از جمله راههای استانی است که در برنامه‌ی سوم آبادانی ساخته شد، و در نتیجه استانهای کردستان، آذربایجان شرقی، و گیلان به یکدیگر مرتبط شدند. طول آن از نیماور به گیلوان ۷۶ کیلومتر، و عرض آن ۸ متر است. بلندترین نقطه‌ی این راه گردنه‌ای است، نزدیک نیماور، به ارتفاع ۲٬۴۰۰ متر.

نیماورد، مدرسه‌ی: ← کاسه گران، مدرسه‌ی

نیمایر[6]**، اوسکار** (oskār nimāyer)، ۱۹۰۷– ، معمار برزیلی. از لو کوربوزیه، که در ۱۹۲۹ و ۱۹۳۶ به برزیل رفته بود، تأثیر پذیرفت، و سبکی در معماری به وجود آورد که به خاطر جسارتی که در تصور آن و در صافی خطوطش به کار برده جالب توجه است. یکی از کسانی است که در طرح ساختمان (۱۹۳۷–۴۳) وزارت آموزش و پرورش در ریو د ژانیرو شرکت داشته‌اند. ساختمان برازیلیا، پایتخت جدید برزیل، را رهبری کرد.

نیما یوشیج (nimā yušij)، شهرت **علی اسفندیاری**، متخلص به **نیما**، ۱۳۱۵هق–۱۳۳۸ هش، شاعر ایرانی که در تحول شعر فارسی مقامی ارجمند دارد؛ مَتِ یوش (مازندران) [یوشیج به لهجه‌ی مردم یوش به معنی یوشی است، یعنی اهل یوش]. در مدارس تهران به تحصیل پرداخت، و با آموختن زبان فرانسوی و آشنائی با ادبیات غرب و طبیعت روستائی خاصی که داشت، در شاعری به راهی تازه رفت. با انتشار قسمتی از اثر منظوم خود، به نام افسانه، در روزنامه‌ی قرن بیستم و کتاب منتخبات آثار (تهران، ۱۳۴۲ هق)، نوعی دید خاص در شعر فارسی آن روزگار عرضه کرد که تا حد زیادی بیسابقه بود. در سالهای بعد، با نشر آثار دیگرش، در قالبهای شعر فارسی از نظر وزن و قافیه راههای تازه‌ای جست، و تصرفاتی کرد. وی قید تساوی کمّی افاعیل عروضی را به کناری نهاد، و با کوتاه و بلند کردن مصراعهای شعر با حفظ وحدت ارکان عروضی، و همچنین آزادی در انتخاب موارد قافیه، در شعر فارسی راه تازه‌ای پیشنهاد کرد. مثلاً در این شعر او،

"میتراود مهتاب
میدرخشد شبتاب
نیست یکدم شکند خواب به چشم کس
و لیک
غم این خفته‌ی چند
خواب در چشم ترم میشکند"

در تمام این مصراعها، رکن سالم فعلاتن (یا فاعلاتن که از نظر جوازات شعری معادل آن است) با زحاف فعلات یا فعلن رعایت شده است. این خصوصیت در تمام شعرهای نیما و آن دسته از پیروانش که با آگاهی شیوه‌ی نو را برگزیده‌اند رعایت شده است. نیما از نظر محتوی و نوع دید شاعرانه نیز در شعر به راههای تازه‌ای رفت. اگرچه زبان شعری وی استواری و روشنی شعر استادان گذشته را ندارد، و شعرش خالی از ضعفهای لفظی و پیچیدگی نیست، بر روی هم زبان شعری مشخصی ایجاد کرد، و بینش شاعرانه‌ی او نسبت به زندگی و طبیعت پیسابقه بود، وی اشعاری به شیوه‌ی قدیم نیز سرود، اما اهمیت وی در راه تازه‌ای است که خود آغاز کرد. از آثار منظوم چاپ‌شده‌ی او افسانه (تهران، ۱۳۲۹ هش)، خانواده‌ی سرباز (تهران، ۱۳۳۵ هش)، مانلی (تهران، ۱۳۳۶ هش)، مساخ اولا (تبریز، ۱۳۴۵ هش)، نمونه‌هائی از شعر نیما یوشیج (تهران، ۱۳۴۲ هش)، و شعر من (تهران، ۱۳۴۵ هش)، و از آثار منثور چاپ شده‌اش دو نامه (تهران، ۱۳۲۹ هش) و ارزش احساسات (تهران، ۱۳۳۵ هش) است.

نیم‌بالان یا **نیمبالان:** ← همپیترا.

نیمبلوک (nim.boluk)، دهستان (جه ۱۴٬۸۴۷ سشـ ۱۳۴۵ هش)، بخش قاینات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۱ آبادی. کوهستانی و هوایش معتدل است و جزء حاصلخیزترین دهستانهای بیرجند محسوب میشود. محصولاتش زعفران، غلات، و حبوبات است. در یکی از آبادیهای آن به نام کارشک (kāršek؛ جه ۴۸۲ سشـ ۱۳۴۵ هش، ۵۹کیلومتری غ قائن) امامزاده‌ای است که بنای آن را به دوره‌ی صفویه نسبت میدهند. این بقعه فاقد کاشیکاری و تزیینات داخلی است.

نیمبوس[7] (nimbus) [لتی، = ابر]، نام نوعی ابر بارانزا که رنگ خاکستری یکنواخت دارد. در نامگذاری جدید ابرها، جای این کلمه را کلمه‌ی نیمبوستراتوس[8] (nimbo-strātus) گرفته است. نیز ← ابر.

نیمبوستراتوس: ← ابر؛ نیمبوس.

نیم‌پل[9] (nim.pol)، تیری که از یک طرف به جائی محکم شده و بازوی آزاد یا انتهای آزاد آن باری را حمل میکند. یک تیر کج، که انتهای آزاد نیم‌پل بر سر آن تکیه دارد، غالباً برای نگاهداری انتهای آزاد به کار میرود (مثلاً در بعضی از بالکونها). تخته‌ی شیرجه‌ی کنار استخرها نیم‌پل ساده است، و در ساختن بالکون، پیاده‌رو دو طرف پلها، و جرّ اثقالهای بزرگ از نیم‌پل استفاده میشود. به همین وسیله است که در تماشاخانه‌ها از ستون زیر بالکونها، که جاگیر و مانع دید و اسباب زحمت است، بینیاز میشوند. گاهی پلهای فولادی جدید را بر اساس نیم پل بنا می‌کنند.

نیمتاب[10] (nim.tāb)، نوری که مدتی پس از غروب یا مدتی پیش از طلوع خورشید از آسمان به زمین میتابد؛ اولی را شفق و دومی را فلق (falaq) یا فجر (fajr) مینامند. به سبب نیمتاب، تحول روز به شب و شب به روز ناگهانی نیست. سبب عمده‌ی نیمتاب این است که وقتی خورشید در زیر افق، ولی نسبةً به آن نزدیک است، نوری که از آن میتابد به واسطه‌ی جوّ زمین منعکس و متفرق میشود و به زمین می‌رسد، و زمین را تا حدی روشن میکند. به تجربه معلوم شده است که نور آفتاب تا وقتی به طریق مذکور به زمین میرسد که ارتفاع خورشید در زیر افق از ۱۸° بیشتر نباشد. بنابر این،

(۱) Nilson (۲)nenuphar (۳)water lily (۴) Nîmes (۵)Niemen (۶)Niemeyer (۷)nimbus (۸)nimbo-stratus (۹)cantilever (۱۰)twilight

نیمتاب نجومی نسبت به این مبدأ محسوب می‌شود، بدین معنی که مدت شفق نجومی از غروب خورشید است تا هنگامی که خورشید °۱۸ در زیر افق فرو رود، و مدت فجر نجومی از موقعی است که خورشید °۱۸ زیر افق قرار دارد تا هنگام طلوع آن. نیمتاب عرفی نسبت به موقعی حساب میشود که ارتفاع خورشید °۶ زیر افق است (زیرا اگر ارتفاع خورشید در زیر افق بیش از این مقدار باشد، روشنی نیمتاب برای کار کردن کافی نیست). مدت نیمتاب بستگی دارد به عرض جغرافیائی مکان و به اینکه روز مورد نظر چه روزی از سال است. نیمتاب نجومی کوتاه‌ترین مدت را در استوا دارد (حد ۱ ساعت و ۱۰ دقیقه). در انقلاب صیفی، نیمتاب نجومی در ل عرض °۴۸,۵ و نیمتاب عرفی در ل °۶۰,۵ تمام مدت شب طول میکشد. در ل °۶۶,۵، خورشید انقلاب صیفی تمام شب بالای افق باقی میماند.

نیمتسویچ[1]، یولیان اورسین (yulian ursin niemtsevic)، ۱۷۵۷–۱۸۴۱، نویسنده‌ی میهن‌پرست لهستانی. از اعضای دیت لهستان بود، و در شورش ۱۷۹۴ شرکت کرد، و با ت. کوشچوشکو در سن پطرزبورگ زندانی شدند. با کوشچوشکو به کشمت رفت و در بازگشت (۱۸۰۷) به لهستان وزیر امور خارجه و رئیس کمیته‌ی قانون اساسی لهستان شد. در شورش ۱۸۳۱ کومک غرب را برای لهستان به دست آورد، و در پاریس در تبعید درگذشت. نمایشنامه‌های تاریخی و سیاسی، رمانها، و اشعارش بحث و جدلی در دفاع از آزادی لهستان پدید آورد. یکی از نخستین نویسندگان لهستانی است که به مسئله‌ی یهود و توجه بدان اشاره کرده است.

نیم‌خط: ← خط، در هندسه.

نیمراه، شهر، ← شهرزور.

نیمرخ[2] (nimrox)، شکل خارجی و خطوط دوری یک چهره یا یک جسم که تنها از یکی از دو طرف آن دیده شود؛ در هواپیمائی، مقطع بال در امتداد طولی آن (← هوابر)؛ در ساختمان، مقطع عمودی آن؛ در زمین‌یختشناسی، مقطع زمین در امتداد دره (نیمرخ طولی) یا عمود بر آن (نیمرخ عرضی). در ریاضیات، سطح نیمرخ سطحی است که بر دو سطح تصویر افقی و قائم عمود باشد، و خط واقع در این سطح خط نیمرخ است. در خاکشناسی، سیمای خاک چنانکه بر جبهه‌ی یک مقطع مشاهده میشود. در روانشناسی، نیمرخ روانشناختی منحنیی است که از روی نتایج آزمایشهای مختلف نسبت به شخص واحد رسم میشود.

نیمرخ آئرودینامیکی: ← هوابر.

نیمرخ رودخانه[3]، تصویر مقطعی که شیب رودخانه را از سرچشمه تا مصب آن نمایش دهد.

نیمروز: ← سیستان.

نیمروز، ملوك: ← سیستان.

نیمساز: ← منصف الزاویه.

نیمسایه یا شبه ظل: ← سایه.

نیمکره‌ی خشکی[4]، نیمی از کره‌ی زمین، عمدتاً در ل استوا، که قسمت اعظم خشکیهای زمین (قریب ۶/۷) در آن جای دارد.

نیمکره‌ی شرقی[5]، قسمتی از کره‌ی زمین که در شرق نصف النهار گرینیچ واقع و مشتمل بر قاره‌های آسیا، افریقا، اروپا، و استرالیا است. ← نیمکره‌ی غربی.

نیمکره‌ی غربی[6]، نیمی از کره‌ی زمین که در امتداد نصف النهاری چنان قطع شود که آن نیمه شامل تمام امریکای شمالی و امریکای جنوبی باشد، ولی هیچ قسمتی از قاره‌های دیگر در آن واقع نشود. (← امریکا؛ قاره؛ نیمکره‌ی شرقی). نیمه‌ای از کره‌ی زمین را که ابتداء از نصف النهار مبدأ در جهت مغرب طی شود نیز نیمکره‌ی غربی گویند.

نیمکمساب[7] (nim.kamāb)، در هواشناسی، تقریباً کماب.

نیمگز: ← نایمگن.

نیمن، رود اروپای مرکزی، ← نیمان.

نیمور (nimvar) یا **نیمه‌ور** (nimevar)، ده (جمعه ۲٬۵۴۲ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان اراضی، شهرستان محلات، استان مرکزی (تهران)، ۱۱کیلومتری ش محلات. راه آسفالته‌ی محلات به دلیجان از آن میگذرد. قمرود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، کنجد، و صیفی است. از آبادیهای قدیم ایران است. قبرستانی قدیمی به نام بیت المقدس دارد که حاوی آثار باستانی است. دهستان اراضی کماکان بیش مطابق دهستانی‌به نام نیمور است. از صنایع دستی کرباسبافی دارد.

نیموگن: ← نایمگن.

نیمولر[8]، مارتین (märtin niměler)، ۱۸۹۲–، رجل کلیسای پروتستان آلمانی. در جنگ I در فرماندهی زیردریائیها مقام برجسته داشت، و سپس به تحصیل الاهیات پرداخت. در ابتدا از طرفداران حزب نازی بود، ولی پس از آن در موعظه‌های کلیسائی شجاعانه به مخالفت با تمایلات بتپرستانه‌ی نوین هیتلر بعد از قدرت یافتن وی در ۱۹۳۳ پرداخت. به "کلیسای مسیحی آلمانی" که هیتلر تأسیس کرده بود اعتراض کرد، و در مخالفت با آن رهبر اتحادیه‌ی کشیشان آلمانی و ⇐ کلیسای معترف شد که پس از آن سازمان پیدا کرد. در ۱۹۳۷ مدت کوتاهی به زندان افتاد، و بار دیگر در ۱۹۳۸ زندانی شد و تا زمان آزاد شدنش توسط متفقین (۱۹۴۵) در زندان بود. پس از آن رئیس کلیسای (معادل با اسقف) انجیلی هسن‌ـناساو (مقر آن در ویسبادن) شد و شورای تعاونی همه‌ی کلیساهای پروتستان را درآلمان تأسیس کرد (۱۹۴۸) و به ریاست آن انتخاب شد. از آثار او از قایق *U* تا منبر کلیسا (۱۹۳۴) است.

نیمه، در اصطلاح بنائی، نام نصف آجر (یا خشت مربع).

نیمهادی[9] (nim.hādi)، نام هر یک از موادی که هادی برق هستند، ولی مقاومت برقی آنها با افزایش دما و وجود ناخالصیها کم میشود، از آن جمله است گرافیت، سیلیسیوم، و ژرمانیوم. از بررسی مواد مختلف از جهت هدایت برق معلوم شده است که در الکترولیتها و گازها هدایت به سبب حرکت یونها و در فلزات به واسطه‌ی حرکت الکترونها انجام میگیرد؛ در مواد عایق هدایت در کار نیست، و بارهای برقی فقط در داخل خود اتمها جا به جا میشوند. در مواد نیمهادی، مانند فلزات، هدایت برق به واسطه‌ی حرکت الکترونها است، ولی مقاومت این مواد با کاهش یافتن دما، بر خلاف فلزات، زیاد می‌شود، و مواد نیمهادی در دمای صفر مطلق عایق برق هستند.

توجیه تغییر مقاومت با دما این است که در فلزات فقط عده‌ی قلیلی از الکترونها آزادی حرکت دارند، و اگر دمای فلز تقلیل یابد، ارتعاش حرارتی اتمهای آن نیز تقلیل میابد و، در نتیجه، مداخله‌ی اتمها در حرکت الکترونها کاهش پیدا میکند و، بالنتیجه، مقاومت پایین میرود. در مواد نیمهادی الکترونهائی هم که در فلزات آزادی حرکت دارند پیوند سستی با اتمهای ماده‌ی نیمهادی دارند. در دمای صفر مطلق، یک ماده‌ی نیمهادی چیزی که حامل برق بشود ندارد. اما با افزایش دما، الکترونهای سست‌پیوند در نتیجه‌ی انرژی حرارتی متزایداً رها میشوند، و قابلیت هدایت فزونی میابد، یعنی مقاومت پایین میآید. ضمناً، الکترونهائی که رها میشوند فضائی خالی (موسوم به "سوراخ") بر جا میگذارند.

به وسیله‌ی ناخالصیها نیز میتوان حامل برق در مواد نیمهادی ایجاد کرد. این مطلب در شکلهای ۱، ۲، ۳، و ۴ توضیح داده شده است. در شکل ۱ بلوری از ژرمانیوم (۴ ظرفیتی؛ علامت شیمیائی Ge) دیده میشود، که هر یک از اتمهای آن با ۴ اتم مجاور با ۴ بند اتصال دارد (← ظرفیت). شکل ۲ همان اتم را نشان میدهد که در آن یک اتم ارسنیک (۵ ظرفیتی؛ علامت

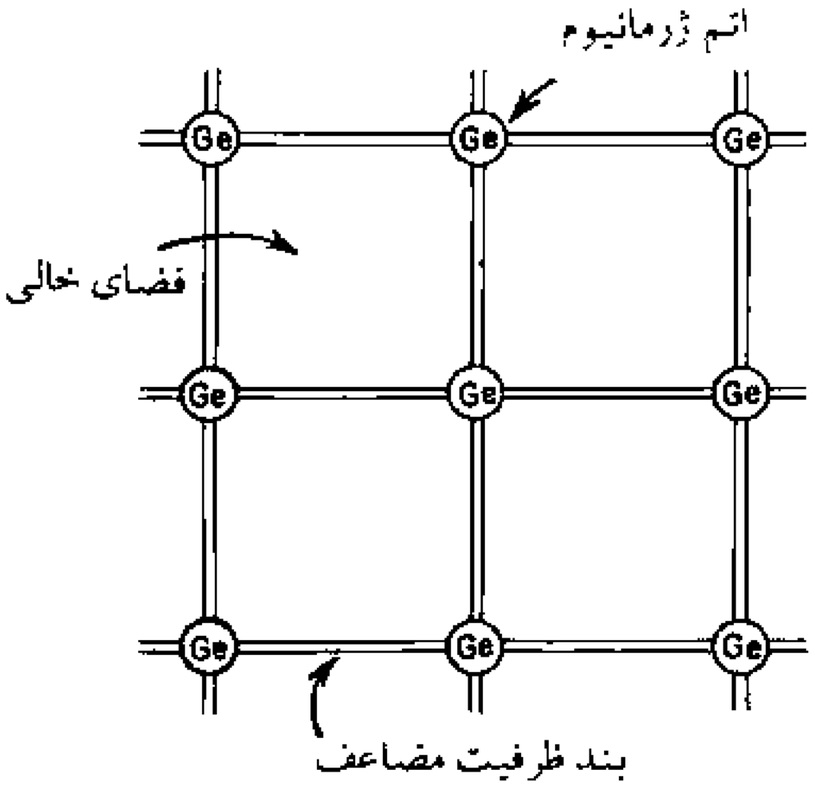

شکل ۱. ساختمان اتم ژرمانیوم. هر اتم بلور ژرمانیوم به‌وسیله‌ی اتم مجاورش با بندهای ظرفیت مضاعف جذب میشود.

(۱)Niemcewicz (۲)profil (۳)river profil (۴)land hemisphere (۵)Eastern Hemisphere (۶)Western Hemisphere (۷)semiarid (۸)Niemoeller; Niemöller (۹)semiconductor

شیمیائی As) جایگزین یک اتم ژرمانیوم شده است. از الکترونهای ظرفیتی اتم ارسنیک، ۴ عدد با چهار اتم مجاور ژرمانیوم پندها را تش-

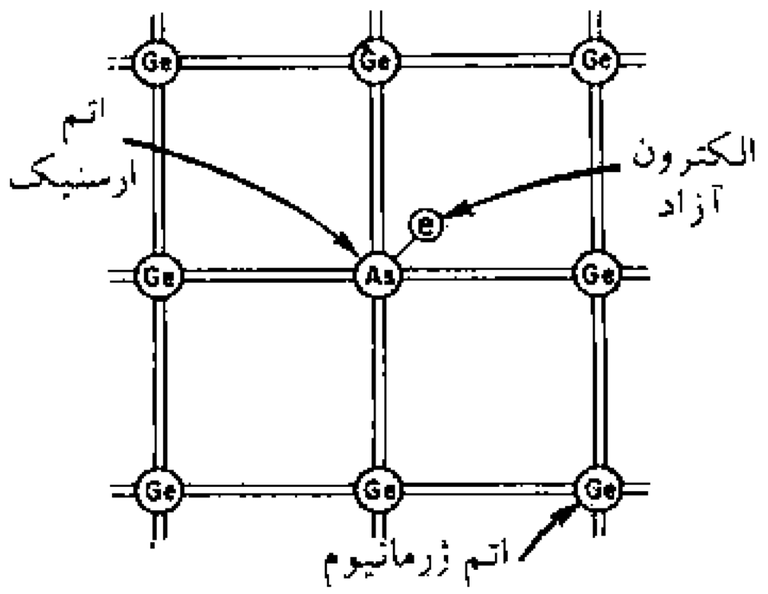

شکل ۲ . ساختمان بلور نوع n.

کیل میدهند، ولی پنجمی قهراً آزاد میماند، و میتواند جا به جا شود. اتمهای اجنبی را که به این طریق منشأ الکترونهای آزاد میشوند دهنده میخوانند. در این حالت، هدایت برق ناشی از حرکت الکترونهای اضافی است. اگر به جای اتم ارسنیک، اتم اندیوم (۳ ظرفیتی؛ علامت شیمیائی In) جایگزین یک اتم ژرمانیوم شود (شکل ۳)، یک فضای خالی ("سوراخ") در ساختمان الکترونی اتم ژرمانیوم پدید میآید.

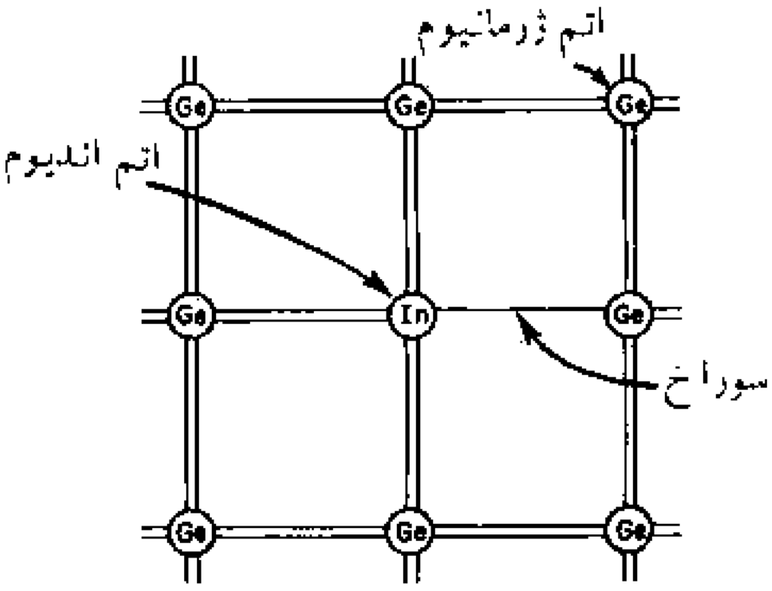

شکل ۳ . ساختمان بلور نوع P .

اتمهای اجنبی را که سبب پیدایش چنین سوراخ-ها میشوند پذیرنده میخوانند. سوراخی که در مجاورت یک اتم بیگانه تشکیل میشود ممکن است با الکترونی از یکی از اتمهای ژرمانیوم مجاور آن پر شود، ولی در همان حال، در محل اولیه‌ی این الکترون سوراخی ایجاد میشود، و اگر این سوراخ با الکترونی از یک اتم مجاور پر شود، سوراخ دیگری در جای آن الکترون پدید میآید، و هکذا. به این ترتیب، سوراخی ازین قبیل را میتوان همچون شیئی متحرک در بلور تصور کرد و، اگرچه رفتار برقی سوراخها مسئله‌ای پیچیده است، عملاً میتوان آنها را در حکم بارهای برقی مثبتی شمرد که، مانند الکترونها، کیف اتفق در داخل بلور حرکت توانند کرد. اگر این سوراخها در معرض میدان برقی قرار گیرند، در جهت میدان حرکت میکنند. هدایت برق را از این طریق (یعنی به سبب انتقال الکترونها از اتمها به سوراخها) هدایت سوراخی یا هدایت کمبودی (از آن جهت که هر سوراخ نماینده‌ی کمبود بار منفی است) می-خوانند. نیمهادیهائی را که دارای اتمهای دهنده و الکترونهای آزاد هستند از نوع n [حرف اول کلمه‌ی فرنگی نِگاتیف، به معنی منفی] خوانند، زیرا در آنها حاملهای برق (یعنی الکترونها) باز منفی دارند. نیمهادیهائی را که در آنها هدایت برق ناشی از سوراخها است از نوع p [حرف اول کلمه‌ی فرنگی پوزیتیف (pozitif)، به معنی مثبت] نامند، زیرا در آنها رفتار حامل-ها (یعنی سوراخها) مانند بارهای برقی مثبت است.

دستگاه حاصل از پیوند بلورهای دو نوع p و n در استفاده‌ی عملی از خواص نیمهادیها نقش اساسی دارد. فرض کنیم دو بلور، یکی از نوع n و دیگری از نوع p، به یکدیگر متصل باشند (سطح اتصال را برزخ n-p خوانیم). در این صورت، بعضی از الکترونهای ناحیه‌ی n در ناحیه‌ی p پخش میشوند، و بعضی از سوراخهای ناحیه‌ی p در ناحیه‌ی n (شکل ۴-A-). به این ترتیب بلور نوع n دارای اندکی بار مثبت و بلور نوع p دارای همان مقدار بار منفی میشود. سرانجام، بارهای متقابل طرفین برزخ n-p ادامه‌ی این پخش را متوقف میسازند، و حالت تعادلی برقرار میشود. حال اگر اختلاف پتانسیلی بین دو طرف این پیوند دو بلور برقرار کنیم، اگر قطب مثبت مولد برق را به بلور p و قطب منفی را به بلور n وصل کنیم (شکل ۴-B-) سوراخها به طرف راست و الکترونها به طرف چپ حرکت میکنند، و جریانی برقرار میشود. اما اگر ترتیب اتصال را تغییر دهیم (شکل ۴-C-) جریانی از دستگاه دو بلور نمی-

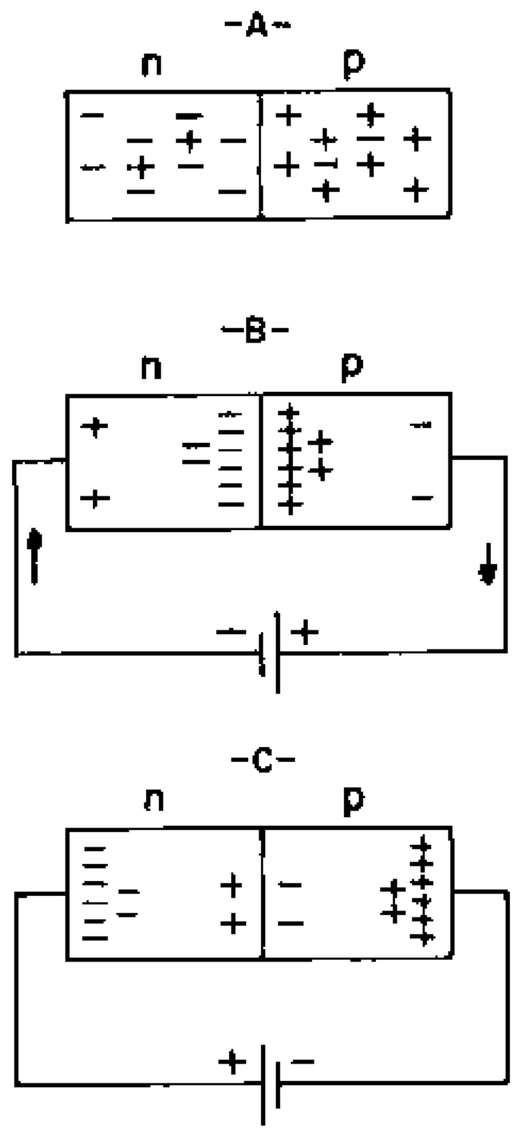

شکل ۴

گذرد. چنانکه دیده میشود، دستگاه n-p جریان را فقط از یک طرف از خود عبور میدهد، و لذا میتوان به عنوان راستگر از آن استفاده کرد.

خواص برزخ n-p را میتوان برای تبدیل مستقیم تشعشعات خورشید و تشعشعات مواد رادیوآکتیو به انرژی برق به کار برد. این مطلب مبنی بر این است که تشعشعاتی که در یک ماده‌ی نیمهادی جذب میشود بعضی از الکترونهای این ماده را از اتمهایشان جدا میسازد، و به این طریق عده‌ی الکترونها و سوراخها افزایش مییابد. این افزایش حاملهای برق تعادل ایستانبرقی را در برزخ بین بلورهای انواع n و p برهم میزند، و باعث جریان برق از بلور مشتمل بر پذیرنده به طرف بلور مشتمل بر دهنده میشود. نیز ← ترانزیستور؛ ترمیستور.

نیمه‌خودآگاهی: ← شعور مغفول.

نیمه‌ور، ده، ← نیمور، محلات.

نیمیتس[1]، چستر ویلیام (cester wilyām nimits)، ۱۸۸۵—۱۹۶۶. دریاسالار امریکائی. در جنگ I رئیس ستاد نیروی دریائی ناوگان قطا بود. در جنگ II، پس از حمله‌ی ژاپن به پرل هاربر (۱۹۴۱)، به فرماندهی دریائی فکبه منصوب شد. دریاسالار نیمیتس در سراسر جنگ II فرماندهی نیروهای جنگنده‌ی در فکبه را داشت. پس از بازنشستگی (۱۹۴۷) از نیروی دریائی، به ریاست کمیسیون سازمان ملل متحد برای هند و پاکستان برگزیده شد (۱۹۴۹).

نیمیر[2]، سر لویس برنشتاین (sər luis bernštāyn neymiər)، ۱۸۸۸—۱۹۶۰، مورخ انگلیسی؛ متولد ورشو که در آن زمان جزء روسیه بود. در لندن و آکسفرد علم اقتصاد تحصیل کرد، و استاد دانشگاه منچستر شد (۱۹۳۱). مایه‌ی شهرتش کتاب ساختمان علم سیاست در جلوس جورج III به سلطنت (۱۹۲۹؛ چاپ دوم، ۱۹۵۷) بوده است. با بررسی دقیق زندگینامه‌ای اعضای چند دین مجلس عوام، نیمیر مشخص کرد که علم سیاست در نیمه‌ی قرن ۱۸م تحت کنترل گروه-های کوچک و متزلزلی بوده، و در تبعیت از یک سیاست نفع شخصی همان اندازه در نظر گرفته میشده است که نتایج عمده‌ی آن سیاست. روش نیمیر، که نیمیریسم[3] خوانده شد، مورد قبول دیگر مورخان قرار گرفت، و به ارزیابی مجدد تاریخ انگلستان انجامید. پیروان نیمیریسم مورد انتقاد دانشمندانی قرار گرفتند که تطبیق روش آنان را بر قسمت عمده‌ی تاریخ انگلستان مناسب نمیدانستند. آثار نیمیر در تاریخ اروپای قبل از جنگ II مشتمل است بر پیش درآمد دیپلوماتیک، ۱۹۳۸—۳۹ (۱۹۴۸)، اروپا در انحطاط (۱۹۵۰)، و در دوران نازی (۱۹۵۲). نیمیر یکی از صهیونیان فعال، و در ۱۹۲۹—۳۱ دبیر سیاسی "سازمان یهود برای فلسطین" بود.

نیمیروف، کنگره‌ی: ← محمود I، عثمانی.

نیمیریسم: ← نیمیر، سر لویس برنشتاین.

نین، فلسطین، ← نابین.

نینگپو[4] (ningpo)، نام سابقش **نینگشین[5]** (ningšien)، شهر تجارتی (جمعیت در ۱۹۷۰ تخمیناً ۳۵۰'۰۰۰)، لِش ایالت چکیانگ، چین، کنار رود یونگ. نینگپو یکی از مراکز قدیمی

(۱)Nimitz (۲)Namier (۳)Namierism (۴)Ningpo (۵)Ninghsien

فرهنگی و دینی بودائی است. یکی از قدیمترین ماندگاههای اروپائیان در چین بوده است. در ۱۵۲۰ پرتقالیها بدانجا وارد شدند، اما ۲۵ سال بعد چینیان آنها را بیرون راندند. پس از آن، در نتیجه‌ی محدودیتهائی که به وجود آمد، تجارت برای خارجیان در آنجا غیر ممکن شد. در طی جنگ تریاک (۱۸۳۹–۴۲)، رزمناوهای بریتانیائی شهر را در محاصره‌ی دریائی قرار دادند، ولی پیمان نانکینگ (۱۸۴۲) شهر را به روی تجارت خارجی باز کرد. در جنگ چین و ژاپن، نینگپو یکی از چند بندری بود که تا بعد از ۱۹۴۰ به روی کشتیها باز مانده بود. این شهر یکی از عمده‌ترین مراکز توزیع زغال و نفت است. کارخانجات آردسازی، نساجی، و تهیه‌ی توتون دارد. از ۱۹۴۹ صنعتیسازی شهر پیشرفت کرده است، سرویسهای منظم دریائی و راه آهن از این بندر به شانگهای برقرار است.

نینگشیا[1] (ningŝiā)، ایالت سابق چین، در قسمت غربی مغولستان داخلی. در ۱۹۵۴ به ایالت کانسو ملحق شد. در ۱۹۵۸ از کانسو جدا، و به **ناحیه‌ی خود مختار نینگشیا هویی**[2] (۲۴۷'۰۰۰ کمه؛ جه در ۱۹۶۸ تخمیناً ۳'۰۰۰'۰۰۰) تبدیل شد. مرکز این ناحیه ینگچوان[3] (yingcuān؛ جه ح ۲۶۳'۰۰۰) است. بخش جنوب غربی این ناحیه، که رود زرد در آن جاری است، بهترین زمین برای کشاورزی است. محصولاتش گندم، برنج، لوبیا، میوه، و تره‌بار است. دانشگاه نینگشیا در آن واقع است.

نینگشیا هویی، ناحیه‌ی خود مختار: ← نینگشیا.

نینگشین، چین، ← لینگیو.

نینو: ← گرجستان، قسمت VI.

نینوا[4] (neynavā)، پایتخت امپراطوری آشور، بر ساحل شرقی دجله‌ی علیا، مقابل موصل حالیه، عراق. در زمان سناخریب و آسوربانی‌پال به منتهای جلال رسید. در ۶۱۲ ق‌م در مقابل حملات مادیها و بابلیها از پا در آمد. دو پشته‌ی موسوم به قویونجیق (qoyonjiq) و نبی یونس از آن به جا مانده (به قول اهل موصل، ماهیی که یونس را بلعید در اولی و یونس در دومی مدفون است). حفریات از ۱۸۴۲ شروع شد و بعداً دامنه یافت. نقشه‌ی شهر معلوم شد، و هزاران لوح از کتابخانه‌ی آسوربانی‌پال (فعلاً در موزه‌ی بریتانیائی) به دست آمد.

نیو[5] (niu)، کلمه‌ی انگلیسی به معنی نو و جدید که بر سر نام بسیاری از شهرها و سرزمینهای شناخته‌شده‌ی قدیمی نهاده، و شهرها و سرزمین‌های نویافته یا ساخته‌ی زمین را به آن نامیده‌اند، مانند نیو یورک، کشت، مأخوذ از یورک انگلستان. در بعضی از اسامی ترجمه شده‌ی قدیمی این کلمه به صورت جدید یا نو ترجمه شده است، مانند زلند جدید یا زلند نو که اکنون نیو زیلند گفته میشود.

نیو اردشیر، یازی، ← نرد.

نیوارک[6] (niuārk) یا **نوارک** (nuārk)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۱'۴۰۴)، لغ ایالت دلاور، کشمت؛ مقر دانشگاه دلاور.

نیوانم[7] (niuəm)، کوی (در ۱۹۷۱ جه ۲۹۴'۰۱۷) لندن بزرگتر (⇐ لندن. شهر، انگلستان)، جش انگلستان، کنار رود تمز. در ۱۹۶۵ از انضمام شهرهای ایست هم[8] (ist ham) و وست هم[9] (west ham) و قسمتی از کوی [= متروپالیتن بارو] وولیچ، و قسمتی از شهر بارکینگ[10] (bārking) به وجود آمد. قسمت جغ شهر در جج II سخت آسیب دید، و در دهه‌ی ۱۹۶۰ نوسازی شد.

نیوانسوق (nivān.suq)، ده (جه ۱'۲۹۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)، ۶کیلومتری ج گلپایگان. محصولش غلات است.

نیو انگلند، کشمت، ← انگلستان جدید.

نیوان‌نار (nivān.nār)، ده (جه ۱'۱۴۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)، ۷کیلومتری ج گلپایگان. محصولش غلات است.

نیو اورلئان[11] (niu orleān)، انگل نیو اورلینز (niu orliənz)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۵۹۳'۴۷۱)، جش ایالت لویزیانا، کشمت، کنار رود میسی‌سی‌پی. بزرگترین شهر ایالات جنوبی و از بنادر عمده‌ی کشمت، و از مهمترین بازارهای پنبه‌ی جهان است. واردات عمده‌اش قهوه و شکر و موز و صادراتش الوار و محصولات نفتی و ماشین‌آلات میباشد. از صنایعش تهیه‌ی مصالح ساختمانی و مواد غذائی و تصفیه‌ی قند است. طرح آن در ۱۷۱۸ به توسط سیور دو بینویل ریخته شد. در ۱۷۶۲ به اسپانیا واگذار شد، و سپس کمی قبل از ← خرید لویزیانا در ۱۸۰۳ در دست فرانسه بود. اندرو جکسن در ژانویه‌ی ۱۸۱۵ بریتانیائیها را در اینجا شکست داد (← جنگ سال ۱۸۱۲). شهر با تجارت پنبه و بهره ثروتمند شد، ولی در جنگ داخلی امریکا آسیب دید. چند دانشگاه و بناهای قدیمی از دوره‌ی تسلط فرانسه دارد. عده‌ی زیادی از سکنه‌ی آن سیاهپوست هستند.

نیو اورلینز: ← نیو اورلئان.

نیو بدفرد[12] (niu bedfərd)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۰۱'۷۷۷)، جش ایالت ماساچوست، کشمت، بر رود اکوشنت[13] (əkušnet). در ۱۶۴۰ مسکون شد. در انقلاب امریکا انگلیسها ویرانش کردند. تا نیمه‌ی قرن ۱۹م بزرگترین بندر صید بسال جهان بود. سپس در صنعت پنبه اهمیت یافت. محصولات دیگرش لوازم برقی، اشیاء لاستیکی، شیشه، و ماشین‌آلات است. بندرگاه آن از بنادر مهم وارداتی است.

نیو برانزویک[14] (niu brānzwik)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۴۱'۸۸۵)، ش ایالت نیو جرزی، کشمت، بر رود ریتن[15] (raritən). صنایع لاستیکسازی و شیمیائی و بافندگی و ساختن لوازم پزشکی و جراحی دارد. دانشگاه ایالتی در آنجاست که در ۱۷۶۶ به عنوان کوینز کالج تأسیس، و در ۱۹۴۵ دانشگاه ایالتی نیو جرزی شد.

نیو برن[16] (niu bërn)، شهر و بندر (در ۱۹۷۰ جه ۱۴'۶۶۰) جش کارولینای شمالی، بر ملتقای رودهای نیوس[17] (nius) و ترنت[18] (trent). مرکز بازرگانی ماهی و دام است و صناعت الوارسازی و روکش کردن چوب و جعبه‌سازی دارد. در ۱۷۱۰ ماندگاه سویسیان و آلمانیها شد، در ۱۷۲۳ عنوان شهریت پیدا کرد. در سالهای ۱۷۴۱–۶۱ (جز ۱۷۵۲) محل تشکیل مجلس مستعمراتی، و در ۱۷۷۰–۷۴ مقرّ حکام منصوب از طرف شاه انگلستان بود.

نیوبری[19]، **جان** (jān niuberi)، ۱۷۱۳–۶۷، مؤلف انگلیسی و نخستین ناشر کتابهای کودکان. آ. گولدسمیث و س. جانسن از همکارانش بودند. مدال نیوبری (برای کتابهای کودکان)، به افتخار وی تأسیس شد (۱۹۲۲).

نیو بریتن[20] (niu britən)، بزرگترین جزیره (۳۶'۵۱۷ کمه، با جزایر مجاورش؛ در ۱۹۷۰ جه ۱۵۴'۱۲۲) از مجمع‌الجزایر بیزمارک؛ در ل "دُم" ← سرزمین گینه‌ی جدید. تحت اداره‌ی استرالیا قرار دارد. شهر و بندر عمده‌ی آن رابائول است. صادراتش کوپرا است؛ مس و طلا استخراج میکند. آتشفشانهای زنده و چشمه‌های آب گرم فراوان دارد. در ۱۷۰۰ به وسیله‌ی و. دمپیر کشف شد و نام نیو بریتن گرفت، اما تا اواخر قرن ۱۹م پویبده نشد. در ۱۸۸۴ قسمتی از تحت الحمایه‌ی آلمان شد، و پس از جج I تحت قیمومیت استرالیا قرار گرفت. در ۱۹۴۲ ژاپونیها آن را تصرف کردند؛ در ۱۹۴۵ دوباره به اشغال استرالیا در آمد. در ۱۹۴۷ از سرزمینهای قیمومی سازمان ملل متحد، تحت کنترول استرالیا، شد.

نیو بریتن[20] (niu britən)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جه ۸۳'۴۴۱)، کونکتیکت مرکزی، جغ هارتفرد؛ تأسیس ح ۱۶۸۶. در قرن ۱۸م صنعت فلزگری در آن آغاز شد؛ اکنون فراورده‌های صنعتی مهم آن آهن‌آلات ساختمانی، کاسه ساچمه، ماشینهای خودکار، و تجهیزات سردسازی است. اولین دانشسرای ایالتی تربیت معلم در آن تأسیس شد (۱۸۴۹).

نیوبه[21] (niobe)، در افسانه‌های یونان، ملکه‌ی تب، دختر تانتالوس و مادر شش پسر و شش دختر. چون از جهت فرزندانش لاف برتری بر لتو زد آرتمیس و آپولون جمله‌ی فرزندان را

(۱)Ningsia; Ning-hsia (۲)N. Hui (۳)Yinchwan; Ying-ch'uan (۴)Nineveh (۵) new (۶)Newark (۷)Newham (۸)East Ham (۹)West Ham (۱۰)Barking (۱۱)New Orleans (۱۲)New Bedford (۱۳)Acushnet (۱۴)New Brunswick (۱۵)Raritan (۱۶)New Bern (۱۷)Neuse (۱۸)Trente (۱۹)Newbery (۲۰)New Britain (۲۱)Niobe

کشتند. نیوبه چندان گرانبست که مبدل به ستونی سنگی (بر کوه ستیپولوس، لیدیا) شد که همواره



نیوبه و یکی از دخترانش
(فلورانس)

اشک وی از آن روان بود.

نیوبیوم[1] (niobiom؛ از فنس) یا **کولومبیوم** (kolombiom؛ از فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Nb؛ نیز ← عنصر، جدول) خاکستری فولادی‌رنگ و براق، قابل مفتول شدن و تورق و جوشکاری است. در طبیعت، به صورت کانی نیوبیت، در کشمت، استرالیا، افریقای جنوبی، ماداگاسکار، نروژ، باواریا، و روسیه یافت می‌شود. با غیر فلزات، در دماهای بالا، فعل و انفعال میدهد، در لوله‌های خلأ، و برای ساختن فولادهای زنگ‌نزن و ابزارهای برنده (کارد و غیره) به کار میرود.

نیوبیوم را چارلز هچت[2] (cārlz hacet؛ ۱۷۶۵؟–۱۸۴۷، شیمیدان انگلیسی) کشف کرد (۱۸۰۱)، و هاینریش روزه[3] (hāynriš roze؛ ۱۷۹۵–۱۸۶۴، شیمیدان آلمانی) وقتی که آن را از تانتال متمایز ساخت، بدان نیوبیوم نام داد (۱۸۴۴). اول بار در ۱۸۶۴ به وسیله‌ی کریستیان ویلهلم بلومستراند[4] (kristiān vilhelm blomstrānd؛ ۱۸۲۶–۹۷، شیمیدان سوئدی) از کلورور آن به دست آمد. در کشمت اغلب کولومبیوم (klombiom) نامیده میشد تا وقتی که رسماً به وسیله‌ی اتحادیه‌ی جهانی شیمی نیوبیوم نام یافت (۱۹۴۹).

نیوپور[5] (niēpor؛ فنس)، فلاندری **نیوپورت**[6] (niuport)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۸٬۲۷۳)، ایالت فلاندر غربی، لغ بلژیک، بر رود ایزر به فاصله‌ی ۱۶کیلومتری جغ اوستاند. در جنگ I، در ۱۹۱۴–۱۵، تقریباً پیوسته صحنه‌ی جنگهای سنگری و تا آخر جنگ از مراکز زد و خورد بود.

نیوپورت، بلژیک، ← نیوپور.

نیوپورت[7] (niuport)، شهر و رودبندر (در ۱۹۷۱ جه ۲۲٬۲۸۶)، مرکز جزیره‌ی وایت، انگلستان، در ۱۶کیلومتری غ جغ پورتسمت.

نیوپورت[7] (niuport)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۱۲٬۰۴۸)، مانمث‌شر، انگلستان، بر رود اسک. یکی از مراکز عمده‌ی صدور زغال و آهن انگلستان است. کلیسای جامعی دارد که قسمت عمده‌ی آن از زمان نورمانها است. در ۱۹۷۴ جزو ولایت ⇐ گونت شد.

نیوپسورت[7] (niuport)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۳٬۵۶۲)، جزیره‌ی رود، ایالت رود آیلند، کشمت. در ۱۶۳۹ به وسیله‌ی و. کادینگتن بنیاد یافت و مسکون شد. از قرن ۱۹م تفرجگاه مردم بسیار ثروتمند است. دارای یک پایگاه و یک کالج نیروی دریائی است.

نیوپورت[7]، **کریستوفر** (kristofər niuport)، ۱۵۶۵؟–۱۶۱۷، دریانورد انگلیسی، فرمانده نخستین سفرهای به ویرجینیا. فرماندهی یک دریازنی به هند غربی (۱۵۹۲) با او بود و کشتی مادرِ دِ دیوس اسپانیائی را به غنیمت گرفت که گرانبهاترین دریازنی دوره‌ی الیزابتی بود. سپس به خدمت "شرکت لندن" در آمد و فرماندهی هیئتهای اعزامی آن به ویرجینیا با او بود. در سفرهای متعدد عده‌ی زیادی مهاجران را به این مستعمره برد و سرزمینهای تازه‌ای را کشف کرد. در سالهای آخر عمر به خدمت شرکت هند شرقی در آمد و سه سفر به این ناحیه کرد، و در سفر آخر در گذشت.

نیوتن[8] (niuton)، شهرتِ فارسی **سر آیزک نیوتن** (sər āyzək niutən*)، ۱۶۴۲–۱۷۲۷، فیزیکدان و فیلسوف و ریاضیدان انگلیسی. در دانشگاه کیمبریج درس خواند، و در ۱۶۶۹–۱۷۰۱ در آنجا تدریس میکرد. به عنوان یکی از بزرگترین دانشمندانی شناخته شده است که کار آنان در افکار قرن ۱۸م تأثیر عمیق و در پیشرفت فیزیک و ریاضیات سهمی بزرگ داشته است. عمده‌ترین اکتشافات علمی او در ۲ سال (۱۶۶۵–۶۶) صورت گرفت. در این دو سال به تأسیس و تکمیل حساب دیفرانسیل و انتگرال پرداخت و نظریه‌ی گرانش را وضع کرد، و به این نتیجه رسید که نور سفید ترکیبی از همه‌ی رنگهای طیف است. این اکتشافات سبب شد که وی سهم بزرگی در پیشرفت علم نجوم و ریاضیات و فیزیک نظری و عملی داشته باشد. در باقی ۶۰ سال عمر، بیشتر توجه وی به الاهیات و تاریخ و گاهشماری و کیمیا معطوف بود. محتملاً بیشتر اشتهار او به صورت بخشیدن به قانون گرانش و قوانین حرکت است (← حرکت، در فیزیک، قسمت V). نماینده‌ی دانشگاه در پارلمنت بود و سمت ریاست ضرابخانه داشت، و از ۱۷۰۳ ریاست انجمن سلطنتی با او بود. از آثار عمده‌اش، اصول ریاضی فلسفه‌ی طبیعی (۱۶۸۷) و نورشناخت (۱۷۰۴) است. نیز ← نیوتن، سیب؛ نیوتن، چرخ.

نیوتن (niuton؛ از انگلـ)، واحد نیرو در سلسله‌ی مکث، و آن نیروئی است که به جرم یک کیلوگرم شتابی برابر با یک متر در ثانیه/در ثانیه بدهد. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول IV، ص ۱۳۱۹.

نیوتن[8]، سر **چارلز تامس** (sər cārlz tāməs* niutən)، ۱۸۱۶–۹۴، باستانشناس انگلیسی. در ۱۸۴۰ به خدمت موزه‌ی بریتانیائی وارد شد، در ۱۸۵۲ موزه را ترک کرد، و قنسولیار لسبوس شد بدین منظور که اکتشافات باستانشناسی را در آن جزیره و در سواحل آسیای صغیر رهبری کند. با کومکهائی که از طرف سفیر کبیر بریتانیا در قسطنطنیه شد، نیوتن توانست کتیبه‌های مهمی در جزیره‌ی کالومنوس کشف کند. در ۱۸۵۶–۵۷ بازمانده‌های موسولئوم هالیکارناس را، که یکی از عجایب سبعه‌ی جهان قدیم است، پیدا کرد.

نیوتن نخستین کسی است که به سمت خازن عتیقه‌جات یونانی و رومی در موزه‌ی بریتانیائی منصوب شد (۱۸۶۲). در ۱۸۸۰–۸۸ استاد باستانشناسی کلاسیک در یونیورسیتی کالج لندن بود.

نیوتن، چرخ (carxe niuton)، چرخی که عمل آن مکمل عمل منشور برای تجزیه‌ی نور سفید است و نشان میدهد که از ترکیب هفت رنگ اصلیِ طیفْ نور سفید حاصل میشود (← طیف). اول‌بار نیوتن با این چرخ، که با نام خودش معروف شد، آزمایشی انجام داد تا ثابت کند که نور سفید از ترکیب نورهای دارای رنگهای گوناگون طیف تشکیل شده است. برای این کار سطح قرصی را به قطاعهای مختلف تقسیم کرد و قطاعها را متوالیاً با رنگهای طیف (از قرمز تا بنفش) رنگ کرد. چون این صفحه را به وسیله‌ی دسته‌ی چرخی بسرعت گرداند، آنچه از ترکیب رنگها بر شبکیه‌ی چشم به نظر وی رسید نور سفید مایل به خاکستری بود.

نیوتن، حلقه‌های[9] (halqehāye niuton)، حلقه‌های رنگینی که گرداگرد نقطه‌ی تماس یک عدسی محدب با یک سطح منعکس‌کننده مشاهده میشود. این پدیده نتیجه‌ی تداخل میان امواج منعکس‌شده از سطوح فوقانی و تحتانی قشر هوائی است که عدسی را از سطح مجاور آن جدا میکند.

نیوتن، سیب (niuton)، اشاره است به حادثه‌ای از زندگی نیوتن که، بنا بر روایات، هنگامی که نیوتن در باغ خود در وولستورپ بود، ناگهان سیبی از درخت بر زمین افتاد و همین افتادن سیب مایه‌ی تفکر او شد و به اکتشاف قانون گرانش یا جاذبه‌ی عمومی نیوتن انجامید. پس از مرگ نیوتن آن درخت سیب مورد احترام قرار گرفت، و پس از خشکیدن و افتادن پاره‌های آن را محفوظ نگاه داشتند. هر حادثه‌ی پیش پا افتاده را که به نتیجه‌ای بزرگ بینجامد، به افتادن سیب نیوتن تشبیه میکنند.

نیوتن، قوانین حرکت: ← حرکت در فیزیک، قسمت V.

نیو جرزی[10] (niu jērzi)، ۳مین ایالت (۲۰٬۲۰۱ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۷٬۱۶۸٬۱۶۴)، ش کشمت؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن ترنتن و شهرهای مهم دیگرش نیوئرک، جرزی سیتی، کمدن، پترسن، و الیزابت است. از ج و غ به رود و خلیج دلاور، و از ش به رود هودسن، خلیج نیو یورک، و قطا محدود است. ثلث شمالی آن در بلندبومهای آپالاش (ناحیه‌ی کشاورزی و دامپروری) واقع است؛ پستبومهای ترياسیک از مرز لش تا ترنتن ادامه دارد (ناحیه‌ی صنعتی)، دشتهای ساحلی در ج (کشاورزی و دامپروری و

(۱) niobium (۲)Hatchett (۳)Rose (۴)Blomstrand (۵)Nieuport (۶)Nieuwpoort (۷)Newport (۸)Newton (۹)Newton's rings (۱۰)New Jersey

تفرجگاه) واقع است. رودهای عمده‌اش پسیک (← پسیک) و هکنسک[1] (hakensak) است. دارای خطوط ارتباط فراوان و مجهز میباشد. فراورده‌های صنعتی آن مواد شیمیائی، مواد غذائی، منسوجات، ماشین‌آلات، مصنوعات لاستیکی و چرمی، پلاستیک، کشتی، رنگ، و مطبوعات است، و پالایشگاههای نفت و کوره‌های ذوب مس دارد. نخست هلندیها و سوئدیها در آن ساکن شدند. در ۱۶۶۴ به تصرف انگلیسها در آمد، نیو جرزی غربی به لرد جان برکلی[2] (lord jān bërkli*؛ فت ۱۶۷۸) و نیو جرزی شرقی به سر ج. کارترت اعطا شد. صحنه‌های عمده‌ی انقلاب امریکا بود. سومین کشور تصویب کننده‌ی قانون اساسی کشمت بود. در جج II صنایع آن بسیار افزایش یافت.

نیو دیل: ← معامله‌ی جدید.

نیور[3] (nior)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۵۰'۰۷۰)، کرسی ولایت دوسور، غ فرانسه. مرکز دستکشسازی است. دو برج از قلعه‌ی قدیمی (قرون ۱۲م و ۱۳م) و چند بنای دوره‌ی رنسانس در آن باقی مانده. مارگیز دو منتنون در این شهر متولد شد.

نیور[4] (nievr)، ولایت (۶'۸۸۷ کم، در ۱۹۶۸ جه ۲۴۷'۷۰۲)، فرانسه‌ی مرکزی در نیورنه، کرسی آن نور. ولایات یون، لواره، شر، آلیه، سون‌ـلوار، و کوت‌دور آن را محدود میکنند. رود عمده‌ی آن لوار است. نیور ناحیه‌ای است عمدتاً کشاورزی.

نیورنه[5] (niverne)، ناحیه و ولایت سابق فرانسه. شامل قسمتهای حوضه‌های لوار و سن، و محدود بود از ل به اورلئانه[6] (orleāne)، از ش به بورگونی، از ج به بوربونه، و از غ به بری؛ مرکز آن نور. از قرن ۱۰م کنت‌نشینی بود تحت فرمانروائی کنتهای نور، و پس از آنها در چند خاندان دست به دست شد تا عاقبت به خاندان آلمانی کلیوز انتقال یافت (۱۴۹۱). فرانسوای I آن را دوکنشین کرد (۱۵۳۸). در ۱۵۶۵—۱۶۵۹ در دست خاندان گونتاگا بود، و در ۱۶۵۹ کاردینال مازارن آن را خرید و به مانچینی واگذار کرد. از ۱۶۶۹ تا انقلاب فرانسه ولایتی بود از متصرفات سلطنتی. پس از انقلاب فرانسه، نیورنه تجزیه شد، و قسمت عمده‌ی آن جزو ولایت جدید نیور، و بقیه جزو ولایت یون شد.

نیو روشل[7] (niu rošel)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۷۵'۳۸۵)، جش ایالت نیو یورک، حومه‌ی ل‌ش شهر نیو یورک، کنار تنگه‌ی لانگ آیلند. در ۱۶۸۸ هوگنوها در آن ساکن شدند؛ در ۱۸۹۹ عنوان شهر پیدا کرد. پلاستیکسازی و ساختن وسایل عکاسی از صنایع آن است. تحقیقات هسته‌ای نیز در اینجا صورت میگیرد. خانه‌ای که ت. پین در آن میزیست محفوظ مانده است. دو کالج دارد.

نیو زیلند: ← زلند جدید.

نیوس، رود، کشمت ← نیو برن.

نیوستد، دیر[8] (niusted)، ناتینگهش، انگلستان، کنار جنگل شروود. هنری II آن را به کفاره‌ی قتل تامس ا بکت بنا نهاد (۱۱۷۰).

نیو سرم، انگلستان، ← سالزبری.

نیوشاپور، شهر، خراسان، ← نیشابور، شهر.

نیوشاهپوهر: ← مزدک، قسمت II.

نیو فارست[9] (niu fārəst) [انگلد ← جنگل نو]، شکارگاه قدیم سلطنتی، همپشر، انگلستان. در دوره‌ی ویلیام I جنگل شد (۱۰۷۹). از ۱۸۷۷ پارک ملی (۳۷'۳۳۰ هکتار) بوده است.

نیوفندلند[10] (niufəndland) یا **سرزمین جدید**، فر **تر نوو** (ter nëv)، ایالت جزیره‌ای (۱۱۲'۳۰۰ کمه، در ۱۹۷۱ جه ۴۹۳'۹۳۸)، ش کانادا، در قطا در مدخل خلیج سنت لارنس؛ کرسی آن سنت جانز. لابرادور تابع این ایالت است. سواحل آن تندابهای پرشیب دارد، و شاخابه‌های بسیار در آن پیش رفته است. دریاچه‌های بسیار دارد، و زمین آن، جز در کنار دریاچه‌ها و رودها، لم یزرع و مانداب است. صنایع کاغذسازی و استخراج معادن (مس، آهن، روی) دارد، ولی محصولات زراعتی آن کفاف اهالی را نمیدهد. سکنه‌ی آن عمدتاً در شبه جزیره‌ی اولان سکنی دارند. جزیره در ۱۴۹۷ به توسط ج. کبت کشف شد، و مدتها بین فرانسه و انگلستان متنازع فیه بود، تا صلح اوترشت آن را به تصرف انگلستان داد (۱۷۱۳). در جج II از پایگاههای مهم هوائی و رادیوئی کانادا و کشمت بود. منشور آتلانتیک در آبهای نیوفندلند به امضا رسید (۱۹۴۱). در ۱۸ فوریه‌ی ۱۹۴۹ دهمین ایالت کانادا شد. نیوفندلند قدیمترین مستعمرات بریتانیا است.

نیوکاسل[11] (niukāsəl)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۴۵'۷۱۸)، ویلز جدید جنوبی، استرالیا، بر کنار رود هانتر[12] (hāntər). شهر صنعتی و بندر مهم؛ مرکز استخراج زغال استرالیا است. صادراتش زغال، گندم، و پشم است.

نیوکاسل، دیوک آو: ← کوندیش، ویلیام.

نیوکاسل[13]**، دیوک آو**(diuk āv niukāsəl*)، لقب **تامس پلم‌ـهالیس**[14](tāməs peləm-hā-lis)، ۱۵۹۳—۱۶۷۸، سیاستمدار انگلیسی، برادر ارشد ه. پلم. در ۱۷۲۴—۴۸ در دولت س ر. والپول وزیر امور خارجه بود. پس از مرگ (۱۷۵۴) پسرادرش اولین لرد خزانه‌داری و نخست‌وزیر شد. تزلزل وی در رهبری جنگهای هفتساله و تصرف منورکا به دست فرانسویان موجب استعفای او شد (۱۷۵۶). در ۱۷۵۷ دعوت شد که در رأس دولتی ائتلافی، که ویلیام پیت عضو برجسته‌ی آن بود و امور خارجه و نظام را به عهده داشت، قرار گیرد؛ در ۱۷۶۱ ویلیام پیت را از دولت کنار گذاشت، ولی بعداً خودش ناچار شد که جای خویش را به جان استوارت، ملقب به ارل آو بیوت، واگذارد.

نیوکاسل‌ـاپان‌ـتاین: ← نیوکاسل‌ـآن‌ـتاین.

نیوکاسل‌ـآن‌ـتاین[15] (niukāsəl-ān-tāyn) یا **نیوکاسل‌ـاپان‌ـتاین**[16] (apān) [← نیوکاسل بر (روی رود) تاین]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۲۲۲'۱۵۳)، مرکز ولایت نورثامبرلند، انگلستان، بر ساحل شمالی رود تاین. به علت دیرهای زیادی که داشت قبلاً مانکچیستر (mānkcistər) نامیده میشد (مانک به انگلیسی به معنی راهب است). در ۱۰۸۰ که قلعه‌ای [انگلا کاسل] نسو در آنجا بنا شد اسمش تغییر یافت. دانشکده‌های پزشکی و علوم آن وابسته به دانشگاه دارم است. یکی از مراکز عمده‌ی کشتیسازی انگلستان و بندرگاه عمده‌ی حمل زغال است. در ۱۹۲۰—۲۹ دوچار بحران اقتصادی شدیدی شد. در ۱۹۷۴ نیوکاسل‌ـآن‌ـتاین جزو ولایت جدید ← تاین و ویر شد.

نیوکامن[17]**، تامس**(tāməs niukāmən)، ۱۶۶۳—۱۷۲۹، مخترع انگلیسی. اولین ماشین بخار "جوّی" (← ماشین بخار) را اختراع کرد که در واقع پیشگام مهم ماشین بخار جیمز وات بود. ماشینهای نیوکامن، که به یک تلمبه‌ی آبی ارتباط داشتند در دهه‌ی ۱۷۰۰ در انگلستان و نقاط دیگر برای زهکشی معادن و بالا کشیدن آب برای کارخانه‌هائی که با چرخ آبی کار میکردند، به کار گرفته شد. نیز ← ماشین بخار.

نیوکمب[18]**، سایمن** (sāymən niukəm)، ۱۸۳۵—۱۹۰۹، منجم و ریاضیدان امریکائی، معتبر در حرکت ماه؛ مه نووا سکوتیا، کانادا. در ۱۸۵۳ به کشمت رفت. جدولهائی برای منظومه‌ی سیارات ساخت، که رسمی شناخته شد. جدولهائی (← زیج) که برای حرکت ماه تنظیم کرد، به علت مرگش، ناتمام ماند، و ارنست ویلیام براون[19] (ernəst wilyām brān؛ ۱۸۶۶—۱۹۳۸)، از دانشگاه ییل، آنهارا تکمیل کرد.

نیو گلاسگو، شهر، ← نووا سکوتیا.

نیوگیت[20] (niugit یا niugeyt)، زندان قدیم لندن که در قرن ۱۲م تأسیس و در ۱۹۰۲ منهدم شد.

نیو لاندن[21](niu lāndən)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۳۱'۶۳۰)، جش ایالت کونکتیکت، کشمت، کنار مصب رود تمز در ساحل خلیج لانگ آیلند. در ۱۶۴۶ بنا شد. از مراکز نیروی دریائی کشمت است. در ۱۷۸۱ قسمتی از آن به دست ب. ارنلد طعمه‌ی حریق شد.

نیو لنارک: ← لنارکشر.

نیولندز، ج.ا.ر. : ← قانون لناوب.

نیومارکت[22](niumārkət)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۲'۹۳۴)، سافک غربی، انگلستان. از اوایل قرن ۱۷م از مراکز اسبدوانی بوده. از ۱۹۷۴ نیومارکت ضمیمه‌ی ولایت [← کاونتی] سافک شد.

نیو مکسیکو[23](miu meksikō)، ۴۷مین ایالت (۳۱۵'۱۱۱ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۱'۰۱۶'۰۰۰)، جغ کشمت. کرسی آن سانتا فه، و بزرگترین شهرش البکرکی است. از جغ به مکزیک محدود است. رودهای عمده‌اش ریو گرانده، سان خوان، و پیکس است. محصولات کشاورزی آن غلات، حبوبات،

(۱)Hackensack (۲)Berkeley (۳)Niort (۴)Nièvre (۵)Nivernais (۶)Orleanais (۷)New Rochelle (۸)Newstead Abbey (۹)New Forest (۱۰)Newfoundland (۱۱)Newcastle (۱۲)Hunter (۱۳)Newcastle (۱۴)Pelham-Holles (۱۵)Newcastle-on-Tyne (۱۶)Newcastle-upon-Tyne (۱۷)Newcomen (۱۸)Newcomb (۱۹)Brown (۲۰)Newgate (۲۱)New London (۲۲)Newmarket (۲۳)New Mexico

سیب زمینی، سیب، و پنبه است. معادن مس، نفت، گاز طبیعی، زغال، و اورانیوم دارد، و صنعت مهم آن پالایش نفت است. در قرن ۱۶م اسپانیائیها از آن دیدار کردند. اولین مهاجرنشین اسپانیائی در ۱۵۹۸ در سان خوان تأسیس شد. ماندگاههای اسپانیائی به وسیله‌ی هندیشمردگان آپچی (۱۶۷۶) و پوئبلو (۱۶۸۰) منهدم شد. در ۱۶۹۲ دیگو د وارگس ساپاتا[1] (diego de vārgas sāpātā؛ ح ۱۶۴۳–۱۷۰۴) دوباره کنترول اسپانیا را برقرار کرد. در ۱۸۲۱ از ایالات مکزیک شد، تجارت با کشمة به وسیله‌ی جاده‌ی سانتا فه آغاز شد. پس از جنگ مکزیک به تصرف کشمة در آمد. با سازش سال ۱۸۵۰ از سرزمینهائی شد که برده‌داری در آنها محدودیت نداشت. در جنگ داخلی امریکا نخست توسط نیروهای ائتلافیه و سپس به وسیله‌ی اتحادیه اشغال شد. در ۱۹۱۲ جزء ایالات کشمة پذیرفته شد. تأسیسات نظامی و تحقیقات اتمی و صنایع جدید به اقتصاد آن کومک شایان کرده است. اقلیم و مناظر تاریخی نیو مکسیکو آن را یک مرکز تفریحی و بهداشتی ساخته است.

نیومن[2]**، جان هنری** (jān henri niumən)، ۱۸۰۱–۹۰، کاردینال انگلیسی، یکی از مؤسسان ← نهضت آکسفرد، و نویسنده‌ای عالیمقام. از آغاز جوانی تمایلات شدید دینی داشت، وارد سلک روحانیت کلیسای انگلستان شد (۱۸۲۴)، و چندی بعد معاون اسقف کلیسای سنت مری، آکسفرد، شد (۱۸۲۷). در ۱۸۳۲ به سیر و سفر در اطراف مدیترانه پرداخت. در ضمن این سفر چندین سرود دینی، و از جمله رهبری کن، ای نور محبوب، را تألیف کرد. در بازگشت وارد معرکه‌ی مباحثات دینی شد که کیبل به راه انداخته بود، و از ۱۸۳۳ به نوشتن دوره‌های رسالاتی برای زمانها پرداخت که بسیار مؤثر بود، و به راهنمائی نهضت آکسفرد مشغول شد. خواندن مقاله‌ای از نیکولس پتریک ستیون وایزمن[3] (nikoləs patrik stiven wāyzmən؛ ۱۸۰۲ – ۶۵، نخست کشیش کاتولیک رومی انگلیسی) افکار او را متوجه مذهب کاتولیک رومی کرد و رساله‌ی ۹۰ (۱۸۴۱) نیومن، که برای اثبات این مطلب بود که ۳۹ ماده‌ی اعتقادنامه‌ی کلیسای انگلستان با مذهب کاتولیک سازگار است، توهینی به پیروان این کلیسا شمرده شد. تغییر مذهب وی ادامه یافت و او در ۱۸۴۵ به کلیسای کاتولیک پذیرفته شد، و سپس به رم سفر کرد و پس از بازگشت (۱۸۴۷) نمازخانه‌ای کاتولیکی در نزدیکی بیرمنگام تأسیس کرد. وی، از طریق فعالیتها و نیز نوشته‌هایش، یکی از بانفوذترین کاتولیک‌های همه‌ی زمانها به شمار میرود. کتاب اندیشه‌ی تشریح‌شده‌ی یک دانشگاه (۱۸۷۳) او از کوشش عقیم‌مانده‌ی قدیمتر وی برای تأسیس دانشگاهی که در آن بیشتر به تربیت و تمرین اخلاقی توجه شده باشد، سرچشمه گرفته است. کتاب دفاعیه... که در ۱۸۶۴، برای پاسخ گفتن به اتهامات چ. کینگزلی نسبت به روحانیت کاتولیک رومی، به نوشتن آن آغاز کرد، شاهکاری است از اوتوبیوگرافی دینی. مقالات متعددش نمونه‌ی نثر روشن است. او و رهبر کاتولیک انگلیسی دیگر، ه. ا. منینگ، در موضوعات مختلف، بالخاصه مسائل مربوط به تعلیم و تربیت، با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، و این اختلاف زمانی به اوج خود رسید که نیومن با اعلام عقیده‌ی عصمت کلیسا مخالفت کرد. بعدها فتنه فرو نشست و نیومن که در ۱۸۷۹ به منصب کاردینالی رسید، هنگام مرگ مورد احترام همگان بود.

نیو اندرلند، امریکای شمالی، ← هلند جدید.

نیورو[4]**، اپولیتو** (ippolito nievo)، ۱۸۳۱–۶۱، داستانویس و شاعر ایتالیائی، متولد پادوا. اثری بزرگ تحت عنوان اعتراف یک ایتالیائی نوشت که پس از مرگش با نام اعتراف یک هشتادساله در ۱۸۶۷ منتشر شد، و داستانی است تاریخی که گسترش هشیاری ملی ایتالیائی را از ۱۷۷۵ تا دهه‌ی ۱۸۵۰ نشان میدهد. نیورو، پیش از نوشتن این کتاب اشعار حماسی و طنز، درامهای تاریخی، و دو داستان کوتاه، فرشته‌ی بیکوکاری (۱۸۵۵) و کنت شبان (۱۸۵۷) نیز نوشت. نیورو در ۱۸۶۰ به گاریبالدی پیوست، و سال بعد در طوفانی دریائی غرق شد.

نیو وستمینستر[5] (niu westminstər)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۴۲٬۸۲۵)، ج‌غ ایالت کولومبیای بریتانیا، کانادا، بر رود فریزر. از بنادر عمده‌ی (قابل استفاده در تمام سال) ایالت و دارای صنایع پالایش نفت و آسودن مواد غذائی و الوار است. سابقاً مرکز کولومبیای بریتانیا بود.

نیو هارمونی[6] (niu hārmoni)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۹۷۱)، ج‌غ ایندیانا، کنار رود وابش و ل‌غ اونزویل، تأسیس ۱۸۱۵. ماندگاه هماهنگیان بود، و اینان در ۱۸۲۵ املاک خود را به ر. اوون فروختند و او در محلّ جامعه‌ای اشتراکی تأسیس کرد که به عنوان مرکز فرهنگی و علمی شهرت یافت. سپس نارضائی در میان افراد این جامعه پیدا شد، و در ۱۸۲۸ صورت سازمانی آن از هم پاشید. چند بنا از دوره‌ی هماهنگیان بر جای مانده است.

نیو همپشر[7] (niu hampšər)، ۹مین ایالت (۲۴٬۰۹۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ حه ۷۳۷٬۶۸۱)، ل‌ش کشمة؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن کانکرد و بزرگترین شهرش منچستر است. از ل به کبک، از غ به رود کونکتیکت، و قسمتی از آن از ج‌ش به قطلا محدود است. جز قسمت ساحلی جنوب شرقی، سرزمینی کوهستانی و پوشیده از جنگل و دریاچه‌های متعدد است. فراورده‌های صنعتی آن کفش و ماشین است. کشاورزی و استخراج معادن (گرانیت، فلدسپات، و میکا) نیز معمول است. از رود مریمک برای تولید نیرو استفاده میشود. امتیاز این ناحیه در دهه‌ی دوم قرن ۱۷م به ج. مین داده شد. اولین مستعمره‌ی دائمی در دوور[8] (dovər) تأسیس شد (۱۶۲۳). در ۱۶۳۰ پورتسمث بنیاد یافت. در ۱۶۷۹ یک مستعمره‌ی فرمانگزار شد، و تا ۱۷۴۱ فرماندار ماساچوست آن را اداره میکرد. پس از اعلام استقلال از انگلستان، ایالت مستقلاً حکومت خود را تشکیل داد (۱۷۷۶). از بعد از جنگ داخلی امریکا تاکنون عموماً تحت نفوذ حزب جمهوریخواه بوده است.

نیو همپشر گرنتس[9] (niu hampšər grants)، نام سابق ایالت ورمانت، کشمة. چون اکثر نخستین ماندگاران در اراضی اعطائی (گرنتس جمع کلمه‌ی انگلیسی گرنت، به معنی عطیه) به آنان از طرف پنینگ ونتورث، فرماندار نیو همپشر، در این ناحیه ساکن شدند، بدین نام خوانده شد. اختلافات مرزی با نیو یورک منجر به تشکیل "فرزندان کوه گرین" (← وارنر، ست) و منازعه‌ی سخت شد.

نیو هیون[10] (niu heyvən)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۳۷٬۷۰۷)، ج ایالت کونکتیکت، کشمة، بر ساحل خلیج لانگ آیلند. در ۱۶۳۷–۳۸ بنا شد. دومین شهر بزرگ ایالت و از مراکز صنعتی است. در جنگ انقلاب مورد حمله‌ی انگلیسها قرار گرفت، و در جنگ ۱۸۱۲ تحت محاصره‌ی دریائی واقع شد. در اواخر قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م بندری مهم، و مرکز ساختن اسلحه، سیگار، ساعت، آهن‌آلات، اسبابیازی، و اسباب‌های برقی شد. دانشگاه معروف ییل در آنجاست. ن. وبستر و ا. ویتنی در اینجا اقامت داشتند، و در همان جا مدفونند. نیز ← قوانین آبی.

نیو یورک[11] (niu york)، شهر (۳۳۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ حه ۷٬۸۹۵٬۵۶۳)، ج‌ش ایالت نیو یورک، بزرگترین شهر کشمة، کنار خلیج نیو یورک، بر دهانه‌ی رود هودسن. مشتمل است بر پنج بخش، مانهاتن، برانکس، کوینز، بروکلین، و ریچمند (← ستتن، جزیره‌ی). پلها و تونلهای متعدد این بخش‌ها را به یکدیگر متصل میکند. ناحیه‌ی مادر شهری (متروپولیتن؛ جه ح ۱۴٬۰۰۰٬۰۰۰) مشتمل است بر قسمتهای صنعتی و مسکونی ج‌ش نیو یورک. ل‌ش نیوجرزی، و ج‌غ کونکتیکت. نیو یورک، از آن جهت که در کنار آب عمیق قرار گرفته، یکی از بنادر مهم جهان به شمار میرود؛ و نیز مرکز عمده‌ی خط آهن و پروازهای هوائی بین‌المللی است. مرکز مالی و تجارتی کشمة است. صنایع آن، بالخاصه کالاهای مصرفی و پوشاک و نساجی، متنوع و گسترده است؛ کارخانه‌هائی نیز برای ساختن مواد شیمیائی و فلزی و کاغذ و کشتی دارد. مرکز رادیو و تلویزیون و چاپ و نشر است. نیو یورک، با داشتن منابع وسیع فرهنگی و تربیتی، مغازه‌ها و رستورانهای معروف، جاهای سرگرمی، ساختمانهای جالب، و زمینه‌ی تاریخی غنی، تقریباً شهری بینظیر است. آغاز پیدایش آن زمانی است که مهاجران هلندی بر جزیره‌ی مانهاتن (← آمستردام جدید) ماندگار شدند (۱۶۲۵). انگلیسها در ۱۶۶۴ بر آن تسلط یافتند. حکومت استبدادی فرمانروایان انگلیسی سبب شورش ۱۶۸۹–۹۱ شد. در ۱۷۷۵، یک جمعیت ضد استعماری حاکم شهر را از آن بیرون راند. مردم شهر از لحاظ وفاداری نسبت به انگلستان با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، با وجود این، سپاهیان جورج واشینگتن

(۱)Vargas Zapata (۲)Newman (۳)Wiseman (۴)Nievo (۵)New Westminster (۶)New Harmony (۷)New Hampshire (۸)Dover (۹)New Hampshire Grants (10)New Haven (11)New York

تا جنگ لانگ آیلند در انقلاب از آن دفاع می‌کردند. انگلیسها تا پایان جنگ شهر را در تصرف داشتند. تا ۱۷۹۷ پایتخت ایالت بود، و در دوره‌ی تأسیس قانون اساسی (۱۷۸۹–۹۰) پایتخت کشمت شد؛ جورج واشینگتن در این شهر به ریاست جمهوری برگزیده شد. توسعه‌ی جدید آن با تأسیس مرکز بورس و بانک نیو یورک در زمان ا. همیلتن آغاز شد. حفر کانال ایری (۱۸۲۵) سبب توسعه‌ی صنعتی و تجارتی نیو یورک بوده است. ساختمان نخستین آسمانخراش این شهر در ۱۹۰۲ و ساختمان نخستین راه آهن زیرزمینی آن در ۱۹۰۴ به پایان رسید. نیو یورک مقرّ دائمی سازمان ملل متحد است.

نیو یورک[1] (niu york)، ۱۱میں ایالت (۱۲۸٬۴۰۰ کمم؛ در ۱۹۷۰ حج ۱۸٬۲۴۱٬۲۶۶)، ش کشمت؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه؛ مرکزش **آلبنی، شهر نیو یورک مادرشهر (متروپولیتن) آن است. شهرهای عمده‌ی دیگر آن عبارتند از بوفالو، راچستر، سیراکیوز، یانکرز، یونیکا، سکنکتادی.** از ل به کبک، از ل به رود سنت لارنس، از غ به دریاچه‌ی اونتاریو و رود نیاگارا (با آبشار نیاگارا) و دریاچه‌ی ایری، از ج‌ش به رود دلاور و قطا و خلیج لانگ آیلند، و از ل‌ش به دریاچه‌ی شامپلن محدود است. راههای آبی عمده‌ی این ایالت عبارتند از رودهای هودسن، موهاک، و سنت لارنس، و کانال کشتیرانی ایالت نیو یورک. کوههای کتسکیل در ج‌ش، و ← کوه‌های ادیرانداک در ل این ایالت واقع است. فینگر لیکس در ناحیه‌ی تپه‌ای غ است. کشاورزی آن مشتمل است بر سبزیکاری، کشت غلات و میوه‌ها؛ از معادن آن سنگ و گاز طبیعی و طلق استخراج میشود. صنایع خوراکی و پوشاکی و برقی و ماشینی و تجهیزات حمل و نقل آن مهم است. چاپ و نشر و کشتیرانی و جهانگردی این ایالت نیز اهمیت دارد. در ۱۶۰۹ هنری هودسن با کشتی وارد رود هودسن شد و این ناحیه را از مستملکات هلند خواند، و ساموئل شامپلن ل نیو یورک را پویید. فرانسویان در غ نیو یورک با معارضه‌ی ← اتحادیه‌ی ایروکوئوی رو به رو شدند. شرکت هلندی هند غربی (تأسیس ۱۶۲۱) هلند جدید را تأسیس کرد (ماندگاه عمده‌ی آن در نیو آمستردام بر جزیره‌ی مانهاتن). انگلیسی‌ها در ۱۶۳۹ وارد ج‌ش نیو یورک شدند و هلند جدید را از پ. ستویوسانت گرفتند، و این ناحیه را به نام جدید نیو یورک نامیدند. انگلیسها با قبایل ایروکوئوی پیمان اتحاد بستند و این مستعمره آباد شد. ← جنگهای فرانسه و هندیشمردگان سبب تأخیر ماندگار شدن مهاجران در قسمت غ این ایالت شد. کنگره‌ی قانون تمبر (← **انقلاب امریکا**) در ۱۷۶۵ در نیو یورک تشکیل شد، ولی در انقلاب امریکا یکدلی وجود نداشت. ایالت نیو یورک صحنه‌ی جنگهای فراوان بود (← **تایکاندروگا، کراون پوینت، نبرد لانگ آیلند، ← پیکار سرتوگا**). انگلیسها شهر نیو یورک را تا پایان جنگ در تصرف داشتند. نیو یورکیهائی چون الگزاندر همیلتن و جان جی، پس از انقلاب چهره‌های سیاسی برجسته بودند. کانال ایری (۱۸۲۵) صنعتی شدن این ایالت را پیش انداخت. بتدریج که شهر نیو یورک رشد میکرد و عنوان پایتخت مالی کشور را مییافت. مبارزه‌ی میان شهرنشینان و ساکنان نواحی بیرون شهر آغاز شد. از دهه‌ی ۱۸۲۰ تا دهه‌ی ۱۸۴۰ سیاست عمدتاً در اختیار گروهی از رهبران حزب دموکرات بود. **الفاگران** در این ایالت فعالیت داشتند. رشد صنعتی عظیم پس از جنگ داخلی مایه‌ی تباهی سیاسی شد [مثلاً فعالیتهای و. م. توید و روسکو کانکلینگ[2] (rosko kānkling؛ ۱۸۲۹–۱۸۸۸، وکیل **دعاوی از مردم آلبنی)، و تامس کالیر پلت**[3] (tāməs kāliər plat؛ ۱۸۳۳–۱۹۱۰، از مردم شهر اوویگو، نیو یورک)]. اصلاحات و بهبودهای اجتماعی در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م صورت گرفت، از فرمانداران برجسته‌ی ایالت نیو یورک این اشخاص را باید نام برد: گروور کلیولند، تیودور روزولت، چارلز اونز هیوز[4] (cārlz ewənz hiuz؛ ۱۸۶۲–۱۹۴۸)، ف. د. روزولت، ت. ا. دیوئی، و. ا. هریمن، و ن. ا. راکفلر.

نیو یورک، خلیج[5] (niu york)، شاخابه‌ی قطا در ملتقای رود هودسن و ایست ریور. تسهیلات بندری وسیع دارد. جزیره‌ی مانهاتن در انتهای شمال شرقی آن است.

نیو یورک، سازمان بندر[6]، سازمان بندری مستقلی که در ۱۹۲۱ به وسیله‌ی ایالت نیو یورک و نیو جرزی برای اداره کردن و توسعه‌ی پایانه و تسهیلات حمل و نقل بندر نیو یورک تأسیس شد. این سازمان تونل هالند[7] (hāland)، پل جورج واشینگتن، تونل لینکن[8] (linkən)، و پایانه‌ی اتوبوسی سازمان، و نیز فرودگاههای داخلی و فرودگاه نیوارک را اداره میکند.

نیو یورک، کتابخانه‌ی ملی[9]، کتابخانه‌ی مستقلی که هزینه‌ی آن با موقوفات و هدایای اشخاص و کومک شهرداری نیو یورک تأمین میشود؛ تاریخ افتتاح آن ۱۸۹۵. ج.ج. استور در ۱۸۴۸ یک کتابخانه‌ی مرجع وقف کرد که در ۱۸۵۴ افتتاح شد. جیمز لنکس[10] (jeymz lenaks؛ ۱۸۰۰–۸۰) کتابخانه‌ی لنکس را وقف کرد (افتتاح ۱۸۷۶). وصیتنامه‌ی سمیوئل جانز تیلدن[11] (samyuəl jānz tilden؛ ۱۸۱۴–۸۶) هیئت امنای تیلدن را مأمور تأسیس قرائتخانه‌ای کرد (۱۸۸۷). **این سه دستگاه در ۱۸۹۵ با یکدیگر** ترکیب شدند. جان شا بیلینگز[12] (jān šā bilingz؛ ۱۸۳۳–۱۹۱۳) نخستین کسی بود که به ریاست کتابخانه برگزیده شد. در ۱۸۹۷ شهرداری نیو یورک موافقت کرد که بنای خاصی در خیابان پنجم برای کتابخانه بسازد و آن را مجهز کند و نگاهداری آن را بر عهده بگیرد. طرح بنای کتابخانه تهیه شد و ساختمان آن در ۱۹۱۱ به پایان رسید. شعبه‌ی سیاری از انضمام (۱۹۰۱) ۱۱ بخش کتابخانه‌ی سیار مستقل نیو یورک تشکیل شد. در ۱۹۰۱ ا. کارنگی بیش از ۵ میلیون دلار برای ساختن کتابخانه‌های سیار اهدا کرد، و شهرداری نیو یورک دادن زمین و نگاهداری آنها را بر عهده گرفت. چند کتابخانه‌ی سیار وقفی دیگر به شعبه‌ی سیار کتابخانه‌ی نیو یورک ضمیمه شد. در ۱۹۶۶ این قسمت در مانهاتن، برانکس، و ریچمند، ۸۱ شعبه داشت؛ **کوینز و بروکلین برای خود دستگاههای** جداگانه دارند. در ۱۹۷۳ مجموعه‌ی کتابهای کتابخانه‌ی مرکزی (بجز کتابهای مرجع) ۳٬۲۸۱٬۲۴۸ نسخه بوده است. علاوه بر این، کتابخانه، یک گالری هنری و یک کتابخانه‌ی مخصوص نابینایان دارد. در این کتابخانه مجموعه‌های گرانبهایی از هنر و فرهنگ و فولکلور و تاریخ و ادبیات سیاهان و موسیقی و زبانهای سامی و خصوصیات شهر نیو یورک نگهداری میشود.

نیه، شهر قدیم، ← نهبندان، دهستان.

نیهون: ← ژاپن.

نیهیلیسم[13] (nihilism) یا **نیست‌انگاری** (nist..engāri)، عقیده‌ی برخی از انقلابیون روسیه که در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م هواخواه بر انداختن کلیه‌ی تأسیسات اقتصادی و اجتماعی آن عصر بودند. افراط آنها در پیروی از این عقیده به اندازه‌ای بود که عواقب بعدی را هم در نظر نگرفته رویّه‌ی هرچه بادابادرا تعقیب میکردند. اقدامات مستقیم، از قبیل کشتن و ترور کردن اشخاص و آتش زدن عمارات و نابود ساختن دستگاهها، جزء برنامه‌های آنها بود. تنها اقدام مثبت و معتدلی که پیروان نیهیلیسم توصیه میکردند تأسیس و برقراری **حکومت پارلمانی بود، نیز ← دادائیسم.**

نیینگماپا، سلسله‌ی رهبانیت تبت؛ ← لامائیسم، آیین.

---

(۱)New York (۲)Conkling (۳)Platt (۴)Hughes (۵)New York Bay (۶)Port of New York Authority (۷)Holland tunnel (۸)Lincoln tunnel (۹)New York Public Library (۱۰)Lenox (۱۱)Tilden (۱۲)Billings (۱۳)nihilism

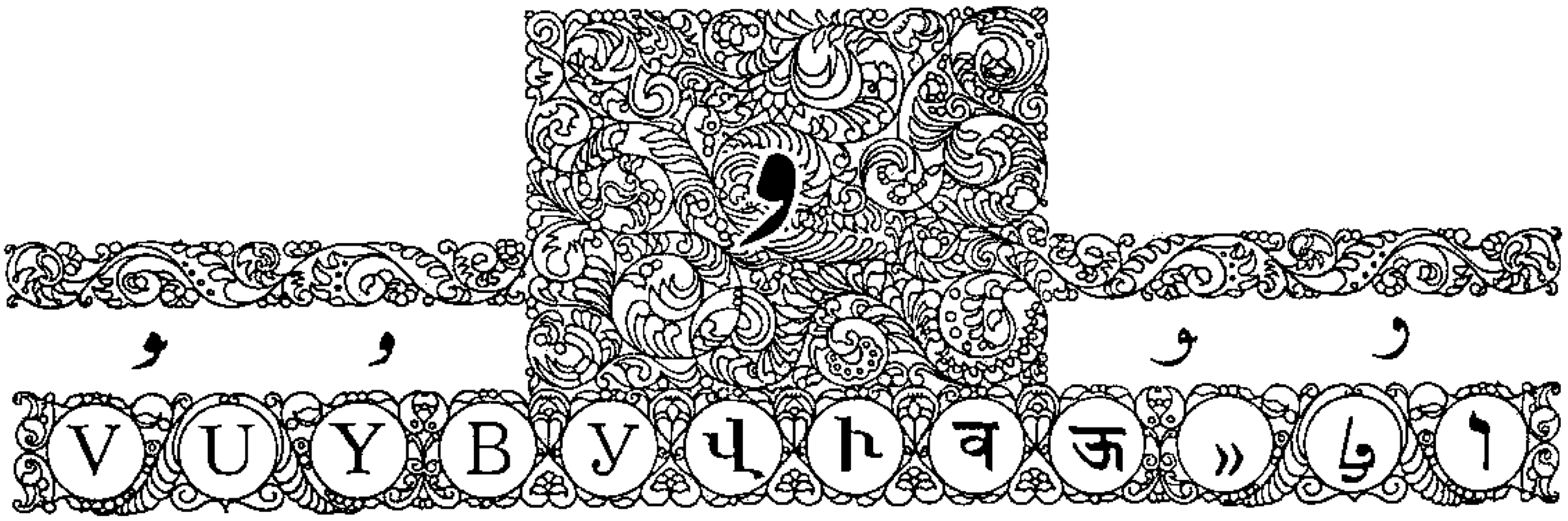

وا، اولین[1] (evəlin wâ)، ۱۹۰۳—۶۶، داستان‌نویس انگلیسی. چندین طنز نامه، از جمله انحطاط و سقوط (۱۹۲۸)، اجساد بلید (۱۹۳۰)، و محبوب (۱۹۴۸)؛ داستان، از جمله پایان نبرد (۱۹۶۱)؛ و چند زندگینامه نوشته است.

وائل ابن قاسط (vā'ele'bne qāset)، شاخه‌ای از قبیله‌ی عرب ربیعة ابن نزار (← ربیعه، جدول)؛ به چند شاخه‌ی فرعی تقسیم شده که مهم‌ترین آنها تغلب و بکر ابن وائل است.

وابالانوس آنتودوروس: ← زباء.

وابش[2] (wâbaš)، رود کشت که از غ قسمت مرکزی ایالت اوهایو، نزدیک مرز ایندیانا، سرچشمه میگیرد، و پس از طی ۷۶۵ کم به رود اوهایو میریزد. ریزابه‌های عمده‌ی آن تیپیکنو و رود سفید است.

وابکنوی، محمد شمس‌الدین (vābeknavi)، نه قرن ۷م هق، منجم؛ اهل وابکنه (نزدیک بخارا). مؤلف زیج محقق سلطانی (یا زیج شمسی منجم) به فارسی است.

وات[3] (علامت، W؛ به نام ← ج. وات)، واحد توان، و آن معادل یک ژول کار در ثانیه است. هزار وات را یک کیلووات (kilo.vāt) گویند. اسب بخار ح ۷۴۶ وات، و هر کیلووات ح ۱،۳۴ اسب بخار است. وات مخصوصاً در سنجش توان برق واحد مناسبی است، زیرا آحاد عملی برق چنان انتخاب شده که، در هر لحظه، حاصلضرب شدت جریان (بر حسب آمپر) در برقرانی آن (بر حسب ولت) مساوی توان بر حسب وات است. برق مصرفی کارخانه‌ها و منازل بر حسب کیلووات‌ساعت فروخته میشود که ۳٬۶۰۰٬۰۰۰ ژول است. واتسنج یا واتمتر (vātmetr) اسبابی است که توان مصرفی یک مدار برق را مستقیماً بر حسب وات اندازه میگیرد. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول I، ص ۱۳۱۹.

وات، سویس؛ ← وو.

وات[3]**، جیمز** (jeymz wāt)، ۱۷۳۶—۱۸۱۹، مخترع اسکاتلندی. نوعی ماشین بخار اختراع کرد که آن را در ۱۷۶۹ به ثبت رساند. وات، واحد توان، به نام او است. به اتفاق م. بولتن واحد عملی توان، اسب بخار، را عرضه کردند.

واتر پولو[4] (väter polo؛ از انگل)، ورزشی مربوط به فن شناوری. محل بازی استخری است که حد اقل طول آن ۱۹ یا (۵،۸ متر) و حد اکثر عرض آن ۲۰ یا (۶،۱ متر) است. از ۱۹۰۰ به بعد جزء سه مسابقات اولمپی در آمده است.

واترتاون[5] (wâtərtān). **۱-** شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جه ۳۹٬۳۰۷)، ش ایالت ماساچوست، کشت، بر رود چارلز؛ غ بستن. در ۱۶۳۰ مسکون شد. مقر مؤسسه‌ی پرکینز برای نابینایان است. **۲-** شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۰٬۷۸۷)، ل ایالت نیو یورک بر رود بلک[6] (blak). ح ۱۸۰۰ ماندگاه شد، و در ۱۸۶۹ شهریت یافت. دارای صنایع کوچکی است که از نیروی برقابی رود بلک استفاده میکند.

واترفرد[7] (wâtərfərd)، ولایت ساحلی (۱٬۸۳۹ کم‌ه در ۱۹۷۱ جه ۴۵٬۲۳۷)؛ ج ایرلند، در ایالت مانستر. عمدهٔ کوهستانی ولی دارای اراضی زراعتی زیادی است. لبنیات و پرورش خوک آن مهم و ماهیگیری و استخراج معادن نیز معمول است. مرکزش، شهر **واترفرد** (در ۱۹۷۱ جه ۳۱٬۶۹۵)، بر رود سویر[8] (suir) واقع است. صنعت شیشه‌سازی معروف آن، که در قرن ۱۸م آغاز شد، دوباره رونق یافته است. در اوایل جنگهای زیادی در آن برپا میشد. دارای کلیساهای جامع پروتستان و کاتولیک است.

واترگیت، ماجرای[9] (wâtergeyt)، در تاریخ کشت، سلسله افتضاحاتی که در زمان ریاست جمهوری نیکسن پیش آمد؛ بالخاصه ورود مخفیانه‌ی کسانی به مرکز ستاد انتخاباتی حزب دموکرات در مجتمع ساختمانی واترگیت در شهر واشینگتن به قصد دست یافتن به اسناد محرمانه‌ی انتخاباتی آن حزب. در ۱۷ ژوئن ۱۹۷۲، پلیس ۵ نفر را که قصد داخل شدن به واترگیت و نصب نوار ضبط صوت برای ضبط مکالمات تلفنی داشتند، دستگیر کرد. این ۵ نفر، با ۲ تن از همکارانشان، در ژانویه‌ی ۱۹۷۳ محاکمه و محکوم شدند. ۲ تن از اینها از خدمتگزاران کمیته‌ی تجدید انتخابات نیکسن بودند، و برای بسیاری از مردم، و از جمله قاضی دادگاهی که آنان را محکوم کرده بود، این گمان پیش آمد که کسانی از مقامات عالیرتبه‌ی دولتی در کار خلاف قانونی که صورت گرفته بود شریک جرم بوده‌اند. در ماه مارس، یکی از این محکومین نامه‌ای به قاضی دادگاه نوشت و در آن عده‌ی زیادی را به شرکت داشتن در این کار متهم کرد. این نامه ماجرا را به صورت یک افتضاح سیاسی درآورد که از جهت وسعت دامنه بیسابقه بود. کمیته‌ی خاصی از مجلس سنای امریکا به تحقیق در پاره‌ی این مبارزات انتخاباتی فاسد پرداخت، و یکی از مشاوران سابق کاخ سفید شهادت داد که جرم صورتگرفته مورد تأیید دادستان کل سابق، ج. میچل، بوده، و ۲ تن از مشاوران عالی کاخ سفید در سرپوش گذاشتن بر قضیه شرکت داشته‌اند؛ و نیز نیکسن را متهم کرد که از این قضیه آگاه و در مخفی کردن آن شریک بوده است. دادستان کل، الیت لی ریچاردسن[10] (eliət li ricärdsən؛ ۱۹۲۰—) در ماه مه‌ی ۱۹۷۳ دادیاری را مأمور تحقیق در جزئیات این ماجرا کرد. در نتیجه‌ی این تحقیق مدارک فراوانی در باره‌ی کارهای جاسوسی کمیته‌ی انتخاباتی نیکسن، اطلاعاتی در باره‌ی گوش دادن غیر قانونی به مکالمات تلفونی مردم توسط دستگاههای دولتی، و پولهائی که شرکتها در مقابل به دست آوردن مزایای سیاسی به حزب جمهوریخواه پرداخته بودند، به دست آمد. در ژوییه‌ی ۱۹۷۳ معلوم شد که مکالمات ریاست جمهوری از ۱۹۷۱ بر روی نوار ضبط شده است؛ دادیار مأمور تحقیق از نیکسن خواست که نوارها را به او تحویل دهد، و عکس العمل نیکسن آن بود که وی را از خدمت برکنار کرد (اکتبر ۱۹۷۳). این عمل موجب شد که مطبوعات و مقامات رسمی و مردم عادی خواستار انجام گرفتن تحقیق رسمی از نیکسن شوند، و مجلس نمایندگان به کمیته‌ی قضائی خود اختیار داد که این بازپرسی را آغاز کند. در این اثنا، نیکسن دادیار جدیدی به جای دادیار سابق گماشت، و نوارهای مربوط به مکالمات واترگیت را، که دادیار پیشین خواسته بود، به قاضی دادگاه اولیه تسلیم کرد. دادیار جدید ادعانامه‌هائی برای چند تن از مقامات عالیرتبه تنظیم کرد، که حکم محکومیت آنان صادر شد. یکی از اعضای هیئت رسیدگی به ادعانامه، نیکسن را در ماجرای واترگیت به عنوان شریک جرمی معرفی کرد که

(۱)Waugh (۲)Wabash (۳)watt (۴)water polo (۵)Watertown (۶)Black (۷)Waterford (۸)Suir
(۹)Watergate affair (۱۰)Richardson

در ادعانامه‌ی دادستان ذکری از او نشده، و مدارک خود را در این باره به کمیته‌ی قضائی تقدیم کرد. در برابر فشار عمومی، نیکسن در آوریل ۱۹۷۴ رونوشتی از مکالمات شخصی خود مربوط به واترگیت را به کمیته‌ی قضائی تسلیم کرد، ولی این عمل نتوانست از سلب اعتماد مردم نسبت به دستگاه اداری او جلوگیری کند، و آمارگیریهای اواسط ۱۹۷۴ نشان داد که اکثریت مردم کشمت او را در مخفی نگاه داشتن ماجرای واترگیت شریک میدانند. در ۲۴ ژوییه‌ی ۱۹۷۴، دیوان عالی حکمی را که از یک دادگاه پایینتر صادر شده بود تأیید کرد، بنا بر این حکم، نیکسن ناچار بود نوارهای بیشتری را که دادیار از او خواسته بود به وی تسلیم کند. در این ضمن کمیته‌ی قضائی مجلس نمایندگان کار تحقیق خود را به پایان رسانید، و ۳ دلیل برای متهم کردن نیکسن اقامه کرد (۲۷–۳۵ ژوییه). به دنبال این اتهام، چند روز بعد نیکسن استعفا کرد (۹ اوت)، و ج. فورد، معاونش، جانشین او شد. فورد فرمانی صادر کرد و از همه‌ی جرایمی که احتمالاً نیکسن در دوران ریاست جمهوری خود مرتکب آنها شده بود، او را مورد عفو قرار داد. ماجرای واترگیت، علاوه بر آنکه در دستگاه حکومت کشمت آشفتگی پدید آورد، مایه‌ی سلب اعتماد و بدگمانی عمومی نسبت به مقامات رسمی دولتی شد.

واترلو[1] (wātərlu)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۷۵٬۵۳۳)، ل‌ش آیووا، کشمت، بر رود سیدر، لغ سیدر رپیدز. در ۱۸۴۵ مسکون شد. مرکز بازرگانی و صنعتی ناحیه‌ای است که مردم آن به کشاورزی و دامپروری اشتغال دارند.

واترلو، بلژیک، ← واترلو، جنگ.

واترلو، جنگ[2] (wāterlo)، ژوئن ۱۸۱۵، آخرین کارزار در جنگهای ناپلئونی، که در محلی به نام **واترلو** (wāterlo) در ایالت برابان در بلژیک روی داد. ناپلئون I که با اتحاد اروپائی رو به رو شده بود امیدوار بود که پیش از آنکه به سراغ اتریشیها و روسها برود، انگلیسی‌ها و پروسیها را شکست بدهد. گ. ل. فون بلوشر را در لینیی شکست داد (۱۶ ژوئن) و گروهی را به تعاقب او فرستاد، و خود برای کوک به م. نه در جنگ با ولینگتن، به کاتر برا[3] (kätr brä؛ دهکده‌ای در ایالت برابان) رفت. ولینگتن در ج واترلو موضع گرفت و منتظر حمله شد. ناپلئون در ۱۸ ژوئن حمله کرد. انگلیسها فاتحانه مقاومت کردند، و بلوشر که از دست فرانسویها گریخته بود به انگلیسها پیوست. فرانسویها بسختی شکست خوردند. ناپلئون در ۲۲ ژوئن کناره‌گیری کرد.

واتس[4]، **آیزک** (āyzək wāts)، ۱۶۷۴–۱۷۴۸، کشیش انگلیسی و نویسنده‌ی سرودهای مذهبی. در روزگار خود یکی از روحانیان برجسته در مخالفت با مقررات جاری بود، ولی در ۱۷۱۲ بیماری سخت او را تقریباً منزوی کرد. صدها سرود وی مجسم‌کننده‌ی خشکی مذهب کالونی است، ولی با ظرافت و مهر آمیخته و ملایم شده است. چند سرودی که از وی بر جای مانده نماینده‌ی لطیفترین سرودها است. آنها که با مصراعهای "مسیح هر جا که خورشید است حکومت میکند"، "هنگامی که به صلیب شکفت‌انگیز مینگرم"، "شادی برای جهان"، و "ای خدای یاور ما در عمرهای سپری‌شده" شروع میشود، در مجموعه‌ی تقلید مزامیر داود (۱۷۱۹) گرد آمده است.

واتس[4]، **جورج فردریک** (jorj fredrik wāts)، ۱۸۱۷–۱۹۰۴، نقاش و مجسمه‌ساز انگلیسی. نخست در آکادمی شاهی هنر و سپس در ایتالیا تحصیل کرد، و در ایتالیا شوق سرشاری به نقاشی رنسانس و مجسمه‌سازی یونانی نشان داد، که هر دو نوع آثار وی از این هر دو متأثر است. ابتدا چند سفارش تزیینی انجام داد که فرسکوی بزرگ عدالت (لینکنز این، لندن)، اقتباس از مکتب آتن رافائل، یکی از آنها است. بسیاری از تصاویر استعاری او در گالری تیت لندن نگاهداری میشود. گالری ملی تصاویر، لندن، شامل کلکسیون مهمی از تصاویر معاصران برجسته‌ی او میباشد. موزه‌ی متروپلیتن نیویورک آریادنه در ناخوس او را دارد.

واتساعت[5] (-vät؛ علامت، Wh)، واحد عملی کار، و آن کار ماشینی است با توان یک وات در یک ساعت. هر واتساعت معادل ۳٬۶۰۰ ژول و معادل ۸۶۰٫۱۱ کالری است. نیز ← **کیلووات‌ساعت**

واتلاف، تلفظ ونلاوس به زبان چک.

واتسن[6]، **جان برودس** (jān brodəs wātsən)، ۱۸۷۸–۱۹۵۸، روانشناس امریکائی، مؤسس مکتب معروف به اصالت رفتار در روانشناسی. در ۱۹۰۳–۰۸ در دانشگاه شیکاگو تدریس کرد، و سپس استاد و مدیر (۱۹۰۸–۲۰) آزمایشگاه روانشناسی جانز هاپکینز بود. در مکتب اصالت رفتار او مفهوم فعالیت ذهنی خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه به دور افکنده شده است. تحقیقات وی او را به این نتیجه رسانید که فقط ۳ پاسخ غیر مشروط (ترس، محبت، و خشم) در نوزاد وجود دارد. آثاری چند در روانشناسی و اصالت رفتار نگاشته است.

واتسن[6]، **جیمز دیوئی** (jeymz diuī wātsən)، ۱۹۲۸– ، زیستشناس و مربی امریکائی. در ۱۹۵۱ همراه با ⇐ ف. ه. ک. کریک، در آزمایشگاه کوندیش دانشگاه کیمبریج به پژوهش در پاره‌ی ساختمان مولکولی د.ان.آ (⇐ اسید نوکلئیک) پرداخت. یافته‌های ایشان سبب شد که با م. ه. ف. ویلکینز که قسمتی از کارهای ایشان بر پایه‌ی تحقیقات او بود مشترکاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۲ در فیزیولوژی و پزشکی شوند. واتسن از ۱۹۵۵ استاد دانشگاه هاروارد است. تحقیقات عمده‌ی وی در زمینه‌ی تولید مثل باکتریخواران و ژنتیک باکتریها است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

واتسن، دکتر: ← شرلوک هومز.

واتسن[6]، سر **ویلیام** (sər wilyam wātsən*)، ۱۸۵۸–۱۹۳۵، شاعر انگلیسی. نخستین دیوان شعر موفقیت‌آمیز وی گور وردزورث (۱۸۹۰) بود، و در پی آن مرثیه‌ای برای تنیسن، به نام سرشک فرشتگان شعر (۱۸۹۲)، انتشار داد. به سوناتها و غزلهایش نیز شهرت دارد.

واتسنج[7] (vātsanj) یا **واتمتر** (vātmetr؛ فنی)، اسبابی برای اندازه‌گیری قدرت برق مصرف‌شده در یک مدار برقی بر حسب وات. آنچه در خانه‌ها به نام کنتور برق نصب شده همان واتمتر است.

واتسن-گوردن، سر جان: ← گوردن، سر جان واتسن.

واتسن-وات[8]، سر **رابرت (الگزاندر)** (-sər rā bərt alegzāndər wātsən-wāt)، ۱۸۹۲–۱۹۷۳، فیزیکدان انگلیسی. در ضمن خدمت دراز خود (۱۹۱۵–۵۲) در دستگاه دولت، در ۱۹۳۵ روشی برای یافتن محل هواپیماها در آسمان پیشنهاد کرد که، بعد از تکمیل، به اختراع رادار انجامید. در جنگ II ریاست اداره‌ی رادیو انگلستان با او بود (۱۹۴۳–۴۶) و پس از آن در مسائل علمی کشمت و انگلستان طرف مشورت قرار میگرفت.

واتفرد[9] (wātfərd)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۷۸٬۱۱۷)، هارتفردشر، ج‌ش انگلستان. صنعت عظیم نشر واتفرد بسیاری از نشریه‌های متناوب را تولید میکند. صنایع دیگر آن مهندسی، تولید کالاهای پشمی و ابریشمی، کاغذ، مواد شیمیائی، و آب جو است.

واتل[10]، **امریش دو** (emeriš dē vātel)، آلمانی **فون واتل** (fon fātel)، ۱۷۱۴–۶۷، فیلسوف و حقوقدان سویسی. آثارش در باره‌ی حقوق فطری (حقوق افراد...، ۱۷۵۸) موجب شد که او را یکی از مؤسسان حقوق بین‌المللی مدرن بشمارند.

واتلینگ یا **واتلینگز:** ← سان سالوادور.

واتلینگز یا **واتلینگ:** ← سان سالوادور.

واتلینگ ستریت[11] (wātling strit)، جاده‌ی مهم قدیم در انگلستان که رومیها ساخته بودند. طول این جاده ح ۱۶۰ کم بود که از لندن به ولایت شراپشر میرفت. در قرون وسطی مورد استفاده بود، قسمتهائی از آن هنوز در کمال خوبی است.

واتمتر: ← واتسنج.

واتنایوکول[12] (vātnāyëkul)، پهنه‌ی وسیع یخ، به مساحت ح ۸٬۱۶۰ کم، ج‌ش ایسلند؛ بزرگترین یخچال طبیعی در اروپا. مرتفعترین نقطه‌اش قله‌ای به ارتفاع ۲٬۱۱۹ متر است که در یخچال اورایوایوکوتل[13] (ërāyvāyëkutl) سر بر افراشته است.

واتو[14]، **آنتوان** (ānтuān vāto)، ۱۶۸۴–۱۷۲۱، نقاش فرانسوی فلاندری الاصل، از پیشروایان سبک رژانس، مد والانسین. تا ۱۷۰۴ فقر او را وادار کرده بود که در کارگاههای هنرمندان فرومایه کار کند و به ساختن صحنه‌های

---

(۱)Waterloo (۲)Waterloo campaign (۳)Quatre Bras (۴)Watts (۵)watt-hour (۶)Watson (۷)watt-meter (۸)Watson-Watt (۹)Watford (۱۰)Vattel (۱۱)Watling Street (۱۲)Vatnajökull (۱۳) Öraefajökull (۱۴)Watteau

عادی و مذهبی بپردازد. در ۱۷۰۴—۰۸ در کارگاه نقاش ماهری به نام کلود ژیلو[1] (klod ǰilo، ۱۶۷۳—۱۷۲۲) کار میکرد که در پرداختن صحنه‌های زندگی تئاتری استاد بود و بعدها واتو از همین سبک در ساختن بعضی از بهترین نقاشیهای خود—همچون عشق در تئاتر ایتالیائی و عشق در تئاتر فرانسوی (هر دو در موزه‌ی برلین)— استفاده کرد. در ۱۷۰۸—۰۹ واتو با نقاش تزیینی زبردست، کلود اودران[2] (klod odrāN، ۱۶۵۷—۱۷۳۴) همکاری داشت. در سالهای دیگر زندگی، واتو مورد توجه حامیانی برجسته، از جمله کنت دو کلوس[3] (kont dë kelüs*، ۱۶۹۲—۱۷۶۵) نویسنده‌ی زندگینامه‌ی او، قرار گرفت، و در ۱۷۱۷ به عضویت فرهنگستان سلطنتی نقاشی و مجسمه‌سازی رسید. پرده‌ی نقاشی عزیمت با کشتی به قصد جزیره‌ی سیترا (موزه‌ی لوور)، که کار همین سال وی بود، به عنوان اثری برای پذیرش وی به فرهنگستان تقدیم شد. این موضوع، که توسط واتو و پیروان وی تکرار شد، از ویژگیهای هنر او به شمار میرود؛ ظرافت و خیالپردازیی که در نقاشیهای وی با رنگهای مدادی گرم و درخشان بیان شده، او را در میان بزرگترین نقاشانی قرار داده است که رنگ در کار ایشان نقش اساسی داشته است. کیفیتی غنائی و جورجونه‌ای (← جورجونه) در صحنه‌پردازیهای شاد و احساساتی او چنان به صورت دل‌انگیز نفوذ کرده است که هیچ یک از پیروان او نتوانسته است از این جهت به او برسد. واتو، از سیماهای بسیار زودگذر زندگی توانسته است هنری ماندگار و فردی بیافریند. نقاشیهای زیبا و ظریف او بر مد زمان او و حتی بر طرحریزی باغها در قرن ۱۸م تأثیر کرده بوده است. آثار دیگر او غالباً نمایشگر جشنهای در هوای آزاد یا چهره‌های بازیگران تئاتر است. نمونه‌های نقاشیهای او در موزه‌های لوور، برلین، مترپلیتن، هنرهای ظریف بستن موجود است.

واتیکان[4] (vātikān) یا **شهر واتیکان**، ایتالیائی **چیتا دل واتیکانو** (cittā del vātikāno)، مقر پاپ در رم (← پاپ؛ کاتولیک رومی، کلیسای). پس از خاتمه‌ی "مسئله‌ی رم" (← لاتران، پیمان) با پیمان لاتران ۱۹۲۹ میان پاپ پیوس XI و ویکتور امانوئل III (در نتیجه‌ی مذاکرات میان کاردینال گاسپاری و موسولینی)، شهر واتیکان (۴۴ هکتار؛ در ۱۹۷۶ جه تخمیناً ۷۰۰) عنوان کشور مستقلی پیدا کرد که فرمانروای مطلق آن شخص پاپ است؛ میتوان گفت که از لحاظ سیاسی به ایالات پاپی قدیم شبیه است، ولی منشأ آن با ایالات پاپی ارتباطی ندارد. به صورت قطعه‌زمین تقریباً مثلث‌شکلی از شهر رم است که بر کرانه‌ی غربی رود تیبر، در غ قلعه‌ی سانت آنجلو قرار دارد. در گوشه‌ی جش آن میدان ← کلیسای سان پیترو واقع است که ایوانهای ستوندار باشکوهی که عنوان مدخل کلیسا را دارد اطراف آن را احاطه کرده است. در ل این میدان پهنه‌ی چهارگوشی است مشتمل بر معدودی خیابانها که ساختمان اداری و پارک بلودره در کنار آنها واقع است. در غ بلودره کاخهای پاپی قرار دارد که در واقع واتیکان خاص همانها است. در آن سوی کاخهای پاپی، باغهای واتیکان است که نیمی از این کشور کوچک را فرا گرفته و از طرف غ و ج با باروی معروف به باروی لئویی (منسوب به پاپ لئوی IV) محصور شده است. بدین ترتیب، شهر واتیکان منحصر است به مقر پاپ، کلیسای پاپی، و بعضی از ادارات و دفترهای ملحق به آن. در خود شهر رم نیز چندین کلیسای جامع و کلیسا و ساختمانهای دیگر، گرچه در قلمرو واتیکان نیستند، جزئی از کشور پاپی محسوب میشوند؛ کلیساهای جامع لاتران و مریم مقدس‌کبیر و سان پائولو از این جمله است. قصر سان کالیستو بر دامنه‌ی کوههای یانیکولوم نیز از مصونیت واتیکان برخوردار است؛ مقر تابستانی پاپ کاستل گاندولفو نیز چنین است. استقلال سیاسی واتیکان، که دولت ایتالیا آن را تضمین کرده و از آن حمایت میکند، با پول و تمبر پستی و پرچم خاص واتیکان نمودار میشود، و نیز، با اینکه کشورهای خارجی و از جمله ایتالیا، در آن نمایندگان سیاسی دارند، و واتیکان برای خود شارمندی خاص دارد، حکومت عرفی در دست حاکمی غیر دینی و یک شورای اداری است که همه‌ی آنان را پاپ منصوب میکند و در مقابل او مسئولیت دارند. قانون واتیکان قانون کلیسائی و دادگاهها جزئی از دستگاه کلیسا است، و تنها دادگاه مخصوص شهر واتیکان یک دادگاه شهرستان است که به دعاوی مدنی و جزائی در شهر رسیدگی میکند و از سه قاضی تشکیل میشود. واتیکان برتر از هرچیز مقر حکومت مرکزی کلیسای کاتولیک رومی است و این اصطلاح برای خود دولت واتیکان به کار میرود. به سبب وجود کارهای وسیع و گوناگون، دستگاه اداری تکامل‌یافته‌ای برای معاونت پاپ در امور مختلف فراهم آمده است. شورای خصوصی و کابینه‌ی پاپ کالج کاردینالها یا کالج مقدس (← کاردینال) نام دارد. پاپ میتواند. بدون رضایت کاردینالها، هر طور که خود بخواهد عمل کند، ولی عملاً در اجرای جزئیات بیشتر امور و وظایف خود به آنان اعتماد میکند. مجموع دستگاه اداری پیرامون پاپ که در مقابل او مسئول است، به نام کوریا رومانا (← کاردینال) خوانده میشود. صاحبمنصبان ارشد کوریا، با افسران گارد و بعضی از اشخاص دیگر، روی هم رفته خانواده‌ی پاپی نام دارد. قدمت و اهمیت دربار پاپ، به آن رنگ و خصوصیت دربارهای سلطنتی بخشیده و تشریفات درباری و انجام مراسم با لباسهای خاص و نظایر این امور به صورتی دقیق در آن مراعات میشود. گارد سویسی از جان پاپ محافظت میکند؛ این گارد گروه کوچکی از کاتولیکهای سویسی است، و لباس متحدالشکل به سبک رنسانس ایشان برای دیدارکنندگان واتیکان جالب توجه است. کاخهای واتیکان توده‌ی نامنظمی از ساختمانهای سه یا چهارطبقه است که در امتداد خط مستقیم ساخته شده و ملحقاتی که بعداً به آنها افزوده‌اند در این خط مستقیم شکستگی به وجود آورده است. مقر پاپ و دفاتر وابسته‌ی به او قسمت نزدیک به ستونها را اشغال میکند، و باقی ساختمانها به موزه‌ها و ← کتابخانه‌ی واتیکان اختصاص دارد. طبقه‌ی همکف عموماً همان طبقه‌ی حیاطها است که گالریها اطراف آنها را احاطه کرده و سبب جدا شدن قسمتهای مختلف از یکدیگر میشود. موزه‌های واتیکان از مهمترین موزه‌های جهان به شمار میروند و عبارتند از موزه‌ی پیوکلمنتینو (کلمنس XIV و پیوس VI) در منتهی‌الیه لغ محوطه‌ی ساختمانها، مشتمل بر بلودره، و محتوی یکی از مهمترین مجموعه‌های آثار عتیقه‌ی جهان؛ گالری کیارا مونتی، مشتمل بر مجموعه‌ای از حجاریهای یونانی و تقلیدهای آنها در دوره‌ی رنسانس؛ براتچو نوئوو (brātco nuevo، =جناح نو) که بدون شک عالیترین موزه‌ها از لحاظ هنر تزیینی است؛ و موزه‌ی مصری و موزه‌ی اتروریائی، رو به روی براتچو نوئوو و ← کتابخانه‌ی واتیکان به تمامی در جبهه‌ی غربی حیاط بلودره قرار گرفته است. در میان نمازخانه‌های واتیکان، نمازخانه‌ی سیستین از همه معتبرتر است. تاریخ واتیکان به عنوان مقر پاپ از قرن ۵م آغاز میشود که امپراطور قسطنطین I نخستین کلیسای سان پیترو را بنا کرد. پاپها معمولاً تا زمان اسارت بابلی در لاتران زندگی میکردند، ولی ائوگنیوس III، کلستینوس III، و اینوکنتیوس III در بهتر کردن واتیکان کوشیدند. پس از بازگشت دستگاه پاپی به رم (۱۳۷۷) واتیکان جایگاه زندگی پاپها شد. آنچه بیشتر در این انتخاب تأثیر داشت آن بود که واتیکان در خارج رم قرار گرفته بود، و پاپها به تجربه دریافته بودند که سکونت در محلی قابل دفاع برای حفظ جان ایشان بهتر است. پاپهای رنسانس، بالخاصه سیکستوس IV، اینوکنتیوس VIII، آلکساندر VI، یولیوس II، و کلمنس VII حامیان بزرگ هنرهای ظریف بودند؛ آنان به گردآوری مجموعه‌های بزرگ هنری و ساختن گالریها آغاز کردند. پاپهای دوره‌ی اصلاحات کاتولیکی به این کار ادامه دادند، ولی چندان به ایجاد طرحهای تازه‌ی از این نوع نپرداختند. گرگوریوس XIII و سیکستوس V مبالغ هنگفتی صرف واتیکان کردند، و نیز آغاز ساختمان بنای کویرینال از ایشان است که از قرن ۱۷م تا قرن ۱۹م مقر پاپها بود، و بعد از ۱۸۷۰ کاخ سلطنتی ایتالیا شد. کلمنس XIV، پیوس VI، و پیوس VII بیشتر به موزه‌های واتیکان توجه داشتند. واتیکان در سراسر سال به روی دیدارکنندگان باز است، و پاپ غالباً زائران را به‌صورت دسته‌جمعی یا فردی میپذیرد. شهر واتیکان ایستگاه راه آهن مخصوص به خود دارد، و دستگاه سخن‌پراکنی رادیوئی بزرگ آن توسط مارکونی در دوره‌ی پاپی پیوس XI تأسیس شد.

واتیکان، اولین شورای[5]، ۱۸۶۹—۷۰، ۲۰مین شورای دینی عمومی کلیسای کاتولیک رومی که به فرمان پاپ پیوس IX تشکیل شد که از ۱۸۶۴ قصد خود را برای تشکیل آن ابراز داشته بود. به علت وضع سیاسی ایتالیا (املاک

(۱)Gillot (۲)Audran (۳)Caylus (۴)Vatican (۵)Vatican Council, First

پاپی تنها مانع تشکیل یک ایتالیای متحد بود) مصلحت بودن تشکیل چنین شورائی مورد تردید مقامات کاتولیکی بود که همیشه اِعمال شدت را از طرف کلیسا جایز نمیشمردند. در ۱۸۶۸ در سراسر اروپا شایع بود که هدف از تشکیل شوری فتوی دادن به عصمت کلیسا است و شوری میخواهد با عمل خود مخالفت پاپ را با راسیونالیسم و لیبرالیسم جدید تأیید کند. به همین جهت در محافل غیر کاتولیک فرانسه و انگلستان و آلمان حمله‌هائی به فکر انعقاد شوری میشد. در داخل خود کلیسا نیز بعضی با حکم عصمت کلیسا مخالف بودند و حتی به آن اعتراض میکردند. مهمترین مخالفان[1] دولینگر در آلمان، ← لرد اکتن در انگلستان، و مونتالامبر در فرانسه بودند. شوری در ۸ دسامبر ۱۸۶۹ در کلیسای سان پیترو تشکیل شد که ح ۶۰۰ نفر از مقامات برجسته‌ی کلیسا (بطرک، اسقف اعظم، اسقف، کشیش، و علمای الاهیات) از سراسر جهان در آن حضور داشتند. از کلیساهای شرقی نیز دعوت شده بود و تشکیل شوری را رسماً به پروتستانها اطلاع داده بودند. در اواخر ۱۸۷۰، با ورود سربازان ایتالیایی به رم، کار شوری متوقف شد، و یک ماه بعد پاپ شوری را برای مدتی نامعلوم تعطیل کرد؛ پس از آن دیگر تجدید جلسه نشد. دو لایحه از طرف شوری پیشنهاد شد و پاپ آنها را تصویب کرد. نخستین آنها مربوط به ایمان و مشتمل بر چهار فصل و مضمون عمده‌ی آن این بود که خدا جنبه‌ی شخصی دارد و آدمی به میانجیگری عقل و وحی میتواند او را بشناسد، و اینکه ایمان فضیلتی فوق طبیعی است، و اینکه عقل و ایمان با یکدیگر سازگارند و هیچگونه تناقضی با هم ندارند. لایحه‌ی دوم مربوط به مقام پاپ بود و در آن به صراحت عقیده‌ی منزه بودن پاپ از خطا بیان شده بود (← عصمت کلیسا). پس از شوری در محافل غیر کاتولیک بحثهای فراوانی درباره‌ی عصمت کلیسا شد و حمله‌های سختی به پاپ و شوری و کلیسا کردند. در داخل کلیسای کاتولیک رومی مدت چند قرن عصمت کلیسا مورد قبول عام بود. گروه معدودی از کلیسا جدائی گرفتند که از آن جمله بودند دولینگر و پیروانش در آلمان و گروه کوچکتر از پیروان شارل لوازون[1] (Śārl luāzon؛ ۱۸۲۷–۱۹۱۲، معروف به پر یاسنت) در فرانسه. نتایج سیاسی شوری گوناگون بود، در آلمان دستاویزی برای مبارزه‌ی موسوم به **کولتور کامپف** بیسمارک با کلیسا شد، اتریش آن را بهانه‌ای برای فسخ **کنکوردا** قرار داد، و فرانسه با یادداشتی آن را طرد کرد که انگلستان و اسپانیا و پرتغال نیز آن را تأیید کردند.

واتیکان، دومین شورای[2] یا **واتیکان II، ۱۹۶۲–۶۵**، ۲۱مین شورای دینی جهانی کلیسای کاتولیک رومی که به فرمان پاپ یوآنس XXIII انعقاد یافت که نیت خود را برای تشکیل آن در ۱۹۵۹ ابراز داشته بود. هدف آن تجدید حیات روحی کلیسا و تجدید نظر در وضع کلیسا نسبت به جهان جدید بود. چشمگیرترین نوآوری این شوری، که در ۱۱ اکتبر ۱۹۶۲ تشکیل شد، این بود که از کلیساهای ارتدوکس و پروتستان برای فرستادن ناظرانی به شوری دعوت شد؛ با آنکه جلسات سرّی بود، عده‌ی زیادی نماینده از کلیساهای سراسر جهان در آن حضور داشتند. این وسعت دامنه هماهنگ با سه نهضت کلیسای جامع، و هدف آن ایجاد تفاهم و تسامح بیشتر میان کلیساها بود. سیمای برجسته‌ی دیگر این شوری تنوع ملیتها و فرهنگهائی بود که در میان آباء کلیسای جمع‌شده از همه‌ی قاره‌های زمین به چشم میخورد. یکی از منظورهای اظهارشده‌ی این شوری وارد کردن تغییراتی در آداب و شعائر عبادت بود تا چنان شود که مردمان عادی بیشتر به کلیسا تمایل پیدا کنند و تنوع در الفاظ و آداب عبادت بیشتر شود. روش انعقاد جلسات بسیار با دموکراسی همراه بود و مخصوصاً در مورد اهمیتی که باید به هر یک از دو منبع کتاب مقدس و سنت داده شود مباحثات و مناظرات مفصلی در گرفت. گروه به اصطلاح "مترقی" در شوری بیشتر از تحقیقات جدیدی که در کتاب مقدس صورت گرفته طرفداری میکرد، در صورتی که گروه به اصطلاح "محافظه‌کار" برای روایات و سنتها قائل به قدسیت خاص بود. در اجلاسیه‌ی اول آن، که در ۸ دسامبر ۱۹۶۲ پایان یافت، هیچ تصمیمی نگرفتند و هیچ منشور پاپی صادر نشد، ولی زمینه برای رو به رو شدن با مسائل بزرگ و کوچکی از قبیل توصیه‌های موافقت‌آمیز در مسائل اجتماعی و تغییراتی در قوانین شریعت و ابطال فهرست کتب ضاله فراهم آمد که در مورد بسیاری از آنها در اجلاسیه‌های بعد تصمیماتی گرفته شد و به تصویب رسید. در اجلاسیه‌ی دوم (سپتامبر–دسامبر ۱۹۶۳) قانونی در باره‌ی اجرای نماز مقدس (که بنا بر آن ادای نماز به الفاظ محلی مجاز شناخته شد و در باره‌ی شرکت مردمان غیر روحانی در آداب و شعائر تأکید شد) و فرمانهائی برای استفاده از وسایل ارتباط جمعی صادر شد. نتیجه‌ی اجلاسیه سوم (سپتامبر–نوامبر ۱۹۶۴) صدور قانون اعتقادی در باره‌ی کلیسا (که اصل همکاری اسقفان با پاپ در آن تأیید شد)، فرمانهائی مربوط به سراسر جوامع مسیحی و کلیساهای کاتولیک شرقی، و اعتقاد به "مادر کلیسا" بودن حضرت مریم بود. پاپ پاولوس VI اجلاسیه‌ی چهارم (سپتامبر–دسامبر ۱۹۶۵) را افتتاح کرد و در ضمن آن اظهار داشت که یک شورای اسقفی برای همکاری با پاپ در اداره‌ی کلیسا تأسیس کرده است. این اجلاسیه‌ی نهائی قانون اعتقادی مربوط به وحی الاهی و قانون مربوط به وظایف کشیشان را در جهان جدید صادر کرد؛ دیگر از کارهای آن صدور فرمانهائی در خصوص خدمات دینی اسقفان، حیات دینی (یعنی زندگی فرقه‌های دینی)، تعلیم و تربیت کشیشان، روحانیت و زندگی کشیشان، مبارزه با بیدینی، و فعالیتهای کلیسا بود؛ و نیز بیانیه‌هائی در باره‌ی آموزش و پرورش مسیحی، آزادی دینی، و ارتباط کلیسا با ادیان غیر مسیحی (و از جمله فقره‌ی مهم مبتنی بر محکوم کردن افکار ضد سامی و اعتراف به "روابط روحانی که پیروان عهد جدید را به حضرت ابراهیم پیوند میدهد") صادر کرد. پیش از پایان یافتن شوری، پاپ پاولوس به تأسیس کمیسیونهائی اقدام کرد که مأمور عملی ساختن تصمیمات وسیع شوری بودند؛ این کمیسیونها در دهه‌ی ۱۹۷۰ کار خود را ادامه داده‌اند.

واتیکان، کتابخانه‌ی[3]، تأسیس قرن ۱۵م در رم، قدیمترین کتابخانه‌ی عمومی اروپا که یکی از کتابخانه‌های عمده‌ی جهان است. در آغاز برای نگاهداری کتابهای خطی تأسیس شده بود. پلاتینا[4]، نخستین کتابدار آن، فهرستی از ح ۲٬۵۰۰ نسخه‌ی کتب این کتابخانه را فراهم کرد. امروز بیش از ۷۵٬۰۰۰ نسخه‌ی خطی و بیش از ۹۰۰٬۰۰۰ کتاب چاپی دارد، و این سوای بایگانیهای واتیکان است که خود مشتمل بر مجموعه‌های جداگانه است. در قرن ۲۰م، مخصوصاً با کومک موقوفات کارنگی برای صلح، تسهیلات بسیاری برای استفاده از این کتابخانه فراهم شد؛ کتابداران امریکائی کارهای فراوانی برای فهرست کردن و طبقه‌بندی این کتابخانه انجام دادند (۱۹۲۷–۳۰). میکروفیلمهای مجموعه‌ها و نسخه‌های عمده‌ی واتیکان در ۱۹۵۷ به کتابخانه‌ی دانشگاه سنت لویس، کشمت، سپرده شد.

واثق (vāseq)، شهرت **ابوجعفر هارون**، ملقب به **الواثق بالله**، ۲۰۰–۲۳۲ هق، ۹مین خلیفه‌ی (۲۲۷–۲۳۲ هق) عباسی، پسر و جانشین معتصم عباسی. در ربیع الاول ۲۲۷ هق، پس از مرگ معتصم، به خلافت نشست، و در ذیحجه‌ی ۲۳۲ هق در سامرا به مرض استسقاء وفات یافت. مادرش کنیزکی یونانی به نام قراطیس بود. مدت خلافتش ۵ سال و ۹ ماه و چند روز بوده است. مدت عمر او را بعضی ۴۲ و بعضی ۳۶ سال نیز نوشته‌اند. او نیز مانند پدرش معتصم و عمش مأمون سیاست تفتیش عقاید را پیش گرفت، و کسانی را که قائل به خلق قرآن نبودند تبعید کرد (← محنه)، و حتی هنگامی که در سال ۲۳۱ هق فداء (← فدیه، قسمت ۲) اسیران میان بیزانس و مسلمانان واقع شد، واثق دستور داد تا اسیران مسلمانی را که رومیان میخواهند با گرفتن فداء مسترد دارند بیازمایند و اگر قائل به مخلوق بودن قرآن نباشند از گرفتن آنان خودداری کنند. در زمان او واقعه‌ی مهم قابل ذکری روی نداد.

واثق I، خلیفه‌ی عباسی مصر؛ ← عباسیان، جدول‌های صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

واثق II، خلیفه‌ی عباسی مصر؛ ← عباسیان، جدولهای صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

واثق بالله، ال-، ۹مین خلیفه‌ی عباسی؛ ← واثق، خلیفه‌ی عباسی.

واجارگاه (vājārgāh)، ده (جم ۲٬۳۶۸ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پلرودبار، شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان)؛ ۱۶کیلومتری جنوب رودسر. محصولاتش برنج و چای است.

واجب: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

واجب الحفظ: ← صائب تبریزی.

واجب الوجود (vājebo 'l-vojud)، در اصطلاح حکما، آن که وجودش بالذات ضروری و

(۱) Loyson (۲) Vatican Council, Second (۳) Vatican Library (۴) Platina

عدمش بالذات ممتنع و محال است. در مقابل ممکن الوجود که نه وجودش بالذات ضروری است و نه عدمش بالذات ضروری است، و در مقابل ممتنع الوجود که وجودش بالذات ممتنع است. مقصود از بالذات در تعریف مذکور آن است که شیء به خود و به ذات خود، قطع نظر از علت خارجی، متصف به وجوب یا ضروری بودن و متصف به امتناع یا محال بودن باشد. مثلاً، با نزدیک شدن آتش به پنبه یا بنزین، سوختن پنبه و بنزین ضروری و واجب و حتمی است، و این وجوب بالذات نیست بلکه به جهت داشتن علت خاص است، یا ممتنع بودن سوختن پنبه‌ی تر به علت ذات پنبه نیست بلکه به علتی خارج از ذات پنبه است که تر بودن آن است.

از بیان فوق معلوم میشود که واجب‌الوجود آن است که وجودش بدون علت خارجی ضروری و واجب باشد، و معنی این امر آن است که واجب الوجود مستغنی و بی‌نیاز از علت است، زیرا اگر علتی برای وجود او باشد واجب بالذات نمیشود و، به اصطلاح فلسفه‌ی قدیم، واجب بالغیر میگردد، مانند همه‌ی موجوداتی که برای وجودشان علتی هست و با وجود آن علت وجودشان واجب و ضروری است، منتهی وجوب بالغیر نه بالذات. اصل دیگری که از تعریف فوق مستفاد میشود این است که واجب الوجود باید حقیقتی غیر از وجود نداشته باشد و به اصطلاح حکما ماهیت او عین اِنِیَّت (وجود) است، یعنی مانند اشیاء دیگر نیست که ما در ذهن خود ابتدا حقیقت و ماهیت او را تصور میکنیم بی‌آنکه به وجود خارجی او معترف باشیم و برای اثبات وجود خارجی آن به دنبال علت میگردیم؛ مثلاً، اگر کسی از ستاره‌ی دنباله‌دار بخصوص در فضا که با ستارگان دنباله‌دار دیگر فرقی داشته باشد سخنی بگوید، ماهیت آن در ذهن ما متصور میشود بی‌آنکه به وجود خارجی آن اذعان کنیم و پس از آن از شخص گوینده دلیل و علت وجود آن ستاره‌ی دنباله‌دار را میپرسیم. واجب الوجود اگر ماهیتی غیر از وجود داشته باشد باید وجود او مثل آن ستاره‌ی دنباله‌دار دلیل و علتی داشته باشد و این خلاف فرض است، زیرا چنانکه گفته شد واجب الوجود مستغنی از علت است. پس واجب الوجود وجودش ضروری است و بی‌نیاز از علت است و ماهیت او عین حقیقت او است. اما اثبات اینکه اصلاً واجب الوجودی هست یا نه بر میگردد به اثبات مبدأ وجودی برای موجودات و اثبات خداوند و آفریننده‌ای برای عالم که خود آفریننده‌ی دیگر نداشته باشد و به اصطلاح، علت اولیٰ و علت العلل باشد.

واجب عینی (vājebe eynī)، در فقه، امر واجبی که هرکس باید خود انجام دهد و دیگری نمیتواند جانشین او شود، مانند نمازهای پنجگانه و حج و جهاد و نظایر آن؛ در برابر آن واجب **کفائی** است.

واجب کفائی (kefā'i)، در فقه، امر واجبی که چون یک نفر آن را انجام داد از عهده‌ی دیگران ساقط میشود، مانند نماز گزاردن بر میت یا غسل دادن او یا بر طرف کردن نجاست مسجد.

واجشناسی: ← فونیک.

واچرخه[1] (vācarxe) [وا (پیشوند تقابل) + چرخه (← چرخنده)]، در هواشناسی، ناحیه‌ای که در آن فشار جوّ نسبت به نواحی اطراف بیشتر است؛ و نیز حالت جو در چنین ناحیه‌ای از جهت فشار و بادهای ناشی از چنین حالت. بادهای واچرخه در حول مرکز ناحیه‌ی واچرخه حرکت مارپیچی دارند، ولی، بر خلاف چرخه، از مرکز دور میشوند، و جهت آنها نیز خلاف جهت بادهای چرخه است. برای تصویر ← چرخه.

واحات، بخش اداری، الجزایر: ← ولایات صحرائی.

واحات الصحراء، الجزایر: ← ولایات صحرائی.

واحد[2] (vāhed) [جمعش آحاد]، در اندازه‌گیری، کمیتی که به عنوان استانده برای اندازه‌گیری کمیتهای همنوع خود به کار میرود (نیز ← کمیت). هر اندازه‌گیری فیزیکی متضمن مقایسه‌ی دو کمیت همنوع است با یکدیگر (مثلاً دو طول، دو نیرو، یا دو شدت جریان برق). اگر یکی از این دو کمیت واحد اندازه‌گیری باشد، عددی که از مقایسه‌ی آن دو حاصل میشود اندازه‌ی کمیت دیگر است بر حسب این واحد. برای اینکه نتیجه‌ی اندازه‌گیری نمونه‌ای از یک کمیت به وسیله‌ی دو نفر یکسان باشد لازم است که این دو نفر یک استانده را به عنوان واحد قبول کنند. برای این منظور، بعضی واحدها ــ بر حسب عرف و عادت، قانون، یا توافق بین‌المللی ــ به عنوان واحدهای اصلی انتخاب شده‌اند. البته میتوان برای هر یک از کمیتهای فیزیکی، رأساً و بدون اعتنا به بستگی آن با کمیتهای دیگر، واحدی انتخاب کرد. در این صورت، مجموعه‌ای پریشان و بی‌ربط از واحدها حاصل میشود. برای احتراز از این امر، پس از انتخاب آحاد اصلی، واحد هر کمیت دیگر را از روی یکی از روابط این کمیت با کمیتهای اصلی (یعنی آنهائی که واحدشان به عنوان واحد اصلی انتخاب شده است) تعریف میکنند به طوری که در این رابطه واحدها با هم متناظر باشند. بدین گونه، مجموعه‌ای از آحاد حاصل میشود که اعضای آن متقابلاً با هم سازگارند، و آن را یک سلسله‌ی آحاد می‌خوانند.

اجزای یک واحدْ هر یک از تقسیمات متساوی آن است که در اندازه‌گیری به کار می‌رود، و اضعاف (az'āf) یک واحدْ هر یک از مضربهای آن است که در اندازه‌گیری استعمال میشود. مثلاً در سلسله‌ی متری، واحد طول متر است؛ سانتیمتر (1/100 متر) از اجزای متر، و کیلومتر (1'000 متر) از اضعاف متر است.

واحد اتمی جرم: ← واحد جرم اتمی.

واحد بریتانیائی حرارت: ← بی.تی.یو.

واحد جرم اتمی[3]، علامت اختصاری (amu)، در شیمی و فیزیک، واحدی که دقیقاً برابر است با 1/12 جرم یک اتم کربون ۱۲، که همجای کربون با 6 پروتون و 6 نوترون در نوکلئوس آن میباشد. 1 amu تقریباً مساوی است با $1,66 \times 10^{-24}$ گرم. پیش از آنکه کربون ۱۲ به عنوان استانده‌ی واحد جرم اتمی پذیرفته شود دو تعریف برای amu وجود داشت. قبل از قرن ۲۰م نظریه‌ی اتمی چنین بود که همه‌ی اتم‌های یک عنصر دارای یک جرم هستند، و وقتی که اکسیژن طبیعی به عنوان مبدأ مقیاس اوزان اتمی اختیار شد وزنی درست مساوی ۱۶ به آن داده شد. همجاهای عناصر رادیوآکتیو در آغاز قرن ۲۰م کشف شد، و در ۱۹۲۹ معلوم شد که اکسیژن ۳ همجا دارد. بدین جهت فیزیکدانان اکسیژن ۱۶ را به عنوان استانده‌ی وزن اتمی اختیار کردند. با این تعریف وزن اتمی اکسیژن مساوی 16,0045 amu بود، زیرا اکسیژن طبیعی مخلوطی است از اکسیژن ۱۶ (بیش از ۹۹٪) و مقادیر اندکی از اکسیژن ۱۷ و اکسیژن ۱۸. ولی شیمیدانان هنوز هم استانده‌ی قبلی را به کار میبردند تا آنکه "اتحادیه‌ی بین‌المللی فیزیک ناب و کاربسته" در ۱۹۶۱ کربون ۱۲ را رسماً به عنوان استانده پذیرفت، و این تصمیم از ۱ ژانویه‌ی ۱۹۶۲ به اجرا گذاشته شد. در پاره‌ای موارد، در این کتاب، به جای واحد جرم اتمی، **واحد اتمی جرم** به کار رفته است.

واحد چترباز: ← چتر نجات.

واحد نجومی[4] (علامت اختصاری A.U.)، واحد طول که اصلاً مساوی فاصله‌ی متوسط مرکز زمین از مرکز خورشید است، و برای سنجش فواصل فلکی، خاصه در منظومه‌ی شمسی، به کار میرود. حالیه مقدارش را به ۱۴۹'۶۰۴'۹۷۰ کم (۹۲'۹۵۶'۰۰۰ مایل) تثبیت کرده‌اند. به عنوان مثال پلوتون ≈ 39A.U. است.

واحد نهائی[5]، در اصطلاح اقتصادی، به آخرین واحد کالای معینی اطلاق میشود که مشتری حاضر به خرید و فروشنده نیز حاضر به فروش آن است. گفته میشود که واحد نهائی آخرین واحد کالائی است که برای خریدار فایده دارد، و اضافه بر آن زاید بر احتیاجات فوری او میباشد. واحد نهائی زمین مزروعی مورد احتیاج شخص به آن قسمت از زمین گفته میشود که درآمد آن بسختی تکافوی هزینه‌ی کشت آن را میکند.

واحدهای ایستانبرقی[6] [علامت اختصاری: ESU]، دستگاههای آحاد برقی که بر واحد ایستانبرقی بار برقی بنا شده است. این واحد بار عبارت از آن مقدار برق است که بار مساوی خود را، که در فاصله‌ی یک‌سانتیمتری آن در خلأ قرار گرفته باشد، با نیروی یک دین دفع کند.

واحدهای برقاطیسی[7] [علامت اختصاری: EMU]، دستگاهی از آحاد برقی در داخل سلسله‌ی سگث مبتنی بر واحدی از قطب مغناطیسی که چون در فاصله‌ی یک‌سانتیمتری قطب

(۱) anticyclone (۲) unit (۳) atomic mass unit (۴) astronomical unit (۵) marginal unit (۶) electrostatic units (۷) electromagnetic units

مشابه خود قرار گرفته باشد، آن را با نیروی یک دین دفع کند. واحد برقاطیسی جریان برق جریانی است که چون در قوسی از دایره به شعاع و طول یک سم بگذرد، بر واحد قطب مغناطیسی که در مرکز آن قرار گرفته باشد نیروئی مساوی یک دین وارد کند. واحد برقاطیسی مقاومت عبارت از مقاومتی است که چون جریانی به شدت واحد از آن بگذرد، انرژی تلف‌شده به صورت حرارت در آن در هر ثانیه مساوی یک ارگ باشد. واحد برقاطیسی پتانسیل عبارت از پتانسیلی است که چون در میان دو سر یک هادی به مقاومت یک واحد برقاطیسی مقاومت برقرار شود، جریانی به شدت یک واحد برقاطیسی در آن تولید کند.

واحدی (vāhedi)، نام سلسله‌ای در عربستان جنوبی که بر سلطنتهای بئر علی (be're ali) و بلحاف (balhāf) فرمانروائی داشتند. سرزمینهای ایشان به دو قسمت سفلی و علیا تقسیم میشد، و رأس القسیم (ra'so 'l.qosaym) در غ و الحصی الحمرا (al-hosa 'l.hamrā) در ش مرزهای اراضی کرانه‌ای بود. در ۱۸۷۰ میان سلطان هادی واحدی با ترکان عثمانی مذاکراتی صورت گرفت تا دو بندر بئر علی و مجدحه (majdaha) برای ساختن قرنطینه به ترکان واگذار شود، ولی به علت مخالفت انگلیسها این نقشه عملی نشد. در ۱۸۸۲ با موافقت سلطان واحدی پرچم عثمانی در بندر اخیر افراشته شد و از نام پادشاه عثمانی در خطبه‌ی نماز جمعه سخن میرفت، ولی جز این وابستگی و فرمانبرداری در کار نبود. در ۱۸۸۸ انگلیسها با سلطانهای بلحاف و بئر علی پیمان حمایت منعقد کردند و این سلاطین، در مقابل دریافت مقرری سالانه، قبول کردند که بدون رضای انگلستان با هیچ دولت خارجی قراردادی نبندند، و از آن پس تا استقلال عدن اراضی واحدی در دایره‌ی نفوذ انگلستان در عربستان جنوبی قرار گرفت.
نیز ← عربستان جنوبی، قسمت I.

واحدی، ابوالحسن علی (vāhedi) [ابوالحسن علی ابن احمد متوی نیشابوری (mattavi) منسوب به متویه (mattuya)، نام جد سوم او]، فت ۴۶۸ هق، ادیب و نحوی و مفسر قرن ۵م هق. از آثار اوست: اسباب النزول؛ الحاوی لجمیع المعانی، در تفسیر قرآن که به نام تفسیر واحدی معروف است، و خود شامل سه تفسیر به نامهای بسیط، وجیز، و وسیط میباشد؛ کتاب المغازی؛ و شرح دیوان متنبی.

واحه[1] (vāhe)، سرزمینی در میان بیابان که، به علت وجود آب در آن، حاصلخیز شده است. گاهی فقط مجموعه‌ای از چند درخت خرما است و زمانی ممکن است ناحیه‌ی حاصلخیزی به وسعت چند صد کیلومتر باشد. در واحه‌های کوچک آب معمولاً از چشمه‌ی کوچک منفردی به دست می‌آید؛ گاهی ممکن است نقطه‌ای باشد که در آنجا جریان آبی از یک دره‌ی کوهستانی سرازیر میشود و یک پنجه‌ی آبرفتی تشکیل میدهد. واحه‌های بزرگتر، از قبیل آنها که با رودهای نیل یا فرات ساخته میشود، ممکن است ناحیه‌ی زراعتی و مسکونی وسیعی فراهم آورند. در واحه‌های بیابانهای بسیار گرم، درخت اصلی خرما است، که غذای اصلی مردم واحه‌نشین نیز همان است.

واخان، دره‌ی تنگ و مرتفعی در ل‌ش افغانستان در پامیر، که ناحیه‌ای را میان تاجیکستان و هند (کشمیر) تشکیل میدهد، نیز رودی که در این دره جاری است و به آب پنج (← پنج یا آب پنج) میریزد.

واختانگ: ← گرگین خان گرجی.

واختانگ گورگسلانی: ← گرجستان، قسمت VI.

واختو، فتحعلی خان: ← واختو خان.

واختو خان (vāxeštu xān). فت ۱۰۷۸ هق، حاکم (۱۰۴۲–۷۸ هق) بخش شرقی خوزستان. در ۱۰۴۲ هق شاه صفی صفوی او را به حکومت این ناحیه منصوب کرد. وی مردی کاردان و نیکو رفتار بود، و در آبادانی شهر شوشتر و محل مأموریت خود کوشید. پس از وی، پسرش **فتحعلی خان واختو** به حکومت نشست. از کارهای او ساختن پل شوشتر (← شوشتر) است.

وادسو، شهر، ← فینمارک، لهستان.

وادنزه: ← زولیدر زه.

وادوتس[2] (vāduts)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳٬۹۲۱)، مرکز امیرنشین لیختنشتاین، بر کنار رود راین. در جنگ میان سویس و امپراطوری مقدس روم بکلی ویران شد (۱۴۹۹)، و در قرن ۱۶م دوباره ساخته شد. مرکز جلب سیاحان است. تلفظ آلمانی آن **فادوتس** است.

وادی، عربی، به معنی دره و گذرگاه سیل و رودخانه که بر سر بسیاری از اسامی جغرافیائی سرزمینهای عربی (مثلاً **وادی القری**) میآید، همین کلمه است که در اسامی جغرافیائی اسپانیائی مأخوذ از عربی به صورت **گوادی** و در سایر زبانهای اروپائی به صورت گوادی و نظایر آن دیده میشود؛ لفظ واد (← شط) صورت عربی دیگری از همین کلمه است.

وادی آش یا **وادیاش** (vādiāš)، اسپانیائی **گوادیخ**[3] (guādix)، رودی به طول ۵۸ کم، ایالت غرناطه، اسپانیا. **شهر گوادیخ** بر کنار آن واقع است.

وادی الحجاره، اسپانیا، ← **گوادالاخارا**.

وادی الرشاء: ← جبله، کوه.

وادی السالله، رود، عربستان: ← مأرب.

وادی القری (vāde 'l.qorā)، دره‌ای میان مدینه و واحه‌ی العلا، بر سر راه تجارتی قدیم میان عربستان جنوبی و شام. مهمترین محل در وادی القری العلا است که نخلستانها و کشتزارهای گندم آن از برکت چشمه‌های آب گرم موجود در این دره است. کتیبه‌های معینی (← معین) که در العلا یافت شده، و اشاره به نام ددان (dadān) در کتیبه‌های عربستان جنوبی و در عهد قدیم (پیدایش ۱۰.۷؛ ۲۵.۳) است، دلیل ارتباط قدیمی عربستان جنوبی با این ناحیه است. منزلگاههای قوم عاد و داستان هود پیغمبر را به این سرزمین مربوط میدانند. در آغاز اسلام عده‌ی زیادی از یهودیان در این ناحیه زندگی میکردند که با پیشرفت اسلام دشمنی می‌ورزیدند. یهودیان ← بنی قینقاع که در سال ۲ هق به علت خیانت از مدینه بیرون رانده شدند مدتی در وادی القری ماندند، و بعد راهی شمال شدند. یهودیان وادی القری در سال ۵ هق با یهودیان تیماء و فدک و خیبر بر ضد حضرت پیغمبر ص متحد شدند و در جنگ شکست خوردند و راه مسلمانان مجاهد برای تسخیر فلسطین و شام گشوده شد. سرانجام همه‌ی یهودیان از این ناحیه رانده شدند و اراضی آنها میان مسلمانان تقسیم شد. نیز ← تیماء.

وادی الکبیر (vāde 'l.kabir)، رود، اسپانیا، ← گوادالکیویر.

وادی المجرده: ← مجرده.

وادی النار: ← قدرون.

وادی ناجه، رود، ← ناگوس.

وادی حام: ← فجیره.

وادی حنیفه: ← عارض؛ عربستان، قسمت ۱۳.

وادی زرقاء، رود ماوراء اردن: ← یبوق.

وادی طوی: ← طور سینا.

وادی عربه (vādie araba)، زمین پست وسیعی در ج بحر المیت. یکی از جنگهای صدر اسلام، به سرکردگی یزید ابن ابی سفیان، با رومیان در آنجا اتفاق افتاد (۱۳ هق). نیز ← شوبک.

وار (vār)، ده (جم ۱٬۴۶۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان فرورق، بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۱۴کیلومتری غ خوی. رود الند (← الند، دهستان) مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، توتون، و حبوبات است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

وار[4] (vār)، ولایت (۶٬۰۲۱ کمم؛ در ۱۹۶۸ جم ۵۵۵٬۹۲۶)، ج‌ش فرانسه، در ایالت سابق پرووانس؛ بر ساحل مدیترانه. از ش به ولایت آلپ‌ماریتیم، از ل به باسزالپ، از غ به بوش‌دو‌رون، و از ج به مدیترانه محدود است. مرکزش دراگینیان[5] (drāginyān؛ در ۱۹۶۸ جم ۱۸٬۳۷۶) و بزرگترین شهر آن تولون است. کناره‌ی ساحلی وار بخش غربی کوت د/آزور را تشکیل میدهد.

در جج II، به هنگام اشغال ج فرانسه به وسیله‌ی آلمانها، نیروی دریائی فرانسه بسیاری از نیردناوهای خود را در تولون غرق کرد (۱۹۴۲).

واراشیلوف. برای اعلام روسی که به این نام میشناسید به ضبط فارسی آن **وروشیلوف** رجوع کنید.

وارانگر، آبدره‌ی[6] (vārānger)، نروژی **وارانگرفیورد** (fiord-)، شاخابه‌ای از قشم، به طول ۹۶ کم، ل‌ش نروژ، نزدیک مرز تجشم. در ساحل جنوبی آن معادن آهن وجود دارد. بندر عمده‌ی آن، کیرکنس[7] (kirkenes)، نزدیک مرز فنلاند است.

وارانگرفیورد، ← وارانگر، آبدره‌ی.

وارانگیان[8] (vārāngiān) یا **روسها** (-ros rus) یا **وارگها** (-vāreg؛ فنس)، دسته‌های وایکینگها که در قرن ۹م داخل روسیه شدند، و بعدها آن سرزمین به نام آنها نامیده شد. بر طبق روایات، سرکرده‌ی آنها، به نام روریک، در

(۱)oasis (۲)Vaduz (۳)Guadix (۴)Var (۵)Draguignan (۶)Varangerfjord (۷)Kirkenes (۸)Varangians

نووگورود مستقر شد (۸۶۲). بتدریج با اسلاوها در آمیختند. از روسیه به نواحی ولگا و امپراطوری بیزانس تاخت و تاز کردند. بعضی از آنان جزء سربازان مزدور امپراطوری بیزانس بودند. سرانجام در اسلاوها تحلیل رفتند.

وارانه[1] (vārāne)، در هواپیمائی، یکی از دو مؤلفه‌ی نیروی وارد از هوا بر یک هواپر، که مؤلفه‌ی دیگر برآور است. وارانه مؤلفه‌ی نیروئی است که در امتداد، ولی در جهت مخالف، حرکت وارد میشود ← نیروئی که جسم را در خلاف جهت حرکتش به عقب میراند. قسمتی از وارانه بر اثر نیروی برآور پدید میآید، و قسمت دیگر بر اثر شکل جسم و اصطکاک سطوح آن با هوا تولید میشود.

واربک[2]، **پرکین** (përkin wârbek)، ۱۴۷۴؟–۹۹، مدعی تاج و تخت انگلستان. هواخواهان یورکیستها واربک را مطمئن ساختند که پسر ادوارد IV است، و او در ۱۴۹۷ خود را به نام ریچارد IV شاه اعلام کرد. نیروهای هنری VII او را اسیر کردند. به توطئه اقرار کرد، و به دار آویخته شد.

واربورگ[3]، **اوتو هاینریش** (oto hāynriš vārburg)، ۱۸۸۳–۱۹۷۰، فیزیولوژیست آلمانی. کارهای او بیشتر در سه پدیده‌ی اساسی زیستشناسی بوده است: تنفس یاخته‌ای، فوتوسنتز، و سرطان. به خاطر تحقیقاتی که در باره‌ی آنزیم تنفسی انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۱ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وارتا[4] (vārtā)، آلمانی **وارته**[5] (vārte)، رودی به طول ح ۷۶۰ کم، لهستان مرکزی. نزدیک کراکو سرچشمه گرفته در جهت لغ از چستوخووا و پوزنان گذشته در کوسچین[6] (koscin) به رود اودر میپیوندد.

وارتبورگ[7] (vārtburg)، قلعه و کاخی نزدیک آیزناخ، در کشور سابق تورینگن. ح ۱۰۷۰ ساخته شد؛ بعدها توسعه یافت؛ در قرن ۱۹م نوسازی شد. در قرون وسطی اقامتگاه لاندگرافهای (← لاندگراف) تورینگن بود. لوتر، که برای حفظ جان خویش به وارتبورگ نزد برگزیننده‌ی ساکس آمده بود (۱۵۲۱)، ترجمه‌ی عهد را در آنجا تکمیل کرد.

وارتما[8]، **لودوویکو دی** (ludoviko di vārtemā)، ق ۱۵۰۲–۱۵۱۰، جهانگرد و ماجراجوی ایتالیائی. در ۱۵۰۲ به قاهره و اسکندریه رفت؛ در ۱۵۰۳ به بیروت، و سپس به دمشق سفر کرد و در جزو سربازان ممالیک در آمد. در همین سال با کاروان حج ممالیک به زیارت مکه و مدینه رفت. به قصد رفتن به هند در جده بر کشتی نشست، ولی در عدن به اتهام جاسوس مسیحی بودن زندانی شد. پس از آزادی در حبش عربستان گردش مفصلی کرد، و سپس به آهنگ هند در عدن بر کشتی نشست و پیش از رسیدن به گجرات بر سر راه از زیلع دیدار کرد. از گجرات عازم خلیج فارس شد و در مسقط، هرمز، شیراز، و هرات به سیاحت پرداخت و در شیراز با تاجری دوست شد و باقی سفر خود را در آسیا با او همراه بود. این دو، پس از کوشش بیحاصلی برای رفتن به سمرقند، به هرمز بازگشتند و با کشتی خود را به دهانه‌ی سند رسانیدند و از آنجا همه‌ی سواحل غربی هندوستان را پیمودند. وارتما در ۱۵۰۵؟ مدتی در کالیکات اقامت کرد و از آداب هندوان و تجارت و حکومت این شهر اطلاعاتی به دست آورد. سپس به سیلان و سوماترا و جاوه و جزایر ادویه رفت و بار دیگر به کالیکات بازگشت. چون سخت مشتاق بازگشت به اروپا شده بود، به خدمت پرتغالیان در آمد، و در ۱۵۰۷؟ از طریق موزامبیک و امید نیک و جزایر آسور به پرتغال باز گشت. سفرنامه‌ی وی به ایتالیایی، به نام سفرهای لودوویک د وارتمای بولونیائی در ۱۵۱۰ به چاپ رسید و در ۱۸۶۳ ترجمه‌ی انگلیسی آن نیز منتشر شد.

وارتن[9]، **ایدیث (جونز)** (idit jönz wârton)، ۱۸۶۲–۱۹۳۷، بانوی داستانتویس امریکائی. در همه‌ی زمینه‌ها داستان نوشته است، ولی بیشتر شهرتش به خاطر مطالعات در طبقه‌ی بالای اجتماع، تا حدودی به سبک ← هنری جیمز (مثلاً عصر بیگناهی، ۱۹۲۰، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) بوده است. از دیگر آثارش پسری در جبهه‌ی جنگ (۱۹۲۳)، خواب نیمتاب (۱۹۲۷)، بچه‌ها (۱۹۲۸)، و یک اوتوبیوگرافی است.

وارتن[10]، **تامس** (tāməs wârtən)، ۱۷۲۸–۹۰، شاعر و مورخ ادبیات انگلیسی. استاد شعر دانشگاه آکسفرد (۱۷۵۷–۶۷) و سپس (۱۷۸۵) استاد تاریخ دانشگاه لندن بود. وی و برادرش، ج. وارتن، هر دو به محققی در تاریخ ادبیات پیش از شاعری شهرت داشتند. مهمترین اثر تامس تاریخ شعر انگلیسی (۳ جلد، ۱۷۷۴–۸۱) است که در باره‌ی قرنهای ۱۱م–۱۶م بحث میکند. با آنکه به بیدقتی متهم شده، هنوز کتابش اثر محققانه‌ای به شمار میرود. اثر دیگرش، سوسیس آکسفرد (۱۷۶۴)، منتخبی از نکته‌ها و لطایف آکسفرد است.

وارتن[10]، **جوزف** (jōzəf wârtən)، ۱۷۲۲–۱۸۰۰، منتقد و شاعر انگلیسی، برادر ت. وارتن. در لندن با سمیوئل جانسن ملاقات کرد و عضو باشگاه ادبی او شد. در اشعار او زندگی ابتدائی بر زندگی مبتنی بر تمدن ترجیح داده شده است. کتاب شیفته (۱۷۴۴) و یک جلد قصاید پس از آن (۱۷۴۶) نخستین نمونه‌های شعر طبیعت رمانتیک انگلیسی به شمار میروند. اثر عمده‌ی وی نبوغ و آثار پوپ (۲ جلد، ۱۷۶۵ و ۱۷۸۲) است.

وارته، رود، ← وارتا.

وارد (vāred) [← فرودآینده]، در اصطلاح صوفیه، هرگونه معانی پسندیده‌ی غیبی که، بدون سعی و کسب سالک، بر دل وی فرود آید. همچنین، بر هرچه در دل در آیدخواه معنی پسندیده باشد یا نباشدنیز وارد اطلاق میشود. در کتب صوفیه مکرر ذکر وارد و واردات غیبی در میان میآید. به اعتقاد عرفا، واردات یا ملکی (malaki) هستند، یا رحمانی، یا شیطانی. وارد ملکی سالک را به طاعات وا میدارد، و وارد رحمانی به معرفت راهبر میشود، در صورتی که وارد شیطانی وسواس است و آن را هاجس (hājes) نیز میخوانند. همین نوع اخیر است که پسندیده نیست، و سالک باید از آن اجتناب کند. وارد اعم است از خاطر، زیرا خاطر در واقع عبارت است از واردی که به صورت خطاب یا چیزی از آن نوع باشد، اما وارد به هر صورتی میتواند به دل سالک در آید.

وارد[11]، **باربرا** (bārbərā wârd)، ۱۹۱۴–، بانوی نویسنده‌ی انگلیسی. عضو هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی اکونومیست (۱۹۳۹) و سپس (۱۹۴۶–۵۰) رئیس دستگاه سخن‌پراکنی انگلستان بود. در ۱۹۶۸ استاد رشته‌ی توسعه‌ی اقتصادی بین‌المللی دانشگاه کلمبیا شد. از جمله‌ی کتابهای بسیار رایج و مؤثر وی در باره‌ی روابط بین‌المللی است: غرب و خلیج (۱۹۴۸)، سیاستی برای غرب (۱۹۵۱)، تأثیر متقابل شرق و غرب در یکدیگر (۱۹۵۷)، ملل ثروتمند و ملل فقیر (۱۹۶۲)، و ناسیونالیسم و ایدئولوژی (۱۹۶۶).

وارد[11]، **جیمز** (jeymz wârd)، ۱۸۴۳–۱۹۲۵، فیلسوف انگلیسی. در ۱۸۹۷–۱۹۲۵ استاد فلسفه‌ی روانی دانشگاه کیمبریج بود. از آثار معروفش وراثت و حافظه (۱۹۱۳) و اصول روانشناختی (۱۹۱۸) است.

وارد[11]، **لستر فرنک** (lestər frank wârd)، ۱۸۴۱–۱۹۱۳، جامعه شناس و دیرینشناس امریکائی، بیشتر خودآموخته بود، و عاقبت در پزشکی و حقوق فارغ‌التحصیل شد و در ۱۹۰۶ به استادی جامعه‌شناسی دانشگاه براون رسید. وی یکی از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان امریکا و صاحب نظریه‌ی ترقی طبق برنامه است که، بنا بر آن، انسان از طریق تربیت و تکامل عقل میتواند تحول اجتماع را رهبری کند. نظریه‌های وی و معاصرش و. گ. سامنر، در رشته‌ی عمده‌ی تفکر امریکائی را در قرن ۱۹م معرفی میکنند. از آثار او است: جامعه‌شناسی دینامیک (۱۸۸۳)، عوامل روانی تمدن (۱۸۹۳) جامعه‌شناسی محض (۱۹۰۳)، و نظریاتی اجمالی درباره‌ی کیهان (۶ جلد، ۱۹۱۳–۱۸) است.

وارد[11]، **نثنیل** (nəṯanyəl wârd)، ۱۵۷۸–۱۶۵۲، کشیش و نویسنده‌ی انگلیسی. از وکالت دعاوی دست کشید و به خدمت در دستگاه دینی پیرایشگری پرداخت. در ۱۶۳۴ به ماساچوست، کشمکش سفر کرد، و در تألیف مجموعه‌ی آزادیها (۱۶۴۱)، که نخستین قانونnامه‌ی نیو انگلند است، سهم عمده داشت. در ۱۶۴۶ به انگلستان باز گشت و کتاب پینه‌دوز ساده‌ی آگاوام (۱۶۴۷) را منتشر کرد که در آن تسامح دینی و مدهای معمول زنان مورد ریشخند قرار گرفته است.

وارد[11]، **ویلیام جورج** (wilyām jorj wârd)، ۱۸۱۲–۸۲، از مدافعان کاتولیک رومی. در ۱۸۴۳ رتبه‌ای در کلیسای انگلستان به او بخشیده شد (← رتبه‌های مقدس). در ۱۸۳۸ به نهضت آکسفرد پیوست و از افراطیان گروه خود شد و، به علت تأییدش از رساله‌ی ۹۰ (← آکسفرد، نهضت)،

(۱)drag (۲)Warbeck (۳)Warburg (۴)Warta (۵)Warthe (۶)Kostrzyn (۷)Wartburg (۸)Varthema
(۹)Wharton (۱۰)Warton (۱۱)Ward

شغل دانشگاهی خود را از دست داد. انتشار کتاب بزرگش، کمال مطلوب کلیسائی مسیحی (۱۸۴۴)، که در آن همه‌ی کلیساهای انگلستان را به صورت بدی با کلیسای کاتولیک رومی مقایسه کرده بود، سبب شد که درجه‌ی دانشگاهیش را نیز از او گرفتند (۱۸۵۴)، سپس به کلیسای کاتولیک رومی پیوست ولی دارای مقام دینی نشد. در ۱۸۵۱–۵۸ در کالج سنت ادمند استاد الاهیات اخلاقی بود. در معتقداتش استوار و در مناظره نیرومند بود و، به همین جهت، حریفانش از او بیمناک بودند.

واردات[1] (vāredāt)، مجموعه‌ی کالاها و خدماتی که یک کشور از کشورهای خارجی دریافت میدارد (قد صادرات). نیز ← موازنه‌ی بازرگانی؛ موازنه‌ی پرداختها.

واردار[2] (vārdār)، نام باستانی آن **آکسیوس** (āksius)، یک **واردارس** (vārdāres) رودی به طول ۳۸۶ کم، خ‍ش یوگوسلاوی و ل یونان. از کوههای شار پلانینا[3] در یوگوسلاوی سرچشمه می‌گیرد و به طرف ج و غ جریان دارد و پس از گذشتن از یوگوسلاوی و مقدونیه در نزدیکی سالونیک به دریای اژه میریزد. در جنگ II نیروهای آلمان از دره‌ی آن برای تصرف یوگوسلاوی (آوریل ۱۹۴۱) و حمله به یونان استفاده کردند.

واردارس، رود، ← واردار.

واردن[4]، **بارتل لئرت وان در** (bārtel lenert vān der vārden)، ۱۹۰۳– ، ریاضیدان هلندی؛ دکتر در فلسفه‌ی طبیعی از دانشگاه آمستردام. در ۱۹۳۱–۴۷ استاد دانشگاه جانز هاپکینز و در ۱۹۴۸–۵۱ استاد دانشگاه آمستردام بوده، و از ۱۹۵۱ استاد دانشگاه زوریخ است. تحقیقات و مطالعاتش بیشتر در جبر نوین است. از آثارش جبر نوین (۱۹۳۰–۳۱) و آمار ریاضی (۱۹۵۷) است. نیز ← جبر، تاریخچه.

وارز[5]، **ادگار** (edgār vārez)، انگلو **وارس** (vāres)، ۱۸۸۵–۱۹۶۵، آهنگساز فرانسوی‌امریکائی. در پاریس در مدرسه‌ی پولیتکنیک تحصیل کرد، و در ضمن نزد آ. روسل و ونسان دندی[6] (vaNsaN daNdi، ۱۸۵۱-۱۹۳۱) و در کنسرواتوار آهنگسازی آموخت. پس از آنکه ارکسترهائی در پاریس و برلین تأسیس کرد به کشمهٔ رفت (۱۹۱۶). از آثارش اینهاست، هیپربریسم (۱۹۲۳) برای سازهای بادی و کوبی؛ انکرالها (۱۹۳۱) برای ارکستر مجلسی؛ و یونیزاسیون (۱۹۳۱، سونات).

وارس[7] (vāras)، از وسایط فضاپیمای بی‌سرنشین که معمولاً حامل اسبابهائی برای کسب اطلاعات در باره‌ی سیماهای گوناگون منظومه‌ی شمسی است (← فضاپویی). وارس، بر خلاف ماهواره که بر مداری کمابیش دائمی بر گرد زمین قرار میگیرد، با چنان انرژیی پرتاب میشود که بتواند از میدان گرانش زمین بگریزد و در میان سیارات سیر کند. دستگاههای فرستنده‌ی بیسیم و حسابگرهائی که در وارس قرار داده شده امکان تصحیحات لازم را در طی مسیر وارس از زمین فراهم میسازد. ارتباط بیسیم میان وارس و زمین وسیله‌ی ارسال اطلاعات ثبت‌شده در دستگاههای وارس به زمین است. دستگاههائی که در وارس نصب شده مشتمل است بر تشعشع‌سنج، مغناطسنج، دوربینهای تلویزیونی حساس به اشعه‌ی فوق بنفش، مرئی، و زیر قرمز؛ و نیز ردیابهائی برای خرده‌شهابها و اشعه‌ی کیهانی و باد خورشیدی. وارس را ممکن است چنان هدایت کرد که بر مدار سیاره‌ای قرار گیرد، یا بآرامی بر سطح سیاره‌ای فرود آید، یا در نزدیکی یا چندهزارکیلومتری یک یا چند سیاره پرواز کند. خصوصیات و دستگاههای هر وارس به منظور هدفهای مأموریت علمی و فنی همان وارس است؛ اطلاعاتی که یک وارس فراهم میآورد ممکن است ماهها یا حتی سالها وقت برای تجزیه و تحلیل لازم داشته باشد. وارسها اطلاعات فراوانی در باره‌ی منشأ، ترکیب، و ساختمان اجرام گوناگون در منظومه‌ی شمسی به دست داده‌اند. دانشمندانی که در صدد فهمیدن چگونگی آب و هوای زمین به وسیله‌ی ساختن مدلهای نظری سیستمهای آب و هوای کلی هستند از اطلاعاتی که از جوها و هواشناسی سیارات به دست میآورند استفاده میکنند. از آنجا که شرایط در دیگر سیارات ساده‌تر از شرایط در زمین است، دانشمندان میتوانند هر یک از فرضیه‌های خود را جداگانه و مجزا از عوامل اخلال‌کننده بررسی کنند. مجموعه‌ی وارسهای مارینر و پیشگام مهمترین وارسها در برنامه‌ی فضائی کشمهٔ بوده‌اند. مارینرها، مریخ و زهره و همین اواخر عطارد را—که بر خلاف انتظار هم میدان مغناطیسی و هم جو دارد—بررسی کرده‌اند. پیشگام ۱۰ مشتری را پوییده، کمربند تشعشعی عظیمی بر گرد این سیاره کشف کرد، به زحل رفت، و بالاخره اولین جسم ساخت بشر شد که بکلی از منظومه‌ی شمسی گریخت. چند وارس وایکینگ[8] (vāyking) برای فرود آمدن بر سطح مریخ و جستجوی زندگی در آنجا در برنامه‌ی فضائی کشمهٔ برای دهه‌ی ۱۹۷۰ پیشبینی شده بود، که از میان آنها وایکینگ ۱ و وایکینگ ۲ به فضا پرتاب شدند، و بر سطح مریخ فرود آمدند. وارسهای تجسس برای همین دهه مشتمل بوده است بر ونراها[9] (venerā-) و لوناها[10] (lunā-).

وارس، ادگار: ← وارز، ادگار.

وارسته، موچول: ← شمس المدارس.

وارشاوا، نام لهستانی ورشو.

وارقله[11] (vārqala)، فر **اوارگلا**[12] (uārglā)، شهر و واحه (جم ح ۲۷'۰۰۰)، ش الجزایر. مرکز بخش واحات (← ولایات صحرائی). در محل تقاطع چندین راه کاروانرو صحرای افریقا واقع است. در ح 1000 محل سکونت خوارجی (← خوارج) شد که از کشورهای اسلامی مجاور به آنجا گریخته بودند. کشورشهری شد که از قرن ۱۶م به ترکان عثمانی خراج میپرداخت. در ۱۸۵۳ به تصرف فرانسویان در آمد. موزه‌ای از زندگی صحرائی دارد. میدانهای نفتی مهمی در نزدیکی آن وجود دارد.

وارگس ساپاتا، دیگو د: ← نیو مکسیکو.

وارگس[13]، **ژتولیو** (jetuliu vārgas)، ۱۸۸۳–۱۹۵۴، رجل سیاسی برزیلی، دو بار رئیس جمهور (۱۹۳۰–۴۵ و ۱۹۵۱–۵۴) برزیل. حاکم ایالت زادگاه خود، ریو گرانده دو سول بود (۱۹۲۸–۳۰) و برای ریاست جمهوری کوشید، و چون شکست خورد دست به انقلابی موفقیت‌آمیز زد، و رئیس جمهور موقت و سپس رئیس جمهور شد. برنامه‌های اجتماعی و صنعتی او برای اصلاحات در برزیل با استقرار دیکتاتوری آغاز شد، که در نتیجه‌ی آن شورشهائی بر خاست. در ۱۹۴۵ از ریاست جمهوری خلع شد. در ۱۹۵۱ دوباره به ریاست جمهوری انتخاب شد. در ۱۹۵۴ مجبور به استعفا شد، و خودکشی کرد.

وارگها: ← وارانگیان.

وارلی[14] (wārli)، شهر [= کانتی بارد] در ۱۹۷۱ جم ۱۶۳'۳۸۸)، ووسترشر، انگلستان مرکزی. در ۱۹۶۶ تأسیس شد. از لحاظ صنایع ساختن لوله‌های فولادی، ماشینهای توزین و اندازه‌گیری، مواد شیمیائی، میخ و پیچ، و لوازم برقی بسیار پیشرفته است. در ۱۹۷۴ بخشی از وست میدلندز شد.

وارلی[15] **جان** (jān vārli)، ۱۷۷۸–۱۸۴۲، نقاش آبرنگ انگلیسی، یکی از مؤسسان "انجمن آبرنگ قدیمی". بیشتر به نقاشیهائی که از مناظر کوهستانی ویلز کرده است شهرت دارد. معلمی بانفوذ و نویسنده‌ی احکام نجومی نیز بود؛ از آثار او است: طراحی منظره (۱۸۱۶) و رساله‌ای در باره‌ی علم قیافه‌شناسی منطقة البروجی (۱۸۲۸) که در نوشتن آن از آثار دوست صمیمی خود، و. بلیک، الهام گرفته بود. آثار او در موزه‌ی ویکتوریا و البرت و موزه‌ی بریتانیائی موجود است.

وارم سپرینگز[16] (wārm springz)، چشمه‌های آب گرم، غ جورجیا، ل‍ش کولامبس، که برای درمان و تحقیق در عوارض بیماری پولیومیلیت شهرت دارد. از خواص شفابخش این آبها هندیشمردگان آگاهی داشتند. در ۱۹۲۷ فرانکلین د. روزولت که خود از این آبها شفا یافته بود، "بنیاد وارم سپرینگز جورجیا" را تأسیس کرد و مزرعه‌ی بزرگی که در اینجا داشت به آن بخشید تا محلی برای مداوای بیماران باشد. خودش در "کاخ سفید کوچک" این محل از دنیا رفت (۱۹۵۴) که اکنون یکی از امکنه‌ی مقدس ملی است. نزدیک آن شهر وارم سپرینگز (جم ۵۳۸) واقع است.

وارمینگ[17]، **یوهانس اوگنیوس بولاو** (yohānes eugenius bülā vārming)، ۱۸۴۱–۱۹۲۴، گیاهشناس هلندی و یکی از بانیان علم بومشناسی گیاهی. در ریختشناسی نیز تحقیقاتی کرد. در ۱۸۸۵–۱۹۱۱ استاد دانشگاه کپنهاگ بود.

---

(۱) imports (۲) Vardar (۳) Sar Planina (۴) Warden (۵) Varese (۶) d'Indy (۷) space probe (۸) Viking (۹) Venera (۱۰) Luna (۱۱) Wargla (۱۲) Ouargla (۱۳) Vargas (۱۴) Warley (۱۵) Varley (۱۶) Warm Springs (۱۷) Warming

وارن[1] **[وارن‌ـآن‌ـآرگون**[2]**]** (vāren-ān-ār-gon)، دهکده (جم تخمیناً ۷۱۱)، ولایت موز، ل‌ش فرانسه. لوئی XVI و ماری آنتوانت در ۱۷۹۱ هنگام فرار در اینجا دستگیر شدند.

وارن، ارل: ← وارن، کمیسیون.

وارن، برنارد: ← وارنیوس، برناردوس.

وارن، پیر گوتیه دو: ← لاوراندری، سیور دو.

وارن[3]**، رابرت پن** (rābərt pen wārən)، ۱۹۰۵– ، نویسنده‌ی امریکائی. یکی از شاعران مجله‌ی مهم ادبی فیوجیتیو (۱۹۲۲–۲۵) بود، و نخست به شاعری شناخته شد [منتخبات اشعار قدیم و جدید، ۱۹۲۳–۶۶ (۱۹۶۶)]. به عنوان استاد دانشگاه و نقدنویس ادبی و همکاری در تألیف کتابهائی در باره‌ی بلاغت و شعر تأثیر فراوان داشته، و بیشتر به داستانهایش مشهور است که در باره‌ی مشکلات اخلاقی زمان حاضر در آنها بحث میشود، سوار شب (۱۹۳۹)، همه‌ی مردان شاه (۱۹۴۶) غار (۱۹۵۹). داستانهای کوچکش نیز معروف است.

وارن، کمیسیون[4] (komisione wāren)، کمیسیونی که به دستور لیندن ب. جانسن، رئیس جمهور کشته، برای تحقیق در باره‌ی قتل جان ف. کندی رئیس جمهور پیش از وی تشکیل شد (۲۹ نوامبر ۱۹۶۳)، و بنا بود بدون هیچ محدودیتی به کار خود ادامه داده نتیجه را به ملت امریکا گزارش دهد. علاوه بر چند تن از اعضای کنگره‌ی کشته، ارل وارن (ērl؛ ۱۸۹۱– ۱۹۷۴) رئیس دیوان عالی کشته نیز در آن شرکت داشت. نتیجه‌ی تحقیقات در ۲۴ سپتامبر ۱۹۶۴ به رئیس جمهور تسلیم شد. در این گزارش تصور اینکه قتل کندی بنا بر توطئه‌ای بوده باشد که از داخل یا خارج امریکا طرح شده، و اینکه عوامل دولتی در آن دخالت داشته باشند مردود شناخته شد. بنا بر این گزارش، ـه، ل. ه. اوسوالد بتنهائی و بدون شریک جرم بوده است. و نیز نتیجه‌ی تحقیقات کمیسون آن بوده که صاحب رستورانی، به نام جک روبی، که روز بعد از کشته شدن کندی، اوسوالد را به قتل رسانید، از تهمت تبانی و توطئه مبرا است، و اوسوالد و روبی هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشته‌اند. عده‌ای از اشخاص گزارش کمیسیون را سرپوش گذاشتن به حقایق تلقی کردند. در ۱۹۶۶، دادستان محلی نیو اورلئان تحقیق تازه‌ای را بنا بر این فرض که قتل کندی نتیجه‌ی توطئه بوده است آغاز کرد و سوداگری از نیو اورلئان را مقصر شناخت، که بعداً تبرئه شد.

وارن[5]**، لنرد** (lenard wāren)، ۱۹۱۱–۶۰، خواننده‌ی باریتون امریکائی؛ متـ نیو یورک. در اپراخانه‌ی متروپلیتن نیو یورک آواز خواند (۱۹۳۸)؛ پس از مدتی تحصیل در میلان، نقش رهبری باریتون اپرائی را در متروپلیتن به دست آورد (۱۹۳۹). در هنگام اجرای یکی از اپراهایش ناگهان بیهوش شد و ح ۲۰ دقیقه بعد در گذشت.

وارنا، شهر، بلغارستان، ← ستالین، شهر.

وارن‌ـآن‌ـآرگون: ← وارن، دهکده، فرانسه.

وارنر[6]**، چارلز دادلی** (cārlz dādli wār-nər)، ۱۸۲۹–۱۹۰۰، مؤلف و ناشر امریکائی. پس از چند سال وکالت دادگستری در شیکاگو، مدیر و ناشر مشترک روزنامه‌ی کُرِنْت، در هارت‌فرد، کونکتیکت، شد. مقالاتی را که در این روزنامه و در مجله‌ی هارپِرز به صورت گزارشهای سفر منتشر کرده بود، بعدها به صورت کتاب انتشار داد. منتشرکننده‌ی مجموعه‌ی "مردان ادب امریکا" بود که زندگی واشینگتن اروینگ این مجموعه به قلم او است؛ ناشر "کتابخانه‌ی بهترین ادبیات جهان" در ۳۰ جلد نیز او بوده است. در نوشتن یک داستان با مارک تواین همکاری داشته، و داستانهائی نیز تألیف کرده است.

وارنر[6]**، رکس** (reks wārnər)، ۱۹۰۵– مؤلف انگلیسی، متـ پیرمنگام. به خاطر ترجمه‌هایش از زبانهای یونانی و لاتینی شهرت یافت؛ در انگلستان، مصر، و کشمت تدریس کرد. عمیقاً تحت تأثیر کافکا قرار گرفت، و نخستین رمانهایش تمثیلهای اکسپرسیونیستی در باره‌ی مسائل قدرت است؛ از این جمله است رمان فرودگاه (۱۹۴۱). دیگر آثارش مشتمل است بر چند رمان تاریخی، از جمله قیصر جوان (۱۹۵۸) و مردانی از آتن (۱۹۷۳)، و مجموعه‌ای از رسالات در باره‌ی بزرگان آتنی قرن ۵ ق‌م.

وارنر[6]**، ست** (set wārnər)، ۱۷۴۳–۸۴، قهرمان انقلاب امریکا. یکی از افراد گروهی بود که در مقابل ادعای مقامات نیو یورک نسبت به نیو همپشر گرنتس مقاومت نشان میدادند. سپس رهبر گروه دیگری معروف به "فرزندان کوه گرین"[7] شد و توانست کراون پوینت را از دست انگلیسیها بیرون آورد و نیز شهرتی برای خود کسب کند. در لشکرکشی به کانادا، که در کبک دوچار شکست شد، شرکت داشت. در پیکار سرتوگا که به پیروزی علیه ج. برگوین انجامید شرکت داشت.

وارنر[8]**، سیلویا تاونزند** (silviā tānzənd wārnər)، ۱۸۹۳– ، بانوی داستاننویس و شاعر انگلیسی. نخستین اثر منتشرشده‌اش، داربست (۱۹۲۵)، دیوان شعری بود، ولی پس از آن بیشتر با دو داستان تخیلی شهرت یافت. در کتاب گوشه‌ای که آنها را نگاه میداشت (۱۹۴۸)، که عموماً آن را شاهکار وی میدانند، داستان صومعه‌ای از قرن ۱۳م را با آگاهی عالمانه از آن دوره و با سبکی آمیخته از شعر و لطیفه و طنز بیان کرده است. چند جلد داستان کوتاه نیز نوشته است، از جمله قوها بر رود پایینی (۱۹۶۶) و بیگناه و گناهکار (۱۹۷۱)، و زندگینامه‌ای از ت. ه. وایت.

وارنو، رود، ← مکلنبورگ.

وارنیوس[9]**، برناردوس** (bernārdus vārenius) یا **برنارد وارن** (bernārd vāren)، ۱۶۲۲–۵۰، جغرافیادان هلندی، نخستین اثرش توصیف کشور ژاپن (۱۶۴۹) بود؛ بیشتر شهرت او به جغرافیای عمومی (۱۶۵۰) است که مدت یک قرن کتاب استانده بود و به بسیاری از زبانها ترجمه شد. نیوتن در تهیه‌ی نسخه‌ی انگلیسی کیمبریجی آن (۱۶۸۲) شرکت داشت و از آن در درسهایش استفاده میکرد. وارنیوس در معرفی جغرافیا به عنوان علم، و تنظیم و طبقه‌بندی و هماهنگ کردن شاخه‌های آن با یکدیگر، سهیم بوده است.

وارو[10]**، مارکوس ترنتیوس** (mārkus terentius vārro)، ۱۱۶–۲۷؟ ق‌م، ادیب رومی. به عنوان محققترین و پرکارترین نویسنده‌ی زمان خود شناخته میشود، و آثار او را ح ۶۲۰ جلد کتاب تخمین زده‌اند. از طرف پومپیوس در اسپانیا نایب‌الحکومه بود و در فارسالوس جنگید (۴۸ ق‌م)، ولی با قیصر آشتی کرد که او را به ریاست کتابخانه‌ی عمومیی که بنا بود دایر شود برگزید. در دوره‌ی تریوم‌ویراتوس دوم، ویلای او را غارت و خود او را تبعید کردند. چندی بعد گریخت ولی مورد عفو آوگوستوس قرار گرفت. در آثار او کمتر زمینه‌ای از معلومات آن زمان است که مورد بحث قرار نگرفته باشد. از آثار فراوان او تنها یکی که دست نخورده باقی مانده، سه کتاب درباره‌ی کشاورزی است، که مهمترین اثر باقیمانده از دوران باستانی در نوع خود به شمار میرود. از کتاب ۲۵بخشی او، درباره‌ی زبان لاتینی، تنها بخشهای پنج تا ده موجود است. از مشاهیر دوره‌ی کلاسیک ← ادبیات لاتینی است.

وارود[11] (vārud)، **ریزابه‌ی میانرود که در جهت مخالف پیرود حرکت میکند** (مثل ریزابه‌ی سفیدابه از رود لار). برای تصویر ← میانرود.

واروس[12]**، پوبلیوس کوینتیلیوس** (publius kuintilius vārus)، ف ۹ ب‌م، سردار رومی که از آرمینیوس، سردسته‌ی ژرمنها، شکست خورد. خودکشی کرد. گویند آوگوستوس همواره در خواب فریاد میزد "واروس، واروس، لژیون مرا به من باز گردان".

وارونژ[13] (vāronej)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۶۶٬۰۰۰)، ج قسمت مرکزی جمشس اروپائی، بر رود وارونژ نزدیک ملتقای آن با رود دون. در ۱۵۸۶ به عنوان پایگاهی روسی در مقابل چادرنشینان استپهای جنوبی تأسیس شد. در زمان پطر کبیر رونق یافت، که در آن یک نیروی دریائی برای لشکرکشی علیه ترکان عثمانی تأسیس کرد. در قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م تجارت دام و پشم در آن رونق یافت. مرکز صنعتی (کائوچوی مصنوعی، لوکوموتیو، هواپیما، ماشین‌آلات، و محصولات غذائی) است. دانشگاه و مدارس پزشکی، کشاورزی، و مهندسی دارد. در جنگ جهانی II جبهه‌ی جنگ بود (۱۹۴۲–۴۳) و سخت ویران شد و اکثر سکنه‌ی آن کشته شدند.

واری[14] (wāri)، شهر در ۱۸۶۹ جم تخمیناً ۶۴٬۰۰۰)، ج نیجریه. بندری بر کنار رودی به همین نام است. کشتیهای اقیانوسپیما در اینجا بارگیری میکنند. مواد عمده‌ای که از این بندر صادر میشود کائوچو، فراورده‌های نخلی، کاکائو،

(۱) Varennes (۲) V.-en-Argonne (۳) Warren (۴) Warren Commission (۵) Warren (۶) Warner (۷) Green Mountain Boys (۸) Warner (۹) Varenius (۱۰) Varro (۱۱) obsequent river (۱۲) Varus (۱۳) Voronezh (۱۴) Warri

پسته‌ی زمینی، پوست، و چرم است. صنعت عمده‌ی شهر آمودن کائوچو است. بنا به روایات، واری در قرن ۱۵م توسط یکی از امرای ⇐ بنین تأسیس شده بوده است. در قرن ۱۷م از بنین استقلال یافت، و در قرن ۱۹م در تجارت روغن نخل رونق و رفاه پیدا کرد. در ۱۸۸۴ تحت الحمایه‌ی بریتانیا شد.

واریاسیون[1] (vāriāsion؛ از فنس)، در موسیقی، تمهیدی برای نشان دادن یک تم به صورتهای گوناگون. این عمل با تغییر دادن عناصر فرعی یک ملودی بدین طریق صورت میگیرد: (۱) جایگزین کردن همه‌ی نتهای اصلی (یا فقط بعضی از نتها) به وسیله‌ی گروهی از نتهای معادل آنها؛ (۲) تغییر دادن وزن موسیقی؛ (۳) تغییر دادن مقام؛ (۴) تغییر دادن ترکیب آکوردها؛ و (۵) تلفیق بعضی از این روشها با یکدیگر، به طوری که شنونده بتواند تم اصلی را درک کند.

واریان (vāriān)، ده (جم ۸۹۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ارنگه، بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۵کیلومتری ش‌ش کرج. پس از بنای ← سد کرج، در دریاچه‌ی آن غرق شد.

واریانس یا درجه‌ی آزادی: ← فاز، در شیمی‌فیزیک.

واریس (فنس)، بیماری: ← دوالی.

واریک[2] (wārik)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۸۳'۶۹۴)، قسمت مرکزی ایالت رود آیلند، کشمت، ج پراویدنس. در ۱۶۴۲ مسکون شد. در ۱۷۹۴ صنعت نساجی در آن به راه افتاد. زادگاه ن. گرین است.

واریک (wārik)، شهر و ولایت، انگلستان، ← واریک‌شر.

واریک، ارل آو: ← بیچم، نامس د؛ بیچم، ریچارد د.

واریک‌شر[3] (wārikšər) یا **واریک، ولایت** (۲'۵۴۶ کمم، در ۱۹۷۱ جم ۲'۰۷۹'۷۹۹)، از انگلستان مرکزی. قسمت اعظمش روستائی و کشاورزی است، ولی مراکز صنعتی عمده‌ی بیرمنگام و کاونتری در آن است. معادن زغال، آهن، سنگ آهک، و خاک نسوز دارد. مدرسه‌ی معروف راگبی و قصر کنیلورث در آنجا است. نامش با ادبای انگلستان بستگی زیاد دارد. زادگاه شکسپیر در سترفرد-آن-ایون واقع است. مرکزش، شهر **واریک** (در ۱۹۷۱ جم ۱۸'۲۸۹)، بر ایون علیا است. قلعه‌ی آن، که اثقلید بنایش را آغاز کرد، آثار عتیق قابل توجه دارد.

وازا، شاهان لهستان، ← واسا، شاهان سوئد.

وازاری[4]، **جورجو** (jorjo vāzāri)، ۱۵۱۱–۷۴، نقاش و مورخ هنری ایتالیائی، مؤسس تاریخ هنر نو. نقاشی را نزد آندرئا دل سارتو و میکلانژ آموخت، و مورد حمایت خاندان مدیچی قرار گرفت. شهرتش به خاطر زندگینامه‌هائی است که از معماران، نقاشان، و حجاران ایتالیائی، از چیمابوئه تا میکلانژ نوشته است و تحت عنوان زندگیهای هنرمندان (10 جلد، ۱۹۱۲–۱۴) به انگلیسی ترجمه شده. معروفترین اثر معماری وی در اوفیتی است. آثاری دیواری نیز در واتیکان و در فلورانس دارد.

وازف[5]، **ایوان** (ivān vāzof)، ۱۸۵۰–۱۹۲۱، شاعر و داستاننویس و نمایشنامه‌نویس بلغار، و اولین نویسنده‌ی حرفه‌ای در بلغارستان. نوشته‌های وی از ناسامانیهای کشورش در فاصله‌ی ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۰ و از مشاهده‌ی رنجهای مردم سرزمینش پیش از بیرون آمدن از زیر سلطه‌ی ترکان عثمانی الهام میگرفت. زیر آسمان ما (۱۹۰۰)، سرودهای مقدونیه (۱۹۱۴)، و نابود نخواهد شد (۱۹۲۰)، مشتمل بر مقداری از بهترین اشعار او است. داستان زیر یوغ (۱۸۹۰) وی شهرت بین‌المللی دارد. ولگردان (۱۸۹۴) شناخته‌ترین نمایشنامه‌ی او است. افکار وطن‌پرستانه‌ی وازف چند بار او را به فرار از بلغارستان مجبور کرد.

وازلین[6] (vāzelin؛ فنس)، ئیدروکربور بیرنگ یا به رنگ سفید مایل به زرد که از تقطیر تدریجی نفت به دست میآید. صورت نیمه‌جامد ژله‌مانند آن برای تهیه‌ی مرهمهای طبی و به عنوان لیزانه به کار میرود. شکل تقریباً بیرنگ و بسیار پالوده و مایع آن، که به نامهای واسلین مایع و پارافین مایع یا روغن معدنی نامیده میشود، به عنوان لیزانه و مسهل و در تهیه‌ی مواد آرایشی به کار میرود.

وازوپرسین: ← غده‌ی نخامی.

واس[7] (vās) یا **ویس** (weys)، ح ۱۱۰۰–۷۴، شاعر آنگلو-نورمان. مورد حمایت هنری II پلانتاژنه بود، و در نورماندی میزیست. اثر معروفش رمان بروت (۱۱۵۵)، اقتباس از تاریخ شاهان بریتانیا (اثر جفری آو مانمث)، اولین اثر به زبان انگلیسی عامیانه است که ← افسانه‌ی آرثر را نقل میکند.

واسا[8] (vāsā)، لهستانی **وازا**[9]، سلسله‌ی پادشاهی سوئد (۱۵۲۳–۱۶۵۴) و لهستان (۱۵۸۷–۱۶۶۸). پس از گوستاو I، مؤسس این سلسله در سوئد، پسرش اریک XIV (سلطنتش ۱۵۶۰–۶۸)، و سپس پسر دیگرش یوهانس III (سلطنتش ۱۵۶۸–۹۲) جانشین او شدند. پسر یوهانس III به نام سیگیسموند III به پادشاهی لهستان انتخاب شد (۱۵۸۷) و پس از مرگ پدر به پادشاهی سوئد نیز رسید، ولی چون کاتولیک بود ناگزیر از پادشاهی سوئد برکنار شد، و عمویش کارل IX جای او را گرفت. خاندان سلطنتی بدین ترتیب به دو شعبه‌ی بزرگ کاتولیک (در لهستان) و کوچک پروتستان (در سوئد) منقسم شد و جنگ‌های مزمنی میان این دو شعبه اتفاق افتاد. پس از کارل IX سوئد پسرش گوستاو II جانشین او شد و پس از مرگ این یکی، دخترش کریستینا بر تخت نشست (۱۶۳۲). کریستینا به سود پسر عمویش کارل X از سلطنت کناره گرفت و از این راه سلطنت سوئد به شاخه‌ی کنتهای تواپیروکن از خاندان ویتلسباخ منتقل شد. در لهستان پس از سیگیسموند III پسرش لادیسلاوس IV در ۱۶۳۲، و پس از او برادرش یوهانس II در ۱۶۴۸ جانشین او شدند که این یکی در۱۶۶۸ استعفا کرد.

واسا[10] (vāsā) شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۹'۰۸۴)، مرکز ایالتی به همین نام، غ فنلاند؛ بندری از دریای بالتیک، بر خلیج بوتنی. بندر حمل دریائی الوار و مرکز یک ناحیه‌ی کشاورزی است. کارخانه‌های آمودن مواد غذائی، نساجی، و ماشین‌آلات دارد. در جنگ داخلی ۱۹۱۸ پایتخت فنلاند سفید بود. زبانهای فنلاندی و سوئدی هر دو در آن رایج است.

واسال، در نظام فئودالیته، ← فئودالیته.

واستریوشان (vāstriošān؛ پهلوی)، در عهد ساسانیان، به طبقه‌ی روستائیان اطلاق میشد. رئیس طبقه را **واستریوشان سالار** یا **واستریوشان بذ** (bad-) میگفتند نیز ← واستریو فشوینت.

واستریوشان بذ یا **واستریوشان سالار:** ← واستریوشان.

واستریوشان سالار یا **واستریوشان بذ:** ← واستریوشان.

واستریو فشوینت (vāstrio fšuyant) [= کشاورز گله‌پرور]، در زبان اوستائی، طبقه‌ی کشاورزان. نیز ← واستریوشان.

واستواتر[11] (wāstwātər)، دریاچه‌ی (۴'۸۰۰ متر طول در ۸۰۰ متر عرض؛ عمق ۷۸٫۵ متر)، کامبرلند، انگلستان، در لیک دیستریکت؛ گودترین دریاچه‌ی انگلستان.

واستوک[12] (vāstok) [روسی، = شرق]، مجموعه‌ای مرکب از ۶ ماهواره‌ی با سرنشین که از ۱۲ آوریل ۱۹۶۱ تا ۱۹ ژوئن ۱۹۶۳ روسها به ترتیب به فضا پرتاب کردند. در جدول بالا

مشخصات ماهواره‌های واستوک

نام ماهواره	تاریخ پرتاب	مدت پرواز	حضیض مدار	اوج مدار	سرنشین
واستوک I	۱۲ آوریل ۱۹۶۱	۱۰۸ دقیقه	۱۸۱ کم	۳۲۷ کم	یوری گاگارین
واستوک II	۱۶ اوت ۱۹۶۱	۲۵ ساعت و ۱۱ دقیقه	۱۷۸ کم	۲۵۷ کم	گ. تیتوف[13]
واستوک III	۱۱ اوت ۱۹۶۲	۹۴ ساعت و ۲۲ دقیقه	۱۸۳ کم	۲۵۱ کم	آندریان نیکالایف[14]
واستوک IV	۱۲ اوت ۱۹۶۲	۷۰ ساعت و ۵۷ دقیقه	۱۸۰ کم	۲۵۴ کم	پاول پاپوویچ[15]
واستوک V	۱۴ ژوئن ۱۹۶۳	۱۱۹ ساعت و ۶ دقیقه	۱۸۱ کم	۲۳۵ کم	والری بیکوفسکی[16]
واستوک VI	۱۶ ژوئن ۱۹۶۳	≈ ۳ روز	۱۸۳ کم	۲۳۳ کم	والنتینا ترچکووا[17] اولین زن فضانورد

(۱)variation (۲)Warwick (۳)Warwickshire (۴)Vasari (۵)Vazov (۶)petrolatum; vaseline (فنس) (۷)Wace (۸)Vasa (۹)Waza (۱۰)Vaasa; Vasa (۱۱)Wast Water (۱۲)vostok (۱۳)Titov (۱۴) Nikolayev (۱۵) Popovich (۱۶)Bykovski (۱۷) Tereshkova

مشخصات این ماهواره‌ها با نام سرنشینان آنها آمده است.

واسرمان، آزمون[1] (vāsermān)، آزمایش خون یا مایع نخاعی برای تشخیص سیفیلیس. این آزمایش را باکتریشناس آلمانی، آ. فون واسرمان در ۱۹۰۶ ترتیب داده است. در این آزمون، اگر نتیجه‌ی فعل و انفعال با خون یا مایع نخاعی بیمار مثبت باشد، نشانه‌ی وجود پادتن و آلودگی به سیفیلیس است (حتی اگر علائم بیماری ظاهراً وجود نداشته باشد). ولی گاه بیماری‌های دیگر (مثلاً جذام) نیز با آزمون واسرمان نتیجه‌ی مثبت میدهد.

واسرمان[2]**، آوگوست فون**(August von Wassermann)، ۱۸۶۶–۱۹۲۵، پزشک و باکتریشناس آلمانی. در برلین رئیس بخش مداوای آزمایشی و تحقیق در سرومها در مؤسسه‌ی کوخ (۱۹۰۶–۱۳) و سپس (از ۱۹۱۳) رئیس مداوای آزمایشی مؤسسه‌ی کایزر ویلهلم بود. ← آزمون واسرمان، که وی طرح آن را ریخت (۱۹۰۶)، در تشخیص سیفیلیس به کار میرود.

واسرمان[2]**، یاکوب** (yākob vāsermān)، ۱۸۷۳–۱۹۳۴، داستانویس اتریشی؛ مه باواریا. مدتها در نهایت تنگدستی گذرانید تا عاقبت کاری در وین و سپس در مونیخ به دست آورد، و در اینجا اولین رمان خود، ملوزینه (۱۸۹۶) و سپس یهودیان تسیرندورف (۱۸۹۷) را منتشر کرد. از آن پس در وین ماندگار شد و با آثار بعدی خود شهرت جهانی یافت. از آثار معروفش اینها را میتوان نام برد: کاسپار هاوزر (۱۹۰۸)، سالهای گمشده (۱۹۲۴)، و زندگینامه‌ی خودش تحت عنوان زندگی من به عنوان یک آلمانی و یک یهودی (۱۹۲۱).

واسط (vāset)، شهر قدیمی عراق، نیمه‌راه کوفه به بصره؛ تأسیس (۸۳–۸۶ هق) حجاج، که آن را برای قرارگاه سربازان شامی ساخت. آثار آن نزدیک شهر کنونی اَلْحَیّ عراق موجود است. چند واسط دیگر نیز بوده و مهمتر از همه همین یکی یا واسط الحجاج است.

واسطه (vāsete)، در ریاضیات. ۱- واسطه‌ی عددی دو مقدار نصف مجموع آنها است. ۲- واسطه‌ی هندسی دو مقدار جذر حاصلضرب آنها است. نیز ← تناسب.

واسطی [ابوعبدالله محمد ابن زید ابن علی (vāseti)]، ف ۳۰۷ هق، از بزرگان علمای کلام معتزلی؛ مه واسط، عراق، از شاگردان ابوعلی جبائی. از آثار او است، اعجازالقرآن، الامامة، و الزمام در علوم قرآن. شعر نیز میسرود.

واسطی، ابوالربیع حامد (abo'r-rabi' hā-mede vāseti)، نه قرن ۳م هق، منجم مسلمان و از سازندگان معروف اصطرلاب؛ اهل واسط.

واسکت، گابریل: ← قانونشناسی، قسمت III.

واسکس (vās.kas)، ده (جه ۱'۳۸۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان علی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۷کیلومتری ج شاهی، ۲٫۵ کیلومتری ش راه شوسه‌ی شاهی به تهران. محصولاتش برنج، غلات، کنف، کنجد، و توتون است.

واسکو دو گاما[3] (vāsko dē gāmā، فنس)، پرتغالی **واشکو دا گاما** (vāšku dā)، ح ۱۴۶۹–۱۵۲۴، دریانورد پرتغالی، نخستین اروپائی که با کشتی به هند سفر کرد. سفر وی (۱۴۹۷–۹۹)، که در دریانوردی آغازکننده‌ی عصر تازه‌ای به شمار میرود، به فرمان مانوئل I صورت گرفت. گاما با ۴ کشتی دماغه‌ی امید نیک را دور زد، از شرقیترین نقطه‌ای که بارتولومئو دیاش در ۱۴۸۸ به آن رسیده بود گذشت، راه خود را به ش افریقا تا مالیندی ادامه داد، و سپس در قهر تا کالیکات، هند، پیش رفت. این سفر راه را برای دست یافتن اروپائیان به ثروت هندوستان باز کرد، و سبب عظمت پرتغال شد. بلافاصله پرتغال از تجارت با ادویه‌ی هندی ثروت فراوان به دست آورد. سفر پ. آ. کابرال (۱۵۰۰–۰۲) به پرتغال بنا بر تعلیمات گاما صورت گرفت، و خود وی نیز در سفر دومش به هند فرماندهی ۲۰ کشتی را داشت. با چنین نیروئی کوشید تا قدرت پرتغال را در آبهای هند مستقر سازد و در صدد آن بود که عده‌ای از رؤسای سرزمینهای ش افریقا را به اطاعت در آورد. روش کار وی با خشونت همراه بود، و بر خلاف ناخدایان دیگر پرتغالی که پس از او به مشرق سفر کردند، مدیر خوبی نبود، ولی در این کار پیشقدم بود و به همین جهت دولت پرتغال به او افتخاراتی بخشید و لقب کنت به او داد. در ۱۵۲۴ دولت پرتغال گاما را به عنوان نایب‌السلطنه به هندوستان فرستاد، ولی وی اندکی پس از رسیدن به محل مأموریت خود از دنیا رفت. سفر گاما موضوع لوزیاد، منظومه‌ی حماسی کاموئش است.

واسکونسلوس[4]**، خوسه** (xose vāskonselos)، ۱۸۸۲–۱۹۵۲، مربی و نویسنده‌ی مکزیکی. در ۱۹۲۰–۲۴ ریاست دانشگاه ملی مکزیک با او بود، و در ریاست جمهوری آ. اوبرگون که به وزارت آموزش و پرورش رسید، سخت به تعمیم تعلیم و تربیت و گشودن مدارس و توجه دادن مردم مکزیک به اهمیت تعلیم و تربیت و بالا بردن سطح باسوادی کوشید، و در این کار کامیاب شد. در این وظیفه از چهره‌های برجسته، بالخاصه گابریلا میسترال شاعر، مدد گرفت. در ۱۹۲۹، در مبارزه‌ی انتخاباتی برای ریاست جمهوری شکست خورد و پ. ا. کایس او را مجبور به جلای وطن کرد. به عنوان معلم و ناشر افکار و نویسنده، پیروان فراوانی در میان جوانان پیدا کرد، و توجه شدید وی به امور و مسائل محلی، و اعتقاد وی به اینکه فرهنگ امریکای لاتین واکنش طبیعی آمیخته‌ی یگانه‌ای از ملتها در برابر یک محیط زیست طبیعی یگانه است، در داخل و خارج مکزیک تأثیر فراوان داشته است. درسالهای پس از این دوره کاتولیک پرحرارت و ستایشگر فعال سنت اسپانیائی شد. از طرفداری از دموکراسی دست کشید و به مداحی قدرت و نژادپرستی تمایل پیدا کرد. از آثار معروف او نژاد جهانی (۱۹۲۵) و یک اتوبیوگرافی (۴ جلد، ۱۹۳۵–۳۹) است.

واسل، کاسپار: ← عدد، در ریاضیات، قسمت XII.

واسوخت، شعری که شاعری در اعراض از معشوق و عشق وی سروده باشد.

واسوگانی: ← میتانی، مملکت باستانی.

واسیلی[5] III (vāsilī) یا **واسیلی ایوانوویچ** (ivānovic) ۱۴۷۹–۱۵۳۳، مهیندوک (۱۵۰۳–۳۳) مسکو. فتوحات پدر خویش ایوان کبیر را با تسخیر پسکوف، ریازان، و سمولنسک تکمیل کرد. پدر ایوان مخوف است.

واسیلی ایوانوویچ: ← واسیلی III، مهیندوک مسکو.

واش[6] (wāš)، شاخابه‌ی (طول ۳۲ کم، عرض ۲۴ کم) دریای شمال بین لینکلن‌شر و نورفک، انگلستان. اکثراً کم‌عمق و دارای سواحل باطلاقی است.

واشکو دا گاما: ← واسکو دو گاما.

واشنگتن (vāšangton)، ضبط دیگری (مأخوذ از فرانسوی) از نام عَلَم انگلیسی واشینگتن.

واشو، کوه: ← ویرجینیا، کوههای.

واشیتا[7] (wāšitā)، رودی به طول ح ۷۲۰ کم، غ و ج مرکزی اوکلاهوما، که از لغ تکزاس سرچشمه میگیرد، به طرف ش از مرز اوکلاهوما میگذرد، سپس به جش و ج اوکلاهوما جریان پیدا میکند، و در جنوب وارد رود سرخ میشود. نبرد واشیتا (۱۸۶۸)، که در آن ژنرال جورج کاستر[8] (jorj kāstər، ۱۸۳۹–۷۶) هندیشمر-دگان چین (ceyen) را شکست داد، در نزدیکی همین رود واقع شد. دو سد بر روی این رود بسته شده است.

واشینگتن[9] یا **واشینگتن دی. سی.** (wāšingtən dī si)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۷۵۶٬۵۱۰)، پایتخت کشور، در بخش کولومبیا و بر رود پوتومک. برای پایان دادن به رقابت ایالات شمالی و جنوبی، زمین آن را ایالات ویرجینیا و مریلند به دولت فدرال اعطا کردند؛ محل آن را ج. واشینگتن تعیین کرد، و شهر در قسمت اعطائی مریلند بنا شد. از ۱۸۹۵ که جورجتاون جزء واشینگتن شد، شهر و حومه‌ی آن شامل قسمت اعظم بخش کولومبیا است. نقشه‌ی آن منتظم است، و خیابانهای عریض آن از عمارت کاپیتول (بنای ۱۷۹۳) و کاخ سفید (آغاز بنا ۱۷۹۲) منشعب میشوند. توسعه و تکمیل شهر بکندی انجام گرفته، و بعد از ۱۹۰۰ صورت شهری یافته است. در جنگ سال ۱۸۱۲ به دست انگلیسها تاراج شد، و مهاجمین کاخ سفید و کاپیتول و بسیاری بناهای عمده‌ی دیگر را بسوختند. ابنیه‌ی عمده‌ی آن، گذشته از کاخ سفید و کاپیتول، عبارتند از کتابخانه‌ی کنگره، دیوان کشور، بناهای یادبود لینکلن، واشینگتن، و ت. جفرسن، بیمارستان والتر رید، پنتاگون (محل وزارت دفاع)، و گالری ملی. دانشگاههای کاتولیک امریکائی، جورج واشینگتن، و غیره، و مؤسسه‌ی کارنگی واشینگتن و مؤسسه‌ی سمیثسونین در آن واقعند.

واشینگتن[9] (wāšingtən)، ۴۲مین ایالت

(۱)Wassermann test (۲)Wassermann (۳)Gama, Vasco da (۴)Vasconcelos (۵)Vasily (۶)Wash (The) (۷)Washita (۸)Custer (۹)Washington

(۱۷۶٬۶۱۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۳٬۴۵۹٬۱۶۹)، لغ کشمت، کنار فکب. کرسی آن اولیمپیا و از شهرهای دیگرش سیتل، تکوما، و سپوکن است. از غ به فکب، از ش به آیداهو، از ج به اورگون، و از ل به کولومبیای بریتانیا محدود است. سلسله‌ی کوههای کسکید در امتداد ل‌ج در آن ممتد است، و در مشرق آن دشتهای نیمکمابی قرار دارد. رود کولومبیا و ریزابه‌های آن این ایالت را مشروب میسازد. محصولات عمده‌ی آن سیب و سایر میوه‌ها و گندم و جو است. پرورش گاو و گوسفند، و مرغداری معمول است، و جنگلداری رونق دارد. منابع معدنی آن سنگ، روی، و منیزیت است. صنایش مشتمل بر هواپیماسازی وآمودن گوشت است. در ۱۷۹۲ ج ونکوور و ر. گری رود کولومبیا را کشف کردند. در ۱۸۰۵ ← هیئت لویس و کلارک به این منطقه رسید. پیمان ۱۸۱۸ برای بریتانیا و کشمت حقوق مشترکی در آنجا برقرار کرد. بزودی ← شرکت خلیج هودسن در آن ناحیه نفوذ یافت. منازعات میان بریتانیا و امریکا در گرفت، که در ۱۸۴۶ با تثبیت مرز در عرض جغرافیائی ۴۹° شمالی پایان یافت. سرزمین واشینگتن در ۱۸۵۳ تأسیس شد؛ رفته رفته جمعیت آن افزایش پیدا کرد، ماهیگیری و کشف طلا (۱۸۵۲)، و رسیدن راه آهن به آن (دهه‌ی ۱۸۸۰) موجب رونقش شد. مسائل کارگری واشینگتن را به عنوان یک ایالت رادیکال مشهور ساخت. در ۱۸۸۹ به عنوان ایالت پذیرفته شد.

واشینگتن، جزیره‌ی[1]، آتول (ح ۷٫۷ کمه؛ در ۱۹۶۸ جه ۴۳۷)، فکب مرکزی، یکی از جزایر لاین و بخشی از مستعمره‌ی جزایر گیلبرت و الیس. در ۱۷۹۸ ا. فینیگ آن را کشف کرد. در ۱۸۸۹ بریتانیای کبیر آن را ضمیمه‌ی مستعمرات خود کرد، تنها صادرات آن کوپرا است.

واشینگتن[2]**، جورج** (jorj wāšington؛ از انگلیسی)، ۱۷۳۲–۹۹، اولین رئیس جمهور (۱۷۸۹–۹۷) کشمت، که او را پدر میهنش لقب داده‌اند، مت ویرجینیا. اول‌بار در جنگهای (۱۷۵۳–۵۷) بر ضد فرانسویان و بومیان لیاقت خود را آشکار ساخت. از مخالفین جدی سیاست بریتانیا در امریکا بود، و به نمایندگی ویرجینیا در اولین و دومین کنگره‌ی مهاجرین شرکت داشت. در ژوئن ۱۷۷۵ به فرماندهی عالی سپاهیان قاره‌ای منصوب شد (← انقلاب امریکا). انگلیسها را مجبور به تخلیه‌ی بستن کرد (مارس ۱۷۷۶). کوششهای او برای دفاع از نیو یورک (← لانگ آیلند) و فیلادلفی (← برندیواین؛ جرمنتاون) مواجه با شکست شد. در ترنتن و پرینستن پیروز شد، و پیروزیهای بعدی میهنپرستان منجر به تسلیم شدن ج. کورنوالیس به واشینگتن شد (اکتبر ۱۷۸۱). رئیس انجمن تهیه‌ی قانون اساسی بود (۱۷۸۷) و، به عنوان مظهر استقلال و وحدت ملی، به اتفاق آرا به ریاست جمهوری برگزیده شد. ت. جفرسن را به وزارت خارجه و ا. همیلتن را به وزارت دارائی برگزید، و کوشش داشت که وزرای خود را از شرکت در مبارزات گروههای سیاسی برکنار بدارد، ولی در این امر توفیق نیافت زیرا خودش از سیاست مالی همیلتن و حزب جدیدالتأسیس فدرالیست پشتیبانی میکرد. در دوره‌ی دوم ریاست جمهوری عملاً نماینده‌ی فدرالیستها بود، و سخت مورد حمله‌ی ← حزب دموکرات جفرسن قرار گرفت، و نیز به علت سهمی که در پیمان جی (← جی، جان) داشت موقتاً محبوبیت خود را از دست داد. به علت خستگی از کارهای سیاسی از قبول مقام ریاست جمهوری برای سومین بار امتناع کرد، و از مشاغل رسمی کناره گرفت، و بدین ترتیب سنتی برقرار کرد (← رئیس جمهور) که تا ۱۹۴۰ رعایت میشد. در خطابه‌ی خداحافظی خود (سپتامبر ۱۷۹۶) امریکائیها را از مداخله در منازعات اروپا و شرکت در پیمانهایی که امریکا را به چنین مداخلاتی آلوده سازد برحذر داشت. واشینگتن از اشخاص برجسته‌ی ادبیات و افسانه‌های امریکائی است، و داستان درخت گیلاس که برای نشان دادن صداقت او ساخته‌اند معروف است. تحریر نهائی مجموعه‌ی آثار او در ۳۹ جلد انتشار یافت (۱۹۳۱–۳۴). وی در ۱۷۵۹ با مارتا واشینگتن ازدواج کرد.

واشینگتن، کنفرانس: ← کنفرانسهای دریائی.

واشینگتن، کوه[3] (wāšingtən)، قله‌ای به ارتفاع ۱٬۹۱۶ متر، ل نیو همپشر، در ← رشته‌ی پرزیدنشل؛ بلندترین قله در کوههای سفید. از قله‌ی برهنه‌ی آن، که یک مهمانخانه و یک ایستگاه هواشناسی (تأسیس ۱۹۳۲) بر آن ساخته شده، چندین ایالت کشمت و کانادا را می‌توان دید. نخستین صعود ثبت‌شده بر آن در ۱۶۴۲ انجام شد. در ۱۸۶۹ راه آهنی برای صعود به آن ساخته شد. مرکز ورزش اسکی است.

واشینگتن[4]**، مارتا** (marṯā wāšingtən)، ۱۷۳۱–۱۸۰۲، بیوه‌ی دنیل پارک کاستیس[5] (danyəl pārk kāstis) زمیندار بزرگ امریکائی که پس از مرگ (۱۷۵۷) شوهرش بسیار ثروتمند شد و در ۱۷۵۹ به همسری ج. واشینگتن در آمد. به فهم و ذوق و سلیقه و جذابیت شهرت داشت.

واصفی (vāsefi)، شهرت **زین‌الدین محمود ابن عبدالجلیل** (zeynod.din) ۸۹۰–۹۶۰ هق، شاعر، نویسنده، و مورخ ایرانی، مؤلف بدایع الوقایع؛ مت هرات. در خانواده‌ای شاعر و نویسنده به دنیا آمد، و هنوز در مدرسه‌ی هرات به تحصیل اشتغال داشت که در ۱۶ سالگی در فن حل معما شهرت پیدا کرد، و بر اثر آن به درک محضر امیر علیشیر نوائی نایل شد. از این پس گاهی در خدمت شاه ولی، از امرای جغتائی هرات، و زمانی کاتب دربار فریدون حسین، فرزند سلطان حسین بایقرا، بود. در وعظ نیز، به شاگردی ملا حسین کاشفی واعظ، شهرت یافت، و در شاعری مهارت پیدا کرد. پس از حوادث ۹۱۳ هق، که هرات به تصرف شیبک خان در آمد، پنج غزل به نام "خمسه‌ی مُحَیِّره" ساخت که در همه‌ی بیتهای آن کلمات "آب" و "تیغ" تکرار شده است. پس از استیلای (۹۱۶ هق) شاه اسماعیل صفوی بر هرات، از بیم جان به ماوراء النهر گریخت و چندی در بخارا و سپس مدتی هم در تاشکند گذراند، و همین جا در گذشت.

واصل ابن عطاء، ابوحذیفه (abu.hozayfa 'vāsele'bne atā)، ۸۰–۱۳۱ هق، موجد مذهب معتزله و از بزرگان متکلمین؛ مت مدینه. در بصره نشو و نما یافت، و نخست در حلقه‌ی درس حسن بصری بود. چون به سبب بروز اختلاف نظر از حلقه‌ی شاگردان حسن بصری اعتزال جست، اصحاب او را معتزله خواندند. گویند وی الثغ بود (یعنی مخرج راء نداشت، و آن را غین تلفظ میکرد)؛ از این رو در خطبه‌ها و مفاوضات خویش سعی میکرد کلماتی را که حرف راء دارد به زبان نیاورد، و به جای آنها کلمات مترادف دیگر به کار میبرد، و از قدرت و توفیق او در احتراز از استعمال الفاظ مشتمل بر حرف راء حکایات غریب نقل کرده‌اند. واصل ابن عطاء کتابهائی نیز تألیف کرده است که از آن جمله است اصناف المرجئه، المنزلة بین المنزلتین، و معانی القرآن.

واصلیه: ← معتزله، قسمت V.

واعظ سبزواری، ملا حسین: ← کاشفی.

واعظ قزوینی (va'eze qazvini)، شهرت **محمد رفیع**، ف ۱۰۸۹ هق، نویسنده و شاعر و عالم روحانی ایرانی. در علوم دینی و حکمت دست داشت. کتاب ابواب الجنان او از آثار مهم اخلاقی و دینی به شمار میرود. دیوان وی موجود است، و شعرش در شیوه‌ی شاعران سبک هندی است، و بیشتر مضامین اخلاقی و اندرزهائی است که وی آنها را به زبان شاعرانه بیان کرده است، و این امر شعر او را تشخص و امتیازی بخشیده.

وافر، بحر (vāfer؛ عربی، ← فراوان)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار ۶ یا ۸ مفاعلتن پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند:

چه شد صنما که سوی کسی بچشم رضا نمینگری
ز رسم جفا نمیگذری طریق وفا نمیسپری
/_UU_U/_UU_U/_UU_U/_UU_U/_UU_U/_UU_U/).

وافی: ← فیض کاشانی.

وافی فی تعداد القوافی: ← عصار تبریزی.

واقدی، ابوعبدالله محمد (vāqedi)، ۱۳۰–۲۰۷ هق، مورخ و محدث عرب؛ مت مدینه. طرف محبت یحیی برمکی بود و تمایلات شیعی داشت. کتابهای مغازی، فتوح الشام، و فتوح مصر از او است. آنچه بیشتر از وی روایت شده، توسط کاتب او، ابن سعد، ملقب به کاتب الواقدی، است.

واقطبش[6] (vā.qotbeš)، در برق، فرایندی که به وسیله‌ی آن ئیدروژن تشکیل‌شده در الکترود مثبت یک پیل برقی به وسیله‌ی موادی به نام قطبزدا، از میان میرود و از قطبش آن (← قطبش، در برق) جلوگیری میشود.

واقطبیدن[7] (vā.qotbidan)، در فیزیک، از قطبیدن و قطبش جلوگیری کردن.

واقعات بابری، کتاب تاریخی، ← بابرنامه.

واقعپردازی[8] (vāqe'.pardāzi) یا **رئالیسم** یا

(۱)Washington Island (۲)Washington (۳)Washington, Mount (۴)Washington (۵)Custis (۶)depolarization (۷)depolarize (۸)realism

رآلیسم (هر دو realism). ۱- در ادبیات، برداشتی در ادبیات که در آن کوشش میشود تا زندگی را، بدون کمال بخشیدن و جنبه‌ی شاعرانه‌ی ذهنی به آن دادن، توصیف کند. با آنکه واقعپردازی به قرن خاص یا گروه نویسندگان معین اختصاص ندارد، بیشتر از آن در ضمن بحث از نهضت ادبی قرن ۱۹م فرانسه، و بالخاصه دو داستانویس برجسته‌ی این سرزمین، فلوبر و بالزاک، سخن میرود. واقعپردازی را ج. الیت در انگلستان، و ⇐ و. د. هاولز در کشمتِ رواج دادند. واقعپردازی عمدتاً با امور متعارفی زندگی روزانه در میان طبقات پایین اجتماع سر و کار دارد، که در آن شخصیت و خلق و خو محصول عوامل اجتماعی، و محیط عنصر تعیین‌کننده‌ای در پیش آمدن حوادث است (← ناتورالیسم). واقعپردازی در درام، وابستگی نزدیکی با نمایشنامه‌های اجتماعی ایبسن دارد. نویسندگان متأخر متوجه شدند که در واقعپردازی بیش از اندازه به واقعیت خارجی اهمیت داده شده است. بعضی از آنان، و بیش از همه هـ. جیمز، به نوعی واقعپردازی روانشناختی رو آوردند که در آن مجموعه‌ی عواملی که در ذهن مشغول کار است، با دقت کامل مورد مطالعه قرار میگیرد. ۲- در فلسفه، نظر فلسفی مبنی بر اینکه معرفت و دانش ما ابداع و ایجاد محض ذهن ما نیست، بلکه منعکس‌کننده‌ی حقایق عینی و واقعیات خارجی است. این معنی، پیش از آنکه فلسفی باشد، اعتقاد طبیعی و فطری انسانی است، زیرا هر انسانی چنان رفتار میکند و چنان فکر میکند که گوئی دریافتها و تصورات و مفاهیم او انعکاس حقایق عالم خارج است و در آن کمترین شک و تردیدی ندارد. فلسفه نیز ابتدا با همین رفتار طبیعی و غریزی آغاز کرد، و فلاسفه‌ی نخستین یونان کسانی بودند که در باره‌ی مبدأ عالم خارج و عناصر تشکیل دهنده‌ی آن بحث میکردند. ذیمقراطیس اصل عالم را اجزاء لایتجزی میدانست. پس از آنکه تفکر فلسفی نضج بیشتری یافت، شکاکان در صحت دریافتها و حواس انسان شک کردند، و این شک گاهی منجر به نفی کلی عالم خارج شد. افلاطون، اگر چه محسوسات را قابل اعتنا و اتکا نمیدانست، مفاهیم ذهنی و کلی را مخلوق محض ذهن نمیدانست و برای آن وجود حقیقی خارج از ذهن انسان قائل بود، و علم واقعی را علم به معقولات و مفاهیم کلی میدانست. از این جهت فلسفه‌ی افلاطون به فلسفه‌ی اصالت واقع یا **واقعنگری** (رئالیسم) موسوم شده است. رئالیسم در قرون وسطی در فلسفه‌ی مدرسی در برابر نومینالیسم قرار داشت و طرفداران (← فلسفه، قسمت VI) آن معتقد به وجود خارجی و عینی کلیات بودند، بر خلاف نومینالیستها یا اهل تسمیه که کلیات را اسم و نام محض میدانستند. رئالیسم افلاطونی را رئالیسم معنوی نیز می‌گویند، و مقصود از آن این است که معانی و مفاهیم پیش از ذهن انسانی وجود دارند همچنانکه در قرن ما عده‌ای از ریاضیدانان و ریاضیون منطقی معتقدند که صور و اعداد و توابع آنالیز مخلوق ذهن نیستند و مستقل از ذهن وجود دارند. در برابر واقعنگران معنوی واقعنگران مادی هستند که مبادی یقینی علم را نه معقولات و کلیات بلکه محسوسات و تجربیات میدانند و دسته‌ای از ایشان که مارکسیستها هستند علم انسانی را درست منطبق بر عالم خارج و ماده میدانند. نیز ← مذهب مادی احتجاجی. ۳- در هنر، به مفهوم اختصاصی آن، نهضتی که در نیمه‌ی قرن ۱۹م همچون واکنشی در برابر سخت‌گیریهای آکادمیائی مکتب فرانسوی پدید آمد. نقاشان واقعپرداز (رئالیست) در صدد برآمدند که آنچه را میبینند، بدون کمال و ذهنیت بخشیدن به آن، نقش کنند، و موضوعهای خود را از چیزهائی انتخاب میکردند که زشت و در زندگی روزانه همه‌جائی بود. گوستاو کوربه، ژان فرانسوا میله، و ا. دومیه از واقعپردازان عمده بوده‌اند. به مفهوم عامتر، اصطلاح واقعپردازی، به مجسم ساختن ناآراسته‌ی فورمهای طبیعی اطلاق میشود. در سالهای اخیر واقعپردازی به معنی نمایاندن فورمها و چیزها است که به سادگی خودشان نیستند، نه اینکه در درجه اول به معنی نمودار ساختن چیزها باشد به صورتی که وجود داشته‌اند

واقعنگری: ← واقعپردازی یا رئالیسم، قسمت ۲.

واقعه، نزد صوفیه، ← کشف، نزد صوفیه.

واقعه[1] (vāqe'e) یا **حادثه** (hādese)، در اصطلاح فیزیک، پیشامدی فیزیکی که متضمن عمل متقابل دو یا چند موجود فیزیکی باشد. مثلاً برخورد دو جسم به یکدیگر یک واقعه است، و همچنین است صدور یک فوتون از یک اتم برانگیخته. حوادث را با مکان و زمان وقوع آنها نسبت به یک دستگاه مختصات یا دستگاه مأخذ مشخص میکنند. ← جاگاه.

واقعه، سوره‌ی (vāqe'a)، سوره‌ی ۵۶م قرآن، مکی، ۹۶ آیه. مقصود از واقعه‌ی روز قیامت است که اهوال آن در این سوره آمده و حال اهل دوزخ و اهل بهشت بخوبی مجسم شده، و درجات نیکوکاران و درکات بدکاران و تناسب ذاتی میان افعال نیک و بد انسان با ثواب و عقاب اخروی اِشعار شده است. آنگاه به نحوه‌ی تکوین موجودات و نشانهای قدرت الاهی در مظاهر خلقت اشاره میکند، و برای اثبات معاد و قیام قیامت رفع استبعاد میکند.

واقف، در اصطلاح فقها، ← وقف.

واق واق: ← وقواق.

واکا: ← باجه، شهر، تونس.

واکاماتسو[2] (wākāmātsu)، شهر (جمعیت ۱۰۶٬۹۷۵)، ل کیوشو، ژاپن، بر ساحل دریای ژاپن؛ بندر عمده‌ی حمل زغال، و مرکز صنعتی. در ۱۹۶۳، از الحاق آن به شهرهای **کوکورا، موجی، یاواتا،** و **توباتا**[3] (tobātā)، شهر ⇐ کیتاکیوشو تشکیل یافت که اکنون مهمترین ناحیه‌ی صنعتی ژاپن و یکی از بنادر عمده و مراکز خطوط آهن آن است.

واکایاما[4] (wākāyāmā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۳۶۵٬۱۸۵)، ج‌غ جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار دریای درونبومی؛ از مراکز خطوط آهن و کار- خانه‌ها. قلعه‌ی هیدیوشی (از قرن ۱۶م) آنجاست.

واکر[5] سر **امری** (sər emərī wākər*)، ۱۸۵۱–۱۹۳۳، استاد چاپ و طراح حروف چاپ و حکاک انگلیسی. همراه با ویلیام موریس و دیگران، یکی از عوامل مؤثر در احیای هنر چاپ ظریف در انگلستان پایان قرن ۱۹م بوده است. واکر به بهبود کتابهای معمولی نیز علاقه‌ی فراوان داشت و نفوذ عظیم او در تغییر طرح کتابها مؤثر افتاد. در ۱۹۳۰ لقب سر یافت.

واکر، ویلیام (wilyām wākər)، ۱۸۲۴–۶۰، حادثه‌جوی امریکائی. در ۱۸۵۵ از اوضاع آشفته‌ی نیکاراگا استفاده کرده با ۵۸ تن به آنجا وارد شده به شورشیان پیوست، و پایتخت را گرفت. در ۱۸۵۶، به نیروی سپاهیانی که در خدمت داشت، به ریاست جمهوری نیکاراگا "انتخاب" شد، و به منظور جلب نظر طرفداران برده‌داری در کشمت، به موجب فرمانی برده‌داری را برقرار کرد، و چیزی نمانده بود که ف. پیرس، رئیس جمهور کشمت، دولت او را به رسمیت بشناسد، ولی ک. وندربیلت (که واکر کشتیهایش را ضبط کرده بود) و ایالات امریکای مرکزی به مخالفت با او برخاستند، پس از اینکه چند بار مغلوب شد به یک کشتی امریکائی پناه برد. در ۱۸۶۰ به هندوراس هجوم برد، ولی یک کشتی انگلیسی وی را دستگیر و تسلیم مقامات هندوراسی کرد، و واکر محاکمه و تیرباران شد.

واکسمن[6] **سلمان ایبرهم** (selmān eybrəham wāksmən)، ۱۸۸۸–۱۹۷۳، میکروبشناس امریکائی؛ متولد نزدیک کیف، روسیه. در ۲۲- سالگی به کشمت رفت، و در ۱۹۱۶ به تابعیت کشمت در آمد. در ۱۹۱۸ درجه‌ی دکتری خود را از دانشگاه کالیفرنیا به دست آورد. در ۱۹۳۹ به تحقیق در آنتی‌بیوتیکهای موجود در خاک پرداخت؛ و به علت شرکت در کشف استرپتومیسین، و اثبات ارزش آن در درمان سل، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۲ در فیزیولوژی و پزشکی شد. از آثارش اصول میکروبشناسی خاک (۱۹۳۱) و زندگی من با میکروبها (۱۹۵۴) است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

واکسن[7] (vāksan؛ از فنس) یا **مایه** (māye)، ماده‌ای از منشأ میکروبی (میکروبهای کشته یا ضعیف‌شده، مواد محلول)، که چون به فردی تزریق یا حتی گاه از طریق خوراکی داده شود، به او در برابر بیماریهای حاصل از نوع همان میکروب ایمنی میبخشد. مایه‌ی آبله، که نخستین مایه‌ی شناخته‌شده است، از زمانهای دور توسط چینیان برای پیشگیری از آبله به کار میرفته است. جنر در ۱۷۹۶ ثابت کرد که تلقیح چرک حاصل از جوشهای چرکی بیماری واکسین (آبله‌ی گاوی) سبب ایجاد مصونیت بر ضد آبله در انسان میشود، و از آن زمان، در پیشگیری از آبله، مایه‌کوبی مایه‌ی گاوی به انسان جانشین عملی شد که پیش از آن، با کوفتن "از بازو به بازو"ی پوست کهنه‌ی زخم آبله، رواج داشت. هر واکسن اساساً ماده‌ای است که از

(۱) event (۲) Wakamatsu (۳) Tobata (۴) Wakayama (۵) Walker (۶) Waksman (۷) vaccin

پادگنهای (← پادتن) ترشح‌شده از نوع میکروب سرشار است و میتواند در بدن پادتنهای متناظر را تولید کند و از این راه برای بدن در مقابل آن میکروب مصونیت فراهم آورد. واکسنها، از لحاظ طرز تهیه‌ی آنها به دو نوع ضد ویروس و ضد باکتری تقسیم میشوند. واکسن‌های ضد ویروس را غالباً از چرک (واکسن ضد آبله) یا از عصاره‌های بافتها که با پیر شدن یا افزودن موادگندزدا ضعیف شده‌اند، به دست می‌آورند، و نگاهداری آنها دشوار است. تعداد واکسنهای ضد بیماریهای حاصل از باکتریها زیادتر است، چه باکتریها خوب شناخته شده‌اند و آسانتر از ویروسها کشت میشوند. مراحل مختلف تهیه‌ی این واکسنها عبارت است از، (۱) کشت نطفه‌های بیماریزا در محیط کشت مخصوص و زیاد کردن ترشحات میکروبی، (۲) کاستن از حدّت اثر آن با گرم کردن یا افزودن مواد گندزدا و نظایر اینها، و (۳) اطمینان حاصل کردن از ضعف تأثیر مواد حاصل‌شده و در آمپول ریختن و نگاه داشتن آنها برای هنگام مصرف. بعضی از واکسنها ساده و مخصوص یک بیماری است، مانند واکسن ضد وبا یا ضد سوزاک یا ضد طاعون، و بعضی دیگر برای پیشگیری از چند بیماری به صورت مختلط تهیه میشود، مانند واکسن مختلط ضد بیماریهای دیفتری و کزاز و پاراتیفوئید و منتژیت.

واکسهال[1] (vākshāl)، بخشی از کوی لمبث، لندن، انگلستان، به نام باغهای واکسهال که ح ۱۶۶۰–۱۸۵۹ از تفرجگاههای معروف بود.

واکنش (vā.konēš)، اصطلاح دیگری برای عکس العمل (← عمل و عکس العمل).

واگارشاپات، جشم ارمنستان، نام سابق (تا ۱۹۴۵) اچمیادزین.

واگرام[2] (vāgrām)، شهر (جم ۴'۰۰۰)، اتریش سفلی، ۱۶کیلومتری ل‌ش وین، در مارشفلد؛ رسماً به نام **دویچ‌واگرام**[3] (doyc-) خوانده میشود. در ۵ و ۶ ژوییه‌ی ۱۸۰۹ ناپلئون I در این شهر پیروزی درخشانی بر اتریشیها به دست آورد.

واگشت[4] (vā.gašt)، تغییر امتداد باد در خلاف جهت عقربه‌های ساعت (مثلاً از ش به ل‌ش و ل)؛ مقابل گشت.

واگشت‌پذیر[5] (vā.gašt.pazir)، پدیده‌ای که امکان حدوث آن در جهت عکس نیز وجود داشته باشد؛ آنچه را چنین نباشد **واگشت‌ناپذیر**[6] گویند. اگر از ترکیب ماده‌ی شیمیائی A و B با یکدیگر دو ماده‌ی جدید C و D تشکیل شود، و پس از اتمام فعل و انفعال جز C و D باقی نماند، فعل و انفعال را واگشت‌ناپذیر مینامند؛ ولی اگر در پایان فعل و انفعال هر چهار ماده‌ی A و B و C و D به حال تعادل شیمیائی باشند، معلوم میشود که C و D نیز پس از تشکیل در جهت عکس عمل کرده و A و B ساخته‌اند، چنین فعل و انفعالی را واگشت‌پذیر مینامند.

واگشت‌ناپذیر: ← واگشت‌پذیر.

واگنر[7]، **اوتو** (oto vāgner)، ۱۸۴۱–۱۹۱۸، معمار اتریشی که در وین فعالیت داشت و بسیار صاحب‌نفوذ بود. در ۱۸۹۴ استاد آکادمی سلطنتی هنر شد. طرحهائی که از او اجرا شد، تعلیمات، و کتاب معماری نو او که ۴ بار به چاپ رسید (۱۸۹۶–۱۹۱۴)، چه در اتریش و چه در خارج از اتریش، بسیار مؤثر افتادند.

واگنر[7] **ریشارد** (rišārd vāgner)، ۱۸۱۳–۸۳، آهنگساز آلمانی ایرا. ساخته‌هایش که در حیات خود او مورد تقبیح قرار میگرفت، پس از مرگش با موفقیت عظیم رو به رو شد و بر اپرای پس از او تأثیر و نفوذ فراوان یافت. وی به جای متمایز نگاه داشتن کامل آریا و رسیتاتیف، در آثار خود از جریان پیوسته‌ی ملودی استفاده میکرد، و اپراهای خود را دارام موزیکی می‌نامید تا این معنی را برساند که در آنها متن با موسیقی در هم آمیخته است. لیبرتوهای وی، که خود آنها را نوشت، بیشتر مأخوذ از افسانه‌ها و ادبیات وسیع ژرمنی بود. از جمله‌ی آثار او است: رینْتْسی (۱۸۴۰)، هلندی پرنده (۱۸۴۳)، تانْهویزر (۱۸۴۳–۴۵) لوهِنْگْرین (۱۸۴۶–۴۸)، اثر چهاربخشی (تترالوژی) او، در رینگ دِس نیبلونْگِن، مشتمل بر طلای راین (۱۸۵۳–۵۴)، والکوره (۱۸۵۴–۵۶)، زیگفرید (پایان‌یافته در ۱۸۷۱)، و سپیده‌دم خدایان (پایان‌یافته در ۱۸۷۴)، تریستان و ایسولد (۱۸۵۷–۵۹)، خنیاگر نورنبرگ (۱۸۶۲–۶۷) که تنها اپرای کمیک او است، و آخرین اثرش، پارزیفال (۱۸۷۷–۸۲). پس از انتقال به بایرویت در ۱۸۷۲، تئاتری بنا کرد که مناسب با اجرای آثارش باشد.

واگنر[7]، **زیگفرید** (zigfrid vāgner)، ۱۸۶۹–۱۹۳۰، آهنگساز آلمانی. پسر ریشارد و کوزیما واگنر. یازده اپرا، موسیقی ارکستری و مجلسی، و چند قطعه‌ی آوازی ساخت، اما بیشتر شهرتش به خاطر رهبری ارکستر بود. به اتفاق همسرش، جشنواره‌های بایرویت را اداره کرد.

واگنر[7]، **کوزیما** (kozimā vāgner)، ۱۸۳۷–۱۹۳۰، زن دوم ر. واگنر. دختر ف. لیست و کنتس د/آگو. در ۱۸۵۷–۶۹ همسر ه. فون بولو بود، و در ۱۸۷۰ به همسری واگنر در آمد. پس از مرگ واگنر، جشنواره‌های بایرویت را ادامه داد.

واگنر-یاورگ[8]، **یولیوس** (yulius vāgner-yāreg)، ۱۸۵۷–۱۹۴۰، پزشک پیشناس اتریشی. در ۱۸۹۳–۱۹۲۸ استاد دانشگاه وین بود؛ از واضعین درمان با تب به شمار میرود. طریقه‌ی درمان بیماری تابس (tābes؛ فنس، ← فلج خفیف) را با تزریق عامل مالاریا ترتیب داد، که جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۷ فیزیولوژی و پزشکی را نصیب او کرد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

واگوس، عصب: ← سلسله‌ی اعصاب، قسمت III.

واگیردار یا **مسری:** ← بیماریهای واگیردار.

وال[9] (vāl)، شاخه‌ی اصلی رود راین، در هلند مرکزی. نزدیک مرز آلمان از راین جدا و ح ۸۰ کم در جهت غ جاری میشود، و نزدیک خورینخم[10] (xorinxem) به رود موز می‌ریزد.

والاس، **وال، گونتر**، مترجم قرآن، ← قرآن، قسمت (و- X).

والا[11]، **لورنتسو** (lorentso vālā)، ح ۱۴۰۷–۵۷، اومانیست ایتالیائی؛ متدرم. زبان یونانی را خوب میدانست و پاپ نیکولاوس V او را برای ترجمه‌ی تاریخهای هرودوت و توسیدید به لاتینی برگزید. وی در اثری از خود، که از لحاظ نقد و تحقیق در نوشته‌های قدیمی جنبه‌ی پیشتازی دارد، ثابت کرد که ← عطیه‌ی قسطنطین، که مدتها مشکوک به نظر میرسید، سندی ساختگی است. کتاب استانده‌ی وی، زبان عالی لاتینی، تحصیل زبان لاتینی را بر پایه‌ی علمی قرار داد. تحقیقات وی در اشتباهات متن *وولگات*، اراسموس را بر انگیخت تا در عهد یونانی به مطالعه بپردازد. به عنوان اومانیست نمونه، فلسفه‌ی مدرسی و فلسفه‌ی دیری را مورد استهزا قرار میداد؛ در یکی از آثارش، به نام در باده‌ی شهوت، عفت را به عنوان کمال مطلوب مورد حمله قرار داده است. والا به لذت بردن بیدینانه از زندگی معتقد بود.

والاآم، جزیره، ← لادوگا، دریاچه‌ی.

والاخ[12]، **اوتو** (oto vālax)، ۱۸۴۷–۱۹۳۱، شیمیدان آلمانی، به سبب کارهائی که برای نخستین بار در ترکیبات آلی حلقه‌ای انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۰ شیمی شد. در ترکیبات ازته نیز تحقیقاتی انجام داد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

والاس[13]، **ادگار** (edgār wālās)، صورت فارسی نام **ادگر والس** (edgər wāləs)، ۱۸۷۵–۱۹۳۲، نویسنده‌ی رمانهای پلیسی انگلیسی. از رمانهای معروفش میتوان اینها را نام برد، چهار مرد درست (۱۹۰۶) و کمان سبز. نمایشنامه‌هائی هم نوشته است، از جمله کینگ کونگ.

والاس[13]، **الفرد راسل** (alfrəd rāsəl wālās)، ۱۸۲۳–۱۹۱۳، طبیعیدان انگلیسی که فرضیه‌ی تکاملی خاصی، مستقل از فرضیه‌ی تکامل داروین، دارد. مطالعات جغرافیای حیوانی او راجع به آسیا و استرالیا حائز اهمیت است، و خط وهمی او (خط والاس)، که از مجمع‌الجزایر مالزی میگذرد، خط فاصل زیاهای آسیا و استرالیا به شمار میرود.

والاس[13]، **سر ریچارد** (sər ricārd wālās)، ۱۸۱۸–۹۰، صاحبنظر انگلیسی در مجموعه‌های هنری، فرزند نامشروع مارکوئس آوهارتفرد؛ متولد لندن. مجموعه‌ی هنری پرارزشی از پدرش به ارث برد، که پس از مرگش زوجه‌ی او، لیدی والاس، آن را به ملت هدیه کرد، و اکنون در "خانه‌ی هارتفرد" در لندن در معرض نمایش است. این مجموعه، که به **مجموعه‌ی والاس** معروف است، شامل بسیاری از آثار اساتید هنری فرانسوی قرن ۱۸م میباشد.

والاس[13] **لویس** (luis wālās)، ۱۸۲۷–۱۹۰۵، مرد جنگی، دیپلومات، و داستاننویس امریکائی. شهرتش خصوصاً به خاطر بن‌هور: قصه‌ای از مسیح (۱۸۸۰) است.

---

(۱)Vauxhall (۲)Wagram (۳)Deutsch-Wagram (۴)backing (۵)reversible (۶)irreversible (۷)Wagner (۸)Wagner-Jauregg (۹)Waal (۱۰)Gorinchem (۱۱)Valla (۱۲)Wallach (۱۳)Wallace

والاس، مجموعه‌ی: ← والاس، سر ریچارد.

والاس[1] **سر ویلیام** (sər wilyām wālās*) ۱۲۷۲؟–۱۳۰۶، قهرمان اسکاتلندی. نخستین سند تاریخی در باره‌ی کارهای او حکایت از آن دارد که در ۱۲۹۷ همراه با ۳۰ مرد شهر لنارک را آتش زد و نماینده‌ی ادوارد I انگلستان را که برای تثبیت خداوندگاری خود بر اسکاتلند فرستاده بود کشت. پس از سوزاندن لنارک مردان زیادی به او پیوستند و برای رو به رو شدن با انگلیسها به طرف سکون به راه افتادند؛ در مقابل قلعه‌ی سترلینگ با ۵۰'۰۰۰ سرباز رو به رو شدند و بسیاری از آنان را در ضمن عبور از پل کوچکی کشتند، و نیروهای انگلیسی شکست خوردند. والاس از مرز اسکاتلند گذشت و در ل انگلستان خرابیهای فراوان وارد کرد. سپس به اسکاتلند باز گشت و مدتی به عنوان محافظ اسکاتلند به جای شاه زندانی آن، جان د بیلیل (۱۲۴۹–۱۳۱۵)، حکومت میکرد. در ۱۲۹۸ ادوارد I والاس و هواداران او را شکست داد. والاس برای جلب کومک از فیلیپ IV در ۱۲۹۹ به فرانسه و نیز به رم رفت. خبر جنگیدن او با انگلیسها بار دیگر در ۱۳۰۴ در تاریخ ثبت شده است؛ سرانجام در ۱۳۰۵ دستگیر شد و او را به لندن بردند، و پس از محاکمه، به اتهام خیانت به قتل رسانیدند.

والاس[1]**، هنری ایگارد** (henri eygārd wā-lās)، ۱۸۸۸–۱۹۶۵، سیاستمدار امریکائی. وزیر کشاورزی کشمة (۱۹۳۱–۴۱)، معاون رئیس جمهور (۱۹۴۱–۴۵)، و وزیر بازرگانی (۱۹۴۵–۴۶) بود. در ۱۹۴۸ از طرف ← حزب پیشرو نامزد ریاست جمهوری بود.

والاکی، ناحیه‌ی تاریخی، ← والاکیا.

والاکیا[2] (vālākiā) یا **والاکی** (vālāki)، به ترکی عثمانی **افلاق** (aflāq)، ناحیه‌ی تاریخی (۷۶'۵۸۰ کمه)، ج رومانی. آلپهای ترانسیلوانی آن را در لغ از ترانسیلوانی و بانات جدا می‌کند؛ دانوب آن را در غ از یوگوسلاوی، در ج از بلغارستان، و در ش از دوبروجا جدا میکند؛ در لش به مولداوی متصل است. شهر عمده‌ی آن بخارست، پایتخت رومانی است. رود اولت[3] (olt) که از ریزابه‌های دانوب است، آن را به مونتنیا[4] (muntenia) یا والاکیای بزرگتر (۵۲'۴۸۶ کمه) در ش، و اولتنیا[5] (oltenia) یا والاکیای کوچکتر (۲۴'۰۹۴ کمه) در غ تقسیم میکند. به علت وجود میدانهای نفتی پلوئتی و ناحیه‌ی صنعتی‌شده‌ی نزدیک بخارست، والاکیا از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌ترین قسمت رومانی به شمار می‌رود. صنایع آن (بیشتر شیمیائی، ماشینهای سنگین، و کشتیسازی) تقریباً برای نیمی از نیروهای کارگر این سرزمین کار فراهم میآورد. والاکیا همچنین یک ناحیه‌ی کشاورزی ثروتمند است و عنوان "سفره‌ی نان" رومانی را دارد. این ناحیه جزئی از ایالت رومی والاکیا بوده، و علی‌رغم حملات و فرمانروائیهای بیگانگان تکلم رومیائی در آن محفوظ مانده است. باآنکه والاکیا، به صورت نظری، جزئی از امپراطوری بیزانس بود، متناوباً (قرنهای ۶م–۱۱م) به اشغال لومبارد‌ها و ← آوارها و بلغارها در آمد. از قرن ۱۲م به طوایف ترک قپچاق تعلق گرفت که به نوبه‌ی خود مقهور مغولان شدند (۱۲۳۷). هنگامی که مغولان از این سرزمین پس کشیدند، بومیان آنجا از پناهگاههای کوهستانی خود فرود آمدند و امیرنشین والاکیا توسط پیشوای ایشان، رادو نگرو[6] (rādo negru) یا رودولف سیاه تأسیس شد (ح ۱۲۹۰). نام ولاکها (vlāk-) یا والاکها توسط همسایگان اسلاوی بر روی ایشان نهاده شد. هر چند بعضی مدعی شده‌اند که ولاکها اخلاف مستقیم والاکیائیان هستند (و دلیل عمده‌ی صاحبان این عقیده محفوظ ماندن تکلم لاتینی در میان ایشان است)، احتمال بیشتر آن است که این مردم از لحاظ نژادشناسی نژاد مخلوط دارند. تقریباً مقارن با تأسیس امیرنشین والاکیا، امیرنشین مولداوی نیز به وجود آمد. در آغاز پایتخت والاکیا شهر کیمپولونگ[7] (kimpulung) بود و سپس کورتئا-دارش جای آن را گرفت. میرچا[8]ی (mircā-) کبیر (سلطنتش ۱۳۸۶–۱۴۱۸) در شکستهای کوسودو (۱۳۸۹) و نیکوپول (۱۳۹۶) به دست ترکان عثمانی سهیم بود، و ناگزیر خراجگزار سلطان عثمانی شد، ولی والاکیا زیر فرمان امیران خاص خود، که به تفوق عثمانیان گردن نهاده بودند، اداره میشد. این ناحیه نیز مانند مولداوی، در نتیجه‌ی رقابتهای میان زمینداران بزرگ و نیز مدعیان تاج و تخت آسیب فراوان دید. امیر ولاد (vlād، سلطنتش ۱۴۵۶–۶۲)، با کشتن ۲۰'۰۰۰ نفر از مردم در عرض مدت ۶ سال، نظمی در کشور برقرار کرد. از باج دادن به عثمانیان شانه تهی کرد و ترکان را شکست داد و اسیران ترک را به چهار میخ و سیخ کشید، و به همین جهت به "چهار میخ کش" معروف شد. رقابت وی با ستفان کبیر (← مولداوی) سبب شد که تاج و تخت از کفش بیرون رود. آخرین کوشش برای آزاد کردن رومانیائیان از تسلط خارجی در ۱۵۹۳–۱۶۰۱ توسط میخائیل دلیر صورت گرفت که ترکان را در والاکیا قتل عام و ترانسیلوانی و مولداوی را فتح کرد. پس از مرگ وی بار دیگر والاکیا به تصرف ترکان عثمانی در آمد. اتحاد (۱۷۱۱) میان کنستانتین برانکووان[9] (konstāntin brānkovān، ۱۶۵۴–۱۷۱۴، امارتش ۱۶۸۸–۱۷۱۴) و پطر I روسیه و نقض بعدی آن، سبب شد که ترکان عثمانی در این ناحیه سختگیرتر شوند. از آن پس، به جای امیران بومی، امیران خارجی و بیشتر از فناریان یونانی انتخاب میشدند. در جنگهای عثمانی و روس قرن ۱۸م، والاکیا مکرر به تصرف سپاهیان روسی و اتریشی در آمد. حکومت فناریان تا ۱۸۲۱ دوام یافت، در این سال رومانیائیان بر ضد یونانیان سر به شورش بر داشتند، در صورتی که خود یونانیان نیز برای رسیدن به استقلال به جنگ با عثمانیان آغاز کرده بودند. بار دیگر فرمانداران محلی انتخاب شدند، و با پیمان آدریانوپل در ۱۸۲۹، والاکیا کشور تقریباً خودمختاری شد که به دولت عثمانی خراج میپرداخت ولی تحت الحمایه‌ی روسیه نیز بود. نهضت ملی رومانیائی (۱۸۴۸–۴۹) با دخالت روسیه سرکوب شد. در اوایل جنگ کریمه، سپاهیان روسی والاکیا و مولداوی را اشغال کردند (۱۸۵۳)، ولی برای تأمین بیطرفی اتریش از اراضی اشغال‌شده بیرون رفتند (۱۸۵۴) و دو امیرنشین دانوبی (یعنی والاکیا و مولداوی) به اشغال اتریش در آمد. کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶) استقلال عملی امیرنشینها را در تحت سروری رسمی دولت عثمانی تأمین کرد. با جلوس (۱۸۵۹) آلکساندر کوزا بر تخت امارت دو امیرنشین مولداوی و والاکی، تاریخ رومانی جدید آغاز شد.

والاکیای بزرگتر: ← والاکیا یا والاکی.

والاکیای کوچکتر: ← والاکیا یا والاکی.

والانجرد (vālānjerd)، دهستان (جم ۵'۳۷۶ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بروجرد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ دارای ۱۹ آبادی. محصولاتش غلات و حبوبات است.

والانس[10] (vālāns)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۶۴'۱۳۴)، مرکز ولایت دروم، ج‌ش فرانسه، بر رود رون. دارای کارخانه‌های ابریشمبافی است؛ کلیسای جامعی به سبک رومانسک دارد (قرن ۱۱م؛ قسمتی از آن ترمیم شده است)، و جالب سیاحان است.

والانس[11] (vālāns؛ از فنس)، اسپانیائی **والنثیا** (vālenţiā)، عربی **بلنسیه** (balansiyya)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۵۳'۶۹۰)، کرسی ایالت والانس، ش اسپانیا. سومین شهر بزرگ اسپانیا و مرکز تجارتی و صنعتی است، و بندر پر رفت و آمدی، ال گرائو (el grāo)، بر خلیج والانس در مدیترانه دارد. صناعت ابریشم و توتون و سفالهای رنگین دارد، و پرتقال و شراب از صادرات آن است. دانشگاه آن ح ۱۵۰۰ تأسیس شده. نخست مستعمره‌ی رومی بود و در زمان تسلط مسلمین بسیار ترقی کرد؛ در ۱۰۹۴–۹۹ سید بر آن فرمان میراند؛ پس از تسخیر آن (۱۲۳۸) توسط جیمز I آراگون با بارسلون رقابت میکرد. شهری خوش‌منظره است و کلیسای جامعی از قرون ۱۳م–۱۵م و ارگی از قرن ۱۶م دارد. کاخ عدالت دوره‌ی رنسانس و بازار ابریشم گوتیک آن نیز از بناهای دیدنی قدیمی این شهر است. در جنگ داخلی (۱۹۳۶–۳۷) مقر دولت سلطنت‌طلبان بود.

والانس[11] (vālāns؛ از فنس)، اسپانیائی **والنثیا** (vālenţiā)، عربی **بلنسیه** (balansiyya)، ناحیه (۲۳'۳۰۳ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم ۳'۰۷۳'۲۵۵) و مملکت سابق، ش اسپانیا، کنار مدیترانه. اکنون ایالات آلیکانته و کاستلیون د لا پلانا و والانس (شهر) را شامل است. بیشتر ناحیه کوهستانی است، و دشتهای ساحلی حاصلخیز آن محل تمرکز جمعیت است. عملیات آبیاری و آبرسانی و نظام کشت تنجیده‌ی آن، که از زمان تسلط اعراب آغاز شده، این ناحیه را به صورت "باغستان اسپانیا" در آورده است که از آن انواع

---

(۱)Wallace (۲)Walachia (۳)Olt (۴)Muntenia (۵)Oltenia (۶)Negru (۷) Cimpulung (۸)Mircea (۹)Brankovan (۱۰)Valence (۱۱)Valencia

میوه‌ها، مرکبات، غلات، روغن زیتون، و شراب فراوان به دست میآید، و بسیاری از آنها صادر میشود. از زمانهای قدیم، برای تربیت کرم ابریشم، درخت توت در آن کشت میشده، ولی صناعت ابریشم اکنون رو به زوال است. خوراک‌های آموده و سرامیک و محصولات فلزی، و پارچه عمده‌ترین فراورده‌های صنعتی این ناحیه است. آثار ماقبل تاریخی فراوان در والانس به دست آمده است. در اوایل مسکن ایبریائیان بود، سپس مستعمره‌ی یونانیان و کارتاژیان شد و زمانی میدان جنگ میان کارتاژیان و رومیان بود (← ساگونتو). در قرن ۸م مسخر مورها شد، و پس از سقوط خلافت قرطبه به صورت امیر-نشینی مستقل در آمد (۱۰۲۲). سید مدت کوتاهی بر شهر و ناحیه‌ی والانس فرمانروائی داشت (۱۰۹۴–۹۹). پس از مدتی که این ناحیه در تصرف مرابطون و موحدون بود، بار دیگر زمان کوتاهی والانس استقلال یافت، و سپس این ناحیه به تصرف جیمز I آراگون در آمد (۱۲۳۸–۵۲). مملکت والانس هویت سیاسی خود را نخست در اتحادیه‌ی آراگون و سپس در حکومت اسپانیائی حفظ کرد، ولی در قرن ۱۸م فیلیپ V همه‌ی امتیازات آن را از میان برد. قرنهای ۱۴م و ۱۵م دوره‌ی شکوفائی اقتصادی و هنری والانس بود، ولی پس از بیرون راندن مورها (۱۶۰۹) انحطاط این سرزمین آغاز شد. در قرن ۲۰م والانس از لحاظ اقتصادی حیات تازه‌ای یافته است.

والانس-گرم: ← وزن هم‌ارز یا وزن ترکیبی.

والانسین[1] (vālānsien)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۴۷٬۴۶۴)، ولایت نور، ل فرانسه، بر کنار رود اسکو (سکلت). ماشینسازی و نساجی از صنایع آن است. در ایالت قرون وسطائی انو منزلت مهمی داشت، و در قرن ۱۵م توربافی آن شهرت یافت. امپراطور بودوئن I و وانو و فرواسار در این شهر به دنیا آمده بوده‌اند.

والا والا[2] (wālā wālā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۳٬۶۱۹)، ج‌ش ایالت واشینگتن، کشمة، کنار رود والا والا، نزدیک مرز اورگون. مرکز تجارتی و توزیع فراورده‌های کشاورزی است. یک تأدیبگاه ایالتی در نزدیکی آن واقع است.

والبژیخ[3] (vālbĵix)، آلمانی **والدنبورگ**[4] (vāldenburg)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۲۵٬۰۴۸)، ج‌غ لهستان. فعالیت اقتصادی عمده‌ی آن استخراج زغال است. اهمیت شهر در قرن ۱۹م هنگامی آغاز شد که حوضه‌ی زغال سنگ سیلزی سفلی صنعتی شد. در جنگ II متحمل آسیب فراوان شد، و سپس از آلمان به لهستان انتقال یافت.

والپارائیسو، شهر، شیلی: ← والپارزو.

والپارزو[5] (vālpārezo؛ فر)، شیلیائی **والپارائیسو** (vālpārāiso)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۵۱٬۴۵۹)، شیلی مرکزی، کنار فکو، بندر عمده‌ی غ امریکای جنوبی و دومین شهر بزرگ شیلی. در ۱۵۳۶ به دستور آلماگرو بنا شد. امروز شهر صنعتی پررونق و از تفرجگاههای سیاحان است. از زلزله آسیب فراوان دیده است (مخصوصاً در ۱۹۰۸).

والپول[6]**، رابرت** (rābərt wālpōl)، ملقب به (اولین) **ارل آو اورفرد**[7] (ērl āv orfərd)، ۱۶۷۶–۱۷۴۵، سیاستمدار انگلیسی. در دست گرفتن موفقیت‌آمیز اوضاع ورشکستگی مالی انگلستان منجر به تسلط او در زندگی سیاسی شد (۱۷۲۱–۴۲). نفوذ او در کرولاین آنباخی، ملکه و همسر جورج II، منجر به این شد که او واقعاً اولین نخست‌وزیر در تاریخ انگلستان شود. در امور داخلی داد و ستد را تشویق کرد، در حالی که از مالیات زمین، برای راضی نگاه داشتن متنفذین حزب توری، کاست. در امور خارجی طرفدار دوستی با فرانسه و پرهیز از جنگ بود. پس از ← جنگ گوش جنکینز، که به جنگ جانشینی اتریش کشانیده شد، شکستهای نظامی او را وادار به کناره‌گیری کرد (۱۷۴۲).

والپول[8]**، هارس** (hārəs wālpōl)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو اورفرد**[9]، ۱۷۱۷–۹۷، نویسنده‌ی انگلیسی. در ایتن و کمبریج تحصیل کرد. در ۱۷۵۷ در تویکنم اقامت گزید و چاپخانه‌ای در آنجا برپا کرد. از دوستان ت. گری بود و اولین کار چاپی او نمایه‌گری بود (۱۷۵۷). نامه‌ها و یادداشتهای خود او انگلستان دوره‌ی جورج را جلوه‌گر میکند. داستان "وحشت‌انگیز" دز اورانتو (۱۷۶۵) از او است.

والپول[10]**، سر هیو (سیمور)** (sər hiu simor)، ۱۸۸۴–۱۹۴۱، داستاننویس انگلیسی، متولد جدید. آثارش مورد توجه بسیار قرار گرفت، و معروفترین آنها جنگل سیاه (۱۹۱۶)، آینه‌ی سبز (۱۹۱۸)، کلبای جامع (۱۹۲۲)، و یک مجموعه از داستانهای تاریخی است.

والت، ژان دو لا: ← شهواران مهمان‌نواز.

والتا[11] (vāleta)، شهر و دریابندر (در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۱۴٬۰۰۰)، پایتخت کشور مالت. شهری است قدیمی که آثار فراوان، از جمله یک کاخ، از شهواران مهمان‌نواز از قرن ۱۶م و مونه‌ای از آثار باستانی دارد. در جنگ II بشدت بمباران شد.

والتاوا، رود، چکوسلواکی: ← موداو.

والتر[12]**، برونو** (bruno vālter)، ۱۸۷۶–۱۹۶۲، رهبر ارکستر آلمانی-امریکائی، نام اصلیش برونو والتر شلزینگر[13] (šlezinger). در کنسرواتوار شترن برلین تحصیل کرد. در اپراهای کولونی و هامبورگ رهبری ارکستر داشت، و سپس، تا ۱۹۱۲ در اپرای دولتی وین بود. در ۱۹۱۲–۲۲ مدیر موسیقی اپرای مونیخ، و در ۱۹۲۵–۲۹ مدیر موسیقی اپرای شهری در برلین بود. در ۱۹۳۵ به وین بازگشت، ولی در ۱۹۳۸ اتریش را ترک گفت، و به تابعیت فرانسه در آمد، و در ۱۹۳۹ در کشمة ماندگار شد. در کشمة رهبر ارکستر اپراخانه‌ی متروپلیتن بود، و در ۱۹۴۱ رهبر فیلارمونیک نیو یورک شد.

والتر[14]**، هیوبرت** (hiubərt wāltər)، ف ۱۲۰۵، اسقف اعظم و سیاستمدار انگلیسی. در ۱۱۸۹ به اسقفی سالزبری گماشته شد، و در ۱۱۹۰ همراه ریچارد I در جنگهای صلیبی شرکت کرد. در ۱۱۹۳ به انگلستان بازگشت و اسقف اعظم کنتربری شد، و در غیاب ریچارد سمت نایب‌السلطنگی داشت، و از شورشی که بنا بود به تحریک جان (بعداً جان لکلند) برپا شود جلوگیری کرد. پس از عزیمت (۱۱۹۴) مجدد ریچارد، هیوبرت عملاً فرمانروای انگلستان بود. صرف نظر از آزمندیی که داشت، در نظام مالیاتی و اداری اصلاحات مهمی به عمل آورد. در ۱۱۹۶ به فرمان او کلیسائی را که رهبر افزارمندان انقلابی لندن، ویلیام فیتسازبرت[15] (wilyām fitsāzbərt) در آن بست نشسته بود، آتش زدند و همین عمل سبب شد که در ۱۱۹۸ منصب غیر دینی خود را از دست بدهد. پس از جلوس جان بر تخت سلطنت (۱۱۹۹)، والتر به منصب مهرداری شاه منصوب شد و در جلوگیری از اعمال وی مؤثر بود.

والتر فون در فوگلوایده[16] (vālter fon der fogelvāyde)، ح ۱۱۷۰–ح ۱۲۳۰، مینینگر از-ریشی. ظریفترین شاعر غنائی قرون وسطی به شمار میرود، که غزلیات عاشقانه و منظومه‌های مذهبی سروده است.

والتلینا[17] (vāltellinā)، از دره‌های کوههای آلپ در لومباردی، ل ایتالیا. این دره دارای دهکده‌های روستائی، گاوپروری، جنگلها، و کارخانه‌های برقابی است. در ۱۵۱۲ به ایالت گریزون ملحق شد، در آغاز جنگ سی‌ساله مردم کاتولیک والتلینا آماده‌ی شورش علیه مردم گریزون، که اکثراً پروتستان بودند، شدند؛ در ۱۶۲۰ سر به شورش بر داشتند، و سران پروتستان را قتل عام کردند. این اغتشاشات داخلی فوراً در اروپا دامنه یافت. قتل عام سال ۱۶۲۰ دخالتهای نظامی اسپانیا، اتریش، پاپ، و دسته‌جات کاتولیک گریزون و فرانسه را به وجود آورد. دره‌ی نگونبخت والتلینا به نوبه‌ی خود از طرف این ارتشها مورد حمله قرار گرفت، و در ۱۶۲۷ تحت کنترول اسپانیا در آمد. هنگامی که فرانسه به نفع پروتستانها وارد جنگ شد، یک سپاه فرانسوی بار دیگر به دره‌ی والتلینا اعزام شد (۱۶۳۵). ه. دوک دو روآن دره را متصرف شد اما نتوانست آن را دوباره تحت کنترول کامل گریزون در آورد. عاقبت دوک دو روآن گریزون را تخلیه کرد (۱۶۳۷). با صلح میلان (۱۶۳۹)، گریزون دوباره والتلینا را کلاً به دست آورد، و تا ۱۷۹۷ آن را در دست داشت، که از آن پس ضمیمه‌ی جمهوری سیزالپین شد. در ۱۸۱۵ به تصرف مملکت لومباردی-ونسی، و سپس به تصرف ایتالیا درآمد.

والتمستو، شهر سابق، ← والتم فارست، کوی لندن بزرگتر.

والتم فارست[18] (wāltəm fārəst)، کوی (در

(۱)Valenciennes (۲)Walla Walla (۳)Walbrzych (۴)Waldenburg (۵)Valparaiso (۶)Walpole (۷)Orford (۸)Walpole (۹)Orford (۱۰)Walpole (۱۱)Valletta (۱۲)Walter (۱۳)Schlesinger (۱۴)Walter (۱۵) Fitzosbert (۱۶)Walther von der Vogelweide (۱۷)Valtellina (۱۸)Waltham Forest

۱۹۷۱ جم ۲۷۵٬۴۶۸)، لندن بزرگتر (⇐ لندن، شهر، انگلستان)، جش انگلستان. در ۱۹۶۵ از ادغام شهرهای چینگفرد[1] (cingfərd)، لیتن[2] (leytən)، و والتمستو[3] (wâltəmstō) به وجود آمد. والتم فارست اساساً شهری است مسکونی.

والتم کراس[4] (wâltem krās). بخشی در هرتفردشر، جش انگلستان. یکی از سه صلیب النر (← النر آو کستیل) در اینجا برپا است.

والتن[5]**، ارنست تامس سینتن** (ërnəst tāməs sintən wālton)، ۱۹۰۳— ، فیزیکدان بریتانیائی؛ متولد ایرلند. در ۱۹۴۶ استاد فلسفه‌ی تجربی و طبیعی در ترینیتی کالج شد. در تحقیقات مربوط به تبدیل هسته‌های اتمی به وسیله‌ی بمباران آنها با ذراتی که مصنوعاً شتابانیده شده بودند از پیشقدمان بود. به جهت این تحقیقات جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۱ در فیزیک به وی و سر ج. کاکرافت تعلق گرفت. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

والتن[5]**، آیزک** (āyzək wāltən)، ۱۵۹۳—۱۶۸۳، نویسنده‌ی انگلیسی. یکی از معروفترین کتابها در زبان انگلیسی، ماهیگیر با قلاب تمام‌عیار (چاپ اول ۱۶۵۳، چاپ پنجم ۱۶۷۶)، را نوشت که بارها در حیات خودش با تجدید نظر چاپ شد. در این کتاب نه‌تنها رموز ماهیگیری با قلاب بیان شده، بلکه در ضمن آن تصویری از صلح و تقوای بی‌پیرایه، که دستاویز والتن برای مخالفت با جنگهای داخلی زمان خودش بوده، نیز ترسیم شده. چندین زندگینامه در باره‌ی دوستان خود نوشته است. نیز ← زندگینامه.

والتن[5]**، سر ویلیام ترنر** (sər wilyām tër-nər wāltən)، ۱۹۰۲— ، آهنگساز انگلیسی. در آکسفرد تحصیل کرد. یکی از اولین آثارش، یک کوارتت پیانوئی (۱۹۱۸—۱۹)، به وسیله‌ی هیئت امنای کارنگی منتشر شد (۱۹۲۴). در دهه‌ی ۱۹۲۰ روبنا، منظومه‌ی طنزآمیز ایدیث سیتول، که با موزیک والتن همراه شده بود، در لندن جلب توجه کرد. آثار ارکستری او شامل پورتسمث پوینت (۱۹۲۵)، سکاپینو (۱۹۴۰)، و دو سمفونی (۱۹۳۵ و ۱۹۶۱) است. یک اوراتوریو، تحت عنوان بزم بلشصر (۱۹۳۱)، و مارش تاجگذاری جورج VI (۱۹۳۷) و ملکه الیزابت II (۱۹۵۳) را تصنیف کرد. از دیگر آثار معروفش یک کنسرتو برای ویولا و ارکستر (۱۹۲۹)، یک کنسرتوی ویولن (۱۹۳۹) و یک سونات برای ویولن و پیانو (۱۹۵۰) است. موسیقی والتن، گرچه احساسات درونی و فردی او را بیان میکند، آثارش همه‌جا را فرا گرفته، و وی کوشیده است که به موسیقی معاصر انگلیسی جنبه‌ی بین‌المللی بدهد.

والخرن[6] (vālxeren)، غربیترین جزیره (۲۰۰ کمم؛ جم ۷۵٬۶۶۵)، ایالت زیلاند، جغ هلند، در دریای شمال، بر دهانه‌ی مصب سکلت. به وسیله‌ی پل به هولاند جنوبی (← هولاند) و با راه آهن به زمینلاد هلند مرتبط است. عمدتاً کشاورزی است، و محصولاتش تره‌بار، میوه، و گندم است. شهرهای عمده‌اش میدلبورگ و ولیسینگن[7] (vlisingen؛ در ۱۹۷۰ جم ۴۰٬۱۹۷، دارای اهمیت سوق الجیشی) است. در جم II بمباران‌های سخت (اکتبر ۱۹۴۴) والحرن موجب شکستن سدها شد و جزیره را آب فرو گرفت. ولی قبل از پایان ۱۹۴۵ مهندسین هلندی دوباره سدها را ساختند.

والخوف، رود تجش، ← لادوگا، دریاچه‌ی.

والد[8]**، جورج** (jorj wāld)، ۱۹۰۶— ، زیستشناس امریکائی، استاد زیستشناسی دانشگاه هاروارد، مت نیو یورک. به خاطر تحقیقاتی که در باره‌ی عمل رؤیت انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ه. ک. هارتلین و ⇐ ر. آ. گرانیت) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۷ در فیزیولوژی و پزشکی شد. والد خصوصاً نقش ویتامین آ را در سازوکار توراشیمیائی شبکیه نشان داده، و در هیئت مولکولی غشاء حساس شبکیه و تغییراتی که تحریکات نور در آن تولید میکند مطالعاتی کرده است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وال د/آئوستا[9] (vāl dāostā) یا **واله د/آئوستا**[10] (valle)، ناحیه‌ی خودمختار (۳٬۲۶۲ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۱۱۱٬۲۳۹)، لغ ایتالیا، بر مرز فرانسه (در غ) و سویس (در ل). تا ۱۹۴۵ جزء ایالت آئوستا در پیمون بود. قانون اساسی ۱۹۴۷ ایتالیا آن را منطقه‌ای آزاد، خارج از مرز گمرکی ایتالیا، شناخت. این ناحیه شامل دامنه‌های مون بلان، ماترهورن، و مونته روزا[11] (monte rozā) است. مرتفعترین قله‌ی آن گران پارادیزو میباشد. راههای سن برنار بزرگ و سن برنار کوچک (← سن برنار) در دره‌ی وال د/آئوستای علیا به یکدیگر ملحق میشوند. تفرجگاههای زمستانی جالب توجه دارد. مرکز آن آئوستا است. اکثر مردم آن به یک لهجه‌ی فرانسوی تکلم میکنند.

وال د/واز[12] (vāl duāz)، ولایت (۱۲۴۸ کمم؛ در ۱۹۶۸ جم ۶۹۳٬۲۶۹)، بخش ناحیه‌ی پاریس؛ کرسی آن ⇐ پونتواز است.

والدای، ارتفاعات[13] (vāldāy)، تپه‌هائی در لغ جمشر اروپائی که به صورت رشته‌های موازی به طول ح ۴۸۰ کم در امتداد لش-جغ، بین لنینگراد و مسکو، ممتد است. بلندی آن به ح ۳۴۰ متر میرسد.

والدزموللر[14]**، مارتین** (mārtin vāldzemüller)، لتی ایلاکومیلوس (ilākomilus)، ـ۱۴۷۰؟ ۱۵۲۲، عالم آلمانی در جغرافیا و هیئت که قسمت عمده‌ی پایان عمر خود را در سن‌دیه، آلزاس، زندگی میکرد. نخستین نقشه‌نگاری است که به قاره‌ی نویافته‌ی جهان نام امریکا داده است. شکل قاره‌ی جدید را در دو نقشه چاپ کرد، و همراه آن رساله‌ای توضیحی به نام مقدمه‌ی کیهنوی انتشار داد که شرح مسافرت آمریگو وسپوتچی نیز در آن آمده بود. بعدها هرچه بر نقشه‌ی خود نوشت که قاره‌ی جدید نتیجه‌ی پویش کریستوف کلمب بوده و نسبت اکتشافی که وی قبلاً به آمریگو وسپوتچی داده نادرست بوده است، سودی نبخشید و نام امریکا همچنان بر قاره‌ی جدید باقی ماند. تحریر جدیدی نیز به دستیاری همکاران خود از کتاب بطلمیوس فراهم آورد که در ۱۵۱۳ به چاپ رسید.

والدس، آرماندو پالاثیو: ⇐ پالاثیو والدس، آرماندو.

والدس، پیر: ← والدوس، پتروس.

والدس-لئال[15]**، خوان د** (xuān de wāldes-leāl)، ۱۶۲۲—۹۰، نقاش به سبک باروک و حکاک اسپانیائی که بیشتر فعالیت او در سویل و کوردووا بود. شهرت وی به تجسم دادن موضوعهای اخلاقی به صورتی ترسناک است، همچون در تابلوهای دمز غرور (هارتفرد، کونکتیکت) و هیروگلیفهای مرگ (سویل). از وی همچنین تابلوهای نقاشی مذهبی متحرکی که با استفاده از روش رنگامیزی اختراعی خود ساخته بود، همچون راه به سلیبگاه (انجمن اسپانیائی، نیویورک) و چندین تصویر ظریف بر جای مانده است.

والدشتاین، آلبرشت فون: ← والنشتاین.

والدک[16] (vāldek)، امیرنشین سابق (۱٬۰۸۷ کمم)، آلمان غربی، اکنون بخش اداری هسن. پایتخت آن آرولسن[17] (ārolsen) بود. ناحیه‌ای است کشاورزی و جنگلی که رودهای اودر و دیمل[18] (dimel) آن را زهکشی میکنند. در ح ۱۲۰۰ کنت‌نشین بود، و در قرن ۱۷م با اتحاد با پیرمونت امیرنشین شد. در ۱۹۱۸ والدک-پیرمونت یک جمهوری شد؛ در ۱۹۲۲ پیرمونت ضمیمه‌ی پروس و جزء ایالت هانوور شد؛ و در ۱۹۲۹ والدک جزئی از هسن-ناسوی سابق شد.

والدک-روسو[19]**، رنه** (rēne vāldek-ruso)، ۱۸۴۶—۱۹۰۴ نخست‌وزیر فرانسه (۱۸۹۹—۱۹۰۲)؛ مت نانت. بخشودگی دریفوس (← دریفوس، قضیه‌ی) را از طرف رئیس جمهور به دست آورد. قانونگذاری ضد کلیسا را آغاز کرد ولی با اقدامات افراطی مخالفت ورزید. در دوره‌ی نخست‌وزیری او ← حادثه‌ی فاشودا (۱۸۹۹) روی داد؛ وزیر امور خارجه‌اش ت. دلکاسه بود.

والدمار[20] I (vāldemār-)، ملقب به **کبیر**، ۱۱۳۱—۸۲، شاه (۱۱۵۷—۸۲) دانمارک. در ۱۱۴۷ یکی از سه مدعی تاج و تخت دانمارک شد. پس از آنکه دو رقیب خود، سوین[21] III (sueyn-) و کنوت[22] (kənut)، را شکست داد به سلطنت رسید (۱۱۵۷). پس از آن پیکاری علیه شاه سوین را رهبری کرد، که در نبردی نزدیک ویبورگ به شکست سوین انجامید. گرچه در دانمارک قدرت کامل به دست آورد، وندها بدانجا هجوم آوردند. والدمار با کومک هانری

(۱)Chingford (۲)Leyton (۳)Walthamstow (۴)Waltham Cross (۵)Walton (۶)Walcheren (۷)Vlissingen (۸)Wald (۹) Aosta, Val d' (۱۰)Valle (۱۱)Monte Rosa (۱۲)Val-d'Oise (۱۳)Valdai Hills (۱۴)Waldseemüller (۱۵) Valdés Leal (۱۶)Waldeck (۱۷)Arolsen (۱۸)Diemel (۱۹)Waldeck-Rousseau (۲۰)Waldemar (۲۱)Sweyn (۲۲)Canute

شیر و آلبرشت خرس وندها را مطیع ساخت و آنان را وادار به پذیرفتن دین مسیح کرد. برای آنکه حمایت آلمانها را به دست آورد، واسال امپراطور فردریک I شد، اما بعداً خود را از تحت کنترول امپراطور خارج ساخت. والدمار قانون دانمارک را تدوین کرد، و در نروژ مستملکاتی به دست آورد. وصلت دخترانش با پسران فردریک I، با اریک X سوئد، و با فیلیپ II فرانسه موجب شد که بر حیثیت او افزوده شود. آبالون مشاور دینی، سیاسی، و نظامی او بود.

والدمار[1] II (väldemär-)، ۱۱۷۰–۱۲۴۱، شاه (۱۲۰۲–۴۱) دانمارک، پسر دوم والدمار I. در زمان سلطنت برادرش کنوت VI، از دانمارک در مقابل حمله‌ی آلمانها دفاع کرد، و سپس کنترول دانمارک را بر شورین بسط داد. وقتی که به سلطنت رسید، و فردریک II فتوحات او را در آلمان تأیید کرد، با استونی جنگید، و قسمت عمده‌ی ناحیه‌ی بالتیک را در اختیار گرفت. در ۱۲۲۳ خائنانه دستگیر کنت شورین، که واسال خودش بود، شد و مدت ۳ سال زندانی بود. پس از آنکه قسمت عمده‌ی سرزمین خود را واگذار کرد آزاد شد. سپس در صدد بر آمد که سرزمین از دست رفته‌ی خود را بازپس گیرد، اما شکست خورد (۱۲۲۷) و بقیه‌ی عمر خود را صرف تدوین قانون دانمارک و اصلاحات داخلی کرد.

والدمار[1] IV (väldemär-) **[والدمار آترداگ** (āterdāg)]، ح ۱۳۲۰–۷۵، شاه (۱۳۴۰–۷۵) دانمارک. در آغاز سلطنتش دانمارک در میان فرمانروایان بیگانه تجزیه شده بود، اما وی با مهارت نظامی خود توانست مملکت را وحدت بخشد (۱۳۶۱). دختر خود مارگریت را به عقد شاه نروژ در آورد تا بتواند دانمارک و نروژ را متحد سازد؛ به نام خویشاوند خود، مارگراف براندنبورگ، در امور آلمان دخالت کرد. با نقض پیمانی که با شاه سوئد بسته بود، سکانیا را تصرف کرد، که بدین ترتیب کنترول ماهیگیری پرسود را به دست آورد. پیروزی او بر ← اتحادیه‌ی هانسالی (۱۳۶۲) موقتاً گوتلاند را به تصرف او در آورد، ولی، در ۱۳۶۸، شهرهای هانسائی، مکلنبورگ، سوئد، و هولشتاین ائتلافی علیه او تشکیل داده او را شکست دادند. والدمار ناچار به عهدنامه‌ی شترالزوند تن در داد (۱۳۷۰).

والدمار کبیر: ← والدمار I.

والدنبورگ: ← والبزیخ، شهر، لهستان.

والدنسیز، فرقه‌ی پروتستان، ← والدوسیان.

والدو، پیر: ←والدوس، پتروس.

والدوس[2]**، پتروس** (petrus väldus)، صورت لاتینی نام **پیر والدو**[3] (pier väldo) یا **والدس**[4] (väldes)، ح ۱۱۴۰–ح ۱۲۱۷. بدعت‌گذار فرانسوی در دین. نخست بازرگان موفقی بود؛ سپس از دنیا (ح ۱۱۷۳)، و از تمام مایملک خود دست کشید، و تمام وقت خود را صرف مطالعات دینی کرد. به وعظ پرداخت و پیروانی گرد آورد که به "مسکینان لیون" معروف بودند، و بعداً **والدوسیان** خوانده شدند. از طرف پاپ لوکیوس III تکفیر شد، و پیروانش مورد آزار قرار گرفتند.

والدوسیان[5](väldosiän)، فنس **ودوا** (voduä)، انگلا **والدنسیز** (wäldensiz)، فرقه‌ی پروتستان که از میان "مسکینان لیون" (← والدوس، پتروس) بر خاست. این جماعت، که از مسیحیت اصیل منحرف شده بودند، توسط پاپ لوکیوس III تکفیر شدند و تا آغاز زجر و آزاری که بر آنها وارد شد در دوفینه مقاومت کردند (۱۴۸۷) و سپس در پیمون به حیات خود ادامه دادند. در ۱۵۳۲ به پروتستانهای آلمانی و سویسی پیوستند. در ۱۶۵۵ فرانسویان و شارل امانوئل با آنان به مبارزه پرداختند. پس از الغای (۱۶۸۶) فرمان نانت ه. آرنو آنها را به سویس رهنمائی کرد و سپس آنان را باز گردانید. پس از انقلاب فرانسه، در ۱۸۴۸ از آزادی کامل برخوردار شدند.

وال‌دو‌گراس[6] (väl-dë-grās)، بیمارستان نظامی پاریس، محل تعلیمات عملی بهداشت و پزشکی نظامی. در ۱۶۲۱ آن دتریش این محل را، که هتل بود، به راهبه‌های بندیکتی که از نزدیک بیور[7] (bievr؛ شهری در ولایت اسون، فرانسه) به پاریس آمده بودند اختصاص داد. سپس، به یادبود ولادت فرزندش (بعداً لوئی XIV)، دستور داد تا نمازخانه‌ی مجللی در این محل بسازند که بنای آن از ۱۶۴۵ آغاز شد، و هنرمندان متعدد در معماری و حجاری آن شرکت کردند. در انقلاب فرانسه صومعه به صورت بیمارستان نظامی در آمد و کمی بعد مدرسه‌ای برای عملیات پزشکی و جراحی ضمیمه‌ی آن کردند که همان مدرسه‌ی تعلیمات عملی بهداشت و پزشکی نظامی کنونی است. فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ی پزشکی نظامی لیون مدت نه ماه در وال‌دوگراس تحت تمرین قرار میگیرند و از طریق مسابقه به عنوان پزشک و جراح و استاد پزشکی نظامی انتخاب میشوند.

وال‌دو‌مارن[8] (väl dë märn)، ولایت (۲۴۴ کمه؛ در ۱۹۶۸ جه ۱٬۱۰۰٬۰۰۰)، فرانسه. این ولایت، که در ۱۹۶۴ در ناحیه‌ی پاریس (چش) به وجود آمد، چش ولایت سن و بعضی از شهرهای سن‌امارن سابق را در بر میگیرد. کرسی آن ⇐ کرتی است.

والدهایم[9]**، کورت** (kurt väldhäym)، ۱۹۱۸ – ، دیپلومات اتریشی، دبیر کل سازمان ملل متحد (۱۹۷۱–۸۰). در پایان جه II وارد خدمات سیاسی شد، و به سفارت کبرای اتریش در کانادا رسید. در ۱۹۵۸ که اتریش وارد سازمان ملل متحد شد، والدهایم یکی از اعضای هیئت نمایندگی آن کشور بود، و سپس نماینده‌ی دائمی اتریش بود (۱۹۶۵–۶۸). از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ وزیر امور خارجه‌ی اتریش بود، و در ۱۹۷۱ که داوطلبی او برای ریاست جمهوری اتریش با شکست رو به رو شد، بار دیگر به عنوان نماینده‌ی دائمی به سازمان ملل متحد بازگشت. در دسامبر ۱۹۷۱ برای مدت پنج سال، به جانشینی او تانت، به دبیر کلی سازمان ملل متحد برگزیده شد؛ در ۱۹۷۶ نیز برای بار دوم به مدت ۵ سال به همین سمت انتخاب شد.

والدیویا[11] (väldiviä)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۹۰٬۹۴۲)، مرکز ایالت والدیویا، ج شیلی مرکزی، کنار فکه. به وضع جالبی در کنار رود والدیویا بنا شده. پ. والدیویا آن را بنا کرد (۱۵۵۲). شهر صنعتی پرفعالیتی است. علاوه بر صنایع چرم، تصفیه‌ی شکر، و کشتی سازی کارخانه‌های ذوب‌آهن و تهیه‌ی فولاد دارد. هوای آن سرد، و بارندگی فراوان است. در ۱۹۶۰ یکی از شدیدترین زلزله‌های تاریخ آن را ویران کرد. در ۱۹۶۲، گرچه تجدید بنای آن بالنسبه پیش رفته بود، هنوز هم قسمت قابل ملاحظه‌ای از شهر به حالت خرابی بود.

والدیویا[11]**، پدرو د** (pedro de väldiviä)، ح ۱۵۰۰–۱۵۵۴، کشورگشای اسپانیائی، فاتح شیلی، در فتح پرو از بهترین افسران ف. پیثارو بود، و در ۱۵۴۰ پیثارو او را مأمور مطیع کردن شیلی کرد. در ۱۵۴۱ سانتیاگو را بنا نهاد، و به تأسیس ماندگاههای دیگر پرداخت. در ۱۵۴۹ نایب‌السلطنه‌ی پرو او را حکومت شیلی داد. سرانجام در شورشی به دست بومیان کشته شد. بانی شهر والدیویا بود.

والر[12]**، ادمند** (edmənd wälər)، ۱۶۰۶–۸۷، شاعر انگلیسی. در پارلمنت از سخنوران نامی بود. باآنکه در آغاز از مخالفان شاه بود، بعدها از چارلز I در مقابل پارلمنت حمایت میکرد، و در توطئه‌ای (۱۶۴۳) به منظور نگاهداری شهر لندن برای چارلز شرکت جست و در نتیجه‌ی کشف توطئه جریمه و تبعید شد. در ۱۶۵۱ مورد عفو قرار گرفت، و هنگام بازگشت خاندان استوارت بار دیگر به پارلمنت رفت و تا زمان مرگ چنین بود. شهرت اشعار او به روانی و جلای آنهاست و سبک بیان، و مخصوصاً جنبه‌ی حماسی، خصوصیت عمده‌ی شعر او است. شناخته‌ترین اشعار غنائی او برو، ای گل زیبا است.

والرام II: ← ناسو.

والری، داستان ؛ ← کرودنر.

والری[13]**، پول** (pol väleri)، ۱۸۷۱–۱۹۴۵، شاعر و منتقد فرانسوی. با تشویق پ. لویس و مالارمه منظومه‌هائی در چند مجله منتشر کرد، اما بزودی از نظم به نثر روی آورد. در ۱۹۱۲ ژید و چند تن دیگر از هواخواهانش او را وا داشتند تا مجموعه‌ای از اشعار خود را منتشر کند، که با اضافاتی مجموعه‌ی پسارک جوان (۱۹۱۷) را منتشر کرد. منظومه‌ی دیگر او گورستان دریائی (۱۹۲۰) است. در ۱۹۲۰ قصاید و آلبوم اشعار قدیم و در پی آنها، در ۱۹۲۲ زیبائیها انتشار یافت. آثار منثورش مشتمل است بر ۵ مجموعه‌ی مقالات، به نام تنوع (۱۹۲۴–۴۴) و چهار گفتار در همه‌ی زمینه‌ها از هنر گرفته تا ریاضیات و علوم. در ۱۹۲۵ به جانشینی آناتول

(۱)Waldemar (۲)Waldus (۳)Valdo (۴)Valdes (۵)Waldenses (۶)Val-de-Grâce (۷)Bièvres (۸)Val-de-Marne (۹)Waldheim (۱۰)Pérez de Cuellar (۱۱)Valdivia (۱۲)Waller (۱۳)Valéry

فرانس عضو آکادمی فرانسه شد.

والریان[1] (vālerian)، نام هر یک از گیاهان تیره‌ی والریاناکئا (valerianaceae)، عموماً علفی و بوته‌ای، مخصوص نواحی سرد و معتدل نیمکره‌ی شمالی. نام والریان عموماً به گیاهان از نوع والریانا (*Valeriana*) و جنسهای وابسته‌ی به آن اختصاص دارد که به عنوان گل باغچه کاشته میشوند و گلهای معطر دارند. والریان متعارفی (*V. officinalis*) گیاهی است چندساله که در قرون وسطی به عنوان ادویه مصرف داشت وسپس از ریشه‌ها و ساقه‌های زیرزمینی آن عطری روغنی میگرفتند، و اکنون نیز به همین منظور کشت میشود. این گیاه در بعضی از کشورهای شرقی به جای سنبل الطیب مصرف دارد که ریشه‌ها و ساقه‌های زیرزمینی خشک‌شده‌ی آن را نیز والریان مینامند و در طب به عنوان مسکن و بادشکن از آن استفاده میشود. والریان سرخ (*Centranthus ruber*) و والریان افریقائی (*Fedia cornucopia*) از انواع زینتی شرقی این گیاه است.

والریانوس[2] [پوبلیوس لیکینیوس والریانوس (publius likinius vāleriānus)]، ضبط فارسی از فن **والرین** (vālerian)، فت پس از ۲۶۰، امپراطور (۲۵۳–۲۶۰) روم. در زمان دو امپراطور، دکیوس و گالوس، مناصب مهم کشوری و نظامی داشت. پس از مدتی فرمانروائی آمیلیانوس، والریانوس به امپراطوری رسید. در ۲۵۷ عموم مسیحیان را تحت شکنجه قرار داد. با آنکه مرد ناقابلی نبود، برای فرمانروائی چندان شایستگی نداشت و در زمان او ل ایتالیا و یونان از تصرف او خارج شد و آسیای صغیر را ایرانیان مسخر کردند. پسرش گالینوس را به عنوان شریک در امپراطوری انتخاب کرد و در مشرق به نبرد با شاپور I ساسانی پرداخت که در این جنگ قشون رومیان از میان رفت و والریانوس اسیر شد (۲۶۰). در اسارت از جهان رفت و پسرش جای او را گرفت.

والرین، امپراطور روم، ← والریانوس.

والس (wālas)، برای اعلام انگلیسی که به این صورت میشناسید به ضبط دیگر آن والاس رجوع کنید.

والس، ادگر: ← والاس، ادگار.

والس[3]**، گراهام** (grāhām wālas)، ۱۸۵۸–۱۹۳۲، جامعه‌شناس انگلیسی و عالم علوم سیاسی. در ۱۹۱۴ استاد علوم سیاسی دانشگاه لندن شد. شهرت وی مرهون تجزیه و تحلیل علوم سیاسی از جنبه‌ی روانشناسی است. از آثارش طبیعت انسانی در علوم سیاست (۱۹۰۸)، جامعه‌ی بزرگ (۱۹۱۴)، و میراث اجتماعی ما (۱۹۲۱) میباشد.

والس، یوهانس دیدریک وان در: ← وان در والس، یوهانس دیدریک.

والسال[4] (wālsal)، کاونتی پارو (← پارو) (در ۱۹۷۱ حه ۱۸۴٬۶۰۶)، ستفردشر، انگلستان، ل‌ل‌غ بهرمنگام، در بلک‌کانتری. استخراج آهن و زغال، دباغی، و کارخانه‌های مختلف دارد. مصنوعات چوبی و قطعات مربوط به هواپیما صادر میکند. در ۱۹۷۴ ضمیمه‌ی ولایت جدید وست میدلندز شد.

وال ستریت[5] (wāl strit)، خیابان باریکی در قسمت سفلای ناحیه‌ی مانهاتن، شهر نیو یورک، که از خیابان معروف برادوی به ایست ریور منتهی میشود، و بانکها و مؤسسات مالی بزرگ کشمة در آن متمرکز است. از این جهت، کلمه‌ی وال ستریت به صورت مستعار برای نشان دادن علائق مالی کشمة به کار میرود، و مقصود از "متنفذین وال ستریت" بانکداران و سرمایه‌گذاران معروف کشمة است.

والسی[6] (wālsi)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۹۷٬۰۶۱)، ولایت چشر، غ انگلستان مرکزی، بر دهانه‌ی رود مرزی. صنایعی چند از جمله آردسازی و تعمیر کشتی دارد، ولی عمدة مسکونی است. در ۱۹۷۴ قسمتی از ولایت متروپالیتن مرزیاید شد.

والسینگم[7]، سر **فرانسیس** (sər frānsis wālsingəm) ۱۵۳۲؟–۹۰، سیاستمدار انگلیسی. پروتستان متعصبی بود، و در ایام سلطنت ملکه مری I از انگلستان خارج شد، ولی با جلوس (۱۵۵۸) الیزابت I بازگشت. وارد پارلمنت شد (۱۵۵۹)، و بزودی توسط ویلیام سسیل (← برلی، اولین بارون) برای کسب اطلاعات از خارج به خدمت گرفته شد. پس از رسیدن به وزارت، در ۱۵۷۳ شبکه‌ی جاسوسی مفصل و نیرومندی فراهم آورد، و همین دستگاه بود که ملکه مری اسکاتلند را به اتهام توطئه علیه الیزابت زندانی کرد (۱۵۶۸) و سبب اعدام او شد. دستگاه جاسوسی وی در ۱۵۸۷ جزئیات دقیق حمله‌ی در شرف وقوع ناوگان اسپانیا را کشف کرد. والسینگم، به جهت پروتستان بودن، سبب شد که اتحادی میان انگلستان و فرانسه و هلند بر ضد اسپانیا تشکیل شود. باآنکه به مأموریتهای مختلف گماشته شد، و در ۱۵۷۷ لقب یافت، هرگز نتوانست الیزابت را به قبول سیاست تهاجمی پروتستانی خود متقاعد سازد. سر فیلیپ سیدنی، پسرای وی که مسئول دیون دامادش بود، دشواریهای مالی فراوان فراهم آورد، و او در حالی چشم از جهان فرو بست که وامهای سنگینی گریبانش را فراگرفته بود.

والشتات، سیلزی، ← لیگنیتس.

والفسکا[8]**،** کنتس **ماریا** (kontes māriā *vālefskā)، ۱۷۸۹–۱۸۱۷، بانوی اشرافی لهستانی. ناپلئون I در ورشو با وی ملاقات کرد (۱۸۰۷) و او را معشوقه‌ی خود ساخت. او از ناپلئون پسری به نام کنت آلکساندر والفسکی آورد.

والفسکی[9]**،** کنت **آلکساندر** (kont āleksāndr* vālefski)، ۱۸۱۰–۶۸، دیپلومات فرانسوی، متولهستان، پسر ماریا والفسکا و ناپلئون I. پس از بازگشت خاندان بوربون به فرانسه رفت و در ۱۸۳۰ به لهستان باز گشت و به شورشیان پیوست و برای عرض شکایت لهستان به انگلستان رفت. پس از سرکوب شدن شورش، والفسکی به فرانسه باز گشت و تابعیت این کشور را پذیرفت و وارد خدمت نظام شد؛ در ۱۸۳۷ از این خدمت استعفا کرد و به روزنامه‌نگاری پرداخت. هنگامی که لوئی ناپلئون (بعداً ناپلئون III) در ۱۸۴۸ به قدرت رسید، والفسکی به عنوان مأمور سیاسی به ایتالیا و انگلستان و اسپانیا اعزام شد. سپس وزیر امور خارجه (۱۸۵۵–۶۰) و وزیر کشور (۱۸۶۰–۶۳) بود، و در فراهم آوردن مقدمات تشکیل کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶) کوشید، که خود ریاست آن را داشت. در ۱۸۶۵ ریاست مجلس مقننه را داشت و در ۱۸۶۷ وارد مجلس سنا شد.

والک (vālak)، برگ پیاز کوهی (*Allium latifolium*).

والکر (wālker). برای اعلام انگلیسی که اصلاً به صورت walker نوشته میشود و ممکن است به صورت والکر بشناسید، به صورت صحیح آن واکر رجوع کنید.

والکوره: ← والکوره‌ها.

والکوره‌ها[10] (vālküre-)، در اساطیر ژرمنی، دختران جنگاور ودن. بر جنگها فرمان میرانند و کسانی را که باید بمیرند انتخاب میکردند و ارواح قهرمانان را به والهالا باز میگرداندند. رئیس آنان برونهیلد بود. آنان را به صورت سوار بر اسب در میان هوا، و کلاه‌خود بر سر و نیزه به دست، تصور میکردند. اینان در والکوره‌ی ریشارد واگنر نقشی برجسته دارند.

والکینو، جزایر، در فکه؛ ← جزایر آلئوتان.

والمر[11] (vālmer)، شهر سابق که اکنون جزء شهر دیل (کنت، انگلستان) و قلعه‌ی آن اقامتگاه رسمی فرماندار سینک پورتس است.

والمی[12] (vālmi)، دهکده (در ۱۹۶۸ حه ۲۹۱) در آرگون، لش فرانسه. در ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲ توپخانه‌ی فرانسویان پروسیها را در اینجا متوقف کرد، که بعداً بدون هیچ گونه جنگ دیگری به آن سوی رود راین عقب نشستند. این عمل در جنگهای انقلابی فرانسه ابتکار را به دست فرانسویان داد و بدین ترتیب اثری قطعی در جنگ داشت.

والمیکی[13] (vālmiki)، بنا بر روایات، نخستین شاعر به زبان سانسکریت است که شعر به صورت وحی به او میرسید. کتاب مشهور رامایانا، که در آن مؤلف نقش عمده دارد از او است. این منظومه نخستین منظومه‌ی پرتصنع حماسی است و منبع الهام آیندگان بوده است. تاریخ درست تألیف آن معلوم نیست، ولی چنان تصور میکنند که در ۳۰۰ ق‌م تألیف آن تمام شده بوده است.

والنتینو[14]**، رودولف** (rudolf vālentino)، ۱۸۹۵–۱۹۲۶، هنرپیشه‌ی ایتالیائی سینما، نام اصلیش **رودولفو د/ آنتونگوئولا**[15] (rodolfo dāntonguolā). در ۱۹۱۳ به کشمة رفت؛ در ۱۹۲۵ به تابعیت کشمة در آمد. از ستارگان

---

(1) valerian (2) Valerian (3) Wallas (4) Walsall (5) Wall Street (6) Wallasey (7) Walsingham (8) Walewska (9) Walewsky (10) Valkyries (11) Walmer (12) Valmy (13) Valmiki (14) Valentino (15) D'Antonguola

سینمای صامت هالیوود به شمار میرود. از فیلمهای معروفش خون و شن، شیخ و پسر شیخ است. نیز ← سینما، قسمت تاریخی.

والنتینوس[1](vālentinus)، نق ح ۱۳۵–ح ۱۶۰، مؤسس مذهب والنتینوس (← گنوستیسیم، قسمت IV). ظاهراً در مصر متولد شده و در اسکندریه و سپس در رم درس خوانده بوده است؛ در رم مردمان برجسته‌ای که تغییر مذهب دادند بر گرد او جمع شدند. والنتینوس حقیقت نهائی را همچون دسته‌ای از آیونها (-āyon؛ یونانی، = عمر، دوره‌ای از زمان) میدانست که عده‌ی آنها ۳۳ است و جفت جفت از آیونهای نخستین، خالوس و خاموشی، بیرون میآیند. از این دو عقل و حقیقت تولد مییابد که به نوبه‌ی خود کلمه (لوگوس) و زندگی از آنها نتیجه میشود. سیزدهمین آیون، سوفیا یا حکمت، با آرزوی بیش از حدی که برای راه یافتن به عالم غیب داشت، سبب آن شد که بینظمی عظیمی در داخل پلروما (pleroma، عالم غیب) فراهم شود. هوس سوفیا به صورت وجودی بیشکل به خارج پلروما تبعید شد. برای باز گرداندن نظم و رستگاری اخلاقی که از سوفیای تبعیدشده به وجود آمده بودند، سه آیون آخرین به وجود آمد–مسیح، روح القدس، و عیسای نجات دهنده که "میوه‌ی متعارفی" پلروما است. فرمانروای عالم دمیورگوس (demiurgos؛ یونانی، = آفریننده) است که او را با خدای عهد یکی دانسته‌اند که اشکال حیات را آفرید و به وسیله‌ی آنها انسان گرفتار شد. عیسی در عالم ظاهر خواهد شد تا آن معرفت (گنوسیس) را که سبب باز گشتن آدمی به جهان بالا است آشکار سازد. والنتینوس نامه‌ها و مواعظ و مزامیری نوشته که پاره‌هائی از آنها موجود است. نسخه‌ی خطی "انجیل حقیقت" به زبان قبطی که این اواخر کشف شده، ممکن است از والنتینوس بوده باشد.

والنتینوس[2]**، قدیس** (qeddis vālentinus)، فت ح ۲۷۰، راهب شهید رومی. رسوم وابسته‌ی به او در کشورهای انگلیسی‌زبان، محتملاً بازمانده از زمانی است که در آن جشنی از روزگار شرک پیش از مسیحیت مربوط به عشق در ۱۴ فوریه صورت میگرفته است. وی را اکنون عموماً قدیس حامی عاشقان و مددکار کسانی میدانند که در عشق شکست خورده‌اند. کارتهای تبریکی را که عاشقان در این روز میفرستند، از روی نام او والنتین مینامند. ذکرانش ۱۴ فوریه است.

والنتی‌نیانوس[3] I (-vālentiniānus)، ۳۲۱–۷۵، امپراطور (۳۶۴–۷۵) روم (مغرب). در دوره‌ی یولیانوس و یوویانوس مقام نظامی عالی داشت. پس از مرگ یوویانوس به امپراطوری برگزیده شد؛ برادر خود والنس را به امپراطوری مشرق منصوب کرد. چندین بار قبایل آلمانی را شکست داد، و سردار او، تئودوسیوس I، با موفقیت از امپراطوری در بریتانیا و افریقا دفاع کرد. برای استحکام مرزهای امپراطوری روم، والنتی‌نیانوس فرمان داد که بر کنار رودهای راین و دانوب دژهائی بسازند. از مالیاتها کاست و تعلیم و تربیت را ترقی داد. با آنکه خود مذهب ارتدوکس داشت، به پیروان مذهب آریانیسم، و نیز مشرکان، آزادی مذهب داده بود. پسرانش، والنتی‌نیانوس II و گراتیانوس، جانشین او شدند.

والنتی‌نیانوس[3] II (-vālentiniānus)، (۳۷۱؟–۳۹۲، امپراطور (۳۷۵–۹۲) روم (مغرب)، پسر والنتی‌نیانوس I. پس از مرگ پدرش، او و برادرش، گراتیانوس، مشترکاً به امپراطوری برگزیده شدند. پس از مرگ (۳۷۸) والنس، گراتیانوس فرمانروائی مشرق را به تئودوسیوس I واگذار کرد. در طفولیت والنتی‌نیانوس II، در نتیجه‌ی مبارزه‌ی میان پیروان مذهب آریانیسم که مادرش، یوستینا، از آنان حمایت میکرد، و مسیحیان پیرو اعتقادنامه‌ی نیقیه (← اعتقادنامه) که گراتیانوس و قدیس آمبروسیوس رهبر آنان بودند، اوضاع کشور آشفته بود. در ۳۸۳ گراتیانوس به فرمان ماکسیموس کشته شد و حکومت شخصی والنتی‌نیانوس آغاز شد. در ۳۸۷ ماکسیموس او را از رم طرد کرد، ولی تئودوسیوس او را دوباره به رم باز گردانید (۳۸۸). چهار سال بعد والنتی‌نیانوس کشته شد؛ و ظاهراً قاتل او آربوگاست سردار فرانکی بود که امپراطور دست‌نشانده‌ای به نام ائوگنیوس را بر جای وی نشاند.

والنتی‌نیانوس[3] III (-vālentiniānus)، ۴۱۹–۵۵، امپراطور (۴۲۵–۵۵) روم (مغرب). دو سال پس از مرگ دائیش، هونوریوس، توسط پسر عمویش تئودوسیوس II که پوآنس غاصب (فرمانروائیش ۴۲۳–۲۵) را خلع کرد؛ بر تخت امپراطوری نشست. مادر والنتی‌نیانوس، گالا پلاکیدیا، در کودکی وی نایب‌السلطنه بود، ولی در ۴۳۳–۴۵۴، یکی از سرداران سپاه، آیتیوس، عملاً فرمانروای روم غربی بود. در افریقا بونیفاکیوس از واندالها به فرماندهی گنسریک شکست خورد (۴۳۰)؛ در ۴۴۲ آیتیوس ناگزیر استقلال واندالها را به رسمیت شناخت. در نتیجه‌ی جنگ میان آیتیوس و بونیفاکیوس، و ناآرامی بربرها و شورش روستائیان، وضع کشور آشفته بود. والنتی‌نیانوس مرد سست‌عنصری بود، ولی به پاپ لئوی I برای برقرار کردن تقویت نظم کلیسائی در مغرب کمک کرد. هجوم وحشتناک هونها به سرپرستی آتیلا در ۴۴۱ آغاز شد؛ باآنکه آتیلا در گل شکست خورد (۴۴۵)، در ۴۵۲ به ایتالیا حمله برد. در ۴۵۴ والنتی‌نیانوس و یکی از محارم دربارش آیتیوس را کشتند، و اندکی پس از آن خود وی نیز به قتل رسیده ماکسیموس جانشین او شد.

والنثیا (vālentiā)، اسپانیا، ← والانس.

والنس[4] (vālens)، ح ۳۲۸–۳۷۸، امپراطور (۳۶۴–۷۸) روم (مشرق)، برادر والنتی‌نیانوس I، به مذهب آریانیسم در آمد؛ از ویزیگوتها در نبرد آدریانوپل شکست خورد و به قتل رسید. تئودوسیوس I جانشینش شد.

والنسیا[5] (vālensiā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت تخمیناً ۲۳۲٬۰۰۰)، ل ونزوئلا. در ۱۵۵۵ نزدیک کرانه‌ی غربی دریاچه‌ی والنسیا ساخته شد؛ چهارمین شهر بزرگ ونزوئلا است. اطراف آن را با تلاقهای بیماریزا فرا گرفته، و ماندگاران نخستین برای انتخاب پایتخت کاراکاس را بر این شهر، که بیشتر مرکزیت داشت، ترجیح دادند. والنسیا در بخش کشاورزی ونزوئلا واقع است. محصول عمده‌ی آن نیشکر است که با محصول پنبه‌ی آن رقابت میکند. فعالیت صنعتی آن پنبه‌ریسی، لبنیاتسازی، آمودن گوشت، و کفشسازی است. به وسیله‌ی بزرگراه و راه آهن به بندر وابسته‌اش، پوئرتو کبیو[6] (puerto kəbeyyo)، و به کاراکاس مربوط است.

والنشتاین[7] یا **والدشتاین، آلبرشت فون** (vāldštāyn یا ālbrešt fon vālenštāyn)، ۱۵۸۳–۱۶۳۴، ژنرال سلطنت‌طلب در جنگ سی‌ساله؛ متبوهم. به آکادمی لوتری در آلتدورف پیوست، و سپس در مصاحبت دوستی به احکام نجوم علاقه‌مند شد، و این علاقه در سراسر زندگی با او بود. بعدها به مذهب کاتولیک رومی در آمد. در نتیجه‌ی ازدواج با زن بیوه‌ی ثروتمندی راه ترقی را برای خود باز کرد و، به پاداش طرفداری از فردیناند ستیریا (امپراطور فردیناند II) پیش و مقارن و پس از شورش بوهم، که مایه‌ی شروع جنگ سی‌ساله بود، کنت پالاتینا و امیر و، در ۱۶۲۵، دوک فریدلاند شد. در ۱۶۲۵ سپاه عظیمی برای امپراطور فراهم آورد و مهمترین ژنرال سلطنت‌طلب شد، و در مرحله‌ی دانمارکی جنگ با تیی، ژنرال اتحادیه‌ی کاتولیک، همکاری داشت. والنشتاین در ۱۶۲۶، در سر پل دساو، مانسفلد را سخت شکست داد، و بعضی از نیروهای وی به تیی مدد رساندند و سبب شکست نیروهای کریستیان IV شدند. سال بعد والنشتاین بازمانده‌ی قوای مانسفلت را از میان برد و پس از آن نیروهای کریستیان IV را شکست داد. آنگاه، والنشتاین که به اوج قدرت و ثروت رسیده بود، زاگان را با دوکنشین بزرگ مکلنبورگ به متصرفات خود افزود. وی که رؤیای یک آلمان یگانه و نیرومند را در سر میپروراند، آرزوی آن داشت که صلح و تسامح مذهبی برقرار شود. به وی منصب دریاسالاری اعطا شد، ولی امیدهای وی برای تأسیس نیروی عظیم دریائی با شکستی (۱۶۲۸) که در محاصره‌ی شترالزوند واقع بر بالتیک خورد، بیحاصل ماند. دشمنان نیرومند وی–رجال کلیسا، اسپانیائیان، و پرنسها–در دربار وین، به سال ۱۶۳۰ بر او پیروز شدند، و او از فرماندهی معزول شد. شکست خوردن جانشینش، تیی، از گوستاو II (گوستاو آدولف) سوئد بار دیگر سبب بازگشت والنشتاین به قدرت شد (۱۶۳۲). با سپاهی عظیم کار بوهم را تسویه کرد و به نزاعی با شاه سوئد آغاز کرد که با شکست خودش و کشته شدن شاه در لوتسن پایان یافت (۱۶۳۲). ناتوانی بعدی والنشتاین (جز در جنگی با سوئد در ۱۶۳۳) و گفتگوهای وی با دشمن سبب شد که او را به خیانت متهم کنند. فردیناند محرمانه او را از فرماندهی خلع کرد (۱۶۳۴). والنشتاین بار دیگر کوشید تا مذا–

(۱)Valentinus (۲)Valentine (۳)Valentinian (۴)Valens (۵)Valencia (۶)Puerto Cabello (۷)Wallenstein

کرات با سوئدیها را آغاز کند و با چند صد نفر از سپاهیان خود به اگر گریخت که او را به حیله در آنجا کشتند. قاتل وی بعد از آن مورد مرحمت امپراطور قرار گرفت. والنشتاین چهره‌ی اصلی یکی از نمایشنامه‌های سه‌بخشی شیلر است.

والوا[1] (vāluā)، خاندان سلطنتی فرانسه که در ۱۳۲۸–۱۵۸۹ بر فرانسه فرمانروائی کرد. با مرگ (۱۳۲۸) شارل IV آخرین شاه کاپسینها، سلسله‌ی والوا با فیلیپ VI، پسر شارل دو والوا و نوه‌ی فیلیپ III، سلطنت را به دست آورد. شاخه‌ی مستقیم خاندان والوا با شارل VIII پایان یافت (۱۴۹۸)؛ سلسله با لوئی XII (والوا-اورلئان) ادامه یافت و، پس از مرگ (۱۵۱۵) او شاخه‌ی والوا-آنگولم سلسله را ادامه داد، که فرانسوای I اولین فرمانروای آن بود. با مرگ (۱۵۸۹) هانری III، خاندان بوربون که از پسر کهتر لوئی IX منشعب میشد، با هانری IV سلطنت را به دست گرفت.

شجره‌ی خاندان والوا

تواریخ مربوط به دوره‌ی سلطنت است.

فیلیپ VI (۱۳۲۸–۵۰)
ژان II (۱۳۵۰–۶۴)
شارل V (۱۳۶۴–۸۰)
شارل VI (۱۳۸۰–۱۴۲۲)
شارل VII (۱۴۲۲–۶۱)
لوئی XI (۱۴۶۱–۸۳)
شارل VIII (۱۴۸۳–۹۸)
لوئی XII (۱۴۹۸–۱۵۱۵) شاخه‌ی والوا-اورلئان
فرانسوای I (۱۵۱۵–۴۷)
هانری II (۱۵۴۷–۵۹) شاخه‌ی والوا-آنگولم
فرانسوای II (۱۵۵۹–۶۰)
شارل IX (۱۵۶۰–۷۴)
هانری III (۱۵۷۴–۸۹)

والوا-آنگولم: ← والوا، خاندان.

والوا-اورلئان، ← اورلئان، نام خاندان؛ والوا، خاندان.

والوتون[2]**، فلیکس** (feliks vāloton)، ۱۸۶۵–۱۹۲۵، نقاش و منبتکار سویسی؛ عضو گروه نابیها؛ متولد لوزان. در پاریس کار میکرد. به هنر کنده‌کاری بر روی چوب حیات تازه بخشید. کنده کاریهای استادانه‌ی عادی او، با ترکیب طرحهای سیاه و سفید، جامعه‌ی پاریس را با ظرافت و هوشمندی مجسم میسازد. تابلوهای چشم‌انداز سویس وی در موزه‌ی شهر نیو لاندن، کنوتکیکت و خواب (۱۹۰۸) در موزه‌ی ژنو موجود است.

والونا[3] (vālonā؛ ایتالیائی) آلبانیائی **ولونا**[4] (vlonā) یا **ولوره**[5] (vlore)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۵۰'۰۰۰)، بندر آلبانی، بر خلیج والونای آدریاتیک. بندر و مرکز تجارتی است، و مواد خوراکی و چرم و سیمان و توتون در آن فراهم میآید. نزدیک آن یک میدان نفتی است، و در نزدیکی آن نمک و قیر نیز استخراج می‌شود. به وسیله‌ی یک خط لوله به میدان نفتی نزدیک برات مربوط است. از قرن ۵م مقر اسقف اعظم بود و در مبارزات (قرنهای ۱۱م–۱۲م) میان نورمانهای سیسیل و بیزانسیان نقش برجسته داشته است. در ۱۳۴۵ به تصرف صربستان و در ۱۴۶۴ به دست عثمانیان افتاد. استقلال آلبانی در ۱۹۱۲ در این شهر اعلام شد. در ۱۹۱۴–۲۰ در تصرف ایتالیا بود. در جنگ II بمباران شد.

والونها[6] (vālon-)، اصطلاح کلی برای مردمان فرانسوی‌زبان بلژیک، در مقابل اصطلاح فلاندریها که مخصوص ساکنان ایالات شمالی است که به زبان فلاندری تکلم میکنند. والون در معنای خاص خود لهجه‌ی فرانسوی مخصوصی است که در ناحیه‌ی لیژ رایج است؛ نهضت احیای ادبیات والونی در قرن ۱۹م در شهر لیژ تمرکز یافت. از قرون وسطی، در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی والونها و فلاندریها با یکدیگر اختلاف اساسی داشته، و انقلاب صنعتی این فاصله را بیشتر کرده است. در قسمت والونی بلژیک، بیشتر منابع کانی ومراکز صنایع سنگین این کشور متمرکز است، در صورتی که فلاندریها بیشتر به کشاورزی و صنایع سبک (مخصوصاً پارچه‌بافی) و کشتیسازی اشتغال دارند. والونها عموماً نماینده‌ی عناصر رادیکال بلژیک، و فلاندریها نماینده‌ی عناصر محافظه‌کار این کشورند؛ تیرگی روابط میان این دو گروه، مدتهای دراز، سبب بحرانهای سیاسی بوده است. در ۱۹۶۱ والونهای سوسیالیست درخواست خود را برای نو کردن ساختمان کشور با خودمختاری محلی وابسته به یک دولت فدرال تجدید کردند. نام والونها در امریکا، توسط هلندیها، برای پناهندگان هوگنو (← هوگنوها) به کار میرود و از این لحاظ تمایزی میان پروتستانهای فرانسوی و والونی قائل نمیشوند.

واله: ← آذر بیگدلی.

واله[7] (vāle)، آلمانی **والیس**[8] (vālis)، ایالت [← کانتون] (۵'۲۳۴ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۲۰۶'۵۶۳)، ج سویس؛ مرکز آن سیون، با فرانسه و ایتالیا هممرز است و میان دو رشته‌کوههای آلپ شمالی و جنوبی آن دره‌ی حاصلخیز رود رین علیا قرار دارد. چند قله‌ی بلند آلپ (ماترهورن، دوفورشپیتسه، دوم، و وایسهورن) در آن واقع است. عمدهٔ مرکز کشاورزی و دامپروری است، پرقابی عالی دارد و مصنوعات و مواد شیمیائی در آن ساخته میشود. تسرمات[9] (tsermāt) بزرگترین تفرجگاه و محل ورزشهای زمستانی آن است. بیشتر مردم به زبان فرانسوی تکلم میکنند، و مذهب کاتولیک دارند. در ۵۷ ق‌م به دست رومیان افتاد و سپس به بورگینیونها و فرانکها رسید. در ۹۹۹ رودولف III بورگونی، اسقف سیون را خاوند واله قرار داد، ولی اختلافی پیش آمد و واله‌ی جنوبی به ساووا ملحق شد. در ۱۴۷۵ اسقف سیون و کمونهای واله‌ی علیا دوک ساووا را شکست دادند و تا ۱۷۹۸ واله‌ی سفلی زیر فرمان واله‌ی علیا بود. در ۱۷۹۸ ایالتی از جمهوری هلوتیا، در ۱۸۰۲ جمهوری مستقل، و در ۱۸۱۰ ولایتی از فرانسه شد؛ در ۱۸۱۵ به عنوان ایالتی در ایالات متحده‌ی سویس پذیرفته شد.

واله[10]**، پیترو دلا** (pietro dellā vālle)، ۱۵۸۶–۱۶۵۲، سیاح ایتالیائی. شرح مسافرتش را در عثمانی، مصر، فلسطین، ایران، و هند در سیاحت‌نامه‌ای نوشته که در ۱۶۵۰–۶۳ انتشار یافت (ترجمه‌ی فارسی؛ تهران، ۱۳۴۸ هش). از کتیبه‌های تخت‌جمشید چند علامت میخی نقاشی کرد و به اروپا برد.

والهالا[11] (vālhāla) [نورس، ← تالار کشتگان]، در اساطیر نورس، تالار پذیرائی اسیر در اقامتگاه خودشان در آسمان (← آسگارد). قهرمانانی که در نبرد کشته میشدند به وسیله‌ی والکوره‌ها بدین تالار آورده شده مورد استقبال قرار می‌گرفتند و از آنان پذیرائی میشد.

واله-پوسن[12]**، شارل ژان دو لا** (šārl jān dē lā vāle-pusan)، ۱۸۶۶–۱۹۶۲، ریاضیدان بلژیکی که بیشتر شهرت او به کارهایش در نظریه‌ی توابع است، و نیز در مکانیک، نظریه‌ی پتانسیل، انتگرالگیری لبگ (← ه. ل. لبگ)، و توزیع اعداد اول تحقیقاتی دارد. در ۱۹۴۵ عضو آکادمی علوم شد.

واله د/آئوستا، بخش خودمختار، ایتالیا، ← وال د/آئوستا.

واله داغستانی (vālehe dāqestāni) **شهرت علیقلی خان،** متخلص به **واله**، فت ۱۱۷۰ هق، شاعر ایرانی؛ مت اصفهان. نیاکان وی از مردم داغستان بوده‌اند. واله در اصفهان مورد توجه و احترام شاه سلطان حسین صفوی بود، و داستان عشق او با دختر عمویش، خدیجه سلطان، شهرت بسیار دارد، و بعضی از شعرا داستان عشق این دو را منظوم کرده‌اند. در فتنه‌ی افغان، معشوقه‌ی واله اسیر افغانان میشود، و واله تاب نیاورده به هندوستان میرود. واله مؤلف تذکره‌ی ریاض الشعراء است که نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی ملی تهران موجود است. این تذکره، از نظر تفصیل احوال بعضی از شاعران و بسیاری شعرهائی که از هر شاعر نقل کرده است، اهمیت زیاد دارد. واله به زبان ترکی نیز شعر می‌گفته است. معشوقه‌ی وی، خدیجه سلطان، نیز طبع شعری داشته و آثاری از وی باقی است.

والی[13]**، آرثر** (ārtər wāli)، ۱۸۸۹–۱۹۶۶، خاورشناس انگلیسی، یکی از بزرگترین دانشمندان خاورشناس مدرسی جهان، مهمترین آثارش مشتمل است بر ترجمه‌های اشعار چینی و ژاپنی. از آثار دیگرش تاریخ محرمانه‌ی مغولها و قطعات دیگر (۱۹۶۴) است. والی هیچ سفری به شرق نکرده بوده است.

والیاذولید[14] (vālyādolid)، مأخوذ از عربی **بلد الولید** (balado 'l-valid)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۳۶'۳۴۱)، مرکز ایالت والیاذولید (در ۱۹۷۰ جم ۴۱۲'۵۷۲)، ل اسپانیای مرکزی، در لئون؛ مرکز صنعت و ارتباطات و نیز بازار تجارت مهم غلات است. این شهر در تاریخ اس-

(۱)Valois (۲)Vallotton (۳)Valona (۴)Vlona (۵)Vlorë (۶)Walloons (۷)Valais (۸)Wallis (۹) Zermatt
(10)Valle (11)Valhalla; Walhalla (۱۲)Vallée-Poussin (۱۳)Waley (۱۴)Valladolid

پانیا نقش مهمی داشته است. تاریخ قدیم آن درست دانسته نیست؛ در قرن 10م مسیحیان آن را از تصرف مورها خارج کردند، و در قرنهای ۱۲م و ۱۳م اهمیت فراوان پیدا کرد، و در قرن ۱۵م جانشین تولدو به عنوان مقر اصلی شاهان کاستیل شد. در زمان خوان II به جشنواره‌های پرتبذیر و هنرنمائیها شهرت داشت، و در ۱۴۶۹ این شهر صحنه‌ی ازدواج فردیناند (بعداً فردیناند V آراگون) و ایزابل بود. کریستوف کلمب در این شهر از دنیا رفت، و شارل V غالباً در آن میزیست، و فیلیپ II در اینجا به دنیا آمد. پس از آنکه در ۱۵۶۱ فیلیپ II مادرید را پایتخت قرار داد، این شهر انحطاط فراوان یافت، ولی همچنان مرکز فرهنگی باقی ماند. دانشگاه آن (تأسیس ۱۳۴۶) نسخه‌های خطی گرانبها دارد. خانه‌ای که سروانتس در آن قسمتی از کتاب دون کیشوت خود را نوشت، و نیز خانه‌ی کریستوف کلمب در این شهر نگاهداری میشود. از آثار دیگرش کلیسای جامعی است از اواخر دوره‌ی رنسانس که ساختمان آن در ۱۵۸۵ آغاز شد و خوسه چوریگرا آن را به پایان رسانید؛ دیگر مدرسه‌ی سانتا کروز (اکنون موزه) و مدرسه‌ی سان گرگوریو (قرن ۱۵م) با نمای به اسراف آراسته و کاخ سلطنتی قدیم، و بنای به سبک باروک دانشگاه و کلیساهای سان پابلو و سانتا ماریا آنتیگوا (قرون ۱۲م–۱۳م). در ۱۰کیلومتری جغ والپاذولید قلعه‌ی سیمانکاس واقع است که بایگانی ملی اسپانیا است، و در آن مجموعه‌ی گرانبهائی از میلیونها سند و مدرک تاریخی مشتمل بر تاریخ امپراطوری ماوراء بحار اسپانیا در امریکا نگهداری میشود.

والی الصدقه: ← دیوان صدقات.

والیبال[1] (vālibāl)، ورزشی که بین دو دسته‌ی ۶نفری در زمینی مسطح به طول ۶۰ پا و به عرض ۳۰ پا (ح ۱۸ متر در ح ۹ متر) در سالن یا هوای آزاد بازی میشود. میدان بازی طولاً به وسیله‌ی توری به ارتفاع ۸ پا (۲,۴ متر) به دو نیمه‌ی مساوی تقسیم میشود. هدف این بازی فرود آوردن توپ در نیمه‌ی میدان حریف است به طوری که توپ به زمین بخورد. بازی مذکور را ویلیام مورگن[2] (wilyām morgən) در ۱۸۹۵ در امریکا اختراع کرد. والیبال امروز جزء ورزشهای رسمی انجمن ملی تربیت بدنی است، و در آموزشگاهها نیز رواج دارد.

والیس، کانتون، سویس: ← واله.

والیس[3]، **جان** (jān wālis)، ۱۶۱۶–۱۷۰۳، ریاضیدان انگلیسی. جمع و جورکننده‌ی استعمال فورمولها؛ وارد کننده‌ی علامت ∞ برای بی‌نهایت. در تربیع دایره مطالعه کرده. اثر مهمش آریتمتیکا اینفینیتورم (۱۶۵۵) است. از ۱۶۴۹ استاد هندسه در دانشگاه آکسفرد بود. نیز ← علامات اعمال.

والیس و فوتونا[4] **جزایر** (vālis,futunā)، سرزمین ماوراء بحار فرانسه (ح ۱۹۴ کمم؛ در ۱۹۶۹ حه ۸٬۵۴۶)، قکه جنوبی، ۴۰۰کیلومتری غ ساموا، در ج‌ش فیجی. جزایر آتشفشانی متعدد دارد که عمده‌ترین آنها فوتونا و آلوفی[5] (alofi) است. صادراتش الوار است. در ۱۸۴۲ تحت الحمایه‌ی فرانسه، و در ۱۹۶۱ یکی از سرزمین‌های ماوراء بحار فرانسه شد.

والین[6] (vālin؛ فتم)، ترکیب آلی، یکی از ۲۲ α ⇐ آمینو ـ اسید، به فورمول

$(CH_3)_2CH-CH(NH_2)-CO_2H$

که عموماً در پروتئینهای حیوانی یافت میشود. یکی از چند آمینو ـ اسید اساسی در تغذیه‌ی انسان است؛ نوجوانان روزانه ح ۲۳ ملگ، برای هر ۱ کگ وزن بدن خود، بدان نیاز دارند. آنزیمهای بدن میتوانند آن را به ترکیبات ساده‌تر تبدیل کنند، و نقصان موروثی یکی از آنزیمهائی که در این فرایند تبدیل لازم است موجب اختلالاتی در پیشاب میشود. در ۱۸۷۹ از آلبومین جدا شد، و در ۱۹۰۶ ساختمان شیمیائی آن به دست آمد.

والین، مستشرق فنلاندی: ← طنطاوی، محمد؛ عربستان، قسمت ۱۸.

والینگتن شهر: ⇐ سانتی، کوی لندن بزرگتر.

والینی[7] (vāliny) یا **ولهینیا** (volhiniā)، لهستانی **ولینی** (voliny) ناحیه‌ی تاریخی، لغ اوکرائین، یکی از قدیمترین سکنی‌گاههای اسلاوها در اروپا. آغاز تاریخ آن (ح ۹۸۱) منطبق است با تاریخ دوکنشینهای گالیچ و ولادیمیر (← ولادیمیر-والینکی). پس از انحلال (ح ۱۳۴۰) این دو دوکنشین، والینی میان لهستان (قسمت غربی) و لیتوانی (قسمت شرقی) تقسیم شد (ح ۱۳۸۸). پس از وحدت لیتوانی و لهستان طبق معاهده‌ی لوبلین (۱۵۶۹)، والینی یکی از ایالات نیمه‌خودمختار لهستان شد. در تقسیم لهستان در ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ به دست روسیه افتاد، و در ۱۷۹۷ یک ایالت شد. قسمت غربی آن (به انضمام لوتسک) در ۱۹۲۱–۳۹ دوباره در تصرف لهستان بود؛ در ۱۹۴۵ جزء تجشس شد. اکنون این ناحیه ۱۹٬۹۴۲ کمم وسعت دارد و جمعیتش ۸۹۰٬۵۰۰ نفر است.

والیه اینکلان[8]، **رامون دل** (rāmon del vālye inklān)، ۱۸۷۰–۱۹۳۶، نویسنده‌ی اسپانیایی. سخت تحت تأثیر ادبیات خارجی و نهضت نوپردازی اسپانیا قرار گرفته بود. اطواری غریب داشت و گزافه‌گوی بود؛ کتاب زنان (۱۸۹۵) او مجموعه‌ای است از داستانهای شورانگیز عاشقانه، و در کتاب سوناتها (۱۹۰۲–۱۹۰۵) خود را نمونه‌ای از قهرمانان هرزگی و شهوت‌پرستی قدیم قرار داده است، گل تقوی (۱۹۰۴) نموداری از زندگی در زادگاه او، گالیسیا است. کتابهائی به شعر نیز دارد. در آثار متأخر خود سیماهای زشت زندگی را به صورت کاریکاتوری مضحک بیان کرده و مورد تمسخر قرار داده، که از آن جمله است جبار (۱۹۲۷) که آن را در امریکای لاتین نوشته و زندگی دیکتاتوری



وامپیر

حیواناتی که گزیده است منتقل میکند، ولی بر خلاف تصور عمومی چندان خون شکار خود را

وامبری[9]، **آرمین** (ārmin vāmbəri)، نام اصلیش **هرمان بامبرگر**[10] (hermān bām-berger)، ۱۸۳۲–۱۹۱۳، جهانگرد و خاورشناس و مورخ مجار. تا ۱۹۰۵ استاد دانشگاه بوداپست بود. چند سال در استانبول میزیست، و در ۱۸۶۳–۶۴ از ایران و خیوه و بخارا و سمرقند و هرات و قسمتهای دیگری از آسیای مرکزی دیدن کرد. از آثار او است، سفرهائی در آسیای مرکزی (۱۸۶۵)، سرگردانیها و ماجراهائی در ایران (۱۸۶۷)، طرحهائی از آسیای مرکزی (۱۸۶۸)، تاریخ بخارا (۱۸۷۳)، آسیای مرکزی و مسئله‌ی مرز انگلیس و روس، اسلام در قرن ۱۹م (۱۸۷۵)، آداب و رسوم سرزمینهای خاوری (۱۸۷۶)، تمدن بدوی قوم ترک و تاتار (۱۸۷۹)، اصل مجارها (۱۸۸۲)، فرهنگ بساختری در سرزمینهای خاوری (۱۹۰۶)، و آثار زبانشناختی متعدد، از جمله لغتنامه‌ی آلمانی به ترکی و لغتنامه‌ی زبان ترک و تاتار (۱۸۷۸).

وامپوآ[11] (wāmpoā)، ماندارن **هوانگ‌پو**[12] (huāng-pu)، شهر و رودبندر، ج ایالت کوانگتونگ، چین، بر جزیره‌ای در رود کانتون. ح ۱۵کیلومتری ج‌ش کانتون واقع، و بندر خارجی آن است؛ در ۱۹۵۲ توسعه یافت و نوسازی شد تا بتواند برای ناوهای بزرگ اقیانوسی آماده باشد. مرکز عمده‌ی صنعتی آهنکاری و فولادکاری و کشتیسازی است. دانشگاه نظامی آن (تأسیس ۱۹۲۴) به وسیله‌ی چیانگ کای‌شک سازمان یافت. چوئن‌لای از افسران فارغ التحصیل این دانشگاه بوده است.

وامپیر[13] (vāmpir)، خفاش امریکای جنوبی که از خون حیوانات تغذیه میکند. خفاش بزرگی است، و طول بالهای گسترده‌اش به ۷۵ سم می‌رسد. بینی این حیوان به غشائی شبیه سرنیزه مجهز است، و دندانهای ثنایا و انیاب بسیار برنده دارد. آهسته بر شکار خفته‌ی خود فرود میآید و قسمتی از پوست آن را میکند و خون آن را میمکد. با این عمل بیماری هاری را به

(۱)volleyball (۲)Morgan (۳)Wallis (۴)Wallis, Futuna (۵)Alofi (۶)valine (۷)Volyn; Volhynia
(۸)Valle Inclán (۹)Vámbéry (۱۰)Bamberger (۱۱)Whampoa (۱۲)Huang-pu (۱۳)vampire

نمیکند که آن را از پا در آورد.

وام عمومی[1]، قرض دولت که به پول رایج کشور بیان میشود، و دولتها آن را از طرق مختلف، برای تأمین هزینه‌ی کارهای عمومی کشور، تحصیل میکنند. این نوع وام معمولاً در نتیجه‌ی کسر درآمد یا بروز جنگ یا هزینه‌های اضطراری پیش میآید. امروز تحصیل این قبیل وامها از طریق اوراق قرضه، اوراق خزانه، و سایر اوراق بهادار با تضمین دولت صورت میگیرد. مهمترین وثیقه‌ی استرداد این گونه وامها علاقه‌ی مردم به پرداخت مالیات و قدرت دولت در جمع‌آوری عواید است.

وامق: ← وامق و عذرا.

وامق و عذرا (vāmeqo azrā)، عنوان فارسی داستانی یونانی الاصل، که احتمالاً در دوره‌ی انوشروان به زبان پهلوی در آمده است، و در دوره‌ی اسلامی مورد توجه شاعران و نویسندگان بسیاری قرار داشته. ظاهراً اصل آن در قرن ۳م هق موجود بوده است. در ادبیات فارسی، قصه‌ی وامق و عذرا از مشهورترین قصه‌های عاشقانه است. محل آغاز داستان اصلی جزیره‌ی ساموس (در مآخذ عربی و اسلامی، شامس) در دریای اژه است، و قهرمانان آن عبارتند از عذرا، دختر "فلقراط" (؟) [معرب پولوکراتس[2] (polukrātes)، فرمانروای ساموس]، و وامق، که جوانی است از خویشان او.

نخستین شاعری که مستقلاً این داستان را به نظم آورده عنصری است، و پس از او فصیحی جرجانی، امیر فرخاری (farxāri)، قتیلی بخارائی، ضمیری اصفهانی؛ و از شاعران ترک، محمود لامعی و بهشتی آن را به نظم در آورده‌اند. در روایات مختلفی که از این داستان نقل شده است، شخصیت قهرمانان آن به صورتهای مختلف در آمده است، و آنان را گاه منسوب به چین و زمانی منسوب به یمن کرده‌اند.

از داستان وامق و عذرای عنصری، که در کتابهای تذکره اغلب نامش را در شمار آثار عنصری نقل کرده‌اند، تا چند سال پیش، جز ابیاتی پراکنده در فرهنگها، نشانی در دست نبود، تا اینکه، بر حسب اتفاق، اوراقی از آن در پشت جلد کتاب عربی کهنه‌ای پیدا شد، و بدین گونه قسمتی از این داستان از نابودی و فراموشی محفوظ ماند. این داستان را عنصری در قالب مثنوی و در بحر متقارب سروده است، و در سال ۱۹۶۷، در لاهور، به تصحیح و حواشی محمد شفیع چاپ و منتشر شده است.

وام و اجاره[3]**، قانون**، قانونی که در ۱۹۴۱ به تصویب کنگره‌ی کشمة رسید، و به رئیس جمهور کشمة اجازه داد که لوازم وتجهیزات جنگی به صورت وام، اجاره، یا انتقال در اختیار کشورهائی که دفاع از آنها در جنگ II برای کشمة اهمیت حیاتی داشت بگذارد، یا به آنها بفروشد. تا پایان جنگ II، اغلب کشورهائی که عضویت "ملل متحد" (← سازمان ملل متحد) را پذیرفته بودند مشمول استفاده از این قانون شدند، ولی بعضی از آنها یا تقاضای استفاده نکردند، یا موفق به دریافت این کومک نشدند. برخی از کشورها، مانند انگلستان و بلژیک، معامله‌ی متقابل کردند و به ارتش امریکا در اروپا لوازم جنگی میدادند، و این عمل را "وام و اجاره‌ی معکوس" مینامیدند. در ۳۱ اوت ۱۹۴۵ اجرای قانون فوق خاتمه یافت، و جمع کل کومکی که به موجب این قانون به کشورهای مختلف شده بود متجاوز از ۵۰ میلیارد دلار بود، که ح ۳۱ میلیارد آن به بریتانیا و بیش از ۱۱ میلیارد آن به تجشم تعلق گرفته بود نیز ← ف. د. روزولت؛ قروض جنگ.

وان[4] (vān)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۴۰'۷۲۴)، کرسی ولایت موربیهان، لغ فرانسه، در برتانی در انتهای خلیج موربیهان. ناحیه‌ی اطرافش سرشار از آثار خرسنگی (← خرسنگ) دوره‌ی حجر است. وان پایتخت مملکت (بعداً دوکنشین) برتانی بود (قرون ۹م–۱۶م). در قسمت داخلی شهر برج و باروی قرن ۱۳م و کلیسای جامع سن‌پیر (قرون ۱۳م–۱۹م) دیده میشود. فرانسوای I در این شهر متولد شد.

وان[5]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۷'۰۵۷)، کرسی ولایت وان (← اورارتو)، ترکیه، نزدیک ساحل **دریاچه‌ی وان** (۳'۷۶۴ کمم). شهر وان مرکز تمدن باستان ارمنی، و پایتخت اورارتو بوده است. پس از شکست بیزانس به دست سلاجقه (۱۰۷۱) و سپس به دست ترکان عثمانی (۱۵۴۳) افتاد. در نزدیکی تلی واقع است که در قرن ۱۹م بقایای اورارتو در آنجا کشف شد، و لوحه‌هائی مربوط به تاریخ ارمنستان به دست آمد. در ۱۹۳۹ یک هیئت باستانشناسی استحکاماتی کشف کرد. بسیاری از ارامنه در این ناحیه به دست ترکان عثمانی قتل عام شدند (← ارامنه، کشتار)

وان، مملکت قدیم: ← اورارتو.

وان، دریاچه‌ی: ← وان، شهر. ترکیه.

وان[6]**، هنری** (henri vân)، ۱۶۲۲–۹۵، شاعر رازور بریتانیائی؛ مه ویلز. آثارش، از جمله اشعار (۱۶۴۶)، اوئوُر ایسکانوس (۱۶۵۱)، سیلِکس سْکینْتیلانس (بخش اول، ۱۶۵۰، بخش دوم، ۱۶۶۵)، تالیا رِدیویوا (۱۶۷۸) هم مشتمل بر اشعار غیر مذهبی است و هم مشتمل بر منظومه‌های مذهبی (نظیر شب دیگر ابدیت را در یافتم).

وانادیوم[7] (vānādiom؛ از فنـ)، عنصر فلزی براق و خاکستری نقره‌ای (علامت شیمیائی V؛ نیز ← عنصر، جدول). به علت ظرفیت شیمیائی متغیرش، وانادیوم ترکیبات گوناگون و پیچیده‌ای دارد؛ از چهار اکسید آن پنتوکسید وانادیوم و از املاح آن وانادات‌ها از همه مهمترند. اکسیدهای آن در رنگرزی و کاشیسازی به کار میروند؛ در تهیه‌ی مرکب و نیز به عنوان کاتالیزگر به کار میرود. در آلیاژها استعمال میشود. در کانیهای مختلف به حالت ناخالص یافت میشود. کشف آن را عموماً به نیلس گابریل سوستروم[8] (nils gābriel sevstrëm؛ ۱۷۸۷–۱۸۵۴)، شیمیدان سوئدی، نسبت میدهند. این عنصر نخستین‌بار توسط سر هنری انفیلد راسکو[9] (sar henri enfild rāskō؛ ۱۸۳۳–۱۹۱۵، شیمیدان انگلیسی) در ۱۸۶۷ از ترکیباتش جدا شد.

وان ال‌ن، جیمز ا.: ← وان ال‌ن، کمربندهای.

وان ال‌ن، کمربندهای[10] (vān alən)، دو کمربند (که گاه آن را یک کمربند، با شدت متغیر، تصور میکنند) تشعشعی در خارج جو زمین، ممتد از فاصله‌ی ح ۶۵۰ تا ح ۶۵'۰۰۰ کم بالای زمین. وجود چنین کمربندها با اطلاعاتی که از نخستین ماهواره‌ی کشمة، کاشف I، پرتاب‌شده در سال جهانی ژئوفیزیکی به دست آمد، مورد تأیید قرار گرفت. این کمربندها به نام جیمز ا. وان ال‌ن (۱۹۱۴–) دانشمند نجومفیزیک امریکائی نامگذاری شد که نخستین‌بار یافته‌های قمر کاشف I را تفسیر کرد. ناحیه‌ی کمربندها را، برای آنکه از جو [← آتموسفر] متمایز باشد، مغناطکره (meqnāt.kore) نامیده‌اند. ذرات دارای بار برقی، یعنی پروتونها و الکترونهای پرانرژی که این کمربند را تشکیل میدهند، در امتداد خطوط نیروی مغناطیسی زمین دوران می‌کنند. منشأ این ذرات را فورانهای خورشیدیی میدانند که به صورت متناوب صورت میگیرد.

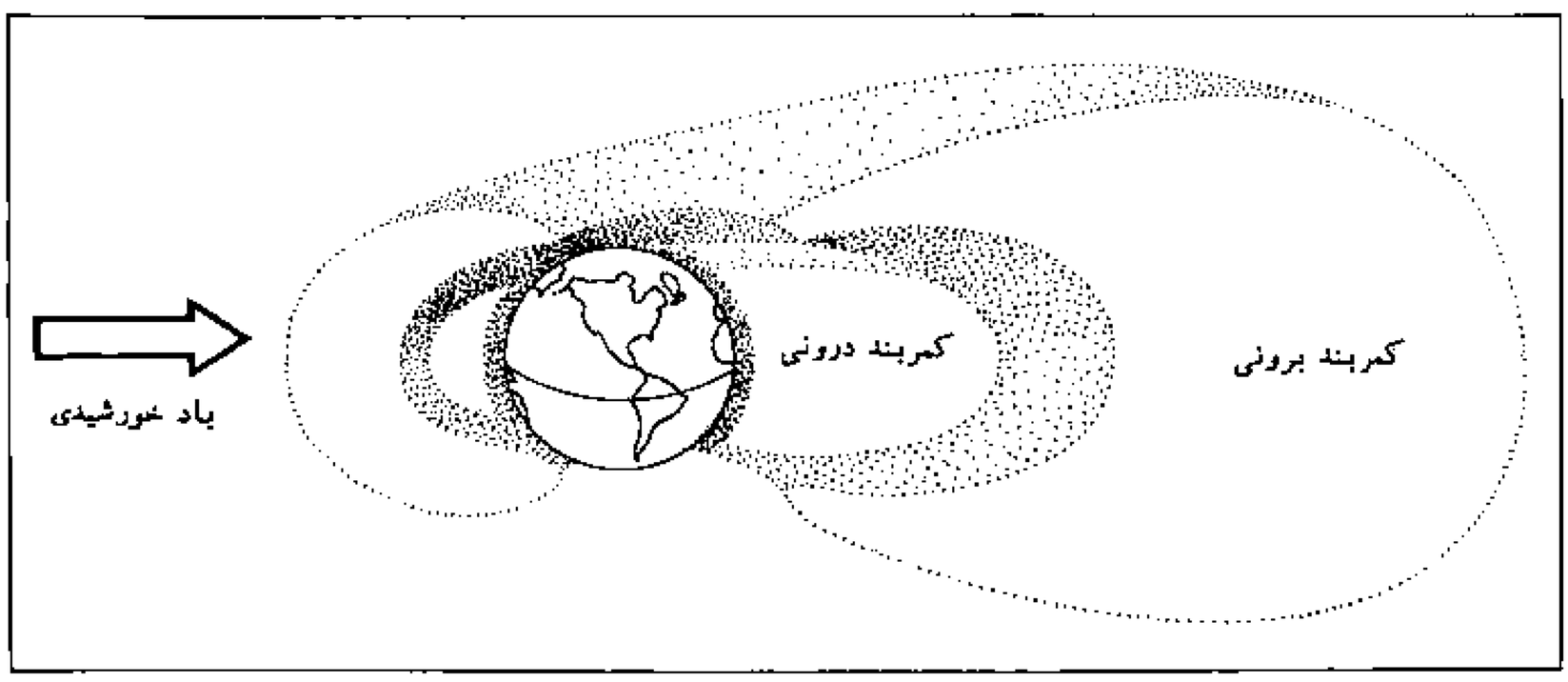

این ذرات، پس از عبور از فضا، در دام میدان مغناطیسی زمین می‌افتند و ظاهراً علت تولید فجر (← شفق) از هر دو ناحیه‌ی فضای بالای دو

(۱)debt, public (۲)Polycrates (۳)lend-lease (۴)Vannes (۵)Van (۶)Vaughan (۷) vanadium (۸)Sefström (۹)Roscoe (۱۰)Van Allen belts

قطب زمین، که در آنجا کمربندها در قسمت فرو قانی جو فرو میروند، همین ذرات هستند. هواتاب[1] را، که گاه به نامهای شبتاب[2] و زمینتاب[3] نیز خوانده میشود، و نور ملایم مثلث شکلی است که پیش از طلوع یا پس از غروب آفتاب بر افق مشاهده میشود، نیز نتیجه‌ی علت مشابهی تصور میکنند. هنوز معلوم نیست که آیا این تشعشع شدید در آینده برای فضاپیمایان سبب دشواری خواهد شد یا نه. تحقیقات جدید در باره‌ی میدان مغناطیسی زمین نشان داده است که این میدان به طور متناوب جهت خود را معکوس میکند، و حتی برای مدتی از میان می‌رود. هنگامی که چنین شود، مغناطکره نیز محو خواهد شد. با انفجارهای هسته‌ای در فضای خارجی، کمربندهای وان الن مصنوعی تولید شده است.

وانان (vānān)، ده (جم ۲٬۰۱۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال؛ ۲۵ کیلومتری غ شهر کرد، ۶ کیلومتری جاده‌ی سورشجان به شهر کرد. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

وان آیک هوبیرخت: ← آیک، هوبیرخت وان.

وانت هوف[4]، یاکوبوس هندریکوس (yākobus hendrikus vān't hof). ۱۸۵۲–۱۹۱۱، عالم هلندی شیمیفیزیک؛ مت روتردام. در ۱۸۷۸–۹۶ در دانشگاه آمستردام و از ۱۸۹۶ در دانشگاه برلین تدریس میکرد. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۱ در شیمی (اولین جایزه‌ی نوبل) برای تحقیقات در دینامیک شیمیائی و قابلیت هدایت اسموزی شد. تحقیقاتش در باره‌ی ساختمان مولکولی شیمی فضائی را بنیان نهاد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وانچوان، چین: ← چانگکیاکو.

وان خوخ، وینسنت: ← وان گوگ.

واندالها[5] (vāndāl)، قبیله‌ی ژرمنی. اصل ایشان از ژوتلند شمالی بود و، مانند دیگر اقوام ژرمنی، حد قرن ۵م قم در دره‌ی رود اودر ماندگار شدند. در قرن ۳م، ظاهراً در تحت لوای امپراطوری، به پانونیا و داکیا رفتند. در آغاز قرن ۵م واندالها به مهاجرتی آغاز کردند که آنان را از همه‌ی قبایل دیگر ژرمنی به جاهای دورتر کشانید. در ۴۰۶ به سرزمین گل حمله‌ور شدند، و فرانکهای متحد با روم اجازه‌ی اقامت به ایشان ندادند. در ۴۰۹ از پیرنه گذشتند و به اسپانیا رفتند. پس از برخورد با مقتی در اسپانیا، سرانجام با امپراطور روم، هونوریوس، پیمان صلح بستند و، بنا بر آن، با قبول تفوق امپراطور، در اسپانیا ساکن شدند. هنگامی که در اسپانیا بودند به جنگ با رومیان و ویزیگوتها ادامه میدادند، و در همین زمان به تقویت نیروی دریائی خود پرداختند. در ۴۲۸، گوندریک[6] (gunderik)، شاه واندالها، درگذشت و برادرش گنسریک جانشین او شد که قدرت واندالها را به اوج خود رسانید. بر اثر فشار گوتها، و با توجه به اینکه در سرزمینهای افریقا هنوز اقوامی از اروپا ماندگار نشده بودند، واندالها در ۴۲۹ به افریقا مهاجرت کردند و سردار رومی، بونیفاکیوس را شکست دادند (۴۳۰). این روایت که رفتن واندالها به افریقا بنا بر دعوت بونیفاکیوس بود، محتملا نادرست است. از ۴۳۵ قسمت عمده‌ی ایالت افریقای روم تحت کنترول واندالها در آمد، و در ۴۳۹ کارتاژ را مسخر کردند. کشتی‌های ایشان به شکار کشتیهای مدیترانه مشغول بود و گروههائی برای چپاول به سیسیل و ← ایتالیا روانه میکردند. در ۴۴۲، والنتی‌نیانوس III، گنسریک را به عنوان فرمانروای مستقل شناخت و مهاجرت واندالها متوقف ماند. سالهای بعد صرف تأسیس یک کشور نیرومند شد. ناوگان ایشان بر مدیترانه تسلط داشت، و حتی امپراطوری روم شرقی نیز قدرت ایشان را احساس میکرد. در ۴۵۵ شهر رم در معرض چپاول سپاهیان گنسریک قرار گرفت، و ملکه و دو دخترش به عنوان گروگان گرفته شدند. واندالها پیرو مذهب مسیحی آریوس (← آریانیسم) بودند و، مخصوصاً در زمان گنسریک و پسرش، هونریک[7] (hunerik؛ ف ۴۸۴)، سخت به آزار مسیحیان ارتدوکس میپرداختند. مایوریانوس امپراطور روم غربی و لئوی I امپراطور روم شرقی کوشیدند تا قدرت واندالها را بر اندازند، ولی زنو امپراطور روم شرقی ناچار شد با گنسریک پیمان صلح ببندد (۴۷۶). پس از مرگ (۴۷۷) گنسریک، انحطاط دولت واندالها بسرعت آغاز شد. در ۵۳۳ یوستی‌نیانوس I سپاهی به فرماندهی بلیزاریوس به افریقا روانه کرد که پس از مقاومت مختصری از طرف واندالها کارتاژ را از چنگ ایشان بیرون آورد. از آن پس دیگر واندالها عنوان یک ملت را از دست دادند. واندالها قوم هنرمندی نبودند و از دوران سلطنت ایشان آثاری برجای نمانده است. استعمال جدید این کلمه در زبانهای اروپائی (به معنی مخرّب و نادان) نماینده‌ی ترس و کینه‌ای است که کاتولیکهای افریقائی نسبت به ایشان داشتند، و نیز یادآور چپاولی است که به دست ایشان در شهر رم صورت گرفته بود.

وان دایک[8]، کورنلیوس وان آلن (kornelius vān ālen vān dāyk)، انگلو **ون دایک** (van) **کرنلیوس فندیک** (kornilius fandayk)، ۱۸۱۸–۹۵، عربشناس هلندی امریکائی‌شده. دکتر طب بود و برای تبلیغ مسیحیت از امریکا به لبنان رفت (۱۸۴۰) و زبان عربی آموخت و در عربیت به حد کمال رسید. با بطرس البستانی (← بستانی) مدرسه‌ای در عبیه (abya)، لبنان، تأسیس کرد و میان بیت الـ مقدس و صیدا و لبنان در آمد و شد بود. معلم مدرسه‌ی امریکائی بیروت شد و از مؤسسان آن به شمار میرود. اصرار داشت که زبان رسمی تعلیم در مدرسه‌ی امریکائی زبان عربی باشد، و چون در تأمین نظر خود کامیاب نشد از شغل معلمی استعفا کرد (۱۸۸۲)، و در بیروت از دنیا رفت. نزدیک ۲۵ جلد کتاب علمی به زبان عربی تألیف کرده است که از نخستین کتابهای علمی جدید به زبان عربی به شمار میرود، و در هموار کردن راه تألیف کتابهای علمی به زبان عربی بسیار مؤثر بوده است. الیرآة الوسیّه، فی‌الکُرة الارضیّه، النقش فی الحجر (۸ جلد)، اصول علم الهیئه، الاصول الجبریه، الاصول الهندسیه، و طب العین، از آثار اوست.

وان در[9] (vān der)، برای نامهائی که با این دو کلمه آغاز میشود و به این صورت در این کتاب موجود نیست، به جزء نام پس از آن مراجعه شود، مثلاً برای وان در گوس، به گوس، هوگو وان در مراجعه کنید.

وان در گوس، هوگو: ← گوس، هوگو وان در.

وان در والس[10] [یوهانس دیدریک وان در والس (yohānes diderik vān der vāls)]، ۱۸۳۷–۱۹۲۳، فیزیکدان هلندی؛ مت لیدن. رابطه‌ی معروفی (معادله‌ی وان در والس) که بین حجم و فشار و دمای گازها کشف کرد در نوع خود (به استثنای معادله‌ی گازهای کامل) تنها معادله‌ای است که ارزش نظری دارد. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۰ در فیزیک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وان در وایدن، روژه: ← وایدن، روژه وان در.

واندزورث[11] (wāndzwərt)، کوی (در ۱۹۷۱ جم ۲۹۸٬۹۳۱) لندن بزرگتر، جنب لندن، بر رود تمز. در ۱۹۶۵ از الحاق کوی بترسی و شهر [← باروی بلدی] واندزورث به وجود آمد. پهنه‌ای از آن در کنار تمز صنعتی است، و شبکه‌ی گاز و آب جو سازی دارد. مساحت کوی بالغ بر ۹۰ کمه است.

وان د گراف، رابرت جمیسن: ← وان د گراف، مولد.

وان د گراف، شتابگر: ← وان د گراف، مولد.

وان د گراف، مولد[12] (mowllede vān de grāf) یا **شتابگر وان د گراف**، دستگاهی که در ۱۹۱۳ توسط رابرت جیمسن وان دگراف[13] (انگلو ون دی گراف؛ rābart jamisən van di ۱۹۰۱–۶۷، فیزیکدان امریکائی) اختراع شده و، با تولید پتانسیلهای ایستانبرقی بسیار زیاد، برای شتاباندن الکترونها و یونها، و رساندن آنها به تراز انرژی بسیار زیاد، به کار میرود. استعمال آن برای شتاباندن الکترون به صورتی است که در شکل دیده میشود. الکترونهائی که از یک منبع نیرومند تولید الکترون به دست میآید، بر روی تسمه‌ی گردانی افشانده میشود که آنها را به یک پایانه‌ی پرولتاژگره‌ی رسانای میانتهی بزرگ میرساند و آنها را در این پایانه فرو مینشاند (شکل در ص ۳۱۳۶). بنا بر قوانین ایستانبرق، تسمه میتواند، بدون توجه به اینکه پیشتر چه اندازه الکترون در پایانه‌ی پرولتاژ جمع شده است، به فرو نشاندن هر اندازه الکترونهای تازه ادامه دهد. الکترونهای انباشته‌شده میدانی برقی ایجاد میکنند

(۱)airglow (۲)nightglow (۳)earthlight (۴)van't Hoff (۵)Vandals (۶)Gunderic (۷)Hunneric (۸)Van Dyck (۹)van der (۱۰)van der Waals (۱۱)Wandsworth (۱۲) Van de Graaf generator (۱۳) Van de Graaf

که بیشترین شدت آن میان پایانه‌ی پرولتاژ و پایانه‌ی متصل به زمین است. یک طپانچه‌ی الکترونی الکترونها را در ناحیه‌ای که شدت میدان برقی زیاد است تزریق میکند، و این الکترونها، از طریق یک لوله‌ی خلأ، به طرف پایانه‌ی متصل به زمین شتابانده میشوند. تابه‌ی حاصل‌شده از روزنه‌ی کوچکی در ته این پایانه بیرون میرود.

این اسباب را میتوان، با جانشین کردن طپانچه‌ی الکترونی با یک منبع یون، و نیز به جای منبع الکترونِ پایینِ تسمه با قرار دادن دستگاهی که به جای فرو ریختن الکترون بر تسمه، الکترون از آن بیرون آورد، به یک شتابگر یونی تبدیل کرد. منبع یون دستگاهی است که الکترونها را از اتمهای یک گاز بیرون میکشد و یونهای بازمانده را تزریق میکند.

مولد وان د گراف

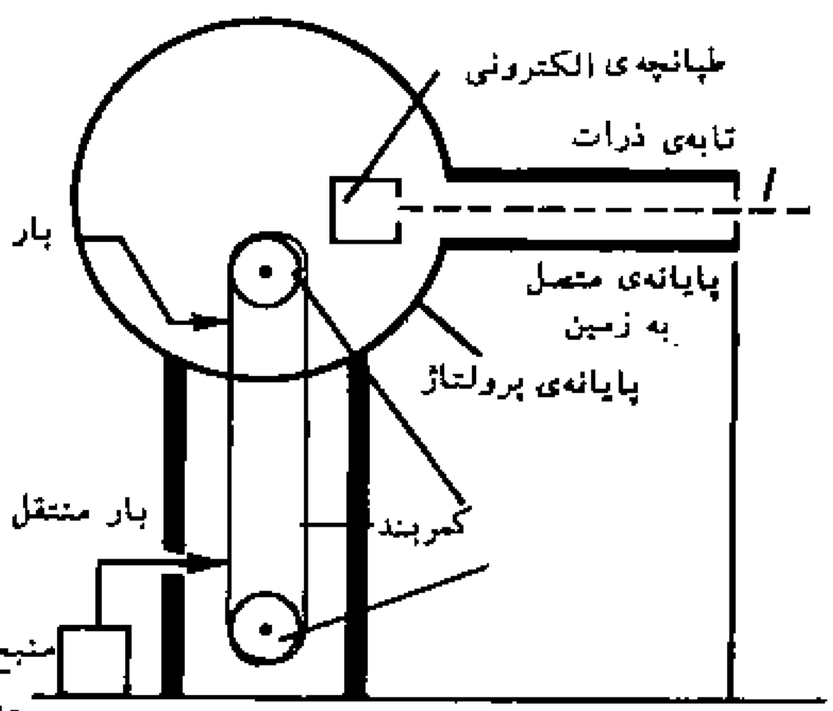

شتابگر ایستانبرقی افزار بینهایت مهمی در فیزیک هسته‌ای است، چه با آن تابه‌ی پیوسته‌ای از پرتابه‌های با انرژی شناخته‌شده برای نفوذ در هسته‌ی اتم فراهم میشود. تابه‌های این شتابگرها همچنین برای تحقیق در تأثیر تشعشعات بر بلورها و بافتهای زنده و نیز در درمان سرطان به کار میرود. تابه‌های الکترونی در صنعت برای ستردن کردن خوراکیها و پروردن کائوچو و بسیاری پلاستیکها مورد استعمال دارد. اگر تابه به هدفی فلزی برخورد کند، سبب تولید تابه‌ای از اشعه‌ی ایکس می‌شود که در پرتونگاری صنعتی به کار میرود. تابه‌های بعضی از هسته‌های اتمی سبک، که به هدفهای خاص برخورد کنند، تابه‌های نیرومند نوترونی میسازند که در تجزیه‌های فیزیک هسته‌ای و تولید ایزوتوپهای رادیوآکتیو و تجزیه‌ی مواد برای یافتن آثار ناخالصی مورد استعمال دارد.

واندمیر[1] (vāndemier)، ماه اول تقویم انقلابی فرانسه. در ۱۳ واندمیر سال چهارم (۵ اکتبر ۱۷۹۵) ناپلئون بوناپارت، که تا آن روز ژنرالی گمنام بود، با فرو نشاندن شورشی که بر ضد دیرکتوار در پاریس برپا شده بود، به شهرت رسید.

واندوولده[2] یا **وان د ولده** (هر دو vānde-velde)، خاندانی از نقاشان هلندی، مشتمل بر **اساياس** (esāyās؛ ۱۵۹۱–۱۶۳۰)، نقاش منظر و صحنه‌های نظامی و کارو ناوال؛ برادرش **یان** (yān؛ ۱۵۹۳؟–۱۶۴۱؟)، که آثارش شامل صورتها، صحنه‌های تاریخی و ژانر، مناظر، و غیره است؛ **ویلم** (vilem؛ ۱۶۱۱–۹۳)، نقاش صحنه‌ها و نبردهای دریائی، مقیم لندن (از ۱۶۷۳) به عنوان نقاش دربار؛ یک پسر ویلم، **ویلم** (۱۶۳۳–۱۷۰۷)، نقاش، خصوصاً نقاش صحنه‌های دریائی و نبردهای دریائی انگلیس و هلند، مقیم لندن (از ۱۶۷۳) و نقاش دربار (از ۱۶۷۷)؛ و پسر دیگرش **آدریان** (ādriān؛ ۱۶۳۶–۷۲)، نقاش مناظر و صحنه‌های مربوط به اساطیر و کتاب مقدس.

واندوم[3] (vāndom)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۱۶٬۷۲۸)، ولایت لوار-اِشر، ل فرانسه‌ی مرکزی. در قرون وسطی پایتخت پررونق کنت‌نشین (بعد از ۱۵۱۵ دوکنشین) واندوم بود، و اکنون یک شهر صنعتی است؛ صنعت مواد غذائی، صنعت مکانیک، صنایع شیمیائی و چاپ. هانری IV آن را به عنوان سهم‌الارث خود از اراضی بوربون به دست آورد (۱۵۸۹)، و لقب دوک واندوم را به پسر نامشروع خود، سزار (← واندوم، دوک دو) داد (۱۵۹۸). لوئی I دو کنده و مارشال روشامبو در این شهر، و رونسار در قلعه‌ای نزدیک آن متولد شدند.

واندوم[3]، **دوک دو** dūk dë vāndom*)، لقب دو تن از سرداران فرانسوی. (۱) **سزار دو بوربون** (sezār dë burbon)، ۱۵۹۴–۱۶۶۵، پسر نامشروع هانری IV فرانسه و گابریل د/-استره. در ۱۵۹۵ فرماندار برتانی، و در ۱۵۹۸ دوک شد (← واندوم، شهر). در ۱۶۱۴–۱۶ علیه ماری دو مدیسی شورید؛ به علت توطئه علیه ریشلیو زندانی شد (۱۶۲۶–۳۰). در ۱۶۴۱ که بار دیگر متهم به توطئه علیه ریشلیو شده بود، ناچار فرار کرد. پس از مرگ ریشلیو باز گشت، و در ۱۶۴۳ به علت توطئه علیه مازارن تبعید شد. با این حال، در قیام فروند همراه با قوای دولتی جنگید، بوردو را تصرف کرد (۱۶۵۳)، و یک ناوگان اسپانیائی را در بارسلون شکست داد (۱۶۵۵). (۲) **لوئی ژوزف** (lui jozef؛ ۱۶۵۴–۱۷۱۲)، مارشال فرانسه، نوه‌ی سزار دو بوربون و پسر لور مانچینی (← مانچینی، خاندان). ← در جنگ اتحاد بزرگ جنگید. در جنگ جانشینی اتریش جانشین دوک دو ویلروا در ایتالیا شد (۱۷۰۲) و اوژن دو ساووا را در کاسانو شکست قاطع داد (۱۷۰۵). برای جبران شکست دوک دو ویلروا به فلاندر اعزام شد (۱۷۰۶)؛ نخست پیروز شد، اما بعد در اودنارده شکست خورد (۱۷۰۸). در ۱۷۱۰ به کومک فیلیپ V اسپانیا شتافت، و با فتوحاتش موفق به شکست دادن متفقین شد.

واندوم، میدان[4] (vāndom)، فعلی پلاس واندوم (plās)، میدانی در پاریس، ل رود سن. طرح آن را ← ژول آردوئن مانسار ریخت، و مجسمه‌ی عظیمی از لوئی XIV در آن نصب شد (۱۶۹۹). در ۱۰ اوت ۱۷۹۲ این مجسمه برداشته شد، و ناپلئون I در ۱۸۰۶ یک ستون پیروزی در آن نصب کرد.

واندە[5] (vānde)، ولایت (۷٬۰۱۶ کمه؛ در ۱۹۶۸ جه ۴۲۱٬۲۵۰)، غ فرانسه، بر ساحل قطل، در پواتو؛ کرسی آن ⇐ لا روش-سور-یون. عمدة کشاورزی است، و تفرجگاههای ساحلی و بنادر ماهیگیری دارد. اورانیوم در اینجا کشف شد. شورش دهقانان (۱۷۹۳–۹۵) که در آنجا آغاز شد "شورش واندە" نام یافته است. روستائیان کاتولیک و متعصب واندە، که با اشراف محلی در صلح و صفا زندگی میکردند، علیه دولت انقلابی فرانسه به شورش برخاستند، و تحت رهبری ژاک کاتلینو[6] (jāk kātlino؛ ۱۷۵۹–۹۳)، فرانسوا آتاناز شارت دو لا کونتری[7] (frānsuā ātānāz shāret dë lā kontri؛ ۱۷۶۳–۹۶) و لا روشژاکلن سپاهی فراهم آوردند که افراد آن به بیش از ۵۰٬۰۰۰ تن رسید، و توانست این ناحیه را از تسلط مقامات انقلابی خارج کند. لغ فرانسه، بجز نانت، زیر سلطه‌ی آنها در آمد. اما عدم انضباط سربازان موجب شد که در اواخر ۱۷۹۳ عقبنشینی کنند. عاقبت ارتش انقلابی آنان را سخت شکست داد (۱۷۹۴). پس از سقوط روبسپیر با دولت مرکزی پیمان سلحی منعقد کردند (۱۵ فوریه‌ی ۱۷۹۵) که مزایائی به آنان میداد. وقتی که مهاجرین سلطنت‌طلب در صدد پیاده شدن در برتانی بر آمدند، دوباره جنگ در گرفت (۱۷۹۶)؛ نیروهای دولتی تحت فرماندهی ژنرال ل. اوش مهاجرین را عقب نشاندند، و مردم واندە را به سرنوشت خود رها کردند. نیز ← شوانها؛ ژ. کادودال.

وان دیمن: ← دیمن، آنتون وان.

وان دیمن، ارض: ← تاسمانی.

وانزتی، بارتولومئو: ← ساکو و وانزتی، قضیه‌ی.

وان زلاند[8]، **پول** (pol vān zelānd)، ۱۸۹۳–۱۹۷۳، سیاستمدار و اقتصاددان بلژیکی و رهبر حزب کاتولیک آن کشور. در ۱۹۳۵–۳۷ نخست وزیر بلژیک بود، و قوانینی از تصویب گذرانید (۱۹۳۶) که شباهت زیاد به قوانین دوره‌ی فرانکلین روزولت در کشمة داشت، حزب فاشیست را در بلژیک منحل کرد، و سیاست بیطرفی پیش گرفت. کوششهائی برای همکاری اقتصادی بین‌المللی به عمل آورد. در ۱۹۳۹ رئیس کمیته‌ی آوارگان در لندن شد، و در تمام مدت جه II برای همکاری اقتصادی بین‌المللی کار کرد. در ۱۹۴۴ کمیسر عالی برای باز گردانیدن آوارگان بلژیکی به وطنشان بود. در ۱۹۴۹ وزیر امور خارجه‌ی بلژیک شد، و مشاور مالی دولت بلژیک و شورای وزیران ناتو بود. وان زلاند به دعوت دولت ایران به ایران مسافرت کرد، و گزارشی راجع به وضع پولی

(۱)Vendémiaire (۲)Vandevelde, Van de Velde (۳)Vendôme (۴)Place Vendôme (۵)Vendée (۶)Cathelineau (۷)Charette de La Contrie (۸)Van Zeeland

ایران تنظیم و تقدیم دولت کرد.

وانسان[1] (vānsān)، شهر (در ۱۹۷۱ جه تخمیناً ۳۰۰'۰۰۰)، جش کره‌ی شمالی، کنار دریای ژاپن. از بنادر مهم و پایگاه نیروی دریائی است؛ بندرگاهی طبیعی دارد که در پناه خطی از جزایر قرار گرفته است. صنعت ماهی و آمودن ماهی در شهر حایز اهمیت است. پالایش نفت، آمودن برنج، و ساختن لوکوموتیو و کالاهای چرمی نیز از صنایع مهم آن است. وانسان در ۱۸۸۳ برای تجارت به روی بیگانگان گشوده شد؛ در جه II از پایگاههای نیروی دریائی ژاپن بود، و در جنگ کره سخت آسیب دید.

وانستد و وودفرد، شهر سابق، ⇐ ردبریج، کوی لندن بزرگتر.

وانشان (vānešān)، ده (جه ۱'۸۷۰ بش ۱۳۴۵ هش)، دهستان عربستان، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۳کیلومتری ل خونسار. محصولاتش غلات و تنباکو است. ← امامزاده ابوالفتوح در آن قرار دارد.

وانک، کلیسای (vānak)، نامی که ارمنیان به کلیساهای بزرگ میدهند؛ ضمناً نام اختصاصی کلیسای زیبای عهد صفوی در جلفا، اصفهان، دارای نقاشیهای عالی سبک مخلوط مینیاتور با نقاشی ایتالیائی. صحنه‌های مذهبی عیسویان بر کاشیهای عهد صفوی منقوش است. نمونه‌ی ممتاز هنرهای ظریف مشترک ایرانی و اروپائی است.

وانک طاطاؤوس: ← قره کلیسا.

وانگارد[2] (vāngārd؛ از فنس)، نام اولین دسته از ماهواره‌های کشمت که به فضا پرتاب شد. طرح "وانگارد" در ۲۹ ژوییه‌ی ۱۹۵۵ به وسیله‌ی رئیس جمهور کشمت اعلام شد. این طرح مشتمل بر چندین طرح بعدی نیز بود. اولین پرتاب موفقیت‌آمیز در این طرح، پس از ۲ پرتاب که با شکست مواجه شده بود، پرتاب وانگارد I در ۱۷ مارس ۱۹۵۸ است که در مدار قرار گرفت، و توانست شکل زمین را با دقت مشخص کند. پس از آن ۸ وانگارد، که همه مثل وانگارد I سه‌طبقه‌ای ولی سنگینتر بودند، پرتاب شد که فقط دوتای آنها توانستند در مدار قرار گیرند (وانگارد II، ۱۷ فوریه‌ی ۱۹۵۹، و وانگارد III، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۹). مشخصات وانگارد I و وانگارد III در جدول آمده است. نیز سپوتنیک.

	وانگارد I	وانگارد III
ابعاد به متر	۰٫۱۶	۰٫۵۱×۰٫۶۶
وزن به هنگام پرتاب به کگ	۱٫۴۸	۲۲٫۷
اوج و حضیض به کم	۶۵۸ و ۳۹۵۰	۵۱۳ و ۳۷۴۸
دوره‌ی تناوب به دقیقه	۱۳۴	۱۳۰

وانگ[3] (wāngpu) یا **هوانگپو**[4] (huāngpu) رودی به طول ح ۹۵ کم، ج ایالت کیانگسو، چین. از شانگهای میگذرد و به یانگتسه میریزد. مرز شرقی شانگهای را تشکیل میدهد. راه آبی مهمی برای کشتیهای اقیانوسپیماست که به شانگهای میآیند.

وانگ چینگ‌وی[5] (wāng cing-wey)، ۱۸۸۵–۱۹۴۴، انقلابگر و رهبر سیاسی چینی. از هواخواهان سون یات‌سن بود، و چون در صدد قتل نایب‌السلطنه‌ی چین بر آمده بود به حبس ابد محکوم شد (۱۹۱۰). پس از آنکه در انقلاب جمهوری آزاد شد (۱۹۱۲)، تا ۱۹۲۵ در فرانسه تحصیل کرد. در آغاز رهبر جناح چپ حزب کوئومینتانگ بود، ولی چند بار (۱۹۲۷–۳۷) تغییر مسلک سیاسی داد. در ۱۹۲۵–۳۵ نخست‌وزیر، و رئیس شورای سیاسی بود (۱۹۳۸). در ۱۹۳۸ از ملیون جدا شد، و با ژاپن صلح کرد. رئیس دولت دست‌نشانده‌ی ژاپن در نانکن (۱۹۴۰–۴۴) بود.

وانگ فان: ← کره‌ی سماوی.

وان گوگ[6] (vān gog)، نام کامل هلندی وی **وینسنت وان خوخ** (vinsent vān xox)، ۱۸۵۳–۹۰، نقاش هلندی، پسر یک کشیش. در ۱۸۶۹ در یک گالری هنری، نخست در لاهه و سپس در بروکسل، به کار مشغول شد. بسیار به دیدن موزه‌ها میرفت، و در همین دوره بود که نامه‌نگاری با برادرش تئو (teo) را، که در سراسر عمر او دوام یافت، آغاز کرد. این نامه‌ها که گردآوری و چاپ شده، یکی از رقیقترین و الهامبخشترین اسناد در تاریخ هنر است. در ۱۸۷۳ گالری هنریی که در آن کار میکرد او را به شعبه‌ی لندن خود گسیل داشت. در ۱۸۷۵ به پاریس رفت. اندکی پس از آن گرفتار تمایلات شدید دینی شد و کار خود را در دستگاه گالری هنری از دست داد. وان گوگ پس از آن متوالیاً به شغلهای گوناگون مشغول شد، و چون نتوانست وارد مدرسه‌ی الاهیات پاریس شود، حرفه‌ی واعظ غیر دینی را در ناحیه‌ی معدنی بورینا‌ژ[7] (borinā)، بلژیک، به عهده گرفت. در این کار شوق و شور فراوان نشان داد، ولی چندان شایستگی نداشت و به همین جهت در ۱۸۷۹ از خدمت برکنار شد. سرانجام به وظیفه‌ی هنری خود پی برد و تصمیم به پرداختن به نقاشی را در نامه‌ای به برادرش نوشت.

از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۵، با کومک مالی تئو، به تحصیل نقاشی و رسّامی پرداخت. کار این دوره‌اش بسیار تاریک است، چنانکه در تابلوی خورندگان سیب زمینی (۱۸۸۵؛ موزه‌ی شهرداری، آمستردام، هلند) مشهود است، و شاید این تیرگی و تاریکی بازتابی از مصیبتهائی عاطفی باشد که با آنها رو به رو بوده است. در ۱۸۸۶ عازم پاریس شد که تئو در آنجا کار میکرد، و در همین سفر بود که با نقاشان امپرسیونیست آشنا شد. کارهای وی بلافاصله تحت تأثیر این نقاشان قرار گرفت و روشنی و صفای رنگ تازه پیدا کرد. دو سال بعد، به اندرز تولوز‌لوترک، وان گوگ پاریس را به عزم آرل در ج فرانسه ترک کرد که آسمان صاف و درخشان این ناحیه سخت در کارهای او مؤثر افتاد، و تابلوهایش آکنده از رنگ و نور شد. نقاشی اطاق خواب خودش (۱۸۸۸؛ مؤسسه‌ی هنری شیکاگو) و "گلهای آفتابگردان" (۱۸۸۸، گالری تیت، لندن) در اینجا صورت گرفت.

نزدیک پایان اولین سال اقامتش در آرل، پ. **گوگن** به آنجا رفت تا کنار یکدیگر زندگی کنند، ولی این دو نقاش نتوانستند با یکدیگر سازگار شوند. پس از یک نزاع شدید، وان گوگ نخست کوشید تا گوگن را بکشد، و سپس قسمتی از گوش خود را برید. در نتیجه برادرش مدتی او را در یک بیمارستان بستری کرد. سال بعد، بنا به درخواست خودش، در نوانخانه‌ای در آرل پذیرفته شد، و در این دوران فراغت آثار بسیار پدید آورد. شب پرستاره (۱۸۸۹؛ موزه‌ی هنر نو، نیو یورک) از همین دوره است. در ۱۸۹۰ یکی از نقاشیهای او به نمایشگاه بروکسل فروخته شد، و این تنها نقاشی او است که در زمان حیاتش به فروش رفته است. در همین سال خودکشی کرد.

وانگ وی[8] (wāng wey)، ۶۹۹–۷۵۹، شاعر چینی. مردی چندهنره و، در عین شاعری، پزشک و نقاش بود. تقریباً به صورت انحصاری قطعات چهارمصراعی میسرود؛ این قطعات به صورتی لطیف نمایشگر صحنه‌هائی است همچون آنها که در نقاشیهای معدودی که از او باز مانده مشاهده میشود. به اجبار خدمت کسی را پذیرفت که نخست غاصب امپراطوری بود و سپس امپراطور قانونی شد. در سالخوردگی، پس از مرگ همسرش، در یک دیر بودائی دیرنشین شد.

وانلو[9] (vānlo, vānlo)، خانواده‌ای از نقاشان فرانسوی که اصل هلندی داشتند. **ژاکوب** (jākob) یا **ژاک وانلو** (jāk)، ۱۶۱۴–۷۰. در ۱۶۶۲ از هلند به پاریس رفت و در این شهر به عنوان صورتساز شهرت فراوان یافت. تابلوی میشل کوربی از او در موزه‌ی لوور موجود است. نوه‌اش **ژان باتیست وانلو** (jān bātist؛ ۱۶۸۴ ۱۷۴۵)، عضو آکادمی سلطنتی و صورتساز مشهور بود. تابلوهائی از لوئی XV و ماری لشچینسکا ساخت. در لندن مورد تحسین قرار گرفت و از سر رابرت والپول و دیگران تابلوهائی تهیه کرد. وی همچنین به تابلوهای تاریخی و نقاشی‌های دیواریش شهرت دارد. برادرش، **کارل** یا **شارل آندره وانلو** (šārl ānDre؛ ۱۷۰۵–۶۵)، به عنوان نقاش تزیینی شهرت بین‌المللی داشت. دوره‌ی زندگی قدیس گرگوریوس را بر سقف انوالید او نقاشی کرده است؛ ازدواج عذرا و توقف در شکار (هر دو در لوور) نمونه‌های خوبی از کار او است. پس ژان باتیست، **لوئی‌میشل وانلو** (lui mišel؛ ۱۷۰۷–۷۱)، صورتساز مشهوری بود. از ۱۷۳۵ تا ۱۷۴۶ نقاش فیلیپ V، شاه اسپانیا، بود، و تابلوهائی از لوئی XV و دیگر افراد خاندان سلطنتی فرانسه ساخت.

وانوا لوو[10] (vānuā levu)، نام سابق آن

(۱)Wonsan (۲)Vanguard (۳)Whangpoo (۴)Hwangpoo (۵)Wang Ching-wei (۶)Van Gogh (۷)Borinage
(۸)Wang Wei (۹)Vanloo (۱۰)Vanua Levu

جزیره‌ی صندل[1]، جزیره‌ی آتشفشانی (ح ـ ۵' ۵۳۰ کمم؛ جـ تخمیناً ۴۵'۰۰۰)، ج قکب، دومین جزیره‌ی بزرگ از جزایر فیجی. قله‌ی ثرستن[2] (tërstən فرازا ۹۷۵ متر) بلندترین قله، و ندرکتی[3] (ndreketi) رود عمده‌ی آن است. شبه جزیره‌ی بزرگ شرقی آن با برزخ باریکی به این جزیره متصل است. کانهای طلای باارزش و کشتزارهای نیشکر وسیع دارد.

وانوتچی، پیترو دی کریستوفورو، نقاش ایتالیائی، ← پروجینو.

وان ویلیامز[4]، **رلف** (ralf vân wilyāmz)، ۱۸۷۲–۱۹۵۸، آهنگساز انگلیسی، که به علت به کار گرفتن عناصر فولکلوری در آهنگهایش مشهور است. از آهنگهایش ۹ سمفونی، شامل سمفونی لندن (۱۹۱۴، تجدید نظرشده در ۱۹۲۰)؛ اپراها؛ موسیقی همسرائی؛ کنسرتوها؛ و تصنیفها است.

وانیشانی یا **ونیشونی، لهجه‌ی**، از لهجه‌های مرکزی ایران.

وانیل[5] (vānil؛ از فنس)، گیاه ثعلبی پیچنده‌ی امریکائی از نوع وانیلا (*Vanilla*) که برای استفاده از میوه‌هایش کاشته میشود. میوه‌ها عبارتند از نیامهائی که ماده‌ی عطری وانیل از آنها به دست میآید. وانیل را به طرق شیمیائی نیز به دست میآورند.

وأواء (va'vā')، شهرت **ابوالفرج محمد ابن احمد غسانی دمشقی**، فت ح ۳۸۵ هق، شاعر شیرین‌سخن عرب. دیوان شعرش با ترجمه‌ی روسی آن توسط ا. ی. کراچکوفسکی، مستشرق روسی، به چاپ رسیده است (لیدن، ۱۹۱۳).

واو مجهول، واوی که در قدیم برابر مصوّت کوتاه و (= ضمه) اما کشیده بوده است، و هنوز تلفظ آن در افغانستان و برخی از شهرستانهای ایران وجود دارد، مانند واژه‌ی آشوفت که تلفظ آن در قدیم āŝo:ft بوده است (درین مقاله "،" پس از مصوت نشانه‌ی کشیدگی آن است). تلفظ این واو در تحول زبان فارسی اندک اندک به مصوت دراز "او" (مانند تلفظ "و" در کلمه‌ی نور) و گاه مصوت کوتاه "و" (مانند تلفظ "و" در کلمه تو) تبدیل شده است، چنانکه آشوفتن (āŝo:ftan) و روفتن (ro:ftan) دو تلفظ و در نتیجه دو شکل آشوفتن (āŝuftan) و آشفتن (āŝoftan) و روفتن (ruftan) و رفتن (roftan) را پدید آورده است. نیز ← واو معروف.

واو معدوله (ma'dule) [از عدول (odul)؛ عربی، = راه کج کردن]، واوی که در فارسی رایج و استانده‌ی امروز پس از حرف "خ" نوشته شده ولی تلفظ نمیشود؛ مانند "و" در واژه‌های خوارزم، خواهر، خواجه، خواب، خوالیگر، خوان. این "و" در قدیم جزء دوم از حرف مرکب "خو" (xo) بوده و همراه "خ" تلفظ میشده است. تلفظ این "و" همراه "خ" هنوز در لهجه‌ی برخی از روستاها و شهرستانهای ایران به گوش میخورد.

واو معروف، واوی که در خط فارسی برابر مصوت دراز "او" است، مانند واو در واژه‌های خوب، دود، و گلو. نیز ← واو مجهول.

واوورمان[6]، **فیلیپس** (filips vāvërmān)، ۱۶۱۹–۶۸، نقاش هلندی؛ متـ هارلم. بیشتر به نقاشیهای جاندارش از صحنه‌های جنگ و اردو و منازعات شهسواری و شکار شهرت دارد. چند اثر از این گونه دارد که از حیث خوبی با یکدیگر تفاوت دارند، ولی در همه‌ی آنها، درخشندگی رنگ و حیات و ترکیب بسیار عالی، از صفات مشخصه به شمار میرود. در کارهای او، به صورتها و منظره‌ها تقریباً به یک اندازه اهمیت داده شده و این دو به صورتی ماهرانه در هم آمیخته است. در بسیاری از موزه‌های مهم اروپا آثار او نگاهداری میشود. برادرانش، **پیتر واوورمان** (piter؛ ۱۶۲۳–۸۲)، و **یان واوورمان** (۱۶۲۹–۶۶) از سبک او تقلید میکردند و پیتر در این راه موفقیت فراوان داشت.

واویلوف[7]، **نیکولای ایوانوویچ** (nikolāy ivānovic vāvilof)، ۱۸۸۷–۱۹۴۳؛ گیاهشناس و عالم ژنتیک روسی. معروف است که، پس از آنکه از لحاظ سیاسی محبوبیت خود را از دست داد و تروفیم دنیسوویچ لینکو که واویلوف با نظریه‌های وی مخالف بود، وجهه‌ی سیاسی پیدا کرد، در یک اردوی کار اجباری از دنیا رفت. نخست استاد مؤسسه‌ی کشاورزی لنینگراد و رئیس مؤسسه‌ی صناعت گیاهی بود. در ۱۹۱۸ در ماوراء قفقاز نوعی گندم کشف کرد که در ارتفاع ۹۰۰متری میروید و در مقابل زنگ و آفت قارچی مقاوم است. تحقیقات ژنتیکی او در باره‌ی گونه‌های گندم وی را بر آن داشت که، از روی تعیین پهنه‌هائی که بیشترین و متنوعترین انواع غلات در آنها مشاهده میشود، در جستجوی منشأ اصلی پیدایش این گونه‌ها بر آید. در ۱۹۳۶ گزارش داد که زادگاه کشاورزی، و بنا بر آن تمدن، اتیوپی و افغانستان است. واویلوف گیاهان کشتی را به دو دسته تقسیم میکرد؛ یکی آنها که از اهلی کردن انواع وحشی به دست آمده‌اند مانند جو برهنه و چاودار، و دیگر آنها که تنها شکل پرورش‌یافته‌ی آنها شناخته است، همچون زرت. پس از افول ستاره‌ی سیاسی لیسنکو، آثار واویلوف بار دیگر در تجشس مورد توجه قرار گرفت. کتاب ایمنی گیاهان در مقابل بیماریهای واگیردار (۱۹۱۸) از او است.

وای[8] (wāy)، رودی در انگلستان و ویلز، به طول ۲۰۹ کم، که به کشندان رود سورن میریزد. دره‌ی آن، خاصه در مرز گلاسترشر-مانمثشر، بسیار زیبا است.

وایالئاله[9] (wāyāleāle)، قله‌ای به ارتفاع ۱'۵۴۸ متر در قسمت مرکزی کاووای، هاوائی. ریزش متوسط سالیانه در این قله ۱'۲۰۹ سم است. این قله و چراپونجی از حیث ارتفاع ریزش در عالم بینظیرند.

وای. ام. سی. ای: ← انجمن جوانان ذکور مسیحی.

وایپرشت[10]، **کارل** (kārl vāypreŝt)، ۱۸۳۸–۸۱، پوینده‌ی آلمانی شمالگان. همراه با یولیوس فون پایر[11] (yulius fon pāyer؛ ۱۸۴۲–۱۹۱۵) در ۱۸۷۱ به نووایا زملیا سفر کرد. وایپرشت و پایر ریاست هیئتی را برای تحقیقات در اطراف قطب شمال داشتند (۱۸۷۲–۷۴) و در همین سفر ← ارض فرانسوا ژوزف را کشف کردند. وایپرشت از طرفداران روش توافق بین‌المللی برای اکتشافات قطبی بود، و کوششهای وی در تشکیل نخستین "سال قطبی بین‌المللی ۱۸۸۲–۸۳" تأثیر فراوان داشت.

وایت[12]، **الوین بروکس** (elwin bruks wāyt)، ۱۸۹۹– ، نویسنده‌ی امریکائی. از نویسندگان اوایل انتشار مجله‌ی نیو یورکر بود، و ستون "گفتگوهای شهری" را مینوشت که مجموعه‌ای از آنها را به نام زنبق وحشی منتشر کرد (۱۹۴۶). از آثار دیگر او است: آیا سکس ضروری است؟ (با همکاری جیمز ثربر[13] [jeymz tërbər؛ ۱۸۹۴–۱۹۶۱]، ۱۹۲۹)، استوارت کوچولو (داستان کودکان، ۱۹۴۵)، نوکهای قطبنمای من (۱۹۶۲). اشعار زیبا و طنزآمیز نیز دارد.

وایت، آیل آو: ← وایت، جزیره‌ی.

وایت، بنجمین دین؛ ← وایت، جیمز.

وایست[14]، **پتریک** (patrik wāyt)، ۱۹۱۲– ، نویسنده و داستاننویس استرالیائی؛ متـ لندن. در کودکی به استرالیا برده شده، ولی بعداً برای تحصیل به انگلستان باز گشت. در جج II در نیروی هوائی سلطنتی خدمت کرد. اولین رمان وی در ۱۹۳۹ و آخرین آن در ۱۹۷۳ منتشر شد. از آثار مهمش اینهاست: چشم طوفان، دره‌ی نیکبخت، و زندگی و مرگ. اولین استرالیائی است که برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۳ در ادبیات شده است. چند داستان کوتاه و نمایشنامه نیز نوشته است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وایت[14]، **پول دادلی** (pol dādli wāyt)، ۱۸۸۶–۱۹۷۳، پزشک امریکائی، متخصص بیماریهای قلب. آثار متعدد در بیماریهای قلب و تشخیص و درمان آنها نوشته است، از جمله بیماری قلب (۱۹۳۱؛ تجدید چاپ با تجدید نظر ۱۹۳۲، ۱۹۳۷، ۱۹۴۴، و ۱۹۵۱) و مفتاحهائی برای تشخیص و درمان بیماریهای قلبی (۱۹۵۵). از نخستین کسانی است که از الکتروکاردیوگرافی (elektrokārdiogrāfi؛ فنس) در تشخیص بیماریهای قلبی استفاده کرده، و کتابی نیز در این باره نوشته است.

وایت[15]، **سر تامس** (*sər tāməs wāyət)، ۱۵۰۳–۴۲، شاعر و سیاستمدار انگلیسی. در دوران هنری VIII مصدر خدمات گوناگون بود. پیش از آنکه ان بولین ملکه‌ی انگلستان شود، معشوقه‌ی وایت بود. نخستین گروه غزلهای ۲۴-بیتی را در زبان انگلیسی او سروده است، و در این کار بیشتر از شیوه‌ی پترارک پیروی میکرد. موضوع عمده در سراسر اشعار وی رفتار بدی است که معشوقگانش با وی داشته‌اند. علاوه بر غزلیات، منظومه‌های غنائی و هجویات و نیز تفسیری بر قطعات استغفاری مزامیر داود دارد.

---

(۱)Sandalwood Island (۲)Thurston (۳)Ndreketi (۴)Vaughan Williams (۵)vanilla (۶)Wouwerman (۷)Vavilof (۸)Wye (۹)Waialeale (۱۰)Weyprecht (۱۱)Payer (۱۲)White (۱۳)Thurber (۱۴)White (۱۵)Wyatt

در ۱۵۳۶ لقب یافت. پسرش **سر تامس وایت** (sər tāməs*؛ ف ۱۵۵۴)، توطئه‌گر معروفی بود. هنگامی که ماری تودور نقشه‌ی خود را برای ازدواج با فیلیپ II اسپانیا اعلام کرد، وی دست به شورش زد؛ ابتدا موفقیتی پیدا کرد، و عازم لندن شد. اما وفاداری مردم لندن مانع این شد که ملکه را دستگیر و شهر را تصرف کند. عاقبت تسلیم، و به عنوان خائن به دار آویخته شد.

وایت[۱]، ترنس هنبری (terens hanbēri wāyt)، ۱۹۰۶–۶۴، نویسنده‌ی انگلیسی؛ متبعثی. شناخته‌شده‌ترین اثرش چهار کتاب درباره‌ی شاه گذشته و آینده (۱۹۳۹–۵۸) است که در آن به صورتی گیرا و لذتبخش داستان شاه آرثر و شهسواران او را بازگو کرده است. وی، که در باره‌ی زندگی قرون وسطائی اقوالش معتبر است، کتابی در بازداری با نام شاهباز (۱۹۵۱) و کتابی به نام کتاب جانوران (۱۹۵۴) تألیف کرده است، و این آخری ترجمه‌ی کتابی لاتینی از قرن ۱۲م در باره‌ی احوال و افعال جانوران است که وایت حواشی و تعلیقات فراوان بر آن نوشته است.

وایت، جزیره‌ی[۲] (wāyt)، انگل **آیل آو وایت** (āyl āv)، جزیره (۳۸۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۱۰۹٬۲۸۴)، دریای مانش، مقابل همپشر، ج انگلستان. به واسطه‌ی هوای معتدل و مناظر زیبایش تفرجگاه است. شغل عمده‌ی اهالی پرورش گوسفند و تهیه‌ی لبنیات میباشد. رومیها در ۴۳ بم آن را تصرف کردند. در اواخر قرن ۱۰م مرکز فرماندهی دینها بود. از ۱۸۸۸ ولایت اداری مجزائی است. آزبورن هاوس، خانه‌ی ییلاقی ملکه ویکتوریا، در اینجا است.

وایت[۳]، جیمز (jeymz wāyət)، ۱۷۴۶–۱۸۱۳، معمار انگلیسی. به سبکهای گوناگون کار کرده، ولی بیشتر به عنوان یکی از پایه‌گذاران احیای سبک گوتیک شهرت دارد. در ۱۷۷۶ به نظارت کلیسای وستمینستر گماشته شد، و تعمیرات کلیساهای جامع سالزبری و دارم و جاهای دیگر را انجام داد، و در ۱۷۷۶–۹۴ رصدخانه‌ی رد کلیف آکسفرد را بنا کرد. خانه‌های مسکونی متعددی در بخشهای مختلف انگلستان ساخت. کلیسائی که برای ویلیام بکفرد بنا نهاد، با برج بلند به سبک گوتیک، که مدتها متروک شده بود، شهرت یافت. وایت همچنین به کارهایش در تزیینات داخلی به سبک رابرت ادم معروف بوده است. پسر و شاگردش بنجمین دیسن وایت (benjamin din؛ ۱۷۷۵–۱۸۵۰؟) در نظارت وستمینستر جانشین او شد (۱۸۱۳–۲۷). به نوسازی تئاتر دروری لین پرداخت، و کتاب ملاحظاتی در باره‌ی طرحی برای تئاتر سلطنتی، دروری لین (۱۸۱۳) را تألیف کرد.

وایت[۴]، ستنفرد (stanfərd wāyt)، ۱۸۵۳–۱۹۰۶، معمار امریکائی؛ متولد شهر نیو یورک. در اثر بازمانده‌ی او طاق نصرت واشینگتن و باشگاه قرن (هر دو در شهر نیو یورک) نماینده‌ی توجه او به آرایشهای حجاری دوره‌ی رنسانس است.

به خاطر زنی به دست شوهر آن زن کشته شد و دادرسی پس سر و صدائی پس از آن به راه افتاد.

وایت[۴]، گیلبرت (gilbərt wāyt)، ۱۷۲۰–۹۳، طبیعیدان انگلیسی. از ۱۷۵۱ به عنوان دستیار کشیش خدمت میکرد. مشاهدات طبیعی خود را به تفصیل تمام در نامه‌هائی به طبیعیدانان دیگر گزارش میداد، و کتاب وی، تاریخ طبیعی و مسائل باستانی سلبرن (۱۷۸۹)، که بر مبنای همین نامه‌ها تألیف شده، نمونه‌ی برجسته‌ای از نویسندگی مطالب علمی با سبک ادبی بسیار عالی به شمار میرود.

وایت[۴]، والتر فرانسیس (wāltər frānsis wāyt)، ۱۸۹۳–۱۹۵۵، رهبر سیاهپوست امریکائی. از ۱۹۱۶ تا زمان مرگ دبیر کل "اتحادیه‌ی ملی برای پیشرفت مردم رنگین" بود و سرسختانه با تمایز نژادی و قساوت نسبت به سیاهپوستان در کشمکش مبارزه کرد. دفاع وی از حقوق سیاهان به صورتی زنده در کتابش، مردی به نام سفید (۱۹۴۸)، بیان شده است. از آثار دیگرش آتش در آتلانتا (۱۹۴۸)، فرار (۱۹۲۶)، و تا ارض موعود چه اندازه راه است (۱۹۵۵) می‌باشد.

وایت[۴]، ویلیام السنن (wilyām alənsən wāyt)، ۱۸۷۰–۱۹۳۷، پزشک امریکائی، متخصص امراض روانی. از پیروان ز. فروید بود، و روشهای نوین درمان بیماریهای روانی را مورد آزمایش قرار داد، و بالاخص در ترویج این روش کوشید. در ۱۹۳۴ گروهی از طرفدارانش "بنیاد ویلیام السنن وایت" را برای پیشرفت منظورهای علمی او تأسیس کردند.

وایتانگی[۵]، پیمان (vāytāngi)، پیمانی که در دهکده‌ی وایتانگی، بخش ایالتی اوکلند، ل زلند جدید، میان رؤسای ماثوری و دولت انگلستان منعقد شد (۱۸۴۰).

وایتبویز: ← سفیدپسران.

وایت ریور، کشمکش ← رود سفید.

وایتسزکر[۶]، کارل فریدریش فون (kārl frid-ris fon vāytszeker)، ۱۹۱۲– ، منجم و کیهانشناس امریکائی؛ متولد کیل، آلمان. در زمینه‌های فیزیک اتمی و نجومفیزیک و فلسفه‌ی طبیعی تحقیقات دارد. بدون آگاهی از کارهای بته، فرضیه‌ی حلقه‌ی کربون در فیزیک را به عنوان منبع تولید انرژی در خورشید پیشنهاد کرد (۱۹۳۹)، و در ۱۹۴۵ ← نظریه‌ی غباری را برای تشکیل منظومه‌ی شمسی عرضه داشت. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۷ در مؤسسه‌ی فیزیک ماکس پلانک در گوتینگن تدریس کرد؛ از آن پس استاد فلسفه در دانشگاه هامبورگ بود. از آثار او نظر جهانی فیزیک (۱۹۴۳)، تاریخ طبیعت (۱۹۴۳)، انرژی اتمی و عصر اتم (۱۹۵۷) است.

وایتفیلد[۷]، جورج (jorj wāytfild) یا **جورج ویتفیلد** (witfild)، ۱۷۱۴–۷۰، واعظ انجیلی انگلیسی، رهبر متودیستهای کالونی. در آکسفرد به گروه متودیست، که ج. وسلی و چارلز وسلی آن را رهبری میکردند، پیوست. مانند وسلی در کلیسای انگلستان شماس شد. هفت بار به امریکا سفر کرد؛ در مجامع انبوهی سخنرانی کرد، و از جمله‌ی کسانی است که بیداری عظیم را دامن زدند. او نظریات کالون (خصوصاً نظریه‌ی او در باره‌ی تقدیس) را پذیرفت (ح ۱۷۴۱)، و از وسلی‌ها جدا شده رهبری متودیستهای کالونی را که در ویلز نیرومند بودند به‌عهده گرفت.

وایتهال[۸] (wāythāl)، خیابانی در وستمینستر، لندن، از جرینگ کراس تا خیابان پارلمنت؛ محل ادارات دولتی و سنوتاف (senotāf؛ یادبود جج I). کاخ اسقف اعظم یورک که در آن هنری VIII و کرامول مردند، و چارلز I در بیرون آن اعدام شد، در این خیابان بود.

وایت هاوس: ← کاخ سفید.

وایتهد[۹]، الفرد نورث (alfrəd nort wāyt-hed)، ۱۸۶۱–۱۹۴۷، فیلسوف و ریاضیدان انگلیسی؛ متولد کنت. در ۱۸۸۴ از کالج تریتیتی، کیمبریج، فارغ‌التحصیل شد، و تا ۱۹۱۱ در آنجا دانشیار ریاضیات بود. در ۱۹۱۱–۱۴ دانشیار ریاضیات دانشگاه لندن، و در ۱۹۱۴–۲۴ استاد ریاضیات همین دانشگاه بود. از ۱۹۲۴ استاد فلسفه‌ی دانشگاه هاروارد شد. شهرت وایتهد به کارهائی است که در ریاضیات و منطق و فلسفه‌ی علم و تحقیق در مبادی بعدالطبیعه کرده است. در ریاضیات، دامنه‌ی روشهای ریاضی را توسعه داد، و با همکاری برتراند راسل کتاب اصول ریاضیات (۳ جلد، ۱۹۱۰–۱۳) را تألیف کرد که اثر برجسته‌ای در منطق است. تحقیقات وی در ساختمان علم، زمینه را برای نوشته‌های متافیزیکی او فراهم آورد. مقولات سنتی فلسفه را، از آن جهت که برای بیان روابط متقابل ماده و زمان و مکان نارسا است، مورد انتقاد قرار داد. به همین جهت مصطلحات خاصی وضع کرد تا مفهوم "واقعیت" خود را که فلسفه‌ی اُرگانیسم مینامید، برای دیگران بیان کند. مفهوم خدا که از تطبیق ساختمان فلسفی او در دین به آن میتوان رسید، با جهان وابستگی متقابل دارد و با آن گسترش پیدا میکند؛ وی مفهوم خدای کامل و توانا بر همه چیز را طرد کرد. از جمله‌ی آثار او است: سازمان اندیشه (۱۹۱۶)، اصول معرفت طبیعی (۱۹۱۹)، اصل نسبیت (۱۹۲۲)، علم و جهان نو (۱۹۲۵)، سمبولیسم (۱۹۲۷)، هدفهای تعلیم و تربیت و مقالات دیگر (۱۹۲۹) فرایند و واقعیت (۱۹۲۹)، سرگذشت اندیشه‌ها (۱۹۳۳)، و تحقیقاتی در علم و فلسفه (۱۹۴۷).

وایتهورس[۱۰] (wāythors) [انگل. = اسب سفید]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۱٬۲۱۷)، ج یوکون، بر رود لویس، ل سککوی، کانادا. از ۱۹۵۲ کرسی سرزمین یوکون است. در کنار شاهراه آلاسکا واقع شده و ایستگاه پایانه‌ی راه آهن یوکون از سککوی است. مرکز ناحیه‌ای است که اساس تخراج معدن، شکار و صید جانوران در آن متداول است. مرکز پلیس سوار کانادا برای ج یوکون، دارای فرودگاه، مرکز فرستنده، و بنگاه هواشناسی مهمی است.

وایت هورس، دره‌ی[۱۱] (wāyt hors) [انگل. =

(۱)White (۲)Wight, Isle of (۳)Wyatt (۴)White (۵)Waitangi (۶)Weizsaeker, Weizsäcker (۷)Whitefield (۸)Whitehall (۹)Whitehead (۱۰)Whitehorse (۱۱)White Horse, Vale of the

اسب سفید]، بارکش، ج مرکزی انگلستان. بستگی تاریخی با شاه الفرد کبیر دارد.

وایخو[1]، **سسار** (sesār vāyexō)، ۱۸۹۵–۱۹۳۸، شاعر پروئی. یکی از بانفوذترین چهره‌های ادبیات جدید اسپانیائی-امریکائی بوده است، ولی با وجود این پیروان کمی داشته. خود را نماینده‌ی رنجهای مردم محروم میدانست و زندگی خویش را وقف پیشرفت اجتماعی کرده بود. وایخو که دورگه‌ای از ریشه‌ی بومیان امریکا بود، از اینکه میدید هندیشمردگان مورد بهره‌کشی قرار میگیرند بسختی رنج میبرد. اشعار وی در پیشروان سیاه (۱۹۱۸)، آمیخته‌ای از بیان نمادی با مشاهده‌ی طنزآمیز است که به سبک کلاسیک موجز سروده شده است. به اتهام ناروا در ۱۹۲۰ زندانی شد؛ در زندان قسمتی از کتاب تْریلْثِه (۱۹۲۲) را نوشت که لحن تیره و غم‌انگیز و صورت تجربی دارد. در ۱۹۲۳، به میل خود جلای وطن کرد و به اروپا رفت و پیرو عقاید مارکسی شد، و در جنگهای اسپانیا به جمهوریخواهان پیوست.

وایدمن، چارلز ادوارد: ← هامفری، داریس.

وایدن[2]، **روژه وان در** (roje vān der vāyden)، معروف به **روژه دو لا پاستور**[3] (dē lā pāstūr)، ح ۱۴۰۰–۶۴، از نخستین استادان نقاشی فلاندری، که او را از شاگردان روبرت کامپین[4] (robert kāmpin؛ ۱۳۷۵؟–۱۴۴۴)، دانسته‌اند؛ مت تورنه. در قدیمترین کارهای او تأثیر ← ه. وان آیک نیز مشهود است. ولی، در صورتی که وان آیک استاد در مشاهده‌ی عینی بود، روژه در کارهایش عواطف غیر ملموس را با چنان اطمینانی مجسم میساخت که هیچ کس از این لحاظ بر او پیشی نگرفته است. احساس دینی او از نخستین شاهکارش، پایین آوردن مسیح از صلیب (پرادو)، آشکار است؛ در این تابلو، وی گروه کسانی را که بر گرد چهره‌ی غم‌انگیز مسیح جمع شده‌اند، به صورت سوکوارانی نمایش داده است که بزرگترین اندوه را با ضبط نفسی باورنکردنی نمایش میدهند. روژه در ۱۴۳۶ نقاش رسمی شهر بروکسل شد. سپس چند دسته نقاشیهای بدون تاریخ برای تزیین محرابهای کلیساها ساخت که از جمله‌ی آنها است، واپسین داوری (در بیمارستان بون، فرانسه)، تابلوی سه‌پارچه‌ی براک (لوور)، مصلوب شدن مسیح و صدقه‌دهندگان (وین)، و ستایش مجوسان (برلین)؛ در این نقاشیها طرز اجرا با شیوه‌ی فلاندری رایج نمایاندن با شکوه جزئیات تفاوت دارد و تقریباً چهره‌ها به صورت تندیسی به سبک ایتالیائی نقاشی شده است. بنا بر منبعی قدیمی معلوم می‌شود که روژه در ۱۴۵۰ سفری برای زیارت واتیکان به ایتالیا کرده بوده است. اینکه چنین سفر فرضی تأثیری بر سبک نقاشی روژه کرده باشد، بسیار مورد گفتگو واقع شده است. معلوم شده است که تابلوی تدفین (اوفیتسی) به روش توسکانی ترسیم این موضوع، مخصوصاً به کار فرا آنجلیکو شباهت دارد، و تابلوی مریم عذرا و کودک با قدیسان (فرانکفورت) بسیار به سبک هنر دینی ایتالیائی آن روز شبیه است. با این همه، سبک روژه وان در وایدن به حد اعلی انفرادی است. نقاشیهای دینی و صورتسازیهای او سادگی آمیخته به عظمت دارد. در صورتسازیهای وی، مانند نقاشی چهره‌ی یک خانم جوان (موزه‌ی ملی هنر واشینگتن) و چهره‌ی فرانچسکو د/استه (موزه‌ی مترپلیتن)، وضوح خطوط محیطی و نفوذ روانشناختی هر دو نمایش داده شده است. دیگر از آثار برجسته‌ی روژه اینها است، قدیس لوقا درحال نقاشی مریم عذرا که کپیه‌ای از آن در موزه‌ی هنرهای زیبای بستن موجود است، مصلوب شدن مسیح (موزه‌ی فیلادلفیا)، و نقاشیهای موجود در موزه‌های شیکاگو و هوستن، و سان مارینو، کالیفرنیا. تأثیر روژه زیاد بوده، و سنّت نقاشی او به دست نقاشانی چون ه. مملینگ ادامه یافته است.

وایدنرایش[5]، **فرانتس** (frānts vāydenrāyš)، ۱۸۷۳–۱۹۴۸، کالبدشناس و مردمشناس آلمانی؛ استاد کالبدشناسی دانشگاه هایدلبرگ (۱۹۲۱). تدریس کالبدشناسی توجه او را به مردمشناسی جلب کرد و زمینه را برای کارهای بعدی وی در این موضوع مهیا ساخت. در ۱۹۲۸–۱۹۳۵ استاد مردمشناسی دانشگاه فرانکفورت بود، و در کاوشها و تحقیقات درباره‌ی سنگواره‌ی سینانْتْروپوس [= انسان چینی] یافته‌شده در غارهای نزدیک پکن شرکت داشت. پس از آن به موزه‌ی امریکائی تاریخ طبیعی شهر نیو یورک پیوست. مشهورترین اثرش جمجمه‌ی سینانتروپوس پکنی در ۱۹۴۳ توسط مؤسسه‌ی زمینشناسی چین انتشار یافت. از آثار دیگر او است سینانتروپوس پکینِنْسیس یا انسان کهن پکن (۱۹۴۳) و هوموسولوئنْسیس یا انسان تنها (۱۹۴۸).

وایرشتراس[6]، **کارل ویلهلم تئودور** (kārl vilhelm teodor vāyerštrās)، ۱۸۱۵–۹۷، ریاضیدان بزرگ آلمانی، از بنیانگذاران تئوری توابع متغیرهای موهومی. نخست ۴ سال بازرگانی و علم حقوق در دانشگاه بن تحصیل کرد، ولی بدون گرفتن دیپلم دانشگاه را ترک کرد. سپس به تحصیل ریاضیات پرداخت. نظریه‌ی توابع تحلیلی متجانس وی مبنای جدیدترین تحقیقات در توابع بیضوی بوده است.

وایزمن[7]، **خاییم** (xāyim vāyzman)، ۱۸۷۴–۱۹۵۲، دانشمند و رهبر صهیونی، نخستین رئیس جمهور (۱۹۴۸–۵۲) رژیم اشغالگر قدس. در ۱۹۱۰ تبعه‌ی انگلستان شد، و در جج I یکی از مدیران آزمایشگاههای دریاداری انگلستان بود (۱۹۱۶–۱۹)؛ یک استون صنعتی، که برای ساختن مواد منفجره مورد احتیاج انگلستان بود ساخت. در صدور اعلامیه آ. ج. بلفور دست داشت. پس از ۱۹۲۰ پیشوای صهیونیان شد. در ۱۹۴۸ رئیس جمهور موقت و در ۱۹۴۹–۵۲ رئیس جمهور رژیم اشغالگر قدس بود.

وایزمن، نیکولس پتریک ستیون: ← نیومن، جان هنری.

وایس، اریش: ← هودینی، هنری.

وایس[8]، **پتر** (peter vāys)، ۱۹۱۶– درامنویس، داستاننویس، کارگردان فیلم، و نقاش آلمانی-سوئدی. نخستین داستانهای وایس دوری از والدین (۱۹۶۱) و نقطه‌ی محوشدن (۱۹۶۲)، بیان‌کننده‌ی تجربه‌ی مهاجرت وی است. درام فلسفی او در باره‌ی طبیعت انقلاب، شکنجه و اعدام ژان پول مارا بدان صورت که توسط هم‌منزلهای وی در پناهگاه شارانتون به دستور مارکی دو ساد صورت گرفت (۱۹۶۴)، به صورتی مؤثر محیط یک پناهگاه ناسالم را همچون جهانی کوچک و اجتماعی نمایش میدهد. این نمایشنامه و نمایشنامه‌ی دیگر وایس، استنطاق (۱۹۶۵، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۶۰ هش)، شهرت جهانی یافته است. کتاب تروتسکی در تبعید (۱۹۷۰) از آثار اخیر او است.

وایس[8]، **پول** (pol wāys)، ۱۹۰۱– ، فیلسوف امریکائی. از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۹ که بازنشسته شد و به دانشگاه کاتولیک پیوست، در دانشگاه ییل تدریس میکرد. وی در فلسفه‌ی خود اندیشه‌ی فیلسوفان امریکائی، چ. س. پیرس و و. جیمز، را با اندیشه‌ی متفکران اروپائی معاصر در هم آمیخته است. در باره‌ی جمالشناسی نیز آثاری دارد. مجله‌ی متافیزیک را تأسیس کرد (۱۹۴۷) و یکی از ویرایشگران مجموعه‌ی مقالات چارلز سمیوئل پیرس (۸ جلد، ۱۹۳۱–۵۸) است. از آثار او است، واقعیت (۱۹۳۸)، طبیعت و انسان (۱۹۴۷)، آزادی انسان (۱۹۵۰)، اشکال هستی (۱۹۵۸)، جهان هنر (۱۹۶۱)، نه هنر اساسی (۱۹۶۱)، دین و هنر (۱۹۶۳)، و ورزش؛ تحقیقی فلسفی (۱۹۶۹).

وایسمان[9]، **آوگوست** (āgust vāysmān)، ۱۸۳۴–۱۹۱۴، زیستشناس آلمانی؛ مت فرانکفورت. شهرت عمده‌ی وی به نظریه‌ی داروینیسم جدید او است که در آن کوشیده است تا واقعیات توارث را با دوام و پیوستگی نسج نطفه یا ژرم-پلاسم (ĵerm-plāsm) و قدرت قاهره‌ی انتخاب طبیعی توضیح دهد. به عقیده‌ی وایسمان، "ژرم-پلاسم" از والدین به کودک انتقال پیدا میکند، ولی همه‌ی آن در ساختن کودک مصرف نمیشود و قسمتی از آن به نسل سوم و از آنجا به نسلهای بعد انتقال مییابد. بدین ترتیب ژرم-پلاسم سازوکار توارث را میسازد و عمل "انتخاب طبیعی" داروین، ایجاد تغییراتی در ژرم-پلاسم است. از آثار او تحقیقاتی در نظریه‌ی اخلاف (۱۸۷۵)، پیوستگی پلاسمای نطفه (۱۹۸۵)، و ژرم-پلاسم (۱۸۹۲) است.

وایسهورن[10] (vāyshorn)، قله‌ی ۴٬۵۱۱متری، ایالت واله، سویس، یکی از بزرگترین قله‌ها در ← آلپهای پنین.

وایقان (vāyqān)، ده (جه ۲٬۵۷۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان خامنه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۶کیلومتری ج شبستر. محصولاتش غلات و حبوبات است.

وایکاونت، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

وایکاونتس، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

وایکاونت ملویل، تنگه‌ی[11] (vāykānt melvil)

(۱)Vallejo (۲)Weyden (۳) la Pasture (۴)Campin (۵)Weidenreich (۶)Weierstrass (۷)Weizmann
(۸)Weiss (۹)Weismann (۱۰)Weisshorn (۱۱)Viscount Melville Sound

یا **تنگه‌ی ملویل**، شاخه‌ی قشم، به طول ۴۵۲ کم و به عرض ۱۶۱ کم، غ ناحیه‌ی قرانکلین، سرزمینهای شمال غرب، کانادا. قسمت غربی آن را سر ر. مکلور در ۱۸۵۰–۵۳ کشف کرد.

وایکسل: ← ویستول.

وایکیکی، شناگاه و تفرجگاه، ← **هونولولو.**

وایکینگها[1] (vāyking-) یا **ویکینگها** (vi-king-)، جنگجویان اسکاندیناویائی. از قرن ۹م تا قرن ۱۱م به کرانه‌های اروپا و جزایر انگلستان حمله میبردند، و به همین جهت این برهه از زمان را عصر وایکینگ نامیده‌اند. مردم اسکاندیناوی، در دوره‌ی نوسنگی، در جا-معه‌های کوچک خودمختاری به صورت کشاورز و ماهیگیر و شکارچی زندگی میکردند. در آغاز عصر وایکینگ، ایشان بهترین سازندگان کشتی و دریانوردان جهان بودند؛ سپس چندان با کشتی در دریا پیش رفتند تا به گروئنلند و شمال امریکا رسیدند. در اوج عصر وایکینگ، کشتی جنگی رایج میان وایکینگها، "کشتی دراز"، دماغه‌ی بلندی داشت که با مجسمه‌ی جانوری تزیین شده بود، و قسمت دم آن نیز مرتفع بود (← ناو، شکل). کشتی ۳۰ پاروزن و به طور متوسط ۹۰ جاشو داشت. بادبان مربع‌شکل آن را به صورت نوارهای عمود بر یکدیگر و به الوان گوناگون میساختند، و سراسر کشتی را با رنگهای شاد رنگ میکردند و با کنده‌کاریهای استادانه میآراستند. بر هر دو طرف کشتی ردیفی از سپرهای رنگین آویخته بود. این رایجترین نوع کشتی وایکینگ بود؛ شکل انواع دیگر، بنا بر منظوری که هر کشتی برای آن ساخته شده بود، تفاوت میکرد. ازدیاد جمعیت، نارضا-تیهای داخلی، جستجوی محلی برای داد و ستد، و نیز عطش ماجراجوئی، وایکینگها را از سر-زمینهای خود به سفر دریائی وا میداشت. در آغاز عصر وایکینگ، جامعه‌های اسکاندیناویائی با دموکراسی اداره میشد، ولی فرمانروایان محلی بزودی قدرت را به دست گرفتند و بر جامعه‌های دیگر چیره شدند و در صدد بر آمدند که با فتوحات ماوراء دریائی بر ثروت و قدرت خود بیفزایند. وایکینگها در حمله‌های خود بسیار سنگدل و غارتگر و آزمند بودند، و ترسی که از آنان بر دلها افتاده بود راه را بر پیروزیهای ایشان هموار میکرد. چندین کشور محلی در اسکاندیناوی پیدا شد، و کشورهای نروژ و دانمارک و سوئد از آنها به وجود آمد. دین وایکینگها دین شرک و از گونه‌ی ژرمنی آن بود؛ اسطوره‌های دینی و قهرمانی ایشان محتوای ادبیات کهن نورس را تشکیل میدهد. با نفوذ مسیحیت به اسکاندیناوی، و با ظهور سه کشور بزرگ اسکاندیناوی، و با طلوع کشورهای اروپائی که قادر به دفاع از خود در برابر وای-کینگها بودند، عصر وایکینگ به پایان رسید. بعضی از وایکینگها در جاهائی که مورد حمله قرار داده بودند ماندگار شدند. وایکینگها در روسیه به نام **وارانگیان** خوانده میشدند، و هم اینان بودند که رهبرشان روریک نخستین دولت روسی را تأسیس کرد. در جاهای دیگر به نام نورس (← نورمانها) و جز آن خوانده میشدند.

وایل[2]**، کورت** (kurt vāyl)، 1900–50. آهنگ-ساز آلمانی–امریکائی، متد دساو، آلمان. نخست با تصنیف دو اپرای سوررئالیست، قهرمان (۱۹۲۶) و تزار از خود عکسبرداری کرده است (۱۹۲۸)، شهرت یافت. در ۱۹۳۵ به کشمة رفت، و به نوشتن کمدی موزیکال پرداخت، که از آن جمله است ترانه‌ی سپتامبر، جانی جانسن (۱۹۳۶)، و لیدی در تاریکی (۱۹۴۱). در این آثار وایل با کمال آسانی از تکنیکهای پیشرفته، از جمله ریتمهای (← وزن) مضاعف و چندتونالیته‌ای (← تونالیته)، استفاده کرده، و آنها را با موسیقی عامیانه‌ی امریکائی و جاز آمیخته است. آخرین آهنگهایش عبارتند از صحنه‌ی خیابانی (۱۹۴۷)، در قلب دره (۱۹۴۸)، و گمشده در ستارگان (۱۹۴۹، با همکاری مکسول اندرسن).

وایل[3]**، گوستاو** (gustāv vāyl)، ۱۸۰۸–۸۹، مستشرق آلمانی و مدرّس زبانهای عربی و سریانی در پاریس. وی مدتی در قاهره و الجزایر بود، و چند ماه هم در استانبول به سر برد. اطواق الذهب زمخشری و هزار و یک شب را ترجمه کرد. اثر دیگرش تاریخ خلفا (۱۸۴۶–۶۲) است.

وایل[4]**، هرمان** (hermān vāyl)، ۱۸۸۵–۱۹۵۵، ریاضیدان آلمانی–امریکائی. در بسیاری از زمینه‌های ریاضی، از جمله معادلات دیفرانسیل، نظریه‌ی تابع، نظریه‌ی گروه، مکانیک کوانتوم، نسبیت، توپولوژی، و فلسفه‌ی ریاضیات کارهای عمده کرده است. از آثار او است: زمان-مکان-ماده (۱۹۲۱)، ذهن و طبیعت (۱۹۳۴)، گروههای کلاسیک (۱۹۳۹)، نظریه‌ی جبری اعداد (۱۹۴۰)، و فلسفه‌ی ریاضیات و علم طبیعت (۱۹۴۹). نیز ← ریاضیات شهودی.

وایلد[5]**، اوسکار** (oskār wāyld)، شهرت فارسی **آسکر فینگل او، فلهرتی ویلز وایلد** (āskar fingəl oflahərti wilz)، ۱۸۵۴–۱۹۰۰، شاعر و نویسنده و طنزنویس انگلیسی. هنگام تحصیل در آکسفرد، هم به برجستگی در تحصیل و هم به خارج از متعارف بودن در لباس و سلیقه و رفتارش شهرت داشت. وایلد که تحت نفوذ تعلیمات جمالشناسی و. ه. پیتر و ج. راسکین قرار گرفته بود، خود مرکز گروهی شد که زیبائی و جمال را تنها به خاطر خود آن میستودند، و او و دیگر مبلغان "هنر به خاطر هنر" در مجله‌ی پنچ، و در اوپرتی ساخته‌ی گیلبرت و سالیون، مورد استهزا قرار گرفتند. نخستین اثر چاپشده‌ی وایلد، اشعار (۱۸۸۱)، مورد توجه قرار گرفت. در ۱۸۸۲ که درامش به نام ورا در کشمة به نمایش گذاشته شده بود، در آنجا سخت-رانی کرد. پس از ازدواج (۱۸۸۴)، به نوشتن مقالات در نشریه‌های متناوب و نیز انتشار این گونه نشریات آغاز کرد؛ ولی کار ادبی فعالانه‌ی وی با انتشار کتاب جنایت لرد آرتر سیویل و داستانهای دیگر (۱۸۱۹) و دو مجموعه از افسانه‌های پریان–شاهزاده‌ی خوشحال (۱۸۸۸) و خانه‌ی انار (۱۸۹۲)–آغاز شد. در ۱۸۹۱ تصویر دوریان گری (۱۸۹۱؛ ترجمه‌ی فارسی: تهران، ۱۳۲۷ هش) از او منتشر شد؛ این داستان ترسناک، زندگی جوانی زیباروی را نمایش میدهد که، بر اثر رفتن در پی خوشگذرانی بی بندوبار و عدم توجه به موازین اخلاقی، کارش به تباهی می-انجامد. داستانها و مقالات وی همه سخت مورد توجه قرار میگرفت، ولی عالیترین تجلی نبوغ آفریننده‌ی وایلد را در نمایشنامه‌های وی می-توان یافت، بادبزن خانم ویندرمر (۱۸۹۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش)، زنی بی‌اهمیت (۱۸۹۳؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، شوهر دلخواه (۱۸۹۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، و شاهکارش اهمیت جدی بودن (۱۸۹۵). این کمدیها همه بسیار زیرکانه و مشحون از لطیفه‌ها و لفزهای پرمعنی–، پس از آثار شریدن و گولدسمیت، نخستین آثاری هستند که شایستگی درامی و ادبی هر دو را جمع دارند. وایلد عذر کم‌عمقی آنها را با این گفته‌ی خود خواسته است که، "من نبوغ خود را در زندگی و تنها هنرمندیم را در کتابهایم نهاده‌ام". دو تراژدی، دوشس پادوا (۱۸۹۲)، و سالومه (۱۸۹۳؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران) نیز نوشت. در ۱۸۹۵ برعلیه ← مارکوئس آو کوینزبری، که به دوستی وایلد با فرزندش، لرد آلفرد داگلس، اعتراض کرده بود، اقامه‌ی دعوی کرد، ولی خود محکوم به پرداخت جریمه و دو سال زندانی شد. همین زندان الهامبخش مشهورترین اشعارش، قصیده‌ی زندان ردینگ (۱۸۹۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تحت عنوان ناله‌هائی از زندان ریدینگ، تهران) و دفاعیه‌ای به نام دِ پروفوندیس شد که وصیّ ادبی او آن را در ۱۹۰۵ منتشر کرد. در ۱۸۹۷ از زندان آزاد شد و تا پایان عمر در فرانسه زیست و دوچار مصیبت بیماری و افلاس بود.

وایلدر[6]**، ثورنتن نیون** (tornton niven wāyldər)، ۱۸۹۷–۱۹۷۵، نمایشنامه‌نویس و داستانnویس امریکائی، قسمت عمده‌ی تحصیلات مقدماتی او در چین صورت گرفت، که پدرش در آنجا در کنسولگری امریکا خدمت میکرد. ۱۷-ساله بود که به کشمة باز گشت، و تحصیلات خود را به پایان رسانید. در ۱۹۳۰–۳۶ استاد دانش-گاه شیکاگو بود. پس نوشتن داستان پلرسان لویس ری (۱۹۲۷) شهرت جهانی پیدا کرد. ولی شهرت وی به نمایشنامه‌نویسی بیشتر است، و از نمایش-نامه‌های معروف او است: شهر ما (در ۱۹۳۸ اجرا شد) که زندگی در یک شهر کوچک نیو انگلند را نمایش میدهد، و پوست دندانهای ما (در ۱۹۴۲ اجرا شد) که نمایشنامه‌ای کنایی در باره‌ی نوع بشر است؛ در این هر دو نمایشنامه (هر دو برنده‌ی جایزه‌ی پولیتس) از تکنیکهای تئاتری دور از واقعپردازی استفاده کرده است.

وایلی[7]**، الینر (هویت)** (elinər hoyt wāyli)، ۱۸۸۵–۱۹۲۸، شاعره و داستانnویس امریکائی. این خانم، در زمان خود، همان اندازه که به شخصیت و زیبائی رفتارش شهرت داشت، به لطافت و خوش‌آهنگی اشعارش نیز معروف بود. نخستین مجموعه‌ی مهم شعر او، تورهائی برای سید باد، در ۱۹۲۱ منتشر شد، و پس از آن مجموعه-های شعر دیگر نیز منتشر کرد؛ عشق سیاه

(۱) Vikings (۲) Weill (۳) Weil (۴) Weyl (۵) Wilde (۶) Wilder (۷) Wylie

(۱۹۲۳)، دم زدن ناجیز (۱۹۲۸)، و فرشتگان و مخلوقات زمینی (که پس از مرگش در ۱۹۲۹ منتشر شد). اشعار بسیارپرداخته و محکم او از شعرای متافیزیکی قرن ۱۷م متأثر بوده است. داستانهای او همه با ظرافت طرح شده است و رنگ طنزآمیز دارد. سه بار ازدواج کرد، و شوهر سومش آثار او را گردآوری کرد.

وایمار[1] (vāymār)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۳'۶۸۹)، آلمان شرقی، پایتخت مملکت سابق تورینگن، آلمان مرکزی. زمانی از مراکز فرهنگی آلمان مرکزی بود، و همان طور که پوتسدام نماد میلیتاریسم شمرده میشد، وایمار نماد فرهنگ آلمانی بود. وایمار گرچه دارای کارخانه‌های مختلف (خصوصاً نساجی، ماشین‌افزار، وسایل برقی، و شیشه) و صناعت چاپ است، هنوز هم خصوصیات شهرکی زیبا را محفوظ نگاه داشته است. وایمار در قرن ۱۰م شناخته شد، ولی فقط در قرن ۱۶م، وقتی که پایتخت دوکنشین (و بعد از ۱۸۱۵ مهیندوکنشین) ساکس-وایمار شد، اهمیت یافت. در زمان فردریک I، برگزیننده‌ی ساکس، ل. کراناخ مهتر در آنجا کار میکرد (قرن ۱۶م)، و از ۱۷۰۸ تا ۱۷۱۷ ی. س. باخ ارگنواز دربار وایمار بود. ولی در زمان کارل آوگوست بود که وایمار به اوج شهرت فرهنگی رسید. با آمدن (۱۷۷۵) گوته به دربار، نامهای وایمار و گوته مترادف هم شدند؛ و گوته در دوره‌ی حیات خود وایمار را نه‌تنها قبله‌ی ادب اروپا ساخت، بلکه اشخاصی چون هردر و شیلر را بدانجا جلب کرد، تئاتر وایمار را تأسیس و اداره کرد، و به عنوان صدر اعظم کارل آوگوست در اصلاحات شهری فعالیت داشت. اولین نمایشنامه‌ی گوته و بسیاری از نمایشنامه‌های شیلر در تئاتر دولتی وایمار اجرا شد. پس از مرگ (۱۸۳۲) گوته، وایمار بیشتر متکی بر شهرت گذشته‌ی خود بود، ولی زندگی فعال فرهنگی آن ادامه داشت. ف. لیست در ۱۸۴۸–۵۹ مدیر موسیقی این شهر بود، و در همین زمان لوهنگرین واگنر اول‌بار در آنجا اجرا شد. اینکه ف. نیچه در وایمار زندگی کرد و مرد موجب شد که خواهرش بایگانی آثار نیچه را در آنجا تأسیس کند. در ۱۹۱۹ وایمار مقرّ مجمع ملی آلمان بود، که جمهوری وایمار (← آلمان، تاریخ، قسمت II) را به وجود آورد. باوهاوس اول‌بار در آنجا تأسیس شد (۱۹۱۹). وایمار یک دانشکده‌ی موسیقی و یک آکادمی هنر و معماری دارد. از اماکن معروف آن یک کلیسا با گورهای لوکاس کراناخ و هردر، کاخ دوکی سابق با گورهای گوته و شیلر، خانه‌های گوته، شیلر، و لیست، تئاتر دولتی، و موزه‌ی گوته میباشد. مرکز وایمار در جنگ II آسیب دید، اما بعداً ترمیم شد.

وایمار، جمهوری: ← وایمار، شهر؛ آلمان، تاریخ، قسمت II.

واینا کاپاک، اینکای پرو؛ ← اواینا کاپاک.

واینبرگر[2]**، یارومیر** (yäromir väynberger)، ۱۸۹۶–۱۹۶۷، آهنگساز چک. در کنسرواتوار‌های پراگ و لایپزیگ تحصیل کرد. در ۱۹۳۹، پس از مسافرتهای پردامنه‌ای، در شهر نیو یورک اقامت گزید. معروفترین آثارش، پولکا و فوگ از اپرای شوانداً، نوازنده‌ی نی‌بان (۱۹۲۷) است. از آثار دیگرش اپرای والنشتاین (۱۹۳۷) و باله‌ی ساراتوگا را میتوان نام برد.

وایومینگ[3] (wāyŏming)، ۴۴مین ایالت (۲۵۳٬۵۹۶ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۳۳۳٬۶۱۱)، غ کشمتا کرسی آن شاین. رودهای عمده‌اش سنیک، یلوستون، و ← رود گرین است. دامپروری رایج و بالایش نفت در آن معمول است. منابع معدنی آن زغال سنگ و نفت و گاز طبیعی است. در ۱۸۹۰ جزء ایالات متحده پذیرفته شد.

وایونت[4]**، سد** (vāyont)، سدی به ارتفاع ۲۶۲ متر، بر رود وایونت، ریزابه‌ای از رود پیاوه. یکی از بلندترین سدهای جهانی است که در ۱۹۶۱ پایان یافت، و برای گرفتن برق از آن استفاده میشود. بارندگیهای سنگین ۱۹۶۳ سبب سرریختن آب از بالای سد شد که دهکده‌ی لونگارونو را از بین برد، و روستاهای اطراف را آب گرفت و نزدیک به 2'000 نفر غرق شدند. نیز ← سد، جدول.

وب، سر استن: ← ویکتوریا و البرت، موزه‌ی.

وب[5]**، بیتریس (پاتر)** (biətris pātər web)، ۱۸۵۸–۱۹۴۳، دانشمند انگلیسی در علم اقتصاد، دختر یکی از صنعتداران ثروتمند. به مسائل اجتماعی علاقه‌مند شد، و در تحقیقات چارلز بوث راجع به شهر لندن با وی شریک شد. کتاب نهضت تعاونی در بریتانیای کبیر او در ۱۸۹۱ منتشر شد. در ۱۸۹۲ با سیدنی (جیمز) وب (sidni jeymz؛ ۱۸۵۹–۱۹۴۷) ازدواج کرد که در انتشار رساله‌های فیبین (۱۸۹۰)، که از طرف ← انجمن فیبین نشر میشد، شرکت داشت. از این پس زن و شوهر با همکاری خارج از حدود متعارف به کارهای اجتماعی پرداختند و در انجمن فیبین و در تأسیس حزب کارگر انگلستان نقش مهمی داشتند. از آثار مشترک ایشان است: تاریخ اتحادیه‌ی صنفی (۱۸۹۴)، دموکراسی صنعتی (۱۸۹۷)، حکومت محلی انگلستان (۶ جلد، ۱۹۰۶–۲۲)، نهضت تعاونیهای مصرف (۱۹۲۱). جیمز وب در ۱۹۲۲ به نمایندگی مجلس عوام و در کابینه‌ی مکدانلد به وزارت رسید (۱۹۲۹).

وب، سیدنی (جیمز): ← وب، بیتریس (پاتر).

وب[6]**، فیلیپ سپیکمن** (filip spikmən web)، ۱۸۳۱–۱۹۱۵، معمار انگلیسی. تأثیر او، همراه با تأثیر بعضی از معاصرانش، سبب آن شد که پس از نیمه‌ی قرن ۱۹م اسلوب معماری خانه‌های مسکونی، مبتنی بر روشهای رایج در زمان ملکه ان و شاه جورج، و نیز مبتنی بر استفاده از مصالح ساختمانی به خاطر ارزشهای هنری خاص آنها، تجدید حیات پیدا کند. دستیار جورج ادمند ستریت[6] (jorj edmənd strit؛ ۱۸۲۴–۸۱) معمار شد، و یکی از دوستان و طرفداران اعتقادات زیباشناختی و. ماریس بود. نخستین کار وی بنای ساختمان تاریخی "کاخ سرخ" است که آن را برای ماریس ساخت (۱۸۵۹)، و در آن نظریات مالک و معمار هر دو صورت عمل به خود گرفت. طرحهائی که برای مبل و اثاث خانه ریخت، به آن انجامید که مؤسسه‌ی ماریس و شرکا تشکیل شود (۱۸۶۱) که در توسعه‌ی نهضت هنرها و حرفه‌ها اهمیت فراوان داشت. وب یکی از ۶ عضو این شرکت بود، و برای آن شرکت مبلها و سفالهای سقفپوش و شیشه‌های رنگین طرحریزی کرد.

وب، مشیو: ← مانش، دریای.

وبا[7] (vabā)، فنی **کولرا** یا **کلرا** (هر دو kolerā)، بیماری عفونی حاد و سخت و بسیار مسری، ناشی از میکروب مخصوصی (*Vibrio cholerae* یا *V. comma*)، که به توسط آب و غذاهای آلوده سرایت میکند. علائم آن اسهال مائی (آبکی)، استفراغ، تب، و فتور (سستی) زیاد است. غالباً مهلک و تلفاتش بسیار زیاد است. امروزه با مایه‌کوبی از بروز آن جلوگیری میشود.

وبان[8]**، مارکی دو** (märki dë vobāN*)، لقب **سباستین لو پرتر**[9] (sebāstiaN lë pretr)، ۱۶۳۳–۱۷۰۷، مارشال فرانسه، مهندس نظامی فرانسوی. در جنگهای زمان لوئی XIV (از ۱۶۵۵ به بعد) محاصره‌ی چند شهر مهم از قبیل ایپر، لوکزامبورگ، لیل، والانسین، کامبره، و نامور را رهبری کرد. در ۱۶۷۸ کمیسر کل استحکامات شد. صدها دژ مستحکم نظامی ساخت، و بسیاری از آبراهه‌های فرانسه را تعمیر کرد یا ساخت. در زمان وبان اولین صنف مهندس در ارتش فرانسه سازمان یافت. در ۱۷۰۳ مارشال فرانسه شد.

وبای اطفال: ← وبای کودکی.

وبای خوک[10]، مرضی مسری و کشنده‌ی خوک که عامل آن یک نوع ویروس است. برای پیشگیری باید خوکهای سالم را مایه‌کوبی کرد.

وبای کودکی یا **وبای اطفال**[11]، بیماری شبیه وبا که نزد کودکان، به واسطه‌ی عفونت و التهاب شدید (ناشی از میکروبهای مختلف) امعاء، پیدا میشود.

وبر، یکی از ← ایام عجوز.

وبر[12] (veber) [به نام فیزیکدان آلمانی، و. ا. وبر]، در سلسله‌ی آحاد مکثا (← سلسله‌ی آحاد)، واحد شار مغناطیسی (علامت: wb)، معادل با شاری مغناطیسی که چون از مداری مشتمل بر یک پیچ بگذرد، در صورتی که آن را در مدت یک ثانیه با کاهش یکنواخت به صفر برسانند، برقرانی معادل با یک ولت ایجاد کند. وبر مساوی 10^8 مکسول است.

وبر[13]**، ارنست هاینریش** (ernst häynriš ve-ber)، ۱۷۹۵–۱۸۷۸، فیزیولوژیست آلمانی، استاد دانشگاه لایپزیگ (۱۸۲۱–۷۱). شهرت او به تحقیقاتی است که در باره‌ی حس لامسه و تدوین **قانون وبر** کرده است؛ بنا بر این قانون، افزایش محرکی که برای ایجاد افزایش در احساس لازم است، ثابت نیست، بلکه به شدت محرک سابق بستگی دارد. با برادرش، ادوارد فریدریش وبر (eduārd fridriš؛ ۱۸۰۶–۷۱)،

(۱)Weimar (۲)Weinberger (۳)Wyoming (۴)Vaiont (۵)Webb (۶)Street (۷)cholera (۸)Vauban (۹)Le Prestre (۱۰)hog cholera (۱۱)cholera infantum (۱۲)weber (۱۳)Weber

قدرت متوقف‌کننده‌ی عصب واگوس (← سلسله‌ی اعصاب، قسمت III) را کشف کرد (۱۸۴۵). با برادر دیگرش، و. ا. وبر به تحقیقاتی در صوت‌شناخت و حرکت موجی پرداخت.

وبر، قانون: ← وبر، ارنست هاینریش

وبر[1]، کارل ماریا (فریدریش ارنست) فون (kārl māriā fridriš ernst fon veber)، ۱۷۸۶–۱۸۲۶، آهنگساز و پیانونواز آلمانی؛ مت نزدیک لوبک. چندین اپرای رمانتیک ساخته است، که از جمله‌ی آنها صیادان آزاد (۱۸۲۱)، اوریانته (۱۸۲۳)، و اوبرون (۱۸۲۶) است. از آثار سازی معروفش دعوت به رقص (۱۸۱۹) برای پیانو میباشد.

وبر[1]، ماکس (māks veber)، ۱۸۶۴–۱۹۲۰، جامعه‌شناس آلمانی؛ مت ارفورت. در زمانهای مختلف در دانشگاههای فرایبورگ و مونیخ و هایدلبرگ تدریس میکرد. باآنکه غالباً بیمار و برای چین نوشتن ناتوان بود، آثار فراوانی از وی بر جای مانده است. بیشتر به آن علاقه داشت که در تکمیل یک روششناسی برای علوم اجتماعی بکوشد. مدعی بود که کار علوم اجتماعی، بر خلاف علوم فیزیکی، تنها منحصر به آن نیست که قوانین رفتاری را تعیین کند، بلکه وظیفه‌ی دیگر آن تعیین معانی خاصی است که مردمان به افعال خود نسبت میدهند. با این نظر مارکسی مخالف بود که اقتصاد مهمترین عامل در علیّت اجتماعی بوده باشد، و به چندگونگی و وابستگی متقابل علتها به یکدیگر اعتقاد داشت. بنا بر این، در کتاب اخلاق در مذهب پروتستان و روح سرمایه‌داری (۱۹۲۰)، رأیی ابراز کرده است که، بنا بر آن، میان خصوصیت زاهدانه‌ای که مذهب مسیحی کالونی مروج آن بوده است، با ظهور سازمانهای سرمایه‌داری ارتباط نزدیک وجود داشته است. دیدهای سیاسی وبر تغییر فراوان پیدا کرد. نخست از ستایشگران بیسمارک و تمرکز قدرت در دست دولت بود، و سپس متمایل به حکومتی مسئول بر شیوه‌ی امریکائی شد. از آثار او اقتصاد و جامعه (۱۹۲۲؛ چاپ چهارم، ۱۹۵۶)، و تاریخ عمومی اقتصاد (۱۹۲۴) است.

وبر[1]، ویلهلم ادوارد (vilhelm eduārd veber)، ۱۸۰۴–۹۱، فیزیکدان آلمانی، مت گوتینگن. در ۱۸۳۱–۳۷ و ۱۸۴۹–۹۱ استاد دانشگاه گوتینگن بود و در آنجا با ک. ف. گاوس در پاره‌ی مغناطیس زمین تحقیق میکرد و یک تلگراف برقاطیسی اختراع کرد. وضع دستگاه آحاد برقی مطلق از او است. کولن، واحد مقدار برق، زمانی وبر نامیده میشد، ولی اکنون واحد شار مغناطیسی نام وبر دارد، با همکاری برادرش ا. ه. وبر کتابی در حرکت موجی تألیف کرد (۱۸۲۵).

وبرن[2]، آنتون فون (ānton fon vebern)، ۱۸۸۳–۱۹۴۵، آهنگساز اتریشی و رهبر ارکستر، در ۱۹۰۶ درجه‌ی دکتری خود را از دانشگاه وین به دست آورد، شاگرد آ. شونبرگ بود. تا ۱۹۱۸ ارکسترهای تئاتری را در پراگ و شهرهای مختلف آلمان رهبری میکرد، و از آن پس به تدریس و آهنگسازی پرداخت. بیشتر آهنگهایش برای ارکستر کوچک موزیکال یا پیانو تصنیف شده است.

وبستر[3]، جان (jān webstər)، ۱۵۸۰؟–۱۶۳۴، درامنویس انگلیسی؛ مت لندن. دو تراژدی شیطان سفید (ح ۱۶۰۸) و دوشس مالفی (ح ۱۶۱۴) را نوشته، و تمامی شهرتش تقریباً به همین دو اثر وابسته است. در تنظیم نمایشنامه‌های بسیار، با درامنویسان (مخصوصاً با ت. دکر) همکاری کرده است؛ نمایشنامه‌ی ناراضی را با همکاری ج. مارستن نوشته است (۱۶۰۴).

وبستر[3]، دنیل (danyəl webstər)، ۱۷۸۲–۱۸۵۲، سیاستمدار و خطیب امریکائی. از ۱۸۱۳ عضو مجلس نمایندگان و از ۱۸۲۵ سناتور (ابتدا از ← حزب فدرالیست؛ و بعد از حزب ویگ) بود. در ۱۸۴۱–۴۳ و ۱۸۵۰–۵۲ وزیر امور خارجه بود، و ← پیمان وبستر–اشبرتن را امضا کرد.

وبستر[3]، نوآ (noā webstər)، ۱۷۵۸–۱۸۴۳، لغتشناس و زبانشناس امریکائی. پس از خدمت در انقلاب امریکا، به انجمن وکلای دادگستری پذیرفته شد و به کار وکالت پرداخت. کتاب ساختمان نحوی زبان انگلیسی او در سه جزء (۱۸۷۳–۸۵) در صدر فهرستی از آثار او قرار دارد که سالها سبب شهرت و حجیّت او در زبان انگلیسی بوده است. جزء اول آن، که کتاب تهجی مقدماتی نام دارد، و وبستر آرزومند بود با این کتاب تلفظ و تهجی امریکائی را استانده کند، مورد توجه عمومی قرار گرفت و در مدارس کتاب درسی بود. در ۱۸۵۰ که جمعیت کشمت ۲۳٬۲۰۰٬۰۰۰ نفر بود، سالانه ح ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ نسخه از این کتاب به فروش میرفت. دشواری ثبت کردن حق چاپ انحصاری کتاب در ۱۳ ایالت سبب شد که وی سالها برای تأسیس دستگاه ملی ثبت حق تألیف تلاش کند. فدرالیست فعالی بود و جزوه‌هائی در تأیید حکومت مرکزی منتشر کرد، و در ۱۷۸۵ کتاب طرحهائی برای سیاست امریکا را انتشار داد. در ۱۷۹۳ زادگاه خود هارتفرد را ترک گفت و، برای تأیید دستگاه اداری واشینگتن، به نیو یورک رفت و به چاپ نشریه‌ی میتروای امریکائی پرداخت. با فراغت و درآمدی که از فروش کتابهای درسی عایدش میشد، تمام وقت خود را صرف تألیف کتاب لغتی برای زبان انگلیسی میکرد. در ۱۸۰۶ فرهنگ مختصر خود را منتشر کرد، و از آن پس در صدد انتشار فرهنگ بزرگتری بر آمد. در ۱۸۲۸، فرهنگ امریکائی زبان انگلیسی او منتشر شد که در آن ۱۲٬۰۰۰ لغت وجود داشت که در هیچ کتاب لغت دیگر اثری از آنها نبود و بعضی از این لغات صورت ادبی نداشت. تعاریف لغات بسیار عالی بود و سالانه ۳۰۰٬۰۰۰ نسخه از این کتاب فروخته میشد، و این خود نشانه‌ی آن است که کتاب او چه اندازه در استانده کردن تلفظ امریکائی مؤثر بوده است. کتاب لغت وبستر از آن زمان تاکنون چندین بار تجدید نظر و چاپ شده است.

وبستر–اشبرتن، پیمان[4] (webstər-āšbërtən)، پیمانی که در ۱۸۴۲ میان کشمت، به نمایندگی دنیل وبستر وزیر امور خارجه، و بریتانیای کبیر، به نمایندگی بارون اشبرتن، منعقد شد. این پیمان اختلافات میان دو کشور را در مورد مرزهای ل‌ش حل کرد؛ بیش از ۱۸٬۱۳۰ کمم اراضی مورد اختلاف، که شامل دره‌ی اروستوک بود، به کشمت واگذار شد؛ و رود سنت جانز برای کشتیرانی هر دو کشور آزاد اعلام شد. این پیمان مرز کشمت–کانادا را در ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ نیز تثبیت کرد.

وبلن[5]، ثورستاین (torstāyn veblen)، ۱۸۵۷–۱۹۲۹، اقتصاددان و جامعه‌شناس امریکائی نروژی الاصل. تا ۱۷ سالگی در نروژ بود و سپس به کشمت رفت، و در ۱۸۸۴ از دانشگاه ییل درجه‌ی دکتری گرفت. در دانشگاههای شیکاگو، ستنفرد، و میسوری تدریس کرد. در تجزیه و تحلیل مؤسسات اجتماعی از لحاظ روانی کومک بزرگی به تأسیس مکتب جدید اقتصاد، به نام "اقتصاد مؤسساتی"، کرد. در تاریخ، مردمشناسی، روانشناسی، و علوم سیاسی مطالعات زیادی داشت، و در نوشته‌های خود از این مطالعات حد اکثر استفاده را کرده است. وبلن در باره‌ی نظام قیمتها، ادوار تجاری، و نقش اشخاص فنی در صنعت، فرضیه‌های جدیدی به وجود آورد که در افکار دیگران تأثیر بسزائی داشته است. از تألیفات عمده‌ی وی یکی نظریه در باره‌ی طبقه‌ی فارغ‌البال (۱۸۹۹) و دیگری مهندسین و نظام قیمتها (۱۹۲۱) است.

وپکه[6]، فرانتس (frānts vëpke)، ۱۸۲۶–۶۴، مستشرق آلمانی و متخصص در ریاضیات اسلامی. وی متن جبر خیام را با ترجمه‌ی فرانسوی و حواشی و ملحقات به چاپ رسانید (پاریس؛ ۱۸۵۱). ترجمه‌ی فرانسوی ملخصی از کتاب الفخری را نیز به ضمیمه‌ی مقدمه‌ای در باب حل معادلات سیاله در دوره‌ی اسلامی به چاپ رسانیده است (پاریس، ۱۸۵۳).

وپیسکوس، یولیوس قیصر سترابو: ← قیصر، خاندان.

وت[7]، پیتر یوهانس (piter yohānnes vet)، ۱۸۱۴–۱۸۹۹، مستشرق هلندی، استاد دانشگاه آمستردام. به نوشته‌هایش در باره‌ی هند و مستعمرات هلند شهرت یافت؛ قرآن را به هلندی ترجمه کرد و لب اللباب سیوطی را به چاپ رسانید. بر کتاب ر. پ. آ. دوزی، تاریخ مسلمانان اسپانیا تا فتح اندلس به دست مرابطون، تعلیقاتی نوشت.

وتد، در احکام نجوم، ← بیوت.

وتد (vatad)، [عربی، ـ میخ]، در علم عروض، یکی از ارکان (← رکن) که از دو حرف متحرک و یک حرف ساکن تشکیل شده باشد. اگر دو حرف متحرک به هم پیوسته باشد، آن را **وتد مقرون** یا **وتد مجموع** خوانند، مانند پس و خدا؛ و اگر حرف ساکن میان دو حرف متحرک واقع شود، آن را **وتد مفروق** خوانند، مانند خسته و ناله. آشکار است که عروضیان قدیم متوجه نشده‌اند که وتد خود قابل تقسیم به یک سبب خفیف [← سبب؛ معادل یک هجای

(۱)Weber (۲)Webern (۳)Webster (۴)Webster-Ashburton Treaty (۵)Veblen (۶)Woepke (۷)Veth

دراز (ـ)]، و یک حرف متحرک [معادل یک هجای کوتاه (U)] است.

وتد (vatad) [عربی، ← میخ] [جمعش اوتاد (ötād)]، در اصطلاح صوفیه، هر یک از اوتاد، که عبارتند از چهار تن از رجال غیب. به منزله‌ی چهار رکن عالمند، و هر یک از آنها در یکی از چهار گوشه‌ی عالم (شمال، جنوب، مشرق، و مغرب) سکونت دارد. هر چند اوتاد نیز، مثل نقبا (← نقیب) و اقطاب، از خلق مستور و از دعوی دورند، به اعتقاد صوفیه، به وسیله‌ی این چهار نفر است که خداوند جهات را محفوظ میدارد، و در واقع وجود آنها به منزله‌ی میخ‌های عالم است. در سلسله‌ی مراتب رجال غیب، فروتر از اوتاد، ۷ تن هستند که ایشان را ابرار (abrār) میخوانند، و فروتر از آنها ۴۰ نفرند که ابدال خوانده میشوند، و از آنها فروتر ۳۰۰ تن هستند که ایشان را اخیار (axyār) میخوانند، و همه‌ی اینها رجال غیب و مستوران خوانده میشوند، و در کتب و حکایات صوفیه ذکر اهل این مراتب مکرر در میان میآید. اوتاد را بعضی از صوفیه عمد (omod) [← عمودها، ستونها] نیز خوانده‌اند، و در حفظ و مراقبت عالم، وجودشان را به منزله‌ی ستونی که در بناها به کار میرود میپندارند.

وتد مجموع، در علم عروض، ← وتد، در علم عروض.

وتد مفروق، در علم عروض، ← وتد، در علم عروض.

وتد مقرون، در علم عروض، ← وتد، در علم عروض.

وتر (vatar). ۱[۱]- در مثلث قائم الزاویه، ضلع مقابل به زاویه‌ی قائمه، و آن بلندترین اضلاع است. ۲[۲]- وتر یک منحنی قطعه خط مستقیمی است که دو انتهایش بر منحنی باشد.

وترن[۳] (vetern)، دریاچه‌ای به مساحت ۱٬۸۹۸ کیلومتر مربع سوئد. به وسیله‌ی کانال گوتا (← گوتا، رود) به دریای بالتیک مرتبط است. و شهر یونکوپینگ در کنار آن واقع است. بزرگترین جزیره‌ی آن ویسینگسو[۴] (visingso) است.

وتو[۵] (veto) [لتی، ← نهی میکنم]. در بعضی کشورهای دموکراسی، رئیس قوه‌ی مجریه حق دارد از اجرای قوانینی که به تصویب قوه‌ی مقننه رسیده است جلوگیری کند، و این حق را حق وتو گویند. در کشمة، به موجب بند هفتم مادهٔ اول قانون اساسی، رئیس جمهور میتواند از تأیید و امضای تصمیماتی که به تصویب کنگره رسیده خودداری کند، و در حقیقت، از حق وتو استفاده نماید. اما اگر کنگره قانونی را که رئیس جمهور "وتو کرده است" مجدداً با اکثریت دو ثلث تصویب کند رئیس جمهور نمی‌تواند دیگر از اجرای آن جلوگیری نماید. در شورای امنیت سازمان ملل متحد هم، رأی منفی هر یک از پنج عضو ثابت (بریتانیای کبیر، تجشه، چین، فرانسه، و کشمة) شوری وتو نامیده میشود. بعضی اعضای شوری (بالاخص کشمة و تجشه) تا کنون توانسته‌اند، با استفاده از این حق، از اجرای بسیاری از تصمیمات، که با اکثریت آرا تصویب میشده، جلوگیری کنند.

وتین[۶] (vetin)، سلسله‌ی مشهور آلمانی که شاخه‌های آن در ساکس، تورینگن، لهستان، بریتانیای کبیر، بلژیک، و بلغارستان فرمانروائی داشتند. نام آن از دژ وتین، بر رود زاله و نزدیک هاله، گرفته شده است. سلسله‌ی وتین از قرن 10م که کشورگشائی ژرمنها را به طرف مشرق به دست گرفت اعتبار یافت. ح سال 1100 مارککرافتشین مایسن را گرفت، و کمی بعد استیلای خود را بر تمام ساکس و تورینگن بسط داد. در ۱۴۲۵، فردریک I برگزیننده‌ی ساکس شد. متصرفات خاندان وتین چند بار منقسم شد. عمده‌ترین این تقسیمات (۱۴۸۵) تقسیم به دو شاخه‌ی اصلی ارنستی (ernesti) و آلبرتی (ālberti)ـ به نام ارنست و آلبرت، پسران فردریک Iـ بود، در ۱۵۴۷ در نتیجه‌ی شکست و دستگیری یوهان فریدریش I، عنوان برگزیندگی و بیشتر ساکس از شاخه‌ی ارنستی به شاخه‌ی آلبرتی منتقل شد. شاخه‌ی ارنستی مستملکات خود را در تورینگن نگاه داشت، ولی به چند شاخه‌ی عرضی منقسم شد. در ۱۹۱۸ که خاندان وتین در ساکس و تورینگن خلع شد، متصرفات آن در تورینگن مرکب بود از مهیندوکنشین ساکس‌وایمار-آیزناخ (← ساکس‌وایمار)، و دوکنشینهای ساکس‌کوبورگ‌گوتا (← ساکس‌کوبورگ)، ساکس‌ماینینگن، و ساکس‌آلتنبورگ. خاندانهای سلطنتی انگلستان (از طریق پرینس البرت) و بلژیک (از طریق لئوپولد I) و خاندان سلطنتی سابق بلغارستان (از طریق فردیناند I) و پرتغال (از طریق فردیناند II) از خاندان ساکس‌کوبورگ‌گوتا هستند. خاندان انگلیسی نام خود را به ویندزر تبدیل کرد. شاخه‌ی بلغارستان در ۱۹۴۰ خلع شد. فردیناند II پرتغال که از بستگان پرینس البرت بود با ملکه ماریای II پرتغال ازدواج کرد، ولی سلسله‌ی شاهان پرتغال همان نام براگانزا را حفظ کردند. شاخه‌ی آلبرتی که در ساکس فرمانروائی داشت در ۱۸۰۶ مقام سلطنتی موروثی یافت، و از ۱۶۹۷ تا ۱۷۶۳ در لهستان نیز فرمانروائی کرد (← آوگوستوس II و آوگوستوس III).

وثن (جمع آن اوثان)، ← عرب، قسمت ۲۰ بت.

وثوق، میرزا حسن خان: ← وثوق‌الدوله.

وثوق‌الدوله (vosuqo'd.dōle)، لقب **میرزا حسن خان وثوق**، ۱۲۵۱–۱۳۲۹ هش، از رجال اواخر دوره‌ی قاجاریه، و اوایل دوره‌ی پهلوی، برادر قوام‌السلطنه. در جوانی تحصیلات عربی و فارسی کرد و، پس از آنکه در دوره‌ی مشروطیت به مقاماتی رسید، زبانهای فرانسوی و انگلیسی را هم آموخت. در ۱۳۱۰ هق به جای پدرش، معتمدالسلطنه، محاسب مالیات یا مستوفی آذربایجان شد، و از این تاریخ عنوانش محاسب مملکت آذربایجان شد. در ۱۳۱۱ به خطاب "جناب" نائل شد، و در ۱۳۱۲ هق لقب وثوق‌الملک، و در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه لقب وثوق‌الدوله یافت (۱۳۱۴ هق). در ۱۳۱۷ هق محاسبات خالصه‌های سرکاری نیز به او محول شد. در این سمت تا ۱۳۲۴ هق که از طرف تجار تهران به نمایندگی دوره‌ی اول مجلس شورای ملی انتخاب شد، باقی بود. در این دوره‌ی نمایندگی، پس از چندماهی، نایب رئیس اول مجلس نیز شد. پس از به توپ بسته شدن مجلس و انحلال آن در ۱۳۲۶ هق، در تهران بدون شغل و کاری زندگی میکرد. بعد از فتح تهران (۱۳۲۷ هق) به عضویت هیئت مدیره‌ای در آمد که عده‌ای را، از آن جمله حاج شیخ فضل‌الله نوری، به اعدام محکوم کرد. در کابینه‌ی سپهدار تنکابنی اول‌بار وزیر عدلیه شد. در دولت‌های بعدی سپهدار وزیر مالیه بود، و در کابینه‌ی ۱۳۲۹ هق وی وزیر داخله (کشور)، و در پنج کابینه‌ی صمصام‌السلطنه، و نیز در کابینه‌ای که تحت ریاست علاءالسلطنه (میرزا محمد علیخان) در ۱۰ صفر ۱۳۳۱ هق تشکیل شد وزیر امور خارجه بود. در ۲۹ شوال ۱۳۳۴ هق رئیس‌الوزرا (نخست‌وزیر) و وزیر امور خارجه شد. در کابینه‌ی عین‌الدوله وزیر معارف و اوقاف شد. در ۲۹ شوال ۱۳۳۶ هق بار دوم رئیس‌الوزراء و وزیر داخله (کشور) شد. این کابینه ۲ سال به طول انجامید؛ در همین دوره است که قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلستان منعقد کرد، و به همین سبب این کابینه به کابینه‌ی قرارداد معروف شد.

در دی‌ماه ۱۲۹۹ هش از کار افتاد و رهسپار اروپا شد. در ۱۳۰۴ هش به ایران باز گشت، و در ۱۳۰۵ هش از سیرجان به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در دو کابینه‌ی مستوفی‌الممالک (حسن مستوفی) در ۱۳۰۵ هش وزیر مالیه، و سپس در نیمه‌ی همین سال وزیر عدلیه شد. از اردیبهشت ۱۳۱۵ هش تا اردیبهشت ۱۳۱۷ هش ریاست فرهنگستان ایران با او بود.

وج: ← اگیر ترکی.

وج، دره‌ی (vajj)، ← لات، یکی از بتهای اعراب.

وجد (vajd)، نزد صوفیه، آنچه بدون جهد و تکلّف بر قلب سالک رسد، و گوئی مثل برقی است که میدرخشد و بسرعت خاموش میشود. وجد غالباً مقرون با آثار خارجی از قبیل آه و ناله، بانگ و خروش، و اشک و گریه است. ازین رو، وجد را اظهار حال و علامت آن می‌دانند. منشأ وجد را صوفیه رقّت قلب میدانند، و آن را ملازم اندوه میشمارند. اظهار بانگ و ناله‌ای که عبارت از وجد است **تواجد** (tavā-jod) خوانده میشود، و آن را در حصول و تهیه‌ی اسباب وجد واقعی مؤثر میدانند، و جز بدین منظور، هر گونه تواجد را از نوع نفاق و ریا میشمرند و مذموم میخوانند. اما وجد واقعی که از تکلف خالی باشد نشان محبت و ایمان محسوب است. بعضی از مشایخ گفته‌اند سماع جز بر کسانی که اهل وجد باشند روا نیست.

وجدان، در روانشناسی، ← شعور.

وجدان مغفوله: ← شعور مغفول.

وجدانی: ← عینی.

وجده[۷] (vojda)، فنس **اوجدا**[۸] (ujdā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۶۰٬۰۰۰)، ل‌ش مراکش، ۱۳کیلومتری مرز الجزایر؛ تأسیس قرن ۱۰م. مرکز

(۱)hypotenuse (۲)chord (۳)Vättern (۴) Visingsö (۵)veto (۶)Wettin (۷)Oujda (۸)Oudjda

بازرگانی و محل تقاطع خطوط راه آهن است. وجده در سالهای ۱۸۴۴، ۱۸۵۹، و ۱۹۰۷ موقتاً به اشغال فرانسویها در آمد، و از آن به عنوان یک پایگاه نظامی استفاده کردند.

وجنه، عظم: ← سر.

وجوب: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

وجود[1] (vojud) یا **هستی**، یکی از مباحث مهم و اصلی در فلسفه. در کتب فلسفه‌ی اسلامی قسمت الاهیات به معنی اعم را غالباً با بحث وجود شروع میکنند. چون مسئله‌ی وحدت وجود در عرفان و تصوف نیز از جمله‌ی مسائل بسیار مهم است بحث وجود از جمله‌ی مباحث عرفان نظری نیز میباشد.

چون وجود اعمّ از هر چیز است، تعریف و شناساندن آن ممکن نیست، زیرا برای شناساندن هر چیز از لفظ یا جمله‌ای استفاده می‌کنند که از خود آن چیز عامتر باشد و از جهت معنی از آن روشنتر و آشکارتر، و هیچ چیزی عامتر و روشنتر و آشکارتر از مفهوم وجود نیست. بنا بر این، هرچه در تعریف وجود گفته شده است بیان معنی لفظ و شرح اسم است نه بیان حقیقت آن. چون در تعریف هرچیز وجود به نحوی از انحاء مندرج است و خود وجود قابل تعریف نیست، حقیقت آن ناشناخته است و، به اصطلاح، از شدت ظهور و شمول در شدت ابهام و خفا است. این بحث که آیا اصلاً وجودْ حقیقتی دارد یا معنی انتزاعی اعتباری است خود ناشی از بحث دیگری است که هر چیزی در ذهن انسان از ماهیت و وجود مرکب است. یعنی اگر برای انسان از چیزی تعریف کنند، صورت و ماهیت آن در ذهن حاصل میشود، ولی پس از حصول آن صورت، انسان از وجود آن در خارج سؤال میکند که آیا چنین چیزی در خارج هست یا نه. اگر برای کسی که در ناشناخته‌ترین نقطه‌ای از جهان زندگی میکند هواپیما را چنین وصف کنند که وسیله‌ای است فلزی با دو بال و در هوا پرواز میکند، صورت آن در ذهن او ترسیم میشود، اما ممکن است در وجود خارجی آن شک کند و تا نبیند به وجود آن اقرار نیارد، همچنانکه ما تصوری از سجاده‌ی سلیمان در هوا داریم ولی به وجود خارجی آن معترف نیستیم. آن صورتی که در ذهن از چیزی حاصل میشود ماهیت است، و وجود یا هستی در ذهن بر آن اضافه میشود، و از اینجا است که در فلسفه میگویند وجود در ذهن عارض یا زاید بر ماهیت است.

اکنون این مسئله پیش میآید که آیا آنچه در خارج متحقق است خود شیء و ماهیت آن است و هستی امری انتزاعی از تحقق آن است یا آنچه در خارج هست خود وجود است و ماهیت یا صورت ذهنی امری اعتباری و انتزاعی از صورت و حد خاص آن است. این مسئله در میان فلاسفه‌ی متأخر به مسئله‌ی ← اصالت وجود انسان یا اصالت ماهیت مشهور شده است. بعضی از حکمای قدیم وجود را اصل شمرده‌اند و ماهیات را حدود و تعیّنات وجود دانسته‌اند، و آن را یک امر اعتباری ذهنی گفته‌اند، و دسته‌ی دیگر حقیقت و اصل را ماهیات دانسته‌اند، و وجود را امری اعتباری دانسته‌اند که در ذهن از تحقق هر شیء حاصل میشود. برای استدلال طرفین در این باب باید به کتب حکمت قدیم مراجعه شود. اما باید دانست که مقصود از وجود، که اصالت آن مورد بحث است، وجود خارجی است، زیرا آنچه در ذهن از مفهوم وجود حاصل میشود یک امر عقلی اعتباری است، و اینکه میگویند مفهوم وجود بدیهی است و اعرف و شناخته‌ترین اشیاء است همین مفهوم ذهنی است، وگرنه وجود خارجی و حقیقت آن ناشناخته است.

این مفهوم بدیهی اعتباری که از تحقق اشیاء در خارج گرفته شده است مفهومی است مشترک میان همه‌ی موجودات، ولی بر طبق عقیده به اصالت وجود، وجود به همه‌ی موجودات به یکسان گفته نمیشود، و به اصطلاح اهل منطق قدیم مُشَکِّک است نه متواطی (← وحدت وجود). از این بحث نتیجه میشود که موجودات خارجی از جهت داشتن وجود محقق (در صورت قول به اصالت وجود) یکسان نیستند و وجود بعضی از وجود بعضی دیگر قویتر است، مثلاً خدا، که وجود محض است، وجودش از حیث شدت و قدرت لایتناهی است، و موجودات مادی از جهت وجود بسیار ضعیف هستند و در معرض تغییر و تحول قرار دارند. ضعیفترینِ وجودها وجود رابط است که از آن در فارسی به کلمه‌ی "است" تعبیر میشود و فقط موضوع و محمول را در قضیه و جمله به یکدیگر مربوط میسازد، و قویتر از آن وجود رابطی است که عبارت از وجود شیء در شیء دیگر است، مانند وجود رنگ و بُعد در اجسام که خود آنها فی ذاته وجودی ندارند و هستی آنها به تبع هستی اجسام است.

حقیقت وجود، در صورت قول به تحقق آن و قول به اعتباری بودن ماهیت، نه کلی است و نه جزئی، نه عام است و نه خاص، نه واحد است و نه کثیر؛ زیرا اگر حقیقت وجود مثلاً کلی باشد لازم میآید که جزئی اصلاً موجود نباشد، و اگر جزئی باشد لازم میآید که کلی اصلاً موجود نباشد. کسانی که به وحدت وجود قایلند حقیقت وجود را با وحدت یکی میدانند و کثرات را امری عارضی میدانند، مانند نور که حقیقت آن نور در آفتاب و در نور شمع یکی است و کثرات نور ناشی از مراتب ضعف و شدت است و امری اصیل و ذاتی نیست.

در عرفان نظری، که قایل به وحدت وجود است، گفته شده است که اگر حقیقت وجود بشرط لا باشد، یعنی خودش بتنهائی و بدون هیچ امری دیگر در نظر گرفته شود، همان مرتبه‌ی احدیّت و مقام جمع الجمع است و همه‌ی امور در آن مستهلک است، و آن جز ذات خدا چیزی نیست. و اگر حقیقت وجود به شرط شیء گرفته شود، و مقصود همه‌ی اشیاء باشد، همان ذات خداوند است با جمیع آفرینش و آن را مرتبه‌ی الوهیت و واحدیت و مقام جمع و مقام ربوبیت خوانند. و اگر حقیقت وجود لابشرط یعنی بدون هیچ شرطی از بشرط لا و بشرط شیء در نظر گرفته شود همان وجودی است که در همه‌ی موجودات است و آن را هویت ساریه در همه‌ی موجودات میخوانند یعنی حقیقتی که در هر چیز سریان دارد.

وجود به اعتباراتی تقسیمات دیگری نیز دارد مثل وجود مطلق و وجود خاص، یعنی وجود خاص هر یک از موجودات، یا وجود خارجی و وجود ذهنی، یا وجود نفسی و رابطی و رابط که برای تفصیل آن باید به کتب فلسفی مراجعه شود. مسئله‌ی ماهیت و وجود در میان فلاسفه‌ی مدرسی در اروپا نیز مطرح بوده است، و مسئله‌ی اصالت کلیات یا صِرفِ نام بودن آنها تقریباً همان مسئله‌ی اصالت وجود و ماهیت است، زیرا ماهیات همان صور عقلی و کلیات طبیعی هستند و قول به اصالت ماهیات با قول به اصالت کلیات یکی است، و خلاف این عقیده یعنی صِرف نام یا صِرفِ ذهنی و اعتباری بودن کلیات مساوی است با اعتقاد به اصالت وجود افراد و اشخاص و جزئیات. پس از قرون وسطی نیز در اصطلاح بیشتر فلاسفه‌ی اروپا، وجود گاهی به وجود فی‌نفسه یعنی وجود مستقل از دریافت و شناخت انسان اطلاق میشود، و گاهی به وجود ذهنی، و به این دو معنی هم در برابر ماهیت است و هم در برابر عدم و نیستی. در اصطلاح فلاسفه‌ی مذهب وجود، وجود به واقعیت زنده یا به واقعیتی که در آن زندگی میکنیم، و در حقیقت به وجود خاص انسان، اطلاق میشود. وجود منطقی آن است که به اجناس و انواع و به اصطلاح به امور عام یا به دسته‌ها و گروهها نسبت داده میشود، و وجود خارجی و وجود خاص جزئی را شامل نیست. مثلاً، اگر گفته شود عدد مربعی که دو برابر عدد مربع دیگر باشد وجود ندارد مقصود وجود خارجی آن عدد نیست زیرا اعداد به هر حال در خارج موجود نیستند. راسل میان وجود بحت بسیط[2] (bahte basit) و وجود خاص فرق میگذارد. به عقیده‌ی او وجود بحت بسیط، به هر چیزی که در حین معرفت و ادراک انسان بیاید، از جمله اعداد، گفته میشود در صورتی که وجود خاص صفت طبقه‌ی معینی از افراد است.

وجود، مذهب: ← وجود انسان، اصالت.

وجود انسان، اصالت (esālate vojude en-sān) یا **مذهب وجود** یا **اگزیستانسیالیسم**[3] (egzistānsiālism؛ از فنس)، عنوان فلسفه‌ای که هستی انسان را مرکز و غایت همه‌ی مسائل میداند. این فلسفه پس از جنگ I در آلمان ظاهر شد، و بعد از جنگ II در فرانسه و آلمان پیروان بسیاری پیدا کرد. اگزیستانسیالیست[4] (egzis-tānsiālist) به معنی پیرو فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم است. فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم ابتدا در آلمان تحت عنوان فلسفه‌ی وجود[5] ظاهر شد. معنی کلمه‌ی اروپائی اگزیستانس وجود یا هستی است، ولی، در فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم، به معنی بسیار محدودتر آن، یعنی فقط وجود و هستی انسان، میباشد. هستی انسان در نظر پیروان این فلسفه مرکز و غایت همه‌ی مسائل است. هر انسانی وجود خاص منفردی است که با عبارات

(۱)existence (۲)pur being (۳)existensialism (۴)existensialist (۵)Existenz Philosophie (آلمانی)

و مفاهیم فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه قابل تفسیر و توضیح نیست. آنچه قابل توضیح است مسائل کلی و امور عامه است، ولی هر انسانی خاص خود است، و مختار و آزاد است. چون انسان در تعیین سرنوشت خود آزاد است، راههای بیشماری برای انتخاب و اختیار دارد، و به همین جهت، آینده‌ی او قابل پیشبینی نیست. چون آینده‌ی او قابل پیشبینی نیست، اضطراب و رنج و نگرانی و ترس از لوازم وجود اوست. بنا بر این، وضع انسان در هیچ یک از دستگاههای فلسفی معروف جهان قابل طرح و تعیین و پیش‌بینی نیست. از اینجاست که کیرکگارد، متفکر دانمارکی قرن ۱۹م، بر دستگاه فلسفی معنویت مطلق هگل اعتراض کرد، و گفت اگر مطلقی موجود باشد جز به وسیله‌ی خداوند قابل ادراک نیست، و انسان، که جزئی از این دستگاه عظیم مطلق است که هنوز مطلق بودن آن به مرحله‌ی وجود نیامده است، چگونه میتواند از آن سر در بیاورد. جای و وظیفه‌ی هیچ کس در این جهان معلوم و معین نیست، اختیار و سرنوشت انسان در دست خود او است، که باید، با شجاعت تمام، آن را بگیرد و راه ببرد، و به صرف تفکر و تأمل کفایت نکند. کیرکگارد، که مسیحی مؤمنی بود، به مسیحیتی که از شریعت ظاهری، یعنی دستگاه روحانیت، سرچشمه میگیرد اعتقاد نداشت، و مسیحیت را امری شخصی و درونی و از راه اختیار و "جهش ایمان" میدانست. کارل یاسپرس، از حکمای بزرگ اگزیستانسیالیست معاصر، نیز معتقد است که زمانِ حکمتِ ما بعدالطبیعه‌ی استدلالی سر آمده است، و به همین جهت، از خطر اینکه روزی فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم هم به صورت یک دستگاه فلسفی منظم در آید بیمناک است، و نوشته‌های خود را صرفاً عرضه‌ی تجربیات و امکاناتی میداند که ممکن است دیگران هم آن را به مقتضای وضع و محیط خود در یابند. یاسپرس خدا را وجودی متعالی میخواند، و آن را سرچشمه‌ی ناشناخته و ناشناختنی وجود میداند. صنعت و تکنولوژی عظیم امروز را خطری بزرگ برای دریافت وجود خاص انسان و شخصیت او می‌شمارد. وی نیز معتقد است که آزادی و اختیار عمیقترین امری است که در وجود انسان است، و ماهیت انسان، به علت تشخّص و انفراد آن، قابل دریافت نیست.

کیرکگارد و یاسپرس معتقد به وجود خدا هستند، و نظیر آنان در فرانسه نویسنده و متفکر معاصر، گابریل مارسل است، که کاتولیک است. دسته‌ی دیگری از فلاسفه‌ی اگزیستانسیالیست وجود خدا را منکرند، و در رأس ایشان فیلسوف مشهور معاصر آلمان، مارتین هایدگر قرار دارد. در فرانسه، ژان پول سارتر و آلبر کامو از این دسته هستند. سارتر و کامو عقاید خود را بیشتر در داستانها و نمایشنامه‌ها بیان داشته‌اند، ولی سارتر کتاب فلسفی معروفی هم به نام بود و نبود دارد.

به طور کلی، فلسفه‌ی اصالت وجود انسان مخالف اندیشه‌ی مطلق است، و به همین جهت، با حکومتهای مطلقه، از قبیل فاشیسم و کمونیسم، مخالف است. ضعف کلی در اعتقاد بشر به مذهبِ عکس‌العمل حکمای اگزیستانسیالیست را در دو جهت مخالف بر انگیخته است، دسته‌ی معتقدان به خدا و مذهب (از قبیل گابریل مارسل) کوشش دارند که این ضعف را جبران کنند، و دسته‌ی دیگر سعی دارند که ضربه‌ی نهائی را بر آن وارد سازند، و بنا به اصل اختیار و آزادی، تعیین سرنوشت و نجات را به دست خود انسان بدهند.

وجود برترین، مذهب[1] (bartarin) یا **فلسفه‌ی متعالی** (mota'āli) یا **ترانساندانتالیسم**[1] (trānsāndāntālism)، در ادبیات، نهضتی که از ۱۸۳۶ تا ۱۸۶۰ در انگلستان جدید رواج داشت، و مبتنی بر فلسفه‌ی اروپائی (خاصه انگلیسی و آلمانی) و تعالیم مذهبی مشرق‌زمین بود. پیروان فلسفه‌ی برترین معتقد به سریان خدا در طبیعت بودند، و به همین جهت اعتقاد راسخ به استقلال فردی و اعتماد به نفس داشتند. نمونه‌ی برجسته‌ی ادبیاتی که این افکار در آن تشریح شده آثار ر. و. امرسن است.

وجوود[2]**، جوسایا** (josāyā wejwud)، ۱۷۳۰—۹۵، سفالگر انگلیسی از خاندان سفالگران. ستفردشر و شاید بزرگترین همه‌ی سفالگران. در ۹سالگی در کارخانه‌ی برادرش تامس مشغول کار شد. در ۱۷۵۳ با یکی از برجسته‌ترین سفالگران ستفردشر شریک شد. در ۱۷۵۹ کار مستقل خود را آغاز کرد. قطعه زمینی نزدیک ستوک‌آن‌ترنت به دست آورد و در آن دهکده‌ای به نام اِتْروریا برای کارگران خود تأسیس کرد، و کارگاه جدیدی در ۱۷۶۹ بنا نهاد. در اتروریا، وجوود در ساختن فراورده‌های تزیینی تخصص پیدا کرد. وجوود زمانی وارد کار سفالگری شد که این صناعت هنوز کوچک بود، و توانست با هنرمندی و سلیقه و قدرت مدیریت خویش آن را به مقام یک صناعت بسیار مهم برساند. وی تجارب خود را در هنر سفالگری با علاقه‌مندی به ساختن راهها و کانالها و مدارس و بهبود بخشیدن به وضع زندگی کارگرانش در هم آمیخت. بزودی سفالینه‌های کِرِم‌رنگ او شهرت فراوان یافت و به عنوان ظرفهای ملکه شناخته شد، و در عین حال از کارخانه‌ی او اشیاء تزیینی از قبیل شمعدان و گلدان با تزیینات به رنگ سیاه به بازار آمد که به نام سفالینه‌های سنگی بازالتی یا مصری مشهور شد. و نیز سفالینه‌هائی رگه‌دار و موجدار به تقلید از گرانیت و سفالینه‌ای نیمشفاف و صاف و بی‌لعاب به نام ظرف یشمی (یشبی) از کارخانه‌ی خود بیرون داد؛ بهترین نوع ظرفهای یشمی وی زمینه‌ی آبی داشت که بر روی آن تصاویر یونانی به رنگ سفید و برجسته نقش شده بود. از بهترین هنرمندان برای ساختن قطعات هنری ظریف استفاده میکرد. در گِلهای پخته (پِرّا کوتا)ی وی که رنگهای گوناگون داشت، معمولاً یک رنگ به صورت برجسته بر روی زمینه‌ای به رنگ دیگر قرار دارد. وجوود یک دست ظروف غذاخوری برای کاترین کبیر ساخت. کارهای وی در موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی نگاهداری میشود؛ در موزه‌ی هنر فوگ، کیمبریج (ماساچوست)، مجموعه‌ای از آنها وجود دارد. چند جزوه به چاپ رسانید و کتاب سخنی با ساکنان جوان سرزمین سفالگری او در ۱۷۸۳ منتشر شد.

وجوه قرآن: ⇐ **حبیش تفلیسی.**

وجه (vajh)، در دستور زبان، یکی از خصوصیات افعال که ناظر به چگونگی روی دادن فعل است صرف نظر از شخص و زمان، مانند وجه امری، وجه التزامی، وجه اخباری، وجه شرطی، و وجه مصدری. در بعضی زبانها تقسیمات زمانی وجهی افعال با یکدیگر اختلاط یافته است. نیز ← زمان.

وجه، در عدسی، دو سطح طرفین عدسی. ← **عدسی،** در فیزیک، آغاز مقاله.

وجه اخباری: ← **وجه،** در دستور زبان.

وجه التزامی: ← **وجه،** در دستور زبان.

وجه‌السبع: ← **مظفرالدین سنقر.**

وجه امری: ← **وجه،** در دستور زبان.

وجه تسمیه‌ی قرآن: ← **قرآن، قسمت I.**

وجه دین (vajhe din)، کتابی کلامی و دینی، به فارسی، به احتمال قوی از آثار ناصر خسرو. کتاب در ۵۱ گفتار است، و در آن، مؤلف به توضیح در باره‌ی مسائل عمده‌ی کلام و فقه، از قبیل دوزخ و بهشت، قرآن، ظاهر و باطن شریعت، و همچنین نماز، روزه، حج، و امثال آنها، پرداخته است، و هر کدام را بر طبق مذهب اسماعیلیه توضیح داده و تأویل کرده است (برلین، ۱۳۴۳ هق؛ تهران، ۱۳۴۸ هش).

وجه شبه، در علم بیان، ← **تشبیه.**

وجه شرطی: ← **وجه،** در دستور زبان.

وجه مصدری: ← **وجه،** در دستور زبان.

وجین (vejin) [از واجین]، دفع علفهای هرز از میان مزارع، چمنها، و باغچه‌ها.

وجیه‌الله میرزای سپهسالار: ← **امیر خان سردار.**

وجیه‌الملک، لقب سعد ابن علی قمی.

وجرکرت دینیک (vacarkarte dinik) [به‌لوی، ← فتاوای دینی]، کتابی ممزوج از تفسیر پهلوی و متن دینی. متن دینی دارای ۱۷٬۵۰۰ کلمه‌ی پهلوی و ۲۶۰ کلمه‌ی اوستائی است، و ترجمه‌ی آن دارای ۶۳۰ کلمه‌ی اوستائی است که به ۹۰۰ کلمه‌ی پهلوی ترجمه و تفسیر شده است.

وحدت (vahdat) در برابر کثرت، یعنی قابل انقسام نبودن شیء، و کثرت یعنی قابل انقسام بودن شیء. وحدت و کثرت، به قول حکما، از مفاهیم بدیهی هستند، یعنی تصور آنها احتیاج به شناسائی و تعریف ندارد و هر چه در بیان آنها گفته شود از بابت شرح لفظ است نه تعریف و تحدید ماهیت. بعضی گفته‌اند که وحدت عین وجود است، زیرا وحدت شیء یعنی وجود آن و هر شیء، تا از جهتی وحدت نیابد، موجود نمی‌شود. مثلا، تا اجزای انسان وحدت خاصی نیابد و با یکدیگر متحد نشود انسان به وجود نمی‌آید؛ و عدد ۵، تا اجزاء پنجگانه‌ی آن با یکدیگر متحد نشود، موجود نمیشود؛ و مثلث، تا سه ضلع آن به هم متصل نشود و وحدت نیابد،

(۱) transcendentalism (۲) Wedgwood

به وجود نمی‌آید. پس وحدت عین وجود است، اما با کمی دقت نظر میتوان گفت که وحدت عین وجود نیست بلکه مساوی وجود و به قول حکما مُساوِق وجود است. زیرا اگر وحدت عین وجود باشد باید جسمی که به چند قسمت تقسیم شود، و وحدت خود را از دست بدهد بکلی معدوم شود و دوباره در وجود اجزاء خود وجود‌های تازه‌ای بیابد، و این درست نیست. اما می‌توان گفت که، اگرچه مفهوم وجود غیر از مفهوم وحدت است، مصداق آن دو در خارج یکی است، و اگر جسمی به چند جزء قسمت شود، با از دست دادن وحدت سابق خود وجود وحدانی سابق خود را نیز از دست میدهد.

واحد حقیقی آن است که اصلاً به هیچ نحوی انقسامپذیر نباشد و آن جز در وجود حقیقی محض که وجود واجب الوجود است متصور نشود، و این واحد حقیقی ذاتش عین وحدت است. اما واحدی که وحدت بر ذات آن عارض شود و انقسامپذیر نباشد و دارای وضع باشد نقطه است (زیرا ذات نقطه غیر از وحدت است و وحدت بر ذات آن عارض میشود و چون در فضا است دارای وضع است و به اصطلاح قابل اشاره است). واحد غیر حقیقی یا واحد در جنس است (مانند انسان و اسب که از لحاظ جنس واحدند و جنسشان حیوان است) یا واحد در نوع (مانند حسن و علی) یا واحد در موضوع (مانند سفید و سنگین که در موضوع واحدی مانند سنگ مرمر واحد هستند). دو شیء واحد در جنسْ مجانس خوانده میشوند، و دو شیء واحد در نوع، مماثل یا مثل، دو شیء واحد از جهت کمّ مساوی خوانده میشوند و دو شیء از جهت کیف مشابه خوانده میشوند(مثلاً میگویند حسن شبیه علی است). دو شیء واحد از جهت نسبت مناسب خوانده میشوند. بحث وحدت و کثرت از مباحث فلسفه‌ی اولی یا ما بعد الطبیعه است. نیز ← صدور کثرت از وحدت.

وحدت (vahdat)، در تصوف و عرفان. بعضی مشایخ عرفا و صوفیه بکلی منکر کثرت در عالم شده‌اند و عالم را همان حقیقت بسیط و واحد وجود دانسته‌اند و هر کثرتی را که در عالم مشاهده میشود وهمی و خیالی پنداشته‌اند، و از این رو کثرت را امری اعتباریِ صرف گفته‌اند. اما بسیاری از محققان عرفا کثرت در وجود و وحدت در وجود را امری محقق دانسته وگفته‌اند کثرت در وجود که مشهور است امری خیالی و وهمی نیست، بلکه حقیقی است، و این کثرتِ حقیقی با وحدت حقیقیِ وجود منافات ندارد، چه وحدت حقیقی وحدت عددی نیست که با کثرت منافات داشته باشد و ضد آن باشد، بلکه وحدت حقیقی عین کثرت است. مثال آن تجلّی نور و انعکاس آن در آینه‌ها و اشیاء منعکس‌کننده است که نور اصلی عین نورهای منعکس‌شده است، و همچنانکه به تعدد اشیاء منعکس‌کننده نورهای متعدد وجود دارد، همین نورهای متعدد عین نور اصلی است به دلیل آنکه بمحض از میان رفتن نور اصلی نورهای منعکس‌شده‌ی دیگر نیز محو میشوند و از میان میروند. پس این وحدت حقیقی است و در عین حال کثرات نیز حقیقی هستند و این همان معنی وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است.

وحدت اصل، مذهب: ← مونیسم.

وحدت افریقا، سازمان[1]، سازمانی که در ۱۹۶۳ در آدیس‌آبابا، حبشه، توسط ۳۲ کشور مستقل افریقائی به منظور وحدت و توسعه‌ی افریقا تشکیل شد. این سازمان از استقلال و تمامیت ارضی اعضای خود دفاع میکند، به اقداماتی برای ریشه‌کن کردن هر نوع استعمار در افریقا میپردازد، در ترویج همکاریهای بین‌المللی می‌کوشد، و سیاستهای اقتصادی و دیپلوماتیک و تربیتی و بهداشتی و رفاهی و علمی و دفاعی اعضای خود را هماهنگ میسازد. در سال ۱۹۷۶ اعضای آن ۴۸ کشور بوده است. سازمان وحدت افریقا دارای یک دبیرخانه‌ی دائمی است با یک دبیرکل؛ مرکز دبیرخانه در آدیس‌آبابا است.

وحدت طبیعت[2]، یا **مونوفیزیتیسم** (monofizitism؛ فتـ)، یکی از شاخه‌های دین مسیحیت معتقد به اینکه عیسی پس از تجسّد دارای طبیعت واحد لاهوتی شده است. این اعتقاد مخالف اعتقاد اکثریت مسیحیان است که معتقد به این هستند که عیسی، پس از تجسد، دارای دو طبیعت لاهوتی و ناسوتی (خدائی و انسانی) در شخص واحد است، و مخالف اعتقاد نسطوریان است که عقیده دارند که در عیسی، پس از تجسد، دو شخص با دو طبیعت لاهوتی و ناسوتی وجود داشته است. اصل مونوفیزیتیسم را به آپولیناریوس[3] لاذقی (apollināriuse lāzeqi؛ فتـ ح ۳۹۰) نسبت میدهند، ولی اوتوخس آن را به صورت شکل اعتقادی و مذهبی خاص در آورده است. مخالفت سرسختانه‌ی اوتوخس با عقاید نسطوریان او را به جانب دیگرِ تفریط کشانید و به طبیعت واحد در شخص واحد مسیح پس از تجسد معتقد شد. اوتوخس، برای دفاع از عقیده‌ی خود، به پاپ لئوی I متوسل شد، ولی پاپ لئو در نامه‌ای که به فلاویان، بطرک قسطنطنیه، نوشت این اعتقاد را مردود شناخت. نامه‌ی لئو که به "رساله‌ی اعتقادیه" معروف است در تاریخ مسیحیت دارای اهمیت خاصی است. لئو در این نامه متذکر شد که عیسی شخص واحد و کلمه‌ی الاهی است که در او دو طبیعت لاهوتی و ناسوتی به طور ابدی متحد شده‌اند ولی با یکدیگر نیامیخته‌اند، و هر کدام در شخص واحد عیسی قدرت خاص خود را اعمال میکند، ولی صفات و خواص هر دو منتسب به شخص واحد عیسی است. این انتساب خواص به شخص واحد در اصطلاح مسیحیت "اشتراک صفات" خوانده میشود، و به موجب آن، میتوان گفت که عیسی به عنوان فرزند خدا مصلوب شده است و به عنوان فرزند انسان از آسمان آمده است. در ۴۵۱ مارکیانوس، امپراطور روم شرقی، که با پاپ (۴۴۰–۶۱) لئوی I روابط خوبی داشت، ← شورای خالکدون را برای مبارزه با اعتقاد اوتوخس دعوت کرد و پیش از آن یک شورای دینی در شهر افسوس در اوت ۴۴۹ تشکیل شده بود. شورای دینی شهر افسوس تحت نفوذ دیوسکوروس، بطرک اسکندریه، که از طرفداران اوتوخس بود واقع شد و در آن اوتوخس را از تهمت ارتداد مبرا داشته، و فرستاده‌ی پاپ را که حامل نامه‌ی لئوی I بود تحقیر و توهین کرده بودند. پاپ این شوری را محکوم کرده و آن را "شورای راهزنی" خوانده بود. در ← شورای خالکدون تصمیمات "شورای راهزنی" باطل شناخته شد و در آن اصول اعتقادی به نام اصول اعتقاد خالکدون به تصویب رسید. این اصول اعتقاد در کلیسای شرق و غرب مورد قبول واقع شد و فقط مونوفیزیتها و نسطوریها آن را بکلی رد کردند زیرا، به موجب این اصول اعتقادی، عقاید مونوفیزیتها و همچنین عقاید نسطوریان مردود شناخته شده بود. مونوفیزیتها در بیت المقدس و مصر و انطاکیه بر علیه تصمیمات شورای دینی خالکدون قیام کردند. مونوفیزیتیسم پس از آن خود دوچار انشعابهائی در داخل شد. دسته‌ای از ایشان پیرو یولیانوس، اسقف هالیکارناس، شدند که معتقد بود که عیسی، از همان لحظه‌ی تجسد، دارای بدنی جاویدان و فساد ناپذیر شده است. دسته‌ی دیگر طرفدار سوروس، بطرک انطاکیه، شدند که نظری بر خلاف نظر یولیانوس داشت. در قرن ۶م عده‌ی دیگری به نام تئوپاسکیتها (teopāskit-) پیدا شدند که میگفتند آن که مصلوب شد و رنج کشید خود خدا بود. دسته‌ی مهم دیگر از مونوفیزیتها پیروان یعقوب برادیا هستند. این دسته در میان مسلمانان به یعاقبه یا یعقوبیان معروف شده‌اند. مونوفیزیتها سه کلیسای اصلی دارند، کلیسای قبطی و حبشی، کلیسای ارمنی، و کلیسای یعقوبی سوریه. نیز ← غسانیان.

وحدت‌طلبان لیبرال[4] (liberāl)، در تاریخ بریتانیا، حزبی که اعضائی از حزب لیبرال، که مخالف طرح فرمانروائی میهنی گلادستون برای ایرلند بودند، پس از جدا شدن از حزب لیبرال، تشکیل دادند (۱۸۶۶). ← دیوک آو دونشر رهبر، و ج. چیمبرلین از اعضای برجسته‌ی آن بودند.

وحدت مشیت، مذهب[5] یا **مونوتلتیسم** (monoteletism)، اعتقاد دینی مسیحی قرن ۷م که در سومین شورای دینی قسطنطنیه در ۶۸۰ محکوم شد (← قسطنطنیه، شورای). این اعتقاد، که مبتنی بر آن بود که مسیح، با وجود داشتن دو طبیعت، با یک اراده و مشیت عمل میکرده است، با مصوبات شورای خالکدون مخالف بود. این مذهب اولین‌بار در ۶۲۲ پیشنهاد شد و بلافاصله به ملاحظات سیاسی، و برای ایجاد سازشی میان ← مذهب وحدت طبیعت و مذهب ارتدوکس، مورد قبول امپراطور هرقل قرار گرفت. پیروان مذهب ارتدوکس شرقی، در عین آنکه به مذهب وحدت مشیت به چشم تردید مینگریستند، به تأیید هرقل تمایل نشان دادند. در ۶۳۱ کوروس[6] قاسیسی (kuruse fāsisi)، بطرک اسکندریه، اعتقادی

(۱)Organization of African Unity (OAU) (۲)monophysitism (۳)Apollinarius (۴)Liberal Unionists
(۵)Monotheletism (۶)Cyrus

مبتنی بر وحدت مشیت ترویج کرد که مورد مخالفت کشیشی فلسطینی (بعداً بطرک اورشلیم) به نام سوفرونیوس[1] (sofronius) قرار گرفت. به دستور سوفرونیوس، سرگیوس[2] بطرک قسطنطنیه نامه‌ای به پاپ هونوریوس I نوشت و نظر او را در باره‌ی این اعتقاد جدید خواستار شد. پاپ در جواب نامه‌ای نوشت که ظاهراً وحدت مشیت را تأیید میکرد، ولی بحث بیشتر در این مسئله را جایز ندانست. کمی بعد هرقل اعلامیه‌ای منتشر کرد (۶۳۸) که بنا بر آن مذهب وحدت مشیت مذهب رسمی شاهانه‌ی مسیحیت شناخته شد. هنگامی که این اعلامیه به رم رسید، پاپ سورینوس، جانشین هونوریوس، آن را رسماً محکوم کرد. هرقل، پیش از مرگ، منکر صدور اعلامیه از طرف خود شد و صدور آن را به سرگیوس نسبت داد. ولی جانشینان هرقل، قسطنطین III و کنستانس II، به تأیید این مذهب ادامه دادند. پاپ یوآنس IV و پاپ تئودوروس I مذهب وحدت مشیت را کفر شمردند، ولی در برابر تأیید امپراطور کاری از دست ایشان بر نیامد. کنستانس II اعلامیه‌ی نخستین را لغو کرد و به جای آن فرمانی انتشار داد و در آن آشکارا اشاره به یک اراده یا دو اراده و یک قدرت یا دو قدرت را ممنوع ساخت. این فرمان نسبت به مذهب طبیعت واحد که در امپراطوری روم شرقی استقرار یافته بود جنبه‌ی مساعد داشت، ولی در مورد مذهب ارتدوکس سکوت اختیار کرده بود. در ۶۴۹ پاپ قدیس مارتینوس I در شورای دینی لاتران مذهب وحدت مشیت را محکوم کرد و بر اثر آن توسط امپراطور دستگیر، زندانی، و تبعید شد. قدیس ماکسیموس[3] (māksimus؛ ح ۵۸۰–۶۶۲، عالم الاهیات یونانی) از مخالفان سرسخت مذهب وحدت مشیت بود. با جلوس قسطنطین IV بر تخت سلطنت، مذهب کاتولیک مورد تسامح قرار گرفت. پس از شورای قسطنطنیه در ۶۸۰، مذهب وحدت مشیت، جز در میان مارونیان سوریه، از میان رفت. در ۷۱۱–۱۳ مدت کوتاهی مذهب شاهانه‌ی وحدت مشیت احیا شد، و این امر که آخرین اختلاف نظر در باره‌ی مسیح‌شناسی بود، حیثیت دستگاه پاپی را افزایش داد و از آن پس پاپ زمام مخالفت با بددینی رسمی امپراطوری را به دست گرفت.

وحدت وجود (vahdate vojud)، عقیده‌ی فلسفی مبنی بر اینکه همه‌ی موجودات عالم اصل و منشأ واحدی دارند، و آن وجود است، و اختلاف موجودات از حیث اختلاف در مراتب وجود است. بنا بر این عقیده، همه‌ی موجودات اعم از واجب الوجود و ممکن الوجود، و اعم از آفریدگار و آفریده، و اعم از مجردات و روحانیات و مادیات، و اعم از ذهنیات و عینیات اصل واحد دارند، و آن وجود یا هستی است. اختلاف موجودات و کثرت بی پایان آنها از حیث اختلاف در مراتب وجود است، که در واجب الوجودِ بالذات یا آفریدگار در عالیترین مراتب قدرت و شدت و وسعت و شمول است، و در پستترین مراتب در نهایت ضعف و سستی و فتور؛ و به اصطلاح منطقیون قدیم، حقیقت وجود مشکک (mošakkek) است نه متواطی (motavāti)، یعنی حقیقتی است که اختلاف افراد آن فقط در شدت و ضعف است نه در امور ذاتی دیگر [مانند نور، که اختلاف افراد آن، مانند نور آفتاب و ماه و ستارگان و نور برق و شعله‌ی آتش و زبانه‌ی شمع و روشنی کرمک شبتاب، همه در شدت و ضعف نور است نه در اصل ماهیت نور، و از لحاظ ماهیت و حقیقت فرقی میان روشنی کرمک شبتاب و نور آفتاب و ستاره‌ی شعری نیست].

باید دانست که اعتقادِ صِرفْ به وحدت وجود از جهت نظری مستلزم اعتقاد به وجود آفریدگار و موجودات غیبی غیر مادی نیست، و از جنبه‌ی نظری ممکن است کسانی را که فقط معتقد به وجود ماده‌اند و جز ماده چیزی نمی‌شناسند نیز وحدت وجودی خواند، اما در عمل چنین نیست، و کسانی که قائل به وحدت وجودند همه قائل به جهان هستی وراء ماده و نشأه‌ی دیگری بجز عالم طبیعت هستند، و اصل و حقیقت هستی را ذات واجب الوجود میدانند، و موجودات دیگر را در حقیقت منسوب به او و پرتوی و جرقه‌ای از هستی او میشمارند، و بعضی اصلاً وجودات دیگر را تَبَعی و عَرَضی و ناپایدار و به منزله‌ی اشباح و سایه‌های هستی خدا میدانند، و عالم را سراب و خیال و وهم میپندارند، و میگویند همچنانکه در روز انواع نورها از انواع شیشه‌ها و آینه‌ها میتابد ولی هیچ کدام منشأی جز نور آفتاب ندارد، و همین که آن منبع اصلی غروب کرد همه در تاریکی و ظلمت میروند؛ یا مانند نور چلچراغی که در انواع آینه‌ها و بلورهای اطاق منعکس میشود و بیننده‌ی غافل آن همه نور را متعدد و از منابع مختلف میپندارد، و همین که کلید برق را بچرخانند، با خاموشی منبع اصلی، همه راه زوال و نیستی پیش میگیرند نسبت موجودات دیگر به ذات آفریدگار، که هستی واقعی و متعیّن حقیقی است، نیز چنین است؛ منتهی در اینجا دیگر زوال منبع اصلی هستی متصور نیست، زیرا او وجود محض و حقیقت هستی است، و نیستی را به هستی راهی نیست، چه اجتماع نقیضین به حکم عقل از محالات است.

اعتقاد به وحدت وجود مستلزم اعتقاد به اصالت وجود است در برابر اصالت ماهیت. معتقدان به اصالت ماهیت میگویند که آنچه متحقق و ثابت است ماهیات و ذوات اشیاء است، و ماهیت دو شیء باهم از لحاظ حقیقت و ذات متخالف است، و هستی یا وجود امری ذهنی و اعتباری است که در ذهنْ از تحققِ ماهیتی در عالم خارج یا در ذهن پیدا میشود، و خودِ هستیْ بدون ماهیاتِ متحققْ حقیقتی ندارد. پس، به عقیده‌ی این حکما، حقایق اشیاء و ماهیات از یکدیگر جداست، و جهت جامع و وحدت میان آنها امری ذهنی و اعتباری است، و آنچه محقق است اشیاء متعدد و ماهیات متکثر است.

اما طرفداران وحدت وجود میگویند که میان حقایق و اشیائی که ذواتشان با هم اختلاف دارد هیچ جهت جامعه‌ای نمیتوان تصور کرد، و اینکه وجود یا هستی جهت جامعه‌ی همه‌ی موجودات و ماهیاتِ متحقق است دلیل بر آن است که خود امری حقیقی و واقعی است، و در حقیقت، آنچه اعتباری و ذهنی است خود ماهیات است، که به منزله‌ی حدود مراتب مختلف حقیقت وجود است. مثلاً، انسان مرحله یا مرتبه‌ای است از وجود، و ماهیت انسان حد این مرتبه است؛ و جماد مرتبه‌ای است از وجود، و ماهیت جماد حد این مرتبه است؛ و معلوم است که انسان و جماد ماهیاتند، و اموری اعتباری و ذهنی هستند.

قول به اصالت وجود و وحدت وجود مسئله‌ی مهمتری را پیش کشیده است و آن اینکه واجب الوجود وجود حقیقی است، و عین همه‌ی موجودات دیگر است، به این معنی که ذات واجب الوجود، که وجود حقیقی است، بسیط است از همه‌ی جهات، و هیچ گونه ترکیب، اعم از خارجی و ذهنی و اعتباری، در آن راه ندارد، زیرا ترکیب مستلزم احتیاج اجزاء به یکدیگر و مستلزم احتیاج شیء مرکب به یک ترکیب دهنده است، و ذات واجب الوجود بی‌نیاز و مستغنی از هر چیز باید باشد، والا واجب الوجود نتواند بود. اما آنکه وجودش بسیط از همه‌ی جهات است باید خودْ عین همه‌ی اشیاء باشد، زیرا اگر فرض کنیم بسیط الحقیقه‌ی از جمیع جهات، مثلاً، انسان نباشد، ترکیبی ذهنی از ذات بسیط با جهت عدم انسانیت پیش خواهد آمد، و این گونه ترکیب با فرض بسیط از هر جهت بودن مخالف است، و از فرض ترکیبْ خلاف فرض بساطت لازم میآید.

این مطلب که ذات واجب الوجود عین همه‌ی اشیاء است همان است که در اصطلاح فلاسفه‌ی مغرب زمین (مانند اسپینوزا و مالبرانش) همه‌خدائی نامیده میشود و به دو گونه بیان شده است. یکی اصل و حقیقی دانستن ذات واجب الوجود و مستهلک و ناچیز و سراب دانستن همه‌ی موجودات در برابر او، و گفتن اینکه تمام موجودات دیگر اشباح و سایه‌ها و نمودهای ضعیفی از وجود واجب الوجودند؛ و دیگر آنکه خدا در موجودات عالم مستهلک و فانی فرض شود، و این عقیده‌ی اخیر بیشتر جنبه‌ی نفی خدا دارد تا اثبات آن. در میان متصوفه‌ی مشرق‌زمین هم عده‌ای معتقد بودند که آنچه مقام احدیت یا غیب الغیوب است بدون مظاهر وجود وجود ندارد، و آنچه محقق است همین عالم صورت و ظاهر است، و خداوند مجموع این عالم است و غیر آن نیست. البته این عقیده حتی از طرف خود پیروان وحدت وجود نفی و انکار شده است، و بیشتر پیروان وحدت وجود به وجود ذات واجب الوجود که اعلی مراتب وجود و در نهایت کمال و شدت و قدرت است، و همان مقام احدیت و غیب الغیوب است معتقدند، و موجودات دیگر را در مراتب پایینتر وجود پرتوهائی از وجود او میدانند، و به حقیقت، چنانکه قبلاً نیز مذکور شد، میگویند که وجود در همه یکی است و اختلاف در شدت و ضعف است.

(۱)Sofronius (۲)Sergius (۳)Maximus

به هر حال، اعتقاد به اینکه واجب الوجود وجود محض و بسیط الحقیقه است، و بسیط الحقیقه عین همه‌ی اشیاء است، همان است که اروپائیان پانتئیسم[1] (pānteism) میخوانند، و عده‌ای از فلاسفه‌ی مغرب‌زمین، با همه‌ی اختلاف در روش، به این معنی معتقدند، که مشهورترین آنان برونو و اسپینوزا هستند، و فلسفه‌ی هگل را نیز به تعبیری فلسفه‌ی همه‌خدائی میخوانند. اما اعتقاد به وحدت وجود بدون اعتقاد به همه‌خدائی نیز در فلسفه‌ی غرب وجود دارد، و عده‌ای فلسفه‌ی فلوطین و نوافلاطونی را فلسفه‌ی وحدت وجود میدانند، و آن را فلسفه‌ی پانتئیسم نمیخوانند، بلکه پانانتئیسم[2] (pānānteism) مینامند، و این اصطلاح شاید با وحدت وجود به معنی حقیقی آن بیشتر سازگار باشد؛ زیرا، پانانتئیسم، در عین اینکه موجودات دیگر را وابسته و متعلق به خدا میداند، خدا را وابسته به موجودات و عین همه موجودات نمیداند، و با آنکه ماهیت عالم و خدا را هستی میداند، هستی خدا را جدا و برتر و والاتر و متعالیتر می‌شمارد.

فلسفه‌ی وحدت وجود از طرف پیروان سنت و اصحاب حدیث مطلقاً رد شده است، زیرا بنا به اعتقاد اهل سنت، که از ظواهر قرآن و حدیث استنباط شده است، خداوند بکلی و از همه‌ی جهات غیر از مخلوقات است، و او را از هیچ جهت شبیه و مانندی نیست. به همین جهت، طرفداران وحدت وجود از طرف متشرعین تکفیر شده و گاهی مورد تعقیب و قتل قرار گرفته‌اند. برونو و اسپینوزا نیز از طرف متشرعین و کلیسای مسیحیت به خاطر اعتقاد به پانتئیسم تکفیر شده‌اند. نیز ← وجود یا هستی.

وحشی بافقی، کمال‌الدین (kamālo'd.din vahšie bāfqi)، متخلص به **وحشی**، ۹۳۹–۹۹۱ هق، شاعر ایرانی؛ مت بافق (یزد). در یزد زندگی میکرد، و در همین شهر در گذشت. علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، مثنوی به نام شیرین و فرهاد دارد که آن را به پایان نرسانید، و پس از وی، وصال شیرازی آن را ادامه داد، ولی عمر او هم وفا نکرد که آن را به پایان رساند (← وصال شیرازی). مثنویهای خلد برین و ناظر و منظور نیز ازوست. هرچند در شیوه‌ای نزدیک به سبک هندی شعر میگفت، به سبب تأثیر و گیرندگی آثار وی، و به ویژه ترکیب‌بند مشهورش، با مطلع

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
قصه‌ی بی سر و سامانی من گوش کنید،

میتوان گفت خود صاحب سبک خاصی بوده است. دیوانش بارها به چاپ رسیده است (از جمله در تهران، ۱۳۳۹ هش).

وحی (vahy)، الهام از طرف خدا به پیغمبران، آنچه وحی میشود تنزیل و عمل فرستادن وحی انزال نامیده میشود. مطالبی که به محمد ص وحی شده ناشی از سرچشمه‌ای آسمانی است که در قرآن از آن به لوح محفوظ (بروج ۲۱)، کتاب مکنون (maknun؛ واقعه ۷۶)، و ام الکتاب (زخرف ۳) تعبیر شده، و آنچه در عالم واقع شده و خواهد شد در آن مسطور است. وحی به واسطه‌ی روحی آسمانی (روح القدس، روح الامین) و، به تعبیر دیگر، ملائکه، خاصه جبرئیل، به حضرت میرسید (بقره ۹۱؛ شعراء ۱۹۲ و ما بعد؛ نحل ۲، ۱۰۶؛ شوری ۵۲؛ و غیره). آغاز نزول وحی در شب قدر در ماه رمضان سال ۴۱ ولادت حضرت در کوه حراء بوده، و اولین سوره‌ای که به حضرت وحی شده سوره‌ی علق بوده، و پس از آن مدتی فترت واقع شده (فترت وحی)، و بعداً سوره‌ی مدثر (یا ضحی) نازل شده است. لفظ وحی در قرآن گاهی به معنی الهام غریزی و فطری (نحل ۷۰) و گاهی به معنی وسوسه‌ی شیطانی (انعام ۱۲۱) نیز آمده است.

وحید، شاعر، ← وحید دستگردی؛ وحید قزوینی.

وحید تبریزی (vahide tabrizi)، از شعرا و ادبای ایرانی نیمه‌ی اول قرن ۹م هق. از زندگانی وی اطلاع روشنی در دست نیست. مورخان ادب از وی چند کتاب در عروض و قافیه نام برده‌اند، از آن جمله مفتاح البدایع و رساله‌ی جمع مختصر، که کتاب اخیر به تصحیح ی. ا. برتلس، همراه با ترجمه‌ی روسی و بعضی توضیحات به روسی، در ۱۹۵۹ در مسکو چاپ و منتشر شده است.

وحید دستگردی (vahide dastgerdi)، شهرت **حسن**، متخلص به **وحید**، ۱۲۹۸–۱۳۶۱ هق، فرزند محمد قاسم؛ مت دستگرد اصفهان، شاعر و نویسنده‌ی معاصر. در کودکی، در روستای دستگرد، به کشاورزی و گله‌داری مشغول بود، سپس برای تحصیل، به عبدالکریم سودایی، معلم روستا که شاعر نیز بود، سپرده شد. در ۱۵ سالگی (۱۳۱۲ هق) دستگرد را به قصد ادامه‌ی تحصیل ترک کرد و به اصفهان رفت. علوم ادبی را نزد میرزا یحیای مدرس بیدآبادی، معروف به کاشی‌پز (فت ۱۳۴۹ هق) و علوم دینی را نزد سید محمد باقر درچه‌ای (فت ۱۳۴۶ هق) و آخوند عبدالکریم گزی (فت ۱۳۲۹ هق) آموخت. در آغاز مشروطیت وارد زندگانی سیاسی شد و با آزادیخواهان همکاری کرد، و در جراید به نوشتن مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی، به نظم و نثر، پرداخت، و مدتها روزنامه‌های پرنده، زاینده‌رود، درفش کاویان و مفتش ایران سه روز نامه‌ی اخیر مقارن آغاز جنگ I انتشار می‌یافت را اداره میکرد. به سبب سرودن مسمط سیاسی نارنجک ناگزیر شد از اصفهان به چهار محال بختیاری فرار کند (۱۳۳۴ هق). پس از دو سال دوباره به اصفهان باز گشت و از آنجا به تهران آمد. از این پس زندگانی سیاسی را ترک گفت، و به زندگی ادبی و نشر مجله‌ی ادبی وحید و تصحیح و تحشیه و چاپ کتابهای ادبی پرداخت. مدتی در اداره‌ی انطباعات (بعداً نگارش) وزارت معارف مشغول کار شد، و چند گاهی نیز تدریس کرد. بعداً به راهنمائی علیخان ظهیرالدوله به حلقه‌ی اهل فقر در آمد. بیش از ۲۰'۰۰۰ بیت شعر دارد. در شعر نخست **لمعه**، و سپس به دستور میرزا یحیی بیدآبادی، **وحید** تخلص کرد. از آثار اوست: دوره‌ی ۲۲ ساله‌ی مجله‌ی ارمغان (تأسیس ۱۲۹۸ هش)، سرگذشت اردشیر به نظم، ره‌آورد وحید به نظم و نثر، مسدس انبرز وحید به نظم و نثر، دیوان قصاید و غزلیات، جلد دوم یخچالیه، که به تقلید یخچالیه‌ی میرزا محمد علی مذهب اصفهانی تصنیف شده است. از کارهای او تأسیس انجمن ادبی ایران (۱۲۹۹ هش) و سپس انجمن ادبی حکیم نظامی، و دیگر تصحیح و نشر خمسه‌ی نظامی و نیز دیوان وی، و تصحیح و طبع و نشر دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، دیوان باباطاهر، و دیوان ادیب‌الممالک فراهانی میباشد.

وحید قزوینی (vahide qazvini) یا **طاهر وحید** (-tāher)، شهرت **میرزا محمد طاهر ابن محمد حسین قزوینی**، متخلص به **وحید**، ف ۱۱۲۰ هق، شاعر و دبیر و وزیر عصر صفوی. وی مجلس‌نویس شاه عباس II صفوی بود. همچنین، منشی دو تن از وزیران عصر صفوی، یعنی ساروتقی و خلیفه سلطان، بود، و خود نیز به وزارت شاه سلیمان رسید. به قول نصرآبادی (از معاصرین وحید)، وی تحصیلات بسیاری نداشت، اما به ذوق و استعداد شخصی خود بدان مقامات رسید. شیوه‌ی شاعری او همان شیوه‌ی هندی یا اصفهانی است، که در روزگار او رواج داشت؛ بعضی نویسندگان دوره‌های بعد نوشته‌اند که شعر او به مناسبت مقاماتش مورد تحسین بوده نه از باب خوبی و زیبائی. از آثارش، علاوه بر دیوان شعر (که تا ح 100'000 بیت در تذکره‌ها یاد شده)، تاریخ شاه عباس دوم و منشآت اوست.

وخان[3] (vaxān). **۱-** دره‌ی مرتفع و باریکی در فلات پامیر، لش افغانستان. ناحیه‌ای را تشکیل میدهد که از طرف ش تا طش °۷۵، میان جشت تاجیکستان و لغ هندوستان (کشمیر و چترال) ممتد است. **۲-** رودی که در این دره به طرف غ جاری است و یکی از ریزابه‌های علیای آب پنج (← پنج یا آب پنج) است و قسمتی از مرز لغ ناحیه‌ی وخان را تشکیل میدهد.

وخانی یا وخی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

وخش[4] (vaxš)، در دین یونان، پاسخ یکی از خدایان به پرسش انسان. معمولاً این امر در جاهای معینی (وخشگاه) وابسته به خدایان (مانند زئوس در دودونه و آپولون در دلفی) به عمل میآمد. بعضی وخشها به توسط اشخاصی (وخشگران) در حال بیخودی، برخی در خواب، و بعضی به وسیله‌ی زمزمه‌ی برگهای درختان صادر میشد. تعبیر وخشها به توسط کاهنها (زن یا مرد) به عمل میآمد، و تعبیرکنندگان بسیار محترم بودند. وخشهای دلفی نافذترین وخشها و عمدتاً در باب پرهیزگاری و بسط مهاجرنشینهای یونانی بود. وخش را در کتب فارسی سروش و هاتف نیز گفته‌اند.

وخش، رود تاجیکستان: ← وخشاب.

وخش (vaxš)، شهرکی قدیمی از نواحی بلخ، در ناحیه‌ی ختل.

وخشاب[5] (vaxšāb) یا **وخش** (vaxš)، رودی به طول ح 690 کم، در جغ تاجیکستان، تجشه، که به جانب غ و جغ جریان دارد. از آبریزهای شمالی آمو دریا و بزرگترین آبریزهای آن است. مسیر علیای آن، یا تمام رود، سرخاب

(۱)pantheism (۲)panentheism (۳)Wakhan (۴)oracle (۵)Vaksh

(sorxāb) نامیده میشود. پل سنگی معروفی بر وخشاب، که ایرانیان آن را پل سنگین و جغرافیدانان عربی‌نویس آن را قنطرة الهجاره (qantarato 'l.hejāra) میخواندند هنوز باقی است.

وخشگاه، در دین یونان، ← وخش.

وخشگر، در دین یونان، ← وخش.

وخشهای سیبولائی: ← عهدین غیر قانونی، جدول.

وخی یا **وخانی، لهجه‌ی**: ← لهجه‌های فلات پامیر.

ود (vadd)، در قرآن، نام یکی از بتهای مورد پرستش در قبیله‌ی بنی کعب عربستان که اسلام آن را از میان برد (نوح ۲۲). عبد ود [= بنده‌ی ود] (← عمرو ابن عبد ود) نامی بوده که برای تقرب به این بت میگذاشتند (مانند عبد مناف برای بت دیگر مناف)، نیز ← دومة الجندل.

ودا[1] (vedā) [سانسکریت، = دانش]، مجموعه‌ی کهنترین نوشته‌های مقدس مذهب هندوئی یا برهمنی. افکار اصلی این مذهب را آریائیهائی که در ۱۵۰۰ ق م لغ هندوستان را گشودند و احتمالاً تمدن دره‌ی هند را نابود کردند به هندوستان آوردند. اینان، خدایان گوناگون طبیعی، مراسم مذهبی همراه با قربانی برای آتش، نوشیدن نوشابه‌ی مقدس سومه (soma)، و نوعی اشرافیت طبقاتی را با خود به هند آوردند. وداها مشتمل بر چهار قسمت است: (۱) ریگ ودا (ـrig) یا ودای سرودها، که بیش از ۱'۰۰۰ سرود است؛ (۲) سامـا ودا (ـsāmā) یا ودای آوازها که سرودهائی است که از ریگ ودا برداشته شده، و ۱/۶ آن است؛ (۳) یجور ودا (ـyajur) یا ودای جشنها که شعر و نثر مخلوط است، و (۴) اتهروا ودا (ـatharvā) یا ودای سرودهای روحانیان که با نثر آمیخته است، و شامل ادعیه و افسونها و طلسمات است. برهمنه یا براهمنه (bra[ā]hmana) شرح و تفسیرهایی است که بر وداها نوشته شده است. تفسیرهای فلسفی وداها به اوپانیشادها معروف است.

وداع با اسلحه[2]، داستانی از ا. همینگوی که در ۱۹۲۹ انتشار یافت. موضوع این داستان چنین است: فردریک هنری امریکائی که در جنگ I به عنوان افسر در شعبه‌ی آمبولانسهای ارتش در ایتالیا خدمت میکند، زخم بر میدارد، و معشوقه‌ی انگلیسی او کاترین بارکلی، از وی پرستاری میکند؛ این زن از هنری باردار می‌شود، و هنری از خدمت میگریزد و با او به سویس میرود. کاترین و نوزادش میمیرند و هنری با تنهائی و پریشانی رو به رو میشود. بیشتر شهرت این کتاب به خاطر آن است که، علاوه بر چیزهای دیگر، عقبنشینی ایتالیائیها را از دهکده‌ی کاپورتو بخوبی توصیف میکند.

ودانت (vedānta) [سانسکریت، = پس از ودا]، اصطلاحی که در آیین هندو، در سه مورد به کار رفته است، (۱) برخی از اوپانیشادها، که عبارت از مجموعه‌ی گفتگوهائی شاعرانه در باره‌ی ما وراء الطبیعه است که پس از وداها نوشته شده، و بعضاً شرح و تفسیر آنهاست؛ (۲) مجموعه‌ای از آیینهای فلسفی مربوط به هم و از مبادی مختلف که از حقیقت غائی بحث میکنند که علم به آن حقیقت غایت و هدف اوپانیشادهاست؛ و (۳) نام یکی از این آیینهای فلسفی. اوپانیشادها بنا بر ۶ آیین، یا شش گونه نظر و بینش تعبیر و تفسیر شده، و یک رشته تجزیه و تحلیل عمیق از حقیقت غائی است. همه‌ی این آیینها یا نظامهای فلسفی یک نظم کلی و اخلاقی را مقرر میدارند که ادوار جاودانی بالیدن و از میان رفتن را در طبیعت، و احیای مجدد روح انسانی را توجیه میکند. این آیین‌های فلسفی، غایت فلسفه را از میان رفتن الم و تجدید حیات که بر اثر جهل پدید میآید می‌داند، و چون تنها عقیده و ایمان به رستگاری کافی نیست، و کسی با تجربه‌ی مستقیم نمیتواند حقیقت را بشناسد و بر آن دست یابد، باید که این آیینهای فلسفی را به کار بندد تا بر جهل پیروز شود، و اتحاد او با الوهیت میسر گردد.

وداویاسه: ← ویاسا یا ویاسه.

ودر، رود: ← وردیه، شهر، بلژیک.

ودروی دو کاوانیال، مارکی دو[3] (märki dë vodrëy dë kāvānyāl)، لقب **پیر فرانسوا دو ریگو**[4] (pier frānsuā dë rigo)، ۱۶۹۸–۱۷۶۵، آخرین حاکم فرانسوی کانادا؛ متکبک. پدرش، **فیلیپ دو ریگو**، نیز حاکم کانادا بود (۱۷۰۵–۲۵). در ۱۷۶۰ کانادا را به انگلستان تسلیم کرد، و به همین جهت در فرانسه به اتهام سوء اداره محاکمه ولی تبرئه شد.

ودکا[5] (vodkā)، نوشابه‌ی الکلی ملی روسیه که در سایر نقاط جهان هم رایج است. نوعی ودکا آن است که از تقطیر مالت چاودار و جو به دست میآید، از زرت و سیب زمینی هم ودکا تهیه میشود. از ج‌ج II به بعد مصرف آن در کشمة نیز رواج یافته است.

ودکیند[6]، **فرانک** (frānk vedekind)، ۱۸۶۴–۱۹۱۸، درامنویس آلمانی، متهانوور. روزنامه‌نویس و ناشر نیز بود، و از پیشگامان اکسپرسیونیستها به شمار میرفت. در آثار خود از عناصر جلف و انواع گوناگون آدمها استفاده میکرد تا آداب و رسوم اجتماعی معاصر را تنقید کند. درامهای معروفش از قبیل طلیعه‌ی بهار (۱۸۹۱)، روح زمین (۱۸۹۵)، و جعبه‌ی پاندورا (۱۹۰۳)، مبتنی بر اصول اکسپرسیونیسم است. لولو، قهرمان این درامها، مظهر و تجسمی است از زن به صورت وجودی فاسد و حیوانی. آ. برگ، اپرای خود، لولو، را بر مبنای همین درام اخیر ودکیند تنظیم کرده.

ودل، جیمز: ← ودل، دریای.

ودل، دریای[7] (wedəl)، شاخه‌ی قطبا جنوبی در ناحیه‌ی جنوبگان، ج‌ش امریکای جنوبی. در ج‌ش ← شبه جزیره‌ی پامر واقع است. در ۱۸۲۳ جیمز ودل (jeymz؛ ۱۷۸۷–۱۸۳۴) مدعی کشف آن شد. و. س. بروس در پویش ۱۹۰۲–۰۴ خود این دریا را پوییده، و در سال جهانی ژئوفیزیکی (۱۹۵۷–۵۸) کاملاً مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت. ساحل غربی آن در امتداد نصف النهار ۶۰° طغ است.

ودن[8] (voden)، نورس **اودین** (odin)، در دین ژرمنی، خدای برتر. پرستش او، با آنکه در میان سراسر قبایل ژرمنی رواج داشت، گاه تحت‌الشعاع پرستش پسرش ثور (tor) قرار می‌گرفت. چنان معتقد بودند که ودن، به کومک برادرش، زمین و آسمان را از لاشه‌ی غولی به نام ایمیر (imir) آفریدند، و ودن نخستین زن و مرد را از درخت زبان گنجشک و توسکا به وجود آورد. به عنوان رئیس خدایان، قوانینی وضع کرد که بر جهان و سرنوشت انسانها حکومت میکند. در دربار او در والهالا، والکوره‌ها مقربان او بودند. ودن بیشتر به مقام خدای جنگ شناخته میشد، ولی دانش و شعر و جادو را نیز از او میدانستند. زنش فریگ، و پسرانش ثور، بالدر (bālder)، و تیو (tiv) نام داشتند. ودن را با مرکوری (عطارد)، خدای رومی، یکی میشمردند، و روز این خدا (چهارشنبه) در میان طوایف ژرمنی نام روز ودن (به انگلیسی، Wedensday) پیدا کرد.

ودنا، مقدونیه، یونان، ← ادسا.

ودوا، فرقه‌ی پروتستان، ← والدوسیان.

ودویل[9] (vodvil؛ فس)، در اصل، ترانه‌ای سبک، مشتق از ترانه‌های میکساری و عشق‌آمیز منسوب به اولیویه باسلن[10] (olivie bāslan، ترانه‌نویس فرانسوی در قرن ۱۵م) که به نام وو (vo) معروف بود. در انگلستان و امریکا این کلمه به نمایشهائی تفریحی اطلاق میشود که از ترانه‌های نامرتبط، رقص، گفتارهای مضحک، و عملیات آکروباسی و شعبده‌بازی تشکیل شده باشد. از ح ۱۸۸۰ تا ح ۱۹۳۲ در کشمة رواج داشت. رواج رادیو و سینما در میان مردم موجب انحطاط وودویل شد، اما تلویزیون دوباره آن را احیا کرد.

ودیعه (vadi'a)، در فقه، عقدی که به موجب آن شخصی مالی را به دیگری بسپارد تا آن را حفظ کند، و اصطلاح فقهی آن إستنابَةٌ فی‌الحفظ است، یعنی جانشین کردن کسی در حفظ مال. این عقد جایز است، و بنا بر این، با هر لفظی که مضمون آن را برساند منعقد میشود و حتی کسی که ودیعه یا امانت را قبول میکند، اگر لفظاً چیزی نگوید ولی در عمل چنان رفتار کند که دلیل قبول باشد، عقد ودیعه حاصل میشود. امانت‌دهنده مودِع و امانت گیرنده مُستَودِع یا امین یا امانتدار خوانده میشوند. چون ودیعه عقد جایز است، با مرگ یکی از دو طرف باطل میشود و امانتدار باید بیدرنگ آن را به مالک بعدی تحویل دهد، و در این صورت می‌گویند که این مال در دست امانتدار امانت شرعی است یعنی واجب است که بدون مطالبه‌ی مالک آن را به وی بدهد. مال ودیعه در دست امانتدار به عنوان امانت نگهداری میشود و مادامی که تفریط و تعدی نکند ضامن آن نیست، یعنی در صورت تلف نباید مثل یا قیمت آن را به مالک بپردازد. اما در صورت تفریط در امانت یا تعدی در آن، امانتدار ضامن مال است. البته حفظ هر چیزی بستگی به جنس آن

---

(۱)Veda (۲)Farewell to arms (۳)Vaudreuil de Cavagnal (۴)Rigaud (۵)vodka (۶)Wedekind (۷)Weddell Sea (۸)Woden; Odin (۹)vaudeville (۱۰)Basselin

دارد، مثلاً حفظ مال نقد باید در صندوق قفل شده باشد و حفظ لباس و کتاب در محلهای مناسب آن. تفریط در حفظ لباس مثلاً آن است که لباس پشمی را گاه بگاه دوای ضد بید نزند. اما تعدی که موجب ضمان است نیز بستگی به جنس مال امانت دارد. مثلاً اگر مال امانت لباس باشد تعدی آن است که امانتدار آن لباس را بپوشد و در این صورت ضامن آن خواهد بود. و نیز اگر صاحب مال یعنی امانتسپار امانت خود را طلب کند و امانتدار از دادن آن امتناع ورزد، بمحض امتناع، ضامن مال ودیعه خواهد بود. احکام دیگر آن در کتب فقهی و قانون مدنی ایران مذکور است.

ودیعه‌ی احتیاطی[1]، اصطلاح معمول بورس، و آن عبارت از مبلغ پول نقدی است که مشتری به دلال میسپارد تا سهام و اوراق بهادار برای او خریداری کند، یا اگر زیانی متوجه دلال شد جبران خسارت او را بکند. معمولاً چنین پولی جزئی از کل قیمت سهام است، و دلال بقیه‌ی آن را تأمین کرده بعداً از مشتری دریافت می‌دارد. در برخی از کشورها قانونی هست که، برای جلوگیری از قمار در خرید و فروش سهام، مبلغ ودیعه‌ی احتیاطی را معین میکنند.

ودین[2] (vedin)، نام باستانی آن **بونونیا** (bononiā)، شهر (در ۱۹۶۸ جم تخمیناً ۴۲٬۴۹۵)، بلغارستان، مرکز بخش ودین، بر ساحل راست رود دانوب. رودبندر و پایانه‌ی راه آهنی است که غلات و میوه در آنجا بارگیری می‌شود. ماهیگیری آن حایز اهمیت است. مقر اسقف است و یک کلیسای جامع دارد. گذشته‌ی ودین در آثار کهنی چون کلیساها، مساجد، و کنشتهای آن نمایان است. شهر رومی بونونیا در قرن اول ب‌م بر گرد قلعه‌ای که در محل آن ساخته شده بود توسعه یافت. در دوره‌ی تسلط ترکان عثمانی (۱۳۹۳–۱۸۷۸)، جز دوره‌ی کوتاهی در اواخر قرن ۱۷م که اتریشیها آن را اشغال کردند، رونق داشت (← عثمانی، امپراطوری، قسمت VII، ص ۱۶۸۶، ستون ۲).

ور (var)، در ایران باستان، در محاکمه‌های مبهم و مشکل، دو طرف دعوی را مورد آزمایشی به نام ور قرار میدادند، و هر کس موفق میشد او را محقّ میدانستند. از جمله‌ی این آزمایشها نوشانیدن آب آمیخته به گوگرد (← سوگند) و گذشتن از میان آتش (مثلاً ← سیاوش) بود. نیز ← ساسانی، تمدن، قسمت V؛ اوردالی.

ور، دماغه‌ی، نام فرانسوی راس الاخضر، افریقا.

ورا، رود، آلمان، ← وزر، رود.

ورآباد (var.ābād)، ده (جم ۹۶۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گله‌زن، بخش حومه‌ی شهرستان خمین، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری ش خمین. محصولاتش غلات، بنشن، پنبه، تنباکو، و چغندر قند است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

وراثت، اصطلاح صحیح به جای اصطلاح نادرست توارث، که در جلد اول کتاب حاضر به کار رفته است.

وارن، امیل: ← ورهارن، امیل، شاعر بلژیکی.

وارزاد (varāzād)، در شاهنامه، شاه اسپیجاب، بر مرز توران و ایران، که به دست فرامرز کشته شد.

وراق (varrāq)، کسی که به شغل وراقت (verā-qat)، یعنی استنساخ و تصحیح و تجلید کتابهای خطی، میپرداخته است. وراقها اغلب از طبقه‌ی اهل فضل بوده‌اند، و بسیاری از مشاهیر دانشمندان اسلام این پیشه را داشته‌اند، مانند ابن الندیم و یاقوت حموی. شغل وراقت از مشاغل خوب بوده است، و از این باب که به کتابت قرآن کومک میکرده، از جنبه‌ی شرعی نیز پر-اهمیت تلقی میشده است. وراقها، علاوه بر نسخه‌برداری از کتب و تصحیح و تجلید آنها، به فروش کاغذ نیز میپرداخته‌اند، و در بعضی از کتب که وظایف پیشه‌وران را در حکومت اسلامی تعیین کرده‌اند، در وظیفه‌ی وراق یادآوری شده که باید کاغذ را به کسی که احتمال میرود از آن منظور استفاده‌ی غیر شرعی داشته باشد (از قبیل تهیه‌ی شهادتنامه دروغین یا نوشتن سخنان و مطالبی علیه دین و آیین) نفروشند.

وراقها معمولاً تشکیلات مهمی داشته‌اند، و عده‌ای زیر نظر آنها بدین کار میپرداخته‌اند. علاوه بر فروش کاغذ و استنساخ کتب و تصحیح و تجلید آنها، تهیه‌ی وثیقه‌ها [= اسناد] و عهدنامه‌های مردم نیز به وسیله‌ی ایشان انجام می‌شده است.

وراقت: ← وراق.

وراق هروی، محمود: ← محمود وراق هروی.

وراکروز[3] (verākruz؛ از فنس)، اسپانیائی **وراکروس** (us-) [= صلیب حقیقی]، ایالت (۷۱٬۸۹۵ کمم، در ۱۹۷۰ جم ۳٬۸۱۳٬۶۱۳)، ش مکزیک؛ کرسیش خالاپا. کنار خلیج مکزیک واقع و، جز دشت ساحلی آن، کوهستانی است. ساحل آن در ۱۵۱۸ کشف شد. موقع جغرافیائی و خصوصیات طبیعی آن اقلیمهای گوناگون و فراوردهای متنوع در آن به وجود آورده، و آن را یکی از مهمترین ایالات کشاورزی مکزیک ساخته است. شهرهای عمده‌اش **وراکروز، اوریابا، و کوردووا** است.

وراکروز[3]، اسپانیائی **وراکروس** (us-) [= صلیب حقیقی]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۴۲٬۳۵۱)، ایالت وراکروز، ش مکزیک، کنار خلیج مکزیک. از جهت اهمیت بندری تنها تامپیکو با آن رقابت میکند. کورتز در ۱۵۱۹ نزدیک نقطه‌ای بیاده شد که بعداً (۱۵۹۹) برای محل شهر فعلی انتخاب شد. در تاریخ مکزیک نقش عمده‌ای داشته؛ در ۱۸۳۸ تحت محاصره‌ی دریائی فرانسویان قرار گرفت؛ در ۱۸۴۷ سپاهیان ــ وینفیلد سکات در آنجا بیاده شدند تا پیکار عمده‌ی جنگ مکزیک را آغاز کنند. در ۱۸۶۱، سپاهیان اسپانیائی، که بنا بر موافقتنامه‌ای با فرانسویها و انگلیسها متفق شده بودند، به عنوان طلیعه‌ی این نیروهای متفق وارد وراکروز شدند؛ ماه بعد هم متفقین آنها، فرانسویها و انگلیسها، در وراکروز بیاده شدند. وقتی معلوم شد که فرانسویها در صدد هستند که خودشان مستقلاً وراکروز را تصرف کنند، انگلیسها و اسپانیائیها از فرانسویان جدا شدند. پس از آن ماجرای امپراطوری ماکسیمیلیان آغاز شد. هنگامی که ملوانان امریکائی در تامپیکو توقیف شدند، نیروهای کشتهٔ در وراکروز پیاده شدند، و جنگ کوتاهی میان نیروهای دو طرف در گرفت (۲۱ آوریل ۱۹۱۴) که در نتیجه‌ی آن مکزیک روابط سیاسی خود را با کشتهٔ قطع کرد. شهر وراکروز اکنون یک مرکز تجارتی و صنعتی در ناحیه‌ای نفتخیز مهم است.

وراکروس، شهر و ایالت، مکزیک، ← وراکروز.

ورامین (varāmin)، بخش (جم ۸۶٬۴۴۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، استان مرکزی (تهران). مشتمل است بر دهستانهای **بهنام پازکی** (behnāme pāzoki؛ جم ۲۳٬۱۷۳؛ دارای ۷۵ آبادی)، **بهنام سوخته** (جم ۱۲٬۵۹۵؛ دارای ۴۹ آبادی)، **بهنام عرب** (جم ۱۷٬۶۰۲؛ دارای ۴۷ آبادی)، **بهنام وسط** (جم ۱۵٬۵۶۳؛ دارای ۴۷ آبادی). خاک آن رسوبی و فوق العاده حاصلخیز است. **جاجرود** آن را مشروب میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، سیب زمینی، چغندر، پنبه، صیفی، و میوه است. ورامین یکی از مهمترین و حاصلخیزترین بخشهای تهران محسوب میشود. اغلب آبادیهای آن قدیمی و آثاری از گذشته در آنها به چشم میخورد.

از آثار تاریخی آن امامزاده جعفر را می‌توان نام برد. در آبادی **پارچین**، از این بخش، کارخانه‌های شیمیائی ارتش قرار دارد. مرکز آن شهر **ورامین** است. بر طبق قانون تقسیمات کشور، مصوب ۱۶ آبان‌ماه ۱۳۱۶ هش، بخش ورامین جزء شهرستان تهران تشکیل شد.

ورامین (varāmin)، شهر (جم ۱۱٬۱۸۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش **ورامین**، استان مرکزی (تهران)، ۴۲کیلومتری ج‌ش تهران؛ بر راه‌آهن تهران–مشهد. ورامین در گذشته یکی از مهمترین نقاط ری قدیم محسوب میشد که بعدها جای آن را گرفته کرسی این قسمت از ایالت جبال شد. این حوقل ضمن اشاره به آبادیهای این ناحیه از ورامین هم نام میبرد، و میگوید که هر کدام از این شهرکها بیش از ده هزار نفر جمعیت دارد. بعد از ویرانی ری به دست مغولها قسمت اعظم ساکنین آن به ورامین نقل مکان کردند و در آغاز قرن ۸م هق این شهر از آبادترین شهرهای این ناحیه محسوب میشد. حمدالله مستوفی در باره‌ی آن مینویسد "ورامین در ماقبل دیهی بوده است، و اکنون قصبه شده و دارالملک آن تومان گشته". وی همچنین به محصولات (پنبه، غله، و میوه) و آب و هوای خوب آن اشاره کرده است. در آغاز قرن ۹م هق ورامین رو به خرابی نهاد و شهر تهران جای آن را گرفت. در دوره‌ی پس از قاجاریه باز ورامین مورد توجه قرار گرفت و با ایجاد کارخانه‌های قند و روغنکشی، مزارع نمونه، ← سد لتیان که قسمتی از اراضی دشت حاصلخیز ورامین را آبیاری میکند، رو به رونق و آبادی گذاشت. بناهای تاریخی مهم آن عبارتند از مسجد جمعه‌ی ورامین (← مسجد جمعه) که از آثار مهم

(۱)margin (۲)Vidin (۳)Veracruz

هنری ایران محسوب میشود. برج علاءالدین (← علاءالدین، مقبره‌ی). بقعه‌ی امامزاده یحیی که دارای گنبد آجری زیبائی است و از لحاظ تزیینات گچبری، کتیبه‌ی برجسته و کاشیکاری اهمیت تاریخی دارد. تاریخ بنای آن ۷۰۷ هق و بانی آن ابو محمد ابن زید نامی است. محراب وازاره‌های کاشی نفیس آن در موزه‌های مختلف جهان موجود است. بقعه‌ی شاهزاده حسین که، به خاطر بقایای محراب زیبای آن که از کاشی معرق لاجوردی و فیروزه‌ای ساخته شده است، از ارزنده‌ترین آثار تاریخی دوره‌ی مغول محسوب میشود.

ورامین، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

ورانداری، سیور دو لا: ← لا وراندری، سیور دو.

ورانگل[۱]، بارون **پیوتر نیکولایویچ** (bāron piotr nikolāyevic vrāngel*)، ۱۸۷۸—۱۹۲۸، ژنرال روسی و یکی از رهبران ضد انقلاب در ج روسیه. در جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴—۰۵) و جنگ I خدمت کرد. پس از انقلاب بولشویکی (نوامبر ۱۹۱۷) به ضد انقلابیون ملحق شد و به دنیکین پیوست. پس از کناره‌گیری دنیکین، به فرماندهی کل نیروهای داوطلب ضد بولشویک منصوب شد. پس از چند موفقیت، سواستوپول را از دست داد (۱۵ نوامبر ۱۹۲۰) و ناچار شد با بقیه‌ی نیروهایش کریمه را تخلیه کند. به یوگوسلاوی پناهید، و در ۱۹۲۶ به بلژیک رفت، و در آنجا مهندس معدن شد.

ورانگل، جزیره‌ی[۲] (vrāngel)، جزیره‌ای (طول ۱۲۱ کم و عرض ۷۲ کم و مساحت ۴'۵۰۷ کمم) نزدیک سرزمین خاباروفسک، جمشس (ل ش سیبریه)، در دریای چوکچی (کنار قشم). نصف النهار °۱۸۰ از آن میگذرد. از مراکز هواشناسی و مطالعات قطبی است. در سرزمین لم یزرع آن حیوانات قطبی پرورش میدهند. بومیان سیبریه از آن خبر داشتند؛ بارون ف. پ. فون ورانگل به جستجوی آن پرداخت (۱۸۲۳) ولی آن را نیافت؛ در ۱۸۶۷، تامس لانگ[۳] (tāməs lang) امریکائی، ناخدای یک کشتی امریکائی شکار بال، آن را یافت و به نام ورانگل نامید. روسها در ۱۹۱۱ بدانجا پیاده شدند، در ۱۹۲۴ مدعی مالکیت آن شدند، و در ۱۹۲۶ آن را جزء مستملکات خود در آوردند.

ورانگل، جزیره‌ی[۴] (vrāngel)، انگلرانگل (rangəl)، جزیره‌ای (طول ۵۰ کم و عرض ۸—۲۲ کم) نزدیک ج‌ش آلاسکا، در مجمع‌الجزایر آلکساندر، ج دهانه‌ی رود ستیکین. روسها در ۱۸۳۴ آن را اشغال کردند و به نام بارون ف. پ. فون ورانگل آن را ورانگل نامیدند. شهر ورانگل (جه ۱'۳۱۵) بر کرانه‌ی شمالی، در ابتدا دژی بود که برای جلوگیری از دست‌اندازی شرکت بازرگانان خلیج هودسن ساخته بودند. در ۱۸۶۷—۷۷ پادگان نظامی کشمة بود، و بعدها محل تدارک لوازم سفر برای شکار-چیان و پویندگان و نیز معدنچیانی شد که از رود ستیکین برای رفتن به یوکون استفاده می‌کردند. اکنون صید ماهی و تهیه‌ی الوار و پوستهای قیمتی و استخراج معدن در این جزیره صورت میگیرد.

ورانگل[۵]، بارون **فردیناند پتروویچ فون** (bāron ferdināND petrovic fon vrān-gel*)، ۱۷۹۶—۱۸۷۰، افسر دریائی و پوینده‌ی قطبی روسی. فرماندهی هیئت پویشی دریائی روسیه را داشت (۱۸۲۰—۲۴) که نواحی شمالگان را پویید. اولین فرماندار مستعمرات روسی در آلاسکا (۱۸۲۹—۳۵) و مدیر شرکت روسی-امریکائی (۱۸۵۵—۵۷) بود. با فروش (۱۸۶۷) آلاسکا به کشمة بسیار مخالف بود. هر دو جزیره‌ی ورانگل از او نام گرفته‌اند.

ورانگل[۶]، **کارل گوستاو** (kārl gustāv vrān-gel)، ۱۶۱۳—۷۶، فیلد مارشال سوئدی. پس از آنکه در پیکارهای زمینی در جنگ سی‌ساله لیاقت نشان داد، فرمانده ناوگان شد، و دینها را شکست داد (۱۶۴۴). در ۱۶۴۶ فیلد مارشال و جانشین تورستنسون در فرماندهی کل نیروهای سوئد در آلمان شد، و با تورن، ژنرال فرانسوی، به باواریا لشکر کشید. در جنگهای لهستان، فرماندهی نیروهای زمینی و دریائی را داشت. به دانمارک لشکر کشید (۱۶۵۷—۵۸). پس از برقراری صلح (۱۶۶۰) نایب‌السلطنه‌ی شارل XI شد.

ورانگل، کوههای[۷] (vrāngel)، رشته‌کوهی در آلاسکا، ممتد ح ۱۶۰ کم به طرف ج‌ش، از رود کاپر تا مرز یوکون، که در آنجا این رشته‌کوه با کوههای سنت ایلایس[۸] (sent ilāyəs) به یکدیگر میرسند. بلندترین کوههای آن سنفرد[۹] (sanfərd؛ ۵'۴۸۹ متر)، بلکبرن[۱۰] (blak-bərn؛ ۵'۰۳۵ متر)، و ورانگل است که بر قله‌ی آن (۴'۲۶۸ متر) رصدخانه‌ای برای تحقیق در اشعه‌ی کیهانی ساخته شده.

وراوی: ← مشکین‌شهر، شهر.

وراوی (varāvi)، دهستان (جه ۴'۷۹۰ سه ۱۳۴۵ هش)، بخش لامرد، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۳ آبادی. محصولاتش غلات، خرما، و تنباکو است. در بعضی از دهات آن ویرانه‌هائی از بناهای قدیمی مشاهده میشود. دهستان وراوی سابقاً جزء بخش کنگان، از شهرستان بوشهر، بود. به موجب تصویبنامه‌ی بهمن‌ماه ۱۳۳۷ هش از آن بخش منتزع و جزء بخش جدیدالتأسیس لامرد شد. مرکزش، **وراوی** (جه ۹۸۳ سه ۱۳۴۵ هش)، در ۱ غ لامرد قرار دارد.

وراوینی، سعدالدین: ← سعدالدین وراوینی.

وراهه‌مهر[۱۱] (varāha-meher)، قرن ۶م، بنا به روایات، نخستین هندی معتبر در علم نجوم. او را یکی از "نه گوهر" دربار ویکرمه (← کالیداس) شمرده‌اند. وراهه‌مهر مگ-برهمنی بود که، چنانکه از اسمش بر میآید، از ایران به هند رفته بوده است. مقصود از مگ-برهمنان خورشیدپرستانی هستند که از سرزمینهای دور ماوراء پنجاب (ایران) به هند رفته‌اند.

وربانو، ایتالیا، نام سابق ← دریاچه‌ی مادجوره.

ورپشت (varpošt)، ده (جه ۲'۲۳۴ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کرون، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)؛ ۳۱کیلومتری غ نجف‌آباد. کوهستانی است. محصولاتش غلات، صیفی، سیب زمینی، و میوه است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

ورت[۱۲]، **شارل فردریک** (šārl frederik vort)، ۱۸۲۵—۹۵، طراح لباس و خیاط انگلیسی-فرانسوی که مدتی بیش از یک نسل رهبری طرح لباسهای زنانه با او بود؛ در پاریس مقیم شد (۱۸۴۶) و طراحی یک عمده‌فروشی لباسهای ابریشمی را به عهده گرفت. در ۱۸۵۸ با شریکی خیاطخانه‌ای زنانه در "رو دو لا په" [= خیابان صلح] تأسیس کرد. حمایت اوژنی، ملکه‌ی فرانسه از او، سبب شهرت وی در طرح-های ابتکاریش شد.

ورتر[۱۳](verter)، اپرائی از ژول ماسنه، در چهار پرده، که از اثر معروف گوته، رنجهای ورتر جوان، اقتباس شده است. این اپرا اول‌بار در وین (۱۶ فوریه‌ی ۱۸۹۲) و سپس در لندن (۱۱ ژوئن ۱۸۹۲) اجرا شد.

ورتهایمر، کنستانتین: ← هیکل‌بینی.

ورتهایمر[۱۴]، **لئوپولد**(leopold verthāymer)، ۱۸۶۲—۱۹۳۷، فیلسوف و منتقد آلمانی، نام مستعارش **کنستانتین برونر**[۱۵] (konstāntin bruner)؛ متآلتونا. ورتهایمر سخت تحت تأثیر اسپینوزا قرار داشت و از پیروان وحدت وجود بود و اهل علم و فضل را به دو دسته‌ی معنویون و توده‌ی خلق تقسیم میکرد. معنویون کسانی هستند که به حقیقت معنوی فکر میکنند و به مطلق می‌اندیشند، و توده‌ی خلق کسانی هستند که به اسطوره و شبیه می‌اندیشند و فقط کاریکاتور و صورت ظاهری حقیقت را میبینند. ورتهایمر موسی و عیسی و افلاطون و اکهارت و بتهوون و شکسپیر و میکلانژ و رامبراند و همه‌ی عرفا و متصوفان را از دسته‌ی اول و کانت و شوپنهاور را از دسته‌ی دوم میداند. به عقیده‌ی او سه نوع تفکر وجود دارد: تفکر یا عقل عملی، تفکر معنوی، و تفکر ظاهری یا شبیه‌سازی. عقل عملی با اساس تجربی محسوسات ما سر و کار دارد. تفکر معنوی با مطلق و امور غیر نسبی سر و کار دارد و در احساس به شکل هنر، در علم به شکل فلسفه، و در اراده‌ی معنوی به شکل عشق عرفانی جلوه‌گر میشود. تفکر ظاهری یا شبیه‌سازی نقطه‌ی مقابل تفکر معنوی است و به شکل ما بعد الطبیعه‌ی دین و اخلاق ظاهر می-شود. ما بعد الطبیعه نمود و شبیه علم است و مطلق نیست بلکه آن را شبیه مطلق ساخته‌اند از قبیل "شیء فی نفسه" کانت و "اراده"ی شوپنهاور. اینها امور نسبی هستند و مطلق نیستند. در مقابل آن "مطلق"، آنچنانکه اسپینوزا گفته است، قرار دارد که همه چیز به

---

(۱)Wrangel (۲)Wrangel(l) Island (۳)Long (۴)Wrangell Island (۵)Wrangel(l) (۶)Wrangel (۷)Wrangell Mountains (۸)Saint Elias Mountains (۹)Sanford (۱۰)Blackburn (۱۱)Varaha-Mihir (۱۲)Worth (۱۳)Werther (۱۴)Wertheimer (۱۵)Brunner

او منسوب است و او به چیزی منسوب نیست. اخلاق به عنوان انتقاد اعمال دیگران خودخواهی وحشیانه است و با ادب انسانی که خودخواهی عقلانی و علم فضایل و آداب است فرق دارد. از آثار اوست: دانش معنویون و توده‌ی خلق (۲ جلد ۱۹۰۸) و اسپینوزا در برابر کانت (۱۹۰۹).

ورتهایمر[1]، **ماکس** (māks verthāymer)، ۱۸۸۰–۱۹۴۳، روانشناس امریکائی-آلمانی؛ متولد پراگ. پژوهشهای ابتدائی وی، در آن هنگام که استاد روانشناسی فرانکفورت و برلین بود، وی را در صف مقدم روانشناسان معاصر قرار داد. با ظهور هیتلر به کشمکش رفت و به تدریس در مدرسه‌ی جدید تحقیقات اجتماعی مشغول شد. اکتشاف "پدیده‌ی فی" در باره‌ی خطای حرکت (۱۹۱۰–۱۲) توسط وی، سبب بر آمدن مکتب روانشناسی پانفوذ گشتالت (← هیکل‌بینی) شد. تجربه‌های اولیه‌ی وی با همکاری و. کولر و ک. کوفکا راه جدیدی (ماکروسکوپی در مقابل میکروسکوپی) برای تحقیق در مسائل روانشناسی باز کرد. در قسمت آخر عمرش بیشتر به مسئله‌ی آموزش و یادگیری توجه داشت؛ از مجموعه‌ی پژوهشهای وی کتاب تفکر بارور (۱۹۴۵) فراهم آمد، که پس از مرگ وی منتشر شد.

ورتیسیسم[2] (vortisism؛ فنی). مکتبی هنری از قرن ۲۰م، وابسته به مکتب فوتوریسم، که چندان دوام نکرد. نماینده‌ی برجسته‌ی آن گودیه‌بژسکا بود. با وجود این، بیشتر پیروان این مکتب در انگلستان به سر میبردند. هدف اساسی در این مکتب آن بود که همه‌ی اشکال هنری را مستقیماً به ماشین و تمدن صنعتی جدید مربوط کند.

ورث (vars)، گیاه، ← اسپرک.

ورجاوند (varjāvand)، به معنی بلندپایه و برازنده، و مجازاً به معنی ورجمند و دارای فره‌ی ایزدی. یکی از معتقدات مزدیسنان آن است که پس از سپری شدن روزگار پادشاهی کی گشتاسب، دیگر فر ایزدی به کسی تعلق نگرفت، اما اهورامزدا آن را تا دامنه‌ی رستاخیز برای ایرانیان نگاه دارد و سوشیانت از فر ایزدی برخوردار شود و از کنار دریاچه‌ی هامون بر خیزد و گیتی را از راستی و عدل آباد کند. یکی از وقایع آخر الزمان روی کار آمدن پادشاهی است از نژاد کیانیان. این شهریار دادگر که به ایران‌زمین دست یابد، در ناحیه‌ی کینیستان (چین یا سمرقند)، و برخی گویند میان هندوان، تولد خواهد یافت. این شاهزاده بهرام نام دارد و به لقب "ورجاوند" خوانده می‌شود. بهرام ورجاوند زمام پادشاهی به دست گیرد و چون به ۳۰سالگی رسد، لشکر بسیار از چین و هند بیاراید و از همت وی ایران آباد شود.

ورجوی (varjovi)، ده (جمع ۲٬۹۱۱ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سراجو، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۵کیلومتری ج مراغه. محصولاتش غلات، چغندر، کشمش، و بادام است. از صنایع دستی جاجیم‌بافی دارد.

ورجین، جزایر[3] (vĕrjin)، مجموعه‌ی حد ۱۰۰ جزیره‌ی کوچک، هند غربی، ش پورتو ریکو، که در ۱۴۹۳ به توسط کریستوف کلمب کشف شد. **جزایر ورجین بریتانیا** (۱۷۴ کمم؛ در ۱۹۷۰ جمع ۱۰٬۴۸۴) عبارت از بیش از ۳۰ جزیره (۱۶ تای آنها غیرمسکون)، و بخشی از مستعمره‌ی جزایر بادپناه است؛ مرکزش رود تاون (rŏd tăn). در ۱۶۶۶ به تصرف بریتانیا در آمد. **جزایر ورجین کشورهای متحد** (۳۴۴ کمم؛ در ۱۹۷۰ جمع ۶۲٬۴۶۸) جزئی از هند غربی هلند بود، و در ۱۹۱۷ کشمت آن را به مبلغ ۲۵ میلیون دلار خریداری کرد. مرکزش شارلت آمالیا است. اهمیت سوق الجیشی این جزایر بدین جهت است که در ملتقای دریای کارائیب و قطلا واقعند.

ورجین بریتانیا، جزایر: ← ورجین، جزایر.

ورجین کشورهای متحد، جزایر: ← ورجین، جزایر.

ورجینیا (vĕrjiniā)، برای اعلامی که به این صورت میشناسید و تحت این عنوان نمییابید، به صورت رایج فارسی آن ویرجینیا رجوع کنید.

ورچه (varce)، ده (جمع ۹۴۰ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حمزه‌لو، بخش حومه‌ی شهرستان خمین، استان مرکزی (تهران)، ۲۰کیلومتری لغ خمین؛ بر راه شوسه‌ی خمین-اراک. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، پنبه، و چغندر قند است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

ورخنه‌ودینسک: ← اولان اوده.

ورخویانسک[4] (verxoyānsk)، شهر (جمع ۱٬۸۰۰)، ل جخشر یاکوت، جمشس، در ل سیبریه. از مراکز داد و ستد خز است. در سردترین نقاط زمین (پایینترین دما ۶۹° – صدبخشی) واقع است. در زمان تزارها تبعیدگاه سیاسی بود. **کوههای ورخویانسک** رشته‌کوهی است بین رودهای لنا و آلدان که فرازای آن به ۲٬۵۰۰ متر میرسد، دارای معادن زغال سنگ، نقره، قلع، و روی است.

ورخویانسک، کوههای: ← ورخویانسک، شهر.

ورد (verd)، جمعش ادراد (ŏrād)، مناجات و دعائی که برای پاکیزه شدن قلب و تقرب به خدا خوانده میشود، و غالباً به صورت تکرار کلماتی از قبیل لا اله الا الله، استغفر الله، یا الله، و نظایر آنها است (این کلمات را ذکر نیز مینامند). **ورد عام** یا ذکر جهری (jahri) در میان صوفیه ذکرهائی کلی است که هر کس به میل خود می‌خواند. **ورد خاص** یا ذکر سرّی ذکر معینی است که شیخ یا پیر یا مرشد برای یک فرد معین میکند. بعضی از صوفیان چنان گمان دارند که با کثرت ذکر کار به جائی میرسد که قلب، بدون حرکت زبان، ذکر میگوید، و آن را ذکر خفیّ نامند (در مقابل ذکر جلیّ).

ورد، از اسبان محمد ص، ← محمد، قسمت ۱ه.

ورد، دماغه‌ی، نام انگلیسی راس الاخضر، افریقا.

وردان (vardān) یا **وردانه** (vardāne)، دهکده‌ای قدیمی از بخارا. به قول تاریخ بخارا، این دهکده حصاری بزرگ داشته و از قدیم جای پادشاهان بوده است، ولی دیگر اکنون جای پادشاهان نیست؛ قدیمتر از شهر بخارا است، و آن را شاهپور ملک بنا کرده است؛ در سرحد ترکستان واقع است، و در آنجا هر هفته یک روز بازار بوده است.

وردان یا بردان (vardān ,bardān)، صورت دیگر آن واردان، یا بارداس (bārdānes)، فت ۴۵پ‌م، شاهنشاه(۳۹ یا ۴۰–۴۵) اشکانی (← اشکانیان). هنگام مرگ پدر خود، اردوان III، از پایتخت دور بود، و به همین سبب گودرز، برادر او، به پادشاهی نشست. اما چون گودرز سنگدل و خونریز بود، پس از چند روز نجبای پارتی او را از تخت به زیر آوردند، و وردان را به پایتخت خوانده به سلطنت بر داشتند، و گودرز به گرگان نزد اقوام داهه گریخت. وردان بعداً به تصرف سلوکیه پرداخت، و سپس متوجه ارمنستان شد تا آنجا را از دست رومیان بیرون آورد. در این اثنا خبر شورش گودرز به او رسید، و لشکر به دفع او برد، و در جائی میان هرات و گرگان وی را شکست داد. اما چون با نجبای پارتی بدرفتاری میکرد، نجبا که از او ناراضی بودند، هنگام بازگشت از گرگان او را در شکارگاهی کشتند، و گودرز را به سلطنت بر داشتند.

وردان‌زور ابن لنگر: ← اتابکان یزد.

وردآورد (vard.āvard)، ده (جمع ۲٬۰۶۴ نسمه ۱۳۴۵ هش)، بخش کن، شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری جغ کن. رود کرج مشرویش میسازد. محصولاتش غلات، صیفی، و میوه است.

وردآورد، آبادی، دهستان خرم‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۳۰کیلومتری لغ تویسرکان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، توتون، و حبوبات است. آثار قلعه‌ای به نام قلعه‌ی قزل ارسلان در کوههای اطراف آن وجود دارد. این آبادی از ۳ محل به نام وردآورد بالا، پایین، و وسط تشکیل یافته که در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۳ آبادی وردآورد سفلی (جمع ۴۲۵)، وردآورد علیا (جمع ۱٬۳۵۴)، وردآورد وسطی (جمع ۵۰۹) آمده است.

وردآورد سفلی، تویسرکان، ← وردآورد، آبادی.

وردآورد علیا، تویسرکان، ← وردآورد، آبادی.

وردآورد وسطی، تویسرکان، ← وردآورد، آبادی.

وردچوب[5] (vard.cub)، نام چوب زینتی بعضی درختان استوائی برزیل. وردچوب برزیلی، که آن را جاکاندا (از انگلا) نیز میگویند، از درخت دالبرگیا نیگرا (*Dalbergia nigra*) به دست میآید، و آن چوبی است معطر، به رنگ ارغوانی تیره، که برای ساختن جعبه‌ی پیانو و در مبلسازی و غیره به کار میرود.

ورد خاص: ← ورد.

وردزورث، داروئی: ← وردزورث، ویلیام.

وردزورث[6]**، ویلیام** (wilyām wĕrdzwĕrt)، ۱۷۷۰–۱۸۵۰، شاعر انگلیسی، از نخستین پیشـ

(۱)Wertheimer (۲)vorticism (۳)Virgin Islands (۴)Verkhoyansk (۵)rosewood (۶)Wordsworth

وایان رمانتیم. در سفر به فرانسه گرفتار عشق دختری به نام آنت والون[1] (ānet vālon) شد که برای او دختری آورد. روح انقلاب فرانسه سخت در او مؤثر افتاد و، متأثر از اصول و تعلیمات روسو و جمهوری‌طلبی، به انگلستان باز گشت (۱۷۹۲). در ۱۷۹۳ دو دیوان شعر او به نامهای راهپیمائی شبانه و طرحهای توصیفی منتشر شد. پیدایش دوره‌ی وحشت در فرانسه مانع بازگشت وی به این کشور شد و، پس از آنکه چند میراث کوچک به وی رسید، با خواهرش داروئی در دورست‌شر اقامت گزید. در این شهر از دوستان صمیمی س. ت. کولریج شد و، محتملاً در تحت نفوذ وی، به تحصیل فلسفه‌ی اختباری د. هارتلی پرداخت. این دو شاعر به اتفاق یکدیگر چکامه‌های غنائی (۱۷۹۸) را انشاد کردند و هدفشان در این دیوان آن بود که زبان واقعی مردم را در شعر وارد کنند؛ منظومه‌ی "صومعه‌ی تینْتِرْن" از وردزورث در همین دیوان به چاپ رسید. این اثر عنوان بیانیه‌ای از شاعران رمانتیک پیدا کرد. در ۱۷۹۹ وردزورث و خواهرش به لیک دیستریکت انگلستان نقل مکان کردند و بقیه‌ی عمر را در آنجا به سر بردند. چاپ دوم (۱۸۰۰) چکامه‌های غنائی، که مشتمل بر مقاله‌ای نقدی در بیان اصول شاعری وردزورث بود، بیرحمانه مورد انتقاد قرار گرفت. منظومه‌ی مطول اوتوبیوگرافی وی، به نام پیش درآمد، در ۱۸۰۵ پایان یافت، ولی پس از مرگ او انتشار یافت. اشعار در دو جلد (۱۸۰۷) وردزورث مشتمل بود بر "غزلی برای وظیفه"، "غزل، اعلام ابدیت"، و تعدادی از قطعات و غزلیات مشهور. از آن پس قدرت آفرینندگی وردزورث رو به کاهش رفت؛ با وجود این چند منظومه‌ی قابل توجه پس از این تاریخ انتشار یافت که از آن جمله است گشت و گذار (۱۸۱۴) و یادداشتهای گردش به دور قاره‌ی اروپا در ۱۸۲۰ (۱۸۲۲). در ۱۸۴۲ برای او مستمریی برقرار شد، و سال بعد، پس از مدتها مورد بیمهری بودن، به جای ر. ساوذی، عنوان ملک‌الشعرائی دربار انگلستان پیدا کرد. شخصیت و شعر وردزورث سخت از عشق وی به طبیعت، و بالخاصه مناظر لیک دیستریکت، که بیشتر دوران کمال عمر خود را در آنجا گذرانده بود، تأثر پذیرفته است. وی که متفکری باحرارت و صادق بود، در آثار خود چنان به جد و وقار سخن رانده است که اشعار او را میتوان با اشعار میلتن مقایسه کرد، ولی شعر او با رقت و عشق به سادگی آمیخته است. در آثار نخستین وی زیبائی شاعرانه‌ی اشیاء و اشخاص پیش‌پاافتاده مشاهده میشود. اینکه وی زبان تکلم متعارفی را در اشعار خود وارد کرده بود، سخت مورد انتقاد قرار گرفت، ولی این عمل وی سبب شد که شعر انگلیسی از شر قراردادهای ساختگی و الزامی قرن ۱۸م خلاص شود. خواهر وردزورث، **داروئی وردزورث** (dāroṯi؛ ۱۷۷۱–۱۸۵۵)، که سراسر عمر خود را وقف مصاحبت و غمخواری برادر شاعر و مشهور خود کرده بود، بیشتر به اشعار و یادداشتهای روزانه‌اش شناخته شده است، و این آثار برای زندگینامه‌نویسان بعدی شاعر بسیار سودمند افتاده است. این یادداشتهای روزانه، که از ۱۷۹۸ آغاز شده، بیان لطیف و لذتبخشی دارد و در آنها زندگی خانگی و دوستان و سفرهای ویلیام وردزورث توصیف شده است.

ورد عام: ← ورد.

وردلو، فیلیپ: ← مادریگال.

وردن[2] یا **وردن‌سورموز**[3] (verdan-sür-mëz)، نام باستانی آن **ورودونوم** (verodu-num)، شهر صنعتی (در ۱۹۶۸ جمع ۲۴٬۷۱۶)، ولایت موز، ل‌ش فرانسه، در لورن، بر رود موز. از مراکز ارتباطات سوق الجیشی است، و نیز صنایع گوناگون دارد. تا قرن ۴م یک اسقف‌نشین بود، و با نواحی اطرافش یکی از سه اسقف اعظم‌نشین‌دوتای دیگر مس و تول‌را تشکیل میداد که هانری II فرانسه از امپراطوری مقدس روم به دست آورد (۱۵۵۲). صلح وستفالی (۱۶۴۸) این تصرف را تأیید کرد. بعد از ۱۸۷۱ وردن دژ مستحکم اصلی در مقابل آلمان شد، و یک حلقه‌ی دفاعی آن را فرا میگرفت. طولانیترین و خونینترین نبردهای جج I در وردن روی داد، که در آن ۲ میلیون سپاهی شرکت داشتند، و ح ۳۷۰٬۰۰۰ تن آنها کشته شدند. این نبرد در ۲۱ فوریه‌ی ۱۹۱۶ با یک حمله‌ی آلمانها آغاز شد؛ قلاع دوئومون و وو[4] (vo) سقوط کردند، اما خود وردن همه‌ی حمله‌های آلمانها را دفع کرد. پتن و نیول در این نبرد فرماندهی داشتند. یک حمله‌ی نیروی انگلیسیها در ولایت موجب شد که وردن از فشار فوری حمله‌ی آلمان رهائی یابد، و در دسامبر ۱۹۱۶ فرانسویها قسمت عمده‌ی سرزمینهای از دست‌داده را باز گرفتند. در ۱۹۱۸ امریکائیها و فرانسویها در منطقه‌ی وردن و سن‌میئیل فاتح شدند. پس از جنگ، وردن کاملاً از نو ساخته شد. در جج II وردن به دست آلمانها افتاد (۱۹۴۰)، و در ۱۹۴۴ امریکائیها آن را از دست آلمانها خارج کردند. وردن دارای یک کلیسای جامع از قرن ۱۱م و یک تالار شهری به سبک باروک از قرن ۱۴م است. صنایع جدید آن آمودن مواد غذائی، کارهای چرمی، و ساختن افزارهای فلزی است.

وردن، پیمان[5] (verdan)، پیمانی که در ۸۴۳ در وردن منعقد شد، و به موجب آن امپراطوری فرانکها میان سه پسر امپراطور لوئی I تقسیم شد. لوئی ژرمنی قسمت شرقی (بعداً آلمان) را به دست آورد؛ شارل II (شارل کچل) شاه قسمت غربی (بعداً فرانسه) شد؛ و لوتار I قسمت مرکزی (فروبومان، لورن، آلزاس، بورگونی، پرووانس، و قسمت عمده‌ی ایتالیا) و عنوان امپراطور را به دست آورد. گرچه ← پیمان مرسن پیمان وردن را از میان برد (۸۷۰)، این پیمان پایان وحدت سیاسی را در اروپای غربی مشخص ساخته است.

وردنجان (vardanjān)، ده (جمع ۱٬۷۰۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهارمحال؛ ۱۵کیلومتری ل شهرکرد. کوهستانی، و محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

وردن‌سورموز: ← وردن، شهر، فرانسه.

ورده[6]، **آدولف فون**، از سیاحان جزیرة العرب؛ ← حضرموت؛ عربستان، قسمت IV، ص ۱۷۱۷، ستون ۳.

وردی[7]، **جوزپه** (juzeppe verdi)، ۱۸۱۳–۱۹۰۱، بزرگترین آهنگساز ایتالیائی قرن ۱۹م؛ متر رونکوله، پارما. سه اپرای او–نابوکو (میلان، ۱۸۴۲)، که داستان زندگی بختنصر است؛ ریگولتو (ونیز، ۱۸۵۱)؛ ایل تروواتوره (رم، ۱۸۵۳)–وی را همچون استاد آهنگهای دراماتیک شناساند. سبک آهنگسازی او در بال ماسکه (رم، ۱۸۵۹) و نیروی سرنوشت (سن پطرزبورگ، ۱۸۵۰) تکامل یافت؛ در آیدا (قاهره، ۱۸۷۱) جمیع عناصر سبکهای اولیه‌اش به حد کمال رسیده است. به شکسپیر بسیار علاقه داشت، و سه تا از اپراهایش از نمایشنامه‌های شکسپیر اقتباس شده است؛ مکبث (فلورانس، ۱۸۴۷؛ تجدید نظرشده‌ی آن، پاریس ۱۸۶۵)، اتللو (میلان، ۱۸۸۷) و فالستاف (میلان، ۱۸۹۳، بر اساس زنان سرخوش وینزر، از شکسپیر). وردی نماینده‌ی اوج سبک ایتالیائی اپرا است؛ آثارش سخت جنبه‌ی میهنی داشته است؛ سرود ملل (۱۸۶۲)، یک مرثیه در یادبود آ. ماندزونی، و چند موسیقی مذهبی.

وردیمه سورتیجی (vardime surtiji)، دهستان (جمع ح ۱۲٬۱۰۰؟)، جزء دهستان سورتیجی، بخش چهار دانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی. زارمرود (zārem.rud) مشروبش میسازد. محصولات عمده‌اش برنج، غلات، و ارزن است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

ورداگر[8]، **خاثینتو** (xāṯinto verḏāger)، ۱۸۴۵–۱۹۰۲، شاعر کاتالونیائی که او را شاعر ملی کاتالونیا و محبوبترین شاعر رنسانس کاتالونیائی قرن ۱۹م دانسته‌اند. ناراحتیهای دینی و بیماری، غالباً سبب تیرگی زندگی او بوده. به عنوان کشیشی مقدس شناخته میشد، و آثاری در باره‌ی شور و شوق دینی تألیف کرده است که چکامه‌ها و سرودهای رازورانه (۱۸۷۹) از آن جمله است. در شاهکارش، آتلانتیدا (۱۸۷۷)، از اساطیر ماقبل تاریخ ایبری سخن گفته است.

ورز، طریقه‌ی: ← طریقه‌ی ورز.

ورزاو و خرس[9] (varzā)، اصطلاحی که در معاملات بورسی به کار برده میشود. ورزاو [= گاو نر] به کسی گفته میشود که در بورس سهامی خریداری میکند که بعد آنها را به بهای گرانتری بفروشد. غالباً چنین خریدی به وعده بوده و پول نقدی هم تأدیه نمیشود، و فروش آن هم قبل از موعد پرداخت بهای سهمی که خریده است انجام میگیرد. خرس به کسی میگویند که سهمی را در بورس میفروشد بدون اینکه مالک چنین سهمی باشد، به این معنی که چون او تصور میکند بهای سهم معینی پایین خواهد رفت، علی الحساب آن را میفروشد به این امید که

(۱)Vallon (۲)Verdun (۳) Verdun-sur-Meuse (۴)Vaux (۵)Verdun, Treaty of (۶)Wrede (۷)Verdi
(۸)Verdaguer (۹)Bulls and Bears

همان سهم را بعداً به قیمت نازلتری خریداری کند و ازین راه سودی به دست آورد، ولی واضح است که قبل از موعد و روز تصفیه‌ی حساب باید همان سهم را خریداری کرده باشد تا بتواند در ازای فروش خود تحویل خریدار بدهد.

ورزرود (varaz-rud) [ور (← وراء) + از + رود]، طبق روایت شاهنامه‌ی فردوسی، ایرانیان در زبان پهلوی ناحیه‌ی ماوراء النهر را بدین نام میخوانده‌اند.

ورزق (varzaq)، دهستان (جه ۲۵'۱۸۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۳۱ آبادی. کوههای داران، خونسار، و عربستان در آن ممتدند. گردنه‌های خاکستری (بین راه عربستان-فریدن)، نادر شاه (بین راه سامان-فریدن)، و تنگ خونسار به طول ۳ کیلومتر (بین راه خونسار-اصفهان) در ارتفاعات فوق قرار دارند. رود داران مشروبش میسازد. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، سیب زمینی، و کتیرا است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

ورزقان (varzaqān)، بخش (جه ۹۵'۵۷۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی). از ل به رود ارس محدود است. مشتمل است بر دهستانهای اوزومدل، دیزمار شرقی، دیزمار غربی (← دیزمار، ناحیه‌ی مرزی)، و مواضعخان. رودهای محلی مشروبش میسازند که اهرچای و خرانق (xarvānaq) از آن جمله‌اند. محصولاتش غلات، پنبه، و برنج است. بخش ورزقان طبق تصویبنامه‌ی مهرماه ۱۳۲۳ هش در شهرستان اهر تشکیل شد. مرکزش **ورزقان** (جه ۱'۶۳۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۳-کیلومتری غ اهر است.

ورزقان، ده (جه ۲'۳۲۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بروانان، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۰ کیلومتری ل ترکمن چای. کوهستانی است. محصولاتش غلات و حبوبات است.

ورزلات (varzalāt)، دهستان (جه ۶'۵۱۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۱۲ آبادی.

ورزنه (varzane)، ده (جه ۴'۶۶۰ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودشت، بخش کوهپایه، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۴۵کیلومتری جش کوهپایه؛ کنار زاینده‌رود. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است. پل ورزنه، بر زاینده‌رود، از پلهای قدیمی محسوب میشود. ایستگاه اندازه‌گیری آب دارد.

ورزنه، ده (جه ۱'۱۵۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان عربستان، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۴کیلومتری جش گلپایگان. محصولش غلات است.

ورژن[1]، **کنت دو** (kont dë verjen*)، لقب **شارل گراویه**[2] (šārl grāvie)، ۱۷۱۹–۸۷، سیاستمدار فرانسوی؛ مت دیژون. هنگامی که سفیر فرانسه در استکهلم بود در کودتای گوستاو III شرکت جست (۱۷۷۲). لوئی XVI او را وزیر امور خارجه کرد (۱۷۷۴). از انقلاب امریکا، نخست محرمانه به وسیله‌ی بومارشه و سپس رسماً با امضای (۶ فوریه‌ی ۱۷۷۸) پیمان اتحادی با بنجمین فرانکلین، پشتیبانی کرد. ورژن نماینده‌ی رسمی فرانسه در مذاکرات میان بریتانیای کبیر و کشمت، فرانسه، و اسپانیا بود (← پاریس، معاهده‌ی، ۱۷۸۳).

ورژیه، هانری دو: ← لا روشژاکلن، کنت دو.

ورس (vars)، ← سرو کوهی.

ورساق (versaq)، از طوایف ترک، که در ناحیه‌ی ورساق از ولایات قره‌مان در آسیای صغیر میزیسته‌اند. به خدمت شاه اسماعیل I پیوستند، و در سلک اویماقات قزلباش در آمدند.

ورسای[3] (versāy)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۹۴'-۹۱۵)، سابقاً کرسی ولایت سن-اوا، اکنون کرسی ولایت ⇐ ایولین، ل فرانسه. دهکده‌ای بود که لوئی XIV با ساختن کاخ سلطنتی (اواسط قرن ۱۷م) آن را مشهور ساخت. رشد شهر ورسای در ۱۶۸۲ هنگامی آغاز شد که لوئی XIV دربار خود را بدانجا انتقال داد. کاخ آن مشهورترین کاخهای جهان شد و سرمشق و الگوی صدها کاخ دیگر قرار گرفت. ساختمان عظیم آن، که نمایشگر سبک معماری کلاسیک فرانسوی در اوج آن است کار ل. لو وو، ژ. آ. مانسار، و شارل لو برن است، آ. لونوتر پارک و باغهای آن را طرحریزی کرد، و مجسمه‌های آن کار اساتیدی چون آنتوان کوازوکس[4] (āntuān kuāzvoks؛ ۱۶۴۰–۱۷۲۰) است. ماشین عظیمی در مارلی-لوروا[5] (mārli-lē ruā؛ در حومه‌ی ورسای) برای منبع ذخیره‌ی آب آبنماهای کاخ ساخته شد. کاخ شامل دو کاخک، به نامهای تریانون بزرگ و تریانون کوچک، معابد متعدد، و پناهای تزیینی دیگر است. لوئی XV، که در کاخ ورسای تولد یافته بود، قسمت داخلی کاخ و نیز پارک را تغییر داد، و با جشنها و بزمهای باشکوهی که در آنجا برپا میکرد اروپا را به حیرت انداخت. ورسای که صحنه‌ی آغاز انقلاب فرانسه بود دیگر هرگز مقر سلطنتی نشد (تویلری در پاریس جایگزین آن شد). لوئی فیلیپ آن را یک بنای ملی و موزه کرد. خبر تأسیس امپراطوری آلمان (۱۸۷۱) و جمهوری سوم فرانسه در کاخ ورسای اعلام شد. چند معاهده‌ی مهم در ورسای منعقد شده است (← ورسای، معاهده‌ی). کاخ ورسای با هدایای خاندان راکفلر نوسازی شد.

ورسای، معاهده‌ی[6] (versāy)، نام چند پیمان که در کاخ ورسای به امضا رسید: **۱۷۸۳** (سوم سپتامبر) ← پاریس، معاهده‌ی. **۱۸۷۱** پیمانی مقدماتی که به ← جنگ فرانسه و پروس پایان داد، و در پیمان فرانکفورت تصویب و تأیید شد. به موجب این عهدنامه، فرانسه آلزاس (جز سرزمین بلفور) و بخشی از لورن را به آلمان واگذار کرد و موافقت کرد که ۵ میلیارد فرانک غرامت جنگ بپردازد. **۱۹۱۹** (۲۸ ژوئن)، مهمترین پیمانی که به امضا رسید، و پیمان اصلی از ۵ پیمان صلحی است که به جج I پایان داد (چهار پیمان دیگر در سن-ژرمن، برای اتریش؛ تریانون، برای مجارستان؛ نویی، برای بلغارستان؛ و سور، برای ترکیه). این پیمان میان آلمان از یک طرف و متفقین (جز روسیه) از طرف دیگر منعقد شد. عقد این پیمان نتیجه‌ی مذاکرات طولانی در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) بوده است. "چهار مرد بزرگ" در این کنفرانس عبارت بودند از ویلسن، رئیس جمهور کشمت؛ کلمانسو، نخست‌وزیر فرانسه؛ لوید جورج، نخست‌وزیر بریتانیا؛ و اورلاندو، نخست‌وزیر ایتالیا؛ آلمان در مذاکرات شرکت نداشت. اختلافاتی که میان پیشنهادهای این چهار عضو بروز کرد موجب شد که ویلسن از پیشنهاد اصول چهارده گانه‌ی خود صرف نظر کند، ولی توانست قرارداد جامعه‌ی ملل را در معاهده بگنجاند. آلمان پس از اعتراضهای بیهوده پیمان را پذیرفت که از ژانویه‌ی ۱۹۲۰ به مرحله‌ی اجرا در آمد. آلمان غرامات جنگ را قبول کرد؛ آلزاس و لورن را به فرانسه باز گردانید؛ لهستان پروسی و بیشتر پروس غربی را به لهستان واگذار کرد. در این معاهده مراجعه به آراء عمومی در سیلزی علیا، شلویگ شمالی، اوپن، و مالمدی پیشبینی شده بود؛ اداره‌ی سار را تحت قیمومت جامعه‌ی ملل به فرانسه سپرد؛ راینلاند نیز برای همین مدت تحت اشغال متفقین در آمد؛ دانتزیگ یک شهر آزاد شد؛ سپاه و نیروی دریائی آلمان محدود و ساختن سلاحهای سنگین تعرضی برای آلمان ممنوع شد؛ اشغال و خلع سلاح بعدی راین پیشبینی شد. سنای امریکا از تصویب این معاهده خودداری کرد. هیتلر پس از ۱۹۳۵، بیشتر مواد این پیمان را از طرف خود یکجانبه لغو کرد.

ورست[7] (verst)، واحد مقیاس طول روسی برابر با ۱,۰۶۷ کیلومتر یا ۰,۶۶۲۹ مایل انگلیسی.

ورسخافلت[8]، **پیتر آنتون** (piter ānton vers-xāfelt)، ۱۷۱۰–۹۳، مجسمه‌ساز فلاندری در سبک روکوکو. ح ۱۵ سال در رم گذراند، و در آنجا بنای یادبودی برای پاپ بندیکتوس XIV ساخت. در ۱۷۵۲ در مانهایم، آلمان، ساکن شد، و در آنجا به مدیریت آکادمی منصوب گشت. مهمترین آثارش در همین شهر است.

ور سفلی، محلات، ← ورین، ده.

ورسک (varask, veresk)، پل راه آهن ایران، بر دره‌ی ورسک، ۲۹کیلومتری ج پل سفید. این پل که بزرگترین پلهای راه‌آهن در خط سرتاسری از تهران به شمال است، پلی است آهنی و معلق، به طول ۸۵ متر و ارتفاع 100 متر، از کف دره. ایستگاه ورسک در کنار آن قرار دارد.

ورسک (varask)، (*Erica arborea*)، درختچه‌ای با برگهای باریک و خوشه گلهای بزرگ که در نقاط شنی میروید. نیز ← خلنج.

ورسنژتوریکس[9] (versanjetoriks)، فت ۴۶ قم، سردسته‌ی گلها در شورش (۵۲ قم) آنان علیه رومیان. وی با سلطه‌ی رومیان برگل مخالف بود.

---

(۱) Vergennes (۲) Gravier (۳) Versailles (۴) Coysevox (۵) Marly-Le-Roi (۶) Versailles, Treaty of (۷) verst (۸) Verschaffelt (۹) Vercingetorix

در آن هنگام که قیصر در ایتالیا سرگرم بود، سراسر گل، به سرکردگی ورسنژتوریکس سر به شورش برداشت. ورسنژتوریکس با نیروهای چریکی و حمله به مراکز تجمع نیروهای رومی و تدارکات آنها پیروزیهائی به دست آورد و قیصر و سردارش، لابینیوس را شکست داد. پس از آنکه ورسنژتوریکس به دژ آلسیا پناه برد، قیصر دژ را محاصره کرده آن را تسخیر، و رهبر شورشیان را دستگیر کرده به رم برد (۵۲ ق‌م)، و پس از ۶ سال اسارت او را به قتل رسانید. شرح این نبرد در کتاب جنگهای گالیائی به قلم خود قیصر ذکر شده است.

ورش: ← قرآن، قسمت IX.

ورشکستگی[1]، عدم توانائی تاجر یا شرکتی از تأدیه‌ی تمام یا قسمتی از دیون خود. هدف اصلی قوانین ورشکستی در اغلب کشورها این است که دارائی شخص ورشکسته را منصفانه بین طلب‌کاران تقسیم کنند. در حقوق روم طلبکار می‌توانست شخص ورشکسته را توقیف کند یا بفروشد یا بکشد. در زمان یولیوس قیصر مقرر شد که اگر ورشکسته حساب خود را با دارائیش تسلیم کند از تعقیب شخص او صرف نظر شود. به این ترتیب اصل سلب حق ورشکسته از مال او ایجاد شد. طبق قوانین ایران، ورشکستگی مختص به تاجر است، یعنی اگر کسی تاجر نباشد نمیشود او را ورشکسته اعلام کرد. شخص غیر تاجر که نتواند دیون خود را بپردازد ممکن است معسر یا مفلس باشد.

ورشو[2] (varšō)، لهستانی **وارشاوا** (vāršāvā)، شهر (در ۱۹۷۶ جم تخمیناً ۱٬۴۳۶٬۱۰۰)، پایتخت لهستان، بر دو طرف رود ویستول. قسمت عمده‌ی شهر در سمت راست ویستول واقع است، و قسمت دیگر که در سمت چپ این رود است پْراگا خوانده میشود. ورشو یک مرکز سیاسی و فرهنگی، و یکی از بزرگترین شهرهای تاریخی اروپا است؛ نیز یک مرکز صنعتی است (مواد شیمیائی، اتومبیل، ماشین‌آلات، اسباب و افزارهای دقیق، و وسایل برقی). ورشو احتمالاً در اطراف دژی که به وسیله‌ی یکی از دوکهای ماسوویا ساخته شده بود (قرن ۱۳م) گسترش یافت. در ۱۴۱۳ پایتخت دوکنشین ماسوویا شد، که در ۱۵۲۶ به لهستان بزرگ منظم شد. پس از آنکه کراکو در حریق سال ۱۵۹۵ سوخت، ورشو به جای آن پایتخت لهستان شد. ورشو، علی رغم هجومها و تاراج‌های متوالی، بسیار زود یک مرکز تجارتی و فرهنگی شد. یک بار در ۱۶۵۵ و بار دیگر در ۱۶۵۶ در زمان کارل X، و بار سوم در ۱۷۰۲ در زمان کارل XII موقتاً به دست سوئدیها افتاد؛ در ۱۷۹۲ و ۱۷۹۴ روسها آن را اشغال کردند؛ و در تقسیم سوم لهستان (۱۷۹۵) به تصرف پروس در آمد. در ۱۸۰۶ ناپلئون I آن را آزاد ساخت، و پایتخت مهیندوکنشین ورشو و مقر دیتی شد (۱۸۱۲) که استقرار مجدد لهستان را اعلام کرد. ولی در ۱۸۱۳ به دست روسها افتاد، و در ۱۸۱۵ پایتخت مملکت اسماً مستقل لهستان مرکزی شد، که کنگره‌ی وین به دربار سلطنتی واگذار کرد. ورشو مرکز اصلی شورش ناموفق (۱۸۳۰) لهستان علیه تسلط روسها بود. در ۱۹۱۵ آلمانها آن را اشغال کردند. در نوامبر ۱۹۱۸ سپاهیان لهستانی آن را آزاد کردند و پایتخت کشور بازیافته‌ی لهستان اعلام داشتند. دفاع موفقانه‌ی لهستانیها از ورشو، تحت رهبری ژنرال م. وگان، روسها را در جنگ روس و لهستان عقب نشاند (۱۹۲۰). در ۱۹۲۶ ورشو صحنه‌ی کودتای نظامی مارشال پیلسودسکی بود، که حکومت دیکتاتوری را در لهستان برقرار کرد. در جنگ II آلمانها ورشو را در اشغال خود در آوردند (۱۹۳۹–۴۵)، و سکنه‌ی آن را تحت فشار و شکنجه قرار دادند. در ۱۹۴۰ آلمانها محله‌ی یهودیان ورشو را مجزا کردند، که در ۱۹۴۲ ح ۵۰۰٬۰۰۰ نفر جمعیت داشت؛ به انتقام شورشی که در این محله روی داد (فوریه‌ی ۱۹۴۳)، آلمانها ح ۴۰٬۰۰۰ نفر از یهودیان را که از نبرد جان سالم به در برده بودند به قتل رساندند؛ هنگامی که ورشو به وسیله‌ی نیروهای شوروی آزاد شد (ژانویه‌ی ۱۹۴۵) فقط ۲۰۰ تن از یهودیان باقی مانده بودند. از اوت تا اکتبر ۱۹۴۴، نیروهای مقاومت زیرزمینی لهستانی، برای نجات ورشو با سپاهیان آلمانی جنگیدند؛ و هنگامی که جنگ به اوج شدت خود رسیده بود، ارتش شوروی هیچ گونه دخالتی نکرد. آلمانها، به دنبال موفقیت خود، ساکنین ورشو را بیرون راندند و شهر را ویران کردند. تصمیم بعد از جنگ برای ابقای ورشو به عنوان پایتخت، بازسازی در مقیاس عظیمی را ایجاب کرد. قسمت کهنه‌ی شهر (از قرون وسطی)، با کلیسای جامع قرن ۱۴م آن، از نو به صورت اصلی ساخته شد. از بناهای معروف ورشو کلیسای صلیب مقدس، کلیسای بانوی ما، کلیسای قدیس کارملیت (قرن ۱۷م)، چند کاخ زیبا، و بناهای یادبود کوپرنیک و آ. میتسکیویچ میباشد. ورشو، که مرکز فرهنگی و فکری لهستان است دارای مؤسسات تعلیمات عالیه، شامل دانشگاه ورشو (تأسیس ۱۸۱۸)، و آکادمی علوم است. شهر دارای چند کتابخانه و موزه نیز میباشد.

ورشو[3] (varšō)، نام آلیاژهای گوناگون مس، روی، و نیکل، که گاهی شامل سرب و قلع نیز میباشد. آلیاژی است به رنگ نقره‌ای سفید که سه عنصر اصلی سازای آن، مس و روی و نیکل با نسبتهای زیر آن را تشکیل میدهند: مس از ۵۰ تا ۶۱٫۶ درصد، روی از ۱۹ تا ۱۷٫۲ درصد، و نیکل از ۳۰ تا ۲۱٫۱ درصد. این نسبتها در آلیاژهای تجارتی همیشه مشخص است. ورشو به خاطر سختی و مقاومتش در مقابل خوردگی، برای تهیه‌ی ظروف غذاخوری، و سیمهائی که باید حرارت زیاد تحمل کنند به کار میرود. یک شیمیدان صنعتی آلمانی، به نام ارنست آوگوست گایتنر[4] (ernst ägust gäytner؛ ۱۷۸۳–۱۸۵۲) آن را کشف کرد (اوایل قرن ۱۹م).

ورشو، پیمان[5]، پیمانی برای دفاع مشترک که در ۱۹۵۵ در ورشو میان کشورهای آلبانی، آلمان شرقی، بلغارستان، چکوسلواکی، تجشه، رومانی، لهستان، و مجارستان به امضا رسید. این پیمان را به عنوان اتحادی اعلام کردند که در مقابل پیمانهای پاریس برای تجدید تسلیحات آلمان غربی بسته شدن آن ضرورت داشته است. مدت این پیمان ۲۰ سال، و در آن قید شده است که اگر نظام امنیت دسته‌جمعی میان شرق و غرب اروپا برقرار شود، این پیمان ملغی خواهد بود. در ۱۹۶۸ آلبانی ازاین پیمان اخراج شد. به موجب این پیمان، کشورهای امضا کننده دارای فرماندهی نظامی مشترکی میشدند، و واحدهایی ازنیروهای اتحاد جماهیر شوروی در سرزمینهای کشورهای امضا کننده مقیم میشد. در آغاز سال ۱۹۸۰ تعداد نیروهای نظامی این پیمان بالغ بر ۳٬۷۵۰٬۰۰۰ تن بود.

منظور اصلی پیمان تثبیت قدرت و تقویت حضور شوروی در کشورهای وابسته بود. بولگانین و خروشچف مخصوصاً در تحکیم این پیمان می‌کوشیدند. با نیروهای همین پیمان بود که شورشهای سال ۱۹۵۶ لهستان و مجارستان، و نیز شورش سال ۱۹۶۸ چکوسلواکی در هم کوبیده شد.

ورفل[6]، **فرانتس** (frānts verfel)، ۱۸۹۰–۱۹۴۵، نویسنده، شاعر، و درامنویس اتریشی؛ متولد پراگ. در پراگ، لایپزیگ، و هامبورگ علم آموخت، در جنگ I شرکت کرد. ورفل اصولاً شاعری است غنائی، و وابسته به مکتب امپرسیونیسم. وی با اخلاق و افکار جامعه‌ی عصر خود به مبارزه برخاست، و مکتب رمانتیسم را مورد حمله قرار داد. وی فلسفه‌ی برادری انسانها و رازوری خود را به صورت شعر و درام و داستانهای حماسی و غنایی بیان کرده است. علاوه بر چند دیوان شعر، این آثار از اوست: درامهای آواز بز (۱۹۲۱)، بولس در میان یهودیان (۱۹۲۶)، ملکوت خدا در بوهم (۱۹۳۰)، داستانهای وردی (۱۹۲۴)، و خواهران و برادران نشایل (۱۹۳۱). پس از روی کار آمدن نازیها در آلمان وی آن کشور را ترک گفته در کشمة مسکن گزید، و هم در آنجا چشم از جهان فروبست. در این کشور شهرت وی بیشتر به‌سبب رمان چهل روز در موسی داغ (۱۹۳۴) و ترانه‌های برنادوت (۱۹۴۱) است که از آن فیلم سینمایی هم تهیه شد.

ورق (varaq)، اصطلاح برای یک تکه کاغذ به اندازه‌ی اصلی که از کارخانه بیرون آمده است، و آن را در زبانهای فرنگی از لغت فولیو (folio) گرفته‌اند. در کتابشناسی و نسخه‌شناسی ورق به هر ورق کتاب که دو صفحه است اطلاق میشود و در نسخ شرقی که آنها را از راست به چپ مینویسند صفحه‌ی دست چپ هر ورق را غالباً به نشان "A" یا "ر" (رو) و صفحه‌ی دست راست را به "B" یا "پ" (پشت) میشناسانند. به جای اینکه عده‌ی صفحات نسخه‌ی خطی را نشان دهند، عده‌ی ورقهای آن را شماره میکنند.

ورق الخیال: ← بنگ.

ورقله (varqala) یا **ورگله**[7] (vargla)، شهر و واحه (در ۱۹۶۸ جم ۱۸٬۲۰۶)، ش الجزایر. شهر

(۱) bankruptcy (۲) Warsaw (۳) German silver (۴) Geitner (۵) Warsaw Treaty (Organization)
(۶) Werfel (۷) Wargla; Ouargla

مرکز یک واحه‌ی پرآب است که در محل تقاطع چندین راه کاروانرو صحرای افریقا واقع است. ورقله دارای نخلستانی است که بیش از 500'000 درخت بارور دارد. میدانهای نفتی حاسی مسعود در نزدیکی آن است. در سال 1000، محل سکونت خوارجی (← خوارج) شد که از کشورهای اسلامی مجاور به آنجا گریخته بودند. کشورشهری شد که از قرن ۱۶م به ترکان عثمانی خراج میپرداخت. در ۱۸۵۳ به تصرف فرانسویان در آمد. موزه‌ای از زندگی صحرائی دارد. نیز ← ولایات صحرائی.

ورقة ابن نوفل (varaqat 'bne năfal)، فقیه ۱۲ هق، حکیم عرب از خاندان قریش در دوره‌ی جاهلیت، و پسر عم حضرت خدیجه همسر حضرت محمد ص پیغمبر اسلام. پیش از اسلام از بتپرستی دست کشید و به دین مسیحی در آمد و به خواندن کتابهای ادیان پرداخت. اوایل دوران نبوت را درک کرد ولی به زمان دعوت نرسید. در خبر است که چون نخستین وحی در کوه حراء بر پیغمبر نازل شد، پیغمبر هراسان نزد خدیجه آمد و او را آگاه کرد، و خدیجه با حضرت محمد ص به نزد ورقه که پیر و کور شده بود رفتند، و چون او از داستان وحی باخبر شد گفت، "ای برادرزاده، این همان ناموسی است که خدا بر موسی فرو فرستاد، کاش جوان میبودم، کاش در آن زمان که قبیله‌ات تو را بیرون میکنند زنده باشم". و پیغمبر گفت، "آیا ایشان مرا بیرون میکنند؟" گفت، "آری هیچ کس نیست که چیزی چون تو بیاورد و با او دشمنی نکنند؛ اگر روز دعوت تو بباشم، سخت به یاری تو بس خواهم خاست". ورقه شعر میسرود و در شعر از روش حکیمان پیروی میکرد.

بعضی از مورخان او را در شمار اصحاب پیغمبر آورده‌اند.

ورقه و گلشاه (varaqe va golšāh)، داستان عاشقانه‌ای بر اساس داستان عروة ابن حزام و عفراء (← عفراء) که در ادبیات فارسی تحریرهای مختلف دارد و چند شاعر به منظوم کردن آن پرداخته‌اند. قدیمترین منظومه‌ای که در سرگذشت عشق این دو سروده شده، منظومه‌ی ورقه و گلشاه عیوقی است که از شاعران عهد غزنوی است و این منظومه را در بحر متقارب سروده، و یکی از نخستین منظومه‌های عاشقانه‌ای است که در ادب فارسی سروده شده و به طور کامل امروز در دسترس ماست.

ورقه و گلشاه تهران در ۱۳۴۳ درچاپ و منتشر شده است.

ورقه‌ی سهم[1] (varaqeye sahm)، سندی که دلالت میکند بر سهیم بودن صاحب آن در مالکیت یک شرکت. ورقه‌ی سهم ممکن است عادی یا ممتاز باشد. به اوراق سهام ممتاز منافع مقطوعی تعلق میگیرد، ولی صاحبان اوراق سهام عادی فقط از باقیمانده‌ی منافع، پس از وضع بهره‌ی سهام ممتاز، استفاده میکنند. دارندگان سهام عادی حق رأی در اداره‌ی امور شرکت را دارند.

ورک (varak)، ده (جمعیت ۵۱۱)، دهستان الموت، بخش معلم کلایه، شهرستان قزوین، ۲۵ کیلومتری جنوب معلم کلایه، کوهستانی و سردسیر است. آبش از رود محلی تامین میشود.

ورکات (varkāt)، ده (جمعیت ۵۵۰)، دهستان لاشار، بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر، ۶۰ کیلومتری جنوب بمپور، کنار راه شوسه بمپور ـ چاه‌بهار، کوهستانی و گرمسیر است. محصولاتش برنج، غلات، ذرت، و خرما میباشد.

ورکمن[2]**، فنی بولک** (feni bulək wĕrkmən)، ۱۸۵۹–۱۹۲۵، بانوی کوهنورد امریکائی. در ۱۸۸۱ با ویلیام هانتر ورکمن (wilyām hāntər، ۱۸۴۷–۱۹۳۷)، که پزشکی معروف بود ازدواج کرد، و همراه وی به سفر در اروپا، شمال افریقا، و خاورمیانه پرداخت، و از یخچالهای هیمالیا و قراقروم نقشه برداری کرد. در چند مسابقه‌ی کوهنوردی به ارتفاعهای 6'100 متر از حریفان سبقت جست. در ۱۹۰۶ با صعود بر قله‌ای در کشمیر (به ارتفاع 7'100 متر) صاحب بهترین رکورد کوهنوردی زنان جهان شناخته شد. ورکمن هشت سفرنامه نوشته از جمله، در دنیای یخ هیمالیا (۱۹۰۰)، قلل و یخچالهای نون‌کون (۱۹۰۹)، در تابستان در بیغوله‌های یخی قراقرم شرقی (۱۹۱۷)، و غیره.

ورکوه (var.kuh)، دهستان (جمعیت ۱'۷۰۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، ش بخش چقلوندی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان، دارای ۱۴ آبادی. کوهستانی و سردسیر است.

ورکه‌زنه (varkazana؛ پارسی باستان)، نام یکی از ماهها در عهد هخامنشی، مطابق ماه بابلی ارهسمنو و اکتبر و نوامبر فرنگی.

ورکی (varaki)، ده (جمعیت ۱'۰۹۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کلیجان رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ ۴۰ کیلومتری ج ساری. کوهستانی و جنگلی است. رود تجن مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، غلات، و عسل است.

ورگا[3]**، جووانی** (jovānni vĕrgā)، ۱۸۴۰–۱۹۲۱، داستانویس و نمایشنامه نویس ایتالیائی، متولد کاتانیا (سیسیل). در فلورانس و میلان به تحصیل پرداخت، و اولین آثار خود را در شهر اخیر نوشت. وی از تحصیل علم حقوق دست کشید و به ادبیات پرداخت. چند داستان عشقی به سبک رئالیستهای فرانسوی نوشت. آخرین آثارش، که به سبکهای گوناگون نوشته شده، با سادگی و دقت محض مشخص است. گرچه در ابتدا شهرتی نیافت، بتدریج معروف شد تا آنجا که امروزه یکی از برجسته‌ترین نویسندگان اروپای معاصر شمرده میشود، و در ردیف فلوبر و زولا قرار میگیرد. از آثار مهمش سوار روستائی (۱۸۸۰)، داستانهای روستائی (۱۸۸۳)، و ماسترودون زوالدو (۱۸۸۹) را میتوان ذکر کرد.

ورگان، پل: ← فلاورجان.

ورگلان[4]**، هنریک** (henrik vergelān)، ۱۸۰۸–۴۵، نویسنده و میهنپرست نروژی. از قهرمانان آزادی و دموکراسی و همکاری بین‌المللی بود و سخت برای تعلیم و تربیت عمومی و اصلاحات تلاش میکرد. شخصیت برجسته و وطنپرستی افراطی او سبب شد که با اختلافات و مشاجرات شدید رو به رو شود. در زمان حیاتش به عنوان نابغه‌ی ادبی نروژ شناخته میشد، و مدتها پس از مرگ وی هنوز نفوذ و تأثیر او محسوس بود. اشعار ورگلان نمایشگر شور و شوق او نسبت به انسان و طبیعت است. از جمله‌ی آنها است، آفرینش، انسان، و مسیح (۱۸۳۵) که شعر درامی مطولی است که در آن کمال مطلوب‌های آزادیخواهانه در زمینه‌ای اساطیری بیان شده است؛ یهودی (۱۸۴۲) و زن یهودی (۱۸۴۴) که در آنها از درخواست پذیرفته شدن یهودیان در نروژ حمایت کرده است. در حماسه‌ی درامی او، به نام ناخدای انگلیسی (۱۸۴۴) که در آخرین بیماری خود آن را تألیف کرده بود، هدف نهائی خویش را که آزادی نوع بشر است بیان کرده است.

ورگله، شهر و واحه، ← ورقله.

ورگهان (vargahān)، دهستان (جمعیت ۳'۵۰۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، ج‌ش بخش هوراند؛ شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۴ آبادی. رود قره‌سو مشروبش میسازد. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، برنج، و پنبه است. مرکزش، **ورگهان** (جمعیت ۹۳۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۱٫۵ کیلومتری ج‌ش هوراند است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد.

ورگیلد: ← دیه.

ورگیلیوس مارو، پوبلیوس: ← ویرژیل.

ورلن[5]**، پول** (pol verlen)؛ ۱۸۴۴–۹۶، شاعر فرانسوی، متمکن. با انتشار دو دیوان پارناسی (← پارناسیان) منظومه‌های غم‌انگیز (۱۸۶۶) و جنگهای شورانگیز (۱۸۶۹) شهرتی به دست آورد و چهره‌ی برجسته‌ای از جهان ادب آشفته‌ی پاریس شد. ازدواج ورلن با بدبختی به پایان رسید، و وی با شاعر جوان مورد حمایتش، رمبو، به انگلستان و بروکسل رفت. زندگی این دو با یکدیگر، هنگامی که ورلن با تیراندازی رمبو را زخمی کرد، پایان یافت و ورلن مدت ۲ سال در بلژیک زندانی شد. در زندان به مذهب کاتولیک گروید و چند قطعه شعر دینی عالی سرود که در مجموعه‌ای به نام حکمت (۱۸۸۱) انتشار یافت. دیوان رومانسهای بی‌کلام (۱۸۷۴) او نیز از همین دوره است و ورلن در این اشعار به عنوان یکی از نخستین سمبولیستها (← سمبولیست) جلوه‌گر میشود. ارج نهادن به حوادث و مناظر حسی پیش پا افتاده‌ی زندگی، همراه با مالیخولیا و وارستگی کاذب دکادانها، از مشخصات شعر ورلن است، ولی سادگی خاص خود ورلن بیشتر جالب توجه است. در سراسر دوران انحطاط آخر عمرش، که با فقر و مستی و بی‌بند و باری همراه بود، ورلن درستی و بی‌تزویری آشفته‌ی خود را حفظ کرد. سابق بر این و به همین نزدیکی (۱۸۸۴) و توازی (۱۸۸۹) شاید بهترین اشعار دوران اخیر زندگی او بوده باشد. از میان آثار نثری او مهمتر از همه شعرای ملعون (۱۸۸۴) است که در آن به صورت خلاصه از پیروان سمبولیست خود، مخصوصاً مالارمه و رمبو، سخن گفته. شعر ورلن، در ترجمه، بسیاری از

(۱) stock (۲) Workman (۳) Verga (۴) Wergeland (۵) Verlaine

اصالت (و حالت خروج از متعارف) الفاظ و موسیقی کلامی خود را از دست میدهد.

ورمال (varmāl)، ده (جمع ۱٬۲۷۴ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شیب‌آب، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۸کیلومتری غ سه‌کوهه. رود هیرمند مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است. از صنایع دستی گلیمبافی و قالیچه‌بافی دارد.

ورمانت[1] (vērmānt)، ۱۴مین ایالت (۲۴٬۸۸۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمع ۴۴۴٬۷۳۲)، لش کشمت. کرسی آن مانتپیلیر[2] (māntpiliər) و از شهرهای دیگرش برلینگتن و راتلند است. از ل به کبک، از ش به رود کنکتیکت و از غ جزئاً به دریاچه‌ی شامپلن محدود است. شغل عمده‌ی اهالی تهیه‌ی لبنیات است. ماشینسازی و صنایع کاغذسازی و نساجی نیز دارد. نخستین سفیدپوستی که به اینجا گام نهاد شامپلن بود، و این ناحیه مدتی بین ایالات نیو همپشر و نیو یورک متنازع فیه بود تا در ۱۷۷۷ ورمانت استقلال خود را اعلام داشت. در ۱۷۹۱ جزء ایالات (آزاد) کشمت پذیرفته شد. در سالهای اخیر جلب سیاحان یکی از منابع مهم عایدات این ایالت شده است.

ورم پستان، در دامپروری، مرضی که بر اثر عدم رعایت بهداشت و آلوده شدن پستان به میکروبهای مختلف ایجاد و موجب تولید حرارت و درد و تورم پستانها و تغییر خواص شیر میشود.

ورم حنجره: ← لارنژیت.

ورمر[3]، **یان** (یا **یوهانس**) (yān, yohānes vermer)، ۱۶۳۲–۷۵، نقاش ژانر و منظره‌ساز هلندی، متولد و مقیم دلفت. به نام ورمرِ دلفتی (delfti) و همچنین یان (یوهانس) وان در ورمر نیز معروف بود. در ۱۶۵۳ به تشکیلات صنفی نقاشان پذیرفته شد که دو بار ریاست آن با او بود. در زمان حیات کوتاهش بسیار کم شهرت یافت، و تا یک قرن پس از آن نیز آثارش در بوته‌ی فراموشی ماند یا اشتباهاً به نقاش دیگری نسبت داده میشد. اکنون در میان بزرگترین استادان نقاشی هلندی جای دارد و به عنوان بزرگترین نقاشی که با رنگ کار کرده است شناخته میشود. موضوعهای طرف توجه او ساختن تصاویر داخل اطاقها و غالباً همراه با صورت یک زن تنها بوده است. در این تصاویر کوچک، با آنکه موضوع آنها چندان برجستگی ندارد، ورمر چندان صفا و لطف شاعرانه و شکوهمندی اجرا به کار برده است که هنوز کسی بر آن پیشی نگرفته. هیچ نقاشی نتوانسته است عالیتر از او درخشندگی رنگهای آبی یا زرد، تلألؤهای مرواریدگون، و درجات گوناگون نور منعکس‌شده را چنان مجسم کند که همه‌ی این خصوصیات در یک ترکیب بسیار منظم جایگزین شده باشد. در مورد تصاویر بلورین و آینه‌وار وی، گفته‌اند که او از دستگاه نورشناختی خاص، مثلاً یک اطاق تاریک، مدد میگرفته است. ورمر بر روی هر کار خود مدتها وقت صرف میکرد، و به همین جهت تعداد آثار او اندک است و به بهای زیاد معامله میشود. تنها ۴۰ تابلو را میتوان با قطعیت به او نسبت داد، که از این جمله است دختر شیردوش و نامه (در ← موزه‌ی رایکس)؛ آرتیست و مدل (وین)؛ منظره‌ی دلفت (لاهه)؛ سرباز و دختر خندان (۱۶۵۷؛ مجموعه‌ی فریک، نیو یورک)؛ زن جوان و کوزه‌ی آب (موزه‌ی متروپلیتن)؛ دختر جوان با یک فلوت (گالری هنر واشینگتن)؛ و کنسرت (ح ۱۶۶۰–۶۵؛ موزه‌ی گاردنر، بستن).

ورمز، نام انگلیسی شهر ورمس، آلمان.

ورمس[4] (vorms)، انگلا **ورمز** (wērmz) شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۷۶٬۶۹۷)، راینلاند-پفالتس، آلمان غربی، بر رود راین. دارای کارخانجات گوناگون، و مرکز صادرات شراب راین است. در ۱۴ ق‌م به دست رومیان افتاد؛ یکی از اسقفنشین‌های اولیه، و پایتخت اولین مملکت بورگونی (قرن ۵م) شد. تا ۱۸۰۳ اسقفها به عنوان امرای امپراطور مقدس روم بر بعضی نواحی آن حکومت میکردند. خود شهر در ۱۱۵۰ اولین شهر آزاد امپراطوری شد. در ۱۷۹۷ ضمیمه‌ی فرانسه، در ۱۸۱۵ جزء هسن-دارمشتات، و پس از جنگ II ضمیمه‌ی راینلاند-پفالتس شد. در این جنگ بیش از نیمی از آن منهدم شد. ورمس صحنه‌ی وقایع مهم تاریخی بوده است. شورای کلیسای ورمس (۱۰۷۶) خلع پاپ گرگوری VII را اعلام کرد. کنکوردای ۱۱۲۲ (← ورمس، کنکوردای) موافقتی بود که میان پاپ کالیکستوس II و امپراطور هانری V برای پایان دادن به مجادله بر سر خلعت‌پوشان به عمل آمد. امپراطور حق نصب اسقفها و رهبانان را به پاپ داد ولی حق مخالفت با انتخاب کاردینالهائی را که با آنها موافق نبود برای خود حفظ کرد. ← دیت ورمس (۱۵۲۱)، که به فرمان امپراطور شارل V تشکیل شد، به مسائلی چند، از جمله موضوع مذهب نوظهور لوتر رسیدگی کرد. لوتر با حصول تأمین جانی به دیت آمد، و طی مباحثات طولانی با علمای دینی از نظریات خود عدول نکرد. پس از چند روز بحث، در ۲۶ آوریل، به وی امر شد که شهر را ترک گوید. این مجلس اختلاف میان کلیسای کاتولیک رومی و عقاید اصلاح‌طلبان را تشدید کرد.

ورمس[4]، **دیت** (diete vorms)، ۱۵۲۱، بزرگترین دیت امپراطوری که در ورمس، آلمان، تشکیل شد. در ژانویه ۱۵۲۱ توسط امپراطور شارل V افتتاح شد. از جمله‌ی مسائل مورد بحث در آن رسیدگی به رفتار تمردآمیز لوتر بود. شارل مجبور شد لوتر را به دیت احضار کند، که وی در ۱۶ آوریل در آن حضور یافت، و از او خواستند که از تعلیمات خود که پاپ آنها را محکوم کرده بود دست بردارد. لوتر پس از یک روز مهلت جواب رد داد. مدت یک هفته علمای دین با او به مباحثه نشستند ولی سودی نداشت. بنا بر روایات، لوتر دفاع خود را در ۱۸ آوریل با این جمله به پایان رسانید، "من بر سخن خود ایستاده‌ام. نمیتوانم کار دیگری کنم. خدا مرا یاری میکند. آمین". عاقبت امپراطور که بحث را بیحاصل میدید، به لوتر فرمان داد که از شهر خارج شود. با فرمان ورمس (۲۵ مه) رسماً او را از حقوق مدنی محروم کردند، و این خود سبب تقویت اصلاح دینی شد.

ورمس، کنکوردای[5] (konkordāye vorms)، توافقی که در ۱۱۲۲ میان پاپ کالیکستوس II و امپراطور هانری V برای پایان دادن به کشمکش بر سر خلعت‌پوشان برقرار شد. بنا بر مواد این توافقنامه، امپراطور انتخاب آزاد اسقفها و کشیشها را تضمین کرد و از اینکه انگشتری و عصائی به عنوان نماد وظایف روحانی به آنان اعطا کند چشم پوشید. در مقابل، پاپ به این تسلیم شد که هانری در آلمان در انتخاب حضور داشته باشد و پیش از اجرای تشریفات ارتسام، انتخاب شدگان را به وظایف و حقوق غیر دینی ایشان بگمارد. در بورگونی و ایتالیا، این حق پس از ارتسام برای امپراطور شناخته شده بود. سازشی که با این کنکوردا میان دو قدرت دینی و دنیائی ایجاد شد، پایه و اساس همه‌ی کنکوردهای پس از آن بود. کنکوردای ورمس در اولین ← شورای لاتران تأیید شد.

ورمقان (varmaqān)، ده (جمع ۵۱۰)، دهستان فعله‌گری، بخش حومه‌ی شهرستان سنقر، استان پنجم (کرمانشاهان)، ۳۶ کیلومتری ش سنقر. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است. از صنایع دستی زنان قالیچه‌بافی، جاجیم، و پلاس‌بافی است.

ورملاند[6] (vermländ)، ولایت (۱۹٬۴۰۸ کمه؛ جمع ۲۹۱٬۲۵۶) غ سوئد مرکزی، ل دریاچه‌ی وِنِرن، بر مرز نروژ. قسمت عمده‌ی ایالت تاریخی ورملاند را شامل است. ناحیه‌ی زراعتی است؛ استخراج و ذوب آهن؛ کالاهای چوبی و صناعت کاغذ دارد. مرکزش کارلستاد و شهرهای مهمش کریستینهامن[7] (kristinehāmn) و آرویکا[8] (arvikā) است.

ورم مفصل[9] یا **ورم بند** (varame mafsel, band)، التهاب و دردناکی مفصل [= بند] که معمولاً با گرمی و سرخی همراه است. این وضع ممکن است نتیجه‌ی عفونت (مثلاً سوزاک، سل، تب روماتیسمی)، ضربدیدگی، آسیب‌دیدگی عصب، افزایش یا کاهش عمل غده‌های درونریز، یا انحطاط و ضعف حاصل از سالخوردگی بوده باشد. علت ورم مفصل روماتیسمی، که از همه‌ی اشکال آن بیشتر شیوع دارد، هنوز شناخته نشده است. زنان بیش از مردان در معرض آن واقع میشوند. ورم مفصل روماتیسمی بیشتر میان سالهای ۲۵ و ۵۰سالگی عارض میشود، ولی گاه در کودکان نیز بروز میکند. ورم مفصل استخوانی، که شکل شایع دیگر آن است، بر اشخاص مسن فربه عارض میشود. کورتیزون و آ ث ت ه (هورمون استخراج‌شده از غده‌ی نخامی مقدم) در درمان ورم مفصل سودمند است، ولی غالباً عوارض نامطبوع همراه دارد. ئیدروکورتیزون و فنیلبوتازون، که هر دو از وابسته‌های شیمیائی کورتیزون هستند، نیز در درمان ورم مفصل به کار میروند. رژیم غذائی که از حیث چربی غنی ولی از حیث مواد قندی یا نشاسته‌ای فقیر باشد،

(۱)Vermont (۲)Montpelier (۳)Vermeer (۴)Worms (۵)Worms, Concordat of (۶)Värmland (۷)Kristinehamn (۸)Arvika (۹) arthritis

توصیه میشود. نقرس نیز نوعی ورم مفصل است.
ورم ملتحمه[1] (varame moltaheme)، التهاب ملتحمه (پرده‌ی شفاف و نازکی که روی چشم و سطح داخلی پلکها را میپوشاند). اشکال مختلف آن ناشی از میکروبهای مختلف است، مانند ورم ملتحمه‌ی سوزاکی، ناشی از گونوکوک (← سوزاک)، یا درد چشم ناشی از باسیل موراکس و غیره.
ورمنجه، چشمه، کرمانشاه، ← میاندربند، دهستان، کرمانشاه، استان پنجم.
ورمیلیی[2]، **پیترو مارتیره** (pietro mārtire vermilyi)، ۱۵۰۰–۶۲، مصلح دینی پروتستان ایتالیائی که به نام پیترو مارتیره نیز خوانده میشود. به فرقه‌ی کاتولیک رومی آوگوستینیان پیوست، و به عنوان عالم و خطیب دینی مقام مهمی پیدا کرد، در نایل تحت تأثیر مصلح دینی اسپانیائی، خوان د والدس[3] (xuān de vāldes؛ ح ۱۵۰۰–۴۰) قرار گرفت و به بد دینی متهم شد، و مدتی او را از موعظه کردن منع کردند. در ۱۵۴۱ به ریاست دین شهر لوکا منصوب شد و در میان گروهی از مصلحان دینی معروف به لوکائیان عنوان مرکزیت پیدا کرد. ورمیلیی به ترویج تعلیمات پروتستانها پرداخت و چون تهدید به حبس شد، به پیز، سویس، و ستراسبورگ گریخت. به دعوت کرنمر اسقف اعظم انگلستان به آن کشور رفت و از ۱۵۴۷ تا بازگشت مذهب کاتولیک در ۱۵۵۳ استاد دانشگاه آکسفرد بود. سپس به عنوان استاد به ستراسبورگ بازگشت و بعد از آن به استادی الاهیات در زوریخ منصوب شد (۱۵۵۶)، که تا زمان مرگ همین سمت را داشت. در مجمع مشترکی از پروتستانها و کاتولیکها، که برای اتحاد این دو مذهب در پواسی[4] (puāsi؛ شهری در ل فرانسه) تشکیل شد (۱۵۶۱) و حاصلی نداشت، وی از نمایندگان مذهب پروتستان بود. آثار وی زیاد خوانده میشد و در تأسیس الاهیات پروتستان سهم عمده داشت.
ورن، نام اوستائی گیلان.
ورن[5]، **ژول** (jūl vern)، ۱۸۲۸–۱۹۰۵، داستانویس فرانسوی، پدر داستانهای علمی تخیلی جدید، متولد نانت. پس از پایان تحصیلات متوسطه‌ی خود در نانت، برای تحصیل علم حقوق به پاریس رفت. بسیار زود به تئاتر علاقه پیدا کرد، و اشعاری برای اوپرتها سرود (۱۸۴۸–۵۰). چندسالی میان پرداختن به شغلی یا به تئاتر مردد ماند، ولی پس از ۱۸۶۳ به علم و جغرافیا علاقه پیدا کرد و یک رشته داستانهای تخیلی علمی نوشت که در آنها به صورت عجیبی بسیاری از پیشرفتهای علمی و فنی قرن ۲۰م پیشبینی شده است. آثار او رواج فراوان یافت، و تا زمان مرگش بیش از ۵۰ جلد از رمانهای علمی او انتشار پیدا کرد. از جمله‌ی این آثار است: پنج هفته در بالون (۱۸۶۳)، مسافرت به مرکز کره‌ی زمین (۱۸۶۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۷ هش)، از زمین تا کره‌ی ماه (۱۸۶۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران) بیست هزار فرسنگ زیر دریا (۱۸۷۰؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش)، سفر به دور دنیا در هشتاد روز (۱۸۷۳؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش)، جزیره‌ی اسرارآمیز (۱۸۷۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۴ هش)، و میشل استروگوف (۱۸۷۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۵ هش). از بسیاری از آثار او نمایشنامه و فیلم ساخته‌اند که هنوز هم، مخصوصاً برای نوجوانان، جالب توجه است.
ورنادسکی[6]، **ولادیمیر ایوانوویچ** (vlādimir ivānovic vernādski)، ۱۸۶۳–۱۹۴۵، دانشمند روسی. روش اندازه‌گیری سن احجار و سنگهای معدنی را بر اساس میزان رادیوآکتیویته ابداع کرد. تحقیقاتی در کانشناسی، ژئوشیمی (علم تغییرات شیمیائی و ترکیب قشر زمین)، و همشکلی عناصر کرده است. کار عمده‌ی آزمایشگاهیش تحقیق در باره‌ی نقش کهسازوارها در فرایندهای زیستشیمیائی در قشر زمین بوده است. مؤسس و اولین رئیس آکادمی علوم اوکرائین بود (۱۹۱۸).
ورنامخواست (varnāmxāst)، ده (جم ۵٬۴۸۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان آیدغمش، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۸ کیلومتری جنوب فلاورجان. زاینده‌رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و برنج است. به اصطلاح محل به این ده غلامخواست میگویند.
ورنده، ده، ساری، ← گرمابرود.
ورنر[7]، **آبراهام گوتلوب** (ābrāhām gotlob verner)، ۱۷۵۰–۱۸۱۷، زمینشناس آلمانی. در ۱۷۷۵ استاد آکادمی کانشناسی فرایبورگ شد، و با کوشش او این مدرسه به صورت یکی از مدارس عمده‌ی آلمان در آمد. در قسمت آخر قرن ۱۸م، ورنر یکی از برجسته‌ترین چهره‌ها در تحقیقات مربوط به سنگها و کانیها بود. وی نخستین کسی است که سنگها را به صورت علمی طبقه‌بندی کرده است. بنا بر نظریه‌ای از او، که به نپتونیسم[8] (neptunism) معروف است، زمین در ابتدا اقیانوسی از آب بوده، و قسمت عمده‌ی خشکیهای کنونی نهشتهای این اقیانوس است. با آنکه قسمت عمده‌ی نظریه‌ی ورنر از اعتبار افتاده است، زمینشناسی از لحاظ تطبیق گاهشماری در تشکیل سنگها و تعریفات دقیق وی، بسیار از او بهره برده.
ورنر[9]، **آلفرد** (älfred verner)، ۱۸۶۶–۱۹۱۹، شیمیدان سویسی. از ۱۸۹۳ در دانشگاه زوریخ تدریس میکرد. با تحقیقاتی که در ارتباط زنجیری اتمها در مولکول به عمل آورد، و در بسط مطالعات ایزومرها اهمیت شایانی داشت، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۳ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
ورنر، قانون: ← ورنر، کارل آدولف.
ورنر[10]، **کارل آدولف** (kārl ādolf verner)، ۱۸۴۶–۹۶، زبانشناس دانمارکی. کتابدار دانشگاه هاله و استاد زبانهای اسلاوی دانشگاه کپنهاگ بود. شهرتش به **قانون ورنر** است که، بنا بر آن، تبدیل صامتها در زبانهای ژرمنی نتیجه‌ی الگوهای تبدیل در وضع تکیه‌گاههای واژه در زبان مادر بوده است. نیز← قانون گریم.
ورنکش (varankeš)، ده (جم ۲٬۰۱۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بروانان، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۵کیلومتری ل‌ش ترکمن چای. محصولاتش غلات و حبوبات است.
ورنه: ← طبقه، در جامعه‌شناسی.
ورنه[11]، **امیل ژان اوراس** (emil jān orās verne)، ۱۷۸۹–۱۸۶۳، پسر آ. ش. ه. ورنه، یکی از بزرگترین نقاشان فرانسوی در موضوعهای نظامی قرن ۱۹م، متولد پاریس. بیشتر به تزیینات در اطاق کونستانتین در کاخ ورسای و به تابلوی دفاع از سنگر در کلیشی (لوور) شهرت دارد. نقاش رسمی ناپلئون III شد.
ورنه[11]، **آنتوان شارل اوراس** (ānruān šārl orās verne)، ۱۷۵۸–۱۸۳۵، معروف به کارل ورنه، نقاشی فرانسوی، پدر ا. ژ. ا. ورنه؛ متولد بوردو. در دوره‌ی امپراطوری ناپلئون I، با ترسیم صحنه‌های لشکرکشی ایتالیا و نقاشیهای نبرد مارنگو (ورسای) و بامداد اوسترلیتز، به شهرت رسید. در دوره‌ی بازگشت خاندان بوربون به عنوان نقاش برای چاپ سنگی و نیز همچون نقاش سازنده‌ی تصاویر سگ و اسب و مناظر شکار معروف بود.
ورنه[11]، **کلود ژوزف** (klod jozef verne)، ۱۷۱۴–۸۹، نقاش فرانسوی؛ متولد آوینیون. از پدرش، آنتوان ورنه، که نقاشی تزیینی بود تعلیم گرفت، و سپس برای تکمیل معلومات خود به رم رفت و در آنجا شهرت یافت. در ۱۷۵۳ به پاریس احضار شد و شاه او را مأمور کرد تا مجموعه‌ی نقاشیهای بنادر مشهور فرانسه را بسازد، که ۱۴ تابلو (لوور) از آنها را به پایان رسانید. آ. ش. ا. ورنه پسر او بود.
ورنی[12] (verni)، محلول صمغ یا رزینهای طبیعی یا مصنوعی در روغن (ورنی روغنی، روغن جلا) یا در حلالی فرّار (ورنی فرّار)، که در معرض هوا میخشکد و پرده‌ی نازک سخت و معمولاً براقی تشکیل میدهد. برای تزیین یا حفظ سطوح به کار میرود، و ممکن است شفاف یا نیمه‌شفاف یا رنگین باشد. برای ساختن ورنیهای روغنی، صمغ یا رزین سختی را که معمولاً ترشح گیاهی سنگواره‌شده است، در روغنی (عموماً روغن بزرک) حل میکنند و آن را با حلال فراری چون تربانتین رقیق میسازند. ورنیهای فرار را از حل کردن صمغها یا رزینهای نرم مانند شلاک، مصطکی (← پسته)، و سندروس در حلال فراری چون الکل، بنزن، استون، یا تربانتین میسازند. رنگ مینائی ورنیی است که رنگیزه‌ای به آن افزوده باشند. لاکر را ممکن است از حل کردن یکی از مشتقات سلولوز در حلالی فرار یا، چنانکه در خاور دور معمول است، از ورنی طبیعی که از شیره‌ی بعضی از درختان به دست میآید بسازند. اسامی ورنیهای مختلف، بر حسب مورد استعمال یا ماده‌ای که در آنها به کار رفته، چنین است: ورنی زرورق‌چسبانی ژاپونی، ورنی کالسکه‌سازی، ورنی صحافی، ورنی سرّاجی، ورنی عایق، ورنی عکاسی،

(۱) conjunctivitis (۲) Vermigli (۳) Valdes (۴) Poissy (۵) Verne (۶) Vernadsky (۷) Werner (۸) neptunism (۹) Werner (۱۰) Verner (۱۱) Vernet (۱۲) varnish

لاک الکل، و روغن جلای نقاشی. ورنی را از زمانهای قدیم میشناختند. تابوت مومیائیهای مصری را با خمیری از حل کردن رزین در روغن و گرم گرم به کار بردن آن میپوشاندند. استعمال دیگر قدیمی آن در پوشاندن تابلوهای نقاشی بوده است. نیز ← روزین.

ورنیه[1] (vernie)، اسبابی که به وسیله‌ی آن دقت اندازه‌گیری با یک مقیاس مستقیم یا منحنی زیادتر میشود، و کسرهائی از تقسیمات مقیاس را میتوان خواند. این اسباب تشکیل یافته است از یک مقیاس فرعی (B)، مستقیم الخط یا منحنی، که میتواند بر روی مقیاسی ثابت (A) بلغزد. تقسیمات B به اندازه‌ی کسری که صورتش همیشه ۱ و مخرجش معمولاً 10 است، از تقسیمات A کوچکتر است. اگر مقیاس بزرگ (A) به میلی‌متر تقسیم شده باشد، و طول ورنیه (B) ۹ میلی‌متر و عده‌ی تقسیمات آن 10 باشد، هر یک از این تقسیمات ۹/10 میلیمتر خواهد بود. در صورتی که 0 ورنیه بر تقسیم m مقیاس اصلی منطبق باشد، تقسیمات ۱ و ۲ و ۳ و ... و ۹ و 10 آن به ترتیب از تقسیمات m+1 و m+2 و m+3 و... و m+9 و m+10 مقیاس اصلی به اندازه‌ی ۱/10 و ۲/10 و ۳/10 و... و ۹/10 و 10/10 میلیمتر عقب هستند. چون ورنیه را به اندازه‌ی ۱ و ۲ و ۳ و... و ۸ و ۹ و 10 دهم میلی‌متر جلو ببرند، تقسیمات ۱ و ۲ و ۳ و ... و ۸ و ۹ و 10 آن متوالیاً در برابر تقسیمات m+1 و m+2 و m+3 و... و m+8 و m+9 و m+10 مقیاس اصلی قرار خواهد گرفت؛ بر عکس، اگر تقسیم pم ورنیه منطبق با تقسیمی از مقیاس اصلی باشد، 0 آن به اندازه‌ی p دهم میلیمتر از تقسیمی از مقیاس اصلی که مقدم بر آن است جلوتر است؛ بالاخره اگر تقسیمات pم و (p+1)م ورنیه در یک فاصله‌ی مقیاس اصلی قرار گیرند، صفر آن کمی بیشتر از p دهم و کمی کمتر از (p+1) دهم میلیمتر پیش از تقسیم مقدم بر آن واقع میشود.

وقتی که منظور اندازه گرفتن ضخامت جسمی باشد، آن را میان دو شاخه‌ی اسباب قرار میدهند و ورنیه را چندان جا به جا میکنند تا جسم درست میان دو شاخه قرار گیرد (شکل). تقسیماتی که بر روی مقیاس اصلی پیش از 0 ورنیه است تعداد سانتیمترها و میلیمترها یا، چنانکه در شکل آمده، اینچها و $\frac{1}{10}$ های اینچ را نشان میدهد. اگر 0 ورنیه درست مقابل یکی از تقسیمات مقیاس اصلی قرار گیرد، ضخامت جسم همان عددی است که بر روی مقیاس اصلی خوانده میشود؛ اما اگر، چنانکه در شکل دیده میشود، چنین نباشد، درجه‌ای از ورنیه را جستجو میکنیم که بیش از دیگر درجه‌ها مقابل یکی از درجات مقیاس اصلی است؛ این درجه تعداد $\frac{1}{100}$ های تقسیمات مقیاس اصلی است، که در شکل مورد نظر ۷ و بنا بر این ضخامت جسم ۱,۵ (تقسیمات بر روی مقیاس اصلی) بعلاوه‌ی 0,07 (تقسیمات ورنیه)، یعنی ۱,۵۷ اینچ میباشد.

ورنیه از پیر ورنیه (pier؛ ۱۵۸۰—۱۶۳۷) ریاضیدان فرانسوی نام گرفته است که طرز کار این اسباب اختراعی خود را در کتاب ساختمان و مورد استعمال و خواص کوادران جدید ریاضی (۱۶۳۱) بیان کرده است.

ورنیه، پیر: ← ورنیه.

ورووای[2]، **آلبرت** (ālbert vervāy)، ۱۸۶۵—۱۹۳۷، شاعر هلندی؛ مت آمستردام. نخستین اشعار او آهنگدار و طبیعی و تخیلی بوده و نفوذ وردزورث در آنها مشاهده میشد؛ اشعار متأخرش ناموزون و پیچیده بود. ورووای عقیده داشت که نقش شعر آن است که همچون نیروئی اجتماعی عمل کند، و در نشریه‌اش، به نام نهضت (۱۹۰۵—۱۹)، و همچنین در مقام استادی ادبیات هلندی در لیدن (۱۹۲۴—۳۵)، به اشاعه‌ی نظریه‌های خود میپرداخت.

وروس[3]، **لوکیوس آورلیوس** (lukius ārelius verus)، ۱۳۰—۱۶۹، امپراطور (۱۶۱—۱۶۹) روم به اتفاق مارکوس آورلیوس؛ مت رم. به اتفاق سردارانش، خاصه ← آویدیوس کاسیوس فاتحانه با بلاش III اشکانی جنگیده (۱۶۲—۱۶۵) ارمنستان را گرفت.

وروشمارتی[4]، **میهالی** (mihāly vërëšmār-ti)، ۱۸۰۰—۵۵، شاعر مجار، یکی از بزرگترین شعرای مجارستان. زبان جدیدی در شعر به وجود آورد و خصوصیات مکتبهای ملی و کلاسیک را در اشعارش با هم درآمیخت. در خارج کشورش به خاطر غنائیات میهنی، خصوصاً ندا (۱۸۳۷)، شهرت دارد. حماسه‌های ملی او مشتمل است بر ارلان (۱۸۲۵) و دو کاخ مجاور (۱۸۳۱). وروشمارتی چند درام و آثار انتقادی دارد، و هزار و یک شب و آثار شکسپیر را ترجمه کرده است. در ۱۸۳۰ به عنوان اولین عضو آکادمی مجار ـ که همین سال تأسیس شده بود ـ انتخاب شد.

وروشیلوف[5] (vorošilof)، روسی واراشیلوف (vārāšilof)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۲۸'۰۰۰)، ج سرزمین کرانه‌ای، جمشس، در شرق دور سیبریه؛ ملتقای راه آهن ماوراء سیبریه و راه آهن شرقی چین. در ۱۸۹۸ بنا شد. کارخانه‌های تصفیه‌ی قند، موتورسازی، و ماشینهای کشاورزی دارد. تا ۱۹۳۵ **نیکولسک‌اوسوریسکی**[6] (nikolsk-ussuriski) نام داشت، بعداً تا ۱۹۵۷، وروشیلوف نام یافت، و از آن پس نامش **اوسوریسک**[7] است.

وروشیلوف[8]، **کلیمنت یفرموویچ** (kliment yefremovic vorošilof)، روسی واراشیلوف، ۱۸۸۱—۱۹۶۹، فیلد مارشال شوروی؛ مت اوکرائین. در ۱۹۰۳ در کارخانه‌ی کشتیسازی لوگانسک کار میکرد. در ۱۹۰۴ عضو حزب بولشویک لوگانسک شد. در ۱۹۰۷—۱۴ در زندان و تبعید بود، و مکرر از زندان گریخت. در ۱۹۱۸ فرماندهی دسته‌ی چریک را در جنگ با آلمانها و دفاع از اوکرائین را در مقابل حملات دنیکین به عهده داشت. در ۱۹۲۵—۴۰ کمیس دفاع بود.

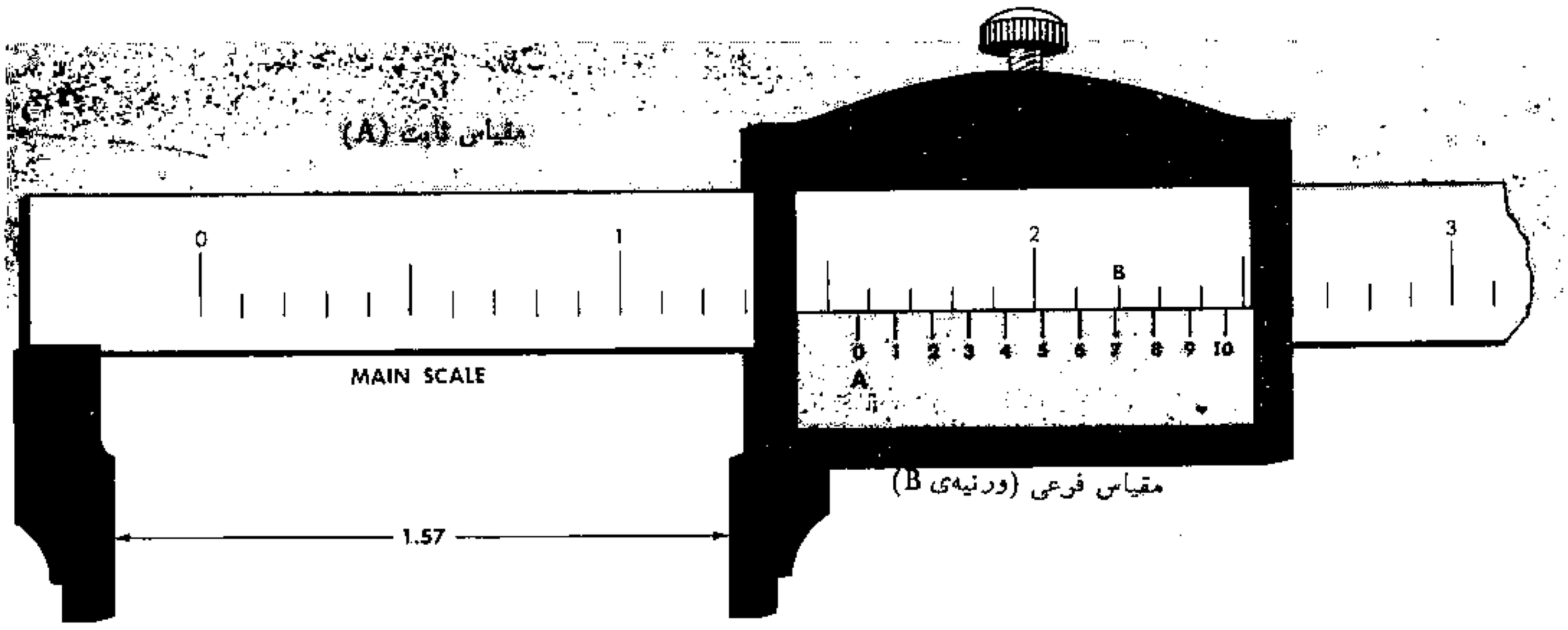

(۱)vernier (۲)Verwey (۳)Verus (۴)Vörösmarty (۵)Voroshilov (۶)Nikolsk-Ussuriiski (۷) Ussurisk (۸)Voroshilov

در ۱۹۳۵ فیلد مارشال شد. در جنگ II دفاع از لنینگراد را به عهده گرفت. در ۱۹۴۳ در کنفرانس تهران شرکت جست. در ۱۹۴۵–۴۷ رئیس شورای نظارت در مجارستان، در ۱۹۴۶–۵۳ معاون نخست‌وزیر، و در ۱۹۵۳–۶۰ صدر هیئت رئیسه‌ی شورای عالی تجشب بود. تألیفات متعددی در باب نیروهای مسلح شوروی دارد.

وروشیلوفگراد، شهر، اوکرائین، ← لوگانسک.

وروکیو[1]**، آندرئا دل** (ändreā del verrok-kio)، ۱۴۳۵–۸۸، پیکرتراش و نقاش فلورانسی، نام اصلیش آندرئا دی میکله چونی[2] (di mikele di cone). از چهره‌های برجسته‌ی اوایل دوره‌ی رنسانس، که کارگاه او در فلورانس مرکزی برای کارآموزی هنرمندان جوان بود. بسیاری از آثار نقاشی او از میان رفته است. یکی از بازمانده‌های آنها، تابلوی تعمید مسیح (اوفیتسی)–در ترسیم آن لئوناردو داوینچی دستیار وی بوده –، بخوبی چیره‌دستی او را نشان میدهد. در ترسیم نقاشی محراب پیستویا، لورنتسو دی کردی دستیار او بوده است. دیگر از آثار او است، توبیاس و فرشته (گالری ملی، لندن) و حضرت مریم و کودکش (گالری ملی، لندن، برلین). اغلب کارهای پیکرتراشی وروکیو بر جای مانده است. در این هنر، نخستین کارآموزی او زیر دست دوناتلو صورت گرفت. از قدیمترین کارهای او در این زمینه است، دیرباوری قدیس توماس (اوژسانمیکلیه)، و یک شمعدان مفرغی که برای قصر سیگنوریا (در سینا) ساخته بود. در ۱۴۷۲ سنگ گورهای پیرو وجووانی دِ مدیچی (سان لورنتسو) را حجاری کرد. در همین زمان پیکره‌ی زیبای کودک با یک دلفین و نقش برجسته‌ی داود را ساخت. در ح ۱۴۸۰ به ونیز رفت تا به ساختن مجسمه‌ی سوار بر اسب ب. کولئونی مشغول شود. وروکیو طرح سهمگینی برای صورت این فرمانده ریخت که تا پس از مرگش قالبگیری نشد. نمونه‌هائی از کارهای مفرغی او در موزه‌ی متروپلیتن، نیو یورک، و دو مجسمه از جولیانو و لورنتسو د مدیچی در گالری ملی هنر واشینگتن موجود است.

ورون، پیمان[3] (vervan)، ۱۵۹۸، پیمان صلح میان فرانسه و اسپانیا که به وسیله‌ی نمایندگان هانری IV فرانسه و فیلیپ II اسپانیا در شهرک ورون، ولایت ان، فرانسه، به امضا رسید (۲ مه‌ی ۱۵۹۸). این پیمان با وادار ساختن اسپانیا به خارج کردن نیروهای خود از فرانسه، و در نتیجه سلب حمایت خود از اتحادیه‌ی کاتولیک اسپانیائی، به جنگهای مذهبی فرانسه پایان داد.

ورونا[4] (veronā)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۶۳٬۵۸۹)، ونسی، مرکز ایالت ورونا، لش ایتالیا، کنار رود آدیجه. مرکز مهم کشاورزی و صنعتی است، و نمایشگاههای بین‌المللی کشاورزی در آن تشکیل میشود؛ و نیز مقر اسقف است. قرار گرفتن ورونا بر کنار شاهراه ← گردنه‌ی برنر به اروپای مرکزی، از زمان رومیان به این شهر اهمیت بازرگانی و سوق الجیشی بخشیده است. آغاز تأسیس این شهر ناشناخته است، ولی پیش از آنکه در ۸۹ ق‌م به تصرف رومیان در آید، ماندگاه مهمی بوده است. در زمان هجوم قبایل ژرمنی به ر‌م، اودوآکر آن را دژ مستحکم خود ساخت، و تئودوریک بیشتر اوقات در آنجا اقامت داشت. ورونا که زمانی از دوکنشینهای لومبارد‌ها و سپس از کنتنشینهای فرانکها بود، در قرن ۱۲م به صورت کمون آزاد در آمد، و با کمونهای دیگر ونیز اتحادیه‌ی ورونائی را تشکیل داد (۱۱۶۴) و سپس (۱۱۶۷) بر ضد امپراطور فردریک به ← اتحادیه‌ی لومباره پیوست. اتلینو دا رومانو از ۱۲۲۶ تا ۱۲۵۹ بر این شهر فرمانروا بود. کشمکش میان گوئلفها و گیبلین‌ها، که در قرون ۱۳م و ۱۴م به این شهر آسیب فراوان رسانید، در داستان رومئو و ژولیت تجسم یافته است. خاندان گیبلینو دلا سکالا (gibellino della skālā) در ۱۲۷۷ خاوندان ورونا بودند؛ در زمان ← کان فرانچسکو دلا سکالا این شهر به اوج قدرت خود رسید. جانشینان وی بتدریج متصرفات خود را از دست دادند، و عاقبت در ۱۳۸۷ ورونا به تصرف میلان در آمد. کشور ونیز در ۱۴۰۵ این شهر را مسخر کرد. دوره‌ی تسلط ونیزیان (۱۴۰۵–۱۷۹۷). روزگار خوشی برای ورونا بود. در دوره‌ی رنسانس، از ورونا معمارانی همچون فرا جووانی جوکوندو[5] (frā jovānni jokondo؛ ۱۴۳۳؟–۱۵۱۵) و م. سامیکلی (sāmmikeli؛ در جلد اول به صورت سانمیکلی آمده که باید بدین صورت اصلاح شود)، و نقاشانی همچون پیزانلو و پ. ورونزه بر خاستند و به تزیین شهر خود و نیز شهر ونیز پرداختند. در قرن ۱۹م، اتریش، که در آن زمان بر ونیز فرمان میراند، ورونا را مهمترین دژ خود در ل ایتالیا قرار داد. پس از پایان یافتن تسلط اتریش در نتیجه‌ی جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶)، ورونا به کشور ایتالیا پیوست. در جنگ II این شهر، به علت وضع سوق الجیشی خود، سخت در معرض بمباران متفقین قرار گرفت (۱۹۴۴–۴۵) و آسیب فراوان دید. هنگام عقب‌نشینی آلمانها نیز بار دیگر در معرض خرابی واقع شد و آلمانها ۹ پل آن را که بر روی رود آدیجه بسته شده بود خراب کردند (آوریل ۱۹۴۵) که از این جمله پونته دلا پیترا [(ponte dellā pietrā)، ← پل سنگی] از دوره‌ی رومیان و پونته سکالیجرو از ۱۳۵۴ بود. کلیسای جامع به سبک رمانسک (قرون ۱۲م–۱۵م) نیز بسختی آسیب دید. با این همه، هنوز در ورونا آثار معتبر باستانی وجود دارد؛ از این جمله است یک آمفی‌تئاتر رومی (که جز کولوسئوم از همه‌ی آمفی‌تئاترهای دیگر بزرگتر است) که اکنون برای اجرای اپرا از آن بهره‌برداری میشود؛ تالار شهرداری قرن ۱۲م؛ قلعه‌ی عظیمی از قرن ۱۴م؛ و قصر لودجا دل کونسیگلیو (lodjā del konsiglio) از دوره‌ی رنسانس.

ورونا، کنگره‌ی[6] (veronā)، ۱۸۲۲، آخرین کنفرانس اروپائی که بنا به مقررات اتحاد چهارگانه (۱۸۱۴)، در ورونا، ایتالیا، تشکیل شد (اکتبر–دسامبر ۱۸۲۲). مسئله‌ی عمده‌ی مورد بحث آن شورش اسپانیا بر ضد فردیناند VII بود، و کنگره تصمیم گرفت که سپاهیانی از فرانسه، در زیر فرمان اتحاد مقدس، این شورش را فرو نشانند. این تصمیم مورد اعتراض وزیر امور خارجه‌ی انگلستان، ج. کنینگ قرار گرفت، و به شکاف فزاینده‌ای میان بریتانیای کبیر و قدرتهای دیگر انجامید.

ورونزه[7]**، پائولو** (pāolo veroneze)، ۱۵۲۸–۸۸، نقاش ایتالیائی، از مکتب ونسیائی؛ نامش پائولو کالیاری[8] (kāliāri) بود، و از آن جهت به ورونزه [= ورونائی] شهرت یافت که در ورونا به دنیا آمده بود. وی که زیر دست چندتن از نقاشان کوچک محلی تعلیم گرفته بود، بیشتر از جولیو رومانو و مخصوصاً تیتین تأثیر پذیرفت. در ۱۵۵۳ در ونیز بود و به هنر اختصاصی خود که استفاده‌ی بیدریغ از رنگ بود آغاز کرد. هنرمندی او بزودی شناخته شد. مأموریت یافت که بر سقفهای کاخ دوکی نقاشی کند، و مجالس عمر و جوانی و مرا در حال تقدیم هدایا به ونیز را نقاشی کرد. نقاشیهای وی آکنده از چهره‌هائی است که به صورتی مواج در طرحی فضائی به هم آمیخته است. پیچیدگی روش نقاشی خاص او در بسیاری از کارهایش در کلیسای سان سباستیان مشهود است. با کشیدن منظره‌ها، صحنه‌های اساطیری، و چهره‌پردازیها، ورونزه یکی از اصیلترین نمونه‌های ⇐ پندارپردازی را به کمال رسانید. ورونزه بیشتر به ساختن صحنه‌های اعیاد دینی شهرت دارد که آنها را به صورتی کاملاً دنیائی مجسم ساخته است که از این جمله است عشای ربانی در عموای (لوور)، ازدواج در قانا (۱۵۶۲؛ لوور)، و بزم در خانه‌ی فریسیان (ح ۱۵۷۰؛ میلان). در این صحنه‌ها وی به تأکید تمام شکوه رنگ و اسراف در نمایش چیزهای فرعی را جلوه‌گر ساخته، و خوراکیهای موجود در مجلس مهمانی و آراستگی لباس درباریان را بوضوح بیان کرده است، و در مجالس وی تصاویر سربازان و نوازندگان و اسبها و سگها و میمونها و بناهای باشکوه مشاهده میشود. در ۱۵۷۳ ورونزه را به تهمت اینکه در تابلوی نقاشی بزم در خانه‌ی لاوی (اکنون در آکادمی، ونیز) چیزهای مخالف دین آورده است، او را به محکمه‌ی تفتیش عقاید فرا خواندند؛ شجاعانه از خود دفاع کرد، ولی از او خواستند که جزئیات "موهن" را در نقاشی خود تغییر دهد. در ۱۵۷۶ یکی از مشهورترین آثار خود، هنک عفت اثوروپه، را ساخت که اکنون در کاخ دوکی نگاهداری میشود. پس از آتشسوزی سال ۱۵۷۷ برای بازسازی کاخ دوکی استخدام شد و در آن نقاشیهای بسیار عالی خود، پیروزی ونیز و حکومت با عدل و صلح ونیز را ساخت. ورونزه در میان بزرگترین نقاشان تزیینی ونیز جای دارد. هماهنگی رنگ و زمینه‌های غنی کارهایش او را در زمره‌ی بزرگترین نقاشانی قرار میدهد که با رنگ سر و کار داشته‌اند. بعضی از کارهای او در موزه‌های امریکا موجود

(۱)Verrocchio (۲)Di Michele Cioni (۳)Vervins, Treaty of (۴)Verona (۵)Giocondo (۶)Verona, Congress of (۷)Veronese (۸)Caliari

است، وسوس و مادس (موزه‌ی متروپلیتن)، دو نقاشی نمادی (مجموعه‌ی فریک، نیو یورک)، خانمی با دخترش (گالری هنر والتر، بالتیمور) و آفرینش حوا (انستیتوی هنر، شیکاگو).

ورونوف[1]، **سرژ** (serj voronof)، ۱۸۶۶-۱۹۵۱، جراح فرانسوی؛ متولد روسیه. در ۱۸۹۷ در فرانسه به تابعیت فرانسه در آمد، و در جنگ I در بیمارستانهای نظامی جراحیهای جالب‌توجهی انجام داد. مدیر آزمایشگاه جراحی کولژ دو فرانس بود (از ۱۹۲۱)، و در آنجا پیوند غدد، های حیوانات (مخصوصاً میمون) را برای اصلاح نقصان تیروئید اطفال و جوان ساختن پیران عملی کرد.

ورویه[2] (vervie)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۳٬۵۸۷)، ایالت لیژ، بر رود ودر[3] (vedr)، ش بلژیک. فراورده‌های فلزی و منسوجات دارد. در نزدیکی آن سد ژیلپ، بزرگترین مخزن آب بلژیک، واقع است.

ورهارن[4]، **امیل** (emil verhāren)، فنسه وارن (verāren)، ۱۸۵۵—۱۹۱۶، شاعر بلژیکی‌ـ فلاندری که آثار خود را به زبان فرانسوی نوشته است. عشق شدید وی به اصلاحات اجتماعی، متوالیاً، در صورتهای گوناگون جلوه‌گر شده است، در تنفر نسبت به انسانها، همچون در دیوان شعر ناتورالیستی فلاندریها (۱۸۸۳)، در بدبینی نسبت به رشد صنعتی شدن شهرها، همچون در دهکده‌های دروغین و شهرهای از هر سو در حال گسترش (هر دو ۱۸۹۵)؛ و بالاخره در ستایش از روی خوشبینی انرژی انسان، همچون در اشعار غنائی نیروهای آتشفته (۱۹۰۲) و شکوه چندجانبه (۱۹۰۶). دوره‌ای از ناآرامی مالیخولیائی زندگی شاعر، که در آن به سفر در اروپای باختری پرداخت و مدتی دراز در لندن گذراند، در آثار شعری سمبلیستی او منعکس شده است—شبها و دیرانیها (هر دو ۱۸۸۸) و شعله‌های سیاه (۱۸۹۱). یک اثر سمبلیستی نیز در اشعار عاشقانه دارد — ساعتهای روشن (۱۸۹۶)، ساعتهای بعد از ظهر (۱۹۰۵)، و ساعتهای شامگاه (۱۹۱۱). برجسته‌ترین اثر دراماتیک او که آمیخته‌ای از نظم و نثر است، هلن اسپارت (۱۹۱۲) است. اشعار وی که در سالهای سرخ جنگ آمده، نمایشگر اعتراض سخت او علیه جنگ است.

وریا: ← بیریه.

وریتره، در دین آریائی، ← اهی.

وریذ: ← سیاهرگ.

وریس[5]، **هوخو دو** (huxo dë vris)، ۱۸۴۸—۱۹۳۵، گیاهشناس هلندی؛ متولد هارلم. وی، با استفاده از روش تجربی برای تحقیق در فرایند تکامل، راه تازه‌ای برای تحقیق و مطالعه در تکامل گشود. تحقیق وی در تغییرات ناپیوسته، مخصوصاً در پامچال شب، او را به اکتشاف مجدد (۱۹۰۰) قانون وراثت مندل و به تکمیل نظریه‌ی موتاسیون رهبری کرد؛ نتایج این تحقیقات در دو کتابش، نظریه‌ی موتاسیون (۱۹۰۱) و پرورش گیاه (۱۹۰۷) آمده است. وی معتقد بود که موتاسیون عمده‌ترین راهی است که از آن راه، در جریان تکامل، انواع تازه به وجود میآید، و اینکه هر صفت تغییرپذیر در یک واحد فیزیکی تنها جلوه‌گر میشود. وریس استاد (۱۸۸۱—۱۹۱۸) دانشگاه آمستردام بود و یک باغ آزمایشی در هیلورسوم (← نوردهولاند) تأسیس کرد.

وریسیمو[6]، **اریکو لوپس** (eriku lupes verissimu)، ۱۹۰۵— ۷۵، نویسنده‌ی برزیلی. کتاب ادبیات برزیلی را در ۱۹۴۵ به زبان انگلیسی تألیف کرد. شناخته‌ترین داستانش چهارراهها (۱۹۳۵؛ ترجمه‌ی انگلیسی ۱۹۴۳) است. از آثار دیگر او دو تحقیق در باره‌ی فرهنگ امریکای شمالی و مکزیکو (۱۹۵۷؛ ترجمه‌ی انگلیسی ۱۹۶۰) است.

وَرین (vareyn)، ده، دهستان پشت گدار، شهرستان محلات، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۸ کیلومتری ل محلات. محصولاتش غلات، بنشن، صیفی، و میوه است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. از ۲ محل تشکیل شده است که در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ آبادی با نام‌های ور علیا (vare olyā؛ جم ۸۳۷) و ور سفلی (vare soflā؛ جم ۵۳۱) آمده است.

وریندابن[7] (vrindāban) یا **برینداابن** (brindāban)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۹٬۴۷۵)، غ ایالت اوتار پرادش، هند. افسانه‌های مربوط به جوانی کریشنا، خدای هندوان، به این شهر مربوط میشود. ح ۱٬۰۰۰ زیارتگاه دارد که مهمترین آنها معبد سرخ کریشنا است. تا ۱۹۴۸ نام شهر بریندابن بود. در جلد اول به صورت بریناون ارجاع شده که باید بدین صورت اصلاح شود.

وَرینگفوس، آبشار، نروژ، ← **هاردانگرفیورد**.

وَرینیگینگ[8] (veriniging) یا **فرینیخینگ** (ferinixing) [آفریکانس، ← اتحاد]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۶۹٬۵۵۳)، ترانسوال، ل‌ش اف. ریفای جنوبی، بر رود فال. از مراکز صنعتی، و فراورده‌های عمده‌اش آهن، فولاد، لوله و آجر است. میدانهای طلا در نزدیکی آن است. شهر در ۱۸۹۲ تأسیس شد. پیمان وَرینیگینگ (مه‌ی ۱۹۰۲)، که به ← جنگ بوئرها خاتمه داد، در اینجا تدوین و در پرتوریا امضا شد.

وریوس فلاکوس: ← فستوس.

وزارت، در تاریخ ایران، عالیترین مراتب دولتی، و عنوان منصب و مقام رسمی وزیر و به اصطلاح مشاور و معاون و مدبّر مسئول در دستگاه خلیفه و سلطان. گویند در دوره‌ی اسلامی وزارت از عهد عباسیان آغاز شد و ابوسلمه‌ی خلال که از طرف خلیفه سفاح عنوان وزیر آل محمد یافت، بنا بر مشهور، اولین‌کس بود که در اسلام به این عنوان شهرت یافت. در دوره‌ی برامکه مقام وزارت رونقی یافت، و وزرای مزبور چنان تسلط و نفوذ پیدا کردند که هارون‌الرشید، ظاهراً از بیم و وحشت، به نکبت و سقوط آنان اقدام کرد. پس از آن، مقام وزارت در نزد خلفا به تفاوتِ قدرت و ضعف آنها تفاوت یافت، و عاقبت با ضعف مقام خلافت وزارت نیز اسمی بی مسمی و بازیچه‌ی امیرالامرا و ترکان شد. با ظهور سامانیان وزارت نیز عنوانی تازه یافت، و وزیر مشاور و مدبر امور مملکت و سلطنت شد، و کسانی مانند ابوعلی بلعمی و ابوجعفر عتبی بدان شغل رونقی تمام دادند، چنانکه در عهد غزنویان نیز کسانی مانند ابوالعباس اسفراینی، و خواجه احمد ابن حسن میمندی، و امیر حسنک وزیر، و خواجه احمد ابن عبدالصمد، با عنوان خواجه‌ی بزرگ، در واقع صاحب تدبیر و مشاور و رئیس و ناظر تمام دیوانها و ادارات به شمار میآمدند. در نزد آل بویه نیز با ظهور ابوالفتح ابن عمید، و مخصوصاً صاحب ابن عباد، وزارت اهمیت تمام یافت، و بعد از صاحب ابن عباد، کلمه‌ی صاحب از عناوین وزارت واقع شد. در اوایل عهد سلاجقه خواجه نظام‌الملک طوسی به آن آبروئی داد و آن را مهمترین مقامات و در واقع بلافاصله بعد از مقام سلطنت و بلکه معادل و نگهدارنده‌ی آن کرد. اما در اواخر عهد سلاجقه وزارت به بیع و شری افتاد و اهمیت آن کاست. در عهد مغول و تاتار نیز وزارت تا حدی جنبه‌ی مشاورت و تدبیر در امور مالی و اداری داشت، و ایلخانان مقتدر و تیمور و اعقاب او آزادی و قدرتی برای وزرای خویش باقی نمیگذاشتند، و فرجام حزن‌انگیز کسانی مانند خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان (← شمس‌الدین جوینی) و رشیدالدین فضل‌الله در آن ایام برای بسیاری از وزرا تکرار شد. در دوره‌ی صفویه وزارت غالباً عنوان مشاور و منشی عالیمقام بود؛ مع ذلک لفظ وزیر اختصاص به شخص اول بعد از سلطان نداشت، چنانکه وزیر اعظم را اعتمادالدوله و وزیر راست میخواندند در حالی که مجلس‌نویس سلطان را وزیر چپ میخواندند. همچنین در مورد عنوان وزیر اصفهان، وزیر مُهْر، وزیر غلامان، وزیر قورچی، وزیر موقوفات، و امثال آنها، وزارت معنی نظارت و منشیگری را داشته است. در دوره‌ی نادر شاه و زندیه نیز وزارت عنوانی نداشته، و وزیر در حکم منشی‌الممالک به شمار میآمده است. در عهد قاجاریه، مخصوصاً از عهد فتحعلی شاه، با ازدیاد روابط با خارجه وزارت مقام و عنوانی دیگر یافت، و القاب اعتمادالدوله و صدر اعظم و شخص اول مملکت در مورد وزیر اعظم اطلاق شد، و سپس کسانی مانند قائم مقام و میرزا تقی خان امیر کبیر بدان شغل رونقی دادند. ناصرالدین شاه قاجار یک بار در ۱۲۷۵ هق به نام مجلس شورای دولتی و بار دیگر در ۱۲۸۸ هق به نام دارالشورای کبری چیزی شبیه به هیئت دولت تشکیل داد، و میخواست شغل وزارت را به صورتی شبیه به آنچه در ممالک اروپا بود در آورد. اما نتیجه‌ی آن با طبع مستبدش سازگار نیفتاد.

عنوان صدراعظم بعداً به رئیس‌الوزراء و متعاقباً به نخست وزیر تبدیل شد.

عده‌ی وزرا و وزارتخانه‌ها در ادوار مختلف در تغییر بوده است. به طوری که در اولین فرمانی که ناصرالدین شاه قاجار صادر کرد (۱۲۷۵ هق) ۶ وزیر مسئول با ۶ وزارتخانه به وجود آمد (وزارت داخله، وزارت خارجه،

---

(۱)Voronoff; Voronov (۲)Verviers (۳)Vesdre (۴)Verhaeren (۵)Vries (۶)Verissimo (۷)Vrindaban; Brindaban (۸)Vereeniging

وزارت وظایف). بعد از فرمان مشروطیت (۱۳۲۴ هق)، اولین کابینه با ۸ وزیر (و ۸ وزارتخانه) معرفی شد (وزارت عدلیه، وزارت مالیه، وزارت خارجه، وزارت داخله، وزارت علوم، وزارت تجارت، وزارت لشکر، وزارت معادن و طرق و شوارع). در آغاز سلطنت رضا شاه کابینه‌ی محمد علی فروغی (۸ آذر ۱۳۰۴ هش) با ۸ وزیر و یک کفیل و ۸ وزارتخانه تشکیل شد (وزارت عدلیه، وزارت داخله، وزارت خارجه، وزارت جنگ، وزارت مالیه، وزارت پست و تلگراف، وزارت فوائد عامه و تجارت، وزارت معارف)، از آن پس باز هم عده‌ی وزارتخانه‌ها تغییر یافته است.

در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۷ کابینه متشکل بود از ۱۷ وزیر و ۱۷ وزارتخانه، بدین شرح:

۱ – وزارت امور اقتصادی و دارائی (سابقاً مالیه)
۲ – وزارت امورخارجه
۳ – وزارت کشور (سابقاً داخله)
۴ – وزارت کار و اموراجتماعی
۵ – وزارت دفاع (سابقاً وزارت جنگ)
۶ – وزارت فرهنگ و هنر
۷ – وزارت راه و ترابری (سابقاً طرق و شوارع و فوائد عامه)
۸ – وزارت دادگستری (سابقاً عدلیه)
۹ – وزارت آموزش و پرورش (سابقاً علوم، معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه؛ فرهنگ)
۱۰ – وزارت پست و تلگراف و تلفن
۱۱ – وزارت اطلاعات و جهانگردی
۱۲ – وزارت بازرگانی
۱۳ – وزارت کشاورزی و عمران روستائی
۱۴ – وزارت صنایع و معادن
۱۵ – وزارت بهداری
۱۶ – وزارت مسکن و شهرسازی
۱۷ – وزارت علوم و آموزش عالی

ضمناً چند وزیر مشاور (وزیر بدون وزارتخانه) در هیئت دولت شرکت داشتند که از طرف نخست وزیر به پاره‌ای امور در سطوح وزارتی رسیدگی میکنند.

درتاریخ مذکوردربالا ۵ مشاور وجود داشتند بدین شرح:

وزیر مشاور در امور اجرایی
وزیر مشاور و سرپرست اوقاف
وزیر مشاور در امور پارلمانی
وزیرمشاور و رئیس سازمان برنامه وبودجه
وزیر مشاور

وزان[1] (vazzān)، فنس **اوئزان**[2] (uezān)، شهر (در ۱۹۶۰ جم ۲۶٬۲۰۳)، مراکش، ایالت رباط؛ مدفن و مزار عبدالله، شریف وزان، و مرکز پیروان طریقه‌ی طیبیه (طریقه‌ای که مولای عبدالله، از نواده‌های ادریس II مؤسس شهر فاس، در ۱۷۲۷ به وجود آورد). در قرن ۱۵م مورهای رانده‌شده از غرناطه آن را تأسیس کردند. کارهای دستی آن معروف است.

وزر[3] (vezer)، رودی به طول ≈ ۴۸۰ کم، ل‌غ آلمان. از تلاقی رودهای فولدا و ورا[4] (verā) تشکیل شده، در جهت ل از برمن میگذرد و به دریای شمال میریزد. تمامی آن قابل کشتیرانی است؛ به وسیله‌ی کانالهائی به رودهای راین، امس، و الب متصل شده.

وزرگ فرمدار (vozorg framadār) [= بزرگ فرماندار] در عهد ساسانی به وزیر اعظم و رئیس الوزرا اطلاق میشد. بزرگترین شخص اداری مملکت، بعد از شاه، وزرگ فرمدار یا صدر اعظم بود که لقب هزاربد داشت، و وظیفه‌ی او اداره کردن کشور تحت نظارت شاه بود، ولی اکثر امور را بنا به رأی خود انجام میداد. از این گذشته، هنگامی که شاه در سفر یا در جنگ بود، وزرگ فرمدار نایب‌السلطنه محسوب میشد. مذاکرات سیاسی از جمله‌ی تکالیف او بود، و حتی عنداللزوم فرماندهی سپاه را نیز به عهده میگرفت. پس از او، از لحاظ مقام، سایر رؤسای طبقات و وزرا قرار داشتند. نیز ← ساسانی، تمدن.

وزغ: ← قورباغه.

وزلی (wezli)، ضبط دیگری از اسم انگلیسی وسلی.

وزن [عربی، ≈ سنگینی]، در علم عروض، تناسب و نظمی میان اجزاء سخن موزون، یعنی هجاهای آن (← هجا). در زبان فارسی دو گونه وزن هست. (۱) وزن هجائی (در ترانه‌های عامیانه) که بنیاد آن بر تساوی تعداد هجاها در هر مصراع از شعر است، مانند این ترانه، "دویدم و دویدم – سر کویی رسیدم..." که از مصراع‌های هفت‌هجائی تشکیل یافته است (U _ UUU _ –/_ – U _ –). پرویز خانلری در تحقیقی که در باره‌ی اوزان ترانه‌های عامیانه‌ی فارسی و سرودها در لهجه‌های محلی کرده است (تحقیق انتقادی در عروض فارسی، و وزن شعر فارسی، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۵ هش) عامل مؤثر دیگری نیز در وزن اشعار هجائی فارسی یافته، و آن تکیه یا ضرب قوی (آکسان) روی یکی از هجاها در پایه‌هائی است (← پایه) که از این هجاها تشکیل میشود. به عبارت دیگر و بنا بر توضیح وی، این هر دو عامل، یعنی کمیت هجاها (که مبنای شعر رسمی فارسی است) و تکیه (← آکسان)، با هم در وزن ترانه‌ها معتبر است و در یکدیگر تأثیر دارند، زیرا که کمیت هجاها در لهجه‌های عامیانه مانند فارسی فصیح ثابت و قطعی نیست، و از همین رو به مناسبت وزن، میتوان هجای درازی را تند و معادل هجای کوتاه تلفظ کرد، و به عکس، هجای کوتاهی را کشیده و معادل هجای دراز تلفظ کرد. اما در مقابل ثابت نبودن کمیت، تکیه در لهجه‌های عامیانه آشکارتر از زبان فصیح فارسی است و، بدین سبب، در وزن ترانه‌ها تأثیر دارد و با تغییر کلی آنها وزن تغییر میپذیرد. مثلاً، ترانه‌ی هجائی بالا وزنی است هفت‌هجائی مرکب از سه پایه، دو پایه‌ی دوهجائی، و یک پایه‌ی سه‌هجائی پس از آنها، و محل تکیه در آنها چنین است:

_ U / UU / _ –
U _ / _ – / _ – U

(۲) وزن عروضی که بنیاد آن بر تساوی تعداد هجاها و نظم و تناسب میان هجاهای کوتاه و دراز در هر مصراع است، مانند وزن این شعر،

الا ای خمیده سر زلف دلبر
که همرنگ مشکی و همسنگ عنبر

که دوازده‌هجائی و از بحر متقارب است؛ تناسب میان هجاهای کوتاه و دراز آن ۸/۴، و نظم آنها آمدن دو هجای دراز در پی یک هجای کوتاه است که به تناوب تکرار شده، بدین گونه، "U _ _ / U _ _ / U _ _ / U _ _". در حقیقت، اصل هر وزن عروضی در شعر فارسی سلسله‌ای نامحدود از ضربها یا هجاهای کوتاه و دراز است که به حسب نظمی معین در پی یکدیگر آمده باشند، و وزن هر مصراع از شعری، پاره‌ی معین و محدود از سلسله‌ای خاص است. درازترین وزن در شعر فارسی بیست‌هجائی (یا بیست‌ضربتی)، و کوتاهترین وزن ده‌هجائی است.

وزن[5]، نیروی جاذبه‌ی زمین بر اجسام مادی (← جاذبه). آحاد اندازه‌گیری وزن همان آحاد عملی نیرو است (گرم‌وزن، کیلوگرم‌نیرو یا کیلوگرم‌وزن). وزن یک جسم مساوی حاصلضرب جرم آن در شتاب ثقل است، و چون شتاب ثقل از استوا به قطب اندک اندک زیاد میشود، وزن جسم بر حسب عرض جغرافیائی موضع آن تغییر میکند. از لحاظ استعمال علمیِ وزن، باید بین نیروی جاذبه‌ی زمین و منتجه‌ی این نیرو با نیروی مرکزگریزِ ناشی از حرکت وضعی زمین تمیز گذاشت. در هر نقطه‌ی زمین، نیروی جاذبه‌ی زمین تقریباً متوجه مرکز آن است، ولی منتجه‌ی مذکور اندکی از نیروی جاذبه کمتر است، و عموماً متوجه مرکز نیست. نقطه‌ی اثر وزن یک جسم مرکز ثقل آن است.

بنا بر آنچه ذکر شد، هرگاه یک جسم مادی بتواند از تحت تأثیر نیروی جاذبه‌ی زمین خارج شود، دیگر وزن نخواهد داشت؛ به عبارت دیگر به حالت ⇐ بیوزنی در میآید. بیوزنی حالت خاصی است که یک فضانورد در پرواز فضائی مداری بر گرد زمین و در قسمتهای ناشتا‌بیده‌ی همه‌ی پروازهای در فضا احساس میکند. در پرواز مداری بر گرد زمین، بیوزنی زمانی حاصل میشود که جاذبه‌ی گرانشی زمین، که سبب ایجاد احساس وزن برای ما است، درست با نیروی مرکزگریزی که از پرتاب موشک به آن و به شخص فضانورد داده شده، متعادل شود. این دو نیرو در دو جهت مخالف بر جسم اثر میکنند، و چون با یکدیگر برابر شوند، یکدیگر را خنثی میکنند. این کیفیت را بر سطح زمین نمیتوان ایجاد کرد، و در هواپیماهای جت تنها به مدت یک دقیقه در مسیر پا گرانش صفر ایجاد میشود. آثار فیزیولوژیائی و روانشناختی در مدت درازی از بیوزنیی که فضانورد در معرض آن واقع شود، هنوز به صورت کامل شناخته نشده است. چنان تصور میشود که اگر این وضع دو هفته دوام داشته باشد، دشواری چندان پیش نمیآید، چه هیچ یک از اعمال بدن انسان برای به کار افتادن نیازی به گرانش ندارد. در بیوزنی احساس امتداد قائم از میان میرود، و هر حرکت

(۱)Wazzan (۲)Ouezzane (۳)Weser (۴)Werra (۵)weight

فیزیکی ممکن است با واکنشهائی همراه باشد که در مقایسه‌ی با استانده‌های زمینی بسیار مبالغه‌آمیز به نظر برسد.

وزن یا **ریتم**[1] (ritm) یا **ضرب**، در موسیقی، یکی از دو عامل مقدماتی موسیقی، که عامل دیگرش صوت و مقوی است. وزن در واقع کشش نتها و تشدید آنها را تعیین میکند. زمینه‌ی وزن در قطعه‌ی موسیقی در قرن ۱۲م پیدا شد، و به این انجامید که یک قطعه‌ی موسیقی را به واحدهای متساوی زمانی، به نام "ضرب"، تجزیه کنند. در قرن ۲۰م توجه بدین است که از چند الگوی وزنی متفاوت در یک زمان استفاده شود.

در موسیقی ایرانی ریتمها بیشتر در قالب‌های سه‌ضرب است که انواع مختلف آن ریتمهای ترکیبی متفاوتی مانند ۶/۸، ۹/۸، و ۱۲/۸ را به وجود آورده است.

وزن اتمی[2]، نسبت میان وزن یک اتم از عنصری معین به وزن سبکترین همجای (← ایزوتوپ) کربون، یعنی $C_{۱۲}$. ئیدروژن که سبکترین عناصر است دارای وزن اتمی ۱,۰۰۸ میباشد، یعنی وزن یک اتم ئیدروژن تقریباً ۱/۱۲ وزن یک اتم کربونِ ۱۲ است. سابقاً، یعنی پیش از آنکه جدا کردن همجاهای عناصر میسر شود، اکسیژن ($O_{۱۶}$) عنصر استانده برای محاسبه‌ی اوزان اتمی بود. بعداً، وقتی که $O_{۱۷}$ و $O_{۱۸}$ دو همجای اکسیژن کشف شد و وجود آنها در اکسیژن طبیعی به اثبات رسید، اغلب شیمیدانها باز هم همان وزن استانده‌ی ۱۶ را برای این مخلوط ($O_{۱۶}$، $O_{۱۷}$، و $O_{۱۸}$) قائل شدند و وزن اتمی را نسبت به آن میسنجیدند. از طرف دیگر، فیزیکدانها مقیاسی پذیرفتند که در آن مقدارِ استانده‌ی ۱۶ به $O_{۱۶}$ وابسته بود. این دو مقیاس ح ۲۷۵ جزء از یک میلیون ($\frac{۲۷۵}{۱۰^۶}$) با هم اختلاف داشتند. اختلافی که در کارهای نظری دقیق حایز اهمیت بود. برای رفع این اشکال، در ۱۹۶۲ استانده‌ی فعلی بر اساس $C_{۱۲}$ برقرار شد. چون وزن اتمی نسبت میان اوزان دو عنصر است، نسبت میان جرمهای این دو عنصر نیز خواهد بود، و بنا بر این، **جرم اتمی** نیز خوانده میشود.

وزن ترکیبی: ← وزن هم‌ارز.

وزن رباعی، در علم عروض، ← ترانه، بحر.

وزنسنسکی[3]، **آندری آندریویچ** (ändrey āndreyevic voznesenski)، ۱۹۳۳—
شاعر روس؛ اهل مسکو. وزنسنسکی در مؤسسه‌ی معماری مسکو تحصیل کرد و بعد دوست ب. ل. پاسترناک شد و مورد حمایت وی قرار گرفت. با نشر نخستین اشعارش (۱۹۵۸) مورد توجه عامه واقع شد. در ۱۹۶۳ مبارزه‌ی ضد مدرنیسم دولت جلو نوشته‌های او را گرفت. تدریجاً اشعارش دوباره رواج یافت، اما کارهای درامی او، گرچه محتوای سیاسی نداشت، از گردش خارج شد (۱۹۷۰) و خود او تحت نظر شدید قرار گرفت (۱۹۷۱). شعر وزنسنسکی حاوی زمینه‌ی پردامنه از موضوعهای اساسی و معرفت عمیقی از سنت حماسی روس میباشد.

وزن مخصوص[4]، وزن واحد حجم یک ماده‌ی متجانس، و آن از تقسیم وزن ماده بر حجمش به دست میآید. نیز ← جرم مخصوص؛ چگالی.

وزن مولکولی[5]، جرم یا وزنِ نسبی یک مولکول در مقایسه با وزن (یا جرم) اتم اکسیژن ($O_{۱۶}$). بنا بر این، وزن مولکولی عبارت است از حاصل جمع اوزان اتمی اتمهای سازای مولکول. مثلاً، آب ($H_۲O$) شامل دو اتم ئیدروژن (وزن اتمی ۱,۰۰۸) و یک اتم اکسیژن (وزن اتمی ۱۶) است؛ در نتیجه، وزن مولکولی آب ۱۸,۰۱۶ = (۱۶ × ۱) + (۱,۰۰۸ × ۲)، یا در مولرد عملی ۱۸ است. اگر فورمول یک جسم مرکب تعداد واقعی اتمهای موجود در یک مولکول را نمایش دهد، که معمولاً چنین است، وزن مولکولی وزن فورمولی نیز هست. ولی بعضی ترکیبات، مثلاً نشاسته یا سلولوز، مهمولکولهائی هستند که با فورمولهائی اختیاری ($C_۶H_{۱۰}O_۵$ برای نشاسته و سلولوز) مشخص میشوند که فقط تعداد نسبی هر اتم را در مولکول نمایش میدهند. در این گونه موارد، وزن مولکولی وزن فورمولی خاص جسم نیست. اوزان مولکولی ترکیبات فرّار را میتوان با اندازه‌گیری جرم مخصوص بخار آنها به دست آورد. اوزان مولکولی ترکیبات غیر فرار به وسیله‌ی حل کردن آنها در یک حلال مناسب، و تعیین مقدار بالا رفتن نقطه‌ی غلیان یا تنزل نقطه‌ی انجماد محلول (← رالولت، قانون) به دست می‌آید.

وزنه‌برداری[6]، ورزشی که قرنها مورد علاقه‌ی مردم اروپا بوده و از ۱۸۹۶ جزء ← مسابقات اولمپی در آمده است.

وزن هم‌ارز[7] (vazne ham'arz) یا **وزن ترکیبی**[8] یا **عدد متناسب**[9]، هر یک از اوزان تطبیقی عناصر مختلف نسبت به یک عنصرِ مأخذ، که از لحاظ ترکیب و استخلاف دارای یک ارزش شیمیائی هستند. دالتن نخستین کسی بود که اوزان ترکیبی بسیاری از عناصر را تعیین کرد، و در این کار وزن ترکیبی ئیدروژن را واحد قرار داد. چون عده‌ی عناصری که با ئیدروژن ترکیب میشوند نسبةً معدود است، بعداً اکسیژن مأخذ اوزان ترکیبی قرار داده شد، و برای آن وزن ترکیبی ۸ قائل شدند. در نتیجه، برای ئیدروژن وزن ترکیبی ۱,۰۰۸ (یا تقریباً، ۱) به دست آمد. اصطلاح "وزن ترکیبی" در دوره‌ای که هنوز مسئله‌ی وزن اتمی کاملاً به تحقیق نپیوسته بود کمابیش رواج داشت. در حقیقت، وزن هم‌ارز یک عنصر مساوی خارج قسمت وزن اتمی آن است بر ظرفیت شیمیائی آن، که آن را والانس‌گرم[10] (välāns.gram؛ از فنس) نیز میخوانند. مثلاً، وزن اتمی روی ۶۵,۳۸ (بر حسب وزن اتمی ۱۶ برای اکسیژن) است، و چون روی عنصری دو ظرفیتی است، وزن هم‌ارز آن ۶۵,۳۸/۲ یا ۳۲,۶۹ میباشد (بر حسب وزن هم‌ارز ۸ برای اکسیژن). عناصری که دو یا چند ظرفیت شیمیائی دارند دارای دو یا چند وزن هم‌ارز میباشند.

وزن هم‌ارز یک ماده‌ی مرکب وزن مقداری از آن است که تماماً با وزن هم‌ارز عنصری یا ماده‌ای دیگر ترکیب شود. نیز ← هم‌ارز گرمی.

وزوا (vazvā)، دهستان (جمع ۵٬۷۴۶ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش خلجستان، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۲۳ آبادی. وزوا از بلوکات قدیم قم محسوب میشد. به قول زین‌العابدین شیروانی، صاحب کتاب بستان السیاحه، "وزوای ناحیه‌ای است از قهستان قم و محلی است خرم؛ آبش خوشگوار، و هوایش سازگار. گویند ۹ پاره قریه در اوست و باغات فراوان دارد، و آن ناحیه اتصال دارد به ملک تفرش؛ و فواکه سردسیرش به غایت ممتاز است". در بهمن ماه ۱۳۳۶ هش که تفرش به شهرستان تبدیل شد، دهستان وزوا جزء بخش خلجستان از توابع شهرستان تفرش شد.

در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

وزوان (vaz.vān)، ده (جمع ۳٬۲۹۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش میمه، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۳کیلومتری ج میمه. محصولاتش غلات، سیب زمینی، و میوه است.

وزوای، ناحیه، قهستان قم، ← وزوا، دهستان.

وزوو[11] (vezuv؛ از فنس)، ایتالیائی **وزوویو** (vezuvio)، تنها آتشفشان فعال قاره‌ی اروپا، ج ایتالیا، نزدیک ساحل شرقی خلیج ناپل. ارتفاع مخروط اصلی آتشفشان با هر آتشفشانی تغییر میکند (از ۱۹۵۲ تا کنون ۱٬۱۸۶ متر). قله‌ی دوم آن (ارتفاع ۱٬۱۳۲ متر)، به نام مونته سوما[12] [= کوه سوما] به وسیله‌ی دره‌ای به طول ح ۵ کم از قله‌ی اصلی جدا میشود. تاکستانهای معروف لاکْریما کْریستی در پای دامنه‌ی حاصلخیز آن قرار دارد. یک راه آهن هوائی (نقاله) تقریباً تا لبه‌ی دهانه‌ی (به قطر ح ۷۰۰ متر) آتشفشان بالا میرود. در دامنه‌ی غربی، در ارتفاع ۶۰۸متری، رصدخانه‌ی زلزله‌شناسی وجود دارد. قدیمترین آتشفشانی این کوه در ۷۹ بم صورت گرفت که دو شهر پومپئی و هرکولانوم را منهدم ساخت. در قرن ۱۸م ۶ بار، در قرن ۱۹م ۸ بار (خصوصاً در ۱۸۷۲)، و در ۱۹۰۶ و ۱۹۲۹ و ۱۹۴۴ فعالیت داشته است.

وزوویو: ← وزوو.

وزی، غده‌ی[13] (vezi)، فنس **پروستات** (prostāt)، غده‌ای که جزئی از دستگاه تولید مثل نرینه است. اندامی است تقریباً به بزرگی شاه بلوط که میان گردن مثانه و ابتدای پیشابراه قرار گرفته و از بافتهای غده‌ای و عضلانی تشکیل شده است. پروستات مایعی قلیائی تولید میکند که همزمان با خروج منی در پیشابراه ترشح می‌

---

(۱)rhythm (۲)atomic weight (۳)Voznessensky (۴)weight density (۵)molecular weight (۶)weight lifting (۷)equivalent weight (۸)combining weight (۹)nombre proportionnel (فنس) (۱۰)valence-gramme (۱۱)Vesuvius (۱۲)Monte Somma (۱۳) prostate gland

شود و به حیات و تحرک نطفه کمک میکند. پروستات در مرض عفونت و سرطان است. و نیز در مردانی که بیش از ۵۰ سال دارند، این غده ممکن است بزرگ شود و گاهی این بزرگی چنان باشد که از فشاری که بر مثانه و پیشابراه وارد میآورد مانع دفع ادرار و سبب بیماری کلیه شود. در چنین حالتی غالباً با عمل جراحی پروستات را بر میدارند.

وزیر[1] (جمعش وزرا یا وزیران)، هر یک از عمال عالیرتبهی قوه مجریه که متصدی مقام وزارت است. نخستوزیر وزرا را انتخاب می‌کند، که هیئت دولت را تشکیل میدهند، و پس از معرفی به شاه، یا رئیس جمهور، به مجلسین، یا مجلس، معرفی میشوند تا رأی اعتماد به دست آورند.

وزرا لوایح قانونی را تهیه و پس از تصویب هیئت دولت برای تصویب به مجلسین (یا مجلس) تقدیم میکنند، و خودشان نیز در مذاکرات مجلسین (یا مجلس) حضور دارند و به ایرادات و پرسشها و استیضاح نمایندگان پاسخ میدهند. وزرا در مقابل قانون مسئولیت دارند؛ ممکن است بر حسب موارد این مسئولیت سیاسی یا جزائی باشد. در امور سیاسی وزیران مسئول و ضامن عملیات یکدیگرند.

وزیر، مسجد، مسجد مورخ ۱۰۵۵ هق، در کاشان، دارای سردر زیبا و آب انبار بزرگ؛ بانی آن میرزا مقیم، وزیر شاه عباس.

وزیر اعظم: ← اعتمادالدوله؛ وزارت.

وزیر آل محمد: ← ابو سلمهی خلال؛ القاب؛ وزارت.

وزیر امیرالمؤمنین، لقب، ← امیرالمؤمنین.

وزیران خارجه، شورای: ← شورای وزیران خارجه.

وزیر چپ: ← وزارت.

وزیر حضور: ← عملهی خلوت.

وزیر خلوت: ← عملهی خلوت.

وزیر راست، در دربار صفوی، ← اعتمادالدوله؛ وزارت.

وزیرستان[2] (vazirestān)، ناحیه (۱۱٬۵۸۴ کمه؛ در ۱۹۶۱ جه ۳۹۵٬۰۰۰)، پاکستان غربی. از غ به افغانستان محدود است. ناحیهای است بسیار لم یزرع و کوهستانی که به دو بخش تقسیم شده است: وزیرستان شمالی (در ۱۹۶۱ جه ۱۵۹٬۴۷۰) که سکنهی آن را قبایل وزیر تشکیل میدهند، و وزیرستان جنوبی (در ۱۹۶۱ جه ۲۳۵٬۴۴۲) که سکنهاش نیمهچادرنشین هستند. این قبایل بیشتر از طریق راهزنی امرار معاش میکنند؛ سالهای متمادی، در پناه کوههای مرتفع، در مقابل مقامات بریتانیائی مقاومت نشان دادند. حکومت پاکستان مرکزی روش صلحآمیز بریتانیا را با پرداخت کومکهای مالی به رؤسای قبایل وزیرستان ادامه داد؛ نیز کوشید تا رؤسای قبایل را به اسکان در نواحی مسکونتر وا دارد. تا ۱۹۵۵ وزیرستان بخشی از ایالت مرز شمال غرب بود.

وزیری: ← قطع.

وژ[3] (voj)، رشتهکوه، لش فرانسه، مابین ولایات اودن و وز. گردنهی بلفور در ج آن را از کوههای زورا جدا میکند. قلههای آن اغلب گرد است و آنها را بالون (bālon؛ فنس) مینامند؛ مرتفعترین آنها بالون گبویلر[4] (bālone gebviler) به ارتفاع ۱٬۴۲۲ متر است. دامنههای آن (با شیب تند در آلزاس و شیب ملایم در لورن) جنگلپوش است؛ از تاکستانهای آن (در دامنههای آلزاس) شرابهای معروف فراهم می‌شود. تفرجگاههائی دارد، رودهای موزل، مورت، سار، و ایل[5] در آن سرچشمه میگیرند.

وژ[6]، ولایت (۵٬۹۰۲ کمه؛ در ۱۹۶۸ جه ۳۸۸٬۲۰۱)، ش فرانسه، عمدتاً در لورن، کرسی آن اپینال. از ش به کوههای وژ محدود میشود. رودهای موزل و موز قسمت عمدهی آن را زهکشی میکنند.

وژلا[7]، **کلود فاور دو** (klod fāvr dë vojlā)، ملقب به **بارون دو پروژ**[8] (baron dë perouj)، ۱۵۸۵—۱۶۵۰، صرف و نحوی فرانسوی. در کتاب خود، اشاراتی در بارهی زبان فرانسوی (۱۶۴۷)، طرز استعمال زبان فرانسوی را، بدان صورت که در میان مردم تحصیلکرده رایج بود، به عنوان زبان فرانسوی استانده [= استاندارد] معرفی کرد. این کتاب ۲۳ بار تا سال ۱۷۳۸ به چاپ رسیده است. وژلا در ۱۶۳۴ به عضویت آکادمی فرانسه درآمد.

وس، پاولوس د: ← وس، کورنلیس د.

وس[9]، **کورنلیس د** (kornelis de vos)، ۱۵۸۵—۱۶۵۱، نقاش چهره و صورتساز فلاندری، معاصر روبنس. گرچه از پیروان مکتب روبنس بود، خودش سبک خاصی در صورتسازی ابداع کرد. صورتهائی که از کودکان کشیده خصوصاً موفقیت‌آمیز بوده است. برادرش **پاولوس د وس** (pālus de؛ ح ۱۵۹۶—۱۶۷۸) در نقاشی جانوران و صحنههای شکار مهارت تمام داشت. آثارش در موزههای مادرید و لنینگراد جالب توجه است.

وسائل الشیعه (vasā'elo 'š.ši'a)، کتابی از شیخ حر عاملی به نام تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة که به اختصار وسائل نیز نامیده می‌شود. این کتاب حاوی جمیع اخبار کتب اربعهی شیعه و بسیاری از دیگر کتابهای حدیث شیعه است. دو بار در ایران چاپ شده است. این کتاب را شرحی تکمیلی به نام تحریر وسائل الشیعه و تحبیر مسائل الشریعه و منتخبی از خود مؤلف است به نام هدایة الامه، از کتاب اخیر نیز تلخیصی به نام بدایة الهدایه فی الواجبات و المحرمات المنسوبه فراهم آورده است، که به اختصار بدایه هم گفته میشود (← صاحب ریاض الشهاده).

وسالیوس[10]، **آندرئاس** (andreās vesālius)، ۱۵۱۴—۶۴، کالبدشناس فلاندری، از پیشروان علم تشریح در اروپا؛ مه آنورس. اکتشافات فراوانی در کالبدشناسی کرد، و به عنوان استاد کالبدشناسی (۱۵۳۷؟—۱۵۴۶؟) دانشگاه پادوا شهرت فراوان یافت. اثر مهمش، ساختمان بدن انسان (۱۵۴۳)، مبتنی بر تحقیقاتی است که از کالبدشکافی به دست آورده بود و در همهی زمینههای کالبدشناسی بحث میکند؛ تصاویر جالب توجه آن کتاب را کار یان فون کالکار[11] (yān fon kālkār؛ ۱۴۹۹؟—۱۵۵۰؟) میدانند. این کتاب بسیاری از تعلیمات قدیمی جالینوس را باطل کرد و طوفانی از انتقاد بر ضد وسالیوس به راه انداخت. پادوا را ترک گفت و پزشک مخصوص شارل V (شارل کن) و پسرش فیلیپ II شد. در ۱۵۴۳ به زیارت بیت المقدس رفت و هنگام بازگشت در یونان در گذشت.

وسایط فضاپیما[12] یا **نقالهی فضاپیما،** هر یک از انواع کپسولهای حامل اسبابهای اندازهگیری و حامل انسان که با نیروی موشک به فضا پرتاب میشود. نخستین نقالهی فضاپیمای واقعی سپوتنیک I بود که در ۴ اکتبر ۱۹۵۷ به فضا پرتاب شد. اولین نقالهی سرنشیندار واستوک I بود که یوری گاگارین فضاپیما یک دور با آن بر گرد زمین دوران کرد. وارس نوع دیگری از نقالهی فضاپیما است. برای پویش فضا (← فضاپویی)، سفینههائی فضائی مورد احتیاج است که کاملاً از تحت تأثیر جاذبهی زمین خارج باشند. در این سفینهها باید همهی نیازمندیهای سرنشینان برای مدت چندین ماه تأمین شده باشد که از این جمله است غذا، آب، اکسیژن، سوخت اضافی، اسبابهای علمی، منبع برق، وسیلهی حمایت در مقابل تشعشعات خورشیدی و کیهانی، امکان هدایت سفینه در راه و در پایان سفر، و وسایل فرود آمدن آرام بر هر سطح ناشناخته و بر خاستن سفینه از آن و باز گشتن به زمین. ممکن است پس از این امکان ساختن سفینههائی فراهم شود که بتوانند چند صد نفر انسان را ماهها و شاید سالها در فضا جا به جا کنند. نوع دیگر از سفینههای فضائی "ایستگاههای فضائی مداری" است. این ایستگاهها نوعی آزمایشگاه مجهز فضائی است که در آنجا تجربیات فضائی صورت میگیرد و گروهی از فضاپیمایان میان آنجا و زمین رفت و آمد میکنند. احتمال آن میرود که تا سال ۱۹۸۵ امکان آن فراهم آید که حمل و نقل تجارتی با هواپیماهای موشکی میسر شود که در مسافرتها قسمت عمدهی سفر با آنها از طریق فضای ماوراء جو صورت پذیرد.

وسپاسیانوس[13]، **تیتوس فلاویوس سابینوس** (titus flāvius sābinus vespāsiānus)، ۹ بم—۷۹ بم، امپراطور (۶۹—۷۹) روم، مؤسس سلسلهی فلاوینها. در زمان نرون پروکنسول در افریقا بود. در ۶۶ بم از طرف نرون مأمور جنگ بر علیه یهودیان شد، و وقتی که در یهودا بود نرون در گذشت؛ همان وقت لشکریان او را امپراطور اعلام کردند. ویتلیوس را که با سپاهیانش به رم آمده بودند دستگیر کرد و به قتل رسانید. جنگهایش را علیه یهودیان پسرش تیتوس به پایان رسانید. بانی کولوسئوم است. از رویدادهای مهم دورهی امپراطوری او لشکرکشی آگریکولا به بریتانیا بود.

وسپر (vesper)، ← فوسفوروس.

وسپوتچی[14]، **آمریگو** (āmerigo vesputci)، ۱۴۵۴—۱۵۱۲ دریانورد ایتالیائی؛ مه فلورانس.

---

(۱) minister (۲) Waziristan (۳) Vosges (۴) Guebwiller (۵) Ill (۶) Vosges (۷) Vaugelas (۸) Pérouges
(۹) Vos (۱۰) Vesalius (۱۱) Calcar (۱۲) space vehicles (۱۳) Vespasian (۱۴) Vespucci

به خدمت خاندان مدیچی در آمد، و در ۱۴۹۲ برای اداره‌ی امور تجاری آنها به سویل رفت. در ۱۴۹۹ همراه آلونسو د اوخذا[1] (ālonso de oxeḏā؛ ۱۴۶۵؟–۱۵۱۵) برای پویش امریکای جنوبی عازم شد، ولی با توافق یکدیگر، قبل از آنکه خشکی در هند غربی دیده شود از هم جدا شدند، و وسپوتچی بتنهائی مصبهای رود آمازون را کشف کرد، و در امتداد کرانه‌ی شمالی امریکای جنوبی و میان جزایر پیش رفت. در ۱۵۰۰ به اسپانیا باز گشت و در ۱۵۰۱ به خدمت دولت پرتغال در آمد تا ساحل جنوبی امریکای جنوبی را بپوید. وسپوتچی در این سفر مصب ریو د لا پلاتا را یافت و احتمالاً تا °۵۰ عج پیش رفت. وسپوتچی امریکای جنوبی را همچون قاره‌ی جدیدی، خارج از آسیا، پذیرفت. در نتیجه، در علم هیئت آن زمان اختلالی پدیدار شد، و در ۱۵۰۷، مارتین والدزمولر در مقدمه‌ی هَیَوی نام امریکا را (به افتخار وسپوتچی) به این قاره‌ی جدید داد. سفر وسپوتچی در ۱۵۰۲ پایان یافت، و او به اسپانیا باز گشت.

وست[2] (west)، لفظ انگلیسی، به معنی غرب، غربی، و مغرب، که در بعضی اعلام جغرافیائی می‌آید. حرف آخر ت، در بعضی ترکیبات این لفظ، گاهی ساقط میشود، مثلاً در وستمرلند، که گاهی وسمرلند گفته میشود. نیز ← ایست.

وست[3]، **ادوارد ویلیام** (edwārd wilyām west)، ۱۸۲۴–۱۹۰۵، مستشرق انگلیسی. در اوستا و زبان پهلوی تحقیق کرده و ۵ جلد از کتب مقدس مشرق را منتشر کرده است (همه ترجمه از زبان پهلوی).

وست[3]، **بنجمین** (benjamin west)، ۱۷۳۸–۱۸۲۰، نقاش امریکائی در موضوعهای تاریخی. پس از تعلیمات مختصری که نزد هنرمندان محلی در سپرینگفیلد به دست آورد، در ۱۸ سالگی به عنوان نقاش صورتساز در فیلادلفیا مستقر شد، و سپس از آنجا به نیو یورک نقل مکان کرد. در ۱۷۶۰ به اروپا رفت، و بقیه‌ی عمر را در آنجا گذرانید، ۳ سال در ایتالیا تحت سرپرستی آ. ر. منگس کار کرد، و نیز از ی. ی. وینکلمان الهام گرفت. پس از آن در لندن اقامت گزید، و از رهبران نهضت کلاسیک جدید شد. در ۱۷۷۲ نقاش دربار جورج III شد. وست یکی از مؤسسان آکادمی شاهی هنر بود، و در ۱۷۹۲ به ریاست آن منصوب شد. بیش از ۴۰۰ تابلو، بالاخص موضوعهای تاریخی، اساطیری، و دینی کشید. شاگردان فراوان داشت، و برای هنرمندان جوان، خصوصاً آن دسته نقاشان امریکائی که در انگلستان تحصیل میکردند، دوست سخاوتمند و مشاوری بود. تأثیر عمیقی بر نقاشی امریکائی دوره‌ی خود داشته است. از برجسته‌ترین آثارش مرگ ژنرال ولف (گالری گرونر، لندن) و پیمان پن با هندیشمردگان (آکادمی هنرهای زیبا، پنسیلوانیا) میباشد.

وست، تامس: ← د لا ور، بارون.

وست[3]، **دیم ربکا** (deym rebekā west*)، ۱۸۹۲– ، بانوی داستاننویس و نقدنویس بریتانیائی، نام اصلیش سیسیلی فیرفیلد[4] (sisili feyrfild)، متـ ایرلند. در زبانهای مختلف برای نشریه‌های انگلیسی و امریکائی مقالات انتقادی و سیاسی مینوشته است. داستان‌های وی مشتمل بر مطالعات تفصیلی در روانشناسی افراد است، از جمله، بازگشت سرباز (۱۹۱۸)، قاضی (۱۹۲۲)، نی اندیشنده (۱۹۳۹)، و مرغان فرو می‌افتند (۱۹۶۶). از آثار نقدی او است، ضرورت عجیب (۱۹۲۸)، و دربار و دژ (۱۹۵۷). بره‌ی سیاه و شاهین خاکستری (۱۹۴۲) سفرنامه‌ای فوق العاده و تحقیقی سیاسی و تفسیری است که در باره‌ی یوگوسلاوی نوشته است.

وست[5]، **نثنیل** (naṯaniəl west)، ۱۹۰۳–۴۰، داستاننویس امریکائی. نویسنده‌ی بسیار مبتکری بود که سترونی و غرابتی را که در زیر رؤیای امریکائی نهفته است آشکار کرد. نخستین داستانش، زندگی رؤیائی بالسو شنیل (۱۹۳۱) طنز زننده‌ای بود که از کارهای آینده‌ی او خبر می‌داد. برای چندین مجله نیز مقاله مینوشت، و در ۱۹۳۵ به هالیوود رفت و به فیلمنامه‌نویسی پرداخت. یک میلیون خالص (۱۹۳۴) وست حکم محکومیت سختی است که برای جهان مادی صادر کرده است. آخرین داستان وی، روز ملخ (۱۹۳۹)، جامعه‌ای از مردمان ناجور وحشتناک را مجسم میسازد که در محیط ابرواقعی و تهی هالیوود زندگی میکنند.

وستا[6] (vestā)، در دین رومی، الاهه‌ی خانه و خانواده، مطابق هستیای یونانیان (← هستیا). وستالها (← وستال) آتش معبد وستا را در رم همواره روشن نگاه میداشتند. نیز ← پناتس.

وستا[6] (vestā)، نام یکی از سیارکان که در ۱۸۰۷ توسط منجم آلمانی، هاینریش ویلهلم ماتئوس اولبرس[7] (hāynriš vilhelm māteus olbers؛ ۱۷۵۸–۱۸۴۰)، کشف شد. دورترین و درخشانترین سیارک کشف‌شده است که گاه با چشم غیر مسلح قابل دیدن است. قطر آن ح یک دهم قطر سیارک سرس است.

وستال[8] (vestāl)، در دین رومی، کاهنه‌ی وستا. وستالهای معبد وستا در رم ۶ دختر بودند که از بهترین خانواده‌های رومی انتخاب و از ۶ تا ۱۰ سالگی وارد معبد میشدند، و ۳۰ سال در آنجا به سر میبردند. درین مدت حق شوهر کردن نداشتند، و متخلفین زنده به گور میشدند. از وظایف آنها تهیه‌ی مراسم قربانی و مراقبت از آتش مقدس معبد بود. مقام ارجمند و نفوذ بسیار داشتند.

وست ایندیز: ← هند غربی.

وست برامیج[9] یا **وست برامیج** (west brāmij; -mic) یا **وست برمیج** (-brəmij)، شهر [= کاونتی بارو] (در ۱۹۷۱ جع ۱۶۶٬۶۲۶)، ستفردشر، غ انگلستان مرکزی. در ۱۹۶۶، با انضمام پهنه‌های دیگر به آن، گسترش پیدا کرد. معادن زغال سنگ و کارخانه‌های ذوب فلزات دارد. در ۱۹۷۴ بخشی از وست میدلندز شد.

وست برامیج: ← وست برامیج.

وست برمیج: ← وست برامیج.

وستپرویسن (vestproysen)، نام آلمانی پروس غربی.

وست پوینت[10] (west poynt)، منطقه‌ی نظامی، ج‌ش شهر نیو یورک، کشمت، بر ساحل غربی رود هودسن. از ۱۸۰۲ مقر آکادمی نظامی کشمت است. در انقلاب امریکا دارای دژهائی برای محافظت هودسن بود. نیز ← آرنلد، بنیدیکت.

وست رایدینگ: ← یورکشر، انگلستان.

وستربوتن[11] (vesterboten)، ولایت (۵۹٬۱۲۳ کمم؛ در ۱۹۷۰ جع تخمیناً ۲۳۳٬۹۷۱)، ل سوئد، میان مرز نروژ و دریای بالتیک (خلیج بوتنی). مشتمل است بر ایالت تاریخی وستربوتن و قسمتهائی از دو ایالت تاریخی انگرمانلاند و لاپلاند. ناحیه‌ای است که صناعت عمده‌ی آن تهیه‌ی الوار و صنایع وابسته‌ی به آن است. اومئو[12] (umeo؛ در ۱۹۷۰ جع تخمیناً ۵۴٬۵۳۰) مرکز و شلفتئو[13] (šelefteo؛ در ۱۹۷۰ جع ۶۱٬۸۹۵) تنها شهر مهم دیگر آن است.

وسترگوتلاند[14] (vestergotlānd)، سوئدی **وستریوتلاند**، ایالت تاریخی، ج قسمت مرکزی سوئد، که اکنون بین ولایات سکارابورگ[15] (skārāborg) و الوسبورگ منقسم است.

وسترمارک[16]، **ادوارد آلکساندر** (edvārd āleksāndr vestermārk)، ۱۸۶۲–۱۹۳۹، فیلسوف، مردمشناس، و جامعه‌شناس فنلاندی؛ متـ هلسینکی. استاد جامعه‌شناسی دانشگاه لندن (۱۹۰۷–۳۰) و استاد فلسفه‌ی دانشگاه تورکو (تا ۱۹۳۵) بود. وسترمارک در تاریخ اخلاق و تاریخ مراسم ازدواج شخصیت برجسته‌ای بود و شناخته‌ترین اثرش تاریخ ازدواج بشر (۱۸۹۱) است. چندین کتاب در آداب و مراسم مردم مراکش نوشته است. از آثار دیگر او است: منشا و تکامل اندیشه‌های اخلاقی (۲ جلد، ۱۹۰۶–۰۸)، آینده‌ی زناشوئی در تمدن باختری (۱۹۳۲)، و مسیحیت و اخلاق (۱۹۳۶).

وسترنورلاند، ولایت، سوئد؛ ← نورلاند.

وستروس[17] (vesteros)، شهر (در ۱۹۷۰ جع ۱۱۰٬۴۵۷)، مرکز ولایت وستمانلاند[18] (vestmānlānd، در ۱۹۷۰ جع تخمیناً ۲۶۰٬۸۶۹)، ش سوئد، بر ساحل لغ دریاچه‌ی ملارن، به فاصله‌ی ۹۷کیلومتری غ استکهلم. چون دارای پنج برج از قرون وسطی است، به "شهر پنج‌برج" معروف است. بزرگترین صناعت برقی سوئد، و نیز بزرگترین کارخانه‌های فلزگری اسکاندیناوی در این شهر است. کلیسای جامعی از قرن ۱۳م و دژ مستحکمی از قرن ۱۴م دارد. چند دیت (مجلس شور) در این شهر تشکیل شد، خصوصاً دیت ۱۵۲۷ که کلیسای لوتری را به وجود آورد و دیت ۱۵۴۴ که سلطنت سوئد را موروثی ساخت.

وسترولن، جزایر، نروژ؛ ← لوفوتن و وسترولن.

وستریوتلاند، ایالت تاریخی؛ ← وسترگوتلاند.

وستفالن، آلمان؛ ← وستفالی.

وستفالی[19] (vestfāli)، آلمانی **وستفالن**[20]

---

(۱)Ojeda (۲)west (۳)West (۴)Fairfield (۵)West (۶)Vesta (۷)Olbers (۸) vestal (۹)West Bromwich (۱۰)West Point (۱۱)Västerbotten (۱۲) Umeå (۱۳) Skellefteå (۱۴)Västergotland (۱۵)Skaraborg (۱۶)Westermarck (۱۷) Västerås (۱۸)Västmanland (۱۹)Westphalia (۲۰)Westfalen

(vestfālen)، ایالت قدیم، ل‌غ آلمان. مرکزش مونستر بود. در ۱۹۴۶ ضمیمه‌ی نورد راین-وستفالن شد، ناحیه‌ای است در ل هموار و در ج و ش پرتپه، رودهای امس، وزر، رور، و لیپه[1] (lipe) آن را زهکشی میکنند. خاک آن عمدة حاصلخیز و کشاورزی است. دره‌ی رور، در غ، قسمتی است از حوضه‌ی زغال سنگ رور و ناحیه‌ی رور، که یکی از مهمترین نواحی صنعتی جهان است. خارج از ناحیه‌ی رور، صناعت نساجی در وستفالی شمالی مهم است. نام وستفالی اول‌بار در قرن 10م به قسمتی از غ دوکنشین ساکس اطلاق شد که، برخلاف قسمت شرقی آن (ایستفالی)، پس از تجزیه‌ی دوکنشین ساکس در ۱۱۸۰ به عنوان یک ناحیه باقی ماند، گرچه وحدت سیاسی خود را از دست داد. قسمت عمده‌ی وستفالن تحت حکومت امرای روحانی-اسقفهای مونستر، اوسنابروک، میندن، و پادربورن، و اسقف اعظم کولونی که ناحیه‌ی اطراف آرنسبرگ[2] (ārnsberg) را به عنوان دوکنشین وستفالی به دست آوردند در آمد. از تیولهای موقتی که از تجزیه‌ی ساکس پیدا شد، کنت‌نشینهای لیپه، راونسبرگ، و مارک[3] بود که همگی بعدها جزء حوزه‌ی وستفالی در امپراطوری مقدس روم شدند (ح 1500). در قرن ۱۲م هرج و مرج موجود میان خاوندان فئودال محلی به پیدایش فمگریشت منجر شد، که مرکزش در آرنسبرگ بود. در اواخر قرون وسطی، بیشتر شهرهای مهم وستفالی، مثلاً مونستر، اوسنابروک، پادربورن، بیلفلد، و زوست جزء ← اتحادیه‌ی هانسالی شدند. در نتیجه‌ی انقراض خاندان کلیوز و نیز در نتیجه‌ی جنگ سی‌ساله (که در ۱۶۴۸ با ← صلح وستفالی پایان یافت)، برگزیننده‌ی براندنبورگ، راونسبرگ و مارک و اسقف‌نشین میندن را به دست آورد؛ بدین ترتیب پروس جایای خود را در آلمان غربی پیدا کرد. در قرن ۱۶م اصلاح دینی در وستفالی موفقیتهائی به دست آورد، ولی بیشتر سکنه‌ی آن دوباره به مذهب کاتولیک بازگشتند. اسقف‌نشینهای مونستر، پادربورن، و اوسنابروک و دوکنشین وستفالی فقط در ۱۸۰۳ توانستند در نتیجه‌ی جنگهای ناپلئونی از قید روحانیون رهائی یابند. در ۱۸۰۷، پس از عقد پیمان تیلزیت، ناپلئون تمام متصرفات پروس در غ الب و همچنین برگزیننده‌نشینهای هسن-کاسل و هانوور و دوکنشین برونسویک را تصرف کرد، بخش شمالی این سرزمینها، که مونستر را شامل میشد، مستقیماً ضمیمه‌ی فرانسه شد، و بخش جنوبی عنوان مملکت وستفالی پیدا کرد و ژ. بوناپارت، برادر ناپلئون، شاه آن شد. کنگره‌ی وین قسمت اعظم وستفالی را به پروس داد (۱۸۱۵)، و هسن-کاسل، هانوور، و برونسویک باز گردانده شدند.

وستفالی، صلح[4] (vestfāli)، ۱۶۴۸، تصفیه‌ی عمومی امور اروپا که به جنگ سی‌ساله پایان داد. مذاکرات در ۱۶۴۴، در دو کنفرانس همزمان در مونستر و اوسنابروک آغاز شد و نتیجه‌ی آن انعقاد دو پیمانی بود که متفقاً مقررات صلح را تشکیل میدادند. برای جلب رضایت فرانسه و سوئد، از قدرت خاندان هابسبورگ کاسته شد و امپراطوری مقدس روم فقط به صورت یک اتحاد سست میان کشورهای مستقل خودمختار در آمد. فرانسه قسمت عمده‌ی آلزاس و چند دژ مرزی را به دست آورد. سوئد پومرانی غربی و اسقف‌نشینهای برمن و وردن را به تصرف گرفت. سویس و ایالات متحد هلند استقلال کامل به دست آوردند. فرانسه که از این میان به صورت یکه نیروی مسلط و مقتدر سر بر آورده بود، کارزار را با اسپانیا تا ← صلح پیرنه (۱۶۵۹) ادامه داد.

وست گلمورگن: ⇐ **گلمورگن غربی**، ولایت، ویلز.

وست لوذین[5] (west lodiən) [= لوذین غربی]، سابقاً **لینلیثگوشر** (linlitgōšər)، ولایت [= کاونتی] (۳۱۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۱۰۸'۴۷۴)، ج اسکاتلند، بر خلیج فورث؛ مرکزش لینلیثگو، تهیه‌ی لبنیات رواج زیاد دارد، ولی اهمیت ولایت به جهت منابع معدنی (زغال و آهن) آن است.

وستمانایار، ایسلند، ← وستمن، جزایر.

وستمانالاند، ولایت، سوئد، ← وستروس.

وستمرلند[6] (westmərland) یا **وسمرلند** (wesmər-)، ولایت [= کاونتی] (۲'۰۴۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۷۲'۷۲۴)، ل انگلستان؛ مرکزش شهر اپلبی[7] (apəlbi؛ در ۱۹۷۱ جه ۱'۹۴۶). قسمت عمده‌ی آن در ناحیه‌ی زیبای لیک دیستریکت واقع است. نسبت به مساحتش کم‌جمعیتترین ولایات انگلستان است. غالباً کوهستانی است. مشاغل عمده کشاورزی و پرورش گاو میباشد. سنگ آهک و گرانیت در آن استخراج میشود. در ۱۹۷۴ ضمیمه‌ی ولایت جدید ⇐ کامبریا شد.

وستمرلند، اولین ارل آف: ← نویل، رلف.

وستمن[8]**، جزایر** (vestmən)، ایسلندی **وستمانایار**[9] (vestmānaeyār)، گروهی از ۱۵ جزیره‌ی کوچک، به فاصله‌ی ح ۱۵کیلومتری کرانه‌ی ایسلند. بزرگترین آنها جزیره‌ی هایمائی (hāymāey) [ایسلندی، = جزیره‌ی خانه]، ح ۸ کم طول دارد، و بیشتر ساکنان این جزایر در آنجا زندگی میکنند. زندگی مردم از ماهیگیری و شکار غاز و انواع پرندگان دریائی میگذرد، که گروههای عظیم آنها در این جزایر نشو و نما میکنند. شهر عمده، وستمانایار (در ۱۹۷۰ جه ۵'۱۸۳). در جزیره‌ی هایمائی است. در ۱۶۲۷ دزدان دریائی الجزایری این جزایر را غارت کردند و ح ۳۰۰ نفر از مردم آن را به بردگی گرفتند. فوران یک کوه آتشفشان در هایمائی در ۱۹۷۳ به این جزایر آسیب رسانید و به صنعت ماهیگیری آن لطمه وارد ساخت.

وستمیث[10] (westmit)، ایرلندی **وستمید** (id-)، ولایت [= کاونتی] (۱'۷۶۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۵۳'۴۵۷)، جمهوری ایرلند مرکزی، در ایالت لنستر؛ مرکزش شهر **مالینگار**[11] (mālingār؛ جه ۷'۷۴۲). غالباً مسطح و حاصلخیز و دارای دریاچه‌ها و باتلاقهای بسیار است. مشاغل عمده تهیه‌ی لبنیات و پرورش گاو است. کارخانه‌ی نساجی و آسیابهای آرد نیز دارد. بزرگترین شهرش اثلون است.

وست میدلندز[12] (west midləndz) [= میدلندز غربی]، ولایت (در ۱۹۷۲ جه تخمیناً ۲'۷۹۰'۰۰۰)، انگلستان مرکزی، که با قانون حکومت محلی ۱۹۷۲ (قابل اجرا از ۱۹۷۴) به وجود آمد، و شامل ۷ شهر [= کاونتی بارو] است: بیرمنگام، کاونتری، ⇐ دادلی، ⇐ سولیهال، والسال، وارلی، وست برامیچ، و وولورهمتن. قسمتهائی از شهرهای سابق ستفردشر، ووسترشر، و واریکشر را نیز شامل است.

وستمید، ولایت، ایرلند مرکزی، ← وستمیث.

وستمینستر[13] (westminstər) یا **وسمینستر** (wesm-)، کوی [= بارو] (در ۱۹۷۱ جه ۲۳۳'۳۶۰) لندن بزرگتر، ج‌ش انگلستان، بر رود تمز. در آوریل ۱۹۶۵ تشکیل شد. از اماکن عمده‌ی آن وستمینستر ابی، پارلمنت (← کاخ وستمینستر)، ← کاخ بوکینگهام، ← کاخ سنت جیمز، و داونینگ ستریت، گالری ملی، گالری تیت، کالج سلطنتی علوم و تکنولوژی، هاید پارک، و موزه‌ی ← مادام توسو است. کلیسای جامع وستمینستر عالیترین مرجع و مقام مذهب کاتولیک در انگلستان و ویلز است. مدرسه‌ی وستمینستر (تأسیس قرن ۱۴م) از مدارس ملی معروف است.

وستمینستر، قوانین[15]، در تاریخ انگلستان قرون وسطی، قوانینی که در پارلمنت انگلستان در وستمینستر به صحه‌ی ادوارد I انگلستان رسید. قانون وستمینستر I (۱۲۷۵) عملاً یک مجموعه‌ی قوانین را تشکیل میدهد؛ در زمینه‌های گوناگون است و بسیاری از قوانین نانوشته در آن به صورت نوشته در آمده و از بسیاری از سوء استفاده‌های اداری سخت جلوگیری کرده است. قانون وستمینستر II (۱۲۸۵) هدف و چشم‌انداز مشابهی دارد؛ بیشتر از لحاظ اصلاحات قضائی و مقررات آن در باره‌ی هبه‌ی مشروط اهمیت دارد که مایه‌ی ترویج حبس کردن املاک شد و در زمینداری انگلستان تغییرات بنیادی ایجاد کرد. در قانون وستمینستر III (۱۲۹۰) چنین مقرر شده بود که در هنگام انتقال یک ملک تیول یا جزئی از آن، مالک

(۱)Lippe (۲)Arnsberg (۳)Mark (۴)Westphalia, Peace of (۵)West Lothian (۶)Westmorland (۷)Appleby (۸)Westman (۹) Vestmannaeyjar (۱۰)Westmeath (۱۱)Mullingar (۱۲)West Midlands (۱۳)Westminster (۱۴) Westminster, Statute of (۱۵)Westminster, Statutes of

جدید باید آن را مستقیماً از تیولدار کل بگیرد نه از کسی که آن را به وی انتقال میدهد. بدین ترتیب تیولداری دست دوم موقوف شد.

وستمینستر، کاخ[1]، کاخی در کوی وستمینستر، لندن بزرگتر، انگلستان. ساختمان عظیم کنونی که طرح عمودی گوتیک دارد، توسط س ج. بری ساخته شد (۱۸۴۰–۶۰) تا جانشین مجموعه‌ای از ساختمانهائی قدیمی شود که تقریباً همه‌ی آنها در آتشسوزی ۱۸۳۴ از میان رفته بود. ادوارد خستوان نخستین بناهای کاخ را در محلی بنا کرده بود که شاید بر آنجا هنوز کاخ سلطنتی قدیمتری وجود داشت. این بناها تا قرن ۱۶م مقر خاندان سلطنتی بود، و در این قرن عنوان خانه‌ی مجلس عوام و خانه‌ی مجلس لردان (= پارلمنت) پیدا کرد. تالار بزرگ به فرمان ویلیام II در پایان قرن ۱۱م ساخته شد. سقف خرپائی که به سبکی بسیار عالی به پهنای ۲۱ متر به عنوان نوسازی بعدی این تالار، به دستور ریچارد II ساخته شد، ظریف‌ترین نمونه‌ی موجود قرون وسطائی از سقفهای با تیرهای آشکار بود که با بمبهای آتشزا در جنگ II (۱۹۴۱) سوخت. تالار وستمینستر تنها قسمتی از کاخ بود که در آتشسوزی ۱۸۳۴ آسیب ندید و اکنون عنوان مدخل بنا را دارد. در این کاخ قرنها است که مجلس لردان به عنوان عالی‌ترین دادگاه قانونی انگلستان تشکیل میشود. از حوادث مشهور تاریخی که در آن اتفاق افتاد اینها است، خلع ریچارد II، محکوم کردن چارلز I به اعدام، و محاکمات سرتامس مور و وارن هیستینگز. از بمبارانهای جنگ II آسیب فراوان دید و سپس تعمیرات اساسی در آن صورت گرفت.

وستمینستر ابی[2] (westminstər abi)، کلیسائی در لندن که نخست دیر و کلیسائی از فرقه‌ی بندیکتیان بود، و این دیر در ۱۵۳۹ بسته شد. این بنا که از مهمترین ساختمانهای به سبک گوتیک است، یکی از امکنه‌ی مقدسه‌ی ملی نیز به شمار میرود. چنان تصور میشود که نخستین کلیسا بر محل آن در قرن ۷م، به فرمان اثلبرت شاه کنت ساخته شده بوده است. به امر ادوارد خستوان، در ح ۱۰۵۰ ساختمان یک کلیسای نورمان آغاز شد که مراسم تقدیس آن در ۱۰۶۵ صورت گرفت. در ۱۲۴۵ هنری III به خراب کردن بنا و ساختن یک قسمت جدید در ش آن آغاز کرد، و کار او مقدمه‌ی ساختن بناهائی بود که چندین قرن ادامه یافت. ساختمان ظریف هشت‌ضلعی محل تجمع روحانیان در ۱۲۵۰ ساخته شد، و در قرن ۱۴م صومعه‌ها و خانه‌ی رئیس دیر و ساختمانهای عمده‌ی دیری را بر آن افزودند. ساختن صحن کلیسا در قرن ۱۶م پایان پذیرفت. هنری VIII نمازخانه‌ی حضرت مریم را به یادبود هنری VII بنا کرد. این نمازخانه، با سبک عمودی خود، از لحاظ طاقهای جناغی سقف آن جالب توجه است. دو برج غربی توسط سر ک. رن و ن. هاکسمور ساخته شد (۱۷۲۲–۴۵). در اواخر قرن ۱۹م، زیر نظر سر ج. گ. سکات، تعمیرات پر دامنه‌ای صورت گرفت. کلیسای کنونی دارای مقطع صلیبی است، و صحن و دو بازوی آن رواقهای کناری دارد. سرایشگاه در صدر کلیسا مقطع نیمدایره دارد، و حلقه‌ی نمازخانه‌های آن تنها نماینده‌ی کامل این نوع ساختمان در انگلستان است. تأثیر معماری فرانسوی در بلندی سقف صحن مشهود است که بلندترین سقف صحن کلیسا در انگلستان است. همه‌ی پادشاهان و ملکه‌های انگلستان، از ویلیام I به بعد، در وستمینستر تاجگذاری کرده اند، و ۱۸ تن از شاهان در آن به خاک سپرده شده‌اند. از قرن ۱۴م به بعد، مشهورترین سیاستمداران و برجسته‌ترین اتباع انگلستان را در این کلیسا دفن کرده‌اند. در "گوشه‌ی شعرا" که در پیشگاه جنوبی سرایشگاه واقع است، گورهای چاس، براونینگ، تنیسن، لانگفلو، و شاعران بزرگ دیگر انگلستان قرار دارد.

وست ویرجینیا[3] (west virjiniā) یا **ویرجینیای غربی**، ۳۵مین ایالت (۶۲٬۶۲۹ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۱٬۷۴۴٬۲۳۷)، ش مرکزی کشمت؛ در ۱۸۶۳ به عنوان ایالت پذیرفته شد؛ چارلزتن کرسی و دومین شهر بزرگ آن، هانتینگتن بزرگترین شهر، و ویلینگ شهر عمده‌ی آن است. این ایالت، با یک پیشرفتگی در ل و یکی دیگر در ش، شکل نامنظم دارد. از غ به رودهای اوهایو و بیگ سندی[4] (big sandi) محدود است؛ رود پوتومک مرز میان آن و ایالت مریلند است. رودهای دیگرش عبارتند از نیو ریور [= رود جدید]، کنائه[5] (kənaa)، کنائه‌ی کوچک، و مونانگهیلا[6] (monāngə-hilā). این ایالت که قسمت عمده‌ی آن در فلات آلگانی[7] (ālegāni) قرار دارد، بسیار ناهموار و تپه‌ای است. پیشرفتگی ش آن جزئی از سلسله‌کوههای آپالاش است. ح ۶۰٪ مردم آن، با آنکه کشاورزی (غلات، میوه، توتون، دامداری، مرغداری) چندان وسیع نیست، در روستاها زندگی میکنند. این ایالت مهمترین مرکز تولید زغال سنگ قیری در کشمت است؛ کانیهای دیگر آن عبارت است از گاز طبیعی، سنگ، و نمک. کارخانه‌های تولید مواد شیمیائی، فولاد، آلومینیوم، شیشه، و تهیه‌ی الوار دارد. باآنکه در دهه‌ی ۱۶۷۰ مرزنشینان به آن نفوذ کردند، چون کوههای ناهمواری آن را از ش جدا می‌کند، تا دهه‌ی ۱۷۳۰ جایگاه سکونت ماندگاران عمده نشد. در ۱۷۴۹ زمینهای وسیعی به ← شرکت اوهایو واگذار شد. شکست فرانسویان و هندیشمردگان (۱۷۶۳) تصرف و استعمار این ناحیه را تسریع کرد. دشمنی هندیشمردگان پس از شکست ایشان در جنگی معروف به جنگ لرد دانْمُوْر[8] (۱۷۷۴) کاهش یافت. با گشوده شدن راه آبی میسی‌سیپی و اتمام (۱۸۱۸) جاده‌ی ملی ویلینگ، ماندگاری در این ناحیه توسعه پیدا کرد. با آنکه جزئی از ویرجینیا بود، اختلافهای سیاسی و اقتصادی سبب ایجاد برخوردهائی شد. قسمت غ ویرجینیا از آن جدا شد و به اتحادیه‌ی ایالات پیوست و به عنوان ایالتی جدید پذیرفته شد. در ضمن جنگ، هارپرز فری (محل حمله‌ی ۱۸۵۹ جان براون) چندین بار دست به دست گشت. توسعه‌ی صنعتی ایالت که بر منابع عظیم کانی آن متکی است، در اواخر قرن ۱۹م آغاز شد. اغتشاشات کارگری که غالباً شدید بود، در قرن ۲۰م ادامه یافت. انحطاط صناعت زغال، که با افزایش خودکاری در ماشینها توأم شد، در سالهای ۱۹۵۰ سبب پیدایش بیکاری فراوان و نقصان جمعیت شد، ولی تغییر شکل اقتصادی و رشد صنایع شیمیائی و اکتشاف (۱۹۶۵) منابع بزرگ گاز طبیعی تازه تاحدی اوضاع را بهبود بخشید.

وست هم، شهر سابق، ⇐ نیوئم، کوی لندن بزرگتر.

وستینگهاوس[9]، **جورج** (jorj westinghäs)، ۱۸۴۶–۱۹۱۴، مخترع و کارخانه‌دار امریکائی. وسیله‌ای برای انتقال قطار راه آهن از دو خط متقاطع به یکدیگر، ترمز هوائی، و علامتهای خودکار از اختراعات او است. شرکت ترمز هوائی وستینگهاوس را در ۱۸۶۹ و شرکت متحد کلید و علامت را در ۱۸۸۲ تأسیس کرد. وی در وارد کردن نظام جریان برق متناوب پرولتاژ در کشمت، برای انتقال نیروی برق، از پیشگامان بود. شرکت برقی وستینگهاوس در ۱۸۶۶ تأسیس شد. وی همچنین اختراعی را برای انتقال گاز به ثبت رسانید. بیش از ۴۰۰ اختراع او در زمان حیاتش به ثبت رسید.

وست یورکشر[10] (west yorksər) [= یورکشر غربی]، ولایت (در ۱۹۷۲ جم ۲٬۰۵۳٬۰۰۰)، ل انگلستان مرکزی، که به موجب قانون ۱۹۷۲ حکومت محلی (که در ۱۹۷۴ به مرحله‌ی اجرا در آمد) به وجود آمد. به ۵ بخش منقسم، و مشتمل است بر شهرهای [= کانتی بارو] برد-فرد، لیدز، هالیفاکس، ⇐ دیوزبری، هادرزفیلد، ویکفیلد، و قسمتهائی از ولایت سابق یورکشر.

وسط الثریا: ← ثریا.

وسط‌الحیوة (vasato 'l.hayāt)، نامی که امیر خسرو دهلوی بر شعرهائی که در دوران کمال و آغاز زمان سلوک سروده است نهاده.

وسطی‌کلا (vostā.kalā)، ده (جم ۱٬۹۶۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان دشت‌سر، بخش حومه‌ی شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ ۱۵کیلومتری ش آمل. محصولاتش برنج، غلات، و عسل است. از صنایع دستی کتانبافی دارد.

وسطی‌کلا، ده (جم ۱٬۸۸۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان علی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ ۷کیلومتری ج‌ش شاهی. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، کنف، و توتون است.

وسطین (vasateyn)، در ریاضیات، ← تناسب.

وسفنارد یا وصفنارد (هر دو vasfenārd)، ده (جم ۱٬۰۶۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)؛ ۹کیلومتری لغ شهر ری. محصولاتش غلات، چغندر قند، و صیفی است. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء تهران منظور

(۱)Westminster Palace (۲)Westminster Abbey (۳)West Virginia (۴)Big Sandy (۵)Kanawha (۶)Monongahela (۷)Allegheny (۸)Lord Dunmore (۹)Westinghouse (۱۰)West Yorkshire

شده است.

وسکان، کشیش (voskān)، ۱۶۱۴–۷۴، چاپگر وکشیش ارمنی؛ مت جلفای اصفهان. پس از اینکه به حلقه‌ی روحانیت پیوست به آمستردام فرستاده شده تا به کارهای چاپخانه‌ی ارمنی، که در ۱۵۱۲ تأسیس و شروع به چاپ کتب ارمنی کرده بود، رسیدگی و فعالیت آن را سرپرستی کند. وی در ۱۶۶۶ چند کتاب مقدس چاپ کرد، و سپس چاپخانه را به مارسی در فرانسه منتقل کرد، و هم در آنجا به سن ۶۰سالگی وفات یافت. وسکان یکی از بزرگان ارامنه در قسمت چاپ میباشد.

وسکر[1]**، آرنلد** (ārnəld weskər)، ۱۹۳۲– ، نمایشنامه‌نویس انگلیسی؛ مت لندن. در زمانهای مختلف به نجاری و بوجاری و قنادی اشتغال داشت. مجموعه‌ی سه نمایشنامه‌ی وی– سوپ جوجه و جو (۱۹۵۸)، ریشه‌ها (۱۹۵۸)، و من در بارهٔ اورشلیم سخن میگویم (۱۹۶۰)– در بارهٔ خانواده‌ای یهودی روشنفکر کمونیست نوشته شده است. نگرش سوسیالیستی وی در نمایشنامه‌های دیگرش، بالخاصه آشپزخانه (۱۹۶۱)، چیپس با هر چیز (۱۹۶۲)، و چهار فصل (۱۹۶۹) منعکس شده است.

وسکس[2] (weseks)، مملکت پادشاهی آنگلو–ساکسونها در انگلستان. ساکسونها احتمالاً در ۴۹۴ در آنجا سکنی گزیدند. تا قرن ۸م به ترتیب تحت الشعاع کنت، نورثامبریا، و مرشا بود. از سلطنت (۸۷۱–۸۹۹) الفرد کبیر تاریخ آن جزء تاریخ انگلستان است.

وسلی[3]**، جان** (jān wesli)، ۱۷۰۳–۹۱، واعظ انجیلی و مصلح دینی انگلیسی، مؤسس مذهب متودیسم. در ۱۷۲۵ به منصب شماسی در کلیسای انگلستان گماشته شد، در ۱۷۲۶ سمتی در کالج لینکن، آکسفرد، پیدا کرد، و در ۱۷۲۸ به مقام اسقفی رسید. در آکسفرد سرپرستی گروهی از دانشجویان را داشت (۱۷۲۹) که برادر کوچکش، چارلز وسلی (۱۷۰۷–۸۸)، و جورج وایتفیلد در میان ایشان بودند. این گروه را، به ریشخند، متودیستها مینامیدند، چه در درس خواندن و نیز در انجام دادن تکالیف دینی از متود و روش ثابتی پیروی میکردند. در ۱۷۳۵ وسلی و برادرش همراه با ج. ا. اوگلثورپ به جورجیا رفتند، تا جان در آنجا همچون مبلغ دینی به کار بر خیزد، و چارلز منشی اوگلثورپ باشد. جان وسلی، در مدت ۲ سال خدمت در این مستعمره، سخت تحت تأثیر مبلغان موراویائی قرار گرفت؛ در بازگشت به انگلستان دوستان موراویائی فراوانی پیدا کرد. در ۲۴ مه‌ی ۱۷۳۸، در اجتماع کوچکی از یک انجمن دینی، وسلی در ضمن گوش دادن به قرائت مقدمه‌ای که لوتر بر رساله‌ی به رومیان نوشته بود، به کیش تازه گرایید. اعتقاد به رستگاری از طریق منحصر ایمان به مسیح، بار مأموریتی شد که در سراسر عمر بر دوش میکشید. بزودی به کار موعظه پرداخت که گفته‌اند در آن ضمن 40'000 موعظه کرد و حدود 400'000 کیلومتر را در سفرهایش پیمود. به اندرز وایتفیلد، وسلی به موعظه کردن در هوای آزاد یا در مزارع پرداخت، و این کار را نخست در بریستول آغاز کرد و پس از آن در جاهای دیگر آن را ادامه داد. در ۱۷۳۹ گروهی در لندن از او خواستند که انجمنی برای ایشان تشکیل دهد و خود رهبری آن را داشته باشد. محلی در لندن خریده شد که تا ۱۷۷۹ مرکز عمل متودیستها در لندن بود. چون معتقدات کلامی او آرمینیائی (منسوب به یاکوبوس آرمینیوس) بود و به کمال مسیحی اعتقاد داشت، منکر اصول انتخاب کالونی شد (ح ۱۷۴۰) و در نتیجه رابطه‌ی او با وایتفیلد برید، ولی این دو بعدها رفاقت شخصی را با یکدیگر خوب حفظ کردند. در ۱۷۸۴ وسلی اعلامیه‌ای را منتشر کرد که بنا بر آن مجامع متودیستی رسماً تأسیس شد و در واقع اساس متودیسم وسلیائی بود. در همین سال متوجه شد که باید کسی را برگزیند که مراسم دینی را در میان متودیستهای امریکا انجام دهد. دکتر تامس کوک[4] (tāməs kok؛ ۱۷۴۷–۱۸۱۴) را به این سمت منصوب کرد، و فرانسیس ازبری[5] (frānsis azberi؛ ۱۷۴۵–۱۸۱۶) را به دستیاری او برگماشت. وسلی قصد آن نداشت که کلیسائی جداگانه تأسیس کند، ولی در نزدیکی پایان زندگی او کلیسای اسقفی متودیست در امریکا به وجود آمد، و معلوم شد که، در انگلستان، متودیستها نمیتوانند در داخل کلیسای انگلیکان عمل کنند. بنا بر این وسلی، با آنکه خود تا زمان مرگ همچون کشیشی از کلیسای انگلستان باقی ماند، طرحی ریخت که پس از مرگش مجامع متودیست استقلال کامل داشته باشند. در سالهای اخیر عمر وی، انکاری که از طرف دیگران در سالهای پیش نسبت به او نشان داده میشد و مایه‌ی ناراحتی او بود، جای خود را به تحسینی داد که نسبت به شایسته‌گیهای او ابراز میداشتند. نیز ← انتعاش دینی.

وسلی، چارلز: ← متودیسم؛ وسلی، جان.

وسمرلند، ولایت، انگلستان؛ ← وستمرلند.

وسمق (vasmaq)، ده (جمع ۱'۱۰۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۱۴کیلومتری جش رزن. محصولاتش غلات، حبوبات، وانگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

وسمه (vasme) یا **باسمه** (bāsme)، برگ نیم‌کوب نیل که جوشانده‌ی آن برای رنگ مو به کار میرفته است.

وسمینستر، کوی لندن؛ ← وستمینستر.

وسیج، ناحیه؛ ← فاراب؛ فارابی، قسمت I

وش (vaš)، مجموعه‌ی الیاف پنبه‌ی متصل به پنبه‌دانه‌ها که در داخل قوزه‌ی پنبه‌ی رسیده، هنگامی که هنوز پنبه را از دانه‌ی آن جدا نکرده‌اند، موجود است.

وشا، صمغ گیاهی؛ ← باریجه.

وشت، در عهد ساسانیان؛ ← گند.

وشته (veštə)، ده (جمع ۶۹۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، طالقان سفلی، دهستان طالقان، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۷کیلومتری جش شهرک. بقعه‌ای به نام امامزاده یوسف دارد. چشمه‌ی آب شوری دارد که از آن نمک می‌گیرند.

وشتی(vašti) [عبری، ـ زن زیبا]، ملکه‌ای که احشویروش برای اطاعت نکردن او را خلع کرد (استر ۱.۹).

وشق[6] (vašaq)، معرب **وشک** (vašak)، پستاندار گوشتخوار از تیره‌ی گربه‌ها. دمی کوتاه، موی نرم و فشرده‌ی سیاهرنگ یا خاکستری، و چهره‌ی شبیه گاگل بر نوک گوش دارد. اقسام آن در اروپا و کوههای آلپ و اسکاندیناوی و دوسیه‌ی شمالی و آسیا به سر میبرند. وشق کانادا (*Lynx canadensis*) و وشق امریکا (*L. rufus*) از اقسام آن است که به علت پوست مرغوبشان طرف توجهند.

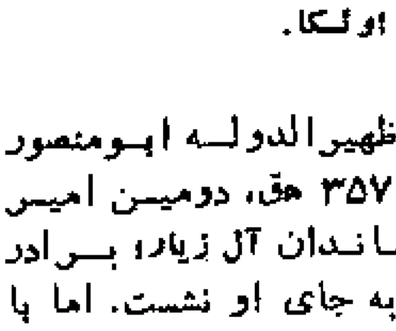

وشق

وشق[7] (vašaq)، در نجوم، صورت فلکی کوچکی در نیمکره‌ی شمالی فلکی. نیز ← صورت فلکی، جدول I، ص ۱۵۸۹.

وشق ایرانی: ← سیاهگوش.

وشقه، شهر، اسپانیا؛ ← اوئسکا.

وشم: ← خالکوبی.

وشمگیر (vošmgir) [ظهیرالدوله ابومنصور وشمگیر ابن زیار]، ف ۳۵۷ هق، دومین امیر (۳۲۳–۳۵۷ هق) از خاندان آل زیار، برادر مرداویج. بعد از برادر به جای او نشست. اما با حمله‌ی آل بویه و ماکان کاکی و امرای سامانی مواجه شد، و ری و گرگان را از دست داد. در آخر کار سامانیان او را در مقابل آل بویه کومک کردند، لیکن کاری از پیش نبرد. هنگام شکار، به زخم گرازی مجروح شد و وفات یافت؛ پسرش بیستون به جای او نشست.

وشمگیر (vošmgir)، ده (جمع ۱'۴۵۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کتول، بخش علی‌آباد، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۳کیلومتری غ علی‌آباد. رود کفشگیری مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، غلات، و توتون است. از صنایع دستی شالبافی دارد. تپه‌ای دارد که حاوی آثار قدیمی است. به نام پیچک‌محله نیز خوانده میشود.

وشمگیر، سد: ← گرگان، رود.

وشمگیر، قابوس: ← قابوس وشمگیر.

وشنوه (vešnave)، ده (جمع ۱'۲۰۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قهستان، بخش کهک، شهرستان قم، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۴کیلومتری جش کهک. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، فندق، گردو، و عسل است.

وصاف (vassāf)، شهرت **شرف‌الدین** (یا **شهاب‌الدین**) **عبدالله ابن فضل‌الله شیرازی**، معروف به **شرف شیرازی** (šaraf-)، متخلص به **شرف**، و ملقب به **وصاف الحضره** (vassāfo 'l-haz-ra)، ۶۶۳ هق، ادیب و شاعر ایرانی؛ مت شیراز. پدرش عزالدین فضل‌الله در ۲۲ ذیقعده‌ی ۶۹۸ هق در قحطی فارس فوت کرد. وصاف در شیراز در مشاغل دیوانی و خدمت عمال و مأمورین دولتی داخل شده، از خواص خواجه صدرالدین احمد

(۱)Wesker (۲)Wessex (۳)Wesley (۴)Coke (۵)Asbury (۶)lynx (۷)Lynx

خالدی زنجانی (نایب امیر طغاجار هنگام حکومت او بر فارس) شد. وصاف این خواجه را، که بعدها به وزارت گیخاتو خان رسید، مدح گفته است. بعد به خاندان خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر تقرب پیدا کرد، و به وسیله‌ی او در عهد غازان و اولجایتو مورد مرحمت این دو سلطان قرار گرفت. وی مؤلف کتاب مهم معروف به تاریخ وصاف است. قبر وصاف در شیراز، میان تکیه‌ی خواجه حافظ و تکیه‌ی چهل‌تنان، است.

وصاف الحضره: ← وصاف.

وصال، تخلص وصال شیرازی.

وصال شیرازی (vesāle širāzi)، شهرت **میرزا محمد شفیع،** معروف به **میرزا کوچک،** متخلص به **وصال،** ۱۱۹۷—۱۲۶۲ هق، شاعر ایرانی عصر فتحعلی شاه قاجار. غزلسرا و مثنوی‌گوی بود؛ مثنوی شیرین و فرهاد وحشی را، که ناتمام مانده بود، ادامه داد ولی عمرش وفا نکرد که آن را به پایان رساند. علاوه بر ادبیات، در موسیقی نیز دست داشت، و به تصوف و عرفان هم شیفته بود. گذشته از دیوان، ۱۲ بندی هم در مراثی سرود. وقار شیرازی پسر او بود.

وصایای دوازده بطرک: ← عهدین غیر قانونی.

وصف جامع، در قیاس فقهی، ← قیاس، در اصطلاح فقها.

وصفنارد، ده، شهر ری، ← وسفنارد یا وصفنارد.

وصل (vasl) [عربی، = پیوستن]، در علم قافیه، حرفی که به روی پیوندد و آن را متحرک سازد، مانند "ی" درین بیت (سعدی)،

هر دم از عمر میرود نفسی
چون نگه میکنم نمانده بسی.

با پیوستن حرف وصل به روی، واژه‌هائی را که در حرکت پیش از ساکنهای همسان آخر خود اختلاف دارند، میتوان با یکدیگر قافیه ساخت، مانند توانگری و سایری. رعایت یکسانی حرف وصل در قوافی واجب است.

وصل و فصل (vasl,fasl) [عربی، = پیوستن و جدا کردن]، در علم معانی. **۱- وصل،** پیوستن دو یا چند جمله عمدهٔ، یا دو یا چند مفرد (غیر جمله) به یکدیگر است به وسیله‌ی واو عطف، و مقصود از عطف مشارکت دو یا چند چیز در حکم واحد است. وصل چند جمله به یکدیگر، مانند (حافظ)،

فال میگیرم و از گفته‌ی خود دلشادم
بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم؛

و وصل چند مفرد به یکدیگر مانند (سعدی)،

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری.

۲- فصل، ترک عطف یعنی جدا کردن دو یا چند جمله از یکدیگر است در موارد ذیل،

۱) هنگامی که اتحاد دو جمله چنان آشکار باشد که نیازی به آوردن واو عطف احساس نشود (کمال اتصال)، مانند (سعدی)،

بخت جوان دارد آن که با تو قرین است
پیر نگردد که در بهشت برین است؛

ب) هنگامی که دو جمله با یکدیگر اختلاف تام داشته باشند (کمال انقطاع)، مانند (عنصری)،

دور هر روزی بیفزاید چو عمر شهریار
بوستان چون بخت او هر روز برناتر شود؛

پ) هنگامی که دو جمله از حیث انشا و خبر با یکدیگر مختلف باشند، مانند (مولانا)،

حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد
جان فدای آنچه ناپیداست باد.

وصله، در اصطلاح لوطیها، ← لوطی.

وصی: ← وصیت.

وصیت (vasiyyat)، عبارت از آن است که انسان سفارش کند که بعد از مرگش برای او کارهائی از قبیل نماز، روزه، و حج انجام دهند (وصیت عهدیه)؛ یا عین مملوک یا منفعت آن را پس از مرگ خود به ملکیت دیگری واگذار کند (وصیت تملیکیه). کسی که به او وصیت میشود "وصیّ" [جمعش اوصیاء]، و شخص وصیت‌کننده "موصی" نام دارد. به عقیده‌ی شیعیان وصی و جانشین بلافصل پیغمبر اسلام ص حضرت علی ع است.

وصیت‌نامه، نوشته‌ای که به موجب آن موصی (← وصیت) عهودی را بر ورثه‌ی خود تحمیل کرده یا طریق تقسیم یا مصرف اموال خود را پس از مرگ تعیین کند. وصیتنامه ممکن است به طور رسمی یا خودنوشته یا سرّی تنظیم شود، و در پاره‌ی موارد فوق العاده وصیت ممکن است شفاهی باشد. در هر حال، موصی باید در موقع تنظیم وصیت‌نامه صحت مشاعر خود را حفظ کرده و اراده و اختیار توسط یکی از اشخاص ذینفع از او سلب نشده باشد.

وصیله: ← عمرو ابن لحی.

وضع حمل: ← زایمان.

وضو (vozu)، در فقه، شستن دست و رو و مسح سر و پا به ترتیبی خاص، که سبب پاک شدن از حدث اصغر است، و مسلمان را برای نماز گزاردن، تماس بدن او با قرآن، طواف واجب خانه‌ی کعبه، و پاره‌ای امور دیگر آماده میسازد.

وطواط، شاعر و ادیب، ← رشید وطواط.

وظایف الاعضاء، علم: ← فیزیولوژی.

وظیفه: ← مواجب.

وظیفه‌خوران، آبادی، آذربایجان، ← سراسکند.

وعظ (va'z)، پند دادن به عامه و ترغیب ایشان به اعمال نیک و نهی ایشان از اعمال بد و منکرات. وعظ از آغاز اسلام در میان مسلمانان معلوم بود. حضرت رسول ص و خلفای راشدین در ضمن خطبه‌هائی که به مناسباتی ایراد میشد، و مخصوصاً در ضمن خطبه‌های پس از نماز جمعه، وعظ و پند میگفتند، و از جمله اجزاء خطبه‌ی روز جمعه پس از حمد خدا و رسول ص یکی هم وعظ است. در میان خطبه‌های حضرت علی ع که در نهج البلاغه نقل شده است، خطبه‌هائی متضمن وعظ زیاد دیده میشود. از نیمه‌ی دوم قرن اول هق به بعد که در شهرهای بزرگ اسلامی، و مخصوصاً در بصره و کوفه، زهاد و اهل عبادت و صلاح پیدا شدند، وعظ و "تذکیر" به وسیله‌ی ایشان در مساجد و مجامع عمومی معمول شد، و جاحظ نام عده‌ای از ایشان را در کتاب البیان و التبیین خود آورده است. پس از آن زهاد و بزرگان صوفیه و فقها و مدرسان بزرگ نیز مجالس وعظ و تذکیر دایر کردند، و این مجالس اختصاصی به روزهای جمعه نداشت. از بزرگان صوفیه که مجالس وعظ ایشان معروف و مشهور بود یکی ابوالقاسم قشیری بود که در هنگام اقامتش در بغداد در قصر خلیفه وعظ گفت. پسر او ابونصر عبدالرحیم قشیری نیز از وعاظ بزرگ بود و در مدرسه‌ی نظامیه مجلس داشت و اهل ذمه به مجالس او حاضر میشدند و گاهی اسلام میآوردند و مردم بدکار از اعمال زشت خود توبه میکردند. در ۴۸۶ هق شخصی از مردم مرو، به نام ابوالحسین اردشیر ابن منظور عبادی، وارد بغداد شد و، به مناسبت بیان گرم و فصیحش در وعظ، شهرتی در بغداد به هم رسانید و در مدرسه‌ی نظامیه وعظ گفت تا آنجا که عده‌ای از مشایخ و بزرگان از جمله امام محمد غزالی در مجالس وعظ او حاضر می‌شدند. به هر حال، مجالس وعظ از طرف علما و بزرگان صوفیه در سرتاسر ممالک اسلامی دایر بود، و وعاظ برای جلب مردم سخنان خود را با آیات و احادیث و اشعار میآراستند. گاهی مجالس چنان پرشور میشد که مردم به گریه می‌افتادند، و این جبیر صحنه‌هائی از این گونه مجالس وعظ را در بغداد وصف کرده است. گاهی اهل زهد و صلاح در بازارها و میدانها مردم را به دور خود جمع میکردند و وعظ و پند می‌دادند. بعضی از این اشخاص این امر را وسیله‌ی ارتزاق قرار داده بودند. در مقامات بدیع‌الزمان همدانی و در مقامات حریری صحنه‌های دلکشی از این گونه مجالس نقل شده است. گاهی مجالس وعظ مشایخ و متصوفه‌ی بزرگ را مینوشتند، و این نوشته‌ها به نام مجالس و امالی معروف است (غیر از امالی حدیث و امالی علوم ادبی). کتاب معارف بهاءالدین ولد و کتاب مجالس سبعه‌ی مولانا از این قبیل است. در آغاز کلیات سعدی نیز چند مجلس نقل شده است که ظاهراً مجالس وعظ بوده است و اتفاقاً خود سعدی به مجالس وعظ خویش در گلستان اشاره کرده است. در میان شیعیان مجالس وعظ و تذکیر در ماه محرم با ذکر مصائب حضرت امام حسین ع توأم بوده است و این امر از زمان صفویه به بعد عمومیت یافته و شامل همه‌ی مجالس وعظ در تمام ایام سال شده است، به طوری که واعظ در پایان وعظ خود به مناسبتی اشاره به واقعه‌ی کربلا و وقایع عاشورا میکند.

در مسیحیت نیز وعظ مقام مهمی داشت و وسیله‌ای برای تبلیغ کفار و تحکیم ایمان مؤمنان و باز داشتن ایشان از ارتکاب مناهی و هدایت به نیکوکاری بود. از وعاظ بسیار معروف مسیحیت در امپراطوری بیزانس قدیس یوحنای زرین دهن است که مواعظ او سخت معروف است. قدیس آوگوستینوس نیز واعظ و خطیب زبردستی بود. وعظ یکی از اسباب بر انگیختن جنگهای صلیبی بود و مواعظ پیر منزوی در ایجاد جنگ اول صلیبی و مواعظ قدیس برنار، که او را از بزرگترین وعاظ قرون وسطی میدانند، در بر انگیختن جنگ دوم صلیبی اثر عمده داشت. در دوره‌ی اصلاح دینی لوتر بزرگترین واعظ و خطیب دینی محسوب میشود.

وعل: ← بز وحشی.

وعیدیه: ← شفاعت.

وفائی، تخلص **وفائی شوشتری.**

وفائی شوشتری (vafā'ie šuštari)، شهرت **ملا فتح‌الله ابن ملا حسن** (mollā)، متخلص به **وفائی،** فد ۱۳۰۴ هق، شاعر ایرانی که بیشتر در مدایح و مراثی ائمه شعر سروده است. دیوانش

بارها به چاپ رسیده (از جمله در بمبئی، ۱۲۹۸ هق). علاوه بر دیوان، سراج المحتاج و شهاب ثاقب از آثار اوست.

وفاداران[1]، در انقلاب امریکا، مستعمره‌نشینانی که طرفدار بقای تسلط انگلستان بودند. بیشتر ایشان از صاحبان املاک و کشیشان و کسانی بودند که در دستگاههای دولتی انگلیسی مناصبی داشتند. در مستعمره‌های واقع در کرانه‌های جنوبی و مرکزی قطاً نیرومندتر بودند. مقاومت آنان به صورت جنگ داخلی همراه با حمله و غارت و اسیر گرفتن در آمد. بسیاری از آنان به سرزمینهائی که در تصرف انگلستان بود گریختند. وطنپرستانْ بسیاری از املاک وفاداران را مصادره کردند.

وفاداران به امپراطوری متحد[2]، عنوان امریکائیانی که، به علت جانبداری از بریتانیا در انقلاب امریکا، از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه به کانادا مهاجرت کردند. مهاجرت اغلب آنها در ۱۷۸۳–۸۴ واقع شد، و اکثر به نووا سکوتیا و کبک رفتند. مهاجرین به نووا سکوتیا تقاضای دولتی جداگانه داشتند، و برونسویک جدید به خاطر آنان در قسمت غربی نووا سکوتیا تأسیس شد (۱۷۸۴). اختلاف اینها با ساکنین فرانسوی کبک از حیث مذهب و زبان و غیره منجر به تأسیس کانادای علیا (وفاداران، انگلیسی‌زبان) و کانادای سفلی (فرانسوی‌زبان) شد. نیز ← اونتاریو؛ تورونتو.

وفد، حزب (vafd)، حزب سیاسی مصر، که در ۱۹۱۹ به وسیله‌ی زغلول پاشا تأسیس شد. هدف آن آزاد کردن مصر از یوغ انگلستان و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بود. از ۱۹۲۴ تا ۱۹۵۲ پارلمان مصر تحت تسلط حزب وفد بود و چند بار، به فرمان ملک فؤاد و پسرش فاروق، منحل شد. پس از ۱۹۲۷ نحاس پاشا رهبر حزب شد. مخالفان وفد آن را متهم میکردند که بیش از اصول به اشخاص توجه دارد و حتی در آدم‌کشی نیز دخیل است. در ۱۹۵۳ توسط محمد نجیب، که در اواخر ۱۹۵۲ حکومت را به دست گرفته بود، منحل شد.

وفس (vafs)، بخش (جمع ۸۷٬۲۶۰ سش ۱۳۴۵ هش)، لغ شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران). مشتمل است بر دهستانهای بزچلو، شرای علیا (← شرا) و وفس (جمع ۷٬۴۸۱؛ دارای ۵ آبادی). قسمت ج و ل آن کوهستانی است. رود قره‌چای قسمتی از آبادیهای آن را مشروب میسازد. زیارتگاه و قلعه‌ی قدیمی دارد. مرکز بخش و دهستان وفس آبادی **وفس** (جمع ۴٬۲۱۴ سش ۱۳۴۵ هش) است که در ۱۶کیلومتری ل کمیجان قرار دارد. چون آبادی وفس در انتهای شمالی بخش، که کوهستانی است، قرار دارد و راه آن نیز سخت و دور است، عملاً آبادی کمیجان، مرکز دهستان بزچلو، مرکز بخش محسوب میشود.

وفس عاشقلو (vafs āsēqlu)، دهستان (جمع ۸٬۲۹۱ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ دارای ۱۵ آبادی. کوهستانی و خوش آب و هوا است. چشمه، قنات، و رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است.

وفسی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

وفود، سال: ← محمد ص، قسمت ۴۵.

وفور (vofur)، ← بسامد.

وفور زاویه‌ای[3] (vofur-)، بسامد یک فرایند متناوب (مثلاً نوسان الکتریکی یا ارتعاش صوتی) که بر حسب رادیان بر ثانیه بیان میشود؛ معادل حاصلضرب بسامد بر حسب سیکل (← بسامد) در ۲π.

وفیات الاعیان (vafayāto 'l.ā'yān) [وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان]، کتابی از ابن خلکان در شرح حال ح ۸۵۰ تن از بزرگان علما و امرا که به ترتیب حروف تهجی نام آنان، در قاهره تألیف یافته است (۶۵۴–۶۷۲). در این کتاب از صحابه و تابعین و خلفای راشدین، به سبب شهرت آنان، جز از تنی چند، آن هم به اختصار نامی نبرده است؛ در این کتاب تنها به ذکر سال وفات و مولد، و ذکر نادره‌ای یا شعری یا رساله‌ای از علما و بزرگان اکتفا کرده است. وفیات الاعیان به زبانهای ترکی و اروپائی ترجمه، و بارها در ایران و مصر چاپ شده است. بر آن ذیلهای متعدد نوشته‌اند که مهمترین و معروفترین آنها فوات الوفیات در شرح حال ۵۷۲ تن از بزرگان، از محمد ابن شاکر کتبی است.

وقار، تخلص وقار شیرازی.

وقار شیرازی (vaqāre širāzi)، شهرت **احمد**، متخلص به **وقار**، ۱۲۳۲–۹۸ هق، شاعر ایرانی؛ پسر وصال شیرازی. کمالات پدر را به ارث برد. در خوشنویسی مهارت داشت؛ مثنوی مولوی که به خط وی چاپ شده است شهرتی بسزا دارد. وقار در ۱۲۶۶ هق، به همراهی برادرش محمود حکیم، به هندوستان رفت، و بعد، به دعوت فیروز میرزا، حکمران فارس، به شیراز باز گشت. در ۱۲۷۴ هق به تهران آمد، و به دربار ناصرالدین شاه قاجار راه یافت. آثارش مشتمل است بر انجمن دانش، بهرام و بهروز، رموز الاماره (ترجمه‌ی نامه‌ی علی ع به مالک اشتر).

وقایع اتفاقیه (vaqāye'e ettefāqiyye)، روزنامه‌ای که در تهران به دستور میرزا تقی خان امیر کبیر تأسیس شد، و اولین شماره‌ی آن در ۵ ربیع الثانی ۱۲۶۷ هق انتشار یافت، بعداً به طور هفتگی منتشر میشد. این "روزنامه"ی هفتگی مدت 10 سال مرتب منتشر میشد، و از ۱۲۷۷ که مدیریت آن به صنیع‌الملک واگذار شد به شکل مصور، و به نام "روزنامه‌ی دولت علیه‌ی ایران" و بعد از آن به نام روزنامه‌ی ایران انتشار یافت.

وقت (vaqt) [= زمان کوتاه، زمان حاضر]، نزد صوفیه، آنچه بر سالک در آید، و در وی تصرف کند، و او را به حکم خویش به احوالی از خوف، حزن، یا فرح بگرداند. البته هر وقت را حکمی است؛ در یک وقت سکون واجب است، و در وقت دیگر شُکْر یا شکایت. اما، به هر حال، عارف حکم وقت را در نظر دارد، اگرچه همواره محکوم آن نیست. صوفی اگر تابع وقت و وقت بر او غالب باشد، ابن الوقت (-'l.ebno vaqt) خوانده میشود، و اگر محکوم و تابع وقت نباشد، و بر وقت خویش غالب باشد، او را ابو الوقت (abo 'l.vaqt) میخوانند. رعایت اقتضای وقت نزد صوفی اهمیت دارد، و صوفیه درین باب اهتمام بسیار دارند، و گویند صوفی با وقت خویش خوش است، به گذشته و آینده نظر ندارد، و حتی اشتغال به گذشته و حال را حجاب راه میدانند. صوفی اگر ابن الوقت است در واقع مشغول به امری است که در آن حال اشتغال بدان اولی است. البته استفاده‌ی از وقت لازمه‌اش حفظ وقت است از مداخله‌ی نفس و شیطان، و همچنین، کتمان وقت از اغیار و رعایت ادب وقت در کسب فوائد وقت اهمیت دارد. تسمیه‌ی این حال به وقت ظاهراً، چنانکه ابن سینا هم در کتاب اشارات بیان میکند، از حدیث نبوی مأخوذ است که گفته "لی مع الله وقت لا یَسَعُنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل"، یعنی مرا با خدا وقتی هست که در آن نه هیچ ملک مقرب در میگنجد و نه هیچ نبی مرسل.

وقره: ← قطر، شیخ‌نشین.

وقف (vaqf)، در اصطلاح فقها، حبس عین ملک و بخشیدن منفعت آن (به قول فقها حبس العین و تسبیل المنفعة). مقصود از حبس عین ملک آن است که ملک از تصرف واقف بیرون می‌آید، ولی در عین حال قابل خرید و فروش و هر نوع معامله‌ای که منجر به انتقال ملک باشد نمیشود. بخشیدن منفعت باید به شخص یا اشخاص، یا مصالح و وجوه کلی و عمومی باشد. در صورت وقف به شخص یا اشخاص قبول ایشان هم لازم است، اما قبول نسل بعدی لازم نیست. مانند آنکه وقف کند ملکی را بر شخص یا اشخاص معینی و بر اولاد و نسل ایشان که در این صورت فقط قبول اشخاص زنده کافی در صحت وقف است و با قبول ایشان ملک از تصرف واقف خارج میشود. اما در وقف بر مصالح عمومی، چون طرف معینی وجود ندارد، قبولْ شرط صحت وقف نیست. در اصطلاح فقها کسی که وقف میکند واقف و اشخاصی که برایشان وقف شده است موقوف علیهم یا موقوف علیه (اگر شخص واحدی باشد) و مال وقف موقوف خوانده میشود. از شرایط صحت وقف یکی منجز بودن آن است، یعنی خود عمل وقف نباید مشروط به شرطی باشد. مانند آنکه واقف بگوید وقف می‌کنم به شرط آنکه فلان کار عملی شود. در صحت وقف قبض موقوف علیهم شرط است، یعنی اگر موقوف علیه شخص یا اشخاص باشند، باید عین موقوفه را از واقف دریافت کنند و اگر وقف بر مصالح عامه باشد، باید ناظر یا قیّم یا حاکم مال وقف را قبض کند و دریافت دارد. واقف باید مالک ملک موقوف باشد، و بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد. موقوف علیه باید موجود باشد، مثلاً وقف ابتدائی بر فرزندی که هنوز متولد نشده است صحیح نیست، اما به تبع فرزند موجود صحیح است (مانند آنکه واقف بگوید وقف کردم بر فرزند یا فرزندانم (که موجود هستند) و فرزندان و نسل ایشان (که هنوز به

(۱) Loyalists (۲) United Empire Loyalists (۳) angular frequency

دنیا نیامده‌اند). موقوف علیه همچنین باید معین باشد، مثلاً اگر واقف بگوید "وقف کردم بر یکی از فرزندانم" وقف صحیح نیست. وقف بر امور غیر شرعی یعنی اموری که دین اسلام آن را تجویز نکرده است نیز صحیح نیست. مال موقوف باید ملک واقف باشد و دارای منفعت باشد و قابل تسلیم باشد (مثلاً وقف مطالبات چون قابل تسلیم و قبض نیست صحیح نیست).

وقف (vaqf)، در اصطلاح قراء، قطع تلفظ و صوت برای نفس گرفتن. قاری قرآن، در حین قرائت قرآن، درآخر آیات وقف میکند. پس از خواندن بازمی‌ایستد و با نفس مجدد آیه‌ای دیگر تلاوت میکند. وقف، به طور کلی، بر سه قسم است، وقف تام، وقف حسن (خوب)، و وقف قبیح (زشت). وقف تام آن است که وقف بر کلامی و ابتدا بر کلام بعدی صحیح و درست باشد مثل وقف در آخر هر آیه‌ای و ابتدا به آیه‌ی دیگر. وقف حسن آن است که وقف بر آخر کلمه‌ای خوب باشد ولی ابتدا به مابعد آن خوب نباشد، مثلاً در الحمد لله رب العالمین، وقف بر الحمدلله خوب است اما ابتدا به رب العالمین، چون کلام بریده است درست نیست. وقف قبیح یا زشت آن است که هیچ یک از دو صفت فوق را نداشته باشد. عمل وقف سکون است، یعنی **مثلا وقف برالحمدُ، الحمدُ به سکون دال است** و، وقف بر تنوین مفتوح الف است، مثلاً وقف بر محمداً، محمدا است. برای تفصیل باید به کتب تجوید مراجعه کرد.

وقف (vaqf) [عربی، ← ایستادن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن ساکن کردن "ت" مفعولات (U ـــ) است تا تبدیل به مفعولات (ـــ.) شود؛ به عبارت دیگر، انداختن هجای کوتاه (← هجا) آخر پایه و درازتر کردن هجای دراز پیش از آن است. عروضیان، به جای مفعولات، که بدین گونه از مفعولاتُ بر آمده است، مفعولان میگذارند و آن را موقوف میخوانند.

وقف تام، در اصطلاح قراء، ← وقف.

وقف حسن، در اصطلاح قراء، ← وقف.

وقف قبیح، در اصطلاح قراء، ← وقف.

وقواق (vaqvāq) یا **واق واق** (vāq vāq)، بنا بر آنچه در نوشته‌های جغرافیانویسان مسلمان آمده، نام دو جزیره، یکی در قسمت غربی قهنه، و دیگری نزدیک ج چین. از آنچه در باره‌ی این جزایر نوشته‌اند معلوم میشود که طلا در آنها فراوان بوده و درختانی داشته‌اند با میوه‌های شبیه انسان. گ. فران که در سیاحتنامه‌ها و کتابهای جغرافیائی نویسندگان مسلمان تحقیقات فراوان کرده و نتیجه‌ی مطالعات خود را در کتاب داستانهای سفر و متون جغرافیائی فارسی و عربی و ترکی مربوط به شرق دور از قرن ۸م تا قرن ۱۸م (۲ جزء، پاریس، ۱۹۱۳–۱۴) آورده چنین نتیجه گرفته است که وقواقِ نزدیکِ چین جزیره‌ی سوماترا و وقواق قهنه غربی جزیره‌ی ماداگاسکار است. بنا بر نظر وی، کلمه‌ی واق واق از نام قبیله‌ی سیاهپوستی در سوماترا گرفته شده که به زبان محلی پکپک (pakpak) خوانده میشود و معرّب آن فکفک است که از لحاظ تلفظ با وقوق و واق واق بسیار نزدیک است. از قدیم کشتیهای سوماترا به سواحل افریقا میآمده‌اند و نوعی درخت از خانواده‌ی نخل، که شاید میوه‌ی عجیب آن منشأ سخنان جهانگردان در باره‌ی درخت با میوه‌های انسانی شده، در هر دو جزیره نامهای شبیه به یکدیگر دارد، بکوونی (bakkovany) در سوماترا و وکوه (vakva) در ماداگاسکار، که هر دو با نام قوم پکپک نزدیکی دارد، و به همین جهت است که در کتابهای جغرافیا و کتابهای لغت، وقواق هم نام جزیره است و هم نام درختی که بار آن به صورت آدمیزاد است.

وکاتیو (vokātiv)، حالت ندا در صرف اسامی؛ ← حالات اسم.

وکالت، عقدی که به موجب آن شخصی دیگری را برای انجام دادن کاری نایب خود میکند. تعریف **وکالت در فقه اسلامی "استنابه در تصرف" است** یعنی نایب گرفتن در تصرفات. وکالت چون عقد است احتیاج به ایجاب و قبول دارد. شخصی که نایب میکند موکِّل و شخصی که نایب در تصرف است وکیل خوانده میشود. ایجاب که قولی است دلالت‌کننده بر وکالت از جانب موکل است و قبول از جانب وکیل. قبول ممکن است لفظی باشد یا عملی، به این معنی که موکل به وکیل بگوید فلان متاع را برای من بفروش و وکیل بدون اظهار گفته‌ای آن متاع را بفروشد. وکالت عقدی جایز است یعنی هر یک از طرفین می‌تواند آن را برهم بزند، منتهی موکل در صورت به هم زدن وکالت، یعنی عزل وکیل، باید او را آگاه سازد، و بنابر این اگر وکیل، پیش از اعلام عزلش، تصرفی در مال موکل به موجب وکالت بکند آن تصرف صحیح خواهد بود. وکالت با مرگ یکی از طرفین باطل میشود، و اگر موکل به موجب قانون محجور، یعنی از تصرف در اموال خود ممنوع شود، وکالت وکیل باطل میگردد. اگر وکالت در امر معینی باشد و آن امر زایل و تلف شود وکالت باطل میگردد. در فقه تصریح شده است که در آنچه شارع خواسته است تا شخص بنفسه آن کار را انجام دهد وکالت صحیح نیست، مانند نماز واجب و روزه در حال حیات موکل. بنا بر این آنچه خود شخص بنفسه در اجرای آن شرط نباشد وکالت در آن جایز است و موارد آن به طور کلی عبارت است از خرید و فروش و گرفتن ثمن کالا و رهن و صلح و حواله و ضمان شرکت و وکالت (که در این صورت وکالت در توکیل خوانده میشود) و عاریه و صدقه و عقد نکاح و طلاق و نظایر آن. موکل باید عاقل و بالغ باشد و تصرف او در آنچه نایب میگیرد جایز باشد. در وکیل نیز بلوغ و عقل معتبر است. سایر شرایط مهم وکالت را در کتب فقه و در قانون مدنی ایران (فصل سیزدهم)، باید دید.

وکسفرد[1] (weksfərd)، ولایتِ [= کاونتی] ساحلی (۲٬۳۵۲ کمم؛ در ۱۹۷۱ جع ۸۵٬۸۹۲)، **جش جمهوری ایرلند؛ در ایالت لنستر. زمینش** حاصلخیز و شغل عمده کشاورزی است، ماهیگیری نیز اهمیتی دارد. مرکزش، شهر **وکسفرد** (در ۱۹۷۱ جع ۱۱٬۷۴۴)، دیری از قرن ۱۲م دارد. در قرن ۹م به وسیله‌ی دینها ساخته شد؛ انگلیسها به سال ۱۱۶۹ در اینجا پیاده شدند. در **۱۶۴۹ به وسیله‌ی آ. کرامول محاصره و تصرف شد.**

وکسلر[2]، **ولادیمیر یوسیفوویچ** (vlādimir yosifovic veksler)، ۱۹۰۷–۶۶، فیزیکدان روسی. استاد مؤسسه‌ی تحقیقات هسته‌ای در مسکو و متخصص اشعه‌ی ایکس و اشعه‌ی کیهانی. بیشتر به تولید انرژیهای زیاد توجه داشت. پس از مطالعاتی در شتابگرهای ذره‌ای، همزمان با مکمیلن و مستقل از وی، اصول سنکروترون را بیان کرد (← سیکلوترن). در ۱۹۵۹ برنده‌ی جایزه‌ی لنین، و در ۱۹۶۳ در کشمتر برنده‌ی جایزه‌ی اتم در خدمت صلح شد.

وکلن[3]، **نیکولا لوئی** (nikolā lui voklan)، ۱۷۶۳–۱۸۲۹، شیمیدان فرانسوی. در ۱۷۹۸ کروم را جدا کرد، و با تجزیه کردن بریل نشان داد که این ماده از لحاظ شیمیائی با زمرد یکی است.

وکلوز[4] (voklüz)، ولایت (۳٬۵۷۵؛ در ۱۹۶۸ جع ۳۵۳٬۹۶۶)، جش فرانسه، در پرووانس. شامل ونسن سابق. مرکزش آوینیون. دهکده‌ی وکلوز، نام رسمی آن **فونتن دو وکلوز**[5] (fonten dë)، که پترارک در آن میزیست، در این ولایت است.

وکولور[6] (vokulër)، شهر (جع تخمیناً ۲٬۹۳۹)، ولایت موز، لش فرانسه، بر رود موز. در اینجا، به سال ۱۴۲۸، ژاندارک داستان رؤیاهای خود را نخستین‌بار برای روبر بودریکور[7] (rober bodricur) از بزرگان این شهر نقل کرد و او وی را همراه چند سرباز به شینون نزد شارل VII فرستاد (۱۴۲۹). ویرانه‌های قصر بودریکور هنوز باقی است.

وکیل، شهرت کریم خان زند.

وکیل، مسجد، از ابنیه‌ی معروف دوره‌ی کریم خان زند، در شهر شیراز، که از مهمترین آثار وی محسوب میشود. دارای سردر، صحن و شبستان وسیع، و ۴۸ ستون سنگی زیبا است. منبر آن نیز، که دارای ۱۴ پله و از سنگ مرمر ساخته شده، جالب توجه است. تاریخ بنای مسجد ۱۱۸۷ هق است، ولی ظاهراً کاشیکاری و تزیینات آن در دوره‌ی قاجاریه صورت گرفته است. در کتیبه‌های کاشی آن نام فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه قاجار به چشم میخورد.

وکیل الدوله: ← وکیل السلطنه.

وکیل الرعایا، شهرت کریم خان زند.

وکیل السلطنه (vakilo 's.saltane)، در دوره‌ی صفویه و افشاریه، عنوان کسی که مهام سلطنت پادشاه ضعیف یا صغیری را در عهده میگرفته و به نام او امور مملکت را اداره میکرده است. (نادر شاه و کریم خان زند، هر کدام چندی در واقع وکیل السلطنه بوده‌اند، و در عهد صفویه هم بعضی از امرا این عنوان و سمت را دارا بوده‌اند). آن را وکیل الدوله نیز میگفته‌اند. منصب وکیل السلطنه از بعضی جهات شباهت به مقام صدر اعظم و اعتمادالدوله، و تا حدی

(۱)Wexford (۲)Veksler (۳)Vauquelin (۴)Vaucluse (۵)Fontaine de V. (۶)Vaucouleurs (۷)Baudricourt

نایب‌السلطنه، در دوره‌ی قاجاریه داشته است.
وکیل خداوند: ← قدیس‌سازی.
وکیل شیطان: ← قدیس‌سازی.
وکیل مطلق: ← صدر اعظم.
وگا، گارثیلاسو د لا: ← گارثیلاسو، د لا وگا.
وگا، لوپه د: ← لوپه د وگا (کارپیو)، فلیکس.
وگان[1]، **ماکسیم** (māksim vegān)، ۱۸۶۷–۱۹۶۵، ژنرال فرانسوی؛ متـ بلژیک. پیوسته در این باره که اصل وی از خاندان سلطنتی بوده شایعاتی وجود داشته است. در ۱۹۱۴–۲۳ رئیس ستاد ژنرال (بعداً مارشال) فوش بود، و در ۱۹۲۰ دفاع از ورشو را بر ضد قشون سرخ بر عهده داشت و جنگ میان روسیه و لهستان را به نفع لهستان به پایان رسانید. در ۱۹۲۳–۲۴ کمیسر عالی فرانسه در سوریه و در ۱۹۳۹–۴۰ فرمانده عالی خاور نزدیک بود. در جنگ II جانشین گاملن در فرماندهی عالی متفقین شد (مه‌ی ۱۹۴۰)، ولی نتوانست از سقوط فرانسه جلوگیری کند. پس از اعلام آتش‌بس میان فرانسه و آلمان (ژوئن)، وگان در حکومت ویشی وزیر جنگ بود، و سپس نماینده‌ی کل فرانسه در ل افریقا و فرمانروای الجزایر شد. در ۱۹۴۱ از نمایندگی کل خلع شد، و در ۱۹۴۲ آلمانها او را به عنوان گروگان در مقابل ژنرال هـ. ا. ژیرو، که به متفقین پیوسته بود، توقیف کردند و تا ۱۹۴۵ در توقیف آلمانها بود. پس از بازگشت به فرانسه او را به اتهام همکاری با آلمانها محاکمه کردند ولی در ۱۹۴۸ تبرئه شد. تاریخ ارتش فرانسه (۱۹۳۸) و سه جلد خاطرات (۱۹۵۰–۵۷) از آثار او است. در ۱۹۳۸ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.
وگاو، باریس آندریویچ: ← پیلنیاک، باریس.
وگنر[2]، **آلفرد لوتار** (ālfred lutār vegener)، ۱۸۸۰–۱۹۳۰، زمینشناس و هواشناس و پوینده‌ی آلمانی، استاد دانشگاه گراتس (از ۱۹۲۴)؛ متـ برلین. به نظریه‌اش درباره‌ی نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای معروف است که آن را در کتاب منشا قاره‌ها و اقیانوسها (۱۹۱۵) آورده است. وی همچنین به سفرهای پویشی به گروئنلند (که در آخرین آنها جان خود را از دست داد)، برای تأسیس ایستگاههای هواشناسی و اندازه‌گیری یخچهنه و تعیین نرخ جابجائی گروئنلند، شهرت دارد. گزارش سفر وی به گروئنلند در کتاب سفر گروئنلند که پس از مرگ وی انتشار یافت (۱۹۳۹) آمده است.
ولاء (velā') یا **موالات** (movālāt)، نوعی پیوستگی و دوستی که، به موجب قرارداد و پیمان، بین فرد یا خانواده‌ای غیر عرب از موالی با قبیله‌ای عربی در عهد اسلام برقرار میشده. این گونه ولاء در عهد اسلام، نظیر مؤاخات (برادرخواندگی) و الحلاق (پسرخواندگی) و تحالف (همپیمانی) بوده است در عهد جاهلیت. در اسلام این گونه پیوستگی را ولاء حلف (helf، ← سوگند) یا ولاء اصطناع (estenā'، ← بر گزیدن) میخوانده‌اند. ترتیب این پیوستگی چنین بوده است که کسی یا خانواده‌ای با قبیله‌ای یا شیخی از عرب قرار میگذاشته است که مولای او یا مولای قبیله‌ی او بشود، و او بعد از مرگ وی از ماترک وی ارث ببرد (در جاهلیت، نه در اسلام)، و در عهد حیات وی عاقله‌ی او باشد. در عصر بنی امیه، و حتی اوایل عباسیان، به سبب حشمت و نفوذ عرب و ذلت موالی، اینان غالباً با قبایل عرب پیوستگی می‌کردند، و خود را بدان سبب عرب فرا مینمودند. این نسبت و انتساب به عرب، که حتی کسانی مانند ابومسلم خراسانی و اسحاق موصلی و والبة ابن الحباب و طاهر ابن حسین (جد طاهریان) بدان سبب خود را عرب فرا می‌نمودند، در روزگار قدرت عرب رواج داشته و عنوان ولاء و موالات بدان داده میشده. مع‌هذا، شعوبیه و مخصوصاً بشار ابن برد، شاعر نابینا و هجاگوی ایرانی الاصل مشهور، کسانی را که بدین گونه خود را منسوب به عرب مینمودند هجو و طعن میکردند، و نسب عربی آنها را شکننده و ناپایدار میشمردند و به شیشه تشبیه میکردند. با زوال قدرت و حشمت عرب، نسبت موالات و ولاء ضعیف شد، و موالی عرب رفته رفته نسبت ولاء خود را انکار کردند.
ولاء اصطناع: ← ولاء یا موالات.
ولاء حلف: ← ولاء یا موالات.
ولاتکث: ← ولاسکوز، دیگو د؛ ولاسکوئز، دیگو رودریگث د سیلوا ای.
ولاد، امیر والاکیا: ← والاکیا یا والاکی.
ولاده، زن عبدالملک، ← قیس ابن عیلان.
ولادی‌قفقاز[3] (vlādiqafqāz)، نام سابق **اوردژونیکیدزه**[4] (ordjonikidze)، شهر (در ۱۹۷۰ جمـ 236'000)، کرسی جخشـ آستیای شمالی، ج‌غ جمشـ اروپائی، بر رود ترک در دامنه‌ی شمالی کوههای قفقاز. آغاز راه نظامی گرجستان است. از مراکز صنعتی، با پالایشگاه سرب و نقره؛ و نیز کارخانه‌های تهیه‌ی مواد شیمیائی و آمودن مواد غذائی میباشد. سکنه‌ی آن را روسها، آستها، ارامنه، و گرجیها تشکیل میدهند. شهر در ۱۷۸۴ به عنوان قلعه‌ای مستحکم تأسیس و ولادی‌قفقاز نامیده شد؛ مدتها مرکز نظامی و سیاسی روسیه در قفقاز بود. در ۱۹۲۱ مرکز جخشـ گورسکایا[5] (gorskāyā) شد که در ۱۹۳۶ جخشـ آستیای شمالی گشت. در ۱۹۳۲ اوردژونیکیدزه، در ۱۹۴۴ دزائوژیکائو[6] (dzāujikāu)، و دگربار در ۱۹۵۴ اوردژونیکیدزه نام یافت. قلعه‌ی معروف کازبک (← کازبک، کوه) درست در پایین شهر سر بر افراشته است.
ولادیمیر[7] (vlādimir)، شهر (در ۱۹۷۰ جمـ 234'000)، قسمت مرکزی جمشـ اروپائی، ل‌ش مسکو. مرکز تهیه‌ی ماشین‌آلات، پارچه، و مواد پلاستیک است. در اوایل قرن ۱۲م ولادیمیر II کیف آن را تأسیس کرد، و حـ ۱۱۵۷ کرسی مهیندوکنشین ولادیمیر-سوزدال[8] (suzdāl) شد، که بعد از سقوط دولت کیف تشکیل یافته بود. در ۱۲۳۸ تاتارها تحت فرماندهی باتو خان آن را ویران کردند. پس از آنکه دوکهای مسکو از میان امیران روسیه قد بر افراشتند، ولادیمیر را گرفتند (۱۳۶۴)، لقب مهیندوک یافتند، و مدت درازی بر آنجا حکومت کردند. از بناهای تاریخی آن کلیساهای جامع اوسپنسکی و دمیتریوس (قرن ۱۲م) و دروازه‌ی زرین (۱۱۶۴) است؛ و چند صومعه از سنگ سفید به سبک معماری ولادیمیر-سوزدال (قرون ۱۲م و ۱۳م)، که مخلوطی از سبکهای رومانسک و بیزانس بود، دارد.
ولادیمیر[9] I (vladimir-) یا **قدیس ولادیمیر**، فد 1015، نخستین مهیندوک مسیحی (حـ ۹۸۰–1015) کیف، پسر سویاتوسلاو و نوه‌ی قدیسه اولگا. ولادیمیر نخست در نووگورود فرمان می‌راند (۹۷۰–حـ ۹۷۸). پس از شکست دادن دو برادر خود، یاروپولک (yāropolk) و اولگ (oleg)، امیر کیف شد. قبایل اسلاوی را که در فواصل دوری از کیف میزیستند متحد کرد و تحت فرمان مملکت کیف، که خود تأسیس کرده بود، در آورد، و در جنگهای با لیتوانیائیان و بلغارها و یونانیان کریمه پیروز شد. نخست مشرک متعصبی بود، و در تحت تأثیر پیشرفت مسیحیت در کیف و روابط فرهنگی و بازرگانی با بوزانتیون به مذهب مسیحی در آمد. پس از غسل تعمید که در ۹۸۸ یا ۹۸۹ صورت گرفت، با آنا، شاهزاده‌خانم بیزانسی، خواهر امپراطور باسیلیوس II ازدواج کرد. بعد از این زناشوئی، شهر خرسون کریمه را به بوزانتیون باز گرداند. ولادیمیر مذهب ارتدوکس یونانی را مذهب خاندان و ملت خود قرار داد، و برای آنکه مردم نووگورود و جاهای دیگر را به مذهب مسیحی در آورد متوسل به زور شد. بازمانده‌ی عمر خود را به ساختن کلیساها و تأسیس مدارس و کتابخانه‌ها گذراند. فرامینی نیز برای تشکیل محاکم قضائی و محاکم کلیسائی صادر کرد.
ولادیمیر-سوزدال، مهیندوکنشین، ← ولادیمیر، سوزدال.
ولادیمیر-والینسکی[10] (vlādimir-vālinski)، لهستانی **ولوجیمیش**[11] (vlojimieš)، شهر (در ۱۹۶۷ جمـ تخمیناً 23'000)، ل‌غ اوکرائین. از مراکز کشاورزی است. یکی از قدیمترین ماندگاههای اوکرائینیها، که در قرن ۹م تأسیس شده، و احتمالاً در ۹۸۸ به وسیله‌ی ولادیمیر I کیف از نو بنیاد یافته بوده است. اسقفنشین کلیسای ارتدوکس شرقی و مرکز مهیندوکنشین ولادیمیر یا لودومریا[12] (lodomeriā) شد. این ماندگاه مستحکم، و از مراکز بازرگانی میان قرون ۱۰م و ۱۳م شد. ابتدا تابع کیف بود، و بعد در ۱۱۵۴ مستقل شد، و مدتی والینی را شامل بود. در ۱۱۸۸ با دوکنشین گالیچ یکی شد، و از اتحاد آنها دوکنشین گالیچ-والینی تشکیل یافت. از ۱۳۰۰ شهر مرکز همین دوکنشین بود. در قرن ۱۴م به تصرف لیتوانی در آمد. مکرر دست به دست شد، ولی سرانجام در ۱۷۹۵ به روسیه باز گشت و ولادیمیر-والینسکی نام یافت. ← پیمان ریگا (۱۹۲۱) شهر را به لهستان باز گرداند، اما در ۱۹۳۹ جزء اوکرائین شد.

(۱)Weygand (۲)Wegener (۳)Vladikavkaz (۴)Ordzhonikidze (۵)Gorskaya (۶)Dzaudzhikau (۷)Vladimir (۸)Vladimir-Suzdal (۹)Vladimir (۱۰)Vladimir-Volynski (۱۱)Wlodzimierz (۱۲)Lodomeria

ولادی‌وستوک[1] یا **ولادیووستوک**[1] (هر دو vlādivostok)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۴۲'۰۰۰)، کرسی سرزمین کرانه‌ای، بش جمشس آسیائی، بر شبه جزیره‌ای در خلیج پطر کبیر، دریای ژاپن. مهمترین بندر تجشم در فکه (در زمستان با کشتی یخشکن باز نگاه داشته میشود)، آخرین نقطه‌ی ← راه آهن ماوراء سیبریه و راه دریائی شمالی، پایگاه عمده‌ی ناوگان شوروی در فکه و پایگاه کشتیهای صید ماهی و بال است. کارخانه‌ی بزرگ کشتیسازی و کارخانه‌های شیمیائی و ساختن وسایل مهندسی و کنسروسازی و تهیه‌ی مواد غذائی دارد. روسها در ۱۸۶۰ بر محل این شهر یک پایگاه نظامی تأسیس کردند، و در ۱۸۶۲ به صورت بندر در آمد. در ۱۸۸۸ پایتخت سرزمین کرانه‌ای شد. پس از اتمام راه‌آهن ماوراء سیبریه، شهر ولادی‌وستوک بسرعت رو به رشد نهاد، و بعد از آنکه پورت آرتور از دست روسیه خارج شد و به تصرف ژاپن در آمد (۱۹۰۵)، توسعه‌ی آن به عنوان پایگاه دریائی افزایش یافت. در جج I این شهر مرکز تهیه‌ی ساز و برگ برای متفقین بود، و پس از انقلاب ۱۹۱۷ آن را اشغال کردند. قسمت عمده‌ی نیروهای اشغالکننده ژاپنی بودند، ولی ح ۷۵۰'۰۰۰ امریکائی و انگلیسی و ایتالیائی و فرانسوی نیز شرکت داشتند. در ۱۹۲۰ که ولادی‌وستوک به عنوان جزئی از جمهوری نو-پدید خاور دور اعلام شد، ژاپونیها از اشغال آن دست بر نداشتند، و یک حکومت دست‌نشانده‌ی ضد انقلابی در آن تأسیس کردند. در ۱۹۲۲ که این شهر به تصرف شورویها در آمد، همه‌ی نیروهای اشغالگر از آن خارج شدند. در جج II این شهر بندر عمده‌ی ذخایری بود که به عنوان وام و اجاره به شوروی میرسید. ولادی‌وستوک مهمترین مرکز فرهنگی شوروی در خاور دور است. شعبه‌ی خاور دور آکادمی علوم تجشم و دانشگاه خاور دور (افتتاح مجدد در ۱۹۵۶) از جمله‌ی سازمانهای فرهنگی متعدد آن است.

ولار[2]، **آمبرواز** (āmbruāz volār)، ۱۸۶۷–۱۹۳۹، تاجر گردآورنده‌ی آثار هنری، و ناشر فرانسوی. شهرتش به آن است که بسیار زود توانسته بود ارزش هنری هنرمندان برجسته‌ی مکتب پاریس، مخصوصاً وان گوگ و سزان (که برای ایشان نخستین‌بار نمایشگاه نقاشی مخصوص به یک هنرمند را دایر کرد) و رنوئو، را بشناسد و به یاری آنان بر خیزد. علاقه‌ی وی به نشر آثار هنری از همان آغاز اشتغال به حرفه‌اش آشکار شد. در سه آلبومی که به نام آلبومهای نقاشان حکاک (۱۸۹۶–۹۹) منتشر کرد، آثاری از بونار، سزان، شاگال، دگا، رنوار، و دیگران به چاپ رسیده بود. از آن پس همت خود را به چاپ کتابهای هنری مصورشده با کارهای استادانی همچون پیکاسو، دوفی، و رنوئو مصروف کرد، و این گونه آثار اکنون برای گردآوردندگان مجموعه‌های هنری و موزه‌ها بسیار گرانبها است. زندگینامه‌های روایتی از دوستانش، سزان و رنوار و دگا، و نیز یک اوتوبیوگرافی به نام خاطرات تاجر تابلوهای نقاشی از تألیفات او است.

ولاسکو[3]، **لویس د** (luis de velāsko)، ۱۵۰۰–۶۴، مأمور مستعمراتی اسپانیائی، دومین نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۵۰–۶۴) اسپانیای جدید، مردی فعال و پشردوست بود، و اقدامات زیادی برای تأمین رفاه هندیشمردگان کرد، و گویند ۱۵۰'۰۰۰ تن از آنان را آزادی بخشید. دانشگاه مکزیکو در زمان او تأسیس شد (۱۵۵۳). پسرش، **لویس د ولاسکو**، ۱۵۳۴–۱۶۱۷، نایب‌السلطنه‌ی اسپانیای جدید (۱۵۹۰–۹۵، ۱۶۰۷–۱۱) و نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۹۵–۱۶۰۴) پرو بود، و در کومک به هندیشمردگان و توسعه‌ی قلمرو خود اقدام کرد. بعداً رئیس شورای جزایر غربی شد، و لقب مارکوئس د سالیناس یافت.

ولاسکوئز[4]، **دیگو د** (diego de velāskuez)، اسپانیائی **ولاثکث** (velāṭket) ح ۱۴۶۰–۱۵۲۴؟ کشورگشا و مدیر اسپانیائی، نخستین حاکم کوبا. در سفر دوم کریستوف کلمب به هیسپانیولا (۱۴۹۳) همراه او بود، و در ۱۵۱۱ فرماندهی سپاهیانی را یافت که برای فتح کوبا اعزام شدند. پس از اتمام فتح در ۱۵۱۴، کار مستعمره‌سازی را ادامه داد و خود حاکم جزیره شد (بعدها پادشاه اسپانیا به او لقب آدِلانْتادو ([فرمانروا] داد). ا. کورتز را به فتح مکزیک (۱۵۱۸) اعزام داشت. سپس پانفیلو د نارواث را برای وادار کردن او به بازگشت به کوبا فرستاد (۱۵۲۰) ولی نارواث شکست خورد و بقیه سپاهیانش به کورتز پیوستند. ولاسکوئز در ۱۵۲۱ از پست خود معزول شد، ولی در ۱۵۲۳ دوباره منصوب شد.

ولاسکوئز[5]، **دیگو رودریگث د سیلوا ای** (diego rodriget de silvā i velāskuez)، اسپانیائی **ولاثکث** (velāṭket)، ۱۵۹۹–۱۶۶۰، نقاش مشهور اسپانیائی، متسویل. پدرش پرتغالی و مادرش اندلسی بود. نقاش دربار فیلیپ IV بود. در نخستین آثار وی ناتورالیسم شدید مشهود است. سپس تابلوهای تسلیم بردا (در پرادو) و پورتره‌ی فیلیپ IV (۱۶۲۳؛ مجموعه‌ی فریک، نیو یورک) را نقاشی کرد. در ۱۶۲۹–۳۱ و ۱۶۴۹–۵۱ از ایتالیا دیدن کرد. برجسته‌ترین آثار قسمت اخیر عمر او یک رشته نقاشی‌ها است که از کوتوله‌ها و دلقکهای درباری کشیده است.

ولاسکو آلوارادو[6]، **خوان** (xuān velāskō ālvāreḍō)، ۱۹۱۰–۱۹۷۷، رئیس جمهور (۱۹۶۸–۷۷) پرو. در خانواده‌ای کارگری به دنیا آمد، به خدمت ارتش داخل شد (۱۹۲۹) و به رتبه‌ی ژنرالی رسید. به عنوان فرمانده عالی ارتش، یک شورای نظامی تشکیل داد (۱۹۶۸) و رئیس جمهور، فرناندو بلائونده تری[7] (fernāndo belaunde teri، ۱۹۱۲–)، را، که نتوانسته بود منابع نفتی را از تصرف کشمت خارج کند، خلع کرد. یک کابینه‌ی تمام‌نظامی تشکیل داد، و بلافاصله معادن نفت را تصرف کرد. مطبوعات را محدود ساخت و اصلاحات ارضی پردامنه‌ای برای از بین بردن مالکیتهای وسیع آغاز کرد، و به ملی کردن گزیده‌ای از صنایع پرداخت. با شورش فوریه‌ی ۱۹۷۵، از کار برکنار شد، و ژنرال فرانثیسکو مورالس برمودس[8] (frāntisko morāles bermudes؛ ۱۹۲۲–) به جای او منصوب شد.

ولاسکو ایبارا[9]، **خوسه ماریا** (xose māriā velāsko ibārrā)، ۱۸۹۳–، رئیس جمهور (۱۹۳۴–۱۹۴۴،۳۵–۱۹۵۲،۴۷–۱۹۶۰،۵۶–۶۱، ۱۹۶۸–۷۲) کشور اکوادور. ناطقی زبردست و سریع الانتقال است که دو بار، پیش از آنکه به جانشینی گالو پلاسا لاسو[10] (gālō plāsā lāsō؛ ۱۹۰۶–) رئیس جمهور شود، به ریاست جمهوری برگزیده و عزل شد. با آنکه سانسور مطبوعات را بسختی برقرار کرد، در ساختن مدارس و راهها اهتمام فراوان داشت؛ کشور آباد شد و او دوره‌ی ریاست جمهوری خود را به پایان رسانید. بار دیگر در ۱۹۶۰ به ریاست جمهوری برگزیده شد، و برنامه‌ای برای اصلاحات اقتصادی طرح ریخت، ولی در نتیجه‌ی سختگیریهایش از محبوبیت افتاد. با کنگره درگیر شد و یک دسته‌بندی نظامی (نوامبر ۱۹۶۱) او را مجبور به استعفا کرد. در ۱۹۶۸ که باز به ریاست جمهوری انتخاب شد، با کنگره‌ای مخالف و دشواریهای عظیم اقتصادی و هرج و مرج‌های سیاسی روزافزون رو به رو بود. پس از بروز بلوائی که با تظاهرات هزاران دانشجو آغاز شد، کنگره را منحل کرد، و با پشتیبانی نظامیان حکومتی دیکتاتوری برقرار ساخت (ژوئن ۱۹۷۰). در فوریه‌ی ۱۹۷۲ سران نظامی او را از کار برکنار کردند و یک شورای نظامی زمام امور را به دست گرفت.

ولاش (valāš)، ← آل باوند (کیوسیه).

ولاش (valāš)، شاهنشاهان اشکانی، ← بلاش.

ولاش (valāš) یا **بلاش**، ۱۹مین شاهنشاه (۴۸۴–۴۸۸) سلسله‌ی ساسانی، پسر یزدگرد II، جانشین پیروز I. ولاش پادشاهی نیک‌نهاد و خوش‌نیت بود، ولی مردی نبود که کشور ایران در آن وقت به وجود او احتیاج داشت. عاقبت ناخرسندی بزرگان موجب شد که، پس از ۴ سال سلطنت، او را خلع و کور کردند. وی دین مسیحی را در ارمنستان به رسمیت شناخت. قباد I جانشینش شد.

ولاشان (velāšān)، ده (جم ۱'۷۴۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۴کیلومتری ج سده. زاینده‌رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است.

ولاشجرد (valāšjerd)، ده (جم ۱'۴۴۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان قلقل‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ غ تویسرکان.

ولاغوز (valāquz)، ده (جم ۲'۹۸۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش کردکوی، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۲کیلو-

---

(۱) Vladivostok (۲) Vollard (۳) Velasco (۴) Velásquez (۵) Velásquez (۶) Velasco Alvarado (۷) Belaúnde Terry (۸) Morales Bermúdez (۹) Velasco Ibarra (۱۰) Plaza Lasso

متری ج کردکوی. محصولاتش غلات، حبوبات، برنج، و توتون است. از صنایع دستی شالبافی دارد.

ولاکها (vlāk-)؛ ← والاکیا.

ولامنک[1]، **موریس دو** (moris dĕ vlā-mank)، ۱۸۷۶–۱۹۵۸، نقاش و نویسنده‌ی فرانسوی؛ متولد پاریس. نخست به موسیقی علاقه نشان داد، و در ارکسترهای پاریس ویولن می‌نواخت. سپس به نقاشی روی آورد، و نزد خود نقاشی آموخت، و در ضمن به مسابقات دوچرخه‌سواری نیز علاقه نشان میداد (تا ۱۸۹۶). در نقاشی نخست از مکتب فویسم پیروی کرد، و از اولین هنرمندانی بود که از پیکرتراشی افریقائی متأثر شدند؛ چند تابلو مهیج و اکسپرسیو نیست در هنر فرانسوی به وجود آورد. معروف‌ترین تابلوهای فویسم او در لندن یا ساوثمتن است که وی در ۱۹۰۵ در آنجا گذرانید. ولامنک داستان نیز مینوشت، راهی که به هیچ میرسد، قرون وسطای بدون کلیساهای جامع، و پورتره‌ی بیش از مرگ (۱۹۴۳). ولامنک اول کسی است که توجه هنرمندان را به زیبائیهای هنر سیاهان جلب کرده است.

ولایات ثلاث: ← ثلاث، ولایات.

ولایات صحرائی[2]، نام دو بخش اداری ج الجزایر در صحراء، در آن هنگام که در تصرف فرانسویان بود؛ اکنون **واحات الصحراء** نامیده می‌شود. یکی از این دو بخش واحات (۱٬۰۶۶٬۴۹۳ کمم؛ جمعیت 422٬000)، محدود است از ش به تونس و لیبی، از ج به نیجر، و از غ به بخش دیگر سورا (sŏrā)، مرکز آن ورقله. بخش دیگر، **سورا** (۱٬۰۱۴٬۹۶۰ کمم؛ جمعیت 168٬000)، محدود است از ل و غ به مراکش، و از ج به جمهوری اسلامی موریتانی و مالی؛ مرکز آن کولون‌بشار[3] (kolon beŝār). نخستین کسی که این ناحیه‌ی صحرائی را پوید و از آن نقشه برداشت، هانری دوریه[4] (hānri dŭvĕrie؛ ۱۸۴۰–۹۲، جهانگرد فرانسوی) بود. تسلط قطعی فرانسه بر آن در آغاز قرن ۲۰م صورت گرفت. در ۱۹۵۶ فرانسویان در بخش واحات منابع نفت و گاز طبیعی کشف کردند. در نتیجه نگاهداری این منابع در مذاکرات مربوط به استقلال الجزایر اهمیت فراوان پیدا کرد، و فرانسویان با پرداخت حق امتیاز سنگین به الجزایر به استخراج نفت پرداختند. بخش سورا کانهای پرحاصلی از آهن و فوسفات و منگنز دارد.

ولایت: ← ولی، نزد صوفیه.

ولایت (velāyat)، در سازمان کشوری و سیاسی سابق ایران، قسمتی از مملکت که دارای یک شهر حاکم‌نشین و توابع باشد، اعم از اینکه حکومت آن تابع پایتخت یا تابع مرکز ایالتی باشد. قانون تشکیل ایالات و ولایات در ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۵ هق تصویب شد. نیز ← تقسیمات کشور (ایران).

ولایت (velāyat)، محبت و نصرت، و نیز قبول اولویت کسی در تدبیر امری، و نیز به معنی سلطه و سلطنت. ← **تولالیان یا اهل تولی.**

ولایت‌رود (velāyat.rud)، ده (جمعیت ۶۴۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لورا و شهرستانک، بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۷۸کیلومتری لغ کرج. کوهستانی و سردسیر است. معدن زغال سنگ دارد.

ولبه، اسپانیا، ← اولوا.

ولت، علفزارهای افریقای جنوبی، ← ولد.

ولت[5] (volt) [به نام ← آ. ولتا]، واحد اندازه‌گیری برقرانی و اختلاف پتانسیل برق، و آن اختلاف پتانسیلی است که چون در دو انتهای یک جسم هادی به مقاومت یک اهم برقرار شود جریانی به شدت یک آمپر از آن بگذرد. اجزای معمول آن میلی‌ولت (mili-؛ = 1/1000 ولت) و میکرو‌ولت (mikro-؛ = یک میلیونم ولت) است. نیز ← ولتاژ؛ سلسله‌ی آحاد، جدول ۷، ص ۱۳۱۹.

ولتا[6]، **آلساندرو** (ālessāndro voltā)، ملقب به کنته ولتا (konte*)، ۱۷۴۵–۱۸۲۷، فیزیکدان ایتالیائی. از ۱۷۷۹ استاد فیزیک دانشگاه پادوا بود؛ و با کارها و تحقیقاتی که در الکتریسیته انجام داد شهرت یافت. ناپلئون I او را لقب کنته داد و سناتور مملکت لومباردی کرد. الکتروفور و پیل ولتا را اختراع کرد. الکتروفور[7] (elektrofor؛ فنس) برای تولید بار برقی به وسیله‌ی القا به کار میرود. ولت (واحد برقرانی و اختلاف پتانسیل) به نام ولتا است.

ولتا ردوندا[8] (voltā redondā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۱۲۰٬۶۴۵)، ایالت ریو د ژانیرو، ش برزیل، بر کنار رود پارئیبا. نزدیکی آن به مناسبع برقابی و به مواد اساسی خام و به مراکز صنعتی ریو د ژانیرو و سائو پولو موجب شده است که جایگاه یک کارخانه‌ی عظیم فولادسازی شود. شهر در ۱۹۴۱ تأسیس شد، و ساختن کارخانه‌ی فولادسازی آن، سال بعد آغاز گشت، که تولید آن از ۱۹۴۶ به راه افتاد. در طی یک دهه ولتا ردوندا بیش از نیمی از شمشها و ورقهای فولادی امریکای جنوبی را تولید کرد.

ولتاژ[9] (voltāj؛ فنس)، اصطلاحی که معمولاً به جای اختلاف پتانسیل برقی یا برقرانی به کار برده میشود. بنا بر این، واحد آن همان واحد اختلاف پتانسیل، یعنی ولت است.

ولت‌آمپر[10] (voltāmper؛ از فنس)، واحد قدرت ظاهری در جریان متناوب، برابر با قدرتی که از جریان یک آمپری با ولتاژ متناوب یک ولت به دست میآید (نماد آن، VA).

ولتامتر[11] (voltāmetr؛ فنس)، پیل الکترولیتی که در آن یک فلز، معمولاً نقره یا مس، بر اثر الکترولیز نمکی از آن فلز، بر کاتود مینشیند. از روی افزایش وزن کاتود، و دانستن ظرفیت شیمیائی فلز، مقدار برقی که از مدار عبور کرده است به دست میآید.

ولتای علیا[12] (voltā-)، فنس **اوت‌ولتا**[13] (ot-volta)، جمهوری (۲۷۴٬000 کمم؛ جمعیت در ۱۹۷۵ تخمیناً 6٬032٬000)، غ افریقا، عضو ← جامعه‌ی فرانسه؛ مرکزش **اواگادوگو**[14] (uāgādugu، در ۱۹۷۰ جمعیت تخمیناً 110٬000). از غ و ل به مالی، از ل‌ش به نیجر، از جش به داهومی، و از ج به ساحل عاج، غنا، و توگو محدود است. زبان رسمی فرانسوی و مذهب غالب (۱.۲ میلیون نفس) اسلام است؛ 200٬000 کاتولیک، 9٬000 پروتستان، و بقیه پیروان آنیمیسم هستند. قسمت مهم ولتای علیا را ساوانا تشکیل میدهد، و مخصوص پرورش دام است. فراورده‌های صادراتی آن پسته‌ی زمینی و کنجد است. پول رسمی آن فرانک فرانسه است.

تاریخ

اولین هجوم اروپائیان به این ناحیه در قرن ۱۹م آغاز شد. افسری فرانسوی، پول وولِه[15] (pol vule؛ ۱۸۶۶–۹۹)، با یک ستون پیاده‌نظام برای تصرف این سرزمین اعزام شد (۱۸۹۶)؛ در سپتامبر ۱۸۹۶ اواگادوگو به تصرف وولِه در آمد. در ۱۹۰۴ مستعمره‌ای جدید به نام سنگال علیا و نیجر تشکیل یافت؛ در ۱۹۱۹ این مستعمره تبدیل به مستعمره‌ی ولتای علیا شد، که مرکز اداری آن اواگادوگو بود. این مستعمره شامل سرزمین فعلی ولتای علیا و چند ناحیه با سکنه‌ی همنژاد مجاور بود. در ۱۹۳۲ مستعمره‌ی ولتا به مستعمره‌های سودان، نیجر، و ساحل عاج تجزیه شد، و در ۱۹۳۷ ناحیه‌ی اواگادوگو جزئی از یک واحد اداری به نام ساحل عاج علیا شد.

وقتی که جنگ II آغاز شد، رؤسای قبایل و افرادشان دوشادوش فرانسه جنگیدند. در ۱۹۴۷ تجدید بنای ولتای علیا به عنوان یک واحد ارضی، که هدف رؤسای قبایل بود برقرار شد، و به دنبال آن راه‌آهن ابیجان-بوبوـدیولاسو به اواگادوگو امتداد یافت. در سپتامبر ۱۹۵۸ رأی‌دهندگان ولتای علیا جمهوری پنجم فرانسه را تصویب کردند، و در ۱۱ دسامبر ۱۹۵۸ مجمع ولتای علیا رأی به خودمختاری خود داد، و جمهوری ولتا در جامعه‌ی فرانسه، نام یافت. در ۱۹۵۹ نامش به ولتای علیا تغییر یافت. در ۵ اوت ۱۹۶۰ جمهوری مستقل ولتای علیا به وجود آمد، و موریس یامئوگو اولین رئیس جمهور آن شد؛ در همین سال به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. در ۳ ژانویه‌ی ۱۹۶۶ سرهنگ سانگوله لامیزانا[16] (sāngule lāmizānā؛ ح ۱۹۱۵–) رئیس ستاد ارتش، جانشین یامئوگو شد.

در ۲۵ نوامبر ۱۹۸۰ کودتائی بدون خونریزی سانگوله لامیزانا را از کار برکنار کرد؛ و "کمیته‌ای نظامی"، به ریاست سایه زربو[17] (sāye zerbo)، جانشین آن شد. قانون اساسی لغو و مجمع ملی منحل شد. منشأ این کودتا را بدون شک در اعتصاب کارمندان آموزشی میدانند که از اکتبر، در کشوری که ۹۰٪ آن بیسوادند، برپا شد.

ولتر[18] [فرانسوا ماری آروئه دو ولتر (frānsuā

(۱)Vlaminck (۲)Saharan Departments (۳) Colomb-Béchar (۴) Duveyrier (۵)volt (۶)Volta (۷)electrophorus (۸)Volta Redonda (۹)voltage (۱۰)voltampère (فنس) (۱۱)voltameter (۱۲)Upper Volta (۱۳)Haute-Volta (۱۴)Ouagadougou (۱۵)Voulet (۱۶)Lamizana (۱۷)Zerbo (۱۸)Voltaire

(māri ārue dë volter)]، ۱۶۹۴–۱۷۷۸، فیلسوف و نویسنده‌ی فرانسوی، نام نخستین وی آروئه[1]؛ متـ پاریس. پسر یک سردفتر اسناد رسمی بود و در مدرسه‌ی یسوعی لوئی-لوگران [= لوئی بزرگ] در پاریس آموزش و پرورش یافت. به اتهام نادرست اهانت کردن به نایب‌السلطنه، فیلیپ II د/اورلئان، مدت ۱۱ ماه در باستیل زندانی شد (۱۷۱۷). در همین زندان نخستین تراژدی خود، اودیپ، را بازنویسی کرد و به سرودن منظومه‌ی حماسی در باره‌ی هانری IV، به نام آتْریاد، آغاز کرد. و نیز در همین زمان بود که بر خود نام ولتر نهاد. اودیپ سبب شهرت او شد و نایب‌السلطنه مقرری برای او برقرار کرد. ولتر از طریق معاملات مخاطره‌آمیز نیز ثروت جداگانه‌ای برای خود فراهم آورد؛ به سخاوتمندی شهرت داشت، ولی در سراسر عمر، از روشهای زیرکانه در معاملات، پول به چنگ میآورد، و با ثروتی هنگفت از دنیا رفت. در ۱۷۲۶ یکی از اشراف جوان، به نام شوالیه دو روآن[2] (šëvalie dë roāN)، که از لطیفه‌ای از ولتر که به او بر میخورد دلخور شده بود، کسی را وا داشت که ولتر را کتک بزند. ولتر علاوه بر آنکه نتوانست در دادگستری داد خود را از او بستاند، به سبب نفوذ خاندان پرقدرت روآن به زندان باستیل نیز افتاد، و تنها پس از آنکه قول داد از فرانسه خارج شود و به انگلستان برود، از بند آزاد شد.

اقامت در انگلستان اثری محوناشدنی بر ولتر باقی گذاشت، که پس از آن، در سراسر عمر، با منتهای قدرت خود بر علیه استبداد قضائی مبارزه کرد. در مدت اقامت بیش از دو سال خود در انگلستان با ادبای انگلیسی آن زمان آشنا شد. از آزادی فکری بیشتری که در انگلستان میدید تحت تأثیر قرار گرفت، و سخت فریفته‌ی افکار نیوتن و لاک شد. کتاب نامه‌هائی مربوط به ملت انگلستان (۱۷۳۳، به انگلیسی) را، که سال بعد به نام نامه‌های فلسفی (۱۷۳۴) در فرانسه انتشار یافت، میتوان گفت که سرآغاز رواج علم و فلسفه‌ی انگلیسی بود که از مشخصات دوره‌ی روشنفکری به شمار میرود. این کتاب رسماً در فرانسه ممنوع شناخته شده بود. هنگامی که ولتر در انگلستان بود، نخستین‌اثر از آثار تاریخی خود، "تاریخ شارل XII سوئد"، را منتشر کرد که عنوان نمونه‌ی برجسته‌ای از زندگینامه‌نویسی پیدا کرده است. چون در ۱۷۲۹ به فرانسه باز گشت، چندین تراژدی نوشت که بْروتوس (۱۷۳۰) و زائیر (۱۷۳۲) از جمله‌ی آنها است. در ۱۷۳۳ با مادام **امیلی دو شاتله**[3] (emili dü šātle ۱۷۰۶–۴۹، فیزیکدان و ریاضیدان فرانسوی) ملاقات کرد که علاقه‌مندی وی به مسائل فرهنگی، خصوصاً در علوم، به وی شبیه بود. این هر دو با هم در سیره (sire)، لورن، زیر نظر پراغماض مارکی دو شاتله (شوهر امیلی)، اقامت گزیدند، و این ارتباط با امیلی تا زمان مرگ این زن ادامه یافت. ولتر در سیره به تجربیاتی در فیزیک و شیمی پرداخت و نامه‌نگاریهای مطول خود را با پرنس فردریک پروس (بعداً فردریک II) آغاز کرد و کتاب اصول فلسفه‌ی نیوتن، و منظومه‌ی قهرمانی و طنزآمیز باکره (مربوط به افسانه‌های ژاندارک) و درامهای سمیرامیس و مروپ (۱۷۴۳) و محمد (۱۷۴۱) را تألیف کرد. بر اثر سفارش مارکیز دو پومپادور، ولتر عنوان تاریخنگار سلطنتی و پیشخدمت خلوت شاه و عضو فرهنگستان فرانسه را پیدا کرد. نخستین‌بار در ۱۷۴۳ از برلین دیدن کرد، و پس از مرگ دو شاتله دعوت فردریک II را برای ملازمت دربار او پذیرفت. روابط وی با فردریک II، که همانند ولتر طبعی لجوج داشت، غالباً طوفانی بود، تا جائی که عاقبت در ۱۷۵۳ ولتر به شتاب پروس را ترک گفت. پس از آنکه این دو مرد از یکدیگر دور شدند، دوباره آشتی کردند و مکاتبات میان ایشان از نو برقرار شد. چون فرانسه، چنانکه دلخواه ولتر بود، پذیرای او نشد، در ژنو سکونت گزید، و سپس خانه‌ای در نزدیکی لوزان خرید. مقامات ژنوی بزودی ولتر را مورد اعتراض قرار دادند که چرا در خانه‌ی خود تئاتر خصوصی به راه انداخته است و چرا د/آلامبر را وا داشته است که مقاله‌ی مخصوص "ژنو" را برای دایرةالمعارف بنویسد. در آن مقاله آمده بود که کشیشان کالونی ژنو، از آن جهت که چشم و گوششان باز شده، دیگر به دین تشریفاتی و سازمانی اعتقاد ندارند، و این امر سبب هیاهو و گفتگوی فراوان شده بود. ولتر ملکی به نام فرنه (← فرنه-ولتر) خرید (۱۷۵۸) و در آنجا همچون شاه کوچکی تا اندکی پیش از مرگ زندگی میکرد. نامه‌های مفصلی میان او و مردان و زنان برجسته‌ی زمانش مبادله میشد؛ از مهمانان و دیدارکنندگانی که برای ادای احترام به "بطرک فرنه" میآمدند پذیرائی میکرد؛ خود را وقف دادخواهی برای قربانیان آزارهای دینی و سیاسی کرده بود؛ برای دایرةالمعارف مقاله مینوشت؛ به کارهای ملکی رسیدگی میکرد؛ توجه تمام به بهبود وضع و حال زارعان و مستأجران ملکی خود داشت؛ آثار کورنی را منتشر کرد و تفسیری بر راسین نوشت؛ و تعداد فراوانی داستان و جزوه بدون ذکر نام مؤلف منتشر کرد که در آنها به سازمانهای مستقر زمان خود بسختی و تلخی حمله کرده بود. و شگفت است که امروز یکی از همین آثار، به نام ساده دل (۱۷۵۹ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۳ هش) از کتابهائی است که خواننده‌ی فراوان دارد. این کتاب شاهکار "داستانهای فلسفی" ولتر است و داستان زائو و کولن (۱۷۶۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۳ هش)—شاید مشتمل بر جوهر سبک نویسندگی ولتر—نیز یکی دیگر از این گونه داستانها است. ولتر در ساده دل به آن خوشبینی فلسفی که لایبنیتز مروج آن بود، حمله کرده است. جمله‌ی خاتمه‌ی این کتاب به صورت "بیائید باغ مرا کشت کنید" (به جای بحث و تحقیق در مسائلی که جواب ندارد)، فلسفه‌ی عملی ذوق سلیم ولتر را خلاصه میکند. ولتر با زبردستی و ظرافت تمام توانسته است، با گرداندن کلام از صورتی به صورت دیگر، طنزآمیزترین تأثیر را به نوشته‌های خود بدهد؛ تعبیرات وی همیشه شیرین و ماهرانه و بی‌تکلف است؛ به همان اندازه که اثر قلمش نوربخش است، طنزهایش ویرانگر است. ایجاز و وضوح خصوصیتی است که در همه‌ی نوشته‌های او وجود دارد. کتاب فرهنگ فلسفی ولتر مجموعه‌ای است که طرز تفکر او را در موضوعات بسیار گوناگون نشان میدهد. در آثار شعری جدی او، کمال اسلوب معمولاً با نوعی سردی در هم آمیخته است و همین سبب شده است که این گونه آثار مانند آثار دیگرش زیاد مورد رجوع نباشد، هرچند این آثار نسبت به آثار سایر تقلیدکنندگان از وی در قرن ۱۸م در عالیترین مقام قرار دارد. ولتر در این امر که بازیگران در نمایش با لباسهای اصیل بر روی صحنه بیایند، سهم مهمی داشت، و نیز برای بهبود بخشیدن به وضع اجتماعی بازیگران کوشید و در این باره کامیاب شد. در فلسفه‌ی خود، که بر پایه‌ی بدبینی و اصالت تعقل بنا شده، به لاک و نیز به مونتنی و پ. بل مدیون است. با وجود ستایش بی‌اندازه‌ی ولتر از وضوح و عقل، خود غالباً به تناقض‌گوئی پرداخته است. مثلاً، در جائی اظهار عقیده کرده است که طبع آدمی همچون طبع جانور تغییرناپذیر است، و در جای دیگر از ترقی و مردمی شدن تدریجی اجتماع از طریق هنر و علم و بازرگانی سخن گفته است. در سیاست به اصلاحات و نوآوری معتقد بود، ولی از نادانی و تعصب مردم و شداید انقلاب بیم داشت. در دین، عقیده‌اش این بود که اعتقاد دینی برای کلفتها و خیاطها خوب است، ولی برای مردمان فهمیده و ممتاز تنها خداپرستی ساده را کافی میدانست. با الحاد و ماتریالیسم الوسیوس و اولباک مخالف بود. این گفته‌ی وی که "اگر خدا نباشد باید آن را اختراع کنید"، ضرب‌المثل شده است. تکیه کلام وی، "رسوا را خرد کنید"، را چنین تفسیر کرده‌اند که یا منظورش کلیسا بوده است یا نظام حکومتی قدیم به صورت کلی. نفوذ ولتر در همگانی کردن علم و فلسفه‌ی زمانش بی‌اندازه زیاد بوده است. شاید بادوامترین و اصیلترین کار فرهنگی او در میدان تاریخ بوده باشد. کتاب قرن لوئی XIV (۱۷۵۱) وی مشتمل بود بر قسمتی از افکاری که در شاهکار وی، گفتار در باره‌ی تاریخ به صورت عمومی و در باره‌ی خلقیات و روحیه‌ی ملتها (۷ جلد، ۱۷۵۶)، که نخستین کوشش برای نوشتن تاریخ سراسر جهان به شمار میرود، آمده است؛ ولتر به اندازه‌ی سیاست و جنگ برای فرهنگ و بازرگانی اهمیت قائل بود و از تنگ‌نظری ملی اجتناب میکرد. در ۸۴مین سال تولدش در پاریس شاهد اجرای تراژدی ایرن خود در پاریس بود. سفر و پذیرائی شایان از او در این شهر، پیروزی وی و ستایشی نسبت به او بود، ولی هیجانی که همین حادثه برای او به وجود آورد بیش از آن بود که بتواند تحمل کند، و اندکی بعد در پاریس از دنیا رفت. برای آنکه بتوانند او را همچون یک مسیحی به خاک بسپارند، پیش از مرگ سندی را که در آن بعضی از نوشته‌های خود را

(۱)Arouet (۲)De Rohan (۳)Châtelet

نفی کرده بود امضا کرد. کلیسا این عمل را کافی نمیدانست، ولی وی از امضای توبه نامه‌ی مفصلتر خودداری کرد. به دوستی این اعتقادنامه‌ی رسمی را نوشت: "من میمیرم در حالی که خدا را پرستش میکنم، دوستانم را دوست میدارم، نسبت به دشمنانم کینه‌ای ندارم، و از زجر دادن دیگران متنفرم". رئیس دیری پنهانی نعش ولتر را به صومعه‌ای در شامپانی برد و در آنجا دفن کرد. در ۱۷۹۱ بازمانده‌ی جسد او را به پاریس آوردند و در پانتئون به خاک سپردند. نخستین چاپ مجموعه‌ی کامل آثار ولتر که به چاپ کوهل معروف شد، توسط بومارشه به چاپ رسید (۷۰ جلد به قطع هشت‌قسمتی یا ۹۲ جلد به قطع دوازده‌قسمتی، ۱۸۸۳). انتشار مجموعه‌ی کامل و عظیم نامه‌های ولتر در ۱۹۵۳ آغاز شده است. بسیاری از آثار دیگر ولتر به فارسی ترجمه شده است.

ولترا[1] (volterrā)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۱۵٬۸۲۴)، توسکان، ایتالیای مرکزی. در ازمنه‌ی قدیم یکی از شهرهای مقتدر اتروریا بود. در قرن ۱۴م به تصرف فلورانس در آمد. آثار قدیمی آن باروهای دوره‌ی اتروسکها و قرون وسطی که خوب مانده؛ کلیسای جامع قرن ۱۰م؛ و کهنترین عمارت شهرداری در توسکان است. قلعه‌ی قرون وسطائی آن (قرون ۱۴م و ۱۵م) اکنون زندان است. در این شهر مرمر سفید استخراج و اشیاء ظریف از آن ساخته میشود.

ولترا، دانیله دا(dāniele dā volterrā)، ۱۵۰۹–۶۶، نقاش و حجار ایتالیائی، شاگرد میکلانجلو؛ نام اصلیش **دانیله ریتچارلی**[2] (ritcārelli). شهرتش به خاطر تابلوی پایین آوردن مسیح از صلیب (کلیسای ترینیتا دل مونتی، رم) میباشد. فرسکوهائی نیز از زندگی مریم عذرا در همین کلیسا دارد.

ولترا، ویتو (vito volterrā)، ۱۸۶۰–۱۹۴۰، ریاضیدان و فیزیکدان ایتالیایی. در ۱۸۸۳ استاد مکانیک دانشگاه پیز، و در ۱۸۹۳ استاد همین کرسی در دانشگاه تورن شد. در ۱۹۰۰–۳۱ استاد فیزیک ریاضی دانشگاه رم بود. از لحاظ سیاسی مخالف رژیم موسولینی بود، و علناً مخالفت خود را ابراز میکرد؛ به همین جهت از دانشگاه و از آکادمی اخراج شد، ولی پاپ پیوس XI نام وی را جزء اعضای آکادمی پاپی علوم ثبت کرد، و وی به فرانسه رفت. از لحاظ علمی، ولترا از مؤسسان توابع انتگرالی است، که در فیزیک و زیستشناسی موارد استعمال فراوان داشته است. در همین زمینه، وی برای اولین‌بار منابع آنالیز ریاضی را در مسائلی به کار بست، همچون مبارزه برای زندگی، رشد سازواره‌ها، وراثت مندلی، که تا آن زمان به فکر استفاده‌ی از ریاضیات در مورد آنها نبودند. علاوه بر کارهایش در معادلات انتگرال، تحقیقاتی در توابع خطی و غیره انجام داد.

ولتسنج یا **ولتمتر** (voltmetr؛ فس)، ← گالوانومتر.

ولتورنو[4] (volturno)، رودی به طول ۱۷۵ کم، ج ایتالیا؛ از کوههای آپنین سرچشمه میگیرد و پس از گذشتن از کاپوا به دریای تیرنه میریزد. صحنه‌ی پیروزی گاریبالدی بر سپاهیان بوربون (۱۸۶۰) و عبور قوای کشمنت (اکتبر ۱۹۴۳) پس از نبردهای شدید بوده است.

ولخش (valaxš)، شاهنشاهان اشکانی، ← بلاش.

ولده[5] (veld) یا **ولت** (velt) [هلندی، ← مزرعه]. این اصطلاح به فلاتهای علفزار ناهموار واقع در افریقای جنوبی و رودزیای جنوبی اطلاق میشود. ارتفاع آنها از ح ۱۵۰ تا ۱٬۸۰۰ متر، در ارتفاعات پست بیشتر مخصوص دامپروری، و در ارتفاعات زیاد مخصوص کشت سیب زمینی و ذرت است.

ولد، بهاءالدین: ← بهاءالدین ولد.

ولد[6]**، ثیودور دوایت** (tiodor duāyt weld)، ۱۸۰۳–۹۵، الگاگر (← الگاگران) امریکائی. در ۱۸۲۵ به عضویت "گروه مقدس" از پیروان انتعاش دینی در آمد، و در ۱۸۳۰ به نهضت ضد برده‌داری پیوست که در آن، مخصوصاً با همکاری دو بازرگان نیو یورکی، آرتر و لویس تپن[7] (ārtər, luis tapən)، نقش مهم داشت و انجمن ضد برده‌داری امریکا را تأسیس کرد. با انجلینا گریمکه[8] (anjelinā grimke)، که خود الگاگر برجسته‌ای بود، ازدواج کرد (۱۸۳۸). کتاب مقدس بر ضد برده‌داری (۱۸۳۷) تألیف اوست.

ولد، سلطان: ← سلطان ولد.

ولد، شاه، پادشاه آل جلایر، ← شاه ولد.

ولد[9]**، هانری وان دو** (hānri vān dē veld)، ۱۸۶۳–۱۹۵۷، طراح و معمار بلژیکی؛ متولد آنورس. کار خود را همچون نقاش و نقاد و طراح در بلژیک و فرانسه آغاز کرد، و نمایشگاه تزیینات داخلی وی در درسدن (۱۸۹۷) مورد تحسین قرار گرفت. در توسعه‌ی یوگندستیل (yugendstil)، که معادل آلمانی هنر جدید است، نقش رهبری داشت. طرحهای وی برای اثاثه و مبل کیفیتی بسیار عالی دارد، با افکاری مأخوذ از راسکین و ویلیام موریس، در مدرسه‌ی اختصاصی خود، مدرسه‌ی هنرها و پیشه‌های وایمار، تدریس میکرد. فعالیتهای معماری وان دو ولد فراوان بوده است. بهترین کارش در خانه‌ی شخصی وی نزدیک بروکسل (۱۸۹۵) و در اطاق دفتری که برای مدرسه‌ی خود در وایمار ساخته بود (۱۹۰۶) موجود است، ولی شهرت وی در معماری هرگز با شهرت در کارهای دیگر و با نوشته‌های متعددش برابری نمیکند. اولین کتابش رنسانس در هنرها و پیشه‌های جدید (۱۹۰۷) است.

ولدآباد بزرگ (valad.ābāde bozorg)، ده (جمع ۱٬۵۲۸ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۱۱کیلومتری جنوب غربی کرج. رود کرج مشروبش می‌سازد. محصولاتش غلات، پنبه، و چغندر قند است.

ولد الزنا[10] (valado 'z.zenā) یا **حرامزاده** (harāmzāde)، طفل حاصل از نزدیکی زن و مردی که بین آنان قانوناً رابطه‌ی زوجیت برقرار نباشد. در اصطلاح حقوق اروپائی و امریکائی چنین طفلی را معمولاً فرزند طبیعی[11] گویند که مترادف است با فرزند نامشروع[12] در زبان غیر حقوقی ما. رفتار اجتماعات مختلف در برابر حرامزاده‌ها متفاوت است. قوانین عرفی انگلستان حقوق کمی برای آنها قائل بود، ولی بعداً قوانین مدون حقوق آنان را تأمین کرد. در ایالتهای مختلف کشمنت قوانین مربوط به حرامزاده‌ها تفاوت دارد، و معمولاً ازدواج بعدی زن و مرد، طفل حرامزاده را مشروع میکند. در ایران، بنا بر ماده‌ی ۸۸۴ قانون مدنی "ولدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمیبرد، لیکن اگر حرمت رابطه، که طفل ثمره‌ی آن است، نسبت به یکی از ابوین ثابت و نسبت به دیگری، به واسطه‌ی اکراه یا شبهه، زنا نباشد، طفل فقط از این طرف و اقوام او ارث میبرد و بالعکس". بنا بر این، طفلی که در نتیجه‌ی وطی به شبهه به دنیا آید، در صورتی که زن و مرد هر دو در اشتباه باشند، ولد الزنا محسوب نمیشود، اما اگر یکی از طرفین به حرمت نزدیکی عالم باشد و دیگری جاهل، طفل نسبت به طرفی که جاهل بوده شبهه و نسبت به طرفی که عالم بوده زنا خواهد بود. این حکم مصداق ماده‌ی ۱۱۶۵ قانون مدنی ایران است که چنین میگوید: "طفل متولد از نزدیکی به شبهه فقط ملحق به طرفی میشود که در اشتباه بوده، و در صورتی که هر دو در اشتباه بوده‌اند ملحق به هر دو طرف خواهد بود". غرض از الحاق طفل به طرفین یا یکی از آنها این است که تمامی آثار و احکامی که شامل حال طفل مشروع و قانونی است در باره‌ی طفل متولد از شبهه نیز جاری میباشد. اهم این آثار و احکام توارث است که، بنا بر مدلول ماده‌ی ۸۸۴ یادشده در فوق، توارث بین ولد شبهه و کسی که طفل به شبهه از او تولد یافته است موجود میباشد.

ولدان (veldān)، ده (جمع ۱٬۳۶۰ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش مسابین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۹کیلومتری ش سده. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و صیفی است. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر اصفهان محسوب شده است.

ولدبیگی (valad.beygi)، دهستان (جمع ۳٬۰۰۰؟)، بخش لالات (باباجانی)، شهرستان پاوه، استان پنجم؛ دارای ۲۲(؟) آبادی. در تابستان گله‌داران طایفه‌ی ولدبیگی در آن به تعلیف احشام و زراعت مشغولند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

ولدماراس، آوگوستیناس: ← لیتوانی.

ولدنامه (valad.nāme) یا **مثنوی ولدی** (valadi)، منظومه‌ای در بحر خفیف مخبون مقصور (یا محذوف)، اثر سلطان ولد. این کتاب حاوی سرگذشت مولانا جلال‌الدین رومی و یاران اوست و، گرچه از نظر اشتمال بر معانی دقیق و نکته‌های باریک به مثنوی مولانا نمی-

---

(۱)Volterra (۲)Ricciarelli (۳)Volterra (۴) Volturno (۵) veld; velt (۶)Weld (۷)Tappan (۸)Grimke
(۹)Velde (۱۰)bastard (۱۱)natural child (۱۲)illegitimate child

رسد، از نظر تحقیق در شرح حال پرماجرای مولانا و پیروان و یاران و مریدان او یکی از مهمترین و معتبرترین اسناد تاریخیی است که ۱۸ سال پس از مرگ مولانا سروده شده است.

ولده، وان د: ← واندولده یا وان د ولده.

ولدی، مثنوی: ← ولدنامه.

ولدیان (valadiān)، دهستان (جم ۱۴٬۳۵۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۸ آبادی. کوهستانی است. قطورچای مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و حبوبات است. مرکزش، **ولدیان** (جم ۱٬۴۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۳کیلومتری خاش خوی است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

ولدیز[1] (valdiz)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱٬۰۰۵)، خ آلاسکا، بر ← خلیج پرینس ویلیام، ش انکرج. بندرگاه عالی و بدون یخبندان آن در ۱۷۹۰ به توسط اسپانیائیها کشف و نامگذاری شد. در ۱۸۹۸ شهر به عنوان محل پیاده شدن کسانی که در جستجوی راهی به میدانهای طلادار یوکون بودند به وجود آمد.

ولر[2]**، تامس هاکل** (tāməs hākəl welər)، ۱۹۱۵– ، پزشک امریکائی. به جهت کارهایش در کشت و رویش ویروسهای پولیومیلیت در بافتهای مختلف، سهمی (با مشارکت ⇐ خ. ف. اندرز و ف. چ. رابینز) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۴ فیزیولوژی و پزشکی نصیبش شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ولر[3]**، فریدریش** (fridriš vēler)، ۱۸۰۰–۸۲، شیمیدان آلمانی. روش جدیدی برای جداکردن آلومینیوم ابداع کرد (۱۸۲۷) و در ۱۸۲۸ همین روش را برای جدا کردن بریلیوم و ایتریوم به کار برد. از طریق ترکیب، اوره ساخت و این نخستین ساختن یک ماده‌ی آلی از مواد غیر آلی، عصر جدیدی را در شیمی آلی آغاز کرد. کار وی در اسید بنزوئیک برای شیمی سوخت و ساز اهمیت فراوان داشت. تألیفات او به عنوان متن درسی شیمی بسیار رایج بود، که از آن جمله است اصول شیمی آلی (۱۸۴۰).

ولز[4] (welz)، شهر [← باروی بلدی. ← بارو] (در ۱۹۷۱ جم ۱۱٬۱۷۰)، سامرست، انگلستان، خغ بیاث. نخست شهری کلیسائی بود، و از زمان قرون وسطی فقط اندکی تغییر یافت. اولین کلیسای آن در قرن ۸م ساخته شد. در غارهای زیرزمینی نزدیک آن بقایای انسان ماقبل تاریخ پیدا شده است. کلیسای جامع باث و ولز از مجللترین کلیساهای انگلستان است و در قرون ۱۲م–۱۳م ساخته شده.

ولز[5]**، سامنر** (sāmnər welz)، ۱۸۹۲–۱۹۶۱، دیپلومات امریکائی. خدمت دیپلوماتیک خود را با دبیری در سفارت امریکا در توکیو آغاز کرد (۱۹۱۵)؛ سپس در کشورهای امریکای لاتین خدمات و مأموریتهای مهم سیاسی داشت. در دوره‌ی ریاست جمهوری ف. د. روزولت معاون وزارت امور خارجه شد (۱۹۳۳)، و در همین سال سفیر امریکا در کوبا شد. در ۱۹۳۷–۴۲ معاون وزارت امور خارجه بود. در کنفرانس میان چرچیل و روزولت، که منجر به عقد ← منشور آتلانتیک شد، شرکت داشت. از آثارش زمان اخذ تصمیم (۱۹۴۴)، گزارشی از یک مأموریت محرمانه‌ی او در اروپا (۱۹۴۰)؛ و هفت تصمیمی که به تاریخ شکل بخشید (۱۹۵۰) میباشد.

ولز[6]**، هارس** (hāras welz)، ۱۸۱۵–۴۸، دندانپزشک امریکائی که اولین بار گاز خنده‌آور (اکسیدو ازت) را برای بیحسی جهت کشیدن دندان به کار برد، ولی نتیجه رضایتبخش نبود زیرا دندان را، قبل از آنکه بیحسی کامل به دست آید، کشید.

ولز[6]**، هربرت جورج** (hërbərt jorj welz)، ۱۸۶۶–۱۹۴۶، نویسنده‌ی انگلیسی، متکثر. در ۱۴سالگی شاگرد بزاز بود، و بعدها توانست از طریق دریافت کومک خرج تحصیلی وارد دانشگاه لندن شود. متأثر از تعلیمات استادش، ت. ه. هاکسلی، تا ۱۸۹۳ به آموختن زیستشناسی پرداخت، و در این سال حرفه‌ی داستاننویسی خود را آغاز کرد. نخستین کتابهای او، که آکنده از خیالبافی و تحقیقات شبه علمی است، اعتقادات سیاسی او را آشکار میسازد. از این جمله است ماشین زمان (۱۸۹۵) و دیدار شگفت‌انگیز (۱۸۹۵). در داستانهای دوره‌ی میانین نویسندگی خود، از خیالپردازی دست کشید و به جنبه‌های واقعی زندگی توجه کرد، و بیش از آنکه در پند توصیف جهان رؤیائی خود باشد، به توصیف دنیائی که در آن میزیست پرداخت. این کتابها، که کمال نویسندگی او را نشان می‌دهد، مشتمل است بر کیپس (۱۹۰۵)، تونو-بانگی (۱۹۰۹)، و تاریخ آقای پولی (۱۹۱۰). کتابهای اخیر او عموماً داستانهائی فکری است که در آنها طرز نگرش خود را نسبت به جهان بیان میکند. ولز مدت کوتاهی عضویت ← انجمن فیبین را داشت که میخواستند سوسیالیسم را به صورت تدریجی رواج دهند، ولی از آن گونه سوسیالیسم ناراضی شد و طرحی از تصور خود نسبت به یوتوپیای جدید (← یوتوپیا) ریخت. از این دسته آثار اخیر او است، دنیای ویلیام کلیسولد (۱۹۲۶)، شکل چیزهائی که خواهد آمد (۱۹۳۳)، مغز جهان (۱۹۳۸)، و کتاب ملال‌انگیزش عقل در دنبال افسارش (۱۹۴۵). از آثار دیگر او است کتاب پر خواننده‌ی خلاصه‌ی تاریخ (۱۹۲۰)، و علم و زندگی (۱۹۲۹) که آن را با همکاری پسرش جورج فیلیپ ولز و با جولیان هاکسلی نوشته است.

ولزر، خاندان، ← ونزوئلا، تاریخ.

ولزلی، آرثر: ← ولینگتون.

ولزلی[7]**، ریچارد کالی** (ricārd kāli welzli)، ملقب به **مارکوس ولزلی** (mārkues*)، ۱۷۶۰–۱۸۴۲، فرماندار کل هندوستان (۱۷۹۷–۱۸۰۵). نفوذ انگلستان را در هند توسعه داد و قدرت فرانسویان را از بین برد. قدرت تیپو سلطان را در هم شکست، و با کومک برادرش (که بعدها دیوک آو ولینگتون شد)، از قدرت حکام محلی جلوگیری کرد. وزیر امور خارجه (۱۸۱۰–۱۲) و نایب‌السلطنه‌ی ایرلند (۱۸۲۱–۲۸، ۱۸۳۳–۳۴) بود. در ۱۷۹۹ مارکوئس شد.

ولس[8]**، اگون** (egon veles)، ۱۸۸۵–۱۹۷۴، آهنگساز و موسیقیشناس اتریشی. مطالعاتی در موسیقی بیزانسی و عرب دارد که شامل عناصر شرقی در آواز غربی (۱۹۴۷) و تاریخی از موسیقی و سرودشناسی بیزانسی (۱۹۴۸) میباشد. از ۱۹۳۹ در انگلستان اقامت گزید، و در آکسفرد به تدریس پرداخت؛ چندین اپرا، باله، موسیقی مجلسی، و سمفونی تصنیف کرد.

ولسباخ[9]، بارون **فون آوئر** (bāron fon āer* velsbāx)، ۱۸۵۸–۱۹۲۹، شیمیدان اتریشی. عناصر خاکهای کمیاب، نئودیم و پرازئودیم (۱۸۸۵) و لوتسیوم [ح ۱۹۰۸، مستقل از ژرژ اوربن[10] (jorj urban)، ۱۸۷۲–۱۹۳۸)، شیمیدان فرانسوی] را کشف کرد. به اختراع توری چراغ ولسباخ معروف است. توری ولسباخ توری استوانه‌شکلی است که به اکسیدهای توریوم و سریوم آغشته شده و چون در شعله‌ی گازی قرار گیرد، به علت فروزان شدن اکسیدها در نتیجه‌ی حرارت، نور بسیار سفیدی از خود خارج میکند. نیز ← روشنائی؛ ژ. ش. گ. دو مارینیاک.

ولستد، جیمز، افسر شرکت انگلیسی هند شرقی، ← عربستان، قسمت ۱۸.

ولشک، شهر، تجشم، ← ولگا.

ولسکیها، قبیله، ← کوریولانوس.

ولسن[11] (velsen)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۶۷٬۵۰۱)، ایالت هلند شمالی، غ هلند، نزدیک مصب کانال دریای شمال؛ مرکز فولادسازی. بندر صید ماهی است.

ولسونگا ساگا[12] (volsungā sāgā) [ایسلندی، ← ساگای ولسونگها]، داستان منثور ایسلندی که از روی صورت شعری قدیمتر، که در اساطیر ژرمنی با نیبلونگنلید (← نیبلونگن) معرفی شده، ساخته شده و محتملاً در اواخر قرن ۱۳م فراهم آمده است. قهرمان آن زنی است به نام گودرون[13] (gudrun) که سبب خرابی کار خاندان سلطنتی ولسونگها، که رئیس ایشان زیگورد (← زیگفرید) است میشود. ویلیام ماریس این افسانه را به انگلیسی ترجمه کرده و منظومه‌ی حماسی زیگورد ولسونگ (۱۸۷۶) را بر اساس آن نوشته است. نیز ← برونهیلد.

ولسینیئی[14] (volsinii)، شهر قدیم اتروریا، ایتالیا، محتملاً در محل شهر جدید اورویتو. این شهر عضو نیرومندی از ائتلافیه‌ی اتروسکی (← اتروسکها) بود، و هنگامی که رومیان آن را گرفتند (۲۸۰ قم) و غارت کردند، آن ائتلافیه متزلزل شد. یک ولسینیئی جدید در نزدیکی بولسنا ساخته شد.

ولش (welš؛ انگل)، این لفظ به معنی ویلزی یا منسوب به ناحیه‌ی ویلز (فسگال) در انگلستان است.

ولش، زبان[15] (welš)، نام زبان محلی مردم ناحیه‌ی ویلز از نواحی غربی انگلستان که به دسته‌ی سلتی از زبانهای هندواروپائی متعلق است. ← زبان، جدول.

---

(۱)Valdez (۲)Weller (۳)Wöhler (۴)Wells (۵)Welles (۶)Wells (۷) Wellesley (۸)Wellesz (۹)Welsbach (۱۰)Urbain (۱۱)Velsen (۱۲)Volsungasaga (۱۳)Gudrun (۱۴)Volsinii (۱۵)Welsh language

ولش مارچز[1] (welš mārcez)، زمینهائی در ویلز، در طول مرز انگلستان. پس از پیروزی نورمانها در انگلستان در قرن ۱۱م، ویلیام I در آنجا ارلنشینهای مرزی به منظور حفظ قلمرو خود در انگلستان تأسیس کرد. امرای خود را تشویق کرد تا دیگر ارلنشینهای ویلز را بگیرند. قانون اتحاد (۱۵۳۶) این رویه را منسوخ کرد، و حد ۱۵۰ ارلنشین را از میان برد و آنها را ضمیمه‌ی انگلستان، یا به شایرها تجزیه کرد.

ولف I یا گوئلف I ← گوئلفها.

ولف[2]**، فریتس** (frits volf)، ۱۸۸۰–۱۹۴۳؟، مستشرق و ایرانشناس مشهور آلمانی و مؤلف کتاب معروف فرهنگ شاهنامه‌ی فردوسی. ولف در شهر برلین مدرسه‌ی متوسطه‌ی فرانسوی "کولژ روایال فرانسه" را تمام کرد و برای تکمیل تحصیلات خود به شهرهای مونیخ و هایدلبرگ و گیسن سفر کرد. در دانشگاه گیسن رساله‌ی دکتری خود را با ک. بارتولومه گذرانید. این رساله تحت عنوان مصادر هندی و ایرانی در ۱۹۰۷ در مجله‌ی تحقیقات زبانشناسی تطبیقی منتشر شد. پس از آن ولف به ترجمه‌ی اوستا به آلمانی، که استادش بارتولومه آن را آغاز کرده بود، پرداخت و در ضمن به تهیه‌ی کار عظیم فرهنگ شاهنامه‌ی فردوسی، که در حقیقت فهرست تمام کلمات شاهنامه را بر طبق چاپهای ی. فون مول و ترنر ماکان (← شاهنامه) و فولرس شامل می‌شد، پرداخت و ۲۵ سال در این کار شگرف با وجود مشکلات فراوان صرف کرد. این فرهنگ را دولت آلمان به مناسبت جشن هزاره‌ی فردوسی، که در ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ هش) در تهران برگزار شد، منتشر ساخت. ولف دنبال تصحیح شاهنامه را که فولرس ناتمام گذاشته بود نیز گرفت، ولی این کار او هنوز به چاپ نرسیده است. ولف یهودی بود، ولی به آیین مسیحی لوتری گروید. اما این امر موجب نشد که آلمان هیتلری او را از تعقیب مصون دارد. ولف مانند دیگر یهودیان آلمان نازی تحت تعقیب بود، و آخرین بار که دیده شد در ۳۱ مارس ۱۹۴۳ بود، و از آن به بعد دیگر کسی او را ندید.

ولف[3] **فریدریش آوگوست** (fridriš āgust volf)، ۱۷۵۹–۱۸۲۴، ادیب آلمانی و عالم فقه اللغه. از ۱۷۸۳ استاد فلسفه‌ی دانشگاه هاله و از دوستان گوته و دیگر پیشوایان فرهنگ آلمانی بود. از لحاظی مؤسس فقه اللغه‌ی جدید است که آن را وسیله‌ای برای شناختن بهتر آثار گذشته میدانست. کتاب انتقادی ملاحظات مقدماتی در باره‌ی هومر (۱۷۹۵) او نه تنها راه را برای این تصور باز کرد که آثار هومری تألیف مشترک چند نفر است، بلکه با روش آن راهی برای تحقیق انتقادی در کتاب مقدس در قرن ۱۹م گشوده شد. پس از ۱۸۰۷ که دانشگاه هاله بسته شد ولف در برلین میزیست.

ولف[4]**، کاسپار فریدریش** (kāspār fridriš volf)، ۱۷۳۳–۹۴، زیستشناس آلمانی، از مؤسسین علم رویانشناسی مشاهده‌ای؛ مت برلین. وی در کتاب نظریه‌ی تناسل (۱۷۵۴) خود بار دیگر نظریه‌ی تکامل و تغییر حالت تدریجی نطفه یا **اپیژنز**[5] (epiǰenez) را جانشین نظریه‌ی کمال نطفه در حین تشکیل کرد، و دانشمندان را به مقایسه‌ی رشد گیاهان و جانوران متوجه ساخت. چندسالی در آکادمی علوم ستراسبورگ کار می‌کرد.

ولف[6]**، کریستیان فون** (kristiān fon volf)، ۱۶۷۹–۱۷۵۴، فیلسوف و ریاضیدان آلمانی؛ مت برسلاو. وی یکی از نخستین کسانی است که به جای زبان لاتینی در تألیف آثارش زبان آلمانی را به کار برد، و تعلیمات لایبنیتز را مرتب کرد و در ترویج آنها کوشید. در پنا درس خواند و، پیش از آنکه به استادی دانشگاه هاله منصوب شود (۱۷۰۶)، در لایپزیگ تدریس میکرد. تعلیمات وی که آشکارا با اعتقاد به قضا و قدر همراه بود، پیروان تورع را بر آن داشت که در تبعید وی از دانشگاه بکوشند، و در این کار توفیق یافتند. از آن پس در دانشگاه ماربورگ تدریس میکرد (۱۷۲۳–۴۰). اثر عمده‌ی ولف کتاب اندیشه‌های معقول در باره‌ی خدا و جهان و ارواح انسانها (۱۷۱۹) است. در اثر ولف، از تعلیمات لایبنیتز، **اعتقاد به نظم ازپیش‌پرداخته‌شده** بیش از نظریه‌ی مونادها مشهود است، ولی این هر دو نظریه در نزد ولف بسیار تعدیل پیدا کرده است. بیشتر به تصور وسیعش از فلسفه، اصرارش به وضوح و دقت، و اعتقاد جازمش به قدرت عقل و ریاضیات شهرت دارد. نیز ← قانونشناسی.

ولف[6]**، ماکس** [ماکس فرانتس یوزف کورنلیوس ولف (māks frānts yozef kornelius volf)]، ۱۸۶۳–۱۹۳۲، منجم آلمانی؛ مت هایدلبرگ. در ۱۸۹۳ مدیر رصدخانه‌ی کونیگستول در نزدیکی هایدلبرگ، و در ۱۹۰۲ استاد دانشگاه هایدلبرگ شد. در ۱۸۹۱ عکاسی نجومی را تأسیس کرد که در اکتشاف سیارکها بسیار مفید افتاد. ستاره‌ی دنباله‌دار ولف را، که دوره‌ی تناوبش ۷٫۷ سال است، کشف کرد.

ولف[6]**، هوگو** (hugo volf)، ۱۸۶۰–۱۹۰۳، آهنگساز اتریشی. یکی از بزرگترین لیدسازان (← لید) آلمانی است که بیش از ۳۰۰ لید تصنیف کرده است. اپرای کورگیدور و سرناد ایتالیائی او شهرت دارد.

ولفرام، عنصر فلزی، ← تنگستن.

ولفرام فون اشنباخ[7] (volfrām fon ešen-bāx)، ح ۱۱۷۰–ح ۱۲۲۰، شاعر آلمانی. شهسواری بود که به آوارگی زندگی میکرد. در ۱۲۰۳ در دربار هرمان، لاندگراف تورینگن، میزیست. تنها اثر کامل او، پارتسیفال، منظومه‌ای از شهسواری است که جنبه‌ی غنائی و لطیفه‌پردازی و عمق تصور آن جالب توجه است (← پارتسیفال). ویلهلم و تیتورل از منظومه‌های حماسی ناتمام او است. به عنوان یکی از شخصیتها در تانهویزر واگنر آمده است، ولفرام نه تنها بزرگترین شاعر غزلسرای آلمان بود، بلکه در میان شاعران قرون وسطای اروپا مقام بلندی داشت.

ولف‌فراری[8]**، ارمانو** (ermanno volf-ferrāri)، ۱۸۷۶–۱۹۴۸، آهنگساز ایتالیائی-آلمانی؛ مت ونیز. در آلمان تحصیل کرد. دوازده اپرائی که ساخته، و بیشتر آنها به سبک اپرای بوفای (← اپرا) قرن ۱۸م است، اول‌بار در آلمان اجرا شد؛ معروفترین آنها رازسوزان (۱۹۰۹) است. تنها اثر تراژدی او جواهرات مریم مقدس (۱۹۱۱) است.

ولفلین[9]**، هاینریش** (hāynriš vēlflin)، ۱۸۶۴–۱۹۴۵، مورخ هنری سویسی. از ۱۹۲۴ استاد دانشگاه زوریخ بود. آثارش مشتمل است بر رنسانس و باروک (۱۸۸۸)، اصول تاریخ هنر (۱۹۱۵) و هنر کلاسیک (۱۸۹۹).

ولفنبوتل[10] (volfenbüttel)، شهر (در ۱۹۷۰ حد ۴۰٬۲۷۹)، ساکس سفلی، جمهوری فدرال آلمان، بر رود اوکر[11] (oker). ولفنبوتل در اطراف قلعه‌ای توسعه یافت که اقامتگاه گوئلفها شد (ح ۱۲۸۰)، و تا ۱۷۵۳ مقر دوکهای برونسویک-ولفنبوتل بود (← برونسویک، کشور). کتابخانه‌ی معروف دوک (تأسیس قرن ۱۷م)، که لایبنیتز و لسینگ در آن کتابدار بودند، دارای ح ۳۵۰٬۰۰۰ جلد کتاب است که ح ۳٬۰۰۰ جلد کتاب مربوط به پیش از قرن ۱۶م و تقریباً ۷٬۰۰۰ نسخه‌ی خطی است. کاخ دوکی قدیمی (قرون ۱۵م–۱۸م) این شهر اکنون مقر چندین مدرسه است.

ولفها: ← گوئلفها.

ولگا[12] (volgā)، رودی به طول ۳٬۶۹۰ کم، در دشت بزرگ روسیه، عمده‌ترین آبراهه‌ی تجشت، درازترین رود اروپا. در ← ارتفاعات والدای، در فرازای ۲۲۶متری، سرچشمه میگیرد و در حاجی طرخان با تشکیل دلتای وسیعی به دریای خزر میریزد. مسیر آن تقریباً در تمام طول سال قابل کشتیرانی است. حوضه‌ی آن پهنه‌ای به مساحت ۱٬۳۸۰٬۰۰۰ کم‌دارد. نخست ۱۴۵ کم در امتداد چغ جریان پیدا میکند و از رژف[13] (rjef؛ شهری در بخش کالینین، جمشس) می‌گذرد، سپس در امتداد ل‌ش از کنار شهرهای کالینین و ایوانووو میگذرد و به مخزن ریبینسک میریزد؛ بعد از آن به جانب ش میپیچد و از ریبینسک، یاروسلاول، کاستراما، و ← کینیشما میگذرد، آنگاه، با در پیش گرفتن امتداد چش و ش، پس از گذشتن از گورکی و چبوکساری (← چوواش)، به قازان میرسد. در قازان این رود دور میزند و متوجه ج میشود، پس از عبور از اولیانوفسک به کوی‌بیشف میرسد. ولگا پس از آن امتداد چغ دارد و از سیزرانی، بالاکلاوا، ولسک[14] (volsk) و ساراتوف میگذرد و به ولگاگراد (ستالینگراد سابق) میرسد و در اینجا، پیش از رسیدن به دریای خزر، جهت چش را در پیش میگیرد. در زیر ولگاگراد، شاخه‌ای به موازات ولگا، به نام آختوبا[15]، از آن جدا میشود. این دو شاخه‌ی اصلی و تعداد زیادی از کانالها که آنها را به یکدیگر میپیوندند، تار و

(۱)Welsh Marches (۲)Wolff (۳)Wolf (۴)Wolff (۵)epigenesis (۶)Wolf (۷)Wolfram von Eschenbach (۸)Wolf-Ferrari (۹)Wölfflin (۱۰)Wolfenbüttel (۱۱)Oker (۱۲)Volga (۱۳)Rzhev (۱۴)Volsk (۱۵)Akhtuba

بودهای یک دشت سیلابی را تشکیل میدهند که، همانند دریای خزر، ارتفاع آن کمتر از سطح اقیانوس است. ریزابه‌های عمده‌ی رود ولگا عبارتند از آکا، کاما، و ویتلوگا[1] (vyetlugā).

طرحهای برقابی. ساختن سدها و مخزنها و تأسیسات برقابی در دوره‌ی حکومت نظام شوروی بر روسیه، شکل ظاهری رود ولگا را سخت تغییر داده است. نخستین طرح برقابی در ۱۹۳۷ در ایوانووو به پایان رسید. با این طرح سد و مخزن ولگا فراهم آمد و از این مخزن یا دریاچه‌ی پشت سد کانالی به مسکو کشیده شد. به دنبال آن، در ۱۹۴۱، درست پیش از ورود تجشس به جبه II، طرحهای برقابی اوگلیش و ریبینسک خاتمه یافت. با سد ریبینسک، مخزن ریبینسک (← ریبینسک) تشکیل شد. از کار-خانه‌ی برقابی این سد ۳۳۰'۰۰۰ کیلووات قدرت برقی به دست میآید و نخستین دستگاه برقابی بزرگی است که بر روی ولگا تأسیس شده است. سد بعدی در ۱۹۵۵ پایان یافت که ظرفیت تو-لیدی برق آن ۴۰۰'۰۰۰ کیلووات است.

دو طرح برقابی بسیار بزرگ رود ولگا در نزدیکی کوی‌بیشف و ولگاگراد عملی شده است. سد کوی‌بیشف که در ۱۹۵۵ پایان یافت، ایستگاه برقابی به قدرت ۲'۳۰۰'۰۰۰ کیلووات دارد. قدرت برقی سد ولگاگراد که ساختمان آن در ۱۹۵۸ در دل این شهر اتمام یافت، ۲'۵۷۵'۰۰۰ کیلووات است. سدها و ایستگاههای برقابی دیگری نیز در نظر گرفته شده است.

کشتیرانی و کانالها. ساخته شدن سدها و مخزنها، در نتیجه‌ی منظم شدن آب رود ولگا، کشتیرانی بر این رود را بهبود بخشیده است. سابق بر این، کم شدن عمق رود و پیدا شدن کرانه‌ها، مانع کشتیرانی در فصل کم شدن آب رود در اواخر تابستان بود. در زمستان، مدتی نزدیک ۴ ماه قسمت سفلای این رود و مدت ۵ ماه قسمت علیای آن یخ میبست و کشتیرانی بر آن میسر نبود. برای اینکه کار حمل و نقل بر دره‌ی این رود در زمستان نیز ادامه یابد، در جبه II راه آهنی به موازات ولگا کشیده شد که در ۱۹۴۴ پایان پذیرفت. باآنکه مدت کشتی-رانی بر این رود نسبةً کوتاه است، ولگا مهم-ترین راه آبی درونبومی تجشس به شمار میرود. در ۱۹۵۵، شبکه‌ی ولگا به ضمیمه‌ی رود کاما، ۵۵٪ کالاهای حمل شده‌ی بر رودها و کانالهای شوروی را حمل کرده است.

اهمیت رود ولگا با کانالهائی که آن را به شبکه‌ی رودهای دیگر میپیوندد، افزایش یافته است. این کانالها عبارتند از کانال مسکو که ولگا را در ایوانووو با پایتخت شوروی مربوط میکند؛ کانال ولگا-دون (گشایش ۱۹۵۲) که در ولگاگراد این رود را به رود دون میپیوندد؛ و آبراهه‌ی ماری اینک که عبارت از رشته‌ای از دریاچه‌ها و رودها و کانالها است که ولگا را به بالتیک و لنینگراد متصل میکند. ← راه آبی ماری اینک، که به نام آبراهه‌ی ولگا-بالتیک خوانده میشود، در برنامه‌ی هفتساله (۱۹۵۹–۱۹۶۵) بسیار توسعه یافت و نو شد.

تاریخچه. پهنه‌ی رود ولگا در اوایل قرون وسطی محل سکونت قبایل اسلاوی و فینی شد، که از آن همچون راه بازرگانی برای اراضی مجاور دریای خزر و آسیای مرکزی استفاده میکردند. حمله‌ی مغول سبب شد که روسها در قسمتهای علیای ولگا و آکا سنگربندی کنند و تسلط خود را تا نیژنی نووگورود (گورکی کنونی، تأسیس ۱۲۲۱) پیش برانند. تسلط روسها بر سراسر دره‌ی ولگا تا قرن ۱۶م کامل نشد، که در این قرن قازان (۱۵۵۲) و حاجی طرخان (۱۵۵۶) را ایوان مخوف مسخر کرد. پس از ساخته شدن راه آهن شرقی-غربی در اواخر قرن ۱۹م، رود ولگا حلقه‌ی اتصال شمالی-جنوبی حمل و نقل شد که قایقرانان آن شهرت فراوان داشتند. اکنون جای قایقها را کشتیهای جدید رودخانه‌ای گرفته است که ۳'۰۶۰ کم فاصله‌ی از مسکو تا حاجی طرخان را ۹روزه طی میکنند.

ولگا-بالتیک، آبراهه‌ی: ← ماری اینک، راه آبی.

ولگاگراد: ← ستالینگراد.

ولو، شهر، یونان: ← ولوس.

ولوالجی، ابوعبدالله محمد (abu.'abdollāh mohammade valvāleji)، منسوب به ولوالج، از توابع بدخشان، از شاعران پارسیگوی مشهور عهد سامانیان که از او بیتهائی در تذکره‌ها آمده است.

ولوپی (valu.pey)، دهستان (جبه ۵'۴۱۷ سشهش ۱۳۴۵)، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۸ آبادی. کوهستانی است. یکی از شاخه‌های رود تالار از این دهستان سرچشمه میگیرد. محصولاتش غلات و برنج است. برای وجه تسمیه ← سواد کوه، بخش، مازندران.

ولوجسا (valujā)، ده (جبه ۱'۷۸۱ سشهش ۱۳۴۵)، دهستان میاندورود، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۲۶کیلومتری ل‌ش ساری. رود نکا مشروبش میسازد. محصولاتش برنج و غلات است.

ولوجیمیش: ← ولادیمیروالینکی.

ولور[2] (vellor)، شهر (در ۱۹۷۱ جبه ۱۳۸'۲۲۰)، ایالت اندهرا پرادش ج‌ش هند، بر رود پالار. زمانی مرکز حیدر علی خان بهادر و تیپو سلطان بود و بعد کانون شورش سپاهیان شد. اکنون شهر داد و ستد کشاورزی است. قلعه‌ای قدیمی، یک معبد شیوا (قرن ۱۴م)، و دانشکده‌ی پزشکی دارد.

ولوره، شهر، آلبانی: ← والونا.

ولوس[3] (volos)، شهر (در ۱۹۷۱ جبه ۵۱'۲۹۰)، ش یونان، ج‌ش تسالی، کنار خلیج ولوس، شاخه‌ای از دریای اژه. بندر اصلی تسالی، و مرکز حمل و نقل و بازرگانی و صنعتی است. صادرات عمده‌ی آن توتون و غله و ابریشم و زیتون است. در زمان تسلط عثمانیان به نام غولوس (qolos) خوانده میشد، و پس از ۱۸۸۱ که به تصرف یونان در آمد، بسرعت نوسازی شد و ترقی کرد. آن را ولو[4] (volo) نیز مینامند.

ولوف، افریقا: ← سنگال.

ولوکلا (valu.kalā)، ده (جبه ۱'۴۵۵ سشهش ۱۳۴۵)، دهستان مشهد گنج‌افروز، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ ۱۴کیلومتری ج بابل. رود بابل مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، نیشکر، و کنف است.

ولوگدا[5] (vologdā)، شهر (در ۱۹۷۰ جبه ۱۷۸'۰۰۰)، ل جمشسر اروپائی، بر رود ولوگدا. ملتقای راه آهن و مرکز تهیه‌ی لبنیات است. در ۱۱۴۷ بنا شد. کارخانه‌های کشتیسازی و ماشین-آلات دارد. در ۱۱۴۷ شناخته شده بود؛ در ۱۳۴۷ به تصرف مسکو در آمد، و از قرن ۱۵م تا قرن ۱۷م مرکز بازرگانی و ترانزیتی به روسیه‌ی شمالی و سیبریه و اروپای غربی بود. در کرملین قدیمی ولوگدا، کاخی اسقفی و کلیسای جامع قدیس سوفیا (۱۵۶۸–۷۰) هست که ایوان IV آن را ساخته است.

ولوگسس، نام یونانی بلاش، شاهنشاهان اشکانی.

ولونا: ← والونا.

ولهاوزن[6]**، یولیوس** (yulius velhāzen) ۱۸۴۴–۱۹۱۸، مستشرق آلمانی، استاد دانشگاه گوتینگن. ادیان عرب در جاهلیت (۱۸۸۷–۹۷)، تاریخ دولت اموی و جنگهای آن با روم (۱۹۱۰)، و دولت عربی و سقوط آن از ظهور اسلام تا پایان دولت اموی (۱۹۰۲) از آثار آلمانی او است؛ جزء دوم دیوان اشعار الهذلیین (← عربی، ادبیات، قسمت IV) را با ترجمه‌ی آلمانی آن در ۱۸۸۷ به چاپ رسانید.

ولهینیا، ناحیه‌ی تاریخی، اوکرائین، ← والینی.

ولی (valiyy) [جمعش اولیاء (öliā')]، نزد صوفیه، کسی که دارای مرتبه‌ی ولایت (velāyat) باشد، یعنی به خداوند نزدیک باشد و خداوند او را به دوستی خویش گزیده باشد. چنین کسی هم عارف به خداوند و صفات اوست، و هم از دعوی و تظاهر دور است. چون از تدبیر و تصرف در امور خویش اجتناب دارد، خداوند متولّی امور اوست و چون بقای او به شهود حق است، جز عبادت حق چیز دیگری را متولّی نیست، و ازین روست که او را ولی میخوانند. صوفیه در اهمیت ولی و مقام ولایت تأکید و مبالغه‌ی بسیار میکنند، و آن را نه تنها تالی مقام نبوت میخوانند، بلکه ولایت را عبارت از باطن نبوت میدانند، و میگویند نبی تصرف در نفوس میکند و حال خود را نیز اظهار میکند (← معجزه)، در صورتی که ولی تصرف در نفوس میکند اما حال خود را هم مخفی میدارد. ازین رو، بعضی از متصوفان صوفیه مدعی شده‌اند که مقام ولایت از مقام نبوت بالاتر است. تعداد اولیا در نزد صوفیه فراوان است؛ هجویری می-گوید در هر دوره‌ای چهار هزار تن از اولیا هستند که احوال آنها از خلق مستور است، و مردم آنها را نمیشناسند. شرط ولی هم در نزد صوفیه آن است که از اصرار بر معصیت مصون باشد، چنانکه شرط نبی آن است که اصلاً معصوم باشد. همچنین در مورد ولی شرط آن است که حال خود را مخفی بدارد، در صورتی که شرط نبی آن است که حال خود را اظهار کند. به

(۱)Vetluga (۲)Vellore (۳)Volos (۴)Volo (۵)Vologda (۶)Wellhausen

هرحال، صوفیه در باب ولی مواظبت طاعات و اجتناب از معاصی و همچنین اخفای حال را تأکید کرده‌اند، و تفاوت بین ولی و آن کس را که مدعی مرتبه‌ی ولایت است در همین نکته می‌دانند که ولی خود دهان از دعوی فرو میبندد، و همه‌ی عالم به ولایت او گواهی میدهد، اما مدعیْ خود همه جا زبان به دعوی میگشاید، و همه‌ی عالم ولایت او را انکار میکنند. در این باب هم که آیا ولی به ولایت خویش علم دارد یا نه، بین مؤلفین صوفیه اختلاف است. قشیری و هجویری معتقدند که این امر ممکن است، و بعضی دیگر این علم را مستلزم وقوف از خاتمه‌ی کار و یقین به نجات و فلاح میپندارند، و حصول آن را برای ولی ممکن نمیشمارند. نیز ← نبی.

ولیا، جزیره، یوگوسلاوی، ← کرک.

ولیا، شهر قدیم، ← الئا.

ولی‌الله دهلوی، شاه: ← شاه ولی‌الله دهلوی.

ولی امیرالمؤمنین: ← امیرالمؤمنین.

ولیان (valiān)، ده (جم ۱٬۱۹۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برغان، بخش ساوجبلاغ، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۹کیلومتری لغ کرج. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، صیفی، میوه، و عسل است. برای آثار باستانی مجاور آن ← گنج تپه.

ولید ابن عبدالملک (valid)، ۴۸–۹۶ هق، ۶مین خلیفه (۸۶–۹۶ هق) از سلسله‌ی خلفای اموی. بعد از وفات (۸۶ هق) پدرش عبدالملک ابن مروان به خلافت نشست. در زمان وی فتوح اسلامی توسعه یافت؛ اندلس و شمال افریقا به تصرف مسلمین در آمد، و در سند و ماوراء النهر نیز مسلمین پیشرفتهائی کردند. ولید به ساختمان و آبادی علاقه داشت. کلیسای قدیس یوحنای معمدان را در دمشق مبدل به مسجد کرد، و آن مسجد به نام جامع اموی باقی است. ولید، به سبب آنکه عامی و از ادب و لغت عربی بهره‌ای نداشت، مورد طعن بود، و حکایاتی درین باب در کتابهای ادب نقل شده است.

ولید ابن عتبه: ← محمد ص، قسمت ۳۵.

ولید ابن عتبه [ولید ابن عتبة ابن ابی سفیان (valide 'bne otbate 'bne abi sofyān)]، فت ۶۴ هق، از امرا و والیان اموی؛ نوه‌ی ابوسفیان. در سال ۵۷ هق، در حکومت معاویه، والی مدینه بود. پس از مرگ معاویه، پس و جانشینش، یزید، به ولید نامه نوشت، و بدو فرمان داد تا از حسین ابن علی ع و عبدالله ابن زبیر برای وی بیعت بگیرد (← کربلا، واقعه‌ی)، و ولید شبانه آن دو را خواست، و آن دو از وی مهلت خواستند، و شبانه مدینه را ترک کردند. یزید او را از مقام والی مدینه عزل کرد (۶۰ هق) و عمرو ابن سعید (amre 'bne sa'id) را به جای او گماشت، و ولید را به دمشق نزد خود خواند، و در آنجا از مشاوران او بود. سپس او را به مدینه فرستاد (۶۲ هق) و والی آنجا کرد. ولید به بیماری طاعون در گذشت.

ولید ابن عقبه (valide 'bne oqba)، فت ۶۱ هق، یکی از والیان روزگار عثمان و برادر مادری او [مادرشان اروی بنت کریز (arvā bente korayz) بود]. ولید شاعر و بخشنده و اهل ظرافت و میخوارگی، و در فسق مشهور بود. در سال نهم هجرت، محمد ص او را، به عنوان عامل صدقات، به میان بنی مصطلق (← محمد ص، قسمت ۳۵) فرستاد؛ جمعی از افراد آن قبیله به استقبال او شتافتند، اما او از کینه‌ای که در روزگار جاهلیت میان او و این طایفه بود هراسان شد و گریخت، و نزد محمد ص آمد، و گفت که ایشان بر سر جنگ هستند. حضرت میخواست جمعی را به جنگ ایشان بفرستد که نمایندگان قبیله آمدند، و حقیقت کار روشن شد، آنگاه آیه‌ی ان جائکم فاسق بنبیء... (سوره‌ی حجرات ۶) [= اگر فاسقی خبری نزد شما آورد...] نازل شد.

پس از سعد ابن ابی وقاص، عثمان ولید را والی کوفه کرد، و او از سال ۲۵ تا ۲۹ هق در آنجا بود، اما کار فسق و فجور وی به حدی شهرت گرفت که بعضی از مورخین نوشته‌اند وی یک شب تا صبح به میخوارگی پرداخت، و بامداد مست به مسجد رفت، و به جای ۲ رکعت نماز صبح، ۴ رکعت خواند و گفت، ــ "اگر بیشتر ازین هم میخواهید بخوانم". گویند وی در سجود خویش گفته است، ــ "بنوش و مرا نیز بنوشان!". افراط وی در میخوارگی و فسق باعث شد که عده‌ای از مردم نزد عثمان گواهی دادند، و عثمان او را از آن مقام عزل کرد، و به مدینه آورد، و در آنجا علی ابن ابی طالب ع او را به دست خود حد زد. وی در رقه در گذشت.

ولید ابن مغیره (valide 'bne moqayra) [ولید ابن مغیرة ابن عبدالله ابن عمر مخزومی (maxzumi)]، از بزرگان و اشراف قریش معاصر با حضرت رسول ص، و از دشمنان و مخالفان سرسخت آن حضرت که آیات چندی از قرآن در باره‌ی خصومت و عناد او با حضرت رسول نازل شده است. ولید، در عین خصومت و عناد با حضرت رسول، مردی باهوش و عاقل بود و مانند بعضی از دشمنان حضرت رسول راه افراط نمیپیمود و ایذاء و آزار او بیشتر جنبه‌ی معنوی و طعن و طنز و احتجاج و رهبری مخالفان را داشت تا آزار بدنی و دشنام، و این جمله از آیاتی که در باره‌ی او نازل شده است مستفاد میشود. میگویند هنگامی که قریش برای تعمیر کعبه اجتماع کردند (در آن هنگام حضرت رسول ص ۳۵ سال داشت و هنوز به رسالت مبعوث نشده بود)، ولید ابن مغیره گفت، در بنای کعبه مال حرام و اجرت زنا و مال ناحق مردم و بیع ربا نباید مصرف شود. این قول را به کس دیگر نیز نسبت داده‌اند. و نیز چون خواستند خانه‌ی کعبه را برای تعمیر خراب کنند، مردم از کلنگ زدن به خانه کعبه برای خرابی آن بیم داشتند، ولید آنان را از ترس در آورد و خود مباشر ویرانی آن شد. هنگامی که حضرت رسول رسالت خود را اعلام کرد، ولید در جمله‌ی کسانی بود که پیش ابوطالب رفتند تا برادرزاده‌اش را از تبلیغ دین جدید منصرف سازد. سالی پیش از موسم حج، قریش از بیم آنکه حضرت رسول از فرصت اجتماع قبایل مختلف در موسم حج استفاده کند و به تبلیغ دین خود بپردازد، به مشورت برخاستند تا چگونه تبلیغات او را خنثی سازند و چه نامی بر پیغمبر نهند که موجب نفرت مردم شود. ولید گفت بهترین راه آن است که او را جادوگر بخوانیم، زیرا او با سخنان خود موجب جدائی زن و شوهر و پدر و پسر میشود. آیات ۱۱ تا ۳۰ از سوره‌ی مدثر در بیان این واقعه نازل شده است. از این آیات که در مذمت و تهدید ولید نازل شده است همچنین بر میآید که ولید در میان قوم خود بانفوذ و مردی توانگر بوده است. داستان حمایت او از عثمان ابن مظعون که اسلام آورده بود و رد او این حمایت ولید را در شرح حال حضرت رسول مذکور است. ولید ابن مغیره در سال اول هجرت بر اثر زخمی که چندی پیش از آن به استخوان پایش رسیده بود از دنیا رفت. خالد ابن ولید سردار بزرگ اسلام از پسران او است. نیز ← محمد ص، قسمت ۷.

ولید ابن یزید (valid)؛ ۸۸–۱۲۶ هق، ۱۱مین خلیفه (۱۲۵–۱۲۶ هق) از خلفای سلسله‌ی اموی؛ پس یزید ابن عبدالملک. وی بعد از هشام ابن عبدالملک به خلافت نشست. در زمان او یحیی ابن زید در خراسان خروج کرد و کشته شد؛ ولید عیاش و شرابخوار بود، و حتی نسبت به کسان و خویشان خود نیز سفاک و بیرحم بود. یزید ابن ولید ابن عبدالملک، که بعد معروف به یزید ناقص شد، بر او شورید و ولید کشته شد (جمادی الثانی ۱۲۶ هق). ولید ابن یزید متهم به زندقه بود، و در وصف عشق و شراب اشعار لطیف بدو منسوب است.

ولیسینگن: ← فلاشینگ، هلند؛ والخرن.

ولی فورج[1] (vali forj)، محلی در جنوب ایالت پنسیلوانیا، کشمکش. در انقلاب امریکا اردوگاه عمده‌ی سپاهیان بری جورج واشینگتن بود (دسامبر–ژوئن ۱۷۷۷). فعلاً پارک عمومی است.

ولیک، درخت یا درختچه، ← دیوآلبالو.

ولیک امریکائی[2] (valik-)، *(Epigaea repens)*، گیاه خزنده، با برگهای باریک پیوسته‌سبز و گلهای کوچک معطر بهاری که در زیر برگها است. به حالت وحشی میروید. انتقال بوته‌های خودروی آن به باغها مشکل است، ولی قلمه و دانه‌ی آن را در خاکهای اسید میتوان برای زینت پرورش داد.

ولیمه: ← شب شش.

ولین، باغشهر، لندن، ← هاوارد، سر ابنیزر.

ولینگتن[3] (welingtən)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۳۵٬۶۷۷)، پایتخت زلند جدید، بر انتهای جنوبی جزیره‌ی شمالی، کنار تنگه‌ی کوک. فرارده‌های عمده‌ی آن ماهی و سنگ ساختمانی است. در ۱۸۴۰ بنا شد. در ۱۸۶۵ به جای اوکلند پایتخت شد. مقر فرماندار کل دومینیون زلند جدید، مجلسین، گالری ملی هنری (۱۹۳۶)، و موزه‌ی دومینیون (۱۹۳۶، دارای مجموعه‌ی آثار هنری مائوری) است.

ولینگتن، (اولین) **دیوک آو:** ← ولینگتون.

(۱)Valley Forge (۲)trailing arbutus; Mayflower (۳)Wellington

ولینگتون[1] (velington)، شهرت فارسی **آرثر ولزلی، ملقب به (اولین) دیوک آو ولینگتن** (ārtər welzli diuk āv welingtən) ۱۷۶۹–۱۸۵۲، مرد جنگی و سیاستمدار بریتانیائی؛ متولد دوبلن. در ۱۷۸۷ وارد خدمت ارتش شد و به کومک برادرش، ر. ولزلی، بسرعت ارتقاء درجه پیدا کرد. در ۱۷۹۶ همراه با هنگ خود به هند رفت؛ در شکست دادن (۱۷۹۹) تیپو سلطان، مهاراجه‌ی میسور، در سرینگپتم سهیم بود، و به فرمانداری همین ناحیه منصوب شد. در ۱۸۰۰ رهبر راهزنان را شکست داد، و در ۱۸۰۲ به درجه‌ی سرتیپی ارتقا یافت. در ۱۸۰۳ بر سر رؤسای مراتهه لشکر کشید و با ح 10'000 سرباز، سپاه ح 40'000 نفری آنان را با یک حمله‌ی غافلگیرانه شکست داد. برای برادرش رایزن کشوری و لشکری خوبی بود، و با او در ۱۸۰۵ به انگلستان بازگشت و لقب دیوک یافت. از منخاب وی به نمایندگی پارلمنت (۱۸۰۶) و وزارت ایرلند (۱۸۰۷)، مانع آن نبود که لشکرکشی بر ضد دانمارک را رهبری کند (۱۸۰۷). فکر شکست دادن ناپلئون در جزیره‌ی ایبری از او بود، و در ۱۸۰۸ فرماندهی سپاهی را داشت که برای کومک به پرتغال برای ایستادگی در مقابل فرانسه اعزام شده بود. در ۱۸۰۹ به شبه جزیره‌ی ایبری بازگشت، و در آنجا سرانجام به فرماندهی نیروهای انگلیسی و پرتغالی و اسپانیائی در جنگ شبه جزیره رسید. با استفاده از مزیت ناهمواری زمین، میهنپرستی اسپانیائیها، و اشتغال ناپلئون در جنگها و نقشه‌های دیگر، هر چند دولت انگلستان چندان از او تأیید نمیکرد، فرانسویان را در ۱۸۱۳ به آن سوی کوههای پیرنه راند. در اواخر ۱۸۱۳، ولزلی به ج فرانسه حمله کرد، بعد از پیروزی در ویتوریا، اسپانیا، دوکِ ویتوریا شد، و پس از بازگشت به انگلستان به افتخارات چندی رسید و عنوان دوکِ ولینگتن پیدا کرد. مدت کوتاهی سفیر پاریس بود، و پس از آن به جای نشینی وایکاونت کاسلری (← استوارت، رابرت) در کنفرانس صلح وین انتخاب شد، ولی هنگامی که ناپلئون از جزیره‌ی الب بازگشت، ولزلی را به فرماندهی نیروهای متفقین بر گماشتند. در این سمت بود که وی به بزرگترین موفقیت و شهرت خود رسید و به کومک سردار پروسی، فون بلوشر، در نبرد واترلو بر ناپلئون پیروز شد. بار دیگر ولینگتون بیش از اندازه مورد تقدیر قرار گرفت و به فرماندهی نیروهای اشغالکننده‌ی فرانسه منصوب شد، و تمام نفوذ خود را به کار برد تا با فرانسه‌ی مغلوب‌شده بدرفتاری شود. ولینگتون، معروف به "سرباز آهنین"، با سلیقه‌ی سربازی خود در باره‌ی به کار بردن قدرت و برقرار کردن نظم، و عدم اعتماد اشرافی‌مآبانه‌ی خویش به سازمانهای دموکرات، حیثیت خود را در اختیار سیاست اختناق حزب توری گذاشت و در هیئت وزرا پستی به او سپرده شد (۱۸۱۹). در کنگره‌ی ورونا (۱۸۲۲) نماینده‌ی انگلستان بود و با دخالت در شورش در اسپانیا مخالفت کرد. ولینگتون در ۱۸۲۸ دولتی از اعضای حزب توری تشکیل داد. در مقابل اعتراض و هیاهوی مردم تسلیم شد و قانون آزمون را لغو کرد و قانون ← آزادی کاتولیکان را از تصویب گذراند، و راه را برای ورود کاتولیکان رومی به خدمات دولتی و پارلمنت باز کرد، ولی در نتیجه‌ی این عمل حمایت گروه فراوانی از اعضای حزب خود را از دست داد. هنگامی که به مخالفت با اصلاحات پارلمانی برخاست، کابینه‌ی او ساقط شد (۱۸۳۰)، و در معرض توهین گروهی از مردم قرار گرفت. در ۱۸۳۴ از تشکیل کابینه خودداری کرد، ولی به عنوان وزیر خارجه در دولت سر رابرت پیل (۱۸۳۴–۳۵)، و بار دیگر به عنوان وزیر مشاور (۱۸۴۱–۴۶) در هیئت وزیران عضویت داشت. در لغو کردن قوانین غله، در عین آنکه کاملاً موافق سیاست پیل نبود، به تأیید او برخاست، در ۱۸۴۲ به فرماندهی کل نیرو در سراسر عمر منصوب شد. در کلیسای سنت پول به خاک سپرده شد.

ولینی، ناحیه‌ی تاریخی، ← والینی یا ولهینیا.

ومبلی[2] (wembli)، شهر [← باروی بلدی. ← بارو]، میدلسکس، ج انگلستان مرکزی، نزدیک لندن. نمایشگاه امپراطوری بریتانیا در ۱۹۲۴–۱۹۲۵ در اینجا برپا شد. ← مسابقات اولمپی ۱۹۴۸ در ورزشگاه آن، که گنجایش 100'000 نفر دارد، برپا شد. صنایع آن شامل ریخته‌گری فلزات، فراورده‌های فلزی، اسبابهای برقی، و مواد شیمیائی است. در ۱۹۶۵ به انضمام ویلزدن[3] (wilzden)، کوی ← برنت از لندن بزرگتر را تشکیل دادند.

ون، جزیره، سوئد، ← لاندسکرونا.

ون یا وند: ← زبان گنجنگ.

ونائی (vannā'i)، ده (جمع 1'741 نف ۱۳۴۵ هش)، دهستان ← برده‌سره، بخش اشترینان، شهرستان بروجرد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ ۱۲کیلومتری ج اشترینان. کوهستانی و ییلاقی است. محصولش غلات است.

ونبرگ[4]، **کارل** (kārl venberg)، ۱۹۱۰–، شاعر سوئدی. نظر شکاکانه‌ی وی نسبت به زندگی در آثارش–محاسبه‌ی زمان (۱۹۴۵)، عبور از خیابان (۱۹۵۲)، و نقطه‌های نظر (۱۹۵۴)– مشهود است. از نقادان با نفوذ ادبیات جدید سوئدی به شمار میرود.

ونبرو، سر **جان:** ← هاکمور، نیکولس.

ون بیورن[5]، **مارتین** (mārtin van biurən)، ۱۷۸۲–۱۸۶۲، ۸مین رئیس جمهور (۱۸۳۷–۴۱) کشمت. وکیل دعاوی بود. از حزب دموکرات به سناتوری انتخاب شد. در ۱۸۲۸ فرماندار نیویورک شد. در مقام وزیر امور خارجه (۱۸۲۹–۳۱) از مشاورین نزدیک رئیس‌جمهور ا. جکسن بود. در ۱۸۳۳–۳۷ معاون رئیس جمهور بود. هراس عمومی ۱۸۳۷، و مشکلاتی که از پی آن آمد، موجب عدم رضایت مردم از و شد.

ونتا، رود، ← لتونی.

ونتریس[6]، **مایکل جورج فرانسیس** (māykəl jorj frānsis ventris)، ۱۹۲۲–۵۶، زبانشناس و معمار انگلیسی. دانشجوی رشته‌ی معماری بود، ولی به خواندن نوشته‌های ترجمه‌نشده‌ی میسنی، که در کنوسوس و پولوس و جاهای دیگر به دست آمده بود، علاقه‌مند شد. در ۱۹۵۲ با همکاری جان چدویک[7] (jān cadwik) به خواندن آن نوشته‌ها توفیق یافت، و سپس کتاب اسنادی به زبان یونانی میسنی (۱۹۵۶) را انتشار داد. در ۳۴سالگی در یک حادثه‌ی اتومبیل از دنیا رفت.

ونتسپیلس[8] (ventspils)، آلمانی **وینداو**[9] (vindā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع 40'000)، لغ لتونی؛ بندر بدون یخ دریای بالتیک، بر مصب رود ونتا. دارای کشتیسازی، شیلات، و کارخانه‌های گوناگون است. این شهر در اطراف یک قلعه‌ی قرن ۱۳م بنا شد، و در ۱۳۱۴ شهریت یافت.

ونتسل: ← ونسلاوس، قدیس.

ونتسیا (venetsiā)، ایتالیا: ← ونیز.

ونتسیا تریدنتینا: ← ترنتینو–آلتو آدیجه.

ونتسیا جولیا[10] (venetsiā juliā)، ناحیه‌ی اداری سابق، ل‌ش ایتالیا، بر دریای آدریاتیک که پس از جنگ I، در ۱۹۱۹، از چند منطقه‌ی جداشده از اتریش (فریولی شرقی، تریست، ایستریا، و قسمتی از کارنیولا) تشکیل شد. در ۱۹۲۱ شهر فیوم بدان افزوده شد. اهالی آن، جز در ناحیه‌ی ساحلی، از نژاد سلوونیائی هستند. پس از جنگ II قسمت اعظم این ناحیه (ح ۷'۴۸۶ کمم) را ایتالیا به یوگوسلاوی واگذار کرد. قسمت عمده‌ی ایستریا ضمیمه‌ی کروآسی شد؛ قسمتی از فریولی و کارنیولا به سلوونیا منضم شد؛ قسمتی دیگر (ح ۷۳۳ کمم) منطقه‌ی آزاد تریست را تشکیل داد، باقی آن (ح ۴۶۶ کمم) به ولایت ایتالیائی اودینه ضمیمه شد و ناحیه‌ی خود مختار فریولی–ونتسیا جولیا را تشکیل داد.

ونتو، ناحیه: ← ونس، ایتالیا.

ونتورث[11] **بنینگ** (bening wentwərt)، ۱۶۹۶–۱۷۷۰، از فرمانداران امریکائی انگلستان در مستعمرات آن کشور در امریکا. از تاجران برجسته‌ی پورتسمث، نیو همپشر، بود و در انجمن و شورای مستعمرات عضویت داشت؛ هنگامی که نیو همپشر عنوان ایالت مستقل پیدا کرد، وی به فرمانداری آن منصوب شد (۱۷۴۱). بدون هیچ مجوز قانونی، املاک زیادی را که مورد ادعای نیو یورک بود، به دوستان و خویشاوندان و شخص خودش اختصاص داد. به همین جهت املاک واگذاری نیو همپشر (بعدها ایالت ورمانت) بسیار متنازع فیه شد. شهر بنینگتن[12] (beningtən)، ورمانت، از نام کوچک او نام گرفته است.

ونتورث، تامس: ← سفرفرد، اولین ارل آو.

ونتیدیوس باسوس[13] **پوبلیوس** (publius ventidius bāssus)، قرن اول ق‌م، سردار معروف رومی. در خدمت قیصر و سپس در خدمت آنتونیوس بود. در ۴۳ ق‌م کنسول شد. سپاهیان اره I

(۱)Wellington (۲)Wembley (۳)Willesden (۴)Vennberg (۵)Van Buren (۶)Ventris (۷)Chadwick
(۸)Ventspils (۹)Windau (۱۰)Venezia Giulia (۱۱)Wentworth (۱۲)Benington (۱۳)Ventidius Bassus

را که تحت فرماندهی لابینوس و پاکر، پسر اُرد، بودند مغلوب کرد.

وند یا ون: ← زبان گنجنگ.

وندآده (vandāde)، ده (جم ۱٬۳۸۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش میمه، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۸کیلومتری جش میمه. محصولاتش غلات، پنبه، سیب زمینی، و میوه است. دارای امامزاده‌ای قدیمی است.

وندادهرمز (vandād hormoz)، نخستین فرمانروای (۱۳۸–۱۹۰ هق) سلسله‌ی قارن‌وندان از امرای محلی طبرستان. امرای محلی را بر ضد عربها متحد کرد، و سرداران خلیفه مهدی را شکست داد. عاقبت به اطاعت هادی، پسر مهدی، در آمد و همراه او به بغداد رفت. پس از چندی به ولایت خود باز گشت، و استقلال خود را از سر گرفت. به گفته‌ی بعضی از مورخین، در عهد خلافت هارون‌الرشید به دربار وی رفت، و خلیفه او را به اصفهبدی خراسان منصوب کرد. وندادهرمز در خلافت مأمون در گذشت.

ون دایک[1] (یا **وندایک**)، سر **انتونی** (هر دو sar antoni van dāyk*)، ۱۵۹۹–۱۶۴۱، نقاش فلاندری در موضوعهای دینی، و صورتساز، مة آنورس. مدت ۵ سال در ایتالیا به مطالعه‌ی آثار مشاهیر ونیزی پرداخت و صورتهائی از معاریف جنووائی نقاشی کرد. پس از سال ۱۶۳۲ بیشتر در انگلستان گذرانید، که در آنجا چارلز I وی را نقاش دربار و لقب اعطا کرد. در نقاشی توصیفی از آریستوکراتهای انگلیسی، تصویر خیالی نجیبزاده‌ای را خلق کرد که پس تکمیل نقاشی پورتره در انگلستان بسیار مؤثر افتاد. تابلوهایش در اکثر موزه‌های جهان یافت میشود.

وندتا[2] (vendettā) [انتقام شخصی]، حق و وظیفه‌ای برای افراد یک گروه خویشاوند که چون یکی از ایشان در معرض ظلم و ناحقی یا قتل قرار گیرد، دیگران تلافی کنند. وندتا در عرف بسیاری از اقوام دیده میشود. منعکس‌کننده‌ی جامعه‌ای است که در آن خانواده تنها واحد اجتماعی صاحب اقتدار است، و دولتی برای برقرار کردن نظم وجود ندارد. پس از آنکه اجتماعی به حد کافی تضامن پیدا کرد، دیگر انتقام خصوصی مجاز نیست، و پرداختن دیه امری اجباری میشود. دولت به موقع خود اعمال ضد اجتماعی را مجازات میکند و رفته رفته قانون جزا پیدا میشود. وندتا ممکن است در جاهائی رواج پیدا کند که مردم از دولت چندان ترس ندارند و به آن اعتماد ندارند که داوری شخصی و خصوصی را با عدل و انصاف بیشتر منطبق بدانند. وظیفه‌ی وندتا در درجه‌ی اول بر عهده‌ی نزدیکترین خویشاوند کسی است که در معرض ستم قرار گرفته است. در میان بعضی از اقوام ممکن است هر یک از اعضای گروه خویشاوندانی که ستمگر از ایشان بوده است در معرض انتقام قرار گیرد، و گاه این عمل به صورت جنگ میان دو گروه در میآید. عمده‌ترین صورت وندتا انتقام خونی یعنی گرفتن جان در مقابل جان است. با آنکه وندتا در همه‌ی قسمتهای جهان امروزی غیر قانونی است، در جاهای دورافتاده یا جاهائی که از حمایت دولت قانونی برخوردار نیست، عملاً وجود دارد.

وندرآباد (vendar.ābād)، ده (جم ۱٬۲۶۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه‌افشار، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۱۴کیلومتری ج اسدآباد. محصولاتش غلات، پنبه، و انگور است. از صنایع دستی گلیمبافی دارد.

وندربیلت[3] (vandərbilt)، خاندانی از سرمایه‌داران و صنعتداران و رجال راه آهن کشته که مؤسس آن **کورنلیوس وندربیلت** (kor-nelius، ۱۷۹۴–۱۸۷۷) بود. هنگامی که کورنلیوس پسربچه‌ای بود، به حمل بار و مسافر میان جزیره‌ی ستتن و مانهاتن نیو یورک اشتغال داشت، و بزودی اختیار همه‌ی این گونه راههای رودخانه‌ای و راههای کوتاه دیگر اطراف نیو یورک را در دست گرفت، رفته رفته ثروتش زیاد شد و به نام ناخدا وندربیلت شهرت یافت. در سال ۱۸۵۱ که هجوم به طلا به اوج خود رسیده بود، کورنلیوس یک خط حمل و نقل دریائی میان کرانه‌ی شرقی کشمت و کالیفرنیا تأسیس کرد که قسمتی از آن، در امتداد راهی که بنا بود بعداً کانال نیاگارا شود، از خشکی میگذشت. پس از افروخته شدن آتش جنگ داخلی، وارد کارهای راه آهن شد، و از ۱۸۶۷ راه آهن مرکزی نیو یورک را در اختیار گرفت و در ۱۸۷۳ شیکاگو و نیو یورک را با خط آهن به یکدیگر متصل کرد. ثروت فراوانی گرد آورد و یک میلیون دلار برای تأسیس دانشگاه وندربیلت بخشید. پسرش، **ویلیام هنری وندربیلت** (wilyām henri، ۱۸۲۱–۸۵)، در ریاست اداره‌ی راه آهن مرکزی نیو یورک جانشین او شد و ثروت خانواده را افزایش داد. مبالغی به دانشگاه وندربیلت و کالج پزشکان و جراحان (اکنون بخشی از دانشگاه کولومبیا) و سازمانهای دیگر بخشش کرد. یک پسر ویلیام هنری، **کورنلیوس وندربیلت**، درمانگاه وندربیلت و کلیسای سنت جان را بنا کرد. یک پسر دیگر ویلیام هنری، **جورج واشینگتن وندربیلت** (۱۸۶۲–۱۹۱۴)، در کارهای خیریه‌ی متعدد شرکت کرد و زمینی برای تأسیس دانشسرای کولومبیا بخشید.

وندربیلت، جورج واشینگتن: ← وندربیلت، خاندان.

وندربیلت، کورنلیوس: ← وندربیلت، خاندان.

وندربیلت، ویلیام هنری: ← وندربیلت، خاندان.

وندل[4]، **یوست وان دن** (yōst vān den vondel)، ۱۵۸۷–۱۶۷۹، شاعر و درامنویس هلندی که عموماً وی را مهمترین نویسنده‌ی زبان هلندی میدانند، مة کولونی، آلمان. هنگام ظهور ملت هلند، وندل شاعر ملی بود. با اشعار وی که به مقتضای زمان و به سبکی خطابی گفته شده، پیروزیهای ایالات متحد هلند صورت جاودانی پیدا کرده است. در ۱۶۲۵ به معترضان پیوست و در نهضت ضد کالونی یاکوبوس آرمینیوس شرکت جست، و بعدها که استقلال ملی تأمین شد به مذهب کاتولیک در آمد (ح ۱۶۴۱). بسیاری از اشعار او از همین تغییر مذهب، و نیز از مرگ همسر و فرزندانش، الهام گرفته است. اشعار وندل نغمه‌دار و روان و با حذف صوتهای فراوان همراه است که وی این سنت را در شعر هلندی رواج داد، و نیز سبک آهنگی شبیه اشعار فرانسوی دارد. نمایشنامه‌های وندل که بر گرده‌ی نمایشنامه‌های رازورانه و کلاسیک نوشته شده، رنگ دینی مسیحی دارد و در اطراف موضوع تعارض میان هوس طغیان آدمی و آرزوی وی برای اطاعت از فرمان خدا دور میزند. مشهورترین آنها گیزبرخت وان آمستل (۱۶۳۷) و لوسیفر (۱۶۵۴) است که به زبانهای متعدد ترجمه شده.

وندن، شهر لتونی ← لتس.

وندنبرگ[5]، **آرثر هندریک** (artər hendrik vandənbērg)، ۱۸۸۴–۱۹۵۱، سناتور (۱۹۲۸–۵۱) امریکائی. پیش از سناتوری مدت ۲۰ سال وابسته به روزنامه‌ی هرلد گرند رپیدز بود. در سنا از رهبران بانفوذ جمهوریخواهان شد. پیش از جنگ II عموماً او را انزواطلب تصور میکردند، ولی از ۱۹۴۵ نظر وی در باره‌ی سیاست خارجی کشمت تغییر کرد. در ریاست کمیسیون خارجه‌ی سنا در تصویب ← برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا تأثیر فراوان داشت. چندین رساله در باره‌ی الگزاندر همیلتن تألیف کرد. برادرزاده‌اش، **هویت سنفرد وندنبرگ** (hoyt sanford، ۱۸۹۹–۱۹۵۴)، ژنرال امریکائی، رئیس ستاد نیروی هوائی (۱۹۴۸–۵۳) بود. در کنفرانسهای کبک، قاهره، و تهران عضو ستاد نظامی روزولت و همراه وی بود.

وندنبرگ، هویت سنفرد: ← وندنبرگ، آرثر هندریک.

ون دورن[6]، **کارل (کلینتن)** (kārl klintən van dorən)، ۱۸۸۵–۱۹۵۰، مؤلف و ناشر امریکائی، استاد زبان انگلیسی در دانشگاه کولومبیا (۱۹۱۱–۳۰). رئیس هیئت تحریریه‌ی تاریخ ادبیات امریکائی کیمبریج (۱۹۱۷–۲۱) بود. مقاله‌ای بسیار (۱۹۲۴)، مدخلی بر ادبیات امریکائی (۱۹۳۳)، و داستان امریکائی از ۱۷۸۹ تا ۱۹۳۳ (۱۹۴۰) از آثار انتقادی؛ موج بهم (۱۹۲۶) از آثار داستانی، و تاریخ سری انقلاب امریکا (۱۹۴۱) از آثار تاریخی او است. زندگینامه‌هائی از ت. ل. پیکاک (۱۹۱۱) و بنجمین فرانکلین (۱۹۳۸، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتس، ۱۹۳۹) و دیگران نیز نوشته است.

وندها[7] (wend-) یا **سوربها**[8] (sorb-)، قومی اسلاو (ح ۳۰۰٬۰۰۰ نفر) ساکن آلمان شرقی، در لوزاس، به زبان لوزاسی (که سوربی یا وندی نیز نامیده میشود)، که زبانی اسلاو با دو گویش عمده است، سخن میگویند، یکی لوزاسی علیا که به زبان چک نزدیک است، و دیگر لوزاسی

(۱)Van Dyck; Vandyke (۲)vendetta (۳)Vanderbilt (۴)Vondel (۵)Vandenberg (۶)Van Doren (۷)Wends (۸)Sorbs

سغدی که به زبان لهستانی نزدیک است. سکنه‌ی جنگل شپره (← شپره) تقریباً یکلی از وندها هستند. در قرون وسطی، آلمانها همه‌ی اسلاوهائی را که در سرزمینی واقع میان رود-های اودر در ش و الب و زاله در غ میزیستند، وند مینامیدند. تسلط آلمانها بر سرزمین وند-ها در قرن ۶م آغاز شد و در زمان شارلمانی (قرن ۸م) به اوج خود رسید. اتحاد میان وندها در قرن 10م، و نیز در قرن ۱۲م، از پیشروی آلمانها جلوگیری کرد. در ۱۱۴۷ جنگی صلیبی بر ضد وندهای بتپرست به رهبری هانری شیر ساکسی و آلبرشت خرس براندنبورگ در گرفت. روی هم رفته این جنگ صلیبی به شکست انجا-مید، ولی در سالهای بعد هانری شیر، به کومک والدمار I دانمارک و آلبرشت خرس و امیران دیگر، به پیروزی رسید. در پایان قرن ۱۲م، تقریباً سراسر آلمان، به استثنای پروس شرقی، تحت فرمان دولت آلمان قرار گرفت و به دین مسیحی در آمد. اصطلاح صربها (همریشه با سوربها) نیز گاهی به جای وندها به کار میرود.

وندیداد (vandidād)، اوستائی ویدئه‌وداته (vidaevadāta) [← قانون ضد دیو]، یکی از قسمتهای پنجگانه‌ی اوستا، مجموعاً شامل ۲۲ فرگرد (فصل). مندرجات آن مختلف است. فرگرد اول در آفرینش زمین و کشورها؛ فرگرد دوم در داستان جم (جمشید)؛ فرگرد سوم در خوشی و ناخوشی جهان،...؛ اما غالب مطالب فرگردها تا فرگرد ۲۱م در قوانین دینی و احکام مذهبی است از قبیل سوگند خوردن و پیمان داشتن و عهد شکستن، نظافت و غسل و تطهیر و پاک نگاه داشتن آب، آداب دخمه، اجتناب از لاشه، توبه و انابه و کفاره، مزد طبیب، بحث در باب پیشوایان درست و دروغین، آداب ناخن چیدن و بریدن مو، شرحی در باب خروس که بامدادان بانگ زند و مردم را از پی تسبیح و ستایش یزدان خواند، و خصایص سگ و نگهبان آن.

ون دی گراف، رابرت جمیسن: ← وان د گراف، مولد.

ونرن[1] (venern)، دریاچه (ح ۵۶۵۰ کمم)، غ سوئد مرکزی. بزرگترین دریاچه‌ی سوئد است. رود کلار (klār) به آن میریزد، و رود گوتا آبش را به کاتگات میبرد. از لحاظ وسعت سومین دریاچه‌ی اروپا است.

ون رنسلر[2]**، ستیون** (stivən van rensələr)، ۱۷۶۴–۱۸۳۹، رهبر سیاسی و مرد نظامی امریکائی. چندسالی به نگاهداری املاک خود، که اکنون بیشتر شهرهای آلبنی و رنسلر (نیو یورک) را تشکیل میدهد، اشتغال داشت، و سپس وارد سیاست شد. فدرالیست پرحرارتی بود، و در مجلس ایالتی (۱۷۸۹–۹۰، ۱۸۰۸–10)، سنای ایالتی (۱۷۹۰–۹۵)، معاونت فرمانداری (۱۷۹۰–۱۸۰۱)، و عضویت کنگره (۱۸۲۲–۲۹) خدمت میکرد. در کمیسیون ساختن کانال ایری عضویت داشت و سپس (۱۸۲۵–۳۹) رئیس آن بود. در جنگ مرزی ۱۸۱۲ فرماندهی ارتش ملی را به عهده داشت و در کانادا سخت شکست خورد و از سمت خود استعفا کرد. در ۱۸۲۴ یک مدرسه‌ی فنی در تروی تأسیس کرد.

ون رنسلر[2]**، مارتا** (mārtā van rensələr)، ۱۸۶۴–۱۹۳۲، عالم اقتصاد خانگی (تدبیر منزل) امریکائی و پیشگام در توسعه و ترویج کلاسهائی برای تعلیم و تربیت زنان روستائی. در 1900 به دانشگاه کورنل پیوست و به تدریس دوره‌ی تدبیر منزل در آن پرداخت. از همین درسها به ضمیمه‌ی درسهای دیگری، کالج دولتی تدبیر منزل شهر نیو یورک تشکیل، و این خانم به ریاست آن منصوب شد.

ونزوئلا[3] (venezuelā، از فنس)، اسپانیائی **ونسوئلا** (venesuelā)، کشور جمهوری ـ۹۱۲٬۰۵۰ کمم؛ جم در ۱۹۷۷ تخمیناً ۱۲٬۷۰۰٬۰۰۰)، لغ امریکای جنوبی؛ پایتختش کاراکاس. از ل به دریای کارائیب که جزیره‌ی مارگاریتا و چند گروه جزایر دیگر از متصرفات ونزوئلا در آن واقع است، از غ به کولومبیا، از ج به برزیل، و از ش به گویان بریتانیا محدود است. چهار پهنه‌ی جغرافیائی دارد، پستیومهای ساحلی سر-شار از نفت (صادرات اصلی) اطراف دریاچه‌ی ماراکایبو، حوضه‌ی اورینوکو با دشتهای پهناور آن، چمنستانهائی (← لانوس) که دامپروری کشور در آن به عمل میاید، و بلندیومهای گویان که عمدةً ناشناخته و ناپوییده است. بلندیومهای ونزوئلا به سوی غ، که دنباله‌ی کوههای آند است، عمده‌ی سکنه‌ی کشور را دارد. قهوه بر دامنه‌های سرد و کاکائو در کوهپایه‌ها به عمل میآید. شهرهای عمده، علاوه بر کاراکاس، عبارتند از ماراکایبو، کورو[4] (koro، در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۵۵٬۹۵۵)، پوئرتو کاویو[5] (puerto kāveyo، در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۷۰٬۵۹۸)، کوما-نا[6] (kumānā، در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۱۰۰٬۴۹۸)، بارکیسیمتو، و والنسیا.

ساکنین اولیه‌ی ونزوئلا هندیشمردگانی بودند که فرهنگ و رسوم آنان، بر حسب قبایل مختلف، بسیار متفاوت بود. مقتدرترین و پرشمارترین این قبایل کارائیبها بودند. عمده‌ی سکنه‌ی فعلی مستیسو (۶۵٪) است؛ ۲۱٪ سفید-پوست، ۷٪ سیاهپوست، و ۷٪ هندیشمرده‌اند. در پایان ۱۹۵۸ ح ۹۰۰٬۰۰۰ تن از جمعیت ونزوئلا را خارجیان تشکیل میدادند که به ترتیب اکثریتْ اسپانیائی، ایتالیائی، پرتغالی، کولومبیائی، امریکائی، کوبائی، بریتانیائی، آلمانی، و سوری بوده‌اند. زبان رسمی اسپانیائی و مذهب غالب کاتولیک رومی است؛ پول آن بولیوار (در ۱۹۷۵ معادل ح ۱۷ ریال) است.

تاریخ

در اول اوت ۱۴۹۸ کریستوف کلمب ونزو-ئلا را کشف کرد. در اوت ۱۴۹۹ که آلونسو د اوخدا[7] (ālonso de oxedā، ۱۴۶۵–۱۵۱۵) به خلیج ونزوئلا وارد شد این نام را، که به معنی "ونیز کوچک" است بدان داد. در ۱۵۱۸ شارل I اسپانیا، که مبلغ هنگفتی از یک مؤسسه‌ی بانکی آلمانی متعلق به خاندان وِلْزر[8] قرض کرده بود تا بتواند به عنوان امپراطور مقدس روم انتخاب شود، با واگذاری حق مستعمره کردن ونزوئلا به این مؤسسه قرض خود را تصفیه کرد. در مدتی کمتر از ۲۰ سال، خاندان ولزر دست به پویش پردامنه‌ای زد و این سرزمین را سازمان داد، اما نسبت به بومیان خشونت اعمال کرد. در ۱۵۴۶ این حق واگذاری لغو شد، و ونزوئلا به اسپانیا باز گشت. ماندگار ساختن این مستعمره با جنگهای مداوم هندیشمردگان دوچار اشکال میشد، تا در ۱۵۸۰ که بیماری آبله بسیاری از هندیشمردگان را از میان برد. ایالات به عنوان ملک موروثی به کشورگشایان اعطا شد. پس از ح ۵۰ سال این نظام کنار گذاشته شد (در قرن ۱۶م) و املاک اعطائی غیر قانونی اعلام شد. شوراهای شهری نفوذ بیشتری به دست آوردند، و در ساکنان مستعمره این اندیشه پیدا شد که خود را ونزوئلائی بشمارند. ف. میراندا پس از دو تلاش ناموفق برای برپا کردن یک انقلاب در ونزو-ئلا، به عنوان رهبر کنگره‌ی شوراهای شهری شناخته شد و در ۵ ژوییه‌ی ۱۸۱۱ استقلال ونزوئلا را اعلام کرد. دسته‌های سلطنت‌طلب به هم پیوستند تا جمهوری جدید را درهم شکنند، و در ضمن زلزله‌ای موجب خرابی پایگاههای جمهوریخواهان و ضعیف کردن آنان شد و حال آنکه مراکز سلطنت‌طلبان از آسیب زلزله مصون ماند. سلطنت‌طلبان کنترول را به دست آوردند؛ میراندا دستگیر و به کادیث، اسپانیا، فرستاده شد، که در آنجا مرد. س. بولیوار به کولومبیا گریخت و از راه آند به ونزوئلا لشکر کشید. در ۱۳ اوت ۱۸۱۲ به کاراکاس وارد شد و لقب "منجی وطن" یافت؛ ولی شکست خورد و به زامائیک گریخت. در ۱۸۱۶ بولیوار در ونزوئلای شرقی پیاده شد، و ستادهای عملیات خود را در آنگوستورا (← سیوداد بولیوار) مستقر کرد. در فوریه‌ی ۱۸۱۹ کنگره‌ی آنگوس-تورا بولیوار را به ریاست جمهوری ونزوئلا بر گزید. در ژوییه‌ی ۱۸۱۹ بولیوار با ۳٬۰۰۰ سپاهی به کولومبیا وارد شد و، پس از آنکه اسپانیائی-ها را در بویاکا شکست داد، به بوگوتا وارد شد. تحت رهبری بولیوار، **کولومبیای بزرگ** تشکیل یافت، و بولیوار رئیس جمهور و دیکتاتور نظامی آن شد. با پیروزی (۲۴ ژوئن ۱۸۲۳) بولیوار در کارابوبو[9] (kārābobo، دهکده‌ای در ایالتی به همین نام در ونزوئلا)، جنگ استقلال ونزوئلا پایان یافت. قانون اساسی ونزوئلا تدوین شد و منظماً تغییر یافت تا سال ۱۹۰۸ که خ. و. گومس حکومت را قبضه کرد و تا ۱۹۳۵ دیکتاتور ونزوئلا بود. از ۱۹۳۵ تاریخ ونزوئلا با منازعات میان نیروهای دموکرات و نیروهائی که طالب برقرار نگاه داشتن قدرت شخصی بودند همراه است. در اواخر ۱۹۴۵ یک کمیته‌ی نظامی ۷نفری، به ریاست ← رومولو بتانکور که اصلاح‌طلب و ضد کمونیسم بود، تشکیل شد و حکومت را در دست

(۱)Vänern (۲)Van Rensselaer (۳)Venezuela (۴)Coro (۵)Puerto Cabello (۶)Cumaná (۷)Ojeda
(۸)Welser (۹)Carabobo

گرفت. در ۱۹۴۷ قانون اساسی جدید ونزوئلا تنظیم و برای اولین‌بار در تاریخ ونزوئلا یک رئیس جمهور از طریق انتخابات آزاد در آن پیشبینی شد. سال بعد انتخابات صورت گرفت، ر. گایگوس به ریاست جمهوری انتخاب شد، ولی ۸ ماه بعد کودتائی نظامی و بدون خونریزی حکومت او را سرنگون کرد (۱۹۴۸) و مارکوس پرس خیمنث[1] (márkos peres ximenez؛ ۱۹۱۴–) دیکتاتور مطلق شد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۸ شورشی عمومی موجب سقوط خیمنث شد. سال بعد انتخابات آزاد صورت گرفت، و رومولو بتانکور به ریاست جمهوری انتخاب شد. حکومت بتانکور برنامه‌هائی برای اصلاح مالیاتی و کشاورزی، ساختن مدرسه، و از میان بردن بیسوادی طرح کرد. ولی در ۱۹۶۰ نارضائی نسبت به رژیم او آغاز شد. در ۱۹۶۲ دو شورش نظامی روی داد، و ترور. ریسم دست چپی رو به افزایش گذاشت؛ شورش دوم خصوصاً بعد از حمایت بتانکور از محاصره‌ی دریائی کوبا به وسیله‌ی کشتی روی داد. مناسبات ونزوئلا و کوبا تیره شد، کوبا متهم شد که اسلحه به چریکهای ونزوئلا تحویل داده است.

در دسامبر ۱۹۶۳ رائول لئونی[2] (raúl leoni؛ ۱۹۰۵–۷۲) به ریاست جمهوری انتخاب شد. در ۱۹۶۶ حکومت لئونی علیه تروریستهای وابسته به کوبا اقدامات شدیدی اتخاذ کرد. در انتخابات ۱۹۶۸ دکتر رافائل کالدرا[3] (rafael kaldera؛ ۱۹۱۶–) به ریاست جمهوری انتخاب شد. وی موفق شد که به فعالیت چریکها پایان دهد. کنگره قوانینی برای ملی کردن تدریجی منابع نفت وضع کرد، ونزوئلا یکی از تولیدکنندگان عمده‌ی نفت جهان است. در سال ۱۹۷۴ تولید نفت آن ۱۲۲٬۷۳۶٬۰۰۰ تن بوده که قسمت عمده‌ی آن از عمق آبهای دریاچه‌ی مارا-کایبو و حوضه‌های مجاور آن استخراج میشود. در دسامبر ۱۹۷۳ ⇐ کارلوس آندرس پرس از حزب دموکرات به ریاست جمهوری برگزیده شد. در ۱۹۷۴ پرس تمایل خود را به ملی کردن صنایع عمده‌ی ونزوئلا، از جمله نفت و صنعت آهن و فولاد اعلام کرد. بیشتر نفت ونزوئلا به اروپا و کشمت صادر میشود. در ۲۹ دسامبر ۱۹۷۴ ونزوئلا و کوبا روابط سیاسی خود را، که از ۱۹۶۱ به هم خورده بود، تجدید کردند. ونزوئلا عضو ⇐ اوپک است.

ونسان دو بووه[4] (vansān dē bove)، ح ۱۱۹۰ – ح ۱۲۴۶، فرایار فرانسوی از فرقه‌ی دومینیکیان. وی مؤلف ۳ جزء از ۴ جزء یک دایرةالمعارف لاتینی، قاموس کبیر، بود که به عنوان تلخیصی از معارف آن زمان بسیار ارزنده بوده است. جزئی که عنوانش "اخلاقیات" است از مؤلفی ناشناخته میباشد. ۳ جزئی که تألیف ونسان است دارای عناوین "طبیعت"، "تعلیم"، و "تاریخ" است. ترتیب فصول در جزء طبیعت به همان ترتیب ۶ روز خلقت در سفر پیدایش است؛ در تعلیم از هنرهای آزاد تا هنرهای مکانیکی ذکر شده؛ در تاریخ داستان انسان از آدم ابوالبشر تا زمان مؤلف، بدان صورت که میان دانشمندان مدرسی قرن ۱۳م رواج داشته، خلاصه شده است.

ونسان دو پول[5]**، قدیس** (qeddis vansan dē pol)، ۱۵۸۱–۱۶۶۰، کشیش فرانسوی که به انجام دادن کارهای خیر شهرت دارد. در ۱۶۰۰ ارتسام یافت. در باره‌ی اسارت او به دست دزدان دریائی و بردگیش در تونس و گریختن از آنجا روایات مختلف است. در رم مورد توجه پاپ پاولوس V قرار گرفت، که وی را به سفارت به دربار هانری IV فرانسه فرستاد، و عنوان کشیش مخصوص ملکه‌ی فرانسه یافت. در تجدید حیات مذهب کاتولیک سخت کوشید و توجه درباریان فرانسه را به احوال نیازمندان جلب کرد، و در واقع سازمان دادن به دستگاههای خیریه از او آغاز شد. در ۱۶۲۵ فرقه‌ای از کشیشان غیر دینی تأسیس کرد که به خدمت در نواحی روستائی مشغول شدند و به لازاریان یا وسانیان شهرت یافتند؛ ونسان با این کشیشان به سرپرستی تیمارستانها و ایجاد پرورشگاهها پرداخت و اصلاحاتی در روحانیت فرانسه کرد. برای کارهای شهری سازمان "خواهران نیکوکار" را تأسیس کرد. در ۱۷۳۷ قدیس شد. ذکرانش ۲۷ سپتامبر است.

ونسانیان یا لازاریان: ← ونسان دو پول، قدیس.

ونسلاوس[6] (venseslās)، ۱۳۶۱–۱۴۱۹، امپراطور (هرگز به این عنوان تاجگذاری نکرد) و پادشاه (۱۳۷۸–۱۴۰۰) آلمان، و شاه (۱۳۷۸–۱۴۱۹) بوهم به عنوان ونسلاوس IV، ملقب به نورنبرگ. در ۱۳۷۳–۷۸ برگزیننده‌ی براندنبورگ بود. در ۱۳۷۸ جانشین پدرش امپراطور شارل IV شد. علاقه‌ی او بیشتر به بوهم بود و اختلافات او با اشراف آلمان منجر به خلع (۱۴۰۰) او از پادشاهی آلمان و انتخاب امپراطور روپرت شد. ونسلاوس هرگز خلع خود را نپذیرفت، ولی در ۱۴۱۱، با انتخاب برادرش سیگیسموند به عنوان امپراطور، موافقت کرد. در بوهم، ونسلاوس در میان مردم محبوب بود، ولی با اشراف و روحانیان، خاصه با اسقف اعظم پراگ، مبارزه داشت؛ زیرا در یکی از حمله‌های خشم و جنونی که مکرر بدان دوچار میشد، قدیس یان نپوموکی (yāne nepomuki؛ ۱۳۴۰؟–۹۳، قدیس حامی بوهم)، نماینده‌ی کل اسقف پراگ، را کشته بود. فرمان کوتنا هورا، که در ۱۴۰۹ از طرف ونسلاوس صادر شده بود، به چکها در دانشگاه پراگ برتری داد و انتخاب یان هوس را به ریاست دانشگاه ممکن ساخت. حتی پس از آنکه در پراگ ممانعتهای دینی برقرار شد (۱۴۱۲)، ونسلاوس به پشتیبانی از هوس پنهانی ادامه داد، ولی پیدایش تابوریان احساسات او را در اصلاح دینی سرد کرد. وقتی که چند تن از مشاورینی که او معین کرده بود، از پنجره به بیرون پرتاب شدند (این عمل که به "از پنجره بیرون افکندن پراگ" معروف است، اولین‌بار در ۱۴۱۹ صورت گرفت) وی دوچار حمله شد و در گذشت. تندخوئی و میخوارگیهای او، گرچه بسیار مورد تأکید تاریخنویسان قرار گرفته، صفت بسیاری از معاصران او نیز بوده است.

ونسلاوس I[6] (venseslās). چک **واتسلاف** (vātslāf)، ۱۲۰۵–۵۳، شاه (۱۲۳۰–۵۳) بوهم، پسر و جانشین اوتوکار I. در دوران سلطنتش، شهرهای بوهم و موراوی، که کوچنشینهای آلمانی را به آنها فراخوانده بود، به دریافت فرمان شهر آزاد مانند ماگدبورگ نایل شدند. در ۱۲۴۱ در مقابل حمله‌ی باتو خان مقاومت کرد. از حمایت امپراطور فردریک II در برابر اتریش بهره‌مند شد، اما بعداً از پاپ گرگوریوس IX، در منازعه‌ی وی با امپراطور، پشتیبانی کرد. پسرش اوتوکار II جانشین او شد.

ونسلاوس II[6]**، چک واتسلاف**، ۱۲۷۱–۱۳۰۵، شاه بوهم (۱۲۷۸–۱۳۰۵) و لهستان (۱۳۰۰–۰۵)، پسر وجانشین اوتوکار II، شاه (۱۲۵۳–۷۸) بوهم. از هنگام مرگ (۱۲۷۸) پدرش تا ۱۲۸۳، اوتو، مارگراف براندنبورگ، از طرف رودولف I، شاه آلمان، عهده‌دار نیابت سلطنت بود. اوتو از قدرت خود سوء استفاده کرد، و مردم بوهم سخت مورد آزار قرار گرفتند تا آنکه دخالت رودولف دوباره نظم را برقرار کرد. پس از ورود (۱۲۸۳) ونسلاوس به پراگ، زاویس[7]، که پنهانی با مادر او ازدواج کرده بود، قدرت را به دست آورد. دسیسه‌های زاویس و مخالفت او با رودولف I که پدر زن ونسلاوس بود، منجر به سقوط زاویس شد. ونسلاوس در ۱۲۹۰ خود قدرت را به دست گرفت. وی گرچه چندان تعلیم نیافته بود، طرحهائی برای تدوین قانون بوهم ریخت، و تدریجاً قدرت خود را، که با روش ضد هاپسبورگی زاویس منطبق بود، توسعه داد. به درخواست بعضی از خاوندان لهستانی، دوکنشین کراکوو را پذیرفت (۱۲۹۱)، و در ۱۳۰۰ به عنوان شاه تمام لهستان تاجگذاری کرد. در ۱۳۰۱ سلطنت مجارستان را برای پسر خود (بعداً ونسلاوس III) پذیرفت. شاه آلمان، آلبرت I هاپسبورگ، و پاپ بونیفاکیوس VIII از ونسلاوس خواستند که از لهستان و مجارستان و نیز از حق استخراج معادن سرشار نقره‌ی کوتنا هورا دست بردارد. ونسلاوس حمله‌ی آلبرت را دفع کرد (۱۳۰۰)، و خود را آماده‌ی حمله به اتریش میکرد که در گذشت.

ونسلاوس III[8]، چک **واتسلاف**، ح ۱۲۸۹–۱۳۰۶، پادشاه بوهم (۱۳۰۵–۰۶) و مجارستان (۱۳۰۱–۰۵)، پسر و جانشین ونسلاوس II. پس از مرگ (۱۳۰۱) آندراش III مجارستان، به سلطنت مجارستان انتخاب شد. به علت ناتوانی در تنفیذ قدرت خود در مجارستان، دعاوی خود را به دوک اوتوی باواریا واگذار کرد (۱۳۰۵)، که جانشین او نیز شارل I، مؤسس سلسله‌ی آنژون در مجارستان، شد. با این حال، ونسلاوس سعی کرد که ادعای خود را بر حق موروثیت سلطنت لهستان قطعی کند، ولی در ضمن پیشروی به سوی لهستان در اولموتس به قتل رسید. ونسلاوس III آخرین شاه سلسله‌ی پرمیسل است. پس از وی یوهان لوکزامبورگی به

(۱)Pérez Jiménez (۲)Leoni (۳)Caldera (۴)Vincent of Beauvais; Vincent de B. (فر.) (۵)Vincent de Paul
(۶)Wenceslaus (۷)Zavis (۸)Wenceslaus

سلطنت بوهم انتخاب شد (۱۳۱۰) و با خواهر ونسلاوس ازدواج کرد.
ونسلاوس IV: ← ونسلاوس، امپراطور.
ونسلاوس[1]، قدیس (qeddis venseslās)، چک واتسلاف[2] (vātslāf)، آلمانی ونتسل[3] (ventsel)، ح ۹۰۷–۹۲۹، دوک (۹۲۱–۹۲۹) بوهم. مادر بزرگش او را مسیحی پرورش داد. او مسیحیت را ترویج کرد، با هنری I آلمانی صلح کرد، و به دست برادرش بولسلاف[4] I (boleslāf) کشته شد. قبلاً به عنوان قدیس حامی بوهم شناخته شده بود. ذکرانش ۲۸ سپتامبر است.
ونسن[5] (vansen)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۴۹'۲۹۷)، ولایت والدومارن، چ‍ش حومه‌ی پاریس، میان رودهای مارن و سن. شهر مشرف است به باروهای قدیم پاریس و در اطراف قلعه‌ای از قرون وسطی، که در قرن ۱۷م به زندان تبدیل شد، توسعه یافته است. دارای کاخ بزرگی است که زمانی اقامتگاه سلطنتی بود. جنگل ونسن در جنوب آن است. ونسن دارای دو موزه است که یکی به تاریخ مستعمراتی فرانسه و دیگری به تاریخ نظامی فرانسه اختصاص دارد. یکی از مشهورترین باغ وحشهای اروپا را دارد.
ونسن، ناحیه‌ی تاریخی، فرانسه، ← کنتا ونسن.
ونسوئلا: ← ونزوئلا.
ونسی[6] (venesi؛ فنس)، ایتالیائی **ونتو[7]** (veneto)، ناحیه (۱۸'۳۸۳ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۴'۱۰۹'۷۸۷)، ل‍ش ایتالیا، بر خلیج ونیز، شاخه‌ای از دریای آدریاتیک. رودهای مینچو و پو به ترتیب آن را از لومباردی (در غ) و از امیلیا-رومانیا (در ج) جدا میسازند. ونسی به ایالتهای بلونو[8] (belluno)، پادوا، رویگو[9] (rovigo)، تریزو[10] (trevizo)، ونیز، ورونا، و ویچنتسا تقسیم شده است، که همگی به نام شهر عمده‌ی ایالت هستند. دشت حاصلخیز ونسی و کوهپایه‌های آلپ در مرزهای شمالی آن غلات، انگور، میوه، چغندر قند، و شاهدانه تولید میکند. درخت توت برای پرورش کرم ابریشم فراوان رشد میکند. ونیز مرکز تجارتی، صنعتی، و دریائی است؛ کیودجا بندر ماهیگیری مهم آن است. شهرهای جالب‌توجه آن (ونیز) و دریاکنارهای ونسی سیاحان فراوان به خود جلب میکنند. ونسی در قرن ۴م قم تحت حکومت رومیان در آمد. آوگوستوس ونسی و ایستریا را یک ایالت جداگانه ساخت که مرکز کزش آکویلیا بود. هجوم بربرها به این ناحیه سخت آسیب رسانید. ح قرن ۱۰م شهرها رفته رفته اهمیت انفرادی یافتند؛ نخست تحت حکومت اسقفهای خود قرار گرفتند، و بعد به صورت شهرهای آزاد در آمدند. بعضی از آنها تحت حکومت خاندانهای اشرافی نیرومند قرار گرفتند، اما جمهوری ونیز به مقام والا رسید، و در آغاز قرن ۱۵م قلمرو آن رسماً شامل تمامی ونسی فعلی بود. پیمان کامپو-فورمیو (۱۷۹۷) ونسی را به اتریش واگذار کرد، و پیمان پرسبورگ (۱۸۰۵) آن را به مملکت ایتالیای ناپلئونی داد (← پرسبورگ). در ۱۸۱۴ ونسی به اتریش بازگشت و تا پایان ← جنگ الریش و پروس (۱۸۶۶) وضع به همین حال بود؛ سپس به ایتالیا واگذار شد. بعد از جنگ II ایالت شرقی اودینه از ونسی جدا شد و، با بقیه‌ی ونتیا-جولیا، ناحیه‌ی خودمختار فریولی-ونتیا-جولیا را تشکیل داد.
ونسینک[11]، آرنت یان (ārent yān vensink)، ۱۸۸۲–۱۹۳۹، مستشرق هلندی و معلم زبان عربی و هنر اسلامی در لیدن. وی از مؤلفان و نویسندگان دایرةالمعارف اسلامی بود، و مهمترین کار او تألیف فهرست الفبائی احادیث نبوی است به نام المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، که تا کلمه‌ی "عدو"ی آن چاپ شده است؛ از دیگر آثارش دلایل وجود خدا در علم کلام اسلام (۱۹۳۶) است.
ونک (vanak)، ده سابق، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۴کیلومتری چ‍غ تجریش. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه، و توت آن معروف بود. از ییلاقات تهران محسوب میشد، و گروهی از ارامنه در قسمتی از آن به نام قلعه‌ی ارامنه ساکن بودند. ونک از آبادیهای قدیمی است که نام آن در بعضی از مآخذ جزء ری قدیم آمده است. یاقوت نیز از آن به عنوان یکی از آبادیهای ری نام میبرد.
ونک، ده، شهرضا، ← سمیرم علیا.
ونکوور[12] (vankuvər)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۴۲۶'۲۵۶)، چ‍غ کولومبیای بریتانیا، کانادا، مقابل جزیره‌ی ونکوور، بزرگترین شهر غ کانادا و بندر عمده‌ی آن در فکب و دارای کارگاههای کشتیسازی است. مقر دانشگاه کولومبیای بریتانیا میباشد. چوبپری از صنایع بسیار مهم آن است، و دیگر فراورده‌های آن فولاد، قند، اتومبیل، دانه‌بار، و میوه است که به همه‌ی نقاط جهان حمل میشود.
ونکوور[13]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۲'۴۹۳)، چ‍غ واشینگتن، بر رود کولومبیا، کشمة. شرکت خلیج هودسن آن را در ۱۸۲۵–۲۶ به عنوان دژی تأسیس کرد. قدیمترین ماندگاه در امریکا بود، و در ۱۸۴۶ یکی از متصرفات امریکائی و در ۱۸۵۷ جزء کشمة شد. بندر عمده و فراورنده‌ی چوب، مواد غذائی، مواد شیمیائی، و منسوجات است. در جم II، به علت صناعت کشتیسازی و پایگاه نظامی مجاور آن حایز اهمیت بود.
ونکوور، جزیره‌ی[13]، (۳۲'۱۳۷ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم تخمیناً ۳۶۰'۰۰۰)، چ‍غ کولومبیای بریتانیا، کانادا، در فکب. بزرگترین جزایر ساحلی غ امریکای شمالی است. کوهستانی و دارای جنگلهای انبوه است. استخراج معادن و ماهیگیری و تهیه‌ی الوار معمول میباشد. شهر ویکتوریا، کرسی کولومبیای بریتانیا، در آن واقع است. در قرون ۱۶م و ۱۷م پویندگان انگلیسی و اسپانیائی، و در ۱۷۷۸ جیمز کوک آن را پوییدند. در ۱۷۹۲ جورج ونکوور آن را دور زد. در ۱۸۴۶ مستعمره‌ی فرمانگزار شد.
ونکوور[14]، جورج (jorj vankuvər)، ۱۷۵۸–۹۸، دریانورد و پوینده‌ی انگلیسی. در ۱۳ سالگی وارد خدمت بحریه شد، و در دومین و سومین مسافرتهای اکتشافی جیمز کوک همراه وی بود. در ۱۷۹۱–۹۴ در فکب دریانوردی کرد. ← جزیره‌ی ونکوور را، که به نام او نامگذاری شده، دور زد.
ونلو[15] (venlo)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۶۳'۰۷۷)، ایالت لیمبورگ، چ‍ش هلند، بر رود ماس (موز) و نزدیک مرز آلمان. کارخانه‌های چوبپری، مواد شیمیائی، و افزارهای بصری دارد. سابقاً شهر مستحکمی بود که در جنگهای قرون ۱۶م و ۱۷م و ۱۸م بارها دست به دست گشت. یک کلیسای گوتیک از قرن ۱۵م و یک تالار شهری از قرن ۱۶م دارد.
ون لون[16]، هندریک ویلم (hendrik wiləm van lun)، ۱۸۸۲–۱۹۴۴، مؤلف و روزنامه‌نگار امریکائی؛ متولد روتردام، هلند. در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه خبرنگار آموشیند پرس در آن کشور، و در آغاز جنگ I به همین سمت در بلژیک بود. تاریخهای همگانی متعدد نوشته است، از جمله داستان بشر (۱۹۲۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۴ هش)، تاریخ کتاب مقدس (۱۹۲۳)، تسامح (۱۹۲۵)، و امریکا (۱۹۲۷). در ۱۹۴۲ به خاطر کومکهائی که در زمان اشغال هلند توسط آلمانها به هلند کرده بود، نشان "شیر هلند" به او داده شد.
ونن I (-vonon)، یا **ونونس[17]** (vonones)، ف ۱۹ ب‌م، شاهنشاه (۷ یا ۸ ب‌م–۱۲ ب‌م) اشکانی (← اشکانیان). پس از قتل اردوان II، بزرگان پارت از آوگوستوس تقاضا کردند که یکی از پسران فرهاد IV را برای ایشان بفرستد، و او ونن را که بزرگترین آنها و در رم گروگان بود به ایران فرستاد. دیری از سلطنت ونن نگذشت که نجبا ازو ناراضی شدند، زیرا وی به اخلاق رومی عادت کرده بود و بعضی عادت پارتی او را خوش نمیآمد و، گذشته از این، او را تحت الحمایه‌ی قیصر روم میدانستند. عاقبت، اردوان III به دستیاری نجبا او را مغلوب کرد، و ونن به ارمنستان پناه برد، و به حمایت رومیان پادشاه آنجا شد، ولی بر اثر اصرار اردوان و عدم تمایل رومیان به جنگ با دولت اشکانی، رومیان او را به سوریه فرستادند، و چون در صدد فرار بر آمد به دست نگهبانانش کشته شد.
ونن II (-vonon)، یا **ونونس[17]** (vonones)، اشک XXI، پادشاه (۵۱ ب‌م) اشکانی. شاهزاده‌ی اشکانی و والی ماد، از اقربای دور گودرز، که پارتیها پس از مرگ گودرز او را به سلطنت بر داشتند. در باره‌ی مدت سلطنتش–که کوتاه بود–میان مورخان اختلاف است. اما تاریخ سکه‌هائی که از او به دست آمده از سه ماه آخر سال ۵۱ و ۹ ماه اول سال ۵۲ است. حادثه‌ی مهمی در

---

(۱)Wenceslaus (۲)Vaclav (۳)Venzel (۴)Boleslav (۵)Vincennes (۶)Venetia (۷)Veneto (۸)Belluno (۹)Rovigo (۱۰)Treviso (۱۱)Vensinck (۱۲)Vancouver (۱۳)Vancouver Island (۱۴)Vancouver (۱۵)Venlo (۱۶)van Loon (۱۷)Vonones

سلطنت او روی نداده است. پس از او پسرش، بلاش I، به تخت سلطنت نشست.

ونوس[1] (venus)، در اساطیر رومی، الاهه‌ی رویش، عشق، و زیبائی. بعدها (قرن ۳م ق‌م) او را با آفرودیته‌ی یونانی یکی شمردند. در دوران امپراطوری روم، ونوس را به عناوین مختلف پرستش میکردند، ونوس گنتریکس (genetriks) [= زاینده]، مادر آینیاس (← انه)؛ ونوس فلیکس (feliks) [= بارور]، بخشنده‌ی طالع نیک؛ ونوس ویکتریکس (victriks) [= پیروزگر]، بخشنده‌ی پیروزی، و ونوس ورتیکوردیا (vertikordiā) [= گرداننده‌ی دل]، حامی عفت زنانه. معروفترین مجسمه‌های آفرودیته یا ونوس اینها است: ونوس میلو یا ملوس (milo, melos؛ موزه‌ی لوور)، ونوس مدیچی (اوفیتسی)، ونوس کاپوا (kāpuā؛ موزه‌ی ملی، نایل)، و ونوس کاپیتولی (موزه‌ی کاپیتولی، رم). ونوس میلو مجسمه‌ای یونانی از مرمر است که تاریخ آن را قرن ۲م یا اول ق‌م می‌دانند؛ در ۱۸۲۰ در جزیره‌ی ملوس پیدا شد و سفیر فرانسه آن را خریده به لوئی XVIII اهدا کرد، و سرانجام توسط لوئی XVIII به موزه‌ی لوور بخشیده شد. ونوس مدیچی از قرن ۳م ق‌م و محتملاً از روی آفرودیته‌ی کنیدوس کار پراکسیتلس که خراب شده بود ساخته شده است.

ونوس فلیکس: ← ونوس.

ونوس گنتریکس: ← ونوس.

ونوس ورتیکوردیا: ← ونوس.

ونوس ویکتریکس: ← ونوس.

ونولیس، بیش: ← تامسن، جیمز (۱۸۳۴–۸۲).

ونونس: ← ونن I، ونن II.

ونهم، فرانسیس هربرت: ← هواپیمائی.

ونیر[2] (vanir)، در دین ژرمنی، خدایان ثروت و حاصلخیزی و صلح که زنای با محارم و جادوگری در میان آنان رایج بوده است.

ونیز[3] (veniz)، ایتالیائی ونتسیا[4] (venetsiā)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۳۶۳٬۰۶۳)، مرکز ونی، لش ایتالیا، در داخل مردابی در خلیج ونیز (انتهای شمالی دریای آدریاتیک). بر ۱۱۸ خرده‌جزیره بنا شده است. با پلها و راه آهن به زمینلاد ایتالیا اتصال دارد. مورانو (کارخانه‌های شیشه‌سازی) و لیدو دی ونتسیا بر جزایر نزدیک، و بندر جدید مارگرا[5] (märgerā) بر زمینلاد است. ونیز، به علت داشتن کلیساها و کاخهای مجلل و صدها کانال و پل معروف (← پل آهها)، یکی از نقاط مشهور سیاحت و تفرج است و گنجینه‌های هنری بیمانندی دارد. به علت وجود کوچه‌های تنگ و پلهای برجسته بر روی خشکی، فقط پیاده‌روی در ونیز میسر است و همه‌ی وسایط نقلیه آبی است. در قرن ۵م آوارگانی که از دست بربرها گریخته بودند در ونیز سکونت گزیدند. ونیز در ۶۹۷ به صورت شهر-کشور جمهوری، تحت فرمانروائی یک دوج [doj؛ فنس؛ ایتالیائی دوجه (doje)] ـدوک انتخابی در آمد. ونیز تدریجاً یک کشور مقتدر دریائی شد، و طی قرون ۱۰م–۱۵م بیشتر دالماسی، تمام ونی، قبرس، کرت، و سایر جزایر یونانی را متصرف شد، و به عنوان "ملکه‌ی دریاها" بر دریای مدیترانه حکومت میکرد. حکومت آن از همان اوایل به سبک اعیانی دسته‌جمعی بود؛ پس از ۱۳۱۰ شورای ده‌نفری کشور را اداره میکرد. انحطاط ونیز از اواخر قرن ۱۵م آغاز شد، و تا ۱۷۱۵ تدریجاً تمام متصرفات یونانی آن به تصرف عثمانی در آمد. در ۱۷۹۷ بآسانی تسلیم ناپلئون I شد، که قسمتی از آن را به اتریش داد (← کامپو فورمیو، پیمان). شورش (۱۸۴۸–۴۹) ضد اتریشی ونیز سرکوب شد، ولی در ۱۸۶۶ ونیز، به اتفاق ونسی، با ایتالیا متحد شد. در بیشتر معماریهای ونیزی نفوذ بیزانسی دیده میشود. آثار معماری متأخرتر سبک باروک دلپذیری دارد (کلیساهای سان جورجو مادْجوره و سانتا ماریا دِلا سالوتِه). در مرکز شهر کلیسای سان مارکو (مقر بطرک ونیز) و میدان سان مارکو، و کاخ به سبک گوتیک دوجها)که‌با پل‌آهها به‌زندان‌سابق‌وصل‌است، قرار دارد. بر کانال بزرگ، که محل عبور و مرور عمده‌ی شهر است، پل معروف ریالتو بنا شده. در کاخها و کلیساهای شهر آثار گرانبهای نقاشی ونیزی وجود دارد که در دوره‌ی تیسین و تینتورتو، به اوج عظمت رسید. در ۱۹۶۶ دوچار آسیب فراوان سیل شد. شهر تفرجگاهی لیدو دی ونتسیا در نزدیکی آن است.

ونیزلوس[6]، **الیفتریوس** (elyefteryos venizelos)، ۱۸۶۴–۱۹۳۶، سیاستمدار یونانی. رهبر لیبرالهای جمهوریخواه، متکرت. ۶ بار نخست‌وزیر (۱۹۱۰–۱۵، ۱۹۱۵، ۱۹۱۷–۲۰، ۱۹۲۴، ۱۹۲۸–۳۲، و ۱۹۳۳) بود. موجبات وحدت کرت و یونان را فراهم آورد (۱۹۱۳)؛ یونان را در جنگهای بالکان (۱۹۱۲–۱۳) پیروزمندانه رهبری کرد؛ یک دولت موقتی، که طرفدار متفقین بود، در سالونیک برپا کرد (۱۹۱۵)؛ پس از کناره‌گیری کنستانتین I، وی یونان را به جه I کشانید (۱۹۱۷)؛ و برقراری جمهوری یونان را موجب شد (۱۹۲۴). برای پیشگیری از استقرار مجدد رژیم سلطنتی، در کرت و چند نقطه‌ی دیگر شورشهائی پدید آورد (۱۹۳۵) ولی نتیجه‌ای نگرفت، و در تبعید در گذشت.

ونیشونی یا وانیشانی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

وو، ایالت، چین، ← کیانگسو.

وو[7] (vo)، آلمانی **وات**[8] (vāt)، ایالت [= کانتون] (۳٬۲۱۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ حه ۵۱۱٬۸۵۱)، ج‌غ سویس، مابین دریاچه‌ی ژنو، کوههای ژورا، و آلپهای برنی؛ کرسی آن لوزان. کشاورزی و تاکستان دارد. دارای چندین تفرجگاه است. اکثر اهالی فرانسوی‌زبان و پروتستانند. در ۱۵۳۶ برن آن را از ساووا گرفت. شورش وو علیه حکومت برن (۱۷۹۸) موجب مداخله‌ی فرانسه در سویس و ایجاد جمهوری هلوتیا شد. در ۱۸۰۳ یکی از ایالات کنفدراسیون سویس شد.

وو، کارا دو: ← کارا دو وو.

وو، لو، معمار، ← لو وو.

ووازن[9]، **گابریل** (gābriel vuāzan)، ۱۸۸۰–۱۹۷۳، هواپیماساز فرانسوی. با شرکت لوئی بلریو کارخانه‌ای تأسیس کرد (۱۹۰۴). یک هواپیمای دوبالـه ساخت (۱۹۰۷–۰۸)، در جنگ I کارخانه‌اش ۱۰٬۴۰۰ هواپیما ساخت و به کار انداخت.

ووئلوکسی، رود فنلاند، ← لادوگا، دریاچه‌ی.

ووئه[10]، **سیمون** (simon vue)، ۱۵۹۰–۱۶۴۹، صورتساز و نقاش تزیینی فرانسوی؛ متولد پاریس. نخست به رم رفت، و در آنجا موفقیت به دست آورد. در ۱۶۲۷ به عنوان نقاش لوئی XIII به فرانسه فرا خوانده شد، چند کاخ سلطنتی را تزیین کرد. ووئه نخستین کسی است که سبک باروک ایتالیائی را در فرانسه وارد کرد. وسایل و افزارهای نسوینی در ⇐ پندارپردازی به وجود آورد، و سبک باشکوهی پدید آورد که پنیان نقاشی فرانسوی قرن ۱۷م قرار گرفت. ش. لو برن، پ مینیار، و لو سوئور از جمله‌ی شاگردان وی بودند که سبک او را ادامه دادند. بعضی از تابلوهای او در موزه‌ی لوور موجود است.

ووئیار[11]، **ادوار** (eduār vüiyār)، ۱۸۶۸–۱۹۴۰، نقاش و چاپگر فرانسوی، عضو گروه نابیها. شهرتش به خاطر صحنه‌هائی است که از مونمارتر نقاشی کرده. از تابلوهای معروف او مادر و خواهر خود اوست که در موزه‌ی هنر نیو یورک نگاهداری شده است. نام وی به صورت **ووئیلار** (vüilār) نیز آمده است.

ووئیلار، ادوار: ← ووئیار، ادوار. نقاش فرانسوی.

ووپر[12] (vuper)، رودی به طول ح 100 کمه، ل‌غ آلمان غربی، یکی از شاخه‌های غ رود راین. با مسیر پرپیچ و خمی به سوی ل و ل‌غ جریان دارد و از شهرهای **ووپرتال، رمشاید، و زولینگن** می‌گذرد. مسیر وسطای آن، بعد از ناحیه‌ی مجاور رور، محل تمرکز صنعتی راینلاند است.

ووپرتال[13] (vupertāl)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۴۱۸٬۴۵۴)، نورد راین-وستفالن، ل‌غ آلمان فدرال، بر رود ووپر، در جوار شهرهای زولینگن و رمشاید. در ۱۹۲۹ از ترکیب بارمن، البرفلد، و چند شهر کوچک دیگر یک مجتمع صنعتی تشکیل داد. مرکز تولید پارچه، آهن، فولاد، رنگهای شیمیائی، و دارو است. نیمی از شهر در جه II ویران شد. پس از جنگ به عنوان یک پایتخت صنعتی نوسازی شد.

وو پی-فو[14] (wu pey-fu)، ۱۸۷۳–۱۹۳۹، ژنرال چینی. بعد از مرگ (۱۹۱۶) یوان شی‌کای رهبر دولت پکن شد، و با دیگر سران جنگی، خاصه **چانگ تسو-لین**، بر سر حکمفرمائی چین شمالی جنگید. در ۱۹۲۷ از چیانگ کای‌شک شکست خورد، و از کار کناره گرفت. ژاپونیها کوشیدند تا وی را در رأس حکومت پوشالی خود که در ۱۹۳۹ در ل‌غ چین دایر کرده بودند قرار دهند، ولی موفق نشدند.

ووچانگ[15] (wucāng)، شهر سابق، از سال

(۱)Venus (۲) Vanir (۳)Venice (۴)Venezia (۵)Marghera (۶)Venizelos (۷)Vaud (۸)Waadt
(۹)Voisin (۱۰)Vouet (۱۱)Vuillard (۱۲)Wupper (۱۳)Wuppertal (۱۴)Wu P'ei-fu (۱۵)Wuchang

۱۹۵۰ قسمتی از ووهان، در ملتقای رودهای هان و یانگتسه. یک مرکز اداری و فرهنگی، و صنایع آن نساجی، کاغذسازی، و کشتیسازی است. بر راه آهن اصلی لِ‌ـج چین قرار دارد، و در ۱۹۵۵ یک پل راه آهن آن را با هانیانگ مرتبط ساخت. اولین شورش ۱۹۱۱، که به ایجاد جمهوری چین منجر شد، در ۱۰ اکتبر در اینجا روی داد. مقر دانشگاه ووهان است.

وو چینگ[1] (vu cing)، مجموعه‌ی ۵ اثر ادبی و تاریخی باستانی چین، که تصنیف یا گردآوری آنها را، بنا بر روایات از کنفوسیوس میدانند، (۱) ای چینگ، کتابی در اِخبار از غیب با ضمایمی فلسفی و فولکلوری؛ (۲) شو چینگ، مجموعه‌ای از اسناد رسمی؛ (۳) شی چینگ، اشعاری مشتمل بر ۳۰۵ منظومه‌ی عشقی و روستائی و جنگی؛ (۴) لی جی در بیان و توصیف شمائل و مشتمل بر ضمیمه‌ای در حکایات؛ و (۵) چون چیو، سالنامه‌ای مربوط به ایالت لو، زادگاه کنفوسیوس، مشتمل بر حوادث اصلی از ۷۲۲ تا ۴۸۱ ق‌م.

وود، ادوارد فردریک لیندلی: ← هالیفاکس، اولین ارل آو.

وود[2]**، جان** (jān wud)، ۱۷۰۴–۱۷۵۴، معمار انگلیسی که چون کارهای وی در شهر باث، پورکشر، خصوصیت قرن ۱۸م را برای این شهر تثبیت کرد، به دودِ بانی ملقب شده است. در ۱۷۲۲ از لندن به باث باز گشت و به تغییر نقشه‌ی شهر پرداخت و در طرحریزی خیابانها و خانه‌ها اصولی را به کار برد که پیش از وی معماران دیگر در محله‌ی وِست اِنْد لندن عملی کرده بودند. از طرحها و بناهای وی در باث، میدان ملکه و پارک رئیس دیر و سیرک و هلال شاهی را باید نام برد.

وود، جثرو: ← گاو آهن.

وودرف، ویلفرد: ← مورمونها.

وودستاک[3] (wudstāk)، شهر [← باروی بلدی. ← بارو] (در ۱۹۷۱ جه ۲٬۰۰۰)، آکسفردشر، انگلستان. قلعه‌ای که در آن ادوارد امیر سیاه به دنیا آمد و الیزابت زندانی شد اینجا است.

وودورث، رابرت سشنز: ← غریزه.

وودورد[4]**، رابرت برنز** (rābərt bĕrnz wudward)، ۱۹۱۷–۷۹، شیمیدان امریکائی، از انستیتوی تکنولوژی ماساچوست فارغ‌التحصیل شد، و در دانشگاههای متعدد امریکائی، و نیز در کانادا و انگلستان تدریس کرد، و سرانجام به استادی دانشگاه هاروارد منصوب شد (۱۹۳۸). به ساختن یک رشته مواد ترکیبی، که تهیه‌ی آنها دشوار بود، پرداخت و توانست ترکیبات آلی پیچیده‌ای همچون کینین (۱۹۴۴) کولسترول و کورتیزون (۱۹۵۱)، اسیدهای آمینه‌ی مسکّن و استریکنین (۱۹۵۵) را در آزمایشگاه بسازد. در هیئت فضائی آنتی‌بیوتیکها و تغییرات مفیدی برای بهتر کردن خواص آنها تحقیقاتی کرده است. کامیابی عمده‌ی وی در ۱۹۶۱ ساختن ترکیبی از کلوروفیل بوده است. جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۵ در شیمی به او اعطا شد.

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وودویل[5]**، الیزابت** (elizābet wudvil)، ح ۱۴۳۷–۹۲، ملکه‌ی همسر ادوارد IV انگلستان. زناشوئی پنهانی او با ادوارد (۱۴۶۴)، ریچارد نویل، ملقب به ارل آو واریک، را به خشم آورد، که ادوارد را از انگلستان راند و هنری VI را به سلطنت باز گرداند. ادوارد بار دیگر تاج و تخت را به دست آورد. پس از مرگ (۱۴۸۳) ادوارد، الیزابت ادعای تاج و تخت را برای پسرش ادوارد V کرد، ولی ریچارد، ملقب به دیوک آو گلاستر، برادر کهتر ادوارد IV، تاج و تخت را به عنوان ریچارد III غصب کرد، پسران الیزابت را کشت، و زناشوئی الیزابت را با ادوارد IV باطل اعلام کرد. دختر الیزابت ملکه‌ی همسر هنری VII بود.

وورتس[6]**، شارل آدولف** (šārl ādolf vŭrts)، ۱۸۱۷–۸۴، شیمیدان فرانسوی؛ مة نزدیک ستراسبورگ. در ۱۸۵۲–۷۵ استاد دانشگاه سوربون، در ۱۸۵۳–۷۵ استاد دانشکده‌ی طب پاریس، و از ۱۸۷۵ استاد دانشکده‌ی علوم پاریس بود. شهرتش به جهت تحقیقاتی است که در شیمی آلی انجام داد، متیل و اتیل آمینها (۱۸۴۹) و گلیکول (۱۸۵۶) را کشف کرد. در ۱۸۵۵ طریقه‌ی ترکیب مصنوعی ئیدروکربورها را به وسیله‌ی تأثیر سودیوم بر آلکیلهای (ālkil-؛ رادیکال یکظرفیتی C_nH_{2n+1}) شورگن تکمیل کرد (فعل و انفعال وورتس). این طریقه را رودولف فیتیگ[7] (rudolf fitig، ۱۸۳۵–۱۹۱۰، شیمیدان آلمانی) در تهیه‌ی بعضی از ئیدروکربورها، از جمله ئیدروکربورهای معطر، به کار برد. وورتس کتبی نیز در تأیید نظریه‌ی اتمی و در شیمی پزشکی و زیستشیمی نوشت. فرهنگ شیمی محض و کاربسته (۳ جلد، ۱۸۶۸–۷۸) از اوست. عضو آکادمی علوم شد (۱۸۶۷).

وورتس، فعل و انفعال: ← وورتس، شارل آدولف.

وورتسبورگ[8] (vürtsburg)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۱۷٬۱۴۷)، آلمان فدرال، مرکز فرانکونیای سفلی، لِ‌غ باواریا، بر رود ماین، در منطقه‌ای پرتاکستان؛ مرکز تولید ماشین‌افزار، مواد شیمیائی، و پارچه. در ۷۴۱ قلمرو اسقفی شد؛ امیر-اسقفهایش، که تا ۱۸۰۲ بر نواحی وسیعی از فرانکونیا حکومت داشتند، در ۱۵۸۲ دانشگاه وورتسبورگ را تأسیس کرده، وورتسبورگ را به صورت یکی از زیباترین شهرهای اروپا در ادوار معماری باروک و روکوکو در آوردند. از بناهای تاریخی آن کاخ اسقف (۱۷۲۵–۴۴)، کلیسای جامع به سبک رومانسک (قرون ۱۱م–۱۳م)، و چند بنای معروف دیگر قرون وسطائی است.

وورتمبرگ[9] (vürtemberg)، کشور سابق آلمان، جِ‌غ آلمان، مرکزش شتوتگارت. رودهای نکار و دانوب علیا از آن میگذرد. ناحیه‌ای است پرتپه و کشاورزی که زیبائی مناظر آن معروف است. این ناحیه ژورای سوابیائی (← ژورا، رشته جبال) را در ج و قسمتی از جنگل سیاه را در غ فرا میگیرد. کنتنشین وورتمبرگ از بقایای دوکنشینهای قدیمی سوابیا و فرانکونیا به وجود آمد، و در ۱۴۹۵ کنتنشین شد. در دهه‌ی ۱۸۰۰ مساحت آن دو برابر شد، زیرا چندین تیول از فرمانروایان مذهبی و کشوری را، که در آن منطقه بود، و همچنین شهرهای آزاد امپراطوری سابق (اولم، هاله، گموند[10] [gmünd]، اسلینگن، و غیره) را تصرف کرد. در ۱۸۰۶ توسط ناپلئون I تبدیل به کشوری شد که در ۱۸۱۳ علیه خود او برخاست. در ← جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) به طرفداری اتریش جنگید، ولی در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست. در ۱۹۱۸ رژیم سلطنت در آن برچیده شد، و در ۱۹۱۹ به جمهوری وایمار ملحق گردید. پس از جنگ II این ایالت میان وورتمبرگ-بادن و وورتمبرگ-هوهانزولرن تقسیم شد، که این دو در ۱۹۵۲ به هم ضمیمه شده ایالت (کشور) جدید بادن-وورتمبرگ را تشکیل دادند.

وورتمبرگ-بادن[11] (vürtemberg bāden)، کشور سابق (ح ۱۵٬۷۰۰ کمم)، جِ‌غ آلمان غربی. مرکزش شتوتگارت بود. پس از ۱۹۴۵ تشکیل شد، و شامل بخشهای شمالی کشورهای سابق بادن و وورتمبرگ بود. در ۱۹۵۲ ضمیمه‌ی بادن-وورتمبرگ شد.

وورتمبرگ-هوئنتسولرن: ← وورتمبرگ-هوهانزولرن.

وورتمبرگ-هوهانزولرن[12] (vürtemberg-hohānzolern)، آلمانی وورتمبرگ-هوئنتسولرن (hoentsolern)، ایالت سابق (۱۰٬۴۰۶ کمم)، جِ‌غ آلمان غربی؛ مرکزش توبینگن. در ۱۹۴۶، در منطقه‌ی اشغالی فرانسه، از قسمت جنوبی وورتمبرگ، ولایت سابق هوهانزولرن، و بخش لینداو (یعنی قسمت عمده‌ی سوابیا) تشکیل شد. در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان پیوست، و در ۱۹۵۲ جزئی از بادن-وورتمبرگ شد.

وورستد: ← پشم.

وورونتسوف، شاهزاده، ← گرجستان، قسمت VI.

ووستر، شهر، انگلستان؛ ← ووسترشر.

ووستر[13] (wustər)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۷۶٬۵۷۲)، قسمت مرکزی ایالت ماساچوست، کشمت، بر رود بلکستون[14] (blakstŏn)، غ بستن. در ۱۶۶۸ مسکون شد. دومین شهر بزرگ ایالت و از مراکز راه آهن و صنایع است. فراورنده‌ی مصنوعات فلزی، لوازم برقی، کاغذ، و منسوجات است. مقر دانشگاه کلارک (۱۸۸۹)؛ موزه‌های هنر، تاریخ، و تاریخ طبیعی دارد.

ووستر، ارل آو: ← پرسی، تامس.

ووسترشر[15] (wustərshər)، یا **ووستر**[16]، ولایت [← کاونتی] (۱٬۸۲۳ کمم؛ در ۱۹۷۱ جه ۶۹۲٬۶۰۵)، غ انگلستان مرکزی. عمدتاً تپه‌زار، با باغهای میوه و مراتع است. در قسمت شمالی منابع سرشار آهن و زغال دارد. جمعیتش در سالهای اخیر افزایش یافته. مرکزش، شهر **ووستر** (در ۱۹۷۱ جه ۷۴٬۴۴۵) بر رود سورن واقع است. آخرین شهری بود که سر به اطاعت پارلمنت گذارد (۱۶۴۶)، و صحنه‌ی پیروزی نهائی

(۱)Wu Ching (۲)Wood (۳)Woodstock (۴)Woodward (۵)Woodville (۶)Würtz (۷)Fittig (۸)Würzburg (۹)Württemberg (۱۰)Gmünd (۱۱)Württemberg-Baden (۱۲)Württemberg-Hohenzollern (۱۳)Worcester (۱۴)Blackstone (۱۵)Worcestershire (۱۶)Worcester

(۱۶۵۱) کرامول بود. از مصنوعاتش ظروف چینی، دستکش و کالاهای فلزی است.

ووستنفلد[1]، هاینریش فردیناند (hāynriš fer-dināND vüstenfeld)، ۱۸۰۸–۹۹، مستشرق آلمانی که در ادبیات و زبان عربی و سانسکریت تخصص داشت. آثار او، به خصوص متون عربی که به طبع رسانید، همه در درجه‌ی اول اعتبار است. از آثار مهم او طبع طبقات الحفاظ، معجم البلدان، سیره‌ی ابن هشام، و وفیات‌الاعیان را میتوان ذکر کرد؛ مهمترین تألیف او جلد اول انساب عرب و تطبیق سنوات میلادی و هجری قمری است.

ووشی[2] (wušī)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۹۰۰'۰۰۰)، ج ایالت کیانگسو، چین، بر ساحل کانال بزرگ (یون‌هو)، مرکزی صنعتی است با کارخانه‌های پنبه‌ریسی، اسبابهای سیمانی، و مواد شیمیائی. در ملتقای راه آهن شانگهای با قسمت عمده‌ی شمال چین قرار دارد. دارای یک آکادمی فلسفه (تأسیس ۱۶۰۴) و دانشگاه است.

ووشین، چین، ← سوچو.

وولپیوس، کریستیان: ← گوته.

وولزی[3]، تامس (tāməs wulzi)، ۱۴۷۳–۱۵۳۰، رجل سیاسی و نخست‌کشیش انگلیسی، کاردینال کلیسای کاتولیک رومی. در ۱۴۹۸ به مقام کشیشی ارتسام یافت، و در ۱۵۰۷، به عنوان نمازگزار سلطنتی، به خدمت هنری VII در آمد؛ و مأموریتهای سیاسی را که در اسکاتلند و هلند به وی سپرده شد بخوبی انجام داد. با جلوس (۱۵۰۹) هنری VIII به تخت سلطنت، وولزی مشاور مخصوص شاه شد (۱۵۱۱). وی موفقانه ارتشی برای حمله‌ی به فرانسه سازمان داد (۱۵۱۳) و خودش در این لشکرکشی همراه هنری بود. در ۱۵۱۴ اسقف لینکن، و سپس اسقف اعظم یورک شد. در ضمن، کنترول واقعی سیاست داخلی و خارجی انگلستان را برای شاه جوان در دست داشت. در انتخاب شارل V به عنوان امپراطور مقدس روم، سیاست اتحاد انگلستان با فرانسه را بر هم زد، و یک پیمان محرمانه‌ی اتحاد تدافعی و تعرضی با امپراطور بر علیه فرانسه منعقد کرد (۱۵۲۲). ولی پس از شکست فرانسه در پاویا (۱۵۲۵)، بار دیگر سیاست مساعدی نسبت به فرانسه اتخاذ کرد. وولزی که در ۱۵۱۸ لرد چانسلر شده بود، دو بار در تلاش برای رسیدن به مقام پاپی شکست خورد. وی عواید بسیار سرشاری داشت که عمدتاً از منابع روحانی به دست میآورد، دربار معظمی برای خود داشت، چندین کاخ ساخت—از جمله همپتن کورت—و در جلال و شکوه با شخص شاه رقابت میورزید. دشمنان او در دربار، که به ثروت و جلال، و نفوذ او بر شاه رشک می‌بردند، طلاق کاترین آراگونی را مستمسکی برای از میان بر داشتن او ساختند. با کاردینال ل. کامپدجو، نماینده‌ی پاپ در طلاق (۱۵۲۹) کاترین آراگونی، وی را محاکمه کردند. تقاضای اعاده‌ی دادرسی کاترین، به خاطر امتناع پاپ، رد شد. تمام مناصب و افتخارات—جز اسقفی اعظم یورک—را از دست داد (۱۵۲۹). به اتهام خیانت دستگیر شد (۱۵۳۰). و هنگامی که عازم لندن بود در راه در گذشت. وولزی یکی از لایقترین سیاستمداران انگلستان است، و انگلستان را به صورت کشوری مقتدر و درجه اول در قرن ۱۶م در آورد.

وولستن[4]، ویلیام هایید (wilyām hāyd wulstən)، ۱۷۶۶–۱۸۲۸، شیمیدان و فیزیکدان انگلیسی. گرچه در ۱۷۹۴ دکتر در پزشکی شد، بیشتر وقت خود را صرف مطالعات علمی کرد. با کشف طریقه‌ای برای ساختن طلای سفید جکشوار (← طلای سفید) ثروتی به دست آورد که راه پژوهشهای بعدی را به روی او باز کرد. پالادیوم و رودیوم را کشف کرد. بر اساس تجزیه‌هائی که بر روی اکسالاتها، سولفاتها، و کربوناتها انجام داد، قانون نسبتهای مضاعف را بیان کرد. در مبحث نور موفق به مشاهده‌ی خطوط فراونهوفر در طیف خورشیدی شد، و زاویه‌یابی اختراع کرد که با آن زوایای بلورها را اندازه گرفت. در ۱۸۰۴–۱۶ دبیر انجمن سلطنتی بود. در مقاله‌ی رودیوم نامش به صورت ولاستن آمده که باید بدین صورت اصلاح شود.

وولستنکرافت[5]، مری (meri wulstənkrāft)، ۱۷۵۹–۹۷، بانوی نویسنده‌ی انگلیسی. اثر او، به نام پشتیبانی از حقوق زنان (۱۷۹۲)، با مخالفتهای شدیدی مواجه شد. در همان سال به پاریس رفت و دوره‌ی وحشت را در آن شهر گذرانید.

وولف[6]، تامس کلیتن (tāməs kleytən wulf)، ۱۹۰۰–۳۸، داستانویس امریکائی. آثار وی—چهار داستان بسیار بزرگ و دو مجموعه از داستانهای کوتاه و یک رساله‌ی انتقادی—همه نمایشگر یک صحنه است، که به علت مرگ پیشرس او ناتمام ماند. حوادث و اشخاص داستانهای او تقریباً همه از خود او و تنهائی و آلام و اکتشاف نفس وی حکایت میکند، و جنبه‌ی غنائی و نمایشی آنها شدید است. از جمله‌ی آثار او است: در باره‌ی زمان و رودخانه (۱۹۳۵)، تار و سخره (۱۹۳۹)، و دوباره نمیتوانی به خانه بروی (۱۹۴۰)، که دو کتاب اخیر پس از مرگ وی چاپ شد.

وولف[6] جیمز (jeymz wulf)، ۱۷۲۷–۵۹، ژنرال بریتانیائی؛ متکفت. در ۱۷۴۱ وارد خدمت ارتش شد. در نبرد دتینگن (۱۷۴۳) شرکت داشت. در ۱۷۵۸، زیر فرمان ج. امرست، در کانادا مشغول خدمت شد، و در جنگ فرانسه و هندیشمردگان شرکت داشت. در نبردی که در دشت آبراهام واقع شد، بر ژنرال ل. ژ. دو مونکالم پیروز شد، ولی هر دو در آن جنگ کشته شدند.

وولف[7]، ورجینیا ستیون (vērjinyā stivən wulf)، ۱۸۸۲–۱۹۴۱، داستانتویس و مقاله‌نگار انگلیسی، دختر سر ل. ستیون؛ زوجه‌ی لئرد وولف، که مشترکاً در ۱۹۱۷ بنگاهی مطبوعاتی تأسیس کردند؛ مه لندن. خانه‌ی ایشان محفلی برای گردهمائی هنرمندان و نویسندگان و نقادانی بود که روی هم رفته به نام "گروه بلومزبری" (به نام منطقه‌ی بلومزبری در لندن) شهرت یافته بودند. در نویسندگی میتوان گفت که وی پیرو شیوه‌ی امپرسیونیسم بوده است. نخستین کتابهایش، سفر به خارج (۱۹۱۵) و شب و روز، روش سنتی داشت؛ و در کتابهای اطاق یعقوب (۱۹۲۲)، خانم دَلووی (۱۹۲۵)، به سوی فانوس دریائی (۱۹۲۷)، و امواج (۱۹۳۱)، استادانه راه و رسم جریان خودآگاهی را در ادبیات، که عبارت از بیان و نگارش اندیشه‌ها و احساسهای گوناگون شخصیت داستان بدون توجه به دلیل منطقی یا تسلسل حوادث است، به کار گرفت. از داستانهای تجربی دیگر او است، سالها (۱۹۳۷) و میان فرامین (۱۹۴۱). منتقد خوش‌تشخیصی بود و بعضی از بهترین مقاله‌های نقدی او در خواننده‌ی معمولی (۱۹۲۵)، خواننده‌ی معمولی دوم (۱۹۳۳)، مرگ پروانه و مقالات دیگر (۱۹۴۲)، و لحظه و مقالات دیگر (۱۹۴۸) گرد آمده است. در مقالاتی که در اطاقی متلق به خود شخصی (۱۹۲۹) و سه گینه (۱۹۳۸) آمده، از نیاز زن به استقلال و فرصت داشتن برای آفرینندگی سخن رفته است. زندگینامه‌ای که از ر. ا. فرای نوشته (۱۹۴۰)، تحقیق دقیقی در زندگی و احوال یک دوست است. از ترس گرفتاری و آشفتگی عقلی خود را غرق کرد.

وولف[8]، هامبرت (hāmbərt wulf)، ۱۸۸۵–۱۹۴۰، شاعر و منتقد انگلیسی. اشعار او، که به ظرافت شهرت دارد در چند مجموعه آمده، که از آن جمله است باغهای کِنْزینْگتن (۱۹۲۴) و نماز وحشت (۱۹۲۷). هجوها و طنزها، همچون هجونامه (۱۹۲۵)، و آثار انتقادی او، همچون مکالمه‌ها و حدیث نفسها (۱۹۲۹)، نیز مشهور است.

وولف[9]، سر هنری درامند چارلز (sər henri drāmənd cārlz wulf)، ۱۸۳۰–۱۹۰۸، دیپلومات انگلیسی. از طرف انگلستان مأموریت یافت تا مسئله‌ی روملیای شرقی را حل کند؛ نماینده‌ی پارلمنت شد. نماینده‌ی ویژه‌ی انگلستان در عثمانی و مصر برای حل مسائل مصر (۱۸۸۵–۸۷) بود، سفیر کبیر در ایران شد (۱۸۸۸). در به دست آوردن امتیاز نفت ایران به وسیله‌ی دارسی نقشی ایفا کرده بوده است. در ۱۸۹۲–1900 وزیر مختار انگلستان در مادرید بود.

وولفنیت (vulfenit)، ← مولیبدن.

وولفهره، شاه مرشا، ← مرشا.

وولکانو، جزیره، ایتالیا، ← لیپاری، جزایر.

وولکانوس[10] (vulkānus)، خدای آتش رومیان، مطابق هفایستوس یونانیان.

وولکانیزاسیون[11] (vulkānizāsion) پروردن کائوچو به زبان فرانسوی.

وولگات[12] (vulgāt؛ از لتی) [لتی وولگاتا ادیتیو (editio)، ← تحریر عام] یا **قانون مقدس غربی[13]** (← قانون یا قانون مقدس)، قدیمترین متن موجود از تمام کتاب مقدس. متن لاتینی رسمی کلیسای کاتولیک رومی است. در اواخر قرن ۴م بم، به فرمان پاپ قدیس داماسوس I، به توسط قدیس هیرونوموس تهیه شد، تا جانشین متن لاتینی قدیمی شود که از یونانی ترجمه شده بود.

---

(۱)Wüstenfeld (۲)Wushih (۳)Wolsey (۴)Wollaston (۵)Wollstonecraft (۶)Wolfe (۷)Woolf (۸)Wolfe (۹)Wolff (۱۰)Vulcan (۱۱)vulcanization (۱۲)Vulgate (۱۳)Western canon

عهد قدیم آن ترجمه‌ی دقیقی از متن مسوره‌ای عبری است (← مسوره)، هیرونیموس در این کار از معاضدت چند تن از علمای دینی یهودی برخوردار بود. در مورد ملحقات عهد قدیم، هیرونیموس ترجمه‌ی شتابزده‌ای از طوبیت و یهودیت و اضافات سفر دانیال فراهم کرد، ولی به ترجمه‌ی باقی ملحقات دست نزد، و به همین جهت، اینها در وولگات به همان صورت ترجمه‌ی قدیمی آمده است. وی در ترجمه‌های قدیم اناجیل بدقت تجدید نظر کرد (اناجیل در سالهای ۳۸۲–۳۸۳ ترجمه شده بود).

وولگات از قرن ۵م در مغرب‌زمین رواج داشت، و در اوایل قرون وسطی همه‌جا در کلیسای کاتولیک رومی متداول بود؛ همه‌ی ترجمه‌های نخستین به زبانهای محلی از روی این کتاب صورت گرفته است. در نسخه‌های وولگات اختلافاتی وجود داشت. در ۱۵۴۶، شورای دینی ترانت وولگات را متن رسمی قرار داد، و در ۱۵۹۲، متن رسمی، بدون تحریفات و نسخه‌بدلها، به توسط پاپ کلمنس VIII چاپ شد و رواج یافت. همه‌ی چاپهای بعدی وولگات از روی همین چاپ کلمنس صورت گرفته است. در ۱۹۳۳ پاپ عده‌ای را مأمور کرد تا، با مراجعه‌ی به همه‌ی نسخه‌های قدیمی، در وولگات تجدید نظر کامل به عمل آورند. کار این تجدید نظر، زیر نظر کمیسیونی منصوب از طرف پاپ پاولوس VI در ۱۹۶۵، ادامه یافت.

وولمن[1]**، جان** (jān wulmən)، ۱۷۲۰–۷۲، رهبر کویکرهای (← انجمن دوستان) امریکائی. در ابتدای زندگی خیاط بود و در مجمع برلینگتن به سمت کشیشی منصوب شد (۱۷۴۳)، و پس از آن سفرهای فراوان در مستعمرات کرد و به تعلیم و موعظه پرداخت. در ضمن دیداری از انگلستان در یورک در گذشت. سخت از بیعدالتی اجتماعی آگاه بود و یکی از نخستین کسانی است که بر ضد بردگی سیاهان بانگ مخالف بلند کرده است. کتاب ملاحظاتی در باره‌ی نگاهداری سیاهان (۱۷۵۴) از تألیفات او است.

وولورهمتن[2] (wulvərhamtən)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۶۸'۸۴۷)، ستفردشر، غ انگلستان مرکزی، در بلک کانتری. شهری است که بسیار صنعتی شده، و فراورده‌های صنعتی آن عبارتند از اتومبیل، سخت‌افزارها، لاستیک اتومبیل، و مواد شیمیائی. در ۱۹۷۴ ضمیمه‌ی وست میدلندز شد.

وولف، پول: ← ولتای علیا.

وولی[3]**، سر چارلز لنرد** (sər cārlz lenərd wuli)، ۱۸۸۰–۱۹۶۰، باستانشناس انگلیسی. از کارهای اول او کاوشهای در نوبه (۱۹۰۷–۱۱، ۱۹۱۲)، در کرخمیش (۱۹۱۲–۱۴، ۱۹۱۹) عراق، و در تل العمارنه‌ی مصر (۱۹۲۱–۲۲) بوده است. سپس مدیریت حفاریهای مشترک موزه‌ی بریتانیائی و دانشگاه پنسیلوانیا در اور، بین النهرین، را داشت (۱۹۲۲–۳۴) و کشفیات وی به باز شناختن باستانشناسی و تاریخ خاور میانه کومک فراوان کرد. آخرین کار حفاری وی در تل عَطْشانَه، سوریه، صورت گرفت (۱۹۳۷–۳۹ و ۱۹۴۶–۴۹). از تألیفات او است، سومریان (۱۹۲۸)، کندوکاو در گذشته (۱۹۳۰)، اور کلدانیان (۱۹۳۸)، یک کشور فراموش‌شده (۱۹۵۳)، و کاوشهای اور (۱۹۵۴).

وولیج[4] (wulij) یا **وولیچ**، کوی [← متروپالیتن لارو] (جم ۱۴۶'۳۹۷) لندن، ج لندن مرکزی، کنار رود تمز. آکادمی سلطنتی نظامی (تأسیس ۱۷۴۱) و اسلحه‌خانه‌ی سلطنتی در اینجا واقعند. در ۱۹۴۰ شدیداً بمباران شد. در ۱۹۶۵ قسمتی از آن ضمیمه‌ی کوی نیولم شد.

وونت[5]**، ویلهلم ماکس** (vilhelm māks vunt)، ۱۸۳۲–۱۹۲۰ روانشناس آلمانی و عالم فیزیولوژی که به پدر روانشناسی تجربی معروف شده است. از ۱۸۷۵ در دانشگاه لایپزیک سمت استادی داشت. موسس اولین آزمایشگاه روانشناسی تجربی (لایپزیک، ۱۸۷۸) وبنیانگذار علم روانشناسی مردم است. آثارش مشتمل است بر علم روانشناسی مردم (۱۹۱۲)، مدخلی بر روانشناسی (۱۹۱۱)، و اصول فیزیولوژیکی روانشناسی. اولین مجله‌ی روانشناسی تجربی را تاسیس کرد.

ووورِه[6] (vuvre)، شهر (جم تخمیناً ۲'۶۱۷)، ولایت اندر-لوار، ل فرانسه‌ی مرکزی. کنار رود لوار و نزدیک شهر تور واقع است. کلیسائی از قرن پانزدهم دارد.

ووه[7] (veve)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۷'۹۵۷)، ایالت [← کانتون] وو، سویس، کنار دریاچه‌ی ژنو، در ارتفاع ۳۸۶متری. تفرجگاه است و کارخانه‌های کفشسازی و شکلاتسازی دارد.

ووهان[8] (wuhān)، گروهی از ۳ شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴'۲۵۰'۰۰۰) در چین مرکزی، کرسی ایالت هوبی. مجتمعی صنعتی است مشتمل بر هانکو، هانیانگ، و ووچانگ، واقع در ملتقای رودهای هان و یانگتسه در ایالت هوبی. راه آهن اصلی لِنج چین از سراسر ووهان میگذرد. ۲ دانشگاه و یک دانشکده‌ی پزشکی دارد.

وهابیان، فرقه‌ی اسلامی، ← وهابیه.

وهابیه یا **وهابیان** (vahhābiyye'-iān)، از فرقه‌های اسلامی، که آن را ابن‌عبدالوهاب تاسیس کرد. مذهب آنها عبارت است از مذهب حنابله مطابق تفسیر ابن‌تیمیه، و بدین جهت زیارت قبور ائمه و اولیا را ناروا میشمارند. اکنون مذهب رسمی عربستان سعودی است.

وه اردشیر: ← مداین.

وه آنتیوخ خسرو، شهر. ← مداین.

و. ه. او.: ← سازمان جهانی بهداشت.

وهب ابن منبه (vahbe 'bne monabbeh)، ۳۴–۱۱۰ هق، مت یمن، از اصل ایرانی. گفته‌های او در اخبار اهل کتاب در تفاسیر قرآن زیاد آمده است. نیز ← سیرة یا سیرت.

وهب اللات: ← عرب، قسمت ۱۲، اذینه، زباء.

وهرام، شاهان ساسانی، ← بهرام.

وهران (vahrān)، فس اوران[9] (orān) شهر (در ۱۹۶۷ جم ۳۲۴'۴۸۱)، ل الجزایر، بندری بر دریای مدیترانه. در قرن ۱۵م توسط بازرگانان عرب اندلسی تأسیس شد. دو بار (۱۵۰۹–۱۷۰۸، ۱۷۳۲–۹۱) در تصرف اسپانیا و دو بار (۱۷۰۸–۳۲، ۱۷۹۱–۱۸۳۱) در تصرف عثمانی بود، بعد از ۱۷۹۱ ترکهای عثمانی آن را یک مرکز ایالتی کردند. در ۱۸۳۲ به اشغال فرانسویان در آمد، و در اواخر قرن ۱۹م توسعه و ترقی آن آغاز شد. محله‌ی قدیمی آن مسجدی از قرن ۱۸م دارد؛ محله‌ی جدید آن به سبک شهرهای فرانسه است. صادرات اوران گوشت، گندم، و پشم است. در جنگ II نخست در دست حکومت ویشی بود، ولی در ۱۹۴۲ به دست نیروهای متفقین افتاد. در دهه‌ی ۱۹۵۰ صحنه‌ی کشمکشهای داخلی شدید بود؛ "سازمان ارتش سری"، که یک سازمان زیرزمینی تروریست فرانسوی بود، و "جبهه‌ی آزادیبخش ملی"، متشکل از ناسیونالیستهای الجزایری پیکارهای شدیدی با هم داشتند؛ فعالیتهای عادی در شهر بکلی متوقف شده بود. با تضمین استقلال الجزایر به وسیله‌ی فرانسه (۱۹۶۲)، تأسیسات دریائی و پایگاههای فرانسه در وهران برچیده شد.

وهرز (vahrez) یا **وهریز** (vahriz)، از سرداران خسرو انوشروان. به کومک اعراب حبشیها را از یمن بیرون راند (۵۷۰)، و از جانب خسرو به حکومت آن کشور منصوب شد.

وهریز: ← وهرز.

وهسودان (vahsudān) [امیر ابو منصور وهسودان ابن مملان (mamlān)]، حکمران تبریز از آل مسافر شاخه‌ی آذربایجان و ممدوح قطران تبریزی. وی بین ۴۲۰ و ۴۵۰ هق در تبریز حکومت داشت.

وهسودان ابن جستان: ← جستانیان.

وهسودان ابن محمد: ← آل مسافر.

وه شاهپوهر: ← شاپور، شهر.

وهم[10] (vahm)، در روانشناسی، اعتقاد باطلی که مبتنی بر سوء تعبیر واقعیات است. اوهام گذرا غیر عادی نیست، اما اوهام ثابت نشانه‌های پارانویا و تقسیم خاطر است. در روانشناسی اجتماعی (← روانشناسی) اوهام از جهت وظیفه‌ی مهمی که در ایجاد و توسعه‌ی هیستری گروهی دارند مورد مطالعه قرار میگیرند. نیز ← اوهام عظمت.

وهم تعقیب[11] (vahme ta'qib)، از علائم اختلال روانی. شخص تمام شکستها، ناکامیها، و مشکلات خود را، چه واقعی و چه خیالی، بر اثر توطئه‌هائی میداند که دیگران علیه او طرح می‌کنند، و همواره تصور میکند که دیگران در تعقیب وی هستند، و قصد آزار و شکنجه کردن او را دارند. نیز ← وهم.

وهو: ← سازمان جهانی بهداشت.

وهوخشتر (vohuxšatr)، اوستائی وهو خشثره (vohu xšaṭra)، چهارمین بخش از پنج بخش گاتها.

وهومنو، در نزد زردشتیان، ← قیامت، قسمت V.

وهیب ابن عبد مناف: ← آمنه‌ی بنت وهب.

وهیزک: ← تقویم اوستائی (جدید).

وهیشتوایشت (vahištoišt)، اوستائی وهیشتو ایشتی (vahišito išti)، چهارمین بخش از ۵

---

(۱)Woolman (۲)Wolverhampton (۳)Woolley (۴)Woolwich (۵)Wundt (۶)Vouvray (۷)Vevey
(۸)Wuhan (۹)Oran (۱۰)delusion (۱۱)persecution delusion

بخش گانها.

وی[1] (wey)، رودی به طول ح ۷۲۰ کم، که در غ ایالت کانسو چین، سرچشمه میگیرد، به سوی ش جریان مییابد تا به‌رود زرد بپیوندد. دره‌ی آن مهد تمدن قدیم چین بوده است، و اکنون هم ناحیه‌ای است کشاورزی، و مرکز پرجمعیت و اقتصادی ایالت شنسی میباشد.

وی[2]، **سیمون** (simon vey)، ۱۹۰۹–۴۳، بانوی فیلسوف و رازور فرانسوی، مت پاریس. پس از گرفتن دیپلم دبیرستان در ۱۵سالگی، ۴سال فل‌سفه خواند، سپس به دانشسرای عالی رفت و فارغ‌التحصیل شد (۱۹۳۱) و به تدریس در دبیرستانها پرداخت. مقالاتی در مجلات سوسیالیستی و کمونیستی مینوشت. در جنگهای داخلی اسپانیا، تا زمانی که سلامت وی مختل شد، فعالانه شرکت داشت. وی که از اصل یهودی بود، در ۱۹۴۰ سخت به مسیحیت علاقه‌مند شد، و عیسی بر روی صلیب را همچون پلی میان خدا و انسان تصور کرد، و به مذهب کاتولیک رومی در آمد. بیشتر آثارش که پس از مرگ وی منتشر شده، مشتمل است بر یادداشتها و مجموعه‌ای از مقالات دینی، از جمله انتظار خدا (۱۹۵۱)، قهر و عنایت (۱۹۵۲)، نیاز به ریشه‌ها (۱۹۵۲)، یادداشتها (۲ جلد، ۱۹۵۵)، ظلم و آزادی (۱۹۵۵)، مقالات گزیده (۲ جلد، ۱۹۵۶)، و نوشته‌های تاریخی و سیاسی (۱۹۶۰).

ویا[3]، **فرانسیسکو** (frānsisko viyyā)، ۱۱۸۷۷–۱۹۲۳، انقلابگر مکزیکی که سهم عمده‌ای در پیروزی ف. ا. ماذرو داشت. در ۱۹۱۳ که ⇐ و. اوئرتا روی کار آمد به مخالفت وی و سپس بر ضد و. کارانسا قیام کرد، و بر ل مکزیکو مستولی شد، و به اتفاق ا. زاپاتا مکزیکو را گرفت. چون رئیس جمهور ویلسن دولت کارانسا را شناخت، ویا خشمگین شد، و به شهرهای مرزی کشمة دستبرد زد، و سپاهی که کشمة برای دستگیری وی فرستاد کاری از پیش نبرد. سرانجام ویا مقتول شد.

ویاارموسا[4] (viyyāermosā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۷۱'۰۰۰)، کرسی ایالت تاباسکو، ج‌ش مکزیک. در اواخر قرن ۱۶م تأسیس شد. فراورده‌ی مهم آن نفت است.

ویاتکا، جمشر، ← کیروف.

ویادوک: ← راهبر.

ویاردجو[5] (viāredjo)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۵۵'۳۸۲)، توسکان، ایتالیای مرکزی، تفرجگاه کنار دریا، بندر ماهیگیری دریای تیرنه.

ویاسا (viāsa) یا **ویاسه** (viāsa)، مؤلف حماسه‌ی بزرگ مهابهاراتا. در باره‌ی او آمده است که حرامزاده‌ای کاملاً سیاهپوست و غیر آریائی بود، و در دل بیوه‌های برادران خود، که برای او پسران بسیار میآورند، وحشت و اضطراب می‌افکند. زندگی و اخلاق او، اگرچه شگفت‌آور است، در پرده‌ی اسرار نهفته. اما نام ویاسا، که صورت کامل آن وداویاسه است، احتمالاً به هیچ وجه نام شخصی نیست، و معنی "گردآورنده" یا "تنظیم کننده" دارد، و عنوانی علمی بوده که به مؤلفان ممتاز داده میشده است.

ویاسه: ← ویاسا.

ویان (veyān)، ده (جه ۱'۵۵۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حاجیلو، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۱۶کیلومتری ج کبودرآهنگ. محصولاتش غلات، صیفی، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

ویبورگ، شهر، دانمارک، ← ویبورگ.

ویبورگ[6] (viborg)، دانمارکی **ویبور** (-vi bor) شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۶'۲۲۷)، ل ژوتلند مرکزی، دانمارک. مرکز تولید دخانیات، آب جو، پارچه، و ماشین‌آلات است. در ادوار بت‌پرستی مرکزی دینی بود. کلیسای جامع مرمت‌شده‌اش در ۱۱۳۰ بنا شده.

ویبورگ[7]، فنلاندی **ویپوری** (vipuri)، سوئدی **ویبوری** (vibory)، شهر (جه در ۱۹۶۹ تخمیناً ۶۹'۰۰۰)، لغ جمشر اروپائی، لغ لنینگراد، نزدیک مرز فنلاند، بندری کنار دریای بالتیک بر خلیج فنلاند. اصلاً قلعه‌ای سوئدی (بنای ۱۲۹۳)، و قرنها از مراکز مهم فرهنگی و داد و ستد بود. در ۱۷۲۱ سوئد آن را به روسیه وا گذاشت؛ در ۱۸۱۲ ضمیمه‌ی فنلاند (که در آن وقت تحت حکومت روس بود) شد؛ تا ۱۹۴۰ متعلق به فنلاند بود؛ پس از جنگ (۱۹۳۹–۴۰) روس و فنلاند به تجشر واگذار شد؛ در جه II سپاهیان آلمان و فنلاند آن را گرفتند (۱۹۴۱)؛ سرانجام در ۱۹۴۷ به تجشر واگذار شد.

ویبوری، نام سوئدی ویبورگ، جمشر.

ویپل[8]، **جورج هویت** (jorj hoyt wipəl)، ۱۸۷۸–۱۹۷۶، پزشک دردشناس امریکائی. در ۱۹۰۹–۱۴ در دانشگاه جانز هاپکینز و در ۱۹۱۴–۲۱ در دانشگاه کالیفرنیا تدریس کرد، و در ۱۹۲۱–۵۴ استاد دردشناسی و رئیس مدرسه‌ی پزشکی و دندانپزشکی دانشگاه راچستر بود. کارهایش شامل تحقیقات در سوخت و ساز، تجدید خون، و کمخونی بوده است. در پژوهش‌های مستقلی که در باره‌ی درمان کمخونی با استفاده‌ی از جگر انجام داد سهمی (با مشارکت ماینت و و. پ. مرفی) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۴ در فیزیولوژی و پزشکی نصیبش شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویپوری، نام فنلاندی ویبورگ، جمشر.

ویت[9]، **فرانسوا** (frānsuā viet)، ۱۵۴۰–۱۶۰۳، قانونشناس و ریاضیدان فرانسوی. با استعمال حروف به عنوان علامات جبری، جبر نوین را بنیان نهاد، و راه حلهائی برای معادلات درجه‌ی دوم، و سوم، و چهارم ابداع کرد. علم جبر را در هندسه و معلّثات به کار بست. او را "پدر جبر" خوانده‌اند.

ویت[10]، **کورنلیوس د** (kornelius de vit)، ۱۶۲۳–۷۲، افسر دریائی هلندی، برادر ی. د. ویت، به اتهام توطئه‌چینی بر ضد گیوم د/اورانژ (بعداً ویلیام III انگلستان) به زندان افتاد، و او و برادرش به دست مردم کشته شدند.

ویت[11]، **گاستون** (gaston viet)، ۱۸۸۷–۱۹۷۱، مستشرق فرانسوی، مت پاریس. معلم ادبیات عرب در دانشگاه قاهره بود، و در ۱۹۲۶ در همان شهر مدیر موزه‌ی هنرهای اسلامی شد. در ۱۹۵۱ به استادی کولژ دو فرانس رسید. در ۱۹۵۷ به عضویت فرهنگستان کتیبه‌ها برگزیده شد. از تألیفات او فهرست کتیبه‌های عربی و تاریخ مصر عربی است. از جمله آثار فراوان دیگر او چاپ متن و ترجمه‌ی فرانسوی الحوادث و الاعتبار مقریزی و چاپ متن و ترجمه‌ی مختصر ادریسی است.

ویت[12]، **یان د** (yān de vit)، ۱۶۲۵–۷۲، رهبر جمهوریخواه هلندی. زمانی که به عنوان سالار بزرگ اداره‌ی امور کشور را در دست داشت (۱۶۵۳–۷۲) به جنگ اول هلند و انگلستان پایان داد (۱۶۵۴؛ ← جنگهای هلند)؛ در جنگ دوم هلند، وی کشور خود را پیروز ساخت. عنوان شهریاری را لغو کرد تا به قدرت خاندان اورانژ پایان دهد؛ اتحاد سه‌گانه (۱۶۶۸) را بر ضد لوئی XIV ترتیب داد. در جنگ سوم هلند، بدون کامیابی، درخواست صلح کرد و، وقتی که احساسات مردم ناگهان به سوی ویلیام III اورانژ متوجه شد (۱۶۷۲)، کناره‌گیری کرد. هنگامی که به دیدن برادرش، ک. د. ویت به زندان می‌رفت، هر دو برادر به دست انبوهی از مردم به قتل رسیده قطعه قطعه شدند.

ویتالیسم: ← نیروی حیاتی، نظریه‌ی.

ویتامین آ: ← ویتامینها.

ویتامین اِ: ← ویتامینها.

ویتامین ب: ← ویتامینها

ویتامین ث: ← ویتامینها.

ویتامین دِ: ← ویتامینها.

ویتامین کا: ← ویتامینها.

ویتامینها[13] (-vitāmin؛ فنس)، موادی آلی که لازم است به مقادیر کم در غذای انسان و جانوران موجود باشد تا نمو و رشد آنها به صورت طبیعی صورت گیرد. مدتها پیش از آنکه مفهوم و لفظ ویتامین پیدا شود، بیماریهای حاصل از کمبود ویتامین را درمان میکردند. پزشکان قدیم یونانی و رومی و اسلامی برای معالجه‌ی شب‌کوری خوردن جگر بز را تجویز میکردند. پزشک انگلیسی، جیمز لیند[14] (jeymz lind؛ ۱۷۱۶–۹۴)، در ۱۷۵۷ ثابت کرد که خوردن مقدار کمی میوه‌ی تازه، مخصوصاً عصاره‌ی لیمو-ترش، از پیدا شدن بیماری اسقربوط، که از نقصان ویتامین ث حاصل میشود، جلوگیری می‌کند. در نتیجه‌ی تحقیقات لیند، به جیره غذائی دریانوردان انگلیسی مقداری آب لیمو افزوده شد. رسیدن به علم و اطلاع در باره‌ی اهمیت ویتامینها در خوراک جانوران شامل دو مرحله بوده است، (۱) باز شناختن نقش ویتامینها در بیماریها، و (۲) باز شناختن نقش ویتامینها در رشد طبیعی.

ویتامینها و بیماری، نخستین مرحله در سال ۱۸۵۵ آغاز شد که پزشکی ژاپنی، به نام کانهیرو تاکاکی[15] (kānehiro tākāki)، در جیره‌ی دریانوردان ژاپنی مقداری جو داخل کرد. در آن هنگام چنان تخمین زده میشد که

(۱)Wei (۲)Weil (۳)Villa (۴)Villahermosa (۵)Viareggio (۶)Viborg (۷)Vyborg (۸)Whipple
(۹)Viète (۱۰)Witt (۱۱)Wiet (۱۲)Witt (۱۳)vitamins (۱۴)Lind (۱۵)Takaki

۴۰٪ از جانوران و نباتیان، که غذای عمده‌ی ایشان برنج سفیدکرده بود، از بیماری بریبری رنج میبرند. ابتکار تاکاکی عملاً مرض بریبری را از ناوگان ژاپنی بر انداخت، ولی خود وی این موفقیت را به غلط نتیجه‌ی عمل پروتئینهای موجود در جو میدانست. در ۱۸۹۷، ک. آیکمان، که در جاوه کار میکرد، با این تجربه که چون مساکیانها را با برنج سفیدکرده تغذیه کنند بیماریی شبیه بریبری بر آنها عارض میشود، به فهم سبب حقیقی پیدا شدن این بیماری نزدیکتر شد. علاوه بر این، مشاهده کرد که اگر بر خوراک ماکیانهای مبتلاشده مقداری برنج سفیدنکرده بیفزایند، نشانه‌های بیماری از میان می‌رود. آیکمان نیز به این استنتاج غلط رسید که آنچه در سفید کردن برنج از میان میرود، محتوی ماده‌ای است که سموم یا میکروبهای موجود در خود برنج را از میان میبرد.

در ۱۹۱۱ ک. فونک نظریه‌ی "ویتامین" مواد غذائی را که برای جلوگیری از بعضی بیماریها ضرورت دارد، مطرح کرد. وی چنان تصور کرد که ماده‌ی خالص ضد بریبری را به دست آورده است و به آن نام "ویتامین" [= آمین زندگی] داد، زیرا چنان میپنداشت که این ماده از گونه‌ی شیمیائی آمینها است و برای ادامه‌ی زندگی ضرورت دارد. بعضی از ویتامین‌ها آمین نیستند. و بنابر این استدلال فونک برای نامگذاری درست نبوده است، ولی این نام به همان صورت که او پیشنهاد کرده بود اکنون رایج است.

شواهد بزودی نشان داد که بیش از یک نوع ویتامین وجود دارد. در ۱۹۱۲، خوراکی که به خوکچه‌های هندی داده بودند تا به صورت تجربی سبب پیدایش بریبری در آنها شود، به جای این بیماری سبب تولید اسقربوط یعنی بیماری شد که پیش از آن در میان دریانوردان انگلیسی پیدا شده بود. مفهوم ویتامینهای چندگانه و نقش آنها در بیماریهای گوناگون در ۱۹۱۳ بهتر شناخته شد که با تجربه در یافتند که چون موشها را با خوراک فاقد چربی (فاقد "ویتامین آ"ی محلول در چربی) تغذیه کنند، اختلالی در بینائی آنها حاصل میشود.

عمل ویتامینها در رشد طبیعی. نقش اساسی ویتامینها در رشد طبیعی بدن توسط محقق انگلیسی ف. گ. هاپکینز، به اثبات رسید؛ وی این مطلب را کشف کرد که اگر به موشهای مورد آزمایش مقادیر کافی از پروتئین و چربی و ئیدراتهای کربون و مواد کانی خورانده شود، در صورتی که بر این خوراک اندکی شیر یا غذاهای دیگر اضافه نکنند، موشها رشد نخواهند کرد. اثر محرک رشد این خوراکها به علت وجود عوامل ناشناخته (ویتامینها) به مقدار اندک است. در ۱۹۰۵، موجودات زنده‌ی ذره‌بینی را برای تحقیق در ویتامینها مورد استفاده قرار دادند. با مشاهده‌ی آثار محیطهای غذائی گوناگون در رشد باکتریها، چند ویتامین کشف شد که برای نمو باکتریها ضرورت داشت. بعدها معلوم شد که بعضی از این ویتامینها برای زندگی جانوران نیز لازم است.

نامگذاری ویتامینها. نامگذاری الفبائی ویتامینها در اوایل قرن ۲۰م آغاز شد تا از استعمال اسامی و اصطلاحاتی همچون "عامل جلوگیری از بریبری" خودداری کنند. ماده‌ی محلول در چربی را که از اختلال چشم در موش‌ها جلوگیری میکرد، ویتامین آ نامیدند، ماده‌ای را که مانع پیدا شدن تجربی بریبری میشد، ویتامین ب، و ماده‌ی ضد اسقربوط را ویتامین ت نام نهادند. بعدها دانسته شد که ویتامین ب خود مخلوطی از چند ویتامین است که آنها را ب ۱ (ب یک) و ب۲ و ب۳ و غیره نامگذاری کردند.

وظایف ویتامینها. همه‌ی فعالیتهای موجودات زنده در نتیجه‌ی صورت گرفتن فعل و انفعالهائی شیمیائی میسر میشود که از آنها انرژی به دست میآید یا بافتها و مواد حیاتی ساخته میشود. این فعل و انفعالها به وسیله‌ی آنزیمها به راه میافتد و تسریع میشود؛ هر آنزیم خاصْ یک فعل و انفعالِ خاص را تسهیل میکند. ویتامینها همچون جزئی از شبکه‌ی آنزیمی به کار می‌افتند. این واقعیت که ویتامینها به مقادیر بسیار کم لازمند، نتیجه‌ی این واقعیت است که آنزیمها در فعل و انفعالهائی که خود سبب به راه افتادن آنها میشوند، به مصرف نمی‌رسند. اگر در جیره‌ی غذائی مقادیر لازم از ویتامینهای مورد نیاز موجود باشد، افزودن مقادیر بیشتر هیچ حاصلی ندارد.

علاوه بر منبع شناخته‌شده‌ی ویتامین در جیره‌ی غذائی، چند راه تولید دیگر ویتامین نیز شناخته شده است. بعضی از باکتریهای روده‌ای ویتامینهائی را میسازند که از جدار روده وارد خون میشود و به بدن میرسد. بعضی از ویتامینها در بافتها ساخته میشوند. خاصیت ویتامین‌سازی در انواع مختلف جانوران متغیر است. موشها ویتامین ت میسازند و در خوراک خود به آن نیاز ندارند. برخلاف، انسان و خوکچه‌ی هندی و میمون، باید این ویتامین را از راه خوراک به دست آورند. انسان معمولاً به ویتامین ک نیازی ندارد چه از طریق موجودات ذره‌بینی داخل روده‌های او ساخته میشود.

ویتامینهای محلول در چربی و محلول در آب. ویتامینهای محلول در چربی عبارتند از ویتامینهای آ، ا، د، و ک. گروه ویتامینهای مختلط ب و ویتامین ت از ویتامینهای محلول در آب است. باز شناختن این گروهها از آن جهت اهمیت دارد که در بعضی از اختلالات هضم چربی (مثلاً در اسهال چربی)، نقصان ویتامین‌های محلول در چربی ممکن است حاصل شود، در صورتی که ویتامینهای محلول در آب به صورت متعارفی جذب میشوند. و نیز ویتامینهای محلول در چربی در کبد ذخیره میشوند، در صورتی که ذخیره شدن ویتامینهای محلول در آب در بدن چندان قابل توجه نیست. در نتیجه ویتامینهای محلول در آب باید به صورتی منظمتر از راه غذا تأمین شود.

۱- ویتامینهای محلول در چربی

ویتامین آ یا رتینول (retinol). این ویتامین به مقدار زیاد در روغن کبد ماهی(روغن ماهی) موجود است. رنگیزه‌های زرد پوست پرتقال (= کاروتن) که به نام پرووِیتامین (pro-; ماده‌ای که در بدن میتواند به ویتامین مبدل شود) شناخته میشوند، در سبزیهای خوراکی سبز و زرد، همچون هویج و سیب زمینی شیرین و اسفناج وجود دارد. بدن میتواند این مواد را به ویتامین فعال آ تبدیل کند. این ویتامین در عمل رؤیت اهمیت دارد، و همچنین برای نگاهداری ساخت متعارفی پوست و بافتهای آستر غده‌ها و روده‌ها ضرورت دارد. نقصان ویتامین آ به چشم صدمه میزند و سبب شبکوری و التهاب چشم میشود. عوارض دیگر آن جوش زدن پوست و خشکی آن و تحلیل رفتن غده‌های چربی و عرق پوست است. و نیز حساسیت شدید در مقابل سرما و بیماریهای عفونی گوناگون عارضه‌ی دیگری از آن است.

مقدار مصرف روزانه‌ای که برای ویتامین آ توصیه میشود، بر حسب واحد بین‌المللی (= 0,3 میکروگرم)، ۱'۵۰۰ واحد برای شیرخواران، ۳'۰۰۰ واحد برای کودکان تا ۶ سال، و ۴'۰۰۰ واحد برای کودکان بیش از ۶ سال و اشخاص بالغ است. افراط در مصرف آن ممکن است عوارض مسمومیت از این ماده بدهد که از آن جمله است شکننده شدن استخوانها و بزرگ شدن جگر و سپرز. مقدار "ویتامین آ"ی لازم برای تولید تجربی این عوارض چندین برابر مقدار مصرف متعارفی روزانه است.

ویتامین د. این ویتامین به دو صورت وجود دارد. ویتامین د ۳ که به صورت طبیعی از تأثیر آفتاب بر ۷-دِئیدروکولسترول موجود در پوست بدن تولید میشود. ویتامین د ۲، یا کالسیفرول (kālsiferol) که به صورت تجارتی از تاباندن اشعه‌ی فوق بنفش بر ارگوسترول به دست میآید. بهترین منبع این ویتامین روغن جگر ماهی است. آ. ویندائوس آن را کشف کرد، و مصنوعاً ساخت.

ویتامین د جذب کلسیوم و فوسفور را از روده‌ها تنظیم میکند و برای رشد طبیعی استخوانها ضرورت دارد. نقص آن در کودکان سبب بروز بیماری راشیتیسم میشود. این بیماری بیشتر در کودکانی که در سرزمینهای ابری مناطق شمالی زندگی میکنند و وضع غذائی خوبی ندارند فراوان است، و در نواحی استوائی و مداری که آفتاب فراوان است بندرت دیده میشود. کمبود این ویتامین در بزرگسالان سبب نرم شدن استخوانها میشود.

ویتامین ا، ویتامینی است که به مقدار زیاد در بافتهای بدن انسان پراکنده است؛ عوارض خاصی برای کمبود آن شناخته نشده است. در کمتر مصرف شدن ویتامین آ تأثیر دارد و ذخیره شدن آن را در جگر افزایش میدهد. انسان بالغ روزانه تقریباً به ۲۰ میلیگرم از آن نیاز دارد.

ویتامین ک، توسط باکتریهای روده ساخته میشود و، بنابر این، معمولاً وجود آن در جیره‌ی غذائی ضرورت ندارد. این ویتامین برای ساخته شدن پروترومبین که در عمل لخته شدن خون مهم است، اثر اساسی دارد. کمبود ویتامین ک ممکن است در اختلالاتی که بر جذب چربی در بدن تأثیر میگذارد (مثلاً بسته شدن مجاری صفرا) مشاهده شود. علامت این کمبود کاهش

قدرت انعقاد خون و بند نیامدن خون از زخم‌های کوچک است. کمبود ویتامین ک در کودکان شیرخواری که هنوز باکتریهای سازای این ویتامین درست در روده‌هایشان به کار نیفتاده است، سبب بروز "بیماریهای خونروی نوزادان" میشود. نیازمندی روزانه‌ی اشخاص بالغ به این ویتامین ح ۱ میلیگرم است.

II- ویتامینهای محلول در آب

ویتامین ب۱، یا تیامین، این ویتامین به مقدار زیاد در پوست غلات و خمیر ترش و به مقدار کمتر در انواع گوشت موجود است. این ویتامین جزئی از شبکه‌های آنزیمی را میسازد که به بدن قابلیت تبدیل ئیدراتهای کربون را به انرژی میدهد. مخصوصاً برای عمل عادی سلسله‌ی اعصاب اهمیت دارد. کمبود آن سبب بروز بریبری میشود. مقدار نیازمندی بدن به آن وابسته است به مقدار ئیدراتهای کربونی که مصرف شده باشد. مقدار مصرف روزانه‌ای که تجویز میشود از ۰٫۲۵ میلیگرم برای کودکان تا ۱ ملگ برای اشخاص بالغ است.

اسید نیکوتینیک، یا نیاسین، ویتامینی که در خمیرترش و انواع گوشت وجود دارد. در بدن به مکملهای آنزیمی تبدیل میشود که انجام یافتن بسیاری از فعل و انفعالهای شیمیائی به آنها بستگی دارد. کمبود نیاسین سبب بیماری پلاگر (لفظاً به معنی پوست زبر) میشود. نیاسین در بدن از آمینواسیدهای موجود در خوراکهای پروتئینی (مثلاً شیر و مشتقات آن) ساخته می‌شود، و به همین جهت مقدار روزانه‌ی آن بستگی به مقدار آمینواسیدهای موجود در خوراکها دارد، مقدار مصرف روزانه‌ای که توصیه میشود ح ۲۰ ملگ است.

اسید فولیک (folik)، به مقدار زیاد در بافتهای گیاهی و جانوری موجود است و در ساختمان اجزاء مهم یاخته نقش عمده دارد. ایجاد کمبود تجربی آن در حیوانات سبب کم‌خونی میشود. کمبود آن در انسان سبب نوعی اسهال است که در آن جذب غذا از دیواره‌ی روده مختل میشود. اسید فولیک در این مورد کمخونی را اصلاح میکند، و نیز برای درمان بعضی از انواع دیگر کمخونی در نوزادان و در زنان باردار سودمند است. چون این ویتامین به مقدار کافی در مواد غذائی وجود دارد، و علاوه بر این باکتریهای روده نیز آن را میسازند، ظاهراً کمبودی از آن در غذا حاصل نمیشود.

اسید پانتوتنیک (pāntotenik)، ویتامین دیگری که به مقدار زیاد در جگر و کلیه و زرده‌ی تخم مرغ و خمیر ترش و سبزیجات و شیر و غلات وجود دارد. این ویتامین برای تولید انرژی و نیز ساخته شدن چندین هورمون لازم است. ایجاد کمبودهای تجربی آن در جانوران سبب سفید شدن مو، خونریزی، التهاب پوست در موشها، و کم شدن پر و اختلال رشد در جوجه‌ها شده است. کمبود آن در انسان نامحتمل است، و حداقل مصرف روزانه‌ای برای آن معین نشده است.

بیوتین (biotin). بهترین منبع غذائی بیوتین جگر است، ولی در زرده‌ی تخم مرغ و خمیر ترش نیز وجود دارد. این ویتامین در شبکه‌ی اعمال آنزیمهای گوناگون که در ساخته شدن بافتها دخالت دارند، شرکت دارد. کمبود تجربی بیوتین را (که علت پیدایش آفتهائی در پوست و اعصاب میشود و در جانوران به مرگ آنها می‌انجامد) با خوراندن مقادیر زیاد سفیده‌ی تخم مرغ خام تولید کرده‌اند. سفیده‌ی تخم مرغ مشتمل بر پروتئینی است به نام آویدین که با بیوتین ترکیب میشود و از جذب شدن آن جلوگیری میکند. آویدین با پختن از میان میرود، و به همین جهت معمولاً ممانعتی از جذب بیوتین به عمل نمیآورد. بیوتین توسط باکتریهای روده ساخته میشود و عموماً در انسان کمبود آن مشاهده نمیشود.

ویتامین ب۶ یا پیریدوکسین، در خمیر ترش، جگر، و گیاهان مختلف وجود دارد. این ویتامین در انجام یافتن فعل و انفعالهائی که بعضی از اسیدهای آمینه (سنگ شالوده‌ی پروتئینها) و اسیدهای چرب در آنها وارد میشود، سهمی دارد. کمبود پیریدوکسین در انسان بسیار نادر است، و حد اقل مورد نیاز آن را نمیتوان معین کرد.

ویتامین ب۱۲ یا سیانوکوبالامین، به مقدار زیاد در جگر وجود دارد و برای تولید اسید دئوکسیریبونوکلئیک (deoksiribonuk-leik)—DNA—ضروری است و جزء اصلی هسته‌ی یاخته است. در کمخونیهای بدخیم، بیمار دچار کمبودهائی از لحاظ "عاملی درونی" است که معمولاً توسط معده ساخته میشود و برای جذب ویتامین ب۱۲ کمال لزوم را دارد. خوردن ویتامین ب۱۲ در معالجه‌ی این بیماری مؤثر است. این ویتامین معمولاً در خوراکیها به مقدار بسیار ناچیز موجود است و نیاز روزانه‌ی آن در اشخاص بالغ از میکروگرم تجاوز نمی‌کند.

اینوسیتول(inositol)، به مقدار زیاد در فراورده‌های بعضی از گیاهان، بالخاصه جوانه‌ی گندم، و در بعضی از ترکیبات چرب بدن وجود دارد. کمبود آن در انسان مشاهده نشده و نمی‌توان حداقل مورد نیاز آن را معین کرد.

اسید پارا-آمینوبنزوئیک، در گیاهان و جانوران فراوان است و به مقدار زیاد در جگر و خمیر ترش وجود دارد. ظاهراً پیش از پیدا شدن اسید فولیک تولید میشود.

ویتامین ث یا اسید آسکوربیک، به مقدار زیاد در میوه‌های خانواده‌ی لیموترش وجود دارد. از نابود شدن بعضی از ویتامینهای دیگر، مخصوصاً اسید فولیک و عوامل شریک در کار آنزیمها، در بافتها جلوگیری میکند. کمبود ویتامین ث سبب بروز بیماری اسکوربوط میشود که علامت ممیزه‌ی آن ریختن دندانها و خونروی از بدن و کم‌خونی و تولید ورم در بدن و در بندها است. مقدار مصرف روزانه‌ای که توصیه میشود برای شیرخوارگان ۱۰، برای کودکان ۲۰، و برای بزرگسالان ۳۰ ملگ است.

ویتاوتاس، مهیندوک لیتوانی، ← ویتوفت.

ویتبسک[1] (vitebsk)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۳۱٬۰۰۰)، لش روسیه‌ی سفید، بر دوینای غربی. کارخانجات تهیه‌ی ماشین‌آلات و پارچه دارد. در قرن ۱۴م به دست لیتوانی و در ۱۷۷۲ به دست روسیه افتاد. تا هنگام اشغال (۱۹۴۱–۴۴) آلمانها در جم II، ۴۵٪ سکنه‌ی آن یهودی بود.

ویتبنک[2] (vitbank)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۶٬۹۲۳)، ترانسوال، لش جمهوری افریقای جنوبی. مرکز اداری مهمترین حوضه‌ی زغال سنگ افریقای جنوبی است. علاوه بر کارخانه‌های آمودن مواد زغالی، کارخانه‌های تولید کربور، سیانور پوتاسیوم، فولاد، و وانادیوم دارد. دانشکده‌ی کارآموزی کارگران معدن در آن واقع است.

ویتبی[3] (witbi)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۲٬۷۱۷)، رایدینگ شمالی (یورکشر)، انگلستان، بندر دریائی بر مصب رود اسک، و تفرجگاه. در ۶۶۳، آزوی، شاه نورثامبریا، ← شورای ویتبی را در اینجا فرا خواند تا از بین سنن کلیساهای سلتی و رومی یکی را بر گزیند.

ویتبی، شورای[4] (witbi)، شورائی دینی که توسط آزوی، شاه نورثامبریا، در شهر ویتبی فرا خوانده شد (۶۶۳). هدف این بود که شوری، از بین سنن کلیساهای سلتی و رومی (خاصه در تعیین روز عید فصح) یکی را بر گزیند. آزوی عرف کلیسای رومی را بر گزید. بدین ترتیب مسیحیت رومی بر مسیحیت ایرلندی در انگلستان پیروز شد. نیز ← قدیس ویلفرد.

ویتربو[5] (viterbo)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۵۴٬۶۲۶)، لاتیوم، ایتالیای مرکزی. مقر پاپهای قرون ۱۳م بوده و دارای کوپهای جالب نظر قرون وسطائی با کاخها و آبنماهای زیبا و کلیسای جامع به سبک رومانسک است. در جم II آسیب دید.

ویتروویوس[6] [مارکوس ویتروویوس پولیو (märkus vitruvius pollio)]، اواخر قرن ۲م و اوایل قرن اول قم، مؤلف رومی در موضوعات معماری و مهندسی، و معمار امپراطور آوگوستوس. در کتاب معماری ده‌جلدی او از طرحریزی شهر و مصالح ساختمانی و ساختمان معابد و سبکهای معماری یونانی و بناهای عمومی و خصوصی و تزیینات داخل بنا و اسبابهای اندازه‌گیری زمان و ماشینهائی که در ساختمان به کار میرود و ماشینهای نظامی بحث شده است. ارزش این کتاب منحصر به فرد بودن و جنبه‌ی دایرةالمعارفی آن است. نظریه‌های ویتروویوس در دوره‌ی رنسانس برای احیای آثار باستانی بسیار مورد توجه معماران قرار گرفت.

ویتس، کونراد[7] (konrād vits)، نقـ ح ۱۴۳۴ ـح ۴۷، نقاش آلمانی که در ژنو و بال فعالیت داشت. بسیاری از آثار او در بال موجود است. یکی از نخستین منظره‌های دقیق از لحاظ نقشه‌برداری را در تاریخ نقاشی اروپائی به وجود آورد.

ویتستون، پل[8] (pole witstōn)، مدار منشعب

(۱)Vitebsk (۲)Witbank (۳)Whitby (۴)Whitby, Synod of (۵)Viterbo (۶)Vitruvius (۷)Witz (۸) Wheatstone bridge

شده‌ی برقی که برای اندازه گرفتن مقاومت به کار میرود. هنگامی که هیچ جریانی از A به B نگذرد (شکل ۱) و عقربه‌ی گالوانومتر G هیچ

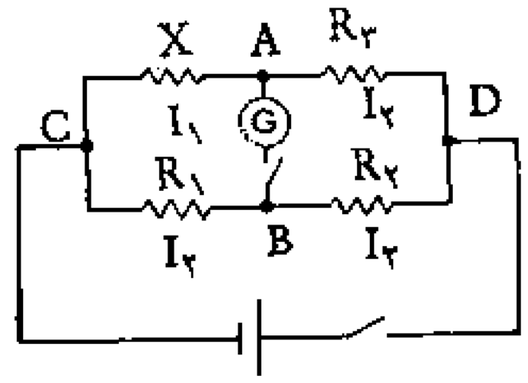

شکل ۱

انحرافی را نشان ندهد، معلوم میشود که $\frac{X}{R_۳}=\frac{R_۱}{R_۲}$ که در آن $R_۱$، $R_۲$، و $R_۳$ نماینده‌ی مقاومتهای معلوم و X نماینده‌ی مقاومت مجهول است. سیم CD با مقاومت یکنواخت، و عموماً به طول ۱ متر، با مقاومتهای $R_۱$ و $R_۲$ در پل ویتستون است؛ $R_۳$ مقاومت استانده‌ای است که از یک جعبه‌ی مقاومت انتخاب میشود و X مقاومتی است که میخواهند آن را اندازه بگیرند. محل اتصال B لغزان است و آن را چنان بر CD جا به جا میکنند (شکل ۲) که

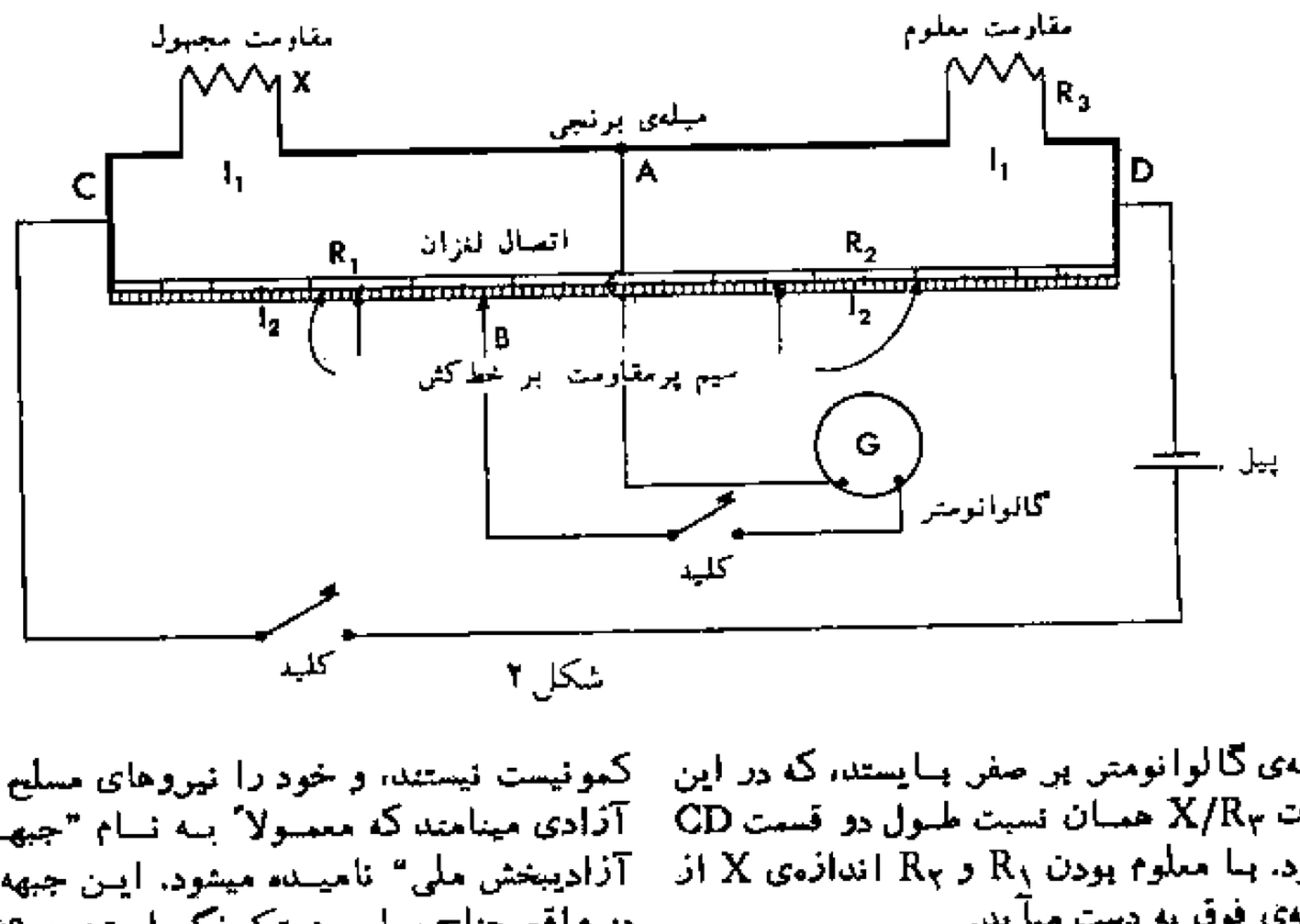

شکل ۲

عقربه‌ی گالوانومتر بر صفر بایستد، که در این صورت $X/R_۳$ همان نسبت طول دو قسمت CD میشود. با معلوم بودن $R_۱$ و $R_۲$ اندازه‌ی X از رابطه‌ی فوق به دست میآید.

ویتستون[1]، **سر چارلز** (sər cārlz witstŏn*)، ۱۸۰۲–۷۵، فیزیکدان و مخترع انگلیسی. شریک در اختراع نوعی تلگراف برقی، و مخترع نوعی فرستنده‌ی خودکار است. اختراع کنرلینا به او منسوب است. نیز تحقیقاتی در نور و صوت و برق دارد. ← پل ویتستون اختراع او نیست، ولی استعمالش را او رایج ساخت.

ویتفیلد، جورج: ← وایتفیلد، جورج.

ویتکاور[2]، **رودلف** (rudolf witkāər)، آلمانی **ویتکوور** (vitkover)، ۱۹۰۱–۷۱، مورخ هنری آلمانی. پس از گرفتن درجه‌ی دکتری از برلین، در کتابخانه‌ی هرتزیانای رم (۱۹۲۳–۳۳) و انستیتوی واربورگ لندن (۱۹۳۴–۵۶) مشغول تحقیق شد، و از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۶ استاد دانشگاه لندن بود. سپس به مدیریت شعبه‌ی هنرهای ظریف و باستانشناسی دانشگاه کولومبیا، کشمت، منصوب شد. مردی پرنیرو بود، و این شعبه‌ی دانشگاه را به صورت مرکز تحقیقی برای تاریخ هنر در آورد. از آثار او اینهاست: اصول معماری در دوره‌ی اومانیسم (۱۹۴۹)، که سخت در معماران جدید انگلیسی نفوذ داشته است، نقاشیهای کاراچی (۱۹۵۲)، جان لورنتسو برنینی (۱۹۵۵)، هنر و معماری در ایتالیا از ۱۶۰۰ تا ۱۷۵۰ (۱۹۵۸)، گفتارهائی در تاریخ معماری (۱۹۶۷)، و گفتارهائی در تاریخ هنر (۱۹۶۷).

ویتکوفسکی: ← هاردن، ماکسیمیلیان.

ویتکونگ[3] یا **ویت‌کونگ** (هردو vietkong)، اصطلاحی است که معمولاً به افراد نیروهای چریکی فعال در ویتنام جنوبی (← ویتنام)، و نیز به نهضت مقاومت در برابر حکومت این سرزمین اطلاق میشود. این اصطلاح به معنی "کمونیست ویتنامی" است، و پس از ۱۹۵۷ در نظام نگو دین دیم[4] (ngo din dim؛ 1901–۶۳) به وجود آمد که تعداد دسته‌های جنگجویان چریک رو به افزایش گذاشت. خود ویتکونگها این اصطلاح را دوست ندارند، چه همه‌ی آنان کمونیست نیستند، و خود را نیروهای مسلح ملی آزادی مینامند که معمولاً به نام "جبهه‌ی آزادیبخش ملی" نامیده میشود. این جبهه، که در واقع جناح سیاسی ویتکونگ است، در ۱۹۶۰ تشکیل شد، و رهبر آن، نگوین هوئو تهو[5] (nguyen huu tho؛ 1910–)، که به هیچ حزبی وابسته نیست، از هواخواهان کمونیستها است. این جبهه تشکیل شده است از "اتحادیه‌های آزادی" (کشاورزان، کارگران، زنان، دانشجویان، روشنفکران، و سربازان قدیمی)؛ سازمانهای دینی [کاتولیک، بودائی، کائو دائی (kāo dā'i) و هوآ هائو (hoā hāo)]؛ اقلیتهای کوهنشین و کامبوجی؛ و سه حزب سیاسی رادیکال سوسیالیست، دموکرات، و انقلاب خلق. تنها حزب اخیر که در ۱۹۶۲ تأسیس شد، آشکارا کمونیست است. نخستین واحد ویتکونگ در ۱۹۵۷ توسط گروههای ویتمین تشکیل شد که بر ضد فرانسویان جنگیده بودند و در ۱۹۵۴، پس از آنکه قسمت عمده‌ی آنان بنا بر توافقنامه‌ی ژنو به ویتنام شمالی رفتند، در ویتنام جنوبی بر جای ماندند. عده‌ی ویتکونگها با سربازگیری محلی جدید، مخصوصاً از میان ساکنان روستاها، افزایش پیدا کرد، و پس از بازگشت عده‌ای که به ویتنام شمالی (← ویتنام) رفته بودند، بر قدرت ایشان افزوده شد. فعالیت ویتکونگها با اجرای عملیات پراکنده‌ی وحشتزا در میان مردم آغاز شد. جنگهای به مقیاس وسیع در ۱۹۶۱ با حمله‌ای به پایگاه نظامی دولتی شروع شد. در ۱۹۶۵ قدرت ویتکونگ چندان بود که اگر کشمت دخالت نمیکرد حکومت سایگون را ساقط میکرد. عده‌ی افراد جنگجویان ویتکونگ را از ۱۶۰'۰۰۰ تا ۲۴۰'۰۰۰ تخمین زده‌اند. مدت چندین سال تجهیزات آنان منحصر بود به سلاحهای امریکائی که در نبردهای با نیروهای دولتی به غنیمت میگرفتند. ولی از ۱۹۶۵، ویتنام شمالی با فرستادن سلاحهای کاملتر روسی و چینی، ویتکونگ را تقویت میکرد. در نواحی وسیعی از ویتنام جنوبی، افراد دستگاه سیاسی ویتکونگ که عده‌ی آنها را ۸۰'۰۰۰ تخمین کرده‌اند، به اداره‌ی امور روستائی و جمع‌آوری مالیات و تبلیغات و سربازگیری اشتغال داشتند، و در این نواحی ویتکونگها آموزشگاهها و بیمارستانها و حتی کارخانه‌های اسلحه‌سازی کوچک مخصوص به خود تأسیس کرده‌اند. برنامه‌ی سیاسی ویتکونگ که در ۱۹۶۷ منتشر شده، فاقد اصطلاحات کمونیستی و آشکارا خواستار تشکیل دولتی ائتلافی با احزاب مختلف و اصلاحات اقتصادی است. از این مهمتر آنکه در باره‌ی بیطرفی ویتنام جنوبی در آن تأکید شده و چنان میخواستند که وحدت دو ویتنام به تأخیر افتد. این برنامه را بعضی به عنوان تاکتیکی از جبهه‌ی کمونیستی این نهضت تفسیر کرده‌اند، و بعضی دیگر آن را نشانه‌ی پیروزی جناح غیر کمونیستی بر جناح کمونیستی در آن دانسته‌اند. ولی، وابستگی رو به افزایش جبهه‌ی آزادیبخش ملی به کومکهای انسانی و تجهیزاتی ویتنام شمالی، سبب پیداشدن این عقیده شده است که ویتکونگ تحت سلطه ویتنام شمالی قرار داشته بوده است.

ویتکوور، رودولف: ← ویتکاور، رودولف.

ویتکیند: ← ویدوکیند.

ویتگنشتاین[6]، **لودویگ یوزف یوهان** (ludvig yozef yohān vitgenštāyn)، ۱۸۸۹–۱۹۵۱، فیلسوف بزرگ اتریشی نیمه‌ی اول قرن ۲۰م در فلسفه‌ی مذهب تحقق منطقی و در سمانتیک، و از نظریه‌پردازان این قرن؛ مته وین. جد او از یهودیت به مذهب پروتستان گروید، و پدرش، در نتیجه‌ی کوشش و کار زیاد، یکی از صاحبان صنایع فولادسازی در اتریش شد؛ مادر او به مذهب کاتولیک بود. ۴ برادر و ۳ خواهر همه بااستعداد بودند، و یکی از برادرانش پیانو‌نواز برجسته‌ای شد. ویتگنشتاین ۲ سال در مدرسه‌ی عالی صنعتی شارلوتنبورگ[7] (šārlo-

(۱)Wheatstone (۲)Wittkower (۳) Viet Cong (۴)Ngo Dinh Diem (۵)Nguyen Huu Tho (۶)Wittgenstein (۷)Charlottenburg

tenburg، شهری قدیمی که اکنون بخشی از برلین، آلمان غربی است) به فراگرفتن مهندسی مشغول شد، و در ۱۹۰۸ به انگلستان رفت و در دانشگاه منچستر به تحصیل مهندسی پرداخت. بتدریج به ریاضیات ناب تمایل یافت، و پس از خواندن کتاب اصول ریاضیات برتراند راسل سخت تحت تأثیر آن قرار گرفت، و رشته‌ی مهندسی را ترک کرد و به کیمبریج رفت تا از درسهای راسل بهره برد. پس از مدتی به نروژ رفت، و در جنگ I داوطلبانه وارد ارتش اتریش شد، و در اواخر جنگ در ایتالیا به اسارت در آمد. در طول جنگ یادداشتهای کتاب معروف خود، رساله‌ی منطقی-فلسفی، را تهیه کرد و آن را به صورت کتابی برای برتراند راسل فرستاد تا آن را چاپ و منتشر کند، که در ۱۹۲۱ منتشر شد. این رساله از جمله‌ی کتب مهم فلسفی قرن ۲۰م است که در نهایت اختصار (حد ۸۰ صفحه) و به صورت جملات و کلمات قصار ــ که با شماره‌گذاری اعشاری مرتب شده ــ نوشته شده است، و دارای سبک عالی محکمی است، ولی در نتیجه‌ی اختصار و ایجازش مورد شروح و تفاسیر فراوان واقع شده است. اصطلاحات این کتاب با اصطلاحات سنتی و معمولی فلسفی منطبق نیست، و به همین جهت فهم آن دشوار است چنانکه خود وی مطالبی را که راسل در دیباچه‌ی این کتاب برای توضیح آن نوشته بود، قبول نداشت. ویتگنشتاین در این کتاب میگوید که جهان از اشیاء ترکیب یافته است و اشیاء واقعیات مفرد یا بسیط را تشکیل میدهند. نمایش اشیاء در زبان از راه "اسماء" است. "اسماء" در جملات ابتدائی "تصاویر" وضع ممکن امور هستند. پس زبان "تصویر" واقعیات است. نظریه‌ی "تصویر" از مسائل مهم و مشکل رساله‌ی منطقی-فلسفی است. نظریه‌ی دیگر در این رساله نظریه‌ی "عمل تصدیق" است که مربوط به قضایا و جمله‌های مرکب از جمله‌های ابتدائی است. میان قضایای فطری و مقدم بر تجربه و قضایای تجربی و اکتسابی فرق مهمی است، و آن اینکه قضایای نخستین همه حمل شیء بر نفس یا تکرار بیفایده است (مانند کل بزرگتر است از جزء، یا کل مجموع اجزاء خود است). قضایای مابعد طبیعی و اخلاقی در زبان قابل بیان و "نمایش" نیستند، زیرا زبان مرکب از جملات است و جملات معنی‌دار تصاویر واقعیات است.

ویتگنشتاین پس از جنگ به اتریش باز گشت و داوطلبانه برای تعلیم در مدارس ابتدائی به کار پرداخت. با آنکه از پدرش ثروت هنگفتی به او رسیده بود، در نهایت سادگی زندگی می‌کرد، و مقداری از ثروتش را وقف هنرمندان و شعرا کرد. در ۱۹۲۶ تدریس در مدارس را ترک کرد و مدتی به باغبانی و معماری پرداخت، و برای خواهرش در وین کاخی ساخت که میگویند نمونه‌ی همان انسجام و سادگی و صلابتی است که در رساله‌ی منطقی-فلسفی دیده میشود. ویتگنشتاین در وین به "حلقه‌ی وین"، که اعضای آن در مذهب تحققی منطقی تحقیق میکردند، پیوست و مخصوصاً با موریتس شلیک[1] (moritz šlik؛ ۱۸۸۲–۱۹۳۶، فیلسوف آلمانی و مؤسس "حلقه‌ی وین") مجالس بحث و گفتگو برقرار کرد. در ۱۹۲۹ به کیمبریج باز گشت، و از ۱۹۳۰ به تدریس در آن دانشگاه پرداخت. پس از چندی اقامت در نروژ، دوباره به کیمبریج باز گشت، و به جای ج. ا. مور استاد فلسفه شد. در جنگ II داوطلبانه به خدمت در بیمارستانها، در آزمایشگاه تحقیقات بالینی پرداخت. در ۱۹۴۴ دوباره به تدریس در کیمبریج مشغول شد، و در ۱۹۴۷ از کار تدریس استعفا کرد. از ۱۹۴۹ به بعد پی برد که بیماری سرطان گریبانگیرش شده است. با این همه، خود را نباخت و به سفر و مطالعه و تحقیق پرداخت، و سرانجام، چون نمیخواست در بیمارستان بماند، به خانه‌ی پزشک معالج خود رفت و در همان جا نیز در گذشت.

رساله‌ی منطقی-فلسفی تنها کتابی است که در زمان حیات ویتگنشتاین منتشر شده است. کاوشهای فلسفی (۱۹۵۳)، اصول ریاضی (۱۹۵۶)، کتابهای آبی و قهوه‌ای: مطالعات مقدماتی برای تحقیقات فلسفی (۱۹۵۸)، و یادداشتها، ۱۹۱۴–۱۹۱۶ (۱۹۶۱) از دیگر آثار اوست که پس از مرگش منتشر شده. در کاوشهای فلسفی نظر ویتگنشتاین کاملاً با آنچه در رساله گفته است فرق کرده، به طوری که رساله و کاوشهای فلسفی دو فلسفه‌ی جداگانه هستند.

ویتل[2]، سر **فرنک** (sər frank witəl*)، ۱۹۰۷– ، مهندس هوائی انگلیسی؛ مستر کاونتری. در ۱۹۳۰ طرحهای اساسی موتور توربوجت (← جت) را به ثبت رسانید. ویتل نخستین کسی است که توربین گازی را با پیشرانی جت ضمیمه کرد و توربین را به عنوان وسیله‌ی کارامدی در راندن هواپیما به کار برد. در دو دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ قرن حاضر، ویتل به کومک دیگران توربوجتها و هواپیماهای جت متعدد ساخت و آنها را مورد آزمایش قرار داد. این آزمایشها به رواج موتورهای جت هوائی جدید انجامید.

ویتلسباخ[3] (vitelsbāx)، خاندان پادشاهی باواریا. دوکنشین باواریا را در ۱۱۸۰ و پالاتینای راین (← پالاتینا) را در ۱۲۱۴ به دست آورد. امپراطور لوئی IV از خاندان ویتلسباخ، سرزمینهای خانوادگی را میان دو شاخه‌ی عمده‌ی خاندان تقسیم کرد (۱۳۲۹). در باره‌ی شاخه‌ی پالاتینا و شاخه‌های فرعی آن ← پالاتینا. شاخه‌ی باواریا که در سرزمین اصلی باواریا فرمانروائی داشت، در زمان دوک ماکسیمیلیان I، رهبر کاتولیکها در جنگ سی‌ساله، قدرت بسیار و حق برگزینندگی به دست آورد. بر اثر اضمحلال این شاخه در ۱۷۷۷، شاخه‌ی پالاتینا به تاج و تخت باواریا رسید. در ۱۷۹۹ تمامی سرزمینهای خانوادگی، زیر فرمان فرمانروائی یگانه، از نو متحد شد و فرمانروای آن در ۱۸۰۶، شاه باواریای گسترش‌یافته‌ای شد. این خاندان در ۱۹۱۸ برکنار شد.

ویتلوگا، رود، ← ولگا.

ویتلیوس[4]، **آولوس** (älus vitellius)، ۱۵–۶۹، امپراطور (۶۹) روم. مورد توجه تیبریوس، کالیگولا، کلاودیوس، و نرون (امپراطوران روم) بود. و گالبا او را به فرماندهی نیروهای راین سفلی منصوب کرد. پس از پیروزی بر اوتو، که جانشین گالبا شده بود، به جای وی به امپراطوری نشست، ولی وسپاسیانوس مغلوب و مقتولش کرد.

ویتمن[5]، **والت** (والتر ویتمن) (wälter wit-mən)، ۱۸۱۹–۹۲، شاعر امریکائی. در ۱۱-سالگی مدرسه را ترک گفت و در چاپخانه‌ای حروفچین شد. در ۱۹ سالگی در لانگ آیلند حرفه‌ی آموزگاری انتخاب کرد، و روزنامه‌ی لانگ آیلند را انتشار داد. از ۱۸۴۱ روزنامه-نگار تمام‌وقت شد و به شعر و نثر برای روزنامه-های نیو یورک و بروکلین چیز مینوشت. علاقه‌ی شدید وی به مسائل سیاسی در این دوره سبب شد که ریاست هیئت تحریریه‌ی دیلی ایگل را، که روزنامه‌ای از حزب دموکرات بود، بر عهده بگیرد. پس از ۱۸۴۸ مدتی حرفه‌ی نجاری و خرپاکوبی پیشه کرد. در ۱۸۵۵ به هزینه‌ی خود ۱۲ قطعه از اشعارش را که از ۱۸۴۷ بر روی آنها کار کرده بود، در کتاب برگهای‌علف انتشار داد. به علت اینکه طول مصراعها در آن از حد متعارف خارج شده و به‌صورت شعر آزاد در آمده بود، در معرض انتقاد فراوان قرار گرفت. ویتمن پیوسته در چاپهای پیاپی در کتاب خود دست میبرد و آن را بزرگتر میکرد تا آخرین چاپ آن در ۱۸۹۲ منتشر شد. اکنون بسیاری از نقادان او را بزرگترین شاعر امریکائی و مبلغ آزادی و حیثیت انسان و ستاینده‌ی دموکراسی معرفی میکنند. از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۵ داوطلبانه به عنوان پرستار در یکی از بیمارستانهای واشینگتن خدمت کرد. آواز طبل (۱۸۶۵) و دنباله‌ی آواز طبل (۱۸۶۵–۶۶) دو دیوان اشعار دیگر او است که در باره‌ی جنگ-های داخلی امریکا سروده است. کتاب منثور چشم‌اندازهای دموکراسی او در ۱۸۷۱، و آخرین کتابش، شاخه‌های ماه نوامبر در ۱۸۸۸ منتشر شد. ویتمن در شاعران پس از خود بسیار مؤثر افتاده و مورد تقلید قرار گرفته است.

ویتمین یا **ویت‌مین**[6] (هر دو vietmin) یا **ویتمینه** یا **ویت‌مینه** (هر دو vietminh) [علامت اختصاری الفاظ ویت‌نامی دوک‌لاپدونگ-مین-هوی، = اتحادیه‌ی ویتنام برای استقلال]، حزب سیاسی ویتنام که در ۱۹۴۲ به توسط نمایندگان سازمانهای انقلابی آنام، تونکن، و کوشنشین تشکیل شد. فعالیتهای ویتمن منجر به تشکیل دولت ویتنام شمالی شد. هو چی‌مین رهبر آن بود.

ویتمینه: ← ویتمین.

ویتناگموت[7] (witenāgemōt) [انگلیسی کهن، = مجلس رایزنان]، مجلس رایزنان (ویتان) شاه در انگلستان آنگلوساکسون. چنین مجلسی در هر یک از ممالک آنگلوساکسون وجود داشته است. اعضای آن را ارلهای بانفوذ و بزرگان کلیسا و تینها (teyn-) [= ملازمان یک

(۱)Schlick (۲)Whittle (۳)Wittelsbach (۴)Vitellius (۵)Whitman (۶)Vietminh, Viet Minh (۷)witenagemot

خاوند] تشکیل میدادند، و مجلسی اشرافی بود و افراد آن به فرمان شاه انتخاب میشدند. این واقعیتها، ادعای قدیمی را که ویتناگموت شبیه به پارلمنت ملی دموکراتیک بعد بوده است، باطل میکند. ویتناگموت دارای قدرت فراوان بوده است. باآنکه عده‌ی اعضا و وظایف مجلس در هر کشور و با هر شاه تغییر میکرد، شاه معمولاً در مورد وضع قوانین و مالیاتها و قراردادهای خارجی و دفاع ملی و اعطای تیول با صلاحدید و رضایت آنان عمل میکرد. محتملاً ویتناگموت کمتر به صورت مستقیم در برابر شاه ایستادگی نشان میداده است، ولی قدرت بالقوه‌ی آن خود عامل تعدیل کننده‌ی قدرت شاه بوده است. باآنکه منابع و اسناد در این مورد بسیار نادر است، ظاهراً رایزنان قدرت انتخاب شاه را نیز داشته‌اند. چون سلطنت معمولاً ارثی بود، این انتخاب بیشتر جنبه‌ی تشریفاتی داشت، ولی در مواردی رایزنان واقعاً شاه را انتخاب می‌کردند.

ویتنام[1] یا **ویت‌نام** (هر دو vietnām)، مملکت سابق (ح ۳۳۰٬۷۳۰ کمم)، ج‌ش آسیا. در ۱۹۴۵–۵۰ از سرزمینهائی تشکیل شد که بیشتر محل سکونت آنامیان بود. این سرزمینها عبارت بود از **تونکن**، **آنام**، و **کوشنشین**. قسمت عمده‌ی آن کوههای پوشیده از جنگل و فلات است، و در دشتهای کرانه‌ای و دلتاهای حاصلخیز آن جمعیت فراوان زندگی میکند. در ل دلتای رود سرخ است، و در ج دلتای رود مکونگ؛ ل و ج با قسمت باریک ویتنام مرکزی به یکدیگر متصل میشود که در میان کوههای آنام و دریای چین جنوبی واقع است. این ناحیه اقلیم مداری موسمی دارد، که بنا بر وضع هر محل تغییراتی پیدا میکند. شغل عمده‌ی مردم آن کشاورزی، و محصول عمده برنج است؛ در ج کشتزارهای کائوچو و چای و قهوه وجود دارد. بیش از ۸۰٪ مردم را اصولاً مغولواران تشکیل میدهند، و دینی دارند که آمیخته‌ای از دینهای کنفوسیوسی و بودائی است؛ در ج اقلیت بزرگی دین کاتولیک رومی دارند. اقلیتهای عمده‌ی ارتفاعات عبارتند از موئی (moi)، موئونگ (muong)، مان، و میائو (miāo). گروهی از کامبوجیان در دلتای مکونگ نزدیک مرز کامبوج، و جمعی از چینیان در مراکز شهری به سر میبرند.

تاریخ قدیم ویتنام همان تاریخ **تونکن**، **آنام**، و **کوشنشین** است. با آنکه فرانسویان در اواخر قرن ۱۶م به این سرزمین راه یافتند، دوره‌ی مستعمره شدن آن از ۱۸۵۹ آغاز میشود که فرانسویان سایگون را متصرف شدند و به مستعمره‌ی کوشنشین سازمان دادند (۱۸۶۷). در ۱۸۸۴ فرانسه تونکن و آنام را تحت الحمایه‌ی خود اعلام کرد، در ۱۸۸۷ تونکن، آنام، کوشنشین، و کامبوج را ضمیمه‌ی یکدیگر کرد و هندوچین را تشکیل داد، که در ۱۸۹۳ لائوس نیز ضمیمه‌ی آن شد.

پس از حج I نهضتی ملی در ویتنام آغاز شد که در دوران اشغال ژاپنیها در حج II نیرومندتر شد. ژاپونیها به ← حکومت ویشی اجازه دادند که تا پایان مارس ۱۹۴۵ این سرزمین را مانند سابق اداره کند، ولی پس از این تاریخ، به نفع نظامی که توسط بائو دائی، امپراطور پیشین آنام، به روی کار آمد، از فرانسویان خلع ید کردند. حکومت بائو دائی بزودی سقوط کرد، و در پایان ج II، حزب ویتمین، به ریاست هو چی‌مین، در مقابل بازگشت حکومت فرانسویان مقاومت نشان داد و یک حکومت جمهوری تأسیس کرد که مرکز آن در هانوی بود. در مارس ۱۹۴۶ نیروهای فرانسوی به هانوی رسیدند، اما پس از چند پیکار پراکنده، فرانسویان آنام و تونکن را به عنوان دولتهای آزاد ویتنام در داخل فدراسیون هندوچین به رسمیت شناختند، ولی از اینکه کوشنشین به این کشور جدید ملحق شود، جلوگیری کردند. در نوامبر ۱۹۴۶، جنگ میان فرانسویان و دولت ویتنام به صورت مقدمه‌ی جنگی خونین و چریکی در آمد. فرانسویان از گفتگوی بیشتر با هو چی‌مین و دیگر سران ویتمین خودداری کردند، و در ۱۹۴۹ بائو دائی را به فرمانروائی ویتنام گماشتند و کوشنشین را جزئی از آن محسوب داشتند. چون نزدیک شدن نیروهای چین کمونیست به مرز شمالی هندوچین (که در دسامبر ۱۹۴۹ به آن رسیدند) فرصت کومک کردن مؤثر شوروی و چین را به نیروهای ویتمین، که قسمت عمده‌ی سرزمینهای خارج نواحی پرجمعیت را در تصرف داشتند، زیادتر میکرد، فرانسویان به تقویت نیروهای نظامی بائو دائی پرداختند. در دسامبر ۱۹۴۹ پیمانی که در آن به ویتنام در داخل اتحادیه‌ی فرانسه استقلال میبخشید، به امضا رسید. دولت جدید سریعاً توسط کشمه و انگلستان و کشورهای دیگر به رسمیت شناخته شد (فوریه‌ی ۱۹۵۰)؛ در این اثنا رسمیت رژیم هو چی‌مین نیز توسط تجشم و چین کمونیست و دیگر وابستگان به شوروی مورد شناسائی قرار گرفت. به استثنای تایلند (که بائو دائی را به رسمیت شناخت)، کشورهای ج‌ش از هر دو رژیم خود را دور نگاه داشتند. در فوریه‌ی ۱۹۵۰، فرانسه رسماً از کشمه برای تأمین تجهیزات نظامی و رساندن کومکهای دیگر به رژیم بائو دائی استمداد کرد؛ حیثیت این رژیم در اوایل ۱۹۵۰ هنوز چندان زیاد نبود؛ بعضی از کشورهای غیر کمونیست هندوچینی به آن همچون حکومت دست‌نشانده‌ی فرانسه نظر میکردند، و تسلط آن محدود به سرزمینی بود که در زیر فرمان نظامی فرانسه قرار داشت. در آن ضمن که نیروهای فرانسوی مشغول نبرد با نیروهای ویتمین بودند، که پس از ۱۹۵۰ رهبری آنها با کمونیستها بود، در داخل آن قسمت از ویتنام که در تصرف فرانسه قرار داشت، برای به دست آوردن استقلال بیشتر و علیه رژیم بائو دائی که از طرف فرانسویان حکومت میکرد، شورشهائی صورت میگرفت. در اوایل ۱۹۵۴ وضع نظامی فرانسویان بدتر شد، و این بدان جهت بود که نیروهای ویتمین شهر ← دینبینفو در نزدیکی مرز لائوس را محاصره کردند که فرانسه در آنجا استحکاماتی برای دفاع از دلتای رود سرخ داشت. دینبینفو در ماه مه سقوط کرد، و در کنفرانس ژنو ۱۹۵۴، فرانسه ناچار شد به زیان خود پیمان آتش‌بس را امضا کند. پیمان صلح توسط نماینده‌ی اتحادیه‌ی فرانسه و نماینده‌ی نیروهای ویتمین به امضا رسید. بنا بر این پیمان، ویتنام در امتداد خطی که تقریباً بر مدار ۱۷° عا میگذشت، به دو قسمت تقسیم شد، ویتنام شمالی که به تصرف دولت کمونیست هو چی‌مین در آمد، و ویتنام جنوبی که در اختیار حکومت دست‌نشانده‌ی فرانسه‌ی بائو دائی قرار گرفت. **ویتنام شمالی**، یا **جمهوری دموکراتیک ویتنام** (۱۵۸٬۷۵۰ کمم، در ۱۹۷۳ جم ۲۲٬۳۰۰٬۰۰۰) مشتمل است بر همه‌ی تونکن و قسمتی از آنام؛ پایتخت آن هانوی. از ل به چین، از ش به خلیج تونکن، از ج به ویتنام جنوبی، و از غ به لائوس محدود است. بنا بر تقسیم سال ۱۹۵۴ ویتنام، ویتنام شمالی مالک قسمت عمده‌ی منابع کانی، مخصوصاً کانهای زغال، و نواحی صنعتی این سرزمین شد. به کومک تجشم و چین کمونیست، زیانهای جنگ بسرعت جبران شد و اقتصاد آسیب دیده‌ی آن به راه افتاد، و یک برنامه‌ی توسعه‌ی صنعتی و کشاورزی که اساس اشتراکی کردن منابع بود طرحریزی و عملی شد. برنامه‌ای پنجساله (۱۹۶۱–۶۶) برای توسعه‌ی تولید انرژی و تسهیلات حمل و نقل و صناعتهای فلزگری به مورد اجرا گذاشته شد؛ سرمایه‌ی آن با گرفتن وامی از چین کمونیست فراهم آمد که ویتنام شمالی از لحاظ اقتصادی نیازمند به آن بود. مرکز قدرت اسمی کشور یک مجلس ملی بود، و هر چند قانون اساسی (پذیرفته‌شده در دسامبر ۱۹۵۹) قدرت این مجلس را تأیید میکرد، اقتدار واقعی در دست حزب کمونیست بود. در ۱۹۶۰ هو چی‌مین یک دوره‌ی دیگر به ریاست جمهوری برگزیده شد. در سالهای اول دهه‌ی ۱۹۶۰، ویتنام شمالی مکرر توسط کشورهای همسایه‌اش، لائوس و ویتنام جنوبی، متهم به آن شد که با فرستادن اسلحه و تجهیزات نیروهای چریکی را که مایه‌ی تهدید این کشورها هستند تقویت کرده است. هو چی‌مین تا ۱۹۶۹ که از دنیا رفت همچنان رئیس جمهور بود و سخت در برابر هجومهای هوائی امریکا که به پشتیبانی از ویتنام جنوبی صورت میگرفت، مقاومت نشان داد، و در این مقاومت به کومک چین و شوروی پشتگرمی داشت. **ویتنام جنوبی** یا **جمهوری ویتنام** (۱۷۳٬۸۰۹ کمم؛ در ۱۹۷۳ جم ۱۹٬۷۰۰٬۰۰۰) مشتمل است بر کوشنشین و قسمت عمده‌ی آنام؛ پایتخت آن سایگون. از ل به ویتنام شمالی، از ش و ج به دریای ج چین، و از غ به کامبوج و لائوس محدود است. ویتنام جنوبی عمدتاً ناحیه‌ای کشاورزی است، ولی صنایع سبکی همچون آب جوسازی، تهیه‌ی سیگار، شکر، پارچه، فراورده‌های کائوچوئی و آمودن مواد غذائی نیز دارد. چند ماه پس از تقسیم ۱۹۵۴ ویتنام، ویتنام جنوبی از اتحادیه‌ی فرانسه خارج شد و بدین ترتیب به استقلال کامل رسید. در یک همه‌پرسی (رفراندوم) که در ۲۶ اکتبر

(1) Viet Nam

۱۹۵۵ صورت گرفت، رأی‌دهندگان به خلع باثو دائی و استقرار رژیم جمهوری رأی دادند و نخست‌وزیر ملی، نگو دین دیم (← ویتکونگ) به ریاست جمهوری برگزیده شد. کشمة و انگلستان و فرانسه و دیگر قدرتهای باختری آن را به‌رسمیت شناختند. بنا بر توافقنامه‌ی ژنو، قرار بود برای متحد کردن دو ویتنام، در ۱۹۵۶ انتخابات عمومی صورت بگیرد، ولی ویتنام جنوبی به بهانه‌ی آنکه توافقنامه‌ی ژنو را امضا نکرده است، این کار را به تأخیر انداخت. در سالهای بعد، سیاست مستبدانه‌ی نگو مخصوصاً سانسور شدید مطبوعات، دخالت در انتخابات، و ایجاد محدودیت برای حزب مخالف سبب انتقادهای فراوان شد. وی کائو دائی را که فرقه‌ای دینی بود، با سپاهیان خاص خود بر انداخت، و نیز با کسان دیگر که به مخالفت با او برخاسته بودند چنین کرد. با وجود اصلاحات ارضی و توسعه و بهبود زندگی روستائی که در این کشور با کومکهای بزرگ کشمة و کشورهای دیگر صورت گرفت، در اواخر ۱۹۶۱ نیروهای ویتکونگ که از ویتنام شمالی مدد می‌گرفتند، عملاً نیمی از این سرزمین را با مقاومت مختصری از طرف مأموران محلی تحت تصرف خود در آوردند. کشمة برای از بین بردن چیرگی کمونیستها، بر کومکهای خود افزود و در عین حال نگو را برای پرداختن به اصلاحات دموکراتیک تحت فشار قرار داد. در آوریل ۱۹۶۱ نگو بار دیگر به ریاست جمهوری برگزیده شد، ولی بسیاری از رأی دهندگان به عنوان اعتراض به حکومت وی از رأی دادن خودداری کردند. در اوایل ۱۹۶۴ نبرد با ویتکونگها شدت یافت و نگو با یک کودتای نظامی سرنگون و کشته شد؛ گروه مشاوران نظامی کشمة در ویتنام جنوبی راه و رسم جنگ ضد چریکی جدیدی برای جلوگیری از توسعه‌ی پیشرفت کمونیستها در این سرزمین پیشنهاد کردند. رژیم جدید نظامی پس از نگو با کودتای نظامی دیگری توسط ژنرال نگوین کهان[1] (nguyen khān؛ ۱۹۲۷—) بر افتاد و وی نخست وزیر شد. ناپسامانیهای سیاسی سبب شد که پس از سقوط نگو دین دیم تا زمان به قدرت رسیدن مارشال نیروی هوائی، نگوین کائو کی[2] (nguyen kāo ki؛ ۱۹۳۱—) در ۱۹۶۵، که قدرت سیاسی کلاً به دست نظامیان افتاد، ۹ دولت بر سر کار بیایند. در سپتامبر ۱۹۶۶، بر اثر فشار مردم و نیز امریکائیان که در واقع تأمین کننده نیازمندیهای جنگی ویتنام جنوبی بودند، کائو کی ناچار شد انتخابات عمومی را برای تشکیل مجلس ملی انجام دهد و ظاهراً دموکراسی را برقرار کند. قانون اساسی جدید در آوریل ۱۹۶۷ به تصویب مجلس رسید. در انتخاب رئیس جمهور، با آنکه نگوین وان تیو[3] (nguyen vān tio؛ ۱۹۲۳—) بیش از ۳۵٪ آراء را نداشت، در نتیجه‌ی پراکندگی رأیها به ریاست جمهوری رسید؛ و در ۱۹۷۱، وان تیو بار دیگر رئیس جمهور شد. در ریاست جمهوری ⇐ ل. جانسن (۱۹۶۳—۶۸) کومک نظامی کشمة به ویتنام از حیث سرباز (تا بیش از ۵۰۰٬۰۰۰) و تجهیزات افزایش یافت و هواپیماهای کشمة ویتنام شمالی را بمباران میکردند؛ در دوره‌ی ریاست جمهوری نیکسن، مذاکراتی میان نمایندگان دو ویتنام برای ترک مخاصمه‌ی میان دو ویتنام در پاریس آغاز شد. در اواسط ۱۹۷۱ دخالت مستقیم امریکا در جنگ ویتنام به پایان رسید و قراردادی به امضا رسید، و از آن پس حوادثی که در ویتنام جنوبی صورت میگرفت نبردهای پراکنده‌ی میان دولت و کمونیستهای ویتکونگ بود. آتش‌بس که به موجب قرارداد پاریس (ژوئن ۱۹۷۳) برقرار شد، صلح را همراه نداشت؛ حملات ویتنام شمالی و ویتکونگ ادامه داشت. در ۱۹۷۴، ویتنام جنوبی با چین کمونیست، که جزیره‌ای در دریای چین جنوبی را متصرف شده بود، وارد جنگ شد. وان تیو تدریجاً حکومت و قدرت خود را به صورت دیکتاتوری در آورد؛ حکومت محلی را منحل کرد؛ مطبوعات را محدود ساخت؛ هزاران ویتکونگ مظنون را دستگیر کرد؛ و عده‌ی زیادی را اعدام کرد. تظاهرات عمومی (اکتبر ۱۹۷۴) در سایگون موجب شد که وان تیو دولت خود را، برای تسکین مخالفان، تجدید کند. در آغاز ۱۹۷۴ قانون اساسی اصلاح شد، و به وی اجازه داد که برای بار سوم در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند، و در ضمن دوره‌ی ریاست جمهوری را از ۴ سال به ۵ سال افزایش داد. در آوریل ۱۹۷۵ سایگون به دست ویتکونگها سقوط کرد، در ۲۱ آوریل ۱۹۷۵ وان تیو استعفا کرد تا مذاکرات صلح را امکانپذیر سازد و خودش به تایوان گریخت. در ۳۰ آوریل ۱۹۷۵ دولت به دست ویتنام شمالی و ویتکونگها افتاد.

وحدت دو ویتنام. دولت فاتح ویتنام شمالی فوراً اقدام به وحدت بخشیدن به دو ویتنام کرد. در ۲۵ آوریل ۱۹۷۶ نمایندگان مجمع ملی (۴۹۲ نماینده) انتخاب شدند، و در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۶ اولین اجلاس مجمع، که ۲۴۹ کرسی آن را نمایندگان ویتنام شمالی تشکیل میدادند، تشکیل یافت، و وحدت دو ویتنام، به صورت **جمهوری سوسیالیستی ویتنام** (۳۳۲٬۵۶۰ کمه؛ جمه در ۱۹۷۷ تخمیناً ۴۷٬۳۰۰٬۰۰۰) اعلام، و ⇐ **تون دوک تانگ** رئیس جمهور آن شد.

جمهوری سوسیالیستی ویتنام در ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۷ به عضویت سازمان ملل متحد در آمد، و در ضمن به عضویت صندوق بین‌المللی پول و نیز بانک جهانی پذیرفته شد.

در نوامبر ۱۹۷۷ روابط ویتنام با چین رو به تیرگی گذاشت. در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷ کامبوج روابط سیاسی خود را با ویتنام قطع کرد. ویتنام برای مقابله با این امر، کنترول خود را بر جنوب شدت داد، و در مارس ۱۹۷۸ بازرگانی خصوصی را، که اکثراً در دست چینیها بود، ملی اعلام کرد. چین کمونیست کارشناسان فنی خود را از ویتنام فرا خواند (مه‌ی ۱۹۷۸) و کومک اقتصادی خود به ویتنام را قطع کرد. در ۳ نوامبر ۱۹۷۸ یک پیمان دوستی و همکاری میان ویتنام و تجشم منعقد شد. در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۸ ویتنام به سپاهیان پول پوت که در مرز مستقر بودند حمله کرد، و در طی چند روز آنها را متلاشی ساخت. در ۷ ژانویه‌ی ۱۹۷۹ پنومپن سقوط کرد، و یک شورای انقلابی خمر در آنجا استقرار یافت، در ۱۸ فوریه ویتنام با این شوری پیمان دوستی و همکاری منعقد کرد. مقارن همین زمان (۱۷ فوریه‌ی ۱۹۷۹) چین در سراسر مرز مشترک خود با ویتنام دست به حمله‌ای شدید علیه ویتنام زد. هدف واقعی پکن از این حمله آن بود که دولت هانوی را وادار به عقبنشینی از کامبوج و "تغییر مشی عمومی" آن کند. ولی ارتش چین نتوانست در خطوط دفاعی ویتنام نفوذ کند، و اگر هم موفق شد که خسارات قابل ملاحظه‌ای به اقتصاد ایالات مرزی ویتنام وارد کند، در ۶ مارس ۱۹۷۹ پکن ناچار شد که عملیات را متوقف ساخته، نیروهای خود را فرا خواند، و دست به مذاکراتی بزند. این بحران بر روابط ویتنام-چین لطمه وارد ساخت.

ویتنام، جمهوری سوسیالیستی: ← ویتنام یا ویت‌نام، آخر مقاله.

ویتنام جنوبی: ← ویتنام.

ویتنام شمالی: ← ویتنام.

ویتنبرگ[4] (vitenberg)، شهر (در ۱۹۷۰ جمه ۴۷٬۱۵۱)، در کشور سابق ساکس-آنهالت، آلمان شرقی، بر رود الب، مرکز تولید و مرکز راه آهن. از ۱۲۷۳ تا ۱۴۲۲ پایتخت دوکهای آشکانی ساکس-ویتنبرگ (← ساکس) بود؛ در ۱۴۲۳ به مارگرافهای مایسن (که پس از ۱۴۲۵ برگزینندگان ساکس شدند) رسید. دانشگاه ویتنبرگ (تأسیس ۱۵۰۲) مهد اصلاحات مذهبی لوتر بود. در ۱۵۱۷ لوتر ۹۵ رساله‌ی مذهبی خود را به در کلیسای قلعه نصب کرد؛ در ۱۵۲۰ فرمان پاپ اعظم را که علیه خود وی صادر شده بود در میدان شهر سوزاند؛ در ۱۵۳۴ اولین کتاب مقدس کامل لوتر در اینجا به چاپ رسید. ویتنبرگ در ۱۵۴۷ به تصرف امپراطور شارل V افتاد و، با سقوط آن، لقب برگزینندگی و دوکنشین ساکس از شاخه آلبرت به شاخه‌ی ارنست سلسله‌ی وتین رسید. چون پس از آن پایتخت ساکس به درسدن انتقال یافت، ویتنبرگ رو به انحطاط گذاشت. در ۱۸۱۵ ویتنبرگ به پروس انتقال یافت و جزئی از ساکس شد. دانشگاهش در ۱۸۱۷ ضمیمه‌ی دانشگاه هاله شد. ابنیه‌ی معروفش عبارتند از شلوسکیرشه (یا قصر کلیسا، قرن ۱۵م) مشتمل بر گور لوتر، و خانه‌ی لوتر (اکنون موزه).

ویتنی[5]، **کوه** (witni)، کوهی به ارتفاع ۴٬۴۱۸ متر، ش کالیفرنیا. مرتفعترین قله‌ی رشته‌کوه سیرا نوادا و دومین قله مرتفع کشمة. به وسیله‌ی بزرگراهی به دره‌ی مرگ مرتبط است.

ویتنی[5]، **ایلای** (ilāy witni)، ۱۷۶۵—۱۸۲۵، مخترع امریکائی **ماشین پنبه‌پاک‌کنی**. هنگامی که به عنوان معلم سرخانه در ملکی که پنبه‌کاری فراوان داشت خدمت میکرد، طرحی برای ماشین جدا کردن پنبه از غوزه ریخت (۱۷۹۳) و ده‌روزه آن را ساخت. سپس با مباشر آن ملک

(۱)Nguyen Khanh (۲)Nguyen Cao Ky (۳)Nguyen Van Thieu (۴)Wittenberg (۵)Whitney

(که بعد با مالک ازدواج کرد) شریک شد، و در نیو هیون کارخانه‌ای برای ساختن ماشین پنبه‌پاک‌کنی تأسیس کردند؛ چون نیاز به این ماشین فراوان بود، و ویتنی نمیتوانست همه‌ی تقاضاها را قبول کند، دیگران از ماشین او تقلید کردند و آن را ساختند. اختراع او به دیگران فواید بسیار رسانید ولی چندان چیزی نصیب خود او نساخت. در ۱۷۹۸ کارخانه‌ای برای سلاحهای آتشین در نزدیکی نیو هیون تأسیس کرد؛ تفنگ‌هائی که کارگران او به شیوه‌ای میساختند که به بفراوری امروزی شباهت داشت، اولین تفنگهائی بود که یدکیهای استانده‌ی قابل تعویض داشت.

ویتنی[1]، ویلیام دوایت (wilyām duāyt witni)، ۱۸۲۷–۹۴، دانشمند لغوی و سانسکریت‌شناس امریکائی. پس از تحصیل در آلمان، استاد زبان سانسکریت (بعد از ۱۸۵۴) و فقه اللغه‌ی تطبیقی (بعد از ۱۸۷۰) دانشگاه ییل شد. از زبانشناسان و خاورشناسان برجسته‌ی امریکا بود، و کتابهای صرف و نحو سانسکریت (۱۸۷۹) و زبان و تحقیق در زبان (۱۸۶۷) از تألیفات او است، و فرهنگ قرن، که یک کتاب لغت انگلیسی است، به سرپرستی او با موفقیت انتشار یافت.

ویتواترزرند[2] (witwātərzrand) یا (به اختصار) **رند[3]** (rand)، ناحیه‌ی پشته‌ای سنگی طلادار، به طول 100 کم و به عرض ۴۰ کم، ج ترانسوال، ل‌ش اتحادیه‌ی (اکنون جمهوری) افریقای جنوبی. سرشارترین پهنه‌ی طلاخیز زمین است؛ ح ۳۳٪ طلای جهان از آنجا میآید. مرکز عمده‌ی آن ژوهانسبورگ و شهرهای عمده‌اش ⇐ بنونای، ⇐ باکسبرگ، ⇐ جرمیستن، و ⇐ سپرینگز است. معادن سطحی آن در ۱۸۸۴ کشف شد. رگه‌ی اصلی آن را در عمق ۱۷۷ متری در ۱۸۸۹ یافتند. نقره و ایریدیوم فراورده‌های فرعی تصفیه‌ی طلای آن است. ناحیه‌ی رند که ناحیه‌ای بسیار صنعتی شده است، دارای کارخانه‌های فولادسازی، مواد شیمیائی، و ماشین‌آلات است.

ویتوریا[4] (vitoriā)، سابقاً **ویکتوریا** (viktoriā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ح ۱۲۳٬۸۰۹)، کرسی ایالت ⇐ اسپیریتو سانتو، برزیل، کنار قطا. بندر مهم حمل کانه‌ی آهن است، و به وسیله‌ی راه آهن به نهشتهای معدنی ایالت مینس ژرایس مرتبط است. در ویتوریا پنبه، قند، و قهوه نیز تولید میشود. شهر در اواسط قرن ۱۶م تأسیس شد.

ویتوریا[4] (vitoriā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۳۶٬۸۷۳)، کرسی ایالت آلاوا، ل اسپانیا، در ایالات باسک. مرکز تولید ماشین‌آلات، قند، و کاغذ است. کلیسای جامع سبک گوتیک دارد. در ۱۸۱۳ ولینگتون، سردار انگلیسی، در این شهر پیروزی بزرگی بر قوای فرانسه به فرماندهی ژوزف بوناپارت و ژوردان به دست آورد.

ویتورینو دا فلتره[5] (vittorino dā feltre)، ۱۳۷۸–۱۴۴۶، معلم و اومانیست ایتالیائی. نام واقعیش ویتورینو رامبولدینی[6] (rāmboldini)، و به نام زادگاه خود، فلتره، به ویتورینو دا فلتره معروف شده بود. در مدرسه‌ای که در مانتوا دایر کرده بود اطفال اشراف و فقرا را به یک چشم مینگریست، و رفتارش با آنان یکسان بود. روش او تازگی داشت؛ وی نه‌تنها موضوعهای اومانیستی را تعلیم میداد، بلکه برای تعلیمات دینی و تربیت بدنی نیز اهمیت خاص قائل بود؛ بسیاری از روشهایش نوین بود، خصوصاً در ارتباط نزدیک معلم و شاگرد و تطابق دادن تعلیم با استعداد و نیازمندیهای اطفال. بسیاری از چهره‌های برجسته‌ی قرن ۱۵م ایتالیا از شاگردان او بوده‌اند.

ویتوریو امانوئله: ← ویکتور امانوئل III–I

ویتوریو ونتو[7] (vittorio veneto)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۳۵٬۸۸۱، ونسی، ل‌ش ایتالیا، بر دامنه‌های آلپ. صحنه‌ی پیروزی قطعی ایتالیا بر اتریش بود، که منجر به تسلیم اتریش‌هنگری (اکتبر–نوامبر، ۱۹۱۸) شد. یک مرکز صنعتی و بازرگانی است.

ویتوفت[8] (vitoft)، لیتوانی، **ویتاوتاس** (vitātās)، ۱۳۵۰–۱۴۳۰. مهیندوک لیتوانی. پسر عمویش، لادیسلاوس II لهستان، ناچار شد که او را در ۱۳۹۲ به عنوان مهیندوک بشناسد، ولی ویتوفت به عنوان فرمانروای زیردست لادیسلاوس باقی ماند. لیتوانی در زمان ویتوفت به اوج گسترش خود رسید (از دریای بالتیک تا دریای سیاه) و ادب و فرهنگ آن نیز به اوج ترقی خود نائل آمد. وی در صدد آن بود که تاتارهای اردوی زرین را به تسلیم وا دارد، ولی از آنها شکست خورد (۱۳۹۹). در شکست دادن ← شهسواران توتونی در تانبرگ کومک کرد (۱۴۱۰).

ویته[9]، کنت سرگی یولیویچ (kont sergey yulievic vite)؛ ۱۸۴۹–۱۹۱۵، سیاستمدار روس. مدیر راه آهن بود، و به وزارت ارتباطات (۱۸۹۲) و وزارت دارائی (۱۸۹۲–۱۹۰۳) رسید. استانده‌ی طلا را ملاک قرار داد و در مالیه اصلاحات کرد، با جلب سرمایه‌های خارجی سبب پیشرفت صنایع روسیه شد، و با کشیدن راه آهن ماوراء سیبریه به آبادی این سرزمین کومک کرد. این کارها فاصله‌ی توسعه‌ی صنعتی روسیه و اروپا را کمتر کرد و بر عده‌ی پرولتاریای صنعتی روسیه، که در چند شهر بزرگ متمرکز شده بود، افزود. در ۱۹۰۳، شاید به علت مخالفتش با تزار در سیاست تهاجمی وی در خاور دور، از خدمت منفصل شد، ولی در ۱۹۰۵ بار دیگر بر سر کار آمد و پیمان صلح با ژاپن را او بست. در نمایندگی در ← پیمان پورتسمث، به صورتی دور از انتظار، این پیمان را مساعد به حال روسیه تمام کرد و به عنوان پاداش لقب کنت یافت. در بازگشت به روسیه اعلامیه‌ی نیکولای را که در آن وعده‌ی حکومت آزاد منشانه‌تر و تأسیس دوما داده شده بود، او تنظیم کرد، در ۱۹۰۵ به نخست‌وزیری انتخاب شد و نتوانست همکاری لیبرالها را در مقابل سوسیال دموکراتها و مرتجعان برای خود جلب کند. از فرانسه وام گرفت و شورشی کارگری را در مسکو فرو نشاند. در ۱۹۰۶ استعفای او مورد قبول نیکولای قرار گرفت که پس از آن نظام محافظه‌کارانه‌تری برقرار شد.

ویتیر[10]، جان گرینلیف (jān grinlif witiər)، ۱۸۰۷–۹۲، شاعر و اصلاح‌طلب امریکائی عضو انجمن دوستان. تحصیل چندانی نکرد، ولی کتاب زیاد میخواند. در ۱۴ سالگی با خواندن و الهام گرفتن از مقدمه‌ای از کتاب ر. برنز به شعر گفتن پرداخت. نخستین شعر او را و. ل. گریسن، رهبر الغاگران، به چاپ رسانید، و سراسر عمر از دوستان او بود. در ۱۸۲۸–۳۲ برای روزنامه‌های مختلف داستانویسی و خلاصه نویسی میکرد و شعر میسرود. با نشر دو کتابش، افسانه‌های نیو انگلند (۱۸۳۱) و مجموعه‌ی اشعار سبوی چرکین (۱۸۳۲)، یکی از پیشگامان ادبیات محلی شد. در کتابچه‌ی عدالت و مصلحت (۱۸۳۳) خود را از الغاگران معرفی کرد و در انجمن ملی ضد برده‌داری که مردم به آن علاقه‌ای نداشتند شرکت جست. در ۱۸۳۴–۳۵ در مجلس قانونگذاری ماساچوست عضویت داشت، و یکی از مؤسسان حزب جمهوریخواه بود. تا ۱۸۴۰ که سلامت مزاجش مختل شد، در صحنه‌ی سیاست وارد بود و از طرفداران استوار الغای بردگی بود. از آن پس بیشتر شعر میساخت و مقاله مینوشت، و در واقع سخنگوی الغاگران بود و و مجله‌ی هفتگی آنان را در واشینگتن اداره میکرد؛ هر ۲ سال یک بار دیوان شعری از او منتشر میشد. پس از جنگهای داخلی از سیاست کناره گرفت و منحصراً به شعر پرداخت. مشهورترین کتاب شعر او برفگیر (۱۸۶۶) است که تصویری از زندگی کودکی او را مجسم میکند. نزدیک 100 سرود کلیسائی دارد که معروفترین آنها، خداوندگار مهربان و پدر نوع بشر، چندان رواج پیدا کرد که جز لانگفلو هیچ شاعری از این حیث بر او برتری نداشت.

ویتی لوو، جزیره، در فکه: ← فیجی.

ویتیم[11] (vitim)، رودی به طول ۱٬۸۳۰ کم، جخشب بوریات، ج‌ش جمشس آسیائی، شاخه‌ای از رود لنا. در فلات طلاخیز ویتیم سرچشمه می‌گیرد. از مصب آن تا بودایبو[12] (bodāybo)، بندر عمده‌اش، مدت ۵ ماه از سال قابل کشتیرانی است.

ویتینگتن[13]، ریچارد (ricārd witingtən)، ۱۳۵۸–۱۴۲۳، بازرگان انگلیسی، شهردار لندن. زندگی خود را با حرفه‌ی بزازی آغاز کرد و سپس وارد سیاست شد و به عضویت انجمن شهر و بالاخره (۱۳۹۷) به شهرداری لندن رسید، که سه بار انتخابش تجدید شد. با ترقی مقام، ثروتش فزونی میافت و به هنری IV و هنری V مبالغ کلی قرض داد، که او را مأمور مالی برای تکمیل کلیسای وستمینستر قرار دادند. ثروت فراوان خود را برای مصارف خیریه به میراث گذاشت. افسانه‌ی انگلیسی "دیک ویتینگتن و گربه‌اش" بسیار دور از زندگی واقعی ریچارد ویتینگتن است که پدرش شهسواری

(۱)Whitney (۲)Witwatersrand (۳)Rand (the) (۴)Vitoria (۵)Vittorino da Feltre (۶)Ramboldini
(۷)Vittorio Veneto (۸)Witowt (۹)Witte (۱۰)Whittier (۱۱)Vitim (۱۲) Bodaybo (۱۳)Whittington

از گلاسترشر بود. در آن داستان چنین آمده است که ویتینگتن بچه‌ی یتیمی بود که در خانه‌ی تاجر ثروتمندی شاگرد آشپز بود. گربه‌ای را که تنها دارائیش بود با خود به کشتی اربابش برد و در نتیجه‌ی بدرفتاری آشپز از آنجا گریخت؛ در حین فرار صدای زنگ کلیسا به صورت هاتفی به او گفت: "باز گرد، شهردار لندن بزرگ"؛ چون باز گشت معلوم شد یکی از فرمانروایان اسپانیا که املاکش را موشها ویران کرده بودند آن گربه را به مبلغ گزافی خریده است؛ ویتینگتن داماد ارباب خود شد و ترقی کرد و سرانجام به شهرداری لندن رسید. ریشه‌ی این داستان در منابع فارسی و دانمارکی و ایتالیائی قدیمتر موجود است.

ویتکائینو[1]، **سباستیان** (sebāstiān viṭkāino) ح ۱۵۵۰ — ح ۱۶۲۸، بازرگان و پوینده‌ی اسپانیائی. پس از آنکه کوشش وی برای تأسیس مستعمره‌ای در کالیفرنیای سفلی بیحاصل ماند (۱۵۹۶)، به پویش سواحل کالیفرنیا پرداخت، و خلیج مونتری[2] (monteri) را کشف و نامگذاری کرد. در ۱۶۱۱ او را به دنبال ماجرای بیحاصل جستجوی جزایر افسانه‌ای طلا (ریکا دو اورو) و نقره (ریکا دو پلاتا) و برقرار کردن ارتباط با ژاپن گسیل داشتند.

ویتکایا[3] (viṭkāyā) یا **بیسکایا**، عربی **بسقایه** (besqāya) ایالت اسپانیا (۲٬۲۲۲ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمه ۱٬۸۷۶٬۷۸۷)، ل اسپانیا، ج خلیج بیسکی؛ مرکز آن بیلبائو. چگالی جمعیت در آن بیش از دیگر ایالات اسپانیا است (۳۱۰ نفر در کمه). سابقاً ایالتی از ایالات باسک بود. اکنون قسمت غربی پستیومهای باسک را شامل است. ویتکایا دارای بندرگاههای زیبائی است. فعالیت دریائی آن، که از قرون وسطی آغاز شده، در اطراف بیلبائو متمرکز است. ویتکایا تفرجگاههای متعدد در کرانه‌های خود دارد.

ویتکایا که در قدیم خاوندنشین بود، در ۱۳۷۱ ضمیمه‌ی کاستیل شد. یکی از مراکز عمده‌ی نهضت خودمختاری ایالات باسک باقی مانده است.

ویجاگاپاتام[4] (vijāgāpātām)، شهر (جم ۳۶۲٬۲۷۰)، ایالت ⇐ اندهرا پرادش، ج‌ش هند، بندری بر خلیج بنگال. در قرن ۱۷ بریتانیائیها آن را تأسیس کردند. به خاطر کارهای دستی، خصوصاً اشیاء زینتی از عاج و استخوان و نقره، معروف بوده است. منگنز صادر میکند؛ یکی از پایگاههای دریائی مهم هند، و ۴مین بندر مهم هند است. ضبط دیگر آن ویشاگاپاتام است.

ویجایاوادا[5]، هند: ← بزوادا.

ویجینگر[6] (vijayanagar) یا **بیجنگر** (bijanagar) [سانسکریت، = شهر پیروزی]، شهر ویران‌شده، ج‌ش هند. در قرون ۱۴م—۱۶م پایتخت مملکت ویجینگر بود که همه‌ی آن قسمت از هندوستان را که در ج رود کیستنا (← کوروماندل) قرار داشت فرا میگرفت؛ این رود به منزله‌ی حایلی میان مملکت هندوئی و مملکت اسلامی ل هند بود. در اوج ترقی (ح ۱۵۱۰—ح ۱۵۳۰) این کشور زمان پادشاهی کریشنادوا دایا (krišnadeva rāyā)، با ممالک آسیائی و اروپائی روابط بازرگانی داشت. این شهر، که در زمان آبادی طول محیط آن به ح 100 کم میرسید، مرکز تجارتی مهمی بود و به هنرمندان و نویسندگان و معابد خود شهرت داشت و مرکز فرهنگ برهمنی و هنر دراویدی به شمار میرفت. در نبرد میان این کشور و سلاطین متحدشده‌ی مسلمان دکن، این شهر ویران شد و مدتی پس از آن مملکت ویجینگر نیز از میان رفت.

ویچرلی[7]، **ویلیام** (wilyām wicərli)، ۱۶۴۰؟—۱۷۱۶، نمایشنامه‌نویس انگلیسی که تحصیلات خود را در فرانسه و در آکسفرد به پایان رسانید. نخستین کمدی وی، عشق در جنگل (اجرا، ۱۶۷۱)، موفقیت عظیم به دست آورد. پس از نمایشنامه‌ی بعدی، آقای استاد رقص (اجرا، ۱۶۷۲)، دو شاهکار به وجود آورد، زن روستائی (اجرا، ۱۶۷۴؟) و سوداگر سادمدل (اجرا، ۱۶۷۶). با آنکه او را فاسدترین و هرزه‌ترین نمایشنامه‌نویس دوره‌ی بازگشت خاندان استوارت شمرده اند، لطایف و طنزها و هجوهای عالی وی مقام برجسته‌ای در تاریخ درام انگلیسی به او بخشیده است. عاقبت مورد بیمهری دربار قرار گرفت، و پس از مرگ همسرش، به علت وامداری، چند سال زندانی شد. جیمز II، پس از جلوس به تخت سلطنت، او را از زندان آزاد و مستمری در حق او برقرار کرد. انتشار منتخبات اشعارش در ۱۷۰۴ سبب دوستی وی با الگزاندر پوپ جوان شد که بسیاری از اشعار دوست شاعر پیرتر خود را مورد تجدید نظر قرار داد.

ویچنتسا[8] (vicentsā)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۱۵٬۷۴۷)، ایالت ویچنتسا در ونسی، ل‌ش ایتالیا. مرکز بازرگانی و کشاورزی است، و دارای چند کارخانه است. زادگاه آندرئا پالادیو است که با سبک معماری کلاسیک خود این شهر را مه‌روف ساخت. کلیسای جامع به سبک گوتیک آن (قرن ۱۳م) در جنگ II کاملاً ویران شد.

ویچیتا[9] (wicitā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۷۶٬۵۵۴)، ج ایالت کانزاس، کشمت، بر رود آرکانساس. در ۱۸۶۸ بنا شد. بزرگترین شهر ایالت و دارای صنایع آسودن گوشت و تصفیه‌ی نفت و هواپیماسازی است. مقر دانشگاه ویچیتا است. یک پایگاه نیروی هوائی نزدیک آن است.

ویچیتا فالز[10] (wicitā fālz)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۹۶٬۲۶۵)، ل ایالت تکزاس، کشمت، بر رود ویچیتا. از مراکز نفت و دارای صنایع پالایش نفت و ماشینسازی است. مقر دانشگاه میدوِسْترن و یک بیمارستان روانی ایالتی است.

ویخنه (viaxna؛ پارسی باستان)، نام ماهی در عهد هخامنشی، مطابق ماه بابلی ادارو و فوریه و مارس فرنگی.

وید[11]، **ترلو** (tĕrlō wid)، ۱۷۹۷—۱۸۸۲، روزنامه‌نگار و رهبر سیاسی امریکائی. فن چاپ را آموخت و مدت کوتاهی در جنگ داخلی شرکت کرد (۱۸۱۲) و در روزنامه‌های مختلف ایالت نیو یورک کار میکرد. در حزب ویگ قدرت یافت، و در ۱۸۴۰ در انتخابات و. هریسن به ریاست جمهوری سهم مؤثر داشت. پس از متلاشی شدن حزب ویگ، وید به حزب تازه‌ی جمهوریخواه پیوست (۱۸۵۵) و سخت به همکاری با و. ه. سیوارد (نامش به صورت سوئرد در جلد اول آمده است که باید بدین صورت اصلاح شود) مشغول شد و او را به فرمانداری نیو یورک و سناتوری رسانید. او و سیوارد، پس از نومید شدن از تسلط بر لینکلن، از هواخواهان پا بر جای او شدند. در جنگ داخلی به مأموریت خاصی به فرانسه و انگلستان رفت، که خوب از عهده برآمد. با طرفداری از سیاست نوسازی اندرو جانسن، قدرت او در حزب جمهوریخواه از میان رفت و پس از آن دیگر نتوانست نفوذ سیاسی به دست آورد. یکی از زبردستترین سیاستمداران زمان خود بود، ولی در هدفها و روشهای سیاسی خود به هیچ وجه پابند وجدان نبود. در کتاب نامه‌هائی از اروپا و هند غربی (۱۸۶۶) گزارش سفرهایش آمده است.

ویدال[12]، **پر** (per vidāl)، نمة ۱۱۸۰—۱۲۰۶، غزلسرای پروونسال، اهل تولوز. ریچارد I از انگلستان از جمله‌ی حامیان او بود. غزلهای او که نمونه‌های عالی شعر عشقی تروبادور است، به سبب احساسات شدید شخصی، و سبک ساده‌ای که دارد، قابل توجه است.

ویدزمه، ناحیه ، ← لتونی؛ لیوونیا.

ویدسیث[13] (widsiṯ)، منظومه‌ی آنگلوساکسونی قرن ۷م که در یک نسخه‌ی خطی تألیف و به نام کتاب اِگْزِتر گردآوری شده (ح ۹۷۵) و اکنون در کلیسای جامع اکستر است. گزارشی است از دوره‌گردیهای ختیاگری ژرمنی و داستانهائی که وی نقل کرده است. زندگی مینسترلهای دوره‌ی قهرمانی ژرمنی بخوبی در این منظومه توصیف شده است.

ویدوکیند[14] (widukind) یا **ویتکیند**[15] (wittekind)، فت ۸۰۷؟، رهبر ساکسونها بر ضد شارلمانی. ساکسونها از پذیرفتن غسل تعمید خودداری میکردند و بر سر این موضوع جنگی میان آنها و فرانکها روی داد؛ ولی هنگامی که ویدوکیند غسل تعمید یافت (۷۸۵)، ساکسونها نیز تسلیم شدند.

ویدین[16] (vidin)، نام باستانی آن بونونیا[17] (bononiā)، شهر (در ۱۹۶۸ جم تخمیناً ۴۲٬۴۹۵)، منتها الیه لغ بلغارستان، و بندری بر رود دانوب، مرکز ایالت ویدین. کالاهای فلزی، سرامیک، ملیله‌دوزیهای زرین و سیمین تولید میکند. ویدین در قرن اول بم به عنوان دژ رومی بونونیا تأسیس شد، و در قرن ۱۴م کرسی مملکت مستقل بلغارستان غربی بود. در ۱۳۹۶ ترکهای عثمانی آن را متصرف شدند. چندین مسجد، کلیسا، وکنیسه، یک بازار، و ویرانه‌های یک دژ قرون وسطائی دارد.

---

(۱)Vizcaíno (۲) Monterey (۳)Vizcaya; Biscaya (۴)Vizagapatam (۵) Vijayawada (۶)Vijayanagar (۷)Wycherley (۸)Vicenza (۹)Wichita (۱۰)Wichita Falls (۱۱)Weed (۱۲)Vidal (۱۳)Widsith (۱۴)Widukind (۱۵)Wittekind (۱۶)Vidin (۱۷)Bononia

ویدر[1]، **جورج** (jorj widər)، ۱۵۸۸–۱۶۶۷، شاعر انگلیسی. هنگامی که به خاطر نوشتن کتاب گزافکاریهای عریان و تازیانه‌خورده (۱۶۱۳)، که در آن به شهوتپرستی و خست و غرور و غیره حمله کرده بود، در زندان به سر میبرد، پنج منظومه‌ی روستائی به نام شکار جوبان (۱۶۱۵) تصنیف کرد. از آثار بعدی او فیدلیا (۱۶۱۷) و فضیلت زیبا (۱۶۲۲) است. در ح ۱۶۲۵ به نهضت پیرایشگری پیوست و نوشته‌های او رنگ دینی پیدا کرد. در جنگ داخلی انگلستان به عنوان سرباز و سیاستمدار شرکت داشت.

ویر (viar)، ده (جم ۱٬۳۹۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سلطانیه، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان زنجان، ۵۳کیلومتری جش زنجان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و بنشن است. از صنایع دستی گلیمبافی و جاجیمبافی دارد.

ویر[2]، **ادوارد د** (edwārd də vir)، ملقب به (هفدهمین) **ارل آو آکسفرد** (ërl āv āksfərd)، ۱۵۵۰–۱۶۰۴، شاعر انگلیسی که برخی او را نویسنده‌ی نمایشنامه‌های شکسپیر می‌دانند.

ویرانی (virā'i)، ده (جم ۱٬۴۱۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه‌افشار، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۱۵کیلومتری جش اسدآباد. کوهستانی و سردسیر است. رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

ویرتانن[3]، **آرتتوری ایلماری** (ärtturi ilmāri virtānen)، ۱۸۹۵–۱۹۷۳، دانشمند فنلاندی در زیستشیمی، متهلسینکی. برای تحقیقاتی که در باره‌ی طرز استفاده‌ی نباتات از ئیدروژن انجام داد، برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۴۵ نوبل در شیمی شد. در ۱۹۳۱ مدیر مؤسسه‌ی زیستشیمی در هلسینکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویرجینیا[4] (virjiniā)، انگلا **ورجینیا** (vërjiniā)، دهمین ایالت (۱۰۵٬۷۰۹ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۴٬۶۴۸٬۴۹۴)، ش کشت؛ اولین مهاجرنشین از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن ریچمند و از شهرهای دیگرش نورفک، رونوک و پورتسمث است. همپتن رود ز بندر مهم واردات و مرکز کشتیرانی و کشتیسازی است. ایالت مشتمل بر قسمتی از دشت ساحلی قطا و قسمتی از کوههای آپالاش میباشد. رودهای مهمش پوتومک، و جیمز است. زراعت (توتون و پنبه و غیره) و استخراج زغال در آن رونق دارد. صنایع آن، غیر از کشتیسازی، تهیه‌ی سیگار برگ، منسوجات پنبه‌ای، ابریشم مصنوعی، و کاغذ است. نخستین ماندگاه دائم انگلیسیها در امریکا جیمزتاون (← جیمزتاون، دهکده) بود که در ۱۶۰۷ تأسیس شد. اولین مستعمره‌ی فرمانگزار در تاریخ انگلستان شد (۱۶۴۲). قبل از انقلاب امریکا از مخالفین فعال بریتانیا بود، و در انقلاب نقش عمده‌ای داشت. در ۱۸۶۱ به ائتلافیه‌ی ایالات امریکا پیوست، و عرصه‌ی اصلی پیکارهای جنگ داخلی شد. ولایات غ کوههای آپالاش، که با انفصال از جامعه‌ی ایالات متحده مخالف بود، در ۱۸۶۳ به نام ویرجینیای غربی به اتحادیه پیوست. ویرجینیا در ۱۸۷۰ دوباره به اتحادیه پیوست. هر دو جنگ جهانی باعث توسعه‌ی صنعتی آن شد.

ویرجینیا، کوههای[5] (virjiniā)، انگلا **ورجینیا** (vërjiniā)، غ نوادا، غ دریاچه‌ی پیرمید[6] (pirəmid)، واقع میان گردنه‌ی استر[7] (astər) و رود کارسن[8] (kārsən). رشته‌کوه ل پیرمید و رشته کوه چ ویرجینیا [یا کوه واشو[9] (vāšo)] جزء آن است. در چ آن کوه دیویدسن[10] (deyvidsən؛ ۲٬۳۹۵ متر)، جایگاه کامستاک لود، واقع است.

ویرجینیا سیتی[11] (virjiniā siti) دهکده (جم ۵۰۰) غ نوادا، جش رنو. در ۱۵۸۹ هنگامی به وجود آمد که کانهای فراوان طلا و نقره در نزدیکی آن، مخصوصاً در کامستاک لود، شناخته شد. در دهه‌ی ۱۸۷۰ مادرشهر کانی غرب بود و ح ۳۵٬۰۰۰ جمعیت داشت.

ویرجینیای غربی، ایالت، کشمة: ← وست ویرجینیا.

ویرخه[12]، **دانیل (اورابیتا)** (dāniel urrabietā vierxe)، ۱۸۵۱–۱۹۰۴، تصویرنگار اسپانیائی؛ مة مادرید. به پاریس رفت (قبل از ۱۸۷۰) و بزودی به خاطر ترسیم صحنه‌های کمون پاریس شهرتی کسب کرد. برای مجلات جهان مصور و زندگی نوین کار کرد، و آثار نویسندگانی چون ویکتور هوگو، امیل زولا، و پو را مصور ساخت. ولی بیشتر شهرتش به تصاویری است که برای دون کیشوت رسم کرده (لندن، ۴ جلد، ۱۹۰۶–۰۷). در ۳۰سالگی سمت راست بدنش فلج شد، و از آن پس موفق شد که با دست چپ خود کار کند و بیشتر کارهایش با همین دست انجام گرفته است. ویرخه تأثیر بارزی بر هنر تصویرسازی مدرن داشته است.

ویرژیل[13] (virjil). نام اصلی لاتینی او **پوبلیوس ورگیلیوس مارو** (publius vergilius māro)، ۷۰–۱۹ قم. شاعر رومی. پدرش که کشاورزی از طبقه‌ی خرده‌مالک بود، او را برای تحصیل به کرمونا برد. پس از آن ویرژیل تحصیلات خود را در میلان، ناپل، و رم ادامه داد. تجربیات کودکی ویرژیل در مزرعه‌ی پدرش سهم اساسی در تربیت وی داشت. ظاهراً ویرژیل، پس از پایان تحصیلاتش در رم، مدت 10 سال با پدرش میزیسته و اوقات او به کشاورزی و مطالعه و سرودن شعر میگذشته است. در ۴۱ قم مزرعه‌ی خانواده‌ی ویرژیل برای جا دادن به سربازان مصادره شد. ویرژیل پس از آن به رم رفت و عضو انجمنی ادبی شد که از حمایت مایکناس و آوگوستوس برخوردار بود، و در همین جا بود که منظومه‌ی اشعار شبانی خود را در ۳۷ قم تصنیف کرد. در این اشعار زندگی روستائی را بر روش سلف یونانی خود، تئوکریتوس، مورد توصیف تخیّلی قرار داد. پس از آن به سرودن اشعار روستائی از نوع مخالف مبتنی بر واقعپردازی و دارای جنبه‌ی تعلیمی پرداخت. در گئورگیاس که در ۳۰ قم سروده، غرضش آن بوده است که، همانند هزیود یونانی، لطف و زیبائی زندگی واقعی روستائی و کار کردن در مزرعه را توصیف کند. تعبیرات شاعرانه‌ی کامل وی، در میان گروه شاعران سراینده‌ی اشعار شبانی و روستائی، مقام اول را به او اختصاص داده است. در بازمانده‌ی عمر خود، ویرژیل به تصنیف انئید (← انه) پرداخت که حماسه‌ای ملی در سرگذشت آینیاس است، و بدون تردید یکی از بزرگترین شاهکارهای ادبیات جهان است. بیماری مصیبت‌بار ویرژیل او را از تجدید نظر نهائی در انئید، که آن را ضروری میدانست، باز داشت، و اگر ملاحظه‌ی فرمان آوگوستوس در میان نبود، نسخه‌ی ناتمام را می‌سوزانید. ویرژیل برجسته‌ترین چهره در ادبیات لاتینی است. با وجود آنکه دین بتپرستی داشت، در سراسر قرون وسطی صاحب‌نفوذ بود، و دانته او را به عنوان استاد و راهنمای خود برگزیده بود. از دانته به بعد، بسیاری از شاعران خود را سخت مدیون ویرژیل خوانده‌اند. منظومه‌های کوچک منسوب به ویرژیل مورد تردید است.

ویرژینال، ساز: ← کلاوسن.

ویرژینیوم (virjiniom؛ از فنس)، نام سابق عنصر شیمیائی فرانسیوم.

ویرگینیا[14] (virginiā)، در اساطیر رومی، دختر کنتوریون ویرگینیوس (kenturion virginius). پدر، برای آنکه دخترش را از شر شهوت آپیوس کلاودیوس[15]، ملقب به کراسوس[16] (krāssus)، یکی از داوران دهگانه‌ی روم، محفوظ دارد، او را با خنجر کشت. همین امر سبب بر افتادن دستگاه داوران دهگانه شد. این داستان مکرر در ادبیات غربی آمده است.

ویرمونی (virmuni)، ده (جم ۱٬۴۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان آستارا، استان یکم (گیلان)؛ ۴کیلومتری غ آستارا. محصولاتش غلات، برنج، و صیفی است.

ویروس[17] (virus؛ از فنس)، عامل عفونتزای زیر میکروسکوپی. تا زمانهای اخیر، آنچه از ویروس میدانستند بسیار ناچیز بود. نتیجه‌ی تأثیر آنها در موجودات زنده، یعنی بیماریهای گوناگونی که بر انسان و جانوران و گیاهان عارض میشود، از هزاران سال پیش مشهود بوده است. در بعضی از موارد، بیماریهای حاصل از ویروس، همچون آبله، به وسیله‌ی مایه‌کوبی یا شکلهای دیگر مداوا و مدتها پیش از آنکه به تصور مفهوم کهسازواره‌ی به نام ویروس پی برده باشند، معالجه میشده است. در ۱۸۹۲، و بیشتر بر اثر کوششهای باکتریشناس روسی، ایوانوفسکی[18] (ivānofski)، معلوم شد که سازواره‌هائی چندان خرد (قطر آنها از ۲۰ تا 400 آنگستروم تغییرمیکند) وجود دارد که از بهترین

(۱)Wither (۲)Vere (۳)Virtanen; Wirtanen (۴)Virginia (۵)Virginia Mountains (۶)Pyramid (۷)Astor (۸)Carson (۹)Washoe (۱۰)Davidson (۱۱)Virginia City (۱۲)Vierge (۱۳) Vergil; Virgil (۱۴)Virginia (۱۵)Claudius (۱۶)Crassus (۱۷)virus (۱۸)Ivonofski

صافیهای چینی عبور میکنند. از آن جهت که عبور از صافی وابسته به عوامل فیزیکی متعدد است، از این راه نمیتوان به تحقیق معلوم کرد که آیا یک کهسازواره (سازواره‌ی خرد) ویروس است یا نه. ویروس، بر خلاف دیگر سازواره‌های زنده، ساخت یاخته‌ای ندارد و ممکن است تبلور پیدا کند (احتمالاً تنها با ترکیبات شیمیائی)؛ به همین جهت، بعضی از دانشمندان بر آنند که باید ویروسها را در ضمن مواد غیر جاندار طبقه‌بندی کنند. با این همه، ویروسها میتوانند (هر چند فقط در بافتهای زنده) تولید مثل کنند، و این خاصیت را دارند که به خود تغییر شکل می‌دهند، و همان عواملی که سازواره‌های زنده را نابود میکنند، سبب نابودی آنها نیز میشوند. بنا بر این، منطقی چنان است که ویروسها را همچون ساده‌ترین شکل از سازواره‌های زنده در نظر بگیریم، و آنها را پل ارتباط میان دو جهان موجودات جاندار و بیجان تصور کنیم. ویروسها تنها در بافتهای زنده کار میکنند و آن‌ها را نمیتوانیم در محیط غیر زنده کشت کنیم. چنان به نظر میرسد که فقط از نوکلئوپروتئینها (ترکیبی از ⇐ اسید نوکلئیک و پروتئین) ساخته شده‌اند. هنگامی که ویروسی وارد یاخته‌ی زنده میشود، ظاهراً سوخت و ساز آن را چنان تحت اختیار خود میگیرد که یاخته‌ی میزبان دیگر هیچ گونه تصرفی در اجرای وظایف حیاتی و رشد خود ندارد. بعضی از سرطانهای جانوران را از ویروس دانسته‌اند. علاوه بر این، ویروس‌ها مسئول بروز عده‌ای از بیماریهای عفونی هستند. ویروسها در انسان سبب بروز سرخجه، اوریون، آبله، تب زرد، پولیومیلیت، انفلوانزا، سرماخوردگی معمولی، و بسیاری از بیماریهای دیگر میشوند. دو گروه از ویروسها، که در سال‌های اخیر کشف شده، عبارتند از گروه کوکساکی (نامگذاری‌شده به نام شهری در ایالت نیو یورک)، و گروه اچو (ECHO؛ حروف اول کلمات عبارت انگلیسی Enteric Cytopathogenic Human Orphan = یاخته‌ی بیمارکن روده‌ای بی‌پدر و مادر انسانی). سازواره‌های کوکساکی بیمارئی شبیه منتژیت را سبب میشوند که به پولیومیلیت شباهت دارد ولی با فلج همراه نیست. همچنین باعث بیماریهای عفونی تابستانی میشوند که از جمله‌ی آنها است زخم گلو، پیدا شدن تاول در دهان، و ناراحتی‌های معده و روده؛ درد واگیردار مناهیچه‌های میان دنده‌ها و سینه؛ و بیماری جدی درد مناهیچه‌ای قلب در نوزادان و کودکان خردسال. ویروسهای گروه اچو سبب بیماریهای عفونی روده‌ای متعدد همچون اسهال تابستانی در شیرخوارگان، شبه منتژیتهای همراه با فلج یا بدون فلج، و بیماریهای گوناگون مجاری تنفس می‌شوند؛ بعضی از انواع اچو میتوانند در آن‌واحد بیماریهای مجاری تنفسی و روده را با هم سبب شوند. بیماری هاری نمونه‌ای از بیماریهای ویروسی نزد جانوران است. گیاه توتون و گیاهان دیگر نیز در معرض حمله‌ی ویروسها قرار میگیرند. حتی یک باکتری میتواند عنوان میزبان ویروس را پیدا کند، و زمانی این فکر پیدا شده بود که به وسیله‌ی ویروسها با باکتری‌های بیماریزا مبارزه کنند، ولی، با توسعه‌ی آنتی‌بیوتیکها و پیدا شدن روشهای دیگر مبارزه با بیماریهای باکتریائی، ظاهراً از فکر استفاده از ویروس برای این منظور صرف نظر شده است. چنان به نظر میرسد که ابتلای به بیماری ویروسی سبب ایجاد مصونیتی میشود که از مصونیت حاصل از ابتلای به بیماریهای باکتریائی بیشتر است.

ویریاتوس[1] (viriātus)، ف ۱۳۹ ق‌م، سرکرده‌ی قبایل لوسیتانی (← لوسیتانیا)، یکی از بازماندگان قتل عام لوسیتانیائیها به وسیله‌ی س. ل. گالبا. شورشی را که بر ضد حکومت رومی بر خاسته بود با موفقیت رهبری کرده رومیان را شکست داد (۱۴۷ ق‌م). در طی ۲ سال بعد پهنه‌ی قابل توجهی را تحت کنترول خود در آورد. در ۱۴۵ ق‌م فابیوس ماکسیموس کنسول از طرف رم برای محدود کردن فعالیت او اعزام شد، ولی سال بعد ویریاتوس جانشین ماکسیموس را شکست داد و قدرت خود را باز یافت. چند بار دیگر نیز رومیان را شکست داد. بعداً با نیروهائی که سنای رم برای مقابله‌ی با او فرستاده بود از در صلح در آمد، و به همین جهت سنا وی را دوست رم اعلام کرد. عاقبت یکی از پیروانش رشوه گرفته او را به قتل رسانید، و پس از قتل او حکومتش پاشیده شد.

ویزئو[2] (vizeu)، شهر (در ۱۹۶۰ جم ۱۷٬۳۶۵)، مرکز ایالت بیرا آلتا (← بیرا)، ل پرتغال مرکزی، مرکز تجارت غلات و میوه و پارچه و مواد منفجره است. این شهر از بناهای رومیان است و فردیناند I کاستیل در ۱۰۵۸ آن را از تصرف مورها خارج کرد. کلیسای جامعی از قرن ۱۲م، بازمانده‌هائی از استحکامات قدیمی، و یک موزه دارد.

ویزدم[3]، **آرثر جان ترنس دیبن** (ārṭər jān terens dibən wizdəm)، ۱۹۰۴— ، فیلسوف انگلیسی. استاد فلسفه‌ی دانشگاه سنت اندروز، اسکاتلند، شد (۱۹۵۲). در ۱۹۶۸ استاد دانشگاه اورگون شد. ویزدم از لودویگ ویتگنشتاین سخت تأثر یافته بود. در آثار اولیه‌اش خصوصاً توجه به مسائل پیرامون اندیشه‌ی ساخت معانهای منطقی داشته بوده است، و به طور کلی مسائلی را مورد توجه قرار میداد که مربوط بود به فلسفه‌ی طبیعی تحقیق، و او این تحقیق را تحقیقی در ساختمان غائی واقعیتها میشمرد؛ "پیشرفت فلسفی شامل به دست آوردن دانش واقعیتهای جدید نیست بلکه تحقیق دانش جدید واقعیتها میباشد". از آثارش اینها است: مسائل ذهن و ماده (۱۹۳۴)، فلسفه و بیکانالیز (۱۹۵۳)، و پارادوکس و کشف (۱۹۶۵).

ویزمار: ← مکلنبورگ.

ویزون (vizon؛ از فنـ)؛ ← مینک.

ویزیگتها: ← ویزیگوتها.

ویزیگوتها[4] یا **ویزیگتها** (هر دو ـvizigot) یا **گوتهای غربی** (ـgot)، شعبه‌ای از گوتها که یکی از گروههای عمده‌ی ژرمنها میباشند. در اوایل قرن ۴م از اوستروگوتها جدا شده شروع به پیشروی در ایالات امپراطوری روم شرقی در ناحیه‌ی دانوب کردند. ⇐ اولفیلاس آنان را به آریانیسم تبلیغ کرد. در ۳۷۶، بر اثر فشار حمله‌ی هونها، ویزیگوتها به ریاست سرکرده خودشان فریتیگرن[5] (fritigern) به سرزمینهای امپراطوری روم متواری شدند، با مأموران رومی اختلافاتی پیدا کردند، و بدین جهت امپراطور والنس قوائی برای گوشمالی آنان فرستاد، ولی ویزیگوتها قوای امپراطوری را در آدریانوپل بکلی در هم شکستند (۳۷۸). رومیان چند ایالت به آنها واگذار کردند (۳۸۲)، ولی در ۳۹۵ آلاریک I خود را شاه ویزیگوتها اعلام و کشورگشائی را آغاز کرد؛ ویزیگوتها در سراسر ایتالیا پیشروی کردند (تاراج رم در ۴۱۰) و، در زمان آتاوولف، به ج گل و ل اسپانیا رفتند (۴۱۲). در اسپانیا متصرفات واندالها را به چنگ آورده از جانب ل تا لوار پیش رفتند. قدرت ویزیگوتها در زمان سلطنت الوریک به اوج خود رسید، ولی در ۵۰۷ آلاریک II از فرانکها شکست خورد، و تقریباً تمام متصرفات خود را در ل پیرنه از دست داد. از آن پس تاریخ ویزیگوتها اصولاً با تاریخ اسپانیا یکی میشود. ویزیگوتها مذهب کاتولیک را پذیرفتند، و با جمعیت اسپانیائی و رومی اسپانیائی در آمیختند. پس از مرگ (۶۷۲) رکسوینت دولت ویزیگوتی اسپانیا دوچار هرج و مرج شد. و رودریگ، آخرین شاه ویزیگوتها، در ۷۱۱ مغلوب طارق ابن زیاد سردار عرب شد.

ویژنان (vijnān)، دهستان (جم ۵۹۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش گیلان غرب، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (⇐ باختران)؛ دارای ۳ آبادی. محصولش غلات است. تیره‌هائی از ایل کلهر در این دهستان زندگی میکنند. در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۵، تهران، ۱۳۳۱ هش)، ویژنان به عنوان بلوک ذکر شده است نه به عنوان دهستان؛ و به همین لحاظ هم جزء توابع بخش گیلان غرب منظور نشده است،

ویژه‌لوبرن[6]، **الیزابت** (elizābet vijeـlēbraN) ۱۷۵۵—۱۸۴۲، بانوی نقاش صورتساز فرانسوی؛ مت پاریس. تحت تأثیر ژ. ب. گروز بود، در ۱۷۷۹ به ورسای فرا خوانده شد تا تصویری از ماری آنتوانت نقاشی کند. وی در آنجا به موفقیت رسید، و نقاش و دوست ملکه شد. دو تابلو از بهترین آثارش به تصاویری از ماری آنتوانت اختصاص دارد، که در یکی از آنها ملکه گل سرخی در دست دارد و در دیگری با دو فرزندش نقش شده است (هر دو در ورسای). پس از وقوع انقلاب فرانسه به ایتالیا گریخت، و در سالهای بعد از وین، برلین، سن پطرزبورگ، درسدن، و لندن دیدن کرد. در آثارش ظرافت، صراحت، و سادگی به چشم میخورد، و مشهورترین آنها صورتهائی است که از مادام دوستال، ک. ژ. ورنه، و دو تابلوئی است که از خود و همسر و دخترش کشیده است. وی به خاطر نقاشیهای مدادی نیز شهرت دارد.

ویس (vis)، دختر شهرو و قارن و زن شاه موبد

(۱)Viriatus (۲)Viseu (۳)Wisdom (۴)Visigoths (۵)Fritigern (۶)Vigée-Lebrun

و معشوق برادر کوچک موبد موسوم به رامین. ویس و رامین از عاشقان معروف ادبیات فارسی (← عشاق داستانهای ادبیات فارسی) هستند که سرگذشت آنان را فخرالدین گرگانی از زبان پهلوی به نظم فارسی در آورده است.

ویس (vis) در عهد ساسانی، قریه. رئیس قریه را ویس‌بذ (bad-) میگفتند.

ویس (veys)، ده (جمع ۳٬۳۹۴ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان باوی، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)، ۲۵کیلومتری ش اهواز، کنار رود کارون. محصولاتش غلات و صیفی است. ویس از آبادیهای قدیم ایران است و ظاهراً از مقبره‌ای که در آنجا بنا شده، نام گرفته است.

ویس، شاعر آنگلو-نورمان، ← واس.

ویس[1] **یوهان داوید** (yohān dāvid vis)، ۱۷۴۳—۱۸۱۸. مؤلف سویسی، اهل برن. خانواده‌ی سویسی روبنسون (۱۸۱۳) را به استقبال از کتاب روبنسون کروزوئه نوشته است. تألیف این کتاب را اغلب، به غلط، به پسرش **یوهان رودولف ویس** (rudolf؛ ۱۷۸۱—۱۸۳۰) نسبت میدهند، که در واقع پردازنده‌ی کتاب بوده است. یوهان رودولف استاد فلسفه در برن و مؤلف سرود ملی سویس بوده است.

ویس، یوهان رودولف: ← ویس، یوهان داوید.

ویس اسانتیالیس: ← نیروی حیاتی، نظریه‌ی.

ویس افغان، میر: ← میر ویس افغان.

ویسایان[2]**، جزایر** (visāyān) یا **بیسایاس**[3] (bisāyās)، مجموعه‌ی چند جزیره (۶۲٬۱۶۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم تخمیناً 10'000'000) در دریای ویسایان، از جزایر فیلیپین. از آن جمله است سامار، لیته، نگروس، پانای، بوهول، و سبو.

ویسبادن[4] (visbāden)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۵۰٬۱۲۲)، آلمان غربی، مرکز هسن، کنار راین، در دامنه‌ی جنوبی کوه تاونوس[5] (tānus). محل یکی از معروفترین چشمه‌های معدنی اروپا که آب شور آن از دوران قدیم معروف بوده، و مرکز داد و ستد شراب راین میباشد. کارخانه‌های فلزکاری، مواد شیمیائی، پلاستیک، پارچه‌بافی، و نیز استودیوهای فیلمبرداری دارد. از ۱۸۱۶ تا ۱۸۶۶ پایتخت دوکنشین ناسو و از ۱۸۶۶ تا ۱۹۴۵ متعلق به پروس بود. قسمی از این شهر زیبا در جنگ II ویران شد.

ویس‌بذ، در عهد ساسانی، ← ویس.

ویسبو: ← ویسبی، شهر، سوئد.

ویسبی[6] (visbi)، سوئدی **ویسبو**[7] (visbū)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۹٬۲۴۵)، مرکز ولایت گوتلاند، سوئد، کنار دریای بالتیک. باآنکه اکنون شهر تفرجگاه است و بندرگاهی دارد که یخ نمیبندد و مرکز کارهای سیمانی و تصفیه‌ی شکر است و اسقف اعظم لوتری در آن اقامت دارد، شهرت عمده‌ی آن به سابقه‌ی تاریخی آن است. مرکز دینی بتپرستان بود؛ در قرن ۱۱م مرکز مهم تجارت بین‌المللی ← اتحادیه‌ی هانائی شد. جمهوری مستقلی بود و مرکز تجارت ل اروپا به‌شمار میرفت و برای خود سکه ضرب میکرد، و قانون دریائی بین‌المللی از اینجا نشأت یافت. ویرانه‌های ۱۰ کلیسای عالی و کلیسای جامع تعمیرشده، همه از قرن‌های ۱۲م و ۱۳م، گواه بر عظمت سابق این شهر است. انحطاط آن از ۱۲۸۰ آغاز شد که سوئد ولایت گوتلاند را، در آن هنگام که ویسبی گرفتار نزاعهای داخلی بود، تسخیر کرد. دانمارکیها در ۱۳۶۱ آن را غارت کردند و در ۱۳۶۲ گرفتند و در ۱۳۷۰ به اتحادیه‌ی هانسائی باز گرداندند. در دو قرن پس از آن پایگاه دزدان دریائی بود و در این مدت مرکز تجارت از آن به لوبک انتقال یافت. ویسبی در ۱۵۷۰ به تصرف دانمارک در آمد، ولی در ۱۶۴۵ به سوئد انتقال یافت. در قرن ۱۹م بار دیگر این شهر مرکز تجارتی شد.

ویسپرد (vispard)، پهلوی ویسپرت، اوستائی ویسپه رتوو (vispe ratavo) [= همه‌ی روان]، یکی از بخشهای پنجگانه‌ی اوستا که آن را می‌توان مجموعه‌ای از ملحقات یسنا دانست. به هنگام مراسم دینی بدون یسنا سروده نمیشود، و مخصوصاً در اعیاد دینی شش گهنبار سال خوانده میشود. عده‌ی فصول (کرده‌های) ویسپرد را بین ۲۵ و ۲۷ ضبط کرده‌اند.

ویس پوهر (vis puhr)، در مآخذ اسلامی اهل البیوتات، در عهد ساسانیان به افراد ۷ خاندان درجه‌ی اول-خاندانهای ساسانی، قارن، سورن، اسپاهبذ، اسفندیار، مهران، زیک، اطلاق میشد. آنان نسب خود را به اشکانیان میرسانیدند. رؤسای این خاندانها مشاغل مخصوصی داشتند که ارثی بود. خاندانها املاک وسیعی داشتند که دولت در اداره‌ی آنها دخالت نمیکرد. نیز ← شهریار.

ویست (vist)، ده (جمع ۲٬۸۲۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پشتکوه، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۸کیلومتری ج‌غ گلپایگان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و پنبه است.

ویستاویژن: ← سینما، قسمت III، بند (۳).

ویستخم (vistaxm)، پادشاه ماد، ← بستام.

ویستول[8] (vistul)؛ لهستانی **ویسلا**[9] (vislā)، آلمانی **وایکسل** (vāyksel)، بزرگترین رود و راه آبی عمده‌ی لهستان، به طول ۱٬۰۶۳ کم، از کوههای کارپات سرچشمه گرفته، در جهت ل از کراکوو، ورشو، و تورون گذشته، در دانه‌زیک به دریای بالتیک میریزد. تقریباً در تمام طولش قابل کشتیرانی است. کانالهائی آن را به رودهای اودر، دنیپر، و نیمن متصل میکند.

ویس خان، شیخ: ← شیخ ویس خان.

ویسکانسین[10] (wiskānsin)، رودی به طول ح ۶۹۰ کم که از ش ایالت ویسکانسین، مرز میشیگان سرچشمه میگیرد، و به سوی ج‌غ جاری شده به میسی‌سیپی میریزد. با کانال کوچکی به رود فاکس و نتیجةً به دریاچه‌ی میشیگان مربوط میشود.

ویسکانسین[10] (wiskānsin)، ۳۰مین ایالت (۱۴۵٬۴۳۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم ۴٬۴۱۷٬۹۳۳)، ل کشمة مرکزی؛ کرسی آن مدیسن و شهرهای بزرگ دیگرش عبارتند از میلواکی و رسین. در ۱۸۴۸ به عنوان ۳۰مین ایالت به اتحادیه پیوست. از ل غ به دریاچه‌ی سوپریور، از ل‌ش به رود منامینی[11] (menāmini)، از ش به دریاچه‌ی میشیگان، و از غ به رودهای میسی‌سیپی و سنت‌کروی[12] (sent kroy) محدود است. دریاچه‌های بسیاری از عصر یخبندان در آن باقی مانده. حرفه‌ی اصلی اهالی کشاورزی (زرت، جو، سیب زمینی) تهیه‌ی لبنیات، ساختن وسایط نقلیه‌ی موتوری و یدکی آنها و کاغذ و آب جو، و آمودن مواد غذائی است. پس از آنکه مدتی در دست فرانسویان بود به تصرف انگلیسها در آمد (۱۷۶۳) در ۱۷۸۷ جزئی از سرزمین شمال غرب شد. تسلط کامل کشمة بر آن پس از جنگ ۱۸۱۲ آغاز شد. در دهه‌ی ۱۸۲۰، با کشف معادن سرب، مهاجرت سفیدپوستان به آن افزایش یافت. در ۱۸۳۶ سرزمین مجزائی شد. مهاجرت اروپائیان (خصوصاً آلمانها) به این سرزمین بسیار زیاد بود. بعد از ۱۸۶۰ رشد اقتصادی در آن بسرعت پیش رفت. بعد از جنگ II صنعتی شدن آن ادامه یافت. با اتمام "طرح راه دریائی و نیروی سنت لارنس" (← سنت لارنس) چند شهر آن به اقیانوس راه پیدا کرد.

ویسکنته، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

ویسکوز[13] (viskoz؛ فنس)، محلول کولوئیدی (← کولوئید) سلولز، که بر اثر فعل و انفعال سلولز با سود سوزآور و سولفور کربون به دست میآید. در ۱۸۹۲ چارلز فردریک کراس[14] (cārlz fredrik krās؛ ۱۸۵۵—۱۹۳۵، شیمیدان انگلیسی) و دو تن از همکارانش این محلول را کشف کردند و آن را به نام خود به ثبت رساندند. ۶ سال بعد در انگلستان توانستند ورقهای بسیار نازکی ("فیلم") از ویسکوز بسازند. در ۱۹۱۱ در سویس ماشینی تهیه شد که میتوانست به طریق صنعتی فیلمهائی از ویسکوز بسازد؛ نام این فیلم را سلوفان گذاشتند که ترکیبی است از قسمتهای اول و آخر دو کلمه‌ی فرانسوی **سلولوز** و **دیافان** (= شفاف). ویسکوز را برای به دست آوردن مشتقات سلولوز به کار میبرند. ← نیز ریون.

ویسکونتسا، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

ویسکونتی[15] (viskonti)، خاندانی ایتالیائی از گیبلینها (← گولفها و گیبلینها) که از قرن ۱۳م تا ۱۴۴۷ در میلان حکومت میکرد. در قرن ۱۲م اعضای این خاندان عنوان ویسکنته یافتند، که نام خاندان از آن مشتق شده است. این خاندان تدریجاً تمامی لومباردی و بخشهای مجاور آن را به دست آورد. **جان گالئاتسو ویسکونتی** (jān gāleāttso؛ ۱۳۵۱—۱۴۰۲)، خلعت‌پوشان خود را به عنوان دوک موروثی از امپراطور ونسلاوس خرید (۱۳۹۵) و امپراطور روپرت را، که در صدد بود حکومت امپراطوری را به ایتالیا باز گرداند، شکست داد (۱۴۰۱). برای برقراری

(۱)Wyss (۲)Visayan (۳)Bisayas (۴)Wiesbaden (۵)Taunus (۶)Wisby (۷)Visby (۸)Vistula (۹)Wisla (۱۰)Wisconsin (۱۱)Menominee (۱۲)St. Croix (۱۳)viscose (۱۴)Cross (۱۵) Visconti

یک مملکت ایتالیائی، جان گالئاتسو دست به برنامه‌ای منظم در کشورگشائی زد، که در آن بهترین کوندوتیره‌های زمان، علاوه بر مهارت سیاسی خودش، به او کومک کردند، اما هنگامی که اسباب حمله‌ی به فلورانس را فراهم میساخت به مرض طاعون درگذشت. وی حکومت را اصلاح و متمرکز کرد، هنر و صنعت را پیش برد، و به وسیله‌ی ازدواج با ایزابل، دختر ژان II فرانسه، خاندان خود را با فرانسه متحد ساخت؛ دخترش، والنتینا با لوئی د/اورلئان ازدواج کرد (همین ازدواج موجب ادعای لوئی XII فرانسه بر میلان شد). جانشینان جان گالئاتسو پسرانش، **جووانی ماریا ویسکونتی** (jovānni māriā؛ ۱۳۸۹–۱۴۱۲)، فرمانروائی هرزه و ستمگر که به قتل رسید، و **فیلیپو ماریا ویسکونتی** (filippo māriā؛ ۱۳۹۲–۱۴۴۷) بودند. فیلیپو از قدرت و دیپلوماسی خود برای باز گرداندن دوکنشین از حالت آشفتگی بعد از قتل جووانی ماریا به حالت آرامش استفاده کرد. با ونیز و فلورانس جنگید. دختر و تنها وارثش، بیانکا ماریا (biānkā māriā) با فرانچسکوی I سفورتسا (← سفورتا، خاندان) ازدواج کرد، که پس از مرگ پدر زنش مدت کوتاهی (۱۴۴۷–۵۰) دوک میلان بود.

ویسکونتی، تئوبالدو: ← گرگوریوس X.

ویسکونتی، جان گالئاتسو: ← ویسکونتی، خاندان.

ویسکونتی، جووانی ماریا: ← ویسکونتی خاندان.

ویسکونتی، فیلیپو ماریا: ← ویسکونتی، خاندان.

ویسکی[1] (viski، از انگلا)، نوشابه‌ی الکلی که از تقطیر خیسانده‌ی تخمیرشده‌ی مخلوطی از دانه‌های مختلف (معمولاً جاودار، جو، یولاف، گندم، زرت) به دست میآید.

ویسکی، شورش[2]، شورشی (۱۷۹۴) در شهرهای پنسیلوانیا غ کوههای آلگانی [تلفظ صحیح آن الگینی (algeyni) است که باید در مقاله‌ی آلگانی و آلگانی، کوههای بدین صورت اصلاح شود]، به علت وضع مالیات رسومات الکزاندر همیلتن در ۱۷۹۱ مردم این نواحی که بیشتر اسکاتلندی و ایرلندی بودند، و ویسکی یکی از لوازم ضروری زندگی آنان به شمار میرفت، از این مالیات ناراضی بودند و آن را برای آزادی و آسایش خود زیانبخش تصور میکردند. اعتراضهای عمومی و اعتصابهائی در ۱۷۹۴ صورت گرفت تا از اجرا شدن این قانون حکومت مرکزی جلوگیری شود. واشینگتن، رئیس جمهور، با فرستادن قوا شورش را فرو نشاند و مقاومت را در هم کوبید. همیلتن که میخواست مردم را به اطاعت از قدرت مرکزی وادار کند، و عبرتی برای دیگران فراهم آورد، عده‌ای را توقیف و محاکمه کرد، ولی واشینگتن محکومان را بخشید. قدرت دولت برای اجرای قوانین به اثبات رسید، ولی کینه‌ی مرزنشینان نسبت به عمل کنترول حکومت فدرال عواقبی سیاسی داشت که مدت درازی دوام کرد.

ویسلا: ← ویستول.

ویسلر[3]، **جیمز (ابت) مکنیل** (jeymz abət maknil wislər)، ۱۸۳۴–۱۹۰۳، نقاش و حکاک امریکائی. در ۱۸۵۵ به پاریس رفت، و تابلوی دختر بنفیه کوچولو (۱۸۶۳) را با موفقیت به نمایش گذارد. از پاریس به لندن رفت و در آنجا، پیش از آنکه به عنوان هنرمند شناخته شود، با بذله‌گوئیهای طنزآمیزش شهرت یافت. اقامه‌ی دعوای او علیه ج. راسکین نمونه‌ای بود از تلاشهائی که برای ترویج هنر خود به کار میبرد، با تأثیر عمیقی که از د. ر. ولاسکوئز و هنرمندان چاپکر ژاپنی پذیرفت، سبکی خاص خلق کرد که واجد دقت و لطافت بسیار زیاد بود. ویسلر در هنر حکاکی نیز چیره‌دست بود، و ح ۴۰۰ اثر از خود به جا گذاشت. پورتره‌ی مشهوری از مادرش کشید که در موزه‌ی لوور محفوظ است. مقالاتی نیز مینوشت، که از جمله‌ی آنها هنر شریف دشمن‌سازی است.

ویسمار[4] (vismār)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعاً ۵۶'۵۵۷)، کشور سابق مکلنبورگ، آلمان شرقی، کنار دریای بالتیک. بندر نفتی و مرکز صنعتی، با کارخانه‌های کشتیسازی و ماشینسازی است. در ۱۲۵۶–۱۳۰۶ مقر امیرهای مکلنبورگ بود، و بعد یکی از شهرهای عمده‌ی ← اتحادیه‌ی هانسائی شد. در ۱۶۴۸ به تصرف سوئد، و در ۱۸۰۳ به تصرف مکلنبورگ‌شورین در آمد. تا حج II هنوز بعضی از ابنیه زیبای قرون وسطائی خود را حفظ کرده بود. در طی حج II بسختی آسیب دید، با این حال، اکنون هم دارای چند کلیسای به سبک گوتیک است. در اوایل جنگ به توسط نیروهای بریتانیایی، و، متعاقباً، به وسیله‌ی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی اشغال، و سرانجام به جمهوری دموکراتیک آلمان واگذار شد.

ویسمان[5]، **هرمان فون** (herman fon vis-mān)، ۱۸۵۳–۱۹۰۵، پوینده‌ی آلمانی در افریقا. افریقا را از لواندا (در آنگولا) تا زنگبار پیمود و، به نام لئوپولد II بلژیک، شبکه‌ی رود کاسای را پویید (۱۸۸۳–۸۵). به عنوان مأمور دولت آلمان (۱۸۸۹–۹۲) شورش اعراب را در افریقای شرقی آلمان فرو نشاند. در پهنه‌های ساحلی، که سلطان زنگبار از دست داده بود، شهر موشی[6] (mošī) را بر دامنه‌ی کیلیمانجارو تأسیس کرد. در ۱۸۹۵–۹۶ فرماندار افریقای شرقی آلمان بود.

ویسنت[7]، **ژیل** (jil visent)، اسپانیائی **خیل ویسنته** (xil visente)، ۱۴۷۰ یا قبل از آن–۱۵۳۶ یا بعد از آن، درامنویس و شاعر پرتغالی. از زندگی وی اطلاع قاطعی در دست نیست. وی به دربار شاهان پرتغال، مانوئل I و ژان II، وابسته بود، و ممکن است زرگر، یا خویشاوند زرگر زبردستی از دربار بوده باشد. ویسنت اومانیست بود، و از نوشته‌هایش تأثیر رنسانس، خصوصاً رنسانس ایتالیا، آشکار است. نمایشنامه‌های غنائی و تغزیحی او (ح ۱۵۰۰ – ح ۳۶) برای اجرای در دربار تهیه شده، و از میانپرده‌های فارسی (← فارس، نوعی نمایشنامه) سبک تا کمدیهای کامل و تراژدی‌کمدی تنوع داشته است. بعضی از نمایشنامه‌هایش جنبه‌ی مذهبی داشته و بعضی هجوآمیز بوده است. نوشته‌هایش به پرتغالی و اسپانیائی، و مخلوطی از این دو زبان، در شکل دادن به درام اسپانیائی و پرتغالی حائز اهمیت بوده است. گرچه بعضی از نمایشنامه‌هایش را تفتیش افکار ضبط کرد، ویسنت امروز یکی از چهره‌های برجسته‌ی رنسانس ایبریائی به شمار میرود.

ویسنته، خیل: ← ویسنت، ژیل.

ویس و رامین (viso rāmin)، منظومه‌ای عاشقانه از سرگذشت عشق دو دلداده با نام ویس و رامین که فخرالدین گرگانی در نیمه‌ی اول قرن ۵ه هق آن را در قالب مثنوی (بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف) سروده است، و ح ۹'۰۰۰ بیت میباشد. این داستان، پیش از آنکه فخرالدین گرگانی آن را به نظم در آورد، به زبان پهلوی بوده، و اصل آن منسوب به دوره‌ی اشکانیان است. فخرالدین جای جای اطلاعات زمان خویش را در ضمن داستان گنجانیده است. این کتاب نخستین منظومه‌ی عاشقانه‌ای است که در ادبیات فارسی به طور کامل باقی مانده (← عشاق داستان‌های ادبیات فارسی). وصفهای دقیق شاعر از حالات عشقی ویس و رامین نشانه‌ی توانائی او در داستانپردازی است، و نظامی احتمالاً در سرودن خسرو و شیرین به این داستان نظر داشته است. مثنوی ویس و رامین تاکنون سه بار در ایران (۱۳۱۴ هش و ۱۳۳۷ هش) و یک بار هم در کلکته (۱۸۶۵) به چاپ رسیده است. ویس و رامین در قرن ۱۳م به زبان گرجی ترجمه شده است، و این ترجمه در ۱۹۱۷ به انگلیسی ترجمه شده است.

ویسه، در شاهنامه، نام پدر پیران.

ویسه (veyse)، دهستان (جمع ح ۱۵'۲۰۰)، شهرستان مریوان، استان کردستان، دارای ۳۰ (؟) آبادی. محصولاتش غلات، زرت، توتون، و برنج است. مرکزش، **ویسه** (جمع ۴۲۹ نفر ۱۳۴۵ هش) در ۱۴کیلومتری جغ دژ شاهپور است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

ویسیان (veysiān)، بخش (جمع ۱۹'۷۱۸ نفر ۱۳۴۵ هش)، ج شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان. مشتمل است بر دهستانهای کرگاه، هویان، و **ویسیان** (جمع ۴'۹۳۵ نفر ۱۳۴۵ هش، دارای ۲۹ آبادی). رودهای خرم‌آباد و طاف مشروبش میسازند. مرکزش، ماسور (māsur؛ جمع ۷۳۵ نفر ۱۳۴۵ هش)، در ۷کیلومتری ج خرم‌آباد، کنار راه آسفالته‌ی خرم‌آباد–اندیمشک قرار دارد.

ویسینگسو، جزیره، ← ولرن، دریاچه.

ویشاگاپاتام، شهر، ← ویجاگاپاتام، شهر، اندهرا پرادش، هند.

ویشتاسپ (vištāsp)، پدر داریوش بزرگ. در زمان سلطنت (۵۲۱–۴۸۶ یا ۴۸۵ قم) پسرش حاکم پارت بود. بعضی او را همان گشتاسپ، پادشاه حامی زردشت، میدانند.

ویشتاسپ، شاه کیانی، ← گشتاسپ.

---

(۱) whisky (۲) whisky rebellion (۳) Whistler (۴) Wismar (۵) Wissmann (۶) Moshi (۷) Vicente

ویشرت[1]، **ارنست** (ernst viŝert)، ۱۸۸۷–۱۹۵۰، رمانتویس آلمانی. آثارش با تفسیر نمادی حقیقت و با سادگی بیان، خصوصاً عشق عمیقی به طبیعت و خدا مشخص است؛ باروتس (۱۹۳۴) و جنگل مرگ (۱۹۴۵).

ویشرت[2]، **جورج** (jorj wiŝərt)، ۱۵۱۳؟–۱۶۴۶، مصلح مذهبی اسکاتلندی. در مانتروز[3] (māntroz)، اسکاتلند، مدیر دبیرستان بود. در ۱۵۳۸ از اسکاتلند گریخت تا از عواقب اتهام بددینی در امان باشد؛ مدت کوتاهی در انگلستان بود و بعد به قاره‌ی اروپا رفت. در ۱۵۴۴ به اسکاتلند باز گشت و، باآنکه با خطر رو به رو بود، به این سو و آن سو سفر میکرد و دین مسیحیت را به صورتی که خودْ آن را فهمیده بود تبلیغ میکرد. مهمترین نتیجه‌ی موعظه‌های وی تغییر مذهب دادن جان ناکس بود. کاردینال بیتن سبب توقیف او شد. او را به تهمت بددینی محاکمه و محکوم کردند (۱۵۴۶) و در سنت اندروز به آتش سوزاندند.

ویشکا (viŝkā)، ده (جه ۱٬۲۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان خشکبیجار بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۸کیلومتری جش خمام. سفیدرود مشروبش میسازد. محصولاتش برنج و ابریشم است.

ویشکا (viŝkā)، ده (جه ۲٬۰۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۱۳کیلومتری جش رشت. سفیدرود مشروبش میسازد. محصولاتش برنج و ابریشم است.

ویشنو[4] (viŝnu) [سانسکریت، ← نافذ و منتشر در همه جا]، از خدایان عمده‌ی ← آیین هندو، که با برهما و شیوا تثلیث هندوئی را تشکیل میدهند. در ریگ ودا (← ودا) چند سرود به نام او هست، ولی شکل الوهیت کنونی آن از دوره‌ی حماسی هند (۶۰۰ قم–۲۰۰ بم) است؛ در این شکل الوهیت او به‌عنوان نگاهدارنده و پشتیبان جهان است (دو اولوهیت دیگر هندی یکی برهما آفریننده‌ی جهان و دیگری شیوا ویران‌کننده‌ی جهان است). ویشنو تجسدهای بیشمار در این جهان دارد که ده‌تای آنها مشهور است و دهمی که به نام کاکین است هنوز نیامده است. تجسد ششم او راما و تجسد هشتم او کریشنا است که از همه مهمترند. راما را در رامایانا و کریشنا را در بهاگاوادگیتا ستوده‌اند. پرستش ویشنو در دو شکل متجسد راما و کریشنا، مخصوصاً از قرن ۱۵م به بعد، توسعه و رواج بیشتری یافته است، و این مدیون نهضت پارسائی (بهاکتی) در ل هند است. معابد برپاشده به نام کریشنا و راما در سراسر هند فراوان است و مخصوصاً از آن کریشنا. جشنهای متعددی، به نام ویشْنَوا، به افتخار صورتهای ویشْنو و کریشنا و رامای ویشنو در آیین هندو وجود دارد. آیین ویشنوئیسم یا ویشنوپرستی با شیواپرستی (شیوائیسم) و شَکْتی‌پرستی (شَکْتیسم) سه شکل عمده‌ی آیین هندوی جدید است. ویشنوئیسم خدا را در ۵ صورت می‌پرستد؛ (۱) تجسدها یا آواتارها (āvātār-)؛ (۲) خدای متعالی با صفات ششگانه‌ی علم و قدرت و مهارت و سیادت و مردانگی و درخشندگی؛ (۳) تجلیات الاهی در صورت کریشنا و برادر بزرگ او و پسر او و نوه‌ی او که هر یک از آنها وظایفی را در جهان به عهده دارد؛ (۴) خداوند در صورت ذاتی او که همواره مورد پرستش متفکران است؛ و (۵) خدا به صورت بت که شکل مادی خداست و در معابد پرستش میشود.

هدف شخص مخلص و پارسا آن است که خود را از دور تولد و مرگ خارج کند و از حضور ویشنو متمتع شود و این جز به عنایت و لطف الاهی میسر نیست. ویشنو هم هدف است و هم وسیله، و علاوه بر این اعمال نیک (کرمه) و علوم معنوی و اخلاص به خدا نیز ضروری است. اگر مؤمن چنان بلوغ بیابد که بر خود مسلط شود، و کاملاً تن به رضای الاهی دهد، نجات یافته است. مکاتب مهم فلسفی ویشنوئیسم عبارتند از: (۱) ویشیشْتادْوَیتا یا یگانگی مشروط که می‌



ویشنو

گوید روح و ماده اجزاء کل مطلق هستند؛ (۲) دویتا (dvaytā؛ دوگانگی) که به جدائی روح از خدا معتقد است و خدا را تنها واقعیت مستقل میشناسد؛ (۳) دویتادویتا (دوگانگی در یگانگی) که معتقد است که روح از ماده جدا است ولی این هر دو از خدا جدا نیست؛ (۴) شُدّاه دویتا (یگانگی محض) که جهان را بدون عقیده‌ی مایا تفسیر میکند؛ و (۵) اخینتیا-بهدابهدا (axint-yā-bhedā؛ دوگانگی غیر قابل درک و عدم دوگانگی) که معتقد است به اینکه رابطه‌ی روح و ماده در رابطه‌ی هر دو با خدا از راه فکر قابل ادراک نیست.

ویشنیک[5]، **رومن** (romən viŝniak)، ۱۸۹۷–، زیستشناس و عکاس و زبانشناس و فیلسوف روسی-امریکائی؛ متاپاولوفسک، نزدیک پطرزبورگ. در پزشکی و فلسفه و تاریخ و زیستشناسی درجه‌ی دانشگاهی گرفت. در ۱۹۲۰ به برلین گریخت، و در آنجا به تحقیقات در باره‌ی غده‌های داخلی پرداخت، و با عکاسی برای روزنامه‌ها امرار معاش میکرد. از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ مجموعه‌ای از عکسهای مربوط به جوامع یهودی اروپای مرکزی و غربی فراهم آورد که زیر عنوان یهودیان لهستانی (۱۹۴۷) منتشر شد. در اواسط دهه‌ی ۱۹۳۰ یازده بار به زندان افتاد و در اردوهای کار اجباری به انجام دادن خدمات سخت مجبور شد. از زندان گریخت و به امریکا مهاجرت کرد (۱۹۴۰). وی از پیشتازان سینماتوگرافی زماندار (همچون برای نشان دادن سریع شکفتن گل یا روئیدن دانه) و بر داشتن عکس میکروسکوپی رنگین از سازواره‌های زنده است؛ پژوهشهای زیستشناختی وی بیشتر در باره‌ی میکروبشناسی دریائی و دستگاههای گردش در گیاههای تکیاخته‌ای است. یک جلد کتاب وی مشتمل بر عکسهای رنگین میکروسکوپی از پروتئینها و ویتامینها و هورمونها، به نام قطعات ساختمانی حیات در ۱۹۷۱ منتشر شد.

ویشی[6] (viŝi)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۳۳٬۸۹۸)، ولایت آلیه، فرانسه‌ی مرکزی، بر رود آلیه. چشمه‌های آب گرم معدنی آن از زمان رومیها مورد استفاده بوده است و در تمام اروپا شهرت یافته. برای سیاحان دارای هتلها و تفریحگاه‌های متعدد است؛ بطریهای "آب ویشی" از صادرات آن است. در جج II مقر ← حکومت ویشی بود.

ویشی، حکومت[7] (viŝi)، حکومتی که در فرانسه، پس از متارکه‌ی جنگ بین آلمان و فرانسه (۲۲ ژوئن ۱۹۴۰)، به وسیله‌ی مارشال پتن در شهر ویشی تشکیل یافت. کنترول مؤثر این حکومت فقط بر فرانسه‌ی اشغال‌نشده و مستعمرات آن بود. مجمع ملی جمهوری سوم را منحل کرد و قانون اساسی جدیدی به تصویب رسانید (۱۰ ژویه‌ی ۱۹۴۰) که به موجب آن جمیع اختیارات قوه‌ی اجرائی و قوه‌ی قضائی را به مارشال پتن میداد، و پیر لاوال را معاون و قائم مقام پتن میکرد. در همین ضمن، ژنرال دوگل یک کمیته‌ی فرانسه‌ی آزاد تشکیل داد که متفقین آن را به عنوان حکومت موقتی فرانسه شناختند. حکومت ویشی که به وسیله‌ی افرادی چون لاوال، ژ. ف. دارلان، و ژاک دوریو[8] (jāk dorio؛ ۱۸۹۸–۱۹۴۵)، رهبر فاشیستها، آلتی در دست آلمانها بود، برنامه‌ی اصلی خود را "همکاری" با آلمانها قرار داد، گرچه این برنامه هرگز توقعات آلمانها را کاملاً ارضا نمیکرد. وقتی که متفقین در ل افریقا پیاده شدند و مراکش و الجزایر را تصرف کردند، هیتلر قرارداد متارکه‌ی جنگ ۱۹۴۰ را لغو (۱۱ نوامبر ۱۹۴۲) و تمام فرانسه را اشغال کرد، و در صدد تصرف ناوگان تولون بر آمد، ولی افراد این ناوگان آن را منهدم کردند. از آن پس حکومت ویشی وجود مؤثری نداشت، و مارشال پتن در واقع عملاً زندانی آلمانها بود و مجبور بود افراد حکومت خود را از میان طرفداران هیتلر انتخاب کند. پس از

(۱)Wiechert (۲)Wishart (۳)Montrose (۴)Vishnu (۵)Vishniac (۶)Vichy (۷)Vichy government (۸)Doriot

سقوط نیروی مسلح آلمان در تابستان ۱۹۴۴، لاوال در صدد بر آمد که قدرت را به مقامات جمهوری سوم واگذار کند. بعداً آلمانها او را وادار کردند که با وزرای خود به بلفور برود (۱۸ اوت ۱۹۴۴)، و از آن پس لاوال از هرگونه فعالیت سیاسی خودداری کرد. وقتی که نیروهای متفقین به ویشی نزدیک شدند، پتن نیز به نوبه‌ی خود به بلفور برده شد (۲۰ اوت)، و وی نیز در آنجا از هر گونه دخالت در حکومت امتناع ورزید.

ویشینسکی[1]، **آندری یانواریویچ** (andrey yānuāryevic višinski)، ۱۸۸۳–۱۹۵۴، قاضی و دیپلومات روسی. در جوانی وارد حزب سوسیال دموکرات شد، و در جنگ داخلی (۱۹۱۸–۲۰) در صف بولشویکها جنگید. استاد حقوق و سپس رئیس دانشگاه مسکو شد؛ به مقام دادیاری (۱۹۳۳) و سپس دادستانی کل (۱۹۳۶) رسید. در تصفیه‌ی حزبی ستالین دستیار حقوقی او بود، و در محاکمات جنایتکاران در مسکو (۱۹۳۶–۳۸) سمت دادستان اصلی را داشت. در ۱۹۳۸ به معاونت نخست‌وزیری رسید. هنگام افروخته شدن آتش جنگ II، ویشینسکی معاون وزارت امور خارجه بود، و در کمیسیونهای متفقین مربوط به مدیترانه و ایتالیا، از طرف تجشم نمایندگی داشت. بعد از آن (۱۹۴۴–۴۵) حافظ منافع شوروی در کشورهای بالکان، مخصوصاً رومانی، بود. به عنوان برجسته‌ترین چهره‌ی روسی در سازمان ملل متحد، با نکته‌پردازیهای گزنده و نیز با شدت حملاتش به کشمکش شهرت پیدا کرد. از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ وزیر امور خارجه‌ی شوروی بود، و در این سال مولوتوف جای وی را گرفت، و او به نمایندگی دائمی تجشم در سازمان ملل برگزیده شد. در نیو یورک از دنیا رفت. حقوق در اتحاد جماهیر شوروی (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۴۸) یکی از آثار او است.

ویک، شهر، اسکاتلند، ← کیتنس.

ویک[2]، **جزیره‌ی** (weyk)، آتول و سه جزیره‌ی کوچک (۷٫۸ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمعاً ۱۶۴۷)، قلب مرکزی، بین هاوائی و گوام. به توسط بریتانیائیها کشف شد (۱۷۹۶). متعلق به کشمکش و پایگاه هوائی و دریائی است. در ۱۹۴۱ ژاپنیها آنها را گرفتند، و تا ۱۹۴۵ در دست آنان بود.

ویک، کلارا: ← شومان، روبرت.

ویکتور (viktor)، صورت فارسی نام انگلیسی ویکتر (viktar).

ویکتور امانوئل[3] I (viktor emānuel-فر)، ایتالیائی **ویتوریو امانوئله** (vittorio emānuele)، ۱۷۵۹–۱۸۲۴، شاه (۱۸۰۲–۲۱) ساردنی. برادر و سلف او، شارل امانوئل IV (šārl، ایتالیائی کارلو امانوئله؛ ۱۷۵۱–۱۸۹۱)، تمام قلمرو خود، جز ساردنی، را در جنگهای انقلاب فرانسه از دست داد (۱۷۹۸). ویکتور امانوئل همراه برادرش به ساردنی رفت و، با استعفای وی، جانشینش شد. پس از سقوط ناپلئون I، وی به تورن بازگشت (۱۸۱۴)، پیمون، ساووا، و نیس را باز گرفت، و لیگوریا و جنووا را به دست آورد. بسیاری از اصلاحات ناپلئونی را لغو کرد، و از اعطای یک قانون اساسی امتناع ورزید. شورشی در پیمون بر خاست (۱۸۲۱) که عمدةً کاربوناری مسئول آن بود، و موجب شد که ویکتور امانوئل به نفع برادرش کارلو فلیچه[4] (kārlo felice؛ ۱۷۵۶–۱۸۳۱، سلطنتش (۱۸۲۱–۳۱) استعفا دهد.

ویکتور امانوئل[5] II (viktor emānuel-فر؛ از فنس)، ایتالیایی **ویتوریو امانوئله** (vittorio emānuele)، ۱۸۲۰–۷۸، شاه (۱۸۴۹–۶۱) ساردنی و اولین شاه (۱۸۶۱–۷۸) مملکت متحد ایتالیا. در جنگ ۱۸۴۸–۴۹ علیه اتریش جنگید، و هنگامی که پدرش شارل آلبر، پس از شکست در نووارا، استعفا کرد، به سلطنت نشست. با همکاری کاوور، که در ۱۸۵۲ به صدر اعظمی او منصوب شد، نماد و چهره‌ی اصلی نهضت ریسورجیمنتو شد، که هدف آن وحدت بخشیدن به ایتالیا بود. به علت اصلاحات لیبرالی که در ساردنی انجام داد، و نیز به‌خاطر محترم شمردن قانون اساسی، در ساردنی وجهه‌ی خوبی به دست آورد؛ با ورود در جنگ کریمه به عنوان متحد فرانسه، انگلستان، و عثمانی، حیثیت ساردنی را در خارج بیفزود. دیدار و مصاحبه‌ی کاوور با ناپلئون III در پلومبیر منجر به جنگ ۱۸۵۹ ایتالیا شد، که در آن فرانسه و ساردنی در مقابل اتریش قرار گرفتند. نبرد سخت سولفرینو با پیمان متارکه‌ای میان فرانسه و اتریش، بدون مشورت با ویکتور امانوئل، در ویلافرانکا دی ورونا خاتمه یافت؛ ولی مواد آن در پیمان زوریخ تصویب شد. وقتی که در ۱۸۶۰ توسکان، رومانیا، پارما، و مودنا رأی به اتحاد با ساردنی دادند (خلاف مفاد پیمان زوریخ)، ویکتور امانوئل، با واگذاری ساووا و نیس به فرانسه، رضایت آن کشور را به دست آورد. به لشکرکشی (۱۸۶۰) گاریبالدی به سیسیلهای دو گانه کومک کرد، و پس از عبور گاریبالدی از ایالات پاپی و شکست دادن سپاهیان پاپ، به نیروهای او پیوست. آرای عمومی در ناپل و سیسیل و مارکه (ایالت مرزی) و اومبریا (هر دو از ایالات پاپی) با اتحاد ساردنی مساعد بود، و در ۱۸۶۱ مملکت متحد ایتالیا اعلام شد. پایتخت از تورن به فلورانس انتقال یافت (۱۸۶۵). در ← جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) ویکتور امانوئل جانب پروس بود، و در برقراری صلح، ونتسیا را به دست آورد. بقیه‌ی ایالات پاپی به وسیله‌ی نیروهای ناپلئون III حمایت میشد؛ ولی وقتی که ناپلئون سقوط کرد (۱۸۷۰)، نیروهای ایتالیا ایالات پاپی را تصرف کردند، و رم پایتخت ایتالیا شد (۱۸۷۱). پاپ پیوس IX و جانشینانش اعتراض کردند و مشکلی جدی که به "مسئله‌ی رم" معروف است پیش آمد که تا عقد ← پیمان لاتران (۱۹۲۹) دوام داشت. بقیه‌ی دوره‌ی سلطنت ویکتور امانوئل صرف استحکام مملکت جدید ایتالیا شد. بعد از وی، پسرش، اومبرتوی II، به سلطنت رسید.

ویکتور امانوئل[5] III، ایتالیایی **ویتوریو امانوئله**، ۱۸۶۹–۱۹۴۷، شاه (۱۹۰۰–۴۶) ایتالیا، امپراطور (۱۹۳۶–۴۳) اتیوپی، و شاه (۱۹۳۹–۴۳) آلبانی، پسر و جانشین اومبرتوی I. در ۱۸۹۶ با پرنسس النا، دختر نیکولای I مونتنگرو، ازدواج کرد. گرچه در اتحاد مثلث با آلمان و اتریش-هنگری شرکت داشت، در پی به دست آوردن روابط دوستانه با فرانسه و انگلستان بود. به جنگ (۱۹۱۱–۱۲) علیه ترکهای عثمانی کومک کرد، و در نتیجه لیبی را به دست آورد. در جنگ I، گرچه در آغاز طرفدار بیطرفی بود، عاقبت در ۱۹۱۵ به متفقین پیوست. چون توانائی تسلط یافتن بر اوضاع آشفته‌ی داخلی ایتالیا را پس از جنگ نداشت، از جلوگیری فاشیستها در پیشروی به سوی رم خودداری کرد، و از موسولینی دعوت کرد که دولت تشکیل دهد (۱۹۲۲). در دوره‌ی حکومت فاشیسم، ویکتور امانوئل فقط اسماً شاه بود، اما فتوحات موسولینی عناوینی برای او فراهم ساخت. وقتی که شورای عالی فاشیست بر علیه موسولینی رأی داد (ژوییه‌ی ۱۹۴۳)، شاه او را از مقامش خلع کرد و تحت نظر قرار داد، و پ. بادوگلیو را به نخست‌وزیری منصوب کرد. پس از تسلیم ایتالیا به متفقین، نیروهای آلمان رم را اشغال کردند، و شاه به ج ایتالیا گریخت. ویکتور امانوئل، چون به علت طول مدت همکاریش با موسولینی محبوب مردم نبود، ناچار شد اختیارات سلطنتی خود را به پسرش، اومبرتوی II تفویض کند (۱۹۴۴)، و در ۱۹۴۶ به نفع او از سلطنت استعفا دهد. در مصر در گذشت.

ویکتور اوگو: ← ویکتور هوگو.

ویکتور هوگو[6] (viktor hugo)، شهرت فارسی **ویکتور اوگو** (ūgo)، ۱۸۰۲–۸۵، شاعر و درامنویس و داستانویس فرانسوی؛ منتزانسون. پدرش از ژنرالهای زمان ناپلئون بود. در کودکی او را به ایتالیا و اسپانیا بردند، و هنوز چندان سنی از او نگذشته بود که نخستین کتاب شعر خود را منتشر کرد، و مصمم شد که "یا شاتوبریان باشد یا هیچ". مقدمه‌ی درام کرامول (۱۸۲۷) وی را در صف مقدم رمانتیکها (← رمانتیک) قرار داد؛ بزرگترین نماینده‌ی این مکتب باقی ماند، و بسیاری او را بزرگترین شاعر زمان خود میدانستند. آثار عمده‌ی شعری او اینها است: شرقیات (۱۸۲۹)، برگهای پاییز (۱۸۳۱)، سرودهای سپیده‌دم (۱۸۳۵)، ندامای درونی (۱۸۳۷)، برگها و سایه‌ها (۱۸۴۰)، کیفرها (۱۸۵۳)، تأملات (۱۸۵۶)، و افسانه‌ی قرون (۱۸۵۹). انتشار تراژدی ارنانی (۱۸۳۰) او آشوبی میان طرفداران کلاسیسیسم و رمانتیسم برپا کرد. این درام مبنای اوپرای ارنانی وردی بود؛ وردی همچنین کتاب دیگر هوگو، شاه تفریح میکند (۱۸۳۲)، را در اثر دیگر خود، ریگولتو، مورد استفاده قرار داد. از جمله‌ی نمایشنامه‌های دیگر هوگو اینها است: ماریون دلورم (۱۸۳۱)؛ روی بلاس؛ و بورگراوها (۱۸۴۳)، که عدم موفقیت آن نشانه‌ی پایان یافتن دوره‌ی درام رمانتیک بود. مرگ غم‌انگیز دختر هوگو و شوهرش در همین سال مایه‌ی سرودن یک رشته از اشعار مربوط به دوران کودکی برای هوگو شد که هنر پدر بزرگ بودن (۱۸۷۷) مجموعه‌ای از آن رشته است.

(۱) Vishinsky (۲) Wake (۳) Victor Emmanuel (۴) Charles Félix (فر) (۵) Victor Emmanuel (۶) Hugo

بزرگترین داستانهای هوگو عبارت است از بوترـ دام دو پاری (۱۸۳۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۷ هش)، بینوایان، کارگران دریا (۱۸۶۶، ترجمه‌ی فارسی و نیز تحت عنوان رنجبران دریا، ۱۳۳۷ هش) و نود و سه (۱۸۷۴ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۶ هش). ویکتور هوگو کار سیاسی خود را با طرفداری از دوکِ رایشتات، پسر ناپلئون، آغاز کرد؛ سپس از هواخواهان پسر لوئی فیلیپ و، زمان کوتاهی، لوئی بوناپارت شد. اما چون پس از آن به مخالفت با ناپلئون III برخاست، او را نخست به بلژیک و سپس به جزیره‌ی جرزی و بعد از آن (۱۸۵۵) به جزیره‌ی گرنزی تبعید کردند که تا ۱۸۷۰ در آن اقامت گزید، و چون مورد عفو قرار گرفت این بخشایش را نپذیرفت. در ۱۸۷۰ پیروزمندانه به پاریس باز گشت و به نمایندگی مجمع ملی و سنا برگزیده شد. در سالهای آخر عمر مورد احترام و ستایش عمومی بود و او را پس از مرگ در پانتئون به خاک سپردند. نقادان در عظمت نسبی او با یکدیگر اختلاف کلمه دارند، ولی باید گفت که وی برجسته‌ترین چهره در ادبیات قرن ۱۹م فرانسه بوده است.

ویکتوریا[۱] (viktoriā)، ایالت (۲۲۷٬۶۲۰ کمم؛ جم ۳٬۴۴۳٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۰)، ج‌ش استرالیا، کرسی آن ملبورن. از حیث جمعیت چگالترین ایالات استرالیا و از حیث وسعت، بعد از تاسمانی کوچکترین آنها است. آب و هوایش معتدل است؛ آلپهای استرالیائی در ماههای مهـ نوامبر پوشیده از برف است. از محصولاتش پشم، گندم، و لبنیات میباشد. از ۱۸۳۴ مهاجرـ نشینهائی در آنجا تأسیس شد. ابتدا جزء مهاجرـ نشین ویلز جدید جنوبی بود، ولی در ۱۸۵۱ مهاجرنشین جداگانه‌ای شد. در ۱۹۰۱ به عنوان ایالت به ← ملل مشترک المنافع استرالیا پیوست. در طی جج II و پس از آن، صناعت در این ایالت رو به پیشرفت بوده است، و عمده‌ی صنایع آن صنایع فلزی و ماشین‌آلات است.

ویکتوریا[۱]، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۹۳٬۵۰۰)، ج‌غ کولومبیای بریتانیا، کانادا، کرسی ایالت و بر انتهای ج‌ش جزیره‌ی ونکوور. بزرگترین شهر و بندر عمده و مرکز تجارتی جزیره است. صنایع آمودن ماهی و تهیه‌ی الوار و کاغذ دارد. در ۱۸۴۳ تأسیس شد. رصدخانه‌ی نجومفیزیکی کانادا، و دانشگاه ویکتوریا (۱۹۶۳) در اینجاست.

ویکتوریا[۱]، یا **سیوداد ویکتوریا**[۲] (siudād)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۹۴٬۳۰۴) کرسی ایالت تاماولیپاس، ل‌ش مکزیک، بر رود سان مارـ کوس[۳] (sān mārkos). در ۱۷۵۰ بر دامنه‌ی سیرا مادره‌ی شرقی بنا شد. محصولات عمده‌اش نیشکر و مرکبات است، و از جنگلهای کاج آن بهره‌برداری میشود.

ویکتوریا[۴] [الگزاندرینا ویکتوریا (alegzānd-rinā viktoriā)]، ۱۸۱۹–۱۹۰۱، ملکه‌ی (۱۸۳۷–۱۹۰۱) بریتانیای کبیر و ایرلند و امپراطور (۱۸۷۶–۱۹۰۱) هند. وی یگانه فرزند ادوارد، دیوک آو کنت (چهارمین پسر جورج III)، و ماری لویز ویکتوریا، شاهزاده خانم ساکس‌ـکوبورگ، بود. یک سال بیشتر نداشت که پدرش مرد. پس از مرگ (۱۸۳۰) جورج IV، وارث تاج و تخت شناخته شد. در ۱۸۳۷، در سن ۱۸ سالگی، بر جای عمویش، ویلیام IV، بر تخت پادشاهی انگلستان جلوس کرد. با جلوس زنی بر اریکه‌ی سلطنت، ارتباط میان انگلستان و تاج و تختهای هانوری، به پیروی از قانون سالیک هانوور بریده شد. یکی از مشاوران غیر رسمی ملکه‌ی جوان شتوکمار بود که لئوپولد I پادشاه بلژیک‌ـاز بستگان ملکه‌ـبه نزد او فرستاده بود. نخست‌وزیرش، ویلیام لم، نزدیکترین دوست و مشاور او شد. در ۱۸۳۹ که کابینه‌ی لم استعفا کرد، ملکه که به علت اعتماد به لم هوا‌ـ خواه حزب ویگ بود، از مرخص کردن بانوان مأمور خدمت در خوابگاهش که از حزب ویگ بودند، خودداری کرد، و این نشانه‌ی آن بود که وی به حزبی که سر کار است اعتماد دارد. رهبر حزب توری، سر رابرت پیل، از تشکیل دادن کابینه امتناع کرد و لم در پست خود باقی ماند. در ۱۸۴۰ ویکتوریا به همسری پسر دائیش البرت، شاهزاده‌ی ساکس‌ـکوبورگ‌ـگوتا، در آمد. البرت که ملکه نسبت به او بسیار عشق می‌ـ ورزید، در سراسر زندگی او در وی نفوذ کامل داشت. به سی البرت، ملکه و توریها در ۱۸۴۱ که پیل به نخست‌وزیری رسید، با یکدیگر آشتی کردند. نخستین فرزندش، ویکتوریا، که بعدها ملکه‌ی آلمان شد، در ۱۸۴۰، و نخستین پسرش، پرینس آو ویلز (بعدها ادوارد VII)، در ۱۸۴۱ به دنیا آمدند. ویکتوریا ۹ فرزند ـ۴ پسر و ۵ دختر ـ به دنیا آورد. زناشوئیهای این فرزندان و فرزندان ایشان سبب پیوستگی خاندان سلطنتی انگلستان با خاندانهای سلطنتی روسیه، آلمان، یونان، دانمارک، رومانی، و چند دولت ایالتی آلمان شد. میل البرت و ملکه برای آنکه در سیاست خارجی آزادمنشانه ولی پرماجرای وایکاونت پالمرستون طرف مشورت واقع شوند، سبب تولید کشمکشی با پالمرستون شد که در استعفای (۱۸۵۱) او مؤثر افتاد. در ۱۸۵۱ با گشایش نمایشگاه موفقیت‌آمیز کاخ بلور که طرح آن را البرت ریخته بود، محبوبیت خاندان سلطنتی افزایش یافت. پس از مرگ (۱۸۶۱) البرت، اندوه ملکه چندان زیاد شد که نزدیک بود محبوبیت خود را از دست بدهد. مدت ۳ سال در برابر مردم ظاهر نشد، و تا ۱۸۶۶ پارلمنت را افتتاح نکرد، و سرانجام توانست تدریجاً به زندگی عادی باز گردد. آشکار شدن دوباره‌ی وی در برابر مردم، بیشتر نتیجه‌ی تلاش بنجمین دیزریلی بود که با ویلیام گلادستون بر سیاست قسمت اخیر سلطنت ویکتوریا تسلط داشتند. گلادستون، علی رغم تسلیم شدنش به ملکه، هرگز مورد محبت او نبود. دیزریلی که در نگاه داشتن روابط شخصی خود با ملکه نهایت مهارت را داشت، وی را متقاعد کرد که به پرنس آو ویلز سمتی در حکومت واگذار کند. در ۱۸۷۶، با وجود مخالفت شدیدی که ابراز میشد، برای ملکه ویکتوریا لقب امپراطور هندوستان را تأمین کرد که مایه‌ی شادمانی فراـ وان وی شد؛ ویکتوریا سخت دوستدار جاه و جلال امپراطوری بود و سخت به رفاه حال رعاـ یای خود در مستعمرات، بالخاصه در هندوستان، دلبستگی داشت. در ایام پیری وی مردم او را بسیار دوست میداشتند. در سالهای ۱۸۸۷ و ۱۸۹۷، جشنهائی به یادبود ۵۰مین و ۶۰مین سال درازترین دوران پادشاهی انگلستان برپا شد. قدرت ویکتوریا به عنوان یک پادشاه کشور مشروطه هنوز بسیار زیاد بود. قدرت خود را به کار برد تا ارل آو روزبری را از حزب اکثریت به نخست‌وزیری برگزیند (۱۸۹۴). ملکه هوش سرشار نداشت، ولی پاکی اخلاق و ضمیرش به او کومک کرد تا بتواند، پس از چندین دوره‌ی سلطنت نامطبوع، حیثیت تاج و تخت انگلستان را باز گرداند، و آن را نماد و نشانه‌ی خدمت به مردم و وحدت امپراطوری سازد.

ویکتوریا، برزیل، ← ویتوریا.

ویکتوریا، آبشارهای[۵] (viktoriā)، آبشاری در رود زامبزی، بر مرز زامبیاـرودزیا، ج افریـ قای مرکزی، نزدیک شهر لیوینگستن. عرضش ح ۱٬۶۰۰ متر و ارتفاع آن ۱۲۸ متر است، و از حیث عظمت فقط آبشار نیاگارا از آن برتر میباشد. آبشار به ۴ قسمت منقسم است. در ۱۸۵۵ د. لیوینگستن آن را کشف کرد، و به نام ملکه ویکتوریا نامید.

ویکتوریا، ارض[۶]، بخشی از جنوبگان، ج زلند جدید. از ش به دریای راس و از غ به ← ارض ویلکس محدود است. مشتمل بر رشته‌هائی از کوههای برف‌پوشیده و فلات مرتفعی در میان آنهاست. سر ج. ک. راس آن را کشف کرد (۱۸۴۱)، نام سابق آن **ارض ویکتوریای جنوبی** بوده است.

ویکتوریا، جزیره‌ی[۷]، جزیره (۲۱۲٬۲۰۰ کمم)، بخشی از ← مجمع‌الجزایر شمالگان، ج‌غ سرـ زمین فرانکلین، سرزمینهای شمال غرب، کانادا، در قشم. یکی از بزرگترین جزایر مجمع‌الجزایر شمالگان است. تامس سیمسن[۸] (tāmas sim-sən) و پیتر و. دیز[۹] (pitər diz)، پویندگان بریتانیائی، در اواخر دهه‌ی ۱۸۳۰ آن را کشف کردند، و جان ری[۱۰] (jān rey؛ ۱۸۱۳–۹۳، پوینده‌ی اسکاتلندی) در ۱۸۵۱ آن را پویید.

ویکتوریا، دریاچه‌ی، افریقا، ← ویکتوریا نیانزا.

ویکتوریا، دماغه‌ی یا **ویکتوریا پوینت**[۱۱] (vik-toriā poynt)، دماغه‌ای در انتهای جنوبی برمه، غ مصب رود پاکچان[۱۲].

ویکتوریا پوینت: ← ویکتوریا، دماغه‌ی.

ویکتوریا رژیا (viktoriā reǰiā؛ فس)، (*Victoria regia*)، گیاه آبی از تیره‌ی نیلوـ فریان که برگهای بزرگ به شکل طشت دارد و میتوان کودکی را در آن بر روی آب نشاند.

ویکتوریا نیانزا[۱۳] (viktoriā niānzā) یا **دریاچه‌ی ویکتوریا**، دریاچه‌ای به مساحت ح

---

(۱)Victoria (۲)Ciudad V. (۳)San Marcos (۴)Victoria (۵)Victoria Falls (۶)Victoria Land (۷)Victoria Island (۸)Simpson (۹)Dease (۱۰)Rae (۱۱)Victoria Point (۱۲)Pakchan (۱۳)Victoria Nyanza

۶۹'۴۹۰ کمه، ش افریقای مرکزی، که اوگاندا و تانگانیکا (اکنون ← تانزانیا) و کنیا در اطراف آن واقعند. از دریاچه‌های آب شیرین زمین فقط دریاچه‌ی سوپریور (در امریکای شمالی) از آن بزرگتر است. طولش ح ۴۱۰ کم و عرضش ح ۲۵۰ کم، و در فرازای ح ۱'۱۳۵ متر واقع است. معمولاً آن را سرچشمه‌ی اصلی رود نیل میدانند (شاخه‌ی موسوم به نیل ویکتوریا از آن خارج میشود). دریاچه را ج. ه. سپیک در ۱۸۵۸ کشف کرد، و ه. م. ستنلی آن را پوید (۱۸۷۵).

ویکتوریا و البرت، موزه‌ی[1] (ـ viktoriā albart)، موزه‌ای در کوی کنسینگتن جنوبی، لندن، که در ۱۸۵۲ به عنوان موزه‌ی کارهای دستی در مارلبره هاوس افتتاح شد. در ابتدا هسته‌ی آن را اشیائی هنری تشکیل میداد که از نمایشگاه بزرگ سال ۱۸۵۱ خریداری شده و مجموعه‌هائی از مدرسه‌ی دولتی طراحی را بر آنها افزوده بودند. در ۱۸۵۷ آن را به محل جدیدش در کنسینگتن جنوبی انتقال دادند و جزئی از مجموعه‌ی موزه‌های کنسینگتن شد. ساختمان بنای جدید، که طرح آن از سر استن وب[2] (sər astən web*؛ ۱۸۴۹–۱۹۳۰) بود، در ۱۸۹۹ آغاز شد و نام فعلی موزه را ملکه ویکتوریا در همین سال بر آن نهاد. چون در ۱۹۰۹ این موزه گشایش یافت، به صورت موزه‌ی هنری محض در آمد، و مجموعه‌های علمی را به نام موزه‌ی علم نامگذاری کردند. این موزه مشتمل است بر کالج سلطنتی هنر، یک کتابخانه‌ی هنری بزرگ، و مجموعه‌هائی از موزه‌ی هند که به آن ضمیمه شده است. مجموعه‌های نقاشی و حجاری آن (خصوصاً از ایتالیای قدیم) شهرت دارد؛ دیگر از محتویات آن مجموعه‌هائی از سرامیک و شیشه و پارچه و میناکاریهای قرون وسطی و عاج و کارهای فلزی و کنده‌کاریها و اثاثیه‌ی خانه است. طرحهای رافائل برای قالیهای دیواری نمازخانه‌ی سیستین از گنجینه‌های معروف این موزه است.

ویکتوریاهاون، شهر، نروژ: ← نارویک.

ویکتوریای جنوبی، ارض: ← ویکتوریا، ارض.

ویکسد/ آزیر[3]**، فلیکس**(feliks vik-dāzir)، ۱۷۴۸–۹۴، پزشک و کالبدشناس فرانسوی، شهرتش خصوصاً در تحقیقات در باب سلسله‌ی اعصاب و انقباض و انبساط عضلانی در مهره‌داران است، از مؤسسان انجمن سلطنتی پزشکی بوده (۱۷۷۶) و سمت دبیر کل دائمی آن را داشته است. عضو آکادمی علوم (۱۷۷۴) و آکادمی فرانسه (۱۷۸۸) شد.

ویکرز[4]، سر **ادوارد**(sər edwārd wikərz*)، ۱۸۰۴–۱۸۹۷، صنعتدار انگلیسی در صنایع فولاد. با پدر زنش جورج نیلر[5] (jorj neylər) در تأسیس (۱۸۲۸) شرکت فولاد سازی شریک شد. در ۱۸۶۷ این شرکت تبدیل به "شرکت ویکرز و پسران" شد، و در ۱۸۸۸ به کار اسلحه‌سازی پرداخت (← زاخاروف، سر بازیل). با خریدن مؤسسه‌ی ماکسیم نوردنفلت، "شرکت ویکرز آرمسترانگ" را تشکیل داد، و خودش مدیر آن شد.

ویکرز–آرمسترانگ، شرکت: ← زاخاروف، سر بازیل؛ ویکرز، سر ادوارد.

ویکرمادیتیا[6] یا **ویکرمادیتیه** (vikrama-dityā,-tya) [معنی حرفی آن. "خورشید قدرت"] یا **ویکرمه** (vikrama)، لقب چاندرا-گوپتای II (ح ۳۷۶–۴۱۴) و سکنده گوپتا، شاهان سلسله‌ی گوپتای هند. این نام، بنا بر روایت، به یک راجه‌ی افسانه‌ای قدیمتر اجین تعلق داشته است که دوره‌ای به نام او خوانده شده (دوره‌ی ویکرمه، ۵۷ ق‌م)، و نیز با شاهی به نام ویکرمه (ح ۵۴۴) ارتباط داشته است. ولی با تحقیقات جدید، عموماً دوره‌ی شاهان گوپتا با این نام خوانده میشود. نیز ← کالیداس یا کالیداسا.

ویکرمادیتیه: ← ویکرمادیتیا؛ کالیداس.

ویکرمورواسی: ← کالیداس.

ویکرمه: ← کالیداس.

ویکسبرگ[7] (viksbĕrg)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۵'۴۷۸)، غ ایالت میسی‌سیپی، کشمه. بندر عمده‌ای کنار رود میسی‌سیپی و از مراکز بازرگانی و آمودن و صدور پنبه است. در جنگ داخلی امریکا، در **پیکار ویکسبرگ** (نوامبر ۱۸۶۲– ژوییه‌ی ۱۸۶۳)، پس از مقاومت طولانی سقوط کرد، و به دست ی. س. گرانت افتاد، و در نتیجه سراسر میسی‌سیپی تحت تسلط اتحادیه در آمد.

ویکسبرگ، پیکار: ← ویکسبرگ، شهر.

ویکفیلد[8] (weykfild)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۵۹'۶۵۰)، مرکز اداری رایدینگ غربی (یورکشر)، ل انگلستان مرکزی. از قرن ۱۴م از مراکز پارچه‌بافی بوده؛ از مراکز عمده‌ی کشاورزی نیز هست. دینها و ساکسونها آن را اشغال کردند. صلیبی از قرن 10م از یک کلیسای ساکسون در آن باقی مانده است. ریچارد، ملقب به سومین دیوک آو یورک، در نبرد ویکفیلد شکست خورد و کشته شد (۱۴۶۰). صنایع جدید آن تهیه‌ی کالاهای پشمی، مواد شیمیائی، و ماشین‌افزار تولید میکند.

ویکفیلد، ادوارد گیبن (edwārd gibən weykfild)، ۱۷۹۶–۱۸۶۲، سیاستمدار بریتانیائی. نظریات او در امور مستعمراتی منجر به تأسیس (۱۸۳۴) مهاجرنشین استرالیای جنوبی شد. در ۱۸۳۹ شرکت اراضی زلند جدید را تأسیس کرد، و آن زلند جدید را زیر استعمار بریتانیا در آورد. در ۱۸۵۲ به زلند جدید رفت، و در آنجا وارد سیاست شد.

ویکلو[9] (wiklō)، ولایت ساحلی (۲'۰۴۵ کمه؛ در ۱۹۷۱ جم ۶۶'۲۷۰)، ش جمهوری ایرلند، در ایالت لنستر؛ مرکزش شهر ویکلو (در ۱۹۷۱ جم ۳'۹۰۸). پرورش گاو و استخراج سرب و مس معمول است. نزدیکی شهر به دوبلن آن را یکی از مراکز جهانگردی ساخته است.

ویکلیف[10]**، جان** (jān viklif)، ح ۱۳۲۸–۸۴، مصلح مذهبی انگلیسی. در آکسفرد تحصیل کرد. گستاخانه تعلیم میداد که مسیح یگانه خداوند بشر است؛ روحانیان نباید صاحب مال و مکنت باشند؛ کتاب مقدس عالیترین سند موثق است؛ و بسیاری از تعلیمات کلیسا (خصوصاً قلب ماهیت) نادرست بوده است. تعلیمات وی در ی. هوس اثر بخشید و از این راه در قاره‌ی اروپا راه یافت. ویکلیف نخستین کسی است که به ترجمه‌ی کتاب مقدس به انگلیسی پرداخت. در ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲ به بدعتگذاری در دین محکوم شد، ولی آزار ندید. نیز ← لالاردها.

ویکم، سر رابرت: ← کالوچو.

ویکنت، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

ویکنتس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

ویکو[11] (weyko)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۹۵'۳۲۶)، ش قسمت مرکزی ایالت تکزاس، ج‌ش دلس، کشمه، بر رود برزس، واقع در ناحیه‌ای بسیار پنبه‌خیز. دریاچه‌ی ویکو نزدیک آن است. منکز داد و ستد و صنعتی است.

ویکو، جامباتیستا: ← ویکو، جووانی باتیستا.

ویکو[12]**، جووانی باتیستا** (jovānni bāttistā viko)، ۱۶۶۸–۱۷۴۴، فیلسوف و مورخ ایتالیائی که به نام جامباتیستا ویکو (ـjāmbāt-tistā) نیز شهرت دارد؛ مت ناپل. در ۱۶۹۷ استاد علم معانی و بیان در دانشگاه ناپل شد، و در ۱۷۳۴ سمت تاریخنگار شاه ناپل یافت. بسیاری او را نخستین مورخ به سبک جدید می‌دانند؛ وی نخستین کسی است که روش منظمی برای پژوهش تاریخی طرح ریخت، و نظریه‌ای در باره‌ی تاریخ عرضه کرد که از زمان خودش بسیار پیش بود. در نظر ویکو، تاریخ گزارش و شرح ولادت و تکامل جامعه‌ها و سازمانهای آنها است. وی بدین ترتیب از روش قدیمی تاریخ‌نویسی–خواه به صورت زندگینامه‌ی مردان بزرگ و خواه به صورت پیشرفت مشیت خداکاره‌گیری کرد. به معارضه‌ی با عناصر ضد تاریخی که در فلسفه‌ی دکارت غلبه با آنها بود، وی معتقد بود که تاریخ یکی از موضوعات معتبر معرفت بشری است. برای زبان و اسطوره‌شناسی و سنت هم‌چون افزارهای تحقیق تاریخی اهمیت فراوان قائل بود. به عنوان فیلسوف، عقیده‌اش آن بود که هر دوره‌ی تاریخی ویژگیهای مخصوص به خود را دارد، و اینکه دوره‌های تاریخی در سراسر تاریخ به نظم تغییرناپذیری تکرار میشود. ولی، نظر وی با نظریه‌ی قدیمی دوره‌ای بودن تاریخ این تفاوت را داشت که دوره‌ها درست همسان با یکدیگر تکرار نمیشود، بلکه اوضاع و احوال جدید و پیشرفتها سبب پیدایش تغییراتی در آنها است. بنابر این مورخ هرگز نمیتواند یک پیشگو باشد. ویکو در باره‌ی حقوق هم چیز نوشته و معتقد بوده است که انسان بنا بر فطرت خود حس عدالت و تشخیص قانون و حق طبیعی دارد. نظریه‌های عمده‌ی ویکو در کتابش، علم نو (۱۷۲۵)، آمده است که دو بار (۱۷۳۰؛ ۱۷۴۴) در آن تجدید نظر کامل کرده بود.

ویکونیا[13] (vikunyā؛ اسپانیائی)، پستاندار وحشی امریکای جنوبی از نوع لاما (*Lama*) از تیره‌ی شتر. ویکونیا از گواناکو کوچکتر است و رنگ حنائی کمرنگی دارد. در کوههای

(۱)Victoria and Albert Museum (۲)Webb (۳)Vicq-d'Azyr (۴)Vickers (۵)Naylor (۶)Vikramaditya (۷)Vicksburg (۸)Wakefield (۹)Wicklow (۱۰)Wyclif (۱۱)Waco (۱۲)Vico (۱۳)vicuña

آنده، پرو، بولیوی، و اکوادور یافت میشود. گرچه برای جلوگیری از زوال آن مورد حفاظت است، به خاطر پوست و پشمش شکار می‌شود، و از پشم آن پارچه‌ی ظریفی تهیه میشود.



ویکونیا

ویکینگها: ← وایکینگها.

ویگ[1]، حزب (wig)، حزب سیاسی انگلستان. این نام که نخست اصطلاحی اهانت‌آمیز بود و در باره‌ی جداشدگان از کلیسای اسکاتلندی قرن ۱۷م به کار میرفت، ظاهراً کوتاه‌شده‌ی کلمه‌ی ویگامور (wigāmor) به معنی گاوچران است. در ۱۶۷۹ این نام بر مخالفان انگلیسی جانشینی دیوک آو یورک (بعداً جیمز II) متدین به مذهب کاتولیک رومی اطلاق میشد که رهبری آنان با اولین ارل آو شافتسبری بود. چون از قدرت پارلمنت در برابر امتیازات ویژه‌ی مقام سلطنت حمایت میکردند، ویگها از این حیث در واقع جایگزین دسته‌ای بودند که در انقلاب پیرایشگری به نام "کِرُدْسران" خوانده می‌شدند. گرچه این حزب توسط مردمانی از طبقه‌ی اشراف همچون شافتسبری رهبری میشد، اعضای آن بیشتر از زمینداران طبقه‌ی متوسط و مردمان تجارت‌پیشه‌ای بودند که عده‌ی زیادی از ایشان از کلیسا جدا شده بودند. انقلاب باشکوه ۱۶۸۸، که در آن بعضی از توریها (← توری) نیز به ویگها ملحق شدند، حق جانشینی را برای شاه پروتستان‌مذهب تأمین کرد و آغاز دوره‌ی طولانی تسلط ویگها شد. در پادشاهی ملکه ان، ویگها طرفدار ← جنگ جانشینی اسپانیا بودند و از جانشینی هانوری بنا بر قانون جانشینی (۱۷۰۱) پشتیبانی میکردند. مهرورزی جکوبایتها نسبت به حزب توری پس از مرگ ملکه ان سبب شد که این حزب پس از پیروزی کوتاه (۱۷۱۰–۱۴) از اعتبار بیفتد، و جلوس جورج I بر تخت سلطنت تفوقی برای حزب ویگ پیش آورد که مدت ۵۰ سال دوام یافت. چهره‌ی برجسته‌ی این حزب، تا زمان سقوط آن در ۱۷۴۲، ر. والپول بود که مدیریت ماهرانه و سیاست زیرکانه‌ی او این حزب را در داخل و خارج پارلمنت به صورت یک نیروی یکپارچه در آورد، و بیشتر این کار نتیجه سیاست انتخاباتی دیوک آو نیوکاسل بود. این حزب معتقد به نظریه‌های حکومت مشروطه و تسامح دینی طرح‌شده توسط جان لاک بود. جلوس (۱۷۶۰) جورج III، که نسبت به رهبران ویگ نفرت داشت و میخواست قدرت مطلق داشته باشد، و نیز پیدا شدن اختلاف کلمه و انشعاب در خود حزب، سبب آن شد که توریها به عنوان "دوستان شاه" بار دیگر وارد خدمت شوند؛ بسیاری از ویگها در این زمان، به پیروی از عقاید و نظریات روشنفکری، هواخواه برنامه‌های آزاد مدنی و اصلاحات اجتماعی شدند. دسته‌ای از افراد این حزب، به رهبری مارکوئس آو راکینگهم، از بعضی اصلاحات عملی پشتیبانی نشان دادند، ولی در مقابل هر تغییر اساسی در نظام انتخابات، که مورد حمایت گروه دیگری از افراد حزب به رهبری ویلیام پیت، ملقب به اولین ارل آو چتم، بود، مقاومت ورزیدند. ویگها هرگز پس از مرگ راکینگهم وحدت خود را باز نیافتند، و توریها دوره‌ی طولانی تسلط خود را به رهبری ویلیام پیت آغاز کردند. بازمانده‌ی ویگها که تا ۱۸۳۰ از مصدر کار بودن محروم مانده بودند، در نهضتی برای اصلاحات سیاسی، به نمایندگان طبقه‌ی صنعتگر و تاجر پیوستند که قدرت آن در لوایح اصلاحی ۱۸۳۲ به اوج خود رسید. از آن پس ویگ به صورت شاخه‌ی محافظه‌کارتر حزب لیبرال در آمد.

ویگ[1]، حزب (wig)، در تاریخ کشمکش از احزاب متنفذ در ربع دوم قرن ۱۹م که از اتحاد دسته‌های مخالف آ. جکسن و متمولین و صنعتداران بزرگ، که از دموکراسی جکسنی هراسناک بودند، تشکیل شد. رهبران عمده‌ی آن، ه. کلی و د. وبستر، به سبب اختلافات داخلی حزب و غیره، در انتخابات ریاست جمهوری توفیق نیافتند. در انتخابات ۱۸۴۰، نامزد حزب، و. ه. هریسن به ریاست جمهوری رسید، ولی دولت او دیری نپایید. در ۱۸۴۸ بعضی از اعضای حزب به حزب فری‌سویل پیوستند. کمی پس از شکست فاحش حزب در انتخابات ۱۸۵۲، حزب متلاشی شد، و اعضای آن به احزاب دیگر پیوستند.

ویگان[2]، ماکسیم (māksim veygān)، ۱۸۶۷–۱۹۶۵، ژنرال فرانسوی. در سالهای اول جنگ I ریاست ستاد مارشال فوش را عهده‌دار بود. در ۱۹۲۳–۲۴ در سوریه خدمت کرد. در ۱۹۳۵ به ریاست ستاد ارتش فرانسه منصوب شد. در دولت پتن مدتی (۱۶ ژوئن–۶ سپتامبر ۱۹۴۰) مقام وزارت جنگ را عهده‌دار بود. در ۱۹۴۲ به توسط گشتاپو دستگیر، و در آلمان زندانی شد؛ متفقین در ۱۹۴۵ آزادش کردند. آثار متعددی دارد از جمله تورن؛ ۱۱ نوامبر؛ تاریخ ارتش فرانسه فوش؛ وخاطرات (۱۹۵۰).

ویگتن، شهر و ولایت اسکاتلند، ← ویگتن‌شر.

ویگتن‌شر[3] (wigtən šər) یا **ویگتن**، ولایت (۱٬۲۶۱ کمه؛ در ۱۹۷۱ جم ۲۷٬۳۳۵)، جنوب غ اسکاتلند. شامل قسمت غربی گلوی؛ مرکز اداری آن ⇐ ستر نزار. منطقه‌ای زراعی، که پرورش گاو، گوسفند، و خوک نیز در آن معمول است. به موجب قانون ۱۹۷۳ حکومت محلی جزئی از ناحیه‌ی ⇐ سترتکلاید شد.

ویگلان[4]، آدولف گوستاو (ādolf gustāv vigelān)، ۱۸۶۹–۱۹۴۳، مجسمه‌ساز نروژی.

ویگنر[5]، یوجین پول (yujin pol wignər)، ۱۹۰۲– ، دانشمند فیزیک ریاضی امریکائی از اصل مجارستانی، متولد بوداپست. پیش از مهاجرت به امریکا در مدارس فنی برلین و گوتینگن، آلمان، تدریس میکرد. در ۱۹۳۰–۳۷ استاد فیزیک ریاضی دانشگاه پرینستن بود، و پس از یک سال تدریس در دانشگاه ویسکانسین، بار دیگر برای تدریس فیزیک نظری به پرینستن بازگشت (۱۹۳۸). در جنگ II جزو گروهی از دانشمندان بود که برای ساختن بمب اتمی کار میکردند. پس از آن به کار دانشگاهی خود بازگشت (۱۹۴۷). کتاب نظریه‌ی گروهها و کاربرد آن در مکانیک کوانتوم طیف اتمی (۱۹۳۱) یکی از کتابهای مورد رجوع در مکانیک کوانتومی است. در تألیف دو کتاب ساختمان هسته (۱۹۵۸) و نظریه‌ی فیزیکی رلتاکتورهای شیمیائی نوتردای (۱۹۵۸) نیز سهیم بوده است. به جهت وضع اصول حاکم بر مکانیک و عمل متقابل پروتونها و نوترونها در هسته‌ی اتم سهمی (با مشارکت ی. ه. د. ینسن و م. گ. مایر) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۳ در فیزیک نصیبش شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویگو[6] (vigo)، شهر و بندر (در ۱۹۷۰ جم ۱۹۷٬۱۴۴)، ایالت پونتوندرا[7] (pontevedrā)، لغ اسپانیا، در گالیسیا. از پرکارترین بنادر اسپانیا در قطلا است؛ دارای مرکز صید تونا و ساردین. پالایشگاههای نفت و کارخانجات کاغذسازی دارد. در ۱۷۰۲ یک ناوگان فرانسوی‌اسپانیائی، که در حمایت آن طلا و سنگهای گرانبها حمل میشد، در خلیج ویگو به وسیله‌ی بریتانیائیها و هلندیها غرق شد، و احتمال میرود که هنوز مقدار زیادی از این گنجینه در قعر این خلیج مدفون باشد؛ کوششهائی که برای یافتن آن شده است بی‌نتیجه مانده. در ۱۷۱۹ بریتانیائیها بندر را تصرف کردند.

ویل، الفرد: ← ماریتاون.

ویلا[8] (villā) [لتی، = ملک روستائی]، خانه‌ی آسایش و رفع خستگی واقع در یک منطقه‌ی ییلاقی (کنار دریا، ایستگاههای آب معدنی، و غیره)؛ و نیز سرای مجلل باغچه‌دار واقع در حومه‌ی شهر. در زمان رومیان ویلا به اقامتگاههای روستائی و شهری هر دو اطلاق میشد، که اغلب هر دو در یک گروه ساختمانی برپا میشد. ویلای روستائی مجموعه‌ای بود از ساختمانها و ابنیه‌ی مناسب برای هرگونه بهره‌برداری کشاورزی؛ در صورتی که ویلاهای شهری مکان تفریحی بود. در زمان مرور نژیان ویلا به املاک وسیعی گفته میشد که یک دستگاه پادشاهی نامستقر در حال پیشروی، یکی پس از دیگری آنها را اشغال میکرد. در دوره‌ی کارولنژیان ویلا مرکز بهره‌برداری روستائی بسیار خوبی را تشکیل میداد. فقط در ایتالیا ویلاهای تفریحی، آن چنانکه در زمان رومیان بود (← رومی، هنر و معماری)، باقی ماند؛ از آغاز رنسانس، پاپها، کاردینالها، خاندانهای بزرگ برای خود ویلاهائی بدین سبک میسازند. نیز ← ویلا د/استه؛ ویلا دوریا پامفیلی.

ویلا، شهر: ← هبریدیز جدید.

ویلا بورگزه: ← بورگزه، ویلا.

ویلا د/استه[9] (villā deste)، نام دو ویلای معروف در ایتالیا. یکی از آنها در تیوولی، ح ۳۰کیلومتری ش رم واقع است. در ۱۵۵۰ توسط پیرو لیگوریو[10] (pirro ligorio) برای کار-

(۱)Whig (۲) Weygand (۳) Wigtownshire (۴) Vigeland (۵)Wigner (۶)Vigo (۷)Pontevedra (۸)villa (۹)Villa d'Este (۱۰)Ligorio

دینال اپیولیتو II د/استه ساخته شد که با نقاشیها و مجسمه‌ها آراسته شده و یکی از زیباترین باغهای رنسانس ایتالیا آن را احاطه کرده است. باغ، با آبنماها و حوضها و فواره‌های شگفت‌انگیز، کار برنینی، تزیین شده است. ویلا د/استه‌ی دیگر، که در قرن ۱۶م بر کرانه‌ی غربی دریاچه‌ی کومو، ۵کیلومتری ل کومو با پارکی عالی ساخته شده، اکنون یکی از مهمانخانه‌های معروف اروپا است.

ویلا دوریا پامفیلی[1] (villā doriā pāmfili)، ویلای رومی که در قرن ۱۷م برای کامیلو پامفیلی (kāmillo pāmfili)، برادرزاده‌ی پاپ اینوکنتیوس X ساخته شد. نقشه و طرح ویلا از آلساندرو آلگاردی[2] (ālessāndro ālgārdi، ۱۶۰۲–۵۴، بیکر تراش و معمار ایتالیائی) است. این ویلا در مقابل دیوارهای غربی دم، نزدیک دروازه‌ی پانکراتسیو (pānkrātsio) واقع است. رومیان آن را بلرسیرد (belres-piro، = خوش هوا) مینامیدند.

ویلار[3]**، دوک دو** (dūk dē vilār*)، لقب **کلود لوئی اکتور ویلار** (klod lui ektor)، ۱۶۵۳–۱۷۳۴، مارشال فرانسه، آخرین سرداران لوئی XIV. در جنگ هلند (۱۶۷۲–۷۸) جنگید، و در ۱۶۸۳ به مأموریت خاص به وین اعزام شد. در ۱۶۹۸–۱۷۰۱ سفیر کبیر در وین بود، در ۱۷۰۲ در ← جنگ جانشینی اسپانیا فرماندهی داشت، و با پیروزی در نبردگاه معروف فریدلینگن[4] (۱۷۰۲)، در گوشه‌ی تنگ بادن، آلمان، کنار رود راین، و در بادن و هوخشتت (۱۷۰۳) شهرت یافت. در ۱۷۰۴ شورش کامیزارها را فرو نشاند. در مالپلاکه از دیوک آو مارلبره و اوژن دو ساووا شکست خورد (۱۷۰۹)، ولی در سالهای بعد موفقانه از مرز فرانسه دفاع کرد؛ در ۱۷۱۲ اوژن دو ساووا را در دنن شکست داد، و در ۱۷۱۴ پیمان راشتات را منعقد کرد. ویلار عضو شورای نیابت سلطنت بود (۱۷۱۵–۳۲)، و در هنگام مرگش فرماندهی عالی جنگ جانشینی لهستان را به عهده داشت. در ۱۷۱۴ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

ویلارت، آدریان: ← مادریگال.

ویلارد[5]**، هنری** (henri vilārd)، ۱۸۳۵–۱۹۰۰، روزنامه‌نگار و رجل مالی امریکائی، نام اصلیش **هیلگارد ویلارد** (hilgārd)؛ مت آلمان. در ۱۸۵۳ به کشمه رفت و در جنگ داخلی از خبرنگاران برجسته بود؛ در شرکت راه آهن پاسیفیک شمالی سهم و نفوذ عمده پیدا کرد (۱۸۸۱) و خرج فراوان گذراندن راه آهن از کوهها او را ورشکست کرد (۱۸۸۳)، ولی با سرمایه‌ی جدید دوباره شرکت را به راه انداخت و خود رئیس آن شد (۱۸۸۹). سلف شرکت "جنرال الکتریک" کنونی نیز از تأسیسات او بود. در ۱۸۸۱ امتیاز روزنامه‌ی ایونینگ پست نیو یورک را خرید. با دختر و. ل گریسن ازدواج کرد.

ویلاردوئن[6] (vilārduan)، خاندان اشرافی فرانسه که از ۱۲۱۰ تا ۱۲۷۸ بر پلوپونز فرمانروائی داشت. **ژوفروا دو ویلاردوئن** (jofruā dē)، ح ۱۱۵۰–ح ۱۲۱۳، مارشال شامپانی و رومانی، و یکی از رهبران جنگ صلیبی چهارم بود. ژوفروا، در کتابی که به نام در باره‌ی فتح قسطنطنیه نوشته (انتشار ۱۵۸۵) شرح این جنگ را داده است. این کتاب از نخستین شاهکارهای ادبی زبان فرانسوی است که در زمینه‌ی تاریخ نگارش یافته. املاک سودبخش و حاصلخیزی در تراکیا به او واگذار شد. برادرزاده‌اش، **ژوفروای I دو ویلاردوئن**، ف ۱۲۱۸، پلوپونز را در ۱۲۰۵ فتح کرد، بر امپرنشین آخایا، که به عنوان تیول از طرف امپراطوری لاتین به او داده شده بود فرمانروائی کرد (۱۲۱۰–۱۸). این امپرنشین در زمان پسرش **ژوفروای II دو ویلاردوئن**، ف ۱۲۴۶، که مدیر هوشیاری بود، رونق و برومندی یافت. یک پسر دیگر ژوفروای I، **گیوم دو ویلاردوئن** (giyyom، ف ۱۲۷۸)، امیر (۱۲۴۶–۷۸) آخایا، با داماد خود، شارل I ناپل همدست شد و بر ضد میخائیل VIII امپراطور بیزانس به جنگ پرداخت. با مرگ (۱۲۷۸) گیوم، شاخه‌ی ذکور خاندان ویلاردوئن برافتاد.

ویلاردوئن، ژوفروا دو: ← ویلاردوئن، خاندان.

ویلاردوئن، ژوفروای I دو: ← ویلاردوئن، خاندان.

ویلاردوئن، ژوفروای II دو: ← ویلاردوئن، خاندان.

ویلاردوئن، گیوم دو: ← ویلاردوئن، خاندان.

ویلاری[7]**، پاسکوالیه** (pāskuāle villāri)، ۱۸۲۷–۱۹۱۷، مورخ و سیاستمدار ایتالیائی. در انقلاب ۱۸۴۸ شرکت جست، و در ۱۸۸۹–۹۲ وزیر آموزش و پرورش بود. با اولین اثرش، ساوونارولا (۱۸۵۹) به معلمی تاریخ مدرن در پیز منصوب شد. از دیگر آثارش زندگی و دوره‌ی ماکیاولی (۳ جلد ۱۸۷۷–۸۲)، و زندگینامه‌های دانته، کاوور، و گاریبالدی است.

ویلا سیزنروس: ← صحرای اسپانیا.

ویلافرانکا دی ورونا[8] (villāfrānkā di veronā)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۲٬۳۶۶)، ونتسیا، لش ایتالیا، فراورنده‌ی کالاهای ابریشمی و تورهای ماهیگیری. پس از شکستهای اتریش در ماجنتا و سولفرینو، ناپلئون III و امپراطور فرانسوا ژوزف در اینجا ملاقات کردند (۱۸۵۹) و یک پیمان مقدماتی صلح بستند که در همین سال با پیمان زوریخ به تصویب رسید. ساردنی، متحد ناپلئون، در کنفرانس شرکت نداشت، اتریش لومباردی را واگذار کرد که ضمیمه‌ی ساردنی شد؛ ونتسیا در تصرف اتریش باقی ماند. فرمانروایان توسکان به جای خود باز گشتند، و ایالات پاپی کنفدراسیونی تحت ریاست پاپ تشکیل دادند. این دو بند اخیر پیمان را ساردنی نپذیرفت و، برای جلب رضایت ناپلئون، ویکتور امانوئل II نیس و مانتون را به فرانسه واگذار کرد (۱۸۶۰). با خروج ساردنی از پیمان ویلافرانکا، ویکتور امانوئل II تقریباً نقش رهبری خود را در ریسورجیمنتو از دست داد، و به روابط ایتالیا و فرانسه لطمه‌ی شدید وارد ساخت.

ویلاک[9]**، الیزر** (elieyzər wilāk)، ۱۷۱۱–۷۹، کشیش امریکائی. در ۱۷۳۵ کشیش شهرکی در کونکتیکت شد و در آنجا به تعلیم و تربیت هندیشمردگان علاقه‌مند شد و یک مدرسه‌ی خیریه برای آنان گشود و آن را اداره کرد (۱۷۵۴–۶۷). یکی از نخستین شاگردان این مدرسه به انگلستان سفر کرد و به جمع‌آوری اعانه پرداخت، و چون جمع اعانه‌ها به 50'000 دلار رسید، ویلاک به محلی که اکنون هانوور، نیو همپشر، است رفت و کالج دارتمث را تأسیس کرد (۱۷۷۰) که خود نخستین رئیس آن بود.

ویلالوبوس[10]**، ایتور** (eytor vilā-lobos)، ۱۸۸۷–۱۹۵۹، آهنگساز برزیلی. آهنگهای خود را با الهام از موسیقی فولکلوری و عامیانه‌ی برزیلی میساخته است. مجموعه‌ای از آهنگهای دیگرش شامل سمفونی، اپرا، کنسرتو، موسیقی مجلسی، و ترانه‌های متعدد است.

ویلاند[11]**، کریستوف مارتین** (kristof mārtin viland)، ۱۷۳۳–۱۸۱۳، شاعر و نویسنده‌ی آلمانی که گاه او را "ولتر آلمان" نامیده‌اند. سبک نویسندگی و شاعری او نمونه‌ی برجسته‌ای از روکوکوی آلمانی، روان، باشکوه، و گاه طنزآمیز و مایه‌ی خنده است. موضوعات نویسندگی خود را از کتابهای قدیمی یونان و روم و نیز از داستانهای پریان انتخاب کرده است. پس از آنکه نوشتن یک داستان سیاسی به نام آینه‌ی زرین (۱۷۶۹) سبب انتخاب شدن وی به آموزگاری و للگی امرای ساکس‌وایمار شد، سیاست و تعلیم و تربیت مورد توجه وی قرار گرفت. کتاب تاریخ آگاتون (۱۷۶۶) وی یکی از نخستین داستانهای روانشناختی است؛ آبدریتس (۱۷۷۴) بهترین هجونامه‌ی سیاسی ویلاند است. از داستانهای شعری او موزاریون (۱۷۶۸) و منظومه‌ی قهرمانی تخیلی اوبرون (۱۷۸۰) است. با ترجمه‌ی (۱۷۶۲–۶۶) آثار شکسپیر، راه را برای توسعه‌ی ادبی آینده‌ی آلمان هموار کرد.

ویلاند[11]**، هاینریش** (hāynriš vilānd)، ۱۸۷۷–۱۹۵۷، شیمیدان آلمانی. استاد و مدیر آزمایشگاههای شیمی در دانشگاه مونیخ شد (۱۹۲۵) به جهت مطالعاتی که در باره‌ی اسیدهای صفرا انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۷ در شیمی شد. تحقیقاتش در اکسایش زیست‌شناختی نیز معروف است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویلانی[12]**، جووانی** (jovānni villāni)، ح ۱۲۷۵–۱۳۴۸، مورخ ایتالیائی؛ مت فلورانس. چون کارمند دولت فلورانس بوده، شرح بعضی وقایعی را که در آنها شرکت داشته نقل کرده است. تاریخ فلورانس (۱۲ جلد) که به عنوان یک تاریخ عمومی از زمانهای قدیم تا ۱۳۴۸ نگاشته شده وقایع زمان خود او را بخوبی نقل میکند. این کتاب یکی از قدیمترین مبانی نثر ایتالیائی است و به تثبیت زبان توسکانی به عنوان زبان استاندی ایتالیائی کمک کرده است.

ویلبر[13]**، دانلد نیوتن** (dānəld niutən wilbər)، ۱۹۰۷– ، خاورشناس امریکائی،

(۱)Villa Doria Pamphili (۲)Algardi (۳)Villars (۴)Friedlingen (۵)Villard (۶)Villehardouin (۷)Villari (۸)Villafranca di Verona (۹)Wheelock (۱۰)Villa-Lobos (۱۱)Wieland (۱۲)Villani (۱۳)Wilber

متخصص در معماری قدیم ایرانی. بیش از ۲۰ بار به ایران سفر کرد، و در ۱۹۵۲ در سفارت امریکا در تهران کار میکرد. از آثار او است: ساختمان‌های پارتی در تخت سلیمان (۱۹۳۸)، ایران در زمان گذشته و حال (۱۹۴۸؛ چاپ هفتم، ۱۹۷۵)، معماری اسلامی ایران در دوره‌ی ایلخانیان (۱۹۵۵)، کتابشناسی مشروح افغانستان (۱۹۵۶)، و افغانستان (۱۹۵۶).

ویلبر[1]**، ریچارد** (richārd wilbər)، ۱۹۲۱– ، شاعر امریکائی. سراینده‌ی هنرمندی است که بر سنّت قدیم شعر میکوید و پیوسته اصالت و عمق و ظرافت و روشنفکری در اشعار او دیده میشود. از دیوانهای شعر او است: تغییرات زیبا (۱۹۴۷) جزءهای این دنیا (۱۹۵۶؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر)، نسیحتی به یک پیامبر (۱۹۶۱)، و منظومه‌های ریچارد ویلبر (۱۹۶۳). بعضی از آثار مولیر را به انگلیسی ترجمه کرده است.

ویلبرفورس[2]**، ویلیام** (wilyām wilbərfors)، ۱۷۵۹–۱۸۳۳، سیاستمدار و بشردوست بریتانیائی. در ۱۷۸۰ نماینده‌ی پارلمنت شد، و از دوستان صمیمی و. پیت، ارل آو چتم، بود. برای الغاء برده‌فروشی به ت. کلارکسن پیوست، و کوششهایش به تصویب قانون الغاء تجارت برده انجامید (۱۸۰۷).

ویلبی، جان: ← مادریگال.

ویلتس، ولایت انگلستان، ← ویلتشر.

ویلتشر[3] (wiltšer) یا **ویلتس** (wilts)، ولایت (۳٬۴۸۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۸۶٬۰۴۸)، ج اداری مرکزی انگلستان مرکزی، مرکزش سالزبری. بیش از نصف آن را دشتهائی، از جمله دشت سالزبری، اشغال میکنند. ستونهنج، در این دشت، دارای آثار ماقبل تاریخ انگلستان است. منطقه اکثراً چراگاه و کشاورزی است؛ شغل عمده پرورش گوسفند و تهیه‌ی لبنیات میباشد. کارخانه‌های نساجی، مصنوعات فلزی، و کوزه‌گری نیز دارد.

ویلتن[4] (wiltən)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۳٬۸۱۵)، ویلتشر، ج انگلستان مرکزی؛ پایتخت قدیم وسکس و صحنه‌ی جنگ (۸۷۱) بین‌الفرد کبیر و نورسها. قرنها است که در اینجا فرش میبافند.

ویلد[5] (wild)، پهنه‌ای بین داونز شمالی و داونز جنوبی (← داونز)، انگلستان، واقع در ولایات اسکس، ساری، و کنت. سابقاً صناعت آهن آن رونق داشت. حالیه منطقه‌ای زراعتی است.

ویلدنبروخ[6]**، ارنست فون** (ernst fon vildenbrux)، ۱۸۴۵–۱۹۰۹، شاعر و نمایشنامه‌نویس آلمانی، نوه‌ی لوئی فریدریش کریستیان، امیر پروس؛ مه بیروت. آثارش مشتمل است بر دیوان اشعار، رمان، درامهای تاریخی از قبیل شاه هانری و خاندانش (۱۸۹۶)، و داستان‌هائی چون آقای تانکارا (۱۸۸۶).

ویلر ای نیکولائو[7]**، والریانو** (vāleriāno veyler i nikolāu)، ۱۸۳۸–۱۹۳۰، ژنرال اسپانیائی. به سانتو دومینگو و سپس به کوبا اعزام شد، و در آنجا در جنگ دهساله خدمت کرد. به اسپانیا بازگشت (۱۸۷۳)، و علیه کارلوسیان جنگید (۱۸۷۵–۷۶). به عنوان فرماندار نظامی جزایر کاناری (۱۸۷۸–۸۳) لقب مارکس دِ تنریفه گرفت. در ۱۸۹۶ در کوبا جانشین مارتینث د کامپوس شد، ولی روشهای ستمگرانه‌ی او بر ضد شورشیان، به اعتراض کشمکش و احضار او منجر شد (۱۸۹۷). پس از آن چند بار وزیر جنگ شد.

ویلر-کوتره، شهر، فرانسه، ← ویلر-کوتره، منشور.

ویلر-کوتره، منشور[8] (viler-kotre) [منسوب به ویلر-کوتره، شهری از ولایت اِن، فرانسه]، یکی از متون اصلی قانونگذاری قدیم فرانسه (۱۵۳۹) که بنا بر آن در محاکم و اسناد رسمی، به جای زبان لاتینی، زبان فرانسوی رسمیت پیدا کرد، و در توسعه و ترویج این زبان به عنوان زبان ملی سهم عمده داشت. نیز ← فرانسه، زبان.

ویلروا[9]**، دوک دو** (dük dē vilruā*)، لقب **فرانسوا دو نوویل**[10] **ویلروا** (franswā dē nēvil)، ۱۶۴۴–۱۷۳۰. مارشال فرانسه؛ متولد لیون. در ← جنگ اتحاد بزرگ جانشین ← دوک دو لوکزامبورگ در فلاندر شد (۱۶۹۵)، که در آنجا در مقابل ویلیام III انگلستان ناموفق شد. در جنگ جانشینی اسپانیا جانشین نیکولا دو کاتینا[11] (nikolā dē kātinā؛ ۱۶۳۷–۱۷۱۲، مارشال فرانسه) در ایتالیا شد، و از اوژن دو ساووا شکست خورد (۱۷۰۱) و در کرمونا زندانی شد (۱۷۰۲). در ۱۷۰۶ از مارلبره شکست خورد. در سالهای ۱۷۱۷ و ۱۷۲۲ پست‌های مهمی داشت، تا آنکه به علت دسیسه‌چینی علیه فیلیپ II د/اورلئان، نایب‌السلطنه‌ی فرانسه در دوران خردسالی لوئی XV، مغضوب واقع شد.

ویلروا، فرانسوا دو نوویل: ← ویلروا، دوک دو، مارشال فرانسه.

ویلز[12] (welyz)، به زبان ولش **کومری** (kumri)، لتی **کامبریا** (kāmbriā)، فتس (کشور) **گال** (gal)، شبه جزیره (۲۰٬۷۶۱ کمه؛ در ۱۹۷۳ جه ۲٬۷۴۴٬۰۰۰)، با ولایت مرزی مانمت که از لحاظ اداری ضمیمه‌ی ویلز است)، غ انگلستان؛ از لحاظ سیاسی، از ۱۵۳۶ با انگلستان یکی شده است. از ل محدود است به دریای ایرلند؛ از ج به تنگه‌ی بریستول؛ از ش به ولایات انگلیسی چشر، هرفرد و ووستر، و گلاسترشر؛ و از غ به خلیج کاردیگن و تنگه‌ی سنت جورج. ۱۲ ولایت سابق ویلز عبارت بودند از دنبی‌شر، فلینت‌شر، کارنارون‌شر، مانتگامری‌شر، و مریانت‌شر (در ل)؛ و برکناک‌شر، پمبروک‌شر، ردنورشر، کاردیگن‌شر، کرمارذن‌شر، گلمورگن‌شر، و مانمشر (در ج). به موجب قانون حکومت محلی بریتانیا (۱۹۷۲، قابل اجرا در ۱۹۷۴)، ویلز تجدید سازمان یافت، و به ۸ ولایت غیر متریالیتن منقسم شد: ⇐ پاویس؛ ⇐ دیود؛ ⇐ کنوئید؛ گلمورگن جنوبی، گلمورگن غربی، و گلمورگن وسطی (⇐ گلمورگن‌شر)، ⇐ گونت؛ و ⇐ گویند. تقریباً سراسر ویلز را ⇐ کوههای کامبریائی پوشانده است، و بلندترین ارتفاع در کوه سنودن به ۱٬۰۸۵ متر میرسد. از جمله‌ی رودهای آن کلوئید[13] (kluid)، کانوی[14] (kānwey) تایوی[15] (tāyvi)، دیوی[16] (divi)، سورن، و وای است. این بخش از بریتانیای کبیر فرهنگ خاص خود را محفوظ نگاه داشته است. یک چهارم ساکنان این سرزمین به زبان ولش و انگلیسی هر دو تکلم میکنند، و زبان ح ۴۱٬۰۰۰ نفر از مردم تنها ولش است.

مرتفعات مرکزی و ولایات شمالی زمینهای کشاورزی و مراتع، و چگالی جمعیت در این نواحی کم است. ثروت جدید ویلز بیشتر از میدانهای زغال سنگ و صنایع ج است که شهرهای کاردیف، سوانسی، ⇐ رانده، و مرثر تیدویل در این قسمت واقع است. تأثیر رومیان در ویلز اندک بوده، و پیروزی آنگلوساکسونها بر ش بریتانیا در این ناحیه تأثیر زیاد نکرده است. بتدریج که کشورهای هپتارکی رو به رشد می‌نهادند، نبردهای مرزی سختی میان آنها اتفاق می‌افتاد؛ معروف است که شاه آفا، برای جدا کردن مرشا از ویلز به کندن خندق آفا (← آفا) فرمان داد. علی رغم هجومهای پیاپی، شعر و ادب و موسیقی ولش شکوفان شد. ویلیام I قدرت مردم ویلز (← ولش مارچز) را، که مدت ۲۰۰ سال به جنگهای چریکی میپرداختند، به رسمیت شناخت. تسخیر ویلز به دست ادوارد I صورت اتمام پذیرفت (۱۲۸۳)، و این رسم انگلیسی که بزرگترین پسر شاه انگلستان عنوان امیر (پرینس) ویلز داشته باشد از زمان او آغاز شد. در ۱۴۰۰–۱۳، اوون گلنداور شورشی را رهبری کرد، و اوون تیودور (← تودور، که نوه‌ی او، هنری VII، نخستین شاه تیودور شد) در جنگ گلها شرکت داشت و کشته شد. با فرمان اتحاد (۱۵۳۶) هنری VIII، هر قانونی که مخالف قانون انگلستان بود لغو شد، و زبان انگلیسی عنوان زبان رسمی پیدا کرد. اصلاح دینی بکنده‌ی در ویلز راه یافت. بعدها بسیاری از مردم به ← فرقه‌ی متودیست کالونی پیوستند، و این کار پشتیبان ناسیونالیسم ویلزی شد که یکی از موفقترین نهضتهای ناسیونالیستی غیر سیاسی جهان است. انقلاب صنعتی سبب بهره‌برداری از ثروتهای کانی شد، جا به جا شدن جمعیت، که نتیجه‌ی این انقلاب بود، سبب مهاجرت (مخصوصاً به کشمه) شد. در اواخر قرن ۱۹م، ویلز جنوبی مهمترین مرکز صادرات زغال جهان بود. در سالهای آخر دهه‌ی ۱۹۲۰ و سالهای دهه‌ی ۱۹۳۰، ویلز بسختی از انحطاط اقتصادی آسیب دید. رواج صنعتی جه II و نظارت بر کانها پس از جنگ، سبب بهبود وضع شد. دانشگاه ویلز (تأسیس ۱۸۹۳) از چهار کالج تشکیل شده است (← ابریستویث، کاردیف، بنگور[17] [bangor]، و سوانسی).

ویلز، خلیج[18] (weylz)، شاخابه‌ی ← دریای راس، در پخپهنه‌ی راس (← راس، سد). از ۱۹۱۱ به عنوان پایگاهی برای هیئتهای پویشی جنوبگان مورد استفاده قرار میگیرد. نیز ← امریکای صغیر.

---

(۱)Wilbur (۲)Wilberforce (۳)Wiltshire (۴)Wilton (۵)Weald, the (۶)Wildenbruch (۷)Weyler y Nicolau (۸)Ordonnance de Villers-Cotterêts (۹)Villeroi (۱۰)Neufville (۱۱)Catinat (۱۲)Wales (۱۳)Clwyd (۱۴)Conway (۱۵)Teifi (۱۶)Dovey, Dyfi (۱۷)Bangor (۱۸)Whales, Bay of

ویلز جدید جنوبی[1] (weylz)، ایالت (۸۰۱٬۴۵۷ کم۲، جم ۴٬۵۶۳٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۳)، جش ← ملل مشترک المنافع استرالیا، کرسیش سیدنی. از ش به ق‌ب، از جش به دریای تاسمان، از ج به ویکتوریا، از غ به استرالیای جنوبی، و از ل به کوینزلند محدود است. در ۱۷۷۰ جیمز کوک از این ناحیه دیدن کرد، و مدعی مالکیت بریتانیا بر ساحل شرقی استرالیا شد. مستعمره‌ی اولیه‌ی ویلز جدید جنوبی مشتمل بر تاسمانی، استرالیای جنوبی، ویکتوریا، کوینزلند، سرزمین شمالی، و زلند جدید بود. در ۱۸۲۵–۶۳ این نواحی به مستعمرات جداگانه تبدیل شد. در ۱۹۰۱ از ایالات ملل مشترک المنافع استرالیا شد. هوای ایالت معتدل است. قسمت عمده‌ی اراضی جنوبی به وسیله‌ی رود ماری مشروب میشود. در جش آن آلپهای استرالیائی واقع است. منابع معدنی سرشار دارد، از جمله زغال، طلا، آهن، مس، نقره، و سرب. صادرات عمده‌اش پشم، گوشت، گندم، و زغال است. ← سرزمین پایتخت استرالیا در آن واقع است.

ویلزدن: ← وملی.

ویلسن[2]**، ادمند** (edmənd wilsən)، ۱۸۹۵–۱۹۷۲، نویسنده و منتقد امریکائی. نویسنده‌ی نیرومندی که وی را یکی از مهمترین نقادان اجتماعی و ادبی زمان خود معرفی کرده‌اند. در دهه‌ی ۱۹۳۰ بیشتر به نظریه‌های فروید و مارکس توجه داشت، که در بسیاری از آثار خود از آنها بحث کرده است. یکی از کتابهای عمده‌ی او، قلعه‌ی آکسل (۱۹۳۱)، تحقیقی در سمبولیسم و ادبیات تحلیلی دیگر است؛ متفکران سگانه (۱۹۳۸) و زخم و کمان (۱۹۴۱) کتابهای دیگری از همین قبیل است. به عنوان منتقد اجتماعی در مسائل اجتماعی و روانشناختی و سیاسی، که در شکل دادن به اندیشه‌های ادبی مؤثر میشوند، بحث کرده است. مطالعات اجتماعی او مشتمل است بر به سوی ایستگاه فنلاند (۱۹۴۰)، که تاریخی از سنت انقلابی اروپا است، و نمینلرزه‌ی امریکا (۱۹۵۸).

ویلسن، اطاق ابری: ← اطاق ابری ویلسن.

ویلسن[2]**، انگس** (angəs wilsən)، ۱۹۱۳– ، داستاننویس انگلیسی، نام اصلیش فرنک جونستن (frank jonstən). داستانهای وی از زندگی انگلیسی مایه گرفته است. در این داستانها اجتماعی مطرح است که در آن ارزش‌های سنتی نیروی خود را از دست داده‌اند، و روابط شخصی و عمومی با مظاهر و فریب به تباهی کشیده شده است. پس از انتشار دو جلد داستان کوتاه، نخستین داستانش، شوکران و بنفشه (۱۹۵۲)، انتشار یافت. آثار دیگرش عبارتند از برداشتهای آنگلوساکسونی (۱۹۵۶)، که بعضی آن را بزرگترین اثر وی میدانند، مرد پیر در باغ وحش (۱۹۶۱)، و موضوعی برای خنده نیست (۱۹۶۷).

ویلسن[2]**، جان البرت** (jān albərt wilsən)، ۱۸۹۹– ، مصرشناس امریکائی، استاد و رئیس سابق مؤسسه‌ی شرقی که از ۱۹۲۶ در آن کار میکند. در ۱۹۲۶–۳۱ عضو هیئت اعزامی به مصر بود و در الاقصر کار میکرد. برهان مصر، در تاریخ تمدن مصر (۱۹۵۱) از او است.

ویلسن[2]**، جیمز** (jeymz wilsən)، ۱۷۴۲–۹۸، قاضی امریکائی، امضاکننده‌ی اعلامیه‌ی استقلال، متولد اسکاتلند. در ۱۷۷۵ به عضویت کنگره‌ی مهاجرین انتخاب شد و سخت از استقلال دفاع کرد، دو بار دیگر (۱۷۷۶ و ۱۷۸۲) نیز به عضویت کنگره‌ی مهاجرین انتخاب شد. بیشتر شهرت او به سهمی است که در کنوانسیون فدرال ۱۷۸۷ داشت و سخت کوشید تا در قانون اساسی این اصل را وارد کند که قدرت دولت از ملت ناشی میشود. در تنظیم قانون اساسی سهم مؤثری داشت و در تهیه‌ی قانون اساسی پنسیلوانیا (۱۷۹۰) فعالیت فراوان کرد؛ در ۱۷۸۹–۹۸ قاضی دیوان عالی کشمت بود. دفترها و رساله‌های متعددی در حقوق نوشته است.

ویلسن[2]**، (جیمز) هرلد** (jeymz harəld wilsən)، ۱۹۱۶– ، سیاستمدار انگلیسی و نخست وزیر (۱۹۶۴–۷۰ و ۱۹۷۴–۷۵) انگلستان. در استادیاری کالج دانشگاهی آکسفرد (۱۹۳۸–۳۹) با استاد کرسی، سر و. ه. بوریج، کار میکرد و در طرح گزارش معروف او راجع به بیمه‌ی اجتماعی (۱۹۴۲) سهیم بود. در جنگ II وارد خدمات کشوری شد؛ در ریاست اقتصاد و آمار (۱۹۴۳–۴۴) وزارت سوخت و نیرو اطلاعات فراوانی در باره‌ی صناعت استخراج معادن فراهم آورد، و کتاب سیاست جدیدی برای زغال (۱۹۴۵) او مبنای برنامه‌های حزب کارگر برای ملی کردن کانها شد. در ۱۹۴۵ به عضویت پارلمنت انتخاب شد و در کابینه‌ی کارگری وزارت کار با او بود (۱۹۴۵–۴۷). کوشش وی در رقابت با گیتسکل برای رسیدن به مقام رهبری حزب کارگر بی‌نتیجه ماند (۱۹۶۰)، ولی پس از مرگ (۱۹۶۳) گیتسکل به رهبری حزب رسید و در تأمین وحدت حزب سخت کوشید. در ۱۹۶۴ با اقلیتی بی‌سابقه در تاریخ انگلستان (چهار کرسی) به نخست وزیری انتخاب شد و تا ۱۹۷۰ که حزب محافظه‌کار اکثریت پارلمنت را به دست آورد در این سمت باقی بود. در ژوئن ۱۹۷۰ انتخابات را تجدید کرد، و بر خلاف انتظار فقط ۲۸۷ کرسی در مقابل ۳۳۰ کرسی حزب محافظه‌کار به دست آورد، و ویلسن از نخست‌وزیری استعفا کرد، ولی همچنان ریاست حزب کارگر را به عهده داشت؛ ا. هیث، به جایش نخست‌وزیر شد. در نتیجه‌ی اعتصاب کارگران، دولت هیث ناچار شد که انتخابات را تجدید کند و این بار حزب کارگر دوباره اکثریت را به دست آورد و مجدداً ویلسن به نخست‌وزیری منصوب شد (مارس ۱۹۷۴). کتاب هدف برای سیاست (۱۹۶۴) مجموعه‌ای از سخنرانیهای او است. در ۱۶ مارس ۱۹۷۶ از نخست‌وزیری استعفا داد.

ویلسن[2]**، چارلز تامسن ریس** (cārlz tamsən ris wilsən)، ۱۸۶۹–۱۹۵۹، فیزیکدان انگلیسی، روشی برای تحقیق در فعالیت ذراتی که دستخوش تحلیل یونی شده‌اند، به وسیله‌ی اطاق ابری ویلسن، ابداع کرد. برنده‌ی سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۷ (با مشارکت آ.ه. کامپتن) در فیزیک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویلسن[2]**، ریچارد** (ricārd wilsən)، ۱۷۱۳؟–۱۷۸۲، نقاش منظره‌ساز انگلیسی. نخست صورت‌سازی میکرد، ولی پس از سفری به ایتالیا (ح ۱۷۵۰–۵۶) به سنت منظره‌پردازی کلود لورن توجه تمام پیدا کرد. با نمایشگاهی که در ۱۷۶۰ از آثار خود در لندن دایر کرد، شهرت فراوان به دست آورد و به کتابسداری آکادمی سلطنتی منصوب شد. رواج عمده‌ی آثارش پس از مرگ او صورت گرفت. بر منظره‌سازان پس از خود تأثیر فراوانی داشته است. تابلوهای بر خلنجزار هونسلو (گالری ملی، لندن)، بعد از ظهر، و دریاچه‌ی نمی (هردو در مترپلیتن، نیو یورک) معروفترین نمونه‌های کار او است.

ویلسن[2]**، کوه** (wilsən)، قله‌ای به ارتفاع ۱٬۷۴۰ متر، ج کالیفرنیا، در ← کوههای سن گیبریل، ل‌ش پاسادنا. جایگاه رصدخانه‌ی کوه ویلسن (تأسیس ۱۹۰۴) بر این قله است که مؤسسه‌ی کارنگی و مؤسسه‌ی تکنولوژی کالیفرنیا مشترکاً آن را اداره میکنند.

ویلسن[2]**، وودرو** [تامس وودرو ویلسن (tāməs wudrō wilsən)]، ۱۸۵۶–۱۹۲۴، ۲۷ مین رئیس جمهور (۱۹۱۳–۲۱) کشمت. رئیس (۱۹۰۲–۱۰) دانشگاه پرینستن و فرماندار (۱۹۱۱–۱۳) نیو جرزی بود. چون به ریاست جمهوری رسید اصلاحاتی به نام "آزادی نوین" آغاز کرد، و بر ضد تراستها اقدام کرد. در دوره‌ی اول زمامداری خود کشمت را در جنگ I بیطرف نگاه داشت، و همین امر باعث انتخاب مجدد وی در ۱۹۱۶ شد. وزیر خارجه‌ی خود و. ج. برایان را، که سخت پیرو بیطرفی بود، تغییر داده ر. لنسینگ را که طرفدار متفقین بود به جای وی گماشت، و سرانجام کشمت به جنگ کشانیده شد (۱۹۱۷). پس از پایان جنگ، ویلسن در رأس هیئت نمایندگان کشمت در کنفرانس پاریس شرکت کرد، و برای اصول معروف به اصول چهارده‌گانه سخت کوشید. تنها نتیجه‌ای که از مساعی او حاصل شد تأسیس جامعه‌ی ملل بود، که آن هم در امریکا مورد مخالفت جمهوریخواهان، که مخالفین سیاسی او و در آن هنگام صاحب قدرت شده بودند، واقع شد (← ه. ک. لاج)، ولی او از پای ننشست، و برای جلب پشتیبانی مردم از راه سخنرانی به راه افتاد، و سرانجام در ۱۹۱۹ از پا در آمد، و بقیه‌ی دوره‌ی ریاست جمهور را از سیاست کناره گرفت. جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۹ برای صلح به وی اعطا شد، خطابه‌های او را به شیوائی ستوده‌اند. تألیفات زیادی دارد.

ویلسن[2]**، هارس هیمن** (hārəs heymən wilsən)، ۱۷۸۶–۱۸۶۰، مستشرق انگلیسی. به عنوان دستیار جراحی در ۱۸۰۸ به خدمت شرکت هند شرقی در بنگال در آمد، سپس در ضرابخانه‌ی کلکته مشغول خدمت شد؛ در ۱۸۳۲ استاد زبان سانسکریت آکسفرد شد و کتابدار خانه‌ی هند شرقی لندن و مدیر انجمن پادشاهی آسیائی بود. از آثار اوست، فرهنگ سانسکریت‌انگلیسی (۱۸۱۹)، فرقه‌های دینی هندوئی (۱۸۲۸–۳۲)، و تاریخ هند انگلیسی (۱۸۴۴–۴۸). قسمتی از ریگ‌ودا را نیز ترجمه کرده است (۱۸۵۰).

ویلسن[2]**، سر هنری میتلند** (sər henri meytland wilsən)*، ۱۸۸۱–۱۹۶۴، فیلد مارشال بریتانیائی، از چهره‌های برجسته‌ی جنگ II، مت

(۱) New South Wales (۲) Wilson

ایرلند. در ۱۹۳۹ در مصر فرماندهی داشت، و لشکر کشی بدفرجام به یونان در ۱۹۴۱ را او رهبری کرد، و در ۱۹۴۳–۴۴ فرماندهی عالی متفقین در مدیترانه با او بود. در کنفرانسهای یالتا و پوتسدام شرکت داشت. در ۱۹۴۶ لقب یافت.

ویلشتتر[1]**، ریشارد**(rišārd vilšteter)، ۱۸۷۲–۱۹۴۲، شیمیدان آلمانی؛ مت کارلسروهه. استاد مؤسسه‌ی شیمی ویلهلم در برلین (۱۹۱۲–۱۶) و سپس در دانشگاه مونیخ (۱۹۱۶–۲۵) بود. به جهت تحقیقاتی که در باره‌ی کلوروفیل و رنگیزه‌های گیاهی (سرخ، آبی، و بنفش) انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۱۵ نوبل در شیمی شد. آخرین تحقیقاتش در جذب اسید کربونیک در گیاهان و ترکیب شیمیائی آنزیمها بوده است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویلفرانش یا **ویلفرانش سورسون**[2] (vil-franš-sür-son)، شهر (در ۱۹۶۸ حد ۲۶٬۸۴۶)، ولایت رون، ش فرانسه‌ی مرکزی، بر کنار رود سون. مرکز صنایع فلزکاری و بافندگی و شیمیائی است. رودیندر، و مرکز تجارت شراب معروف بوزوله (bojole) میباشد.

ویلفرانش‌سورسون: ← ویلفرانش.

ویلفرد[3]**، قدیس**(wilfred)، ۶۳۴–۷۰۹، نخست‌کشیش انگلیسی. در ۶۵۴ به لیون و رم سفر کرد و در هر یک از این دو شهر مدتی به تحصیل پرداخت. در ۶۶۱ به انگلستان بازگشت و کشیش شهر ریپن[4] (ripən) شد. در شورای ویتبی (۶۶۳) شاه آنزوی تحت تأثیر بیانات او مراسم دینی سلتی، و از جمله طرز محاسبه‌ی عید فصح را تغییر داد و به جای آن مراسم و شعائر رومی را پذیرفت. ویلفرد در ۶۶۹ به مقام اسقفی رسید و قلمرو مذهبی او گسترش یافت و با اسقف اعظم کنتربری بر سر همین قلمرو اختلاف پیدا کرد، ولی با مداخله‌ی پاپ میان آن دو توافق حاصل شد. بسیاری از مردم را به مذهب مسیح در آورد و در وارد کردن آداب عبادت کلیسای رومی در انگلستان سخت مؤثر بود. ذکر اتش ۱۲ اکتبر است. نیز ← مملکت ساکس.

ویلکس، ارض[5] (wilks)، بخشی از جنوبگان، کنار قهه. نامش از نام چ. ویلکس گرفته شده است.

ویلکس، تامس: ← مادریگال.

ویلکس[6]**، جان** (jān wilks)، ۱۷۲۷–۹۷، رهبر سیاسی و روزنامه نگار انگلیسی؛ مت لندن. در دانشگاه لیدن درس خواند و سپس به انگلستان بازگشت و با خرج کردن پول زیاد یک کرسی در پارلمنت انگلستان به دست آورد (۱۷۵۷). ویلکس زمانی برجستگی پیدا کرد که شاه جوان، جورج III، تحت سرپرستی جان استوارت، سومین ارل آو بیوت، میکوشید تا قدرت سلطنت را افزایش دهد و از اصلاحات جلوگیری کند. ویلکس در نشریه‌ی خود به نام بُرتون شمالی به سیاست خارجی بیوت حمله برد (۱۷۶۲–۶۳)، و حتی در شماره‌ی ۴۵ معروف آن نطق شاه را مورد انتقاد قرار داد. پس از زندانی شدن به فرمان شاه، و تهدید به زندانی دیگر، به پاریس گریخت (۱۷۶۴) و غیاباً محکوم به فتنه‌انگیزی شد. در ۱۷۶۸ به انگلستان باز گشت و چندین بار از میدلسکس به نمایندگی پارلمنت انتخاب شد، ولی طرفداران شاه مانع ورود او به پارلمنت بودند. رأی‌دهندگان به وی از این کارها خشمگین شدند و آن را دخالت شاه برای جلوگیری از اینکه مردم نماینده‌ی خود را به مجلس بفرستند تلقی کردند. ا. برک و نویسنده‌ی ناشناسی به نام مستعار جونیس[7] (junias) از ویلکس پشتیبانی میکردند، ولی برای دست یافتن وی به کرسی پارلمنت سودی نداشت. پس از ۲۲ ماه زندانی شدن در نتیجه‌ی محکومیتی، به امور سیاسی لندن باز گشت و به عضویت انجمن شهر (۱۷۶۹)، کلانتر لندن (۱۷۷۱)، و شهردار (۱۷۷۴) انتخاب شد. در ۱۷۷۴ به پارلمنت باز گشت و رهبر مبارزه برای آزاد شدن مستعمرات انگلستان در امریکا و اصلاحات پارلمانی شد. در بلوای گوردن (۱۷۸۰)، وی که سمت خزانه‌دار لندن را داشت، به مناسبت فشاری که بر آشوبگران وارد آورد، محبوبیت خود را از دست داد. هر چند ویلکس عوامفریب بود، سازشکار و فسادپذیر نبود و به صورت نمادی از ایستادگی در مقابل ستمکاران در آمد.

ویلکس[8]**، چارلز** (cārlz wilks)، ۱۷۹۸–۱۸۷۷، افسر نیروی دریائی و پوینده‌ی امریکائی. در رأس هیئتی از دانشمندان، کره‌ی زمین را دور زد (۱۸۳۸–۴۲)، و این هیئت ج قطب، جنوبگان، و فیجی را پویید. نیز ← ویلکس، ارض.

ویلکس-بری[9] (wilks-bari)، شهر (در ۱۹۷۰ حد ۵۸٬۸۵۶)، ش ایالت پنسیلوانیا، کشمت، بر رود ساسکویهنا. در ۱۷۶۹ منسکون شد، و در ۱۸۷۱ عنوان شهری یافت. محصول آن زغال سنگ، منسوجات، و مواد غذائی است. به نام ج. ویلکس و آیزک بری[10] (āyzək bari)، ۱۷۲۶–۱۸۰۲، سیاستمدار انگلیسی) که از مهاجرنشینان امریکائی در مقابل پارلمنت دفاع میکردند، نام یافته است.

ویلکی[11]**، وندل لویس**(wendəl luis wilki)، ۱۸۹۲–۱۹۴۴، سیاستمدار و صنعتدار امریکائی. با سیاست معامله‌ی جدید روزولت مخالف بود. در انتخابات ۱۹۴۰ رئیس جمهور شد، جمهوریخواهان نامزدش کردند. طرفدار جدی ورود کشمت در جنگ II بود، و مسافرتهای زیادی به نمایندگی رئیس جمهور کرد. نظریات خود را در کتاب یک جهان (۱۹۴۳) گرد آورده است.

ویلکیج، دهستان، اردبیل، ← نمین، بخش.

ویلکینز[12]**، سر جورج هیوبرت** (sər jorj hiubərt wilkinz)، ۱۸۸۸–۱۹۵۸، پوینده‌ی انگلیسی، مت استرالیا. چند سفر به جنوبگان و نواحی شمالگان کرد. تجربیاتی که در هیئتهای پویشی و. سفانسون (۱۹۱۳–۱۸) به شمالگان و س ا. ه. شکلتن (۱۹۲۱–۲۲) به جنوبگان به دست آورد موجب شد که برای رهبری هیئتهای بعدی به قطب آمادگی پیدا کند. از پیشگامان روش پویش هوائی بود، و اول کسی است که از امریکای شمالی به نواحی قطبی اروپا پرواز کرد (۱۹۲۸). سرپرست یک هیئت پویشی زیر دریائی به نواحی شمالگان بود، که شرح آن را در زیر قطب شمال (۱۹۳۱) آورده است.

ویلکینز[12] **ماریس هیو فردریک** (māris hiu fredrik wilkinz)، ۱۹۱۶– ، زیستفیزیکدان ایرلندی؛ مت زلند جدید. در ۱۹۴۰ درجه‌ی دکتری خود را از دانشگاه بیرمنگام به دست آورد. پژوهشهائی را در دانشگاه سنت اندروز، اسکاتلند، و دانشگاه لندن رهبری کرد. در دانشگاه برکلی، کالیفرنیا، در جداسازی همجاهای اورانیوم برای استفاده در بمب اتمی کار کرد. اندکی پس از آن تحقیقات خود را در فیزیک هسته‌ای کنار گذاشت و به مسائل زیست‌شناسی مولکولی، خصوصاً ⇐ اسید نوکلئیک، پرداخت. برای همین تحقیقات برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ف. ه. ک. کریک و ج. د. واتسن) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۲ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویلکینسن[13] **جفری** (jefri wilkinsən)، ۱۹۲۱– ، شیمیدان انگلیسی. در سالهای اول دهه‌ی ۱۹۵۰ در دانشگاه هاروارد، کشمت، تدریس میکرد. در ۱۹۵۵ به کالج امپراطوری علوم و تکنولوژی دانشگاه لندن باز گشت. به خاطر مطالعاتش در ترکیبات آلی-کانی با ساختمان ساندویچی (یک اتم آهن میان دو حلقه‌ی پنج‌جانبی کربون برای تشکیل دادن یک مولکول آلی-کانی)، برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ا. ا. فیشر) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۳ در شیمی شد. نیز نوبل، جوایز، جدول.

ویلکینسن[13]**، جیمز** (jeymz wilkinsən)، ۱۷۵۷–۱۸۲۵، ژنرال امریکائی. از تحصیل طب دست کشید و تحت فرماندهی واشینگتن به خدمت نظام در آمد. در ← پیکار سرتوگا ژنرال آجودان ه. گیتس شد، و پیام پیروزی او را بر ژنرال ج. برگوین به کنگره رسانید و به پاداش آن درجه‌ی سرتیپی گرفت (۱۷۷۷). سپس به وزارت جنگ منصوب شد (۱۷۷۸)، که به علت شرکت در توطئه‌ای بر ضد واشینگتن از این سمت برکنار شد. در توطئه‌ی جدا کردن ج‌غ کشمت و در آوردن آن به صورت یک ملت جداگانه‌ی متحد با اسپانیا نقش عمده داشت. در ۱۷۹۱ بار دیگر به خدمت ارتش داخل شد. در فرمانداری لویزیانا (۱۸۰۵–۰۶) در توطئه‌ی ا. بر شرکت داشت، و بعد سبب گرفتاری او شد. در کتاب یادداشتهائی از زمان خودم (۳ جلد، ۱۸۱۶) کوشیده است تا به انتقادهائی که از او شده جواب گوید.

ویلکینسن[13]**، چارلز کی** (cārlz key wilkinsən)، ۱۸۹۷– ، باستانشناس امریکائی، موزه‌دار قسمت هنر قدیم شرق نزدیک در موزه‌ی متروپلیتن نیو یورک. در ۱۹۳۲–۴۵ سرپرستی هیئت اعزامی آن موزه را به ایران داشت و در قصر ابونصر (نزدیک شیراز) و نیشابور

(۱) Willstätter (۲) Villefranche-sur-Saône (۳) Wilfrid (۴) Ripon (۵) Wilkes Land (۶) Wilkes (۷) Junius (۸) Wilkes (۹) Wilkes-Barre (۱۰) Barre (۱۱) Willkie (۱۲) Wilkins (۱۳) Wilkinson

کاوش میکرد. مقالات چندی در مجله‌ی موزه‌ی مترپلیتن منتشر کرده است.

ویلل[1]، کنت **ژان باتیست سرافن ژوزف دو** *kont jān bātist serāfan jozef dē vilel)، ۱۷۷۳–۱۸۵۴، سیاستمدار و نخست‌وزیر (۱۸۲۲–۲۸) فرانسه؛ مه تولوز. پس از بازگشت خاندان بوربون به نمایندگی انتخاب شد (۱۸۱۵) و، به عنوان سلطنت‌طلب افراطی، در خنثی کردن نتایج انقلاب فرانسه کوشید. با توطئه‌های کاربوناری مواجه شد، با تمدید دوره‌ی مجلس نمایندگان از ۴ سال به ۷ سال (۱۸۲۴) قانون اساسی را نقض کرد، و طرحی برای جبران خسارت مهاجران از ذخیره‌های ملی تهیه کرد. در ۱۸۲۷ که مورد حمله‌ی لیبرالها و همچنین سلطنت‌طلبان افراطی قرار گرفت، مجلس را منحل کرد. در انتخابات مجدد شکست خورد، و استعفا داد.

ویلم (vilem)، در پاره‌ی فرمانروایان هلندی که به این نام خوانده شده‌اند ← ویلیام.

ویلمت[2] (wilamət)، رود کشمت، به طول ح ۴۸۰ کم، که در کوههای کسکید، غ اورگون، سرچشمه میگیرد و، پس از عبور از شهرهای سیلم و پورتلند، به رود کولومبیا میریزد. دره‌ی آن از نظر جمعیت چگالترین نقطه‌ی کشمت است.

ویلمستاد[3] (vilemstād)، شهر (در ۱۹۶۰ جم ۴۳٬۵۴۷)، کرسی جزیره‌ی کوراسائو. بندری آزاد، مرکز تجارتی مستعمره، و محل حمل محصولات نفتی واصل از ماراکایبو (ونزوئلا) است. پالایشگاه نفت دارد.

ویلمینگتن[4] (wilmingtən)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۸۰٬۳۶۶)، ل‌ش ایالت دلاور، کشمت، بر رود دلاور، بزرگترین شهر ایالت، صنعتی و بازرگانی، و دارای صنایع نساجی، شیمیائی، چرمسازی، آهن، فولاد، و لاستیک‌سازی است. سوئدیها در ۱۶۳۸ دژ کریستینا را درین محل بنا کردند، چندی بعد به دست هلندیها و سپس به دست انگلیسها افتاد. و. بن در ۱۶۸۲ آن را تصاحب کرد.

ویلن[5] (vilan) [از فنس. ← دهنشین] در نظام روستای خاوندی. از دوران امپراطوری روم در قرن ۴م تا قرن ۱۳م که اروپای باختری در زیر تسلط نظام خاوندی بود، خدمات کشاورزی توسط دهنشینان حقیر و فرمانبرداری صورت میگرفت که آنان را روستائی مینامیدند. ولی کلمه‌ی روستائی یک اسم کلی است که طبقات گوناگونی از طبقات وابسته به زمین را شامل میشود، و ویلن (مشتق از ویلانوس لاتینی، به معنی ساکن ده) یکی از آن طبقات است. از لحاظ حقوقی و اجتماعی و اقتصادی، تعریف ویلن دشوار است. در قاره‌ی اروپا، یک ویلن عموماً روستائی آزادی بود که کمتر از سرفهای غیر آزاد تعهدات ارضی گرانبار بر دوش داشت. ولی در انگلستان یک ویلن معمولاً غیر آزاد بود و در اوضاع و احوال حقوقی و اجتماعی و اقتصادی مشابه با سرفهای قاره‌ی اروپا به سر میبرد. با آنکه حقوقدان قرون وسطائی چنان تصور می‌کرد که وجه امتیازی میان روستائی آزاد و غیر آزاد وجود دارد، و ملاک آن سنگینتر بودن بار و نامشخصتر بودن خدماتی است که روستائی غیر آزاد آنها را تحمل میکند، این گونه تمایزهای حقوقی متکی بر واقعبینی نیست. وضع قانونی ویلن هر چه بود، سراسر زندگی او و فرزندانش از اساس زیر سلطه‌ی اوضاع و احوالی اقتصادی قرار داشت که آنان را ناگزیر از آن میساخت که بیحرکت بمانند و قرنها مشغول کار کردن در قطعه زمینی معین و در زیر فرمان یک خاوند و خاندان او باشند.

ویلن، به عنوان عضو یک اجتماع ارضی خاوندی، که از اساس خودکفا بود، آن اندازه زمین در اختیار داشت که بتواند زندگی خود و خانواده‌اش را تأمین کند. در ازای داشتن این زمین، وظیفه داشت که با همکاری ویلنهای دیگر زمینهای ارباب یا خاوند را نیز کشت و درو کند. علاوه بر این، مقادیری به صورت نقدی یا جنسی نیز به خاوند میپرداخت. ویلن از لحاظ قضائی نیز تحت تسلط خاوند بود و از محکمه‌ی خاوندی دادخواهی میکرد. مدتی نزدیک ۹۰۰ سال، ویلنها که عبارت از گروه کثیری از توده‌ی مردم اروپای باختری بودند، در زیر کنترول سیاسی و اقتصادی و حقوقی خصوصی طبقه‌ی اشراف زمینداری میزیستند که حکومت کردن و جنگیدن با ایشان بود. تنها با آزاد شدن ویلن در اواخر قرون وسطی تسلط اشراف زمیندار از میان رفت. از آن پس ویلن به صورت کشاورز آزاد تابع کشور در آمد، و حقوق اساسی قانونی و اجتماعی و اقتصادی به دست آورد.

ویلنا[6] (vilnā)، لیتوانی **ویلنیوس**[7] (vilnius)، لهستانی **ویلنو**[8] (vilno)، شهر (در ۱۹۷۳ جم ۴۰۹٬۰۰۰)، پایتخت لیتوانی، بر رود ویلیا[9] (viliā) که شاخابه‌ای از نیمان است. مرکز توليد ماشین‌آلات کشاورزی، مواد غذائی، الوار، و لوازم الکتریکی است. دانشگاهش در ۱۵۷۸ تأسیس شده. تاریخ آن به قرن ۱۰م میرسد. در ۱۳۲۳ پایتخت مهیندوکشین لیتوانی بود. در نتیجه‌ی وحدت لهستان و لیتوانی، ویلنا اهمیت خود را از دست داد. در تقسیم سوم لهستان (۱۷۹۵) به روسیه رسید و از ۱۸۰۱ تا ۱۸۱۵ کرسی ایالت ویلنا بود. در جج I به اشغال قوای آلمان در آمد، طبق کنفرانس صلح پاریس به لیتوانی داده شد، ولی در ۱۹۲۰ لهستان آن را تصرف کرد و پس از مراجعه به آراء عمومی مشکوکی (۱۹۲۲) آن را ضمیمه‌ی خاک خود ساخت (← جامعه‌ی ملل). تجدد در ۱۹۳۹ ویلنا را (با لهستان شرقی) اشغال کرد، ولی بزودی آن را به لیتوانی واگذاشت. پایتخت موقت لیتوانی مدتی شهر کاوناس بود. از قرن ۱۶م مرکز فرهنگ یهود در اروپای شرقی بود و آلمانها ضمن اشغال ویلنا در جج II (۱۹۴۱–۴۴) تعدادی از یهودیان ساکن ویلنا را از بین بردند. آکادمی علوم (تأسیس ۱۹۴۱) لیتوانی در اینجاست، شهر ویلنا کلیسای جامعی از قرن ۱۶م دارد.

ویلنو، لیتوانی، ← ویلنا.

ویلنوو، پیر دو[10](pier dē vilnēv)[پیر شارل ژان باتیست سیلوستر دو ویلنوو (šārl jān bātist silvestr)]، ۱۷۶۳–۱۸۰۶، دریاسالار فرانسوی. در نبرد ترافالگار، به علت ناآمادگی ناوگانش، شکست خورد و اسیر انگلیسها شد. پس از آزادی به فرانسه بازگشت و خودکشی کرد.

ویلنیوس، لیتوانی، ← ویلنا.

ویلوبی، سر هیو: ← چانسلر، ریچارد.

ویلوربان[11] (vilürbān)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۱۲۲٬۸۹۸)، ولایت رون، فرانسه؛ حومه‌ی صنعتی شهر لیون. کارخانه‌های فلزکاری، و تهیه‌ی مواد شیمیائی، ماشین‌آلات، ابریشم، و مواد غذائی دارد.

ویلهلم (vilhelm)، اسم آلمانی برای مرد، معادل ویلیام انگلیسی و گیوم فرانسوی.

ویلهلم یا فریدریش ویلهلم[12] (fridriš vilhelm)، ۱۸۸۲–۱۹۵۱، ولیعهد آلمان، پسر ویلهلم II. در جج I، در حمله‌ی (۱۹۱۶) آلمانها به وردن فرماندهی داشت. در ۱۹۱۸ به هلند گریخت، و از ادعای خود به سلطنت منصرف شد. در ۱۹۲۳ با اجازه‌ی دولت وایمار به آلمان بازگشت. مدتی از طرفداران رژیم هیتلر بود.

ویلهلم I[12] (آلمان و پروس) (vilhelm)، ۱۷۹۷–۱۸۸۸، شاه (۱۸۶۱–۸۸) پروس و امپراطور (۱۸۷۱–۸۸) آلمان؛ دومین پسر فردریک ویلهلم III پروس؛ مه برلن. در جنگهای ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ بر ضد ناپلئون خدمات ممتاز کرد. در انقلاب ۱۸۴۸ به انگلستان گریخت، و در بازگشت (۱۸۴۹) فرماندهی نیروهائی را داشت که شورش بادن را فرو نشاندند. در ۱۸۵۸ نایب‌السلطنه‌ی برادرش فردریک ویلهلم IV (که دیوانه شده بود)، شاه پروس، شد، و پس از مرگ او به سلطنت پروس نشست. بیسمارک را به صدر اعظمی منصوب کرد (۱۸۶۲)، و در نتیجه‌ی طرح بیسمارک برای وحدت دادن به آلمان، در جنگ اتریش با دانمارک به اتریش پیوست (۱۸۶۴). در جنگ اتریش و پروس شخصاً فرماندهی کرد (۱۸۶۶)، و رئیس اتحادیه‌ی آلمان شمالی شد (۱۸۶۷). در جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰–۷۱) فرمانده سپاهیان آلمان بود، و در دوره‌ی محاصره‌ی پاریس و پس از آن، ورسای را ستاد فرماندهی خود قرار داد (اکتبر ۱۸۷۰–مارس ۱۸۷۱)، و پس از پایان جنگ، در تالار آینه‌ی ورسای به امپراطوری آلمان اعلام شد (۱۸ ژانویه‌ی ۱۸۷۱). ویلهلم در انتخاب وزرا و سرداران با کمال صلاح‌اندیشی اقدام میکرد، و با ثبات تمام از آنها در مقابل مخالفینشان پشتیبانی میکرد، و مثلاً در کشمکش بیسمارک با کلیسای کاتولیک رومی (← کولتور کامپف)، با اینکه با سیاست بیسمارک مخالف بود، به عنوان اینکه سیاست صدر اعظم اوست، از بیسمارک حمایت کرد، وی در تأمین وحدت آلمان در تحت تسلط پروس با بیسمارک، آ. فون رون، و مولتکه شریک است. پس از او

---

(۱)Villèle (۲)Willamette (۳)Willemstad (۴)Wilmington (۵)villein (۶)Vilna (۷)Vilnius (۸)Vilno (۹)Viliya (۱۰)Villeneuve (۱۱)Villeurbanne (۱۲)William; Wilhelm (آلمانی)

پسرش فردریک III (ف ۱۸۸۸) و سپس نوه‌اش ویلهلم II به سلطنت رسیدند.

ویلهلم[1] II (آلمان و پروس) (-vilhelm)، ۱۸۵۹–۱۹۴۱، شاه پروس (۱۸۸۸–۱۹۱۸) امپراطور آلمان و پسر فردریک III و شاهزاده خانم ویکتوریا (دختر ملکه ویکتوریا) و نوه‌ی ویلهلم I، مت پوتسدام. پس از پدر به سلطنت نشست، و با عزل (۱۸۹۰) بیسمارک (که در زمان ویلهلم I امپراطوری آلمان را بنا نهاده بود، ولی با سیاست ویلهلم II مخالفت میکرد) عزم خود را به اینکه شخصاً مملکت را اداره کند بروز داد. در دوره‌ی او صنایع آلمان بسط یافت، نیروی دریائی کشور به پایه‌ای رسید که با بریتانیای کبیر رقابت میکرد، و قدرت مستعمراتی و نظامی و تجارتی آلمان توسعه یافت. انگلستان که نمیتوانست چنین حریفی را در مقابل ببیند، پیمان معروف به اتفاق دوستانه (← اتفاق مثلث) را با فرانسه منعقد کرد. امتناع ویلهلم از تجدید عهد با روسیه و طرفداری وی از سیاست اتریش در بالکان منجر به عقد اتفاق مثلث (فرانسه، انگلستان، و روسیه) شد. این صف‌آرائیها به جنگ I منجر شد. ویلهلم که پادشاهی خودمختار بود، طرح ۱۹۱۷ رایشستاگ را برای صلح رد کرد، و جنگ را تا شکست آلمان در میدانهای جنگ ادامه داد. چون ویلسن، رئیس جمهور کشمکش، استعفای او را از شرایط مقدماتی مذاکرات صلح قرارداده بود، ویلهلم در 10 نوامبر ۱۹۱۸ به هلند گریخت، و کمی بعد استعفا داد، و در دورن سکنی گزید. متفقین خواستار تسلیم وی برای محاکمه‌ی او به عنوان مسبب جنگ شدند، ولی دولت هلند از تسلیم وی امتناع کرد. ویلهلم خاطرات خود را نوشته است.

ویلهلم[1] IX (-vilhelm)، ۱۷۴۳–۱۸۲۱، لاندگراف (۱۷۸۵–۱۸۰۳) و، به عنوان ویلهلم I، برگزیننده‌ی (۱۸۰۳–۲۱) هسن-کاسل. سپاهیان مزدوری برای استفاده در انقلاب امریکا به بریتانیای کبیر فرستاد (← روتشیلد، خاندان). به ائتلاف علیه فرانسه پیوست (۱۷۹۲)؛ فرانسه سرزمینهای او را تصرف کرد (۱۸۰۶–۱۳). کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) سرزمینهای او را به وی باز گردانید.

ویلهلم، کانال قیصر: ← کیل، کانال.

ویلهلم، کانال کایزر: ← کیل، کانال.

ویلهلم تسو وید[2] (vilhelm tsu vid)، ۱۸۷۶–۱۹۴۵، شاه (۱۹۱۴) آلبانی. از یکی از خانواده‌های اشرافی آلمان بود که از دوره‌ی امپراطوری مقدس روم سابقه داشت. در ۱۹۱۳ به سلطنت آلبانی (که در ۱۹۱۲ از دولت عثمانی مستقل شده بود) دعوت شد. در ۱۹۱۴ دعوت را پذیرفت، و در ۷ مارس ۱۹۱۴ به دوراتسو وارد، و مواجه با اوضاع آشفته‌ای شد. ویلهلم نتوانست بر اوضاع مسلط شود، و کمی بعد از آغاز جنگ I اسعد پاشا او را مجبور به کناره‌گیری کرد (سپتامبر ۱۹۱۴)، گرچه حاضر به استعفا کردن نشد.

ویلهلمسهافن[3] (vilhelmshāfen)، شهر (در ۱۹۷۲ حه ۱۰۴٬۳۳۰) و دریابندر، ساکس سفلی، آلمان فدرال، بر خلیج کوچکی در دریای شمال. در ۱۸۶۹ تأسیس شد؛ تا ۱۹۴۵ پایگاه عمده‌ی نیروی دریائی آلمان در دریای شمال بود. در جنگ II سخت بمباران شد. متفقین تأسیسات نیروی دریائی آن را پیاده کردند. امروز یک مرکز صنعتی با کارخانجات سازنده‌ی ماشینهای سنگین، شاسیهای اتومبیل، وسایل برقی، مبل و پارچه است. یک مؤسسه‌ی زیستشناسی دریائی، یک مؤسسه‌ی ژئوفیزیک، و یک ایستگاه پرنده‌شناسی دارد.

ویلهلم فون هولاند[4] (vilhelm fon holānd)، ح ۱۲۲۷؟–۵۶، شاه (۱۲۵۴–۵۶) آلمان. در ۱۲۴۷–۵۴ رقیب کونراد IV در سلطنت بود.

ویلهلمینا[5] (vilhelminā)، ۱۸۸۰–۱۹۶۲، ملکه‌ی (۱۸۹۰–۱۹۴۸) هلند؛ دختر و جانشین ویلیام III هلند؛ مت لاهه. تا ۱۸۹۸ مادرش نیابت سلطنت او را به عهده داشت. ملکه‌ای باوجهه و محبوب مردم بود، و قدرت پارلمان را محترم میشمرد. در بیطرف نگاه داشتن هلند در جنگ I، و نیز در اصلاحات اجتماعی پس از جنگ مؤثر بود. وقتی که در جنگ II آلمانها به هلند تاختند، ویلهلمینا به انگلستان گریخت. در ۱۹۴۵ به هلند بازگشت؛ در ۱۹۴۸، پس از برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنت خود، به نفع دخترش ژولیانا استعفا کرد.

ویلیام[6] (اورانژ) (wilyām)، فیسگیوم د/اورانژ[7] (giyyom dorānj) [← گیوم اورانژ]، نام سه تن از امرای اورانژ. **ویلیام I** اورانژ همان ویلیام خاموش است. **ویلیام II**، ۱۶۲۶–۵۰، پسر فردریک هنری، و در ۱۶۴۷–۵۰ ستادهاودر هلند بود. **ویلیام III** اورانژ همان ویلیام III انگلستان است.

ویلیام I (اسکاتلند)؛ ← ویلیام شیر.

ویلیام[8] I (انگلستان) (-wilyām)، ملقب به **فاتح و حرامزاده**، ۱۰۲۷؟–۸۷، شاه (۱۰۶۶–۸۷) انگلستان، پسر نامشروع روبر I (دوک نورماندی). پس از مرگ پدرش دوک نورماندی شد (۱۰۳۵). در ۱۰۵۱ (یا ۱۰۵۲) از انگلستان دیدن کرد، و شاید ادوارد خستوان، که از بستگانش بود، او را به جانشینی خود نامزد کرد. قدرت روزافزون او سبب کشمکش بین وی و هانری I فرانسه شد، و ویلیام سپاهیان هانری را در ۱۰۵۴ و ۱۰۵۸ مغلوب کرد. در ۱۰۶۴، هرلد را آزاد ساخت (کشتی هرلد در ساحل فرانسه شکسته، و وی دستگیر و تسلیم ویلیام شده بود)، ولی از او قول گرفت که از ادعای ویلیام به سلطنت انگلستان پشتیبانی کند. هرلد در ۱۰۶۶ به سلطنت انگلستان نشست، و چون ویلیام ازین امر آگاه شد، به انگلستان حمله کرد، و در نبرد هیستینگز هرلد را شکست داد و کشت (۱۰۶۶)، و تاجگذاری کرد، و به این ترتیب، ← کشورگشائی نورمانها استقرار یافت. در مقام سلطنت انگلستان، دژها ساخت و در آنها پادگان گذاشت، شورشها را خاموش کرد، و در ضمن قسمتهای بزرگی ازین سرزمین را ویران ساخت، و اراضی را از صاحبان آنها گرفت و بین طرفداران خود تقسیم کرد. ویلیام به اصلاح کلیسا نیز دست زد، و به جای اسقفهای انگلیسی روحانیان بیگانه نشاند، و دادگاههای کلیسائی جداگانه برقرار کرد (۱۰۷۶). سلطنت ویلیام از ۱۰۷۵ به بعد بیشتر صرف کشمکشهای برّ اروپا شد. با پسر خود، روبر II، جنگید، و از ۱۰۸۰ تا هنگام مرگش با فرانسه در جنگ بود. در ۱۰۸۵–۸۶، به امر وی، یک ممیزی عمومی در انگلستان انجام گرفت. ویلیام سابقه‌ی مهمی برقرار کرد، و آن اینکه وفاداری نسبت به شاه بالاتر از وفاداری نسبت به خاوندهای کشور است. ویلیام مردی عفیف و جدی بود، و یکی از بزرگترین پادشاهان انگلستان و از شخصیتهای مؤثر در تاریخ اروپا است. در شهر کان، فرانسه، مدفون است. جانشینش ویلیام II است.

ویلیام I (سیسیل)؛ ← ویلیام بد.

ویلیام II (سیسیل)؛ ← ویلیام خوب.

ویلیام[9] II (انگلستان) (-wilyām)، معروف به **ویلیام روفس** (rufəs؛ = سرخ مو)، ح ۱۰۵۶–۱۱۰۰، شاه (۱۰۸۷–۱۱۰۰) انگلستان؛ پسر مجوب ویلیام I و جانشین وی. با کمال قدرت حکومت کرد؛ به کوچکترین بهانه‌ای از اتباع خود پولهای هنگفت میگرفت؛ کلیساها و اراضی آنها را فروخت، و کشیشان را سخت بیمناک ساخت. در ۱۰۹۶ که برادرش، روبر II (دوک نورماندی)، به جنگ صلیبی رفت، ویلیام نورماندی را اشغال کرد. در ۱۰۹۷ به انگلستان بازگشت، و اسکاتلند را مطیع ساخت. در کلیسای جامع وینچستر مدفون است. جانشینش هنری I بود.

ویلیام[10] III (انگلستان) (-wilyām)، در کتب فارسی ضبط فرانسوی آن، **گیوم د/اورانژ** (giyyom dorānj)، ۱۶۵۰–۱۷۰۲، شاه (۱۶۸۹–۱۷۰۲) انگلستان و اسکاتلند و ایرلند، پسر ویلیام II (اورانژ)؛ مت لاهه. در ← جنگهای هلند با انگلستان صلح کرد. با مری، دختر پروتستان جیمز II انگلستان، ازدواج کرد. با سوئد، اتریش، و اسپانیا ائتلافی تشکیل داد که جنگ اتحاد بزرگ را علیه لوئی XIV آغاز کرد (۱۶۸۸). چون نتوانست جیمز II را وادار کند که از لوئی XIV جدا شود، به مخالفت با انگلستان برخاست. پس از مذاکرات محرمانه، ویلیام به انگلستان رفت، به جیمز II اجازه داد که به فرانسه برود، و تاج و تخت انگلستان را (مشترکاً با زوجه‌اش مری II) پذیرفت. این انقلاب افتخارآمیز بدون خونریزی ویلیام را وادار کرد که بیلهٔ حقوق (۱۶۸۹) و قانون جانشینی (۱۷۰۱) را بپذیرد. در ایرلند به سیاست خشن خود در ضبط اراضی و واگذاری آنها به درباریان انگلیسی، سپاهیان، و ماجراجویان

(۱) William; Wilhelm (آلمانی) (۲) William of Wied; Wilhelm zu Wied (آلمانی) (۳) Wilhelmshaven (۴) William of Holland; Wilhelm von Holland (آلمانی) (۵) Wilhelmina (۶) William (۷) Guillaume d'Orange (۸) William (۹) William (Rufus) (۱۰) William

ادامه داد. پیوسته در جنگهای قاره‌ی اروپا درگیر بود تا وقتی که لوئی XIV سلطنت او را به رسمیت شناخت (۱۶۹۸). جنگها موجب تحمیل مالیاتهای سنگینی شد که مردم را خوش نیامد؛ و سیاست قرضه‌ی ملی دائمی آغاز شد. ویلیام برحسب ضرورت افرادی از حزب ویگ برگزید، و در نتیجه نظام هیئت دولت مسئول را به راه انداخت. با مرگ زوجه‌اش و جنگ جانشینی اسپانیا از وجهه‌اش کاسته شد.

ویلیام[1] IV (wilyām-)، ۱۷۶۵–۱۸۳۷، شاه (۱۸۳۰–۳۷) بریتانیای کبیر و ایرلند، از خاندان هانوور، سومین پسر جورج III. جانشین جورج IV شد (۱۸۳۰). با تصویب لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲ (← لوایح اصلاحی) موافقت کرد، اما رهبری سیاسی در دست دیوک آو ولینگتن، ج. گری، و. لم، و سر ر. پیل باقی ماند. به عنوان شاه (۱۸۳۰–۳۷) هانوور، قانون اساسی جدیدی به این سرزمین داد (۱۸۳۳). برادرزاده‌اش، ویکتوریا، جانشینش شد.

ویلیام[1] I (هلند) (wilyām-)، هلندی **ویلم** (vilem)، ۱۷۷۲–۱۸۴۳، شاه (۱۸۱۵–۴۰) هلند، مهیندوک لوکزامبورگ، امیراورانژ، و دوک ناسو؛ پسر ارشد ویلیام V (آخرین ستادهاودر هلند)؛ متلاهه. پس از سقوط ناپلئون، کنگره‌ی وین (۱۸۱۵) مملکت هلند (مشتمل بر هولاند و بلژیک حالیه) را تشکیل داد، و ویلیام را پادشاه این مملکت ساخت. مقارن این احوال، مستملکات خود را در آلمان با لوکزامبورگ تعویض کرد. حکومت ارتجاعی او و اقدامات وی بر ضد کاتولیکها باعث شورش بلژیکیها و جدا شدن بلژیک شد. در ۱۸۴۰ به نفع پسرش ویلیام II استعفا داد، و با ثروتی هنگفت در برلین اقامت گزید.

ویلیام[1] II (هلند)، هلندی **ویلم**، ۱۷۹۲–۱۸۴۹، شاه (۱۸۴۰–۴۹) هلند و دوک (۱۸۴۰–۴۹) لوکزامبورگ؛ پسر و جانشین ویلیام I هلند. درجنگ شبه جزیره در خدمت ولینگتن خدمات ممتاز کرد، و نیز در واترلو فرمانده سپاهیان هلند بود. پس از استعفای پدرش به سلطنت نشست، و اگرچه آشفتگی اقتصادی ناشی از دوران سلطنت پدر را سر و سامان داد، با اصلاحات سیاسی موافقتی نداشت. ولی وقایع سال ۱۸۴۸ (← انقلابهای ۱۸۴۸) او را وادار به اصلاحات پردامنه و اعطای قانون اساسی کرد. پسرش، ویلیام III، جانشینش شد.

ویلیام[1] III (هلند)، هلندی **ویلم**، ۱۸۱۷–۹۰، شاه (۱۸۴۹–۹۰) هلند و دوک (۱۸۴۹–۹۰) لوکزامبورگ؛ پسر و جانشین ویلیام II هلند. اصلاحاتی را که در دوره‌ی پدرش طرحریزی شده بود به اکراه اجرا کرد، و در ۱۸۶۲ الغای برده‌گی را در هند غربی هلند فرمان داد. ایالت هلندی لیمبورگ که از ۱۸۱۵ جزء اتحادیه‌ی آلمانی بود به هلند باز گشت (۱۸۶۶). به موجب پیمان ۱۸۶۷ لوکزامبورگ سرزمینی بیطرف ولی تحت حکومت خاندان اورانژ–ناسو اعلام شد. دخترش ویلهلمینا جانشین او در سلطنت هلند شد.

ویلیام آکمی[2] (wilyāme ākəmi)، انگلیسی **ویلیام آو آکم**، فرانسوی **گیوم د/اوکام** (giyyom dokām)، ح. ۱۲۸۵– ح. ۱۳۴۹، یکی از فلاسفه‌ی مدرسی بسیار مشهور قرون وسطائی، متولد آکم، دهکده‌ای نزدیک لندن. در جوانی به فرقه‌ی فرانسیسیان پیوست، و در ۱۳۰۹ یا ۱۳۱۰ در آکسفرد به تحصیل الاهیات و کلام مسیحی پرداخت. در سالهای ۱۳۱۸–۱۹ یا ۱۳۱۸–۲۰ خطابه‌هائی در باره‌ی کتاب جملات پتروس لومبارد وس ایراد کرد. این خطابه‌ها، که برای به‌دست آوردن درجه‌ی علمی در رشته‌ی الاهیات مسیحی بود، توجه دانشجویان رشته‌ی الاهیات آکسفرد را به خود جلب کرد، ولی طرز برخورد ویلیام با مسائل فلسفی و کلام مسیحی مخالفت هیئت علمی رشته‌ی الاهیات را بر انگیخت، و رئیس دانشگاه به دربار پاپ در آوینیون رفت و ویلیام را به داشتن عقاید خطرناک و ارتداد متهم ساخت. ویلیام به دربار پاپ فرا خوانده شد تا به اتهامات منسوب به او پاسخ دهد، و او مدت ۴ سال (۱۳۲۴–۲۸) در انتظار حکم پاپ در آوینیون به سر برد. پاپ یوآنس XII دستور داد تا مجمعی از علمای الاهیات به اتهامات او رسیدگی کند. این مجمع در ۱۳۲۶ فهرستی از عقاید مشکوک او ترتیب داد. بجز این اتهامات، ویلیام به همراه رهبر فرقه‌ی فرانسیسیان در مسئله‌ی حدود اختیارات پاپ درگیر شد (۱۳۲۷)، و در این مسئله موضعی بر ضد پاپ اختیار کرد. در ۱۳۲۸ از ترس محکومیت، به همراه چند تن از رهبران فرانسیسی به دربار لوئی IV (لوئی باواریائی) پناه بردند. لوئی IV در مسئله‌ی جانشینی امپراطوری با پاپ در افتاده بود. پاپ ویلیام و همراهانش را تکفیر کرد، و او در مونیخ، در تحت حمایت امپراطور، به تألیف مقالات و رسالات در باره‌ی اختیارات پاپ پرداخت. پس از مرگ (۱۳۴۷) لوئی، ویلیام در صدد آشتی با دربار پاپ بر آمد، ولی ۲ سال بعد به مرض طاعون سیاه، که در آن زمان قسمتی از اروپا را فرا گرفته بود، در گذشت.

ویلیام آکمی از طرفداران نومینالیسم (← کلی، مفهوم)، و منکر وجود واقعی کلیات است. به عقیده‌ی او ماهیت مشترک و عام میان افراد وجود ندارد، و وجود حقیقی از آنِ افراد و جزئیات است، زیرا اگر اینِ ماهیتْ عین افراد و جزئیات باشد، خود جزئی است و نمیتواند مشترک باشد، و اگر گفته شود که در عین اشتراک میان افراد و کلیتْ عین آنها است سخن متناقض گفته شده است، زیرا یک شیء نمیتواند هم مشترک و کلی و هم فرد و جزئی باشد. بنا بر این، غیر از افراد و جزئیات چیزی وجود ندارد. این امر ویلیام آکمی را به اصالت تجربه وادار کرده است، زیرا چون آنچه هست فقط افراد و موجودات مشخصی است، علم به آن جز از راه شهود و حس و تجربه میسر نیست و کلیات و انتزاعیات نمیتوانند مبدأ علم انسان واقع شوند. در روش علمی و تحقیق باید تا اندازه‌ی امکان از انتزاعیات و امور تجریدی پرهیز کرد و به اموری پرداخت که فقط لازم و ضروری برای رسیدن به یقین است. این اصل اقتصاد و پرهیز از کثرات انتزاعی و تجریدی در تحصیل علم یقینی به "تیغ آکم" معروف شده است. از نظر وی علم و معرفت بر ۲ قسم است، شهودی و انتزاعی. علم شهودی ادراک مستقیم اشیاء و صفات آنها است و مفید یقین است. علم انتزاعی یا تجریدی ادراک به واسطه و غیر مستقیم اشیاء است، و افاده‌ی یقین نمیکند. علم شهودی علم به اعمال و افکار و احساسات خود انسان را نیز شامل است و علم انسان به آنچه در درون نفس خود میگذرد یقینی است. از اینجا مسئله‌ی اختیار و آزادی انسان نتیجه میشود، زیرا انسان به علم شهودی و با مراجعه‌ی به وجدان خود در مییابد که در آنچه میکند مختار و آزاد است. پایه‌ی عقاید و نظریات اخلاقی ویلیام آکمی همین اصل اختیار و آزادی انسان است. خداوند نیز، چون قادر و توانای مطلق است، آزاد و مختار میباشد. بنا بر این، قوانین الاهی اجباری و مبنی بر زور و فشار نیست، یعنی خدا چون قادر مطلق است قوانین او و ایجاد او عالم را و انسان را از روی آزادی عمل اوست که مبنی بر محبت و بخشایش است نه آزادی عمل از روی دیکتاتوری و استبداد. از اینجا نظریات سیاسی ویلیام آکمی سرچشمه میگیرد، و او پاپ را دارای اختیارات نامحدود نمیداند، و پاپ نمیتواند مردم را از حقوق طبیعی و از آزادی محروم سازد، زیرا او نیز باید در آزادی عمل خود جانب محبت و احترام به آزادی انسانها را رعایت کند.

ویلیام آو آکم: ← ویلیام آکمی.

ویلیام[3] **بد** (wilyāme bad) یا **ویلیام I**، ۱۱۲۰–۶۶، شاه (۱۱۵۴–۶۶) سیسیل؛ پسر روژه‌ی II. بااینکه به "بد" ملقب شده قانونگذاری خردمند بود. جانشینش ویلیام خوب شد.

ویلیام تل: ← تل، گیوم.

ویلیام حرامزاده: ← ویلیام I انگلستان.

ویلیام خاموش[4] (wilyām-) یا **ویلیام I اورانژ** یا **گیوم د/اورانژ** (giyyom dorānj)، ۱۵۳۳–۸۴، امیر (۱۵۴۴–۸۴) اورانژ، کنت (۱۵۵۹–۸۴) ناسو، و بانی استقلال هلند. پدرش کنت ناسو بود. ویلیام در آلمان متولد شد، و در دربار امپراطور شارل V کاتولیک بار آمد، و نزد امپراطور تقرب تمام یافت. در ۱۵۴۴ امیر نشین اورانژ و املاک وسیعی در هلند به ارث برد، و در ۱۵۵۵ به ستادهاودری هولاند و زیلاند و اوترشت منصوب شد. در دولت فیلیپ II اسپانیا نیز خدمت کرد، و در جنگ او با هانری II فرانسه فیلیپ را یاری کرد، و مقدمات سه پیمان کاتو–کامبرزی (۱۵۵۹) را فراهم ساخت. در ۱۵۶۳ او و چند تن دیگر از اشراف عریضه‌ای به فیلیپ نوشتند، و در خواست احضار آ. پ. دو گرانول را، که دست به کشتار پروتستانها زده بود، کردند. فیلیپ که هیچگاه نسبت به ویلیام خوشبین نبود خشم خود را پنهان داشت، و گرانول را احضار کرد (۱۵۶۴)، ولی در تصمیم خود به نابود کردن پروتستانها و آزادیهای

(۱) William (۲) William of Occam (۳) William (۴) William the Silent

سیاسی هلندیها تغییری نداد، و این امر مخالفت ویلیام را بر انگیخت، و در مقابل تجاوزات اسپانیا از دسته‌ی گو پشتیبانی کرد (۱۵۶۶). فیلیپ ← دوکه د آلوا را به حکومت هلند فرستاد (۱۵۶۷). ویلیام که از مشاغل خود کناره‌گیری کرده به آلمان رفته بود، در ۱۵۶۸ ایمان خود را به مذهب پروتستان اعلام کرد، و در نتیجه، چند تن از امرای پروتستان برای او نفرات و کومک مالی فرستادند، و ویلیام علناً بر ضد اسپانیا اسلحه به دست گرفت. در ۱۵۷۶ ایالات هلند تحت لوای او بر ضد اسپانیا متحد شدند، و در ۱۵۸۱ فیلیپ را مخلوع از سلطنت ایالات هلند اعلام کردند، و منصب ستادهاودری را در خاندان فیلیپ موروثی ساختند، و وی پادشاه بی تخت و تاج هلند شد. ویلیام به دست یک نفر کاتولیک متعصب فرانسوی در شهر دلفت مقتول و مدفون شد.

ویلیام[1] خوب (wilyām-) یا **ویلیام II**، حک ۱۱۵۳–۱۱۸۹، شاه (۱۱۶۶–۸۹) سیسیل؛ پسر ویلیام بد. اتحادیه‌ی لومبارد را در مقابل امپراطور فردریک I پشتیبانی کرد. برای فتح امپراطوری بیزانس کوشید، و دوراتسو و سالونیک را گرفت، ولی از اسحاق II شکست خورد. وصیت کرد که سیسیل به ملکه کنستانس برسد، ولی تانکرد سلطنت سیسیل را از کنستانس (هر دو از بستگانش بودند) غصب کرد.

ویلیام روفس: ← ویلیام II انگلستان.

ویلیامز[2]، تنسی (tenəsi wilyāmz)، ۱۹۱۴–، درامنویس امریکائی، نام اصلیش **تامس لنیر ویلیامز** (tāməs laniər). یکی از بیشکامان نمایشنامه‌نویسی در امریکا است که نخستین موفقیتهای خود را با پدید آوردن اثرهای باغ وحش شیشه‌ای (۱۹۴۵، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش) و اتوبوسی به نام هوس (۱۹۴۷، ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۳ هش؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) به دست آورد. در این نمایشنامه‌ها و بسیاری از آثار بعدی خود، شهوات و هواهای نفسانی شدید، و محرومیتهای جامعه‌ای مضطرب و آشفته را، بررسی کرده و باز نموده است. به عنوان شاعر تئاتر، مخصوصاً از لحاظ صحنه‌هائی با جذابیت بسیار دراماتیک و گفتگوی درخشان و برجسته، قابل توجه است. شاید موفقیت بیشتر او در تصویر و تجسمهای او از زنی بی‌کس و کار و بسیار احساساتی جنوبی است که با زندگی، و خاصه با خاطراتی از گذشته‌ی درخشان خود که دیگر هرگز وجود نخواهد یافت، دست به گریبان است. نمایشنامه‌های بعدی او، که هیچگاه تندی و طنز دو اثر نخستین او را ندارند، عبارتند از تابستان و دود (۱۹۴۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش)، گربه روی شیروانی داغ (۱۹۵۵، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) و خال دز (۱۹۵۰؛ ترجمه‌ی فارسی به نام خال گل، تهران)؛ چند نمایشنامه‌ی تکپرده‌ای نیز نوشته است. داستانهای کوتاه بسیار در دو مجموعه به نامهای یک سلاح و دیگر داستانها (۱۹۴۸) و آب‌نبات سخت (۱۹۵۴)؛ و یک جلد شعر به نام در زمستان شهرها (۱۹۵۶) نیز دارد.

ویلیامز، رلف وان: ← وان ویلیامز، رلف.

ویلیامز[2]، فرنکوود ارل (frankwud ërl wilyāmz)، ۱۸۸۳–۱۹۳۶، پزشک امریکائی متخصص در امراض روانی و پسیکانالیز، و از پیشوایان نهضت بین‌المللی بهداشت روانی.

ویلیامزبرگ[3] (wiliāmzbërg)، شهر تاریخی (در ۱۹۷۰ حه ۹٬۰۶۹)، جزء ایالت ویرجینیا، کشمه، میان رودهای جیمز و یورک[4] (york). در ۱۶۳۲ مسکون شد. مقر موقتی حکومت پس از سوخته شدن (۱۶۷۶) جیمزتاون در شورش بیکن (← تشنیل بیکن). در نهضت استقلال‌طلبی مهاجرنشینها انجمنهای مهمی در آنجا تشکیل شد. در ۱۶۹۹ کرسی ویرجینیا شد، و پس از انتقال کرسی به ریچمند (۱۷۷۹) از رونق افتاد.

ویلیام شیر[5] (wilyām-) [ویلیام I، ملقب به شیر]، ۱۱۴۳–۱۲۱۴، شاه (۱۱۶۵–۱۲۱۴) اسکاتلند. پس از برادرش ملکم IV به سلطنت رسید. اتحادی که در ۱۱۶۸ با لوئی VII منعقد کرد آغاز دوستی طولانی میان فرانسه و اسکاتلند بود. در ۱۱۷۴ به حمایت پسران شورشی هنری II به انگلستان حمله برد، ولی اسیر شد، و ناچار پیمانی امضا کرد که اسکاتلند را تابع انگلستان ساخت. در ۱۱۸۹ مبلغی به ریچارد I که نیازمند پول بود پرداخت، و پیمان را باطل کرد. در ۱۱۸۸ استقلال کلیسای اسکاتلند را از کلیسای انگلستان به تصویب پاپ رسانید.

ویلیام صوری[6] (wiliāme suri) ح ۱۱۳۰–پیش از ۱۱۸۵، مورخ و اسقف اعظم شهر صور، در مملکت لاتینی اورشلیم، و محتملاً از اصل فرانسوی، به دنیا آمد و در انطاکیه و اروپا درس خواند. در ۱۱۶۷ به سرشماسی صور منصوب شد. شاه آمالریک I او را به سفارتهای مختلف فرستاد و مربی پسر و جانشین آمالریک، بودوئن IV، شد (ح ۱۱۷۰). پس از مرگ آمالریک به صدر اعظمی مملکت اورشلیم رسید (۱۱۷۴) و در ۱۱۷۶ اسقف اعظم صور شد. شهرت وی به کتاب تاریخی است که نوشته، که مخصوصاً از لحاظ حوادث مربوط به زمان خودش معتبر است. در کتاب تاریخ کارهائی که آن سوی دریا صورت گرفت، که تنها اثر بازمانده از او است، گزارش تفصیلی جنگهای صلیبی و مملکت لاتینی اورشلیم از ۱۰۹۵ تا ۱۱۸۴ آمده است.

ویلیام فاتح: ← ویلیام I انگلستان.

ویلیام ویکمی[7] (wilyāme wikəmi)، انگلیسی **ویلیام آو ویکم**، ۱۳۲۴–۱۴۰۴، اسقف انگلیسی و مهردار سلطنتی. در ۱۳۷۴ به خدمت دربار انگلستان در آمد، و عهده‌دار رسیدگی به کار ساختمانهائی اضافی شد که به فرمان ادوارد III بر قلعه‌ی وینزر افزوده میشد. بسرعت در دربار صاحب نفوذ شد و به منشیگری مخصوص شاه رسید و لرد نگاهبان مهر خاص شاه شد (۱۳۶۴). در همه‌جای انگلستان ریاست روحانی پیدا کرد، ولی انتصاب او به مقام اسقفی تا ۱۳۶۲ صورت نگرفت؛ در ۱۳۶۶ اسقف وینچستر، و سال بعد لرد مهردار سلطنتی شد. سیاستمداری او ضعیف بود، و ناتوانی ادوارد III، که از زیاد شدن سن او حاصل شده بود، همراه با مبارزه‌ی احزاب، بتدریج کار او را دشوارتر میکرد. در ۱۳۷۱ ویلیام معزول شد، و عزل او بیشتر نتیجه‌ی بر خاستن موج مخالفت با کلیسا بود. در معارضه‌ی با جان آو گانت، وی یکی از محرکان اصلاحات پارلمانی در پارلمنت معروف به **پارلمنت خوب** (۱۳۷۶) بود. در نتیجه به سوء استفاده‌ی قبلی از اموال دولتی متهم و محکوم شد، و همه‌ی املاکی را که در تصرف داشت از او گرفتند. پس از جلوس ریچارد II به تخت سلطنت، از اتهامات قبلی تبرئه شد و بیشتر بازمانده‌ی عمر را به وظایف اسقفی خود پرداخت، هر چند از ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۱ بار دیگر عنوان مهردار سلطنتی داشت. ماندگارترین اهمیت او در دو بنائی است که از وی به یادگار مانده است: یکی کالج جدید آکسفرد (۱۳۷۹)، و دیگری کالج وینچستر (افتتاح ۱۳۹۴) که از بزرگترین مدارس عمومی انگلستان است. صحن کلیسای نورمساندیائی وینچستر را نوسازی و بسیاری از کلیساهای حوزه‌ی اسقفی خود را مرمت کرد. ویلیام که مرد کلیسای محافظه‌کار ولی باوجدانی بود، سخت به اصلاحات کلیسائی دلبستگی داشت.

ویلیرز[8]، جورج: ← باکینگم، (اولین و دومین) دیوک، آو.

ویلیرز[8]، جورج ویلیام فردریک (jorj wilyām fredrik viliərz)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو کلرندن[9]** (ërl āv klarəndən*)، ۱۸۰۰–۷۰، سیاستمدار بریتانیائی. مأموریتهای اولیه‌ای که در خارج کشور به او محول شد عبارت بود از دخالت (۱۸۳۳–۳۹) در جنگهای داخلی اسپانیا به عنوان سفیر بریتانیا و مذاکره (۱۸۳۵) در باب یک پیمان تجارت برده. لرد مهردار سلطنتی بود (۱۸۳۹–۴۱). به عنوان نایب‌السلطنه‌ی ایرلند (۱۸۴۷–۵۲) تلاشهائی برای آرامش ناپسامانی و فلاکت زمان قحطی به کار برد. در ۱۸۵۳–۵۸، در طی جنگ کریمه، وزیر امورخارجه، و یکی‌ازاعضای معاهده‌ی صلح پاریس (۱۸۵۶) بود. دو بار دیگر (۱۸۶۵–۶۶، ۱۸۶۸–۷۰) وزیر امور خارجه بود.

ویلینگ[10] (wiling)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۴۸٬۱۸۸)، وست ویرجینیا، بر رود اوهایو. در ۱۷۶۹ ماندگاه، و در ۱۸۳۶ به عنوان شهر پذیرفته شد. مرکز مهم صنعتی و تجاری است، و در پهنه‌ای سرشار از زغال سنگ و گاز طبیعی واقع است. فراورده‌های صنعتی آن عبارت است از فولاد، آهن، مواد شیمیائی، سرامیک، شیشه، توتون، پلاستیک، و منسوجات. در ۱۷۸۲ صحنه‌ی یکی از آخرین زد و خوردهای انقلاب امریکا بود که در آن قسمتی از مهاجمان بریتانیائی و هندی شمردگان بیرون رانده شدند.

ویلیوئی[11] (vilyui)، رودی به طول ۲٬۴۳۵ کم، جمشسر، در سیبریه، از آبریزهای غربی لنا. در امتداد سواحل آن طلا و الماس و کانه‌ی آهن

(۱)William (۲)Williams (۳)Williamsburg (۴)York (۵)William the Lion (۶)William of Tyre (۷)William of Wykeham (۸)Villiers (۹)Clarendon (۱۰)Wheeling (۱۱)Vilyui

یافت میشود. ح ۱٬۲۰۰ کم آن قابل کشتیرانی است، و ماهی فراوان دارد.

ویلیه دو ل/ایل-آدام[1]، **اوگوست** (ogust vilie dē lilādām)، ملقب به **کنت دو ویلیه**، ۱۸۳۸–۸۹، نویسنده‌ی فرانسوی، استاد قصص خیالی و ترسناک. از آثارش در سبک رمانتیک-رمان حوای آینده (۱۸۸۶)، و داستانهای کوتاهی است که در مجموعه‌ای به نام حکایات دردناک (۱۸۸۳) گرد آمده.

ویمبلدن[2] (wimbəldən)، شهر، ساری، ج از-کلستان، حومه‌ی ج‌غ لندن. از ۱۹۶۵ ضمیمه‌ی کوی مرتن، لندن بزرگتر شده است. مرکز تنیس انگلستان است؛ مسابقات بین‌المللی در اینجا برپا میشود. اولین مسابقه در ۱۸۷۷ برپا شد.

ویمپر[3]، **ادوارد** (edwārd wimpər)، ۱۸۴۰–۱۹۱۱، تصویرنگار و کوهنورد انگلیسی. اولین کسی بودکه از ماترهورن بالا رفت (۱۸۶۵).

ویمز[4] **میسن لاک** (meysən lāk wimz)، ۱۷۵۹–۱۸۲۵، کشیش و نویسنده‌ی امریکائی. مدتی در کلیساهای مختلف خدمت کرد و از ۱۷۹۴ به بعد، مدت ۳۰ سال، به عنوان نماینده‌ی دوره‌گرد ناشری امریکائی کتابفروشی میکرد و این را نیز خدمت به خدا میشمرد. شهرت او به کتاب زندگی و کارهای جورج واشینگتن (ح ۱۸۰۰) است که در چاپ پنجم آن داستان معروف بریده شدن درخت گیلاس به دست واشینگتن در نوجوانی و مورد مؤاخذه‌ی پدر قرار گرفتن و به سبب راستگوئی از مجازات خلاص شدن او آمده است. وی این زندگینامه و چندین زندگی-نامه‌ی دیگر را به صورت داستان تألیف کرد.

ویمزهرست، جیمز: ← ویمشورست، ماشین.

ویمشورست، ماشین[5] (vimšurst)، [مأخوذ از نام مخترع آن جیمز ویمزهرست (jeymz wimzhərst؛ ۱۸۳۲–۱۹۰۳)؛ مخترع انگلیسی]، ماشینی برای تولید برق ساکن از طریق القا. عبارت از دو صفحه‌ی گرد شیشه‌ای است که رو به رو و نزدیک یکدیگر در دو جهت مخالف بر گرد یک محور دوران میکنند. بر طرف خارجی هر یک از دو صفحه، و نزدیک محیط آنها، پولکهای فلزی چسبانده شده است. در شکل، بیضیهای داخلی نماینده‌ی پولکهائی است که بر صفحه‌ی شیشه‌ای جلو، که در خلاف جهت عقربه‌های ساعت دوران میکنند، چسبانده شده است، و بیضیهای خارجی نماینده‌ی پولکهای فلزی صفحه‌ی دیگر است که در جهت عقربه‌های ساعت می-چرخد. فرض کنیم که در آغاز دوران بار مثبت برقی کوچکی بر پولک فلزی A موجود باشد. A که بسیار به B نزدیک است، الکترونها را به جانب خود میکشد و سبب میشود که این الکترونها در میله‌ی فلزی ثابت CB از C به B جریان یابد. بدین ترتیب B و C به ترتیب دارای بار منفی و بار مثبت میشوند. چون B دوران کند و در وضع B′ قرار گیرد، بار منفی آن الکترونهای A را میراند و این الکترونها از طریق میله‌ی ثابت دیگر A′D′ به طرف D′ حرکت میکنند، و در نتیجه D′ بار منفی و A′ بار مثبت دارا میشود. در عین حال پولک متقا-طع با B، یعنی C، که بار مثبت دارد، به C′ رفته است که بار مثبت آن الکترونها را به طرف D′ میکشد و به این ترتیب به تأثیر B′ بر A′ و D′ مدد میرساند. سپس A′ به طرف A و، در عین حال، D′ به طرف D حرکت میکند و دوره‌ی القا تکرار میشود. نتیجه‌ی کلی آن است که بار مثبت به طرف دستگاه گردآورنده‌ی بار-های مثبت در طرف راست و بار منفی به طرف دستگاه گردآورنده‌ی بارهای منفی در طرف چپ حرکت میکند. به نوک هر یک از این دو دستگاه یک جاروی فلزی بسته شده و از طریق آن بارهای برقی مثبت و منفی وارد دو بطری لید میشود که در واقع کار خازن را انجام می-دهند. خازن راست از بار مثبت و خازن چپ از بار منفی پر میشود. ولتاژ زیاد این خازنها نخستین بار منبع برق برای به کار انداختن لوله-های اشعه‌ی ایکس بوده است. نیز ← وان د گراف، مولد.

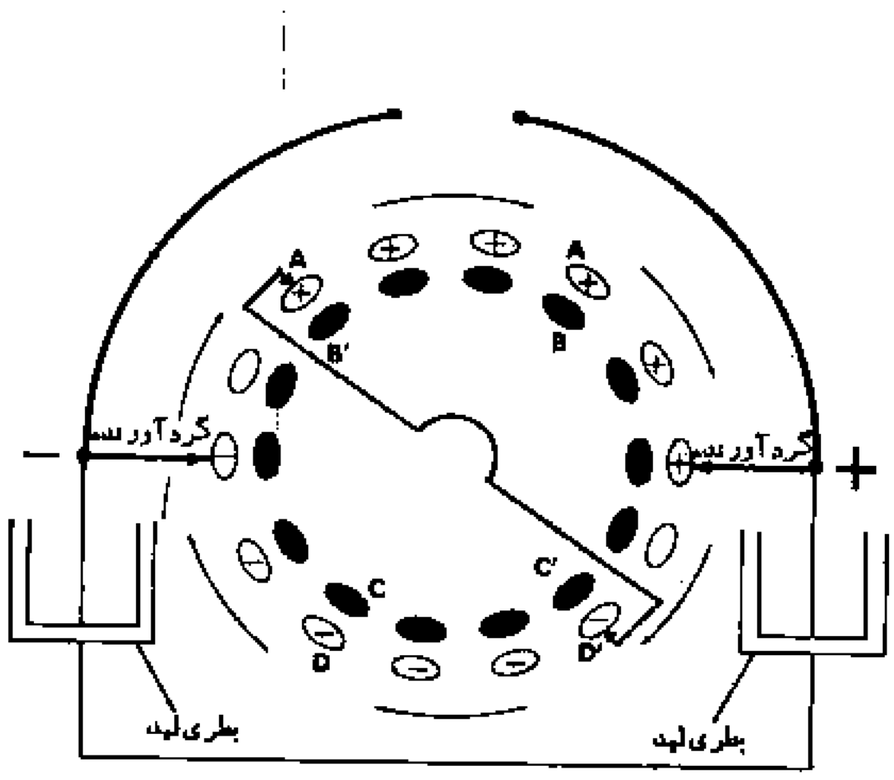

ماشین ویمشورست

ویمور[6]، **ژان باتیست دوناسین دو**: ← روشامبو، کنت دو.

ویمه: ← فیروزکوه، شهر، دماوند.

ویمیرو[7] (vimeyro)، دهکده (در ۱۹۷۰ جم ۹۴۵)، در مرکز پرتغال، لغ لیسبون. در اینجا ولینگتون سردار انگلیسی، قوای فرانسه به فرماندهی ژونو را شکست داد (۱۸۰۸).

ویمینالیس، تپه، ← رم.

وین[8] (vien)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۳۰٬۲۷۶)، ولایت ایزر، ج‌ش فرانسه، بر رود رون. کارخانه-های نساجی دارد. پایتخت آلبیگائیان بود، و بعداً یکی از شهرهای مهم گل رومی شد؛ یکی از قدیمترین مقرهای اسقف اعظم (در ۱۷۹۰ منحل شد)، و مقر چند پادشاه بورگونی (قرون ۵م–۹م) بود. شورائی در اینجا تشکیل شد که شه-سواران پرستشگاه را منحل کرد (۱۳۱۲)؛ آثار رومی فراوان در آن به جا مانده است.

وین[8] (vien)، ولایت (۷٬۰۴۴ کم²؛ در ۱۹۶۸ جم ۳۴۰٬۲۵۶)، غ فرانسه‌ی مرکزی، در پواتو، کرسی آن پواتیه. رود وین به طول ۳۷۰ کم، یکی از شاخه‌های رود لوار، از آن میگذرد. عمدهٔ کشاورزی است.

وین[9] (vien؛ آلمانی vin) یا **وینه** (viane)، لتن ویندوبونا (vindobonā) شهر و ایالت (۴۱۴ کم²؛ در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۱٬۶۰۳٬۹۰۰)، پایتخت اتریش و مقر اداری اتریش سفلی، بر رود دانوب. مقر سابق امپراطوران مقدس روم و، پس از ۱۸۰۶، امپراطوران اتریش بوده، و یکی از بزرگترین شهرهای تاریخی جهان و کانون آمیزش مردم و فرهنگهای ژرمنی، اسلاو، ایتالیائی، و اتریشی است. مقر اسقف اعظم و محل دانشگاه وین (تأسیس ۱۳۶۵) است. در دشتی واقع است که وینر والد و کوهپایه‌های کارپات آن را فرا گرفته؛ اکنون مرکزی صنعتی، بازرگانی، حمل و نقل، و بندر مهمی بر رود دانوب است. شهر به ۲۳ بخش تقسیم شده است که در دو گروه به شکل تقریباً نیمدایره مرکز شهر را فرا گرفته‌اند. صناعت آن عمدتاً بر کنار چپ دانوب و بخشهای جنوبی متمرکز است، و فراورده‌های آن ماشین‌آلات، پارچه، مواد شیمیائی، و مبل است. یک پالایشگاه بزرگ نفت دارد و از مراکز آب جوسازی و عرقکشی است. قسمت عمده‌ی مردم به کارهای دستی اشتغال دارند. نمایشگاه صنعتی سالانه‌ی وین خریداران اطراف و اکناف جهان را جلب میکند. وین که نخست ماندگاه سلتها بود، و ویندوبونا نام داشت، یک مرکز مهم نظامی و بازرگانی رومی شد؛ امپراطور مارکوس آورلیوس در آن اقامت داشت و در آنجا در گذشت. پس از آنکه رومیان آن را ترک کردند، بارها در میان مهاجمان دست به دست گشت. مجارها که در آغاز قرن ۱۰م آن را تصرف کردند، به وسیله‌ی لئوپولد I بابنبرگ[10] (leopold bābenberg؛ اولین مارککراف اتریش) رانده شدند. خاندان بابنبرگ دژ مستحکمی ساخت (۱۱۰۱). در قرن ۱۲م، اولین دوک اتریش مقر خود را بدینجا انتقال داد، و آن را پایتخت دوکنشین ساخت. اهمیت تجارتی شهر تدریجاً افزایش یافت و در ۱۲۲۱ عنوان شهریت پیدا کرد. اوتوکار II که در ۱۲۵۱ اتریش را تصرف کرد، آن را مستحکم ساخت، ولی در ۱۲۷۶ آن را به رودلف I هابسبورگ وا گذاشت. در ۱۴۸۵–۹۰ شهر در اشغال ماتیاس کوروینوس قرار داشت، و برای اول‌بار در محاصره‌ی ترکان عثمانی قرار گرفت (۱۵۲۹). در محاصره‌ی دوم (۱۶۸۳) ترکها به فرماندهی قره مصطفی پاشا و متحدین مجارستانی آنها، شتارمبرگ قهرمانانه از شهر دفاع کرد و نزدیک بود تسلیم شود که یان سوبیسکی و شارل لئوپولد به نجات شهر آمدند، در اوایل قرن ۱۸م استحکامات دیگری گرداگرد

(۱)Villiers de l'Isle-Adam (۲)Wimbledon (۳)Whymper (۴)Weems (۵)Wimshurst machine (۶)Vimeur (۷)Vimeiro (۸)Vienne (۹)Vienna (10) Leopold of Babenberg

شهر ساخته شد. بناهای باشکوهی برپا شد. ی. ب. فیشر فون ارلاخ طرحها و نقشه‌های نوینی برای هوفبورگ [← مقر امپراطوری] تهیه کرد. بنای معظم و زیبای دیگری، از جمله کاخهای تابستانی و زمستانی اوژن دو ساووا ساخته شد. ماری ترز دانشگاه سابق آن را وسعت داد، و ساختمان کاخ شونبرون را، که بنای آن قبل از وی آغاز شده بود، به اتمام رسانید. هایدن، موتسارت، بتهوون، و شوبرت در وین سکنی داشتند. در ۱۸۰۵ و ۱۸۰۹ ناپلئون وین را اشغال کرد. عصر مترنیخ و سیاست جاسوسی، سانسور، و سرکوبی مسلحانه‌اش دوره‌ی جدیدی بعد از ← کنگره‌ی وین در اتریش به وجود آورد که به عصر مترنیخ معروف است (۱۸۱۵–۴۸). انقلاب ۱۸۴۸ که مترنیخ را به استعفا وا داشت، وین را در دست شورشگران افکند، اما ویندیش‌گرتس شورشیان را سرکوب کرد، و امپراطور فردیناند I به نفع فرانسوا ژوزف استعفا کرد. آغاز تاریخ شهر جدید وین، زمان سلطنت فرانسوا ژوزف است. در ۱۸۶۰ خندق و باروی قدیمی اطراف قسمت داخلی شهر به بولوار مه‌روفی (رینگشتراسه) تبدیل شد. ساختمانهای اصلی اطراف یا نزدیک این بولوار مشتمل است بر عمارت شهرداری به سبک نئوگوتیک با مجسمه‌های فراوان و برجی به ارتفاع ح 100 متر، دو موزه‌ی گنبددار تاریخ طبیعی و هنر (به سبک رنسانس ایتالیائی)؛ یکی از زیباترین کلیساهای گوتیک، ساختمانهای پارلمان (به سبک یونانی)؛ کاخ دادگستری؛ اپرای معروف وین (به سبک رنسانس)؛ کنسرواتوار موسیقی، و آکادمی علوم. در اواخر قرن ۱۹م و آغاز قرن ۲۰م وین بار دیگر از لحاظ مرکز فرهنگی و علمی رونق یافت. پزشکانی چون ک. روکیتانسکی و واگنر-یاورگ در بیمارستان عمومی وین کار می‌کردند؛ در همین ضمن، فروید نظریه‌ی پسیکانالیز خود را بسط داد. وین اشخاصی چون ی. برامس، آ. بروکنر، ر. شتراوس، و آ. شونبرگ را به خود جلب کرد. جج I به وین سخت آسیب رساند. با انقلاب ۱۹۱۸ ناگهان پایتخت جمهوری کوچکی شد که اتریش به آن تبدیل شده بود. در ۱۹۲۲ وین ایالت خودمختار اتریش شد. دولت سوسیال دموکرات کارل سایتس[1] (kārl sāyts، ۱۸۶۹–۱۹۵۰) برنامه‌ی نوینی برای کارهای شهری به کار بست. در زمینه‌ی ساختمان مسکن و خانه‌های آپارتمانی نمونه برای کارگران سرمشقی برای جهان شد. جنگ داخلی ۱۹۳۴ میان سوسیالیستهای وین و دولت دولفوس آسیب فراوان به این ساختمانها وارد کرد. در مارس ۱۹۳۸ هیتلر پیروزمندانه وارد وین شد، و اتریش به آلمان منضم شد. سکنه‌ی کثیر یهود وین (۱۱۵٬۰۰۰ در ۱۹۳۸)، تا سال ۱۹۴۵ که روسها به وین وارد شدند، به ۶٬۰۰۰ تن تقلیل یافته بود. در مه‌ی ۱۹۵۵، سفرای کشمت، تجشم، فرانسه و بریتانیای کبیر در وین یکدیگر را ملاقات و پیمانی با دولت اتریش منعقد کردند. در ژوئن ۱۹۶۱ کنفرانسی از سران (ج. ف. کندی رئیس جمهور کشمت و خروشچف نخست‌وزیر تجشم) در وین تشکیل شد. کشمت و تجشم مذاکرات خود را در باره‌ی خلع سلاح در وین انجام دادند (۱۹۷۰، ۱۹۷۱). پیمان ⇐ سالت II به وسیله‌ی ⇐ ج. کارتر (رئیس جمهور کشمت) و ⇐ برژنف (صدر هیئت رئیسه‌ی تجشم) در وین به امضا رسید (۱۹۷۹).

وین، حلقه‌ی: ← مذهب تحقق منطقی.

وین[2] ژوزف ماری (jozef māri vian)، ۱۷۱۶–۱۸۰۹، نقاش فرانسوی، متولد مونپلیه، برنده‌ی جایزه‌ی رم شد، و در ایتالیا به تحصیل پرداخت، در آکادمی سلطنتی نقاشی و مجسمه سازی پذیرفته شد، و به استادی آنجا رسید. در ۱۷۷۵ مدیر آکادمی فرانسه در رم شد. آثارش بازتابی است از افکار نئوکلاسیست وینکلمان. وین که از معلمان رهبر در زمان خود به شمار میرفت، از شخصیت عظیمی برخوردار بود. مهمترین شاگردانش ژ.ل. داوید بوده است.

وین، کنگره‌ی[3] (vien)، سپتامبر ۱۸۱۴– ژوئن ۱۸۱۵، کنفرانس سیاسی عامی که برای تکمیل ← معاهده‌ی پاریس ۱۸۱۴ به منظور سر و سامان دادن به امور و مسائل اروپا، پس از نخستین استعفای ناپلئون I، در وین تشکیل شد. امپراطور فرانسیس II (فرانسیس I اتریش) میزبان این کنفرانس بود. سلاطین و سران برجسته‌ی اروپا در این کنگره شرکت داشتند، از جمله آلکساندر I روسیه و فردریک ویلهلم III پروس. ریاست هیئت نمایندگی اتریش و نیز ریاست کنگره با مترنیخ بود. نمایندگی فرانسه را تالران داشت که با زبردستی توانست برای خود رأیی برابر رأی چهار قدرت بزرگ فاتح تأمین کند. همه‌ی دول بزرگ و کوچک دیگر اروپا نمایندگان قانونی در کنگره داشتند، ولی مجمع عمومی آن تشکیل نشد، و همه‌ی کارها در کمیته‌ها حل و فصل میشد و قدرت تصمیم گرفتن در دست قدرتهای بزرگ بود. مسائلی که کنگره با آنها رو به رو بود پیچیدگی و دشواری فراوان داشت، چه انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون ساختمان اروپا را به کلی درهم ریخته بود. هر چند اصل حقانیت–بازگشت سلسله‌ها و حدود ارضی پیش از انقلاب–غالباً به صورت تشریفاتی طرح میشد، آنچه بیشتر مورد توجه کنگره بود برقرار کردن تعادل قوا برای حفظ صلح در اروپا بود. به جای امپراطوری مقدس رومی مرده، اتحادیه‌ی آلمانی ایجاد شد. به علت وجود پیمانهای سرّی قبلی میان متفقین، و نیز به علت فشار سیاست قدرت‌طلبی، ناگزیر میبایستی تغییرات عمده داده شود. با آنکه اصل خودمختاری ملی در بعضی از موارد طرح میشد، عملاً این اصل مورد غفلت قرار میگرفت. کنگره با مجالس رقص و تفریح باشکوه آغاز شد، و در عین حال رقابتها و دسیسه‌چینیها از پیشرفت کار اساسی آن جلوگیری میکرد. نقاط حساس تماس و تصادم عبارت بود از حل و فصل مسئله‌ی لهستان، رسیدگی به ادعاهای سوئد و دانمارک و روسیه، و تعیین مرز کشور (ایالت)های آلمان. به طور کلی، روسیه و پروس مخالف با اتریش و فرانسه و انگلستان بودند، و این اختلاف زمانی (ژانویه‌ی ۱۸۱۵) چندان زیاد شد که این سه قدرت اخیر با یکدیگر پیمان دفاع مشترکی بستند. صدمه‌ی این بحران و بازگشت ناپلئون از جزیره‌ی الب چندان مایه‌ی ناراحتی نمایندگان شد که کنگره در صدد یافتن راه حلهائی برای مشکلات خود بر آمد. تأسیس اتحادیه‌ی آلمانی در ۸ ژوئن ۱۸۱۵ پذیرفته شد و در اعلامیه‌ی کنگره (۹ ژوئن)، که ۹ روز پیش از شکست ناپلئون در واترلو به امضا رسیده بود، گنجانده شد. بازگشت لوئی XVIII به تاج و تخت فرانسه و فردیناند VII به تاج و تخت اسپانیا به تصویب رسید؛ و وجود ایتالیا از لحاظ جغرافیائی، نه از لحاظ سیاسی، مورد بحث قرار گرفت، و امیدهای آن برای وحدت نقش بر آب شد. ناپل و سیسیل در زیر فرمان خاندان بوربون متحد شدند؛ املاک پاپی بازگردانده شد؛ دوکنشینهای پارما، پیاچنتسا و گواستالا مادام‌العمر به ماری لویز بخشیده شد؛ توسکان و مودنا بار دیگر به تصرف خاندان هاپسبورگ–لورن در آمد؛ مملکت لومباردی–ونسی تأسیس و تحت فرمان اتریش قرار داده شد؛ بخشی از دالماسی نیز که پیشتر در تصرف کشور ونیز بود، به تصرف اتریش در آمد. ساووا و نیس و پیمون به کشور ساردنی بازگردانده شد، و لیگوریا و جنووا را به آن ملحق کردند. لهستان بار دیگر میان روسیه و پروس و اتریش تقسیم شد و سهم روسیه در این تقسیم بیشتر بود؛ بخشی از لهستان با ورشو عنوان کشوری پیدا کرد که با روسیه متحد شد؛ کراکو و سرزمینهای پیرامون آن به صورت جمهوری تحت الحمایه‌ی روسیه و اتریش و پروس در آمد. چون به اتریش، در مقابل نفع بیشتر روسیه از اراضی لهستان، قسمتی از اراضی ایتالیا بخشیده شده بود، برای ارضای پروس، قسمت عمده‌ی ساکس و نیز بخش مهمی از ایالت وستفالی و راین به این کشور داده شد. انگلستان که بیشتر به تحصیل اراضی مستعمراتی دارای اهمیت سوق الجیشی علاقه‌مند بود، مستعمرات سیلان و کاپ را که پیشتر به هلند تعلق داشت نگاه داشت، و نیز بخشهائی از هند غربی را به زیان هلند و اسپانیا به دست آورد، مالت و هلیگولاند را در تصرف خود نگاه داشت، و به یک تحت الحمایه در سه جزایر یونیانی دست یافت. هلند اتریش سابق با ایالتهای متحد به هم پیوست و کشور هلند در زیر فرمان خاندان اورانژ به وجود آمد. فنلاند که پیش از آن به سوئد تعلق داشت، به تصرف روسیه در آمد. کنگره انتقال نروژ را از تاج و تخت دانمارک به تاج و تخت سوئد تأیید کرد؛ پومرانی غربی به پروس داده شد (← پومرانی)، و پروس در ازای آن دوکنشین لاونبورگ را به دانمارک تسلیم کرد. مرزهای باواریا تقریباً همان مرزهای کنونی آن شد، و برای وورتمبرگ و بادن نیز چنین بود. بر وسعت سویس افزوده شد و بیطرفی آن مورد تأیید و تضمین قرار گرفت. در مورد فرانسه، پیمان صلح جدیدی در ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ با آن بسته شد (← پاریس، معاهده‌ی، ۱۸۱۵). اعلامیه نهائی کنگره‌ی وین،

(۱)Seitz (۲)Vien (۳)Vienna, Congress of

متوالیاً به امضای دولتهای ذینفع رسید، ولی برای تکمیل آن، بستن پیمانهای دیگری ضرورت پیدا کرد. هر چند تغییرات ارضی به صورت کامل مدت درازی دوام نیافت، روی هم رفته راه حلی برای مسائل کل اروپا به شمار میرفت که، هر چند عادلانه نبود، عملاً برای حل این مسائل شایستگی داشت. **اتحاد چهارگانه** و **اتحاد مقدس** که برای نگاهبانی از تصمیمات وین و حل و فصل دعاوی و مسائل از طریق مذاکره تشکیل شده بود، گام بزرگی برای همکاری اروپائی بود. عیب عمده بی‌توجهی به خواسته‌های ملی در حال رشد و نیز به تغییرات اجتماعی حاصل از انقلابهای ۱۸۴۸ و شکست مذاکرات برای داخل کردن امپراطوری عثمانی در مقررات وین و عدم حل و فصل رضایتبخش مسئله‌ی مشرق بود.

وین[1]، **ویلهلم** (vilhelm vin)، ۱۸۶۴–۱۹۲۸، فیزیکدان آلمانی. به جهت تحقیقاتش در باب قوانین تشعشع انرژی (حرارت) برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۱ در فیزیک شد. در ئیدرودینامیک، اشعه‌ی ایکس، و تشعشع نور نیز تحقیقاتی کرده است. نیز ← نوبل، جوایز. جدول.

وین[2]، **سر هنری** (sər henri veyn*)، ۱۵۸۹–۱۶۵۵، درباری انگلیسی، پدر سر هنری وین، رهبر پیرایشگر. مورد مهر جیمز I قرار گرفت، لقب یافت (۱۶۱۱)، و با معاملات سودآوری که کرد ثروتمند شد. در چند دوره‌ی پارلمنت شرکت داشت (۱۶۱۴–۴۰). در ۱۶۳۹ خزانه‌دار شد و در ۱۶۴۰ به وزارت رسید. از طرف چارلز I مأموریتهای سیاسی در هلند (۱۶۲۹–۳۰) و نزد گوستاو آدولف (۱۶۳۱) داشت. انتصاب وی به وزارت مورد مخالفت ارل آو سترفرد قرار گرفت. مخالفت وی با سترفرد موجب شد که نفوذ خود را نزد شاه از دست بدهد، و از کار برکنار شود. به اقلیت پارلمانی پیوست؛ ولی هیچ گاه نتوانست نفوذ سابق خود را به دست آورد.

وین[2]، **سر هنری**، ۱۶۱۳–۶۲، سیاستمدار انگلیسی، پسر سر ه. وین درباری. در انقلاب پیرایشگر طرفدار جدی اعتدال و تسامح دینی، و شاید شایسته‌ترین مدیری بود که از این نهضت بر خاسته بود، در جوانی به مذهب پیرایشگری در آمد، در آکسفرد و خارج انگلستان درس خواند، و مدت کوتاهی در سفارت انگلستان در وین خدمت میکرد. در ۱۶۳۵ به نیو انگلند رفت و در ۱۶۳۶ به فرمانداری ماساچوست منصوب شد. معتقدات مذهبی و طرفداری وی از ا. هاچینسن سبب شد که به مجادلات سیاسی، مخصوصاً با جان وینترپ، کشیده شود، و در ۱۶۳۷ به انگلستان باز گردد. فرمانداری وی با تأسیس کالج هاروارد و آغاز جنگ با قبیله‌ی هندیشمردگان پیکوئوت (pikuot) شهرت خاص پیدا کرد. در ۱۶۳۹–۴۱ معاون خزانه‌داری نیروی دریائی بود، در ۱۶۴۰ لقب یافت، و در پارلمنت طویل و پارلمنت کوتاه صاحب کرسی بود. وین اجازه داد که ج. پیم از یکی از نوشته‌های پدرش رونوشت بردارد، و پیم از این نوشته بعد از آن برای تعقیب قضائی ارل آو سترفرد بهره‌برداری کرد. وین با حکومت اسقفی مخالف بود. هر چند در بسته شدن "پیمان و اتحاد مجلل" (← پیمانگران) با اسکاتلند سهم اساسی داشت، با استقرار کلیسای پرسبیتری مخالفت کرد. هنگامی که پرسبیتریان به قدرت رسیدند (۱۶۴۶)، رهبری حزب را که پس از مرگ پیم به او رسیده بود از کف داد. وی مبلّغ تسامح مذهبی و سلطنت مشروطه بود. در کمیته‌ای که مأمور مذاکره‌ی بیحاصل با چارلز I بود عضویت داشت، و از اینکه در امر اعدام شاه (۱۶۴۹) دخالت کند خودداری کرد. در ۱۶۴۹ عضو شورای دولتی شد، و در همه‌ی کمیسیونهای مهم حکومت مشترک المنافع (← کرامول، آلیور) عضویت داشت، و تا زمانی که آلیور کرامول در ۱۶۵۳ پیشنهاد وی را برای اصلاح نظام انتخاباتی انگلستان رد کرد، از دوستان نزدیک او بود. پس از نوشتن کتابچه‌ای به نام یک مسئله‌ی شایخش (۱۶۵۵) به زندان افتاد و سپس آزاد شد. در زمان ریچارد کرامول عضو پارلمنت بود، ولی پس از سقوط حکومت ریچارد خواستار بازگشت پارلمنت طویل شد. به اتهام ظاهراً نادرست توطئه کردن با ژنرال جان لمبرت[3] (jān lam-bərt؛ ۱۶۱۹–۸۳) برای استقرار نظام دیکتاتوری، محبوبیت خود را در میان مردم از دست داد. در ۱۶۶۲ توسط حکومت دوران بازگشت خاندان استوارت محکوم به خیانت، و اعدام شد. از کتابهای متعدد وی در باره‌ی مذهب و حکومت تفکرات یک مرد بازنشسته (۱۶۵۵) و جزوه‌هائی در باره‌ی محاکمه‌ی سر هنری وین (۱۶۶۲) است.

وینبیگو، دریاچه‌ی: ← فاکس، رود کشمت.

وینترتور[4] (vintertur)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۹۲٬۷۲۲)، ایالت [= کانتون] زوریخ، ل سویس، مرکز صنعتی (لوکوموتیو، ماشین‌آلات، منسوجات) است. موزه‌ی معروف نقاشی دارد.

وینترز[5]، **ایور** (ivər wintərz)، ۱۹۰۰–۶۸، شاعر و نقدنویس امریکائی. از ۱۹۲۸ تا زمان مرگش در شعبه‌ی انگلیسی دانشگاه ستنفرد کار میکرد. نقدهای جدال‌آمیز وی بر این پایه بود که هر اثر هنری باید "حکمی از داوری اخلاقی" بوده باشد. اثر نقدی عمده‌ی وی، در دفاع از عقل (۱۹۴۷)، مجموعه‌ای از سه اثر پیشتر او است. اشعار وی که از گونه‌ی زاهدانه تا غنائی و تغزلی در میان آنها یافت میشود، در مجموعه‌ی اشعار (۱۹۵۲) و نخستین اشعار ایور وینترز (۱۹۶۶) آمده است.

وینتهورست[6]، **لودویگ** (ludvig vinthorst)، ۱۸۱۲–۹۱، رهبر سیاسی آلمانی. به عنوان مؤسس و رئیس حزب مرکزی کاتولیک، در مبارزه‌ی میان اوتو فون بیسمارک صدر اعظم آلمان و کاتولیکهای رومی آلمان که به **کولتورکامپف** معروف شد، برجسته‌ترین مخالف بیسمارک بود. وی که در امور پارلمانی مهارت فراوان داشت، بعداً در آشتی دادن بیسمارک با کاتولیکهای رومی آلمان دخیل بود.

وینتهوک، شهر، ← ویندهوک، شهر، افریقای جنوب غربی.

وینتیان[7] (vientiān) یا **وینتین** (vientien)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۵۰٬۰۰۰)، پایتخت اداری و بزرگترین شهر لائوس، ل لائوس مرکزی، بر کنار رود مکونگ، ح ۲۱۰ کیلومتری ج‌ش پایتخت سلطنتی لوانگ پرابانگ (← لائوس). این دو پایتخت به وسیله‌ی راه آهن به یکدیگر مرتبط هستند. وینتیان یک مرکز بازرگانی برای فراورده‌های جنگلی، منسوجات، و پوست است. اقلیتهای چینی و ویتنامی قسمت عمده‌ی تجارت وینتیان را در دست دارند. جنبه‌های جالب‌توجه شهر کانالها و پاگوداهای متعدد آن است. فرودگاه بین‌المللی دارد. وینتیان از ۱۷۰۷ پایتخت یک مملکت لائو بود. در ۱۸۲۷ سیامیها آن را تاراج کردند. در ۱۸۹۳ تحت فرمانروائی فرانسویها قرار گرفت و در ۱۸۹۹ پایتخت تحت الحمایه‌ی فرانسوی لائوس شد. ویرانه‌های پایتخت کهنه در نزدیکی شهر جدید است.

وینتین، شهر، لائوس؛ ← وینتیان.

وینثرپ[8] **جان** (jān winthrəp)، ۱۵۸۸–۱۶۴۹، فرماندار مستعمره‌ی خلیج ماساچوست، کشمت؛ مه انگلستان. عضو ← شرکت خلیج ماساچوست بود، و سپس به فرمانداری مستعمره‌ی خلیج ماساچوست انتخاب شد (۱۶۲۹). مخالفت وی با سر هنری وین (۱۶۱۳–۶۲) موجب شد که وین به انگلستان باز گردد.

وینچستر[9] (wincestər)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۴٬۶۴۳)، ل ویرجینیا، غ‌ل‌غ شهر واشینگتن؛ تأسیس ۱۷۴۴؛ مرکز تجارت و آسودن و صدور سیب ناحیه‌ی سیبزار اطراف آن. جورج واشینگتن حرفه‌ی مهندسی خود را در ۱۷۴۸ در اینجا آغاز کرد و دفتر کار وی هنوز محفوظ است؛ در جنگ داخلی آسیب فراوان دید و چندین بار دست به دست گشت؛ ر. ا. برد در این شهر به دنیا آمد.

وینچستر[9]، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۳۱٬۰۴۱)، مرکز ولایت همپشر یا هنتس. پایتخت مملکت آنگلوساکسون وسکس و مرکز هنر و فرهنگ بود و از لحاظ دینی نفوذ فراوان داشت. کلیسای جامع آن (تأسیس ۱۰۹۳) نماینده‌ی چندین دوره‌ی معماری است. کالج آن هنوز در بنای قرن ۱۴م دایر است.

وینچی، لئوناردو دا: ← لئوناردو دا وینچی.

وینداو (vindā)، لتونی، ← ونتسپیلس.

ویندائوس[10]، **آدولف** (ādolf vindās)، ۱۸۷۶–۱۹۵۹، شیمیدان آلمانی، مه برلین، استاد شیمی و مدیر آزمایشگاههای شیمی دانشگاه گوتینگن (۱۹۱۵–۴۴) بود. به جهت پژوهشهایش در سترولها، خصوصاً در ارتباط آنها با ویتامینها، برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۲۸ نوبل در شیمی شد. بعداً ویتامین د ۳ را کشف کرد و مصنوعاً آن را ساخت. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویندرمیر[11] (windərmir)، بزرگترین دریاچه‌ی انگلستان، نزدیک سکافل، بین‌لنکشر و وستمرلند. ۱۷ کم طول، ح ۱٬۶۰۰ متر عرض، و

(۱)Wien (۲)Vane (۳)Lambert (۴)Winterthur (۵)Winters (۶)Windthorst (۷)Vientiane (۸)Winthrop (۹)Winchester (۱۰)Windaus (۱۱)Windermere

۶۴ متر عمق دارد؛ در لیک دیستریکت واقع و جالب سیاحان است. شهرهای نزدیک آن ویندرمیر و امبلساید[1] (ambəlsāyd) است.

ویندزور: ← ویندر، نام خاندان.

ویندلباند، ویلهم، فیلسوف آلمانی، ← نوکانتی، فلسفه‌ی.

ویندوارد، جزایر: ← جزایر بادگیر.

ویندوبونا: ← وین، شهر و ایالت.

ویندهوک[2] یا **وینتهوک** (vind [t] huk)، شهر (در ۱۸۷۰ جه ۶۱'۲۶۰)، کرسی افریقای جنوب غربی. بزرگترین شهر افریقای جنوب غربی و مرکز اداری، ارتباطی، و اقتصادی آن است. ویندهوک یکی از مهمترین مراکز معاملات پوست گوسفند قراقل است. شهر به وسیله‌ی یک شبکه‌ی راه آهن به جمهوری افریقای جنوبی مرتبط است. ویندهوک نخست مرکز رئیس قبیله‌ی ناما بود، که در قرن ۱۹م ساکنان هرروی ناحیه را شکست داد. پس از اشغال (۱۸۸۵) سرزمین به وسیله‌ی نیروهای آلمانی، مقر اداری شد و بعداً (۱۸۹۲) پایتخت مستعمره‌ی آلمانی افریقای جنوبی قرار گرفت.

ویندهیا، ارتفاعات[3] (vindhiā)، رشته‌تپه‌هائی به طول ح ۹۷۰ کم، مدهیا پرادش، هند مرکزی. این ارتفاعات خط تاریخی تقسیمی میان ل و ج هند بوده، و مهاجمان آریائی سانسکریت‌زبان را از دراویدیان جدا میکرده است. قطعات حجیم سنگ سیاه این ارتفاعات، که مدتها از مصالح ساختمانی مهم بوده، در ساختن بناهای ستوپا به کار میرفته است.

ویندهیا پرادش[4] (vindhiā prādeš)، ایالت سابق اتحادیه‌ی هندوستان، ل‌ش هند، میان اوتار پرادش و مدهیا پرادش؛ در ۱۹۵۶ ضمیمه‌ی مدهیا پرادش شد.

ویندیشگرتس[5]، فورست **تسو آلفرد** (fürst tsu ālfred vindišgrets)، ۱۷۸۷—۱۸۶۲، فیلد مارشال اتریشی؛ مت پروکسل. هنگامی که در امپراطوری هاپسبورگ انقلاب بر پا شد، وی فرماندار نظامی بوهم بود. در وین فرماندهی را به دست گرفت و شورش را در آنجا فرو نشاند، اما بر اثر فشار افکار عمومی به بوهم بازگردانده شد. در همین ضمن پراگ به دست شورشیان افتاد، و زن و پسر ارشد ویندیشگرتس کشته شدند. ویندیشگرتس پراگ را دوباره تصرف کرد (ژوئن ۱۸۴۸) و یک رژیم دیکتاتوری در بوهم برقرار کرد. یک بار دیگر وین، که شورشیان در آنجا دوباره شوریده بودند، تحت اطاعت ویندیشگرتس در آمد (اکتبر ۱۸۴۸). به شوارتسنبرگ یاری کرد تا فرانسوا ژوزف را به تخت بنشاند. در ۱۸۴۹ از فرماندهی معزول شد.

وینر[6]، **نوربرت** (norbərt winər)، ۱۸۹۴—۱۹۶۴، ریاضیدان امریکائی استاد مؤسسه‌ی تکنولوژی ماساچوست (ام. آی. تی). شهرت عمده‌ی وی به نظریه‌اش در سیبرنتیک و سهمی است که در پیشرفت حسابگرهای الکترونی داشته است. میدانهای پژوهش وی احتمالات و نظریه‌ی اصل موضوع و مبانی ریاضیات است. کودک پیشرسی بود، و در کتاب بچه‌ی اعجوبه‌ی سابق (۱۹۵۳) گزارش جوانی خود را آورده است. در کتاب دیگر من یک ریاضیدانم (۱۹۵۶) احوال سالهای پختگی و کارهای علمی خویش را نقل میکند. از آثار دیگر او استفاده‌ی انسانی از موجودات انسانی (۱۹۵۰) و سیبرنتیک (چاپ جدید، ۱۹۶۱) است.

وینر والد[7] (viner vāld) [آلمانی، = جنگل وین]، تپه‌های کم‌ارتفاع جنگلی، در اتریش سفلی، غ وین. زیبائی جنگلها آن را مورد توجه سیاحان و مردم وین قرار داده است.

وینزر[8] (winzer)، نام خانوادگی خاندان سلطنتی بریتانیای کبیر. نام وتین، نام خانوادگی البرت ساکس‌-کوبورگ‌-گوتا، همسر ملکه ویکتوریا، در ۱۹۱۷ به وسیله‌ی جورج V به وینزر تغییر یافت. در فارسی به صورتهای وینزور یا ویندزور نیز آمده است.

وینزر[8] (winzər) شهر (در ۱۹۷۱ جه ۲۰۳'۳۰۰)، ج اونتاریو، کانادا، بر رود دترویت، مقابل شهر دترویت، ایالت میشیگان. صنایع فولاد، ماشینسازی، و مواد شیمیائی دارد. مقر دانشگاه وینزر است.

وینزر[8] یا **نیو وینزر** (niu)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۳۰'۰۶۵)، بارکشر، ج انگلستان مرکزی، کنار رود تمز. **کاخ وینزر**، انگلا ویندزر کاسل [(kāsəl، فارسی ویندزر (windzor)]، در این شهر واقع است، و از زمان ویلیام فاتح مقر عمده‌ی فرمانروایان انگلستان بوده. یکی از قسمتهای کاخ نمازخانه سنت جورج است که از مجللترین کلیساهای انگلستان و محل مراسم اعطای لقب شهسوار گروه زانوبند (← زانوبند) میباشد. بسیاری از پادشاهان انگلستان در اینجا مدفونند.

وینزر[8]، **داچس آو** (dācəs āv winzər*)، لقب **والیس وارفیلد سیمسن** (wālis wārfild simsən)، ۱۸۹۶— ، دوشس انگلیسی، مت امریکا. دو بار طلاق گرفت. دوستی او با ادوارد VIII انگلستان منجر به کناره‌گیری ادوارد از تاج و تخت شد. پس از زناشوئیش با ادوارد، که عنوان دیوک آو وینزر پیدا کرده بود (۱۹۳۷)، طبق نامه‌ی رسمی، شرکت داشتن او در مقام شاهانه‌ی شوهرش منع شد. نیز ← ادوارد VIII.

وینزر، دیوک آو: ← ادوارد VIII، شاه انگلستان.

وینزر، کاخ: وینزر، بارکشر، انگلستان.

وینزلو، شهر، ← شهابسنگ.

وینزور: وینزر، نام خاندان.

وی‌نسار (vey.nesār)، ده (جه ۱'۳۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاردولی، شهرستان قروه، استان کردستان؛ ۳۲کیلومتری ج‌ش قروه. محصولش غلات است. از صنایع دستی جاجیمبافی، گلیم‌بافی، و قالیچه‌بافی دارد.

وینستنلی، جرارد: ← دیگرها.

وینسنت یورک، هنری: ← گرین، هنری.

وینسنز[9] (vinsenz)، شهر (جه ۱۹'۸۶۷)، ج غ ایالت ایندیانا، کشمت، بر رود وابش. در ۱۷۰۲ یک میسیون مسیحی فرانسوی در اینجا مستقر شد، ولی به یقین مدتها بیش از این تاریخ بازرگانان فرانسوی پوست بدینجا آمده بوده‌اند. در ۱۷۶۳ بریتانیائیها آن را متصرف شدند. در جنگ داخلی یکی از هدفهای اصلی هیئت ج. ر. کلارک بود. در ۱۸۰۰—۱۳ کرسی سرزمین ایندیانا بود. امروز این شهر مرکز دامداری، کفشسازی، و تهیه‌ی فراورده‌های شیشه‌ای و کاغذ است.

وین علیا، ولایت فرانسه، ← اوت‌وین.

وینق، ده. اهر، ← منجوان، دهستان.

وینکلر[10]، **کلمنس آلکساندر** (klemens ālek sānder vinkler)، ۱۸۳۸—۱۹۰۴، شیمیدان آلمانی، و احتمالاً بزرگترین عالم شیمی غیر آلی در ربع اخیر قرن ۱۹م. فن تحلیل گازها را پیشرفت داد. طریقه‌ی نوینی در صنعت اسید سولفوریک اختراع کرد. بزرگترین کارش کشف (۱۸۸۶) ژرمانیوم است.

وینکلر[11]، **هوگو** (hugo winkler)، ۱۸۶۳—۱۹۱۳، مستشرق آلمانی، استاد دانشگاه برلین؛ به کارهایش در باستانشناسی شهرت دارد. در کاوشهای باستانشناختی شهر صیدا شرکت داشت و در ۱۹۰۶—۰۷ ضمن حفاریهای بغازکوی الواحی به خط میخی و زبان حتی کشف کرد که سبب افزایش اطلاعات دانشمندان نسبت به تمدن حتیها شد.

وینکلرید[12]، **آرنلد فون** (ārnold fon vinkelried)، فت ۱۳۸۶، قهرمان سویسی. بنا بر روایات افسانه‌ای—که مورد تأیید جمعی از مورخین است—پس از آنکه سویسیها، در نبرد زمباخ، موفق به شکستن صفوف سربازان اتریش نشدند، وینکلرید، پهلوان نامی، با نثار جان خود در صفوف دشمن رخنه کرد تا هموطنانش پیروز شوند.

وینکلمان[13]، **یوهان یوآخیم** (yohān yoāxim vinkelmān)، ۱۷۱۷—۶۸، باستانشناس و مورخ هنر باستانی آلمانی که اقوالش در این باره حجت بوده است. در ۱۷۵۴ به مذهب کاتولیک رومی تغییر مذهب داد و سال بعد به ایتالیا رفت. باقی عمر را به مطالعه در کتابخانه‌ی واتیکان و پژوهش در رم و فلورانس و ناپل گذراند، اثر عمده‌اش تاریخ هنر باستانی (۱۷۶۴) است که اساس باستانشناسی علمی جدید بوده است.

وینگیت[14]، **اورد چارلز** (ord cārlz wingeyt)، ۱۹۰۳—۴۴، ژنرال انگلیسی. در ۱۹۲۸—۳۳ در نیروهای دفاعی سودان، و در ۱۹۳۶—۳۹ در مأموریت خاصی در فلسطین خدمت می‌کرد. در فلسطین برای نخستین‌بار روش جنگ چریکی را بر ضد کسانی که میخواستند لوله‌ی نفت حیفا را قطع کنند، به کار برد. وی که

(۱)Ambleside (۲)Windhoek (۳) Vindhya Range (۴)Vindhya Pradesh (۵) Windischgrätz (۶)Wiener (۷) Wienerwald (۸)Windsor (۹)Vincennes (۱۰)Winkler (۱۱)Winckler (۱۲)Winkelried (۱۳)Winckelmann (۱۴)Wingate

صهیونی متمصبی بود، به جوخه‌هائی از جوانان یهودی روشهای جنگی آموخت و با رهبران یهود ارتباط نزدیک داشت. در جنگ II، با آنکه سرگردی بیش نبود، در اتیوپی فرماندهی سپاهیان انگلیسی و بومی را داشت (۱۹۴۱) که بر نیروهای بسیار پرشمارتر ایتالیائی حمله بردند و آنان را بیرون راندند و امپراطور هیلا سلاسی را به تاج و تختش باز گرداندند. در ۱۹۴۲ به هندوستان خوانده شد و درجه‌ی سرتیپی یافت و سپاهانی را برای حمله به برمه، که در تصرف ژاپونیها بود، آماده کرد، و ۷ ماه به این کار ادامه داد (۱۹۴۳). سپس به درجه‌ی سرلشکری ارتقا یافت و فرماندهی سپاه بزرگتری پیدا کرد که رهسپار برمه شد، ولی دو هفته پس از آغاز این عملیات در حادثه‌ای هوائی کشته شد. شخصیتی گوناگون داشت و در نبرد از روشهای سنتی پیروی نمی‌کرد. کارائی و عملی بودن نبرد چریکی جنگلی را، که عامل آن سربازان تربیت‌شده‌ی به سبک باختری باشند، به اثبات رسانید.

وینلند[1] (vinland)، نام قسمتی از امریکای شمالی که لیف اریکسن در قرن ۱۱م کشف کرد. اطلاعات مربوط به پویش لیف اریکسن نشان نمیدهد که آیا کشف او بنا بر طرح یک نقشه‌ی قبلی بوده یا بر حسب تصادف، اما مسلم این است که وی سرزمینی یافت سرشار از تاکستان و گندمزار دیم. بعدها **تورفین کارلسونی** (در جلد اول به صورت **تورفین، کارلسونی** آمده که باید بدین صورت اصلاح شود). به جستجوی مجدد آن رفت. محل آن را به تفاوت از لابرادور تا نیو جرزی گفته‌اند.

وینه، پایتخت اتریش، ← وین یا وینه.

وینی (vini)، ده (جمع ۱٬۵۲۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۸کیلومتری ج فلاورجان. زاینده رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و کنجد است.

وینیا دل مار[2] (vinyā del mār) [اسپانیائی، ← تاکستان کنار دریا]، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۱۸۴٬۳۳۲)، شیلی مرکزی. عملاً حومه‌ای از والپارزو، و یکی از جالب توجهترین تفرجگاه‌های امریکای جنوبی است. دارای صنایع پالایش نفت و شکر است.

وینیافسکی[3]، **هنریک** (henrik vieniāfski)، ۱۸۳۵–۸۰، ویولن‌نواز و آهنگساز لهستانی، متولد لوبلین. در ۸ سالگی در کنسرواتوار پاریس به آموختن ویولن آغاز کرد. در ۱۸۶۰–۷۱ تکنواز ویولن در دربار روسیه و مقیم سن پطرزبورگ بود. در ۱۸۷۲ به اتفاق آ. گ. روبینشتین به کشمة رفت. در ۱۸۷۴ استاد ویولن کنسرواتوار بروکسل شد، ولی چند سال بعد به تشکیل کنسرتهای سیّار پرداخت. دو کنسرتو و قطعات کوچکی برای ویولن ساخته است.

وینیپگ[4] (winipeg)، رودی به طول ح ۳۳۰ کم، غ اونتاریو و ج‌ش مانیتوبا، کانادا. از انتهای شمالی دریاچه‌ی وودز[5] (wudz) خارج شده در امتداد لغ جریان یافته به ← دریاچه‌ی وینیپگ میریزد. ایستگاههای برقابی آن برق قسمت عمده‌ی مانیتوبا را تأمین میکند.

وینیپگ[6] (winipeg)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۲۴۶٬۲۴۶)، ج‌ش ایالت مانیتوبا، کانادا، و بر ملتقای رودهای سرخ و آسینیبوین. بزرگترین شهر ایالت و مرکز ایالت چمنی و یکی از بزرگترین مراکز داد و ستد گندم در جهان است. صنایع آمودن گوشت و تهیه‌ی آرد و الوار در آن اهمیت دارد. مقر دانشگاههای مانیتوبا و وینیپگ است.

وینیپگ[6]، **دریاچه‌ی** (winipeg)، ۲۴٬۵۱۴ کمم، ج قسمت مرکزی ایالت مانیتوبا، کانادا، ل شهر وینیپگ. در ۱۷۳۳ به توسط لا وراندری کشف شد. رودهای سرخ، وینیپگ، و سسکچوان بدان میریزند، و رود نلسن آب آن را به خلیج هودسن میریزد.

وینیپگوسیس[7]، **دریاچه‌ی** (winipegōsis)، ۵٬۴۰۰ کمم، غ ایالت مانیتوبا، کانادا، غ ← دریاچه‌ی وینیپگ.

وینیتسا[8] (vinitsa)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۲۱۲٬۰۰۰)، غ اوکرائین، بر بوگ جنوبی، از مراکز فلاحتی ناحیه‌ی پادولیا. در قرن ۱۴م تأسیس شد. تا قبل از اشغال (۱۹۴۱–۴۳) آلمانها در جنگ II، ۴۰٪ سکنه‌ی آن یهودی بودند.

وینیتسا[8]، شهر (جمع ۵٬۸۴۷)، ایالت اوکلاهوما، ـکشمة. صنایع فلزی و معدن زغال سنگ دارد.

وینیچنکو[9]، **ولادیمیر** (vlādimir vinichenko)، ۱۸۸۰–۱۹۵۱ نویسنده و سیاستمدار اوکرائینی. داستانهای نخست وی جنبه‌ی طبیعت‌پردازی داشت؛ در داستانهای بعدی مبارزه‌ی فرد با اجتماع مطرح میشود. از درامهای کنایه‌دار مشهور او پلنگ سیاه و خرس سفید (۱۹۱۱) است. به علت فعالیتهای انقلابی، مکرر در معرض شکنجه‌ی حکومت تزاری قرار گرفت. در ۱۹۱۸ به ریاست هیئت مدیره‌ی اوکرائین منصوب شد، و مدتی ریاست جمهوری خلق با او بود. کتاب ولادت جدید یک ملت (۳ جلد، ۱۹۲۰) او درباره‌ی انقلاب اوکرائین (۱۹۱۷–۲۰) بحث میکند. وی مدتی در فرانسه میزیست.

وینیفرد، قدیس، ← هالیول، ویلن.

وینیمال[10] (vinyemāl)، کوهی به ارتفاع ۳٬۲۹۷ متر، ج فرانسه، بلندترین کوه سلسله جبال پیرنه در فرانسه.

وینیو[11]، **ونسان دو** (vānsān dū vinyo)، ۱۹۰۱– ، زیستشیمیدان امریکائی، متولد شیکاگو، به خاطر ساختن هورمونی مصنوعی که به هنگام تولد نوزاد انقباض رحمدان را تحریک میکند برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۵ در شیمی شد. مطالعات دیگرش در هورمونها، آمینواسیدها، پروتئینها، و ویتامینها است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وینیول، اتین دو: ← لایر، فرمانده فرانسوی.

وینیولا[12]، **جاکومو دا** (jākomo dā vinyola)، ۱۵۰۷–۷۳، از برجسته‌ترین معماران اواخر دوره‌ی رنسانس ایتالیا، نام اصلیش جاکومو باروتسی[13] (bārottsi) یا بازوکیو[14] (bārokkio). در ۱۵۵۰ بپاپ یولیوس III او را به منصب معماری دستگاه پاپی برگماشت، و قسمت اخیر عمر خود را در رم گذراند که بیشتر کارهای مهم او در آنجا است. پس از مرگ میکلانژ، وینیولا در ساختن کلیسای سن پیر جایگزین وی شد. از ظریفترین کارهای معماری او، یکی ویلا کاپرارولا، نزدیک ویتربو است که آن را برای کاردینال آلساندرو فارنزه ساخته بود، و دیگری ویلای زیبای جولیا برای پاپ یولیوس در رم است. در طراحی قسمت داخلی کلیسای جزو (jezu، = یسوع) در شهر رم که مادر کلیساهای یسوعی است، طرحی عرضه کرد که در معماری کلیسائی بسیار نفوذ و رواج یافت. در جزو، محور طولی کلیساهای قرون وسطائی را با طرح مرکزی گنبددار رنسانس با هم ترکیب کرد. صحن کلیسا را بسیار وسیع کرد و جناحهای دو طرف را به صورت نمازخانه‌های کوچک در آورد. طرحی که برای نمای خارجی جزو ریخته بود، مورد قبول واقع نشد و طرح جاکومو دلا پورتا جای آن را گرفت. وینیولا به رساله‌ای (۱۵۶۲) که در باره‌ی ۵ شیوه‌ی معماری نوشته، شهرت جهانی دارد. در این رساله، که بر اساس کتاب ویتروویوس تألیف شده، قواعد دقیق و معینی برای مراعات نسبتهای ساختمانی در سبک قدیمی مشهود در ساختمانهای رومی آمده است. این رساله را که پیوسته مورد استفاده بوده، بعضی همچون وحی منزلی تصور میکرده و تخطی از قواعد آن را جایز نمیدانسته‌اند. ولی قصد اصلی خود وینیولا چنین نبود، و در طرح‌های او حتی در آن حالت که از سبکهای قدیمی پیروی میکرد، اصالت و آزادی عمل فراوان دیده میشود.

وینیی[15]، **آلفرد دو** (ālfred dē vinyi) [آلفرد ویکتور، ملقب به **کنت دو وینیی** (a. viktor, kont de v.*)]، ۱۷۹۷–۱۸۶۳، شاعر و داستاننویس و درامنویس فرانسوی. پیش از رسیدن به سن ۳۰سالگی به سبک ادبی خاص خود دست یافته بود، با آنکه از لحاظ بدنی ناتوان بود، او را به مدرسه‌ی نظام فرستادند و در ۱۸۱۴ رتبه‌ی افسری پیدا کرد، ولی در ۱۸۲۷ از خدمت نظام کناره گرفت. بهترین اشعار وی در اشعار قدیم و جدید (۱۸۲۶) مشتمل بر "الوآ (eloā)" و قطعه‌ی معروف "موسی"، و در سرنوشتها (۱۸۶۴) آمده است. از آثار نثری او اینهاست: داستانهای ستیلو (۱۸۳۲)، بندگی و عظمت نظامی (۱۸۳۵)، و شاترتون (۱۸۳۵؛ نمایشنامه). منتخبی از یادداشتهای او به نام خاطرات یک شاعر پس از مرگش انتشار یافت (۱۸۷۶). بر خلاف دیگر رومانتیکهای معاصرش، شخصیت خود را در نوشته‌هایش دخالت نمیداد، در عوض اندیشه‌های خود را به وسیله‌ی نمادهائی با نیرومندی دراماتیکی عرضه میکرد.

---

(۱)Vinland; Wineland (۲)Viña del Mar (۳)Wieniawski (۴)Winnipeg (۵)Woods (۶)Winnipeg (۷)Winnipegosis (۸)Vinnitsa (۹)Vinnichenko (۱۰)Vignemale (۱۱)Vigneaud (۱۲)Vignola (۱۳)Barozzi (۱۴)Barocchio (۱۵)Vigny

شهرت وی که مدتی تحت‌الشعاع ویکتور هوگو و لامارتین قرار گرفته بود، از زمان بودلر بار دیگر زنده شد.

ویواره: ← لاکدوک.

ویوارینی[1] (vivārini)، خاندانی از نقاشان ایتالیائی. **آنتونیو ویوارینی** (antonio؛ ح ۱۴۱۵– بین ۱۴۷۶ و ۱۴۸۴)، کارگاه پررونقی با شرکت برادر زن (یا شوهر خواهر) خود تأسیس کرد. از کارهای مشترک آنها مریم عذرا بر اریکه‌ی سلطنت (آکادمی ونیز) است. از آثاری که تنها از خود اوست محرابی در کلیسای جامع پارنتسو و یکی دیگر در واتیکان میباشد. برادرش **بارتولومئو ویوارینی** (bārtolomeo، ح ۱۴۳۲– ح ۹۹)، که چندین اثر در آکادمی ونیز دارد. **آلویزه ویوارینی** (ālvize، ح ۱۴۴۶– ح ۱۵۰۳)، پسر آنتونیو، علاوه بر نقاشیهائی در آکادمی ونیز، چند پورتره نیز ساخته است.

ویوارینی، آلویزه: ← ویوارینی، خاندان.

ویوارینی، آنتونیو: ← ویوارینی، خاندان.

ویوارینی، بارتولومئو: ← ویوارینی، خاندان.

ویوالدی[2]**، آنتونیو** (āntonio vivāldi)، ح ۱۶۷۵–۱۷۴۱، آهنگساز ایتالیائی. در ۱۷۰۳ کشیش شد، و از ۱۷۰۹ به بعد بیشتر وقت خود را در ونیز به تعلیم و نواختن ویولن و ساختن آهنگ برای یکی از چهار کنسرواتوار موسیقی برای دختران یتیم صرف کرد. وی گرچه مقداری موسیقی آواز (شامل ۶۰ اپرا) ساخته، شهرتش خصوصاً به جهت موسیقی ساز است–سوناتها و ۴۴۷ کنسرتو برای ویولن و دیگر سازها. در سبک موسیقی سازی، س. باخ، که بسیاری از کنسرتوهای او را برای ارگ تنظیم کرد، بسیار مؤثر بوده.

ویوتان[3]**، هانری** (hānri viëtān)، ۱۸۲۰–۸۱، ویولن‌نواز و آهنگساز بلژیکی. در اروپا و کشمة ارکسترهائی داد که خودش در آنها ویولن مینواخت؛ در سن پطرزبورگ تعلیم میداد (۱۸۴۶–۵۲)، و در آنجا ویولن‌نواز دربار نیز بود. ۶ کنسرتوی ویولن او هنوز در فهرست کنسرتوهای استانده قرار دارد.

ویور[4]**، وارن** (wārən wivər)، ۱۸۹۴– دانشمند امریکائی. مدیر بخش علوم طبیعی در مؤسسه‌ی راکفلر بود (۱۹۳۲–۵۵). تحقیقات عمده‌اش در مسائل مربوط به نظریه‌ی احتمال در ریاضیات است. یکی از مؤسسان نظریه‌ی اطلاعات به شمار میرود. نظریه‌ی ریاضی مخابره (با مشارکت ک. شنن، ← نظریه‌ی اطلاعات؛ ۱۹۴۹) از نوشته‌های او است.

ویورلی[5] (weyvərly)، دهکده، ساری، انگلستان. دیری از قرن ۱۲م دارد. ج. سویفت در "مور پارک"، از املاک سر ویلیم تمپل، میزیست.

ویوس[6]**، خوان لویس** (xuān luis vives)، ۱۴۹۲–۱۵۴۰، اومانیست و فیلسوف اسپانیائی، دوست اراسموس؛ مه والانس، به دعوت هنری VIII به انگلستان رفت و در آکسفرد تدریس کرد. با وقوع طلاق میان هنری و کاترین آراگونی مخالف بود، و انگلستان را ترک کرد و تا پایان عمر در بروژ ماند. ویوس که متفکری نیرومند و حادثه‌جو بود، با اعتبار و حجیت ارسطو و مقررات فلسفه‌ی مدرسی به مخالفت برخاست، با استفاده از استقراء در تحقیقات فلسفی و روانشناختی، و با آزمودن فرضیه‌های خود به وسیله‌ی عمل، پیشتاز فرانسیس بیکن و فلسفه‌ی او بود. کتاب درباره‌ی نفس و زندگی (۱۵۳۸) او یکی از نخستین کتابهای روانشناسی جدید به شمار میرود. کتاب دیگرش، در باره‌ی تعلیم (۱۵۳۱)، تجزیه و تحلیل مهمی در نظریه‌ی آموزش و پرورش است.

ویوکانانده[7] (vivekanānda)، ۱۸۶۳–۱۹۰۲، صوفی هندی و برجسته‌ترین نماینده‌ی فلسفه‌ی ودانت. در کلکته در خانواده‌ی مرفهی به دنیا آمد که بر او نام نارندره ناته داته (nārendra nāth dātta) نهادند. در جوانی با راماکریشنا ملاقات کرد، و از آن پس خود را بتمامی وقف تعلیمات او کرد. پس از مرگ (۱۸۸۶) راماکریشنا، همچون راهب آواره‌ای به گردش در سراسر هندوستان پرداخت. در ۱۸۹۳ به کشمة رفت و در آنجا نماینده‌ی مذهب هندوئی در پارلمان جهانی ادیان در شیکاگو شد. پس از ۴ سال تعلیم در غرب به هند بازگشت و در آن دستگاه تبلیغ راماکریشنا را به راه انداخت، و برای تشویق تجدید حیات ملی به مبارزات سخت بر خاست. آثار کامل او منتشر شده است (۷ جلد، ۱۹۲۲–۳۱)

ویول: ← شدت نورانیت.

ویول[8] (viol)، خانواده‌ی سازهای زهی آرشه‌دار، که از مهمترین مجموعه‌ی سازها از قرن ۱۵م تا قرن ۱۷م بوده است. قدمت تاریخی آن معلوم نیست، ولی احتمالاً به قرن ۱۱م میرسد. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۷م اهمیت خود را از دست داد و خانواده‌ی ویول جایگزین آن شد، و عملاً تا آغاز قرن ۲۰م در بوته‌ی فراموشی قرار گرفت. تفاوت ویول با ویولن در طرز نواختن، در شکل، و در تعداد سیمهای آن (۵ تا ۷ سیم) است. اغلب ویولها بر روی زانو یا میان زانو گذاشته و نواخته میشود، و به همین جهت ویول دو گامب (dē gāmbe؛ از ایتالیائی ویولا دا گامبا ← ویول زانوئی) نامیده شده است.

ویول[9]**، آرچیبالد پرسیول** (ārcibāld pĕr-sivəl weyvəl)، ملقب به (اولین) **ارل ویول** (ĕrl*)، ۱۸۸۳–۱۹۵۰، فیلد مارشال بریتانیائی و نایب‌السلطنه‌ی هند. در جنگ افریقای جنوبی و در جنگ I (که در آن یک چشم خود را از دست داد) خدمت کرد. در ۱۹۱۷–۱۸، تحت فرماندهی ژنرال النبی در فلسطین، نخست با فن رزمی بیابانی آشنا شد، که بعداً با موفقیت از آن استفاده کرد. در جنگ II فرمانده کل نیروهای بریتانیا در خاورمیانه بود، و توانست نیروهای ایتالیا را در سیرنائیک متلاشی کند (← افریقای شمالی، پیکارهای). سپس فرمانده کل در هند شد. در ۱۹۴۲ چند ماهی فرماندهی عالی متفقین را در خاور دور به عهده داشت. در ۱۹۴۳ نایب‌السلطنه و فرماندار کل هند شد. و تا ۱۹۴۷ که استعفا داد تمام تلاش خود را به کار برد تا هند را برای خودفرمانروائی آماده سازد، و برای نیل به این هدف به احزاب و گروههای مختلف هندو کمک می‌کرد. در ۱۹۴۳ وایکاونت ویول‌آو سیرنائیک، و در ۱۹۴۷ ارل شد. کتابهای چندی، از جمله جنگ فلسطین، النبی، النبی در مصافها، و سرباز نمونه را نوشت. همچنین یک گزیده‌ی اشعار، به نام گلهای دیگر مردان را تألیف کرد.

ویول، ژول، فیزیکدان فرانسوی، ← شدت نورانیت.

ویول دو گامب: ← ویول.

ویولن[10] یا **ویولون** (هر دو violon؛ از فن)، خانواده‌ای از سازهای زهی که با آرشه نواخته میشود، اعضای اصلیش عبارتند از **ویول** (اصطلاحات "ویولن اول" و "ویولن دوم" از حیث ابزار فرقی ندارند بلکه از جهت نقشی است که ویولن در ارکستر اجرا میکند)، **ویولن آلتو**[11] (ālto)، **ویولنسل، و کنترباس.** این ۴ ساز قسمت

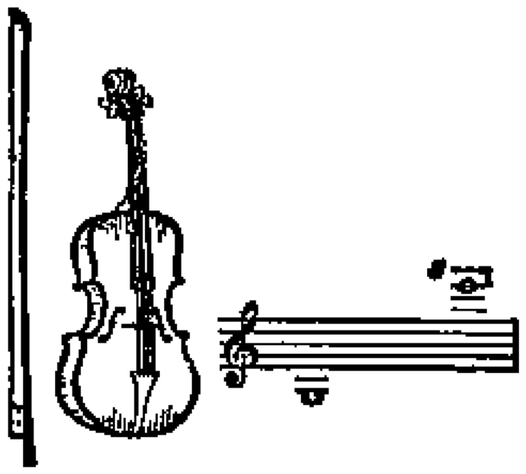

ویولن

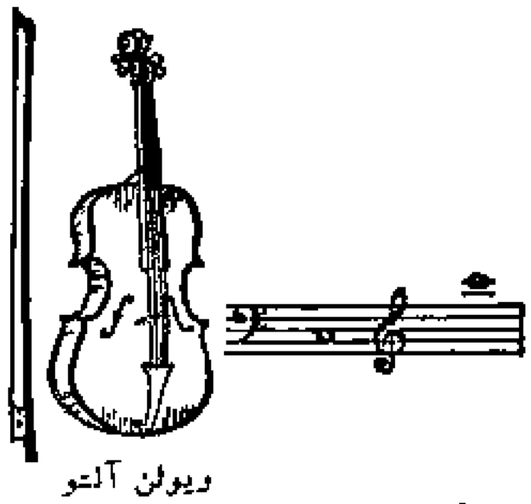

ویولن آلتو

زهی یک ارکستر سمفونیائی معمولی را تشکیل میدهد، و در حقیقت استخوان‌بندی ارکستر است؛ و نیز ۳ ساز اول در کوارتت زهی به کار میرود. هر یک، به استثنای کنترباس، ساز سولوی مهمی است. جمعاً توانائی و وسعت صدای زیاد دارند (فاصله‌ی پایینترین نت کنترباس و بالاترین نت ویولن بیش از شش اکتاو است). با تکنیک مختلف آرشه میتوان تأثیرات متنوع ایجاد کرد. اعضای خانواده‌ی ویولن شبیه به هم هستند، جلو و عقب ساز کمی محدب و دسته‌ی آن راست و بی‌دستان است، و غیر از کنترباس (که شباهت بیشتری به خانواده‌ی ویول دارد)، ۴ زه دارد. هر یک از اعضای خانواده طنینی مخصوص به خود دارد؛ ویولن دارای طنینی احساساتی و دلنشین است؛ ویولن آلتو (شبیه ویولن بزرگ) صدای بم و طنین گرم دارد؛ ویولنسل (از حیث اندازه دو برابر ویولن) دارای رنگامیزی غنی است؛ ویولن و ویولن

(۱)Vivarini (۲)Vivaldi (۳)Vieuxtemps (۴)Weaver (۵)Waverly (۶)Vives (۷)Vivekananda (۸)viol (۹)Wavell (۱۰)violin (۱۱)viola

آلتو را در موقع نواختن کمابیش افقی میگیرند و ساز را بر شانه تکیه داده با چانه محکم نگاه میدارند. هنر ویولن‌سازی در قرون ۱۶م و ۱۷م به وسیله‌ی صنعتگران ماهری چون آماتی، گوارنری، و خانواده‌ی سترادیواریوس به اوج کمال رسید.

ویولن آلتو، ← خانواده‌ی ویولن، برای شکل ← ویولن.

ویولنسل[1] (violonsel)، ساز زهی از خانواده‌ی ویولن. اندازه‌ی آن ۲ برابر ویولن، و دارای ۴ سیم است. وسعت صدای آن یک اکتاو پایینتر از وسعت صدای ویولن آلتو (← ویولن) است. همزمان با ویولن کامل شد، اما به علت بزرگیش، مانند ویول، هنگام نواختن میان دو زانو گذاشته میشود. ویولنسل تا هنگامی که در قرن ۱۸م

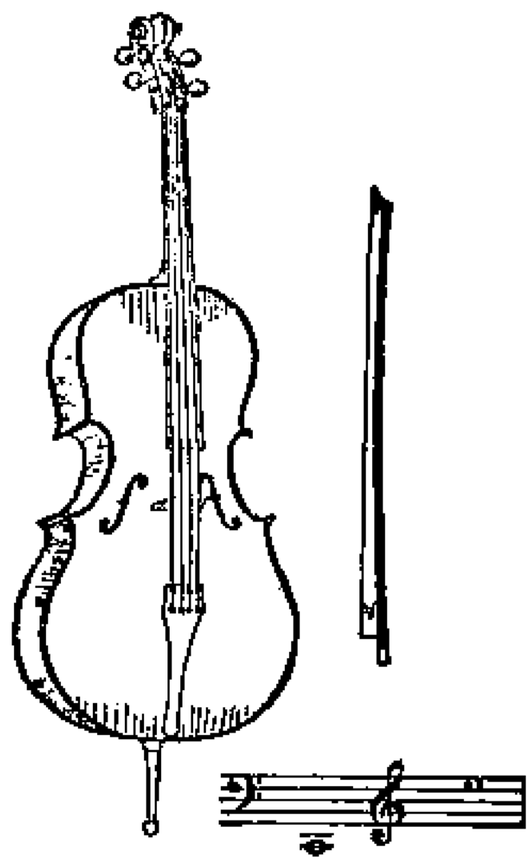

ویولنسل

اصلاحاتی در آن به عمل آمد، همراه ساز دیگر به کار میرفت؛ از آن پس نه‌تنها در ارکسترها و موسیقی مجلسی مفید قرار گرفت، بلکه به عنوان ساز سولو هم نواخته شد. معمولاً چلو[2] (cello) خوانده میشود.

ویولون: ← ویولن.

ویوله‌لودوک[3]، اوژن امانوئل (ĕjen emā_nüel viole_lĕ_dük)، ۱۸۱۴–۷۹، معمار و نویسنده‌ی فرانسوی، مت پاریس. وی برجسته‌ترین نماینده‌ی احیای سبک گوتیک در کشور خود بود، و با تعمیراتی که در بناهای تاریخی فرانسه کرد، شهرت جهانی به دست آورد. پس از تحصیل معماری در فرانسه، به ایتالیا سفر کرد، و برای مطالعه‌ی در آثار قرون وسطائی سراسر فرانسه رنج فراوان برد. پس از آنکه چند کلیسا و تالارهای شهرداری را در شهرهای کوچک فرانسه مرمت و احیا کرد، با معمار دیگری، ژان باتیست لاسوس[4] (jān bātist lāsüs؛ ۱۸۰۷–۵۷)، مأمور احیا و بازسازی کلیسای سنت‌شاپل پاریس شدند. پس از آن او و لاسوس کارهای مهمی در کلیسای نوتر دام پاریس انجام دادند (۱۸۴۵–۵۵) که طرحریزی منبر جدید و تعویض برج مرکزی با پلکانهای مارپیچ کلیسا از آن جمله بود. از بازسازیهای مهم دیگر او کارهائی است که در کلیساهای جامع آمین و شارتر و رنس، و در شهر کارکاسون کرده است. ویوله‌لودوک چند کتاب تألیف کرد که ارزش باستانشناختی پایدار دارد، و در آنها در باره‌ی هماهنگی ساختمانی بناهای سبک گوتیک تأکید شده است؛ فرهنگنامه‌ی استدلالی معماری فرانسه از قرن یازدهم تا قرن شانزدهم (10 جلد، ۱۸۴۵–۶۹) و فرهنگنامه‌ی اثاث البیت فرانسوی تا رنسانس (۱۸۵۵)، که هر دوی آنها با تصاویر کار خود او مصور شده است؛ گفتگوهائی در باره‌ی معماری (۲ جلد، ۱۸۵۸–۷۲).

ویون[5]، فرانسوا (frānsuā viyyon)، ۱۴۳۱– ۶۳؟، شاعر فرانسوی؛ مت پاریس. از خاندان حقیری بر خاست، و کشیشی به نام گیوم دو ویون (giyyom dĕ) او را به فرزندی پذیرفت و نام خود را بر وی نهاد. در مدرسه شاگرد بسیار بی‌انضباطی بود؛ سپس به دسته‌ای از ولگردان و دزدان پیوست و چندین قصیده به زبان مخصوص آنان سرود. در ۱۴۵۶، پس از آنکه به دانشکده‌ی الاهیات کولژ دو ناوار دستبرد زد، مجموعه‌ی اشعار به نام وصیتنامه‌ی کوچک (۱۴۵۶) را تألیف کرد. پس از آن چندین سال ولایتهای فرانسه را از زیر پا گذراند و برای امرار معاش به هر کار دست میزد و از دزدی و چپاول روی‌گردان نبود؛ در ۱۴۶۱ او را دستگیر کردند و در زندان اسقف اورلئان زندانی شد. به مناسبت تاجگذاری لوئی از زندان رهائی یافت و دیوان وصیتنامه‌ی بزرگ (۱۴۶۲) را نوشت. در پایان ۱۴۶۲ به عللی نامعلوم محکوم به مجازات اعدام با دار شد، ولی بعد در مجازاتش تخفیف دادند و او را به تبعید محکوم کردند. از این پس خبری از او در دست نیست، و قطعاً هنگامی که در ۱۴۸۹ چاپ اول آثارش منتشر شد در قید حیات نبود. در شعر نه صاحب نظریه بود و نه نوپرداز؛ علاوه‌بر اشکال ثابت شعری منحصراً قطعات هشت‌مصراعی هشت‌هجائی دارای سه قافیه سروده است که نمایندگان اصلی آن آ. شارلیه و ک. دو پیزان بوده‌اند. تنها چیزی که در باره‌ی وی میتوان گفت این است که، در جهان سنتی شعر، وی شاعری است که به روانی و با ظرافتی بینظیر نغمه‌سرائی کرده و "با گریه خندیده است". تعبیرات شخصی او عصر جدید شعر را گشوده است. از ویون، علاوه بر دو دیوانی که ذکر شد، ۱۵ منظومه‌ی دیگر بر جای مانده که بعضی از آنها به‌امحاکمه‌ی ۱۶۴۲–۴۳ او مربوط میشود (رباعی، گور نوشته یا منظومه‌ی به دارآویختگان، و عرض حال به پارلمان).

ویودینا[6] (voyvodinā)، ایالت خودمختار (۲۱٬۴۶۹ کمه؛ در ۱۹۷۱ جمه ۱٬۹۵۰٬۲۶۸)، ل صربستان، یوگوسلاوی. شهر عمده‌ی آن نووی ساد. جزئی از دشت بزرگ دانوبی است، و از رودهای دانوب، تایس، و ساوا مشروب میشود، و آبادترین و پرجمعیت‌ترین قسمت صربستان را تشکیل میدهد. مرکز غله‌ی یوگوسلاوی است و میوه (مخصوصاً آلو، برای ساختن برندی) و انگور و سبزیجات فراوان در آن کشت میشود. دامپروری آن نیز مهم است و آسودن مواد غذائی بزرگترین صناعت آن است. علاوه بر نووی ساد، شهرهای عمده‌ی آن عبارت است از سوبوتیکا، پانچوو[7] (pāncevo)، و سومبور[8] (sombor). این ناحیه، پیش از آنکه در قرن ۱۶م به تصرف عثمانیان در آید، جزئی از مجارستان و کروآسی بود، و با پیمان پاسارووینس بار دیگر ضمیمه‌ی مجارستان شد. قسمتهائی‌از این ناحیه در قرن ۱۸م جزء مرز نظامی مجارستان بود و همه‌ی آن مسکن صربها و کروآتهائی شد که از امپراطوری عثمانی گریخته بودند، یا آلمانیهائی که به عنوان مستعمره در آن ساکن شده بودند. مردم کنونی آن هنوز مخلوطی از اقوام صرب و کروآسیائی و مجار و رومانیائی، و سلوواکها هستند. در ۱۹۲۰ با پیمان تریانون به یوگوسلاوی واگذار شد و در ۱۹۴۶ خودمختاری پیدا کرد. با تشکیلاتی که در ۱۹۴۶ به این ایالت داده شد، ویوودینا مشتمل بر ۳ بخش استسرم[9] در جغ؛ باچکا[10] در لغ و قسمت غربی بانات طمشوار (← بانات).

ویویانی[11]، وینچنتسو (vincentso viviāni)، ۱۶۲۲–۱۷۰۳، ریاضیدان ایتالیائی، شاگرد و مصاحب گالیله در سالهای آخر عمر او. وی، به صورت نظری، طرح کتابهای گمشده‌ی آریستایوس و آپولونیوس پرگائی را در موضوع مقاطع مخروطی بازسازی کرد، که پس از پیدا شدن این کتابها معلوم شد بازسازی او درست بوده است.

ویه (voye)، گیاه، ← کما.

ویهای: ← ویهایوی.

ویهایوی[12] (weyhāywey) یا **ویهای[13]** (weyhāy)، شهر، لش ایالت شانتونگ، چین. دریابندری بر پوهای. سابقاً قسمتی از سرزمینی (ح ۷۴۰ کمه) به همین نام بود که از ۱۸۹۸ تا ۱۹۳۰ در اجاره‌ی بریتانیای کبیر بود. در زمان بریتانیائیها شهر، که دهکده‌ای بیش نبود، توسعه یافت و به صورت بندری مهم در آمد، و یک پایگاه دریائی (بندر ادوارد) بر جزیره‌ی لیوکونگ تأسیس شد.

ویلاورو تیا[14]، خاویر (xāvier viyāurutiā)، ۱۹۰۳–۵۵، شاعر و نمایشنامه‌نویس مکزیکی. سخت از ⇐ رامون لویس ولارده تأثیر پذیرفته بود. در ۱۹۲۸ نخستین تماشاخانه‌ی تجربی را در مکزیک تأسیس کرد. آثار شعری او مشتمل است بر بازتابها (۱۹۲۶) و آهنگهای شبانه (۱۹۳۳). تفکر بیش از اندازه‌ی ویلاورو تیا در باره‌ی مرگ در منظومه‌های غم غربت مرگ (۱۹۳۸) و مرگ دهم (۱۹۴۱) منعکس شده است.

ویینی، پول: ← باروت.

---

(۱) violoncelle (۲)cello (۳)Viollet-le-Duc (۴)Lassus (۵)Villon (۶)Vojvodina (۷)Pančevo (۸)Sombor (۹)Srem (۱۰)Backa (۱۱)Viviani (۱۲)Weihaiwei (۱۳)weihai (۱۴)Villaurrutia

ه

ה ח ע ז ح ه ه ه ه ه

H h ' z 3 h x h h h

هائیتی[1] (hāiti)، فـ آ **ئیتی**، جمهـوری (ـ۲۷'۷۵۰؛ جه در ۱۹۷۵ تخمیناً ۴'۵۸۳'۸۰۰)، هنـد غربی، ثلث غربی جزیـره‌ی هیسپانیولا (بقیـه‌ی جزیره را ← جمهوری دومینیک اشغـال کرده)؛ پـایتختش پورتوپرنس (جـه در ۱۹۷۵ تخمینـاً ۶۴۵'۰۰۰). سرزمینی است کوهستانی و جنگلی و دارای دشتهای حاصلخیـز. محصـولات عمـده‌اش قهوه، کاکائو، و پنبـه است. ساکنیـن آن اکثـر سیاهپوست، و زبان رسمی فرانسوی است. مذهب غالب کاتولیک رومی است؛ پـول رسمی گـورد (gurd؛ در ۱۹۷۵ معادل ۱۵ ریال) میباشد.

تاریخ

قسمت غربی هیسپانیـولا از ۱۶۹۷ متعلـق به فرانسه بود. انقلاب فرانسه موجب شورش بر- دگـان شد (۱۷۹۱)، و پس از آن، هـائیتی در تحت استیلای فرمانروایـان محلـی دوره‌ی پر- ماجرائی گذرانید. این فرمانروایان گاهگاه، و نیـز توسن لوورتور و ژ. ز. دسالین و غیـره، بـر تمام جزیره تسلط داشتنـد. در ۱۸۰۴ استقـلال هـائیتـی اعـلام، و در ۱۸۲۰ جمهوری شد. در ۱۹۱۵–۳۴ عملاً تحت‌الحمایه‌ی کشمة بود.

اولین سیاهپوستی که به ریـاست جمهـوری هائیتی برگزیـده شد دومـارسه استیمـه[2] (ـdü- märse estime) بـود (۱۹۴۶). وی دست بـه یک "انقلاب سفید" زد کـه هـدف آن اجـرای برنامه‌های اجتماعی بود؛ در تـاریخ ملت هائیتی دوره‌ای پیش آمد که مطبوعات و احزاب سیاسی از آزادی برخوردار شدند. ولی در ۱۹۵۰ همان هیئت سه‌نفری (تریوم ویرا) که انتخـاب استیمه را به ریاست جمهوری امکانپذیـر ساختـه بـود خلع وی را اعلام داشت و او را تبعیـد کرد. در همین سال پـول مـاگلـوار[3] (pol māgluār)، معروف به "مرد مقتـدر" تریوم ویرا، به ریاست جمهوری انتخاب شد. ماگلوار گرچه تاحـدی از همان برنامه‌های اجتمـاعی استیمـه پیروی می- کرد، حکومتش بر اساس دیکتـاتـوری بـود. در پایان دوره‌ی ۶ساله‌ی ریـاست جمهوری او نهضت مقاومتی از طرف دانش‌آموزان پورتوپرنس، که افسران جوان و کـارمـردانـی هم در آن راه داشتند، بر ضد تجدید انتخاب ماگلـوار به وجود آمد، ماگلوار عزل و تبعیـد شد (۱۹۵۶). سپس آشفته‌ترین دوره در دوران جمهوری هائیتی پیش آمد که ۹ ماه به طول انجامید، و با انتخاب (۲۲ سپتـامبـر ۱۹۵۷) دکتـر فـرانسوا دووالیـه[4] (frānsuā dūvālie؛ ۱۹۰۷–۷۱) بـه ریـاست جمهوری پایان یافت. قانون اساسی ۱۹۶۴ وی را برای تمام عمر رئیس جمهـور هائیتی شناخت. دووالیه پیش از مرگش پسر خـود، ژان کلـود دووالیه (jān klod)، را که ۱۹ساله بـود به جانشینی خویش تعیین کرد، که از ۱۹۷۱ ریاست جمهوری را عهده‌دار است. هائیتی عضو سازمان ملل متحد است.

هائیتی، هر فصل از پسنا.

هابانرا[5] (hābānerā؛ از اسپانیائی)، رقصی که در نیمه‌ی قرن ۱۹م در کوبا به وجود آمد، و از نام هاوانا، کرسی کوبا، نـام گـرفت. هـابانرا رقصی است که ضرب آن شبیه ضرب تانگو ولی از ضرب تانگـو سنگینتـر است. بیـزه آن را در اپرای کارمن به کار گرفت؛ راول، دبوسی، شابریه، و اوبر نیز هابانرا نوشته‌اند.

هابر، طریقـه‌ی[6] (hāber) [بـه نـام ف. هابر]، طریقه‌ی تجارتـی بـرای ساختـن امـونیاک به وسیله‌ی ترکیب کردن مستقیـم ازت و ئیدروژن. گازهای خالص را که به نسبت لازم برای ترکیب با هم مخلوط شده‌اند، تحت فشار قرار میدهند و گـرم میکننـد و از روی یک کاتـالیزگـر می- گذرانند. ایـن عمـل معمـولاً در دمـای °۵۰۰ صدبخشی و فشار ۲۰۰ جـو [= آتموسفر] صورت میگیرد، ولـی فشارهای تا ۱'۰۰۰ جو نیز گاهی به‌کار میرود. گاز امونیاک حاصل‌شده را با سرد کردن سریع به امونیاک مایع تبدیل میکنند، و ازت و ئیدرژن اضافی را که با هم ترکیب نشده‌اند به اطاق فعل و انفعال باز میگردانند.

هابر، فریتس (frits hāber)، ۱۸۶۸–۱۹۳۴، شیمیدان آلمانی؛ مت برسلاو. استاد شیمیفیزیک و مدیر مؤسسه‌ی قیصر ویلهلم برلین بود. برای کشف ← طریقه‌ی هابر برنده‌ی جایـزه‌ی نوبـل ۱۹۱۸ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هابز[8]، **تـامس** (tāməs hābz)، ۱۵۸۸–۱۶۷۹، فیلسوف انگلیسی. مدتی معلم سرخانه در خاندان کوندیش، و زمـان کوتـاهی معلم پرینس چارلز بود، و به ریاضیات و فیـزیک و مـذهب اصالت عقل رایج در زمان خود سخـت علاقه‌مند شد. در مسافرتهائی که به برّ اروپا کـرد با دانشمندانی همچون گالیله و گاسنـدی روابـط دوستانه پیـدا کرد. در ۱۶۴۰، پس از آنکه نـوشته‌هـای سیاسی وی سبب بیمهر شدن طـرفـداران حکـومت پار- لمانی نسبت به او شده بود، به فرانسه رفت. ولی انتشار آثار وی انگلیسیهای مقیم فرانسه را نیز به ضدیت با او بر انگیخـت، و اعتقـاد وی بـه ماتریـالیسم نیـز اصحـاب کلیسا را بـر ضد او تحریک کرد، و به همین سبب نـاگـزیر به از- گلستان بـازگشت، و تـوانست زندگی آرامـی داشته باشد. آثار مهـم او کـه با چندیـن تجدید نظر به اسامی گوناگون انتشار یافت اینها است: دِ کیوِ (لاتینی، = در اهل شهر) به لاتینی و از- گلیسی (۱۶۴۲)، لِـویاتان (۱۶۵۱)، دِ کـورپوره پولیتیکو (لاتینی، = در سیـاست بدن؛ ۱۶۵۰)، دِ هومینِ (لاتینی، = در انسان؛ ۱۶۵۸). هـابـز در لویاتان فلسفه‌ی سیاسی خود را عرضه کرده است. وی با دیدی مبتنی بر فلسفه‌ی ماشینی زندگی بر این عقیده بود که زندگی مجموعـه‌ای از حرکات بدن است، و اینکه انسان بنـا بـر طبع جانوری خودخـواه و تنها متـوجـه به شخص خود و در جنگ دایمی با دیگر انسانهـا است. انسانها از لحاظ خودبینی طبیعی با یکدیگـر بـرابرند و زندگی "ناپاک و پست و کوتاه" دارند. ترس از مرگ عامل اصلیـی است کـه انسانها را بر آن میدارد که با قرار دادی دسته‌جمعی دولتی تشکیل دهند و با واگذار کردن حقـوق طبیعی خود بـه یک فرمانروا به حکـومـت مطلقه‌ی او گـردن نهند. باآنکه قدرت شخص فرمانـروا در اساسْ برخاسته از افـراد ملـت اسـتـو این نظـری است که با نظر حق الاهی مخالف اسـت، قدرت شخص شاه مطلق است و تابع قـانـونی نیست. و نیز در نظر هابز قدرت کشوری برتـر از قدرت کلیسائی است. باآنکـه هابز حکومت مطلقه را کارآمدترین شکـل سلطنت میـدانست، نظریه‌ی وی در مورد شاه یا پارلمان نیز قابل تطبیق بود. فلسفه‌ی سیاسی هابز کسان دیگر، همچون لاک و اسپینوزا و روسو، را بـه تحقیق در این باره بر انگیخت، ولی آنـان، در خصوص قـرارداد اجـ- تماعی، به نظریه‌های مخـالف دیگـری مخصوص خود رسیدند.

هابز[9]، **ویلیام هـربـرت** (wilyām hërbərt

---

(۱)Haiti (۲)Estimé (۳)Magloire (۴)Duvalier (۵)habanera (۶)Haber process (۷)Haber (۸)Hobbes (۹)Hobbs

hābz)، ۱۸۶۴–۱۹۵۳، زمینشناس امریکائی. در ۱۹۰۶–۳۴ استاد زمینشناسی و مدیر آزمایشگاه زمینشناسی دانشگاه میشیگان بود، و در ۱۹۲۶–۳۱ سرپرستی هیئتهای پویشی دانشگاهی اعزامی به گروئنلند را نیز به عهده داشت. هابز در زلزله، آتشفشانها، و یخچالهای طبیعی صاحبنظر بود. از جمله‌ی آثارش زلزله‌ها (۱۹۰۷)، مشخصات یخچالهای موجود (۱۹۱۱)، و واچرخه‌های یخی (۱۹۲۶) میباشد.

هابسبورگ، خاندان، ← هاپسبورگ.

هابسن[1] **جان اتکینسن** (jān atkinsən hābsən)، ۱۸۵۸–۱۹۴۰، اقتصاددان و روزنامه‌نگار انگلیسی. نظریه‌های اقتصادی مکتب کلاسیک را مورد انتقاد قرار داد، و معتقد بود که هدف فرضیه‌های اقتصادی باید فقط راهنمائی برای حل مسائل رفاه اجتماعی باشد. در کتاب امپریالیسم (۱۹۰۲) خود، امپریالیسم را همچون فراورده‌ای از فزونیهای اقتصادی سرمایه‌داری تعبیر میکند. از دیگر آثارش کاپیتالیسم نوین (۱۸۹۴)، علم اقتصاد توزیع (۱۹۰۰)، و علم اقتصاد بیکاری (۱۹۲۲) است.

هابل[2]**، ادوین پاول** (edwin pāwəl hābəl)، ۱۸۸۹–۱۹۵۳، منجم امریکائی. در ۱۹۱۴–۱۷ در رصدخانه‌ی یرکیز کار میکرد، و در ۱۹۱۹ به رصدخانه‌ی ماونت ویلسن پیوست و مدیر آن شد. پژوهشهای منظم وی در باره‌ی سحابیهای برون‌کهکشانی (← کهکشانه) شهرت و افتخار فراوان برای او فراهم آورد. نخستین‌کسی است که مدارک رصدی در تأیید نظریه‌ی جهانِ در حال گسترش عرضه کرد، و یافته‌های خود را به صورت ← قانون هابل بیان داشت. از جمله‌ی آثار او است: تحقیق کلی در سحابیهای کهکشانی (۱۹۲۶)، سحابیهای برون‌کهکشانی (۱۹۲۷)، سحابی مارپیچی به عنوان منظومه‌ای اختری (۱۹۲۹)، جهان سحابیها (۱۹۳۶)، و برداشت رصدی از جهانشناسی (۱۹۳۷).

هابل[3]**، قانون** (hābəl) [مأخوذ از نام ا. پ. هابل]، در نجوم، گزاره‌ای که به موجب آن فواصل میان کهکشانه‌ها یا توده‌های کهکشانی دائماً در تزاید است، و اینکه در نتیجه جهان در حال گسترش است. این قانون در باره‌ی همه‌ی کهکشانه‌ها یا توده‌های کهکشانی، که به اندازه‌ی کافی از یکدیگر دور هستند که نیروهای گرانشی در مورد آنها صرف نظر کردنی باشد، صدق می‌کند.

هابما، کوس: ← هیرمانس، هرمان.

هابهاوس[4]**، لنرد تریلانی** (lenərd trilāni hābhās)، ۱۸۶۴–۱۹۲۹، فیلسوف، جامعه‌شناس، و نویسنده‌ی انگلیسی. در آکسفرد و کیمبریج تدریس کرد. در صدد بر آمد که به وسیله‌ی مدارکی از مردمشناسی و روانشناسی تطبیقی نشان دهد که تکامل زیستشناختی و تکامل فکری به موازات یکدیگر پیش میروند. هابهاوس از لیبرالهائی بود که با امپریالیسم سخت مخالفت میورزید. از آثارش نظریه‌ی دانش (۱۸۹۶) و اخلاقیات در تکامل (۱۹۰۶) است.

هابیل (hābil)، اسم. اسم اروپائی Abel برای مرد، مشتق از صورت عبری این نام است، و در انگلیسی ایبل (eybəl) و در سایر موارد آبل (ābel) خوانده میشود.

هابیل[5] (hābil) [عبری، = نفس یا بخار]، نام پسر چوپان آدم و حوا که برادرش قابیل از حسد او را کشت (پیدایش ۴.۱–۸). داستان دو پسر آدم، بدون ذکر نام ایشان، در قرآن آمده (مائده ۳۰–۳۴).

هاپسبورگ[6] یا **هابسبورگ** (hāpsburg)، خاندان فرمانروای اتریش از ۱۲۸۲ تا ۱۹۱۸. زمینهائی که در دست این خاندان بوده، و از قرن ۱۰م برفرمانروائی آنان گواهی میدهد، در لغ سویس و در ناحیه‌ی آلزاس بوده است. نام این خاندان از قصر هاپسبورگ گرفته شده، که اکنون ویرانه‌های آن در ناحیه‌ی آرگاو، سویس، باقی است. در قرن ۱۳م این خاندان بیشتر آلزاس علیا، سویس، و بادن را در دست داشت. **کنت رودولف IV هاپسبورگ، به عنوان رودولف I** شاه آلمان شد (۱۲۷۳). او اتریش، ستیریا، کارینتیا، و کارنیولا را از اتوکار II شاه بوهم گرفت (۱۲۷۶) و، در ۱۲۸۲، این دوکنشینها را در خاندان خود موروثی کرد. سویس بزودی از دست آنها رفت، ولی تیرول (۱۳۶۳)، لش ستیریا (۱۳۷۴)، و تریست (۱۳۸۲) به زمینهای هاپسبورگ افزوده شد. بنا بر قوانین و مقررات خانوادگی، همه‌ی متصرفات هاپسبورگ یکجا و با هم نگاه داشته میشد و خارج ساختن آن از خاندان ممکن نبود، و زنها نیز از آن ارث نمیبردند. پس از انتخاب (۱۴۳۸) آلبرشت II به پادشاهی آلمان، گرچه مقام امپراطوری هنوز انتخابی بود، در حقیقت این مقام به خاندان هاپسبورگ تعلق داشت (برای صورت نامهای امپراطوران هاپسبورگ ← امپراطوری مقدس روم). سه زناشوئی موجب شد که هاپسبورگ به یک قدرت جهانی تبدیل شود: (۱) زناشوئی ماکسیمیلیان I با ماری دو بورگونی، که هلند و بلژیک و لوکزامبورگ را در قلمرو این خاندان قرار داد؛ (۲) زناشوئی پسر آنها، فیلیپ I، با خوانای دیوانه، که امپراطوری اسپانیا را در اختیار پسر ارشد آنان، امپراطور شارل V قرار داد؛ و (۳) زناشوئی پسر کهتر فیلیپ و خوانا، فردیناند، با آنا، خواهر لوئی II پادشاه مجارستان و بوهم، که خاندان هاپسبورگ را به تاج و تخت این دو کشور رسانید (۱۵۲۶). به این ترتیب امپراطوری هاپسبورگ "که هرگز خورشید در آن غروب نمیکرد" از کوههای کارپات تا فیلی‌پین کشیده شده بود. در تقسیمی که شارل V کرد، پسرش فیلیپ II، امپراطوری اسپانیا را، که سیسیل و ناپل و میلان و هلند (← هلند اتریش و اسپانیا) جزو آن بود، در اختیار گرفت. و فردیناند، به عنوان فردیناند I امپراطور شد، و اتریش و بوهم و مجارستان و نواحی مختلف آلمان را صاحب شد. جنگهای امپراطوری قرن ۱۷م موجب ضعف آنان شد و آلزاس، فرانش‌کنته، آرتوا، و بخشهائی از فلاندر و انو را از تصرف آنان خارج کرد. ولی در ضمن مجارستان را از تصرف دولت عثمانی خارج کردند. شاخه‌ی اسپانیائی این خاندان در ۱۷۰۰ به کارلوس II پایان یافت؛ ← جنگ جانشینی اسپانیا که در نتیجه‌ی آن پیش آمد (۱۷۰۱–۱۴)، اتریش را ناچار کرد که از ادعاهای خود نسبت به اسپانیا چشم بپوشد، ولی هلند اتریش و میلان به اتریش داده شد. پراگماتیک سانکسیون این امکان را به وجود آورد که یک زن، ماری ترز، سرزمینهای هاپسبورگ را به ارث ببرد؛ در ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) وی در برابر یک ائتلاف، از حق وراثت خود دفاع کرد و فقط سیلزی را از دست داد. شوهرش، مهیندوک توسکان، به عنوان فرانسیس I امپراطور شد (۱۷۴۵). با پسر آنها یوزف II، که یکی از بزرگترین پادشاهان هاپسبورگ بود، شاخه‌ی هاپسبورگ‌لورن آغاز شد. در توسکان شاخه‌ی دیگری از همین خاندان فرمانروائی میکرد (۱۷۹۰–۱۸۶۰)، در مودنا، که از طریق ازدواج به دست خاندان آمده بود، تا ۱۸۵۹ شاخه‌ی اتریش‌استه (← استه) فرمانروائی میکرد. شاخه‌ی عمده‌ی این خاندان را لئوپولد II و فرانسوای II (که در ۱۸۰۴ به عنوان فرانسوای I لقب "امپراطور اتریش" به خود گرفت) ادامه دادند. از این زمان، تاریخ هاپسبورگ تاریخ اتریش شد، و پس از ۱۸۶۷ به تاریخ اتریش‌هنگری تبدیل یافت. پس از مرگ (۱۹۲۲) امپراطور کارل فرانتس یوزف (که در ۱۹۱۸ کناره‌گیری کرد)، ادعاهای این خاندان به پسر وی اوتو رسید.

هاپسبورگ‌لورن (hāpsburg-loren)، شاخه‌ای از ← خاندان هاپسبورگ.

هاپکینز[7]**، جانز** (jānz hāpkinz)، ۱۷۹۵–۱۸۷۳، سرمایه‌دار و بشردوست امریکائی. دانشگاه جانز هاپکینز (در بالتیمور) به سرمایه‌ی او تأسیس شد (۱۸۶۷). در بعضی مقالات جلد اول این کتاب به صورت جان هاپکینز آمده که باید بدین صورت اصلاح شود.

هاپکینز[7]**، جرارد منلی** (jerārd manli hāpkinz)، ۱۸۴۴–۸۹، شاعر انگلیسی، به کلیسای کاتولیک پیوست (۱۸۶۶)، و در سلک یسوعیان در آمد. در ۱۸۷۷ ارتسام یافت. شعرهایش که به دست ر. س. بریجز تدوین، و در ۱۹۱۸ منتشر شد، در شاعران قرن ۲۰م تأثیر فراوان داشته.

هاپکینز[7] **سمیث** (smiṯ hāpkinz)، ۱۸۷۳–۱۹۵۲، شیمیدان امریکائی. در خاکهای کمیاب صاحبنظر بود، و، با همکارانش، عنصر ایلینیوم را که از نام دانشگاه ایلینوا که در آن تدریس میکرد نام گرفت که اکنون پرومئوم خوانده میشود کشف کرد. از آثارش شیمی عناصر کمیاب (۱۹۲۳) است.

هاپکینز[7]**، سر فردریک گاولند** (sər fredrik gāləld hāpkinz)، ۱۸۶۱–۱۹۴۷، زیستشیمیدان انگلیسی؛ مه ایستبورن. در ۱۹۱۴–۴۳ استاد زیستشیمی دانشگاه کیمبریج بود. در سوخت و ساز گیدراتهای کربن و فعالیت عضلانی صاحبنظر بود. به واسطه‌ی تحقیقاتش در باب ویتامینها برنده‌ی سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۹ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ←

(۱)Hobson (۲)Hubble (۳) Hubble's law (۴)Hobhouse (۵)Abel (۶)Hapsburg, Habsburg (۷)Hopkins

نوبل، جوایز، جدول.

هاپکینز[1]**، هری لوید** (hari loyd hāpkinz)، ۱۸۹۰–۱۹۴۶، از مأموران عالیرتبه‌ی کشوری امریکائی. در ۱۹۳۳ به مدیریت اداری رفاه اجتماعی برگزیده شد؛ در ۱۹۳۸ به وزارت تجارت رسید، ولی در ۱۹۴۰، به علت بیماری، از وزارت کناره گرفت. از دوستان نزدیک ف. د. روزولت رئیس جمهور بود و، به عنوان معاون مخصوص او، مقام برجسته داشت و به مأموریتهای مهم به اروپا فرستاده شد. در ریاست جمهوری ترومن، برای مذاکره در باره‌ی حل مسئله‌ی لهستان، به تجشت رفت، و در ۱۹۴۵ از کارهای دولتی دست کشید.

هاپنر[2]**، جان** (jān hāpnər)، ۱۷۵۸–۱۸۱۰، نقاش صورتساز انگلیسی؛ مورد توجه جورج III بود، که احتمالاً وی را فرزند نامشروعش میپندارند. در صورتسازی چنان شهرتی در میان عامه پیدا کرد که بلافاصله پس از س ت. لارنس قرار گرفت. موفقیت هاپنر بیشتر در صورتسازی زنان و کودکان بوده است. تحت سرپرستی پرینس آو ویلز (← ادوارد VII) بسیاری از بهترین آثارش در کاخ سنت جیمز گذاشته شد، که هنوز هم در آنجا باقی است. از تابلوهای معروفش پورتره‌هائی در گالری ملی لندن، در کاخ ویندزر، و ۱۱ پورتره در موزه‌ی متریلیتن، نیویورک، محفوظ است.

هاپنر[3]**، ویلیام فردریک** (wilyām fredrik hāpi)، ۱۸۸۷–۱۹۵۹، قهرمان بیلیارد امریکائی و محتملاً بزرگترین بیلیاردباز تاریخ. اولین‌بار در پاریس عنوان قهرمان جهانی یافت (۱۹۰۶). در مدت ۴۶ سال بازی، ۵۱ بار عنوان قهرمان جهانی پیدا کرد. کتاب سی سال بیلیارد (۱۹۲۵) و بیلیارد، آن گونه که باید بازی شود (۱۹۴۱) از او است.

هاتای (hātāy)، ترکیه، ← اسکندرون، سنجاق.

هاترا یا هتره: ← الحضر.

هاتسپر[4]**:** ← پرسی، سر هنری.

هاتف، در دین یونان، ← وخش.

هاتف اصفهانی (hātefe esfahāni)، شهرت **سید احمد حسینی،** متخلص به **هاتف،** ف ۱۱۹۸ هق، شاعر و طبیب ایرانی، معاصر کریم خان زند؛ پدر سحاب اصفهانی. گذشته از تبحر در ادبیات فارسی و عربی، و منطق و حکمت، در طب نیز دست داشت. در انواع شعر ماهر بود، اما شهرت وی به واسطه‌ی ترجیع‌بند عرفانی اوست، که از بهترین نمونه‌های این نوع شعر به شمار میرود. دیوانش بارها به چاپ رسیده است (از جمله در تهران، ۱۳۰۷ هش). از هاتف مقداری شعر به زبان عربی نیز باقی است.

هاتفی: ← هاتفی جامی.

هاتفی جامی (hātefie jāmi)، شهرت **عبدالله،** ف ۹۲۷ هق، شاعر ایرانی. خواهرزاده‌ی نورالدین عبدالرحمان جامی، و مانند وی، از مردم خرجرد جام بود. از انواع شعر، در مثنوی گوئی مهارت داشت، و خمسه‌ای به سبک خمسه‌ی نظامی آغاز کرد، و چهار مثنوی آن را، به نام‌های لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، هفت منظر، و تیمورنامه یا ظفرنامه، پرداخت. تیمورنامه (لکنهو، ۱۸۶۹) در باره‌ی وقایع تاریخی عصر تیمور و فتوحات آن پادشاه است. مثنویی نیز در فتوحات شاه اسماعیل I صفوی به نظم آورد که ناتمام ماند.

هاتن[5]**، جیمز** (jeymz hātən)، ۱۷۲۶–۹۷، زمینشناس اسکاتلندی؛ مت ادنبورگ. نظریه‌ی اونیفورمیسم را در مقابل عقیده‌ی کاتاستروفیسم، که مدتها مقبول بود، آورد. عمده‌ترین اثرش نظریه‌ی زمین (۲ جلد، ۱۷۹۵) است.

هاثورن[6]**، ناتانیل** (nətanyəl hātorn)، ۱۸۰۴–۶۴، داستانnویس امریکائی؛ مت سیلم. ۱۲ سال پس از کالج در انزوا چیز مینوشت. داستان تَنْتِیْو (۱۸۲۹) او موفقیتی به دست نیاورد، ولی داستانهای کوتاه او طرف توجه واقع شد، و به عنوان قصه‌های دو بار گفته‌شده (۱۸۳۷؛ دوره‌ی دوم ۱۸۴۲) در دو مجموعه انتشار یافت. چون نتوانست از نویسندگی زندگی خود را تأمین کند، در اداره‌ی گمرک شهر بستن مشغول خدمت شد، و چون آن را مناسب حال خود ندید، زندگی در ← مزرعه‌ی بروک را آزمود و خود را با آن نیز مناسب نیافت. در ۱۸۴۲ ازدواج کرد، و در کانکرد، ماساچوست، ساکن شد و کتاب خزه‌هائی از یک خانه‌ی کهنه (۱۸۴۶) را نوشت. برای امرار معاش، به عنوان مهندس بندر، در سیلم مشغول کار شد (۱۸۴۶) و نوشتن شاهکار خود، نامه‌ی سرخ (۱۸۵۰)، را در اینجا آغاز کرد. این داستان، و داستان بعدی او، خانه‌ی هفت شیروانی (۱۸۵۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۴۵ هش)، آکنده از درخشندگیهای نیو انگلند پیرایشگر و تأثیرات روانشناختی تیره‌ی آن است. پیش از آن هاثورن در نزدیکی لنکس[7] (lenəks)، ماساچوست، سکنی گزید و در اینجا کتاب معجزه (۱۸۵۲) را نوشت که، به ضمیمه‌ی قصه‌های تَنْگْلْوود (۱۸۵۳)، کتاب خواندنی جوانان در باره‌ی اساطیر یونان شد. هاثورن، در تنگلوود از دوستان نزدیک هرمن ملویل شد. پس از بازگشت به کانکرد رمانی دره‌ی شادی (۱۸۵۲) را به پایان رساند که مبتنی بر تجربه‌ی مزرعه‌ی بروک بود. بت مرمرین (۱۸۶۰) یادگار سفر او به ایتالیا، و خانه‌ی قدیم ما (۱۸۶۳) یادگار ایام اقامت او در انگلستان است. پس از بازگشت به کشمت، بر روی چند اثر کار کرد که هرگز به اتمام نرسید. هاثورن به نوشتن داستانهای کوتاه شهرت دارد؛ بعضی گفته‌اند که وی داستان کوتاه را در امریکا به صورت هنر خاص در آورد، و بیشتر در قصه‌هایش از مسائل غیبی و امور ترسناک سخن گفته و گاه انزواطلبی و سرخوردگی و حالات عجیب و غریب مردم نیو انگلند را توصیف کرده است.

هاجر[8] (hājar) [عبری، ← سرگردان]، کنیز سارا که او را برای فرزند آوردن به شوهرش ابراهیم بخشید و اسماعیل از وی متولد شد. سارا به او حسد برد و او را با فرزندش به جای دوری در صحرا بردند و فرشته‌ای به کومک او آمد (پیدایش ۱۶؛ ۹،۲۱–۲۱). مطابق روایات اسلامی، اسماعیل در آن نقطه‌ی دور پاشنه‌ی پا را از ناراحتی به زمین سایید و چشمه‌ی زمزم خانه‌ی کعبه از آن به وجود آمد. اسماعیل را جد قوم عرب میدانند. پولس مقدس هاجر را علامت بندگی در شریعت کهن میداند (غلاطیان ۲۴.۴).

هاجس: ← وارد، در اصطلاح صوفیه.

هاجکین[9]**، الن لوید** (alən loyd hājkin)، ۱۹۱۴– ، فیزیولوژیست انگلیسی که در توضیح کیفیت انتقال تحریکات عصبی در امتداد الیاف عصبی سهم عمده‌ای دارد. به خاطر "اکتشافات مربوط به ساز و کارهای یونی در تحریک و توقف تحریک قسمتهای غشائی محیطی و مرکزی یاخته‌های عصبی" برنده‌ی سهمی (با مشارکت ا. ف. هاکلی و ← ج. ک. اکلز) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۳ در فیزیولوژی و پزشکی شد. وی بیشتر تحقیقات خود را بر روی تارهای عصبی عظیم دو جانور دریائی–سش و سپیا–انجام داد و نتایجی که به دست آورد برای سلسله‌ی اعصاب همه‌ی جانوران صحت دارد. وی و همکارانش ثابت کردند که تحریک عصبی نتیجه‌ی تغییرات خاصی است که در غشاء سطحی لیف عصبی حاصل میشود. هاجکین در کیمبریج استاد پژوهشگر انجمن شاهی (۱۹۵۲) و عضو شورای پژوهش پزشکی (۱۹۵۹) شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاجکین، بیماری[10] (hājkin)، بیماری مزمنی که عمدةً بر اثر بزرگ شدن عقده‌های لنفی (← لنفی، جهاز) بروز کرده و پیشروی میکند؛ همچنین مغز استخوان، طحال، و کبد را نیز شامل میشود. علائم بیماری تب، کمخونی، و کاهش وزن است.

هاجکین[11]**، داروثی مری کروفوت** (dāroti məri krofut hājkin)، ۱۹۱۰– ، زیست‌شیمیدان بریتانیائی. به خاطر تحقیقاتی که در ساختمان ترکیبات زیستشیمیائی اساسی برای ادراک و کنترول کم‌خونی بدخیم انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۴ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاچه‌سو (hāce.su)، ده (جمع ۱٬۲۵۳ نفر؛ ۱۳۴۵ هش) دهستان حومه‌ی بخش صایین قلعه (شاهین دژ)، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۶کیلومتری ش صایین قلعه؛ کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات، و کرچک است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

هاچینسن[12]**، ان** (an hācinsən)، ح ۱۵۹۱–۱۶۴۳، رهبر دینی در نیو انگلند؛ مت انگلستان. به عنوان بدعتگذار در دین از خلیج ماساچوست بیرون رانده شد، و با پیروان خود مهاجرنشین پورتسمت را در رود آیلند تأسیس کردند. نیز ← وین، سر هنری.

هادرزفیلد[13] (hādərzfild)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۱۳۰٬۹۶۴)، رایدینگ غربی (یورکشر)، انگلستان؛ مرکز مهم نساجی. کارخانه‌های دیگری نیز دارد. در ۱۹۷۴ بخشی از ولایت جدید وست

(۱)Hopkins (۲)Hoppner (۳)Hoppe (۴)Hotspur (۵)Hutton (۶)Hawthorne (۷)Lenox (۸)Hagar
(۹)Hodgkin (۱۰)Hodgkin's disease (۱۱)Hodgkin (۱۲)Hutchinson (۱۳)Huddersfield

بورکنر شد.
هادرومنتوم، تونس، ← سوس یا سوسه.
هادریانوس (hādriānus) و **آدریانوس** (-ād)، اسامی لاتینی (Ad-;Hadrianus) برای مرد. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Adriano	آدریانو (ādriāno)
آلمانی، هلندی	Adrian	آدریان (ādriān)
انگلیسی	«	ایدرین (eydriən)
ایتالیائی	Adriano	آدریانو (ādriāno)
فرانسوی	Adrien	آدرین (ādrian)
« (برای زن)	Adrienne	آدرین (ādrien)

هادریانوس[1] [پوبلیوس آیلیوس هادریانوس (publius āylius hādriānus)]، ۷۶–۱۳۸، امپراطور (۱۱۷–۱۳۸) روم، متولد اسپانیا. در طفولیت یتیم شد و تحت قیمومت ترایانوس قرار گرفت. در فرماندهی (مخصوصاً در داکیا) و مدیریت مهارت و لیاقت خود را نشان داد. با این همه، انتخاب او به عنوان جانشین ترایانوس که توسط ترایانوس صورت گرفته و پس از مرگ او اعلام شده بود، مردم رم را تا حدی رنجیده‌خاطر کرد. سلطنت هادریانوس با قدرت و درایت همراه بود. وی مهارت نظامی خود را در استقرار آرامش در موسیا (۱۱۸) آشکار کرد. سیاست تجاوزکارانه‌ی ترایانوس را در آسیا ترک کرده سرحد امپراطوری را در فرات تثبیت کرد. در فلسطین از بیرحمی فروگذار نکرد. سیاست رومی کردن او، مخصوصاً در آن هنگام که یهودیان را از بیت المقدس بیرون راند، با مخالفت و مقاومت رو به رو شد. شورش برکوخبا (۱۳۱) را بسختی سرکوب کرد (۱۳۲)؛ جنگی که در نتیجه‌ی آن پیش آمد (۱۳۲–۳۵) دشوارترین جنگ زمان سلطنت او بود. در رم، با ساختن سیرکها و دستگیری از مسکینان بسیار بخشندگی میکرد، و خدمات عمومی را توسعه و بهبود بخشید. در سرزمینهای امپراطوری بسیار مسافرت میکرد و به آراستن مراکز ایالات توجه فراوان داشت. در آلمان حصارها و بارو-های حمایتی بسیار ساخت، و در انگلستان (که ح ۱۲۱ از آنجا دیدن کرده بود) به ساختن ← دیوار هادریانوس فرمان داد. نقشه‌ی خود را برای ساختن معبدی از ژوپیتر (یوپیتر کاپیتولینوس) بر جای ویرانه‌های معبد اورشلیم عملی کرد و اورشلیم را به نام تازه‌ی آیلیا کاپیتولینا نامید. در آتن طاق نصرت هادریانوس را ساخت، و در رم پانتئون را نوسازی کرد و بر وسعت فوروم افزود. سالهای آخر عمر خود را کمابیش بآرامی در رم میگذراند و به هنر میپرداخت. زبان یونانی میدانست و در شعر و موسیقی تسلط داشت. از هنرمندان حمایت میکرد، و توجه او به آنتینوئوس محبوبش بر بسیاری مجسمه‌ها ثبت شده است. آنتونینوس پیوس را به جانشینی خود برگزید.
هادریانوس I–VI (-hadrianus)، نام شش پاپ. برای آنهائی که در مقالات جداگانه نیامده است به جدول پاپها در مقاله‌ی پاپ رجوع کنید.
هادریانوس[2] I (-hādriānus)، ف ۷۹۵، پاپ (۷۷۲–۷۹۵)، اهل رم، جانشین ستفانوس IV. به اصرار وی، شارلمانی از آلپ عبور کرد و دزیدریوس را، که املاک پاپی را ضمیمه‌ی متصرفات خود کرده بود شکست داد. شارلمانی، در ضمن محاصره‌ی پاویا به رم آمد (۷۷۴) و بخشش ایالاتی را که توسط پپین کوتاه به پاپ صورت گرفته، و مایه‌ی تشکیل ایالات پاپی شده بود، تأیید کرد و ایالتهای دیگری بر آن افزود. هادریانوس عنوان اشرافیت (پاتریسین) رومی به شارلمانی داد و به تحت الحمایگی سراسر ایتالیا نسبت به او اعتراف کرد. هادریانوس از ایرنه، ملکه‌ی بیزانس، در مخالفت او با تمثال‌شکنی طرفداری کرد و نمایندگانی برای شرکت در دومین شورای دینی نیقیه گسیل داشت. شبکه‌های بزرگ آبرسانی رومی در زمان فرمانروائی او ساخته شد. نیز ← پاپ، جدول.
هادریانوس[2] IV، ف ۱۱۵۹، پاپ (۱۱۵۴–۵۹)، انگلیسی، و نام اصلیش نیکولس بریکسپیر[3] (nikoləs breykspiər) بود. در جوانی به فرانسه رفت و عنوان ریاست دیر پیدا کرد. پاپ اوژنیوس III او را به کاردینالی آلبانو گماشت و برای تنظیم امور کلیسا وی را به اسکاندیناوی فرستاد. هادریانوس پس از آنکه به مقام پاپی رسید مخالفت آرنلد برشائی را از میان برد (۱۱۵۵). فردریک I را تاج بر سر نهاد (۱۱۵۵)، ولی هنگامی که فردریک، برخلاف ← کنکوردای ورمس، کسانی را که مورد علاقه‌ی او بودند به اسقفی کولونی و ورونا گماشت (۱۱۵۸ یا ۵۹) به مبارزه با او بر خاست. برای بستن قرارداد صلح با ویلیام سیسیلی، که به اراضی پاپی چنگ انداخته بود، هادریانوس ناگزیر عنوان فرمانروائی ویلیام را بر سیسیل و آپولیا و کاپوا به رسمیت شناخت، این کار مایه‌ی خشم فردریک شد که به سیسیل چشم داشت، ولی سبب محفوظ ماندن املاک پاپی از دست‌اندازیهای امپراطور بود. قصد فردریک برای رسیدن به حکومت رم سبب شد که هادریانوس در صدد تکفیر او بر آید. هادریانوس که به دسایس امپراطور ناچار از ترک رم شده بود، پیش از آنکه حکم تکفیر را صادر کند از دنیا رفت. وی تنها پاپ انگلیسی بوده است. صحت تاریخی این امر که وی ایرلند را به عنوان تیول پاپی به هنری II انگلستان بخشیده بود، مورد اختلاف میان دانشمندان است. نیز ← پاپ، جدول.
هادریانوس، دیوار[4]، دیوار قدیمی رومی به طول ۱۱۸ کم، ممتد در قسمت باریک جزیره‌ی بریتانیای کبیر از والزند[5] (wālzend) واقع بر رود تاین، تا بونس[6] (bōnes)، بر ← خلیج سالوی. ح ۱۲۱–۱۲۷ به فرمان امپراطور هادریانوس، محتملاً برای پیوستن دژهای آگریکولا به یکدیگر، ساخته شد و یک قرن بعد سوروس بر آن افزود. قطعاتی از این دیوار، به ارتفاع ح ۲ متر و عرض ح ۲٫۵ متر، و همچنین "ایستگاههای میلی" (دژهای سنگی که به فواصل یک میل رومی از یکدیگر ساخته شده) باقی مانده است، و دولت انگلستان در حفظ این آثار که از برجسته‌ترین یادگارهای دوران تصرف رومیان به شمار می‌رود کوشاست.
هادریانوس، مقبره‌ی: ← کاستل سانت/آنجلو.
هادس[7] (hādes) [ید، نادیده] یا **هایدس** (-hāy) یا **پلوتون** (pluton) [ید، = غنی]، در دین یونان، حکمفرمای عالم زیرین؛ پسر کرونوس و رئا. خدائی مهیب ولی عادل بود. با زن خود، پرسفونه، بر اشباح مردگان حکمفرمائی میکرد. رومیان قسمت نام دوم او را گرفته به دیس [= مرگ] ترجمه کردند. لفظ هادس به سرزمین تحت حکومت او نیز اطلاق میشود که وضع آن با تغییر اطلاعات جغرافیائی تغییر میکرد. در ایلیاد در غرب اقصی، ماوراء رود اوکئانوس، واقع است. بعدها آن را زیر زمین شمردند. معتقد بودند که رودهای هادس، ستوکس یا آخرون، سرزمین مردگان را از قلمرو زنده‌ها جدا میکند. خارون مرده‌هائی را که با رعایت تشریفات به خاک سپرده میشوند با قایق از آخرون میگذراند. مدخل هادس تحت نگهبانی کربروس است.
هادسن، ضبط انگلیسی هودسن.
هادویخ[8] (hādevix)، ف آغاز قرن ۱۳م، شاعره‌ی رازور و راهبه‌ی هلندی. آثارش که مشتمل بر غزلیات زیبائی در عشق به خدا، و نامه‌ها و مکاشفات منثور است، هم از لحاظ آغاز ادبیات هلند و هم از لحاظ رازوری کاتولیکی حائز اهمیت است.
هادی، از القاب امام علی‌النقی ع.
هادی[9]، در الکتریسیته، جسمی که برق را هدایت میکند، ← هدایت، در فیزیک.
هادی[10]، در حرارت، جسمی که حرارت را هدایت میکند، ← هدایت، در فیزیک.
هادی (hādi)، ف ۱۷۰ هق، ۴مین خلیفه‌ی (۱۶۹–۱۷۰ هق) عباسی، نام او موسی، و پدرش مهدی ۳مین خلیفه‌ی عباسی بود. پس از آنکه مهدی خلیفه عیسی ابن موسی را مجبور کرد که از ولایت عهد چشم بپوشد، پسرش موسی ملقب به هادی را ولیعهد خود کرد. در ۱۶۷ هق مهدی هادی را با سپاهی بزرگ و تجهیزات زیاد به جنگ ونداد هرمز و شرویین، صاحبان طبرستان، فرستاد. مهدی در اواخر عمر قصد داشت که هادی را از ولایت عهد خلع، و پسر دیگر خود هارون را، که با هادی از یک مادر بود، به ولایت عهد منصوب کند. برای این منظور هادی را از گرگان خواست، ولی هادی سر باز پیچید، و به همین جهت مهدی در ۱۶۹ هق عازم طبرستان و گرگان شد تا هادی را به چشمپوشی از جانشینی وادار کند، ولی در رذ (razz)، نزدیک ماسبذان، وفات یافت (۱۶۹ هق). در غیبت هادی، هارون به راهنمائی یحیی ابن خالد برمکی از شورش سپاهیان در بغداد جلوگیری کرد و نشانهای خلافت را برای هادی فرستاد. هادی به عجله از گرگان حرکت کرد و پس از ۲۰ روز به بغداد رسید، و بر اوضاع مسلط

(۱)Hadrian (۲)Adrian (۳)Breakspear (۴)Hadrian's Wall (۵)Wallsend (۶)Bowness (۷)Hades
(۸)Hadewijch (۹)conductor, electrical (۱۰)conductor, thermal

شد. از وقایع مهم دوره‌ی کوتاه خلافت او وقعه‌ی فخ و کشتار علویان، و نیز آمدن ونداد هرمز به بغداد و امان خواستن اوست. هادی نیز مانند مهدی به تعقیب و کشتار مانویان پرداخت. هادی قصد داشت که هارون را به انصراف از ولایت عهد مجبور کند و به جای او پسر خودش جعفر را ولیعهد سازد. ظاهراً هارون میخواست به این امر رضایت دهد، ولی یحیی ابن خالد برمکی مانع شد. توطئه‌های پشت پرده، که در رأس آن خیزران مادر هادی و هارون قرار داشت به کومک هارون آمد و هادی ناگهان مرد، و مرگ او را در نتیجه‌ی توطئه‌ی مادرش خیزران دانسته‌اند. هادی مادرش را در کارها دخالت نمیداد، و او به همین جهت از هادی ناراضی بود و جانب هارون را داشت. مدت خلافت هادی را یک سال و یک ماه و ۲۲ روز یا ۲۳ روز گفته‌اند. هادی را مردی شجاع و تنومند و سریع‌العمل معرفی کرده‌اند. اقدام او در کشتار و شکنجه شبیه اقدام بیشتر خلفای اموی و عباسی است و اختصاص به او نداشته است.

هادی، امامزاده، بقعه‌ی عهد صفویه (← امامزاده)، در شهر ری. کتیبه‌ی معرّق روی مرقد حاکی از بنای آن به امر شاه طهماسب I صفوی است. نام امامزاده هادی و خواهرش زینب، از نواده‌های امام هفتم، در سمت پایین مرقد مذکور است.

هادی ابن علی، امامزاده، بقعه‌ای (← امامزاده) در همدان، منسوب به هادی، فرزند امام چهارم که نمونه‌ی شیوائی از معماری ساده‌ی عهد سلجوقی است.

هادی سبزواری [حاج ملا هادی سبزواری (mollā hādie sabzevāri)] متخلص به **اسرار،** ۱۲۱۲–۸۹ هق، از دانشمندان بزرگ و حکمای قرن ۱۳م هق. نخست در مشهد، و سپس در اصفهان حکمت، فقه، اصول، و کلام آموخت. معروفترین اثرش اسرارالحکم است. حاج ملا هادی حواشی متعددی نیز بر شواهد ربوبیه و دیگر آثار ملا صدرا نوشته، و همچنین غزلیات حکمی و مایل به تصوف هم سروده است.

هادی نجم‌آبادی [حاج شیخ هادی نجم‌آبادی]، معروف به **سنگلجی،** ۱۲۵۰–۱۳۲۰ هق، مجتهد مشهور و خردمند وارسته و مصلح عهد ناصری. وی پسر حاج ملا مهدی ابن ملا محمد باقر نجم‌آبادی بود که پدرانش همه از مشاهیر اهل علم در عهد خویش بودند. شیخ هادی از ح ۱۲ سالگی برای تحصیل به نجف رفته در ۱۲۷۰ هق به تهران بازگشت؛ اما اندکی بعد دیگربار به آنجا رفت، و تا ۱۲۸۰ هق در همان جا ماند، و در بازگشت، در تهران اقامت جست. در ۱۲۹۰ به حج رفت، و چند سال بعد به امامت مسجد و مدرسه‌ای معروف به شیخ هادی، که میرزا عیسی وزیر آن را بنا نهاد، پرداخت و در جنب آن مسجد خانه گرفت، و به افاضه و تدریس و تربیت پرداخت، و هم در آن مدرسه مدفون شد. حاج شیخ هادی در عصر خویش مورد نهایت حرمت و اعتقاد و اعتماد عامه بود، و در نهایت وارستگی و بینیازی با رجال و وزرا سلوک می‌کرد. ناصرالدین شاه قاجار وقتی به دیدن او رفت نجم‌آبادی وی را در جلو خانه‌ی خویش و بر روی حصیری که خود بر آن مینشست پذیرفت. حاج شیخ هادی مانند سید جمال‌الدین افغانی، که ظاهراً با او روابط داشته است، از عوامل عمده‌ی بیداری ایران و در شمار مروجین فکر ترقی و اصلاح در عالم اسلام است، و گویند تنها کسی که برای میرزا رضا کرمانی در شب سال قتل او مجلس یادبود مختصری دایر کرد وی بود. از آثار او کتاب تحریر العقلاء به انضمام بعضی رسائل دیگرش در تهران چاپ شده است.

هادی و علینقی، امامزاده: ← بنگی امام، ده، کرج.

هاراپا: ← هندی، هنر و معماری، قسمت I.

هارا-کیری[1] (hārā-kiri)، در ژاپن، نوعی خودکشی به واسطه‌ی دریدن شکم، که معمولاً به عنوان حفظ شرافت به عمل میآمد. سابقه‌ی آن از قرون وسطی است، و پیش از ۱۸۶۸ در مورد نافرمانی یا عهدشکنی نسبت به امپراطور اجباری بود. هنوز هم گاهی اشخاصی که بدبختی به آنها روی دهد به هارا-کیری متوسل میشوند.

هارال، نام نروژی هارولد I–III، شاهان نروژ.

هارال بلاتان: ← هرلد کبوددندان

هاربر[2] (hārbər)، کلمه‌ی انگلیسی به معنی بندرگاه که قسمتی از نام بعضی اعلام جغرافیائی را تشکیل میدهد، مانند پرل هاربر.

هاربین[3] (hārbin)، روسی **خاربین** (-xār)، شهر(در ۱۹۷۰ حه ۲٬۷۵۰٬۰۰۰)، ل‌ش چین؛ کرسی ایالت هیلونککیانگ؛ کنار رود سونگاری. از مراکز حمل و نقل منچوری مرکزی است. کارخانه‌های آمودن مواد غذائی دارد؛ کارخانجات نساجی و کاغذسازی آن اهمیت دارد. در ۱۸۹۷ روسها آن را به عنوان مسکن متصدیان عملیات ساختمانی بر راه آهن چین شرقی ساختند. پس از ۱۹۱۷ بسیاری از روسهای سفید بدانجا مهاجرت کردند؛ پرجمعیتترین شهر از لحاظ سکنه‌ی اروپائی در خاور دور بوده است، ولی پس از برقراری حکومت چین کمونیست، بسیاری از اروپائیان شهر را ترک کردند.

هارپاگوس (hārpāgos)، از نجبای دربار **ایشتوویگو.** پس از اینکه هویت **کوروش کبیر** مکشوف شد، ایشتوویگو پسر هارپاگوس را کشته گوشت او را در ضیافتی به خورد پدرش داد. هارپاگوس کوروش را در بر انداختن ایشتوویگو یاری کرد.

هارپرز فری[4] (hārpərz feri)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۴۲۳)، شرقیترین نقطه‌ی ویرجینیای غربی، کشمت، بر ملتقای رودهای پوتومک و شننداوا. در آنجا ج. براون به زرادخانه‌ی کشمت حمله برد (۱۸۵۹). در جنگ داخلی امریکا مفتاح دره‌ی شننداوا بود، و چند بار دست به دست گشت تا سرانجام به دست سپاهیان اتحادیه افتاد (۱۸۶۳).

هارپسیکورد، ساز، ← کلاوسن.

هارپو، بازیگر، ← مارکس، برادران.

هارپوایا: ← هارپی، در دین یونان.

هارپی[5] (hārpi)، یا هارپوئیا (hārpuiā)، در دین یونان، عفریته‌ای که سرش مانند سر زن و بدن و بالها و پنجه‌هایش مانند پرندگان بود. هارپیها دختران الکترا بودند.

هارت[6]، **ماس** (mās hārt)، ۱۹۰۴–۶۱، درام‌نویس امریکائی. در نوشتن نمایشنامه‌ی نمیتوانید با خود ببرید (۱۹۳۶) و دیگر نمایشنامه‌ها با ج. س. کاوفمن همکاری کرده است. خودش نیز بتنهائی نمایشنامه‌هائی نوشت که از آن جمله است پیروزی بالدار (۱۹۴۳).

هارتس[7] (härts)، رشته‌کوه پوشیده از جنگل‌های انبوه، در مرکز آلمان (بر مرز آلمان شرقی و آلمان غربی)، به طول ح 100 کم بین رودهای الب و وزر. قسمتهائی از ساکس سفلی و ساکس-آنهالت را فرا گرفته است. هارتس علیا، در لغ، کانهای سرشار نقره، آهن، سرب، و مس دارد؛ بلندترین قله‌ی آن بروکن است. تفرجگاههای فراوان دارد. پس از جنگ II جستجوهائی برای یافتن اورانیوم در هارتس آغاز شده است

هارتس، ولایت، انگلستان، ← هارتفردشر.

هارتفرد[8] (härtfərd)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۵۸٬۰۱۷)، مرکز ایالتی، قسمت مرکزی ایالت کونکتیکت، کشمت، بر رود کونکتیکت. در ۱۶۳۳ ماندگاه شد. بزرگترین شهر ایالت و از مراکز صنعتی و مالی و بازرگانی است، و در امور بیمه شهرت جهانی دارد. از مصنوعاتش سلاحهای گرم، ماشین تحریر، و توربینها و موتورهای کشتی و مسواک و بروس است. نیز ← ت. هوکر.

هارتفرد[9]، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۲۰٬۳۷۹)، مرکز هارتفردشر. در دوره‌ی ساکسونها اهمیت داشته است. نخستین شورای ملی کلیسا در اینجا تشکیل شد (۶۷۲).

هارتفرد، انجمن[10]، ۱۵ دسامبر ۱۸۱۴–۴ ژانویه‌ی ۱۸۱۵، کنفرانسی از ۲۶ نماینده‌ی ایالات انگلستان جدید، که با جنگ سال ۱۸۱۲ مخالف بودند، و در شهر هارتفرد، کونکتیکت، بدین منظور تشکیل شد که وضع آن ایالات را در جنگ بررسی کند. اگرچه ایالات افراطی در جدا شدن از کشمت پافشاری میکردند، انجمن رویه‌ی عاقلانه‌ای اتخاذ کرده چنین نظر داد که اگر انفصال ضرورت یابد باید بتدریج و در دوره‌ی آرامش به عمل آید. انجمن هارتفرد دو نتیجه داشت، یکی تأیید نظریه‌ی حقوق ایالات، و دیگر اینکه انجمن عملاً موجب از بین رفتن حزب فدرالیست، که سلسله‌جنبان انجمن بود، شد، و این حزب دیگر نتوانست قد علم کند.

هارتفردشر[11] (härtfərdšər) یا **هارتفرد**[12] یا **هارتس**[13] (härts) یا هرتس (hërts) ولایت (۱٬۶۳۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ حه ۹۲۲٬۱۲۸)، ش از-گلستان مرکزی. سرزمینی فلاحتی و هموار است؛ محصولاتش گندم، علوفه، تره‌بار، و گل. از شهرهای عمده‌ی آن سنت آلبنز است. ولایت در تاریخ نظامی، مخصوصاً در جنگ گلها اهمیت

(۱)hara-kiri (۲)harbor (۳)Harbin (۴)Harpers Ferry (۵)Harpy (۶)Hart (۷)Harz (۸)Hartford
(۹) Hertford (۱۰) Hartford Convention (۱۱) Hertfordshire (۱۲) Hertford (۱۳) Herts

خاصی داشته. مرکزش هارتفرد است، ولی شهرهای ⇐ سیونیج، سنت آلبنز، واتفرد، و همل همپستد، مراکز شهری مهمتری هستند.

هارتلی[1]، **دیوید** (deyvid härtli)، ۱۷۰۵–۵۷، فیزیکدان و فیلسوف انگلیسی، بنیانگذار روانشناسی مبتنی بر تداعی معانی. در کتاب ملاحظاتی در بارهٔ انسان (۲ جلد، ۱۷۴۹)، وی همهٔ پدیده‌های ذهنی را همچون نتیجهٔ احساسات توضیح داده است که از ارتعاشهای مادهٔ سفید مغز و نخاع شوکی بر میخیزد. عقل و ذهن در نظر او از تداعی و اشتراک احساسات ساده نتیجه میشود.

هارتلین[2]، **هالدن کفر** (häldən kefər hartlin)، ۱۹۰۳– ، عالم امریکائی فیزیولوژی اعصاب که، به خاطر تحقیقاتش در بارهٔ عمل رؤیت، برندهٔ سهمی (با مشارکت ج. والد و ⇐ ر. آ. گرانیت) از جایزهٔ نوبل ۱۹۶۷ در فیزیولوژی و پزشکی شد. با تحقیقاتی که در تارهای عصبی چشم مرکب نوعی خرچنگ و در شبکیهٔ قورباغه به عمل آورد، توانست کیفیت فیزیولوژیائی دریافت مبرز میان نواحی روشن و تاریک را در رؤیت بیان کند. هارتلین در ۱۹۵۳ استاد زیستفیزیک مؤسسهٔ راکفلر (اکنون دانشگاه راکفلر) در شهر نیو یورک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هارتمان[3]، **ادوارد فون** (eduārd fon härtmān)، ۱۸۴۲–۱۹۰۶، فیلسوف آلمانی؛ متولد برلین. فرزند افسری پروسی بود و در آغاز به سپاهیگری پرداخت، ولی چون زانوی او دوچار نوعی ناراحتی شد نتوانست در خدمت نظام بماند و روی به دانش و فلسفه آورد. در ۱۸۶۷ درجهٔ دکتری در فلسفه گرفت و در ۱۸۶۹ فلسفهٔ ناخودآگاهی را منتشر کرد. هارتمان گرچه به فلسفهٔ اصالت معنی نظری وابسته است، آن را تا آنجا قبول دارد که با اصول واقعیت تجربی و نتایج علوم طبیعی سازگار باشد. او نظر اصالت معنی هگل را با عقیدهٔ اصالت ارادهٔ شوپنهاور و فلسفهٔ ناخودآگاهی شلینگ در هم میآمیزد و از آن فلسفهٔ خاصی که جنبهٔ شهودی دارد میسازد. اصل جهان در نظر او اراده است که با تصور و معنی در هم آمیخته است و ناخودآگاهی مطلق را به وجود آورده. این ناخودآگاهی مطلق آن نیست که در روانشناسی و روانکاوی گفته میشود و طبقهٔ سفلای وجدان و ضمیر انسان است، بلکه آن ذات فلسفی منسجمی است که دارای دو صفت متمایز است، ارادهٔ بی‌پایان و اندیشه و معنی بی‌پایان. این دو صفت از هم جدائی‌ناپذیرند و بر روی یک صفحه یا یک سکه هستند. اراده اِنّیّت و هستی جهان است و اندیشه و تصور کیفیت و چگونگی آن. وجود جهان اراده است اما جهان موجود ارادهٔ متصف به عقل و اندیشه است. بنا بر این، گرچه اصل جهان زشت و بد است، صورت آن بهترین صورت ممکنه است. چون اصل جهان بدی است، هدف نجات و خلاص انسان باید نفی جهان و خروج از جهان و، به عبارت عرفا، عدم و نیستی باشد. برای این مقصد از جهان ناخودآگاه جهان خودآگاه انسان به وجود آمده است و این جهان خودآگاه برای وصول به مقصد اصلی که عدم باشد تجلیات روحی و معنوی و فرهنگی را به وجود آورده است که عبارت است از دین و اخلاق و هنر. دین جهانی آینده باید ترکیبی از دین بودائی و دین مسیحی باشد. از دین بودائی رغبت به فنا و عدم و از دین مسیحی رغبت به تعالی انسان به سوی ملکوت، اساس این دین نو باید باشد. این دو راه باید وسیلهٔ خلاصی انسان از بند هستی خویش باشد.

هارتمان[3]، **مارتین** (märtin härtmän)، ۱۸۵۷–۱۹۱۸، مستشرق آلمانی، هنگام مرگ استاد زبانهای سریانی و عربی و اسلامیات در مدرسهٔ زبانهای شرقی برلین بود. مدت ۱۲ سال در اسلامبول و بیروت در خدمت دولت آلمان بود (۱۸۷۵–۸۷) و سفرهای فراوانی به شرق کرد و تا ترکستان چین رفت و کتابخانه‌ها و مجموعه‌ی نسخه‌های خطی را از نظر گذراند. کتاب سرودهای صحرای لیبی (۱۸۹۹) او نتیجهٔ سفرش به مصر است. شریک در تأسیس "انجمن آلمانی برای اسلامشناسی" و نخستین رئیس آن بوده است. نیز ← قتبان.

هارتمان[3]، **نیکولای** (nikolāy härtmān)، ۱۸۸۲–۱۹۵۰، از فلاسفهٔ بزرگ آلمان در قرن ۴۲۰، متولد ریگا. پس از تحصیل در شهرهای مختلف و خدمت سربازی در جنگ I، در ۱۹۲۰ به مقام استادی در دانشگاه ماربورگ رسید. در ۱۹۲۵–۳۱ در دانشگاه کولونی و در ۱۹۳۱–۴۵ در برلین تدریس کرد و در ۱۹۴۵ به دانشگاه گوتینگن رفت و تا آخر عمرش در همین شهر بود. هارتمان در آغاز از مکتب فلسفی "نوکانتی" پیروی میکرد، سرانجام از آن سر بپیچید و به نوعی فلسفهٔ اصالت واقع گرایید و دانش را مشتق از اشیاء خارج ذهن، و اشیاء عالم را مستقل از ذهن دانست. پس از نفی فلسفهٔ اصالت معنی، هارتمان خود طرح فلسفه‌ای بر اساس علم‌الوجود ریخت و مقولات وجود را نه ماهیات کلی و کلیات ذهنی حاکم بر اشیاء دانست، بلکه معتقد به مقولاتی شد که بر واقعیات و اشیاء خارجی منطبق است. هارتمان وجود را به اوضاع وجودی (وجود خاص و وجود کیفی)، انواع وجودی (عینی و ذهنی)، وجوه وجودی (امکان و ضرورت و تحقق و اتفاق و امتناع)، و مراتب وجودی (ماده و حیات و خودآگاهی و روح) تقسیم کرد. عالم وجود دارای طبقات و لایه‌هائی است، و هر طبقه و لایه‌ای مقولات خاص به خود دارد. مقولات اساسیتری هم هست که بر همهٔ طبقات وجود منطبق است (از قبیل ماده و صورت). هر چه طبقات وجود بالاتر رود صورت قویتر و ماده ضعیفتر میشود. طبقات بالاتر وجود که تغییر صورت میدهند خیلی از صفات طبقات پایینتر را دارند ولی طبقات پایینتر فاقد صور طبقات بالاترند. طبقات پایینتر وجود قویترند و طبقات بالاتر، گرچه وابسته و مقید به طبقات پایینتر هستند، در امور تازه‌ای که کسب کرده‌اند مستقل از آنند. طبقهٔ بالاتر بر روی طبقهٔ پایینتر استوار است، مثلاً روح بر حیات و حیات بر اعضای بدن و اعضای بدن بر مواد فیزیکی استوار است. اما این استوار بودن و تعلق طبقهٔ بالا به پایین به این معنی نیست که آنچه طبقهٔ بالاتر دارد طبقهٔ پایینتر هم دارد. بنا بر این در طبیعت و ماده علت غائی و شوق و میل که فلاسفهٔ قدیم به آن معتقد بودند وجود ندارد؛ آنچه در طبیعت و ماده هست جبر و علیّت است. اما فلسفهٔ مادی جدید هم همین خطا را مرتکب شده است و صفات طبقهٔ پایینتر را به بالاتر داده است و مقولات ماده را به روح و حیات. هارتمان در اخلاق نیز نظریات مهمی دارد که در آثار او باید دید. تألیفات مهم او عبارتند از وجوه اساسی متافیزیک معرفت (۱۹۲۱)، اخلاق (۱۹۲۵)، مسئلهٔ وجود معنوی (۱۹۳۳)، اساس علم‌الوجود (۱۹۳۵)، و فلسفهٔ اصالت معنی آلمان (جلد اول در ۱۹۲۳ و جلد دوم در ۱۹۲۹). نیز ← قانونشناسی، قسمت IX.

هارتمان فون آوئه[4] (härtmän fon äe)، ح ۱۱۷۰–ح ۱۲۲۰، شاعر آلمانی، رمانسهای اِرِک (ح ۱۱۸۵) و ایوائین (ح ۱۲۰۵) او قصه‌های افسانه‌ی آرثری است. دیگر آثارش مشتمل است بر افسانه‌ی مذهبی گرگوریوس و نغمهٔ عاشقانه‌ی هاینریش فقیر (که لانگفلو افسانه‌ی زرین خود را از آن اقتباس کرده است).

هارث[5]، سر **والتر نورمن** (sər wältər nor- man härt)، ۱۸۸۳–۱۹۵۱، زیستشیمیدان انگلیسی. در ۱۹۲۵–۴۸ استاد و مدیر دپارتمان شیمی دانشگاه بیرمنگام بود. به واسطهٔ تحقیقاتش در باب ئیدراتهای کربون و ویتامین ث، برندهٔ سهمی (با مشارکت پ. کارر) از جایزهٔ نوبل ۱۹۳۷ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هارثکنوت[6] (härtəknut)، ف ۱۰۴۲. شاه (۱۰۳۵–۴۲) دانمارک و شاه (۱۰۴۰–۴۲) انگلستان، پسر کنوت. پس از مرگ (۱۰۳۵) پدرش به سلطنت دانمارک رسید، که در حیات پدر نیز عملاً در آنجا فرمانروائی میکرد. در انگلستان برادر ناتنی او، هرلد پاخرگوشی، نخست به عنوان نایب‌السلطنه و بعداً به عنوان شاه (۱۰۳۷–۴۰) فرمانروائی کرد. با مرگ (۱۰۴۰) هرلد، هارثکنوت، گرچه با ۶۲ ناو جنگی در انگلستان پیاده شد، سلطنت انگلستان را با مسالمت به دست آورد. سلطنتش با خشونت و فشار همراه بود، اما با انتخاب ادوارد خستوان به جانشینی خود از امکان منازعاتی برای سلطنت انگلستان (چه با مرگ او شاخه‌ی ذکور خاندان سلطنتی دانمارک در انگلستان منقرض میشد) جلوگیری کرد.

هاردانگرفیورد[7] (härdängerfiord)، دومین آبدره‌ی بزرگ نروژ، که ۱۸۳ کم از قط در لغ نروژ پیش رفته است. در رأس یک شاخه‌ی جنوبی آن آبشار شکدالسفوس[8] (šegedālsfos؛

(۱)Hartley (۲)Hartline (۳)Hartmann (۴)Hartmann von Aue (۵)Haworth (۶)Harthacanute (۷)Hardangerfjord (۸)Skjeggedalsfoss

ارتفاع ۱۶۰ متر) قرار دارد. آبشار ورینگفوس[1] (vëringfos، ارتفاع ۱۶۰ متر) نزدیک رأس شاخه‌ی شرقی آن است. کوههای هاردانگرفیل[2] (gerfyel-) از آبدره‌ی مزبور به درونبوم ام‌ـ تداد یافته در هاردانگریوکل[3] (yokel-) به ارتفاع ۱٬۸۷۵ متر میرسد. دهکده‌ها و مناظر زیبا این ناحیه را جالب سیاحان کرده است.

هاردن[4]، **سر آرثر** (sər ārṭər hārdən*) ۱۸۶۵–۱۹۴۰، زیستشیمیدان انگلیسی، متولد چستر. به جهت تحقیقاتش در باب تخمیر الکل، برنده‌ی سهمی (با مشارکت ه. فون اویلر کلپین) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۹ در شیمی شد، خصوصیات زیماز را مشخص کرد، و بدین کشف نایل شد که دیگر آنزیمها نیز در تخمیر مؤثرند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاردن[4]، **ماکسیمیلیان** (māksimiliān här-den)، ۱۸۶۱–۱۹۲۷، روزنامه‌نگار آلمانی، نام اصلیش **ویتکوفسکی**[5] (vitkofski). از هواخواهان بیسمارک بود، و پس از سقوط بیسمارک دستگاه دولتی ویلهلم II را در روزنامه‌ی هفتگی خود (دی ثوکونفت) مورد انتقاد شدید قرار داد. پس از جنگ I، سیاستمداران جمهوری آلمان را بشدت انتقاد میکرد. از آثارش آلمان، فرانسه، و انگلستان (۱۹۲۳) است.

هاردنبرگ، فریدریش فون: ← نووالیس.

هاردنبرگ[6]، فورست **کارل آوگوست فون** (fürst kārl ägust fon härdenberg*)، ۱۷۵۰–۱۸۲۲. وزیر امور خارجه‌ی پروس (۱۸۰۴–۰۶) و صدر اعظم (۱۸۱۰–۲۲)، متولد هانوور. برنامه‌ی اصلاحاتی را که کارل فوم اوند تسوم شتاین آغاز کرده بود ادامه داد؛ انحصارهای بازرگانی را لغو کرد؛ زمینهای فئودال را آزاد ساخت؛ و به یهودیان آزادی داد. فردریک ویلهلم III را تشویق کرد که به اتحاد ضد ناپلئون بپیوندد (۱۸۱۳). پس از ۱۸۱۵ متزایداً زیر نفوذ محافظه‌کارانه‌ی مترنیخ قرار گرفت.

هاردی[7]، **تامس** (tāməs hārdi)، ۱۸۴۰–۱۹۲۸، داستانnویس و شاعر انگلیسی. با داستان دور از انبوه مردم دیوانه (۱۸۷۴) به شهرت رسید. از داستانهای دیگر او بازگشت بومی (۱۸۷۸) و شهردار کاستربریج (۱۸۸۶) را میتوان نام برد. این داستانها عموماً شامل مطالعاتی غم‌انگیز و ناتورالیستی درباره‌ی افراد و محیط است. انتقادات شدید مخالفانش وی را به شعر و شاعری متمایل گردانید. بدبینی هاردی در آثار منظوم او نیز منعکس است؛ شعرهای وسکس (۱۸۹۸) و لحظات رؤیا (۱۹۱۷). داستانهای کوتاه ممتازی نیز نوشته است، از جمله قصه‌های وسکس (۱۸۹۸).

هاردینگ، ستیون: ← ستیون هاردینگ، قدیس.

هاردینگ[8]، **کارل لودویگ** (kārl ludvig hārding)، ۱۷۶۵–۱۸۳۶، منجم آلمانی. سیارگ ژونون را کشف کرد، و به مدیریت رصدخانه‌ی گوتینگن منصوب شد. از آثارش اطلس جدید آسمان (۱۸۰۸–۲۳) است.

هاردینگ، وارن گمیلیل (wārən gəmeylyəl hārding)، ۱۸۶۵–۱۹۲۳، ۲۸مین رئیس جمهور (۱۹۲۱–۲۳) کشمت. از کارهائی که در زمان حکومت او انجام شد کنفرانس واشینگتن بود (← کنفرانسهای دریائی). به علت سوء استفاده‌ها و رسوائیهائی که در دوره‌ی ریاست جمهوری او صورت گرفت، دولت او از فاسدترین دولتهای تاریخ کشمت محسوب میشود.

هارس (hārəs) و **هوریشیو** (horeyšio)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق هوراس و هورائیوس.

هارشا: ← هرشه.

هارکس[9]، **جرمایا**(jeremāyā hārəks)، ۱۶۱۷؟–۱۶۴۱، منجم انگلیسی. نخستین کسی است که عبور زهره را رصد کرد (۱۶۳۹). وی گذشتن سایه‌ی کوچک زهره را هنگام عبور از مقابل قرص خورشید که به وسیله‌ی تلسکوپی بر روی یک صفحه‌ی کاغذ منعکس شده بود، مشاهده کرد. اندازه‌گیری هارکس از فاصله‌ی خورشید تا زمین، صحیحتر از اندازه‌گیری دیگری بود که تا زمان وی صورت گرفته بود.

هارکنس[10]، **ویلیام**(wilyām harknes)، ۱۸۳۷–۱۹۰۳، منجم امریکائی. هنگام رصد کسوف کلی خورشید در ۱۸۶۹، خط ۱۴۷۴ K را در تاج خورشید کشف کرد (← خورشید، قسمت III). یکی از اعضای اصلی کمیسیون رصد عبور زهره (۱۸۷۱) بود و در ۱۸۷۴ برای همین منظور به ریاست هیئتی به تاسمانی رفت. مدیر نجومی رصدخانه‌ی نیروی دریائی کشمت (۱۸۹۴–۹۹) بود. دستگاههای رصد را بهتر ساخت و چند اسباب تازه اختراع کرد.

هارگریوز[11]، **جیمز**(jeymz hārgrivz)، ؟۱۷۲۰–۱۷۷۸، مخترع انگلیسی که عموماً اختراع ماشین ریسندگی جنی (← ریسندگی) را تا ۱۷۶۵ به او نسبت میدهند.

هارگیسا[12] (hārgeysā)، شهر (در۱۹۶۳جم تخمیناً 40'000)، ل سومالی. مرکز تجارتی، و محل آبرسانی به چوپانان چادرنشین است. در ۱۸۷۰ نیروهای مصری شهر را متصرف شدند، ولی در ۱۸۸۴ شهر را ترک کردند تا به جنگ علیه مهدی سودانی بپردازند. بعداً انگلیسها شهر را تحت کنترول خود در آوردند و، در ۱۹۴۱، آن را کرسی سومالیلند بریتانیا کردند.

هارلکوین (härləkuin)، ← آرلکن.

هارلم[13] (härləm)، بخش مسکون قسمت علیای محله‌ی مانهاتن، شهر نیو یورک، کشمت ایست ریور در ش و رود هارلم در ل‌ش آن واقع است. در ۱۶۵۸ به عنوان ماندگاه هلندیها تأسیس شد. نبرد انقلابی ارتفاعات هارلم در نزدیکی آن روی داد (۱۶ سپتامبر ۱۷۷۶). پس از ۱۹۱۰ به صورت بزرگترین محله‌ی سیاهان در آمد. تعداد زیادی از اهالی پورتو ریکو در بخش شرقی آن سکونت دارند.

هارلم[14] (härlem)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۷۲٬۰۰۰)، ل هلند، ۲۳۵)، مرکز ایالت هلند شمالی، غ هلند، نزدیک دریای شمال. گرچه یک مرکز صنعتی با کارگاههای کشتیسازی است، بیشتر شهرت آن به خاطر پرورش لاله و صدور پیاز لاله است. هارلم مقر اسقف کاتولیک رومی است. در ۱۲۴۵ فرمان شهریت آن صادر شد؛ در ۱۵۷۳ اسپانیائیها آن را تاراج کردند. در قرن ۱۷م از مراکز نقاشی هلندی بود؛ نقاشانی همچون فرانس هالس و یاکوب وان رویسدال، در اینجا نقاشی میکردند. در همین دوره مرکز پرورش لاله شد. بناهای معروفش کلیسای سن باوو [هلندی، = گروته کرک] از قرن ۱۵م، و عمارت شهرداری (آغاز بنا در ۱۲۵۰، کاخ سابق کنتهای هلند) است. زادگاه ل. ی. کوستر بوده است.

هارلم[15]، **رود**، راه آبی قابل کشتیرانی به طول ح ۱۳ کم در شهر نیو یورک، مانهاتن را از برانکس جدا میکند.

هارله[16]، **شارل دو**(särl dē härle)، فس **آرله** (ärle)، ۱۸۳۲–۱۸۹۹ خاورشناس بلژیکی. استاد زبانهای شرقی دانشگاه لوون و عضو فرهنگستان سلطنتی بلژیک بود. آثار متعددی در زبانشناسی و تاریخ دینی از خود بر جای گذاشت و مدیریت مجله‌ی خاورشناسی موزئون با او بود؛ اوستا را به فرانسوی ترجمه کرد.

هارلی[17]، **رابرت** (rābərt härli)، ملقب به (اولین) **ارل آو آکسفرد** (ërl āv āksfərd*) **و ارل مورتیمر** (mortimər) ۱۶۶۱–۱۷۲۴، سیاستمدار انگلیسی. به وسیله‌ی دختر عمویش لیدی ابیگیل مشم نفوذ زیادی در ملکه ان داشت، و در ۱۷۱۱–۱۴ در واقع نخست‌وزیر بود. در ۱۷۱۳ پنهانی پایان جنگ جانشینی اسپانیا را ترتیب داد. پس سر به دست آوردن قدرت با هنری سین جن کشمکش کرد و از کار برکنار شد. کتابخانه‌ی شخصی او مایه‌ی ← کتابخانه‌ی هارلین بوده است.

هارلین، کتابخانه‌ی[18](härlian)، مجموعه‌ای از نسخه‌های خطی مشتمل بر بیش از ۷٬۰۰۰ جلد کتاب و بیش از ۱۴٬۰۰۰ سند قانونی که توسط ر. هارلی و پسرش ادوارد هارلی، دومین ارل آکسفرد، فراهم آمده بوده است. دولت انگلستان در ۱۷۵۳ آن را به مبلغ 11'000 لیره خرید و این مجموعه، به ضمیمه‌ی مجموعه‌های سر رابرت بروس کاتن[19] (sər rābərt brus kātən؛ ۱۵۷۱–۱۶۳۱) و سر هانس سلون، اساس کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی شد.

هارلینگتن، بخش شهری سابق: ← هیلینگدن، کوی لندن بزرگتر.

هارماش کوروش: ⇐ کوروش، رود.

هارمزورث، الفرد چارلز ویلیام: ← نورثکلیف، وایکاونت.

هارمزورث[20]، **هرلد سیدنی** (harəld sidni härmzwërt)، ملقب به (اولین) **وایکاونت رادرمیر**[21](vāykānt rādərmiər*)، ۱۸۶۸–۱۹۴۰، ناشر انگلیسی. مدیر مالی برجسته‌ی

(۱) Vøringfoss (۲)Hardangerfjell (۳)Hardangerjøkel (۴)Harden (۵)Witkowski (۶)Hardenberg (۷)Hardy (۸)Harding (۹)Horrocks; Horrox (۱۰)Harkness (۱۱)Hargreaves (۱۲)Harghessa; Hargeisa (۱۳)Harlem (۱۴)Haarlem (۱۵)Harlem (۱۶)Harlez (۱۷)Harley (۱۸)Harleian Library (۱۹)Cotton (۲۰)Harmsworth (۲۱)Rothermere

دستگاه انتشاراتی برادرش وایکاونت نورتکلیف بود. در ۱۹۱۵ هفته‌نامه‌ی سَندی پیکْجورنال را تأسیس کرد و، پس از مرگ (۱۹۲۲) برادرش، بر جهان وسیع روزنامه‌نگاری مستولی شد. با آنکه مدتها نسبت به فاشیسم رفتار دوستانه داشت، در جنگ II از صمیم قلب انگلستان را تأیید میکرد.

هارمودیوس[1] و آریستوگیتون[2] (hārmodios, āristogeyton)، فت ح ۵۱۴ ق‌م، دو تن وطن‌پرست آتنی. هارمودیوس جوانی زیبا و دوست آریستوگیتون بود. هیپارخوس، جبار آتن، خواستار بود که جای آریستوگیتون را در دل هارمودیوس بگیرد، اما هارمودیوس به وی اعتنا نکرد. هیپارخوس، برای انتقامجوئی، خواهر هارمودیوس را در جشن باشکوهی مورد اهانت قرار داد. در نتیجه، هارمودیوس و آریستوگیتون در صدد قتل هیپارخوس و برادرش هیپیاس بر آمدند. نقشه‌ی آنها کاملاً عملی نشد؛ هیپارخوس را کشتند، اما به هیپیاس آسیبی نرسید. هارمودیوس در محل واقعه فوراً به قتل رسید، و آریستوگیتون کمی بعد دستگیر، و زیر شکنجه کشته شد.

پس از اینکه هیپیاس از آتن اخراج شد، هارمودیوس و آریستوگیتون نزد مردم مقبول‌ترین پهلوانان آتن شدند. آنتنور[3] (āntenor؛ نیمه‌ی دوم قرن ۶م ق‌م)، مجسمه‌ی آن دو را از مفرغ ساخت. در ۴۸۰ ق‌م، خشیارشا این مجسمه‌ها را از آتن به ایران آورد. کریتیوس و نیوتس، مجسمه‌سازان یونانی در قرن ۵م ق‌م، مجسمه‌ی آنان را مجدداً ساختند. بعداً مجسمه‌های اصلی را اسکندر مقدونی از شوش به آتن باز فرستاد.

هارمونی: ← آرمونی.

هارمونیا[4] (hārmoniā)، در اساطیر یونان، دختر آرس و آفرودیته، زن کادموس. چشم روشنی عروسی گردنبند نامیمونی بود که به وسیله‌ی پولونیکس به اریفوله، زن آمفیارائوس، رسید.

هارن، اونو زویر: ← هارن، ویلم وان.

هارن[5]، ویلم وان (vilem vän hären)، ۱۷۱۰–۶۸، شاعر هلندی از خانواده‌ای اشرافی. اثر عمده‌اش حماسه‌ی فریسو (۱۷۴۱) است. برادرش اونو زویر وان هارن (ono zvir؛ ۱۷۱۳–۷۹)، سراینده‌ی اشعار میهنپرستانه بوده است.

هارناک[6]، آدولف فون (ädolf fon härnäk)، ۱۸۵۱–۱۹۳۰، عالم الاهی آلمانی و مورخ کلیسا؛ مت دوریات. متوالیاً در دانشگاههای لایپزیک، گیسن، ماربورگ، و برلین استاد تاریخ کلیسا بود. مدیر (۱۹۰۵–۲۱) کتابخانه‌ی شاهی برلین بود و رئیس بنیان پژوهش تاریخ کایزر ویلهلم شد. از آثار او است، تاریخ عقاید (۴ جلد، ۱۸۸۶–۹۰) که تأثیر فراوانی بر تحقیقات الاهی جدید کرده است، مسیحیت چیست؟ (۱۸۹۵)، گسترش مسیحیت در سه قرن اول (۲ جلد، ۱۹۰۴–۰۵)، و لوقای پزشک (۱۹۰۷).

هارنت[7]، ویلیام مایکل (wilyām māykəl hārnət)، ۱۸۴۸–۹۲، نقاش امریکائی؛ مت ایرلند. در کودکی به فیلادلفیا مهاجرت کرد. نخست حکاکی (گراوورسازی) آموخت، و سپس در آکادمی هنرهای زیبای پنسیلوانیا و آکادمی ملی طراحی به تحصیل نقاشی پرداخت. بیشتر از طبیعت بیجان نقاشی میکرد و در ⇐ پندار‌پردازی مهارت داشت. از کارهای او است، پس از شکار (کاخ کالیفرنیائی لژیون دونور، سان فرانسیسکو)، و نشانهای سلح (موزه‌ی هنرهای زیبای سپرینگفیلد، ماساچوست).

هاروارد[8]، جان (jān hārvārd)، انگلجان **هارورد** (hārvərd)، ۱۶۰۷–۳۸، روحانی؛ مت لندن. در ۱۶۳۷ به امریکا رفت، و در چارلزتاون، ماساچوست، اقامت گزید. کتابخانه‌ی اختصاصی و نیمی از املاک خود را که ح ۸۰۰ دلار ارزش داشت به کالج نوتأسیس "نیو تاون" (بعداً کیمبریج) بخشید. سپس این کالج به افتخار او کالج هاروارد نامیده شد (← هاروارد، دانشگاه).

هاروارد، دانشگاه[9] (hārvārd)، دانشگاهی در کشمة که قسمت عمده‌ی آن در کیمبریج، ماساچوست، جای دارد. کالج مردانه‌ی هاروارد که قدیمترین کالج امریکائی است، با عطیه‌ای از مجلس قانونگذاری مستعمره‌ی خلیج ماساچوست در ۱۶۳۶ تأسیس شد. در ۱۶۳۸، به یادگار جان هاروارد، که نخستین کسی بود که قسمتی از ماترک خود را به این مدرسه بخشیده بود، به نام هاروارد نامگذاری شد. در دهه‌ی ۱۶۴۰، علی‌رغم نابسامانی مالی، کالج هاروارد گسترش یافت، و در ۱۶۵۰ مجلس قانونگذاری شخصیت حقوقی و رسمیت آن را تصویب کرد. در ابتدا دستگاهی بود که به تعلیم و تربیت کشیشان پیرایشگر اختصاص داشت، ولی رفته‌رفته به صورت مؤسسه‌ای برای تعلیمات عمومی در آمد، و موضوعات تدریس و سیاستهای تازه‌تر و آزادانه‌تر در آن وارد شد. در قرن ۱۸م تأسیسات هاروارد توسعه یافت و تسهیلاتی در نامنویسی فراهم آمد و دلبستگی دینی به ← نظام آزادی کلیساهای محلی کاهش پیدا کرد. تعلیم الاهیات به صورت رسمی در ۱۷۲۱ با تأسیس کرسی الاهیات آغاز شد و از ۱۸۲۷، با افتتاح دیوینیتی هال (دانشکده‌ی الاهیات)، هاروارد کانون تعلیم الاهیات در نیو انگلند شد. کالج هاروارد در سالهای آغاز تأسیس بیشتر به خرج مستعمره اداره میشد، ولی بزودی تقدیم هدایا و عطایا از طرف مردمان خیراندیش به پیشرفت آن کمک کرد و آخرین کومک خرج دولتی در ۱۸۲۳ به آن پرداخت شد. در دوره‌ی ریاست ج. و. الیت بر هاروارد، این کالج به صورت یک دانشگاه بزرگ جدید در آمد، و مدارس پزشکی و حقوق آن سازمان تازه پیدا کرد. کار برجسته‌ی دیگر الیت آن بود که نظام انتخابی را در واحدهای درسی در هاروارد روی کار آورد. این دانشگاه، علاوه بر کالج هاروارد، مشتمل است بر دانشکده‌های الاهیات (۱۸۱۶)، حقوق (۱۸۱۷)، علوم و هنرها (۱۸۷۲)، تعلیم و تربیت (۱۹۲۰)، مهندسی (۱۹۳۵)، و مدرسه‌ی مدیریت عمومی (۱۹۳۵). هاروارد همچنین مدارسی برای مدیریت حرفه‌ای (۱۹۰۸)، پزشکی (۱۷۸۴)، بهداشت عمومی (۱۹۲۲)، و بهداشت دندان (۱۹۴۱) دارد. کالج زنانه‌ی رادکلیف (تأسیس ۱۸۷۹، رسمیت‌یافته در ۱۸۹۴) نیز وابسته به هاروارد است. کتابخانه‌ی دانشگاه، که از بهترین کتابخانه‌های کشمة است، بیش از ۸ میلیون کتاب دارد، و موزه‌ی هنر آن (موزه‌ی فاگ) یکی از عالیترین موزه‌های دانشگاهی در سراسر جهان است.

هاروارد، طبقه‌بندی، در نجوم، ← طبقات طیفی.

هاروت و ماروت، نام دو فرشته که در قرآن آمده (بقره ۹۶). مفسران بر آنند که چون در زمان ادریس پیغمبر مردم به جادوگری پرداخته بودند، و از آن راه به گمراهی می‌افتادند، خداوند این دو فرشته (یا دو مرد نیکوکار) را مأمور کرد که به مردم حقیقت سحر را بیاموزند تا از فریفته شدن به آن در امان بمانند. بعضی دیگر با استفاده از منابع یهودی تصور کرده‌اند که این دو فرشته از گناهان آدمیزاد در تعجب بودند و داوطلب آمدن به زمین شدند، و خود ناچار گناهان بزرگی از زنا و قتل کردند، و از خدا خواستند که در این جهان عذابشان کند، و در بابل به عذابهای گوناگون گرفتار شدند.

هارورد، جان: ← هاروارد، جان.

هارولد[10] I (hārold-)، نروژی **هارال[11]** (hä-ral)، ح ۸۵۰–ح ۹۳۳، نخستین‌شاه (۸۷۲–۹۳۳)، نروژ. پس از آنکه در چند نبرد دیگر شاهان کوچک محلی را شکست داد، یک پیروزی عمده (۸۷۲) در هافسفیورد وی را فرمانروای نروژ ساخت. در دوران سلطنت او مهاجرت به ایسلند، و همچنین تهاجمهای نورسها به کرانه‌های اروپا، به اوج خود رسید. هارولد روابط دوستانه‌ی خود را با اتلستن، شاه انگلستان، محفوظ نگاه داشت. تمدن نروژی قرن ۹م وایکینگها در دربار او شکوفان شد. پس از مرگ او زمینها‌یش میان پسرانش تقسیم شد، ولی یکی از پسرانش هاکون I، قدرت را به دست آورد.

هارولد[10] III، نروژی هارال، فت ۱۰۶۶، شاه (۱۰۴۶–۶۶) نروژ، برادر ناتنی اولاف II (قدیس اولاف). پس از مرگ (۱۰۳۰) اولاف، هارولد به خدمت زوله امپراطور بیزانس رفت و در جنگهای علیه ترکهای سلجوقی شرکت کرد، اما در ۱۰۴۲ به اسکاندیناوی باز گشت تا به شورش علیه ماگنوس ملحق شود. در ۱۰۴۶ با ماگنوس در سلطنت شریک شد، و در ۱۰۴۷ مستقلاً شاه شد، و در محاربات آشفته‌ی زمان خودش درگیر شد. تاریخ انگلستان را سخت تحت تأثیر قرار داد. در ۱۰۶۶ تاستیگ، ارل تبعیدشده‌ی نورثامبریا، را در حمله‌ای به شمال انگلستان همراهی کرد، ولی حمله‌ی آنها در ستمفرد بریج با شکست مواجه شد، و هر دو در نبرد به دست هرلد، شاه انگلستان، کشته شدند. با این حال، راه برای پیروزی نورمانها در

(۱)Harmodius (۲)Aristogiton (۳)Antenor (۴)Harmonia (۵)Haren (۶)Harnack (۷)Harnett (۸)Harvard (۹)Harvard University (۱۰)Harold (۱۱)Harald

هیستینگز باز شده بود.

هارون، در قرآن، نام برادر مریم مادر عیسی (مریم ۲۹).

هارون[1] [عبری، ← کوهنشین یا روشن‌شده]، در کتاب مقدس، نخستین حبر (← احبار) بزرگ، برادر و وزیر و سخنگوی موسی در مصر. روحانیان و احبار یهود همه از خاندان او هستند. به گفته‌ی تورات، گوساله‌ی طلائی را برای پرستش بنی اسرائیل او ساخت، ولی قرآن موسی را پیغمبر و گوساله‌ساز را سامری میداند، و می‌گوید که بنی‌اسرائیل در غیاب موسی سخن او نشنیدند و گوساله‌پرست شدند (خروج ۱۴:۴–۱۶، ۲۰:۶، ۱۰:۷–۱۲، ۲۸–۳۲؛ اعداد ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۳۳؛ تثنیه ۶:۱۰. قرآن، بقره ۲۴۹؛ نساء ۱۶۱؛ اعراف ۱۱۹؛ یونس ۷۶؛ مریم ۵۴؛ طه ۳۱، ۷۳، ۹۲، ۹۴؛ مؤمنون ۴۷؛ فرقان ۳۷؛ شعراء ۱۲، ۴۷؛ قصص ۳۴؛ صافات ۱۱۴ و ۱۲۰). در هور در گذشت.

هارون، نام اروپائی Aaron برای مرد مشتق از اصل عبری نام هارون است، و در آلمانی و دانمارکی آرون (āron)، در انگلیسی ارن (arən)، و در فرانسوی آرون (ārɔn) خوانده میشود.

هارون، خلیفه‌ی عباسی، ← هارون‌الرشید.

هارون، زندان: ← زندان هارون.

هارون، طور، کوه، ← هور.

هارون‌آباد، نام سابق شهر شاه‌آباد غرب، ← شاه‌آباد، شهرستان.

هارون ابن آلتونتاش (āltuntāš)، پسر و جانشین امیر آلتونتاش. بعد از وفات (۴۲۳ هق) آلتونتاش لقب خوارزمشاه به امیر سعید ابن مسعود داده شد و هارون ابن آلتونتاش به نیابت او در خوارزم به حکومت نشست (۴۲۳ هق).

هارون ابن خمارویه: ← طولونیان.

هارون ابن سلیمان: ← بنی‌اخان.

هارون ابن علی: ← یحیی ابن ابی منصور.

هارون ابن موسی ابن اشیر، ابوسعید: ← عهد قدیم، قسمت I: سوره.

هارون‌الرشید (hārunor.rašid)، ۱۴۹–۱۹۳ هق، ۵مین خلیفه‌ی (۱۷۰–۱۹۳ هق) عباسی، برادر موسی هادی و پسر مهدی، مادر هادی و هارون خیزران نام داشت و امّ ولد (کنیزی که از مردی آزاد صاحب فرزند شود) بود. تولد هارون را در محرم ۱۴۹ هق، و بعضی هم در ذیحجه‌ی ۱۴۵ هق گفته‌اند ولی، چون سن او را به هنگام رسیدن به خلافت ۲۲ یا ۲۱ گفته‌اند و عمر او را ۴۴ سال دانسته‌اند، قول نخستین درستتر مینماید. در ۱۶۳ هق، هنگامی که هارون بیش از ۱۴ سال نداشت، مهدی او را با لشکری مجهز به جنگ بیزانس فرستاد. یحیی برمکی و ربیع حاجب به عنوان مدبران و مباشران امر هارون در این جنگ تعیین شدند، و خالد برمکی نیز در این سفر جنگی همراه بود. در جمادی الآخر ۱۶۵ هق دگربار مهدی هارون را به همراهی ربیع حاجب به جنگ بیزانس فرستاد، در این جنگ سردار بیزانس، به نام نقیطا (naqitā)، کشته، و شهر ماجده فتح شد، و سپاه هارون تا خلیج دریای قسطنطنیه (بوسفور) پیش رفت، و ملکه‌ی بیزانس، ایرنه، با پرداخت فدیه تقاضای صلح کرد. هارون در محرم ۱۶۶ هق از این سفر جنگی باز گشت، و شاید به خاطر موفقیت او در این سفر بود که مهدی او را پس از هادی ولیعهد ساخت و از بزرگان و فرماندگان سپاه برای او بیعت گرفت. در ۱۶۹ هق مهدی تصمیم گرفت که هادی را از ولایت عهد خلع کند و هارون را پس از خود ولیعهد سازد. هادی در این هنگام در گرگان بود، و مهدی کس پیش او فرستاد تا خود آزادانه از ولایت عهد استعفا دهد، ولی هادی نپذیرفت و مهدی خود عازم گرگان شد، اما در راه مرد (← مهدی). پس از آنکه هادی به خلافت رسید تصمیم گرفت که هارون را به استعفا از ولایت عهد مجبور کند و به جای او پسر خود جعفر را که کودکی بیش نبود ولیعهد سازد. در این موقع یحیی برمکی پیشکار و مدبر امور هارون بود و با مهارت و تدبیر جلو تصمیم هادی را گرفت و در نهانی هارون را وا داشت که از استعفا خودداری کند. از کسانی که در دربار در طرف هارون بودند خیزران بود. خیزران که در زمان شوهرش مهدی در کارها دخالت میکرد و امید داشت که در زمان پسرش هادی نیز در امور خلافت دخالت کند، از طرف هادی از این کار منع شد و این امر بر او گران آمد و به چاره‌جوئی پرداخت، و چنانکه نوشته‌اند، در مرگ هادی بی‌تأثیر نبوده است. ظاهراً هادی در شب مرگ خود قصد داشته است که هارون و پیشکار او یحیی برمکی را به قتل برساند. به هر حال، پس از مرگ هادی، هارون بیدرنگ بر مسند خلافت نشست و اداره‌ی امور خلافت را به یحیی سپرد و او را وزیر خود کرد، و خیزران نیز دخالت خود را در امور از سر گرفت و تا هنگام مرگ (۱۷۳ هق) به دخالت خود ادامه داد. دوران خلافت هارون به شکوه و جلال معروف شده است، اما در حقیقت دوران ۲۴ساله‌ی خلافت او خالی از اضطراب و اختلال نبوده است و در شرق و غرب خلافت عباسی جنبشهای استقلال‌طلبی و تجزیه‌طلبی آغاز شد، و این جنبشها مقدمه‌ای بود برای تجزیه‌ی واقعی امپراطوری بزرگ اسلامی. علویان که مدعیان خلافت بودند، به مخالفت خود همچنان ادامه دادند، و یحیی ابن عبدالله ابن حسن علوی (← فخ) در سال ۱۷۵ هق در دیلمان (دیلم) خروج کرد و خروج او هارون را در بیم و نگرانی فرو برد و او ولایت همه‌ی بلاد جبال و طبرستان را به فضل برمکی داد، و او را مأمور دفع قیام یحیی ابن عبدالله علوی کرد. فضل با تدابیر زیاد موفق شد که یحیی را به تسلیم وادار کند و برای او خط امانی از هارون بگیرد. هارون در سال ۱۷۸ هق فضل برمکی را مأمور خراسان کرد و او در آنجا خدماتی پسندیده انجام داد. در ۱۷۸ هق ولید ابن طریف، که از خوارج بود، در شمال عراق سر به شورش و طغیان بر افراشت و کار او بالا گرفت، ولی در ۱۷۹ هق یزید ابن مزید شیبانی او را به قتل رسانید. در ۱۷۶ هق در شام میان قبایل نزاری و یمنی کار خصومت و تعصب به فتنه و خونریزی کشید و هارون که از این امر نگران بود جعفر برمکی را مأمور فرو نشاندن این فتنه کرد، و او بخوبی از عهده‌ی این مأموریت بر آمد. در سال ۱۷۸ هق مصر و افریقای شمالی نیز دوچار فتنه و شورش شد. شورش مصر را هرثمة ابن اعین، سردار هارون، خوابانید و شورش افریقای شمالی به تدبیر یحیی برمکی فرو نشست. در ۱۸۳ هق طوایف خزر به ارمنستان حمله بردند و دست به کشتار و غارت زدند. هارون دو تن از سرداران بزرگ خود، خزیمة ابن خازم و یزید ابن مزید، را مأمور ارمنستان کرد، و این دو سردار خزرها را از ارمنستان و اران بیرون راندند. در ۱۸۷ هق هارون بر برامکه خشمگین شد و دستور قتل جعفر برمکی و حبس یحیی برمکی و فضل برمکی را صادر، و همه‌ی املاک و اموال برمکیان را ضبط کرد.

چنانکه از مطالب گذشته معلوم شد برمکیان در تحکیم امر خلافت هارون و فرو نشاندن آشوبها و فتنه‌ها خدمات بزرگی انجام داده بودند. علت بر انداختن آنها را باید در توطئه‌های درباری و تسلیم شدن هارون به این دسائس دانست، و الا در حسن عهد و وفا و خدمت ایشان به هارون جای تردیدی نبود. چنانکه بعضی از مورخان نوشته‌اند، پس از پی انداخته شدن برامکه خلل و اضطرابی که در امور دیده میشد فزونی یافت و دیگر در دستگاه خلافت کسانی که بتوانند در تدبیر و کفایت و حل و فصل امور جای ایشان را بگیرند نبودند. خود هارون چندان اهل تدبیر و دوراندیشی نبود، و این امر از اینکه خلافت را در میان سه پسرش امین و مأمون و قاسم تقسیم کرد معلوم میشود. با آنکه خود او تجربه‌ی تلخی از زمان برادرش هادی داشت، از آن پند نیاموخت و نتیجه آن شد که سالها پس از مرگ او خلافت عباسی دوچار جنگهای داخلی و هرج و مرج شد. در زمان هارون جنگ بیزانس گاهگاهی از سر گرفته میشد. در ۱۸۱ هق قلعه‌ی صَفْصاف را از بیزانس گرفتند و سپاه مسلمانان تا انقره (← آنکارا) پیش رفتند. در ۱۸۵ هق صلحی که میان ایرنه، ملکه‌ی بیزانس، و هارون بسته شده بود نقض شد و نیکفوروس I، امپراطور بیزانس، از اجرای مواد صلح سر باز زد. هارون با سپاهی عازم بیزانس شد و شهر هِرَقْلَه را فتح کرد و نیکفوروس طالب صلح شد. در سال ۱۸۹ هق اخباری از ظلم و ستم علی ابن عیسی ابن ماهان، والی خراسان، به هارون رسید و هارون شخصاً عازم خراسان شد و تا شهر ری رفت، و ۴ ماه در ری ماند. علی ابن عیسی با هدایا و اموال زیاد نزد هارون آمد و با دادن انواع هدایا به او و اطرافیانش وی را از خود راضی ساخت. در همین سفر مرزبان ابن جستان (← جستانیان) امیر دیلمان (دیلم) و وندداد هرمز امیر طبرستان و جد مازیار پیش او آمدند و اسلام آوردند، و او پسران شروین و وندداد هرمز را به عنوان گروگان نزد خود نگه داشت و سپس به بغداد باز گشت. در ۱۹۰ هق رافع ابن لیث در سمرقند سر به مخالفت بر داشت، در همین سال باز جنگ میان بیزانس و مسلمانان در گرفت و رومیان شهر عین زربه را فتح کردند، و هارون و

(1) Aaron

سرداران او به مقابله‌ی با ایشان شتافتند و شهرهای هرقله و صفصاف و غیر آن را فتح کردند و تا طوانه (tavāna) پیش رفتند، و نیکفوروس تاجار خواهان صلح شد و شرایط سنگین را تقبل کرد. در ۱۹۱ هق هارون علی ابن عیسی ابن ماهان را، که سبب ناخشنودی مردم خراسان از او و شورش رافع ابن لیث بود، از ولایت خراسان عزل کرد و هرثمة ابن اعین را به جای او به ولایت خراسان معین کرد. در ۱۹۲ هق هارون خود به عزم دفع رافع ابن لیث عازم خراسان شد و در ۱۹۳ هق در سنابـاد، یکی از دهات طوس، وفات یافت (سوم جمادی الاخر)، و در همان جا مدفون شد.

مؤلفان غربی در خصوص روابط هارون با شارلمانی و مبادله‌ی سفرا و هدایا و درخواست شارلمانی در باره‌ی حفظ و حراست بیت المقدس مطالبی گفته‌اند که در کتب مورخان اسلامی نیست و شاید اصلی نداشته باشد. علاوه بر شورش علویان و خارجیان و مدعیان دیگر در شرق و غرب، شورش خرم‌دینان در گرگان و آذربایجان نیز در زمان هارون آغاز شد. افسانه‌های هزار و یک شب نمایانگر عیش‌دوستی و لذت‌پرستی هارون و بزرگان زمان او و شکوه و رفاه و تنعم مردم بغداد در زمان او است.

هارونوبو[1]**، سوزوکی** (suzuki hārunobu)، ۱۷۲۵–۷۰، هنرمند ژاپنی در چاپ رنگی. وی نخستین‌کسی بود که رنگهای متعدد را به صورت وسیع و کارامد در چاپ به کار برد. در ۱۷۶۵ چاپ گاهنامه‌های چندرنگ را با حکاکی بر روی چوب اختراع کرد. به تولید آثاری که از لحاظ هماهنگی محض در رنگ، ظرافت خطوط، و لطف احساس مورد توجه قرار میگرفت، ادامه داد. از چهره‌پردازیهای بازیگران و بدکاران عامه‌پسند بتدریج پیش رفت تا به مرحله‌ی نمایش زندگی خانوادگی، چهره‌های پرلطف دختران جوان، و عشقهای روستائی رسید.

هارون ولایت، زیارتگاه معتبری مورخ ۹۱۸ هق، در اصفهان؛ دارای کاشیکاری ممتاز عهد اسماعیل I صفوی. در ادوار بعد چندبار تعمیر شده. آثار هنری عهد صفوی و پس از آن دارد. مورد توجه خاص مردم است.

هارونی (hāruni)، ده (جمع ۲٬۷۲۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال؛ ۲۲کیلومتری غ شهر کرد. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

هارونیه (hāruniyye)، بنای آجری در طوس، خراسان؛ احتمالاً از اوایل قرن ۴ هق.

هارووویتس[2]**، ولادیمیر** (vlādimir hārovits)، ۱۹۰۴– ، پیانونواز روسی‌امریکائی؛ متکیف. در کنسرواتوار کیف تحصیل کرد. در ۱۹۲۸ در ارکستر فیلارمونیک نیویورک به کار آغاز کرد، و بزودی یکی از معروفترین پیانونوازان در کشمة شد. در ۱۹۳۳ با دختر آ. توسکانینی ازدواج کرد، و در شهر نیویورک ماندگار شد.

هاروی[3]**، جان** (jān hārvi)، ملقب به **هارون هاروی آو ایکورث**[4] (ikwērt) ۱۶۹۶–۱۷۴۳، رجل سیاسی و خاطره‌نویس انگلیسی. مرد سوداوی‌مزاجی بود، و زیر دست رابرت والپول به خدمات کوچک گوناگون اشتغال داشت. شهرت او به کتاب یادداشتهائی در باره‌ی سلطنت جورج II است که منبع معتبری برای اطلاع از سیاست و دسایس دربار جورج II به شمار میرود.

هاروی، جزایر، در فکه، ← کوک، جزایر.

هاروی[5]**، ویلیام** (wiliām hārvi)، ۱۵۷۸–۱۶۵۷، پزشک انگلیسی که اکثراً او را بنیانگذار طب نوین میشمارند. در کیمبریج تحصیل کرد، و از دانشگاه پادوا درجه‌ی دکتری پزشکی به دست آورد (۱۶۰۲). به لندن باز گشت، دانشیار کالج پزشکان، و بعداً پزشک دربار شد. هاروی نخستین کسی است که چگونگی گردش خون، و عمل قلب را بدون کومک میکروسکوپ کشف کرد. نظریه‌ی او در ۱۶۱۶ تنظیم شد و تحت عنوان در باره‌ی حرکت قلب و خون در جانوران (۱۶۲۸) انتشار یافت. در رویانشناسی نیز تحقیقاتی دارد.

هاری[6] (hāri)، بیماری عفونی حاد پستانداران، مخصوصاً گوشتخواران. سبب پیدایش آن ویروسی است که، از طریق آب دهان جانور بیمار، به جانور سالم یا انسان سرایت میکند؛ این انتقال ممکن است با گزیدن یا ریختن آب دهان جانور بیمار بر پوست جانور سالمی که بریدگی دارد صورت پذیرد. ویروس هاری تمایل شدیدی به بافت عصبی دارد و به نخاع شوکی و مخ میرود. در انسان دوره‌ی کمون هاری متغیر است از ۱۰ روز تا دو سال یا بیشتر. نشانه‌های ابتلای به هاری عبارت است از تب و هیجان شدید و تشنج عضلات گلو و حنجره. آب دهان زیاد میشود و عطش شدید دست میدهد، ولی بیمار نمیتواند آب را ببلعد. با تشنجها و تحلیل قوا و فلج سبب مرگ میشود. انسان معمولاً از طریق گزیده شدن به وسیله‌ی سگ مبتلا به هاری میشود، ولی گزش گربه و روباه و چند جانور دیگر نیز ممکن است او را مبتلا کند. راه تولید مصونیت از این بیماری در سگها در ۱۸۸۴ توسط پاستور با موفقیت نشان داده شد؛ از آن زمان به بعد مایه‌کوبی سگها برای جلوگیری از ابتلای آنها به هاری رواج یافته است. پاستور در ۱۸۸۵ ثابت کرد که اگر واکسن ضد هاری بسرعت به انسان یا جانور مبتلای به هاری تزریق شود، از پیشرفت این بیماری جلوگیری میکند.

هاری، ماتا: ← ماتا هاری.

هاریانا[7] (hāriānā)، ایالت (۴۴٬۳۴۱ کم۲؛ در ۱۹۷۱ جمع ۱۶۵٬۹۷۱٬۹)، شمال قسمت مرکزی هند. در اول نوامبر ۱۹۶۶ در نتیجه‌ی تقسیم ایالت سابق پنجاب، بر اساس زبان، به دو ایالت هندی‌زبان هاریانا و پنجابی‌زبان پنجاب به وجود آمد. مرکزش ⇐ چندیگره است. ایالتی است محروم از منابع یا زیبائی طبیعی. گرچه مرز شرقی آن را رود جمنا تشکیل میدهد، دشت آبرفتی شنی آن را تنها یک رود بزرگ قطع میکند که آن هم فقط در فصل بارانی آب دارد. پنبه محصول عمده‌ی آن است.

هاس[8]**، آرتور** (ārtur hās)، ۱۸۸۴–۱۹۴۱، فیزیکدان امریکائی؛ متولد بوهم. استاد فیزیک در وین، لایپزیگ، لندن، و (از ۱۹۳۶) دانشگاه ایندیانا (کشتمة) بود. این نظریه را در نور پیشنهاد کرد که "بسته‌های" نور یا کوانتومها (فوتون)، در حرکت به سوی زمین، انرژی از دست میدهند. این نظریه توضیحی است برای حرکت بطرف قرمز طیف نور. کتاب مکانیک موجی و نظریه‌ی جدید کوانتوم (۱۹۲۸) از او است.

هاسدروبال[9] (hāsdrubāl) یا **آسدروبال**، نام دو سردار کارتاژی. **هاسدروبال**، فد ۲۲۱ قم، پس از مرگ پدر زنش، هامیلکار بارکا، جانشین او در فرماندهی اسپانیا شد. مملکت کارتاژ را وسعت داده قرطاجنه را بنا نهاد. برادر زنش هانیبال جانشین او شد. برادر دیگر زنش **هاسدروبال** فد ۲۰۷ قم، وقتی هانیبال به ایتالیا رفت، فرماندهی اسپانیا را به عهده گرفت. با خاندان سکیپیو جنگید. برای اجتناب از خطر، از آلپ به ایتالیا رفت، ولی کنار متاوروس از رومیان شکست خورده کشته شد، و رومیها سر او را در اردوگاه هانیبال انداختند. این شکست آغاز انحطاط دولت کارتاژ بود.

هاسل[10]**، اود**(od hāsel)، ۱۸۹۷– شیمیفیزیکدان نروژی که به خاطر تحقیقاتش در ترکیبات شیمیائی برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ د. ه. ر. بارتن) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۹ در شیمی شد. هاسل در ۱۹۳۴ به استادی شیمیفیزیک دانشگاه اوسلو منصوب شد، و تا هنگام بازنشستگی (۱۹۶۴) در همین مقام بود. مهمترین تحقیقات وی در باره‌ی ساختمان ترکیبات حلقوی مشتمل بر ۶ اتم کربن است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاسلت[11] (hāselt)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۳۹٬۶۶۳)، مرکز ایالت لیمبورگ، لش بلژیک، بندری نزدیک ← کانال آلبر. در ۱۸۳۱ هلندیها در اینجا بلژیکیها را شکست دادند.

هاسه[12] **یوهان آدولف** (yohān ādolf hāse)، ۱۶۹۹–۱۷۸۳، آهنگساز آلمانی، شاگرد آ. سکارلاتی. آهنگهائی که تصنیف کرده اوراتوریو، سونات، و سمفونی بوده است، ولی بیشتر شهرتش به آهنگهای اپرائی است. در ۱۷۳۱–۶۰ آهنگساز دربار در درسدن بود؛ آهنگهایش در لندن، ونیز، و وین نیز اجرا شد.

هاشم، امامزاده، زیارتگاه معروفی واقع در بالای تپه‌ای در کنار سفیدرود، ۳۴کیلومتری رشت، کنار جاده‌ی تهران؛ منسوب به هاشم، فرزند محمد ابن حنفیه (← امامزاده). بنایش زیبا ولی فاقد جنبه‌ی تاریخی است.

هاشم‌آباد، ده، رضائیه؛ ← مرگور، دهستان.

هاشم‌آباد (hāšemābād)، ده (جمع ۱٬۲۷۱ سنه

(۱)Harunobu (۲)Horowitz (۳)Hervey (۴)Ickworth (۵)Harvey (۶)hydrophobia; rabies (۷)Haryana (۸)Haas (۹)Hasdrubal (۱۰)Hassel (۱۱)Hasselt (۱۲)Hasse

۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم، ۹کیلومتری لغ گرگان. در دشت واقع شده و هوایش معتدل و مرطوب است. محصولاتش غلات و برنج است. از صنایع دستی ابریشمبافی دارد.

هاشم ابن عبد مناف (hāšeme 'bne abde manāf)، پدر عبدالمطلب جد پیغمبر ص که خاندان او را به این مناسبت بنی هاشم مینامند. بنا بر روایات، قبرش در غزه است.

هاشم ابن مغیره‌ی مخزومی: ← عمر خطاب.

هاشم الاتاسی: ← اتاسی، هاشم ۱۱.

هاشم نوری [میرزا هاشم نوری، پسر محمد رحیم خان]، از پیشخدمتهای دربار ناصرالدین شاه قاجار. وی در تهران با تامسن (tāmsən)، کاردار سفارت انگلستان، روابط دوستانه داشت، و مشهور بود که تامسن و همچنین چارلز موری (cārlz mēri) وزیر مختار انگلیس، با زن میرزا هاشم که خواهر زن ناصرالدین شاه بود رابطه دارند. تامسن خواست میرزا هاشم را به عنوان وقایعنگار سفارت به شیراز بفرستد، ولی دولت ایران مانع شد، و بین طرفین مراسلات شدید و خشن مبادله شد، و مأموران دولت زن میرزا هاشم را دستگیر کردند. اما خود او به سفارت انگلستان متحصن شد، و سفیر انگلستان به حمایت و دفاع از او بر خاست، و بین او و دولت ایران درین باب چندین مراسله‌ی خشن رد و بدل شد. عاقبت، چون سفیر نیز متهم به داشتن روابط با زن میرزا هاشم شد، و مورد اهانت قرار گرفت، با خشم و قهر از تهران حرکت کرد (۲۶ ربیع الاول ۱۲۷۲ هق)، و این قضیه منتهی به قطع روابط دولتین و اقدام دولت انگلستان به تسخیر بوشهر و محمره شد. نیز ← جنگ ایران و انگلیس.

هاشمی کرمانی (hāšemie kermāni)، شهرت **سید محمد هاشم، هاشمی** (šāh jahāngir-)، فد ۹۴۶ یا ۹۴۸ هق، شاعر و عارف ایرانی. نسبش از طرف پدر به قاسم انوار و از طرف مادر به شاه نعمت‌الله ولی میرسید. هاشمی از خراسان به سند رفت، و در آنجا اقامت کرد؛ در ۹۴۶ هق به قصد حج خارج شد، و در اثنای راه به دست راهزنان به قتل رسید. مثنوی تظهرالآثار او باقی است.

هاشمیه یا الهاشمیه (al.hāšemiyya)، پایتخت اداری خلفای عباسی پیش از تأسیس بغداد. نام شهری خاص نبود، بلکه هر جا خلیفه مستقر میشد به همین نام خوانده میشد، و به همین جهت چند هاشمیه در تاریخ ثبت شده است. سفاح نخستین خلیفه‌ی عباسی، پس از ترک کوفه، رو به روی قصر ابن هبیره، در نیمه راه میان کوفه و بغداد، شهری ساخت و آن را هاشمیه نامید. در ۱۳۴ هق سفاح مقر خود را از این هاشمیه به هاشمیه‌ی دیگری، نزدیک انبار، انتقال داد، ولی در ۱۳۶ هق پیش از پایان یافتن کار بنای این شهر از دنیا رفت. منصور، خلیفه‌ی دوم عباسی، پیش از آنکه بغداد را پایتخت قرار دهد، در محلی نزدیک کوفه مستقر شد. ظاهراً مقصود نخستین خلفای عباسی، ضمن این تغییر محل اقامت و بنای هاشمیه‌ها، یافتن محل مناسبی برای بنای پایتخت بود و، بالاخره، محل بغداد به این منظور انتخاب و پایتخت شد.

هاشمیه، پیروان محمد حنفیه، ← عباسیان، قسمت I، کیسانیه.

هاشور: ← پرداز.

هافسفیورد[1] (hāfsfiord)، شاخابه‌ای از دریای شمال، تخ نروژ، نزدیک ستاوانگر. هارولد I در ۸۷۲ پیروزی قطعی خود را در اینجا به دست آورد، و در نتیجه شاه تمامی نروژ شد.

هافل[2] (hāfel)، رودی به طول ح ۳۵۰ کم، لش قسمت مرکزی آلمان. از مکلنبورگ تا شپانداو به طرف ج جاری است، و در اینجا به رود شپره پیوسته و با آن به رود الب میریزد.

هافنیوم[3] (hāfniom؛ از فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Hf؛ نیز ← عنصر، جدول). اهمیت تجارتی ندارد، و در همه جا به مقدار کم یافت میشود. ژرژ اوربن[4] (jorj urban؛ ۱۸۷۲– ۱۹۳۸، فرانسوی) آن را کشف کرد، و گئورگ فون هوشی آن را جدا ساخت (۱۹۲۳). از لحاظ شیمیائی با زیرکونیوم شباهت دارد. این امید هست که بتوان از آن به عنوان یک عنصر نوترونگیر در ماشینهای تولید نیروی هسته‌ای استفاده کرد، زیرا برای جذب نوترون بسیار قابلیت دارد. هافنیوم مستقیماً با شورگنها ترکیب، و در حرارت با کربون، بور، گوگرد، و سیلیسیوم ترکیب میشود.

هاکسلی[5]، **آلدس لنرد** (āldəs lenərd hāks-li)، ۱۸۹۴–۱۹۶۳، نویسنده‌ی انگلیسی، نوه‌ی ت. ه. هاکسلی. فراوان سفر میکرد، و در دهه‌ی ۱۹۲۰ در ایتالیا مهزیست که در آنجا با د. ه. لارنس دوستی نزدیک پیدا کرد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ به کشمت رفت و در کالیفرنیا مقیم شد. چون از سن ۱۸ سالگی به کوری تهدید میشد، وقت و نیروی فراوانی برای بهبود بخشیدن به قوه‌ی بینائی صرف کرد. حرفه‌ی نویسندگی خود را با نوشتن مقالات انتقادی و اشعار نمادی آغاز کرد، ولی بزودی متوجه داستانویسی شد. زرد کرومی (۱۹۲۱)، پونچه‌ی کهنه (۱۹۲۳)، و آن برگهای خشک (۱۹۲۵) او تصاویر شکننده و آمیخته به شک یک اجتماع در حال انحطاط را نمایش میدهد. در جهان برتر جدید (۱۹۳۲) تمدنی کابوسی و رؤیائی از قرن ۴۲۵م مجسم شده است. پس از اینها کتابهای پس از چندین تابستان قو میمیرد (۱۹۳۹)، بوزینه و ذات (۱۹۴۸)، شیاطین لودون (۱۹۵۲)، و نابنه و الاهه (۱۹۵۵) را منتشر کرد. داستانهای او که آکنده از اندیشه‌ها و نکات طنزآمیز است، با بدبینی فراوان، تنفر و سرخوردگی او را نسبت به روزگار معاصر منعکس میسازد. ولی از نوشته‌های اخیر او علاقه‌مندی شدید وی به عرفان و فلسفه‌ی شرق مشهود است. داستانهای کوتاهی نیز نوشته، از جمله لبخند ژوکوند که موفقانه بر صحنه و سینما آمده است.

هاکسلی[5]، **سر اندرو فیلدینگ** (sər andru filding hāksli)، ۱۹۱۷– ، پزشک انگلیسی متخصص در فیزیولوژی، مت لندن. در ۱۹۶۰ استاد فیزیولوژی یونیورسیتی کالج لندن، و در ۱۹۶۹ استاد پژوهشی انجمن سلطنتی همان کالج شد. به خاطر کشفیاتی که در باره‌ی سازوکارهای یونی در بن انگیختن و متوقف ساختن قطعات غشائی محیطی و مرکزی یاخته‌های عصبی انجام داد، برنده‌ی سهمی (با مشارکت ← ج. اکلز و ا. ل. هاجکین) از جایزه‌ی نوبل سال ۱۹۶۳ در فیزیولوژی و پزشکی شد. در ۱۹۷۴ لقب یافت. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاکسلی[5]، **تامس هنری** (tāməs henri hāks-li)، ۱۸۲۵–۹۵، زیستشناس و مربی انگلیسی. از پژوهشهای زیستشناختی خود دست کشید و ناشر بانفوذ افکار علمی در میان مردم شد، و از نمایندگان برجسته‌ی اعتقاد به نظریات داروین در انگلستان بود. وی که از لاادریه بود، در هر چیز که بلاواسطه قابل تجزیه و تحلیل منطقی و اثبات علمی نبود شک داشت. حقیقت را کمال مطلوب میدانست، و از افزاز آن که روش علمی است، و از حاصل آن که نظریه‌ی تکامل است، بسیار سخن میگفت و چیز مینوشت. اصول اخلاقی بشری را در خارج چشمانداز فرایندهای مادی تکامل قرار میداد؛ معتقد بود که تمدن نتیجه‌ی اعتراض بشر به طبیعت است، و پیشرفت انسان از طریق کنترولی که بر تکامل میکند حاصل میشود. خدمات عمومی متعدد داشت و در ۱۰ کمیسیون سلطنتی (۱۸۶۲–۸۴) انجام وظیفه میکرد. از جمله‌ی آثار متعدد او است، تکامل و اخلاق (۱۸۹۳)، مجموعه‌ی مقالات (۹ جلد، ۱۸۹۴)، یادداشتهای علمی (۴ جلد، ۱۸۹۸–۱۹۰۱)، و یک اوتوبیوگرافی (۱۹۰۹).

هاکسلی[5]، **سر جولین سارل** (sər julian sārəl hāksli)، ۱۸۸۷–۱۹۷۵، زیستشناس و نویسنده‌ی انگلیسی، نوه‌ی ت. ه. هاکسلی؛ مت لندن. در تکزاس (۱۹۱۲–۱۶)، آکسفرد (۱۹۱۹–۲۵)، و کینگز کالج لندن (۱۹۲۵–۳۵) تدریس میکرده است. در این سالها و سالهای بعد، که دبیر کل انجمن جانورشناسی لندن بود (۱۹۳۵–۴۲)، ریاست اتحادیه‌ی ملی کارگران علمی را نیز داشت. در ۱۹۴۶–۴۸ مدیر کل سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) بود. موهبت علمی فراوان داشت، و از جمله‌ی آثار او است، زیستشناسی حیوانی (با همکاری ج. ب. س. هالدین، ۱۹۲۷)، پژوهش علمی و نیازهای اجتماعی (۱۹۳۴)، ما اروپائیان [با همکاری الفرد کورت هدن[6] (alfrəd kort hadən؛ ۱۸۵۵–۱۹۴۰)، ۱۹۳۶]، اندیشه‌های زنده‌ی داروین (۱۹۳۹)، انسان در جهان نو (۱۹۴۷)، و وراثت، شرق و غرب (۱۹۴۹)،

هاکسمور[7]، **نیکولس** (nikolas hāksmur)، ۱۶۶۱–۱۷۳۶، معمار انگلیسی که در ساختن اغلب بناهای بزرگ به سبک باروک انگلیسی دخالت داشته است. از ۲۱ سالگی در طرحریزی و ساختمان بیمارستان چلسی، کلیساهای شهر لندن، کاخهای سلطنتی، و کلیسای جامع سنت پول دستیار سر ک. رن بود. در ساختمان بیمارستان گرینیچ قائم‌مقام مهندس ناظر بود (۱۷۰۵–۲۹). در بنای کاخهای بزرگ با سر

(۱) Hafrsfjord; Hafsfjord (۲) Havel (۳) hafnium (۴) Urbain (۵) Huxley (۶) Haddon (۷) Hawksmoor

جان ونبرو[1] (sər jān vanbru*، ۱۶۶۴–۱۷۲۶، معمار و درامنویس انگلیسی) همکاری داشت. با فرمانی که در ۱۷۱۱ صادر شد، هاکسمور به عنوان یکی از معمارانی انتخاب شد که مقرر بود نقشه‌ی ساختمانی ۵۰ کلیسا را برای شهر لندن طرح‌ریزی کنند. در ۱۷۱۴–۳۰ نقشه‌ی بسیار اصیل ۶ کلیسا را کشید، که کلیسا‌های سنت جورج، بلومزبری، و کرایستچرچ از جمله‌ی آنها بود. هاکسمور که از عناصر معماری چندین دوره تأثیر پذیرفته بود، خود مبتکر طراحی خاصی شد که در تاریخ بین‌المللی هنر باروک مقام شایسته‌ای برای او فراهم آورد.

هاکوپیان، هاکوپ ملیک (hākop melik hākopiān)، ۱۸۳۵–۸۸، نویسنده‌ی ارمنی ایرانی و از بزرگترین نویسندگان کلاسیک ارمنی؛ متسلماس. به تفلیس رفت، و تحصیلات متوسطه‌ی خود را ناتمام گذاشته به سلماس باز گشت. دگربار به تفلیس رفت و به نویسندگی پرداخت، و از آن پس تمام وقت خود را صرف ادبیات جدید ارمنی کرد. آثارش ح ۴۰ کتاب است، که به چند زبان ترجمه شده است.

هاکودا‌ته[2] (hākodāte). شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۴۱٬۶۶۳)، انتهای ج‌غ جزیره‌ی هوکایدو، ژاپن؛ کنار تنگه‌ی تسوگارو. مرکز کشتیسازی است. در ۱۸۵۴ به روی کشتیهای کشمه و در ۱۸۵۷ به طور عموم به روی کشتیهای خارجی باز شد، و اکنون بندر عمده‌ی جزیره است. مرکز بازرگانی و صنعتی است، و صنعت فلزگری و ماهیگیری دارد.

هاکون[3] I (hākon_) یا **هاکون خوب**، نروژی **هوکون** (hokon)، ح ۹۱۵–۹۶۱، شاه (ح ۹۳۵–۹۶۱) نروژ، پسر هارولد I. در دربار اثلستن انگلستان به کیش مسیحیت تربیت یافت. برادرش اریک، به عنوان شاه اصلی جانشین هارولد شد، ولی دیگر پسران هارولد از اطاعت اریک خودداری ورزیدند، و در به دست آوردن قدرت به هاکون کومک کردند. هاکون ارتش و ناوگان ملی نروژ را تقویت کرد. تلاش وی برای ترویج مسیحیت در نروژ ناموفق ماند. از زخم مهلکی که بر داشت در گذشت، و پسران اریک جانشینش شدند.

هاکون[3] IV، نروژی **هوکون**، ۱۲۰۴–۶۳، شاه (۱۲۱۷–۶۳) نروژ؛ پسر نامشروع هاکون III (سلطنتش ۱۲۰۲–۰۴) و نوه‌ی سوره. پس‌از مرگ (۱۲۱۷) شاه اینگه[4] (inge)، جانشین هاکون III، به سلطنت رسید. هاکون IV بر مدعیان سلطنت فایق آمد، و در ۱۲۲۳ یک شورای عالی در برگن سلطنت او را تأیید کرد. پاپ اینوکنتیوس IV سلطنت او را به رسمیت شناخت، و در برگن تاجگذاری شد (۱۲۴۷). در دوره‌ی سلطنت هاکون نروژ قرون وسطی به اوج ترقی رسید؛ ایسلند و گروئنلند به تصرف نروژ در آمد؛ و اصلاحات قانونی مهمی انجام گرفت. دربار هاکون بسیار باشکوه بود، و ادبیات نورس کهن در زمان او شکوفان شد. سنوری ستورلوسون مدتی در دربار او به سر برد. هاکون هنگام لشکرکشی به اسکاتلند در جزایر اورکنی در گذشت. پسرش ماگنوس VI جانشینش شد.

هاکون خوب: ← هاکون I.

هاکونه[6] (hākone)، دهکده و ییلاق کوهستانی، ج‌ش هونشو، ژاپن، ۳۲ کیلومتری ج فوجی‌یاما و ح ۶۵ کیلومتری ج‌غ یوکوهاما، کنار دریاچه‌ی هاکونه. چشمه‌های آب گرم فراوان دارد. منظره‌ی فوجی‌یاما از آنجا بسیار زیباست. مزار هاکونه (بنای ۷۵۷) از مزارهای معروف ژاپن مرکزی است.

هاکووه، سر جان: ← کوندویره.

هاکی[7] (hāki)، از بازیهائی که روی زمین به وسیله‌ی دو تیم ۱۱ نفری یا روی یخ (دو تیم ۶ نفری) انجام میشود. هاکی روی زمین قرنها در انگلستان رایج بوده، و از ۱۹۰۱ به بعد نیز در امریکا رواج یافته است. هر بازیکن با عصائی چوبی که سر آن خمیده است باید توپی را در دروازه‌ی حریف وارد کند. مدت بازی ۶۰ دقیقه (در دو زمان ۳۰دقیقه‌ای) است. میدان بازی زمینی است به ابعاد ۹۰–۱۰۰ یارد در ۵۰–۶۰ یارد. هاکی روی یخ مخصوص مردها و اصل آن از کانادا است، و به احتمال قوی دانشجویان دانشگاه مگیل، کانادا، آن را به صورت امروز در آورده‌اند (۱۸۷۰). طول و عرض میدان بازی به ترتیب ۲۰۰ و ۸۵ یا (۶۱ و ۲۶ متر) است.

هاکینز، سر انتونی هوپ، ← هوپ، انتونی.

هاکینز[8]، **سر جان** (sər jān hākinz*)، ۱۵۳۴–۹۵، دریانورد انگلیسی، پدر سر ر. هاکینز. در دریانوردی پرسود تجارت برده، سیاهان افریقائی را در بندرهای اسپانیا میفروخت. زمانی که خزانه‌دار و متصدی کارهای مالی نیروی دریائی بود کشتیسازی را بهبود بخشید. به اتفاق پسرش علیه جهازات شکست‌ناپذیر جنگیدند (۱۵۸۸).

هاکینز[8]، **سر ریچارد** (sər ricārd hākinz*)، ۱۵۶۲؟–۱۶۲۲، دریانورد انگلیسی که با پدرش، سر ج. هاکینز، بر ضد جهازات شکست‌ناپذیر جنگیدند. هنگامی که به امریکای جنوبی دست برد میزد به دست اسپانیائیها اسیر و زندانی شد (۱۵۹۷–۱۶۰۲). بعدها در پارلمنت خدمت کرد.

هاگ، شهر، هلند، ← لاهه.

هاگ (hāg)، فس **سپور**[9] (spor)، در زیستشناسی، اصطلاحی برای معرفی مرحله‌ای از زندگی سازواره‌های تکیاخته‌ی گونه‌گون (مخصوصاً باکتریها) که در آن سازواره به حالت آرامش یا به حالت مقاوم در برابر عوامل خارجی قرار دارد؛ نیز برای نامیدن یاخته‌ی بی‌جنس مولد مثل تولیدشده در بسیاری از گیاهان (مثلاً قارچها، سرخسها، خزه‌ها، و جلبکها) و جانوران تکیاخته (آغازیان) و در همه‌ی گیاهانی که در آنها عمل تناوب نسل صورت می‌گیرد، که در این صورت آن را هاگسازی[10] (hāg.sāzi) گویند. هر هاگ معمولاً به صورت توده‌ای از پروتوپلاسم است که هسته‌ای دارد و یک دیواره‌ی یاخته‌ای آن را احاطه کرده است، در هاگهای مقاوم و در مرحله‌ی آرامش هاگهای تولید مثلی، این دیواره سخت و در مقابل آب نفوذناپذیر میشود، و به همین جهت هاگ می‌تواند در اوضاع و احوال نامساعد، همچون گرما و رطوبت مفرط، مقاومت ورزد و به زندگی خود ادامه دهد. بسیاری از گیاهان و جانوران تکیاخته، هم از راه ساخته شدن هاگ و هم از راه تقسیم مستقیم (میتوز)، تولید مثل میکنند، و نیز میتوانند هاگهای ناهمگون بسازند که از پیوستن آنها به یکدیگر فرد تازه‌ای به وجود آید. مثلاً، تولید مثل مخمرها هم از طریق تشکیل دو گونه هاگ صورت میگیرد و هم از طریق غنچه‌زائی (← گنتگیری). در قارچها، بعضی از هاگها دیواره‌ی نازک دارند و رویش آنها سریع است، و بعضی دیگر دیواره‌های ستبر دارند و از گونه‌های مقاوم در برابر عوامل خارجی هستند. در گیاهان پرياخته، نسل سپوروفیت [از طریق میتوز (← میتوز)] هاگهائی تولید میکند که تعداد کروموزومهای آنها به اندازه‌ی نصف گونه‌ی عادی است؛ این هاگها پس از رشد مستقیماً به صورت نسل گامتوفیت در میآیند که (از طریق میتوز) یاخته‌های مولد مثل نر و ماده میسازند و از آمیزش آنها با یکدیگر یک سپوروفیت فراهم میآید (برای اصطلاحات این مقاله ← گنتگیری).

هاگ[11]، **جیمز** (jeymz hāg)، ۱۷۷۰–۱۸۳۵، شاعر انگلیسی، ملقب به چوپان اِتّریک؛ متولد اتریک[12]، اسکاتلند. موهبت شعری او توسط سر والتر سکات کشف شد که از اشعار او در خنیاگران مرزی خود آورده است. از مجموعه‌های شعر او شاعر کوهستان (۱۸۰۷) و شب‌زنده‌داری ملکه (۱۸۱۳) است.

هاگانا: ← فلسطین، قسمت VIII.

هاگسازی: ← هاگ.

هاگن[13] (hāgen)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۰۰٬۹۰۹)، نورد راین‌وستفالی، غ آلمان غربی؛ از مراکز صنعتی ناحیه‌ی رور. در ۱۷۴۶ عنوان شهریت یافت؛ پس از ۱۸۷۰ اهمیت صنعتی پیدا کرد؛ در جنگ II سخت آسیب دید. کارخانه‌های آن آهن و فولاد، مواد شیمیائی، ماشین‌آلات، کاغذ، و موتور اتومبیل تولید میکند.

هاگیا سوفیا: ← ایا صوفیه.

هاگینز[14]، **چارلز برنتن** (cārlz brentən hāginz)، ۱۹۰۱– ، پزشک امریکائی؛ متولد نووا سکوتیا. در ۱۹۲۴ از مدرسه‌ی پزشکی

(۱)Vanbrugh (۲)Hakodate (۳)Haakon (۴)Inge (۵)Haakon (۶)Hakone (۷)hockey (۸)Hawkins; Hawkyns (۹)spore (10) sporulation (۱۱)Hogg (۱۲)Ettrick (۱۳)Hagen (۱۴)Huggins

هـاروارد فارغ‌التحصیـل شد. در ۱۹۲۷ به بخش جراحـی دانشگاه شیکاگو پیوست. شهـرتش بـه جهت تحقیقات در بیماری سرطان است. به خاطر کشفـی که در نقش هـورمونها در درمان سرطان غده‌ی وزی کرد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ف. پ. راوس) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۶ در فیزیو- لـوژی و پـزشکـی شد. نیـز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاگینز[1]، سر **ویلیام** (sər wilyām hāginz*)، ۱۸۲۴–۱۹۱۰، منجـم انگلیسی، پیشقدم در تجـ- زیه‌ی طیفی ستـارگان و عکسبرداری طیفـی از آسمان؛ متـ لنـدن. در ۱۹۰۰–۰۶ رئیس انجمـن سلطنتی بـریتانیائی بـود. یک اطلس نمایـانگر طیفهای اختری (۱۸۹۹) فراهم کرد.

هاگینه (hāgine)، محـل قـرار گرفتن هـاگهای (← هاگ) گیاهان بی‌گل.

هال[2] (hal)، شهر (در ۱۹۷۰ جـمـ ۶۳٬۵۸۰)، چغ کبک، کانـادا، در ملتـقـای رودهـای گتینـو[3] (gatinō) و اوتاوا. مرکز صنایـع چـوبـبری و کاغذسازی است. کارخانه‌های ذوب آهـن و فولاد و مرکز نیروی برقابی نیز دارد.

هال[4]، نام رسمی آن **کینگستن-اپان-هال**[5] (kings-tən apān-hal)، شهـر (در ۱۹۷۱ جـمـ ۲۸۵٬۴۷۲)، رایدینگ شرقی (یـورکشر)، انگلستان، بر خلیج هامبر. یکی از بنادر عمده‌ی یورکشر و لینکـن‌شر، و دارای مصنـوعـات بسیـار است. خطوط کشتیرانی آن را به بنّ اروپـا متصل می- سازد. از پایگاههای ماهیگیری اقیانوسی است. چند موزه دارد. در ۱۹۴۱ سخت بمباران شد. در ۱۹۷۴ ضمیمه‌ی ولایت جدید هامبرساید شد.

هال، اثر: ← هال، ادوین هربرت.

هال[6]، **ادوین هربرت** (edwin hërbərt hal)، ۱۸۵۰–۱۹۳۸، فیـزیکـدان امـریکائـی، کاشف (۱۸۸۰) پدیده‌ای به نـام "اثـر هـال" عبارت از اینکه هرگاه یک صفحه‌ی فلزی بسیار نازک در میدانـی مغناطیسی، عمـود بر سطح صفحه، قرار داده شود انحرافـی در خطوط جـریان بـرق در صفحه حاصل میشود. ایـن اثر، بـا ضخامت پیدا کردن صفحه، زایل میشود. هال در هدایت (حرا- رتی و برقی) فولاد نیز تحقیقاتی کرده است.

هال، ایسف، منجم امریکائی؛ ← مریخ.

هال[6]، **چارلز فرانسیس** (cārlz frānsis hal)، ۱۸۲۱–۷۱ پـوینده‌ی امریکائی؛ متـ نیـو همپشر. برای یافتن هیئت پـویشی سر جان فرانکلین دو سفـر کـرد (۱۸۶۰–۶۲ و ۱۸۶۴–۶۹). بـه معلو- مات جغرافیائـی مربوط بـه قطب شمال چیزهای فراوان افزود. رئیس هیئت اعزامی دولت امریکا بـه قطب شمـال (۱۸۷۱) بـود. کتاب تحقیقات در شمالگان و زندگی در میان اسکیموها (۱۸۶۴) داستان سفر دوم وی به شمالگان است.

هال[7]، **کوردل** (kordəl hal)، ۱۸۷۱–۱۹۵۵، سیاستمدار امریکائی و وزیـر امـور خارجـه‌ی (۱۹۳۳–۴۴) کشمـ. در دستگاه فـرانـکلین دلانو تنسی خـدمت میکـرد؛ پس از خـدمت در ← جنگ اسپانیا و امریکا، در ۱۹۰۳ بـه منصب قضا- وت رسید. در سالهـای ۱۹۰۷–۲۱ و ۱۹۲۳–۳۱ در مجلس نمایندگان کشمـ مشغول خـدمت بود و قوانین مهم مالیاتی را تدوین میکرد. در ۱۹۳۰ به نمایندگی سنا انتخاب شد و در ۱۹۳۳ وزارت امور خارجه را بر عهده گرفت. پیوسته در صـدد استقرار روابط اقتصادی سالم بین‌المللی بود، و سیاست وی مبتنی بـر اعمال حسن نیت سازنـده نسبت به ملتهای غیر مهاجم بود. از آغاز جنگ II وسایل کومک بـه متفقیـن را تسهیل میکـرد و خواستار تجدیـد نظر در قانـون بیطرفـی کشمـ بود. در برقراری وحدت در میان متفقین کوشش داشت و از تأسیس سازمـان جهانـی برای حفظ صلح پشتیبانی میکرد. به علت بیماری از وزارت امور خارجه کناره گرفت. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۵ صلح شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هال[8]، **گرنویل ستنلی** (granvil stanli hāl)، ۱۸۴۶–۱۹۲۴، روانشناس و مربی امـریکائی. در آلمان به مطالعه‌ی روانشناسی تجربـی پرداخت، و سپس یـک آزمایشگاه روانشناسی در دانشگاه جانـز هاپکینز تـأسیس کرد (۱۸۸۲)، روزنامه‌ی امریکائی روانشناسی را تـأسیس کرد (۱۸۸۷)، یکی از مـؤسسان و نخستین رئیس (۱۸۹۱) انجمـن روانشناسی امریکائی بود. از آثارش محتویات ذهن کـودکان هنگـام ورود بـه دبستان (۱۸۸۳) است، که موجـد نهضت مطالعه در بـاره‌ی اطفـال در کشمـ شد.

هالئاکالا[9] (haleakālā)، کـوهـی بـه ارتـفـاع ۳٬۰۵۸ متر، ش جزیره‌ی ماوئی، هاوائی. دارای بزرگترین دهانه‌ی آتشفشانی خاموش جهان است (محیط دهانه ۳۹ کم و عمقش ۸۲۹ متر است).

هالاند[10] (hāland) ولایـت (۴٬۹۲۵ کمـ، در ۱۹۷۰ جـمـ ۱۹۴٬۲۶۶)، چغ سوئـد، بـر تنگه‌ی کاتگات، مرکزش هالمشتاد. ایـن ناحیه در ۱۶۵۸ توسط کارل X سوئد از دانمارک گرفته شد.

هالبرشتات[11] (hālberštāt)، شهر (در ۱۹۷۰ جمـ ۴۶٬۷۷۴)، جمهـوری دمـوکراتیک آلمـان، در کشور سابـق ساکس-آنهـالت، آلمـان مـرکزی. مرکز راه آهن، و دارای کارخـانه‌های پاچه‌بافی و کاغذسازی، و صنایـع دیگر است. از ۸۱۶ مقر اسقف بـود، هانری شیر آن را آتش زد (۱۱۷۹)، و پس از سقـوط هـانـری (۱۱۸۰)، اسقفنشیـن هالبرشتات، تـوسط امپراطـور فـردریـک I، به عنـوان تیـول بـه اسقفها واگـذار شد. در ۱۶۴۸ ضمیمه‌ی براندنبورگ و پس از آن جزء ایـالت پروسی ساکس شد. کلیسای قـرن ۱۲م و کلیسای جامع قرن ۱۳م–۱۷م آن از بناهای عالی قدیمی این شهر است.

هالبه[12]، **ماکس** (māks hālbe)، ۱۸۶۵–۱۹۴۵، نویسنده‌ی ناتـورالیست آلمانـی، که آثـارش از ایبسن و هاوپتمان متأثر است. نمایشنامه‌هایش شامـل بوگند (۱۸۹۳) و مادر زمین (۱۸۹۷) مـی- باشد. چنـد داستـان نیـز، از جمله بو (۱۹۱۶) نوشته است.

هالدین[13]، **جان بردن ساندرسن** (jān bërdən sāndərsən hāldeyn)، ۱۸۹۲–۱۹۶۴، عالـم انگلیسی ژنتیک، پسر ج. س. هالدین. شهرتش بـه کارهـائـی است که بـرای استـفـاده‌ی از ریاضیات در زیستشناسی و عـرضه کردن تصویری علم برای مـردم عـادی انجام داده است. از تألـ- لیفات او زیستشناسی جانوری (۱۹۲۷) است، که بـا ج. س. هاکسلی مشترکاً تألیف کرده‌اند.

هالدین[13]، **جان سکات** (jān skāt hāldeyn)، ۱۸۶۰–۱۹۳۶، دانشمند انگلیسی. در بـاره‌ی اثر گازها و وسایل نجات و بیماریهای ریوی مربوط به کانهای زغـال سنگ پژوهش کرد، و در تأمین ایمنی معادن سهم عمده داشت. اسبابی ساخت که مرحله بـه مرحله فشار را کـم میکرد و بـرای تأمین سلامت کسانی که از اعماق دریا بالا می- آمدند بسیار سودمنـد بـود، و در ۱۹۰۵ ایـن مطلب را کشف کرد که تنظیم عمل تنفس به فر- مان مـرکز تنفسی دمـاغ است که عمل آن در تحت تأثیر مقدار انیدرید کربونیک موجود در خون است. مجلـه‌ی بهداشت را تـأسیس کرد، از آثار دیگر او سازواره و محیط (۱۹۱۷)، فیزیولوژی جـدیـد (۱۹۱۹)، تنفس (۱۹۲۲)، علـم و فلسفـه (۱۹۲۹)، و فلسفه‌ی یک زیستشناس (۱۹۳۶) است.

هالر[14]، **آلبرشت فون** (ālbreşt fon hāler)، ۱۷۰۸–۷۷، دانشمنـد و نـویسنـده‌ی سویسی؛ متـ برن. تحقیقاتش خصوصاً در فیزیـولوژی تجربی معروف است. علاوه بـر آن گیاهشناس نیز بود، و به شاعری و نویسندگی در کتابشناسی و داستان و تاریخ پزشکی شهرت داشت. از جمله‌ی آثارش مبادی فیزیولوژی بدن آدمی (۸ جـلـد، بـه لاتینی، ۱۷۵۷–۶۶) است.

هالر[15]، **ونتسل** (ventsel hālər)، چک **واتسلاف هـولار** (vātslāf holār)، ۱۶۰۷–۷۷، سیاه- قلم‌ساز و قلمزن بوهمی. پس از مدتـی کار کردن در ستراسبورگ و کولونی، همراه ت. ه. ارندل، به انگلستان رفت (۱۶۳۷) و در آنجا در خدمت چارلز I کار میکرد. علـی رغم حامیان متشخص و مهارت فـوق‌العاده‌ای که داشت، غـالباً محتاج بـود، و در فقر در گذشت. بسیـاری از کارهـای خود را هنگام اقامت در آنـورس (۱۶۴۵–۵۲) ساخته بـود. هالـر بیش از ۲٬۵۰۰ قطعـه کار از موضوعات بسیار متنوع مشتمل بر صورتپردازی، منظره، موضوعات دینی، زندگی معمولی، کشتی، و طرحهای معماری تصویر کرده بـود. مجموعـه- هائی همچون تئاترم مولیرم وی سندهای ارزنده- ای از لباسهای آن زمان به شمار میرود.

هالس[16]، **دیرک** (dirk hāls)، ح ۱۵۹۱–۱۶۵۶، نقاش هلندی، بـرادر فـرانس هالس (ح ۱۵۸۰–۱۶۶۶) که از ذوق و سلیقه‌ی او تقلید میکـرد ولی اصالت و نبوغ او را نـداشت. در ساختـن مناظـر بزمـی و مجالس طـرب متخصص بـود و مجلس مهمانی شاه (گـالـری ملی، لندن) او جالب توجه است.

هالس[16]، **فرانس** (frāns hāls)، ح ۱۵۸۰–۱۶۶۶، نقاش بزرگ هلندی که در زمـان خود در صورت- سازی و ساختن تابلوهای گروهـی پس از رامـ- بران مقـام دوم داشت؛ متـ آنورس. بیشتر زندگی خـود را در هارلـم گذراند، و در اینجا از کارل وان ماندر تعلیم گرفت و بـزودی شهرت فراوان یافت. با این همه، به علت اسراف و تبذیری که

(۱) Huggins (۲) Hull (۳) Gatineau (۴) Hull (۵) Kingston-upon-Hull (۶) Hall (۷) Hull (۸) Hall
(۹) Haleakala (۱۰) Halland (۱۱) Halberstadt (۱۲) Halbe (۱۳) Haldane (۱۴) Haller (۱۵) Hollar (۱۶) Hals

داشت، بیشتر عمر را در فقر گذراند. مستی و معاشران عیاش را بسیار دوست میداشت. نخستین ازدواجش به ناکامی انجامید، ولی از همسر دوم خود 10 فرزند پیدا کرد. زمان او مقارن با آزاد شدن هلند و دوره‌ی آبادانی و توسعه‌ی این کشور بود. بزرگان کشوری را رسم آن بود که برای اجتماعات گوناگون خود سفارش صورت‌سازیهای گروهی بدهند، و هالس تابلوهای بزرگی از آنان با لباسها و نشانهای رسمی می‌ساخت. بعضی از این "نقاشیهای گروهی" از عالیترین کارهای او به شمار میرود. هر کس در این تابلوها به وضع خاصی نموده شده، و مجموعه‌ی افراد گروه به صورتی بسیار طبیعی و جاندار و دور از تکلّف به نظر میرسد. تابلوهائی از صورتسازیهای یک‌نفری و نیز نقاشی‌هائی از چیزهای معمولی از او برجای مانده است. با گذشت عمر رفته رفته از به کار بردن رنگهای قهوه‌ای تند زمان جوانی دست برداشت و به جای آن به آمیختن رنگهای سیاه و خاکستری با رنگهای درخشان و براق پرداخت. در دهه‌ی 1630 به اوج شهرت خود رسید. در 1644 به ریاست رسته‌ی نقاشان انتخاب شد. در 1652 اموال او را در مقابل قرضی که داشت توقیف کردند، و پس از آن زندگی سختی پیدا کرد. در 1664 دو شاهکار خود ــ رؤسای نوانخانه و بانوان رؤسای نوانخانه (هر دو در هارلم) ــ را به وجود آورد. در این صورتسازیهای گروهی تیره‌رنگ او همان درخشندگی و نورانیتی مشهود است که در دیگر تابلوهای شاد او به نظر میرسد. در گرفتن تأثیرات زودگذر و با نقاشی به آنها زندگی بخشیدن، کسی بر هالس پیشی نگرفته است. بیشتر آثار او در مجموعه‌های هارلم موجود است، ولی نمونه‌های برجسته‌ای از آنها در مجموعه‌های دیگر جهان نیز دیده میشود. از شاهکارهای او است: تیراندازان سنت جورج (سه نقاشی)، تیراندازان سنت آدریان (دو نقاشی)، رؤسای بیمارستان سنت الیزابت (هارلم)، عروس و داماد و باده‌نوش شاد (موزه‌ی رایکس، آمستردام)، سوار خندان (مجموعه‌ی والاس، لندن)، دودی (موزه‌ی متروپلیتن)، ح یک سوم از 300 نقاشی او در مجموعه‌های امریکا موجود است.

هالس[1]، **فرانس** (frāns hāls)، ح 1618–69، نقاش هلندی، پسر فرانس هالس (ح 1580–1666). در نقاشی تابلوهای زندگی آرام و مناظر روستائی مهارت داشت.

هالست[2]، **گاستو** (gāstəv hālst)، 1874–1934، آهنگساز انگلیسی از اصل سوئدی. در کالج سلطنتی موسیقی تحصیل کرد. از 1903 تا 1934 در مؤسسات آموزشی مختلف به تعلیم موسیقی پرداخت. آثار اولیه‌اش از گریگ، ر. شتراوس، و ر. وان ویلیامز متأثر است، ولی بیشتر آثارش به حد اعلی ابتکاری است. آهنگهای معروفش عبارتند از سیارات (1914–16)، که سویتی است برای ارکستر؛ سرود مسیح (1917)، برای همسرایان و ارکستر؛ و اپرای نادان کامل (1920–22).

هالکواونه[3] (hālkuone) [ین. = ماهی خورک]، در اساطیر یونان، دختر آیولوس. به هنگام مرگ شوهرش در دریا جست؛ خدایان از شفقت هر دو را به ماهی خورک مبدل کردند، و زئوس ۱۴ شبانروز در هنگام انقلاب شتوی باد را از وزیدن ممنوع کرد.

هالماهرا[4] (hālmāherā)، یا **جایلولو**[5] (jāy-lolo)، جزیره (ح 18'100 کمم؛ جع ح 87'500)، ش اندونزی، واقع میان گینه‌ی جدید از ش و دریای سلب از غ؛ بزرگترین جزایر ادویه. کوهستانی و آتشفشانی است. از محصولاتش جوز بویا، کائوچو، ساگو، و برنج است. در جج II از پایگاههای هوائی عمده‌ی ژاپن بود. از 1525 پرتغالیها و اسپانیائیها به آن راه یافتند، و در 1660 تحت تسلط هلند قرار گرفت.

هالمستاد: ← هالمشتاد، شهر، سوئد.

هالمشتاد[6] (hālmštād)، سوئدی **هالمستاد**، شهر صنعتی و دریابندر (در 1970 جع 44'448)، مرکز ولایت هالاند، جغ سوئد، کنار کاتگات. صنایع فلزی و نساجی دارد. سابقاً از استحکامات مهم دانمارک بود؛ در 1645 به تصرف سوئد در آمد. حمامهای آب معدنی نزدیک آن است. کلیسائی به سبک گوتیک (قرن ۱۴م) و یک دژ (قرن ۱۷م) دارد.

هالند، (سومین) **بارون:** ← هالند هاوس.

هالند، جان فیلیپ: ← زیردریائی.

هالند، قسمتهای (hāland)، ← لینکن‌شر، انگلستان.

هالند هاوس[7] (hālənd hās) [= خانه‌ی هالند]، مقر خاندان هالند در کنزینگتن، لندن، که در 40 سال اول قرن ۱۹م به سبب مهمانداریهای فراوان هنری ریچارد وسل فاکس[8] (henri ricārd vasəl fāks؛ 1773–1840)، (سومین) بارون **هالند**، و همسرش در آن، شهرت یافت. بنای 1607 است که در 1767 پدربزرگ فاکس آن را خرید. ستاد فکری لیبرالهای انگلیسی و مردان برجسته‌ی دیگر بود. اصلاح‌طلبانی همچون ج. بنتم، و دانشمندانی همچون م. فاراده و ه. دیوی، و نویسندگانی همچون ت. مور و لرد بایرن و سر والتر سکات، و سیاستمدارانی همچون و. لم و جورج کنینگ و وایکاونت پالمرستون، از تماسهائی که در مهمانیهای ناهار معروف هالند هاوس برای ایشان فراهم میآمد، متأثر میشدند.

هالوژن: ← شورگن.

هالوس، نام باستانی قزل‌ایرماق.

هالوی، ضبط دیگری از نام ل. آلوی.

هاله[9] (hāle)، حلقه‌ی روشنی که معمولاً وقتی آسمان از پرده‌ی نازکی از ابر سیروستراتوس (← ابر) پوشیده است، بر اثر انکسار نور در بلورهای یخ ابر، به گرد ماه یا خورشید تشکیل میشود. به علت روشنی خورشید، هاله‌ی خورشیدی بندرت با چشم غیرمسلح قابل رؤیت است، ولی با شیشه‌ی تیره میتوان آن را دید. هاله معمولاً سفید است، ولی اگر دوره‌ی آن محو نباشد، رنگین (لبه‌ی داخلی مایل به قرمزی) میباشد.

هاله[10] (hāle)، شهر (در 1970 جع 257'300)، جمهوری دموکراتیک آلمان، پایتخت کشور سابق ساکس-آنهالت، ش آلمان مرکزی، بر رود زاله. مرکز ناحیه‌ی مهم استخراج نمک است، و صنایع ماشین‌سازی، فلزکاری، و مواد شیمیائی دارد. از پایگاههای فرانکها بود، و سپس به اسقفهای اعظم ماگدبورگ واگذار شد (968). از اعضای ← اتحادیه‌ی هانسائی بود (1281–1478)، و اصلاح دینی را پذیرفت (1544). در 1648 به براندنبورگ (که بعداً پروس شد) واگذار شد. دانشگاه معروفش در 1694 تأسیس شد و در 1817 دانشگاه ویتنبرگ ضمیمه‌ی آن شد. اولین انجمن کتاب مقدس در این شهر تأسیس شد (1710). از بناهای زیبا و ظریف آن برج سرخ به سبک گوتیک و کلیسای مریم است، که هر دو از قرون وسطی است.

هاله[11]، **ادمند** (edmənd hāle)، انگل **ادمند هلی** (hali)، 1656–1742، منجم و ریاضیدان انگلیسی. بیشتر بدان جهت شهرت دارد که نخستین منجمی بود که بازگشت یک ستاره‌ی دنباله‌دار را پیشگوئی کرد، و نیز نخستین کسی بود که به استفاده‌ی از عبور زهره برای یافتن اختلاف منظر خورشید متوجه شد. در 1676 به جزیره‌ی سنت هلن رفت تا به مشاهده و رصد کردن آسمانهای جنوبی بپردازد، و فهرستی از 341 ستاره از نیمکره‌ی جنوبی فراهم آورد. در 1677 نخستین رصد کامل عبور عطارد را به انجام رسانید. به هزینه‌ی خود کتاب اصول نیوتن را به چاپ رسانید. بر مبنای نظریه‌ی نیوتن، مدار ستاره‌ی دنباله‌دار بزرگ سال 1682 را محاسبه کرد، و این ستاره‌ی دنباله‌دار به یادگار او به نام ذوذنب هاله (← دنباله‌داران) خوانده شد. در 1698–1700 به یکی از نخستین تحقیقات در خصوص تغییرات قطبنما در قطل شمالی پرداخت. در 1720 عنوان منجم سلطنتی پیدا کرد. ماه را در مدت یک دور گردش کامل عقده‌های آن در معرض رصد قرار داد. و این کار 18 سال طول کشید. از اکتشافات دیگر هاله یافتن حرکت خاص ستارگان، انحراف بزرگ در حرکت مشتری و زحل، و تعیین شتاب حرکت متوسط ماه است. فهرست مشروح وی از ستارگان دنباله‌دار شناخته‌شده در 1705 منتشر شد؛ جداول نجومی (1749) وی پس از مرگش انتشار یافت.

هاله‌ی دگرگونگی[12] (hāle-)، در زمینشناسی، ناحیه‌ای که اطراف یک توده‌ی سنگهای نفوذی قرار گرفته و در آن سنگها دگرگون شده‌اند. در این نواحی غالباً نهشتهای کانه‌ای ارزنده وجود دارد.

هالی[13]، **رابرت ویلیام** (rābərt wilyām hā-li)، 1922– ، زیستشناس امریکائی. نخستین کسی است که توالی نوکلئوتیدها را در یک ⇐ اسید نوکلئیک مشخص کرد، و از این رو در تفهیم سازواره‌های ژنتیک و ترکیب مصنوعی پروتئین سهیم شد؛ همین موجب شد که برنده‌ی سهمی

(1)Hals (2)Holst (3)Halcyone (4)Halmahera (5)Jailolo (6)Halmstad (7)Holland House (8)Fox
(9)halo (10)Halle (11)Halley (12)metamorphic aureole (13)Holley

(با مشارکت ⇐ ه. گ. خورانا و م. و. نیرنبرگ) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۸ در فیزیولوژی و پزشکی شود. هالی در ۱۹۶۲ به استادی زیست‌شیمی در دانشگاه کورنل منصوب شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هالیج، اوکرائین، ← گالیچ.

هالیرود[1] (hālirud) [= سلیب مقدس]، کاخی در ادنبورگ، مقر سابق شاهان اسکاتلند. دیوید I در ۱۱۲۸ دیری در آنجا بنا نهاد. بنای کنونی ح ۱۵۰۰ به وسیله‌ی جیمز I آغاز شد. در ۱۵۴۴ قسمتی از آن را انگلیسها ویران کردند، و صحنه‌ی قتل د. ریتسیو بود (۱۵۶۶). در ۱۶۵۰ بر اثر آتشسوزی تقریباً بکلی خراب شد، و چارلز II آن را دوباره ساخت (۱۶۷۱–۷۹).

هالیس، نام باستانی قزل‌ایرماق.

هالیفاکس[2] (hālifāks)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۹۱٬۱۷۱)، رایدینگ غربی (یورکشر)، انگلستان. موزه و گالری هنری آن قابل توجه است. می‌گویند د. دفو قسمتی از کتاب روبنسون کروزوئه را در اینجا نوشت. از صنایعش فرشبافی و نساجی (پارچه‌های پنبه‌ای و پشمی) است. در ۱۹۷۴ بخشی از ولایت جدید متروپالیتن یورکشر غربی شد.

هالیفاکس[2]، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۱۲۲٬۰۳۵)، کرسی ایالت نووا سکوتیا، کانادا، کنار قطل. بزرگترین شهر ایالت و عمده‌ترین بندر زمستانی کانادا است. از صنایع آن تهیه‌ی الوار، ذوب فلزات، کشتیسازی، تصفیه‌ی قند، و آمودن مواد غذائی است. در ۱۷۴۹ تأسیس شد. در هر دو جنگ جهانی از پایگاههای عمده‌ی دریائی و هوائی بود.

هالیفاکس[2]، اولین ارل آو (ērl āv hālifāks)، لقب **ادوارد فردریک لیندلی وود**[3] (edwārd fredrik lindli wud)، ۱۸۸۱–۱۹۵۹، سیاستمدار و دیپلومات انگلیسی. به عنوان عضو حزب محافظه‌کار به نمایندگی مجلس عوام برگزیده شد (۱۹۱۰)، و در ۱۹۲۱ به معاونت وزارت مستعمرات رسید و سپس وزیر آموزش و پرورش (۱۹۲۴) و کشاورزی (۱۹۲۴–۲۵) شد. در ۱۹۲۶–۳۱ نایب‌السلطنه‌ی هند بود، و مواجه با مبارزات م. گاندی و ناسیونالیستهای هند شد، و در صدد سازش با آنان بر آمد. در ۱۹۳۵ رهبر مجلس لردها شد، و در ۱۹۳۸ به وزارت امور خارجه رسید و به علت سهم عمده‌ای که در مذاکرات با آلمان داشت، که منجر به بسته شدن ← پیمان مونیخ شد، در معرض حمله‌ی مخالفانش قرار گرفت، و ا. ایدن به جای وی به وزارت امور خارجه رسید (۱۹۴۰). از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶ سفیر انگلستان در کشمت بود. مسائل هند (۱۹۳۲) وسخنرانیهائی درباره‌ی سیاست خارجی (۱۹۴۰) مجموعه‌ی نطقهای او است که به صورت کتاب منتشر شده است.

هالیفاکس، (اولین) **ارل آو:** ← مانتگیو، چارلز.

هالیکارناس[4] (hālikārnās)، یو **هالیکارناسوس** (āssos)، شهر قدیم کاریا، ج‌غ آسیای صغیر، مقبره‌ای که بیوه و جانشین ماوسولوس در فرمانروائی کاریا برای شوهرش بنا کرد (ح ۳۵۲ ق‌م) از عجایب سبعه است. نیز ← موسولئوم.

هالینشد[5]، **رفیل** (rafeyəl hālinšed)، ح ۱۵۲۰ – ح ۱۵۸۰، وقایعنگار انگلیسی. مترجمی بود که با شخصی به نام رجینلد وولف[6] (rejinəld wolf) در نوشتن تاریخی عمومی شرکت داشت، و این کتاب هرگز به اتمام نرسید. چهار سال پس از مرگ وولف، در ۱۵۷۷ کتاب هالینشد، به نام وقایعنامه‌های انگلستان، اسکاتلند، و ایرلند (۲ جلد ۱۵۷۸)، انتشار یافت که در نوشتن آن ویلیام هریسن[7] (wilyām harisən؛ ۱۵۳۴–۹۳) و ریچارد ستنیهرست[8] (ricārd stanihērst) با هالینشد همکاری کرده بودند. شکسپیر از این کتاب برای نوشتن نمایشنامه‌های تاریخی خود، مخصوصاً مکبث و لیر شاه، استفاده کرده است.

هالیول[9] (hāliwel) [= چاه مقدس]، ناحیه‌ی شهری (در ۱۹۷۱ جمع ۸٬۵۳۶)، فلینت‌شر، ل ویلز، نزدیک کشندان دی. بازار دام است و کارخانه‌های کاغذ و چوب دارد. نام آن از چاه قدیس وینیفرد[10] (winifred، قدیس افسانه‌ای ویلز در قرن ۷م) مأخوذ است که بنا بر افسانه‌ها در جائی که سر این قدیس را از تنش جدا کردند جوشیدن گرفت. یک نمازخانه‌ی گوتیک که به دستور مارگارت، مادر هنری VII، بر سر این چاه ساخته شده، زیارتگاه کاتولیکهای رومی است.

هالیوود[11] (hāliwud)، قسمتی (در ۱۹۷۰ جمع ۱۹۴٬۰۰۰) از شهر لوس آنجلس، ج ایالت کالیفرنیا، مرکز صنعت سینما در کشمت. در اواخر دهه‌ی ۱۸۸۰ بنا شد، و از ۱۹۱۰ جزء لوس آنجلس است. اولین فیلمی که در هالیوود تهیه شد در ۱۹۱۱ بود. بسیاری از ستارگان سینما در بورلی هیلز نزدیک هالیوود، منزل دارند، و لفظ هالیوود امروز نماد صنعت فیلمبرداری و آداب و اخلاقیات ستارگان سینما، و حاکی از زیبائی و "زرق و برق" و بی‌اعتدالیها و بی‌بندوباری مفرط است.

هالیهد، شهر و بندر عمده‌ی انگلیسی، ویلز.

هام[12] (hām)، شهر (در ۱۹۷۵ جمع ۸۴٬۹۴۲)، آلمان غربی، در نورد راین‌وستفالن، لغ آلمان، بر رود لیپه. مرکز راه آهن در ناحیه‌ی رور، و دارای کارخانه‌ی آهن و فولاد است. در ۱۲۲۶ تأسیس شد. عضو فعال ← اتحادیه‌ی هانسائی بود. در قرن ۱۴م به تصرف دوکنشین کلیوز (← کلیوز) در آمد، و سپس ضمیمه‌ی براندنبورگ شد. بعداً جزء ایالت پروسی وستفالی شد. بیشتر بناهای تاریخی آن در جنگ II منهدم شد.

هامار[13] (hāmār)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۱۵٬۷۷۷)، مرکز ایالت هدمارک، ج‌ش نروژ، کنار دریاچه‌ی میوسا. مرکز ناحیه‌ی پرحاصل کشاورزی و دارای کارخانه‌های تهیه‌ی ماشین‌آلات و کالاهای چرمی است. در ۱۱۵۲ به عنوان مقر اسقف تأسیس شد و اکنون یکی از مراکز مذهبی لوتریان است. مرکز ورزشهای زمستانی است.

هامارشولد: ← هامرشولد، داگ.

هامان[14] (hāmān) [عبری، = مشهور]. ۱–، در کتاب مقدس، از درباریان احشویروش که فرمان قتل عام یهودیان را صادر کرد، ولی استر و مردخای از آن جلوگیری کردند و سبب بالای دار رفتن خود او شدند (استر ۳–۷). ۲–، در قرآن، نام وزیر یا مشاور فرعون همزمان با موسی، که فرعون از او خواست برجی بسازد که از فراز آن به آسمان بالا رود و از خدای موسی خبر گیرد (قصص ۳۸، عنکبوت ۳۸).

هامان[15]، **یوهان گئورگ** (yohān georg hāmān)، ۱۷۳۰–۸۸، فیلسوف آلمانی قرن ۱۸م که به جهت اظهارات و طرز بیان غریب و خلاف عادتش به "جادوگر شمال" معروف شده است؛ متولد کونیگسبرگ، پروس. پس از تحصیلات در رشته‌های مختلف، در فاصله‌ی سالهای ۱۷۵۲ و ۱۷۵۹ در شهرهای ریگا و کورلاند به تعلیم خصوصی اشتغال داشت. پس از مدتی به کونیگسبرگ باز گشت و در ۱۷۶۷ در اداره‌ی مالیات غیر مستقیم به کار پرداخت، و در ۱۷۷۷ مدیر گمرک شد، ولی در ۱۷۸۴ دوچار مشکلات مالی گردید و بازنشسته شد. هامان با نهضت روشنفکری و اصالت عقل مخالف بود و با همه‌ی دوستیش با کانت با اصالت معنی یا ایدآلیسم او نیز مخالفت میکرد. هامان معتقد بود که معیار حقیقتْ ایمان و اعتقاد باطنی شخص است و از راه تجربه‌ی زندگی یا کشف و شهود حاصل می‌شود. هامان به جوردانو برونو و اعتقاد او مبنی بر وحدت اضداد معتقد بود و کثرت و جدائی را امری ظاهری میدانست. همه‌ی اشیاء تجلی ذات خدا است و مظهر خیر و رحمت اوست. فلاسفه‌ی قرن ۱۹م هامان را به خاطر اعتقادات ضد عقلی او مورد توجه قرار ندادند، ولی با ظهور فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم مسیحی از طرف پیروان این مسلک مورد تقدیر و احترام واقع شد. هامان در نظر پیروان نهضت ادبی شتورم اوند درانگ به عنوان مبشّر و پیامبر مورد احترام بود. از آثار او ملاحظات یک مسیحی در کتاب مقدس (۱۷۵۸) و جهاد یک زبانشناس (۱۷۶۲) است. در این کتاب اخیر نظر معروف "شعرْ زبان مادری نوع انسان است" را بیان کرده است.

هاماوران (hāmāvarān)، در داستانهای ملی ایران، کشوری در ج ایران، احتمالاً یمن (حمیر). سودابه، زن کاووس یا کیکاووس، دختر پادشاه هاماوران بود. نیز ← رستم.

هامبر[16] (hāmbər)، خلیج دهانه‌ی رودهای ترنت و اوز، ساحل شرقی انگلستان؛ به طول ۶۴ کم و عرض ۱۶۰۰ متر–۱۳ کم، و قابل کشتیرانی. پیشروی دریا بنادر سابقش را ویران کرده، شهرهای عمده‌اش هال و گریمزبی است.

هامبرساید[17] (hāmbərsāyd)، ولایت (در ۱۹۷۲ جمع ۸۳۸٬۰۰۰)، ل‌ش انگلستان. به موجب قانون حکومت محلی (۱۹۷۲) به وجود آمد. مشتمل

---

(۱) Holyrood (۲) Halifax (۳) Wood (۴) Halicarnassus (۵) Holinshed (۶) Wolfe (۷) Harrison
(۸) Stanihurst (۹) Holywell (۱۰) Winifred (۱۱) Hollywood (۱۲) Hamm (۱۳) Hamar (۱۴) Haman
(۱۵) Hamann (۱۶) Humber (۱۷) Humberside

است بر شهرهای [← کانتی بارو] گریمزبی، هال، و قسمتهائی از ولایات یورکشر (رایدینگ شرقی و رایدینگ غربی) و لینکن‌شر.

هامبورگ[1] (hāmburg)، ایالت (۷۴۷ کمم)، آلمان فدرال، ل آلمان. بیشتر آن از شهر هانسائی آزاد هامبورگ (در ۱۹۷۰ جم ۱٬۷۹۳٬۸۲۳)، بر رود الب نزدیک دهانه‌اش در دریای شمال، تشکیل شده است. بزرگترین دریابندر آلمان و مرکز کارگاههای کشتیسازی، ماشین‌آلات و مواد شیمیائی، و ناوگان ماهیگیری است. مرکز فرهنگی است و یک دانشگاه (تأسیس ۱۹۱۹) و چند دانشکده‌ی فنی و پزشکی دارد، و از شهرهای آزاد امپراطوری بوده است. شهر هامبورگ توسط شارلمانی تأسیس شد و بزودی توسعه یافت. از لحاظ بازرگانی و کسب مهم شد و به صورت یک شهر آزاد امپراطوری در آمد. اتحاد آن با لوبک (۱۲۴۱) پایه‌ی ← اتحادیه‌ی هانائی را تشکیل داد. هامبورگ در ۱۵۲۹ اصلاح دینی را پذیرفت. با ورود بازرگانان پارچه (که از آنورس اخراج شده بودند)، پروتستانهای هلندی، و یهودیان پرتغالی به هامبورگ، این شهر رو به ترقی گذاشت. در ۱۸۱۵ به کنفدراسیون آلمان، در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان، در ۱۹۱۹ به جمهوری وایمار، و در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان (غربی) پیوست. در ۱۹۳۸ بندر بیرونی آن کوکسهافن، در مقابل چند شهر دیگر، از جمله آلتونا[2] (āltonā)، به پروس واگذار شد. در بمبارانهای هوائی جم II نیمی از شهر ویران شد و ح ۵۵٬۰۰۰ نفر کشته شدند، پس از جنگ بازسازی شد، و اکنون شهری زیبا، مدرن، و مرکز فرهنگی است، و به اپراخانه و تئاترها، و مؤسسات نشرش شهرت دارد. ایالت هامبورگ از ۱۹۴۵ تحت اشغال انگلیسها بوده است.

هامبورگ دارای باغهای گیاهی و جانوری است، چند موزه دارد. از بناهای جالب‌توجه آن کلیسائی به سبک باروک (۱۷۵۰–۶۲، بازسازی پس از یک آتشسوزی، ۱۹۰۷–۱۲) و تالار شهری به سبک رنسانس (۱۸۸۶–۹۷) میباشد. ف. مندلسون و ی. برامس در این شهر متولد شدند.

هامبولت[3] (hāmbölt)، رودی که با چندین شاخه در ل‌ش نوادا سرچشمه میگیرد و ح ۴۸۰ کم به طرف غ و ج جریان یافته در هامبولت سینک، نزدیک رشته‌کوه هامبولت، ناپدید می‌شود. پویندگان قدیم آن را میشناختند و نام‌گذاری کردند، و یکی از راههای مهم مهاجرت از ایالت لیک سیتی به کالیفرنیای مرکزی بوده است. در ۱۹۳۵ سدی بر آن بسته شد که در ۱۹۳۶ ساختمان آن پایان یافت.

هامر-پورگشتال[4]، بارون **یوزف فون** (bāron* yozef fon hāmer-purgštāl)، ۱۷۷۴–۱۸۵۶، مستشرق و مورخ اتریشی، و مدرس زبانهای عربی و فارسی و ترکی. وی خصوصاً در تاریخ عثمانی صاحبنظر بود، و تاریخ امپراطوری عثمانی (۱۸۲۷–۳۴) او از کتب بسیار معتبر است که به فرانسوی نیز ترجمه شده. دیگر آثار مهم او عبارتند از تاریخ حشیشیه (۱۸۱۸)، تاریخ شعر در عثمانی (۱۸۳۶–۳۸)، تاریخ اردوی زرین در قپچاق (۱۸۴۰)، و ترجمه‌ی اطواق الذهب زمخشری و انتشار آن با متن اصلی.

هامرشولد[5]، **داگ** (dāg hāmerŝold)، سوئدی **هامارشولد** (hāmārŝēld)، ۱۹۰۵–۶۱ سیاستمدار سوئدی، استاد اقتصاد سیاسی و کارشناس مسائل مالی بود. بارها نماینده‌ی دولت سوئد در سازمانهای بین‌المللی بود. در ۱۹۵۳ به دبیر کلی سازمان ملل متحد برگزیده شد، و در ۱۹۵۷ دگربار بدین سمت انتخاب شد. در یک سانحه‌ی هوائی، در حین انجام وظیفه، در رودزیای شمالی (اکنون زامبیا) کشته شد. برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۶۱ شد.

هامرفست[6] (hāmerfest)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۷٬۰۶۰)، ولایت فینمارک، ل نروژ، بندر جزیره‌ی کوالوئو[7] (kvālēū). گرچه شمالی‌ترین شهر اروپاست، بندرش همیشه از یخ آزاد است. مرکز ماهیگیری و صید بال و سگ‌ماهی است. آلمانها طی جم II از آن به عنوان پایگاه دریائی استفاده کردند، و هنگام عقبنشینی آن را ویران ساختند. پس از جنگ به سبک نوینی دوباره شهر ساخته شد.

هامسون[8]، **کنوت** (knut hāmsun)، ۱۸۵۹–۱۹۵۲، داستانویس نروژی، نام اصلیش پدرسن[9] (pedersen). مدتی به سیر و سیاحت گذرانید، دو بار به کشمة رفت، و در سفر دومش (۱۸۸۶–۸۸) به کارهای مختلف، از جمله رانندگی اتوبوس، پرداخت. در اغلب داستانهای وی زندگی آواره‌ی وی منعکس شده است، از جمله گرسنه (۱۸۹۰)، بان (۱۸۹۴)، و رشد خاک (۱۹۱۷). برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۰ در ادبیات شد. از آثار بعدی او اینها را میتوان ذکر کرد، ولگردان (۱۹۲۷)، و حلقه بسته است (۱۹۳۶). در جم II، به علت هواخواهی از نازیها، محبوبیت خود را از دست داد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هامفری، هیوبرت[10] (hiubart hāmfri)، ۱۹۱۱–۷۸، ۳۸مین معاون (۱۹۶۵–۶۸) رئیس جمهور کشمة. در ۱۹۴۹–۶۴ سناتور بود. در ریاست جمهوری ل. جانسن به معاونت وی برگزید شد (۱۹۶۵). جانسن او را به مأموریتهای مختلفی در کشورهای آسیایی فرستاد تا نقطه نظر و هدف امریکا را از جنگ ویتنام برای این کشورها تشریح کند، در داخل امریکا هم مدام از درگیری امریکا درجنگ ویتنام دفاع می‌کرد. در انتخابات ریاست جمهوری (۱۹۶۸) شکست خورد.

هامفریز[11] **دیوید** (deyvid hāmfriz) ۱۷۵۸–۱۸۱۸، شاعر و سیاستمدار امریکائی. در دوره‌ی انقلاب امریکا استعداد نظامیش توجه جورج واشینگتن را جلب کرد، و واشینگتن او را در ستاد عملیاتی خود به کار گرفت. در ۱۷۹۳ در الجزایر، و در ۱۷۹۶–۱۸۰۲ در اسپانیا به عنوان سفیر خدمت کرد. اشعار و مقالات متعدد و متنوعی دارد.

هامفریز، ویلیام جکسن: ← هواشناسی.

هاملن[12] (hāmeln) یا **هاملین** (lin-)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۷٬۴۱۴)، ساکس سفلی، در هانوور، جمهوری فدرال آلمان، بر رود وزر. رود بندر و مرکز حمل و نقل است. از ماندگاههای ساکسونها بود؛ ح ۱۲۰۰ حقوق شهریت یافت، و در ضمن اینکه اغلب دست به دست میشد، استقلال قابل توجهی به دست آورد. از اعضای ← اتحادیه‌ی هانائی بود (۱۴۲۶–۱۵۷۲). قبل از جم II در ایالت پروسی هانوور بود.

هاملین، شهر، آلمان فدرال، ← هاملن.

هامورابی: ← حمورابی.

هامون (hāmun)، نامی که در ایران شرقی و افغانستان و بلوچستان به باطلاقهای شوری اطلاق میشود که قسمتهای فروافتاده‌ی فلات ایران را اشغال میکنند، و گاه به دریاچه‌های عظیم مبدل میشوند. عمده‌ترین آنها عبارتند از هامونهای سیستان، ماشکیل، گود زره، و جزموریان. **هامون سیستان** یا **دریاچه‌ی سیستان** (← سیستان، قسمت II) اساساً مشتمل است بر دو مرداب، که یکی را در محل **هامون صابری** (sābari) میخوانند، و دیگری، که در ش آن است، **هامون پوزه** (puze) نام دارد. این دو مرداب از آبهای هاروت رود و فراه رود (هر دو از ل، از افغانستان میآیند)، خاش رود (از ش، از افغانستان)، و هیرمند (از ج میآید) تشکیل میشوند. در ج این دو مرداب، پهنه‌ای موسوم به نیزار (neyzār) قرار دارد، که پوشیده از نی است. با وجود مقدار آبی که هامون سیستان از رودهای مختلف دریافت میدارد، عمقش هیچگاه از ۴٫۵ متر تجاوز نمیکند، و اغلب ح ۱٫۵ الی ۲٫۵ متر است. در مواقع طغیان هیرمند، دو مرداب به هم متصل میشوند، و همه‌ی نیزار را نیز آب فرا میگیرد، و دریاچه‌ی عظیمی تشکیل میشود که ← کوه خواجه را در بر میگیرد، و مازاد آب آن از طریق نهری موسوم به شله (šela) یا شیلغ (šilaq)—یا به قول بعضی مآخذ فارسی، شلاق (šelāq)—به گود زره میریزد. فرازای هامون سیستان ح ۴۸۰ متر است، و گود زره از آن پستتر است. به طور متوسط، هر 10 سال یک بار آب هامون به گود زره میریزد. در روایات زردشتی، سه پسر از پشت زردشت از کنار هامون ظهور خواهند کرد (← سوشیانت).

هامون پوزه: ← هامون.

هامون سیستان یا **دریاچه‌ی سیستان:** ← سیستان، قسمت II، هامون.

هامون صابری: ← هامون.

هامه (hāma)، اسمی که عربهای قدیم به مرغی میدادند که به پندار ایشان از مغز مرده بیرون میآمد. اگر مردن از قتل بود این مرغ فریاد میکرد که "سیرابم کنید" تا به این ترتیب کسان او خبر مییافتند و خون مقتول پایمال نمیشد.

هامهونگ[13] (hāmhung) ژاپنی **کانکو**[14]

---

(۱)Hamburg (۲)Altona (۳)Humboldt (۴)Hammer-Purgstall (۵)Hammarskjöld (۶)Hammerfest (۷)Kvalφy (۸)Hamsun (۹)Pedersen (۱۰)Humphrey (۱۱) Humphreys (۱۲) Hameln; Hamelin (۱۳) Hamhung (۱۴)Kanko

(kānko)، شهر (در ۱۹۶۲ جم تخمیناً ۱۲۵٬۰۰۰)، کره‌ی شمالی، مرکز صناعت فلزی و نساجی. در نزدیکی آن معادن زغال هست. مؤسس سلسله‌ی یی، آخرین شاخه‌ی امپراطوری کره، در این شهر متولد شد.

هامیلتن (hāmilton)، ضبط فارسی نام انگلیسی همیلتن. برای کلماتی که به این صورت میشناسید به همیلتن رجوع کنید.

هامیلکار بارکا[1] (hāmilkār bārkā) یا **آمیلکار بارکا**، ح ۲۷۰–۲۲۸ ق‌م، فرمانده کارتاژی، پدر هانیبال. در اولین ← جنگهای کارتاژی شجاعانه جنگید، و چون، به موجب عهدنامه‌ی صلح، سیسیل تسلیم شد، وی گردن ننهاده به افریقا عقب نشست. شورش سربازان مزدور خود را بشدت فرو نشاند (۲۳۸ ق‌م) و عملاً دیکتاتور کارتاژ شد. در ۲۳۷ ق‌م عازم فتح اسپانیا شد و موفقانه پیش میرفت تا در جنگ کشته شد.

هان[2] (hān)، رودی به طول ح ۱٬۳۰۰ کم، در ایالات شنسی و هوپی، چین. شهرهای هانکو، ووچانگ، و هانیانگ بر ملتقای آن با یانگتسه واقعند.

هان[2] (hān)، سلسله‌ای از پادشاهان (۲۰۲ ق‌م – ح ۲۲۰ ب‌م) چین. این سلسله، جز در سالهای ح ۹ ب‌م – ح ۲۵ ب‌م، که سلسله‌ی چین سلطنت را به دست گرفت، مدت ح ۴۰۰ سال در چین حکمرانی داشت. مؤسس آن لیو پانگ[3] (liu pāng؛ ۲۴۷–۱۹۵ ق‌م)، دهقانی بود در یک دهکده، و در دوره‌ی سلطنت سلسله‌ی چین جزء جریکها بود. سلطنت کوتاه سلسله‌ی چین (← چین، کشور، قسمت X، جدول) دوره‌ی سلاطین هان را به دوره‌ی هان غربی یا هان قدیم و هان شرقی یا هان اخیر تقسیم میکند (← چین، تاریخ، قسمت X). در عهد سلسله‌ی هان وسعت مملکت چین و فرهنگ آن تکامل یافت. اولین لغتنامه‌ی چینی و دایرةالمعارف تاریخی چین ازین دوره است، و ورود آیین بودا به چین در همین دوره شد و روابط فرهنگی با هند و قسمتهائی از شرق نزدیک را توسعه داد. پس از انقراض سلسله‌ی هان، کشور چین ح ۳۵۰ سال به واحدهای سیاسی کوچکتر منقسم شد که عبارت بودند از سه پادشاهی و سلسله‌ی تسین. نیز ← چین، تاریخ.

هان[4]**، اوتو** (oto hān)، ۱۸۷۹–۱۹۶۸، شیمیدان و فیزیکدان آلمانی؛ متولد فرانکفورت. کارهائی که در زمینه‌ی رادیوآکتیویته انجام داد مشتمل است بر کشف چند جسم رادیوآکتیو، تکمیل روشهای جداسازی ذرات رادیوآکتیو و مطالعه‌ی مسائل شیمیائی با استفاده از معرّفهای رادیوآکتیو، و تشکیل عناصر رادیوآکتیو مصنوعی به وسیله‌ی بمباران اورانیوم و توریوم با نوترونها. به جهت توفیق در تلاشی اورانیوم (۱۹۳۹) و کشف امکان فعل و انفعال زنجیری، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۴ در شیمی شد. بمب اتمی بر اساس کارهای او ساخته شد. در ۱۹۲۸–۴۴ مدیر مؤسسه‌ی قیصر ویلهلم برلین بود. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هان، یولیوس: ← هواشناسی.

هانانیان، گاریگین گیراگوسیان (gārigin girāgosiān hānāniān)، ۱۸۸۸–ح ۱۹۵۲، از کشیشهای مبرز و فاضل ارامنه‌ی اصفهان. وی در زبانهای ارمنی، فارسی، عربی، انگلیسی، و فرانسوی تبحر داشته. مهمترین آثارش کتاب لغت فارسی به ارمنی است که سالهای متمادی در تدوین آن کار کرد و ح ۴۰ سال پیش چاپ شد. وی در اصفهان وفات یافت.

هانت[5]**، سر جان** [سر هنری سسیل جان (sər henri sesil jān hānt)]، ۱۹۱۰– ، کوهپیمای انگلیسی و افسر ارتش انگلستان. رئیس هیئتی بود که در ۱۹۵۳ عازم صعود به قله‌ی اورست شد (دو تن از اعضای هیئت برای نخستین‌بار به قله –۸٬۸۴۸متر– رسیدند). در ۱۹۴۴–۴۶ فرمانده تیپ ۱۱م هندی در هندوستان بود. در ۱۹۶۶ لقب یافت.

هانت[5]**، جیمز هنری لی** (jeymz henri li hānt)، ۱۷۸۴–۱۸۵۹، شاعر و نقدنویس و روزنامه‌نگار انگلیسی. با بزرگان ادب زمان خود دوست بود و نویسندگان نامداری همچون ج. لم، ج. کیتس، و شلی در خانه‌ی او محفل ادبی تشکیل میدادند. با برادرش، جان، در ۱۹۰۸ هفته‌نامه‌ی اگزَمینر را تأسیس کردند که جیمز در آن مقالات سیاسی مینوشت. به علت مقاله‌ی توهین‌آمیزی نسبت به نایب‌السلطنه، که در هفته‌نامه چاپ شده بود، دو برادر زندانی شدند (۱۸۱۳–۱۵)، ولی از زندان روزنامه را منتشر میکردند. در ۱۸۲۲ هانت در ایتالیا به شلی و بایرن پیوست و نشریه‌ی لیبرال را منتشر کرد (۱۸۲۲–۲۳) که دوام نیافت. در دوره‌های دیگر به نشر نشریه‌های دیگر پرداخت. شهرت ادبی وی عمدةً به مقالات گوناگون، اشعار غنائی "در باره‌ی ابن ادهم" و "جنی مرا بوسید"، و اوتوبیوگرافی (۱۸۵۰) لطیفه‌آمیز و بی‌تکلف او است. سرگذشت ریمینی (۱۸۱۶) مبتنی بر عشق پائولو و فرانچسکا دا ریمینی تنها منظومه‌ی بزرگ مهم او است. وی که منتقد ادبی برجسته‌ای بود، نخستین‌کسی است که نبوغ ادبی کیتس و شلی را ستوده است.

هانت[5]**، هولمن** (hölmən hānt)، ۱۸۲۷–۱۹۱۰، نقاش انگلیسی، یکی از بنیانگذاران انجمن اخوت پیش از رافائلیان و برجسته‌ترین نماینده‌ی این نهضت؛ متولد لندن. نقاشیهای وی، هرچند از لحاظ رنگ خام و از لحاظ تکنیک دشوار است، به علت صراحت و صداقت شدید جالب توجه است. در ۱۸۵۴، برای آنکه به مدارک معتبر برای نقاشیهای مذهبی خود دست یابد، سفری به فلسطین کرد. از مهمترین آثار او اینها است: نور جهان (دانشگاه آکسفرد)، شبان مزدور (گالری منچستر)، و پیروزی بیگناهان (گالری لیورپول).

هانتر، رود، ویلز جدید جنوبی، ← نیوکاسل.

هانتر[6]**، جان** (jān hāntər)، ۱۷۲۸–۹۳، کالبدشناس و جراح اسکاتلندی، از شاگردان برادرش و. هانتر. از پیشتازان کالبدشناسی تطبیقی و ریخت‌شناسی بود، و پژوهشهای ارزنده کرد و راه و رسمهائی در جراحی گذاشت که از جمله‌ی آنها بستن سرخرگهای اتساع‌یافته هنوز متداول است. تاریخ طبیعی دندانهای انسان (۱۷۷۱)، کتابی در بیماریهای زهروی (۱۷۸۸)، و رساله در باره‌ی خون و آماس و جراحتهای گلوله‌ای (۱۷۹۴) از آثار او است، مجموعه‌ی کالبدشناسی او که در ۱۸۰۰ توسط کالج سلطنتی جراحان خریداری شد، هسته‌ی موزه‌ی هانتری را تشکیل میدهد.

هانتر[6]**، دارد** (dārd hāntər)، ۱۸۸۳–۱۹۶۶، چاپگر امریکائی. شهرتش به خاطر تحقیقاتی است که در تاریخ و فن کاغذسازی انجام داده است. مؤسس "موزه‌ی کاغذ دارد هانتر" (۱۹۳۸) در مؤسسه‌ی تکنولوژی ماساچوست است. از آثارش کاغذسازی (تجدید چاپ، ۱۹۴۸) و کاغذسازی با دست در امریکا (۱۹۵۰) است.

هانتر[6]**، ویلیام** (wilyām hāntər)، ۱۷۱۸–۸۳، پزشک اسکاتلندی. به عنوان سخنران و متخصص برجسته در قابلگی و استاد کالبدشناسی شهرت داشت، سپس رئیس فرهنگستان سلطنتی هنرها و مدیر مدرسه و موزه‌ی کالبدشناسی شد، که مردان معروفی در آن تربیت شدند. مجموعه‌ی کالبدشناسی گرانبهای خود را برای دانشگاه گلاسگو به میراث گذاشت. کتاب مهم کالبدشناسی رحم باردار انسانی (۱۷۷۴) از جمله‌ی آثار او است.

هانتینگتن[7] (hāntingtən)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۷۴٬۳۱۵)، غ ایالت وست ویرجینیا، کشمت، بر رود اوهایو؛ بزرگترین شهر ایالت. پایانه‌ی راه آهن است، معادن زغال و چاههای گاز، کارخانه‌های تهیه‌ی نیکل و آلیاژهای نیکل، کفش، و شیشه دارد. دانشگاه مارشال در اینجا است.

هانتینگتن[7]**، الزورث** (elzwərt hāntingtən)، ۱۸۷۶–۱۹۴۷، جغرافیادان امریکائی. استاد کالج فرات ترکیه بود (۱۸۹۷–۱۹۰۱) و در هیئتهای اعزامی (۱۹۰۳) و (۱۹۰۵–۶) به آسیای مرکزی عضویت داشت، و آزموده‌های خود را در پویشهائی در ترکستان (۱۹۰۵) و تبت آسیا (۱۹۰۷) منتشر کرد. از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۵ استاد دانشگاه ییل بود، و از ۱۹۱۷ تحقیقات خود را بیشتر به اقلیمشناسی و انسانشناسی اختصاص داد. از آثار او عامل اقلیمی (۱۹۱۴)، تمدن و اقلیم (۱۹۱۵؛ چاپ تجدید نظر شده، ۱۹۲۴)، و سرچشمه‌های تمدن (۱۹۴۵) است.

هانتینگدن، انگلستان: ← هانتینگدن‌شر.

هانتینگدن[8] (hāntingdən)، شهر، مرکز هانتینگدن‌شر، ش انگلستان مرکزی؛ ح ۹۰کیلومتری ل لندن. آب جوسازی و صناعت مهندسی دارد. زادگاه آ. کرامول. نیز ← هانتینگدن و پیتربره.

هانتینگدن اند پیتربره: ← هانتینگدن و پیتربره.

هانتینگدن اند گادمنچستر: ← هانتینگدن و گادمنچستر.

هانتینگدن‌شر[9] (hāntingdənšer) یا **هانتینگدن**، ولایت سابق (۹۳۵ کم، جم ۷۹٬۸۷۹)، ش انگلستان مرکزی، اکثر منطقه‌ای فلاحتی و نیز

(۱)Hamilcar Barca (۲)Han (۳)Liu Pang (۴)Hahn (۵)Hunt (۶)Hunter (۷)Huntington (۸)Huntingdon (۹)Huntingdonshire

دارای کارخانه‌های کاغذسازی و آب جوسازی است. در ۱۹۶۵ از انضمام آن با ولایت سوک آو پیتربره (← پیتربره) ولایت هانتینگدن و پیتربره به وجود آمد.

هانتینگدن و پیتربره[1] (hāntingdən, pitər-bərə)، انگلا **هانتینگدن اند پیتربره** (and) ولایت (۱٬۲۵۹ کمه)، در ۱۹۷۱ جم ۲۵۲٬۳۳۷)، ش انگلستان مرکزی. در ۱۸۶۵ از انضمام دو ولایت سابق هانتینگدن‌ش و سوک آو پیتربره (← پیتربره) با یکدیگر به وجود آمد. مرکز آن هانتینگدن و گادمنچستر است. ولایتی است عمدتاً زراعتی؛ محصولات اصلی آن گندم، جو دوسر، میوه، سیب زمینی، و سبزیجات است. بازماندەهای دو جادەی مهم رومی قدیم در آن موجود است. در ۱۹۷۴ قسمتی از ولایت جدید ⇐ کیمبریج‌شر شد.

هانتینگدن و گادمنچستر[2] (hāntingdən, gādmancestər)، انگلا **هانتینگدن اند گادمنچستر** (and) شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۶٬۵۴۰)، مرکز ولایت هانتینگدن و پیتربره، ش انگلستان مرکزی. صنایع سبک دارد. در ۱۹۷۴ ضمیمەی ولایت جدید ⇐ کیمبریج‌شر شد.

هاندردویت[3] (hāndrədweyt) [= 100 وزنه]، واحد وزنی از سلسلەی اورەپویز. هاندردویت در امریکا مساوی با 100 پوند یا ۴۵٫۳۶ کیلوگرم است، که هاندردویت کوتاه نامیده میشود؛ هاندردویت انگلیسی یا بلند، برابر با ۱۱۲ پوند یا ۵۰٫۸ کیلوگرم است (← سلسلەی آحاد، جدول ص ۱۳۱۸، ستون ۲، مقیاسهای وزن) هاندردویت متری معادل ۵۰ کیلوگرم است.

هانری (hānri)، صورت فارسی نام فرانسوی آنری (Henri) برای مرد. بعضی اعلام اروپائی مطابق آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی
اسپانیائی	Enrique	انریکه (enrike)
آلمانی	Heinrich	هاینریش (hāynriš)
آلمانی (صورت مصغّر)	Heinz	هاینتس (hāynts)
انگلیسی	Henry	هنری (henri)
انگلیسی (صورت مصغّر)	Harry	هری (hari)
ایتالیائی	Enrico	انریکو (enriko)
پرتغالی	Henrique	انریکه (enrike)
لاتینی	Enricus	انریکوس (enrikus)
„	Henricus	هنریکوس (henrikus)
هلندی	Hendrik	هندریک (hendrik)

هانری[4] (hānri؛ از فنس)، واحد خودالقائی، و آن خودالقائی مداری است که اگر نرخ تغییر جریان در آن مساوی یک آمپر در ثانیه باشد، برقرانی القائی حاصل‌شدەی در آن مساوی یک ولت شود. به اسم جوزف هنری نامیده شده.

هانری I-VII، امپراطوران امپراطوری مقدس روم: ← هانری I-VII شاهان آلمان.

هانری[5] I (آلمان) (hānri-) معروف به **هانری شکارچی**[6]، ۸۷۶؟–۹۳۶، شاه (۹۱۹–۹۳۶) آلمان و (به عنوان هانری I) امپراطور امپراطوری مقدس روم. نخستین دوک ساکس (۹۱۲) که به جانشینی کونراد I به پادشاهی آلمان انتخاب شد (۹۱۹). از تاجگذاری به وسیلەی اسقفها امتناع کرد، و بدین ترتیب استقلال خود را از کلیسا محفوظ داشت، و در طی پادشاهی خود رفتارش را نسبت به کلیسا تغییر داد. پس از آنکه موقعیت خود را در رأس یک اتحادیەی سست در ساکس، فرانکونیا، سوابیا، و باواریا مستحکم کرد، به دوکنشینهای فئودال عملاً خود مختاری داد. لوتارینگیا را از تحت اطاعت فرانسه خارج ساخت (۹۲۵). با مجارها که به ساکس حمله کرده بودند (۹۲۵) یک پیمان متارکەی جنگ ۹ساله منعقد کرد. شهرهای مستحکم و محصور بسیار در نواحی شرقی مرزی بنا نهاد. در ۹۳۲ شورای امپراطوری ارفورت هانری را از پیمانی که با مجارها بسته بود آزاد ساخت؛ در ۹۳۳ هانری مجارها را در نبرد بزرگی شکست داد. در ۹۳۴ مرز خود را به طرف دانمارک گسترش داد. قبل از مرگش جانشینی را برای پسر خود اوتوی I تأمین کرد. زوجەی او، قدیسه ماتیلدا (mātildā؛ ف ۹۶۸)، دیرهای بسیار بنا کرد؛ ذکرانش ۱۴ مارس است.

هانری II[7] (امپراطوری مقدس روم) (hānri-)، معروف به **هانری قدیس**، آلمانی هاینریش در هایلیگه[8] (hāynriš der hāylige)، ۹۷۳–۱۰۲۴، امپراطور (۱۰۱۴–۲۴) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۰۰۲–۲۴) آلمان، نتیجەی هانری I آلمان. دوک باواریا بود. در ۱۰۰۲ به جانشینی اوتوی III به پادشاهی آلمان انتخاب شد. در ۱۰۰۴ به عنوان شاه لومباردها و در ۱۰۱۴ در رم به عنوان امپراطور به وسیلەی اسقفها تاجگذاری کرد. در ۱۰۰۴ بولسلاف I را از بوهم بیرون راند، ولی جنگ، تا وقتی که در ۱۰۱۸ بولسلاف سرزمینهائی در ش آلمان به دست آورد، ادامه داشت. خود و ملکەاش، کونیگوندەی (kunigunde-) لوکزامبورگی، در عداد قدیسهای کلیسای کاتولیک رومی هستند. هانری بدون فرزند در گذشت، و کونراد II جانشینش شد. ذکرانش ۱۵ ژوئیه است.

هانری III[10] (امپراطوری مقدس روم) یا **هانری سیاه** (hānri-)، آلمانی هاینریش در شوارتسه[11] (hāynriš der švārtse)، ۱۰۱۷–۵۶، امپراطور (۱۰۴۶–۵۶) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۰۳۹–۵۶) آلمان، یگانه پسر و جانشین امپراطور کونراد II. در ۱۰۲۸ به عنوان شریک پدرش در سلطنت آلمان تاجگذاری کرد. در ۱۰۳۹ شخصاً پادشاهی یافت. گرچه چندبار علیه مجارستان لشکرکشی کرد، نتوانست قدرت خود را در این ناحیه برقرار کند؛ در ۱۰۴۳ توانست مرز اتریش و مجارستان را در رودهای لایتا و موراوی تثبیت کند، که تا ۱۹۱۹ به همین وضع باقی ماند. در ۱۰۴۶ تاج امپراطوری بر سر گذاشت. در دورەی او امپراطوری قرون وسطائی به اوج قدرت خود رسید. از اصلاحات فرقەی کلونیان پشتیبانی کرد. در ۱۰۴۶ سه تن مدعی پاپی را خلع کرد، و انتخاب یک نفر آلمانی اصلاح‌طلب (کلمنس II) را ترتیب داد. لئوی IX (۱۰۴۸) و ویکتور II (۱۰۵۵) نیز از نامزدهای او برای مقام پاپی بوده‌اند. حامی فضل و هنر بود، و مدارس بسیاری بنا نهاد. پس از مرگ او زوجه‌اش نیابت سلطنت پسرش هانری IV را بر عهده داشت.

هانری IV[12] (امپراطوری مقدس روم) (hānri-)، ۱۰۵۰–۱۱۰۶، امپراطور (۱۰۸۴–۱۱۰۵) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۰۵۶–۱۱۰۵) آلمان، پسر و جانشین امپراطور هانری III. وی شخصیت بارز کشمکشهای طولانی امپراطور و پاپها است. در دوران صغارتش اشراف آلمانی و روحانیون، بسیاری از اقتدارات سلطنتی را غصب کردند. در ۱۰۶۲ اسقف اعظم کولونی، که از نیابت سلطنت مادر هانری ناراضی بود، هانری IV را بربود، و املاک شاهی را بر قلمرو خود افزود و نیابت سلطنت را به عهده گرفت؛ بعداً ناچار شد آدالبرت، اسقف اعظم هامبورگ-برمن، را که طرف توجه هانری بود با خود شریک سازد، و کمی بعد آدالبرت قدرت را مستقلاً به دست گرفت. در ۱۰۶۵ هانری به سن بلوغ رسید، ولی آدالبرت در نیابت سلطنت باقی ماند تا عاقبت در ۱۰۶۶ نجبا هانری را مجبور کردند که آدالبرت را از دربار طرد کند. اولین وظیفەی هانری پس از به دست گرفتن حکومت این بود که قدرت خود را در دوکنشینها (مخصوصاً در ساکس) برقرار سازد. اختلاف او با پاپ گرگوریوس VII بر سر مسئلەی خلعت‌پوشان دشوارترین مشکل دوران فرمانروائی او بود، و بر سر این مسئله، هانری گرگوریوس را مخلوع اعلام داشت (۱۰۷۶)، و گرگوریوس هانری را تکفیر کرد، و اعلام داشت که هانری مخلوع است، و ذمەی اتباعش از وفاداری به او مبری. در نتیجه، ائتلافیەی مقتدری از اشراف آلمان توافق کردند (اکتبر ۱۰۷۶) که هانری را به سلطنت نشناسند، مگر اینکه از پاپ طلب آمرزش کند. هانری ناچار در سرمای زمستان از آلپ گذشت، و با فروتنی تمام در کانوسا از پاپ آمرزش طلبید، و بخشوده شد (ژانویەی ۱۰۷۷). مع ذلک، اشراف آلمان رودولف سوابیائی را به پادشاهی انتخاب کردند، و جنگ داخلی در گرفت. گرگوریوس تا مارس ۱۰۸۰ بیطرف ماند، و سپس دگربار هانری را مخلوع و کافر اعلام داشت، و رودولف را تأیید کرد. اما این بار هانری جمع کثیری طرفدار داشت، و متفقاً با اسقفهای آلمان و ایتالیا، گرگوریوس را مخلوع اعلام و کلمنس III (← گویبرت راونائی) را به پاپایی علم کرد، و در ۱۰۸۱ به ایتالیا لشکر کشید، در ۱۰۸۴ رم را اشغال کرد، و به دست کلمنس III تاجگذاری کرد. قبل از پیشروی نورمانها به فرماندهی روبرگیکار، هانری ناچار استعفا داد (۱۱۰۵)، و روبرت گیسکار

---

(۱) Huntingdon and Peterborough (۲) Huntingdon and Godmanchester (۳) hundredweight (۴) henry, the (۵) Henry (۶) Henry the Fowler (۷) Henry (۸) Heinrich der Heilige (۹) Kunigunde (۱۰) Henry (۱۱) Heinrich der Schwarze (۱۲) Henry

گرگوریوس را به مقام خود باز گرداند. در آلمان هانری IV از پشتیبانی طبقه‌ی سوم برخوردار بود؛ وقتی که پسرش هنری V بر او شورید (۱۱۰۴)، فقط شهرهای ناحیه‌ی راین به امپراطور وفادار ماندند. هنری زندانی شد و در ۱۱۰۵ استعفا کرد، در ۱۱۰۶ از زندان گریخت و طرفداران بسیاری نیز به دست آورد، ولی مرگ امانش نداد، و اندکی بعد در گذشت.

هانری[1] V (امپراطوری مقدس روم) (-hänri)، ۱۰۸۱–۱۱۲۵، امپراطور (۱۱۱۱–۲۵) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۱۰۵–۲۵) آلمان؛ پسر امپراطور هانری IV. در ۱۰۹۹ در سلطنت شریک پدر شد، و در رأس طرفداران آشتی با پاپ قرار گرفت. و با تصویب پاپ پاسکالیس II بر پدر بشورید (۱۱۰۴)، و او را زندانی و وادار به استعفا کرد (۱۱۰۵)؛ ولی خودش نیز بر سر مسئله‌ی خلعت‌پوشان با پاپ در افتاد. در ۱۱۱۰ هانری به ایتالیا وارد شد، ولی چون با پاپ توافق حاصل نکرده، در ۱۱۱۱ پاپ و کاردینالها را زندانی کرد، و پاپ، برای به دست آوردن آزادی خود، حق انتخاب و تعیین اسقف‌ها را به هانری وا گذاشت، و به دست خود تاج امپراطوری را بر سر وی نهاد. هانری به آلمان بازگشت، ولی در ۱۱۱۲ امتیازاتی را که داده بود لغو کرد. در ۱۱۱۴–۲۱ با شورشهائی در ساکس رو به رو شد که نتوانست آنها را فرو نشاند؛ در ۱۱۱۶ به ایتالیا رفت تا تیولهای ماتیلدا را متصرف شود. کشمکش امپراطور و دستگاه پاپی در دوره‌ی پاپ گلاسیوس II و پاپ کالیکستوس II ادامه داشت، و سرانجام به وسیله‌ی ← کنکوردای ورمس (۱۱۲۲) فیصله یافت. زوجه‌ی هانری، متیلدا، پس از مرگ شوهر با ژوفروا پلانتاژنه ازدواج کرد. هانری چون فرزندی نداشت، پس از مرگش اشراف، دوک ساکس را، با نام لوتار II، به جانشینی او امپراطور کردند

هانری[1] VI (امپراطوری مقدس روم)، ۱۱۶۵–۹۷، امپراطور (۱۱۹۱–۹۷) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۱۹۰–۹۷) آلمان؛ پسر و جانشین امپراطور فردریک I (فردریک بارباروسا)، زوجه‌ی او کنستانس وارث سیسیل بود، و پس از مرگ تانکرد، هانری سیسیل را متصرف شد (۱۱۹۴). در همان سال ریچارد I انگلستان به دست هانری افتاد، و ناچار سوگند وفاداری نسبت به او یاد کرد. هانری در هنگام عزیمت به جنگ صلیبی در گذشت. پسرش (بعداً امپراطور فردریک II) در سیسیل به جای او نشست، و برادرش، فیلیپ سوابی، جانشین او در سلطنت آلمان شد.

هانری[1] VII (امپراطوری مقدس روم) یا **هانری دو لوکزامبورگ** hänri dë lükzam-burg)، ح ۱۲۷۵–۱۳۱۳، امپراطور (۱۳۱۲–۱۳) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۳۰۸–۱۳) آلمان. وی کنت لوکزامبورگ بود، و پس از قتل آلبرشت I به پادشاهی آلمان برگزیده شد (۱۳۰۸). توجه خاص به ایتالیا داشت، و کوشید که با پایان دادن به زدوخوردهای گولفها و گیبلینها قدرت امپراطوری را در ایتالیا مستقر کند، ولی توفیق نیافت. در ۱۳۱۱، در میلان، به عنوان شاه لومباردها، و در ۱۳۱۲، به عنوان امپراطور، در رم تاجگذاری کرد. در حین لشکرکشی به ایتالیای جنوبی در گذشت. یوهان لوکزامبورگی پسرش بود. **لولی IV** جانشینش شد.

هانری[1] I (-hänri)، ح ۱۰۰۸–۶۰، شاه (۱۰۳۱–۶۰) فرانسه، پسر و جانشین روبس II، متنزدیک اورلئان. سلطنت فرانسه در دوره‌ی او بسیار ضعیف، و خود وی آلت دست فئودالهای بزرگ بود. وی برای حفظ تاج و تخت خود، در مقابل مادر و برادر کوچکترش روبر، و کنتهای بلوا، با واگذاری قسمتی از قلمرو خود پشتیبانی روبر I، دوک نورماندی، را بر له خود جلب کرد. پس از آنکه برادرش در مقابل وی تسلیم شد، هانری نابخردانه او را به سمت دوکِ بورگونی منصوب کرد، و به این ترتیب یک رقیب قدرتمند برای پادشاهی فرانسه به وجود آورد. در اواخر سلطنتش دشمن اصلی او پسر روبر I، به نام ویلیام (بعدها ویلیام I انگلستان)، بود. ویلیام با موفقیت در مقابل دو حمله‌ی هانری مقاومت کرد. جانشین هانری پسرش، فیلیپ I، بود.

هانری[1] II (-hänri)، ۱۵۱۹–۵۹، شاه (۱۵۴۷–۵۹) فرانسه، پسر فرانسوای I، متن سن-ژرمن-آن-له. در تمام دوران سلطنت خود تحت نفوذ ← آن دو مونمورانسی، معشوقه‌اش دیان دو پوائیه، (← اولین) دوک دو گیز، و شارل دو گیز قرار داشت. کشمکشهای پدر خود علیه امپراطور شارل V و پس او فیلیپ II اسپانیا را ادامه داد تا آنکه ← پیمان کاتو-کامبرزی (۱۵۵۹) به ادعاهای فرانسه بر ایتالیا پایان داد. در ۱۵۵۸ بندر کاله را متصرف شد. در زمان او، خصوصاً بعد از ۱۵۵۵، بسیاری از پروتستانها به فرانسه پناه بردند، و فعالیت مذهبی آنها موجب هراس هانری شد؛ هانری روابط حسنه‌ای با دستگاه پاپ نداشت، ولی کاتولیک رومی مؤمنی باقی ماند. با صدور فرمانهای شدید پروتستانها را تحت فشار قرار داد. همسرش ملکه، کاترین دو مدیسی، در سلطنت شوهرش نقش عمده‌ای نداشت. هانری از جراحتی که در یک مسابقه‌ی شمشیربازی برداشت درگذشت. فرانسوای II جانشینش شد. هانری II دارای ۱۰ فرزند بود، که ۳ تای آنها–فرانسوای II، شارل IX، و هانری III–به سلطنت رسیدند.

هانری[1] III (-hänri)، ۱۵۵۱–۸۹، شاه (۱۵۷۴–۸۹) فرانسه، پسر هانری II و کاترین دو مدیسی، جانشین برادرش شارل IX، متفونتبلو. هانری (آن وقت دوکِ آنژو)، به عنوان رهبر کاتولیکها، هوگنوها را در ژارناک و مونکونتور[2] (monkontur؛ دهکده‌ای در ولایت وین، فرانسه) شکست داد (۱۵۶۹). به خاطر اعتقادات مذهبیش از ادامه‌ی مذاکرات برای ازدواج با الیزابت I ملکه‌ی انگلستان امتناع کرد (۱۵۷۱)، و ← کشتار سن-بارتلمی را دامن زد. در ۱۵۷۳ به پادشاهی لهستان انتخاب شد و، با مرگ برادرش شارل IX، به فرانسه باز گشت. دوره‌ی سلطنت هانری، به علت **جنگهای مذهبی** تقریباً به طور مداوم، آشفته بود. وی با فرمان بولیو[3] (bolië، ۱۵۷۶) به میانه‌روها و پروتستانها امتیازاتی داد که به تشکیل اتحادیه‌ی مقدس به وسیله‌ی هانری، ملقب به سومین دوک دو گیز، منجر شد. هانری، در طول حوادث پی در پی، بیهوده میکوشید که با استفاده از اتحادیه‌ی مقدس علیه پروتستانها، بر قدرت خود بیفزاید. هانری، پس از مرگ (۱۵۸۴) برادرش فرانسوا، ملقب به دوک د/آلانسون، آخرین فرد ذکور خاندان والوا بود و در انتخاب هانری دو ناوارِ پروتستان (بعداً هانری IV) به عنوان جانشین احتمالی خود با مخالفت هانری دو گیز مواجه شد. در منازعاتی که به این سبب اتفاق افتاد (جنگ سه هانری)، هانری دو ناوار سپاهیان شاه را در کوترا[4] (kutrā، شهری در ژیروند) شکست داد (۱۵۸۷). هانری دو گیز با استفاده از ضعف شاه، به کومک مردم پاریس، علیه او قیام کرد و در روز باریکاد (۱۲ مه‌ی ۱۵۸۸) او را از پاریس بیرون راند. هانری III بار دیگر تغییر جبهه داد و اسباب قتل هانری دو گیز و برادرش لوئی را فراهم ساخت و نیروهای خود را برای فتح پاریس به نیروهای هانری دو ناوار ملحق کرد. وی در محاصره به دست راهب متعصبی به نام ژاک کلمان کشته شد. هانری که شاهی ضعیف، هرزه، و بی‌بند و بار بود، پس از خود فرانسه را پریشان از جنگ داخلی و هرج و مرج مالی بر جای گذاشت.

هانری[5] IV (-hänri) یا **هانری بزرگ**، یا **هانری دو ناوار** (dē nāvār)، ۱۵۵۳–۱۶۱۰، شاه (۱۵۸۹–۱۶۱۰) فرانسه و (۱۵۷۲–۱۶۱۰) ناوار، پسر آنتوان دو بوربون و ژان د/آلبره، نخستین شاه سلسله‌ی بوربون فرانسه. وی که مذهب پروتستان داشت از طرف کولینی به عنوان پیشوای هوگنوها شناخته شد (۱۵۶۹). چند روزی پس از ازدواجش (۱۸ اوت ۱۵۷۲) با مارگریت دو والوا، خواهر شارل IX، ← کشتار سن-بارتلمی روی داد. هانری با انکار مذهب پروتستان جان خود را نجات داد، اما از دربار، که همچون زندانی در آن میزیست، گریخت (۱۵۷۶) و به مذهب پروتستان باز گشت. هانری III، بر اثر مرگ (۱۵۸۴) فرانسوا د/آلانسون او را جانشین احتمالی خود شناخت، اما اتحادیه‌ی مقدس به رهبری هانری، سومین دوک دو گیز، از شناختن یک پروتستان به عنوان ولیعهد سر باز زد و شاه را بر انگیخت که با فرستادن سپاهْ هانری را به مذهب کاتولیک باز گرداند. در جنگی که واقع شد (این جنگ به علت آنکه مخاصمان اصلی آن هانری III، هانری ناوار، و هانری دو گیز بودند، به جنگ سه هانری معروف شد)، هانری دو ناوار در کوترا (← هانری III) بر هانری III غلبه کرد (۱۵۸۷). اما هنگامی که اتحادیه‌ی مقدس علیه شاه قیام کرد، به جانبداری او بر خاست (۱۵۸۸). هانری IV، پس از مرگ هانری III، سپاهیان اتحادیه‌ی مقدس، زیر فرماندهی ماین، را در آژک[6] (۱۵۸۹ دهکده‌ای در سن-انفریور)

(۱) Henry (۲) Moncontour (۳) Beaulieu (۴) Coutras (۵) Henry (۶) Arques

و در ایوری‌لا‌باتای (۱۵۹۰) شکست داد، اما اسپانیا به کومک اتحادیه شتافت و هانری ناچار از محاصره‌ی پاریس دست کشید. در ۱۵۹۳ بار دیگر مذهب پروتستان را انکار کرد و تواست به پاریس وارد شود (۱۵۹۴). سیاست مسالمت‌آمیز او بزودی پشتیبانی عامه را جلب کرد. هانری برای از میان بردن نفوذ اسپانیا در فرانسه به اسپانیا اعلان جنگ داد (۱۵۹۵) و با پیمان ورون به هدف خود رسید، و جنگ او با اسپانیا و اتحادیه‌ی مقدس خاتمه یافت (۱۵۹۸). سپس به مرمت کشور خود، که از جنگها آسیب دیده بود، پرداخت. با فرمان نانت (۱۵۹۸) مسئله‌ی مذهب پروتستان را حل کرد و تسامح مذهبی را برقرار ساخت. به کومک وزیر خود سولی مقرراتی برای امور مالی وضع کرد، کشاورزی را ترغیب و صنایع جدیدی تأسیس کرد، و جاده‌ها و کانالهائی ساخت. تجارت خارجی را با بستن معاهداتی با اسپانیا، انگلستان، و عثمانی توسعه داد، و کانادا را مستعمره‌ی فرانسه کرد. او به نیکبختی همه‌ی طبقات مشتاق بود، و شعار "هر یکشنبه یک جوجه در دیگ هر روستائی" او مشهور است. هانری در سیاست خارجی در صدد تشکیل اتحادی علیه اسپانیا و خاندان هاپسبورگ اتریش بود، و هنگامی که در کار تهیه‌ی مقدمات جنگ با این قدرتها بود به دست یک مذهبی متعصب، به نام ف. راواياک کشته شد. در ۱۵۹۹ همسرش مارگریت دو والوا را طلاق داد، و در همین سال معشوقه‌اش ← گابریل د/استره، که هانری قصد ازدواج با او را داشت، مرد. در ۱۶۰۰ با ماری دو مدیسی ازدواج کرد. ماری دو مدیسی در دوره‌ی خردسالی پسرش، لوئی XIII، نایب‌السلطنه بود. دوره‌ی سلطنت هانری مقارن با تحول هنر و ادبیات فرانسه از رنسانس به دوره‌ی کلاسیک بود. تسامح و اعتدال او منعکس‌کننده‌ی اندیشه‌های فیلسوف معاصر وی، مونتنی، است. داستانها و لطیفه‌هائی که از هانری نقل میکنند حکایت از لطیفه‌پردازی و شیرین‌بیانی او می‌کند، و توجه فراوان او به مردم عادی فرانسه او را مردمپسندترین شاه فرانسه ساخته است.

هانری V (فرانسه)، ← شامپور، هانری دو.

هانری[1] **II** (-hānri) یا **هانری تراستامارا**[2] (trāstāmārā)، ۱۳۳۳–۷۹، شاه اسپانیائی (۱۳۶۹–۷۹) کاستیل و لئون، پسر نامشروع آلفونسوی XI، مت سویل. در یک شورش نافرجام علیه برادر ناتنی خود، پدروی ستمگر، شرکت جست، و در ۱۳۶۶ به کومک دوگکلن و پدروی IV آراگون پدروی ستمگر را از سلطنت بر کنار کرد. با کومک انگلستان، پدروی ستمگر و ادوارد امیر سیاه هانری را در ناخرا شکست دادند (۱۳۶۷)، اما پس از عزیمت ادوارد امیر سیاه، هانری پدرو را شکست داد و به قتل رسانید (۱۳۶۹). جان آو گانت، داماد پدروی ستمگر، و فردیناند I پرتغال به عنوان پادشاهی او و جانشینی پسرش خوان I (اسپانیا) معترض شدند.

هانری II (ناوار)، ← آلبره.

هانری، قانون: ← هنری، قانون.

هانری بزرگ: ← هانری IV، شاه فرانسه.

هانریت‌آن: ← هنریتا ان.

هانری تراستامارا: ← هانری II، کاستیل و لئون.

هانریت‌ماری دو فرانس: ← هنریتا مریا.

هانری د/آلبره، شاه ناوار، ← آلبره.

هانری دریانورد[3] (-hānri)، پرتغالی **انریکه** (enrike)، ۱۳۹۴–۱۴۶۰، امیر پرتغال، حامی و مشوق پویش جغرافیائی؛ مت پورتو. به علت رشادت فوق العاده‌اش در پیکار سبته (۱۴۱۵)، پدرش ژان I، شاه پرتغال، یک دوکنشین به وی اعطا کرد. پیکار مراکش هانری را برانگیخت تا معلومات خود را در باره‌ی افریقا افزایش دهد، و در ۱۴۱۶ یک زرادخانه‌ی دریائی تأسیس کرد، و از بندر لاگوش به عنوان پایگاه برای پویش استفاده کرد. بعداً یک رصدخانه و یک مدرسه برای مطالعه‌ی جغرافیا و ناوبری بدان افزود. یکی از دریانوردانش جزایر مادرا را دوباره کشف کرد (۱۴۲۰)، و کرانه‌ی غربی افریقا بتدریج پوییده شد. در ۱۴۴۲ یک پایگاه تجارت برده در خلیج آرگوین[4] (ārguin)، کرانه‌ی موریتانیا، تأسیس شد. وقتی که ناخدایان هانری با تعدادی برده و مقادیری طلا به پرتغال باز گشتند، پویش افریقا رواج یافت، و از ۱۴۴۴ تا ۱۴۴۶ بین ۳۰ تا ۴۰ کشتی تحت نفوذ هانری به ساحل گینه عزیمت کردند؛ در ضمن دریانوردانش در خاک سودان نفوذ یافتند، سنگال را کشف کردند، و به نقطه‌ای نزدیک سیرا لئون کنونی رسیدند. سوء استفاده از تجارت برده موجب شد که هانری دزدیدن سیاهان را منع کند (۱۴۵۵). هانری نقش سیاسی مهمی در دوران صدارت آلفونسوی V داشت. شهرت نظامی وی، که به علت لشکرکشی ناموفقش به طنجه (۱۴۳۷)، ضعیف شده بود، در پیکاری علیه مراکش دوباره تقویت شد، و فرماندهی چند ارتش خارجی به وی واگذار شد. ولی اهمیت هانری به خاطر سهم برجسته‌ای است که در هنر ناوبری و پیشرفت پویش داشته.

هانری I دو بوربون: ← کنده، هانری I دو.

هانری II دو بوربون: ← کنده، هانری II دو.

هانری دو بورگونی[5] (hānri dë burgony)، ح ۱۰۵۷–۱۱۱۴، کنت (۱۰۹۷–۱۱۱۴) پرتغال، برادر اود[6] (ēd)، دوک بورگونی، مت دیژون. آلفونسوی VI، شاه لئون، او را در جنگ با مورها به یاری طلبید (ح ۱۰۹۵). بخشی از سرزمینی که قبلاً در دست پسر عمش رمون، داماد آلفونسو، بود به او واگذار شد. آلفونسو دختر نامشروع خود، و نیز لقب کنت کویمبرا، را به او داد، و این لقب سپس به کنت پرتغال تبدیل شد. پس از مرگ آلفونسو VI، کوشید موقعیت خود را به وسیله‌ی جنگ و دسیسه مستحکم کند، ولی توفیق نیافت، اما سرزمینی بر جای گذاشت که در زمان پسرش آلفونسوی I، مملکت مستقل پرتغال شد.

هانری دو فلاندر[7] (hānri de flāndr)، ح ۱۱۷۴–۱۲۱۶، امپراطور (۱۲۰۶–۱۶) امپراطوری لاتینی قسطنطنیه، برادر و جانشین بودوئن I (قسطنطنیه)؛ در سلسله‌ی کنتهای فلاندر؛ مت والانسین. لایقترین و محترمترین امپراطوران امپراطوری لاتینی قسطنطنیه بود، و موفقانه علیه بلغارها جنگید. به جنگ چهارم صلیبی پیوست (ح ۱۲۰۱).

هانری I دو کنده: ← کنده، هانری I دو.

هانری II دو کنده: ← کنده، هانری II دو.

هانری دو گیز: ← گیز، سومین دوک دو؛ گیز، پنجمین دوک دو.

هانری دو لورن: ← گیز، سومین دوک دو؛ گیز، پنجمین دوک دو.

هانری دو لوکزامبورگ: ← هانری VII (امپراطوری مقدس روم).

هانری دو ناوار: ← هانری IV، شاه فرانسه.

هانری سیاه: ← هانری III (امپراطوری مقدس روم).

هانری شکارچی: ← هانری I (آلمان).

هانری شیر[8] (-hānri)، ۱۱۲۹–۹۵، دوک (۱۱۴۲–۸۰) ساکس و (۱۱۵۶–۸۰) باواریا، پسر هانری مغرور. امپراطور فردریک I، دوکنشین باواریا را به او باز داد به این امید که میان گوئلفها و خاندان هوهنشتاوفن صلح برقرار شود (← گوئلفها و گیبلینها). هانری در نخستین لشکرکشیهای فردریک به ایتالیا شرکت کرد، ولی تمام توجهش به ساکس معطوف بود، که در آنجا نفوذ خود را، با پشتیبانی فردریک، گسترش داد. با آلبرشت خرس و دیگر نجبا در جهاد وندها شرکت جست (۱۱۴۷). در سالهای بعد قدرت خود را در خلنجزارهای محدود به رودهای الب و اودر و دریای بالتیک گسترش داد. مردم را به اقامت در نواحی متصرفی خود تشویق کرد، و آنجا را مسیحی ساخت. در ۱۱۶۸ با متیلدا، دختر هنری انگلستان، ازدواج کرد. در ۱۱۷۸ اختلافی میان هانری و اسقف هالبرشتات روی داد که بهانه‌ای شد برای سقوط قدرت گوئلفها. امپراطور فردریک که برای رفع اختلاف به داوری خوانده شده بود، زمینهای سپرده به هانری را ضبط کرد (۱۱۸۰). به این ترتیب، باواریا و ساکس (آخرین دوکنشینهای بزرگ آلمانی) به امیرنشینهای کوچک تقسیم شد. برای هانری تنها برونسویک و لونبورگ باقی ماند و خودش به تبعید به انگلستان رفت. هنگامی که فردریک در جنگ صلیبی بود، هانری دگربار شورید (۱۱۸۹). آخرین آشتی او (۱۱۹۴) با امپراطور هانری VI در نتیجه‌ی ازدواج پسر ارشدش با یکی از دختر عموهای امپراطور تسهیل شد. پسر کهتر هانری، با نام اوتوی IV، امپراطور شد (۱۲۰۹).

هانری قدیس: ← هانری II (امپراطوری مقدس روم).

هانری مغرور[9] (-hānri)، ح ۱۱۰۸–۳۹، دوک

(۱)Henry (۲)Trastámara (۳)Henry the Navigator (۴)Arguin (۵)Henry of Burgundy; Henri de Bourgogne (فنـ) (۶)Eudes (۷)Henry of Flanders; Henri de Flandre (فنـ) (۸)Henry the Lion (۹)Henry the Proud

(۱۱۲۶–۳۸) باواریا و (۱۱۳۷–۳۸) ساکس. وی که دوکنشین باواریا و ثروت فراوانی را به میراث برده بود، در نتیجه‌ی ازدواج (۱۱۲۷) با گرترود، یگانه فرزند امپراطور لوتار II، از نیرومندترین اشراف آلمان شد. همراه با لوتار در جنگ با هوهنشتاوفن شرکت کرد، و در ۱۱۳۶ با او به ایتالیا رفت و در این سفر پاپ سرزمین توسکان را به او بخشید. لوتار مایل بود که هانری جانشین او باشد، ولی هانری در امپراطور گزینی ۱۱۳۸ از کونراد III هوهنشتاوفن شکست خورد و کونراد او را از دوکنشینش محروم کرد، اما اتباعش نسبت به وی وفادار ماندند. هانری موفق شد که آلبرشت خرس را از ساکس بیرون براند، و هنگامی که در صدد حمله‌ی به باواریا بود، ناگهان در گذشت، و پسرش هانری شیر جانشین او شد.

هانزن، امیل: ← نولده، امیل.

هانس، اسم آلمانی برای مرد، ← یوهنا، اسم.

هانسالی، اتحادیه‌ی[1] (hānsā-)، اتحادیه‌ی بازرگانی میان شهرهای قرون وسطائی آلمان. این اتحادیه شکل و ترتیب خاص نداشت، و تاریخ پیدایش آن را نمیتوان به درستی معین کرد. چنان به نظر میرسد که، در آغاز کار، یک هانسا عبارت بوده از شرکتی میان بازرگانانی که با کشورهای خارجی داد و ستد میکردند. پس از پیشروی آلمان به طرف شرق و ماندگار شدن آلمانیها در شهرهائی از سرزمینهای اسلاو و بالتیک، میان راسته‌های بازرگانان و شرکتهای موجود در شهرها اتحادیه‌هائی تشکیل شد (قرن ۱۳م). مهمترین آنها یک شرکت بازرگانی آلمانی بود که مراکز اصلی آن در ویسبی جای داشت؛ با توسعه‌ی به طرف شرق، شاخه‌ای از آن در نووگورود تأسیس شد. در لندن، امتیازاتی که مخصوص بازرگانان کولونی بود، به بازرگانان دیگر آلمانی نیز اعطا شد، و هانسای بازرگانان آلمانی تحت نام ← بازرگانان سنیلیارد به وجود آمد. ناپسامانیهای سیاسی در امپراطوری مقدس روم، و دشواریهائی که در کار حمل و نقل کالاهای بازرگانی از طریق دریا فراهم آمد دریازنان، وضع مقرراتی بر ضد بازرگانان بیگانه، و حقوق گمرکی بسیار زیاد سبب آن شد که شهرهای آلمان بیشتر با یکدیگر نزدیک و متحد شوند. در ۱۲۴۱ لوبک و هامبورگ پیمان حمایت دوجانبه با یکدیگر منعقد کردند. شهرهای دیگری به این پیمان پیوستند و از این میان اتحادیه‌ی نیرومندی به وجود آمد که رهبری آن با لوبک بود. بندرها و شهرهائی از هلند تا لهستان وارد این اتحادیه شدند، ولی شهرهای شمالی آلمان اعضای اصلی آن به شمار میرفتند. این اتحادیه سخت به توسعه‌ی عملیات خود پرداخت و شعبه‌های خارجی عمده‌ای در بروژ و برگن تأسیس کرد. اتحادیه‌ی هانسائی، پس از پیروزی بر والدمار IV دانمارک، به اوج قدرت خود رسید، و در عهدنامه‌ی شترالزوند (۱۳۷۰) عملاً تجارت کشورهای اسکاندیناوی به انحصار آن در آمد. تسلط آن بر بالتیک، در اثنای جنگهای متعدد، تا شکست خوردن اتحادیه از هلند در ۱۴۴۱، دوام یافت. ولی، تشکیلات رسمی آن (پس از ۱۳۵۸) خبر از این میداد که دوره‌ی تسلط این اتحادیه رو به پایان است؛ مجالس مشاوره‌ی نامنظمی که از اعضا در لوبک تشکیل میشد، اهمیت چندان نداشت. تعداد اعضا میان 100 و 160 در حال نوسان بود. اختلافهای داخلی، فقدان تکیه‌گاه‌های سیاسی، رشد کشورهای خارجی دارای مرکزیت و، در نتیجه‌ی آن، از میان رفتن مزایای هانسائی، پیشرفت کشتیرانی در انگلستان و هلند، و تغییرات گوناگون در امر بازرگانی، همه از عواملی بود که به زیان اتحادیه تمام شد. سازمان سیاسی آن، که همیشه جنبه‌ی فرعی داشت، در قرن ۱۶م اهمیت خود را از دست داد. آخرین مجلس مشاوره‌ی آن در ۱۶۶۹ منعقد شد، ولی اتحادیه هرگز رسماً انحلال نیافت. نام آن در لوبک و هامبورگ و برمن باقی ماند.

هانسن[2]**، پتر آندرس** (peter ändres hänsen)، ۱۷۹۵–۱۸۷۴، منجم دانمارکی. از ۱۸۲۵ مدیر رصدخانه‌ای در نزدیکی گوتا بود، که بعداً به گوتا انتقال یافت (۱۸۵۹). در نظریه‌ی ماه تجدید نظر کرد و جداول ماه را گردآورد (۱۸۵۷)، که در تهیه‌ی سالنامه‌های دریائی بسیار به کار میرود.

هانکو[3] (hänko)، سوئدی **هانگو** (hängë)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۹٬۶۸۶)، بندر بی‌یخبندان بر شبه جزیره‌ی کوچکی در دریای بالتیک؛ تفرجگاه تابستانی. پس از جنگ روس و فنلاند (۱۹۳۹–۴۰) شبه جزیره‌ی هانکو به صورت پایگاه دریائی ۳۰ساله به تجشم اجاره داده شد، ولی در ۱۹۴۴ در مقابل اجاره دادن ۵۰ساله‌ی پورککالا به فنلاند باز گشت. نیز ← پورککالا.

هانکو[4] (hänkö)، شهر سابق، ایالت هوپی، چین، بندری بر ملتقای رودهای هان و یانگتسه؛ از ۱۹۵۰ جزو ووهان. به وسیله‌ی پل به ووچانگ و هانیانگ مرتبط است. بزرگترین شهر ووهان، و صنعتیترین و بازرگانیترین شهر چین مرکزی میباشد.

هانگچو[5] (hängcö)، نام سابقش **لینان** (linän)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۱٬۱۰۰٬۰۰۰)، کرسی ایالت چکیانگ، چین، بر مصب چینتانگ (cientäng) در خلیج هانگچو. مرکز تجارتی و فرهنگی و انتهای جنوبی یون‌هو (← کانال بزرگ) است، و در ش دریاچه‌ی معروف شی هو قرار دارد. صادراتش ابریشم و چای و بادزن کاغذی است. مقر دانشگاه چکیانگ است. قرن‌ها از زیباترین شهرهای چین شمرده میشد. در ۶۰۶ بم بنا شد، و از ۹۰۷ تا ۹۶۰ پایتخت یک مملکت مقتدر بود. بسیاری از دیرها و اماکن مقدس آن مربوط به همین دوره است. از ۱۱۳۲ تا ۱۲۷۶ که مورد حمله‌ی قوبلای قاآن قرار گرفت، پایتخت سلسله‌ی سونگ جنوبی بود. در شورش تایپینگ ویران شد (۱۸۶۱). در ۱۸۹۶ به روی تجارت خارجی گشوده شد. در ۱۹۳۷–۴۵ در تصرف ژاپن بود، و در ۱۹۴۹ به دست چین کمونیست افتاد.

هانمان[6]**، زاموئل کریستیان فریدریش** (zämu-el kristiän fridriš hänemän)، ۱۷۵۵–۱۸۴۳، پزشک آلمانی، مؤسس هومئوپاتی. نظریات خود را در باره‌ی این شکل درمان در کتاب ارغنون فن عقلانی درمان (۱۸۱۰) منتشر کرد. در لایپزیگ و پاریس طبابت میکرد و، با وجود مخالفت پزشکان سنتی، پیروان فراوان داشت.

هانو[7] (hänno) یا **هانون** (on-)، نق ۴۸۰؟ ق‌م، دریانورد کارتازی. هفت شهر در مراکش بر کرانه‌ی قطا تأسیس کرد، و احتمالاً تا سیرالئون را پویید.

هانوئی، شهر ویتنام، ← هانوی.

هانوور[8] (hänovr، فنا، آلمانی hänover)، ایالت سابق پروس، لغ آلمان، که از مرز هلند و دریای شمال (لغ) تا کوههای هارتس (چش) ممتد بوده است. از ۱۹۴۶ ضمیمه‌ی ساکس سفلی شد. شامل شهرهای هانوور، اوسنابروک، هیلدسهایم، امدن، لونبورگ، تسله، و گوتینگن بود. عمدتاً ناحیه‌ای پستبوم و کشاورزی است (غله، سیب زمینی، و چغندر قند). جزئی از دوکنشین قدیم برونسویک بود، و تا ۱۶۹۲ دوکنشین برونسویک–لونبورگ را تشکیل میداد، ولی در آن سال دوک ارنست آوگوست به مقام برگزیننده ارتقا یافت و دوکنشینش مرکز برگزینندگی هانوور شد. اتحاد شخصی انگلستان و هانوور در دوره‌های سلسله‌ی هانوور با جورج I در ۱۷۱۴ آغاز شد (← هانوور، خاندان). در ۱۸۰۷–۱۳ هانوور قسمتی از مملکت زروم بوناپارت را در وستفالی تشکیل میداد. پس از بازگشت خاندان سلطنتی قدیم، به صورت مملکت پادشاهی در آمد (۱۸۱۵) عضو اتحادیه‌ی آلمانی شد. چون ویکتوریا ملکه‌ی انگلستان شد، هانوور به موجب ← قانون سالیک از تاج و تخت انگلیس مجزا شد (۱۸۳۷). ارنست آوگوست، پسر جورج III که به سلطنت هانوور رسید، سیاست ارتجاعی خود را با الغای قانون اساسی آغاز کرد، ولی در ۱۸۴۸ مجبور شد دوباره آن را بپذیرد. پسرش، جورج V، در ۱۸۵۱ به سلطنت رسید، و در نتیجه‌ی جانبداری از اتریش در جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) کشور خود را از دست داد که یکی از ایالات پروس شد. ضبط صحیح آلمانی آن **هانوفر** است.

هانوور[8]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۵۲۳٬۹۴۱)، مرکز ساکس سفلی، ل آلمان غربی، بر رود لاینه[9] (läyne) و کانال میتلاند، سابقاً پایتخت مملکت و ایالت سابق هانوور. مرکز تجارتی، و دارای انواع صنایع مهم است. بمبارانهای جنگ II آثار قرون وسطائی آن را منهدم کرد، ولی کلیسای گوتیک (قرن ۱۴م) و تالار شهرداری (قرن ۱۵م) آن دوباره ساخته شد. هانوور مقر دانشگاههای پزشکی، دامپزشکی، و فنی، و چندین موزه است.

هانوور، خاندان[10] خاندان سلطنتی هانوور (← هانوور، ایالت سابق)، از سلسله‌ی گولفها، که

(۱)Hanseatic League (۲)Hansen (۳)Hanko (۴)Hankow (۵)Hangchow; Hang-chou (۶) Hahnemann (۷)Hanno (۸)Hanover; Hannover (آلمانی) (۹)Leine (۱۰)Hanover, house of

رسیدن آن به تاج و تخت انگلستان با قانون جانشینی (۱۷۰۱) استقرار یافت، و اساس آن این بود که افراد این خاندان اخلاف جیمز I بودند. نخستین شاه هانوری (در ۱۷۱۴) انگلستان، جورج I، برگزیننده‌ی هانوور، نوه‌ی الیزابت دختر جیمز و ملکه‌ی بوهم، و پسر سوفیا برگزیننده‌ی هانوور بود. جانشینان وی جورج II، جورج III، جورج IV، و ویلیام IV بودند. قانون سالیک در خاندان هانوور مانع جانشینی زنان در سلطنت بود، و هنگامی که ویکتوریا به تخت سلطنت انگلستان رسید (۱۸۳۷)، تاج و تخت انگلستان و هانوور از یکدیگر جدا شد. پس از ازدواج ویکتوریا، خاندان سلطنتی انگلستان، خاندان سلطنتی وتین بود. ارنست آوگوست، پسر جورج III، به سلطنت هانوور رسید، و پسرش جورج V جانشین او شد، که در ۱۸۶۶ تاج و تخت را از دست داد. ضبط صحیح آلمانی آن **هانوفر** است.

هانوور جدید، در فکب ← لاوتکای.

هانوی[1] (hānoy) یا **هانوئی** (hānoi)، شهر (جم در ۱۹۷۰ تخمیناً ۸۵۰'۰۰۰)، پایتخت جمهوری دموکراتیک ویتنام (ویتنام شمالی)، ش تونکن، کنار رود سرخ. مرکز حمل و نقل دریائی محصولات صنعتی و کشاورزی (خاصه برنج و چرم) است، و از طریق راه آهن با کونمینگ، پکن، و سایگون ارتباط دارد. بعضی صنایع سنگین دارد. مشتمل است بر ۲ قسمت: یکی شهر کهنه‌ی آنامی و دیگری بخشهای مدرن به سبک اروپائی. در قرون ۷م–۱۵م مقر فرمانروایان چینی آنام بود. در ۱۹۰۲ پایتخت هندوچین فرانسه شد، و در ۱۹۴۵–۴۶ مقر دولت ویتنام قرار گرفت. صحنه‌ی جنگهای سنگین میان نیروهای فرانسوی و ویتنامی بود (۱۹۴۶–۵۴). در ۱۹۵۴ پایتخت ویتنام شمالی شد. در جنگ ویتنام از حمله‌ی هوائی نیروی هوائی کشمة آسیب دید (۱۹۶۷). هانوی یک مرکز فرهنگی است: دانشگاه هانوی، دانشکده‌ی پولیتکنیک، و مؤسسه‌ی پزشکی شرقی (یک مرکز مهم آموزشی و پژوهشی) در آن واقع است؛ چند بنای قدیمی، خصوصاً پاگودای بودای بزرگ دارد. پس از الحاق ویتنام جنوبی به ویتنام شمالی، و تشکیل جمهوری سوسیالیستی ویتنام، هانوی پایتخت این جمهوری شد.

هانی ابن عروه (hānie 'bne orva)، فد 60 هق، از طرفداران امام حسین ع در کوفه، که پس از حکومت عبیدالله زیاد، مسلم ابن عقیل را که نماینده‌ی امام بود در منزل خود پنهان کرد. وی را در کنار مسلم در میدان کوفه به دار آویختند.

هانی ابن هانی: ← کربلا، واقعه‌ی.

هانیانگ[2] (hānyāng)، شهر سابق (جم ح ۵۰۰'۰۰۰)، ایالت هوبی، چین، ملتقای رودهای هان و یانگتسه، از ۱۹۵۰ بخشی از ووهسان است که به وسیله‌ی پلهائی با هانکو و ووچانگ مرتبط است. پنبه‌ریسی، فلزکاری، و فولادکاری دارد.

هانیبال (hānnibāl)، نام لاتینی برای مرد، مشتق از فنیقی. بعضی اسامی مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی
اسپانیائی	Anibal	آنیبال (ānibāl)
انگلیسی	Hannibal	هنیبل (hanibal)
ایتالیائی	Annibale	آنیباله (ānnibāle)
پرتغالی	Annibal	آنیبال (ānibāl)
فرانسوی	Annibal	آنیبال (ānibāl)
"	Hannibal	

هانیبال[3] (hānnibāl) یا **آنیبال** [فنیقی، ← لطف بعل]، ۲۴۷–۱۸۲ ق‌م، سردار کارتاژی، از بزرگترین نوابغ نظامی عالم؛ پسر هامیلکار بارکا، از خاندان معروف بارکا. در ← جنگهای کارتاژی، پس از شوهر خواهرش هاسدروبال، از طرف سپاهیان به فرماندهی کل قوای اسپانیا انتخاب شد (۲۲۱ ق‌م). برای اینکه انتقام کار تاژ را از رومیان بگیرد، عازم حمله به ایتالیا شد. با سپاه و تجهیزات (از جمله چندین فیل) از آلپ گذشت و، با سواره‌نظام خود، به دره‌ی رود پو رسید. پس از نابود کردن دسته‌ای از سپاهیان روم، در ۲۱۷ متوجه روم شد. مجدداً رومیان را کنار دریاچه‌ی تراسیمنوس[4] (trā-simenus؛ اکنون پروجا) مغلوب کرده به ج ایتالیا رفت و متحدینی به دست آورد. در ۲۱۶ ق‌م در کانای یکی از درخشانترین پیروزیهای تاریخ را به دست آورد، ولی چون کومکی از کارتاژ نرسید، نتوانست دم را بگیرد. در ۲۰۷ ق‌م برادرش هاسدروبال در متاوروس شکست خورد، و هانیبال مجبور به عقبنشینی شد. در ۲۰۳ ق‌م، به دعوت دولت کارتاژ، به دفاع کارتاژ در مقابل سکیپیو شتافت، ولی در جنگ زاما شکست خورد (۲۰۲ ق‌م). پس از انعقاد صلح (۲۰۱ ق‌م) حکمران کارتاژ شد، و دست به اصلاحات اساسی در حکومت زد. اما رومیها، که از دشمنی او ترسناک بودند، تسلیمش را خواستار شدند، و چون به غربت رفت به دنبالش شتافتند. وقتی گرفتاری را نزدیک دید خود را مسموم کرد.

هانیگالیات: ← میتانی، مملکت باستانی.

هانی‌گرمله (hāni.garmale)، ده (جم ۱'۱۴۴ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اورامان لهون، شهرستان پاوه، استان پنجم، ۲۶کیلومتری لغ پاوه و ۳کیلومتری مرز ایران و عراق. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و میوه است. از صنایع دستی شالبافی دارد.

هاو[5]، **ایلایس** (ilāyəs hā)، ۱۸۱۹–۶۷، مخترع امریکائی. نخستین چرخ خیاطی ساخته‌ی خود را در ۱۸۱۵ و دومین آن را در ۱۸۴۶ به نمایش گذاشت. چون در کشمة کومک مالی به او نشد، سومین ماشین اختراعی خود را با تمام حقوق آن به ویلیام تامس انگلیسی فروخت. با تامس در انگلستان برای ساختن یک ماشین چرم‌دوزی همکاری کرد، و چون میان آن دو ناسازگاری پیدا شد، هاو به امریکا باز گشت. در اینجا متوجه شد که ماشین او را دیگران ساخته‌اند و از آن بهره‌برداری میکنند. با مراجعه‌ی به محکمه، عاقبت در ۱۸۵۴ حق اختراع خود را به دست آورد. نیز ← آ. م. سینگر.

هاو[5]، **جولیا وارد** (julyā wārd hā)، ۱۸۱۹–۱۹۱۰، بانوی نویسنده و متفکر اجتماعی امریکائی. در اجرای طرحهای بشردوستانه و در انتشار روزنامه‌ی کامنولث بستن، که طرفدار الغای بردگی بود، دستیار شوهرش س. گ. هاو بود. خانم هاو در باره‌ی حق انتخاب و آزادی زنان و مسائل دیگر سخنرانی میکرد و در تأسیس یک سازمان صلح جهانی سهیم بود. در ۱۸۶۱، پس از مشاهده‌ی حرکت سربازان اتحادیه به جنگ، کتاب سرود نبرد جمهوری را نوشت که مهمترین کتاب او است. فرهنگستان هنر و ادبیات امریکا او را به عنوان نخستین زن به عضویت پذیرفت. علاوه بر چند کتاب شعر، کتابهای مسائل جنسی و تربیت (۱۸۷۴) و جامعه‌ی جدید (۱۸۸۱) از تألیفات او است.

هاو[5]، **ریچارد** (ricārd hā)، ملقب به **ارل هاو** (ērl*)، ۱۷۲۶–۹۹، دریاسالار بریتانیائی؛ برادر و. هاو، مد لندن. مدافع دریای مانش در جنگ هفتساله و در ۱۷۷۶ فرمانده ناوگان بریتانیا در انقلاب امریکا بود، ولی در ۱۷۷۸ استعفا کرد. در ۱۷۸۲ برای رفع محاصره‌ی جبل طارق فرماندهی یافت.

هاو[5]، **سمیوئل گریدلی** (samyuəl gridli hā)، ۱۸۰۱–۷۶، متفکر و بشر دوست امریکایی. نیکوکاری خود را، که در سراسر عمر او دوام داشت، با رفتن به یونان و کومک کردن در جنگ استقلال آغاز کرد، و ۶ سال در آن سرزمین ماند. بیشتر به خدماتی که برای نابینایان انجام داد معروف است؛ آسایشگاه نابینایان را در نیو انگلند تأسیس کرد و ۴۴ سال سرپرست آن بود. کامیابی وی در تعلیم و تربیت لورا بریجمن[6] (lorā brijmən؛ ۱۸۲۹–۸۹) که هم کور و هم کر بود، در بهبود آموزش و پرورش اشخاص معلول در کشمة سخت مؤثر افتاد. به همراهی همسرش ج. و. هاو در مبارزه با برده‌داری تلاش میکرد. در آشوبهای کرت (۱۸۶۶–۶۷) بار دیگر سفری به یونان کرد که به پایان عمری که مصروف به خدمت دیگران شده بود انجامید. نامه‌ها و یادداشتهای او به چاپ رسیده است (۱۹۰۶–۵۹).

هاو[7]، **ویلیام** (wilyam hā)، ملقب به (پنجمین) **وایکاونت هاو** (vāykānt*)، ۱۷۲۹–۱۸۱۴، ژنرال بریتانیائی در انقلاب امریکا، برادر ر. هاو. در ۱۷۷۵ با نیروهای تقویتی برای ت. گیج به بستن رسید، و در نبرد معروف به نبرد بانکر هیل فرماندهی داشت. در همین سال به جای ت. گیج فرماندهی یافت. در نبرد برندیوایین واشینگتن را شکست داد. در ۱۷۷۸ استعفا کرد و به انگلستان باز گشت، و سر ه. کلینتن به جای او به فرماندهی منصوب شد (۱۷۷۸).

هاوائی[8] (hāvāi)، جزیره (۱۰'۴۱۰ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۶۳'۴۶۸)، بزرگترین و جنوبیترین جزایر ایالت هاوائی. کوههای ماونا لوآ، ماونا کئا، و هوالالای[9] (hualālāy) مشرف بر آن

(۱)Hanoi (۲)Hanyang (۳)Hannibal (۴)Trasimeno (۵)Howe (۶)Bridgman (۷)Howe (۸)Hawaii (۹)Hualalai

است. هوایش بین گرمای شدید در پهنه‌های سواحل جنوبی و سرمای یخبندان در قلل کوهها تغییر میکند. تولیدکننده‌ی عمده‌ی نیشکر جزایر هاوائی است؛ قهوه و آناناس نیز به عمل میآید. در دامنه‌ی ماونا کئا پرورش گاههای وسیع دام دارد. بندر عمده‌اش، هیلو، بر ساحل ل‌ش است.

هاوائی[1] (hāvāi) یا **هاوایی، سابقاً جزایر هاوائی**، پنجاهمین ایالت (۱۶٬۶۳۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۷۶۹٬۹۱۳)، کشمة، قکم مرکزی، به فاصله‌ی ح ۳٬۳۸۰کیلومتری سان فرانسیسکو؛ کرسی آن هونولولو. جزایر هاوائی سابقاً **جزایر سندویچ** (sandwic) نام داشت. هاوائی از ۸ جزیره‌ی عمده و تعدادی جزایر کوچک تشکیل یافته است؛ جزایر عمده‌ی آن عبارتند از اواهو، هاوائی، ماولی، کاوای، لانای، نیئیهائو[2] (niihāu)، کاهوئولاوه[3] (kāho-olāve)، و مولوکای. هوای این ایالت بسیار خوب و مطبوع است. محصولات و اساس صنایع آن نیشکر و آناناس است؛ قهوه، برنج، سیسال، و پنبه نیز کشت میشود. سکنه‌ی آن از نژادهای مختلف، با فرهنگهای مختلف، تشکیل یافته است.

این جزایر را جیمز کوک در ۱۷۷۸ کشف کرد. کامهامهای I در ۱۸۱۰ حکمران مطلق آنجا شد؛ مبلغین مسیحی در ۱۸۲۰ بدانجا وارد شدند، و یک دوره‌ی آشفتگی دینی به وجود آمد. ملکه لیلیوکالانی در ۱۸۹۳ خلع شد، و یک حکومت موقتی روی کار آمد. پیش از اینکه کشمة جزایر را تصرف کند (۱۸۹۸)، س. ب. دول رئیس جمهور جزایر هاوائی بود. در ۱۹۰۰ جزء ⇐ سرزمینهای کشمة شد. از ۱۹۳۰ تا جه II جهانگردان منبع عایدی پررونقی برای جزایر بودند. با حمله‌ی ژاپنیها به پرل هاربر کشمة وارد جه II شد. در طی جنگ جزایر هاوائی پایگاه مسلح و مستحکمی برای جنگ‌های فکه بود. در ۲۱ اوت ۱۹۵۹ رسماً عنوان ایالت یافت. دانشگاه هاوائی در هونولولو است.

هاوائی، جزایر: ← هاوائی، ایالت.

هاوارد[4] (hāwārd)، خاندان اشرافی بریتانیائی که سابقه‌ی آن به قرن ۱۰م باز میگردد، و نخست هریورد (heriward) نامیده میشد. وقتی که انگلستان مورد حمله قرار گرفت، یکی از افراد هریورد علیه ویلیام I (ویلیام فاتح) جنگید. اعقاب او القاب زیر را یافتند: ارلهای ارندل (۱۱۳۹)، بارونهای ملترورز (mal-trawarz؛ ۱۳۳۰)، ارلهای ساری و دیوکهای نورفک (۱۴۸۳)، بارونهای فیتسلن (۱۶۲۷)، ارلهای نورفک (۱۶۴۴)، و بارونهای هریس (۱۸۸۴). جان هاوارد، اولین دیوک آو نورفک بود؛ پسرش تامس هاوارد، دومین دیوک نورفک، و نوه‌اش تامس هاوارد، سومین دیوک آو نورفک بودند. برادرزاده‌ی این سومین دیوک، کاترین هاوارد، ملکه‌ی انگلستان بود. هنری هاوارد، ارل آو ساری، پسر سومین دیوک آو نورفک بود. هنری هاوارد، ارل آو نورفک، و پسر عمش چارلز هاوارد، اولین ارل آو ناتینگم بودند. تامس هاوارد، اولین ارل آو سافک، پسر چهارمین دیوک آو نورفک بود. ویلیام هاوارد، اولین وایکاونت ستفورد، پسر تامس هاوارد، دومین ارل آو ارندل بود. سایر اعضای برجسته‌ی خاندان عبارتند از چارلز هاوارد، اولین ارل آو کارلایل؛ فردریک هاوارد، پنجمین ارل آو کارلایل؛ برنارد مارمدیوک فیتسلن‌هاوارد، ۱۶همین دیوک آو نورفک؛ و میلز فیتسلن‌هاوارد، ۱۷مین دیوک آو نورفک.

هاوارد[4]، سر **ابنیزر** (sər ebənizər hā-ward)، ۱۸۵۰–۱۹۲۸، مهندس شهرساز انگلیسی، نخستین بانی نهضت ساختن ⇐ باغشهر در انگلستان. در ۱۸۷۲ به نیراسکا رفت، و سپس در شیکاگو مشغول کار شد. در کتاب باغشهرهای فردا (۱۸۹۸) به بیان نمونه‌ی شهری پرداخته است که همه‌ی احتیاجات خود را کفایت میکند و در آن فواید شهری و صناعت با مزایای یک ناحیه‌ی کشاورزی در هم آمیخته است. در نتیجه‌ی فعالیت او نخستین باغشهر لچورث[5] (lecwērt) در انگلستان، ۵۵کیلومتری ش‌ل لندن، در ۱۹۰۳ بنا شد. در ۱۹۲۰ نقشه‌ی باغشهر ولین[6] (welin)، ۴۰کیلومتری ل لندن، را طرح کرد.

هاوارد[7]، **برنارد مارمدیوک فیتسلن-** (bërnārd mārmədiuk fitsalən-hāwārd)، ملقب به شانزدهمین **دیوک آو نورفک** (*diuk āv norfək)، ۱۹۰۸–۷۵، از ← خاندان هاوارد در انگلستان، اولین دیوک مملکت و مارشال انگلستان. مراسم تاجگذاری جورج VI و الیزابت II را او ترتیب داد. ← میلز فیتسلن-هاوارد. ملقب به ۱۷مین دیوک آو نورفک پسر عمش بود.

هاوارد[7]، **تامس** (tāməs hāwārd)، ملقب به اولین **ارل آو سافک** (*ërl āv sāfək)، ۱۵۶۱–۱۶۲۶، عضو ← خاندان هاوارد، پسر چهارمین دیوک آو نورفک. فرمانده اسکادرانی بود که به ناوگان اسپانیائی حامل جواهرات حمله کرد (۱۵۹۱). لرد خزانه‌داری شد (۱۶۱۴). دخترش فرانسیس، و شوهر او، ر. کار، محاکمه و به اتهام قتل س تامس اوربری[8] (*sər tāməs overberi؛ ۱۵۸۱–۱۶۱۳، شاعر و درباری انگلیسی، که از دوستان کار بود) محکوم به مرگ شدند، ولی هر دو مورد عفو قرار گرفتند، اما تا سال ۱۶۲۲ در برج لندن محبوس بودند. هاوارد از آن پس دیگر قدرت خود را باز نیافت.

هاوارد[9]، **تامس**، ملقب به چهارمین **دیوک آو نورفک** (*diuk āv norfək)، ۱۵۳۶–۷۲، عضو ← خاندان هاوارد، پسر ه. هاوارد، ارل آو ساری. مورد توجه ملکه الیزابت بود، اما به ر. دادلی رشک میورزید. از نامزدهای وصلت با ماری استوارت بود؛ الیزابت نسبت بدو ظنین شد. در ۱۵۶۹–۷۰ زندانی بود، و پس از آزادی در یک توطئه درگیر شد، و سر از تنش جدا کردند.

هاوارد[9]، **تامس** (tāməs hāwārd)، ملقب به دومین **دیوک آو نورفک** (*diuk āv norfək)، ۱۴۴۳–۱۵۲۴، از ← خاندان هاوارد، پسر ج. هاوارد، اولین دیوک آو نورفک. پس از نبرد بازورث زندانی شد، ولی هنری VII او را آزاد کرد. اسباب ازدواج مارگریت تودور را با جیمز IV اسکاتلند فراهم ساخت. ژنرال رهبر انگلستان شد و اسکاتلندیها را در فلادن شکست داد (۱۵۱۳). نیای همه‌ی افراد شاخه‌ی اصلی خاندان هاوارد است.

هاوارد[9]، **تامس**، ملقب به سومین **دیوک آو نورفک**، ۱۴۷۳–۱۵۵۴، عضو ← خاندان هاوارد، پسر ت. هاوارد، دومین دیوک آو نورفک. با کاردینال وولزی سخت مخالفت ورزید. از ازدواج خواهرزاده‌ی خود، ان بولین با هنری VIII پشتیبانی کرد، اما بعداً ریاست دادگاه و اعدام او را بر عهده داشت. گرچه رهبری مبارزه با زیارت فیض را داشت (۱۵۳۶)، کاتولیک باقی ماند. به خیانت متهم شد (۱۵۴۶)، ولی با مرگ هنری از این اتهام نجات یافت. ماری تودور او را آزاد کرد (۱۵۵۳)، و او علیه شورش وایت بر خاست. پس از اعدام خواهرزاده‌اش قدرتش رو به افول گذاشت.

هاوارد[9]، **جان** (jān hāwārd)، ملقب به اولین **دیوک آو نورفک**، ۱۴۳۰–۸۵، عضو ← خاندان هاوارد؛ نوه‌ی ← تامس موبری، اولین دیوک آو نورفک. در جنگ گلها به خاندان یورک پیوست، و در نبرد بازورث در کنار ریچارد III کشته شد. با ادوارد IV در فرانسه جنگید.

هاوارد[9]، **چارلز** (cārlz hāwārd)، ملقب به اولین **ارل آو کارلایل** (*ërl āv kārlāyl)، ۱۶۲۹–۸۵، عضو ← خاندان هاوارد. در زمان آ. کرامول و چارلز I مصدر مقامات مهم بود.

هاوارد[9]، **چارلز**، ملقب به اولین **ارل آو ناتینگم** (*ërl āv nātingəm)، ۱۵۳۶–۱۶۲۴، عضو ← خاندان هاوارد. لرد دریاداری انگلستان بود، و در ۱۵۸۸ فرماندهی نیروهای علیه جهازات شکست‌ناپذیر را داشت.

هاوارد[9]، **فردریک** (fredrik hāwārd)، ملقب به پنجمین **ارل آو کارلایل**(*ërl āv kārlāyl)، ۱۷۴۸–۱۸۲۵، عضو ← خاندان هاوارد، نایب‌السلطنه‌ی ایرلند و از سیاستمداران برجسته‌ی آخر قرن ۱۸م بود.

هاوارد[9]، **کاترین** (kātrin hāwārd)، ۱۵۲۱؟–۴۲، ملکه‌ی انگلستان، پنجمین همسر هنری VIII. وی دختر لرد ادمند هاوارد و برادرزاده‌ی ت. هاوارد، سومین دیوک آو نورفک، بود. هنری، بلافاصله پس از طلاق گفتن ان آو کلیوز، در ۱۵۴۰ کاترین را به عقد خود در آورد. در ۱۵۴۱ کاترین را متهم کردند که پیش از عروسی اخلاق ناشایسته داشته است. با آنکه وی اعتراف کرد، هنری او را مورد بخشش قرار داد. چون پس از آن نیز شواهدی بر اخلاق بد او اقامه شد، وی را به مرگ محکوم کردند، ولی باید گفت که اعدام (۱۳ فوریه‌ی ۱۵۴۲) او بیش از آنکه جنبه‌ی اخلاقی داشته باشد جنبه‌ی سیا-

---

(۱)Hawaii (۲)Niihau (۳)Kahoolawe (۴)Howard (۵)Letchworth (۶)Welwyn (۷)Howard (۸)Overbury (۹)Howard

سی داشت، هنری میخواست خود را از قدرت خطرناک خاندان هاوارد خلاص کند.

هاوارد[1]، لزلی (lezli hāwārd)، ۱۸۹۳–۱۹۴۳، بازیگر انگلیسی؛ مت لندن. پس از آنکه اول‌بار بر صحنه جلوه‌گر شد، (۱۹۱۷)، قیافه و حالت بدبینی موقرانه‌اش وی را در نمایشنامه‌هائی چون میدان پژگلی و در فیلمهائی چون پیکمالیون محبوب ساخت. از ۱۹۳۵ فقط در فیلم‌های سینمائی بازی کرده است.

هاوارد، لوک: ← ابر.

هاوارد[1]، میلز فیتسلن ـ (milz fitsalən-hā wārd)؛ ملقب به ۱۷مین **دیوک آو نورفک** (diuk āv norfək*)، ۱۹۱۵– ، ارل مارشال انگلستان، بزرگ فعلی ← خاندان هاوارد در انگلستان.

هاوارد[1]، ویلیام (wilyām hāwārd)، ملقب به اولین **وایکاونت ستفرد** (vāykānt sta-fərd*)، ۱۶۱۲–۸۰، از اشراف انگلستان. چارلز I به او عنوان وایکاونت بخشید (۱۶۴۰). در انقلاب پیرایشگر شرکت نداشت، و چون در بانگشت خاندان استوارت خود را فراموش‌شده احساس میکرد، غالباً با حزب دربار به مخالفت بر می‌خاست. در حادثه‌ی توطئه‌ی پاپی (← اوتس، تایتس)، وی یکی از ۵ کاتولیک رومی توقیف‌شده بود، و قبل از همه محاکمه شد. در نتیجه‌ی شهادت دروغین تایتس و دیگران، او را به اینکه محرک توطئه‌ای کاتولیکی بوده است متهم کردند و گردنش را زدند.

هاوارد[1]، هنری (henri hāwārd)، ملقب به **ارل آو ساری** (ërl āv sāri*)، ۱۵۱۷–۴۷، شاعر انگلیسی. از خاندان سلطنتی و از اخلاف مستقیم ادوارد I بود. غرور و تندخوئی او سبب شد که چند بار به زندان بیفتد، و عاقبت به جرم خیانت محکوم شد و گردنش را زدند. با ترجمه کردن دو کتاب از انئید ویرژیل نوعی از شعر بی‌قافیه را در زبان انگلیسی وارد کرد که به شعر سفید معروف شد.

هاوارد[1]، هنری (henri hāwārd) ملقب به **ارل آو نورثمتن** (ërl āv nortamtən*)، ۱۵۴۰–۱۶۱۴، درباری انگلیسی، پسر هنری هاوارد شاعر، عضو ← خاندان هاوارد. به دانش زیاد و بی‌بندوباری در زندگی سیاسی شهرت داشت. هنگام خدمت در دربار الیزابت I، متهم به توطئه کردن با ماری استوارت شد، و به اتهام خیانت و بددینی به زندان افتاد (۱۵۸۳–۸۵). در سلطنت جیمز I مشاور مخصوص (۱۶۰۳) و ارل آو نورثمتن (۱۶۰۴) و مهردار سلطنتی (۱۶۰۸) شد. پس از مرگ سالزبری، وزیر عمده‌ی شاه شد (۱۶۱۲). در زندانی شدن سر تامس اوربری (← تامس هاوارد اولین ارل آو سافک) دست داشت، ولی ظاهراً سبب قتل او وی نبود.

هاوئل[2]، فرانسیس کلارک (frānsis klārk hāəl)، ۱۹۰۸– ، مردمشناس امریکائی، صاحبنظر در تکامل انسان و در بومشناسی دوران پلئیستوسن (← دوران چهارم).

هاوئلز[3]، ویلیام دین (wilyām din hāəlz)، ۱۸۳۷–۱۹۲۰، منتقد و داستانویس و ناشر امریکائی، قهرمان واقعپردازی در ادبیات امریکائی. بسیار زود به نویسندگی پرداخت و در روزنامه‌ی اوهایو به کار پرداخت (۱۸۵۶–۶۱). در نبرد انتخاباتی لینکلن یک زندگینامه برای او نوشت و، در مقابل، در ۱۸۶۱ کنسول امریکا در ونیز شد. دو کتاب زندگی ونیزی (۱۸۶۶) و سفر ایتالیا (۱۸۶۷)، که دو کتاب اول از کتاب‌های متعدد سفرنامه‌ای او بود، مایه‌ی شهرتش شد. پس از بازگشت به امریکا با روزنامه‌ها و مجلات مختلف همکاری میکرد. نخستین داستانهایش، سفر عروسی آنها (۱۸۷۲) و لیدی آرستوک (۱۸۷۹) جنبه‌ی کمدیهای اخلاقی داشت، ولی هنگامی که با نوشتن داستانهای طلوع سیلاس لیهم (۱۸۸۵) و تابستان هندیشمردگان (۱۸۸۶) به واقع‌پردازی توجه پیدا کرد، از رهبران داستانویسی شد. مقالاتی که در نقد آثار نویسندگان بزرگ اروپائی، همچون تولستوی و زولا و ایبسن، نوشت به ذوق ادبی امریکائی شکل بخشید. دوست و ناشر آثار مارک تواین بود و بسیاری از واقعپردازان جوان را راهنمائی میکرد. رفته رفته به مبارزات اجتماعی و مسئله‌ی صنعتی شدن سخت علاقه‌مند شد، و این امر در داستانهای تصادفی بودن تردنهای نو (۱۸۹۰)، خصوصیت مفو (۱۸۹۲) و یک وظیفه‌ی بزرگ (۱۸۹۳) بخوبی آشکار است. به صورتی شگفت‌انگیز بسیارنویس بود، و علاوه بر داستانهای فراوان نمایشنامه نیز مینوشت، که از آن جمله است واگون خواب (۱۸۸۳) و آسانسور (۱۸۸۵).

هاوئلز[3]، ویلیام وایت (wilyām wāyt hāəlz)، ۱۹۰۸– ، مردمشناس امریکائی. شهرتش به خاطر کارهائی است که در تغییرات جسمانی آدمی و در انسان سنگواره انجام داده است.

هاوان[4] (hāvān) یا **هاوانا** (nā-)، اسپانیائی لا آوانا یا لا آبانا، شهر (در ۱۹۷۴ جمعیت تخمیناً 1'838'000)، غ کوبا، کرسی ایالت هاوان و پایتخت کوبا، بر ساحل شمالی کوبا، بزرگترین شهر و بندر عمده‌ی هند غربی؛ تأسیس ح ۱۵۱۵. موقعیت آن از جنبه‌ی تاریخی و تجارتی بسیار اهمیت داشته است. صادرات عمده‌اش شکر، میوه، سیگار و سیگار برگ، و تنوتون است. هتلهای عالی و وسایل تفریح هاوان را یکی از تفرجگاههای زمستانی جالب‌توجه ساخته است، ولی تعداد جهانگردانی که از امریکا بدانجا میرفتند از ۱۹۶۰ رو به کاهش گذاشته‌اند. هوای آن گرم و مرطوب است، ولی بادهای دریائی دمای آن را معتدل میسازد.

تاریخ

نخستین حاکم اسپانیائی کوبا، دیگو د ولاسکوئز شهر هاوان را تأسیس کرد (۱۵۱۵). بندرگاه عالی آن کشتیهای بازرگانی فراوان به خود جلب کرد، و بزودی یک مرکز بازرگانی مهم شد. در ۱۵۵۲ پایتخت کوبا شد، و در ۱۶۰۰ ح ۴'000 سکنه داشت. در ۱۷۶۲ نیروهای انگلیسی شهر را متصرف شدند و ح یک سال آن را در تصرف داشتند. اشغال هاوان موجب گشایش بازرگانی میان این شهر و مستعمرات بریتانیائی امریکای شمالی شد. در ۱۸۹۸ یک نبرد ناو امریکائی بنهانی در بندرگاه هاوان به پویش پرداخت، و این حادثه تاحدی موجب بروز ← جنگ اسپانیا و امریکا شد.

در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۹۵۰ دولت کوبا مخارج گزافی برای تفرجگاه ساختن هاوان مصرف کرد، و اکنون این شهر یکی از تفرجگاههای معروف میباشد. دانشگاه هاوان در ۱۷۲۱ تأسیس شد.

هاوانا، شهر، کوبا، ← هاوان.

هاوایی، ضبط دیگری از نام هاوائی؛ ← هاوائی.

هاوبراکن[5]، آرنلد (ārnold hābrāken)، ۱۶۶۰–۱۷۱۹، نقاش و حکاک هلندی. مؤلف تئاتر بزرگ نقاشان هلندی (۳ جلد، ۱۷۱۸، ۱۷۱۹، ۱۷۲۱)، که مشتمل بر زندگینامه‌های مهمی است.

هاوپتمان[6]، گرهارت یوهان روبرت (gerhārt yohān robert hāptmān)، ۱۸۶۲ – ۱۹۴۶، درامنویس و داستاننویس و شاعر آلمانی. با نمایشنامه‌ی وی، پیش از سپیده‌دم (۱۸۸۹)، نهضت توجه به طبیعت (ناتورالیسم) در تئاتر آلمان و شهرت هاوپتمان آغاز شد. از نمایشنامه‌های مبتنی بر واقعپردازی دیگر او ترازدی بافندگان (۱۸۹۲)، کمدی بالتوی پوست سگ آبی (۱۸۹۳)، و ترازدی هنشل ارابه‌ران (۱۸۹۹) است. از آثار نثری او ملحد زوآنا (۱۹۱۸) است. منظومه‌ی بزرگ تیل اولنشپیگل (۱۹۲۸) او از حماسه‌های بعد از جنگ I آلمان بوده است. هاوپتمان که در مدت سه نسل چهره‌ی برجسته‌ی ادبیات آلمان به شمار میرفت، موفق به دریافت جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۲ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاوپتمن[6]، برونسو ریچارد (brunō ricārd hāptmən)، ۱۸۹۹–۱۹۳۶، جانی امریکائی آلمانی الاصل که پسر خردسال لیندبرگ را دزدید و مقتول کرد. پس از محاکمه‌ی هیجان‌انگیز، به وسیله‌ی صندلی برقی اعدام شد.

هاوتسما[7]، مارتین تئودور (märtin teodor hātsmā)، در مآخذ اسلامی هوتسما (hutsmā)، ۱۸۵۱–۱۹۴۳، مستشرق هلندی و یکی از نویسندگان و مؤلفان دایرةالمعارف اسلام. به زبان عربی تسلط داشت و در نشر تاریخ طبری با دخویه همکاری کرد. از آثار دیگر او نشر مجموعه‌ی متون مربوط به تاریخ سلاجقه (۴ جلد، ۱۸۸۶–۱۹۰۲)، قانون اساسی ایران (۱۹۰۷)، و منتخباتی از اشعار خمسه‌ی نظامی (۱۹۲۱) میباشد.

هاوتهشیندلر[8]، سر البرت (sər albərt hātəm-šindlər)، ۱۸۴۶–۱۹۱۶، مهندس انگلیسی. رئیس تلگراف ایران بود و پس از آن مأمور دادن تشکیلات جدید به قشون شد، و از شاه درجه‌ی سرتیپی گرفت. نوشته‌های او در باره‌ی ایران و مردم و ادبیات آن حجت است. مدت ۲۵ سال عضو انجمن جغرافیائی سلطنتی

(۱)Howard (۲)Howell (۳)Howells (۴)Havana (۵)Houbraken (۶)Hauptmann (۷)Houtsma (۸)Houtum-Schindler

بود، و بیشتر آثار او در مجلات جغرافیائی منتشر شده.

هاوتن[1]، (اولین) **بارون** (bāron hātən*)، لقب **ریچارد مانکتن میلز**[2] (ricārd mānk-tən milz)، ۱۸۰۹–۸۵، شاعر انگلیسی؛ متولد لندن. در ۱۸۳۷ نماینده‌ی پارلمنت شد، و به قانون حق طبع علاقه پیدا کرد. بر اثر جدال در باره‌ی قانون غله از حزب پیل کنار گرفت. مشوق نویسندگان جوان بود؛ عنوان ملک‌الشعرائی دربار را برای تنیسن به دست آورد. مؤلف دیوان اشعار ظریفی از جمله طبش قلب خودم و زندگی کیتس است. نیز ← فیتزجرالد، ادوارد.

هاور، لو، فرانسه، ← لو هاور

هاورث[3] (hāwərt)، دهکده (جمعیت تخمیناً ۶٬۰۰۰)، رایدینگ غربی، یورکشر، ل انگلستان. خاندان برونته در این دهکده زندگی میکردند و محل سکونت ایشان اکنون موزه و کتابخانه شده است؛ همگی، جز یکی از سه خواهران برونته (ان برونته)، در اینجا مدفونند.

هاوزر[4]، **کاسپار** (kāspār hāzer)، ۱۸۱۲؟–۱۸۳۹، بچه‌ی سرراهی آلمانی؛ و شاید یک کودک شیاد. در ۱۸۲۸ همچون یک پسر وحشی در نورمبرگ پیدا شد، و ادعا میکرد که سالها در سوراخ تاریک زندان به سر برده است. پس از آنکه سر و سامانی یافت سرگذشت خود را نوشت (۱۸۲۹)؛ ف. ه. ستنپ او را به پسرخواندگی خود بر داشت (۱۸۳۲). هاوزر بر اثر زخم کاردی که شاید خودش به خود زده بود، در گذشت. اینکه بعضی معتقدند که وی فرزند مهیندوک بادن بوده است، ثابت و مدلل نشده. یاکوب واسرمان او را موضوع یکی از رمانهای خود قرار داد.

هاوسمن[5]، **الفرد ادوارد** (alfrəd edwārd hāsmən)، ۱۸۵۹–۱۹۳۶، شاعر و مدرسی انگلیسی؛ متولد شراپشر. در ادبیات کلاسیک تبحر داشت و آثار یوونالیس و لوکانوس را تصحیح و تدوین کرد. غزلهای او بسیار معروف است. مجموعه‌ی شعرهایش مشتمل است بر کودک شراپشر (۱۸۹۶)، آخرین اشعار (۱۹۲۲) و مجموعه‌ی اشعار (۱۹۴۰). در ۱۸۹۲ استاد زبان لاتینی یونیورسیتی کالج لندن، و در ۱۹۱۱ استاد لاتینی دانشگاه کیمبریج شد.

هاوسمن[5]، **لارنس** (lārəns hāsmən)، ۱۸۶۵–۱۹۵۹، نویسنده‌ی انگلیسی، برادر ا. ا. هاوسمن. به عنوان مؤلف بی‌نام کتاب نامه‌های عاشقانه‌ی یک زن انگلیسی (۱۹۰۰) شهرت یافت. بیشتر به نمایشنامه‌نویسی مشهور است و نمایشنامه‌های کوچک قدیر فرانسیس (۱۹۲۲–۳۵) و نمایشهای کاخ (۱۹۳۴) از او است. نمایشنامه‌ی بسیار مهروفش، ملکه ویکتوریا (۱۹۳۴) را، به علت آنکه اعضای زنده‌ی خاندان سلطنتی را در صحنه به نمایش میگذاشت، در انگلستان از روی صحنه آمدن ممنوع گردید، ولی در ۱۹۳۵ در امریکا به نمایش گذاشته شد و موفقیت فراوان کسب کرد.

هاوسهوفر[6]، **کارل** (kārl hāshofer)، ۱۸۶۹–۱۹۴۶، جغرافیادان آلمانی، بزرگترین محقق در جغرافیای سیاسی (← جغرافیا). از استادی در مونیخ به رایزنی هیتلر در مسائل خارجی رسید. از جمله‌ی آثارش جغرافیای سیاسی اقیانوس کبیر (۱۹۲۵) است. با همسرش خودکشی کردند.

هاوف[7]، **ویلهلم** (vilhelm hāf)، ۱۸۰۲–۲۷، داستانویس آلمانی، متشوتگارت. کتاب لیختنشتاین (۱۸۲۶) او از نخستین داستانهای تاریخی بود که بسیار مورد توجه عامه قرار گرفت. بعضی از داستانهای کوچک او به انگلیسی ترجمه شده است، از جمله داستانهای پریان (۱۹۱۰) و داستانهای کاروان (۱۹۱۲).

هاوگسون[8] (hāgesun)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۲۷٬۲۱۹)، ولایت روگالان[9] (rogālān)، جنوب نروژ، بندر ماهیگیری و مرکز کارخانه‌های کنسرو ماهی در دریای شمال. پناهای وایکینگها، خصوصاً قبر هارولد I، نزدیک آن است.

هاولند، جزیره‌ی[10] (hāland)، جزیره (۱٫۸۹ کم²)، فکِ مرکزی، نزدیک استوا. در ۱۸۴۲ به وسیله‌ی سوداگران کشمت کشف شد، و در ۱۸۵۶ کشمت مدعی مالکیت این جزیره، ← جزیره‌ی جاروپس، و ← جزیره‌ی بیکر شد. هر سه جزیره به خاطر نهشتهای گوانوی آنها به وسیله‌ی شرکتهای امریکائی و انگلیسی در قرن ۱۹ بهره‌برداری میشد. صناعت گوانو رو به انحطاط گذاشت، و این جزایر در بوته‌ی فراموشی افتادند تا وقتی که سر راه هوائی استرالیا واقع شدند، و از آن پس رونق یافتند. مهاجرنشینان امریکائی از هاوائی به آنجا کوچ داده شدند تا کنترول کشمت را در برابر دعاوی بریتانیا بر جزیره برقرار سازند. از ۱۹۳۶ به دست وزارت کشور کشمت اداره میشود. فرودگاه آن بر سر راه بین هونولولو و استرالیا است.

هئومه: ← هوم، گیاه.

هاونزلو[11] (hānzlō)، کوی (در ۱۹۷۱ جمعیت ۲۰٬۱۸۲)، لندن بزرگتر، جنب انگلستان، بر رود تمز. در ۱۹۶۵ از انضمام شهرهای هستن و آیزلورث و برنتفرد اند چیزیک با بخش شهری فلتم[12] (feltəm) تشکیل یافت. تولید کننده‌ی صنعتی تیغ خودتراش، صابون، لاستیک اتومبیل، بیسکویت، ابزارهای دقیق، و مواد داروئی است. آثار ماقبل تاریخ و ماندگاههای رومی دارد.

هاویتسر[13] (hāwitser؛ از انگل)، توپ سنگین کوتاهی که بر مسیری نسبةً بلند گلوله پرتاب میکند. قطر پرتابه‌های هاویتسر از ۷۵ تا ۳۰۰ میلم است. مورد استعمال این سلاح در تیراندازی بر فراز تپه‌ها، جنگلها، یا دیگر موانعی است که سد راه تیرهای با مسیر مستقیم است. برد هاویتسرهای سنگین از ۲۰٬۰۰۰ پا (حدود ۶٬۱۹۰ متر) متجاوز است. هاویتسر میتواند مستقیماً نیز به هدفهای مرئی تیراندازی کند. نیز ← خمپاره‌انداز.

هایاکاوا[14]، **سمیوئل** (samyuəl hāyākāvā)، ۱۹۰۶–، دانشمند امریکائی سمانتیک؛ متولد کانادا. در ۱۹۲۹ به کشمت رفت. کتابهایش شامل زبان در عمل (۱۹۴۱)، زبان، معنی، و بلوغ (۱۹۵۴)، و تعاد، پایه، و شخصیت (۱۹۶۵) میباشد.

هایبرگ[15]، **یوهان لودویگ** (yohān ludvig hāyberg)، ۱۷۹۱–۱۸۶۰، نویسنده‌ی دانمارکی، مدیر تئاتر ملی؛ متولد کپنهاگ. در نمایشنامه‌های لطیفه‌ی کریسمس و شوخی سال نو (۱۸۱۷) نویسندگان معاصر خود را هجو کرد. به عنوان مدافع درام کلاسیک، شخصیت با نفوذی در ادبیات و نقد ادبی دانمارک بود. چندین کمدی موزیکال به تقلید از نمونه‌های فرانسوی نوشت، ولی از لحاظ موضوع و لطیفه‌پردازی جنبه‌ی دانمارکی آنها را حفظ کرد. شاید نمایشنامه‌ی تپه‌ی پریان (۱۸۲۸) او بیش از هر نمایشنامه‌ی دیگر دانمارکی به معرض نمایش گذاشته شده باشد.

هایت[16]، **جان وسلی** (jān wesli hāyət)، ۱۸۳۷–۱۹۲۰، مخترع امریکائی، بیشتر به کارهائی که درباره‌ی سلولوئید کرده است شهرت دارد–با برادرش در ۱۸۷۲ کارخانه‌ی ساختن آن را ایجاد کرد. اختراع نوعی صافی، به نام "صافی هایت"، که آب را در ضمن حرکت تصفیه می‌کرد، نیز اهمیت داشت. دیگر از اختراعات او است، نوعی یاتاقان که بسیار رایج است، کارخانه‌ی استخراج قند از نیشکر که بر همه‌ی آنچه پیش از آن بود برتری داشت، نوعی چرخ خیاطی، ساختن ماده‌ی شبیه عاج، و اسبابها و فورمولهای دیگر.

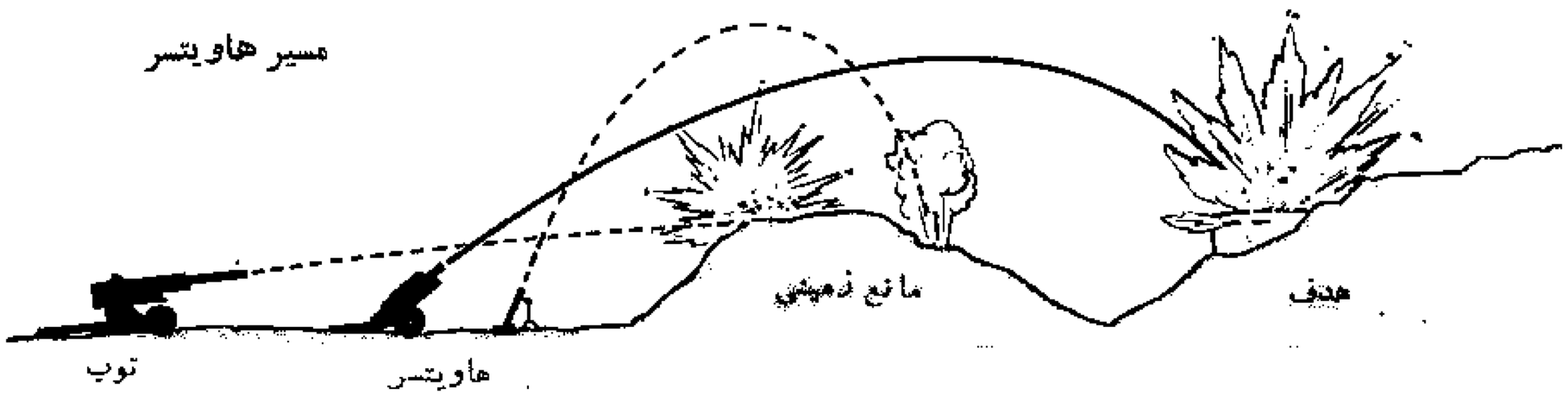

(۱)Houghton (۲)Milnes (۳)Haworth (۴)Hauser (۵)Housman (۶)Haushofer (۷)Hauff (۸)Haugesund (۹)Rogaland (۱۰)Howland Island (۱۱)Hounslow (۱۲)Feltham (۱۳)howitzer (۱۴)Hayakawa (۱۵)Heiberg (۱۶)Hyatt

هاید[1]، **ادوارد** (edwārd hāyd)، ملقب به (اولین) **ارل آو کلرندن**[2] (ـërl āv klarən-dən)، ۱۶۰۹–۷۴، از رجال و مورخین انگلیسی. طرفدار شاه بود، و چارلز I را یاری کرد، و به اتفاق شاهزاده چارلز (بعداً چارلز II) به تبعید رفت (۱۶۴۶) و یکی از رایزنان عمده‌ی او بود. پس از بازگشت خاندان استوارت، در ۱۶۶۰–۶۷ لرد چانسلر بود، و در این مقام کوشید که تساهل دینی را برقرار کند، ولی پارلمنت پیشدستی کرد، و ← مجموعه‌ی قوانین کلرندن را به تصویب رسانید. چون هاید در مسئله‌ی هولاند توفیق نیافت، و ضمناً دربار فاسد هم از وی ناخشنود بود، در ۱۶۶۷ برکنار شد، و بعد، از انگلستان گریخت، و بقیه‌ی عمر را در تبعید گذرانید. برخلاف درباریان معاصرش، مردی معتدل و ثابت‌قدم بود. اثر مشهورش، تاریخ شورش (۳ جلد، ۱۷۰۲–۴، چاپ استانده، ۱۸۸۸)، در شرح جنگ داخلی است، مطبعه‌ی معروف کلرندن در آکسفرد، که اینک وابسته به مطبعه‌ی دانشگاه آکسفرد میباشد، تاحدی با منافع حق طبع این کتاب تأسیس شد.

هاید[3]، **تامس** (tāməs hāyd)، ۱۶۳۶–۱۷۰۳، مستشرق انگلیسی. در ۱۶۶۵–۱۷۰۱ کتابدار ← کتابخانه‌ی بودلیان بود، و در ۱۶۹۱ استاد زبان عربی در آکسفرد و در ۱۶۹۷ استاد زبان عبری شد. اول کسی است که اصطلاح حروف میخی را، که امروز مورد قبول همه است، به کار برده است، وی از کسانی است که مبدأ بازی شطرنج را از ایران میدانند، البته خود او از بازی شطرنج بکلی بی‌اطلاع بوده است، و مدارک سانسکریت در زمان او در دسترس نبوده. از آثار اوست، انتشار متن فارسی و سریانی تورات والتون (۱۶۵۷)، چاپ متن و ترجمه‌ی لاتینی زیج الغ بیگ (۱۶۶۵)، تاریخ دینی ایران (۱۷۰۰)، و چاپ متن و ترجمه‌ی لاتینی الافادة و الاعتبار ابن اللباد (در مقاله‌ی ابن اللباد نام این کتاب به نام الافادات آمده، و باید بدین صورت اصلاح شود).

هاید[3]، **داگلس** (dāgləs hāyd)، ۱۸۶۰–۱۹۴۹، دانشمند مدرسی ایرلندی و رئیس جمهور (۱۹۳۸–۴۵) ایرلند. مؤسس (۱۸۹۳) جمعیت گیلی (← گیلی، ادبیات)، که به احیای زبان ایرلندی پرداخت. هاید آثار فراوان در ادبیات و تاریخ ایرلند نیز نوشته است.

هاید پارک[4] (hāyd pārk)، باغی به وسعت ۱۴۷ هکتار، غ لندن. در دوره‌ی خاندان استوارت در آنجا اسبدوانی به عمل میآمد. دریاچه‌ی مصنوعی سرپنتاین در ۱۷۳۳ در آن برپا شد. اولین نمایشگاه بین‌المللی در آنجا منعقد شد (۱۸۵۱). یکی از گوشه‌های آن محل اجتماع ناطقین سرپائی است.

هایدریش[5]، **راینهارد** (rāynhārd hāydriš)، ۱۹۰۴–۴۲، افسر پلیس آلمانی در رژیم ناسیونال‌سوسیالیست آلمان. به علت سوء رفتار ناچار به استعفا از خدمت در نیروی دریائی شد (۱۹۳۱)، و به اس.اس (← ناسیونال سوسیالیسم) پیوست، بزودی اعتماد هیملر را به خود جلب کرد، و در ۱۹۳۴ به معاونت گشتاپو (← پلیس مخفی) منصوب شد. در ۱۹۴۱ به جای فون نویرات به سرپرستی بوهم و موراوی گماشته شد؛ روشهای خشن او در آنجا، و نیز در نروژ و هلند و فرانسه‌ی اشغال‌شده، وی را به "دارزن" اروپا معروف کرد. در ماه مه‌ی ۱۹۴۲ میهنپرستان چک با گلوله او را به قتل رسانیدند؛ چند روز بعد تمامی دهکده‌ی لیدیسه، به قصاص این قتل، از طرف آلمانها با خاک یکسان شد.

هایدس: ← هادس.

هایدگر[6]، **مارتین** (märtin hāydeger)، ۱۸۸۹–۱۹۷۶، بزرگترین فیلسوف آلمانی معاصر که در تفکر فلسفی قرن ۲۰م نفوذ فراوان داشته است، هایدگر فلسفه را در شهر فرایبورگ فرا گرفت و تحت تأثیر ادموند هوسرل و فلسفه‌ی فنومنولوژی او واقع شد. هایدگر در ۱۹۲۳ در ماربورگ به مقام استادی در فلسفه رسید و در ۱۹۲۷ قسمت اول کتاب وجود و زمان خود را منتشر ساخت، که معروفترین اثر فلسفی اوست. در ۱۹۲۸ به جای هوسرل استاد فلسفه‌ی دانشگاه فرایبورگ شد، در ۱۹۳۳ به ریاست دانشگاه فرایبورگ رسید، و در ۱۹۳۴ از ریاست دانشگاه استعفا کرد. آثار مهم او عبارتند از: متافیزیک چیست؟ (۱۹۲۹)، در باره‌ی ماهیت علت (۱۹۲۹)، هولدرلین و ماهیت شعر (۱۹۳۷)، در باره‌ی حقیقت (۱۹۴۳) بیرامعنا (۱۹۴۹)، مدخل ما بعدالطبیعه (۱۹۵۳) و خطابه‌ها و مقالات (۱۹۵۴). در باره‌ی هایدگر عقاید و آرا مختلف است. عده‌ای او را مبدع و موجد فلسفه‌ی نو میدانند که راه اشتباهی دوهزارساله‌ی فلسفه را به راه مستقیم واقعی خود انداخته است؛ عده‌ای به جهت غموض افکار و صعوبت فهم اندیشه‌اش او را اصلاً فیلسوف نمیدانند، و عده‌ای نیز او را شاعر و زبانشناس مینامند. در حقیقت اشکالاتی که در طرز بیان فلسفی اوست و فهم افکار او را بر بسیاری از مردم دشوار ساخته موجب شده است که عده‌ای به ناحق او را فیلسوف ندانند. هایدگر در فلسفه پیرو س. ا. کیرکگارد و ادموند هوسرل است. عقیده‌ی شایع در فلسفه‌ی امروزی این است که هایدگر از فلاسفه‌ی اگزیستانسیالیست است، ولی او خود را جزو این دسته از متفکرین نمیشمارد. اساس فلسفه‌ی هایدگر بر وجود و علم الوجود است. اما او وجود را آن گونه که فلاسفه‌ی مغربزمین از افلاطون تا زمان معاصر در نظر داشته‌اند در نظر نمیگیرد، زیرا به عقیده‌ی او برای فهم وجود باید به وجود انسان پرداخت و وجود را نباید به عنوان شیء و ذات و جوهر و حتی موجود در نظر گرفت. فلاسفه وجود را، به لفظ، به عنوان شیء و در حقیقت به عنوان اعرف و اعم اشیاء که در عین حال ناشناخته‌ترین اشیاء است شناسانده‌اند. برای ادراک وجود تنها راهی که هست پرداختن به وجود انسان است که هایدگر آن را وجود حضوری[7] مینامد. برای فهم وجود انسان باید به مبانی و مبادی وجود انسان پی برد. این مبانی و مبادی را او، برخلاف ارسطو و کانت، مقولات نمینامد بلکه آن را وجودیات میخواند، این وجودیات آنهائی هستند که به طور اعم و اوسع در ضمیر انسان قرار دارند. وجود انسان به معنای "ظهور و بروز در جهان" است ولی این "در جهان بودن" به معنای مکانی و فضائی نیست بلکه به معنای پرتاب شدن بلااراده در عالم شیء است. این پرتاب شدن بلااراده یا "بی اراده آمدن به جهان" از مبانی اصلی وجود انسان است. از این "بی‌اراده‌آمدن به جهان" کیفیتی در وجودانسان حاصل میشود که هایدگر آن را "دلهره" یا "اضطراب" مینامد و میتوان آن را "نگرانی" نیز خواند. نگرانی یا دلهره و اضطراب یکی دیگر از مبانی اصلی وجود انسان است. گرچه این دلهره و اضطراب انسان متوجه همه‌ی اشیاء است، در درجه‌ی اول متوجه وجود خود اوست. وجود انسان تنها "وجود" نیست، بلکه وجودی است که نگران و دلواپس وجود خویش است. این نگرانی و دلواپسی مستلزم یکی دیگر از مبانی اصلی وجود انسان است و آن "ترس" است. این "ترس"، ترس از چیز دیگری نیست، بلکه ترس از امکان نیستی و عدم است. ترس انسان را از راه وجود به راه عدم سوق میدهد و این عدم همان مرگ است. مرگ چیزی نیست که از خارج بر وجود تحمیل شود بلکه معنی هستی نیستی و نیست شدن است و تا انسان "هست" میشود "مرگ" نیز معنی پیدا میکند. در برخورد و مقابله‌ی انسان با مرگ، وجود انسان معنی و "فوریت" خود را باز مییابد. اگر انسان به زمان ابدی و نامتناهی دست مییافت هیچ چیز برای او "فوریت" نداشت و در نتیجه هیچ چیز برای او معنی نداشت. اما انسان از این معنی غافل است و نمیداند که برای مقابله با مرگ باید فوریّت وجود را درک کند و به زندگی خود حقیقت بخشد. تفکر به انسان یاد میدهد که مرگ او را به دریافت وجود و حیات خود میخواند و او را به درک مسئولیت و اخذ تصمیمات اختیاری فرا میخواند. این تفکر در باب مرگ کلیدی است برای گشودن در زمان و زمانی بودن به عنوان افق هستی انسان و مرز آن. زمان مرز و افق هستی انسان است. زمانی بودن انسان اصل "دلواپسی"ها و "نگرانی"های اوست. زمانی بودن به این معنی نیست که وجود انسان در زمان پایان مییابد بلکه به این معنی است که وجود انسان محدود است. این است طرح بسیار مجملی از عقاید و افکار هایدگر که البته نمیتواند چهره‌ی او را به طور واقعی ترسیم کند، ولی میتواند نشان‌دهنده‌ی راهی باشد که او در پیش گرفته بوده است.

هایدلبرگ[8] (hāydelberg)، شهر (در ۱۹۷۰ حدود ۱۲۱٬۲۰۳)، وورتمبرگ-بادن، آلمان غربی، بر رود نکار. در ناحیه‌ای پر از باغات و تاکستانها واقع است و وضع زیبائی دارد. به واسطه‌ی دانشگاهش (تأسیس ۱۳۸۶ به وسیله‌ی روپرت) معروفیت خاصی دارد. در ۱۲۲۵ به تصرف کنت پالاتینای راین (← پالاتینا) افتاد و تا ۱۷۲۵ مقر برگزینندگان پالاتینا بود. در ۱۶۲۲ توسط هواخواهان امپراطوری، و در ۱۶۸۹ و ۱۶۹۳

(۱)Hyde (۲)Clarendon (۳)Hyde (۴)Hyde Park (۵)Heydrich (۶)Heidegger (۷)dasein (۸)Heidelberg

توسط فرانسویها ویران شد. قلعه‌ی معروفش یادگار قرون ۱۵م–۱۷م است. **کاتشیسم هایدلبرگ** کتاب مذهبی کلیسای (کالونی) اصلاح‌شده‌ی آلمان است که بنا به تقاضای فردریک پارسا تهیه شد و در ۱۵۶۳ به چاپ رسید.

هایدلبرگ، کاتشیسم: ← هایدلبرگ، شهر.

هایدن[1]، فرانتس یوزف (fränts yozef häy-den؛ انگلیسی häydn)، ۱۷۳۲–۱۸۰۹، آهنگساز اتریشی. در کودکی در جزو دسته‌ی همسرایان کلیسای سان ستفانو، وین، آواز میخواند، و ممارست اصلی وی در موسیقی از همین جا پیدا شد. بیشتر ساخته‌های موسیقی وی از مدت ۲۹سالی (آغاز آن ۱۷۶۱) است که به عنوان مدیر موسیقی در خدمت خاندان استرهازی بود. در دهه‌ی ۱۷۸۰ که سفارشهائی از لندن و پاریس دریافت کرد، و مورد احترام و تقدیر سراسر اروپا شد، با موتسارت دوستی و همکاری بسیار نزدیک پیدا کرد، و این همکاری در پیشرفت موسیقی هر دو مؤثر افتاد. در ۱۷۹۱ و ۱۷۹۴ از لندن دیدن کرد. کوارتتهای زهی و سمفونیهای وی، که در تکامل فورم کلاسیک سونات اهمیت داشت، با افزودن یک یا دو منوئه پیش از آخرین حرکت، در گسترش سوناتهای سه‌حرکتی ک.ف.ا. باخ تأثیر فراوان داشت. آثار هایدن، از لحاظ اصالت، جانداری، و استادی در نوشته‌های سازی جالب توجه است. دو اوراتوریوی بزرگ خود، آفرینش (۱۷۹۸) و فصول (۱۸۰۱)، را در دوران پیری نوشته است. آثار او مشتمل است بر بیش از 100 سمفونی که بعضی از آنها نامهای خاص دارد، همچون سمفونی بدرود (۱۷۷۲)، سمفونی غافلگیری (۱۷۹۱)، و سمفونی ساعت (۱۷۹۴)؛ بیش از ۸۰ کوارتت زهی؛ موسیقیهای مجلسی فراوان؛ بیش از ۵۰ سونات برای پیانو؛ و چندین اپرا و قداس و آواز.

هایدینگر[2] ویلهلم کارل فون (vilhelm kärl fon häydinger)، ۱۷۹۵–۱۸۷۱، کانیشناس و زمینشناس اتریشی. در ۱۸۲۳–۲۷ در ادنبورگ و از ۱۸۴۰ به بعد در وین میزیست. در وین مدیر بنیاد سلطنتی زمینشناسی بود (۱۸۴۹–۶۶). جاروی هایدینگر (← قطبش، قسمت III) به نام اوست.

هایذ[3] (häyd)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۱۱٬۹۴۹)، کنت، انگلستان؛ تفرجگاه تابستانی و یکی از سینک پورتس.

هایزنبرگ[4] ورنر (verner häyzenberg)، ۱۹۰۱–۷۶، فیزیکدان آلمانی. به جهت نظریه‌اش در مکانیک کوانتوم (۱۹۲۵) و کشف اشکال دگروار (← دگروارگی) ثیدروژن، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۲ در فیزیک شد. در ۱۹۲۷ اصل ابهام (← کوانتوم) را بیان کرد. در دانشگاههای لایپزیک (۱۹۲۷–۴۱)، برلین (۱۹۴۲–۴۵)، و گوتینگن (۱۹۴۶–۵۸) تدریس کرد و ریاست مؤسسه‌های فیزیک برلین، گوتینگن، و مونیخ (از ۱۹۵۸) را به عهده داشت. در کتاب فیزیک و فلسفه (۱۹۵۸) از انقلاب در فیزیک اتمی بحث میکند، نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هایدینگر[2] ویلهلم کارل فون (vilhelm kärl fon häydinger)، ۱۷۹۵–۱۸۷۱، کانیشناس و زمینشناس اتریشی. در ۱۸۲۳–۲۷ در ادنبورگ و از ۱۸۴۰ به بعد در وین میزیست. در وین مدیر بنیاد سلطنتی زمینشناسی بود (۱۸۴۹–۶۶). جاروی هایدینگر (← قطبش، قسمت III) به نام اوست.

هایذ[3] (häyd)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۱۱٬۹۴۹)، کنت، انگلستان؛ تفرجگاه تابستانی و یکی از سینک پورتس.

هایزنبرگ[4] ورنر (verner häyzenberg)، ۱۹۰۱–۷۶، فیزیکدان آلمانی. به جهت نظریه‌اش در مکانیک کوانتوم (۱۹۲۵) و کشف اشکال دگروار (← دگروارگی) ثیدروژن، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۲ در فیزیک شد. در ۱۹۲۷ اصل ابهام (← کوانتوم) را بیان کرد. در دانشگاههای لایپزیک (۱۹۲۷–۴۱)، برلین (۱۹۴۲–۴۵)، و گوتینگن (۱۹۴۶–۵۸) تدریس کرد و ریاست مؤسسه‌های فیزیک برلین، گوتینگن، و مونیخ (از ۱۹۵۸) را به عهده داشت. در کتاب فیزیک و فلسفه (۱۹۵۸) از انقلاب در فیزیک اتمی بحث میکند، نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هایزه[5]، پاول یوهان لودویگ (päl yohän ludvig häyze)، ۱۸۳۰–۱۹۱۴، نویسنده‌ی واقعپرداز آلمانی؛ مه برلین. علاوه بر ۱۲۰ داستان که نوشته، و به سبب آنها شهرت یافته، ۵۰ نمایشنامه و بسیاری ترجمه‌های عالی، مخصوصاً از زبان ایتالیائی، نیز داشته است. نخستین آلمانیی بود که در ادبیات به دریافت جایزه‌ی نوبل موفق شد (۱۹۱۰). مشهورترین داستان او آرابیاتا (۱۸۵۵) و شناخته شده‌ترین آثار دیگرش عبارتند از فرزندان جهان (۱۸۷۳)، دختران تِرِبی (۱۸۵۸) و آندرئا دلفین (۱۸۵۹). نوشته‌های هایزه عالی و صیقل‌خورده و مبتنی‌بر تجربه‌های روانشناختی است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هایفتس[6] یاشا (yäšä häyfets)، ۱۹۰۱– ، ویولن‌نواز روسی‌امریکائی؛ مه ویلنا. نخست نزد پدرش تعلیم گرفت و در 1910 در کنسرواتوار سن پطرزبورگ به تحصیل موسیقی پرداخت. پس از موفقیتهای بزرگی که به عنوان یک پسربچه‌ی نوازنده در اروپا به دست آورد، به کشمه رفت (۱۹۱۷)، و شارمند کشمه شد (۱۹۲۵). در سالهای بلوغ هنرمند والائی شد که تفسیرهای موسیقی ظریف را با تکنیک بیمانندی تلفیق میکرد. آثاری فراوان برای ویولن و آثاری‌نیز برای آهنگسازان دیگر ساخته است.

هایفونگ[7] (häyfong)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۵۰۰٬۰۰۰)، ل‌ش ویتنام شمالی (اکنون جمهوری سوسیالیستی ویتنام)، بر شاخه‌ای از دلتای رود زرد، ح ۲۰کیلومتری خلیج تونکن. بندر عمده و پایگاه دریائی تونکن است. پایانه‌ی راه آهن و مرکز بازرگانی برنج و پنبه و کانی است. بیشتر سکنه‌ی آن چینی هستند. سابقاً مهمترین پایگاه دریائی هندوچین فرانسه بوده است. پس از خروج فرانسویان از هندوچین، و به وجود آمدن ویتنام شمالی (۱۹۵۴)، با کومک چینیها و روسها، بندرگاه آن ترمیم و نوسازی شد. در جنگ ویتنام از بمبارانهای هوائی (۱۹۶۵–۶۸ و ۱۹۷۲) سخت آسیب دید.

های‌فی[8] (häy fi) یا **های‌فای** [مختصر شده‌ی انگلیسی های‌فیدلیتی[9] به معنی درستی کامل]، روشی برای پخش موسیقی با صفحه و نوار که صدا را چنان به گوش میرساند که گویی شنونده در یک سالون نشسته است و به کنسرتی گوش میدهد. چنانکه در شکل دیده میشود، صدائی که از یک نوار یا یک صفحه یا رادیو پخش می‌شود، نخست از یک پیشفزونساز[10] میگذرد که شدت و نوای موسیقی را کنترول میکند. پس از آن، فزونساز قدرت مناسب را که برای کار کردن بلندگوها لازم است فراهم میآورد. صدا از فزونساز وارد شبکه‌ی تقسیم میشود، که به هر یک از دو بلندگو ردیف بسامد صحیح مخصوص به آن را میرساند. یکی از دو بلندگو اصوات بم و دیگری اصوات زیر را پخش میکند نیز← سترلوفونی.



هایک[11]، فریدریش آوگوست فون (fridriš ägust fon häyek)، ۱۸۹۹– ، اقتصاددان بریتانیائی‌اتریشی که درجه‌ی دکتری خود را در علم اقتصاد از دانشگاه وین به دست آورد؛ مه وین. در ۱۹۳۱ در انگلستان اقامت گزید، و تا ۱۹۵۰ در مدرسه‌ی اقتصاد لندن تدریس میکرد. سپس استاد علوم اجتماعی و اخلاق در دانشگاه شیکاگو بود (۱۹۵۰–۶۲). پس از آنکه به سن بازنشستگی رسید یک کرسی استادی در دانشگاه فرایبورگ، آلمان غربی، به وی واگذار شد. برنده‌ی سهمی (با مشارکت گ. میردال) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۴ در علم اقتصاد شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هایکستیتاس: ← مدرسی، فلسفه‌ی، قسمت V.

هایگیت[12] (häygeyt)، ناحیه‌ی مسکونی کوی همپستید، لندن، انگلستان. نام آن محتملاً از دروازه [= گیت]ای مشتق است که در قرن ۱۴م برای گرفتن باج عبور از ملک یک کشیش که جنگل و شکارگاه بود در اینجا ساخته شده بود. خانه‌ای که فرانسیس بیکن در آن از دنیا رفت در این ناحیه است، و ا. سپنسر و جورج الیت و کارل مارکس در گورستان آن مدفونند.

هایلبرون[13] (häylbron)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۰۱٬۶۶۰)، وورتمبرگ‌بادن، آلمان غربی، بر رود نکار، مرکز صناعت فلزی، نساجی، و مواد دارولی. از ۱۲۸۱ تا ۱۸۰۳ شهر آزاد امپراطوری بود. در قرن ۱۹م اهمیت صنعتی یافت. قسمت قدیم شهر در جنگ II عمدةً ویران شد. برج

(۱)Haydn (۲)Haidinger (۳)Hythe (۴)Heisenberg (۵)Heyse (۶)Heifetz (۷)Haiphong (۸)Hi-Fi
(۹)High Fidelity (۱۰)preamplifier (۱۱)Hayek (۱۲)Highgate (۱۳)Heilbronn

معروف گوتسنتورم (götsenturm، بنای ۱۳۹۲ که گوتس فون برلیشینگن در آن زندانی بود) از آسیب محفوظ ماند.

هایلندز[1] (häyləndz) [انگل. ← بلندبومها]، ناحیه‌ای کوهستانی در اسکاتلند، ل خطی ممتد از خلیج مصبی ماری تا دامبارتن. گرمپینز آن را از ناحیه‌ای پستبوم به نام لولندز[2] (lə-ləndz) جدا میسازد. نظام قبیله‌ای و لباس مخصوص اسکاتلندی (دامن، کیف چرمی، و غیره) در اواخر قرون وسطی در این ناحیه پیدایش یافت. به علت طرفداری قبایل هایلندز از جکوبایتها (قرن ۱۸م)، انگلیسها آنها را بشدت سرکوب و لباسشان را ممنوع کردند. در قرن ۱۹م که احساسات مردم هایلندز فرو نشست و ← زبان گیلی رو به انحطاط گذاشت، پوشیدن لباس محلی و استعمال نی‌انبان (آلت موسیقی ملی اسکاتلند) مجاز شد.

هایمانس[3]، **کورنلی** (korney häymäns)، ۱۸۹۲–۱۹۶۸، عالم فیزیولوژی بلژیکی؛ متخصص گان. از جمله‌ی کارهای وی در پیشرفت فیزیولوژی گردش خون، تحقیقی در یک سازوکار حسی است که از طریق آن فشار سرخرگی خون در نتیجه‌ی سازوکاری انعکاسی ثابت میماند. به جهت کشفی که در نقش سازوکارهای آئورتی (← آئورت) و سینوس در تنظیم تنفس کرد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۸ در فیزیولوژی و پزشکی شد. در ۱۹۳۵ به استادی دانشگاه گان منصوب شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هایمور، از تشکیلات پارتیزانی فاشیستی، ← شعارمبرگ.

هایموس: ← بالکان، کوههای.

هاینان[4] (häynän)، جزیره (۳۳٬۶۷۰ کمـ؛ در ۱۹۵۳ جم ۲٬۸۰۰٬۰۰۰)، چین، در دریای چین جنوبی، جزء ایالت کوانگتونگ. از لحاظ وسعت دومین جزیره‌ی ساحلی چین است. تنگه‌ی هاینان (به عرض ۱۶–۲۴ کم) آن را از زمینلاد ایالت جدا میکند. زراعت (محصول عمده برنج) تهیه‌ی الوار، و استخراج آهن در آن معمول است. در ۱۹۳۹–۴۵ در اشغال ژاپن بود، در ۱۹۵۰ به دست کمونیستها افتاد. پایگاه دریائی یولین، که به دست ژاپونیها تأسیس شده بود، به توسط حکومت چین توسعه یافت.

هاینتس، نام آلمانی برای مرد، مطابق هانری و هنری (انگل).

هاینریش (häynriš)، نام آلمانی برای مرد، مطابق هانری و هنری (انگل).

هاینریش در شوارتسه: ← هانری III (امپراطور مقدس روم).

هاینریش در هایلیگه: ← هانری II (امپراطور مقدس روم).

هاینه[5] **هاینریش** (häynriš häyne)، ۱۷۹۷–۱۸۵۶، شاعر یهودی آلمانی؛ متولد دوسلدورف. وی که از بزرگترین شاعران غنائی آلمان بود، چندین بار تغییر شغل داد. پس از آنکه در کاسبی شکست خورد، به کار وکالت رو آورد، و چون آن را نامناسب با حال خود دید از آن دست کشید و به تاریخ و ادبیات پرداخت. با انتشار نخستین اشعار و نمایشنامه‌هایش، جای خود را به عنوان یک رومانتیک جوان در ادب آلمان باز کرد. با شاعران و نویسندگان دیگر همچون ف. دو لا موت فوکه، آ. فون شامیسو، ا. ت.آ. هوفمان، و ک. ایمرمان آشنا شد؛ بعضی از اینان دوستان سراسر عمر او شدند، و بعضی دیگر دشمنانش. هاینه که از آلمان سرخورده و مورد بیمهری سیاسی قرار گرفته بود، این کشور را ترک گفت و به پاریس رفت (۱۸۳۱)، و در آنجا به تأیید افکار برخاسته از انقلاب فرانسه پرداخت، و مدتی از پیروان سن-سیمون بود. به عنوان فرد برجسته‌ای از نهضت ادبی انقلابی "آلمان جوان"، از فرانسه به پراکندن افکار انقلاب فرانسه در آلمان ادامه میداد. دولت فرانسه برای او یک مستمری برقرار کرد، و هاینه به عنوان خبرنگار مقالاتی برای روزنامه‌های آلمان مینوشت و پس از سالها ابتلای به بیماری سخت از دنیا رفت. نوشته‌های هاینه منعکس‌کننده‌ی دوگانگی طبیعت او است؛ در آنها نفوذ شدید ادبیات کلاسیک و رومانتیک آلمان هر دو مشهود است. طرز تفکر هاینه هم جنبه‌ی ملی و هم جنبه‌ی بین‌المللی دارد، و تأثیر اندیشه‌های فرانسوی و انگلیسی و یهودی در آن به نظر میرسد. کتاب ترانه‌ها (۱۸۲۷)، مشتمل بر داستانهای "دریای شمال" و "میانپرده‌ی غنائی"، نمایشگر اقتباساتی است که هاینه از شاعران سراینده‌ی ترانه‌های توده‌ای کرده است. از مجموعه‌های شعر دیگر او اشعار جدیه (۱۸۴۷)، رومانسها (۱۸۵۱)، و اشعار متأخر (۱۸۵۳) است. آهنگسازان مشهوری برای اشعار هاینه آهنگ ساخته‌اند، و برای اشعار غنائی او بیش از ۳٬۰۰۰ آهنگ ساخته شده است. اشعار متأخر و نیز نوشته‌های نثر هاینه طنزی گزنده دارد و در آن از رمانتیسیسم و میهنپرستی مبتنی بر جنگ‌طلبی به تلخی انتقاد شده است. تندترین خرده‌گیریهای وی در سفر هارتس (۱۸۲۶) و تصاویر سفر (۱۸۲۷–۳۱) که ترکیبی از نظم و نثر است، دیده میشود. در آلمانی ترول (۱۸۴۳) و آلمان (۱۸۴۴)، و نیز در داستان ناتمام خاخام باکاراک، عکس‌العمل هاینه در برابر ضد سامی‌گری آلمان مشهود است. شاید به علت جهاندیدگی میهنی هاینه بوده است که آثار او بیش از آنکه در آلمان شهرت پیدا کند، در سرزمینهای دیگر خواننده پیدا کرده است.

هاینیش[6] **میشائل** (mišäel häyniš)، ۱۸۵۸–۱۹۴۰، رئیس جمهور (۱۹۲۰–۲۸) اتریش. از کشاورزان پیشرو و نویسندگان مشهور بود. از لحاظ سیاسی مقبول همه‌ی احزاب مهم بود، و در ۱۹۲۰ به عنوان اولین رئیس جمهور اتریش انتخاب، و در ۱۹۲۴ دوباره به همین سمت برگزیده شد. هاینیش پیوسته توجه خاص به وحدت اتریش و آلمان داشت.

هبرید، جزایر، غرب اسکاتلند، ← هبریدیز.

هبرید جدید، در فکبه ← هبریدیز جدید.

هبریدیز[7] (hebridiz) یا **جزایر هبرید** (hebrid، از فنـ) یا **جزایر غربی**[8]، گروهی مرکب از بیش از ۵۰۰ جزیره، غ و لغ اسکاتلند. کمتر از ۱/۵ آنها مسکون است. هبریدیز خارجی ۲۵۹ کم ممتد است، و تنگه‌های مینچ و مینچ کوچک و دریای هبریدیز آنها را از هبریدیز داخلی جدا میکنند. به موجب قانون حکومت محلی (۱۹۷۳)، هبریدیز خارجی جزو یک ناحیه‌ی اداری جدید، به نام پهنه‌ی جزیره‌ای جزایر غربی، و هبریدیز داخلی جزو نواحی ⇐ سترکلاید و هایلند شد.

هبریدیز جدید[9] (hebridiz-) یا **هبرید جدید** (hebrid-)، دسته‌جزیره (ح ۱۴٬۷۶۰ کمـ؛ در ۱۹۷۲ جم ۸۹٬۰۰۰)، فکب جنوبی، ش استرالیا. از تقریباً ۸۰ جزیره‌ی آتشفشانی تشکیل یافته که جزایر عمده‌ی آن یکی اسپیریتو سانتو[10] (espiritu sänto)، بزرگترین جزایر مجموعه، و دیگری جزیره‌ی افاته[11] (efäte) است که شهر ویلا[12] (دارالحکومه‌ی جزایر) در آن است. این جزایر کوهستانی و مالاریاخیز است. سکنه‌ی آنها از ملانزیائیها هستند. محصولات عمده کوپرا و قهوه و صدف است. در ۱۶۰۶ به توسط پرتغالیها کشف شد. از ۱۸۸۷ دومینیون مشترک بریتانیا و فرانسه است.

هبل (hobal)، نام یکی از بتهای عربستان که در خانه‌ی کعبه جای داشت، پس از فتح مکه توسط علی ع شکسته شد، و به دستور آن حضرت در چاب بنی شیبه دفن گردید، گویا در جاهلیت، به جای سلام، درود بر هبل میفرستادند.

هبل[13]، **فریدریش**(fridriš hebel) ۱۸۱۳–۶۳، درامنویس آلمانی، شاعر و استاد متبحر تراژدی. نمایشنامه‌هایش مشتمل بر ماریانا ماگدالنا (۱۸۴۴) هرود و ماریامنه (۱۸۵۰) آگنس برناوئر (۱۸۵۲)، و نیبلونگها (۱۸۶۲) است.

هبوط: ← شرف، در احکام نجوم.

هبه[14] (hebe)، در اساطیر یونان، الاهه‌ی جوانی، دختر زئوس و هرا، و زوجه‌ی هرکول. میتوانست پیران را جوان کند. گویند پس از آنکه هرکول به کوه اولمپ صعود کرد وی را جوان گردانید.



هبه

هپاتیک[15] (hepä-tik)، گروهی از رستنیهای گلدار منطقه‌ی معتدله، از نوع هپاتیکا (Hepa-tica). دارای غنچه‌های سفید در بهار میباشد. سابقاً از برگهای آن به عنوان دارو استفاده میشد.

هپبرن، جیمز: ← بالول، (چهارمین) ارل آو.

هپبرن[16]، **کترین**(katərin hepbərn)، ۱۹۰۹–

---

(۱)Highlands (۲)Lowlands (۳)Heymans (۴)Hainan (۵)Heine (۶)Hainisch (۷)Hebrides (۸)Western Islands (۹)New Hebrides (۱۰)Espiritu Santo (۱۱)Efate (۱۲)Vila (۱۳)Hebbel (۱۴)Hebe (۱۵)hepatica (۱۶)Hepburn

، هنرپیشه‌ی امریکائی در تئاتر (مثلاً در داستان فیلادلفیا) و در سینما، از جمله در گل بامداد (برنده‌ی جایزه‌ی آکادمی هنرهای سینمائی و علوم، ۱۹۳۴)، زنان کوچولو، و تعلیل.

هپتا-[1] (heptā). پیشوندی به معنای هفت، مثلاً در هپتارکی.

هپتارکی[2] (heptārki) [یونانی، ← هفت مملکت]، نامی که به هفت مملکت آنگلوساکسون انگلستان داده میشد. این اصطلاح محتملاً نخستین‌بار در قرن ۱۶م توسط نویسندگانی به کار رفت که تصور میکردند انگلستان درست به هفت مملکت تأسیس‌شده توسط انگلوساکسونها تقسیم شده است. عملاً تقسیمات سیاسی و جغرافیائی نه به این ترتیب بود و نه شکل ثابتی داشت، بلکه قرنها طرز تقسیم و مرزها متغیر بود. برای تاریخ آن به مقالات مربوط به مملک هپتارکی رجوع کنید—نورثامبریا، انگلیای شرقی، مرشا، اسکس، ساسکس، وسکس، و کنت.

هپتال یا **هفتال**: ← هیتال.

هپتامرون، کتاب، ← مارگریت دو ناوار.

هپلوایت[3] **جورج** (jorj hepəlwāyt)، فت ۱۷۸۶، مبلساز انگلیسی و طراح مبل. از مشخصات سبک او اشکال منحنی الخط، تزیینات با نقاشی یا منبتکاری، و جزئیات خاص او همچون پایه‌هائی (ساده، فلوتی، یا به شکل نی) که رفته رفته باریکتر میشود، و نیز نوکهای برجسته‌ی پایه‌ها است. اشکال خاص تزیینی او عبارت از طرحهای کلاسیک است که توسط رابرت و جیمز ادم طراحی شده بود، و نیز درو بانها، گل و بوته‌ها، خوشه‌های گندم، و جنگ. طرحهای ویژه‌ی پشتی صندلیهای ساخت او، از سپری و بیضی و قلبهای مشبک در هم و نردبانی و چرخی‌شکل معروفیت دارد که در آنها چوب الش رنگ‌شده و نیز ماهرگانی به کار رفته است. کارهای کوچک او، همچون میزهای کار مشبک و پیش‌بخاریها و جعبه‌های جای کارد و جنگال و چایدان، بسیار مورد توجه کسانی است که در صدد جمع‌آوری مجموعه‌های هنری هستند.

هپورث[4]، **دیم باربرا** (deym bārbərā hepwərt)، ۱۹۰۳—۷۵، بانوی مجسمه‌ساز انگلیسی. مجسمه‌های ظریف و غالباً تجریدی او یادآور کارهای ⇐ ز. آرپ است. پیوسته در اندیشه‌ی ایجاد کمال در شکل و بافت سطح بود. نخست با سنگ کار میکرد، و در اواخر به مفرغ پرداخت.

هپی[5] (hopey)، نام سابقش چیلی[6]، ایالت (۲۰۴٬۷۸۲ کمم؛ در ۱۹۷۳ جم ۴۳٬۷۳۰٬۰۰۰)، ل‌ش چین، بر شاخابه‌ای از دریای چین جنوبی، کرسی آن سابقاً تین‌تسین بود، و از ۱۹۶۷⇐ شی-چیا-چوانگ است. از ل، در طول دیوار بزرگ چین، به منچوری محدود است. تماماً در دشتی آبرفتی واقع است. از محصولاتش گندم، ارزن، و سویا است. معادن مهم زغال دارد. مراکز عمده‌ی آن پکن و تین‌تسین است. قسمتی از ایالات سابق جهول و چاهار در ۱۹۵۶ به هپی منضم شد. دانشگاه هپی در تین‌تسین است.

هتخشان (hotoxšān) یا **هوتخشان** (huto-)، در عهد ساسانی، طبقه‌ی صنعتگران. رئیس طبقه را هتخشبذ (hotoxš-bad) میگفتند. نیز ← هولیتی، ساسانی، تمدن. قسمت II.

هتشخبذ: ← هتخشان یا هوتخشان.

هتروذین[7] (heterodin)، مداری که برای تغییر دادن بسامد یک پیام برقی به‌کار میرود. تغییر بسامد با درهم آمیختن دو پیام برقی حاصل میشود که بسامدهای آنها اندکی با یکدیگر اختلاف دارد. بازداده‌ی دستگاو "آمیزنده" عبارت از بسامدهائی (بسامدهای ضربان) است که حاصل جمع و تفاضل دو بسامد درداده است (← ضربان). معمولاً بسامد ضربان چنان انتخاب میشود که فزونسازیِ بیشترِ پیامِ مطلوب را با بسامد ضربان کمتری ممکن سازد. نیز ← سوپرهتروذین.

هتروسیکل[8] (heterosikl)، ترکیباتی آلی که ترکیب اتمها در مولکولهای آنها به شکل حلقوی است، و در آن حلقه عناصری جز کربون نیز وجود دارد. مثلاً پیریدین C_5H_5N، که ساختمان حلقوی آن در شکل دیده میشود. در

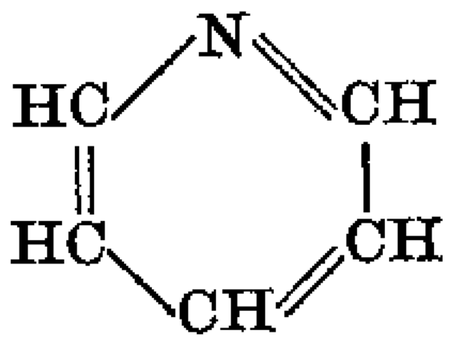

پیریدین

صورتی که همه‌ی اتمهای حلقه مشابه باشد (مثلاً کربون)، آن را **هوموسیکل** (homo-sikl) مینامند، مانند بنزن C_6H_6

هتره، شهر قدیم عراق، ← الحضر.

هتل دز/انوالید[9] (hotel dezanvālid)، فس **اوتل دز/انوالید**، ساختمانی که در ۱۶۷۰ در شهر پاریس برای سربازان ناقص‌العضو و رنجور تأسیس شد. هتل دز/انوالید با غنائم جنگی، یادبودهای پیروزیها، و نقاشیهای نظامی مزین است. "موزه‌ی توپخانه"ی آن مجموعه‌ی بسیار جالب‌توجهی از سلاحهای قرون وسطائی و دوره‌ی رنسانس دارد. مرکب از دو قسمت است که یکی از آنها، به نام دوم (dom)، که در ۱۷۰۶ به توسط مانسار ساخته شد، از ۱۸۴۰ مقبره‌ی ناپلئون I است.

هتل دو ویل[10] (hotel dē vil)، فس **اوتل دو ویل** (otel)، بنای معظمی در پاریس که مقر شهرداری این شهر است. در آخر قرن ۱۵م رو به ویرانی گذاشته بود، در ۱۵۳۳ ساختمان وسیعتری به سبک ایتالیائی به جای آن ساخته شد. در ۱۸۷۱ این ساختمان نیز خراب شد، و تجدید بنای آن به وسیله‌ی معمارانی چند انجام گرفت (۱۸۷۲—۸۲).

هتل‌دیو[11] (hotel-dio) فس **اوتل دیو** (otel die) [← مهمانخانه‌ی خدا]، نام عمومی بیمارستان در بعضی از شهرهای فرانسه، خصوصاً در پاریس. هتل دیوی پاریس قدیمترین بیمارستان پاریس است که در قرن ۷م نزدیک کلیسای نوتردام بنا شد. در ۱۷۷۲ به آتش سوخت، ولی دوباره در همان مکان ساخته شد. در دوره‌ی امپراطوری دوم ویران شد، و دگربار ساخته شد (۱۸۶۸—۷۸).

هتم (hatm)، [عربی، ← دندان پیشین کسی را شکستن] در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن اجتماع حذف و قصر است در مفاعیلن (U ــ ــ ــ) تا از آن مفاع (U ــ ــ) بماند؛ به عبارت دیگر، حذف دو هجای دراز (← هجا) از آخر پایه، و درازتر ساختن هجای دراز پیش از آنها. عروضیان به جای مفاع، که بدین گونه از مفاعیلن برآمده است، فعول میگذارند و آن را اهتم (ahtam) میخوانند.

هجا، در شعر، ← هجو یا هجا.

هجا (hejā) یا **مقطع** (maqta')، فس سیلاب (silāb)، در صداشناسی، مجموع چند صوت که با یک دم زدن، بی‌فاصله و قطع، همراه یکدیگر تلفظ و شنیده شوند و ضربی پدید آورند. هجا کوچکترین واحد وزن در شعر فارسی است، و بر دو گونه است. (۱) **هجای کوتاه**، که از یک صامت [فس کنسن (konson)] و یک مصوت [فس ویل (voyyel)] کوتاه (زبر، پیش، زیر) ترکیب میشود، مانند "شُ" در خدا. (۲) **هجای دراز** که از یک حرف صامت و یک مصوت دراز ("ا"، "و"، "ی")، مانند با، بی، بو، یا دو حرف صامت و یک مصوت کوتاه میان آن دو، مانند تر، بَر، دِل، پدید میآید. هجای دیگری در فارسی هست که یک حرف صامت از دو نوع پیشین افزونتر دارد، و آن را **هجای درازتر** میخوانیم، مانند ماه و مهر. اما این هجا، که به ظاهر با یک نَفَس تلفظ میشود، مرکب از دو هجای دراز و کوتاه است، زیرا مصوت پنهان و خفیفی پس از آخرین حرف صامت آن هست که هر چند در تلفظ عادی شنیده نمیشود، در تقطیع شعر (البته در میان وزن) آشکارتر و به صورت یک مصوت تلفظ میشود و با حرف صامت پیش از خود هجائی کوتاه پدید میآورد، مانند واژه‌ی مهر در این مصراع، "گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز" که بر مفعولُ فاعلاتُن مفعولُ فاعلاتان (/ـU ــ ــ ــ/ـU ــ/ــ ــ U) تقطیع می‌شود. هجاهای کوتاه و دراز و درازتر به ترتیب به شکلهای U، ــ، و ــ. نمایش داده میشود. هجای درازتر هیچگاه در شعر، جز در آخر وزن نمی‌آید (مانند مثالی که ذکر شد)، و اگر در آغاز یا میان وزن بیاید، تبدیل به دو هجا، یکی دراز و یکی کوتاه، میشود. اما در نثر و گفتار فراوان به کار برده میشود. رکن اصلی یا مایه‌ی ترکیبی اصوات هر هجا حرف مصوت آن است. در عروض فارسی هجای دراز از حیث کمیت معادل دو هجای کوتاه است، و در پاره‌ای از اوزان (خاصه وزن رباعی) میتوان دو هجای کوتاه را به جای یک هجای دراز یا هجائی درازتر را به

---

(۱) hepta (۲) heptarchy (۳) Hepplewhite (۴) Hepworth (۵) Ho-pei; Hopeh (۶) Chihli (۷) heterodyne
(۸) hétérocycle (۹) Hôtel des Invalides (۱۰) Hôtel de Ville (۱۱) Hôtel-Dieu

جای دو هجای کوتاه نشانـد، بی‌آنکـه در وزن تغییری پدید آید.
هجای دراز: ← هجا یا مقطع
هجای درازتر: ← هجا یا مقطع
هجای کوتاه: ← هجا یا مقطع.
هجر (hajar)، در لغت عربستان جنوبی به معنی "شهر"، و به همین جهت چندین محل به این نام معروف بوده است: هجر نجران، هجر جاذان، و هجر ماذن (همه در عربستان جنـوبی). معروف‌ترین آنها هجر پـایتخت بحرین قـدیم (احساء کنونی) است که گاه بحـرین را هجر نیـز می‌نامیدند. محصول عمده‌ی آن خرمای بسیار عالی است و در زبان عربی ضرب‌المثل خرما به هجر بردن ــ نظیر زیره به کرمان بردن ــ به همین مناسبت پیدا شده است. مقارن با ظهـور اسلام در تصرف ایران بود و فرماندار آنجا اسلام آورد. پس از وفات پیغمبر ص مردی به نـام غَرور از خاندان شاهی حیره در آنجا علـم طغیـان بـر افراشت و مغلوب شد. در عصیان قرامطه، ابوسعید جنابی قرمطی بر شهرهای بحرین و از جمله هجر مستولـی شد. پسرش احساء را بـه جـای هجر پایتخت قرار داد.
هجرت (hejrat)، مسافـرت پیغمبـر اسلام (← محمد ص) از موطن خود مکه بـه شهـر یثرب که بعدها مدینةالنبی و به اختصار مدینه نامیده شد. هجرت در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۶۲۲ میلادی صورت گرفت؛ آنان که با پیغمبر از مکـه هجرت کرده بودند مهاجرین و کسانی کـه در مدینه به یاری او بر خاستند انصار نامیده شدنـد. و نیز در قرآن مهاجرین و انصار به ایـن دو دسـته از اصحاب گفته شده (تـوبه 101—118). در زمـان خلافت عمر، به اشاره‌ی حضرت علـی ع، هجـرت مبـدأ تاریخ مسلمانان انتخاب شد. هجرت به فـرمان خدا صورت گرفت و سبب پا گـرفتن و تـوسعه‌ی اسلام شد. در اصطلاح حـدیث و تـاریـخ اسلام خروج از جاهلیت را به اسلام نیـز هجرت گویند چنانکه ارتجاع به جاهلیت را تعـرب بعـد الهجره نامند. نیز ← محمد ص، قسمت ۱۹.
هجرت به حبشه، در تـاریـخ اسلام، ← محمد ص، قسمت ۸.
هجره، در نزد قرامطه، ← قرامطه قسمت III.
هجو (hajv) یا **هجا** (hejā)، نکـوهش و بـر شمردن زشتیهای چیـزی یـا کسی، اغلب به زبان ادب و شعر. هجو یکـی از مـوضوعات برجسته‌ی ادبیات در میان اغلـب ملتهـا است، و به تناسب خصوصیات اجتماعی و نوع آثار ادبـی هر ملتی، خصوصیت و رنگ خاص آن ادب و زبان را دارد، اما زمینه‌ی اصلی آن وصـف شخص یـا اشخاصی است به زشتی، خواه این زشتی در آنها باشد، یا ادعای گوینده این خصوصیت را در باره‌ی ایشان تصویر کـرده بـاشد. در ادبیـات عـرب دوره‌ی جاهلی، هجو میان شاعران بر اثر کشمکشهـای قبیله‌ای فـراوان بوده است، و در دوره‌ی اسلامی نیز ادامه یافته و، با دگرگونیهـای محیط، تغییـراتی در آن راه یـافته است. در میان شاعـران عـرب، هجـوهـای حطیئه، جریر، و فرزدق شهرت بسیار دارد، و همچنیـن است هجـوهای بشار ابن برد. در دوره‌ی عباسی، ابن رومی نمـونـه‌ی برجسته‌ی هجوسرائی است، و هجـوهای او بالاخص از رنگ اجتماعی بهره‌ی بسیار دارد.

در ادب فارسی، از همان آغاز پیدایش شعر دری، و حتی از نخستین نمـونه‌هـای آن، مانند شعر یزید ابن مفرغ، نشانه‌های هجو را بخوبی میتوانیـم مورد نظـر قرار دهیـم، و در تقسیم‌بندیهای موضوعی شعر فارسی، اغلب هجو را با بی از ابواب شعر دانسته‌انـد. در اغلـب دیوانهـای شعر فارسی کمابیش نشانه‌هائـی از هجوسرائـی دیده میشود. اگرچـه شاعرانی کـه بیشتر کارشان هجوسرائی بوده است اغلب دیوانهای شعرشان از میان رفته، و از آثـارشان جـز به عنوان شواهد لغوی در فرهنگها چیـزی باقی نمانده است، بـا این همه، آثار هجوآمیـز بازمانده بخش عمده‌ای از شعر فارسی را تشکیل میدهد.

برروی هم، زمینـه‌ی شعرهـای هجوآمیـز فـارسی در دوره‌هـای نخستیـن بیشتـر انتقاد از اخـلاق و عـادات اشخـاص است، و دشنـامهـای رکیک و صریح با اشاره بـه مسائـل جنسی و خصوصاً انحراف جنسی، و بـه کار بردن کلمـات ناپسند کمتر در آن دیده میشود، و این نوع هجو، که شاعر کسی را از طـریق طرح مسائل جنسی و دشنامهائی از ایـن گـونـه یـاد کند، بیشتر در ادواری است که تـرکهـا روی کار آمده‌اند، و با قدرت و وسعت دولـت ایشان، ایـن نوع هجـو-سرائیها در ادب فارسی گسترش یافته است. نمونه‌ی هجوهای نوع اول هجـوی است منسوب بـه فردوسی در باره‌ی محمود غزنوی، و بعضی ابیات هجو آمیز دیگر از منجیک ترمـذی و شاعران دیگر عهد سامانی از قبیل (مُنجیک ترمذی)،

ای خواجه مر مرا به هجـا قصد تـو نبـود
جز طبع خویش را به تو بر کـردم آزمـون
چون تیغ نیک کش به سگی آزمـون کننـد
و آن سگ بود به قیمت آن تیـغ رهنمـون.

نمونه‌های نـوع دوم هجوهائی است که در دیـوان سوزنی سمرقندی و انوری ابیوردی و دیگـر شاعران قـرن ۶م هق دیـده میشود. پس از دوره‌ی سلاجقه، در دوره‌ی تیمـوریـان، عبید زاکانی سرآمد همه‌ی طنـزنویسان و هجـوسرایـان است، و در ادوار بعد، فوق الدین یزدی، شهاب ترشیزی، و یغمای جندقی به هجـوسرائـی شهـرت بسیـار دارند. ← طنز.
هجوم به طلا[1]، هجوم کانجـویان و بـازرگانان و ماجراجویان به میدانهـای نویـافته‌ی استخراج طلا. یکی از مهمترین آنها هجوم به کانهای طلای کالیفرنیا در ۱۸۴۸ بود. هجـومهای مهم دیگر به طلا عبارت است از هجوم بـه استرالیـا (۱۸۵۱—۵۳)، ویتواترزرند (۱۸۸۴)، و کلاندایک (۱۸۹۷—۹۸). غالباً در این هجومها معدودی از کانجویان توانستند ثروتمند شوند، ولی هجوم مـردم سبب شد که گروهی در آن نواحـی ماندگـار شوند و شهرهای تازه به وجود آید.
هجویری (hojviri) یا **جلابی هجویری غزنوی** (jollābie hojvirie qaznavi)، شهرت **شیخ ابوالحسن علی ابن عثمـان جـلابی هجویری غزنوی**، فت ۴۶۵ هق، از نـویسندگـان متصوفه و مشایخ آنها در قرن ۵م هق. هجـویر و جلاب نام دو محله در غزنین بـوده است، و علی ابن عثمان ازین رو به غزنـوی نیز مشهـور شده است. وی رمـوز طـریقـت را از ابـوالعبـاس شقـانـی (šeqqāni)، ابـوالفضـل ختلـی (xatli یـا xottali)، ابوالقـاسم گـرگانـی، و ابـوالقاسم قشیری اخذ کرد، و برای درک صحبت مشایـخ، به عراق، شام، فارس، خـراسان، مـاوراء النهر ترکستان، و هند مسافرتها کرد، و در هند وفات یافت، و قبر او در لاهـور هنوز باقی است. هجویری شاعـر و نویسنده بوده است، و کتـاب **کشف المحجوب** در تصوف، کـه شباهت به رسالـة القشیریه دارد، ازوست. وی دیوان شعـر هم داشتـه است، که ظاهراً در زمان حیاتش آن را به سرقت برده‌اند. چند کتاب دیگر نیز در کشف المحجـوب یاد میکند، مثل کتاب فنا و بقا، منهاج الدین، و کتـاب البیان، که از آنها اطلاعی درست اکنون در دست نیست. سلسله‌ی طریقت هجویری به جنید بغدادی میرسد، و مشایخ او چنـانکه خـود وی در کشف المحجوب تصریح میکنـد جملگی جنیـدی بوده‌اند. نیز ← کشف المحجوب.
هجیر (hojir)، در شاهنامه، پسر گـودرز و نگاهبان دژ سپیـد. در جنگ یازده رخ هماورد سپهرم، پهلوان تورانی، بود؛ و او را بـه شمشیر از پای در آورد. نیز ← سهراب یا سرخاب.
هجت، چارلز: ← نیوبیوم.
هخامنش (haxāmanesˆ)، یا **آخایمنس** (axāy-menes)، سردودمـان ← سلسلـه‌ی هخامنشی، بزرگترین و مقتدرترین خانـدانهـای سلطنتی ایران. بنا به کتیبه‌ی بیستون، هخـامنش پنجمین جد داریوش بزرگ بـوده است، بـدین ترتیب: داریوش پسر ویشتاسب؛ ویشتاسب پسر آرشام؛ آرشام پسر آریارامنه؛ آریارامنـه پسر چیش‌پیش، و چیش‌پیش پسر هخـامنش. کـوروش کبیر نیز از شاخه‌ی دیگری نسبش بـه چیش‌پیش و هخـامنش میرسد. هخامنش ظاهراً بنیادگذار سلطنت هخامنشی نیز بوده است و زمـان او را میان سالهای 700 و 675 ق‌م میدانند. حدس میزنند که قـوم پارس به رهبری هخامنش از ل به ج ایران مهاجرت کرده و با موافقت پادشاه ایلام، که در آن زمان سخت به دنبال متحدان قـوی بر ضد آشور میگشته است، در ش دولت ایلام در پـارس کنونی مستقر شده‌اند. به گفته‌ی یونانیان، آخـایمنس شخصیتی افسانه‌ای بوده و عقـابـی او را پرورش داده بوده است. پدر او شخصی بـه نـام آیگئوس (āygeus) یا پرسئوس (perseus) بـوده است. در دودمان هخـامنشی شخصی دیگـر نیز به نـام آخایمنس (هخامنش) بوده است که برادر خشیارشا بوده و در زمان او و زمان اردشیر I هخامنشی سمت ساتراپ داشته است.
هخامنشی، سلسـله‌ی (haxāmanesi)، نـام سلسله‌ای از پادشاهان ایران قدیم که در ۵۵۹—۳۳۰ ق‌م سلطنت کردند. سردودمان خاندان هخامنشی هخامنش بوده است. مؤسس سلسلـه، **کوروش کبیر**، دولت ماد را منقرض کرده (۵۵۰ ق‌م) پادشاهی را به پارسیان منتقل کرد، و بابل و لیـدیا را زیر فرمان آورد. جانشینش **کمبوجیه** مصر را گرفت. پس از او داریوش بزرگ پادشاهی کـرد (۵۲۱—۴۸۶ یا ۴۸۵ ق‌م). در زمان او دولت هخـامنشی به منتهای وسعت خود رسیـد. ← جنگهای مدی در عهد وی شروع شد و در سلطنت پسرش خشیار-

(1) gold rush

شای I ادامه یافت، و منجر به شکست ایرانیان در سالامین و پلاته گردید. پس از او اردشیر درازدست (اردشیر I) و خشایارشای II و سغدیان پادشاهی کردند تا نوبت داریوش II رسید که، با مداخله در ← جنگ پلوپونزی، به دست اسپارتیها انتقام شکست سالامیس را از آتن گرفت. پسرش، اردشیر II، طغیان برادر خود، کوروش کوچک، را سرکوب کرد (۴۰۱ ق‌م) و تمام شهرهای آسیای صغیر و جزیره‌ی قبرس را تحت استیلای ایران آورد. در زمان داریوش III سلسله‌ی هخامنشی به دست اسکندر مقدونی منقرض شد. دولت هخامنشی در زمان داریوش بزرگ از هند و پامیر تا دریای آدریاتیک، و از دریای عمان تا کوههای قفقاز و دریای خزر و آن سوی سیحون گسترده بود. در این دولت بزرگ ۳۰ ملت مختلف با حفظ خصوصیات ملی زیر فرمان شاهنشاهان ایران زندگی میکردند. هر بخش ایران به یک خشثر پاون (یه ساتراپ) سپرده شده بود. پادشاه شخص اول کشور و دارای قدرت کامل بود، و بر تمام سازمانهای کشوری و لشکری و دینی نظارت داشت. ایران هخامنشی هفت خاندان ممتاز داشت که یکی از آنها خاندان سلطنتی بود. از سازمان لشکری داریوش بزرگ اطلاع درستی در دست نیست. او سپاه جاویدان را تأسیس کرد، و بر ایالات و کشورهای تابع پادگانهائی گماشت. در مواقع جنگ افراد سپاه از ایالات و کشورهای تابع گرفته میشد. و آن مرکب از پیاده‌نظام و سواره‌نظام بود. پادشاهان آخرین هخامنشی سربازان مزدور یونانی نیز داشتند. به علاوه، از زمانی که فنیقیه تابع ایران شد، دولت هخامنشی صاحب نیروی دریائی (مرکب از کشتیهای حمل سواران و اسبان، و کشتیهای پارکشی) شد. کشاورزی اهمیت داشت. صنایع ایران علاوه بر صنایع پارسیها و مادها ـ سنگتراشی، اسلحه‌سازی، زرگری، پارچه‌بافی، فلز کاری، کاشیسازی، معماری، و غیره ـ شامل صنایع اقوام تابعه ـ بابلیها، فنیقیها، مصریان، و یونانیان ـ نیز بود. بازرگانی رونق بسیار داشت. راههای تجارتی و تأسیس ایستگاههای تجارتی مورد توجه مخصوص بود (← داریوش بزرگ). در دوره‌ی هخامنشی دین زردشت بیش از پیش در ایران نفوذ یافت. عمده‌ترین آثار هخامنشی در پازارگاد، تخت جمشید، و شوش است، کتیبه‌هائی از این دوره در تخت جمشید، نقش رستم، بیستون، و شوش به دست آمده که همه به خط میخی است.

شاهنشاهان سلسله‌ی هخامنشی

(تواریخ مربوط به دوران سلطنت است)

کوروش کبیر	(۵۵۹–۵۳۰ ق‌م)
کمبوجیه	(۵۳۰–۵۲۲ ق‌م)
داریوش بزرگ	(۵۲۱–۴۸۶ یا ۴۸۵ ق‌م)
خشیارشای I	(۴۸۵–۴۶۵ ق‌م یا (۴۸۶–۴۶۴ ق‌م)
اردشیر I	(۴۶۴–۴۲۴ ق‌م)
خشیارشای II	(۴۲۴ ق‌م)
سغدیان	(۴۲۳ ق‌م)
داریوش II	(۴۲۴–۴۰۴ ق‌م)
اردشیر II	(۴۰۴–۳۶۰ ق‌م)
اردشیر III	(۳۵۹–۳۳۸ ق‌م)
ارشک	(۳۳۸–۳۳۶ ق‌م)
داریوش III	(۳۳۶–۳۳۰ ق‌م)

هخامنشی، فارسی: ← فارسی باستان.

هد،[1] سر **فرانسیس باند** (sər frānsis bānd hed)، ۱۷۹۳–۱۸۷۵، از مأموران انگلستان در کانادا. سیاست ارتجاعی و اتحادش با قرارداد خانوادگی سبب شورش (۱۸۳۷) و. ل. مکنزی و سایر اصلاح‌طلبان شد. در ۱۸۳۸ کانادا را ترک گفت، و سالهای بعد را به نویسندگی پرداخت.

هدا[2]، **ویلم کلاس** (vilem klās hedā)، ۱۵۹۴–ح ۱۶۷۸، نقاش هلندی. شهرتش در نقاشی تابلوهای زندگی خانوادگی، خصوصاً تابلوهای "صبحانه" با انواع گوناگون غذاها است.

هدایا[3] **و پیشکش،** یکی از اساسی قدیم مالیات است. آنچه امروز مالیات نامیده میشود تاریخ بسیار قدیمی دارد که در ادوار مختلف تحت عناوین متفاوت در کشورهای شرق و غرب معمول بوده است. مثلاً، در ایام قدیم، مردم اروپا بر حسب رسم و عادت معمول هر سال "هدیه" به رؤسا و سرکردگان و دولتهای خود میدادند که به لاتینی آن را دونوم (donum) میگفتند. در مرحله‌ی دوم دولتها به مردم توسل جسته تقاضای مساعدت میکردند تا هر کس در خور توانائی خود مبلغی بپردازد؛ این کومک را به لاتینی پرکاریوم (prekārium) میخواندند. در مرحله‌ی سوم عنوان "هدیه" پیش آمد که تا اندازه‌ای الزامی بود. مثلاً، در قانون اساسی انگلستان، که در ۱۲۱۵ اعطا شد، مقرر شده بود که هر وقت پسر ارشد یکی از اشراف و لردها لقب میگرفت، یا دختر لرد ازدواج میکرد، یا خود لرد اسیر دشمن میشد، و پولی برای خلاصی او لازم میآمد، مردم بایستی کومک کنند و وجوهی بپردازند. در فرانسه این نوع کومکها تبدیل به مالیاتهائی شد که تا ۱۷۸۹ معمول بود و بعد منسوخ شد. این گونه کومکها را به لاتینی آدیوتوریوم (adyutorium) میگفتند که در دیگر زبانهای اروپائی "کومک" نامیده میشد. مرحله‌ی چهارم وقتی بود که مردم حاضر شدند فداکاری کرده وجوهی بابت مخارج دولت بدهند و، در ازاء خدماتی که دولت برای آنها انجام میداد، داوطلبانه این وجوه را بپردازند. مرحله‌ی پنجم هنگامی بود که مردم به مسئولیت خود پی برده خود را موظف به پرداخت مالیات شناختند. در مرحله‌ی ششم دولت مردم را وادار به پرداخت مالیات میکرد و، در صورت امتناع، آنها را مجبور میکرد که مخارج دولت را تأمین کنند. مرحله‌ی هفتم همان مرحله‌ی کنونی است که دولت، بدون توجه به امیال مردم، توانائی مالی هر کس را مأخذ پرداخت مالیات قرار میدهد و آن را وصول میکند.

در ایران، از ایام پیشین، پرداخت مالیات معمول بوده و، علاوه بر آن، هدایائی هم از طرف مردم پرداخت میشده که بعدها به شکل عوارض در آمد. این هدایا بر ۲ قسم بود، یکی آنچه به پادشاهان میدادند، و دیگر آنچه رعایا به اربابان، و افراد ایلات به خانهای خود می‌پرداختند. مثلاً، در عهد هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان، رسم بر این بوده است که در روز عید نوروز هدایائی، چه از نوع کالا و چه زر و سیم، به پادشاه داده میشد. این رسم در دوره‌ی تسلط عربها و بعد از آنها هم معمول بود، و کمابیش به اشکال مختلف تا اوایل مشروطه رواج داشت. اگرچه قانون اساسی ایران ادامه‌ی پیداخت این عوارض را ملغی ساخت، اربابان و خانها در وصول آن پافشاری میکردند، تا آنکه در ۱۳۳۴ هش مجلس شورای ملی قانون لغو عوارض دهات را تصویب و تأیید کرد.

هدایت[4]، در فیزیک. ۱ـ انتقال انرژی حرارتی (← حرارت) در ماده‌ای است که قسمتی از آن گرمتر از قسمتهای دیگر آن شده باشد. حرارت از قسمتی که گرمتر است به قسمت سردتر جریان پیدا میکند تا تعادل دما از نو برقرار شود. نرخ جریان حرارت میان بخشهای مختلف با اختلاف دمای میان آنها و نیز با قابلیت هدایت حرارتی ماده‌ی مورد نظر متناسب است. انرژی حرارتی یک ماده نتیجه‌ی ارتعاش مولکولها و انرژی حرکت الکترونهای آزاد آن است. جریان حرارت در جامدات بر اثر ارتعاش مولکولهائی که مولکولهای همسایه‌ی خود را تحریک میکنند، و نیز جا به جا شدن الکترونهای آزاد انرژی‌دار به طرف نواحی سردتر، صورت میگیرد. چون غلبه با کیفیت دوم است، فلزها که الکترونهای آزاد بیشتر دارند، از نافلزها (مثلاً چوب یا شیشه) که تعداد الکترونهای آزادشان کمتر است، حرارت را بهتر هدایت میکنند. موادی که قابلیت هدایت ضعیف دارند، مثلاً پنبه‌ی کوهی، به عنوان وسیله‌ای برای عایقکاری و جلوگیری از جریان حرارت به کار میروند.

قابلیت هدایت[5] حرارتی یک ماده نرخی است که با آن، در صورت موجود بودن یک درجه اختلاف دما میان دو سر واحد طول در آن ماده، حرارت این فاصله را میپیماید؛ تجربه نشان داده است که این نرخ به وسعت مقطع قائم ماده‌ی مورد نظر و نیز به زینه‌ی دما برای واحد طول بستگی دارد. اگر سطح مقطع قائم ماده‌ی مورد نظر یک واحد و زینه‌ی دما یک درجه برای واحد طول باشد، آنگاه مقدار حرارت هدایت شده در یک ثانیه در این ماده اندازه‌ی قابلیت هدایت حرارتی آن را به دست میدهد. اگر این خاصیت را با k نمایش دهیم، میتوانیم معادله‌ی هدایت حرارت را به صورت

$$\Delta Q/\Delta t = kA(\Delta T/\Delta l)$$

بنویسیم که در آن ΔQ مقدار حرارت انتقال یافته در زمان Δt، A وسعت مقطع ماده‌ی مورد نظر، و $\Delta T/\Delta l$ زینه‌ی دمای میان دو نقطه‌ای به فاصله‌ی Δl از یکدیگر است. ضریب k (قابلیت هدایت) برای مس که هادی خوبی است 0,93 کالری ثانیه، و برای سیلیس که هادی بدی است 1/500 این مقدار است؛ این ضریب در نقره 1,01 کالری ثانیه در آهن 0,15، و در آب 0,0014، و در هوای خشک 0,00005 است. ۲ـ

(۱)Head (۲)Heda (۳)aids (۴)conduction (۵)conductivity

انتقال بار برقی در ماده‌ای است که میان دو کنار آن اختلاف نیروی برقرانی وجود داشته باشد. نرخ جریان برق با نیروی برقرانی و قابلیت هدایت ماده‌ی مورد نظر متناسب است. در جامدات، این انتقال با حرکت الکترونهائی که بار منفی حمل میکنند در داخل جسم صورت میگیرد. در اینجا نیز فلزات، به علت آنکه الکترونهای آزاد بیشتر دارند، بهتر از نافلزها برق را هدایت میکنند. کائوچو که هادی ضعیفی است، غالباً به عنوان عایق به کار میرود. در مایعات و گازها، انتقال برق از حرکت یونها حاصل میشود. محلولهای مایع بسیار یونیده (مثلاً آب شور) هادیهای برقی خوبی هستند. **قابلیت هدایت** برقی، یعنی نرخ انتقال بار برقی نیز با نوع ماده‌ی مورد نظر و سطح مقطع قائم آن بستگی دارد، و خارج قسمت قابلیت هدایت برقی به قابلیت هدایت حرارتی برای همه‌ی فلزات ثابت و متناسب با دما است. نیز ← فوق هدایت.

هدایت (hedāyat) [هدایت طبرستانی]، شهرت **رضا قلی خان**، متخلص به **چاکر** و (بعد) **هدایت**، ۱۲۱۵–۸۸ هق، شاعر و ادیب ایرانی، معروف به "للهباشی"؛ متـ تهران. در دستگاه شاهزادگان قاجار مورد توجه بود. به مقام امیرالشعرائی رسید، و در دوره‌ی ناصرالدین شاه قاجار به عنوان سفیر به خوارزم رفت (۱۲۶۷ هق؛ ← خان خیوه)، و بعد رئیس مدرسه‌ی دارالفنون شد. تألیفات وی بسیار است، از جمله مجمع الفصحا، ریاض العارفین، مدارج البلاغه، روضة الصفای ناصری (← روضة الصفا)، انجمن‌آرای ناصری، و بکتاشنامه.

هدایت، صادق: ← صادق هدایت.

هدایة الحکمه (hedāyato 'l.hekma)، ← اثیرالدین ابهری.

هدایة المتعلمین (hedāyato 'l.mota'alle-min)، کتابی در طب، به فارسی، تألیف ابوبکر رَبیع ابن احمد اخوینی (axavayni)، مؤلف به یک واسطه شاگرد ابوبکر محمد ابن زکریای رازی بوده است. هدایة المتعلمین در نیمه‌ی دوم قرن ۴م هق نوشته شده است، و از کتب برجسته‌ی طب و در شمار متوسطات (motavassetāt) (یعنی حد میانه‌ی کتب مفصل و مختصر) است. نسخه‌هائی قدیمی از این کتاب در دست است، و بر اساس همین نسخه‌ها، در مشهد چاپ شده است (۱۳۴۴ هش).

هدایة المسترشد، کتاب، ← طوسی.

هدایة المسترشدین: ← صاحب هدایة المسترشدین.

هدسه (hadassa)، نام عبری استر.

هدش (hedeš)، ده (جم ۳٬۲۲۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان میانکوه، بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۱۹کیلومتری لغ مهریز. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات است. از صنایع دستی پارچه‌بافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهی به این نام نیامده است.

هدفیلد[1]، سر **رابرت ابت** (sər rābərt abət hadfild)، ۱۸۵۸–۱۹۴۰، فلزگر انگلیسی. به جهت اختراعات فراوانش، خاصه اختراع فولاد منگنز، لقب یافت (۱۹۰۸). از آثار وی فارادِه و پژوهشهای فلزگری او (۱۹۳۱) میباشد.

هدلی[2] **هنری کیمبل** (henri kimbəl hadli)، ۱۸۷۱–۱۹۳۷، آهنگساز امریکائی و رهبر ارکستر. در ۱۹۰۴–۰۹ در اروپا آهنگ ساخت و رهبری ارکستر کرد. در بازگشت به امریکا رهبر ارکستر سمفونی شهر سیتل شد. در ۱۹۱۱–۱۵ رهبر ارکستر سمفونی سان فرانسیسکو بود. آهنگهائی که ساخته بسیار روان و در تمام فرمها میباشد.

هدمارک[3] (hedmārk)، ولایت (۲۷٬۵۰۰ کمم؛ در ۱۹۷۲ جم تخمیناً ۱۸۰٬۰۰۰)، ج‍ش نروژ، بر مرز (در ش) سوئد؛ کرسی آن هامار. پهنه‌ی جنگلی عمده‌ی نروژ است؛ تولیدات آن خصوصاً در دره‌ی رود گلومای علیا میباشد.

هدن، الفرد کورت: ← هاکسلی، سر جولین سارل.

هدهد[4] (hodhod)، نام عربی مرغی که به



هدهد

فارسی پوپک و شانه‌سر خوانده میشود. پرنده‌ای است از تیره‌ی اوپوپیدای (Upupidae) و از نوع اوپوپا (*Upupa*) که در افریقا و قسمتهای گرمتر آسیا و اروپا زندگی میکند. رنگ شکلاتی لطیف و تاج زیبائی از پر بر سر دارد که هنگام احساس خطر آن را بالا و پایین میبرد. هدهد لانه‌ی خود را در سوراخهای درخت و دیوار و شکاف سنگها میسازد. هدهد ماده ۵ تا ۷ تخم میگذارد، و در مدتی که برای بیرون آمدن جوجه‌ها بر روی تخمها میخوابد، هدهد نر به او خوراک میدهد. خوراک هدهد از حشرات است و مدت زیادی وقت بر روی زمین صرف جستن خوراک می‌کند. هنگام ترس خود را بر روی زمین پهن میکند و صورت مرده به خود می‌گیرد، در ج اروپا گوشت آن را به عنوان خوراک مطبوع میخورند. هدهد جنبه‌ی افسانه‌ای دارد، و نامش در قرآن، داستان بلقیس و سلیمان آمده است.

هدی: ← قربانی، قسمت IV.

هدین[5]، **سون آندرس فون** (sven ān-ders fon hedin)، ۱۸۶۵–۱۹۵۲، پوینده‌ی سوئدی در آسیای مرکزی و چین و هند. در ۱۸۸۵–۱۸۸۶ مسافرتی به ایران و بین النهرین کرد. در ۱۸۹۰ به سمت منشی سفارت سوئد در ایران منصوب شد؛ از دماوند بالا رفت. پویشهای عمده‌ی وی در آسیای مرکزی به عمل آمد. از جمله فلات تبت را پوییمد (۱۹۰۵–۰۸) و سرچشمه‌های براهماپوترا و ساتلج و سرچشمه‌ی واقعی رود سند را کشف کرد. از آثارش از میان آسیا (۱۸۹۸)، آسیای مرکزی و تبت (۱۹۰۳)، و جاده‌ی ابریشم (۱۹۳۸) است.

هدینگتن[6] (hadingtən)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۶٬۵۰۵)، مرکز ایست لوذین، ج‍ش اسکاتلند. مرکز تولید زرت و دارای کارخانه‌های ساختن ماشینهای کشاورزی و نساجی است. در ۱۲۱۶، ۱۲۴۴، و ۱۳۵۵ در نتیجه‌ی حمله‌ی انگلیسها به آتش سوخت. ج. ناکس در حومه‌ی آن متولد شد. در ۱۹۷۵ هدینگتن ضمیمه‌ی ناحیه‌ی لوذین شد.

هدینگتن شر، اسکاتلند، ← ایست لوذین.

هذلولی[7] (hozluli) یا **قطع زاید** (qat'e zā-yed)، منحنی مستوی که تفاضل فواصل هر نقطه‌اش از دو نقطه‌ی ثابت، به نام کانونهای هذلولی، یکسان است. اگر دو کانون را به F و F′ نمایش دهیم، تفاضل فواصل نقطه‌ای مانند P از F و F′ چنین است،

$$PF' - PF = K.$$

مقدار ثابت k را به 2a مینمایند، که عدد ثابت هذلولی خوانده میشود (شکل). خط واصل بین F و F′ را فاصله‌ی کانونی نامند، و طول آن را به 2C نمایش میدهند. PF و PF′ را شعاعهای حامل نقطه‌ی P نامند. هذلولی دارای دو محور تقارن عمود بر هم است، یکی FF′ و دیگری عمود منصف آن. وسط FF′ مرکز تقارن هذلولی

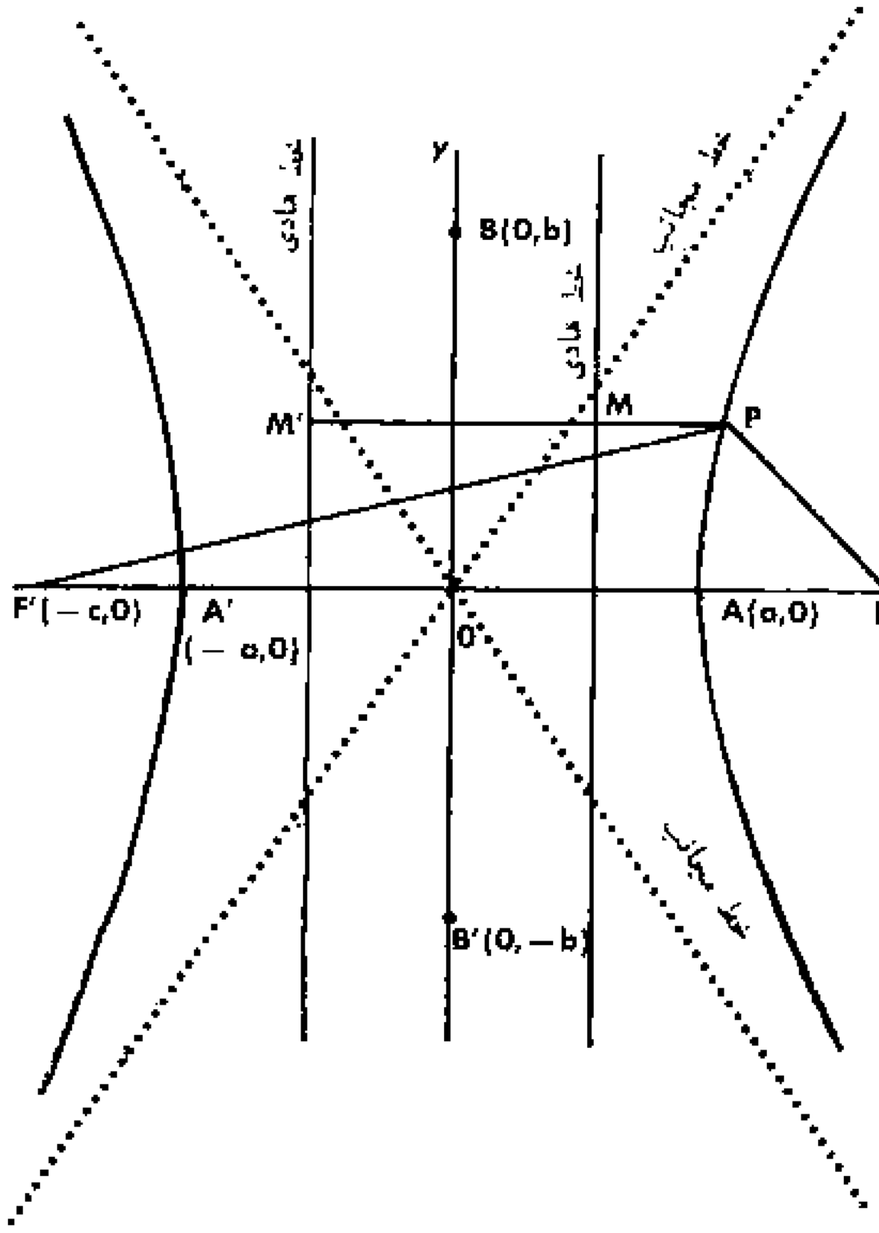

و محل تقاطع FF′ با هذلولی (A و A′) رأس-

(۱)Hadfield (۲)Hadley (۳)Hedmark (۴)hoopoe (۵)Hedin (۶)Haddington (۷)hyperbola

های هذلولی است. هذلولی دو مجانب مارّ بر مرکز دارد. هذلولی متساوی‌القطرین آن است که مجانبهایش بر هم عمود باشند. خروج از مرکز هذلولی نسبت فاصله‌ی کانونها به فاصله‌ی رأسهای آن است، یعنی $\frac{c}{a}$. هذلولی قطع مخروطی حاصل از قطع دو پرده‌ی سطح مخروطی است.

هذلولیوار[1] (hozlulivār)، یکی از سطوح درجه‌ی دوم که نامتناهی و دارای مرکز تقارن (o در تصاویر ۲ و ۳ ص ۱۲۹۵) است. اگر هذلولیی در حول یکی از محورهایش دوران کند، هذلولیوار دوار (← سطح دوار) حاصل می‌شود که سطح و حجم حاصل‌شده هر دو را به این نام میخوانند.

معادله‌ی کلی سطوح مرکزدار درجه‌ی دوم نسبت به سه سطح اصلی آنها چنین نوشته میشود.

$$Sx^2+S'y^2+S''z^2+H=0$$

اگر S و S′ علامت مخالف با H، و S″ علامت موافق با آن داشته باشد، با فرض

$$a^2=-\frac{H}{S},\ b^2=-\frac{H}{S'},\ c^2=\frac{H}{S''}$$

معادله بدین صورت در میآید،

$$\frac{x^2}{a^2}+\frac{y^2}{b^2}-\frac{z^2}{c^2}-1=0$$

که معادله‌ی هذلولیوار یکپرده‌ای است (شکل ۲ از سطوح درجه‌ی دوم، ص ۱۲۹۵). و اگر S و S′ علامت موافق با H، و S″ علامت مخالف با آن داشته باشد، با فرض

$$a^2=\frac{H}{S},\ b^2=\frac{H}{S'},\ c^2=\frac{H}{S''},$$

چنین خواهیم داشت،

$$\frac{x^2}{a^2}+\frac{y^2}{b^2}-\frac{z^2}{c^2}+1=0$$

که معادله‌ی هذلولیوار دو پرده‌ای است (شکل ۳ از سطوح درجه‌ی دوم، ص ۱۲۹۵). در هر دو حالت سه محور مختصات محورهای تقارن، و مبدأ مختصات مرکز تقارن است.

هذلی، ابو ذؤیب: ← هذلیون.

هذلیون (hozaliyyun)، در اصطلاح ادبیات عرب، شعرائی که از قبیله‌ی **هذیل** (hozayl) هستند. قبیله‌ی هذیل از قبایل عدنان است و جد ایشان هذیل پسر مدرکة ابن الیاس(modrekate bne elyās') است که جد پانزدهم حضرت رسول ص بوده است. قبیله‌ی هذیل در ارتفات میان تهامه و نجد زندگی میکردند، افراد ایشان به فصاحت و شعر معروف بودند، کتب ادب عربی مملو از اشعار ایشان است، و از قدیمترین ایام ادبا و راویان شعر عربی به جمع اشعار هذلیون اشتغال داشته‌اند. مشهورترین کسی که اشعار هذلیون را جمع و شرح کرده است حسن ابن حسین سکری است. کتاب سکری، به نام شرح دیوان الشعراء الهذلیین، در سه جلد در قاهره به طبع رسیده است (۱۹۶۵). یکی دیگر از شعرای این قبیله ابوذؤیب هذلی (abu.zo'ayb-، فت ح ۲۷ هق) است، که در غزوه‌ها و فتوحات اسلامی شرکت داشت. مشهورترین شعرش مرثیه‌ای است که برای مرگ ۵ فرزندش از طاعون در ظرف یک سال سروده است. نیز ← صحابه.

هذلیین، اشعار الـ: ← عربی، ادبیات، قسمت IV.

هذیان خمری[2] (xamri)، اختلال دماغی که ممکن است پس از چند سال اعتیاد مزمن به شرب الکل حاصل شود، شخص مبتلا گیج و سراسیمه و هذیانی میشود، دست و زبان او لرزش شدید پیدا میکند، و چیزهای غیر واقعی همچون جانوران گوناگون را به خیال در برابر خود مجسم میبیند یا تماس آنها را با پوست بدن خود توهم میکند. درمان و حتی پیشگیری آن با تزریق مقادیر مناسب از دکستروز، تیامین، و انسولین و خوراندن پیوسته‌ی مایعات (کلورورِ سودیوم و لاکتاتِ سودیوم) و ویتامینهای ب میسر است. آنچه در معالجه کمال اهمیت را دارد، آرام نگاه داشتن مریض جز به وسایل فیزیکی از قبیل بستن و نظیر آن است که سبب ناراحتی و تحلیل قوا و گاه آسیب‌دیدگی بیشتر میشود. گاه بیمار را با پارالدئید معالجه میکنند، و در حالتهای سخت مخدر تجویز میکنند.

هذیل، قبیله‌ی عرب، ← هذلیون.

هذیلیه: ← معتزله، قسمت V.

هر[3]**، رابرت** (rābərt her)، ۱۷۸۱–۱۸۵۸، شیمیدان امریکائی. بوری اکسیدریک را برای جوش دادن فلزات اختراع کرد (۱۸۰۱)؛ نیز اسباب و ابزارهای آزمایشگاهی فراوان برای آزمون و آزمایش اختراع کرد.

هـ ر، نمودار، در نجوم، ← هولپیکران و کوتوله‌ها، قسمت I.

هرا[4] (herā)، در دین یونان، ملکه‌ی اولمپی خدایان، حامی زنان، دختر کرونوس و رئا، خواهر و زن زئوس، و مادر هفایستوس و آرس. همسری حسود و نسبت به معشوقه‌های زئوس و اولاد آنان سخت کینه‌توز بود. چون پاریس سیب نقاق را به او نداد، برای انتقامجوئی، در ← جنگ تروا جانب یونان را گرفت. معابد وی در آرگوس و ساموس بسیار زیبا بود. رومیان وی را یونو میخواندند.

هرا، نام شهر هرات در ادبیات فارسی و عربی.

هرائین (harā'in)، ده (جمعاً ۱٬۳۶۷ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان خرقان، بخش آوه، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۱۵کیلومتری جنوب آوه. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، سیب زمینی، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت **هرائین علیا** آمده است.

هرائین علیا، ده، قزوین، ← هرائین.

هرات، دهستان، رفسنجان، ← هرات و مروست.

هرات[5] (harāt)، نام باستانی **آریا** (āriā)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعاً ۱۰۳٬۹۱۵ نفر)، بزرگترین شهر در افغانستان غربی، پایتخت ایالت هرات، کنار هری رود، ح ۱۲۰ کیلومتر از مرزهای ایران و تجشه فاصله دارد. بر سر راه بازرگانی میان ایران و هندوستان قرار داشت. در ادبیات فارسی و عربی نام این شهر به صورتهای مختلف آمده، از آن جمله **هرا، هراه، و هری** که از هریو گرفته شده؛ نام شهر در کتیبه‌های قدیمی ایرانی به صورت هریوه (haraγva) آمده است. در دوره‌ی ساسانیان هرات مرکز نظامی مهمی در خط مرزی، در مقابل هیاطله محسوب میشد، با این حال، این قوم گاهی بر هرات حکومت می‌کرده‌اند. هرات در ۳۱ هق یا اندکی پس از آن به دست سپاهیان اسلام فتح شد. در مورد جنگ داخلی هرات و وقایع اوایل خلافت امویان، که هرات تحت تسلط آنان بود، اطلاعی در دست نیست، اما ظاهراً قیامی در هرات صورت گرفت که شهر بار دیگر توسط سپاهیان عرب فتح شد (۴۱ هق). در ۸۳ هق یزید ابن مهلب شورش بعضی از عربها را که از پیروان ابن اشعث بودند سرکوب کرد، و آنان را از هرات بیرون راند. هرات، مقارن با استقرار قدرت عباسیان، میدان برخوردهائی بود که میان گروههای مسلمان و قبایل عرب صورت میگرفت. در زمان خلافت عباسیان هرات به جهت منسوجاتش معروف بود. جغرافیانویسان ایرانی و عرب در قرن ۴م هق اطلاعات فراوانی در باره‌ی هرات به دست می‌دهند. بنا به گفته‌ی حمدالله مستوفی، هرات در زمان فرمانروائی غوریان در قرن ۵م هق رونق یافت. مغولها در ۶۱۸ هق آن را تصرف کرده دست به قتل و غارت مردم گشودند، و بار دیگر از ۶۱۹ تا ۶۳۴ هرات ویران ماند، اما بعداً قسمت عمده‌ی ویرانیها ترمیم شد. در ۶۴۳ هق شمس‌الدین کرت، از طرف حاکم مغولی خراسان، به حکومت هرات منصوب شد. جانشینان وی، خصوصاً فخرالدین کرت و غیاث‌الدین I کرت، در شهر مساجد و بناهائی ساختند، و افراد این خاندان مشوق هنر و ادب بودند. امیر تیمور در ۷۸۲ هق هرات را فتح کرد و به حکومت آل کرت پایان داد. در دوره‌ی تیموریان، خصوصاً در زمان سلطان حسین بایقرا، شهر به منتهای رونق خود رسید، وزیر او، علیشیر نوائی، مشوق ساختمان و هنر و ادب بود. ناحیه‌ی مصلای کنونی، و بناهای چندی همچون مدرسه‌ی گوهرشاد و محال علیشیر و بسیاری از باغها و بناهای هرات از همین زمان است. مزار خواجه عبدالله انصاری در قریه‌ی گازرگاه، ۲کیلومتری ش‌ش هرات، ح ۸۲۰ هق به فرمان شاهرخ تیموری ساخته شد. ازبکها در ۹۱۳ هرات را متصرف شدند، ولی شاه اسماعیل I صفوی آن را باز گرفت (۹۱۶ هق). در هنگام مرگ (۹۳۰ هق) شاه اسماعیل I صفوی ازبکها دگربار بر هرات دست یافتند، تا اینکه شاه طهماسب I صفوی دوباره بر هرات مسلط شد (۹۳۴ هق). هرات یک‌چند در دست طایفه‌ی ابدالی بود، تا وقتی که نادر شاه افشار آنان را مقهور کرد (۱۱۴۲ هق). بعد از مرگ نادرشاه، افاغنه بر هرات مسلط شدند. در دوره‌ی قاجاریه، هرات از تصرف ایران خارج شد (← هرات، جنگهای). نیز ← محموه شاه درانی.

هرات، تاریخ‌نامه‌ی: ← تاریخ‌نامه‌ی هرات.

هرات، جنگهای، یک رشته جنگهائی که در دوره‌ی قاجاریه برای باز گرفتن هرات از افاغنه صورت گرفت و منجر به واگذاری کامل هرات به

(۱)hyperboloid (۲)delirium tremens (۳)Hare (۴)Hera (۵)Herat

افغانستان شد. در ۱۲۴۹ هق عباس میرزا ولیعهد از طرف فتحعلی شاه مأمور حمله به افغانستان و تسخیر هرات شد. عباس میرزا پسران خود، خسرو میرزای قاجار و محمد میرزا (← محمد شاه قاجار)، را از دو طرف به محاصره‌ی هرات فرستاد، و خود نیز با قائم مقام (ثانی) به خراسان رفت. اما چون فتحعلی شاه گرفتار بیماری شد، عباس میرزا را به تهران احضار کرد و عباس میرزا ناچار محمد میرزا را به جای خود به هرات فرستاد و قائم مقام را با ۸٬۰۰۰ سپاهی در خراسان گذاشت تا عهده‌الزوم به کومک محاصره‌کنندگان هرات بشتابند، و خودش به تهران آمد. قائم مقام چون کار محاصره‌ی هرات را سخت دید خود به آنجا حرکت کرد و هر یک از شاهزادگان را مأمور تسخیر یکی از قلاع سر راه آن شهر کرد و هرات را از اطراف در محاصره گرفت. اما عباس میرزا که علیل المزاج بود در بازگشت به مشهد در راه درگذشت (۱۲۴۹ هق)، و خبر مرگ او موجب شد که قائم مقام، در حالی که نزدیک بود هرات را مسخر کند، با محمد میرزا و سپاهیان خود به تهران بازگشتند و دست از محاصره‌ی هرات کشیدند. پس از مرگ (۱۲۵۰ هق) فتحعلی شاه، محمد میرزا به سلطنت رسید. وی که پیوسته خیال تسخیر هرات را در سر داشت، در ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ هق به قصد تسخیر هرات عازم شد. محمد شاه در ضمن محاصره‌ی (۱۲۵۴ هق) هرات با مداخله‌ی خصمانه‌ی انگلیسها مواجه شد، و سرانجام، پس از تلفات و خسارات زیاد، دست از محاصره‌ی هرات کشیده به تهران باز گشت.

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، دوست محمد خان افغان حاکم کابل و قندهار، پس از سازش با انگلیسها، عازم فتح هرات شد؛ در این موقع محمد یوسف، حاکم هرات، از سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه، والی خراسان، یاری خواست؛ اما پس از رسیدن سپاه ایران محمد یوسف راه خیانت پیش گرفت، و این بار حسام‌السلطنه خود عازم هرات شد، و از رمضان ۱۲۷۲ هق تا صفر ۱۲۷۳ هق آن شهر را محاصره کرد و عاقبت در صفر همین سال هرات را متصرف شد. اما این بار نیز مداخلات انگلستان و تجاوزات علنی آن دولت به جزایر و بنادر جنوب ایران موجب وخامت اوضاع شد تا عاقبت به موجب عهدنامه‌ی صلح پاریس، که بین نماینده‌ی ایران و سفیر انگلستان منعقد شد (۱۲۷۳ هق = ۱۸۵۷ بم)، قرار شد که انگلیسها بنادر و جزایر ایران را تخلیه کنند و در عوض ایران سپاهیان خود را از هرات و افغانستان فرا خواند و استقلال آنها را به رسمیت بشناسد. بدین ترتیب افغانستان از تحت تبعیت ایران خارج شد.

هرات ومروست (harāto marvast)، دهستان، غ بخش شهر بابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان). خط الرأس ارتفاعات چاه‌شیخ حد طبیعی این دهستان با دهستان جوزم و دهج است. محصول عمده‌ی آن غلات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. مرکزش مروست است.

در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ دهستان مجزای **مروست** (جم ۳٬۱۸۴؛ دارای ۶ آبادی) و **هرات** (جم ۴٬۷۳۸؛ دارای ۲۱ آبادی) آمده است.

هرادتس کرالووه[1] (hrādets krālove) آلمانی **کونیگ‌گرتس**[2] (kĕniggrets) شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۹٬۵۸۷)، بوهم شرقی، چکوسلواکی، بر رود الب. نبرد سادووا (۱۸۶۶) در نزدیکی آن به‌وقوع پیوست.

هرادچانی: ← پراگ.

هراز (harāz)، رودی در ل ایران، به طول ۱۵۰ کم، که از دره‌ی لار (ل تهران)، به نام رود لار (← لار، ناحیه و مرتع) سرچشمه گرفته، پس از گذشتن از تنگهای باریک و عمیق و پیوستن ریزابه‌های چندی به آن به آبادی پلور (polur) رسیده و از آنجا به نام رود هراز خوانده می‌شود. این رود پس از گذشتن از آبادی اسک در جهت ل پیش رفته و شعبات متعددی از کوههای لاریجان، و دامنه‌های دماوند ضمیمه‌ی آن می‌شوند ولی مهمترین شعبه‌اش رود نور (← شهرستان نور) است. رود هراز پس از گذشتن از شهر آمل، که در آنجا به رود آمل نیز معروف است، به مسیر خود ادامه داده وارد دریای خزر میشود. بر روی این رود پلهای متعددی ساخته شده که مهمترین آنها، پل معلق آمل، از بتون مسلح ساخته شده است (بنای پل در ۱۳۱۵ هش شروع و در ۱۳۱۷ هش به پایان رسید).

هرازپی (harāz.pey)، دهستان (جم ۱۱٬۷۰۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۵ آبادی. از ل به دریای خزر محدود است. رود هراز مشروبش میسازد. محصولات عمده‌اش برنج، غلات، کنف، پنبه، و حبوبات است.

هراس[3] (harās). فنه پانیک (pānik؛ از یونان)، در مفهوم عام، اضطراب و وحشت ناگهانی بر اثر حادثه‌ای غیرمنتظر. در مفهوم خاص اقتصادی، پیدایش ناگهانی نوعی احساس عدم اعتماد مردم به دستگاههای مالی و بانکی کشور. بر اثر پیدایش این هراس، مردم یکباره برای گرفتن سپرده‌های خود به بانکها هجوم میآورند، و چون بانکها نمیتوانند به تمام این تقاضاها جواب مثبت بدهند، از پرداخت خودداری می‌کنند، و در نتیجه، ورشکسته اعلام میشوند، و این امر خود موجب اضطراب بیشتری در مردم میشود. در گشمة بحرانهای بزرگی که بر اثر این گونه اضطراب عمومی به وجود آمده فراوان است، و از جمله میتوان بحران سالهای ۱۸۳۷ و ۱۸۷۳ و ۱۹۲۹ را نام برد.

هراکلس (herākles)، ← هرکول.

هراکلیا[4] (herākleyā)، شهر قدیم یونانی، ج ایتالیا، نزدیک خلیج تارانت. در آنجا پورهوس رومیان را مغلوب کرد (۲۸۰ قم).

هراکلیا پونتیکا[5] (herākleyā pontikā)، شهر قدیم یونانی، بر ساحل جنوبی دریای سیاه، محل ارگلی (eregli) حالیه، ترکیه. در قرون ۵م–۶م قم از مراکز تجارتی عمده بود.

هراکلیتوس[6] (herāklitos)، در مآخذ اسلامی **هرقلیطوس** (herqelitus)، از فلاسفه‌ی بزرگ یونانی پیش از سقراط که به واسطه‌ی غموض و ابهام افکارش به حکیم مبهم و به واسطه‌ی جدی و غمگین بودنش به حکیم گریان معروف شده است. هراکلیتوس ح سالهای ۵۰۴–۵۰۱ قم مرد کامل (ح ۴۰ سالگی) بوده و میگویند با داریوش I، شاهنشاه هخامنشی، دوستی داشته. هراکلیتوس ظاهراً از فیثاغورس و کسنوفانس جوانتر و شاید از پارمنیدس مسنتر بوده است. هراکلیتوس از خاندان پادشاهان روحانی شهر افسوس بوده و نسب او به آندروکلوس[7] (ändroclos) بانی شهر افسوس میرسیده است. امتیازات اشرافی و حقوق سلطنتی به او به ارث رسیده بود ولی او، از راه غرور و بی اعتنائی، از این حقوق و امتیازات به نفع برادر کوچکترش چشم پوشید. با این حال، وی تمایلات اشرافی را سخت دارا بود و از عامه مردم تنفر داشت و آنان را به چیزی نمیشمرد. از هراکلیتوس کتابی به جای مانده بود که در زمان قدیم به آن نام در باره‌ی طبیعت داده بودند، ولی این نام از هراکلیتوس نبود زیرا در آن زمان مؤلفان به کتابهای خود عنوانی نمیدادند. این کتاب از میان رفته است ولی قطعاتی از آن در آثار یونانیان دیگر به جای مانده است و از روی آن قطعات، که به صورت کلمات قصار است، عقاید فلسفی او معلوم میشود. همچنانکه طالس اصل عالم را آب می‌دانست و آناکسیمنس اصل عالم را هوا میدانست، هراکلیتوس اصل عالم را آتش میپنداشت و می‌گفت همه چیز از آتش آمده و به آتش تبدیل خواهد شد. آتش مانند پول است که به هر متاعی تبدیل و هر متاعی به آن تبدیل میشود. این عالم را نه خدائی و نه انسانی آفریده است، بلکه آتشی است که همیشه بوده و خواهد بود، روشن شدن آن از روی اندازه و خاموشی آن از روی اندازه است. عالم که از اصل آتش است پیوسته در جنبش است و قرار و سکونی وجود ندارد. بنا بر این وجود و هستی معنی ندارد و آنچه معنی دارد صیرورت و گشتن است. همه چیز در حرکت و جنبش دائمی است. هیچ کس در رودخانه‌ای نمیتواند دو بار شنا کند زیرا هم آب رودخانه عوض میشود و هم شخص شناگر. چون همه چیز در صیرورت و تجدد است، نقطه‌ی فاصله‌ای میان اشیاء وجود ندارد، شب و روز، حیات و مرگ، خواب و بیداری، جوانی و پیری همه یک چیز است. هر چیزی در عین حال ضد خود نیز هست، آب دریا هم شیرین است و هم تلخ؛ تلخ برای انسان و شیرین برای ماهیان. مافوق این جنبش و حرکت دائمی "نظم جهانی" یا "لوگوس" است که قانون حاکم بر اشیاء است. این لوگوس یا نظم و قانون جهانی است که عالم حرکت و اضداد را هماهنگ میسازد؛ کشش کمان برای انبساط و میل زه کمان برای انقباض که دو کشش متضاد است آن دو را در یک حال هماهنگی نگه میدارد. میگویند هراکلیتوس به مرض استسقا گرفتار شد و خود را در کود و پهن گاو

(۱)Hradec Králové (۲)Königgrätz (۳)panic (۴)Heraclea (۵)Heraclea Pontica (۶)Heraclitus (۷) Androclos

فرو برد تا بلکه گرمای آن آب زاید بدنش را تبخیر کند. این امر منجر به مرگ او شد.

هراکلیدس[1] (herāklides)، فیلسوف بزرگ یونانی قرن ۴م ق‌م، شاگرد افلاطون. گویند نخستین کسی بوده که این مطلب را اظهار کرده است که حرکت ستارگان بر گرد زمین که به نظر میرسد، نتیجه‌ی گردش زمین بر گرد محور آن است. تنها قطعاتی از تألیفات وی بر جای مانده است. هراکلیدس از فیثاغورسیان قدیم (← فیثاغورث، قسمت III) بوده است.

هراکلیوس I، امپراطور بیزانس، ← هرقل.

هراکلیون، شهر، ← کاندی.

هرالد، انگلستان، ← انجمن پیکها.

هرالد: ← هرالدری.

هرالدری[2] (herāldri)، منصب و وظیفه‌ی اشخاصی به نام هرالد [(herāld)، از فنس قدیم، مأخوذ از آلمانی قدیم، ← مدیر سلاح]. در قرون وسطی، غالباً وظیفه‌ی یکی از رؤسای شهسواران آن بود که مردان را از روی سپرهاشان بشناسد؛ بدین ترتیب نظر وی در شناسائی علامت اختصاصی هر شخص و خانواده حجت بود. بتدریج که وظایف قدیم هرالدها از میان رفت، وظیفه‌ی اختصاصی آنها طرح کردن و ثبت کردن و اعطا کردن نشانهای خانوادگی شد. علامتهای شخصی و خانوادگی در قبایل ابتدائی رواج داشت (← توتم) و هومر از آنها نام برده است، ولی هرالدری، به معنی خاص، یک سازمان ملوک‌الطوایفی است؛ محتملاً در اواخر قرن ۱۲م در آلمان پیدا شد، و سپس در فرانسه و اسپانیا و ایتالیا رواج و تکامل پیدا کرد و توسط نورمانها به انگلستان انتقال یافت. جنگهای صلیبی و مسابقات شهسواری، که سبب گرد هم جمع شدن شهسواران کشورهای مختلف شده بود، اوضاع و احوال را برای پیدایش هرالدری مساعد کرد. از زمان ریچارد I نشانهای خانوادگی به کار میرفت. مهرهائی با نقش خانوادگی، پیش از آنکه این علامت بر سپرها نقش شود، مورد استعمال داشت. لوئی VII یا لوئی لوژون نخستین شاه فرانسه بود که در مهر خود علامت گل سوسن فرانسه را وارد کرد. در قرن ۱۳م علامت خانوادگی را بر لباسی که روی زره میپوشیدند سوزندوزی میکردند، و در همین قرن هرالدری در طبقات مختلف ملوک‌الطوایفی رواج فراوان یافت. حمل کردن علامت خانوادگی با خود چندان میان همگان رایج شد که هنری V آن را ممنوع کرد. علاوه بر نشانهای شخصی، نشانهائی برای خانواده و صنف و مذهب و مدرسه و شهر و مملکت و غیره نیز وضع شده است. پس از جنگهای صلیبی، صلیب هم در هرالدری مورد استفاده قرار میگرفته است.

هرالدز کالج، انگلستان، ← انجمن پیکها.

هراه، نام شهر هرات در ادبیات فارسی و عربی.

هربارت[3]، **یوهان فریدریش** (yohān fridriš herbārt)، ۱۷۷۶–۱۸۴۱، فیلسوف آلمانی، متولد اولدنبورگ. فلسفه را در شهر ینا از فیشته آموخت. پس از آن به سویس رفت و در شهر اینترلاکن معلم سرخانه شد، و در این مدت با پستالوزی آشنا شد. در ۱۸۰۲ از دانشگاه گوتینگن لیسانسیه‌ی فلسفه شد و در ۱۸۰۵ در همان دانشگاه به تدریس فلسفه پرداخت. در ۱۸۰۸–۳۳ در شهر کونیگسبرگ فلسفه و علوم تربیتی تدریس کرد. در ۱۸۳۳ دوباره به عنوان استاد فلسفه به شهر گوتینگن بازگشت و در همان شهر در گذشت. فلسفه‌ی هربارت منطق و ما بعد الطبیعه و روانشناسی و جمال‌شناسی و علوم تربیتی را در بر میگیرد. هربارت، بر خلاف کانت که شیء فی‌نفسه (نومن) را از شیء پدیدار (فنومن) جدا و غیر قابل ادراک میدانست، معتقد بود که هیچ پدیداری از وجود جدا نیست و هر پدیداری در ذهن اشاره‌ای است به وجودی خارجی، بنا بر این، باید ظواهر و پدیدارهائی را که به صورت تصورات و مفاهیم در ذهن وجود دارند مورد تجزیه و بررسی قرار داد. در مفاهیم حاصل از تجربه، از قبیل تصورات اشیاء و "من" و مفهوم تغییر و تبدیل، خلأها و تناقضاتی دیده میشود. وظیفه‌ی فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه در توضیح و تبیین مفاهیم اصلی ما از عالم وجود و برطرف ساختن فرضیات و اشتباهات است. چون هرچه در ذهن ظهور دارد و پدیدار میشود راهی به موجودی خارجی است. فلسفه‌ی هربارت فلسفه‌ی اصالت واقع است نه اصالت معنی و ذهن. در نظر هربارت در پس صفات و عوارض شیء خود شیء با وحدت خاص خود قرار دارد که حامل آن صفات است، ولی این صفات و کیفیات متکثّر نیست بلکه جلوه‌ها و اعتبارات مختلف یک چیز است. اگر ما برف را سرد و سبک و سفید درک میکنیم بدین معنی نیست که چند صفت و کیفیت مختلف در برف وجود دارد بلکه یک شیء است که به صور مختلف بر ما پدیدار میشود. پس در عالم وجود صفات و کیفیات متکثر وجود ندارد و آنچه هست حقایق و واقعیات متکثّر است. نظر هربارت در روانشناسی بر این پایه است که در جهان روان و روح "قوا" وجود ندارد، بلکه آنچه هست قوانینی است که بر ترکیب و عمل متقابل حالات ذهنی از قبیل احساسات و تصورات و افکار حکمفرماست. همچنانکه در جهان خارج حقایق بسیطی وجود دارد که صفات و جلوه‌های مختلف دارد، "من" یا "روان" نیز امر بسیطی است که اعمال بسیطی دارد و این اعمال بسیط همان تصویرات و تصورات است. این نظر روانشناسی هربارت را از نظر اصالت تداعی معانی، که مکتب روانشناسی تجربی انگلیسی است، مشتق میدانند؛ منتهی هربارت میخواهد سازوکار و استقرار اعمال ذهنی را به شکل ریاضی در آورد و آن را عمل متقابل تصورات و تصویرات میان دفع و زجر از یک طرف و ترکیب و اشتراک از طرف دیگر بداند. خود ذهن فی‌نفسه تغییر نمیپذیرد، و هر تغییر و صیرورتی که در آن رخ میدهد باید عامل خارجی داشته باشد. فراموشی و عینیت یک تصور از ذهن در دفع و زجری است که تصورات متخالف بر یکدیگر وارد میکنند. افکار و تصورات یا یکدیگر را دفع میکنند یا جذب. تصورات یا مشابه یکدیگر (مانند دو رنگ آبی از دو شیء مختلف)، یا مغایر یکدیگر (مانند رنگ آبی و شیرینی)، یا مخالف یکدیگرند (مانند رنگ آبی و رنگ زرد). تصورات مشابه با یکدیگر متحد میشوند و تصورات مغایر در یک واحد جمع میشوند (مثلاً سفیدی و شیرینی در شکر جمع میشوند) و تصورات مخالف یکدیگر را دفع میکنند. پس قوانین عمل تقابل تصورات و افکار در وحدت و اجتماع و دفع خلاصه میشود. هر تصوری که دفع میشود از میان نمیرود بلکه در ناخودآگاهی فرو میرود و منتظر میماند تا اسباب دفع آن از میان برود. دفع و نفی یک تصور نیز درجات دارد و اولین درجه‌ی آن ابهام است. تصور در حالت ابهام کاملاً در ناخودآگاهی فرو نمیرود، بلکه در آستانه‌ی آگاهی قرار میگیرد؛ اگر تصورات دافعه قویتر باشند، تصور دفع‌شده در زیر آستانه‌ی آگاهی قرار میگیرد. پس تصوری که دفع نشده است در بالای آستانه‌ی آگاهی یعنی در خودآگاهی یا وجدان قرار دارد. فعالیت ذهنی تنها در دفع و زجر مدرکات و تصورات نیست بلکه در جذب و ترکیب آن نیز هست. به وسیله‌ی جذب و ترکیب، مدرکات و تصورات مختلف به صورت ترکیبات تازه‌ای در میآیند. مدرکات و تصوراتِ جمع‌شده بر طبق علاقه‌ها و اعتیادات شخصی با هم جمع میشوند و گاهی، نه بر حسب علاقات شخصی بلکه بر حسب علاقات فوق‌شخصی (از قبیل عقاید فلسفی و دینی)، با هم جمع میشوند. ادراک مدرکات عبارت است از اجتماع مجموعه‌ای از مدرکات قبلی با مدرکات تازه‌تر. در جریان رشد ذهنی بعضی از مجموعه‌های مدرکات بر ذهن حاکم میشوند و این مجموعه‌ی مدرکات حاکم در حضور اشیاء و تصورات در وجدان و ذهن نفوذ مهمی دارند. "احساس" و "میل" و "اراده" در نظر هربارت عمل متقابل مدرکات و تصورات یا مجموعه‌ی مدرکات و تصورات است. "میل" اعتلای یک تصور است به وسیله‌ی تصور دیگر در برابر مقاومت تصور دیگر، و از این جا است که لذت و رنج به وجود میآید. اراده کوششی است که با تصور امکان وصول به چیز مورد کوشش مربوط است. عقاید تربیتی هربارت نتیجه‌ی عقاید روانشناسی او است.

هرباریوم[4] (herbariom؛ از لتین)، مجموعه‌ای از گیاهان خشک‌شده از جنسهای مختلف برای بررسی علمی گیاهی. عموماً نمونه‌های گیاهی را در کاغذ ضخیم قرار داده بر حسب نوع مرتب میکنند. کشورهای مختلف عموماً هرباریومهای گوناگون در مؤسسه‌های گیاهی یا باغهای گیاهان تهیه میکنند. مشهورترین آنها در کشمة هرباریوم هاروارد، در انگلستان ← باغ کیو، در روسیه هرباریوم لنینگراد، و در پاریس موزه‌ی تاریخ طبیعی است.

هربرت[5]، **ادوارد** (edwārd hērbərt)، ملقب به اولین **بارون هربرت آو چربری** (bāron herbərt of cherbəri)، ۱۵۸۳–۱۶۴۸، فیلسوف و شاعر و دیپلومات انگلیسی، برادر مهتر ت. هربرت.

(۱)Heraclides (۲)heraldry (۳)Herbart (۴)herbarium (۵)Herbert

سفیر انگلستان در فرانسه بود (۱۶۱۹–۲۴). از پیشگامان نهضت خداپرستی (← خداپرستان) بود که اصول عقاید خود را در کتاب دین بیدینی (۱۶۴۵) و سایر آثارش آورده است. در مجموعه‌ی اشعار (۱۶۶۵) وی که جنبه‌ی غیر دینی و متافیزیکی دارد، برداشت فلسفی جدی و تحلیلی واقع‌پردازانه‌ی آشکار دیده میشود. یک زندگی‌نامه از هنری VIII (۱۶۴۹) و یک اوتوبیوگرافی نیز نوشته است.

هربرت[1]، سر **تامس** (sər tāməs hĕrbərt*)، ح ۱۶۰۶–۸۲، سیاح و نویسنده‌ی انگلیسی. مسافرتهای پردامنه‌ای به ایران کرد (۱۶۲۸–۲۹). از آثارش توصیف پادشاهی ایران (۱۶۳۴) است، که در ۱۶۳۸ با اضافات و ملحقاتی به نام چند سال سیاحت در افریقا و آسیای بزرگ دگربار به چاپ رسید.

هربرت[1] **جورج** (jorj hĕrbərt)، ۱۵۹۳–۱۶۳۳ شاعر متافیزیکی انگلیسی، برادر ا: هربرت. کشیش شد (۱۶۳۰). شعرهایش که تحت عنوان معبد (۱۶۳۳) پس از مرگش منتشر شده، در شمار بهترین اشعار روحانی و عرفانی است.

هربرت، مری: ← پمبروک، سومین ارل آو.

هربرت[1]، **ویکتور** (viktor hĕrbərt)، ۱۸۵۹–۱۹۲۴ آهنگساز ایرلندی‌امریکائی و رهبر ارکستر. کارش با نواختن چلو (← ویولنسل) آغاز شد. رهبر ارکستر سمفونی پیتسبرگ بود (۱۸۹۸–۱۹۰۴). اپرتهای او مشهور است.

هربرت، ویلیام: ← پمبروک، سومین ارل آو.

هربرت آو چربری: ← هربرت، ادوارد.

هربلو[2] (herbelo)، صورت فارسی نام **بارتلمی د/اربلو دو مولنویل**[3] (bārtelemi derbelo dĕ molanvil)، ۱۶۲۵–۹۵، مستشرق فرانسوی. وی کتابدار کتابهای شرقی در کتابخانه‌ی ملی پاریس بود. کتابی دایرةالمعارف‌گونه به نام کتابخانه‌ی شرقی(۱۶۹۷) تألیف کرد که تا قرن ۱۸م مأخذ مهم در باره‌ی شرقشناسی بود، و چاپهای مختلف شد.

هربی (herbi) یا **هروی** (hervi)، ده (جمعیت ۱٬۳۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سهندآباد، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۱کیلومتری غ بستان‌آباد. محصولش غلات است.

هرتر[4] **کریستین آرچیبالد** (kristiən ärci-bāld hertər)، ۱۸۹۵–۱۹۶۶، کارمند کشوری امریکائی، متولد پاریس. فرماندار جمهوریخواه ماساچوست (۱۹۵۳–۵۷) بود. در ۱۹۵۹–۶۱ وزیر امور خارجه‌ی کشمکش بود. در تصویب برنامه‌ی مارشال (← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد) کومک کرد.

هرتس[5] (herts؛ به نام هـ ر. هرتس)، علامت اختصاری آن Hz، در فیزیک، واحد بسامد، مساوی با یک سیکل در ثانیه. اضعاف آن کیلوهرتس (= 1'000Hz)، مگاهرتس (= 1'000'000 Hz)، و ژیگاهرتس (= 1'000'000'000Hz)، است.

هرتس یا هارتس: ← هارتقردشر.

هرتس[6]، **گوستاو** (gustāv herts)، ۱۸۸۷–۱۹۷۵، فیزیکدان آلمانی، متولد هامبورگ. در اتم تحقیقات کرد، و به جهت تحقیقاتی که در باره‌ی تصادم الکترونها با اتمها انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ج. فرانک) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۵ در فیزیک شد. در ۱۹۲۸ استاد مؤسسه‌ی تکنولوژی برلین، و در ۱۹۳۵–۴۵ مدیر پژوهش در مؤسسه‌ی زیمنس بود. به دست سپاهیان شوروی دستگیر شد، و از آن پس در تجسس به تحقیقات اتمی مشغول بود (تا ۱۹۵۴). در ۱۹۵۵–۶۱ در دانشگاه لایپزیگ تدریس می‌کرد. هرتس عضو آکادمی علوم برلین و آکادمی علوم آلمان غربی بود. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هرتس، محرک (moharreke herts)، اسبابی نوسانگر که به وسیله‌ی آن ه. ر. هرتس برای نخستین بار امواج هرتسی تولید کرد (۱۸۸۸). این اسباب مرکب بود از دو گلوله‌ی فلزی A و B، متصل به گلوله‌های کوچکتر E و E′ به وسیله‌ی دو میله‌ی هادی. قسمت‌های هادی A–E و B–E′ در حکم سلاح‌های خازن نوسانگرند. هرگاه به وسیله‌ی یک قرقره‌ی القا اختلاف پتانسیل کافی بین A و B برقرار شود، بین E و E′ تخلیه‌ی الکتریکی به صورت جرقه حاصل میشود.

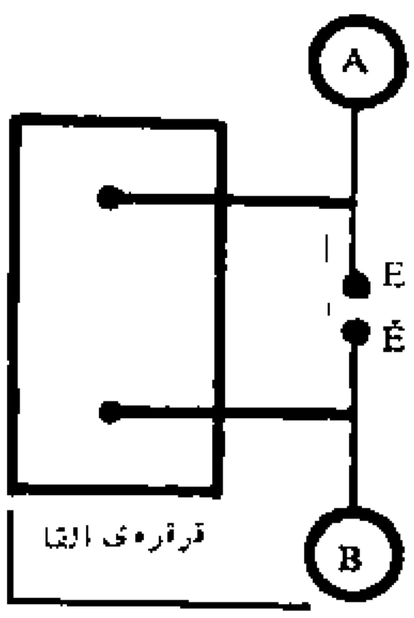

محرک هرتس

هرتس[6] **هاینریش رودلف** (häynriš rudolf herts)، ۱۸۵۷–۹۴، فیزیکدان آلمانی؛ متولد هامبورگ. ضمن تجربیاتش برای تأیید نظریه‌ی برقاطیسی مکسول، امواج برقاطیسی را تولید کرد و مورد تحقیق قرار داد. این امواج را امواج هرتسی یا امواج رادیو نیز مینامند. هرتس ثابت کرد که این امواج عرضی (← موج) هستند، و با سرعت نور حرکت میکنند، و میتوان آنها را مانند اشعه‌ی نور منعکس یا منکسر کرد، یا قطبانید (← قطبیدن). در تخلیه‌ی برق در گازهای رقیق نیز تحقیق کرد.

هرتسبرگ[7]، **گرهارد** (gerhärd hertsberg)، ۱۹۰۴– ، شیمیدان، متولد هامبورگ، آلمان. در ۱۹۳۵، در دوره‌ی نازیها، به کانادا مهاجرت کرد، و به تابعیت کانادا در آمد. در شورای ملی پژوهشی در اوتاوا به کار مشغول شد. در بررسی طیفی مولکولها تحقیق کرد، و موفق به تعیین ساختمانهای بسیاری از مولکولهای دواتمی و چنداتمی شد؛ نیز بعضی از مولکولهای موجود در جوّ سیارات، ستارگان دنباله‌دار، و فضای بین اختری را شناخت. به خاطر سهمی که در به دست آوردن اطلاعات مربوط به ساختمان الکترونی و هندسی مولکولها، خصوصاً "رادیکالها"ی آزاد داشت، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۱ شیمی شد.

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هرتسفلد[8] **ارنست امیل** (ernst emil herts-feld)، ۱۸۷۹–۱۹۴۸، باستانشناس آلمانی، هنگام مرگ استاد آثار قدیم مؤسسه‌ی تحقیقات عالی دانشگاه پرینستن. از ۱۹۰۳ سفرهای فراوان در خاور نزدیک کرد و در کردستان و لرستان (۱۹۰۵)، استانبول و هند (۱۹۰۸) و جاهای دیگر ترکیه و افغانستان(۱۹۱۶ و ۱۹۲۴) به حفاری پرداخت. در ۱۹۲۸ چندماهی در مشهد مرغاب کاوش کرد. به عنوان رئیس هیئت اعزامی دانشگاه شیکاگو در حفاریهای تخت جمشید آثار هنری فراوان کشف کرد. عضو انجمن پادشاهی آسیائی و فرهنگستان عربی دمشق بود. آثار فراوان دارد، از جمله، نقش برجسته‌های ایرانی (۱۹۱۰)، پایکولی، شرح بنا و کتیبه‌ی اوایل تاریخ شاهنشاهی ساسانیان (برلین، ۱۹۲۴)، تاریخ باستان‌شناسی ایران (۱۹۳۵)، کتیبه‌های قدیم ایرانی (۱۹۳۸)، ایران در شرق قدیم (آکسفرد، ۱۹۴۱)، و تاریخ سرزمین سامرا (۱۹۴۸). کتابی نیز در باب زردشت و دنیای عهد او در پرینستن، کشمکش منتشر کرد (۱۹۴۷). نیز ← مداین.

هرتسگ[9]، **فرنتس** (ferents hertseg)، ۱۸۶۳–۱۹۵۴، نویسنده‌ی مجار. فارسهای (← فارس، نمایشنامه) رمانتیک عامیانه، و نیز داستانهای تاریخی و اجتماعی مینوشت که عموماً طنزآمیز بود. نوشته‌هایش برای طبقه‌ی متوسط بود، ولی هجوهای ملایم بعضی از داستانهای اجتماعی وی، همچون دیولن طلائی (۱۹۱۶) سطحی بالاتر از سطح خواسته‌ی مردم متوسط داشت.

هرتسن، آلکساندر ایوانوویچ: ← گرتسن.

هرتسوگ، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

هرتسوگ[10]، **جیمز بری مونیک** (jeymz bari munik hertsog)، ۱۸۶۶–۱۹۴۲. از سرکردگان سیاسی و نظامی اتحادیه‌ی افریقای جنوبی. در ۱۸۹۲–۹۵ در پرتوریا، و از آن پس در← کشور آزاد اورانژ به کار قضاوت مشغول بود. در جنگ بورها فرماندهی داشت (۱۸۹۸–۱۹۰۲)، و پیمان صلح ورینیگینگ را امضا کرد (۳۱ مه‌ی ۱۹۰۲). پس از تأسیس ← اتحادیه‌ای افریقای جنوبی در ۱۹۱۰ مدتی (۱۹۱۰–۱۲) در دولت بوتا وزارت دادگستری را عهده‌دار بود. در سال ۱۹۱۳ حزب ملیون را تشکیل داد.

هرتسوگین، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

هرتسل[11]، **تئودور** (teodor hertsl)، ۱۸۶۰–۱۹۰۴، روزنامه‌نگار اتریشی ـ مجارستانی، مؤسس صهیونیت، متولد بوداپست. در وین به روزنامه‌نگاری و درامنویسی پرداخت. اولین کنگره‌ی صهیونیسم را در شهر بال (سویس) تشکیل داد (۱۸۹۷)، و همین کنگره بعداً سازمان جهانی صهیونیسم شد که خود وی تا زمان مرگش ریاست آن را داشت.

هرتویگ[12] **اوسکار**(oskär hertvig)، ۱۸۴۹–۱۹۲۲، رویانشناس آلمانی. کشف کرد که گشنگیری از به هم آمیختن یاخته‌ی تخمی نر و

(۱)Herbert (۲)Herbelot (۳)Molainville (۴)Herter (۵)hertz (۶)Hertz (۷)Herzberg (۸)Herzfeld
(۹)Herczeg (۱۰)Hertzog (۱۱)Herzl (۱۲)Hertwig

ماده حاصل میشود.
هرتی[1]، **چارلز هومز** (cārlz hömz hërti)، ۱۸۶۷–۱۹۳۸، شیمیدان امریکائی. طریقه‌ای برای تعیین مقدار روغن در فراورده‌های پنبه‌دانه اختراع کرد. فرایندی هم برای تولید کاغذ سفید از کاجهای جوان ج کشمة عرضه کرد که به صنعتی‌سازی ج کشمة کومک کرد.
هرثمة ابن اعین (harsamate 'bne a'yan)، ف ۲۰۰ هق. از دلاوران و بزرگان عرب. در نزد هارون‌الرشید خلیفه‌ی عباسی قربت و مکانت داشت. وی بعد از رفع شورشهائی که در مصر و افریقای شمالی روی داده بود، از جانب خلیفه هارون‌الرشید فرمانروای خراسان شد و بعد از هارون، در جنگی که میان امین و مأمون روی داد، با طاهر ذوالیمینین به یاری مأمون برخاست. لیکن مأمون به سعایت حاسدان او را به قتل رسانید.
هرچگان (harcegān)، ده (جه ۲'۴۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال؛ ۱۸ کیلومتری لغ شهر کرد. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولاتش غلات و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.
هردر[2]، **یوهان گوتفرید فون** (yohān gotfrid fon herder)، ۱۷۴۴–۱۸۰۳ فیلسوف، شاعر، و نقدنویس آلمانی، از رهبران **شتورم اوند درانگ**. ابتدا الاهیات تحصیل کرد و، پس از اینکه با نقدهای ادبی خویش جلب توجه کرد، در ۱۷۷۶، به وساطت گوته واعظ رسمی دربار وایمار شد، و در گوته نفوذی داشت. هردر می‌خواست به شرح نوعی فلسفه‌ی تاریخ بپردازد که سیر ترقی انسان را نشان دهد. بزرگترین اثر او خلاصه‌ی فلسفه‌ی بشر (۱۷۸۴–۹۱) است. در آشنا ساختن اهل تفکر وطن خویش با ادبیات خارجی (خصوصاً آثار شکسپیر و سرودهای عامیانه‌ی انگلیسی) زحمت بسیار کشید و علاقه‌ی مردم را به علم زبان جلب کرد.
هردسبرونگ[3] **آینار** (āynār herdsbrong)، ۱۸۷۳–۱۹۶۷، منجم دانمارکی. با مقالاتی که در ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ انتشار داد، به وجود ستارگان کوتوله و غولپیکر اشاره کرد. هـ. ن. راسل، منجم امریکائی، بی‌خبر از این مقالات، اندکی بعد به نتایج مشابهی رسید. افکار این دو مرد در نمودار هردسبرونگ‌راسل (← **غولپیکران و کوتوله‌ها**، قسمت I) با هم ترکیب شد، که شالوده‌ی بنای نجوم جدید گردید. اثر بزرگ او در باره‌ی خوشه‌ی ثریا (← **خوشه‌ها**) در ۱۹۴۹ به چاپ رسید. نیز ← **طبقات طیفی**
هردسبرونگ‌راسل، نمودار، در نجوم، ← **غولپیکران و کوتوله‌ها**، قسمت I.
هردلیچکا[4]**، آلش** (āleš hërdlickā)، ۱۸۶۹–۱۹۴۳، مردمشناس امریکائی؛ متولد بوهم. در امریکا تحصیل پزشکی کرد و در ۱۹۰۳ به سازمان دادن بخش مردمشناسی جسمانی موزه‌ی ملی نیویورک آغاز کرد، که از ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۲ ریاست آن بخش را داشت. انجمن ملی مردمشناسی جسمانی و مجله‌ی مخصوص آن را تأسیس کرد (۱۹۱۸) که تا زمان مرگش آن را منتشر می‌کرد. در ۱۸۹۸–۱۹۲۵ به پژوهشهای مردمشناختی در اروپا و امریکا و خاور آسیا و مصر و استرالیا و جنوب افریقا اشتغال داشت. کارهایش در خصوص مردمسنجی و نخستین انسان و تکامل انسان و تحقیقاتش در باره‌ی مهاجرت احتمالی هندیشمردگان امریکا به سیبریه و آلاسکا، سبب شهرت بین‌المللی او در این زمینه‌ها شد. از جمله‌ی آثار او مردمشناسی جسمانی (۱۹۱۹)، مردمسنجی (۱۹۲۵) و امریکائیان قدیم (۱۹۲۵) است.
هردوار[5] (hardvār)، زیارتگاهی از هندوان، کنار رود گنگ، در اوتار پرادش. هر سال میلیونها نفر به زیارت آنجا میروند، و تپه‌ها و آبهای صاف و هزاران معبد محل زندگی مرتاضان آن دیدنی است. هندوان شست و شوی در آب گنگ را وسیله‌ی رستگاری میدانند. کلمه‌ی هردوار به معنی "در آسمان" است.
هر رای، گوروی سیخها، ← سیخ.
هررو[6] (herero)، قوم بانتو، عمدتاً در افریقای جنوب غربی و در بوتسوانا. عده‌ی آنان به حدود ۵۵'۰۰۰ تن میرسد. قومی چوپان هستند که به خاطر گله‌های عظیم گاو شهرت دارند، و احتمالاً از ناحیه‌ی دریاچه‌ی تانگانیکا مهاجرت کرده‌اند. سرزمین آنان ضمیمه‌ی افریقای جنوب غربی آلمان شد (۱۸۸۵)، و از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ علیه حکومت آلمانها طغیان کردند، و تقریباً همه‌ی آنها به قتل رسیدند. در زمانهای اخیر این قوم اغلب برای به دست آوردن استقلال تلاش کرده است.
هرزگووین: ← بوسنی و هرزگووین.
هرزندات (harzandāt)، دهستان (جه ۲۰'۶۴۹ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۹ آبادی. رودهای محلی، چشمه، و رود زنوز مشروبش میسازند. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، و میوه است. مرکزش، **هرزند جدید** (جه ۲'۲۶۸ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری ل مرند است. این دهستان با دهستان زنوز بخش سابق زنوز را تشکیل میدادند. در بعضی از آبادیهای این دهستان اهالی به لهجه‌ی هرزنی یا هرزندی تکلم میکنند که نزدیک به لهجه‌ی تالی است.
هرزند جدید: ← **هرزندات، دهستان، شهرستان مرند.**
هرزند عتیق (harzande atiq) یا **هرزند کهنه** یا **کهن هرزن** (kohan-)، ده (جه ۹۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان هرزندات، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۰کیلومتری ل مرند. محصولش غلات است. ساکنین آن به لهجه‌ی هرزنی یا هرزندی تکلم میکنند.
هرزند کهنه، ده، مرند، ← **هرزند عتیق.**
هرزویل، ده، رودبار، ← **هرزه‌ول.**
هرزه‌سنگ[7]، (harze.sang) مواد بی‌ارزشی که با سنگهای معدنی همراه است.
هرزه‌ملاط (harze.malāt)، قسمت قائم ملاط که بین مصالح ساختمانی واقع شود.
هرزه‌ول (harzevel) یا **هرزویل** یا **هرزه ویل** (harzevil)، ده (جه ۸۲۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان رحمت‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)، ۹کیلومتری ج‌ش رود. کوهستانی و سردسیر است. رود هرزه‌ول مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، لاتش غلات، زیتون، و صیفی است. بنا به گفته‌ی رابینو، هرزویل در میان درختان زیتون و میوه پنهان است و سابقاً کارخانه‌ی روغنکشی داشته است. وی همچنین در آن از زیارتگاهی به نام امامزاده ابراهیم نام میبرد.
هرزه ویل، ده، رودبار، ← **هرزه‌ول.**
هرس، شهر، ← **هریس**، بخش شهرستان تبریز.
هرس[8] (haras)، قطع بعضی قسمتهای نبات (مخصوصاً قسمتهای چوبی) به منظور ازدیاد گل یا میوه یا برای جلوگیری از بزرگ و بدشکل شدن درخت. برای ازدیاد عمر نبات به وسیله‌ی قطع قسمتهای مریض یا برای تقویت نیروی نمو در قسمتهای دیگر نبات نیز آن را هرس می‌کنند. هنگام جا به جا کردن درخت یا بوته ریشه‌های زاید و انتهای شاخه‌ها را هرس می‌کنند. هنوز قاعده‌ی ثابتی برای بهترین زمان هرس وجود ندارد.
هرستال، شهر بلژیک، ← **هریستال یا هرستال.**
هرستان (harestān)، ده (جه ۲'۰۱۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۳کیلومتری غ سده. زاینده رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و صیفی است.
هرسک، نام ترکی هرزگووین، ← بوسنی و هرزگووین.
هرسکوویتس[9]**، ملویل جان** (jān melvil herskəvits)، ۱۸۹۵–۱۹۶۳، مردمشناس امریکائی. تحقیقات نژادشناسی در سورینام، هائیتی، ترینیداد، و برزیل انجام داد، ولی مهمترین کارهایش در افریقا صورت گرفت. در به کار بستن اصول نوین مردمشناسی فرهنگی در نژادشناسی سیاهپوستان پیشگام بوده است. از جمله‌ی آثارش سیاهپوست امریکائی: مطالعه‌ای در جنگبری دونژادی (۱۹۲۸)، داهومی (۱۹۳۸)، و عامل انسانی در افریقای در حال تحول (۱۹۶۲) میباشد.
هرسم (harasam)، دهستان (جه ۸'۶۰۲ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم؛ دارای ۳۴ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، و چغندر قند است. مرکزش، **هرسم** (جه ۴۱۷ سش ۱۳۴۵ هش)، در ج‌ش شاه‌آباد واقع است. آبش از چشمه‌ی معروف به سراب هرسم تأمین میشود. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت سراب هرسم آمده است.
هرسی[10]**، جان** (jān hërsi)، ۱۹۱۴– داستانویس امریکائی. در نوشته‌هایش، که بعضی از آنها نمایشگر تجربه‌های خود وی به عنوان خبرنگار جنگی در جنگ II است، از مسائل مر-

(۱)Herty (۲)Herder (۳)Hertzsprung (۴)Hrdlicka (۵)Hardwar (۶)Herero (۷)gangue (۸)pruning (۹)Herskovits (۱۰)Hersey

بوط به نامردمی انسان نسبت به انسان بحث شده است. نخستین داستان وی، زنگی برای آدانو (۱۹۴۴)، که در شهری اشغال‌شده به دست امریکائیان در ایتالیای ویران شده‌ی از جنگ نوشته شد، برنده‌ی جایزه‌ی داستان پولیتسر ۱۹۴۵ شد. از آثار دیگر او است: دیوار (۱۹۵۰) در باره‌ی شکنجه‌هائی که نازیها به یهودیان لهستانی داده‌اند، عاشق جنگ (۱۹۵۹)، و خریدار کودک (۱۹۶۰). در کتاب هیروشیما (۱۹۴۶؛ ترجمه‌ی فارسی تهران ۱۳۵۲) گزارش عینی و مؤثری از آثار بمب اتمی آورده است.

هرسین (harsin)، بخش (جم ۲۳٬۹۲۱ نث ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان کرمانشاه، استان پنجم. رود گاماساب از طرف غرب آن را محدود میکند. و چون بین نهاوند، کرمانشاه، و لرستان قرار گرفته از موقعیت و اهمیت خاصی برخوردار است. ل، ش، و ج آن را مرتفعاتی فرا گرفته است، بلندترین قله‌ی این مرتفعات ۲٬۶۹۷ متر ارتفاع دارد. رود هرسین، که از سراب معروف هرسین سرچشمه میگیرد، آن را مشروب می‌سازد. محصولاتش غلات، حبوبات، کتیرا، و فراورده‌های دامی است. راه شوسه‌ی کرمانشاه‌خرم‌آباد از میان بخش و مرکز آن میگذرد. برای آثار باستانی ← هرسین، اماکن باستانی. مرکزش شهر **هرسین** (جم ۱۰٬۶۵۷ نث ۱۳۴۵ هش)، در ۵۴کیلومتری ش کرمانشاه است. به، علت آب و درخت فراوان از زیبائی و هوای خوب برخوردار است. سراب هرسین در آن قرار دارد.

هرسین، اماکن باستانی. قبور پیش از هخامنشی مربوط به کاسیها در بخش هرسین موجود است، و اشیاء مفرغی زیاد از آنها به دست آمده، ویرانه‌هائی از عهد ساسانیان نیز در شهر هرسین وجود دارد.

هرشل[1]، سر **جان فردریک ویلیام** (sər jān fredrik wilyām hersel)، ۱۷۹۲–۱۸۷۱، منجم انگلیسی، پسر سر ویلیام هرشل. با رصدهای خود رصدهای پدرش را از ستارگان مضاعف تأیید کرد، و چند ستاره‌ی مضاعف را که تا آن زمان ناشناخته بود بر فهرست این ستارگان افزود، و مطالعات خود را در این باره چنان وسعت داد که سحابیها را نیز شامل شود. نتایج کارهای خود را در ۱۸۳۳ به انجمن نجوم سلطنتی به صورت کاتالوگی از ستارگان تقدیم کرد. برای تکمیل اطلاعات خود در ۱۸۳۴ به دماغه‌ی امیدنیک رفت و چند سحابی و خوشه‌ی ستاره‌ای را که تا آن زمان دیده نشده بود اکتشاف و اندازه‌گیری کرد. از جمله‌ی آثار او اصول علم نجوم (۱۸۴۹) و سخنرانیهای بی‌تکلف در باره‌ی موضوعات علمی (۱۸۶۷) است.

هرشل[1]، سر **ویلیام** (sər wilyām hersel)، ۱۷۳۸–۱۸۲۲، منجم انگلیسی، متولد هانوور، آلمان. اسم اصلی او فریدریش ویلهلم هرشل بود. از پیشقدمان تنظیم اکتشافات آسمانی، و تهیه‌ی فهرست اجرام فلکی بود. با تلسکوپ آینه‌دار اختراعی خود اکتشافاتی کرد که از آن جمله سیاره‌ی اورانوس (۱۷۸۱) است. به این نتیجه رسید که منظومه‌ی شمسی به صورت دسته‌ی جمعی در فضا حرکت میکند. ۲ قمر اورانوس (۱۷۸۷) و ۲ قمر زحل (۱۷۸۹) را کشف کرد. خواهرش کارولین (۱۷۵۰–۱۸۴۸) نیز با او کار میکرد.

هرشه[2] (harša) یا **هارشا**، ح ۵۹۰–۶۴۷، امپراطور (۶۰۶–۴۷) هند. تمام ل هند را تسخیر کرد (۶۰۶–۱۲). پایتخت وی در کنوج مرکز هنر و ادب بود. از مذهب هندوئی دست کشید و بودائی شد، و کشتن حیوانات را در مملکت خود منع کرد. پس از مرگ او هند شمالی دگربار در هرج و مرج افتاد.

هرشی[3]، **الفرد دی** (alfrəd dey hērši)، ۱۹۰۸– ، دانشمند ژنتیک و ویروسشناس امریکائی که، همراه با دو دانشمند دیگر ام‌ریکائی، ⇐ س. ا. لوریا و ⇐ م. دلبروک، به خاطر اکتشافاتی که در سازوکار تولید مثل و ساختمان ژنتیکی ویروسها کرده بودند، در بردن جایزه‌ی پزشکی نوبل ۱۹۶۹ در فیزیولوژی و پزشکی سهیم بود. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هرفرد[4] (herfərd)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۴۶٬۵۰۳)، مرکز هرفردشر، بر رود وای، انگلستان. کلیسای جامع (قرن ۱۱م) دارد. صلیب سفید نزدیک شهر یادبود پایان طاعون اواسط قرن ۱۴م است. زادگاه نل گوین و د. گریک است. در ۱۹۷۴ هرفرد قسمتی از ولایت جدید هرفرد و ووستر شد.

هرفرد[5] (herford)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جم ۶۵٬۵۳۱)، نورد راین‌وستفالن، ش غ آلمان. صنایع آن عمدهٔ تهیه‌ی مبل، منسوجات، و شکلات است.

هرفرد[5]، **آلیور** (ālivər hērfərd)، ۱۸۶۳–۱۹۳۵، نویسنده‌ی انگلیسی. چندین کتاب طنز‌آمیز و عجیب نوشته و خودْ آنها را مصور کرده است، از جمله زمینلرزه‌ی کم‌جرات... (۱۸۹۸)، رباعیات یک بچه گربه‌ی ایرانی (۱۹۰۴)، گاهنامه‌ی یک‌به‌بین (۱۹۱۷)، و فرهنگ نوآموزان (۱۹۳۱).

هرفرد اند ووستر: ← هرفرد و ووستر.

هرفردشر[6] (herfərdšər) یا **هرفرد**، ولایت (۲٬۱۸۱ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۱۳۸٬۴۲۵)، غ انگلستان، بر مرز ویلز. عموماً منطقه‌ی فلاحتی، و باغات میوه و گاوهایش معروف است. صحنه‌ی جنگهای سرحدی با ویلز بوده. مرکزش هرفرد است. در ۱۹۷۴ با تقریباً تمامی ووسترشر ولایت جدید هرفرد و ووستر را تشکیل داد.

هرفرد و ووستر[7] (herfərd, wustər)، انگلستان مرکزی، که به موجب قانون حکومت محلی (۱۹۷۲) در ۱۹۷۴ به وجود آمد. از شهر ووستر و قسمت عمده‌ی ولایات سابق هرفردشر و ووسترشر تشکیل یافته است.

هرقل (heraql)، یا **هراکلیوس**[8] I (herā-klius؛ لتی)، ح ۵۷۵–۶۴۱، امپراطور (۶۱۰–۴۱) بیزانس؛ متولد کاپادوکیا. پس والی کارتاژ بود، و جانشین جبار فوکاس شد. در جنگهای (۶۲۲–۶۲۸) ایران و روم در زمان خسروپرویز جلو سپاهیان ایران را گرفت؛ آسیای صغیر و ارمنستان را فتح کرد و به آذربایجان در آمد؛ شهر گنزک (← شیز) را تسخیر کرد (۶۲۳ یا ۶۲۴) و آتشکده‌ی آذرگشنسب را ویران ساخت. در ۶۲۸ کاخ سلطنتی دستگرد را متصرف شد. سعی کرد پیروان مذهب وحدت طبیعت را با کلیسای ارتدوکس آشتی دهد؛ و این عمل به پیدایش ← مذهب وحدت مشیت انجامید. جانشینش مدت کوتاهی پسرش قسطنطین III و بعد نوه‌اش کنستانس II شد.

هرقلیطوس: ← هراکلیتوس.

هرکول[9] (herkul؛ از فنس)، یونانی هراکلس (herākles)، معروفترین پهلوانان افسانه‌های یونانی و رومی که به علت زورمندی و شجاعتش زبانزد است. پسر زئوس و آلکمنه بود. چون هرا، ملکه‌ی خدایان و زن زئوس، از تولد او خشمگین بود، دو مار فرستاد تا او را در گهواره بکشند، ولی هرکول آنها را خفه کرد. به شفاعت و اصرار پالاس، هرا راضی شد که پستان به دهان او بگذارد تا او نیز فناناپذیر شود، ولی هرکول چنان پستان او را گزید که شیر از آن به سقف آسمان جسته کهکشان را تشکیل داد. بعدها هرا او را دیوانه کرد و وی زن و فرزندان خود را کشت. برای اینکه از گناهی که مرتکب شده بود پاک شود از معبد دلفی چاره‌جوئی کرد. پولیا به وی گفت که باید ۱۲ سال اوروستئوس (eurusteos)، پادشاه آرگوس و میسن، را خدمت کند، و پس از آن فناناپذیر خواهد شد. اوروستئوس ۱۲ کار دشوار به او ارجاع کرد، کشتن شیر نمئا؛ کشتن هودرا؛ زنده گرفتن گوزنی که شاخهای زرین و سم مفرغی داشت؛ دستگیر کردن گراز اِرومانتوس؛ پاک کردن اصطبل آوگیاس؛ کشتن ← مرغان ستومفالیی؛ دستگیر کردن نره‌گاو کرت؛ دستگیر کردن اسبان دیومدس، شاه تراکیه، که گوشت آدم میخوردند؛ گرفتن کمربند هیپولوته، ملکه‌ی آمازونها؛ دستگیر کردن نره گاوهای گریونس (geryones)، غول سه‌سر؛ به دست آوردن سیبهای زرین هسپریدس (← دختران شب)؛ و آوردن کربروس. علاوه بر این کارها، که میتوان آنها را "۱۲ خوان هرکول" نامید، کارهای دشوار دیگر انجام داده و خدایان را در جنگ با غولها یاری کرده است. از همراهان شکار گراز کالودون و آرگونوتها بود. سرانجام دیانیرا، زن هرکول، که محبت شوهر را به خود در شرف زوال میدید، جامه‌ای آلوده به خون نسوس و به زهر هودرا را برای وی فرستاد. چون هرکول جامه را پوشید تمام بدنش به سوز و گداز آمد و وقتی خواست آن را از تن بیرون کند گوشتهای بدنش کنده شد. پس به دستور او آتشی برفراز قله‌ی اویته (oite) بر افروختند، و خود را در آن سوزانید. سپس خدایان او را به کوه اولمپ بردند و در آنجا با هبه ازدواج کرد. پرستش او بسیار رایج بود. معروفترین مجسمه‌های او در ناپل است.

هرکول، ستونهای[10] (herkul)، برآمدگیهائی

---

(۱) Herschel (۲) Harsha (۳) Hershey (۴) Hereford (۵) Herford (۶) Herefordshire (۷) Hereford and Worcester (۸) Heraclius (۹) Hercules (۱۰) Pillars of Hercules

که در دهانه‌ی شرقی تنگه‌ی جبل طارق وجود دارد. آنها را معمولاً با جبل طارق [نام قدیمی آن کالپه (kālpe)] در اروپا، و کوه آچه [(āca؛ نام قدیمی آن آبوله (ābula)]، در نزدیکی سبته در افریقا یکی میدانند. جبل موسی (غ سبته) را نیز یکی از ستونها شمرده‌اند. آنها را دروازه‌های هرکول نیز گفته‌اند.

هرکولانوم[1] (herkulānom)، شهر قدیم، ج ایتالیا، بر خلیج ناپل، در پایه‌ی کوه وزوو. شهرتش بیشتر از آن جهت است که (با پومپئی) به سبب آتشفشانی ۷۹ بم وزوو مدفون شد. اول بار در ۱۷۰۹ ویرانه‌های آن کشف شد، و سپس حفریات در آن ادامه یافت؛ در این حفریات دیوارها، مجسمه‌ها، کتابهای سالم و امثال آنها یافته شد. شهرهای کنونی رزینا[2] (rezina) و پورتیچی[3] (portici) در محل آن ساخته شده است.

هرکول فارنزه: ← فارنزه، هرکول.

هرکیشان، گوروی سیخها، ← سیخ.

هرگلان (hargalān)، ده (جد ۱٬۸۷۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۶ کیلومتری جش دهخوارقان. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است.

هرگووینه، گوروی سیخها، ← سیخ.

هرلد[4] (harəld)، ۱۰۲۲؟–۱۰۶۶، شاه (۱۰۶۶) انگلستان، رقیب ویلیام I. پسر گادوین و عضوی از نیرومندترین خانواده‌ی اشرافی دوره‌ی پادشاهی ادوارد خطوان بود. در ۱۰۵۱ تبعید شد، و در ۱۰۵۳ خانواده‌ی او بازگشت و قدرت خود را باز یافت. در سفری باد کشتی او را به کرانه‌ی فرانسه راند، دستگیر شد و او را وا داشتند تا سوگند یاد کند که از ادعای ویلیام به تاج و تخت انگلستان پشتیبانی کند. پس از بازگشت به میهن سوگند خود را پس خواند. در یک شورش نورثامبریائیها، هرلد جانب مخالف برادرش تاستیگ را گرفت. به همین جهت، پس از مرگ (۱۰۶۶) ادوارد، که هرلد را به جانشینی خود نامزد کرده بود، خانواده‌ی او دو دسته شدند. ویلیام ناگهان در جنوب و تاستیگ با هارولد III نروژ از شمال تاخت آوردند. هرلد، تاستیگ و هارولد III را شکست داد و کشت، ولی در هیستینگز با ویلیام رو به رو شد و به قتل رسید.

هرلد بلوتوث: ← هرلد کبود دندان.

هرلد پاخرگوشی[5] (harəld)، انگلـ **هرلد هرفوت** (herfut)، **هرلد I**، ف ۱۰۴۰، شاه (۱۰۳۷–۴۰) انگلستان، پسر نامشروع کنوت. در مرگ (۱۰۳۵) پدرش مدعی تاج و تخت انگلستان شد. با برادر ناتنی خود، هارثکنوت، بر سر کنترول انگلستان کشمکش کرد، و در ۱۰۳۷ به سلطنت انتخاب شد.

هرلد کبوددندان (harəld)، انگلـ **هرلد بلوتوث**[6] (blutut)، دانمارکی **هارال بلاتان** (blātān)، ف ح ۹۸۵، نخستین شاه مسیحی (۹۳۵–۸۵) دانمارک. نروژ را تسخیر کرد ولی نتوانست آن را نگاه دارد. به دین مسیح گرایید (۹۶۰؟). در جنگ علیه پسرش سوین کشته شد.

هرلد هرفوت: ← هرلد پاخرگوشی.

هرلن، رود، ← کرولن.

هرم[7] (heram)، در هندسه، جسم محدود به یک پرده‌ی ⇐ سطح هرمی هادی بسته و صفحه‌ای قاطع مولدها. مقطع قاعده‌ی هرم، و سطح جانبی مثلثهائی است منتهی به رأس. نیز ← حجم.

هرم، دهستان، لار، ← هرم و کاریان.

هرماس[8]**، شبان** (šabāne hermās)، از مکاتبات مسیحی که در پایان قرن اول در رم تألیف شده است. مجموعه‌ای از رؤیاهای غیبی خود مؤلف، هرماس، است که در کلیساهای نخستین مورد احترام فراوان بوده است. قسمتهائی از اصل یونانی و تمام ترجمه‌ی لاتینی و حبشی آن موجود است. نیز ← عهد جدید.

هرمافرودیت: ← نرماده.

هرمافرودیتوس[9] (hermāfroditos)، در اساطیر یونان، پسر زیبای هرمس و آفرودیته. پری چشمه‌ای که در آن آبتنی میکرد عاشق وی شد، ولی او اعتنائی نکرد. پری وی را تنگ در آغوش گرفت و به درگاه خدایان دعا کرد که بدنهای به هم پیچیده‌ی آنان یکی شود. دعایش مستجاب شد. منشأ لفظ هرمافرودیت (به معنی شخصی که از هر دو جنس است)، و امثال آن در زبانهای اروپائی، همین است.

هرمان، نام آلمانی برای مرد. بعضی صور مطابق آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی	
آلمانی	Hermann	هرمان	(hermān)
انگلیسی	Herman	هرمن	(hĕrmən)
ایتالیائی	Hrmanno	ارمانو	(ermānno)
فرانسوی	Hermann	ارمان	(ermāN)
لاتینی	Arminius	آرمینیوس	(ārminius)

هرمان، فد ۲۱ بم، ← آرمینیوس.

هرمان دالماسیالی[10] (hermāne dālmāsiā'i)، نیز معروف به **هرمان سلاو**[11] (slāv)، فیلسوف، منجم، و مترجم زبان عربی به لاتینی، قرن ۱۲م. در شارتر یا در پاریس تحصیل کرد، در ۱۱۳۸–۴۲ در اسپانیا، و در ۱۱۴۳ در لانگدوک میزیست. از آثاری که ترجمه کرده است اینهاست، کتاب احکام نجوم ابوعثمان سهل ابن بشر (۱۱۳۸)؛ احتمالاً زیج خوارزمی (ح ۱۱۴۰)؛ کتاب المدخل احکام الی علم النجوم ابومعشر بلخی (ح ۱۱۴۰)، که آن را به رابرت چستری تقدیم کرد؛ دو کتاب بر ضد اسلام (ح ۱۱۴۲)، که کتاب دوم آن روایتی است از مناظره‌ی مجعولی میان پیغمبر اسلام ص و عبدالله ابن سلام–ترجمه‌ی این کتاب احتمالاً همراه با ترجمه‌ی قرآن (۱۱۴۱–۴۳) به وسیله‌ی رابرت چستری بوده است–؛ تنها اثر مستقلی که به هرمان نسبت میدهند کتابی است به لاتینی به نام دِ اِسْنْتِیس. در این کتاب از ۵ جوهر جاودانی (علت، حرکت، مکان، زمان، و عادت) بحث میکند.

هرمان سلاو: ← هرمان دالماسیالی.

هرمانشتات، رومانی، ← سیبیو.

هرمجدون[12] (harmajaddun) یا **حارمجدون** (hār-) [عبری، کوه مجدون]، محلی تصوری که، به گفته‌ی عهد (مکاشفه‌ی یوحنا ۱۶.۱۶)، جنگ نهائی میان خیر و شر در آنجا صورت خواهد گرفت و تمام حکمرانان جهان در آن شرکت خواهند کرد. این اسم از مجدو یا مجدون مشتق شده که نبردگاه نخاو، فرعون مصر، با یوشیا، پادشاه یهودا، بوده است.

هرمز (hormaz,hormoz)، ← اهورمزدا.

هرمز، آبادی، ← هرمز، جزیره.

هرمز (hormoz)، نام دو شهر قدیم در ایران.

۱– هرمز یا **هرمز قدیم**، شهر اصلی در زمینلاد ایران، بر مدخل شرقی خلیج فارس؛ در محلی که اکنون شهر میناب قرار گرفته است. ناوگان نئارخوس، سردار مقدونی، ظاهراً در همین محل در دهانه‌ی رود میناب لنگر انداخت. بطلمیوس از این شهر به عنوان هرموزه (harmuza) یاد کرده ولی محل شهر را درست تعیین نکرده است.

بانی شهر را اردشیر I ساسانی میدانند، ولی ظاهراً شهر پیش از او وجود داشته است. در قرن ۴م هق هرمز قدیم دریابندر ولایات کرمان، سیستان، و خراسان محسوب میشد. مارکو پولو دو بار از هرمز دیدار کرده و، بعد از شرح مفصل درباره‌ی رونق و توسعه‌ی تجارت شهر، می‌گوید که محل خوبی نیست و گرمای آفتاب در تابستان وحشتناک است. **۲– هرمز یا هرمز جدید**، شهری در جزیره‌ی هرمز. چندسالی پس از دومین دیدار مارکو پولو از هرمز، قطب‌الدین تهمتن، شاه هرمز، به علت حملات مکرر و شدید دشمنان خود، شهر هرمز را ترک کرد، و با تمام ساکنین و دارائی آنها به جزیره‌ی کوچک جرون (هرمز حالیه) پناه برد (۷۰۰ هق). به دستور وی بندری در انتهای شمالی جزیره، در محلی مناسب، ساخته شد که کمی بعد شهر بسیار پررونقی از آن به وجود آمد. این شهر هرمز جدید نام گرفت، ولی بتدریج کلمه‌ی "جدید" حذف، و پس از آن این جزیره و شهرش به عنوان هرمز شناخته شد؛ نام جرون هم به شهرو (← بندر عباس، بندر و شهر) انتقال یافت. در ۷۲۰ هق شاه قطب‌الدین جزیره‌ی کیش را، که تا آن موقع از رونق تجاری برخوردار بود، تسخیر کرده بحرین را نیز مطیع خود ساخت. در زمان سلطنت همین شاه، ابن بطوطه از شهر هرمز جدید دیدن کرده و از آن به عنوان شهری بزرگ و زیبا، دارای بازارهای پررونق، یاد کرده است. در آن زمان هرمز بندری بود که هند و سند از آنجا کالای خود را به عراق، فارس، و خراسان میفرستادند. با وجود هوای گرم و فقدان آب گوارا و سبزی، هرمز ۳ قرن دیگر نیز از رونق زیادی برخوردار بود. به غیر از ابن بطوطه سیاحان دیگری نیز از رونق و فراوانی کالای شهر نام برده‌اند. پس از آنکه جزیره‌ی هرمز به دست پرتغالیها افتاد، شهر هرمز نیز کم‌کم اهمیت خود را از دست داد و بعدها بندر عباس جانشین آن، و هرمز به

(۱)Herculaneum (۲)Resina (۳)Portici (۴)Herold (۵)Harold Harefoot (۶)Harold Bluetooth (۷)pyramid
(۸)Hermas (۹)Hermaphroditus (۱۰)Hermann the Dalmatian (۱۱)Slav (the) (۱۲)Armageddon

ویرانه‌ای تبدیل شد. نیز ← خلیج فارس، بندهای ۵۰۳ و ۵۰۴.

هرمز I (hormoz)، شاهنشاه (۲۷۲–۲۷۳) ساسانی؛ پسر و جانشین شاپور I. مانند پدر، به مانی به چشم احترام مینگریست. وی بانی شهر هرمزد اردشیر (سوق الاهواز متأخر اسلامی) در خوزستان است؛ جانشینش بهرام I.

هرمز II، شاهنشاه (۳۰۲ یا ۳۰۳–۳۰۹ یا ۳۱۰) ساسانی؛ پسر و جانشین نرسی. پادشاهی عدالت‌خواه بود. در جنگ با عربها کشته شد و آذر نرسی به جایش نشست.

هرمز III، شاهنشاه (۴۵۷–۴۵۹) ساسانی؛ پسر و جانشین یزدگرد II. با لقب پادشاهی در سیستان حکومت داشت، و پس از پدر بر تخت نشست. اما برادرش پیروز I تاج و تخت را ازو گرفت.

هرمزد IV، شاهنشاه (۵۷۹–۹۰) ایران از سلسله‌ی ساسانی، پسر خسرو I. چون مادرش دختر خاقان ترک بود، او را هرمز ترکزاد میخواندند. پس از خسرو به تخت نشست، و جنگهای پدر را با دولت بیزانس دنبال کرد. در ۵۸۸ که سرگرم جنگ با رومیان بود، خبر تاخت و تاز خاقان ترک به سرحدات ایران بدو رسید. هرمز سردار نامی خویش، بهرام چوبین، را به دفع او فرستاد. بهرام خاقان را شکست داد و کشت، و پس او را اسیر کرد، و با غنائم بسیار به ایران باز گشت. هرمز که از فتح بهرام بیمناک شده بود، او را به لازیکا به جنگ رومیان روانه کرد. و چون بهرام شکست خورد، برای او دوکدان و جامه‌ی زنان فرستاد. سپاهیان بهرام از این توهین هرمز بر سردار خویش خشمگین شدند و، برای انتقامجوئی، به پایتخت روی آوردند. هرمز لشکری به دفع آنان فرستاد که آنها نیز به شورشیان پیوستند، و چون مردم پایتخت نیز شورش کردند، هرمز از پایتخت گریخت، و به دست برادرزن خویش گستهم افتاد، و زندانی و کور شد، و سپس به قتل رسید (← گستهم، قسمت ۴). هرمز پادشاهی عادل بود، و برخلاف نظر و توصیه‌ی موبدان، با مسیحیان خوشرفتاری کرد.

هرمز V، شاهنشاه (ح ۶۳۱) ساسانی. وی نواده‌ی خسرو پرویز بود، و در دوره‌ی هرج و مرج پس از اردشیر III ساسانی مدت کوتاهی سلطنت کرد.

هرمز یا هرموز (هر دو hormoz)، جزیره، بخش قشم، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (← هرمزگان)؛ ۳۵ش بندر عباس. جزیره تقریباً به شکل بیضی (قطر اطول آن ح ۹کیلومتر و قطر اقصرش ح ۷ کیلومتر) است. تپه‌ها و ارتفاعات آن به علت وجود سنگهای معدنی رنگهای مختلف دارند. مهمترین ماده‌ی کانی آن خاک سرخ است که از قدیم در این جزیره شناخته شده بود، و از آن استفاده میکردند. نمک سفید آن نیز بسیار مرغوب است. از لحاظ موقعیت دارای اهمیت خاصی است و ظاهراً به این سبب است که تنگه‌ی هرمز به نام آن خوانده شده است. از این جزیره میتوان بر خلیج فارس، بحر عمان و قسمتی از اقیانوس هند مسلط شد. تنها آبادی آن **هرمز** (جه۲'۴۱۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، و ویرانه‌های شهر قدیم هرمز یا هرمز جدید (← هرمز، نام دو شهر قدیم) در آن است. در ۱۵۰۷ (۹۱۳ هش) **آلبوکرک**، با توجه به موقعیت مهم نظامی هرمز، آنجا را تصرف، و امیر سیف‌الدین فرمانروای هرمز را خراجگزار دولت پرتغال کرد؛ ضمناً قلعه‌ای معظم در آن ساخت، ولی، به علت بروز اختلاف بین ملاحان و صاحب‌منصبان بحریه، ناچار آن را ترک گفت. در محرم ۹۲۱ هق (۱۵۱۵ م) آلبوکرک به طور قطع جزیره‌ی هرمز را تصرف کرد. شاه اسماعیل I صفوی، به علت گرفتاریهای داخلی و درگیری با دولت عثمانی، اقدامی جدی در این باب به عمل نیاورد، بلکه با آلبوکرک معاهده‌ای بست که به موجب آن تسلط پرتغال را بر هرمز شناخت. در مقابل پرتغالیها هم متعهد شدند که در لشکرکشی شاه به بحرین و قطیف، فرو نشاندن شورشهای بلوچستان و مکران، و نیز در جنگ با دولت عثمانی شاه ایران را یاری کنند. سرانجام شاه عباس I صفوی به دست **امامقلی‌خان** و با یاری شرکت هند شرقی بریتانیا پرتغالیها را از هرمز بیرون راند و سلسله‌ی ملوک هرمز منقرض شد (۱۰۳۱ هق). با رانده شدن پرتغالیها پای دولت انگلیس و هلند در خلیج فارس باز، و این ناحیه صحنه‌ی رقابت آنها شد. در ۱۱۴۹ هق نادر شاه افشار کلیه‌ی سواحل و جزایر خلیج فارس، از جمله هرمز، را تحت اطاعت خود در آورد. نیز ← خلیج فارس، بندهای ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، و ۵۰۷.

هرمزآباد (hormoz.ābād)، ده (جه ۱'۳۰۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان انار، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ لغ رفسنجان.

هرمزآباد، ده (جه ۹۹۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان مهران، فرمانداری کل (اکنون استان) ایلام، کنار راه شوسه‌ی مهران–دهلران؛ ۱۵کیلومتری ش مهران. رود کنجانچم مشروبش میسازد. محصولش غلات است.

هرمزان (hormozān)، فت ۲۵ هق، سردار معروف ایرانی در اواخر عهد ساسانیان. گویند وی خال شیرویه (پسر خسرو پرویز ساسانی) بود و هنگام فرار یزدگرد III از مدائن در رکاب او حضور داشت، در حلوان از جانب او به ولایت خوزستان منصوب شد و بدانجا رفت. هرمزان در شوشتر در مقابل ابوموسی اشعری به دفاع ایستاد، و یک بار نیز عربها را شکست داد، اما دیگر بار در شوشتر به محاصره افتاد، و عاقبت ابوموسی اشعری و اعراب، به دلالت یکی از ایرانیان، به درون شهر راه یافتند، و هرمزان متواری و آخر تسلیم شد. ابوموسی او را به مدینه فرستاد و او به حیله از کشتن نجات یافت، و بعد اسلام آورد و قرآن آموخت، و در مدینه زیست. سرانجام، به سبب آنکه در تحریک ابولؤلؤه و قتل عمر مورد سوء ظن واقع شد، به دست عبیدالله ابن عمر به قتل رسید.

هرمزگان، استان (hormozgān)، بنا بر گزارش سرشماری عمومی مرکز آمار ایران، نشریه‌ی شماره‌ی ۱ دی ماه ۱۳۵۵ هش، نام جدید فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان.

هرمزد (hormozd یا hormazd)، ← اهورمزدا.

هرمزد اردشیر، شهر قدیم خوزستان، ← هرمز I، اهواز.

هرمزی، ریسه‌ی: ← کامبرین، دوره‌ی.

هرمزی، سری: ← کامبرین، دوره‌ی.

هرمس، سیارک، ← سیارکان.

هرمس[1] (hermes)، در دین یونان، از خدایان اولمپی، پسر زئوس و مایا. جنبه‌های مختلف داشت، خدای تجارت، دزدان و طراران، بخت و اقبال (و بالنتیجه، قماربازان)، مسابقات ورزشی، و بلاغت بود؛ پیغامبر خدایان بود؛ ارواح را به هادس میبرد.



هرمس (موزه‌ی ناپل)

چنگ و نیلک از اختراعات وی بود. او را به صورت جوانی شادمان و رعنا تصویر میکردند. الهامبخش بسیاری جشنهای عیاشی بود. در هنر وی را با کلاهی بالدار و صندلهای بالدار، و حامل کادوکئوس نمایش میدهند. مطابق مرکوریوس رومیان است.

هرمس (hermes)، در روایات اسلامی. در روایات اسلامی از ۳ هرمس اسم برده میشود. **هرمس I** یا **هرمس مثلث‌النعمه** یا **هرمس مثلث بالنعم** (مطابق هرمس تریسمگیستوس) یا **هرمس الهرامسه**، متنف، مطابق خنوخ عبرانیان و ادریس اعراب. قبل از طوفان نوح میزیسته و در صعید مصر مسکن داشته. اولکسی است که از اجرام علوی، حرکات نجومی، طب، و غیره بحث کرده و درین ابواب رسائلی تالیف کرده است. **هرمس II** یا **هرمس بابلی** بعد از طوفان میزیسته، و شاگرد فیثاغورس و عالم طب و فلسفه و علم اعداد بوده. **هرمس III** نیز بعد از طوفان میزیسته؛ عالم طب و کیمیا، و اسقلیبوس شاگردش بوده.

هرمس، در تواریخ علوم اسلامی، حکیم مصری، مؤلف کتبی در احکام نجوم (از جمله عرض مفتاح النجوم) و کیمیا و سحر. به ظن قوی وجودش موهوم است.

هرمس الهرامسه: ← هرمس، در روایات اسلامی.

هرمس بابلی: ← هرمس، در روایات اسلامی.

هرمس تریسمگیستوس[2] (hermes trismegistos) [یه، ← هرمس سه بار بزرگ]، نامی که افلاطونیان جدید و متصوفه و کیمیاگران به تحوت، خدای مصریان و کما بیش مطابق هرمس یونانیان، داده بودند. کتابهای هرمسی که به او نسبت داده شده از قرن ۳م‌ب‌م است. این کتابها، و فلسفه‌ی هرمسی که در قرن ۱۷م رواج بسیار داشت، ناشی از تعلیمات قبطیان و کهنه‌ی مصر میباشد، و هنوز هم معتقدان به علوم غریبه آنها را به کار میبرند. نیز ←، هرمس، در روایات اسلامی.

(۱) Hermes (۲) Hermes Trismegistus

هرمس مثلث النعمه: ← هرمس، در روایات اسلامی.
هرمس مثلث بالنعم: ← هرمس، در روایات اسلامی.
هرمسی، کتابهای: ← هرمس تریسمگیستوس.
هرمن (hĕrmən)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق هرمان آلمانی و ارمان فرانسوی.
هرمندر: ← سیخ.
هرموپولیس[1] (hermopolis)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۳٬۵۰۲)، جزیره‌ی سیروس، یونان، شهر و بندر عمده‌ی ← جزایر سیکلاد.
هرموپولیس پاروا: ← دمنهور.
هرموپولیس ماگنا، مصر، ← اشمونین.
هرموز، جزیره، ← هرمز یا هرموز.
هرموز، شاه، در دیوان حافظ، ← تهمتن این تورانشاه.
هرموزه: ← هرمز، نام دو شهر قدیم.
هرموس، رود آسیای صغیر، ← ساردیس.
هرم و کاریان (harmo kāriān)، دهستان (جم ۴٬۲۰۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش جویم، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۸ آبادی. در دشت واقع شده و هوایش گرم و خشک است. محصولاتش غلات، خرما، کنجد، و تنباکو است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد. اقامتگاه ← ایل باصری است. ویرانه‌های آتشکده‌ی آذر فرنبغ در آن قرار دارد (← کاریان، ده). در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش تحت عنوان **هرم** آمده است.
هرمیتاژ، موزه، لنینگراد، ← ارمیتاژ.
هرمیونه[2] (hermione)، در افسانه‌های یونانی، یگانه فرزند هلنه و منلائوس و زن نئوپتولموس. پس از کشته شدن شوهرش به دست اورستس، با وی ازدواج کرد.
هرن، پاول: ← هورن، پاول.
هرن[3]**، جیمز** (jeymz hĕrn)، ۱۸۳۹–۱۹۰۱، هنرپیشه و درامنویس امریکائی، نام حقیقیش **جیمز اهرن**[4] (əhĕrn). نمایشنامه‌ی مردان شجاع (اجرا، ۱۸۷۹) را با همکاری د. بلسکو نوشت، و خودش در آن بازی کرد.
هرن[5]**، سمیوئل** (samyuəl hĕrn)، ۱۷۴۵–۹۲، تاجر پوست و پوینده‌ی انگلیسی در کانادا. در ۱۱سالگی وارد نیروی دریائی شد. در ۱۷۶۶ به استخدام شرکت خلیج هودسن در آمد. در ۱۷۶۹ ریاست یک هیئت اعزامی به شمال کانادا را پیدا کرد تا در باره‌ی یک رود بزرگ و معادن مسی که بومیان خبر آن را داده بودند پویش کند. دو تلاش اول وی بی‌نتیجه ماند، ولی بار سوم، با راهنمائی یکی از بومیان، رود کاپرماین[6] (kāpərmāyn) را کشف کرد و تا مصب آن پیش رفت. گرچه از یافتن معادن مس نومید شد، سفر وی اهمیت فراوان داشت. با آنکه اطلاعاتی جغرافیائی که به دست داده بود چندان صحت نداشت، سرزمین ناشناخته‌ای را کشف کرد و این مطلب را به ثبوت رسانید که هیچ گذرگاه شمال غرب کوتاهی وجود ندارد.
هرن[7]**، لافکادیو** (läfkädio hĕrn)، نام ژاپنی وی **یاکومو کوئیزومی** (yākumo koizumi)، ۱۸۵۰–۱۹۰۴، نویسنده‌ای که چندین ملیت داشت، ولی به زبان انگلیسی کتاب مینوشت؛ از پدری ایرلندی و مادری اهل مالت. در جزایر یونیائی متولد شد و از ۱۸۶۹ تا ۱۸۹۰ درامریکا به سر برد، سپس به ژاپن رفت و تبعه‌ی ژاپن شد. نمونه‌ی آثار او چیتا؛ خاطره‌ای از آخرین جزیره (۱۸۸۹) و تلاشی برای تفسیر ژاپن (۱۹۰۴) می‌باشد.
هرنج (haranj)، ده (جم ۲۱۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، طالقان وسطی، دهستان طالقان، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۶کیلومتری ل شهرک. در ۸کیلومتری ل آن قلعه‌خرابه‌ای به نام قلعه منصور بر روی کوه مشاهده میشود.
هرنج، به قسمتی از مجرای قنات گویند که روی آن باز باشد. از نقطه‌ای که آب از مجرای تحت‌الارضی خارج شده است شروع میشود و نسبةً عمیق است.
هرند، ده (جم ۳٬۳۶۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودشت، بخش کوهپایه، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۰کیلومتری جغ کوهپایه. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است.
هرندن[8] **انجلو** (anjəlō hĕrndən)، ۱۹۱۳– ، سیاهپوست کمونیست امریکائی که در سازمانهای کارگری امریکا نفوذ دارد. رهبر تظاهرات بر علیه اداره‌ی کومک و تعاون ایالت جورجیا در امریکا بود. شرکت او در دادگاه برای حفظ آزادی افراد موجب معروفیت بخصوص او شد.
هرندن، ویلیام هنری (wilyām henri hĕrndən)، ۱۸۱۸–۹۱، دوست و زندگینامه‌نویس آبراهام لینکلن. پدرش که از طرفداران برده‌داری بود، به علت تمایل هرندن به الغای برده‌داری، او را از مدرسه بیرون آورد. در ۱۸۴۳ به عضویت ارشد دستگاه مشاوره‌ی حقوقی لینکلن و هرندن درآمد. در تشویق لینکلن به حمایت از الغای برده‌داری، که در پیشرفت سیاسی او سهم مهمی داشت، کوشید. پس از کشته شدن لینکلن خاطرات کودکی و جوانی او را از کسانی که با وی نزدیک بودند گرد آورد، و با آنچه خود از وی میدانست در هم آمیخت، و کتاب لینکلن هرندن؛ داستان یک زندگی بزرگ (۳ جلد، ۱۸۸۹) را در شرح حال او منتشر کرد. چون بعضی از داستانها که در این کتاب آمده بود، با آنچه در باره‌ی لینکلن رواج داشت، مخالف بود، سخت مورد حمله و انتقاد قرار گرفت.
هرنگ (herang)، ده (جم ۱٬۶۰۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش بستک، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (← هرمزگان)، ۱۳کیلومتری جش بستک. محصولاتش غلات، خرما، و صیفی است.
هرنوساند[9] (hernēsānd)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۶٬۶۲۴)، مرکز ولایت وسترنورلاند، ل‌ش سوئد، دریابندری (در زمستان یخ میبندد) بر دهانه‌ی رود انگرمان. چوب، قیر، سلولوز و خمیر چوب صادر میکند. مرکز اسقفی لوتریان است. در قرن ۱۴م تأسیس شد و در ۱۵۸۵ شهریت یافت؛ در ۱۷۲۱ روسها آن را غارت کردند.
هرنه[10] (herne)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۰۴٬۰۷۷)، نورد راین‌وستفالن، لغ آلمان؛ یکی از مراکز صنعتی و بندر ناحیه‌ی رور. فراورده‌های صنعتی آن عبارتند از منسوجات، رادیو و تلویزیون، و ماشین‌آلات.
هرنهوت[11] (hernhut)، شهر (در ۱۹۶۵ جم تخمیناً ۱٬۸۰۰)، کشور سابق ساکس، جمهوری دموکراتیک آلمان؛ اکنون در بخش درسدن، جش آلمان شرقی. در ۱۷۲۲ توسط کینتسندورف به عنوان یک مهاجرنشین کلیسای موراوی ایجاد شد، و حالیه یک مرکز موراویائی، با یک موسسه‌ی نشر و چند موزه میباشد.
هرو: ← هرون اسکندرانی.
هرو[12] (hero)، در افسانه‌های متأخر یونان، کاهنه‌ی زیبای آفرودیته در سستوس، بر ساحل مقابل هلسپونت. لئاندروس[13] (leāndros)، جوانی از اهل آبیدوس، عاشق او بود، و هر شب به راهنمائی مشعلی که هرو می‌افروخت شناکنان به نزد وی میرفت. در یک شب طوفانی لئاندروس غرق شد، و هرو از نا امیدی خود را به دریا افکند. نیز ← داردانل.
هرو[14] (harō)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۵۲٬۷۱۸)، میدلسکس، ج انگلستان مرکزی، نزدیک لندن. محل آموزشگاه هرو (تأسیس ۱۵۷۱)، یکی از مدارس معروف ملی انگلستان، است. اشخاص برجسته‌ای چون بایرن و پالمرستون از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اند. بعد از ۱۹۶۵ یکی از کوبهای لندن بزرگتر شد.
هروآباد (hero.ābād)، شهر (جم ۶٬۹۵۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۴۰کیلومتری ش تبریز. این شهر قدمت چندانی ندارد و مدتها در تحت اداره‌ی عده‌ای از خوانین بود تا در دوره‌ی قاجار از سلطه‌ی آنان خارج شده مرکزیت یافت. اکنون به نام خلخال نیز خوانده میشود. برای اطلاع از مرکز قدیم شهرستان خلخال ← خلخال، شهرستان.
هروالسکا: ← کروآسی.
هروئین: ← تریاک.
هرود، سلسله‌ی شاهان فلسطین، ← هرودس.
هرودس (herodes) یا **هرودوس** (herodus) یا **هرود**[15] (herod)، نام سلسله‌ای که در زمان عیسی مسیح در فلسطین فرمانروائی داشتند. بانی شوکت این خاندان **آنتی‌پاتروس** (ānti-pātros) یا **آنتی‌پاتر** (ف ۴۳ق‌م) بود. در مآخذ فارسی و عربی نام خاندان را هیرودس (hiru-dos) و هیرودیس و هیرودوس ضبط کرده‌اند. آنتی‌پاتروس پس از شکست پومپیوس از یولیوس قیصر مورد عنایت قیصر قرار گرفت، و به سبب کومک به هیرکانوس II (← مکابیان) در فلسطین قدرت یافت. سلسله به نام پسر او هرودس کبیر است که به وسیله‌ی مارکوس آنتونیوس عنوان

(۱)Hermopolis (۲)Hermione (۳)Herne (۴)Aherne (۵)Hearne (۶)Coppermine (۷)Hearn (۸)Herndon
(۹)Härnösand (۱۰)Herne (۱۱)Herrnhut (۱۲)Hero (۱۳)Leander (۱۴)Harrow (۱۵)Herod

سلطنت یهود را به دست آورد و نام این سلسله از او است. هرودس در اواخر عمر مبتلا به پریشانی فکر شد و سه پسر خود، آریستوبول و آلکساندر (۶ ق‌م) و آنتی‌پاتر (۴ ق‌م) را کشت، و کشور را بین پسران دیگرش **آرکلائوس** (ārkelāus)، هرودس آنتیپاس، و فیلیپ تقسیم کرد. در زمان همین هرودس حضرت مسیح متولد شد، و همو بود که مردم بیگناه را قتل عام کرد. آرکلائوس (فت ۶ ب‌م) بر یهودا و ادوم سلطنت داشت؛ هرودس آنتیپاس فرمانروای جلیل و جلعاد بود. فیلیپ (فت ۳۴ ب‌م) فرمانروای ناحیه‌ی ش جلیل بود؛ مملکتش غیر یهودی بود، و او یک سیاست رومیسازی و هلنی‌سازی موفقی پیش گرفت. پسر بزرگ آریستوبول مقتول، هرودس آگریپای I بود. پسر آگریپای I، هرودس آگریپای II، که مردی ضعیف‌النفس بود، مردم را از خود بیزار کرد. به طور کلی خاندان هرودس نالایق و بد و همه به قدرت روم متکی بودند. در دوره‌ی آنها در همه جای کشور هرج و مرج حکمفرما بود.

هرودس آگریپای I[1] (herodes agrippā)، 10 ق‌م–۴۴ ب‌م، از سلسله‌ی هرودس، پسر مهتر آریستوبول (← هرودس، سلسله). در ۳۹ ب‌م به سلطنت رسید. مرد لایقی بود؛ بر متصرفات فیلیپ، عمویش، و غ دمشق تسلط یافت (۴۱ ب‌م)، و در زمان کلاودیوس به حکومت ج سوریه و فلسطین و ش و غ رود اردن رسید.

هرودس آگریپای II[1]، ۲۷–ح 100 ب‌م، از سلسله‌ی هرودس. فقط حکومتِ بخش ل مملکت پدرش هرودس آگریپای I بدو رسید. فرمانروائی ضعیف‌النفس بود، و مردم را از خود بیزار کرد. در شورش (۶۶–۷۰) یهودیان جانب رم را گرفت. برنیس (مت ح ۲۸ ب‌م) خواهرش بود.

هرودس آنتیپاس[2] (herodes antipās)، فت بعد از ۳۹ ب‌م، از سلسله‌ی هرودس، فرمانروای جلیل و جلعاد، پسر هرودس کبیر. **یوحنای معمدان** را به قتل رسانید، و هنگام اعدام مسیح حکومت میکرد. بسیار جاه‌طلب بود. **کالیگولا** او را از سلطنت خلع و از کشور تبعید کرد (۳۹ ب‌م).

هرودس کبیر[3] یا **هرودس I** (herodes-)، ۷۳ ق‌م–۴ ق‌م، مؤسس سلسله‌ی هرودس، که به وسیله‌ی مارکوس آنتونیوس عنوان سلطنت (۳۷–۴ ق‌م) یهود را به دست آورد. پس از جنگ آکتیون با اوکتاویانوس (بعداً آوگوستوس) صلح کرد. برای جلب رضایت یهودیان در رعایت قوانین شریعت یهود نهایت کوشید، و معبدی برای آنان ساخت. 10 بار ازدواج کرد، خاندانهای گوناگونی که با آنها ازدواج کرد پیوسته بر ضد هم توطئه میکردند. در سالهای آخر فرمانروائیش دوچار پریشانی فکری شد. ۳ تن از پسران خود، آریستوبول، آلکساندر، و آنتی‌پاتر را کشت، و کشور را بین پسران دیگرش، **آرکلائوس** (← هرودس)، هرودس آنتیپاس و فیلیپ تقسیم کرد.

هرودوت، مورخ یونانی، ← هرودوتوس.

هرودوتوس[4] (herodotos)، فنه هرودوت (herodot)، ۱۴۸۴–۴۲۵؛ ق‌م، مورخ یونانی، ملقب به پدر مورخین، مت هالیکارناس. کتاب تاریخ او، که اولین اقدام جامع در نقل تاریخ غیر دینی است، آغاز تاریخنویسی غرب است. سیاحتهای زیاد در ممالک مشرق قدیم کرده و تحقیقات خود را راجع به احوال و تاریخ بعض این ممالک نوشته، ولی هدف اصلی او نقل جنگهائی بوده که از زمان تشکیل مملکت ایران تا زمان خشیارشا بین ایران و یونان واقع شده. گرچه اثر او، به طور کلی، منظره‌ی مشرق قدیم را در قرن ۵ ق‌م مینماید، و آنچه را خودش دیده اکثراً درست نوشته، در موارد زیاد نگاشته‌های او اغراق‌آمیز است و صورت داستانگونی دارد.

هرودوس، سلسله شاهان فلسطین، ← هرودس.

هروزنی، بدرژیش: ← هروزنی، فریدریش.

هروزنی[5]، **فریدریش** (fridriš hrozni)، به زبان چک **بدرژیش هروزنی** (bedrjiš)، ۱۸۷۹–۱۹۵۲، باستانشناس و خاورشناس چک، استاد دانشگاه پراگ (۱۹۱۹). شهرت وی به خواندن زبان حتی در نتیجه‌ی تحقیق در نوشته‌های میخی بابلی است که در کاوشهای بغازکوی به دست آمده بود.

هروستراتوس (herostrātos)، ← دیان، معبد.

هروفسکی[6]، **یاروسلاف** (yāroslāf herofski)، ۱۸۹۰–۱۹۶۷، شیمیدان چک، مت پراگ. به جهت یک روش برقاشیمیائی برای تجزیه‌ی اجسام که در ۱۹۲۲ تعبیه کرد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۹ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هروفیلوس[7] (herofilos)، فة ۳۰۰ ق‌م، کالبدشناس یونانی که بعضی وی را "پدر کالبدشناسی علمی" میخوانند. از معاصرین اراسیستراتوس در اسکندریه بود، ساختمان مغز و نخاع شوکی را مطالعه کرد، و بین اعصاب محرک و اعصاب حسی تمایز قائل شد. در چشم، لوله‌ی گوارش، اعضای تناسلی، و عروق و شرائین بررسی کرد. ضربان نبض را به وسیله‌ی یک ساعت آبی شمرد.

هرولها[8] (herol-) یا **اروله** یا **هرولی** (heruli) قومی که احتمالاً از ژوتلند بودند؛ در قرن ۳ ب‌م در سواحل دریای آزوف، در شرق رود دون، مسکن داشتند. هرولها به اتفاق گوتها با هونها جنگیدند، و در حمله‌ی ادوآکر بر ضد امپراطور روم وی را یاری کردند، و در ل اتریش سکنی گزیدند. مملکت آنها در قرن ۶م به وسیله‌ی لومباردها نابود شد، و هرولها، به عنوان یک قوم، از بین رفتند. نیز ژرمنها.

هرولی: ← هرولها یا اروله.

هرون اسکندرانی[9] (heron-) یا **هرو** (hero)، در مآخذ اسلامی **ایرن اسکندرانی** (iren-)، ریاضیدان و مخترع قرن اول ب‌م، که گویا در اسکندریه میزیسته است. باآنکه به یونانی چیز مینوشته، اصل او نامعین است. چند اثر از وی به صورت یونانی یا ترجمه‌ی لاتینی موجود است. در باره‌ی اندازه‌گیری سطوح هندسی چیز نوشته است، و فورمولی برای یافتن مساحت مثلث به او منسوب است. بیشتر به تحقیقاتش در باره‌ی مکانیک و فشار هوا و خلأ مشهور است، و چندین اسباب اختراع کرده بود که با آب یا بخار یا هوای فشرده کار میکرد؛ و از این جمله است یک فواره و چند نوع سیفون و دستگاهی که در آن پس زدن بخار آب سبب چرخیدن یک گلوله یا یک چرخ میشود. نیز ← جت.

هره (herre یا here)، اصطلاح معماری برای آجرهائی که به طور قائم چیده شود.

هره‌دشت (hare-dašt)، ده (ج ۵۸۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لیسار و هره‌دشت، بخش حومه‌ی شهرستان طوالش، استان یکم؛ ۱۸کیلومتری ل هشتپر. رود هره‌دشت مشرویش میسازد. محصولاتش غلات و برنج است.

هری، نام شهر هرات در ادبیات فارسی و عربی.

هریان (harian)، ده (ج ۹۱۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۲۱کیلومتری ج رزن. محصولاتش غلات، حبوبات، و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

هریت، تامس: ← علامات اعمال.

هریج[10] (harij)، شهر (در ۱۹۷۱ ج ۱۴٬۸۹۲)، اسکس، ش انگلستان مرکزی؛ بندر بر کشندان رودهای ستاور[11] (stär) و آرول[12] (ārwel). در زمان جنگ یک پایگاه عمده‌ی دریائی بوده است؛ و در مواقع عادی بندری برای آمد و رفت کشتیها به برّ اروپا است.

هری رود[13] یا **هریرود** (harirud)، نام باستانی آریوس (ārius)، رودی به طول 1٬100 کم، لغ افغانستان و ج ترکمنستان شوروی. از کوه بابا برمیخیزد و رو به غ از دره‌ی حاصلخیز هرات میگذرد، پس از آن رو به ل قسمتی از مرز میان افغانستان و جمهوری ترکمنستانِ در ش و ایران در غ را تشکیل میدهد، و سپس به ریگزار قراقوم فرو میرود. قسمت سفلای آن تجن نام دارد.

هریزاو[14] (herizā)، شهر (در ۱۹۷۰ ج ۱۴٬۵۹۷)، کرسی نیم‌کانتون آپنتسل آوسر رودن (← آپنتسل)، ل‌ش سویس. برودری، پارچه‌های نخی و ماشین‌آلات میسازد. از بناهای قدیمی آن کلیسائی از قرون ۹م–۱۰م است.

هریس (heris)، بخش (ج ۲۷٬۵۳۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، ل و ش شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی). مشتمل است بر ۲ دهستان بدوستان و خانرود. رود قوری‌چاری (qurī-cāy) قسمتی از آبادیهای آن را مشروب می‌سازد. محصولش غلات و حبوبات است. از فراورده‌های دامی پنیر، کره، و روغن آن معروف، و قالی آن نیز مشهور است. بخش هریس در مهر ماه ۱۳۲۳ هش در شهرستان اهر تشکیل شد و در اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ هش از آن

(۱)Herod Agrippa (۲)Herod Antipas (۳)Herod the Great (۴)Herodotus (۵)Hrozny (۶)Heyrovsky (۷)Herophilus (۸)Heruli; Eruli (۹)Heron; Hero (۱۰)Harwich (۱۱)Stour (۱۲)Orwell (۱۳)Hari Rud (۱۴)Herisau

شهرستان منتزع و تابع شهرستان تبریز شد. در ده خانقاه (جه ۴۴۷ سشه ۱۳۴۵ هش؛ از دهستان خانمرود)، ۸کیلومتری ج هریس بقعه‌ی آجری بزرگی به نام بقعه‌ی شیخ اسحاق، در ساحل رود محلی خانقاه قرار دارد. در قسمت غربی بقعه گورستانی قدیمی وجود دارد که بر روی قبور آن الواح، کتیبه‌ها، مجسمه‌ها، قطعه‌سنگها، و میلهای حجاری‌شده وجود دارد که اغلب سالم مانده، و نشان میدهند که این قبور متعلق به قرنهای ۹م، ۱۰م، و ۱۱م هق هستند. در ده هیق (hiaq) جه ۵۲۵ سشه ۱۳۴۵ هش، از دهستان خانمرود)، ۸کیلومتری ج‌غ هریس، نیز ۲ گورستان قدیمی وجود دارد که بر روی یکی از آنها صندوقها و الواح سنگی به چشم میخورد؛ و از دیگری که قدیمیتر است ظروف سفالین، اسلحه، و زینت‌آلاتی به دست آمده است. مرکزش، شهر **هریس** (جه ۵٬۸۷۰ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۱۰کیلومتری ل‌ش تبریز قرار دارد. به صورت هرس (heres) نیز آمده است.

هریس (heris)، ده (جه ۱٬۴۷۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرفخانه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۷کیلومتری ل‌غ شبستر. کوهستانی است. محصولاتش غلات و حبوبات است.

هریس، دهستان (جه ۲۱٬۸۲۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۲۷ آبادی. مرکزش، **هریس** (جه ۲٬۰۱۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۹کیلومتری ج‌غ سراب قرار دارد. محصولاتش غلات و حبوبات است.

هریس: ← لویس یا هریس.

هریس: ← عربستان، قسمت ۱۸.

هریس[1]، **تامس لیک** (tāməs leyk haris)، ۱۸۲۳–۱۹۰۶، عارف مسیحی امریکائی، مؤسس جمعیت برادران زندگانی نو، مت انگلستان.

هریس[1]، **جولی** (juli haris)، ۱۹۲۵– ، بانوی هنرپیشه‌ی امریکائی. در نمایش عضو جشن عروسی (۱۹۵۰) موفقیت یافت و به دریافت جایزه‌ی کانون نقد درامی نایل شد. فیلمهای سینمائی او مشتمل است بر شرق عدن (۱۹۵۵) و من یک دوربین عکاسی هستم (۱۹۵۵). در فیلم‌های تلویزیونی نیز بازی کرده است.

هریس[1]، **چیپین ارن** (ceypin arən haris)، ۱۸۰۶–۶۰، دندانپزشک امریکائی، از پیشقدمان دندانپزشکی جدید. نخستین مدرسه و نخستین مجله‌ی دندانپزشکی را در امریکا تأسیس کرد.

هریس[1]، **روی** (roy haris)، ۱۸۹۸– ، آهنگساز امریکائی. از آثارش وقتی که جانی رو به خانه میآید (یک "اوورتور امریکائی")، سمفونیهائی برای آواز، و یک کوینتت برای پیانو است. در حالی که آهنگسازی کاملاً نوپرداز نیست، گاه گاه از وسایلی چون آهنگ‌های پولیتونی و الگوهای نامنظم استفاده می‌کند. از ۱۹۶۰ آهنگساز مقیم در دانشگاه کالیفرنیا بوده است.

هریسبرگ[2] (harisbërg)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۶۸٬۰۶۱)، کرسی پنسیلوانیا. در ۱۷۸۵ بنا شد؛ در ۱۸۷۰ شهریت یافت، و در ۱۸۱۲ کرسی ایالت شد. پس از آنکه فرقه‌های مذهبی آلمانی، و اسکاتلندیها و ایرلندیها در آن ساکن شدند، به صورت مرکز کانال پنسیلوانیا و راه آهن توسعه یافت. محصولاتش فولاد، پوشاک، الوار، قطعات موتور جت، و وسایل برقی است.

هریستال[3] (heristāl) یا **هرستال**[4] (hers-)، فنس **اریستال** (eris-) یا **ارستال** (erstāl)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۲۹٬۶۰۰)، ایالت لیژ، ش بلژیک، بر رود موز، در حومه‌ی صنعتی لیژ. مرکز صنعت اسلحه‌سازی بلژیک است؛ دیگر صنایعش عبارتند از صنعت آهن و فولاد، موتور اتومبیل، موتور هواپیما، و وسایل برقی. مقر کاخبانان اولیه‌ی کارولنژیان بوده است.

هریسن[5]، **بنجمین** (benjəmin harisən)، ۱۸۳۳–۱۹۰۱، ۲۳مین رئیس جمهور (۱۸۸۹–۹۳) کشمت، نوه‌ی رئیس جمهور و. ه. هریسن. پس از تحصیل علم حقوق در سینسیناتی به ایندیانا‌پلیس رفت (۱۹۵۴) و به کار وکالت دعاوی و سیاست پرداخت. در جنگ داخلی فرماندهی هنگ هندیشمردگان داوطلب با او بود، و در ۱۸۶۵ به درجه‌ی سرتیپی این هنگ ارتقا یافت. در ۱۸۸۱ از طرف حزب جمهوریخواه به سناتوری رسید، ولی در انتخاب مجدد شکست خورد. در ۱۸۸۸ جمهوریخواهان او را در مقابل س. گ. **کلیولند** نامزد ریاست جمهوری کردند، و پس از مبارزه‌ای که آن را فاسدترین مبارزه‌ی انتخاباتی در تاریخ امریکا خوانده‌اند، با آنکه کلیولند رأی بیشتری داشت، هریسن در کالج انتخاباتی برگزیده شد. وضع مبهم وی در باره‌ی اصلاح خدمات اجتماعی، هم خواستاران اصلاحات و هم ناپاکان جامعه را ناراضی کرد. نخستین کنفرانس همه‌ی امریکا در زمان او تشکیل شد (۱۸۸۹). در انتخابات ۱۸۹۲ از کلیولند شکست خورد و بار دیگر به وکالت دعاوی در ایندیانا‌پلیس باز گشت.

هریسن[5]، **راس گرنویل** (rās granvil hari-sən)، ۱۸۷۰–۱۹۵۹، زیستشناس امریکائی. در ۱۹۰۷ استاد دانشگاه ییل شد. شهرتش به جهت تحقیقات و کارهائی است که در تکامل عصبی در رویان و تجدید حیات عصبی انجام داده است. هریسن روشی برای پیوند زدن بافت کشف کرد که به وسیله‌ی آن میتوان پاخته‌های زنده‌ی مجزا را در یک محیط تحت کنترول بررسی کرد.

هریسن[5]، **والس کرکمن** (wāləs kërkmən harisən)، ۱۸۹۵– ، معمار امریکائی. در ← مدرسه‌ی بوزار تحصیل کرد. ساختمانهای نمائشی نمایشگاه ۱۹۳۹ نیو یورک را طرح ریخت. از معماران سازمان ملل در نیو یورک بوده است. هریسن در بسیاری از پروژه‌های عمده‌ی دیگر سهیم بوده، از جمله راکفلر سنتر.

هریسن، ویلیام: ← هالینشد، رفیل.

هریسن[5]، **ویلیام هنری** (wilyām henri harisən)، ۱۷۷۳–۱۸۴۱، ۹مین رئیس جمهور (۱۸۴۱) کشمت. قبلاً حکومت سرزمین جدید التأسیس ایندیانا را داشت (۱۸۰۰–۱۲). از فرماندهان پیروز جنگ سال ۱۸۱۲ بود. در انتخابات پرجنجال سال ۱۸۴۰، نامزد حزب ویگ بود، و به ریاست جمهوری انتخاب شد، ولی یک ماه پس از اینکه بر مسند ریاست جمهوری نشست در گذشت. ب. هریسن نوه‌اش بود.

هریک[6]، **رابرت** (rābərt herik)، ۱۵۹۱–۱۶۷۴، شاعر انگلیسی، مت لندن. عموماً او را بزرگترین ← شعرای کولیر میشمارند. در ۱۶۰۷ نزد عمویش که جواهرساز شاه بود به کار مشغول شد، و تا ۱۶۱۳ در لندن گذرانید. کتاب هسپریدز او مشتمل بر اشعار عاشقانه و مذهبی است، از جمله شعرهای مذهبی او قطعه‌ی مؤثر مناجات برای روح القدس است. اشعار او به سادگی، سنجیدگی الفاظ، و خوش‌آهنگی معروف است.

هریکنده (hari.kande)، ده (جه ۹۵۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بیشه، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ ۶کیلومتری ج‌ش بابل. یکی از شاخه‌های رود بابل مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، و نیشکر است.

هریمن[7]، **آورل** (āvrel hariman)، شهرت فارسی **ویلیام ایورل هریمن** (wilyām ey-vərəl harimən)، ۱۸۹۱– ، از مأموران خدمات عمومی امریکائی. راه آهنی را که به میراث برده بود توسعه داد و سپس بانکدار و صاحب مؤسسه‌ی کشتیسازی شد. ریاست اداره‌ی رفاه ملی (۱۹۳۴–۳۵) را داشت و سپس در وزارت بازرگانی (۱۹۳۷–۴۰) کار میکرد تا آنکه در ۱۹۴۱ به ریاست اداره‌ی وام و اجاره‌ی ماوراء بحار رسید. بعد سفیر کبیر در تجشت (۱۹۴۳–۴۶) و انگلستان (۱۹۴۶) بود. پس از تصدی وزارت بازرگانی (۱۹۴۶–۴۸)، نمایندگی کشمت در اروپا در ← برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا به او واگذار شد (۱۹۴۸)، در ۱۹۵۵–۵۹ نرماندار نیو یورک بود و در نامزدی برای ریاست جمهوری ۱۹۵۶ از طرف دموکراتها شکست خورد. در ۱۹۶۱ سفیر سیار مخصوص رئیس جمهور کندی شد، و تا زمان مرگ کندی نماینده‌ی کشمت در کنفرانس صلح ویتنام در پاریس بود. کتاب صلح با روسیه (۱۹۵۹) نوشته‌ی او است.

هرینگ[8] (hering)، ماهی خوراکی آبهای قطبی شمالی در کرانه‌های اروپا و امریکا شامل گووا و ساردین. جنسهای فراوان از آن وجود دارد که معروفترین آنها کلوپئا هارنگوس (*Klupea harengus*) است که به شکل دسته‌های بزرگ حرکت میکنند. طولش ح ۳۰ سم، و رنگش در زیر شکم کبود و در پهلو نقره‌فام است. در بهار و پاییز ح ۳۰٬۰۰۰ تخم میگذارد که به قعر آب رفته رشد میکنند، و پس از ۳ سال ماهیهای کاملی می‌شوند. نیز ← شاه ماهی؛ ماکرل.

هرینگ[9]، **اوالد** (evāld hering)، ۱۸۳۴–۱۹۱۸، فیزیولوژیست و روانشناس آلمانی،

---

(۱)Harris (۲)Harrisburg (۳)Hĕristal (۴)Herstal (۵)Harrison (۶)Herrick (۷)Harriman (۸)herring (۹)Hering

استاد (از ۱۸۹۵) دانشگاه لایپزیگ. بیشتر به پژوهشهایش در فیزیولوژی حواس و فیزیک روانی شهرت یافته است، با قانون فشنر (← گ. ت. فشنر) مخالف بود. نظریه‌ای در باره‌ی رؤیت رنگها وضع کرد.

هرینگتن[1]**، جیمز** (jeymz haringtən)، ۱۶۱۱–۷۷، نویسنده‌ی سیاسی انگلیسی. کتاب کشورهای مشترک المنافع اقیانوسیه (۱۶۵۶) تأثیر زیادی در برقراری افکار دموکراسی در قاره‌ی امریکا و سایر کشورها داشت.

هرینگها، نبرد: ← شاه ماهیها، نبرد.

هرینگی[2] (haringi)، کوی (در ۱۹۷۱ جم ۲۷۷٬۳۱۶)، لندن بزرگتر (⇐ لندن، شهر، انگلستان)، ج‍ش انگلستان. در ۱۹۶۵ از انضمام شهرهای هورنزی[3] (hornzi)، تاتنم[4] (tā-tənēm)، و وود گرین[5] (wud grin) به وجود آمد. در تاتنم مبل، پوشاک کودک، ابزارهای سبک مهندسی ساخته میشود. استودیوهای تلویزیون بی.بی.سی لندن در وود گرین است.

هریو، شهر، افغانستان، ← هرات.

هریو، ادوار: ← اریو، ادوار.

هریورد بیدار[6] (heriward-)، نف ۱۰۷۰، خاوند لینکن‌ش. از رهبران مقاومت در برابر ویلیام I بود که پیتربره را غارت کرد (۱۰۷۰) و بعداً قوای خود را در آیل آو ایلی مستحکم ساخت. وقتی که شاه جزیره‌ی ایلی را متصرف شد (۱۰۷۱) هریورد به مقاومت خود ادامه داد تا صلح آبرومندانه‌ای به دست آورد. قهرمان افسانه‌ای آنگلوساکسونهای مغلوب شد.

هریوه، نام شهر هرات در ادبیات فارسی و عربی.

هزاراسبیان یا **هزاراسپیان:** ← لر بزرگ، سلسله.

هزار اسپ (hāzār asp)، نام شهرکی و قلعه‌ای استوار نزدیک خیوه، بر ساحل چپ جیحون، که تا خوارزم سه روز راه فاصله داشته است. آبْ آن را چنان فرا گرفته بود که به صورت شبه جزیره در آمده بود. نزدیک قلعه‌ی هزار اسپ جنگی میان سنجر و اتسز خوارزمشاه رخ داد که به غلبه‌ی سنجر انجامید (۵۳۳ هق). بنا بر تاریخ جهانگشای جوینی، این شهرک پس از حمله‌ی مغول در آب غرق شده است.

هزاراسپ ابن ابوطاهر (hezār-asp-)، معروف به **نصرت‌الدین هزاراسپ**، فرمانروای لر بزرگ و دومین اتابک (۶۰۰–۶۲۶ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ، پسر ابوطاهر فضلویه. بعد از پدر به امارت لر بزرگ رسید (۶۰۰؛ قم). وی دامنه‌ی متصرفات خود را تا نزدیک اصفهان بسط داد، و با سلسله‌ی اتابکان فارس جنگید. خلیفه ناصر او را لقب اتابک داد، و سلطان محمد خوارزمشاه در مسافرت عراق او را بنواخت، و دختر او را جهت پسر خود غیاث‌الدین گرفت. در هنگام فرار سلطان محمد خوارزمشاه، وی در حدود بروجرد به خدمت خوارزمشاه و به یاری او آمد، اما بلافاصله از او رنجیده به سرزمین خود باز گشت. بعد از او پسرش عمادالدین پهلوان به امارت نشست.

هزاراسپیان یا **هزاراسبیان:** ← لر بزرگ، سلسله.

هزاربد (hazār-bad)، پهلوی هزار بست [= رئیس هزار تن]، در اوایل عهد ساسانی به صدر اعظم و رئیس‌الوزراء اطلاق میشد. نیز ← وزرگ فرمذار.

هزار برکه، کوه: ← بینگول داغ.

هزاربرگ: ← بومادران.

هزار بندگ (hazār bandag) [= هزار بنده]، در عهد ساسانی صاحب هزار غلام را می‌گفتند، و آن لقب مهر نرسی بود.

هزارپا[7]، جانوری از سلسله‌ی بندپایان، از راسته‌ی جفت‌پائیان، که چون هر قطعه از قطعات بدن استوانه‌ای آن دو جفت پا دارد به این نام خوانده شده است. به صدپا شبیه است، با این تفاوت که تعداد پاهایش بیشتر و حرکتش کندتر است؛ این جانور نیز گیاهخوار است. هزارپا از مواد گیاهی در حال پوسیدن و از قسمتهائی از نبات تغذیه میکند که با خاک در تماس است و به همین جهت گاه به فراورده‌های گیاهی آسیب میرساند. پوشش شاخی این جانور تاحدی محافظ آن است؛ اگر ناراحت شود به شکل مار-پیچ سخت به دور خود میپیچد. بعضی از انواع آن مایع بدبوئی نیز از خود ترشح میکنند. هزارپاها در جاهای مرطوب و تاریک به سر میبرند. در شکل، A مقطع عرضی بزرگ‌شده‌ی

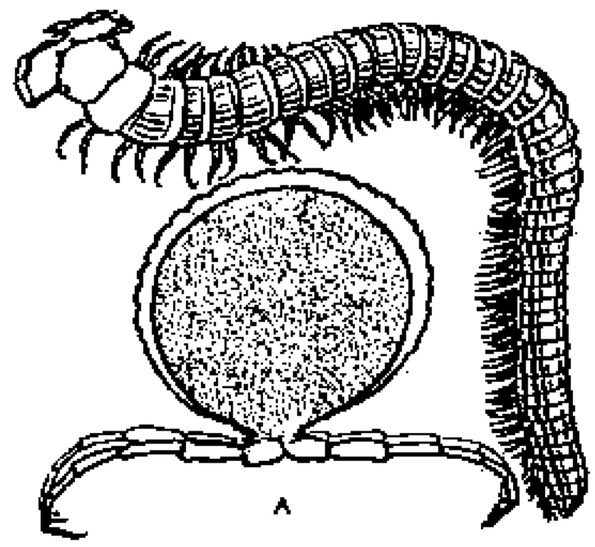

هزارپا

یک حلقه‌ی هزارپا را نشان میدهد.

هزارجریب (hezār.jerib)، ده (جم ۹۶۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان گرجی، بخش داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۳۶کیلومتری لغ داران. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

هزارجریب، دهستان (جم ۵٬۴۱۹ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش چهاردانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۴ آبادی. کوهستانی و جنگلی است. آبادیهای آن در کنار زارِه‌رود قرار دارند. محصولات عمده‌اش غلات، ارزن، و برنج است. پرورش زنبور عسل در آن رایج است. در این دهستان مراتع مناسبی برای گله‌داری وجود دارد.

هزار جزیره[8]، مجموعه‌ی بیش از ۱٬۸۰۰ جزیره و ۳٬۰۰۰ آبتل در رود سنت لارنس در مخرج رود از دریاچه‌ی اونتاریو، ل ایالت نیو یورک، و ج ایالت اونتاریو. بعضی از آنها متعلق به کانادا و برخی متعلق به کشمة و دسته‌ای نیز در دست مالکین خصوصی است. تفرجگاه تابستانی است.

هزار جلفا (hezār jolfā)، ده (جم ۴۵۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان بشاریات، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۳۵-کیلومتری غ آبیک. محصولاتش غلات، چغندر قند، و انگور است. قلعه‌ی خرابه‌ای قدیمی دارد.

هزارچشم[9] یا **هوفاریقون** (hufāriqun)، گیاه علفی یا چوبی از نوع هوپریکوم (*Hypericum*)، دارای گلهای زرد، که در برّ قدیم فراوان است، و در امریکا نیز منتشر شده. نوع معروف آن برگهائی دارد که چون در مقابل روشنائی قرار گیرند، نقطه‌های روشن بسیار در آنها دیده میشود.

هزار خال، ده، کجور، ← کجور.

هزارخانی (hezār.xāni)، ده، دهستان فَعله-گَری، بخش حومه‌ی شهرستان سنقر، استان پنجم؛ ۲۶کیلومتری ل‍ش سنقر. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و جاجیمبافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ آبادی مجزا، **هزارخانی سفلی** (جم ۴۰۱) و **هزارخانی علیا** (جم ۶۷۷)، آمده است.

هزارخانی سفلی، ده، سنقر، ← هزارخانی.

هزارخانی علیا، ده، سنقر، ← هزارخانی.

هزاردستان: ← الف لیلة و لیله.

هزارسپ (مبارزالدین) ابن محمود، از امرای شبانکاره، جدول ص ۱۴۵۰.

هزارستان (hazārestān)، سرزمین قبایل هزاره در ناحیه‌ی کوهستانی مرکزی افغانستان. محدود است از ل به کوه بابا، از غ به سرزمین باز هرات، و از ش و ج به دره‌ی هیرمند. این ناحیه در قدیم به نام غور شناخته میشد، و ویرانه‌های شهر غور محتملاً نماینده‌ی محل پایتخت قدیمی فیروزکوه است که در آنجا شاهان غوری در قرن ۱۲م سلطنت میکردند. اکنون شهر معتبری ندارد.

هزارمرگه، کوه، کردستان، ← مریوان، شهرستان.

هزار مزار: ← شد الازار.

هزار مسجد، رشته‌کوه، ل خراسان، ل‍ش ایران، که بلندترین قله‌ی آن ح ۳٬۲۰۰ متر ارتفاع دارد. شعب این کوه در ل‍ش شهر مشهد به اژدر کوه و قره سلطان معروف است. در این کوه ستونهای مرتفعی از سنگ بازالت مشاهده میشود که از دور به مناره‌های مسجد شباهت دارند، و ظاهراً به همین مناسبت هم این کوه به کوه هزار مسجد معروف شده است.

هزار و دوازده سؤال: ← صبه، ص ۱۵۵۴، آخر مقاله.

هزار و یک بیت سروش یا **روضة الاسرار،**

(۱)Harrington (۲)Haringey (۳)Hornsey (۴)Tottenham (۵)Wood Green (۶)Hereward the Wake
(۷) millipede; millepede (۸)Thousand Islands (۹) St.-John's wort

مثنوی در بحر رمل مسدس مقصور (یا محذوف)، اثر سروش اصفهانی، در شرح واقعه‌ی کربلا و شهادت امام حسین ع و کسانش. یکی از بهترین نمونه‌های مرثیه‌سرائی در شعر فارسی است و شهرت فراوان دارد.

هزار و یک شب: ← الف لیلة و لیله.

هزار و یک مزار: ← شد الازار.

هزاره (hazāra)، طایفه و ناحیه‌ای در افغانستان. نام هزاره به قومی اطلاق میشود که در ناحیه‌ی کوهستانی ل و غ دره‌های هیرمند و ترنک (tarnak) زندگی میکنند، و این ناحیه، از لغ تا هندوکش و کوه بابا، و از غ تا نزدیک هرات و دره‌ی هریرود ممتد است، ولی قبایلی که در غربیترین قسمت این ناحیه زندگی می‌کنند طوایف دیگری از چهار ایماق هستند که از حیث زبان و مذهب با هزاره‌های واقعی اختلاف دارند، چه اینان به زبان ترکی تکلم میکنند و مذهب تسنن دارند، در صورتی که هزاره‌ها زبان فارسی و مذهب تشیع دارند. در قبایل هزاره خون مغولی غلبه دارد، و این امر از سیمای ایشان آشکار است، ولی شک نیست که با غوریان اصلی این کوهستانها آمیخته شده زبان فارسی را از آنان گرفته‌اند. بعضی چنان تصور میکنند که هزاره‌ها از اخلاف سپاهیان منکوقاآن هستند، ولی دلایل قطعی در این باره وجود ندارد. اما در این شک نیست که پس از تاخت و تاز سخت مغولان بر غوریان، در آن نواحی که از جمعیت خالی شده بود مغولان ماندگار شدند، و اکنون خصوصیات نژادی مغولی و غوری هر دو در میان هزاره‌ها مشهود است. هنوز مردمی سختکوشند و تن به کارهای سخت و عملگی میدهند، و نیز برای خدمت کردن در ارتش هندی انگلستان اشتیاق نشان میداده‌اند. با افغانها که بر ایشان حکومت میکنند، چندان میانه‌ی خوشی نداشته‌اند، و در ۱۸۹۱–۹۲ بر ضد عبدالرحمان خان طغیان کردند و سرکوب شدند.

نام هزاره بدون شک ترجمه‌ی فارسی کلمه‌ی مغولی "مینگ" به معنی هزار است که عده‌ی افراد دسته‌های سپاهان مهاجم مغول بوده است. همه‌ی این ناحیه را هزارستان مینامند.

هزاوه (hazāve)، ده (جم ۱۸۶ '۳ سث ۱۳۴۵ هش)، فراهان سادات (← فراهان)، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)، ۳۶کیلومتری جنوب غ فرمهین. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و انگور است. از آبادیهای قدیمی است که در گذشته اهمیت زیادی داشت و از آبادترین آبادیهای فراهان محسوب میشد. زادگاه مردانی چون امیر کبیر و قائم مقام فراهانی است.

اباقا خان در سال ۶۳۳ هق در این آبادی به تخت سلطنت جلوس کرد. در اراضی آن آثاری از اماکن قدیمی به چشم میخورد، و اشیائی از قبیل مسکوکات و ظروف سفالین پیدا شده است.

هزج، بحر (hazaj) [عربی، ← گردانیدن صوت به هنگام خوانندگی]، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار شش بار مفاعیلن (هزج مسدس) یا هشت بار مفاعیلن (هزج مثمن) در هر بیت پدید آید (← پایه؛ دایره)، مانند (با با طاهر، هزج مسدس محذوف)،

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
که هر چه دیده بیند دل کند یاد
(U_ _ _/ U_ _ _/ U_ _)

(حافظ، هزج مثمن)،

اگر آن ترک شیرازی بدست‌آرد دل ما را
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را
(U_ _ _/U_ _ _/U_ _ _/U_ _)

(← حذف).

هزج مثمن: ← هزج، بحر.

هزج مسدس: ← هزج، بحر.

هزل، سخن، ← هزلیات.

هزل المراد به الجد، الـ (al.hazlo 'l.jedd 'lmorād behe)، در علم بدیع، در مدح یا ذم کسی یا چیزی سخن خویش به صورت هزل گفتن، مانند (کمال‌الدین اسماعیل)،

گر خواجه ز بهر ما بدی گفت
ما چهره ز غم نمیخراشیم
جز وصف نکوییش نگوئیم
تا هر دو دروغ گفته باشیم.

و نیز (ابوالعلاء گنجوی)،

خاقانیا اگر چه سخن نیک دانیا
یک نکته گویمت بتنو رایگانیا
هجو کسی مکن که بود مه ز تو به سن
شاید که او پدر بود و تو ندانیا.

هزلیات (hazliyyāt) [عربی، از هزل (hazl) (← شوخی کردن، پریشان گفتن)]، سخنانی (نظم یا نثر) طیبت‌آمیز و خنده‌آور، رکیک یا غیر رکیک که، به قصد شوخی و انبساط خاطر یا انتقاد از موضوعات اخلاقی و اجتماعی و جز اینها، گویند یا نویسند. مانند هزلیات سوزنی سمرقندی یا عبید زاکانی.

هزلیت[1]، **ویلیام** (wilyām hazlit)، ۱۷۷۸–۱۸۳۰، مقاله‌نویس انگلیسی. پدرش کشیش بود، ولی او اندیشه‌ی وارد شدن در دستگاه روحانیت را ترک گفت و به نقاشی و سپس روزنامه‌نگاری پرداخت. نقدهای او در اشخاص نمایشنامه‌های شکسپیر (۱۸۱۷)، سخنرانیهائی در باره‌ی شاعران انگلیسی (۱۸۱۹)، و روحیه‌ی زمان (۱۸۲۵) جمع شده است. از تک‌مقاله‌های مهم او است، نخستین آشنائی من با شاعران، در باره‌ی احساس فنا ناپذیری در جوانان، و رفتن به یک جنگ. علاقه‌ی وی به آزادی و انقلاب فرانسه الهامبخش او در نوشتن زندگینامه‌ی ناپلئون (۴ جلد، ۱۸۲۸–۳۰) بوده است.

هزوارش (hozvāreš)، به کلماتی در خط پهلوی گفته میشود که به زبان آرامی نوشته ولی به پهلوی تلفظ میشوند، مثل روز که یوم نوشته ولی روز خوانده میشود. خط سیاق که اساس آن کلمات عربی است ولی تلفظ فارسی دارد در حقیقت نوعی هزوارش است. از راه تعمیم، کلماتی را که در ← زبان سغدی و ← زبان پارتی نیز صورت آرامی ولی تلفظ سغدی یا پارتی دارند هزوارش میگویند.

هزیود[2] (heziod؛ از فس)، یا **هسیودوس** (hesiodos)، نه قرن ۸م؛ ق‌م، شاعر یونانی. چنان تصور میشود که بعد از هومر میزیسته است، ولی اطلاع قطعی در باره‌ی تاریخ تولد وی در دست نیست. خود را به عنوان یک کشاورز بئوسیائی معرفی کرده است. از زندگی وی جز اندکی که از آثارش به دست میآید چیزی نمیدانیم، که از آن جمله است اشاره‌ای که به اصل خاندان خود و به نزاع ملکی با برادرش کرده. ظاهراً این دعوای ملکی را باخته بوده است، چه منظومه‌ی تعلیمی او، کارها و روزها، آکنده به نصیحتهای تند به برادرش و دستورهائی برای کشاورزان است، هدف او ترویج عدالت و درستکاری و کارامدی است. مقصود از روزها، روزهای سعد یا نحس برای انجام دادن بعضی کارها است. کتاب دیگر منسوب به او تولد خدایان است که در آن از سلسله‌ی نسب خدایان دین شرک قدیم یونان سخن گفته است، کتاب دیگرش سپر هراکلس نام دارد. مکتب شعری هزیودی رقیب با مکتب هومری از او نام گرفته است. هومر و هزیود اساطیر بسیاری از خدایان پانتئون قدیم یونان را تدوین کردند و بر جای گذاشتند.

هژیر، عبدالحسین (hajir)، ۱۲۸۱–۱۳۲۸ هش. رجل سیاسی و نخست‌وزیر (خرداد ۱۳۲۷– آبان ۲۷ هش) ایران. از مدرسه‌ی علوم سیاسی فارغ‌التحصیل شد. چند بار به وزارت رسید، و در ۲۷ خرداد ماه ۱۳۲۷ هش نخست‌وزیر شد. در آبان ماه همین سال از نخست‌وزیری استعفا کرد، و به وزارت دربار منصوب شد، در همین سمت، در مجلس روضه‌خوانی مسجد سپهسالار به وسیله‌ی سید حسن امامی اصفهانی مضروب، و به قتل رسید.

هس، کشور، ← هسن.

هس، آندره (āndre hes)، حقوقدان فرانسوی که از ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ به عنوان مشاور حقوقی دولت و معلم مدرسه‌ی عالی حقوق در خدمت ایران بود. همسرش مادام آندره هس نیز از ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ رئیس دارالمعلمات بود.

هس[3]**، رودولف** (rudolf hes)، ۱۸۹۴–۱۹۸۷، رهبر ناسیونال سوسیالیست آلمانی، متولد اسکندریه، مصر. در ۱۹۲۰ به حزب نازی پیوست. هیتلر او را قائم‌مقام و وزیر مشاور خود کرد (۱۹۳۳). پنهانی با هواپیما به اسکاتلند گریخت. (۱۰ مه‌ی ۱۹۴۱)، و این امر هیجانی در سراسر جهان بر انگیخت. در اسکاتلند به عنوان اسیر جنگی زندانی شد. در دادرسی جنایتهای جنگ در نورمبرگ (۱۹۴۶) سلامت عقل او مورد تردید قرار گرفت و به حبس ابد در زندان شپاندائو، برلین، محکوم شد، در سالهای اخیر تنها زندانی این زندان بود.

هس[3]**، ژرمن هانری** (jerman hānri hes)، ۱۸۰۲–۵۰، شیمیدان سویسی‌روسی، متولد سویس. در دانشگاه سن پطرزبورگ تدریس میکرد. یکی از بنیانگذاران گرماشیمی است، قانون هس را بیان کرد (۱۸۴۰)، مقدار حرارتی که در یک فعل و انفعال شیمیائی جذب یا دفع میشود ثابت

(1)Hazlitt (2)Hesiod (3)Hess

است، و به تعداد مراحلی که این فعل و انفعال از آنها میگذرد بستگی ندارد، مشروط به اینکه فعل و انفعال فقط اجسامی را که وارد آن شده و از آن خارج میشوند در بر داشته باشد.

هس، قانون، در شیمی، ← هس، ژرمن هانری؛ گرماشیمی.

هس[1]**، موزس** (mozes hes)، ۱۸۱۲–۷۵، یهودی سوسیالیست و فیلسوف آلمانی؛ متن ف. انگلس همکاری داشت، و مارکس را سخت تحت تأثیر خود قرار داد. پس از انقلاب (۱۸۴۸)، با انگلس و مارکس قطع رابطه کرد، و از پیروان پرشور ف. لاسال در پاریس شد. از رهبران صهیونیت بود، و در تأسیس کشوری یهود اصرار میورزید.

هس[1]**، والتر رودولف** (vālter rudolf hes)، ۱۸۸۱–۱۹۷۳، فیزیولوژیست سویسی. به جهت کارها و تحقیقاتش در باره‌ی کنترول اعضای بدن به وسیله‌ی بعضی از قسمتهای مغز، پرنده‌ی سهمی (با مشارکت ا. مونیش) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۹ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هس[1]**، ویکتور فرانسیس** (viktor frānsis hes)، ۱۸۸۳–۱۹۶۴، فیزیکدان امریکائی، متن اتریش. در ۱۹۳۸ به کشمت رفت، و بعد به تابعیت کشمت در آمد. هس، به اتفاق دیگران، ثابت کردند که تشعشعی که جوّ را یونیده میکند اشعه‌ی کیهانی است؛ به جهت کشف اشعه‌ی کیهانی پرنده‌ی سهمی (با مشارکت ک. د. اندرسن) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۶ در فیزیک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هسپروس[2] (hesperus) [لتی، از یونانی اسپروس (esperos)، ← غربی. شامگاهی]، نام یونانی زهره به عنوان ستاره‌ی شامگاهی، در مقابل فوسفوروس به عنوان ستاره‌ی صبحگاهی.

هسپریا[3] (hesperiā)، نام سیارکی که در ۱۸۶۱ توسط ج. و. سکیاپارلی کشف شد.

هسپریدس، در اساطیر یونان، ← دختران شب.

هستن اند آیزلورث: ← هستن و آیزلورث، شهر، انگلستان.

هستن و آیزلورث[4] (hestən, āyzəlwərt)، انگلیسی **هستن اند آیزلورث** (and)، شهر، میدل سکس، ج انگلستان مرکزی، نزدیک لندن، در ۱۹۶۵ ضمیمه‌ی کوی هاونزلو، لندن بزرگ، شد.

هسته، در زیستشناسی، ← یاخته.

هسته‌ای، افزارهای: ← عصر حجر قدیم، قسمت I.

هسته‌چه یا نوکلئول: ← یاخته.

هسته‌ی اتم: ← اتم.

هسته‌ی مرکزی زمین: ← زمین؛ قسمت III.

هستی: ← وجود یا هستی.

هستیا[5] (hestia)، در اساطیر یونان، الاهه‌ی اجاق خانوادگی و رفاه کشور؛ دختر کرونوس و رئا. باکره، کهنسال، و مورد احترام فراوان بود. رومیان او را مطابق وستا میدانستند.

هسر[6] (hasar)، پوششی از یخ نرم، گاهی دارای ضخامت زیاد، که وقتی دمای جوّ از نقطه‌ی انجماد کمتر است بر اشیائی که باران سرد بر آنها میبارد تشکیل میشود.

هسن[7] (hesen)، انگلیسی **هس**[8] یا **هسه** (hes, hesse)، کشور (۲۱٬۶۰۴ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۵٬۰۳۸٬۰۰۰)، جمهوری فدرال آلمان، غ آلمان؛ کرسی آن ویسبادن. کشور جدید هسن، که در ۱۹۴۶ تشکیل شد، از ج به بادن-وورتمبرگ و باواریا، از غ به راینلاند-پفالتس، از ل به نورد راین-وستفالن، و از ش به کشور تورینگن سابق محدود است. شامل کشور پروس سابق و هسن-ناساو است. شهرهای مهم آن کاسل، فولدا، ماربورگ، فرانکفورت، و ویسبادن است. علاوه بر اینها، شامل هسن-دارمشتات نیز میباشد. ناحیه‌ای است عموماً پرتپه، زراعتی، و جنگلی که در امتداد راین تاکستانهای معروفی دارد. صنایعش در فرانکفورت (مواد شیمیائی)، کاسل (ماشین-آلات)، و دارمشتات متمرکز شده است. تفرجگاههای ناحیه‌ی تاونوس[9] (tānus) مشهور است. وحدت تاریخی ندارد و نامش از خاندان هسن که بر آن حکمروائی میکردند گرفته شده. هسن در ۱۲۴۷ جزو امپراطوری مقدس روم شد. پس از مرگ (۱۵۶۷) فیلیپ شکوهمند که اصلاح دینی را به آن داخل کرد، بین ۴ پسر او تقسیم شد که پایتخت هر قسمت به ترتیب کاسل، ماربورگ، راینفلس[10] (rāynfels)، و دارمشتات بود. پس از انقراض دو شاخه‌ی ماربورگ و راینفلس، دو شاخه‌ی باقیمانده فرمانروای تمامی ناحیه (هسن-کاسل و هسن-دارمشتات) شدند. در قرن ۱۸م فرمانروایان هسن با اجیر دادن سربازان مزدور (مخصوصاً طی انقلاب امریکا به انگلیسها) وضع مالی خود را بهبود میبخشیدند. در ۱۸۰۳ لاندگراف هسن-کاسل به منصب برگزیدگی (← برگزینندگان) ارتقا یافت، هسن-کاسل ازآن پس تا ۱۸۶۶کورهسن(kurhesen)خوانده میشد. وقتی که ناپلئون I در ۱۸۰۶ کنفدراسیون راین را تأسیس کرد، لاندگرافنشین هسن-دارمشتات به مهیندوکنشین ارتقاء یافت، و در ۱۸۰۷ آن را به کشور وستفالی، که تحت سلطنت برادرش ژروم بوناپارت بود، ضمیمه کرد. کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) کورهسن را بازگرداند و به آن و به هسن-دارمشتات اراضی جدیدی تفویض کرد. در ۱۸۶۶ کورهسن، شهر آزاد فرانکفورت، و ناساو، که هر سه در جنگ اتریش و پروس به طرفداری از اتریش بر خاسته بودند، ضمیمه‌ی پروس شدند و همه به صورت ایالت واحد هسن-ناساو در آمدند، که کاسل کرسی آن ایالت شد. در ۱۹۲۹ کشور سابق والدک ضمیمه‌ی هسن-ناساو شد. مهیندوکنشین هسن-دارمشتات نیز در جنگ اتریش و پروس جانب اتریش را گرفت. در ۱۸۷۱ هسن-دارمشتات به امپراطوری جدید التأسیس آلمان پیوست. پس از خاتمه‌ی جنگ II تمام هسن-ناساو، پروس سابق و آن قسمت از هسن-دارمشتات که در ش رود راین بود به صورت ایالت واحد هسن تحت اشغال کشمت در آمد. قسمت غ راین (که به نام هسن راین خوانده شده و شامل ماینتس و ورمس میشود) ضمیمه‌ی ایالت راینلاند-پفالتس تحت اشغال فرانسه قرار گرفت.

هسن-دارمشتات: ← هسن.

هسن-کاسل یا کورهسن: ← هسن.

هسن-ناساو[11] (hesen-nāsā)، ایالت، کشور سابق پروس که در ۱۸۶۶ از چند ناحیه تشکیل یافت، کورهسن (← هسن)؛ دوکنشین ناساو، بخشی از لانداگرافنشین هسن-هومبورگ[12] (homburg)؛ شهر آزاد فرانکفورت، و غیره، و از ۱۹۲۹ جمهوری سابق والدک. با روی کار آمدن هیتلر حاکمیت خود را از دست داد، (۱۹۳۴)، و فقط یک واحد اداری آلمان شد.

هسن-هومبورگ: ← هسن-ناساو.

هسه یا هس: ← هسن.

هسه[13]**، هرمان** (hermān hese)، ۱۸۷۷–۱۹۶۲، داستانویس و شاعر آلمانی. در سویس اقامت گزید (در آغاز جنگ I) و در ۱۹۲۳ شارمند سویس شد. اولین اثرش، پتر کامنزیند (۱۹۰۴)، که در آن طغیان اطفال را علیه والدینشان بیان میکند، موجب شهرت وی شد. از آثار دیگرش دمیان (۱۹۱۹؛ ترجمه‌ی فارسی)، گرگ بیابان (۱۹۲۷؛ ترجمه‌ی فارسی)، مرگ و عاشق (۱۹۳۰)، بازی مرواریدهای شیشه‌ای (۱۹۴۳) است ــ که در آن، در حالی که بشریت در جنگ به سر میبرد، نوعی تلفیق از فلسفه‌های غرب و شرق تشکیل میدهد. هسه بیش از هر نویسنده‌ی دیگر، توانسته است از رنجهای درونی و احساسات و کشمکشهای روحی، انزوا و زندگی باطنی بشر سخن گوید. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۶ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هسیودوس شاعر یونانی، ← هزیود.

هسیونگنو: ← هونها.

هش، علامت اختصاری برای سال هجری شمسی در این کتاب.

هشام I (hešām)، ۱۳۹–۱۸۰ هق، دومین امیر (۱۷۲–۱۸۰ هق مطابق ۷۸۸–۷۹۶) اموی اندلس، پسر و جانشین عبدالرحمان I. مدبر و شجاع و نسبت به دشمنان سختگیر، و خواستار کشورگشائی، و کامیاب بود. چندین مسجد بنا کرد و ساختمان مسجد جامع قرطبه را، که پدرش آغاز کرده بود، به پایان رسانید. در شهرها کسانی را گماشته بود که از طرز رفتار فرمانداران وی را آگاه کنند، و به همین جهت مردمان او را دوست میداشتند. و در عدل و داد وی را به عمر ابن عبدالعزیز تشبیه میکردند.

هشام ابن ربیعه: ← محمد ص، قسمت ۱۱.

هشام ابن عبدالملک (hešam 'bne abdo'l-malek)، ۷۱–۱۲۵ هق، دهمین خلیفه‌ی (۱۰۵–۱۲۵ هق) اموی، جانشین برادرش یزید ابن عبدالملک. قیام زید ابن علی و کشته شدن او در کوفه در خلافت هشام واقع شد، و نیز سپاهیان او در جنگ سختی با خاقان ترک در ماوراء النهر رو به رو شدند که به قتل خاقان و تسخیر قسمتی از ترکستان انجامید. گویند در خزانه‌ی او آن اندازه مال گرد آمده بود که در زمان هیچ یک از خلفای دیگر بنی‌امیه‌ی شام چنان

---

(۱)Hess (۲)Hesperus (۳)Hesperia (۴)Heston and Isleworth (۵)Hestia (۶)glazed frost (۷)Hessen (۸)Hesse (۹)Taunus (۱۰)Rheinfels (۱۱)Hessen-Nassau (۱۲)Hessen-Homburg (۱۳)Hesse

نبود. در عهد او مسلمین قسمتی از قفقاز و ترکستان و ج فرانسه را فتح کردند، و فتوحات مسلمین دیگر ازین حد تجاوز نکرد. قصر تابستانی رصافه (rosāfa) را در ۴فرسنگی غ رقه بنا کرد، که در همان‌جا در گذشت.

هشام ابن عمرو الفوطی: ← معتزله، قسمت ۷.

هشام ابن قاسم اصفهانی: ← خدای‌نامه.

هشام ابن محمد کلبی: ← کلبی.

هشام ابن مغیره‌ی مخزومی (hešāme 'bne moqayraye maxzumi)، از بزرگان عرب دوره‌ی جاهلی؛ فرزند عبدالله ابن‌عمر مخزومی. وی از مردم مکه، و وفاتش نزدیک به زمان بعثت بوده است. قبیله‌ی قریش و کنانه در دوره‌ی جاهلی سال مرگ او را یکی از مبادی تاریخ خود میشمرده‌اند (← عام). هشام در جنگ فجار شرکت داشته و رئیس بنی مخزوم بوده است. حارث ابن هشام، از صحابه‌ی پیغمبر، فرزند اوست.

هشامیه: ← معتزله، قسمت ۷.

هشتادپهلو (haštād.pahlu)، کوهی به ارتفاع ۲٬۹۷۹ متر در لرستان، ج خرم‌آباد. از جانب ش تا کناره‌ی رود دز ممتد است. این کوه به شکل نیمدایره‌ی نامنظمی است که ظاهراً به علت داشتن شاخه‌ها و تنگها از اطراف به هشتاد‌پهلو معروف شده است.

هشت بهشت: ← میرزا آقاخان کرمانی.

هشت بهشت، یکی از منظومه‌های خمسه‌ی امیر خسرو دهلوی که شاعر آن را، به تقلید از هفت پیکر نظامی، در بحر خفیف مخبون مقصور (یا محذوف) سروده است.

هشت بهشت، کاخ (hašt behešt)، بنای زیبای عهد شاه سلیمان I صفوی، در اصفهان، دارای ظرافت‌کاریهای ممتاز معماری عهد صفویه. بر اثر تملک خصوصی آسیبهای بسیار دیده است؛ در این اواخر تعمیر شده و در فهرست بناهای باستانی قرار گرفته است.

هشت‌پا[1] (hašt.pā)، لتیر اوکتوپوس (oktopus)، نرمتن پابرس (← پابرسان) بیمهره که در

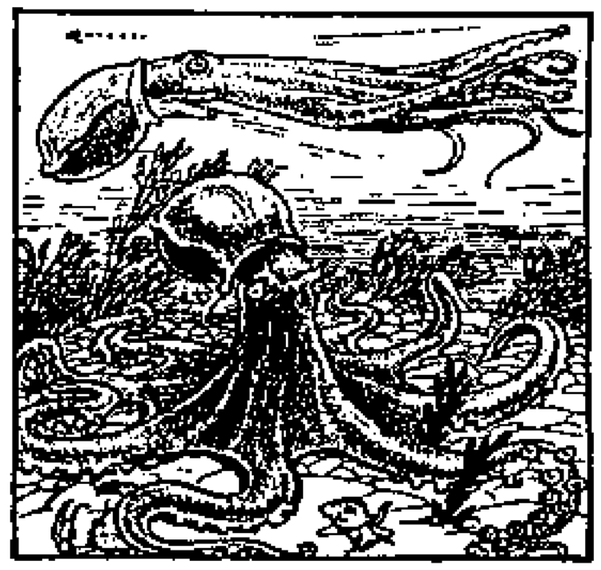

هشت‌پا

آبهای معتدل و گرم یافت میشود. شکم کیسه‌مانند، و هشت بازو دارد که هر یک دارای دو ردیف قرصهای مکنده است؛ صدف ندارد. کیسه‌ی مرکب سیاهی دارد که، به هنگام احساس خطر، آب را تیره میکند. طول هشت‌پای مدیترانه‌ای و قطراً تا ۳ متر میرسد؛ قطر هشت‌پاهای عظیم‌الجثه‌ی فکر از ۹ متر تجاوز میکند. ترشح سمی دهان هشت‌پا شکار را فلج میسازد. ماده‌ی آن ممکن است چند روز تا ح ۵۰٬۰۰۰ تخم بگذارد؛ تخمها شبیه دانه‌ی برنج است، ولی به شکل خوشه‌های هزارتائی به هم متصل هستند. تحقیقات دانشمندان نشان داده است که هشت‌پا جانوری است بسیار باهوش که میتواند از این لحاظ با مهره‌داران قیاس شود.

هشت‌پر (hašt.par)، شهر (جم ۵٬۸۶۷ نسمه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان طوالش، استان یکم، ۱۱۶کیلومتری لغ رشت؛ بر راه آستارا-بندر انزلی. محصولات عمده‌اش برنج، توتون، ابریشم، و عسل است. از صنایع دستی شالبافی و جاجیمبافی دارد. ساکنین آن به لهجه‌ی طالشی تکلم میکنند.

هشتجرد یا **هشتگرد،** ده، کرج، ← ساوجبلاغ، ناحیه.

هشترخان: ← حاجی طرخان.

هشترخانیه: ← جانیه.

هشترود، دهستان، ← آتش‌بیگ.

هشترود (hašt.rud)، شهرستان (جم ۱۶۴٬۴۸۶ نسمه ۱۳۴۵ هش)، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش سراسکند. مشتمل است بر ۲ بخش حومه و چهار اویماق. در دامنه‌ی شرقی کوه سهند قرار دارد. رودهای محلی مشروبش میسازند که مهمترین آنها قرانقوچای است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، و فراورده‌های دامی است. راه آسفالته‌ی تبریز-میانه و راه آهن تهران-تبریز از آن میگذرد. چشمه‌ی آب گرم دارد که اهالی برای درمان امراض جلدی و روماتیسم از آن استفاده میکنند. ویرانه‌های معروف به قلعه‌ی ضحاک (← چهار اویماق) در آن قرار دارد. در شهریورماه ۱۳۲۶ هش سراسکند (هشترود)، که یکی از بخشهای تابع شهرستان مراغه بود، از آن شهرستان منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان تبریز شد و بعدها از شهرستان تبریز نیز مجزا شد و یکی از شهرستانهای آذربایجان شرقی را تشکیل داد.

هشترودی، محسن (haštrudi)، ۱۲۸۶–۱۳۵۵ هش، ریاضیدان ایرانی، استاد (۱۳۱۹–۵۵) دانشگاه تهران، متولد تبریز. دکتر در ریاضیات از دانشگاه پاریس شد (۱۳۱۵ هش). در ۱۳۱۵ به ایران باز گشت و به تدریس در دانشگاه تهران مشغول شد. در ۱۳۳۰–۳۱ هش رئیس دانشگاه تبریز بود، و در ۱۳۳۶ هش رئیس دانشکده‌ی علوم دانشگاه تهران شد، و پس از بازنشستگی سمت استاد ممتاز دانشگاه تهران یافت. هشترودی کتب و مقالات چندی به فارسی و فرانسوی تدوین کرده است که از آن جمله دانش و هنر (مجموعه‌ای از مقالات علمی و ادبی) و نظریه اعداد را میتوان نام برد.

هشتک[2] (haštak) در نجوم، صورت فلکی کوچکی نزدیک قطب جنوب فلکی. نقطه‌ی قطب جنوب در آن واقع است. نیز ← تصویر ص ۱۵۹۰.

هشتگرد، ده، کرج، ← ساوجبلاغ، ناحیه.

هشت و پنج، در اصطلاح معماری، نام طاقهای منحنی زاویه‌دار، که استادان قدیم با دسم کردن ۸ مربع در طول و ۵ مربع در عرض طرح میریختند. نیز ← هفت و پنج.

هشت‌وجهی[3] (hašt.vajhi)، حجمی که به ۸ وجه محدود باشد. **هشت‌وجهی منتظم** آن است که وجوه جانبی آن ۸ مثلث متساوی‌الاضلاع باشد. یک هشت‌وجهی منتظم تشکیل یافته است از

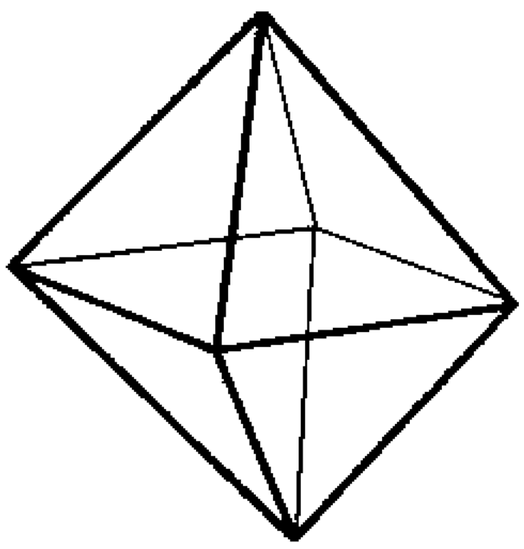

۲ هرم منتظم مربع‌القاعده متساوی که قاعده‌های آنها بر هم منطبق است. نیز ← کثیر الوجوه.

هشت وزیر، مسئله‌ی: ← شطرنج، قسمت VI، بند ۲.

هشت‌وگیر (hešto.gir؛ معمولاً hašt-)، در اصطلاح بنائی، نوعی ترکیب آجر یا خشت که آجر یا خشت دیوار را پس و پیش میگذارند به منظور اینکه بعداً قسمتی از بنا بدانجا پیوسته یا نماسازی به عمل آید.

هشتی (hāšti)، دهلیز ورودی خانه که عموماً هشت‌ضلعی بوده است.

هشتیان: ← صومای، دهستان.

هشجین (hešajin)، ده (جم ۲٬۸۱۳ نسمه ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش و دهستان خورش رستم، شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۱کیلومتری ج هروآباد. کوهستانی است محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی جاجیمبافی و گلیمبافی دارد.

هشمیز (hašamiz)، ده (جم ۱٬۰۵۴ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان زاوه رود، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ ۲۷کیلومتری جغ سنندج. کوهستانی و سردسیر است. محصولش غلات است.

هشیوار (hašivār)، دهستان (جم ۸٬۶۰۹ نسمه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳۰ آبادی. محصولاتش غلات، برنج، پنبه، و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

هضم: ← گوارش.

هفایستوس[4] (hefāystos)، در دین یونان، خدای اولمپی آتش و فلزگری؛ پسر زئوس و هرا و پدر ارختئوس. معمولاً به صورت مردی لنگ و ریشو با شانه‌ها و بازوان قوی نمایش داده میشد. دلقک خدایان اولمپی بود. وقتی سر دردناک زئوس را شکافت و از پیشانی آن آتنه بیرون جست. مسکن دلخواهش در زمین جزایر آتشفشانی بود و در آنها کارگاه-



هفایستوس

(۱)octopus (۲)Octans (Octant) (۳)ocrahedron (۴)Hephaestus

هائی داشت که سیکلوپها در آنها کار میکردند، چون خدای صنایع بود، در مراکز صنعتی، مانند آتن، او را پرستش میکردند. در سه جنگ تروا پشتیبان یونانیان بود. رومیان او را وولکانوس میخواندند.

هفتاد، ترجمه‌ی: ← ترجمه‌ی هفتادی.

هفتاد و دو تن: ← کربلا، واقعه‌ی.

هفتاد و دو تن، امامزاده، بقعه‌ای (← امامزاده) در ساروق، اراک. مشتمل است بر دو گنبد متصل به یکدیگر، نوشته‌های روی دیوار گنبد بزرگتر مورخ ۵۸۷ هق و گنبد کوچک مورخ ۶۲۰ هق است. قبور متعدد آن منسوب به امامزادگان از نسل امام ۴م ع است. پنج صندوق منبت روی قبور دارد.

هفتاد و دو ملت، اصطلاحی مأخوذ از حدیث نبوی که به طرق مختلف روایت شده است، و مضمون آن اینکه امت پیغمبر اسلام پس از او به هفتاد و سه فرقه منشعب خواهند شد که هفتاد و دو فرقه‌ی آن بر گمراهی و ضلالت هستند و تنها یک فرقه‌ی آن "ناجیه" یعنی نجات‌یافته و بر راه راست است. روایت مشهور این است که حضرت رسول ص فرموده است که قوم یهود به هفتاد و یک فرقه منشعب شد و قوم نصاری به هفتاد و دو فرقه، و امت من (یعنی مسلمانان) به هفتاد و سه فرقه منشعب خواهد شد که، بجز یکی، همگی در آتش خواهند بود. در روایت دیگر آمده است که امت من (یعنی مسلمانان) به هفتاد و دو فرقه منشعب خواهند شد. به هر حال، اگر روایت افتراق به هفتاد و سه فرقه صحیح باشد مقصود از هفتاد و دو ملت فرقه‌های گمراه است و اگر روایت هفتاد و دو صحیح باشد مقصود از هفتاد و دو ملت همه‌ی فرقه‌های اسلامی است. نویسندگان کتب ملل و نحل سعی کرده‌اند که عده‌ی فرق مسلمین را در هفتاد و سه ملت یا فرقه تثبیت کنند ولی توفیق نیافته‌اند زیرا فرقه‌های مختلف اسلامی خیلی بیش از هفتاد و سه فرقه است و تنها فرقه‌های مختلف شیعه از هفتاد و دو فرقه متجاوز است. بغدادی مؤلف کتاب الفرق بین الفرق که سعی کرده است مضمون حدیث را با فرقه‌های مختلف اسلامی تطبیق، و آن را در هفتاد و سه تثبیت کند خود دوچار تناقض شده است، زیرا در بیان تعداد فرقه‌های گمراه هفتاد و دوگانه گفته است: آنچه گفتیم هفتاد و دو فرقه است که بیست فرقه‌ی آن روافض (یعنی شیعه)، ۲۰ فرقه‌ی آن از خوارج، ۲۰ فرقه‌ی آن از قدریه، ۲۰ فرقه‌ی آن از مرجئه (morjea)، ۵ فرقه نجاریه و بکریه و ضراریه و جهمیه و کرامیه‌اند. چنانکه ملاحظه میشود مجموع این فرقه‌ها که بغدادی شمرده است هشتاد و پنج فرقه میشود نه هفتاد و دو فرقه. به هر حال هر یک از فرقه‌های اسلامی خود را همان فرقه‌ی ناجیه که حضرت رسول ص فرموده است میخوانند و دیگران را هالک و اهل دوزخ میشمارد.

هفتادی، ترجمه‌ی: ← ترجمه‌ی هفتادی.

هفت آشوب: ← زلالی خوانساری.

هفت اقلیم: ← اقلیم، در جغرافیای قدیم.

هفت اقلیم (haft eqlim)، کتابی در تذکره‌ی شعرا، به زبان فارسی، تألیف امین احمد رازی (امین ابن احمد). مؤلف از مردم ری بوده است، ولی کتاب خود را در هندوستان تألیف کرده (۱۰۰۲ یا ۱۰۲۸ هق). و آن را به ۷ بخش، به مناسبت هفت اقلیم زمین (← اقلیم، در جغرافیای قدیم)، تقسیم کرده است، و شعرا را بر این اساس طبقه‌بندی نموده، و در ذیل هر اقلیمی اطلاعاتی جغرافیائی نیز آورده است. این کتاب یک بار در هند (سه جلد، ۱۹۱۸–۱۹۳۹) ناتمام چاپ شده است، و چاپ مغلوطی هم از تمامی آن، از روی نسخه‌ی خطی مورخ ۱۰۷۱ هق، در تهران بدون تاریخ منتشر شده است.

هفتال یا **هپتال:** ← هپتال.

هفتالیان[1] (haftālīān) یا **هونهای سفید**[2] (-hon)، معرب آن **هیاطله** (hayātele)، نام قبیله‌ای که در تاریخ قرون ۵م و ۶م بم ایران و هند اهمیت فراوان داشته است. این قبیله نزد مورخین بیزانسی به اسامی چند، از جمله افتالیتوی (eftālitoy). معروف بوده است. نخستین اطلاع در باره‌ی این قوم از کتابهای تاریخ چین به دست میآید که هفتالیان را قبیله‌ای از قبایل بزرگ یوئه‌چی، ساکن شمال دیوار بزرگ چین، دانسته‌اند. هیاطله پیش از قرن ۵م به طرف مغرب حرکت کردند، و ح ۴۲۰ به ماوراء النهر رسیدند، و در طی ۱۳۰ سال بعد، با حمله‌های پی‌درپی، کشور ایران را تهدید میکردند. بهرام گور جلو آنان را گرفت. ولی پس از وی، در ۴۸۴ پیروز I ساسانی را مغلوب و مقتول کردند. خسرو انوشروان در ۵۵۷ با کومک ترکان قدرت هفتالیان را بر انداخت.

هونهائی که به هندوستان حمله کردند، ظاهراً از همان تیره‌ی هفتالیانی بودند که به ایران میتاختند. مرکز ایشان در بامیان و بلخ بود، و از آنجاها به جنوب و جنوب غربی حمله میکردند. در قرن ۵م بم از تن بر باکتریا تاخته آن را متصرف شدند. در اواخر قرن ۵م بم، به فرماندهی تورامانا به مالوا در هند مرکزی رسیدند، و مدتی آنجا را در تصرف داشتند. بعد از تورامانا پسرش میهیراگولا (ف ۵۴۰ بم) سلطنت کرد، ولی امرای هندی که از ظلم او به ستوه آمده بودند با هم متحد شدند و بر وی شوریدند (ح ۵۲۸)، و او به کشمیر پناه برد، و پس از چندی سلطنت آنجا را به دست گرفت. کمی پس از مرگ وی، با حمله‌ی ترکان، دولت هفتالیان هند بر افتاد، و هفتالیان بتدریج در اقوام مجاور منحل شدند.

هفت امامی: ← سبعیه.

هفت اورنگ (haft ōrang)، نام مجموعه‌ی هفت مثنوی از نورالدین عبدالرحمان جامی که به پیروی از خمسه‌ی نظامی گنجوی سروده است.

هفت‌بند (haft.band)، گیاهی از نوع پولیگونوم (*Polygonum*)، دارای شیره‌ای تلخ، و گلهائی قرمز به صورت دم گربه، ریشه‌ی آن به عنوان مدر به کار میرود. جنس *P. orientale* برای زینت کاشته میشود.

هفت پیکر: ← صبای کاشانی.

هفت پیکر (haft peykar) یا **بهرامنامه،** مثنوی در بحر خفیف سالم مخبون مقطوع، از نظامی گنجوی، جزو خمسه‌ی نظامی. شاعر درین داستان به شرح سرگذشت بهرام گور و زناشوئی وی با دختران پادشاهان هفت اقلیم و افسانه گفتن دختران برای بهرام پرداخته و هفت افسانه‌ی زیبا در آن آورده است. هفت پیکر یکی از شیرینترین منظومه‌های نظامی است، و وزن آن از حدیقة الحقیقه اقتباس شده است. گروهی از محققان این منظومه را شاهکار نظامی میدانند.

هفت پیکر بهرام گور، داستانی منثور که به سبکی ساده و عامیانه نگاشته شده است و نویسنده‌ی آن معلوم نیست. ظاهراً این کتاب از روی هفت پیکر نظامی و به منظور ساده کردن آن، به طرزی که قابل استفاده‌ی عامه و مردم کم‌سواد باشد، تهیه شده است.

هفت‌تپه (haft.tappe)، آبادی (جه ۵۵۶ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حسین‌آباد، بخش شوش، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، ج دزفول، 100کیلومتری ل اهواز.

احیای کشت نیشکر خوزستان، در ضمن طرحهای ← عمران خوزستان در این ناحیه مورد توجه قرار گرفت، و در ۱۳۳۸ هش کشت آزمایشی نیشکر در ۲۰۰ هکتار، در محلی به نام هفت‌تپه، شروع شد، و سپس با تأسیس کارخانه‌ی نیشکر هفت‌تپه و بهره‌برداری از آن، در ۱۸ آذرماه ۱۳۴۰ هش، اقداماتی در راه توسعه‌ی کشت نیشکر در اراضی این محل به عمل آمد. در جوار کارخانه‌ی نیشکر هفت‌تپه، به علت دسترسی به ← باگاس که ماده‌ی اولیه‌ی خمیر کاغذ است، کارخانه‌ی کاغذسازی تأسیس شد (← کاغذ، قسمت کاغذسازی در ایران). باگاس نیشکر، به مقدار زیاد، از طرح نیشکر هفت‌تپه تهیه و در اختیار کارخانه‌ی کاغذسازی قرار میگیرد.

هفت‌تن یا **هفت‌تنان،** ایوان و باغ عهد زندیه در ل شهر شیراز؛ مدفن چند تن از عرفا.

هفت‌چشمه (haft.cešme)، ده (جه ۱٬۱۸۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شیرامین، بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۴کیلومتری ج دهخوارقان. محصولاتش غلات و حبوبات است.

هفت خان [← هفت وادی، منزل] یا **هفت خوان،** در داستانهای ملی ایران. ۱– هفت مرحله‌ی خطرناک که رستم در راه مازندران برای رهائی کاووس از آنها گذشت. چون خبر گرفتاری کاووس به زال رسید، رستم را به رهائی او به مازندران فرستاد و گفت تا جایگاه کاووس دو راه پر خطر است، یکی راهی دراز و دور که کاووس رفت، و یکی کوتاه که دو هفته زمان می‌گیرد و تو از این راه برو. رستم بدان راه رفت، و ازین خانها با پیروزی گذشت.

خان اول. دشتی پر از گور و نیستانی در آن، که رستم پس از شکار گورخری و کباب کردن و خوردنش، رخش را به چرا رها کرد و خود به خواب رفت. پس از ساعتی شیری که در نیستان کنام داشت، پدیدار شد و با رخش در آویخت، و رخش با لگد و دندان او را از پای در آورد.

خان دوم. بیابانی بی‌آب و گرم و خشک که

(1) Ephthalites (2) White Huns

رفتن را از تشنگی بر رخش و رستم دشوار ساخته بود. رستم به خداوند نالید و از تشنگی سست و پیخود بر زمین افتاد؛ همان دم میشی از پیش او گذشت، و رستم دانست که میش به آبشخور میرود، در پی میش روان شد و به چشمه‌ای رسید، و آب خورد و زین از رخش جدا کرد و تن او را شست، و پس از افکندن گوری و بریان کردن و خوردنش آهنگ خواب کرد و رخش را گفت که اگر جانوری یا دشمنی پدیدار شد، خود با او در نیاویزد و نزد رستم آید.

خان سوم. رستم تا نیمه‌شب در خواب بود که اژدهائی از گوشه‌ی دشت پدیدار شد. رخش نزد رستم شتافت و سم بر زمین کوفت. اما چون رستم بیدار شد اژدها ناپدید گشت. چون رستم بار دیگر به خواب رفت اژدها از تاریکی بیرون آمد و دوباره رخش به بالین رستم آمد و سم کوفت. رستم بیدار شد و همچنان چیزی ندید و رخش را سرزنش کرد و سوم‌بار به خواب رفت. اژدها بار دیگر پدیدار شد و غرید. رخش سوم‌بار سم بر زمین کوفت و خروش بر آورد. این بار که رستم بیدار شد، به خواست خداوند اژدها را در تاریکی دید، شمشیر کشید و با او در آویخت، اما چون اژدها بسیار زورمند بود، رخش به یاری رستم، دو کتف او را به دندان کند و پوستش را درید و رستم سرانجام سر او را به شمشیر از تن جدا کرد، و به راه افتاد.

خان چهارم. چشمه‌ای که کنارش خوانی از میش بریان و نان و نمکدان و جامی زرین پر شراب، و نزدیک جام طنبوری بود؛ رستم طنبور بر گرفت و سرودی سر داد. چون آواز او به گوش زنی جادو که جایگاهش بدان دشت بود، رسید، به صورت دختری پر رنگ و بوی نزد رستم آمد. رستم جامی باده بدو داد و خداوند را یاد کرد. همینکه نام خدا بر زبان راند، دختر زیبا به صورت گنده‌پیری سیاه‌رو و پرچین و زشت در آمد، رستم او را به بند آورد و با خنجر دو نیم کرد.

خان پنجم. سرزمینی پر سبزه و آب که رستم در آن آهنگ خواب کرد و رخش را به چرا گذاشت، دشتبان که اسب در سبزه‌زار دید، ناسزاگویان نزد رستم شتافت و چوبی بر پای او زد. رستم بر جست و دو گوش او را گرفت و کند. دشتبان با گوشهای کنده نزد پهلوان اولاد (olād) نگاهبان آن سرزمین رفت. اولاد با گروهی نزد رستم آمد، اما رستم کسان اولاد را کشت و او را به کمند آورد و ازو نشان کاووس و ایرانیان را پرسید، و به او وعده داد که اگر وی را به جایگاه دیو سپید و کاووس راهنمائی کند، پادشاهی مازندران را به او دهد. اولاد گفت که "ازین جای تا پیش کاووس صد فرسنگ و از آنجا تا نزدیک دیو سپید صد فرسنگ دیگر راهی دشوار و بد است در میان دو کوه که دوازده هزار نره‌دیو نگاهبان آنند. پس از آن دشت و سنگلاخ است، آنگاه رود آبی که صد فرسنگ پهنا دارد و نره‌دیوی با دیوان بسیار پاسبان آنند و پس از آن جایگاه دیو سپید است".

خان ششم. رسیدن رستم به دروازه‌ی مازندران و در آویختن او با ارژنگ، سپهبد دیو سپید، و کشتن او و لشکریانش، و رفتن به شهری که جایگاه کاووس بود.

خان هفتم. گذر کردن رستم از هفت کوه پر از نره‌دیوان و رسیدن به غاری که دیو سپید در آن خفته بود. اولاد گفت که دیو سپید چون روز گردد و هوا گرم شود به خواب میرود. رستم به غار رفت و برای بیدار کردن او بانگی بلند بر آورد، دیو سپید بر جست و با رستم به جنگ در آمد. رستم نخست یک ران او را به تیغ افکند. اما دیو سپید سخت زورمند بود و پای‌بریده با رستم در آویخت. سرانجام رستم او را به گردن بر آورد و به زمین زد و دلش را درید و جگر گاهش را بیرون کشید. و سپس نزد کاووس شتافت و خون جگر دیو سپید را در چشم او و لشکریان ایران چکانید و چشمان همه را، که دیو سپید به جادویی نابینا ساخته بود، روشن ساخت.

۲- هفت مرحله‌ی خطرناک و دشوار که اسفندیار در راه رسیدن به رویین‌دژ، جایگاه ارجاسپ تورانی، و کشتن او و رها ساختن خواهران خویش، همسای و به‌آفرین از بند وی، از آنها گذشت. پس از آنکه لهراسب به دست ارجاسپ کشته شد و لشکریان ایران از پس تورانیان بر نیامدند و در محاصره افتادند، گشتاسپ به اندرز و چاره‌جوئی جاماسب وزیر خود، اسفندیار را که به سخن‌چینی گرزم به بند افتاده بود، از بند گشاد و به جنگ ارجاسپ فرستاد. لشکریان توران شکست یافتند؛ ارجاسپ گریخت و گرگسار پهلوان تورانی به بند اسفندیار آمد. اسفندیار پس از این جنگ و در بهار دیگر، به راهنمایی گرگسار، که هر بار او را از باده مست میکرد و چگونگی راه ازو میپرسید، از راهی پرخطر که به یک هفته به رویین دژ میرسید این هفت خان را پیمود.

خان اول. دو گرگ نر و ماده، هر یک به بزرگی فیلی، با دندانی بلند و دو شاخ به اسفندیار روی آوردند و اسفندیار نخست آنها را به تیر زد و سپس به شمشیر پاره پاره کرد.

خان دوم. جنگ اسفندیار با دو شیر نر و ماده که هر دو را به شمشیر از پای در آورد.

خان سوم. کشتن اسفندیار اژدهائی بزرگ و آتشین‌دم و نیرومند را، بدین‌سان که صندوقی ساخت، و بر آن شمشیرهای تیز نشاندند و خود به درون آن رفت، دو اسب بر صندوق بستند و به جانب اژدها روان کردند؛ اژدها اسبها و صندوق را به کام کشید و چون شمشیرها به دهان او فرو رفت و از آن رنج زورش کاسته شد، اسفندیار از صندوق بیرون آمد و به شمشیر مغزش را خرد کرد.

خان چهارم. روز دیگر گرگسار گفت که بر راه زنی غول و جادوست که قامت خود بلند می‌سازد و بیابان را دریا میکند و لشکریان را غرقه میسازد. اسفندیار لشکر را به پشوتن سپرد و خود طنبوری بر گرفت و با جامی پر از می به راه افتاد. به بیشه‌ای خرم و پردرخت رسید و بر لب چشمه‌ای از اسب فرود آمد و سرودی همراه نوای طنبور سر داد. زن جادو که در آن بیشه جایگاه داشت به صورت دختری خوبرو نزد اسفندیار آمد. اسفندیار او را از باده گرم کرد و زنجیر پولادینی را که زردشت به بازویش بسته بود و نهانی با خود داشت، به گردن او افکند، چنانکه نیرو از تن جادو برفت. زن جادو خود را شیری ساخت، اما اسفندیار شمشیر کشید و او را گفت که به صورتی که هست در آید، جادو چنانکه بود، گنده‌پیری سر و موی سفید و سیاه‌ظاهر شد. اسفندیار شمشیر بر سرش زد و او را بکشت. همینکه جادو مرد آسمان تیره شد و باد و گردی سیاه بر خاست. چنانکه همه‌جا تاریک شد. اسفندیار به بالائی بر آمد و خروشی بلند بر آورد، و پشوتن و لشکریان به آواز او نزد وی آمدند.

خان پنجم. کوهی بلند بر سر راه بود و سیمرغی با دو بچه به بلندی قامت خود بر آن آشیانه داشت. اما اسفندیار دوباره صندوق چوبین و شمشیرهای گرد بر گرد آن نشانده را به پای ساخت و درون آن رفت. روز دیگر که سیمرغ به پرواز آمد و صندوق و اسبان را دید فرود آمد که آن را به هوا ببرد، اما منقار و بال و چنگش به تیغها پاره و مجروح شد و سست و خون‌آلود به زمین افتاد. اسفندیار از صندوق بیرون جست و با شمشیر او را پاره پاره کرد.

خان ششم. بیابانی که در آن سه روز و سه شب به بلندی یک نیزه برف بارید و باد و دمه‌ای سخت بر آمد. اسفندیار به درگاه خداوند نیایش کرد تا ابرها پراکنده شدند و باد خوش وزیدن گرفت. اما گرگسار گفته بود که پس از برف و سرمای شدید به بیابانی خشک و بی‌آب خواهند رسید که همه از تشنگی و گرسنگی تلف خواهند شد. آنگاه اسفندیار بار و بنه همان جا گذاشت و با صد ستور که نیمی آب و خوراک و نیم دیگر سلاح میبردند، به راه افتاد. در راه رودی بزرگ و پهناور پدیدار شد و شتر پیشاهنگ در آن پای نهاد و نزدیک بود غرق شود که اسفندیار دو ران او را گرفت و از آب بیرون کشید سپس گرگسار را به پیش خواند و او را برای گذر کردن از پایاب و پیش افتادن و راه نمودن به رودخانه فرستاد، و لشکریان همه از آب گذشتند، و آنگاه گرگسار را به سزای چندین دروغ که گفته بود کشت و در آب افکند.

خان هفتم. اسفندیار لشکریان به پشوتن سپرد، و خود در جامه‌ی بازرگانان با صد شتر بار جواهر و کالای گونه‌گون و ۷۰ صندوق که ۱۶۰ پهلوان جنگی در آن جای گرفته بودند، و ۲۰ تن سپهسالاران که در لباس ساربانان کاروان را به پیش میراندند، به جانب دژ روان شد. پشوتن را نیز گفت که اگر دیدبانان در روز دود و شبهنگام آتش بینند، نشان فرا خوانده شدن لشکریان است. چون نزدیک دژ رسید، جامی پر گوهر و لعل و فیروزه و یک اسب و 10 طاقه دیبا به پیشکش نزد ارجاسپ برد و گفت که بازرگانی تورانی است و خراد نام دارد و اجازه میخواهد که کاروان را به دژ آورد، و در سایه‌ی مهر و داد پادشاه به خرید و فروش پردازد. ارجاسپ اجازه داد و اسفندیار کلبه‌ای آراست و خریداران بسیار بر او گرد آمدند. روز دیگر به ارجاسپ گفت که در صندوقها تاج و بازوبندهای شاهانه است که اگر شاه آنها را بپذیرد، بر بازرگان سپاس نهاده است. ارجاسپ به او

اجازه داد که هر زمان بخواهد، بی بار خواستن از دربان، نزد شاه در آید. آنگاه اسفندیار گفت که چون بدینجا میآمد، بر سر راه دریائی بود و چون بر کشتی نشستیم چنان تندبادی بر آمد که همه بر جان خویش ترسان شدیم و با خدای عهد کردم که اگر تندرست به خشکی رسیم، به هر جای که باشد، به درویشانش فراوان چیز دهیم. و سران کشور را به بزم خوانیم. ارجاسپ این دعوت را پذیرفت؛ اسفندیار گفت که کلیه‌ی او تنگ است و اگر شاه فرمان دهد به بام دژ بر آیند. شاه اجازه داد و نیز گفت که برای مهمانی به کاخ او در آیند، اسفندیار شبهنگام آتشی بلند بر بام دژ افروخت و صندوقها را بگشاد و خود و نامدارانش جامه‌ی رزم به تن کردند، و پشوتن و لشکریان نیز به نشان آتش راه دژ در پیش گرفتند. ارجاسپ که غوغا و گیرودار شنید، از خوابگاه بیرون جست و جامه‌ی جنگ پوشید. اما اسفندیار او را کشت و خواهران خود را آزاد کرد و با نامداران خود تا صبح با لشکریان ارجاسپ نبرد کردند و همه‌ی آنان و از آن جمله دو سپهسالار تورانی، کهرم و اندریمان برادر او، را کشتند، و با گنج ارجاسپ به ایران باز گشتند. نیز ← طرخان.

هفت خوان: ← هفت خان.

هفت رنگ، در اصطلاح معماری، کاشیهائی که نقوش رنگارنگ دارد.

هفت سیاره: ← زلالی خوانساری.

هفت سین (haft sin)، از مشهورترین مراسم نوروز نزد ایرانیان، عبارت از آراستن هفت چیز که نام آنها با حرف س آغاز میشود. اینها را معمولاً[1] از میان چیزهای زیر انتخاب می‌کنند: سیب، سیاهدانه، سنجد، سماق، سیر، سرکه، سبزه، سبزی، سمنو. هفت‌سین را قبل از تحویل سنت بسیار کهن به نظر میرسد، و امکان دارد که اشاره به هفت سپنتا (هفت امشاسپند) باشد.

هفت شهر سیبولا: ← سیبولا.

هفت شهیدان (haft.šahidān)، بقعه‌ی کوچکی با گنبد فیروزه‌فام دوپوشه، کنار قبرستان ده پیرگاه (یا هفت شهیدان)، کنار راه مسجد سلیمان به لالی، خوزستان.

هفت کشور: ← فیضی دکنی.

هفتکل (haft.kel)، بخش (جمع ۱۸٬۳۶۲ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان). اراضی این بخش را تپه‌ها و کوههای کم‌ارتفاع گچی تشکیل داده که برای زراعت مناسب نیست. در باره‌ی تسمیه‌ی آن گفته‌اند که روزی حاج گرگعلی، رئیس طایفه‌ای به همین نام، از نزدیک کوهی میگذشت، هفت تن عرب راه را بر او بستند ولی وی هر هفت تن را کشت. طایفه‌اش برای یادبود هفت کَل (← تل، تپه‌سنگ) بر روی قبر آنها ساختند. میدان نفتی هفتکل در سال ۱۳۵۶ هش (۱۹۲۷) کشف شد و از لحاظ قدمت دومین منطقه‌ی نفتخیز جنوب ایران محسوب میشود. ۴۸ حلقه چاه در آن حفر شده است که از ۲۰ حلقه‌ی آن روزانه 20'000 تن نفت خام استخراج میشود. مرکزش، شهر **هفتکل** (جمع ۹٬۶۱۶ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۸۸کیلومتری جنوب مسجد سلیمان قرار دارد، و مرکز امور اداری و صنعتی نفت سفید و هفتکل است. در بعضی مآخذ به صورت **هفتگل** ضبط شده است.

هفت کول: ← بداغ.

هفت کوه، در نظر جغرافیدانان قدیم، هفت کوه معروف. این کوهها عبارت بودند از ← کوه قاف؛ دماوند؛ کوه سرندیب (← سیلان) ـ که بر بالای آن جای پای عظیمی دیده میشود که مسلمانان آن را جای پای حضرت آدم و بودائیان جای پای بودا میدانند؛ کوه گلستان در ناحیه‌ی طوس؛ کوه ورن؛ کوه لزگیان؛ و کوه چین.

هفت‌گردان، جنگ: ⇐ جنگ هفت‌گردان.

هفتگل، بخش، مسجد سلیمان، ← هفتکل.

هفت‌لنگ (haft.lang). یکی از دو شعبه‌ی طوایف بختیاری مشتمل بر چهار طایفه‌ی دورکی و بابادی و دیناری و بختیاروند، و هر یک منقسم به تیره‌های مختلف (روی هم رفته ۵۵ تیره)؛ در باره‌ی وجه تسمیه‌ی آن ← چهارلنگ. پس از زوال قدرت طوایف چهارلنگ، قدرت یافتند. منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم اصفهان، جعفر قلی خان، از رؤسای آنها را به ایلخانی شناخت. و جعفر قلی خان، برای نیل به این مقام، ۱۴ تن از خویشان، از جمله برادر خود را کشت. پس دولت شورید، در محاصره افتاد، و گریخت. کلبعلی خان، از طایفه‌ی دورکی جانشینش شد، ح ۱۲۶۷ هق حسینقلی خان، پسر جعفر قلی خان، به قدرت رسید، کلبعلی خان را کشت، و مدت ۳۲ سال ایلخانی کرد. در ۱۲۹۹ هق ظل‌السلطان او را به اصفهان خواند، و در آنجا، او را خفه یا مسموم کردند، اسفندیارخان پسر بزرگ او را نیز به حبس انداختند.

هفت منظر: ← هاتفی جامی.

هفتواد (haftvād)، در تاریخ اشکانیان، نام فرمانروای دست‌نشانده‌ی اشکانی در کرمان، که اردشیر بابکان پیش از استقرار پادشاهی خویش با او جنگید، و بر او دست یافت. از این شخص، که نام او به صورت هفواد (hafvād) نیز یاد شده، سکه‌هائی به دست آمده است. هفتواد، بنا بر تحقیقات دانشمندان زبانشناس، صورت تحریف‌یافته‌ای از هفتان بوخت (boxt) (هفت رهاننده ← هفت امشاسپند) است. اما سرگذشت هفتواد در شاهنامه صورتی افسانه‌ای یافته است بدین شرح: هفتواد مردی بینوا از شهر کجاران در کرمان و نزدیک دریا بود که هفت پسر و یک دختر داشت. در این شهر دختران بسیار بودند، و همه از پنبه‌ریسی به بینوائی روزگار میگذراندند. روزی دختی هفتواد سیبی از درخت افتاده دید؛ آن را بر داشت و در آن کرمی یافت. کرم را به فال نیک گرفت، به خانه برد و خوراک داد و از او پرستاری کرد، و بر اثر آن توانائی بیشتر در رشتن پنبه یافت. سرانجام هفتواد و هفت پسرش ثروتمند و زورمند شدند، و بر حاکم شهر شوریدند و او را کشتند. هفتواد دژی استوار بر بالای کوه بر آورد، و در آنجا مستقر شد. اردشیر بابکان که خبر او را شنید، لشکر به جنگ او برد اما شکست یافت و باز پس نشست. و چون از کار کرم ــ که قدرت هفتواد در پرتو وجود آن بود ــ آگاهی یافت، به جامه‌ی بازرگانی خراسانی با بارهای زر و سیم به دژ رفت، و دژبانان برای داد و ستد او را به دژ راه دادند. اردشیر خود ۳ روز پرستاری از کرم راکه این زمان همچون پیلی بزرگ شده بود به عهده گرفت، و به دست خویش بدان خوراک داد. روز سوم روی گداخته در دهان وی ریخت و او را کشت، و با همراهان خویش با جنگاوران دژ به نبرد پرداخت، و به نشانه‌ای که با لشکریان خویش در پیرامون دژ گذاشته بود بر بام دژ آتش برافروخت و به زبان آتش و دود آنان را به یاری خواند. و بدین تدبیر بر هفتواد دست یافت، و او را با پسر بزرگش، شاهوی، زنده بر دار کرد.

هفتوان، کوه، کردستان، ← دشت طال.

هفت و پنج، در اصطلاح معماری، نام طاقهای منحنی زاویه‌دار که در طرح آنها ۷ مربع در طول و ۵ مربع در عرض رسم میکنند. نیز ← هشت و پنج.

هفته[1] (hafte)، دوره‌ای از زمان کوتاهتر از یک ماه و بلندتر از یک شبانروز، معمولاً هفت‌روزه. ظاهراً هفته‌ی هفت‌روزه از قرارداد‌های ملل قدیم آسیای غربی است که هر روز را تحت تأثیر یکی از سیارات (به تعبیر آن روز) میدانستند، و هنوز هم اسامی روزهای هفته در زبانهای اروپائی الفاظی است که پیوستگی هر روز را با یکی از سیارات نشان میدهد، و ترجمه‌ی آن الفاظ چنین است: روز خورشید (یکشنبه)، روز ماه (دوشنبه)، روز مریخ (سه‌شنبه)، روز عطارد (چهارشنبه)، روز مشتری (پنجشنبه)، روز زهره (جمعه) روز زحل [در انگلیسی] (شنبه). در زبانهای فرانسه و آلمانی روز شنبه به لفظی است که از کلمه‌ی شبات عبری یا سبت عربی گرفته شده و به معنی روز راحتی است. در فارسی و عربی روزهای بعد از شنبه را با اعداد یک تا پنج نامگذاری می‌کنند. نیز ← تقویم.

هفته، ده (جمع ۱٬۶۲۳ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره‌کهریز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۶کیلومتری ش آستانه. محصولاتش غلات، بشن، انگور، و میوه‌جات است.

هفته‌ها، عید: ← پنجاهه، عید.

هفته‌ی مقدس[2]، هفته‌ی آخر روزه‌ی بزرگ، که مسیحیان در آن آلام و مرگ مسیح را به یاد میآورند. روزهای مهمش عبارتند از یکشنبه‌ی نخل، پنجشنبه‌ی پاشوئی، جمعه‌ی نیک، شنبه‌ی مقدس (ایام روزه و پرهیز مسیحیان ظهر شنبه به سر میرسد). نیز ← فصح، عید.

هفده تن، امامزاده، بنای (← امامزاده) مورخ ۱۰۳۱—۳۲ هق از عهد شاه عباس I صفوی در گلپایگان. به فرمان امامقلی خان، سردار معروف شاه عباس، ساخته شده. گنبد کاشی و کتیبه‌های معرق بسیار عالی به خط غیاث‌الدین علی جواهری دارد.

هفشجان (hafšejān)، شهر (جمع ۷٬۹۱۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد. فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال؛ ۱۲کیلومتری جنوب

(1) week (2) Holy Week

شهر کرد. محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

هفوف (hofuf)، نام قدیمتر آن **الهفهوف** (al.hofhuf)، شهر (در ۱۹۶۰ حه تخمیناً 100'000، ح ۴۰٪ شیعه)، ش عربستان سعودی، پایتخت احساء. نخست نام مجموعه‌ی باغهائی بود که قصبه‌ی الاحساء، پایتخت قدیم احساء، را احاطه میکرد و سپس به عنوان مرکز احساء که خود جانشین هجر شده بود، جای آن را گرفت. تا دهه‌ی ۶۰ قرن ۴۲۰ برج و بارو داشت. از ۱۳۷۱ هق مرکز ایالت شرقی عربستان سعودی است. در زمان تسلط ترکان عثمانی (۱۲۸۹–۱۳۲۳ هق) حکومت ناحیه‌ی احساء (که به غلط نجد نامیده میشد) تابع حکومت بصره بود. پس از تصرف (۱۳۲۲ هق) هفوف به دست عبدالعزیز III ابن سعود، این شهر تا ۱۳۷۲ هق مرکز ایالتی بود، و در این سال دمام کرسی ایالت شرقی شد. پارچه‌های دستباف و مصنوعات دستی دیگر آن از قبیل قهوه‌جوش و سلاح و جواهر، در خلیج فارس شهرت داشت، و هنوز هم پنجشنبه بازار آن گروه کثیری را از اطراف به آن شهر جلب میکند. هفوف با جاده‌ی آسفالته و راه آهن به دمام و ریاض پایتخت عربستان سعودی مربوط است.

هفهوف، الـ: ← هفوف.

هق، علامت اختصاری برای سال هجری قمری در این کتاب.

هقعه (haq'a)، پنجمین منزل منازل قمر.

هکابه[1] (hekābe)، در افسانه‌های یونان، ملکه‌ی تروپا، زن پریاموس. پس از ← جنگ تروا اودوسئوس او را به اسارت برد.

هکاتایوس آبدرائی: ← هانتو.

هکاتومپیلوس[2] (hekātompilos؛ از یـ)، یـ **هکاتومپولوس** (ـpu-) [ـ (شهر) صد دروازه]، یکی از نخستین پایتختهای دولت اشکانی (← **اشکانی، تمدن**)، که ویرانه‌های آن در اطراف شهر دامغان کنونی واقع است. به قول فلاویوس آریانوس (flāvius āriānus؛ نه قرن ۲م بم، مورخ یونانی)، شهر را سلوکوس I بنا نهاد، ولی حق آن است که این شهر قبلاً وجود داشته، و سلوکوس آن را وسعت داده است. تسمیه‌ی آن را به "شهر صد دروازه" به مناسبت جاده‌های فراوانی که در آنجا تلاقی میکرده‌اند گفته‌اند. تیرداد پایتخت خود را به این شهر یونانی، که در کنار جاده‌ی بزرگ تجارتی بین شرق و غرب بود، منتقل ساخت. نوشته‌های پلوتارک حاکی از این است که در اواسط قرن اول ق‌م شهر تحت نفوذ تمدن یونانی بوده، زیرا به قول وی، پیش از زمان اردI در آنجا یکی از نمایشنامه‌های ائوریپیدس نمایش داده میشده است.

هکاته[3] (hekāte)، در اساطیر یونان، الاهه‌ی مرموز ماه. در عالم زیرین ملازم پرسفونه بود و میتوانست ارواح مردگان را بر انگیزد، و به همین جهت الاهه‌ی اشباح بود. در عالم بالا در گورستانها و چهارراهها رفت و آمد میکرد.



هکاته

هکاری (hakkāri). ۱– نام قبیله‌ی کردی که در زمانهای قدیم در ناحیه‌ی کوهستانی دور از دسترس ج و ش دریاچه‌ی وان میزیست و این ناحیه به وسیله‌ی جغرافیادانان و مورخین عرب به نام ایشان هکاریه خوانده میشد. ۲– نام ولایت ج‌ش ترکیه‌ی جدید (در ۱۹۷۵ حه ۱۰۲'۹۲۷) در ناحیه‌ی هکاریه. جمعیت این ولایت بسیار پراکنده است و میانگین چگالی جمعیت ۷ نفر در کمه است. در ۹۲۰ به تصرف ترکان عثمانی در آمد، ولی تا قرن ۱۹م تسلط آنان اسمی و تشریفاتی بود. تا حج I عده‌ی زیادی مسیحیان نسطوری در آن زندگی میکردند؛ حتی در زمان حاضر نیز اکثریت سکنه‌ی آن را کردها تشکیل میدهند.

هکاریه (hakkariyya)، نامی که مورخان و جغرافیانویسان اسلامی به سرزمین محل سکونت کردان هکاری داده بوده‌اند.

هکان (hakān)، دهستان (حه 11'100)، بخش سابق کوهک، شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳ (؟) آبادی. کوهستانی و دارای هوای گرمی است. تنباکوی آن معروف و محصولات دیگرش غلات، خرما، و برنج است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

هکت[4]**، سیلیگ** (silig hekt)، ۱۸۹۲–۱۹۴۷، زیستفیزیکدان امریکائی؛ مت لهستان؛ پیشگام در به کار بستن اصول شیمیفیزیک در فیزیولوژی حواس. حداقلِ داده‌های ضروری در آستانه‌ی رؤیت را تعیین کرد. نیز برای کارهایش در احیای آزمایشگاهی ارغوان بصری (← **رودوپسین**) شهرت یافته است. از طرفداران ترویج علم در میان عامه بود، و کتاب توضیح اتم (۱۹۴۷) از تألیفات اوست.

هکتار[5] (hectār)، واحد سطح بزرگی در سلسله‌ی متری برابر با 10'000 متر مربع. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جداول صص ۱۳۱۸–۱۹.

هکتو–[6] (hecto)، پیشوند مأخوذ از زبان یونانی، به معنی صد؛ مثلاً هکتومتر، = صد متر؛ هکتولیتر، = 100 لیتر.

هکتور[7] (hektor) در اساطیر یونان، سرکرده‌ی سپاهیان تروا در ← جنگ تروا. وی پسر مهتر پریاموس و هکابه، شوهر آندروماخه، و پدر آستواناکس بود. در ایلیاد هومر وی به عنوان شجاعترین قهرمان در مقاومت تروا آمده است. اخیلس به خونخواهی خون پاتروکلوس او را کشت.

هکل[8]**، ارنست هاینریش** (ernst häynriš hekel)، ۱۸۳۴–۱۹۱۹، عالم و فیلسوف طبیعی آلمانی؛ مت پوتسدام. تحصیلات خود را، در طب و علوم طبیعی، در شهرهای وورتسبورگ و برلین و وین به پایان رسانید، و استاد تشریح تطبیقی و مدیر مؤسسه‌ی حیوانشناسی در دانشگاه ینا شد. هکل زندگی خود را، بجز مسافرتها، در شهر ینا گذرانید و در همان شهر در گذشت. هکل از علمداران نظریه‌ی موتاسیون در آلمان بود و، پس از آنکه داروین کتاب اصل اجناس را منتشر ساخت، کوشش خود را مصروف این ساخت که صورتی جامع و کلی از تطور اشکال اعضای موجودات زنده به دست دهد. در کتاب تاریخ آفرینش (۱۸۹۲) روی قانون اصلی پیدایش حیات تکیه کرد و گفت که تحولِ عضوِ زنده‌ی فردی خلاصه‌ی تحول عضو زنده‌ی نوعی است. هکل در خطابه‌ای که در چهارمین کنگره‌ی بین‌المللی حیوانشناسی در کیمبریج ایراد کرد (۱۸۹۸) شجره‌ی نسب نوع انسان را از پستترین نوع حیوانات ترسیم کرد و آن را دارای ۲۶ مرحله دانست. در کتاب معمای جهان (۱۸۹۹) هکل سعی کرد که نظریه‌ی تطور را با مسائل فلسفی و دینی تطبیق کند. فلسفه‌ی او نوعی متافیزیک مادی است و می‌خواهد روح و ماده را یک شیء بداند و این دو را جدا از یکدیگر نشناسد، و به همین جهت روانشناسی را قسمتی از فیزیولوژی میخواند و میگوید هر سلول حیاتی خواص روانی دارد و زندگی روانی حیوانات چندسلولی مجموعه‌ی اعمال روانی سلولهای مفرد ترکیب‌کننده‌ی آن است. همچنانکه حیوانات بالاتر از حیوانات پایینتر تحول یافته‌اند، قوای روانی انسانی نیز از خواص روانی حیوانات پایینتر تحول یافته. هکل در نتیجه منکر جاودانی بودن روح و آزادی و اختیار انسان و منکر خدای فردی و شخصی است. هکل میکوشید که دینی بر مبنای طبیعت جانشین دین مسیحی کند و میگوید اءجایی که ما به آسمان پرستاره و قطره‌ی آب پر از حیوانات میکروسکوپی داریم، و نظر پر از شگفتیی که به تأثیر انرژی در تحریک ماده داریم، و تفکری که در جریان عمومی قوانین کلی طبیعت به همه‌ی اجزای عالم میکنیم، همه جزئی از حالت روحی ماست که ما آن را دین طبیعی میخوانیم.

هکل[9]**، ارنش** (eriš hekel)، ۱۸۸۳–۱۹۷۰، نقاش آلمانی. در ۱۹۰۵، به اتفاق ⇐ ا. ل. کیرشنر و ⇐ ک. شمیت‌ـروتلوف، گروه ⇐ **بروکه** را در درسدن تأسیس کردند. نقاشیهای هکل در این دوره (مثلاً صحنه در یک جنگل، ۱۹۱۳، موزه‌ی کولونی) با رنگ زننده و کار منقطع قلممو مشخص است. آثار اخیرش از جنبه‌ی احساسی آرامتر بوده است.

هکلا[10] (hekla)، کوه آتشفشان، به ارتفاع ۱۵۰۴ متر، یخ ایسلند، از سال ۱۰۰۴ به بعد

---

(۱)Hecuba (۲)Hecatompylos (۳)Hecate (۴)Hecht (۵)hectare (۶)hecto- (۷)Hector (۸)Haeckel (۹)Heckel (10)Hekla

بارها فعالیت آتشفشانی آن به ثبت رسیده، که مهمترین آنها در ۱۷۶۶ و جدیدترین آنها در ۱۹۴۷ بوده است. افسانه‌هائی در فولکور ایسلندی در باره‌ی این کوه آمده است.

هکلوت[1]، **ریچارد** (ricārd haklut)، ح ۱۵۵۲—۱۶۱۶، جغرافیادان انگلیسی؛ مت لندن. شهرت وی به تألیف کشتیرانیهای عمده و مسافرتها و اکتشافات ملت انگلستان (۳ جلد، ۱۵۸۹—۱۶۰۰) است.

هکنسک، رود، ← نیو جرزی، ایالت، کشمت.

هکنی[2] (hakni)، کوی (در ۱۹۷۱ جم ۲۱۶٬۶۵۹) لندن بزرگتر، ج‌ش انگلستان، بر کنار رود لی. در ۱۹۶۵ از الحاق چند کوی دیگر لندن، از جمله هکنی سابق، به وجود آمد. صنایع عمده‌ی آن چاپ و مبلسازی است.

هکوان، تل: ← فرمنکان، دهستان، شیراز.

هگادا: ← هلاخا.

هگزا-[3] (-hegzā؛ فس)، پیشوند مأخوذ از زبان یونانی، به معنی شش؛ مثلاً هگزوزها.

هگزوزها[4] (-hegzoz؛ از فس)، ئیدراتهای کربون (تکقندها) مشتمل بر ۶ اتم کربون، مثلاً گلوکوز یا دکستروز، $C_6H_{12}O_6.H_2O$. هگزوزها در بسیاری از گیاهان و جانوران وجود دارند. عمده‌ترین هگزوزها عبارتند از گلوکوز، گالاکتوز(← قند، قسمتI)، و لوولوز(← فروکتوز).

هگسیاس، فیلسوف، ← کورنئیها.

هگل[5]، **گئورگ ویلهلم فریدریش** (georg vilhelm fridriš hegel)، ۱۷۷۰—۱۸۳۱، بزرگترین فیلسوف آلمان در قرن ۱۹م، و از متفکران و صاحبنظران بزرگ اروپا در قرون جدید؛ مت شتوتگارت. تحصیلات مقدماتی را در همان جا انجام داد. در ۱۷۸۸ به توبینگن رفت تا تحصیل علوم دینی و الاهی کند، ولی بیشتر همّ او مصروف یاد گرفتن فلسفه و زبانهای لاتینی و یونانی شد. دوستان نزدیک او هولدرلین، شاعر بزرگ آلمانی، و شلینگ، فیلسوف معروف بودند. پس از خاتمه‌ی تحصیلاتش، به کشیش شدن رغبتی نشان نداد، و ترجیح داد که با عایدات مختصر خود اوقات فراغت را صرف فلسفه و ادبیات یونانی کند. در شهر برن (سویس) معلم سر خانه شد، و از کتابخانه‌ی غنی آن شهر استفاده‌ی فراوان برد. در ۱۷۹۶ به شهر فرانکفورت واقع در کنار رود ماین رفت، و در آنجا نیز معلم سر خانه شد. در ۱۸۰۱ به شهر ینا رفت، و در دانشگاه آنجا به تدریس پرداخت، در شهر ینا کتاب معروف فنومنولوژی ذهن (۱۸۰۷) را نوشت. از ۱۸۰۸ تا ۱۸۱۶ ریاست مدرسه‌ی عالی نورنبرگ را داشت، و در همان شهر کتاب علم منطق (۱۸۱۲—۱۶) را تألیف کرد. در ۱۸۱۶ استاد دانشگاه هایدلبرگ شد. در ۱۸۱۸ به دعوت دانشگاه برلین به آن شهر رفت، و تا آخر عمر در آنجا ماند. در ۱۸۲۱ کتاب "خطوط اساسی فلسفه‌ی حقوق را منتشر کرد. دروس او در باره‌ی تاریخ فلسفه، فلسفه‌ی تاریخ، فلسفه‌ی دین، و جمالشناسی نیز در همان دوره‌ی اقامت و تدریس او در برلین منتشر شد. در همین دوره‌ی اقامت در برلین، هگل از شهرت و نفوذ زیاد برخورد بود. هگل به مرض وبا که در آن هنگام آلمان را فرا گرفته بود در گذشت.

فلسفه‌ی هگل. فلسفه‌ی هگل اوج فلسفه‌ی اصالت تصور یا ایدآلیسم آلمان است. او با تبحری که در فلسفه‌ی طبیعی و ما بعد طبیعی و تاریخ داشت، و با عمق اندیشه و اصالت نظر خود، میکوشید تا حقیقت جهان را همچون معنی و روح، و عالم ماده را مخلوق ذهن و روح جلوه دهد. روح و ذهن مبدأ و منتها و آفریدگار هر چیز است. در فلسفه‌ی او، خدای ارسطو، خدای مسیحیت، طبیعت، و انسانِ فلسفه‌ی جدید در هم آمیخته است. فکر با موضوع خود یکی است، ولی این یگانگی از راه اختلاف و دوگانگی و تضاد حاصل میشود. حقیقتْ رفع اشتباه است، ولی به وسیله‌ی همین رفع اشتباه است که حقیقت ظاهر میشود. خدا بینهایت است، ولی این بی‌انتهائی از راه خلق متناهی و محدود و نفی آن حاصل میشود. فضیلتْ بی گناه وجود ندارد، و کلی تا جزئی نشود کلیتش معلوم نمیشود، و روح تا به شکل ماده در نیاید از روح بودن خود آگاهی پیدا نمیکند، و لذت جاویدانی روحِ بی‌پایانْ وجود طبیعت محدود و وجود نقائص را در این جهان ضروری میسازد.

مجموعه‌ی فلسفی هگل، به نام دایرةالمعارف علوم فلسفی، شامل ۳ قسمت است: منطق، طبیعت، و روح یا ذهن. مناسبات این ۳ با یکدیگر و روش هر یک دیالکتیکی (احتجاجی) است. هگل مفهوم دیالکتیک را از یونانیان گرفته است، که به معنی بحث و احتجاج است. در هر بحث و احتجاج، دو طرف وجود دارد که در مسئله‌ای با هم به مناقشه میپردازند: یکی در طرف مثبت و آن دیگری در طرف منفی. اما، بتدریج که بحث پیش میرود، نقاط تاریک روشن میشود، و هر یک از دو طرف، با رها کردن قسمتهائی از عقاید خود، در سطح جامعتر و کلیتر به یکدیگر میرسند، و نتیجه‌ی حاصل ترکیبی است جامع عقاید دو طرف مثبت و منفی. فکر نیز در سیر خود روش احتجاجی و دیالکتیکی دارد: نخست امری مثبت را وضع میکند [وضع یا تز[6] (tez)]، که بیدرنگ نقیض آن [وضع مقابل یا آنتیتز[7] (āntitez)] آن را نفی میکند؛ و در مرحله‌ی بعد، که جامع و ترکیب آن دو است، این دو ضد یا نقیض با هم در میآمیزند، و وضع تُوی به وجود میآید [وضع جامع یا سنتز[8] (santez)]، که باز نقیض آن آن را نفی میکند، تا در ترکیب جامعتری به هم برسند؛ و به همین ترتیب، تا جائی که دیگر نقیضی در کار نباشد، و همه‌ی نقائض و تضادها که در کمون بودند بیرون ریخته شوند. این سیر و پیشرفت دیالکتیکیْ خاص فکر نیست، و در هر امری هست؛ چنانکه تخم برای آنکه جوانه زند باید صورت بذری خود را نفی کند، و جوانه برای تکامل باید صورت جوانه بودن را نفی کند و به صورت نهال در آید. انسان تا صورت کودکی و نوجوانی را نفی نکند، به صورت کمال در نمیآید. فکری که بینهایت است متضمن نفی خود که متناهی باشد هست، و این متناهی خارج از نامتناهی نمیتواند باشد، زیرا در این صورت، نامتناهیْ نامتناهی نتواند بود.

منطق با مقولات یا صور مجرد فکر شروع به کار میکند. در اینجا فکر و ذهن با مفاهیم مجرد و انتزاعی آغاز میکنند تا به امور انضمامی و مادی برسد. عامترین و انتزاعیترین مفاهیم و مقولاتْ وجود است، یعنی وجود عام که در برگیرنده‌ی همه‌ی موجودات است. مفهوم وجود عامِ بی‌تعیّنِ لا بشرطْ خود با مفهوم نیستی یکی است، زیرا هیچ یک از موجوداتِ متعین نیست. در اینجا سیر دیالکتیکی آغاز میشود، زیرا وجود عام لا بشرط با نقیض خود که عدم است یکی میشود، و این در مفهومِ متضادِ متناقضْ در مفهوم جامعتری با هم یکی میشوند، و آن صیرورت یا "گردیدن" است. صیرورت یا گردیدن، در عین حال، هم بودن شیء و هم نبودن آن است. سیر دیالکتیکی بدین ترتیب به مقولات بالاتر، از قبیل کیف و کم و اندازه میرسد، تا آنکه به مفهوم مطلق برسد، که در آنْ فکر هم نفس خویش است و هم موضوع و متعلق خویش.

در طبیعت هم سیر دیالکتیکی از مرحله‌ی لا بشرطی و بی‌تعیّنی محض آغاز میکند. در سیر دیالکتیکیِ منطق، که سیر اندیشه و تفکر است، اجزاء درون یکدیگرند، و البته تعبیر اجزاء در قلمرو اندیشه تعبیری مجازی است، زیرا اجزاء و قسمتها همه در مادیات است، و در مادیات، اجزاء همه بیرون از یکدیگر و در کنار یکدیگر و مشخص از یکدیگرند، در صورتی که، در جهان اندیشه، هر چه جزء یا مقوله یا قسمت فرض میشود همه در همدیگر منطوی است، و مسئله در حقیقت مسئله‌ی بطون و ظهور یا نهانی و آشکاری است؛ چنانکه صیرورتْ ظهور هستی و نیستی است، و هستی و نیستی هر دو در صیرورتْ منطوی و نهان هستند؛ و نیز صیرورتْ بطونِ کیفیت و کیفیتْ بطونِ کمیت است، یا کمیت ظهور کیفیت است، تا برسد به مطلق، که ظهور همه‌ی مقولات اندیشه و فکر است، و مقولات دیگر همه در آن منطوی و مضمر است.

اما طبیعت چنین نیست، و نقطه‌ی مقابل فکر است؛ اجزاء آن به معنی حقیقیْ اجزاء است، و همه در کنار یکدیگر و برون از یکدیگر است. مبدأ سیر دیالکتیکی فکرْ هستی یا وجود عام لا بشرط بود، و مبدأ سیر دیالکتیکی طبیعتْ فضا یا مکان است، که بی‌تعین است، و آنگاه متعیّن میشود که با آناتِ زمانْ ماده را به وجود آورد، و گفته شود فلان جسم در فلان مکان و فلان زمان است. همه چیز در طبیعت زمانی و مکانی است، و بدین ترتیب، محدود و متناهی است. سیر دیالکتیکی در طبیعت به سوی غایت معینی است، و به اصطلاح غائی است؛ حرکتی است از جمادی به انسانیت و ذهن یا روح.

در روح یا ذهن نیز سیر دیالکتیکی صورت میگیرد، و این سیر از یک حالت آگاهی

---

(۱)Hakluyt (۲)Hackney (۳)hexa- (۴)hexose (۵)Hegel (۶)thesis (۷)antithesis (۸)synthesis

مبهم یا نفس بالقوه است که در جنین و کودک هست، و بی تعیّن و مبهم است و پس از آن به مراحل حساسیت و آگاهی و آگاهی از خود و حافظه و تعقل میرود. این مراحلْ همه ذهنی است و، به اصطلاح هگل، مجموع این مراحلْ روح ذهنی است. پس از آن مرحله‌ی روح عینی است، که مرحله‌ی تحقق خارجی و عینی روح ذهنی است. روح عینی یا روح متحققِ در خارجْ همان تأسیسات و سازمانهای اجتماعیِ است، از قبیل اخلاق و قانون و دولت. روح مطلقْ جامع و در برگیرنده‌ی روح ذهنی و روح عینی است. در اینجا روح به خود باز گشته و به خویش باز آمده است؛ با خود و برای خود است. قلمرو روح مطلق نیز ۳ پایه دارد، پایه‌ی اول هنر است، پایه‌ی دوم دین، و پایه‌ی سوم فلسفه. موضوع پایه‌ی هنر زیبائی است، و آن تجلی مطلق در صورت مقید محسوس است. زیبائی یا طبیعی است، یا ساخته‌ی دست بشر است، که معانی معقول را به صورت محسوسات در معماری و پیکرتراشی و نقاشی و شعر در میآورد. در هنر شرقی، جنبه‌ی حسی غلبه دارد، و جنبه‌ی معنی به صورت رمز و کنایه است؛ و در هنر کلاسیک یونان و روم، جنبه‌ی معنی قویتر؛ و در هنر جدید، معنی بر محسوس غلبه دارد. دین بالاتر از هنر است، زیرا هنر تجلی مطلق در محسوس است، و دین تجلی مطلق در تصور باطنی. بالاتر از دین، حکمت و فلسفه است، که پایه و مرحله‌ی تفکر محض است، و در مرحله‌ی حکمت و فلسفه است که مطلق در سیر دیالکتیکی خود به خویش باز میگردد، و خودْ موضوع خودْ قرار میگیرد.

هگل در فلسفه‌ی تاریخ نیز صاحبنظر است. در نظر او، همه‌ی تاریخ انسانی سیری است به سوی کمال معنوی و روحی. در سیر تاریخِ انسانْ غایتی و مقصدی هست که وظیفه‌ی مورخ کشف آن غایت و مقصد است، و این غایت و مقصد، در نظر هگل، وصول تدریجی به آزادی است. قدم نخست در تاریخ عبور از توحش و زندگی طبیعی به دوره‌ی نظم و قانون است. دولت با زورْ نظم و قانون را برقرار میکند، و چاره‌ای جز آن نیست. در سیر تاریخ به سوی آزادی مراحلی است که باید پیموده شود. در مرحله‌ی ابتدائی، که دولتهای شرقی در آن مرحله بودند، یک تن آزاد بود، و او رئیس دولت بود، و دیگران بنده و برده بودند. در مرحله‌ی میانه، که دولتهای یونان و روم قدیم را شامل است، عده‌ای آزاد بودند، و در مرحله‌ی آخری، که مرحله‌ی دول جدید اروپائی است، عده‌ی آزادان بیشتر است. جنگ در نظر هگل ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، زیرا دولتها هر کدام به منزله‌ی افراد آزادی هستند که منافعشان با هم در تضاد و تصادم است، و برای رفع این تضاد ناچار جنگ در میگیرد، و بدین ترتیب تاریخ جهان پیدا میشود.

فلسفه‌ی هگل بدین ترتیب جامع متقابلات و در برگیرنده‌ی متضادات است، و به همین جهت است که پس از وی، در میان پیروان او، هم فلاسفه‌ی معنوی و هم متفکران مادی، و به اصطلاح، هم هگلیهای راست و هم هگلیهای چپ دیده میشوند. نفوذ او در فلاسفه‌ی آلمان و فرانسه و ایتالیا قابل ملاحظه است. در اواخر قرن ۱۹م در انگلستان نیز عده‌ای از حکمای پیرو هگل دیده میشوند. در باره‌ی نظر هگل راجع به سیاست ← سیاست، علم.

هگمتانه (hagmatānā)، ← همدان.

هل[1] (hel) یا **هیل**، (*Elettaria cardamomum*)، دانه‌های گیاه گرمسیری هند و سیلان که از ادویه‌ی غذائی است، و برای معطر ساختن شربت و شیرینی به کار میرود.

هلاخا[2] (halāxā) [عبری، = قانون] قسمتی از میدراش و تلمود که دستورها و احکام مذهبی مستخرج از تفسیرهای غیر مدون تورات در آن درج شده است. هگادا (haggādā) در مقابل آن، قسمت دیگری است که جنبه‌ی ادبی و هنری احکام شفاهی شریعت را با آوردن مثال و داستان و تشبیه و استعاره آشکار میسازد

هلاس[3] (hellās)، در جغرافیای قدیم، اصلاً نام شهر و ناحیه‌ی کوچکی در تسالی بود، ولی بعداً یونانیان سرزمین هلنیها را بدین نام خواندند.

هلاکوخان، پادشاه ایلخانی، ← هولاکو خان.

هلال، در نجوم، ← ماه، اشکال ظاهری.

هلال ابن بدر (helāle 'bne badr)، فت ۴۰۵ هق، از امرای خاندان بنی حسنویه؛ پسر بدر ابن حسنویه. وی به سبب تعدی و تجاوزی که به شهرزور کرد، مورد قهر پدر واقع شد، و در دینور بر او طغیان کرد، و در جنگی که بین پدر و پسر واقع شد، بر پدر فائق آمد، و او را در قلعه‌ای محبوس کرد. اما چندی بعد خود او به دست دیالمه، که به دعوت پدر و به یاری او آمده بودند، مقهور و گرفتار شد، و به دست آنان به قتل رسید.

هلال ابن عامر (helāle 'bne āmer)، شاخه‌ای از قبیله‌ی عرب عامر ابن صعصعه، از هوازن، از قیس ابن عیلان، از اعراب عدنانی. مسکن آنان در حجاز و نجد در اطراف مکه و طائف بود، و سپس در شام اقامت گزیدند و سرانجام به مصر و مغرب رفتند. نیز ← ربیعه، شجره، ص ۱۰۷۴.

هلال ابن علفه (helāl 'bne ollafa)، فت ۳۸ هق، از لشکریان عرب در جنگ قادسیه. وی، بنا بر روایات مورخین، همان کس بود که درین جنگ رستم فرخزاد، سردار ایرانی را که گویند خود را در آب افکنده بود، بشناخت و به قتل رسانید، و قتل رستم سبب شد که مقاومت سپاه ایران از بین رفت و این سپاه پراکنده شد. نام وی به صورت **هلال ابن علقمه** (alqama-) نیز آمده است.

هلال ابن علقمه: ← هلال ابن علفه.

هلال ابن هلال حمصی (helāle 'bne helāle hemsi) یا **هلال حمصی**، فت ۸۸۳، دانشمندی از مردم حمص، سوریه، که ۴ کتاب اول آپولونیوس را برای ابوالقاسم احمد ابن موسی (← بنو موسی) به عربی ترجمه کرد.

هلال احمر [= هلال سرخ]، ← صلیب سرخ.

هلال الخصیب (helālo 'l.xasib) یا **هلال خصیب** (helāl.)، [عربی، = هلال حاصلخیز]، قسمت حاصلخیزی در کنار شرقی و شمالی جزیرة العرب، شامل عراق و سوریه و فلسطین. کنار شرقی آن خلیج فارس و کنار غربی آن خلیج عقبه است.

هلال حمصی: ← هلال ابن هلال حمصی.

هلال خصیب: ← هلال الخصیب.

هلالی، تخلص هلالی جغتائی.

هلالی جغتائی (helālie jaqatā'i)، شهرت **نورالدین یا بدرالدین**، متخلص به **هلالی**، فت ح ۹۳۵ هق، شاعر ایرانی، و یکی از چند غزلسرای درجه‌ی اول آغاز قرن ۱۰م هق؛ متولد استراباد. اصلاً از ترکان جغتائی بود. به هرات مهاجرت کرد. اشعارش عاشقانه و لطیف است. علاوه بر دیوان شعر، ۳ مثنوی ــ صفات‌العاشقین، لیلی و مجنون، و شاه و درویش ــ دارد. دیوانش بارها به طبع رسیده (از جمله در تهران، ۱۳۳۷ هش). هلالی در هرات، به جرم تشیع، به دست عبیدالله خان ازبک کشته شد.

هلالین بقراط (helālayn-). بقراط خیوسی، در ضمن تلاش برای تربیع دایره، چند نوع هلال کشف کرد که یافتن مربع همسطح آنها میسر است؛ هلالین یا دو هلال بقراط یکی از آنها است. فرض کنیم که نیم مربع ABC در نیمدایره‌ای به مرکز O محاط باشد (شکل). AB را قطر قرار میدهیم و بر روی آن نیمدایره‌ی

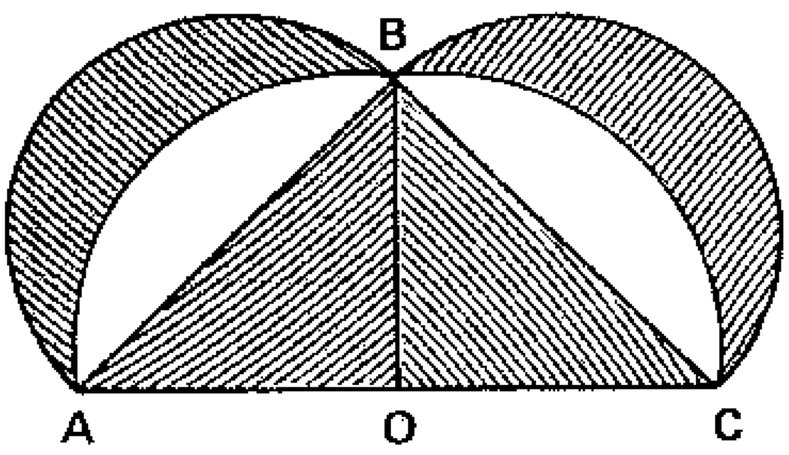

هلالین بقراط

دیگری رسم میکنیم. نسبت میان مساحت دو نیمدایره مثل نسبت میان مربعهای قطرهای آن دو است، یعنی $\overline{AC}^2 = 2\overline{AB}^2$، و، بنا بر این، نیمه‌ی نیمدایره‌ی بزرگ برابر با نیمدایره‌ی کوچک خواهد بود، و چون قسمت مشترک میان آن دو را حذف کنیم، معلوم میشود که شکل هلالی و مثلث ABO با یکدیگر برابرند؛ به همین ترتیب هلالی که بر BC تشکیل میشود با مثلث BOC برابر است. نتیجه آنکه سطح دو هلال مساوی سطح مثلث ABC یا مربعی معادل با آن است.

هلاند، کشور اروپائی، ← هلند.

هلاورد: ← ختل.

هلایجان (halāyjān)، دهستان (جه ۴٬۸۱۹ نسه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ایذه (بنا بر "تقسیمات کشور ایران" نشریه‌ی وزارت کشور، ۱۳۵۱ هش)، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۰ آبادی. محصولات عمده‌اش گندم، جو،

(۱)cardamom (۲)halakah; halacha (۳)Hellas

و برنج است.
هلبک: ← ختل.
هلدر، شهر، هلند، ← نورد هولاند.
هلر (holor)، ده (جمع ۱٬۳۶۳ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش قشم، شهرستان بندرعباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون هرمزگان)، ۲۰ کیلومتری غ قشم؛ واقع در جزیره‌ی قشم.
هلسیون یا **هلسپونت** یا **هلسپونتوس:** ← داردانل.
هلسپونت یا **هلسپون** یا **هلسپونتوس:** ← داردانل.
هلسپونتوس یا **هلسپونت** یا **هلسپون:** ← داردانل.
هلست[1]**، بارتولومئوس وان در** (bārtolo-meus vān der helst)، ۱۶۱۳—۷۰، نقاش صورتساز هلندی؛ مت هارلم. بیشتر عمر وی در آمستردام گذشت که شارمندان آن صورتسازیهای او را بر صورتسازیهای رامبران ترجیح میدادند. چندین تابلوی گروهی از اعضای انجمن شهر نیز نقاشی کرد. از بهترین آثار او مهمانی محافظان شهر (۱۶۴۸) و رؤسای تفنگچیان (هر دو در موزه‌ی رایکس) است. هلست یکی از بانیان اتحادیه‌ی قدیس لوقای نقاشان (۱۶۵۴) بود. نوازنده و دو نقاشی ظریف از وی در موزه‌ی متریلیتن نگاهداری میشود.
هلسینکی[2] (helsinki)، سوئدی **هلسینگفورس**[3] (helsingfors)، شهر (در ۱۹۷۶ جمعاً ۴۹۲٬۴۰۰)، پایتخت فنلاند؛ بندری از دریای بالتیک بر خلیج فنلاند. در شبه جزیره‌ای واقع است، و به وسیله‌ی چند جزیره و نیز دژ سولوبنا حفاظت میشود. مرکز فرهنگی، بازرگانی و اداری فنلاند؛ محصولاتش کاغذ، توتون، شکر، شراب، پارچه، و ماشین‌آلات است. به علت پاکیزگی و بناهائی که از خارای سفید محلی ساخته شده، آن را "شهر سفید شمالی" نیز می‌گویند. در ۱۵۵۰ گوستاو I آن را تأسیس کرد و، پس از انتقال پایتخت از تورکو به آن (۱۸۱۲)، به سرعت گسترش یافت. دانشگاه (در ۱۸۲۸ از تورکو بدانجا منتقل شد)، ایستگاه راه‌آهن، اداره‌ی پایگانی ملی، ساختمان اپرا، و کلیسای قدیس نیکولا از بناهای برجسته‌ی آن است. در جنگ II کمی آسیب دید. مسابقات اولمپی ۱۹۵۲ در آن برگزار شد.
هلسینگبورگ[4] (helsingborg) سوئدی **هلسینگبوری** (-bory)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعاً ۹۳٬۶۰۹) و دریابندر، ولایت مالموهوس (← مالمو)، ۶۰ سوئد، بر تنگه‌ی اورسوند، مقابل السینور. از قرن ۴م مرکز داد و ستد و موضعی مستحکم بود؛ در ۱۶۵۸ دانمارک آن را به سوئد واگذاشت، ولی در ۱۶۷۶ دانمارکیها آن را گرفته تاراج کردند؛ در ۱۷۱۰ سوئد آن را به دست آورد، و از نو ساخته شد. رشد صنعتی آن در نیمه‌ی قرن ۱۹م آغاز شد. محصولاتش مس، شکر، آب جو، و فوسفات است. یکانه منبع زغال سنگ سوئد در لش آن قرار دارد.
هلسینگبوری، شهر، سوئد، ← هلسینگبورگ.

هلسینگفورس: ← هلسینکی.
هلسینگور، دانمارک، ← السینور.
هلگولاند، جزیره، آلمان، ← هلیگولاند.
هللویاه[5] (halleluyā) [عبری = یهوه منزه است]، کلمه‌ی شادی و حمد و تسبیح در عبادت یهودیان (مزامیر ۱۰۴—۶؛ ۱۱۱—۱۳؛ ۱۱۵—۱۷؛ ۱۳۵؛ ۱۴۶—۵۰). در دعاهای مسیحی و مخصوصاً در عید فصح به کار میرود.
هلمن[6]**، لیلیان** (liliān helmən)، ۱۹۰۵—، بانوی درامنویس امریکائی. از کاملترین زنان نمایشنامه‌نویس زمان خودش به شمار می‌رود. نخستین اثرش، ساعت کودکان (۱۹۳۴) است. بیشتر نمایشنامه‌های هلمن برای سینما تنظیم شده، از جمله روباههای کوچک (۱۹۴۱). چند لیبرتو برای ساد، دل ولتر نوشت (۱۹۵۶).
هلمند: ← هیرمند، رود.
هلمولتز: ← هلمهولتس.
هلمونت[7]**، یان باپتیستا وان** (yān bāptistā vān helmont)، ۱۵۷۷—۱۶۴۴، پزشک، شیمیدان، و فیزیکدان فلاندری؛ مت بروکسل. وی تغییرات فیزیولوژیائی را معلول علل شیمیائی دانست، اما نتایجی که به دست آورد با نظریات رازورانه‌اش رنگ پذیرفته بود. انهیدرید کربونیک را کشف کرد. گازها را از جامدات و مایعات متمایز ساخت. استعمال لفظ گاز، در مفهوم علمی امروز، به او منسوب است. نقش عصیر معده را در گوارش آشکار ساخت.
هلمهولتس[8]**،** عنوان کاملش **هرمان لودویگ فردیناند فون هلمهولتس** (hermān ludvig ferdinānd fon helmholts)، در بعضی مآخذ فارسی **هلمولتز** (helmoltz؛ از فنس)، ۱۸۲۱—۹۴، دانشمند آلمانی، مت پوتسدام. گرچه به عنوان فیزیکدان و زیستشناس معروف است، پزشک و ریاضیدان و فیلسوف نیز بود. دامنه‌ی استعمال قانون بقای انرژی را بسط داد و آن را تحت فورمول ریاضی در آورد؛ به مباحث ترمودینامیک و روانبرق مطالبی افزود؛ نظریه‌ی یانگ را در باب رؤیت رنگها بسط داد؛ عمل تطابق چشم را توجیه و اوفتالموسکوپ[9] (oftālmoscope؛ اسبابی برای دیدن قسمتهای درونی چشم) را اختراع کرد. در سوتشناخت اعتبار و مقام شامخ داشت. از ۱۸۷۱ استاد فیزیک دانشگاه برلین بود. نیز ← زیتفیزیک.
هلن[10] (hellen)، در اساطیر یونان، نیای هلنیها که اینان به نام او موسوم شدند. پسر دلوکالیون و پورها، و پدر آیولوس و دوروس بود.
هلنا[11] (helanā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعاً ۲۲٬۷۳۰)، کرسی مونتانا، ج غ گریت فالز، کشمت. در ۱۸۶۴، پس از کشف معادن طلا، بنا شد. در ۱۸۷۴ کرسی ایالت شد. مرکز ناحیه‌ی معدنی و کشاورزی است.
هلنا[11]**، قدیسه،** ح ۲۴۸—۳۲۸؟، مادر قسطنطین I. در ۳۱۳ به مسیحیت گروید. گویند به اورشلیم رفت، و در آنجا صلیب واقعی (یعنی صلیبی که عیسی بر آن مصلوب شد) و گور وی را یافت. ذکرانش ۱۸ اوت است.
هلن تروا، در افسانه‌های یونانی، ← هلنه.
هلند[12] (holland، از فنس)، هلندی **هلاند** (holānd) یا **ندرلاند** (nederlānd)، کشور پادشاهی (۴۱٬۳۴۴ کمم؛ در ۱۹۷۷ جمعاً ۱۳٬۹۰۰٬۰۰۰)، ل‌غ اروپا. از غ و ل به دریای شمال، از ش به آلمان غربی، و از ج به بلژیک محدود است، پایتخت تاریخی آن لاهه، و پایتخت اداری آن آمستردام است. قسمت عمده‌ی آن فروبوم است. آب و هوای آن بحری با تابستانهای خنک و زمستانهای معتدل است. ریزش سالانه در مرکز کشور ح ۷۴۰ ملم است. مردم هلند از لحاظ نژادی از اعقاب فرانکها، ساکسونها، و فریسلندیها هستند، که با عده‌ای مهاجر (ح ۳۰۰٬۰۰۰) از اندونزی مخلوط شده‌اند. زبان رسمی زبان هلندی است، جز در ایالت فریسلاند، که به زبان فریزی تکلم میشود. پول رایج آن گیلدر (gilder؛ در آغاز ۱۹۸۲ معادل ح ۳۰ ریال) است. به موجب قانون اساسی، مذهب آزاد است؛ ۴۱٫۶ درصد پروتستان، ۴۰٫۵ درصد کاتولیک رومی، و بقیه مذاهب گوناگون دیگر. از لحاظ اداری هلند به یازده ایالت تقسیم شده است که عبارتند از اوترشت، اوورایسل، درنته، زویدهولاند، زیلاند، فریسلاند، گرونینگن، گلدرلاند، لیمبورگ، نورد برابانت، و نورد هولاند؛ کوراسائو سرزمین ماوراء بحار آن است. در هلند کانالهای زهکشی فراوان وجود دارد، و رودهای عمده‌ی آن سکلت، ماس (← موز)، آیسل، وال، و راین سفلی است که به وسیله‌ی آبراههائی به مجموعه‌ی کانالهای بلژیک و آلمان غربی مرتبط هستند. کشتیرانی سکلت شامل جزایر والخرن و بولاند است. شهرهای ایالات بحری مهم آن، علاوه بر آمستردام و لاهه، عبارتند از لیدن، دلفت، اوترشت، دورتخت و ولیسینگن (← فلاشینگ). علاوه بر اینها، شهرهای آلکمار و ادام[13] (edām؛ ایالت نورد هولاند. بر دریاچه‌ی آیسلمر) به عنوان بازارهای پنیر شهرت بین‌المللی دارند، و هارلم مرکز پرورش گلهای معروف هلند است. شهرهای مهم ایالات درونبومی اینهاست: بردا، سرتوخنبوس، تیلبورگ، ماستریشت، آرنهم، و نایمگن. چگالی جمعیت در هلند یکی از بزرگترین رقم چگالی جمعیت در جهان است. کشور هلند از لحاظ صنعتی در سطح بالا قرار دارد، و در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ چهل درصد درآمد ملی از صنایع آن تأمین میشده است. تولیدات صنعتی مهم عبارتند از منسوجات، ماشین‌آلات، وسایل برقی، آهن و فولاد، نفت تصفیه‌شده، کشتی، مواد غذائی آموده، پلاستیکها، و مواد شیمیائی. کشاورزی آن مکانیزه و کارآمد، و دامپروری رایج است. محصولات کشاورزی آن چغندر قند و سیب زمینی است. ماهیگیری، گرچه نسبت به زمان سابق کمتر است، در اقتصاد آن حایز اهمیت میباشد، منابع طبیعی معدود آن شامل زغال، گاز طبیعی، و نفت است. بازرگانی خارجی هلند پردامنه است؛ صادرات عمده‌ی آن

(۱)Helst (۲)Helsinki (۳)Helsingfors (۴)Hälsingborg (۵)Hallelujah (۶)Hellman (۷)Helmont (۸)Helmholtz (۹)ophthalmoscope (۱۰)Hellen (۱۱)Helena (۱۲)Netherlands (۱۳)Edam

ماشین‌آلات، منسوجات، فراورده‌های نفتی، میوه و تره‌بار، و گوشت است. قسمت عمده‌ی ثروت کشور از طریق خدمات مالی و حمل و نقل به دست میآید. آمستردام از پرکارترین بنادر جهان است. کشتیرانی بازرگانی هلند بسیار توسعه یافته است، و جهانگردی آن رونق دارد. هلند عضو ⇐ بازار مشترک و بسیاری از سازمانهای اقتصادی است.

تاریخ

وقتی که یولیوس قیصر قسمت عمده‌ی فرو- بومان نزدیک رودهای راین و موز را تصرف کرد (ح ۵۵ ق‌م ← گالیائی، جنگهای)، در این جا قبایل ژرمنی و سلتها سکونت داشتند. چند قبیله‌ی ژرمنی در دلتای راین بودند که اهم آنها باتاویها و فریسلاندیها (← فریسلاند) بودند. باتاویها تا ۷۰ ب‌م که سر به شورش بر داشتند به لژیونهای رومی خدمت میکردند. ح ۳۰۰ سال بعد، قبایل نیرومند ژرمنی، از جمله فرانکهای غربی، پی در پی به این ناحیه تاختند، و تدریجاً فریسلاندیها را، جز در منتها الیه شمالی زمینلاد که در آنجا ساکسونها سکونت داشتند، به ساحل شرقی دریای شمال راندند. در زمان شارلمانی (سلطنتش ۷۶۸–۸۱۴)، ساکسونها و فریسلاندیها کاملاً مقهور فرانکهای غربی شدند، و زبان فرانکها جای زبانهای قبایل ژرمنی را گرفت.

اندکی پس از مرگ (۸۱۴) شارلمانی و تجزیه‌ی قلمرو او، چند دوکنشین و کنت‌نشین در فروبومان، به وسیله‌ی رهبران محلی، تأسیس شد. با فرا رسیدن قرون وسطی، هلند عمده‌ترین ناحیه شد، و نفوذ و قلمرو خود را در زمان کنت فلوریس[1] V (floris-؛ حکومتش ۱۲۵۶–۹۶) گسترش داد. اسقف‌نشین قدیم اوترشت امین‌نشین مهم دیگری بود. در اواخر قرون وسطی، شهرهائی چون آمستردام، هارلم، و گرونینگن، با دوکنشین گلدرلاند، اهمیت یافتند. در قرن ۱۵م، دوکهای بورگونی، به وسایل گوناگون، قسمت عمده‌ی فروبومان را به دست آوردند ولی با از میان رفتن شاخه‌ی ذکور سلسله‌ی بورگینیونها و وصلت (۱۴۷۷) ماری دو بورگونی با آرشیدوک (بعداً امپراطور) ماکسیمیلیان، خاندان اتریشی هابسبورگ بر فروبومان حکومت یافتند (← هابسبورگ، خاندان). پس ماری، فیلیپ، با خوافای دیوانه ازدواج کرد، و پس آنها، شارل V، شاه اسپانیا شد (۱۵۱۶). در ۱۵۴۷ شارل وحدت هلند و اتریش و در ۱۵۴۹ وحدت هلند و اسپانیا را اعلام کرد. در اواخر دوران امپراطوریش، شارل V مالک‌الرقاب فروبومان بود (۱۵۵۵). پس شارل V، فیلیپ II، همّ خود را صرف گسترش اسپانیا کرد؛ برای آنکه فروبومان را زیر کنترول مستقیم خود در آورد، کوشید تا نیروی پروتستانیگری را که در حال پیدایش بود سرکوب کند، و آزادیهای سیاسی، اقتصادی، و مذهبی را، که مدتها مردم بدانها دلگرم بودند، از میان بر داشت؛ در نتیجه کاتولیکهای رومی و پروتستانها هر دو تحت رهبری ویلیام خاموش علیه او شوریدند. مدت ۱۰ سال، ۱۷ ایالت که فروبومان را شامل میشد در یک شورش عمومی متحد شدند. در ۱۵۷۷ قسمت عمده‌ی این ناحیه آزاد، و فرمانروائی آن به ویلیام خاموش واگذار شد. ولی حتی میانه‌روی و سیاستمداری وی نیز نتوانست ایالات شمالی و جنوبی را متحد سازد. در ۱۵۷۸ ناحیه‌ی جنوبی (بلژیک کنونی) علیه ویلیام سر بر داشت. در ۱۵۷۷ هفت ایالت شمالی اتحادیه‌ی اوترشت را تشکیل دادند (← اوترشت) که اهم آنها ایالت هلند بود. این اتحادیه، یا "ایالات متحد"، مبارزه علیه اسپانیا را ادامه داد، و ویلیام تا هنگام مرگش (۱۵۸۴) این مقاومت را رهبری میکرد. پس ویلیام، موریس ناسوئی، ستادهاودر (۱۵۸۴–۱۶۲۵) جمهوری، مبارزه‌ی استقلال‌طلبانه را علیه اسپانیا ادامه داد، اما شناسائی نهائی استقلال هلند به وسیله‌ی دولت اسپانیا تا زمان ← صلح وستفالی (۱۶۴۸) به دست نیامد. در ضمن ایالات جنوبی نسبت به اسپانیا و کلیسای کاتولیک رومی وفادار ماندند، و از آن پس به هلند اسپانیا معروف شدند.

در قرن ۱۷م ایالات متحده قدرت دریائی و تجارتی پیشرو در جهان شد؛ پیشرفت و ترقی آن بر اثر ماندگاهها و مهاجرنشینهای هلند در جزایر هند شرقی، هندوستان، افریقای جنوبی، و جزایر هند غربی بود. حکومت هلند ⇐ اولیگارشی ولی متکی بر اصول جمهور و فدرال بود. هلندیها آزادی مذهب را محترم میشمردند، آوارگان مذهبی–یهودیان اسپانیائی و پرتغالی، هوگنوهای فرانسوی، و آوارگان انگلیسی–را به گرمی پذیرفتند. عناصر فکری و فرهنگی– هنرها، علوم، ادب، و فلسفه–به موازات تجارت و بانکداری رونق یافت. هلند، در اوج قدرت خود، چند ائتلاف اروپائی را برای پیروزی بر فرانسه‌ی متجاوز زمان لوئی XIV رهبری کرد. ویلیام III (فرمانروائیش ۱۶۷۲–۱۷۰۲)، نتیجه‌ی ویلیام خاموش، و زوجه‌اش، ماری، به سلطنت انگلستان خوانده شدند (۱۶۸۸)، ولی از امور مربوط به هلند قطع علاقه نکردند. جمهوری هلند، که ویلیام ستادهاودر آن بود، مدت ح یک قرن پس از مرگ او به حیات خود ادامه داد. ولی وضع آن بر اثر رقابتهای شدید میان ایالات، پیوسته مورد تهدید قرار میگرفت. ۴ جنگ دریائی با بریتانیای کبیر، از نیمه‌ی قرن ۱۷م تا آخر قرن ۱۸م، نیز موجب تضعیف آن شد. در ۱۷۹۵ ارتش انقلابی فرانسه جمهوری ضعیف هلند را بر انداخت.

پس از دوره‌ی کوتاه ناپلئونی، دولتهای مقتدر اروپائی در کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) یک مملکت سلطنتی جدید هلند تشکیل دادند مشتمل بر ایالات متحد سابق و هلند اتریش و اسپانیای سابق، و یکی از امرای خاندان اورانژ، ویلیام I، را به سلطنت آن بر داشتند. در ۱۸۳۰ شورشی در ایالات جنوبی بر خاست که نتیجه‌اش تأسیس کشور بلژیک بود. در امور خارجی، روابط هلند با بلژیک پس از یک دهه جنگ تدریجاً بهبود یافت، و دعاوی هلند نسبت به امپراتور لوکزامبورگ با مرگ (۱۸۹۰) ویلیام III پایان یافت. سیاست بیطرفی هلند در جنگ I موفقیت‌آمیز بود، و همین سیاست ادامه داشت تا وقتی که در جنگ II ماشین جنگی آلمان آن کشور را مورد حمله قرار داد (۱۹۴۰). ملکه ویلهلمینا (سلطنتش ۱۸۹۰–۱۹۴۸)، که بیطرفی هلند را در جنگ I حفظ کرده بود، از تسلیم شدن به آلمانها خودداری کرد، و با اعضای دولت خود به انگلستان رفت. گرچه مقاومت هلندیها در مقابل آلمانها فقط ۵ روز طول کشید، ویرانی فراوان به بار آمد و چندین شهر، از جمله روتردام، سخت آسیب دیدند؛ پلها و راه آهنها منفجر شد، و قسمتی از خاک هلند بر اثر شکستن سدها در آب فرو رفت. در ۱۹۴۸ ملکه ویلهلمینا استعفا کرد و دخترش، ژولیانا، جانشینش شد.

هند شرقی، که قسمت عمده‌ی آن مدت ۳۰۰ سال تحت فرمانروائی هلند بود، به وسیله‌ی نیروهای ژاپن اشغال شد (۱۹۴۲). در ۱۹۴۵ گروهی از اندونزیائیها یک جمهوری مستقل اعلام داشتند، و در مقابل اشغال مجدد هلند مقاومت نشان دادند. پس از ۴ سال خصومت و کشمکش، و پس از دخالت سازمان ملل متحد، هلند قبول کرد که به اندونزی استقلال دهد، در دسامبر ۱۹۴۹ حکومت به کشور جدید انتقال یافت. هلند از اعضای اولیه‌ی سازمان ملل متحد است. در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ اکثر کشندانهای رودها در تغ هلند بکلی مسدود شد، و بدین ترتیب از خطر کشندها محفوظ ماند. از آن پس جزایر هولاند شمالی و هولاند جنوبی (← هولاند) به زمینلاد هلند پیوستند و از حالت جزیره‌ای خارج شدند.

هلند، جنگهای[2]، ۱– ۱۶۵۲–۵۴، جنگ میان انگلستان و هلند. این جنگ نشانه‌ی بحران رقابتی طولانی بود که میان این دو کشور به عنوان دو عامل حمل و نقل دریائی و تجارت بین‌المللی وجود داشت. علت تسریع این بحران یکی تفتیش و گرفتن کشتیهای هلندی توسط کشتیهای انگلیسی بود که در ضمن یک جنگ دریائی غیر رسمی صورت گرفت، و دیگر تصویب قوانین دریانوردی (۱۶۵۱) بود که مستقیماً بر ضد تجارت هلند با متصرفات انگلستان طرح‌ریزی شده بود. خصومت میان دو کشور با یک جنگ دریائی (مه‌ی ۱۶۵۲) میان دریاسالارهای انگلیسی و هلندی، ر. بلیک و م. ه. ترومپ شروع شد. در آغاز جنگ، بلیک ناوگان ماهیگیری هلند را در دریای مانش نابود کرد، ولی پیروزی (نوامبر ۱۶۵۲) ترومپ بر بلیک در نزدیکی دماغه‌ی دانجنس (← م. ه. ترومپ) بار دیگر دریای مانش را در اختیار هلندیان در آورد، و در نتیجه‌ی پیمانی (ژانویه‌ی ۱۶۵۳) میان هلند و دانمارک راه دریای بالتیک بر کشتیهای تجارتی انگلیسی بسته شد. در این اثنا اصلاحاتی در نیروی دریائی انگلستان به عمل آمد و ژنرال ریچارد دین[3] (ricārd din؛ ۱۶۱۰–۵۳) و ژنرال ج. مانک مشترکاً به فرماندهی دریائی منصوب شدند. ترومپ پس از

(۱)Floris (۲)Dutch Wars (۳)Deane

یک درگیری در نزدیکی پورتلند (فوریه‌ی ۱۶۵۳)، عقبنشینی کرد، و بار دیگر انگلستان بر دریای مانش مسلط شد. پس از پیروزی بلیک در نزدیکی آبتل گابارد[1] (ژوئن ۱۶۵۳) انگلیسها سواحل هلند را تحت محاصره‌ی دریائی قرار دادند. در عین آنکه تجارت هلند در نتیجه‌ی این محاصره از کار افتاد، انگلستان خود به نابودی مالی نزدیک میشد. مذاکراتی میان طرفین صورت گرفت، ولی به نتیجه نرسید. در ژوییه‌ی ۱۶۵۳ ترومپ به ناوگان انگلیسی، که هلند را در محاصره داشت، حمله برد و شکست خورد و کشته شد، ولی کشتیهای انگلیسی ناگزیر برای تعمیر به انگلستان باز گشتند. عاقبت در آوریل ۱۶۵۴ قرارداد صلح به امضا رسید. هلندیها قبول کردند که در آبهای بریتانیا به کشتیهای آن کشور ادای احترام کنند و غرامت جنگی بپردازند و، برای ادعاهای ارضی خود، به داوری راضی شوند. ۳- ۱۶۶۴–۶۷، جنگ دیگری میان انگلستان و هلند. در جنگ اول قدرت دریائی هلند ضعیف شده ولی از میان نرفته بود، و این قدرت پیوسته با تفوق تجارتی دریائی انگلستان، مخصوصاً در هند شرقی و در تجارت برده‌ی غرب افریقا رقابت میکرد. در ۱۶۶۴ رابرت هومز[2] (rābərt hōmz) به متصرفات هلند بر ساحل افریقا حمله برد، و ریچارد نیکلز[3] (ricārd nikəlz؛ ۱۶۲۴–۷۲) مهاجرنشین هلند جدید را مسخر کرد. در مارس ۱۶۶۵ انگلستان رسماً اعلان جنگ داد. دیوک آو یورک (بعداً جیمز II) در نبرد لوستافت (ژوئن ۱۶۶۵) پیروز شد، و در سپتامبر اسقف مانستر، که با انگلستان متحد بود، ایالت شرقی هلند را گرفت؛ ولی اندکی بعد او را از آنجا بیرون راندند. در ژانویه‌ی ۱۶۶۶، لوئی XIV فرانسه به انگلستان اعلان جنگ داد، ولی منافع وی چنان نبود که طرفدار هلند شود، و در جنگ سهم کوچکی داشت. ناوگان انگلستان، به فرماندهی مانک و ← پرنس روپرت در نبرد چهارروزه یا نبرد داونز (dānz؛ ۱–۴ ژوئن ۱۶۶۶) از م. آ. د. رویتر و کورنلیس ترومپ شکست خورد، ولی در اوت به تلافی، در نزدیکی ساحل هلند، شکست سختی نصیب ناوگان هلند شد. بیماری طاعون و آتشسوزی بزرگ و ناخرسندی مردم اسکاتلند، انگلستان را خواستار صلح کرد و مذاکرات آغاز شد، و در این اثنا که چارلز II ناوگان انگلستان را به حالت عدم آمادگی رها کرده بود، دریاسالار رویتر در رود تمز به کشتیهای انگلیسی تاخت و خسارات سنگینی به آنها وارد ساخت (۱۶۶۷). بر اثر ← پیمان بردا (ژوییه‌ی ۱۶۶۷) قوانین تجارت انگلستان به نفع هلند تعدیل شد، و همه‌ی پیروزیهای جنگ باقی ماند. در همین زمان فرانسه و انگلستان اراضی تسخیرشده را به یکدیگر باز پس دادند. بردا ضربه‌ای بر حیثیت انگلستان بود، ولی عاقبت به سود انگلستان تمام شد. ۳- ۱۶۷۲–۷۸، نخستین جنگ از جنگهای بزرگ لوئی XIV فرانسه. هدف آن از بین بردن رقابت هلند با تجارت فرانسه و توسعه‌ی امپراطوری لوئی XIV بود. لوئی که با پیمان سرّی دوور (۱۶۷۰) تأیید چارلز II انگلستان را جلب کرده و با سوئد و چند کشور آلمانی متحد شده بود، به ایالات جنوبی هلند تاخت (مه‌ی ۱۶۷۲). هلندیها، با گشودن سدها، از پیشروی او در آمستردام جلوگیری کردند؛ همزمان با آن، ناوگان هلند به فرماندهی رویتر ناوگان انگلستان و فرانسه را در خلیج ساولوند شکست داد. چون فرانسه پیشنهاد صلح هلند را که در این موقع بحرانی داده شده بود رد کرد، انقلابی صورت گرفت و ویلیام اورانژ (بعداً ویلیام III انگلستان) به جای یان د ویت بخت‌برگشته رهبری هلند را به دست گرفت (ژوییه‌ی ۱۶۷۲)؛ تلاش ویلیام برای شکستن خطوط دفاعی فرانسه و نفوذ در خاک آن کشور به جائی نرسید و فرانسویان شهر ماستریشت را گرفتند (۱۶۷۳). در پایان سال فرانسویان ناگزیر از عقبنشینی شدند، و اسپانیا، لئوپولد I (امپراطوری مقدس روم)، براندنبورگ، دانمارک، و قدرتهای دیگر به هواداری هلند وارد جنگ شدند. در ۱۶۷۴ انگلستان با هلند صلح کرد؛ ولی عملیات نظامی به سود فرانسه جریان یافت. در ۱۶۷۴ ← لوئی II دو کنده در نبرد سنف[4] (senef) پیروز شد، و مارشال تورن در سینتسهایم[5] (sintshāym) به پیروزی رسید. شکستی که مارشال کرکی[6] (kreki؛ ۱۶۲۴–۸۷، مارشال فرانسوی، ملقب به مارکی دو کرکی) در ۱۶۷۵ متحمل شده بود، با نبرد دریائی آبراآم دوکن[7] (ābrāām dūken؛ ۱۶۱۰–۸۸، افسر نیروی دریائی فرانسوی) در ۱۶۷۶ جبران شد، و در ۱۶۷۷ فرانسویان ویلیام را در کاسل شکست دادند و فرایبورگ ایم برایسگاو را متصرف شدند. مذاکرات صلح در نایمگن آغاز شد (۱۶۷۸). ماستریشت به هلند باز گشت و با یک پیمان تجارتی تعرفه‌های گمرگی فرانسه، که تضییقاتی برای هلند ایجاد میکرد، به سود هلند تعدیل شد. پس از آن با پیمان دیگری که با اسپانیا بسته شد، فرانسه در مقابل تخلیه‌ی متصرفات هلند در اسپانیا، فرانش‌کنته و یک رشته دژهای مرزی را از اسپانیا مالک شد. در نتیجه‌ی پیمانی که با لئوپولد I بسته شد (۱۶۷۹)، مالکیت فرانسه بر فرایبورگ ایم برایسگاو و قسمتی از لورن مورد تأیید قرار گرفت.

هلند، شرکت اراضی: ← شرکت اراضی هلند.
هلند، شرکت هند شرقی: ← هند شرقی هلند، شرکت.
هلند، شرکت هند غربی: ← هند غربی هلند، شرکت.
هلند، گویان: ← گویان.
هلند، گینه‌ی جدید: ← گینه‌ی جدید.
هلند، هند شرقی: ← اندونزی؛ هند شرقی هلند.
هلند، هند غربی: ← هند غربی.
هلند اتریش و اسپانیا[8]، آن قسمت از فروبومان که، از ۱۴۸۲ تا ۱۷۹۴، در تصرف خاندان امپراطوری هاپسبورگ بود. این ناحیه تقریباً همان بلژیک و لوکزامبورگ کنونی است. فروبومان از خاندان بورگونی، در نتیجه‌ی ازدواج (۱۴۷۷) ماری دو بورگونی با ماکسیمیلیان (بعدها امپراطور ماکسیمیلیان I)، به خاندان هاپسبورگ رسید؛ پسر ایشان فیلیپ (بعدها فیلیپ I اسپانیا) به ارث مالک فلاندر، برابان، آرتوا، انو، دوکنشین لوکزامبورگ، لیمبورگ، هولاند، و زیلاند شد. پسرش، شارل V، اوترشت، گلدرلاند، اوورایسل، فریلاند و درنته را بر متصرفات خود افزود، و در ۱۵۴۷ سراسر هلند را متصرفات موروثی خاندان هاپسبورگ اعلام کرد. شارل V در ۱۵۵۴، به سود پسرش فیلیپ II اسپانیا، از سلطنت هلند استعفا کرد. ایالات هلند سازمانهای فردی خود را حفظ میکردند و بدین ترتیب سبب محدود شدن قدرت فرمانداران اسپانیائی بروکسل بودند. نظام فرمانروائی سخت ← دوکه د آلوا، که به عنوان فرماندار جانشین مارگریت پارما شد (۱۵۶۷)، و از روش حکومت مشروطه جلوگیری کرد، با مقاومت هلندیها و فلاندریها رو به رو شد که ویلیام خاموش و مارنیکس و اولدنبارنولت و دیگران آنان را رهبری میکردند. در ۱۵۷۶ اینان طبق عهدنامه‌ی گان (← گان) بر ضد اسپانیا با یکدیگر متحد شدند. علی رغم نیردهای بیرحمانه‌ی آلوا و جانشینانش–رکسنس[9] (rekesens؛ ف ۱۵۷۶)، خوان اتریشی، و آلساندرو فارنزه که سیاستمدارتر بود–اسپانیا توانست فقط ایالات جنوبی را باز پس بگیرد و هفت ایالت متحده‌ی هلند به استقلال خود دست یافتند. نبردهای خونین شهرهای آباد فلاندری، خاصه آنورس را ویران کرد، مذهب پروتستان از هلند اسپانیا ریشه‌کن شد، و بلژیک تا امروز کاتولیک باقی مانده است. از قرن ۱۷م تا کنون، ایالات تیره‌بخت در هر جنگ بزرگ اروپائی میدان نبرد بوده‌اند، ولی صناعت و تجارت آنها هر بار از نو سبب آبادانی آنها شده است. با قرارداد صلح وستفالی (۱۶۴۸)، شمال برابانت و قسمتی از لیمبورگ از تصرف اسپانیا خارج شد و به ایالات متحده پیوست؛ آنورس و قسمتهائی از انو و لوکزامبورگ با پیمان ← صلح پیرنه (۱۶۵۹) به فرانسه رسید؛ و بخشهائی از فلاندر (مشتمل بر دنکرک و لیل) و انو با پیمانهای اکس‌لاشاپل (۱۶۶۸) و نایمگن (۱۶۷۸–۷۹) به فرانسه منتقل شد. باقی متصرفات اسپانیا در فروبومان، با پیمان ← صلح اوترشت (۱۷۱۴) به شاخه‌ی اتریشی خاندان هاپسبورگ انتقال یافت. اسقفنشین لیژ، که یک امارت کلیسائی بود، از متصرفات خاندان هاپسبورگ نبود، بلکه تحت نفوذ اسپانیا (پس از ۱۷۱۴) و اتریش قرار داشت و در سرنوشت ایالتهای همسایه‌ی خود شریک بود. پس از ۱۷۸۰ امپراطور یوزف II به اصلاحات ضد کلیسائی و تدابیری اداری و قضائی دست زد که موجب تمرکز شد ولی این کار با مقاومت رهبران کاتولیک‌مذهب و محافظه‌کار رو به رو

(۱)Gabbard (۲)Holmes (۳)Nicolls (۴)Seneff (۵)Sinzheim (۶) Créquy (۷)Duquesne (۸)Netherlands, Austrian and Spanish (۹)Requesens

شد. سرانجام، در اواخر سال ۱۷۸۹، اتازنروی هلندِ اتریش یوزف را خلع و حکومت جمهوری ایالات متحد بلژیک را اعلام کرد. لئوپولد II، جانشین یوزف II، توانست با اتازنرو کنار بیاید و اتازنرو در ۱۷۹۰ فرزند او شارل را به عنوان مهیندوک موروثی انتخاب کرد. این بازگشت بلژیک به اتریش چندان دوام نکرد، چه در ۱۷۹۴ با جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه همه‌ی آن سرزمین تحت اختیار فرانسه در آمد، و در ۱۷۹۷، بنا بر ← پیمان کامپو فورمیو، رسماً به فرانسه واگذار شد. برای تاریخ بعد از الحاق آن (۱۸۱۵) به کشور هلند، به مقالات بلژیک و دوکنشین لوکزامبورگ مراجعه کنید.

هلند جدید[1]، انگل نیو نترلند (niu nedər-land)، مهاجرنشین هلندی در امریکای شمالی در سالهای ۱۶۱۳–۶۴، مشتمل بر اراضی کنار رود هودسن، و سپس کنار مسیر سفلای رود دلاور. این سرزمین جزء اراضی واگذاری (۱۶۲۱) دولت هلند به ← شرکت هند غربی هلند بود. مرکزش آمستردام جدید (← نیو یورک. شهر) بود. در ۱۶۶۴ انگلیسها، به فرماندهی ریچارد نیکلز (← هلند، جنگهای، قسمت ۲)، سرزمین را تصاحب کردند.

هلندی، زبان[2]، از زبانهای هند واروپائی، متعلق به دسته‌ی ژرمنی غربی. ← زبان، جدول ص ۱۱۶۷.

هلندیا[3] (holandiā)، شهر (جم ۳۶٬۵۰۰)، مرکز گینه‌ی جدید غربی، ل گینه‌ی جدید، بر خلیج هامبولت، شاخابه‌ای از قکه. پرورش دام و کشت نیشکر دارد. در قرن ۱۹م، هنگامی که مرکز داد و ستد بود، اهمیت یافت. در جم II به اشغال ژاپنیها در آمد، و در ۱۹۴۴ نیروهای کشمت آن را آزاد ساختند. در ۱۹۶۳ اندونزی نامش را دوباره به کوتابارو[4] (kotābāru) تغییر داده بود. اکنون نام آن **جاجاپورا**[5] (jājāpurā) است.

هلندیان پنسیلوانیائی: ← آلمانی پنسیلوانیائی.

هلندی پرنده[6] (holandie parande)، در داستانهای دریانوردی، پدیدار شدن کشتی شوم شراع‌کشیده‌ای در نزدیکی دماغه‌ی امید نیک. گفته میشود که ناخدای آن به این محکوم است که، در نتیجه‌ی سوگند کفرآمیزی که خورده، همیشه بر دریا بماند. شکلی از این داستان مورد استفاده‌ی واگنر در اپرای هلندی پرنده، قرار گرفته است.

هلنس: ← هلنیها.

هلنه[7] (helene) یا **هلن تروا** (helene truā)، در افسانه‌های یونانی، دختر لدا و زئوس، زیباترین زنان عصر خود. از میان خواستگاران بسیار خود منلائوس را برگزید. چون پاریس سیب نفاق را به آفرودیته داد، وی نیز هلنه را به پاریس داد. از اینجا ← جنگ تروا برپا شد. پس از جنگ با منلائوس به اسپارت باز گشت. یگانه فرزندش از منلائوس هرمیونه بود.

هلنیست[8] (hellenist)، کسی که به یونانیها وابسته است یا از رسوم و عادات آنان تقلید میکند، بالاخص کسی که یهودی الاصل است و زبان یونانی را به عنوان زبان مادری به کار میبرد.

هلنیستی، تمدن[9] (hellenisti)، فرهنگی با صبغه‌ی یونانی، که بر اثر مساعی اسکندر مقدونی در توسعه دادن هلنیسم به موازات فتوحاتش در متصرفات او گسترش یافت. پس از مرگ (۳۲۳ ق‌م) او دیادوخوی سلسله‌هائی تأسیس کردند که، اگرچه وحدت سیاسی امپراطوری اسکندر را در هم شکست، وحدت بازرگانی و دانش یونانی را توسعه داد. فرهنگ نوینی در هنر، ادب، و علوم پدید آمد که اسکندریه و پرگاموس مراکز عمده‌ی آن بود. رفاه مادی اغنیا افزایش، و تعلیم و تربیت بین ثروتمندان تعمیم یافت (البته مستمندان، نه فقط از این مزایا سهمی نبردند، بلکه بینواتر از پیش شدند). ادبیات رونق بسیار گرفت، و آموزش (غیر منحصر به فلسفه) به وجود آمد. اگرچه آثار ادبی دوره‌ی هلنیستی تقلیدی، ثقیل، و کسل‌کننده خوانده شده، بعضی از آنها بسیار پرمایه است. کتابخانه‌هائی تأسیس شد. حجاری رونق یافت، و بعضی مجسمه‌های معروف (از قبیل ونوس میلو) از دوره‌ی هلنیستی است. بزرگترین خدمت این دوره بسط، حفظ، و توانگر ساختن میراث یونان برای استفاده‌ی رومیان و تمدنهای بعد است. پس از استیلای روم، رومیان بسیاری چیزها از ملل مغلوب فرا گرفتند، و در واقع تمدن هلنیستی را خاموش نکردند، بلکه آن را اخذ و جذب کردند.

هلنیسم[10] (hellenism)، فرهنگ، آرمانها، و نحوه‌ی زندگی یونانی آتن و شهرهای وابسته به آن در زمان پریکلس. بر خلاف اخلاقیات سختگیر عبرانی که در تورات آمده، از هلنیسم معانی شادی دنیوی، آزادی، و عشق به زندگی متبادر به ذهن میشود. اگرچه هلنیسم با فتوحات اسکندر مقدونی در قرن ۴م ق‌م پایان یافت، ← تمدن هلنیستی از آن ناشی شد. لفظ هلنیسم به هر نهضتی به منظور احیاء آرمانهای یونانی نیز اطلاق میشود. نیز ← حسیدیم.

هلنیکا: ← گزنوفون، قسمت II.

هلنیها (helleni-) یا **هلنس** (hellenes)، نامی که یونانیان قدیم خود را بدان میخواندند (← هلن). هلنیها به ۴ طایفه‌ی آخایائیها (← آخایا)، آیولیها، دوریها، و یونیها تقسیم شده بودند. نیز ← هلاس.

هلو[11]، (*Prunus persica*)، درخت میوه، با گلهای بسیار زیبای زینتی و میوه‌ی هسته‌دار مطبوع آبدار. اصلش از چین ولی منسوب به ایران است، و در نقاط معتدل بسیار به عمل میآید. بعضی انواع آن، که دارای برگهای قرمز و در سال دو بار گل میدهد، برای زینت کاشته میشود. بهترین انواع هلوی ایران در ناحیه‌ی شرقی، مخصوصاً در خراسان و اطراف شهر مشهد، به عمل میآید.

هلو، بیماری لب‌شتری: ← پیچیدگی برگ هلو.

هلو، پیچیدگی برگ: ← پیچیدگی برگ هلو.

هلوئیز[12] (heloiz)، فر. **الوئیز** (eloiz)، ۱۱۰۱–۱۱۶۴، معشوقه‌ی پ. آبلار که بعداً به ازدواج او در آمد؛ م پاریس. خواهرزاده‌ی کشیشی به نام فولبر[13] (fülber) بود که، پس از آنکه مدتی وی را در دیری در آرژانتوی گذاشت، او را نزد خود فرا خواند، و آبلار را مربی او قرار داد. عشق پرشوری هلوئیز و آبلار را به یکدیگر نزدیک کرد. هلوئیز به برتانی پناهید و در آنجا پسری به دنیا آورد، و پنهانی با معشوق خود آبلار ازدواج کرد. پس از انتقام وحشتناکی که فولبر از آبلار گرفت (← آبلار)، هلوئیز در عشق خود نسبت به او وفادار ماند. از آن پس از راه مکاتبه (به لاتینی) با هم ارتباط داشتند، و این ارتباط تا هنگام مرگ (۱۲۴۲) ادامه داشت. هلوئیز ۲۲ سال پس از مرگ شوهرش زنده ماند، و مورد احترام روحانیان عالیمقام و پاپها قرار داشت.

هلوپشته (halu.poshte)، دهستان (جم ۳۵۱ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و حبوبات است. از دهستانهای ییلاقی شهرستان نور محسوب میشود. مرکزش، **هلوپشته** در ۲۴کیلومتری ل‌ش بلده قرار دارد.

هلوتها[14] (helvet-)، قبیله‌ای از ژرمنها، و یکی از طوایف شجاع و مقتدر قوم سلت که در ناحیه‌ی **هلوتیا**، بین کوه ژورا، دریاچه‌ی ژنو، و رودهای رون و راین میزیستند. در ۵۸ ق‌م عزم تصرف تج گل را کردند، ولی یولیوس قیصر در بیبراکته آنان را مغلوب کرد.

هلوتیا[15] (helvetiā)، بخش اداری رومی آلمان علیا (قرن اول ق‌م–قرن ۵م ب‌م). شامل قسمت غربی کشور سویس کنونی بود. **هلوتها** ساکنین آن بودند.

هلوتیا، نام لاتینی سویس.

هلوتیا، جمهوری[16] (helvetiā)، ۱۷۹۸–۱۸۰۳. در سپتامبر ۱۷۹۷، چند تن از رهبران تبعیدی سویس به فرانسه دولت انقلابی فرانسه را بر آن داشتند که به کومک نواحی سویسِ تابع فرانسه بشتابد و حکومت اشرافی کانتونی را بر اندازد. دیرکتوار که خواستار ایمن کردن گذرگاههای آلپ و حفظ خزانه‌ی برن بود، فرمان حمله به سویس را صادر کرد (ژانویه‌ی ۱۷۹۸)، مقاومت زیاد نبود، و دولت متحدی به نام جمهوری هلوتیا تشکیل شد. نداشتن پول و دخالتهای نظامی و سیاسی دائمی فرانسه مایه‌ی ناراحتی این جمهوری بود. قانون اساسی ۶ بار در ظرف مدت ۵ سال عوض شد، و هنگامی که جنگهای انقلاب فرانسه به سویس کشیده شد (۱۷۹۹)، هرج و مرج به ویرانی انجامید. سپاهی از ارتش فرانسویان را در زوریخ شکست داد (ژوئن)، ولی پیدا شدن اختلاف میان اتریش و روسیه سبب شد که ماسنا در زوریخ بر سپاهیان

(۱)New Netherlands (۲)Dutch language (۳)Hollandia (۴)Kotabaru (۵)Djajapura (۶)Flying Dutchman (۷)Helen (۸)hellenist (۹)Hellenistic civilization (۱۰)Hellenism (۱۱)peach (۱۲)Heloise (۱۳)Fulbert (۱۴)Helvetii (۱۵)Helvetia (۱۶)Helvetic Republic

روس، تحت فرماندهی کورساکوف[1] (korsa-kof) پیروز شود (سپتامبر). سوورووف که از ایتالیا برای کومک به کورساکوف آمده بود، ناچار از عقبنشینی به لینداو در آلمان شد. بقای جمهوری هلوتیا تا ۱۸۰۳ بیشتر مدیون حضور فرانسویان بود، چه مردم سویس با تمرکز مخالف بودند. در فوریه‌ی ۱۸۰۳ ناپلئون با فرمانی سویس را به صورت کنفدراسونی از ۱۹ ولایت [← کانتون] و دارای یک مجلس فدرال تابع فرانسه در آورد.

هلوسیوس، فیلسوف فرانسوی، ← الوسیوس، کلود آدرین.

هلوئین[2] (helvelin)، کوه (فرازا ۹۵۰ متر)، کامبرلند و وستمرلند، ل انگلستان. نزدیک قله‌ی آن بنای یادبودی از جارلز گاف[3] (cārlz gāf) هست، که سر والتر سکات و ویلیام وردزورث در اشعار خود از وی یاد کرده‌اند.

هلوی، یهودا: ← یهودا هلوی.

هله[4] (helle)، در اساطیر یونان، دختر آتامانس و خواهر فریکسوس. هنگام فرار، در تنگه‌ی داردانل غرق شد، و تنگه به نام وی هلسپونتوس [← دریای هله] خوانده شد. نیز ← داردانل.

هلی، ادمند: ← هاله، ادمند.

هلیفکس[5] (halifaks)، ضبط کلمه‌ی هالیفاکس بر طبق تلفظ انگلیسی آن. برای کلماتی که به این صورت میشناسید به هالیفاکس رجوع کنید.

هلیکوپتر[6] (helikopter، از فنس)، وسیله‌ی نقلیه‌ی هوائی از نوع پروانه‌دار که در آن نیروی برآور به وسیله‌ی یک یا چند پیشران افقی که با محرکی به کار می‌افتند تأمین می‌شود. این روش پرواز یکی از نخستین روشهائی است که مورد توجه قرار گرفته بوده است؛ لئوناردو دا وینچی در قرن ۱۶م امکان آن را توصیف کرده. از شناخته‌ترین کسانی که در پیدایش و تکامل این وسیله سهیم بوده‌اند اینانند، لوئی برگه[7] (brege؛ ۱۸۸۰–۱۹۵۵)، ایگور سیکورسکی[8] (sikorski، ۱۸۸۹–) و خوان دلا ثیروا. هلیکوپتر برای پرواز در مسافتهای دور به کار نمیرود، ولی چون به راه انداختن آن آسان است و از پهنه‌ی کوچکی از زمین میتواند برخیزد و بر آن بنشیند، موارد استعمال فراوان پیدا کرده است؛ کومک کردن به کسانی که به واسطه‌ی آسیب دیدن کشتی در دریا در معرض خطر غرق شدن قرار گرفته‌اند؛ مبارزه با آتشسوزی؛ بذرافشانی؛ کنترول آمد و شد وسایط نقلیه در جاده‌ها؛ و بسیار کارهای دیگر. در جنگ کره از هلیکوپتر برای رساندن ذخایر جنگی و به عنوان وسیله‌ی حمل و نقل زخمیان جنگ استفاده‌ی فراوان شد، و در دهه‌ی ۱۹۶۰ در جنگهای ویتنام جنوبی وسیله‌ی شناسائی و حمل و نقل سربازان بود. نیز ← اتوژیر.

هلیکون[9] (helikon) یا **الیکون** (elikon)، دسته‌کوه، بئوسی. یونان مرکزی، در افسانه‌های یونانی جایگاه موزها است. قسمتی از مرز میان بئوسی قدیم و فوکیس را تشکیل میدهد. معبد موزها در قسمت شرقی آن واقع است.

هلیگولاند[10] (heligoländ) یا **هلگولاند**[11] (helg-)، جزیره (ح ۶۰ هکتار، در ۱۹۷۰ حه تخمیناً ۳٬۲۰۰)، لغ آلمان، در دریای شمال. از ماسه‌سنگ سرخ تشکیل شده است، و ح ۶۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد، و از سبزه پوشیده است. زیبائی آن قبل از جج II جالب سیاحان بود. سابقاً در تصرف دانمارک بود؛ انگلیسها در ۱۸۰۷ آن را اشغال کردند، و در ۱۸۱۴ رسماً به انگلستان واگذار شد. در ۱۸۹۰ انگلستان آن را در مقابل زنگبار با آلمان معامله کرد. به موجب پیمان ورسای استحکامات آن کلاً منهدم شد، اما در ۱۹۳۶ آلمان دوباره آن را مستحکم کرد، و در جج II به عنوان پایگاه دریائی آن را مورد استفاده قرار داد. در ۱۹۴۷، انگلیسها، که آن را تحت اشغال خود داشتند، آنجا را از سکنه‌اش تخلیه کرده استحکامات آن را منفجر ساختند.

هلیلان (holeylān)، دهستان (جه ۶٬۰۶۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شاه‌آباد، استان کرمانشاهان. این دهستان ۳۲ آبادی دارد. قسمتهای جنوب، غرب، و شمال آن کوهستانی است. رود سیمره در آن جریان دارد و حد طبیعی شهرستان شاه‌آباد با شهرستان خرم‌آباد است. هوای آن در نواحی کوهستانی سرد و در قسمتهای دشت و نزدیک رود سیمره معتدل است. رودهای محلی و چشمه‌ها مشروبش می‌سازند. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، و فراورده‌های دامی است. ظاهراً قسمتی از اراضی هلیلان جزء لرستان محسوب میشود. نیز ← هلیلان، ویرانه‌های شهر قدیمی.

هلیلان، ویرانه‌های شهر قدیمی کنار رود سیمره، در هلیلان، که به عقیده‌ی دمرگان احتمال میرود که شهر بیت بوناکی (؟) مذکور از عهد عیلامیها بوده باشد.

هلیل‌رود (halil.rud)، رودی در ج ایران، استان کرمان، که از ارتفاعات ساردویه و بافت سرچشمه گرفته، ابتدا به جانب ج جریان یافته و سپس به سمت جش منحرف شده و از طرف غ وارد جزموریان میشود. ساختمان سدی بر روی این رود، به نام سد جیرفت، در محل تنگ نراب (narāb)، در دست اقدام بوده است. این سد از سدهای مخزنی است که مشخصات آن بدین شرح است: نوع سد بتونی قوسی؛ طول تاج ۲۵۰ متر؛ ارتفاع از کف ۱۳۳ متر؛ گنجایش کل مخزن ۴۳۰ میلیون ممک؛ سطح زیر کشت ۸٬۰۰۰ هکتار؛ تولید سالیانه‌ی برق ۸۰ میلیون کیلووات ساعت. قرار بوده است کار ساختمان آن در ۱۳۵۵ هش خاتمه پذیرد.

هلیله[12] (halile) میوه‌ی گیاهی از تیره‌ی بادام کوهی که اسید تانیک (← مازو) فراوان دارد و در طب قدیم از آن برای تقویت لثه و بند آوردن خون بن دندان و جلوگیری از رطوبت معده و تسکین بواسیر و غیره استفاده میکردند. از اقسام آن است، هلیله‌ی کابلی، هلیله‌ی زرد، هلیله‌ی بلیله، و هلیله‌ی بادامی یا لوز هندی (*T.catappa*).

هلیله‌ی بادامی یا لوز هندی: ← هلیله.

هلیله‌ی زرد (halile-)، میوه‌ی گیاهی گرمسیری، دارای خواص هلیله‌ی کابلی.

هلیله‌ی سیاه، یکی از انواع هلیله‌ی کابلی.

هلیله‌ی کابلی (halileye kāboli)، میوه‌ی درختچه‌ی نواحی گرم از جنس موروبولانی کابولا (*Myrobolani chaebula*) که شبیه به آمله و مسهل است. هلیله‌ی سیاه از انواع آن است.

هلیوپولیس[13] (heliopolis) [یو، ← شهر خورشید]، شهر قدیم، مصر سفلی، که ویرانه‌های آن در ۱۰کیلومتری ل‌ش قاهره است. مرکز عبادت خدای آفتاب، به نام رع، بود. در دوره‌ی امپراطوری جدید مصر مقر نایب‌السلطنه‌ی ل مصر بود. مسله‌های متعدد در آن برپا شده بود که رومیان آنها را برای تزیین شهر رم و دیگر شهرهای مصر انتقال دادند، دو تا از این مسله‌ها، به نام سوزن کلئوپاترا، یکی به لندن (۱۸۷۸) و دیگری به شهر نیو یورک (۱۸۸۰) برده شد. مدارس فلسفه و نجوم آن تا تأسیس شهر اسکندریه رونق داشت. مصریان آن را ایونو (iyunu) میخواندند، در عهد به صورت اون (on؛ پیدایش ۵۰.۴۱) یا آون (avan حزقیال ۱۷.۳۰) و بیت شمس (ارمیاء ۱۳.۴۳) آمده، و اعراب پس از تسخیر مصر آن را عین شمس خوانده‌اند.

هلیوپولیس، شهر قدیم. سوریه، ← بعلبک.

هلیوتروپیسم: ← نورپیسم.

هلیودوروس[14] (heliodoros)، نق ۱۷۵ قم، سیاستمدار سلوکی که، به امید واهی رسیدن به تخت سلطنت، سلوکوس IV را کشت.

هلیوس[15] (helios) [یو، ← خورشید]، در دین یونان، خدای خورشید؛ پسر هوپریون و تیا، شوهر کلومنه، و پدر فائتون. هر روز ارابه‌ای طلائی از قصر خود در مشرق به قصر دیگرش در مغرب میراند. هلیوس نماد جنبه‌های مادی خورشید و آپولون نماد جنبه‌های روحانی آن بود. به روایت اودیسه، چون اودوسئوس گاو مقدس او را خورد، کشتی وی را غرق کرد. رومیان او را سول (sol) میخواندند.

هلیوگابالوس[16] (heliogābālus) یا **الاگابالوس** (elā-) ح ۲۰۵–۲۲۲، امپراطور (۲۱۸–۲۲) روم. از کهنه‌ی معبد الاگابالوس (خدای آفتاب) در حمص، و به قول مادرش، پسر کاراکالا بود. پس از شکست ماکسرینوس، وارث قانونی، سربازان او را در شام به امپراطوری بر داشتند. حکومتش به سبب زشتی زندگی خصوصی و شمائر پرستش خدای آفتاب شهرت داشت. خود و مادرش در شورش پاسداران امپراطور کشته شدند. آلکساندر سوروس به جایش نشست.

هلیوم[17] (heliom؛ از فنس)، عنصر گازی (علامت شیمیائی He؛ نیز ← عنصر، جدول). بیرنگ، بیبو، و بیطعم است. گازی است بی‌اثر، یعنی

(۱)Korsakov (۲)Helvellyn (۳)Gough (۴)Helle (۵)Halifax (۶)helicopter (۷)Breguet (۸)Sikorsky (۹)Helicon (۱۰)Heligoland (۱۱)Helgoland (۱۲)myrobalan (۱۳)Heliopolis (۱۴)Heliodorus (۱۵)Helios (۱۶)Heliogabalus (۱۷)helium

میل ترکیبی آن بسیار کم است. به سبب سبکی (فقط ئیدروژن از آن سبکتر است) و اشتعال‌ناپذیر بودنش، در بالونها و سفینه‌های هوائی به کار میرود. چون در خون انسان خیلی کم حل‌پذیر است، یکی از موادی است که غواصها از آن استفاده میکنند، و در محفظه‌هائی که برای غواصان ساخته میشود به کار میرود. هلیوم مایع برای ایجاد دماهای بسیار پست مصرف میشود (← سرمازائی). در طبیعت به واسطه‌ی تلاشی رادیوآکتیو عناصر و به وسیله‌ی بمباران کردن عناصر فلزی سبک با اشعه‌ی کیهانی تولید می‌شود؛ در جو زمین به نسبت $\frac{5}{1'000'000}$ وجود دارد. در خورشید از ئیدروژن تولید میشود؛ و پیش از آنکه وجود آن در زمین شناخته شود، وجودش در خورشید کشف شده بوده است. کشف (۱۸۹۴) هلیوم در زمین به سر و. رمزی منسوب است. هلیوم طبیعی مخلوطی از دو همجای پایدار ـ هلیوم ۳ و هلیوم ۴ ـ است. همجاهای ناپایدار آن ـ هلیوم ۵، هلیوم ۶، و هلیوم ۸ ـ را مصنوعاً ساخته‌اند. ذرات آلفا که از بعضی مواد رادیوآکتیو صادر میشود هلیوم ۴ (۲ پروتون و ۲ نوترون) است. هلیوم ۲ مایع دارای پاره‌ای خواص نامتعارف است، از جمله قابلیت هدایت حرارتی فوق‌العاده‌ی آن و اینکه بر اثر سرما منبسط میشود.

هلیون، گیاه، ← مارچوبه.

هم، رنگیزه‌ی خون، ← رنگیزه.

هم[1]، **یان داویدسون وان** (yān davidson vān hem)، ۱۶۰۰–۸۴، نقاش هلندی. بیشتر از میوه‌ها و گلها نقاشی میکرد، و یکی از نامدارترین نقاشان هلندی در نقاشی زندگی خانوادگی است. تابلوهای او در بسیاری از موزه‌های اروپائی موجود است؛ موزه‌ی متروپلیتن ۳ تابلو از کارهای او دارد.

هما یا **همای** (homāy)، ← ارجاسپ؛ به‌آفرین.

هما، شاعر، ← همای شیرازی.

همائی (homā'i) دهستان (جمع ۲٬۲۳۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش ششتمد، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۶ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات و کنجد است. مرکزش، **همائی**، در جغ ششتمد قرار دارد که در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت **همائی سفلی** (جمع 10) و **همائی علیا** (جمع ۷۲) آمده است.

همائی سفلی: ← همائی، دهستان سبزوار.

همائی علیا: ← همائی، دهستان سبزوار.

هماب[2] (hamāb) [← هم+آب]، رودی که به رود دیگر تقریباً هم‌اندازه‌ی خود میریزد.

هم‌ابر[3]**، خط** (ham'abr)، خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که ابرآلودگی در آنها در دوره‌ی مفروضی یکسان است.

هماتیت[4] (hemātit؛ از فنس)، از اکسیدهای کانی آهن (Fe_2O_3) که تقریباً ۷۰٪ آهن دارد. یکی از کانه‌های مهم آهن است. در طبیعت به حالت بیشکل (خاکی) قرمزرنگ، و به حالت تبلور قهوه‌ای (← لیمونیت) تا سیاه به دست میآید. گرد قرمزرنگ هماتیت به عنوان رنگیزه (اخرا) به کار میرود. هماتیت در سراسر جهان پراکنده است و رنگ بسیاری از سنگهای رسوبی به علت آن است. برای خالص کردن چدن با طریقه‌ی ورز مورد استفاده قرار میگیرد.

هماتیت قهوه‌ای: ← لیمونیت.

هم‌ارز گرمی[5] (ham'ārze gerami) [← هم‌ارز بر حسب گرم]، در شیمی، وزن هم‌ارز یک ماده بر حسب گرم. هم‌ارز گرمی یون یک عنصر نسبت وزن اتمی آن است بر حسب گرم به ظرفیت آن. مثلاً، وزن اتمی مس ۶۳ است، و وقتی که این فلز دو ظرفیتی باشد، هم‌ارز گرمی آن ۶۳/۲ یا ۳۱٫۵ گرم است. هم‌ارز گرمی یک اسید از تقسیم کردن وزن مولکولی آن بر عده‌ی اتمهای ئیدروژن اسیدی قابل استخلاف در مولکول آن، و هم‌ارز گرمی یک باز از تقسیم کردن وزن مولکولی آن بر ظرفیت اتم فلزی در آن به دست میآید. مثلاً، وزن مولکولی جوهر گوگرد، (SO_4H_2)، ۹۸ است، و هم‌ارز گرمی آن ۹۸/۲، یا ۴۹؛ و وزن مولکولی سود محرق، (NaOH)، ۴۰ است، و هم‌ارز گرمی آن ۴۰/۱، یا ۴۰. هم‌ارز گرمی یک ملح از تقسیم کردن وزن مولکولی آن بر حاصلضرب عده‌ی اتمهای فلز در مولکول آن در ظرفیت فلز به دست میآید. مثلاً هم‌ارز گرمی سولفات آلومینیوم، با فورمول $Al_2(SO_4)_3$، که وزن مولکولی آن ۳۴۲ است، مساوی خارج قسمت ۳۴۲ بر حاصلضرب ۲ (عده‌ی اتمهای Al) در ۳ (ظرفیت Al)، یعنی ۵۷ میباشد. نیز ← محلول نورمال.

هم‌ارز (یا **معادل**) **مکانیکی حرارت:** ← هم‌ارزی (یا معادله‌ی) مکانیکی حرارت.

هم‌ارزی[6] (یا **معادله‌ی**) **مکانیکی حرارت** (ham'arzi-). ج. پ. ژول از راه آزمایش ثابت کرد که در تبدیل کامل یک مقدار معین انرژی مکانیکی به حرارت همیشه هم‌ارزی ثابتی وجود دارد، و معین کرد که چه اندازه انرژی مکانیکی لازم است تا دمای واحد جرم آب را به اندازه‌ی یک درجه‌ی صدبخشی بالا ببرد. این هم‌ارزی یا معادله با فورمول $W=JH$ نمایش داده میشود، که در آن W مقدار کار، H مقدار حرارت، و J مقدار ثابتی است که هم‌ارز (یا معادل) مکانیکی خوانده میشود. بنا بر این J نمایش مقدار کاری است که بر اثر تبدیل یک واحد حرارت به انرژی مکانیکی به دست میآید. مقدار J در سلسله‌ی سگث (← سلسله‌ی آحاد) $4,186\times10^7$ ارگ کالری است. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول IV، ص ۱۳۱۹.

هممام: ← همام تبریزی.

همام تبریزی (homāme tabrizi)، شهرت **همام‌الدین ابن علاء** (homāmo'd.dine bne alā')، متخلص به **همام**، ۵۹۸ یا ۶۳۶–۷۱۴ یا ۷۱۳ هق، شاعر ایرانی. از مردم آذربایجان و معاصر سعدی بوده، و به شیوه‌ی او غزل سروده است. با خاندان جوینی پیوستگی داشت. در تبریز وفات یافت. دیوانش را به امر رشیدالدین فضل‌الله جمع‌آوری کرده‌اند، مقداری از آن به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۳۳ هش).

همانی[7] (hamāni) یا **اتحاد**، در ریاضیات، گزاره‌ای از تساوی میان کمیتهای معلوم یا مجهول که به ازاء همه‌ی مقادیری که به مجهولات داده شود صحت دارد، مثل $3x=2x+x$ که با هر مقدار x صادق است. علامت تساوی را در همانی به جای = بیشتر با ≡ نمایش میدهند.

هماون، جنگ (hamāvan)، در شاهنامه، دومین جنگ بزرگ میان ایران و توران در عهد کیخسرو، که از کوهی به نام هماون نزدیک رود شهد (šahd)، در توران‌زمین، نام گرفته است. چون دو لشکر رو به روی یکدیگر شدند، تورانیی یازور نام، به فرمان پیران، به جادوئی بر ایرانیان ابر و برف و سرما فرستاد، چنانکه دست و بازوی همگان از کار باز ماند، و تورانیان بسیاری از ایرانیان را کشتند. اما سرانجام رهام یازور را بر بلندی کوه دید، و به جانب او راند، و به شمشیر یک دستش را از شانه انداخت. در دم بادی برآمد و ابر و سرما ناپدید شد. اما ایرانیان که کشته‌ی بسیار داده بودند، به کوه هماون کشیدند، و چون خبر یافتند که پیران قصد محاصره‌ی هماون را دارد، شبانه طوس و رهام و گیو و چند تن دیگر از پهلوانان بر تورانیان شبیخون بردند، و بسیاری از آنان را کشتند. طوس، که از بسیاری لشکریان توران و کمی سپاه خود بیمناک بود، نامه به کیخسرو نوشت، و رستم را به یاری خواست. پس از آمدن رستم با ۳۰٬۰۰۰ سپاه به سپهسالاری فریبرز، کار دگرگونه شد، و شکست بر تورانیان افتاد. در این جنگ از پهلوانان، الوا، نیزه‌دار رستم، و بسیاری از پسران و نوادگان گودرز از ایرانیان، و از معروفترین پهلوانان تورانی ارژنگ، کاموس، ← چنگش، و اشکبوس از تورانیان کشته شدند. نیز ← فرغار.

هماهنگی، در موسیقی، ← آرمونی.

هماهنگیان[8] یا **راپیان**[9] (rapiān)، جامعه‌ی دینی امریکائی که توسط انفصالیون آلمانی تحت رهبری گ. راپ تشکیل شد. مالکیت در این جامعه اشتراکی بود و افراد آن از تعلیمات سخت پیشوای خود، و از جمله مجرد ماندن، پیروی میکردند. در ۱۸۰۵ دهکده‌ی هارمونی [← هماهنگی] را در پنسیلوانیا تأسیس کردند و آن را به صورت یک مرکز اجتماع آباد کشاورزی و صنعتی در آوردند. راپیان به رهبری راپ، در ۱۸۱۴–۱۵ به ایندیانا رفتند و هارمونی دیگری بنا نهادند و آنجا را نیز آباد کردند، ولی در ۱۸۲۵ املاک خود را به رابرت اوون فروختند و به پنسیلوانیا باز گشتند تا سومین دهکده‌ی خود را به نام اکونومی [← اقتصاد؛ اکنون امبریج] در لغ پیتسبرگ بنا کنند. در ۱۸۳۲ جزئی از مردم این مستعمره به رهبری کنت لئو، که ماجراجوئی آلمانی بود، از آن خارج شدند تا جامعه‌ی جدیدی برای خود فراهم آورند، با مرگ (۱۸۴۷) راپ

(۱)Heem (۲)confluent (۳)isoneph (۴)hematite (۵)gram-equivalent (۶)mechanical equivalent of heat (۷)identity (۸)Harmony Society (۹)Rappites

جامعه‌ی همآهنگیان سست شد و با پیر شدن افراد آن بتدریج رو به انحطاط رفت و در ۱۹۰۶ بر افتاد.

همای (homāy)، در داستانهای ملی ایران، هفتمین پادشاه سلسله‌ی کیانیان. دختر و همسر بهمن بود. پس از مرگ بهمن، چون همای باردار بود، تاج شاهی را بر شکمش نهادند، و تا داراب را نزاده بود سلطنت کرد (۳۰ سال). گویند چهرآزاد لقب داشت. در مآخذ عربی نامش را خمای (xomāy) نیز ضبط کرده‌اند. نیز شهرزاد یا شهرزاد قصه‌گو.

همای یا هما: ← ارجاسپ، به‌آفرین.

همایجان (homāy.jān)، دهستان (جمع ۱۴٬۳۱۸ نفر در سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳۹ آبادی. رودهای شش‌پیر، اردکان، و چشمه‌ها و قناتها مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و برنج است.

همای شیرازی (homāye širāzi)، شهرت **رضا قلی**، متخلص به **هما**، ۱۲۱۲–۹۰ هق، شاعر و ادیب ایرانی؛ مت شیراز. از غزلسرایان خوش‌طبع و نامی شیراز به شمار میرفت، و علاوه بر غزلگوئی، در دیگر انواع شعر نیز دست داشت. دیوانش به نام شکرستان در تهران چاپ شده است (۱۳۲۰ هق). هما با رضاقلی‌خان هدایت معاصر بود.

همایون، پادشاه تیموری هند، ← همایون پادشاه.

همایون، دستگاه (homāyun)، یکی از دستگاههای موسیقی ایرانی (← دستگاه) که دارای گام مخصوص قابل مقایسه با گام کوچک موسیقی اروپائی است. گوشه‌های آن مالیخولیائی و نغمه‌های آن ملایم است. گوشه‌های مهم این دستگاه عبارتند از، چکاوک، بیداد، شوشتری، و منصوری.

همایون اسفراینی (homāyune esfarāyeni)، ف ۹۰۲ هق، شاعر ایرانی؛ مت اسفراین. در آغاز جوانی به تبریز رفت، و مشمول مراحم یعقوب بیگ ترکمان شد. مدتی بر اثر عاشقی دیوانه شد. نسخه‌ی خطی دیوانش در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار موجود است.

همایون پادشاه، عنوان مشهور **سلطان ناصرالدین همایون**، ۹۱۳–۹۶۳ هق، دومین پادشاه از سلسله‌ی تیموریان هند؛ مت کابل. در ۹۳۷ هق به سلطنت نشست. همایون به علم و ادب رغبت داشت و دیوان شعری از او باقی است. با طغیان و مخالفت شیر شاه سوری مواجه شده به دربار شاه طهماسب صفوی پناه برد، و شاه طهماسب به مهربانی از او پذیرائی کرد. همایون پادشاه، بعد از چند سال به هند باز گشت، و به کومک سردار خود، بیرام خان، به نشر قدرت و توسعه‌ی قلمرو خویش پرداخت. همایون در دهلی بر اثر سقوط از بام کتابخانه‌ی خویش، که برای دیدن طلوع ستاره‌ی زهره به آنجا رفته بود، وفات یافت و پسرش اکبر شاه به جای او به سلطنت نشست.

همایون شاه، آرامگاه، بنای عالی سبک ایرانی در دهلی، ل هند، که از آثار برجسته‌ی هنری ایرانی و هندی اواخر قرن ۱۰م هق است. دارای طاقنماها و گنبد زیبا برفراز سکوی وسیع، و محوطه‌ی پس بزرگ، و دروازه‌های مختلف است. نمای آن مشتمل بر طاقنماها و غرفه‌های دوران صفویه و مزین به معرقهای سنگ سفید و سرخفام است. به وسیله‌ی بانو حاجی بیگم حمیده خانم، همسر ایرانی همایون پادشاه، پس از فوت او احداث شده است.

همایون شهر: ← سده، شهر.

همایون‌نامه یا قانون همایونی: ← خواندمیر.

همای و همایون (homāy.o.homāyun)، منظومه‌ای عاشقانه در بحر متقارب، در ۴۴۰۷ بیت، اثر خواجوی کرمانی از شاعران قرن ۸ هق، در داستان عشق همایون با همای دختر فغفور چین. این منظومه جزء منظومه‌هائی است که خواجو، به تقلید از خمسه‌ی نظامی، در مقابل اسکندرنامه پرداخته است.

همبارش[1]، **خط** (hambāreš)، خطی بر نقشه، واصل میان نقاطی که عمق ریزش در آنها در دوره‌ی مفروضی یکسان است.

همبپاری: ← بپاری.

همبیج[2]، **جی** (jey hambij)، ۱۸۶۷–۱۹۲۴، نویسنده و هنرمند امریکائی؛ مت کانادا. اندازه‌گیریهای فراوان او از ظروف و معابد قدیمی یونانی وی را به اکتشاف اصولی ریاضی رهنمون شد که به نظر خودش این اصول با دقت توسط طراحان آثار هنری قدیم مصر و یونان مراعات میشده است. این اصول که به نام "تقارن دینامیکی" نامگذاری شد، موارد استعمال فراوان پیدا کرد و در میان هنرمندان بحثهای فراوان بر انگیخت. از آثار او تقارن دینامیکی: گلدانهای یونانی (۱۹۲۰) و اصول تقارن دینامیکی (۱۹۲۶) است.

همپار یا ایزومر، در شیمی، ← همپاری.

همپاری (ham.pāri) [= دارای پاره‌های برابر بودن] یا **ایزومریسم**[3] (izomerism)، در شیمی، وصفی که در دو یا چند جسم مرکب وجود دارد که فورمولهای مولکولی مشابه دارند ولی ترتیب قرار گرفتن اتمها در آنها یکسان نیست. همپارها یا ایزومرها[4] (izomer-)، یعنی مولکولهائی که خاصیت همپاری دارند، از لحاظ وزنی ترکیب مشابه دارند، ولی از حیث خواص گوناگون با یکدیگر متفاوتند. مثلاً، دو کربور ئیدروژن، بوتان و ایزوبوتان، هر دو در مولکول خود ۴ اتم کربون و 10 اتم ئیدروژن دارند، ولی طرز قرار گرفتن اتمها در مولکولهای آنها یکسان نیست،

فورمول بوتان $(CH_3)CH_2.CH_2(CH_3)$

فورمول ایزوبوتان $CH(CH_3)_3$.

همپتن (hamptən)، صورت دیگری از نام انگلیسی همتن.

همپتن رودز[5] (hamptən rödz)، لنگرگاه، بندر ایالت ویرجینیا، کشمه، که از آنجا رودهای جیمز و الیزابت به خلیج چسپیک میریزد. از زیباترین بندرگاههای طبیعی و از پررونقترین دریابندرهای کشمه است. یکی از نبردهای دریائی جنگ داخلی امریکا در آنجا واقع شد (۱۸۶۲). **کنفرانس صلح همپتن رودز**، به منظور پایان دادن به جنگ داخلی، در آنجا منعقد شد (فوریه‌ی ۱۸۶۵)، ولی ایالات جنوبی شرایط لینکلن را نپذیرفتند، و کنفرانس به نتیجه‌ای نرسید.

همپتن رودز، کنفرانس صلح: ← همپتن رودز.

همپتن کورت: ← همتن کورت.

همپدن[6]، **جان** (jān hampdən)، ۱۵۹۴–۱۶۴۳، سیاستمدار انگلیسی. از ۱۶۲۱ در پارلمنت خدمت میکرد. زندانی شدن او در ۱۶۳۸ به علت استنکاف از پرداختن باج کشتی به چارلز I، که از قدیم از ولایات دریائی گرفته میشد، خشم مردم را بر ضد چارلز I بر انگیخت. همپدن که در پارلمنت طویل و پارلمنت کوتاه هر دو از رهبران بود، یکی از ۵ عضوی بود که چارلز I میخواست آنان را توقیف کند (۱۶۴۲)، و همین کار سبب تسریع در جنگ داخلی شد. همپدن هنگی از اعضای پارلمنت تشکیل داد و در محاصره‌ی ردینگ شرکت جست و در جنگ دیگری که با پرنس روپرت میکرد زخم مهلک بر داشت. مقاومت مردانه‌ی او در مقابل چارلز سبب شد که به صورت یکی از قهرمانان ملی در آید.

همپستد[7] (hampstəd) یا **همستد** (hams-)، کوی (جمع ۹۵٬۰۷۳)، لغ لندن، انگلستان، واقع بسته به هنرمندان و نویسندگان. باغ ملی **همپستد هیث** (hit) ح ۳۵۰ هکتار وسعت دارد. در ۱۹۶۵ کویهای همپستد، هولبرن، و سنت پنکرس[8] (sent pankərs) ضمیمه‌ی یکدیگر شده کوی ⇐ کمدن را تشکیل دادند.

همپشر[9] (hampšər) یا **هنتس**[10] (hants)، ولایت ساحلی (۳٬۸۹۳ کمه؛ در ۱۹۷۱ جمع ۱٬۵۶۱٬۶۰۵)، ج انگلستان، مرکزش وینچستر، در زمین پست و بلند آن پرورش گوسفند و تهیه‌ی لبنیات به عمل میاید. کارگاههای کشتیسازی دارد و داد و ستد دریائی آن عظیم است. بنادر عمده‌ی آن پورتسمث و ساوتمتن میباشد. با ادبیات و تاریخ انگلستان وابسته است.

هم‌پیمانان راین[11] (rāyn)، اتحادیه‌ای از امیران آلمان که در ۱۸۰۶، تحت حمایت ناپلئون I، تشکیل شد. اعضای اصلی آن عبارت بودند از شاهان باواریا، وورتمبرگ، ساکس و وستفالی، و مهیندوک بادن. اعضای این اتحادیه تابعیت خود را نسبت به امپراطوری مقدس روم فسخ کردند، و فرانسیس II که لقب امپراطور اتریش داشت، در ۱۸۰۶ از عنوان امپراطور رومی صرف نظر کرد. ناپلئون میکوشید تا اوضاع داخلی و خارجی این اتحادیه را تحت نفوذ خود قرار دهد، ولی تکرار بحرانهای بین‌المللی تلاشهای او را بیحاصل میگذاشت. پس از عقبنشینی ناپلئون از روسیه (۱۸۱۲–۱۳)، اعضای اتحادیه که در جنگ جبهه‌های خود را تغییر داده بودند، سبب از بین رفتن آن شدند. با این همه، اتحادیه برای ایجاد وحدت آلمان نتایج مهمی

(۱) isohyet (۲) Hambidge (۳) isomerism (۴) isomer (۵) Hampton Roads (۶) Hampden (۷) Hampstead (۸) Saint-Pancras (۹) Hampshire (۱۰) Hants (۱۱) Confederation of the Rhine

داشت.

همت‌آباد (hemmat.ābād)، دهستان (جم ـ۳۰۱۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بروجرد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ دارای ۱۷ آبادی. مرکزش، **همت‌آباد** (جم ۱۴۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۶۰ش بروجرد است. محصولاتش غلات و چغندر است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

همت‌آباد، ده (جم ۹۳۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاولایت، بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ ۸۴کیلومتری لغ طیبات. محصولاتش غلات و بنشن است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

همتن[1] (hamtən) یا **همپتن** (hamp.)، از ۱۹۶۵ بخشی از لندن بزرگتر، در ⇐ ریچموند آپن‌تمز، ۶۰ش انگلستان، بر رود تمز؛ محل خانه‌ی د. گریک. کاخ همتن کورت نزدیک آن واقع است. همتن سابقاً قسمتی از تویکنم بود.

همتن کورت[2] (hamtən kort) یا **همپتن کورت** (hamp.)، کاخی در همتن، انگلستان، کنار رود تمز. توسط کاردینال ت. وولزی بنا شد (در آغاز قرن ۱۶م). وولزی در ۱۵۲۸ آن را به هنری VIII تقدیم کرد، که وی ملحقاتی بر آن افزود، از جمله یک گالری هنر و یک پارک عمومی. ← کنفرانس همتن کورت در آنجا تشکیل شد.

همتن کورت، کنفرانس[3]، کنفرانسی که در سال ۱۶۰۴، در آغاز سلطنت جیمز I، پادشاه انگلستان، در کاخ همتن کورت تشکیل شد. هدف این کنفرانس یافتن توافقی میان پیرایشگری و کلیسای رسمی بود. در این کنفرانس مختصر امتیازاتی به پیرایشگران داده شد، و بعضی از آنان اخراج شدند. کنفرانس ترجمه‌ی یک متن جدید از کتاب مقدس را اجازه داد، که متن مجاز یا کتاب مقدس شاه جیمز نام یافت. نیز ← کتاب مقدس، ص ۲۱۷۸، ستون ۳.

همجا (ham.jā)، فس **ایزوتوپ**[4] (izotop)، هر یک از دو یا چند اتم که دارای یک عدد اتمی هستند، ولی اعداد جرمی (← عدد جرمی) آنها متفاوت است؛ به عبارت دیگر، هسته‌های آنها از حیث عده‌ی پروتونها یکسان ولی از جهت عده‌ی نوترونها متفاوتند. بنا بر این، عناصر همجای یک عنصر معین از حیث خواص شیمیائی با آن عنصر یکسانند، و با آن در یک خانه‌ی جدول تناوب (← قانون تناوب) جا دارند (تسمیه ناشی از همین است)، ولی از حیث خواص فیزیکی اندکی متفاوتند. عناصر همجا را اغلب با قید عده‌ی پروتونها و نوترونهای هسته نام می‌برند، و علامت آنها همان علامت شیمیائی معمولی است که عدد جرمی مذکور را در بالای آن، کمی به طرف چپ، مینویسند، مثلاً کربون معمولی دو همجا دارد، یکی "کربونِ ۱۲" (^{12}C) و دیگر "کربونِ ۱۳" (^{13}C). از ۱۹۳۴، که ژولیو-کوری (زن و شوهر) اول بار رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی را کشف کردند، به بعد تقریباً برای تمام عناصر همجاهای رادیوآکتیو ساخته شده است.

همجوشی هسته‌ای[5] (ham.juši)، گونه‌ای از فعل و انفعال هسته‌ای که در آن هسته‌های اتمی سبک با یکدیگر ترکیب میشوند و هسته‌ی سنگینتر و پایدارتر میسازند. در نمونه‌ای از یک فعل و انفعال همجوشی (شکل)، هسته‌ی اتم دوتریوم به یک هسته‌ی تریتیوم اتصال پیدا می‌کند. این دو، موقتاً، با هم جوش میخورند، و یک هسته‌ی مرکب بسیار برانگیخته (هلیوم) میسازند. این ۵ ذره نمیتوانند یک هسته‌ی پایدار بسازند، ولی از دو نوترون و دو پروتون ترکیبی فراهم میشود که اجزاء آن سخت به یکدیگر پیوستگی دارند. نوترون اضافی طرد می‌شود، و این دو نتیجه‌ی فعل و انفعال با سرعت بسیار از یکدیگر میگریزند. برای آنکه چنین فعل و انفعالی صورت بگیرد، باید دو هسته‌ی نخستین با چنان سرعتی به یکدیگر نزدیک شوند که بتوانند بر نیروی دافعه‌ی موجود میان آنها، که نتیجه‌ی بارهای مشابه پروتونهای سازنده‌ی آنها است، غالب شوند. فیزیکدانان هسته‌ای سرعت اولیه‌ی لازم را به وسیله‌ی شتابگر ذرات به یکی از دو هسته‌ی وارد در فعل و انفعال میدهند. در درون ستارگان و در بمب ئیدروژنی ـ که در آنها فعل و انفعال همجوشی نقش عمده دارد ـ دمای بسیار زیاد سبب تولید سرعتهای لازم میشود. (هر چه دمای یک جسم بیشتر باشد، حرکت اتفاقی اتمهای سازای آن زیادتر میشود. در دمای ستارگان مدتها از هنگامی گذشته است که اتمها از الکترونهای خود عاری شده‌اند و چنان است که ماده‌ی درونی یک ستاره مخلوطی از الکترونهای آزاد است که ⇐ پلاسما خوانده میشود).

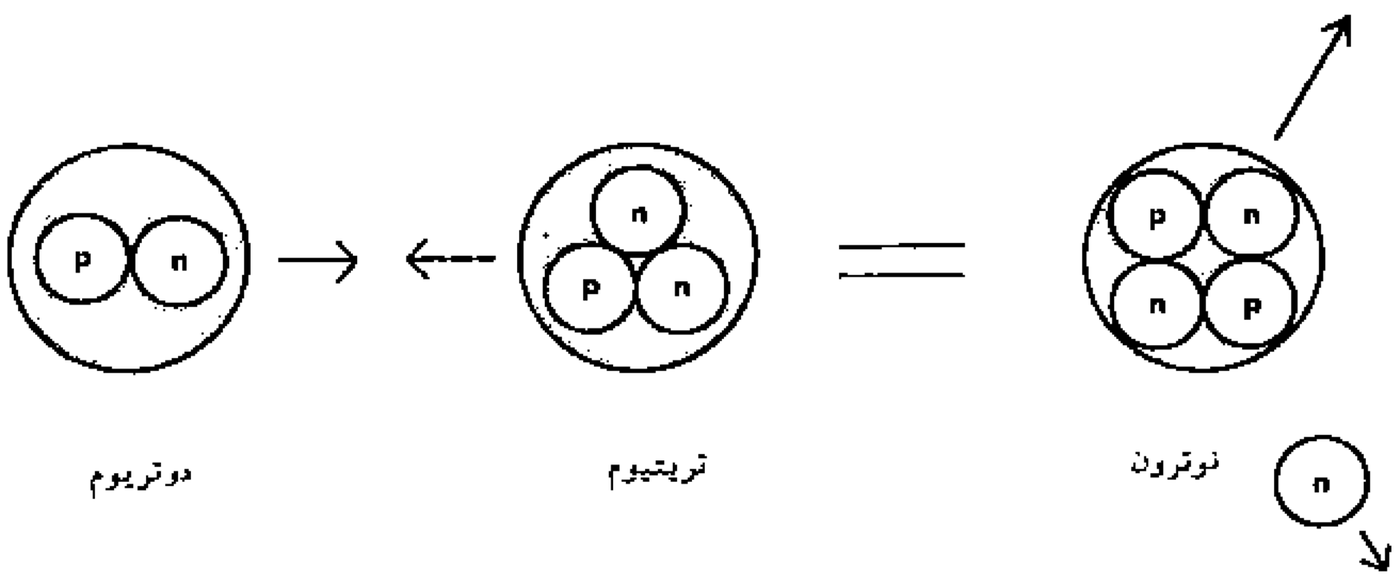

مهمترین خصوصیت فعل و انفعال همجوشی آن است که انرژی سینتیک کلی محصولات فعل و انفعال بر انرژی سینتیک وابسته به حرکت هسته‌های نخستین فزونی دارد. منبع این انرژی سینتیک اضافی، آن مقدار از انرژی درونی هسته‌های نخستین است که بر انرژی درونی هسته‌ی هلیوم فزونی دارد. چون نیروئی که میان پروتونها و نوترونها (نوکلئون) وجود دارد و آنها را در کنار هم نگاه میدارد، نیروی جذبی است، پایدارترین هیئت مجموعه‌ای از نوکلئونها آن است که تا اندازه‌ای که ساختمان آنها اجازه میدهد به یکدیگر نزدیک باشند، و این حالتْ "حالتِ حداقل انرژی درونی" نام دارد. هنگامی که چنین هیئتی از نو فراهم شود، و نوکلئونها در نزدیکترین فاصله‌ی ممکن نسبت به یکدیگر قرار گیرند، مقداری از انرژی درونی به صورت انرژی سینتیک آزاد میشود که از آن میتوان کار گرفت ـ مثلاً کوهها را از جا کند یا شهرها را ویران کرد. انرژی درونی هسته‌ی هلیوم کمتر از مجموع انرژیهای درونی هسته‌های تریتیوم و دوتریوم است، و این به دلیل خصوصیتی از نیروی هسته‌ای است که، اگر عده‌ی نوترونها با عده‌ی پروتونها برابر باشد، این فزونی سبب آن میشود که نوکلئونها نزدیکتر به یکدیگر بسته‌بندی شوند. فعل و انفعالهای همجوشی هسته‌ای منبع قسمت عمده‌ی انرژیی است که از ستارگان تشعشع پیدا میکند، و از همین راه است که اغلب هسته‌های موجود در طبیعت ساخته میشود. در دما و فشار بسیار بالای مخصوص درون ستارگان، هسته‌های ئیدروژن آن اندازه سرعت دارند که بتوانند بر نیروی دافعه‌ی برقی موجود میان آنها غلبه پیدا کنند و، در نتیجه، فعل و انفعال همجوشی آغاز شود. به دنبال آن یک زنجیر فعل و انفعال همجوشی صورت میگیرد، و نتیجه‌ی خالص آن این است که در برابر هر ۴ هسته‌ی ئیدروژن مصرف‌شده یک هسته‌ی هلیوم همراه با ذرات دیگر و تشعشع برقاطیسی حاصل میشود. این کیفیت ممکن است همچون یک حلقه‌ی کربون صورت بگیرد، یا به شکل مستقیمتر و بدون استفاده از هسته‌ی کربون به عنوان کاتالیزگر. هسته‌های هلیوم حاصل‌شده ممکن است با یکدیگر و با ئیدروژن ترکیب شوند و هسته‌های پیچیده‌تری بسازند.

دانشمندانی که نخستین بمب اتمی را در لوس آلاموس، نیو مکسیکو، با استفاده از شکافت اورانیوم به عنوان منبع انرژی ساختند، به این امر متوجه شدند که دمای تولیدشده در این بمب آن اندازه زیاد است که میتواند فعل و انفعال همجوشی را برای مدت کوتاهی به راه اندازد. نیز ← بمب ئیدروژنی. اکنون تمام کوشش در آن است که بتوانند از فعل و انفعالهای همجوشی انرژی را به نرخی چندان بطیء استخراج کنند که برای تولید توان صنعتی سودمند باشد. دشواری کار در آن است که دمای چند میلیون درجه‌ی لازم برای دادن سرعت کافی به هسته‌ها را فراهم کنند تا این سرعت بتواند بر نیروهای دافعه‌ی برقی غلبه کند. در همه‌ی تحقیقاتی که بدین منظور صورت میگیرد، به کار بردن میدانهای مغناطیسی پیچیده برای محبوس کردن پلاسما ضرورت دارد. اگر دانشمندان بتوانند به

(۱)Hampton (۲)Hampton Court (۳)Hampton Court Conference (۴)isotope (۵)nuclear fusion

چنین موفقیتی برسند، همه‌ی انرژیهای لازم قابل پیشبینی برای آینده‌ی بشری را میتوان از منبع پرمایه‌ی دوتریوم موجود در اقیانوسها به دست آورد.

همچسبی: ← همچسبی و دگرچسبی.

همچسبی[1] و دگرچسبی[2] (ham.casbi, degar-)، در فیزیک، از عمده‌ترین مشخصات ماده گرایندگی آن است به اینکه اجزای خود را با هم نگاه دارد یا به ماده‌ی دیگر در آویزد. این خاصیت ناشی از نیروهائی است که بین مولکولهای ماده در کار است. نیروهای بین مولکولی را در مورد قسمتهای مجاور درون یک جسمْ همچسبی و در مورد قسمتهای سطوح مجاور دو جسمْ دگرچسبی گوئیم. به دلایلی معتقدند که هرگاه دو مولکول خنثی یا دو اتم خنثی به یکدیگر نزدیک شوند، انرژی پتانسیل مجموعه‌ی آنها در فاصله‌ای معین به حداقلی میرسد، و لهذا اگر بخواهیم آنها را از این نزدیکتر یا دورتر کنیم باید کار انجام دهیم (← اصل کمترین انرژی)؛ توزیع مولکولها، یونها (← یون)، و اتمها در یک جسم جامد بر حسب مقتضیات چنین تعادلی مشخص میشود؛ و فواصل منظم دانه‌های تبلور و ساختمان مولکولی مربوط به آن است. هر نیروئی که مایل به کاستن از فاصله‌ی تعادل باشد مواجه با رد عملی خواهد شد که بسرعت زیاد میشود، و هر نیروئی که مایل به زیاد کردن آن باشد مواجه با رد عملی خواهد شد که ابتدا زیاد میشود و سپس، با نزدیک شدن گسستگی، به صفر میگراید. هر قدر دو جسم به هم نزدیکتر باشند دگرچسبی شدیدتر است. به همین جهت است که گرد محکمتر از ماسه میچسبد، و مایعات بهتر به یک جسم جامد میچسبند تا جامد دیگر. همچسبی معمولاً در مایعات کمتر از جامدات و در گازها کمتر از مایعات است.

همچند[3]، خط (ham.cand)، خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که کمیت مفروضی در تمام آنها یک مقدار دارد.

همدان (hamdān)، قبیله‌ای از عربهای جنوب جزیرة العرب که شیوخ آن در برابر سلاطین حمیری ایستادگی میکردند. پس از بر افتادن حمیریان به دست سپاهیان حبشه، همدان هسته‌ی مقاومت ملی در برابر تسلط بیگانگان را تشکیل دادند. از نخستین اعرابی بودند که اسلام آوردند و به پیغمبر ص کومک کردند. در خلافت علی ع نیز سخت به یاری او کوشیدند، که علی ع آنان را "نیزه و سپر" خود لقب داده بود. بنو همدان هم اکنون جزو قبایل اصلی یمن به شمار میروند.

همدان (hamadān)، شهر (جع ۱۲۴٬۱۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان و فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، در دامنه‌ی ل الوند، به فاصله‌ی ۳۸۶کیلومتری تهران و ۲۲۸کیلومتری قزوین (جاده‌ی آسفالته). از بناهای جالب توجه آن اینها است، آرامگاه بوعلی سینا، ← مقبره‌ی استر و مردخای، ← مقبره‌ی بابا طاهر عریان، سنگ‌شیر، گنجنامه، و گنبد علویان (← گنبد، طاق بلند و معظم). دانشگاه بوعلی سینا، از چهار مجتمع تشکیل یافته بود که عبارت میباشند از مجتمع علوم پزشکی و بهداشتی، مجتمع علوم محیط زیست و منابع طبیعی، مجتمع علوم آموزشی، و مجتمع کشاورزی و توسعه‌ی روستائی. (تأسیس ۱۳۵۳ هش)

تاریخ

همدان شهری بسیار قدیمی است. اینکه نام آن در منابع به خط میخی مورخ 1100 قم آمده، و از فتح آن به دست تیکلت پیلسر I سخن رفته باشد، غیر قطعی و بلکه دور از احتمال است. هرودوت گفته است که دیااکو در قرن ۷م قم این شهر را بنا نهاد و نام آن اگباتانا (agbātānā)، و به گفته‌ی مورخان قدیمی دیگر اکباتانا (ek-) (اکباتان)، بوده است. این نام را مشتق از کلمه‌ی ایرانی هنگمته (hanga-mata) [هگمتانه (hagmatāna)] و معنی آن را "محل اجتماع" دانسته‌اند، ولی صورت عیلامی هل مته نه (hal mata na)، به معنی "سرزمین مادها" ممکن است اشتقاق دیگری از این کلمه باشد. این شهر به عنوان پایتخت مادها و پایتخت زمستانی هخامنشیان و شهر مهمی بر کنار راه کاروانی میان شرق و بین‌النهرین در زمان سلوکیان و پارتیان و ساسانیان شهرت فراوان داشته است. در منابع ارمنی به صورت اهمتن (ahmatan) و همتن (hamatan)، و در عهة به صورت احمتا (ahmetā؛ عزرا ۲.۶) و در منابع سریانی به صورتهای گوناگون یاد شده است. در تاریخ قدیم مادها در معرض محاصره و ویرانی قرار گرفته بوده است.

از تاریخ پیش از اسلام ولی اساطیری این شهر بعضی از نویسندگان عربیزبان، بالخاصه جغرافیانویسان، بخوبی آگاه بوده‌اند. پس از جنگ نهاوند (← نهاوند، فتح)، فرماندار ایرانی همدان با عربهای پیروزمند قرارداد صلح بست. چنان به نظر میرسد که پس از این قرارداد، ایرانیان قرار داد را شکستند و شهر به حمله به توسط مسلمانان در بهار ۴۴ هق مسخر شد. عربهائی از قبایل ربیعه و عجل در همدان سکونت گزیدند و از وجود آنان در این شهر به سال ۷۷ هق در تاریخ طبری سخن رفته است. از مسیحیان و یهودیان نیز به عنوان قسمتی از ساکنان شهر یاد شده است.

جغرافیانویسان عرب همدان را مستحکم‌ترین شهر ناحیه‌ای دانسته‌اند که عرب به آن نام جبال داده است، و ماد باستانی را در بر میگرفته است. در نبرد میان امین و مأمون (۱۹۵ هق) بر سر خلافت، این شهر مدت درازی در محاصره بود. همدان قرن ۴م هق را جغرافیانویسان شهر بزرگی نوشته‌اند که به صورت عمده پس از تسخیر آن به دست اعراب ساخته شده بود. در باروی خود ۴ دروازه داشت، و مشتل بر ۳ بازار بود و حومه‌های گسترده‌ای داشت. مسجد عمده‌ی آن در همان زمان مسجد کهنه نامیده میشد. در ۳۱۹ هق مرداویج دیلمی همدان را مسخر کرد و بسیاری از ساکنان آن را کشت. کشمکشها و اختلافات مذهبی آن زمان در همدان نیز وجود داشت، و در ۳۵۱ هق بسیاری از مردم بر سر این کشمکشها جان خود را از کف دادند.

بنا بر منابع، همدان همچون ری و اصفهان یا شهرهای دیگر کانون فرهنگی و فکری نبود، بلکه بیشتر عنوان شهری تجارتی داشت که در یک ناحیه‌ی حاصلخیز کشاورزی قرار گرفته است. همچنین مرکز صناعت و نساجی نبود، ولی در گزارشها آمده است که ساخته‌های زرین و چرمی از این شهر صادر میشده است. ارتفاع زیاد و سرمای سخت زمستان سبب محدودیت فراورده‌های کشاورزی این ناحیه بوده است. مقدسی در کتاب خود از خصوصیات لهجه‌ی فارسی این شهر سخن گفته است، از جمله اینکه به آخر نامهای خاص عربی پسوند "لا" می‌افزوده‌اند.

ترکمنهای غز در ۴۲۰ هق همدان را غارت کردند؛ در ۶۱۸ هق مغولها پس از محاصره‌ای طولانی شهر را گرفتند و آن را ویران ساختند، و بیشتر مردم شهر یا کشته شدند یا از این شهر گریختند. متأسفانه تألیفی در باره‌ی تاریخ آن بر جای نمانده است. یاقوت حموی در معجم‌البلدان خود مطالبی از کتاب تاریخی نگاشته‌ی ابوشجاع شیرویه (فت ۵۰۹ هق) نقل کرده است. حاجی خلیفه از کتابهای تاریخی دیگری در باره‌ی این شهر نام برده است که هیچ یک از آنها اکنون در دست نیست، و همین میرساند که سنت دانشمندی پیوسته‌ای در این شهر وجود نداشته است.

در دوره‌ی ایلخانیان همدان اهمیت سابق خود را باز یافت، اباقا خان در همین شهر از دنیا رفت. رشیدالدین فضل‌الله در همدان به دنیا آمده بوده است. شهر همدان پس از آنکه مدتی در تصرف آل جلایر بود مسخر امیر تیمور شد و سپس در تصرف آق قوینلو قرار گرفت، و سرانجام صفویان پس از ۹۰۸ هق این شهر را به متصرفات دیگر خود افزودند. در قرن دهم هق همدان چند بار به اشغال عثمانیان در آمد. در ۱۱۳۶ هق احمد پاشا، فرماندار بغداد، این شهر را متصرف شد و ۸ سال بعد نادر شاه او را بیرون راند؛ سر انجام همدان در ۱۱۴۵ هق به ایران باز گشت. آقا محمد خان قاجار در ۱۲۰۴ هق همدان را مسخر و ارگ شهر را ویران کرد.

همدان، استان: ← همدان، فرمانداری کل.

همدان، شهرستان (جع ۵۵۱٬۷۰۵ سش ۱۳۴۵ هش)، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، مشتمل بر ۴ بخش: سیمینه‌رود، کبودرآهنگ، اسدآباد، و رزن. از ل محدود است به زنجان و بیجار، از ش به قزوین، از جش به ساوه و اراک، از ج به ملایر و تویسرکان، از غ به کرمانشاه و سنندج؛ مرکزش شهر همدان. کوه الوند در ج شهرستان واقع است. رودهای عمده‌ی آن کرخه و قره‌چای است. به وسیله‌ی راه آسفالته به قزوین و تهران و نیز به کرمانشاه مرتبط است. محصولات عمده‌ی آن غلات، انگور، کنف، و پنبه است. از صنایع دستی آن قالی و قالیچه و ظروف سفالین است.

(۱)adhesion (۲)cohesion (۳)isopleth

همدان، فرمانداری کل (جم ۸۸۹٬۸۸۸ نف ۱۳۴۵ هش)، یکی از تقسیمات کشور، غ ایران که مشتمل است بر شهرستانهای همدان؛ ملایر، نهاوند، و تویسرکان، مرکز آن شهر همدان. در سرشماری عمومی ۱۳۵۵ کشور نام آن به صورت **استان همدان** آمده است.

همدان، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

همدان گشسپ (hamdān-gošasp) سردار ایرانی که، هنگام شورش بهرام چوبین بر خسرو پرویز، به بهرام پیوست.

همدانی (hamadāni)، شهرت **ابراهیم ابن جعفر**، ف ۲۷۲ هق، از سرداران و دلاوران خوارج. در لشکر صاحب الزنج امارت داشت و در بسیاری از جنگها با زنگیان همراه بود؛ در ۲۷۰ هق که صاحب الزنج به قتل رسید، همدانی نیز اسیر شد. موفق عباسی او را حبس کرد و در زندان کشت.

همدانی، شهرت **ابومحمد حسن ابن احمد** (hamdani)، ف ۳۳۴ هق، جغرافیدان، باستانشناس، و منجم؛ اهل یمن. صاحب کتاب صفة جزیرة العرب، در جغرافیای عربستان، و کتاب الاکلیل، شامل اطلاعات بسیار در باب افکار علمی عربهای باستانی.

همدما[1]**، خط** (ham.damā)، خطی بر یک نقشه یا نمودار واصل بین نقاطی که در لحظه‌ی معین یک دما (درجه‌ی حرارت) دارند، یا در دوره‌ی معینی دمای متوسط در آنها یکسان است.

همر، شاعر یونانی، ← هومر.

همرستاین[2]**، آسکر** (āskər hamərstāyn)، ۱۸۴۶–۱۹۱۹، مدیر آلمانی-امریکائی اپرا. بسیاری از خوانندگان مشهور را به کشف برد، و چندین اپرا، همچون لوئیز، پلئاس و ملیسانده، و الکترا را روی صحنه آورد. نوه‌اش، **آسکر همرستاین**، ۱۸۹۵–۱۹۶۰، غزلسرا و سازنده‌ی اشعار اپرائی بود و ساخته‌های او (اوکلاهوما؛ ۱۹۴۳ [برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر]؛ چرخ فلک؛ [۱۹۴۵] و جنوب اقیانوس آرام [۱۹۴۹؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر]) در تاریخ تئاتر شهرت فراوان کسب کرد.

همرسمیث[3] (hamərsmit)، کوی (در ۱۹۷۱ جم ۱۸۴٬۹۳۵)، غ لندن، انگلستان، کنار رود تمز. در ۱۹۶۵ از انضمام کوی فولم و همرسمیث تشکیل یافت. مرکز رادیو تلویزیون بی.بی.سی. لندن است.

همرفت (hamraft)، اصطلاح دیگر برای **فرارفت**.

همروساز (ham.ru.sāz)، اصطلاح دیگری، که در بعضی مقالات کتاب حاضر، به جای **کولیماتور** به کار رفته است.

همزه، سوره‌ی (homaza؛ غیبت‌کننده)، سوره‌ی ۱۰۴م قرآن، مکی، ۹ آیه. مطابق روایت، شأن نزول این سوره این است که دسته‌ای از قریش، که به ثروت خویش مغرور بودند، از یتیمی و تهیدستی پیغمبر اسلام ص عیبجوئی میکردند. خدا آنان را به عذاب دوزخ بیم میدهد، و می‌فرماید کسی که عیبجوئی بسیار میکند، و به نوامیس و اعراض مردم طعنه‌ی بسیار میزند، دوچار ویل الاهی خواهد بود.

همزیستی[4] (ham.zisti)، فنس **سمبیوز** (saM-bioz)، در زیستشناسی، زندگی مشترک سازواره‌های ناهمجنس. این اصطلاح معمولاً مخصوص وابستگی دو طرفی است، بدان معنی که این طرز زندگی برای هر دو جنسی که با هم زندگی میکنند سودمند است، ولی توسعاً زندگی انگلی را نیز شامل میشود که در آن انگل سربار زندگی میزبان است و سودی به آن نمیرساند؛ شکل دیگر آن همکاسگی[5] (ham.kāsegi) است که در آن دو سازواره از یکدیگر استقلال دارند و رابطه‌ی آنها رابطه‌ی بهره‌مند شدن مشترک است؛ شکل دیگر آن برده‌داری[6] است همچون در بعضی از انواع مورچه‌ها که شته‌ها را پرورش میدهند تا از شیره‌ی آنها تغذیه کنند. همزیستی واقعی ارتباطی است که میان جانوران گیاهخوار (مثلاً موریانه، گاو، و خرگوش) و آغازیان یا باکتریهائی وجود دارد که سبب هضم سلولوزند و در روده‌های آنها زندگی میکنند و هیچ یک از این دو نمیتواند بدون کومک دیگری زندگی کند. همزیستی میان دو گیاه یا یک گیاه و یک جانور نیز وجود پیدا میکند. همزیستی دو گیاه بسیار گسترده و غالباً به سود انسان است. نمونه‌ای از آن وابستگی حیاتی جلبک و قارچ است که از مجموع آن دو یک گلسنگ پدید میآید؛ نمونه‌ی دیگر ارتباطی است که میان گیاهان مولد بقولات و باکتریهای ازتی و باکتریهای شوره زا وجود دارد و در کشاورزی مهم است. دو نمونه‌ی بارز همزیستی میان گیاه و جانور، ارتباط میان یوکا و پروانه‌ی یوکا، و ارتباط میان انجیر و زنبور انجیر است؛ در هر دو حالت حشره سبب باروری گیاه میشود، و گیاه برای نوزاد حشره غذا فراهم میآورد.

همژرفا[7]**، خط** (ham.jarfā)، خطی بر یک نقشه واصل بین نقاط هممعمق بستر دریا.

همسانی[8] (hamsāni)، فنس ادمئومورفی (omeo-morfi)، تبدیل یکبیک (yekbeyek) و از دو جانب متصل یک شکل یا هیئت هندسی. مقصود از یکبیک بودن تبدیل این است که هر نقطه‌ی شکل اصلی فقط به یک نقطه مبدل شود، و هر نقطه‌ی شکل جدید فقط از یک نقطه از شکل اصلی پدید آمده باشد؛ و مقصود از متصل بودن تبدیل از دو جانب (به زبان غیر فنی) این است که دو نقطه‌ی نزدیک به هم از شکل اصلی به دو نقطه‌ی نزدیک به هم در شکل جدید مبدل شوند، و دو نقطه‌ی نزدیک به هم از شکل جدید از دو نقطه‌ی نزدیک به هم از شکل اصلی پدید آمده باشند. شکلی را که در نتیجه‌ی چنین تبدیلی از یک شکل فراهم آید، با شکل اولیه **همسان** خوانند. مثلاً اگر محیط دایره‌ای را در یکی از نقاط آن ببریم، و سپس بکشیم تا به خط مستقیم تبدیل شود، این تبدیل یکبیک نیست (و متصل هم نیست)، زیرا دو انتهای خط مستقیم از یک نقطه‌ی دایره پدید آمده‌اند. ولی اگر محیط این دایره را از لاستیک تصور کنیم و آن را بدون اینکه پاره شود یا دو نقطه‌اش بر هم افتد بکشیم یا جمع کنیم، میتوان دایره را به اشکال گوناگونی (بیضی، مربع، مثلث، و غیره) همسان با دایره در آورد (شکل).

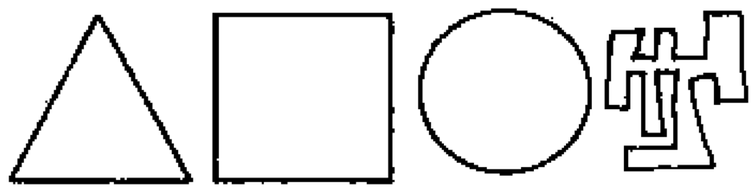

اشکال همسان، منحنیهای بسته‌ی ساده

ساده‌ترین مثال همسانی در اشکال ساده‌ی هندسی همین "کشیدن و جمع کردن، بدون پاره کردن و بر هم انداختن" است، مشروط بر اینکه اشکال مورد بحث را لاستیکی تصور کنیم. در این صورت، مثلاً میتوان کره را به مکعب تبدیل کرد، و لهذا کره و مکعب همسانند. همسانی اپتاد و زوایا و هیئت شکل را تغییر میدهد، مع ذلک، بعضی از خواص شکلی که دستخوش تبدیل همسانی میشود، بر جا میماند. بحث در این خواص موضوع رشته‌ی توپولوژی است، که تبدیل همسانی اساسی آن است. برای توضیح بیشتر← توپولوژی.

همستادی (hamsetādi) یا **ایزوستازی**[9] (izostāzi؛ فنس)، حالتی که در قشر زمین فرض شده، و به موجب آن، در زیر سطوح مساوی از زمین، تا سطح فرضی در عمق زمین که سطح تعادل است، جرمهای مساوی موجود است. نظریه‌ی همستادی در واقع تطبیق قانون اجسام شناور (← ارشمیدس، قانون) است بر قشر زمین. بنا بر این نظریه، قاره‌ها سنگهای سیالی (← سیال) به وزن مخصوص ۲٫۶–۲٫۷ است که در سیما شناور است؛ وزن مخصوص سیما بیش از ۳ است، و بر سان مایع غلیظی عمل میکند. اگر این فرضیه درست باشد، پس از برقراری تعادل، به ازاء هر یک متر از سیال که بیرون سیما باشد ۸ متر آن در سیما غوطه‌ور خواهد بود. مطالعه‌ی امواج زلزله حاکی است که سلسله‌های جبال ریشه‌های سیالی دارند که تا عمق ۴۰ کم و بیشتر پیش میرود، ولی ضخامت قشر سیال در جلگه‌های نزدیک اقیانوس از ۱۰ تا ۱۲ کم است، و در کف اقیانوسها هیچ یا بسیار نازک است. بنا بر مطالب مذکور، اگر قسمتی از سطح زمین، به واسطه‌ی رسوبات زیاد یا قشر ضخیم یخ، سنگین شود تعادل به هم میخورد و قسمت سنگین‌شده ناچار فرو میرود؛ بالعکس آب شدن یخ یا فرو افتادن تخته‌های بزرگ سنگ از ناحیه‌ای سبب بالا آمدن آن میشود؛ این فرو رفتن و بر آمدن برای آن است که تعادل بر قرار بماند. نیز← ک. ا. دائن؛ قاره؛ ج. ف. هیفرد.

همستد: ← همپستد، کوی، لندن.

همسرایان[10] (hamsarāyān)، اجتماع چندین خواننده برای اجرای یک قطعه‌ی موسیقی آوازی. آوازخوانی به صورت همسرائی یکی از نخستین نهادهای جامعه‌های ابتدائی بوده

---

(۱) isotherm (۲) Hammerstein (۳) Hammersmith (۴) symbiosis (۵) commensalism (۶) helotism
(۷) isobath (۸) homeomorphy (۹) isostasy (۱۰) chorus

است. همسرائی در یونان قدیم، چه در سرود خوانیهای دینی و چه در ملودیهای همگانی رواج داشت. همسرائی متعارفی، که در موسیقی‌های چندصدائی (پولیفونیائی) به کار میرود، مشتمل بر ۴ صدای مختلط است، سوپرانو، ⇐ آلتو، تنور، و باس؛ ممکن است آلتو نداشته باشد. همسرائی معروف به همسرائی "با صداهای برابر" مشتمل بر ۲، ۳، یا ۴ صدای مرد، زن، یا کودک است. آهنگساز میتواند آن را به اشکال گوناگون ترکیب کند. یان اوکگم[1] (yān okegen؛ ۱۴۳۰–۹۵)، آهنگساز معروف فلاندری)، استاد موسیقی نمازخانه‌ی شارل VII، سرودی دینی ساخته بود که ۳۶ نفر آن را با ۴ صدا (هر صدا با ۹ نفر) اجرا میکردند.

در آغاز موسیقی پولیفونیائی، در نمازخانه‌های شاهان و امیران و پاپها و دیرها و غیره، عده‌ی همسرایان اندک بود ولی خوانندگان با آوازهای عالی انتخاب میشدند. باخ، در لایپزیک، دسته‌های آوازخوان معدودی در اختیار داشت، در صورتی که هندل برای اجرای سرود سوگواری ساخته‌ی خود در کلیسای وستمینستر یک گروه ۸۰نفری را برگزیده بود. با انقلاب فرانسه همسرائیهای همگانی رواج یافت، و قرن ۱۹م قرن موسیقی همسرائی بود.

همسکرک[2]، مارتن وان(-mārten vān hems-kərk)، ۱۴۹۸–۱۵۷۴، نقاش و گراوورساز هلندی. مدتی (۱۵۳۲–۳۶) در رم اقامت کرد. در همه‌ی رشته‌های نقاشی، حکاکی، طرحهای فرشینه، نقشه‌های معماری، و غیره کار کرده است. بهترین تابلوهایش عبارتند از تدفین (بروکسل) و باکوس، ونوس، و سرس (اکس-آن-پروانس).

همشکلی[3] (ham.šekli) یا **ایزومورفیسم[3]** (isomorfism؛ فنس)، تشابه شکل تبلور میان اجسامی که ترکیبهای شیمیائی متفاوت دارند. در بعضی شرایط، اجسام همشکل یا ایزومورف بلورهای مختلط متجانسی تشکیل میدهند، دو جسم دارای ترکیب شیمیائی یکسان را که در شکلهای متفاوت متبلور میشوند دیمورف (-dimorf) نامند، و این خاصیت را دیمورفیسم[4] گویند؛ مثلاً کلسیت و آراگونیت (گونه‌ای کربونات کلسیوم). اصل همشکلی در ۱۸۱۹ به وسیله‌ی آ. میچرلیش بیان و تکمیل شد.

همشورا[5]، خط (ham.šurā)، خطی بر یک نقشه که نقاطی از اقیانوس را که دارای یک شورا هستند به هم وصل میکند.

همشید[6]، خط (ham.šid)، خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که مدت تابش خورشید بر آنها یکسان است.

همفرهنگی، در مردمشناسی؛ ← فرهنگ.

همفشار، خط[7] خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که فشار جو در آنها یکسان است.

همکاران، در دین زردشتی، ایزدان یاور امشاسپندان. (← ایزد؛ امشاسپند). مثلاً ایزد ماه، ایزدگوش، و ایزد رام همکاران امشاسپند بهمن هستند.

همکاری عمران منطقه‌ای، پیمان[8] [علامت اختصاری آر. سی. دی[9]] پیمان توافقی میان کشورهای ایران و پاکستان و ترکیه به منظور ایجاد زمینه‌ی همکاریهای وسیعتر اقتصادی، فنی، بازرگانی، و فرهنگی. این پیمان در اجلاسیه‌ی سران سه کشور در کنفرانس استانبول به امضا رسید (۳۱ تیرماه ۱۳۴۳ مطابق ۲۲ ژوییه‌ی ۱۹۶۴)، و در اعلامیه‌ی مشترکی که در پایان کنفرانس صادر شد سران سه کشور موافقت اصولی خود را در موارد زیر اعلام داشتند:

ا) ایجاد مبادله‌ی آزاد یا آزادتر کالا به وسایل عملی گوناگون از قبیل قراردادهای بازرگانی؛

ب) برقراری مناسبات و همکاری بیشتر بین اطاقهای بازرگانی موجود و احیاناً تأسیس اطاقهای بازرگانی مشترک؛

پ) تنظیم و اجرای برنامه‌های طرحهای مشترک بین سه کشور؛

ت) تقلیل نرخهای پستی بین سه کشور به میزان تعرفه‌های داخلی؛

ث) بهبود و توسعه‌ی خطوط حمل و نقل هوائی داخل منطقه و احیاناً تأسیس یک خط هوائی بین‌المللی مجهز بین سه کشور که بتواند با سایر خطوط هوائی به طور مؤثر رقابت کند؛

ج) مطالعه در باره‌ی امکانات توسعه‌ی یک همکاری نزدیک در امر کشتیرانی و، من‌جمله، تأسیس یک خط مشترک دریائی با تشکیل یک کنفرانس کشتیرانی منطقه‌ای؛

چ) انجام دادن مطالعات و بررسیهای لازم برای احداث و بهبود خطوط ارتباطی راه و راه آهن بین سه کشور؛

ح) لغو تشریفات روادید عبور بین سه کشور به منظور تسهیل مسافرت؛

خ) انعقاد قراردادی به منظور بسط جهانگردی در منطقه؛

د) کمک و معاضدت فنی به یکدیگر از راه اعزام کارشناس، تربیت کادر فنی، و مبادلات بورسی بین سه کشور؛

ذ) مطالعه و بررسی کلیه‌ی امکانات موجود به منظور توسعه و تحکیم همکاریهای فرهنگی بین سه کشور؛ ایجاد حس آگاهی در قاطبه‌ی مردم نسبت به میراث فرهنگی مشترک و اشاعه‌ی اطلاعات و نشریات لازم در باره‌ی تاریخ و تمدن و فرهنگ ملل منطقه؛ تأسیس کرسیهای مشترک و متقابل در دانشگاهها؛ مبادله‌ی دانشجو؛ اعطای بورسهای مطالعاتی و فرهنگی و همچنین تأسیس مراکز فرهنگی و هنری جهت انجام مطالعات و تحقیقات لازم نسبت به میراث فرهنگی مشترک سه کشور.

همکاسگی: ← همزیستی.

همگیری الکترون، انرژی: ← انرژی همگیری.

همگیری ذره‌ی آلفا، انرژی: ← انرژی همگیری.

همگیری هسته‌ای، انرژی: ← انرژی همگیری.

همگین (hamgin)، ده (جمعیت ۱٬۰۷۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، بخش حومه‌ی شهرستان قمشه، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۵کیلومتری جنوب قمشه. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

هملت[10] (hamlet)، درامی در ۵ پرده از شکسپیر، که حدود ۱۶۰۰–۰۱ نوشته و به نمایش گذاشته شد، و نیز نام قهرمان آن. موضوع درام از یک افسانه‌ی قدیم دانمارکی گرفته شده است. هملت شبح پدر (شاه دانمارک) خود را میبیند که به او چنین میگوید، "برادرم کلادیوس مرا کشته و حیات و سلطنت و زوجه‌ام را از من گرفته است". هملت برای ایمن بودن از بدخواهی کلادیوس و انتقام گرفتن از وی، تظاهر به جنون میکند، و نامزد خود اوفلیا (ofelia) را ترک میگوید. اوفلیا دیوانه میشود و خود را غرق میکند. کلادیوس هملت را با دو ملازم و پیامی مبنی بر قتل او، نزد پادشاه انگلستان میفرستد، هملت در راه از پیام آگاه میشود، و با دستکاری در آن، ملازمان را به کشتن میدهد. یک سال بعد، هنگامی به کشور خود باز میگردد که مراسمی برای سوگواری او برپا شده است. پس مستی را بهانه میکند، کاخ را به آتش میکشد، و عموی خود را میکشد. این نمایشنامه به فارسی ترجمه شده است (۱۳۳۷ هش).

هملرز، خط[11] (ham-larz)، خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که زلزله در یک زمان به آنها میرسد.

همل همستد[12] (hemal hemsted)، شهر [باروی بلدی؛ ← بارو] (در ۱۹۷۱ جمعیت ۶۹٬۳۷۱)، هارتفردشر، بخش انگلستان. مرکز دادوستد و حومه‌ای از لندن است. کارخانه‌های آن کاغذ، افزارهای سبک مهندسی، ماشینهای دفتری، و دوربینهای عکاسی تولید میکنند.

هم‌ماهیتی: ← قلب ماهیت.

همند[13] (hamənd)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۱۰۷۰–۷۹۰)، لغ ایندیانا، کشمت، نزدیک دریاچه‌ی میشیگان. در ۱۸۵۱ مسکون شد. محصول آن واگنهای راه آهن، مصنوعات فلزی و چوبی، ادوات جراحی است. پالایش نفت و صنعت چاپ دارد.

همنوائی[14] (ham.navā'i)، در برق، حالت یک مدار که در آن حالت مقاومتگونه‌های القاگری و ظرفیتی (← ممانعت) یکدیگر را خنثی می‌کنند. همنوائی بر دو نوع است، زنجیری و موازی. اولی (شکل ۱) مربوط است به مداری مشتمل بر پیچه‌ای با القاگری (یا ضریب خودالقائی) L و خازنی با ظرفیت C و مقاومت R، که به دنبال یکدیگر بسته شده‌اند، اگر جریان متناوبی با بسامد f این مدار را طی کند، شرط همنوائی (زنجیری) مدار

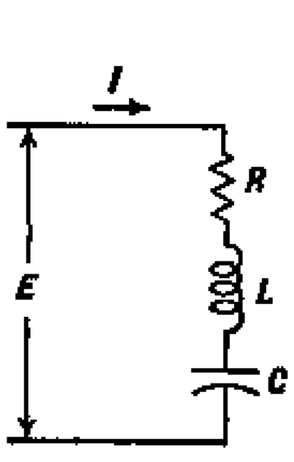

شکل ۱

(۱)Ockeghem (۲)Heemskerck (۳)isomorphism (۴)dimorphism (۵)isohaline (۶)isohel (۷)isobar; isobaric line (۸)Regional Cooperation for Development (۹)R.C.D. (۱۰)Hamlet (۱۱)coseismic line; homoseismal line (۱۲)Hemel Hempstead (۱۳)Hammond (۱۴)resonance

با این بسامد آن است که $f=1/2\pi\sqrt{LC}$. عبارت $1/2\pi\sqrt{LC}$ را بسامد طبیعی مدار خوانند. در حالت همنوائی، ممانعت مدار نسبت به جریان کمترین مقدار خود را دارد. وقتی برقرانی متناوب E بر مدار وارد شود، در حالت همنوائی شدت جریان E/R خواهد بود؛ اما اگر بسامد برقرانی کم یا زیاد شود، شدت جریان پایین می‌افتد. اگر مداری چنان باشد که تغییر بسامد سبب افت ناگهانی شدت جریان شود گویند مدار گزینندگی دارد، زیرا چنین مداری میتواند بسامدی را که با آن همنوا است از سایرین تمیز دهد. همچنین، در مدار همنوا اگر مقاومت (R) کم باشد شدت جریان (E/R) ممکن است نسبةً زیاد شود. چون اختلاف پتانسیل در طرفین هر یک از پیچه و خازن مساوی حاصلضرب شدت جریان و ممانعت پیچه یا خازن است، این اختلاف سطح ممکن است به مقدار معتنابهی برسد. مداری را که با بسامد f همنوا است مدار موزون[1] خوانند. میزان کردن گیرنده‌ی رادیو عمدةً عبارت است از میزان کردن القاگری و ظرفیت مدار مخصوصی در گیرنده، به نحوی که این مدار با بسامد معینی که میخواهند بگیرند موزون شود تا شدت جریان به حد اعلای خود برسد. دو مدار را که نسبت به یک بسامد موزون باشند مدارهای موزون خوانند.

همنوائی موازی (شکل ۲) در مدارهائی روی میدهد که در آنها پیچه و خازن به طور موازی بسته شده‌اند. با بسامدهای کم، مقاومتگونه‌ی خازن زیادتر از آنِ پیچه است و قسمت بیشتری از جریان از پیچه می‌گذرد، و با بسامدهای زیاد بیشتر آن از خازن عبور میکند. به ازاء بسامد معینی (بسامد همنوائی)، دو مقاومتگونه یکی میشوند، و از دو شاخه یک مقدار جریان میگذرد. بسامد همنوائی در اغلب موارد همان مقدار سابق‌الذکر ($1/2\pi\sqrt{LC}$) را دارد. در حالت همنوائی، ممانعت مدار به حد اعلی میرسد. این گونه مدارها در دستگاههای فرستنده و گیرنده‌ی رادیو مورد استعمال فراوان دارند. نیز ← صافی، در برق.

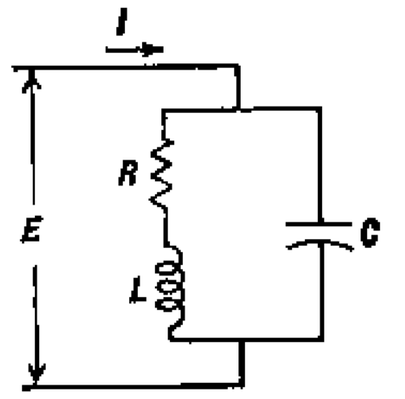

شکل ۲

همنهشت، در نظریه‌ی اعداد، ← همنهشتی.

همنهشتی[2] (hamnehešti). ۱- در اعداد، رابطه‌ی دو عدد صحیح که باقیمانده‌های تقسیم آنها بر عدد مفروضی (موسوم به اساس همنهشتی) یکسان است (انتخاب اصطلاح همنهشتی برای رابطه‌ی مذکور به همین مناسبت است). هر گاه دو عدد بر حسب اساس معینی دارای چنین رابطه‌ای باشند، گویند بر حسب این اساس همنهشت هستند، مثلاً اعداد ۳۱ و ۵۳ بر حسب اساس ۱۱ همنهشت هستند. اگر دو عدد نسبت به یک اساس همنهشت باشند، تفاضل آنها بر اساس قابل قسمت است. رابطه‌ی همنهشتی را با علامت ≡ نمایش میدهند، و (مثلاً) مینویسند:

(اساس ۱۱) $۵۳\equiv۳۱$

(بخوانید، ۵۳ و ۳۱ بر حسب اساس ۱۱ همنهشتاند). همنهشتی از مباحث مهم ← نظریه‌ی اعداد است.

۲- در هندسه، حالت دو شکل که بتوان یکی را بر دیگری کاملاً منطبق کرد. مثلاً، دو مثلث وقتی همنهشت هستند که دو ضلع و زاویه‌ی بین دو ضلع یکی مساوی با دو ضلع و زاویه‌ی بین دو ضلع دیگری باشد.

هموراژی: ← خونروی.

هموزاک، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

هموفیلی[3] (hemofili؛ از فنس)، بیماری نادری ناشی از کمی قابلیت بستن خون. در مبتلایان به هموفیلی، ممکن است بر اثر جراحت بسیار کوچکی، خونروی منجر به هلاکت شود. این بیماری به طور وراثت از طرف مادر فقط به فرزندان ذکور منتقل میشود. ابتلای ولیعهد روسیه به هموفیلی سبب نفوذ راسپوتین در دربار نیکولای II بود. اعضای خاندان سلطنتی اسپانیا نیز بدان دوچار بودند.

هموگلوبین: ← گویچه.

همها: ← رنگیزه.

همه‌پرسی (hame.porsi)، اصطلاحی که در سالهای اخیر به جای رفراندوم یا مراجعه به آراء عمومی به کار برده میشود.

همه‌خدائی، مذهب (hame-xodā'i) [معادل بالنسبه مشهور فارسی برای اصطلاح فرنگی پانتئیسم (← وحدت وجود) در فلسفه و حکمت اروپائی]، مشرب کسانی از حکما که قائل بوده‌اند به اینکه همه چیز خدا است، و به عبارت دیگر، خدا و جهان یک چیز بیش نیست (وحدت وجود). در حقیقت، عنوان مذهب همه‌خدائی شامل دو عقیده‌ی مختلف است، (۱) اعتقاد به اینکه وجود واقعی فقط خدا است، و جهان چیزی نیست جز مظاهر و صور همان وجود، که در حقیقت نه واقعیت ثابت دارند و نه ذات مستقل. اسپینوزا متمایل به این قول است، و قول مالبرانش و مذهب منسوب به ی. س. اریگنا نیز تاحدی همین است، و نظیر این اعتقاد را نزد عرفا و حکمای اسلامی به وحدت وجود تعبیر میکنند، (۲) اعتقاد به اینکه وجودِ واقعی فقط جهان است، و خدا چیزی نیست جز مجموعه و کل کائنات جهان. این مشرب، که نوعی مذهب طبیعی است، در واقع عالم را موجود مستقل و خدا را تابع و متفرع بر آن فرض میکند. اولباک، دیدرو، و جناح چپ اصحاب مکتب هگل به این قول تمایل دارند، و این مذهب را مذهب همه‌خدائی طبیعی، و همه‌خدائی مادی نیز میخوانند. متکلمین مسیحی حتی مذهب همه‌خدائی اسپینوزا را نیز، که همه چیز را در خدا مستهلک میدیده است، نوعی کفر و زندقه‌ی ریاکارانه و نقابدار تلقی میکنند که گوئی میخواسته است خدا و جهان هر دو را در یک وجود کلی مستهلک کند. ازین رو، برای اجتناب از وقوع در نسبت کفر و زندقه، بعضی متفکرین از قبول عنوان پانتئیسم[4] خودداری کرده‌اند، و مذهب خود را پانتئیسم[5] خوانده‌اند، یعنی اعتقاد به اینکه همه چیز در خداست.

همه‌خوار[6] (hame.xār)، جانوری که از گیاه و حیوان هر دو تغذیه میکند، در مقابل گوشتخوار و علفخوار که منحصراً خوراکش یکی از این دو است.

همه کسی (hame kasi)، ده (جمع ۱٬۷۲۳ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، بر راه شوسه‌ی همدان-سنندج؛ ۴۰کیلومتری لغ همدان. کوهستانی و سردسیر است. چشمه‌ها و رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

همه‌گیری یا اپیدمی: ← بیماریهای واگیردار.

همیپترا[7] (hemiptera) یا **نیم‌بالان** یا **نیمبالان** (هر دو nim.bālān)، راسته‌ای از حشرات که ساس به آن تعلق دارد. ساسهای بالغ معمولاً ۴ بال دارند. پایه‌ی بالهای پیشین معمولاً ضخیم شده است ولی نوک آنها غشائی است. بالهای عقبی کاملاً غشائی هستند. نیمبالان دگردیسی کامل ندارند. بچه‌های ساس بال ندارند. معدودی از ساسها در سراسر زندگی بدون بال میمانند. در همه‌ی آنها منضمات دهانی برای سوراخ کردن و مکیدن مجهز است. بعضی از شیره‌های گیاهی تغذیه میکنند و بعضی به حشرات حمله‌ور میشوند. ساسهای آبی تقریباً همه شکاری هستند. ساسهای آبی به حشرات دیگر و حلزونها و بچه‌های قورباغه حمله میکنند. ساس غول‌پیکر پنج‌سانتیمتری آبی به ماهیهای کوچک حمله‌ور میشود. بسیاری از ساسها انواع حشرات را میخورند. نوعی از آنها میتواند مزرعه‌ای از غله را بر اندازد.

همیشتکان، در نزد زردشتیان، ← قیامت، قسمت ۷.

همیشه‌بهار[8]، گیاه زینتی یکساله از نوع کالندولا (*Calendula*) از تیره‌ی مرکبان. گلهایش به رنگ زرد یا نارنجی است؛ در نقاط معتدل تقریباً در تمام مدت سال گل دارد.

همیشه‌بهار آبی[9]، گیاه دائمی زینتی از نوع کالتا (*Caltha*) که در نقاط مرطوب نیمکره‌ی شمالی میروید. جنس کالتا پالوستریس (*C. palustris*) دارای برگهای براق گرد و گلهای زیبای زرد شبیه به گلهای آلاله است.

همیلتن[10] (hamiltən)، خاندان اشرافی اسکاتلندی، اصلاً انگلیسی، از اعقاب والتر فیتس‌گیلبرت (wāltər fitsgilbərt)، که در ۱۲۹۶ صاحب املاکی در لنارکشر بود. در ۱۳۱۴ از وفاداری به ادوارد II انگلستان دست کشید، و دژ بائول (bāṭwel) را به رابرت د بروس (← بروس، خاندان) تسلیم کرد، و در عوض لقب درياfت کرد. نوه‌اش، سر دیوید آو همیلتن آو

(۱)tuned circuit (۲)congruence (۳)hemophilia (۴)pantheism (۵)panentheism (۶)omnivorous
(۷)Hemiptera (۸)calendula (۹)marsh marigold (۱۰)Hamilton

کدزو (kadzō؛ ف پیش از ۱۳۹۲)، اولین عضو خاندان بود که لقب همیلتن را اختیار کرد. خاندان در ۱۴۴۵، هنگامی که سر جیمز همیلتن آو کدزو ملقب به اولین بارون همیلتن شد، عنوان اشرافیت یافت، جیمز همیلتن با خاندان بانفوذ داگلس وصلت کرد، و با دست کشیدن (۱۴۵۳) از وفاداری نسبت به تاج و تخت اسکاتلند، از خاندان داگلس حمایت کرد. اما سال بعد از حمایت خاندان داگلس دست کشید، و با مری، دختر ارشد جیمز II اسکاتلند، ازدواج (ازدواج دومش) کرد. فرزند نامشروع جیمز همیلتن آو کدزو، جان همیلتن بود که اولین ارل آو ارن شد. ارلهای ارن یک شاخه‌ی اصلی این خاندان، و شاخه‌ی اصلی دیگر مارکوئسهای همیلتن بودند (برای اعضای این دو شاخه به مقالات آتیه رجوع کنید). شاخه‌های فرعی دیگری نیز از این خاندان منشعب شد که اهم آنها بارون‌های همیلتن و دیوکهای همیلتن هستند (← مقالات آتی). نیز ← داگلس، خاندان.

همیلتن[1] (hamiltən)، رودی به طول ۹۶۵ کم، ج لابرادور مرکزی. نزدیک مرز کانادا سرچشمه میگیرد، مسیر علیای آن اشوئنیپی[2] (aŝuənipi) نام دارد، که از دریاچه‌ای به همین نام خارج میشود، به صورت حلقه‌ی بزرگی از چند دریاچه میگذرد، و پس از آن همیلتن نام میگیرد.

همیلتن[3]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۳۰۹٬۱۷۳)، ج اونتاریو، کانادا، در جوار بندرگاه همیلتن در رأس دریاچه‌ی اونتاریو. در ۱۸۱۳ بنا شده. بندر دریاچه‌ای، مرکز راه آهن و فرودگاه هوائی است. دارای کارخانه‌های فولادسازی، تصفیه‌ی پنبه، بافندگی، اتومبیلسازی، و تعمیرگاههای راه آهن است. دانشگاه مکمستر (-məkmas tər) در این شهر است.

همیلتن[3]، شهرصنعتی (در ۱۹۷۰ جه ۶۷٬۸۶۵)، ج‌غ اوهایو، ل سینسیناتی، بر رود میامی. در ۱۷۹۱ در محل دژ همیلتن تأسیس شد.

همیلتن[3]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۴۶٬۳۴۷)، لنارکشر، اسکاتلند. رودولف هس پس از پرواز از آلمان نزدیک اینجا فرود آمد (مه‌ی ۱۹۴۱). در ۱۹۷۵ همیلتن جزئی از ⇐ سترتکلاید شد.

همیلتن، کرسی مستعمره‌ی برمودا، ← برمودا.

همیلتن، کوه، ← لیک، رصدخانه‌ی.

همیلتن[3]، **الگزاندر** (-alegzāndər hamil tən)، ۱۷۵۷–۱۸۰۴، سیاستمدار امریکائی، متولد غربی. در ۱۷۷۲ به مستعمره‌ی امریکای شمالی (اکنون کولومبیا) رفت. طرفدار خواسته‌های میهنپرستان و از مبارزان انقلاب امریکا و در تصویب قانون اساسی کشمکش بسیار مؤثر بود. از رهبران ← حزب فدرالیست بود. نخستین وزیر دارائی کشمکش بود، و در تصدی این مقام، بانک کشورهای متحد را تأسیس کرد. طرفدار تقویت حکومت مرکزی و کاستن اختیارات ایالات بود. بازرگانان، صنعتداران، دارندگان سهام دولتی، سرمایه‌داران، صاحبان کشتی، و ملاکین را تقویت میکرد. در سیاست خارجی طرفدار انگلستان بود. اگرچه سیاست جفرسن بیش از سیاست وی مردمپسند بود، رؤیای همیلتن، که امریکای آینده را سرزمینی ثروتمند و صنعتی میدید، درستتر از رؤیای دموکراسی کشاورزی جفرسن در آمد. همیلتن در دوئل به دست ارن بر کشته شد. نیز ← حقوق ایالات.

همیلتن[3]، **الگزاندر**، ۱۷۶۲–۱۸۲۴، مستشرق انگلیسی، متخصص در زبان سانسکریت، در خدمت شرکت هند شرقی در بنگال، و عضو انجمن سلطنتی آسیائی در کلکته بود. از آثار او است، فهرست نسخه‌های خطی سانسکریت کتابخانه‌ی سلطنتی (۱۷۰۷)، مصطلحات صرف نحو سانسکریت (۱۸۱۵)، و کلیدی برای گامنماری هندوان (۱۸۲۵).

همیلتن، اما: ← همیلتن، لیدی.

همیلتن[3]، **انتونی** (antoni hamiltən)، ۱۶۴۶؟–۱۷۲۰، نویسنده‌ی فرانسوی ایرلندی‌الاصل. بیشتر عمر خود را در فرانسه گذراند و در زبان فرانسوی استاد شد. در جنگهای هلند جزو سپاهیان لوئی XIV بود، و در ۱۶۸۷ بر یک هنگ ایرلندی در سپاه جیمز II فرماندهی داشت. معروفترین اثرش خاطرات کنت گرامون (۱۷۱۳) است که آن را بر اساس زندگی شوهر خواهرش، کنت فیلیبر گرامون، تألیف کرده بود. بیشتر اهمیت این کتاب به آن است که زندگی دربار چارلز II را بخوبی مجسم ساخته است.

همیلتن[3]، **جان** (jān hamiltən)، ملقب به (اولین) **مارکوئس آو همیلتن** (märkuəs āv)، ۱۵۳۲–۱۶۰۴، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ دومین پسر جیمز همیلتن (دومین ارل آو ارن). در آغاز از مخالفین ماری استوارت بود، ولی بعد از موافقین جدی او شد، و در فرار (۱۵۶۸) وی از لاخ لیون او را یاری کرد. بعد از مرگ (۱۵۷۵) پدرش، به علت دیوانگی برادرش (جیمز همیلتن، سومین ارل آو ارن)، رئیس خاندان همیلتن شد. در قتل جیمز استوارت (ارل آو ماری) دست داشت، و این امر دشمنی شدیدی بین او و سر ویلیام داگلس آو لاخلیون، که از بستگان ماری بود، ایجاد کرد. همیلتن از اسکاتلند گریخت، ولی در ۱۵۸۵ باز گشت، و به خدمت جیمز VI پیوست، و املاک خانوادگی را (جز ارلشین ارن که به جیمز استوارت منتقل شده بود) به دست آورد. در ۱۵۹۹ لقب مارکوئس به وی اعطا شد.

همیلتن، جیمز (jeymz hamiltən)، نام چند تن از اعضای اشرافی اسکاتلندی خاندان همیلتن، ۱– ملقب به (اولین) **ارل آو ارن** (*ërl āv arən) و (دومین) **بارون همیلتن** (*bāron). ۲– ملقب به (دومین) **ارل آو ارن**. ۳– ملقب به (سومین) **ارل آو ارن**. ۴– ملقب به (دومین) **مارکوئس آو همیلتن** (*märkuəs). ۵– ملقب به (اولین) **دیوک آو همیلتن** (*diuk āv) و (سومین) **مارکوئس آو همیلتن**. به مقالات مربوط به هر یک از آنها رجوع کنید نیز ← همیلتن، خاندان اشرافی اسکاتلندی.

همیلتن[3]، **جیمز**، ملقب به (دومین) **ارل آو ارن**، ۱۵۱۵–۷۵، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ پسر جیمز همیلتن (اولین ارل آو ارن). پس از مرگ (۱۵۴۲) جیمز V حاکم اسکاتلند شد، و سرپرستی ماری استوارت را نیز به عهده داشت. در ۱۵۵۴ مری آو گیز او را وادار کرد که استعفا بدهد، به ازدواج ماری با فرانسوا (بعداً فرانسوای II، شاه فرانسه) رضا داد. همیلتن در پیوستن به دسته‌های مختلف دوچار تردید رأی بود، و گاهی به این و گاه به آن میپیوست. پس از ازدواج (۱۵۶۴) ماری با لرد دارنلی از اسکاتلند گریخت. سرانجام، لااقل اسماً، به اطاعت جیمز VI (جیمز I انگلستان) در آمد.

همیلتن[3]، **جیمز** (jeymz hamiltən)، ملقب به **ارل آو ارن** (*ërl āv arən)؛ ۱۵۳۰–۱۶۰۹، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ پسر چ. همیلتن (دومین ارل). هنری VIII انگلستان او را برای همسری الیزابت (بعداً ملکه الیزابت I) در نظر گرفته بود، ولی پدر همیلتن خواهان وصلت وی با ماری استوارت بود. از دشمنان سرسخت باثول بود. در ۱۵۷۵ املاک پدرش را به ارث برد، ولی دیوانه اعلام شد، و او را تحت مراقبت برادرش جان همیلتن (اولین مارکوئس آو همیلتن) قرار دادند. املاک و لقب ارن را جیمز استوارت (ملقب به ارل آو ارن) ضبط کرد (۱۵۸۰). در ۱۵۸۵ املاک خاندان، جز ارلشین ارن، به جان همیلتن باز گشت.

همیلتن[3]، **جیمز**، ملقب به (دومین) **بارون همیلتن** (*bāron) و (اولین) **ارل آو ارن**، ۱۴۷۷؟–۱۵۲۹، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ پسرهمیلتن آو کدزو و مری (دخترجیمز II اسکاتلند). در ۱۵۰۳ جیمز IV اورا عنوان ارل آو ارن داد. پس از وصلت آ. داگلس (ششمین ارل آو انگس) با مارگریت تودور، همیلتن از جان استوارت (دیوک آو آلبنی) برای نیابت سلطنت جیمز V پشتیبانی کرد، و در ۱۵۱۷ عضو شورای نیابت سلطنت و سپس رئیس شوری شد. در ۱۵۲۴ که انگس به اسکاتلند باز گشت، ارن با وی همدست شد، و جیمز V را که طفلی بیش نبود در زندان نگاه داشتند. پس از سقوط انگس به خاندان سلطنت پیوست.

همیلتن[3]، **جیمز**، ملقب به (سومین) **مارکوئس آو همیلتن** و (اولین) **دیوک آو همیلتن** از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ پسر جان همیلتن (اولین مارکوئس). در ۱۶۱۹ ارل آو کیمبریج شد. در ۱۶۲۳ در مذاکرات بی‌نتیجه برای ازدواج پرینس چارلز (بعداً چارلز I) با ماریا، دختر فیلیپ II اسپانیا شرکت جست.

همیلتن[3]، **جیمز**، ملقب به (سومین) **مارکوئس آو همیلتن** و (اولین) **دیوک آو همیلتن** (*diuk) ۱۶۰۶–۴۹، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن، پسر جیمز همیلتن (دومین مارکوئس) و نوه‌ی جان همیلتن. مشاور عمده‌ی چارلز I در امور اسکاتلند بود. کوشید تا پیمانکران را آرام سازد. با لشکر اسکاتلندی خود به حمایت از چارلز در پرستن جنگید (۱۶۴۸)، ولی مغلوب شد. همان دادگاهی که چارلز را محکوم کرد، او را نیز محاکمه و محکوم به

(۱)Hamilton (۲)Ashuanipi (۳)Hamilton

اعدام کرد.
همیلتن[1]، **لیدی** (leydi hamiltən*)، شهرت **اما همیلتن** (emā)، ح ۱۷۶۵–۱۸۱۵، بانوی انگلیسی. ابتدا معشوقه و بعداً زن سر ویلیام همیلتن، سفیر کبیر انگلستان در ناپل، بود. نفوذ بسیاری در ملکه‌ی ناپل داشت. پس از ۱۷۹۸ معشوقه‌ی ه. نلسن بود که در ۱۸۰۱ دختری از او به دنیا آورد. ج. رامنی صورتهای بسیاری از او کشیده است.
همیلتن[1]، **ویلیام** (wilyām hamiltən)، ملقب به (دومین) **دیوک آو همیلتن** (diuk āv*)، ۱۶۱۶–۵۱، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ برادر جیمز همیلتن (اولین دیوک). مانند برادرش به خدمت چارلز I انگلستان پیوست. در ۱۶۴۰–۴۳ و ۱۶۴۶ وزیر امور اسکاتلند بود. به چارلز جداً توصیه میکرد که به درخواستهای پارلمنت تن در دهد، و مذهب پرسبیتری را در انگلستان برقرار کند، ولی نتیجه‌ای نگرفت. در سازمان دادن دومین جنگ داخلی مؤثر بود، و پس از دستگیر شدن (۱۶۴۸) برادرش در پرستن، به هولاند گریخت، ولی در ۱۶۵۰ به معیت چارلز II باز گشت. در حمله‌ی ۱۶۵۱ به انگلستان زخم مهلکی بر داشت.
همیلتن[1]، سر **ویلیام** (sər wilyām hamil-tən*)، ۱۷۸۸–۱۸۵۶، فیلسوف اسکاتلندی. به حقوق و فقه اللغه و ادبیات علاقه‌ی فراوان داشت. و در دانشگاه ادینبورگ استاد تاریخ و فلسفه بود. شهرت درحال‌زوال مکتب مابعد الطبیعه‌ی اسکاتلندی را به آن باز گردانید. مقاله‌ی "فلسفه‌ی نامشروط" (۱۸۲۹)، که به عنوان نقد بر دروس تاریخ فلسفه‌ی و. کوزن در مجله‌ی ادینبورگ منتشر کرد، مشتمل بر نظریات وی در باره‌ی "نامحدود" بود که وی آن را غیر قابل شناختن میدانست. همیلتن که از فلسفه‌ی کانت تأثیر پذیرفته بود، جهانی را که آدمی میشناسد، از لحاظ زمان و مکان و درجه، محدود و مشروط میدانست. در منطبق کوشش وی برای "کمیت بخشیدن به محمول" پیش درآمد خامی بود از آنچه بعدها توسعه پیدا کرد و منطق ریاضی از آن پیدا شد. اهمیتی که برای فلسفه‌ی آلمانی و ارسطو قائل بود، سبب توسعه‌ی دید فلسفی دانشگاهی انگلستان شد. پسرش، فرانسیس، سخنرانیهای متافیزیک و منطق او را به چاپ رسانید (۴ جلد، ۱۸۵۹–۶۰).
همیلتن[1]، سر **ویلیام راون** (sər wilyām rā-wən hamiltən)، ۱۸۰۵–۶۵، ریاضیدان ایرلندی. شهرت او عمدتاً به طرحریزی وی از کوآترنیون است که خود به غلط چنان میپنداشت که توجیه ریاضی جهان از طریق آن امکانپذیر است، و دیگر به نظریه‌ی منظومه‌های اشعه که تأثیر آن در علم نورشناخت همانند تأثیر مکانیک تحلیلی لاگرانژ برای مکانیک بوده است. وی همچنین نیروشناخت (دینامیک) را به درجه‌ای عالی از کمال رسانید. اصل همیلتن که تعمیمی از اصل حد اقل زمان است (یعنی اینکه شعاع نورانی برای رفتن از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر راهی را انتخاب میکند که پیمودن آن مستلزم حداقل زمان باشد) یکی از نظریه‌های اساسی نیروشناخت است.
همیلتن[1]، **هنری** (henri hamiltən)، ح ۱۷۳۲–۹۶، از افسران ارتش انگلیس در انقلاب امریکا. به دست جورج راجرز کلارک دستگیر شد.
همیلتن آو کدزو[2]، سر **جیمز** (sər jeymz* hamiltən āv kadzō)، ملقب به (اولین) **بارون همیلتن** (bāron*)، ف ۱۴۷۹، از اشراف اسکاتلندی. وی اولین کس از خاندان همیلتن است که لقب اشرافی یافت. در ۱۴۳۹ بیوه‌ی آ. داگلس (پنجمین ارل آو داگلس)را به زنی گرفت، و پس از اینکه جیمز II داگلس را مقتول کرد، از اطاعت شاه سر فرو پیچید (۱۴۵۳)، ولی بعداً دختر جیمز II را، که بیوه‌ی تامس بوید (tāməs boyd)، ملقب به ارل آو ارن (ërl āv ārən) بود، به زنی گرفت (۱۴۶۹)، و از دوستان نزدیک جیمز III شد.
همینگوی[3]، **ارنست** (ërnəst hemingwey)، ۱۸۹۹–۱۹۶۱، داستانویس امریکائی. در جنگ I به عنوان راننده‌ی آمبولانس در فرانسه و ایتالیا خدمت میکرد، و پس از آن به محفل ادبی گرترود ستاین، بانوی ادیب و هنردوست امریکائی، که محل آمد و شد امریکائیان دور از وطن بود، آمد و شد میکرد. نخستین کتابهایش، سه داستان و ده منظومه (۱۹۲۳)، در زمانه‌ی ما (داستان کوتاه، ۱۹۲۴)، و سیلهای بهاری (داستان، ۱۹۲۶) چندان جلب توجه نکرد، ولی پس از انتشار داستان خورشید همچنان میدمد (۱۹۲۶، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۹ هش و ۱۳۴۰ هش تحت عنوان خورشید همچنان میدرخشد) به عنوان سخنگوی "نسل‌شکست‌خورده"ی چشم‌و گوش‌بازشده، شناخته شد. وداع با اسلحه (۱۹۲۹، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش) داستانی جنگی است که با اسلوب دشوار و موجز نوشته شده است. داستانهای بعدی او عبارت بود از داشتن و نداشتن (۱۹۳۷، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش)، زنگها برای که به صدا میاید (۱۹۴۰، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۸ هش)، مربوط به جنگ داخلی اسپانیا که همینگوی در آن خبرنگار روزنامه بود، و عبور از رودخانه و جنگل (۱۹۵۰). در کتابهای غیر داستانی او، مرگ در بعد از ظهر (۱۹۳۲) و تپه‌های سبز افریقا (۱۹۳۵، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۴ هش)، مردانگی و شجاعت و نیروی مبارزه‌ی با مرگ و زندگی مورد ستایش قرار گرفته است. همین موضوعات و روش موجز او در نویسندگی شاید به صورتی بهتر در داستانهای کوتاه مردان بدون زن (۱۹۲۷)، برنده چیزی به دست نمیآورد (۱۹۳۳)، و سنون پنجم (نمایشنامه، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش) و نخستین چهل و نه داستان (۱۹۳۸) آمده است. سه داستان کوتاه بسیار مورد توجه دیگر او اینها است: قاتلان، شکست‌ناپذیر، و برفهای کلیمانجارو (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش). در کوبا مقیم شد و داستان مرد پیر و دریا (۱۹۵۲، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر ۱۹۵۳، ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۱ هش)ی او شرح حالی از یک ماهیگیر کوبائی است.
هنام، دهستان خرم‌آباد، ← هنام و بطام.
هنام و بسطام (honāmo bastam)، دهستان، ش بخش الشتر، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان. کوهستانی و سردسیر است. بلندترین کوههای آن سفیدکوه و مخمل‌کوه است. رودهای هنام، کاکارضا و چشمه‌سارها مشروبش میسازند. ساکنین از طایفه‌ی حسنوند هستند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ دهستان **بسطام** (جم ۵٬۵۳۰؛ دارای ۷۳ آبادی) و **هنام** (جم ۳٬۱۲۹؛ دارای ۲۰ آبادی) آمده است.
هنان[4] یا **هونان** (هر دو honān)، ایالت ـ ۱۶۸٬۳۵۰؛ در ۱۹۶۸ جم تخمیناً 50'000'000)، ش چین؛ کرسی آن چنگچو (← کایفنگ). کوهستانی و در ج‌غ و ل دره‌های حاصلخیز دارد. محصولات عمده‌اش برنج، ابریشم، پنبه، و پسته‌ی زمینی است. استخراج زغال و آهن تاحدی معمول است. اولین منطقه‌ای است که چینیها در آن مستقر شدند، و نشر تمدن چینی از آنجا آغاز شد.
هنتس، ولایت، انگلستان، ← همپشر.
هنتس شمالی، انگلستان، ← نورثمپتن‌شر.
هنجام، جزیره، ← هنگام یا هنجام.
هنچ[5]، **فیلیپ** (filip henc)، ۱۸۹۶–۱۹۶۵، پزشک امریکائی، صاحبنظر در بیماریهای روماتیسمی. در ۱۹۴۷ به استادی دانشگاه مینسوتا منصوب شد. به خاطر تحقیقاتی که در باره‌ی هورمونهای طبقه‌ی قشری غده‌ی روی کلیه انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ا. ک. **کندل** و⇐ ت. رایشتاین) از جایزه‌ی ۱۹۵۰ نوبل در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
هنده، دختر ربیعه، ← هند جگرخوار.
هند[6] (hend)، کشور جمهوری (3'208'000 کمه؛ در ۱۹۷۷ جم تخمیناً 622'700'000)، که قسمت عمده‌ی شبه قاره‌ی هند (مشتمل بر **پاکستان**، ⇐ بنگلادش، بهوتان، و نپال) را شامل است، و جزایر آندامان و نیکوبار در خلیج بنگال، و جزایر لاکادیو، مینیکوی و آمینديوی (← لاکادیو) در دریای عربستان جزو آن است. مرکزش دهلی‌نو(← دهلی)است. قسمت قاره‌ای آن ۱۴٬۹۶۶کم مرکز مشترک با پاکستان،چین،تبت،نپال، بهوتان، برمه، و ⇐ بنگلادش دارد، و طول مرز ساحلی آن در کنار خلیج بنگال و دریای عربستان ۵٬۶۸۸ کم است.
برای تسهیل ارجاع، مندرجات آتیه به شرح ذیل طبقه‌بندی شده است:

I. ساختمان و جغرافیای طبیعی
II. گیا و زیا
III. تقسیمات اداری و حکومت
IV. مردم هند
V. زبان و مذهب
VI. وضع اقتصادی
VII. تاریخ.

I. ساختمان و جغرافیای طبیعی
۱ـ سیمای جغرافیائی. شبه قاره‌ی هند با

(۱)Hamilton (۲)Hamilton of Cadzow (۳)Hemingway (۴)Honan (۵)Hench (۶)India

۳ سیمای جغرافیائی اصلی و ۲ سیمای فرعی مشخص است: هیمالایا با رشته‌جبال وابسته به آن، که مرز شمالی را مشخص میسازد و عملاً هند را از لحاظ اقلیمی از سایر کشورهای آسیائی متمایز میکند؛ شبه جزیره که گرانکوه عظیمی است از سنگهای متبلور قدیم؛ پستبوم گنگ-براهماپوترا که میان دو رود واقع است، و اکنون دشتی آبرفتی است که بعضی از رود-های عمده‌ی هند در آن جریان یافته به دریا میریزد؛ یک دشت ساحلی باریک در کنار دریای عربستان؛ و یک دشت ساحلی پهنتر در کنار خلیج بنگال.

بعضی از مرتفعترین قلل جهان در کوههای شمالی یافت میشود، از جمله گادوین-اوستن (۸٬۶۱۰ متر)، کانچنجونگا (۸٬۵۷۹ متر)، نانداده‌وی (۷٬۸۱۷ متر)، کامت ۷٬۵۵۵ متر)، بادرینات[1] (bādrināt، ۷٬۰۶۵ متر)، و دوناگیری[2] (dunāgiri، ۷٬۰۶۵ متر).

شبه جزیره مشتمل است بر دامنه‌ی پرشیب گاتهای غربی (← گاتها)، مقابل دریای عرب-ستان؛ تپه‌های داخلی پستی که بندرت ارتفاعشان از ۶۱۰ متر تجاوز میکند؛ فلات داخلی دکن، که بستر گدازه‌ای پهناور است؛ و تپه‌های محیطی در ل و ش و چ، که ارتفاع آنها در میسور و مدرس به ۲٬۴۴۰ متر میرسد. ثروت کانی عمده‌ی هند و نیز بسیاری از رودهای بزرگ آن، از جمله نربدا، تاپتی[3]، مهاندی، و کاوری، در شبه جزیره واقع است. گودال عظیم میان شبه جزیره و هیمالایا بزرگترین دشت آبرفتی روی زمین است (ح ۱٬۰۸۷٬۷۹۵ کمم)، و بدون بریدگی قابل ملاحظه‌ای در طول ۳٬۲۲۰ که از دلتای سند (در پاکستان) تا دلتای گنگ-براهماپوترا (مشترک میان ⇐ بنگلادش و هند)، و به عرض متوسط ح ۳۲۰ کم، امتداد دارد. در طول این دشت رودهای مهمی چون گنگ، براهماپوترا، جمنا میگذرد که حاصلخیزترین خاک هند را فراهم میسازد.

۲- اقلیم. هند دارای اقلیمهای متنوع است. سواحل شرق سفلی (کوروماندل) و غرب سفلی (مالابار) و دلتای گنگ مرطوب مدارگانی است؛ قسمت عمده‌ی شبه جزیره، و پستبوم گنگ-براهماپوترا از مرطوب زیر مدارگانی تا معتدل تغییر میکند؛ و غرب دور که استپ و بیابان خشک است، از زیر مدارگانی تا معتدل در تغییر است. کوههای شمالی یک طبقه‌بندی منطقه‌ای نشان میدهند که از زیر مدارگانی مرطوب تا شمالگانی خشک، بر حسب ارتفاع، تغییر میکند.

میانگینهای اقلیمی وجود ندارد، و حدود نهائی آب و هوا و اقلیم حتی شدیدتر از آن است که تنوع گسترده‌ی اقلیمها نشان میدهد. بدین ترتیب، دهکده‌های راجستان ممکن است فقط اندکی بارش سالانه داشته باشند، در حالی که در فاصله‌ی ۲٬۴۰۰ کیلومتری شرقی آن در چراپونجی بارش سالانه ۱۲٬۷ متر است. بخش-هائی از ساحل مالابار و پایگاههائی در هیمالایا منظماً از ۲۵۰ سم تا ۷۵۰ سم بارش سالانه دارند؛ در بسیاری از پهنه‌های پرسکنه‌ی گنگ-براهماپوترا و شبه جزیره بارش سالانه کمتر از ۱ متر است. برف زمستانی در کوههای شمالی و دره‌ی کشمیر عادی است، اما در قسمت عمده‌ی هند رگبارهای شدید تگرگ بهاری متداولتر است. در نیمه‌ی شمالی هند، از ماه دی تا اسفند بشمه پدید میآید، اما در اوایل اردیبهشت دما ممکن است به ۵۰درجه‌ی صدبخشی در سایه برسد. رطوبت نسبی زیاد، از اردیبهشت تا شهریور عمومی است. چرخه‌های برونحاره‌ای (← چرخه) اغلب از اردیبهشت تا تیر و از شهریور تا دی به پهنه‌های ساحلی بر میخورد.

سیمای برجسته‌ی اقلیم هند باد موسمی آن است، و در تقسیم سال به ۴ فصل کومک میکند: فصل بارانی، از باد موسمی جغ (تیر ماه-مهر ماه)؛ فصل مرطوب، از باد موسمی پرونده (آبان-آذر)؛ فصل سرمای خشک، از باد موسمی لش (دی-فروردین)؛ فصل گرم (اردیبهشت-خرداد). باد موسمی جغ رطوبت را از قهنه با خود میآورد، که تمام کشاورزی هند وابسته بدان است. متأسفانه نه هنگام فرا رسیدن و فرا رفتن این باد قابل پیشبینی است و نه طول مدت و شدت آن؛ و معمولاً وضع عادی آن تغییرپذیر است.

II – گیا و زیا

حدود یک چهارم خاک هند جنگلپوش است. جنگلهائی که ارزش تجارتی دارند، و بعضی از رستنیهای انبوه حاره‌ای، عمدةً منحصر به هیمالایای شرقی، گاتهای غربی، و جزایر آندامان است. کاج، بلوط، خیزران، و سرو کوهی، از جنسهای مهم گیاهان هیمالایا است؛ صندل، تک، آبنوس، انبه، و ماهوگانی هندی در قسمت جنوبی شبه جزیره یافت میشود. گلهای عرضهای جغرافیائی میانه و زیر مدارگانی و مدارگانی در مناطق اقلیمی خاص به خود به مقدار فراوان رشد میکنند. جانوران وحشی از قبیل گوزن، میمون، خرس، گرگ، فیل، و پلنگ در دامنه‌های هیمالایا و پخشهای تپه‌ای آسام و دشت زیست میکنند. در پهنه‌های مسکونی سگ و میمون به صورت وحشی و نیمه‌وحشی فراوان است.

III – تقسیمات اداری و حکومت

هند اکنون (۱۹۷۸) به ۲۲ ایالت و ۸ سرزمین اتحادی تقسیم شده است، که نام و مراکز آنها در جدول (ص ۳۲۹۲) آمده است.

هند کشور جمهوری مستقلی است. قانون اساسی آن، که در ۲۶ ژانویه‌ی ۱۹۵۰ به اجرا در آمد، حکومتی پارلمانی بر اساس آراء عمومی، با یک رئیس جمهور، فراهم می-سازد. پارلمان شامل رئیس و دو مجلس-شورای ایالات و مجلس عوام-است. شورای ایالات حد اکثر ۲۵۰ عضو دارد که همگی، جز ۱۲ تای آنها، برای مدت ۶ سال، به وسیله‌ی قوای مقننه‌ی ایالتی انتخاب میشوند، و هر ۲ سال یک بار ۲ ثلث این عده تعویض میشوند. این اعضا نمایندگان ایالات و سرزمینهای اتحادی هستند؛ ۱۲ عضو دیگر به وسیله‌ی رئیس جمهور به عنوان کارشناس در زمینه‌های مختلف انتخاب میشوند. مجلس عوام حد اکثر ۵۲۰ عضو دارد (گرچه رئیس جمهور میتواند اعضائی به نمایندگی مجتمع آنگلو-ایندیان [= انگلیسی-هندی] و سرزمین-های اتحادی نیز منصوب کند) که تعداد نماینـ-دگان هر ایالت به نسبت جمعیت آن ایالت است. مدت نمایندگی در این مجلس ۵ سال است، ولی رئیس جمهور حق انحلال آن را قبل از ۵ سال دارد. رئیس جمهور برای مدت ۵ سال به وسیله‌ی یک "کالج انتخاباتی" مرکب از اعضای هر دو مجلس انتخاب میشود. قانوناً فرماندهی عالی نیروهای مسلح با رئیس جمهور است؛ رئیس جمهور نیز به نوبه‌ی خود شورای وزیران را که در رأس آن نخست‌وزیر قرار دارد منصوب میکند. این شوری که مشتمل بر اعضاء هیئت دولت، وزرای مشاور، و معاونان وزرا میباشد برنامه‌ی دولت را تنظیم و اجرا میکند. اولین نخست‌وزیر هند جواهر لعل نهرو بود، که پس از مرگش (۱۹۶۴) لعل بهادر شستری (la'l bahādor šastri، ۱۹۰۴–۶۶) به نخست-وزیری رسید. پس از مرگ (۱۹۶۶) شستری، دختر نهرو، بانو ایندیرا گاندی، نخست‌وزیر شد (۱۹ ژانویه‌ی ۱۹۶۶)، و در ۱۰ مارس ۱۹۷۱ نیز دوباره به این سمت برگزیده شد، و تا آوریل ۱۹۷۷ در این سمت باقی بود که در این سال جناح مخالف (جاناتا) حزب کنگره را در انتخابات شکست داد، و موراجی دسای به نخست-وزیری رسید؛ در ژانویه‌ی ۱۹۸۰ دوباره گاندی به نخست‌وزیری رسید.

گرچه در هند چندین حزب سیاسی فعالیت دارد، فقط معدودی از آنها نمایندگان پارلمان را انتخاب میکنند، که یکی از آنها حزب کنگره-با در دست داشتن اکثریت پارلمانی کنترول دولت را در دست دارد. کنگره‌ی ملی هند (تأسیس ۱۸۸۵) مقتدرترین گروهی بود که برای استقلال هند از بریتانیا مبارزه کرد، و حزب حاکم یک هند مستقل شد-هم به خاطر وجهه‌ی ملی آن و هم به خاطر عضویت اکثریت رهبران نهضت استقلال هند در آن. در نوامبر ۱۹۶۹ بانو ایندیرا گاندی و هواخواهانش گروهی به نام حزب جدید کنگره تشکیل دادند که جنبه‌ی سوسیالیستی آن بر گروه مخالف فزونی داشت. در دسامبر ۱۹۶۹ بانو گاندی پار-لمان را منحل کرد، و در انتخابات جدید (مارس ۱۹۷۱) حزب جدید کنگره اکثریت نیرومندی در مجلس عوام به دست آورد. هند عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، و از اعضای اولیه‌ی سازمان ملل متحد است. در ۱۹۷۴ هند، با انفجار بمب هسته‌ای زیرزمینی، در میان کشورهای نیرومند هسته‌ای مقام ششم را به دست آورد.

IV – مردم هند

مردم هند، که از لحاظ جمعیت در مرتبه‌ی دوم-پس از چین-در جهان قرار دارند، از لحاظ نژادی بسیار مختلط هستند و تمیز نژادی

(۱)Badrinath (۲)Dunagiri (۳)Tapti

نام ایالات	مرکز	جمعیت (سرشماری موقت، ۱۹۷۱)*	زبان اصلی
اریسه	بهووانشوار	۲۱٬۹۳۵٬۰۰۰	اوریه‌ای
آسام	⇐ شیلونگ	۱۴٬۶۳۰٬۰۰۰	آسامی و بنگالی
⇐ اندهرا پرادش	حیدرآباد	۴۳٬۳۹۵٬۰۰۰	تلوگو
اوتار پرادش	لکنهو	۸۸٬۳۶۵٬۰۰۰	هندی
بنگال غربی	کلکته	۴۴٬۴۴۰٬۰۰۰	بنگالی
بهار	پاتنا	۵۶٬۳۳۲٬۰۰۰	هندی
پنجاب	⇐ چندیگره	۱۳٬۴۷۳٬۰۰۰	پنجابی و هندی
تامیل نادو (← مدرس)	مدرس	۴۱٬۱۰۳٬۰۰۰	تامیل
تریپورا	⇐ اگرتله	۱٬۵۵۷٬۰۰۰	بنگالی و تریپوری
*جمو و کشمیر	شریناگار	۴٬۶۱۵٬۰۰۰	کشمیری، دوگری، اردو
راجستان	جیپور	۲۵٬۷۲۴٬۰۰۰	راجستانی و هندی
سیکیم	گانکتوک	۲۰۸٬۰۰۰	
کرالا	تریوندروم	۲۱٬۲۸۰٬۰۰۰	مالایالم
گجرات	گاندینگر (احمدآباد سابق)	۲۶٬۶۸۷٬۰۰۰	گجراتی
مانیپور	⇐ ایمپهل	۱٬۰۷۰٬۰۰۰	مانیپوری
مدهیا پرادش	بهوپال	۴۱٬۶۵۱٬۰۰۰	هندی
مگهالایا	⇐ شیلونگ	۹۸۳٬۰۰۰	گارو و خاسی
مهارشترا	بمبئی	۵۰٬۳۳۵٬۰۰۰	مراتی
میسور (کارناتاکا)	بنگالور	۲۹٬۲۶۳٬۰۰۰	کناره‌ای
ناگلند	کوهیما	۵۱۶٬۰۰۰	آسامی و لهجه‌های محلی ناگا
هاریانا	⇐ چندیگره	۹٬۹۷۱٬۰۰۰	پنجابی و هندی
هیماچال پرادش	سیملا	۳٬۴۲۴٬۰۰۰	هندی و پاهاری

سرزمینهای اتحادی	مرکز	جمعیت	زبان
آروناچال پرادش (← سازمان مرز شمال شرقی)	⇐ زیرو	۴۴۵٬۰۰۰	آسامی و گورخالی
آندامان و نیکوبار، جزایر	پورت بلر	۱۱۵٬۰۰۰	بنگالی
پوندیشری	پوندیشری	۴۷۱٬۰۰۰	فرانسوی و تامیل
⇐ دادرا ونگر اولی	سیلواسا	۷۴٬۰۰۰	گجراتی
دهلی	دهلی	۴٬۰۴۴٬۰۰۰	هندی، اردو، و پنجابی
گوآ، دمان، و دیو	پنجیم	۸۵۷٬۰۰۰	پرتغالی و کونکانی
لاکادیو، مینیکوی، و آمیندیوی	کاواراتی	۳۲٬۰۰۰	مالایالم
میزورام	⇐ آیجل	۳۲۲٬۰۰۰	لوشائی/میزو

* ارقام گرد شده است.
* کشمیر در اشغال پاکستان است

مشخص میان آنها دشوار است؛ ولی در میان آنها سیاهواران، استرالیائیواران، مغولواران، و قفقازیواران متمایزند (← نژاد). ۳ گروه اول عمدتاً مردمان قبیله‌ای تپه‌های جنوبی، آسام، هیمالایا، و جزایر آندامان را تشکیل میدهند. قفقازیواران عمدتاً مدیترانه‌ای، و شامل دراویدیان جنوب و دیگر گروههای غالب در شمال، و هند و آریائیهای غالب در لغ هستند.

نتیجه‌ی گروهبندیهای تاریخی اختلاف زبان و مذهب مردم هند است.

V ــ زبان و مذهب

۱ــ زبان بنا بر سرشماری ۱۹۶۱، ۱٬۶۵۲ زبان و لهجه‌های مختلف در هند متداول است؛ در تنها یک ایالت آن، مدهیا پرادش، ۳۷۷ زبان و لهجه به کار میرود. از این تعداد، ۲۱۱ زبان رسماً مجزا به شمار میروند. که ۱۴ تای آنها را، از لحاظ اهمیت، قانون اساسی شناخته است. ح ۹۰٪ مردم به یک یا چند زبان از این ۱۴ زبان محلی تکلم میکنند. از همه‌ی این زبانها مهمتر هند و آریائی است که از سانسکریت منشعب است. زبان هندی، که ۱۳۳٬۴۳۵٬۳۶۰ (در ۱۹۶۱) نفر به‌آن تکلم میکنند، زبان اصلی مکالمه است. اردو که ۲۳٬۳۲۳٬۵۱۸ تن به آن تکلم میکنند با زبان هندی این اختلاف را دارد که کتابت آن با حروف فارسی، و شامل تعداد فراوانی لغت فارسی و عربی است. دیگر زبانهای هندوآریائی عبارتند از بنگالی، مراتی، گجراتی، اوریه‌ای، راجستانی، پنجابی، و آسامی. ← زبانهای دراویدی، که شامل تلوگو، تامیل کناره‌ای، و مالایالم است در جنوب هند تکلم میشود، و در ۱۹۶۱ ح ۱۰۲ میلیون متکلم داشته است. گروه‌های کوچکی در آسام و هیمالایا به زبانهائی که ریشه‌های آنها تبتی-چینی است تکلم میکنند. زبان انگلیسی در موارد رسمی، آموزش، علوم، ارتباطات، و صنعت بسیار رایج است، و اغلب زبان دوم طبقات تحصیل‌کرده به شمار میرود.

۲ــ مذهب. قانون اساسی هند آزادی مذهب را شناخته است. ح ۸۳٫۵٪ مردم به آیین هندو هستند. در تمام سرزمین هند ــ جز در جمو، ناگلند، کشمیر، و بهنه‌های قبیله‌ای آسام ــ اکثریت مطلق با این آیین است. گروههای اقلیت مذهبی عبارتند از مسلمان (۱۰٫۷٪)، مسیحی (۲٫۴۴٪)، سیخها (۱٫۸٪)، و بودائی (۰٫۷۶٪). مسلمانها بیش از ۱۰٪ مردم مهارشترا، بهار، میسور، و بنگال غربی، و ح ۲۵٪ جمعیت در آسام و کرالا را تشکیل میدهند.

نظام طبقاتی (← طبقه، در جامعه شناسی) خصیصه‌ی برجسته و متمایز آیین هندو است، که در آن هر فرد به هنگام تولد در یکی از چهار گروه برهمن (← براهمه)، کشتریه (حکام و نظامیان)، وایسیه (طبقه‌ی کشاورزان و سوداگران)، و سودره (طبقه‌ی کارگران) ــ و هاریجانها قرار می گیرد. ۴ گروه طبقاتی اول به گروههای فرعی، برحسب مشاغل و موضع جغرافیائی و عوامل دیگر، تقسیم میشوند. قانون اساسی هند امتیازات طبقاتی را غیر قانونی شناخته است.

VI ــ وضع اقتصادی

هند منابع سرشاری از کانیها، و منابع نیرو دارد. ذخایر عظیم کانه‌های آهن اساس صناعت سنگین آن را تشکیل میدهد. زغال سنگ منبع اصلی تولید نیروی برق است؛ اما توسعه‌ی نیروی برقابی نیازمندی هند را از لحاظ نیرو تأمین میکند. با آنکه از ۱۹۵۷–۵۸ تولید نفت در هند به ۱۰ برابر افزایش یافته، نفت هنوز از واردات مهم این کشور است.

نیاز به یک برنامه‌ی رشد اقتصادی در هند حتی پیش از ۱۹۴۷ در نظر گرفته شده بود؛ طرحهای اقتصادی پنجساله از ۱۹۵۱ به مرحله‌ی اجرا در آمد. گذشته از بخش کشاورزی، اقتصاد هند مخلوطی است از کارهای مؤسسات عمومی، عمومی اختصاصی، و خصوصی.

VII ــ تاریخ

هندوستان یکی از نواحی زمین است که

از زمانهای بسیار قدیم پیوسته مسکون بوده است. کهنترین تمدنی که میتوان تاریخ آن را بروشنی معین کرد، تمدن دره‌ی سند است که زمان آن به ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ سال ق‌م میرسد، و در آن زمان در گروههائی از شهرها و دهکده‌های آباد این ناحیه فرهنگ برجسته‌ای به وجود آمد که شاید غنیترین و پرتجملترین تمدن قدیمی شناخته‌شده بوده باشد. ح ۱۵۰۰ ق‌م مهاجمان آریائی، در جستجوی دشتهای پر آب هندوستان، از گردنه‌ی خیبر به دره‌ی سند در آمدند و قسمتی از تمدن این ناحیه را بر انداختند و قسمت دیگر آن را پذیرفتند، سپس دوره‌ی هزارساله‌ای از ناآرامی پیش آمد که در آن گروههای مختلف، برای رسیدن به قدرت، با یکدیگر پیکار میکردند و دولتهای کوچک یا مملکتهای بزرگ تشکیل میدادند. در این دوره، دهکده و الگوهای خانوادگی هندی و نظام طبقه‌ای بخوبی استقرار یافت و ادبیات ممتازی پیدا شد که راماینا و مهابهاراتا از آن جمله است.

اسکندر مقدونی در ۳۲۶ ق‌م به دره‌ی سند حمله برد. جانشینان وی، در امپراطوری ماوریا، در یک سلسله‌ی آریائی جنبه‌ی یونانی خود را از کف دادند و مجذوب تمدن هندی شدند. ساندراکوتوس از پایتخت خود در پاتنا (بهار) بیشتر قسمت شمالی هندوستان را مطیع خود ساخت، جانشینش، آشوکا، کار ساندراکوتوس را کامل کرد و سراسر هندوستان را تحت رهبری واحد در آورد. آشوکا به دین بودائی در آمد (ح ۲۵۷)، و یاد او به کارهای برجسته‌ی اداری و حقوقی و فرهنگی که در زمان وی صورت گرفت زنده است. بسیاری از ستوپاهای بودائی و معابد عالی حجاری‌شده در شکم کوهها در سارناته، آجانتا، ساتچی، و جاهای دیگر از زمان او و دیگر امپراطوران بودائی است. پس از آشوکا هندوستان، با هجوم قبایل دیگری از آسیای مرکزی و غربی از گذرگاههای شمال غربی این سرزمین، قطعه قطعه شد و مملکتهای متعدد به وجود آمد. در این ضمن دین هندوئی طبقه‌ای (← طبقه) بر دین بودائی غلبه یافت و آن را عملاً از سرزمین زادگاهش بیرون راند.

مملکتهای هندوئی نخستین‌بار پس از قرن ۴م در شبه جزیره‌ی هندوستان به وجود آمد، در صورتی که دولتهای از منشأ برهمنی مدتها پیش از آن برقرار بود. امیران راجپوت (← راجپوتها) هندی از ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ب‌م به اوج قدرت خود رسیدند، و اخلاف ایشان در زمان استیلای انگلستان بر هندوستان نیز در دستگاههای حکومتی صاحب مقامهای برجسته بودند. کارهای معماری جالب توجهی که تاریخ آنها از مدتها پیش از آغاز قرن مسیحی تا قرن ۱۶م است، سراسر شبه جزیره را پوشانده، که از آن جمله است معبد بزرگ کنارک. بیشتر این معابد در زمان حاضر دایر است و مراسم پرستش در آنها صورت میگیرد.

در قرن ۸م نخستین موج حمله‌ی مسلمانان از دروازه‌های سنتی (← گردنه‌ی خیبر) لغ هند به این سرزمین رسید، سلطان محمود غزنوی (۳۶۰–۴۲۱ هق) ۱۷ بار به عنوان جهاد به شبه قاره‌ی هند تاخت. نخستین سلطان مسلمان دهلی قطب‌الدین ایبک (فت ۶۰۷ هق) است. رفته رفته قدرت مسلمانان به سوی ش و ج‌اگسترش یافت و، در زمان امپراطوران مغول که از اعقاب تیمور بودند، به اوج توسعه‌ی ارضی و فرهنگی خود رسید. بابر، که در ۹۳۳ هق به پنجاب حمله برد، نخستین کسی بود که خود را، پس از شکست دادن سلطان افغانی دهلی، امپراطور هند نامید. ولی، تنها در ۹۶۸ هق بود که اکبر شاه، نوه‌ی بابر، توانست قدرت خود را لا اقل در دره‌ی گنگ استقرار بخشد. اکبر شاه نیز نخستین امپراطور مسلمانی بود که در آن کوشید تا با اتحاد با شاهان هندو یک دولت ملی تأسیس کند. با آنکه درس ناخوانده بود، از هنر و ادبیات بسیار حمایت میکرد. پس از وی امپراطوران نامدار دیگری پیدا شدند که شاه جهان و اورنگ‌زیب از جمله‌ی آنان بودند، از اینها کاخها و مساجد باشکوه، دژهای عالی، آرامگاههای حیرت‌انگیز، و باغهای دلنوازی بر جای مانده است. تاج محل، شهر متروک فتحپور سیکری و باغهای شالیمار (اکنون در پاکستان، ح ۱۰کیلومتری ش لاهور که در ۱۶۳۷ در زمان شاه جهان ساخته شد) همه شواهدی بر فرهنگ بسیار پیشرفته‌ی مغولی هند هستند. در دوران سلطنت (۱۰۶۸–۱۱۱۸ هق) اورنگ‌زیب، امپراطوری مغول به اوج توسعه‌ی خود رسید و از آن پس ایام انحطاط آن آغاز شد. سیاست سخت و آمیخته با فشار اورنگ‌زیب با قیامهای مسلحانه رو به رو شد. مراتبه‌های جنوب غربی هندوستان، به رهبری شیواجی قهرمان بسیاری از داستانهای مراتبه‌ای، به پیکار بر خاستند، و پس از بر افتادن امپراطوری مغول، همین مراتبه‌ها در قسمت عمده‌ی قرنهای ۱۷م و ۱۸م و ۱۹م با انگلیسها می‌جنگیدند.

واسکو دو گاما در ۱۴۹۸ به کالیکات در کرانه‌ی مالابار رسید. مدت ۲۰۰ سال قدرتهای عمده‌ی اروپا برای دست یافتن بر ثروت هند با یکدیگر دست و پنجه نرم میکردند. انگلستان بتدریج دست حریفهای غربی خود را کوتاه کرد و سلاطین مغولی را مطیع ساخت. در نیمه‌ی قرن ۱۹م انگلستان بر دره‌ی ثروتمند سند و دشتهای حاصلخیز ساحلی استیلای کامل یافت، بازمانده‌ی هند (نزدیک نیم قرن) زیر تسلط مهاراجه‌ها و دیگر امیران موروثی بود. ناپسامانیهای هند که از اشتیاق مردم به استقلال سرچشمه گرفته بود، سبب شد که انگلستان در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ از این شبه قاره خارج شود و، بر اساس اکثریت دینی، در این سرزمین دو کشور پاکستان (مسلمان) و هند (هندو) به وجود آمد.

استقلال سبب مهاجرت دسته جمعی ۱۳ میلیون نفر از مردم و افروخته شدن آتش جنگها و کشتارهای دینی شد؛ بیش از ۶ میلیون هندو و سیخ، به عنوان آواره و پناهنده از پاکستان به ل هند فرار کردند. نزدیک به همین عده مسلمانانی بودند که به خاطر ترس از هندوها به پاکستان گریختند. هند در ۲۶ ژانویه ۱۹۵۰ قانون اساسی تازه‌ای پیدا کرد، انتخابات آزاد صورت گرفت، و با الغای امارتهای راجه‌ای و الحاق مستعمرات سابق فرانسه و پرتغال، قدرت خود را تثبیت کرد.

هند، اقیانوس: ← اقیانوس هند.

هند، کنگره‌ی ملی: کنگره‌ی ملی هند.

هند آکلة الا کباد: ← هند جگرخوار.

هندبا (hendbā)، گیاه، ← کاسنی.

هندبال[1] (handbāl؛ از انگلـ)، بازی سالن یا هوای آزادکه در میدانی دارای یک یا ۴ دیوار انجام میشود. زمین یکدیواری به ابعاد ۲۰ یا در ۳۴ یا (ح ۶ در ح ۱۰ متر)، و زمین چهاردیواری به ابعاد ۲۳ یا (ح ۷ متر) در ۴۶ یا (ح ۱۴ متر) است و ارتفاع سه دیوار جلو ۲۳ پا و ارتفاع دیوار عقب ۱۲ پا میباشد. اصل این بازی از ایرلند است و هندبال در زمین چهاردیواری قرنها در انگلستان و ایرلند بازی میشد، و از ۱۸۷۰ در امریکا رایج شده است. بازی به وسیله‌ی تیمهای ۲ یا ۴نفری انجام میشود، هدف بازی آن است که یک توپ کوچک به یک یا یکی از دیوارها چنان اصابت کند که بازیکنان تیم مقابل نتوانند توپ را، پیش از آنکه دو بار به زمین بخورد و باز گردد، به طرف مقابل باز گردانند.

هند بنت ابی امیه: ← ام سلمه.

هند پرتغال[2]، مستعمره‌ی سابق پرتغال در شبه قاره‌ی هند. مرکز آن پنجیم (← گوآ) بود. این مستعمره شامل بخش دامائو، جزیره‌ی دیو، و گوآ بود. در ۱۹۶۱ تمامی هند پرتغال ضمیمه هند شد، و سرزمین اتحادی گوآ، دمان، و دیو را تشکیل داد (← هند، کشور، جدول ص ۳۲۹۲).

هند جگرخوار (hende jegar.xār) یا **هند، ملقب به آکلة الاکباد** (ākelato 'l.'akbād)، فت ۱۴ هق، زوجه‌ی ابوسفیان و مادر معاویه، دختر عتبة‌ابن ربیعه. پیش از آنکه همسر ابوسفیان شود، شوهر دیگری داشت به نام فاکه ابن مغیره (fākehe 'bne moqayra). وی زنی گشاده‌زبان و دلیر بود، و شعر نیز میسرود، و در سوگ کشتگان بدر مرثیه‌ها سروده است. در جنگ احد، وی مشرکین را بر کشتار مسلمانان تحریض و ترغیب میکرد، و زنان را در اطراف خویش گرد آورده بود، و ایشان سرود میخواندند و دف میزدند، و از بدن کشتگان مسلمان قطعه‌هائی میبریدند و زیور خویش میساختند، و هند جگر حمزة ابن عبدالمطلب (← حمزه)، عموی پیغمبر، را بیرون کشید، و به دندان گرفت، و از این روی او را آکلة الاکباد و هند جگرخوار نامیدند. هند از کسانی بود که حضرت رسول ص در روز فتح مکه فرمان قتل ایشان را داد، که هر کجا دیده شوند به قتل رسند حتی اگر در زیر پرده‌ی کعبه باشد، ولی هند با گروهی از زنان نزد حضرت رفت، و اسلام آورد، و حضرت از ایشان بیعت گرفت. نیز ← محمد ص، قسمت ۲۸.

هندرابی، جزیره‌ی (henderābi, -henda-)، جزیره (جم ۷۳ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش شیبکوه، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون استان هرمزگان)، در خلیج فارس؛ ۱۳۰ کیلومتری جغ بندر لنگه. طول آن ح ۹ کم و عرض متوسطش ۴ کم است. دارای ارتفاعات پستی است که بلندترین نقطه‌ی آنها ح ۳۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. نزدیک شدن

(۱) handball (۲) Portuguese India

به آن از ساحل جنوبی سخت، ولی در جانب ش و ل ساحل هموار است. ساکنین آن به صید ماهی و مروارید اشتغال دارند.

هندرسن[1]، آرثر (ārṭər hendərsən)، ۱۸۶۳–۱۹۳۵، سیاستمدار بریتانیائی، سازمان‌دهنده و رهبر حزب کارگر انگلستان؛ مه گلاسگو. در آغاز زندگی آهنگر و یکی از رهبران اتحادیه‌های کارگری بود. در ۱۹۰۳ به عضویت پارلمنت انتخاب شد؛ در ۱۹۰۸–۱۰ و ۱۹۱۴–۱۷ ریاست حزب جدید کارگر را داشت، و در ۱۹۱۶–۱۷ خزانه‌دار کل بود. در وزارت امور خارجه (۱۹۲۹–۳۱) برای از بین بردن مشکلات موجود میان فرانسه و آلمان و تقویت جامعه‌ی ملل کوشید. در ۱۹۳۱ با طلوع حکومت ملی در انتخابات شکست خورد. تا پایان عمر ریاست ← کنفرانس خلع سلاح را داشت (۱۹۳۲–۳۳). هدف‌های زنجیری (۱۹۱۹) از جمله‌ی تألیفات او است. برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۳۴ شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هندریک (hendrik)، نام هلندی برای مرد، مطابق هانری و هنری (انگلا).

هندریکیه ستوفلس: ← رامبران.

هندسه[2]، شاخه‌ای از ریاضیات مربوط به خواص و اندازه‌گیری و نسبتهای میان خطوط و زوایا و سطوح و حجمها که در آن روشهای اقلیدس به کار میرفته است. این روشها مبتنی بر عده‌ای تعریف، پنج اصل موضوع، و ۹ بدیهی کلی بوده است. تعریفها که بدون اثبات پذیرفته میشده، گزاره‌هائی درباره‌ی نقطه و خط و حجم و قضیه و فرض و غیره بوده است. بدیهیات نیز بدون اثبات ذکر میشد، مثلاً اینکه اگر بر دو کمیت مساوی دو کمیت مساوی دیگر بیفزاییم یا از آنها بکاهیم، حاصل جمع یا تفاضل مساوی خواهد بود؛ و اینکه کل، مساوی مجموع اجزای آن و از هریک از این اجزاء بزرگتر است. دو نمونه‌ی اصل موضوع اینها است: از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر میتوان یک خط مستقیم رسم کرد؛ از هر نقطه به عنوان مرکز میتوان دایره‌ای به شعاع معین رسم کرد.

هندسه‌ی مسطحه[3]، هندسه‌ای که در آن عمدتاً بحث در باره‌ی زوایا و مثلثها و چندضلعیها و دایره‌ها و اشکال دیگری است که می‌توان با خطکش و پرگار رسم کرد؛ **هندسه‌ی مجسمه[4]** یا **هندسه‌ی فضائی** در اشکال سه‌بعدی همچون کره و مکعب و چندوجهی بحث میکند. مثلثات هندسه‌ی خاصی از مثلث است.

تا قرن ۱۹م در هندسه‌ی اقلیدسی[5]، با وجود آنکه ریاضیدانان پیوسته از اثبات اصل موضوع پنجم آن ناتوان مانده بودند، هیچ کس تردید نمیکرد. شکل قدیمی این اصل موضوع چنین است: "اگر خط راستی دو خط راست دیگر را چنان قطع کند که مجموع زوایای داخله‌ی یک طرف کوچکتر از دو قائمه باشد، چون آن دو خط را بینهایت امتداد دهیم، در طرفی که این زاویه‌های کوچکتر از دو قائمه واقع است یکدیگر را قطع خواهند کرد". صورت کوتاهتر این اصل موضوع چنین است: "از نقطه‌ی خارج یک خط تنها یک خط میتوان به موازات آن رسم کرد".

در قرن ۱۹م به این نتیجه رسیدند که یک دستگاه منطقی هندسه میتوان تأسیس کرد که در آن نیازی به اصل موضوع پنجم نباشد و چند دستگاه هندسه به همین ترتیب ساخته شد. در یکی از آنها چنان فرض شده بود که از نقطه‌ی خارج خط میتوان دو خط یا بیشتر به موازات آن رسم کرد. این دستگاه هندسه‌ی **نااقلیدسی** که توسط **گاوس** و **لوباچفسکی** و دیگران تکمیل شد، نام **هندسه‌ی لوباچفسکیائی** (سپس، **هندسه‌ی هذلولیائی**) پیدا کرد و از آن این نتیجه به دست آمد که مجموع زوایای مثلث کوچکتر از ۲ قائمه است. در این هندسه، جز اصل پنجم، همه‌ی بدیهیات و اصل موضوعات و نیز قضایای غیر مبتنی بر اصل پنجم، مستقیم یا غیر مستقیم مورد استفاده واقع میشود. هندسه‌ی نااقلیدسی دیگر توسط ریمان پیشنهاد شد که نام هندسه‌ی ریمانی (سپس، هندسه‌ی بیضوی) پیدا کرد. در این هندسه جانشین اصل پنجم اقلیدس این اصل است که از خارج خط اصلاً نمیتوان خطی به موازات آن رسم کرد. ۲۸ قضیه‌ی اول کتاب اقلیدس در این هندسه حذف میشود.

در ۱۸۷۲ ف. کلاین تعریفی برای هندسه پیشنهاد کرد که هندسه‌های نا اقلیدسی و اقلیدسی هر دو را شامل میشد؛ تعریف وی چنین بود: "یک هندسه عبارت است از مطالعه در آن خواص از یک مجموعه‌ی S، که چون عضوهای آن در معرض تبدیلات یک گروه تبدیل قرار گیرد، آن خواص تغییر ناپذیر بماند". تبدیل T‌ای مجموعه‌ی A به مجموعه‌ی B را تناظر یکبیک (← تناظر) عضوهای A و B مینامند. برای ساختن هندسه‌ای مطابق با این تعریف، تنها به این نیازمندیم که یک عضو اصلی (مثلاً یک نقطه، خط، یا دایره)، یک مجموعه (یا فضا)ی S از این عضوها (مثلاً یک سطح یا سطح کروی از نقطه‌ها، یک سطح از خطوط، یا یک تا به از دایره‌ها)، و یک گروه از تبدیلات انتخاب کنیم که عضوهای اصلی باید در معرض آنها قرار گیرند. آنگاه تعریفات و قضایای هندسه عبارت از خواصی خواهد شد که در این گروه تبدیلات تغییر ناپذیر میمانند.

پیشرفت دیگری که پس از اکتشاف هندسه‌ی نااقلیدسی به دست آمد، فرمولبندی مجموعه‌های صحیح اصول موضوعه برای هندسه‌های اقلیدسی و نااقلیدسی بود. مجموعه‌های اصول موضوعی برای هندسه‌ی اقلیدسی مشتمل است بر مجموعه‌های موریتس پاش[6] (morits pāš، ۱۸۳۳–۱۹۳۳) برای هندسه‌ی ترسیمی (۱۸۸۲)، پئانو (۱۸۸۹)، هیلبرت (۱۸۹۹)، آزولد وبلن[7] (āzwəld veblen، ۱۸۸۰–۱۹۶۰) و جورج دیوید برکوف[8] (jorj deyvid bēr-kof، ۱۸۸۴–۱۹۴۴) ریاضیدانان امریکائی (۱۹۰۴ و ۱۹۳۲)، و بپولوی[9] (beppo levi، ۱۸۷۵–۱۹۶۱، ریاضیدان ایتالیایی) (۱۹۶۰). هدف آن بود که تمام ساختمان هندسه‌ی اقلیدسی بر ساده‌ترین پایه قرار گیرد، یعنی حد اقلی از عضوها و نسبتهای تعریف ناشده و مجموعه‌ای از اصول موضوعه‌ی در باره‌ی آنها چنان انتخاب شود که همه‌ی هندسه‌ی اقلیدسی را بدون توسل به علم ذهنی و حضوری بتوان به صورت منطقی از آنها استخراج کرد.

چندین شاخه‌ی خاص هندسه‌ی رسمی وجود دارد، **هندسه‌ی تحلیلی**، **هندسه‌ی ترسیمی** و **هندسه‌ی تصویری[10]**. در هندسه‌ی تصویری که از توجه نقاشان و ریاضیدانان به مسئله‌ی ترسیم اشکال سه‌بعدی بر یک سطح پیدا شد، اشکال هندسی توسعه و تعمیم بیشتری پیدا میکند. ژ. دزارگ و بلز پاسکال و ژ. و. پونسله از واضعان این هندسه بوده‌اند. با آنکه در هندسه‌ی تصویری، مانند هندسه‌ی ترسیمی، از تصویر و مقطع استفاده میشود، با این یکی تفاوت دارد. یکی از موضوعات مهم بحث آن تحقیق در خواصی است که با تصویر کردن و قطع کردن تغییر نمیکند.

در **هندسه‌ی دیفرانسیل[11]**، روشهای حساب دیفرانسیل و انتگرال در مطالعه‌ی منحنیها و سطوح به کار برده میشود. گاوس و ریمان در تأسیس این هندسه سهیم بوده‌اند.

هندسه‌ی اقلیدسی: ← هندسه.

هندسه‌ی بیضوی: ← هندسه.

هندسه‌ی تحلیلی[12]، هندسه‌ای که در آن، برای کشف خواص اشکال هندسی، به جای آنها معادلاتشان را در دستگاه مختصات به کار می‌برند. این شاخه از هندسه توسط رنه دکارت و پیر دو فرما وضع شد و پس از آن توسعه یافت. مثلاً، برای نمایش دادن یک خط مستقیم معادله‌ی $ax+by=c$ (a و b و c اعداد ثابت و x و y طول و عرض نقطه نسبت به محور مختصات) به کار میرود؛ یا معادلاتی به صورت $y^2=2px$ و $x^2+y^2=k^2$ معادلات سهمی و دایره است. برای شکل ← شکل ۴، مقاله‌ی عدد.

هندسه‌ی ترسیمی[13]، روشی از ترسیم و حل کردن مسائل سه‌بعدی به وسیله‌ی خطوط و نقاطی که در یک صفحه یعنی یک سطح دوبعدی کشیده می‌شود. اصول هندسه‌ی ترسیمی پایه‌ی تعبیراتی نموداری است که مهندسان و معماران برای کشیدن نقشه‌هائی به کار میبرند که کارگران با مراجعه‌ی به آنها شیء یا بنای مورد نظر را می‌سازند. هندسه‌ی ترسیمی مخصوصاً به آن دسته از سطوح منحنی[14] قابل انطباق است که ساخته شدن آنها از خم کردن یک صفحه، بدون پاره شدن یا چین خوردن یا کش آمدن آن صفحه، میسر است؛ چنین سطوح را سطوح گسترشپذیر (← گسترش) مینامند. مخروط و استوانه گسترش‌پذیرند، ولی کره چنین نیست.

هندسه‌ی ترسیمی بر پایه‌ی این اندیشه بنا شده است که یک نقطه‌ی فضائی به وسیله‌ی سه

---

(۱) Henderson (۲) geometry (۳) plane geometry (۴) solid geometry (۵) Euclidean geometry (۶) Pasch (۷) Veblen (۸) Birkhoff (۹) Levi (۱۰) projective geometry (۱۱) differential (۱۲) analytical geometry (۱۳) descriptive geometry

فاصله‌ی دو به دو متعامد نسبت به یکدیگر آن نقطه تا سه صفحه‌ی دو به دو نسبت به یکدیگر متعامد کاملاً مشخص میشود، و نیز اینکه اگر دو تا از این سه صفحه چنان دوران داده شود که بر صفحه‌ی سوم قرار گیرند، در صورتی که تصویر به مقیاس مناسب کشیده شده باشد، سه فاصله به اندازه‌های حقیقی نموده خواهد شد. مثلاً، در شکل ۱، سه صفحه‌ی عمود بر یکدیگر H (افقی)، V (قائم) و P (نیمرخ) نموده شده است. این سه صفحه در یک نقطه‌ی مشترک، یا مبدأ O، با یکدیگر تلاقی میکنند و چنان تصور میشود که هر یک به صورت نامحدود امتداد پیدا می‌کند. دو صفحه‌ی افقی و قائم فضا را به ۴ بخش

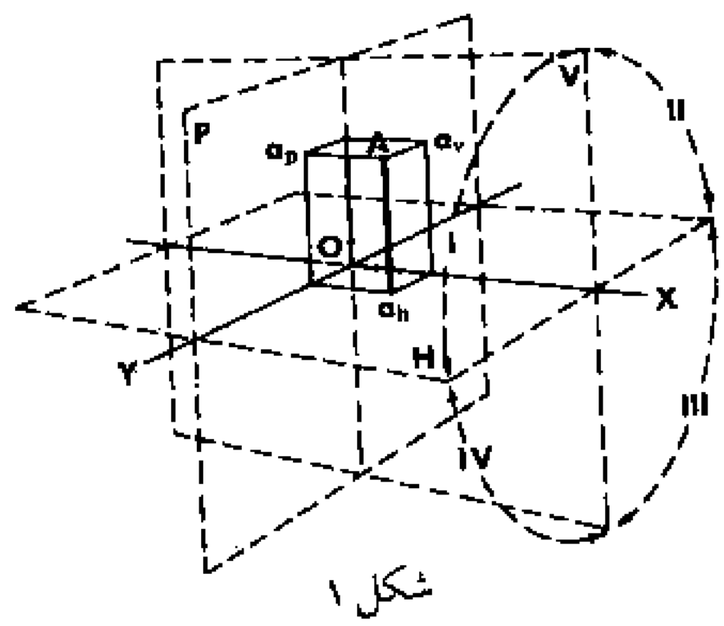

شکل ۱

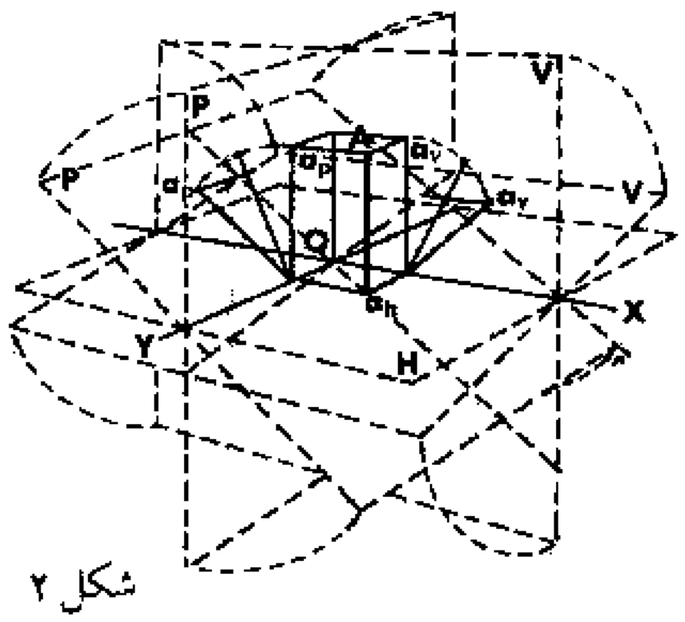

شکل ۲

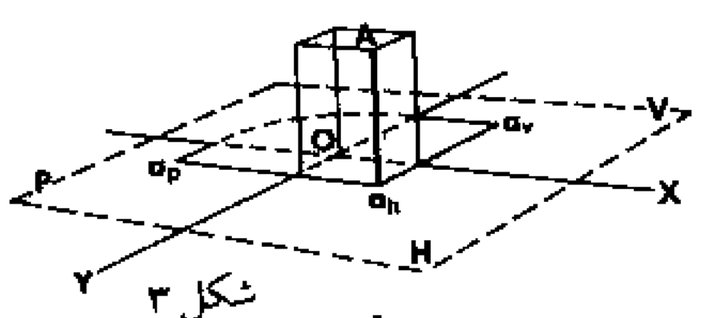

شکل ۳

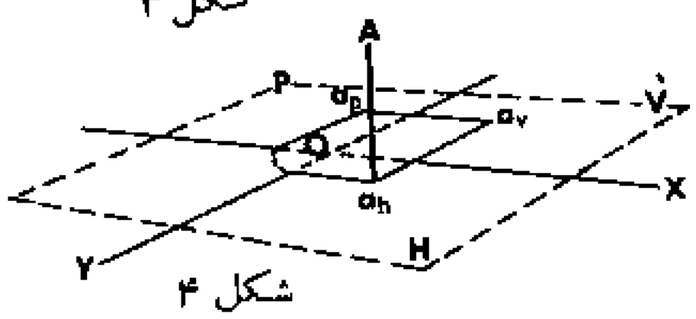

شکل ۴

تقسیم میکنند که آنها را با علامتهای I، II، III، و IV، بدان صورت که با چشمی که در تصویر است دیده میشوند، نمایش داده‌ایم. فرض کنیم نقطه‌ای مانند A در ربع اول قرار گرفته و از حرکت دادن نقطه‌ی O به اندازه‌ی ۳ واحد به راست، ۲ واحد به پیش، و ۵ واحد در جهت قائم به دست آمده باشد. اگر از A عمودهائی بر دو صفحه‌ی قائم و نیمرخ فرود آوریم، پایه‌های این دو عمود به ترتیب a_v و a_p میشود، فاصله‌های قائم این دو نقطه از صفحه‌ی افقی به اندازه‌ی فاصله‌ی قائم A از همین صفحه است، عمودی که از A بر سطح افقی فرود آید، در نقطه‌ی a_h به این سطح میرسد که همان اندازه در جلو V و در طرف راست P واقع است که A در جلو و در طرف راست این دو صفحه قرار گرفته است.

هنگامی که صفحه‌ی V بر گرد محور X دوران کند و بر صفحه‌ی H منطبق شود (شکل ۲)، a_v در صفحه‌ی H بر روی خطی قرار می‌گیرد که بر OX عمود است و از a_h میگذرد. به همین ترتیب، با گرداندن صفحه‌ی P و منطبق کردن آن بر H، a_p سرانجام بر خطی عمود بر OY قرار میگیرد که آن نیز از a_h میگذرد. شکل ۳ شکلی است که بر صفحه‌ی H، پس از انتقال دو تصویر قائم و نیمرخ نقطه‌ی A بر روی آن، به دست آمده است. تعیین مناسب ۳ تصویر درست محل قرار گرفتن فضائی نقطه‌ی A را نسبت به مبدأ O معین میکند. روشهای هندسه‌ی ترسیمی برای حل مسائل مربوط به اشکال چیزهائی که باید ساخته شود، گسترشی است از آنچه در باره‌ی هندسه‌ی ترسیمی نقطه گفتیم، چه اشکال از عناصر خط و نقطه تشکیل میشوند. بعضی از این مسائل عبارت است از، یافتن خطوط تقاطع لوله‌ها و سطحهائی که دارای شکل غیر متعارفی هستند؛ گسترش ورقه‌های فلزی که باید به شکل مورد نظر ساخته شوند؛ تعیین فاصله‌های آزاد میان اجزاء یک ساختمان یا قسمتهای مختلف یک افزار، و خطوط تقاطع سطوح هموار؛ و تعیین سایه‌هائی که قسمتهای مختلف یک بنا می‌اندازد.

در فضای اقلیدسی با همه‌ی مفروضات بولیوی و لوباچفسکی در باره‌ی خط و نقطه سازگار است. بنا بر این، اگر هندسه‌ی ایشان سبب پیدا شدن تناقضی بوده باشد، بعضی از نقطه‌ها و منحنیها در فضای اقلیدسی نیز باید چنین باشد. پس از آن، با صورتهای دیگری که به اصل موضوع توازی و تغییراتی که به بعضی از مفروضات دیگر اقلیدس داده شد، هندسه‌های نااقلیدسی دیگری به وجود آمد.

هندسه‌ی تحلیلی نیز دستخوش تغییراتی شد، مثلاً به جای فورمولهای فواصل که مبتنی بر قانون فیثاغورس بود، فورمولهای دیگری مبتنی بر مفروضات هندسه‌ی نااقلیدسی جانشین شد. در واقع هندسه‌های نااقلیدسی فراوان ظهور کرد، و سرانجام کلاین اصلی برای طبقه‌بندی آنها اکتشاف کرد، ماهیت تبدلات فضا که شیئی را به جای شیء دیگری میبرد که همارز آن در نظر گرفته میشود، و نوع خواصی که در این تبدلات تغییر ناکرده (انواریان) باقی میماند. در هندسه‌ی اقلیدسی، این تبدلات حرکتهائی است که شیئی را در شیء همنهشت آن میبرد و فاصله‌ی میان دو نقطه را انواریان باقی می‌گذارد. علاوه بر این، هندسه‌ی تحلیلی با دخالت دادن مختصاتی که اعداد حقیقی متعارفی نبودند تغییر شکل پیدا کرد—مخصوصاً با تحقیق در فضاهائی که مختصات نقاط آنها اعداد مختلط است، این گونه فضاها، از آن جهت که یک خط مختلط (که در آن هر نقطه مختصات مختلط دارد) همارز با یک صفحه‌ی متعارفی است، در واقع بسیار غنیتر از فضاهای متعارفی است. از طرف دیگر، در این قرن، صفحه‌ها و خطهائی به کار گرفته شده است که تنها عده‌ی معدودی نقطه دارند، مثلاً صفحه‌ای که تنها مشتمل بر ۹ نقطه و ۱۲ خط (درست یک خط میان هر دو نقطه) است و با اصل توازی اقلیدس سازگاری دارد. مختصات در این حالت فقط اعداد ۱، ۰، و ۱— است که جمع و ضرب لازم در آنها صورت گرفته است.

پیدا شدن فضاهای با ابعاد زیادتر اهمیت فراوان داشته است. درست به همان صورت که نقطه‌ای در صفحه (یا در فضا) با ۲ (یا ۳) عدد

هندسه‌ی تصویری: ← هندسه.
هندسه‌ی دیفرانسیل: ← هندسه.
هندسه‌ی ریمانی: ← هندسه.
هندسه‌ی فضائی: ← هندسه.
هندسه‌ی لوباچفسکیائی: ← هندسه.
هندسه‌ی مجسمه: ← هندسه.
هندسه‌ی مسطحه: ← هندسه.

هندسه‌ی نااقلیدسی[1] (nā.oqlidosi)، پس از اقلیدس، هندسه‌ی "ترکیبی"، که بر پایه‌ی اصل موضوعهای او بنا شده بود، هدف عمده‌اش آن بود که اصل موضوع دو خط متوازی را از روی مفروضات دیگر اقلیدس استخراج کند. در سالهای اول دهه‌ی قرن ۱۹م، فارکاس بولیوی[2] (fārkās bolyoy؛ ۱۷۷۵—۱۸۵۶، ریاضیدان مجار) و لوباچفسکی به این فکر افتادند که فرض دیگری را به جای اصل موضوع توازی اقلیدس قرار دهند، و آن اینکه از نقطه‌ی P بیش از یک خط میتوان کشید که خط مفروضی را قطع نکند. از ترکیب این اصل موضوع توازی غیر اقلیدسی با مفروضات دیگر اقلیدس، هندسه‌ای ساختند که در آن قضیه‌ی فیثاغورس صحت ندارد و مجموع زوایای یک مثلث از دو قائمه کوچکتر است. مدتی بیش از ۵۰ سال این نظریه در تهدید این خطر بود که به تناقضاتی بینجامد. ولی حدود ۱۸۷۰، اوجنیو بلترامی[3] (eujenio beltrāmi؛ ۱۸۳۵—۱۹۰۰، ریاضیدان و فیزیکدان ایتالیائی) و فلیکس کلاین مدلهائی اقلیدسی در هندسه‌ی نااقلیدسی اکتشاف کردند، یعنی به این نتیجه رسیدند که بعضی از نقطه‌ها و منحنیها

(۱)non-Euclidean geometry (۲)Bolyai (۳)Beltrami

توصیف میشود، در فضای ۴ (یا بیشتر) بعدی که مورد تحقیق گراسمان قرار گرفته است، نقطه با ۴ (یا بیشتر) عدد توصیف میشود. با آنکه پیش خود مجسم کردن چنین فضاها میسر نیست، تحقیق جبری در آنها مانند فضای متعارفی امکانپذیر است.

هندسه‌ی هذلولیالی: ← هندسه.

هند شرقی[1]، نام مبهمی که معمولاً به هند و هندوچین و مجمع‌الجزایر مالزی اطلاق می‌شود. در اصطلاح اصح سیاسی به هند شرقی هلند (← اندونزی) اطلاق میشد.

هند شرقی بریتانیا، شرکت[2]، مؤسسه‌ی انگلیسی که در ۱۶۰۰ برای انحصار بازرگانی با نیمکره‌ی شرقی تشکیل شد، و اساسنامه‌ی آن بعداً به تصویب پارلمنت انگلستان رسید. از ابتدا عملیات بازرگانی خود را منحصر به صدور منسوجات به هندوستان کرد. در ۱۶۹۸ منحل و مجدداً در ۱۷۰۸ دایر شد. پس از پیروزیهای (۱۷۴۵–۶۱) ← رابرت کلایو بر رقبای فرانسوی، شرکت مزبور عملاً فرمانروای مطلق هندوستان شد. برای تأسیسات نظامی اراضی وسیعی را تصرف کرد، و در ۱۷۷۳ اداره‌ی امور آن از طرف پارلمنت انگلستان به دولت واگذار شد. و. هیستینگز اولین فرماندار کل (۱۷۷۴–۸۴) هندوستان بود. در ۱۸۱۳ انحصار تجارت مؤسسه‌ی مزبور ملغی شد، و از ۱۸۳۳ عملیات شرکت صرفاً جنبه‌ی اداره کردن هندوستان را به خود گرفت. شورش سپاهیان (۱۸۵۷) باعث شد که انگلستان هندوستان را مستقیماً اداره و ضمیمه‌ی امپراطوری کند. شرکت هند شرقی بریتانیا یکی از معروفترین عوامل استعمار بوده است. نیز ← شرکتهای با حقوق ویژه.

هند شرقی فرانسه، شرکت[3]، ۱۶۶۴–۱۷۶۹، شرکتی که به فرمان لوئی XIV به منظور تجارت در نیمکره‌ی شرقی تأسیس شد. این شرکت در تأسیس مستعمره‌ای در ماداگاسکار توفیق نیافت، ولی بندرگاههائی در جزایر نزدیک آن، بوربون و ایل‌دوفرانس (اکنون رئونیون و موریشس)، به دست آورد. از ۱۷۱۹ این شرکت در هندوستان مستقر شد، ولی نزدیک به ورشکستگی بود. در آن سال این شرکت، به مدیریت جان لا، با شرکتهای بازرگانی دیگر فرانسوی در یکدیگر ادغام شدند و شرکت هند به وجود آمد. در ۱۷۲۳ استقلال پیدا کرد. با انحطاط امپراطوری مغول، فرانسویان، برای حفظ منافع خود، دخالت در امور سیاسی هندوستان را لازم شمردند. از ۱۷۴۱، شرکت هند که مدیریت آن با دوپلکس بود، نسبت به هندیان و نیز انگلیسها سیاست تهاجمی در پیش گرفت، ولی عاقبت دوپلکس از رابرت کلایو شکست خورد. شرکت فرانسوی، علی رغم موفقیت ظاهری آن، قادر به نگاهداری خود از لحاظ مالی نبود و عاقبت در ۱۷۶۹ از میان رفت.

هند شرقی هلند[4]، عنوان مستملکات سابق هلند در مالزی. مشتمل بر جاوه، سوماترا، بانکا، مادورا، سلب، سرام، بالی، لومبوک، فلورس، مجمع‌الجزایر ریو، قسمتهای جنوبی و شرقی بورنئو، و قسمتهای غربی تیمور و گینه‌ی جدید، و بسیاری جزایر کوچکتر. مساحت آن ۱٬۹۰۳٬۶۶۰ کم و جمعیت آن در ۱۹۴۷ تخمیناً ۷۶٬۳۶۰٬۰۰۰ نفر بود. هند شرقی هلند اکنون جزء جمهوری اندونزی است.

هند شرقی هلند، شرکت[5]، ۱۶۰۲–۱۷۹۸. شرکتی که به تصویب پارلمان هلند، به منظور کومک در جنگ بر ضد اسپانیا و توسعه‌ی بازرگانی، تشکیل شد. انگلیسها و پرتغالیها را از سرزمینهای اندونزی، مالایا، و سیلان بیرون راند، تجارت جزایر ادویه را انحصار کرد، در دماغه‌ی امید نیک (ج افریقا) مستعمره‌ای تأسیس کرد. این شرکت از پیشتازان استعمار بود، و متصرفات آن بعداً قسمتی از مستعمرات امپراطوری هلند را تشکیل داد، از مهمترین شرکتهای با حقوق ویژه بود.

هند غربی[6]، انگلوست اندیز[6] (west indiz)، مجمع‌الجزایری بین امریکای شمالی و امریکای جنوبی که به صورت خطی منحنی از ایالت فلوریدا، کشمه، تا ل ونزوئلا در طول ۴٬۰۰۰ کم قرار دارد، و دریای کارائیب را از قطاً جدا میکند. گاهی آن را جزایر آنتیل نیز می‌خوانند. هند غربی از ۵ قسمت تشکیل یافته است که عبارتند از:

۱ـ ملل و کشورهای مستقل: باربادوز که سابقاً مستعمره‌ی بریتانیا بود، و در ۱۹۶۶ استقلال یافت و جمهوری شد؛ کوبا؛ ← جمهوری دومینیک؛ هائیتی؛ ژامائیک؛ ترینیداد و توباگو که سابقاً مستعمره‌ی فرمانگزار بود، و در ۱۹۶۲ واحد مستقل عضو ممالک مشترک المنافع بریتانیا شد.

۲ـ هند غربی بریتانیا: انتیگوا؛ ← جزایر باهاما؛ ← جزایر کایمان؛ جزایر بادپناه؛ جزایر بادگیر؛ ← جزایر ورجین.

۳ـ هند غربی فرانسه: گوادلوپ و مارتینیک.

۴ـ هند غربی امریکا: پورتوریکو (کشمه) و جزایر ورجین کشمه و بریتانیا.

۵ـ هند غربی هلند: کوراسائو؛ آروبا، نزدیک ساحل ونزوئلا، از لحاظ اداری تابع کوراسائو؛ بونر[7] (boner)، نزدیک ساحل ونزوئلا؛ سنت یوستیشس[8] (sent yusteyšəs)، قسمتی از جزیره‌ی سنت مارتین[9] (sent mär-tin)؛ و سابا[10] (säba)، در ۲۵کیلومتری لغ سنت یوستیشس، و اولین جزیره‌ای که توسط هلندیها اشغال شد.

بسیاری از جزایر هند غربی را کریستوف کلمب کشف کرد (۱۴۹۲). اولین ماندگاه دائمی سفیدپوستان در هیسپانیولا تأسیس شد (۱۴۹۶).

هند غربی، فدراسیون[11]، ۱۰ جزیره از هند غربی بریتانیا که در ۱۹۵۸ با یکدیگر اتحادیه‌ای تشکیل دادند. اهم آنها ترینیداد و توباگو، ژامائیک، و باربادوز بودند، ولی فدراسیون بیشتر جزایر بادپناه و جزایر بادگیر را شامل میشد. مرکز حکومت فدراسیون پورت آو سپین بود. در ۱۹۶۱ ژامائیک از فدراسیون خارج شد، و پس از آن توباگو و ترینیداد فدراسیون را ترک کردند، و عاقبت این فدراسیون نوزاد منحل شد (مه‌ی ۱۹۶۲).

هند غربی دانمارک[12]، سرزمینی که اکنون هند غربی امریکا را تشکیل میدهد (← هند غربی، قسمت ۴). در ۱۹۱۷ کشمه این جزایر را به مبلغ ۲۵ میلیون دلار از دانمارک خریداری کرد. مرکزش شارلوت آمالیه[13] (šārlot āmālie) بود که اکنون سنت تامس[14] (sent tāməs) نام یافته است. گرچه این گروه جزایر از ۸۶ جزیره تشکیل یافته است، فقط ۳ جزیره بزرگ آنها حایز اهمیت است ـ سنت کروی[15] (sent kroy)، سنت تامس، و سنت جان[16] (sent jān).

هند غربی هلند: ← هند غربی، قسمت ۵.

هند غربی هلند، شرکت[17]، شرکت بازرگانی و استعمارگر که تشکیل آن در ۱۶۲۱ به تصویب جمهوری هلند رسید و در ۱۶۲۳ سازمان یافت. این شرکت هلند جدید را در محل نیو یورک فعلی بنا نهاد. حقوق بازرگانی در سواحل افریقا در منطقه‌ی بین مدار رأس السرطان و دماغه‌ی امید نیک، و در سواحل امریکا در منطقه‌ی بین نیوفندلند و تنگه‌ی ماژلان از طرف دولت هلند به آن واگذار شد. شرکت در اداره‌ی کلیه‌ی امور این سرزمینها اختیارات مطلق داشت، و یکی از پیشتازان استعمار بود.

هند فرانسه[18]، سرزمین سابق ماوراء بحار فرانسه در هندوستان، مرکزش پوندیشری. مشتمل بود بر پوندیشری، ایالت کاریکال[19] (kārikāl)، برساحل کورومندل)، که در ۱۷۳۹ راجه‌ی تانجور آن را به فرانسه واگذاشت، و پس از آنکه چند بار دست به دست گشت، عاقبت در ۱۸۱۷ رسماً جزو هند فرانسه شد؛ یانائون[20] (yānāon؛ شهر و دریابندر، در ۴۷۰کیلومتری ل‌ل‌ش مدرس)، که در ۱۷۵۰ به عنوان شهر آزاد در هند فرانسه تأسیس شد، انگلیسها آن را اشغال کردند، و در ۱۸۱۷ دوباره به فرانسه بازگشت؛ ماهه یا مائه[21] (mā[h]e؛ جزیره‌ی کوهستانی در قهند)؛ و ماندگاه تجارتی چاندرانگار نزدیک کلکته.

هندل، ژرش فریدریش[22] (jorš fridriš hen-del) ۱۶۸۵–۱۷۵۹، آهنگساز آلمانی‌ـ‌انگلیسی، اهل هاله. پس از مسافرتهائی در سراسر آلمان و ایتالیا، و اجرای اپراهای خود، عاقبت در انگلستان اقامت گزید (۱۷۱۲). ظریفترین آهنگهایش در اپراهای اوست، مثلاً آتالانتا. اوراتوریوی مهم او، مسیحا، در دوبلن عرضه شد (۱۷۴۲). از اوراتوریوهای دیگر او

---

(۱)East Indies (۲)East India Company, British (۳)East India Company, French (۴)Dutch East India (۵)Dutch East India Company (۶)West Indies (۷)Bonaire (۸)St. Eustatius (۹)Saint Martin (۱۰)Saba (۱۱)West Indies Federation (۱۲)Danish West Indies (۱۳)Charlotte Amalie (۱۴)Saint Thomas (۱۵)Saint Croix (۱۶)Saint John (۱۷)Dutch West India Company (۱۸)French India (۱۹)Karikal (۲۰)Yanaon (۲۱)Mahé (۲۲)Händel

سامون، یهودای مکابی، و استر است. سوئیتهای ارکستری او امروز مقبول عامه است. برای سازهای گوناگون و سازهای سولو ترانه، سونات، و کنسرتو نیز ساخته است. سرودی برای تاج‌گذاری جورج III ساخت که هنوز هم در تاج‌گذاریها از آن استفاده میشود. در وستمینستر ابی مدفون است.

کلیه‌ی آثار هندل حالت عظمت و شکوه خاصی دارد. وی هیچگاه خود را در سبک و شیوه‌ی خاصی مقید نمیکرد. از همان آغاز کار متوجه خصوصیات شیوه‌های موسیقی آلمانی و ایتالیائی و فرانسوی شده بود، و با زبردستی بسیار تکنیک آن شیوه‌ها را در آثار خود به هم میآمیخت. منابع الهام او نیز بسیار متنوع بود. آثار وی تا یک قرن پس از مرگش آهنگسازان انگلیسی را سخت تحت تأثیر قرار داد.

هندمینی (hendemini)، دهستان (جمع ۳٬۱۶۹ نسمه ۱۳۴۵ هش)، بخش سابق بدره [اکنون شهرستان جزء فرمانداری کل (اکنون استان) ایلام]، دارای ۱۲ آبادی. از ل و ش به رود صیمره و از ج و جغ به ارتفاعات کبیرکوه محدود است. محصولات عمده‌اش غلات و توتون است.

هندن[1] (hendən)، شهر (جمع ۱۵۱٬۵۰۰)، میدلسکس، انگلستان، از حومه‌های مسکونی لندن. در ۱۹۶۵ ضمیمه‌ی ⇐ بارنت شد.

هندو (hendu) [جمعش هندوان]، اهل هند، مخصوصاً مردم هندوستان که به آیین و سنن قدیم باقی مانده‌اند.

هندو، آیین[2]، اصطلاحی برای معرفی اعتقادات و شمائر دینی اکثریت مردم هندوستان. در میان دینهای قدیمی زنده‌ی جهان، آیین هندو تنها آیینی است که مؤسس واحد ندارد، بلکه در ظرف مدت ۵٬۰۰۰ سال بتدریج رشد یافته و دینها و نهضتهای فرهنگی شبه قاره‌ی هند را به خود جذب کرده است. بازمانده‌های باستانشناختی ← تمدن دره‌ی سند (ح ۲۰۰۰ ق‌م) نشان میدهد که خدایی به نام شیوا در آنجا مورد پرستش بوده است. آیین هندو به فرقه‌های متعدد تقسیم شده، و سازمان کلیسائی کاملاً معینی ندارد. دو سیمای بسیار کلی آن که مورد قبول همه‌ی هندوان است، یکی نظام طبقه‌ای (← طبقه، در جامعه شناسی) است، و دیگری قدمت قدیمترین نوشته‌ی دینی یعنی ودا که به حکیمان الهام شده بوده است. دین ودا که مخلوطی از دین بومی ماقبل تاریخ هند با دین مهاجمان آریائی است، به صورت عمده، عبارت از پرداختن به دعاهای افسونی و قربانی کردن بوده است.

خدایان طبیعی ودا به ودا و اسوره تقسیم می‌شدند. بعضی از آنها در آیین هندوی امروز وجود دارد، مثلاً، وارونا (آسمان)، آگنی (آتش)، ایو (باد)، و سوریا (خورشید). ح ۵۵۰ ق‌م، مذهب برهمائی (← برهما)، که آیین جدید هندو از آن پیدا شده است، به جای دین ودائی نظام پیچیده‌ای از شمائر و تصوف را جانشین کرد که در برهمنه‌ها (← سانسکریت، ادبیات) و اوپانیشادها مورد بحث قرار گرفته است. در برهمنه‌ها قواعد قربانی کردن برای خدایان با مراتب گوناگون آمده است. در اوپانیشادها که شالوده‌ی فلسفه‌ی جدید هندو است، از اعتقاد به یک موجود یا روح کلی بحث شده است که ارواح افراد پس از پیروزی بر مایا (پندار زمان و مکان) با آن متحد میشود. آیین بودا و ← آیین جین، که از ح ۳۰۰ ق‌م تا ۴۰۰ ب‌م در هند شکوفان شد، به این شمائر دینی و الاهیات و محافظه‌کاری موجود در طبقه‌ی برهمه حمله بردند. آیین برهمائی از میان نرفت، بلکه سیماهائی از آن دو آیین را پذیرفت و شمائر خود را به صورت قوانین مانو (← مانو) مدون کرد. چندین مکتب برای تفسیر اوپانیشادها روی کار آمد، که از برجسته‌ترین آنها مکتب ودانت بود، و راه و رسم یوگا که وسیله‌ی تسریع در اتحاد با روح کلی از طریق ریاضتهای جسمی و روحی و به میانجیگری قربانی است، پیدا شد. معتقد به یوگا چنان می‌اندیشد که یک دوره‌ی زندگی برای این اتحاد کفایت نمیکند و، در نتیجه‌ی کارهای بدی که از آدمی سر میزند، لازم میشود که پس از مرگ ولادت مجددی به صورت انسان یا حیوان پیدا کند (← تناسخ) تا بالاخره شایسته‌ی پیوستن به بینهایت شود. مرحله‌ی بعدتری از تکامل در تنترها (tantra-) و پورانه‌ها (← ادبیات سانسکریت) صورت گرفت. تنترها عمدةً دستورهائی است برای جلب رأفت و رحمت الاهی از طریق خواندن اوراد و افسونها و تعظیم و تکریم خدایان. پورانه‌ها مشتمل بر قصایدی است در توصیف خدایانی که به جای بعضی از صفات خداوندی خصوصیات آدمیزاد برای خود پذیرفته بودند. سیوا (یا شیوا)ی مخرب و ویشنوی محافظ (← ویشنو) خدایان عمده‌ی پورانه‌ها هستند. این دو خدا، با برهما یعنی خدای غیر قابل نزدیک‌شدنی که جهان را آفریده است، تثلیث مرکزی آیین هندوی جدید را تشکیل میدهند. ویشنو را نهمین تجسد خدا یا آواتارها (← ویشنو)ـبر روی زمین تصور می‌کردند؛ تجسد دیگر، یا کریشنا، پیروان فراوان پیدا کرد. همسر ویشنو، لکشمی، الاهه‌ی نیکبختی است. همسر شیوا، کالی، الاهه‌ی سیاه مرگ تصور میشود، هر چند صورتهای دیگر خوب نیز برای آن قائلند؛ بعضی مار را تجسد کالی و گاو نر را تجسد شیوا میپندارند. هندوان دیگر، مخصوصاً کسانی که از طبقات پایین اجتماعند، جانوران گوناگون و درختان و بیماریها و سنگها را پرستش میکنند. زیارت امکنه‌ی مقدسه یکی از خصوصیات برجسته‌ی آیین هندو است که از آن جمله است شهرهای پوری و بنارس و الله آباد، و رودهای گنگ و نربدا. در آیین هندوی به اصطلاح عالیتر، همه‌ی اشکال پرستش به عنوان ترازهای مختلف ادراک یک حقیقت تلقی می‌شود. بهاگاوادگیتا در پرورش آیین هندوی عالیتر نقش اساسی داشته است. آیین هندو، در همه‌ی ادوار، چیزی بیش از دین محض و در واقع راه کامل زندگی بوده است. در تحت تأثیر اوضاع و احوال جدید، بسیاری از شمائر و عادات هندوئی تغییر شکل پیدا کرده یا از میان رفته است. انگلیسها ازدواج کودکان و نیز رسم قدیمی ساتی را، که سوزاندن همسر مرد از دنیا رفته با او بود، ممنوع کردند. نجاست طبقات پایین که آن را نتیجه‌ی گناهکاری مردم این طبقات در زندگیهای گذشته‌ی ایشان میدانستند، مورد حمله‌ی گاندی قرار گرفت و اکنون در جمهوری هند این عمل غیر قانونی محسوب می‌شود. آنچه هنوز بسیار رایج است، حمایت حیوانات بالخاصه گاو ماده است.

هندو اروپائی[3]. ۱– نام دسته‌ای از نژاد سفید که محتملاً نخست در دشتهای اطراف دریای خزر میزیسته‌اند، و از جمله، شامل مردم اروپا و نژاد غالب هندوستان و مردم ایران و افغانستان میشود. ۲– نام گروه مهمی از زبانهای عالم که در اصل زبان نژاد هندواروپائی بوده است، و بتدریج زبانهای مختلف از آن نتیجه شده که از آن جمله‌اند زبانهای هندوایرانی، یونانی، لاتینی، ارمنی، ژرمنی، سلتی، و اسلاوی. زبانهای فارسی، ارمنی، اردو، فرانسوی، انگلیسی، روسی، و آلمانی از زبانهای کنونی این گروهند. نیز ← زبان، جدول.

هندوآریائی[4]، گروه زبانی. شعبه‌ای از زبانهای هندواروپائی. استعمال عمومی این کلمه بر اساس نژادی فعلاً متروک شده است. نیز ← زبان، جدول.

هندوان، بخش، بندر معشور، ← هندیجان.

هندوانه[5] (*Citrullus vulgaris*)، گیاه بالا‌رونده‌ی یکساله، از تیره‌ی خیاریان، دارای میوه‌های آبدار (موسوم به هندوانه) بزرگ کروی یا بیضی با پوست معمولاً سبز و گوشت قرمز. اصل آن از افریقا است، ولی اکنون در بیشتر کشورهای جهان از شرق و غرب کاشته می‌شود. در ایران از تخمه‌های بوداده‌ی آن در آجیل استفاده میکنند. هندوانه‌ی لیموئی نوعی از آن است که با گوشت سفت و سفید آن کنسرو میسازند.

هندوانه‌ی ابوجهل: ← حنظل

هندوایرانی[6]، نام شاخه‌ای از زبانهای هندواروپائی که شامل زبانهای رایج و متروک ایران، هندوستان، افغانستان، پاکستان، ترکستان، و قفقاز از ریشه‌ی هندواروپائی میشود. این زبانها به دو دسته‌ی مهم ایرانی و هندی تقسیم می‌شود. زبانهای کافری افغانستان را میتوان حد فاصل میان زبانهای ایرانی و هندی شمرد (← زبان، جدول). هندوایرانی گاه به دسته‌ای از نژاد هندواروپائی که به ایران و هندوستان مهاجرت کردند نیز اطلاق میشود.

هندوچین[7] (hendocin)، شبه جزیره‌ی ج‌ش آسیا، مشتمل بر برمه، سیام، هندوچین فرانسه (مستملکه‌ی سابق فرانسه)، و فدراسیون مالایا. از ایام قدیم تحت نفوذ تمدن هندی و چینی بوده. پس از ورود اروپائیان، قسمت شرقی تحت استیلای فرانسه، قسمت مرکزی در دست دولت مستقل سیام، و قسمتهای غربی و جنوبی تحت تسلط بریتانیای کبیر قرار گرفت. در ۱۹۴۰–۴۵ در تصرف ژاپن بود. سرزمین موسوم به **هندوچین** یا **هندوچین فرانسه** (۷۰۵٬۰۰۰ کمم) از ل به چین، از لغ به برمه، و از غ به سیا[illegible] محـ

(۱)Hendon (۲)Hinduism (۳)Indo-European (۴)Indo-Aryan (۵)watermelon (۶)Indo-Iranian (۷)Indochina

دود، و مرکب بود از ممالک ویتنام (مشتمل بر کوشنشین، آنام، و تونکن)، لائوس، و کامبوج.
هندوچین فرانسه: ← هندوچین.
هندودر (hendudar)، ده (جمع ۱٬۹۵۰ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش سربند. شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۱کیلومتری چغ آستانه. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، و پنبه است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.
هندوراس[1] یا **هوندوراس** (هر دو hondurās)، اسپانیائی اوندوراس، جمهوری (۱۱۲٬۰۸۷ کمم؛ جمع در ۱۹۷۵ تخمیناً ۲٬۹۸۲٬۰۰۰)، امریکای مرکزی؛ کرسی آن تگوسیگالپا. از ل به خلیج هندوراس و دریای کارائیب، از ش به دریای کارائیب، از ج جزئا به فکب محدود، و با نیکاراگا، سالوادر، و گواتمالا همسایه است. سرزمینی است کوهستانی، با جنگلهای پهناور و نهشتهای معدنی سرشار (از جمله طلا و نقره)، و دارای آب فراوان. محصول عمده‌اش موز و محصولات دیگرش نارگیل، قهوه، دام، و کانیها است (کشتزارهای وسیع موز در سواحل دریای کارائیب متعلق به شرکتهای امریکائی است). زبان رسمی اسپانیائی، و پول رایج لمپیرا (lempirā، در ۱۹۷۵ معادل ح ۳۵ ریال) است.

تاریخ

اول بار کریستوف کلمب آن را دیدار کرد (۱۵۰۲). پ. د آلوارادو آن را متصرف شد. در ۱۸۲۱ از اسپانیا مستقل شد. سپس جزء امپراطوری مکزیکی ایتوربیده و عضو اتحادیه‌ی امریکای مرکزی شد. موسکیتیا مدتها تحت تسلط انگلستان بود. علاوه بر اختلافات مرزی، میدان جنگهای داخلی و مداخله‌ی کشمکش بود. در جنگ II در ۱۹۴۱ به دول محور اعلان جنگ داد. در ۱۹۶۵ قانون اساسی جدید آن به اجرا در آمد، و اوسوالدو لوپس آریانو[2] (osvāldo lopes āreyāno؛ ۱۹۲۲–) برای یک دوره‌ی ۶ساله به ریاست جمهوری برگزیده شد. مهاجرت صدها هزار تن از اهالی سالوادور در نواحی مرزی سالوادور-هندوراس، و اخراج عده‌ی زیادی از این مهاجران به وسیله‌ی هندوراس موجب بروز جنگی میان سالوادور و هندوراس شد (۱۹۶۹). گرچه این جنگ بیش از ۵ سال طول نکشید، آثار نامطلوبی به جا گذاشت، یک منطقه‌ی غیر نظامی در امتداد مرز برقرار شد، اما حوادث مرزی چندین سال ادامه داشت. در ۱۹۷۱ رامون ارنستو کروس[3] (rāmon ernes-to krus) به جای لوپس آریانو به ریاست جمهوری انتخاب شد؛ اما در دسامبر ۱۹۷۲ لوپس با کودتائی (۱۲۷مین کودتا در هندوراس در طی ۱۵۱ سال) کروس را از کار برکنار کرد، و اعلام داشت که حکومت را برای مدت کمتر از ۵ سال به عهده نخواهد گرفت، و وعده‌ی اصلاحات اجتماعی و اقتصادی داد. در ۱۹۷۵ نیروهای مسلح، لوپس را از کار برکنار کردند، و به جایش آلبرتو ملگار کاسترو[4] (alberto melgār kāstro) فرمانده کل نیروهای مسلح را به ریاست جمهوری گماشتند.
هندوراس (یا هوندوراس) بریتانیا[5] (هر دو hondurās)، مستعمره‌ی فرمانگزار (۲۲٬۸۰۰ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۱۱۹٬۶۴۵) بریتانیا، امریکای مرکزی، کنار دریای کارائیب، بین گواتمالا و مکزیک؛ کرسی آن (از ۱۹۷۱) بلموپان[6] (belmopān؛ در ۱۹۷۰ جم ۱٬۰۰۰) و بندر مهمش بلیز. احتمالاً ا. گورتز در ۱۵۲۴ به این ناحیه وارد شد، ولی ظاهراً اولین ماندگاران هیزم‌شکنان انگلیسی بودند که از ژامائیک به آنجا آمدند. در ۱۷۷۹ اسپانیائیها ماندگاران را از بین بردند، ولی در ۱۷۸۶ تحت استیلای بریتانیا قرار گرفت. در ۱۹۶۴ حکومتی خودمختار داخلی به دست آورد، و در ۱۹۷۳ نام آن از هندوراس بریتانیا به بلیز تغییر یافت. در ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۱ استقلال خود را از بریتانیا اعلام کرد (تنها گواتمالا که مدعی مالکیت آن است استقلال آن را به رسمیت نشناخت). در ۲۵ سپتامبر ۱۹۸۱ به عنوان صدوپنجاهمین عضو به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. محصول عمده‌اش چوب میباشد.
هندوستان[7] [فارسی، ← سرزمین هندوان]، اصطلاحی است که به قسمتهای مختلف هند و پاکستان (⇐ بنگلادش) اطلاق میشود. گاهی مقصود از آن تمام شبه قاره‌ی هند بوده، و زمانی ناحیه‌ی میان رود نربدا و هیمالایا را میرسانده، و گاهی مقصود از آن ل هند مرکزی بوده است. پس از تقسیم شبه قاره‌ی هند (۱۹۴۷) گاهی هندوستان معرف دولت هندوئی هند در مقابل دولت مسلمان پاکستان است.
هندوستانی، زبان، از زبانهای هندی آریائی، از ریشه‌ی هندواروپائی، و زبان رسمی هندوستان (← هندی، زبان) نیز ← زبان، جدول.
هندوسکائیان[8] (hendo-sakā'iān)، نامی که معمولاً به قبایلی از آسیای مرکزی داده میشود که در ایام قدیم به هندوستان حمله بردند و در آنجا ممالکی برپا کردند، نیز ← سکاها؛ یوئه‌چی یا کوشانها؛ هفتالیان.
هندوشاه نخجوانی [هندوشاه ابن سنجر صاحبی نخجوانی]، از منشیان و مؤلفان معروف فارسی قرن ۷م و ۸م هق. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی مستنصریه‌ی بغداد به پایان برد. سپس به خدمت خاندان جوینی در آمد، و یکچند به نیابت برادر خود، سیف‌الدوله امیر محمود، حکومت کاشان داشت (۶۷۴ هق). مدتی نیز در دستگاه اتابک نصرت‌الدین احمد لر (امارتش ۶۹۵–۷۳۰ هق)، از اتابکان لر بزرگ گذرانید، و کتاب معروف خود تجارب السلف (← الفخری) را به نام او کرد.
هندوکش (hendu.koš)، ده (جمع ۱٬۳۷۵ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان کرچمبو، بخش داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۸کیلومتری لغ داران، در دامنه‌ی کوه قرار گرفته و سردسیر است. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.
هندوکش[9] (hendu.koš)، رشته‌کوهی در آسیای مرکزی که بیشتر آن در ل‌ش افغانستان واقع است، و از طرف ش تا پاکستان امتداد دارد. مورخین یونانی دوره‌ی اسکندر آن را پاروپامیسوس میخواندند. رشته‌ی هندوکش به طول ح ۸۰۰ کم در طول مرز شمالی کشمیر و آنگاه به جانب غ و جغ در افغانستان تا رشته‌ی کوه بابا (غ کابل)، و از طرف ش تا فلات پامیر و رشته‌کوه قراقروم ممتد است. در قسمت مرکزی قله‌هائی بلندتر از ۶٬۰۰۰ متر دارد؛ بلندترین قلل آن تیر اجمیر[10] (tir ejmir؛ فرازا ۷٬۷۰۰ متر) در غرب چترال است. کنار ل‌ش آن، در محل اتصال با پامیر، مرز مشترک میان سه حوزه‌ی زهکشی رودهای جیحون و سند و تاریم است. گردنه‌هائی (فرازا ۳۰۰ تا ۵٬۱۸۰ متر) از آن میگذرد که معبر فاتحین هند بوده است. اسکندر مقدونی از یکی از سه گردنه‌ی خاوک، کوشان (یا غوربند)، و بامیان، ل کابل به هند رفت؛ تیمور گورکانی هنگام بازگشت از هند از بامیان گذشت.
هنده‌خاله (hende.xāle)، ده (جمع ۲٬۱۳۱ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش تولم، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ کنار مرداب انزلی. رود پسیخان مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، کنف، و توتون است. به قول رابینو هنده‌خاله در گذشته مرکز تولم بوده و ۲۰۰ خانوار جمعیت داشته است. وی همچنین از یک مسجد و ۳ زیارتگاه آن‌میر معظمان، آقا میر، و چهل‌تنان نام برده است.
هندی[11]، در نجوم، صورت فلکی کوچکی در نیمکره‌ی جنوبی آسمان، نیز ← صورت فلکی. جدول I، ص ۱۵۸۹.
هندی، ادبیات[12]. ادبیات شفاهی به زبانهای بومی هندوستان از دورانهای بسیار قدیم سابقه دارد، ولی تا پیش از قرن ۱۶م ادبیات نوشته به صورت وسیع وجود نداشت. عامل عمده‌ی پیدایش ادبیات کتبی، مخالفت فاتحان مسلمان هندوستان نسبت به دانشمندان هندو (که به سانسکریت چیز مینوشتند) و طلوع نهضتهای زاهدانه در میان هندوان که مشوق ترویج ادبیات سانسکریت شد، بوده است. موادی از آثار بزرگ کلاسیک سانسکریت‌مخصوصاً مهابهاراتا و رامایانا‌به شعرهای پندآمیز خالی از محسنات شعری تغییر شکل پیدا کرد. شعر سنّتی ایران سرچشمه‌ای بود که پس از آن ادبیات و آثار اردو، که برای دربار امپراطوران مغول فراهم میشد، از آن سیراب شد و رشد پیدا کرد، و شعر اردو درباره‌ی موضوعات و معانی جاری فراوان سروده شد. در اوایل قرن ۱۹م، با گشایش مدارسی که به زبانهای بومی در آنها تدریس میشد، و با وارد شدن ماشینهای چاپ به هندوستان، جهشی به نشر متعارفی داده شد، و شاید نویسندگان بنگالی در این پیشرفت نقش رهبری را به عهده داشتند. ادبیات خارجی، مخصوصاً انگلیسی، تحصیل میشد و تا حدی با معانی و موضوعها و اشکال ادبی قدیم هند در

(۱)Honduras (۲)Lopez Arellano (۳)Cruz (۴)Castro (۵)British Honduras (۶)Belmopan (۷)Hindustan (۸)Indo-Scythians (۹)Hindu Kush (۱۰)Tirich Mir (۱۱)Indus (Indian) (۱۲)Indian literature

هم میآمیخت. امروز در همه‌ی زبانهای مهم هند و پاکستان ادبیات مکتوب وجود دارد، و نیز ادبیات مکتوب انگلیسی وسیعی موجود است که به عامه‌ی دانشگاه‌دیده‌های هندوستان، صرف نظر از زبان مادری آنان، اختصاص دارد. از میان شناخته‌ترین نویسندگان قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، باید از رابیندرانات تاگور، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات در ۱۹۱۳ و محمد اقبال شاعر که نخست به اردو و سپس به فارسی چیز مینوشت، نام ببریم. از جمله‌ی نویسندگان دیگر، این اشخاص بیشتر شایسته‌ی ذکرند: م. گاندی و جواهر لعل نهرو در سیاست، بانکیم چاندرا چاترجی[1] (bānkim cāndrā cāterji؛ ۱۸۳۸–۹۴)، پرم چند (prem cand) و سودهین گوش (sudhin guš) در داستانویسی، و بانو س. نایدو در شعر (← سانسکریت، ادبیات؛ پالی؛ پراکریت).

هندی، زبان، ۱– نام عمومی زبانهای هندو-آریائی هند و پاکستان که متعلق به دسته‌ی هندوایرانی از ریشه‌ی هندواروپائی‌اند. معروف‌ترین زبانهای متروک این دسته سانسکریت است. **۲–** نام زبان رسمی هندوستان، از زبانهای هندوآریائی از ریشه‌ی هندواروپائی که ← زبان هندوستانی نیز گفته میشود. ← زبان، جدول.

هندی، سبک: ← سبک، در ادبیات.

هندی، موسیقی[2]، موسیقی هندوستان کاملاً یک‌آهنگی است. برای مردم مغربزمین از همه‌ی موسیقیهای دیگر شرقی مطبوعتر و پذیرفتنیتر است. در این موسیقی، اکتاو به ۲۲ پاره‌ی موسوم به سروتی (sruti) تقسیم میشود که همه‌ی آنها با یکدیگر برابر نیستند، ولی هر یک از آنها تقریباً مساوی ربع پرده‌ی موسیقی غربی است. گامهای اساسی دو گام به نامهای سا-گراما (sā-grāmā) و ما-گراما است. سا-گراما مهمتر و تقریباً به گام دو ماژور شبیه است. ما-گراما، که تنها از لحاظ یک فاصله با سا-گراما اختلاف دارد، از حد قرن ۱۶م متروک شده است. گامهای دیگری، با زیاد یا کم کردن بعضی از فواصل، یا کنار گذاشتن بعضی از پرده‌ها، از این دو گام پیدا شده است. ملودی بر پایه‌ی دستگاه راگاها بنا شده که گونه‌ای از ملودیی است که اساس بدیهه‌سازی را تشکیل میدهد. عده‌ی راگاها فراوان است، و همراه با هر یک از آنها دسته‌ای از قواعد برای بدیهه-سازی در آن راگا وجود دارد. به هر یک از آنها خواص اخلاقی و عاطفی نسبت میدهند، و هر یک از آنها مخصوص فصل معین سال یا زمان خاصی از شبانروز است. ولی، در مورد هر راگای معین، این خواص و کیفیات در نقاط مختلف هندوستان با یکدیگر متفاوت است. راگاها الهامبخش بسیاری از نقاشان مینیاتور-ساز راجپوتانا بوده است که بنا بر آن، صورت تمثال بر حسب زمان و محل ساختن و نیز سازنده‌ی آن تفاوت پیدا میکرده است. در افسانه‌ها از قدرت راگاها سخن رفته است؛ مثلاً، راگای مربوط به تاریکی میتواند، در صورتی که در نیمروز توسط خواننده‌ی ماهری خوانده شود، زمین را در تاریکی فرو برد. در اجرای راگاها، یعنی گاماکاها، یعنی آرایشها و زیبائیها که علامت مشخصه‌ی این موسیقی است، اهمیت فراوان داده میشود، آوازهائی که با هم اجرا میشود عالیترین نوع موسیقی است. در این شکل موسیقی، آهنگ بسیار پیچیده و بر پایه‌ی بعضی از الگوهای آهنگی است که تالا نام دارد، و تالاها به صورتی بسیار پیچیده با یکدیگر ترکیب میشود. قدیمیترین آلت موسیقی طبل است که چندین گونه از آن وجود دارد؛ طبل را با انواع خاص روکشی که بر روی پوست قرار میدهند، کوک میکنند. مهمترین ساز وینا است. در قدیم چنگ را بدین نام میخواندند، ولی در زمان حاضر وینا همان زیتر (ziter؛ نوعی قانون یا سنتور) است که یک نسواگر ضمیمه‌ی آن شده. آلت مشابهی سیتار نام دارد که در ل هندوستان بسیار رواج دارد، و با مضراب نواخته میشود، و حجم آن بزرگتر از وینا است. علاوه بر این، انواع نی‌انبان، لوت (← عود)، کمانچه، سرنا، ترومپت، فلوت، سنج، و گونگ در هندوستان معروف است. بعضی از این آلات موسیقی از ممالک اسلامی همسایه به هندوستان راه یافته است. از ۱۹۶۰ به این طرف، موسیقی هندی در مغربزمین مورد توجه فراوان قرار گرفته است.

هندی، هنر و معماری[3] اصولاً سنتی و دینی است. هر اثر هنری، نه‌تنها نمادی از یک خدا یا قدرتهای او، بلکه تجلی خدا و قدرتهای او نیز هست. هم در هنر بودائی و هم در هنر هندو، سمبولیسم در نمایش هر حرکت و هر وضع و حال متضمن ترازهای گوناگونی از معانی است. در مجسمه‌های بودا، اوضاع مختلف دستها–مودراها (mudrā)–به معنی حالات دینی همچون رسیدن به حقیقت (نیروانا)، راه درست، و رستگاری است. در مجسمه‌سازی هندو، خدایان (← ویشنو، کریشنا، و شیوا) غالباً با دستهای متعدد نشان داده شده‌اند که هر دستی نماینده‌ی صفت خاصی است. در این مقاله از هنر و معماری شبه قاره‌ی هند سخن رفته است که به دو قسمت پاکستان (اکنون پاکستان و ⇐ بنگلادش) و هند تقسیم شده است. به استثنای هنر و معماری مغول که نیازمند بحث جداگانه است، رویدادهای مهم هنر هندی، هندو، بودائی، و جینی (← جین، آیین) در اینجا مورد بحث قرار گرفته است.

۱– تمدن دره‌ی سند (ح ۳۰۰۰ ق‌م–ح ۱۵۰۰ ق‌م). قدیمترین هنر هندی از دره‌ی رود سند در نیمه‌ی دوم هزاره‌ی ۳م ق‌م بر خاسته است. شناخته‌ترین مراکز آن موهنجودارو و هاراپا[4] (hārāpā؛ محلی در ج پنجاب غربی، پاکستان) است که کهنترین نمونه‌های شهرسازی به شمار میروند. خانه‌ها و بازارها و انبارها و حمامهای عمومی در یک طرح شبکه‌ای آرایش پیدا کرده بوده است. شبکه‌ی تکامل‌یافته‌ای نیز از مجاری فاضلاب در این محلها دیده میشود. از تمدن دره‌ی سند مجسمه‌های کوچکی از سنگ صابون و سنگ آهک به دست آمده است. بعضی از این مجسمه‌ها همانند مجسمه‌هائی دینی است که در تمدن معاصر آن در بین النهرین دیده میشود، و بعضی دیگر به شیوه‌ی پیچ و خم‌دار و صیقلی ساخته شده است که نمایشگر حجاری بعدی هند است که در آن قالب و شکل حرکت-نمای آن نماینده‌ی دَم جانبخش حیات (پرانا) است. همچنین از کاوشهای این نواحی مهرهای مربع‌شکلی به دست آمده که با صورتهای گاو نر آراسته شده است؛ خمره‌های سفالی و اسباب-بازیهای چرخدار و عروسکهائی که آنها را خدایان مادر تصور کرده‌اند، نیز از این دوره موجود است. از پایان دوره‌ی تمدن سند (ح ۱۵۰۰ ق‌م) تا زمانی که اسکندر مقدونی از رود سند گذشت (۳۲۵ ق‌م)، آثار کمی برجای مانده است. ولی اصول معماری در ساختن بناهای چوبی توسعه پیدا کرد که کمتر از آنها اثری برجای مانده است. از دوره‌ی سلاطین ماوریا مهمترین آثاری که موجود است ستونهای مشتمل بر منشورهائی است که امپراطور آشوکا آنها را در جاهای مختلف ل هندوستان بر افراشته و در آمدن خود را به مذهب بودائی به آگاهی عموم رسانیده بود. ستونهای بزرگ صاف بیش از ۱۵ متر ارتفاع دارد و بر سر آنها صورتهای جانوران قرار داده شده است. در این ستونها و بقایای شهر پایتخت پاتنا، تأثیر شدید هنر ایرانی و اندکی از تأثیر هنر یونانی مشهود است. و نیز از دوران آشوکا پنجره‌ی چایتیا [سانسکریت، = مکان مقدس] با طاق رومی باقی است که بر سر در معبد کنده‌شده در کوه در نز-دیکی بوده گایا قرار داشته است. تالارهای چایتیا صومعه‌های بزرگی بوده است که در دل کوهها میساختند. گاه به آنها به نام غار اشاره شده است، ولی با تکاملی که از هزاره‌ی ۳م ق‌م تا هزاره‌ی اول پ‌م در آنها پیدا شد، غارها به صورت تالارهای ستوندار یا دیوارهای آراسته با نقاشی و حجاری در آمد.

II– اوایل دوره‌ی کلاسیک. این دوره (قرنهای ۲م – اول ق‌م) قدیمترین ستوپاها (← ستوپا) را بر جای گذاشته است. این تپه‌های مشتمل بر یادبودهای بودا، با محجرها و دروازه‌هائی احاطه شده است که روی آنها را آرایشهای کنده‌کاری پوشانیده. مدالهای برجسته‌ی جاتاکاها (داستانهای تجسّم خدا به صورت بودا) نمایشگر داستانهائی است که، بدون ملاحظه‌ی ترتیب زمانی، در کنار یکدیگر کنده-کاری شده‌است. مجسمه‌های یاکشیها (ارواح مؤنث درخت) و مجسمه‌های دیگر عبارت از قطعاتی است که ناشیانه آنها را به یکدیگر متصل کرده-اند. در بازمانده‌های یک ستوپا در سانچی (sānci؛ دهکده‌ای در مدهیا پرادش) نیز همین توجه به هنر قدیم ملاحظه میشود. در کنده‌کاری بر دروازه‌ی یک ستوپای دیگر در سانچی، از اوایل این دوره، زیبائی و تعادل بخوبی نمودار است. از یاکشیها رفته رفته صورتهای زیبا ولطیف زنانه بیرون آمد. کنده‌کاریهای بوده گایا، که محل تابیدن نور حقیقت بر بودا بود، و قدیم-ترین نقاشیهای دیواری برجای‌مانده نیز از

(۱) Chatterjee (۲) Hindu music (۳) Indian art and architecture (۴) Harappa

اوایل این دوره است؛ در یکی از غارهای آجانتا، بودا به صورت تجسم‌یافته‌ی آن در فیل موجود است. در دوره‌ی کوشانها که فاتحان شمالی بودند، دو سبک بسیار مهم هنری میان قرن ۲م و قرن ۵م رواج یافت، هنر گاندهاره‌ای و هنر ماتهورائی (māthurā). هنر گاندهاره‌ای که از ناحیه‌ی گاندهاره نام گرفته است، نمایشگر نخستین مجسمه‌های بودا است. پیش از آن بودا را به صورت نمادی، همچون درخت انجیر بنگالی، چرخ زندگی، جای پا، و یک تخت خالی مجسم میکردند. در این دوره، برای نخستین‌بار، بودا را به صورت بشری نمایش دادند. هنر گاندهاره‌ای چندان به هنر روم قدیم شباهت دارد که بعضی از نویسندگان چنان گمان کرده‌اند که هنرمندان رومی را برای کار به هند برده بودند. سری شبیه به آپولو با هیئت مغرورانه و حالتی پرلطف و لباسهائی بدن‌نما از خصوصیات این مجسمه‌های بودا است. نقش برجسته‌های ساخته‌شده در سنگ رستی تیره‌رنگ، قیافه‌هائی را نمایش میدهد که یادآور سبک امپراطوری روم است. ولی، در نواحی دورتر مشرق و جنوب، از هنر معاصر ماتهورائی، یک هنر هندی محض به وجود آمد. ماده‌ای که روی آن کار میشد معمولاً سنگ آهک سرخفام بود. بوداهای سنگینتر و کاملاً متقادن، که دستهای آنها بنا بر مقررات دینی، نه مطابق طبیعت، ساخته میشد، معصومانه به روی پرستندگان خود لبخند میزدند. تمثالسازی بودا در گاندهاره تکامل یافت؛ ولی ماتهورا صورت هندی را محفوظ نگاه داشت و به آن تکامل بخشید، دورتر از این نواحی به طرف جنوب، یعنی در دکن، سلسله‌ی اندهرا به شکوفائی خود ادامه میداد؛ برجسته‌ترین اثر آن کنده‌کاریهای ستوپای بزرگ آماراواتی از ح 200 پ‌م است.

III- دوره‌ی گوپتا. عصر سلسله‌ی گوپتا دوره‌ی زرین هنر بودائی است. چایتیاهای کنده‌شده در کوه یا جداگانه ساخته‌شده از این دوره بر جای است؛ نماها و درون آنها با برجسته‌کاریهای نرم و عالی پوشانده شده است. معبد دارای حیاط و رواق، که در این دوره همچون بنائی بودائی آغاز شد، همانند تالارهای چایتیا، توسط هندوان نیز پذیرفته شد. در این دوره، مجسمه‌های مذاهب عمده‌ی هندوستان—بودائی، هندو، و جینی—چندان با یکدیگر اختلاف نداشت. مجسمه‌های سنگی بسیار بزرگ، نقش‌برجسته‌های با گل پخته، و مجسمه‌های مفرغی کوچک فراوان به سبک تلطیف‌شده‌ی گوپتائی ساخته شده است؛ سطح تولید به صورتی جالب توجه و یکنواخت در سطح عالی است. بیشتر نقاشیهای دیواری آجانتا در این دوره فراهم شده است؛ در نمایاندن خوشیهای زندگی دنیائی، همان زیبائی زندگی روحانی را خلاصه کرده‌اند. کمال و آرامش آنها نماینده‌ی هنر گوپتائی است که از هند به سرزمینهای مجاور آن نیز راه یافت. پس از این دوره، مجسمه‌های مفرغی و خارائی نالاندا (nālandā، در ایالت بهار) و جاهای دیگر به روش منحطی از هنر گوپتائی ساخته میشد؛ چندان به جزئیات تزیینی اهمیت دادند که آرامش گوپتائی فدای آن شد.

IV- معماری و حجاری سلسله‌های هندو. از قرن ۶م به بعد، با طلوع مجدد سلسله‌های هندو در سراسر هند، روش معبدسازی ویژه‌ای تکامل یافت. ایوان و رواقی از مدخل معبد به تالار ستوندار (مانداپا) منتهی میشد. بر بالای زیارتگاه غالباً برج بزرگی (سیکهارا) بنا می‌کردند. در ج هندوستان، برجهای دراویدی (← دراویدیان) به صورت یک رشته بناهای افراشته به نظر میرسید که هر کدام نماد خدای خاصی بود؛ در ل، منارهای هندوآریائی (ناگارا) به شکل مخروطهای بسیار بزرگ ساخته میشد. معابد بیشماری ساخته و چندان با حجاری آنها را آراسته بودند که سبک آنها به نام "معماری پیکرتراشانه" نام گرفته است. معابد کهاجوراهو (khājurāho) درهندوستان مرکزی (ح 1000) اوج ساختمانهای ناگارا را نمایش میدهد، و پاگودای کنارک (ح ۱۲۵۰)، با حجاریهای شاعرانه‌ی مشهور خود، آخرین کنده‌کاریها را، که در آن تعادل حجم با اجرائی ظریف درهم آمیخته است، در برابر بیننده مجسم میسازد. معابد جینی، در ــ کوه آبو، که همه‌ی آنها از مرمر سفید وارداتی و از قرنهای 10م تا ۱۳م ساخته شده، چندان در داخل خود کنده‌کاری دارد که جلال و شکوه سنگ و شکل در خودنمائی این ریزه‌کاریها گم شده است. در ج هندوستان، در قرن ۷م، اسلوب دراویدی معابد هرمی پنج‌طبقه [راته (rāth)] در مهابالیپورام (mahābālipuram؛ دهکده‌ای در ش مدرس) رواج یافت. اسلوب دراویدی همچنین در قرن ۸م در معبد حفرشده در کوه در الورا و در ساختمانهای سنگی جزیره‌ی الفانتا مشهود است. در قرن ۱۱م، این سبک به کمال رسید، و در همین زمان مجسمه‌های مفرغی ج هند ریخته شد که از میان آنها شاید مجسمه‌های ناتاراجا (شیوای رقصنده) شناخته‌ترین و زیباترین بوده باشد. سبک دراویدی با معماری پیکرتراشانه‌ای که در آن کنده‌کاری روی گچ جانشین سنگ شده بود (قرن ۱۷م) به پایان رسید.

V- نقاشی هندی. تغییرات جوی و عوامل دیگر به همه‌ی نقاشیهای دیواری موجود آسیب رسانیده است، مشهورترین بازمانده‌ی این گونه نقاشیهای بودائی آنهائی است که در غارهای آجانتا دیده میشود. از نقاشیهای دیواری هندو جز قطعاتی که در الورا و تانجور بر جای مانده اثری نیست. قدیمترین نقاشیهای کتابهای دستنویس، بودائی و از دوران سلسله‌ی پالا است؛ خطوط ظریف دارد و نشانه‌ای از عمق در آنها دیده نمیشود. در نقاشیهای نسخه‌های خطی جینی قرنهای ۱۳م تا ۱۵م، صورتها زیبا و رنگها روشن است و بخوبی، با ملاحظه‌ی سبک خاص برآمده، نشان دادن چشمها در تصویر شناخته میشوند. نقاشیهای مینیاتور راجپوتها، که از قرن ۱۶م تا قرن ۱۹م در ل هند رواج داشت، بیشتر تقلید از نمونه‌های مغولی بود که در موضوعهای هندوئی به کار رفته بود. در نقاشی راجپوتها توجه به طبیعت و نمایاندن پیچ و خمهای ظریف برای آشکار ساختن شکل انسان نمایان است. مجموعه‌های عالی از هنر هندی در موزه‌ی انگلستان و موزه‌ی ویکتوریا و البرت لندن و موزه‌ی هنرهای زیبای بستن موجود است.

هندیان، بخش، بندر معشور، ← هندیجان.

هندیان (hendiān)، نام دیگر رود زیدون (← زیدون، دهستان). نیز ← شش‌پیر.

هندیجان (hendijān)، بخش (جم ۲۲٬۲۱۱ نف ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بندر معشور (اکنون ماهشهر)، استان ششم (خوزستان)، ل خلیج فارس. رود هندیان از میان آن میگذرد. بر طبق فتکا ۱۳۱۶ هش هندیجان یکی از بخشهای شهرستان خرمشهر را تشکیل میداد، بعدها از آن شهرستان منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان بندر معشور شد. مرکزش، **هندیجان** (جم ۳٬۷۵۷ نف ۱۳۴۵ هش)، ۷۴کیلومتری ج‌ش بندر معشور، کنار رود هندیان است. در گذشته شهرکی آباد و بازاری بزرگ برای فروش ماهی بوده و مسجدی زیبا داشته است. آثار بناها و آتشکده‌ها در آن دیده میشد و از زیر خاک آن اشیائی به دست میآمد. بعضی خرابی آن را در اثر طاعون ۱۲۴۷ هق میدانند. در بعضی از مآخذ به صورت هندیان و هندوان نیز آمده است.

هندیشمردگان[1] (hendišemordegān)، اقوامی که، قبل از آمدن اروپائیها، امریکای شمالی و مرکزی و جنوبی را اشغال کرده بودند. بسیاری از صاحبنظران امروزی معتقدند که هندیشمردگان از آسیا، از طریق تنگه‌ی برینگ، به نیمکره‌ی غربی مهاجرت کرده‌اند. این مهاجرت به دفعات صورت گرفته، و دلیل آن خانواده‌های زبانی مختلف است. شباهتهای جسمانی از قبیل موی صاف و زبر سیاه، چشمان سیاه، بدنهای کم‌مو، و پوست گندمگون بین هندیشمردگان حاکی از این است که همه متعلق به یک نژاد اصلی هستند، ظاهراً تمدن و فرهنگ عصر حجر جدید را با خود به امریکا بردند؛ بیشتر آنها به کومک یک مته آتش می‌افروختند. سگ اهلی همراه داشتند، با سبدبافی آشنا بودند و ادوات سنگی به کار میبردند. در امریکای جنوبی و امریکای مرکزی تمدن و فرهنگ مادی آنها قبل از ورود سفیدپوستان به درجات عالی رسیده بود (تمدنهای مایا، تولتک، آزتک، اینکا، و چیبچا). ایجاد حکومتهای شهری مقتدر، که در مورد اینکاها به پایه‌ی امپراطوری واقعی رسید، با پیشرفتهای زیاد در معماری و هنر همراه بود. ولی بعضی قبایل (مانند ساکنین تیرا دل فوئگو) از فرهنگ مادی عالی برخوردار نبودند و گروههای دیگر در مراحل فرهنگی متوسط بودند که بعضی با کشاورزی و پاره‌ای از راه شکار و ماهیگیری زندگی میکردند. در میان جامعه‌های کشاورز معمولاً زرت غله‌ی عمده را تشکیل میداد. مردمشناسان تقسیم‌بندیهائی از نظر مناطق فرهنگی به عمل آورده‌اند (مانند منطقه‌ی جنگلهای شرقی و منطقه‌ی جلگه‌ها). در ۱۴۹۲ تعداد هندیشمردگان در ل مکزیک 900'000 بود ولی تا ۱۸۷۰ این عده به 300'000 تقلیل یافته بود؛ در ۱۹۴۵ تعداد آنان 400'000 بود. در کشورهای امریکای مرکزی و امریکای جنوبی خواص نژادی هندیشمردگان غلبه دارد،

(1) Indians

و در قرن ۲۰م یک نهضت برای احیا و حفاظت فرهنگ هندیشمردگان [ایندیانیسمو[1] (indianismo)] قوت گرفت.

سرزمین هندیشمردگان[2]، در تاریخ کشت، عموماً به ناحیه‌ای اطلاق میشود که توسط قانونی در ۱۸۳۴ به هندیشمردگان اختصاص داده شد، بالاخص به سرزمینی که قبایل چروکی (ceroki؛ هندیشمردگان پراکنده در ج کوههای آپالاش)، کریک (krik؛ پراکنده در جورجیای مرکزی و آلاباما)، سمینول، چاکتا (cāktā؛ پراکنده در مرکز و ل میسی سیپی و در غ آلاباما) و چیکاسا (cikāsā؛ پراکنده در غ تنسی، ل میسی سیپی، و غ آلاباما) در سالهای میان ۱۸۲۰ و ۱۸۴۵ بدانجا نقل مکان کردند. بتدریج که هندیشمردگان ناچار به سکونت در قسمت شرق اوکلاهومای فعلی، در ل رود سرخ، شدند، این قسمت سرزمین هندیشمردگان خوانده شد. علاوه بر ۵ قبیله‌ی فوق‌الذکر قبایل دیگری از هندیشمردگان نیز به این ناحیه نقل مکان کردند. با ورود اوکلاهوما به اتحادیه (۱۹۰۷) این سرزمین منحل شد. در مآخذ فارسی به جای هندیشمردگان اصطلاح **سرخپوستان** به کار رفته است.

هندیشمردگان، سرزمین: ← هندیشمردگان.

هندیشمردگان، موسیقی[3]. موسیقی هندیشمردگان امریکای شمالی عمدةً هنری آوازی است، و کاملاً جنبه‌ی ملودی دارد، و آرمونی و پولیفونی در آن یافت نمیشود. زیر و بم‌خوانی، در نتیجه‌ی به کار انداختن کشش عضلانی شدید تارهای صوتی، غیر قطعی است. طبل، ساز عمده‌ی کوبه‌ای، و فلوت، ساز عمده‌ی بادی این موسیقی است. آواز وسیله‌ی ارتباط با نیروهای مافوق طبیعت به شمار میرود، و از اجرای آن به دست آمدن نتایج قطعی (همچون پیروزی، باران، یا تندرستی) را توقع دارند. دستگاه نت‌نویسی ندارد، طرز خواندنْ دهان به دهان از نسلی به نسل دیگر منتقل میشود. بعضی از آوازهای تشریفاتی یا طبی را از متعلقات خواننده‌ی آنها میدانند، و چنان گمان میکنند که در رؤیا به وی الهام شده است. تنها مالک چنین آوازی حق خواندن آن را دارد، مگر اینکه وی بخواهد آن را به دیگری بفروشد و او را در خواص آن با خود شریک سازد. در اغلب ترانه‌های عاشقانه‌ی کنونی هندیشمردگان، تأثیر شدید موسیقی اروپائی مشهود است.

هندیه، سد، ← عراق، قسمت ۳.

هنر آبستره: ← هنر انتزاعی.

هنرآموز، در دستگاه فرهنگی ایران، ← تربیت معلم، قانون.

هنر انتزاعی[4] (honare entezā'i) یا **هنر آبستره[4]** (ābstre؛ فنـ)، شیوه‌ای هنری که در اوایل قرن ۲۰م به شکل نهضتی در هنرهای تجسمی (پلاستیک) پدید آمد. هدف آن حفظ "هیئت اصلی" در یک کار هنری و حذف همه‌ی عناصر و عوامل دیگر بود. ازین رو، خصوصیت یک تابلو یا مجسمه‌ی آبستره این است که شکل ظاهری آن به شکل ظاهری اشیاء در طبیعت نمیماند. تعریف جامع و مانعی برای این شیوه نمیتوان یافت. میان کارهائی که عنوان انتزاعی بر آنها اطلاق میشود تفاوت بسیار است. کارهای هندسی خالص و ارتجالی کاندینسکی ـ که هیچ گونه موضوعی در آنها نمیتوان یافت ـ و تابلوهای کله ـ که جلوه‌هائی از جهان محسوس در آن یافت میشود ـ، هر دو در شمار نقاشیهای انتزاعی به شمار میروند. برخی از نقدنویسان سزان را پیشقدم اصلی این شیوه میدانند. به هر حال، این شیوه در پدید آمدن و بسط یافتن شکلهای تازه‌ای که اختراعات و فنون تازه وجود آنها را ایجاب کرده، تأثیر حیاتی داشته است.

پس از بارور شدن مکتب کوبیسم، شیوه‌های کوچک چندی، که کمابیش جنبه‌ی انتزاعی داشت، پدید آمد. برخی از این شیوه‌ها دیری نپائید. تعیین حدود و ارزیابی دقیق این شیوه‌ها ممکن نیست، زیرا بیشتر آنها آمیزه‌هائی است از نظریات و یافته‌های گروههای آزمایشی کشورهای گوناگون، که تنی چند اندک زمانی از آنها سود جسته و سپس رهایشان کرده‌اند. فی المثل، از در آمیختن کوبیسم و اکسپرسیونیسم، شکل یا "ایسم" تازه‌ای پدید میآمد، و پس از اندک زمانی جای خود را به شیوه یا "ایسم" زودگذر دیگری میداد. نفوذ این نهضتها غالباً در تئاترهای پیشتاز یا ادبیات آزمایشی، یا معماری، بیشتر دیده میشد. و چون به پاریس میرسید، در شیوه‌های بارور آنجا تحلیل میرفت. در دهه‌ی 1910 شهر مسکو یکی از بزرگترین مراکز هنر اروپا بود. نمایشگاههای پیاپی از کارهای نقاشان پاریس در آنجا برپا میشد. در طی این مدت چندین مکتب آزمایشی و زودگذر در مسکو پدید آمد، که برخی از آنها مانند ریونیسم[5] (reyonism)، ← سوپرماتیسم، و ← کنستروکتیویسم نخستین مراحل هنر انتزاعی بود، و این شیوه، برخلاف شیوه‌های پیشین، چندان پایدار ماند تا آنکه در دیگر کشورها رخنه کرد، و عمومیت یافت. ریونیسم، که به دست میخائیل فیودوروویچ لاریونوف[6] (mixāil fiodorovic lārionof؛ ۱۸۸۱–۱۹۶۴) پایه‌گذاری شده بود، همراه با نقاشیهای کاندینسکی، خالصترین تجربه‌ی شیوه‌ی انتزاعی به شمار میرفت. آغاز آن عبارت بود از تبدیل شکل و طرح اشیاء و دورنماها به پرتوهای نور؛ نام ریونیسم [از فنـ ریوْن، = نور] از اینجا ناشی شده است. مهمترین مرحله در نقاشی انتزاعی روسی شیوه‌ی سوپرماتیسم بود؛ پایه‌گذار این شیوه، ک. مالویچ، برای ایجاد ترکیبهای انتزاعی، از اشکال و طرحهای خالص هندسی استفاده کرد. شیوه‌ی سوپرماتیسم پایه‌ی کار نقاشان غیر عینی قرار گرفت. جنبه‌ی غیر عینی شیوه‌ی سوپرماتیسم بعدها در نهضتهای دیگر و نیز در کار آگهی‌سازی تأثیر بسیار داشت. نقاشان شیوه‌ی کنستروکتیویسم، که تا حدی از کوبیستهای فرانسوی متأثر بودند، در واقع شکل سه‌بعدی به کارهای خود دادند؛ و در آنها چوب و سیم و تکه‌های فلز و شیشه، و حتی آجر و سیمان، به کار بردند. نقاشان این شیوه، با ترکیب عناصری که به کار میبردند، قرارداد‌های خطوط و رنگها را زیر پا گذاشتند. تا مدتی نفوذ شیوه‌ی کنستروکتیویسم روسی در کار نقاشی بیحساب بود. این تأثیر خصوصاً در صحنه‌پردازی تئاتر سخت به چشم میخورد. تقریباً هیچ یک از گروههای پیشتاز از ساختن دکورهائی به شیوه‌ی انتزاعی فروگذار نکردند. از جمله‌ی نقاشان مهمی که بعداً شیوه‌ی خالص انتزاعی را دنبال کردند پ. موندریان بود.

هنر جدید[7]، جنبش هنری در اروپا در دهه‌ی ۱۸۹۰. این جنبش در معماری، خاصه در تزیین بنا، ساخت اثاث و مبل خانه، و طراحی است. در آلمان به نام یوگندستیل[8] (yugendstil) و در اسپانیا به نام مدرنیسمو[9] (modernismo) خوانده میشود. هنر جدید در واقع نوگرائی و رهائی از قیود سنتی طراحی و معماری است. این سبک تحت تأثیر مکتب انگلستان آغاز شد، ولی چون انگلیسها ذاتاً محافظه‌کار و مخالف طرحهای تازه و انقلابی هستند، از معماران و طراحان سبک جدید خود چندان استقبالی نکردند. جنبش هنر جدید در ۱۸۹۲ در بلژیک آغاز شد، و طرحهای این سبک توسط ﻫ. ورتا در هتل تاسل در بروکسل پیاده شد. بنای این هتل نمونه‌ای از کاربرد عمیق یک معماری تازه و آزاد از هر گونه قیود سنتی است. ﻫ. واندولده نیز از پیشگامان این جنبش هنری به شمار میرود. از هنرمندان دیگر این سبک آنتونیو گاودی ای کورنت[10] (āntonio gādi i kornet؛ ۱۸۵۲–۱۹۲۶ معمار، پیکرتراش، و نقاش اسپانیائی) بوده که، گرچه توجه زیاد به سبک گوتیک داشت، تحت تأثیر افکار نوگرائی رایج در اروپای آن زمان کار میکرد. چ. ر. مکینتاش نیز از هنرمندان این سبک است که کارهایش در آلمان و اتریش بیش از انگلستان مورد توجه قرار گرفت، و موجب پیدایش سبک جدیدی در این دو کشور شد. در اتریش ا. واگنر در یک سخنرانی (۱۸۹۴) لزوم یک تجدید بنای اساسی را در فرهنگ معماری، برای همگام ساختن آن با مقتضیات زمان، توصیه کرد؛ در کارهایش حشو و زواید را به کمترین حد کاهش داد و به ظاهر بناهایش حالت پلاستیکی بخشید و، به جای تقسیم‌بندیهای حجم‌های مختلف، از ترکیبی از خطوط تزیینی استفاده میکرد. در حقیقت آنچه در بنا برجسته بود به این طریق مسطح میشد و ارزشهای قابل لمس به ارزشهای قابل رؤیت تبدیل میشد، که خود تحولی تزیینی است. در فرانسه نیز مانند انگلستان، نسبت به ابتکارات تازه مقاومت شد، و این جنبش تازه تنها قسمت کوچکی از تولیدات فرانسوی، یعنی منحصراً تزیینات داخلی خانه‌ها را در بر گرفت و جزئی از معماری خانگی را تشکیل داد. از هنرمندان معروف فرانسوی طراح سردرهای ورودی متروی پاریس، هکتور گیمار[11] (hektor gimār؛

(۱) indianismo (۲) Indian Territory (۳) Indian music (۴) abstract art (۵) rayonism (۶) Larionov (۷) art nouveau (فنـ) (۸) Jugendstil (۹) modernismo (10) Gaudí i Cornet (۱۱) Guimard

۱۸۶۷–۱۹۴۲)، است. در ردیف هنرمندان هنر جدید نقاش اتریشی گوستاو کلیمت[1] (gustāv klimt، ۱۸۶۲–۱۹۱۶) و طراح امریکائی لویس کامفرت تیفنی[2] (luis kāmfərt tifəni، ۱۸۴۸–۱۹۳۳) را میتوان نام برد.

هنر چیست، کتابی از تولستوی در بیان ماهیت هنری هر اثر که کوششی است برای طرح و بنیانگذاری شیوه‌ی جمالشناسی در عقاید دینی و اخلاقی و اجتماعی. خلاصه‌ی آن این است، یک اثر تنها وقتی هنر تلقی میشود که روح شنونده یا خواننده یا بیننده را به روحیات و عواطف پدیدآورنده‌ی آن اثر آشنا و آغشته سازد، و اگر چنین ارتباط یا آغشتگی پدید نیامد، آن اثر دیگر هنر نیست. در میان درجات متعدد هنر، برترین آنها هنر دینی یا مذهبی است، که عواطفی را که از خدا و عشق و انسان سرچشمه می‌گیرد بر مردم القا میکند. موافق این نظر، تولستوی برخی از آثار شکسپیر و واگنر را مردود شمرد، و نیز آثار بزرگ داستانی خود را که تا آن زمان پدید آورده بود، "هنر بد" خواند.

هنرستان، در دستگاه فرهنگی ایران، ← تربیت معلم، قانون.

هنرستان بانوان: ← هنرستان دولتی بانوان.

هنرستان دولتی بانوان، مؤسسه‌ای که از دولتی شدن دارالصنایع (که در ۱۳۰۱ هش به صورت ملی داير، و در ۱۳۰۳ هش امتیازش از وزارت فرهنگ صادر شد) در شهریور ۱۳۱۱ هش به نام دارالتعلیم صنعتی نسوان به وجود آمد و تحت نظر اداره‌ی صناعت و فلاحت (۱۳۱۱ هش)، اداره‌ی صناعت و معادن (۱۳۱۴ هش)، و وزارت فرهنگ (۱۳۲۸ هش) در آمد. ابتدا برنامه‌اش محدود، و ورودش برای همه‌ی بانوان آزاد بود؛ بعداً برنامه‌ی وسیعتر و شرایط ورود تعیین شد؛ نامش نیز به هنرستان بانوان تغییر یافت. در ۱۳۲۳ هش اساسنامه‌ی آن از تصویب شورای عالی فرهنگ گذشت. در سال تحصیلی ۱۳۲۵–۲۶ دبیرستان کامل خانه‌داری شناخته شد.

هنرستان عالی موسیقی، هنرستانی در تهران برای آموزش موسیقی. دوره‌ی این هنرستان ۴ سال بود، که در آن، علاوه بر تدریس ادبیات فارسی و زبان خارجی، دروس عملی و نظری موسیقی (اعم از موسیقی غربی و ایرانی) تدریس میشد.

تاریخچه

در ۱۲۹۷ هش کلاس موزیک (که فقط به موزیک نظامی اختصاص داشت) مدرسه‌ی دارالفنون از آن جدا شد و به صورت مدرسه‌ای مستقل، زیر نظر وزارت معارف در آمد، و سازمان آن گسترش یافت؛ به طوری که می‌توان گفت که این نخستین مدرسه‌ی مستقلی است که برای تعلیم موسیقی غربی به روش علمی در ایران تشکیل شد. در ۱۳۱۱ هش نام مدرسه، که مدرسه‌ی موسیقی دولتی بود، به مدرسه‌ی موسیقار تغییر یافت. از آغاز سال ۱۳۱۳ هش نام مدرسه، به موجب قانون تربیت معلم، به هنرستان موسیقی تبدیل شد. در ۱۳۲۰ هش در اساسنامه‌ی هنرستان تأسیس یک دوره‌ی عالی ۳ساله در نظر گرفته شد، ولی این دوره در مهر ماه ۱۳۲۸ هش تشکیل شد، و هنرستان عالی موسیقی نام یافت. اکنون هنرستان عالی موسیقی به مدرسه‌ای اطلاق میشود که مشتمل است بر دوره‌ی ابتدائی، دوره‌ی راهنمائی، دوره‌ی متوسطه، دوره‌ی عالی به نام هنرکده، و دوره‌ی عالی رشته‌ی نظامی.

هنر غاری: ← غاری، هنر.

هنر کاتالونیائی: ← کاتالونیائی، هنر.

هنر مصری: ← مصری، هنر.

هنر نو[3]. از قرن ۱۹م تا امروز هنرمندان از مفاهیم و فنون نقاشی سنّتی معمول از دوره‌ی رنسانس روگردان شده‌اند. در قرن ۱۹م شورش نقاشان بر علیه قوانین و قواعد کلاسیک ترکیب‌بندی، دقت اجرای آثار، هماهنگی رنگها، میزی، و حماسی بودن موضوع نقاشی آغاز شد. در عین آنکه طرز نگرش هنرمندان استقلال بیشتری مییافت، سرپرستی و رهبری کلیسا و دولت بشدت رو به انحطاط میرفت، در نیمه‌ی دوم همین قرن کوربه، مانه، دگا، و تولوز-لوترک، با انتخاب مناظری از زندگی شبانه‌روزی به عنوان موضوع نقاشی، عملاً موضوعهای حماسی را طرد کردند. مونه، رنوار، و پیسارو، علاوه بر دورنماسازی، مناظری از کافه‌ها و زندگی شهری را با استفاده‌ی از روش جدید نقاشی بر طرحهای خود افزودند. در حالی که هنر پیوسته تاحدی انتزاعی مانده بود، امپرسیونیستها در دهه‌ی ۱۸۷۰، با ارائه‌ی سبک جدید خود، در حقیقت پیش‌کسوت هنر نو بودند. این نقاشان، با حرکات آزادانه‌ی قلمو، به سبک جدید قدم نهادند؛ گاه با نقاط رنگارنگ و گاه با ضربه‌های تند قلمو بومهای نقاشی را میپوشانیدند، و این طرحها با موضوع نقاشی چندان هم مرتبط نبود، ولی همین مجموعه‌ی نقاط یا ضربه‌های قلمو با یکدیگر هماهنگی و ارتباط داشتند.

در مجسمه‌سازی اشکال و تغییرات دینامیک در سبک امپرسیونیسم در آثار رودن، رنوار، دگا، و پیکرتراش ایتالیائی ⇐ م. روسو منعکس شد. بدایع هنری مهم دیگر در اواخر قرن ۱۹م را میتوان در آثار ادوار مونک و آثار تخیلی جیمز انسور مشاهده کرد. در دهه‌ی ۱۸۹۰ نابیها افکار تصویری را از گوگن گرفتند، در حالی که تزیینات خطی مارپیچی به وسیله‌ی طراحان هنر جدید در سراسر اروپا تولید میشد. از اوایل قرن ۲۰م عنصر رنگ مقامی والا در هنر یافت، و رنگهای شاد سبک فویسم توسط ه. ماتیس، ژ. براک، و روئو در فرانسه و رنگهای تند گروه اکسپرسیونیست توسط ⇐ ا. ل. کیرشنر و ا. نولده (نیز ← اکسپرسیونیسم) جای طرحها و اشکال مشخص صوری را گرفت. کاندینسکی رنگ و خط را در خدمت هنر کاملاً انتزاعی و بکلی جدا از موضوع نقاشی، و برای نمایش احوال روحی، به کار گرفت (ح ۱۹۱۰). در همین دوران ترکیبات و طرحهای انقلابی سزان توسط پیکاسو و براک پیگیری شد. این هنرمندان، ح ۱۹۰۹، هنری انتزاعی از طبیعت بیجان ابداع کردند که در آن حجمها و سطوح جابه‌جا شده به کار گرفته شده بود. این سبک که به کوبیسم شهرت یافت، در طی مراحل مختلف سیر خود، هنر نقاشی و مجسمه‌سازی اروپا و امریکا را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار داد. در مجسمه‌سازی پیکاسو، ⇐ دوشان‌ویون، و ⇐ آ. آرکیپنکو این سبک را پذیرفتند، و امکانات تحقق بخشیدن به حجمهای محدب و مقعر را تا حدودی در نظر گرفتند. سبک کوبیسم در ایتالیا توسط رهبران فوتوریسم (ح ۱۹۰۹–ح ۱۵) و در آلمان توسط گروه ⇐ بلاوه رایتر (۱۹۱۱–۱۴) پذیرفته شد ولی این هر دو جنبش با آغاز جنگ جهانی II خاموش شد. امریکا در مواجهه با فویسم و کوبیسم در ۱۹۱۳ خود به شرکت در تحول هنر نو راغب شد. در این هنگام هنرمندان روسی با جدیت فراوان در خلق آثار غیر پیکری میکوشیدند. پیکرتراشانی چون ⇐ ن. گابو و ⇐ آنتوان پوسنه به ⇐ کنستروکتیویسم پیوستند و با این پیوستگی هر گونه رابطه‌ای را با طبیعت منکر شدند؛ و مالویچ مکتب ⇐ سوپرماتیسم را تأسیس کرد (۱۹۱۳). در هلند، اعضای گروه ⇐ ستیل (۱۹۱۷–۳۱) هنر غیر عینی را ابداع کردند. در سبک آنها به استفاده از خطوط مستقیم و زوایای قائمه و سه رنگ اصلی، به اضافه‌ی سیاه و سفید، تأکید و اصرار شده است. این تحول، که به وسیله‌ی هنرمندان هلندی و روسی صورت گرفت، دارای اصولی بود که بآسانی میتوانست در همه‌ی طرحهای هنری و صنعتی باوهاس در دهه‌ی ۱۹۲۰ مورد استفاده قرار گیرد. کاندینسکی، پ. کله، و ⇐ ل. فاینینگر از مشهورترین اعضای باوهاوس بودند. هنری با جنبه‌ی عملی کمتر به وسیله‌ی ⇐ ژان آرپ، م. دوشان، و ⇐ ک. شویترس در دادائیسم خلق شد. دهه‌ی ۱۹۲۰ شاهد آغاز هنر دیگری نیز بود که نمایندگان ⇐ عینیت جدید آن را خلق کردند، و از میان آنان مهمتر از همه گ. گروس، ⇐ اوتو دیکس، و ⇐ م. بکمان بودند. این هنرهای نو همگی نسبت به هنرهای پیشین جنبه‌ی اعتراضی داشت، و با ظهور فاشیسم و کسادی دهه‌ی ۱۹۳۰ اعتراض شدیدتر شد. خ.ک. اوروسکو، د. ریورا، و د. آ. سیکیروس از جمله‌ی این نقاشان بودند که هنرشان نوعی اعتراض به شرایط موجود اجتماعی بوده است. در تابلوهای دیواری این هنرمندان پیکر آدمی در والاترین حد شأن آن منعکس شده است. موضوع اهمیت سرنوشت انسانی نیز در آثار هنرمندان امریکائی چون پیتر بلوم[4] (pitər blum، ۱۹۰۶–) جک لوین[5] (jak levin؛ ۱۹۱۵–) و بن شان[6] (ben šān، ۱۸۹۸–۱۹۶۹)، و همچنین در آثار پیکاسو در فرانسه منعکس شد. پیدایش مکتب جدیدی از هنر نو تا بعد از جنگ II به تعویق افتاد. سوررئالیستها در زمان جنگ II پراکنده شدند، و برخی از آنان در امریکا پناه گرفتند، تا اینکه در امریکا مکتب جدیدی به راه افتاد که معمولاً با نام جکسن

(۱)Klimt (۲)Tiffany (۳)modern art (۴)Blume (۵)Levine (۶)Shahn

پالک[1] (jaksən pālək، ۱۹۱۲–۵۶)، مربوط است و آن را نهضت ⇐ اکسپرسیونیسم انتزاعی مینامند و تا امروز هم ادامه دارد. در این طرز نقاشی، نقاش میکوشد تا به وسایل گوناگون و با کار کردن از زوایای مختلف و پاشیدن رنگ بر روی پرده به وسیله‌ی حرکات باحالت، پرده‌ی نقاشی را به وجود آورد. این نهضت اکنون جهانی شده و خصوصاً در ژاپن فعالیت دارد. هدف آن بر خلاف دادائیستها ویرانگری نیست. این جنبش تحرک را از فوتوریستها (← فوتوریسم)، خودکاری را از سوررئالیستها، و به کار گرفتن سمبول (← سمبولیسم) را از اکسپرسیونیستها گرفته است. در زمینه‌ی مجسمه‌سازی و پیکرتراشی خولیو گونثالث[2] (xulio gonţāleţ، ۱۸۷۶–۱۹۴۲) با لحیم کردن فلزات آثار انتزاعی به وجود آورد. ⇐ ا. کالدر و مجسمه‌های متحرک و ملون او حساب جداگانه‌ای دارد. آثار او بقدری چشم‌نوازند که به میزان زیاد مورد تقلید هنرمندان دیگر و صنایع قرار گرفته‌اند. با آنکه تقریباً همه‌ی سبکها و دوره‌های هنر نو مورد تمسخر و اعتراض شدید عموم قرار گرفته است، همه کما بیش بر هنرمندان نسل بعد تأثیر گذارده‌اند.

هنر و معماری اسلامی: ← اسلامی، هنر و معماری.

هنر و معماری ایران: ← ایران، هنر و معماری.

هنر و معماری مکزیکی: ← مکزیکی، هنر و معماری.

هنر و معماری موری: ← موری، هنر و معماری.

هنر و معماری هندی: ← هندی، هنر و معماری.

هنرهای ملی، موزه‌ی. موزه‌ی آثار هنرهای دستی ملی ایرانی، مشتمل بر خاتم، فرش، زری، مینیاتور، کاشی، منبت، و امثال آنها. در سال ۱۳۰۹ هش تأسیس شد و جزء اداره‌ی هنرهای زیبا بود، اکنون جزء وزارت فرهنگ و هنر است.

هنری (henri)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق هانری، انریکو (ایتالیائی)، و هاینریش (آلمانی) مصغر آن هری (hari) است.

هنری I[3] (henri-)، ۱۰۶۸–۱۱۳۵، شاه (۱۱۰۰–۳۵) انگلستان، پسر کهتر ویلیام I. با برادران ارشدش ویلیام II انگلستان و روبر II، دوک نورماندی، اختلاف پیدا کرد، و در صدد برآمد تا در بّر اروپا استقرار پیدا کند، ولی چندان موفقیتی به دست نیاورد. پس از قتل (۱۱۰۰) ویلیام II، هنری تاج و تخت انگلستان را، در غیاب روبر II که در جنگ صلیبی بود، با یک کودتا به دست آورد و روبر را از سلطنت محروم کرد. هنری در ۱۱۰۵ به نورماندی تاخت، و برادرش روبر II را تا آخر عمر به زندان انداخت (← روبر II). در مسئله‌ی خلعت‌پوشان با انسلم در افتاد. دوره‌ی سلطنت هنری، با شورشهائی که در نورماندی بر خاست، و لوئی VI فرانسه نیز به آنها دامن میزد، آشفته بود. دختر خود متیلدا را به ازدواج امپراطور هانری V در آورد. سالهای آخر سلطنت هنری صرف کوششهائی شد که برای تأمین جانشینی دخترش متیلدا به سلطنت کرد، و منجر به یک جنگ داخلی طولانی میان ستیون و متیلدا شد. سلطنت هنری یکی از دوره‌های نظم و ترقی در انگلستان بوده است. عدالت سلطنتی تحکیم شد و گسترش یافت؛ نظام قانونی نورماندیائی تدریجاً با نظام آنگلوساکسون قدیم در آمیخت.

هنری II[3]، ۱۱۳۳–۱۱۸۹، شاه (۱۱۵۴–۱۱۸۹) انگلستان، پسر متیلدا، ملکه‌ی انگلستان، و ژوفروا پلانتاژنه؛ مؤسس سلسله‌ی پلانتاژنه؛ متولد، فرانسه. پیش از مرگ ژوفروا دوک نورماندی شد، و در ۱۱۵۱ سرزمینهای آنژو را به ارث برد. وصلت او (۱۱۵۲) با النور د/آکیتن دوکنشین آکیتن، گویین، و سرزمینهای پهناوری در ج فرانسه را نصیب او کرد. با هجوم به انگلستان (۱۱۵۲–۵۳)، ستیون را وادار کرد که او را به ولیعهدی بشناسد، و در ۱۱۵۴ به سلطنت رسید؛ بدین‌ترتیب بخش عمده‌ای از فرانسه‌ی کنونی و همه‌ی انگلستان را به تصرف در آورد. گرچه بیشتر در فرانسه به سر میبرد، در انگلستانی که بر اثر جنگهای داخلی ویران شده بود نظم را باز گرداند، بارونها را مطیع کرد، نیروی دولت را در اختیار دربار در آورد، و دادگاههای سلطنتی را تقویت کرد. اختلاف طولانی او با تامس ا بکت، که از طرف وی اسقف اعظم کنتربری شده بود، بر سر این بود که فقط دادگاههای کلیسائی به تخلفات کشیشهائی که متهم به جرم باشند رسیدگی کنند. شورای عالی شاه ← قوانین کلرندن را پذیرفت (۱۱۶۴)، که به موجب آن این گونه کشیشها به دادگاههای غیر کلیسائی کشیده میشدند. تامس ا بکت به این قانون معترض شد، و به فرانسه گریخت. برای آنکه اختلافی در این مورد با پاپ پیش نیاید، هنری به آشتی کردن با بکت تسلیم شد (۱۱۷۰)، و بکت به انگلستان باز گشت. پافشاری بکت برای به دست‌آوردن امتیازهای کلیسائی عاقبت به قتل او انجامید. بر اثر خشم عمومی، هنری ناچار شد که کفاره‌ی گناه خود را بدهد؛ و گرچه قوانین کلرندن لغو نشده بود، دادگاههای کلیسائی اختیارات از دست‌رفته را باز یافتند. هنری به ایرلند لشکر کشید (۱۱۷۱–۷۲) و تصرفات سابق ← دومین ارل آو پمبروک را در آنجا موقتاً مستحکم کرد. در آغاز سلطنتش ولایات شمالی انگلستان را از اسکاتلند گرفته، و ویلز شمالی را مطیع ساخته بود. با فرانسه تقریباً همیشه در اختلاف و کشمکش بود (زمان لوئی VII و فیلیپ II)، و پس ۱۱۷۲ در کشمکشهائی خانوادگی درگیر شد که با شورش پسرش هنری آغاز شده بود. دیگر پسرانش–ژوفروا (دوک برتانی)، ریچارد (بعداً ریچارد I)، و جان–نیز در توطئه‌ی شورش دست داشتند. ریچارد با فیلیپ فرانسه متحد شد، و هنری II را در ۱۱۸۹ شکست داد، و در همین سال هنری در گذشت. ریچارد I جانشینش شد.

هنری III[3]، ۱۲۰۷–۱۱۷۲، شاه (۱۲۱۶–۷۲) انگلستان، پسر مهتر و جانشین جان لکلند. زیر نظر یک شورای نیابت سلطنت شاه شد. در ۱۲۱۷، لوئی، دوفن فرانسه (بعداً لوئی VIII)، پس از شکستی که بر وی وارد شد از حمله‌ی به انگلستان دست کشید. بعضی از بارونهای انگلیسی که متحدان سابق لوئی بودند، به ایجاد آشوب ادامه دادند؛ ولی هیوبرت د. برگ، مقتدرترین فرد در دولت بعد از ۱۲۲۱، تدریجاً نظم را برقرار کرد. هنری در ۱۲۲۷ اختیارات کامل سلطنت را به دست آورد، و در ۱۲۳۰، بر خلاف نظر هیوبرت د برگ، یک لشکرکشی ناموفق به گاسکونی و برتانی کرد. در ۱۲۳۲ هیوبرت را برکنار و زندانی کرد، قدرت دولت را در دست گرفت، و در دوره‌ی سلطنتی گام نهاد که با زیاده‌رویها و استبداد مطلق و بیکفایتی توأم بود. علی رغم اعتراضات بارونها و برادرش ریچارد، ارل آو کورنوال، فرانسویان را اطراف خود گرد آورد، از جمله خویشاوندان الئانور دو پروانس[4] (eleānor dē provāns؛ فت ۱۲۹۱، که بعداً با وی ازدواج کرد) و برادران ناتنی خودش. مبالغ گزافی صرف جنگهای بیهوده در گاسکونی کرد. اتحاد وی با پاپ موجب توقعات مالی پاپ و تفوق روحانیون بیگانه در انگلستان شد. در ۱۲۵۴ هنری کوشید تا پسرش ادمند، ارل آو لنکستر، را بر تخت سیسیل بنشاند. بارونها از پرداخت سرمایه‌ی لازم برای این کار خودداری کردند و در ۱۲۵۸ هنری را وا داشتند تا حکومت را به کمیته‌ای تفویض کند که به وسیله‌ی بارونها و شاه انتخاب شود. این امر به توسط ← شروط آکسفرد انجام گرفت، که شروط وستمینستر (۱۲۵۹) آن را تحکیم کرد. هنری شروط را طرد کرد، و در ۱۲۶۳ جنگ آغاز شد (← جنگ بارونها). میانجیگری لوئی IX فرانسه که کاملاً به نفع شاه اعلام شد موجب درگیری مجدد جنگ شد. س. د مانفرت، رهبر بارونها، در لویس پیروز شد (۱۲۶۴) و پارلمنت نماینده‌ی خود را فرا خواند (۱۲۶۵) عاقبت نیروهای سلطنتی تحت رهبری پرینس ادوارد پیروز شدند و مانتفرت کشته شد. در ۱۲۶۷ همه‌ی بارونها بلاشرط تسلیم شدند. از ۱۲۶۷ پرینس ادوارد (بعداً ادوارد I) فرمانروای واقعی بود و هنری اسماً سلطنت داشت. در دوره‌ی سلطنت طولانی هنری III در بعضی زمینه‌ها پیشرفتهائی حاصل شد. معماری و بازرگانی و صنعت توسعه یافت، ولی جنگها مانع این توسعه و پیشرفت شد.

هنری IV یا **هنری آو بالینگبروک**[6] (āv bālingbruk)، ۱۳۶۷–۱۴۱۳، پادشاه (۱۳۹۹–۱۴۱۳) انگلستان، پسر ارشد جان آو گانت و نوه‌ی ادوارد III. در ۱۳۷۷ ارل دربی شد، و در ۱۳۸۰ با مری د بون[7] (də bun)، شریک در وراثت ارلشین هرفرد، وصلت کرد. در ۱۳۸۷ علیه ریچارد II با ← دیوک آو گلاستر همراه شد، و یکی از لردهائی بود که مدت یک سال بر انگلستان فرمانروائی کردند. در ۱۳۹۰ در لیتوانی همراه با ← شهسواران توتونی خدمت میکرد و در ۱۳۹۱ به انگلستان باز گشت. بار دیگر به لیتوانی رفت (۱۳۹۳) و از آنجا عازم بیت المقدس شد. پس از بازگشت به

(۱) Pollock (۲) González (۳) Henry (۴) Eleanor of Provence (۵) Henry (۶) Bolingbroke (۷) Bohun

انگلستان به پدرش و به ریچارد پیوست تا توطئه‌ی جدیدی را که به وسیله‌ی گلاستر چیده شده بود برهم زنند، و او در ۱۳۹۷ دیوک آو هرفرد شد. پس از اختلافی که با ت. موبری پیدا کرد، به فرمان شاه ۶ سال تبعید بود ولی شاه به وی وعده داد که از ارث او را محروم نکند. اما پس از مرگ (۱۳۹۹) جان آو گانت، ریچارد املاک او را غصب کرد. هنری در ۱۳۹۹، در آن هنگام که ریچارد به ایرلند رفته بود، به انگلستان باز گشت، و کومکهای پردامنه‌ای به دست آورد، و ریچارد را پس از بازگشتش وادار به تسلیم کرد. ریچارد به استعفا رضایت داد، و ادعای هنری نسبت به تاج و تخت از طرف پارلمنت تأیید شد؛ بدین ترتیب هنری سلسله‌ی سلطنتی لنکستری را بنیاد گذارد. بلافاصله با شورشهائی رو به رو شد. در آغاز ۱۴۰۰ تن طرفداران ریچارد سر به طغیان بر داشتند، ولی سرکوب، و بیشتر سران شورش اعدام شدند. خود ریچارد هم در گذشت، و شاید هم به امر هنری به قتل رسید. اسکاتلندیها و ویلزیها نیز، به کومک فرانسویها، شوریدند (۱۴۰۰)؛ در ۱۴۰۲ اسکاتلندیها کاملاً سرکوب شدند، اما ویلزیها، به سرکردگی اوون گلنداور، به شورش ادامه دادند. خانواده‌ی پرسی (سر هنری پرسی و پدرش) که وقتی طرفدار شاه بود، به طور نامنتظر شورید، ولی در ۱۴۰۳ شکست خورد. شورشی هم در ل سرکوب شد (۱۴۰۵)، و رهبران آن اعدام شدند، که اعدام آنها سخت مورد انتقاد مردم قرار گرفت. علی رغم دستگیری جیمز (بعداً جیمز I)، وارث تاج و تخت اسکاتلند، گرفتاری با اسکاتلند ادامه داشت، شورش جدید نورثام‌برلند خوابانیده شد (۱۴۰۸)، ویلزیها اندکی پس از آن سرکوب شدند، و سپاهیان فرانسوی دست از چپاول متصرفات انگلیسها در فرانسه کشیدند. هنوز مدتی از پایان یافتن این اغتشاشات نگذشته بود که هنری دوچار بیماریی شد که چند سال آخر عمرش او را علیل ساخت، و گرفتار نزاع میان دو دسته برای کنترول شورای ویژه‌ی سلطنتی شد. هنری V به تاج و تختی رسید که کوششهای نظامی پدرش موقتاً آن را نگاه داشته بود. ولی، گرچه هنری IV امتیازهای شاهی را در مقابل پارلمنت محفوظ نگاه داشته بود، مهارت و حوصله‌ی کافی نداشت تا ثبات مالی را به دستگاه سلطنت، که بسیار مقروض شده بود، باز گرداند. هنری IV موضوع یکی از نمایشنامه‌های شکسپیر است.

هنری[1] V (henri-)، ۱۳۸۷–۱۴۲۲، شاه (۱۴۱۳–۲۲) انگلستان، پسر مهتر هنری IV؛ متمانمت. احتمالاً تحت تربیت عمویش ه. بوفورت قرار گرفت. در ۱۳۹۹ به وسیله‌ی ریچارد II شهسوار، و در همین سال، پس از رسیدن پدرش به سلطنت، پرینس آو ویلز لقب گرفت. با پدرش و سر هنری پرسی، و بعداً بتنهائی، سپاهیان علیه اوون گلنداور را در ویلز رهبری کرد، و در آنجا تجربیات نظامی و اداری ارزنده‌ای به دست آورد. در پیروزی (۱۴۰۳) نیروهای سلطنتی بر خانواده‌ی پرسی نقش عمده داشت. در شورای ویژه‌ی سلطنتی فعالیت یافت (از ح ۱۴۰۹)، که به هنگام بیماری پدرش ریاست آن را به عهده داشت (۱۴۱۰–۱۱). با توجه بیشتری که نسبت به بورگینیونها در مقابل آرمانیاکها (← آرمانیاکها و بورگینیونها) در فرانسه نشان داد نارضائی پدرش را فراهم ساخت، و به اشاره‌ی پیروانش به اینکه باید فوراً جانشین پدرش در سلطنت بشود، از شورای ویژه‌ی سلطنتی کناره‌گیری کرد، ولی پس از مرگ (۱۴۱۳) پدرش شاه شد، وزرای مسئول را برکنار کرد، و ه. بوفورت را لرد چانسلر کرد. شورش لالردها را فرو نشاند. مصمم شد که سرزمینهائی را که اجدادش در فرانسه صاحب بودند دوباره به دست آورد، و بدین منظور یک پیمان محرمانه با بورگونی بست و آماده‌ی حمله به فرانسه شد؛ بدین ترتیب جنگ صدساله دوباره سر گرفت. اولین حمله را در ۱۴۱۵ آغاز کرد، به سوی کاله پیش رفت، و ادعای خود را به تاج و تخت فرانسه اعلام داشت. در یکی از معروفترین نبردهای تاریخ انگلستان با قوای فراسوی که بسیار برتر بودند رو به رو شد و آنها را در آزنکور شکست داد (۱۴۱۵). با سیگیسموند (بعداً امپراطور سیگیسموند) اتحادی تشکیل داد، پیمان خود را با بورگونی تمدید کرد، و در ۱۴۱۷ لشکر کشی دیگری به فرانسه کرد. در ۱۴۱۹ در دوان ترک مخاصمه کرد، و نورماندی در تصرف انگلیسها ماند. در ۱۴۲۰ با کاترین والوائی ازدواج کرد، و موافقت کرد که به نام پدر زنش بر فرانسه حکومت کند، و پدر زنش نیز هنری را به جانشینی خود پذیرفت. هنری به فتوحات خود ادامه داد، و در ۱۴۲۰ به پاریس وارد شد. سال بعد با همسرش به انگلستان باز گشت، و علی رغم مخالفت عمومی برای جنگ دیگر، وسایل نظامی را برای جنگ بعدی آماده کرد، و برای حمله‌ی سوم خود به فرانسه عازم شد. پس از یک سال پیروزیهای ناچیز، بیمار شد، و در سپتامبر ۱۴۲۲ در گذشت. هنری بیباکی اولیه‌ی خود را ترک کرده بود، و با عدالت حکومت کرد. انگلستان را از هرج و مرج دوران سلطنت پدرش رهائی بخشید و به نظم و به درجه‌ی اعلای ناسیونالیسم رسانید. با همه‌ی اینها، توجه و علاقه‌ی اصلی او به این معطوف بود که کنترول بر سرزمینهای انگلستان در فرانسه—که واقعاً آنها را حق خود می‌پنداشت—را به دست آورد. شخصیت ممتاز او، موفقیتهای نظامیش، و مراقبت از مردم مستمند او را یک قهرمان ملی ساخته بود. ولی جنگها تاج و تخت را زیر بار وام سنگین گذاشت، و ملت پس از هنری با دشواریهای اقتصادی و نظامی رو به رو شد.

هنری[1] VI، ۱۴۲۱–۱۴۷۱، شاه (۱۴۲۲–۶۱، ۱۴۷۰–۷۱) انگلستان، یگانه پسر هنری V و کاترین والوائی. هنوز ۹ ماه تمام نداشت که به سلطنت رسید. وقتی که پدر بزرگش، شارل VI فرانسه، در گذشت، انگلیسها هنری را، بنا بر پیمان تروا، شاه فرانسه اعلام کردند. ولی فرانسویها شارل VII، پسر شارل VI، را به سلطنت شناختند. در سالهای آغاز سلطنت هنری، انگلستان تحت حمایت عموهای او، جان آو لنکستر (که در فرانسه نایب‌السلطنه بود) و ← دیوک آو گلاستر، قرار داشت؛ اما قدرت واقعی در دست شورائی تحت نفوذ هنری بوفورت بود. پس از شکست (۱۴۲۹) انگلیسیها از ژاندارک در اورلئان و تاجگذاری شارل VII اندکی پس از آن در رنس، شوری سعی کرد که منافع انگلستان را در فرانسه از طریق تاجگذاری هنری در پاریس (۱۴۳۱) به عنوان شاه فرانسه حفظ کند. ولی پس از مرگ (۱۴۳۵) جان آو لنکستر و نقض اتحاد انگلستان-بورگونی به وسیله‌ی بورگونی، منافع انگلیسها در فرانسه با ناامیدی رو به رو شد. از ح ۱۴۳۵ هنری زیر نفوذ دسته‌ای قرار گرفت که در رأس آن نخست هنری بوفورت و بعد ویلیام د لا پول (← پول، خاندان) قرار داشتند، و این هر دو با ادامه‌ی جنگ در فرانسه مخالفت میورزیدند. ویلیام د لا پول مذاکراتی برای ازدواج هنری با مارگریت آو انجو انجام داد (۱۴۴۵). این وصلت در آغاز در نظر انگلیسها بخوبی تلقی شد، اما وقتی که هنری، که اکنون زیر نفوذ همسرش قرار گرفته بود، ناحیه‌ی مِن را تسلیم شارل VII کرد، ویلیام د لا پول و ملکه محبوبیت خود را از دست دادند. ویلیام د لا پول متهم شد و هنگامی که عازم سفر به برّ اروپا بود به طرز اسرارآمیزی در دریا به قتل رسید. شورش جک کید، که بلافاصله پس از مرگ د لا پول روی داد، چیزی جز یکی از بسیاری شورشها و طغیانهائی نبود که عدم رضایت عمومی را از دولت نشان میداد. هواخواهان ملکه و ادمند بوفورت، ملقب به دیوک آو سامرست، که پس از مرگ د لا پول بر شاه نفوذ داشت، با مخالفت ریچارد، ملقب به دیوک آو یورک، که مقتدرترین اشراف در مملکت و نفر دوم برای جانشینی سلطنت بود، مواجه شد. مبارزه میان این دو دسته به صورت یک نبرد سلسله‌ای میان خاندانهای لنکستر و یورک در آمد که به جنگ گلها معروف شد. در ۱۴۵۳، چند هفته‌ای پیش از تولد پسرش، دوچار جنون شد. دیوک آو یورک، علی‌رغم اعتراضهای مارگریت، امور مملکت را در دست گرفت (۱۴۵۴)، ولی وقتی که شاه سلامت روانی خود را باز یافت، یورک از شوری اخراج شد. در ۱۴۵۵ یورک با لنکستریها در سنت آلبنز در منازعه‌ای که عموماً اولین نبرد جنگ گلها شمرده میشود، رو به رو شد؛ سامرست به قتل رسید، و هنری دستگیر شد. هنری دگربار دوچار جنون شد، و یورک مجدداً زمام امور را به دست آورد، ولی هنری دوباره سلامت خود را باز یافت و زمامداری یورک پایان پذیرفت. یورکیستها [= طرفداران یورک] یک پیروزی دیگر در نورثمتن به دست آوردند (۱۴۶۰)، هنری دگربار دستگیر و زندانی شد، و یورک، علی‌رغم ادعای پسر هنری، جانشین تاج و تخت نامیده شد. یورک در ویکفیلد کشته شد (۱۴۶۰)، ولی پسرش ادوارد نیروهای لنکستریها را شکست داد و به لندن وارد شد و به نام ادوارد IV شاه اعلام شد (۱۴۶۱). در نبرد دوم سنت آلبنز (۱۴۶۱)، هنری که تحت نظر نیروهای یورکیست قرار داشت، گریخت تا به همسرش ملحق شود. در تمام

(۱) Henry

مدت زدوخوردهای بعدی در اسکاتلند ماند تا آنکه در ۱۴۶۵ دستگیر و در برج لندن زندانی شد. وقتی که ریچارد نویل، ملقب به ارل آو واریک، در ۱۴۷۰ از انگلستان عبور کرد، ادوارد IV به هلند گریخت و هنری به سلطنت بازگشت، ولی پیروزیهای ادوارد IV در ⇐ بارنت و تیوکسبری به سلطنت هنری پایان داد، و این شاه نگونبخت در گذشت، یا احتمالاً در برج لندن به قتل رسید (۱۴۷۱). هنری مردی درستکار، باتقوا، و حامی هنر و ادب و مؤسس (۱۴۴۰) کالج ایتن بود. ولی مردی بی‌ثبات، ضعیف الاراده، و در سیاست ساده بود؛ و بیکفایتی او در مواجهه با فشارها و مسئولیتهای سلطنت بود که احتمالاً موجب جنون او شد. بعضی از رویدادهای دوران سلطنت هنری اساس سه نمایشنامه‌ی شکسپیر بوده است.

هنری[1] VII (henri-)، ۱۴۵۷–۱۵۰۹، پادشاه (۱۴۸۵–۱۵۰۹) انگلستان. پسر ادمند تودور (← تودور، خاندان)، ملقب به ارل آو ریچمند، بود که پس از مرگ پدر به دنیا آمد؛ مادرش مارگریت بوفورت، نوه‌ی جان آو گانت، بود. در ویلز تحت سرپرستی و تربیت عمویش جسپر تودور (jaspar) قرار گرفت، که در دوره‌ی سلطنت ادوارد IV هنری جوان را از انظار پنهان نگاه داشت، و در ۱۴۷۱، پس از مرگ هنری VI، هنری جوان را که اکنون سرخاندان لنکستر شده بود برای اطمینان خاطر به برتانی برد. مرگ (۱۴۸۳) ادوارد و تفرقه‌ی پسرانش پس از جلوس ریچارد III به سلطنت، هنری را رهبر طبیعی حزب مخالف ریچارد ساخت، که ظلم و ستم او مردم انگلستان را به ستوه آورده بود. در ۱۴۸۵، با کومک دیگر مهاجران انگلیسی، از دریای مانش عبور کرد و در ویلز پیاده شد، سپاهیانی در غ فراهم کرد، و در نبرد بازورث نیروهای ریچارد III را شکست داد و ریچارد کشته شد. هنری وارد لندن شد و تاجگذاری کرد، و با الیزابت (دختر ادوارد IV) ازدواج کرد (۱۴۸۶)؛ بدین ترتیب خاندانهای یورک و لنکستر را متحد ساخت، سلسله‌ی تودور را تأسیس کرد، و به جنگ گلها پایان داد. ولی تلاشهای یورکیستها [← طرفداران یورک] برای رسیدن به سلطنت سالهای اول سلطنت هانری را آشفته کرد. اولین تلاش جدی شورشی بود به نفع ل. سیمنل که بآسانی منکوب شد (۱۴۸۷). هجوم فرانسویها به برتانی مخالفت شدیدی در انگلستان به وجود آورد، و سرانجام، با همراهی اسپانیا و امپراطور ماکسیمیلیان، هنری به بولونی لشکر کشید، ولی صلح پیشنهادی شارل VIII را پذیرفت. در ۱۴۹۴ هنری س ا. پوینینگز را به ایرلند فرستاد تا فرمانروائی انگلستان را در آنجا مستحکم کند. در ۱۴۹۶ هنری به اتحادی که برای مخالفت با فرانسویان در ایتالیا تشکیل شده بود پیوست. فردیناند و ایزابل اسپانیا، که مایل به متحد شدن با هنری بودند، سفیری به اسکاتلند فرستادند تا مخالفتی را که در آنجا با هنری بود از میان بردارند. پ. واربک که از طرف یورکیستها مدعی تاج و تخت بود، و جیمز IV، شاه اسکاتلند، از او پشتیبانی میکرد، بلافاصله از اسکاتلند عازم شد، ولی در کورنوال شکست خورد. با وجود آنکه هنری میل داشت که دخترش مارگریت را به عقد جیمز در آورد، جیمز دست به حمله‌ای به انگلستان زد (۱۴۹۷). در ۱۴۹۹ پس از ازدواج (۱۵۰۳) مارگرت با جیمز پیمان صلحی میان دو کشور بسته شد، و این ازدواج سرانجام به وحدت انگلستان و اسکاتلند انجامید. با پیمانی که با ماکسیمیلیان بست، هنری توانست تاج و تخت را از شر تهدید ادمند د لا پول (← پول، خاندان) برهاند. در ۱۵۰۱ پس هنری، آرثر، با کاترین آراگونی ازدواج کرد. پس از مرگ (۱۵۰۲) آرثر، موافقت بر این شد که کاترین با برادر آرثر، هنری (بعداً هنری VIII)، ازدواج کند. پس از مرگ (۱۵۰۴) ایزابل I اسپانیا، هنری با جانشینان او در کاستیل، فیلیپ I و خوانا، عقد اتحاد بست. پس از مرگ فیلیپ، هنری که اکنون بیوه بود، خواستار آن شد که با خوانا، که کاملاً دوچار جنون شده بود، ازدواج کند، ولی این ازدواج سر نگرفت. هنری سپس مذاکرات ناموفقی برای ازدواج دخترش با پسر فیلیپ (بعداً امپراطور شارل V) انجام داد. روابط میان هنری و فردیناند تیره شد؛ فردیناند با فرانسویها متحد شد، و هنری پیمانهائی با ماکسیمیلیان ترتیب داد. اندکی بعد، هنری دوچار بیماری شد و دیگر سلامت خود را باز نیافت. هنری رهبر سیاسی زیرکی بود؛ سنت فرمانروائی خاندان تودور را برقرار ساخت. ازدواج او و سرکوب کردن بیرحمانه‌ی توطئه‌ی یورکیستها برای به دست آوردن تاج و تخت آشفتگی جنگ داخلی را به آرامش و نظم تبدیل کرد. مهارتهای سیاسی او انگلستان را در صلح نگاه داشت، و یک پیمان بازرگانی مساعد با هلند منعقد کرد؛ در زمان او نیروی دریائی تقویت شد، و پویشها در ⇐ جدید آغاز گشت.

هنری[1] VIII، ۱۴۹۱–۱۵۴۷، شاه (۱۵۰۹–۴۷) انگلستان، پسر دوم هنری VII. در ۱۵۰۸ پرینس آو ویلز شد. در جوانی به موسیقی و ورزش علاقه میورزید. وقتی که به سلطنت رسید (۱۵۰۹) وارث خزانه‌ای سرشار و قدرتی کافی برای فرمانروائی از پدرش شد. اندکی بعد با بیوه‌ی برادرش، کاترین آراگونی، ازدواج کرد. دوران سلطنت هنری را میتوان به چهار دوره‌ی متمایز تقسیم کرد.

I– وولزی و سیاست خارجی. در ۱۵۱۱ هنری به پاپ پولیوس II، فردیناند V اسپانیا، و دولت ونیز در اتحادیه‌ی مقدس آنها علیه فرانسه پیوست. با ت. وولزی سپاهیان خود را به فرانسه برد (۱۵۱۳)، تروان[2] (téruān) دهکده‌ای در ولایت پادو-کاله) و تورنه را تصرف کرد، و سپس، بعد از شکست نیروهای مهاجم اسکاتلندی در نبرد فلادن فیلد (← فلادن)، به انگلستان باز گشت. وقتی که فردیناند اسپانیا، محرمانه با فرانسه ترک مخاصمه کرد، هنری هم که در سیاستهای پیچیده و بغرنج پرّ اروپا درگیر بود، خواهر خود ماری در فرانس را به ازدواج لوئی XII فرانسه در آورد (۱۵۱۴). ولی سال بعد، پس از مرگ لوئی XII و رسیدن فرانسوای I به سلطنت، اتحادیه از هم پاشیده شد. پس از مرگ (۱۵۱۶) فردیناند تغییرات سریعی در اوضاع سیاسی روی داد که در نتیجه‌ی آن وولزی توانست اتحاد جدیدی با فرانسه برقرار کند که بزودی دیگر قدرتهای مهم اروپائی را برای یک صلح جهانی شامل شد (۱۵۱۸)، و دختری هنری، مری (بعداً مری I)، به نامزدی دوفن فرانسه در آمد. با انتخاب (۱۵۱۹) نوه‌ی فردیناند، که شاه اسپانیا بود، به عنوان امپراطور شارل V، انگلستان توازن قدرت را میان امپراطوری مقدس روم و فرانسه نگاه داشت. در جنگ اجتناب‌ناپذیری که پس از آن روی داد، انگلستان، علی رغم مودت ظاهری که میان هنری و فرانسوا در میدان قماش زرین به وجود آمده بود، علیه فرانسه به شارل V ملحق شد (۱۵۲۲)، وقتی که شارل یک پیروزی قطعی به دست آورد (۱۵۲۵) و از غنائمی که به دست آورده بود هیچ سهمی به انگلستان نداد، هنری و وولزی در صدد برآمدند که از طریق اتحادی، با فرانسه–اتحادی که مردم مخالف با آن بودند–از اعتلای قدرت امپراطوری جلوگیری کنند. علی رغم خزانه‌ی رو به زوال و مخالفت عمومی، انگلستان تحت مدیریت وولزی، که هنری تقریباً کنترول کامل امور را به وی تفویض کرده بود، به پیشرفت و ترقی نایل شد. اعدام (۱۵۲۱) ادوارد ستفرد (← ستفرد، خاندان) نشانه‌ی قدرت هنری در مقابل بازماندگان ضعیف اشرافیت قدیم بود. دربار یک مرکز اومانیسم باقی ماند، و هنری عنوان "مدافع ایمان"، را، به خاطر نوشتن رساله‌ای علیه لوتر، از جانب پاپ به دست آورد (۱۵۲۱).

II– اصلاح دینی. در آغاز ۱۵۲۷ هنری تصمیم به طلاق دادن کاترین گرفت. کاترین به داشتن فرزند پیشتر تمایلی نشان نمیداد و نسبت به اسپانیا وفادار مانده بود، و هنری فریفته‌ی ← ان بولین بود. هنری میخواست به این علت که ازدواج او با کاترین بدون اجازه‌ی پاپ صورت گرفته، این ازدواج را باطل کند. پاپ کلمنس VII کمیسیونی متشکل از کاردینال وولزی و کاردینال کامپدجو را مأمور کرد تا در این باره تصمیم بگیرد. کاترین از اجرای نظر دادگاه و رفتن به صومعه خودداری کرد. پیش از آنکه در این مورد تصمیمی اتخاذ و اعلام شود، کلمنس کمیسیون را به رم فرا خواند (۱۵۲۹). شکست کار کمیسیون به سقوط وولزی و اتخاذ سیاستی ضد روحانی از طرف هنری، به کومک وزیر جدیدش ت. کرامول، برای وادار ساختن پاپ به رضا دادن به طلاق شد. "پارلمنت اصلاح دینی"، که مسئول مخالفت با روحانیت بود، در پی اولین مراحل حمله‌ی شاه به رم تشکیل شد، ولی پاپ تسلیم نشد. در ۱۵۳۲ کلیسای انگلستان حاضر به اطاعت از شاه شد، و س تامس مور از مقام چانسلری استعفا کرد. کرامول آشکارا وزیر اصلی هنری، و ت. کرنمر اسقف اعظم کنتربری شدند. در ۱۵۳۳ هنری با ان بولین ازدواج کرد، و کرنمر ازدواج هنری را با کاترین باطل اعلام داشت، و پاپ هنری را تکفیر کرد. در اواخر ۱۵۳۴ پارلمنت داد-

(۱) Henry (۲) Thérouanne

خواهی از دربار پاپ را منع کرد، پرداخت هر گونه وجهی را به رم متوقف ساخت، و قدرت پاپ را به شاه انتقال داد، که اکنون بدون هیچ عنوانی در رأس کلیسای انگلستان قرار گرفته بود. هیچ تغییری در اصول عقاید دینی حاصل نشد، جز آنکه سیادت پاپ مردود شناخته شد، ولی ارتباط با رم بکلی قطع و کلیسای انگلستان تأسیس شد (← انگلستان، کلیسای). جانشینی سلطنت به اولاد هنری از ان بولین انتقال یافت. بازدیدی از دیرها، تحت نظارت کرامول، در ۱۵۳۵ به وضع یک قانون پارلمانی انجامید (۱۵۳۶) که به موجب آن دیرهای کوچکتر به دربار سلطنت باز گشت، و بقیه‌ی آنها در طی چند سال بعد ضبط شد. با تقسیم بعضی از املاک موقوفه‌ی این دیرها میان اشراف زمیندار میانه حال، هنری وفاداری گروه بانفوذی را به دست آورد.

III— پس از اصلاح دینی. در ۱۵۳۶ ان بولین، که صاحب دختری شده بود و وارث ذکوری برای تاج و تخت نیاورد، متهم به زنا، و اعدام شد (← بولین، ان). اندکی بعد هنری با ج. سیمور ازدواج کرد، که در ۱۵۳۷ پسری (بعداً ادوارد VI) به دنیا آورد، و خودش در گذشت. در این اثنا، در ۱۵۳۶—۳۷، هنری با قیامهائی در ل از طرف رعایای معترض به سختی زندگی و بدعتهای دینی (← زیارت فیض) درگیر شد، و آنها را با قساوت ولی به‌صورتی مؤثر از میان برد. در ۱۵۳۷ هنری انتشار یک متن انگلیسی از کتاب مقدس را مجاز ساخت، اما ۶ ماده‌ای که به تصویب پارلمنت رسید (۱۵۳۹) اصول اساسی اصول عقاید کاتولیک را محفوظ داشت. هنری اتحاد با فرانسه را، در مقابل مخالفت شارل با طلاق، تا وقتی که بروز جنگهای متناوب میان فرانسه و امپراطوری در ۱۵۳۶ وی را نسبةً در امان نگاه داشته بود، برقرار نگاه داشت. در ۱۵۴۰ هنری با ان آو کلیوز ازدواج کرد، ولی عشقی نسبت به او نداشت، و وی را طلاق داد، و کرامول را که بانی این ازدواج بود گردن زدند. هنری سپس با کاترین هاوارد ازدواج کرد، ولی هاوارد نیز به سرنوشت ان بولین دوچار شد، و کاترین پار ششمین زوجه‌ی هنری شد (۱۵۴۳). در ۱۵۴۲ جنگ با اسکاتلند، که هنوز تحت کنترول جیمز V طرفدار فرانسه و کاتولیکها بود، آغاز شد. در این جنگها جیمز V کشته شد. تلاشهای هنری برای تسلط یافتن بر اسکاتلند و وحدت بخشیدن به دو مملکت، که میخواست به وسیله‌ی وصلت میان مری، ملکه‌ی اسکاتلند، و پسر خودش، ادوارد، به آن جامه‌ی عمل بپوشاند، در مقابل عمل کاردینال د. بیتن و مری آو گیز که مری را با دوفن فرانسه نامزد کردند، با شکست مواجه شد. برای جلوگیری از این وصلت، انگلستان در جنگ علیه فرانسه به شارل پیوست، و هنری توانست بولونی را تصرف کند. این جنگ پرخرج تا ۱۵۴۶ ادامه داشت. در سلطنت هنری نیروی دریائی برای اولین‌بار به عنوان یک نیروی دائمی سازمان یافت. ویلز رسماً ضمیمه‌ی انگلستان شد (۱۵۳۶). گرچه از انحلال دیرهای ایرلند سرمایه‌ی سرشاری نصیب هنری شد، و عناوین شاه ایرلند و رئیس کلیسای ایرلند را به دست آورد (۱۵۴۲)، وی ناچار شد که سیاست آشتی‌پذیری نسبت به رهبران ایرلندی پیش گیرد.

IV— استبداد هنری. هنری در سراسر دوران سلطنت خود در عقاید دینی ارتدوکس باقی ماند، ولی ۶ ماده‌ی مصوب پارلمنت به طور نامنظم تقویت میشد، استفاده از کتاب مقدس انگلیسی محتاطانه رواج مییافت، تصرف املاک کلیسا ادامه پیدا میکرد، و تخریب بازمانده‌های مقدس و اماکن متبرک آغاز میشد. راه برای پروتستانیکری باز شده بود. در مرگ هنری، شورائی که او برای دوران صغارت ادوارد VI منصوب کرده بود به اصول عقاید جدید متکی شد. هنری جوانی بود کامل و دور از اعمال زشت، ولی گرچه وفاداری رعایایش تا آخر ادامه داشت، سجایای اخلاقی او رفته رفته رو به انحطاط میرفت. شاید بزرگترین خطای او خودستائی عظیمش بوده باشد. وی تمایلات شخصی خود را به جامه‌ی سیاست یا حقوق اخلاقی می‌پوشانید، وزرای خود را مجبور میکرد که برای اشتباهاتی که خودش مرتکب شده بود جرائم سنگین بپردازند، و بسیاری از آنها را، بدون عذر چندان موجه، اعدام کرد. ولی استبداد وی با بصیرت سیاسی که در انقلابات دوران فرمانروائی خود پیدا کرده بود، تعدیل یافته بود. علاوه بر این، او توانسته بود فرمانروائی مطلق خود را فقط بر ملتی تحمیل کند که پذیرای آن بود. گرچه هنری بر پارلمنت خود تسلط داشت، اهمیت این دستگاه قانونگذاری در دوره‌ی او بسیار افزایش یافت. در دست توانای او انگلستان از یک تحول نسبةً صلح‌آمیز و مترقی برخوردار شد، و آن هم در زمانی که جنگها و منازعات مذهبی بقیه‌ی اروپا را آسیب میرساند. جزئی از یک نمایشنامه‌ی تاریخی در باره‌ی هنری VIII به شکسپیر منسوب است.

هنری، او[1] (ō henri)، نام مستعار **ویلیام سیدنی پورتر**[2] (wilyām sidni portər)، ۱۸۶۲—۱۹۱۰، داستاننویس امریکائی. در تکزاس تحویلدار بانک بود (۱۸۹۱—۹۴) و متهم به اختلاس شد، و به هوندوراس گریخت، اما باز گشت و ۳ سال زندانی شد و نخستین داستانهای کوتاهش را در زندان نوشت. پس از آزادی، در شهر نیو یورک مقیم شد و برای مجلات داستان مینوشت. داستانهای کوتاه ساده‌ی او به داشتن توطئه‌های دقیق و خاتمه‌های شگفت‌انگیز شهرت داشت و رنگ زندگی شهر نیو یورک را منعکس کرد و با دلسوزی برای قربانیهای اجتماع همراه بود. ح ۳۰۰ داستان کوتاه او در کتابهای دله‌دزدیها (۱۹۰۴)، چهار میلیون (۱۹۰۶)، صدای شهر (۱۹۰۸)، عقابد (۱۹۰۹) و جز آن جمع شده است.

هنری[3]**، پتریک** (patrik henri)، ۱۷۳۶—۹۹، میهنپرست و ناطق امریکائی. بیشتر پیش خود تحصیل کرد و وکیل دعاوی برجسته‌ای شد. در ۱۷۶۵ سخت با قانون تمبر (← انقلاب امریکا) به مخالفت برخاست، و سال بعد آتش عصیان را در جنوب دامن زد. ناطق زبردستی بود و جمله‌هائی از او زبانزد مردم گشته است، همچون، "اگر این خیانت است، هر چه بیشتر بهتر" و "یا مرگ یا آزادی". از رهبران رادیکالها بود و در مجلس شهرنشینان (۱۷۶۵—۷۴) و کنگره‌ی قاره‌ای (۱۷۷۴—۷۶) و کنوانسیون ایالتی ویرجینیا (۱۷۷۵) عضویت داشت. در انقلاب امریکا منصب نظامی، که بسیار مورد آرزویش بود، به دست نیاورد، ولی به فرمانداری ویرجینیا رسید. باآنکه بعدها از طرفداران حکومت اتحادی (فدرالیست) شد، از تصویب قانون اساسی فدرال، به تصور اینکه حقوق ایالات و افراد را به خطر می‌اندازد، جلوگیری کرد.

هنری[3]**، جوزف** (jōzef henri)، ۱۷۹۷—۱۸۷۸، فیزیکدان امریکائی. آهنربای برقی را تکمیل کرد، خودالقائی و (مستقلاً از فاراده) قانون جریان القائی را کشف کرد. نخستین دستگاه تلگراف برقاطیسی را اختراع کرد و به کار انداخت. واحد خودالقا، هانری، از نام وی نام گرفته است.

هنری[4]**، رابرت** (rābərt henri)، ۱۸۶۵—۱۹۲۹، معلم و نقاش امریکائی. در ۱۸۸۸ به پاریس رفت و مدتی در مدرسه‌ی هنرهای زیبا به کار پرداخت، و چون از کار در آنجا و سایر مکتبهای پاریس ناخرسند بود، کارگاه خاصی برای خود تأسیس کرد. در ۱۸۹۱ به فیلادلفیا بازگشت، و همچون عضوی از گروه هشت نفری در عصیان بر ضد هنر آکادمیائی سهیم شد. هنری یکی از برجسته‌ترین معلمان هنر امریکائی است. نخست در فیلادلفیا، و سپس در نیو یورک، و پس از آن در مدرسه‌ی شخصی خود در همین شهر تدریس میکرد (۱۹۰۹—۱۲)، و در اتحادیه‌ی هنری دانشجویان الهامبخش ایشان برای دریافت مفهوم دینامیکی هنر بود. در برابر تبعیت از رسوم در سبک، وی هنر را واسطه‌ای برای تعبیر از زندگی و مخصوصاً انسانیت می‌دانست. هنری در آثارش بیشتر در چهره‌پردازیهای درامی درخشندگی داشت. از آثار معروف او است: کولی اسپانیائی (موزه‌ی متروپلیتن)، زن جوان سیاهپوش و خودش (مؤسسه‌ی هنری شیکاگو)، و دختر و بادبزن (آکادمی هنرهای زیبای پنسیلوانیا).

هنری، قانون[5] (henri) یا **قانون هانری** (hānri) قانونی که به موجب آن جرمی از یک گاز که در دمای ثابت در حجم معینی از یک مایع حل میشود با فشار گاز در بالای مایع نسبت مستقیم دارد، مشروط به اینکه هیچ گونه فعل و انفعال شیمیائی میان مایع و گاز صورت نگیرد. این قانون به نام ویلیام هنری نامیده شده است.

هنری[6]**، ویلیام** (wilyām henri)، ۱۷۷۴—۱۸۳۶، عالم انگلیسی فیزیک و شیمی. ← قانون هنری در باره‌ی گازها به نام اوست.

هنری آو بالینبروک: ← هنری IV.

---

(۱) O. Henry (۲) Porter (۳) Henry (۴) Henri (۵) Henry's law (۶) Henry

هنریتا ان[1] (henrietā an) یا **هنریتا آو انگلند**[2] (āv england) یا **هانریت آن**[3] (hānriet ān)، ۱۶۴۴–۷۰، دوشس‌د/اورلئان (dorleān)، مشهور به مادام؛ خواهر چارلز II انگلستان و همسر فیلیپ I د/اورلئان. به نمایندگی لوئی XIV پیمان سری دوور (← چارلز II) را با چارلز II منعقد ساخت. مشهور بود که وی با خوردن زهر در گذشته است، ولی این شهرت پایه و اساسی نداشت.

هنریتا آو انگلند: ← هنریتا ان.

هنریتا مریا[4] (henrietā məriā) یا **هانریت ماری دو فرانس** (hānriet_māri dē frāns)، ۱۶۰۹–۶۹ همسر چارلز I انگلستان، دختر هانری IV فرانسه. در ۱۶۲۵ به همسری چارلز در آمد. باآنکه زنی خوب و نسبت به شوهرش وفادار بود، کاتولیک بودن وی او را در انگلستان در معرض سوء ظن قرار داد. داشتن ارتباط با پاپ و قدرتهای خارجی و افسران نظامی انگلیسی، بدگمانیهای مردم را نسبت به چارلز بیشتر کرد و سبب تسریع جنگ داخلی شد. پس از ۱۶۴۴ در فرانسه میزیست و سخت میکوشید تا قدرتهای خارجی را به کومک شورش و جلوگیری از اعدام او (۱۶۴۹) برانگیزد. پس از بازگشت خاندان استوارت به انگلستان رفت ولی در ۱۶۶۵ دوباره به فرانسه باز گشت. باآنکه نتوانست پسرانش، چارلز II و جیمز II را به مذهب کاتولیک در آورد، اعتقادات دینی وی در آنان بی‌اثر نبود.

هنریسن[5]**، رابرت** (rābert henrisən)، ح ۱۴۲۵–ح ۱۵۰۶، شاعر اسکاتلندی. منظومه‌ی اصلی او، وصیتنامه‌ی کرسیدا، که قهرمان زن آن به صورت جذامی بدبختی از دنیا میرود، همچون مقدمه‌ای اخلاقی بر **تروئیلوس و کرسیدای** چاسر سروده شده است. تاحدی به علت همین منظومه، او را "چاسری اسکاتلندی" لقب داده‌اند. اینکه مزاج او بیش از چاسری بودن اسکاتلندی است، از خشکی و هولناکی قطعاتی از آثار او، همچون فابلهای اخلاقی ازوپ (۱۵۷۱)، آشکار می‌شود.

هنزا (hanzā)، دهستان (جمع ح ۴۲'۰۰۰)، بخش ساردویه، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)، دارای ۵۱ (۱) آبادی. کوهستانی، جنگلی، و سردسیر است. محصولاتش غلات و حبوبات است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

هنسن[6]**، جان** (jān hansən)، ۱۷۱۵–۸۳، اولین "رئیس جمهور کشمة در اجتماع کنگره"؛ مة مریلند. در انجمن قانونگذاری ایالتی مریلند شرکت داشت، و در جمع میهنپرستان در انقلاب امریکا فعالیت میکرد، و در ۱۷۸۰–۸۲ عضو کنگره‌ی مهاجرین بود. چون هنسن نخستین رئیس جمهوری بود که بنا بر مواد اتلاف برای دوره‌ی یکساله (۱۷۸۱–۸۲) برگزیده شده بود، غالباً از او به نام اولین رئیس جمهور کشمة ذکر می‌شود؛ ولی وظایف او منحصر به وظایف یک صاحب‌منصب دارای ریاست بود و ارتباطی به وظایف ریاست جمهوری مطابق قانون اساسی نداشت.

هنسن[7]**، جوسایا** (josāyā hensən)، ۱۷۸۹–۱۸۸۳، برده‌ی سیاهپوست؛ مة مریلند. ظاهراً همان عمو تم در **کلبه‌ی عمو تم** است. در ۱۸۲۵ دسته‌ای از بردگان ارباب خود را از مریلند به کنتاکی گریزاند. دوچار حیله و گرفتار شد و او را در جنوب فروختند، و در ۱۸۳۰ با زن و فرزندانش گریخت. در کانادا رهبر جامعه‌ی بردگان گریخته شد. زمانی که در کنتاکی بود به مذهب متودیست در آمده واعظ مذهبی شده بود، و به همین جهت زیاد سفر میکرد و ۳ بار هم به انگلستان رفت. زندگینامه‌ای از خود نوشت به نام زندگی جوسایا هنسن (۱۸۴۹) که ۲ بار در آن تجدید نظر کرد و بار آخر آن را به نام حقیقت نیرومندتر از افسانه است انتشار داد.

هنسن، ویلیام سمیوئل: ← هواپیمائی.

هنسن[8]**، هاوارد** (hāwārd hansən)، ۱۸۹۶–، آهنگساز و مربی امریکائی. در ۱۹۲۱ به رم رفت، و اولین امریکائی بود که به آکادمی امریکائی رم وارد شد. در بازگشت (۱۹۲۴) به امریکا مدیر مدرسه‌ی موسیقی ایستمن در راچستر نیو یورک شد. از جمله‌ی آثارش سمفونی رومانتیک (سمفونی شماره‌ی ۲، ۱۹۳۰) و اپرای مری ماونت (در ۱۹۳۴ اجرا شد) میباشد. آثار همسرائی و ارکستری او مشتمل است بر سرود برای پیشکامان (۱۹۴۸)، سرود کُرّوبی (۱۹۵۰)، و ترانه‌ی دموکراسی (۱۹۵۷).

هنعه (han'a)، ششمین منازل قمر.

هنگ[9] (hang)، در ریاضیات. هنگ عدد مختلط a+bi (← عدد، در ریاضیات، قسمت IX)، بنا بر تعریف، عدد $\sqrt{a^2+b^2}$ است. مثلاً، هنگ عدد ۳i+۴ مساوی است با $\sqrt{25}=5$ = $\sqrt{16+9}$. هنگ یک عدد مختلط را گاه قدر مطلق آن نیز میخوانند. نیز ← عدد، قسمت IX.

هنگام، در اصطلاح موسیقی، ← اکتاو.

هنگام (hengām) یا **هنجام** (henjām)، جزیره، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون استان هرمزگان)؛ ۵۵کیلومتری جغ قشم. هوای آن گرم و مرطوب است و دارای ارتفاعات پست آهکی است که بلندترین قله‌ی آنها، به نام میترا، ۱۰۶ متر ارتفاع دارد. عمق آب در کرانه‌های شمال شرقی آن ح ۱۰–۱۵ متر است و، از این لحاظ، کشتیها میتوانند به آن نزدیک شوند. از لحاظ موقعیت جغرافیائی دارای اهمیت نظامی است.

جزیره‌ی هنگام زمانی به اشغال پرتغالیها در آمد، و آنها در آن قلعه و پایگاه نظامی ساختند. در زمان شاه عباس I صفوی، به دست یاری نیروی دریائی انگلیس، از آنها مسترد شد و تا زمان تأسیس نیروی دریائی ایران از پایگاههای دریائی انگلستان بود، پس از آن به ایران واگذار شد (۱۳۱۳ هش) از آبادیهای آن فقط **هنگام نو** (جمع ۱۱۵ سش ۱۳۴۵ هش) و **هنگام کهنه** (جمع ۳۰۳ سش ۱۳۴۵ هش) قابل ذکرند.

هنگام کهنه، آبادی، ← هنگام، جزیره.

هنگام نو، آبادی، ← هنگام، جزیره.

هنگری: ← مجارستان.

هنگویه (honguye)، ده (جمع ۱'۰۱۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان فرامرزان، بخش بستک، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون استان هرمزگان)؛ ۴۲کیلومتری جغ بستک. محصولاتش غلات، خرما، و صیفی است.

هنگیانگ[10] (hengyāng)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعاً تخمیناً ۲۴۰'۰۰۰) هونان مرکزی، چین، کنار رود سیانگ. مرکز حمل و نقل ایالت هونان است. مصنوعاتش مواد شیمیائی، ماشین‌افزار، منسوجات، کاغذ، غذای آموده، و کود شیمیائی است. معادن سرب و روی در نزدیکی آن است.

هنگیست و هورسا[11] (hengist, horsā)، نام‌های دو برادر، که بنا بر روایات، رهبر تاخت و تاز ژرمنی قرن ۵م در انگلستان بودند. احتمال میرود که آنها برای کومک به برتانیها بر ضد پیکتها و اسکاتلندیها دعوت شده بودند، و در کنت ماندگار شدند.

هنله[12]**، یاکوب** (yākob henle)، ۱۸۰۹–۸۵، کالبدشناس و بافتشناس آلمانی؛ مة باویر. در ساختمان میکروسکوپی بافتها تحقیقات کرد. این نظریه‌ی پاستور را که "کهسازواره‌ها موجب بروز بیماریهای عفونی میشوند" پیشبینی کرد. اثر مهمش کتاب کالبدشناسی (۳ جلد، ۱۸۶۶–۷۱) است.

هنلی[13]**، ویلیام ارنست** (wilyām ërnəst henli)، ۱۸۴۹–۱۹۰۳، شاعر غزلسرای انگلیسی، نقدنویس و سردبیر نشریات ادبی. معروفترین شعرهایش انگلستان، انگلستان من و اینویکتوس است. در نوشتن ۴ نمایشنامه با ر. ل. ستیونسن همکاری کرد.

هنلی-آن-تمز[14] (henli_ān_temz)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۳۱'۷۴۴)، آکسفردشر، انگلستان مرکزی، در پای تپه‌های چیلترن، بر رود تمز. محل برگزاری مسابقات سالیانه‌ی بین‌المللی قایقرانی (تأسیس ۱۸۳۹) است. چند مدرسه‌ی انگلیسی و امریکائی و باشگاههای قایقرانی دارد.

هنوم[15] (hennom)، دره‌ای در غ اورشلیم، شاید همان وادی ربابه‌ی (rabāba-) کنونی. چون با توفت، جایگاه پرستش مولک، ارتباط داشت، به زشتی مشهور بود. یوشیا با آلوده کردن این وادی به پلیدیها و شکستن مجسمه‌ها، پرستش مولک را بر انداخت و پس از آن جایگاهی شد که پلیدیهای شهر به آنجا میریخت، و چون در دوران پرستش مولک آتش در آن افروخته میشد، و بعدها نیز پلیدیها را در آنجا به آتش میسوزاندند، یهودیان نام آن، گهنوم (جهنم،

(۱)Henrietta Anne (۲)H. of England (۳)Henriette Anne (۴)Henrietta Maria (۵)Henryson (۶)Hanson (۷)Henson (۸)Hanson (۹)modulus (۱۰)Hengyang (۱۱)Hengist and Horsa (۱۲)Henle (۱۳)Henley (۱۴)Henley-on-Thames (۱۵)Hinnom

زمین هنوم)، را اقتباس کردند و مخصوص مکان عذاب و شکنجه قرار دادند و لفظ جهنم از همین جا آمده است.

هنوی[1]، **جونس** (jōnəs hanwey)، ۱۷۱۲–۱۷۸۶، سیاح و نویسنده‌ی انگلیسی. در ۱۷۴۳ در رأس کاروانی برای تجارت از روسیه به ایران آمد، و درین مسافرت صدمات بسیار دید، و پس از چند سال در ۱۷۵۰ به انگلستان باز گشت، و به تحریر شرح مسافرت طولانی خود پرداخت که در ۱۷۵۳ در ۴ مجلد نشر یافت، آثار دیگری نیز دارد. اواخر عمر به امور خیریه پرداخت. گویند وی اولین کس بود که معمولاً با چتر در کوچه‌های لندن رفت و آمد میکرد.

هنی[2]، **سونیا** (sonyā heni)، ۱۹۱۳–۶۹، بانوی اسکیتباز (← اسکیتینگ) نروژی‌امریکائی؛ مت اوسلو. در ۸سالگی اسکیتبازی را آغاز کرد، و ۲ سال بعد برنده‌ی اولین جایزه‌ی مسابقه‌ی اسکیتبازی به خط مستقیم شد. ۱۰ سال پیاپی (۱۹۲۷–۳۶) برنده‌ی مسابقه‌ی بین‌المللی این بازی شد. در مسابقات اولمپیک سالهای ۱۹۲۸، ۱۹۳۲، و ۱۹۳۶ نیز مقام قهرمانی را کسب کرد. یک کتاب اوتو بیوگرافی به نام بالهایی بر پاهای من (۱۹۴۰) نوشته است.

هنیبل (hanibəl)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق آنیبال و هانیبال.

هنیبل[3] (hanibel)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۱۸٬۶۹۸)، ل‌ش میسوری، کنار رود میسی‌سیپی، کشمت، تأسیس ۱۸۱۹. رودبندر و مرکز خط آهن و شهر صنعتی است. ← مارک تواین کودکی خود را در این شهر گذرانید که خانه‌ی او را در آن محفوظ داشته‌اند.

هنینگ، مترجم قرآن؛ ← قرآن، قسمت X، بند (و–X).

هنینگ[4] **والتر برونو هرمان** (vālter bruno hermān hening)، ۱۹۰۸–۵۸، مستشرق انگلیسی، استاد تتبعات مربوط به آسیای مرکزی در مدرسه‌ی تحقیقات شرقی و افریقائی لندن، عضو فرهنگستان انگلستان. از آثار او سندیکا (۱۹۴۰) و زردشت، سیاستمدار یا جادوگر؟ (۱۹۵۱) است. از ۱۹۵۴ مدیر شورای اجرائی مجموعه‌ی کتیبه‌های ایرانی بوده است. در ۱۹۵۰ به دعوت دولت ایران سفری به ج ایران کرد، کتیبه‌های سرمشهد، نقش رستم، و کرتیر را تفسیر کرد.

هو: ← پشت‌بند.

هو، رابرت: ← هو، ریچارد مارچ.

هو[5]، **ریچارد مارچ** (ricārd mārc ho)، ۱۸۱۲–۸۶، مخترع امریکائی و سازنده‌ی ماشین‌های چاپ، فرزند مهتر رابرت هو (rābərt؛ ۱۷۸۴–۱۸۳۳) مؤسس شرکت رابرت هو و شرکا. وی مهمترین مخترع خاندان خود بود و ماشین چاپ استوانه‌ای اختراع نیپر[6] (neypər) را تکمیل کرد، و پس از آن شرکت او عمده‌ترین شرکت سازنده‌ی ماشین چاپ استوانه‌ای در کشمت شد. نخستین ماشین چاپ مسطح با دستگاه فشار استوانه‌ای را در کشمت او ساخت. در ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ نخستین ماشین چاپ روتاری (← چاپ) را هو اختراع کرد و ساخت، که در نتیجه‌ی آن سرعت چاپ ۴ برابر شد؛ ماشینهای روتاری او مدت ۲۰ سال در همه جا رایج بود، تا اینکه ویلیام بولک[7] (wilyām bulək ۱۸۱۳–۶۷) ماشین چاپی اختراع کرد که در آن واحد هر دو روی ورق کاغذ را چاپ میکرد و به جای ورق کاغذ نورد کاغذ در آن به کار میرفت. هو پس از آن به ساختن ماشینهای چاپی مشابه ماشین بولک پرداخت و آن را تکمیل کرد، و اساس کار ماشینهای کنونی همان تکاملی است که توسط وی برای ماشین چاپ فراهم آمده است.

هوا[8]، گازی که جو زمین را تشکیل میدهد. ترکیب متوسط آن، قطع نظر از بخار آب (← رطوبت) و غبار، به شرح ذیل است:

ترکیب متوسط هوا
(بر سطح زمین یا نزدیک آن)

ماده	درصد (بر حسب حجم هوای خشک)	درصد (برحسب وزن هوای‌خشک)
نیتروژن	۷۸,۰۸	۷۵,۵۴
اکسیژن	۲۰,۹۵	۲۳,۱۴
آرگون	۰,۹۳	۱,۲۷
انیدرید کربونیک	۰,۰۳	۰,۰۵
نئون	۰,۰۰۱۸	۰,۰۰۱۲
هلیوم	۰,۰۰۰۵	۰,۰۰۰۰۷
متان	۰,۰۰۰۲	
کریپتون	۰,۰۰۰۱	۰,۰۰۰۳
ئیدروژن	۰,۰۰۰۰۵	۰,۰۰۰۰۰۴
کسنون	۰,۰۰۰۰۰۸	$۳,۶ \times ۱۰^{-۵}$
اوزون	۰,۰۰۰۰۵	$۱,۷ \times ۱۰^{-۶}$

در بسیاری از محاسبات مهندسی، هوا را فقط مرکب از نیتروژن (۷۶,۸% وزن؛ ۷۹,۱% حجم) و اکسیژن (۲۳,۲% وزن؛ ۲۰,۹% حجم) محسوب میدارند. لفظ هوا گاهی نیز به جو زمین اطلاق میشود. هوا، مانند هر سیال دیگر، به اجسامی که در آن غوطه‌ورند فشار وارد می‌آورد، و این فشار به وسیله‌ی بارومتر سنجیده میشود. نیز ← هوای مایع؛ تهویه.

هوا[9] (وضع)، چگونگی وضع جوی در مکان و زمان معین از لحاظ دما، فشار جو، باد، رطوبت ابر، و بارش. هواشناسی اصلاً قدیمی است، و با پیدایش وسایل سریع ارتباطی بین نقاط دور‌دست امروزه خیلی توسعه یافته است. در ممالکی که مجهز به وسائل کافی هستند، روزانه نقشه‌ی هواشناسی منتشر میشود. بر این نقشه نتیجه‌ی اندازه‌گیریهای هر ایستگاه به وسیله‌ی اشکال و علامات ثبت میشود (خطوط همفشار [← همفشار، خط]، نواحی فشار پست و فشار بلند را مشخص میسازد، و منحنیهای درشت جبهه هوای گرم و سرد و قسمتهای سایه‌دار نواحی بارندگی را نمایش میدهد). پیشگوئیهای هواشناسی مبتنی بر تجربه است، زیرا عواملی که وضع هوا را در آینده مشخص میکند به طور کامل شناخته نشده است.

هوا، آلودگی[10]، آمیخته شدن هوا با گازهای سمی و ذرات خرد جامد و مایع، به حدی که بهداشت محیط‌زیست را در معرض خطر قرار دهد. منابع عمده‌ی آلودگی عبارت است از ترابری که، مثلاً در امریکا، بیش از ۵۰% آلودگی هوا نتیجه‌ی آن است، منابع تولید حرارت و نیرو؛ فرایندهای صنعتی؛ و سوزاندن فضولات. سوزاندن بنزین و سوختهای دیگر در اتومبیل و کامیون و هواپیمای جت، سبب تولید چندین نوع آلاینده‌ی [← آلوده‌ساز] دست اول میشود: اکسیدهای نیتروژن؛ هیدروکربورهای گازی؛ اکسید کربون؛ و تعداد زیادی ذرات، عمدةً سرب. در نور خورشید، اکسیدهای نیتروژن با هیدروکربورها ترکیب میشوند و آلاینده‌های دست دومی، به نام اکسنده‌های نوراشیمیائی (← نوراشیمی) فراهم میآید، که از آن جمله است اوزون، و پروکسی آسیتیل نیترات (PAN) که مایه‌ی سوزش چشم است. اکسیدهای نیتروژن همچنین با اکسیژن هوا ترکیب میشوند و دی‌اکسید نیتروژن میسازند، که گازی قهوه‌ای رنگ و بدبو است. در شهرهای بزرگ، همچون لوس‌آنجلس، که ترابری علت عمده‌ی آلودگی هوا است، دی اکسید نیتروژن با دیگر آلاینده‌ها و بخار آب هوا مخلوط میشود و مه دودآلود قهوه‌ای‌رنگی میسازد که نام انگلیسی آن ترکیبی از دو کلمه‌ی به معانی دود و مه است، و در فارسی میتوانیم آن را مهدود[11] (meh.dud) بخوانیم. در شهرها، تنها ترابری سبب آلودگی شدید هوا نیست، بلکه سوزاندن سوختهای سنگواره‌ای (زغال سنگ و نفت) در ایستگاه‌های تولید نیرو و کارخانه‌ها و دفاتر و خانه‌ها، و نیز از بین بردن فضولات به وسیله‌ی آتش‌زدن آنها، در آلودگی هوا تأثیر فراوان دارد. این احتراقهای عظیم سبب تولید خاکستر و دوده و ذرات دیگری به مقدار فراوان میشود که تیرگی هوای شهرهای بزرگ نتیجه‌ی آنها و نیز مقادیر عظیم اکسیدهای گوگرد است. این اکسیدها مایه‌ی زنگ زدن آهن، پوسیده شدن سنگهای ساختمانی، تجزیه‌ی نایلون، کدر شدن آلات نقره‌ای، و از بین رفتن گیاهان است. اکسیدهای گوگرد، همچون آلاینده‌های نوراشیمیائی، سبب بروز بیماریهای تنفسی همچون ورم شش، برونشیت، آسم، و حتی انفلوانزا و سرماخوردگیهای معمولی میشوند. هنگامی که وضع هوا چنان است که مهدود از روی شهر پراکنده نمیشود، ساکنان شهر، مخصوصاً خردسالان و سالخوردگان و بیماران مبتلا به بیماری‌های مزمن باید در داخل خانه‌های تهویه‌شده بمانند و از تلاشهای بدنی خودداری کنند. حوادث اسف‌انگیز ناشی از آلودگی هوا در شهرهای جهان—همچون مهدود سال ۱۹۵۲ لندن که سبب مرگ ۴٬۰۰۰ نفر شد—دولتها را به فکر چاره انداخته است. ولی حتی آلودگی روزانه‌ی هوا هم ممکن است آهسته و بآرامی در سلامت و رفتار مردم تأثیر کند. مثلاً، اکسید کربون، بدان سبب که اکسیژن را از جریان خون خارج میکند، سبب بی‌اشتهائی، خستگی، سردرد، بیهوشی، و کاهش هماهنگی عضلانی و حدّت

(۱) Hanway (۲) Henie (۳) Hannibal (۴) Henning (۵) Hoe (۶) Napier (۷) Bullock (۸) air (۹) weather (۱۰) air pollution (۱۱) smog [sm(oke)+(fo)g]

بصری میشود. آلودگی هوا ممکن است از راه‌هائی مخفی و کند که هنوز کشف نشده است، به ساکنان شهر آسیب برساند. به همین جهت اکنون پژوهشهائی صورت میگیرد تا معلوم کنند تأثیر درازمدت قرار گرفتن در معرض هوای با آلودگی کم تا چه اندازه است؛ و نیز معلوم کنند که آلاینده‌های هوا چگونه در بدن انسان با یکدیگر و با عوامل فیزیکی، همچون تغذیه و تلاش و الکل و دود سیگار و داروهای متعارفی فعل و انفعال میکنند. مسئله‌ی دیگری که مورد پژوهش قرار گرفته است ارتباط آلودگی هوا با سرطان و نقصهای نوزادان و موتاسیونهای ژنتیکی است.

هر نوع صناعت شکلی از آلودگی هوای مخصوص به خود دارد. پالایشگاههای نفت سبب زیاد شدن هیدروکربورها و ذرات خردی در هوا میشوند. کارخانه‌های ذوب آهن و فلزات و تهیه‌ی خمیر کاغذ و کاغذ و کارخانه‌های تولید مواد شیمیائی و سیمان و آسفالت، همه مقادیر کثیری ذرات وارد هوا میکنند. سیمهای بدون روپوشی که جریان برق پرولتاژ از آنها می‌گذرد، هوای مجاور خود را یونیده میکنند، و اوزون و آلاینده‌های خطرناک دیگری پدید میآورند. آلاینده‌های دیگر عبارت است از حشره‌کشها و موادی که برای از بین بردن علفهای هرز به کار میروند، فضولات رادیو اکتیو، و غبار حاصل از کودها و محلهای استخراج معادن و چراگاههای دامپروریها. تنها در کشت، خسارتی را که سالانه از این راه نتیجه میشود بالغ بر شانزده میلیارد دلار تخمین زده‌اند.

در سالهای اخیر، اغلب کشورها برای جلوگیری از آلودگی هوا، و به طور کلی محیط زیست، قوانین و مقررات خاص وضع کرده‌اند. اکنون در کشمت و ژاپن و اروپا کوششهای پیگیری میشود که منابع انرژی دیگری جز سوخت را جانشین آن کنند، که از آن جمله است انرژی همجوشی هسته‌ای و انرژی خورشیدی؛ و نیز در صدد آن هستند که وسایل ترابری را با برق یا بخار آب به کار اندازند.

هوا[1] (hevea، لتی)، (*Hevea brasiliensis*)، درخت بزرگ امریکای جنوبی از تیره‌ی فرفیون، عمده‌ترین منبع محصول کائوچوی طبیعی است، و در نواحی گرمسیری استوائی به مقدار زیاد کاشته میشود. از لحاظ کیفیت ظریفترین کائوچوی طبیعی را به دست میدهد. ارتفاع این درخت ممکن است تا بیش از ۳۰ متر برسد. شیرابه‌ی صمغی آن، که از آن لاستیک ساخته میشود، به وسیله‌ی شکاف دادن به‌تنه‌ی درخت در فواصل منظم به دست میآید. شروع بهره‌برداری از صمغ درخت از ۵ تا ۷ سالگی است.

هوابر[2] (havā.bor) یا **نیمرخ آئرودینامیکی** (āerodināmiki؛ فس)، هر جسمی که، به مقتضای شکل خود، در برابر روانه‌ی متحرک هوا رد عمل مفیدی ظاهر سازد. بال هواپیما یکی از اشکال معمولی هوابر است؛ هنگامی که بال در هوا حرکت میکند، منطقه‌ای کمفشار بر روی آن و منطقه‌ای پرفشار در زیر تولید می‌شود؛ در نتیجه، در منطقه‌ی کمفشار نیروئی برآورد تولید میشود که بال را به طرف بالا می‌راند. بعضی نیمرخها را میتوان بر حسب رد عملهای متفاوتی که مطلوب است به کار انداخت. شهپرها (← هواپیما) را میتوان به منظور کج کردن هواپیما و چرخاندن آن به کار گرفت. ملخ هوابر دوّاری است که چنان نسبت به هواپیما قرار گرفته که براور حاصل از آن به صورت نیروی کشش هواپیما به جلو در میآید؛ به وسیله‌ی تغییر گام (← پا در پیچ) ملخ میتوان کشش را تغییر داد.

هوابرده[3] (havā.borde)، آنچه به وسیله‌ی هوا حمل یا نگاه داشته میشود، مثلاً هواپیما.

هواپیما[4] یا (سابقاً) **طیاره**، وسیله‌ی نقلیه‌ای سنگینتر از هوا که به وسیله‌ای مکانیکی رانده میشود، و بالهای ثابتش عمل مکانیکی هوا را در ضمن پرواز تحمل میکند. در آغاز میکوشیدند تا ماشینهای پرنده‌ای مبتنی بر اصل پرواز مرغ بسازند، ولی تا آغاز قرن ۴۲۰ پرواز با وسیله‌ی نقلیه‌ی سنگینتر از هوا میسر نشد. در ۱۷ دسامبر ۱۹۰۳، ـــ برادران رایت نخستین ماشین پرنده‌ی سنگینتر از هوا و دارای حجم بزرگ را در نزدیکی کیتی هاک ساخته و به کار انداختند. نخستین پرواز ۱۲ ثانیه طول کشید، ولی پرواز دیگری که در همان روز صورت گرفت مدت بیشتری داشت؛ فرود آمدن با ایمنی همراه بود. آن ماشین دوباله (هواپیمائی با دو سطح اصلی متکی بر هوا یا بال) بود و دو ملخ داشت که با موتور بنزینی کار میکرد. هواپیماهای جدید یکباله است و ممکن است بال دراز یا متوسط یا کوتاه داشته باشند. هواپیماها را از لحاظ نیروی پیشرانی به ۳ نوع جت، توربوجت، و موشکی (← جت) تقسیم میکنند. هواپیما ۶ قسمت اساسی دارد، بدنه، بالها، سکانهای ثابت، سکان عمودی، یک یا چند موتور، و چرخ فرود آمدن (شکل). بدنه مهمترین قسمت است و چنان ساخته شده است که مقاومت هوا در برابر آن به

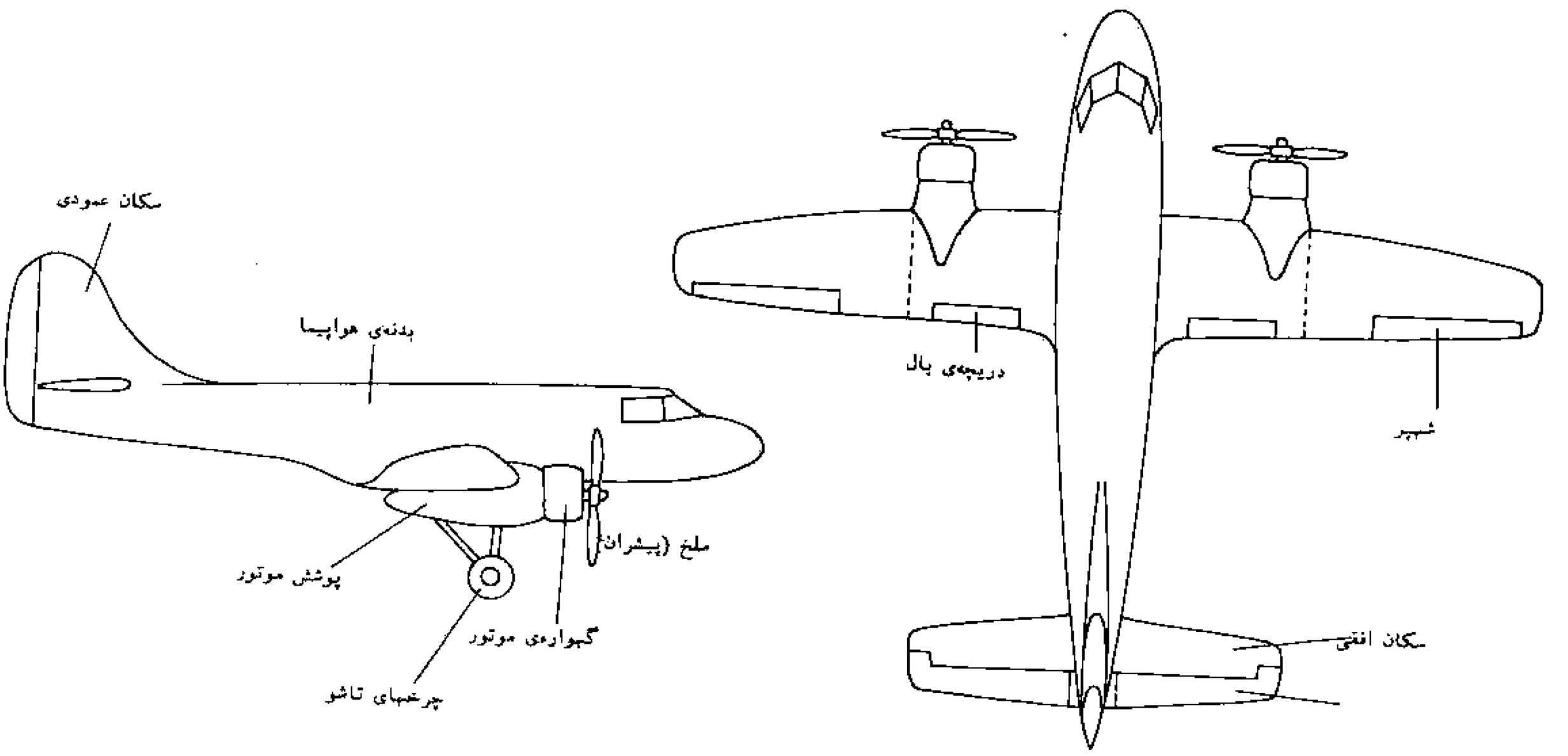

(۱)Para rubber tree (۲)airfoil (۳)air-borne (۴)airplane; aeroplane; aircraft

حد اقل برسد. بالها وسیله‌ی نگاه داشتن هواپیما بر روی هوا هستند. براور هواپیما، یا نیروئی که آن را در پرواز تحمل میکند، اساساً نتیجه‌ی عمل مستقیم هوا بر سطوح بالها است، که موجب میشود هوا به سوی پایین شتاب پیدا کند. براور با سرعت تغییر میکند، و حد اقل سرعتی وجود دارد که با آن پرواز امکانپذیر میشود. بر لبه‌ی خلفی بالها سطوح آویزانی به نام شهپر[1]ها هست که برای کنترول طرفی و چرخاندن هواپیما به کار میرود. پایداری در جهت پرواز به وسیله‌ی باله‌ی دم صورت میگیرد که یک هوابر قرار گرفته در دنبال هواپیما است. صفحه‌ی دم هوابر افقی واقع در ناحیه‌ی دم هواپیما است که حرکت سر و ته هواپیما را کنترول میکند. سکان که معمولاً در عقب باله‌ی دم است، هوابری فرعی است که در پرواز متعارفی میتواند جهت حرکت هواپیما را تغییر دهد. تا این اواخر اغلب موتورهای هواپیماها از نوع دررنسوز (← موتور با احتراق داخلی) بود، ولی از جنگ II به بعد موتورهای با توربین گازی اهمیت فراوان یافت، و از آن زمان به بعد پیشرانه‌ی جتی در بیشتر هواپیماهای نظامی و تجارتی وسیله‌ی اصلی تولید نیروی محرک شده است. این امر تأثیر مهمی بر شکل ساختمان هواپیماها داشته است که ارتباط نزدیکی با نسبت میان قدرت بارکشی (بر حسب اسب بخار) هواپیما و وزن آن دارد. در ماشین برادران رایت برای هر اسب بخار وزنی حدود ۵٫۵ کگ وجود داشت. در موتورهای جدید این وزن حدود نیم کگ و کمتر است. با موتورهای جتی قدرت بارکشی چندان افزایش یافته است که دیگر هواپیما برای صعود اتکای کمتری به خصوصیات آئرودینامیکی ساختمان بالها دارد. در نتیجه بالها کوتاهتر شده و عقبتر رفته است. در بعضی از موارد سطح بالمانندی که از جلو تا عقب هواپیما به شکل مثلثی به طرف خارج ممتد است، جانشین بال شده است. سطوح دیگر همچون باله‌ی دم و صفحه‌ی دم نیز تغییراتی پیدا کرده است. چرخ فرود آمدن در زیر هواپیما قرار دارد و هنگامی که هواپیما بر روی زمین یا روی آب است وزن آن را تحمل میکند، و در فرود از تکان آن میکاهد. برای تأمین سلامت پرواز کارهای فراوانی جهت بهبود بخشیدن به تعادل و استقرار و کنترول پرواز و عوامل دیگر صورت گرفته است. ← نیز هواپیمائی؛ هلیکوپتر؛ گلایدر.

هواپیمائی[2]، اصطلاحی که در مفهوم وسیع بر همه‌ی فعالیتها و وسایل اعمال مربوط به پرواز اطلاق میشود. لئوناردو دا وینچی نخستین بار پرواز را از لحاظ علمی مورد مطالعه قرار داد. نخستین پرواز (۱۷۸۳) با نقاله‌های سبکتر از هوا (← بالون) صورت گرفت. از پیشتازان پرواز با نقاله‌های سنگینتر از هوا این کسان بیشتر قابل ذکرند: سر جورج کیلی[3] (ser jorj keyli؛ ۱۷۷۳–۱۸۵۷، دانشمند و مخترع انگلیسی) که اولین تحقیقات خود را در ۱۸۰۹–10 منتشر کرد، و همین تحقیقات اساس آئرودینامیک جدید قرار گرفت؛ ویلیام سمیوئل هنسن[4] (wilyām samyuəl hensən؛ مخترع انگلیسی، که هواپیماهای تکبال جدید را پیش‌بینی کرد، ۱۸۴۲)؛ جان سترینگفلو[5] (jān stringfelo؛ سازنده‌ی نخستین نمونه‌ی هواپیمائی که با موتور پرواز میکرد و آن را اولین هواپیمائی میدانند که پرواز کرده است)؛ فرانسیس هربرت ونهم[6] (frānsis hërbərt wenhəm؛ طراح آزمایش با ⇐ تونل باد، ۱۸۶۶)؛ آلفونس پنو[7] (ālfons peno؛ ۱۸۵۰–۸۰) مهندس فرانسوی که با پول گوشو[8] (pol gošo) طرح هواپیمای تکبال قابل نشستن بر روی آب را ریختند، (۱۸۷۸)؛ کلمان آدر[9] (klemān āder؛ ۱۸۴۱–۱۹۲۵، مهندس فرانسوی) که هواپیمای تکبال به شکل خفاش او پرواز کرد (۱۸۹۰)؛ سر هایرم ستیونز مکسیم (← ماکسیم، خاندان) که هواپیمای متحرک با نیروی بخار را ساخت (۱۸۹۴)؛ س. پ. لنگلی و اوتو لیلینتال، نخستین هواپیمائی که با موتور کار میکرد و انسان با آن پرواز کرد، توسط اورویل رایت (← رایت، برادران) به کار افتاد و تجربه‌ی او را برادرش ویلبر رایت تکرار کرد (۱۷ دسامبر ۱۹۰۳، کیتی هاک، کارولینای شمالی). لوئی بلریو بر دریای مانش پرواز کرد (۱۹۰۹). گلن کرتیس[10] (glen kërtis) نخستین قایق پرنده را ساخت (۱۹۱۲). پس از جنگ I، هواپیمائی اهمیت فراوان پیدا کرد. نخستین عبور با هواپیما از ل قطا توسط ا. سی. رید با قایق پرنده‌ی نیروی دریائی کشمة صورت گرفت (۱۹۱۹). سر جان ویلیام آلکاک[11] (sər jān wilyām ālkāk؛ ۱۸۹۲–۱۹۱۹) و آرثر ویتن براون[12] (arţər witən brān؛ ۱۸۸۶–۱۹۴۸) میان نیوفندلند و ایرلند پرواز کردند (۱۹۱۹). و سر راس سمیث[13] (sər rās smiţ؛ ۱۸۹۲–۱۹۲۲) میان لندن و استرالیا (۱۹۱۹). ر. ا. برد و فلوید بنت[14] (floyd benet؛ ۱۸۹۰–۱۹۲۸) میان سپیتزبرگ و قطب شمال پرواز کردند (۱۹۲۶). ج. ا. لیندبرگ بتنهائی بر فراز قطا پرواز کرد (۱۹۲۷). هرمان کول[15] (hermān kël؛ ۱۸۸۸–۱۹۳۸، خلبان آلمانی) و گ. فون هونفلد[16] (hünefeld) از ایرلند به نیوفندلند پرواز کردند (۱۹۲۸). سر چارلز ادوارد کینگسفردسمیث[17] (ser cārlz ed-ward kingzfərd-smit؛ خلبان استرالیائی) کسی است که بر فراز قکم از سان فرانسیسکو به استرالیا، با ۲ توقف، پرواز کرده است (۱۹۲۸). در ۱۹۳۱ اولین پرواز بدون توقف از ژاپن به ایالت واشینگتن انجام گرفت. ویلی پوست و هرلد گتی[18] (harəld gati) به دور کره‌ی زمین پرواز کردند (۱۹۳۱)؛ پوست بتنهائی کره‌ی زمین را دور زد (۱۹۳۳). امیلیا ارهارت نخستین زنی است که به عنوان مسافر (۱۹۲۸)، و سپس بتنهائی (۱۹۳۲) بر فراز قطا پرواز کرده است. ترابری هوائی کشمة تا ۱۹۳۵ برای پسترسانی بود، و بعداً برای حمل و نقل مسافر قابل بهره‌برداری شد. خطوط هوائی پان‌امریکن (بعدها خطوط هوائی جهانی پان امریکن) در ۱۹۳۴ ترابری پستی هوائی را آغاز کرد. نخستین سرویس هوائی حمل و نقل مسافر بر فراز قطا توسط پان امریکن در ۱۹۳۹ به راه افتاد. در جنگ II فرماندهی نظامی ترابری هوائی و سرویس ترابری هوائی نیروی دریائی کشمة پیشتازان خطوط هوائی سراسر کره‌ی زمین بودند. سرهنگ دیوید شیلینگ[19] (deyvid šiling) نخستین پرواز با جت را بر فراز قطا انجام داد (۱۹۵۰). چارلز بلر[20] (cārlz bler) نخستین کسی است که تنها به قطب شمال پرواز کرد (۱۹۵۱). با دو هلیکوپتر اس–۵۵ کشمة نخستین پرواز با هلیکوپتر بر فراز قطا صورت گرفت (۱۹۵۲). خطوط هوائی جت عموماً مخصوص پروازهای داخلی و پرواز‌های میان قاره‌ها است.

تاریخچه هواپیمائی در ایران. در سال ۱۳۰۶ هش، به موجب امتیاز مخصوصی که به تصویب مجلس شورای ملی رسید، ۲٬۷۱۷ کم خطوط هوائی ایران به مدت ۵ سال به شرکت آلمانی هواپیمائی یونکرس (yunkers) واگذار شد. در ۱۳۱۷ هش، به شرکت هواپیمائی لوفتهانزا اجازه داده شد که هواپیماهای آن، که ماهی یک بار از برلین به کابل پرواز میکردند، در تهران فرود آیند. پس از یک سال از خاتمه‌ی این اجازه، ایران از داشتن خطوط هواپیمائی منظم محروم ماند. با ازدیاد تعداد مسافر و بسته‌های پست هوائی، و همچنین شرکت ایران در سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری، و انعقاد قراردادهای حمل و نقل هوائی، شرکتهای مختلفی مانند ارفرانس، ک.ال.ام، ای.آ.ای، پان آمریکن، لوفتهانزا، و غیره، خطوط هوائی در این کشور دایر کردند. دو شرکت ایرانی به نام شرکت هواپیمائی ایران و شرکت هواپیمائی پارس نیز تشکیل شد، که پروازشان اغلب محدود به نقاط داخلی و کشورهای مجاور بود. در اردیبهشت ۱۳۳۷ هش دو شرکت فوق به موجب قانونی که از مجلس شورای ملی گذشت، شرکت واحدی به نام ⇐ شرکت هواپیمائی ملی ایران را تشکیل دادند، و ضمناً دولت نیز از این شرکت پشتیبانی میکرد. اکنون شرکت هواپیمائی ملی ایران در تمام خطوط هوائی داخلی کار میکند، و سرویس خطوط هوائی خارجی به اغلب کشورهای جهان را نیز به عهده دارد. نیز ← نیروی هوائی ایران؛ هلیکوپتر؛ هواپیما.

هواپیمائی کشوری، سازمان، سازمانی که قانون آن در ۱۳۲۸ هش به تصویب رسید. در آن قانون اداره‌ی هواپیمائی کشوری نام داشت و جزء وزارت راه بود. در ۱۳۵۳ هش نامش به سازمان هواپیمائی کشوری تغییر یافت، جزء وزارت جنگ شد، و رئیس آن سمت معاونت وزارت

---

(۱) aileron (۲) aviation (۳) Cayley (۴) Honson (۵) Stringfellow (۶) Wenham (۷) Penaud (۸) Gauchot (۹) Ader (۱۰) Curtiss (۱۱) Alcock (۱۲) Brown (۱۳) Smith (۱۴) Bennett (۱۵) Köhl (۱۶) Hunefeld (۱۷) Kingsford-Smith (۱۸) Gatty (۱۹) Schilling (۲۰) Blair

جنگ را داشت. با کومکهای فنی که از سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری میگیرد موفق به تکمیل فرودگاهها، نصب وسائل بیسیم و ناوبری هوائی، و همچنین تربیت عده‌ای کارکنان ورزیده در امور مراقبت هوائی، هواشناسی، و بیسیم شده که میتوانند اطلاعات لازم را به هواپیماهائی که در دالانهای هوائی (← دالان هوائی) پرواز می‌کنند بدهند. اجازه‌ی پرواز هواپیماهای غیر نظامی و تشخیص صلاحیت کارکنان آنها با این سازمان است.

هواپیمائی ملی ایران، شرکت: ⇐ شرکت هواپیمائی ملی ایران.

هواپیمای بی‌موتور: ← گلایدر.

هواتاب یا شبتاب یا زمینتاب: ← وان الن، کمربندهای.

هوادس[1] (huādes)، در نجوم، خوشه‌ی باز (← خوشه‌ها) به شکل V در صورت فلکی ثور که اسمش در ادبیات کلاسیک زیاد آمده است. دبران در آن است ولی جزء خوشه نیست.

هوار[2]، **کلمان** (klemān huār)، صورت فارسی نام **کلمان امبو اوار** (ambo ūār)، ۱۸۵۴–۱۹۲۶، مستشرق فرانسوی و مترجم سفارت فرانسه در دمشق. وی زبانهای فارسی و عربی را میدانست، البداء و التاریخ، رباعیات باباطاهر عریان، و دستور زبان فارسی را منتشر کرد؛ گرشاسب‌نامه‌ی اسدی را تصحیح کرد؛ و رساله‌ای در باره‌ی باب و کتاب خطاطان و مصوران مشرق اسلامی را نوشت.

هوازدگی[3] (havā.zadegi) یا **آزار هوا**، ناراحتیها و اختلالهای ناشی از صعود به ارتفاع زیاد، یا پرواز با هواپیما در ارتفاع زیاد یا با سرعت خیلی زیاد. صعود سریع سبب میشود که گاز ازت، که در فشار عادی در خون محلول است، به صورت حبابهائی در آید. این حبابها در عروق شعریه گیر میکنند، و جریان خون را بند میآورند. همچنین، بر اثر نقصان فشار جو در ارتفاعات، اکسیژن خون کم میشود، و این سبب سستی عضلات و بیهوشی میگردد (آزار بلندی).

هوازن (havāzen)، قبیله‌ی عرب که از جنبه‌ی انساب به قیس ابن عیلان میرسد (← ربیعه، شجره، ص ۱۰۷۴). منازل ایشان در قسمتهائی از نجد مجاور یمن بود و حنین نزدیک طائف از وادی‌های بنی هوازن است. نیز ← ثقیف.

هواسکار، برای نامهائی که به این صورت می‌یابید به تلفظ صحیح آن ⇐ اواسکار رجوع کنید.

هواسنج، اصطلاح فارسی معادل بارومتر.

هواسنگ یا آئرولیت: ← شهابسنگ.

هواشناسی[4]، یا **علم کائنات الجو**، شاخه‌ای از فیزیک که در باره‌ی جو و بالخاصه تغییرات هوا بحث میکند. این علم با مشاهده‌ی اوضاع جوی توسط انسان ابتدائی آغاز شد که منابع غذائی او به آنها بستگی داشت. تحقیقات قدیمی در باره‌ی پدیده‌های هواشناختی در سفر ایوب از کتبهٔ آمده است. این اعتقاد که از روی اوضاع و احوال ۱۲ روز آغاز سال میتوان اوضاع و احوال ۱۲ ماه را پیشبینی کرد، از قرن ۱۵م ق‌م سابقه دارد، ارسطو در قرن ۴م ق‌م نخستین کتاب کائنات جو را نوشت که مدت ۲۰۰۰ سال اثر استانده در این موضوع بود. با پیشرفت علم فیزیک و اختراع اسبابهای هواشناسی، این علم ترقی تازه‌ای آغاز کرد؛ از جمله‌ی این اسبابها اینها است: بادنمای لئوناردو دا وینچی(۱۵۰۰)، دماسنج گالیله (ح ۱۵۹۳)، و بارومتر جیوه‌ای توریچلی (۱۶۴۳). از جمله‌ی پیشرفتهای بعدی این علم است: نخستین گزارش ادمند هاله از بادهای بسامان و بادهای موسمی (۱۶۸۶)، ترسیم (۱۸۲۰) نخستین نقشه‌ی وضع هوا توسط براندس[5] (brāndəs)، معرفی چرخه‌ها توسط و. سی. ویلیام ردفیلد[6] (wilyām redfild؛ ۱۷۸۹–۱۸۵۷) به عنوان طوفانهای چرخنده (۱۸۴۰)، و نظریه‌ی و. فرل در باره‌ی جریان عمومی جو (۱۸۵۶). اختراع تلگراف فرصتی پیش آورد که توانستند داده‌های مربوط به اوضاع جوی را از ایستگاههای دور جمع‌آوری کنند. میان جبهه I و جبهه II، و. بیرکنس جبهه‌ی قطبی را کشف و نظریه‌ی موجی خود را در باره‌ی چرخه‌ها عرضه کرد. یک هواشناس امریکائی، به نام راسبی[7] (rāsbi)، به تحلیل ریاضی شرایط وضع هوا پرداخت. از کسان دیگری که در پیشرفت این علم سهیم بوده‌اند، اینان بیشتر نامبردارند: جیمز پالرد اسپی[8] (jeyms pālərd espi؛ ۱۷۸۵–۱۸۶۵)، آ. ف. هومبولت، ا. باکن، یولیوس هان[9] (yulius hān؛ ۱۸۳۹–۱۹۲۱)، مشیو فانتین ماری[10] (maṭiu fānteyn māri؛ ۱۸۰۶–۷۳)، ک. ابی، لرد ریلی، ک. ه. د. بویس‌بالو، ویلیام جکسن هامفریز[11] wilyām jaksən hāmfriz؛ ۱۸۶۲–۱۹۴۹، فیزیکدان امریکائی). از ۱۹۵۹ کشمهٔ چند ماهواره به فضا فرستاده است که تشکیل ابرها را در نقاط مختلف زمین عکسبرداری و به زمین مخابره میکنند. از ایستگاههای هواشناسی خودکار پرا‌کنده در سراسر زمین اطلاعات به یک حسابگر مرکزی میرسد و پیشگوئی وضع کلی هوا بنا بر این اطلاعات صورت میگیرد. نیز ← آثار علوی.

هواشناسی، اداره‌ی کل. به منظور توسعه دادن و متمرکز ساختن فعالیتهای هواشناسی، به موجب قانون مصوب اسفند ۱۳۳۷ هش، در وزارت راه اداره‌ای بدین نام تأسیس شد. وظایف آن تأسیس ایستگاههای هواشناسی و تفحصات علمی و تربیت کارمندان فنی است.

هوا کو‌فنگ: ← هوا کو‌فنگ، رئیس جمهور چین.

هوا کو‌فنگ[12] (hua ko-feng) یا **هوا کو‌فنگ** (-kuo-)، ۱۹۲۲؟– ، نخست‌وزیر (۱۹۷۶–۱۹۸۰) و رئیس (۱۹۷۶–۸۱) حزب کمونیست چین. مرگ (۱۹۷۶) دو مرد اول چین—چوئن‌لای و مائو تسه‌تونگ— در سیاست کلی چین تأثیر عمیقی پدید آورد. مردی که استعداد و مهارت نامنتظری در برخورد با بحران نشان داد، یکی از اعضای گمنام حزب، به نام هوا کو‌فنگ بود؛ در فوریه‌ی ۱۹۷۶ وی به جای چوئن لای به کفالت نخست وزیری، و ۲ ماه بعد به‌نخست‌وزیری منصوب شد. در اکتبر همین سال، با مرگ مائو تسه‌تونگ، به جای وی به ریاست حزب کمونیست چین انتخاب شد. ظاهراً در یک خانواده‌ی روستائی در ایالت شانسی متولد شده، و با مائو تسه‌تونگ خویشاوندی دارد. اطلاعات محدودی که از زندگی هواکو‌فنگ به دست آمده نشان میدهد که وی همیشه بی‌اندازه به مائو نزدیک بوده؛ در دوره‌ی انقلاب فرهنگی در چین (اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰) با رهبران نظامی هونان به مخالفت بر خاست، و مائو با انتقال دادن وی به پکن او را نجات داد. پس از آن نیز رادیکالها، که در اوج قدرت بودند با وی به مبارزه پرداختند، و این بار نیز مائو او را نجات داد.

مهارت اداری هوا کو‌فنگ مورد توجه بوده است. در ۱۹۵۵ دبیر کمیته‌ی محلی حزب بود. در نهمین کنگره‌ی حزب (۱۹۶۹) به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب شد، در ۱۹۷۳ به عضویت پولیتبورو در آمد، و در ۱۹۷۵ وزیر امنیت عمومی شد. در شهریور ماه ۱۳۵۷ رسماً از ایران دیدار کرد. در ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۰ از مقام نخست‌وزیری استعفا کرد، در ژوئیه‌ی ۱۹۸۱ از ریاست حزب کمونیست کناره گرفت.

هواکینتوس[13](huākintos)، در اساطیر یونان، جوان زیبائی که محبوب آپولون و زفوروس (باد مغرب) بود. چون به زفوروس اعتنائی نمیکرد، هنگامی که با آپولون مشغول بازی حلقه‌پرانی بود، زفوروس حلقه‌ای را که آپولون پرت کرد منحرف ساخته باعث قتل او شد. از خون وی گل سنبل (یا هواکینتوس) برخاست.

هواگاز[14](havā.gāz)، سوختی که قسمت عمده‌ی آن اکسید کربون و نیتروژن است. آن را از عبور دادن هوای فشرده از کوره‌ای که در آن زغال سنگ یا کوک به حال سوختن است، به دست میآورند. کربون زغال با اکسیژن هوا تولید اکسید کربون میکند و نیتروژن بدون تغییر از میان کوره میگذرد. اگر همراه با هوا بخار آب نیز به کوره داخل کنند، هواگاز ئیدروژن نیز پیدا میکند. به علت آنکه ح ۶۰٪ هوا گاز نیتروژن است، ارزش حرارتی آن پایین است. چون ارزان تمام میشود، در صنعت مورد استعمال فراوان دارد. نیز از آن برای ساختن امونیاک ترکیبی استفاده میکنند.

هوالالای، کوه، ← هاوالی.

هولتسوارن، خاندان آلمانی، ← هوهانزولرن.

هوانس خان، ماسی‌یان: ← ماسی‌یان، هوانس خان.

هولنشتاوفن: ← هوهنشتاوفن.

هوانگپو، رود چین، ← وانگپو.

هوانگ‌پو: ← وامپولا، شهر، چین.

هوانگ تی[15] (huāng ti) [= امپراطور زرد]، سومین امپراطور از سه امپراطور افسانه‌ای ماقبل تاریخ چین. اختراع بسیاری از لوازم اساسی تمدن از قبیل آجر و اسبابهای موسیقی

(۱)Hyades (۲)Huart (۳)airsickness (۴)meteorology (۵)Brandes (۶)Redfield (۷)Rossby (۸)Espy (۹)Hann (۱۰)Maury (۱۱)Humphreys (۱۲)Hua Kuo-feng (۱۳)Hyacinth (۱۴)air gas; producer gas (۱۵)Huang-Ti

را به او نسبت داده‌اند. بنا بر روایات، وی نخستین سازمان‌دهنده و متحد کننده‌ی ملت چین، و همسرش نخستین اهلی‌کننده‌ی کرم ابریشم بوده است. نیز ← چینی، موسیقی.

هوانگ‌شی[1] (huāng-šī)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۲۰۰'۰۰۰)، ش ایالت هوپه، چین، بر رود یانگتسه. یک مرکز جدید صنعتی است که پس از ۱۹۵۰ ساخته شده؛ دارای یک مجتمع عظیم آهن و فولادسازی است. دیگر صنایع آن تهیه‌ی سیمان، مصالح ساختمانی، منسوجات، و مواد غذائی آموده است.

هوانگ های: ← دریای زرد.

هوانگ هو[2] (huāng ho) یا **رود زرد**، دومین رود بزرگ چین(اولی یانگتسه)، به طول ح ۴'۸۳۰ کم. در ایالت چینگهای سرچشمه گرفته به خلیج چیلی از دریای زرد میریزد. به سبب طغیانهای مخربش به "اندوه چین" معروف است. از قرن ۴ ق‌م هوانگ هوی سفلی ح ۱'۵۰۰ بار طغیان مخرب داشته، و ۹ بار مسیرش تغییر کرده است. در ۱۹۳۸ چینیها برای جلوگیری از پیشرفت ژاپونیها مسیر آن را به سوی ج تغییر داده، و پهنه‌ای به وسعت بیش از ۵۱'۸۰۰ کم را مورد طغیان قرار دادند، و بدین ترتیب ح ۹۰۰'۰۰۰ تن کشته شدند؛ در ۱۹۴۷ مسیر آن به محل اولیه‌اش باز گردانده شد. از ۱۹۵۵ چین یک طرح ساختمانی ۵۰ساله برای کنترول هوانگ هو در نظر گرفته است.

هوئنلوه‌شیلینگسفورست[3]، گراف **کلودویگ تسو** (-gräf klodvig tsu hoenloe-ši-lingsfürst)، ۱۸۱۹–۱۹۰۱، سیاستمدار آلمانی؛ متسویس. به عنوان نخست‌وزیر (۱۸۶۶–۷۰) باواریا، به وحدت بخشیدن آلمان کومک کرد، و در ۱۸۷۱ به خدمت امپراطوری آلمان در آمد و یکی از پشتیبانان بیسمارک شد. سفیر کبیر در پاریس (۱۸۷۴–۸۰) و فرماندار (۱۸۸۵–۹۴) آلزاس و لورن بود. در ۱۸۹۴ به جانشینی کاپریوی صدر اعظم آلمان شد، و جمیع وظایف خود را به هیئت دولت خودش، خصوصاً به فورست برنهارد فون بولو، واگذار کرد. پس از کناره‌گیری (۱۹۰۰) هوئنلوئه، فون بولو جانشین او در صدارت شد.

هوئنلیندن[4] (hoenlinden)، دهکده (در ۱۹۶۸ حه تخمیناً ۱'۸۰۰)، باواریای علیا، در ۳۲کیلومتری ش مونیخ. صحنه‌ی پیروزی فرانسویان بر اتریشیها (۱۸۰۰) بود، که به پیمان صلح لونویل (۱۸۰۱) انجامید.

هوانوردی، قوانین[5]، در وسیعترین معنی، هر قانونی که به استفاده‌ی از هوا مربوط میشود، و از جمله‌ی آن است استفاده‌ی از ارتباطات رادیوئی و تلگرافی، به صورت معمولیتر، اشاره به قوانینی است که به هوانوردی کشوری مربوط میشود. توسعه‌ی ترابری هوائی به مقیاس وسیع پس از جه I، نیاز به رعایت مقررات ملی و بین‌المللی را همراه داشت. در ۱۹۱۹ از مذاکراتی که در مجمعی میان کشورهای پیروزشده در جه I صورت گرفت، قرارداد بین‌المللی برای ناوردانی هوائی نتیجه شد که معمولاً به نام "قرارداد پاریس" خوانده میشود. این قرارداد سازشی میان دو نظر متناقض بود: بعضی از کشورها نظرشان این بود که هر کشور حق حاکمیت بر هوای بالای سرزمین خود را دارد، نظر بعضی دیگر آن بود که در هوا باید نوعی آزادی برای پرواز، همچون آزادی دریاها برای کشتیرانی، وجود داشته باشد. بنا بر این، در آن قرارداد حق حاکمیت هر کشور بر هوای آن شناخته شد بی‌آنکه این حق زیانی به پرواز بی‌خطر هواپیمای کشور دیگری در این فضا برساند، و نیز چنان مقرر شد که هر وسیله‌ی نقلیه‌ی هوائی (مانند هر کشتی) باید یک ملیت ثبت‌شده داشته باشد، و هوانوردان نیز باید تصدیق صلاحیت و پروانه‌ی پرواز داشته باشند. انگلستان، فرانسه، ایتالیا و ژاپن از جمله‌ی ۳۳ دولتی بودند که قرارداد را امضا کردند. کشمت قرارداد را امضا کرد ولی آن قرارداد از تصویب کنگره نگذشت. در قانون تجارت هوائی کشمت (۱۹۲۶) مقررات فدرالی در مورد پروانه داشتن هوانوردان، خط هوائی، ارتفاع پرواز، وسایل و تجهیزات علمی برای پرواز، و چیزهای نظیر آنها وضع شد. قدرت اجرائی به اداره‌ی تجارت هوائی در وزارت تجارت محول شد که بعدها وظایف آن بر عهده‌ی اداره‌ی هواپیمائی کشوری و سپس آژانس هواپیمائی فدرال (۱۹۵۸) قرار گرفت. کشورهای دیگر نیز قوانینی به مقتضای قرارداد پاریس وضع کردند، و نیز موافقتنامه‌های دوجانبه میان کشورها و قراردادهای عمومی بسته شد. در جه II احتیاج به مقررات محکمتری برای ترابری هوائی بین‌المللی و همچنین یکنواخت بودن تجهیزات و قوانین و مقررات بیشتر احساس شد. حتی پیش از پایان جنگ کنفرانسی برای هواپیمائی کشوری بین‌المللی در شیکاگو تشکیل شد (نوامبر ۱۹۴۱) که نمایندگان ۵۲ کشور در آن شرکت داشتند، ولی تجشم در آن شرکت نکرد. چندین موافقت‌نامه در آن به امضا رسید. از "پنج آزادی هوائی" سخن زیاد رفت، آزادی پرواز در فضای هوائی کشورها بدون نشستن بر زمین؛ آزادی برای فرود آمدن به منظورهای غیر حمل بار و مسافر؛ حق پیاده کردن بار و مسافر از کشوری که هواپیما در آن به ثبت رسیده است؛ حق بر داشتن بار و مسافر گرفتن برای کشوری که هواپیما در آن به ثبت رسیده است؛ و حق حمل بار و مسافر میان دو کشور بیگانه. دو حق اول پذیرفته شد، ولی حق پنجم سخت مورد مخالفت قرار گرفت؛ تنها دو حق اول در موافقتنامه‌ی سرویسهای ترانزیت هوائی گنجانده شد و به امضای عمومی رسید. در این کنفرانس، پس از بحثهای مفصل، طرح سازمانی به نام سازمان موقتی بین‌المللی هواپیمائی کشوری ریخته شد که مرکز آن مونترآل بود. پس از اخراج (۱۹۴۷) اسپانیا از این سازمان، سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری (اختصاراً ایکائو) وابسته‌ی به سازمان ملل متحد جانشین سازمان سابق شد. پرتاب موفقیت‌آمیز ماهواره‌ها تکمیل قوانین هوانوردی را ایجاب کرده است.

هوأو تهو، نگوین: ← ویتکونگ.

هوئه[6] (hue)، شهر (در ۱۹۶۸ حه تخمیناً ۱۵۷'۰۰۰)، جمهوری دموکراتیک ویتنام (سابقاً در ویتنام جنوبی)؛ کرسی سابق آنام، بر رود هوئه و نزدیک دریای چین جنوبی. احتمالاً در قرن ۳م به توسط چینیها ساخته شد. بندر مهم و مرکز تجارت است؛ صادراتش ابریشم، برنج، چای، توتون، و عاجینه است. در ۱۸۸۳ به وسیله‌ی فرانسویها اشغال شد. در جنگ ویتنام صحنه‌ی طولانیترین و سنگینترین حمله‌ی هوائی (ژانویه–فوریه‌ی ۱۹۶۸) بود؛ ح ۴۰'۰۰۰ تن از مردم غیر نظامی کشته شدند، و قسمت عمده‌ی شهر ویران شد. هوئه یک فرودگاه مهم دارد و مقر دانشگاه است.

هوئه تاوئرن[7] (höe täern)، یا **هوهه تاوئرن** (hohe) رشته‌ای از آلپهای شرقی، ج اتریش، در سالزبورگ، کارینتیا، و تیرول شرقی. در گروسگلوکنر به ارتفاع ۳'۸۲۰ متر میرسد.

هوای[8] (huāy)، رودی (ح ۱'۰۹۰ کم) در ج ایالت هنان و لغ ایالت آنهوئی، ش چین. به دریاچه‌ی هونگتسه میریزد. دارای ریزابه‌های متعددی است که یک ناحیه‌ی کشاورزی را مشروب میکنند.

هوای تثبیت‌شده: ← هوای ثابت.

هوئیتی (huiti)، در زبان اوستائی، طبقه‌ی صنعتگران. نیز ← هتختان.

هوای ثابت[9] یا **هوای تثبیت شده**، نام قدیمی انیدرید کربونیک؛ نیز ← شیمی، قسمت IV.

هوای مایع[10]، هوا به حالت مایع. مایعی است شفاف، بسیار سرد، به رنگ آبی کمرنگ، که جرم مخصوص آن تقریباً مساوی جرم مخصوص آب است. برای تهیه‌ی آن، هوا را تحت فشار زیاد قرار داده میگذارند منبسط شود تا دمای آن از "۱۹۵٫۸– صدبخشی (نقطه‌ی جوش نیتروژن که از سازاهای عمده‌ی هوا است) پایینتر رود. هوای مایع در دمای معمولی فوراً به حالت گاز در میآید، و به همین جهت آن را در ظرف دوجداری مخصوصی به نام ← بطری دیوئر نگاهداری میکنند. مورد استعمال آن در سردسازی است. در تهیه‌ی نیتروژن، اکسیژن، آرگون، و دیگر گازهای بی‌اثر نیز به کار میرود؛ بتدریج که دمای هوای مایع بالا میرود، نخست ئیدروژن در °۱۹۵٫۸– صدبخشی تبخیر میشود، سپس آرگون در °۱۸۵٫۷– صدبخشی و اکسیژن در °۱۸۳– صدبخشی تبخیر میشوند.

هوای‌نان[11] (huāy-nān)، شهر (در ۱۹۷۰ حه تخمیناً ۳۵۰'۰۰۰)، ل ایالت آنهوئی، چین. در ۱۹۴۹ به عنوان مرکز عمده‌ی یک ناحیه‌ی استخراج زغال چین تأسیس شد. مواد داروئی نیز تهیه میکند.

هواینینگ، شهر چین، ← آنکینگ.

هوبارت[12] (hōbärt)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۵۲'

---

(۱)Huang-shih; Hwangshih (۲)Hwang Ho (۳)Hohenlohe-Schillingsfürst (۴)Hohenlinden (۵)Air, law of the (۶)Hué (۷) Hohe Tauern (۸)Hwai; Huai (۹)fixed air (۱۰)liquid air (۱۱)Huai-nan; Hwainan (۱۲)Hobart

۴۲۵)، کرسی و بندر عمده‌ی تاسمانی، استرالیا، بر کشندان رود درونت[1] (dĕrwənt)، در پای کوه ولینگتن. بندرگاه آن از زیباترین بندرگاههای جهان است. شهر در ۱۸۰۴ تأسیس شد، و به نام رابرت هوبارت (rābərt)، وزیر مستعمرات بریتانیا، نام یافت.

هوبرت، نام آلمانی برای مرد. بعضی صور مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی
اسپانیائی	Huberto اوبرتو	(uberto)
آلمانی	Hubert هوبرت	(hubert)
"	Hugibert هوگیبرت	(hugibert)
انگلیسی	Hubert هیوبرت	(hiubərt)
ایتالیائی	Uberto اوبرتو	(uberto)
پرتغالی	Huberto اوبرتو	(ubertu)
فرانسوی	Hubert اوبر	(ūber)
لاتینی	Hubertus هوبرتوس	(hubertus)

هوبرتوسبورگ، صلح (یا پیمان)[2] (huber-tusburg)، فوریه‌ی ۱۷۶۳، پیمان میان پروس، اتریش، و ساکس در پایان جنگ هفتساله، که در کاخ هوبرتوسبورگ در ساکس به امضا رسید. به موجب این پیمان پروس سیلزی را نگاه داشت، و مرزهای پیش از جنگ ساکس از نو برقرار شد. این پیمان به ضمیمه‌ی ← معاهده‌ی پاریس (۱۷۶۳) به جنگ هفتساله پایان داد.

هوبشمان[3] **یوهان هاینریش** (yohān hāynriš hŭbšmān)، ۱۸۴۸—۱۹۰۸، مستشرق و زبان‌شناس آلمانی؛ متولد ارفورت. از ۱۸۷۷ تا زمان مرگ استاد زبانشناسی تطبیقی دانشگاه ستراسبورگ بود. چندین زبان میدانست، و در پهلوی و فارسی تخصص داشت، و کارهای اساسی در لهجه‌ی اوستی انجام داد، و ثابت کرد که زبان ارمنی زبان مستقل هندوژرمنی است. از جمله‌ی آثار او اینها است: تحقیقات در اوستا، پسنا ۵۶ (۱۸۷۲)، تتبعات ایرانی (۱۸۷۹)، تتبعات ارمنی (۱۸۸۳)، ریشه‌شناسی لهجه‌ی اوستی (۱۸۸۷)، اسامی خاص در ارمنی قدیم (۱۸۹۳)، تتبعات در زبان فارسی (۱۸۹۵)، و صرف و نحو ارمنی (۱۸۹۷).

هوبلی-دهاروار[4] (hubli-dhārvār)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۳۷۹'۵۵۵)، ایالت کرناتکه (میسور سابق)، جنوب هند. شهرهای هوبلی و دهاروار، به فاصله‌ی ۲۱ کیلومتر از یکدیگر، در ۱۹۶۱ به هم منضم شده یک شهر تشکیل دادند. دهاروار مرکز بخش اداری ناحیه‌ای پنبه‌خیز است. هوبلی مرکز بازرگانی و حمل و نقل است، و کارخانه‌های پنبه‌ریسی و ابریشمبافی دارد؛ به گرد یک معبد سنگی هندو (قرن ۱۱م) ساخته شد. دهاروار در اطراف قلعه‌ای (ظاهراً از ۱۴۰۵) ساخته شد، و در ۱۶۸۵ مسلمانان آن را متصرف شدند؛ در ۱۷۵۳ به تصرف مراتها در آمد. حیدر علی خان بهادر، فرمانروای مسلمان میسور، در ۱۷۷۸ دهاروار را تصرف کرد؛ در ۱۸۱۸ به انگلیسها واگذار شد.

هوبما[5]، **ماینـدرت** (māyndert hobemā)، ۱۶۳۸—۱۷۰۹، نقاش دورنماساز بزرگ هلندی، که از حیث مقام نسبت به معاصرش یاکوب وان رویسدال، که محتملاً این شخص معلم وی نیز بود، در درجه‌ی دوم قرار داشت؛ متولد آمستردام. بیشتر عمرش در محله‌ی فقیرنشینی از آمستردام گذشت و در همان جا به مسکنت در گذشت. باآنکه گفته‌اند که بعضی از معاصران نامدارش، همچون واندولده، بعضی از چهره‌ها را در تابلوهای او نقاشی کرده‌اند، ظاهراً هوبما در حیات خود شهرتی نداشته، و حتی یک قرن پس از مرگش تابلوهای او به بهای ناچیز به فروش میرفته است. ولی اکنون وی به عنوان یکی از بزرگترین نقاشان دورنماساز شناخته شده است. باآنکه وسعت نظر و تخیل رویسدال را نداشت، در طراحی و اجرای شجاعانه و نمایش رنگ با او برابری میکرد. صحنه‌های نقاشی وی آکنده از حیات و درخشندگی و مشاهده‌ی آمیخته به مهر طبیعت است. بیشتر صحنه‌های جنگلی و دهکده‌ها و اسبابها و نظایر آنها را نقاشی می‌کرد، و استادی وی در نمودن جزئیات هرگز چنان نبود که از ارزش و تأثیر کلی ساخته‌های بزرگ و نیرومند او بکاهد. بیشتر کارهای وی در انگلستان موجود است، که شاید در اینجا زودتر از هر جای دیگر به ارزش او پی برده شده است، و به همین جهت نفوذ وی در منظره‌سازان انگلیسی پس از وی زیاد بوده است. از جمله کارهای او است، خیابان مشجر میدلهاریس (گالری ملی، لندن)، آسیاب (لوور)، آسیاب آبی (موزه‌ی رایکس)، و مدخل یک دهکده (موزه‌ی متروپلیتن). در موزه‌ی ملی انگلستان بهترین مجموعه‌ی آثار او نگاهداری میشود.

هوبوکن[6] (hoboken)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۳'۶۹۳)، ایالت آنورس، لش بلژیک، بر رود سکلت؛ قسمتی از آنورس بزرگ. حومه‌ی صنعتی شهر آنورس، دارای کارگاههای کشتیسازی، تصفیه‌خانه‌های مس و قلع و نقره، و کارخانه‌های پشم‌شوئی است.

هوبوکن[6]، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۴۵'۳۸۰)، لش ایالت نیوجرزی کشمت، بر رود هودسن و مقابل جرزی سیتی و مانهاتن سفلی. بندر اقیانوسی و از مراکز تجارتی و صنعتی است. دارای صنایع کشتیسازی و تهیه‌ی محصولات غذائی و وسایل برقی و علمی است.

هوبه سنبا: ← **شاپور ذوالاکتاف.**

هوپ[7]، **انتونی** (antoni hŏp)، نام مستعار سر **انتونی هوپ هاکینز**[8] (hākinz)، ۱۸۶۳—۱۹۳۳، داستانویس انگلیسی. داستان رومانتیک زندانی زِنْدا (۱۸۹۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۴ هش) او را مشهور ساخت. از دیگر داستانهایش میتوان اینها را نام برد؛ خانم مکسن اعتراض میکند (۱۹۱۱)، ببر کوچک (۱۹۲۵)، و نمایشنامه‌ی ماجرای لیدی اورسولا.

هوپاتیا: ← **هیپاتیا.**

هوپربورئوسها[9] (huporboreos-)، در افسانه‌های یونانی، مردمی که در شمال اقصی در سعادت و رفاه کامل میزیستند.

هوپرمنسترا[10] (hupermenstrā) در اساطیر یونان، ← دانائوس؛ لوتکئوس.

هوپریون[11] (huperion)، در اساطیر یونان، از نسره تیتانها؛ پدر هلیوس، سلنه، و ائوس از خواهرش تیا.

هوپسیکلس[12] (hupsikles)، در مآخذ اسلامی **ابسقلاوس** (ebesqelāvos)، نق ح ۱۸۰ ب‌م، ریاضیدان و منجم یونانی. مقاله‌ی چهاردهم اصول هندسه‌ی اقلیدس به او منسوب است.

هوپه، ایالت، چین؛ ← هوبی.

هوپه-زایلر[13]، **فلیکس** (feliks hope-zāyler)، ۱۸۲۵—۹۵، شیمیدان آلمانی. در دانشگاههای توبینگن و ستراسبورگ تدریس کرد. شهرتش به خاطر مطالعات در هموگلوبین، کلوروفیل، و سوخت و ساز است. لسیتین (← مارگارین) خالص را تهیه کرد.

هوپ‌هوپ: ← صابر طاهرزاده.

هوپ‌هوپنامه: ← صابر طاهرزاده.

هوپی[14] (hupey)، یا **هوپه** (hupeh)، ایالت (ح ۱۸۶'۴۸۰ کمه، در ۱۹۷۳ جه تخمیناً ۳۸'۰۰۰'۰۰۰)، چین مرکزی؛ کرسی آن ووهان. بیشتر آن دشتی آبرفتی است؛ رودهای یانگتسه و هان آن را زهکشی میکنند. در چش آن معادن سرشار آهن موجود است. برنج و پنبه و گندم به عمل میآورد. از مراکز داد و ستد آن هانکو، ووچانگ، و هانیانگ است.

هوپیتال: ← لوپیتال، گیوم دو.

هوتختشان: ← هنختشان.

هوتر، یاکوب: ← منونیتها.

هوتسما، مستشرق هلندی، ← هاوتسما، مارتین تئودور.

هوتسندورف، کونراد فون: ← کونراد فون هوتسندورف.

هوتک (hutak)، ده (جه ۱'۳۹۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان زنگی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)، ۳۶کیلومتری ل کرمان. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

هوتن، ترکستان چین، ← ختن.

هوتن[15]، **اولریش فون** (ulriš fon huten)، ۱۴۸۸—۱۵۲۳، اومانیست، شاعر، و مصلح سیاسی آلمانی. نوشته‌هایش به لاتینی و سپس به آلمانی بود. در ۱۵۱۷ ملک‌الشعرای دربار ماکسیمیلیان I شد. از ی. رویشلین پشتیبانی کرد؛ به ف. فون زیکینگن پیوست (۱۵۱۹)، طرفدار لوتر شد. پس از شکست زیکینگن ناچار شد به سویس پناهنده شود (۱۵۲۲).

هوتنتوتها[16] (hotentot-)، مردمی (ح ۳۹'۰۰۰) که عمدتاً ساکن جنوب افریقا و لغ ایسالت کیپ، افریقای جنوبی، هستند. از لحاظ زبان و نژاد ظاهراً وابسته به بوشمنها هستند. هوتنتوتها، که در زمانهای قدیم مردمی گله‌چران ساکن کرانه‌ی دماغه‌ی امید نیک بودند، اولین بومیانی هستند که با ماندگاران هلندی تماس یافتند (نیمه‌ی قرن ۱۷ م). رفته رفته هوتنتوتها

(۱)Derwent (۲)Hubertusburg, Peace of (۳)Hübschmann (۴)Hubli-Dharwar (۵)Hobbema (۶)Hoboken (۷)Hope (۸)Hawkins (۹)Hyperboreans (۱۰)Hypermenstra (۱۱)Hyperion (۱۲)Hypsicles (۱۳)Hoppe-Seyler (۱۴)Hupei; Hupeh (۱۵)Hutten (۱۶)Hottentots

زمینهای خود را از دست دادند، و از سرزمین خود بیرون رانده شدند یا به بردگی در آمدند، و تعداد آنان کاهش یافت. این مردم هنوز هم زندگی چادرنشینی شبانی دارند.

هوچقان (hocqān)، ده (جم ۱٬۴۶۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۴کیلومتری ل‌ش مرند. محصولاتش غلات و پنبه است.

هو چی‌مین[1] (ho ci-min) یا **هو چی‌مینه** (minh-)، ۱۸۹۲–۱۹۶۹، رهبر انقلابی ویتنامی، رئیس جمهور (۱۹۵۴–۶۹) ویتنام شمالی؛ نام اصلیش نگویین تات تان (nguyen tāt tān). در ۱۹سالگی از موطن خود، آنام، به فرانسه گریخت و در آنجا به تشکیل حزب کمونیست فرانسوی کومک کرد. در ۱۹۲۵–۲۷ در مسکو به سر میبرد. سپس از رهبران کمینترن در شانگهای شد، و در ۱۹۳۰ حزب کمونیست ویتنام را تأسیس کرد. بین سالهای ۱۹۳۰–۴۵ به هندوچین باز گشت، یک نهضت استقلال ویتنامی (← ویتمین) سازمان داد، و نیروئی چریکی تشکیل داد که در جنگ II با ژاپنیها جنگید. در ۱۹۴۵ رئیس دولت موقت ویتنام شد. در ۱۹۴۶ بین فرانسه و دولت هو-چی-مین جنگ در گرفت، و سرانجام با موافقت‌نامه‌ی ژنو (ژوییه‌ی ۱۹۵۴) جنگ پایان یافت، و قسمتی از ویتنام در ل مدار ۱۷° به هو چی-مین واگذار شد. در تصدی مقام ریاست جمهوری دموکراتیک ویتنام (ویتنام شمالی) نقش عمده‌ای در مسائل کمونیستی آسیا داشته است.

هو چی‌مینه: ← هو چی‌مین.

هوخ[2]، **پیتر د** (piter de hux)، ح ۱۶۲۹–پس از ۱۶۷۷، نقاش ژانر معروف هلندی، متولد روتردام. نمونه‌ی اصلی تابلوهایش زندگی آرام خانگی، اغلب با خانواده و کودکان، است.

هوخ[3] **ریکاردا** (rikārdā hux)، ۱۸۶۴–۱۹۴۷، بانوی داستانویس، مورخ، و شاعر آلمانی، متولد برونسویک. شهرتش بیشتر به خاطر رمانسهای تاریخی گاریبالدی، شکست و پیروزی (۱۹۰۶–۰۷) و رمانس جنگهای سی‌ساله، جنگ بزرگ در آلمان (۱۹۱۲–۱۴) میباشد. از آثار دیگرش داستان محاکمه‌ی دُرُوگا (۱۹۱۸)، دو بررسی تاریخی از رومانتیسم، و اشعار است.

هوخشتت[4] (hēxštet)، دهکده (در ۱۹۶۸ جم تخمیناً ۳٬۶۰۰) باواریای غربی، آلمان فدرال، بر رود دانوب. صحنه‌ی پیروزی فرانسویان بر اتریشیها در نبرد بلینداهایم (۱۸۰۰) بود.

هوخهوت[5] **رولف** (rolf hoxhut)، ۱۹۳۳–، نمایشنامه‌نویس آلمانی. با درامهای جدلی خود که در باره‌ی چهره‌های مشهوری چون پاپ پیوس XII و سر و. چرچیل نوشت شهرت یافت. در نمایشنامه‌ی سباهیان (۱۹۶۷) در فرمانهای چرچیل برای بمبارانهای کامل شهرهای آلمان در جنگ II بحث میکند، ضمناً بدین نکته اشاره میکند که چرچیل، برای رضایت ستالین، در توطئه مرگ ژنرال ولادیسلاف سیکورسکی دست داشته است.

هود (hud)، پیغمبری که بر قوم عاد مبعوث بود، و چون قوم از شنیدن سخنان او و آمدن به راه راست سر باز زدند، خدا آنان را هلاک کرد (اعراف ۶۳؛ هود ۵۲–۶۳؛ شعراء ۱۲۴). بعضی از مفسران قرآن او را با عابر (ābar) مؤسس قوم عبری (یهود) یکی دانسته‌اند، و نیز در قرآن کلمه‌ی هود به معنی یهود آمده (بقره ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۴). قبر هود را نزدیک چاه برهوت، در حضرموت، و نیز در مسجد اموی دمشق، و معروفتر از همه در خانه‌ی کعبه دانسته‌اند. نیز ← شداد.

هود، امامزاده، بنائی (← امامزاده) در درجزین، همدان. برج آجری ۱۲ضلعی آن از نمونه‌های خوب ساختمانهای قرن ۸م هق است. گنبد و تزیینات کاشیکاری مختلف آن ریخته است. به علت نزدیکی با آبادی ینگی‌قلعه بدین نام نیز خوانده میشود.

هود[6]، **تامس** (tāməs hud)، ۱۷۹۹–۱۸۴۵، شاعر انگلیسی، متولد لندن. شهرت امروزی وی بیشتر مدیون شعرهائی است که سرشار از عواطف انسانی و اعتراضات اجتماعی است [نمونه‌ی پیراهن (۱۸۴۳) و پل نالها (۱۸۴۵)]. اشعار و قطعات منثور طنزآمیز نیز نوشته است.

هود، سوره‌ی (hud)، سوره‌ی یازدهم قرآن، مکی، ۱۲۳ آیه. در آن از توحید و اعتقاد به رسالت پیغمبر اسلام ص و روز قیامت و کیفر و پاداش آن روز بحث میشود. آدمی را بر آن میدارد که در آفاق و انفس سیر کند، و از سرنوشت پیشینیان، که این سوره بیشتر به ذکر آن پرداخته است (و از جمله قوم هود)، عبرت گیرد، و به راهی رود که چنان سرنوشتی در این جهان و آن جهان نداشته باشد. مطابق روایت، چون این سوره مشتمل به دستور استقامت (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ) است، پیغمبر اسلام ص فرموده که سوره‌ی هود مرا پیر و فرسوده ساخت.

هوداس، مستشرق: ← اوداس، اوکتاو ویکتور.

هوداسپس: ← جهلوم یا جهلم.

هودرا[7] (hudrā)، در اساطیر یونان، مار آبی ۹سر که هر سرش را میبریدند دو سر به جایش بر میخاست. هرکول بر آن فائق آمد (هر سر را که جدا میکرد گردنش را میسوزانید).

هودراوتس: ← راوی، رود، هندوستان.

هودسن[8] (hudson)، انگلهادسن (hādsən)، رود کشمت، به طول ۵۱۰ کم، که شهر نیو یورک بر مصب آن واقع است. در ل‌ش ایالت نیو یورک در کوههای ادیرانداک سرچشمه گرفته تقریباً همواره به سمت ج جریان یافته به قطا میریزد. هودسن یکی از شاهراههای عمده‌ی جهان و به وسیله‌ی کانال به دریاچه‌های بزرگ، دریاچه‌ی شامپلن، و رود سنت لارنس مرتبط است.

هودسن، تنگه‌ی: ← هودسن، خلیج.

هودسن، خلیج[9] (hudson)، انگلهادسن (hādsən) دریای درونبومی، به طول ۱٬۳۷۰ کم و عرض ۱٬۰۵۰ کم و مساحت ح ۱٬۲۳۰٬۰۰۰ کمم، ش قسمت مرکزی کانادا، که به وسیله‌ی تنگه‌ی هودسن به قطا و به وسیله‌ی تنگه‌ی فاکس[10] (fāks) به قشم مرتبط است. عموماً در بخش سرزمینهای شمال غرب واقع و با جزایرش جزء این سرزمین است. صنعت ماهیگیری آن مهم است. رودهای چرچیل و سورن به آن می‌ریزند. در ۱۶۱۰ به توسط ه. هودسن کشف شد.

هودسن، شرکت خلیج: ← خلیج هودسن، شرکت.

هودسن[11]، **ویلیام هنری** (wilyām henri hudson)، انگلهادسن (hādsən)، ۱۸۴۱–۱۹۲۲، نویسنده و طبیعیدان انگلیسی، متولد بوئنوس آیرس از پدر و مادر امریکائی. به طبیعت، خصوصاً پرندگان، با دیده‌ی احساساتی مینگریست. در کتابهایش گیاهان و جانوران را با قدرت و زیبائی وصف میکند. صحنه‌ی داستانهای عاشقانه‌ی او امریکای جنوبی است، از آثار او اینها است، سرزمین ارغوانی (۱۸۸۵)، طبیعیدان در لا پلاتا (۱۸۹۲) کاخهای سبز (۱۹۰۴)، و دیرزمانی پیش در سرزمینی دور (۱۹۱۸) که شرح حال خود اوست. از ۱۸۷۰ در انگلستان اقامت داشت.

هودسن[11]، **هنری**، انگلهادسن، ح۱۵۵۰–۱۶۱۱، دریانورد ویوینده‌ی انگلیسی، درخدمت ← شرکت مسکووی. در ۱۶۰۷ و ۱۶۰۸ کوشید که از طریق گذرگاه شمال شرق راهی به چین پیدا کند، ولی توفیق نیافت. در ۱۶۰۹ از طرف شرکت هند شرقی هلند مأموریت یافت، و در سپتامبر همین سال به خلیج نیو یورک رسید، و ۲۴۰ کم از رودی را که به نام او رود هودسن خوانده می‌شود به جانب بالا پیمود، و این امر سبب ادعای هلند بر نواحی مذکور شد. در ۱۶۱۰ از طرف دولت انگلستان از لندن به راه افتاد و به تنگه‌ی هودسن کنونی وارد شد، ولی اندکی بعد همراهان او، که قبلاً توطئه کرده بودند، هودسن و پسرش و چند تن دیگر را بدون آذوقه در قایقی نشانده به دریا سپردند، و ظاهراً جملگی آنان تلف شدند.

هودلر[12] **فردیناند** (ferdināṇd hodler)، ۱۸۵۳–۱۹۱۸، نقاش و تصویرساز سویسی. به پاریس رفت (۱۸۹۱) و در آنجا به گروه نقاشان سمبولیستی که گرد گوگن بودند جلب شد. پس از آن به اکسپرسیونیسم رو کرد و از رهبران این شیوه در نقاشی شد. از تابلوهای معروفش میزه‌شکن (موزه‌ی برن) است.

هودینی[13]، **هری** (hari hudini)، ۱۸۷۴–۱۹۲۶، شعبده‌باز و نویسنده‌ی امریکائی. اسم اصلیش **اریش وایس**[14] (eriš vāys) بود، و نام صحنه‌ای خود را از نام اودن، جادوگر فرانسوی، گرفته است. در رها ساختن خود از بند شهرت جهانی داشت.

هور[15] (hur) یا **طور هارون**، نام کوهی که، بنا بر عهد (اعداد ۲۰.۲۲)، در مرز سرزمین موآب و محل وفات هارون برادر حضرت موسی بوده است. بنا بر روایت، آن را با جبل بنی هارون، کوهی در جنوب کشور اردن، یکی دانسته‌اند، ولی این محل با توصیفی که از آن در عهد آمده مطابق در نمیآید. بر قله‌ی شرقی این کوه، به ارتفاع ۱٬۵۸۵ متر، قبری به نام قبر هارون

---

(۱) Ho Chi Minh (۲)Hooch; Hoogh (۳)Huch (۴)Höchstädt (۵)Hochhuth (۶)Hood (۷)Hydra (۸)Hudson (۹)Hudson Bay (۱۰) Foxe Channel (۱۱)Hudson (۱۲)Hodler (۱۳)Houdini (۱۴)Weiss (۱۵)Hor

وجود دارد که زیارتگاه اعراب بدوی بوده.
هور، سر سمیوئل: ← لاوال، پیر.
هورا[1] (hārā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۷۴۰٬۶۲۲)، غ ایالت بنگال، ش هند، بر رود هوگلی، رو به روی کلکته. مرکز مهم صنعتی منطقه‌ی کنار رود هوگلی، و دارای صنایع پارچه‌بافی، ژوت، شیشه، و فولاد است.
هوراتس و هوراتیوس، نامهای اروپائی برای مرد، مطابق هوراس، هارس (انگل)، هوریشیو، و هوراتیوس.
هوراتیوس (horatius)، نام لاتینی (Hora-tius) برای مرد.
بعضی اعلام مشتق از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی
اسپانیائی	Horacio	اوراثیو (orāṯio)
آلمانی	Horatius	**هوراتسیوس** (horātsius)
"	Horaz	هوراتس (horāts)
انگلیسی	Horace	هارس (hāras)
"	Horatio	هوریشیو (horeyšio)
ایتالیائی	Orazio	اوراتسیو (orātsio)
فرانسوی	Horace	اوراس (orās)
	(هوراس) horās	

صورت فارسی‌شده‌ی آن).
لاتینی Horatius هوراتیوس (horātius)
هوراتیوس (فلاکوس)، کوینتوس، شاعر غنائی لاتینی؛ ← هوراس.
هوراتیوس کوکلس: ← هوراتیوس یک‌چشم.
هوراتیوس[2] **یک‌چشم** (horātius)، لتینی هوراتیوس کوکلس[3] (kokles)، پهلوان داستانی رومی. او و دو نفر همراهانش مانع پیشروی سپاهیان اتروسک لارس پورسنا به جانب پل سوبلیکیوس شهر رم شدند تا رومیان، برای حفظ شهر، پل را خراب کردند. سپس در رود تیبر شنا کرده خود را به شهر رسانید. به پاداش این عمل آن اندازه زمین که در یک روز میتوانست شخم زند به او دادند.
هوراس (horās)، صورت فارسی نام فرانسوی اوراس برای مرد، مطابق هوراتیوس و هارس (انگل) و هوریشیو (انگل).
هوراس[4] (horās؛ از فس)، نام لاتینی وی **کوینتوس هوراتیوس فلاکوس** (kuintus horātius flākkus) ۶۵ قم—۸ ب‌م، شاعر لاتینی، یکی از بزرگترین شاعران غنائی، مت لوکانیا. در رم و آتن تحصیل کرد و به بروتوس و جمهوریخواهان پیوست و در فیلیپی جنگید (۴۲ قم). هنگام بازگشت به رم، توسط ویرژیل به مایکناس معرفی شد (ح ۳۸ قم) که دوست و حامی دائمی او بود. نخستین هجویات او در ۳۵ قم منتشر شد، غزلها ح ۳۰ قم، کتاب دوم هجویات در ۲۹ قم، سه کتاب قصاید ح ۲۴ قم، و نخستین کتاب نامه‌های منظوم ح ۲۰ قم. کتاب چهارم قصاید، کتاب دوم نامه‌ها، سرود کارمن، و هنر شعر او از ح ۱۳ قم است. هوراس در ساختن شعر استاد بود. در نخستین اشعار او تأثیر آرخیلوخوس (ārxiloxos) یونانی متهود است، ولی در اشعار بعدی وی اقتباس کامل اوزان شعری یونانی و استعمال آنها در زبان لاتینی آشکار میشود. بتدریج که به دوران کمال زندگی نزدیک شد، به جای آنکه به هجو کردن و خوار کردن اشخاص بپردازد، به هجوهای کلیتر و نقادی ادبی توجه پیدا کرد. آثار وی تصویر زنده‌ای از اجتماع رومی معاصر وی به دست میدهد، و مخصوصاً روحیه‌ی عصر آوگوستی رم را که زمان صلح و شکوفائی هنرها بود بخوبی مجسم میسازد. هوراس در ادبیات انگلیسی تأثیر فراوان داشته است.
هوراند (horānd)، بخش (جه ۳۳٬۴۰۶ نف ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی). مشتمل است بر ۵ دهستان چهاردانگه، دودانگه، دیکله، ورگهان، و یافت. رودهای محلی و قره‌سو مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است. بخش هوراند در مهرماه ۱۳۲۳ هش در شهرستان اهر تشکیل شد. مرکزش، **هوراند** (جه ۱٬۲۷۲ نف ۱۳۴۵ هش)، در ۴۷کیلومتری ل اهر است. این ده مرکز دهستان دو دانگه نیز هست، از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد.
هورای[5] (horāy)، در اساطیر یونان، الاهگانی که سرپرست نظام طبیعت و بازگشت فصول بودند؛ دختران زئوس و تمیس. هزیود از ۳ نفر از آنان نام میبرد: ایرنه (eyrene؛ صلح)، دیکه (dike؛ عدالت)، و اثونومیا (eunomiā؛ نظم).
هوربلیشا[6]، **لزلی** (lezli horbəlišā)، ۱۸۹۳—۱۹۵۷، رهبر سیاسی، وکیل دعاوی، و روزنامه‌نگار انگلیسی؛ مت لندن. در ۱۹۳۴—۳۷ وزیر حمل و نقل انگلستان بود و برای تنظیم امر ترافیک در زمان او علایم خاصی وضع شد که به علایم بلیشا معروف است، تصدی وزارت جنگ او (۱۹۳۷—۴۰) مقارن با اوایل جنگ II بود.
هورتا[7] (hortā)، پرتغالی **اورته** (orta)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۷٬۴۷۵) مرکز بخش هورتا، در جزایر آسور. دارای بندرگاهی بسیار عالی و کارگاههای کشتیسازی، و نیز پایگاه مهم نظامی است.
هورتانسیا[8] (hortānsiā؛ از فس)، (*Hydran-gea*)، بوته‌ی برگریز زینتی آسیا و امریکا، باگلهائی به رنگهای آبی (رنگ آبی‌گاهی با گذاشتن زاج یا آهن در خاک به دست میآید)، سفید، و صورتی. در نواحی سرد در گلدان کاشته میشود.
هورتنسیوس[9]، **کوینتوس** (kuintus hor-tensius)، قرن ۴م—قرن ۳ قم، سیاستمدار رومی، و دیکتاتور (۲۸۶ قم) رم. قانون هورتنسیوس (← پلبینها) را وضع کرد.
هورتنسیوس[9]، **کوینتوس**، ۱۱۴—۵۰ قم، خطیب رومی. وکیل دعاوی مورد توجه پاتریسینها بود، و به عنوان وکیل مدافع در محاکمات مربوط به رشوه‌خواری و اختلاس رایج در رم شهرت یافت. هورتنسیوس در فن خطابه به سبک شکوفان آسیائی استاد بود. از خطابه‌هایش اثری در دست نیست.
هورتی[10]، **دریاسالار** (horti)، شهرت **میکلوش هورتی فون نودی‌بانیو**[11] (miklos horti fon nodybānio)، ۱۸۶۸—۱۹۵۷، دریاسالار و سیاستمدار مجار. در دوره‌ی دیکتاتوری کمونیست ← **بلا کون رئیس دولت ضد انقلابی بود** (۱۹۱۹). دو بار (مارس و اکتبر ۱۹۲۱) در صدد بر آمد که امپراطور شارل IV (← کارل فرانتس یوزف) را به سلطنت باز گرداند. سپس شارل رسماً از سلطنت بر کنار شد، و وی نایب‌السلطنه‌ی (۱۹۲۰—۴۴) کشوری بدون شاه بود. پس از خودکشی (۱۹۴۱) کنت پال تلکی، مجارستان به عنوان متحد آلمان وارد جنگ II شد. علی رغم مخالفت هورتی، نیروهای آلمانی مجارستان را اشغال کردند (مارس ۱۹۴۴). پس از آنکه کوشید تا با روسها موقتاً صلح کند، به فشار آلمانها مجبور به استعفا شد، و در باواریا تحت نظر قرار گرفت تا آنکه به وسیله‌ی نیروهای کشمکش آزاد شد. در دادگاه نورنبرگ به عنوان گواه حاضر شد (۱۹۴۶)، و از ۱۹۴۹ تا هنگام مرگ در پرتغال به سر برد.
هورخش (horaxš) [هو؛ در اوستا و پهلوی به معنای خوب + رخش؛ به معنای رخشان]. این واژه در ادبیات پارسی به معنی آفتاب رخشان آمده؛ سهروردی آن را در فلسفه‌ی خود برای منبع افاضات غیبی اصطلاح کرده است.
هوردالان[12] (hordālān)، ولایت (۱۵٬۶۰۰ کمه؛ در ۱۹۷۲ جه ۳۷۷٬۰۰۰)، چغ نروژ. دریای شمال مرز غربی آن است. کرسی آن برگن میباشد. هوردالان مشتمل است بر ناحیه‌ی **هاردانگر فیوره** و جزایر متعدد، و پهنه‌ای است جالب جهانگردان. ماهیگیری، کشاورزی، و پاره‌ای صنایع (از جمله تهیه‌ی مواد شیمیائی و کالاهای فلزی) حرفه‌ی اصلی مردم است.
هورز[13] یا **هیورز، کلاپتن** (klāptən havərz, hey-)، ح ۱۶۵۰—۱۷۲۰، پزشک و کالبدشناس انگلیسی. در ساختمان استخوان و در رشد مطالعه کرد. "مجاری هورزی" در درون استخوانها به نام او نامیده شده است.
هورسا: ← هنگیست و هورسا.
هورست، زمین برآمده؛ ← فرازمین.
هورسلی[14]، سر **ویکتور** (sər viktor horsli)، ۱۸۵۷—۱۹۱۶، جراح و پیشناس انگلیسی، در جراحی غده‌ها و سلسله‌ی اعصاب متخصص بود، و عمل جراحی جالب توجهی برای جراحی غده‌ی نخاع شوکی ابداع کرد. کتاب الکل و بدن انسان (۱۹۰۷، با همکاری دیگران) از آثار او است.
هورفردوست[15] (havərfərdwest)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۹٬۱۰۱)، کرسی ولایت سابق پمبروکشر، چغ ویلز. کلیسای جالب نظری از قرن ۱۳م دارد. در ۱۹۷۴، به موجب قانون حکومت محلی، جزئی از ولایت جدید ⇐ دیوه شد.
هورقلیا (havarqalyā) [از دو واژه‌ی عبری هبل (habal)، بخار و هوای گرم، و قرنئیم (qarna'im)، تشعشع و درخشش]، عالم مثال

(۱)Howrah (۲)Horatius (۳)Cocles (۴)Horace (۵)Horae (۶)Hore-Belisha (۷)Horta (۸)hydrangea; hortensia (فس) (۹)Hortensius (۱۰)Horthy (۱۱)Nagybanya (۱۲)Hordaland (۱۳)Havers (۱۴)Horsley (۱۵)Haverfordwest

که عالمی میان جسمانیات و مجردات است، و گاه اقلیم هشتم ـ به مناسبت آنکه برتر از اقلیمهای هفتگانه است ـ نیز خوانده شده است. این اصطلاح را نخستین بار سهروردی، و پس از وی شیخ احمد احسائی و حاج محمد کریم خان و حاج ملا هادی سبزواری به کار برده‌اند. به بیان و عقیده‌ی شیخ احمد احسائی، جسد مادی پس از مرگ از میان میرود، اما جسدی هورقلیائی ـ همانند بخار گرم ـ از آدمی باقی میماند، و روان هنگام رستاخیز بدین جسد ملحق میشود، و آدمی با همین جسد به بهشت یا دوزخ میرود.

هورکانیا: ← جرجان.

هورکانیوم ماره: ← خزر، دریای.

هورمزد (hurmozd)، ← اهورمزدا.

هورمون رشد: ← غده‌ی نخامی.

هورمون سوماتوتروپ: ← غده‌ی نخامی.

هورمونها[1] (hormon-؛ از فنس)، ماده‌ی ترشح‌شده‌ای که از یک غده یا عضوی از بدن به دیگر بافتها، از طریق جریان خون، برده میشود. معمولاً هورمونهای گوناگون به وسیله‌ی غده‌ها (تیروئید، پاراتیروئید، بیضه، لوز المعده، و غیره) تولید و ترشح میشود. کمبود هر یک از این هورمونها ممکن است موجب اختلالات جدی در بدن شود. بسیاری از هورمونها را امروز از راه ترکیب تهیه میکنند، و در کمبود آنها در بدن به کار میبرند. هورمونهای گیاهی را اوکسین[2] (oksin؛ فنس) مینامند، که آنها را نیز امروز میتوان از راه ترکیب تهیه کرد و در کشاورزی به کار برد. نیز ← سلسله‌ی اعصاب، آخر مقاله.

هورن، ساز بادی؛ ← کر.

هورن[3] (یا هرن)، **پاول** (هر دو pāl horn)، ۱۸۶۳–۱۹۰۸، مستشرق آلمانی. از ۱۸۸۹ تا هنگام مرگ استاد فقه اللغه‌ی شرقی دانشگاه ستراسبورگ بود. به انگلستان، ایتالیا، روسیه، و ترکیه سفر کرد. از آثار او است: سنگمهرهای ساسانی (۱۸۹۱) اساس فقه اللغه‌ی فارسی جدید (۱۸۹۳)، فرهنگ اسدی (۱۸۹۷)، تاریخ ادبیات فارسی (۱۹۰۱)، تاریخ زبان ترکی جدید (۱۹۰۲)، و تاریخ مختصر ایران. متن فارسی تذکره‌ی شاه طهماسب را به آلمانی ترجمه و چاپ کرده است.

هورن، دماغه‌ی[4] (horn)، جنوبیترین نقطه‌ی قاره‌ی امریکا، ج شیلی، در مجمع‌الجزایر تیرا دل فوئگو. در ۱۶۱۶ به توسط و. ک سکاوتن [هلندی سخاوتن (sxăten)] کشف شد، و وی آن را به نام مولد خود نامگذاری کرد.

هورن[5]، **کنت دو** (kont dë horn*)، لقب **فیلیپ دو مونمورانسی**[6] (filip dë monmo-rānsi)، ۱۵۱۸؟–۶۸، از اشراف هلند. در دوران نیابت سلطنت مارگریت پارما، عضو شورای کشوری بود. در مخالفت با کاردینال گرانول، که نیروهای اسپانیا و تفتیش افکار را در هلند وارد کرده بود، به اگمون و ویلیام خاموش پیوست. پس از یک دادرسی بیقاعده، سرش را بریدند. هورن از قهرمانان ملی هلند است.

هورنای[7]، **کارن** (kāren hornāy)، ۱۸۸۵–۱۹۵۲، بانوی روانپزشک امریکائی؛ متـ آلمان. پیش از رفتن به کشمت (۱۹۳۲) معاون مؤسسه‌ی روانکاوی برلین و مدت ۱۲ سال در آن تدریس کرده بود. در کشمت نخست نایب‌رئیس (۱۹۳۲–۳۴) مؤسسه‌ی روانکاوی شیکاگو بود، و سپس به شهر نیویورک رفت و در مدرسه‌ی جدید پژوهش اجتماعی تدریس میکرد. در پیدایش اختلال اعصاب، از تحلیل فرویدی کناره گرفت و، پیش از آنکه عوامل زیستشناختی را در این امر مؤثر بداند، برای عوامل محیطی و فرهنگی اهمیت قائل شد. برای ترویج این اعتقاد مؤسسه‌ی امریکائی روانکاوی را در ۱۹۴۱ تأسیس کرد، و ریاست آن با وی بود. به عقیده‌ی او، نگرانی و اضطراب برای هرکس از چیزهائی پیدا میشود که امنیت او را به خطر می‌اندازد. از آثار او است: شخصیت عصبی مختل‌شده‌ی زمان ما (۱۹۳۷)، جدالهای درونی ما (۱۹۳۷) خودکاوی (۱۹۴۲)، و اختلال اعصاب و رشد انسان (۱۹۵۰).

هورنبلند[8] (hornblend؛ از فنس)، سیلیکات طبیعی آلومینیوم، کلسیوم، آهن، و منیزیوم. به رنگهای سبز تیره، قهوه‌ای مایل به سیاهی، یا سیاه کامل یافت میشود. به صورت توده‌های مطبّق یا به صورت منشورهای ۶وجهی، و گاهی نیز به صورت شاخه‌های باریک یا به صورت دانه یافت میشود. بآسانی ذوب میشود. هورنبلند در سنگ‌های آذرین وجود دارد. نیز ← دیوریت.

هورنبلوئر، جانثن: ← ماشین بخار.

هورنزی، شهر سابق؛ ⇐ هرینگی، کوی لندن بزرگتر.

هوروس[9] (horos)، خدای آسمان، خدای نور و نیکوئی، یکی از بزرگترین خدایان ← دین مصری، که اغلب با آمون یکی محسوب میشود. به کومک تحوت و مادر خود، انتقام مرگ پدر، اوزیریس، را از ست بگرفت.

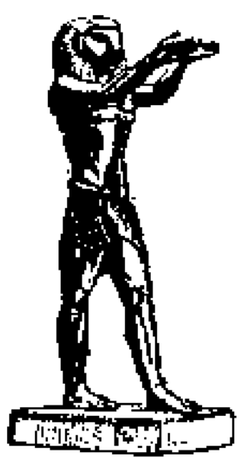

هوروس

هورون[10]، **دریاچه‌ی** (huron؛ از فنس)، انگلـ

هیورن (hiurən)، دریاچه‌ای به وسعت ۵۹٫۵–۹۵ کمم و طول ۳۳۲ کم و عرض ۲۹۵ کم، از حیث بزرگی دومین دریاچه از دریاچه‌های بزرگ امریکای شمالی. از ل و ش به ایالت اونتاریو (کانادا) و از غ به ایالت میشیگان (کشمت) محدود است. دریاچه‌های سوپریور و میشیگان را زهکشی کرده به دریاچه‌ی ایری میریزد. دستخوش طوفانهای شدید و از اواخر پاییز تا اوایل بهار یخ بسته است.

هورون[11]، **لوئی دوکو دو** (lui dūkō dë horon)، فنس اورون (oron)، ۱۸۳۷–۱۹۲۰، فیزیکدان فرانسوی. طریقه‌ی معروف به سه‌رنگی یا تریکروم[12] (trikrom؛ فنس) را در چاپ گراوور رنگی اختراع کرد، و بدان وسیله، تقریباً همزمان با ش. کرو، ولی بدون اطلاع از کارهای او، عکاسی رنگی را عملی ساخت.

هوره (hure)، ده (جـ ۱٬۷۳۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال؛ ۲۱کیلومتری ل شهر کرد. کوهستانی و هوایش معتدل است. زاینده‌رود مشروبش می‌سازد. محصولاتش برنج، بادام، و کشمش است.

هوره چیثره (hvare ciṯra)، در روایات زردشتی، پسر سوم زردشت.

هوری: ← هوریائیان.

هوریائی[13]، **زبان** (huriāʿi)، زبان اقوامی که در هزاره‌ی ۲م قم در تاریخ و فرهنگ خاور نزدیک (ل بین النهرین، سوریه، و مشرق آسیای صغیر) نقشی مؤثر داشتند. سابقاً این زبان را میتانی یا سوبارتوئی (منسوب به سوبارتو؛ subārtu، نامی که به ناحیه‌ی شمال سومر و اکد داده میشد) مینامیدند. احتمالاً زبان هوریائی نه فقط با زبان اورارتوئی، بلکه با گرجی نو و زبانهای قفقازی وابسته به گرجی نو، نیز بستگی دارد.

هوریائیان (huriāʿi-)، نام قومی که در هزاره‌ی ۲م قم نقش مهمی در خاور نزدیک داشتند. منازل ایشان ش دجله و کوههای زاگروس بود، و سپس به طرف غ گسترش یافتند و تا سوریه پیش رفتند. ظاهراً این جابه جا شدن هوریائیان نتیجه‌ی در آمدن اقوام هند و ایرانی از ل به فلات ایران و تقریباً همزمان با ورود کاسیها به بابل و شاید هیکسوسها به مصر بوده است. بعضی از سلسله‌های آشور را بر انداختند و بر آن سرزمین مسلط شدند. در قرن ۱۰م قم امارتهای کوچک هوریائی با یکدیگر متحد شدند و دولت میتانی را تشکیل دادند. میتانی بر سر تسلط بر سوریه با تحوطمس III، فرعون مصر، جنگید ولی میان این کشور و آمنحوتپ III دوستی برقرار شد و نامه‌ی درازی که توشرته (tuŝratta)، شاه میتانی، به این فرعون نوشته، بزرگترین متن از ← زبان هوریائی است که باقی مانده. هوریائیان که با حتیها همسایه بودند از لحاظ فرهنگی در آن قوم نفوذ فراوان داشتند. سرزمین اصلی هوریائیان، در ل بین النهرین، هوری نام داشت. از زبان هوریائی الواحی به چهار خط میخی باقی مانده است: اکدی قدیم، بابلی، هوری خاص، و اوگارینی.

هوریشیو (horeyŝio)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق هوراس و هوراتیوس.

هورینی، نصر: ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

هوز (havvaz)؛ ← ابجد.

هوز هو: ← کی کیست.

هوس[14]، **یان** (yān hus)، ح ۱۳۷۳–۱۴۱۵، مصلح دینی چک. در خانواده‌ای کشاورز در بوهم متولد شد. از مدرسه‌ی الاهیات پراگ فارغ‌التحصیل شد و ح ۱۴۰۰ به مقام کشیشی منصوب شد. در ۱۴۰۲ به عنوان واعظ نمازخانه‌ی بیت لحم به موعظه کردن به زبان چک پرداخت. بزودی تحت تأثیر ویکلیف قرار گرفت و، گرچه عقاید او را نپذیرفت، با محکوم کردن او توسط

(۱) hormones (۲) auxine (۳) Horn (۴) Horn, Cape (۵) Hoorn; Hornes (۶) Montmorency (۷) Horney
(۸) hornblende (۹) Horus (۱۰) Huron (۱۱) Hauron (۱۲) trichrome (۱۳) Hurrian (۱۴) Huss; Hus (چک)

دانشگاه پراگ مخالفت ورزید (۱۴۰۳) و کتاب تریلوگوس او را به زبان چک ترجمه کرد. در مواعظ خود به گزافکاریهای کشیشان حمله برد و دشمنی بسیاری از آنان را بر ضد خود برانگیخت، که اسقف اعظم پراگ را علیه او تحریک کردند. ولی ونسلاوس IV (← ونسلاوس، امپراطور) پشتیبان هوس بود. وی، علاوه بر آن، به عنوان نماینده‌ی تمایلات ملی مردم چک با عناصر آلمانی در بوهم به مبارزه برخاست. در ۱۴۰۸ اسقف اعظم و دانشگاه با طرح شاه مبنی بر اختیار کردن بیطرفی در میان دو پاپ رقیب، گرگوریوس XII و بندیکتوس XIII (پدرو دو لونا، ناپاپ)، به مخالفت برخاستند. تنها آن گروه از اعضای دانشگاه نظر ونسلاوس را تأیید کردند که چک بودند، و در نتیجه شاه وضع دانشگاه را تغییر داد و اکثریت را مختص چکها ساخت، و هوس را به ریاست آن برگزید. بدین ترتیب در دستگاه روحانیت بوهمی دو اردوی مخالف پیدا شد. هنگامی که، در همان سال، شورای دینی پیزا هر دو پاپ را خلع کرد و پیترو کاردینال فیلارگی را به نام آلکساندر V به پاپی برگزید، وضع بهتر نشد؛ اندکی بعد کاردینال کوسا به نام یوآنس XXIII جای آلکساندر را گرفت. با تأیید پاپ، اسقف اعظم موعظه در بیت لحم را ممنوع ساخت و دستور داد تا کتابهای ویکلیف را آتش زدند، و در ۱۴۱۰ هوس و پیروان او را تکفیر کرد. ونسلاوس در کنار هوس ایستاد و در ۱۴۱۱ آشتی برقرار شد، ولی در ۱۴۱۲ که هوس آشکارا فرامین ناپاپ یوآنس XXIII را علیه لانسلو، شاه ناپل، رد کرد و بر ضد تسامح دینی به موعظه پرداخت، بار دیگر آتش جنگ زبانه کشید. پاپ هوس را تکفیر کرد و هوس، برای آنکه پراگ را از حکم تحریم پاپی دور نگاه دارد، در قلعه‌ای نزدیک تابور انزوا گزید. در دو سال انزوا و تبعید آثار عمده‌ی خود را تألیف کرد که دِ اِکْلِسیا از جمله‌ی آنها و در آن تأثیر ویکلیف بخوبی نمایان است. وی منکر عصمت پاپ متجاوز از حدود اخلاق بود، و اعتبار نهائی را مخصوص کتاب مقدس میدانست نه کلیسا، و برای دولت قائل به حق نظارت بر کلیسا بود. به همین دلایل است که وی را پیشتاز نهضت اصلاح دینی مذهب پروتستان شمرده‌اند. بنا به دعوت امپراطور سیگیموند، که خط امانی برای هوس نوشته بود، هوس خود را در ۱۴۱۴ به شورای دینی کنستانس معرفی کرد تا اعتقادات و نظرهای او مورد رسیدگی واقع شود. این شوری به امانامه‌ی او اعتنا نکرد و او را به زندان انداخت و به عنوان یک بدین مورد محاکمه‌اش قرار داد. دوست وی، ژروم پراگی را نیز گرفتند و به محاکمه کشیدند. هوس بعضی از اعتقادات را که به او نسبت داده بودند منکر شد؛ بعضی دیگر را پذیرفت و گفت تا نادرستی آنها را بر وی ثابت نکنند به خطای خود اقرار نخواهد کرد. شوری خواندن نوشته‌های او را تحریم کرد و فرمان داد تا خود وی را بر دار زنند و به آتش بسوزانند، و هوس شجاعانه جان داد. پس از آن عنوان قهرمان ملی پیدا کرد و دانشگاه پراگ او را شهید به شمار آورد و کلیسای کنونی چکوسلواکی معتقد به آن است که سنت وی را ادامه میدهد.

هوسا[1] (hăsā) قومی (ح ۶٬۸۰۰٬۰۰۰ تن) از نژاد سیاه، که بیشتر در ل نیجریه و ج نیجر سکونت دارند. تقریباً همه‌ی آنان مسلمانند، و به کشاورزی مشغولند. به سبب فعالیت وسیع بازرگانی آنان، زبان هوسائی زبان مشترک بیشتر سرزمینهای افریقای غربی شده است. در قدیم، قوم هوسا چند سلطان‌نشین مستقل به نام **کشورهای هوسا** تشکیل داده بودند، که مهمترین آنها کانو[2] (kāno) بود. این کشورها در اوایل قرن ۱۹م به وسیله‌ی قوم فولانی فتح شد. قوم هوسا نیروی عمده‌ای در سیاست استقلال نیجریه شمرده میشود.

هوساک[3]، **گوستاو** (gustāv husāk)، ۱۹۱۳– ، رهبر سیاسی چکوسلواکی. از ۱۹۳۳ عضو حزب کمونیست بود، و در جنگ II میلیون چکوسلواکی را به شورش بر ضد اشغال آلمانها بر انگیخت. پس از جنگ به مقامات دولتی و حزبی ارتقا یافت. در تصفیه‌ی حزبی ۱۹۵۱ دستگیر و زندانی شد. در ۱۹۶۰ آزاد شد، و در ۱۹۶۳ اجازه‌ی بازگشت به حزب یافت. به کارهای دبیر کل حزب، آ. نووتنی، خرده‌گیری میکرد و خواستار آزادی سیاسی و خودمختاری ملی سلوواکیا بود. پس از استعفای نووتنی نایب نخست‌وزیر شد، و طراح اصلاحات ۱۹۶۸ او بود. پس از حمله‌ی تجشد به چکوسلواکی (اوت ۱۹۶۸) از طرفداران سخت شوروی شد. در آوریل ۱۹۶۹ دبیر کل حزب کمونیست شد. در تجدید روابط چکوسلواکی با شوروی کوشید، و کنترول شدید حزب را بر اقتصاد و حکومت این کشور از نو بر قرار کرد.

هوسپ امین (hosep emin)، شهرت **امین هوسپیان امینیان**، ۱۷۷۶–۱۸۲۶، از رجال ارامنه؛ مت همدان. در سنین جوانی به هندوستان رفت، سپس در لندن وارد مدرسه‌ی عالی نظامی شد. بعد از راه عثمانی به ارمنستان رفته علیه دولت عثمانی فعالیت سیاسی کرد. از آنجا به گرجستان رفته به کارهای سیاسی پرداخت و برای استقلال ارمنستان کوشید. پس از ۲۵ سال، دوباره به هندوستان باز گشت و شرح حال خود را به زبان انگلیسی منتشر کرد.

هوسپ میرزایان (hosep mirzāyān)، ۱۸۶۸–۱۹۳۵، نویسنده و مترجم ارمنی؛ مت تهران. در ادبیات فارسی بسیار وارد بوده و بسیاری از کتب ادبی فارسی را به ارمنی ترجمه کرده؛ به انگلیسی و روسی نیز آشنا بوده است. سالهای زیاد نمایندگی ارامنه را در مجلس شورای ملی داشت. در سالهای قبل از آن برای به دست آوردن مشروطیت مجاهدت بسیار کرد.

هوسرل[4]، **ادموند** (edmund huserl)، ۱۸۵۹–۱۹۳۸، فیلسوف بزرگ آلمانی و بنیادگذار فلسفه‌ی فنومنولوژی. هوسرل در موراوی، در خانواده‌ای یهودی، به دنیا آمد. تحصیلات او در دانشگاههای آلمان بود. در ۱۸۸۴ به وین رفت و در آنجا، تحت تأثیر ف. برنتانو، به فلسفه علاقه‌مند شد. در ۱۸۸۷ به دین مسیحی و کلیسای لوتری پیوست. از ۱۸۸۷ در شهر هاله به تدریس فلسفه پرداخت، از ۱۹۰۱ در دانشگاه گوتینگن تدریس کرد، و از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۸ که سال بازنشستگی او بود در فرایبورگ به تعلیم اشتغال داشت، و در همین شهر در گذشت.

هوسرل با "روانی" ساختن منطق مخالف است. روانی ساختن منطق و امور دیگر آن چیزی است که از فلسفه‌ی هیوم و دیگران بر میخیزد و منطق را با اعمال نفس و روح انسان یکی می‌داند. نتیجه‌ی این امر، به نظر هوسرل، به نسبیت هر امر منجر میشود. یعنی چون قوانین منطق همان طرز اندیشه و عمل نفسانی است، با اختلاف اشخاص و انفس منطق نیز اختلاف پیدا میکند. منطق با حکم و اندیشه و اعمال نفس سر و کار ندارد و نیز راه و روش تفکر هم نیست. بر عکس، قوانین منطق قوانین هستی و وجود است. اگر گفته شود که اجتماع نقیضین محال است مقصود این نیست که انسان در عین حال دو جمله‌ی نقیض با یکدیگر نمیگوید یا نباید بگوید، بلکه مقصود این است که در عالم وجود دو نقیض با یکدیگر جمع نمیشود. بنا بر این، قوانین منطق از روانشناسی مستقل است و منطق به معانی تعلق دارد نه به احوال نفس. انسان هر چه فکر کند و بیندیشد و حکم کند و بیان کند دو جنبه‌ی متفاوت و مستقل دارد: یکی اعمال و احوال نفسانی که این فکر و بیان و حکم را میسازد و تولید میکند و دیگری معانی و اغراض آن؛ و این دو را نباید با یکدیگر اشتباه کرد. معانی و اغراض امور کلی و معنوی و موضوعی و ذاتی هستند، و هوسرل آن را "ذات" میخواند که با ذات به معنی ماهیت نباید اشتباه شود، زیرا ماهیت امری اعتباری و انتزاعی از وجود شیء است ولی "ذاتِ" مورد نظر هوسرل عبارت است از معنی شیء یا معانیی که با هم متحد شده و معنی یک شیء را ساخته‌اند. معنی هر چیزی را باید از حشو و زوایدی که بر آن احاطه کرده‌اند دور کرد و به "شهود" آن پرداخت. روش شهود ذات هوسرل در فلسفه به فنومنولوژی یا پدیده‌شناسی معروف شده است که از مکاتب مهم فلسفی قرن ۲۰م است. از حکمائی که فلسفه‌ی فنومنولوژی هوسرل را دنبال کرده‌اند میتوان ماکس شلر (← قانونشناسی، قسمت IX)، م. هایدگر، ژ. پ. سارتر، و مرلو-پونتی را نام برد. از کتابهای مهم او یکی فلسفه‌ی حساب (۱۸۹۱) و دیگری اندیشه‌هائی در باره‌ی فنومنولوژی محض و فلسفه‌ی فنومنولوژی (۱۹۱۳) است. نشریه‌ی متناوبی نیز به نام سالنامه‌ی فلسفی و تحقیقات فنومنولوژی منتشر میکرد.

هوسم، نام سابق شهر رودسر؛ ← رودسر.

هوسی، جنگهای[5] (husi)، ۱۴۱۹–۳۶، یک رشته از مبارزات که در قرن ۱۵م با پیدا شدن هوسیان در بوهم و موراوی اتفاق افتاد. این مبارزات میان هوسیان و کاتولیکها جنبه‌ی مذهبی، و میان چکها و آلمانها جنبه‌ی ملی داشت، و همچنین تلاش و مبارزه‌ای اجتماعی

(۱)Hausa; Haussa (۲)Kano (۳)Husák (۴)Husserl (۵)Hussite Wars

بود. هنگام مرگ (۱۴۱۹) ونسلاوس IV (← وِنسلاوس، امپراطور)، هوسیان بوهم و موراوی در مقابل برادرش سیگیسموند که دشمن سرسخت ایشان بود، سلاح به دست گرفتند تا از رسیدن وی به سلطنت جلوگیری کنند. یان زیزکا که رهبر هوسیان بود، در ۱۴۲۰ سیگیسموند را بیرون راند، و در ۱۴۲۲ بار دیگر در کوتنا هورا او را شکست داد. از ۱۴۱۹ تا ۱۴۳۶ بوهم در واقع شاهی نداشت، هر چند ویتوفت، مهیندوک لیتوانی، به عنوان شاه انتخاب شده و وی برادرزاده‌ی خود، سیگیسموند کوریبوت[1] (koribut) را به نیابت سلطنت به بوهم فرستاده بود. کوریبوت در ۱۴۲۴ بر تخت نشست و تا ۱۴۲۷ در این مقام باقی بود. پس از شکست (۱۴۲۴) زیزکا، اختلاف میان دو جناح تندرو و میانه‌رو هوسیان ـ تابوریان و اوتراکیان ـ وسعت پیدا کرد. یکی از تابوریان، پروکوپیوس بزرگ، به عنوان فرمانده نظامی هوسیان جا‌نشین زیزکا شد. در ۱۴۲۵ـ۲۶ سپاهی از هوسیان به سیلزی و ساکس حمله برد، و در ۱۴۲۹ـ۳۵ نیروهای متحدشده‌ی هوسیان در آلمان تا فرانکونیا پیشروی کردند. چندین جنگ دینی علیه هوسیان توسط چکها، که سازمان نظامی و روشهای جنگی ایشان بر حریفانشان برتری داشت، بکلی با شکست مواجه شد. مذاکرات با شورای دینی بال، مخصوصاً به میانجیگری دانشگاه پراگ، آغاز شد، و در ۱۴۳۳ نمایندگان چک به بال رسیدند (← بال، شورای). نتیجه‌ی مذاکرات بسته شدن قراردادی بود که بنا بر آن هوسیان میانه‌رو به کلیسای کاتولیک رومی باز گشتند. تابوریان این قرارداد را نپذیرفتند، و این بار جنگ داخلی میان اوتراکیان و تابوریان (که اکثریت آن با طبقات پایین اجتماع بود) در گرفت. در نبرد قاطع لیپانی (۱۴۳۴) تابوریان شکست خوردند و پروکوپیوس کشته شد. در مجلس مذاکره‌ای که در یِهلاوا[2] (yihlāvā) در موراوی تشکیل شد (۱۴۳۶)، قرارداد بال به امضا رسید و سیگیسموند شاه بوهم شناخته شد. در جلوس آلبرشت II، جانشین سیگیسموند، رهبر اوتراکیان، ژرژ پودبرادی، نخست از طرف لادیسلاوس V و سپس از ۱۴۵۸ به عنوان شاه بر بوهم فرمان میراند. وی الغای قرارداد بال (۱۴۶۲) را از طرف پاپ نپذیرفت، و در ۱۴۶۶ از سلطنت خلع شد. جنگ جدیدی میان ژرژ و اشراف در گرفت، و در ۱۴۶۹ ماتیاس کورویِنوس هنگری به بوهم حمله برد. زمانی که، مدتها پس از مرگ ژرژ، صلح برقرار شد (۱۴۷۸)، عناصر دینی جنگها عمدتاً از هم پاشیده بودند.

هوسیان[3] (husian)، پیروان یان هوس در بوهم و موراوی. در ۱۴۲۰ اعلامیه‌ای مشتمل بر ۴ ماده در پراگ انتشار دادند و خواستار آزادی موعظه، آزادی شرکت در تناول عشای ربانی (← قربانی مقدس، آیین) هم برای مسیحیان عادی و هم برای راهبان، تحدید مالکیت کلیسا، و مجازات جرایم جزائی توسط دولت شدند. هوسیان در ← جنگهای هوسی به ۲ دسته منشعب شدند: جبهه‌ی اعتدالی اوتراکیان (جمعی از اینان در قرن ۱۶م به لوتریان پیوستند و انجیلی خوانده شدند) و دسته‌ی افراطی تابوریان.

هوش[4]. تعریف هوش معمولاً چنین است: استعداد کلی موجود زنده برای استفاده از آنچه بر اثر تجارب گذشته فرا گرفته است در مواجه شدن با موارد مشابه با گذشته یا کاملاً تازه. استعداد امری است ارثی که محیط کمابیش آن را از قوه به فعل میآورد. **تستهای هوشی** (test) وسیله‌ی سنجش استعداد یادگیری فرد است. اولین تستهای هوشی به وسیله‌ی آلفرد بینه تعبیه شد، و او نهضت تست کردن را در روانشناسی آغاز کرد (۱۹۰۵). بعضی از روانشناسان در اینکه تستهای هوشی واقعاً هوش را اندازه‌گیری میکنند تردید دارند، اما در هر حال، این تستها در امر آموزش و پرورش و اداره‌ی امور صنعتی (در طبقه‌بندی افراد، راهنمائی حرفه‌ای، و راهنمائی دانش‌آموزان در انتخاب رشته‌ی تحصیلی) مفید واقع شده است. تستهای هوشی عموماً مجموعه‌ی نامتجانسی است از مسائل، و تکالیفی که باید در مدت معینی انجام داده شود، برای اینکه بتوان از تستها استنتاجی در باب هوش کسرد، باید قبلاً آنها استانده شده باشند. برای استانده کردن یک تست، آن را به عده‌ای (حتی الامکان زیاد) از افراد با سنین مختلف میدهند. از نتایج حاصل میتوان عده‌ی متوسط پرسشها، مسائل، و تکالیفی را که افرادی به سن معین انجام میدهند تعیین کرد. مثلاً، ممکن است از 100 پرسش، به طور متوسط، طفل هفت‌ساله 10، طفل ۹ساله ۱۵، و طفل ۱۲ساله ۳۰ پرسش را کاملاً جواب دهد، حال اگر یک طفل ۹ساله ۳۰ پرسش را جواب گفته باشد، گویند **سن هوشی** او ۱۲ است. خارج قسمت هوشی صد برابر نسبت بین سن هوشی و سن شناسنامه‌ای است. از دهه‌ی ۱۹۲۰ به بعد، توجه به تهیه و استفاده از تستهای کلی هوشی تقلیل یافته و تستهائی مورد توجه قرار گرفته که استعدادهای مخصوص و عوامل شخصیت را اندازه میگیرد. نیز ← ضعف عقل.

هوشع[5] (hušaʿ)، فت بعد از ۷۲۲ ق‌م، آخرین شاه (ح ۷۳۰ـ۷۲۲ ق‌م) اسرائیل (← پادشاهان، کتاب، جدول). خراجگزار شاه آشور بود و عصیان ورزید و شلمنصر شاه آشور به ساءره حمله کرد و قوم یهود را به اسارت به آشور برد (دوم پادشاهان ۱۵. ۳۰؛ ۱۷).

هوشع[6] [عبری، = یهوه مدد میکند]، یکی از انبیای کوچک بنی اسرائیل، معاصر سلطنت یربعام II. **کتاب هوشع نبی**، کتابی از عهة است که توسط آن پیغمبر نوشته شده (قرن ۸م ق‌م). در آن کتابْ اسرائیلِ بتپرست به زن بی‌ایمان تشبیه شده، و مشتمل بر مواعظی اخلاقی برای جلوگیری از انحطاط اخلاقی است و وعده می‌دهد که پس از کیفر نجات خواهد بود.

هوشلاگا[7] (hošelāga)، دهکده‌ی سابق هندیـ شمردگان، کانادا. که در ۱۵۳۵ ژاک کارتیه آن را کشف کرد. در محل فعلی بخش مرکزی مونترآل واقع بوده است. مرکز قوم هوشلاگائی، که ساکنین عمده‌ی دره‌ی سنت لارنس بودند. با حفریاتی که در آن به عمل آمده بازمانده‌های فرهنگی کشف شده است.

هوشنگ، در داستانهای ملی ایران، دومین پادشاه سلسله‌ی پیشدادیان، پسر سیامک. پس از کیومرث ۴۰ سال سلطنت کرد. به روایت شاهنامه انتقام پدر از دیو سیاه بگرفت. مخترع آهن و آتش و واضع جشن سده بوده است. پس از او طهمورث به سلطنت رسید.

هوشنگ ابن کاوس: ← شروانشاهان، قسمت II.

هو شی[8] (hu šī)، ۱۸۹۱ـ۱۹۶۲، نویسنده و سیاستمدار چینی. در چین و کشمة تحصیل کرد. از رهبران تجدید حیات ادبی چین و از طرفداران ساده کردن الفبا بوده است (← چینی، زبان). در ۱۹۳۸ـ۴۲ سفیر کبیر چین در کشمة بود.

هوشی[9]، **گئورگ فون** (georg fon hevešī)، ۱۸۸۵ـ۱۹۶۶، زیستفیزیکدان و شیمیدان سوئدی، اصلش مجار؛ مة بودایست. به خاطر تحقیقاتی که در استعمال همجاها به عنوان ردیاب در مطالعه‌ی شیمیائی و زیستشناختی فرایندها انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۴۳ نوبل در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هوشیار (شیرازی)، محمد باقر، ۱۲۸۳ـ۱۳۳۶ هش، استاد دانشگاه تهران، مؤسس اولین آزمایشگاه روانشناسی در ایران. در مونیخ و برلین تحصیل کرد، و دکتر در روانشناسی شد. کتاب روانشناسی عملی و عملیات آزمایشگاهی و هوش‌سنجی (۱۳۱۷) او تنها اثر فارسی در روانشناسی تجربی محسوب میشود. در این کتاب تست هوشی معروف بینه‌ـترمن به فارسی عرضه شده است. دکتر هوشیار، علاوه بر روانشناسی، در فلسفه و تعلیم و تربیت و فلسفه‌ی تاریخ و ادبیات زبان آلمانی تبحر داشت. از آثار دیگرش یکی ترجمه‌ی کتاب تحقیق دقیق در شخصیت انسان و دیگری اصول آموزش و پرورش (۱۳۲۷ هش) است که مهمترین اثر او به شمار میرود. قسمتی از یکی از آثار نیچه را با عنوان اراده‌ی معطوف بقدرت و نیز اگمونت اثر گوته را به فارسی ترجمه کرده است.

هوشیدر: ← سوشیانت.

هوفاریقون، گیاه، ← هزارچشم.

هوفت[10] **پیتر کورنلیسون** (piter kornelisön hōft)، ۱۵۸۱ـ۱۶۴۷، شاعر، مورخ، و درام‌نویس هلندی؛ مة آمستردام. شهرتش به کتاب تاریخ هلند (۱۶۴۲، ناتمام)، از ۱۵۵۵ تا ۱۵۸۴، است. غزلیاتی شیوا سروده و مضامین و مایه‌ی اشعار غنائی فرانسه و ایتالیا را در زبان هلندی وارد کرده است.

هوفر[11]، **آندرئاس** (āndreās hofer)، ۱۷۶۷ـ۱۸۱۰، میهنپرست اتریشی، مسافرخانه‌دار تیرولی. روستائیان تیرول را در شورش ضد باواریا رهبری کرد (۱۸۰۹)، و اتریشیها او را فرماندار تیرول کردند. فریب خورد و به دست

(۱)Korybut (۲)Jihlava (۳)Hussites (۴)intelligence (۵)Hoshea (۶)Hosea (۷)Hochelaga (۸)Hu Shih (۹)Hevesy (۱۰)Hooft (۱۱)Hofer

فرانسویها افتاد و تیرباران شد.

هوفستدر[1]، **رابرت** (rābərt hofstadər)، ۱۹۱۵— . فیزیکدان امریکائی، به خاطر اندازه‌گیریهائی که در ابعاد و ساختمانهای برقاطیسی پروتونها، نوترونها، و هسته‌های اتمی انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت رودولف لودویگ موسباوئر) از جایزه‌ی ۱۹۶۱ نوبل در فیزیک شد. هوفستدر در ۱۹۴۶—۵۰ استاد فیزیک در پرینستن بود، سپس به عنوان استاد یار به دانشگاه ستنفرد رفت، و در ۱۹۵۴ استاد شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هوف عم یهنعم: ← قنبان.

هوفل (hufel)، ده، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۱۰کیلومتری ل سوسنگرد؛ کنار رود کرخه؛ از همین رود مشروب میشود. محصولش غلات است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ آبادی نزدیک به هم، **هوفل شرقی** (جمع ۷۱۳) و **هوفل غربی** (جمع ۴۳۱)، آمده است.

هوفل شرقی، ده، دشت میشان، ← هوفل.

هوفل غربی، ده، دشت میشان؛ ← هوفل.

هوفمان[2]، **ارنست تئودور آمادئوس** (ernst teodor āmādəus hofmān)، ۱۷۷۶—۱۸۲۲، نویسنده‌ی رمانتیک و آهنگساز آلمانی؛ مت کونیگسبرگ، زمانی مدیر اپرا و منتقد هنری بود. در نقل قصه‌های گوتیک استاد بود. نوشته‌هایش وحشتناک و فوق الطبیعه بود مانند: برادران سرابیون (۱۸۱۹—۲۲)، اکسیر شیطان (۱۸۱۵—۱۶)، کاتیر مور، گربه‌ی مؤدب (۱۸۲۰—۲۲). از آثار دیگرش فندقشکن و شاه موشان (ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۱ هش، تهران) میباشد که مبنای بالت چایکوفسکی است. او فنباک در ساختن اپرای داستانهای هوفمان از سه اثر او الهام گرفته است.

هوفمان[3]، **آوگوست ویلهلم فون** (äguust wilhelm fon hofmān)، ۱۸۱۸—۹۲، شیمیدان آلمانی، متخصص در شیمی آلی. نخستین کسی است که روزانیلین و مشتقات آن را تهیه کرد، و اساس صناعت آنیلین را به این ترتیب بنا گذاشت. وی فعل و انفعالی برای به دست آوردن آمینها از آمیدها کشف کرد و نیز "طریقه‌ی هوفمان" را برای تعیین اوزان مخصوص بخارها، و از روی آنها اوزان مولکولی مایعات، ابداع کرد.

هوفمان[3] **جوزف** (jözəf hofmān)، ۱۸۷۶—۱۹۵۷، پیانونواز لهستانی-امریکائی. در ۱۸۷۷ در اپراخانه‌ی متروپلیتن شهر نیو یورک اولین کنسرت خود را اجرا کرد. در ۱۹۲۴—۳۸ ریاست مؤسسه‌ی موسیقی کرتیس (kërtis) فیلادلفیا را به عهده داشت.

هوفمان[4]، **فریدریش** (fridriš hofmān)، ۱۶۶۰—۱۷۴۲، پزشک آلمانی؛ مت هاله. پزشک مخصوص فردریک ویلهلم پروس شد. از نخستین کسانی است که آپاندیسیت را توصیف کرده‌اند.

هوفمان[4] **یوزف** (yozef hofmān)، ۱۸۷۰—۱۹۵۶، معمار و تزیینکار اتریشی؛ مت موراوی. تحت تعلیم اوتو واگنر—که یکی سبک معماری خاص اتریشی ابداع کرده بود—قرار گرفت. هوفمان در به کار بردن اشکال مربع و چهارگوش اصرار میورزید. طرح بنای ساناتوریومی (آسایشگاه) نزدیک وین نمونه‌ای از آن است. در بسیاری از نمایشگاههای بین‌المللی شرکت جست، و در وین بسیاری خانه، مغازه، کافه، بیمارستان، و هتل ساخته است که در آنها خطوط مستقیم غالب است. نوسازی تزیینات داخلی از ابتکارهای اوست.

هوفمان-دونر[5]، **هاینریش** (hāynriš hof-mān-doner)، ۱۸۰۹—۹۴، نویسنده و پزشک آلمانی؛ مت فرانکفورت. رئیس یکی از بیمارستانهای فرانکفورت بود. معروفترین اثرش، پتر لاابالی (۱۸۴۵)، از کتابهای معروف کودکان است.

هوفمانستال[6]، **هوگو فون** (hugo fon hofmānstal)، ۱۸۷۴—۱۹۲۹، درامنویس و شاعر اتریشی؛ مت وین. اولین اثر منظومش در ۱۶-سالگی و اولین نمایشنامه‌اش، مرگ تیسین (۱۸۹۲)، در هجده سالگی منتشر شد. بهترین آثارش در لیبرتوهائی است که برای ر. شتراوس تنظیم کرده است: الکترا (۱۹۰۳)، روزنکاوالیر (۱۹۱۱)، آریادنه آوف ناکسوس (۱۹۱۲)، آرابلا (۱۹۱۹)، و غیره. از آثار دیگرش اشعار (۱۹۰۳)، تراژدی در تورم (۱۹۲۵)، و مکاتباتش با شتراوس (۱۹۵۵) میباشد.

هوفی[7] (hofi)، نام سابقش لوچو[8] (lucō)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع تخمیناً ۴۰۰'۰۰۰)، کرسی ایالت آنهوئی، چین. شهری است که بسرعت صنعتی شده؛ از جمله‌ی مصنوعاتش منسوجات، فولاد، و غذای آموده است. دانشگاه آنهوئی در این شهر است، و یک دانشگاه پولیتکنیک، یک دانشکده‌ی پزشکی و مؤسسه‌های کشاورزی و معدن دارد.

هوک[9]، **رابرت** (rābərt huk)، ۱۶۳۵—۱۷۰۳، عالم انگلیسی. اولین کسی بود که نظریه‌ی حرکات سیارات را به صورت یکی از مسائل مکانیک در آورد. آلات نجومی را اصلاح کرد؛ دستگاهی عملی برای تلگراف تعبیه کرد؛ ساعت دارای فنر مارپیچی را اختراع کرد؛ اولین ماشین حساب را ساخت. سلولهای بافتهای گیاهی را توصیف کرد. **قانون هوک** را وضع کرد که بیان آن چنین است: "تلاشی که در داخل یک جسم کشسان پدید میآید مساوی است با حاصلضرب ضریب کشسانی در دگروشی (← کشسانی، قسمت ۱)".

هوک[10]، **سیدنی** (sidni huk)، ۱۹۰۲— ، فیلسوف امریکائی. در دانشگاه نیو یورک تدریس میکرد (۱۹۲۷—۷۲) و مدتها (۱۹۴۸—۶۹) ریاست دپارتمان فلسفه‌ی آن دانشگاه با او بود. نخست از پیروان مارکس بود و کتابهای متعدد مارکسی (۱۹۳۴) و از هگل تا مارکس (۱۹۳۶) را تألیف کرد. سپس از مارکسیسم برید و فعالانه به مخالفان کمونیسم پیوست. نظریات وی در باره‌ی زندگی امریکائی در این آثار او آمده است: بدبینی آری، دسیسه‌کاری نه (۱۹۵۳)، عقل سلیم و اصلاحیه‌ی پنجم (۱۹۵۷)، منزلت دین در جامعه‌ای آزاد (۱۹۶۸)، و آزادی عالمانه و هرج و مرج عالمانه (۱۹۷۰).

هوک، قانون: ← هوک، رابرت.

هوکایدو[11] (hokāydo)، سابقاً **یزو**[12] (yezo)، جزیره (ح ۷۸'۰۴۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمع ۵'۱۸۴'۲۸۷)، ل ژاپن؛ کرسی آن ساپورو. شمالیترین ۴ جزیره‌ی عمده‌ی ژاپن، کم جمعیتترین آنها، و از حیث وسعت دومین آنها است. داخل آن کوهستانی و دارای بسیاری قلل آتشفشانی است؛ ح ۶۰٪ آن جنگلی است. رود ⇐ ایشیکاری—دومین رود بزرگ ژاپن—در قسمت غربی این جزیره جاری میباشد. زمستانش بسیار سرد است. محصولات عمده‌اش زغال، الوار، کاغذ، و آهن است. یکی از عمده‌ترین مراکز ماهیگیری کره‌ی زمین میباشد. تا ۱۹۴۵ جزایر کوریل را، که اکنون جزو تجشه است، شامل میشد.

هوکر[13]، **تامس** (tāməs hukər)، ۱۵۸۶—۱۶۴۷، روحانی پیرایشگر در مهاجرنشینهای امریکا، و مؤسس عمده‌ی هارتفرد، کونکتیکت؛ مت انگلستان. از ناسازگاران بود، که به هلند گریخت (۱۶۳۰)، و در ۱۶۳۳ به ماساچوست مهاجرت کرد. با ج. کاتن اختلاف پیدا کرد و ظاهراً از دستورهای سخت مذهبی در ماساچوست ناراضی بود. در ۱۶۳۶ با هواخواهان خود برای تأسیس هارتفرد حرکت کرد، و در آنجا تا هنگام مرگش راهب بود. در تشکیل کنفدراسیون نیو انگلند سهیم بود.

هوک وان هولاند[14] (huk vān holānd)، شهر در (۱۹۶۶ جمع تخمیناً ۵'۲۰۰)، ایالت هلند غربی، ج‌غ، هلند، بر دریای شمال؛ بندر خارجی روتردام. مبدأ عبور از دریای مانش به مقصد هریچ انگلستان است. صحنه‌ی نبرد ۱۹۱۴ در جج I بود.

هوکوسای[15]، **کاتسوشیکا** (kātsušikā hoku-say)، ۱۷۶۰—۱۸۴۹، نقاش ژاپنی، طراح و حکاک چوب، و یکی از بزرگترین طراحان چاپ. نخست چندسالی به حکاکی چوب اشتغال داشت. در دهه‌ی ۱۷۹۰ به ساختن تصویر برای کتابها و کارتهائی برای تبریک و آگهی مشغول شد. روی هم رفته برای نامیدن خود ۳۰ نام مختلف به کار برده است. بسیار پرکار بود و شهرت فراوان یافت، ولی در پایان عمر در مسکنت زندگی میکرد. امتیاز وی به مهارت فنی فوق العاده و ترسیم دقیق زندگی معاصر او است. در منظره‌سازیهای وی تخیلی شگفت‌انگیز و حسن ترکیب مشاهده میشود. از بهترین آثار او مانگوا یا ده هزار طرح، در ۱۵ جلد (۱۸۱۴—۷۸) است؛ مجموعه‌ی چاپهای رنگی مناظر پلهای معروف و مناظر جزایر لوچو؛ و مناظر کوه فوجی از اوست. هوکوسای در هنر مغربزمین تأثیر فراوان داشته است.

هوکو شوتو: ← پکادورس.

---

(۱)Hofstadter (۲)Hoffmann (۳)Hofmann (۴)Hoffmann (۵) Hoffmann-Donner (۶)Hofmannsthal (۷)Hofei (۸)Luchow (۹)Hooke (۱۰)Hook (۱۱)Hokkaido (۱۲)Yezo (۱۳)Hooker (۱۴)Hook of Holland (۱۵)Hokusai

هوکو گونتو: ← یکادورس.
هوکون، نام نروژی هاکون.
هوکی و سوئی: ← سوئی، زبان.
هوگارث[1]**، دیوید جورج** (deyvid jorj hōgārt)، ۱۸۶۲–۱۹۲۷، باستانشناس پوینده و نویسنده‌ی انگلیسی، شهرتش خصوصاً به خاطر حفریاتی است که در قبرس، مصر، کرت، و سوریه انجام داد. از آثار او اینها است: جاده‌های قدیم و جدید در آسیای صغیر شرقی (۱۸۹۲)، فیلیپ و اسکندر مقدونی (۱۸۹۷)، شرق قدیم (۱۹۱۴)، بالکان (۱۹۱۵)، شاهان حتی (۱۹۲۶). نیز ← عربستان، قسمت VII، بند ۱۸.
هوگارث[1]**، ویلیام** (wilyām hōgārt)، ۱۶۹۷–۱۷۶۴، نقاش، طنزنگار، و حکاک انگلیسی؛ متولد لندن. از کوچکی به نقاشی پرداخت و در ۱۵-سالگی شاگرد یک استادکار قلمزن ظروف نقره‌ای شد. در همین اوقات به حکاکی روی مس توجه کرد و صفحاتی برای مصور کردن کتابها و چاپ کردن کارتهای مصور حکاکی کرد–مخصوصاً آنها که برای کتاب هیودیبرس نوشته‌ی سمیوئل باتلر فراهم آورد. در ایام فراغت نیز به تعلیم گرفتن نقاشی مشغول شد. کوشید تا از راه شبیه‌سازیهای کوچک و شبیه‌سازیهای گروهی (مشهور به "قطعات مکالمه") وسایل امرار معاش خود را فراهم کند. ولی نخستین موفقیت واقعی وی در ۱۷۳۲ با یک مجموعه تصاویر "اخلاقی" به نام پیشرفت هارلوت فراهم شد. نخست ۶ نقاشی ساخت و سپس آنها را حکاکی کرد و، برای تهیه‌ی خرج چاپ، آنها را پیشفروش کرد، و مورد استقبال فراوان قرار گرفت. ۳ سال بعد پیشرفت ریک، که مجموعه‌ی مشابهی بود، انتشار یافت و از آنها و سایر کارهایش سود فراوان برد. در ۱۷۴۵ یک مجموعه از حکاکیهای وی به نام زناشوئی مطابق مد منتشر شد که بعضی آن را شاهکار وی میدانند. با دقت در نمایاندن جزئیات و نشان دادن شخصیت اشخاص به صورت جالبْ توجه داشت، و در این تصاویر وجود ولخرجی و پوچی را در زندگی یک زوج جوان پیرو مد مجسم کرده است. در ۱۷۵۳ تحلیل زیبائی او انتشار یافت که اثری جالب توجه و در عین حال خارج از حدود ادب بود. هوگارث، در جوانی و پیری، برای امرار معاش به فروش حکاکیهای چاپشده‌اش نیازمند بود. یکی از اینها که کارتونی سیاسی بود موجب گرفتاریش شد، و آخرین روزهای زندگی وی با نزاعهائی تلخ شده‌بود که البته در آنها پیروزی با او بود، و دشمنانش مورد طعن و استهزار قرار گرفتند. تصاویر چاپشده‌ای همچون کوچه‌ی جین و چهار مرحله‌ی قساوت صادقانه آموزنده است، و خود وی گفته است که پیش از آنکه بخواهد سازنده‌ی کارتونهای رافائل باشد، هدفش جلوگیری از پیشرفت بیرحمی بوده است. هر قصدی داشته، پیش از هر چیز طنزنگاری بزرگ بوده، و بیش از آنکه به رافائل شبیه باشد به سروانتس شباهت داشته است. دختر پیگوئی (گالری ملی، لندن) و سروان کورام او دو شاهکار نقاشی انگلیسی به شمار میرود. عمده‌ی آثار هوگارث در انگلستان موجود است، و در موزه‌ی متروپلیتن نمونه‌های زیبائی از کارهای او نگاهداری می‌شود.
هوگل[2]، بارون **فریدریش فون** (bāron frid-riš fon hügel)، ۱۸۵۲–۱۹۲۵، فیلسوف اتریشی کلیسای دارای مذهب کاتولیک رومی؛ متولد فلورانس. پسر یک دیپلومات اتریشی بود. پس از زناشوئی (۱۸۷۳) در انگلستان سکنی گزید. کتاب وی، عناصر عرفانی دین بدان صورت که از تحقیق در زندگی قدیسه کاترین جنووائی و دوستان وی به دست آمده (۱۹۰۸)، یکی از کتابهای معتبر در تصوف و عرفان مسیحی است. از آثار دیگر او زندگی ابدی (۱۹۱۲) و مقالات و خطابه‌هائی در فلسفه‌ی دین (۱۹۲۱ و ۱۹۲۶) است. از طریق نامه‌ها و مقالاتش نفوذ عمیقی در نهضت تجدید و نو کردن کلیسای کاتولیک رومی داشته است. هوگل، از روشهای تحقیق و تتبع جدید در کتاب مقدس، در مقابل ناخرسندی پاپ از این عمل به دفاع بر خاسته است. با آنکه کاتولیک بود، در همه‌ی ادیان حقیقت الاهی را میدید و منکر آن بود که در صدد تغییر دادن دیگران برآیند. ستایش و پرستش خدا را جوهر دین میدانست و برای زندگی طبیعی و فوق طبیعی ارزش برابر قائل بود.
هوگلی[3] (hugli)، رودی به طول ح ۲۶۰ کم، ایالت بنگال غربی، هند شرقی، شاخابه‌ای از رود گنگ، که به خلیج بنگال میریزد. قابل کشتیرانی برای کشتیهای اقیانوسپیما، و شریان کشتیرانی منطقه‌ی صنعتی شهر **هوگلی** (در ۱۹۶۱ جه تخمیناً ۱۰۴٬۸۳) است.
هوگنبرگ، آلفرد: ← هیتلر، آدولف.
هوگنوها[4] (hugno-)، فنـ **اوگنوها** (ügno-)، پروتستانهای کالونی فرانسه. کلیسای پرسبیتری فرانسه در شورای ۱۵۵۹ تأسیس شد و در تمام طبقات پیروان فراوان یافت. پس از جنگهای مذهبی (۱۵۶۲–۹۸)، هانری IV، پادشاه فرانسه، ← فرمان نانت را صادر کرد که به هوگنوها آزادی کامل داد، و مذهب پروتستان را در ۲۰۰ شهر مستقر ساخت. کاردینال ریشلیو شورشی را که علیه دخول کیش کاتولیک به بئارن برپا شد (۱۶۲۱–۲۲) بهانه قرار داده هوگنوها را از همه‌ی مواضع آنها، بجز لا روشل و مونتوبان، بیرون راند. شورش دیگر پروتستانها (۱۶۲۵) منجر به تسخیر لا روشل به دست ریشلیو (۱۶۲۸) و صلح آله (← آلس) شد (۱۶۲۹) که به قدرت سیاسی هوگنوها پایان داد. در زمان لوئی XIV، با فسخ فرمان نانت، آزار به پروتستانها شدت یافت. گروه بسیاری از هوگنوها به انگلستان، هلند، آلمان، سویس، و امریکا گریختند، و به پیشرفت صنعتی و اجتماعی آن کشورها کمک شایان کردند. در کوههای سون کامیزارها مدت مدیدی با سربازان لوئی XIV جنگیدند (۱۷۰۲–۱۰).
هوگو، ویکتور: ← ویکتور هوگو.
هوگوه (hvogva)، در روایات زردشتی، نام خاندان جاماسب و فرشوشتر.
هولار، واتسلاف: ← هالر، ونسل.

هولاکوخان یا هلاکو خان (هر دو holāku xān) یا **هولاگو خان**، ح ۶۱۴–۶۶۳ هق، سر-سلسله‌ی ایلخانان مغول در ایران، پسر تولی خان که او نیز پسر چنگیز خان بود. پس از آنکه منکو قاآن، پسر تولی خان، در قراقروم به تخت امپراطوری مغول نشست، برادر خود قوبلای قاآن را به مشرق امپراطوری (چین) فرستاد و هولاکو، برادر دیگر خود را، برای اتمام فتح آسیای غربی و مصر نامزد کرد. هولاکو به فرمان منکو قاآن سپاهی بزرگ فراهم کرد و، به دستور قاآن، از هر 10 تن از لشکریانِ همه‌ی فرزندان چنگیز دو تن به اردوی هولاکو پیوستند، و دستور داد که سپاهیان مغول مقیم ایران و هند نیز جزو سپاه هولاکو شوند. تهیه‌ی مقدمات و وسایل این لشکرکشی بزرگ، که هدف آن، به ظاهر، بر انداختن اسماعیلیه و بر انداختن خلافت بغداد و، در معنی، چنانکه گفتیم، تسخیر کامل آسیای غربی و مصر بود، با دقت و پیشبینی تمام صورت گرفت. از چین کارشناسان منجنیق و نفت‌انداز و "چرخ انداز" خواستند و دستور داده شد که بر همه‌ی رودخانه‌های سر راه پلها بستند و همه‌ی علفزارها و چراگاههای آسیای مرکزی را قرق کردند تا سپاه بر سر راه دوچار مضیقه‌ی علوفه نشود. هولاکو در ذیحجه‌ی ۶۵۱ هق به راه افتاد و در شعبان ۶۵۳ هق به سمرقند رسید، و در آنجا امرا و سلاطین ایران و آسیای صغیر به حضور او آمدند. شمس‌الدین کرت و امیر ارغون از ش ایران، اتابک سعد زنگی از فارس، و نیز امرای آذربایجان و ارمنستان و اران و گرجستان نزد او رفتند. هولاکو ابتدا به فتح قلاع و مراکز اسماعیلیه در خراسان پرداخت و ناصرالدین محتشم قهستان در مصاحبت ملک شمس‌الدین کرت به حضور هولاکو رسید، و قهستان فتح شد و، پس از گرفتن شهر تون، از راه خبوشان (قوچان) به بسطام رسید و در این میان رسولان میان رکن‌الدین خورشاه آخرین رئیس اسماعیلیه و دربار هولاکو رفت و آمد میکردند و خورشاه سعی میکرد تا به هر وجهی باشد مغول را از تصرف قلاع اسماعیلیه باز دارد، و هولاکو جز به آمدن شخص رکن-الدین خورشاه و تخریب دژها رضایت نمیداد، تا سرانجام سپاهیان مغول از طرف مازندران و خوار و سمنان و ری و قزوین رو به قلاع اسماعیلیه آوردند. رکن‌الدین خورشاه بناچار از در تسلیم در آمد و روز یکشنبه اول ذو القعده‌ی ۶۵۴ هق، به همراهی خواجه نصیرالدین طوسی و دیگر اطرافیان، از قلعه‌ی میمون دز فرود آمدند و خود را تسلیم هولاکو کردند. روز دوشنبه ۲۶ ذو القعده‌ی همان سال قلعه‌ی الموت نیز به تصرف مغول در آمد و، بدین ترتیب، حکومت اسماعیلیه بر قلاع کوههای البرز پس از ۱۷۰ سال به پایان رسید. پس از فراغ از کار اسماعیلیه، هولاکو با سپاهیان خود عازم فتح بغداد شد و ابتدا، چنانکه رسم مغولان بود، خلیفه را به تسلیم و "ایلی" دعوت کرد و چندی رسولان میان دو طرف رفت و آمد کردند، و چون مذا-

(۱)Hogarth (۲)Hügel (۳)Hooghly (۴)Huguenots

کرات به جائی نرسید سپاهیان مغول از هر جانب بغداد را در محاصره گرفتند. سرانجام خلیفه مستعصم روز یکشنبه‌ی چهارم صفر ۶۵۶ هق با سه پسر خود و ۳٬۰۰۰ تن از بزرگان شهر پیش هولاکو رفتند و خود را تسلیم او کردند. شهر بغداد مانند دیگر شهرها در معرض قتل عام و غارت و ویرانی قرار گرفت و خود خلیفه نیز روز چهارشنبه‌ی ۱۴ صفر ۶۵۶ هق به دست مغول کشته شد و، بدین ترتیب، خلافت ۵۰۰ساله‌ی خلفای عباسی به پایان رسید. پس از آن سرداران هولاکو، ایلکا نویان و قَراباوقا، شهرهای خوزستان را فتح کردند و در ۶۵۶ هق شهر اربیل به دست آقْبوقا نویان سردار هولاکو افتاد، و پس از آن شهرهای میافارقین و منبج و حلب و دمشق همه به دست سپاهیان مغول افتادند. اَرّان و ارمنستان و آسیای صغیر نیز سر تسلیم فرود آوردند. هولاکو خان اموال و خزاین به دست‌آمده را به آذربایجان فرستاد و همه را در موضع مستحکمی در کوهی نزدیک دریاچه‌ی ارومیه (رضائیه) قرار دادند. در شام خبر فوت (محرم ۶۵۵ هق) منکو قاآن به هولاکو رسید و او با نگرانی از شام مراجعت کرد و کیتبوقا را در شام گذاشت. فرستادگان هولاکو برای تخویف سلطان مصر و وادار کردن او به تسلیم به مصر رفتند. سلطان مصر در این زمان ملک مظفر سیف‌الدین قطز از ممالیک مصر بود که تصمیم به مقاومت گرفت و فرستادگان مغول را به قتل رسانید و روی به جانب شام و فلسطین نهاد، و در جنگ مشهور عین الجالوت (۲۵ رمضان ۶۵۸ هق) سپاه مغول از لشکر مصر شکست سختی خورد و بسیاری از فرماندهان مغول، از جمله کیتبوقا، در آن معرکه کشته شدند، و بدین ترتیب سپاه مغول طعم نخستین شکست بزرگ خود را از مصریان چشید. شهر موصل که در زمان بدرالدین لؤلؤ، امیر موصل، اظهار اطاعت کرده بود، پس از فوت (۶۵۷ هق) او به پسرش اسماعیل ابن لؤلؤ رسید، و او سر از اطاعت باز زد. سنداغو نویان، امیر مغول، به فرمان هولاکو مأمور تسخیر موصل شد و او، پس از محاصره و جنگ بسیار، در رمضان ۶۶۰ هق آن شهر را به تصرف در آورد و به قتل عام اهالی و تخریب کامل شهر فرمان داد. برکه (berka) (برکا) خان، سومین پسر جوجی خان فرزند چنگیزخان، که در این هنگام به امپراطوری اردوی زرین در ج روسیه و ل قفقاز رسیده و، به قول همه‌ی مورخان، اسلام آورده بود، تصرف اران و آذربایجان از طرف هولاکو موقعیت او را در امپراطوری خود به خطر افکنده بود و از طرفی کشته شدن خلیفه‌ی بغداد و قتل عام مسلمانان در بین النهرین و شامات بر برکه خان سخت ناخوش افتاده بود. سلطان مصر، ملک بیبرس، نیز که با هولاکو دشمنی داشت، با فرستادن ایلچیان و پیامهای مودت‌آمیز، برکه خان را به مخالفت با هولاکو تحریک میکرد. جنگی که در ماوراء رودخانه‌ی تَرَک میان دو سپاه مغول روی داد سرانجام به شکست سپاه هولاکو منتهی شد (ربیع‌الاول ۶۶۱ هق). هولاکو در ربیع‌الآخر ۶۶۳ هق در کنار رود جغتو (زرینه‌رود) درگذشت و او را، بنا بر سنت مغولان، با خزاین و اموال و جند دین دختر زیبا در کوه شاهو در برابر شهر دهخوارقان دفن کردند. سن او به هنگام وفات ۴۸ سال شمسی بود. وزیر هولاکو ابتدا امیر سیف الدین بیتکچی بهادر ابن عبدالله خوارزمی بود و در اوایل محرم ۶۶۱ هق، هنگامی که هولاکو به جنگ برکه خان میرفت، در منزل شابران از نواحی دربند به سعایت دشمنان به قتل رسید. پس از او وزارت به شمس‌الدین جوینی معروف به صاحبدیوان رسید که در تمام بقیه‌ی سلطنت هولاکو وزیر و مدبر کارهای او بود. برادر شمس‌الدین، عطا ملک جوینی، که ابتدا از دبیران امیر ارغون بود، از ۶۵۴ هق به خدمت هولاکو پیوست و جزو منشیان مخصوص او شد و کارش روز به روز در ترقی بود تا آنکه یک سال پس از فتح بغداد، یعنی در ۶۵۷ هق، به حکومت عراق عرب و خوزستان منصوب شد. به دستور هولاکو خواجه نصیرالدین طوسی، که پس از فتح قلاع اسماعیلیه به خدمت او پیوسته بود، رصدخانه‌ی شهر مراغه را به اتفاق مؤید الدین عرضی و فخرالدین مراغی و فخرالدین اخلاطی و نجم‌الدین دبیران قزوینی بنا نهاد. هولاکو به علم کیمیا نیز رغبتی داشت و مالهای فراوان در این راه تلف کرد.

هولاکو خان، پادشاه ایلخانیان، ← **هولاکو خان**.

هولاند[1] یا **هلند** (holand, -land)، از کنت‌نشینهای سابق امپراطوری مقدس روم، از ۱۵۷۹ تا ۱۷۹۵، عضو اصلی ایالات متحد هلند. عموماً نام آن به تمامی هلند اطلاق میشود. هولاند از ۱۸۴۰ به دو ایالت زویدهولاند و نوردهولاند منقسم شده بود. کنت‌نشین در آغاز قرن ۱۰م به وجود آمد، و در اصل نه‌تنها بر هولاند جنوبی و هولاند شمالی کنترول داشت، بلکه زیلند و تمامی فریسلاند نیز تحت کنترول آن بود. ویلهلم فون هولاند به شاهی آلمان انتخاب شد (۱۲۴۷)، اما در اِعمال قدرت بر هولاند ناتوان بود. وی در نبردی علیه فریسلاندیها، که کنترول آنها همیشه دشوار بود، کشته شد (۱۲۵۶). در ۱۲۹۹ ژان، کنت انو، هولاند را تسخیر کرد، که پس از وی جانشینانش تا ۱۴۳۳ بر آن حکومت میکردند، و در این سال فیلیپ نیکو، ملقب به دوک بورگونی، آن را از تصرف ژاکلین، کنتس انو و هولاند و زیلند و فریسلاند، خارج کرد. در زدوخوردی داخلی، که به همراه این واقعه روی داد، نمایندگان شهرها (که به نام حزب "ماهی روغن" معروف بودند) با اشراف (معروف به قلابهای ماهیگیری) که پشتیبان ژاکلین بودند به منازعه پرداختند. وقتی که آرشیدوک ماکسیمیلیان (بعداً امپراطور ماکسیمیلیان I) قیمومت هلند را پس از مرگ (۱۴۸۲) ماری دو بورگونی بر عهده گرفت، بار دیگر اشراف طغیان کردند؛ ناوگان آنان منهدم شد و رهبرانشان اعدام شدند (۱۴۹۰). صنعت پارچه و تجارت هولاند، گرچه دیرتر از فلاندر و برابان رونق یافته بود، در قرن ۱۵م رقیب بروژ و آنورس شد. بنادر هلند با ← اتحادیه‌ی هانسائی ارتباط نزدیک داشتند، و بعداً، پس از استقلال هلند، مراکز کشتیسازی عمده‌ی قاره‌ی شمالی اروپا شدند. هولاند مبارزه‌ی (قرون ۱۶م—۱۷م) استقلال‌طلبی هلند را رهبری کرد، و تاریخ آن در واقع با تاریخ هلند یکی شد.

هولاند جنوبی، ← زویدهولاند.

هولاند شمالی، ایالت هلند، نوردهولاند.

هولباخ، فیلسوف فرانسوی، ← اولباک، بارون پول هانری د/.

هولباین[2]، **آمبروزیوس** (Ambrozius holbāyn)، ح ۱۴۹۵— ح ۱۵۱۹، تصویرنگار و نقاش صورتساز آلمانی؛ مت آوگسبورگ. شهرتش به خاطر تصاویر و صورتهائی است که در کتب ترسیم کرده است. موزه‌ی بال چند اثر از او دارد. هانس هولباین مهین پدرش بود.

هولباین[2]، **هانس** (hāns holbāyn) یا **هولباین کهین**، ح ۱۴۹۷—۱۵۴۳، پسر کهتر ه. هولباین مهین، نقاش برجسته‌ی دوره‌ی رنسانس آلمان؛ مت آوگسبورگ. بیشتر عمر خود را در بال گذراند، و در آنجا با اراسموس دوستی پیدا کرد و کتاب مدح دیوانگی او را با نقاشیهای خود آراست، و چندین تصویر از چهره‌ی او را نقاشی کرد. در ۱۵۲۶ از انگلستان دیدن کرد و صورت سر تامس مور و اشخاص برجسته‌ی دیگر را ساخت. پس از بازگشت و اقامت کوتاهی در بال در انگلستان مستقر شد. در ۱۵۳۶ نقاش رسمی شاه هنری VIII شد و صورتهائی از شاه و زنان او ساخت. علاوه بر چهره‌پردازیهای فراوان، طرحهای مقدماتی بسیاری که از وی بر جای مانده، از لحاظ حساسیت خطوط و نمودار ساختن شخصیت جالب توجه است، از جمله‌ی کارهای دیگر او یک مجموعه حکاکیهای بر روی چوب به نام رقص مرگ و تصاویری است که برای کتاب لوتر ساخته است.

هولباین[2]، **هانس**، یا **هولباین مهین**، ح ۱۴۶۵— ۱۵۲۴، نقاش و نقشه‌کش آلمانی، مت آوگسبورگ، پدر آ. هولباین و ه. هولباین کهین. بیشتر در آوگسبورگ و اولم کار میکرد، و نقشهائی بر محراب کلیساها، و شاید صورتهائی نیز کشید؛ از آن جمله است نقش زندگی مریم عذرا (کلیسای جامع آوگسبورگ) و محراب بازیلیک سانتا ماریا مادجوره (آوگسبورگ) که هر دو اندک تفاوتی با سبک عملی مکتب سوابیائی دارند. در آخرین نقشهایش، خصوصاً شاهکار محراب قدیس سباستیان (مونیخ)، تأثیر هنر ایتالیائی آشکار است. علاوه بر نقاشی، هولباین طرحهائی برای شیشه‌های رنگین پنجره‌های کلیساها ریخته است

هولبرگ[3]، **لودویگ** (ludvig holberg)، ۱۶۸۴—۱۷۵۴ درامنویس، مقاله‌نویس، و مورخ دانمارکی؛ مبلغ روشنفکری در اسکاندیناوی؛ مت برگن. در برگن و کپنهاگ به تحصیل الاهیات پرداخت. پس از ۱۷۰۸ دانمارک را مسکن خود برگزید و در میان سفرهای اروپائی خود در آنجا میزیست. استاد متافیزیک و سپس تاریخ دانشگاه کپنهاگ شد، و برجسته‌ترین مؤلف زمان خود بود. از جمله‌ی کمدیهای وی که برای او شهرت جهانی فراهم آورد اینها است،

(1)Holland (2)Holbein (3)Holberg

حماسه‌ی طنزی-قهرمانی پدار یاژس (۱۷۱۹–۲۰)، درام طنزی وَسّالی سیاسی (۱۷۲۲)، و نمایشنامه‌های متعدد دیگر (میان ۱۷۲۲ و ۱۷۲۴ وی ۲۶ نمایشنامه نوشت)، اندیشه‌های روشنفکری را در سفر زیرزمینی نیلْس کْلیم (۱۷۴۰)، و در یک داستان اوتوپیائی، و در افکار اخلاقی (۱۷۴۴) و نامه‌ها (۵ جلد، ۱۷۴۸–۵۴)، و مجموعه‌ای از مقالات به رشته‌ی تحریر در آورد. وی همچنین نویسنده‌ی چندین کتاب علمی عوام‌فهم و تاریخ دانمارک و تاریخ یهود و یک اوتوبیوگرافی بوده است.

هولبرن (hölbərn) یا **هوبن** (höbən)، کوی سابق لندن؛ ⇐ کمدن.

هولبروک[1]، **جوسایا** (josäyā hölbruk)، ۱۷۸۸–۱۸۵۴، مربی امریکائی، مؤسس نهضت لایسیم (läysiəm؛ از لتی لوکیون)، برای بهتر کردن تعلیم و تربیت به تجربه‌هائی، در آمیختن دروس رسمی با تعلیمات حرفه‌ای و کشاورزی در آموزشگاههای مختلف، دست زد. پس از آنکه نقشه‌ی وی در مدرسه‌ی متوسطه‌ی کشاورزیی که تأسیس کرده بود با شکست رو به رو شد (۱۸۲۵)، به کار سخنرانی در باره‌ی موضوعهای علمی پرداخت. در ۱۸۲۶، در میلبری[2] (mil-bëri)، ماساچوست، نخستین لایسیم را تأسیس کرد که جزئی از یک نظام تربیتی ملی شد. برای آموزشگاهها و لایسیمها آلات و افزار علمی میساخت، و کتابهای مقالات علمی (۱۸۳۰–۳۲) و لایسیم خانوادگی (۱۸۳۲–۳۳) را منتشر کرد. در ۱۸۳۷ دهکده‌ی لایسیم را در اوهایو تأسیس کرد که پس از چند سال تجربه در آن با شکست رو به‌رو شد. تا زمان مرگش به رهبری نهضت لایسیم ادامه میداد.

هولت: ← عربستان، قسمت VII، بند ۱۹.

هولتس[3]، **آرنو** (ārno holts) ۱۸۶۳–۱۹۲۹، شاعر و نقدنویس آلمانی. تأثیر او به عنوان نقدنویس و به عنوان مؤسس مکتب ناتورالیسم آلمانی بیش از خود آثار وی است، زیرا گ. ی. ر. هاوپتمان سخت از او تأثیر پذیرفته است. از جمله‌ی آثارش بابا هملت [۱۸۸۹، با همکاری یوهانس شلاف[4] (yohānes šlāf؛ ۱۸۶۲–۱۹۴۱)]، هنر (۱۸۹۱)؛ و منظومه‌ی فانتازوس (۱۸۹۸–۹۹) است.

هولدرلین[5]، **فریدریش** (fridriš hëlderlin)، ۱۷۷۰–۱۸۴۳، شاعر غنائی آلمانی؛ متوورتمبرگ. قبل از آنکه دلدادگی و شوریدگی و ناکامی در عشق، او را به سرحد جنون بکشاند، غزلیاتی نغز و شیوا در شرح عشق خود سروده است. همین اشعار بدیع، که تا حدی به سبک کلاسیک است، او را در ردیف شعرای بزرگ آلمان قرار داده. اثر معروفش، رمان هوپریون (۱۷۹۷–۹۹)، معرّف سبک مخصوص ادبی اوست که ترکیبی از ادبیات کلاسیک و الهامات رمانتیک است.

هولدزورث[6]، سر **ویلیام سیرل** (sər wilyām sirl höldzwərt)، ۱۸۷۱–۱۹۴۴، مورخ انگلیسی. در ۱۹۰۳–۵۸ استاد قانون اساسی یونیورسیتی کالج لندن، و پس از ۱۹۲۲ استاد دانشگاه آکسفرد بود. تاریخ قانون انگلستان (چاپ جدید، ۹ جلد، ۱۹۲۲–۳۸) اثر ارزنده و معتبری است که روش دادگاههای انگلیسی را تا ۱۸۷۵ نشان میدهد. آثار دیگرش مورخان قانون انگلیسی-امریکائی (۱۹۲۸) و چارلز دیکنز به عنوان مورخ حقوقی (۱۹۲۸) میباشد. در ۱۹۲۹ لقب یافت.

هولشتاین[7] (holštāyn)، دوکنشین سابق، ل آلمان؛ آن قسمت از شلسویگ-هولشتاین که در ج رود آیدر است؛ کرسی آن کیل، و لوبک (که تا ۱۹۳۷ شهر آزاد بود) و رندسبورگ[8] (rendsburg) از شهرهای مهم آنند. برای تاریخ هولشتاین بعد از ۱۸۱۴ ← شلسویگ-هولشتاین. هولشتاین در ۱۱۱۱ به عنوان کنت‌نشین امپراطوری مقدس روم تأسیس و به آدولف شاوئنبورگی اعطا شد. در ۱۳۸۶ کنتِ هولشتاین دوکنشین شلسویگ را به عنوان تیول موروثی دریافت کرد. پس از مرگ (۱۴۵۹) آدولف VIII، آخرین عضو خاندان شاوئنبورگ، شلسویگ و هولشتاین به ارث به کریستیان I دانمارک (خواهرزاده‌ی آدولف) رسید. کریستیان که کنتِ اولدنبورگ بود، در ۱۴۶۰ دانمارک، شلسویگ، و هولشتاین را به صورت اتحادیه‌ی شخصی در آورد. مخالفت اشراف شلسویگ و هولشتاین با این امر مدت ۴ قرن طول کشید. هولشتاین در ۱۴۷۴ به مقام دوکنشینی تابع امپراطوری مقدس روم ارتقا یافت. در قرن ۱۶م هر دو دوکنشین به ۳ بخش منقسم شدند: یک بخش سلطنتی، تحت فرمانروائی شاهان دانمارک؛ یک بخش دوکی، تحت حکومت دوکهای هولشتاین-گوتورپ (← اولدنبورگ)؛ و یک بخش مشترک، تحت حکومت مشترک شاهان دانمارک و دوکها. در ۱۶۵۸ معاهده‌ی روسکیلده حکومت دانمارک را بر بخش دوکی لغو کرد، اما در ۱۷۲۱ بخش دوکی شلسویگ با بخش سلطنتی یکی شد. در ۱۷۷۳ مهیندوک پاول (بعداً امپراطور پاول I) روسیه، وارث شاخه‌ی گوتورپ، بخش دوکی هولشتاین را به سلسله‌ی سلطنتی دانمارک تسلیم کرد و در عوض کنت‌نشین اولدنبورگ را به دست آورد.

هولشتاین[9]، **فریدریش فون** (fridriš fon holštāyn)، ۱۸۳۷–۱۹۰۹، "مرد مرموز" وزارت امور خارجه‌ی آلمان، معروف به "امینانس گریز[10]" (eminäns griz؛ از فنـ). پس از کنگره‌ی برلین، چهره‌ی نیرومندی در شکل دادن به خط مشی سیاسی آلمان شد، و پس از سقوط رقیبش، بیسمارک، ظاهراً رهبر فکری امور خارجه آلمان بود. مقام رسمی او (۱۸۷۸–۱۹۰۶) مشاور در اداره‌ی سیاسی وزارت امور خارجه بود، و در تمام مدت عمرش تقریباً هیچ کس خارج از دستگاه اداری او را نمیشناخت. هولشتاین در صدد این بود که روسیه و انگلستان را بر ضد یکدیگر بر انگیزد، اتحاد فرانسه و اتریش را از میان ببرد، و اتحادیه‌ی آلمان-اتریش را قویترین اتحادیه‌ها در اروپا سازد. هولشتاین در ۱۹۰۶، پس از بحران مراکش (۱۹۰۵)، کناره‌گیری کرد.

هولمز، شرلوک: ← شرلوک هومز.

هولمیوم[11] (holmiom؛ از فنـ)، عنصر فلزی از خاکهای کمیاب (علامت شیمیائی Ho؛ نیز ← عنصر. جدول). کشف (۱۸۷۹) این عنصر را معمولاً به پر تئودور کلوه[12] (per teodor kleve؛ ۱۸۴۰–۱۹۰۵، شیمیدان سوئدی) نسبت میدهند؛ ولی پیش از او، در ۱۸۷۸، دو شیمیدان سویسی، سوره[13] (sore) و دولافونتن[14] (dëlā-fonten)، از طریق طیفنمائی، به وجود آن پی برده بودند. در جدول تناوب عناصر، هولمیوم در ← سلسله‌ی لانتانیدها قرار دارد.

هولوفرنز[15] (holofernez)، سرداری که به شهر بتولیا (betuliā) حمله کرد و یهودیت برای دفاع از شهر خود، او را کشت (یهودیت ۲–۱۳).

هولوگرافی[16] (holografi؛ از فنـ)، نوعی عکاسی، برای به دست آوردن تصویر ۳ بعدی، که در آن از امواج نور، بدون وجود عدسی، استفاده میشود. در هولوگرافی از نورهای همفاز (← فاز، در فیزیک)، مثلاً نور لازر، استفاده میشود. این نور نخست به وسیله‌ی یک آینه یا وسیله‌ای دیگر به دو قسمت تقسیم می‌شود، که یکی از آن دو صحنه‌ای را که باید عکسبرداری شود روشن میسازد. این قسمت از نور، پس از روشن کردن اشیاء مختلف صحنه، پراکنده و با قسمت دوم نور ترکیب میشود و یک رشته نوار تداخلی (← تداخل) بر صفحه‌ی عکاسی (یا هولوگرام[17]) میسازد. این نوارهای تداخلی متناظر است با جا به جا شدنهای فاز در ضمن آنکه مسیرهائی با طولهای مختلف را طی میکند. با تابانیدن نوری مشابه با نور اولیه بر صفحه‌ی عکاسی، میتوان صحنه را دوباره تولید کرد. بر یک طرف هولوگرام یک تصویر مجازی سه‌بعدی نمایان میشود؛ برطرف دیگر، یک تصویر حقیقی دوبعدی شبیه آنچه با دوربینهای معمولی به دست میآید. هولوگرافی امکاناتی برای تلویزیون سه‌بعدی، حسابگرهای نوری، تداخلسنجی، و غیره به دست میدهد.

هولوگرام: ← هولوگرافی.

هولون نور، دریاچه، ← کرولن.

هوله‌سو (hola.su)، ده (جـ ۱٬۵۴۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش شاهین‌دژ، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۶کیلومتری جش شاهین‌دژ. کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات، و کرچک است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

هولیوس[18] **یوهانس** (yohānes hevelius)، ۱۶۱۱–۸۷، منجم لهستانی؛ متـ دانتزیگ. از رصدخانه‌ی بسیار مجهزی که در خانه‌ی خودش

(۱)Holbrook (۲)Millbury (۳)Holz (۴)Schlaf (۵)Hölderlin (۶)Holdsworth (۷)Holstein (۸)Rendsburg (۹)Holstein (۱۰)Eminence Grise (فنـ) (۱۱)holmium (۱۲)Cleve (۱۳)Soret (۱۴)Delafontaine (۱۵)Holofernes (۱۶)holography (۱۷)hologram (۱۸)Hevelius

در دانتزیگ داشت، از سطح ماه رصدهای ارزنده‌ای کرد، ۴ ستاره‌ی دنباله‌دار کشف کرد، و داده‌هائی برای کاتالوگ خودش، که مشتمل بر ۱۵۶۴ ستاره بود، گرد آورد. مطالعات خود را در باب نقشه‌برداری از ماه در کتاب سلنوگرافیا (۱۶۴۷) ثبت کرد، که برای نقشه‌های ماه بسیار جالب‌توجه است. یکی از اولین کسانی است که عبور عطارد را رصد کرد (۱۶۶۱).

هوم (hom)، اوستائی هئومه (haoma)، گیاهی دارای ساقه‌ی نرم و پرالیاف، و شیره‌ای سفید به رنگ شیر. ایرانیان باستان جوشانده‌ی آن را که مسکر است مینوشیدند و آن را مقدس می‌داشتند.

هوم (hom) [در شاهنامه تلفظ آن (hum) است]، عابدی از نژاد فریدون که بر کوهساری در بردع (ظاهراً همان برذعه یا بردعه است) منزل داشت. افراسیاب که پس از آخرین شکست خود از ایرانیان، در غاری در کوه بردع مسکن گزیده بود، روزی ناله سر داده بود و بر از دست رفتن تاج و تخت خویش افسوس میخورد. هوم که در کوهسار مشغول نیایش بود، چون ناله و سخنان او را به زبان تورانی شنید، دانست که افراسیاب است؛ پس به غار رفت و با او در آویخت و او را به کمندی که به کمر بسته بود، بست و کشان کشان میبرد تا به کیخسرو تسلیم کند. در راه افراسیاب از سختی بند نالید و خواست تا هوم کمند را سستتر کند. هوم را بر او دل بسوخت و کمند را سستتر کرد. افراسیاب که چنین دید خویشتن را از کمند در کشید و در دریای خنجست (xanjast؛ ← جیحت) پنهان شد. از اتفاق گیو و گودرز که با سواران نزد کیخسرو میرفتند، چون هوم را در کنار چیچست دیدند، از او پرسیدند که آیا با کمند بر لب آب به گرفتن نهنگ آمده است؛ هوم داستان را باز گفت، آنگاه خبر به کیکاووس و کیخسرو بردند، و هر دو شهریار با هوم بر لب چیچست باز گشتند. هوم گفت که گرسیوز را بیاورند و شکنجه کنند تا بیتاب شود و ناله بر آورد، و افراسیاب چون آواز برادر را بشنود، از آب بیرون میآید. چون چنین کردند، افراسیاب از آب به در آمد و گرفتار شد، و او را به کیخسرو سپردند.

هوما[1]، **ماساهارو** (māsāhāru homā)، ۱۸۸۸–۱۹۴۶، ژنرال ژاپنی. در جنگ II، از آغاز حمله‌ی ژاپن تا اوت ۱۹۴۲، فرمانده ارتش ژاپن در فیلیپین بود. گویند پس از اینکه با تا آن تسلیم شد با سربازان امریکائی و فیلیپینو بدرفتاری کرد. بعد از تسلیم ژاپن او را به مانیل بردند، و به عنوان جنایتکار جنگ به دار آویختند.

هومان (humān)، در شاهنامه، برادر پیران ویسه، و پهلوان تورانی در جنگهای افراسیاب با کیخسرو. افراسیاب او را نزد سهراب فرستاد تا وی را به جنگ رستم برانگیزد؛ هومان به عنوان همراه سهراب و از سران سپاه او به نزد رستم رفت. در هنگام گویبازی سیاووش، با افراسیاب، از یاران افراسیاب بود. سرانجام به دست بیژن کشته شد. نیز ← **گردآفرید**.

هومانیست: ← **اومانیست**؛ **اومانیسم**.

هومانیسم: ← **اومانیسم**.

هومئوپاتی[2] (homeopāti؛ از فس) [فس، از هومئو، ← شبیه، و پاتی، ← درد]، روشی در طب که اساس آن قانون مشابهات است، یعنی اینکه مشابه به مشابه درمان میشود. این روش مداوا در آغاز قرن ۱۹م در لایپزیگ، آلمان، توسط هانمان تأسیس شد که در مقابل آن شکل سنتی درمان را آلوپاتی[3] (ālopāti) [از آلوس یونانی، ← دگر، و پاتی] نامید. مشاهده شده بود که اگر گنه گنه به شخص سالم داده شود، همان علایم در وی بروز میکند که مالاریا در اشخاص مبتلای به آن پدید میآورد؛ به همین جهت تجویز گنه گنه بهترین وسیله‌ی درمان مالاریا شناخته شد. هر وقت دارویی پیدا شود که در بدن علائم بیماری خاص را ایجاد کند، تجویز مقدار کمی از آن دارو وسیله‌ی درمان آن بیماری است. مدارس پزشکی خاص تعلیم هومئوپاتی در امریکا و اروپا به رسمیت شناخته شده است.

هومبورگ[4] (homburg)، شهر (در ۱۹۷۰. جم ۴۱٬۵۹۸)، هسن، آلمان فدرال. چشمه‌های معدنی دارد و تفرجگاه دلپسندی است. صنایع سبک دارد. تا ۱۸۶۶ کرسی کنت‌نشین هسن‌هومبورگ بود. نام رسمی آن **بادهومبورگ** است.

هومبولت[5]، فرایهر **آلکساندر فون** (frāyher āleksānder fon humbolt)، ۱۷۶۹–۱۸۵۹، دانشمند، فیلسوف، نویسنده، و پوینده‌ی آلمانی؛ مة برلین. در ضمن مسافرتهای خود، در پاریس با امه ژاک آلکساندر بونپلان[6] (eme jāk āleksāndr bonplān؛ ۱۷۷۳–۱۸۵۸) آشنا شد، و با وی مسافرتی علمی به امریکای جنوبی و امریکای مرکزی و کوبا کرد (۱۷۹۹–۱۸۵۴). در ۱۸۲۹، به درخواست امپراطور روسیه، سفر علمی دیگری به سیبریه و دریای خزر کرد. هومبولت استعمال خطوط همدما (← همدما، خط) را تثبیت کرد؛ در منشأ و مسیر طوفانهای استوائی، افزایش شدت مغناطیسی از استوا تا قطب، و آتشفشانها مطالعه کرد؛ و پیشتاز پژوهش در باره‌ی ارتباط میان محیط جغرافیائی و توزیع گیاهی بوده است. در اثر معروف خود، به نام کُسموس (۵ جلد، ۱۸۴۵–۶۲)، کوشیده است که عالم فیزیکی را به صورت یک واحد جلوه‌گر سازد. شرح مسافرتهای آسیائی او در کتاب آسیای مرکزی (۱۸۴۳) آمده است. و. فون هومبولت برادرش بود. نیز ← لیبیگ.

هومبولت[7]، فرایهر **ویلهلم فون** (frāyher wilhelm fon humbolt)، ۱۷۶۷–۱۸۳۵، زبانشناس و نویسنده‌ی آلمانی؛ برادر آ. فون هومبولت؛ مة پوتسدام. در اروپا مسافرتهای زیاد کرد. در ۱۸۰۹–۱۰، که وزیر آموزش و پرورش پروس بود، در اصلاح روش تعلیمات کوشید، و دانشگاه جدید برلین را تأسیس کرد (۱۸۱۰). در ۱۸۱۹، به عنوان اعتراض بر روش ارتجاعی دولت، از خدمات دولتی کناره گرفت. وی از دوستان گوته و شیلر بود. از آثارش کتابی است در باب زبان کاوی (زبان قدیم جاوه)، که از نظر تاریخ زبانشناسی حائز اهمیت است.

هومبولت[7]، **یخچال** (humbolt)، در لغ گروئنلند، بزرگترین یخچالی که تاکنون در نیمکره‌ی شمالی شناخته شده. ا. ک. کین آن را در سفر پویشی (۱۸۵۳–۵۵) خود کشف کرد.

هومپردینک[8]، **انگلبرت** (engelbert humperdink)، ۱۸۵۴–۱۹۲۱، آهنگساز و معلم آلمانی، در کنسرواتوارهای کولونی و مونیخ تحصیل کرد. دوست واگنر بود، و در تهیه‌ی لیبرتو پارزیفال واگنر با او همکاری داشت. معروفیتش به خاطر اولین اپرایش، هنزل و گرتل (۱۸۹۳) است. چند اپرای دیگر و موسیقی دراماتیک نیز نوشت.

هومر یا **هُمر**[9] (هر دو homer)، پند هومروس (homeros)، و در مآخذ اسلامی **اومیروس** (omirus)، بزرگترین شاعر حماسی دنیای قدیم و بزرگترین شاعر یونان قدیم که مؤلف و آفریننده‌ی دو اثر بزرگ ایلیاد و اودیسه شناخته شده است. علاوه بر آن، مجموعه‌ای به نام سرودهای هومری و باتراخومیوماخی (جنگ موشها و قورباغه‌ها) به او نسبت داده‌اند. یونانیان باستان نیز در باره‌ی هومر اطلاعات ناچیزی داشته‌اند و در زمان و مکان تولد او اختلاف بسیار است. یوهانس تستس[10] (yohānes tsetses)، مورخ بیزانسی در قرن ۱۲م، زمان هومر را همان زمان ← جنگ تروا میداند. پلوتارک زمان او را کمی پس از جنگ تروا میداند؛ بعضیها او را همزمان با دوریها دانسته‌اند، و بعضی عصر او را در دوره‌ی مهاجرت یونیها گفته‌اند، و هرودوتوس زمان او را ح ۸۵۰ ق‌م خوانده است. تحقیقات ادبی به هر حال نشان میدهد که زمان او پیش از قرن ۸م ق‌م بوده است، و بنابر این، شاید گفته‌ی هرودوت به حقیقت نزدیکتر باشد. در مکان تولد او نیز اختلاف است. پیندااروس شاعر، او را اهل سمورنه (ازمیر) گفته است و این قول مقبولیت بیشتر یافته است، و سمونیدس[11] (semonides) او را اهل کیوس گفته است، و نقالان و خوانندگان داستانهای هومر، که در آغاز خود را از نسل هومر میدانسته‌اند، در کیوس سکونت داشته‌اند. چون در اشعار هومر ذکر شهرها و امکنه‌ی یونیا زیاد میرود، و این دلیل آن است که هومر با این امکنه آشنائی بیشتری داشته، احتمال میرود که هومر از مردم یونیا (که شهرهای سمورنه و کیوس از آن جمله است) باشد. عده‌ای گفته‌اند که چون هومر تقریباً در قرن ۹م ق‌م میزیسته است نمیتواند اهل یونیا باشد، زیرا در قرن ۹م ق‌م یونیا هنوز به اشغال یونانیها در نیامده بود. زندگینامه‌نویسان هومر را نابینا و همزمان با هزیودشاعر یونانی خوانده‌اند که محل تردید است.

با آنکه از زمانهای قدیم هومر را مؤلف ایلیاد و اودیسه میشناخته‌اند، از قرن ۱۸م به بعد بحث مهمی در کتب و محافل ادبی اروپا در

(۱)Homma (۲)homeopathy (۳)allopathy (۴)Homburg (۵)Humboldt (۶)Bonpland (۷)Humboldt (۸)Humperdinck (۹)Homer (۱۰)Tzetzes (۱۱)Semonides

گرفته است که به "مسئله‌ی هومر" معروف شده. کسی که این مسائل را پیش کشید فریدریش آوگوست ولف بود که در ۱۷۹۵ ملاحظات مقدماتی در باره‌ی هومر را منتشر ساخت. ولف در این کتاب با روش و اسلوب علمی خواست ثابت کند که ایلیاد و اودیسه کار شعرای مختلف و مخصوصاً نقالان و داستانسرایان مختلف است که بتدریج بر روی هم انباشته شده است و همه به یک گوینده به نام هومر نسبت داده شده. پیش از او آبه د/اوبینیاک [فرانسوا ادلن[1] (fränsuā edlan ābe dobinyāk)، ۱۶۰۴–۷۶، منتقد فرانسوی] در قرن ۱۷م کتابی در باره‌ی هومر به نام حسبیات آکادمیک منتشر ساخته و در باره‌ی وی و اینکه او مؤلف ایلیاد و اودیسه باشد تردید کرده بود. نظریات ولف تا اواخر قرن ۱۹م مورد قبول اکثریت نقادان و هومرشناسان بود، اما از اواخر قرن ۱۹م، بر اثر تحقیقات اندرو لنگ و والتر لیف[2] (vāltər lif؛ ۱۸۵۲–۱۹۲۷) عقیده‌ی بیشتر نقادان بر این است که ایلیاد و اودیسه از هومر است و فقط ملحقات و اضافاتی بر آن علاوه شده و دستکاریهائی در آن به عمل آمده است. منتهی شک در اینکه آیا ایلیاد و اودیسه هر دو از هومر است یا هر کدام متعلق به شاعر دیگری است هنوز به قوت خود باقی است.

از جمله تردیدهائی که در باره‌ی انتساب ایلیاد و اودیسه به هومر شده بود این بود که در عصر پیش از اختراع خط ممکن نبود که کسی منظومه‌ای به این درازی تدوین کند. در پاسخ این تردید گفته شده است که در عصر پیش از خط، به جهت اعتماد مردم بر حافظه، قدرت حافظه‌ی ایشان بسیار قویتر از قدرت حافظه‌ی مردم عصر کتابت بوده است (در زمان ما نیز کوران، به جهت اعتماد بر حافظه، حافظه‌ی قوی‌تری دارند). یکی از علل تردید وجود مکررات و عدم توافق میان قسمتهای مختلف این دو منظومه است. در پاسخ آن گفته شده است که چون نظم این دو منظومه پیش از عصر کتابت بوده، هدف آن طبعاً خواندن از روی متن نبوده، بلکه برای شنیدن مردم سروده شده است. در چنین حالتی طبیعی است که تکرار و عدم توافق میان قسمتهای گوناگون پیش بیاید. اظهارات مختلف در باره‌ی خدایان و خلط افسانه با تاریخ و مسائل اخلاقی نیز نمیتواند تردیدهائی جدی در انتساب این منظومه‌ها به یک نفر ایجاد کند، زیرا ممکن است که در آن عصر شاعر مواد و مطالب مختلف را بدون نظر انتقادی جمع کرده و به هم پیوسته باشد. در برابر این تردیدها دلایلی که یکی بودن شاعر ایلیاد و شاعر اودیسه را میرساند قوی است، از جمله آنکه سراسر ایلیاد بر سر موضوع واحدی است که خشم اخیلس باشد و قطعات فرعی و عرضی لطمه‌ای به وحدت موضوع نمیرساند. همچنانکه کتاب اول ایلیاد با خشم اخیلس آغاز میشود و کتاب آخر نیز با پایان یافتن خشم اخیلس پایان میپذیرد، و در اودیسه نیز موضوع واحد است و آن بازگشت اودوسئوس است.

هومر[3]، وینزلسو (winzlō hōmər)، ۱۸۳۶–۱۹۱۰، نقاش دورنماساز امریکائی که بیشتر به منظره‌های دریائی توجه داشت. در ۱۸۶۱ به عنوان خبرنگار هفته‌نامه‌ی هاربر به جبهه‌ی جنگ فرستاده شد؛ تصاویر جنگی و طرحهائی که از زندگی سیاهپوستان بر داشته بود، پس از جنگ سبب اشتهار بین‌المللی او شد. بسیاری از طرحهای وی از زندگی عادی، همچون ضربه‌ی شلاق (موزه‌ی متروپلیتن) از همین زمان است که کار وی ساختن تصویر برای مجله‌ها بود. در ۱۸۷۶ از این کار دست کشید و به نقاشی پرداخت. چند سفر به اروپا کرد ولی مایه‌ی الهام خود را در صحنه‌های امریکائی یافت و به دریا پرداخت و مناظر تابستانی آن را در ایالت مین و مناظر زمستانی آن را در فلوریدا و باهاما نقاشی کرد. در تابلوهای رنگ روغنی و آبرنگ وی توجه به واقعیت و عینیت و شکوه رنگها مشهود است، ولی بیشتر آبرنگهای او شهرت دارد. پس از ۱۸۸۴ زندگی گوشه‌نشینی اختیار کرد. تعبیرهای نیرومند و درامی وی از دریا در حدی است که کسی بر وی پیشی نگرفته و جایگاه منحصر به فردی در هنر امریکائی دارد. از آبرنگهای برجسته‌ی او جریان خلیج، طوفان در حال شکستن، و ساحل رمپتن (موزه‌ی متروپلیتن)؛ از تابلوهای رنگ و روغنی او جریان خلیج و مهتاب (متروپلیتن)، و هشت ناقوس (گالری آدیسن، آندوور، ماساچوست) است.

هوم رول، در تاریخ ایرلند، ← فرمانروائی میهنی.

هومز[4]، آلیور وندل (ālivər wendəl hōmz)، ۱۸۴۱–۱۹۳۵، نویسنده و قاضی امریکائی. به علت مخالفتش با اعضای شورای عالی در بعضی از مسائل، لقب "معترض بزرگ" به او داده بودند، و با عقاید روشن و نیرومند خود بسیار مورد توجه آزادیخواهان بود، و شهرت جهانی پیدا کرد. به آن معتقد بود که پاسداری حقوق انسان لازمتر از پاسداری از حقوق مالکیت است. کتابهای وی، و از جمله حقوق عمومی، بسیار مورد توجه است. پسرش **آلیور وندل هومز** (۱۸۰۹–۹۴)، نویسنده و پزشک، استاد کالبدشناسی و فیزیولوژی در دانشگاه هاروارد بود، و مقالات پزشکی مهمی نوشته است. وی ابتدا به تحصیل علم حقوق پرداخت. سپس به رشته‌ی پزشکی روی آورد. مدت ده سال طبابت کرد، مبحث تشریح را هم تدریس میکرد. اشعار گوناگون و داستانهای کوتاهی نیز دارد.

هومز، شرلوک: ← شرلوک هومز.

هومز[4]، ویلیام هنری (wilyām henri hōmz)، ۱۸۴۶–۱۹۳۳، زمینشناس و مردم‌شناس امریکائی. توجه وی به ساکنان تندانهای چغ کشمة موجب شد که به باستانشناسی روی آورد. در ۱۹۱۰–۲۰ متصدی بخش مردمشناسی موزه‌ی ملی کشمة بود. هنگامی که، در ۱۸۷۵ عملیات نقشه برداری را در اطراف رودسان خوان، درچش ایالت یوتا اداره می‌کرد، توجهش به مسائل باستان شناسی و زمین شناسی جلب شد. مقالات متعددی هم در این مباحث نوشت. تحقیقاتی که در مسئله‌ی سفالسازی هندیشمردگان انجام داده راهنمای مهمی در مطالعه‌ی این اقوام از لحاظ نژاد شناسی بوده است. همو کوهپیمایی ماهر و برجسته بود، و قله‌هایی چند به افتخار وی نامگذاری شده است.

هومل[5]، فریتس (frits homel)، ۱۸۵۴–۱۹۳۶، دانشمند مدرسی و متبحر آلمانی در آشورشناسی؛ مة آنسیاخ. مؤلف خلاصه‌ای از تاریخ و جغرافیای شرق قدیم (۱۹۲۶) است. نیز ← قحطان.

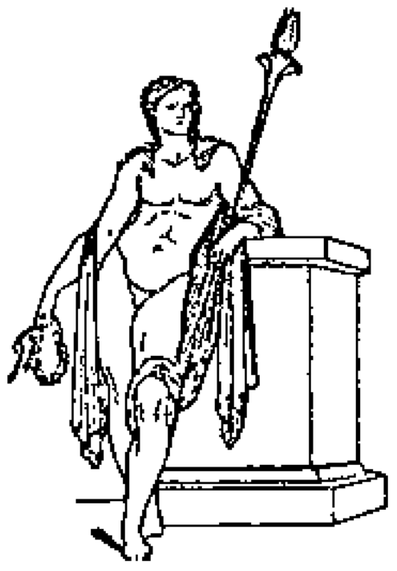

هومن

هومن[6] (homen)، در اساطیر یونان، مظهر ازدواج. به صورت جوان زیبائی در لباس زنانه و حامل مشعل عروسی تصویر میشد.

هوموپترا[7] (ho-moptera) یا **یک-سانبالان** (yeksān-bālān) راسته‌ای از حشرات شبیه ساس مشتمل بر شته‌ها و زنجره‌ها، که ارتباط نزدیکی با ساسهای واقعی از راسته‌ی همیپترا دارند. ولی اختلافشان با همیپترا در آن است که نوک مکنده‌ی آنها بیشتر از پایه‌ی سر بیرون میآید تا از قسمت پیشین آن؛ نیز بالهای پیشین یکسانبالان به تمامی غشائی است، در صورتی که در نیمبالان پایه‌ی این بالها حالت چرمی پیدا کرده است. تیره‌های عمده‌ی یکسانبالان عبارتند از زنجره‌ها، شته‌ها، شپشه‌های پرنده‌ی درختی، و حشره‌ی قرمزدانه.

هوموس: ← گیاخاک.

هومو ساپینس: ← انسان اولیه.

هوموسیکل: ← هتروسیکل.

هوموفونی، موسیقی، ← پولیفونی.

هونان، ایالت چین، ← هنان یا هونان.

هونان[8] (hunān) [چینی، ← جنوب دریاچه]، ایالت (۲۱۰'۰۴۸ کمه؛ در ۱۹۷۳ جه ۳۸'۰۰۰'۰۰۰)، چهارمین چین مرکزی، ج دریاچه‌ی تونگ-تینگ؛ کرسی آن چانگشا. سرزمینی است پرتپه. رودهای سیانگ و یوان، که به دریاچه‌ی تونگ-تینگ و سپس به رود یانگتسه میریزند، آن را مشروب میکنند. از فراورندگان عمده‌ی چای و برنج و ذرت و توتون و مواد معدنی (سرب، روی، زغال، آنتیموان، قلع، و تنگستن) است. سپاهیانی که سلسله‌ی چینگ را از تجاوز شورشیان تایپینگ نجات دادند، بنا بر روایات، از همین سرزمین مردان جنگی بر خاسته بودند. در جنگ II قسمت عمده‌ی آن از اشغال ژاپنیها مصون ماند؛ در ۱۹۴۹ تحت حکومت چین کمونیست در آمد.

---

(۱) Hedelin (۲) Leaf (۳) Homer (۴) Holmes, (۵) Hommel (۶) Hymen; Hymenaeus (۷) Homoptera (۸) Hunan

مائو تسه‌تونگ در این ایالت متولد شد.
هونانفو، نام سابق لویانگ، چین.
هونتهورست[1]، **خریت وان** (xerit vān honthorst)، ۱۵۹۰–۱۶۵۶، نقاش ژانر، صورتساز، و سازنده‌ی مناظر زندگی عادی و تصاویر کنائی هلندی، مت اوترشت. در ایتالیا (ح ۱۶۱۰–۱۶۲۰) اطلاع کاملی از کارهای کاراوادجو به دست آورد. چون به نقاشی صحنه‌هائی با نور شمع علاقه‌ی فراوان داشت، به لقب ایتالیائی گراردو دله نوتی (gerārdo delle notti) [= گراردوی شب] ملقب شده بود. در بازگشت به هلند سنّت کاراوادجو را با خود به این سرزمین برد. همچنین روش ایتالیائی نقاشی پنداریردازانه (⇐ پنداریردازی) را برای تزیین داخل عمارات و کاخها با خود به هلند برد. در ۱۶۲۸ چارلز I او را به انگلستان دعوت کرد، وی در آنجا به تزیین وایتهال پرداخت و چهره‌هائی از شاه و اشراف انگلستان را نقاشی کرد که چند تا از این نقاشیها اکنون در گالری ملی انگلستان موجود است. تابلوی شاه زمستانی بوهم او در موزه‌ی متروپلیتن نیو یورک نگاهداری میشود.
هونجان (hunejān)، ده (جم ۳٬۶۱۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، بخش حومه‌ی شهرستان شهرضا (قمشه) استان دهم (اصفهان)، ۳۶ کیلومتری ج شهرضا. کوهستانی، و هوای آن معتدل است. محصولاتش غلات، انگور، و میوه است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.
هوندوراس: ← هندوراس.
هونریک: ← واندالها.
هونشو[2] (honšu)، جزیره (ح ۲۳۰٬۵۱۰ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۸۱٬۵۶۰٬۵۹۰)، ژاپن مرکزی، بین دریای ژاپن و قکم؛ بزرگترین و مهمترین جزایر ژاپن، که خود مشتمل بر ۳۸۲ خرده‌جزیره میباشد. قسمت عمده‌اش کوهستانی است؛ ارتفاعش در فوجی‌یاما به ۳٬۷۷۶ متر میرسد (مرتفعترین قله در ژاپن)؛ کوه آسامای بلندترین کوههای آتشفشانی فعال آن است. در قسمت مرکزی آن دشت کانتو[3] (kānto) قرار دارد. هوایش بین سرمای شدید (در ل) و هوای گرم گرد مداری (در ج) تغییر میکند. زلزله در آنجا زیاد روی میدهد. محصولات کشاورزی و ابریشم خام دارد. شهرهای یوکوهاما، توکیو، ناگویا، اوزاکا، و کوبه صنایع سنگین دارند. هونشو به وسیله‌ی پلی به هوکایدو مرتبط است.
هونفلد، گ. فون: ← هواپیمائی.
هونکر[4]، **اریش** (eriš honeker)، ۱۹۱۲–، رهبر سیاسی آلمان شرقی. وی که پسر یک کارگر معدن و کمونیست سرسخت بود، به علت فعالیتهای حزبی در دوره‌ی نازیها، ۱۰ سال به زندان افتاد. پس از جنگ به حزب وحدت سوسیالیستی (کمونیستی) والتر اولبریشت پیوست و بزودی در دستگاه حزبی آلمان شرقی ترقی کرد. در ۱۹۵۸ به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب رسید و مسئول امنیتی شد. هنگامی که اولبریشت از رهبری حزب استعفا کرد (۱۹۷۱)، هونکر جای وی را گرفت، سپس در همین سال به ریاست شورای دفاع ملی منصوب شد. در ۱۹۷۶ دبیر کل حزب وحدت سوسیالیستی، و در ۲۹ اکتبر همین سال به ریاست شورای کشوری رسید.
هونکونگ، چین: ← هونگ‌کونگ.
هونگتسه[5] (hungtse)، دریاچه‌ای به طول ۱۰۵ کم، ش چین، بر مرز ایالات آنهوئی و کیانگسو. رود هوای در آن میریزد، و به کانال بزرگ مرتبط است. سد سان هو در مخرج دریاچه قرار دارد.
هونکیار اسکله‌سی، پیمان: ← عثمانی، امپراطوری، قسمت VII.
هونگ‌کونگ[6] (hong kong) یا **هونکونگ** (honkong)، چینی **شیانگ‌جیانگ** (šiāng-jiāng)، مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا (مساحت مستعمره ۱٬۰۳۴ کمم؛ جم در ۱۹۷۷ تخمیناً ۴٬۵۰۰٬۰۰۰)، ج ش چین، مجاور ایالت کوانگتونگ، کرسی آن هونگ‌کونگ (یا ویکتوریا؛ ۷۵ کمم؛ در ۱۹۷۶ جم تخمیناً ۱٬۱۰۰٬۰۰۰) مشتمل است بر جزیره‌ی هونگ‌کونگ که در ۱۸۴۲ چین آن را به بریتانیا وا گذاشت؛ شبه جزیره‌ی کاولون[7] (kālun، ۹ کمم) که جزء زمینلاد چین و مقابل جزیره‌ی هونگ‌کونگ واقع است، و در ۱۸۶۰ واگذار شد؛ جزیره‌ی ستونکاترز[8] (stonkātərz؛ ح ۲٬۵ کمم)، چینی نگون شون چاو (ngon šun cā)؛ و ناحیه‌ی موسوم به سرزمینهای جدید (۹۴۷ کمم) که عبارت است از ناحیه‌ی واقع در ل کاولون از خلیج میرز[9] (mirz) در ش تا شاخابه‌ای از رود مروارید در غ. این ناحیه در ۱۸۹۸ به اجاره‌ی ۹۹ساله به بریتانیا داده شد. در ۱۹۴۸–۴۹ جمع زیادی از مردم نواحی چین که در دست کمونیستها بود به این مستعمره پناهنده شدند. شهر هونگ‌کونگ بندری آزاد و یکی از بندرگاههای مهم خاور دور است. در جم II، در ۱۹۴۱–۴۵، در اشغال ژاپن بود.
هونگدلی، امپراطور چین، ← چین لونگ.
هونوریوس[10] (honorius)، ۳۸۴–۴۲۳، امپراطور (۳۹۵–۴۲۳) روم غربی؛ پسر تئودوسیوس I. برادرش، آرکادیوس، روم شرقی را به ارث برد. پس از اینکه قیم او، ستیلیکو، به امر وی کشته شد (۴۰۸)، آلاریک I یک بار در ۴۰۸ و دگر بار در ۴۰۹ به ایتالیا تاخت، و رم را تاراج کرد (۴۱۰). هونوریوس پایتخت خود راونا را در مقابل آلاریک نگاه داشت، و پس از مرگ آلاریک با ویزیگوتها به سرکردگی آتاوولف صلح کرد (۴۱۲). در ۴۲۱ ناچار کنستانتیوس III را در امپراطوری شریک کرد. حکومتش مرحله‌ی مهمی در انحطاط روم غربی بود.
هونوریوس[10] I (honorius-) فت ۶۳۸، پاپ (۶۲۵–۳۸)؛ مت کامپانیا، ایتالیا. علاقه‌ی وافر به امور کلیسائی اسپانیا و انگلستان نشان داد، و اصلاحات فراوان در کلیساهای رم انجام داد. در مورد اختلافی که در باره‌ی ← مذهب وحدت مشیت روی داد، عقیده‌ی وی به عنوان پاپ سؤال شد، و او در پاسخ نامه‌ای نوشت و در ضمن آن عبارت "اراده‌ی واحد" را به کار برد که مفاد آن ظاهراً این بدعت را تأیید میکرد. خود و نامه‌اش در سومین ← شورای قسطنطنیه به بددینی منسوب شدند. ولی چون پاپ این فتوی را به اصطلاح اکس کاتدرا (← عصمت کلیسا) نداده بود، بعدها بر ضد عصمت پاپی مورد استناد قرار نگرفت. نیز ← پاپ، جدول.
هونوریوس[11] II (honorius-)، فت ۱۱۳۰، پاپ (۱۱۲۴–۳۰). ایتالیائی و نامش لامبرتو (lāmberto) بود. جانشین پاپ کالیکتوس II شد. پیش از آنکه انتخاب شود چند سالی در آلمان گذرانید تا اختلاف میان هانری V و پاپ را در باره‌ی خلعت‌پوشان حل کند (← کنکوردای ورمس). هونوریوس در انتخاب لوتار II به امپراطوری از وی پشتیبانی کرد. اختلاف پرامنه‌ای با هنری I انگلستان در باره‌ی حق پاپ در اعزام نمایندگان خاص به انگلستان پیدا کرد. نیز ← پاپ، جدول.
هونوریوس[12] III، فت ۱۲۲۷، پاپ (۱۲۱۶–۲۷)، ایتالیائی و نامش چنچو ساولی (cenco sāvelli) بود؛ بعد از اینوکنتیوس به مقام پاپی برگزیده شد. در ۱۱۹۷ به مقام کاردینالی ارتسام یافت، و امور مالی دستگاه پاپی را بخوبی اداره کرد. از طرف پاپ اینوکنتیوس مربی و سرپرست فردریک (بعداً امپراطور فردریک II) شد. وقتی که به مقام پاپی رسید، فردریک II را به شرکت در جنگ صلیبی ترغیب کرد. در ۱۲۲۰ فردریک II را تاجگذاری کرد، و بار دیگر وعده‌ی شرکت در جنگ صلیبی را از او به دست آورد، اما در تمام دوران پاپی هونوریوس، فردریک از عزیمت به جنگ سر باز زد. هونوریوس در سیاست انگلستان دخالت کرد، و بارونها را وا داشت تا از هنری III پشتیبانی کنند. نیز ← پاپ، جدول.
هونولولو[14] (honolulu)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۲۴٬۸۷۱)، بر ساحل ج ش اواهو؛ کرسی ایالت هاوائی. بندر عمده‌ی جزایر هاوائی و توقفگاه خط هوائی بین قاره‌ی امریکای شمالی و مشرق زمین و استرالیا است. در دشت باریکی بین دریا و رشته کوه کوئولائو قرار دارد. در ج ش آن شناگاه و تفرجگاه ساحلی معروف وایکیکی (wāykiki) قرار دارد. از ابنیه‌ی عمده‌ی آن کاخ یولانی (مسکن سابق پادشاهان هاوائی)، دانشگاه هاوائی (۱۹۰۸)، و آکادمی هنر (۱۹۲۶) است. صنایع تصفیه‌ی شکر و آمودن آناناس دارد. پایگاه دریائی پرل هاربر در ۱۱ کیلومتری ج غ آن است. در ۱۸۴۵ به جای لاهاینا[15] کرسی جزایر هاوائی شد.
هونها[16] (hon-)، قوم چادرنشین و دارای زندگی شبانی، از اصل نژادی ناشناخته که از ل آسیای مرکزی بر خاستند و در قرن ۴م در اروپا ظاهر

(۱)Honthorst (۲)Honshu (۳)Kanto (۴)Honecker (۵)Hungtse (۶)Hong Kong (۷)Kowloon (۸)Stonecutters (۹)Mirs (۱۰)Honorius (۱۱)Lamberto (۱۲)Honorius (۱۳)Savelli (۱۴)Honolulu (۱۵)Lahaina (۶۱)Huns

شدند. تشکیلات آنها بیشتر جنبه‌ی نظامی داشت. به اردوهائی تقسیم شده بودند که هرکدام مستقلاً به نبردهای پردامنه میپرداخت، و پس از غارت و ویران کردن سرزمینها آنجاها را ترک میکردند. هونها را کوتاه‌قامت و دارای سیمای مغول‌مانند توصیف کرده‌اند. تفوق نظامی آنان به داشتن اسبهای کوتاه و تکاوری بود که عملاً هرگز از پشت آنها جدا نمیشدند. علی رغم شباهت عادات و روشهای جنگی آنها به هونهای سفید و مجارها و مغول و ترکها، ارتباط طشان با این اقوام یا بسیار ضعیف است یا در مورد مجارها و ترکها معنای درست ندارد. هونها در تاریخ در قرن ۴م ظاهر میشوند، یعنی در آن هنگام که دیوار چین برای جلوگیری از هجوم آنان کشیده شد. چینیان به آنان نام هسیونگنو (hsiungnu) داده‌اند و اینان از قرن ۳م ب‌م تا ۵۸۱ ل چین را اشغال کردند. پس از زیر پا گذاشتن آسیا، ح ۳۷۲ به قسمت پایین دره‌ی ولگا حمله بردند و به طرف غ پیش رفتند و قبایل ویزیگوتها و اوستروگوتها را از برابر خود راندند، و به این ترتیب مهاجرتهای بزرگی را سبب شدند که مایه‌ی بر افتادن امپراطوری روم، و تغییر چهره‌ی اروپا شد. از دانوب گذشتند و در عمق امپراطوری شرقی نفوذ کردند و امپراطور تئودوسیوس II را خراجگزار خود ساختند (۴۳۲). بزرگترین شاه ایشان، آتیلا، در هنگری برای خود کاخ ساخت. بیشتر سرزمین‌هائی که امروز روسیه‌ی آسیا، لهستان، و آلمان را تشکیل میدهد، به او باج و خراج میدادند، و مدتها به عنوان فرمانده قوا از دولت روم غربی حقوق میگرفت. هنگامی که رومیان از پرداخت باج بیشتر خودداری کردند (۴۵۰)، هونها به ایتالیا و گل حمله‌ور شدند و از آتیوس شکست خوردند (۴۵۱)، ولی پس از مرگ آتیلا (۴۵۳) و پیش از بیرون رفتن از ایتالیا آنجا را غارت کردند. از حرکتهای بعدی ایشان اطلاع درست در دست نیست. بعضی را عقیده بر آن است که هونهای سفید بازمانده‌ی هونها بوده‌اند.

هونهای سفید: ← هفتالیان.

هونیادی[1]**، یانوش** (yānoš hunyādi)، ح ۱۳۸۵–۱۴۵۶، قهرمان ملی مجار، رهبر مقاومت در برابر ترکهای عثمانی؛ مت ترانسیلوانی. در ۱۴۴۱–۴۶ امیر ترانسیلوانی و در ۱۴۴۶–۵۳ نایب‌السلطنه‌ی مجارستان (در صغارت لادیسلاوس V) بود. پیروزی عمده‌اش (همراه با قدیس جووانی دی کاپیسترانو) در بلگراد بود (۱۴۵۶) که تسخیر مجارستان را به دست ترکها ۷۰ سال به تأخیر انداخت. بسیاری از اشراف مجار با هونیادی مخالف بودند. پسر ارشدش، لادیسلاوس، به جهت قتل عموی شاه، به امر لادیسلاوس V اعدام شد (۱۴۵۷). پسر کهین او، با نام ماتیاس کورویتوس، شاه مجارستان شد.

هووخ شتره (huvaxšatra)، یا **هوخشتره** (hovaxšatara)، پند کواکسارس[2] (kuāk-sāres)، سومین و بزرگترین سلاطین سلسله‌ی ماد (سلطنتش ح ۶۲۵–۵۸۵ ق‌م)، پسر و جانشین فرورتیش. با سکاها جنگیده آنان را از ایران بیرون راند (۶۱۵ ق‌م). در ۶۱۲ نینوا را تسخیر و دولت آشور را منقرض کرد. در ۵۹۰–۵۸۵ ق‌م با شاه لیدیا جنگید، ولی عاقبت صلح کرد؛ جانشینش ایشتوویگو.

هووخشتره: ← هووخشتره.

هوور[3]**، جان ادگر** (jān edgər huvər)، ۱۸۹۵–۱۹۷۲، جرمشناس امریکائی و رئیس (۱۹۲۴–۷۲) اف بی.آی؛ مت شهر واشینگتن. در سازماندهی اف.بی.آی نقش بسیار مهم و مؤثری داشت. در دهه‌ی ۱۹۳۰ کوشش فراوان برای گسترش فعالیت سازمان در کشف جرایم کرد، و حتی خودش در دستگیری چند گانگستر مهم شرکت جست. هوور آثاری تألیف کرده، که از آن جمله است مطالعه‌ای از کمونیسم (۱۹۶۲) و در باره‌ی کمونیسم (۱۹۶۹).

هوور[3]**، سد** (huvər)، سدی بر رود کولورادو، در نوادا–آریزونا، کشمت، که در ۱۹۳۱–۳۶ ساخته شد. یکی از بزرگترین سدهای جهان است؛ ارتفاعش ۲۲۱ متر و طولش ۳۷۹ متر. از بزرگترین مخازن جهانی نیروی برقابی است. پهنه‌های جنوب کالیفرنیا، آریزونا، و مکزیک را آبیاری میکند؛ در ضمن برای کنترول طغیان آب نیز به کار میرود. دریاچه‌ی میدد[4] (mid) را، که تفرجگاه و بزرگترین دریاچه‌ی مصنوعی جهان است (۵۸۸ کمم)، تشکیل میدهد. سابقاً سد بولدر[5] (böldər) نام داشت. نیز ← سد، جدول.

هوور[6]**، هربرت (کلارک)** (hërbərt klärk huvər). ۱۸۷۴–۱۹۶۴، ۳۰مین رئیس جمهور (۱۹۲۹–۳۳) کشمت؛ مت آیووا. قبل از ۱۹۱۵ به کارهای مهندسی و استخراج معدن اشتغال داشت. در جنگ I و پس از آن سازمانهای دستگیری از آسیب‌دیدگان اروپا را اداره میکرد. در ۱۹۲۱–۲۸ وزیر بازرگانی کشمت بود. در انتخابات سال ۱۹۲۸ بر رقیب خود، که نامزد حزب دموکرات بود، پیروز شد. در دوره‌ی حکومت او کشمت مواجه با بحران اقتصادی شدیدی شد؛ عده‌ی بیکارها به ۱۵ میلیون بالغ گردید؛ جنگ‌دیدگان بیکار که در شهر واشینگتن به راه افتاده بودند، به امر هوور، به وسیله‌ی نیروهای فدرال اخراج شدند. اگرچه فعالیتهای اجتماعی وسیعی، به توصیه‌ی هوور، برای مقابله با بحران آغاز شد، نتیجه‌ای به دست نیامد، و بحران در تمام دوره‌ی حکومت او دوام یافت. از کنفرانسهای خلع سلاح زمان وی نیز نتیجه‌ای حاصل نشد (← کنفرانسهای دریالی). برای تخفیف بحران اقتصادی آلمان طرحی پیشنهاد کرد (۱۹۳۱) که موقتاً مطالبه‌ی غرامات جنگ از آلمان تعطیل شود، ولی از آن هم نتیجه‌ی عملی به دست نیامد. سرانجام در انتخابات سال ۱۹۳۲ رقیب دموکرات او، روزولت، بر وی پیروز شد، و در ۱۹۳۳، مقارن با منتهای شدت بحران در امور بانکها، دوره‌ی ریاست جمهور هوور به سر آمد. از آن به بعد هوور نقش "یکی از رجال سالخورده" را داشت و رهبر جناح محافظه‌کار حزب جمهوریخواه بود.

هووقه یا **هوو:** ← پشت‌بند.

هوهانزولرن[7] (hohānzolern؛ از فنس)، آلمانی **هوئنتسولرن**(hoentsolern)، خاندانی از امرای آلمانی که بر براندنبورگ (۱۴۱۵–۱۹۱۸)، پروس (۱۵۲۵–۱۹۱۸)، و آلمان (۱۸۷۱–۱۹۱۸) فرمانروائی کردند. اصل خاندان از ج آلمان است، و سابقه‌اش به قرن ۱۱م میرسد؛ نام خاندان از نام قلعه‌ای در سوابیا مأخوذ است. کونراد هوهانزولرن به وسیله‌ی امپراطور فردریک I کاخبان نورمبرگ شد (ح ۱۱۷۰)، و فردریک هوهانزولرن (فت ح ۱۲۰۰) جانشین او شد؛ پسران فردریک شاخه‌های سوابیائی و فرانکونیائی خاندان را تشکیل دادند (برای شاخه‌های سوابیائی ← هوهانزولرن، ایالت سابق پروس). شاخه‌ی فرانکونیائی مارگگرافنشینهای آنسباخ (۱۳۳۱) و کولمباخ[8] (kulmbāx؛ ۱۳۴۰) را به دست آورد. در سال ۱۴۱۵ امپراطور سیگیسموند، فردریک VI هوهانزولرن را نایب‌السلطنه‌ی براندنبورگ کرد، و فردریک رسماً مقام برگزینندگی براندنبورگ را تحت عنوان فردریک I، به دست آورد (۱۴۱۷). براندنبورگ مرکز قدرت هوهانزولرن شد. فردریک II (۱۴۴۰–۷۰) نیو مارک را از شهواران توتونی و لوزاس سفلی را از امپراطور خریداری کرد؛ و برلین را پایتخت سیاسی قرار داد. در ۱۵۲۵ آلبرشت براندنبورگی، مهین‌سرور ← شهسوران توتونی به سرزمینهای وابستگان خود عنوان دوکنشین غیر روحانی پروسی داد. یوآخیم[9] II (yoāxim؛ ۱۵۰۵–۷۱؛ حکومتش ۱۵۳۵–۷۱)، برگزیننده‌ی (۱۵۳۵–۷۱) براندنبورگ، به آیین لوتری در آمد. وقتی که یوهان سیگیسموند (yohān sigismund؛ فرمانروائیش ۱۶۰۸–۱۹) به مذهب کالونی در آمد، رعایایش به مذهب لوتری باقی ماندند، و بدین ترتیب تسامح مذهبی از مشخصات این سلسله شد. با به دست آوردن (۱۶۱۴) کلیوز، مارک، و راونسبرگ و پروس موروثی (۱۶۱۸) خود، هوهانزولرن را به مقام یک قدرت رهبری‌کننده‌ی آلمانی رسانید. فردریک ویلهلم، معروف به برگزیننده‌ی بزرگ (۱۶۴۰–۸۸)، بخشی از پومرانی، میندن، و هالبرشتات را به دست آورد، و امید به دست آوردن ماگدبورگ را نیز داشت. فرمانروائی وی تمرکز قدرت و حکومت مطلق را در سرزمین هوهانزولرن همراه داشت. در ۱۷۰۱ پسرش، به عنوان فردریک I "شاه در پروس"، تاجگذاری کرد، و در پیمان ← صلح اوترشت شاه پروس شناخته شد (۱۷۱۳). عنوان شاه نماد جدیدی از وحدت پیوندهای خانوادگی هوهانزولرن بود. فردریک ویلهلم I (سلطنتش ۱۷۱۳–۴۰)، با اصلاحات اداری، مالی، و نظامی که انجام داد، معمار واقعی عظمت خاندان هوهانزولرن بود. فردریک کبیر (سلطنتش ۱۷۴۰–۸۶) سیلزی را از ماری ترز گرفت، و

(۱)Hunyadi (۲)Cyaxares (۳)Hoover (۴)Mead (۵)Boulder (۶)Hoover (۷)Hohenzollern (۸)Kulmbach (۹)Joachim

پروس غربی و ارملاند[1] (ermeländ) را در اولین تجزیه‌ی لهستان به دست آورد (۱۷۷۲). دیکتاتور روشنفکری بود که قوانین پروس را اصلاح و تدوین کرد (۱۷۹۴). فردریک ویلهلم II (سلطنتش ۱۷۸۶–۹۷)، فردریک ویلهلم III (سلطنتش ۱۷۹۷–۱۸۴۰)، و فردریک ویلهلم IV (سلطنتش ۱۸۴۰–۶۱) فرمانروایان نیمه‌مقتدری بودند؛ وزرای آنها در تاریخ پروس بیشتر اهمیت دارند. ویلهلم I (سلطنتش ۱۸۶۱–۸۸) اداره‌ی امور را به بیسمارک تفویض کرد، که تحت اداره‌ی او پروس بر رقیب خود اتریش و بر فرانسه پیروز شد. در ۱۸۷۱ ویلهلم امپراطور (کایزر) آلمان اعلام شد. جانشینانش فردریک III (سلطنتش ۱۸۸۸) و ویلهلم II (سلطنتش ۱۸۸۸–۱۹۱۸) بودند، و عدم ثبات و جاه‌طلبی ویلهلم II آلمان را به جنگ I کشانید.

هوهانزولرن[2] (hohānzolern؛ از فن)، آلمانی **هوئنتسولرن** (hoentsolern)، ایالت سابق پروس، آلمان غربی، در سوابیا. پس از جنگ II جزئی از ایالت بادن‌وورتمبرگ شد. شهر عمده‌اش زیگمارینگن است. ناحیه‌ای کوهستانی است. نام خاندان هوهانزولرن از نام کاخ تسولرن (tsolern) یا هوئنتسولرن، در ۱۰ کیلومتری جنوب آن ماخوذ است. ح ۱۶۰۰ سرزمین به ۲ دوکنشین، بعداً امیرنشین، تقسیم شد که دو شعبه از شاخه‌ی هوهانزولرن سوابیائی–هوهانزولرن–هشینگن[3] و هوهانزولرن–زیگمارینگن[4]–بر آنها حکومت کردند. هر ۲ خاندان حقوق فرمانروائی خود را به پروس واگذار کردند (۱۸۴۹). کارل هوهانزولرن–زیمارینگن، به نام کارول I، شاه رومانی شد.

هوهانزولرن–زیگمارینگن: ← هوهانزولرن، ایالت.

هوهانزولرن–هشینگن: ← هوهانزولرن، ایالت.

هوهنشتاوفن[5] (hohenštāfen)، آلمانی **هوئنشتاوفن** (-hoen)، خاندانی از امرای آلمانی. در ۱۰۷۹ فردریک، کنت هوهنشتاوفن، با آگنس، دختر امپراطور هانری IV، ازدواج کرد و به مقام دوکی سوابیا رسید. شاخه‌ی شاهان و امپراطوران آلمان با پسر فردریک، کونراد III، آغاز شد (۱۱۳۸)، که جانشینانش به ترتیب فردریک I، امپراطور هانری VI، و فیلیپ سوابی بودند. اهمّ رقبای آنان گوئلفها بودند، که از میان آنها اوتوی IV در مقابل فیلیپ سوابی به پادشاهی برگزیده شد و از ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۵ امپراطور امپراطوری مقدس روم بود، اما وارث هوهنشتاوفن، فردریک II، از طرف دسته‌ی رقیب گوئلفها به شاهی برگزیده شد (۱۲۱۲). برجسته‌ترین و جالبترین عضو خاندان همین فردریک است که مرکز توجه خاندان را به سیسیل و ایتالیای جنوبی معطوف ساخت. کونراد IV و کونرادین آخرین اعضای قانونی هوهنشتاوفن، و مانفرد و انتیو، پسران نامشروع فردریک II، همگی در مقابل مخالفت پاپ دوچار صدمه شدند، و با مرگ (۱۲۷۲) انتیو خاندان هوهنشتاوفن از میان رفت. خاطرات عظمت امپراطوری آلمان در دوره‌ی فرمانروائی هوهنشتاوفن در تاریخ عصر اخیر آلمان نقش مهمی داشته، و افسانه‌های همچون افسانه‌های کیفهویزر الهام کرده است.

هوهنفریدبرگ[6] (hohenfridberg)، لهستانی **دوبرومیش**[7] (dobromyeš)، دهکده (در ۱۹۶۶ حه تخمیناً ۹۵۰)، ج‌غ لهستان (از ۱۹۴۵)، سابقاً در سیلزی سفلی. صحنه‌ی پیروزی قطعی (۱۷۴۵) فردریک II پروس بر قوای اتریش و ساکس در جنگ جانشینی اتریش بود. هوهنفریدبرگ پس از حه II به لهستان واگذار شد.

هوهنلوئه–شیلینگسفورست، ضبط دیگر از هوئنلوئه–شیلینگسفورست.

هو–هو–هاو–تی[8] (hu.ho.hă.ti) یا **هوهوت**[9] (huhehot)، شهر (در ۱۹۷۰ حه تخمیناً ۷۰۰'۰۰۰)، کرسی ← ناحیه‌ی خود مختار مغولستان داخلی، ل چین. پایانه‌ی جاده‌های کاروانرو به سینکیانگ و به جمهوری خلق مغولستان، که به وسیله‌ی راه آهن به پکن مرتبط است. از مراکز معاملاتی برای لغ چین می‌باشد. کارخانجات مواد شیمیائی، منسوجات، کود شیمیائی، موتور اتومبیل، و قند دارد. مقر دانشگاه مغولستان داخلی است، و دارای یک دانشکده‌ی پزشکی، و چند مؤسسه‌ی فنی است.

هوهویت[10] (huhoviyyat)، در منطق و فلسفه، از اصول عقلی و بدیهی در این مفهوم که شیء عین خودش است، مثلاً انسان انسان است و سنگ سنگ است، و از آن به "الف الف است" یا "A=A" نیز تعبیر میکنند. اصول عقلی یا بدیهی یا قوانین اساسی فکر، یا به گفته‌ی قدما "اوّلیّات"، پایه و اساس هر گونه استدلال است، و اگر در استدلالی از علت و چرائی مقدمات استدلال بپرسند، سرانجام به نقطه‌ای منتهی خواهند شد که نقطه‌ی مبدأ و اساس است و دیگر از علت و چرائی آن نمیتوان پرسید، و این نقطه که مبدأ همه‌ی استدلالها است همان اصل هوهویت یا A=A یا "شیء عین خودش است" میباشد که قابل استدلال نیست و بدیهی است. در فلسفه دو اصل دیگر را از اصل هوهویت مشتق میدانند، و آن اصل امتناعِ اجتماعِ نقیضین و اصل امتناعِ ارتفاعِ نقیضین است. اصل امتناع اجتماع نقیضین به این معنی است که شیء نمیتواند در عین حال هم باشد و هم نباشد، یا وجود و عدم با هم جمع نمیشوند؛ و اصل امتناع ارتفاع نقیضین یا امتناع حالت سوم به این معنی است که میان وجود و عدم شیء دیگری نیست. شیء یا هست یا نیست و چنین نیست که نه هست باشد و نه نیست. ارسطو اصل هوهویت را ذکر نکرده است و فقط دو اصل دیگر یعنی امتناع اجتماع نقیضین و امتناع ارتفاع نقیضین را متذکر شده است. این دو اصل را در کتب فلسفی اسلامی به عبارت النّقیضان لا یَجْتَمِعان و لا یَرْتَفِعان ذکر میکردند. در اصل هوهویت نوعی غیریت و جدائی ذهنی در خود شیء تصور میشود. مثلاً وقتی میگویند انسان انسان است، در خود انسان نوعی جدائی ملحوظ میشود و گوئی ذهن در آغاز شک میکند که آیا انسان همان انسان است، و بعد بلافاصله این جدائی و غیریت ذهنی را با تأکید انسان انسان است بر طرف میسازد. اصل هوهویت را در بعضی کتب فلسفی فارسی به اصل "این همانی" ترجمه کرده‌اند. این اصل که بدیهیترین و اولیترین اصول عقلی است، شیء را به نظر ثبات و عدمِ تغییر مینگرد و گویا تأکید میکند که شیء در نفس خود همیشه ثابت و پایدار است و این امر با فلسفه‌ی ثباتی و پایداری (ستاتیک) سازگار است. اما کسانی که ثبات و پایداری اشیاء را امری ظاهری میدانند، و هیچ چیز را در هیچ آنی ثابت و پایدار نمیدانند، بدیهی بودن این اصل را مورد تردید قرار داده‌اند، چنانکه هراکلیتوس یونانی گفته است "در یک رودخانه دو بار نمیتوان شنا کرد"، و هگل به اجتماع نقیضین معتقد است و گفته است که شیء تز است و نقیض آن آنتی‌تز و ترکیب آن دو سنتز.

در منطق قدیم در باب حمل (حمل محمول بر موضوع)، حمل شیء بر نفس را حمل هوهو یا حمل اولی ذاتی خوانده‌اند، و آن وقتی است که شیء را بر نفس خود حمل میکنند و میگویند انسان انسان است، یا حد و تعریف شیء را بر خود آن حمل میکنند، و مثلاً میگویند انسان حیوان ناطق است، یا آب دو ئیدروژن و یک اکسیژن است. به عبارت دیگر حمل هوهو یا حمل اولی ذاتی عملی است که در آن موضوع و محمول از لحاظ مفهوم یکی باشند؛ در برابر عمل شایع صناعی که حمل دو مفهوم مختلف بر یکدیگر است، مانند انسان دانا است یا گچ سفید است.

هوهه تاولرن: ← هوله تاولرن.

هوهوت، شهر، ← هو–هو–هاو–تی، نیز ← مغولستان داخلی، ناحیه‌ی خود مختار.

هوی[11] (hoy)، دومین جزیره‌ی بزرگ (طول ۲۱ کم، عرض ۹٫۵ کم) جزایر اورکنی، ل اسکاتلند.

هویا[12] (hoyā؛ از لتی)، (*Hoya carnosa*)، گیاه پیچنده‌ی گرمسیری بزّ قدیم، با برگهای ضخیم و گلهای سفید یا سرخ معطر.

هویان (huyān)، دهستان (حه ۲'۴۳۷ سک ۱۳۴۵ هش)، غ بخش ویسیان، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان، دارای ۱۷ آبادی. کوهستانی و هوای آن معتدل است. رود خرم‌آباد و چشمه‌سارها مشروبش می‌سازند. محصولش غلات است.

هویج[13] یا **گزر** (gazar)، (*Daucus carota*)، گیاه دوساله از تیره‌ی چتریان، با ریشه‌ی کلفت مخروطی خوراکی به رنگ زرد یا نارنجی یا بنفش که دارای قند، نمکهای معدنی، و ویتامینها است. از ۲'۰۰۰ سال پیش ازین کاشته میشده. **هویج وحشی** گیاه یکساله یا دوساله از همان جنس است که هویج معمولی از آن پدید آمده، اصلش از آسیا و اروپا است، و در قطعات دیگر منتشر شده. برگهای بسیار بریده، چترهای گلهای ریز به هم فشرده، و ریشه‌های

(۱)Ermeland (۲)Hohenzollern (۳)H.-Hechingen (۴)Sigmaringen (۵)Hohenstaufen (۶)Hohenfriedeberg
(۷)Dobromierz (۸)Hu-ho-hao-t'e (۹)Huhehot (۱۰)identity (۱۱)Hoy (۱۲)hoya (۱۳)carrot

جوبی از مشخصات آن و وسیله‌ی تشخیص آن از هویج معمولی است.
هویج وحشی: ← هویج یا گزر.
هویدا، امیر عباس (hoveydā)، ۱۲۹۵–۱۳۵۸ هش، رجل سیاسی و نخست‌وزیر (۱۳۴۳–۵۶ هش) ایران. پس از چندی خدمت در شرکت ملی نفت ایران، در دولت ← حسنعلی منصور به وزارت دارائی منصوب شد. در ۶ بهمن ۱۳۴۳، پس از ترور حسنعلی منصور، به نخست‌وزیری رسید و تا ۱۵ مرداد ۱۳۵۶، پس از ۵ بار ترمیم، کابینه‌ی او دوام داشت؛ در این تاریخ جمشید آموزگار به جای وی نخست وزیر شد. هویدا پس از نخست وزیری به وزارت دربار منصوب شد (۱۵ مرداد ۱۳۵۶ هش) و در دولت مهندس شریف امامی از این مقام برکنار شد، و در مهرماه ۱۳۵۷، به استناد قانون حکومت نظامی بازداشت گردید.
هویزه، بخش، دشت میشان، ← حویزه.
هویزینگا[1]، یوهان (yohān hoyzingā)، ۱۸۷۲–۱۹۴۵، مورخ هلندی؛ متولد گرونینگن. شهرتش به خاطر مطالعات در تاریخ فرهنگی اواخر قرون وسطی، رنسانس، و دوره‌ی اصلاح دینی است. از آثارش افول قرون وسطی (۱۹۱۹)، اراسموس (۱۹۲۴)، در سایه‌ی آینده (۱۹۳۵)، و علم تاریخ (۱۹۳۷) را میتوان نام برد. در دانشگاههای گرونینگن و لایپزیگ تحصیل کرد؛ در ۱۹۰۵–۱۵ استاد تاریخ دانشگاه گرونینگن بود؛ بعداً به دانشگاه لیدن انتقال یافت. در طی جنگ II (در ۱۹۴۲) نازیها به عنوان گروگان دستگیرش کردند.
هویس[2]، تئودور (teodor hoys)، ۱۸۸۴–۱۹۶۳، رئیس جمهور (۱۹۴۹–۵۹) آلمان فدرال. در ۱۹۲۰ به حزب دموکرات پیوست، و نماینده‌ی این حزب در رایشستاگ بود (۱۹۲۴–۲۸، ۱۹۳۰–۳۳). وقتی که رایشستاگ منحل شد (اکتبر ۱۹۳۳)، به هایدلبرگ رفت و تا ۱۹۳۶ مدیریت مجله‌ی تئاتر را به عهده داشت. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۹ و دگربار در ۱۹۵۴ به ریاست جمهوری برگزیده شد. در ۱۹۵۹ ⇐ م. لوبکه به جای او رئیس جمهور شد.
هویساید[3]، آلیور (ālivər hevisāyd)، ۱۸۵۰–۱۹۲۵، ریاضیدان و فیزیکدان انگلیسی؛ متولد لندن. در تکمیل تلفن سهیم بود، و در اوایل قرن ۲۰م این نظریه‌ی خود را وضع کرد که یک لایه‌ی هادی برق (یونیده) در جوّ علیای زمین وجود دارد. آ. ا. کنلی نیز به همین نتیجه رسید؛ اکنون وجود این لایه به ثبوت رسیده است، و به هر دو نام ← لایه‌ی هویساید-کنلی و **لایه‌ی هویساید** خوانده میشود (← آ. ا. کنلی).
هویساید، لایه‌ی: ← هویساید، آلیور.
هویساید-کنلی، لایه‌ی[4] (layeye hevisāyd-kenəli) یا **لایه‌ی کنلی-هویساید**، طبقه‌ای از گاز یونیده در جوّ علیا که امواج برقاطیسی را هدایت، منعکس، و منکسر میکند. اثرات آن بر حسب طول موج و بسامد امواج رادیوئی تغییر میکند؛ بعضی از این امواج ظاهراً از لایه عبور کرده در فضا وارد میشوند، در حالی که بعضی دیگر، پس از طی مسافتی دراز، به سوی زمین منعکس میشوند. نیز ← آ. ا. کنلی؛ آ. هویساید.
هویسمانس[5]، کورنلیس (kornelis hoysmāns)، ۱۶۴۸–۱۷۲۷، نقاش فلاندری در نقاشی مناظر و موضوعهای دینی. منظره‌سازیهای او که با قلمموی پهن نقاشی شده، آکنده از رنگهای گرم و تیره است؛ با شیوه‌ی نیزیان در به کار بردن رنگ همچشمی میکرد. کارهای او در بسیاری از موزه‌های اروپا دیده میشود.
یان باپتیست هویسمانس، برادر و شاگردش، ۱۶۵۴–۱۷۱۶، نیز منظره‌ساز بود، ولی در تقلید از ونیزیان مهارت برادر را نداشت. نمونه‌هائی از آثار معدود بازمانده‌ی او در موزه‌های بروکسل و آنورس موجود است.
هویسمانس[5]، یاکوب (yākob hoysmāns)، ۱۶۳۳–۹۶، نقاش صورتساز فلاندری؛ متولد آنورس. کار عمده‌اش در انگلستان برای ملکه کاترین براگانزائی (ملکهٔ همسر چارلز II انگلستان) بود، که در آنجا نمازخانه‌ی کلیسای سنت جیمز را تزیین کرد؛ تصاویر چندی از ملکه ساخت که در گالری ملی لندن موجود است. در لندن چشم از جهان فرو بست.
هویسمانس، یان باپتیست: ← هویسمان، کورنلیس.
هویگنس[6] (hoygens؛ فارسی مقتبس از فرانسوی huigans)، عنوان کاملش **کریستیان هویگنس** (kristiān)، ۱۶۲۹–۹۵، ریاضیدان و فیزیکدان هلندی، پسر کونستانتین هویگنس؛ متولد لاهه. عدسیهای تلسکوپ را تکمیل کرد و در ۱۶۵۵ یک قمر زحل و حلقه‌های آن را کشف کرد. این اکتشافها را در کتابی به نام سیستما ساتورنیوم (۱۶۵۹) توصیف کرد. اولین کسی است که از آونگ در ساعت استفاده کرده است. نظریه‌ای موجی، در مقابل نظریه‌ی ذره‌ای نیوتن، برای نور ابداع کرد، و ← اصل هویگنس را وضع کرد. قطبش نور بر اثر انکسار مضاعف در کلسیت را کشف کرد (۱۶۷۸). اثر مهمش ساعت آونگی (۱۶۷۳) است.
هویگنس، اصل[7] (hoygens)، اصلی در باره‌ی امواج نوری، که به وسیله‌ی کریستیان هویگنس بیان شد، و به موجب آن هر نقطه از یک جبهه‌ی موج منبع امواج جدیدی است. هویگنس با این اصل توانست انعکاس و انکسار نور را توضیح دهد، و در انکسار مضاعف و قطبش نور تحقیق کند.
هویگنس[8]، کونستانتین (konstāntin hoygens)، ۱۵۹۶–۱۶۸۷، شاعر هلندی، متولد لاهه. از ۱۶۲۵ منشی ستادهاودر در لاهه بود. اشعارش، که توصیفی و طنزآمیز است، بی‌اندازه مورد توجه بوده. به فرانسوی، ایتالیائی، و لاتینی و همچنین به هلندی شعر سروده است. هویگنس موسیقیدان تمام‌عیاری بود، و آهنگهای فراوان برای سازمان زهی ساخت. هویگنس به صورتی اشرافی و پرتجمل زندگی میکرد، با دانش‌پژوهان عصر خود – از جمله دکارت، کورنلی، و گه دو بالزاک – روابطی نزدیک و صمیمی داشت. وی پدر کریستیان هویگنس بود.
هویل[9]، فرد (fred hoyl)، ۱۹۱۵– ، منجم و نویسنده‌ی بریتانیائی، و یکی از بزرگترین کیهانشناسان جدید. در جنگ II به تحقیقاتی در باره‌ی رادار برای وزارت دریاداری انگلستان پرداخت. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۸ مدرس ریاضیات دانشگاه کیمبریج انگلستان بود، و سپس به استادی نجوم و فلسفه‌ی تجربی همین دانشگاه منصوب شد. عضو رصدخانه‌های ماونت ویلسن و ← کوه پلومار است. از ۱۹۴۵ به تأسیس نظریه‌ی جهان یکنواخت در جاگاه پرداخت و، با همکاری تامس گولد[10] (tāməs göld؛ ۱۹۲۰– دانشمند انگلیسی-امریکائی) و هرمن بوندی[11] (hërmən bondi؛ ۱۹۱۹– ، ریاضیدان و کیهانشناس انگلیسی)، نظریه‌ی "جهان ایستان[12]" را پیشنهاد کرد که، بنا بر آن، آفرینش مداوم ماده (← جهان یا عالم، آخر مقاله)، تقلیل چگالی جهان را که از گسترش دائمی آن حاصل میشود، جبران میکند. در ۱۹۴۸ موفق شد که این نظریه را با نظریه‌ی نسبیت عمومی سازگار کند، ولی مشاهدات بعدی او را ناگزیر از آن ساخت که به صورتی کلی در نظریه‌ی خود تغییراتی بدهد. هویل در مسائل دیگر نجومفیزیک، از قبیل انقباض گرانشی و کوازارها نیز تحقیقاتی دارد. کتابهائی در نجوم و بیان داستانی علوم نوشته است، از جمله مرزهای نجوم (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۹ هش) و کهکشانها، هسته‌ها، و کوازارها (۱۹۶۵)، و ده سیمای جهان (۱۹۷۷).
هی[13]، جان (jān hey)، ۱۸۳۸–۱۹۰۵، نویسنده و سیاستمدار امریکائی. از همدرسان آبراهام لینکلن بود و همراه او به واشینگتن رفت و تا زمان کشته شدن وی رایزن و منشی مخصوص او بود. ۵ سال پس از آن در پستهای کوچکی در سفارت امریکا در پاریس و وین و مادرید خدمت میکرد. ۴ سال بعد به کار روزنامه‌نگاری در نیویورک پرداخت و در این دوره رومزهای کاستیلی (۱۸۷۱) و کتاب مشهورش، قصه‌های تهرستان بایک (۱۸۷۱)، را منتشر کرد. ازدواج وی با دختر بانکداری ثروتمند سبب آن شد که بتواند به کارهای ادبی بپردازد و سفر کند و به مناصب سیاسی عالی برسد. در ۱۸۷۸ معاون وزارت امور خارجه شد و به واشینگتن رفت، و در آنجا با ← هنری بروکس ادمز دوستی صمیمانه پیدا کرد. در این دوره داستان بردگان بان (۱۸۸۴) را که داستانی اجتماعی است، بدون ذکر نام خود، و کتاب عظیم آبراهام لینکلن: یک تاریخ (10 جلد، ۱۸۹۰) را با شرکت ج. ج. نیکولی منتشر کرد؛ اطلاعاتی که در این کتاب آمده مبتنی بر موادی است که منشیهای جوان، با اجازه‌ی لینکلن، هنگامی که در خدمت وی

(۱)Huizinga (۲)Heuss (۳)Heaviside (۴)Heaviside-Kennelly layer (۵)Huysmans (۶)Huygens; Huyghens (۷)Huygens's principle (۸)Huygens; Huyghens (۹)Hoyle (۱۰)Gold (۱۱)Bondi (۱۲)Steady-state theory (۱۳)Hay

بودند گردآوری کرده بودند. در ۱۸۹۷ مکینلی او را به سفارت امریکا در انگلستان بر گماشت و در این مأموریت که مصادف با ایام سخت جنگ با اسپانیا بود، به کشور خود خدمت فراوان کرد. از ۱۸۹۸ تا هنگام مرگش، در زمان ریاست جمهوری مکینلی و روزولت، وزارت داشت. در طرح سیاست درهای باز (۱۸۹۹) نسبت به چین که سبب آزادی معاملات تجاری برای بازرگانان امریکائی شد، سهم عمده داشت. نیز ← هی‌پونغوت، پیمان.

هیئت[1] (hey'at). ۱- طرز نسبی قرار گرفتن اجزاء یا عناصر یک شیء. ۲- صورت خارجی ناشی از طرز قرار گرفتن. ۳- (در فیزیک و شیمی) وضع نسبی اتمها در یک مولکول در فضا.

هیئت مدیره، در تاریخ فرانسه، ← دیرکتوار.

هیئت مدیره‌ی موقتی، در تاریخ مشروطیت ایران، انجمنی مرکب از ۲۰ نفر از سران مجاهدین و رجال مشروطه که، بعد از فتح تهران به وسیله‌ی مجاهدین (← انقلاب مشروطیت)، از طرف کمیسیون عالی انتخاب و تشکیل شد، و قوه‌ی مجریه‌ی مملکت را به طور موقت در دست گرفت (اواخر رجب ۱۳۲۷ هق). این هیئت، که تا حدی شبیه به دیرکتوار انقلاب کبیر فرانسه بود، از جمله‌ی اقدامات عمده‌ای که کرد یکی ترتیب اخراج محمد علی شاه بود از ایران که، پس از مذاکرات مفصل و متمادی در حضور سفرای روس و انگلیس، پس از اخذ جواهرات سلطنتی و املاک شخصی شاه مخلوع و قبول پرداخت قروض او به بانکها و اشخاص، جهت او مستمری تعیین کرد. دیگر از اقدامات هیئت مدیره‌ی موقتی اخذ جریمه‌ی نقدی بود از مستبدین ثروتمند، و این جریمه‌ها به حکم و دستور هیئت مدیره اخذ میشد و به مصارف ضروری میرسید. دیگر از اقدامات این هیئت اخراج اطبای خارجی دربار و مخصوصاً اخراج اسمیرنوف، معلم زبان روسی احمد شاه، بود که موجب رنجش شدید روسها و جار و جنجال بسیار شد.

هیئت منصفه[2] (hey'ate monsefe)، هیئتی که برای اخذ تصمیم در باره‌ی دعاوی قانونی گرد یکدیگر جمع میشوند. مورخان در باره‌ی منشأ پیدایش هیئت منصفه در انگلستان با یکدیگر اتفاق کلمه ندارند. با آنکه بعضی ریشه‌های آن را از دوره‌های آنگلوساکسون و حتی دوره‌های زرمنی میدانند، اعتقاد اغلب دانشمندان بر آن است که نورمانها این رسم را به انگلستان برده‌اند. نخستین هیئتهای منصفه کسانی نبودند که در دعاوی قانونی اظهار نظر کنند و رأی بدهند، بلکه کسانی صاحب اطلاع در مسئله‌ی مورد نظر بودند، و از آگاهی شخصی خود سخن میگفتند. در مسائل جنائی، نخستین وظیفه‌ی اعضای هیئت منصفه ظاهراً آن بوده است (نیمه‌ی قرن ۱۲م) که موارد اتهام را روشن کنند، و مدتها بعد چنان شد که اعضای هیئت منصفه گرد هم جمع میآمدند و با ادای سوگند به پرسش مربوط به مسئله‌ی بزه پاسخ میدادند. این دادرسیهای ابتدائی هیئت منصفه، که جانشین اوردالی و دیگر روشهای نامعقول دادرسی شده بود، خود رضایتبخش نبود، چه تنها بر سوگند بی‌پشتوانه‌ی اعضای هیئت تکیه داشت. رأی هیئت منصفه قابل نقض نبود، جز با اینکه هیئت منصفه‌ی دیگری فراهم آید و با قید قسم رأی بدهد که هیئت نخستین برخلاف سوگندی که خورده بود عمل کرده است. از قرن ۱۶م هیئت منصفه هم در مسائل حقوقی و هم در مسائل جنائی تشکیل می‌شد، و روش احضار شهود برای ادای شهادت در مسئله‌ی مورد نظر رفته رفته رواج یافت، و در قرن ۱۸م راههای دیگری جز فراهم آمدن هیئت منصفه‌ی دوم برای نقض رأی هیئت منصفه‌ی نخستین پیدا شد. در نظر انگلیسها و ملتهای دیگری که نظام دادرسی با هیئت منصفه را پذیرفته بودند، این روش دادرسی به عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از تعدیها و ستمگری‌های اداری و قضائی بسیار مورد توجه بود. از جمله‌ی تعدیاتی که در اعلامیه‌ی استقلال کشمت به آن اشاره شده، یکی به صورت "محروم کردن ما در بسیاری از موارد از فواید دادرسی با هیئت منصفه" ذکر شده است. در اصلاحیه‌های قانون اساسی کشمت تشکیل هیئت منصفه در دعاوی جنائی و بعضی از دعاوی حقوقی رسمیت پیدا کرد. در اغلب دادرسیهای جنائی، نخست اتهام توسط یک "هیئت منصفه‌ی بزرگ" مرکب از ۱۲ تا ۲۳ عضو مورد رسیدگی قرار میگرفت. هیئت به گواهی گواهان علیه شخص متهم گوش میدهد، و اگر ۱۲ عضو از هیئت منصفه معتقد شوند که مدارک کافی برای اتهام وجود دارد، دادستان ادعانامه‌ای علیه شخص متهم صادر و به دادگاه تقدیم میکند. هیئت منصفه‌ی دیگری که برای حضور در دادرسی احضار میشود، به علت کمتر بودن تعداد افراد آن (معمولاً ۱۲ عضو) هیئت منصفه‌ی کوچک نام دارد. روش دادرسی با هیئت منصفه در قضایای جنائی و غیر جنائی اصولاً با یکدیگر شبیه است. افراد هیئت منصفه از کسانی که در ناحیه‌ی صورت گرفتن دادرسی زندگی میکنند دعوت میشوند، و دو طرف دعوی ممکن است به صلاحیت دادگاه و جمع شدن هیئت منصفه به صورت جمعی اعتراض کنند. سپس صلاحیت فرد فرد اعضای هیئت منصفه از این لحاظ که ممکن است از جهت خویشاوندی یا خصوصیات دیگر از مراعات جانب عدالت منحرف شوند مورد جرح و تعدیل قرار میگیرد و به جای اعضائی که شایستگی آنها رد شود اعضای دیگری برای پیوستن به هیئت منصفه دعوت میشوند. پس از آنکه صلاحیت افراد هیئت منصفه مورد قبول واقع شد (معمولاً با چند عضو علی البدل)، آنان سوگند یاد میکنند که از روی عدالت و بدون جانبداری رأی خود را صادر خواهند کرد. پس از شنیدن گواهی گواهان و اظهارات دو طرف دعوی، رئیس دادگاه هیئت منصفه را برای اظهار نظر توجیه میکند و آنان، دور از جلسه‌ی دادگاه، در اطاق دربسته‌ای رأی خود را میدهند. نظام هیئت منصفه در معرض اعتراضات سخت قرار گرفته است. بعضی بر آنند که چون هیچ توضیح و تفسیر قضائی در باره‌ی گواهها و مدارک داده نمیشود، اعضای هیئت منصفه از توجیهات لازم محروم میمانند؛ بعضی معتقدند که باید، همچون در انگلستان، قاضی سیر دادرسی را تلخیص و تاحدی ارزیابی کند و پس از آن هیئت منصفه به صدور رأی بپردازد. اعتراضات دیگر مربوط به هزینه‌ی زیاد دادرسی و نیز این امر است که اعضای هیئت منصفه ممکن است تحت تأثیر تعصبات و قضاوتهای نادرست قرار گیرند.

هیاطله: ← هفتالیان.

هیاکل‌النور (hayākel 'on.nur)، کتابی به عربی، در حکمت اشراق، از شیخ شهاب‌الدین ابوالفتوح سهروردی. بر این کتاب شروح متعدد نوشته شده است، از جمله شرح جلال‌الدین دوانی و شرح ← ملا عبدالرزاق لاهیجی.

هیبت مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

هیبت و انس (heybat, ons)، در اصطلاح صوفیه، دو حالت مختلف از احوال نفسانی که نظیر قبض و بسط (← قبض) اند، و از آن هر دو برتر شناخته میشوند. انس عبارت است از اعتماد به حق و آرام یافتن بدو، و هیبت عبارت است از ترسکاری و بیقراری در پیش او. نزد صوفیه، منشأ هیبت غلبه‌ی جلال حق است، و منشأ انس غلبه‌ی جمال او. به عبارت دیگر، چون خداوند به شاهد جلال در دل سالک تجلی کند، حال هیبت بر انسان دست دهد، و چون به شاهد جمال جلوه کند، حال انس برای وی حاصل آید. مقتضای هیبت عروض غیبت و بیخودی (← سکر) است، و مقتضای انس حصول صحو (← سکر) و حضور. با این همه، برای کسی که در مقام مشاهده باشد، حال انس و هیبت مقوم یکدیگر میشوند، یعنی در آن مقام، سالک در مرتبه‌ای است که هیبت او را از افراط در انس باز میدارد، و انس از افراط در هیبت. نیز ← طمأنینه.

هیبرنیا (hibernia)، نام لاتینی ایرلند.

هیبیس کورپس[3] (heybis corpas) [لاتین = تو باید تن را داشته باشی]، حکمی که یک قاضی خطاب به کسی مینویسد که شخص دیگری را توقیف کرده است؛ در آن حکم دستور میدهد که شخص توقیف‌شده باید در زمان معین برای منظور معین به مکان معین آورده شود. این رسم از قرن ۱۴م در انگلستان سابقه دارد، و در انگلستان و بعدها در کشمت، برای جلوگیری از زندانی کردنهای غلط و توقیفهای غیر قانونی و بدون دادرسی به کار میرود. در قانون اساسی کشمت پیشبینیهائی شده است که صدور چنین حکمی تنها وقتی میتواند معلق بماند که، به علت شورش یا هجوم و حمله، حفظ امنیت عمومی مستلزم تعلیق آن باشد (← قانون زور). نیز ← پیت، ویلیام.

هیپاتیا[4] (hipātiā) لتـ **هوپاتیا** (hu-)، ۳۷۰-۴۱۵، بانوی یونانی، فیلسوف نوافلاطونی و ریاضیدان اسکندریه، که به سبب زیبائی و دانش و فصاحت معروفیت یافت؛ دختر تئون، جانشین پدرش در تدریس فلسفه در دانشگاه اسکندریه شد و گویند دسته‌ای از راهبان، به تحریک

(۱)configuration (۲)jury (۳)habeas corpus (۴)Hypatia

قدیس سیریل اسکندرانی (دشمن شخصی و سیاسی حاکم مصر که ظاهراً عاشق هیپاتیا بود)، او را به قتل رساندند.

هیپارخوس، دانشمند یونانی: ← ابرخس.

هیپارخوس[1] (hippārxos)، ح ۵۵۵–۵۱۴ ق‌م، جبار آتن، پسر پیسترائوس. پس از مرگ (۵۲۷ ق‌م) پدرش مشترکاً با برادرش هیپیاس بر آتن فرمانروائی کردند. حامی هنر بود، و آنا‌کرئون و سیمونیدس را مورد حمایت خود قرار داد. به علت مفاسدش به دست هارمودیوس و آریستوگیتون به قتل رسید.

هیپر[2]- (-hiper، فنس)، پیشوندی به معانی مافوق، ماوراء، و زائد بر حد، مثلاً هیپرسونیک (← سوپرسونیک).

هیپرسون: ← صوت، قسمت VIII.

هیپرسونیک: ← سوپرسونیک.

هیپرمتروپ[3] (hipermetrop، فنس)، کسی که مبتلا به دوربینی در چشم است.

هیپرون[4] (hiperon، از فنس)، گروهی از ذرات ناپایدار ابتدائی که جرم آنها میان جرم یک نوترون و جرم یک دوترون است. اول بار در ۱۹۴۷ در طی بررسیهای اطاق ابری ویلسن "مشاهده شد" و در ضمن تخمینی از جرم آن امکان یافت. نصف عمر هیپرونها بسیار کوتاه است. در جدول زیر هیپرونهای شناخته‌شده آمده است؛ هر هیپرون ⇐ ضد ذره‌ی مربوط به خود را دارد. چون جمیع هیپرونها به نوکلئونها تبدیل میشوند، میتوان آنها را همچون نوع کلئونهای برانگیخته به شمار آورد.

نام	جرمهای الکترونی	بار برقی	نصف عمر برحسب ثانیه	فرآورده‌های تلاشی
Λ°	۲۱۸۳	0	$2{,}5\times10^{-10}$	نوکلئون + پیون*
Σ^+	۲۳۲۸	+1	$0{,}8\times10^{-10}$	نوکلئون + پیون
Σ°	۲۳۳۲	0	10^{-11}	Λ° + فوتون
Σ^-	۲۳۴۰	−1	$1{,}6\times10^{-10}$	نوکلئون + پیون
Ξ°	۲۵۶۶	0	$1{,}5\times10^{-10}$	Λ° + پیون
Ξ^-	۲۵۸۰	−1	$1{,}3\times10^{-10}$	Λ° + پیون

* برای پیون ← مزون.

هیپنوتیسم[5] (hipnotism، از فنس)، اصطلاحی که جیمز بریدِ[6] (jeymz breyd؛ ۱۷۹۵–۱۸۶۰)، پزشک انگلیسی، برای مغناطیس حیوانی یا ممریسم وضع کرده است (۱۸۴۲). هیپنوتیسم به وسیله‌ی تکرار یکنواخت کلمات یا حرکات در شخصی که در حال آرامش و سکون است القا میشود؛ تا حدی قابل مقایسه با سیمیا است. بعضی افراد تحت تأثیر هیپنوتیسم قرار نمیگیرند. در هیپنوتیسم خفیف حالت خودآگاه بودن (← شعور) باقی میماند، و حرکات در حافظه ثبت میشود. در هیپنوتیسم عمیق حواس و عضلات تحت تأثیر قرار میگیرند، کارهای سنگین و غیر عادی ایجاد خستگی نمیکند، و در حافظه نیز ثبت نمیشود. حالت هیپنوتیسم القاپذیری را شدیدتر میکند، و برای درمان و مطالعه‌ی هیستری به کار میرود. هیپنوتیسم مجملاً از طرف فروید در پیکانالیز به کار رفته است، و هنوز هم در درمان بعضی اختلالات ذهنی (← درمان روحی) و در مطالعه‌ی فعالیتهای ذهنی به کار میرود.

هیپوپوتام: ← اسب آبی.

هیپوتالاموس[7] (hipotālāmus، از فنس)، قسمتی از مغز واقع در زیر غده‌ی نخامی. جمیع مراکز عصبی، خاصه اعصابی که در خواب و در تنظیم ترشحات غدد داخلی (← غده) دخالت دارند، در آن قرار دارد. عمل هیپوتالاموس بستگی بسیار نزدیک با عمل غده‌ی نخامی دارد.

هیپودامو[8] (hippodāmos)، نه قرن ۵ ق‌م. معمار یونانی. اولین کسی است که طرح شهرها را بر اساس هندسی ریخت. طرح شهر رودس را ریخت (۴۰۸ ق‌م)، و برای تهیه‌ی طرح جدیدی برای شهر یونانی توری، در ایتالیا، همراه با مهاجرنشینهای آتنی، بدانجا رفت (ح ۴۴۰ ق‌م). شهرهای دیگر دنیای قدیم از روشهای او پیروی کردند.

هیپو رگیوس: ← بونه، الجزایر.

هیپوسولفیت[9] (hiposulfit، از فنس) یا به اختصار هیپو، نمک اسید هیپوسولفورو، که بالاخص نمکِ سودیوم آن، به فورمول $Na_2S_2O_2{,}5H_2O$، در ظهور عکاسی به کار میرود. این هیپوسولفیت نمک آبیده‌ی متبلوری است که بر اثر حرارت به سولفور و سولفات تجزیه میشود. اکساینده‌هائی چون کلور آن را به سولفاتِ سودیوم تبدیل میکنند، و به همین جهت به عنوان ضد کلور در سفید کردن پارچه‌ها به کار میرود. هیپوسولفیت سودیوم نمکهای شورگن نقره را حل میکند، و به همین جهت به عنوان ثابت‌کننده در عکاسی به کار میرود (← ظهور، در عکاسی). برای تهیه‌ی هیپوسولفیتِ سودیوم گوگرد را در مخلوط غلیظ سولفیتِ سودیوم یا سود میجوشانند.

هیپوفیز، غده‌ی: ← غده‌ی نخامی.

هیپوکراتس: ← بقراط.

هیپوکوندری[10] (hipokondri؛ از فنس)، عکس العمل عصبی که از مشخصات آن وسواس در باره‌ی حال مزاجی یا نگرانی از عیوب جسمی خیالی یا غیر مهم است.

هیپولوتوس[11] (hippolutos)، در اساطیر یونان، پسر تسئوس و آنتیوپه (یا هیپولوته). نامادری وی، فایدرا، عاشق او بود و چون تمنای وی اجابت نشد، فایدرا او را متهم به تجاوز ساخت. تسئوس خشمگین شده مجازات او را از پوسیدون خواست. پوسیدون باعث مرگ وی شد.

هیپولوتوس[11]، **قدیس** (qeddis hippolutos)، ح ۱۶۰–۲۳۵، اولین ناپاپ (ح ۲۱۷–۲۳۵)، شهید رومی. از بهترین اساتید کلیسای رومی در عصر خودش به شمار میرود. با پاپ کالیکستوس I اختلاف پیدا کرد، و به ساردنی تبعید شد. کتاب فیلوسوفومینا، که مشتمل بر اطلاعات ارزنده‌ای در باب بدعتهای گنوستیک (← گنوستیسیم) است، به احتمال قوی از اوست. ذکر اثر او ۲۲ است. نیز ← پاپ، جدول.

هیپولوته[12] (hippolute)، در اساطیر یونان، ملکه‌ی آمازونها، دختر آرس. چون به نشانه‌ی سلطنتش آرس کمربند شگرفی به وی داده بود که مورد رشک آدمتوس قرار گرفته بود، آدمتوس هرکول را وادار کرد که کمربند او را به دست آورد. هرکول او را کشت و کمربندش را گرفت. گاه او را با آنتیوپه یکی میشمرند و میگویند که مادر هیپولوتوس بوده است.

هیپومدون: ← مخالفان هفتگانه‌ی تب.

هیپومنس[13] (hippomenes)، ← آتالانته.

هی-پونسفوت[14]، **پیمان** (heyponsfut)، در تاریخ کشمکش، پیمانی مورخ 1901 بین بریتانیای کبیر و کشمکش که به جای پیمان کلیتن–بولور منعقد شد، و بر طبق آن بریتانیا دست کشمکش را در تأسیس کانالی در امریکای مرکزی باز می‌گذاشت، و کشمکش متعهد شده بود که کانال را با شرایط مساوی به روی کشتیهای همه‌ی ملل باز بگذارد. پیمان به نام جان هی و جولین پونسفوت (julion ponsfut، ۱۸۲۸–۱۹۰۲)، سفیر کبیر بریتانیا در کشمکش، که طرح آن را تنظیم کردند نامیده شده است.

هیپیاس[15]، (hippiās)، قرون ۶م – ۵ ق‌م، جبار آتن. پس از مرگ پدرش، پیسترائوس، به اتفاق برادرش هیپارخوس حکومت کرد. هیپارخوس بر اثر اختلافی که میان هارمودیوس و آریستوگیتون و این دو برادر در گرفته بود کشته شد (ح ۱۵۴ ق‌م). از آن پس هیپیاس بتنهایی حکومت کرد تا آنکه خاندان مقتدر آلکمایونیدای و اسپارتیها او را برانداختند و از آن شهر تبعیدش کردند. وی متعاقباً به داریوش بزرگ، شاهنشاه (۵۲۱–۴۸۶ ق‌م) ایران، از سلسله‌ی هخامنشی، پناه برد. در جنگهای مدی که در

(۱)Hipparchus (۲)hyper (۳)hypermetropia (۴)hyperon (۵)hypnotism (۶)Braid (۷)hypothalamus (۸)Hippodamus (۹)hyposulfite (۱۰)hypochondria (۱۱)Hippolytus (۱۲)Hippolyte (۱۳)Hippomenes (۱۴)Hay-Pauncefote Treaty (۱۵)Hippias

۵۰۰–۴۴۹ ق‌م بین امپراتوری ایران و ممالک یونان روی داد، ایرانیان را به دشت ماراتون راهنمایی کرد.

هیپیها[1] (hipi)، نام عمومی جوانانی که به صورت نامنظم تلاش میکنند تا خود را از نظم اجتماعیِ استقراریافته خارج سازند. این اصطلاح در اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ در کشمکش پیدا شد. بیشتر کسانی که زندگی هیپیگرانه را پذیرفتند از طبقات بالا و متوسط اجتماع بودند. پدیده‌ی هیپیگری شورشی بر ضد نهادهای اساسی اجتماع بود؛ هیپیها میکوشیدند تا با استعمال داروهای مخدّر و مکیّف از دریافت ارزشها و هدفهای اجتماعی و پایبندی به آنها خود را دور نگاه دارند. داروهائی که به کار میبردند ماریجوانا و ⇐ ال.اس.دی. و حتی هروئین بود، ولی این داروهای اعتیادآور عموماً ممنوع شده است. دو مرکز عمده‌ی هیپیها در کشمکش، یکی در نزدیکی سان فرانسیسکو و دیگری در نزدیکی نیویورک است. حدود نیمی از هیپیها را "نوچه‌ها" تشکیل میدادند که قصد فرار از اجتماع داشتند و به صورت غیررسمی از گوروها تعلیم میگرفتند. بسیاری از ایشان مدتی زندگی هیپیگری را میآزمودند و سپس از آن دست میکشیدند. گروه سوم هیپیها "نوجوانان زیر ۲۰ سال" بودند که فلسفه‌ی اصیل و مستقلی برای خود نداشتند و تنها به آن دلخوش بودند که لباسهای عجیب و غریب بپوشند و با استعمال دارو به عوالم دیگر بروند و بر ضد نهادهای استانده و اخلاق قیام کنند.

فلسفه‌ی هیپی. هیپیها نهادهای اساسی دولت و خانواده را طرد کردند، و همچنین با نظامهای اقتصادی و دینی و تربیتی جامعه‌ی جدید مخالف بودند. حکومت مرسوم را ظالمانه میدانستند و آنارشی را فلسفه‌ی اجتماعی میپنداشتند. انحصار زن و شوهر را به یکدیگر قدیمی و خرافی میدانستند و به نوعی از ازدواج دسته‌جمعی با آزادی فراوان در روابط جنسی معتقد بودند. زندگی اقتصادی را چنان میخواستند که هر کس برای تهیه‌ی خوراک خود شخصاً کشت کند و لباس خود را خود فراهم آورد و به جای معامله با پول معامله‌ی جنس به جنس رواج یابد. از دینهای یهودی و مسیحی روگردان میشدند و به دینها و فلسفه‌های شرقی روی میآوردند. تعلیم و تربیت رسمی را نیز منکر بودند و آن را مایه‌ی ربودن عقل میدانستند. به طور کلی، هیپیها مشتاق آزادی شخصی بیشتر بودند و میگفتند که انسان باید از حالت بی‌نام و نشان ("ماشین مانند" یا "مجسمه‌ی مومی") که در جامعه دارد بیرون بیاید و جامعه‌ای طبیعیتر و بهتر بسازد. معتقد بودند که جامعه "غیر انسانی" شده است.

هیت[2] (hit)، شهر (جمع ح ۳'۰۰۰)، غ عراق مرکزی، بر کرانه‌ی غربی رود فرات، ح ۱۵۰ کیلومتری غ بغداد، بر روی تپه‌ای که شاید ساخت دست بشر بوده باشد. شهری بسیار قدیمی است و در کتیبه‌ای آشوری از قرن ۹ ق‌م نام آن به صورت اید آمده است، و این نام ظاهراً از نام فراورده‌ی خاص آن یعنی قیر (به آسوری ایدو. یا ایتو) گرفته شده است. در ۱۶ ه‍ق به تصرف مسلمانان در آمد و در ۳۱۵ ه‍ق مرکز نبردی با قرامطه بود. شهر هیت، که در ۱۴۸ کیلومتری غ عانه قرار دارد، اهمیت تجارتی و صنعتی دارد و در زمانهای قدیم از لحاظ نظامی مهم بوده است. چون کاروانهای میان عراق و شام، و مخصوصاً میان بغداد و حلب، از آن میگذشت مرکز تجارت ترانزیتی و آبادان بود. قیر از صادرات قدیم هیت بوده که آن را با کشتی بر روی فرات به جاهای دیگر میبردند. نخلستانهای آن نیز فراوان بوده است. گویند عمرو ابن لحی بتها را از این شهر وارد مکه کرد.

هیتال (haytāl)، اصلاً صورت تصحیف‌شده‌ی هپتال (haptāl) یا هفتال (haftāl)، نام قومی وحشی و سفیدپوست که به نواحی تخارستان هجوم آورده در آنجا اقامت گزیدند. به روایت شاهنامه از دشمنان ایران و مهاجمان بدین سرزمین بودند.

هیتلر[3]، **آدولف** (ādolf hitler)، ۱۸۸۹–۱۹۴۵، دیکتاتور آلمان، مؤسس و رهبر ناسیونال سوسیالیسم، متولد براوناو[4] (brāna)، اتریش علیا. پدرش، آلویس هیتلر (alois، ۱۸۳۷–۱۹۰۳) از کارمندان گمرک اتریش بود. آلویس هیتلر فرزند نامشروع کلفتی به نام ماریا آنا شیکلگروبر[5] (šiklgruber) بود که بعداً به همسری نیای هیتلر، یوهان گئورگ هایدلر[6] یا هیتلر (yohān georg hāydler)، در آمد. آدولف هیتلر چون در درس ضعیف بود از دبیرستان اخراج شد، و پس از مرگ (۱۹۰۷) مادرش به وین رفت، و دوباره در امتحانات ورودی آکادمی هنرها مردود شد. با میراثی که به وی رسیده بود زندگی میکرد، و چون این میراث به پایان رسید، با فروختن کارت پستالهائی که کپیه میکرد زندگی را میگذراند. ضدیت وی با یهودیان—که شاید تحت تأثیر کارل لوگر[7] (kārl lugar، ۱۸۴۴–۱۹۱۰، سیاستمدار اتریشی) در او پیدا شده بود—، رجزخوانیهای سیاسی، و اخلاق تند او سبب شد که دوستان و آشنایانش او را ترک کنند. در ۱۹۱۳ در مونیخ مقیم شد، و هنگام اشتعال آتش جنگ I به ارتش باواریا پیوست. در جنگ یک بار زخم برداشت و یک بار هم با گازهای جنگی مسموم شد، درجه‌اش از سرجوخگی فراتر نرفت، ولی به خاطر ابراز شجاعت نشان درجه‌ی اول صلیب آهن گرفت. جنگ، ناسیونالیسم افراطی او را تشدید کرد، و شکست آلمان را نتیجه‌ی خیانت یهودیان و مارکسیستها میدانست. در بازگشت به مونیخ، در حزب کارگران آلمان، به مشتی از سربازان از جنگ بازگشته پیوست که دارای تمایلات ناسیونالیستی بودند.

هیتلر و حزب نازی. در ۱۹۲۰ حزب کارگران آلمان تغییر نام داد، و به نام حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان، یا نازی، خوانده شد؛ سازمان این حزب در ۱۹۲۱ تجدید شد، و هیتلر را، که روش دیکتاتورمآبانه‌ای پیدا کرده بود، به رهبری آن برگزیدند. وی حزب را به سازمانی پارلمانی پیوست و هواداری ناسیونالیستهای نیرومندی از قبیل فیلد مارشال لوندورف را نسبت به آن جلب کرد. هیتلر، در ۸ نوامبر ۱۹۲۳، "شورش سالون آب جو" را که مقدمه‌ی کودتائی برای بر انداختن حکومت جمهوری بود، به راه انداخت. صاحبمنصبان عمده‌ی باویر (که خود، ناسیونالیستهائی ناراضی بودند) در یک آب جوفروشی توسط نیروهای نظامی نازی (اسواران طوفان) محاصره و مجبور شدند نسبت به این "انقلاب" سوگند وفاداری یاد کنند. ولی همین صاحبمنصبان، پس از آزاد شدن، با استفاده از نیروهای نظامی دولتی، کودتاچیان را شکست دادند. هیتلر گریخت، ولی بزودی دستگیر و به ۵ سال زندان محکوم شد. از این مدت فقط نه ماه در زندان ماند، زیرا مقامات دولتی نسبت به ناسیونالیستهای افراطی گذشت داشتند. توطئه سبب آن شده بود که هیتلر در سراسر آلمان سرشناس شود. در زندان کتاب مایِن کامپف [= نبرد من] را به رودولف هس دیکته کرد، که سراسر آن آکنده از ضدیت با یهود، پرستش قدرت، بی‌اعتنائی به اخلاق، و بیان راه و رسمهای استیلای بر جهان بود. این کتاب عنوان "کتاب مقدس ناسیونالیست" پیدا کرد. حزب نازی، به سرپرستی هیتلر و گرگور شتراسر[8] (gregor štrāser، ۱۸۹۲–۱۹۳۴، داروفروش و رهبر حزب)، و دستیاری پ. ی. گ. گوبلس و (از ۱۹۲۸) ه. و. گورینگ، بکندی در حال رشد بود، تا آنکه بحران اقتصادی که در ۱۹۲۹ آغاز شد آن را مورد تأیید عامه قرار داد. در این هنگام هیتلر از نیروی سخنرانیهای مالیخولیائی ولی جذاب خود در باره‌ی نفرت و قدرت، از بینشی که نسبت به روانشناسی توده داشت، و از استادی خود در استراتژیهای فریبنده، سخت بهره‌برداری میکرد. وعده میداد که بحران اقتصادی را با مصادره‌ی اموال "مالداران یهودی" علاج خواهد کرد، و به کارگران نوید آن میداد که وسایل تأمین زندگی آنان را فراهم خواهد ساخت. در نتیجه‌ی ضدیت شدید با کمونیستها، و با وعده‌هائی که در خصوص کنترول کردن تجارت میداد، توانست حمایت بانکداران و صاحبان صنایع را جلب کند. پس از آنکه از ایالت برونسویک حق شارمندی آلمان پیدا کرد، در نبرد طوفانی انتخاب رئیس جمهوری سال ۱۹۳۲ شرکت کرد، در این نبرد از قهرمان ملی جنگ، پاول فون هیندنبورگ، شکست خورد، ولی با وعده‌ی حمایت از فرانتس فون پاپن، که سبب شد غیر قانونی بودن "اسواران طوفان" لغو شود (ژوئن ۱۹۳۲)، وضع خود را مستحکم کرد. هنگامی که نازیها بزرگترین حزب در رایشتاگ انتخاب شدند (ژوییه‌ی ۱۹۳۲)، هیندنبورگ مقام درجه‌ی دومی در کابینه به هیتلر پیشنهاد کرد، ولی هیتلر ناکامانه چشم به آن دوخته بود که به بزرگترین پست و قدرت برسد. صدر اعظمی نصیب کورت فون شلایشر شد که در ژانویه‌ی ۱۹۳۳ استعفا کرد. در اثنای سقوط دولت پارلمانی و طلوع ضدیتهای شدید میان نازیها و کمونیستها، هیندنبورگ، به درخواست فون پاپن،

(۱) hippies (۲) Hit (۳) Hitler (۴) Braunau (۵) Schicklgruber (۶) Heidler (۷) Lueger (۸) Strasser

هیتلر را به صدر اعظمی کابینه‌ای ائتلافی برگزید، ولی از دادن اختیارات تام به او خودداری کرد. هیتلر، که آلفرد هوگنبرگ[1] (alfred hugenberg؛ ۱۸۶۵–۱۹۶۱، رجل مالی و سیاسی، رهبر حزب ناسیونال سوسیالیستهای محافظه‌کار) از او پشتیبانی میکرد، در ۳۰ ژانویه صدراعظم شد.

هیتلر در قدرت. فرمانروای جدید آلمان در سیاستهای ماکیاولی استادی تمام داشت (از لحاظ فرهنگ بی‌ریشه و گاه کسل‌کننده بود، و علی‌رغم ادعاهائی که از لحاظ هنر و روشنفکری داشت، به تربیت صحیح دست نیافته بود). باآنکه هیتلر دیوانه نبود، دیوانه‌وار از توطئه‌ها و ترورها می‌ترسید؛ اعتقاد راسخ وی به مأموریتی که برای تفوق نژاد آریائی، و به اصطلاح خود وی "نژاد برتر"، داشت، نشانه‌ی آشکاری از عقل منحرف او است. هیتلر، پس از آنکه رسماً به قدرت رسید، خشونت و تخریب را برای انداختن کشور در خط دیکتاتوری خود به خدمت گرفت. کمونیستها را مسبب آتشسوزی رایشستاگ (۲۷ فوریه) معرفی کرد، و نازیها و ناسیونالیستها، با افروختن آتش کینه‌ی ضد کمونیستی، در انتخابات رایشستاگ (۵ مارس) اکثریت کرسیها را به دست آوردند. پس از تصویب قانون تحریم حزب کمونیست، در میان نمایشی از قدرت اسواران طوفان، رایشستاگ به دادن اختیارات دیکتاتوری به هیتلر رأی داد. از نخستین روز "رایش سوم" هیتلر (← آلمان، قسمت تاریخ)، مخالفان سیاسی، همچون شلایشر و شتراسر، یا کشته شدند یا به زندان افتادند، و خود نازیها نیز در معرض تصفیه قرار گرفتند. یهودیان، سوسیالیستها، و دیگران مورد تعقیب واقع شدند، به زندان افتادند، و از حقوق مدنی محروم شدند یا به قتل رسیدند. دولت و قانون و آموزش و پرورش به صورت ضمایمی از حزب ناسیونال سوسیالیسم در آمد. پس از مرگ (۱۹۳۴) هیندنبورگ ریاست جمهوری و صدر اعظمی هر دو به شخص فورر (furer، آلمانی، = پیشوا، عنوان هیتلر) اختصاص یافت. "هایل هیتلر" (آلمانی، = هیتلر به سلامت‌باد) صورت اجباری سلام شد، و فورپرستی پیوسته تبلیغ میشد. در ۱۹۳۸، در بحبوحه‌ی جنجالی که ترتیب آن از پیش فراهم شده بود، هیتلر سران سپاه را از خدمت عزل کرد و قدرت آنان را میان شخص خود و مشتی از زیر دستانش، همچون و. کایتل، تقسیم کرد. در آن ضمن که خود را برای جنگ آماده میساخت، دیپلوماتهای حرفه‌ای را با نازیهائی از قبیل ی. فون ریبنتروپ مبادله کرد. بسیاری از کسانی که پیشتر نسبت به هیتلر مردد بودند، با ضربه‌های دیپلوماتیک جسورانه‌ی او، که با تجدید سلاح آلمان آغاز شده و در پیروزی ← پیمان مونیخ به اوج خود رسیده بود، طرفدار او شدند. هیتلر، با تهدید، از ملتهای کوچک امتیازات ارضی به دست آورد، و کاری کرد که دولتهای بزرگ اروپائی، به خاطر صلح و ترس از کمونیسم با هدفهای توسعه‌طلبی او موافقت کنند. برای آنکه از شر مجازات آسوده بماند، چنان ادعا کرد که هدفی جز اصلاح ← معاهده‌ی ورسای ندارد. بنیتو موسولینی متحد او شد، و سپس ایتالیا به صورت یکی از اقمار آلمان در آمد، و هیتلر به دیکتاتوری فرانکو در اسپانیا کومک کرد. به دستور هیتلر، ا. دولفوس صدراعظم اتریش را کشتند و اتریش ضمیمه‌ی رایش شد. هیتلر قضیه‌ی "آزار دیدن" گروهی از آلمانیهای ساکن چکوسلواکی را بهانه کرد و قسمتی از آن کشور را متصرف شد (۱۹۳۹). برای آنکه بتواند با خاطر آرام به لهستان حمله کند، پیمان عدم تجاوزی با ستالین امضا کرد (اوت ۱۹۳۹)، ولی این پیمان را تا زمانی محترم شمرد که فرصت حمله‌ی به تجشم به دست آمد (ژوئن ۱۹۴۱). با حمله‌ی به لهستان جنگ II آغاز شد. در دسامبر ۱۹۴۱ فرماندهی جنگ را شخصاً بر عهده گرفت. چون در استراتژی دفاعی ضعیف بود، از قبول شکست پس از نبرد ستالینگراد (اکنون ولگاگراد) سر باز زد، و با ادامه‌ی جنگ عده‌ی زیادی از سپاهیان آلمان را به کشتن داد.

پایان رایش سوم. از ژوییه‌ی ۱۹۴۴ وضع نظامی آلمان وخیم شد، و گروهی از سران لشکری و کشوری توطئه‌ای را که از مدتها پیش طرح آن را ریخته بودند، عملی کردند. هیتلر از بمبی که منفجر شد مختصر آسیبی بیش ندید؛ در پی آن تصفیه‌ی هولناکی صورت گرفت. با آنکه آلمان از اوایل ۱۹۴۵ جنگ را باخته بود، هیتلر اصرار داشت که تا حد مرگ جنگ را دنبال کند. هنگام سقوط نهائی آلمان در آوریل ۱۹۴۵، سران نازی را که خواستار مذاکره با متفقین بودند متهم به خیانت کرد، و در شهر برلین، که با ورود نیروهای شوروی به آن، آشفته و طوفانی بود، باقی ماند. در ۲۹ آوریل با اوا براون[2] (evā brān)، که مدت درازی معشوقه‌ی او بود، ازدواج کرد، و در ۳۰ آوریل هر دو در پناهگاهی از ساختمان صدارت عظمی خودکشی کردند و بنا بر وصیت هیتلر، اجسادشان را سوزاندند. هیتلر از خود، آلمانِ ویران و بد بختی برجای گذاشت، و میراثش یادبود مخوفترین استبداد رأی و جباریت قرنهای جدید است.

هیتوپدشه[3] (hitopadeša) [سانسکریت، = اندرز نیک]، مجموعه‌ی داستانها و افسانه‌های مأخوذ از پنچتنترا و منابع دیگر، که در قرن ۱۲م در بنگال تألیف شده و در هند زیاد خوانده میشود. به زبانهای خارجی نیز ترجمه شده است.

هیتوتسوباشی[4]، **یوشینوبو** (yošinobu hitotsubāši)، ۱۸۳۷–۱۹۱۳، شوگون ژاپنی که پانزدهمین شوگون از خانوادی توکوگاوا بود. وی هنگامی این منصب را یافت که دوره‌ی دویست ساله‌ی انزوای سیاسی ژاپن، با ورود متیو پری، افسر نیروی دریایی کشته، پایان می‌پذیرفت. هیتوتسوباشی بسیاری از بحرانهای سیاسی داخلی و خارجی ژاپن را فرو نشانید.

هیتورف، لوله‌ی: ← تخلیه‌ی برقی؛ هیتورف، یوهان ویلهلم،

هیتورف[5]، **یوهان ویلهلم** (yohān vilhelm hitorf)، ۱۸۲۴–۱۹۱۴، فیزیکدان آلمانی، متبن. به سبب تحقیقاتش در باب یونها و الکترولیز، که قدم مهمی در نظریه‌ی یونش آرنیوس بود، معروف است. در طیف گازها و بخارات، و نیز در تخلیه‌ی برقی در خلأ مطالعه کرد؛ تا حدی پیشرو کروکس در کشف ماهیت اشعه‌ی کاتودی محسوب میشود. **لوله‌ی هیتورف** (← (← تخلیه‌ی برقی) به نام اوست.

هیتی[6]، **فیلیپ** (filip hiti)، ۱۸۸۶– ، خاورشناس امریکائی؛ متسوریه. در دانشگاه امریکائی بیروت و در دانشگاه کولومبیا (نیویورک) تحصیل کرد؛ و در همین دانشگاه (۱۹۱۵–۱۹) و در دانشگاه پرینستن (۱۹۲۶–۵۴) تدریس زبانها و ادبیات سامی را به عهده داشت. از آثارش اینهاست: تاریخ عربها (۱۹۳۷؛ چاپ هفتم ۱۹۶۰)، تاریخ سوریه (۱۹۵۱)، خاور نزدیک در تاریخ (۱۹۶۱)، و اسلام: یک راه زندگی (۱۹۷۰).

هیث[7]، **ادوارد ریچارد جورج** (edwārd ri-hit cārd jorj) ۱۹۱۶– ، نخست‌وزیر (۱۹۷۰–۱۹۷۴) انگلستان، رهبر حزب محافظه‌کار. در جنگ II فعالانه خدمت کرد. پیش از آنکه به خدمت یک بانک بازرگانی در آید (۱۹۴۸) به خدمات دولتی و روزنامه‌نگاری اشتغال داشت. در ۱۹۵۰ از حزب محافظه‌کار به نمایندگی مجلس عوام انتخاب شد. در ۱۹۵۳–۵۵ رهبر پارلمانی حزب محافظه‌کار و وزیر خزانه‌داری بود و وحدت حزب را در بحران کانال سوئز (۱۹۵۶) حفظ کرد. در ۱۹۶۰ لرد مهردار سلطنتی شد، و برای ورود انگلستان به جامعه‌ی اقتصادی اروپا کوششهای بیحاصل کرد (۱۹۶۱–۶۳). در ۱۹۶۵ به رهبری حزب محافظه‌کار برگزیده شد و در مبارزه‌ی انتخاباتی ۱۹۶۶ از حزب کارگر شکست سخت خورد. پس از پیروزی در انتخابات ۱۹۷۰، نخست با دشواریهای اقتصادی و کارگری رو به رو شد و سخت در برابر آنها ایستادگی کرد، و سرانجام توانست در بروکسل پیمان رم را امضا کند و به بازار مشترک و جامعه‌ی اقتصادی اروپا بپیوندد (۱۹۷۲). در نخست‌وزیری هیث گرانی و بیکاری بیش از یک میلیون نفر در انگلستان، و اعتصاب کارگران معادن زغال در ۱۹۷۲ مایه‌ی ناراحتی او بود؛ در سیاست خارجی، مذاکرات او با یان سمیث در باره‌ی رودزیا با شکست رو به رو شد؛ آخرین تلاش هیث برای فیصله دادن به شورش ایرلند شمالی با تحمیل حکومت مستقیم انگلستان بر آن سرزمین نیز بیحاصل ماند. عاقبت ناچار شد پارلمنت را منحل کند، و انتخابات عمومی را در ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۷۴ به عمل آورد. گرچه اکثریت ضعیفی در پارلمنت داشت، او و دولتش میپنداشتند که از پشتیبانی ملت برای مقابله با افزایش دستمزدها برخوردار باشند. ولی انتخابات نتیجه‌ی قاطعی به دست نداد، و مذاکرات نمایندگان پارلمنت با هیث برای تشکیل یک دولت ائتلافی به جائی نرسید. هیث استعفا داد (۴ مه‌ی ۱۹۷۴) و ه. ویلسن به نخست

(۱) Hugenberg (۲) Braun (۳) Hitopadesha (۴) Hitotsubashi (۵) Hittorf (۶) Hythe (۷) Heath

وزیری انتخاب شد؛ ←م. تاچر به جای وی به رهبری حزب محافظه‌کار انتخاب شد.
هیثم ابن خالد: ← شروانشاهان، قسمت I.
هیثم ابن محمد: ← شروانشاهان، قسمت I.
هیجده‌دره (hijdah.dare)، ده (جم ۱٬۲۳۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۴کیلومتری غ همدان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، عسل، و میوه است. به این آبادی حیدره‌ی (heydāre) پشت شهر نیز میگویند.
هیجو، شهر، کره: ← پیونگیانگ،
هیچان (hicān)، ده (جم 1٬000 سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش نیکشهر، شهرستان چاه‌بهار، استان بلوچستان و سیستان؛ ۲۵کیلومتری لغ نیکشهر. کوهستانی و گرمسیر است. محصولاتش غلات، خرما، و برنج است.
هیچکاک[1]، الفرد جوزف (alfrəd jōzəf hickāk)، ۱۸۹۹–۱۹۸۰، کارگردان و نویسنده و تهیه‌کننده‌ی سینمائی انگلیسی‌ـامریکائی، متولد لندن. کار خود را به عنوان کارگردان در ۱۹۲۵ آغاز کرد و با تهیه‌ی فیلم سی و نه پله (۱۹۳۵) شهرت یافت. در ۱۹۳۸ به کشمکش رفت و در آنجا مشغول به کار شد. تکنیک درخشان هیچکاک در ایجاد نگرانی و دلهره در فیلمهائی از او همچون خانم محو میشود (۱۹۳۸)، ربکا (۱۹۴۰)، طلسم شده و سرگیجه بخوبی آشکار است.
هیچکاک[1]، هنری‌ـراسل (henri-rāsel hickāk)، ۱۹۰۳– ، مورخ امریکائی در موضوعهای معماری. نوشته‌هایش در معماری از جمله‌ی بهترین آثار در این زمینه است؛ از جمله معماری نو (۱۹۲۹)، معماری رود آیلند (چاپ سوم، ۱۹۴۶)، معماری آغاز عصر ویکتوریا در بریتانیا (۱۹۵۴)، و معماری امریکای لاتین از ۱۹۴۵ (۱۹۵۵).
هیچ نمیدانم، نهضت[2]، حزب اقلیت سیاسی امریکائی که در سالهای ۱۸۵۰ از عده‌ای اجتماعات سرّی طرفدار متولدشدگان در امریکا تشکیل شد، و رسماً "حزب امریکائی" نامیده میشد. اساس آن ترس از مهاجرت فراوان خارجیان و مخصوصاً ایرلندیهای کاتولیک‌مذهب به امریکا بود. آتش زدن دیری در چارلز تاون، ماساچوست، در ۱۸۳۴ نخستین حادثه از حوادث ناگواری بود که تضاد میان کاتولیکها و پروتستانها را نشان میداد. عوامفریبان بزودی توانستند از تعصب مردم برای مقاصد سیاسی سودجوئی کنند. شهردار نیو یورک در ۱۸۴۴ و شهردار بستن در ۱۸۴۵ از این گروه انتخاب شدند. چون هنگامی که افراد این حزب مورد بازجوئی قرار میگرفتند، چیزی جز "هیچ نمیدانم" نمیگفتند، این حزب به نام هیچ نمیدانم خوانده شد. شکست قطعی حزب ویگ در ۱۸۵۲ بسیاری از افراد آن حزب را به این نهضت کشید. در ۳۴مین کنگره‌ی امریکا که در ۱۸۵۵ تشکیل شد، ۵ سناتور و ۴۳ عضو کنگره آشکارا خود را عضو حزب امریکائی معرفی کردند. پیدا شدن مسئله‌ی بحث در باره‌ی بردگی و طلوع حزب جمهوریخواه در سرنوشت نهضت هیچ نمیدانم سخت مؤثر افتاد. در کنوانسیون ۱۸۵۵ این نهضت، بر سر مسئله‌ی بردگی اختلاف پیش آمد و سبب پیدا شدن انشقاقی از آن شد. نامزدهای ریاست و معاونت جمهوری این نهضت در ۱۸۵۶ شکست فاحش خوردند، ولی تا ۱۸۶۰ نهضت هنوز در شهرهای شرقی فعالیتی داشت و از آن پس از میان رفت.
هیداتسا[3] (hidātsā)، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکای شمالی، نیز معروف به مینیتاری[4] (minitāri). در قرن ۱۸م در میسوری علیا، در داکوتای شمالی، ساکن بودند. نمونه‌ی برجسته‌ای از "هندیشمردگان دهکده‌ای" نواحی جلگه‌ای بودند که به زراعت ذرت و شکار سالانه‌ی بوفالو میپرداختند.
هیداری جینگورو[5] (hidāri jingoro)، ۱۵۸۴؟–۱۶۳۴، از معروفترین هنرمندان ژاپنی (← ژاپن، هنر و معماری، بند آخر مقاله). بسیاری از چوبکاریهای بنای یادبود اییاسو در شهر نیکو را انجام داد.
هیدالگو (hidālgo)، برای کلماتی که به این صورت میشناسید به ایدالگو رجوع کنید.
هیدج (hidaj)، شهر (جم ۵٬۰۷۸ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم (اکنون استان زنجان)؛ ۱۴کیلومتری لغ ابهر. در دامنه واقع شده و سردسیر است. محصولاتش غلات، انگور، و میوه است.
هیدر[6] (hidr؛ از فنس)، نوعی از جانورهای آب شیرین، ساده‌ترین جانور از تیره‌ی آبوشان[7] (ab.vašān؛ جانورانی از سلسله‌ی کیه‌تنان، دارای بدن شفاف، فاقد مری). بدن جانور لوله‌ای دو لایه است (با ۶–۱۰ زایده‌ی مجوف بر گرداگرد دهان) که در حالت کشیده نزدیک یک سم طول دارد، ولی میتواند خود را جمع کند و به صورت یک دکمه در آورد. تولید مثل آن با جوانه زدن، تقسیم به ۲ قطعه یا بیشتر، و تولید مثل جنسی صورت میگیرد (هیچ اندامی جز اندام تناسلی ندارد). معمولاً به گیاهان

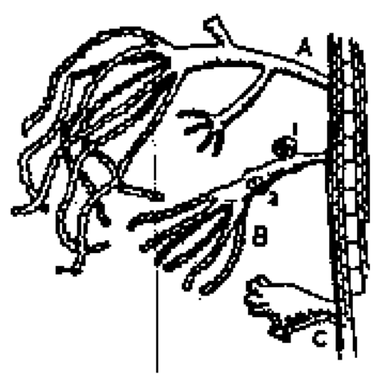

هیدر

آبی میچسبد و از جانوران کوچکی که آنها را با زایده‌هایش میگیرد و با یاخته‌های گزنده‌ی موجود بر آنها بیحس میسازد، تغذیه میکند.
هیدرات، ضبط دیگری از لیدرات در کتابهای فارسی.
هیدرو‌ـ[8] (hidro) یا **لیدرو‌ـ** (idro‌ـ)، پیشوندی که نشان‌دهنده‌ی آب است، مثلاً لیدروژن (یا هیدروژن) یعنی تولیدکننده‌ی آب. در نامگذاری شیمیائی اغلب نشانه‌ی ترکیبی از ئید روژن است، مثلاً اسید کلوریدریک.
هیدروپونیک: ← زراعت بیخاک.
هیدن[9] بنجمین رابرت (benjamin rābərt heydən)، ۱۷۸۶–۱۸۴۶، نقاش انگلیسی در موضوعهای تاریخی، و نویسنده. وی معلم و سخنران نیز بود، و سخنرانیهایش در باره‌ی "طرح" در بسیاری از شهرها منتشر شد، و به طور کامل نیز انتشار یافت (۱۸۴۷). در میان دوستداران او بسیاری از چهره‌های ادبی معاصر وی بودند.
هیدن[10]، سر فرانسیس سیمور (sər frānsis simor heydən)، ۱۸۱۸–۱۹۱۰، حکاک، نویسنده، و جراح انگلیسی. در ۱۸۴۷–۸۷ جراح موفقی در لندن بود، و بیمارستانی در لندن تأسیس کرد، اما شهرتش بیشتر به خاطر صاحب‌نظر بودن در حکاکی است. از دوستداران کارهای حکاکی رامبران بود، و سعی فراوان کرد تا مردم را با کارهای او آشنا سازد. آثار خودش بسیار عالی است، و بهترین آثار هنریش در کتابخانه‌ی عمومی نیو یورک، موزه‌ی مترپلیتن، و موزه‌ی بریتانیائی است.
هیدنستام[11]، ورنر فون (verner fon heydenstām)، ۱۸۵۹–۱۹۴۰، شاعر غنائی، داستانnویس، و مقاله‌نویس سوئدی. نخستین جلد دیوان او، سفر زیارتی و سالهای آوارگی (۱۸۸۸)، چالشی (مبارزه‌طلبی) بود در برابر واقعپردازی و سودگری ادبیات سوئدی. اسلوب شخصی وی همچنین در منظومه‌ها (۱۸۹۵) و منظومه‌های جدید (۱۹۱۵) او آشکار است که وی را به صورت یکی از بزرگترین شاعران غنائی سوئدی معرفی کرده است. داستانهای تاریخی مردان چارلز (۱۸۹۷–۹۸). سفر زیارتی قدیسه بْریگیتا (۱۹۰۱)، و درخت فولکونگها (۲ جلد، ۱۹۰۵–۷) برای بیدار کردن حس پیوستگی ملی نوشته شده است. مقالات او، بالخاصه "رنسانس" (۱۸۸۹)، در تأیید برداشت ادبی سوئدی خاصی است که در صدد پیوند دادن واقعپردازی با تخیل و احساس زیبائی بوده است. هیدنستام برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۶ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
هیدوج (hiduj)، دهستان (جم ۴٬۵۳۹ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش بخش سیب و سوران، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۲۲ آبادی. کوهستانی است. رود ماشکیل از آن میگذرد. محصولات عمده‌اش غلات و خرما است. مرکزش، **هیدوج** (جم ۵۶۹ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۸کیلومتری ج سوران قرار دارد.
هیدیوشی (توییوتومی)[12] (hideyōši toyotomi)، ح ۱۵۳۶–۱۵۹۸، دیکتاتور (۱۵۸۵–۹۸) ژاپنی. دزد راهزنی بود که به خدمت نوبوناگا در آمد، و معاون وی شد. پس از مرگ نوبوناگا دیکتاتور شد، و وحدت‌بخشی به ژاپن را که نوبوناگا پایه گذاری کرده بود در ۱۵۹۰ به انجام رسانید. سپس در ظاهر از کار کناره‌گیری کرد، ولی عملاً تا آخر عمر فرمانروای ژاپن بود. در ۱۵۹۲ در صدد تصرف چین از طریق کره

(۱)Hitchcock (۲)Know-Nothing Party (۳)Hidatsa Indians (۴)Minitari (۵)Hidari Jingoro (۶)hydra (۷)hydrozoa (۸)hydro- (۹)Haydon (۱۰)Haden (۱۱)Heidenstam (۱۲)Hideyoshi (Toyotomi)

بر آمد، ولی کاری از پیش نبرد. تجارت خارجی را تشویق کرد. با اینکه خودش پسر کارگری بود، تغییر حرفه و شغل را ممنوع ساخت، و بدین طریق، نظام طبقاتی را تثبیت کرد. در آغاز میلغین مسیحی را با حسن قبول تلقی کرد، ولی بعدها به آزار مسیحیان پرداخت. مشوق هنر بود.

هیر (hir)، ده (جه 1'010 نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودبار، بخش معلم کلایه، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۷کیلومتری غ معلم کلایه. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و ارزن است. معدن زغال سنگ دارد.

هیر، دهستان (جه ۲۸'۶۸۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، بخش بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۶۰ آبادی. مرکزش، **هیر** (جه ۲'۲۳۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری بخش اردبیل است. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

هیر (hayr)، ← خلیج فارس، قسمت ۴.

هیراپولیس: ← منبج.

هیرات (hayrāt)، ← خلیج فارس، قسمت ۴.

هیراتی، خط (hierāti)، ← هیروگلیفی.

هیرانوما[1]، بارون **کیچیرو** (baron kiciro hirānuma)، ۱۸۶۵–۱۹۵۲، سیاستمدار ژاپنی، مؤسس انجمن ارتجاعی و جنگ‌طلب کوکوهونشا (kokuhonŝā). در ۱۹۲۳ وزیر دادگستری بود، سال بعد کوکوهونشا را تأسیس کرد که محافل عالی نظامی و بازرگانی و سیاسی به پشتیبانی آن بر خاستند. در ۱۹۲۶ نایب‌رئیس شورای رایزنان سلطنتی شد. بر اثر نفوذ وی، ژاپن از جامعه‌ی ملل خارج شد و پیمان دریائی واشینگتن را فسخ، و پیمان ضد کومینترن را امضا کرد. پس از بیحاصل ماندن کودتای نظامی ۱۹۳۶، هیرانوما به ریاست شورای رایزنان رسید. در ۱۹۳۹ مدت ۸ ماه نخست‌وزیر بود و، پس از امضا شدن پیمان اتحاد میان شوروی و آلمان، استعفا کرد. پس از آن ریاست بر شورای رایزنان را همچون گذشته داشت، و در ۱۹۴۰ وزیر کشور شد، و نظر توجو را برای ادامه‌ی جنگ تأیید کرد. در ۱۹۴۶ به عنوان جنایتکار جنگ محکوم به زندان ابد شد، ولی در ۱۹۵۱ از زندان رهائی یافت.

هیربد (hirbad) یا **هیربذ**، اوستائی اثره پئیتی (aeŧra paiti). این لفظ در اوستا به معنی استاد و آموزگار بسیار استعمال شده است، ولی بعدها به نگهبانان آتش اطلاق شده. کلیةً در ادبیات فارسی لفظ هیربد مترادف موبد است. هیربدان هیربد (هیربذان هیربذ) عنوان رئیس هیربدان است. تنس، پیشوای دینی معروف عهد اردشیر بابکان، در تاریخ ایران به هیربدان هیربد مشهور است، نیز ← نامه‌ی تنسر.

هیربدان هیربد (هیربذان هیربذ)، رئیس هیربدان، ← هیربد.

هیردال[2]، **ثور** (tor heyerdāl)، ۱۹۱۴–، پوینده و مردمشناس نروژی. در ۱۹۳۷–۳۸ به پژوهشهائی در جزایر مارکیز پرداخت و هندیشمردگان کولومبیا را در ۱۹۳۹–۴۰ مورد مطالعه قرار داد. برای اثبات نظریه‌ی خود مبنی بر آنکه اصل ساکنان جزایر پولینزی از امریکای جنوبی بوده است، سوار بس یک کلک، همراه با ۵ نفر، از پرو تا جزایر توامو تو سفر کرد (۱۹۴۷). شرح این سفر را در کتابش، کن تیکی (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۵۰) آورده است. هیردال در ۱۹۷۰، در دقایقی که با جگن ساخته بود، از مراکش تا باربادوز به منظور اثبات این امر سفر کرد که امکان آن بوده است که در ایام قدیم ساکنان اطراف مدیترانه در کشتیهای نیین به امریکا سفر کرده باشند. از آثار او هندیشمردگان امریکا در اقیانوس آرام (۱۹۵۲) و راه دریائی به پولینزی (۱۹۶۸) است.

هیرش، لئو: ← عربستان، قسمت ۱۸.

هیرکانوس I، یوحنا: ← مکابیان.

هیرکانوس II، یوحنا: ← مکابیان.

هیرکانی، صورت فارسی نسام یونانی باستانی جرجان.

هیرکانی، دریای: ← خزر، دریای.

هیرکانیا[3] (hirkāniā)، صورت فارسی نام یونانی باستانی جرجان. نام اصلی یونانی هورکانیا است.

هیرمانس[4]، **هرمان** (hermān heyermāns)، ۱۸۶۴–۱۹۲۴، درامنویس هلندی، مت روتردام. بیشتر آثارش در باره‌ی زندگی یهودیان هلندی است. با نام مستعار **کوس هابما**[5] (kos hābemā) رمانهای رئالیستی از قبیل گنو (۱۸۹۹)؛ امید نیک (۱۹۰۰)؛ اورا و لابورا (۱۹۰۳) نوشته است، و با نام مستعار **ساموئل فالکلاند**[6] (sāmul fālklānd) نیز آثاری دارد.

هیرمند (hirmand) یا **هلمند** (helmand)، نام باستانی آن **اتسوماندر** (etumānder)، رودی در افغانستان که از دره‌های کوه بابا، در غ کابل سرچشمه میگیرد و، پس از عبور از دو گردنه، در امتداد ج‌غ سیر میکند و پس از طی ۱'۴۰۰ کم وارد سیستان میشود. پس از رود کابل مهمترین رود افغانستان است. از دره‌هائی عبور میکند که تابستانها ییلاق قبایل دامدار چادرنشین است. نزدیک ۸۰ کم بالاتر از شهر گرشک (gereŝk) وارد مخزنی مصنوعی میشود که برای ذخیره کردن آب و آبیاری ساخته شده است. در قلعه‌ی بست (bost)، که شاخه‌ی عمده‌ی هیرمند یعنی ارغنداب (arqandāb) به آن میپیوندد. عرض آن 100–۱۳۰ متر و عمقش گاه نزدیک ۴ متر می‌شود. از یک صحرای وسیع آبرفتی در امتداد ج‌غ پیش میرود و پس از عبور از ۴ برجک در منتها الیه ج‌غ افغانستان ح ۱۲۰ کم دیگر امتداد پیدا میکند و از چندین دهانه وارد آبگیرهای سیستان میشود. در اینجا هامون هیرمند را تشکیل میدهد که باتلاق نیزاری است، و ابعاد آن به ۴۰ (عرض) و ۱۶۰ (طول) کم میرسد. هیرمند در قسمت آخر مسیر خود مرز میان افغانستان و ایران را تشکیل میدهد. مازاد آب هامون به دریاچه‌ی گود زره واقع در مرز ایران و افغانستان و پاکستان میرود. دولت افغانستان طرح بزرگی برای سد بستن بر هیرمند و استفاده‌ی از آب و برق حاصل از آن دارد که چون ممکن است به حقابه‌ی ایران از این رود زیان برساند، مذاکراتی میان دو دولت برای رسیدگی به این امر جریان دارد. نیز ← سیستان، هامون.

هیرو، جباران سیراکوز، ← هیرون I، هیرون II.

هیرودس: ← هرودس یا هرودوس.

هیرودیس: ← هرودس یا هرودوس.

هیرودینئا[7] (hirudineā)، رده‌ای از کرمهای حلقوی نرماده‌ی (هرمافرودیت) آبی، خاکی، یا انگلی. از مشخصات آنها این است که حفره‌ی بدنی را یک رشته بافتهای پیوندی پر کرده و به صورت یک رشته از کیسه‌های آوندی در آورده است، و دیگر اینکه پستترین حلقه‌های بدن به صورت قرصهای مکنده در آمده، و بر حلقه‌ها زائده‌های پای‌مانند وجود ندارد.

هیروشیگه[8]، **آندو** (āndō hirošige)، ۱۷۹۷–۱۸۵۸، چاپگر ژاپونی و هنرمند چاپ رنگی. بهترین کار او مجموعه‌ای از مناظر (۱۸۳۳) است به نام پنجاه و سه منزل شاهراه توکایدو. به نقاشی و چاپ انواع گل و ماهی و پرنده میپرداخت، ولی هنر عمده‌ی وی در منظره سازی، مخصوصاً مناظر همراه با برف و باران و مه و مهتاب بوده است. از مناظر و مرایا اطلاع کامل داشت. مجموعه‌هائی از مناظر چاپی او در موزه‌های توکیو، لندن، نیویورک، و بستن، و همچنین در مجموعه‌های خصوصی نگاهداری میشود. میشیما در مه صبحگاهی و باران در شوتو از نمونه‌های برجسته‌ی کارهای چاپی او است. هیروشیگه‌ی II و هیروشیگه‌ی III از شاگردان او بودند که نام استادشان را بر خود نهادند.

هیروشیما[9] (hirošimā)، شهر (در ۱۹۷۳ جه 596'000) و بندر، ج‌غ جزیره‌ی هونشو، ژاپن؛ کنار دریای درونبومی. دارای صنایع نساجی و کالاهای کائوچوئی و فراورده‌های کشاورزی است. بر دلتای رود اوتا[10] (otā) بنا شد (ح ۱۵۹۴). پیش از جج II یکی از مراکز تجارتی عمده‌ی ژاپن بود. این شهر را امریکائیها در ۶ ماه اوت ۱۹۴۵ هدف بمب اتمی (اولین بمب اتمی که در جنگ به کار رفته است) قرار دادند. از ۱۸ کم پهنه‌ی شهر، بیش از 10 کم آن بکلی نابود شد، و بقیه بسیار سخت آسیب دید. جمع کثیری از مردم بیگناه بر اثر انفجار بمب به قتل رسیدند، و از آنهائی هم که از انفجار جان به در بردند بسیاری در نتیجه‌ی تشعشعات رادیو آکتیو در گذشتند. بر روی هم در این کشتار قریب 80'000 تن از بین رفتند، و ح 55'000 تن سخت آسیب دیده بعداً مردند.

هیروفسکی[11]، **یاروسلاف** (yāroslāf heyrofski)، ۱۸۹۰–۱۹۶۷، شیمیفیزیکدان چک، مت پراگ. به خاطر کشف و تکمیل ← پولاروگرافی برای تجزیه‌ی فلزات، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۹ در شیمی شد. در یونیورسیتی کالج، لندن، تحصیل کرد؛ سپس دکتری خود را

(۱)Hiranuma (۲)Heyerdahl (۳)Hyrcania (۴)Heijermans (۵)Habbema (۶)Falkland (۷)Hirudinea
(۸)Hiroshige (۹)Hiroshima (۱۰)Ota (۱۱)Heyrovsky

از دانشگاه پراگ به دست آورد (۱۹۱۸). در ۱۹۲۶ استاد شیمیفیزیک و مدیر مؤسسه‌ی شیمیفیزیک دانشگاه پراگ شد، و تا ۱۹۵۴ بدین سمت باقی بود. در ۱۹۵۰ مؤسسه‌ی پولاروگرافی آکادمی علوم چکوسلواکی به مدیریت هیروفسکی تأسیس شد. در ۱۹۶۳ به علت ناتندرستی کناره‌گیری کرد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هیروگلیفی[1] (hieroglifi)، نام خط قدیم مصریان که بر اساس صورتنگاشت قرار دارد. نظر به تعمیم این اصطلاح، خط تصویری کرت، آسیای صغیر، مکزیک و امریکای مرکزی را هم هیروگلیفی میخوانند (← حتیها، مایا، آزتک). این خط را شامپولیون فرانسوی کشف کرد. با آنکه درین خط تصاویر روشن و واضح است، رابطه‌ی آنها با مفاهیم چندان آشکار نیست. خط هیروگلیفی در دوران اولین سلسله‌ی پادشاهان مصر کامل شد. در دوره‌ی خاندانهای میانه بتدریج متروک شد و در دوره‌ی خاندانهای جدید بدرستی مفهوم نمیشد و به کاربردن آنها متضمن کوشش بلیغ بود. علامات این خط، علاوه بر آنکه نماینده‌ی مفاهیمی بود، میتوانست علامت صوتی نیز محسوب شود. از این خصوصیت بتدریج خط الفبائی مصری حاصل شد. در دوره‌ی خاندانهای میانه نوعی خط هیروگلیفی تحریری رایج شد که هیراتی (hierāti) نامیده میشود. بعداً خط دیگری به نام دموتی (demoti) رایج شد که، با آنکه اساس تصویری دارد، در نتیجه‌ی تحول و تغییر بسیار، اساس تصویری آن آشکار نیست.

زبان	ضبط اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیائی	jerónimo	خرونیمو	(xeronimo)
اسپانیائی	Jeromo	خرومو	(xeromo)
آلمانی	Hieronymus	هیرونیموس	(hieronimus)
انگلیسی	Jerome	جروم	(jerōm)
ایتالیائی	Geronimo	جرونیمو	(jeronimo)
ایتالیائی	Girolamo	جیرولامو	(jirolāmo)
پرتغالی	Jeronimo	ژرونیمو	(jeronimu)
فرانسوی	Jérôme	ژروم	(jerom)
لاتینی	Hieronymus	هیرونوموس	(hieronumus)

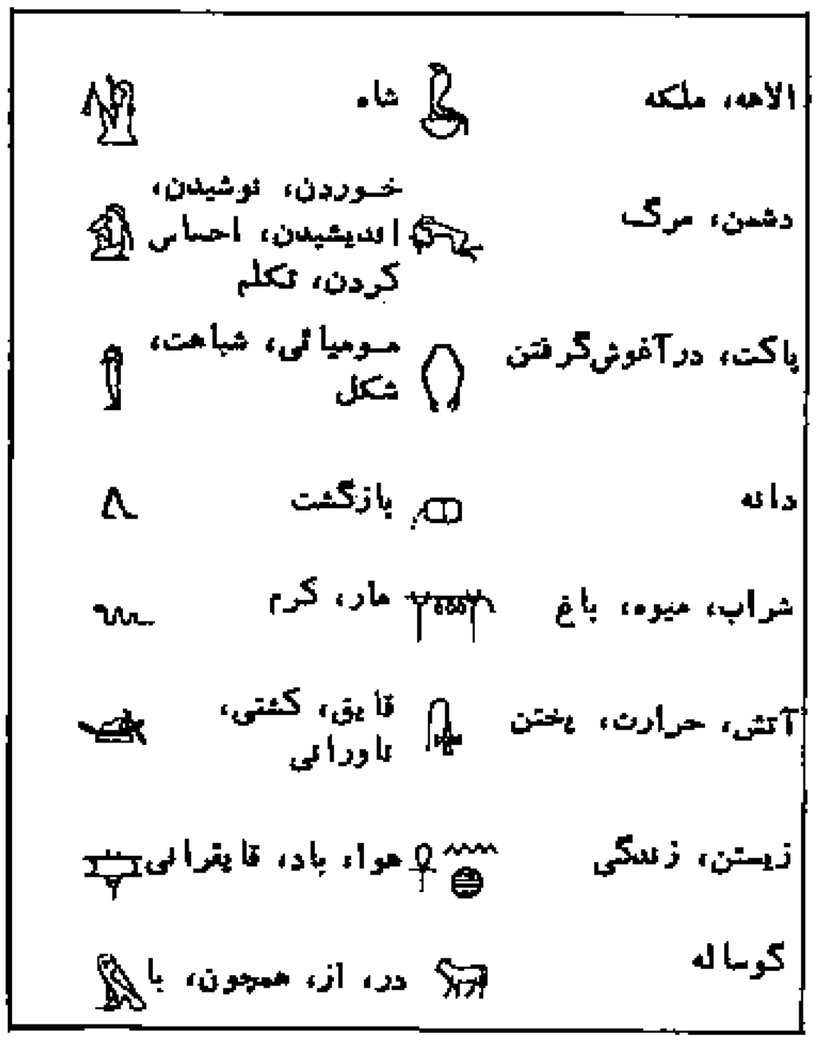

هیرون[2] I (-hieron) یا **هیرونی** I (-hiero)، فت ۴۶۷ ق‌م، جبار (۴۷۸–۴۶۷ ق‌م) یونانی سیراکوز. جانشین برادرش گلون شد. حامی ادبیات بود، و سیمونیدس، پیندارس، و اشیل را در دربار خود داشت. اتروسکها را در جنگی دریائی در کومه شکست داد (۴۷۴ ق‌م).

هیرون[2] II (-hieron) یا **هیرونی** II (-hiero)، فت ح ۲۱۵ ق‌م، جبار (ح ۲۷۰–ح ۲۱۵ ق‌م) یونانی آتن. به علت کفایتش به جباری انتخاب شد. ابتدا متحد کارتاژیها بود، ولی چون ازدیاد قدرت روم را دید، در ← جنگهای کارتاژی متحد و یاور رومیان شد. ارشمیدس را که از بستگانش بود به ساختن جنگ‌افزارهای عظیم تشویق می‌کرد. فرمانروائی دادگستر، باحزم، سخاوتمند، و حامی هنر بود.

هیرونوموس (hieronumos)، اسم یونانی برای مرد. بعضی از اعلام مأخوذ از آن،

هیرونوموس[3] (hieronumos؛ ید)، انگلیسی (قدیس) **جروم** (jerōm)، فت (قدیس) **ژروم** (jerom)، ح ۳۴۷–۴۲۰، دانشمند مسیحی، یکی از آباء کلیسا، مجتهد در علوم کلیسائی، متولد پانونیا، از پدر و مادری مسیحی. نام رومی او سوفرونیوس اوسبیوس هیرونوموس (sofronius eusebius) بود. در رم نزد آیلیوس دوناتوس درس خواند (ح ۳۵۹–۳۶۳). پس از تحصیلات بیشتر در تریر و آکویلیا به سفر مشرق پرداخت. در ۳۷۵، در انطاکیه حضرت مسیح در حالت مکاشفه و رؤیائی بر او ظاهر شد و از اینکه به علوم و معارف بتپرستان توجه دارد او را ملامت کرد. به مطالعات و تحقیقات رسمی خود پایان داد و به بیابان گریخت تا در آنجا زندگی زاهدانه‌ای پیش گیرد و به بحث و تحقیق در کتاب مقدس بپردازد، و به همین منظور زبان عبری آموخت. در ۳۷۸ به انطاکیه باز گشت و سال بعد به مقام کشیشی منصوب شد، و پس از آن به قسطنطنیه رفت تا نزد ← قدیس گرگوریوس نازیانزوسی به تحصیل علوم دینی بپردازد. در ۳۸۲، به دعوت پاپ داماسوس I، همراه با گرگوریوس، به رم رفت تا چنانکه پاپ خواسته بود به حل و فصل بعضی از مسائل مربوط به مشرق بپردازند، هیرونوموس به عنوان منشی پاپ در رم ماند. شرح و تفسیر وی از کتاب مقدس مورد تحسین قرار گرفت و داماسوس از او خواست که ترجمه‌ی تازه‌ای از کتاب مقدس فراهم آورد. خرده‌گیری هیرونوموس از پرداختن روحانیان مسیحی به امور دنیائی، مخالفانی بر ضد او بر انگیخت، و چون داماسوس مرد، وی به مشرق باز گشت. از ۳۸۶ تا زمان مرگش در دیری که یکی از زنان متشخص برای او در بیت لحم ساخته بود باقی ماند. در اینجا به کار بزرگ تجدید نظر در ترجمه‌ی لاتینی کتاب مقدس اشتغال داشت. شرحهائی نیز به رساله‌های پولس نوشت، مواعظ اوریگنس را ترجمه کرد، جزئی از ترجمه‌ی لاتینی متن هفتادی کتاب مقدس را مورد تجدید نظر قرار داد، کتابهای اشعیا و انبیای دیگر، و کتابهای مزامیر و پادشاهان و ایوب را از عبری ترجمه کرد. متنهای هیرونوموس اساس وولگات بوده است. در ۳۹۳ کتاب دِ ویریس ایلوشتریبوس (در باره‌ی مردان نامدار) را تألیف کرد که در آن زندگینامه‌ی ۱۳۵ نویسنده‌ی مسیحی آمده است. از آثار دیگر او است، آدورسوس یوویناتوم، در ستایش دوشیزگی؛ مرثیه‌نامه‌هائی در باره‌ی دوستان از دنیارفته؛ و مجموعه‌ی گرانبهائی از نامه‌ها که نزدیک 100 قطعه از آنها بر جای مانده، و گزارش کم‌نظیری از روزگار او به دست میدهد. مکاتبات او با قدیس آوگوستینوس که گاه با او در نزاع بود، اهمیت خاص دارد. هیرونوموس با بسیاری از اختلاف نظرهای کلامی و تحقیقی، حتی با نزدیکترین دوستان خود همچون روفینوس، درگیر بود. در کلیسای سانتاماریا، رم، مدفون است. ذکر آنش ۲۰ سپتامبر است.

هیرونیموس، اسم آلمانی؛ ← هیرونوموس، اسم.

هیروهیتو[4] (hirohito)، ۱۹۰۱– ، امپراطور (۱۹۲۶–) ژاپن؛ مه توکیو. در ۱۹۲۱ مسافرتی به اروپا کرد (اولین ولیعهد ژاپن بود که به غرب مسافرت کرد). در ۱۹۲۱–۲۶ نایب‌السلطنه بود، و در ۱۹۲۶ به جای پدرش یوشیهیتو نشست. در دوره‌ی او دومین جنگ کشورگشائی ژاپن در چین واقع شد، و ژاپن در ۱۹۴۱ وارد جنگ II شد. پس از شکست (۱۹۴۵) ژاپن، علناً جنبه‌ی خدائی امپراطور نفی شد (۱۹۴۶)، و قانون اساسی ۱۹۴۷ تقریباً تمام اختیارات واقعی را از وی سلب کرد. مع ذلک در زندگی ژاپنیها مظهر ژاپن تلقی می‌شود. بعد از جنگ II، دولتهای چین و استرالیا و زلند جدید نام او را در فهرست جنایتکاران جنگ آوردند، ولی از محاکمه معاف شد. اولین امپراطور ژاپن است که به کشور سفر کرد (اکتبر ۱۹۷۵). هیروهیتو بیش از آنکه رجلی سیاسی باشد یک دانشمند زیستشناس و گیاهشناس است، و چند کتاب منتشر کرده است.

هیز، بخش شهری سابق؛ ⇐ هیلینگدن، کوی لندن بزرگتر.

هیز[5] (heyz)، رودی به طول ۴۸۰ کم، در ایالت دریاچه‌ی وینیپگ، کانادا، که عموماً در امتداد ایالت جاری است و به خلیج هودسن میریزد.

هیز[5]، **آیزک ایزریل** (āyzək izreyəl heyz)، ۱۸۳۲–۸۱، دکتر در پزشکی و پوینده‌ی امریکائی در شمالگان. رئیس هیئت اعزامی مأمور یافتن راه باز دریائی به قطب شمال (۱۸۶۰–۶۱) بود. در ۱۸۶۹ سفر دیگری به گروئنلند کرد. چند کتاب از سرگذشتهای خود نوشت، از جمله سرزمین اسود (۱۸۷۲).

هیز[5]، **راذرفرد برچرد** (rādərfərd bərcərd

(۱)hieroglyphic (۲)Hiero (۳)Jerome (۴)Hirohito (۵)Hayes

heyz)، ۱۸۲۲–۱۸۹۳؛ ۱۹مین رئیس جمهور (۱۸۷۷–۸۱) کشمکش. از سربازان و افسران جنگ داخلی، نماینده‌ی مجلس (۸۶۵–۶۷)، و فرماندار (۱۸۶۸–۷۲، ۱۸۷۶–۷۷) بود. در انتخابات ۱۸۷۶ رئیس جمهور شد، جمهوریخواهان او را در مقابل سمیوئل تیلدن[1] (samyuəl tilden؛ ۱۸۱۴–۸۶) نامزد کردند، و کمیسیونی که برای رسیدگی به آراء مورد اختلاف تشکیل شد به نفع هیز رأی داد. دوره‌ی حکومت او با کاردانی و محافظه‌کاری سپری شد. نسبت به جنوبخوانده سیاست آشتیجوئی پیش گرفت، و سرانجام به دوره‌ی ترمیم پایان داد. در اصلاح وضع کارمندان دولت سخت کوشید. از قبول نامزدی ریاست جمهوری برای بار دوم امتناع کرد، و بقیه‌ی عمر را به اصلاحات فرهنگی و اجتماعی پرداخت.

هیز[2]**، ویلیام هریسن** (wiliyām harisən heyz)، ۱۸۷۹–۱۹۵۴، رجل سیاسی امریکائی. در ۱۹۲۱–۲۲، در دوره‌ی ریاست جمهوری هاردینگ، مدیر کل پست بود. در ۱۹۲۲–۴۵ رئیس تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان فیلمهای سینمائی امریکا بود، و اداره‌ی آن را تحت نظام قانونی–معروف به "قانون هیز"–در آورد.

هیس[3]**، الجر** (aljər his)، ۱۹۰۴– ، کارمند رسمی دولت امریکا، متهم بالتیمور. پس از مدتی خدمت در وزارت دادگستری، در ۱۹۳۶ به خدمت وزارت امور خارجه وارد شد، و بسرعت ارتقا یافت تا جائی که در کنفرانسهای بین‌المللی به عنوان مشاور شرکت میکرد، و سیاست خارجی امریکا را با سیاست عمومی جهان تطبیق میداد. در ۱۹۴۷ از خدمت دولت استعفا کرد، و رئیس موقوفات کارنگی برای صلح عمومی شد. در ۱۹۴۸ در یکی از روزنامه‌ها متهم به این شد که به تسلیم اسناد محرمانه‌ی دولتی به تجشس کومک کرده است؛ هیس منکر این اتهام شد و چون، به موجب قانون، نمیتوانست به عنوان جاسوسی محاکمه شود، به عنوان دو مورد شهادت دروغ به محاکمه کشیده شد. بار اول (ژوییه‌ی ۱۴۹۹) هیئت منصفه نتوانست تصمیم بگیرد؛ بار دوم هیئت منصفه او را به ۵ سال زندان محکوم کرد (ژوییه‌ی ۱۹۵۰). در ۱۹۵۴ آزاد شد. کتابی تحت عنوان در دادگاه افکار عمومی (۱۹۵۷) نوشت که در آن تمام اتهامات منسوب به خود را رد کرده است.

هیس[4]**، ویلهلم** (vilhelm his)، ۱۸۳۱–۱۹۰۴، زیستشناس آلمانی؛ متبحر. اهمیت اصول مکانیکی را در رشد رویانشناختی تأکید میکرد. اسبابی، به نام میکروتوم (mikrotom ← ریزبر)، برای بریدن بافتها و تهیه‌ی لایه‌های بسیار نازک جهت مطالعه‌ی میکروسکوپی، ساخت. در دانشگاههای بال (۱۸۵۷–۷۲) ولایپزیگ (از ۱۸۷۲) تدریس کرد.

هیسپالیس، نام باستانی شهر سویل، اسپانیا.

هیسپانیا: ← اسپانیا یا اسپانی.

هیسپانیولا[5] (hispānyolā) [← **اسپانیای کوچک**، اسپانیائی **اسپانیولا** (espānyolā)، جزیره (۷۶٬۴۸۳ کمم)، هند غربی، بین کوبا و پورتو ریکو. هائیتی ثلث غربی و ← جمهوری دومینیک در بقیه‌ی آن واقع شده است. کریستوف کلمب آن را کشف کرد (۶ دسامبر ۱۴۹۲)؛ مرکز حکمفرمائی اسپانیا بر هند غربی شد، و اسپانیائیها بومیان را نابود کردند و بردگان سیاهپوست را به جای آنان در جزیره مسکون ساختند. در ۱۶۹۷ اسپانیا قسمت غربی جزیره را به فرانسه وا گذاشت، و تا اواخر قرن ۱۸م جزیره به ۲ قسمت منقسم بود. در نتیجه‌ی شورش (۱۷۹۱) دورانی پرکشمکش آغاز شد. در ۱۷۹۳–۹۸ در دست انگلیسها بود تا توسن لوورتور آنان را بیرون کرد. در ۱۸۰۲–۰۴ نبردهائی بر علیه استیلای فرانسه روی داد، و در ۱۸۰۴، در زمان ژ. ژ. دسالین، استقلال جزیره اعلام شد، و هیسپانیولا عنوان جمهوری هائیتی یافت. در ۱۸۴۳ قسمت شرقی شورش کرد، و در ۱۸۴۴ جمهوری دومینیک را تشکیل داد.

هیستامین[6] (histāmin، از فنس)، ترکیب آلی مشتق در بدن از آمینو اسید هیستیدین که در آن گروه کربوکسیل (COOH) استخلاف شده است. گرچه در بسیاری از بافتهای گیاهی و حیوانی یافت میشود، هیستامین بالاخص در فیزیولوژی انسانی، به این علت که یکی از مواد شیمیائی آزادشده از بعضی یاخته‌ها بر اثر آسیبی است که به آنها وارد میشود، حایز اهمیت است. هیستامین آزاد شده مویرگها را منبسط کرده اغلب موجب میشود که پوست بدن سرخ، و احساس گرمی شود؛ ترشحات معده را نیز زیاد میکند. واکنشهای حاصل بر اثر تولید هیستامین در بسیاری از موارد آلرژی، مثلاً آلرژی به بعضی از مواد غذائی، بروز میکند؛ به وسیله‌ی آنتی‌هیستامین[7] (anti–) میتوان اغلب آلرژی را تحت کنترل قرار داد. آنتی‌هیستامینها گروهی از ترکیباتند که ساختمان شیمیائی گوناگون دارند، و میتوانند اثر هیستامین را خنثی کنند، به عنوان مسکن نیز به کار میروند.

هیسترزیس: ⇐ پسماند.

هیستری[8] (histeri، از فنس)، در اصطلاح عرفی، رفتاری غیر منطقی و هیجان‌آمیز که به صورت اختلالات جسمانی در میآید. روانشناسان آن را نوعی اختلال اعصاب میدانند که در آن حساسیت در برابر تلقین به نفس شدید است. از نظر پسیکانالیز، هیستری معلول کششها (← کشش) و امیال تکبیت شده است. هیستری ممکن است سبب ایجاد بیماری جسمی شود (← روانپزشکی). در اواخر قرن ۱۹م پی بردند که هیستری از حالات روانی است، و برای معالجه‌ی آن هیپنوتیسم را به کار میبردند. نیز ← ژانه، پیر.

هیستیایوس[9] (histiāyos)، فت ۴۹۴ قم، جبار میلتوس. به علت خدماتی که در لشکر کشی (۵۱۳ قم) داریوش بزرگ به سکوتیها کرده بود، داریوش حکومت لسبوس و قسمتی از تراکیا را به او سپرد. بعداً به او مظنون شده به شوش احضارش کرد. وی میلتوس را به داماد خود آریستاگوراس سپرده به ایران آمد. سپس برای سرکوبی شورشی که دامادش برانگیخته بود مأمور یونیا شد. در آنجا به جنگ با ایران بر خاست، ولی مغلوب و به دست ارتافرن کشته شد. نیز ← مدی، جنگهای.

هیستیدین[10] (histidin؛ از فنس)، یکی از آمینو اسیدها که معمولاً در پروتئینهای حیوانی یافت میشود. هیستیدین تولیدکننده‌ی مستقیم هیستامین است. هیستیدین در ۱۸۹۶ از پروتئین جدا ساخته شد؛ ساختمان شیمیائی آن در ۱۹۱۱ از راه سنتز شیمیائی تأیید شد.

هیستینگز[11] (heystingz)، شهر (در ۱۹۷۴ جمعیت ۱۷٬۵۰۰)، ساسکس شرقی، انگلستان، بر ساحل شرقی؛ یکی از سینک پورتس. شهرتش از آن است که میدان نبرد هیستینگز (۱۴ اکتبر ۱۰۶۶) بین نورمانها (به سرکردگی ویلیام I) و ساکسونها (به سرکردگی هرلد) بود. دربین نبرد، که یکی از مشهورترین نبردهای تاریخ است، سپاهیان ویلیام که تعدادشان کمتر ولی کار آزموده‌تر و مجهزتر بودند، پس از یک روز جنگ پیروز شدند. این اولین و قاطعترین مرحله‌ی ← کشورگشائی نورمانها بود.

هیستینگز[11]**، وارن** (wāren heystingz) ۱۷۳۲–۱۸۱۸، اولین فرماندار کل (۱۷۷۴–۸۴) هندوستان. پدرش او را رها کرد، ولی عمویش او را به مدرسه‌ی وستمینستر فرستاد. وارن با جدیت تحصیل کرد. در مدرسه به ادبیات علاقه پیدا کرد، و همین امر موجب آن شد که بعدها نسبت به ادبیات و تمدن هندی دلبستگی داشته باشد. در ۱۷۴۹، به علت مرگ عمو، تحصیلاتش متوقف شد. به عنوان منشی در شرکت هند شرقی شروع به کار کرد (۱۷۵۰).

هیستینگز در ۱۷۷۱ به حکومت بنگال منصوب شد، و تا ۱۷۷۴ این سمت را عهده‌دار بود. در سال اخیر فرماندار کل هندوستان شد. سیاست سخت قضائی و مالی وی مایه‌ی تجدید حیثیت انگلستان در هند بود ولی بامخالفت روبرو شد. هنگامی که پس از استعفا (۱۷۸۴) به انگلستان بازگشت، ادمندبرک او را به جنایتهائی بزرگ (سوء استفاده‌های مالی و تعدی به مردم و غیره) متهم ساخت (۱۷۸۷)، گرچه محاکمه به درازا کشید، وی علی‌رغم کلیه‌ی مساعی برک، ریچارد، ب شریدن و چارلز فاکس، از اتهامات وارده برائت حاصل کرد. (۱۷۹۵).

هیشوی (hišuy)، در شاهنامه، باجخواهی در مرز روم که گشتاسپ را–که به خشم از پدر گریخته بود–با گرفتن هدیه‌ای از آب گنرانیده به خاک روم رسانید، و بعداً یار و دوست او شد.

هیفرد[12]**، جان فیلمور** (jān filmōr heyfərd)، ۱۸۶۸–۱۹۲۵، مهندس امریکائی، واضع نظریه‌ی همتادی. طرحی که برای شکل گویوار زمین ریخته شد و مورد قبول قرار گرفت از اوست (← زمینسنجی).

هیق، ده، تبریز، ← هریس، بخش.

هیکتاس[13] (hiketās)، قرن ۵م قم، فیلسوف فیثاغورسی‌مسلک و منجم، اهل سیراکوز.

(۱) Tilden (۲) Hays (۳) Hiss (۴) His (۵) Hispaniola (۶) histamine (۷) antihistamine
(۸) hysteria (۹) Histiaeus (۱۰) histidine (۱۱) Hastings (۱۲) Hayford (۱۳) Hicetas

اندکی از فیلولائوس معاصر با خود پیشتر رفته و معتقد بود که زمین در مدت ۲۴ ساعت یک دور بر گرد محور خود میچرخد.

هیکس[1] سر **جان ریچارد** (sər jān ricārd* hiks)، ۱۹۰۴– ، اقتصاد دان انگلیسی؛ متولد واریک. برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ک. ج. ارو) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۲ در علم اقتصاد که به خاطر نظریه‌هایش در باره‌ی رویدادهای اقتصادی مختلط و راههای پیشگوئی آنها شد. هیکس مدتی استاد دانشگاه منچستر و مدرسه‌ی اقتصاد لندن بود، و در ۱۹۷۲ بازنشسته شد؛ نظریه‌ی این دو در تعیین سیاستهای سرمایه‌گذاری خارجی و قیمتها موثر بود؛ مولف نظریه‌ی دستمزدها. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هیکسوسها[2] (hiksos-) [تحریف کلمه‌ی مصری قدیمی هکا-خاسه (hekā-xāse)، ← فرمانروایان بیگانه)] یا رعاة (roā't) [عربی، ← شبانان]، مهاجمان به مصر قدیم، که اکنون آنان را همان فراعنه‌ی سلسله‌های XVII-XV می‌دانند. قومی سامی‌نژاد (کنعانی یا عموری) از لغ مصر بودند که در تاریخی میان سالهای ۱۷۲۰ و ۱۷۱۰ ق‌م به مصر درآمدند و فراعنه‌ی سلطنت میانه را مقهور کردند. در زمان تسلط خود، که بیش از یک قرن دوام کرد (تا ۱۵۸۰ ق‌م)، مملکت مقتدری تشکیل دادند که سوریه و فلسطین را نیز شامل میشد، و صلح و خوشبختی در متصرفات خود ایجاد کردند. ارابه‌ای که با اسب کشیده میشد، توسط آنان به مصر در آمد، و در فتوح موفقیت‌آمیز خود از استحکاماتی مکعب‌شکل و ساخته‌شده از گِل گرفته استفاده میکردند؛ باستانشناسان نمونه‌هائی از این گونه تپه‌ها در اریحا و شکیم و لاخیش اکتشاف کرده اند. شاید مهمترین اثر ایشان وارد کردن خدایان کنعانی و مصنوعات دستی آسیائی به مصر بوده باشد که سبب از میان رفتن استبداد و انزواطلبی سلطنتهای قدیم و میانه شده بوده است. هیکسوسها به دست احمس I بر افتادند.

هیکل[3] (haykal)، معبد قدیمی بنی اسرائیل، بر کوه صهیون در اورشلیم، که به اعتقاد یهودیان محلی بوده است که ابراهیم مذبحی برای قربانی اسحاق (← اسماعیل) بنا کرد (پیدایش ۲۲). هیکل محل قربانی عبادتی و جایگاه اجتماع سنهدرین بزرگ و مرکز زیارت سالانه بود که تنها کسانی که طهارت شرعی داشتند میتوانستند به آن داخل شوند. پیش از ساخته شدن هیکل، خیمه‌ی مقدس مخصوص این امور بود. با یک دوره‌ی فترت، از قرن ۱۱م ق‌م تا سال ۷۰ بر جای بود و دو مرحله داشت، هیکل سلیمان و هیکل دوم (و از جمله‌ی آن نوسازی هرودس).

یوسفوس و فیلن جنبه‌ی نمادی در آن میدیدند و تپه‌ی هیکل را مرکز عالم میدانستند. قسمت عمده‌ی تلمود به آداب و شعائر هیکل اختصاص دارد. در دوره‌ی کتاب مقدس، خانه‌ی یهوه خوانده میشد. در دوره‌ی پس از آن تنها خانه (بیت) یا خانه‌ی برگزیده (بیت‌ها-بهیرا) نام داشت.

فکر ساختن هیکل اصلی، بدان صورت که گزارش آن در عهة (اول سموئیل و دوم سموئیل) آمده، از داوه است که اورشلیم را به عنوان پایتخت مملکت متحد یهودا و اسرائیل برگزید و تابوت مقدس را به آنجا آورد. پس و جانشینش، سلیمان (فرمانروائیش ح ۹۷۲–ح ۹۳۲ ق‌م)، هیکل را بنا کرد. معبد (هیکل) سلیمان توسط بابلیان در زمان بختنصر در ۵۸۶ ق‌م (یا به گفته‌ی بعضی از دانشمندان، ۵۸۷ یا ۵۸۸ ق‌م) ویران شد، و یهودیان به بابل کوچانده شدند. در ۵۳۷ ق‌م، به اجازه‌ی کوروش کبیر فاتح بابل، یهودیان به بازگشت به زادگاه خود آغاز کردند، و به اصرار حجی و زکریا، در زمان فرمانروائی داریوش بزرگ به ساختن مجدد هیکل آغاز کردند (ح ۵۲۰ ق‌م)، و معبد دوم در ۵۱۶ ق‌م با تشریفات دینی گشایش یافت. معبد دوم بار دیگر در سال ۲۰ ق‌م توسط هرودس نوسازی شد، ولی اتمام آن تا سال ۷۰ ادامه یافت، و در این سال رومیان آن را ویران کردند. از این پس مراسم قربانی گسستگی پیدا کرد، و نمازخانه و مدرس جانشین هیکل شد.

هیکل سلیمان. با آنکه شاید معبد سلیمان مشهورترین معبد در تاریخ جهان باشد، توصیف آن بدقت کار آسانی نیست. توصیفهائی که در کتاب مقدس آمده (اول پادشاهان ۶، دوم تواریخ ۳، حزقیال نبی ۴۱) چندان روشن نیست و، علاوه بر این، در آنها اصطلاحات فنی مبهم به کار رفته که دریافتن معنی حقیقی آنها را دشوار میکند. هر چند کاوشهای باستانشناختی بسیاری از دشواریها را از میان بر داشته و اطلاعات اضافی مهمی فراهم آورده است، این دشواری بر جای باقی است که هرگز بنائی همچون هیکل مورد کاوش قرار نگرفته است. سلیمان، با موافقت حیرام، شاه صور، معماران و پیشه‌وران و مصالح ساختمانی را از فنیقیه فراهم آورد. بنا بر این باید گفت که معبد نماینده‌ی معماری فنیقی بوده است. هیچ معبد فنیقی از قرن ۱۵م ق‌م بر جای نمانده است، ولی معبدی در سوریه از زیر خاک بیرون آورده شده است که نقشه‌ی هیکل سلیمان را دارد و تاریخ آن 1000 ق‌م و مشتمل است بر یک راهرو، یک تالار، و یک قدس الاقداس (qodso 'l.aqdās، محل نگاه‌داری تابوت سکینه یا تابوت مقدس)، که همه به یک پهنا در ساختمانی مستطیل شکل و دراز قرار گرفته‌اند.

حیاط مقابل هیکل مشتمل بوده است بر قربانگاه و "دریاچه". قربانیهای حیوانی بر مذبحی تقدیم میشد که "طولش ۲۰ ذراع و عرضش ۲۰ ذراع و بلندیش 10 ذراع بود" (دوم تواریخ ایام ۴:۱). "دریاچه" حوضچه‌ای مفرغی بود که" از لب تا لبش 10 ذراع بود و از هر طرف مدور بود و بلندیش ۵ ذراع" (اول پادشاهان ۷:۲۳–۲۶) و "برای شست و شوی کاهنان بود" (دوم تواریخ ایام ۶:۴). سلیمان بنای هیکل را با ۲ ستون برنجی که طول هر ستون ۱۸ ذراع بود "آراست و به دستور او" دو تاج از برنج ریخته‌شده... که طول یک تاج ۵ ذراع و طول تاج دیگر ۵ ذراع بود "بر سر ستونها نهادند (اول پادشاهان ۷:۱۵–۲۲).

هرکس، پیش از داخل شدن به تالار اصلی (هیکل) که ۶۰ ذراع طول داشت، میبایستی از دهلیزی بگذرد. پس از هیکل اطاق قدس الاقداس به وسعت ۳۰ ذراع مکعب جای داشت که تصور میکردند سکینه در آن مستقر است و روحانیان بنی اسرائیل مراسم یوم کیپور را در آن به جای میآوردند. امپراطوری سلیمان از طریق فتوحات و بازرگانی چندان ثروتمند شد که این پادشاه به عملی کردن برنامه‌ی ساختمانی عظیمی، بالخاصه در پایتخت، پرداخت. هیکل که ساختمان آن ۷ سال طول کشید (اول پادشاهان ۶:۳۸)، ظاهراً تحت‌الشعاع کاخ خود سلیمان بوده است، که ساختمان آن در مدت ۲۰ سال به پایان رسید (اول پادشاهان ۷:۱)، و بنا بر این، میتوان تصور کرد که هیکل مکان مقدس مخصوص شاه بوده است. نکته‌ی قابل ذکر اینکه یربعام، در آن هنگام که با موفقیت بر ضد شاه رحبعام قیام کرد، برای رقابت ۲ هیکل بنا کرد، یکی مخصوص خود در بیت‌ئیل، و دیگری در دان (اول پادشاهان ۱۲:۵۵–۳۳).

هیکل دوم. معبد دوم در سلطنت زربابل و به تشویق داریوش بزرگ ساخته شد (عزرا ۲:۵؛ ۳:۶ و بعد). در توصیف معبد در عهة (حزقیال نبی ۴۰ و بعد)، اندازه‌گیریهای دقیق برای نوسازی ذکر شده است. از لحاظ معماری به هیکل سلیمان شبیه است، ولی دهلیز و تابوت عهد را که از میان رفته بود ندارد، ولی در کتاب حجی (۲:۳)، هیکل جدید در مقایسه‌ی با هیکل سلیمان "ناچیز" خوانده شده است. با این همه، حیثیت عالی داشت و یهودیان، در ایام پراکندگی، سالانه به زیارت آن میشتافتند. قسمت مهم این معبد حیاط زنان و حیاط مردان و حیاط روحانیان و قدس‌الاقداس بود، و شعائر دینی پیچیده‌ای داشت که روحانیان یهودی برای فرا گرفتن آنها تعلیم میگرفتند.

در ۱۶۸ ق‌م آنتیوخوس IV اپیفانس، با قربانی کردن در معبد برای زئوس به حرمت آن تجاوز کرد، که سبب شورش حشمونائیان (← مکابیان) شد. ۳ سال بعد معبد تطهیر شد و دگربار به کار افتاد. در ۶۳ ق‌م پومپیوس وارد معبد شد، و در ۵۴ ق‌م م. ل. کراسوس گنجینه‌های آن را به یغما برد.

در ۲۵ ق‌م هرودس کبیر که شوق فراوان به ساختمان داشت، جایگاه معبد را وسعت داد و آن را نوسازی کرد، عقابی زرین بر بالای در آن به عنوان تسلط رومیان نصب کرد که سبب شورش زلوتها شد، و چند طلبه‌ی دینی یهودی که جرئت بر داشتن عقاب زرین را کردند به فرمان هرودس به قتل رسیدند. حضرت عیسی، بنا بر اناجیل (مثلاً متی ۱۲:۲۱)، صرافان را از دکه‌هائی که در حیاط بیرونی برای شغل خود فراهم آورده بودند، و کارشان تبدیل پولهای گوناگون زائران به پول محلی برای خریدن قربانی بود، بیرون راند. حضرت عیسی ویرانی معبد را پیشگوئی کرده بود (متی ۲۴:۱–۲). از مصیبت ویرانی معبد در سال ۷۰ همسالله در روز ۹م ماه

(۱)Hicks (۲)Hyksos (۳)Temple

آب‌ـپنجمین ماه سال دینی و ۱۱مین ماه سال عرفی یهودی‌ـیاد میشود.

یهودیان امیدوار بودند که در سال ۱۳۰ که امپراطور هادریانوس فرمان به نوسازی هیکل داده بود این کار صورت بگیرد، ولی چنین نشد و به شورش برکوخبا انجامید.

دیواری که هیکل را احاطه میکرد ۱'۵۵۰ متر طول داشت؛ پاره‌ی کوچکی از آن به نام دیوار ندبه خوانده میشود که مدتهای درازی حکم آخرین مقام مقدس را برای قوم یهود داشته است. بر محل هیکل اکنون مسجد اسلامی قبة الصخره قرار دارد که توسط عبدالملک، خلیفه‌ی اموی، ساخته شده است.

هیکل، محمد حسین (haykal)، ۱۸۸۸–۱۹۵۶، نویسنده و سیاستمدار مصری؛ مت دهکده‌ی هیکل، مصر. در مدرسه‌ی حقوق مصر درس خواند و در پاریس به درجه‌ی دکتری در حقوق رسید. به حزب احرار دستوری پیوست و سردبیر روزنامه‌ی یومیه و هفته‌نامه‌ی السیاسة بود؛ سپس به ریاست حزب و ریاست مجلس سنا رسید و چند بار وزیر معارف شد. در آغاز زندگی ادبی (۱۹۱۴) داستان زینب (۱۹۱۴) را نوشت که نخستین داستان مصری به معنی درست کلمه بود، سپس به زندگینامه‌نویسی پرداخت و ژان ژاک روسو (۱۹۲۱–۲۳) و زندگینامه‌های مصری و غربی (۱۹۲۹) را نوشت، و از آن پس به تألیف یک رشته زندگینامه‌های اسلامی پرداخت، زندگی محمد (۱۹۳۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۷ هش)، ابوبکر صدیق (۱۹۴۲)، و عمر فاروق (۱۹۴۴)، بسیاری از مقالات انتقادی خود را در دو کتاب در اوقات بیکاری (۱۹۲۵) و انقلاب ادبی (۱۹۳۳) جمع و منتشر کرد، و کتاب اخیر نمونه‌ای از فرهنگ عربی جدید است که از شاگردی در غرب فارغ شده و در میراث قومی ریشه دوانیده است.

هیکل‌بینی[1] (heykal-bini)، آلمانی **گشتالت**[1] (gestalt)، مکتبی از روانشناسی که در آن پدیده‌ها، بیش از آنکه مجموعه‌ای از اجزاء جدا از یکدیگر در نظر گرفته شوند، به صورت کلهای سازماندار مورد توجه واقع میشوند، و بر این اعتقاد بنا شده است که کل هرچیز بیش از مجموعه‌ی اجزاء است. این نهضت که در آلمان آغاز شد، در دهه‌ی ۱۹۳۰ به کشمت انتقال یافت. اصطلاح گشتالت در ۱۸۹۰ توسط کریستیان فون ارنفلس وضع شد، و از ۱۸۹۵ به بعد پژوهشی در این باره به راهی که او رسم کرده بود آغاز شد. در ۱۹۱۲ نهضت گشتالت با کارهای کنستانتین ورتهایمر[2] (konstantin verthaymer، ۱۸۳۰–۱۹۱۵)، ولفگانگ کوفر، و کورت کوفکا تکان تازه‌ای خورد. از نخستین تجربه‌ها دو قانون اساسی به دست آمد، یکی خاصه‌ی عضویت، بدین معنی که هر عنصر از یک الگو، از طریق یک شرکت دینامیکی، هنگام در آمدن به صورت جزء سازای یک کل، فردیّت خود را تغییر میدهد؛ و دیگری قانون مربوط به پرگنانس (pregnants؛ آلمانی، ← آبستنی، معنیداری، ایجاز) که صفت دینامیکی خودکاری در همه‌ی کلهای سازماندار است و، مثلاً، روا میدارد که رخنه‌های کوچک در یک شکل ترسیم‌شده مورد غفلت واقع شود. مسئله‌ی تن‌روان با طرح یک تناظر ساختی میان فرایند جسمی و فرایند ماوراء حسی و عقلی متناظر با آن حل شده است. کارهای مهمی در باره‌ی شخصیت در روانشناسی اجتماعی توسط مکتب وابسته‌ی به مکتب گشتالت توسط کورت لوین[3] (kurt levin، ۱۸۹۰–۱۹۴۷، امریکائی آلمانی الاصل) صورت گرفته است.

هیکل زربابل: ← هیکل، معبد.

هیکل سلیمان: ← هیکل، معبد.

هیکل هرودس: ← هیکل، معبد.

هیکوری[4] (hikori، از انگلا)، درختی از نوع کاریا (*Carya*) که آن را **گردوی امریکائی** گویند. جنسهای مختلف دارد، از قبیل پکان، گردوی خوک (*C. glabra*)، و غیره. چوب هیکوری سخت و محکم است، و برای ساختن دسته‌ی ابزار و مبل و غیره به کار میرود.

هیل، دانه‌ی گیاه گرمسیری، ← هل.

هیل[5]، **آرچیبالد ویویان** (archibald vivian hil)، ۱۸۸۶– ، فیزیولوژیست انگلیسی؛ مت بریستول. به خاطر تحقیقاتی که در باره‌ی تولید حرارت در عضلات کرد، برنده‌ی سهمی (با مشارکت اوتو مایرهوف) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۲ در فیزیولوژی و پزشکی شد. وی در باره‌ی تولید حرارت در اعصاب برانگیخته نیز تحقیق کرد. آثارش عبارتند از فعالیت عضلانی (۱۹۲۶) و حرکت در انسان (۱۹۲۷). نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هیل[6] **جورج الری** (jorj elari heyl)، ۱۸۶۸–۱۹۳۸، منجم امریکائی صاحبنظر در گردبادهای خورشیدی و میدانهای مغناطیسی؛ مت نیو یورک. رصدخانه‌های کوه پلومار، یرکیز، و کوه ویلسن را سازمان داد (← رصدخانه). علاوه بر رساله‌های فنی، کتابهای اعماق جهان (۱۹۲۴)، در وراء کهکشان (۱۹۲۶)، و پیامهائی از ستارگان (۱۹۳۱) از او است.

هیل[7]، **سر رولند** (sər röland hil*)، ۱۷۹۵–۱۸۷۹، مربی انگلیسی. نظام حکومت خودمختاری را در مدرسه‌ی خودش در هیزلوود (heyzəlwud)، بیرمنگام، عرضه کرد.

هیلا[8] (hila). رودی به طول ۱'۰۱۴ کم، کشمت، که از کوههای غ ایالت نیو مکسیکو سرچشمه گرفته پس از عبور از ایالت اریزونا در یوما به رود کولورادو میریزد. دره‌ی آن از ادوار پیش‌از تاریخ مسکن قبایلی از هندیشمردگان بوده است.

هیلا سلاسی[9] (hilā selāsi) [هیلا سلاسی I؛ امهری، ← قدرت تثلیث]، ۱۸۹۱–۱۹۷۵، امپراطور (۱۹۳۰–۳۶، ۱۹۴۱–۷۴) حبشه. به نام تفری مکونن (tafari makonen) فرزند سرداری به نام راس (امیر) مکونن و نوه‌ی برادر منلیک II بود. تفری را نسل ۱۱۱م از فرزندان حضرت سلیمان و ملکه‌ی سبا گفته‌اند. چون در تحصیل علم درخشندگی فراوان داشت، مورد توجه منلیک II قرار گرفت و در ۱۴-سالگی با عنوان راس به حکومت یک ایالت منصوب شد. هنگامی که لیج یاسو[10] (lij yāsu، ۱۸۹۶–۱۹۳۵)، امپراطور جانشین منلیک II، به دین اسلام درآمد، راس تفری که مسیحی قبطی بود او را مجبور به استعفا کرد (۱۹۱۶) و جودیت دختر منلیک را امپراطور و خود را ولیعهد قرار داد. هواخواهان لیج یاسو به جنگهای چریکی پرداختند و تا ۱۹۲۱ که او به اسارت در آمد وضع چنین بود؛ پس از آن لیج یاسو گریخت و بار دیگر اسیر شد و در زندان از دنیا رفت. در سال ۱۹۲۸، راس تفری به عنوان شاه اتیوپی تاجگذاری کرد، و در ۱۹۳۰ پس از مرگ اسرارآمیز جودیت با نام فعلی خود امپراطور اتیوپی شد. سخت به اصلاحات داخلی پرداخت، از اینکه برده‌فروشی را برانداخته است بسیار به خود میبالید. هنگامی که در ۱۹۳۵ ایتالیا به حبشه حمله کرد، خود هیلا سلاسی در میدان نبرد بر سر سپاهیان ایستاد و به دفاع پرداخت. در ۱۹۳۶ که دیگر مقاومت را بیحاصل میدید به حمایت انگلستان پناه برد. دو بار (۱۹۳۶ و ۱۹۳۸) در جامعه‌ی ملل حاضر شد تا مگر کاری بر ضد ایتالیا انجام دهد، ولی کوشش وی به نتیجه‌ای نرسید. در ۱۹۴۰، پس از آنکه ایتالیا وارد جنگ II شد، دولت انگلستان او را با هواپیما به سودان مصر و انگلستان فرستاد تا افراد خود را جمع‌آوری کند. در ۱۹۴۱ بار دیگر وارد حبشه شد و در آدیس‌آبابا بر تخت نشست. در دوران پس از جنگ اصلاحات اجتماعی و سیاسی فراوان کرد که از آن جمله تأسیس یک مجمع ملی بود (۱۹۵۵). در ۱۹۶۰ گروهی از روشنفکران جوان و افسران، به رهبری شاهزاده آسفا واسان، پسر و ولیعهدش، سر به شورش بر داشتند و خواستار "پایان یافتن ستم و فقر" شدند. هیلا سلاسی این شورش را فرو کوفت و پسر خود را بخشید، ولی رهبران دیگر را کشت. همسرش در ۱۹۶۲ درگذشت. در ۱۹۶۱ دانشگاه هیلا سلاسی I را در آدیس آبابا ساخت. در ۱۹۷۴، پس از چند سال خشکسالی و فقر که گروه زیادی از مردم را از پا در آورده بود، نظامیان بر او شوریدند و او را خلع کردند و خود و اموالش را زیر نظر خود قرار دادند (۱۲ سپتامبر ۱۹۷۴). در تبعید درگذشت.

هیلبرت[11]، **داوید** (dāvid hilbert)، ۱۸۶۲–۱۹۴۳، ریاضیدان آلمانی؛ مت کونیکسبرگ. از ۱۸۹۵ استاد دانشگاه گوتینگن بود. کارهایش در معادلات دیفرانسیل و انتگرال، منطق، مبانی علم ریاضی، و نظریه اعداد است. "مسئله‌ی هیلبرت" را مطرح کرد که مربوط است به مسائل لاینحل ریاضی.

هیلبرند[12] **ویلیام فرانسیس** (wilyām frānsis hilebrand)، ۱۸۵۳–۱۹۲۵، شیمیدان امریکائی، مت هونولولو. در تجزیه‌های کانی پیشگام بوده است. از آثارش اصول و روشهای تجزیه‌ی سنگ (1900) و تجزیه‌ی سنگهای سیلیکات و کربونات

(۱)Gestalt (۲)Wertheimer (۳)Lewin (۴)hickory (۵)Hill (۶)Hale (۷)Hill (۸)Gila (۹)Haile Selassie (۱۰)Lijyasu (۱۱)Hilbert (۱۲)Hillebrand

(۱۹۰۷) است.

هیلپرشت[۱]، **هرمان فولرات** (hermān folrāt hilprešt)، ۱۸۵۹–۱۹۲۵، آشورشناس امریکائی، متـ آلمان. دکتر از دانشگاه لایپزیگ (۱۸۸۳)، و صاحبنظر در خط میخی بود. در ۱۸۸۶ به کشمتـ رفت، در ۱۸۸۶–۱۹۱۱ استاد آشورشناسی در دانشگاه پنسیلوانیا، و در ۱۸۸۷–۱۹۱۱ متصدی گروه سامیشناسی موزه‌ی آن دانشگاه بود. مدیر علمی ۴ هیئت پویشی (۱۸۹۵–۱۹۱۴) به نیپور بود و مجموعه‌ی بابلی موزه‌ی امپراطوری عثمانی را در قسطنطنیه تجدید سازمان داد (۱۸۹۳–۱۹۰۹). در ۱۹۱۴ بازنشسته شد و به آلمان رفت، ولی بعداً به کشمتـ بازگشت و به تابعیت کشمتـ در آمد. از آثارش حفریات در آشور و بابل است.

هیلدبراند[۲]، **آدولف فون** (ādolf fon hildebrānd) ۱۸۴۷–۱۹۲۱، مجسمه‌ساز و نویسنده‌ی آلمانی؛ متـ ماربورگ. شهرتش در ساختن ابنیه‌ی یادبود و مجسمه‌های نیمتنه است. پورترهای از ویلهلم II ساخته است.

هیلدسهایم[۳] (hildeshāym)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۹۳٬۸۰۰)، آلمان فدرال، در ساکس سفلی، ل آلمان مرکزی. گرچه یک شهر صنعتی دارای صنایع سبک است (مواد شیمیائی، رادیو، تلویزیون، و کالاهای کائوچوئی)، بیشتر شهرت آن به عنوان مرکزی تاریخی و فرهنگی است. در ۸۱۵ مقر اسقف شد؛ اسقفهای هیلدسهایم امپراسقفهای امپراطوری مقدس روم شدند. در ۱۲۴۹ عنوان شهریت یافت، و شهر بعداً عضو ← اتحادیه‌ی هانسالی شد. در ۱۸۰۲ جنبه‌ی دینی خود را از دست داد؛ اسقفنشین ضمیمه‌ی پروس، سپس ضمیمه‌ی وستفالی، و در ۱۸۱۵ ضمیمه‌ی هانوور شد. از آثار تاریخی معروف آن کلیسای جامع رومانسک (قرن ۱۱م) و کاخ صنف قصاب (بنای ۱۵۲۹) است؛ نیز موزه‌ای جالب‌توجه از آثار مصر قدیم دارد. بسیاری از ابنیه‌ی تاریخی آن در جنگ II آسیب دید.

هیلری[۴]، **سر ادمند** (sər edmənd hiləri)، ۱۹۱۹– ، کوهنورد زلند جدیدی. به اتفاق تنسینگ نورگی[۵] (tensing norgey)، ۱۹۱۴– کوهنورد نپالی اولین کسانی بودند که به قله‌ی اورست صعود کردند (۱۹۵۳). نیز نخستین فردی است که پس از ر. ف. سکات به قطب جنوب رسید (۳ ژانویه‌ی ۱۹۵۸). شرح پویشهای خود را در ۱۹۵۵ منتشر ساخت.

هیلز[۶]، **ستیون** (stivən heylz)، ۱۶۷۷–۱۷۶۱، فیزیولوژیست و روحانی انگلیسی. از ۱۷۰۹ معاون کشیش تدینگتن بود، و مطالعاتی تجربی در فیزیولوژی حیوانی و گیاهی انجام داد که به پیشرفت علم کمک فراوان کرد. اولین اندازه‌گیریهای فشار خون را از راه وارد کردن لوله‌ای در شریان یک اسب انجام داد. در تنفس و جریان شیره‌ی گیاهی و رابطه‌ی میان گیاهان سبز و هوا کارهائی صورت داد که در پیشرفت فیزیولوژی گیاهی مؤثر بود.

هیلکویت[۷]، **ماریس** (māris hilkuit)، ۱۸۶۹–۱۹۳۳، وکیل دعاوی و رهبر اجتماعی امریکائی؛ متـ لاتویا. در ۱۸۸۶ به امریکا رفت. در ۱۸۹۷ سوسیالیستهای جناح راست را علیه دنیل دی لیان[۸] (danyəl di liān؛ ۱۸۵۲–۱۹۱۴، رهبر سوسیالیستها) رهبری میکرد، و حزب سوسیال دموکرات را تأسیس کرد که اکنون به نام حزب سوسیالیست خوانده میشود؛ از نظریه‌پردازان (تئوریسین) برجسته بود.

هیلل[۹] (hillel)، نـة ۳۰ قم–۱۰ بم، محقق و حاخام یهودی؛ متـ شهر بابل و مقیم اورشلیم. بانی روش خاصی در تفسیر تورات و میدراش است. تعلیماتش شباهت زیاد با تعلیمات مسیح دارد.

هیلمن[۱۰]، **سیدنی** (sidni hilmən)، ۱۸۸۷–۱۹۴۶، رهبر کارگران امریکائی. در ۱۹۱۵ به ریاست اتحادیه‌ی کارگران لباس رسید، و در تأسیس کنگره‌ی سازمانهای صنعتی و حزب کارگر امریکا و اتحادیه‌ی کارگران سهیم بود. وی که مردی میانه‌رو بود، در ترویج همکاری دستگاههای مدیریت کارگری با دولت و استفاده از تشکیلات کارگری در منظورهای مساعد با کارگران، بالخاصه در معامله‌ی جدید میکوشید. در ۱۹۴۳–۴۶ ریاست کمیته‌ی سیاسی کنگره‌ی سازمانهای صنعتی با او بود.

هیلو[۱۱] (hilō)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۶٬۳۵۳)، بر خلیج هیلو، جزیره‌ی هاوائی. در ۱۸۲۲ به وسیله‌ی مبلغان مسیحی ماندگار، و در ۱۹۱۱ به عنوان شهر جزو هاوائی شد. دومین شهر بزرگ هاوائی، و بندر وارداتی است. مرکز داد و ستد و بارگیری نیشکر و پاپایا است. اقتصاد آن به معاملات شکر و جلب سیاحان وابسته است، خصوصاً از ۱۹۶۷ که یک سرویس هوائی مستقیم با زمینلاد کشمتـ بر قرار کرده است. کالج هیلو، وابسته به دانشگاه هاوائی، در این شهر است.

هیلورسوم، شهر، هلند، ← نورد هولاند.

هیلونگکیانگ[۱۲] (heylungkiāng) [چینی، = رود اژدهای سیاه] ایالت (جم ۴۶۳٬۶۱۰ کمـ، در در ۱۹۷۳ جم ۲۵٬۰۰۰٬۰۰۰)، ل‌ش چین؛ کرسی آن هاربین. سویا، دانه‌بار، و چغندر قند صادر می‌کند؛ دارای چوببری و استخراج معدن (زغال و طلا) است. در ۱۹۴۹ هیلونگکیانگ غربی جزئی از مغولستان داخلی شد. در ۱۹۵۰ ایالات هینگان[۱۳] (hingān) و نونکیانگ[۱۴] (nūn-kiāgn)، و در ۱۹۵۴ ایالت سونگکیانگ جزء آن شدند. در ۱۹۶۹–۷۰ قسمت غربی که جزء مغولستان داخلی شده بود به آن بازگردانده شد.

هیلیارد[۱۵]، **نیکولس** (nikoləs hilyārd)، ۱۵۴۷–۱۶۱۹، مینیاتورساز و نقاش انگلیسی. نقاش دربار ملکه الیزابت I و جیمز I بود. هیلیارد هنرمندی خودآموخته و اولین مینیاتورساز در انگلستان بوده است.

هیلینگدن[۱۶] (hilingdən)، کوی (در ۱۹۷۱ جم ۱۲۰٬۳۱۲)، لندن بزرگتر (⇐ لندن، شهر، انگلستان). در ۱۹۶۵ از انضمام شهر آکسبریج[۱۷] (āksbrij)، و بخشهای شهر هیز[۱۸] (heyz)، هارلینگتن[۱۹] (hārlingtən)، رایسلیپ‌نورثوود[۲۰] (rāyslip-nortwud)، یوزلی[۲۱] (yuzli)، و وست درینتن[۲۲] (west dreytən) به وجود آمد. چاپ، تولید فیلمهای سینمائی، هواپیماسازی، تولید فراورده‌های غذائی و ابزارهای برقی و موسیقی صنایع عمده‌ی آن را تشکیل میدهد. قسمتی از فرودگاه لندن در این کوی است. مذاکرات ناموفق چارلز I و نمایندگان پارلمنت در آکسبریج صورت گرفت (۱۶۴۵).

هیماچال پرادش[۲۳] (himācāl prādeš)، ایالت (۵۶٬۰۱۹ کمـ؛ در ۱۹۷۱ جم ۳٬۴۲۴٬۳۳۲)، ساـ بقاً از سرزمینهای اتحادی هند، مرکزش سیملا. از ل و غ به جمو و کشمیر، از ش به تبت و از چ‌ش به اوتار پرادش محدود است. ناحیه‌ای است کوهستانی که ارتفاع آن تا حـ ۶٬۷۰۰ متر می‌رسد. در آوریل ۱۹۴۸ از الحاق ۳۰ ایالت امیرنشین بیلاسپور پنجاب به عنوان یک سرزمین اتحادی تشکیل شد؛ در ۱۹۵۴ ایالت امیرنشین بیلاسپور بدان ضمیمه شد. در ژانویه‌ی ۱۹۷۱ عنوان ایالت یافت. جنگلهای کاج ایالت منبع عمده‌ی عایدات آن را تشکیل میدهد. بهنه‌های وسیعی در آن برای کشت و پرورش سیب، گلابی، انار، و دیگر میوه‌ها مساعد است. چای و چند کارخانه‌ی چایسازی دارد. پشم و پشمینه صادر میکند.

هیمارکت، آشوب میدان[۲۴] (heymārkət)، آشوبی که در ۴ مه‌ی ۱۸۸۶ در شیکاگو بر خاست. در دهه‌ی ۱۸۸۰ تقاضاهای ۸ ساعت کار روزانه تدریجاً در میان کارگران امریکائی گسترش می‌یافت. تظاهراتی که بیشتر به وسیله‌ی گروه کوچکی از آشوبگران اجرا میشد موجب شد که جمعیتی حـ ۱٬۵۰۰ نفر در میدان هیمارکت گرد آیند. وقتی که پلیس برای متفرق کردن آنان کوشید بمبی منفجر شد و به دنبال آن آشوب بر خاست. ۷ تن از نیروی پلیس و ۴ تن از مردم کشته، و بیش از 100 تن مجروح شدند. تنفر شدیدی در مردم پدید آمد، و تقاضای تنبیه مسببین غائله را کردند. ۸ تن از سران آشوبگران محاکمه شدند، ولی مدرکی به دست نیامد که عامل بمب‌گذاری آنها بوده باشند، با این حال به بر انگیختن خشونت محکوم شدند؛ ۴ تن از آنها اعدام شدند، یکی از آنان خودکشی کرد، و ۳ تن دیگر به ۷ سال زندان محکوم شدند که در ۱۸۹۳ به وسیله‌ی فرماندار ایلینوی بخشوده شدند.

هیمالایا[۲۵] (himālāyā) [سانسکریت، = جایگاه برف] یا **هیمالیا** (himālia) سلسله کوه آسیای جنوبی، به طول حـ ۲٬۴۰۰ کمـ، که در پاکستان، کشمیر، هند، تبت، چین، نپال، سیکیم، و بوتان ممتد است؛ ارتفاع متوسط آن 6٬000 متر. مدی

(۱)Hilprecht (۲)Hildebrand (۳)Hildesheim (۴)Hillary (۵) Tenzing Norgay (۶)Hales (۷)Hillquit (۸)De Leon (۹)Hillel (۱۰)Hillman (۱۱)Hilo (۱۲)Heilungkiang (۱۳)Hingan (۱۴)Nunkiang (۱۵)Hilliard (۱۶)Hillingdon (۱۷)Uxbridge (۱۸)Hayes (۱۹)Harlington (۲۰)Ruislip-Northwood (۲۱)Yiewsley (۲۲)West Drayton (۲۳)Himachal Pradesh (۲۴)Haymarket Square riot (۲۵)Himalayas

تقریباً غیر قابل عبور بین تبت و هند تشکیل میدهد، و بسیاری رودهای بزرگ ـ خاصه سند، گنگ، و برهماپوترا ـ از آن سرچشمه میگیرند. هیمالایا به سه رشته‌ی تقریباً موازی تقسیم میشود. **هیمالایای بزرگتر**، مشتمل بر قله‌ی اورست (بلندترین قله‌ی زمین) و کانچنجونگا؛ **هیمالایای کوچکتر**، که دره‌ی کشمیر را در بر دارد؛ و **هیمالایای بیرونی**. رشته‌ای از هیمالایا که در لـ رود براهماپوترا واقع است گاهی **ترانس‌ـ هیمالایا** (träns ـ ماورای هیمالایا) خوانده میشود. نیز ← دری.

هیمالایای بزرگتر: ← هیمالایا.

هیمالایای بیرونی: ← هیمالایا.

هیمالایای کوچکتر: ← هیمالایا.

هیمالیا، ضبط دیگری از هیمالایا.

هیمت، رشته‌کوه، یونان، ← هیمتوس.

هیمتوس[1] (himetos) یا **هیمت** (himet)، رشته‌کوه، یونان مرکزی، در آتیک، که به طول ح ۱۶ کم میان آتن و خلیج سارونیک ممتد است. کوه هیمتوس (ح ۱۰۳۰ متر) بلندترین قله‌ی آن است. عسل آن معروف است. از زمان باستان مرمر از آن استخراج میشده است.

هیمجی[2] (himeji)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ـ ۴۵۸٬۳۵۳)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، مرکز راه آهن و صنایع. قلعه‌ی معروفی از قرن ۱۴م دارد.

هیمرا[3] (himerā)، شهر قدیم یونانی، ل سیسیل. به نقل روایات، در آنجا گلون سیراکوزی کارتاژیها را شکست داد (۴۸۰ قم)، ولی در ۴۰۸ قم کارتاژیها شهر را ویران کردند.

هیمس[4] (heymes)، اسپانیائی **خمس** (xemes)، پوئبلو (در ۱۹۷۰ جم ۱٬۱۹۷)، نیو مکسیکوی مرکزی، غ سانتافه. در دهه‌ی ۱۵۰۰، وقتی که ← هندیشمردگان پوئبلو بر علیه اسپانیائیها شوریدند، از چند پوئبلوئی که تشکیل یافته بود به یک پوئبلو تقلیل یافت. در ۱۶۹۴ اسپانیائیها آن را متصرف شدند. هندیشمردگان هیمس بر علیه اسپانیائیها سر به شورش برداشتند (۱۶۹۶)، مبلغ دینی آنها را کشتند، و به ناواهو گریختند. عاقبت بعضی از آنان باز گشتند و دهکده‌ی کنونی را ساختند (ح ۱۷۰۰).

هیملر[5]، **هاینریش** (häynriš himler)، ۱۹۰۰–۴۵، رهبر ناسیونال سوسیالیست آلمانی، مت مونیخ. از نخستین اعضای حزب نازی بود. در شورش "تالار آب جو" شرکت داشت (۱۹۲۳)، و در ۱۹۲۹ رئیس اس.اس (← ناسیونال سوسیالیسم) شد. در ۱۹۳۶ رئیس کل دستگاه شهربانی آلمان شد، و در ۱۹۴۳ به مقام وزارت کشور رسید. پس از سرکوبی توطئه‌ای که بر ضد هیتلر شده بود (ژوئیه‌ی ۱۹۴۴)، مانند دیکتاتوری واقعی در آلمان کار میکرد. هیملر بیرحمترین رهبران نازی بود و مسئولیت مرگ میلیونها نفر در اردوگاههای کار اجباری و اردوگاههای اعدام بر گردن اوست. سرانجام رؤسا و کارگردانان حزب خود را نیز دوچار وحشت و اضطراب کرده بود. درآوریل ۱۹۴۵ پیشنهادی به متفقین عرضه کرد که "آلمان حاضر به تسلیم شدن به انگلستان و فرانسه است ولی نه به تجشم"، که پیشنهادش رد شد. اندکی بعد از آنکه به دست انگلیسها بازداشت شد، با سم خودکشی کرد.

هیمیا (himiā)، یکی از علوم غریبه که گویا به وسیله‌ی آن میتوانستند هر یک از سیارات سبعه را، که به عقیده‌ی منجمان در زندگی انسان تأثیر دارد، به اصطلاح تسخیر کنند. در این علم، به اصطلاح، با اوراد و طلسمات و بعضی از ادعیه و اعمال کاری میکردند که آن سیاره در خدمت آن شخص که این کارها را انجام میداد در می‌آمد. برای این کار، در روزهای مخصوص ماه، برای هر یک از سیارات دعا و طلسمات و اعمال مخصوصی در نظر گرفته شده بوده است. مقصد چهارم از کتاب اسرار قاسمی تألیف ملاحسین کاشفی مخصوص هیمیا است. نیز ← علوم خمسه‌ی محتجبه.

هینتر راین: ← راین.

هینتس[6]، **والتر** (vālter hints)، ۱۹۰۶–، مستشرق آلمانی. از ۱۹۵۸ به جانشینی ه. ه. شدر استاد فقه اللغه‌ی دانشگاه گوتینگن شد، پیش از آن در دانشگاههای لایپزیگ (۱۹۳۰–۳۴)، برلین (۱۹۳۴)، و گوتینگن (۱۹۳۸–۴۵) تدریس میکرد. از آثار او است، تشکیل دولت ملی در ایران (۱۹۳۶، ترجمه‌ی فارسی ۱۳۴۶ هـ.ش)، سیاست و فرهنگ ایران از زمان کوروش تا زمان رضا شاه (۱۹۳۸)، فرهنگ باستانی ایران (۱۹۴۲)، و کتاب آداب سیاق (۱۹۵۲).

هیندمیت[7]، **پاول** (pāl hindemit)، ۱۸۹۵–۱۹۶۳، آهنگساز آلمانی‌ـامریکائی، که در ۱۹۴۶ به تابعیت امریکا درآمد. آهنگهای اولیه‌اش آتونال بود، بعداً آهنگهایش رو به تونالیته گرایش یافت. از آثارش یک سمفونی (۱۹۳۴) استخراج از اپرای خودش، ماتیس در مالر، کنسرتوی ویولا (۱۹۳۵)، باله‌ی نوبیلیسیما دیزیویه (۱۹۳۸)، و سمفونی دای هارمونی‌دِر ولت (۱۹۵۲) میباشد. از ۱۹۵۲ به بعد در زوریخ زندگی کرد.

هیندنبورگ[8] (hindenburg)، لهستانی **زابژه**[9] (zābje)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۹۷٬۲۱۴)، ج غ لهستان (از ۱۹۴۵)، سابقاً در سیلزی علیا. یکی از مراکز ناحیه‌ی معدنی و صنعتی کالوویتسه است. زابژه در قرن ۱۳م تأسیس شد، در ۱۷۴۲ به پروس انتقال یافت، و به افتخار فیلد مارشال فون هیندنبورگ نامش به هیندنبورگ تغییر یافت (۱۹۱۵). در ۱۹۴۵ نام سابق خود را باز یافت.

هیندنبورگ[10] عنوان کاملش **پاول لودویگ هانس فون بنکندورف اوند فون هیندنبورگ** (pāl ludvig häns fon benekendorf und fon hindenburg)، ۱۸۴۷–۱۹۳۴، فیلد مارشال، و رئیس جمهور (۱۹۲۵–۳۴) آلمان، مت پوزنان. در جنگ I او و رئیس ستادش لودندورف روسها را در تانبرگ شکست سختی دادند (۱۹۱۴) و لهستان را اشغال کردند. در ۱۹۱۶ هیندنبورگ فرمانده کل نیروهای دول مرکزی شد. پس از صلح موقت ۱۹۱۸، سپاهیان خود را با نظم و ترتیب عقب برد تا از یک انقلاب قطعی جلوگیری کند. گرچه شاه‌طلب بود، در ۱۹۲۵ به ریاست جمهوری "رایش" برگزیده شد. آلت دست طبقه‌ی ارتجاعی یونکر بود. با کومک سوسیالیستها، در انتخابات ریاست جمهوری در ۱۹۳۲، هیتلر را شکست داد؛ ولی در ژانویه‌ی ۱۹۳۳، بیشتر بر اثر تحریکات پاپن، ناچار شد که هیتلر را به صدر اعظمی بگمارد. هیندنبورگ تا زمان مرگش اسماً رئیس جمهور بود.

هینز: ← عربستان، قسمت ۱۸.

هینز[11]، **الوود** (elwud heynz)، ۱۸۵۷–۱۹۲۵، مخترع و کارخانه‌دار امریکائی. در ۴ ژوییه‌ی ۱۸۹۴، تقریباً ۲ سال پس از آزمایشی که فورد در باره‌ی اتومبیل گازولینی انجام داده بود، با موفقیت همین آزمایش را صورت داد. پس از آن به ساختن اتومبیل پرداخت، و یک سوختاما اختراع کرد.

هینشلوود[12]، سر **سیریل نورمن** (sər siril norman hinšəlwud)، ۱۸۹۷–۱۹۶۷، شیمیفیزیکدان انگلیسی که مشترکاً با ← ن.ن. سمنوف، برای تحقیقاتی که در سازوکار فعل و انفعالهای شیمیائی کردند، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۶ شیمی شدند. هینشلوود در ۱۹۳۷ استاد شیمی دانشگاه آکسفرد شد، و تا ۱۹۵۴ در همین سمت باقی بود. در ۱۹۵۵–۶۰ رئیس انجمن سلطنتی (بریتانیائی) بود. از آثارش اینهاست، فعل و انفعال میان ئیدروژن و اکسیژن (۱۹۳۴) و رشد، عمل، و تنظیم در یاخته‌های باکتریائی (۱۹۶۶).

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هینکل[13]، **بیتریس موزس** (biətris mōzəs hinkəl)، ۱۸۷۴–۱۹۵۳، متخصص امریکائی بیماریهای روانی. اولین درمانگاه روانی (← درمان روحی) را در امریکا در دانشکده‌ی طب دانشگاه کورنل تأسیس کرد (۱۹۰۸). اثر مهم روفش کتاب خلق ثانوی فرد (۱۹۲۳) است.

هینکلمان: ← قرآن، قسمت XI.

هینگان، ایالت سابق، چین، ← هیلونگکیانگ.

هینوئو، جزیره، نروژ، ← لوفوتن و وسترولن.

هینیانه: ← بودا، آیین.

هیو (hiv)، ده (جم ۳٬۳۹۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ساوجبلاغ، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۴۵کیلومتری لغ کرج. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، و میوه است.

هیو، قدیس، انکلا هیو آو لینکن[14] (hiu āv linkən)، ۱۱۴۰–۱۲۰۰، اسقف (۱۱۸۶–۱۲۰۰) لینکن، مت بورگونی. در امتناع باردنها از پرداخت پول به ریچارد I سخنگوی آنان بود، و نیز با جانشین ریچارد، جان لکلند، اختلاف داشت. از روحانیون خیرخواه، دستگیر مستمندان، و باتقوا بود. قسمتی از کلیسای جامع لینکن را نوسازی کرد. ذکرانش ۱۷ نوامبر است.

هیوا اوآ: ← مارکیز، جزایر.

هیولن تسانگ[15] (hiuen tāng) یا **شوان‌ـ**

(۱)Hymettus (۲)Himeji (۳)Himera (۴)Jemez (۵)Himmler (۶)Hinz (۷)Hindemith (۸)Hindenburg (۹)Zabrze (۱۰)Hindenburg (۱۱)Haynes (۱۲)Hinshelwood (۱۳)Hinkle (۱۴)Hugh of Lincoln (۱۵)Hiouenang

تسانگ[1] (šuān tsāng)، بین ۶۰۰ و ۶۰۵–۶۶۴، راهب بودائی چینی، دانشمند مدرسی، و جهانگرد. در ۶۲۹ دست به سفر مخاطره‌آمیزی به هند زد تا کتب دینی هندی را به دست آورد و از اماکن مقدس دیدار کند. از بقعه‌های بودائیها دیدار کرد، زبان سانسکریت آموخت، فلسفه‌ی بودائی را مطالعه کرد، و ۶۵۷ کتاب از کتابهای مقدس بودائی گرد آورد. پس از چند سال اقامت و سفر در هند به آسام رفت، و از آنجا، از طریق پامیر و کاشغر، ختن و ناحیه‌ی لوب نور، آهنگ کابل کرد. در ۶۴۵ به چین باز گشت، و از وی به عنوان قهرمان ملی از طرف مردم و امپراطور استقبال شد، و به تقاضای امپراطور گزارش سفر خود را نوشت.

هیوئیت[2]، **پیتر کوپر** (pitər kupər hiuit)، ۱۸۶۱–۱۹۲۱، فیزیکدان امریکائی، اهل نیویورک. در ۱۹۰۱ لامپ با بخار جیوه را اختراع کرد که در روشنائی و برای یکطرفه کردن (← راستگر) جریان متناوب به کار گرفته شد. یک هلیکوپتر ساخت (۱۹۱۸).

هیوبرت (hiubərt)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق هوبرت و اوبر و اوبرتو.

هیوبرت د بسرگ[3] (hiubərt də bërg)، ف ۱۲۴۳، قاضی بزرگ (۱۲۱۵–۳۲) انگلستان در زمان جان لکلند و هنری III. پس از آنکه هنری در ۱۲۲۷ قدرت را به دست گرفت، ناسازگاری میان هیوبرت و شاه، که بیگانگان طرف توجه شاه با وی مخالف بودند، افزایش یافت. هیوبرت کوشید تا از لشکرکشی به فرانسه (۱۲۳۰) جلوگیری کند، و در برابر جاری شدن پول به سوی دستگاه پاپ ایستادگی کرد. در ۱۲۳۲ به اتهام عدم وفاداری نسبت به شاه زندانی شد. بعدها با شاه آشتی کرد.

هیورز، کلاپتن: ← هورز، کلاپتن.

هیورن، دریاچه‌ی: ← هورون، دریاچه‌ی.

هیورینگ[4] (heyvəring)، کوی (در ۱۹۷۱ جه ۲۴۶٬۷۶۸)، لندن بزرگتر، بخش انگلستان. در ۱۹۶۵ از الحاق باروی پلدی ⇐ رامفرد با بخش شهری هورنچرچ تشکیل یافت. کوئی است بسیار مسکونی؛ ولی مواد پلاستیکی، مواد شیمیائی، و آب جو، نیز در آن ساخته میشود.

هیوز[5]، **تامس** (tāməs hiuz)، ۱۸۲۲–۹۶، قاضی، مصلح، و نویسنده‌ی انگلیسی. در تنسی، کشمکش جامعه‌ی نمونه‌ای تأسیس کرد (۱۸۷۹) که موفقیت‌آمیز نبود. بیشتر شهرتش به خاطر کتابهای دوزهای مدرسه‌ی تام براون (۱۸۵۷) و تام براون در آکسفرد (۱۸۶۱) است. چند زندگینامه نیز نوشت.

هیوز[5] (جیمز) **لنگستن** (jeymz langstən hiuz)، ۱۹۰۲–۶۷، شاعر سیاهپوست امریکائی. اشعار غنائی و ترانه‌ها–از جمله ارواح خشته (۱۹۲۶)، گزیده‌ی اشعار (۱۹۵۹)، بلنگ و قلاده (۱۹۶۷)– درامها، و داستانهای او همه در باره‌ی مسائل مربوط به سیاهپوستان است. در اوتوبیوگرافیش، به نام هم آواره و هم سرگردان (۱۹۵۶) و در جنگ برای آزادی: تاریخ اتحادیه‌ی ملی برای پیشرفت مردمان رنگین (۱۹۶۲) در واقع سخنگوی سیاهان امریکائی بوده است.

هیوز، چارلز اونز: ← نیو یورک، ایالت.

هیوز[5]، **دیوید ادوارد** (deyvid edwārd hiuz)، ۱۸۳۱–۱۹۰۰، مخترع امریکائی، اهل لندن. در ۷ سالگی به ویرجینیا، کشمکش برده شد. در ۱۸۵۵ دستگاه تلگراف ثبات را به ثبت رسانید و تکمیل کرد. در ۱۸۵۷ این دستگاه را به اروپا برد، که در آنجا رواج یافت. حق ثبت او در کشمکش با حق ثبت نمونه‌ی قدیمتری (۱۸۴۴) از این دستگاه به وسیله‌ی شرکت امریکائی تلفن خریداری شد و بعداً اصلاحاتی در آن به عمل آمد. هیوز میکروفونی نیز اختراع کرد.

هیوز[5]، **ریچارد** (ricārd hiuz)، ۱۹۰۰–۷۶، نویسنده‌ی انگلیسی. شهرتش به خاطر رمان فانتزی ترسناک، باد تند در ژامائیک (۱۹۲۹)، است. چند نمایشنامه، شعر، داستانهای کوتاه، و رمان نیز نوشته است.

هیوز[5]، **هاوارد روبارد** (hāwārd röbārd hiuz)، ۱۸۶۹–۱۹۲۴، مخترع امریکائی. در صنعت نفت وارد شد و، در ۱۹۰۸، یک مته‌ی مخروطشکل اختراع کرد که اکنون مورد استعمال عام دارد. بعداً اصلاحاتی در این مته به عمل آورد و در هوستن، تکزاس، آن را ساخت.

هیوستن[6] (hiustən) [به نام س. هیوستن]، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱٬۲۳۲٬۸۰۲)، ج ایالت تکزاس، کشمکش. در ۱۸۳۷–۳۹ پایتخت جمهوری تکزاس بود. یکی از بنادر عمده‌ی کشمکش و بزرگترین شهر تکزاس است. صنایع فلزی و شیمیائی دارد، و در نتیجه‌ی جج II صنایع دیگر، از جمله کشتیسازی، در آن معمول شده است.

هیوستن[6]، **سمیوئل** (samyuəl hiustən)، ۱۷۹۳–۱۸۶۳، سیاستمدار امریکائی، و قهرمان ملی تکزاس. نخستین رئیس جمهور (۱۸۳۶–۳۸) تکزاس بود، و بار دیگر ریاست جمهوری تکزاس را داشت (۱۸۴۱–۴۴). پس از اینکه تکزاس به عضویت کشورهای متحد پذیرفته شد، سناتور و بعد فرماندار تکزاس شد. سخت طرفدار اتحادیه بود، و به همین جهت ائتلافیه‌ی ایالات امریکا او را از حکومت معزول کرد (۱۸۶۱). شهر هیوستن از او نام گرفته است.

هیوسین (hiosin)، ← اسکوپولامین.

هیولی (hayulā)، به معنای ماده. هیولی به معنای ماده و اصل و عنصر اشیاء امری مورد نزاع و خلاف نیست و آنچه در فلسفه‌ی قدیم مورد بحث و اختلاف قرار گرفته هیولی به عنوان جزئی از اجزاء جسم مطلق است. توضیح آنکه حکمای قدیم در حقیقت جسم اختلاف داشتند که آیا جسم مرکب از اجزاء لایتجزی است یا جوهری بسیط و غیر مرکب، یا جوهری است که با اعراض ترکیب یافته است، یا آنکه مرکب از دو جوهر دیگر به نام هیولی و صورت است. این قول اخیر قول ارسطو و پیروان او است، و در میان مسلمانان ابوعلی سینا و حکمای مکتب مشائی از آن پیروی کرده‌اند. در میان متفکران اسلامی متکلمان جسم را از اجزاء لایتجزی مرکب میدانستند و شیخ اشراق آن را بسیط میدانست. پس هیولی به عنوان جوهری که یکی از دو جزء اصلی تشکیل‌دهنده‌ی جسم مطلق باشد عقیده‌ی ارسطو و پیروان او است. بنا به این عقیده، جسم مرکب است از ماده یا هیولی، و صورت و هیولی هر دو جوهرند، و صورت جسم حال است در ماده یا هیولی و هیولی محل صورت است. مقصود از صورت جسم همان صورت امتداد در جهات سه‌گانه یا جوهر دارای ابعاد طول و عرض و عمق یا ارتفاع است که محسوس است و چشم آن را در میابد. حکمای مشاء میگفتند که به غیر از این صورتِ متصلِ ممتدْ جوهر دیگری در جسم است به نام ماده یا هیولی، زیرا اگر جسم فقط این صورت ممتد ظاهری بود لازم میآمد که به هنگام انقسام یا انفصال، جسم اولی بکلی نابود شود و جسم تازه‌ای که همان اجزاء منقسم باشند به وجود بیاید، مثلاً اگر آب کوزه‌ای را در دو کاسه بریزند، باید بگوئیم که آبی که در کوزه بود بکلی نابود شده و دو آبی که در دو کاسه است کاملاً موجود تازه‌ای هستند، زیرا حقیقتِ جسم را همان صورت اتصال ظاهری آن دانسته‌ایم و در آن صورتِ ظاهریِ متصلْ به هنگام تقسیم آب کوزه به دو کاسه بکلی از بین رفته است و این بالبداهه باطل است، زیرا بالطبیعه و بالبداهه آب دو کاسه عین آب کوزه است. پس ناچار باید گفته شود که آنچه از میان رفته فقط صورت اتصالی است و آنچه مانده است خودْ جوهر دیگری است که محل این اتصال و انفصال و قابل و پذیرای آن است، و آن همان است که هیولی یا ماده میخوانیم. علاوه بر دلیل اتصال و انفصال بر وجود هیولی، دلیل مهم دیگری به نام دلیل قوه و فعل بر وجود هیولی میآورند، و آن اینکه، مثلاً، تخم مرغ تبدیل به جوجه میشود. یا دانه تبدیل به درخت میشود، و اگر گفته شود که جسم فقط همان صورت است باید بگوئیم که هیچ رابطه‌ای میان تخم مرغ و جوجه و دانه و درخت نیست، و تخم و دانه بکلی نابود شده و چیز تازه‌ای به وجود آمده است، در صورتی که انسان به حس میبیند که جوجه دنباله‌ی همان مرغ است به استمرار، و درخت دنباله‌ی همان دانه است به وجود مستمر، پس ناچار باید گفت که جز صورت تخم و دانه و مرغ و درخت جوهر دیگری نیز هست که این صورتهای مختلف در آن حلول میکنند و آن هیولی است. بنابر این هیولی یا ماده جوهری است که در حقیقت قوه و پذیرنده‌ی صورت آینده است و صورت آینده فعلیت آن است. از این تعریف و بیان فروع دیگری نتیجه میشود که مهمترین آنها این است که هیچ صورتی مجرد و خالی از هیولی و هیچ هیولائی مجرد و خالی از صورت وجود ندارد. هیولی به این تعریف که محل صورت جسمی باشد هیولای اولی خوانده میشود، اما خود جسم مطلق پذیرای انواع صورتهای نوعی (از قبیل هوا، خاک، و آهن، و غیره) است و به این عنوان جسم مطلق برای انواع جسم هیولای ثانیه است و انواع جسمها برای صورتهای ثانیه هیولای ثالثه است، مانند

(۱)Hsüan-tsang (۲)Hewitt (۳)Hubert de Burgh (۴)Havering (۵)Hughes (۶)Houston

چوب که، مثلاً، برای میز و صندلی در حکم هیولای ثالثه است. نیز ← صور کثرت از وحدت.

هیوم[1]، جان (jān hium)، ۱۷۲۲–۱۸۰۸، درامنویس انگلیسی، مت اسکاتلند. جدالی که به واسطه‌ی نشر تراژدی رمانتیکش، داگلس، در ۱۷۶۶ برپا شد موجب شد که به لندن نقل مکان کند. این نمایشنامه در زمان خودش بسیار مردم‌پسند بود.

هیوم[1] دنیل دانگلاس (danyal dānglās hium)، ۱۸۳۳–۸۶، عامل میانجی در مجالس احضار ارواح امریکائی، مت ادینبورگ. از کودکی او را به کشمت بردند. در ۱۳سالگی مدعی شد که موهبت ارتباط با ارواح را دارد، و از ۱۸۵۰ تا زمان مرگش از وضع غیر حرفه‌ای خود دست بر نداشت، ولی از هدایائی که به وی میدادند مال فراوان به دست آورد. در مجالس احضار روحی که در اطاق پذیرائی خانه‌ی او تشکیل میشد، اثاثیه‌ی اطاق، بدون دلیل آشکاری، به حرکت در میآمدند، دستهائی شبح مانند دیده میشد، و حتی چنان به نظر میرسید که خود خانه در هوا بالا میرود. در اطراف صحت این پدیده‌های فیزیکی بحثهای فراوان پیدا شد، و همه‌ی تلاشهائی که برای تخطئه‌ی او صورت گرفت بیحاصل ماند.

هیوم[2]، دیوید (deyvid hium)، ۱۷۱۱–۷۶، فیلسوف و مورخ اسکاتلندی، مت ادنبورگ. خلاصه‌ی تحقیقات لاک و بارکلی را به قالب یک شکاکیت عامد و تمام‌عیار درآورد. ذهن انسانی را صرفاً یک سلسله ادراکات میدانست، و رابطه‌ی علت و معلول را در عالم طبیعت صرفاً ناشی از توالی ظاهری و معتاد دو ادراک حسی میشمرد. چون امکان حصول علم یقینی را نفی میکرد، عقل سلیم و ایمان را مأخذ قرارداد. آثار او ← رساله درباره‌ی طبیعت انسان (۱۷۳۹–۴۰)؛ رسائل اخلاقی و سیاسی (۱۷۴۱–۴۲)؛ رسائل فلسفی (۱۷۴۸)؛ تحقیق درباره‌ی مبانی اخلاق (۱۷۵۰)؛ و خطابه‌های سیاسی (۱۷۵۲) – از جهت صفای سبک ادبی ممتاز است، و همین سبک ممتاز کتاب تاریخ بریتانیای کبیر (۱۷۵۴–۶۲) او را، علی رغم اشتباهاتی که داشت، مدتها جزء کتب معتبر نگاه داشت. پس از اینکه روسو از فرانسه به انگلستان رفت، هیوم از او حمایت میکرد، ولی بعداً میانه‌ی آنان سخت به هم خورد.

هیونگ‌نو، قبیله، ← یوئه‌چی.

هیوود[3]، تامس (tāmas heywud)، ؟۱۵۷۴–۱۶۴۱، درامنویس انگلیسی. گرچه نمایشنامه‌هایش بر اساس تاریخ انگلستان، اساطیر، و ماجرای رمانتیک نوشته شده است، شهرتش بیشتر به خاطر نمایشنامه‌هائی از زندگی معاصر خودش در انگلستان است. بهترین نمایشنامه‌اش، زنی که با مهربانی به قتل رسید (اجرا در ۱۶۰۳)، از ظریفترین نمونه‌های تراژدی خانوادگی در درام انگلیسی است. بازیگر تئاتر نیز بود.

هیوود[3]، جان (jān heywud)، ؟۱۴۹۷–۱۵۸۰، درامنویس انگلیسی. وی که در گسترش کمدی انگلیسی اهمیت دارد، معروفترین نویسنده‌ی میانپرده (یک دیالوگ کوتاه کمدی) است، از آن جمله نمایشنامه‌ی آب و هوا (۱۵۳۳). آثار دیگرش شامل بالادها و ضرب‌المثلها و لطیفه‌ها است.

هیوود[4]، ویلیام دادلی (wilyām dādli hey-wud)، ۱۸۶۹–۱۹۲۸، از رهبران نهضت کارگری امریکا. برای تشکیل اتحادیه‌کارگران صنعتی جهان کوشش فراوان کرد. بعداً به حزب سوسیالیست امریکا پیوست، ولی چون برای پیشبرد مقاصد حزبی معتقد به اعمال زور بود از حزب اخراج شد. در جنگ I، به جرم آشوب و فتنه، زندانی شد. در ۱۹۳۱، هنگامی که در انتظار محاکمه‌ی تازه‌ای بود، به روسیه گریخت.

هیویش[5]، انتونی (antoni hiuiš)، ۱۹۲۴–، فیزیکدان انگلیسی و متخصص در نجوم رادیوئی، استاد دانشگاه کیمبریج. یکی از پیشگامان تکمیل و توسعه‌ی رادار و کاربرد تلسکوپ رادیوئی، که به خاطر کارها و تحقیقاتش در این زمینه‌ها برنده‌ی سهمی (با مشارکت ← سر م. رایل) از جایزه‌ی ۱۹۷۴ نوبل فیزیک شد. در ۱۹۷۱ استاد نجومفیزیک دانشگاه کیمبریج شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

---

(۱)Home (۲)Hume (۳)Heywood (۴)Haywood (۵)Hewish

ی
ی ی ی

یاتاقان گلوله‌دار یا غلطکدار[1] (بلبرینگ (bolbering، از انگل. ـ حامل گلوله). یاتاقان بر عبارت از سوراخی استوانه‌ای است که آن را در قطعه‌ی فلزی در آورده‌اند و محور گردنده‌ی ماشین در آن جای دارد. داخل سوراخ یا آستری از فلز یا آلیاژ خاص (بیشتر بابیت) متفاوت با فلز محور آستر شده است تا سبب کمتر شدن اصطکاک شود. فولاد در برابر فولاد بد است، فولاد در برابر آهن بهتر است، فولاد در برابر مفرغ عالی است. سطحها باید صاف و میان محور و یاتاقان باید روغن باشد تا سبب کاهش اصطکاک شود. در یاتاقان گلوله‌ای و غلطکی اصطکاک بالنسبه کمتر است. این نوع یاتاقان عبارت از یک طوقه‌ی خارجی و یک طوقه‌ی داخلی است که میان آن دو، گلوله‌ها یا غلطکها قرار دارد و چون سطح تماس (سطح گلوله‌ها یا غلطکها) کمتر از سطح طوقه است، همین امر سبب کمتر شدن اصطکاک میشود. وزن یاتاقان، بسته به بار و سرعتی که یاتاقان باید آن را تحمل کند، از چند گرم تا چند صد کگ تغییر میکند. یاتاقانهای بسیار ریز ساعتها از سنگهای گرانبهای سخت، معمولاً یاقوت یا الماس، ساخته میشود، ولی جواهر مصنوعی نیز به کار میرود.

یاتان (yātān)، ده (جم ۱٬۱۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بیات، بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۸کیلومتری لغ نوبران. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، سیب زمینی، و انگور است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و جاجیمبافی دارد.

یاتروشیمی: ← طبشیمی.

یاتری یا یاطری (هر دو yātri)، دهستان (جم ۸٬۸۱۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان گرمسار، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۲۷ آبادی. حبله رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و بنشن است. از صنایع دستی قالیبافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد. راه آهن سرتاسری از آن میگذرد. بلوک یاتری قشلاق طایفه‌ی اوصانلو محسوب میشد. در دوره‌ی قاجاریه این بلوک قلعه‌ای داشت که نایب‌الحکومه‌ی خوار در آنجا منزل میکرد؛ قلعه بر روی تپه‌ای واقع بود، و در قدیم هم قلعه‌ی معتبری محسوب میشد. به فاصله‌ی کمی از قلعه‌ی یاتری امامزاده علی اکبر قرار دارد که بنائی قدیمی است. از آبادیهایش **یاتری سفلی** (جم ۶۲۰ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۲کیلومتری ش گرمسار، و **یاتری علیا** (جم ۴۶۰ در ۱۰کیلومتری ش گرمسار) است.

یاتری سفلی، ده بخش حومه‌ی شهرستان گرمسار، ← یاتری یا یاطری.

یاتری علیا، ده بخش حومه‌ی شهرستان گرمسار، ← یاتری یا یاطری.

یاتکار زریران، رساله‌ی حماسی و مذهبی به زبان پهلوی، مشتمل بر قریب ۳٬۰۰۰ کلمه، ← ایاتکار زریران

یأجوج و مأجوج (ya'jujo ma'juj)، نامهائی که در تورات به صورت جوج و مأجوج (مثلاً حزقیال ۳۸ و ۳۹) و در داستانهای اسرائیلی و فولکلورها به صور گوناگون وارد شده است. مقصود از آنها، اغلب، اقوام وحشی ساکن دشتهای شمال شرقی بزّ قدیم بوده است که پیوسته به طرف جنوب هجوم میبردند و اسباب خطر بودند، و همین امر باعث شد که ذوالقرنین یا کوروش سدی آهنین بر گذرگاه هجوم ایشان بسازد.

گفته‌اند که مقصود از ایشان مردم چین است که در زمان قدیم دیواری ایشان را احاطه میکرده که دروازه‌ای به سمت جنوب داشته است. نیز ← ماجوج؛ قبق.

یاخته[2] (yāxte) یا **سلول** (sellul؛ از فس)، در زیستشناسی، واحد (معمولاً ذره‌بینی) ساختمانی و وظیفه‌دار، که اعضای گیاهان و جانوران از آن

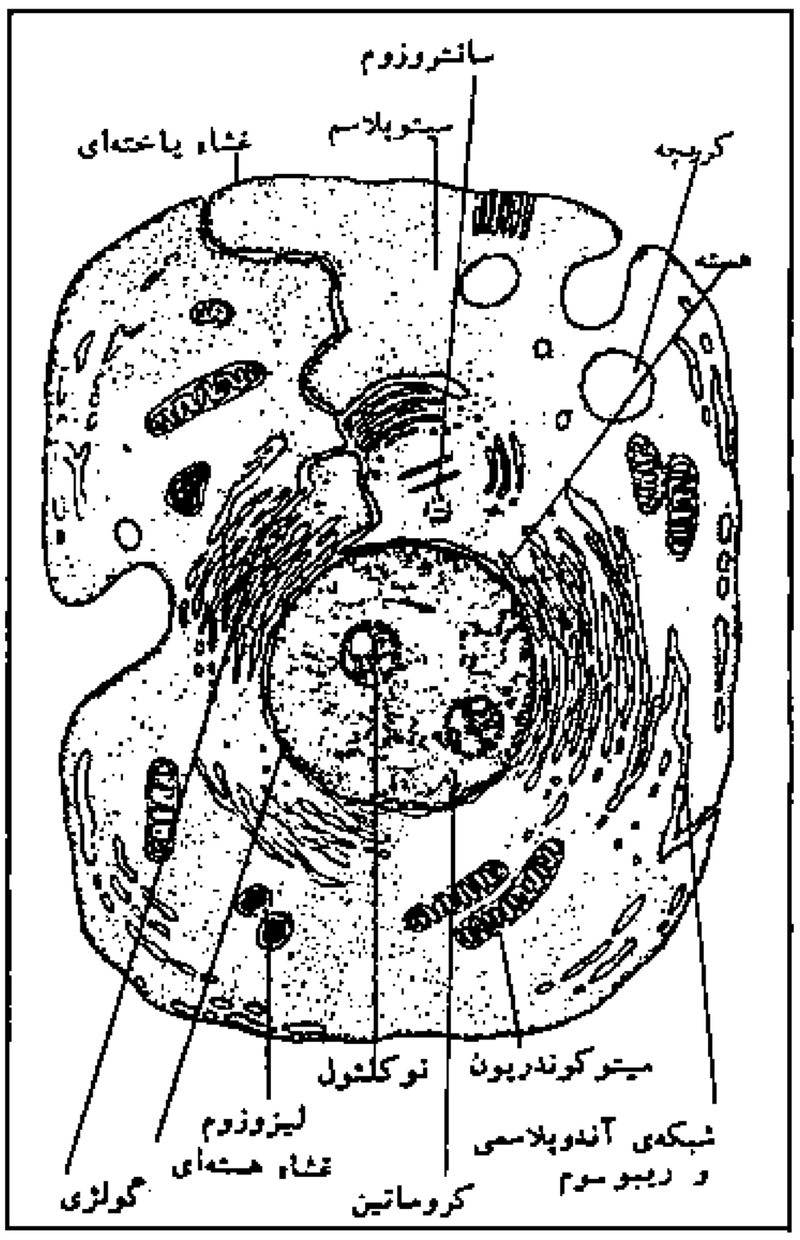

ساخته شده است. یاخته کوچکترین واحد در سازواره‌های زنده است که میتواند فرایندهای اساسی زندگی را به راه اندازد، یعنی سوخت و ساز را برای تأمین انرژی فراهم کند و، با تولید مثل، مایه‌ی بقا و دوام سازواره شود. بسیاری از سازواره‌های تکیاخته (مثلاً اقسام باکتریها و آغازیان) موجود است که در آنها یک یاخته همه‌ی اعمال حیاتی را انجام میدهد. در سازواره‌های عالیتر، تقسیم کار وجود دارد و، به همین جهت، یاخته‌ها بنا بر وظایف خاصی که بر عهده دارند به صورت گروههای مخصوصی در میآیند که هر گروه را یک بافت مینامند، و بافتها نیز به نوبه‌ی خود با یکدیگر جمع می‌شوند و اندامها و دستگاههای مختلف (مثلاً دستگاه گوارش، دستگاه تولید مثل، و نظایر آنها) را تشکیل میدهند. چون تقریباً همه‌ی یاخته‌ها ذره‌بینی هستند، شناسائی اجزاء سازای یاخته با تکامل میکروسکوپ و اسبابهای خاص دیگر، و روشهای تجربی وابسته به آنها، بتدریج افزایش یافته است. بزرگی یک یاخته، همانند شکل آن، بسیار متغیر است. یاخته‌های باکتریائی کوچکترین یاخته‌ها هستند؛ بعضی از گونه‌های اینها چندان کوچکند که اگر 50'000 از آنها به دنبال هم در یک ردیف قرار گیرند طولشان تنها ۲۵ میلیمتر میشود. بزرگترین یاخته‌ها یاخته‌ی زرده‌ی تخم پرندگان است. بزرگترین یاخته از آن زرده‌ی یک تخم شتر مرغ است. بزرگی هر گیاه یا جانور چندسلولی وابسته به تعداد یاخته‌هائی است که دارد نه به بزرگی سلولهای آن. بزرگی یک فیل در مقایسه با یک موش نه به این علت است که یاخته‌های آن بزرگتر است، بلکه بدان سبب است که هزارها میلیارد یاخته بیشتر دارد. ماده‌ی اساسی یاخته پروتوپلاسم است. پروتوپلاسم در یاخته‌های گیاهی و جانوری هر دو تنوع پیدا میکند و از سه قسمت سیتوپلاسم، غشاء یاخته، و هسته که قسمت مرکزی آن است به وجود میآید. یاخته‌ی گیاهان، علاوه بر غشاء، دیواره‌ی سختی نیز دارد که معمولاً از سلولوز ترشح‌شده توسط سیتوپلاسم (← پروتوپلاسم) ساخته میشود. در داخل سیتوپلاسم اجسامی مجزا (به نام اندامکها[3])، جاهای خالی به نام کریچه[4] (kerice) که محتوی شیره‌ی یاخته‌ای هستند، و دانه‌ها و بلورهای بی‌جان وجود دارد. مهمترین اندامکها عبارتند از کلوروپلاستها (← کلوروپلاست) و میتوکوندریها[5] (mitokondri- از فس). این هر دو نوع اندامکها "کارخانه‌های تولید نیرو"ی حیاتی هستند که انرژی لازم را برای سازواره تأمین میکنند، کلوروپلاستها انرژی لازم را از طریق فتوسنتز از خورشید میگیرند، میتوکوندریها انرژی را از طریق شکستن پیوندهای اتصال مولکولی مواد غذائی در ضمن عمل اکسایش و تنفسی که در فرایند سوخت و ساز صورت میگیرد، فراهم میآورند. اندامکهای دیگر موجود در سیتوپلاسم عبارتند از لیزوزومها[6] (lizozom- فس) که محتوی آنزیمهای گوارشی هستند؛ سانتروزومها[7] (sāntrozom-) که در اثنای عمل تقسیم یاخته وظایف خود را انجام میدهند؛ ذرات گولژی[8] (golji؛ فس) که هنوز وظایف آنها درست شناخته نشده؛ و، مخصوصاً در گیاهان، پلاستهای دیگری جز کلوروپلاست. سیتوپلاسم همچنین مشتمل بر یک شبکه‌ی آندوپلاسمی (andoplāsm- از فس) نیز هست، و آن پرده‌ی پیچیده‌ای است که وظیفه‌ی آن را انتقال دادن مواد از خارج یاخته به هسته میدانند. نیز چنان به نظر میرسد که این شبکه وسیله‌ای است که هسته، که "مدیر" فعالیت کلی یاخته است، از طریق آن با سایر اجزاء یاخته ارتباط پیدا می‌کند. خود هسته، که از سیتوپلاسم به وسیله‌ی غشاء هسته‌ای جدا میشود، عبارت است از شیره‌ی هسته‌ای که در آن یک یا چند هسته‌چه یا نوکلئول[9] (nukleol؛ از فس)، که ظاهراً جایگاه

(۱)ball bearings (۲)cell (۳)organelles (۴)vacuoles (۵)mitochondria (۶)lysosomes (۷)centrosomes (۸) Golgi (۹)nucleus; nucléole (فس)

ترکیب پروتئین در هسته‌اند، و رشته‌های دراز کروماتین که در ضمن عمل میتوز سخت به یک‌دیگر میپیچند و کروموزمها (← کروموزوم) را میسازند، شناور است. کروماتین اعمال سوخت و سازی تمام یاخته را هدایت میکند و، در اثنای تقسیم یاخته که دو برابر میشود تا یاخته‌ی تازه‌ای را بسازد، دستور العمل این وظیفه را به یاخته‌ی تازه انتقال میدهد. آ. وان لیونهوک، رابرت هوک، و مارچلو مالپیگی از نخستین کسانی بوده‌اند که با استفاده‌ی از میکروسکوپ به شناختن جزئیات یاخته پرداخته‌اند. در قرن ۱۹م، م.ی. شلایدن و ت. شوان در تکمیل اطلاعاتی کوشیدند که اکنون "نظریه‌ی یاخته" نامیده میشود. مشاهدات دقیق این مردان و کسان دیگر بیشتر مربوط به خواص فیزیکی و مکانیکی یاخته بود. درست به همان صورت که دانشمندان امروز به این نتیجه رسیده‌اند که اتم را نباید تنها واحد فیزیکی ماده در نظر گرفت بلکه باید به عنوان تجلی انرژی به آن نگاه کرد، یاخته‌های زنده نیز باید همچون چیزی بیش از "اجزاء ساختمانی" فیزیکی موجود زنده در نظر گرفته شود. اکنون میدانیم که بعضی از فرایندها، مثلاً عبور مواد از غشاء یاخته، به جای آنکه صِرفاً یک عمل مکانیکی باشد، یک رشته پدیده‌های شیمیائی و ایستانبرقی است. علم تحقیق در یاخته به‌نام یاخته‌شناسی یا سیتولوژی[1] (sitoloji؛ فنس) و علم تحقیق در فرایندهای شیمیائی که در یاخته صورت میگیرد به نام یاخته‌شیمی یا سیتوشیمی[2] (sitošimi؛ فنس) خوانده میشود.

یاخته‌شناسی یا سیتولوژی: ← یاخته.

یاخته‌شیمی یا ستیوشیمی: ← یاخته.

یاخیموف[3] (yāximof)، آلمانی **یوآخیمستال**[4] (yoāximstāl)، شهر (جم ۷٬۳۲۰)، لغ بوهم، چکوسلواکی. مرکز عمده‌ی استخراج معادن رادیوم، اورانیوم، و سرب، و دارای چشمه‌های آب گرم و رادیوآکتیو است. معادن سابق سرشار از نقره‌اش کمتر استخراج میشود. کلمه‌ی تالر یا دلار از سکه‌ای گرفته شده که در قرن ۱۶م در این شهر ضرب و به نام یوآخیمستالر خوانده میشد.

یادداشت[5]، در اصطلاح دیپلوماسی، نوشته یا تذکار محرمانه‌ای که به منظور به نتیجه رسیدن مذاکرات سیاسی یا اقتصادی میان رؤسای دول یا مامورین سیاسی آنها مبادله میشود. یادداشت ممکن است کتبی یا شفاهی باشد. در یادداشتهای کتبی، یک دولت برای دولت دیگر مطالب خود را روی کاغذ میآورد و به طرف تسلیم میکند. گاهی اوقات در مذاکرات سیاسی، نماینده‌ی سیاسی تسلیم یادداشت کتبی را به طرف[6] مقتضی نمیداند و تنها به خواندن یادداشت خود اکتفا میکند؛ در این صورت آن را یادداشت شفاهی[6] میگویند. اتخاذ این رویه برای احتراز از سوء تفاهمی است که ممکن است در گفتگوهای زبانی بدون یادداشت ایجاد شود. یادداشتهائی که میان رؤسای دول یا نمایندگان سیاسی آنها مبادله میشود یکی از وسائل تشخیص تعهدات بین‌المللی است.

یادگار زریر: ← ایاتکار زریران.

یادگار محمد، ف ۸۷۵ هق، از شاهزادگان تیموری؛ پسر بایسنقر. در ۸۷۳ هق، ابوسعید گورکان را، که به دست اوزون حسن گرفتار شده بود، به قصاص خون جده‌ی خویش گوهر شاد کشت. در ۸۷۴ هق لشکر از عراق به جنگ سلطان حسین بایقرا به هرات آورد، و او را منهزم کرد (۸۷۴ هق). اما سال بعد مقتول شد، و خراسان به دست سلطان حسین افتاد (۸۷۵ هق).

یادگیری[7]، در روانشناسی، تغییر دادن پاسخهای (← پاسخ) رفتاری بر اثر تجربه‌ای که حاصل میشود، به منظور بهتر کردن پاسخها برای مواجهه‌ی مجدد با موقعیت قبلی یا موقعیتهای تازه. با حافظه، که به خاطر آوردن تجارب گذشته است، فرق دارد (← هوش).

یادویگا[8] (yadviga)، ۱۳۷۴–۹۹، ملکه‌ی (۱۳۸۴–۹۹) لهستان؛ دختر لوئی I شاه مجارستان و لهستان. با لادیسلاوس یاگیلو، مهینه‌دوک لیتوانی (← لادیسلاوس II پادشاه لهستان)، ازدواج کرد (۱۳۸۶) و لادیسلاوس دین مسیح را پذیرفت. برای وحدت بخشیدن به لهستان و لیتوانی، و برای آنکه مردم لیتوانی را به دین مسیح درآورد، نواحی لووف و گالیچ را به لهستان باز گرداند (۱۳۸۷). یک دانشکده‌ی الاهیات در کراکو تأسیس کرد (۱۳۹۷). یادویگا در میان ملت خود، مانند یکی از قدیسان، گرامی شمرده میشود.

یارا، رود، استرالیا، ← ملبورن، شهر.

یاراحمد اصفهانی: ← نجم ثانی.

یاراحمدزائی، طایفه، ← شهنواز.

یارد[9] (yārd)، واحد انگلیسی طول. اجزای آن عبارت است از فوت (= پا) مساوی ۱٫۳ یارد، و اینچ مساوی ۱٫۱۲ فوت. هر یارد برابر با ۹۱٫۴۴ سم، هر فوت برابر با ۳۰٫۴۸ سم، و هر اینچ برابر با ۲٫۵۴ سم است. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول.

یارغو: ← یرغو.

یارکند[10] (yārkand)، شهر(جم ح ۸۰٬۰۰۰)، ج غ ایالت سینکیانگ، چین، بر رود یارکند (به طول ح ۹۵۰ کم). در واحه‌ای در کنار بیابان تاکلا ماکان، ج ش کاشغر، در پای دامنه‌ی شمالی رشته‌کوه کونلون قرار دارد. قرنها است که مرکز داد و ستد بوده. مارکو پولو از آن دیدن کرد (۱۲۷۱ و ۱۲۷۵). ساکنان شهر بیشتر مسلمانان ترک‌زبانند، و شهر بیش از ۱۲۰ مسجد دارد.

یارلیق: ← یرلیغ.

یارمث[11] (yārmət)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۸٬۵۱۶)، ج غ نووا سکوتیا، کانادا، در فک. بندری است که الوار و ماهی صادر میکند. دارای کارخانه‌های تولید فراورده‌های چوبی، ریخته‌گری، و منسوجات نخی است. تفرجگاه تابستانی است.

یارمث بزرگ: ← یارمث، شهر، انگلستان.

یارندی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

یاروسلاو[13]، معروف به **یاروسلاو خردمند**[14] (yāroslāv)، ۹۷۸–۱۰۵۴، مهیندوک (۱۰۱۹–۵۴) کیف؛ پسر ولادیمیر I. فرمانروائی خود را در نوگورود آغاز کرد، ولی پس از شکست برادر مهترش، سویاتوپولک[15] (sviātopolk)، مهیندوک کیف شد (۱۰۱۹). سیاستمداری زیرک و خردمند بود. گالیسی غربی را از لهستانیها باز گرفت (۱۰۳۰)، شورش قبایل لیتوانی (۱۰۴۰) و فنلاند (۱۰۴۲) را فرو نشاند، و آخرین نبرد روسها را با قسطنطنیه (۱۰۴۳) به راه انداخت. دوره‌ی فرمانروائی او در تاریخ کیف دوره‌ای برجسته و مترقی بوده است، تحصیل علم را تشویق کرد، مدارسی بنیاد گذارد، و بناهای مجلل و کلیساهائی (از جمله کلیسای جامع سنت سوفیا، ۱۰۳۷) برپا ساخت. یک بطرکنشین در کیف تأسیس کرد (۱۰۳۹)، و یک نظام دوره‌ای در جانشینی سلطنت برقرار ساخت. یاروسلاو با همه‌ی سلسله‌های سلطنتی معاصر خود در اروپا در تماس نزدیک بود. دخترانش با هارولد II نروژ، آندراش I مجارستان، و هانری I فرانسه ازدواج کردند.

یاروسلاو خردمند: ← یاروسلاو.

یاروسلاول[16] (yāroslāvl)، شهر (در ۱۹۷۲ جم ۵۴۹٬۰۰۰)، ل قسمت مرکزی جمشس اروپائی، بر رود ولگای علیا. رودبندر و دارای صنایع اتومبیل‌سازی، لاستیک مصنوعی، ماشین‌آلات، پنبه‌ی کوهی، و نساجی است. پالایشگاه نفت و کشتیسازی دارد. در ۱۰۲۴ بنا شد؛ از ۱۲۱۸ به بعد مرکز امیرنشین مستقلی شد؛ در ۱۴۶۳ ضمیمه‌ی مسکو شد. اولین کشتیهای نوین روسیه در آنجا ساخته شد (۱۵۶۴–۶۵). دیری از قرن ۱۲م و چند کلیسا از قرن ۱۷م دارد. در قرون ۱۶م و ۱۷م مرکز تجارتی پررونقی میان دریای سفید و شرق نزدیک (جاده‌ی مسکو–آرخانگلسک) بود. قدیمترین تئاتر روسیه (بنای ۱۷۴۷) در اینجا است. کرملین قدیمی آن در جنگ داخلی ویران شد (۱۹۱۸). تا قبل از ساخته شدن (۱۹۳۷) کانال مسکو–ولگا بندر مسکو–ولگا به شمار میرفت.

در ۱۶۰۴ شامپلن از این ناحیه دیدار کرد، و آنجا یک ماندگاه فرانسوی ماهیگیری شد. در ۱۷۵۹ معدودی از اهالی یارمث (شهری در ماساچوست، کشمة) بدانجا رفتند و ماندگار شدند، و نام آن ناحیه را، به نام شهر سابق خود، یارمث گذاشتند.

یارمث[11] (yārmət)، نام رسمی آن **یارمث بزرگ**[12]، شهر (در ۱۹۷۲ جم ۴۹٬۸۳۰)، نورفک، ش انگلستان؛ ییلاق، تفرجگاه بهداشتی، و از مراکز عمده‌ی ماهیگیری. صنعت نساجی و مهندسی دارد؛ دارای کلیسائی از قرن ۱۲م. در جم II سخت بمباران شد.

یازجی، ابراهیم [الشیخ ابراهیم الیازجی (al.yāzeji)]، ۱۸۴۷–۱۹۰۶، از پیشاهنگان

---

(۱)cytology (۲)cytochemistry (۳)Jáchymov (۴)(۲)Joachimsthal (۵)note (۶)note verbale (۷)learning (۸)Jadwiga (۹)yard (۱۰)Yarkand (۱۱)Yarmouth (۱۲)Great Y. (۱۳)Yaroslav (۱۴)Yaroslav the Wise (۱۵)Sviatopolk (۱۶)Yaroslavl

نهضت علمی و ادبی معاصر عرب؛ مه لبنان. مجله‌ی الضیاء را تأسیس کرد و به دست خود قالب حروف عربی را برای چاپخانه‌ها ساخت. چند کتاب در لغت تألیف کرد. پدرش شیخ **ناصیف یازجی**، ۱۸۰۰–۷۱، نیز از پیشقدمان نهضت بود که، پس از آموختن مقدمات زبان عرب پیش خود، به تکمیل معلومات خویش پرداخت. مد الجمان او در معانی و بیان از کتاب‌های مورد توجه است.

یازجی، ناصیف: ← یازجی، ابراهیم.

یازده رخ، جنگ: ← جنگ یازده رخ.

یاس یا یاسمن: ← یاسمن.

یاس[1] **یا یائسگی**، دورانی از سن زن که در آن حیض یا قاعده‌ی ماهیانه، به واسطه‌ی از کار افتادن تدریجی تخمدانها، موقوف میشود. در این حالت، که عموماً بین ۴۵ و ۵۰ سالگی است، زن را یائسه (yā'ese) یا آیسه (āyese) گویند. نیز ← طلاق، قسمت ۱.

یاسا یا یاساق، لغت مغولی به معنی قانون و حکم سلطان، و حتی مطلق دستور و قاعده، و مجموعه‌ی قوانین و احکام چنگیز خان که به موجب حکم و وصیت او در طومارهائی چند ضبط و ثبت و به نام "یاسانامه‌ی بزرگ" و "یاسانامه‌ی چنگیز خانی" مشهور شد. کلمه‌ی یاسا، که در لغت به معنی حکم و قانون بود، از طریق توسّع به معنای مجازات و تنبیه و سیاست نیز اطلاق شد، و به "یاسا رسانیدن" و به "یاسا رسیدن" به معنی تنبیه کردن و مجازات شدن در کتب و تواریخ عهد مغول مکرر آمده است، و "جوب یاسا" عبارت بوده است از همان چیزی که فرنگیها باستوناد (bāstonād) گویند، و مقصرین را گاه، فی‌المثل، "صد ضربه چوب یاسا علی‌الرسم... زنند"، و کلمه‌ی یاسا تا قرن ۱۹م هنوز در بین اقوام مغولی به همین معنی به کار میرفته است. در بعضی موارد مجموعه‌ی قوانین چنگیز خان را توره‌ی چنگیزی (tura-) و توره‌ی چنگیزخانی میخوانند که آن لغتی ترکی است به همین معنای قانون و حکم. در هر حال، مجموعه‌ی یاساهای چنگیز خان هم به حکم او به خط مغولی بر روی تیغه‌های آهن حک و تحریر شد، و به قولی آن را در ۲ یا چند دفتر ضبط کردند و آن دفاتر را در جلدهای حریر نهادند و به جواهر آراستند و در خزائن نهادند، و چنگیز خان فرزندان را فرمود تا در مراعات آن قوانین و مقررات اهتمام به جای آورند، و آن یاساها برای اخلاف او چندی به مثابه‌ی قوانین لایزال در آمد، و در مواقع ضرورت، امرای مغول همواره از روی آن قوانین رفتار میکردند، و خان مغول چون به سلطنت مینشست آن مجموعه را نزد وی می‌آوردند، و همه‌ی حاضران سوگند میخوردند که بدان قوانین عمل کنند، و خود چنگیز خان در حیات خویش فرزند خود جغتای را مأمور اجرا و نظارت بر رعایت یاسا کرد، و او در اجرای آن امر اهتمام تمام ورزید. اوگتای قاآن نیز، چون به جای پدر نشست، مقرر کرد که تمام قوانین و یاساهای چنگیزخان با دقت تمام مراعات شود، و حتی اندکی قبل از مرگ همه‌ی امرا را بخواست تا آن قوانین و یاساها را دیگر بار بر آنها فرو خواند. کیوک خان نیز در اجرای آن قوانین و یاساها اهتمام ورزید، و قوبلای قاآن در رعایت یاساها چندان اهتمام داشت که یکی از فرزندان خود را به سبب ارتکاب خیانت "چوب یاسا" زد و به موجب یاسا حبس کرد. در عهد امیر تیمور و اخلاف او نیز یاساهای چنگیز غالباً تا زمان سلطان بابر همچنان به قوت خود باقی بود. کلمه‌ی یاسا به صورت یاساق هم در بعضی کتابها آمده است، و همین صورت اخیر کلمه به شکل یسق (yasaq) هم ذکر شده است و "یسق چنگیز خان" و "یسق عثمانی" به همین معنی قانون و حکم آنها بوده است، و صاحب یسق مأمور اجرای احکام دولتی بوده است، و ظاهراً همین کلمه اخیر است که به تصحیف نسق (nasaq) شده است.

یاس افریقائی: ← کاردنیا.

یاساق: ← یاسا.

یاس بنفش[2] **یا یاس شیروانی**، درختچه‌ی گلدار زیبای آسیائی و اروپائی از نوع سورینگا (*Syringa*)، که پس از کشف امریکا در آن قاره نیز منتشر شده است. گلهای خوشه‌ای بهاری آن سفید، قرمز، یا بنفش، و بسیار معطر است. انواع پرورش‌یافته‌ی آن دارای گلهای پُرپَر و معروف به سیرنگ فرانسه است.

یاسپرس[3]**، کارل** (kārl yāspers)، ۱۸۸۳–۱۹۶۹، فیلسوف و رواندرمانشناس آلمانی، مه اولدنبورگ. در ۱۹۱۴ دانشیار روانشناسی، و در ۱۹۲۲ استاد فلسفه‌ی دانشگاه هایدلبرگ شد. یکی از چهره‌های برجسته‌ی فلسفه‌ی معاصر است، و معمولاً او را در داخل حلقه‌ی فیلسوفان پیرو ← اصالت وجود انسان قرار میدهند، اما خود یاسپرس این طبقه‌بندی را، از آن جهت که می‌خواهد او را در داخل مکتبی قرار دهد، قبول ندارد. با این همه، اساس فلسفه‌ی او در باره‌ی فردِ دارای وجود خارجی بحث میکند، و معتقد است که فلسفه‌ی اصل باید از وجود فردیِ انسان سرچشمه بگیرد که به دیگر افراد توجه دارد و میخواهد به آنان در فهمیدن هستی کومک کند. مفهوم اساسی فلسفه‌ی او مفهوم "شمول" است که در اساس مفهومی دینی است و هدف آن به خاطر آوردن آن حقیقتِ همه‌فراگیرِ متعالی است که هستی بشری در داخل آن محصور است. با آنکه این اندیشه در قلمرو تفکر علمی نیست، نباید آن را مفهومی غیر عقلانی و غیر استدلالی دانست، چه یاسپرس تحصیل علوم را برای رسیدن به "شمول" ضروری میداند. بدین ترتیب یاسپرس، در عین توجه به ارزش علم، عمیقاً از محدودیت آن آگاه است، و معتقد است که نظریه‌های مجرد اجتماعی و روانشناختی سبب آن میشود که آزادی و موقعیت عینی فرد از نظر او دور بماند. از آثار او است، روانشناسی جهانبینها (۱۹۱۹)، وضع عقلی زمانه (۱۹۳۱)، عقل و هستی (۱۹۳۵)، و فلسفه‌ی وجود (۱۹۳۸).

یاسر عرفات: ← عرفات، یاسر.

یاس شیروانی: ← یاس بنفش.

یاس کاپ: ← کاردنیا.

یاسمن[4] **یا یاس**، بوته‌ی پیچنده از نوع یاسمینوم (*Jasminum*)، مخصوص نواحی گرمسیری یا استوائی، دارای گلهای معطر زرد یا سفید، برای خوشبو ساختن چای به کار میرود، و روغنش در عطرسازی مصرف دارد.

یاسمی، رشید ← رشید یاسمی.

یاسنایا پالیانا[5] (yāsnāya pālyānā)، دهکده‌ای در 10کیلومتری ⊇ تولا، جمشس اروپائی، زادگاه تولستوی. وی در آنجا ملکی داشت که در دو دهه‌ی آخر زندگیش بسیاری از رجال بزرگ ادبی معاصرش در آنجا گرد میآمدند. در جنگ II توسط آلمانها اشغال (۱۹۴۱)، و خانه‌ی تولستوی غارت شد. بعداً خانه ترمیم شد و به صورت موزه در آمد.

یاسوج (yasuj)، شهر (جه ۹۳۱ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز فرمانداری کل کهکیلویه؛ ۱۳۴کیلومتری ل کازرون. یاسوج پیش از این دهکده‌ای بیش نبود، ولی در ۱۳۴۲ هش که فرمانداری کل (اکنون استان) کهکیلویه و بویراحمد تشکیل شد، یاسوج نیز به عنوان مرکز این فرمانداری کل تعیین شد. پس از تشکیل سازمان عمران کهکیلویه و بویر احمد (۱۳۴۵ هش)، اقداماتی در جهت ایجاد شهری مدرن در یاسوج شروع شد. خیابانها و خانه‌ها و مغازه‌های خوب و متعددی در آن به وجود آمد، کارخانه‌ی قند یاسوج در ۱۳۴۶ هش تأسیس، و مراکز متعدد کشاورزی نمونه در آن ایجاد شد.

یاسوداً: ← زایباتو.

یاسون[6] (yāson)، پهلوان اساطیری یونانی، مدعی پادشاهی سرزمین یولکوس (yolkos) در تسالی، که عمویش، پلیاس، از پدرش، آیسون، غصب کرده بود. پلیاس فقط در مقابل پشم زرین حاضر بود آن را مسترد دارد. یاسون آرگونوتها را با کشتی آرگو به کولخیس برد، و به کومک مدیا، دختر آیتس (پادشاه کولخیس)، که به وی دل داده بود، پشم زرین را به دست آورد. از پهلوانان شکار گراز کالودون نیز بود.

یاسی[7] (yāsi) **یا یاشی، (در ۱۹۷۰)** جه تخمیناً ۱۸۴٬۰۰۰)، ش رومانی، پایتخت تاریخی مولداوی. مرکز اسقف اعظم ارتدوکس است. دارای دانشگاه (تأسیس ۱۸۶۰) و چند کلیسای زیبای سبک بیزانسی (قرون ۱۵م تا ۱۷م) است. کارخانه‌های پشمبافی، نخبافی، و ابریشم‌بافی، و دخانیات دارد. تعدادی از ساکنان آن در طی جه II به قتل رسیدند.

برای پیمان یاسی (۱۷۹۲) ← جنگهای روس و عثمانی.

یاشی یا یاسی، رومانی، ← یاسی.

یاطری، دهستان، گرمسار، ← یاتری یا یاطری.

یاعیل[8] (yā'il)، زنی پهلوان در زمان دبوره. وی سیسرا سردار کنعانی را کشت (داوران ۴، ۵).

یافا[9] (yāfa) بخشی از فلسطین اشغالی، بندر عمده‌ی اورشلیم، کنار دریای مدیترانه. در

---

(۱) menopause (۲) lilac (۳) Jaspers (۴) jasmine; jessamine (۵) Yasnaya Polyana (۶) Jason (۷) Jassy; Iasi (۸) Jael (۹) Jaffa

تورات نام آن همراه با نام یونی نبی در کتاب یونس آمده است. در جنگهای مکابیان با سلوکیان همواره دست به دست میشد. در ۶۸ ب‌م وسپاسیانوس آن را ویران کرد. در قرن ۱۲م به دست صلیبیون، در ۱۷۹۹ به دست ناپلئون، و در ۱۹۱۷ به دست انگلستان افتاد. در ۱۹۴۸ که به تصرف رژیم اشغالگر قدس در آمد، بیشترساکنان آن عرب بودند. در ۱۹۵۰ ضمیمه‌ی تل‌آویو شد. در تورات به اسامی **یافو** (yāfo) و **یوپا** (yoppā) نیز آمده است. یافا دارای صنایع نساجی و فلزگری است.

یافت (yāft)، دهستان (جم ۷٬۶۲۱ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش هوراند، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۲۸ آبادی. رود قره‌سو مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، یونجه، و پنبه است. قلعه‌ی معروف **قهقه** در آن قرار دارد. مرکزش، **گنجه‌بوبه** (gancube، جم ۸۲۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۱کیلومتری جنوب هوراند است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیم‌بافی دارد.

یافت‌آباد (yāftābād)، ده (جم ۴٬۱۱۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری ل‌غ شهر ری. محصولاتش غلات، چغندر قند، میوه، و صیفی است.

یافث[1] (yāfes) [عبری، = دامنه‌داری]، پسر نوح، جد کسانی که بعدها در جزایری به نام جزایر امّتها ساکن شدند. چنان تصور کرده‌اند که مقصود از این جزایر در کتاب مقدس اراضی اطراف مدیترانه در اروپا و آسیای صغیر باشد (پیدایش ۱۰.۲، ۱۰.۶، ۱۰.۹-۲۷، ۱۰.۱۰-۵).

یافعی، سلطنت محلی، ← عربستان جنوبی، تحت‌الحمایه‌ی، قسمت I.

یافعی، عبدالله (yāfe'ī)، ۶۹۹-۷۶۸ هق، صوفی و فقیه و نویسنده، متیمن. در مکه ساکن شد و در همان جا در گذشت. روض الریاحین فی حکایات الصالحین در شرح حال 500 تن از اولیای صوفیه و الدر النظیم در فضائل قرآن از اوست.

یاقوت[2]، (yāqut)، سنگ قیمتی معدنی شفاف که نوعی سنگ سنباده‌ی قرمز است. از گرانبهاترین جواهرات محسوب میشود. مرغوبترین نوع آن یاقوت مشرق‌زمین است که معادن آنها در برمه، سیام، و سیلان (سری لانکا) یافت می‌شود. بلورهای آن به شکل لوزوجهی (← بلور‌شناسی، جدول) است. تراش یاقوت به گونه‌ی تراش الماس است. امروزه یاقوت مصنوعی به مقدار فراوان از اکسید آلومینیوم مذاب که به آن اکسید کروم می‌افزایند ساخته میشود، که سختی و ترکیب آن همانند یاقوت طبیعی است.

یاقوت (yāqut) [الیاقوت]، کتابی به عربی، تألیف ابواسحاق ابراهیم نوبختی (← نوبختیان)، که در نیمه‌ی اول قرن ۴م هق تألیف شده است، و یکی از قدیمترین و مهمترین تألیفات در زمینه‌ی کلام شیعه به شمار میرود. این کتاب، به علت اهمیتی که داشته، مورد توجه علمای بعدی قرار گرفته، و دانشمندانی از قبیل ابن ابی‌الحدید و علامه‌ی حلی آن را شرح کرده‌اند، و شرح علامه‌ی حلی (تألیف شده در ۶۸۴ هق)، به نام انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، چاپ شده است (تهران، ۱۳۳۸ هش). پس از علامه‌ی حلی نیز شروحی بر این کتاب نوشته شده است، از قبیل شرح سید عمیدالدین عبدالمطلب حسینی حلی (۶۸۱-۷۵۴ هق). شیخ شهاب الدین اسماعیل عاملی نیز یاقوت را در ارجوزه‌ای به نظم آورده است.

یاقوت ابن عبدالله موصلی: ← یاقوت مستعصمی.

یاقوت بنفش: ← کوارتز.

یاقوت حموی (yāqute hamavi) یا **یاقوت رومی، شهاب‌الدین ابوعبدالله**، ۵۷۵-۶۲۶ هق، دایرةالمعارف‌نویس عرب. اصلش از بلاد روم بود و در کوچکی اسیر شد و تاجری بغدادی، به نام عسکر حموی، او را خرید و او را تعلیم کرد و به کار سفر وا داشت و سپس آزاد کرد. یاقوت در شهرهای ایران و عراق و شام و مصر گردش کرد و با مراجعه‌ی به کتابخانه‌ها چیزهائی فراهم آورد که اگر او نبود شاید از بین میرفت. معجم‌الادباء در شرح حال علمای نحو و لغت و قرآن و اخبار و معجم البلدان از اوست.

یاقوت رومی: ← یاقوت حموی.

یاقوت رومی، مهذب‌الدین: ← یاقوت مستعصمی.

یاقوت کبود[3]، نوعی سنباده‌ی شفاف کبودرنگ که از جواهرات قیمتی به شمار میآید. در تایلند، سیلان، سیام، برمه، هند، استرالیا، و کشمیر (مونتانا) یافت میشود. یاقوت کبود مصنوعی از ذوب کردن اکسید آلومینیوم با اکسید تیتان به دست میآید. درشتترین یاقوت کبود جهان، به نام ستاره‌ی هند، به وزن ۵۶۳ قیراط، در موزه‌ی تاریخ طبیعی نیو یورک، در معرض نمایش است.

یاقوت مستعصمی (mosta'sami)، شهرت **جمال‌الدین یاقوت**، ملقب به **قبلة الکتاب** (qeblato 'l-kottāb)، فت ۶۹۸ هق، ادیب و شاعر و از مشاهیر خوشنویسان. وی پایه‌ی خطوط اسلامی را در جائی نهاد که قبل از او کسی به آن نزدیک نشده بود. یاقوت غلام زرخرید و تربیت‌یافته‌ی مستعصم، آخرین خلیفه‌ی عباسی بود، و هم در زمان خود به واسطه‌ی مهارتی که در هنر خوشنویسی داشت شهرت یافت. غالب بزرگزادگان در مکتب وی به کسب هنر مشغول بودند، از جمله علاءالدین جوینی فرزندان و برادر خود را به وی سپرده بود و وی را مینواخت. یاقوت را علاوه بر خوشنویسی اقلام شکسته (← خط فارسی)، به تندنویسی نیز ستوده‌اند، چنانکه گویند ۳۶۴مین قرآنی را که او کتابت کرده است دیده‌اند. از آثار یاقوت، از قرآنها و کتابها و قطعات و مرقعات تعدادی در کتابخانه‌های ایران و سایر کشورها به جا مانده است. از جمله چند قرآن و کتاب و مرقع در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران است که یک قرآن آن تاریخ ۶۷۴ هق، و نسخه‌ی بسیار نفیسی از گلستان سعدی است که تاریخ ۶۶۸ هق دارد. یاقوت در بغداد در گذشته و در جوار آرامگاه احمد ابن حنبل به خاک سپرده شده است. جز یاقوت مستعصمی و قبل از او دو یاقوت دیگر جزو خوشنویسان بوده‌اند، یکی ابوالنّر امین‌الدین یاقوت ابن عبدالله موصلی ملکی (فت ۶۱۸ هق)، و دیگری مهذب‌الدین یاقوت رومی حافظ (فت ۶۲۲ هق)، مقیم نظامیه‌ی بغداد.

یاقوتی (yāquti)، از امرای معروف سلاجقه؛ پسر چغری بیک داود. طغرل بیک، بعد از تصرف عراق، ولایت ابهر و زنجان و آذربایجان را به وی داد (۴۳۰ هق). بعد از او پسرش امیر اسماعیل ابن یاقوتی مورد توجه و تربیت ملکشاه ابن الب ارسلان واقع شد. نیز زبیده خاتون، دختر امیر یاقوتی، در حبالهٔ ملکشاه در آمد، و برکیارق از او ولادت یافت. امیر یاقوتی برادرزاده‌ی طغرل بیک و برادر الب ارسلان بود، اما بعضی از مورخین به اشتباه او را برادر طغرل بیک دانسته‌اند.

یاکسارتس، نام یونانی سیر دریا.

یاکوب، اسم اردپائی، ← یعقوب، اسم.

یاکوب[4]، **گئورگ** (georg yākob)، ۱۸۶۲-۱۹۳۷، مستشرق آلمانی. از ۱۹۱۱ تا زمان مرگ استاد فقه اللغه‌ی اسلامی دانشگاه کیل بود. به تحقیق در خیمه‌شب‌بازی شرقی علاقه‌ی فراوان داشت. از آثار او است چاپ چند نسخه‌ی خطی عربی، و کتابهای تاریخ ادبیات ترک (۱۹۰۰)، ادبیات توده‌ای ترک (۱۹۰۱)، تاریخ خیمه‌شب‌بازی (۱۹۰۷)، و کتاب راهنما برای کنفرانس‌های زبان ترکی عثمانی (۲ جلد، ۱۹۱۵-۱۷).

یاکوبسن[5]، **ینس پتر** (yens peter yākobsen)، ۱۸۴۷-۸۵، رمانتویس دانمارکی؛ خلاق سبک نثرنویسی، شاهکارش رمان تاریخی ماری گروب (۱۸۷۶) است. اشعار نغزی هم سروده است، اثر دیگرش، مادام فوس (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۳ هش)، از شاهکارهای ادبی در زبان دانمارکی است.

یاکوبوس، اسم لاتینی، ← یعقوب، اسم.

یاکوبی[6]، **فریدریش هاینریش** (fridriš hayn-riš yākobi)، ۱۷۴۳-۱۸۱۹، فیلسوف آلمانی؛ متدوسلدورف. ابتدا برای تجارت تربیت شده بود، ولی کشش باطنی او را به فلسفه راهنمائی کرد، و وی با فلاسفه و متفکران عصر خود، مخصوصاً با مندلسون و گوته، به مکاتبه پرداخت. در ۱۸۰۴ به ریاست آکادمی علوم مونیخ رسید. یاکوبی را فیلسوف احساس و ایمان خوانده‌اند، و این ایمان در فلسفه‌ی او نه تنها در امور دینی و اخلاقی، بلکه در امور علمی و نظری نیز به کار رفته است. یاکوبی دریافت اشیاء خارجی و قطع به واقعیت آنها را از راه ایمان میسر و ممکن میداند نه از راه استدلال و بحث، و به همین جهت کانت را سخت مورد انتقاد قرار داده است. به عقیده‌ی او، کانت واقعیت اشیاء را وابسته به نحوه‌ی دریافت قوای مدرکه‌ی انسان میداند، و به همین دلیل در حقیقتِ وجود اشیاء خارجی فی نفسه مستقل از نفس را منکر شده است. روی این برداشتی که او از فلسفه‌ی کانت کرده است فلسفه‌ی کانت را ایدآلیسم محض می‌خواند. یاکوبی اسپینوزا را نیز مورد حمله قرار داده است، با آنکه فلسفه‌ی او را تنها فلسفه‌ی متعادل و هماهنگ زمان خود میداند. به عقیده‌ی یاکوبی، فلسفه‌ی وحدت وجود و همه‌

(۱) Japheth (۲) ruby (۳) sapphire (۴) Jacob (۵) Jacobsen (۶) Jacobi

خدائی اسپینوزا منجر به انکار خدا و انکار آزادی یعنی منتهی به الحاد و جبر میشود؛ زیرا در نظام فلسفیِ وحدتِ وجودیِ اسپینوزا همه‌ی اشیاء به طریق ریاضی و علّی به هم مربوطند، و در آن جائی برای آزادی انسان باقی نیست، و چون در این نظام فلسفی همه‌ی چیزها به طور ریاضی و علت و معلول به هم مربوطند، در آن جایی برای علتی که معلول نباشد و فوق علتها باشد وجود ندارد.

یاکوبی که فلسفه‌ی کانت را ایدآلیسم محض و مبنی بر ذهنیت مطلق میداند، عقیده‌ی خود را که عینیّت مطلق است در برابر آن قرار میدهد. به موجب این اعتقاد، جهان خارج مستقل از نفس و ذهن ما به طور مطلق وجود دارد. ما با قطع و یقین به جهان خارج پی می‌بریم و آن را میشناسیم، و این قطع و یقین از راه ایمان حاصل میشود نه از راه استدلال و بحث. وجدان ما وجود اشیاء خارجی را به عنوان فرض ضروری علم و دانش به یقین می‌پذیرد. فلسفه‌ی یاکوبی یعنی اعتقاد او به خدا، و موجود ماوراء حس نیز بر پایه‌ی همین عقیده است. ایمانی که ما را به قطع به وجود اشیاء مستقلِ خارج از ما وا میدارد نیز ما را به وجود خدائی که برترین موجود است راهبری میکند. عقیده‌ی یاکوبی در باره‌ی اسپینوزا در مجموعه‌ی نامه‌هائی به موزی مندلسون منتشر شده است(۱۷۸۵). کتاب مهم دیگر او دیوید هیوم در باره‌ی ایمان یا اصالت تصور و واقعپردازی (۱۷۸۷) است.

یاکوبی[1]**، کارل گوستاو یاکوب** (kārl gustāv yākob yākobi)، ۱۸۰۴–۵۱، ریاضیدان آلمانی؛ متولد پوتسدام. به جهت تحقیقاتش در توابع بیضوی، دترمینانهائی وابسته به مشتقات جزئی، و تئوری اعداد معروف است. در ۱۸۲۷–۴۲ استاد ریاضیات در کونیگسبرگ بود. اثر مهمش نظریه‌ی جدید در توابع بیضوی (۱۸۲۹) است. در دترمینانها، نظریه‌ی اعداد، معادلات دیفرانسیل، و دینامیک نیز کارهایش مورد توجه و معتبر بوده است.

یاکوپو، اسم ایتالیائی، ← یعقوب، اسم.

یاکوت[2]**، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی** (yākut)، جمهوری خودمختار (۳°۰۷۷'–۶۸۴ کمـ، در ۱۹۷۲ جـ ۶۹۴'۰۰۰)، جمشـ آسیائی، در ل‌ش سیبریه، بین قشه در ل و ← کوههای ستانووی در چ؛ کرسی آن یاکوتسک. از منابع طبیعی سرشار آن (جنگل و معادن)، به علت مشکلات حمل و نقل، بهره‌ی زیادی برده نمیشود. صادراتش طلا، عاج، ماموت، و خز است. کارخانه‌های چوببری و میدانهای گسترده‌ی گاز طبیعی دارد. هوای آن در تابستان نسبةً گرم است، و در زمستان در ورخویانسک به منتهای سردی میرسد (قطب سرما در اینجاست؛ °۷۵– صدبخشی). یاکوتها و روسها عمده‌ی سکنه‌ی آن را تشکیل میدهند.

یاکوتسک[3] (yākutsk)، شهر (در ۱۹۷۰ جـ ۱۰۸'۰۰۰)، کرسی جخشـ یاکوت، ل‌ش جمشـ. بندری است در کنار رودخانه‌ی لنا که مرکز تقاطع چندین شاهراه است، و صنایع دباغی و چوببری و آجر سازی دارد. در ۱۶۳۲ تأسیس شده و دارای دانشگاه (تأسیس ۱۹۵۶) و شعبه‌ای از فرهنگستان علوم شوروی است.

یاکومو کولیزومی: ← هرن، لافکادیو.

یاکیمو، اسم ایتالیائی، ← یعقوب، اسم.

یاگلو، فرمانروایان لهستان و لیتوانی، ← یاگیلو.

یاگیلو[4] (yāgielo) یا **یاگلو**[5] (yāgelo)، لهـ ثانی یاگیو (yāgyewo)، خاندان فرمانروای لهستان و لیتوانی (۱۳۸۶–۱۵۷۲)، مجارستان (۱۴۴۰–۴۴، ۱۴۹۰–۱۵۲۶)، و بوهم (۱۴۷۱–۱۵۳۶). بنیادگذار آن "لادیسلاوس یاگیلو" مهیندوک لیتوانی بود که به عنوان لادیسلاوس II شاه لهستان شد. جانشینهای او لادیسلاوس III، کازیمیر IV، یان (فرمانروائیش ۱۴۹۲–۱۵۰۱)، آلکساندر I (فرمانروائیش ۱۵۰۱–۰۵)، سیگیموند I و سیگیسموند II بودند. نیز ← اولادیسلاوس II و لوئی II، شاهان مجارستان و بوهم؛ پیاست.

یاگیوو: ← یاگیلو یا یاگلو.

یال[6] (yāl)، بخش شهری (در ۱۹۶۶ جه ۵°۱۰۸)، ولایت کورک، ج جمهوری ایرلند، کنار خلیج یال، برکشندان رود بلکواتر[7] (blakwâtər)، کلیسای آن بقایائی از دیر دومینیکی قرن ۱۳م دارد. سر والتر رالی مدتی شهردار اینجا بود؛ بنا بر روایت، وی نخستین سیب زمینی را در ایرلند در باغ خانه‌ی خود کاشت. این شهر بیشتر به توریهای ظریفی که در دیر آن بافته میشد شهرت داشت.

یال[8]، در هندسه، ← زاویه‌ی چندوجهی.

یال، قفل: ← قفل، قسمت II.

یالتا[9] (yāltā)، شهر (در ۱۹۷۲ جه ۳۴'۵۰۰)، بر ساحل جنوبی کریمه، اوکرائین جنوبی؛ از استراحتگاههای بهداشتی عمده بر ساحل دریای سیاه. ناحیه‌ای گردمداری از بهنه‌های اورکیده، تاکستان، و توتون است. کاخ سلطنتی قدیمی لیوادیا نزدیک آن است. یالتا بر محل یک مهاجرنشین قدیمی یونانی واقع است. نیز ← یالتا، کنفرانس.

یالتا، کنفرانس[10] (yāltā)، ملاقات و مذاکراتی (۴–۱۱ فوریه‌ی ۱۹۴۵) که در یالتا میان وینستن چرچیل نخست‌وزیر انگلستان، فرانکلین روزولت رئیس جمهور کشمت، و ستالین نخست‌وزیر تجشـ انجام گرفت. بیشتر تصمیمات این کنفرانس، به دلایل سیاسی و نظامی، تا پایان جج II محرمانه باقی ماند؛ متن کامل همه‌ی موافقتنامه‌های این کنفرانس در ۱۹۴۷ انتشار یافت. در این کنفرانس تصمیم ← کنفرانس کازابلانکا مبتنی بر مطالبه‌ی تسلیم بدون شرط آلمان مورد تأیید قرار گرفت. نقشه‌ی تقسیم آلمان به ۴ منطقه‌ی اشغالی (امریکائی، انگلیسی، روسی، و فرانسوی) زیر نظر یک کمیسیون مشترک در برلین، در همین کنفرانس ریخته شد؛ مقرر شد تا ۲ سال پس از تسلیم آلمان غرامات جنسی از آن کشور گرفته شود. نیز در باره‌ی تجدید سازمان حکومت لهستان در لوبلین در همین کنفرانس توافق به عمل آمد. بنا بر تصمیم همین کنفرانس، از چین و فرانسه دعوت شد تا در کنفرانس ملل متحد، که بنا بود در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ در سان فرانسیسکو تشکیل شود، شرکت کنند؛ در این امر توافق شد که در شورای امنیت حق "وتو" مقرر شود. طرح ملاقاتهای دیگری از وزیران خارجه‌ی این ۳ کشور بزرگ ریخته شد. تجشـ محرمانه توافق کرد که در ظرف مدت ۳ ماه پس از تسلیم آلمان با ژاپن وارد جنگ شود و در مقابل جزایر ساخالین و کوریل و اشغال منطقه‌ای از کره نصیب او باشد. در همین قرارداد محرمانه موافقت شد که بندر تالین (دایرن) بین‌المللی شود، و پورت آرتور، مانند وضع آن پیش از جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۵)، عنوان پایگاه دریائی شوروی پیدا کند، و خط آهن منچوری را شوروی و چین مشترکاً اداره کنند. چین بعدها، به علت آنکه از تصمیمهائی که راجع به اراضی آن کشور گرفته شده بود خبر نداشته است، به این قرار محرمانه اعتراض کرد. انگلستان و کشمت نیز خودمختاری مغولستان خارجی را به رسمیت شناختند و قبول کردند که اوکرائین و روسیه‌ی سفید به عنوان عضو کامل در سازمان ملل متحد پذیرفته شوند.

یال خری (yāle xari)، ترکیب آجرها (یا خشتها) که در آن آجرها کمی مورّب به یکدیگر تکیه دارند. معمولاً پوشش بالای دیوار صندوقه به صورت یال خری ساخته میشود.

یالرود (yāl.rud)، دهستان (جه ۵۸۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش بلده، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳ آبادی. محصولاتش غلات و حبوبات است. مرکزش، **یالرود**، (جه ۲۷۶ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری چ‌ش بلده قرار دارد. کوهستانی و سردسیر است.

یالقوز آقاج (yālquz âqāj)، ده (جه ۱°۰۷۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بروانان، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۵کیلومتری لغ ترکمن چای. کوهستانی است. محصولاتش غلات و حبوبات است.

یالقوز آقاج، ده (جه ۱°۲۷۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان یامچی، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۲ کیلومتری لغ مرند. محصولاتش غلات و پنبه است.

یالمارسون: ← ژاندارمری.

یالو[11] (yālu)، رودی بر مرز چین و کره، که در کوههای چانگپای[12](cāngpāy) سرچشمه گرفته در طول ح ۸۰۰ کم به جانب چ‌غ روان شده نزدیک آنتونگ به خلیج کره میریزد. در ماه‌های آذر–اسفند یخبسته است. برای چین و کره‌ی شمالی نیروی برقابی فراهم میکند، و سدی که این نیرو را فراهم میسازد از بزرگترین سدهای آسیا است.

یام، آبادی، آذربایجان شرقی، ← رودقات.

یام (yām)، ده (جه ۱°۴۳۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان فاروج، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ ۳۵کیلومتری لغ قوچان. محصولاتش غلات و میوه است.

---

(۱)Jacobi (۲)Yakut (۳)Yakutsk (۴)Jagiello (۵)Jagello (۶)Youghal (۷)Blackwater (۸)edge (۹)Yalta (۱۰)Yalta Conference (۱۱)Yalu (۱۲)Changpai

یام[1] (yām؛ از انگلا)، گیاه پیچنده‌ی استوائی از نوع دیوسکورئا (*Dioscorea*) که ریشه‌های ضخیم آن دارای نشاسته‌ی بسیار و خوراکی است. ریشه‌ها را میتوان پخت و جوشاند و خشک و آرد کرد و برای علوفه به کار برد.

یاما: ← قیامت، قسمت III.

یاماتو[2] (yāmăto)، ایالت سابق، غ قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن، مطابق بخش کنونی نارا. به موجب افسانه‌های ژاپنی مسکن اولیه‌ی قبیله‌ی سلطنتی ژاپن بود؛ جیمو تنو[3] (jimmu tenno؛ ۷۱۱–۵۸۵ ق‌م)، اولین امپراطور دوره‌ی افسانه‌ای ژاپن، نخست در اینجا فرمانروائی داشت (۶۶۰ ق‌م). در قرون اوایل، ژاپنیها "مردم یاماتو" خوانده میشدند.

یاماساکی[4]، **مینورو** (minoru yāmāsāki)، ۱۹۱۲– ، معمار امریکائی؛ منـ سیتل. طرحهای او به ظرافت و شکوه معروف است. از بناهای معروفی که با طرح او ساخته شده هتل پلاتسا در لوس‌آنجلس (۱۹۶۶) و فرودگاه شرقی بستن (۱۹۶۸) میباشد. از طراحان ساختمان "مجتمع مرکزی بازرگانی جهانی" در شهر نیو یورک–بلندترین آسمانخراشهای نیو یورک، دارای ۱۱۰ طبقه–است.

یاماشیتا[5]، پرنس **تومویوکی** (prans tomo* yuki yāmāšitā)، ۱۸۸۸–۱۹۴۶، ژنرال ژاپنی. در آلمان علوم نظامی تحصیل کرد. در فیلیپین تسلیم ژنرال مکارثر شد (دوم سپتامبر ۱۹۴۵). به عنوان جنایتکار جنگ محکوم به مرگ شد. توسل او به دیوان کشور کشمکش نتیجه‌ای نبخشید، و به دار آویخته شد (۱۹۴۶).

یاماگاتا[6]، پرنس **آریتومو** (prans āritomo* yāmāgātā)، ۱۸۳۸–۱۹۲۲، سرباز و از رجال ژاپن، موجد ارتش نوین ژاپن. در فرانسه و آلمان علوم نظامی تحصیل کرد. دو بار نخست‌وزیر شد، ولی بیشتر به عنوان گنرو اهمیت داشت.

یاماگوچی[7] (yāmāguci)، شهر تجارتی (در ۱۹۷۰ جم ۱۰۱٬۰۳۷)، ج‌غ جزیره‌ی هونشو، مرکز بخش یاماگوچی، ژاپن. در قرون ۱۴م–۱۶م شهری مستحکم، و جایگاه بسیاری از معابد بودائی بود. ح ۱۵۵۰ فرانسوا گزاویه از آن دیدن کردن و میسیونی در آن مستقر ساخت. اکنون یک مرکز صنعتی است. بخش یاماگوچی (۶٬۰۷۹ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۱٬۵۱۱٬۴۲۵) دارای منابع چوب عالی است.

یامشوگو[8]، **موریس** (moris yāmeogo)، ۱۹۲۱– ، رئیس جمهور (۱۹۶۰–۶۶) ولتای علیا. در دهه‌ی ۱۹۴۰ در سیاست فعالیت یافت. به عضویت پارلمان انتخاب شد (۱۹۵۷)، و در ۱۹۵۸ به نخست‌وزیری رسید. در ۱۹۶۰ رئیس جمهور شد، و در ۱۹۶۶ به وسیله‌ی سانکوله لامیزانا (← ولتای علیا) از کار برکنار شد.

یامبلیخوس (yāmblixos)، تلفظ یونانی ایامبلیخوس.

یامچی (yāmci)، دهستان (جم ح ۲۱٬۷۴۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. آن در کنار راه آسفالته‌ی خوی–مرند واقع است. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، و میوه است. در مآخذ سرشماری ۱۴۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است. مرکزش، **یامچی** (جم ۴٬۵۷۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴کیلومتری لغ مرند است.

یامنیتسر[9]، **ونتسل** (ventsel yāmnitser) یا **یامیتسر یا گمنیتسر** (yāmitser, gemnitser)، ۱۵۵۸–۸۵، عضو برجسته‌ی خاندانی از زرگران و حکاکان آلمانی. از مردم وین بود، در نورمبرگ آلمان اقامت داشت، و آثار گرانبهائی برای امپراطوران و بزرگان دربار و کلیسا ساخت. نمونه‌های هنر او، که در آنها نفوذ سبک ایتالیائی در سبک آلمانی به چشم می‌خورد، در موزه‌ی لوور پاریس و موزه‌ی ویکتوریا و البرت لندن دیده میشود.

یامیتسر، ونتسل: ← یامنیتسر، ونتسل.

یان، اسم هلندی برای مرد؛ ← یوحنا، اسم.

یان II، ← یان کازیمیر.

یان III: ← یان سوبیسکی.

یان[10] **فریدریش لودویگ** (fridriš ludvig yān)، ۱۷۷۸–۱۸۵۲، میهنپرست آلمانی. در برلین دبیر دبیرستان بود، و برای رهانیدن آلمان از زیر فرمان ناپلئون سخت تلاش کرد. برای ایجاد نیرومندی و برادری در جوانان، انجمن ژیمناستیک تأسیس کرد، و به همین جهت به او لقب "پدر ژیمناستیک" داده‌اند. گروه‌های ژیمناستیکی که وی تربیت کرد، هسته‌ی ناسیونالیسم و نهضت اتحاد آلمان شد. یان، پس از شرکت در جنگ بر ضد ناپلئون (۱۸۱۳–۱۵)، به کار خود ادامه داد تا در نتیجه‌ی آشوبهائی سیاسی که برپا کرد به زندان افتاد (۱۸۱۹–۲۵). در ۱۸۴۸ به نمایندگی پارلمان فرانکفورت انتخاب شد. نیز ← تورنفراین.

یان[10]، **کارل امیل اوسکار** (kārel emil oskār yān)، ۱۹۰۶– ، مستشرق هلندی. از ۱۹۵۳ استاد زبانهای فارسی و ترکی دانشگاه لیدن، استاد دانشگاه پراگ (۱۹۳۶–۴۷) و استاد زبانهای ترکی و اسلاوی دانشگاه اوترشت (۱۹۴۷–۵۳) بود. جهان اسلام و تاریخ غازان خان (۱۹۴۰) از آثار او است.

یانائون، شهر و دریابندر، ← هند فرانسه.

یاناچک[11]، **لئوش** (leoš yānācek)، ۱۸۵۴–۱۹۲۸، آهنگساز چک و گردآورنده‌ی موسیقی فولکلور اسلاو؛ منـ موراوی. از جمله‌ی آثارش یک راپسودی ارکستری (تاراس بولبا) و یک اپرا (یئوفا) است.

یان اسمیث: ⇐ سمیث، یان داگلس.

یانچشمه (yān.cešme)، ده (جم ۳٬۷۵۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۳۸کیلومتری ج‌ش داران. محصولاتش غلات، حبوبات، و سیب‌زمینی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. جمعی از ساکنین در زمستان به قشلاق کوچ میکنند.

یانسن[12]، **آیین** (yānsen) یا **یانسنیسم** (yānse-nism) یا **ژانسنیسم** (jān-)، نهضت دینی بزرگی در دین مسیحی که از کتاب آوگوستینوس، تألیف کورنلیس یانس، که پس از مرگ وی منتشر شد، سرچشمه گرفت. این نهضت منحصراً جنبه‌ی کاتولیک رومی داشت بدون آنکه انعکاسی در جهان پروتستان داشته باشد. هدف اصلی آن بازگشت مردمان به تقدس شخصی بود، و به همین جهت بیشتر آثار یانسنیستها (پیروان یانسنیسم) جنبه‌ی صوفیانه داشته است. تعلیمات قدیس آوگوستینوس در باره‌ی عنایت ربّانی به صورتی خاص مورد توجه یانسن قرار گرفت، و او به این اصل معتقد شد که روح آدمی باید به مدد عنایت ربانی به خدا ایمان بیاورد، و بدون آن ایمان آغاز نمیشود. اعتقاد به تقدیر به صورتی افراطی در این نهضت پذیرفته شد و پیروان آن چندان به این اصل معتقد بودند که مخالفان ایشان آنان را "کالونیها" مینامیدند. ولی یانسنیسم علاقه‌ای به مذهب پروتستان نداشت و مذهب کاتولیک رومی را برای رستگاری واجب می‌دانست و مخالف رسیدن به حقانیت از راه ایمان تنها بود. به علت قدری بودن این آیین، و نیز به علت کم‌توجهی آن به آیین قربانی مقدس، و حمله‌ی به یسوعیان در باره‌ی آداب اعتراف، میان یانسنیستها و کلیسا اختلاف افتاد. این آیین در فرانسه، مخصوصاً درمیان خدمتگزاران کلیسا، ریشه دوانید، و این کشور بزودی با گالیکانیسم پیوستگی پیدا کرد، و سران کلیسا و دولت غالباً برای بر انداختن قدرت پاپ از یانسنیستها طرفداری میکردند. انتشار دومین اثر بزرگ این آیین، کتاب تناول مثای ربانی مکرر (۱۶۴۳) تألیف آ. آرنو، مخالفت یسوعیان و دومینیکیان را بر انگیخت. در ۱۶۵۳ پاپ اینوکنتیوس X پنج فقره از تعلیمات یانسنیستها را محکوم به ضلالت کرد، و در ۱۶۵۶ آرنو را از سوربون اخراج کردند. در این اوضاع و احوال، پاسکال که از سران آیین یانسنیسم بود، با کتاب ضد یسوعی خود، نامه‌های ولایتی، طوفانی بر انگیخت، و مدتی یانسنیستها تحت تعقیب و آزار قرار گرفتند. پ. کنل در اواخر این قرن یک ترجمه‌ی فرانسوی، از عهد جدید را با تفسیرهائی مبتنی بر آیین یانسن منتشر ساخت، که پاپ کلمنس XI آن را تحریم کرد. لوئی XIV سالخورده در صدد ریشه‌کن کردن آیین یانسن بر آمد و با دو فرمان دینشام دومینی (vineâm domini؛ ۱۷۰۵) و اونیگنیتوس (unigenitus؛ ۱۷۱۳) عملاً آیین یانسن را از کلیسا بیرون راند. دیر پورروایال که بزرگترین مرکز یانسنیسم بود بسته شد، و بیشتر پیروان این آیین از فرانسه گریختند. گالیکانیسم از ثبت رسمی اونیگنیتوس در فرانسه تا ۱۷۳۰ جلوگیری کرد. یانسنیسم، مخصوصاً در فرانسه، همچون تمایل خاصی در کلیسا باقی ماند، و به صورت وسواسهای افراطی نسبت به اجرای مراسم قربانی مقدس در آمد. در هلند سازمانی که زیر نظارت پاپ نبود به وجود آمد. اکنون اسقفهای یانسنیست در اوترشت و هارلم و

(۱)yam (۲)Yamato (۳)Jimmu Tenno (۴)Yamasaki (۵)Yamashita (۶)Yamagata (۷)Yamaguchi (۸)Yameogo (۹)Jamnitzer; Gemniczer (۱۰)Jahn (۱۱)Janáček (۱۲)Jansenism

دونتر وجود دارند. یانسنیستهای مستقل مقررات شورای ترانت را قبول دارنـد و، جـز از لحاظ اختلافهای خاص، شبیه کاتولیکهای رومی هستند. نخستین اسقف کاتولیکان قدیم تـوسط یـانسنیستها ارتسام یافت.

یانسن[1]، زاخـاریاس (zāxāriās yānsen)، ۱۵۸۰–۱۶۲۸ یا ۱۶۳۸، عینکساز هلنـدی؛ مـت لاهه. شهرت او بـه ایـن است کـه نخستین میکـروسکوپ را حـ ۱۵۹۰ ساخته است.

یـانسن[2]، کـورنلیس (kornelis yānsen)، ۱۵۸۵–۱۶۳۸، متأله کاتولیک رومـی هلنـدی. استاد الاهیات در لـوون (۱۶۳۰) و اسقف ایپـر (۱۶۳۶) شد. برای اصلاح زندگی مسیحیان طبق موازین و تعلیمات قدیس آوگـوستینوس کوشش کرد. دوست وی دورژیه دو اوران بود. اثـری که به زبان لاتینـی نـوشت، و پس از مـرگش تحت عنوان آوگوستینوس انتشار یافت (۱۶۴۲)، مـوجب بر انگیختـن نهضت یـانسنیسم (← یانسن، آیین) شد.

یان سوبیسکی[3] (yān sobieski) یـا **یـان III** (yān)، ۱۶۲۴–۹۶، شاه (۱۶۷۴–۹۶) لهستان، قهرمان اروپای مسیحی بر ضد ترکهای عثمانی. از یکی از خاندانهای قـدیم اشرافـی بود. در ۱۶۶۸ به فرماندهی سپاهیان لهستان منصوب شد. ترکهای عثمانی را در ۱۶۷۳ مغلوب کرد، و پس از مرگ میخائیل (← یان کازیمیر) بـه سلطنت انتخاب شد (۱۶۷۴). به منظور باز گرفتن پروس شرقی، با فرانسه (در ۱۶۷۵) و سوئد (در ۱۶۷۷) بر ضد فردریک ویلهلم، برگزیننده‌ی براندنبورگ، بـه پا خاست. در ۱۶۸۳ وزیر اعظم عثمانی، قره مصطفی، با سپاهی گران وارد مجارستان شد و وین را محاصره کرد. یان سوبیسکی، که در رأس قوای مشترک امپراطوری و لهستان، وین را از محاصره‌ی ترکها رهائی بخشید، و سپاهیان عثمانی را مغلوب، و ترکها را در مجارستان تعقیب کـرد. در ۱۶۸۴ یک اتحادیه‌ی مقدس با پاپ و امپراطور امپـراطوری مقدس روم و دولت ونیز تشکیـل داد. در ۱۶۸۴ پیمان صلحی با روسیه منعقد کرد که فرمانروائی روسیه را بر اوکرائین شرقی تأیید نمود. مساعی (۱۶۸۴–۹۱) وی بـرای اینکـه مـولداوی و والاکیا را از دست ترکان عثمانی بیـرون آورد، و به دریای سیاه راه یابد، بی‌نتیجه ماند. پس از او آوگوستوس II بـه سلطنت لهستـان رسید. با وفات یان، استقلال لهستان عملاً پایان یافت.

یـان کازیمیـر[4] (yān kāzimir) یـا **یـان II** (yān)، ۱۶۰۹–۷۲، شاه (۱۶۴۸–۶۸) لهستـان؛ پسر سیگیسموند III. به جای برادرش لادیسلاوس IV به سلطنت نشست. دوران آشفته‌ی سلطنت او در تاریخ لهستـان بـه "طوفـان" معـروف است. قزاقها به سرکردگی خملنیتسکی شوریدند، و خـان کـریمـه از آنـان پشتیبـانـی کـرد. یـان قـوای متحد قزاقها و تاتارها و ترکها را مغلوب کرد (۱۶۵۱)، ولی در ۱۶۵۴ قزاقها به اتحاد اوکرائین و روسیه رأی دادند، و تزار آلکسی میخائیلوویچ به لهستان هجوم کرد. در ۱۶۵۵، کارل X سوئد لهستان را زیر پا گذاشت، و فقط معجزه‌ی چستوخووا بود که پیشرفت وی را متوقف ساخت. فردریک ویلهلم، برگزیننده‌ی براندنبورگ، کـه در آغاز از متحدین سوئـد بـود، در ۱۶۵۷ بـه لهستان پیوست، و در نتیجـه، یان II مجبـور شد که فرمانروائی کامل او را به پروس شرقی بشناسد. به عـلاوه، بـه مـوجب پیمـان صلح اولیوا (۱۶۶۰)، قسمت شمالی لیـوونیا را به سوئد واگذار کرد. جنگ با روسیـه در ۱۶۶۷ به پایان رسید، و قسمت شرقی اوکرائین به تزار روسیـه واگـذار شد. یـان یک سال بـعـد از مـرگ زوجه‌اش استعفا داد (۱۶۶۸)، و در دیری در شهر نور فرانسه گوشه‌نشین شد. میخـائیـل ویسنیـوویتسکی[5] (mixāel visniovictski؛ ۱۶۳۸–۷۳) بـه جـای او انتخـاب شد، و پس از دوران آشفته‌ی سلطنت (۱۶۶۸–۷۳) او یان سوبیسکی به سلطنت نشست.

یانکرز[6] (yānkĕrz)، شهر (در ۱۹۷۰ جمـ ۲۰۴٬۳۷۰)، جزء ایالت نیو یورک، کشمت، بـر ساحـل شرقی رود هودسن. مـؤسسه‌ی پـژوهشی گیاهـی تامسن بویس در اینجاست

یانکی[7](yānki)، انگلا ینکی(yanki)، اصطلاحی که امریکائیان در اشاره به مردم ایالت نیو انگلند، و غیر امریکائیان، بالخاصه انگلیسها، برای اشاره به هر فرد امریکائی، به کار میبرند. ظاهراً این کلمه ریشه‌ی هلندی دارد و مصغّر اسم خاص یان (= جان) یـا ترکیبی از یان وکَس (هلندی، = پنیر) است که بدین ترتیب جـان پنیر معنـی میدهد. از ۱۶۸۳ دریازنـان قسمـت اسپـانیائـی ایالت مین به این لقب خوانـده میشدنـد، ولـی امریکائیان هلنـدی الاصل همیشه این عنـوان را داشته‌اند. از ۱۷۶۵ ایـن لقـب جنبه‌ی تحقیـر و توهین پیدا کرد، ولـی پس از انقـلاب امـریکا مردم نیو انگلند به داشتن این عنـوان بر خـود میبالیدند. در جنگ داخلی امریکـا عموماً شمالیها را به این لقب میخواندند.

یـانگ[8]، ادوارد (edwārd yāng)، ۱۶۸۳–۱۷۶۵، شاعر و نمایشنامه‌نـویس انگلیسی. پس از سر خوردن از زندگی سیـاسی، حـ ۱۷۲۴ وارد دستگاه روحانیت شد. در زمـان حیـات خود، در نتیجه‌ی انتشار منظومه‌ی مطوّل تعلیمی شکـوی، یا اندیشه‌های شبـانه در بـاره‌ی زندگـی و مـرگ و جاودانگی (۱۷۴۲–۴۵)، شهـرت فراوان یـافت. علاوه بر نوشتن یک مجمـوعه هجونامه به نـام مصیبت کلی (۱۷۲۵–۲۸)، ۳ تراژدی مطنطن نیـز تألیف کـرده است، بـوسیـریس (۱۷۱۹)، انتقـام (۱۷۲۱)، و برادران (۱۷۵۳).

یانگ[8]، اندرو (andru yāng)، ۱۹۳۲– ، رجل سیاسی سیاهپوست امریکائی. پدرش دندانپزشک بود. نخست به تحصیل دندانپزشکی علاقه نشان داد، پس از مـدتی که در دانشگاه هاروارد بود به سمینار علوم الاهی هارتفرد وارد شد. پس از اخذ درجه (۱۹۵۵) از این سمینار، مقام کشیشی در آلاباما یافت. در ۱۹۵۷–۶۱ در شهـر نیو یورک برای شورای ملی کلیساها کار کـرد، و در طـی این مدت با ← مارتین لوترکینگ ملاقات کرد.

یانگ به تنظیم قانـون حقـوق بشر ۱۹۶۴ کومک کـرد. در ۱۹۷۲ بـه نمایندگـی پنجمین بخش کنگره‌ای جورجیا انتخاب شد، که نخستین نماینده‌ی سیاهپوست در طـی یک قـرن بود. در پیروزی انتخاباتی ⇐ ج. کارتر مؤثـر بود. پس از انتخاب کارتر به ریاست جمهـوری، یانگ به نمایندگی کشمـت در سازمان ملـل متحد انتخاب شد (۱۹۷۶). در اوت ۱۹۷۹ از سمت خـود در سازمان ملل استعفا داد.

یانگ[8]، اوون دی. (owən di yāng)، ۱۸۷۴–۱۹۶۲، وکیل دعاوی امریکائی و مدیـر شرکت. در بستن وکالت میکرد و سپس به نیو یورک رفت و مشاورت قضائی، و سپس ریاست هیئت مدیره‌ی شرکت جنرال الکتریک را داشت (۱۹۲۲–۳۹). در ۱۹۲۴ نماینده‌ی امریکا در کنفـرانس غرامات جنگ بود. در ۱۹۲۹ که ریاست این کنفرانس را داشت، طرحی به نـام ← طـرح یانگ برای پرداخت غرامتهای جنگ I از طـرف آلمـان تهیه کرد.

یانگ[8]، بریگم (brigəm yāng)، ۱۸۰۱–۷۷، رهبر امریکائی ← کلیسای عیسی مسیح قدیمین متأخر، و شاید از بزرگترین پیشوایـان فـرقه‌ی مورمونها. به سرپرستی گـروهـی از مـورمونها آنان را به جامعه‌ی مورمـونهـا در کـرتلنـد[9] (kĕrtlənd)، اوهـایو، بـرده پس از شکنجـه‌ی مورمونهـا در میسوری شهـرت پیـدا کرد، و در کوچ کردن به نوو، ایلینوا، رهبری بـا او بود. بعد از کشتـه شدن (۱۸۴۴) جوزف سمیث، بزرگترین شخصیت مورمونها شد، و مهاجرت به غرب را در ۱۸۴۶–۴۷ رهبری میکرد، و ماندگار شدن مورمونها در سالت لیک سیتی بـه سرپرستی او صورت گرفت. در اینجا حکومت تعاونـی الاهـی را که رشد فراوان یـافت تأسیس کـرد. یانگ ریاست کلیسا را داشت و پس از تأسیس حکومت موقتی کشمت، فرمانـداری ارضی نیـز با او بود. در نزاع میان کشمت و مورمونها، که به فرستادن نیروهای نظامی انجامید (۱۸۵۷–۵۸)، از قطع رابطه‌ی آشکار با دولت کشمت اجتناب کـرد. بـا آنکه بیشتر به داشتن چند همسر (ظاهراً روی هم رفته ۲۷ زن گرفته بـوده است) شهـرت دارد، از لحاظ اخلاقی مردی سختگیر بود و در رهبری شایستگی فراوان داشت.

یانگ[10]، تامس(tāməs yāng)، ۱۷۷۳–۱۸۲۹، فیزیکدان، پـزشک، و مصرشناس انگلیسی. در ۱۷۹۹–۱۸۱۴ در لندن به حرفه‌ی پزشکی اشتغال داشت. سخنرانیهـای او (۱۸۰۱–۰۳) در بـاره‌ی فلسفه‌ی طبیعـی گـردآوری شد، و تحـت عنـوان مجموعه‌ی سخنرانیهای در باره‌ی فلسفه‌ی طبیعی و هنرهای مکانیکی انتشار یافت (۱۸۰۷). مفهـوم فیزیکـی جدید انرژی را عـرضه داشت. در سازوکار رؤیت و در نور شناخت صاحبنظـر بـود، و نظریه‌ای در باره‌ی رؤیت رنگها (← رنگ، در رؤیـت) بیان کرد که اکنون به **نظریه‌ی یانگ ـ هلمهـولتس** معروف است؛ در ساختمان چشم و در آستیگماتیسم

(۱)Janssen; Jansen (۲) Janssen (۳)John (Sobieski) (۴)John (Casimir) (۵)Wisniowiecki (۶)Yonkers (۷)Yankee (۸)Young (۹)Kirtland (۱۰)Young

مطالعاتی کرد. شهرت یانگ بالاخص در احیای نظریه‌ی موجی نور در مقابل نظریه‌ی ذره‌ای آن است (← نور) که بر اساس اصل تداخل بیان کرد (۱۸۰۱). همین نظریه را در پدیده‌های انکسار و پراکند نور به کار بست (۱۸۰۹). تنوع معلومات و تبحر یانگ از اینجا پیداست که در باره‌ی کشندها، کشف خطوط لوح شهر رشید (← روزتا)، توضیح مولینگی (۱۸۰۴) سهیم بوده، و ← ضریب یانگ را بیان کرده است.

یانگ[1]**، ثیودور کایلر** (tiodor kāylər yāng)، ۱۹۰۰— ، مستشرق امریکائی، استاد زبان فارسی دانشگاه پرینستن. در ۱۹۲۷—۳۵ در رشت عضو هیئت مبلغان دین مسیح بود. پس از آن عضو مؤسسه‌ی شرقی شیکاگو (۱۹۳۵—۳۸) و عضو دانشگاه تورونتو (۱۹۳۸—۴۷) بود. در ۱۹۵۱ وابسته‌ی مخصوص سیاسی سفارت امریکا در تهران شد. در نوشتن و ویراستن کتاب فرهنگ و شکل اجتماعی شرق نزدیک (۱۹۵۱) سرپرست و سهیم بود.

یانگ[1]**، جفری وینثروپ** (jefri wintrəp yāng)، ۱۸۷۶—۱۹۵۸، نویسنده‌ی انگلیسی، صاحبنظر در کوهنوردی. در ۱۹۱۴ رکورد جالب توجهی در صعود کوههای آلپ به دست آورد. در جنگ I فرماندهی واحد آمبولانس بریتانیائی در بلژیک، فرانسه، و ایتالیا را بر عهده داشت. گرچه یک پای خود را از دست داد، به کوهنوردی ادامه داد. نویسنده‌ی کتاب کوهپیمائی (۱۹۲۵، چاپ هفتم ۱۹۴۹) است.

یانگ[1]**، چارلز اوگاستس** (cārlz ogāstəs yāng)، ۱۸۳۴—۱۹۰۸، منجم امریکائی، مت نیو همپشر. طبقه‌ی برگردان جو خورشید را کشف، و اثبات کرد که تاج خورشید گازی است. از پیشتازان تحقیق در طیف خورشید است و آزمایشهائی برای عکسبرداری از زبانه‌های خورشید کرده است. از جمله‌ی آثار او خورشید (۱۸۸۱)، اصول علم نجوم (۱۸۹۰)، و درسهائی در علم نجوم (۱۸۹۱) است.

یانگ[2]**، چن‌نینگ** (cen-ning yāng) ۱۹۲۲— ، فیزیکدان چینی، پس از پایان تحصیلاتش در چین به کشت رفت، و استاد مؤسسه‌ی مطالعات عالیه شد (۱۹۵۵). آزمایشهایی که با همکاری تسونگ‌دائو لی انجام داد (۱۹۵۶) به این کشف انجامید که هسته‌های اتم، در ضمن تلاشی، ذراتی در جهات خاص صادر میکنند. این دو دانشمند از این آزمایش چنین نتیجه گرفتند که اصل تقارن کلی ذرات در محیط هسته‌ای معتبر نیست، و همین موجب شد که مشترکاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۷ در فیزیک شوند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

یانگ، ضریب[3] (zaribe yāng)، ضریب کشانی در مورد سیم کشیده‌ای یا میله‌ای که تحت تأثیر کشش یا فشردگی قرار گرفته است، و آن خارج قسمت تلاش وارد بر مقطع سیم یا میله است بر دگرونی طولی (← کشانی، قسمت I).

یانگ، طرح[4] (yāng)، طرحی که از طرف اروون دی یانگ، نماینده‌ی کشمت در کمیسیون غرامات جنگ پیشنهاد شد و به تصویب رسید (۱۹۲۹). در این طرح، که در باره‌ی پرداخت غرامات جنگ از طرف آلمان به متفقین بود، جنبه‌ی مالی بیشتر از جنبه‌ی سیاسی در نظر گرفته شده بوده است. نیز ← داز، نقشه‌ی.

یانگتسه[5] (yāngtse) یا **یانگتسه کیانگ** (-kiāng) [چینی، ← رود مملکت یانگ]، طویلترین رود چین و آسیا، به طول ح ۵٬۵۰۰ کم. از کوههای کونلون شرقی در تبت در ارتفاع ح ۴٬۸۸۰متری سرچشمه میگیرد. از چونگ‌کینگ، هانکو، و نانکینگ میگذرد، و نزدیک شانگهای به دریای چین شرقی میریزد. مسیر علیای آن تا ملتقایش با رود مین، کینشا (kinša) یا کینشاکیانگ [← رود شنهای زرین] نام دارد. از معابر مهم داد و ستد در چین میانی است، ۹۴۰ کم از آن تا هانکو قابل کشتیرانی با کشتیهای اقیانوسپیما است. بین شهرهای چونگ‌کینگ و ایچانگ گردنه‌هائی دارد که به عظمت و زیبائی مشهور است، ولی کشتیرانی را از ایچانگ به بعد مشکل و خطرناک می‌کند. ریزابه‌های عمده‌ی یانگتسه از ل یالونگ، مین، کیالینگ، و هان، و از چ رود وو میباشد. با ریزابه‌هایش پهنه‌ای به وسعت بیش از ۱۹۴٬۰۰۰ کم را مشروب میسازد. بندرت طغیان ۲۵۰ کمی را مشروب میسازد. پل عظیم آن در نانکینگ ۶٬۷۰۵ متر طول دارد.

یانگتسه کیانگ، رود، چین، ← یانگتسه.

یانگ لی، امپراطور چین، ← کانال بزرگ.

یانگچو[6] (yāngcō)، سابقاً **کیانگتو**[7] (-kiāng-tu)، شهر تجارتی (در ۱۹۷۰ حه ۲۱۰٬۰۰۰)، در ایالت کیانگسو، ش چین، بر یون‌هو (کانال بزرگ). در ۱۲۸۲—۸۵ مارکو پولو، به فرمان قوبلای قاآن، حاکم آنجا بود، و در آن زمان یانگیو (yāngiu) نام داشت. در زمان سلسله‌های سونگ و تانگ اهمیت داشت.

یانگ چین: ← سونگ، سلسله.

یانگزتاون[8] (yāngztān)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۳۹٬۷۸۸)، ل‌ش ایالت اوهایو، کشمت بر رود مهونینگ[9] (məhoning). به علت نزدیکی منابع آهن و زغال، یکی از بزرگترین مراکز صنایع آهن و فولاد کشمت است. کارخانه‌های ساختن ماشین‌آلات، وسایل حمل و نقل و فراورده‌های کائوچوئی نیز دارد. مقر دانشگاه این شهر است.

یانگکو، چین، ← تای‌یوان.

یانگ کوانگ: ← سونگ، سلسله.

یانگهازبند[10]**، سر فرانسیس ادوارد** (sər* frānsis edwārd yānghāzbənd)، ۱۸۶۳—۱۹۴۲، پوینده و نویسنده‌ی بریتانیائی، مت هندوستان. منچوری (۱۸۸۶) و مغولستان (۱۸۸۷) را پوئید. سپس به تبت اعزام شد. در ۱۹۰۴ دالائی لاما را وادار به امضای پیمانی کرد که به موجب آن تبت به روی تجارت مردم مغربزمین گشوده شد. از آثارش قلب یک قاره (۱۸۹۸) و هند و تبت (۱۹۱۲) است.

یان ماوریتس[11] (yān mārits)، ۱۶۰۴—۷۹، سردار و مدیر مستعمراتی هلندی، نوه‌ی برادر ویلیام خاموش. شرکت هند غربی هلند وی را به فرمانداری کل متصرفات جدید خود در برزیل گماشت. یان لش برزیل را از تصرف پرتغالیها خارج کرد، و، برای تأمین تجارت برده، چند پایگاه را در سواحل گینه‌ی افریقا متصرف شد. مدیر لایقی بود، و برای توسعه و پیشرفت برزیل طرحهای وسیعی ریخت. ایالت پرنامبوکو را تأسیس، و شهر رسیفه را تجدید بنا کرد. با همه‌ی اینها، مدیران شرکت خرجهای گزاف او را مورد تنقید قرار دادند. بنا به تقاضای خودش از برزیل فرا خوانده شد (۱۶۴۳). در جنگهای سی‌ساله در اروپا چند بار فرماندهی داشت؛ پس از ۱۶۴۷ فرماندار کلیوز، مارک، و راونسبرگ بود، و در ۱۶۵۲ از امرای امپراطوری مقدس روم شد، در ضمن مهین‌سرور شهواران مهمان‌نواز هم شد.

یان مایِن[12] (yān māyen)، جزیره (۳۸۰ کم، جه ۸)، در قشم، متعلق به نروژ (از ۱۹۲۹)، ح ۴۸۰کیلومتری ل گرونلند. نوار باریکی از اراضی توندرا است و در کوه برنبرگ[13] (berenberg)، که آتشفشان خاموشی است، ارتفاع آن به ۲٬۵۵۲ متر میرسد. ایستگاه هواشناسی و بیسیم دارد. در ۱۶۰۷ توسط هنری هودسن کشف شد.

یان نپوموکی (yāne nepomuki)، قدیس، ← ونسلاوس، امپراطور.

یانوس: ← ساوانا؛ لانوس.

یانوس[14] (yānos)، در دین روم، خدای "آغاز" زمانی و مکانی. چون خدای آغاز مکانی بود بر درها و دروازه‌ها سرپرستی داشت. از جنبه‌ی خدائی آغاز زمانی سرپرست اولین ساعت روز، اولین روز ماه، و اولین ماه سال بود (اسم اولین ماه سال مسیحیان از نام وی مشتق است). به صورت دو سر که پشت به هم داده‌اند تصویر میشد.



یانوس

(۱)Young (۲)Yang (۳)Young's modulus (۴)Young Plan (۵)Yangtze-Kiang (۶)Yangchow; Yang-chou (۷)Kiangtu (۸)Youngstown (۹)Mahoning (۱۰)Younghusband (۱۱)John Maurice of Nassau (۱۲)Jan Mayen (۱۳)Beerenberg (۱۴)Janus

یانوش[1] (yānoše) یا **یانوش زاپولیا** (yānoš zāpolyā) ۱۴۸۷-۱۵۴۰، پادشاه (۱۵۲۶-۴۰) مجارستان و امیر (۱۵۱۱-۲۶) ترانسیلوانی، پسر استفان زاپولیا. رهبر اشراف ضد خارجی مجار بود، و به کوشش وی، مجلس شور مجارستان فرمانی صادر کرد (۱۵۰۵) که انتخاب فرمانروایان خارجی را به سلطنت مجارستان پس از مرگ اولادیسلاوس II ممنوع می‌کرد. یانوش، برای اینکه وضع خود را از لحاظ جانشینی اولادیسلاوس استوار سازد، در صدد ازدواج با آنا، دختر اولادیسلاوس، برآمد، ولی خواستگاری او پذیرفته نشد، و به وسیله‌ی انتصابش به امارت ترانسیلوانی از دربار طرد شد. وصلت آنا با فردیناند اتریش (که بعداً به عنوان فردیناند I به امپراطوری رسید) یانوش را خشمگین ساخت، واحتمالاً به همین سبب از کمک کردن به لوئی II درنبرد (۱۵۲۶) موهاچ خودداری کرد. پس از کشته شدن لوئی، یانوش به وسیله‌ی اشراف مجارستان به سلطنت این کشور انتخاب شد، ولی فردیناند اتریش، به استناد وصلت خود با آنا و توافقهای دیگر، مدعی سلطنت مجارستان شد، و در ۱۵۲۷ یانوش را مغلوب کرد، و مخالفین یانوش وی را به سلطنت برداشتند. در ۱۶۲۹ ترکهای عثمانی مهاجمات خود را به مجارستان آغاز کردند. یانوش موقع را مغتنم شمرد، و سپاهیان فردیناند را مغلوب، و تاج را تسلیم سلطان سلیمان I کرد. سلیمان یانوش را در سلطنت ابقا کرد. ولی قدرت واقعی در دست سلطان سلیمان بود. مبارزه میان یانوش و فردیناند تنها هنگامی پایان یافت که یانوش چون فرزندی نداشت، موافقت کرد که پس از مرگ وی تاج و تخت مجارستان به فردیناند برسد. ولی چند ماه بعد که یانوش دارای فرزندی شد (یانوش سیگیسموند)، این موافقتنامه کان لم یکن تلقی شد. پس‌از مرگ یانوش I، پسرش، یانوش، II، به سلطنت رسید،

یانوش[2] II (yānoš) یا **یانوش سیگیسموند زاپولیا** (yānoš sigismund zāpolyā)، ۱۵۴۰-۷۱، شاه مجارستان و امیر ترانسیلوانی؛ پسر یانوش I. مادرش دختر سیگیسموند I (شاه لهستان) بود، و ازین طریق با خاندان یاگیلو بستگی داشت. در ۱۵۴۰ به جای پدر به سلطنت رسید. سلطان سلیمان I، به بهانه‌ی حمایت از منافع کودک، در ۱۵۴۱ به مجارستان لشکر کشید، و پایتخت آن بودا (← بوداپست) را گرفت، و آن تا ۱۵۰ سال در دست دولت عثمانی ماند. وی یانوش را امارت ترانسیلوانی داد. دسته‌ی طرفدار اتریش یانوش را خلع کرد (۱۵۵۱)، ولی در نتیجه‌ی مداخله‌ی سلطان سلیمان I، دیت (مجلس شور) ترانسیلوانی او را فرا خواند (۱۵۵۶). در ۱۵۶۲، اتریش با دولت عثمانی صلح کرد، و یانوش را به امارت ترانسیلوانی شناخت. در ۱۵۶۸، که پیمان ترک مخاصمات به مدت ۸ سال بین امپراطور ماکسیمیلیان و سلطان سلیم I منعقد شد، فرمانروائی یانوش بر ترانسیلوانی تأیید گردید. بدین ترتیب مجارستان به ترانسیلوانی و یک قسمت تابع اتریش و یک قسمت تابع عثمانی منقسم شد. از وقایع برجسته‌ی دوران یانوش این است که مجلس شور ترانسیلوانی مذهب کالون را به عنوان مذهب رسمی آن سرزمین شناخت، پس از یانوش، امارت ترانسیلوانی به ستفان باتوری رسید.

یانوش زاپولیا: ← یانوش I، شاه مجارستان.

یانوش سیگیسموند زاپولیا: ← یانوش II، شاه مجارستان.

یانه، وادی، رود اسپانیا، ← گوادیانا.

یانه‌سر (yane.sar)، بخش (جه ۱۸'۳۹۱ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران). کوهستانی و جنگلی است. بیشتر آبادیهای آن در طرفین رود نکا قرار دارند. محصولاتش برنج و غلات است. به موجب تصویب نامه‌ی اسفند ماه ۱۳۳۳ هش بخش یانه‌سر در شهرستان بهشهر تشکیل شد. مرکزش، **یانه‌سر** (جه ۳۲۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۵کیلومتری جش بهشهر قرار دارد.

یانینا، یونان، ← یوآنینا.

یانینگس، امیل: ← فرشته‌ی آبی.

یانیه، شهر، ← یوآنینا.

یاواتا[3] (yāwātā) یا **یاهاتا**[4]، شهر (جه ۳۲۳' ۱۶۳)، ل جزیره‌ی کیوشو، ژاپن، مرکز صنعتی عمده‌ی جزیره. نزدیک آن کارخانه‌های فولادسازی و معادن زغال است. در ۱۹۶۳ شهرهای **کوکورا، موجی، توباتا**[5] (tobātā)، **واکاماتسو،** و یاواتا ضمیمه‌ی یکدیگر شدند و شهر ⇐ **کیتاکیوشو** را، که اکنون هر یک قسمتی از آن است، تشکیل دادند.

یاور[6]**، ایوار** (ivār yāver)، ۱۹۲۹-، فیزیکدان نروژی ـ امریکائی، متولد برگن، نروژ. مهندس فنی از انستیتوی تکنولوژی نروژ بود، در ۱۹۵۴ به کانادا عزیمت کرد، و در شرکت جنرال الکتریک کانادا به کار پرداخت در ۱۹۵۶ عازم نیو یورک شد. در این شهر به رشته‌ی فیزیک علاقه پیدا کرده به ادامه‌ی تحصیل پرداخت. و در ۱۹۶۴ از انستیتوی پولیتکنیک نیو یورک به اخذ درجه‌ی دکتری نایل‌آمد. در آزمایشگاههای جنرال الکتریک کار کرد. توجه خود را به فیزیک حالت جامد معطوف داشت. با استفاده از "اثر تونل"، جفت شدن الکترونها را در فوق هادیها آشکار ساخت، و توانست انرژی چنین جفتهای الکترونی را اندازه‌گیری کند. همین موجب شد که برنده‌ی سهمی (⇐ ل. اساکی و ⇐ ب. جوزفن) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۳ در فیزیک شود. نیز← نوبل، جوایز، جدول.

یاورگ، یولیوس واگنر: ← واگنر یاورگ.

یاوز سلطان سلیم: ← سلیم I.

یاولنسکی[7]**، آلکسی فون** (aleksi fon yălenski)، ۱۸۶۴-۱۹۴۱، نقاش روسی. در ۱۹۸۶ به مونیخ رفت و با کاندینسکی دیدار کرد، که با وی همکارشد. در۱۹۰۵به فرانسه‌رفت وبا هانری ماتیس که از چهره‌های برجسته فویسم بود همکاری کرد. در بازگشت به مونیخ بار دیگر با کاندینسکی به کار پرداخت، و به گروه هنرمندان معروف به "سوارکار کبود" پیوست. صورتها و مناظری که ساخته از هنر فولکلور و تفکر مذهبی برخوردار است. از ۱۹۱۶ به نمایش دادن انتزاعی سر انسان پرداخت. بسیاری از آثارش در موزه‌ی هنری پازادنا (کالیفرنیا) موجود است.

یاهاتا، ژاپن، ← یاواتا.

یاهو، شاه اسرائیل، ← یهو.

یبروح الصنم، گیاه دائمی[1] ← مهرگیاه.

یبغو: ← خلخ.

یبغو، موسی (yabqu)، معروف به **یبغو کلان،** پسر سلجوق (← سلاجقه). پس از استیلای سلاجقه، طغرل بیگ زمین خاور و ولایت بست و هرات و اسفزار و سیستان و کابل بدو داد. ضبط دیگر نام وی بیغو (bayqu) است.

یبغو کلان: ← یبغو، موسی.

یبنئیل: ← یبنه

یبنه[8] (yabna) یا **یبنئیل** (yabna'il) [عبری، ← یهوه آن را میسازد]، شهر (جه ۵'۲۵۰) قدیمی در قسمت مرکزی فلسطین اشغالی؛ یکی از مراکز فلسطینیان که بدست یهودا مکابی ویران و بعدها مجدداً آباد شد. پس از سقوط اورشلیم، و سپاسیانوس به خاخام یوحنان بن زکای اجازه داد که در این شهر سکنی گرفته مدرسه‌ای دایر کند، این شهر، بجز مدت کوتاهی تا قیام (۱۳۱ب‌م) شمعون برکوخبا، مرکز یهودیت بوده است. در قرون وسطی صلیبیان در آنجا استحکاماتی به وجود آوردند. در جنگی که پس‌از تقسیم فلسطین در ماه مهٔ ۱۹۴۸ درگرفت شهر به‌سختی آسیب دید.

یبوسیان[9] (yabos-)، نام قبیله‌ای که قبل از عبریها اورشلیم را در تصرف داشت (پیدایش ۱۶.۱۰؛ ۲۱.۱۵؛ اعداد ۲۹.۱۳؛ داوران ۲۱.۱؛ ۱۰.۱۹-۱۱؛ دوم سموئیل ۶.۵، اول پادشاهان ۲۰.۹).

یبوق[10] (yabbuq) [عبری، ← خالی‌شده]، رودی به طول ح ۱۳۰ کم، در لغ اردن هاشمی، که به طرف غ جاری است و در ل اریحا به ← نهر اردن میریزد. دره‌ی آن یک مرز طبیعی است. مطابق نوشته‌ی کتمة، یعقوب بر کرانه‌ی ج آن با فرشته کشتی گرفت و پیروز شد (پیدایش ۲۲.۳۲؛ اعداد ۲۴.۲۱؛ تثنیه ۳۷.۲؛ ۱۶.۳؛ یوشع ۲.۱۲؛ داوران ۲۲.۱۲.۱۱). نام کنونی آن **وادی زرقاء** (zarqā'؛ ← نهر کبود) است.

یپ[11] (yap) یا **یاپ،** دسته جزیره (۶۰ کم؛ جه ۲'۸۵۶)، غ فکه، غ جزایر کارولین. پایگاه اصلی کابل زیر دریائی فکه، و مرکز فرستنده‌ی رادیوئی مهمی است. مرکب از ۱۴ جزیره است که آهنگ مرجانی آنها را فرا گرفته. در ۱۷۹۱ اسپانیائیها آن را کشف کردند، و در ۱۸۹۹ آن را به آلمان فروختند. در ۱۹۲۱ تحت قیمومیت ژاپن قرار گرفت. در جنگ II ژاپنیها در اینجا پایگاه هوائی داشتند. در ۱۹۴۷ از سرزمینهای تحت سرپرستی کشت شد. بومیان آن پول سنگی به کار میبرند.

یپر، ایالت فلاندر، ← ایپر.

یپرم خان: ← یفرم (یا یپرم) خان.

یپس، خوان د: ← یوحنای صلیبی، قدیس.

یترون[12] (yatrun) یا **یثرون** [عبری، ← فضل

(۱)John (Zapolya) (۲)John (Sigismund Zapolya) (۳)Yawata (۴)Yahata (۵)Tobata (۶)Giaever (۷)Jawlensky (۸)Jamnia (۹)Jebus; Jebusi; Jebusite (10)Jabbok (11)Yap (12)Jethro

او]، کاهن مدینی (← مدین یا مدیان) کوه سینا، پدر زن حضرت موسی (خروج ۲.۲۱، ۳.۱، ۱۸.۳، ۱۸.۱۸). به نام رعوئیل (ra'u'il؛ خروج ۱۸.۲، اعداد ۱۰.۲۹) و حوباب (hubāb؛ داوران ۴.۱۱) نیز آمده است. نام پدر زن موسی در قرآن نیامده، ولی مفسران او را شعیب پیغمبر دانسته‌اند، و داستان زن گرفتن موسی از مدین هنگام فرار از مصر در قرآن، سوره‌ی قصص آیه‌ی ۲۲ به بعد، آمده است.

یتیمة الدهر (yatimato 'd.dahr) [یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر]، کتابی به عربی، تألیف ابو-منصور عبدالملک ثعالبی، در باب شعرا و ادبای عربی‌نویس اواخر قرن ۴م و اوایل قرن ۵م هق که معاصر یا مؤلف بوده‌اند. مؤلف تألیف کتاب را در ۳۸۴ هق شروع کرده است، اما نسخه‌ی نهائی آن را ح سالهای ۴۰۲ و ۴۰۷ هق به پایان رسانیده، و آن را به امیر ابوالعباس مأمون ابن مأمون خوارزمشاه اهدا کرده است. یتیمة الدهر تذکره‌مانندی است در وصف احوال و آثار شاعران و نویسندگان معروف عصر و مشتمل است بر ۴ قسم: (۱) در محاسن اشعار اهل شام و مصر و جزیره، (۲) در محاسن اشعار اهل عراق، (۳) در محاسن اشعار اهل ری و بلاد جبال، و (۴) در محاسن اشعار اهل خراسان.

باآنکه مؤلف به نقل اشعار و آثار معاصران بیشتر نظر دارد تا به بیان احوال آنها، باز کتاب مشحون است از فواید گوناگون تاریخی و ادبی، و مخصوصاً قسم ۳م و ۴م آن برای تاریخ و ادبیات ایران اهمیت مخصوص دارد. همچنین، به سبب احاطه‌ای که ثعالبی در انواع مسائل ادبی خاصه در بحث سرقات دارد، کتاب وی از جهت نقد ادبی هم شامل فواید بسیار است. بیست سالی بعد از اتمام تألیف کتاب، مؤلف ذیلی تکمله‌مانند هم جهت رفع نقایص آن تألیف کرد، که تتمة الیتیمه نام یافت، و غیر از تکمیل مباحث راجع به شعرا و نویسندگان مذکور در یتیمه، حاوی احوال و اقوال جمع دیگری از شعرا و نویسندگان عربی‌نویس دیگر بود که نام ایشان در یتیمة الدهر نیامده بود. یتیمة الدهر در دمشق در ۴ مجلد، و تتمة الیتیمه در تهران در ۲ مجلد طبع شده است، و کتاب دُمْیَةُ القَصْر باخرزی هم در واقع تکمله و تقلید یتیمة الدهر به شمار است.

یثرب، نام قدیم شهر مدینه.

یجرسهدولا[1] (yajar.sahdusā) [عبری، ← تودەسنگ نشانه]، نام دیگر جلعید یا مصفه.

یجور وِدا: ← ودا.

یحصب، ناحیه: ← ظفار، پایتخت باستانی.

یحنة ابن رؤبه: ← محمد ص، قسمت ۴۵.

یحیی، امامزاده، نام چند بنا در ایران (← امامزاده). ۱- در تهران. مدفن یحیی، فرزند امام دوم، که مقبره‌ی برادرش امامزاده محمد نیز مجاور آن است. بنای قدیم منهدم شد، در جای آن بنای تازه‌ساز هشت‌ضلعی به همان سبک، و مزین به آینه‌کاری و کاشیکاری، با گنبد ۱۲ضلعی ساخته شد. دارای صندوق منبت مورخ ۸۹۵ هق، اثر ملکشاه غازی است؛ روی در قدیمی نام قرابشاره (بانی) و دیو حسن (معمار) مذکور است. ۲- در ساری. بقعه‌ی آجری ساده دارای صندوق منبت مورخ ۸۴۹ هق (وقف خواجه حسن کاتب فخرالدین مطهر)، و در منیّت (وقف رستم ابن نظام) عمل فخرالدین نجار. ۳- در گنبد قابوس. زیارتگاه بسیار معتبر دشت‌گرگان، مدفن یحیی ابن زید. بنای جدید به جای بنای پیشین در ویرانه‌های جرجان برپا شده است. مردم دشت گرگان آن را قرنگی امام (qaran-gi) [← امام تاریک] میخوانند، و بسیار مجربش میدانند. ۴- در ورامین (← ورامین، شهر). ۵- در همدان. بقعه‌ی وسیع، مدفن یحیی منسوب به فرزندی حضرت علی ع. وضع معماری آن شبیه معماری قرن ۴۸ هق است. قطعات صندوق منبت ممتاز عتیقه هنوز باقی است.

یحیی، حضرت: ← یوحنای معمدان.

یحیی، شاه، پادشاه آل مظفر، ← شاه یحیی.

یحیی‌آباد (yahya.ābād)، ده (جم ۱٬۲۳۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قاقزان، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۰ کیلومتری ل‌ش ضیاءآباد. محصولاتش غلات، پنبه، کرچک، چغندر قند، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد.

یحیی ابن ابی منصور، ابوعلی (yahye 'bne abi mansur)، فت ح ۲۱۶ هق، منجم ایرانی الاصل رصدهای مامونی، مؤلف رسائل و جداول نجومی. نوه‌اش **هارون ابن علی**، فت ۲۸۸ یا ۲۸۹ هق، مؤلف زیجات و سازنده‌ی آلات رصد بود.

یحیی ابن احمد سامانی (yahya 'bne [ابوزکریا یحیی]، شاهزاده‌ی سامانی و برادر امیر نصر II سامانی. وی در ۳۱۷ هق، به تحریک ابوبکر خباز اصفهانی و جمعی از دیالمه و علویان، با دیگر برادران که مانند خود او در زندان بودند، بر برادر خود امیر نصر بشورید، و امیر نصر به بخارا باز آمد، و شورش آنها را فرو نشاند. یحیی به سمرقند و از آنجا به بلخ و نشاپور گریخت، و عاقبت به بغداد افتاد، و در آنجا وفات یافت. قولی هم هست که با یکی از برادرانش، به نام منصور، خود را به نصر II تسلیم کرد.

یحیی ابن البطریق (yahya 'bne 'l.betriq)، پسر ابویحیی البطریق، و از مترجمان علوم به زبان عربی. گویند مامون او را برای اختیار کتب حکمت و آوردن آنها به بغداد، به روم فرستاد. از آثار او ترجمه‌ی کتاب‌الحیوان ارسطو، و از تألیفات او کتاب السمومات و کتاب اجناس الحشرات است.

یحیی ابن خالد برمکی: ← یحیی برمکی.

یحیی ابن زکرویه، ابوالقاسم: ← قرامطه.

یحیی ابن زید (yahya 'bne zeyd)، ۹۸–۱۲۵ هق، از دلاوران و قیام‌کنندگان بنی هاشم در زمان بنی امیه، و پسر زید ابن علی امام زیدیه. وی با پدرش زید در خروج بر بنی امیه شرکت کرد، و بعد از کشته شدن (۱۲۲ هق) پدر، به بلخ رفت. نصر ابن سیار به دستور یوسف ابن عمر، والی عراق، او را بگرفت. اما ولید، خلیفه‌ی اموی، دستور داد تا او را آزاد کنند. نصر ابن سیار او را یله کرد، و دستور داد تا خراسان بگذارد و نزد خلیفه آهنگ کند. یحیی به سرخس رفت و یک‌چند در آنجا بماند. عامل سرخس، به دستور نصر ابن سیار، او را از آنجا براند، و او به بیهق رفت، و با عامل نشاپور، نامش عمرو ابن زراره (amre 'bne zorāra)، جنگ کرد و او را بکشت و به سوی هرات رفت. نصر ابن سیار لشکر به دفع او فرستاد و وی در جوزجانان به قتل رسید، و او را به دار آویختند، و همچنان بر دار بماند تا ابومسلم خراسانی پدید آمد و بر خراسان استیلا یافت، و جسد او را از دار فرود آوردند و دفن کردند.

یحیی ابن سرافیون (yahya 'bne sarāfiun)، نة نیمه‌ی دوم قرن ۳م هق (در دمشق)، پزشک مسیحی. دو کتاش به زبان سریانی نوشته که یکی از آنها به زبان عربی و لاتینی ترجمه شده و در قرون وسطی کمال شهرت را داشته است.

یحیی ابن سعید انطاکی: ← انطاکی.

یحیی ابن عبداللطیف سیفی قزوینی: ← صدیق الممالک.

یحیی ابن عبدالله علوی: ← فخ

یحیی ابن عدی، ابوزکریا (abu.zakariyyā yāhya 'bne adiyy)، ۲۸۰–۳۶۴ هق، فیلسوف و عالم منطق، اهل تکریت، عراق. شاگرد فارابی بود، و کتابهای بسیار از سریانی به عربی ترجمه کرد. از کتب اوست، تهذیب الاخلاق و شرح مقالة الاسکندر در فرق میان جنس و ماده، و رساله‌ای در رد ترکیب اجسام از اجزاء لایتجزی، و از ترجمه‌های او نوامیس از افلاطون است.

یحیی ابن عزیز: ← حمادیان.

یحیی ابن غالب، منجم: ← ماشاءالله یهودی.

یحیی ابن غانیه: ← مرابطون.

یحیی ابن ماسویه: ← ابن ماسویه.

یحیی ابن مجدالدین اسماعیل: ← قاضی رکن‌الدین.

یحیی ابن محمد: ← محیی‌الدین مغربی.

یحیی ابن یحیی لیثی اندلسی: ← مالک ابن انس.

یحیی اسکندرانی[2]، ملقب به **فیلوپونوس**[3] (filoponos)، [یه، ← کوشا]، نة در اسکندریه در نیمه‌ی اول قرن ۶م، فیلسوف مسیحی. شرح‌های مفصلی بر آثار ارسطو نوشت و در ترکیب فلسفه‌ی مشائی با معتقدات مسیحی سخت کوشید. ایساغوجی فرفوریوس و حساب نیکوماخوس را نیز شرح کرد، نخستین رساله‌ی نجومی باقیمانده از روزگار قدیم از او است. بسیار آزادی فکر داشت و بعضی از نظریات او در فیزیک و مکانیک به صورتی شگفت‌انگیز اصالت دارد. با توسل به تجربه، بر خلاف نظر ارسطو، معتقد بود که اجسام بزرگ زودتر از اجسام کوچک سقوط نمیکنند؛ نیز نظر ارسطو را در باره‌ی محال بودن خلأ قبول نداشت. از روی شرح ایساغوجی وی، طبقه‌بندی ارسطوئی علوم به فلاسفه‌ی مسلمان و سپس به فلاسفه‌ی یهودی انتقال یافت.

یحیی المأمون: ← ذوالنون، سلسله.

(۱) Jegar-sahadutha (۲) John of Alexandria (۳) Philoponus

یحیی برمکی [ابوالفضل یحیی ابن خالد برمکی (yahya 'bne xālede barmaki)]، ۱۲۰–۱۹۰ هق، وزیر معروف خلیفه هارون‌الرشید، و بزرگ خاندان معروف برامکه. وی مربی خلیفه هارون‌الرشید بود، و هارون او را پدر خطاب میکرد. یحیی در تمهید اسباب خلافت هارون اهتمام بسیار کرد، و هارون چون به خلافت رسید خاتم خویش بدو سپرد، و کار او بالا گرفت. یحیی برمکی به سخاوت و سیاست شهرت یافت، و هارون در آخر کار بر او خشم گرفت، و او را در حبس باز داشت تا آنکه در ۷۱سالگی بمرد.

یحیی خان، آقا محمد، ۱۹۱۷–۸۰، ژنرال پاکستانی، و رئیس جمهور (۱۹۶۹–۷۱) پاکستان، متولد پیشاور. در دانشگاه پنجاب و دانشکده‌ی نظامی هند تحصیل کرد. در ارتش بریتانیا وارد شد. در جنگ II در خاورمیانه و در ایتالیا خدمت کرد. به هنگام تقسیم هندوستان به پاکستان و هند (۱۹۴۷)، مأمور تشکیل دانشگاه جنگ پاکستان شد؛ در ۳۴سالگی سرتیپ، در ۴۰سالگی سرلشکر، و در ۴۹سالگی سپهبد شد. در کودتای ۱۹۵۸، که ایوب خان را به قدرت رسانید، دست داشت. در ۱۹۶۶ به فرماندهی کل ارتش پاکستان منصوب شد. پس از استعفای (۲۳ مارس ۱۹۶۹) ایوب خان از ریاست جمهوری، نیروهای ارتش به فرماندهی محمد یحیی خان برای برقراری نظم فرا خوانده شدند، و یحیی خان حکومت نظامی اعلام کرد و خودش در ۳۱ مارس ۱۹۶۹ به ریاست جمهوری منصوب شد. در ۲۶ مارس ۱۹۷۱ فرمان سرکوب کردن نهضت خودمختاری ⇐ بنگلادش را صادر کرد، و مجیب الرحمان را دستگیر و در پاکستان غربی به زندان انداخت. پس از اعلام استقلال بنگلادش، یحیی خان از ریاست جمهوری استعفا داد، و ذوالفقار علی ⇐ بوتو به جایش رئیس جمهور شد.

یحیی خان مشیرالدوله، ۱۲۴۷–۱۳۰۹ هق، از رجال و وزرای معروف قاجاریه در عهد ناصری، پسر میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی و برادر میرزا حسین خان سپهسالار. وی یکچند در اروپا به تحصیل پرداخت، و پس از مراجعت، مدتی آجودان میرزا آقا خان نوری شد (۱۲۷۳ هق)، و پس از عزل میرزا آقاخان، ناصرالدین شاه او را آجودان مخصوص و مترجم حضور خود کرد (۱۲۷۵ هق). پس از آن، چندی در تهران و ولایات خدمت کرد، در ۱۲۸۴ هق لقب معتمدالملک یافت، و در ۱۲۸۵ هق با عزت‌الدوله، خواهر ناصرالدین شاه، ازدواج کرد. در ۱۲۹۰ هق با شاه و سپهسالار به اروپا رفت. در مراجعت حکومت یزد (۱۲۹۱ هق) و فارس (۱۲۹۲ هق) و مازندران (۱۲۹۴ هق) و سپهسالاری قشون (۱۲۹۵ هق)، و آخر لقب مشیرالدوله یافت، و وزیر عدلیه شد (۱۲۹۹ هق). پس از آن، به نمایندگی مخصوص، به دربار روسیه رفت (۱۳۰۱ هق)، و ۲ سال بعد به وزارت امور خارجه منصوب شد (۱۳۰۳ هق)، اما پس از ۲ سال معزول شد، و چون وابسته به سیاست روس بود، چندی بعد، به کومک و حمایت وزیر مختار روس در تهران، وزارت عدلیه و تجارت یافت.

یحیی دارابی، سید: ← بابیه.

یحیی سیبک (yahyā sibak)، فت ۸۵۲ هق، شاعر ایرانی؛ معاصر شاهرخ تیموری. وی با تخلصهای تفاحی (toffāhi) [از تفاح، عربی، ← سیب]، فتاحی (fattāhi) [صورت دگرگون‌شده‌ی تفاحی]، اسراری، و خماری شعر سروده است. سیبک در علوم ادبی، و خصوصاً در عروض، استاد مسلم بوده است، و امیر علیشیر این فن را از وی آموخته. شعر سیبک، همانند نثر او، پر است از صنایع بدیعی. آثارش مشتمل است بر شبستان نکات و گلستان لغات (لایپزیگ، ۱۸۶۸) و حسن و دل (تهران، ۱۳۴۱ هش؛ در مجله‌ی سخن)، هر دو به نثر؛ دستور عشاق یمنی قصه‌ی شاه‌زاده حسن و شاهزاده دل (برلین، ۱۹۲۶) به نظم. رساله‌ای منظوم در تعبیر خواب نیز بدو منسوب است.

یحیی صبح ازل، میرزا: ← صبح ازل.

یحیی کرابی (karrābi) [خواجه یحیی کرابی]، امیر (۷۵۳–۷۵۹ هق) سلسله‌ی سربداران. وی بعد از قتل خواجه علی شمس‌الدین به امارت سربداران نشست، و چندی بعد به درگاه طغاتیمور خان رفته او را به قتل آورد، و خود نیز بعد از ۴ سال و ۸ ماه حکومت، به دست برادر زنش به نام علاءالدین، به قتل رسید. بعد از او نوبت امارت به برادرش خواجه ظهیرالدین کرابی رسید. نسبت او را کراوی نیز ضبط کرده‌اند.

یحیی معاذ رازی (moāz-) [ابوزکریا یحیی ابن معاذ ابن جعفر رازی]، فت ۲۵۸ هق، عارف و زاهد و محدث و واعظ معروف قرن ۳م هق. وی در ری و بلخ و نشابور به وعظ و ارشاد پرداخت، و صوفیه احوال و سخنان مؤثر از وی در کتابهای خویش نقل کرده‌اند. در نشابور در گذشت.

یحیی معمدان: ← یوحنای معمدان.

یحیی نحوی اسکندرانی[1] یا **یوحنای نحوی اسکندرانی**[2] (nahvi-)، نق ح ۶۲۷ تا ۶۴۰، طبیب و فیلسوف و نحوی از مردم اسکندریه. اسقف یعقوبی بود که به تثلیث اعتقاد نداشت و مورد بیمهری یعاقبه قرار گرفت، و به همین جهت فاتح مسلمان مصر، عمرو ابن عاص، به او مهر میورزید. شرحهائی بر آثار بقراط و جالینوس نوشت و خلاصه‌ای از "شانزده کتاب" جالینوس به او منسوب است.

یخ[3]، آب منجمد، در دمای °0 صدبخشی و فشار ۷۶۰ ملم جیوه تشکیل میشود. چون جرم مخصوص آن از جرم مخصوص آب کمتر است، بر آب شناور میباشد. نقطه‌ی ذوب یخ (یعنی دمای تعادل یخ و آب در تحت فشار آتموسفر) موسوم است به دمای یخ مذاب، و آن °0 صدبخشی است. در زمینشناسی، تأثیر یخ از عوامل فرسایش است، انجماد (و انبساط) آب در شکافهای سنگها موجب خرد شدن آنها میشود، یخچالها، به وسیله‌ی اصطکاک زمین را میسایند (← یخچال). نیز ← ذوبان یا ذوب.

یخاب (yax.āb)، دهستان (جم ۲٬۱۶۶ نف ۱۳۴۵ هش)، شهرستان طبس، استان نهم (خراسان)، در حاشیه‌ی کویر لوت؛ دارای ۵ آبادی. محصولش غلات است. مرکزش، **یخاب** (جم ۶۴ نف ۱۳۴۵ هش)، در ۱۷۰کیلومتری ل‌ش طبس است.

یخابرفت[4] (yaxāb.roft)، مواد آواری که به وسیله‌ی جریان آب حاصل از ذوب‌شدن یخهای یخچال منتقل میشود.

یخبسرف[5] (yax.barf)، ماده‌ی دانه‌ای، جزئاً برف و جزئاً یخ، که به هنگام تبدیل برف بالای دره‌ی یخچالی به یخ تشکیل میشود.

یخبست[6] (yāx.bast)، نهشت بلورهای یخ که چون قطرات آب فرو تافته، در برخورد به اشیائی که در معرض آنها هستند، منجمد شود، تشکیل میگردد.

یخبندان[7] (yax.bandān)، حالت یا دمای هوا که باعث انجماد آب میشود.

یخپاره[8] (yax.pāre)، توده‌ی کمابیش بزرگی از یخ که از یخهای قطبی جدا شده و در آب اقیانوس شناور باشد.

یخپوزه[9] (yax.puze)، توده‌ی یخی در اراضی قطبی، که پایه‌ی آن در ساحل است، و در دریا پیش رفته است. گاهی بسیار ضخیم میشود و فاصله‌ی سطح فوقانی آن از سطح دریا به چند متر میرسد.

یخپهنه[10] (yax.pahne)، توده‌ی عظیمی از یخ و برف که پهنه‌های بزرگی از نواحی قطبی را میپوشاند. سطح آن تقریباً مسطح است.

یخپهنه‌ی راس: ← راس، سد.

یختاب[11] (yax.tāb)، رخشندگی خیره کننده‌ای در افق که ناشی از انعکاس نور است بر توده‌ی یخی چنان دور که خود آن قابل رؤیت نیست.

یختود[12] (yxa.tud) [یخ + تود (مخفف توده)]، قطعات بزرگ یخ، که چون یخپاره‌ی عظیمی بر اثر باد و امواج شکسته شود، بر سطح دریا تشکیل میگردد. قطعات یختود ممکن است از هم جدا باشند یا با هم تماس داشته باشند.

یخچال[13]، توده‌ی بزرگ یخ که از انباشته شدن و فشرده شدن برف تشکیل شده و آهسته حرکت میکند. اقسام عمده‌ی آن عبارتند از دره‌ای، کوهپایه‌ای (← یخچال کوهپایه‌ای)، و برّی. یخچالهای دره‌ای زبانه‌های بزرگ یخی هستند که از برفپهنه‌های کوهستانها آغاز میشوند، و در امتداد دره‌ای فرود میآیند. یخپهنه‌های بری فعلاً در گرونلند و قاره‌ی جنوبگان دیده میشود (← دوران چهارم). یخ یکی از عمده‌ترین عوامل فرسایش و انتقال مواد است؛ انجماد و انبساط آب در شکافها موجب خرد شدن سنگها میشود، یخچالها و یخهای ساحلی، به واسطه‌ی اصطکاک، زمین را میسایند. صورت کنونی زمینهای کانادا و قسمت زیادی از کشمکش ناشی از تأثیر یخ است.

یخچال بری: ← یخچال، توده‌ی بزرگ یخ.

یخچالپوز[14] (puz-)، قوس انتهای یک یخچال

(۱)John of Alexandria (۲)John the Grammarian (۳)ice (۴)outwash (۵)névé (فر) (۶)rime (۷)frost (۸)ice-floe; ice-float (۹)ice-foot (۱۰)icecap; ice-sheet (۱۱)iceblink (۱۲)pack-ice (۱۳)glacier (۱۴)glacier snout

که بر اثر ذوب یخهای آن رودخانه‌ای جاری میشود.
یخچال دره‌ای: ← یخچال، توده‌ی بزرگ یخ.
یخچال کوهپایه‌ای[1]، پهنه‌ی وسیعی از یخ، متشکل از اجتماع چند یخچال، که زمینهای پست پای کوهستانی را پوشانده است.
یخ خشک[2] یا **برف کربونیک** (barfe karbonik)، انیدرید کربونیک (CO_2) جامد. هر گاه فشاری که تحت آن گاز کربونیک به حالت مایع است از بین برود تا مایع بتواند در فضای محصور تبخیر شود، مقداری از آن به حالت گاز در میآید. این تغییر حالت سبب میشود که مایع مقداری حرارت از دست بدهد و "سرمائی" ایجاد کند؛ این "سرما" بقیه‌ی مایع را منجمد میسازد (← تبخیر). یخ خشک برای به دست آوردن دماهای بسیار پست به کار میرود؛ یک مقدار معین یخ خشک میتواند همان اثر سرمائی را فراهم کند که ۱۵ برابر وزن آن از یخ معمولی میتواند تولید کند. یخ خشک در سردسازی تجارتی، خصوصاً برای انتقال مواد غذائی، به کار میرود.
یخرفت[3] (yaxroft)، سنگهائی که به وسیله‌ی یخچالهای طبیعی کنده و منتقل شده‌اند. یخچاله‌های دوران پلئیستوسن یخرفتهای نهائی خودرا در امریکای شمالی و اروپا به جا نهاده‌اند.
یخزائی[4] (yax.zā'i)، جدا شدن کوه یخ از جبهه‌ی یک یخچال هنگام رسیدن آن به دریا، یا جدا شدن قطعه یخی از یک کوه یخ در اثنای شناوری آن در دریا.
یخ زمینی[5]، یخی که در درونبوم از آب شیرین تشکیل میابد (در مقابل یخی که از آب دریا تشکیل میشود).
یخفروزان (yax.foruzān)، ده (جه ۱'۱۳۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۶کیلومتری ل اهر. کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است.
یخکش (yax.kaš)، دهستان (جه ۷'۹۵۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش یانه‌سر، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)، دارای ۳۰ آبادی. آبادیهای آن در طرفین رود نکا قرار دارند. محصولاتش غلات، ارزن، و برنج است.
یخکوه: ← کوه یخ.
یخگشاد[6] (yax.gošād)، پایان یخبندان، که در آن دما از نقطه‌ی انجماد بالاتر میرود و یخ و برف آب میشوند.
یخگیری[7] (yax.giri)، پوشیده شدن پهنه‌ای از یخچهنه یا یخچال، یا تأثیر این دو بر یک پهنه.
یخنهشت[8] (yaxnehešt)، نهشت غیر مطبق یخ‌چالی متشکل از مواد رستی محکم که داخل آنها سنگهائی گوشه‌دار و به ابعاد مختلف وجود دارد.
ید الجوزاء[9] (yado 'l-jōzā) [= دست جوزاء] یا **منکب الجوزاء** (mankebo 'l-) [= شانه‌ی جوزاء]، ستاره‌ی آلفا (قدر 0,09) از صورت فلکی جبار. از لحاظ درخشندگی ۴مین ثوابت آسمان است. ستاره‌ای است غولپیکر (تمام مدار زمین بآسانی در آن جا میگیرد) و متغیر (قطرش بین ۲۹۰ میلیون که و ۴۱۸ میلیون که تغییر میکند). کلمه‌ی ابط الجوزاء (ebto 'l-) [= بغل جوزاء] را در این اواخر به غلط از روی شکل خارجی نام این کوکب، (betel-geuse)، ساخته‌اند که خود آن شاید در نتیجه‌ی تحریف ید الجوزاء به بد الجوزاء در ترجمه‌ی به لاتینی پیدا شده باشد. برای شکل ← جبار، در نجوم.
ید بیضاء ← آزاد بلگرامی.
ید بیضاء (yade bayzā') [= دست سپید و نورانی]، از معجزاتی که در قرآن درباره‌ی موسی ابن عمران پیغمبر آمده است (اعراف 105). هنگامی که موسی برای هدایت فرعون به مصر رفت معجزه‌هائی نشان داد، از جمله، پس از آنکه عصای خود را اژدها کرد (← عصای موسی)، فرعون معجزی دیگر از او خواستار شد، و او دست خویش را در گریبان برد و بیرون آورد، در حالی که روشنائی خیره‌کننده‌ای از آن میتافت، و فرعون متحیر و در شگفت شد (اعراف106، طه ۲۳، شعراء ۳۲، نمل ۱۲، قصص ۳۲). بر طبق روایات، پس از این دو معجز (عصا و ید بیضا)، فرعون میخواست ایمان بیاورد اما وزیرش هامان او را از این کار منصرف کرد.
یدع اب یجل: ← قنبان.
یدغه یا ایدغه، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.
یدک (yadak)، ده (جه ۱'۵۱۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مرزج، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، ۳۵کیلومتری ش قوچان، کوهستانی، و محصولش غلات است.
یدو، نام سابق توکیو، ژاپن.
یدیدیا[10] (yadidiyyā) [عبری، = محبوب یهوه]، نامی که ناتان هنگامی که سلیمان شیرخوار بود به او داد (دوم سموئیل ۲۴.۱۲، ۲۵).
یدیش[11] (yediš)، زبان مکالمه‌ی اکثر یهودیان اروپای شرقی تا جه II. این زبان اصلاً از آلمانی قرون وسطی جدا شده، ولی کلمات عبری بسیار در آن راه یافته، و نیز در هر کشور از زبان محلی اثر پذیرفته است. در نوشتن آن خط عبری به کار میرود. ادبیات جدید یدیش از اواسط قرن ۱۹م آغاز شد. وامنده موخر سفوریم را باید بانی آن شمرد. روزنامه‌نگاری به این زبان را بالاخص مهاجرین یهودی امریکا تقویت کردند. اکنون رمانها و نمایشنامه‌های متعدد به این زبان وجود دارد.
یرالماسی: ← سیب زمینی ترشی؛ آفتابگردان.
یربا بوئنا: ← سان فرانسیسکو.
یربا ماته، درخت، ← ماته.
یربعام[12] I (yarbo'ām-)، فد حه ۹۱۰ قم، نخستین شاه شمال مملکت اسرائیل پس از آنکه از تصرف رحبعام خارج شد. به ترویج پرستی و باز گرداندن آیین گوساله‌پرستی مشهور است (اول پادشاهان ۱۱.۱۴:۲۶.۱۱–۱۸؛ دوم تواریخ ۱۳:۱۰).
یربعام[12] II (yarbo'ām-)، فد حه ۷۴۹ قم، شاه (حه ۷۸۹–۷۴۹ هق) اسرائیل، پسر یهوآش. عاموس و هوشع در زمان وی نبوت میکردند (دوم پادشاهان ۱۴.۱۶ و ۲۳–۲۹).
یردنه: ← صبه.
یرسن[13]، **آلکساندر امیل ژان** (āleksāndr emil jān yersan)، ۱۸۶۳–۱۹۴۳، باکتریشناس فرانسوی سویسی الاصل. باسیل جذام را کشف کرد و سروم مبارزه‌ی با جذام را ساخت؛ در باب پازهر دیفتری نیز تحقیقاتی به عمل آورد. باسیل طاعون را نیز کشف کرد (به اتفاق کیتاساتو)، و سرومی برای مبارزه‌ی با آن تهیه کرد.
یرغو (yarqu) یا **یارغو** (yārqu). لغت مغولی به معنی مرافعه و محاکمه، و گاه به معنی شکایت و تظلم. **یرغو پرسیدن**، به معنی استنطاق و بازپرسی، در کتب تاریخ عهد مغول مکرر آمده است. **یرغوچی** یا **یارغوچی** عنوان صاحب‌منصب مأمور تحقیق و به اصطلاح عنوان قاضی مغول بوده است، و نام یرغوچی در ردیف نام امرا و وزرا در کتابهای عهد مغول ذکر میشود.
یرقان[14] (yaraqān) یا **زردی**، بیماریی که بر اثر آن صفرا در خون و انساج نفوذ کرده باعث زردی پوست بدن میشود. سببش انسداد مجرای صفرا یا التهاب یاخته‌های کبد به واسطه‌ی عفونت ویروسی یا میکروبی است.
یرکوکی، قلعه، ← محمد I.
یرکیز[15]، **چارلز تایسن** (cārlz taysən yerkiz)، ۱۸۳۷–۱۹۰۵، سرمایه‌دار امریکائی، اهل فیلادلفیا. در ۱۸۸۲ به شیکاگو رفت، و کنترول شبکه‌ی راه آهن شهری شیکاگو را به دست آورد. متهم به زدوبندهای سیاسی برای حفظ منافع خود شد. سهام و منافع خود را در شرکتها فروخت (۱۸۹۹) و به انگلستان رفت (۱۹۰۰). در انگلستان در رأس شرکتی قرار گرفت که متروی لندن را میساخت. نامش به رصدخانه‌ی یرکیز در شیکاگو (← تلسکوپ) داده شد که از طرف وی به دانشگاه شیکاگو تقدیم شد.
یرکیز، رصد خانه‌ی: ← تلسکوپ، شتروره، اولو.
یرلیغ (yarliq)، لغت مغولی به معنی حکم و فرمان پادشاه. غالباً در متون تاریخی فارسی به صورت "یرلیغ خانی"، "یرلیغ عالم‌مطاع" و "یرلیغ گیتی‌مطاع" به کار رفته است. این کلمه به صورت "یارلیق" در زبان ترکی راه یافته است، و به همین معنی در زبان مغولی هنوز باقی است.
یرماک[16]، **تیموفیویچ** (timofievic yermāk) یا **ارماک**[17]، فد ۱۵۸۴ یا ۱۵۸۵، رهبر قزاقهای روسی و فاتح سیبریه. با افراد مسلح معدودی که در اختیار داشت، و آنان را در قایقهای کوچک به پیش میراند، خوانین تاتار سیبریه را مغلوب کرد (۱۵۸۱) و سیبریه را تحت تسلط ایوان مخوف، تزار روسیه، در آورد. حماسه‌هائی در

(1)piedmont glacier (2)dry ice (3)moraine (4)calving (5)land ice (6)thaw (7)glaciation (8)boulder clay (9)Betelgeuse (10)Jedidiah (11)Yiddish (12)Jeroboam (13)Yersin (14)jaundice (15)Yerkes (16)Yermak (17)Ermak

وصف او سروده شده، و "حامی سیبریه" شمرده میشود.

یرموک (yarmuk)، نهری در سوریه که اکنون **شریعة المنادره** (šari'ato 'l.manāzera) نامیده میشود (به علت وجود قبیله‌ی منادره در نزدیک آن). ح ۸۰ کم طول دارد و در جهت غ جاری است و درست در ج دریاچه‌ی طبریه به نهر اردن میریزد، قسمتی از آن مرز میان اردن هاشمی و سوریه است. شهرت عمده‌ی آن به نبردی است (رجب ۱۵ هق) که میان مسلمانان، به فرماندهی خالد ابن ولید، با سپاهی از روم شرقی مرکب از ح ۵۰'۰۰۰ مرد جنگی (دو برابر سپاهیان اسلام) در نزدیک آن در گرفت و به پیروزی مسلمانان انجامید و آغاز فتوحات بعدی شد.

یرمولوف[1]، **آلکسی پتروویچ** (aleksey petrovic yermolof)، ۱۷۷۲–۱۸۶۱، ژنرال روسی. در جنگهای ناپلئونی شرکت داشت (۱۸۰۵–۰۷، ۱۸۱۲، ۱۸۱۳–۱۴). پس از جنگی که در محل اسلاندوز، نزدیک ارس، روی داد و فتحعلی شاه از روسیه تقاضای صلح کرد، از طرف دولت روسیه، برای عقد معالجه مأمور تهران شد؛ معاهده‌ای که بسته شد همان ← عهدنامه‌ی گلستان است.

یرو[2] (yarō) یا **یرو واتر**[2] (wâtər)، رود کوچکی در ج‌ش اسکاتلند در ولایت سلکرک که به توید میریزد. در ادبیات معروف است.

یروان، ارمنستان شوروی، ← ایروان.

یرو واتر: ← یرو، رود، اسکاتلند.

یریم، آبادی، ← ظفار، پایتخت باستانی.

یرینگ[3]، **رودولف فون** (rudolf fon yering)، ۱۸۱۸–۹۲، حقوقدان و نویسنده‌ی آلمانی، مؤسس مکتب جدید فلسفی-تاریخی حقوق.

یزاته: ← فرشته، قسمت III.

یزد (yazd)، شهر (جه ۹۳'۳۴۱ سث ۱۳۴۵)، مرکز شهرستان یزد، ⇐ استان یزد (بنا بر دفتر تقسیمات کشوری ۱۳۵۵ هش). از شهرهای تاریخی ایران که در ۳۱۰کیلومتری ج‌ش اصفهان واقع است. از بناهای تاریخی آن مسجد جامع (← مسجد جامع)، ← مسجد میر چقماق، مسجد جمعه، مدرسه‌ی شاه ابوالقاسم، و ← مقبره‌ی دوازده امام را میتوان نام برد. در یزد کارخانه‌های فراوان، اهم آنها کارخانه‌های نساجی و ریسندگی‌دایر است. مرکز زرتشتیان است و ح ۳'۰۰۰ زرتشتی در آن سکونت دارند. هوای یزد، به علت نزدیکی به کویر، نسبةً خشک، و باران آن بسیار اندک است. آب یزد از آب‌انبارها و چاههای بسیار عمیق تأمین میشود. یزد زادگاه ابواسحاق اینجو بوده است.

تاریخ

یزد یکی از شهرهای قدیمی ایران است، بنای آن را، که پیش از آن کته (ka[ko]sa) نام داشته، به یزدگرد II ساسانی نسبت میدهند. کته قلعه‌ی مستحکمی بود و حومه‌ای در کنار کویر داشت، دارای ۲ دروازه‌ی آهنین. دروازه‌ی ایزد و دروازه‌ی مسجد بود. به گفته‌ی ابن حوقل و یاقوت حموی، یزد جزو استخر فارس بوده است. یزدگرد ۳ تن از سرداران خود بیده، میبد، و عقدا را مأمور کرد تا ۳ ده در کته بسازند، و آنان به ترتیب ده بیده، ده میبد، و ده عقدا را ساختند. در دوره ساسانیان رفته‌رفته شهر آباد شد. در زمان یزدگرد III (سلطنتش ۶۳۲–۶۵۱ هق) یزد به دست لشکریان عثمان افتاد و مردم یزد، با پذیرفتن جزیه، به آیین زرتشتی باقی ماندند، بعداً دین اسلام در آنجا نفوذ پیدا کرد. یزد نزد زرتشتیان مقدس بوده، و هم اکنون معبدی در آن وجود دارد به نام هفت آتشکده.

یزه، شهرستان (جه ۲۸۱'۱۵۸ سث ۱۳۴۵ هش)، ⇐ استان یزد، ایران مرکزی، مرکزش شهر یزد. از ل محدود است به کویر نمک، از ش به کویر لوت، از ج به کرمان و فارس، و از غ به اصفهان. در دره‌ی وسیعی واقع شده است که کوههای متعددی اطراف آن قرار دارد، بلندترین این کوهها شیرکوه در ج‌غ یزد واقع است، و آبادیهای یزد بیشتر در دامنه‌ی همین کوه است. نظر به وسعت شهرستان یزد و بعد مسافت، شهرها و بخشهای این شهرستان آب و هوای مختلفی دارد، و به همین جهت محصولات گوناگون اعم از سردسیری و گرمسیری در نواحی مختلف آن به عمل میآید، چنانکه در قسمتهای بافق و خور و بیابانک بیشتر محصولات گرمسیری (خرما) و بخشهای واقع در دامنه‌ی کوهها دارای محصولات سردسیری است. محصولات یزد که نسبةً اهمیت اقتصادی دارد عبارتند از پسته، انار، بادام، خشکبار، انگوزه، کتیرا، و روناس که به دیگر شهرها و حتی به خارج از کشور صادر میشود. محصولات غله و حبوبات یزد کفاف مصرف این شهرستان را نمیدهد. صنایع دستباف یزد سابقاً رواج فراوان داشت، ولی اکنون وجود کارخانه‌های پارچه‌بافی باعث رکود این صنایع شده است.

یزد، تاریخ، کتاب، ← تاریخ یزد.

یزد، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

یزدآباد (yazd.ābād)، ده (جه ۲'۱۴۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۷کیلومتری ش فلاورجان. محصولاتش غلات و برنج است.

یزدامله، در دین مانی، ← مانویت.

یزدان: ← ایزد.

یزدان‌آباد سفلی (yazdān.ābāde sofla)، ده (جه ۱'۱۸۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شهر کهنه، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، ۱۵کیلومتری ل‌غ قوچان. محصولش غلات است.

یزدانبخش میرزای افشار، از شاهزادگان سلسله‌ی افشاریه، پسر شاهرخ افشار. در ۱۱۸۴ هق که احمد شاه درانی، پس از مدتی محاصره‌ی مشهد، با شاهرخ مصالحه کرد و به قندهار باز گشت، یزدانبخش را همراه برد تا در آنجا یکی از دختران خود را بدو دهد. اما آن دختر وفات یافته بود، و یزدانبخش همچنان در دربار احمد شاه درانی بماند تا آنکه تیمور شاه، پس از مرگ (۱۱۹۲ هق) پدرش احمد شاه، وی را رخصت داد که به خراسان باز گردد.

یزدجرد یا یزدگرد، کوه: ← ملایر، شهرستان.

یزدخواست: ← ایزدخواست یا یزدخواست.

یزدخواست، قلعه‌ی: ← ایزدخواست، دهستان، آباده.

یزدخواست، مسجد، مسجدی در ایزدخواست. تنها مسجدی است که در آن چهارطاقی عهد ساسانی تبدیل به مسجد شده است. بر اثر ریزش صخره‌ای، قسمتی از آن منهدم شده است نیز ← ایزدخواست، دهستان.

یزدگرد I (yazdgerd-)، ملقب به **بزهگار**، شاهنشاه (۳۹۹–۴۲۰) ساسانی، پسر شاپور III و جانشین بهرام IV. آرکادیوس، امپراطور روم، ولیعهد خود تئودوسیوس را بدو سپرد، و یزدگرد او را سرپرستی کرد تا به تخت نشست. جانشین او بهرام گور بود.

یزدگرد II (yazdgerd-)، شاهنشاه (۴۳۸ یا ۴۳۹–۴۵۷) ساسانی، پسر و جانشین بهرام گور. نسبت به عیسویان ارمنستان سختگیری بسیار کرد. به همین جهت در آنجا شورشی برپا شد، ولی یزدگرد شورشیان را مغلوب کرد. جانشینش هرمز III بود.

یزدگرد III (yazdgerd-)، فت ۶۵۱، آخرین شاهنشاه (۶۳۲–۶۵۱) ساسانی، پسر شهریار (پسر خسرو پرویز) و جانشین خسرو V، در دوره‌ی سلطنت وی مسلمانان به ایران حمله کردند، و در جنگهای قادسیه، مداین، جلولاء، و نهاوند ساسانیان را شکست دادند. یزدگرد درحدود مرو به‌دست آسیابانی کشته شد (۶۵۱) و سلسله‌ی ساسانی انقراض یافت.

یزدگرد ابن شهریار: ← آل باوند (شاخه‌ی کینه‌خواریه).

یزدگرد بزهکار: ← یزدگرد I، شاهنشاه ساسانی.

یزدگردی، تقویم: ← تقویم اوستائی.

یزدل (yazdel)، ده (جه ۱'۴۲۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان نوش‌آباد، بخش آران، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)، ۱۵کیلومتری ل‌غ آران. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و ابریشم است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

یزدی، سید محمد کاظم، ۱۲۵۶؟–۱۳۳۷ هق، از فقها و مراجع تقلید شیعه. بر خلاف آخوند ملا کاظم خراسانی، از مخالفان مشروطه بود. رساله‌ی عملیه‌ی او، موسوم به العروة الوثقی، از کتابهای مرغوب فقه عملی است و بسیاری از مراجع پس از وی بر آن حاشیه نوشته‌اند.

یزدی، ملا محمد باقر، نه قرن ۱۱ هق، ریاضیدان ایرانی، مؤلف میزان الحساب.

یزدی‌بندی (yazdi.bandi)، در اصطلاح معماری، طاقهای ظریف داخل طاقهای بزرگ. مرحله‌ی مقدماتی مقرنس‌کاری را نیز گویند.

یزرعیل[4] (yezra'il)، دشت حاصلخیزی در فلسطین مرکزی، حوزه‌ی زهکشی رود قیشون، ممتد از دامنه‌ی ج‌ش کوه کرمل تا دره‌ی اردن. در ازمنه‌ی قدیم میدان نبرد، مخصوصاً پیرامون

(۱)Yermolof (۲)Yarrow Water (۳)]hering (Ihering) (۴)]ezreel Esdraelon

مجدو بود. نیز ← جنبوع.
یزرعیل[1] (yezra'il) [عبری. = خدا میکارد]، شهر قدیمی، فلسطین، در دشت یزرعیل، بین مجدو و نهر اردن (اول سموئیل ۲۹:۱). مقر اخآب پادشاه اسرائیل بود که خاندانش غالباً خاندان یزرعیل خوانده میشود.
یزغلامی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.
یزو (yezo)، جزیره، ژاپن، ← هوکایدو.
یزید، ابوطاهر: ← شروانشاهان.
یزید ابن احمد: ← شروانشاهان، قسمت I.
یزید ابن الطثریه، شاعر عرب عصر اموی، ← عربی، ادبیات، قسمت X.
یزید ابن خالد: ← شروانشاهان قسمت I.
یزید ابن عبدالملک (yazide 'ben abdo l'malek)، ۷۱–۱۰۵ هق، ۹مین خلیفه (۱۰۱–۱۰۵ هق) از سلسله‌ی خلفای اموی دمشق. وی بعد از عمر ابن عبدالعزیز به خلافت نشست (رجب ۱۰۱ هق). در آغاز کار به تغییر عمال و مأمورین و لغو مقررات عادلانه‌ی عمر ابن عبدالعزیز پرداخت، دوره‌ی خلافت او در عیاشی و بلهوسی گذشت، و او همه‌ی کارها را به دو مطربه‌ی خود سلامه (sallāma) و حبابه (habbāba)ـوا گذاشت، و عشقی نزدیک به سرحد جنون بدان دو زن داشت. عاقبت حبابه وفات یافت، و خلیفه نیز از فرط تأثر چند روزی بعد از مرگ او در گذشت.
یزید ابن محمد: ← شروانشاهان، قسمت I.
یزید ابن مزید شیبانی (yazide 'bne mazyade šeybāni)، فت ۱۸۵ هق، از حکام عرب، وی برادرزاده‌ی معن ابن زائده، و به شجاعت مشهور بود. ولایت ارمنستان داشت، و هارون‌الرشید او را عزل کرد (۱۷۲ هق)، ولی پس از شجاعتی که در جنگ با خوارج از خود بروز داد، دگربار او را به ولایت ارمنستان منصوب کرد (۱۸۳ هق)، و آذربایجان و شروان و دربند را نیز به قلمرو ولایت او افزود. سلسله‌ی شیبانی از شروانشاهان از اعقاب او بودند.
یزید ابن معاویه (yazide 'bne mo'āvia)، ۲۵–۶۴ هق، دومین خلیفه (۶۰–۶۴ هق) از سلسله‌ی خلفای اموی. بعد از وفات پدرش معاویه به خلافت نشست (رجب سال ۶۰ هق)، و نخست به دفع مخالفان پرداخت. امام حسین ع را که از بیعت با او ابا داشت، و اهل کوفه غالباً به جانب او میل داشتند، به وسیله‌ی لشکر عبیدالله ابن زیاد، و به همراهی کسانی مانند عمر ابن سعد و شمر ابن ذی الجوشن، در کربلا با اتباع و یارانش شهید کرد (۱۰ محرم ۶۱ هق، ← کربلا، واقعه‌ی). اهل مدینه را که بر والی خود عتبة ابن ولید شوریده و امویان مدینه را مورد اهانت قرار داده بودند، به وسیله‌ی مسلم ابن عقبه عرضه‌ی قتل و غارت کرد (ذو الحجه‌ی ۶۳ هق)، و این را واقعه‌ی حره گویند. اما بر شهر مکه، که عبدالله ابن زبیر در آن عصیان کرده و تحصن جسته بود، دست نیافت، و باآنکه آنجا را به وسیله‌ی حصین ابن نمیر یک‌چند محاصره کرد، قبل از آنکه ازین محاصره نتیجه‌ای حاصل شود، یزید مرد، و مکه و عبدالله ابن زبیر از محاصره رهائی یافتند (ربیع الاول ۶۴ هق).

یزید ابن مفرغ، ابوعثمان (abu.osmān yazide 'bne mofarreq)، فت ۶۹ هق، شاعر عرب. وی به مروان ابن حکم (خلیفه‌ی اموی) پیوست، و همراه عباد ابن زیاد به خراسان رفت، و چون عباد بدو چندان عنایتی نکرد، یزید از او برنجید و او را هجو کرد. عباد او را فرو گرفت، و چندی بعد او را رها کرد، و او به بصره و از آنجا به شام رفت، و چون عباد ابن زیاد و پدرش زیاد ابن ابیه و کسان او را هجو میکرد، عبیدالله ابن زیاد، والی بصره، او را بگرفت، و حتی در صدد کشتن وی نیز بر آمد. اما یزید ابن معاویه (به روایتی معاویه) وی را از آن اقدام منع کرد. ابن مفرغ از زندان آزاد شد، و به کوفه رفت، و در آنجا بود تا وفات یافت.
یزید ابن مهلب (yazide 'bne mohallab)، ۵۳–۱۰۲ هق، از امیران شجاع عرب در فتوحات اسلامی. پس از مرگ (۸۳ هق) پدرش به امارت خراسان منصوب شد و ۶ سال در این منصب باقی بود تا عبدالملک ابن مروان، به سعایت حجاج که از یزید بیمناک بود، او را عزل و حبس کرد، از زندان عراق گریخت و به شام رفت، و چون خلافت به سلیمان ابن عبدالملک رسید بار دیگر به امارت خراسان منصوب شد، و جرجان و طبرستان را فتح کرد. سپس به امارت بصره گماشته شد، ولی هنگامی که عمر ابن عبدالعزیز به خلافت رسید او را به شام احضار و در حلب زندانیش کرد. پس از مرگ عمر، غلامان یزید به زندان ریختند و او را بیرون آوردند که به بصره حمله برد و آنجا را گرفت (۱۰۱ هق) و جنگهائی میان او و فرمانروای عراقین، مسلمة ابن عبدالملک، در گرفت که با کشته شدن یزید در محلی میان واسط و بغداد پایان یافت.
یزیدخوان: ← مخالف‌خوان.
یزید ناقص [یزید ابن ولید I]، ۸۶–۱۲۶ هق، ۱۲مین خلیفه ازسلسله‌ی خلفای اموی، پسر ولید ابن عبدالملک. وی پس از قتل ولید ابن یزید به خلافت نشست (۱۲۶ هق). گویند او را بدان سبب یزید ناقص خوانده‌اند که وظایف و مستمری لشکریان را، بدان مقدار که ولید افزوده بود، کاست، و بعضی گفته‌اند چون مروان ابن محمد او را، به جای یزید [= می‌افزاید]، از راه طعنه ینقص (yanqos) [= میکاهد] خواند، بدین لقب مشهور شد. یزید ناقص اظهار زهد و صلاح میکرد، و در صدد اصلاح خرابکاریهای گذشته بود، اما کثرت آشوب و فتنه او را مجال اقدام نمیداد. در عراق خوارج و در خراسان دعاة بنی عباس برخاسته بودند، و بین اقوام عرب نیز تعصب و اختلاف قومی قدیم پدید آمده بود. مروان ابن محمد نیز یک چند مدعی او بود. خلافت یزید ناقص بیش از چند ماه طول نکشید.
یزیدی، فرمانروایان شروان، ← شروانشاهان. قسمت I.
یزیدی، طایفه، ← یزیدیه یا یزیدی.
یزیدیان، طایفه، ← یزیدیه یا یزیدی.
یزیدیه (yazidiyye) یا **یزیدی** یا **یزیدیان**، طایفه‌ای از کردان حدود موصل و جبل سنجار و دیاربکر و حلب و ارمنیه که آیین و مذهب خاصی به همین نام نیز دارند، و تعداد آنها امروز بین ۴۰'۰۰۰ و ۷۰'۰۰۰ تخمین شده است، و در سابق البته بیش از این بوده‌اند. اسم آنها با نام یزید ابن معاویه به هیچ وجه ارتباط و انتساب ندارد، و احتمال هست که منسوب به کلمه‌ی فارسی ایزد یا یزدان باشد. مع هذا، مخالفان، این طایفه را به نام "شیطان‌پرست" خوانده‌اند. ماهیت و اساس مذهب این طایفه درست روشن نشده است، اما محقق است که در آن بعضی عقاید از شرک و از مذاهب یهود و مجوس و مانوی و صابئه و اسلام به هم درآمیخته است. دو کتاب دینی ایشان، کتاب الجلوه و مصحف رش [= کتاب سیاه]، هر دو به عربی است. قبر عدی ابن مسافر زیارتگاه دینی آنان است.
یس، سوره‌ی (yāsin، از القاب پیغمبر؟)، سوره‌ی (← سوره) ۳۶م قرآن، مکی، ۸۳ آیه. داستان قریه‌ای را مثل میزند که مردم آن فرستادگان خدا را تکذیب کردند، و به صیحه‌ی عذابی هلاک شدند، و فقط آزادمردی که از راه دور آمد به گفته‌ی فرستادگان تسلیم و به سعادتمندی نائل شد. میگوید چه شده است که مردم از اینکه ما زمین مرده را زنده میکنیم، و از آن میوه‌های گوناگون میخورند پند نمیگیرند؟ از آیات دیگر الاهی چون حرکت خورشید و ماه در مقر خود و حرکت کشتی پر دریا مثال میآورد، و میگوید منکرانی که با نفخه‌ی صور بیدار میشوند، آنگاه میفهمند که وعده‌ی پیامبران راست بوده است. به پیغمبر تسلیت میدهد که از گفته‌های مخالفان اندوهناک نباشد که خدا دانای آشکار و نهان است.
یسار: ← محمد ص، قسمت ۴۹.
یساقی (yasāqi)، ده (جه ۱'۸۹۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم؛ ۱۵کیلومتری ش کردکوی. محصولاتش برنج، غلات، حبوبات، و توتون است. یساقی از جمله آبادیهای دهستان سدن رستاق است که به بخش کردکوی ملحق شده است.
یساکار[2] (yassakār) [عبری، = مزدآور]، پسر یعقوب، جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی بنی اسرائیل ساکنان سرزمین غ نهر اردن (پیدایش ۳۰، ۱۸؛ ۱۴.۴۹؛ ۴۶، ۱۳؛ اعداد ۲۹.۱؛ ۵.۲؛ تثنیه ۱۲.۲۷؛ ۱۸.۳۳؛ یوشع ۱۷.۱۹؛ اول تواریخ ۱.۷–۵).
یساول (yasāvol، ترکی) سواری که ملازم امرا و رجال بزرگ باشد، یا با گرز طلا یا نقره بر دوش، پیشاپیش آنان حرکت کند و دوربانش گوید. **یساولان صحبت** معادل مأموران یا رؤسای تشریفات امروز بوده، که گاهی **یساولان مجلس** نیز خوانده شده‌اند. یساولان را همچون پیک و قاصد برای بردن نامه یا پیام نیز به مأموریت میفرستاده‌اند. در تواریخ عهد صفویه خاصه این لغت بسیار به کار میرود.
یساولان صحبت: ← یساول.
یساولان مجلس: ← یساول.
یسپرسن[1]، **اوتو** (oto yespersen)، ۱۸۶۰–۱۹۴۳، دانشمند دانمارکی در فقه اللغه. استاد زبان و ادبیات انگلیسی در کپنهاگ بود. نخست

(1)Jezreel (2)Issachar (3)Jespersen

با کارهای جالب‌توجهی که در فونتیک (الفبای صوتی) انجام داد شهرت یافت، بعداً کتابهائی در باره‌ی زبان انگلیسی و در زبانشناسی به طور کلی نگاشت، که اهم آنها عبارتند از رشد و سازمان زبان انگلیسی (۱۹۲۲)، فلسفه‌ی دستور زبان (۱۹۲۴) و نحو تحلیلی (۱۹۳۷).

یسنا (yasnā)، اوستائی یسنه (yasna)، یکی از بخشهای پنجگانه‌ی اوستا و مهمترین آنها. در مراسم دینی سروده میشود، و شامل ۷۲ فصل (هائیتی) است. گاتها بخشی از یسنا است. پارسیان یسنا را به ۲ بخش بزرگ تقسیم کنند، از یسنا ۱ تا یسنا ۲۷، از یسنا ۲۸ تا پایان. یسنا حاوی موضوعات ذیل است، ذکر و نیایش اهورمزدا، امشاسپندان، و ایزدان؛ درود (نیان مقدس)؛ هوم (گیاه سکرآور مقدس)؛ اقرار به دین زردشتی؛ ستودن گاتها و ستایش فصول مخصوصی از یسنا؛ سروش؛ نیایش آذر (آتش)، تقدیس آب؛ و غیره.

یسنه: ← یسنا.

یسنین[1]**، سرگی آلکساندرویچ** (sergey alek-sāndrovic yesenin)، ۱۸۹۵–۱۹۲۵، شاعر روس. سرشناسترین شاعر آغاز انقلاب و مورد احترام فراوان بود. به مکتب ایماژیسم (← ایماژیستها) تعلق داشت که طرفدار استقلال مطلق هنرمند بود. بهترین آثار او اشعار غنائی وی در باره‌ی مناظر روسیه و شادیهای زندگی روستائی است. علاوه بر آن حماسه‌ی پوگاچف (۱۹۲۲) را نیز تصنیف کرده است که تراژدی منظوم شورش روستائیان در ۱۷۷۳–۷۵ است. اصل روستائی داشت و نخست از طرفداران انقلاب بود، ولی بعد مخالف سیاست نظام بولشویکی شد. در ۱۹۲۲ ازدواج کرد و به گردش در اروپا و امریکا پرداخت، ازدواج دومش با نواده‌ی تولستوی بود، و به خودکشی از دنیا رفت.

یسوع[2] (yasu') [عبری، = رهاننده]، پسر سیراخ، مؤلف حکمت یسوع پسر سیراخ.

یسوع، انجمن: ← یسوعیان.

یسوع پسر سیراخ، حکمت: ← حکمت یسوع پسر سیراخ.

یسوعی: ← یسوعیان.

یسوعیان[3] (-yasu'i) یا **انجمن یسوع**، فرقه‌ای از کلیسای کاتولیک رومی. اعضای آن یسوعی یا نزویت (jezuit؛ از فنس) خوانده میشوند. توسط ← قدیس ایگناتیوس لویولائی و ۶ تن از دوستان وی تأسیس شد (۱۵۳۴–۳۹). ایگناتیوس مقرراتی وضع کرد که هنوز در این فرقه رعایت میشود. یسوعیان در فعالیتهای تبلیغی، آموزشی، علمی، و اصلاح کلیسای کاتولیک کوشا بوده‌اند. از بدو تأسیس فرقه اعضای آن به ترویج مسیحیت در کشورهای دیگر پرداخته‌اند. یکی از آنان، به نام ← قدیس فرانسوا گزاویه به این منظور به خاور دور رفت. در هند، چین، و ژاپن مبلغین یسوعی، با اینکه بسیاری از آنان در خون خود غلطیدند، دست از مقصد خود نکشیدند و کلیسای کاتولیک را در شرق بنیاد نهادند. در امریکا، خصوصاً امریکای جنوبی و کانادا، نیز فعالیت پر دامنه‌ای کرده‌اند. حرارت و وحدت و وفاداری خاص آنان به پاپ برخی دیگر از فرقه‌های کاتولیک را به رشک آورد و گروهی از فرمانروایان اروپای کاتولیک را، که می‌خواستند خود را از سلطه‌ی پاپ برهانند، خشمگین و هراسان ساخت. رفته رفته قدرت پاپ رو به ضعف نهاد، و در ۱۷۰۰ پشتیبان اصلی او یسوعیان بودند. از این رو، آنها آماج حملات قاهرانه‌ی متشکل شدند. از فعالیت آنان در پرتغال (۱۷۵۹)، در فرانسه (۱۷۶۴)، و در مستعمرات اسپانیا (۱۷۶۷) جلوگیری شد، و پاپ کلمنس XIV ناگزیر شد این انجمن را منحل سازد (۱۷۷۳). فردریک کبیر و کاترین کبیر به فرمان پاپ تمکین نکردند و این فرقه در روسیه و پروس پایدار ماند. بار دیگر در ۱۸۱۴ به صورت فرقه‌ای جهانی سر بلند کرد و فعالیت تبلیغی و فرهنگی پر دامنه‌ای آغاز کرد.

یسوکای بهادر، پدر چنگیز خان.

یسی[4] (yassā) [عبری، = قوی]، پدر داود. این نام برای نمایاندن خاندان شاهی و امیدهای مسیحائی که از آن داشتند اختیار شد (راعوث ۱۷.۴–۲۲؛ اول سموئیل ۱.۱۶–۱۸؛ ۱۲.۱۷ و ۵۸؛ اول تواریخ ۱۲.۲ و ۱۳؛ اشعیا ۱۰.۱۱ و ۱۰؛ متی ۵.۱ و ۶؛ لوقا ۳۲.۳). عیسی را نهال و مریم را ریشه‌ی یسی نامیده‌اند. درخت خاندان عیسی که اصل آن از یسی باشد، یکی از موضوعات هنری قرون وسطی بوده است.

یشت (yašt)، اوستایی ایشتی، به معنی نیایش و ندبه (← یشتها).

یشتها (-yašt)، یکی از بخشهای پنجگانه‌ی اوستا، شامل ۲۱ یشت، هرمزد یشت، هفت امشاسپند یشت، اردیبهشت یشت، خرداد یشت، آبان یشت، خورشید یشت، ماه یشت، تیر یشت، گوش یشت، مهر یشت، سروش یشت، رشن یشت، فرودین یشت، بهرام یشت، رام یشت، دین یشت، ارد یشت، اشتاد یشت، زامیاد یشت، هوم یشت، و ونند یشت.

یشم[5] (yašm)، نام متعارف هر یک از دو سیلیکات کانی که به عنوان سنگ قیمتی به کار میرود. کمیابترین و گرانبهاترین نوع یشم، ژادئیت (jadeit؛ فنس)، سیلیکات آلومینیوم و سودیوم، به رنگ سبز است، فراوانترین و کم بهاترین نوع آن، نفریت (nefrit؛ فنس)، سیلیکات منیزیوم و کلسیوم و آهن، از رنگ سفید تا سبز تیره یافت میشود. چینیها و ژاپنیها برای یشم خواص سحری قائلند و آن را گرامی میشمارند. ژادئیت در برمه‌ی علیا، تبت، و ایالت یونان (چین)، نفریت در زلند جدید، ترکستان، سیبریه، آلاسکا، چین، و سیلزی یافت میشود. یشمهای زیبای کنده‌کاری شده‌ی فراوان، از ۱۴۰۰ ق‌م، در چین یافت شده است.

یشوع: ← یوشع ابن نون.

یشیل ایرماق (yeşil irmāq)، نام قدیمی آن **ایریس** (iris)، رودی به طول ≈ ۳۲۰ کم در ترکیه، عمدتاً در ولایتهای توقات و آماسیه، ل ترکیه‌ی آسیا. از کوههای آقداغ، غ سیواس، سرچشمه میگیرد و عموماً به طرف ل جریان دارد و با دلتای وسیعی به دریای سیاه میریزد. رود کلکیت (kelkit) از ش به آن میریزد.

یشیل‌کوی: ← سان ستفانو، پیمان.

یصهار: ← عمران.

یصهر ابن قاهث، ← عمران.

یعاقبه[6] (ya'āqeba) یا **یعقوبیه** (ya'qubiyye) [مفردش یعقوبی]، پیروان کلیسای مسیحی سوریه و عراق و هند، که کاتولیکان رومی و ارتدوکسها به چشم بدبینی به آنان نگاه میکردند. این کلیسا در قرن ۶م به‌عنوان کلیسای مونوفیزیتیسم در سوریه توسط یعقوب برادیا تأسیس شد و امپراطور تئودورا در پیدایش آن سهم فراوان داشت. وضع آن شبیه وضع کلیسای قبطی یعنی کلیسای مونوفیزیتیسم مصر بود. یعاقبه قرنها در زیر تسلط مسلمانها بودند. سنت توجه به علم در میان آنان رایج بود، و ابن العبری اسقفی از همین فرقه بوده است. بیشتر یعاقبه در عراق زندگی میکنند، مقر روحانی بزرگ ایشان (بطرک انطاکیه) در حمص است. آداب و عادات ایشان به مسیحیان شرقی دیگر شباهت دارد، به شمائر انطاکی یا سوری غربی عمل میکنند، زبان عبادتی ایشان زبان سریانی است. از قرن ۱۷م با رم ارتباط پیوسته دارند، در نتیجه در رم یک جامعه‌ی دینی مسیحی پیدا شده است که در آیین قربانی مقدس با پاپ شرکت دارد ولی آداب و شمائر آن با یعاقبه مشترک است. "کاتولیکهای سوری" نیز در شمار یعاقبه قرار میگیرند؛ رئیس روحانی آنان بطرک دیگری از انطاکیه است که در بیروت مستقر است. سازمان کلیسائی اینان با ملکائیه و مارونیان و کاتولیکهای کلدانی، که جامعه‌های دینی دیگری در عراق هستند که در آیین قربانی مقدس با رم شریکند، تفاوت دارد. در مالابار، هند فرقه‌ای به نام "یعاقبه‌ی مالابار" زندگی میکنند؛ این فرقه در قرن ۱۷م و هنگامی تأسیس شد که قسمت عمده‌ی مسیحیان مالابار از آیین قربانی مقدس رومی دست کشیدند و با بطرک یعقوبی ارتباط برقرار کردند، و اکنون از شمائر انطاکی با اندک تغییری پیروی می‌کنند. به ۲ گروه منقسم شده است که بر سر حقانیت و قدرت با یکدیگر در نزاعند، و گروه کوچکی شبیه پروتستان نیز در میان ایشان هست که به نام "یعاقبه‌ی اصلاح‌طلب" خوانده میشوند. در قرن ۲۰م عده‌ی زیادی از یعاقبه‌ی مالابار آیین قربانی مقدس پاپ را پذیرفتند، ولی آداب نماز و شمائر خود را نگاه داشتند. بعد از آنکه طفل را تعمید دادند او را با آهن سرخ داغ میکنند. کشیشان اگر قبل از کشیش شدن متزوج باشند میتوانند زوجه‌ی خود را نگاه دارند ولی بعد از کشیش شدن تزویج را جایز نمیدانند. روزه بشدت میان ایشان شیوع دارد و بسیار سخت نیز میباشد. یعاقبه صلوة و سایر شعائر مذهب خود را، اگر چه زبان معمولی ایشان عربی است، به زبان سریانی ادا میکنند.

ترهّب در میان یعاقبه، چه مرد و چه زن، جداً شیوع دارد. به انواع مختلف گاهی جمعی با هم مجتمعاً در صومعه یا صحرائی و گاهی منفرداً، و بعضی دائماً روی یک ستون مینشینند. با سایر

(۱) Yesenin; Esenin (۲) Jesus (۳) Jesus, Society of (۴) Jesse (۵) jade (۶) Jacobite Church

فرقه‌های عیسوی خاصه نسطوریان ایران کمال عداوت دارند. در ۱۳۰۰ هق، به خواهش دولت انگلستان، دولت عثمانی قبول کرد که یعاقبه را یک طایفه‌ی مستقل محسوب بدارد.

یعرب ابن قحطان (ya'robe 'bne qahtān)، گفته شده است که پادشاهی از یمن و جد پادشاهان حمیر بوده، و نیز گفته‌اند نخستین کسی است که به عربی تکلم کرده و به همین جهت یعرب خوانده شده است.

یعربی (ya'robi)، نام سلسله‌ای از ائمه‌ی عمان، که در ۱۰۳۴–۱۱۵۴ هق (۱۶۲۴–۱۷۴۱) در آن سرزمین فرمانروائی داشتند. سرسلسله‌ی خاندان یعربی یعرب ابن مالک (ya'robe 'bne mālek) بود. نام اعضای خاندان و کسانی از آنها که سلطنت کردند در جدول فوق آمده. در دوره‌ی امامت سلطان ابن سیف II، یکی از اعضای خاندان، به نام سلطان ابن مرشد، به کومک احمد ابن سعید، بر ضد سیف قیام کرد، و به امامت انتخاب شد. قسمت اعظم عمان به دست سلطان ابن مرشد افتاد، و برای سیف جز مسقط چیزی نماند. دولت ایران، به درخواست سیف، به یاری او رفت؛ سلطان ابن مرشد به قتل رسید. بعد از وفات سیف، احمد ابن سعید، که دختر سیف را به زنی داشت، به امامت عمان رسید (۱۱۵۴ هق).

یعسوب، از اسیان محمد ص، ← محمد، قسمت ۵۱.

یعفوریان (ya'furiān) یا **حوالیان** (hevā-liān)، سلسله‌ای از امیران یمن که خود را از اخلاف تبع میدانستند. مؤسس سلسله‌ی یعفور ابن عبدالرحمان (یا عبدالرحیم) ابن کریب (korayb) حوالی بود. پیش از ۲۲۷ هق، هنگام خلافت معتصم عباسی، یعفور استقلال خود را از حکام عباسی، که بسرعت در پی یکدیگر می‌آمدند و میرفتند، اعلام کرد؛ در ۲۴۷ هق یعفور توانست حمیر ابن حارث فرماندار صنعاء را بیرون کند و تسلط خود را در مرتفعات ج گسترش دهد. از منابعی که چندان روشن نیست چنان بر میآید که از آغاز در این سلسله وحدتی وجود نداشته است. در ۲۵۶ هق محمد پسر یعفور خداوندگار صنعاء بود و معتمد خلیفه‌ی عباسی او را فرماندار رسمی آن ناحیه میشناخت، ابراهیم پسر محمد در ۲۷۰ هق او را کشت و مختصراً محرک او در این قتل خود یعفور سالخورده بود که محمد دست او را از کارها کوتاه کرده بود.

شجره‌ی خاندان یعربی

(تواریخ هجری قمری و مربوط به دوره‌ی امامت است)

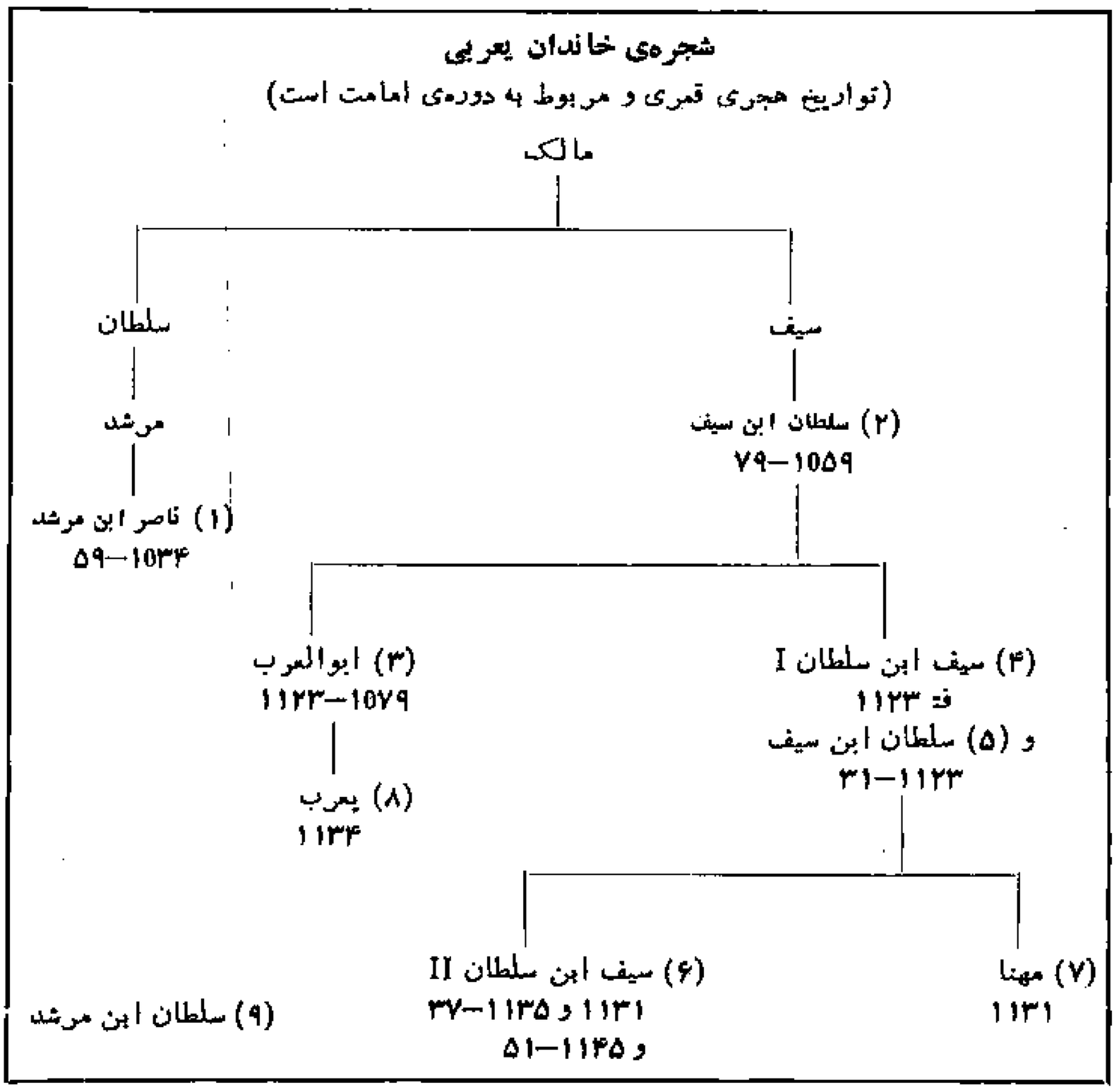

ظهور قرامطه و زیدیان در یمن سبب شد که بیش از دو نسل از وی در فرمانداری باقی نمانند.

یعقوب[1] [عبری، غاصب جای دیگری]. ۱– پسر اسحاق و برادر توأم عیسو، ملقب به اسرائیل، جد بنی اسرائیل. به گفته‌ی تورات، به حیله میراث و برکتی را که پدرش قصد دادن به عیسو داشت ربود. زندگی یعقوب آکنده از نومیدیهای سخت (دریافتن این مطلب که پس از سالها خدمت دائی وی لابان به جای آنکه دختر خود راحیل را به او بدهد ابتدا دختر دیگر خود لیه را به او تزویج کرده)؛ رفتار خودسرانه‌ی پسران بزرگش (در مقابل پسر کوچک او یوسف) و رؤیاهای روحانی (تجلی نردبانی که تا آسمان بالا رفته، کشتی گرفتن وی با فرشته)، و شادمانی عظیم (رسیدن وی به یوسف در مصر) بود (پیدایش ۲۵–۵۰؛ هوشع ۱۲.۲–۴ و ۱۲؛ ملاکی ۲.۱؛ اعمال ۷.۱۲–۱۶؛ عبرانیان ۱۱.۲۰ و ۲۱. قرآن: بقره ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴؛ آل عمران ۷۸؛ نساء ۱۶۱؛ انعام ۸۴؛ هود ۷۴؛ یوسف ۶، ۳۸، ۶۸؛ مریم ۵۰؛ انبیاء ۷۲؛ عنکبوت ۲۶؛ ص ۴۵). ۲– پدر یوسف قدیس (متی ۱.۱۵ و ۱۶).

یعقوب (ya'qub)، اسم عبری الاصل برای مرد. بعضی اسامی که اصل آنها بالاخره به اصل عبری این نام باز میگردد:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Jacobo	خاکوبو (xakobo)
اسپانیائی	Diego	دیگو (diego)
اسپانیائی	Jago	خاگو (xāgo)
اسپانیائی	Jaime	خایمه (xāyme)
آلمانی	Jacob	یاکوب (yākob)
آلمانی	Jakob	یاکوب (yākob)
انگلیسی	Jack	جک (jak)
انگلیسی	Jacob	جیکب (jeykəb)
انگلیسی	James	جیمز (jeymz)
ایتالیائی	Giacobbe	جاکوبه (jākobbe)
ایتالیائی	Jacopo	یاکوپو (yākopo)
ایتالیائی	Jachimo	یاکیمو (yākimo)
ایتالیائی	Giacomo	جاکومو (jākomo)
پرتغالی	Jacob	ژاکوب (ǰākob)
پرتغالی	Jayme	ژایمه (ǰāyme)
پرتغالی	Diogo	دیوگو (diogu)
فرانسوی	Jacob	ژاکوب (ǰākob)
فرانسوی	Jacques	ژاک (ǰāk)
لاتینی	Jacobus	یاکوبوس (yākobus)
هلندی	Jacob	یاکوب (yākob)

یعقوب I، امیر گرمیان، ← گرمیان.

یعقوب II، امیر گرمیان، ← گرمیان.

یعقوب[2]**، رساله‌ی**، رساله‌ای مشتمل بر ۵ باب از عهد که بر حسب سنت در ردیف رساله‌های کاتولیک یا کلی محسوب میشود. این یعقوب (رساله‌ی ۱.۱)، بنا بر روایات، یعقوب حواری صغیر است. محتویات رساله خوب منظم نشده، و در آن، که بیشتر جنبه‌های عملی دین را مورد بحث قرار داده، پندها و تهدیدهائی نیز دیده میشود. رساله با بیان امتحان و صبر بر محنت آغاز می‌شود (۱.۲–۱۸). و سپس به بیان اصول کلی اخلاقی میپردازد، "و به کلام عمل کن و تنها شنونده‌ی آن مباش" (۱.۱۹–۲۷) و "ایمان بی عمل مرده است" (۲.۱۴–۲۶). باقی رساله مشتمل است بر احترام انسان (۲.۱–۱۳)، نگاهداری زبان (۳.۱، ۳.۱–۱۸؛ ۵.۱۲)، زیستن با سازگاری (۴.۱–۱۷)، تبهکاری ثروتمندان (۵.۲–۷؛ ۵.۱–۶)، فایده‌ی دعا (۵.۱۳–۱۸)، نجات دادن گناهکاران (۵.۱۹–۲۰). در باره‌ی منشأ و تاریخ تحریر این رساله عقاید مختلف است، و یکی از آخرین کتابهائی است که به عنوان نوشته‌های رسمی و صحیح پذیرفته شده است.

یعقوب ابن الافلح، آخرین امیر از سلسله‌ی رستمیان، ← رستمیان.

یعقوب ابن طارق (tāreq-)، فد ح ۱۸۰ هق، منجم

(۱) Jacob (۲) James

بزرگ ایرانی الاصل زمان خود در بغداد. مؤلف رسائلی در نجوم و ریاضیات.

یعقوب ابن کلس: ← عزیز، خلیفه‌ی فاطمی مصر.

یعقوب ابن لیث: ← یعقوب لیث.

یعقوب اسحاق الحضرمی: ← قرآن، قسمت ۷.

یعقوب برادیا[1] (ya'qube barādiā) یا **یعقوب بردعی** (barda'i) یا **برذعانی** (barza'āni)، فد ۵۷۸ ب‌م، مؤسس فرقه‌ی یعاقبه. اندکی پیش از ۵۰۰ در تلا (tellā)، ش رها، متولد شد. در ۵۴۱، سور[2] (sever)، بطرک انطاکیه، و سایر کشیشان آن شهر که با اجتماع خالکدون مخالف بودند او را به ریاست خود برگزیدند و به سمت اسقف رها منصوب کردند. چون طریقه‌ی یعاقبه مخالف مذهب رسمی مملکت بیزانس و قسطنطنیه بود، امپراطورهای بیزانس، خصوصاً امپراطور یوستینیانوس، یعقوب و اتباع او را بسیار صدمه و آزار دادند. یعقوب برادیا، وقتی که حضرت رسول ص تقریباً به سن ۱۰ سالگی بوده است، وفات کرد. لفظ "برادیا" در نام وی از شهرت سریانی او بردآنا (bordeānā) به معنی کسی که لباس پاره پوشیده، گرفته شده است. نیز ← عنانیان.

یعقوب بردعی: ← یعقوب برادیا.

یعقوب برذعانی: ← یعقوب برادیا.

یعقوب بیگ ترکمان (beyge torkamān)، فد محرم ۸۹۶ هق، از فرمانروایان سلسله‌ی امراء آق قویونلو، پسر اوزون حسن. وی، بعد از غلبه بر برادرش، سلطان خلیل ترکمان، و قتل او (۸۸۳ هق)، به تبریز در آمد و به امارت نشست. در زمان او سلطان حیدر، پسر سلطان جنید و نواده‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی، داعیه‌ی جهانجوئی یافت، و در جنگی که بین او و لشکر یعقوب بیگ و فرخ یسار (از شروانشاهان) روی داد، کشته شد، و یعقوب بیگ فرزندان او سلطان علی و ابراهیم و اسماعیل را در شیراز بند کرد. یعقوب بیگ بعد از ۱۳ سال سلطنت وفات یافت، و گویند یکی از زنانش او را مسموم کرد، و خود و فرزندش نیز از همان زهر هلاک شدند. بعد از یعقوب بیگ، پسرش میرزا بایسنقر (← بایسنقر ترکمان) به امارت نشست. یعقوب بیگ به شعر و شراب علاقه‌ی تمام داشت و عده‌ای از شعرای آن عصر به دربار وی منسوب بوده‌اند.

یعقوب حواری[3]، یکی از ۱۲ حواری حضرت عیسی، ملقب به اصغر، پدرش حلفی (halfā). مادرش مریم یکی از کسانی بود که در پای صلیب حضور داشت (متی ۳.۱۰، مرقس ۴۰.۱۵، اعمال ۱۳.۱). اولین اسقف بیت المقدس و از خویشان حضرت مسیح بود و عموماً او را مؤلف ← رساله‌ی یعقوب میدانند. نخست در قسمت غربی فلسطین و سپس در مصر تبلیغ مسیحیت میکرد و در همین جا به دار آویخته شد. ذکرانش اول ماه مه است.

یعقوب حواری[3]، فد حد ۴۳، یکی از ۱۲ حواری حضرت عیسی، ملقب به **اکبر**. پسر زبدی و برادر یوحنای انجیلی بود. توسط هرودس آگریپای I به قتل رسید (مرقس ۱۷.۳، ۳۷.۵، ۱۲.۹؛ متی ۲۲.۲۰–۲۹، اعمال ۱۲.۱–۲). بیشتر در اسپانیا مورد تقدیس است. ذکرانش ۲۵ ژوئیه است.

یعقوب رهاوی (rohāvi)، حد ۶۳۳–۷۰۸، اسقف یعقوبی (محتملاً از ۶۸۴–۶۸۸). نحوی و مورخ و فیلسوف و عالم الاهی و مفسر کتاب مقدس بود. نخستین کتاب مبوّب در نحو سریانی را او نوشت، و برای تشخیص اصوات حروف علاماتی وضع کرد؛ از کتاب نحو او بر میآید که سریانیان بیش از عربهای معاصر خود به زبان یونانی آشنائی داشته‌اند. در کتاب تاریخ اکلوسیوس (نیمه‌ی اول قرن ۴م) تجدید نظر کرد و دنباله‌ی آن را تا سال ۶۹۲ نوشت. ترجمه‌ی سریانی مقولات و عبارت ارسطو، که پیش از این به وی نسبت میدادند، اکنون معلوم شده است که از وی نیست.

یعقوبشاه (ya'qub.šāh)، ده (جم ۱'۸۴۱ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهار بلوک، بخش سیمینه رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۱۵کیلومتری جغ بهسار. کوهستانی و سردسیر است. انگور آن شهرت دارد، و سایر محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

یعقوب صرفی کشمیری، ملا: ← فانی.

یعقوب لیث (ya'qube leys) [ابویوسف یعقوب ابن لیث]، مشهور به **ملک الدنیا** (maleko d.donyā) و **صاحبقران** (sāheb.qerān)، فد ۲۶۵ هق، مؤسس و اولین امیر (۲۴۷–۲۶۵ هق) از سلسله‌ی صفاریان، پسر لیث صفار. اصلش از قریه‌ی قرنین در سیستان بود، و در آغاز کار، مانند پدر، صفار [← رویگر] بود، و سپس به عیاری (← عیاران) و راهزنی افتاد، و عده‌ای بر گرد او جمع شدند. یعقوب با یاران خود در ۲۳۲ هق به خدمت صالح ابن نصر کنانی پیوست، و او سرهنگی سپاهیان خود بدو داد. حد ۲۳۸ هق، در جنگ با خوارج، که آن ایام در سیستان موجب زحمت مردم شده بودند، به همراهی مطوعه‌ی سیستان، لیاقت و رشادت بسیار بروز داد، پس از بر انداختن درهم ابن نصر، در ۲۴۷ هق فرمانروای سیستان شد. پس از آن بست را تسخیر کرد، و با رتبیل، پادشاه سند و کابل، جنگ کرد (۲۴۹ هق). سپس هرات و پوشنگ را از حکام آل طاهر گرفت (۲۵۳ هق). یعقوب، که همواره در پی بسط قلمرو خود بود، نخست به کرمان، که اساساً جزء متصرفات آل طاهر بود، حمله برد و آنجا را گرفت (۲۵۵ هق)، و در همان سال فارس را از دست علی ابن حسین، عامل خلیفه، بیرون کرد. پس از آن، به دفع پسر رتبیل به کابل تاخت، و کابل را، که تا این زمان در دست بودائیان بود، فتح کرد (۲۵۵ هق)، و بسیاری از بتکده‌های ایشان را ویران ساخت، و غنایم فراوان، از جمله بتهای زرین و سیمین بسیار، با خود به سیستان آورد. یعقوب دوباره آهنگ فارس، که خلیفه دگربار بر آن مستولی شده بود، کرد، و خلیفه از بیم، فرمان امارت بلخ و طخارستان را بدو داد و او را باز گردانید. یعقوب بار دیگر به کابل حمله برد و آنجا را گرفت (۲۵۸ هق)، و بلخ را نیز فتح کرد. مقارن همین ایام، عبدالله پسر محمد ابن صالح سگزی (sagzi) به دعوی امارت سیستان بر یعقوب شورید. یعقوب او و برادرانش را شکست داد، و آنان گریخته در نیشابور به پناه محمد ابن طاهر طاهری رفتند. یعقوب، که در پی بهانه برای بر انداختن طاهریان بود، کس نزد محمد ابن طاهر فرستاد و آنها را طلب کرد. عبدالله محمد ابن طاهر را به جنگ با یعقوب تشجیع کرد. اما محمد زیر بار نرفت، و عبدالله و برادرانش ناچار به گرگان نزد داعی کبیر گریختند. یعقوب به نیشابور رفت، و محمد را با قریب ۱۶۰ تن از بستگانش باز داشت (۲۵۹ هق) و به سیستان فرستاد، و بدین ترتیب سلسله‌ی طاهریان به دست یعقوب بر افتاد. یعقوب آنگاه لشکر به طبرستان برد و در آنجا بر عبدالله دست یافت و او را به قتل آورد، و برادران او را نیز که از گرگان به ری گریخته بودند از حاکم ری مطالبه کرد. حاکم ری برادران عبدالله را گرفته به یعقوب تسلیم نمود، و یعقوب آنها را در نیشابور با میخ به دیوار دوخت، و سپس به سیستان باز گشت. یعقوب بار دیگر در صدد تسخیر فارس و بغداد بر آمد، ولی دعوت صاحب الزنج را برای پیوستن به او در مخالفت با خلیفه نپذیرفت. موفق، از جانب برادر خود معتمد، به دفع یعقوب شتافت، و در محلی به نام دیر العاقول آب دجله را بر لشکرگاه وی گشادند، و لشکر او پراکنده شد، و او ناچار عقب نشست (۲۶۲ هق). پس از جمع‌آوری لشکر، بار دیگر در ۲۶۳ هق فارس را گرفت. در ۲۶۴ هق در جندیشاپور خوزستان به تهیه‌ی سپاه برای حمله به بغداد مشغول شد، اما معتمد خلیفه در نامه‌ای او را فریفت و از او خواست که در بغداد با وی دیدار کند، تا فرمانروائی بر جهان اسلام را به یعقوب دهد، و خود به مناسبت انتساب به پیغمبر به خطبه قناعت کند. یعقوب به بغداد رفت و چون لشکریان دو طرف فرود آمدند، لشکریان معتمد حمله آوردند، و یعقوب شکست یافته به جندیشاپور باز گشت (۷ شوال ۲۶۵ هق). یعقوب دوباره در صدد تهیه‌ی سپاه بود که به بیماری قولنج دوچار شد، و از همان مرض در گذشت (۲۰ شوال ۲۶۵ هق)، و برادرش عمرو لیث جای او را گرفت. یعقوب مردی سپاهی‌منش، با تدبیر، و عاقل و موقر بود، و به دیانت و قناعت شهرت داشت. پایتخت وی شهر زرنج سیستان بود. مدت ۷ سال، به امر خلیفه، به نام وی در مکه و مدینه خطبه میخواندند، و شهرت او در ممالک اطراف تا آنجا بود که او را ملک الدنیا و صاحبقران میخواندند.

یعقوب وراژینی[4] (vorājini)، حد ۱۲۳۰–۱۲۹۸، ایتالیائی، اسقف اعظم جنووا (بعد از ۱۲۹۲). در ۱۲۴۴ به فرقه‌ی دومینیکیان پیوست. کوشید تا میان دو گروه رقیب گوئلفها و گیبلینها که آرامش ایتالیا را برهم زده بودند صلحی برقرار کند، ولی سعیش در این راه بیحاصل بود. (← گوئلفها و گیبلینها). از نظر شفقت و تقوی شهره بود، و به همین مناسبت هم در ۱۸۱۶ اسماد (← قدیس سازی) یافت. در جنووا و ساوونا او را به عنوان قدیس تلقی میکنند.

---

(۱) Jacob Baradaeus; Jacques Baradée (فـ) (۲) Sévère (۳) James (۴) Jacobus de Voragine

ذکرانش روز ۱۵ ژوبه است.
یعقوب‌وند پاپی (ya'qub.vande pāpi)، دهستان (جم ۴۰۰'۱۲)، بخش الوار گرمسیری، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان، دارای ۱۷ (۱) آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. محصول عمده‌اش غلات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. ساکنین از طوایف یعقوب‌وند و پاپی هستند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده.
یعقوبی، احمد ابن ابی یحیی (ya'qubi)، مشهور به **ابن واضح** (ebne vāzeh)، فت ۲۸۴ هق، مورخ و جغرافیادان عرب‌زبان. ابتدا در خدمت طاهریان خراسان بود و کتاب تاریخ خود را که معروف به تاریخ یعقوبی و مشتمل بر تاریخ عالم و بلاد اسلامی تا ۲۵۹ هق است به نام ایشان نوشت. کتاب البلدان او در جغرافی نیز اهمیت دارد.
یعوق (ya'uq)، در قرآن، نام بتی مورد پرستش در یمن که با ظهور اسلام در هم شکسته شد (نوح ۲۳). گویا در اصل نام یکی از نیکوکاران بوده است.
یغما، تخلص یغمای جندقی.
یغما (yaqmā)، نام سرزمینی در جنوب و مشرق سرزمین خلخ، و نیز مردمانی از ترکان که در آن زندگی میکنند. به گفته‌ی صاحب حدود العالم، یغمائیان را قبیله بسیار است و گویند ح ۱'۷۰۰ قبیله‌اند. در یغما کشاورزی بسیار اندک است و دارائی یغمائیان اسب و گوسفند است. اهالی یغما مانند خلخیان یا قوم خلخ در ادبیات فارسی به خوبروئی معروفند.
یغمای جندقی (yaqmāye jandaqi)، شهرت **میرزا رحیم**، متخلص به **یغما**، ۱۱۹۶–۱۲۷۶ هق، شاعر ایرانی، منه قریه‌ی خور از توابع بیابانک. مدتی سمت منشی‌باشی مخصوص میر اسماعیل خان عرب عامری، حکمران جندق، را بر عهده داشت. و در اشعارش مجنون تخلص می‌کرد. در ۱۲۱۶ هق، که امیر مزبور فراری شد، یغما منشی سردار ذوالفقار خان سمنانی شد، و قسمتی از سروده‌های هجوآمیزش را که به سردابه معروف است از زبان او منظوم کرد، و سرانجام، به علت تفتین حاسدان، مغضوب سردار شد، و چند ماه به زندان افتاد. پس از رهائی از زندان، نام و تخلص خویش را به "ابوالحسن یغما" تبدیل کرد، و آنگاه در دربار محمد شاه قاجار تقرب یافت، و به تهران آمد.
یغما، علاوه بر مهارت در انواع شعر از جد و هزل، خطی نیکو داشت، و در تیراندازی و سواری نیز ماهر بود. با همه‌ی شهرتی که در هجوسرائی دارد، او را باید یکی از بهترین غزلسرایان دوره‌ی قاجار به شمار آورد. دیوانش چندین بار، از جمله در ۱۲۸۴ هق، در تهران به چاپ رسیده است.
یغنابی (yaqnābi)، از لهجه‌های ایرانی (دسته‌ی شرقی)، از ریشه‌ی هندواروپائی، که تنها بازمانده‌ی — زبان سغدی است، و در دره‌ی یغناب، از دره‌های رود زرافشان، معدودی به آن سخن میگویند. — نیز ایرانی، زبانهای؛ زبان، جدول.

یغنعلی‌تپه (yaqn'ali.tappe)، ده (جم ۱'۱۸۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان مرحمت‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۴.۵ کیلومتری لغ میاندوآب. زرینه رود مشروبش میساند. محصولاتش غلات، حبوبات، و چغندر است. از صنایع دستی کلیمبافی دارد.
یغوث (yaqus)، در قرآن، نام بتی مورد پرستش در یمن که با ظهور اسلام در هم شکسته شد (نوح ۲۳). گویا در اصل نام یکی از مردان پاکدامن بوده که در آن حدود میزیسته است.
یفپاتوریا، شهر، جمشر، — پوپاتوریا.
یفتاح (yaftāh) [عبری، = یهوه آزاد میکند]، از داوران بنی اسرائیل، برای نذر ناچار دختر خود را، که فرزند یکانه‌اش بود، قربانی کرد (داوران ۱.۱۱–۱۲، عبرانیان ۳۲.۱۱).
یفرم بمب‌انداز: — یفرم (یا پیرم) خان.
یفرم (یا پیرم) خان (yefrem) معروف به **یفرم بمب‌انداز**، ۱۸۶۸ بم–۱۳۳۵ هق از مجاهدین و آزادیخواهان ایران در عهد انقلاب مشروطیت. وی از ارامنه‌ی قفقاز بود و مقارن انقلاب مشروطیت در انزلی میزیست. در مبارزه‌ی استبداد صغیر به مجاهدین گیلان پیوست، و بعد از غلبه‌ی مجاهدین و فتح تهران، که محمد علی شاه قاجار خلع شد، از طرف مجلس عالی یفرم خان به ریاست نظمیه‌ی (شهربانی) تهران منصوب شد، و به واسطه‌ی فقر بودجه، جهت تأمین حقوق مأمورین نظمیه برای اولین بار اقدام به چساندن باندرول بر روی مشروب کرد. یفرم خان در دفع فتنه‌ی سالارالدوله، که به کومک الوار در غرب اغتشاش کرده بود، اهتمام به جای آورد، و پس از شکست سالارالدوله در یکی از قلعه‌های مجاور همدان ضمن جنگ با بقیه‌ی همراهان سالارالدوله به قتل رسید. جنازه‌اش را به تهران آوردند و طی مراسمی با تشریفات در محل دبستان ارامنه (دبستان کوشش) به‌خاک سپردند.
یقطان (yoqtān)، بنا بر عهد قدیم (پیدایش ۱۰. ۲۵)، نواده‌ی سام پسر نوح. این کلمه در منابع عربی به فتح "یا" (yaqtān) آمده، و بیشتر مورخان او را با قحطان پدر قبایل عرب جنوبی یکی شمرده‌اند.
یقین (yaqin)، نزد حکما، معرفتی که در آن جای شک نباشد، به عبارت دیگر، یقین به اینکه چیزی چنین و چنان است با اعتقاد به اینکه آن چیز جز چنان نیست، و ممکن نیست که طور دیگر باشد. در اصطلاح صوفیه، یقین عبارت است از رؤیت عیان به قوت ایمان، و بدون تمسک به حجت و برهان. صوفیه یقین را عبارت میدانند از وصل به مقام ازاله‌ی شک در تصدیق به آخرت و به آنچه غیب خوانده میشود. آنچه به یقین دانسته میشود نزد حکما یقینی خوانده میشود، چنانکه قیاس و برهان مفید یقین است، اما در منطق، یقینیات عبارتند از اولیات (مبادی نخستین)، تجربیات، متواترات، و محسوسات. عرفا برای یقین مراتب قائلند، چنانکه آنچه را از روی دلیل و برهان حاصل آید علم الیقین (elmo 'l.yaqin) خوانند، و آنچه را از مشاهده حاصل شود عین الیقین (eyno) شناسند، و آنچه را از شهود متحقق کنند حق الیقین (haqqo) خوانند. علم الیقین مخصوص ارباب عقل است، عین الیقین اختصاص به ارباب علم دارد، و حق الیقین مخصوص است به اهل معرفت. به اعتقاد صوفیه، حصول یقین قلب را نورانی میکند، و هرگونه شک و ریبی را از آن میزداید، و البته انسان را به زهد و حکمت میکشاند.
یکاترینا[1] (yekāterinā)، نام روسی برای زن، مطابق با کاترین در زبان فرانسه.
یکاترینبورگ: — سوردلوفسک.
یکاترینودار: — کراسنودار.
یکاترینوسلاو: — دنیروپتروفسک.
یکانات (yekānāt)، دهستان (جم ۸'۵۸۷ سث ۱۳۵۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۱۴ آبادی. قسمتی از آن کوهستانی و سردسیر و قسمت دیگر، که در دشت واقع شده، گرمسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. مرکزش، **یکان کهریز علیا**، در ۳۵کیلومتری لغ مرند واقع است.
یکان‌کهریز (yekān.kahriz)، ده، دهستان یکانات، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۵کیلومتری لغ مرند. از دو محل، به فاصله‌ی ۴کیلومتر از یکدیگر، تشکیل یافته. **یکان‌کهریز سفلی** (جم ۲'۸۵۶ سث ۱۳۴۵ هش)، و **یکان‌کهریز علیا** (جم ۲'۵۳۵ سث ۱۳۴۵ هش)، که مرکز دهستان یکانات است.
یکان‌کهریز سفلی، آبادی، مرند، — یکان‌کهریز.
یکان‌کهریز علیا، آبادی، مرند، — یکان‌کهریز.
یکپارچه[2] (yek-pārce)، در ساختمان، وصف ساختمانی بتونی که به صورت قطعه‌ی واحدی ریخته شده باشد.
یکجمله‌ای[3]، در ریاضیات، عبارتی جبری که یک جمله بیشتر نداشته باشد (در مقابل دوجمله‌ای و چندجمله‌ای). عبارت $2a^6b^3$ یکجمله‌ایی است که ۲ ضریب آن، و a و b نماینده‌ی کمیتهای خاص است که به ترتیب به قوای ۶ و ۳ رسیده‌اند.
یکساله[4]، در گیاهشناسی، گیاهی که رویش، گل دادن، دانه بستن، و خشکیدن آن در مدت یک سال انجام میگیرد، مانند شقایق و هندوانه. نیز — دوساله، دائمی.
یکسانبالان: — هوموپترا.
یکشنبه‌ی سفید: — پنجاهه، عید.
یک‌فلزی، سیستم: — سیستم یک‌فلزی.
یکلرز، خط[5] (yek.larz)، خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که شدت یک زلزله در آنها یکسان است.
یکله (yekle)، ده (جم ۱'۰۴۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرا (شرای سفلی)، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۶۴کیلومتری رزن. محصولاتش غلات و حبوبات است.

(1)Ekaterina (2)monolithic (3)monomial (4)annual (5)isoseismal line

یکمهه (yek.mahe)، دهستان (جه ۱۵'۶۰۰)، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم(خوزستان)، دارای ۱۴ (۹) آبادی. کوهستانی است. محصول عمده‌اش غلات است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

یگن‌آباد (yegnābād)، (جه ۱'۳۵۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۱۵کیلومتری ل‌غ همدان. محصولاتش غلات، حبوبات، و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

یگن محمد پاشا: ← محمد پاشا یگن.

یگوروف، دمیتری فیودوروویچ: ← لوزین، نیکولای نیکولایویچ.

یل‌آباد (yal.ābād)، ده (جه ۱'۷۲۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)، ۹کیلومتری ج‌غ ساوه، محصولاتش غلات و انار است.

یلان‌سینه (yalān.sine) پهلوانی ایرانی که به همراه بهرام چوبین بر خسرو پرویز شورید و در جنگ با بهرام با او شرکت جست.

یلپیک[1] (yelpik)، از امراض اسب که در نتیجه‌ی خراب شدن نسج ریه تولید میشود. غالباً با برونشیت همراه است. علائم آن سرفه‌ی مزمن، تنگ نفس، دشواری زفیر، و سوء هاضمه است. از دادن علوفه‌ی پرحجم به دام مبتلی باید خودداری کرد، و به آن علوفه‌ی خشک و تمیز داد؛ پس از خوراک نیز باید به حیوان استراحت داد. این بیماری بیشتر بر اثر فشار کارهای سخت و متمادی عارض میشود.

یلدا (yaldā)، درازترین شب سال که شب اول زمستان است؛ در اصطلاح عمومی آن را شب چله (celle) نیز میگویند، چون زمستان عملی را در حقیقت در ماه میدانند که ۴۰ روز اول آن را چله‌ی بزرگ و ۲۰ روز آخر آن را چله‌ی کوچک مینامند، و ۴ روز آخر چله‌ی بزرگ و ۴ روز اول چله‌ی کوچک را روی هم رفته چار- چار (← چهارچهار) میخوانند. یلدا کلمه‌ای سریانی و به معنی میلاد است که چون میلاد مسیح در نزدیکی آن است این شب به نام یلدا خوانده شده است، و ظاهراً نخست میلاد ایزد مهر بوده و با انتقال بعضی از آداب مهرپرستی به مسیحیت، جشن میلاد مهر به کریسمس (← عید میلاد مسیح) تغییر صورت داده و جای آن اندکی گشته است.

یلدز، تاج‌الدین: ← تاج‌الدین یلدز.

یلدیرم بایزید: ← بایزید I.

یلروپ: ← گلروپ، کارل آدولف.

یلفان (yalfān)، ده (جه ۱'۲۷۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۱۵کیلومتری ج‌ش همدان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

یلقون آقاج یا یولقون آغاج (هر دو yolqun-āqāj)، ده (جه ۱'۵۰۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش تکاب، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۸کیلومتری ش تکاب. محصولاتش غلات، حبوبات، و زرت است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

یلگاوا[2] (yelgāvā)، آلمانی **میتاو** (mitā)، روسی **میتاوا** (mitāvā)، شهر (در ۱۹۶۹ جه تخمیناً ۵۱'۰۰۰)، لتونی، ج‌غ ریگا. مرکز زراعی و تولید کالاهای مختلف است. ← شهسواران لیونیالی آن را در ۱۲۶۶ بنا کردند، و در ۱۳۴۵ به دست لیتوانیائیها ویران شد. از ۱۵۶۱ تا ۱۷۹۵ مرکز کورلاند بود، و در این سال به روسیه انتقال یافت. در جه I تحت اشغال آلمانیها بود (۱۹۱۵–۱۸). در جه II دگربار به تصرف روسیه در آمد. از جمله ابنیه‌ی معروفش کلیسای تثلیث (قرن ۱۶م) و کاخ دوک (قرن ۱۸م) است.

یلمارن[3] (yelmāren)، دریاچه (ح ۴۹۰ کمه)، ج سوئد مرکزی. در ولایات اوربرو و سودرمانلاند واقع است. به وسیله‌ی کانالی به طول ۱۳ کم به دریاچه‌ی آرهوگا و شهر اوربرو متصل است.

یلمه سالیان (yolme sālīān)، ده (جه ۱'۹۴۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان آتابای، بخش ⇐ آق قلعه، شهرستان گرگان، استان دوم، ل‌ش آق قلعه محصولاتش غلات و پنبه است.

یلوتاشه، ملقب به **کورخان،** ← گورخانیان

یلوستون[4] (yelostōn)، رود کشمت، به طول ۱'۰۸۰ کم، که در ل‌غ ایالت وایومینگ سرچشمه گرفته وارد پارک ملی یلوستون میشود (در آنجا دریاچه‌ی یلوستون را تشکیل میدهد)، و پس از عبور از ایالت مونتانا به رود میسوری میریزد.

یلونایف[5] (yelonāyf)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۶'۱۲۲)، کرسی سرزمینهای شمال غرب، ج بخش مکنزی، کانادا، کنار رود یلونایف. در ۱۹۳۵ پس از کشف نهشتهای طلا تأسیس شد. بزرگترین شهر سرزمینهای شمال غرب، و مرکز حمل و نقل و استخراج معدن است. فرودگاه و ایستگاه‌های هواشناسی دارد. در ۱۹۶۷ کرسی سرزمین شمال غرب شد.

یلیزاوتپول، شهر، ← گنجه.

یمامه (yamāma)، ناحیه‌ی قدیم جزیرة العرب، ج نجد؛ مسکن فعلی قبیله‌ی بنی تمیم. جنگ میان مسیلمه‌ی کذاب و لشکر خالد ابن ولید در محلی به نام عقرباء در این ناحیه روی داد.

یمبریس: ← پنیس و یمبریس.

یمتلانتس لن، ولایت، سوئد، ← یمتلاند.

یمتلاند[6] (yemtland)، سوئدی **یمتلانتس لن** (yemtlānts len)، ولایت (۵۱'۵۳۰ کمه، در ۱۹۷۰ جه تخمیناً ۱۲۶'۱۵۸)، غ سوئد مرکزی، کنار مرز نروژ، کرسی آن اوسترسوند[7] (östersund، در ۱۹۷۰ جه ۲۷'۳۲۰). تقریباً مطابق ایالات تاریخی یمتلاند در ل و هریدالن (haryedālen) در ج است، که هر دو را سوئد در ۱۶۴۵ از نروژ منتزع کرد. استراحتگاههای بهداشتی و تفرجگاههای زمستانی دارد. ناحیه‌ای است کشاورزی، ولی چوببری و صنایع فرعی نیز دارد.

یمکان (yamkān) یا **یمگان** (yomgān) دره‌ی ممتدی مشتمل بر ح ۱۲ قطعه آبادی، واقع در بدخشان، که ناصرخسرو پس از خروج از بلخ و رفتن به نیشابور و مازندران بدانجا پناه برد، و تا آخر عمر در آنجا زیست. مقبره‌ی وی نیز در همین ناحیه است. مذهب مردمان آنجا هنوز مذهب اسماعیلی است.

یمگان: ← یمکان.

یمن [یمن شمالی] (yaman) [الجمهوریة العربیة الیمنیه]، کشور جمهوری (تخمیناً ۱۹۴'۲۵۰ کمه؛ در ۱۹۷۵ جه ۵'۲۳۷'۹۰۰)، ج‌غ عربستان، پایتختش صنعاء. ازل به عربستان سعودی و ربع الخالی، از ج به عدن، و از غ به بحر احمر محدود است. جز در کناره‌های ساحلی کوهستانی است. محصولاتش قهوه، غلات، میوه‌جات، و شهرهای عمده‌ی آن تعز، و بنادر مخا و حدیده است. آثار تاریخی شهر مأرب در خاک یمن میباشد. دولتهای معین و سبا قبل از میلاد مسیح در یمن پیدایش یافتند. از اواخر قرن ۳م بم، با الحاق حضرموت به دولت سبا، مملکت وسیعی شامل یمن کنونی و اراضی زیادی مجاور آن تشکیل شد. تمدن عربستان جنوبی را از قرن ۸م قم تا انقراض دولت سبا میتوان تمدن یمنی نامید. در زمان ذونواس یمن به دست حبشیها افتاد، و حکومت اینها ۵۰ سال دوام کرد. ح ۵۷۰ بم دولت ایران، به تقاضای سیف‌ابن‌ذی یزن، امیر معروف یمن، که از دربار ایران استمداد کرده بود، یمن را تصرف کرد، و این وضع تا ظهور اسلام ادامه داشت.

تاریخ

جغرافیانویسان قدیم عربستان را به ۳ قسمت تقسیم میکردند، عربستان سنگی (آرابیا پترا)، عربستان بیابانی، و عربستان سعید (← عربستان، بند۱۵) قسمت اخیر،درگوشه‌ی ج‌غ‌جزیرة العرب، همان است که امروز یمن و عسیر و حضرموت بر جای آن واقع است. این ناحیه جایگاه دسته‌ای از کشورهای ثروتمندی بود که بر تجارت جهانی تسلط داشتند. کشور ثروتمند سبا، با پایتخت آن در مأرب شناخته‌ترین کشور از کشورهای قدیمی عربستان جنوبی بوده است. آبادانی این مملکت (در قرنهای ۱۰م–۲م قم) متکی بر تجارت بخور بود. با گشوده شدن راههای جدید تجارتی، این کشور رو به انحطاط رفت. از قرن ۲م قم تا قرن ۶م سلسله‌ی حمیریها که از همان ریشه‌ی نژادی قوم سبا بودند، بر عربستان سعید فرمانروائی داشتند، و رفته رفته دینهای یهودی و مسیحی جای بتپرستی را گرفت.

با حمله‌ی حبشیان مسیحی در ۵۲۵، سلطنت حمیریها برافتاد، و در ۵۷۰ ایرانیان بر این ناحیه مسلط شدند و حبشیان را بیرون راندند. در قرن پس از آن مردم این سرزمین به دین اسلام در آمدند، و فرقه‌های مختلف اسلامی در آن پیدا شد. نواحی کرانه‌ای (تهامه) جایگاه سنیان شافعی‌مذهب بود، و ارتفاعات در تصرف فرقه‌ی شیعه‌ی زیدی.

قرن ۹م در تاریخ یمن اهمیت خاص دارد. در این قرن امام زیدی، یحیی الهادی الی الحق،

(۱)heaves (۲)Jelgava; Yelgava (۳)Hjälmaren (۴)Yellowstone (۵)Yellowknife (۶)Jämtland (۷)Östersund

سلسله‌ای از امامان (فرمانروایان) یمن را تأسیس کرد که تا نیمه‌ی دوم قرن ۲۰م ادامه داشت. چون بنا بر اعتقاد زیدیان، عالم بودن شرط اصلی امامت است، بسیاری از فرمانروایان یمن مردمان دانشمند و نویسندگان پرکاری بوده‌اند و مجموعه‌ی عظیمی از تألیفات ایشان، مخصوصاً در علم کلام و مناظره، فراهم شده است. اصل جانشینی از طریق وراثت به صراحت رد شده بود، و به همین جهت تاریخ قرون وسطای یمن تاریخ منقوشی از تعارض امامهای محلی مدعی امامت بوده است. در قرن ۱۱م، امامان اسماعیلی به کومک فاطمیان مصر، بر این سرزمین مستولی شدند. صلاح الدین ایوبی در ۱۱۷۳ آنجا را مسخر کرد. پس از انقراض دولت ایوبی، سلسله‌ی رسولیان یمن (از اصل کرد و ترک) از ۱۲۳۰ تا قرن ۱۵م بر یمن حکومت داشتند. در ۱۵۱۶ یمن ضمیمه‌ی متصرفات مملوک لیک مصر شد.

ورود مردم مغربزمین به یمن با حمله‌ی پرتغالیان به عدن در ۱۵۱۳ آغاز شد. در ۱۵۱۷ فرمانروایان مملوک به ترکان عثمانی تسلیم شدند، و از ۱۵۳۶ سپاهیان ترک به تاخت و تاز در این سرزمین پرداختند، ولی امام زیدی، قاسم کبیر (امامتش ۱۵۹۷–۱۶۲۰)، آنان را از قسمت داخلی یمن بیرون راند. از آن زمان تا قرن ۱۹م، تنها نواحی کرانه‌ای در دست عثمانیان بود، و امامان زیدی بر مرتفعات یمن فرمانروائی داشتند. در اوایل قرن ۱۹م یمن مورد حمله و تاخت و تاز وهابیان قرار گرفت، ولی در ۱۸۱۸، ابراهیم پاشا، پسر محمد علی خدیو مصر، به نمایندگی از طرف سلطان عثمانی آنان را از یمن بیرون راند و بار دیگر این سرزمین را زیر فرمان ائمه‌ی زیدی قرار داد. سپاهیان مصری بنادر مهم یمن را تا ۱۸۴۰ در تصرف داشتند، و در این سال از آنجاها بیرون رفتند. امامان زیدی به سلطه‌ی عثمانیان گردن نهادند و سالانه مبلغ گزافی به پادشاه عثمانی میپرداختند. پس از ۱۸۴۰ هرج و مرج در اوضاع پیدا شد، و تا ۱۸۷۲ که بار دیگر عثمانیان صنعاء را اشغال و کنترول خود را شدیدتر کردند، قاعده و نظمی در یمن برقرار نبود. در حج I عثمانیان نیروی نظامی عظیمی در یمن داشتند، ولی پس از متارکه‌ی جنگ در ۱۹۱۸ یمن را تخلیه کردند.

در ایام جنگ، انگلیسها از قبیله‌ی ادریسی که میخواستند بر یمن مسلط شوند پشتیبانی میکردند. انگلیسها در ۱۹۱۹ حدیده را تصرف کردند و این شهر پس از خروج آنان در ۱۹۲۱ به دست ادریسیان افتاد. زیدیان، به رهبری امام یحیی ابن محمد الحمید الدین، که از ۱۸۹۱ سلسله‌ای موروثی تأسیس کرده بود، به جنگ با ادریسیان پرداختند که با تصرف حدیده به دست امام یحیی در ۱۹۲۵ خاتمه پذیرفت. این امام به سرزمینهای غربی تحت الحمایگی عدن نیز حمله برد و میخواست تسلط خود را بر این اراضی که پیش از آن در تصرف یمن بود از نو برقرار کند. ادریسیان به حمایت ملک ابن سعود در آمدند، و در ۱۹۳۴ جنگی میان عربستان سعودی و یمن در گرفت. بنا بر پیمان طائف (مه‌ی ۱۹۴۳)، عسیر از تصرف یمن خارج شد و به تصرف عربستان سعودی در آمد، و در عوض عربستان سعودی و انگلستان استقلال یمن را به رسمیت شناختند، ولی اقدامات امام یحیی بر ضد انگلستان در تحت الحمایگی عدن، که به تحریک موسولینی صورت میگرفت، که در ۱۹۲۶ پیمان دوستی با امام بسته بود، تا ۱۹۳۷ ادامه داشت.

تا حج II امامت یمن در برابر سیاست انزوا و محافظه‌کاری خود مخالف جدی در داخل کشور نداشت. با ورود اندیشه‌های آزادیخواهانه‌ی سیاسی و تکنولوژی جدید در اواخر ایام جنگ به یمن، نارضائی آغاز شد. در ۱۹۴۸ یحیی را کشتند، و مشاور وی عبدالله الوزیر، به فرمانروائی یمن رسید. احمد پسر امام یحیی، به کومک یکی از قبایل، حکومت جدید را بر انداخت و عبدالله را کشت. پس از آن، اشتیاق آزادیخواهان به اصلاحات و عدالت، سبب ایجاد شورشهائی در سالهای ۱۹۵۳، ۱۹۵۵، ۱۹۵۹، و ۱۹۶۱ شد که امام احمد توانست آنها را فرو نشاند. یمن در ۱۹۴۷ به عضویت سازمان ملل در آمد.

در ۱۹۴۵ یمن به اتحادیه‌ی عرب، و در ۱۹۵۸ با الحاق به جمهوری متحد عرب به فدراسیون دول متحد عرب پیوست، ولی در ۱۹۶۱ از این فدراسیون بیرون آمد، و در ۱۹۶۲، پس از مرگ احمد، امامت به دست نیروهای شورشی به فرماندهی سرتیپ عبدالله السلال (as.sallāl) بر افتاد، و عبدالله خود را رئیس جمهوری و فرمانده نیروهای نظامی یمن خواند. محمد البدر، پسر امام احمد، که تنها مدت یک هفته در مقام امامت یمن باقی بود، به نواحی شمالی یمن گریخت و در آنجا نیروهای ضد انقلابی بر گرد خویش فراهم آورد. در ۱۹۶۲ میان سلطنت‌طلبان (مدافعان امامت) و دولت جمهوری جنگ در گرفت، و در خواستهای کومک از هر دو طرف سبب دخالت دولتهای عربی دیگر در کار یمن شد؛ عربستان سعودی به حمایت از طرفداران امام بر خاست، و جمهوری متحد عرب (مصر) به کومک جمهوریخواهان شتافت و ۷۰٬۰۰۰ سرباز به یمن فرستاد. اما جنگهای داخلی تا ۱۹۶۹ ادامه یافت، و شدیدترین نبردهای آن در زمستان ۱۹۶۳–۶۴ اتفاق افتاد. خروج نیروهای مصری در ۱۹۶۷ که پس از شکست خوردن مصر از اسرائیل صورت گرفت، مایه‌ی پیشرفت سلطنت‌طلبان و محاصره شدن صنعاء و خلع سلال از ریاست جمهوری (نوامبر ۱۹۶۷) و تأسیس شورای سه‌نفری جمهوری به ریاست عبدالرحمان الاریانی (al.eryāni) شد. در ۱۹۶۷ پیروان امام بدر نیز او را از امامت خلع کردند. عربستان سعودی از حمایت سلطنت‌طلبان دست کشید، و جنگهای داخلی تا ۱۹۶۹ کاهش یافت. مذاکرات میان سران جمهوری یمن و عربستان سعودی در جده (۱۹۷۰) به قراردادی انجامید که به جنگهای داخلی پایان داد و بنا بر آن عده‌ای از سلطنت‌طلبان وارد دولت جمهوری یمن شدند و به مناصبی رسیدند. در ۱۹۷۲ موافقتنامه‌ای میان جمهوری یمن و یمن جنوبی به امضا رسید که دو یمن به یکدیگر ضمیمه شدند. در ۱۲ ژوئن ۱۹۷۴ عبدالرحمان الاریانی ناچار به استعفا شد و بلافاصله گروهی از افسران، به رهبری سرهنگ ابراهیم الحمدی، دست به کودتائی بدون خونریزی زدند، شورای فرماندهی برای حکومت تشکیل دادند، و قانون اساسی موقتی، اختیارات اجرائی و قانونگذاری را برای مدت ۶ ماه به این شوری تفویض کرد، که در اکتبر همین سال به مدت ۱۲ ماه تمدید شد. در اکتبر ۱۹۷۷ سرهنگ ابراهیم حمدی و برادرش عبدالله حمدی به قتل رسیدند، یک "شورای ریاست جمهوری" مرکب از ۳ عضو تشکیل شد که در رأس آن سرهنگ دوم احمد حسین القشمی (qašmi)—فرمانده کل نیروهای مسلح و رئیس ستاد—قرار گرفت. قتل سرهنگ حمدی به هنگامی صورت گرفت که سیاست نزدیکی وی با جمهوری خلق یمن جنوبی و احیای وحدت ملی موجب عدم رضایت بعضی اعضای دولت و عربستان سعودی شده بود. در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۸، رئیس جمهور یمن، در توطئه‌ای به قتل رسید. یمن شمالی روابط سیاسی خود را با یمن جنوبی قطع کرد. در ۲۹ مارس ۱۹۷۹ رؤسای جمهور یمن شمالی و یمن جنوبی—علی عبدالله صالح و فتاح اسماعیل—در کویت گرد آمدند و بیانیه‌ای مبنی بر وحدت ۲ یمن و تشکیل کشوری واحد انتشار دادند. در این بیانیه آمده است که کمیسیونی مأمور تهیه‌ی طرح قانون اساسی در ظرف مدت ۴ ماه خواهد شد. این "آشتی‌کنان نمایشی" یک ماه پس از حوادث و درگیریهائی که میان نیروهای نظامی دو یمن روی داد صورت گرفت.

یمن جنوبی یا جمهوری خلق یمن جنوبی، جمهوری (۲۶۷٬۶۸۳ کمه؛ در ۱۹۷۳ جمعیت تخمیناً ۱٬۴۰۰٬۰۰۰)، تیغ آسیا، بر کرانه‌ی جنوبی شبه جزیره‌ی عربستان، پایتخت آن عدن. از ل محدود است به عربستان سعودی، از ش به عمان، از ج به خلیج عدن و دریای عربستان، و از غ به جمهوری عربی یمن. یمن جنوبی تشکیل یافته است از دشتی ساحلی، کمربندی کوهستانی، و قسمتی از جلگه‌ی عربی دشت ساحلی، که بسیار باریک و بیش از ۱٬۱۳۰ کم در امتداد کناره‌ی شبه جزیره‌ی عربستان ممتد است، ناحیه‌ای است گرم و بدون باران یا رطوبت زیاد و گیاهان پراکنده. حضرموت در بخش مرکزی یمن جنوبی واقع است.

تاریخ یمن جنوبی تا ۱۹۶۸ همان تاریخ تحت الحمایه‌ی عربستان جنوبی است (← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی، قسمت VI). در ۱۹۷۰ قانون اساسی جدیدی نام آن را جمهوری خلق یمن جنوبی گذاشت. از آغاز استقلال یمن جنوبی اختلافات مرزی با عمان و جمهوری عربی یمن وجود داشته است که پاره‌ای از آنها منجر به زد و خوردهائی مسلح شده است. در ۱۹۷۲ موافقتنامه‌ای با جمهوری یمن، برای پایان بخشیدن به مبارزات و برای اختلاط دو کشور، منعقد شد (← یمن). ولی تا ۱۹۷۴ این موافقتنامه هنوز کامل نشده بود. در ۱۹۷۵ حکومت یمن جنوبی تلاشهائی برای بهبود روابط با امارات متحد عربی انجام داد. در ۹ مارس ۱۹۷۶ با عربستان سعودی روابط سیاسی برقرار کرد، و

یک کومک 100 میلیون دلاری از عربستان دریافت داشت. در ۱۱ مارس ۱۹۷۶ یک آتش‌بس میان یمن جنوبی و شورشیان ظفار برقرار شد. یمن جنوبی از کومک تجشه نیز برخوردار است. حزب سوسیالیست جدید یمن (در ۱۹۷۸) متکی بر "سوسیالیسم علمی" است. کمیته‌ی مرکزی همه‌ی تصمیمات مملکتی را کنترول می‌کند. دبیر کل حزب، عبدالفتاح اسمعیل، رئیس حکومت نیز میباشد. از اکتبر ۱۹۷۹ یک پیمان دوستی و همکاری به مدت ۲۰ سال یمن جنوبی و تجشه را به یکدیگر نزدیک میساند. وحدت یمن شمالی و جنوبی، چنانکه در قانون اساسی ۱۹۷۰ یمن جنوبی بر آن تکیه شده، هدفی است که واقعیت آن را رد میکند؛ اختلاف‌نظرهای ایدئولوژیک میان صنعاء و عدن عمیقتر از آن است که توافق امضاشده در کویت (← یمن شمالی) در مورد وحدت در کشور بتواند جامه‌ی عمل بپوشد.

یموت (yamut)، یکی از دو طایفه‌ی بزرگ ترکمن، که عمدتاً در ترکمن صحرا زندگی میکنند. از تیره‌های مهم یموت میتوان از آتابای و جعفربای نام برد. تیره‌ی جعفربای بیشتر در گمیشان و اطراف شهر گرگان به سر میبرند، و با تمدن بیشتر آشنا هستند. این تیره به کار تجارت و کشاورزی اشتغال دارند. یموتها، با اینکه نسبت به کوکلانها با زندگی شهرنشینی بیشتر آشنا هستند، باز به آداب و رسوم ترکمنی سخت پای‌بندند.

یمونا، رود هند، ← جمنا.

یمیمه[1] (yamima) [عبری، = کبوتر]، نخستین دختر ایوب پس از مصیبتی که به وی رسید (ایوب ۱۴.۴۲).

یمین‌الدوله: ← محمود غزنوی.

یمین امیرالمؤمنین: ← امیرالمؤمنین.

یمینی، عمید محمد ابن عثمان، شاعر پارسیگوی و کاتب غزنوی، معاصر سلطان یمین‌الدوله بهرامشاه غزنوی.

ین، علامت اختصاری زبان یونانی در این کتاب.

ینا[2] (yenā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۸۸٬۳۴۶)، ج جمهوری دموکراتیک آلمان، بر رود زاله، در ایالت سابق تورینگن. مرکز صنعتی و فرهنگی است. محل کارخانه‌ی بزرگ زایس (سازنده‌ی عدسی و ابزارهای سنجش دقیق) است که پس از جنگ II قسمتی از آن را روسها بردند. ینا در قرن ۱۳م فرمان شهریت یافت، و سپس ضمیمه‌ی ساکس‌وایمار-آیزناخ شد؛ در ۱۹۲۰ جزو تورینگن شد. ناپلئون I پروسیها را در اینجا شکست قطعی داد (۱۸۰۶). دانشگاه ینا (تأسیس ۱۵۵۸) در اواخر قرن ۱۸م و اوائل قرن ۱۹م، هنگامی که شیلر و هگل و فیشته و فون شلگل در آن تدریس میکردند، به اوج عظمت رسید. کلیسائی از قرن ۱۳م دارد

ینابد: ← گناباد، شهر.

ینابیع اللغه: ← صحاح اللغه.

ینان[3] (yenān)، نام رسمی آن **فوشیه**[4] (fuših)، شهر (در ۱۹۷۱ جم تخمیناً ۴۵٬۰۰۰)، ل ایالت شنسی، لش چین مرکزی، بر ساحل جنوبی ریزابه‌ای از هوانگ هو. پس از ۱۹۳۸ ستادهای ۸مین جاده‌ی (کمونیست) نظامیی شد که در جنگ بر علیه ژاپنیها ح ۱٬۵۰۰٬۰۰۰ تن از مردم را در بخشهائی از ایالات شنسی، کانسو، ونینگ‌شیا تحت کنترول داشت. پایتخت کمونیستها در جنگ داخلی چین پس از جنگ II بود، نیروهای ناسیونالیستها آن را تصرف کردند (۱۹ مارس ۱۹۴۷)، دوباره تحت اشغال کمونیستها در آمد (آوریل ۱۹۴۸) و تا هنگام تصرف (ژانویه‌ی ۱۹۴۹) یکن پایتخت آنها بود. جاهای دیدنی و جالب‌توجه آن خانه‌های سابق مائو تسه‌تونگ و چو ان‌لای، و یک پاگودای ۹طبقه، که در دوران سلطنت سلسله‌ی سونگ (۹۶۰–۱۲۹۷) ساخته شد، میباشد.

ینبع (yanbo') [عربی، = چشمه]، بندر کوچکی در حجاز، پیش‌بندر شهر مدینه، کنار بحر احمر (ینبع البحر)، به فاصله‌ی ح ۳۰۰کیلومتری ل‌ل‌غ جده؛ و نیز شهر کوچکی به فاصله‌ی ۶–۷ ساعت راه در لش آن (ینبع النخل).

ینبوع الحیوة یا **ینبوع الحیات** (هر دو yanbuo 'l.hayāt)، رساله‌ای فلسفی و اخلاقی به فارسی در ۱۳ فصل از بابا افضل کاشی، در نصیحت نفس و راه رسیدن به سعادت [که به گفته‌ی خود نویسنده در آغاز رساله "ترجمه‌ای است از سخنان هرمس الهرامسه" (← هرمس)].

ینبوعی، ابوداف: ← ابوداف ینبوعی.

ینتای، چین، ← چیفو.

ینسن[5]، **هانس دانیل** (hāns dāniel yensen)، ۱۹۰۷–۷۳، فیزیکدان آلمانی؛ متد هامبورگ. پس از پایان تحصیلات خود در هامبورگ و دریافت (۱۹۳۷) درجه‌ی دکتری، استاد مدرسه‌ی پولیتکنیک هانوور شد. از ۱۹۴۹ استاد کرسی فیزیک نظری دانشگاه هایدلبرگ بود، و در همین سال، بالاستقلال، نظریه‌ای در باره‌ی ساختمان هسته‌ی اتم عرضه کرد. این نظریه خواص گوناگون هسته، بالاخص ساختمان مطبّق هسته‌ی اتم، را توضیح میکند. برنده‌ی سهمی (با مشارکت ویگنر و م. مایر) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۳ در فیزیک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ینسن[5]، **یوهانس ویلهلم** (yohānes vilhelm yensen)، ۱۸۷۳–۱۹۵۰، نویسنده‌ی دانمارکی. در جوانی به تحصیل علم پزشکی پرداخت، و علاقه‌ی او به زیستشناسی و مردمشناسی در آثارش مشهود است. در نویسندگی سبک ادبی خاصی ایجاد کرد که در آن داستان منشور کوتاهی را با کار تحقیقی در هم میآمیخت. آثار پر حجم او مشتمل است بر مقالات تحقیقی و سفرنامه‌ها و منظومه‌های غنائی. دوره‌ی داستان حماسی سفر دراز (۶ جلد، ۱۹۰۸–۲۲) او داستانی تخیلی است که بر پایه‌ی نظریه‌ی داروین تألیف شده و داستان زندگی انسان را از آغاز تا زمان کریستوف کلمب در آن آورده است. ینسن برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۴ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ینگ‌آباد (yankābād)، ده (جم ۲٬۵۸۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جرقویه، بخش حومه‌ی شهرستان قمشه، استان دهم (اصفهان)، ۴۵کیلومتری لش قمشه. محصولاتش غلات و پنبه است.

ینگی: ← یانکی.

ینگجه (yengeje)، دهستان (جم ۶٬۷۳۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۶ آبادی. محصولاتش غلات و حبوبات است. مرکزش، **ینگجه** (جم ۷۰۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۶٫۵ کیلومتری لغ سراب قرار دارد.

ینگجه، ده (جم ۱٬۲۲۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۶کیلومتری لغ همدان. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

ینگجه، ده (جم ۱٬۵۷۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳کیلومتری ش دهخوارقان. محصولاتش غلات و توتون است.

ینگجه، ده (جم ۱٬۲۵۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش‌سرولایت، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، ۱۸کیلومتری چغ چکنه‌ی علیا. کوهستانی، و محصولش غلات است.

ینگجه، ده (جم ۱٬۰۸۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم (اکنون استان زنجان)، ۲۴کیلومتری لغ زنجان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و سیب زمینی است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و گلیمبافی دارد.

ینگه امام، بخش، کرج، ← ینگی امام.

ینگی‌اسپران (yengi.asparān)، ده (جم ۱٬۳۹۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مواضحان، بخش ورزقان، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ چغ ورزقان. محصول عمده‌اش غلات است.

ینگی امام (yengi emām) یا **ینگه امام** (yenge.)، ده (جم ۳۱۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش ساوجبلاغ شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۸کیلومتری لغ کرج. گویند اصلاً کاروانسرائی بود از دوره‌ی صفویه، که در عهد قاجاریه تعمیر و به مهمانخانه تبدیل، و در مقابل کاروانسرا باغی بزرگ احداث شد، و آبادی ینگی امام به وجود آمد. امامزاده‌ای به نام هادی و علینقی دارد.

ینگیشیکی: ← شینتو.

ینگی کند جامع السرا (yengi kande jame'o 's.sarā)، ده (جم ۱٬۰۶۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم (اکنون استان زنجان)؛ ۷۷کیلومتری چغ زنجان. محصولاتش غلات و انگور است. از صنایع دستی گلیمبافی دارد. در نزدیک این آبادی سجاس رود به قزل‌اوزن میریزد.

ینگی کند سیدلر (yengi kande seyyedlar)، ده (جم ۱٬۰۰۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم (اکنون استان زنجان)؛ ۴۲کیلومتری چغ زنجان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات،

(۱)Jemima (۲)Jena (۳)Yen-an (۴)Fu-shih (۵)Jensen

سیب زمینی، و میوه است. از صنایع دستی قالی‌چه‌بافی و گلیمبافی دارد.
ینی‌بازار، شهر، یوگوسلاوی، ← نووی بازار.
ینی‌چری[1] (yeni-ceri)، عربی **انکشاریه** (enkešāriyya) [ترکی، = قشون جدید]، در ارتش قدیم عثمانی، سربازانی که از فرزندان مسیحیان ممالک مفتوحه تشکیل، و تحت تعلیمات سخت قرار داده میشدند. ینی‌چریها بعدها قدرت فراوان پیدا کردند و در عزل و نصب سلاطین مؤثر شدند. در قرن ۱۷م بیشتر عضویت این قشون ارثی بود و فرزند مسیحی بودن ضرورتی نداشت. سلطان محمود II با قتل عامی ایشان را بر انداخت.
ینیسئی، رود، ← ینیسی.
ینیسئیسک، شهر، ← ینیسی.
ینیس و یمبریس[2] (yannis, yambris)، دو نفر از مخالفان حضرت موسی (تیموتاوس دوم ۸.۳)، مطابق روایات، نام جادوگران فرعون (خروج ۱۱.۷). نیز ← عهدین غیر قانونی، جدول.
ینیس و یمبریس، کتاب: ← عهدین غیر قانونی.
ینیسی[3] (yenisey) یا **ینیسئی**[4] (yenisei)، رودی به طول ۴٬۰۲۰ کم، جمشس، در سیبریه‌ی مرکزی. از ش کوههای سایان سرچشمه گرفته نخست به جانب غ و سپس به جانب ل سرازیر میشود، و از مینوسینسک[5] (minusinsk)، کراسنویارسک، ینیسئیسک[6] (yeniseisk)، و ایکارکا[7] (igarkā) گذشته به خلیج ینیسی میریزد. شیب آن در قسمت علیای مسیر تند، عرض آن در قسمت سفلی ح ۵ و ۶ کم و قابل کشتیرانی است. یک رشته کانال آن را به رود اوب متصل میکند. قسمتی از سال قابل کشتیرانی است. چوب، غلات، مواد ساختمانی، زغال سنگ، و نفت از این راه حمل میشود. در مسیر سفلای آن ماهی آزاد و بلوگا (سگ ماهی) صید میکنند.
ینی‌شهر[8] (yeni.šahr) ۱- شهر (در ۱۹۶۵ جم ۱۱٬۳۵۲)، ولایت بورسه، لغ ترکیه‌ی آسیائی، ۵۰کیلومتری ش بورسه. ۲- دهکده و دماغه‌ همان سیگئوم (sigeum) باستانی در ولایت چنکل (canakkal)، لغ ترکیه‌ی آسیائی، بر ساحل جنوبی مدخل داردانل، نزدیک آن محل شهر قدیمی تروا واقع است، و همان دهکده است که هومر آنجا را محل لنگر انداختن کشتیهای یونانی و اردوی یونانیان در جنگ تروا دانسته است.
ینی قوچه، ترکیه، ← قوچه.
یو[9] (yo)، در اساطیر یونان، شاهزاده خانم آرگوس. زئوس عاشق او بود و از ترس حسادت هرا وی را به گوساله‌ای مبدل کرد. هرا گوساله را از زئوس گرفته به آرگوس، چوپان صدچشم، سپرد. پس از اینکه هرمس آرگوس را کشت، هرا خرمگسی را مأمور آزار و راندن یو کرد. سرانجام یو به مصر رسید؛ در آنجا دوباره زن شد، و ایافوس (epāfos)، پدر دانائوس و آیگوپتوس، را بزاد. گاهی با ایسیس یکی شمرده میشود.
یوآب[10] (yuāb) [عبری، = یهوه پدر است]، خواهرزاده‌ی داود و فرمانده سپاهیان وی. مدیری شایسته ولی بیرحم بود، چنانکه از کشته شدن ابنیر و ابشالوم و عماسا پیداست. چون به طرفداری ادونیا برخاست سلیمان او را کشت (دوم سموئیل ۱۲.۲–۳۲؛ ۲۲.۳–۳۱، ۱۶.۸؛ ۷.۱۰–۱۴؛ ۱۱؛ ۲۶.۱۲؛ ۱۴؛ ۱۸؛ ۱.۱۹ و ۵–۷؛ ۷.۲۰–۲۳؛ ۱.۲۴–۹؛ اول پادشاهان ۱؛ ۲. ۵ و ۶ و ۲۸–۳۴).
یوآحاز: ← یهوآحاز.
یوآخیم II: ← هوهانزولرن.
یوآخیم[11]، **یوزف** (yozef yoāxim)، ۱۸۳۱–۱۹۰۷، ویولن‌نواز مجار، دوست مندلسون، برامس، و شومان. از مفسرین معروف قطعه‌های ویولنی شمرده میشود؛ برای کنسرتوهای ویولنی بتهوون و برامس آهنگ ساخت.
یوآخیمستال، چکوسلواکی، ← یاخیموف.
یوآش: ← یهواش.
یوئل[12]، **ریچارد ستادرت** (ricārd stādərt) (yuel)، ۱۸۱۷–۷۲، ژنرال ائتلافیه‌ی ایالات امریکا. در جنگ مکزیک خدمات برجسته داشت. چون اهل ویرجینیا بود، به پیروی از روش این ایالت در جنگ داخلی، در ۱۸۶۱ از خدمت نظام استعفا کرد. در قشون ائتلافیه بزودی ترقی کرد و در همین سال به منصب ژنرالی ارتقا یافت. تحت فرماندهی ت.ج. جکسن رشادتها کرد و در پیروزی جکسن سهیم بود
یوان[13] (yüān)، سلسله‌ی چینی (۱۲۶۰–۱۳۶۸)، جزئی از امپراطوری بزرگ مغول. قوبلای قاآن مؤسس این سلسله آخرین ضربه را به سلسله‌ی سونگ وارد آورد (۱۲۷۹)، آغاز روی کار آمدن سلسله‌ی یوان شاهد توسعه‌ی سیستم پستی، بهبود راهها و کانالها و افزایش بازرگانی زمینی با غرب بود. روش باستانی آزمایش برای ورود به خدمت دولت تا ۱۳۲۵ منسوخ شد. پیشرفت درام موزیکال در دوران فرمانروائی این سلسله بود. پس از آن سلسله‌ی مینگ روی کار آمد.
یو-ان[14] (yu-ēn)، حروف اول دو کلمه‌ی انگلیسی به معنی ملل متحد که به عنوان علامت اختصاری برای معرفی آن به کار میرود. نیز ← سازمان ملل متحد.
یوآنس: ← یوحنا، اسم.
یوآنس (yoānnes)، برای پاپهائی که به این نام در این کتاب میبابید به صورت لاتینی آن، یوهانس، مراجعه کنید.
یوآنس د کاپوا[15] (yoānnes de kāpuā)، ته ح ۱۲۶۲–۷۸، یهودی ایتالیائی که به دین مسیحی در آمد. کتابهائی از عبری به لاتینی ترجمه کرد که از آن جمله است، کتاب التیسیر فی المداواة و التدبیر از ابومروان عبدالملک ابن زهر (← ابن زهر، خاندان)؛ مقالة فی تدبیر الصحة از موسی ابن میمون، کلیله و دمنه. ترجمه‌ی لاتینی کلیله و دمنه‌ی او مبنای ترجمه‌های دیگری به زبانهای محلی اروپا و آگاهی یافتن اروپائیان از این اثر ادبی شرقی شد.
یوآنس غاصب: ← والنتی‌نیانوس III.
یوان شی-کای[16] (yüān ši-kāy)، ۱۸۵۹–۱۹۱۶، رئیس جمهور (۱۹۱۲–۱۶) چین. در حکومت سلسله‌ی چینگ مناصب عالی داشت، و از تسو شی در مقابل کوانگ شو طرفداری کرد، در عین حال، در بر انداختن سلسله‌ی چینگ کوشید. پس از سون یات‌سن رئیس جمهور شد (۱۹۱۲). برای سرکوبی کسانی که با حکومت دیکتاتوری او مخالف بودند مجلس را منحل کرد (۱۹۱۴). در ۱۹۱۵ خود را امپراطور اعلام کرد، ولی قبل از جلوس در گذشت.
یوآنیتیوس، نام لاتینی‌شده‌ی حنین ابن اسحاق.
یوآنینا[17] (yoānināً) یا **یانینا** (yannināً)، ترکی **یانیه** (yānia)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۴۰٬۱۳۰)، لغ یونان، در اپیروس. مرکز زراعتی و دارای کارخانه‌های نساجی و ابریشمبافی است. در ۱۴۳۸–۱۹۱۳ تحت حکومت ترکهای عثمانی بود. در جنگ II صحنه‌ی جنگ شدیدی بود. معروفیت آن به علت اقامت علی پاشا در آن بوده است. از ۱۹۶۶ مقر دانشگاه یوآنینا است.
یوئه-چی[18] (yue-ci)، نام چینی قبیله‌ای از آسیای مرکزی که در باکتریا (بلخ) و هندوستان سلطنت کردند (ح ۱۲۸ قم–ح ۴۵۰ بم)، و به نامهای کوشان (نام یکی از شعبه‌های آن) و هندوسکائی (hendosakā'i) نیز نامیده میشوند. مردمی صحرانشین و ساکن ایالت کنونی کانسو در چین بودند، و در نتیجه‌ی حمله‌ی قبیله‌ی دیگر هیونگ-نو (hiung-nu)، که با ایشان از یک ریشه بودند، به طرف غرب رانده شدند. در ح ۱۷۵–۱۴۰ قم بر قبیله‌ای به نام ووسون پیروز، و در حوضه‌ی رود ایلی که سرزمین ایشان بود مستقر شدند. سپس بر سکاها تسلط یافتند، و آنان را به سوی ایران و هندوستان راندند. قبیله‌ی یوئه-چی پس از آن بلخ را به تصرف در آورد. از آن به بعد، تا مدت 100 سال، کمتر اسمی از این قبیله به میان میآید، و ظاهراً در این دوره قبایل پنجگانه‌ی یوئه-چی وحدت یافتند، و نام کوشان، که اسم عمده‌ترین این قبایل بود، نام ملی آنان شد. در نیمه‌ی دوم قرن اول بم کابل را فتح کردند و بازمانده‌ی تسلط یونانیان را از آن بر انداختند، و سپس ل هندوستان را نیز قبضه کردند. از فرمانروایان معروف آنان کانیشکا (kāniška) است، که گویا در ۱۲۳–۱۵۳ بم سلطنت میکرده است، و در آسیای شرقی به عنوان حامی آیین بودا شهرت دارد، و گویند کاشغر و یارکند و ختن را فتح کرد. از ۲۲۵ بم انحطاط کوشانها آغاز شد و به دره‌ی سند و ل‌ش افغانستان رانده شدند، و در ناحیه‌ی اخیر سلسله‌ای به نام کیتولو (kitolo) جای ایشان را گرفت. این سلسله از قبیله‌ای بود که با یوئه-چی از یک ریشه بود، و به هنگام هجوم یوئه-چی به هند، در باکتریا مانده بود. کیتولوها، در نتیجه‌ی هجوم قبیله‌ی

(۱)Janissaries; Janizaries (۲)Jannes and Jambres (۳)Yenisei (۴)Enisei (۵)Minusinsk (۶)Yeniseisk (۷)Igarka (۸)Yenisehir (۹)Io (۱۰)Joab (۱۱)Joachim (۱۲)Ewell (۱۳)Yüan (۱۴)UN [United Nations (Organization)] (۱۵)Joannes de Capua (۱۶)Yüan Shih-k'ai (۱۷)Ioánnina (۱۸)Yue (h)-chi(h)

جوئن-جوئن (-juen)، از مرز چین به جنوب هندوکش مهاجرت کردند، و دولتی به نام کوشان کوچک در قندهار (ش افغانستان) تشکیل دادند که ح ۴۳۰ ب‌م رونق داشت، ولی به سبب هجوم هونها منقرض شد. نیز ← هفتالیان.

یوئیل[1] (yu'il) [عبری، = یهوه خدا است]، یکی از انبیای بنی اسرائیل که در کتاب خود، یکی از کتابهای عهد قدیم، به شکل زنده‌ای مصیبت حمله‌ی سن و ملخ را شرح داده و مردم را به توبه خوانده است. پیشگوئیهائی در باره‌ی مسیح موعود دارد (۲:۲۸-۳۲؛ ۳). پطرس در اعمال رسولان (۲) از او یاد کرده‌است.

یوباس[2] I (-yobas)، ح ۸۵ ق‌م-۴۶ ق‌م، شاه نومیدیا. برای پومپیوس جنگید، و پس از پیروزی قیصر در تاپسوس خودکشی کرد.

یوباس[2] II (-yobās)، ف ح ۲۰ ب‌م، شاه مورتانیا، پسر یوباس I. در رم تربیت یافت، و مؤلف دانشمندی بود که کتابهائی به زبان یونانی نوشت (اکنون هیچ اثری از آنها باقی نیست). آوگوستوس حکومت نومیدیا و (بعداً) مورتانیا را به وی تفویض کرد. فرهنگ یونانی و رومی را در قلمرو حکومت خود وارد کرد.

یوبال[3] (yubāl)، به روایت عهة (پیدایش ۴:۲۱)، پسر لامک. او را پدر همه‌ی نوازندگان بربط و نی میدانند.

یوبیل[4] (yubil؛ از عبری)، در کتمهٔ سالی که در آن بنده‌ها آزاد و وامها بخشیده میشدند. هر ۵۰ سال یک بار اتفاق می‌افتاد (لاویان ۲۵:۸-۵۵). این نام اکنون برای نمایاندن جشن پنجاه‌ساله لگی یا زمان طولانی نیز به کار میرود (مانند یوبیل الماسی ملکه ویکتوریا در ۱۸۹۷). در کلیسای کاتولیک رومی به سالهائی گفته میشود که هر ۲۵ سال یک بار اتفاق می‌افتد و توسط پاپ قدسیت خاص پیدا میکند و مردم به زیارت روم میروند؛ اولین این یوبیلها در ۱۳۰۰ روی داد.

یوبیل، کتاب: ← عهدین غیر قانونی.

یوپا، فلسطین، ← یافا.

یوپاتوریا[5] (yupātoriā)، روسی **یفپاتوریا** (yefpātoriā)، شهر (در ۱۹۶۹ جم ۷۵'۰۰۰)، ج جمشسر اروپائی، در کریمه‌ی غربی، بندری کنار دریای سیاه. از مراکز بهداشتی کنار دریا برای بیماریهای جلدی و عفونی و سرطان استخوان است؛ از قرن ۱۳م تا قرن ۱۸م تحت حکومت تارهای ترک قرار داشت، در ۱۷۸۳ جزء ترکیه شد. پس از آنکه کریمه ضمیمه‌ی روسیه شد (۱۷۸۳) نام آن به یفپاتوریا تغییر یافت. صناعت ماشین‌آلات و شراب، و صید ماهی دارد. در قرن اول ب‌م بنا، و به اسم مهرداد اوپاتور پادشاه پونتوس نامیده شد. در جنگ کریمه متفقین و در جج II آلمانها آن را اشغال کردند. قسمت قدیمی شهر خرابه‌ی قلاع تاتارها و مسجدی از قرن ۱۶م دارد.

یوپیتر[6] (yupiter)، فنس ژوپیتر (jūpiter)، در دین رومیان، خدای خدایان، پسر ساتورنوس و اوپس و برادر و شوهر یونو. مطابق ژئوس یونانیان است؛ نام دیگرش **یوه**[7] (yove).

یو.پی.یو.: ← اتحادیه‌ی پستی جهانی.

یوت[8] (yut)، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکای شمالی متعلق به گروه زبانی یوتو-آزتکی، که در اواخر قرن ۱۹م غ کولورادو و ش یوتا را اشغال کردند. در آن هنگام سوارکاران شرزه‌ی چادرنشینی بودند که به دهکده‌های هندیشمردگان پوئبلو در اریزونا و نیومکسیکو حمله می‌کردند. درگیریهائی با سفیدپوستان، مخصوصاً در ۱۸۷۹، داشته‌اند، ولی هرگز کار به جنگ تمام‌عیار نینجامید. اکنون در اقامتگاههای خاص، در کولورادو و یوتا، زندگی میکنند. آنان را به نام هندیشمردگان یوتا نیز می‌خوانند.

یوتا[9] (yutā)، ۴۵مین ایالت (۲۱۹'۹۳۱ کم‌م در ۱۹۷۰ جم ۱'۰۵۹'۲۷۳)، غ کشمکش کرسی آن سالت لیک سیتی. سرزمینی است متنوع و دارای کوهها و فلاتها و دره‌ها. شهرهای مهمش آگدن و پروو، و رودهای مهم آن کولورادو و گرین است. استخراج معادن (مس، نقره، طلا، سرب، زغال، و روی) و پرورش مواشی و گوسفند معمول است. محصول کشاورزی آن گندم، غلات، و سیب زمینی است. در ۱۸۴۷ مورمونها به رهبری ب. یانگ در اینجا ساکن شدند. این ناحیه، پس از جنگ مکزیک، به تصرف کشمکش در آمد (۱۸۴۸)، و به علت اختلافات مورمونها و دولت کشمکش دوچار مشکلاتی شد. پس از درخواستهای مکرر، و بعد از آنکه رهبر مورمونها حکمی درباره‌ی چندگانی داد به عنوان ایالت شناخته شد (۱۸۹۶). در سالهای اخیر طرحهائی برای آبیاری و توسعه‌ی نیروی برقابی، و جلب سیاحان در این ایالت اجرا شده و اقتصاد آن را بهبود بخشیده است.

یوتا، رود، سوئد، ← گوتا.

یوتاریکه، سوئد، ← گوتالاند، قسمت جنوبی سوئد.

یوتالاند، سوئد، ← گوتالاند، قسمت جنوبی سوئد.

یوتام[10] (yutām) [عبری، = یهوه مستقیم است]، تنها پسر جدعون که به دست ابیملک کشته نشد. ضرب المثل انتخاب شدن خار به پادشاهی درختان از او است (داوران ۹:۵-۲۱).

یوتام[10] [عبری، = یهوه مستقیم است]، ف ح ۷۳۱ ق‌م، شاه (ح ۷۳۵-۷۳۱ ق‌م) یهودا، پسر عزیا؛ معاصر اشعیا، هوشع، و میکاه (دوم پادشاهان ۱۵:۵؛ ۳۲-۳۸).

یوتبوری، شهر، سوئد، ← گوتنبورگ یا گوتبورگ.

یوتلاند: ← ژوتلند.

یوتوپیا[11] (yutopiā) [یه، = لامکان]، فنس اوتوپی[12] (ūtopi)، نام کتابی که سر تامس مور به لاتینی نوشته است (۱۵۱۶). این کتاب در شرح کشوری است خیالی و آرمانی که در آن نظام کاملی برای سعادت نوع بشر حکمفرما است، و از هر گونه شر و بدی از قبیل فقر و بدبختی عاری است. شهرت کتاب به حدی بود که کلمه‌ی یوتوپیا اسم عامی برای کلیه‌ی کشورهای خیالی فلاسفه‌ی اجتماعی و خیالپردازان شد. از بزرگترین و قدیمیترین آثار یوتوپیائی کتاب سیاست افلاطون، آراء اهل المدینة الفاضله، و مدینه‌ی الاهی تألیف قدیس آوگوستینوس است. از یوتوپیاهای مشهور قبل از قرن ۱۹م، غیر از کتاب مور، شهر آفتاب (۱۶۲۳) کامپانلا، آتلانتیس نو (۱۶۲۷) فرانسیس بیکن، و کشورهای مشترک المنافع افلاتون نوسه (۱۶۵۶) اثر ج. هرینگتن است. از جمله‌ی نویسندگان فرانسوی که آثاری در این زمینه دارند میتوان سن‌سیمون، اتین کابه، شارل فوریه، و پ. ژ. پرودون را نام برد. در انگلستان رابرت اوون نمونه‌ی یوتوپیانویسان است. داستانهای معروف یوتوپیائی عبارتند از نظری به مقصب (۱۸۸۸) اثر ادوارد بلمی[13] (edwārd beləmi؛ ۱۸۵۰-۹۸، نویسنده‌ی امریکائی)، اریون (۱۸۷۲) از س. باتلر نویسنده‌ی انگلیسی، رؤیائی از جان بال (۱۸۸۸)، و اخباری از هیچ جا (۱۸۹۱) از ویلیام ماریس. از جمله‌ی یوتوپیاهای هجائی پرندگان آریستوفانس، بابل زنبوران ب. مندویل، و بخشهائی از سفرنامه‌ی گالیور سویفت است. افسانه‌های کشورهای آرمانی واقعی در قصه‌های آتلانتیس، ← جزایر خالدات، و ال دورادو برجا مانده‌است.

یوتوشنکو[14]، **یوگنی آلکساندروویچ** (-yevge ni āleksāndrovic yevtušenko)، ۱۹۳۳-، شاعر روسی. نخستین کتاب شعرش در ۱۹۵۲ منتشر شد. در اشعارش دگترین رئالیسم سوسیالیستی را مورد تنقید قرار میدهد، از جمله در وارثان ستالین (۱۹۶۱). آخرین آثارش مشتمل است بر نیروگاه براتسک (۱۹۶۵)، تمر یوگنی یوتوشنکو (تجدید چاپ، ۱۹۶۷)، گلها و گلولهها و آزادی برای قتل (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۷۰).

یوتونگ[15] (yutung) یا **روغن چوب**، فراورده‌ای از دانه‌های درختی مدارگانی به نام درخت تونگ، از تیره‌ی فرفیون و از بعضی از انواع وابسته‌ی به آن، که به نام روغن درخت چین نیز نامیده میشود. رنگ کهربائی دارد و به نسبت زیادی محتوی اسید اُلئوستیآریک است. چون در ساختن ورنیها و مواد خشک‌کننده‌ی رنگهای روغنی مصرف فراوان دارد. از لحاظ تجارتی مهم است. مدتها تولید کننده‌ی عمده‌ی آن چین بود، ولی بعدها این درخت را به جاهای دیگر بردند و در آنجاها نیز از آن بهره‌برداری میکنند. علاوه بر استعمال فراوان این روغن در ساختن ورنی، در ساختن مواد عایق‌کننده و مشمع نیز از آن استفاده میشود. یوتونگ از فشردن دانه‌های سمی موجود در مغز میوه‌ی درخت که به اندازه‌ی سیب است، پس از گرم کردن و خرد کردن و تحت فشار قرار دادن آنها، به دست میآید.

یوتونهیم[16] (yotunheym)، یک گروه کوه در نروژ مرکزی، مرتفعترین کوههای اسکاندیناوی

---

(۱)Joel (۲)Juba (۳)Jubal (۴)jubilee (۵)Eupatoria; Yevpatoriya (۶)Jupiter (۷)Jove (۸)Ute (۹)Utah (۱۰)Jotham (۱۱)Utopia (۱۲)Utopie (۱۳)Bellamy (۱۴)Yevtushenko (۱۵)tung oil (۱۶)Jotunheim

که در گلیترلند ارتفاع آن به ۲٬۴۵۳ متر میرسد. یخچال یوستدالبرن در غ آن است. چراگاه تابستانی دارد. در افسانه‌های نورس آن را مسکن غولها میدانستند.

یوتیکا[1] (yutikā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۹۱٬۶۱۱)، ایالت نیو یورک مرکزی، کشمت، بر رود موهاک. گشایش کانال ایری صنایع آن را توسعه داد. صنایع نساجی آن مهم است؛ وسایل و اسبابهای الکترونیک و هواپیمائی نیز میسازد. قدیمترین بیمارستان روانی ایالتی در آن است.

یوجین (yujin)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق اوژن فرانسوی و اویگن آلمانی. ← **اوگنیوس**.

یوحنا (yuhannā)، اسم عربی برای مرد، مشتق از عبری. ضبط فارسی صورت یونانی آن یوآنس (yoānnes) است. بعضی از اسامی مشتق از آن (در داخل علامت "[ ]" صورت مؤنث است)،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Juan	خوان (xuān)
آلمانی	Johann	یوهان (yohān)
آلمانی	Johannes	یوهانس (yohānes)
آلمانی	Hans	هانس (hāns)
انگلیسی	John	جان (jān)
ایتالیائی	Giovanni	جووانی (jovānni)
پرتغالی	João	ژوائو (juāo)
روسی	[Ivan]	ایوان (ivān)
فرانسوی	Jean	ژان (jāN)
لاتینی	Johannes	یوهانس (yohānnes)
هلندی	Jan	یان (yān)

یوحنا[2]، **انجیل**، ۴مین انجیل که، بنا بر روایات، تألیف آن را از یوحنای حواری میدانند و گمان آن است که میان سالهای ۷۰ و ۹۵ در افسوس تألیف شده بوده است. یوحنا هنگام نوشتن این انجیل، دو انجیل دیگر مرقس و لوقا را در اختیار داشته و شرح حال حضرت مسیح را به اختصار برگزار کرده و بیشتر به بیان جنبه‌ی روحانی و رسالت او نظر داشته است. در این انجیل سیمای انسانی مسیح کاملاً بیان شده و در عین حال سیمای الاهی او، و اینکه وسیله‌ی بخشش گناهان بشر است، به تأکید ذکر شده است. کتاب با فقره‌ی فلسفی معروفی که مسیح را با کلمه یکی میداند آغاز شده و پس از آن دو قسمت اصلی آمده است، یکی در باره‌ی رسالت مسیح (۱۹.۱–۵۰.۱۲) و دیگری در باره‌ی مصائب و رستاخیز او (۱۳–۲۱).

یوحنا، رسائل، ۳ رساله از یوحنای حواری که قسمتی از عهد جدید را تشکیل میدهد. رساله‌ی اول موعظه‌ای است برای آمیختن دین عرفانی با دین عملی، و در آن از خدا به عنوان نور (۵.۱–۲۸.۲) و عادل (۲۹.۲–۶.۴) و محبت (۷.۴–۱۲.۵) یاد شده است. در رساله‌ی دوم، که کوتاهترین کتاب عهدین است، نصیحت کرده است که به سخنان کسانی که منکر وجود مسیح شده‌اند گوش فرا ندارند. در رساله‌ی سوم اندرز میدهد که گول شیادان را که میخواهند مردمان را از راه دین راست به در برند نخورند.

یوحنا، مکاشفه‌ی: ← مکاشفه‌ی یوحنا.
یوحنا، نخست انجیل: ← عهدین غیر قانونی،
یوحنا ابن حیلان: ← فارابی، قسمت I.
یوحنا ابن ماسویه: ← ابن ماسویه.
یوحنا الاسد الفرناطی: ← لئوی افریقائی.
یوحنا پالا یولوگ: ← یوحنای V؛ یوحنای VII، یوحنای VIII، امپراطوران بیزانس.
یوحنا پالایولوگوس: ← یوحنای V؛ یوحنای VII؛ یوحنای VIII، امپراطوران بیزانس.
یوحنا دوکاس: ← یوحنای III، بیزانس.
یوحنا زیمیسکس: ← یوحنای I، امپراطور بیزانس.
یوحنا شمشقیق: ← یوحنای I، امپراطور بیزانس.
یوحنا کانتاکوزنوس: ← یوحنای VI، امپراطور بیزانس.
یوحنا کانتاکوزنه: ← یوحنای VI، امپراطور بیزانس.
یوحنا کومننوس: ← یوحنای II، امپراطور بیزانس.
یوحنا لاسکاریس: ← یوحنای IV، امپراطور بیزانس.

یوحنان بن زکای[3] (yohannān ben zakkāy)، رهبر فریسیان اورشلیم پیش از ویرانی هیکل در سال ۷۰، و پس از آن مؤسس فرهنگستان یبنه. در این باره تأکید فراوان داشت که تورات، به عنوان نخستین وظیفه‌ی دینی که آدمی برای آن آفریده شده است، باید مورد تعلم و مطالعه واقع شود. پس از سال ۷۰، این اعتقاد را ترویج میداد که اعمالی که از دوست داشتن، مهربانی، و محبت صورت میگیرد، باید جانشین قربانی‌هائی شود که به عنوان کفاره‌ی گناهان انجام میشود. موفقیت وی در یبنه بقای دین یهود را تأمین کرد.

یوحنا هیسپالنسیس: ← یوهانس هیسپالنسیس.

یوحنای I[4] (بیزانس) (yuhannā)، ملقب به **زیمیسکس** (zimiskes)، معرب آن **شمشقیق** (šemešqiq)، ح ۹۲۵–۹۷۶، امپراطور (۹۶۹–۷۶) بیزانس. از خویشان و سرداران امپراطور نیکفوروس II بود. با دستیاری تئوفانو، زوجه‌ی نیکفوروس، امپراطور را به قتل رسانید، و به جایش نشست (۹۶۹)، و در ۹۷۰ تئوفانو را تبعید کرد. با روسها جنگید (۹۷۰–۷۳) و بلغارستان را از آنان باز گرفت. در ۹۷۴ قسمتهائی از سوریه و بین‌النهرین را از خلفای عباسی گرفت. جانشینش باسیلیوس II بود.

یوحنای II[5] (بیزانس)، ملقب به **کومننوس** (komnenus)، ۱۰۸۸–۱۱۴۳ امپراطور (۱۱۱۸–۴۳) بیزانس، پسر وجانشین آلکسیوس I کومننوس. با وجود تحریکات خواهرش، آنا کومننا، که میخواست شوهر خود را به تخت بنشاند، جانشین پدر شد. با ترکها و صربها با موفقیت جنگید. به خیال تصرف امپراطوری لاتینی اورشلیم وارد کیلیکیا شد، ولی در ضمن شکار مورد اصابت تیری زهرآلود قرار گرفت، و در گذشت.

یوحنای III[6] (بیزانس) (yuhannā)، ملقب به **دوکاس** (dukās)، ۱۱۹۳–۱۲۵۴، امپراطور (۱۲۲۲–۵۴) در نیقیه. سالونیک را از امپراطوری لاتینی قسطنطنیه گرفت (۱۲۴۶)، و امپراطوری از هم گسیخته‌ی بیزانس را تا حدی وحدت بخشید.

یوحنای IV[7] (بیزانس)، ملقب به **لاسکاریس** (läskāris)، ح ۱۲۵۰– بعد از ۱۳۰۰، امپراطور (۱۲۵۸–۶۱) در نیقیه. نایب‌السلطنه‌ی وی، میخائیل، خود را به عنوان میخائیل VIII امپراطور اعلام کرد، و یوحنا را کور کرده به زندان انداخت.

یوحنای V[8] (بیزانس). ملقب به **پالایولوگوس** (pālāyologus) [یا **پالایولوگ** (pālāyolog)]، ۱۳۳۲–۹۱، امپراطور (۱۳۴۱–۷۶، ۱۳۷۹–۹۱) بیزانس، پسر و جانشین آندرونیکوس III. در آغاز، یوحنا کانتاکوزنوس (← یوحنای VI) نایب‌السلطنه‌ی وی بود، و سلطنت یوحنای V را غصب کرد. یوحنای V در ۱۳۵۵ استعفا داد، ولی دگبار پس یوحنای V سلطنت پدر را غصب کرد، و به عنوان آندرونیکوس IV فرمانروائی کرد. در نتیجه‌ی این آشفتگیها، قدرت امپراطوری متزلزل شد، و قسمتی از سرزمینهای آن به‌دست ترکان عثمانی افتاد، و در ۱۳۸۱ یوحنا دست‌نشانده‌ی آنان شد.

یوحنای VI[9] (بیزانس)، ملقب به **کانتاکوزنوس** (kāntākuzenus) [یا **کانتاکوزنه**، ح ۱۲۹۳–۱۳۸۳]، امپراطور (۱۳۴۷–۵۵) بیزانس، و مورخ ورایزن آندرونیکوس III بود، و پس از مرگ وی نایب‌السلطنه‌ی پسرش یوحنای V شد، ولی در نتیجه‌ی توطئه‌ای به تراکیا گریخت، و خود را امپراطور اعلام کرد (۱۳۴۱). جنگ داخلی در گرفت، و یوحنای VI پیروز، و در ۱۳۴۷ وارد قسطنطنیه شد، و با یوحنای V در امپراطوری شریک گشت. یوحنای VI برای پیشرفت مقاصد خود از ترکان عثمانی استمداد کرد و، بدین طریق، مسبب دست‌اندازی آنان به اروپا شد. در ۱۳۵۵ استعفا داد، و در دیری انزوا گزید، و به تألیف کتابی در تاریخ زمان خود پرداخت.

یوحنای VII[8] (بیزانس). ملقب به **پالایولوگوس** [یا **پالایولوگ**]، ۱۳۶۶–۱۴۲۰، امپراطور (۱۳۹۰) بیزانس؛ پسر آندرونیکوس IV. در سال ۱۳۸۵ که یوحنای V، امپراطور بیزانس، پسر خود مانوئل II را در امپراطوری شریک خود ساخت، یوحنای VII، که نوه‌ی یوحنای V بود، قسطنطنیه را گرفت، و خود را امپراطور اعلام کرد. پس از جلوس (۱۳۹۱) مانوئل، یوحنای VII چندی شریک او در امپراطوری بود (۱۳۹۹–۱۴۰۲). از قسطنطنیه در مقابل سلطان بایزید I دفاع کرد (۱۴۰۲).

یوحنای VIII[8] (بیزانس). ملقب به **پالایولوگوس** [یا **پالایولوگ**]، ۱۳۹۰–۱۴۴۸، امپراطور

(۱)Utica (۲)John, Gospel according to Saint (۳)Johanan ben Zaccai [Zakkai] (۴)John (Tzimisces) (۵)John (Comnenus) (۶)John (Ducas) (۷)John (Lascaris) (۸)John (Palaelogus) (۹)John (Cantacuzenus)

(۱۴۲۵–۴۸) بیزانس؛ پسر و جانشین مانوئل II (مانوئل پالایولوگوس)، امپراطور بیزانس. در راه استمداد از دول اروپایی در مقابل ترکان عثمانی، طرحی برای اتحاد کلیساهای شرق و غرب ریخت، که در شورای دینی فلورانس به تصویب رسید (۱۴۳۹)، ولی چون دولتهای اروپائی کومکهای موعود را به عمل نیاوردند، طرفداران کلیساهای شرقی از اطاعت از پاپ امتناع کردند. لهستانیها و مجارها به جنگ عثمانیها رفتند، ولی در وارنا شکست خوردند (۱۴۴۴).

یوحنای اشبیلی: ← یوهانس هیپالنسیس.

یوحنای حواری[1] (yuhannāye havāri) [از عبری یوحنان، = خدا مهربان است]، یکی از حواریان ۱۲گانه‌ی حضرت مسیح. از زمان قدیم او را مؤلف انجیل چهارم و رسائل سه‌گانه (← یوحنا، رسائل) ومکاشفه‌ی یوحنا (همگی ازکتابهای عهد جدید) دانسته‌اند. وی و برادرش یعقوب حواری (کبیر) پسران زبدی بودند و مسیح، به خاطر طرفداری شدیدشان از حق، آنان را بوآنرجس (boānarjas)، یعنی پسران رعد، لقب داده بود (مرقس ۱۷.۳). ظاهراً یوحنا محبوبترین شاگردان مسیح بوده است (یوحنا ۲۴.۱۳، ۲۶.۱۹) و مسیح هنگام مرگ در باره‌ی مواظبت از مادرش مریم به او سفارش کرد. نام او در اعمال رسولان (۳: ۱۳.۴ ؛ ۱۴.۸) آمده است. بنا بر نوشته‌های قرن ۲م، مرگ او در سالخوردگی در افسوس اتفاق افتاد (ح 100) که جز هنگام سفری به رم و مدتی تبعید به پطموس (مکاشفه ۹.۱) در آنجا میزیست؛ ولی بعضی بر آنند که یوحنای حواری و یوحنای افسوسی دو نفر بوده‌اند؛ او را به القاب یوحنای انجیلی و یوحنای الاهی و یوحنای محبوب نامیده‌اند. ذکرانش ۲ دسامبر است.

یوحنای دمشقی[2]، **قدیس** (yuhannāye demašqi)، فد پیش از ۷۵۴، عالم الاهیات مریانی و بزرگترین عالم الاهی کلیسای یونانی. تأثیر او بر الاهیات آن کلیسا، به صورت غیر مستقیم بر علم کلام اسلامی بسیار بوده است. اثر عمده‌ی او، چشمه‌ی معرفت، مشتمل بر سه قسمت است، (۱) مقدمه‌ای فلسفی که غیر مستقیم مبتنی بر فلسفه‌ی ارسطو است؛ (۲) تحقیق در باره‌ی حدود 100 بدعت دینی؛ و (۳) اصول علم کلام مسیحی. پیش از ۷۳۶ از زادگاهش دمشق هجرت کرد و در صومعه‌ی سابا‌س در فلسطین انزوا گزید، و در همان جا از دنیا رفت. تألیف کتاب برلعم و یوآسف را که اولی کشیشی یونانی و دومی شاهزاده‌ای هندی است، و روایت یونانی کتاب بلوهر و بوداسف است، تا این اواخر به او نسبت میدادند، ولی اکنون معلوم شده است که مؤلف آن یوحنای دیگری از صومعه‌ی سابا‌س بوده است. ذکرانش ۲۷ مارس است.

یوحنای زرین دهن[3]، **قدیس** (yuhannāye zarrin.dahan)، ح ۳۴۷–۴۰۷، مدرس کلیسا، بزرگترین آباء کلیسای یونان؛ مت انطاکیه. تفسیرها و خطابه‌های فاضلانه‌ای به یونانی نوشته است. ذکرانش ۲۷ ژانویه است.

یوحنای صلیبی[4]، **قدیس** (yuhannāye salibi)، اسپانیائی **خوان د لاکروس**[5] (xuān de lā krus)، ۱۵۴۲–۹۱، متصوف و شاعر اسپانیائی که نام اصلیش خوان د پیس[6] (de yepes) بوده است. وی مؤسس فرقه‌ی کرملیان پابرهنه و از دوستان نزدیک ← قدیسه ترسای آویلالی بود، و همین قدیسه او را به زندگی عرفانیش رهبری کرد. به علت سرسختی وی در پیگیری از اصلاحات ترسا، گرفتاریهائی پیدا کرد. در ۱۵۷۷ در تولدو زندانی شد و مورد شکنجه‌های بدنی و روحی قرار گرفت؛ در همین زندان بود که سرود روحانی خود را سرود و به سرودن ترانه‌های روح آغاز کرد. این اشعار، که آمیخته‌ای از غنائیگری لذتبخش و اندیشه‌های عرفانی عمیق است، از ظریفترین آفریده‌های دوره‌ی طلائی ادبیات اسپانیا به شمار میرود. پس از فراری (۱۵۷۸) که بعضی آن را کرامتی تصور کرده‌اند، به اندلس رفت، و در اینجا آخرین سالهای عمر خود را در مبارزه با مخالفان و تألیف شاهکارهای نثری خود در الاهیات عرفانی، همچون شب تاریک روح و صعود کوه کرمل، گذراند. در ۱۷۲۶ رتبه‌ی قدیسی، و در ۱۹۲۶ عنوان فقیه کلیسا به او اعطا شد. ذکرانش ۲۴ نوامبر است.

یوحنای معمدان[7]، **قدیس** (yuhannāye mo'madān)، یا **یحیی معمدان**، یا **یحیای تعمیددهنده** یا حضرت **یحیای پیغمبر**، نه ح ۲۹، پیغمبر بنی اسرائیل و مبشر حضرت عیسی و پسر خاله‌ی او. پسر زکریای پیغمبر و همسرش الیصابات (الیزابت) بود، و ولادت او معجزه‌آسا پیشگوئی شده بود؛ بنا بر قرآن (سوره‌ی مریم)، روزی زکریا در محراب عبادت نزد حضرت مریم مادر حضرت عیسی که تحت تکفل او بود خوراکی دید که از غیب برای او رسیده بود و او، باآنکه پیر و همسرش نازا بود، از خدا خواست که فرزندی به وی عطا کند، و دعایش پذیرفته و به او بشارت داده شد که پسری به نام یحیی پیدا خواهد کرد. حضرت یحیی رسالتی بر عهده گرفت و قوم خود را به دره‌ی رود اردن خواند و آنان را به توبه کردن بر انگیخت و وعده‌ی آمدن مسیح را به ایشان داد. با فرو بردن مردمان در آب اردن آنان را غسل میداد (تعمید میکرد). غسل تعمید عیسی نیز به دست او صورت گرفت. به تلخی مردم را موعظه میکرد و به نکوهش افراطکاریهای اشراف قوم میپرداخت، و هرودیاس، زوجه‌ی هرودس آنتیپاس، را به خاطر سبکسریهایش ملامت میکرد. به اصرار هرودیاس و نیز پافشاری دخترش سالومه او را گردن زدند (متی ۱.۱۱–۱۹؛ ۱۱.۱۷–۱۳؛ مرقس ۱۶.۶–۲۹؛ لوقا ۳.۱؛ یوحنا ۱). در رایجترین شمایلهای نقاشی‌شده، سر او را بر روی طبقی نشان داده‌اند که سالومه آن را در دست دارد. وی تنها قدیسی است که، علاوه بر حضرت مریم، روز ولادت او، ۲۴ ژوئن، عنوان عید دینی دارد. روز یادبود سر بریدن او ۲۰ اوت است. در مسجد اموی دمشق آرامگاه او موجود است. ذکرانش ۲۴ ژوئن است.

یوخابد یا یوکابد: ← عمران.

یوخاری باش، شعبه‌ای از ایل قاجاریه.

یود[8] (yod، از فنس)، عنصر نافلز از دسته‌ی هالوژنها (علامت شیمیائی I، نیز ← عنصر، جدول). در سال ۱۸۱۱ کورتوا آن را کشف کرد. عنصری است جامد، متبلور، و براق، به رنگ خاکستری تیره یا ارغوانی مایل به سیاه. با محلول نشاسته رنگ آبی تند میدهد، که معرّف آن است. در دمای متعارفی تصعید میشود، و گازی آبی و مایل به بنفش با بوی تحریک‌کننده میدهد. با بسیاری از عناصر ترکیب میشود، ولی فعالیت آن از سایر هالوژنها کمتر است. در آب به مقدار کم حلپذیر است، ولی در کلوروفورم، تتراکلورورِ کربون، سولفورِ کربون، و محلول یودورِ پوتاسیوم بآسانی حل میشود. مهمترین ترکیبات آن یودورِ سدیوم (yodur-)، یودورِ پوتاسیوم، و یوداتها (yodāt-) میباشند.

یود به مقدار کم به حالت یودور در آب دریا موجود است، و نیز در خاکهای شوره‌دار (یا نیتراتدار)، و در رسوبات دریاهای قدیمی، و در چاههای نفت و معادن یافت میشود. یود خالص را از ترکیب یودورِ پوتاسیوم با سولفاتِ مس به دست میآورند.

یود به مقدار بسیار کم از عناصر ضروری برای انسان و حیوانات است، که باید به صورت ترکیبات آلی و معدنی همراه غذا و آب آشامیدنی روزانه ح ۱۴ میلیونیم گرم به بدن برسد. کمبود یود در بدن سبب ورم ← غده‌ی تیروئید (گوآتر) میشود. یودورها، تیروکسین (هورمون غده‌ی تیروئید، که آن را مصنوعاً میسازند)، و محلول یودور پوتاسیوم برای معالجه‌ی ورم غده‌ی تیروئید و اختلالات ناشی از آن، و محلول یود در الکل (تنتور یود) برای ضد عفونی کردن زخمها در طب مورد استعمال دارد. یودور پوتاسیوم در عکاسی نیز به کار میرود. "یود ۱۳۱" (I[131])، که همجای مصنوعی یود، و نصف عمرش ۸ روز است، به عنوان پیجو در مطالعه‌ی اختلالات غده‌ی تیروئید به کار میرود. یود تنها یک همجای پایدار دارد، که در طبیعت یافت میشود (یود ۱۲۷)؛ ۲۴ همجای دیگر از آن شناخته شده است، که یود ۱۳۱ یکی از آنها است، و رادیوآکتیو میباشد.

یوداسف: ← بلوهر و بوداسف.

یورام، شاه اسرائیل و یهودا، ← یهورام.

یورت (yort)، لغتی مغولی که در متون تاریخی فارسی به معانی زیر به کار رفته است، (۱) منطقه چراگاه هر ایل یا عشیره که کاملاً مشخص و معلوم بوده است؛ (۲) محل اقامت و خیمه و خرگاه هر ایل؛ و (۳) مسکن و منزل. کسی که تعیین محل اقامت و اردو و یورت لشکر با او بوده، **یورتچی** نامیده میشد. یورت در فارسی امروز به معنی اطاق و جای نشیمن به کار میرود.

یورت[9]، **یوهان** (yohān yort)، ۱۸۶۹–

(۱)(Saint) John (۲)John of Damascus (۳)John Chrysostom (۴)John of the Cross (۵)Cruz (۶)Yepes (۷)John the Baptist (۸)iodine (۹)Hjort

۱۹۴۸، اقیانوسشناس و زیستشناس نروژی، صاحبنظر در شیلات. مدیر شیلات در تروژ (۱۹۱۰–۱۷) و استاد (۱۹۲۱–۳۹) دانشگاه اوسلو بود. از جملهٔ آثارش زرفنای اقیانوس (با همکاری سر جان ماری، ۱۹۱۲) و ارزش اساسی زیستشناسی (۱۹۳۸) است.

یورتچی: ← یورت، لغت مغولی.

یوردانس[1]، **یاکوب** (yākob yordānes)، نقرن ۶م، مورخ اوستروگوتها. در ناحیهٔ دانوب سفلی متولد شد، وارد رهبانیت شد، و بیشتر عمر خود را در راونا گذرانید. کتاب تاریخ گوتهای او، که تلخیصی است از اثر از میان رفتهٔ کاسیودوروس، تنها منبع در تاریخ گوتها است.

یورد شاه یا **یرد شاه** (هر دو yurde šāh)، ده (جم ۱۶۳)، دهستان سیاه رود، شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران)، ۳۶ غ دماوند. در این آبادی رود دماوند یا تار به جاجرود میریزد.

یورک (york)، شهر، ← تورونتو.

یورک (york)، انگلستان، ← یورکشر.

یورک[2] (york)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۵۰٬۳۳۵)، ۳۶ش پنسیلوانیا و ۳۳ش هریسبرگ. در ۱۸۸۷ عنوان شهریت یافت. در ناحیهٔ هلندنشین پنسیلوانیا واقع است، و مرکز یک پهنهٔ زراعتی حاصلخیز است. کارخانه‌های آن ماشین‌آلات، منسوجات و فراورده‌های فلزی، و سیگار برگ تولید میکنند. در ۱۷۷۷–۷۸ مقر کنگرهٔ مهاجرین بود. در جنگ داخلی به اشغال نیروهای ائتلافیه درآمد.

یورک[2] (yrok)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۰۳٬۵۱۳)، مرکز یورکشر، ل انگلستان. در هیچ یک از سه رایدینگ نیست. به نام ایوراکوم (-eborā-kum)، پایگاه عمده‌ی ایالات بریتانیائی امپراطوری روم بود. در آثار ۳۱۴ بم از اسقف یورک نام برده شده است. شهر یورک مرکز دینی ل انگلستان و مقامش در کلیسای انگلستان بلافاصله بعد از کنتربری است. در قرن ۸م یکی از معروفترین مراکز آموزشی اروپا بود؛ مدرسهٔ سنت پیتر آن یکی از قدیمترین مدارس انگلستان است. کلیسای جامع سنت پیتر از دورهٔ ساکسونها و نورمانها است. دیگر از بناهای جالب توجه آن قلعهٔ یورک و کاخ اسقف اعظم یورک است. در ۱۹۷۴ بخشی از ولایت جدید **یورکشر شمالی** شد.

یورک، اولین دیوک آو: ← انگلی، امند د.

یورک[2]، **سومین دیوک آو** (diuk āv york*)، لقب **ریچارد پلنتجنت** (richārd plantajenet)، ۱۴۱۱–۶۰، از اشراف انگلستان. از طرف پدرش، ریچارد، ارل آوکیمبریج، نوهٔ ادوارد III انگلستان بود؛ و همچنین از طرف مادر، ان مورتیمر، نتیجهٔ لایونل، دیوک آو کلرنس، سومین پسر ادوارد III، با آن شاه نسبت داشت. به منصب مربیگری و سرپرستی شاه ارتقا یافت، و پس از مرگ (۱۴۱۵) عمویش، ادوارد، لقب دیوک آو یورک پیدا کرد. از طرف هانری VI فرانسه لقب یافت (۱۴۲۶) و از طرف این شاه در فرانسه جنگید (۱۴۳۵–۳۱)، و در ۱۴۳۶ نایب‌السلطنهٔ شاه در فرانسه و نورماندی شد. بار دیگر از ۱۴۴۱ تا ۱۴۴۶ به نیابت سلطنت فرانسه رسید ولی چندان کامیابی نداشت. با مرگ (۱۴۴۷) هامفری، دیوک آو گلاستر، ریچارد در جمع وارثان تاج و تخت قرار گرفت، و او را به عنوان نایب‌السلطنه به خارج از کشور در ایرلند فرستادند (۱۴۴۹). سال بعد ریچارد به مبارزه با قدرت روزافزون ملکه مارگریت آو انجو و ادمند بوفورت، دیوک آو سامرست، پرداخت و کامیاب نشد. تولد پسر هانری VI او را از رشتهٔ وارثان سلطنت خارج کرد. پس از مدت کوتاهی نیابت سلطنت در بیماری شاه (۱۴۵۵)، ریچارد بار دیگر به قدرت رسید (← جنگ گلها) و در نبرد سنت آلبنز، که در آن سامرست کشته شد، به پیروزی دست یافت. با این همه، جز در دوران کوتاه نیابت سلطنت (۱۴۵۵) او، قدرت به دست هواخواهان ملکه بود. توطئه‌ای برای رسیدن وی به تخت سلطنت پس از مرگ شاه چیده شد، ولی این توطئه با مقاومت ملکه رو به رو شد و ریچارد در نبرد ویکفیلد به قتل رسید. ولی پسرش، ادوارد آو یورک، به موقع خود را به لندن رسانید (۴۶۱) و به نام ادوارد IV بر تخت سلطنت نشست.

یورک[2]، **خاندان** (york)، خاندان سلطنتی انگلستان، که آغاز تأسیس آن سال ۱۳۸۵ است، و در آن ادمند د لنگلی، پنجمین پسر ادوارد III انگلستان، لقب (اولین) **دیوک آو یورک** پیدا کرد. ادعای نوهٔ لنگلی، ریچارد، دیوک آو یورک به تاج و تخت در مقابل پادشاه قانونی، هنری VI، سرخاندان لنکستر، به جنگ گلها انجامید، ادعای ریچارد تنها متکی به نسب پدری نبود، بلکه از طرف مادرش ان، که نتیجهٔ لایونل، دیوک آو کلرنس، و سومین پسر ادوارد III بود، نیز خود را وارث تاج و تخت میدانست. از خاندان یورک، ادوارد IV و ادوارد V و ریچارد III به سلطنت رسیدند. ازدواج هنری VII لنکستر با الیزابت، بزرگترین دختر ادوارد IV، دو خاندان یورک و لنکستر را با هم یکی کرد. هنری نخستین شاه از خاندان تودور بود.

یورک[2]، **دماغهٔ** (york)، سنگپوزی در لغ گروئنلند، در ل خلیج بافن، غ خلیج ملویل. در ۱۸۹۶–۹۷ ر.ا. پیری در آنجا شهابسنگهای عظیمی (به وزن ح 100 تن) کشف کرد که اکنون در موزهٔ تاریخ طبیعی شهر نیو یورک است. در ۱۹۳۲ بنای یادبودی برای پیری در یورک برپا شد.

یورک[3]، **شبه جزیرهٔ** (york)، شبه جزیره‌ای به طول ح 160 کم، ۳۶ش استرالیای جنوبی، بین خلیج سپنسر و خلیج سنت وینسنت. محصولاتش گندم و جو است.

یورکتاون[4] (yorktān)، شهر تاریخی (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً 300)، ۳۶ش ایالت ویرجینیا، کشمت، بر رود یورک، نزدیک خلیج چسپیک. در ۱۶۳۱ مسکون شد؛ آخرین مرحلهٔ انقلاب امریکا، معروف به **پیکار (یا محاصرهٔ) یورکتاون** (۱۷۸۱)، ازین شهر نام گرفته است، و در طی آن واشینگتن و نیروهای فرانسوی که به خلیج چسپیک وارد شده بودند، ژنرال کورنوالیس انگلیسی را در یورکتاون محاصره کردند، و او چون راه فرار از رود یورک را بسته دید تسلیم شد (اکتبر ۱۷۸۱).

یورکتاون، پیکار (یا **محاصرهٔ**)، ← یورکتاون.

یورکس (yorks)، ولایت انگلستان، ← یورکشر.

یورکشر[5] (yorkšər)، **یورک**، یا **یورکس**[6] (yorks)، ولایت [← کاونتی] (۱۵٬۹۲۳ کمم)، ل انگلستان و بزرگترین ولایت آن. به ۳ قسمت اداری، رایدینگ (rāyding)، تقسیم میشود، **رایدینگ شرقی**[7] [انگلا ایست رایدینگ (ist)، ۳٬۰۷۷ کمم، جم ۵۴۲٬۵۶۵]، مرکزش بورلی؛ **رایدینگ شمالی**[8] [انگلا نورث رایدینگ (nort)، ۵٬۵۷۱ کمم، جم ۷۲۴٬۴۶۳] مرکزش نورثلرتن؛ رایدینگ غربی[9] [انگلا وست رایدینگ (west)، ۷٬۲۴۷ کمم، جم ۳٬۷۸۰٬۵۳۹]، مرکزش ویکفیلد. شرقاً محدود به دریای شمال است؛ در ش آن دشت حاصلخیز یورکشر، و در غ آن ← سلسلهٔ پنین واقع است. رایدینگ غربی منابع سرشار زغال دارد. بندر هال (رایدینگ شرقی) از بنادر عمدهٔ انگلستان است. قسمت عمدهٔ نهضت زیارت فیض در این ولایت واقع شد. آثار تاریخی و مذهبی بسیار دارد. لارنس سترن و خواهران برونته در اینجا اقامت داشتند.

یورکشر جنوبی[10] (yorkšər)، انگلا **ساوث یورکشر** (sāt)، ولایت [← کاونتی] (در ۱۹۷۲ جم تخمیناً ۱٬۳۱۵٬۰۰۰)، ل انگلستان مرکزی. به موجب قانون محلی ۱۹۷۲ (قابل اجرا در ۱۹۷۴) تأسیس شد. یورکشر جنوبی شامل شهرهای ⇐ بارنزلی، دانکستر، ⇐ راذرهم، شفیلد، و بخشهائی از ولایات سابق نانینگم‌شر و یورکشر (یورکشر غربی) است.

یورکشر شمالی[11] (yorkšər)، انگلا **نورث یورکشر** (nort)، ولایت [← کاونتی] (در ۱۹۷۲ جم تخمیناً ۶۲۹٬۰۰۰)، ل انگلستان. به موجب قانون محلی ۱۹۷۲ (قابل اجرا در ۱۹۷۴) تأسیس شد. مشتمل است بر شهر یورک، و قسمتهائی از ولایت سابق یورکشر (رایدینگ شمالی، رایدینگ شرقی، و رایدینگ غربی).

یورک فون وارتنبورگ[12]، گراف **یوهان داوید لودویگ** (graf yohān dāvid ludvig yorck fon vārtenburg*) ۱۷۵۹–۱۸۳۰، فیلد مارشال پروس. در لشکر کشی ۱۸۱۲ ناپلئون به روسیه، وی فرمانده سپاه کومکی پروس بود، اما وقتی متوجه شد که سپاهش محکوم به شکست است به مسئولیت خود قرار داد تاوروگن (اکنون تاوراگه) را با روسها منعقد کرد (دسامبر ۱۸۱۲). بر طبق این قرارداد، سپاهیان پروسی خود را از جنگ بیرون کشیدند. اقدام او اعلان جنگ پروس را بر ضد ناپلئون (۱۸۱۳) آماده ساخت. یورک قوای فرانسوی را در وارتنبورگ (در ساکس) شکست داد (۱۸۱۳) و به همین

(۱) Jordanes (۲) York (۳) Yorke (۴) Yorktown (۵) Yorkshire (۶) Yorks (۷) East Riding (۸) North R.
(۹) West R. (۱۰) South Yorkshire (۱۱) North Y. (۱۲) Yorck von Wartenburg

مناسبت لقب وارتنبورگ به وی داده شد.

یوری[1]، **هرلد کلیتن** (harold kleyton yuri)، ۱۸۹۳–۱۹۸۱، شیمیدان امریکائی. برای جدا ساختن دوتریوم، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۴ در شیمی شد. برای کارهائی که در ساختن بمب اتمی (شامل طرق جدا ساختن همجاهای اورانیوم و تهیه‌ی آب سنگین) انجام داد، مشهور شد. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۸ که بازنشسته شد در دانشگاه شیکاگو تدریس کرد. بیشتر تحقیقات وی پس از جنگ II درباره‌ی استفاده از همجاهای اکسیژن برای اندازه‌گیری زمان در زمینشناسی بوده است. نیز ← نوبل، جوایز جدول.

یوریتومو مینامـوتو[2] (yoritomo minamoto)، ۱۱۴۸–۱۱۹۹، مرد جنگی و دیکتاتور ژاپنی. قبیله‌ی وی، مینامونو، به سرکردگی او، بر قبیله‌ی تایرا پیروز شد (۱۱۸۵). در ۱۱۹۲ امپراطور وی را عنوان شوگون داد، و وی حکمفرمای واقعی ژاپن شد. نظام ملوک‌الطوایفی متمرکز را برقرار کرد و، بدین ترتیب، به یک دوره‌ی طولانی جنگهای داخلی پایان بخشید.

یوز، جانور، ← چیتا.

یوزباشی (ترکی، ← یوز، صد؛ باش، سر؛ ی، نشانه‌ی اضافه؛ به معنی سر صد)، اصطلاح نظامی، به معنی فرمانده صد نفر، که از دوران صفویه تا اواخر قاجاریه در خدمات لشکری معمول بود.

یوزپلنگ[3] (yuz.palang)، نامی که به پلنگ و، مفهومی کمتر درست، به پوما و بعضی از جاگوران عظیم تیره‌ی گربه‌ها اطلاق میشود.

یوزف، اسم آلمانی برای مرد، ← یوسف، اسم.

یوزف I[4] (yozef-)، ۱۶۷۸–۱۷۱۱، امپراطور (۱۷۰۵–۱۱) امپراطوری مقدس روم، شاه مجارستان (۱۶۸۷–۱۷۱۱) و بوهم (۱۷۰۵–۱۱)، پسر و جانشین لئوپولد I، متحد وین. در زمان سلطنت او مجارستان به رهبری فرانسیس II راکوئی سر به شورش بر داشته بود. یوزف در بحبوحه‌ی جنگ جانشینی اسپانیا به سلطنت رسید و پیش از پایان این جنگ از دنیا رفت. وی بشدت از ادعای برادرش (که بعدها به نام شارل VI امپراطور اسپانیا شد) بر تاج و تخت اسپانیا طرفداری میکرد. یوزف کوششهائی برای اصلاحات داخلی کرد، موسیقیدان و حامی هنر بود و در پیشرفت زندگی هنری در وین تأثیر داشت.

یوزف II[4]، (yozef-)، ۱۷۴۱–۹۰، امپراطور (۱۷۶۵–۹۰) امپراطوری مقدس روم، شاه (۱۷۸۰–۹۰) بوهم و مجارستان، پسر و جانشین امپراطور فرانسیس I و ماری ترزا، متحد وین. وی نخستین امپراطور از خاندان هاپسبورگ–لورن بود. از زمان مرگ (۱۷۶۵) پدرش تا زمان مرگ (۱۷۸۰) مادرش، با مادرش مشترکاً بر مستملکات هاپسبورگ سلطنت میکرد. یوزف II یک مصلح و تجددخواه انقلابی بود. اصلاحات وی بیش از آنکه نتیجه‌ی فلسفه‌ی روشنفکری بوده باشد، نتیجه‌ی فلسفه و اصول شخصی خود او بود. در جوانی، هنگام گردش در روستاها، از دیدن وضع غیر انسانی زندگی روستائیان عمیقاً متأثر شده بود، از اینکه مادرش یکندی به اصلاحات دست میزد، ناراحت میشد. پس از مرگ ماری ترز، با یک برنامه‌ی انقلابی که تصور میکرد بر همه‌ی مخالفتها غلبه خواهد کرد، به کار پرداخت، و میخواست در زمان حیات خودش نتیجه‌ی آن را ببیند. در صدد بود مزایای میراثی و کلیسائی را از میان بر دارد، و مملکتی دارای مرکزیت از متصرفات هاپسبورگ تأسیس کند که اداره‌ی آن به دست کسانی باشد که بیش از اصل و نسب خانوادگی بر لیاقت و وفاداری خود نسبت به مملکت متکی باشند. قوانینی مالی و جزائی و مدنی و اجتماعی وضع کرد که، بنا بر آنها، مساوات اجتماعی و رفاه بیشتر نیازمندان تأمین شود. البته روش عمل وی استبدادی بود، چه تصور میکرد که برای رسیدن به موفقیت سرعت عمل ضرورت دارد. عمده‌ترین کار قانونگذاری او الغای بردگی ملکی (← سرف) و باج گرفتن فئودالها از رعایا بود (۱۷۸۱)، کاری کرد که زارعان بتوانند با پرداخت مبلغ معقولی به اشراف تیولدار، زمینهائی را که در تصرف دارند خریداری کنند، و نیز بتوانند با هر کس که دوست دارند ازدواج کنند و هر جا که میخواهند ساکن شوند. با استثناهای معدودی–که تا ۱۸۴۸ دوام کرد–بدین ترتیب فئودالیسم از اتریش بر افتاد. با فرمان تسامح (۱۷۸۱) آزادی عبادتی فراهم شد که البته مطلق نبود ولی دامنه‌ی آن وسعت داشت. موفقیت یوزف II در قوانین ضد کلیسائی و قضائی و اداری و مالیش کمتر بود؛ بسیاری از آنها حتی در زمان حیاتش لغو شد. فرقه‌های دینی را از اطاعت اوامر رؤسای خارجی ممنوع ساخت، و حتی در صدد آن بود که در کار تربیت کشیشان دخالت کند. ملاقاتی هم که پاپ پیوس VI در وین از او کرد، مانع این گونه اقدامات او نشد. شکنجه‌های قضائی را لغو کرد و قانون جزا را به صورتی انسانی در آورد، و برای محاکمه دو مرحله‌ی استیناف قرار داد. طرحی که برای قانون مدنی داشت صورت اتمام نپذیرفت. در موضوعات مالی، یوزف از افکار فیزیوکراتها متأثر شده بود. مقدمات ممیزی املاک را همچون مقدمه‌ی وضع مالیات واحدی برای املاک فراهم کرد، ولی این عمل وی با مخالفت سخت رو به رو شد. ولی سختتر از این مخالفت، مخالفتی بود که با اندیشه‌ی او در باره‌ی بر انداختن حکومتها و رسوم محلی و مزایای خاص مستملکات وسیع چندزبانه صورت گرفت و آنها را به ۱۳ حوزه تقسیم کرد که اداره‌ی آنها به دست دولت مرکزی وین بود. حتی در صدد بر آمد که زبان آلمانی را زبان رسمی کند، چه وجود چند زبان را در کشور نامعقول میدانست. در مجارستان و هلند اتریش (← هلند اتریش و اسپانیا) شورشهائی برپا شد. یوزف بیمارستانها و تیمارستانها و نوانخانه‌ها و پرورشگاههای متعدد تأسیس کرد؛ باغها و پارکهای عمومی فراوان فراهم آورد؛ قانونی گذراند که، بنا بر آن، مستمندان از غذا و دوای رایگان بهره‌مند میشدند. شکست وی در دائمی کردن نظرهای اصلاحیش، بیشتر نتیجه‌ی بی‌سیاستی و مرگ نابهنگام و عکس‌العمل حاصل از انقلاب فرانسه و سیاست خارجی ناموفق او بود. از طرف دیگر، متصرفات پراکنده و متنوع وی وضع نامساعدی برای اجرای اصلاحات داشت. نقشه‌ی وی برای ضمیمه کردن باواریا به اتریش، و از این راه استحکام بیشتری به مملکت بخشیدن، در سه جنگ جانشینی باواریا (۱۷۷۸–۷۹) نقش بر آب شد؛ طرح وی برای مبادله‌ی هلند اتریش با باواریا، توسط فردریک II پروس که "اتحادیه‌ی امیران" را به همین منظور تأسیس کرد، عقیم ماند (۱۷۸۵). یوزف با کاترین II روسیه (که در سفر کاترین به کریمه ناشناس همراه وی بود) متحد شد، به این امید که از تاراج امپراطوری عثمانی سهمی ببرد. اتریش در جنگ ۱۷۸۷–۹۲ روسیه با عثمانی به روسیه پیوست، ولی توفیقی به دست نیاورد. جانشین یوزف، برادرش لئوپولد II، مخالفت مردم را با لغو سیاست آلمانی کردن متصرفات یوزف، تسکین بخشید. یوزف که بار سنگین مسئولیتهای اجتماعی را بر دوش داشت، کمتر فرصت مییافت که از هنر لذت ببرد. گلوک و موتسارت وضع خوشی در دربار او نداشتند. جز کاونیتس مسلایم و انطباقپذیر، برای دیگر وزیرانش همکاری با امپراطور کاری بسیار دشوار بود. روحانیان و اشراف نسبت به او کینه داشتند و او را مورد تمسخر قرار میدادند، ولی برای عامه‌ی مردم حکم بتی پیدا کرده بود. در روایات عامیانه، یوزف II با سفرها و گزارش‌هائی که به صورت ناشناس انجام میداد، به صورت یک هارون‌الرشید جدید در آمده بود. در باره‌ی او به اشکال مختلف قضاوت کرده‌اند، ولی آنچه مسلم است اینکه در زمان مرگ مملکتی از خود بر جای گذاشت که از لحاظ اجتماعی بسیار آزادتر از مملکتی بود که به ارث به او رسیده بود.

یوزف، فرانتس: ← لیختنشتاین.

یوزفینه، اسم آلمانی برای زن، ← یوسف، اسم.

یوزلی اند وست دریتن، بخش شهری سابق، ⇐ هیلینگدن، کوی لندن بزرگتر.

یوزوفکا: ← ستالینو.

یوستدالسبرلن[5] (yostedālsbreen)، یخچالی به وسعت ۸۱۶ کمه، ج غ نروژ، بین آبدره‌های نورفیور و سوگنه. وسیعترین یخپهنه‌ی درونبوم اروپائی است، که ارتفاع آن به ۲٬۰۴۰ متر میرسد، و یخپهنه‌های فرعی متعددی از آن در دره‌های مجاور نفوذ میکنند.

یوسته[6]، **سان خرونیمو** (sān xeronimo de yuste)، صومعه‌ی سابق، ح ۲۰کیلومتری ش پلاسینتیا، ایالت کاثرس، غ اسپانیا، در استرمادورا. امپراطور شارل V، پس از کناره‌گیری از سلطنت (۱۵۵۶)، در این صومعه گوشه‌نشینی اختیار کرد و دو سال بعد از دنیا رفت.

یوستی[7]، **فردیناند** (ferdinānd yusti)،

(۱)Ure (۲)Yoritomo Minamoto (۳)panther (۴)Joseph (۵)Jostedalsbreen (۶)Yuste (۷)Justi

۱۸۳۷–۱۹۰۷، زبانشناس و مستشرق آلمانی. از ۱۸۶۵ تا هنگام مرگ استاد فقه‌اللغه‌ی تطبیقی و زبانهای شرقی دانشگاه ماربورگ بود. آثار فراوان دارد، از جمله کتاب دستی زبان زند (۱۸۶۴)، بحث در صوتهای زبان کردی (۱۸۷۳)، تاریخ ایران قدیم (۱۸۷۹)، تاریخ قدیم ملل شرق (۱۸۸۴)، صرف و نحو کردی (۱۸۹۰)، تاریخ ایران (۱۸۹۷)، آسیای مرکزی و شرقی در دوره‌های باستانی (۱۹۰۵).

یوستیس: ← اوستاش.

یوستین، اسم آلمانی، ← یوستینوس، اسم.

یوستینوس (yustinus)، نام لاتینی برای مرد؛ ضبط اصلی آن Justinus. بعضی اعلام اروپائی مأخوذ از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Justino	خوستینو (xustino)
آلمانی	Justin	یوستین (yustin)
انگلیسی	Justin	جاستین (jāstin)
ایتالیائی	Giustino	جوستینو (justino)
فرانسوی	Justin	ژوستن (jŭstaN)

یوستینوس[1] **I** (yustinus)، ح ۴۵۰–۵۲۷، امپراطور (۵۱۸–۲۷) بیزانس. رئیس گارد امپراطور بود، و پس از مرگ آناستاسیوس I قدرت را به‌دست گرفت. بیسواد بود و حکومت را به یوستی‌نیانوس I سپرد.

یوستینوس شهید[2]**، قدیس** (yustinus)، ح 100–ح ۱۶۵، از مدافعان مذهب مسیح که لقب فیلسوف نیز داشته است. در سامره‌ی فلسطین از پدر و مادر مشرکی به دنیا آمد، و فلسفه آموخت و پس از درآمدن به دین مسیحی در افسوس، از این شهر به آن شهر میرفت و با براهین فلسفی مردمان را به این دین دعوت میکرد. در رم مدرسه‌ای برای تدریس فلسفه‌ی مسیحی باز کرد و در همین مدرسه سرانجام او و شاگردانش به فرمان مارکوس آورلیوس شهید شدند. از نوشته‌های یونانی او دو کتاب دفاعیه و گفتگو بر جای مانده است. در کتاب اول تهمت‌های الحاد و فریبندگی که به دین مسیح میزدند دفاع شده و اخلاق مسیحی مورد بحث قرار گرفته و محتوی گزارشهای گرانبهائی از آداب و عادات مسیحیت قرن ۲م است. در کتاب گفتگو مناظره‌ی میان یوستینوس و یهودیی به نام تروفو (trufo) برای اثبات حقانیت دین مسیح آمده و به نوشته‌های خود یهودیان استناد شده.

یوستی‌نیانوس[3] **I** [فلاویوس پتروس سابباتیوس یوستی‌نیانوس (flāvius petrus sābbātius yustiniānus)]، فنس **ژوستینین**[4] (jŭstinian) ۴۸۳–۵۶۵، امپراطور (۵۲۷–۵۶۵) بیزانس، برادرزاده و جانشین یوستینوس I. با دو جنگ بزرگ که سردارهای عمده‌ی آنها بلیزاریوس و نارسس بودند، ل افریقا را از تصرف واندالها (۵۳۳–۴۸) و ایتالیا را از تصرف اوستروگوتها (۵۳۵–۵۴) بیرون آورد. در جنگ با ایران چندان موفقیتی به دست نیاورد، و نیز نتوانست از حمله‌ی بلغارها و اسلاوها جلوگیری کند. بار سنگین مالیاتهائی که برای تأمین هزینه‌های جنگ وضع شده بود، ناخرسندی پیروان مونوفیزیتیسم از سیاست دینی وی، و وفاداری دایمی مردم نسبت به خاندان آناستاسیوس I، نزدیک بود که تاج و تخت را از تصرف او خارج کند، ولی استواری همسرش تئودورا، و پشتیبانی بلیزاریوس و نارسس، از این حادثه جلوگیری کرد. یوستی‌نیانوس در تفوق امپراطور بر پاپ، نه‌تنها در امور سازمانی بلکه در مسائل اعتقادی، سخت میکوشید. در ۵۵۳، برای آشتی دادن مونوفیزیتیسم با کلیسا، دومین شورای قسطنطنیه (← قسطنطنیه، شورای) را تشکیل داد و در اخلاف کلمه‌های گوناگون که در باره‌ی مسائل عقیدتی جریان داشت دخالت کرد. هرگز موفق نشد که وحدت کلمه‌ای ایجاد کند، و کار خودش به الحاد انجامید. مهمترین کار یوستی‌نیانوس تدوین قانون روم بود که به نام کورپوس یوریس کیویلیس خوانده میشد. این قانون برای کشوری که مرکزیت پیدا کرده بود وحدتی ایجاد کرد، و در سراسر تاریخ قضائی پس از آن تأثیر داشت. یوستی‌نیانوس بناهای عمومی فراوان ساخت که مهمترین آنها کلیسای هاگیاسوفیا (← ایاصوفیه) بود.

یوسف (yusof)، نام عبری‌الاصل برای مرد. بعضی اسامی از همان اصل، وصورت آنها (در "[ ]")،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	José	خوسه (xose)
اسپانیائی	[Josefina]	خوسفینا (xosefinā)
آلمانی	Joseph	یوزف (yozef)
آلمانی	[Josephine]	یوزفینه (yozefine)
انگلیسی	Joseph	جوزف (jŏzəf)
انگلیسی	[Josepha]	جوسیفا (josifā)
انگلیسی	[Josephine]	جوزفین (jŏzəfin)
ایتالیائی	Giuseppe	جوزپه (juzeppe)
ایتالیائی	[Giuseppina]	جوزپینا (juzeppinā)
پرتغالی	José	ژوزه (jŭze)
پرتغالی	[Josephina]	ژوزفینا (jŏzefinā)
فرانسوی	Joseph	ژوزف (jŏsef)
فرانسوی	[Joséphine]	ژوزفین (jŏzefin)
لاتینی	Josephus	یوسفوس (yosefus)

یوسف[5]، (yusof) [عبری، = او (یهوه) می افزاید]، پسر سوگلی یعقوب. برادرانش از حسد او را به غلامی فروختند و خواجه‌اش او را به مصر برد (← عزیز مصر). زن خواجه‌اش او را متهم کرد، و وی را به زندان افکندند، ولی پس از تعبیر کردن خواب فرعون آزاد شد. حاکم مصر شد و در قحطی سختی که روی داد به برادران خود کومک کرد، و همه‌ی خاندان او به مصر کوچ کردند (پیدایش ۳۰؛ ۳۷؛ ۳۹–۵۰. قرآن، سوره‌ی یوسف). داستان یوسف و اسنات یکی از کتابهای عهدین غیر قانونی است.

یوسف I، ابوالحجاج: ← بنو نصر

یوسف، سوره‌ی، سوره‌ی ۱۲م قرآن، مکی، ۱۱۱ آیه. داستان یوسف از دوره‌ی کودکی، تعلیماتی که از پدر فرا میگرفت، مناسباتش با برادران که به او رشک میبردند، اسیر شدن وی به دست مصریان، و رسیدن به مقام سلطنت در مصر که مقدمه‌ی هجرت بنی اسرائیل از فلسطین به مصر شد، در این سوره بیان شده، و خدا آن داستان را بهترین بیان داستان (احسن القصص) خوانده، و نشان داده است که پیروزی راه و رسم خدائی با مؤمنان است، وخدا در وقت مقتضی دست بندگان خود را میگیرد.

یوسف‌آباد، ده، ← پایین ولایت (باخرز).

یوسف ابن ابوالساج (yusofe 'bne abo's.sāj)، صورت فارسی‌شده‌ی **یوسف ابن ابی‌الساج،** (abe's.sāj) ف ۳۱۵ هق. از امرای معروف خاندان ساجیان؛ برادر محمد افشین. در ۲۸۸ هق به جای برادر نشست، و در ارمنستان کر و فری کرد. اما از دادن خراج به خلیفه خودداری ورزید. حتی ری و قزوین و زنجان و ابهر را تسخیر کرد، و مقتدر خلیفه حکومت این ولایات بدو داد. در ۳۰۳ هق لشکر خلیفه را مغلوب کرد و، مع‌هذا، ری را باز پس داد. در ۳۰۷ هق، در جنگی اسیر لشکر مونس خادم شد، و او را به بغداد بردند. اما در ۳۱۰ هق دیگربار آزاد شد و حکومت ری و آذربایجان یافت. در ۳۱۵ هق، در جنگ با قرامطه، اسیر شد و قرامطه او را به قتل رسانیدند.

یوسف ابن ابی‌الساج: ← یوسف ابن ابوالساج.

یوسف ابن تاشفین (yusofe 'bne tāšfin)، ف ۵۰۰ هق (۱۱۰۷)، شاه (۴۵۳–۵۰۰ هق) مرابطون و بانی (۱۰۶۲) شهر مراکش که آن را پایتخت مرابطون قرار داد. به اسپانیا حمله برد (۱۰۸۶) و آلفونسوی VI لئون و کاستیل را شکست داد. شهر تلمسان، در زمان او بنا شد.

یوسف ابن تغری‌بردی: ← ابوالمحاسن ابن تغری‌بردی.

یوسف ابن حسین رازی، ابویعقوب (yusof 'ebne)، ف ۳۰۴ هق، صوفی و عارف و محدث قرن ۳م هق. با ذوالنون مصری و ابوتراب نخشبی صحبت داشت. وی نزد امام احمد ابن حنبل سماع حدیث کرد، و در ری و بلاد جبل از مشایخ صوفیه به شمار میآمد. در کتابهای صوفیه سخنان و حالات او نقل شده است.

یوسف ابن سبکتکین: ← یوسف غزنوی.

یوسف ابن عبدالرحمان فهری (yusofe 'bne abdo'r.rahmāne fehri)، ۶۹۱–۷۵۹ (۷۲–۱۴۲ هق)، حاکم (۱۲۹–۱۳۸ هق) اندلس و یکی از فرمانروایان مشهور به کیاست و فصاحت. پس از مرگ ثوابة ابن سلمه (savābate 'bne salama)، بر سر امارت در قرطبه میان مصریان و یمانیان اختلاف درگرفت و سرانجام به امارت یوسف متفق شدند و به او، که در البیره سکونت داشت، نامه نوشتند، و وی در ۱۲۹ هق به قرطبه رفت. بعضی از امرای محلی در اربونه و باجه و سرقسطه سر به مخالفت بر داشتند و یوسف آنان را سرکوب کرد. هنگامی که عبدالرحمان I اموی به اندلس در آمد، یوسف به جنگ با او بر خاست (۱۳۸ هق) و یاران او در طلیطله شکست خوردند و یکی از

(۱) Justin (۲) Justin Martyr (۳) Justinian (۴) Justinien (فـ) (۵) Joseph

آنان او را کشت و سرش را برید و نزد عبدالرحمان برد.

یوسف ابن عمر ثقفی (yusofe 'bne omare saqafi)، فـ ۱۲۷ هق، والی عراق و سردار معروف عرب در عهد اموی. وی نخست ولایت یمن داشت. هشام ابن عبدالملک، خلیفه‌ی اموی، در ۱۲۱ هق او را به ولایت عراق فرستاد، و او به عراق آمد، و خالد ابن عبدالله قسری را، که پیش از او والی عراق بود، بکشت، و تا زمان یزید ابن ولید، خلیفه‌ی اموی، در کوفه بود. یزید در اواخر ۱۲۶ هق او را معزول کرد، و در دمشق به زندان افکند. عاقبت یزید ابن خالد قسری کس فرستاد و او را به انتقام خون پدر در زندان بکشت. یوسف ابن عمر با حجاج ابن یوسف از یک قبیله بود، و در شدت و خشونت نیز بدو شباهت داشت.

یوسف آشتیانی، میرزا، ملقب به **مستوفی‌الممالک**، فـ ۵ رجب ۱۳۰۳ هق، صدر اعظم ناصرالدین شاه قاجار و از رجال و مستوفیان مشهور عهد قاجاریه. وی مدتها منصب مستوفی‌الممالکی داشت و نزد شاه قاجار به غایت مقرب و محترم بود. ۳ سال قبل از فوتش از جانب ناصرالدین شاه منصب صدارت یافت. میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک پسر او بود.

یوسف البرم (yusofo 'l.barm)، شهرت **یوسف ابن ابراهیم**، فـ ۱۶۰ هق، مردی از موالی ثقیف و از مردم خراسان که در زمان خلافت مهدی عباسی در بخارا به دعوی امر به معروف و نهی از منکر بر خاست، عده‌ای با او همدست شدند، و فتنه‌ای در خراسان پدید آمد. یزید ابن مزید شیبانی (mazyad-) با او جنگ کرد و او را بگرفت و نزد مهدی فرستاد. مهدی او را بکشت و به فرمان او جسدش را بر دار آویختند.

یوسف (الملک المسعود)، آخرین فرمانروای ایوبی در یمن؛ ← عربستان، قسمت ۱۳.

یوسف برزمی (borzomi)، کوتوال قلعه‌ای به نام برزم، در کنار جیحون، که گویا تا جرجانیه‌ی خوارزم مسافت یک روز فاصله داشته است. یوسف برزمی، در ۴۶۵ هق، در این قلعه الب ارسلان سلجوقی را به ضرب کارد از پا در آورد، و خود او به دست یکی از فراشان ارمنی، به وسیله‌ی میخکوبی، به قتل رسید. یوسف برزمی را یوسف خوارزمی و یوسف کوتوال نیز خوانده‌اند.

یوسف برسابا[1] **(یا بارسابا)، قدیس** (barsābā)، ملقب به **یوستوس** (yustus) [= عادل]، رقیب متیاس (mattiās) در پر کردن جای خالی یهودای اسخریوطی در میان حواریان حضرت مسیح. با قرعه کشیدن، این مقام بهره‌ی متیاس شد (اعمال رسولان ۲۳.۱). ذکرانش ۲۰ ژوییه است.

یوسف بی: ← قره‌مانلی، خاندان.

یوسف خوارزمی: ← یوسف برزمی.

یوسف رامه‌ای[2]**، قدیس** (yusofe rāme'i)، عضوی از سنهدرین که وسایل تدفین شایسته‌ای برای حضرت مسیح فراهم آورد (متی ۵۷.۲۷–۶۱؛ مرقس ۴۲.۱۵–۴۷؛ لوقا ۵۰.۲۳–۵۶؛ یوحنا ۳۸.۱۹–۴۲). داستان انتقال جام مقدس توسط او به انگلستان و تأسیس نخستین کلیسای انگلستان توسط او در گلاستنبری، به احتمال قوی از ساخته‌های قرون وسطی است و هرگز مورد تأیید کلیسا قرار نگرفته است. ذکرانش ۱۷ مارس است.

یوسف ساهر (sāher) [ساهر = شب زنده‌دار]، یا **یوسف قس** (qass) [قس = کشیش]، نه قرن ۴م هق، پزشک، ریاضیدان، و مترجم سریانی به عربی.

یوسف شاه ابن طغانشاه: ← اتابکان یزد.

یوسف شاه I لر، فـ ۶۸۸ هق، فرمانروای لر بزرگ و هفتمین اتابک (۶۷۲–۶۸۸ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ؛ پسر الب ارغو. وی ملازم درگاه اباقا خان بود، و یک ماه بعد از وفات پدر، به حکم اباقا خان، به امارت لرستان آمد (۶۷۲ هق). در عهد اباقا خان وی غالباً در رکاب ایلخان بود، و برای اداره‌ی امور لر کوچک از جانب خود نایبان میفرستاد. بعد از وفات اباقا خان، وی به یاری و خدمت سلطان تکودار خان برخاست، و چون ارغون خان به ایلخانی رسید، نسبت به او نیز طریق اطاعت سپرد. ارغون وی را مأمور کرد که خواجه شمس‌الدین جوینی را به درگاه او حاضر کند. ارغون خان پس از قتل خواجه شمس الدین، یوسف را اجازه داد که به بلاد لر بازگردد. بعد از یوسف پسرش، اتابک افراسیاب لر، به امارت رسید.

یوسف شاه II لر ملقب به **رکن‌الدین**، فـ ۷۴۰ هق، فرمانروای لر بزرگ و دهمین اتابک (۷۳۰–۷۴۰ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی بعد از پدرش نصرت‌الدین احمد لر به امارت نشست (۷۳۰ هق)، و حدود قلمرو او تا بصره و خوزستان وسعت یافت. وی نیز مانند پدر به عدل و انصاف موصوف است. بعد از او پسرش افراسیاب II لر (مطابق قول ابن بطوطه برادرش بوده) به امارت نشست.

یوسف عادلشاه : ← عادلشاهیه.

یوسف عروضی (aruzi)، از شاعران پارسیگوی قرن ۴م هق.

یوسف علی خان جلایر (jalāyer)، از امرا و سرداران افشاریه. بعد از آنکه عده‌ای از امرا شاهرخ افشار را خلع و نابینا کردند (محرم ۱۱۶۳ هق) و میر سید محمد صفوی را به نام شاه سلیمان ثانی بر تخت نشاندند (۵ صفر ۱۱۶۳ هق؛ ← سلیمان II صفوی)، وی با عده‌ای از امرا همدست شد، و شاه سلیمان ثانی را پس از ۴۰ روز سلطنت کور و مخلوع کرد، و دوباره شاهرخ را به سلطنت برداشت، و خود وکیل السلطنه شد، و دست به تبذیر اموال و تقسیم جواهرات نادری گشود، و عاقبت شاهرخ را گذاشته جهت عیش و عشرت خویش به قلعه‌ی کلات رفت، و از آنجا به جنگ با میر علم خان خزیمه پرداخت. میر علم خان چون بر مشهد دست یافت یوسف علی خان و برادر او زال خان جلایر را بکشت.

یوسف غزنوی (yusofe qaznavi) [امیر ابو یعقوب عضدالدوله یوسف ابن سبکتکین]، ح ۳۸۴–۴۲۳ هق، سپهسالار خراسان در عهد سلطان محمود و سلطان محمد غزنوی، برادر کهتر سلطان محمود غزنوی. وی در آغاز سلطنت سلطان محمود ۳ سال بیشتر نداشت، و محمود او را مانند فرزندان خویش تربیت کرد، و در اواخر عهد خویش سپهسالاری خراسان بدو داد. امیر یوسف شاهزاده‌ای بی‌آزار و عشرت‌جوی و راحت‌طلب و مطیع بود. محمد غزنوی، که بعد از وفات محمود مدت کوتاهی سلطنت کرد، داماد او بود، و در حق او تکریم بسیار داشت. چون سلطان مسعود I به سلطنت رسید، به سبب کدورتی که از یوسف داشت، او را تحت نظر به قصدار فرستاد، و از پایتخت و لشکر دور کرد. چند تن از ملازمان و غلامان او را نیز وا داشت که مراقب حال او باشند، و اعمال و اطوار او را زیر نظر بگیرند. امیر یوسف، که از بداندیشی مسعود در حق خویش واقف بود، در صدد بر آمد که از قصدار به ترکستان بگریزد، و با خانان ترکستان به مکاتبه پرداخت. جاسوسان به مسعود ماجرا باز نمودند، و مسعود او را به غزنین طلب کرد. امیر یوسف چون به غزنین رسید توقیف شد، و پس از چندی وفات یافت. بعضی از شراء مانند فرخی و عنصری، در قصاید خویش او را ستوده‌اند، و کیفیت اعزام وی را به قصدار و نیز توقیف او را بیهقی در تاریخ خویش آورده است.

یوسف قس: ← یوسف ساهر.

یوسف کوتوال: ← یوسف برزمی.

یوسف مستوفی‌الممالک: ← یوسف آشتیانی، میرزا.

یوسف مشهدی: ← خط فارسی.

یوسف نجار[3]**، قدیس** (najjār)، مردی از خاندان داود، شوهر حضرت مریم (به اعتقاد مسیحیان). ظاهراً در زمان مصلوب شدن حضرت مسیح زنده نبوده است، چه آخرین بار که نام وی در اناجیل آمده، مربوط به حادثه‌ی یافتن عیسای کودک در معبد بوده است (متی ۱؛ لوقا ۲؛ یوحنا ۱). به عنوان پدر اسمی حضرت مسیح و همسر عفیف حضرت مریم در میان مسیحیان ارتدوکس و کاتولیک مورد احترام فراوان است. ذکرانش یکی در ۱۹ مارس و دیگری در سومین سه شنبه‌ی پس از عید فصح است.

یوسف و اسنات، کتاب: ← عهدین غیر قانونی.

یوسف و زلیخا (yusofo zoleyxā)، منظومه‌ای در بحر متقارب، در سرگذشت یوسف و ماجرای دلبستگی زلیخا به او، از شاعری از شاعران عهد طغانشاه ابن الب ارسلان سلجوقی است، و قرنها در تذکره‌ها به نام فردوسی شهرت داشت. علت این انتساب بیشتر این بود که سراینده‌ی این منظومه از اینکه عمری را به نظم داستان‌های باستانی، از قبیل سرگذشت رستم، صرف کرده احساس پشیمانی میکند، و تذکره‌نویسان متأخر تصور کرده بودند که چنین شخصی جز فردوسی نیست، در صورتی که، علاوه بر قراین دیگر، از قبیل آمدن نام طغانشاه در این

(۱) Joseph Barsabas (۲) Joseph of Arimathea (۳) Joseph, Saint

منظومه و تمایل سراینده به مذهب اهل سنت، اسلوب شاعری او نیز با اسلوب فردوسی تفاوت بسیار دارد. منظومه‌ی یوسف و زلیخا به نام فردوسی پارها، در ایران و هند، به چاپ رسیده است.

یوسفوس، اسم لاتینی برای مرد، ← یوسف، اسم.

یوسفوس[1]، **فلاویوس** (flāvius yosefus)، ۳۷–۹۵؟ مورخ و مرد جنگی، مت اورشلیم. در آغاز جنگ رومیان با یهودیان به حکومت جلیل منصوب شد. چون مخالف جنگ و موافق سازش با روم بود، طرف توجه وسپاسیانوس و تیتوس قرار گرفت، و به روم رفت. کتابهای جنگ یهود، تاریخ باستانی یهود و رد آپیون (دفاعیه‌ی قوم یهود) و یک اوتوبیوگرافی از او بر جای مانده است.

یوسفوند (yusefvand)، دهستان (جه ۷'۸۰۰؟) بخش سلسله، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی، در دشت واقع شده و سردسیر است. رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات و حبوبات است. ساکنین آن از طوایف یوسفوند هستند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است. مرکزش، اکبرآباد (جه ۱۸۷ سشه ۱۳۴۵ هش)؛ در ۲۱کیلومتری جغ الشتر واقع است.

یوسف هراتی (harāti) [محمد یوسف خان]، از ماجراجویان مستبدین مشهور ایران در اوایل سلطنت احمد شاه قاجار. وی در محرم ۱۳۳۰ ه ق، به کومک وتحریک قوای روس، در تقاطی از مشهد و سپس در مسجد گوهرشاد و صحن کهنه‌ی رضوی در مشهد عده‌ای را گرد آورده تحصن جست، و به طرفداری از مراجعت پادشاه مخلوع پرداخت، و از مشروطه و انجمن ایالتی بنای انتقاد نهاد، و چندماهی به کومک طالب الحق و به حمایت اوباش و قوای روس جراید و اداره‌ات دولتی مشهد را مرعوب کرده عده‌ای از مردم را برای بازگشت محمد علی شاه و تجدید سلطنت او تحریک و، در مساجد و مجامع، مشروطه‌طلبان را تکفیر کرد، و عده‌ای تفنگچی و قطاع الطریق بر گرد خود جمع آورد، و در مشهد عملاً قدرت یافت، و به نام محمد علی شاه در آستانه خطبه خواند، و مشروطه‌طلبان و خاصه دموکراتها و اعضای ادارات را تهدید کرد. در نتیجه امنیت مشهد بکلی متزلزل شد، و قوای روس به عنوان حراست اموال و نفوس اتباع خویش عده‌ای قزاق در شهر متفرق کردند، و جهت تهدید عامه، به عنوان تفرقه‌ی اتباع یوسف هراتی که در حرم متحصن بودند، آنجا را به توپ بستند (10 ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ هق). یوسف هراتی بعد از مقاومتی مختصر، از راه نیشابور و ترشیز، به حدود طبس گریخت، ولی دستگیر شده به قتل رسید، و نعش او را برای عبرت عام در کوچه‌ها گرداندند. اقدام قوای روس در بمباران کردن حرم و گنبد رضوی انعکاس سوئی در داخل و خارج ایران داشت.

یوسفی ترکش‌دوز (tarkaš.duz)، یکی از مدعیان درویشی که به قول صاحب عالم آرای عباسی از مریدان درویش خضر نقطوی، و از زمره‌ی ملاحده بود. در سال هفتم سلطنت شاه عباس I صفوی منجمان به شاه القا کردند که آثار کواکب دلالت بر نحوست و از میان رفتن شخصی عظیم‌القدر میکند. جلال‌الدین محمد منجم یزدی نحوست را بدین تدبیر دفع کرد که سه روز شاه عباس خود را از سلطنت خلع کند، و سلطنت را به یکی از مجرمان واجب‌القتل بسپارد، و پس از سه روز او را به قتل آورد. قرعه‌ی این فال به نام یوسفی ترکش‌دوز افتاد و او را به سلطنت بر داشتند و پس از سه روز که با جاه و جلال سلطنت عاریت کرد، او را به قتل آوررند.

یوس گنتیوم: ← قانونشناسی. قسمت I.

یوش (yuš)، ده (جه ۴۵۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اوزرود، بخش بلده، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ ۷کیلومتری غ بلده. کوهستانی و سردسیر است. رود اوزرود مشروبش میساند. محصولاتش غلات و حبوبات است. دارای آثار تاریخی، و زادگاه نیما یوشیج است.

یوشافاط، در کتاب مقدس، ← یهوشافاط.

یوشت فریان (yušte frīān)، پارسای دینی که با مردی نابکار به نام آخت یاتوک (āxte yātuk) [= آخت جادوگر] مناظره کرد. رساله‌ی ماتیکان یوشت فریان (mātikān-)، به زبان پهلوی، دارای حـ ۳'۰۰۰ کلمه و ۶ فصل، در باب این مناظره است.

یوشع ابن نون[2] (yušaʿe 'bne nun) یا **یشوع** (yašuʿ) [عبری، = خدا معین میکند]. کسی که موسی به جانشینی خود معین کرد، و او پس از مرگ موسی و پایان سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان تیه آنان را به ارض موعود (کنعان) رسانید. یکی از دو مرد خداترس (قرآن، مائده ۲۶) که برای تجسس از اصول کنعانیان به فرمان موسی به آن سرزمین داخل شده، باید همین یوشع باشد، و نیز احتمال دارد که غلام موسی که با وی به جستجوی خضر (بدون ذکر نام در قرآن) برخاسته است (کهف ۵۹–۶۴) نیز یوشع باشد. **کتاب یوشع ابن نون**، از کتابهای عهد قدیم، مشتمل است بر شرح تسخیر شهر اریحا، و جنگ در دره‌ی عجلون که در آنجا خورشید برای تمام شدن پیروزی بنی اسرائیل در آسمان توقف کرد.

یوشقار–اولا، شهر، ← ماری، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی.

یوشن، بوته‌ی دائمی، ← درمنه.

یوشیا[3] (yušiā) [عبری، = یهوه شفا میدهد]، فد حـ ۶۱۰ قم، شاه (حـ ۶۴۱–حـ ۶۰۹ قم) یهودا. مهمترین حادثه‌ی سلطنت وی اکتشاف کتاب قدیمی شریعت (شاید سفر تثنیه) در معبد اورشلیم بود. فرمان داد که آن را در ملاء عام بخوانند، و نهضتی برای مرکزیت دادن به عبادت در اورشلیم ایجاد کرد. پس از آن با مصر جنگ کرد (دوم پادشاهان ۲۲–۲۳؛ دوم تواریخ ۳۴–۳۵).

یوشیدا[4]، **شیگرو** (šigeru yošidā)، ۱۸۷۸–۱۹۶۷، از رجال ژاپن، نخست‌وزیر (۱۹۴۶–۴۷، ۱۹۴۸–۵۴) ژاپن. به رهبری او احزاب محافظه‌کار ژاپن متحداً حزب لیبرال دموکرات را تشکیل دادند (۱۹۴۸). پیمان صلح را در سان فرانسیسکو امضا کرد (۸ سپتامبر ۱۹۵۱). در ۱۹۵۴ از کار کناره‌گیری کرد، ولی به فعالیت سیاسی پشت پرده‌ی خود ادامه داد.

یوشیکا[5]، بارون **میکلوش** (bāron miklōš yošikā)، ۱۷۹۴–۱۸۶۵، میهنپرست و داستانویس مجار. مبتکر سبک داستانویسی تاریخی در مجارستان است، و با آنکه مطالب تاریخی او سطحی و نادرست است، در جلب توجه مردم به تاریخ مجارستان سهم عمده داشته است. پس از شرکت در انقلاب ناکام ۱۸۴۸–۴۹، ناگزیر از مجارستان گریخت، و در بروکسل اداره‌ی دفتر مرکزی مهاجران لهستانی با او بود.

یوشیهیتو[6] (yošihito)، ۱۸۷۹–۱۹۲۶، امپراطور (۱۹۱۲–۲۶) ژاپن؛ پسر و جانشین موتوهیتو. در ۱۹۲۱ مبتلی به جنون شد؛ پسرش هیروهیتو به نیابت سلطنت منصوب گردید. عنوان سلطنتی او تایشو (tāyšo) بود.

یوغ (yuq)، اسبابی که به گردن گاو انداخته به وسیله‌ی آن گاوآهن را به گاو مرتبط میکنند تا شخم بزنند، یا کارهای زراعتی دیگر انجام دهد.

یوفه[7]، **آبرام** (ābrām yofe)، ۱۸۸۰–۱۹۶۰، دانشمند روسی، مت اوکرائین. در ۱۹۰۲–۰۶ به عنوان دستیار رونتگن در مونیخ کار کرد. در ۱۹۳۲ مدیر مؤسسه‌ی فیزیک کشاورزی در لنینگراد شد. عضو آکادمی علوم شوروی شد. شهرتش به خاطر کارهائی است که در نیمهادیها، و تحقیقات در مولدهای ترموالکتریک انجام داده است.

یوفیوئیز و یوفیوئیزم: ← لیلی، جان.

یوکا[8] (yukā؛ از لتی)، گیاه بی‌ساقه‌ی سخت برگ یا درختچه‌ی امریکای مرکزی و شمالی از نوع یوکا (*Yucca*) که ساقه‌ی بزرگی از گلهای سفید یا قرمز دارد و گرده‌افشانی آن به وسیله‌ی پروانه‌ی مخصوص یوکا میشود. انواع زینتی آن عبارتند از یوکای برگ کوچک (*Yucca brevifolia*) که به شکل درخت در نواحی بیحاصل میروید، یوکای صبری (*Y. aloifolia*)، و یوکای اسپانیائی (*Y. gloriosa*) که بی‌ساقه است یا ساقه‌ای بسیار کوتاه دارد.

یوکابد یا **یوخابد**، ← عمران.

یوکاتان[9] (yukātān)، ایالت (۳۸'۵۰۸ کمه، در ۱۹۷۰ جه ۷۷۴'۰۱۱)، چش مکزیک؛ کرسیش مریدا. قسمت عمده‌ی بخش شمالی شبه جزیره‌ی یوکاتان را فرا گرفته است.

یوکاتان[9] (yukātān)، شبه جزیره‌ای (۱۸۱'۳۰۰ کمه) در امریکای مرکزی که قسمت عمده‌ی آن در چش مکزیک است، ولی در هندوراس بریتانیا و گواتمالا نیز ممتد میباشد، و دریای کارائیب را از خلیج مکزیک جدا میکند. ایالات **یوکاتان** و کامپچه، سرزمین کینتانا رو، هندوراس بریتا-

---

(۱) Josephus (۲) Joshua; Josue (۳) Josiah; Josias (۴) Yoshida (۵) Jòsika (۶) Yoshihito (۷) Joffe
(۸) yucca (۹) Yucatán

نیا (اکنون ⇐ بلیز)، و ناحیه‌ی پتن را شامل میشود. محصولات گرمسیری دارد. قبل از ورود سفیدپوستها، شبه جزیره قرنها مهد تمدن مایا بود. بقایای عالی از شهرها و معابد و اهرام دارد.

یوکاسته[1] (yokāste)، مادر اودیپ.

یوکاوا[2]**، هیدکی** (hideki yukāwā)، ۱۹۰۷–۸۱، فیزیکدان ژاپنی؛ مت توکیو. در ۱۹۳۹ استاد دانشگاه کیوتو، توکیو، شد که در آنجا یک مدرسه‌ی فیزیک نظری تأسیس کرد. به خاطر پیشگوئی (۱۹۳۵) وجود مزون برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۹ در فیزیک شد. در ۱۹۴۸ به کشمة رفت، و در ۱۹۴۹–۵۳ استاد مدعو در دانشگاه کولومبیا بود. در ۱۹۵۳ به ژاپن باز گشت، و به مدیریت "مؤسسه‌ی پژوهشی برای فیزیک اساسی" در دانشگاه کیوتو منصوب شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

یوکوئی[3]**، مور** (mōr yokoi)، ۱۸۲۵–۱۹۰۴، داستاننویس و روزنامه‌نویس مجار. نماینده‌ی پارلمان (۱۸۶۱–۹۷) بود و نوشته‌های فراوانش خوانندگان زیاد داشت. بعضی از داستانهای او، که رنگ ملی و اسلوب درخشان دارد، به انگلیسی ترجمه شده است، از جمله یک نواب مجار (۱۸۵۳)، ارباب جدید (۱۸۶۸)، و الماسهای سیاه (۱۸۷۰).

یوکوسوکا[4] (yokosukā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۳۴۷٬۵۶۸)، بخش ⇐ کاناگاوا، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن، بر خلیج توکیو؛ پایگاه دریائی.

یوکون[5] (yukon)، رودی به طول ح ۳٬۲۲۰ کم، که در سرزمین یوکون (کانادا) و در آلاسکا جاری است، و به دریای برینگ میریزد. از درازترین رودهای امریکای شمالی است.

یوکون[5] (yukon)، سرزمین (سطح خشکی ۵۳۱٬۸۴۴ کم، سطح کل ۵۳۶٬۳۲۵ کم؛ در ۱۹۷۱ جم ۱۸٬۳۸۸)، ل‌غ کانادا؛ کرسی آن وایتهورس. کوههای روشو در ش و کوست رینجز در غ و کوه لوگن در گوشه‌ی جغ آن است. رودهای مکنزی و یوکون در آن جریان دارند. شاهراه آلاسکا از آن میگذرد. مشاغل عمده استخراج معدن (طلا، نقره، مس، سرب، زغال)، صید حیوانات دارای پوست گرانبها، و ماهیگیری است. در ۱۸۴۵–۴۹ ر. کمبل آن را پویید. کشف (۱۸۹۶) معادن طلای کلانداید باعث هجوم بیش از ۳۰٬۰۰۰ حادثه‌جو به این سرزمین شد. تا ۱۸۹۵ جزء سرزمینهای شمال غرب بود. کرسی آن تا ۱۹۵۳ شهر داسن بود.

یوکوهاما[6] (yokohāma)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۱ جم ۲٬۲۷۹٬۴۸۳)، مرکز ⇐ بخش کاناگاوا، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار خلیج توکیو؛ بندر عمده‌ی تجارت خارجی. صادرات عمده‌اش ابریشم است. کارخانه‌های فولادسازی، کشتیسازی، پالایش نفت، تهیه‌ی مواد شیمیائی، و اتومبیلسازی دارد. در ۱۸۵۴ م. ک. پری از آن دیدن کرد. در ۱۸۵۹ به روی تجارت خارجی گشوده شد. پس از زلزله‌ی مخرب ۱۹۲۳ پیشتر آن از نو ساخته شد. در جنگ II در ۱۹۴۵ سخت بمباران شد. شهر دارای ۴ دانشگاه، انواع کلیساهای مسیحی، معابد، و پارکها و باغهای فراوان است.

یوگا[7] (yogā)، [سانسکریت، ← یوغ نهادن، اتحاد]، در مذهب هندو. **۱–** مجموعه‌ی آداب و ترتیباتی مشتمل بر ریاضتهای بدنی و فکری که هدف آن نیل به موکشا [← نجات] است. **۲–** مکتب فلسفی خاص هندوان که اساسش مبتنی بر اعتقاد به جدائی بین ماده و روح است.

آنچه متضمن ریاضتهای یوگا است مشتمل برترتیب منازل و مقاماتی است که طی آنها شرط وصول به نجات خوانده میشود و ازین مقامات بعضی جنبه‌ی سلبی دارد و عبارت است از پرهیز و اجتناب از بعضی امور، بعضی دیگر هم جنبه‌ی ایجابی دارد و مشتمل است بر اجرای بعضی مناسک و آداب.

اساس ریاضتهای یوگا عبارت است از الـ التزام خلوت، مداومت در روزه، تمرکز حواس، حبس نفس، تفکر، و ذکر. البته ریاضتهای بدنی در حکم مقدمه است برای اذکار روحانی که نجات از آن حاصل میشود، ولی به هر حال نجات واقعی و نهائی فقط پس از مرگ حاصل میشود.

یوگندستیل: ← هنر جدید.

یوگورتاس[8] (yugurtās)، ح ۱۵۶–۱۰۴ ق‌م، شاه نومیدیا، نوه‌ی ماسی‌نیسا. پس از جنگهای طولانی با رومیان، بر اثر خیانت پدرزنش بوکخوس (bokxos)، شکست خورد.

یوگوسلاوی[9] (yugoslāvi؛ از فس)، جمهوری فدرال (۲۵۵٬۸۰۴ کم؛ جم ۲۱٬۸۰۰٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۷)، چ‌ش اروپا، بیشترش در شبه جزیره‌ی بالکان؛ پایتختش بلگراد. از غ به ایتالیا و دریای آدریاتیک، از ل به اتریش و مجارستان، از ش به رومانی و بلغارستان، و از ج به یونان و آلبانی محدود است. ح ۴/۵ یوگوسلاوی کوهستانی است (میانگین فرازا ۴۵۷–۶۱۰ متر)؛ آلپهای ژولیان و کارست در ل‌غ و آلپهای دیناریک به موازات ساحل آدریاتیک (← ذالماسی) امتداد دارد؛ تریگلاو بلندترین قله‌ی آن است. رود دانوب و شاخه‌هایش، در ل‌ش، از آن میگذرد، و بیشتر اراضی زراعتی است. پرورش دام حایز اهمیت است؛ محصولات کشاورزی آن زرت، گندم، چغندر قند، سیب زمینی و انگور است. منابع سرشار معدنی (نفت، آهن، مس، سرب، روی، بوکسیت، آنتیموان، کروم، و منگنز) دارد. فراورده‌های صنعتی مهم آن منسوجات، مواد شیمیائی، و مواد غذائی آموده است. صنایع در سراسر کشور گسترده است، اما مهمترین پهنه‌ی صنعتی دره‌ی میان بلگراد و زاگرب می‌باشد. صادرات مهم آن فراورده‌های فلزی و مواد غذائی، و ماشین‌آلات و وسایل حمل و نقل واردات عمده‌ی آن است. شرکای تجارتی یوگوسلاوی آلمان غربی، ایتالیا، و تچسلا است. از ۱۹۷۰ با ⇐ بازار مشترک موافقتنامه بازرگانی دارد. یوگوسلاوها (یعنی اسلاوهای جنوبی) از چهار گروه صرب، کروآت، سلوونی، و مقدونی تشکیل شده، و بقیه‌ی سکنه مجار و ایتالیائی و اقلیتهای دیگرند. در ۱۹۶۱ از مردم یوگوسلاوی ۴۸٪ پیرو مذهب ارتدوکس، ۳۶٪ کاتولیک (کروآتها و صربها)، و ۱۴٪ مسلمان، و ۲٪ بقیه را پیروان مذهب لوتری تشکیل میدادند. پول آن دینار (در ۱۹۷۷ تقریباً معادل ۳۸ ریال) است. برای تاریخ کشور پیش از ۱۹۱۸ و نیز برای اطلاعات جغرافیائی به مواد مربوط به شش جمهوری خودمختار سازای یوگوسلاوی که طبق قانون اساسی ۱۹۴۶ آن را تشکیل داده‌اند و به جدول زیر رجوع شود،

جمهوری خودمختار	*مساحت کم	*جم سنه ۱۹۷۱
صربستان	۸۸٬۳۶۱	۸٬۴۳۶٬۵۴۷
کروآسی	۵۶٬۵۳۸	۴٬۴۲۲٬۵۶۴
سلوونیا	۲۰٬۲۵۱	۳٬۷۴۲٬۸۵۲
بوسنی و هرزگوین	۵۱٬۱۲۹	۱٬۷۲۵٬۰۸۸
مقدونیه	۲۵٬۷۱۳	۱٬۶۴۷٬۱۰۴
مونتنگرو	۱۳٬۸۱۲	۵۳۰٬۳۶۱

*مساحات و جمعیتهائی که مربوط به هر یک از این جمهوریهای خودمختار در مقالات مربوط به آنها ذکر شده، طبق آخرین مآخذ باید بدین صورت اصلاح شود.

در پایان جنگ I در ۱۹۱۸ کشوری به نام "کشور پادشاهی صربها، کروآتها، و سلوونیها" تشکیل شد که فرمانروایش پطر I بود. آلکساندر I حکومتی دیکتاتوری برقرار کرد(۱۹۲۹–۳۱) و زمام امور را مطلقاً در دست گرفت. سختگیریهای بیحد وی موجب قتل‌او شد (۱۹۳۴). این کشور بر سر مسئله‌ی فیوم (که در ۱۹۲۴ حل شد) با ایتالیا کشمکش داشت، و روابط مجارستان و بلغارستان هم که مدعی نواحی ل و مقدونیه بودند با این کشور تیره بود. در ۱۹۲۹ نام آن به یوگوسلاوی تغییر یافت. یوگوسلاوی عضو اتفاق صغیر بود، ولی در ۱۹۳۹ به کشورهای محور نزدیکتر شد. در مارس ۱۹۴۱ حکومت طرفدار آلمان با کودتائی بدون خونریزی سرنگون شد. در ۶ آوریل همان سال قوای آلمان، ایتالیا، مجارستان، و بلغارستان به یوگوسلاوی حمله کردند، و پطر II پادشاه یوگوسلاوی به خارج گریخت؛ صربستان و کروآسی به صورت کشورهای دست نشانده در آمدند و بقیه‌ی کشور میان مهاجمین تقسیم شد، ولی قوای غیر نظامی یوگوسلاوی تحت فرمان ژنرال میخایلوویچ و تیتو به طور مؤثری علیه قوای اشغالی میجنگیدند. در ۱۹۴۳ جنگ داخلی میان این دو رقیب شروع شد و تیتوی کمونیست غالب آمد. در ۱۹۴۴ قوای روس و متفقین به اتفاق تیتو دست به اخراج آلمانها از مملکت زدند. تیتو در ۱۹۴۵ نخست‌وزیر شده شاه را خلع و حکومت سلطنتی را به جمهوری خلق فدرال تبدیل کرد. با قانون اساسی ۱۹۶۴، شش جمهوری تازه‌تأسیس‌شده خودمختاری وسیع پیدا کردند، ولی قدرت عملاً در دست تیتو و حزب کمونیست باقی ماند. پیمان صلح متفقین با ایتالیا (۱۹۴۷)

(۱)Jocasta (۲)Yukawa (۳)Jokai (۴)Yokosuka (۵)Yukon (۶)Yokohama (۷)yoga (۸)Jugurtha (۹)Yugoslavia

قسمت شرقی ونتیاجولیا را به یوگوسلاوی وا- گذار کرد، و تریست به صورت سرزمین آزاد در آمد؛ کشمکش بر سر تریست با ایتالیا در ۱۹۵۴ با توافق بر سر تقسیم آن به پایان رسید. در داخل یوگوسلاوی اجرای برنامه‌ی شدید سوسیالیستی آغاز شد. مخالفان سرکوب شدند یا از ترس ساکت ماندند، و میخایلوویچ اعدام شد. ارتباط با تجشس و کمینفرم تا ۱۹۴۸ برقرار بود، ولی در این سال میان احزاب کمونیست شوروی و یوگوسلاوی اختلاف افتاد، و یوگوسلاوی از کمینفرم اخراج شد. حکومت تیتو از این پس در طریق برقرار کردن روابط خارجی مستقل افتاد و از کشورهای باختری کومکهای نظامی و اقتصادی گرفت. در ۱۹۵۴ یوگوسلاوی پیمان دفاع مشترکی (مستقل از ناتو) با یونان و ترکیه بست. در ۱۹۵۵ روابط با تجشس دوستانه‌تر شد، ولی، به علت دخالتهای شوروی در مجارستان (۱۹۵۶) و چکوسلواکی (۱۹۶۸)، اختلافات تازه‌ای بروز کرد. با عملی شدن "کمونیسم ملی" یا "تیتوئیسم" در یوگوسلاوی، اشتراکی بودن کشاورزی (۱۹۵۳) و تمرکز اداری و اقتصادی در این کشور از میان رفت. قدرت اقتصادی مهم در اختیار شوراهای کارگران قرار گرفت، و جمهوریها به کمونها تقسیم شدند. در ۱۹۶۶، آلکساندار رانکوویتی[1] (aleksändär rānkovity؛ ۱۹۰۹—)، معاون رئیس جمهور، که مدتی دراز از همدستان تیتو بود، به علت آنکه شبکه‌ی جاسوسی تأسیس کرده و با اصلاحات مخالف بود، از حزب تصفیه و اخراج شد. اختلاف با کلیسای کاتولیک رومی در نتیجه‌ی موافقتنامه‌ای با واتیکان در ۱۹۶۶ پایان پذیرفت. مردم یوگوسلاوی بیش از ساکنان هر یک از کشورهای دیگر اروپای شرقی به آزادی رسیدند. ولی آزادی فکری هنوز محدود بود، و نشانه‌ی آن زندانی شدن اشخاصی چون ⇐ میلووان جیلاس بوده است. در میان ملتهای مختلف، مخصوصاً کروآتها، تحریکات و شورشها از نو پیدا شد، و سانسور زندگی فکری در سالهای اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ شدت یافت. یوگوسلاوی با قانون اساسی مصوب ۱۹۷۴ اداره می‌شود؛ دو مجلس قانونگذاری دارد، یکی مجلس فدرال با ۲۲۰ عضو (۳۰ نماینده از هر جمهوری و ۲۰ نماینده از هر ایالت)، و دیگری مجلس جمهوری و ایالات با ۸۸ عضو (۱۲ نماینده از هر ایالت)؛ اعضای هر یک از دو مجلس برای مدت ۴ سال انتخاب میشوند. قوه‌ی مجریه مرکب از ۹ عضو است که شورای جمهوری را تشکیل میدهند و هر جمهوری و ایالت یک نماینده در آن دارد، و نفر نهم رئیس شورای جمهوری و منتخب پارلمان است. اعضای شورای جمهوری برای مدت ۵ سال انتخاب میشوند و حق انتخاب شدن مجدد ندارند؛ در ماه مه‌ی ۱۹۷۴ پارلمان تیتو را برای مادام‌العمر به ریاست جمهوری برگزید. رئیس جمهور، رئیس کشور و فرمانده نیروهای مسلح و رئیس اتحادیه‌ی کمونیستها (از ۱۹۵۳ به نام "حزب کمونیست یوگوسلاوی") و بالاترین قدرت در کشور است. یوگوسلاوی عضو کشورهای غیر متعهد است.

یولاف (yulāf)، گیاهی از تیره‌ی **گندمیان** که ۸۰ نوع از آن شناخته شده است. در نقاط سرد- سیر و مرطوب میروید. دانه‌های این گیاه از غلات مرغوب برای تغذیه‌ی دامها، خصوصاً اسب، است. آرد آن به عنوان غذا در درمان بیماران مبتلا به ورم روده تجویز میشود.

یولان، شبه جزیره، اروپا، ← ژوتلند.

یولبوری، ولایت سوئد، ← گوله.

یولقون آغاج: ← یلقون آغاج.

یولو[2]، **فولبر** (fülber yulu)، ۱۹۱۷—۷۲، نخستین رئیس جمهور (۱۹۶۰—۶۳) جمهوری کنگو (اکنون جمهوری خلق کنگو). کشیش کاتولیک بود که وارد سیاست شد و نیرومندترین حزب را تأسیس کرد، و در ۱۹۵۶ به شهرداری برازاویل برگزیده شد. واکنش مردم در برابر تلاش وی برای تأسیس دولتی یک‌حزبی او را وادار به استعفا از ریاست جمهوری کرد. آ. ماسامبا-دبا جانشین وی شد.

یوله (yevle)، شهر، سوئد، ← گوله.

یولیا[3] (yuliā)، ۳۹ ق‌م—۱۴ ب‌م، دختر آوگوستوس، زن کلاودیوس مارکلوس، ویپسانیوس آگریپا، و تیبریوس، به علت هرزگی تبعید شد و از گرسنگی مرد.

یولیا[3] (yuliā)، ۱۸ ق‌م—۲۸ ب‌م، دختر یولیا (۳۹ ق‌م— ۱۴ ب‌م) و آگریپا، که به علت هرزگی تبعید شد.

یولیا[3] (yuliā)، فد ۵۴ ق‌م، دختر یولیوس قیصر و زن پومپیوس. پیوند میان پدر و شوهر را برقرار نگاه داشت. پس از مرگش بین این دو جنگ در گرفت.

یولیان، اسم آلمانی، ← یولیانوس، اسم.

یولیانا، اسم اروپائی برای زن، ← یولیانوس، اسم.

یولیانوس (yuliānus)، اسم لاتینی برای مرد. ضبط اصلی آن Julianus است، بعضی اعلام مأخوذ از آن و نیز صورتهای مؤنث آنها (در داخل "[ ]")،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Julián	خولیان (xuliān)
اسپانیائی	[Juliana]	خولیانا (xuliānā)
آلمانی	Julianus	یولیانوس (yuliānus)
آلمانی	Julian	یولیان (yuliān)
آلمانی	[Juliana]	یولیانا (yuliānā)
انگلیسی	Julian	جولین (juliən)
انگلیسی	[Juliana]	جولیانا (juliānā)
ایتالیائی	Giuliano	جولیانو (juliāno)
ایتالیائی	[Giuliana]	جولیانا (juliānā)
پرتغالی	[Juliâo]	ژولیائو (jūliāo)
پرتغالی	[Juliana]	ژولیانا (jūliānā)
فرانسوی	Julien	ژولین (jūliaN)
فرانسوی	[Julienne]	ژولین (jūlien)
لاتینی	Julianus	یولیانوس (yuliānus)
لاتینی	[Juliana]	یولیانا (yuliānā)
هلندی	[Juliana]	یولیانا (yuliānā)

یولیانوس کافر[4] (-yuliānus) [فلاویوس کلاودیوس یولیانوس (flāvius klādius)]، ۳۳۱؟—۳۶۳، امپراطور (۳۶۱—۶۳) روم، خواهرزاده‌ی قسطنطین I. مردی فاضل و سرداری لایق بود. به منظور اعاده‌ی عظمت قدیم در باز گردانیدن بتپرستی کوشید، ولی نتیجه‌ای نبرد. عادل و فروتن بود، و به آزار رسمی مسیحیان دست نیالود. در جنگ با ایرانیان کشته شد. جانشینش یوویانوس بود.

یولیانهب[5] (yuliānehob)، شهر (در ۱۹۶۹ جم ۲٬۷۰۳)، بندرگاه گروئنلند، پایتخت مستعمره‌ی یولیانهب (در ۱۹۶۹ جم ۳٬۲۱۳)، پرجمعیتترین قسمت گروئنلند. مرکز تجارتی اصلی گروئنلند و بندر قسمت مخصوص دامپروری آن است.

یولیانی، تقویم: ← تقویم یولیانی.

یولیسیز (yulisiz)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق اولیس (فنس) و اولوسس.

یولیش[6] (yulis)، دوکنشین سابق، غ آلمان، میان کولونی و آخن. پایتخت آن شهر یولیش بود. نخست کنت‌نشین بود، و در ۱۳۴۸ با کنت‌نشین برگ یکی شد، و در ۱۳۵۶ به مقام دوکنشینی ارتقا یافت. پس از بر افتادن سلسله‌ی فرمانروایان یولیش، یولیش و برگ هر دو به دوکنشین کلیوز انتقال یافت (۱۵۲۱). مبارزه‌ای که برای جانشینی دوکنشین کلیوز در گرفت در ۱۶۶۶ پایان یافت. یولیش و برگ به شاخه‌ای از خاندان باواریا رسید و باقی دوکنشین نصیب برگزینندگان براندنبورگ شد. در ۱۸۰۶ به فرانسه واگذار شد، و بنا بر تصمیم کنگره‌ی وین به دولت پروس انتقال یافت (۱۸۱۵) و ضمیمه‌ی ایالت راین پروس شد.

یولیش[6]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۹٬۴۹۳)، جمهوری فدرال آلمان. در کشور نورد راین-وستفالن، غ آلمان. زمانی پایتخت دوکنشین یولیش بود. در جم II تقریباً از میان رفت، و اکنون صنایع چرمسازی و کاغذسازی دارد. در جم II تقریباً تمامی شهر ویران شد.

یولیوس (yulius)، نام لاتینی برای مرد، که ضبط اصلی آن Julius است. بعضی اعلام همریشه‌ی آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Julio	خولیو (xulio)
آلمانی	Julius	یولیوس (yulius)
انگلیسی	Julius	جولیس (juliəs)
ایتالیائی	Giulio	جولیو (julio)
پرتغالی	Júlio	ژولیو (jūliu)
فرانسوی	Jules	ژول (jūl)
هلندی	Julius	یولیوس (yulius)

یولیوس[7] **۱، قدیس** (-yulius) پاپ (۳۳۷—۵۲)، رومی، جانشین قدیس مارکوس. در مناقشات مربوط به آریانیسم، وی شورائی در رم دعوت کرد (۳۴۰) که قدیس آتاناسیوس و بسیاری از دیگر تبعیدشدگان کاتولیک از شرق در آن شرکت داشتند (← آریانیسم). ذکرانش ۱۲ آوریل است. نیز ← پاپ، جدول.

(۱)Ranković (۲)Youlou (۳)Julia (۴)Julian the Apostate (۵)Julianehaab; Julianehåb (۶)Jülich (۷)Julius

یولیوس[1] II (yulius)، ۱۴۴۳–۱۵۱۳، پاپ (۱۵۰۳–۱۳)، ایتالیائی و نام اصلیش جولیانو دلا روورە[2] (juliāno della rovere). عمویش سیکستوس IV چندین منصب به او داد و وی را به مرتبەی کاردینالی رسانید. اینوکنتیوس VIII، جانشین سیکستوس IV، کاملاً تحت نفوذ کاردینال دلا روورە بود، و به عنوان عکس‌العمل در مقابل قدرت همین کاردینال بود کە باقی کاردینالها در ۱۴۹۲ سختترین دشمنش، کاردینال روذریگو بورخا را به عنوان پاپ آلکساندر VI انتخاب کردند. جولیانو به ارادەی خود به تبعید رفت و تا زمان مرگ (۱۵۰۳) آلکساندر با امور کلیسا کاری نداشت. پیوس III مدتی کمتر از یک ماه پاپ بود، و جولیانو (با نام یولیوس II) جانشین او شد. پاپ یولیوس مردی جنگجو بود و کاری را کە دشمنش سزار بورژیا برای باز پس گرفتن املاک پاپی آغاز کردە بود با موفقیت کامل دنبال کرد. بە اتحادیەی کامبرە پیوست و در جنگ با ونیز، راونا و ریمینی و فائنتسا را متصرف شد. سپس در ۱۵۱۰ اتحادیەی مقدس را بر ضد فرانسه تشکیل داد کە نتیجەی آن جنگهای ایتالیا شد. در ۱۵۱۲ شورای پنجم لاتران را منعقد کرد، و این شوری گالیکانیسم کلیسای فرانسه را محکوم کرد و خرید و فروش مزایای روحانی را در میان کاردینالها ممنوع ساخت. یولیوس از حامیان بزرگ هنر بود و رافائل و میکلانژ و بسیاری از محبت او برخوردار بودند. سنگ بنای ← کلیسای سان پیترو را در رم او نهاد. وی نخستین کسی بود کە طرفداری از خویشاوندان را در دستگاه پاپی از میان برد، و از نفوذ فساد رنسانس بر رم تا حدی جلوگیری کرد. نیز ← پاپ، جدول.

یولیوس قیصر: ← قیصر، یولیوس.

یوم، در روایات عرب، ← ایام العرب.

یوم ارماث: ← قادسیه، ص ۱۹۸۵، ستون ۲.

یوم الآخره: ← قیامت.

یوم الجسر: ← جسر، جنگ.

یوم الساعه: ← قیامت، قسمت VIII، بند ۳.

یوم العروبه: ← کعب ابن لوی؛ جمعه.

یوم القیامة: ← قیامت.

یوم حلیمه: ← حلیمه، دختر حارث؛ حارث ابن جبله.

یوم ذی قار: ← ذو قار.

یوم عماس: ← قادسیه، ص ۱۹۸۵، ستون ۲.

یوم فخ: ← فخ.

یوم کیپور[3] (yom kipur) [عبری، = روز آمرزش گناهان]، مقدسترین اعیاد یهود، اوایل پاییز (۱۰م تشرین)، روزەی ۲۴ساعته و ادعیەی خاص دارد.

یومن[4] (yümen)، شهر (در ۱۹۷۰ جه تخمیناً ۳۲۵'۰۰۰)، لغ ایالت کانسو، چین. مرکز اصلی نفت در چین است، این شهر منزلگاهی از جادەی ابریشم بود و چون به دروازەای از دیوار چین به نام یومن [= دروازەی پشمی] نزدیک بود، بدین نام خوانده شد.

یومن آو ذی گارد[5] (yomen āv di gārd)، نگهبانان شخصی شاه انگلستان کە اکنون بیشتر جنبەی تشریفاتی دارند. زمانی کە هنری VII آنها را در ۱۴۸۵ به وجود آورد، وظیفەی آنان به عنوان نگهبانی و دفاع از شخص شاه بود. تا ۱۷۴۳ آنها در نبرد همراه شاه بودند. گاهی گوسالەخواران نامیده شدەاند، و هنوز لباسهای قرن ۱۵م بر تن دارند.

یون[6] (yon، از فنس). اتم یا گروهی از اتمها کە یک یا چند الکترون گرفته یا از دست داده و، در نتیجه، دارای بار برقی منفی (—) یا مثبت (+) شده است. پس، بار برقی یک یون از حیث مقدار مساوی چند خردەبار است، و آن را با قراردادن چند (به تعداد خردە بارها) علامت + یا — در بالا و به طرف راست علامت شیمیائی اتم (یا گروه اتمها) مورد بحث مشخص میکنند، مثلاً Cl^- یون کلور با یک خردەبار منفی است (یعنی اتم کلور کە یک الکترون اضافی گرفته)، و Cu^{++} یون مس با ۲ خردەبار مثبت (اتم مس کە ۲ الکترون از دست داده) میباشد. یونها را به آنیون (anion؛ از فنس) یا یون مثبت (شامل کلیەی یونهای غیر فلزی، رادیکالهای اسید، و یون ئیدروکسیل) و کاتیون (kation؛ از فنس) یا یون منفی تقسیم میکنند. نیز ← یونیدن، یونش، گازهای‌یونیده.

یون[7] (yon)، در اساطیر یونانی، پسر آپولون و کرئوسا؛ نیای اساطیری یونیها.

یون[8] ولایت (۷'۴۶۱ کمه، در ۱۹۶۸ جه ۲۸۳'۳۷۶)، ل فرانسەی مرکزی، کە نامش از نام یکی از شاخەهای رود سن گرفته شده؛ کرسی آن اوسر. شهرهای عمدەاش آوالون[9] (avalon) و سانس. یون ولایتی است عمدتاً کشاورزی. دامپروری رواج دارد.

یون، تعویض[10] (yon). بعضی از مواد قابلیت آن را دارند کە بر محلولهای دارای یون، همچون محلولهای املاح، اثر کنند و بعضی از یونها را به جای یونهای دیگر قرار دهند. مثلاً در یک عمل تعویض کاتیونها (تعویض پایه)، وقتی کە آب سخت از روی زئولیت عبور داده میشود، یونهای کلسیوم آب با یونهای سودیوم تعویض میشوند. در تعویض آنیون، رادیکالهای اسیدی یا آنیونها با یکدیگر تعویض میشوند. تعویض یون، علاوه بر نرم کردن آب، موارد استعمال صنعتی مهم دیگر نیز دارد، با توأم ساختن تعویضهای کاتیونها و آنیونها این امکان هست کە ملحی را از یک محلول کاملاً جدا کرد، و در نتیجه آب خالص به دست آورد، خصوصاً در تبدیل آب شور دریا به آب شیرین.

یونا[11] (yovannā)، در کتاب مقدس؛ زن خوزا، ناظر هرودس. وی از پیروان حضرت مسیح، و یکی از کسانی بود کە قبر او را خالی یافت (لوقا ۳.۸، ۱۰.۲۴).

یوناتان[12] (yunātān) [عبری، = یهوه بخشیده]، ۱– بزرگترین پسر شاول مشهور به شجاعت و تقوی. در نبرد کوه جلبوع کشته شد. دوستی صمیمانەی وی با داود ضرب المثل است (اول سموئیل ۱۳؛ ۱۸.۱۴–۱۶.۲۰–۱۸؛ ۱۰.۳۱ و ۲. ۲– یکی از مکابیان.

یوناخا: ← ریشهر.

یوناداب[13] (yunādāb) [عبری، = برگزیدەی یهوه]. ۱– برادرزادەی داود (دوم سموئیل ۱۳.۳، ۳۲–۳۶). ۲– مؤسس رکابیان و مصاحب یهو (ارمیا ۳۵).

یوناس[14]، **فرانتس** (frānts yonās)، ۱۸۹۹–۱۹۷۴، رئیس جمهور سوسیالیست (۱۹۶۵–۷۴) اتریش، متولد وین. کارگر چاپخانه بود، و به حزب سوسیالیست پیوست. در ۱۹۵۱ فرماندار وین شد. در ۱۹۵۳ به نمایندگی وین در شورای ملی انتخاب شد. در ۲۳ مەی ۱۹۶۵ به ریاست جمهوری انتخاب شد، و در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۱ بر رقیب انتخاباتی خود، کورت والدهایم پیروز، و دگر بار به ریاست جمهوری برگزیده شد.

یونان[15] (yünnān) [چینی، = جنوب ابرها]، ایالت (۴۱۹'۶۰۰ کمه؛ در ۱۹۷۳ جه ۲۳'۰۰۰'۰۰۰)، ج غ چین؛ کرسی آن کونمینگ. از غ به برمه و از ج به لائوس و ویتنام شمالی محدود است. فلاتی است مرتفع کە رودهای بسیاری، مخصوصاً سالوین، مکونگ، و یانگتسه‌آن را زهکشی میکنند. در ۱۲۵۳ مغولهای سلسلەی یوان آن را تصرف کردند. در ۱۶۵۹ به سلسلەی چینگ انتقال یافت و یکی از ایالات چین تحت کنترول حکومت مرکزی شد. عمدەترین تولید کنندەی قلع چین، و از جهت منابع معدنی گوناگون (مس، سرب، روی، زغال) ثروتمند است. در جنگ II از مراکز مقاومت چینیها درمقابل ژاپنیها بود. دانشگاه یونان در کونمینگ است.

یونان[16]، یا **هلاس** (hellās)، یا جدید **الاس** (elās)، کشور جمهوری (۱۳۱'۹۴۵ کمه؛ جه ۹'۱۰۰'۰۰۰ تخمین ۱۹۷۷) ج ش اروپا، قسمتی از شبه جزیرەی بالکان و دریاهای یونیائی و اژه (بزرگترین جزایر، اوبویا، و کرت؛ برای سایر مجمع الجزایر ← سیکلاد، دودکانز جزایر یونیائی سپوراد‌س). از ل به آلبانی و یوگوسلاوی؛ از ش به دریای اژه؛ از ل‌ش به ترکیه و بلغارستان؛ از ج به دریای مدیترانه؛ و از غ به دریای یونیائی محدود است. تنگەی کورنت. قسمت قارەای یونان را به دو بخش تقسیم میکند. بخش جنوبی پلوپونز و بزرگترین شهر آن پاتراس است. اما اغلب شهرها، از جملە آتن پایتخت یونان و بندر پیره، سالونیک، و کاوالا در بخش شمالی است کە پرجمعیتتر و آبادتر است. کشوری است پرتپه و ماهور و در بعضی نواحی کوهستانی، دارای رودهای کوتاه کە درەهای بعضی از آنها بسیار حاصلخیز است. یونان گرچه کشوری کشاورزی است، به اندازەی مایحتاج اهالی غذا تهیه نمیکند، و به علت آنکه قرنها مرتع بوده خاکش بسیار فرسوده شده است. مهمترین صادراتش توتون، روغن زیتون، کشمش، مویز، انجیر خشک، و شراب است، ولی بعضی مواد کانی (سنگ آهن، منیزیت، کرومیت، سنگ سنباده) و اسفنج نیز صادر میکند.

(۱)Julius (۲)Rovere (۳)Atonement, Day of (۴)Yümen (۵)Yeomen of the Guard (۶)ion (۷)Ion (۸)Yonne (۹)Avallon (۱۰)ion exchange (۱۱)Joanna (۱۲)Jonathan (۱۳)Jonadab (۱۴)Jonas (۱۵)Yunnan (۱۶)Greece

مذهب عمومی ارتدوکس یونانی است. ۹۸٪ مردم یونان به زبان یونانی جدید تکلم میکنند؛ زبانهای انگلیسی و فرانسوی نیز رایج است. به زبانهای اقلیت، از قبیل آلبانیائی و ترکی نیز تکلم میشود. پول آن دراخما (در ۱۹۷۷ معادل ۱،۸ ریال) است.

تاریخ

I- یونان باستان. چهره‌های مهم فرهنگ یونان باستان در مقالات جداگانه‌ـیونانی معماری و هنر؛ یونانی، زبان؛ یونانی موسیقی؛ و یونانی دین ـ آمده است (نیز به مقالات مربوط به آن، اسپارت، کورنت، و تب رجوع کنید). بازمانده‌های باستانشناختی نشان میدهد که یونان تاریخی بسیار قدیم دارد که از عصر حجر جدید (ح ۴۰۰۰ ق‌م) آغاز میشود. در عصر مفرغ (ح ۲۸۰۰ ق‌م) فرهنگهای مهم به وجود آمد. ← تمدن اژه‌ای چند مرحله داشته است، که دوتا از مهمترین آنها ← تمدن مینوسی و ← تمدن میسنی بوده‌اند. شاخه‌های مختلف روایتی مردم یونان آیولیها، یونیها، و دوریها بودند که گویا در مواقع مختلفی به یونان رسیده و شاید تاریخ ورود آخرین آنها پیش از 1000 ق‌م بوده باشد. این اقوام در سرزمینهائی که به وسیله‌ی کوهها از یکدیگر جدا شده بود کشورشهرهائی تشکیل دادند که مرتباً با یکدیگر در حال جنگ یا اتحاد بودند. مهمترین کشورشهرهای یونان آتن، اسپارت، تب، و کورنت بود. حتی پیش از دوره‌ای که هومر افتخارات یونان را در اشعار خود جاودانی سازد، یونانیها متوجه دریا شده و به استعمار نقاط ساحلی مدیترانه آغاز کرده بودند، و بالاخره توانستند شبکه‌ای از کشورـ شهرها از سواحل یونیای آسیای صغیر گرفته تا سیسیل و ج ایتالیا و حتی ج فرانسه و اسپانیا ایجاد کنند (← یونان بزرگ). همه‌ی این شهرها را احساس داشتنِ ملیتِ یونانی با یکدیگر متحد میکرد؛ معابد مشترک (مانند دلفی) و جشنها و مراسم مشترک (مانند ← مسابقات اولمپی) داشتند. با وجود این، عدم وحدت سیاسی آنها به اندازه‌ای شدید بود که چون ایرانیان شهرـ های یونیا را مورد تهدید قرار دادند، برای مقابله‌ی با ایشان در ← جنگهای مدی (۵۰۰ـ ۴۴۹ ق‌م)، تنها به صورت ظاهر با یکدیگر متحد شدند. پس از پایان موفقیت‌آمیز این جنگها درخشانترین فصل تاریخ یونان آغاز شد. فرـ هنگ و تمدن کشورشهرها، مخصوصاً آتن، چنان ترقی کرد که در تاریخ جهان کمتر نظیر داشته است. به کومک ← اتحادیه‌ی دلوسی آتن آباد شد و عصر پرافتخار پریکلس فرا رسید. شعر و هنر و نمایش و معماری و فلسفه رونق گرفت، و یونان سرچشمه‌ی تمدن بعدی باختر زمین شد. عده‌ی شخصیتهای بزرگ یونانی که نامشان هنوز ورد زبانهاست بسیار زیاد بود، و حتی پس از دیدن مصائب سیاسی بر عده‌شان افزوده میشد، که از آن جمله میتوان اشیل، سوفوکلس، اثوریپیدس، آریستوفانس، فیدیاس، سقراط، افلاطون، و ارسطو را که در شرق و غرب معروفند ذکر کرد. آتن گرچه در ← جنگ پلوپونزی (۴۳۱–۴۰۴ ق‌م) مغلوب اسپارت شد، افکار آتنی غالب آمد. حتی با آنکه در کشورشهرها طرزهای مختلف حکومت، از سلطنت و حکومت اشرافی تا حکومت متنفذان و حکومت استبدادی برقرار بود، حکومت دموکراسی در این سرزمین متولد شد. پس از غلبه‌ی کوتاه‌ مدت اسپارت بر آتن، کورنت و تب نیز تسلط یافتند، ولی بزودی فیلیپ پادشاه مقدونی در خایرونیا (۳۳۸ ق‌م) همه را شکست داد. اتفاقاً همین شکست به اسکندر مقدونی اجازه داد که تمدن یونان را در سراسر جهان شناخته‌شده‌ی آن زمان بگسترد. در تمام مدتی که یونانـ علی رغم مساعی اتحادیه‌های آخایائی (← آخایا) و آیتولیائی (← آیتولیا)ـ گرفتار جنگ و تحت اشغال دیگران بود، ← تمدن هلنیتی به بسط خود ادامه میداد و، گرچه رومیها در ۱۴۶ ق‌م یونان را از لحاظ سیاسی از بین برده بودند، یونانیها را به دیده‌ی رهبران تمدن مینگریستند. هنگام تقسیم امپراطوری روم (۳۹۵ ب‌م) قسمت شرقی یا ← امپراطوری بیزانس از لحاظ سنن کاملاً یونانی بود.

II- یونان قرون وسطائی و نوین. یونان در تاریخ بیزانس عامل مهمی نبود و مکرر مورد تاخت و تاز قبایل وحشی قرار گرفت. رخنه کردن ترکها و حملات نورمانها به آن در قرن ۱۱م آغاز شد. جنگ چهارم صلیبی (۱۲۰۲–۴) منجر به انحلال امپراطوری و ایجاد امپراطوری لاتینی قسطنطنیه شد. هنگامی که امپراطوری بیزانس بار دیگر احیا شد، فقط قسمتی از یونان را باز یافت و بقیه‌اش تحت حکومت فرمانـ روایان اروپائی بود تا اینکه در ۱۴۵۶ به دست ترکهای عثمانی افتاد. یونان در امپراطوری عثمانی اهمیتی نداشت. در اوائل قرن ۱۹م یونانـ نیان به فکر استقلال افتادند، و در ۱۸۲۱ انقلابی کردند که با رهبری آ. ایپسیلانتی و د. ایپسیلانتی (← ایپسیلانتی) و کومکهای لیبرالـ های اروپا نتیجه‌بخش شد. در ۱۸۲۷ کاپودیـ ستریاس رئیس جمهور یونان شد و استقلال یونان با جنگ ناوارینو (۱۸۲۷) و عهدنامه‌ی ادرنه‌ی روس و عثمانی (۱۸۲۹) تأمین و در ۱۸۳۲ از طرف اغلب دول به رسمیت شناخته شد. اما جنگهای داخلی یونان ادامه یافت تا آنکه در ۱۸۶۲ بالاخره اوتوی I پادشاه باواریائی که بر یونانیها تحمیل شده بود معزول و ژرژ I به جانشینی وی انتخاب شد. یونان در ۱۸۹۶–۹۷ بر سر کرت با ترکیه جنگید و نتیجه‌ای نگرفت، ولی فشار بین‌المللی بعداً (۱۹۱۳) کرت را ضمیمه‌ی یونان کرد. در جنگهای بالکان ج‌ش مقدونیه و غ تراکیا به دست یونان افتاد. در جنگ I که کنستانتین پادشاه یونان اصرار در بیطرف ماندن داشت، و حتی پس از جنگ سالونیک از الحاق به متفقین خودداری می‌ـ کرد، ونیزلوس از رهبران سیاسی یونان نهضتی به پا کرد که در نتیجه‌ی آن کنستانتین مجبور به استعفا (۱۹۱۷) و پسرش آلکساندر جانشین او شد. پس از جنگ I با ← پیمان نویی قسمت غربی تراکیا و با ← پیمان سور قسمت اعظم ترکیه‌ی اروپائی به یونان واگذار شد، ولی در پیمان سور بعداً تغییراتی داده شد. در ۱۹۲۲ یونان به آسیای صغیر حمله برد ولی از ترکها شکست خورد. ← کنفرانس لوزان ش تراکیا را به ترکیه واگذار کرد. اتباع یونان و ترکیه تحت نظارت کمیسیونی از جامعه‌ی ملل در هر یک از دو کشور با یکدیگر مبادله شدند تا مرزهای آنها علاوه بر جنبه‌ی سیاسی از لحاظ ملیت اهالی نیز واقعیت داشته باشد، اقلیتهای ترک و بلغار یونان را ترک کردند. و ح ۱٬۵۰۰٬۰۰۰ یونانی از آسیای صغیر به یونان مهاجرت کردند؛ ح ۸۰۰٬۰۰۰ ترک و ۸۰٬۰۰۰ بلغار از یونان به سرزمینهای خود کوچیدند. کنستانتین بار دیگر به سلطنت رسید ولی مجدداً معزول شد (۱۹۲۲) و ژرژ II به جایش نشست، که او نیز در ۱۹۲۳ معزول شد، ولی پس از آنکه یونان در دوره‌ی جمهوری دوچار چندین سال جنگ شد، در ۱۹۳۵ دوباره به سلطنت رسید. یونان مدت کوتاهی نیز تحت دیکتاتوری متاکساس قرار داشت. در جنگ II یونان بیطرف بود تا وقتی که ایتالیائیها از آلبانی به آن حمله کردند (۱۹۴۰). یونانیها بخوبی از عهده‌ی ایتالیائیها بر آمدند ولی در ۱۹۴۱ آلمانها به یونان حمله کرده بزودی بر مقاومت یونانیها و متفقین انگلیسی آنها فائق آمدند. پس از آن جنگهای منظم غیر نظامی شروع شد که، گرچه موفقیت‌آمیز بود، با نفاق و اختلاف بین جنگـ جویان غیر نظامی دست چپی و دست راستی همراه بود. بعد از اینکه در ۱۹۴۴ با کومک انگلیسها قوای آلمان بیرون رانده شد، کوششهائی برای بهبود این کشور جنگ‌دیده صورت گرفت، اما اختلافات داخلی بر خرابی اوضاع افزود. در نتیجه‌ی مراجعه به آراء عمومی، ژرژ II دگربار به سلطنت دعوت شد (۱۹۴۶)، ولی دست چپیها به رهبری کمونیستها با او مخالفت کرده دولت جداگانه‌ای تشکیل دادند. در ۱۹۴۷ ترومن، رئیس جمهور کشمت، پشتیبانی امریکا را از ضد کمونیستها اعلام کرد، و کومک امریکا مانند سیلی به سوی یونان سرازیر شد. کمونیستها شکست خوردند، و در بهبود وضع اقتصادی خراب ناشی از جنگ اندک پیشرفتی حاصل شد. ژرژ II در ۱۹۴۷ درگذشت و برادرش پول I به سلطنت رسید. یونان در ۱۹۵۲ رسماً به ← پیمان آتلانتیک شمالی پیوست. در ۱۹۶۵ کنستانتین، نوه‌ی ژرژ II، به سلطنت رسید. در ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ یک کودتای نظامی حکومت را به دست گرفت و در ۱۳ دسامبر ۱۹۶۷ کنستانتین و خاندان سلطنتی به ایتالیا تبعید شدند. ژنرال زوئتاکیس[1] (zoetākis) به نیابت سلطنت انتخاب شد، و سرهنگ ⇐ ژرژ پاپادوپولوس نخست‌وزیر شد. در یک رفراندوم‌ـ تحت رژیم حکومت نظامی‌ـاصلاح قانون اساسی به تصویب رسید (۲۹ سپتامبر ۱۹۶۸). قانون اساسی عضویت حزب کمونیست را غیر قانونی شناخت. کومک نظامی امریکا، که پس از کودتای نظامی متوقف شده بود، دوباره برقرار شد

(1)Zoetakis

(سپتامبر ۱۹۷۰). در تقسیم قبرس به دو جامعه‌ی قبرسی و ترک، یونان از سیاست الحاق قبرس به یونان جانبداری کرده است.

در ۱ ژوئن ۱۹۷۳ پاپادوپولوس در یک سخنرانی رادیوئی شاه کنستانتین را متهم به توطئه علیه یونان کرد، و حکومت سلطنتی را ملغی، و یک "جمهوری پارلمانی"، که خودش رئیس جمهور موقت آن بود اعلام کرد. در ۲۹ ژوئیه‌ی ۱۹۷۳ یک رفراندوم ملی حکومت یونان را جمهوری و پاپادوپولوس را رئیس جمهور آن تا ۱۹۸۱ شناخت. در ۲۵ نوامبر ۱۹۷۳ مردم یونان در صدد یافتن فرمانروای جدیدی شدند. با یک کودتای نظامی، پاپادوپولوس در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت. حکومتی که پس از آن روی کار آمد در فوریه‌ی ۱۹۷۴ کوشید تا با تأکید در کشف "منابع قابل‌توجهی از نفت و گاز" در کرانه‌ی جزیره‌ی تاسوس در دریای اژه‌ی شمالی برای خود اعتباری فراهم آورد. سپس معلوم شد که در همین ماه دولت ترکیه قبلاً امتیاز اکتشاف نفت را در اژه‌ی شرقی واگذار کرده است، و همین امر موجب بروز اختلافات شدیدی میان یونان و ترکیه شد که با دخالت کشمت و ناتو پایان یافت، وزرای امور خارجه‌ی دو دولت در اوتاوا با یکدیگر ملاقات (۲۰ ژوئن) و توافق کردند که مذاکرات بعدی در بروکسل صورت گیرد، ولی ۵ روز بعد که دو نخست‌وزیر در بروکسل با یکدیگر ملاقات کردند، نخست‌وزیر یونان از ادامه‌ی مذاکرات سر باز زد. اختلافات ترکیه و یونان در باره‌ی مسئله‌ی اژه، نه تنها توجه عامه‌ی مردم یونان را از مسائل داخلی منصرف کرد، بلکه موجب شد که رژیم حکومتی یونان از انزوای سیاسی خود از جامعه‌ی بین‌المللی، جز از ناحیه‌ی کشورهائی که به تجدید تسلیحات آن کومک میکردند، آگاه شود.

در ۲۲ ژوئیه‌ی ۱۹۷۴ رؤسای ستاد یونان از ⇐ ف. گیزیکیس، رئیس جمهور، خواستند تا رهبران سیاسی را برای مشاوره فرا خواند. روز بعد این رهبران دعوت شدند و رئیس جمهور و رؤسای ستاد به آنان گفتند که نیروهای مسلح مصمم است که برای نجات ملت قدرت را به آنها تسلیم کند. در این جلسه قرار شد که ⇐ ک. کارامانلیس نخست‌وزیر شود، و بدین ترتیب کارامانلیس که در ۱۹۵۵–۶۳ نخست‌وزیر یونان بود و سپس از سیاست کناره گرفته بود، از پاریس به یونان بازگشت. کارامانلیس در ظرف ۴۸ ساعت دولت خود را تشکیل داد. زندانیان سیاسی آزاد شدند، و قدرت سیاسی از پلیس نظامی گرفته شد. قانون اساسی ۱۹۵۲ که به وسیله‌ی دیکتاتوری لغو شده بود دوباره برقرار شد، جز اینکه سرنوشت سلطنت موکول به مراجعه به آراء عمومی شد. در اکتبر ۱۹۷۴ حکومت نظامی در همه جا، جز معدودی نقاط مرزی، لغو شد؛ پاپادوپولوس و ۴ تن از همکارانش تبعید شدند؛ و تحقیقات قضائی در باره‌ی ۱۰۰ تن از کارمندان حکومت سابق (حکومت سرهنگها) در مورد خیانت و تحریک به قتل به جریان افتاد. شکست مذاکرات ژنو در باره‌ی قبرس، و اشغال ۴۰٪ جزیره به وسیله‌ی ترکها موجب شد که یونان خروج نیروهای خود را از ناتو اعلام کند.

سپس حکومت جدید دست به کار فراهم ساختن مقدمات انتخاباتی که اولین انتخابات در طی ۱۰ سال بود شد. خود کارامانلیس "حزب دموکراسی جدید" را تشکیل داد؛ احزاب دیگری نیز تشکیل شد که از جمله "اتحادیه‌ی مرکزی لیبرال" بود که "نیروهای سیاسی جدید" گروهی شامل روشنفکرانی که با دیکتاتوری مخالفت ورزیده بودند پیوستند. در ۱۷ نوامبر ۱۹۷۴ انتخابات انجام گرفت، و کارامانلیس اکثریت عظیمی در آراء به دست آورد. در رفراندومی که در ۸ دسامبر ۱۹۷۴ انجام گرفت، بازگشت سلطنت بشدت رد شد، و رژیم حکومت جمهوری با اکثریت ۶۹٫۲ درصد آراء به تصویب رسید. قانون اساسی جدید در ۹ ژوئن ۱۹۷۵ تصویب شد. در ۱ ژانویه‌ی ۱۹۸۱ یونان به عضویت بازار مشترک اروپا در آمد.

یونان، دین قدیم[1]. مأخذ و تاریخ اساطیر یونانی محل بحث و حدس است. اعتقادات دینی یونانیان قدیم مختلط و اغلب متناقض بود. اساس دین جنبه‌ی آنیمیسم داشت، ولی اختلاط خدایان محلی موجب آشفتگی بود. حتی در زمان هومر، که خدایان را در قالب انسان و با صفات او تصویر میکردند، هیچ گونه پابندی به اصول اخلاقی برای آنان قائل نبودند. پرستش پهلوانان فناپذیر از قرون اولیه شایع بود. بعدها پهلوانان و خدایان جزء لاینفک افسانه‌ها شدند. خصوصیات خدایان بزرگ و داستانهای آنها از منابع بسیاری ناشی بود، از جمله، عبادات دیرین یونانیان، ← تمدن مینوسی و ← تمدن میسنی، و مذاهب آسیائی و مصری. زئوس حاکم بر خدایان اولمپی بود که در کوه اولمپ مأوی داشتند ولی آزادانه در عالم رفت و امد میکردند. در عالم زیرین نیز خدایانی داشتند ساکن هایدس که پلوتون و پرسفونه بر آن حاکم بودند. ← اسرار الئوسی (مربوط به عالم زیرین و دوره‌ی زندگی گیاهی) و ← اسرار اورفئوسی (مربوط به عبادت دیونوسوس) به جهت تعالیم محکم اخلاقی و آداب زندگی که در بر داشت مهم و کاهنان آنها (و نیز کاهنان وخش) مورد ستایش بودند. در اوایل قرن ۵م قدم اعتقاد به خدایان نزد خردمندان در شرف زوال بود، و شعرا و فلاسفه، با پیراستن خدایان از شوائب مادی، و تصویر آنان به مانند قوائی عظیم، صورتی از عالم پرداختند که در آن اخلاقیات برترین مقام را داشت.

یونان بزرگ[2]، لتین ماگنا گرایکیا (Māgnā grāykiā)، اسم جمع مهاجرنشینهای یونانی ج ایتالیا، که اغلب در قرن ۸م قم بر سواحل جنوبی خلیج تاپل و خلیج تارانت تأسیس شده بود. رونق این کشورشهرها به پای سیسیل که در دست یونانیان بود نرسید، و بعد از ۵۰۰ قم بسختی رو به انحطاط گذاشتند. از جمله‌ی آنها کومه، تارنتوم (← تارانت)، هراکلیا، و کروتونا بود. از وسایل اولیه‌ی ارتباط رومیان با فرهنگ یونانی بودند.

یونانفو، چین، ← کونفوسیوس.

یونانی، زبان[3]، نام دسته‌ای از زبانهای هند و اروپائی که لهجه‌های مختلف دارد. زبان یونانی امروز به صورت قدیمتری که پس از اسکندر مقدونی شایع شد بر میگردد. قدیمترین نسخه‌ی کتاب مقدس به این زبان است. نیز ← زبان، جدول.

یونانی، کلیسای، ← ارتدکس شرقی، کلیسای.

یونانی، معماری و هنر[4]. معماری یونان با در آمدن دوریها به یونان مرکزی (پیش از ۴۰۰۰ قم) آغاز شد و میان قرنهای ۱۰م و ۶م قم به حد کمال رسید. معبد هرائئوم (herāeum) در اولمپیا که از قدیمترین معابدی است که تاکنون کشف شده، نماینده‌ی آغاز ← سبک دوریک است. آثار عمده‌ی یونانی میان ۷۰۰ قم و زمان اشغال یونان به دست روم (۱۴۶ قم) ساخته شده است. دوره‌ی زرین معماری زمان فرمانروائی پریکلس بود که در آن معمارانی همچون کالیکراتس، منسیکلس، و ایکتینوس پیدا شدند و سبک دوریک در پارتنون و پروپولایوم به کمال رسید. یونانیان در قرار دادن سنگها در ساختمان بر روی یکدیگر از ملاط استفاده نمیکردند، و در عوض در تراشیدن بندها و پیوندها نهایت دقت را به خرج میدادند. از رنگ زدن و زراندود کردن برای آنکه به تزیینات حجاری جلوه‌ی بیشتری بدهند، استفاده میکردند. سبک دوریک، که در مستعمره‌های یونانی آسیای صغیر تکامل یافت، به صورتی وسیع در میلتوس رایج شد. این سبک پس از ۵۰۰ قم در یونان خاص نیز رواج یافت که نمونه‌ی بزرگ آن ارختئوم است. سبک یونانی متأخرتر کورنتی (نیمه‌ی قرن ۴م قم)، که تزیینات بیشتر داشت، چندان به کار نمیرفت. پس از انتقال قدرت از یونان خاص به آسیای صغیر، معماری هلنیستی طلوع کرد (قرنهای ۴م–۳م قم) که عناصر شبیه گل و طرحهای پیچیده در آن به کار میرفت، و طرحریزی شهرها در آن مورد کمال توجه بود. شک نیست که رومیان طرحهای عظیم شهری خود را از معماران یونانی کسب کرده بودند.

در باره‌ی هنر یونان گفته‌اند که این هنر با سفالسازی (ح ۹۰۰–۷۰۰ قم) آغاز شده و از خصوصیات آن اشکال و طرحهای انتزاعی و ریاضی بوده است. توجه جدید به صورتسازی میان سالهای ۷۰۰ و ۶۰۰ قم پیدا شد. مجسمه‌سازی به عنوان عنصر غالب هنری در دوره‌ی قدیم (ح ۶۲۵–۴۸۰ قم) با ساختن مجسمه‌های جوانان برهنه‌ی در حال راه رفتن، به نام کوروی (kouroy)، که نمایشگر اسلهای مصری آنها است، و مجسمه‌های زنان پوشیده که نفوذ خاور نزدیک در آنها آشکار است، آغاز شد. نقاشان دوره‌ی قدیم مناظر اساطیری و مناظر همزمان خود را بر روی ظروف سفالی تصویر کردند؛ برجسته‌ترین استادان اثوتومیدس[5] (eutumides) و اثوفرونیوس[6]

(۱)Greek religion (۲)Magna Graecia (۳)Greek language (۴)Greek architecture and art (۵)Euthymides (۶)Euphronius

(eufronius) بودند. در دوره‌ی آغاز کلاسیک یا دوره‌ی انتقالی (ح ۴۸۰–۴۵۰ ق‌م) کوشش هنرمندان بر آن بود که تعادلی میان تمایل به نمایش طبیعت و نمایش انتزاعی برقرار کنند. در دوره‌ی کلاسیک یا دوره‌ی زرین هنر (ح ۴۵۰–۴۰۰ ق‌م) توجه بدان معطوف بود که موجود بشری کمال مطلوب را، چه از حیث صورت و چه از حیث سیرت، در تصاویر مجسم سازد. در اواخر دوره‌ی کلاسیک (۴۰۰–۳۰۰ ق‌م) تکیه بر عواطف و هیجانات (بالخاصه در مجسمه‌های سکوپاس) بیشتر شد. از میان مجسمه‌سازان و نقاشانی که در فاصله‌ی ۵۰۰–۳۰۰ ق‌م شکوفان شدند، اینان را باید نام برد: پراکسیتلس لوسیپوس، موورون، کرسیلاس، تیموتئوس[1] (timo-teus؛ قرن ۴م ق‌م) و بروآکسیس[2] (bruaksis؛ قرن ۴م ق‌م) از مجسمه‌سازان؛ و آپولودوروس، زئوکسیس، پارهاسیوس، و آپلس، از نقاشان. دوره‌ی هلنیستی آخرین مرحله‌ی هنر یونان بود؛ عمده‌ترین شاهکارهای آن مجسمه‌ی بالدار پیروزی به دست‌آمده در ساموتراس (اکنون در لوور) و مجسمه‌ی لائوکوئون و پسرانش (واتیکان) است.

یونانی، موسیقی[3]. موسیقی در یونان قدیم یک هنر تکامل‌یافته بود. در این باره اطلاعات زیادی در دسترس نیست، ولی از روی منابع فرعی میتوان چیزهائی در این زمینه به دست آورد، مثلاً کتاب سوم سیاست (یا جمهور) افلاطون و مبادی آرمونی از آریستوخنوس[4] (aristo-xenos؛ فیلسوف یونانی قرن ۴م ق‌م). موسیقی قدیم یونان جدا از شعر و رقص نبوده و واجد یک تأثیر احساسی و اخلاقی بوده است. آلات اصلی نوعی از اوبوا به نام آولوس (aulos)ـکه در جشنواره‌های الاهه‌ی شراب مورد استعمال داشته‌و نوعی از لیر به نام کیتارا بوده است. خط موسیقی به وسیله‌ی حروف تعیین میشده و شامل دو سیستم بوده، آوازی و سازی. ملودی در موسیقی یونانی بر اساس مد (← مقام) بوده است. در تاریخ موسیقی قدیم یونانی ارتباط موسیقی با فیزیک مشخص است.

یون ئیدروژن[5] (yon-)، پروتون یا اتم ئیدروژن بدون الکترون محیطی هسته‌ی آن. خواص عمومی اسیدها در محلول بسته به وجود یونهای ئیدروژن است.

یونت‌ئیل: ← سالهای خطا و اویغور.

یونجه[6] یا اسپست (aspast)، (*Medicago sativa*)، گیاه دائمی از تیره‌ی پروانه‌واران، که گلش ارغوانی یا سرخ است. با شرایط و محیطهای مختلف سازگار است. سالیانه ۵ تا ۶ چین میدهد. خاک را بارور میآورد. پروتئین بسیار دارد. لفظ فارسی اسپست ظاهراً بسیار قدیمی است، و عربی شده‌ی آن، اَلْفِصْفِصَه، به واسطه‌ی اعراب به اسپانیا رفته به صورت آلفالفا (ālfālfā) در آمد، و بعد توسط اسپانیائیها به امریکا رفت.

یونجه‌ی زرد: ← اکلیل الملک.

یونس[7] (yunos) [عبری، ← کبوتر]، نام پیغمبری مبعوث بر مردم نینوا که چون مردم از شنیدن سخنانش سر باز زدند آنان را به حال خود رها کرد و برای رفتن از نزد ایشان بر کشتی نشست. طوفانی شدید بر خاست، و برای بیرون کردن گناهکاری از کشتی قرعه به نام او افتاد، چون در آب رفت ماهی بزرگی او را بلعید، و در شکم ماهی دانست که به خشم خدا گرفتار شده است. پس از ۳ روز ماهی او را از شکم خود بیرون آورد و بر ساحل نهاد، و وی دوباره نزد قوم خود باز گشت و به ارشاد ایشان پرداخت. شرح حال وی در کتاب یونس نبی، از کتابهای عهد قدیم، آمده (متی ۱۲.۳۹–۴۱؛ ۱۶. ۴؛ لوقا ۱۱.۲۹–۳۰. قرآن، هود ۹۸؛ نساء ۱۶۱؛ انعام ۸۶؛ ص ۱۳۹–۱۴۸؛ به نام ذوالنون [عربی، = صاحب ماهی]، انبیاء ۸۷،۸۸). محلی در کوفه، عراق، کنار رود فرات، به نام قبر نبی یونس وجود دارد.

یونس، سوره‌ی، سوره‌ی ۱۰م قرآن، مکی، ۱۰۹ آیه، مانند سایر سوره‌های مکی به بحث در اطراف مسائل عقیده و توجه دادن به آثار جهانی و ذاتی وجود خدا و سنتهای وی در زمین و پند گرفتن از سرنوشت گذشتگان میپردازد و داستانهائی از ایشان همچون داستان قوم نوح و قوم موسی و قوم یونس را میآورد. منظره‌های قیامت و گذشتگان چنان مؤثر ذکر شده که گویی خواننده‌ی قرآن گذشته و آینده را بخوبی در برابر خود میبیند.

یونسکو[8] (yunesko)، علامت اختصاری برای **سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد[9]**، که از حروف اول کلمات انگلیسی آن تشکیل شده است، سازمانی که در ۱۹۴۵ تأسیس و در ۱۹۴۶ از سازمانهای تخصصی سازمان ملل متحد شد. مرکزش در پاریس است. هدف این سازمان کومک، به صلح جهان از طریق کومک به رشد اجتماعی، مذهبی، و تفاهم نژادی، تشویق تبادل آراء و عقاید، و پیشرفت و تکامل فرهنگ است. همه‌ی اعضای سازمان ملل متحد میتوانند عضو یونسکو باشند. کشورهای دیگر نیز میتوانند به توصیه‌ی هیئت اجرائی و تصویب کنفرانس عمومی یونسکو به عضویت این سازمان درآیند؛ اتریش، مجارستان، و ژاپن سالها قبل از آنکه به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شوند، عضو یونسکو بودند. دو کشور که تا کنون (۱۹۷۷) به عضویت سازمان ملل متحد در نیامده‌اندـکره‌ی جنوبی و سویس‌ـعضو یونسکو هستند. در سال ۱۹۷۷ یونسکو دارای ۱۴۹ عضو بوده است.

بعد از جنگ II یونسکو موزه‌ها و کتابخانه‌هائی را که در جنگ آسیب دیده بود مرمت کرد. در سال ۱۹۵۰ برنامه‌هائی برای پیشبرد تعلیمات ابتدائی در کشورهای امریکای لاتین ترتیب داد. سوادآموزی به مردم نقاط مختلف از مهمترین برنامه‌های درازمدت یونسکو است. این سازمان مراکز فرهنگی مختلفی در کشورهای کامبوج، هند، کره، لیبریه و سایر نقاط و همچنین مراکزی برای آموختن تعلیمات ابتدائی در ممالک امریکای لاتین و خاور میانه برپا ساخته است. یونسکو مبادلات فرهنگی میان شرق و غرب و ترجمه آثار مهم و باارزش را تشویق و حمایت میکند. این سازمان در ۱۹۵۹ یک کمیته‌ی جهانی برای حفظ آثار فرهنگی و باستانی تشکیل داد که نقش اساسی را در نگهداری از آثار باستانی مصر، که بر اثر ساختمان سد آسوان در خطر نابودی بود، ایفا کرد.

یونسکو[10]، اوژن (ëjen yonesko)، ۱۹۱۲–، نمایشنامه‌نویس فرانسوی، ملد رومانی. تا ۱۳ سالگی در فرانسه پرورش یافت، و سپس به رومانی رفت. در ۱۹۳۸ به فرانسه باز گشت. آثارش بیهودگی ارزشهای بورژوازی و روش زندگی ناشی از آنها را تأکید میکند. از نمایشنامه‌هایش اینها است، خواننده‌ی سوپرانو کچل (۱۹۵۰)، درس (۱۹۵۱)، صندلیها (۱۹۵۲)، قربانیهای وظیفه (۱۹۵۳)، مستأجر جدید (۱۹۵۷)، شاه در حال مرگ است (۱۹۶۲)، تشنگی و گرسنگی (۱۹۶۶)، و بازیهای قتل عام (۱۹۷۰). در ۱۹۷۰ به عضویت آکادمی فرانسه در آمد.

یونسون[11]، ایوند (eyvind yonson)، ۱۹۰۰–۷۶، نویسنده‌ی سوئدی رمانها و داستانهای کوتاه. پس از آنکه مدتی به عنوان کارگر در ل سوئد کار کرد، در ۱۹۱۹ به استکهلم رفت و به نویسندگی پرداخت. در خارج از کشور سوئد به عنوان نویسنده‌ی مجموعه‌ای از ۴ رمان اوتوبیوگرافی، به نام رمان در باره‌ی اولاف (۱۹۳۴–۳۷)، شهرت یافت. مهمترین اثرش بازگشت به ایتاکا (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۵۲)، در باره‌ی فرهنگ یونان قدیم و جدید است. یونسون بیش از ۴۰ اثر از خود به جا گذاشته است. برنده‌ی سهمی (با مشارکت ه. مارتینسون) از جایزه ادبی نوبل ۱۹۷۴ شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

یونسی (yunesi)، ده (جمع ۱٬۳۳۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لب کویر، بخش بجستان، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ ۳۹کیلومتری ل‌ش بجستان. محصولاتش غلات و زیره است.

یونش[12] (yonesš) [اسم مصدر، از یونیدن]، تجزیه شدن به یونها (← یون). اساس نظریه‌ی یونش از آرنیوس است که، برای توجیه الکترولیز، نظریه‌ای آورد (۱۸۸۷) بدین مضمون که، بر اثر حل کردن بعضی اجسام در آب، مولکولهای آنها میپیوندند (مثلاً محلول جوهر نمک، دارای فورمول شیمیائی HCl، تحلیل میشود به یون مثبت ئیدروژن یا H^+، و یون منفی کلور یا Cl^-). هرگاه در چنین محلولی جریان برق وارد کنیم، یونهای مثبت به طرف آنود و یونهای منفی به جانب کاتود میروند، و در تماس با الکترودها، الکترون میدهند یا میگیرند، و تبدیل به اتمها یا مولکولهای خنثی میشوند. همچنین بعضی اجسام، به وسیله‌ی ذوب، میپیوندند، و این امر در صنعت، در تهیه‌ی مواد، اهمیت شایانی دارد. اسید بودن یا قلیائی بودن مواد،

---

(۱)Timotheus (۲)Bryaxis (۳)Greek music (۴)Aristoxenus (۵)hydrogen ion (۶)alfalfa (۷)Jonah; Jonas; Jona (۸)UNESCO (۹)United Nations Educational, Scientific, and Cultural Organization (۱۰)Ionesco (۱۱)Johnson (۱۲)ionization

به حال محلول مربوط به غلظت یونهای ئیدروژن (H^+) یا یون ئیدروکسیل (OH^-) است. معرفها (← معرف) نشان میدهند که غلظت کدام یک از یونها بیشتر است. تورنسل (turnsol، فنس) معرفی است که در محلول اسیدی (زیادتی H^+) قرمز و در محلول بازی (زیادتی OH^-) آبی میشود. غلظت از حیث ئیدروژن را به پها نمایش میدهند. نیز ← اطاق یونش.

یونش، اطاق: ← اطاق یونش.

یونکر[1]**، هاینریش فد. ی.** (hāynriš yunker)، ۱۸۸۹– ، زبانشناس و مستشرق آلمانی، استاد زبان فارسی دانشگاه برلین. از آثار او است، کتاب قرائت فلسفه‌ی زبان (۱۹۴۸)، فرهنگ پهلوی به ترتیب علائم (۱۹۵۵)، مطالعات قرآنی (۱۹۵۵) و مجله‌ی بایگانی موتفناسی (مدیر، ۱۹۳۷–۱۹۴۵).

یونکرس[2] (yunkers)، مؤسسه‌ی هواپیمائی آلمانی که اولین خط هوائی در ایران را دایر کرد. به موجب قانون مصوب ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ هش که مجلس شورای ملی حق انحصاری هواپیمائی را در سه خط ذیل برای مدت ۵ سال از تاریخ تصویب و امضا و مبادله‌ی این قرارداد به مؤسسه‌ی هواپیمائی (یونکرس) واگذار میکند که بلافاصله خطوط ذیل را برقرار نماید، "تهران–بندر پهلوی. تهران–بندر بوشهر، و تهران–قره‌تو"، این مؤسسه متعهد شده بود خطوط پستی هوائی ایران را به خطوط پستی هوائی اروپا متصل کند. ضمناً مؤسسه متعهد شده بود که یک کارخانه‌ی هواپیمائی بزرگ برای تعمیرات طیارات در تهران و کارخانه‌های کوچکتری در سایر نقاط مهم هواپیمائی ایران، و نیز یک شرکت هواپیمائی ایرانی تأسیس کند.

یونکره[3] (yon.kore) یا **یونوسفر** (yonosfer؛ فنس)، طبقه‌ای از هوای یونیده (← یونیدن)، که متشکل از لایه‌های متحد المرکز در بالای سطح زمین واقع است، و ترموسفر (← جو) را شامل است. این طبقه در ارتفاع ۶۴۰کیلومتری به مغناطکره ممزوج میشود، که ناحیه‌ی←کمربندهای وان الن است. آشفتگیهائی در ارتفاع لایه‌ها و در میزان یونش آنها در زمانهای مختلف روز و شب، و در فصول مختلف و در پهنه‌های گوناگون، پدید میآید. عموماً میتوان آن را میان ح ۸۰ و ۶۴۰ کیلومتر در تغییر دانست. وارسهای فضائی (← وارس) برای پویش یونکره و تعیین دما در ارتفاعات مختلف آن به کار گرفته شده است. لایه‌های یونکره را با حروف الفبای لاتینی نشان میدهند، لایه‌ی D، لایه‌ی E (بالای لایه‌ی D)، و لایه‌ی F (منقسم به لایه‌های F–۱ و F–۲، بر بالای لایه‌ی E). وجود یونکره است که، بر اثر باز تابانیدن امواج رادیوئی به سوی زمین، مخابرات بیسیم به مسافات دور را امکانپذیر میسازد. وجود آثار یونکره را آ. هویساید و آ. ا. کنلی نخستین بار مستقل از یکدیگر محقق ساختند، و به همین جهت آن را لایه‌ی کنلی–هویساید نیز مینامند. یونش هوا را در یونکره عمدةً به وسیله‌ی اشعه‌ی آفتاب میدانند.

یونکوپینگ[4] (yēnkēping)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۹۶٬۹۴۴)، ج سوئد بر کرانه‌ی جنوبی دریاچه‌ی وترن. بزرگترین کارخانه‌ی کبریتسازی جهان (تأسیس ۱۸۴۴) درآن است و صنایع کاغذسازی و هواپیماسازی دارد. در ۱۲۸۴ عنوان شهری پیدا کرد، و در ۱۶۲۰، پس از آنکه مردم برای آنکه شهر به دست چپاول دانمارکیها نیفتد آن را آتش زدند، گوستاو آدولف امتیازات خاصی به آن بخشید. آبادانی جدید آن نتیجه‌ی حفر کانال گوتا و رسیدن راه آهن به آن در قرن ۱۹م بود کرسی آن **یونکوپینگ** (۱۱٬۴۸۴ کمم، جم ۱٬۴۰۱٬۲۸۵) است که جزئی از ایالت تاریخی سمالاند بوده است.

یونگ[5]**، پیتر دو** (piter dē yong)، ۱۸۳۲–۹۰، مستشرق هلندی، استاد زبانهای فارسی و ترکی دانشگاه اوترشت (از ۱۸۶۹ تا ۱۸۹۰). چند نسخه‌ی خطی فارسی و عربی را منتشر کرده، و این آثار از او است: فهرست کتابخانه‌ی شرقی فرهنگستان لوگدونو باتاویا (۶ جلد، ۱۸۵۱–۷۷)، تفسیر سفر جامعه (۱۸۶۱)، و تحقیق تاریخی و روانشناختی در باره‌ی [حضرت] محمد (۱۸۸۷).

یونگ[6]**، کارل گوستاو** (kārl gustāv yung)، ۱۸۷۵–۱۹۶۱، متخصص سویسی بیماریهای روانی و مؤسس روانشناسی تحلیلی (← روانشناسی). در نهضت پیکانالیز تالی فروید، و اولین رئیس انجمن بین‌المللی پسیکانالیز بود. یونگ و فروید یار و همکار بودند تا آنکه در ۱۹۱۳، بر اثر اختلاف نظر علمی، رسماً از این همکاری صرف نظر کردند. به عقیده‌ی یونگ، لیبیدو نیروی اولیه و غیر جنسی است. عالم لاعن‌شعور و بیخبری دو گونه است، یکی فردی (آنچه در زندگی شخصی تکبیت شده) و دیگری جمعی (نمونه‌های اصلی تمایلات موروثی). یونگ واضع اصطلاحات برونگرائی و درونگرائی است. از آثار مهمش روانشناسی ناخودآگاهی (۱۹۱۶)، روانشناسی تحلیلی (۱۹۱۶)، و روانشناسی و دین (۱۹۳۸) است.

یونگر[7]**، ارنست**(ernst yünger)، ۱۸۹۵– ، نویسنده‌ی آلمانی؛ متهایدلبرگ. آثارش داستانهای کوتاهی در باره‌ی جنگ I، از جمله طوفان شمشیر (۱۹۲۰)؛ و یادداشتهای روزانه‌ی جنگ II است. طی خدمت در جنگ II در فرانسه، به اومانیسم و آگاهی به نیازمندی به یک همکاری بین‌المللی توجه پیدا کرد، و نظر خود را در آثاری چون هلیوپولیس (۱۹۴۹) منتشر کرد.

یون–گرم[8]، (yon-gram) مقداری از یک عنصر به حالت یون که جرم آن بر حسب گرم از حیث عدد مساوی جرم اتمی آن عنصر است. مثلاً یک یون‌گرم ئیدروژن معادل ۱٫۰۰۸ گرم یون ئیدروژن است، و یون‌گرم مس ۶۳٫۵۷ گرم یون مس. نیز میتوان گفت که یون‌گرم یک عنصر جرم N یون از آن عنصر است، که $N = 6{,}02 \times 10^{23}$ عدد آووگادرو میباشد، به عبارت دیگر وابستگی یون‌گرم به یون مثل وابستگی اتم‌گرم است به اتم.

یونگفراو[9] (yungfrā)، [آلمانی، = باکره]، قله، ۴٬۱۵۸ متر، سویس، در آلپهای برنی. اولین‌بار در ۱۸۱۱ به این قله صعود کردند. یونگفراویوخ[10] (yungfrāyox)، به ارتفاع ۳٬۴۵۳ متر، بلندترین گردنه‌ی اروپا است که از آن راه آهن میگذرد. یک مؤسسه‌ی علمی دارد، و در نزدیکی آن ایستگاه هواشناسی هست.

یونگفراویوخ: ← یونگفراو.

یونگکیند[11]**، یوهان بارتولد** (yohān bārtold yongkind)، ۱۸۱۹–۹۱، نقاش منظرساز و حکاک هلندی. در پاریس تحصیل کرد (از ۱۸۴۶). کارهایش برزخی است میان ← مکتب باربیزون و امپرسیونیسم؛ و نقاشان امپرسیونیست را خصوصاً تحت تأثیر قرار داده است. یونگکیند بیشتر در فرانسه نقاشی کرده است، گرچه بسیاری از صحنه‌های کارهایش هلندی است. وی یکی از آبرنگکارهای بسیار ظریف و یکی از پیشروان حکاکان قرن ۱۹م است. آثار وی در موزه‌ی رایکس و گالری شهری آمستردام و در لوور موجود است.

یون–لیانگ هو: ← کانال بزرگ.

یونده، تشعشع[12] (yonande)، تشعشی (خواه برقاطیسی و خواه ذره‌ای) که میتواند، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، سبب یونش شود. از این لحاظ، الکترونها و ذرات آلفا بسیار کارامدتر از نوترونها یا اشعه‌ی گاما هستند.

یونو[13] (yuno)، در دین روم، ملکه‌ی خدایان، خواهر و زن یوپیتر. مانند هرای یونانیان (← هرا) حامی زنان بود.

یونوسفر: ← یونکره.

یونون، ماده‌ی معطر، ← عطر.

یون–هو، نام چینی کانال بزرگ.

یونی[14] (yoni)، منسوب به یون، اتم یا گروه اتمها.

یونی، فرضیه‌ی[15]، این فرضیه که الکترولیتها در حالت محلول به یونهای مثبت و منفی تجزیه میشوند (← یون). ترکیبات یونی عبارت از اتمها یا گروههای اتمی هستند که بارهای برقی مخالف یکدیگر دارند. هنگامی که جریان برقی از چنین ترکیبات، به حالت محلول یا مذاب، عبور کند، یونها به طرف الکترودهای مثبت و منفی جذب میشوند.

یونیا[16] (yonia) یا **ایونی** (ioni)، ناحیه‌ی یونانی قدیم آسیای صغیر که باریکه‌ی ساحلی غ ترکیه‌ی حالیه و جزایر مجاور را در دریای اژه شامل بود. اسمش مشتق از نام یونیها است که احتمالاً قبل از 1000 ق‌م در این ناحیه مهاجرنشینهائی تأسیس کرده بودند که آتن آنها را زاده‌ی خود میدانست. بر طبق مدارک تاریخی، در یونیا ۱۲ شهر ایجاد شده بود که اتحادیه‌ای تشکیل دادند. این شهرها از ج به ل عبارتند از میلتوس، موئوش[17] (muus)، پرینه[18] (priene)،

---

(۱)Junker (۲)Junkers (۳)ionosphere (۴)Jönköping (۵)Jong (۶)Jung (۷)Jünger (۸)gram-ion (۹)Jungfrau (۱۰)Jungfraujoch (۱۱)Jongkind (۱۲)ionizing radiation (۱۳)Juno (۱۴)ionic (۱۵)ionic hypothesis (۱۶)Ionia (۱۷)Myus (۱۸)Priene

ساموس (جزیره و شهر)، **افسوس**، **کولوفون**[1] (kolofon)، **لبدوس**[2] (lebedos)، **تئوس**[3] (teos)، **اروترای**[4] (erutrāy)، **کیوس** (شهر و جزیره)، **کلازومنای**[5] (klāzomenāy)، و **فوکایا**. ۳ شهر اول بر ساحل کاریا، و سایرین بر ساحل لیدیا بودند. شهر سمورنه [← ازمیر] بعدها (ح ۷۰۰ ق‌م) به اتحادیه‌ی شهرهای یونیا ملحق شد. در دوره‌ی امپراطوری لیدیا، شهرهای یونیا استقلال خود را حفظ کردند، تا آنکه **کرزوس** آنهائی را که در سرزمین آسیای صغیر بود، تسخیر کرد. کوروش، پس از مغلوب کردن کرزوس، به سرکوبی یونیهای یونیا پرداخت (۵۴۵ ق‌م)، و شهرهای یونیا خراجگزار ایران شد. در ۵۰۰ ق‌م شهرهای یونیا علیه داریوش طغیان کردند؛ پشتیبانی آتن از آنها منجر به ← جنگهای مدی شد. ثروت و اهمیت آنها در حکومتهای روم و بیزانس ادامه داشت. پس از تسلط ترکها فرهنگ آنها نابود شد. چون ایرانیان نخستین‌بار با طایفه‌ی یونی از یونیها رو به رو شدند، و یونیا مدت درازی مستعمره‌ی ایران به شمار میرفت، تمام نواحی هلنیها را یونان خواندند.

یونیالی، جزایر[6] (yoniā'i)، نام باستانی آنها **هپتانسوس**[7] (heptānesus)، دسته‌ای از ۷ جزیره (ح ۱٬۹۴۵ کم؛ در ۱۹۷۱ جم ـ ۱۸۴٬۴۸۳)، یونان، در ← دریای یونیالی نزدیک ساحل غربی یونان. این جزایر عبارتند از **ایتاکا**، **پاکسوس**[8] (pāksos) یا **پاکسوی** (pāk-soy)، **زانت**، **سفالونیا**، **سیترا**، **کورفو**، و **لئوکاس**[9] (leucas). قسمت اعظم آنها کوهستانی است. در آنها زراعت، پرورش میوه، دامداری، ماهیگیری، و صابونسازی متداول است. این جزایر در قرون ۱۴م–۱۵م از دولت بیزانس به دولت ونیز منتقل شد. در ۱۷۹۷ ونیز آنها را به فرانسه وا گذاشت، ولی در ۱۷۹۹–۱۸۰۷ تحت اشغال روسیه و عثمانی و از ۱۸۰۹ تحت اشغال انگلستان بود. به موجب پیمان پاریس تحت الحمایه‌ی بریتانیا شد (۱۸۱۵). در ۱۸۶۴ انگلستان آنها را به یونان وا گذاشت.

یونیالی، دریای[10] (yoniā'i)، لتی **ماره یونیوم** (māre yonium)، قسمتی از دریای مدیترانه، بین غ یونان و چ‌ش ایتالیا. تنگه‌ی اوترانتو آن را به دریای آدریاتیک متصل میکند. جزایر یونیالی در آن قرار دارند.

یونیالی، سبک[11] (yoniā-) یا **سبک ایونیک** (ionik)، شیوه‌ی ستونسازی در معماری یونان باستان. ستون سبک یونیائی دارای سرستونی بهن با حجاریهای طومارشکل است، که مهمترین عامل باز شناختن آن از سایر سبک‌هاست. در هر جانب سرستون، زیور طومارشکل از جلو به عقب کشیده شده است، و دو سر آن چون طوماری به داخل پیچ میخورد، و در فاصله‌ی میان دو سر، نقشهائی که یک در میان شکل تخم مرغ و پیکان دارد، حجاری شده است. بدنه‌ی ظریف ستون را ۲۴ شیار پوشانده است. این سبک در قرن ۶ق‌م در آسیای صغیر پدید آمده و در قرن ۵ ب‌م به یونان رسید. کاملترین نمونه‌ی سبک یونیائی در یونان، معبد ارختئوم است. رومیان نیز سبک یونیائی را اختیار کردند، اما برخی از زیبائیها و ظرایف آن را رها ساختند. از این رو ستونهای سبک یونیائی رومی سنگینتر و خشنتر از ستونهای یونانی به چشم میآید. **سکاموتسی**[12] (skāmottsi؛ ۱۵۵۲–۱۶۱۶، معمار دوران رنسانس ایتالیا)، بر پایه‌ی سبک یونیائی، شیوه‌ای تازه پدید آورد که به نام خود او معروف شد (سبک یونیائی سکاموتسی) از این سبک در معماری دوران رنسانس و دوره‌های بعد، به شکلهای گوناگون استفاده شد. نیز ← **سبکهای معماری کلاسیک**، شکل.

یونیدن[13] (yonidan). این مصدر از لفظ یون ساخته شده، و به معنی تجزیه شدن به یونها است. اسم مصدر آن یونش است. نیز ← **گازهای یونیده**.

یونیسف[14] (yunisef) یا **صندوق ملل متحد برای کودکان**[15]، از مؤسسات وابسته‌ی سازمان ملل متحد که در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ با تصویب مجمع عمومی تحت نظر شورای اقتصادی و اجتماعی تأسیس شد و مرکزش در نیو یورک است. وظیفه‌ی اولیه‌ی آن کومک به بهداشت کودکان آسیب‌دیده در جنگ و انجام دادن برنامه‌های بهبود اجتماعی برای آنان بود، اما بتدریج دامنه‌ی فعالیت آن گسترش یافت و شامل حال کودکان کشورهای توسعه‌نیافته شد. بر خلاف اغلب مؤسسات سازمان ملل، درآمد یونیسف از طریق کومکهای داوطلبانه‌ی اعضای سازمان ملل و مردم جهان تأمین میشود. از جمله‌ی اقدامات آن کومک به آوارگان عرب در اردن از طریق رساندن شیر به مادران و کودکان آواره است. از کومکهای فوری یونیسف در سالهای اخیر کومک به آسیب دیدگان جنگ داخلی نیجریه در ۱۹۶۹ است.

یونین، جزایر، در فکه، ← توکلاو.

یونیها (yoni-)، طایفه‌ای از هلنیها که مسکن آنان یونیا و نیای اساطیری آنان یون بود. ← یونیا.

یوواسکولا، شهر، ← فنلاند، جمهوری.

یوونالیس[16] (yuvenālis)، قرون اول و ۲م ب‌م، شاعر انتقادی رم. ۱۶ منظومه‌ی شدیداللحن انتقادیش در تقبیح جنایات و هرزگی و شرارت رومیها بهترین معرف و گویاترین تصویر وضع اجتماعی رم میباشد.

یوویانوس[17] [فلاویوس کلاودیوس یوویانوس (flāvius klādius yuviānus)]، ح ۳۳۱–۳۶۴، امپراطور (۳۶۳–۶۴) روم. فرمانده گارد یولیانوس کافر در لشکرکشی وی به ایران بود. از طرف سربازان به مقام امپراطوری انتخاب شد. متصرفات رومیان را در ش دجله و نیز استحکاماتی چند را در بین النهرین به ایرانیان باز داد.

یوه؛ ← یوپیتر.

یوهان، اسم آلمانی برای مرد؛ ← یوحنا، اسم.

یوهانس، اسم اروپائی برای مرد؛ ← یوحنا، اسم.

یوهانس[18] VIII (yohānnes-)، ف ۸۸۲، پاپ (۸۷۲–۸۸۲)، رومی؛ جانشین هادریانوس II و سلف مارینوس I. یوهانس سخت با فعالیتهای قدیس ایگناتیوس قسطنطینی در بلغارستان مخالفت میکرد. هنگامی که ایگناتیوس از دنیا رفت، یوهانس، فوتیوس را به عنوان بطرک قسطنطنیه شناخت و شورائی تشکیل داد (۸۷۹–۸۰) که موقتاً اختلافات میان شرق و غرب را از میان بر داشت. یوهانس عمیقاً در سیاست امپراطوری وارد بود. بر سر شارل II (شارل کچل) تاج امپراطوری نهاد. هنگامی که شارل II قدرت را از دست داد، یوهانس طرفدار شارل III (شارل فربه) شد که به امپراطوری رسید. برای بر انداختن فساد از کلیسای رم بسیار تلاش کرد، و پس از نیکولاوس I نیرومندترین پاپ قرن ۹م بود. به دست منسوبان خودش به قتل رسید. نیز ← پاپ، جدول.

یوهانس[18] XII، ح ۹۳۷–۹۶۴، پاپ (۹۵۵–۶۴)، رومی (کنت توسکولوم)، نام اصلیش اوکتاویان (oktāviān). پدرش، آلبریک، در انتخاب او به پاپی در سنی کمتر از ۲۰سالگی به وی کومک کرد. زندگی غیر اخلاقی نمایانی داشت و پاپ شدن او مایه‌ی رسوائی بود. از اوتوی I برای غلبه‌ی بر برنگار II مدد گرفت. یوهانس بر سر اوتو به عنوان نخستین امپراطور آلمان تاج نهاد (۹۶۲)، و این دو با یکدیگر پیمان وفاداری بستند. سپس یوهانس که از دخالت امپراطور در دستگاه پاپی ناراضی بود، بر ضد اوتو به برنگار پیوست. به تلافی این عمل یوهانس، اوتو به رم حمله برد و شورائی دینی تشکیل داد که یوهانس را خلع کرد و لئوی VIII را به جانشینی او بر گزید. شورشیان رم، اندکی پیش از مرگ اسرارآمیز یوهانس، او را به مقام خود باز گردانیدند (۹۶۴). دانشمندان کلیسا در پاره‌ی قانونی بودن پاپی لئوی VIII، و نیز بندیکتوس V که پس از مرگ یوهانس به پاپی برگزیده شد و اوتو او را نیز به نفع لئو خلع کرد، با یکدیگر اختلاف کلمه دارند. لئو در ۹۶۵ از دنیا رفت. نیز ← پاپ، جدول.

یوهانس[18] XXI (یا XX)، ح ۱۲۲۰–۷۷، پاپ (۱۲۷۶–۷۷)، پرتقالی، و نام اصلیش پیترو دی جولیانو (pietro di juliāno) بود؛ متلیسبون. عموماً به لقب پطرس اسپانیا (پتروس هیسپانوس) شناخته شده و تنها پاپ پرتغالی بوده است. به عنوان فیلسوفی مدرسی شهرت داشت و کتاب منطق او خوانده میشد. ۹ ماه پس از انتخاب شدنش به پاپی، سقف کتابخانه بر سرش فرو ریخت، و کشته شد. در واقع وی ۲۰مین پاپ قانونیی بود که نام یوهانس داشت، ولی بنا بر یک اشتباه گاهشماری خود را یو-

(۱)Colophon (۲)Lebedos (۳)Teos (۴)Erythrae (۵)Clazomenae (۶)Ionian Islands (۷)Heptanesus (۸)Paxos (۹)Leucas (۱۰)Ionian Sea (۱۱)Ionic order (۱۲)Scamozzi (۱۳)ionize, to (۱۴)UNICEF (۱۵)United Nation Children's Emergency Fund (۱۶)Juvenal (۱۷)Jovian (۱۸)John (۱۹)Giuliano

هانس XXI میدانست و همین شماره برای وی محفوظ مانده است، نیز ← پاپ، جدول.

یوهانس[1] **XXII** (-yohannes)، ۱۲۴۴–۱۳۳۴، پاپ (۱۳۱۶–۳۴) فرانسوی، نام اصلیش ژاک دوئز[2] (jāk düez). در آوینیون فرمانروائی میکرد. در زمان پاپی بونیفاکیوس VIII به عنوان فقیه کلیسائی شهرت داشت و از تأییدکنندگان او بود. پس از مرگ کلمنس، بیش از ۲ سال طول کشید تا انجمن کاردینالها توانستند پاپ جدید را انتخاب کنند. پیش از انتخاب یوهانس، رقابتی در امپراطوری میان لوئی IV و فردریک اتریش در گرفت. یوهانس در ابتدا بیطرف بود، در ۱۳۲۳ که لوئی پیروز شد، میان یوهانس و امپراطور نزاع سختی در گرفت. این کشمکش قسمتی نتیجه‌ی ادعاهای فراوانی بود که یوهانس نسبت به امپراطوری داشت، و قسمت دیگر به خاطر طرفداری لوئی از فرقه‌ی فرانسیسیان بود، که یوهانس با آنان مخالفت داشت. امپراطور به ایتالیا حمله کرد (۱۳۲۸) و پیترو رایناللوچی ناپاپ را (به نام نیکولاوس V) به جای او گماشت. این ناپاپ بالاخره به پاپ تسلیم شد (۱۳۳۰)، ولی لوئی به ادعاهای یوهانس اعتنائی نکرد. یوهانس در سالهای آخر عمر معتقد به رؤیت خدا در روز رستاخیز شد، ولی چون علمای الاهی به مخالفت با او بر خاستند، از این عقیده دست بر داشت. مردی بسیار مدبر و در تجدید سازمان دستگاه پاپی مؤثر بود. نیز ← پاپ، جدول.

یوهانس[2] **XXIII**، ۱۸۸۱–۱۹۶۳، پاپ (۱۹۵۸–۶۳)، ایتالیایی، و نام اصلیش آنجلو جوزیه رونکالی[3] (anjelo juzeppe ronkāli) بود، اصلی روستایی داشت. هنگامی که منشی اسقف برگامو بود (۱۹۰۴–۱۴)، آثار محققانه‌ای تألیف کرد، که از جمله زندگینامه‌ی قدیس کارلو بورومئو است. در جنگ I به خدمت نظامی رفت و نخست به خدمات پزشکی و سپس به خدمات روحانی گمارده شد. پس از جنگ در رم مشغول خدمت دینی شد و به دستگاه تبلیغ دینی سازمانی تازه داد. در ۱۹۲۵ رتبه‌ی اسقف اعظم پیدا کرد و به عنوان سفیر واتیکان به بلغارستان، و سپس به ترکیه و یونان رفت، و در ۱۹۴۴ نماینده‌ی پاپ در فرانسه شد. در فرانسه وسیله‌ی سازش محافظه‌کاران و رادیکال‌های کلیسائی را فراهم آورد و مورد توجه قرار گرفت. در همین سال به رتبه‌ی کاردینالی رسید و بطرک ونیز شد. در ۲۸ اکتبر ۱۹۵۸ به مقام پاپی انتخاب شد. در این مقام اصلاحاتی در دستگاه روحانیت کرد و در ایجاد اصلاحات اجتماعی مربوط به کارگران و یتیمان و آوارگان کوشا بود. خواستار همکاری با مذاهب دیگر بود و بسیاری از سران مذاهب پروتستان و پیشوای مذهب ارتدوکس یونانی و اسقف اعظم کنتربری و رهبر روحانی بزرگ شینتو از او دیدن کردند. در ۱۹۵۹ رأی دادن به احزاب طرفدار کمونیسم را تحریم کرد، ولی با فتوای ۱۹۶۱ خود طرفدار اصلاحات اجتماعی، کومک به کشورهای کم‌توسعه‌یافته، تعیین مزد کافی برای کارگران، و همه‌ی مسائلی شد که به سود حقیقی اجتماع است. یوهانس XXIII عده‌ی کاردینالها را از هر وقت دیگر بیشتر کرد و به دو برابر رسانید. در ۱۹۵۹ قصد خود را برای تشکیل یک شورای کلیسای جامع جهت نوسازی دستگاه کلیسا در عصر جدید و انجام دادن اصلاحاتی که مشتاقانه در نهضت کلیسای جامع طرح شده بود، اظهار کرد. انعقاد این شوری در ۱۱ اکتبر ۱۹۶۲ اوج فرمانروائی دینی او بود. پاکدلی و محبت سرشار وی نسبت به افراد و اجتماعات بشری و آزادگی وی هنگام رو به رو شدن با مسائل کلیسائی، او را یکی از محبوبترین پاپها در دوران جدید ساخته است.

یوهانسبورگ، افریقای جنوبی، ← ژوهانسبورگ.

یوهانس پاولوس[4] **I** (-yohannes pāulus)، ۱۹۱۲–۷۸، پاپ (۲۶ اوت ۱۹۷۸–۲۹ سپتامبر ۱۹۷۸)، ایتالیائی، و نامش **آلبینو لوچیانی**[5] (albino luciāni)، در ۱۹۵۸–۶۹ اسقف ویتوریو بود. در ۱۹۶۹ از طرف پاپ ⇐ پاولوس VI اسقف اعظم ونیز شد. پس از مرگ (اوت ۱۹۷۸) پاولوس VI به مقام پاپی انتخاب شد. در ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۸، پس از ۳۴ روز که در مقام پاپی بود، به سکته‌ی قلبی در گذشت. یوهانس پاولوس II جانشین وی شد.

یوهانس هیسپالنسیس[6] (-yohannes hispālensis) یا **یوحنا هیسپالنسیس** عربی **یوحنای اشبیلی**، نیمه‌ی قرن ۱۲م، یهودی نصرانی‌شده‌ی اسپانیائی، مترجم کتابهای عربی به لاتینی، محتملاً نامش سلیمان ابن داود. از ترجمه‌های او است، رساله‌ای در حساب، رساله‌هائی نجومی از مشاءالله میشی، کتاب فی حرکات السماویه و جوامع علم النجوم از فرغانی، کتاب المدخل الی علم احکام النجوم از ابومعشر، رسالة فی الاسطرلاب از مجریطی، احصاء العلوم فارابی، مقاصد الفلاسفه از غزالی، و بسیاری کتب دیگر.

یوهان فاوست: ← فاوست.

یوهان فریدریش[7] **I** (-yohān fridrīš) یا **ژان فردریک I** (-jān frederik)، ملقب به **بزرگوار**، ۱۵۵۳–۵۴، برگزیننده (۱۵۳۲–۴۷) و دوک (۱۵۴۷–۵۴) ساکس. مانند پدرش لوتری متعصبی بود. از رهبران اتحادیه‌ی شمالکالدنی (← شمالکالدن) بود، و در ۱۵۴۷ در مولبرگ به دست امپراطور شارل V اسیر شد، و ناچار از سمت برگزینندگی به نفع موریتس، دوک ساکس، چشم پوشید، و فقط عنوان دوک ساکس برایش باقی ماند.

یوهان کور، شاه بوهم، ← یوهان لوکزامبورگی.

یوهان لوکزامبورگی[8] (-yohāne lukzām burgi)، معروف به **یوهان کور**، ۱۲۹۶–۱۳۴۶، شاه (۱۳۱۰–۴۶) بوهم از خاندان لوکزامبورگ؛ پس امپراطور هانری VII. پس از ازدواج با الیزابت، دختر ونسلاوس II (شاه بوهم)، به پادشاهی انتخاب شد. جنگهای بسیار کرد، و چندین اتحادیه تشکیل داد، و سرانجام با فیلیپ VI فرانسه متحد و ناچار وارد جنگ با انگلستان شد، و در نبرد کرسی به قتل رسید (با اینکه کور شده بود، در این نبرد فرمان داد که او را به میان معرکه‌ی کارزار ببرند، و ازین جهت معروف است). امپراطور شارل IV پسرش بود.

یوهان لیدنی[9] (yohāne leydeni)، ح ۱۵۰۹–۳۶، از رهبران هلندی فرقه‌ی آنابانیست. در ۱۵۳۳ به آنابانیستها پیوست، در شورش (۱۵۳۴) این فرقه در مونستر شرکت کرد، سپس فرمانده‌ی آنان را به دست گرفت، و حکومت خداشاهی برقرار کرد، و بعد خود را شاه خواند. در دوره‌ی کوتاه فرمانروائی وی هرج و مرج غلبه یافت، تعدد زوجات قانونی شناخته شد، و املاک اشتراکی شد. در ۱۵۳۵ امرای اخراج‌شده‌ی شهر بازگشتند و شهر را گرفتند، و رهبران شورش را پس از شکنجه‌های وحشیانه به قتل رسانیدند.

یویست[10] (yuist)، دو جزیره از هبرید خارجی، لغ اسکاتلند. **یویست شمالی**[11] (در ۱۹۷۱ جم ۱٬۷۳۲) ۲۹ کم طول و ۲۱ کم عرض دارد و کرانه‌های آن مضرس است، ش آن پرخلاش و تپه است و در غ مقداری زمین حاصلخیز دارد و بیشتر ساکنان آن کشاورزند. **یویست جنوبی**[12] (در ۱۹۷۱ جم ۳٬۷۸۱)، ح ۳۵ کم طول و ۱۱ کم عرض دارد. یک پایگاه پرتاب موشکی در ۱۹۵۴ بر آن ساخته شد.

یویست جنوبی، جزیره، اسکاتلند، ← یویست.

یویست شمالی، جزیره، اسکاتلند، ← یویست.

یوینبول، آبراهام ویلهلم تئودوروس: ← جوینبول.

یوینبول، تئودوروس ویلم: ← جوینبول.

یوینبول، تئودور ویلم یان: ← جوینبول.

یوینگ[13]، سر **جیمز الفرد** (sər jeymz alfrəd yuing)، ۱۸۵۵–۱۹۳۵، مهندس و فیزیکدان اسکاتلندی. در دانشگاههای توکیو (۱۸۷۸–۸۳)، داندی (۱۸۸۳–۹۰)، و کیمبریج (۱۸۹۰–۱۹۰۳) تدریس کرد. تحقیقاتش در مغناطیس به کشف پدیده‌ی هیسترزیس (⇐ پساند) منجر شد. دانش مربوط به ساختمان بلوری فلزات را پیش برد. تحقیقاتش در زلزله‌های ژاپن قابل توجه بود.

یهو[14] (yahu) یا **یاهو** (yāhu) [عبری، = او یهوه است]، فت ح ۸۲۰ قم، شاه (ح ۸۴۶–۸۲۰ قم) اسرائیل. شاه مسح‌شده به دست الیشع است. یهورام، شاه اسرائیل، و اخزیا، شاه یهودا، را کشت و خاندان سلطنتی را قتل عام کرد. مهارت او در ارابه‌رانی ضرب المثل است. برای جلب حمایت آشور به شلمنصر II خراج پرداخت (دوم پادشاهان ۹).

یهوآحاز[15] (yahuāhāz) یا **یوآحاز** (yuāhāz) [عبری، = یهوه نگاه میدارد]. ۱– فت ح ۸۰۴ قم، شاه (ح ۸۲۰–۸۰۴ قم) اسرائیل، پس یهو

(۱)John (۲)Duèse (۳)Roncalli (۴)John Paul (۵)Luciani (۶)Joannes Hispalensis (۷)John Frederick (۸)John of Luxemburg (۹)John of Leiden (۱۰)Uist (۱۱)North U. (۱۲)South U. (۱۳)Ewing (۱۴)Jehu (۱۵) Jehoahaz; Joahaz

(دوم پادشاهان ۱۰.۱۳–۹؛ ۱۰.۱). ۲– نة ۶۰۹ ق‌م، شاه (ح ۶۰۹ ق‌م) یهودا، پسر یوشیا. نخو فرعون مصر او را خلع کرد و به مصر برد و یهویاقیم را به جایش نشاند (دوم پادشاهان ۳۰.۳۸–۳۵؛ دوم تواریخ ۳۶. به صورت شلوم، اول تواریخ ۱۵.۳؛ ارمیا ۱۱.۲۲).

یهوآش[1] (yahuāš) یا **یوآش** (yuāš)، [عبری، ← یهوه بخشید]. ۱– فتة ح ۷۸۹ ق‌م، شاه (ح ۸۰۴–۷۹۸ ق‌م) اسرائیل. در جنگهای با دمشق و یهودا پیروز بود (دوم پادشاهان ۱۳؛ ۱۴). ۲– فتة ح ۸۰۲ ق‌م، شاه (ح ۸۴۱–۸۰۲) یهودا، پسر اخزیا. چون پدرش کشته شد و عتلیا جای او را گرفت و خاندان سلطنتی را قتل عام کرد، یهوآش را که کودک بود شوهر عمه و عمه‌اش، یهویاداع و یهوشبع، از کشته شدن رهانیدند. ۶ سال بعد وی با یک کودتا بر تخت نشست (دوم پادشاهان ۱۱).

یهود[2] (yahud) یا **قوم یهود**، اصطلاحی که، مترادف با عبرانیان و اسرائیلیان، برای معرفی اخلاف قبایل اسرائیل متدین به دین موسی یا دین یهود به کار میرود. پیش از جنج II عده‌ی افراد قوم یهود که در سراسر جهان پراکنده بودند ح ۱۶٬۰۰۰٬۰۰۰ بود.

یهودیان ارتباط نزدیکی با اقوام دیگر ساکن چغ آسیا دارند که به زبانهای سامی سخن میگویند. به گفته‌ی عهد قدیم، تاریخ یهود با آباء ایشان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، آغاز میشود. حضرت ابراهیم از اور کلدانیان مهاجرت کرده کنعان را منزلگاه خود ساخته بود. تاریخ یهود در جوشن، لش مصر، ادامه یافت که در آنجا چندین قرن پیش از میلاد مسیح به کشاورزی اشتغال داشتند. در زمان رامسس II سخت مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند، و سرانجام به رهبری حضرت موسی از مصر بیرون آمدند؛ حضرت موسی در طور سینا احکام عشره را که بر وی نازل شده بود به قوم خود عرضه داشت.

پیش از آنکه یهودیان بتوانند کنعان را فتح کنند، چندین سال در بیابان سینا آواره وسرگردان بودند. فلسطینیان ساکن کنعان سخت در برابر هجوم یهودیان مقاومت میورزیدند، وقوم یهود که به قبایل چندی منقسم شده و از رؤسای قبایل، به نام داوران، فرمان میبردند، برای مقابله‌ی با فلسطینیان ناگزیر متحد شدند؛ شاؤل نخستین شاه ایشان شد، وی که در ابتدا بر فلسطینیان پیروز شده بود، سرانجام در جلبوع از ایشان شکست خورد. داود که از قبیله‌ی یهودا بود و پس از شاؤل فرمانروائی یافت، به پیروزی رسید، و سرزمینهای متصرفی خود را تا آن سوی نهر اردن وسعت داد، و برای قوم خود آرامش وآسایش فراهم آورد. سلطنت فرزندش، سلیمان، که نخستین معبد (← هیکل) را برای قوم یهود ساخت، آخرین سالهای آرامش یهودیان پیش از پراکندگی و آوارگی بود. قبایل سرزمینهای شمالی زیر فرمان یربعام با یکدیگر متحد شدند و مملکت اسرائیل (با اسرائیل کنونی اشتباه نشود) را تشکیل دادند، و مردم جنوب، زیر فرمان رحبعام، پسر سلیمان، مملکت کوچکتر ولی استوارتر یهودا را بنیان نهادند.

در مدت دو قرن پس از آن (۹۳۵ ق‌م–۷۲۵ ق‌م) این دو مملکت پیوسته با یکدیگر در حال جنگ بودند، سارگن II سامره پایتخت اسرائیل را گرفت (۷۲۲ ق‌م)، و اکثر اسرائیلیان (← قبایل مفقود یهود) نفی بلد شدند. مملکت یهودا نیز متوالیا زیر یوغ آشور و مصر بود، و در ۵۸۶ ق‌م بابل بر آن مسلط شد، بابلیان هیکل را ویران کردند و مردم آن را به اسارت به بابل بردند، و چنین بود تا کوروش کبیر آنان را آزاد کرد و به سرزمین خودشان بازگرداند (۵۳۸ ق‌م). معبد در ۵۱۶ ق‌م از نو ساخته شد (← هیکل).

در دوران هلنیسم یهودیان گروه دینی نیرومندی بودند، ولی تنها در زیر فرمان مکابیان توانستند استقلال سیاسی خودرا بازیابند. کشمکش میان فریسیان و صدوقیان به دخالت رومیان و سپس تسلط کامل ایشان انجامید، و سرانجام در ۷۰ ب‌م معبد بیت المقدس خراب شد. طغیان قوم یهود برضد رومیان در قرن ۲م ب‌م، به سرپرستی برکوخبا، با شکست رو به رو شد.

میان ایرانیان و یهودیان از دیرباز مناسباتی نیکو برقرار بوده است، در سراسر شهرهای بزرگ ایران بویژه اصفهان جوامع یهودی به سر میبرند. در ح ۵۳۸ ق‌م که کوروش یهودیان بابل راکه بختنصر ازفلسطین کوچ داده (← اسارت بابلی) به زادبومشان بازگرداند و فرمان به بازسازی بیت المقدس داد، یهودیان وی را در شمار قدسیان خود آورند و همسری یهودی که به گفته آنها خواهر زربابل حاکم اورشلیم بود برای او بر ساختند. منابع یهود برای خشیارشا نیز همسری یهودی به نام استر ساختند و گفتند که استر به یاری مربی و پسر عم خویش مردخای توانست یهودیان را از کشتار به دست هامان، وزیر خشیارشا، برهاند و مخالفان یهودیان را نابود سازد.

جامعه‌ی اسلامی نیز هرگز یهودیان را کشتار نکردند و یهودیان سرزمینهای اسلامی همواره در امن و آرامش به سر میبردند، گرچه در سرزمینهای اسلامی که گاه یهودیان را وا میداشتند – برای اینکه مسلمانان آنها را بازشناسند – بردوش خود غیار (بریده‌ی پارچه‌ای زرد رنگ که با رنگ جامه فرق داشت، ← زنار) ببندند، یهودیان نیز مانند پیروان ادیان دیگر که در اسلام به اهل کتاب شناخته بودند در میان مسلمانان آسوده زندگی میکردند و گاه از انجام تکالیفی چون پرداخت جزیه که اسلام بر آنها نهاده بود معاف بودند. در جامعه‌ی اسلامی صدها فیلسوف و پزشک یهودی زندگی می‌کردند، و فلاسفه‌ی یهود بی‌هیچ بیمی با مسلمانان به مناظره میپرداختند. آنها تا امروز در برپایی آیینهای دینی خود از آزادی کامل برخوردارند و بی‌آنکه ترسی به خود راه دهند دین خود را آشکار میکنند.

مهمترین برخورد دشمنانه میان یهودیان و مسلمانان در همان طلوع اسلام در دو غزوه‌ی بنی‌قریضه و خیبر بود که مسلمانان به دلیل پیمان‌شکنی یهودیان با آنها جنگیدند و ناگزیر به ترک شبه جزیره عربستان کردند، اما از آن پس تا سلطه‌ی صهیونیستها بر سر زمین فلسطین دیگر برخورد مهمی میان یهودیان و مسلمانان پیش نیامد و معروف است که حضرت علی(ع) در محکمه‌ی میان او و یک یهودی از کار قاضی که پیش پای او برخاسته و این کار را در حق یهودی نکرده بود ناخرسند شد، دشمنی مسلمانان با صهیونیزم است نه با یهودیان، و این دشمنی از هنگامی پیدا شد که گروهی از یهودیان مدعی شدند که فلسطین سرزمین موعود آنهاست و بدین بهانه شمار فراوانی از مسلمانان و مسیحیان فلسطینی را از خانه‌هایشان بیرون راندند و به کشورهای همسایه – مانند لبنان، سوریه، اردن، و مصر – تبعید کردند.

کشتاری که در اروپا مسیحیان از یهودیان میکردند از این روی بوده که آنها یهودیان را کشنده‌ی مسیح میدانستند و با کشتار آنها می‌خواستند از خون مسیح کینخواهی کنند.

دلیل پولدار بودن یهودیان در اروپا این بود که اروپاییان برای اینکه در سرزمینهایشان ریشه نکنند و آنجا را میهن خود ندانند به آنها اجازه نمیدادند برای خود ملک بخرند و یهودیان ناگزیر آنچه را که با کار خود به دست میآوردند نقدی نگه میداشتند و نگه داشتن پول نقد خواه ناخواه آنها را بسوی ربا خواری کشانید.

اما در جامعه‌ی اسلامی یهودیان مانند همه‌ی مردم، میتوانستند ملک و مال بیندوزند و از آنها به گونه‌ای که در میان مسلمانان روا باشد بهره ببرند. یهودیان ایران برای نشان دادن همدلی خود با شیعیان در آیینهای سوگواری محرم شرکت میکردند و حتی در شهرهایی مانند شیراز دسته‌های سینه‌زنی راه میانداختند شماره‌ی شاعران یهودی، که به فارسی شعر میگفتند چندان است که از زندگینامه‌ی آنها تذکره‌ای ساخته‌اند.

یهود، ادبیات: ← عبری، ادبیات.
یهود، شاه: ← عیسی یا عیسی مسیح یا عیسی‌ابن مریم، قسمت IV.
یهود، طوایف مفقود: ← قبایل مفقود یهود.
یهود، قبایل مفقود: ← قبایل مفقود یهود.

یهودا[3] (yahudā) [عبری، ← حمد]، پسر یعقوب و جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی اسرائیل، رئیس شورای خانوادگی و سخنگوی برادران خود در برابر حضرت یوسف در مصر. قبیله‌ی یهودا در چ فلسطین مستقر شدند و نام خود را به مملکت یهودا دادند. خاندان شاهی داود، که به حضرت عیسی منتهی شد، از این قبیله است (پیدایش ۳۵.۲۹، ۲۳.۳۵، ۲۶.۳۷، ۳۸، ۳.۴۳، ۱۴.۴۴، ۱۲.۴۶ و ۲۸، ۸.۴۹، اعداد ۳.۲، ۱۴.۱۰، ۱۳، ۶، ۲۲.۲۶، ۳۴، یوشع ۱۰.۱۵؛ اول تواریخ ۲–۵؛ لوقا ۳۳.۳؛ عبرانیان ۱۴.۷؛ مکاشفه ۵.۵، ۵.۷؛ متی ۲.۱).

یهودا[3] (yahudā)، مملکت جنوبی از دو مملکتی که پس از انقسام ملت یهود در زمان رحبعام تشکیل شد (مملکت شمالی اسرائیل بود)؛ پایتخت آن اورشلیم و سلسلهٔ سلاطین آن از

(1)Jehoash; Joash (2)Jews (3)Judah

خاندان داود بود.
یهودا[1] رساله‌ی، رساله‌ی پیش از آخرین کتاب عهد جدید که صحت انتساب آن به یهودای حواری مورد تردید است. آن را رساله‌ی کاتولیک یا کلی نامیده‌اند، ولی معلوم است که برای عده‌ی معدودی نوشته شده و آنان را از بیدینان و منکران مسیح و مفتریان بیم داده (۴، ۸، ۱۰) و به عهد قدیم استناد کرده است (۱۱—۵). مشتمل بر اشاراتی به کتابهای غیر قانونی یهود است.
یهودان یا **یهودیه،** افغانستان: ← میمنه.
یهودان بزرگ، افغانستان: ← میمنه.
یهودا هلوی[2] (yahudā halevi)، ح ۱۰۷۵—۱۱۴۱، ربن، شاعر، و فیلسوف یهودی. اشعارش مذهبی و میهنی و در دفاع از یهودیت است.
یهودای[3] I (yahudā)، ۱۳۵ـ۱۲۲۰ ق، رهبر یهودیان فلسطین؛ معروف به هاسای [امیر] و ربن، تدوین‌کننده‌ی مشنا و رئیس سنهدرین بود. کوشید تا قانون شفاهی یهود را تنظیم کند، و اسناد و مدارک مربوط به آداب و رسوم یهود را محفوظ سازد.
یهودای اسخریوطی[4] (yahudāye esxaryu-ti) یکی از حواریان مسیح که او را خزانه‌دار ایشان گفته‌اند، و همو بود که حضرت عیسی را به مأمورانی که برای دستگیری او آمده بودند نشان داد. پس از مصلوب شدن ظاهری حضرت عیسی، خود را به دار آویخت (متی ۵.۲۷) نیز ← حقل‌الدم.
یهودای اسخریوطی، انجیل: ← عهدین غیر قانونی.
یهودای جلیلی (yahudāye jalili)، فد ۷ ب‌م، از رهبران اولیه‌ی زلوتها، که در شورشی که بر ضد حاکم رومی سوریه برپا کرد کشته شد.
یهودای حواری[5] (yahudāye havāri)، یکی از ۱۲ تن حواریان حضرت مسیح که نباید با یهودای اسخریوطی اشتباه شود؛ به نامهای لباوس (labbāvos) و تداوس (taddāvos) یا طاداوس نیز خوانده شده است (متی ۳.۱۰). همیشه تصور آن بوده است که این یهودا همان یهودای معروف به برادر حضرت مسیح و مؤلف ← رساله‌ی یهودا است، ولی بعضی مؤلف رساله را یهودای دیگری میدانند (متی ۱۳.۵۵، مرقس ۳.۱۸؛ لوقا ۶.۱۶). بنابر روایات غربی، او و شمعون حواری در ایران شهید شدند. ذکرانش ۲۸ اکتبر است.
یهودای مکابی یا یهودا مکابیوس: ← مکابیان.
یهودی، موسیقی[6]. به استناد نوشته‌های کتمة، موسیقی در بین یهودیان در بسیاری موارد عمومیت داشت. آلاتی که معمول بوده کینور (kinor؛ نوعی لیر) اوگاب (ugāb؛ نوعی فلوت؟) و شوفار (šofār؛ نوعی کر که هنوز هم به کار میرود) است. با تشکیل مملکت اسرائیل قدیم، موسیقی به وسیله‌ی عده‌ای از نوازندگان حرفه‌ای معبد بر روی پایه و اساسی قرار گرفت. سازهای جدید از قبیل انواع مختلف جنگ، اوبوا، و ارگ متداول شد. مضامین عهة روی مقامهای معین خوانده میشد. بعد از خرابی (۷۰ ب‌م) معبد (← هیکل)، موسیقی سازی از بین رفت، ولی بعضی از آوازهای مذهبی بدون وزن، که هنوز هم مرسوم است، باقی ماند. موسیقی یهودی آوازهای کلیسائی عیسویان نخستین را تحت تأثیر قرار داد. با اهمیت یافتن روزافزون کنشتها، کانتور (kāntor؛ = تکخوان) به وجود آمد، که سرودهای دینی را میخواند. ملودیهای سنتی رایج میان یهودیان اروپای شمالی در قرون وسطی به واسطه‌ی نفوذ ترانه‌های عامیانه آلمانی از بین رفت. در زمان رنسانس عناصر قدیمی موسیقی به وسیله‌ی یهودیان مشرق‌زمین دوباره در موسیقی وارد شد. کانتورها به ابداعاتی در مدهای شرقی دست زدند، و نوعی از آوازهای تحریردار پدید آمد. سازها، خصوصاً ارگ، دگربار در کنشتها وارد شد. در اوایل قرن ۱۹م یک نهضت اصلاحی افراطی کانتور را از میان برد، و سرودهای سنتی یهودی، به روی آهنگهای همسرائی پروتستانها به مرحله‌ی اجرا در آمد. یک اصلاح معتدلتر تکخوانی را باز گردانید، اما در ضمن موسیقی جدیدی به کار انداخت که به وسیله‌ی آهنگسازان یهودی برای کنشتها تصنیف شده بود. ارنست بلوخ[7] (bloх؛ ۱۸۸۰—۱۹۵۹) یکی از بزرگترین آهنگسازان یهود سویسی‌ـامریکائی است که در حقیقت موسیقی ملی یهودی را او ایجاد کرده است.
یهودیت[8] (yahudiyyat)، قدیمترین دین توحید. این کیش ترکیبی است از قوانین و سنن و اصولی که در تورات و تلمود ضبط است. یکی از خصوصیات برجسته‌ی آن اعتقاد به خدای یگانه‌ی قادر مطلق و قانون او به نام تورات است که بر حضرت موسی، رهبر قوم اسرائیل، یعنی قومی که خداوند در عهد ابراهیم پدر بنی اسرائیل آن را قوم برگزیده‌ی خویش قرار داد، نازل شده است. عمل ختنه‌ی فرزندان ذکور به منزله‌ی علامت عهدی است که خدا با قوم خود بسته است. معبد یا کنشت قبل از هر چیز عنوان محل اجتماع دارد. مهمترین عید یهود، عید فصح یهود (به عبری پِسَح) است که در اوایل بهار، به یادگار نجات قوم یهود از مصر برگزار میشود، وظیفه‌ی اصلی ربن تعلیم دین است. مهمترین فرقه‌های قدیمی یهود عبارت بودند از اسینیان، صدوقیان، و فریسیان. در ادوار جدیدتر پیروان قباله و فرقه‌ی حسیدیم پیدا شدند. در قرن ۱۸م نهضت جدیدی به نام تجدد یهودیت در اروپا و امریکا ظاهر شد. دسته‌ی متجدد، بر خلاف سنت‌پرستان، بسیاری از محدودیتهای دینی را از میان برداشتند، و استعمال زبانهای محلی را در نماز و عبادت جایز شمردند، و از تشریفات دینی کاستند. گروهی به نام "محافظه‌کاران" بعضی از آداب و سنن قدیمی را مراعات میکنند.
یهودیت[9] (yahudit)، کتابی از عهد قدیم که در زمره‌ی کتابهای غیر قانونی (← عهد قدیم) گذاشته شده، و در شریعت غربی پیش از کتاب استر جای دارد. سخن از زمانی میگوید که فلسطین در اشغال بیگانگان تحت فرمان هولوفرنز بوده است. یهودیت که زن یهودی بیوه‌ی زیبائی بود، به اردوی دشمن رفت و طرف محبت هولوفرنز قرار گرفت و او را کشت، مهاجمان که فرمانده خود را از دست دادند بزودی مقهور یهودیان شدند.
یهودی سرگردان[10]، یهودی افسانه‌ایی که حضرت مسیح را، در آن هنگام که صلیب را حمل می‌کرد، استهزا کرد، و به همین جهت سرنوشتش آن شد که تا روز قیامت سرگردان باشد.
یهودیه (yahudiyye)، شهر قدیمی در محل قسمتی از اصفهان کنونی، ← جی، شهر.
یهودیه یا یهودان، افغانستان: ← میمنه.
یهورام[11] (yahurām) یا **یورام[12]** (yurām) [عبری، = یهوه بلند میکند]، فد ح ۸۴۶ ق‌م، شاه (ح ۸۵۲—۸۴۶ ق‌م) اسرائیل، جانشین اخزیا (فد ۸۵۲ ق‌م). در کودتای یهو کشته شد؛ آخرین شاه خاندان اخآب در اسرائیل (دوم پادشاهان ۱۷.۱ و ۱۸؛ ۳؛ ۴).
یهورام[11] یا یورام[12]، فد ح ۸۴۶ ق‌م، شاه (ح ۸۵۱—۸۴۶ ق‌م) یهودا، پسر یهوشافاط. عتلیا **زن او بود. اخزیا (فد ۸۴۶ ق‌م) جانشین وی شد (دوم پادشاهان ۸.۱۶ـ۲۴؛ دوم تواریخ ۲۱).**
یهوشافاط[13] یا **یوشافاط[14]** (yahusāfāt yu-) [عبری، = یهوه داوری میکند]، ۱ـ فد ح ۸۵۱ ق‌م، شاه (ح ۸۷۰—۸۵۱ ق‌م) یهودا. پسر آسا. شاه خوبی بود و اصلاحات دینی انجام داد. غالباً با شاهان اسرائیل متحد بود (اول پادشاهان ۲۲؛ دوم پادشاهان ۳؛ دوم تواریخ ۱۲—۲۰). ۲ـ وقایعنگار زمان داود و سلیمان (دوم سموئیل ۹. ۲ و ۱۴).
یهوشبع[15] (yahušaba) [عبری، = ایشان را به یهوه سوگند داد]، شاهزاده‌خانم یهودا، دختر یهورام (ح ۸۴۶ ق‌م) و عمه‌ی یهوآش (فد ح ۸۰۲ ق‌م).
یهوه یا یهوه (yahva ،yahva)، صورت جدیدی از نام قدیمی عبری خدا که نوشتن و تلفظ آن از لحاظ دین یهود به هیچ وجه مجاز نیست.
یهویاداع[17] (yahuyādā) [عبری = یهوه می‌داند]، کاهن بزرگ بنی اسرائیل. به کومک زنش یهوشبع، یهوآش را از کشتن رهانید و توطئه‌ای علیه عتلیا ترتیب داد و یهوآش را به سلطنت رسانید (دوم پادشاهان ۱۱، ۱۲؛ دوم تواریخ ۲۲—۲۴).
یهویاقیم[18] (yahuyāqim) [عبری، = یهوه منصوب میکند]، فد ح ۵۹۸ ق‌م، شاه (ح ۶۰۹—۵۹۸ ق‌م) یهودا، جانشین یهوآحاز (فد ۶۰۹ ق‌م). بتپرستی را از نو رواج داد، کتاب پیشگوئیهای ارمیای نبی را آتش زد، درست پیش از دست یافتن بختنصر بر اورشلیم مرد. نامش پیش از پادشاهی **الیاقیم** بود، و چون شاه شد این نام را بر خود گذاشت (دوم پادشاهان ۶.۲۴—۱۶، ۲۷.۲۵—

(۱)Jude (۲) Judah Halevy (۳) Judah (۴) Judas Iscariot (۵)Jude; Judas (۶)Jewish music (۷)Bloch (۸)Judaism (۹)judith (۱۰)Wandering jew (۱۱)jehoram (۱۲)Joram (۱۳)Jehoshaphat (۱۴)Josaphat (۱۵) Jehosheba (۱۶)Jahve; Jahveh; Jahweh; Jehovah (۱۷)Jehoiada (۱۸) Jehoiakim

۳۰).
یهویاکین[1] (yahuyākin) [عبری، = یهوه معین کرد]، نهٔ ح ۵۹۸ ق‌م، شاه (ح ۵۹۸ ق‌م) یهودا. به اسارت بختنصر در آمد و در بابل زندانی شد. بعد آزاد و با او شرافتمندانه رفتار شد. (دوم پادشاهان ۶.۲۴–۱۶؛ ۲۷.۲۵–۳۰).
یهویست، مؤلف یهودی، ← عهد قدیم، قسمت III.
یی، سلسله، ← کره، ناحیه‌ی تاریخی.
ییتس[2]، **ویلیام باتلر** (wilyām bātlət yeyts)، ۱۸۶۵–۱۹۳۹، شاعر و درامنویس ایرلندی؛ بعضی او را بزرگترین شاعر انگلیسی‌نویس قرن ۲۰م شمرده‌اند؛ مت دوبلن. در لندن، علوم غریبه و مخصوصاً تئوزوفی و عقاید روزنکرویتسیان او را مجذوب خود ساخت. علاقه‌ی وی به ناسیونالیسم ایرلندی و نیز علاقه‌اش به افسانه‌های ایرلند در منظومه‌ی طولانی او، سرگردانی اوئیسین (۱۸۸۹)، منعکس است، و به دستیاری لیدی گرگوری و دیگران تماشاخانه‌ی ادبی دوبلن را تأسیس کرد. چند نمایشنامه از جمله کنتس کاتلین (۱۸۹۲) را برای همین تماشاخانه، و چند نمایشنامه‌ی دیگر از جمله سرزمین‌های آرزوی دل (۱۹۰۴) را برای تئاتر ابی نوشت. اشعار وی در ۱۸۹۵، و داستانهای نثری این دوره در سپیده‌دم سلتی (۱۸۹۳) و گل سرخ اسرارآمیز (۱۸۹۷) انتشار یافت. اشعار دوره‌ی متوسط حیات ادبی او جنبه‌ی واقعپردازی بیشتر داشت (مثلاً کلاه‌خود سبز و اشعار دیگر، (۱۹۱۰). در ۱۹۱۷ ازدواج کرد، و توجه وی به علوم غریبه با قدرت نویسندگی ناخودآگاه همسرش تقویت شد. اثر نثری وی، یک رؤیا (چاپ خصوصی، ۱۹۲۶) که از همین نوشته‌های ناخودآگاه سرچشمه گرفته بود، شالوده‌ی سمبولیسم اشعار او در هفت قو در کول (۱۹۱۷) و چهار نمایشنامه برای ژاپن (۱۹۲۱) شد. از بزرگترین کتابهای شعر او در دوره‌های متأخر عمرش، برج (۱۹۲۸) و آخرین اشعار (۱۹۴۰) است. ییتس از چهره‌های مورد احترام جامعه و عضو مجلس سنای ایرلند (۱۹۲۲–۲۸) بود، و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۳ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
ییل[3]، **الیهیو** (elihiu yeyl)، ۱۶۴۹–۱۷۲۱، بازرگان انگلیسی؛ مت بستن. خانواده‌ی او ح ۱۶۵۲ به انگلستان رفت و وی در لندن تربیت شد. ح ۱۶۷۰ در خدمت شرکت هند شرقی به مدرس رفت و در این شرکت به مقام مهمی رسید. در ۱۶۸۷ به فرمانداری دژ سنت جورج در مدرس برگزیده شد. چون در باره‌ی طرز مدیریت او سر و صدائی برخاست، در ۱۶۹۲ از فرمانداری خلع شد و به لندن باز گشت (۱۶۹۹). هنگامی که در هندوستان بود، از طریق تجارت خصوصی سرمایه‌ی هنگفتی فراهم آورد. در ۱۷۱۸ از او درخواست شد که مبلغی به مدرسه‌ای در کونکتیکت، کشمت، اهدا کند تا این مدرسه به نام وی نامگذاری شود. وی بار کالائی فرستاد که به مبلغ ۵۶۲ لیره‌ی انگلیسی فروخته شد و بزرگترین مبلغی بود که پیش از ۱۸۳۷ به آن مدرسه داده شده‌بود. این مدرسه سپس به نیو هیون منتقل شد و نام ییل پیدا کرد و بعدها ← دانشگاه ییل شد.
ییل[3]، **دانشگاه** (yeyl)، دانشگاهی در نیو هیون، کونکتیکت، کشمت؛ مردانه. یکی از مهمترین دانشگاههای امریکا و از جهت قدمت سومین است؛ به اسم الیهیو ییل بازرگان انگلیسی، که کومک مالی معتنابهی به بسط آن کرد.
ییل، قفل: ← قفل، قسمت II.
ییل، لاینس: ← قفل، قسمت II.
ییلاق (yeylāq)، بخش (جم ۳۸٬۴۰۴ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان قروه، استان کردستان. قسمتهای ج، غ، و ل آن کوهستانی و قسمت مرکزی و شرقی آن که در دشت واقع شده بدون عارضه است. این بخش یکی از حاصلخیزترین نقاط کردستان محسوب میشود. رودهای کوچک و متعدد محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است. مرکزش، دهگلان (deh.golān جم ۱٬۰۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۵۲کیلومتری لغ قروه، بر راه شوسه‌ی سنندج-همدان واقع است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد.
ییل (yin)، سلسله‌ی چین، ← شانگ.
ییلنگچوان، شهر، چین، ← ینگشیا.
ییلنگکاو[4] (yingkā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۱۵٬۰۰۰)، ج ایالت لیائونینگ، چین، بر رود لیائو. بر خط آهن منچوری جنوبی در پهنه‌ای واقع است که برنج، پنبه، و ابریشم تولید می‌کند. ماهیگیری و چوببری، و کارخانه‌هائی دارد که منسوجات، مواد پتروشیمیائی، ماشین‌آلات، قطعات اتومبیل، و فراورده‌های کاغذی تولید میکنند. از ۱۸۳۶ تا ۱۹۰۰ عمده‌ترین بندر منچوری بود.
ییل یانگ: ← کنفوسیوس، قسمت IV.
ییهلاوا، شهر، موراوی، ← هوسی، جنگهای.

(۱)Jehoiachin (۲)Yeats (۳)Yale (۴)Yingkou

فرهنگ لغات و اصطلاحات
(فارسی ـ انگلیسی)

لغات و اصطلاحات ممتاز به علامت [*] در جلد متمم همین دایرةالمعارف خواهد آمد

	ا
Ea	**ائا** (از خدایان سومر و بابل)
Confederacy; Confederate States of America	**ائتلافیه‌ی ایالات امریکا**
aerobic bacteria	***آئروبیک، باکتریهای**
aerodynamics	***آئرودینامیک**
aerostat	***آئروستا**
aerolite	**آئرولیت**
aerosols	***آئروسولها**
Euergetes	***ائورگتس**
Euboea	**ائوبویا**
Eupator	**ائوپاتور** (لفظ یونانی برای لقب)
AOPEC	***آاوپک**
Euterpe	**ائوترپه** (در اساطیر یونان)
aorta ; aorte (فنـ)	**آئورت**
Europos	**ائوروپوس**
Europe	**ائوروپه** (در اساطیر یونان)
Europa	**اروپا**
Eurymedon	**ائورومدون**
Eos	**ائوس** (در اساطیر یونان)
Aosta	**آئوستا**
Eocene	**ائوسن، دوره‌ی**
Euphrosyne	**ائوفروسونه** (در اساطیر یونان)
Eukairos	**ائوکایروس** (لفظ یونانی برای لقب)
Eumenides	**ائومنیدس** (در اساطیر یونان)
Aomori	**آئوموری**
Haiti	***آئیتی**
Aba	***آبا**
Ibadan	**ابادان**
aqueduct	**آباره**
Abakan	***آباکان**
hydrogen peroxide	**آب اکسیژنه**
Abeokuta	***آبئوکوتا** (شهر، نیجریه)
watershed; water parting; divide	**آب‌پخشان**
débâcle (فنـ)	**آبتاز**
shoal	**آبتل**
Abkhaz	**ابخاز**
Abdera	**آبدرا**
fiord; fjord	**آبدره**
hydrophilic	***آبدوست** (مولکول)
cloud	**ابر**
cloudiness	**ابرآلودگی**
Abertawe	**ابرتاوی**

Aberdeen	**ابردین**
Aberdeenshire	**ابردین‌شر**
supersonic	***ابرصوتی**
alluvium	**آبرفت**
Ebro	**ابرو**
Abruzzi	***آبروتسی**
Abruzzi e Molise	***آبروتسی ا مولیزه**
Magellanic Clouds	***ابرهای ماژلانی**
catchment area; drainage area	**آبریز**
internal drainage; interior drainage	**آبریز بسته**
Aberystwyth	**ابریستویث**
aquafer; aquifer	**آبزا**
javel water	**آب ژاول**
obstruction	***ابستروکسیون**
hard water	**آب سخت**
lake dweling	**آبسرا**
hydrocephalia	***آبسری**
absinthe	**آبسنت**
reef	**آبسنگ**
heavy water	**آب سنگین**
hydrology	***آبشناسی**
Apsheron	**آبشوران؛ آپشرون**
plating	**آبکاری**
hydrosphere	**آبکره**
gully	***آبکند**
hydrophobic	***آبگریز**
smallpox	**آبله**
ablaut	**آبلاوت**
loam	**ابلیز**
Devils Island	**ابلیس، جزیره‌ی**
obbligato (در موسیقی)	**ابلیگاتو**
creek	**آبنای**
lake dweller	**آبنشین**
hydrography	**آبنگاری**
sticklblack	***آبنوس، ماهی**
Abo	**ابو**
Abu	**آبو**
hydrozoa	***آبوشان**
Abbeville	**آبویل**
Abbevillian	***آبویلی (فرهنگ آبویلی)**
Abbevillian Chellean	***آبویلی‌ـشلی**
incertainty principle	***ابهام، اصل**
territorial waters	**آبهای ساحلی**

Abbey Theatre	**ابی، تئاتر**
irrigation	**آبیاری**
Prussian blue	**آبی پروس**
Abidjan	**ابیجان**
to hydrate	**آبیدن**
Abydos	**آبیدوس**
hydrated	**آبیده**
Abilene	**ابیلین**
Abeokuta	***آبیوکوتا**
Appalachian	**آپالاش، کوههای**
appendix	**آپاندیس**
appendicitis	**آپاندیسیت**
APRA	***آپرا** (حزبی در پرو)
Opéra (فنـ)	**اپرا** (به عنوان اسم خاص)
Apra Harbor	**آپرا هاربر**
Épernay	**اپرنه**
Epsom and Ewell	**اپسم اند یوئل**
aplanetic lens	***آپلانتیک، عدسی**
Uppland	**آپلاند**
Appleby	**اپلبی**
Appleton	**اپلتن**
Apalachee Bay	**اپلچی، خلیج**
Apeldoorn	**آپلدورن**
Appenzell	**آپنتسل**
Apennines	**آپنن، کوههای**
Apo	**آپو، کوه**
Apocrypha	**آپوکریف**
Apollo	**آپولون** (در دین یونان)
Apulia	**آپولیا**
Appomattox Courthouse	**اپومتکس کورتهاوس**
Apia	***آپیا**
Epidaurus	**اپیداوروس**
Epirus	**اپیروس**
Apis	**آپیس**
epistemology	***اپیستمولوژی**
epiglottis	**اپیگلوت**
Epigoni	**اپیگونها**
Épinal	**اپینال**
epinephrine	**اپینفرین**
État-géneraux (فنـ)	**اتا ژنرو**
Atacama	**آتاکاما**
locomotor ataxia	**آتاکسی حرکتی**
Athamas (در افسانه‌های یونان)	**آتاماس**

*اتان	ethane
اتجه	Atjeh
اتحاد بزرگ	Grand Alliance
اتحاد پنجگانه	Quintuple Alliance
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی	Union of Soviet Socialist Republic (USSR)
اتحاد چهارگانه	Quadruple Alliance
اتحاد دوجانبی	Dual Alliance
اتحاد سه‌گانه	Triple Alliance
اتحاد عربی	Arab Union
اتحاد مثلث	Triple Alliance
اتحاد مقدس	Holy Alliance
اتحادیه‌ی افریقای جنوبی	Union of South Africa
اتحادیه‌ی آلمانی	German Confederation
اتحادیه‌ی بین‌المللی مخابرات به مسافت دور	International Telecommunication Union
اتحادیه‌ی پستی جهانی	Universal Postal Union
اتحادیه پولی	monetary union
*اتحادیه‌ی دلوسی	Delian League
اتحادیه‌ی ژرمنی	Germanic Confederation
اتحادیه‌ی سه امپراطور	Three Emperor's League
اتحادیه‌ی صنعتی	industrial union
اتحادیه‌ی ضد قوانین غله	Anti-Corn-Law League
اتحادیه‌ی ضد میفروشی	Anti-Saloon League
اتحادیه‌ی عرب	Arab League
*اتحادیه‌ی فرانسه	French Union; Union francaise (فنـ)
اتحادیه‌ی کارگران صنعتی جهان	Industrial Workers of the World
اتحادیه‌ی کارگران معادن امریکا	United Mine Workers of America
اتحادیه‌ی کارگری	labor union
اتحادیه‌ی کانادائی	canadian confederation
اتحادیه‌ی گمرکی	customs union
اتحادیه‌ی مقدس	Holy League
اتحادیه‌ی ممالک مستقل افریقائی	Union of Independent African States
*اتحادیه‌ی هانسائی	Hanseatic league
اتر	(the) ether
اتر	ether
آترئوس (در افسانه‌های یونانی)	Atreus
آتروپین	atropine
اتروریا	Etruria
اتروسکها	Etruscans
اتریش	Austria
اتریش، جنگ جانشینی	War of the Austrian Succession
اتریش سفلی	Lower Austria
اتریش علیا	Upper Austria
اتریش و پروس، جنگ	Austro-Prussian War
اتریش-هنگری	Austria-Hungary
آتشخواران (در تاریخ کشمت)	fire-eaters
آتشزنه	flint
آتش سنت المو	Saint Elmo's fire
آتشفشان	volcano
آتش یونانی	Greek fire
*اتصال شیمیائی	chemical linkage
اتصالی (در برق)	short circuit
اتفاق دوستانه (فنـ)	Entente Cordiale
اتفاق صغیر	Little Entente
اتفاق مثلث	Triple Entente
آتلانتا	Atlanta
آتلانتیس (جزیره‌ی افسانه‌ای)	Atlantis
*آتلانتیک، ایالات	Atlantic Provinces
آتلانتیک، منشور	Atlantic Charter
آتلانتیک شمالی، پیمان	North Atlantic Treaty
آتلانتیک شمالی، جریان	North Atlantic Drift
اتلنتا	Atlanta
اتلنتیک سیتی	Atlantic City
اتم	atom
آ تمپو (در اصطلاح موسیقی)	a tempo
اتم-گرم	gram-atom
آتموسفر	atmosphere
اتمی، نظریه‌ی	atomic theory
اتم یونیده	ionized atom
آتن	Athens
اتنا	Etna
*اتنوگرافی	ethnography
اتو	Attu
اتوال، طاق نصرت	Arc de Triomphe de l'Étoile (فنـ)
اتوژیر	autogiro
آتوس	Athos
اتوکلاو	autoclave
اتول	atoll
اتوماتون	automaton
اتوماسیون	automation
اتومبیل	automobile
آتونال (در اصطلاح موسیقی)	atonal
آتیس	Attis; Atys
آتیک	Attica
اتیل	ethyl
اتیلن	ethylene
اتین (فنـ)	éthine
*آثار خرسنگی	megalithic monuments
اثبکا	Athabaska
اثپسکن	Athapascan
اثلون	Athlone
اثیخا	Écija
آجارستان	Adzhar
آجانتا	Ajanta
آجر نسوز	firebrick
اج هیل	Edge Hill ; Edgehill
آجیتاتو (در اصطلاح موسیقی)	agitato
اجین	Ujjain
اچ	Etsch
اچمیادزین	Echmiadzin
احتراق	combustion
احتمال (در ریاضیات)	probability
احساسات (در روانشناسی)	feeling
احکام پاپی مزور	False Decretals
احکام عشره	Ten Commandments; Decalogue
احکام نجوم، علم	astrology
احیاء جنگل	reforestation
احیاء زمین	reclamation of land
آخالسوز	incinerator
آخایا	Achaea
*اخترفیزیک	astophysics
اختسک، دریای	Okhotsk, Sea of
اختلافات فردی (در اصطلاح روانشناسی)	individual differences
اختلاف پتانسیل (در علم برق)	potential difference
اختلاف منظر	parallax
اختلال اعصاب	neurosis
اختلال مشاعر	psychosis
اختناق صدری	angina pectoris
*آختوبا	Akhtuba
اخرا	ocher
آخر النهر (در نجوم)	Achernar
*آخرتشناسی	eschatology
آخرون	Acheron
اخلاق، علم	ethics
آخلوئوس	Achelous
آخن	Aachen
اخیدو	ejido
*آدا (رود، ایتالیا)	Adda
آداجو (در اصطلاح موسیقی)	adagio
اداره‌ی بردگان آزادشده	Freedmen's Bureau
اداره‌ی رفاه و احیاء سازمان ملل متحد	United Nations Relief and Rehabilitation Administration
اداره‌ی کاریابی	employment bureau
اداره‌ی همکاری اقتصادی	Economic Cooperation Administration
ادراک (در اصطلاح روانشناسی)	perception
آدرنالین	adrenaline
ادرنه	Edrine
آدریا	Adria
ادسا	Edessa ; Edhessa
ادکلنی	eau de Cologne (فنـ)
آدلائید	Adelaide
آدلسبرگ	Adelsberg
ادلفی	Adelphi
آدلی، ساحل	Adélie Coast
آدمخواری	cannibalism
آدم‌نمایان	primates
ادمیرلتی	Admiralty
ادنبورگ	Edinburgh
آدنوئید	adenoids
ادنه	Adana
*آدنین	adenine
ادوارد نیانزا	Edward Nyanza

آدور Adour
ادوم Edom
*ادومیه Idumaea
آدونت (در تقویم مسیحی) Advent
آدونتیستها Adventists
آدیاباتیک adiabatic
آدیابنه Adiabene
آدیجه Adige
ادیراندک، کوههای Adirondack
آدیس آبابا Addis Ababa
آدیغه Adighe
آدیگه Adyge
ادینبره‌شر Edinburghshire
آذرگوی bolide
آر (واحد سطح) are (فنس)
*ار (رود، انگلستان) Aire
ار، دریاچه‌ی Eyre
آرابسک arabesque
*آرابینوز arabinoz
آراخوسیا Arachosia
آراد Arad
اراده (در فلسفه و روانشناسی) will
آرارات Ararat
آراس Arras
اراضی لم‌یزرع (در کانادا) Barren Grounds
آرافورا، دریای Arafura Sea
*آراکاژو Aracaju
آراکان Arakan
آراکان یوما Arakan yoma
آراگاتس Aragats
آراگون Aragon
*آراگونیت aragonite
آرال، دریای Aral Sea
*آراماوآ Aramaua
آرامگان جدیی Calms of Capricorn
آرامگان سرطانی Calms of Cancer
آرامی، زبان Aramaic
*ار. ان. آ RNA
آرانخوئث Aranjuez
آراو Aarau
*آرایه‌ها؛ لوازم آرایش cosmetics
آربلا Arbela
اربوس (دراساطیریونان)؛ اربوس، کوه Erebus
اربیوم erbium
آرپژ arpège (فنس)
آرتاکساتا Artaxata
آرتسو Arezzo
*ارتجاع، ضریب coefficient of restitution
ارتدوکس orthodox
ارتدوکس شرقی، کلیسای Orthodox Eastern Church
ارتریا Eretria
ارتسام (در سازمان مسیحیت) consecration
ارتسگبیرگه Erzgebirge
ارتعاش vibration
آرتوا Artois
آرتوسا (در اساطیر یونان) Arethusa
ارخ Erech

ارهاش	Rh factor	اسپات ایسلند	Iceland spar
اره‌ماهی	sawfish	*آسپاراژین	asparagine
ارهوس	Aarhus; Århus	اسپارت	Sparta
آریا (در اصطلاح موسیقی)	åria	اسپانیا	Spain
آریانیسم	Arianism	اسپانیا، جنگ جانشینی	War of the Spanish Succession
اریتره	Eritrea	*اسپانیا، جنگ داخلی	Spanish civil war
اریحا	Jericho	اسپانیا و امریکا، جنگ	Spanish-American War
اریدو	Eridu	اسپانیای جدید	New Spain
اریزونا	Arizona	اسپرانتو	Esperanto
آریژ	Ariège	آسپرن	Aspern
اریستال	Héristal	*اسپیریتو سانتو	Espiritu Santo
آریستوکراسی	aristocracy	آسپیرین	aspirin
اریسه	Orissa	آستات (فنـ)	astatine
آریکا	Arica	*استات	acetate
آریوپاگوس	Areopagus	*آستاتیک	astatic
آزاد فکران	freethinkers	استالدئید	acetaldehyde
آزادی	liberty	استاندار	standard
آزادی، حزب (در تاریخ کشمـ)	Liberty Party	استاندارد اویل، شرکت	Standard Oil Company
آزادی، منشور (در تاریخ روسیه)	Edict of Emancipation	آستانه (در روانشناسی و فیزیولوژی)	threshold
آزادی بحث و تحقیق	academic freedom	آستانه‌ی شنودگی	threshold of audibility
آزادی بردگان، اعلامیه‌ی	Emancipation Proclamation	استپ	steppe
آزادی دریاها	freedom of the seas	استتار (در جنگ)	camouflage
آزادی عمل (در اقتصاد) (فنـ)	laissez faire	استتار (در نجوم)	occultation
آزادی کلیساهای محلی، نظام	Congregationalism	استتوسکوپ	stethoscope
آزادیهای چهارگانه (در تاریخ کشمـ)	Four Freedoms	استحکامات	fortification
آزار بلندی	altititude sickness	استخدام کودکان	child labor
آزار صندوق	caisson disease	استخراج عقاید و آراء عمومی	pubbic opinion polling
*آزار هوا	airsickness	*استخلاف (در شیمی)	substitution
آزبورن هاوس	Osborne House	استخوان‌بندی	skeleton
آزتک	Aztec	استر	ester
*آزمایشگاه مداری	orbital laboratory	*استراسیا	Austrasia
*آزمون شیک	Schick test	استرالیا	Australia
ازمیر	Smyrna	استرالیا، سرزمین پایتخت	Australian Capital Territory
آزنکور	Azincourt	استرالیا، سرزمین جنوبگان	Australian Antarctic Territory
آزوریت	azurite	استرالیا، ملل مشترک المنافع	Commonwealth of Australia
آزوف	Azov	استرالیای جنوبی	South Australia
آژاکسیو	Ajaccio	استرالیای شمالی	North Australia
آژانس	agency	استرالیای غربی	Western Australia
اژدر	torpedo	استرالیای مرکزی	Central Australia
اژدها	dragon	استرپتوکوک	streptococcus
آژن	Agen	استرداد مجرمین	extradition
آژنکور	Agincourt	استرگوم	Esztergom
اژه، دریای	Aegean Sea	استرمادورا	Estremadura
اژه‌ای، تمدن	Aegean civilization	استرموز (سـ)؛ اشترموش (بتهـ)	Estremoz
اژین	Égine	*آسترونوت	astronaut
*آساب	Assab	استریکنین	strychnine
اسارت بابلی	Babylonian Captivity	استقلالیان (از فرقه‌های مسیحی)	Independents
آسام	Assam	استکهلم	Stockholm
آساما، کوه	Asama	استل	stele; stela
آسانسیون	Ascension	استوا؛ خط استوا	equator
*اس. او. اس	SOS	آستواگس	Astyages
آسای (در اصطلاح موسیقی)	assai	استودیو	studio
اسب	horse	آستوریاس	Asturias
اسب بخار	horse-power	استون	acetone
اسبیرگ	Esbjerg	استونی	Estonia
		استهلاک (در فیزیک)	damping
		آستی	Asti
		آستیا	Ossetia
		آستیگماتیسم	astigmatism
		استیلن	acetylen
		اسد (در نجوم)	Leo
		*اسد اصغر (در نجوم)	Leo Minor
		اسدراس (در کتمهـ)	Esdras
		اسرائیل	Israel
		اسرار (در مناسک دینی یونان و روم)	mysteries
		*اسرار الئوسی	Eleusinian Mysteries
		آسری	Ossory
		اسطرلاب؛ اصطرلاب	astrolabe
		*اسعاد	beatification
		اسفار خمسه	Pentateuch
		آسفالت	asphalt
		*اسفنج پلاتین؛ *اسفنج طلای سفید	platinum sponge
		اسقاط (در منطق)	cancellation
		اسقربوط	scorbutus
		اسقف	bishop
		اسقف اعظم	archbishop
		اسقف‌نشین	diocese
		اسقفها، جنگ	Bishops' Wars
		اسک	Esk
		آسک	Usk
		اسکاتلند	Scotland
		اسکاتلند، کلیسای	Church of Scotland
		اسکاتلند کلیسای آزاد	Free Church of Scotland
		اسکاتلندی، لهجه‌ی	Scottish dialect
		اسکاتلند یارد	Scotland Yard
		*اسکاتولوژی	eschatology
		اسکاندیناوی	Scandinavia
		اسکت	Ascot
		اسکدار	Üsküdar
		اسکس	Essex
		اسکلت؛ استخوان‌بندی	skeleton
		*اسکنه (در نجوم)	Caelum
		اسکواش (نوعی بازی)	squash
		اسکوپولامین	scopolamine
		اسکوریال	Escorial
		اسکیتینگ	skating
		اسکیلستونا	Eskilstuna
		اسکیمو	Eskimo
		اسگ	Esseg
		آسگارد (در اساطیر نوردی)	Asgard
		اسلاو	Slavs
		اسلاوونیا	Slavonia
		اسلینگن	Esslingen
		آسم	asthma
		اسماعیل (شهر اوکراین)	Izmail
		آسمان	sky
		آسمان‌پیسه	macherel sky
		آسمانخراش	skyscraper

آسمانسنگ siderolite
آسمانتکان siderite
آسمان‌نما؛ پلانتاریوم planetarium
اسمرا؛ اسمره Asmara
اسمز؛ اسموز osmosis
اسن Essen
اسندن Assandun
آسوان Aswan
آسور (سر)؛ اسورش (بنه) Azores
آسوسان Aso-san
*اسون Essone
آسونسیون Asuncion
آسویگو Oswego
اسهال diarrhea
آسیا Asia
*آسیای جنوب شرقی Southeast Asia
آسیای صغیر Asia Minor
اسید acid
*اسید آسپارتیک aspartic acid
اسید استیک acetic acid
اسید آسکوربیک ascorbic acid
اسید اکسالیک oxalic acid
اسید اوریک uric acid
*اسید اولئیک oleic acid
اسید بنزوئیک benzoic acid
اسید بوریک boric acid
اسید پروسیک prussic acid
اسید پیروگالیک pyrogallic acid
اسید پیرولینیو pyroligneous acid
اسید پیکریک picric acid
*اسید تارتریک tartaric acid
اسید سالیسیلیک salicylic acid
*اسید سلنیک selenic acid
اسید سولفوریک sulphuric acid
اسید سیانیدریک hydrocyanic acid
اسید سیتریک citric acid
اسید فورمیک formic acid
اسید فوسفوریک phosphoric acid
*اسید کاربولیک carbolic acid
اسید کربونیک carbonic acid
*اسید کلوروپلاتینیک chloroplatinic acid
اسید کلوریدریک hydrochloric acid
اسید کلوریک chloric acid
اسید گالیک gallic acid
*اسید گلوتامیک glutamic acid
اسید لاکتیک lactic acid
اسید موریاتیک muriatic acid
*اسید نوکلئیک nucleic acid
اسید نیتریک nitric acid
اسیدوز acidosis
*اسیدهای چرب fatty acids
اسیر (خدایان اساطیر نوردی) Aesir
آسیزی Assisi
اسینیان (فرقه‌ی مذهبی یهود) Essenes
آسینیبوین Assiniboine
آسینینگ Ossining
اش Esch
آشافنبورگ Aschaffenburg
آشانتی Ashanti

اشبی‌ـدـلا‌ـزوش Ashby-de-la-zouch
اشترک bore
*اشترماذورا Estremadura
*اشترموش (بنه) Estremoz
اشتقاق، علم etymology
*اشدود (شهر، اسرائیل) Ashdod
*اش‌ـسور‌ـآلزت Esch-sur-Alzette
اشعه‌ی آلفا alpha rays
اشعه‌ی انفراروژ؛ اشعه‌ی زیر قرمز infrared rays
اشعه‌ی ایکس X-rays
اشعه‌ی بتا beta rays
*اشعه‌ی دلتا delta rays
اشعه‌ی انفراروژ اشعه‌ی زیر قرمز: infrared rays
اشعه‌ی فوق بنفش؛ *اشعه‌ی اولتراویوله ultra-violet rays
اشعه‌ی کاتودی cathod rays
*اشعه‌ی کانال canal rays
اشعه‌ی کیهانی cosmic rays
اشعه‌ی گاما gamma rays
*اشعه‌ی مثبت positive rays
اشعیا، کتاب صعود Ascension of Isaiah
اشقلون (شهر) Ashkelon
اشکنازی Ashkenazim
آشنت، جزیره‌ی Ushant
اشوایلر Eschweiler
آشور Assyria
*آشولی (فرهنگ آشولی) Acheulian
اشویل Asheville
اصالت تجربه، مذهب empiricism
اصالت تصور، مذهب idealism
اصالت تعقل، مذهب rationalism
اصالت رفتار، مذهب behaviorism
*اصالت طبیعت، مذهب naturalism
اصالت، عمل، مذهب pragmatism
اصالت لذت، مذهب hedonism
اصالت ماده، مذهب materialism
*اصالت وجود انسان existentialism
اصالت وسیله، مذهب instrumentalism
اصحاب دایرةالمعارف (the) Encyclopedists
اصحاب سلطنت پنجم Fifth Monarchy Men
اصطرلاب؛ اسطرلاب astrolabe
اصطکاک، (در فیزیک و مکانیک) friction
*اصطکاک، ضریب coefficient of friction
*اصطکاک غلطشی rolling friction
*اصطکاک لغزشی sliding friction
اصلاحات کاتولیکی Catholic Reform
اصلاح دینی Reformation
اصلاح قانون amendment
اصل چهار Point Four
اصل کمترین انرژی least-energy principle
اصل موضوع postulate
*اصلی، عدد cardinal number
اصم irrational; surd

اصول چهارده‌گانه Fourteen Points
اطاق (در اصطلاح علمی) chamber; camera
اطاق ابری ویلسن Wilson cloud chamber
اطاق تاریک camera obscura
اطاق روشن camera lucida
اطاق یونش ionization chamber
اطلس، جبال Atlas
*اطلاعات، نظریه‌ی information theory
اعتبار credit
اعتبار اجتماعی Social Credit
اعتدال ربیعی vernal equinox
اعتراف؛ اعترافنامه (در نزد مسیحیان) confession
اعتصاب strike
اعتصاب عمومی general strike
اعتقادنامه creed
اعتیاد drug addiction
اعداد، سفر Numbers
اعداد، نظریه‌ی number theory
اعداد کوانتومی quantum numbers
اعداد متحابه amicable numbers
*اعداد متناسب (در شیمی) combining weights
*اعلامیه‌ی آزادی بردگان Emanicipation proclamation
اعلامیه‌ی استقلال Declaration of Independence
*اعلامیه‌ی پاریس Paris, Declaration of
*اعلامیه‌ی تساهلات Declaration of indulgences
اعلامیه‌ی حقوق بشر Declaration of the Rights of Man
اعمال رسولان؛ اعمال حواریان Acts of the Apostles
آغازیان Protozoa
اغما coma
*اغواط (شهر) Loghouat
*آفار و عیسا، سرزمین Affars and the Issas, French Territory of the
آفازی aphasia
افامیه Apamea
اف.بی.آی FBI
آفتاب sunshine
آفتابزدگی sunstroke
آفتابسنج sunshine recorder
افخارستیا Eucharist
*افراز (در ریاضیات) partition
آفرودیته (در دین یونان) Aphrodite
افروزه filament
افریقا Africa
افریقای اسپانیا Spanish Africa
افریقای استوائی فرانسه French Equatorial Africa
افریقای جنوب غربی South-west Africa
افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی Union of South Africa
افریقای روم Roman Africa

*افریقای شرقی، جامعه‌ی	East African Community
افریقای شرقی آلمان	German East Africa
افریقای شرقی ایتالیا	Italian East Africa
افریقای شرقی بریتانیا	British East Africa
افریقای غربی بریتانیا	British West Africa
افریقای غربی فرانسه	French West Africa
افریقای مرکزی، جمهوری	Central African Republic
آفریکانس	Afrikaans
*افزارهای اولدووالی	Oldowan tools
*افزارهای تراشه‌ای	flake tools
*افزارهای کافوئی	Kafuan tools
*افزارهای هسته‌ای	core tools
افست	offset printing
*افسردگی (در روانشناسی)	depression
افسوس	Ephesus
افسوسیان	Ephesians
*افشانه (در کومپرسور)	diffuser
افق	horizon
افلاطونیان کیمبریج	Cambridge Platonists
آفلی	Offaly
اقتصاد، علم	economics
اقلیم	climate
*اقنوم	Hypostasis
اقیانوس	ocean
اقیانوس اطلس	Atlantic Ocean
اقیانوس جنوبگان	Antarctic Ocean
اقیانوس شمالگان	Arctic Ocean
اقیانوسشناسی	oceanography
اقیانوس کبیر؛ اقیانوس آرام	Pacific Ocean
اقیانوس کبیر، سرزمین قیمومی جزایر	Trust Territory of the Pacific Islands
اقیانوس هند	Indian Ocean
اقیانوسیه	Oceania
آکا	Oka
آکاپولکو	Acapulco
آکادمیا	Academy
آکادمی شاهی هنر	Royal Academy of Arts
آکادمی فرانسه	French Academy
آکادیا	Acadia
اکتاو (در اصطلاح موسیقی‌شناخت)	octave
اکتایون (در اساطیر یونان)	Actaeon
اکتبریان (در تاریخ روسیه)	Octobrists
اکتت (در موسیقی)	octet
اکتوئری	actuary
*اکتودرم	ectoderm
آکته	Acte (Akte)
آکتینوپودا	Actinopoda
*آکتینون	actinon
آکتینید، سلسله‌ی	actinide series
آکتینیوم	actinium

*آکتیوبینسک	Aktyubinsk
آکتیون؛ آکتیوم	Actium
اکد	Accad; Akkad
آکرا	Accra
*آکرسهوس (ولایت، نروژ)	Akershus
اکرن	Akron
آکروپولیس؛ آکروپول	Acropolis
آکروکورینتوس	Acrocorinthus
*آکروماتیک، عدسی	achromatic lens
آکره	Acre
آکسان	accent
اکس-آن-پرووانس	Aix-en-Provence
اکسایش و احیا	oxydation and reduction
*آکسبریج	Uxbridge
اکسپرسیونیسم	expressionism
*اکسپلورر	explorer
اکستر	Exeter
آکسفرد	Oxford
آکسفرد، شروط	Provisions of Oxford
آکسفرد، نهضت	Oxford movement
آکسفردشر	Oxfordshire
آکسل	Axel
اکس-لا-شاپل	Aix-la-Chapelle
اکس-ل-بن	Aix-les-Bains
اکسنده	oxidizer
اکس-وای-زی، قضیه‌ی	XYZ Affair
اکسوم	Aksum
*آکسون (در سلسله اعصاب)	axon
*اکسیتوسین	oxytocin
اکسید	oxide
اکسیدریل	hydroxyl
اکسید کربون	carbon monoxide
اکسیدن	oxydize
اکسیژن	oxygen
*اکسیمتر	oximeter
اکلیل جنوبی (در نجوم)	Corona Australis
اکلیل شمالی (در نجوم)	Corona Borealis
آکمئیستها	Acmeists
اکوادور	Ecuador
آکواریوم	aquarium
آکورد (در موتشناخت)	chord
آکوردئون	accordion
آکوریری	Akureyri
آکوزاتیو	accusative
*آکولاد	accolade
آکومولاتور	accumulator
آکونکاگوا	Aconcagua
اکویتس (در تاریخ روم)	equites
آکویلا	Aquila
*آکویلا دلیی آبروتسی	Aquila degli Abruzzi
آکویلا پونتیکوس	Aquila Ponticus
آکویلیا	Aquileia
آکیتن	Aquitaine
اگادی، جزایر	Aegadian Isles
اگادیر	Agadir
آگار آگار	agar-agar
آگانیا	Agana
آگانیپه (در افسانه‌های یونان)	Aganippe

آگاو	agave
آگدن	Ogden
اگر	Eger
آگرافای عیسی	Agrapha of Jesus
آگرام	Agram
*آگرتله	Agartala
اگریا (در دین روم)	Egeria
آگریجنتو	Agrigento
*اگزوسفر*بروتکره	exosphere
اگزیستانسیالیسم	existentialism
آگلایا (در دین یونان)	Aglaia
اگم	Egham
اگ-مورت	Aigues-Mortes
*آگنوستیسیسم	agnosticism
*آگنوستیک	agnostic
اگو (در تاریخ روانشناسی)	ego
آگوا	Agua
آگواسکالینتس	Aguascalientes
آگولاس، دماغه‌ی	Agulhas
ائا	Elea
ائالی، نحله‌ی	Eleatic school
آلاباما	Alabama
آلاتائو	Ala-Tau
آلاریک، قوانین	Breviary of Alaric
آلاستور (در اساطیر یونان)	Alastor
*الاستومر	elastomer
*ال.اس.د.	lysergic acid diethylamide
آلاسکا	Alaska
آلاسکا، رشته‌ی	Alaska Range
آلاسکا، شاهراه	Alaska Highway
الاگابالوس	Elagabalus
*آلاگوآس	Alagoas
آلامانی	Alamanni
آلامو	(the) Alamo
آلانسون	Alencon
*آلانین	alanine
آلاوا	Álava
ائوسی، اسرار	Eleusinian Mysteris
ائوسیس	Eleusis
آلئوسین، جزایر؛ آلئوسین، کوههای	Aleutian
الاهگان انتقام (در دین یونان)	Furies
الاهگان رحمت (در دین یونان)	Graces
الاهگان سرنوشت (در اساطیر یونان)	Fates
آلای	Alai
الاینس	Alliance
الب (جزیره، ایتالیا)	Elba
الب (رود)	Elbe
آلباتروس	albatross
آلباسته	Albacete
آلبا لونگا	Alba Longa
آلبانو، دریاچه‌ی	Albano
آلبانی	Albania
آلبا-یولیا	Alba-Iulia
آلبر، کانال	Albert Canal
آلبرتا	Alberta
البرفلد	Elberfeld
آلبر نیانزا	Albert Nyanza
البروس	Elbrus

*آلبرویل	Albertville	*آلس	Alès	آلگاروه	Algarve
آلبره	Albret	آلساندریا	Alessandria	الگانکین	Algonquian
البکرکی	Albuquerque	آلستر	Ulster	آلگانی	Allegheny; Alleghany
*البلونگ (له)	Elblag	السون	Alesund; Aalesund	آلگرو (در موسیقی)	allegro
آلبنی	Albany	آلسیا	Alesia	آلگرتو (در موسیقی)	allegretto
البورگ	Aalborg	السینور	Elsinore	الگزاندر، مجمع‌الجزایر	Alexander
آلبوفرا	Albufera	العرائش	Larache	الگزاندریا	Alexandria
آلبومینها	albumins	العلمین	Alamein	الگینی، مرمرهای	Elgin Marbles
آلبی	Albi	الغاگران (در تاریخ کشمة)	abolitionists	آلما آتا	Alma-Ata
آلبیگا	Albiga	الغای قوانین فدرال (در تاریخ کشمة)	nullifi-cation	آلماده	Almada
آلبیگائیان	Albigenses			آلمادن	Almadén
آلبیگائی، جهاد	Albigensian Crusade	الفانتا	Elephanta	الماس	diamond
البینگ	Elbing	*آلفای صلیب جنوبی	α Crucis	آلمان	Germany
آلبیون	Albion	ال فرول	El Ferrol	آلمان شمالی، الحادیه	North German-Confederation
آلپ	Alps	آلفیوس	Alpheus	آلمانی	Alemanni
آلپاکا؛ آلپاگا	alpaca	القا (در برق)	induction	آلمانی، زبان	German language
*آلپ‌دو‌اوت‌پرووانس	Alpes-de-Haute-Provence	القاگر	field magnet	آلمانی پنسیلوانیائی	Pennsylvania Dutch
ال پسو	El paso	القاگیر	armature	آلمریا	Almería
آلپ‌ماریتیم	Alpes-Maritimes	*القای ایستانبرقی	electrostatic inducton	المگوردو	Alamogordo
آلپهای استرالیائی	Australian Alps	*القای برقاطیس	electromagnetic ~	*المیدا (شهر، کشمة)	Alameda
آلپهای برنی	Bernese Alps	القصر الکبیر	Alcazarquivir	ال میستی	(El) Misti
آلپهای جنوبی	Southern Alps	الک	elk	التاون	Allentown
آلتامیرا	Altamira	آلکالا	Alcalá	آلنتژو	Alentejo
آلتای؛ آلتائی	Altay	آلکالا د انارس	Alcalá de Henares	آلند، جزایر	Aaland; Åland
*آلتای کرای	Altai Krai	آلکالوئیدها	alkaloids	آلنشتاین	Allenstein
آلتدورف	Altdorf	آلکانتارا	Alcántara	النوار (نوعی فولاد)	elinvar
*آلترناتور	alternator	الکترا (در اساطیر یونان)	Electra	آلنیوک	Olenek
آلتنبورگ	Altenburg	الکترو‌آنسفالوگراف	electroencephalog-raph	الواح دوازده‌گانه	Twelve Tables
*آلتو (در موسیقی)	alto	*الکتروتراپی	electrotherapy	*آلوپاتی	allopathy
آلتو آدیجه	Alto Adige	الکترود	electrode	*آلودگی هوا	air pollution
آلتونا	Altona	الکتروسکوپ	electroscope	الورا	Ellora
آلتیمتر	altimeter	*الکتروفور	electrophorus	*آلور ستار (شهر، مالی)	Alor Setar (Star)
آلثیرا	Alcira	*الکتروکاردیوگراف	electrocardiograph	الوسبورگ	Alvsborg
آلثینگ	Althing	الکترولیت	electrolyte	آلوست	Alost
الجزایر (کشور)	Algeria	الکترولیز	electrolysis	الوسیون	Elysium
الجزایر (شهر)	Algiers	*الکتروم	electrum	*آلوفی	Alofi
الجزایر، جنگ	Algerine War	الکترون	electron	آلومین	alumina
آلتچ	Aletsch	الکترون‌ـولت	electron-volt	آلومینیوم	aluminium
الحاد	atheism	الکترونیک	electronics	*آله	Alais
*الحاق (در تولید مثل)	conjugation	آلکتو (در دین یونان)	Alecto	آلیا	Allia
الحاق (در اصطلاح سیاسی)	annexation	آلکساندروفسک‌ـساخالینسکی	Aleksan-drovsk-Sakhalinski	آلیاژ	alloy
الحمراء	Alhambra			آلیاژ چاپ	type metal
آلخثیراس	Algeciras	*آلکساندرونوف	Aleksandronov	*آلیداد	alidad
آلدان	Aldan	*آلکساندریت	alexandrite	الیزابتویل	elisabethville
آلدئید	aldehyde	آلکستیس (در اساطیر یونان)	Alcestis	*آلیزارین	alizarin
آلدرشات	Aldershot	آلکسیسهافن	Alexishafen	الیزه	Élysée
آلدرنی	Alderney	الکل	alcohol	الیس	Elis
ال دورادو	El Dorado	الکل اتیلیک	ethyl alcohol	الیس، جزایر	Ellice Islands
*الدورادو ماینز	Eldorado Mines	الکل تقلیبی	methylated spirit	الیس آیلند	Ellis Island
*آلدوسترون	aldosterone	الکل چوب	wood alcohol	*الیستا (شهر، تجمة)	Elista
*الده (رود، آلمان)	Elde	الکل متیلیک	methyl alcohol	الیس سپرینگز	Alice Springs
آلرژی	allergy	الکل مطلق	absolute alcohol	آلیکانته	Alicante
آلزاس	Alsace	آلکمار	Alkmaar	آلیگاتور	alligator
آلزاس‌ـلورن	Alsace-Lorraine	آلکمنه (در افسانه‌های یونان)	Alcmene	آلیه	Allier
الزمیر	Ellesmere	آلکوباسا	Alcobaca	آمادن گوشت	*meat packing*
آلزن	Alsen	آلکینوئوس (در افسانه‌های یونان)	Alcinoüs	آمار	statistics
آلژوبروتا	Aljubarrota	آلگ	algae	آماراپورا	Amarapura
آلس	Als			*امارات متحد عربی	United Arab

Emeirats		امریکای جنوبی	South America		
آمازون	Amazon	امریکای شمالی	North America		
*آمازوناس	Amazonas	امریکای شمالی بریتانیا، قانون	British North America Act		
آمازونها (در افسانه‌های یونان)	Amazon	امریکای صغیر	Little America		
آماگاساکی	Amagasaki	امریکای لاتین	Latin America		
آماگر	Amager	امریکای مرکزی	Central America		
*آمالتایا	amalthaea	امریکای مرکزی، اتحادیه‌ی	Central American Federation		
آمالفی	Amalfi	امریکن	American		
*آمامی (جزیره)	Amami	امریلو	Amarillo		
*ام.آی.تی	MIT	امس	Ems		
امانت پستی	parcel post	امس، پیام	Ems dispatch		
*آمباتو	Ambato	آمستردام	Amsterdam		
آمبروزیا	ragweed	آمستردام جدید	New Amsterdam		
آمبروزیان، کتابخانه‌ی	Ambrosian Library	آمفی‌تئاتر	amphitheater		
امبریج	Ambridge	آمفیتروئون (در افسانه‌های یونان)	Amphitryon		
آمبواز	Amboise	آمفیتریته (در دین یونان)	Amphitrite		
آمبواز، توطئه‌ی	Amboise, conspiracy of	آمفیلوخوس (در افسانه‌های یونان)	Amphilochus		
آمبون	Ambon	آمفیون (در افسانه‌های یونان)	Amphion		
آمبوینا	Amboina	امو	emu		
امپایر ستیت بیلدینگ	Empire State Building	امواج آسمانی	sky waves		
*امپدانس	impedence	امواج برقاطیسی	electromagnetic waves		
آمپر (واحد شدت برق)	ampere	*امواج درونی (در زلزله)	body waves		
امپراطور	emperor	امواج طولی	longitudinal waves		
امپراطوری	empire	امواج عرضی	transverse waves		
امپراطوری، سبک	Empire style	*امواج کشندی	tidal waves		
امپراطوری اول (فسـ)	Premier Empire	*امواج لرزه‌ای	seismic waws		
امپراطوری بریتانیا	British Empire	*امواج ماندار	stationary waves		
امپراطوری دوم (فسـ)	Second Empire	آمودن	(to) process		
امپراطوری روم	Roman Empire	آمور (در دین روم)	Amor		
امپراطوری (روم) غربی	Western (Roman) Empire	آمور (رود)	Amur		
امپراطوری لاتینی (قسطنطنیه)	Latin Empire (of Constantinople)	آمورف	amorphous		
امپراطوری مقدس روم	Holy Roman Empire	آموزش بصری	visual education		
آمپرساعت	ampere-hour	آموزش سمعی و بصری	audio-visual education		
امپرسیونیسم	impressionism	آموزش حرفه‌ای	vocational training		
امپریالیسم	imperialism	آمون (از خدایان مصریان)	Am (m)on		
امتدادیاب	direction finder	امونیاک	ammonia		
آمتیست	amethyst	امونیوم	ammonium		
امثال سلیمان	Proverbs	آموی	Amoy		
امچیتکا	Amchitca	آمیب	amoeba		
ام درمان	Omdurman	امیدنیک، دماغه‌ی	Good Hope		
امدن	Emden	آمیدها	amides		
امراة المسلسله	Andromeda	*آمیزش (در تکنیرگیاهی و حیوانی)	conjugation		
آمرزش	indulgence	امیگره (در تاریخ فرانسه)	Émigrés (فسـ)		
امرست	Amherst	آمیل (در اصطلاح شیمی)	amyl		
*آمرسفورت	Amersfoort	آمیلاز	amylase		
*امر مطلق (در فلسفه)	categorical imperative	امیلیا-رومانیا	Emilia-Romagna		
آمریسیوم	Americium	آمین	Amiens		
امریکا	America	*آمیندیوی (جزیره)	Amindivi		
آمریکائیسازی	Americanization	آمینو، مجموعه‌ی (در شیمی)	amino		
آمریکانا، دایرةالمعارف	Americana	آمینو-اسیدها	amino-acids		
امریکای اسپانیائی	Spanish America	آمینها	amines		
*امریکای بریتانیائی	British America	ان (ولایت)	Ain		
		ان (ولایت)	Aisne		
		*انئادها	Enneads		
		آناباتیستها؛ آناباپتستها	Anabaptists		

*آنابولیسم	anabolism		
آناپورنا	Annapurna		
آناپولیس	Annapolis		
آناپولیس رویال	Annapolis Royal		
آناتومی	anatomy		
آنادیر	Anadyr		
ان اربر	Ann Arbor		
آنارشی	anarchy		
آنارشیست	anarchist		
آنارشیسم؛ آنارشیزم	anarchism		
آناطولی	Anatolia		
آنافیلاکسی	anaphylaxis		
آناکوندا	anaconda		
آنام	Annam		
آناواک	Anáhuac		
انباره؛ آکومولاتور	accumulator		
انباط؛ نبطیان	Nabataens		
انبساط (در فیزیک)	expansion		
انبوهه	thicket		
آنتایوس (در اساطیر یونان)	Antaeus		
انتبه	Entebbe		
انتخاب؛ انتخاب طبیعی	natural selection		
آنتراسن	anthracene		
آنتراسیت	anthracite		
*آنتروپی	entropy		
انتریم	Antrim		
آنتسیو	Anzio		
انتعاش دینی	religious revival		
*انتقال حسیات	telepathy		
انتقال عواطف (در بسیکانالیز)	transference		
آنتن	antenna; aerial		
آنتو، پیکو د	Pico de Aneto		
آنتورپ	Antwerp		
آنتوفاگاستا	Antofagasta		
آنتونگ	Antung		
آنتونینوس، دیوار	Antoninus, Wall of		
آنتیب	Antibes		
آنتی‌بیوتیک	antibiotic		
آنتیپروتون	antiproton		
*آنتیتز	antithesis		
انتیتم	Antietam		
آنتی‌توروس	Anti-Taurus		
*آنتی-توکسین	anti-toxin		
آنتی‌سمیتیسم	anti-Semitism		
انتیکاستی	Anticosti		
آنتیگوا (جزیره)	Antigua		
آنتیگوا (شهر)	Antigua		
آنتیگونه (در افسانه‌های یونان)	Antigone		
*آنتیلوخوس (در اساطیر)	Antilochus		
آنتیلها	Antilles		
*آنتیل هلند	Netherlands Antilles		
آنتیموان	antimony		
آنتینومیانیسم	antinomianism		
آنتیوپه (در افسانه‌های یونان)	Antiope		
*آنتیهیستامین	antihistamine		
انجماد	freezing; solidification		
انجمن امریکائی کوچنشینی	American Colonization Society		
انجمن پیکها	Heralds' College		

انجمن جوانان اناث مسیحی Young Women's Christian Association
انجمن جوانان ذکور مسیحی Young Men's Christian Association
انجمن دوستان (در تاریخ انگلستان) Society of Friends
انجمن سلطنتی (بریتانیائی) Royal Society
انجمن سلطنتی آسیائی Royal Asiatic Society
انجیر بنگالی banyan
انجیر معبد؛ درخت بو bo
انجیل Gospel
•انجیلهای نظیر Synoptic Gospels
انحراف مغناطیسی magnetic declination
انحصار monopoly
•انحنای میدان (در فیزیک) curvature of field
انخفاض depression
آنخیسس (در افسانه‌های یونانی) Anchices
آند، کوههای Andes
اندامان و نیکوبار، جزایر Andaman and Nicobar Islands
آندانته (در موسیقی) andante
اندر Indre
•اندرا پرادش؛ •اندهرا پرادش Andhra Pradesh
اندر-ا-لوار Indre-et-Loire
اندربری Enderbury
اندربی، ارض Enderby Land
اندرسن Anderson
آندروس Andros
آندروسوف، پیمان Andrusov, Treaty of
آندروماخه (در افسانه‌های یونانی) Andro-mache
آندرومده (در دین یونان) Andromeda
آندریانوف، جزایر Andreanof
•آندودرم endoderme
آندوکرین، غدد endocrine
آندورا Andorra
اندومیون (در افسانه‌های یونانی) Endymion
اندونزی Indonesia
•اندهرا پرادش؛ •اندرا پرادش Andhra Pradesh
اندیشه‌ی نو New Thought
اندیوم indium
انرژی energy
انرژی اتمی atomic energy
•انرژی اتمی، سازمان بین‌المللی atomic energy agency, international
انرژی پتانسیل potential energy
انرژی تشعشعی radiant energy
انرژی سینتیک kinetic energy
انرژی شیمیائی chemical energy
•انرژی صفر مطلق zero point energy
انرژی هسته‌ای nuclear energy
انرژی همگیری binding energy
•آنروبیک، باکتریهای anaerobic bacteria
آنزیم enzime
•انژکسیون (در فضاپیمائی) injection

آنژو Anjou
آنژون Angevin
آنژین صدری angina pectoris
انسانیات the humanities
آنسباخ Ansbach
انسترومانتال instrumental
انسترومانتالیسم instrumentalism
انستیتو پاستور Pasteur Institute
انستیتو دو فرانس Institut de France (فس)
انسولین insulin
آنسی؛ •انسی Annecy
آنسین رژیم Ancien Régime (فس)
آنشان Anshan
آنشلوس Anschluss (ل)
انطاکیه Antioch
انطالیه Antalya
انعقاد coagulation
انعقاد خون clotting of blood
انعکاس (در فیزیک) reflection
انعکاس کلی total internal reflexion
•انفارکتوس infarctus (فس)
انفرارژ، اشعه‌ی infrared rays
•انفراسونها infrasounds
انفصالیون separatists (در تاریخ کلیسای بریتانیای کبیر)
انفلوانزا influenza
•انفیلد Enfield
انقلاب امریکا American Revolution
انقلاب امریکای جنوبی South American Revolution
انقلاب باشکوه (در تاریخ انگلستان) Glorious Revolution
انقلاب پیرایشگر؛ انقلاب پیوریتن Puritan Revolution
انقلاب روسیه Russian Revolution
انقلاب ژوییه (در تاریخ فرانسه) July Revolution
انقلاب صنعتی Industrial Revolution
انقلاب فرانسه French Revolution; Revolution Francaise (فس)
انقلاب فوریه (در تاریخ فرانسه) February Revolution
انقلابین (در نجوم) solstices
آنکارا Ankara
انکرج Anchorage
انکسار (در فیزیک) refraction
انکسار جوی atmospheric refraction
انکسار مضاعف (در بلورشناخت) double refraction
انکومیندا encomienda
آنکونا Ancona
•انکه (ستاره‌ی دنباله‌دار) Encke
آنکینگ Anking ; An-ch'ing
•آنگا Onega
انگادین Engadine
آنگاوا، خلیج Ungava Bay
انگرمان Angerman
انگرمان‌لاند Angermanland

•آنگرن (شهر، تجشم) Angren
انگس Angus
آنگستروم angström unit
آنگکور توم Angkor Thom
آنگکور وات Angkor Wat
انگل parasite
انگلستان England
انگلستان، کلیسای Church of England
انگلستان جدید New England
انگلستان جدید، ائتلافیه‌ی New England Confederation
انگلسی Anglesey; Anglesea
آنگلوس Angelus
آنگلوساکسون Anglo-Saxon
آنگلوساکسون، سالنامه‌ی Anglo-Saxon Chronicle
آنگلوساکسونها Anglo-Saxons
آنگلها Angles
انگلیای شرقی East Anglia
انگلیسی، زبان English language
انگلیسی میانه، ادبیات Middle English
انگلیکان، جامعه‌ی Anglican Communion
آنگماگسالیک Angmagsalik
انگور فرنگی currant
آنگولا Angola
آنگولم Angoulême
انگیزه (در روانشناسی) motive
انلیل (در اساطیر سومری) En-lil
آنمومتر anemometer
آنمی anemia
آنو (در دین بابلی) Anu
انو Hainaut
انوار (نوعی آلیاژ) invar
انوالید Invalides
آنوبیس (در اساطیر مصری) Anubis
آنود anode
آنورادهاپورا Anuradhapura
•انورتاز invertase
آنورس Anvers (فس)
•انوگو (شهر، نیجریه) Enugu
آنهالت Anhalt
آنهوئی Anhwei; An-hui
•انیاب canine
•آنیانگ Anyang
انیدرید anhydride
انیدرید کربونیک carbon dioxide
آنیزوتروپ anisotropic
انیسون anise
انیکچک Aniakchak
آنیلین؛ انیلین aniline
آنیمیسم؛ آنیمیزم animism
آنیون anion
انیوبتاک Eniwetok
•آوا noise
اواچیتا Ouachita
اواخاکا Oaxaca
•اوآدیتس Oadites
آوار detritus
•اوارگلا (شهر) Ouargla

آوارگان (در تاریخ کشت)	Pilgrims	*اوتوبیوگرافی	autobiography	اورلون	Orlon
آواری	detrital	اوت‌ـولتا	Haute-volta	*اورلی (شهر، فرانسه)	Orly
اواز	Oise	اوتون	Autun	اورمی	uremia
آواز	voice	اوتوی	Auteuil	اورن	Orne
اوئسان، جزیره‌ی	Ouessant, île d'	اوت‌ـوین	Haute-Vienne	اوـرن	Haut-Rhin
اوئسکا	Huesca	اوتیکه؛ اوتیکا	Utica	اورنبورگ	Orenburg
*آواشناسی	phonetics	*اوج (در نجوم)	apogee	*اورنسه	Orense
*اواگادوگو (شهر، ولتای علیا)	Ouagadougou	اودایپور	Udaipur	آورنو	Averno
اوئلوا	Huelva	اودر	Oder	اورو	Évreux
*آوالون	Avallon	اودسا؛ ادسا	Odessa	اورواپان	Uruapan
آوانتی	Avanti	*اودلستینگ	Odelsting	آورورا (در اساطیر روم)	Aurora
اواندر (در افسانه‌های رومی)	Evander	اودمورت	Udmurt	اوروزو	Oruro
آوانش	Avenches	اودنارد	Audenarde	اوروک	Uruk
اواهو	Oahu	اودنبورگ	Ödenburg	اوروکس	aurochs
*آوای برقی	electrical noise	اودنسه	Odense	اوروگوای	Uruguay
اوب (رود)	Ob	اودوسئوس (در اساطیر یونان)	Odysseus	اوروگوایانا	Uruguaiana
اوب (ولایت)	Aube	*اوـدوـسن	Hauts-de-Seine	اوروگوئه	Uruguay
اوبانگی	Ubangi	اودیپ، عقده	Oedipus complex	اورومچی	Urumchi
اوبرامرگاو	Oberammergau	*اودیفون	audiphone	آورون	Aveyron
اوبرهاوزن	Oberhausen	اودینه	Udine	اورونتس	Orontes
*اوبژکتیف	objective	اور (ولایت)	Eure	*اوروندی (مملکت، افریقا)	Urundi
اوبسیدین	obsidian	اور (در تورات)	Ur	اورویتو	Orvieto
*اوبلاست	oblast	*آورا	aura	اوره	urea
اوبوا (از سازهای بادی)	oboe	اوراتوریو (در موسیقی)	oratorio	اوری (ایالت، سویس)	Uri
اوبوسون	Aubusson	اورادئا	Oradea	*اوری	Evry
*اوبوموشو (شهر، نیجریه)	Ogbomosho	اورارتو	Urartu	*اوریاک (شهر، فرانسه)	Aurillac
اوپاس	upas tree	اورال	Ural	*اوریانتال (در کنکو، زئیر)	Orientale
اوپال	opal	اور‌ـاـلوار	Eure-et-Loir	اوریسابا	Orizaba
اوپانیشادها	Upanishads	اورال و آلتائی	Ural-Altaic	*اوریسه (ایالت، هند)	Orissa
*اوپراتور	operator	اورانژ	Orange	اوریکه	Ourique
اوپس (در دین روم)	Ops	اورانژ، کشور آزاد	Orange Free State	آوریل	April
اوپسالا	Uppsala	اورانگوتان	orangutan	*اورینته (ایالت کوبا)	Oriente
*اوپک	OPEC	اورانوس (در دین یونان و در نجوم)	Uranus	اورینوکو	Orinoco
*اوپلان	Opland	اورانیا (در اساطیر یونان)	Urania	اورینیاک	Aurignac
اوپلن	Oppeln	اورانینبورگ	Oranienburg	*اورینیاکی	Aurignacian
اوپورتو	Oporto	اورانیوم	uranium	اوریون (در اساطیر یونان)	Orion
اوپولو	Upolu	*اورانیوم مایه‌دار	enriched uranium	اوریون (بیماری عفونی)	mumps
اوت	August; août (فـ)	اورئومیسین	aureomycine	اوز	Ouse
اوتار پرادش	Uttar Pradesh	*اورایوایوکوتل	Öraefajökull	اوزارک	Ozark
اوتارد	Outardes	اوربرو	Örebro	اوزاکا؛ ازاکا	Osaka
اوتارو	Otaru	*اوربیتال اتمی	atomic orbital	*اوـزئیر (ناحیه، زئیر)	Haut-Zaïre
اوتاوا	Ottawa	اوربینو	Urbino	اوزوسریت	ozocerite
اوت‌ـپیرنه	Hautes-Pyrénées	اورتز	Orthez	اوزوکریت	ozokerite
اوتراکیان	Utraquists	اورتگال	Ortegal	اوزون	ozone
اوترانتو	Otranto	*اورتوکروماتیک (در عکاسی)	orthochro-matic	اوزیریس (در دین مصر قدیم)	Osiris
اوترشت؛ اوترخت	Utrecht	*اورته (شهر، پرتغال)	Horta	اوزگورود	Uzhgorod
اوتزالپ	Hautes-Alpes	اورخون	Orkhon	اوژنیک	eugenics
اوت‌ـساووا	Haute-Savoie	*اورخووـزویوو	Orekhovo Zuyevo	اوسا	Ossa
اوتستال، آلپهای	Otztal	اوردالی	ordeal	اوساکا (ژنرال)	Osaka
اوت‌ـسون	Haute-Saône	اوردپویز	avoirdupois	اوسپایاتا، گردنه‌ی	Uspallata, Pass
اوت گارون	Haute-Garonne	اوردژونیکیدزه	Ordzhonikidze	اوستاند	Ostende (فـ)
* اوتل دز/انوالید	Hôtel des Invalides (فـ)	اورست	Everest	اوستاند، اعلامیه‌ی	Ostend Manifesto
		اورستس (در اساطیر یونان)	Orestes	اوستئوپاتی	osteopathy
*اوتل دو ویل	Hôtel de ville	اورسک	Orsk	اوست اورت	Ust Urt
*اوتل دیو	Hôtel Dieu	اورفئوسی، اسرار	Orphic Mysteries	اوستراسیا	Austrasia; Ostrasia
اوت‌ـلوار	Haute-Loire	اورک	Ourcq	اوسترال، جزایر	Austral Islands
اوت‌ـمارن	Haute-Marne	*اورگون	Orgone	*اوسترسوند (شهر، سوئد)	Ostersund
اوتو‌ـآزتک	Uto-Aztecan	اورلندو	Orlando	اوستروگوتلاند	Ostergotland
*اوتن	Autum			اوسترلیتز	Austerlitz

اوستروگوتها Ostrogoths
اوسترولنکا؛ *اوسترولکا Ostrolenka
اوستیا Ostia
اوستی ناد لابم Usti nad Labem
اوسر Auxerre
اوسرولنه Osroene; Osrhoene
اوسکان (از زبانهای هندواروپائی) Oscan
اوسلو Oslo
اوسمال Uxmal
اوسمیوم osmium
اوسنابروک Osnabrück
اوسورنو Osorno
*اوسوریسک(شهر، تجش) Ussuriysk
*اوسومبورا (شهر، بوروندی) Usumbura
اوسیج Osage
آوسیگ Aussig
اوسیک Osijek
اوش (شهر، فرانسه) Auch
اوش (شهر، تجش) Osh
اوشمال؛ اوسمال Uxmal
اوشن، جزیره‌ی Ocean Island
آوشویتس Auschwitz
اوشویتسیم Oswiecim
اوشی Ouchy
اوشیما؛ اوشیما O-Shima
اوفا Ufa
اوفیتسی Uffizi
*اوفیتیسم Ophitism
اوفیر (در کتاب مقدس) Ophir
*اوفیس ophis
اوفیون (در اساطیر) Ophion
اوک auk
اوکئانوس(در اساطیر یونانی) Oceanus
اوکئانیدها (در اساطیریونان) Oceanides
اوکاسن ونیکولت(داستان عشقی) Aucassin et Nicolette (فنس)
اوکالیپتوس eucalyptus
اوکایالی Ucayali
اوکایاما Okayama
اوکراین Ukraine
اوک ریج Oak Ridge
اوکریدا Ochrida; Okhrida
اوکلاهوما Oklahoma
اوکلاهوما سیتی Oklahoma City
اوکلند (شهر، زلند جدید) Auckland
اوکلند (شهر، کشت) Oakland
اوکیچوبی، دریاچه‌ی Okeechobee
اوکیناوا Okinawa
اوگادن Ogaden
اوگاریت Ugarit
اوگاستا Augusta
اوگاندا Uganda
*اوگبوموشو(شهر، نیجریه) Ogbomosho
آوگسبورگ Augsburg
آوگسبورگ، اتحاد League of Augsburg
*اوگوگیا (در اساطیر یونان) Ogygia
آوگیاس (در افسانه‌های یونانی) Augeas
اولان، شبه جزیره‌ی Avalon
اولان اوده Ulan Ude

اولان باتور Ulan Bator
اولاند Oland
*اولت (رود، والاکیا) Olt
*اولتراسونها (در صوت) ultrasounds
*اولتراسونی ultrasonic
اولتراویوله، اشعه‌ی ultra-violet rays
اولتنیا Oltenia
اولتیماتوم ultimatum
اولد سرم Old Sarum
اولدم Oldham
اولدنبورگ Oldenburg
*اولدووای، تنگ Olduvai
اولرون Oléron
اولشتین Olsztyn
*اولگین (شهر، کوبا) Holguin
اولم Ulm
اولمپی، خدایان (در دین یونان) Olympians
اولمپی، مسابقات Olympic games
اولمپیا؛ المپیا Olympia
اولمپیاد (واحد گاهشماری در یونان) Olympiad
اولموتس Olmütz
اولو Oulu
اولونتوس Olynthus
اولیانوفسک Ulyanovsk
آولیس Aulis
*اولیگارشی oligarchy
اولیگوسن Oligocene
اولیمپیا Olympia
اولیوا Oliva
اومانیسم humanism
*اومئو Umeå
*اومئومورفی؛ همسانی homeomorphy
اومبریا Umbria
اومبریائی (از زبانهای متروک) Umbrian
*اومتاتا (شهر، افریقای جنوبی) Umtata
اومسک Omsk
اومفاله(در افسانه‌های یونان) Omphale
اوملاوت (در دستور زبان) umlaut
اوموتا Omuta
*اومه (شهر، در ایرلند شمالی) Omagh
اومها Omaha
اومی Omei
اونتاریو Ontario
اونتروالدن Unterwalden
*اوندوراس Honduras
اونزویل Évansville
اونس (مقیاس وزن) ounce
اونستن Evanston
اونس سیال (مقیاس ظرفیت) fluid ounce
آونگ pendulum
اونگا؛ آنگا (روسی) Onega
*اونگوار Ungvár
اونیتاریانیسم Unitarianism
اونیفورمیسم (در زمینشناسی) uniformism
اونیکورنیس (جانور افسانه‌ای) unicorn
اونیمک Unimak
*اووئا Ouvea
اوورا Évora
اوورایسل Overijssel; Overyssel

اوورتور (در موسیقی) overture
اوورنی Auvergne
آووست (پرنده‌ی آبچر) avocet
آووکادو avocado
اوون ستنلی Owen Stanley
اوویدو Oviedo
اوهام عظمت (در روانشناسی) grandeur delusion
اوهایو Ohio
آوه ماریا Ave Maria
*اویان Évian
*اویان-ل-بن Évian-les-Bains
آویانندا Avellaneda
اویپشت Ujpest
اویپن Eupen
اویتسیلوپوچتلی (خدای جنگ آزتکها) Huitzilopochtli
آویرو Aveiro
اویستر بی Oyster Bay
اویش؛* آویز Aviz
اویغورها Uigurs; Uighurs
آویلا Avila
اوینوفه (در اساطیر یونان) Oenone
آوینیون Avignon
*اویویدک Újvidék
اهرام pyramids
آهک lime
آهکدهی liming
آهکرس (فنس) marl
آهک زنده quicklime
آهک مرده slaked lime
اهلی کردن domestication
اهم (واحد مقاومت برقی) ohm
آهن iron
آهنربای برقی electromagnet
آهن سفید galvanized iron
*آهن شمش ingot iron
آهنکروم ferrochrome
*آهنگسازان ششگانه؛ *گروه شش‌نفری Six(the); Groupe de six (فنس)
آهن مرداب bog iron ore
آهنمنگنز ferromanganese
آهن ورزیده wrought iron
آی (شاخابه) Ij ; y
آیاس (در افسانه‌های یونانی) Ajax
ایاصوفیه؛ آیاصوفیه Hagia Sophia; Santa Sophia
آیاکوچو Ayacucho
آیاکوس (در اساطیر یونان) Aeacus
ایالات اطلس میانه Middle Atlantic States
ایالات اقیانوس آرام Pacific States
ایالات برده‌دار(در تاریخ کشت) Slave States
ایالات پاپی Papal States
ایالات چمنی Prairie Provinces; Prairie States
ایالات کرانه‌ای Maritime Provinces
ایالات متحده؛ ایالات متحده‌ی هلند United Provinces

ایالات مرزی Border States
ایالات مرکزی و برار Central Provinces and Berar
ایالات مؤتلفه‌ی امریکا Confederate States of America
ایالت آزاد (در تاریخ کشت) Free State
ایالت روحانی ecclesiastical province
*ایالت غربی Western Province
ایامپو Illampú
ایباگه Ibagué
ایبری، شبه جزیره‌ی Iberian Peninsula
ایبریا Iberia
ایبریا، دروازه‌ی Iberian Gates
ایبریان Iberians
*ایبو (گروه نژادی) Ibo
آی.بی.ام. IBM
ایبیس ibis
ایپر Ypres
*ایپریت yperite
ایپسوس Ipsus
ایپسویچ Ipswich
ایپکا ipecac
*ایپو (شهر) Ipoh
ایپیرانگا Ipiranga; Ypiranga
*ایپین Ipin
ایتاکا Ithaca
ایتالیا Italy
ایتالیا، جنگهای Italian Wars
ایتالیائی، زبان Italian language
ایتالیک، زبانهای Italic languages
ایتربیوم ytterbium
ایتریوم yttrium
آیتسکا Itasca
ایتسوکوشیما Itsuku-shima
ایتن Eton
آیتولیا Aetolia
ایثکا Ithaca
*ایچل Içel
ایچانگ Ichang; I-ch'ang
اید (در بیسکاتالیز) id
ایدا Ida
ایدآلیسم idealism
آیداهو Idaho
آیدر Eider
ئیدرات hydrate
ئیدراتهای کربون carbohydrates
*ئیدرازین hydrazine
*ئیدروپونیک hydroponics
*ئیدروتراپی hydrotherapy
ئیدرودینامیک hydrodynamics
ئیدرور hydride
ئیدروژن hydrogen
ئیدروژندهی hydrogenation
ئیدروستاتیک hydrostatics
ئیدروسفر hydrosphere
ئیدروکربورها hydrocarbons
*ئیدروکسیپرولین hydroxyproline
ئیدروکسید hydroxide
*ئیدروکسیلیزین hydroxylysine

*ایدرولوژی؛ *آبشناسی hyrology
ئیدرولیز hydrolysis
ئیدرولیک hydraulics
ایدک Adak
آیدلوایلد Idlewilde
آیدوئی Aedui
ایدومنئوس (در افسانه‌های یونان) Idomeneus
آیدیلیس Aedile
ایذالگو Hidalgo
*ایراپواتو Irapuato
ایراوادی Irrawaddy
ایرتیش Irtysh; Irtish
ایردانتیسم irredentism
ایرشر Ayrshire
ایرکوتسک Irkutsk
ایرلند؛ آیرلند Ireland
ایرلند جدید New Ireland
ایرلند شمالی Northern Ireland
ایرلندی، زبان Irish language
ایرلندیان متحد United Irishmen
ایروان Erivan
ایروکوی، اتحادیه‌ی Iroquois
ایری Erie
ایریدیوم iridium
ایریس (در دین یونان) Iris
*ایزار (رود، آلمان) Isar
ایزر (رود، فرانسه) Yser
ایزر (ولایت، فرانسه) Isère
*آیزرنس‌تور Eisernes Tor
ایزلینگتن Islington
آیزناخ Eisenach
آیزنشتات Eisenstadt
*ایزوپرن isoprene
ایزوتروپ isotropic
ایزوتوپ isotope
ایزوشیچیتو Izu-Shichito
*ایزوگامت isogamete
*ایزولوسین isoleucine
ایزومر isomer
ایزومورف isomorphe
ایزونتسو Isonzo
ایژفسک Izhevsk
آیسبرگ iceberg
ایستاسیوائل Ixtacihuatl
ایستانبرق electrostatics
*ایست اند (کوی، لندن) Eeast End
ایستبورن Eastbourne
ایستر Easter
ایستریا Istria
ایست ریور East River
ایست سنت لویس East Saint Louis
ایست شیکاگو East Chicage
*ایستگاه فضائی space station
ایست لوذین East Lothian
*ایست هم East Ham
ایسکیا Ischia
آیسل Ijssel; yssel
آیسلبن Eisleben
آیسلمر Ijsselmeer

ایسلند؛ آیسلند Iceland
ایسوریا Isauria
ایسوس Issus
ایسه Ise
آی. سی. ای. او. ICAO
ایسیس (در دین مصر قدیم) Isis
آیسیس (رود انگلستان) Isis
ایسیک کول Issyk Kul
ایشل؛ باد ایشل (Bad) Ischl
*ایشیکاری Ishikari
آیفل Eifel
ایفل، برج Eiffel Tower
ایفنی Ifni
ایفود ephod
*ایفه (شهر، نیجریه) Ife
ایفیگنیا (در افسانه‌های یونان)؛ ایفیژنی Iphigenia
*ایکائو ICAO
ایکاروس (در اساطیر یونان)؛ *ایکاروس (از سیارکها) Icarus
ایکالمکیل Icolmkill
ایکر (واحد مساحت) acre
ایکسیون(در اساطیر یونان) Ixion
ایکونوسکوپ iconoscope
ایکیتوس Iquitos
آی. کیو. I. Q.
آیگئوس (شاه داستانی) Aegeus
ایگدراسیل (در اساطیر نوردی) Yggdrasill
ایگلو igloo
ایگواسو، آبشار Iguassu Falls
ایگوان iguana
آیگوس پوتاموس Aegospotamos
ایگوویوم، الواح Iguvine Tables
آیگیس (در افسانه‌های یونانی) aegis
آیگیستوس (در افسانه‌های یونانی) Aegisthus
آیگینا Aegina
آیگینیالی، مرمرهای Aeginetan
آیلاو Eylau
آیل آو ایلی Isle of Ely
*آیل آو من ~ ~ Man
*آیل آو وایت ~ ~ Wight
*ایل‌ـاـویلن Ile-et-Vilaine
ایل دو دیابل Ile du Diable
ایل دو سالو Îles du Salut
ایل‌ـدوـفرانس Île-de-France
*ایل دو لا دزولاسیون Iles de la Déso-lation (نف)
*ایل دو وان Îles du Vent
ایلزبری Aylesbury
*ایل سو لو وان Îles sous le Vent
*ایلفرد Ilford
ایلمن ilmen
*ایلو ILO
ایلوئیلو Iloilo
ایلومیناتی Illuminati
*ایلوزیونیسم illusionism
ایلون Aijalon
ایله؛ ایلا Elath
آیلی Islay

ایلی	Ely	*آیین آرمینیوس	Armnianism	vents contre-alizés (فـ)	بادهای کنترآلیزه
ایلیاد	Iliad	آیینهای مقدس	sacraments	monsoon	بادهای موسمی
*ایلیئوس (شهر، برزیل)	Ilhéus			counter trade winds; anti-trades	بادهای واسامان
ایلیریا	Illyria	ب		Bad Homburg (شهر آلمان)	*باد هومبورگ
*ایلینگ (کوی، لندن)	Ealing	*با (در دین قدیم مصر)	ba	Badajoz	باذاخوث
ایلینوا؛ ایلینوی	Illinois	بئارن	Béarn	Badalona	*باذالونا
ایلینیوم	illinium	بائوباب	baobab	bar (واحد فشار)	بار
آیمارا	Aymara	بائیا	Baia	piezoelectricity	بارابرق
ایماژیستها	imagists	*بائیا بلانکا	Bahia Blanka	piezoelectric effect	*بارابرقی، اثر
ایمپالا	impala	باب؛ تنگه	channel; sound; strait	barracuda	باراکودا
*ایمپهل	Imphal	*بابرویسک	Bobruysk	electronic charge	بار الکترونی
ایمپیریال، دره‌ی	Imperial	بابل	Babel; Babylon; Babylonia	rain	باران
ایمز	Ames	باب المندب	Bab el Mandeb	blood rain	باران سرخ
ایمنی؛ مصونیت	immunity	بابون	baboon	orographic rain	باران کوهزاد
*آیموییدن	Ijmuiden	بابیت، آلیاژ	babbitt metal	Barranquilla	بارانکیا
آیمیلیا ویا	Aemilian Way	باپتیستها	Baptists	Baranof	بارانوف، جزیره‌ی
این	Inn	باتاآن	Bataan	Baranovichi	*بارانوویچی
اینترلاکن	Interlaken	*باتانگاس	Batangas	fertility rites	بارآوری، شعائر
*اینچ (واحد درازا)	inch	باتاو، جمهوری	Batavian Republic	Barbados	باربادوز
*اینچون (شهر، کره‌ی جنوبی)	Inchon	باتاویا	Batavia	charge	بار برقی
ایندپندنس	Independence	باتری	(electric) battery	Barbizon school	باربیزون، مکتب
ایندرا (در دین ودائی)	Indra	باتلاق	swamp	Bargello	بارجلو
ایندور	Indore	باتنبرگ	Battenberg	Barre des Ecrins	بار دز/اکرن
آیندهوون	Eindhoven	باتنی، خلیج	Botany Bay	Bardo (Le)	باردو
ایندیانا	Indiana	باتیستها؛ باپتیستها	Baptists	extender	بار رنگ
ایندیاناپلیس	Indianapolis	*باتیسفر	batysphere	river load	بار رود
*اینرسی	inertia	*باتیسکاف	batyscaph	Beersheba	بئر سبع؛ بئر شبع
آینزیدلن	Einsiedeln	باث	Bath	Barcelona	بارسلون
اینسبروک	Innsbruck	باجه	Bajah	rainfall	بارش
اینشتینیوم	einsteinium	*باخا کالیفرنیا	Baja California	Beersheba	بئر شبع؛ بئر سبع
اینکا	Inca	باد	wind	pluviometer;rain gauge	بارشسنج
اینکرمان	Inkerman	بادبان	sail	hyetograph	بارشنگار
اینکونابولا	incunabula	بادبان‌ماهی	sailfish	Berks	بارکس
اینگرمانلند	Ingermanland	بادپناه	leeward	Berkshire	بارکشر
اینگولشتات	Ingolstadt	بادرفت	loess	Barquisimeto	بارکیسیمتو
آینو	Ainu	بادرنج؛ بادرنگ	citron	Barking	*بارکینگ (کوی، لندن)
اینورنس	Inverness	بادزد	squall	Bar-le-Duc	بارلودوک
اینورنس‌شر	Inverness-shire	باد سرخ	erysipelas	Barmen	بارمن
*آینوس (ردد)	Aenus	بادسنج	anemometer	barn	*بارن (در فیزیک)
آینه	mirror	بادشکن (در اصطلاح داروسازی)	carminative	Bas-Rhin	بارن
اینیسفیل	Inisfail	باد غالب	prevailing wind	Barnaul	*بارناول (شهر، تبشـ)
ایوانووو	Ivanovo	باد گودسبرگ	Bad Godesberg	Barnett	*بارنت (کوی، لندن)
ایوتو	Yvetot	بادگیر	windward	Barents Sea	بارنتس، دریای
آیوتهایا	Ayutthaya; Ayuthia	*بادمین	Bodmin	Barnsley	*بارنزلی (شهر، لندن)
ایورئا	Ivrea	بادن	Baden	borough	بارو
ایوری‌لا‌باتای	Ivry-la-Bataille	باد ناوهایم	Bad Nauheim	powder	باروت
ایوشم	Evesham	بادن‌بادن	Baden-Baden	Baroda	بارودا؛ پرودە
آیولوس (در اساطیر)	Aeolus	بادن‌بای‌وین	Baden-bei-Wien	baroque	باروک (سبکی در معماری و موسیقی)
آیولیا	Aeolia	بادنقش	windrose	barograph	باروگراف
آیولیس	Aeolis	بادنگار	anemograph	barometer	بارومتر
*ایولین	Yvelines	بادنگاشت	anemogram	municipal borough	*باروی بلدی
آیولیها	Aeolians	بادنما	wind vane	Bari	*باری (شهر)
ایون	Avon	بادن‌وورتمبرگ	Baden-württemberg	barye	باری (واحد فشار)
آیونا	Iona	بادهای آلیزه	vents alizés (فـ)	Bari delle Puglie	*باری دله پولیه
آیووا	Iowa	بادهای بسامان	trade winds	barite; barytes	باریت
ایوو جیما	Iwo Jima	بادهای تنجیده	stowed ~	Barito	باریتو
ایویثا	Iviza	بادهای چهلگان	roaring forties	barytone	باریتون
ایویگتوت	Ivigtut	*بادهای غرب وزان	westerlies		
ایمیانی	Illimani	بادهای قطبی	polar winds		

*باریسانتری (فنـ)	baricentrique
باریلی	Bareilly
باریوم	barium
باز (در اصطلاح شیمی)	base
بازار سهام پیاده‌رو	curb market
*بازار مشترک	Common Market
بازار مکاره	fair
بازافسرد	regelation
بازالت	basalt
بازپخت	annealing
*بازتافت	reradiation
بازداده	output
بازده	input
بازرگانان ماجراجو	Merchants Adventurers
بازگشت خاندان استوارت (در تاریخ انگلستان)	Restoration
بازگشت خاندان بوربون (در تاریخ فرانسه)	Restauration (فنـ)
*بازماند	remanance
بازل	Basel
بازورث	Bosworth
بازه (در اصطلاح ریاضیات)	interval
بازیلیکاتا	Basilicata
*بازیها، نظریه‌ی	games,theory of
باس (در اصطلاح موسیقی)	bass
باس، تنگه‌ی	Bass
باسانو	Bassano
*باسانو دل گراپا (شهر، ایتالیا)	Bassano del Grappa
باس-پیرنه	Basses-Pyrénées
باستانشناسی	archaeology
باس-تر	Basse-Terre
باستر	Basseterre
باستونی	Bastogne
باستیا	Bastia
باستیل	Bastille
باسزالپ	Basses-Alpes
باسک، ایالات	Basque Provinces
*باسکتبال؛ *بسکتبال	basket ball
باسکها	Basques
باسوتو	Basuto
باسوتولند	Basutoland
باسون (از سازهای بادی) (فنـ)	basson
*باسون مضاعف (از سازهای بادی)	contra-basson
*باسیلان	Basilan
باسیلیان؛ *راهبان باسیلی	Basilian monks
باشان (در کشمة)	Bashan
باشقیرستان	Bashkir
باصر	Bezer
باطوم	Batum
باغچه‌سرای	Bakhchisarai
باغ سنگستانی	rock garden
*باغشهر	garden city
باغ نباتات؛ باغ گیاهان	botanic garden
باغ وحش	zoological garden
*بافت (در اصطلاح سنگ‌شناسی)	texture
*بافتمردگی	necrosis

بافن، جزیره‌ی	Baffin Island
بافن، خلیج	~ Bay
باکانالیا (در دین روم)	Bacchanalia
باکانت‌ها (در دینهای یونان و روم)	Bacchantes
باکتریخوار	bacteriophage
باکتریها	bacteria
*باکتریهای آئروبیک	aerobic bacteria
باکتریهای ازتی	nitrogen-fixing bacteria
*باکتریهای آنروبیک	anerobic bacteria
باکتریهای شوره‌زا	nitrifying bacteria
باکس	Bucks
باکسار	Baxar; Buxar
*باکسبرگ (شهر، افریقای جنوبی)	Boksburg
باکو	Baku
*باکوانگا (شهر، زئیر)	Bakwanga
باکوس (در اساطیر یونان و روم)	Bacchus
باکینگم	Buckingham
باکینگم، کاخ	~ Palace
باکینگم‌شر	Buckinghamshire
باگاتل (در موسیقی)	bagatelle (فنـ)
*باگاس	bagasse
باگراتیونوفسک (شهر، تاجیکستان)	Bagration-novsk
باگیو	Baguio
بال	Bâle (فنـ)
بال	whale
بالئار، جزایر	Balearic Islands
بالابر	elevator
بالاتون	Balaton
بالاسنج	cathetometer
بالاکلاوا	Balaklava
بالالایکا	balalaika
بالبوآ	Balboa
بالت؛ باله	ballet
بالتیک، دریای	Baltic Sea
بالتیمور	Baltimore
بالخاش	Balkhash
بالدر (در اساطیر نوردی)	Balder
بالکان، شبه جزیره‌ی	Balkan Peninsula
بالکان،کوههای	~ Mountains
بالکسیر؛ بالیکسری	Balikesir
بالون	Balloon
*بالون خبرگیر	pilot balloon
باله (در ماهیها)	fin
باله؛ بالت	ballet
بالی	Bali
*باماکو	Bamako
بامبرگ	Bamberg
*بامو	Bhamo
بانات	Banat
*بانات طمشوار	Banat of Temesvar
بانتو	Bantu
بانجا لوکا	Banja Luka
بانجو؛ بانژو (از سازهای زهی)	banjo
*بانجول	Banjul
باندا	Banda
باندا اورینتال	Banda Oriental
باند ستریت	Bond Street

باندونگ	Bandung
بانژو؛ بانجو (از سازهای زهی)	banjo
بانکا	Bangka ; Banka
بانک انگلستان	Bank of England
بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه	International Bank for Reconstruction and Development
بانک پستی پس‌انداز	postal savings bank
بانک جهانی	World Bank
بانکداری	banking
بانکوک	Bangkok
بانگوئولو	Bangweulu
*بانگی	Bangui
*بانیا لوکا؛ بانجا لوکا	Banja Luka
باواریا	Bavaria
باواریا، جنگ جانشینی	War of the Bavarian Succession
باوتسن	Bautzen
بئوسی	Boeotia
باونتی	Bounty
باوهاوس	Bauhaus
باهاما، جزایر	Bahama Islands
باهیا	Bahia
باهیا بلانکا	Bahía Blanka
بایا	Baia
*بایامو (شهر، کوبا)	Bayamo
بایروید	Bayreuth
بایکال	Baikal
بایلن	Bailén
بایو	Bayeux
بایون	Bayonne
*ببینگتن	Bebington
بتاترون	betatron
*بتای صلیب جنوبی	β Crucis
*بتای قنطورس	β Centauri
بترسی	Battersea
بتل	Battle
بتل کریک	~ Creek
*بتل‌هاربر	~ Harbour
بتن؛ بتون	cement
بتن روژ	Baton Rouge
بتون؛ بتن	cement
*بثرست (شهر، گامبیا)	Bathurst
بثلهم	Bethlehem
بجایه؛ بوژی	Bougie
بچوانالند	Bechuanaland
بچه‌سرا	nursery school
بحر احمر	Red Sea
بحر الجزایر	Aegean Sea
بحرالمیت	Dead Sea
بحر المیت، طومارهای	~ ~ Scrolls
بخارست	Bucharest
بخار فراتافته	superheated steam
بخاری	stove
بخش کولومبیا	District of Columbia
بدبوم	bad lands
*بدخشان کوهستانی	Mountain Badakhshan
بدفرد	Bedford

بدفردشر Bedfordshire
بدل‌چینی faience
بدلم Bedlam
بدلو، جزیره‌ی Bedloe's Island
*بدینگتن Beddington
برائیلا Brăila
برابان؛ برابانت Brabant
برات Berat
براتسا Brazza
براتیسلاوا Bratislava
براچ Brač
برازاویل Brazzaville
برازیلیا Brasília
براشوو Brasov
براگا Braga
براگانزا Braganza; Braganca
*براملی؛ *برواملی Bromley
براندنبورگ Brandenburg
براندنبورگ‌آن‌در‌هافل Brandenburg-an-der-Havel
برانشی gill
برانکس Bronx
براور (در هواپیمائی) lift
براونزویل Brownsville
بروانی، حرکت Brownian movement (motion)
براهماپوترا Brahmaputra
براهوئی Brahui
برایت، بیماری Bright disease
برایتن Brighton
برایتنفلد Breitenfeld
برایسگاو Breisgau
بربر، ممالک Barbary States
*بربرا Berbera
بربرها Berbers
برتانی (فنس) Brittany; Bretagne
برتانی، جنگ جانشینی War of Breton Succession
برتانیی؛ برتون (فنس) Breton (فنس)
برتن وودز، کنفرانس Bretton Woods
برتون؛ برتانیی Breton (فنس)
برتینیی، پیمان Brétigny
برتیون، روش Bertillon system
برج (در منطقة البروج) sign (of zodiac)
برجسته‌نما stereoscope
برچتسگادن؛ برشتسگادن Berchtesgaden
*برچه (در گیاهشناسی) carpel
بردا Breda
بردا، اعلامیه‌ای ~ , Declaration of
بردا، پیمان ~ , Treaty of
بردا، سازش ~ , Compromise of
بردفرد Bradford
بردگان فراری، قوانین (در تاریخ کشمة) fugitive slave laws
بردگی slavery
برزخ (در اصطلاح جغرافیا) isthmus
برزخ قدیس پاتریکیوس Saint Patrick's Purgatory
برزس Brazos

برزش Bedfordshire
برزیل faience
برزینا Bedlam
برس Bedloe's Island
برسانونه Beddington
برست Brăila
برست لیتوفسک، پیمان Brabant
برسلاو Berat
برسوز (اثر موسیقی) Brazza
برشا Bratislava
برشاوش (در نجوم) Brač
*برشتسگادن Brazzaville
برش زرین (در ریاضیات) Golden Section
برف snow
برف بادآورد snowdrift
برفپهنه snowfield
برفساب nivation
برفمرز snowline
برق (تخلیه‌ی برق به شکل جرقه) lightning
برق electricity
برقاشیمی electrochemistry
برقاطیس electromagnetism
برقرانی electromotive force
برقش electrification
*برقشکن circuit breaker
*برقظرفیت electrovalence
برقگیر lightning rod
برق وارانی counter-electromotive force; back e. f.
برقیدن electrify; electrize
*برکپن (شهر، افریقای جنوبی) Brakpan
برکلی Berkeley
برکلیوم berkelium
برکمستد Berkham(p)stead
برکن Brecon
برکناک Brecknock
برکناک‌شر Brecknockshire
برکنهد Birkenhead
برگ (دوکنشین سابق آلمان) Berg
برگ (در گیاهان) leaf
برگامو Bergamo
*برگردان تمثیلی‌به‌رقمی (در حسابگر) analog-to-digital converter
*برگردان رقمی‌به‌تمثیلی (در حسابگر) digital-to-analog converter
برگزینندگان (در تاریخ امپراطوری مقدس روم) electors
برگن Bergen
برگن اوپ زوم Bergen op Zoom
*برگنتس Bregenz
*برگه (در گیاهشناسی) bract
برلین؛ برلن Berlin
*برلین، دیوار Berlin Wall
برلین، فرمان Berlin Decree
برلین، کنگره‌ی Congress of Berlin
برلینگتن Burlington
برلینگیم، پیمان Burlingame
برمرهافن Bremerhaven
برمن Bremen

manipulation *برمندزی Bermondsey
Brazil برمودا Bermuda
Berezina برمه، اتحادیه‌ی Burma, Union of
Bresse برمینگم Birmingham
Bressanone برن Bern
Brest برنامه‌ی امنیت متقابل Mutual Security Program
Brest-Litovsk *برنت (کوی، لندن) Brent
Breslau برنتفرد Brantford
berceuse (فنس) برنتفرد اند چیزیک Brentford and Chiswick
Brescia برنج (نوعی آلیاژ) brass
Perseus برندن Brandon
Berchtesgaden brandy برندی
Golden Section برندیواین Brandywine
snow برنر،گردنه‌ی Brenner Pass
snowdrift برنو Brno
snowfield برنوئی، اصل Bernoulli's principle
nivation برنهاد aggradation
snowline برنینا Bernina
lightning برو، رأس Barrow, Point
electricity برو-این-فرنس Barrow-in-Furness
electrochemistry بروتیوم Bruttium
electromagnetism بروذز the Broads
electromotive force برودوی Broadway
electrification بروژ Bruges
circuit breaker بروسلوز؛ تب مالت brucellosis
electrovalence *بروشانتیت brochantite
lightning rod بروک، مزرعه‌ی Brook Farm
counter-electromotive force; back e. f. بروکسل Brussels
electrify; electrize بروکلین Brooklyn
*برکپن (شهر، افریقای جنوبی) Brakpan بروکن Brocken
Berkeley بروکن هیل Broken Hill
berkelium *بروکه Brücke
Berkham(p)stead بروکهیون Brookhaven
Brecon برومر bromine
Brecknock برومر Brumaire
Brecknockshire برومور bromide
Birkenhead *برونبر (در میوه) epicarp
Berg برونبوم enclave
leaf *برونخودی objective
Bergamo *برونزا extrinsic
*برگردان تمثیلی‌به‌رقمی (در حسابگر) برونزد outcrop
analog-to-digital converter برونسویک Brunswick
*برگردان رقمی‌به‌تمثیلی (در حسابگر) برونسویک جدید New Brunswick
digital-to-analog converter برونشیت؛ برنشیت bronchitis
برگزینندگان (در تاریخ امپراطوری مقدس روم) *برونکره exosphere
electors برون‌کهکشانها extragalaxies
Bergen برونگانی exogamy
برگن اوپ زوم Bergen op Zoom برونگرائی extroversion
*برگنتس Bregenz برونهشته (در زمینشناسی) outlier
*برگه (در گیاهشناسی) bract برونی Brunei
برلین؛ برلن Berlin برونیابی extrapolation
*برلین، دیوار Berlin Wall برهان خلف reductio ad absurdum
برلین، فرمان Berlin Decree برهما Brahma
برلین، کنگره‌ی Congress of Berlin برهنگی (در زمینشناسی) denudation
برلینگتن Burlington بری (شهر) Barry
برلینگیم، پیمان Burlingame بری (ناحیه، فرانسه) Brie
برمرهافن Bremerhaven بری (ناحیه و ایالت سابق) Berry
برمن Bremen

بریارئوس (در دین یونان) Briareus
بریانسک Bryansk
بریبری beriberi
بریتانیا Britain
بریتانیای جدید New Britain
بریتانیای کبیر Great ~
بریتانیک، دایرةالمعارف؛ دایرةالمعارف بریتانیکا Britannica
بریتونیک (از زبانهای هند واروپائی) Brythonic
بریج bridge
بریجپورت Bridgeport
بریجتاون Bridgetown
بریزبن؛ بریسبان Brisbane
*بریسال Barisal
بریسبان؛ بریزبن Brisbane
بریستول؛ بریسل Bristol
بریستول، تنگه‌ی ~ Channel
*بریسل ~
بریک Berwick
*بریک‌اپان‌توید Berwick-upon-Tweed
بریک‌آن‌توید Berwick-on-Tweed
بریکسم Brixham
*بریکسن Brixen
*بریک‌شر Berwickshire
بریگ Brieg
بریگ و تاند Brigue and Tende
بریل beryl
بریل، بیماری Brill disease
بریلیوم beryllium
بریم؛ پریم (انگل) Perim
برین تراست Brain Trust
برینتری Braintree
بریندیزی Brindisi
*برینش (در مکانیک) shearing
برینگ (تنگه، جزیره و دریا) Bering
بریه Briey
بزانسون Besancon
*بزرگساز (در عکاسی) enlarger
*بزرگسازی (در عکاسی) enlarging
بزرگنمائی (در اورشناخت) magnification
بزوادا Bezwada
بزیه Béziers
بژا Béja
*بژک Brzeg
بس (از خدایان مصر قدیم) Bes
بسارابی Bessarabia
بسامد frequency
بسپاری polymerization
بستاب cofferdam
*بستاور (در عکاسی) shutter
بستر (در اصطلاح جغرافیا) bed
بستره (در اصطلاح زمینشناسی) bedding plane
بستن Boston
بستن خون clotting of blood
بستن کارخانه بروی کارگران lockout
*بسجمله؛ کثیر الجمله polynomial
بسفراوری mass production
*بسقنده‌ها polysaccharides
*بسکتبال basketball

بسکری Biskra
*بسگر ولتاژ voltage multiplier
بسمر، طریقه‌ی Bessemer
*بشار Béchar
*بشارت، عید Annunciation
بشم hoar frost
بشمه frost
بصری optic; optical
*بصل النخاع medulla oblongata
بطالیه Batalha
*بطانه zamaska
بطرک؛ بطریرک patriarch
بطری لید Leyden jar
بعل (نام عربیک از خدایان اقوام سامی) Baal
بعل زبوب ~ -zebub
بعل فغور (خدای محلی فنور) ~ -peor
بغازکوی؛ بوغازکوی Bogazkoy; Boghazkeui
بفین، جزیره‌ی Baffin Island
بقای انرژی conservation of energy
بک (دیری در فرانسه) Bec
*بکسلی Bexley
بکشچابا Bekescsaba
بگاردها Beghards
بگونیا begonia
بل (از واحدها) bel
بلارنی Blarney
بلاسکت، جزایر Blasket Islands
*بلاستولا blastula
بلاگووشچنسک Blagoveshchensk
بل‌آلیانس Belle-Alliance
*بلاوله رایتر Blaue Reiter
بل اوریزونته Belo Horizonte
بلاهای مصر Plagues of Egypt
بلت (تنگه، دریای بالتیک) Belt
بلرت Ballarat
بلروفون (در افسانه‌های یونانی) Bellerophon
بلزن Belsen
بلژها Belgae
بلژیک Belgium
بلغارستان Bulgaria
بلغارها Bulgars
بلغاری، زبان Bulgarian language
بلفاست Belfast
بلفور Belfort
بلکبرن Blackburn
بلک بلت Black Belt
*بلکستن (رود، کشمة) Blackstone
بلک کانتری Black Country
بلک هیلز Black Hills
بلکینگه Blekinge
بلگراد Belgrade
*بلگوروده Belgorod
بلگوروددنستروفسکی Belgorod-Dnestrovsky
بلم؛ *بلن Belém
بلمارل، کاخ Balmoral
*بلموپان Belmopan
*بلنتایر Blantyre

*بلند blend
بلندگو loudspeaker
بلو، جنگل Belleau Wood
بلوا Blois
بلوچیتریوم baluchitherium
بلور crystal
بلورشناسی crystallography
*بلوروار crystalloïde (فس)
بلوط چوب‌پنبه cork oak
بلوفیلدز Bluefields
بلوکسبرگ Blocksberg
بلوکهاوس blockhouse
بلومزبری Bloomsbury
بلومفونتین Bloemfontein
بلونا (در دین روم) Bellona
*بلیده (شهر، الجزایر) Blida
بلیز Belize
بلینتسونا Bellinzona
بلیندهایم Blindheim
بم (رزین یا صمغ درختان) balsam
*بم (در صورتشناخت) bass
بم اصلی (در موسیقی) ground bass
بمب اتمی atomic bomb
بمب ئیدروژنی hydrogen bomb
*بمب گرماسنجی bomb calorimeter
بن Bonn
بنارس Benares
بناگوشی mumps
بنبری Banbury
بنتری، خلیج Bantry Bay
بنتونیت bentonite
بنداب bar
بند آمدن زبان aphasia
بندپائیان Arthropods
بندر (نهر، تجشس) Bender
بندر port
*بندر سری بگاوان Bandar Seri Begawan
بندرگاه harbo(u)r
*بندری Bendery
*بند شیمیائی chemical bond
بندیکتیان Benedictines
بندیکتین benedictine
بندیگو Bendigo
بنزرت Bizerta
بنزن benzene
بنزول benzol
بنزی benthos
بنزین benzine
بنزوان benzoin;benjamin
بنفشر Banffshire
بنفشه فرنگی pansy
بنفیس (در نظام فئودالیته) benefice
بنکبرن Bannockburn
بنکساید Bankside
بنگال، خلیج Bengal, Bay of
بنگالور؛ *بنگلور Bangalore
بنگاله؛ بنگال Bengal
*بنگلادش Bengladesh
بنگور Bangor

Benelux	بنلوکس	Borghese Villa	بورگزه، ویلا	Bolsena	بولسنا		
Ben Nevis	بن نویس	Bürglen	بورگلن	Bolshevism	بولشویسم		
*Benue	*بنوئه	Burgenland	بورگنلاند	bolometer	*بولومتر		
Abbadides	بنو عباد	Burgos	بورگوس	Bologna	بولونیا		
Ammon	بنو عمون	Burgundy; Bourgogne (فنـ)	بورگونی	Boulogne-sur-Mer	بولونی-سور-مر		
Anakim	بنو عناق	Beverley	بورلی	Beaulieu, Edict of	*بولیو، فرمان		
Benevento	بنونتو	Beverly Hills	بورلی هیلز	Bolivia	بولیوی		
*Benoni	*بنونی	Borneo	بورنئو	habitat	بوم		
*Beni	*بنی، رود	North Borneo	بورنئوی شمالی	Boma	*بوما		
fundamentalism	بنیادپردازی	Bournemouth	بورنمث	Beaumont	بومانت		
*Benin	*بنین	Bornholm	بورنهولم	boomerang	بومرنگ		
Bow	بو	Borobudur	بوروبودور	mimicry	بومسانی		
boa	بوآ	Bordino	بورودینو	ecology	بومشناسی		
*bevatron	*بواترون	Borromean Islands	بورومئه، جزایر	aborigines	بومیان اصلی		
Bois de Boulogne	بوا دو بولونی	*Burundi	*بوروندی	Beaune	بون		
Boers	بوئرها	bourrée (فنـ)	بوره(نوعی رقص)	buna	*بونا (از انواع کائوچوی مصنوعی)		
hemorrhoids	بواسیر	borax	بوره	buna S	*بونا اس (از انواع کائوچوی مصنوعی)		
Bois-le-Duc	بوا-لو-دوک	Buryat	بوریات	buna N	*بونا ان (از انواع کائوچوی مصنوعی)		
Buenaventura	بوئناونتورا	Borinage	بوریناژ	Bona Dea	بونا دئا (الاهه‌ی رومی)		
Buenos Aires	بوئنوس آیرس	Buzau	بوزائو	Bonavista Bay	بوناویستا، خلیج		
*Bubastis (شهر باستانی، مصر)	*بوباستیس	École des Beaux-Arts (فنـ)	بوزار، مدرسه‌ی	Bundestag	بوندستاگ		
Byblos	بوبلوس			Bundesrat	بوندسرات		
*Bobigny	*بوبینیی	Beaujolais	بوژوله	Bône	بونه		
Bobbio	بوبیو	Bougie	بوژی	Bonin Islands	بونین، جزایر		
*butane	*بوتان	Beauce	بوس	Beauvais	بوه		
Bozen	بوتسن	osculating	*بوسان (در ریاضیات)	Bouvet	*بووه، جزیره‌ی		
*Botswana	*بوتسوانا	Bosphorus	بوسفور	Bouvines	بووین		
*Bootle	*بوتل	Boscoreale	بوسکورئاله	Bohemia	بوهم		
Bothnia, Gulf of	بوتنی، خلیج	Bosna	بوسنه	Bohemian Forest	بوهمی، جنگل		
botulism	بوتولیسم	Bosnia and Hercegovina	بوسنی و هرزگوین	Bohuslan	بوهوسلن		
crucible	بوته			Bohol	بوهول		
Boothia Peninsula	بوتیا، شبه جزیره‌ی	Bouches-du-Rhône	بوش-دو-رون	smell	*بویائی		
*Bujumbura	*بوجومبورا	Bushmen	بوشمنها	Boyacá	بویاکا		
Buchenwald	بوخنوالد	bushido	بوشیدو	Beuthen	بویتن		
Bochum	بوخوم	Buffalo (شهر)	بوفالو	Buitenzorg	بویتنزورگ		
Buddhism	بودا، آیین	buffalo (جانور)	بوفالو	Boise	بویزی		
Budapest	بوداپست	Beaufort Sea	بوفورت، دریای	boycott	بویکات		
*Bodaibo	*بودایبو	Bucaramanga	بوکارامانگا	Boyne	بوین		
Bodleian Library	بودلیان، کتابخانه‌ی	*Bukavu	*بوکاوو	Bouillon	بویون		
*Bodø	*بودو	Boxers	بوکسرها	Bhatpara	بهاتپارا		
Bodensee	بودنزه	bauxite	بوکسیت	spring	*بهار		
Budweis	بودوایس	Bucephalus	بوکفالوس	Bahawalpur	بهاولپور		
Buddh Gaya	بوده گایا	Bukovina	بوکووینا	mentat hygiene	بهداشت روانی		
boron (عنصر شیمیائی)	بور	Buckingham Palace	بوکینگهام، کاخ	Bharatpur	بهرتپور		
*Bourg (شهر)	*بور	Bug	بوگ	avalanche	بهمن		
Boreas (در افسانه‌های یونانی)	بورئاس	Buganda	بوگاندا	Bhopal	بهوپال		
Bourbonnais	بوربونه	Bougainville	بوگنویل	Bhutan	بهوتان		
(The) Border	بوردر	Bogotá	بوگوتا	Bhuaneswar	بهووانشوار		
Bordeaux	بوردو	Bogor	بوگور	Bhilainagar	*بهیلاینگر		
Bourges	بورژ	Bogomils	بوگومیلها	Bhils	بهیلها		
bourgeois	بورژوا	Bolan; Bholan	بولان، گردنه‌ی	Biarritz	بیاریتس؛ بیاریتز (فنـ)		
bourgeoisie	بورژوازی	Beveland	بولاند	Biafra	*بیافرا		
Bourget (دریاچه)	بورژه	Bollandists	بولاندیها	Biafra, Bight of	*بیافزا، خلیج		
Bourget, Le	بورژه، لو	Bolzano	بولتسانو	Bialystok	بیالیستوک		
stock exchange	بورس	Bolton	بولتن	Bibracte	بیبراکته		
Borstal system	بورستل، روش	Bolton-le-Moors	*بولتن-له-مورز	Jerusalem	بیت المقدس		
*Bourg-en-Bresse	*بورگانبرس	bulldog	بولداگ	Bethel	بیت ایل؛ بیت ئیل		
Burgas	بورگاس	Bull Run	بول ران	Bethesda	بیت حسدا		
Bourg-en-Bresse	بورگ-آن-برس	bolero (نوعی رقص)	بولرو	Beth-shan	بیت شان		

بیت صیدا Bethsaida
بیت عبره Bethabara
بیت عنیا Bethany
بیت لحم Bethlehem
*بیتولا Bitola
بیتولی Bitolj
بیتینیا Bithynia
بی. تی. یو. B.T.U.
بیحسی (در اصطلاح پزشکی) anesthesia
بید clothes moth
بیداری عظیم Great Awakening
بیدرمایر (سبکی در معماری) Biedermeier
بیدستر beaver
بیدگوشج Bydgoszcz
*بیرا (شهر، موزامبیک)؛ بیرا (ایالت تاریخی) Beira
بیرق ستاره‌نشان Star-spangled Banner
بیرمنگام Birmingham
بیروبیجان Birobidzhan
بیریه Beroea
بیزانس، امپراطوری Byzantine Empire
بیزمارک Bismrck
بیزون bison
*بیساو Bissau
بیسایاس Bisayas
بیسبال baseball
بیست و یک درخواست (در تاریخ ژاپن) Twenty-one Demands
بیسکی، خلیج Biscay, Bay of
بیسموت bismuth
بی سیتی Bay City
بیشکل (در اصطلاح شیمی و معدنشناسی) amorphous
بیشه‌گردان مسلح Bushrangers
بیشینه maximum
بیضی ellipse
بیضیوار ellipsoid
بیطرفی (در قوانین بین‌الملل) neutrality
بیطرفی مسلح (در حقوق بین‌المللی) armed neutrality
بیفئیترز Beefeaters
بیکر، جزیره‌ی Baker Island
بیکربونات bicarbonate
بیکن beacon
*بیکن رادیوئی radio beacon
*بیکن رادیوئی امتدادنما ~ range beacon
بیکینی Bikini
بیگ بن Big Ben
*بیگ ریور Big River
بیگهورن Bighorn
بیل Biel
*بیلا (از ستاره‌های دنباله‌دار) Biela
بیلاروسیا Belorussia
بیلاسپور Bilaspur
بیلاکسی Biloxi
*بیلا هورا Bilá Hora
بیلبائو Bilbao
*بیلسکو-بیالا Bielsko-Biala
بیلفلد Bielefeld

بیله‌ی حقوق Bill of Rights
بیلیارد billiards
بیلینگزگیت Billingsgate
بیلینی (در ادبیات روسی) Bylini
بیلیون billion
*بیماری پارکینسن parkinson's disease
بیماری خواب sleeping sickness
بیماریهای روانی، درمان psychiatry
بیماریهای زهروی venereal diseases
بیماریهای شغلی occupational diseases
بیماریهای عفونی ~ infectious
بیماریهای مسری ~ contagious
بیماریهای واگیردار ~ communicable
بیمه insurance;assurance
بیمهرگان invertebrates
بین، دریاچه‌ی Bienne
بین‌الملل (به عنوان اسم خاص) International
بین النهرین Mesopotamia
بینگمتن Binghamton
بینگن Bingen
بینهایت (در اصطلاح ریاضیات) infinity
*بینهایتیک (در ریاضیات) infinitesimal
*بینهایتیک، حساب differential calculus
بیوا Biwa
بیو-بیو Bío-Bío
بیوت Butte
بیوت‌شر Buteshire
*بیوتیت biotite
*بیور (شهر، فرانسه) Bièvres
بیور، جزیره Beaver
*بیوزنی weightlessness
*بیوگرافی biography
بیون Bayonne

پ

پاش pH
پاگوموتو Paumotu
*پائیز autumn
پابرسران Cephalopoda
پاپ pope
پاپئته Papeete
*پاپریکا paprika
پاپوا Papua
*پاپوا گینه‌ی جدید ~ New Guinea
پاپیروس papyrus
پاتاکت Pawtucket
پاتاگونیا Patagonia
پاتان Patan
پاتسی، توطئه‌ی Pazzi conspiracy
پاتراس Patras
پاتروکلوس (در افسانه‌های یونان) Patroclus
پاتریز (the) Potteries
پاتریسین patrician
پاتسیناکها Patzinaks
پاتموس Patmos
پاتنا Patna
پاته Patay
پاتیالا Patiala

پاچوکا Pachuca
پاچولی Patchouli
*پادانگ Padang
پادتن antibody
پادربورن Paderborn
پادشاهان، کتاب (از کتابهای عهد) Kings
پادشاهی دوگانه Dual Monarchy
پادگان آهنین Iron Guard
پادگن antigen
پادوا Padua
پاـدوـکاله (ولایت، فرانسه) Pas-de-Calais
پا دو کاله (تنگه) Pas de Calais
پادولیا Podolia
*پارابلوم parabellum
*پاراتیفوئید paratyphoid
پاراسمپاتیک، سلسله‌ی اعصاب para-sympathetic nervous system
پاراشوت parachute
پارافین paraffin(e)
پاراگه؛ پاراگوای Paraguay
پارامتر parameter
پارانا Paraná
پارانویا paranoia
پارائیبا Paraíba; parahiba
*پارائیبا دو سول paraíba (do Sul)
پارت Parthia
*پارتنوپائوس Parthenopaeus
پارتنوپی، جمهوری Parthenopean Republic
پارتنوژنز (فسـ) parthenogenesis
پارتنون Parthenon
پارسک (واحد برای فواصل کیهانی) parsec
پارشمن parchment
پارکا (از الاهگان رومی) Parcae
پارک رینج Park Range
*پارل Paarl
پارلمان parliament
پارلمان (در تاریخ فرانسه) Parlement
پارلمنت (در بریتانیای کبیر) Parliament
پارلمنت خوب (در تاریخ انگلستان) Good Parliament
پارلمنت دنباله (در تاریخ انگلستان) Rump Parliament
پارلمنت دیوانه (در تاریخ انگلستان) Mad Parliament
پارلمنت طویل Long Parliament
پارلمنت فاسد (در تاریخ انگلستان) Addled Parliament
پارلمنت کوتاه (در تاریخ انگلستان) Short Parliament
پارما Parma
پارنائیبا Paranaíba; parnaíba
پارناسوس Parnassus
پارناسیان Parnassians
پاروپامیسوس Paropamisus
پاروس Paros
*پاروماهی paddlefish
پاره‌لوـمونیال Paray-le-Monial
پاریا pariah

Paria, Gulf of	پاریا، خلیج	Pamphylia	پامفولیا
Paris	پاریس (شهر)؛ پاریس (در افسانه‌های یونانی)	Pamir(s)	پامیر
Paricutín	پاریکوتین	Pan	پان (در دین یونان)
Pasadena	پازادنا؛ پاسادنا	Paneas	*پانئاس
Pasargadae	پاسارگادای	Panama	پاناما
Passarowitz	پاساروویتس	Panama Canal Zone	پاناما، منطقه‌ی کانال
passage	*پاساژ (در موسیقی)	Pan-American	پان‌ـآمریکن
Passau	پاساو	Pan-Americanism	پان‌ـآمریکن، نهضت
Pasto	پاستو	panentheism	*پانانتئیسم
pastoral	پاستورال (در موسیقی)	Panay	پانای
pasteurization	پاستوریزه کردن	Pantheon	پانتئون (در دین یونان)
response	پاسخ (در اصطلاح روانشناسی)	pantheism	*پانتئیسم
Praetorians	پاسداران امپراطور	Pantelleria	پانتلریا
Black Watch	پاسداران سیاه	pantomime	پانتومیم
Passchendaele	پاسندائله	Pontefract	پانتیفرکت
Pasiphaë	پاسیفائه (در افسانه‌های یونانی)	Pontchartrain	پانچرترین
Pacific, War of the	پاسیفیک، جنگ	Pancevo	*پانچوو
Northern Pacific Railway	پاسیفیک شمالی، راه آهن	panda	پاندا
Canadian Pacific Railway	پاسیفیک کانادائی، راه آهن	Pandarus	پانداروس (در اساطیر یونان)
Pasig	*پاسیگ	Pandora	پاندورا (در اساطیر یونان)
Passion	پاسیون (در دین مسیح)	Pan-Germanism	*پان‌ـژرمنی
Paphlagonia	پافلاگونیا	panchromatic	پانکروماتیک (در عکاسی)
Paphos	پافوس	pangolin	پانگولن
Pactolus	پاکتولوس	Panmunjom	پانمونجوم
Pax	پاکس (در دین روم)	Panevezhis	*پانوژیس
detergent	پاکساز	Pánuco	پانوکو
Pakistan	پاکستان	Pannonia	پانونیا
pogrom	پاگروم	Panipat	پانیپت
Pagopago ; Pangopango	پاگو پاگو	panic	پانیک
pagoda	پاگودا	Pao-t'ou; Paotow	*پاوتو
Palatinate	پالاتینا	Pavlovsk	پاولوفسک
palladium	پالادیوم	Pauli	پاولی، اصل
Palladium	پالادیوم (در دین یونان و روم)	Pavia	پاویا
Pallas	پالاس (در اساطیر یونان)	Powys	*پاویس
Palamedes	پالامدس	ford	پایاب
Palau	پالائو	Paean	پایان (در اشاطیر یونان)
Pallava	*پالاوا	coltsfoot	پای خر
Palawan	پالاوان	Paysandu	پایساندو
Paleozoic	پالئوزوئیک، دوران	Pikes Peak	پایکس، قله‌ی
paléophone	*پالئوفون	pint	پاینت (از مقیاسهای ظرفیت)
paleography	پالئوگرافی	Pines, Isle of	پاینز، جزیره‌ی
paleolith	پالئولیت	mountain of circumerosion	پاییده‌کوه
Paleolithic period	پالئولیتیک، دوره‌ی	peptones	پپتونها
paleontology	پالئونتولوژی	pepsin	پپسین
refining	پالایش	Ptah	پتاح (در اساطیر مصری)
Palaemon	پالایمون (از خدایان یونانی)	potential	پتانسیل
Palermo	پالرمو	Petra	پترا
Palma (de Mallorca)	پالما (د مالیورکا)	Paterson	پترسن
Palmas, Las	*پالماس، لاس	Petropavlovsk	پتروپاولوفسک
Palembang	پالمبانگ	pterodactyl	پتروداکتیل
Palm Beach	پالم بیچ	Petrozavodsk	*پتروزاووتسک
Palais Royal	پاله روایال	petrochemistry	*پتروشیمی
Pali	پالی	Petrokrepost	*پتروکرپوست
Pampas	پامپاس	Petrograd	پتروگراد
Pampeluna; Pamplona	پامپلونا	Peterhof	پترهوف
پامر، شبه جزیره‌ی؛ پامر، مجمع‌الجزایر		Petén	پتن
Palmer		Ptolemaïs	*پتولمائیس
		ptomaine	پتومائین

Pecs	پچ	Pamphylia	پامفولیا
pitchblende	پچبلند	Pamir(s)	پامیر
Pechenga	پچنگا	Pan	پان (در دین یونان)
Petchenegs	پچنگها	Paneas	*پانئاس
Pechora	پچورا	Panama	پاناما
batch	*پخت (در شیشه‌گری)	Panama Canal Zone	پاناما، منطقه‌ی کانال
ellipticity	پختی (در بیضی)	Pan-American	پان‌ـآمریکن
diffusion	پخش (در اصطلاح فیزیک)	Pan-Americanism	پان‌ـآمریکن، نهضت
pedal	پدال (در پیانو)	panentheism	*پانانتئیسم
patriarchy	پدرخدائی	Panay	پانای
Padma	*پدما (شاخابه‌ی گنگ)	Pantheon	پانتئون (در دین یونان)
Paducah	پدوکا	pantheism	*پانتئیسم
pedipalpus	*پدیپالپ (در عقربها)	Pantelleria	پانتلریا
phenomenology	*پدیده‌شناسی	pantomime	پانتومیم
feather	پر	Pontefract	پانتیفرکت
Pará	پرا	Pontchartrain	پانچرترین
Peratoe	*پراتها (از فرقه‌های گئوسنیک)	Pancevo	*پانچوو
Prado	پرادو (از موزه‌های اسپانیا)	panda	پاندا
praseodymium	پرازئودیم	Pandarus	پانداروس (در اساطیر یونان)
diffraction	پراش (در اصطلاح فیزیک)	Pandora	پاندورا (در اساطیر یونان)
Perak	پراک	Pan-Germanism	*پان‌ـژرمنی
Prakrit	پراکریت	panchromatic	پانکروماتیک (در عکاسی)
dispersion	پراکند (در اصطلاح فیزیک)	pangolin	پانگولن
Prague	پراگ	Panmunjom	پانمونجوم
Praguerie	پراگری	Panevezhis	*پانوژیس
pragmatic sanction	پراگماتیک سانکسیون	Pánuco	پانوکو
		Pannonia	پانونیا
parenthesis	پرانتز	Panipat	پانیپت
missile	پرانه	panic	پانیک
guided missile	پرانه‌ی هدایتپذیر	Pao-t'ou; Paotow	*پاوتو
Pravda	پراودا (روزنامه‌ی روسی)	Pavlovsk	پاولوفسک
Pravdinsk	پراودینسک	Pauli	پاولی، اصل
Providence	پراویدنس	Pavia	پاویا
Provincetown	پراوینستاون	Powys	*پاویس
Peraea	پرایا	ford	پایاب
praetor	پرایتور (در روم قدیم)	Paean	پایان (در اشاطیر یونان)
Pride's Purge	پراید، تصفیه‌ی	coltsfoot	پای خر
Perpignan	پرپینیان	Paysandu	پایساندو
ballistics	پرتابشناسی	Pikes Peak	پایکس، قله‌ی
launcher	*پرتابگر (در فضاپیمائی)	pint	پاینت (از مقیاسهای ظرفیت)
projectile	پرتابه	Pines, Isle of	پاینز، جزیره‌ی
Port Said	پرت سعید؛ پورت سعید	mountain of circumerosion	پاییده‌کوه
Portugal	پرتقال؛ پرتغال	peptones	پپتونها
radioscopy	پرتوبینی	pepsin	پپسین
Pretoria	پرتوریا	Ptah	پتاح (در اساطیر مصری)
radiology	پرتوشناسی	potential	پتانسیل
radiography	پرتونگاری	Petra	پترا
Perth	پرث	Paterson	پترسن
Perth Amboy	پرث امبوی	Petropavlovsk	پتروپاولوفسک
Perthshire	پرث‌شر	pterodactyl	پتروداکتیل
hachure	پرداز	Petrozavodsk	*پتروزاووتسک
Prairie du Chien	پرری د شین	petrochemistry	*پتروشیمی
Presidential Range	پرزیدنشل، رشته‌ی	Petrokrepost	*پتروکرپوست
Presidium	*پرزیدیوم	Petrograd	پتروگراد
Perseus	پرسئوس (در اساطیر یونان)	Peterhof	پترهوف
Pressburg	پرسبورگ	Petén	پتن
presbyterian	پرسبیتری	Ptolemaïs	*پتولمائیس
Presbyterianism	*پرسبیتری، نظام	ptomaine	پتومائین
Prespa	پرسپا، دریاچه‌ی		

پرستن	Preston	پرولتاریا	proletariat	*پسیلوریتی	Psiloriti
پرستن‌پنز	Prestonpans	*پرولین	proline	*پسسینه	metathorax
*پرستویک	Prestwick	پرومتئوس	Prometheus	پسییک	Passaic
پرسفونه (در دین یونان)	Persephone	پرومتئوم	promethium	پشتسنترژبت	Pestszenterzsebet
پرسویونت (در انجمن بیکها)	Pursuivant	پرون	Péronne	پشم	wool
پرکامبرین، دوران	Pre-Cambrian	پرونتروت	Pruntrut	پشم زرین (در اساطیر یونان)	Golden Fleece
پرکوپ، برزخ	Perekop ,Isthmus of	پروانس	Provence	*پشم شیشه	glass wool
پرگا	Perga	پروانسال	Provencal	پشمیش	Przemysl
پرگار	compass	پرووو	Provo	*پفالتس (له)	Pfalz (له)
پرگاموس	Pergamos	*پرووپتامین	provitamin	پکالونگان	Pekalongan
*پرگل	Pregel	*پرویسن (له)	Preussen (له)	پکان؛ جوز امریکایی	pecan
*پر-لاشز	Père-Lachaise	پری، جزایر	Parry Islands	پکتین	pectin
پرلود (در موسیقی)	prelude	پریاپوس (در دین یونان)	Priapus	پکن؛ پکینگ	Peking
پرل هاربر	Pearl Harbor	پریاموس (در افسانه‌های یونان)	Priam	پگاسوس (در اساطیر یونان)	Pegasus
پرلیس	Perlis	پریان، داستانهای	fairy tales	پگان	Pagan
پرم	Perm	پریبیلوف، جزایر	Pribilof Islands	*پگماتیت	pegmatite
پرمریبو	Paramaribo	پریپت	Pripet	پگو	Pegu
پرمنگنات	permanganate	پریتونیت	peritonitis	پل	bridge
پرمیسل	Premysl	*پری دو رم، گران	Grand Prix de Rome	پلاتنزه (له)	Plattensee (له)
پرمین، دوره‌ی	Permian period	*پریرا	Pereira	پلاته	Plataea
پرنامبوکو	Pernambuco	پریسکوپ	periscope	*پلاتین، اسفنج	platinum sponge
پرندک	hillock	*پریشاهرخ	oriole	*پلاتینیت	platinite
پرنده	bird	پریگو	Périgueux	*پلاستیک، ضربه‌ی	plastic impact
پرنده‌ی آبچر	wading bird	پریگور	Périgord	پلاستیکها	plastics
پرنده‌ی بهشتی	bird of paradise	پرینس ادوارد آیلند	Prince Edward Island	پلاس دو لا باستی	Place de la Bastille
*پرنیک	Pernik			پلاس دو لا کنکورد	~ ~ Concorde
پرو	Peru	پرینس البرت	Prince Albert	پلاس دو لا گرو	~ ~ Grève
پرواز	flight	پرینس‌آو ویلز، جزیره‌ی	Prince of Wales	پلاسگیها	Pelasgians
*پرواز زمینمداری	Earth Orbital Flight	پرینستن	Princeton	*پلاسما (در فیزیک)؛ پلاسما (در خون)	plasma
*پرواز ماهمداری	Moon ~ ~	پرینس ویلیام، خلیج	Prince William Sound	پلاسی	Plassey
پروانش	periwinkle	پرینسیپه	Principe	پلاکت	(blood) platelet
پروانه	butterfly	پزارو	Pesaro	پلاگر	pellagra
پروپولایوم (در معماری یونانی)	propylaeum	پزشکی	medicine	*پلان (در سینما)	plan
پروت	Pruth; Prut	پژواک	echo	پلانتاریوم	planetarium
پروتاکتینیوم	protactinium	پژوهش؛ استیناف	appeal	پلانک، ثابت	Planck's constant
پروتئوس (در افسانه‌های یونان)	Proteus	پسابش	dehydration; déshydra tation (فس)	پلانکتون	plankton
پروتئینها	proteins	پسابه	vinasse	پلاوئن	Plauen
پروتستان	protestant	پسابیدن	dehydrate (to)	پلئوس (در اساطیر یونان)	Peleus
پروتستان، نهضت	Protestantism	پسابیده	dehydrated; déshydraté (فس)	پل آهها	Bridge of Sighs
پروتوپلاسم	protoplasm	پسالتریون (از سازهای زهی)	psaltery	پلئیاد	Pléiade
پروتوزوئا	Protozoa	پسآبرنگ	after-glow	پلئیستوسن، دوران	Pleistocene epoch
پروتوکل	protocol	پست‌امپرسیونیسم	postimpressionism	*پلایسه	Pleisse
پروتون	proton	پستانداران	mamals	*پل بازودار	cantilever bridge
پروتون-پروتون، زنجیر	proton-proton chain	پسدم	after-damp	*پل بالارو	vertical-lift ~
*پروتوندهی	protonation	پسرخواندگی عیسی	adoptionism	پلبینها	plebeians
پروتون منفی	antiproton	پسکادورس	Pescadores	پلت	Platte
پروجا	Perugia	پسکرانه	hinterland	پلت جنوبی	South Platte
پروردن کائوچو	vulcanization	پسکوف	Pskov	پلت شمالی	North ~
پرورش (حیوانات و گیاهان)	breeding	*پسماند	hysteresis	*پلروما	pleroma
پروژکتور	projector	پسمکوئودی، خلیج	Passamaquoddy Bay	*پلزنی	Plzen
پروس	Prussia	پسوخه (در اساطیر یونان)	Psyche	پلزیوزور	plesiosaurus
پروستات	prostate gland	پسیتاکوز	psittacosis	*پلشت‌بر	antiseptic (فس)
پروس شرقی	East Prussia	پسیکاستنی	psychasthenia	پل شناور	pontoon bridge
پروس غربی	West ~	پسیکانالیز	psychoanalysis	*پل قپانی	bascule bridge
پروسیک، اسید	prussic acid	پسیکوز	psychosis	*پلکسوس (در سلسله‌ای اعصاب)	plexus
پروکروستس (در افسانه‌های یونانی)	Procrustes	پسیکوسوماتیک	psychosomatic medicine	*پلکسیگلاس	Plexiglass
پروکنسول (در دولت روم)	proconsul			*پلمایرا	Palmyra
پروکنه (در اساطیر یونان)	Procne			پل متحرک	drawbridge; movable bridge

*پل معلق	suspension bridge	پنلوپه (در افسانه‌های یونان)	Penelope	*پورت لویس	Port Louis
پل مل	Pall Mall	پنوم‌پن	Pnompenh	*پورتلیشه	Port Laoighise
*پل میانگرد	center-swing bridge	*پنه	Pene	پورت مورزبی	Port Moresby
پلن (در تاریخ فرانسه)	(the) Plain	پنیرمایه	rennet	پورتو الگره	Pôrto Alegre
پلوئستی	Ploesti	پنی‌سیلین	penicillin	پورتوپرنس	Port-au-Prince
پلوپس (در اساطیر یونان)	Pelops	پنین، آلپهای	Pennine Alps	پورتو ریکو	Puerto Rico
پلوپونز	Peloponnesus	پنیوس	Peneus	*پورتو سانتو	Porto Santo
*پلوپیدس	Pelopid	پو (رود)	Po	*پورتو-فرانسه؛ *پورت-ا-فرانسه	Port-aux-Francais
پلوتاش	Pelotas	پو (شهر)	Pau	پورتوفرایو	Portoferraio
پلوتسک	Plock	پوئبلا	Puebla	*پورتو نوو	Porto Novo
پلوتون (در نجوم)	Pluto	پوئبلو	Pueblo	*پورت هارکرت	Port Harcourt
پلوتونیوم	plutonium	پواتو	Poitou	*پور دو فرانس	Port de France
پلورزی	pleurisy	پواتیه	Poitiers	پور-رویال	Port-Royal
پلومار، کوه	Palomar	*پوئرتو پرینسیپه	Puerto Príncipe	پورککالا	Porkkala
*پلومباژین	plumbago	*پوئرتو کابلو	Puerto Cabello	پوروس	Purus
پلومبیر	Plombières	پوئرتو مونت	Puerto Montt	پوری	Puri
*پلومبیر-له-بن	~ -les-Bains	پوئم سمفونیک	symphonic poem; tone poem	پوریم؛ فوریم	Purim
*پلوم دو کانتال	Plomb du Cantal	*پوئنت-نوار	Pointe-Noire	*پورین	purine
پلونا	Plevna	پوئوپو	Poopó	پوریوس	Porjus
پله	Pelée	پوئی-دو-دوم	Puy-de-Dôme	پوزن	Posen
*پلی	Pelly	پوئی-دو-سانسی	Puy de Sancy	پوزنان	Poznan
پلیاد	Pleiad	پوپوکاتپتل	Popocatepetl	پوزیترون	positron
پلیادها (در اساطیر یونان)	Pleiades	پوت؛ پوط	pood; poud	پوزیتیف (در عکاسی)	positive
پلیکان	pelican	پوتاس	potash	پوزیتیویسم	positivism
پلیموت؛ پلیمث	Plymouth	پوتاسیوم	potassium	پوژونی	Pozsony
پلیوسن، دوره‌ی	Pliocene epoch	پوتئولی	Puteoli	پوساداس	Posadas
پلیون	Pelion	*پوتسوئولی	Pozzuoli	پوسان	Pusan
پلیونه (در دین یونان)	Pleione	پوتسدام	Potsdam	پوست (در گیاهان)	bark
پمبا	Pemba	پوتنتسا	Potenza	پوست (در پستانداران)	fur
پمبروک	Pembroke	پوتوسی	Potosí	پوست (در حیوانات)	skin
پمبروک‌شر	Pembrokeshire	پوتومایو	Putumayo	پوستا	Puszta
پمونا	Pomona	پوتومک	Potomac	پوست آنگوستورا	angostura bark
پنابسکات	Penobscot	پوتون؛ پیتون (در افسانه‌های یونان)	Python	پوستومیا	Postumia
پناتس (در دین روم)	Penates	*پوتی	Poti	پوستوینا	Postojna
پناتگ	Penang	پوتیا (در دین یونان)	Pythia	پوسیدون (در دین یونان)	Poseidon
پناین، سلسله‌ی	Pennine Chain	پوتیدایا	Potidaea	پوشسنگ	cap rock
پنبه	cotton	پوچفستروم	Potchefstroom	پوشکار	Pushkar
پنبه‌دوزی	quilting	پودگوریتسا	Podgorica	پوشکره	stratosphere
پنبه‌ی باروتی	guncotton	پودنا	Pydna	پوشکین	Pushkin
پنبه‌ی کوهی	asbestos	پوده‌رست	saprophyte	*پوشمرز	stratopause
*پنبه‌ی کوهی پلاتینی	platinized asbestos	پوده‌گل	sapropel	پوکر (از بازیها)	poker
پنتاپولیس	Pentapolis	پورا	Pura	*پوکه (در فشنگ)	case
پنتاگون	Pentagon	پورانتروئی	Porrentruy	پوگمالیون (در اساطیر یونان)	Pygmalion
پنتسیلیا (در اساطیر یونان)	Penthesilea	پورت آدلائید	Port Adelaide	پولا	Pola
*پنتود	pentode	پورت آرتور (شهر چین)؛ پورت آرثر (شهر کشمة)	Port Arthur	*پولاروگرافی	polarography
*پنتوز	pentose	*پورت-ا-فرانسه؛ *پورتو فرانسه	Port-aux Français	*پولاروید	polaroid
*پنتونال	penthonal	پورت الیزابت	Port Elizabeth	پولاریزاسیون	polarization
پنجاب	Punjab	پورت آو سپین	Port of Spain	پولاریمتر	polarimeter
پنجاه و چهار و چهل یا جنگ (در تاریخ کشمة)	Fifty-four forty or fight	*پورت بلر	Port Blair	پولتاوا	Poltava
پنجاهه، عید	Pentecost	پورت جکسن	Port Jackson	*پولسارها (در نجوم)	pulsars
*پنجشنبه‌ی مقدس	Holy Thursday	پورت رادیوم	Port Radium	*پولسکا	Polska
پنجه‌ی گرگ	club moss	پورت سعید	Port Said	پولکا (نوعی رقص)	polka
پنجه‌ی آبرفتی	alluvial fan (یا cone)	پورتسمث	Portsmouth	پولمن	Pullman
*پندارپردازی	illusionism	پورت سودان	Port Sudan	پولوس	Pylos
پنزا	Penza	پورت فیلیپ، خلیج	Port Phillip Bay	پولوفموس	Polyphemus
پنسکولا	Pensacola	پورتلند	Portland	پولونارووا	Polonnaruwa
پنسیلوانیا	Pennsylvania			پولونز (نوعی رقص)	polonaise
پنگوین	penguin			پولونیکس (در افسانه‌های یونان)	Polynices

پولونیوم	polonium	پیاوئی	Piauí	پیشسینه	prothorax
پولووتسی	Polovtsi	پیاوه	Piave	پیک	(the) Peak
پولیپ	polyp	پیبلزشر	Peeblesshire	پیکادلی	Piccadilly
*پولیتبورو	politburo	پیپوس، دریاچه‌ی	Peipus ,Lake	پیکاردی	Picardy; Picardie (فنس)
پولیتکنیک، مدرسه‌ی	(Ecole) Poly-technique (فنس)	پیترزبره	Peterborough	پیکارسک	picaresque
		پیترزبرگ	Petersburg	*پیکتو	Pictou
پولیفونی	polyphony	پیترمریتسبرگ	Pietermaritzburg	پیکتها	Picts
پولیمر؛ بسپار	polymer	پیترهد	Peterhead	پیک دو میدی	Pic du Midi
پولیمریزاسیون؛ بسپاری	polymerization	پیتسبرگ	Pittsburgh	پیکس	Pecos
پولینزی	Polynesia	پیتسیکاتو (در اصطلاح موسیقی)	pizzicato	*پیکو تورکینو	Pico Turquino
*پولیورتان	polyurethane	پیتکرن، جزیره‌ی	Pitcairn Island	پیگمان؛ رنگیزه	pigment
پولیومیلیت	poliomyelitis	پیتون؛ پوتون	python .	پیگمه	Pygmy; Pigmy
پوما	puma	پیتیسم؛ تورع (لهجت دینی)	Pietism	پیل (در برق)	cell
پومپئی	Pompeii	پیجو	tracer	پیل	Pale
پومرانی؛ *پومرانیا؛ *پومرن	Pomerania	پیچ (ماشین ساده)	screw	*پیل خورشیدی	solar cell
پومرلی؛ *پومرلیا	Pomerelia	پیچ (منحنی موج)	helix	پیلسن	Pilsen
پومونا؛ پمونا	Pomona	پیچش (در اصطلاح فیزیک)	torsion	پیلکومایو	Pilcomayo
پوناپه	Ponape	پیچه	coil	پیل گرمابرقی	thermopile
*پوناکا	Punakha	*پیدابلور	phenocryst	پیلنیتس	Pillnitz
پونتا آرناس	Punta Arenas	پیدازا	phanerogam	پیلوری	pillory
*پونتواز	Pontoise	*پیداگری	detection	*پیله	cocoon
*پونتوذرا	Pontevedra	پیدایش، سفر	Genesis	پیمان ضد کمینترن	Anti-Comintern Pact
پونتوس	Pontus	*پیدایش صغیر	Little Genesis	پیمانگران	Covenanters
پونتیاک	Pontiac	پیر	Pierre	*پیمان ورشو، سازمان	Warsaw Treaty Organization
پونتیفکس (در روم قدیم)	pontifex	پیراهن‌سیاهان	Black Shirts	پیمون	Piedmont
پونتین، ماندابهای	Pontine Marches	*پیرایئوس؛ پیره	Piraeus	*پیمونته	Piemonte
پوند (از آحاد جرم و وزن)	pound	پیرایشگری	puritanism	*پینار دل ریو	Pinar del Río
پوندال (از آحاد نیرو)	poundal	پیرچشمی	presbytia; presbyopia	پیندوس	Pindus
پون دو گار	Pont du Gard	*پیرکس	pyrex glass	*پینرولو	Pinerolo
پوندیشری؛ *پوندیچری	Pondichery	پیرمونت؛ باد پیرمونت	(Bad) Pyrmont	پینسک	Pinsk
پونزی	Pevensey	*پیرنزاتلانتیک	Pyrénées-Atlantiques	پینکی	Pinkie
پونسه	Ponce	پیرنه (فنس)	Pyrenees; Pyrénées	پینگ پنگ	ping-pong
پونه	Poona	پیرنه‌زوریانتال؛ *پیرنزوریانتال	Pyrénées-Orientales	پینگیوان	Pingyuan
پونیک، جنگهای؛ پونی، جنگهای	Punic Wars	پیرنه‌ی سفلی	Basses-Pyrénées	پیوجت، خلیج	Puget Sound
		پیرنه‌ی علیا	Hautes-Pyrénées	پیوره	pyorrhea
پویانگ	Poyang	پیروالکتریسیته؛ تلبرق	pyroelectricity	پیوریا	Peoria
پویش	exploration	پیرود	consequent river	پیونگیانگ	Pyongyang
پوینت برو	Point Barrow	پیروکسن	pyroxene	پیه	tallow
پوینت فور	Point Four program	پیروکسیلین	pyroxylin	پیه ماهی	sperm oil
پوینده	explorer	پیروگالول	pyrogallol		
پوییدن	(to) explore	پیروگالیک، اسید	pyrogallic acid		
پها	pH	پیرومتر؛ تفسنج	pyrometer		
پهانگ	Pahang	پیری، ارض	Peary Land		
پهلوان	hero	پیریا	Pieria		
پهناب (در جغرافیا)	broad	پیریت	pyrite		
پهندشت	Great Plains	پیریدین	pyridine		
*پهنسری	brachycephalic	پیز (واحد فشار)	pieze		
*پهنه‌ی فرهنگی	culture area	پیز	Pisa		
پهوکت	Phuket	پیزوالکتریسیته؛ بارابرق	piezoelectricity		
پی؛ عصب	nerve	پیس	Peace		
پیاتیگورسک	Pyatigorsk	پیستویا	Pistoia		
پیاچنتسا	Piacenza	پیسیدیا	Pisidia		
پیازچه	chive	پیش‌ازرافائلیان	Pre-Raphaelites		
*پیاسینا	Pyasina	*پیشران (در فضاپیمائی)	propellant		
پیام (در اصطلاح مخابرات)	signal	پیشرانه	thrust		
پیانو (در موسیقی)	piano	پیشرو، حزب (در تاریخ کشمه)	Progressive Party		
پیانو فورت (ساز زهی)	piano(forte)	پیشینرود	antecedent river		
*پیانیسیمو	pianissimo				

ت

تاتال، دریاچه‌ی	Taal	تابه (در اصطلاح فیزیک)	beam
تائو، مذهب	Taoism	تابوت عهد	Ark of the Covenant
تائورمینا	Taormina	تابور	Tabor
تائیتی؛ تاهیتی	Tahiti	تابوریان	Taborites
تاباسکو	Tabasco	تابش (در اصطلاح فیزیک)	incidence
*تابستان	summer	تابشسنج	bolometer
*تابستابخوانی	aestivation	تابع (در اصطلاح ریاضیات)	function
		تابناکی	luminescence
		تابندگی	luminosity
		تابو	taboo; tabu

تابیدگی (در فیزیک) distortion
تاپاژوس Tapajos
*تاپتی Tapti
تاپسوس Thapsus
تاپیر tapir
تاپیوکا tapioca
تاترا Tatra(s)
*تاتنم Tottenham
تاج خروس cockscomb
تاج خورشید corona
تاجگذاری coronation
تاخو Tajo
*تاخومولکو Tajumulco
تاراسکون Tarascon
تاراگونا Tarragona
تارانت؛ *تارانتو (بتل) Taranto
تارب Tarbes
تاربست (در اسبابهای نورشناخت) reticle
*تاربست (در نجوم) Reticulum
تارپان tarpan
تارپون tarpon
تارپیا (در افسانه‌های رومی) Tarpeia
تارتاروس Tartarus
تارتر tartre (فنـ)
تارترات tartrate
تارتریک، اسید tartaric acid
تارتو Tartu
تارتوف (نمایشنامه) Tartuffe
تار عصبی nerve-fibre
تارگوویشته Targoviste
تارن Tarn
تارن‌ـاـگارون Tarn-et-Garonne
تارنز Torrens
تارنوپول Tarnopol
تارنوف Tarnow
تاریخ طبیعی natural history
تاریفا Tarifa
تاریم Tarim
تازیانه‌زنان flagellants
*تازیها (در نجوم) Canes Venatici
تاژ، لو (le) Tage (فنـ)
تاسمان، دریای Tasman Sea
تاسمانی Tasmania
تاسوس Thasos
تافلبرگ Table Mountain
تاقدیس anticline
*تاقدیس شکنجی anticlinorium
تاکلاماکان Taklamakan; Takla Makan
تاکلوبان Tacloban
تاگالوگ؛ تاگال Tagal(og)
تاگانروگ Taganrog
تاگوا tagua
تاگوس Tagus
تاگها Thugs
تالاب étang (فنـ)
تالار ستاره (در لندن) Star Chamber
*تالاموس thalamus
*تالاورا Talavera
*تالاورا ذ لا رلینا ~ de la Reina

تالسا Tulsa
تالکا Talca
*تالکاوانو Talcahuano
*تالمور Tullamore
تالین Tallinn
تالیوم thallium
*تاماتاو Tamatave
تامان Taman
تاماولیپاس Tamaulipas
تامپره Tampere
تامپیکو Tampico
تامرفورس Tammerfors
تامیل Tamil
*تامیل نادو Tamil Nadu
تأمین اجتماعی social security
تانا Tana
تاناگرا Tanagra
تاناناریو Tananarive
تانتال tantalum
تانتالوس (در افسانه‌های یونانی) Tantalus
*تانترائی؛ *تانتریسم Tantrism
تانتن Taunton
تانجور Tanjore
تاند Tende
*تانزانیا Tanzania
تانژانت tangent
تانک tank
تانگانیکا Tanganyika
تانگو (نوعی رقص) tango
تانننبرگ Tannenberg
تانیس Tanis
تانیک، اسید tannic acid
تاوپو، دریاچه‌ی Taupo
تاونتن Towton
تئوتی‌واکان Teotihuacán
تئودوسیوسی، مجموعه‌ی قوانین Theodosian Code
*تئودول Théodule
تئودولیت theodolite
تاوراگه Taurage
تاور آو لاندن Tower of London
تاوروگن Tauroggen
*تاور هملتز Tower Hamlets
تئوری؛ نظریه theory
تئوزوفی theosophy
*تئولوژی theology
تاونزند، قوانین Townshend Acts
تاونزویل Townsville
*تاونوس Taunus
تاهیتی؛ تائیتی Tahiti
تای Tai ; Tai
تای؛ تایها Thai
تایبرن Tyburn
تایپه Taipei; Taipeh
تایپینگ، شورش Taiping Rebellion
تایتنیک Titanic
تایر tire
تایس Theiss
تای شان Tai Shan

تایکاندروگا Ticonderoga
تایکو؛ تایگو Taegu
تایلند Thailand
تایمیر، شبه جزیره‌ی Taimyr
*تایمیرا Taimyra
تئین theine
تاین Tyne
*تاینارووم Taenarum
*تاینارون Tainaron
تاینان Tainan
تاینماوث؛ تینمث Tynemouth
*تاین اند ویر؛ *تاین و ویر Tyne and Wear
تایوان Taiwan
*تایوی Teifi
تأیید (از مناسک مسیحیان) confirmation
تای‌یوان Taiyüan
تب؛ طیوه Thebes
تباهی (در رادیوآکتیویته) decay
تبت Tibet
تبخیر vaporization
تبخیر سطحی evaporation
تبدل عناصر؛ تبدیل عناصر transmutation of elements
*تبدل عیسی، عید Transfiguration, feast of
تبدیل (در اصطلاح هندسه) transformation
تبدیل عناصر؛ تبدل عناصر transmutation of elements
تبرد این Tabard Inn
تب زرد yellow fever
تبسه Tebessa
تبلور crystallization
تبلیغات propaganda
تب نفاسی؛ حمای نفاسی puerperal fever
تبهگن degenerate
تبهگنی degenerescence; degeneracy
تپیک Tepic
تترود tetrode
تتوس (در دین یونانی) Tethys
تتیس (در افسانه‌های یونانی) Thetis
تثبیت مشاغل، قانون (در تاریخ کشمـ) Tenure of Office Act
تثلیث؛ تالوث (در مسیحیت) Trinity
تثلیث زاویه trisection
تجارت آزاد free trade
*تجددطلبی؛ *تجددخواهی modernism
*تجرید (در فلسفه‌ی علم) abstraction
*تجزیه (در شیمی) (chemical) analysis
تجسد (در تشعشات برقاطیسی) materializtion
*تجسد در نان (در مذهب کاتولیک) impanation
تجسم (در روانشناسی) projection
تجشـ USSR
تجلی مسیح، عید Epiphany
تحت الحمایه protectorate
تحصیلات آزادگان liberal arts
تحققی، مذهب positivism
*تحققی منطقی، مذهب logical positivism
*تحلیل (در روش علمی) analysis

*تحلیلگر دیفرانسیل رقمی digital differential analyzer
تحمیل (در اصطلاح مخابرات بیسیم) modulation
*تحمیل بسامدی frequency modulation
*تحمیل دامنه‌ای amplitude modulation
تحوت (در دین مصر) Thoth
تحویل (در اصطلاح ریاضیات) reduction
تحویل (تبدیل واحدی به واحد دیگر) conversion
تختان (در اصطلاح زمینشناسی) terrace
*تختانک (در اصطلاح زمینشناسی) terracette; sheep track
تختپائی flatfoot
تخلیص liquation
تخلیه‌ی برقی discharge
تخم (در زیستشناسی) ovum
تخمدان ovary
*تخمک ovule
تخمیر fermentation
تداخل (در اصطلاح فیزیک) interference
تداخلسنج interferometer
تداعی معانی (در روانشناسی) association
تدهین نهائی (در آیینهای مقدس کاتولیک رومی) extreme unction
Thera (جزیره) ترا
Tara (دهکده) ترا
transatlantic تراطلسی
Trapani تراپانی
Trappists تراپیان؛ تراپیستها
trachoma تراخم
level تراز
energy level تراز انرژی
balance ترازو
Trás-os-Montes ترازوژمونتش
microbalance ترازوی کهسنج
Trasimeno ترازیمنو
tragedy تراژدی
Thrace تراس (فنس)؛ تراکیا
trust (در اصطلاح مالی و اقتصادی) تراست
*تراشه‌ای، افزارهای flake tools
Trafalgar ترافالگار
teraphim (از بتهای یهود) ترافیم
decrepitation تراق
transcontinental تراقاره‌ای
detonation تراک
tract تراکت
tractor تراکتور
compression تراکم
hydrogen-ion concentration تراکم یون ئیدروژن
detonator تراکه
Thrace تراکیا؛ تراکیه؛ تراس (فنس)
(to) detonate تراکیدن
transducer تراگذار
Tralee ترالی
Trent ترانت
transistor ترانزیستور
TransAlai ترانس‌آلای (رشته کوهی جزء شبکه‌ی پامیر)

transcendentalism ترانساندانتالیسم
Transpadane ترانسپادان، جمهوری
*ترانسفینی، عدد tansfinite number
Transkeian Territories ترانسکاین، سرزمینهای
Transvaal ترانسوال
*ترانسونیک transonic
Transylvania ترانسیلوانی
Trani ترانی
Travancore تراوانکور
*ترئونین threonine
turpentine تربانتین
Trebbia تربیا
quadrature (squaring) of the circle تربیع دایره
terbium تربیوم
permutation; arrangement (در اصطلاح علم جبر) ترکیب (فنس)
Septuagint ترجمه‌ی هفتادی؛ ترجمه‌ی هفتاد
regression (در روانشناسی) ترجیع
couplet *ترجیع‌بند (در موسیقی)
Teresina ترزینا
surface-active agent ترساز
Thersander (در افسانه‌های یونان) ترساندروس
(Las) Tres Marías ترس ماریاس
skywriting ترسیم در آسمان
secretion (در زیستشناسی) ترشح
pickle ترشی
Terek (رود) ترک
trek (مهاجرت متشکل) ترک
Tyrconnel ترکانل
*ترکس اند کایکوس Turks and Caicos
ترکس و کایکوس ~ ~ ~
combination (در اصطلاح علم جبر) ترکیب
synthesis (در شیمی و فلسفه‌ی علم) ترکیب
Turkey ترکیه
Targul-Mures ترگول مورش؛ *ترگو-مورش
Targum ترگوم
*ترگوویشته Tirgoviste
brake ترمز
thermoelectricity ترموالکتریسیته
thermopile ترموپیل؛ پیل گرمابرقی
Thermopylae ترموپیل؛ ترموپولای (بند)
thermodynamics ترمودینامیک
thermos ترموس
thermostat ترموستا؛ دماپای
thermosphere ترموسفر؛ دماکره
thermometer ترمومتر؛ دماسنج
thermie (فنس) ترمی (واحد مقدار حرارت)
Thermidor ترمیدور
thermistor ترمیستور
Reconstruction (در تاریخ کشمکش) ترمیم
Terminus ترمینوس (در سنن رومی)
thermion ترمیون
thermionic emission *ترمیونی، صدور
tern ترن
Ternate ترناته

Trnava ترناوا
Trent ترنت
Trenton ترنتن
Trentino-Alto Adige ترنتینو-آلتو آدیجه
(The) Transkei *ترنسکای
Trengganu ترنگانو
Trnovo ترنووو
Terni ترنی
Trèves (فنس) ترو
Troy (شهر قدیم) تروا
Troyes (شهر، فرانسه) تروا
Trojan War تروا، جنگ
Troad تروآده
Trois Rivières تروا ریویر
Troas تروآس
Teruel تروئل
troubadour تروبادور
Trobriand Islands تروبریاند، جزایر
Troppau تروپاو
tropopause تروپوپوز؛ گشتمرز
troposphere تروپوسفر؛ گشتکره
tropism تروپیسم(در گیاهشناسی)
Trujillo تروخیو
terror ترور
terrorism تروریسم
Truk تروک
troglodyte *تروگلودیت
Trogir تروگیر
Trollhättan تروله‌تان
thrombosis ترومبوز
trombone ترومبون (از سازهای بادی)
trumpet ترومپت (از سازهای بادی)
Tromso ترومسو
Trondheim ترونهیم
Trondheimsfjord *ترونهیمسفیور
trouvère تروور
Troy تروی
troy تروی، اوزان (سلسله‌ای از آحاد وزن)
Treviso *تروئیزو
Terre Haute تره هوت
Triaditsa *تریادیتسا
Triassic period تریاسیک، دوره‌ی
Trianon تریانون
tribune تریبون (از منابرین در روم قدیم)
tryptophan *تریپتوفان
Triptolemus تریپتولموس (در دین یونان)
Tripura تریپورا
Tripolitania *تریپولیتانیا
Tripolis *تریپولیس
Triton تریتون (در اساطیر یونان)
tritium تریتیوم
Trichinopoly تریچیناپالی
trident تریدنس (در اساطیر یونان)
Trier تریر
trireme تریرم
Trieste تریست؛ *تریسته (ایتالیائی)
Tristan da Cunha تریستان دا کونیا
Tritstram and Isolde تریسترم و ایزالده

تریکینوز	trichinosis	تشویه (در شیمی)	roasting	*تقطیر تخریبی	destructive distillation
تریگلاو	Triglav	تصاعد (در ریاضیات)	progression	*تقطیر تدریجی	fractional ~
تریلوبیت	trilobite	تصاویر متحرک	animated cartoons	تقطیع (در اصطلاح تلویزیون)	scanning
تریلیون	trillion	تصعید	sublimation	تقلیب (در روانشناسی)	conversion
ترینکومالی	Trincomalee	تصفیه؛ پالایش	refining	تقوع	Tekoa(h)
تری‌نیتروتولوئن	trinitrotoluene	تصلب شرایین	arteriosclerosis	تقویم	calendar
*ترینیتروفنول	trinitrophenol	تصلب قطعاتی	multiple sclerosis	تقویم گرگوری	Gregorian Calendar
ترینیتی	Trinity	*تصورات‌ـنیروها	idées-forces	تقویم یولیانی؛ تقویم قیصری	Julian Calendar
ترینیداد	Trinidad	تصویر (در اصطلاح فیزیک)	image	تک	teak
ترینیداد و توباگو	Trinidad and Tobago	تصویر (در هندسه)	projection	تکابه (در شیمی)	monohydric
تریود (در الکترونیک)	triode	تضعیف مکعب	duplication of cube	تکامل؛ تحول	evolution
تریوز	Treves	تطابق (در رؤیت)	accomodation	تکانه (در اصطلاح برق و مکانیک)	impulse
تریوم‌ویراتوس	Triumvirate	تطاوین؛ تطوان	Tetuán	*تکانه‌ی عصبی	nervous impulse
تریوندروم	Trivandrum	تطور	mutation	تکبیت (در پسیکانالیز)	repression
*تز (در اصطلاح فلسفه)	thesis	تطهیر عذراء، عید	Candlemas	*تکپار مونومر	monomer
تزار	Czar; Tsar	تعادل	equilibrum	تکثیر؛ تولید مثل	reproduction
تزریق	injection	تعادلشناسی	statics	*تکخوان	soloist
تژو	Tejo (رنه)	تعارض قوانین (در اصطلاح حقوقی)	conflict of laws	تکریر (در اصطلاح شیمی)	rectification
تسالونیکیان (در عهد)	Thessalonians	تعاون	cooperation	تکزاس	Texas
تسالی	Thessaly	تعدیل زمان	equation of time	*تکسکوکو، دریاچه‌ی	Texcoco, Lake
تسانا	Tsana	تعرق (در گیاهشناسی)	transpiration	تکسل	Texel
تسئوس (در اساطیر یونان)	Theseus	تعلیمات اکابر	adult education	تکسنگ	monolith
تست	test	تعلیم و تربیت توام	coeducation	تکسیله	Taxila
تستهای ابرازی	projective tests	تعلیم و تربیت مترقی	progressive education	*تکشاخ (در نجوم)	Monoceros
تستهای روانشناسی	mental tests	تعلیم و تربیت والدین	parent education	تکفام	monochromatic
تستهای هوشی	intelligence tests	تعمید	baptism	تکفیر	excommunication
تستینیه	Cetinje	*تعویضپذیر (در گروه ریاضی)	commutative	تکقندها	monosaccharides
تسرس	Cres (چک)	*تعویضپذیری (در حساب)	commutativity	تکگانی	monogamy
*تسرمات	Zermatt	تغریب	heliacal setting	تکلیس	calcination
*تسرنا گورا	Cerna Gora	تغییر	variation	تکمه (در گیاهشناسی)	tuber
تسیس	Cesis; Tsesis	تغییر حالت (در اصطلاح فیزیک)	change of state	تکنتیوم	technetium
تسل آم زه	Zell am See	تغییر مقام (در موسیقی)	modulation	تکنیک	technique
*تسلسل‌بند (در موسیقی)	refrain	تفبرق؛ پیروالکتریسیته	pyroelectricity	*تکنواز	soloist
تسلسل خواطر؛ تداعی معانی	association	تفت‌ـهارتلی، قانون	Taft-Hartley Act	تکوما	Tacoma
تسلسل رسولان مسیح	apostolic succession	تفتیش افکار	Inquisition	تگرگ	hail
تسله	Celle	*تفر (در نجوم)	Puppis	تگوسیگالپا	Tegucigalpa
تسلیم و ترک نفس	quietism	تفریق (در حساب)	substraction	تلاسکالا	Tlaxcala
تسن (فنس)	Tessin	تفریق (در حقوق)	separation	تلاش (در مقاومت مصالح)	stress
تسوایبروکن	Zweibrücken	تفسنج؛ پیرومتر	pyrometer	تلاش مسیحی	Christian Endeavor
*تسوریش (له)	Zürich	تفسیدن	calefaction (فنس)	تلاشی (در اتم)	disintegration
تسوشیما	Tsushima	تفنگ	rifle	تل اویو	Tel Aviv
تسوگ	Zug	تفیلین (در سنت یهود)	phylacteries	*تل اویو-یافا	Tel Aviv-Jaffa
تسوگارو، تنگه‌ی	Tsugaru Strait	تقارب (در هندسه و فیزیک)	convergence	تلپاتی؛ انتقال حسیات	telepathy
تسوگشپیتسه	Zugspitze	تقارن (در اصطلاح هندسه)	symmetry	تلتایپ	teletype (writer)
تسولفراین	Zollverein	تقدیم اعتدالین (در نجوم)	precession of the equinoxes	تلخاب	bittern
تسویکاو	Zwickau	*تقرت؛ توگور (فنس)	Touggourt	*تلستار	Telstar
تسه‌تسه	tsetse fly	تقسیم (در حساب)	division	*تل سفید	White Hill
*تسیگان	tsigane	تقسیم اراضی، قوانین (در روم قدیم)	agrarian laws	تلسکوپ	telescope
*تسیگوینر (آلمانی)	zigeuner	تقسیم توافقی (در اصطلاح هندسه)	harmonic division	*تلسکوپ (در نجوم)	Telescopium
تسیسترسدورف	Zistersdorf	تقسیم خاطر	schizophrenia	تلسکوپ رادیوئی	radio telescope
تسین (ایالت، سویس)	Tessin (له)	تقسیم زرین	Golden Section	تلفوتو	telephoto
تسین	Tsin	*تقطع (در زیستشناسی)	fragmentation	تلفون؛ تلفن	telephone
تسینان	Tsinan	تقطیر	distillation	تلفون بیسیم؛ رادیوتلفون	radiotelephone
تشری (از ماههای یهود)	tishri			تلق؛ طلق	talc
تشریح؛ کالبدشناسی؛ آناتومی	anatomy			تلقیح	inoculation
تشریق	heliacal rising			تلقین (در روانشناسی)	suggestion
تشعشع	radiation			تلقین بنفس (در روانشناسی)	auto-suggestion
تشن	Teschen			تلگراف	telegraph
تشنج	convulsion				

تلگراف بیسیم radiotelegraph
*تلگونوس (در اساطیر یونانی) Telegonus
تلماخوس (در افسانه‌های یونانی) Telemachus
تلمارک Telemark
تلماسه؛ ریگ روان dune
تلمبه pump
*تلمبه (در نجوم) Antlia
*تلمبه‌های هوائی air pumps
*تلمبه‌ی بالابر lift pump
*تلمبه‌ی جبری force pump
*تلمبه‌ی مرکزگریز centrifugal pump
*تلمبه‌ی مکشی suction pump
تلمود Talmud
تلوتوگراف telautograph
تلور tellurium
تلوگو Telugu
تلویزیون television
تلهسی Tallahassee
تم (در موسیقی) theme
*تما Tema
*تمالی Tamale
تمبال kettledrum; timbale (فنـ)
تمبر stamp; timbre (فنـ)
تمبوکتو Timbuktu; Tombouktou (فنـ)
تمپا Tampa
تمپل (the) Temple
تمپلهوف Tempelhof
تمپو tempo (در موسیقی)
تمپه Tempe
تمثال‌شکنی iconoclasm (در تاریخ مسیحیت)
تمثل identification (در روانشناسی)
تمجد Timgad
تمز Thames
تمنی هال Tammany Hall
تمورث Tamworth
تموز Tammuz (از خدایان بابلی)
تمیس Themis
تن tonne (فنـ) (واحد جرم)
تناسب proportion (در ریاضیات)
تناسخ transmigration of the soul; metempsychosis
تناسریم Tenasserim
تناظر correspondence (در اصطلاح ریاضیات)
تناول عشای ربانی communion
تنتور tincture
*تنجاوور Thanjavur
تنداب rapids
تندان cliff
تندباد gale
تندنویسی shorthand
تندوس Tenedos
تنریفه Tenerif(f)e
تنزیل discount
تنسی Tennessee
تنسی، سازمان دره‌ی ~ Valley Authority
تنشبره Tinchebray
*تنظیم خانواده birth control
تنکار؛ تنکال tincal (فنـ)

تنگ (در اصطلاح جغرافیا) gorge
تنگستن tungsten
تنگه؛ باب channel; sound; strait
*تنگه‌ی دوور Strait of Dover
تنگه‌ی شمال North Channel
تنوچتیتلان Tenochtitlán
تنور tenor
تنوره‌ی دیو dust devil
تنوره‌ی یخچالی glacier mill
تنوس Tenos
تنیس tennis
تنین (در نجوم) Draco
*توابسه Tuapse
توارث؛ *وراثت genetics
تواریخ ایام، کتاب Chronicles
توئستس (در افسانه‌های یونانی) Thyestes
*توافقی، قانون harmonic law
تواموتو، جزایر Tuamotu Islands
*توان (در ریاضیات) power
توبا (از سازهای بادی) tuba
توبوای، جزایر Tubuai Islands
توبول Tobol
توبولسک Tobolsk
توبه penance
*توبه‌شنو confessor
توبه‌گران (فرقه‌ای از مسیحیان) Penitentes
توبینگن Tübingen
توپخانه artillery
توپولوژی topology
توپیکا Topeka
توتم totem
توتوئیلا Tutuila
توتونی، شهسواران Teutonic Knights
توتی کورین؛ *توتیکورین Tuticorin
توخه (در دین یونان) Tyche
تودئوس (پهلوان افسانه‌ای یونانی) Tydeus
*تودلا؛ تودلا (اسپانیایی) Tudela
تودور، سبک Tudor Style
توده‌ی هوا air mass
تور (در دین ژرمنی) Thor
تور (شهر) Tours
توران Turan
تورب (زغال نارس) peat
*توربی Torbay
توربین turbine
تورتوسا Tortosa
تورذسیلیاس Tordesillas
تورس ودراس؛ *تورش ودراش Tôrres Vedras
تورع (نهضت دینی) Pietism
تورفان Turfan
تورکو Turku
تورکوئن Tourcoing
تورکی Torquay
*تورکینو، قلعه‌ی Pico Turquino
تورگاو (ایالت، سویس) Thurgau
تورگاو (شهر) Torgau
تورم inflation
تورمالین tourmaline

تورن (شهر، لهستان) Thorn (لهـ)
تورن (شهر، ایتالیا) Turin
تورن (ناحیه و ایالت سابق فرانسه) Touraine
تورناو Tyrnau (لهـ)
تورنسل litmus
تورنفراین Turnverein
تورنوسورین Turnu-Severin
تورنه Torne
تورنه Tournai
تورنیو Tornio (رلـ)
توروس Taurus
*توروون thoron
توروون Torun
تورونتو Toronto
*توره Tevere (رلـ)
توری (در الکترونیک) grid
توری (از احزاب انگلستان) Tory
*توری‌صافی (در الکترونیک) screen-grid
*توری مانع suppressor grid
تورینگن Thuringia
تورینو Torino (رلـ)
توریوم thorium
توسان Tucson
توستلا Tuxtla
توسته Theveste
توسکارورا Tuscarora
توسکان Tuscany
*توسکانا Toscana (رلـ)
*توسکولوم Tusculum
توطئه‌ی باروت (در تاریخ انگلستان) Gun-powder Plot
توطئه‌ی دسامبریها؛ توطئه‌ی دکامبریها (در تاریخ روسیه) Decembrists Conspiracy
توفت Tophet
توفند hurricane
توقیع پاپی؛ بول bull
توکان toucan
*توکان (در نجوم) Tucana
توکانتینس Tocantins
توکلاو Tokelau
توکومان Tucumán
توکی Tokay
توکیو Tokyo; Tokio
توگا (در روم قدیم) toga
توگنبورگ Toggenburg
توگو Togo
توگولند Togoland
تول Toul
*تول Tulle
تولا Tula
*تولئار Tuléar
تولبوخین Tolbukhin
تولتک Toltec
تولدو Toledo
تولک رفتن molting
تولوئن toluene
تولوز Toluouse
تولوسا Tolosa
تولوکا Toluca

تولون Toulon
توله Thule
تولید مثل؛ تکثیر reproduction
*تولید مثل بیجنسی asexual reproduction
*تولید مثل جنسی sexual ~
*تولید مثل رویشی vegetative ~
تولیدو Toledo
تولیوم thulium
*توما، انجیل Gospel of Thomas
تومار Tomar
تومسک Tomsk
*تومن Tumen
تونا tuna
تونالیته (در موسیقی) tonality
توندارئوس (در اساطیر یونان) Tyndareus
*توندرا tundra
تونس Tunisia
تونس، خلیج Tunis, Gulf of
تونسبرگ Tonsberg
تونکن Tonkin
تونگا Tonga
تونگتینگ Tungting
تونگو Toungoo
تونگوز Tungus
تونگوسکا Tunguska
تونل tunnel
*تونل باد wind tunnel
تونله ساپ Tonle Sap
تونهوانگ Tunhwang
تووا Tuva
توهم (در روانشناسی) hallucination
توئیتوبورگر والد Teutoburger Wald
توید (نوعی پارچه) tweed
توید (رود، اسکاتلند) Tweed
تویکنم Twickenham
تویلری Tuileries
تهتراز base-level
تهنشست sediment
*تهنشینی sedimentation
تهویه ventilation
تهویه‌ی مطبوع air conditioning
تیا (در اساطیر یونان) Theia; Thia
تیارا tiara
تیاره Tiaret
*تیال (در طول عمر موجودات زنده) tial
*تیانا Tyana
تیبر Tiber
تیپرری Tipperary
تیپوگرافی typography
تیپیکنو Tippecanoe
تیتان titanium
تیتانها (در اساطیر یونان) Titans
*تیتانها، جنگ Titanomachy
*تیتراژ titrage
تیتسویل Titusville
تیتوگراد Titograd
تیتیکاکا Titicaca
تیچینو Ticino

تیرا دل فوئگو Tierra del Fuego
*تیراسپول Tiraspol
تیرانا Tirana
تیرانوزوروس Tyrannosaurus
تیرانه Tiranë
تیرپایه pile
تیرتخش firework
تیرتخشالی pyrotechnics
تیرسیاس (در اساطیر یونان) Tiresias
تیر شهاب falling star
تیرنه، دریای Tyrrhenian Sea
تیروئید، غده‌ی thyroid gland
*تیروچیرپالی Tiruchirapalli
*تیروزین tyrosine
تیرول Tyrol
تیرون Tyrone
تیره (در رده‌بندی گیاهی) family
تیره‌داران Chordata
تیز Tees
تیزاب سلطانی aqua regia
*تیساید Teeside
تیسفون Ctesiphon
تیفوئید typhoid fever
تیفوس typhus
تیلبری Tilbury
تیلبورگ Tilburg
تیلزیت؛ تیلسیت Tilsit
تیماس bush
*تیمفو Timphu
تیمور Timor
تیموس، غده‌ی thymus gland
تیمیشوارا Timisoara
تینتجل هد Tintagel Head
تین‌تسین Tientsin
تین شان Tien Shan
*تینگیس Tingis
تیو (در دین زرمنی) Tiw
*تیورا تام Tyura Tam
تیوکسبری Tewkesbury
تیومن Tyumen; Tiumen
تیونویل Thionville
تیوولی Tivoli

ث

ثابت (در ریاضیات) constant
*ثابت خورشیدی solar constant
*ثابت کجنمائی constant of aberration
*ثابتهای اتمی atomic constants
ثالوث؛ تثلیث Trinity
ثانیه second
*ثئوتا (سبتا) Ceuta
ثبات تأثرات نوری persistance of vision
ثبوت (در عکاسی) (photographic) fixing
*ثتفرد ماینز Thetford Mines
ثریا (در نجوم) Pleiades
*ثعبان (در نجوم) Thuban
*ثنایا incisors
ثنت، جزیره‌ی Thanet, Isle of
*ثندر بی Thunder Bay

ثنویت dualism
ثور (در نجوم) Taurus

ج

*جاتی (طبقه، در هند) jati
جاثلیق catholicos; katholicos
جاثی علی رکبتیه (در نجوم) Hercules
*جاجاپورا Djajapura
جاده‌ی باجگیر turnpike(road)
جاذبه (در اصطلاح فیزیک) attraction
جارویس، جزیره‌ی Jarvis Island
جارویس، خلیج Jervis
جاز jazz
جازر Gezer
جاکارتا Jakarta; Djakarta
جاگانات Jagannath
جاگاه space-time
جاگرنات Juggernaut
جالندر Jullundur
جام (در گیاهشناسی) corolla
جامد solid
جامعه، سفر Ecclesiastes
جامعه‌شناسی sociology
جامعه‌های اشتراکی communistic settlements
جامعه‌ی اروپائی انرژی اتمی European Atomic Energy Community
جامعه‌ی اروپائی زغال سنگ و فولاد Europe an Coal and Steel Community
جامعه‌ی اقتصادی اروپائی European Economic Community
جامعه‌ی ملل League of Nations
جام مقدس Holy Grail
جانبی lateral
جانزتاون Johnstown
جانستن، جزیره‌ی Johnston Island
جانشینی؛ استخلاف (هر دو در شیمی) substitution
*جانگی تاتاو Dzhangi-Tau
جانور animal
جانورشناسی zoology
جاوه Java
جایزه (در اصطلاح اقتصادی) bounty
جایزه؛ اعانه subsidy
*جایزه بزرگ رم Grand Prix de Rome
جایگشت permutation
جاینتز کوزوی Giant's Causeway
جبار (در نجوم) Orion
جبار tyrant
جباران سی‌گانه Thirty Tyrants
جبر (رشته‌ای از ریاضیات) algebra
جبر؛ لختی (در فیزیک و مکانیک) inertia
*جبر علی determinism
جبل الشرقی Anti-Lebanon
جبل طارق Gibraltar
جبهه front
*جبهه‌ی آزادیبخش کبک Front de Libération de Québec
جبهه‌ی انسدادی occluded front

جبهه‌ی سرد (در هواشناسی) cold front
جبهه‌ی قطبی polar front
جبهه‌ی گرم warm front
جبهه‌ی مردم (در تاریخ فرانسه) Front Populaire (فنس)
*جبهه‌ی ملی آزادیبخش (درتاریخ عدن) National Liberation Front
*جبهه‌ی موج wave front
جت (شهر) Gath
جت jet
*جتسم jetsam
جتسیمانی؛ جثسیمانی Gethsemane
جدبره Jedburgh
جدول (در اصطلاح ریاضیات) table
جدول تناوب periodic table
جدی (در نجوم) Capricorn (us)
جدی (ستاره) Polaris
جدیده Al-Jadida
جذام leprosy
جذب absorption
جذب سطحی adsorption
جذر (در ریاضیات) square root
جراحی surgery
جراحی درخت tree surgery
جرب scabies; itch
جرثقیل؛ جر اثقال crane
جرثومه germ
*جرزی Jersey
جرزی سیتی Jersey City
جرزیم Gerizim
جرش Gerasa
جرقه spark
*جرقه‌زا pyrophoric
جرم (در فیزیک) mass
جرم crime
*جرم اتمی atomic mass
*جرم‌ـتابندگی، رابطه‌ی mass-luminosity relation
جرم حجمی masse volumique (فنس)
جرم سکون rest mass
جرم مخصوص density;masse spécifique (فنس)
جرمنتاون Germantown
*جرمیستن Germiston
جرو Jarrow
جریان خلیج Gulf Stream
*جریان ژاپنی؛ کوروشیو Kuroshio
جریان متناوب alternating current
جریان مستقیم direct current
جریان نبضنده pulsating current
جریانهای دریائی ocean currents
جریان همرفتی convection current
جرید؛ شط الجرید Djerid(Chott)
جزایر آتشفشان Volcano Islands
جزایر ادویه Spice ~
*جزایر استوائی Equatorial~
*جزایر آیولیائی Aeolian ~
جزایر بادپناه؛ *جزایر لیوارد Leeward ~
جزایربادگیر؛ *جزایر ویندوارد Windward

جزایر دریایی؛ سی آیلندز Sea Islands
*جزایر لیوارد؛ جزایر بادپناه Leeward Islands
*جزایر نورماند (فنس) Îles Normandes
*جزایر ویندوارد؛ جزایر بادگیر Windward Islands
*جزایر یونین Union ~
*جزمیون dogmatists
جزیره island
جزیرة ابن عمر Cizre
جزیره‌ی اقیانوس Ocean Island
جزیره‌ی پرینس ادوارد Prince Edward Island
جزیره‌ی جنوبی؛ ساوث آیلند South Island
*جزیره‌ی درونبومی inland island
*جزیره‌ی زمینبند land tied Island
جزیره‌ی شمالی؛ نورث آیلند North Island
*جزیره‌ی صندل Sandalwood Island
*جزیره‌ی قاره‌ای continental island
جسم (در اصطلاح هندسه) solid
جسم صلب rigid body
جسم مرکب compound
جسور Jessore
جشه USSR
*جشنواره festival
*جعز Geez
جغرافی؛ جغرافیا geography
جفت placenta
جفت؛ زوج couple
*جفتزائی pair production
*جفتگر (در عکاسی رنگی) coupler
*جفت گرمابرقی thermocouple
جفرسن Jefferson
جفرسن سیتی Jefferson City
جفنه Jaffna
جکسن Jackson
جکسنویل Jacksonville
جکوبایتها Jacobites
*جگر liver
جگر غاز foie gras (فنس)
جلا Gela
جلبک algae
جلبوع Gilboa
جلجتا Calvary ; Golgotha
جلعاد Gilead
جلعید Galeed
جلندهر Jalandhar
جلیل (ناحیه‌ای در فلسطین) Galilee
جماعت (در روانشناسی) mob
جمالشناسی aesthetics
جمبوری jamboree
جمشسر RSFSR
جمعه‌ی سیاه Black Friday
جمعیت population
جمنا Jumna
*جمو Jammu
جمهوری؛ جمهوریت republic
جمهوریخواه، حزب (درتاریخ کشت) Republican party

جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی Russian Soviet Federated Socialist Republic
جمهوری متحد عرب United Arab Republic
جناح چپ (اصطلاح سیاسی) left wing
جناح راست (اصطلاح سیاسی) right wing
*جنتلمنز اگریمنت gentlemen's agreement
جنس (در زیستشناسی) sex
جنس (در دستور زبان) gender
*جنس (در اصطلاح منطق قدیم) genus
جنگ اجتماعی Social War
جنگ انتقال War of Devolution
جنگ بارونها Barons' War
جنگ تریاک Opium War
جنگ جانشینی war of succession
جنگ جهانی I World War I
جنگ جهانی II World War II
*جنگ چریکی guerrilla warfare
جنگ خروس cockfighting
جنگ داخلی (در تاریخ روم) civil war
جنگ دهساله Ten Years War
جنگ دهقانان Peasants' War
*جنگ سرد cold war
جنگ سی‌ساله Thirty Years War
جنگ شبه جزیره Peninsular War
جنگ شمالی Northern War
جنگ شیمیائی chemical warfare
جنگ صدساله Hundred Years War
جنگ گلها؛ جنگهای گلها Wars of the Roses
جنگلبانی forestry
جنگل برشی copse; coppice
جنگل سیاه Black Forest
جنگلکاری afforestation
جنگ مارسی Marsic War
جنگ مختلط amphibious warfare
جنگ مکانیزه mechanized warfare
جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه French Revolutionary Wars
جنگهای بردگان Servile Wars
جنگهای صلیبی Crusades
جنگهای گلها؛ جنگ گلها Wars of the Roses
جنگهای مذهبی Wars of Religion
جنگ هفتساله Seven Years War
جنگ هفت هفته Seven Weeks War
جنوب south
جنوب جنوب شرقی south-southeast
جنوب جنوب غربی south-southwest
جنوبخوانده (ناحیه‌ای از کشت) (The) South
جنوب شرقی southeast
جنوب غربی southwest
جنوبگان antarctic
جنوبگان، قاره‌ی Antarctica
جنوبگان، نواحی Antarctic regions
جنون جوانی dementia

جنون یاس و سودا manic-depressive psychosis
جنووا؛ ژن (فـ) Genoa
جو barley
جو atmosphere
جوانه *جیبی bud
جواهر جیرجیرک gem
جوتها؛ ژوتها جیزه Jutes
جوجوتسو جیمز، خلیج jujutsu
جوجه‌کشی، ماشین جیمزتاون incubator
جوجیتسو *جیمو تنو jujitsu
جودو جین judo
*جور (در رده‌بندی گیاهی) جین، آیین variety
جورج، دریاچه‌ی جینان George, Lake
جورجتاون *جینجا Georgetown
جورجی، سبک *جینوکاستر Georgian
جورجیا جیوه Georgia
جورجیا، تنگه‌ی Georgia, Strait of
جورجیا، خلیج Georgian Bay
جورجیای جنوبی South Georgia
جوزا (در نجوم) Gemini
جوز برزیل Brazil nut
جوز کابلی cashew
جوش (در فیزیک) ebullition
جوش، نقطه‌ی boiling point
جوش آتشفشانی agglomerate
جوش اکسیژن oxyacetylene blowpipe
*جوشبین ebullioscope
*جوشبینی ebullioscopy
جوش بیواسطه autogenous welding
جوش دادن welding
جوشسنگ conglomerate
جوش شیرین bicarbonate of soda
جوشکاری؛ جوش دادن welding
جوشن (زمینی در مصر) Goshen
جوشن (در آهنربا) armature
جوگجاکارتا Jogjakarta
جولان Golan
جولیت Joliet
جوندگان Rodentia
جونو Juneau
جوهر بوره boric acid
جوهر حسن‌لبه benzoic acid
جوهر سرکه acetic acid
جوهر شوره nitric acid
جوهر گوگرد sulphuric acid
جوهر لیمو citric acid
جوهر مورچه formic acid
جوهر نمک hydrochloric acid
جوهور Johore
*جوهور باهرو Johor Baharu
جهازات شکست‌ناپذیر Spanish Armada
جهان universe
*جهان سوم Third Nations (World)
جهانسی Jhansi
جهت (در دستور زبان) voice
جهلوم؛ جهلم Jhelum
جهنم hell
جهول Jehol

جهیزیه dowry
جیب sinus
جیب تمام cosinus
جیبنما sinusoid
جیبوتی Djibouti; Jibuti
*جیبی sinusoidal
جیرجیرک cricket
جیزه Gizeh; Giza
جیمز، خلیج James Bay
جیمزتاون Jamestown
*جیمو تنو Jimmu Tenno
جین gin
جین، آیین Jainism
جینان Chi-nan
*جینجا Jinja
*جینوکاستر Gjinokaster
جیوه mercury

چ

چاپ printing
چاپالا Chapala
*چاپ برآمده relief printing
چاپ حروفی؛ چاپ سربی letterpress
*چاپ قالبی block printing
*چاپ گود intaglio printing
چاپولتپک Chapultepec
*چاپ همسطح planographic printing
چاد Chad
چادرنشینی nomadism
چارتیزم (نهضت کارگری در بریتانیا) Chartism
چارکاس Charcas
چارلزتاون Charlestown
چارلزتن Charleston
چاشنی percussion cap
چاک ریور Chalk River
چاکو Chaco
چالاب pot-hole; pothole
چانگاه cirque; corrie
*چامبزی Chambezi
چاندرانگار Chandernagor
*چانسلر chancellor
چانسلرزویل Chancellorsville
چانکیانگ Chankiang
چانگان Changan
چانگچون Changchun
چانگشا Changsha
چانگکیاکو Changkiakow
چاه well
چاهار Chahar
چاه آرتزین artesian well
چبوکساری Cheboksary
چپق pipe
چپل Csepel
چترال Chitral
چتر نجات parachute
چتکه، چرتکه abacus
چتم Chatham
چتنوگا Chattanooga
چتور Chittor

چچن Chechen
چچن‌ـاینگوش Chechen-Ingush
چدن cast iron
چراپونجی Cherrapunji
چراغ اطمینان safety lamp
چراگشت transhumance
چربیها fats
چرتکه؛ چتکه abacus
چرتوزا دی پاویا Certosa di Pavia
چرچیل، رود Churchill
چرخ wheel
چرخ، مجازات (فـ) supplice de la roue
چرخ خیاطی sewing machine
چرخزاد cycloid
*چرخ طیار؛ چرخ لنگر flywheel
چرخ و محور wheel and axel
چرخه cyclone
*چرخه‌ی برونحاره‌ای extra-tropical cyclone
*چرخه‌ی مدارگانی tropical cyclone
*چرخه‌ی موجی wave cyclone
چرکستان Circassia
*چرکسک Cherkessk
چرکی Cherokee
چرم leather
چرمیس Cheremiss
چرنوفتسی Chernovtsy
چرنوویتس Czernowitz
چرنیگوف Chernigov
چریبون Cheribon
*چریکی، جنگ guerrilla warfare
چرینگ کراس Charing Cross
چرینیولا Cerignola
چسب adhesive
چسپیک، خلیج Chesapeake
چستر Chester
چستوخووا Czestochowa
چسکه بودیوویتسه Ceské Budejovice
چسکی تشین Cesky Tesín
*چسکی لس Cesky Les (چک)
چشر Cheshire
چشم eye
چشم برقی electric eye
چشمک زدن (در نجوم و فیزیک) scintillation
چشمکشمار scintillation counter
چشم گربه؛ عین الهر cat's-eye
چشم مرکب compound eye
چشمه spring
چشین Cieszyn
چغندر beet
چفالو Cefalù
چک check
چکا Cheka
چکالوف Chkalov
چکش hammer
چکشخواری؛ قابلیت تورق malleability
چک مسافری traveler's check
چکوسلواکی Czechoslovakia
چکها Czechs

چکه‌سنجی drop-weight-method
چکیانگ Chekiang
چگال dense
چگالش condensation
چگالی specific gravity; densité (فنـ)
چگالی جمعیت density of population
چگالیسنج hydrometer
چلسی Chelsea
چلنجر، هیئت اعزامی Challenger expedition
چلیابینسک Chelyabinsk
چلیپائیان Cruciferae
چلیک barrel
چلیوسکین، دماغه‌ی Chelyuskin, Capa
چمن lawn
چمن ارزنی timothy
چمنستان prairies
چناب Chenab
چنبر (در اصطلاح ریاضیات) torus; tore
چندجمله‌ای polynomial
چندضلعی polygon
چندقنده‌ها polysaccharides
چندگانی polygamy
چندوجهی polyhedron
*چندیگره Chandigarh
چنگ (از سازهای زهی) harp
چنگتو Chengtu
چنگته Chengteh
*چنگچو Cheng-chou; Chengchow
چنل، جزایر Channel Islands
چوب wood
چوب اطلس satinwood
چوب برزیل brazilwood
چوچو chowchow
چوکچی Chukchi
چوکوتین Chowkowtien; Choukoutien
چوگان polo
چولولا Cholula
چونگ‌کینگ Chungking
چوواش Chuvash
*چویت هیلز؛ چویت، تپه‌های Cheviot Hills
چهارشنبه‌ی خاکستر Ash Wednesday
چهار کانتون جنگلی (The)Four Forest Cantons
چهاروجهی tetrahedron
چیاپاس Chiapas
چیاتورا Chiatura
چیئوائوا Chihuahua
چیبچا Chibcha
چیپساید Cheapside
چیتا Chita
چیتاگنگ Chittagong
*چیتا نوتابیله Città Notabile
چیتا وکیا Città Vecchia
چیچاگوف Chichagof
چیچن ایتسا Chichén Itzá
چیچی‌جیما Chichi-Jima
چیچیستر Chichester
چیدامبارام Chidambaram
چیزم تریل Chisholm Trail
چیزیک Chiswick
چیفو Chefoo
*چیگول Chigwell
*چیلپانسینگو Chilpancingo
چیلترن، تپه‌های؛ *چیلترن هیلز Chiltern Hills
چیلکوت، گردنه‌ی Chilkoot Pass
چیلوئه Chiloé
چیلی، خلیج Chihli, Gulf of
*چیم Cheam
چیمبورازو؛* چیمبوراسو Chimborazo
چیمکنت Chimkent
چیمو Chimu
چین (در اصطلاح زمینشناسی) fold
چین (کشور) China
چین، تپه‌های؛ چین هیلز Chin Hills
چین برگشته (در زمینشناسی) overfold
چین تکشیب (در زمینشناسی) monocline fold
چین جنوبی، دریای South China Sea
چینچیلا chinchilla
چین خوابیده recumbent fold
چین شرقی East China
*چینکونا chincona
چینگ Ch'ing
چینگتائو Tsingtao; Chingtao
چینگهای Tsinghai; Chinghai
چینلینگ Chinling
چینه (در اصطلاح زمینشناسی) stratum
چینه‌سازی؛ چینه‌بندی stratification
چینه‌شناسی stratigraphy
چین همخواب isoclinal fold
چین هیلز Chin Hills
چیویتاوکیا Civitavecchia

ح

حاتحور (در دین مصر قدیم) Hathor
حاجی طرخان Astrakhan
حافظه memory
حاکمیت sovereignty
حالت نوزاد (در فیزیک و شیمی) nascent state
حامل (در ریاضیات) vector
حامل (در مخابرات) carrier
حامی، زبانهای Hamitic
حامی، نژاد Hamites
حب البلوغ acne
حبرون Hebron
حبشه؛ اتیوپی Ethiopia
حتیها؛ ختیها Hittites
*حجاب حاجز diaphragm
حجر الفلاسفه philosopher's stone
حجر القمر moonstone
*حجره‌ی واحد شبکه (در فیزیک حالت جامد) unit cell
حجم مخصوص specific volume
حد (در ریاضیات) limit
حد اقل دستمزد minimum wage
حدت بصری visual acuity
حد کشسانی elastic limit
حدیده Hodeida
*حدیده draw'plate
*حراج enchère (فنـ)
حرارت heat
حرارت اتمی atomic heat
حرارت انحلال heat of solution
حرارت تشکیل heat of formation
حرارت خنثاسازی heat of neutralization
حرارت مخصوص specific heat
حرارت مولکولی molecular heat
حرارت نهانی latent heat
*حربا (در نجوم) Chamaeleon
حرکت (در فیزیک و مکانیک) motion
حرکت انتقالی translation
حرکت بطرف قرمز (در طیفشناسی) red shift
حرکت تقدیمی (در نجوم) precession
حرکت توافقی harmonic motion
حرکت دائمی (در اصطلاح مکانیک) perpetual motion
*حرکتزدگی motion sickness
حرکتشناخت kinematics
حرکت متشابه uniform motion
حرکت مستدیر circular ~
حرکت وضعی (در فیزیک) rotation
حرکت یومی diurnal motion
حرمون، جبل Hermon, Mount
حروف چاپ types
حروفچینی typesetting
*حروف قابل انتقال (در چاپ) movable types
حزب کارگر (در تاریخ سیاسی بریتانیا) Labour Party
حزب کارگر امریکا American Labor Party
*حزب کنگره (در هند) Congress Party
حزب محافظه‌کار (در تاریخ بریتانیا) Conservative Party
حساب arithmetic ; calculus
*حساب بینهایتیک infinitesimal calculus
حساب دیفرانسیل و انتگرال differential and integral calculus
حسابرسی auditing
حسابگر computer ; calculateur
*حسابگر تمثیلی analog(ue) computer
*حسابگر رقمی digital computer
*حسابگر قیاسی analog(ue) computer
حسیدیم Hasidim
حشره‌خوار، گیاهان carnivorous plants
حشره‌کش insecticide
حشیشیه Assassins
حصاة (در طب) calculus; stone
حصبه typhoid fever
حضیض (در نجوم) perigee
*حفره‌سازی cavitation
*حفره‌های شهابی meteor craters
حفظ منابع طبیعی conservation of natural resources
حق الاهی divine right
حق رأی دادن زنان woman suffrage

حق طبع؛ حق مؤلف copyright
*حق قضاوت کنسولی capitulation
حقل الدم Aceldama
حق مؤلف؛ حق طبع copyright
حق نجات (در قانون دریانوردی) salvage
حقوق ایالات (در تاریخ کشمة) states' rights
حقوق بازنشستگی pension
حقوق برونمرزی ex(tra)territoriality
حقوق رومی Roman law
حقوق طبیعی؛ حقوق فطری natural rights
حقوق عرفی؛ حقوق مرسومه؛ *حقوق غیر مدون common law
*حقیقی، عدد real number
حکمای سبعه Seven Wise Men of Greece
حکمت سلیمان (از کتب عهة) Wisdom
حکمت یسوع پسر سیراخ Wisdom of Jesus the Son of Sirach; Ecclesiasticus
حکومت اشرافی aristocracy
حکومت سرپرستی Protectorate
حکومت صنفی corporative state
حکومت مطلقه؛ حکومت استبدادی absolutism
*حلالدوست lyophilic
*حلالگریز lyophobic
حلب Aleppo; Alep; Haleb
حلق pharynx
حلقه؛ سیکل cycle
حلقه‌داران Annelida
حلقه‌ی کربون؛ سیکل کربون (در فیزیک و نجوم و زیستشناسی) carbon cycle
حله Al Hillah
حماسه epic
حمایت (در اصطلاح اقتصاد) protection
حمص Homs; Hims
حمل (در نجوم) Aries
حنجره larynx
*حنجره، ورم laryngitis
*حنک hard
حنوکا Hanukkah
حوا (در نجوم) Ophiuchus; Serpentarius
حوت (در نجوم) Pisces
حوت جنوبی (در نجوم) Piscis Australis
حوریب Horeb
حوضه basin
حوضه‌ی بزرگ Great Basin
*حیات، اصالت vitalism
حیض menstruation
حیه (در نجوم) Serpent

خ

خائن Jaén
خائوس (در دین یونان) Chaos
خابارووفسک Khabarovsk
خاتیوا Játiva
*خاراما Jarama
خاربیشه thorn forest
خارپوستان Echinodermata
خارج قسمت هوشی intelligence quotient

خارجه Kharga
خارجیان و اخلالگران، قوانین (در تاریخ کشمة) Alien and Sedition Acts
خارکوف Kharkov
خاروبدیس (در افسانه‌های یونانی) Charybdis
خار و دنده pawl and ratchet
خارون (در اساطیر یونان) Charon
خازن (از اجزای برقی) condenser; capacitor
خاک soil
خاکاهک pedocal
خاکاهن pedalfer
خاک چینی china clay
خاکزاد terrigenous
*خاکستر سود soda ash
خاک سرخ red oxyde
خاکسره solifluction
خاک سنباده emery
خاکهای قلیائی (در شیمی) alkaline earths
خاکهای قلیائی (در کشاورزی) alkali soil
خاکهای کمیاب rare earths
خاگه drumlin
خاگی oval
خالاپا Jalapa
*خالاپا د انریکس Jalapa de Enríquez
خالکدون Chalcedon
خالکوبی tattooing
خالکیدیکه Chalcidice
خالکیس Chalcis
خالیسکو Jalisco
*خامه (در گیاهشناسی) style
خان (در تفنگ و توپ) rifling
خانواده (در رده‌بندی گیاهی) family
*خاولن Xauen
خاور دور؛ شرق اقصی Far East
خاور میانه Middle East
خاور نزدیک؛ شرق نزدیک Near East
خاویار caviar(e)
خایرونیا Chaeronea
خبرگزاری news agency
ختن Khotan
ختنه circumcision
خداپرستان؛ *دئیستها Deists
خداشاهی theocracy
خربق سیاه کاذب baneberry
خرپا truss
*خر پوزکی hinny
خرث د لا فرونترا Jerez de la Frontera
خرچنگ crab
*خردسری microcephalia
خرده‌بار (واحد بار برقی) elementary charge
خرساباد Khorsabad
خرسنگ (در اصطلاح باستانشناسی) megalith
*خرسنگی، آثار megalithic monuments
خرسون Kherson
*خرسونسوس تراکیکا Chersonesus Thracica
خرسونسوس کیمبریکا Chersonesus Cimbrica

خرشوف؛ آرتیشو (فس) artichoke
خرطوم Khartoum
خرنوب carob
خروج، سفر Exodus
خروج از مرکز (در ریاضیات) eccentricity
خروسک؛ لارنژیت laryngitis
خرونا Gerona
خز (جانور گوشتخوار) weasel
خزرها Khazars; Chazars
خزندگان Reptilia
خزه‌ی تورب peat moss
خستگی (در فیزیولوژی و در مهندسی) fatigue
خش stria
*خشاب (در طپانچه) magazine
خشکرود dry valley; dead valley
*خشکساز (در شیمی) desiccant
خشکیزائی epeirogeny; epeirogenesis
خط (در هندسه) line
خطا error
خطاهای باصره optical illusions
*خط بیزاویه (در قطبنما) agonic line
خط بین‌المللی تاریخ International date line
خط‌کش محاسبه slide rule
خط لوله pipeline
خط میخی cuneiform
خطوط تراز contours
خفاش bat
خلأ vacuum
خلاب quagmire
خلاش bog
خلافت califat
خلعت‌پوشان investiture
خلع سلاح disarmament
خلع سلاح، کنفرانس Disarmament Conference
*خلع سلاح هسته‌ای disarmament, nuclear
خلمنو Chelmno
خلنج heather
خلنجزار heath
خلیج gulf
خلیج بزرگ استرالیائی Great Australian Bight
خلیج ماساچوست، شرکت Massachusetts Bay Company
خلیج هودسن، شرکت Hudson's Bay
خمپاره‌انداز mortar
خمر، امپراطوری Khmer Empire
*خنت Gent (ملة)
خنثاسازی (در شیمی) neutralization
خنثی (در زیستشناسی) hermaphrodite
خنکسازی cooling system
*خنوخ، اسرار Secrets of Enoch
*خنوخ، کتاب حبشی Ethiopic Book of Enoch
خوار Hvar
خوارزم Chorasmia
خوارس Juárez

خوان د فوکا، تنگه‌ی Juan de Fuca Strait
خواندن (در حسابگر) read
خوان فرناندس Juan Fernández
خواهران شفقت (در کلیسای کاتولیک) Sisters of Charity
خوتین Khotin; Hotin
خوخوئی Jujuy
خودآگاهی consciousness
خودالقائی self-induction
*خودکار ساچمه‌ای ballpoint
*خودکار نمدی marker
خودگانی isogamy
*خودلقاحی self-fertilization
خودمختاری autonomy
خوراک (روزانه) diet
*خوراکجو food gatherer
خورانیدن (در اصطلاح برق و الکترونیک) (to)feed
خورپای heliosta
خورتابگیری insolation
خورجین بکولها (در تاریخ کشت) carpet-baggers
خورزوف Chorzow
خورشید sun
خورشید نیمشب midnight sun
خورطیفنگار spectroheliograph
خورنگار heliograph
*خورینخم Gorinchem
خوشه‌ها (در نجوم) cluster
خوکار Jucár
خوک خاکی aardvark
خوک گینه guinea pig
خون blood
خون دادن ~ transfusion
خونروی hemorrhage
خونریزی ماهانه menstruation
خونگند؛ سپتیسمی septicemia
خونین Junín
خویشتن ego (لت)
خیابان پنجم Fifth Avenue
خیار cucumber
خیخون Gijón
خیرالدا Giralda
خیرون (در دین یونان) Chiron
خیزران bamboo
*خیزگر (در فضاپیمائی) booster
*خیلا، جانور gila monster
خیمایرا Chimera
خیمه‌ی مقدس Tabernacle
خینگان Khingan
خیوس (بنا) Khios

د

داء الاشراف gout
داء الرقص chorea; Saint Vitus's dance
داء الفیل elephantiasis
دائمی (در اصطلاح گیاهشناسی) perennial
*دائومه Dahomey
داتیا Datia

داجون (از خدایان فلسطینیان) Dagon
داخاو Dachau
دادائیسم Dadaism
*دادرا و نگر ـ اولی Dadra and Nagar-Haveli
دادگاه انقلابی (در تاریخ فرانسه) Revolutionary Tribunal; Tribunal révolutionnaire (فنس)
دادگاه جهانی World Court
دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی Permanent Court of International Justice
دادگاه دادگستری بین‌المللی International Court of Justice
دادگاههای خونین (در تاریخ انگلستان) Bloody Assizes
*دادلی Dudley
*داده‌آما، دستگاه؛ *داده‌برز، دستگاه data-handling system
داده‌آمائی data processing
داده‌ها data
*دار السلام Dar-es-Salam
داربی Derby
داربی‌شر Derbyshire
دارتفرد Dartford
دارتمث Dartmouth
دارتمور Dartmoor
دارجیلینگ Darjeeling; Darjiling
دارچین cinnamon
داردانل Dardanelles
داردانوس (در اساطیر یونان) Dardanus
*دارزی arboreal
دارفور Darfur
دارکوب woodpecker
دارلینگ Darling
دارلینگتن Darlington
دارم Durham
دارمرز timber line
دارمشتات Darmstadt
دارو drug
*داروهای سولفائی sulfa drugs
داروین Darwin
داروینیسم Darwinism
داریال Daryal
داریل Dariel
دارین Darien
دارین، طرح Darien Scheme
داز، نقشه‌ی (یا طرح) Dawes plan
داستان زرین (the) Golden Legend
داستان گل سرخ (le) Roman de la Rose (فنس)
داسن؛ داسن سیتی Dawson City
داغستان Dagestan
دافنه (در اساطیر یونان) Daphne
دافنیس (در افسانه‌های یونان) Daphnis
داکا Dacca
داکار Dakar
داکوتای جنوبی South Dakota
داکوتای شمالی North Dakota

داکیا Dacia
داگرئوتیپ daguerreotype
*داگلس Douglas
دالارنا Dalarna
*دالامبر، اصل D'Alembert's principle
دالان لهستان؛ دالان دانتزیگ Polish Corridor
دالان هوائی airway
دالتن، قانون Dalton's law
دالتونیسم (از عیوب چشم) daltonism; color blindness
دالسلاند Dalsland
دالکارلیا Dalecarlia
*دالگلای Dolgellau
دالماسی Dalmatia
دالهوزی؛ دلهوزی Dalhousie
دالیچ Dulwich
داماثو Damão
*دامان؛ دمان Daman
دامبارتن Dumbarton
دامبارتن اوکس Dumbarton Oaks
دامبارتن‌شر؛ دانبارتن‌شر Dumbartonshire
دامپزشکی veterinary medicine
دامفریس Dumfries
دامفریس‌شر Dumfriesshire
دامنه (در فیزیک) amplitude
دامودار Damodar
داموکلس (در افسانه‌های یونانی) Damocles
دان Don
دان (رود، اسکاتلند) Dan
*د. ان. آ DNA
دانائوس (در اساطیر یونان) Danaüs
دانائه (در اساطیر یونان) Danaë
*دا نانگ Da Nang
دانبار Dunbar
دانتزیگ Danzig
*دانتیفون dentiphon
*داندالک؛ داندولک Dundalk
*داندرون dendron
داندولک Dundalk
دان دو میدی Dent(s) du Midi
داندی Dundee
دانستبل Dunstable
دانشگاه university
دانفرملین Dunfermline
دانکستر Doncaster
دانلسن، دژ Donelson, Fort
دانمارک Denmark
دانمارکی، زبان Danish language
دانوب Danube
دانه (در گیاهشناسی) seed
دانیال، رفقای Three Holy Children
دانیال نبی، کتاب Daniel
دانیدین Dunedin
دانیگال Donegal
داو Dove
داوائو Davao
داوران، سفر Judges

*داوری بین‌المللی international arbitration
داوکالیون (در اساطیر یونان) Deucalion
داون Down
داونپتریک Downpatrick
*داونری Dounreay
داونز (the) Downs
داونینگ ستریت Downing Street
داووس Davos
داهومی Dahomey
دایدالوس (در اساطیر یونان) Daedalus
دایرن Dairen
دایره (در ریاضیات) circle
دایرة البروج ecliptic
دایرةالمعارف encyclopedia
دایرةالمعارف (به عنوان اسم خاص) Encyclopédie (فلسفه)
دایره‌ی صغیره small circle
دایره‌ی عظیمه great circle
*دئیستها Deists
*دایل Dijle
دایل ایرن Dáil Éireann
دایمیو Daimyo
دب اصغر Ursa Minor
دباغی tanning
دب اکبر Ursa Major
دبران (در نجوم) Aldebaran
دبرتسن Debrecen
*دبه (در نجوم) Dubhe
دبیوک Dubuque
*دپارتمان département
دترمینیسم determinism
دترویت؛ دیترویت Detroit
دتفرد Deptford
دتکتور؛ پیداگر detector
دتمولد Detmold
دتینگن Dettingen
دجاجه (در نجوم) Cygnus
دختران شب (در اساطیر) Hesperides
DDT ددت
drachma(واحد وزن و پول یونان قدیم) دراخمه
Drachenfels دراخنفلس
*درازسری dolichocephaly
Drakensberg دراکنزبرگ
*دراگینیان Draguignan
drama درام
internal revenue درآمد داخلی
national income درآمد ملی
Drammen درامن
*دراو Drau
Drava دراوا
dravidian languages دراویدی، زبانهای
Dravidians دراویدیان
*دربنت؛ دربند Drbent
درجه (در اصطلاح فرهنگی)؛ درجه (واحد اندازه‌گیری زاویه) degree
*درجه‌ی آزادی (در شیمیفیزیک) degree of freedom
درخت ماری catalpa

flash درخش؛ فلش
luminance درخشانی
brightness درخشندگی
Petition of Right درخواست حق (در تاریخ انگلستان)
tartar درد
input درداده
neuralgia درد پی؛ نورالژی
Dred Scott case درد سکات، قضیه‌ی
tartar emetic درد قی‌آور
joint درزه (در زمینشناسی)
Dresden درسدن
macroscopic *درشتبینی
grit درشتماسه سنگ
magnifying power درشتنمائی
percent(age) درصد
Lough Derg درگ، دریاچه‌ی؛ لاخ درگ
occupational therapy درمان اشتغالی
fever therapy درمان با تب
shock therapy درمان با شوک
electrotherapy درمان برقی
psychotherapy درمان روحی
clinic درمانگاه
Grus *درنا (در نجوم)
Drenthe درنته
Derna درنه
suspension درو (در فیزیک)
Iron Gate دروازه‌ی آهنین
plankton دروازی
druids دروئیدها
drosera دروزرا
lie detector دروغیاب؛ دروغنما
Drogobych دروگوبیچ
Drôme دروم
endocarp *درونبر (در میوه)
inland درونبوم
Derwent *درونت
subjective *درونخودی
impeller *درونرانه (در موشک و در کومپرسور)
intrinsic *درونزا
endogamy درونگانی
introversion درونگرائی
inlier درونهشته (در اصطلاح زمینشناسی)
interpolation درونیابی
Drogheda دروید

valley دره
longitudinal valley دره‌ی طولی
transverse valley دره‌ی عرضی
Central Valley دره‌ی مرکزی؛سنترال ولی
Death Valley دره‌ی مرگ؛ دث ولی
rift valley دره‌ی نشستی
Great Rift Valley دره‌ی نشستی بزرگ
Derry دری
sea دریا
seaport دریابندر
lake دریاچه
lacustrine دریاچه‌ای
Great Lakes دریاچه‌های بزرگ؛ گریت لیکس

salt lake دریاچه‌ی شور
Great Salt Lake دریاچه‌ی شور بزرگ؛ گریت سالت لیک
oxbow lake دریاچه‌ی طوقی
seasickness دریازدگی
piracy دریازنی
privateer دریاستیز
privateering دریاستیزی
perception *دریافت (در اصطلاح فلسفه)
plage (فلسفه) دریاکنار
pelagic; pelagian دریامیانی
South Sea دریای جنوب
Inland Sea دریای درنبومی
Hwang Hai دریای زرد
White Sea دریای سفید
Black Sea دریای سیاه
North Sea دریای شمال
Coral Sea دریای مرجان
throttle *دریچه‌ی سوخت (در موشکها)
Dreyfus Affair دریفوس، قضیه‌ی
Drake Strait *دریک، تنگه‌ی
Drin درین
Darien Scheme درین، طرح
Dzaudzhikau دزاژوجیکائو
bourne دزده رود
Desmond دزمند
Îles de Désolation *دزولاسیون، جزایر
Dzungaria دزونگاری
Dezhnev, Cape دژنیوف، دماغه‌ی
December دسامبر
Decembrists دسامبریها
Dessau دساو
Black Hand دست سیاه (عنوان بعضی از دسته‌های سری)
wages دستمزد
formula دستور
recurrence formula *دستور تراجعی
decibel دسیبل (واحد شدت صوت)
plain دشت
alluvial plain دشت آبرفتی
oceanic plain *دشت اقیانوسی
flood plain دشت سیلابی
peneplain; peneplane دشتگون
sander; outwash plain دشت یخابرفتی
tambourine دف
defense mechanism دفاع، سازوکار؛ مکانیسم دفاع
bookkeeping دفترداری
excretion دفع
minute دقیقه
deca- دکا
Decapolis دکاپولیس
decadents دکادانها
(the)Decameron دکامرون
closed shop and *open shop* دکان بسته و دکان باز
Doctor of the Church دکتر کلیسا
dextrose دکستروز
dextrin دکسترین

*دکلاماسیون	declamation	دندان شیر	dandelion	دورالومن	duralumin
دکن	Deccan	*دندان صدفان	tusk (tooth) shells	*دوران (در اصطلاح زمینشناسی)	era
*دکوراتور (فنـ)	décorateur	دندانه (در رنگرزی)	mordant	دوران چهارم	Quaternary
دگرچسبی	adhesion	دنکرک (فنـ)	Dunkirk; Dunkerque	دورانس	Durance
دگردیسی؛ دگرگونی	metamorphosis	دنن	Denain	دوران سوم	Tertiary period
دگرگانی	heterogamy	دنور	Denver	دورانگو	Durango
دگرگونگی	metamorphism	دنویل	Danville	دوربن	Durban
دگروار	allotrope	دنیا	Denia	دوربین	telescope
دگروارگی	allotropy	دنیپر	Dnieper	*دوربین دوچشم	binocular
دگروشی (درکشاورزی)	strain	دنیپروپتروفسک	Dnepropetrovsk	دوربین عکاسی	camera
دگنهم	Dagenham	دنیپرودزرژینسک	Dneprodzerdzhinsk	دوربینی	hypermetropia; hyperopia; farsightedness
دلاور؛ *دلور	Delaware	دنیپروسترووی	Dneprostroi	دورپات	Dorpat (لهـ و ث)
دلتا (از حروف الفبای یونانی)	delta	دنیپروگس	Dneproges	دورت	Dort; Dordt
دلتا، اشعه‌ی	delta rays	دنیستر	Dniester	دورتموند	Dortmund
دلچوب	heartwood	دنیه	denier	دورچستر	Dorchester
دلس	Dallas	دو (رود و ولایت، فرانسه)	Doubs	دوردرخت	Dordrecht
دلفت	Delft	دوآب (در اصطلاح جغرافیا)	confluence	دوردونی	Dordogne
دلفی	Delphi	دوارکا	Dwarka	دورس	Durrës
دلفین (در جانورشناسی)	dolphin	دوارو	Duero	دورست	Dorset
دلفین (در نجوم)	Delphinus	*دوازده بطرک، وصایای	Testament of the Twelve Patriarch	دورستشر	Dorsetshire
دلکو	Delco	*دوازده تن، انجیل	Gospel of the Twelve	دورسنج	telemeter
دلمون	Delémont	دوازدهی، شمار	duodecimal numeration	دورگه	hybrid
دلو (در نجوم)	Aquarius	دوئل	duel	دورن	Doorn
دلوث	Duluth	*دوالا	Douala	دورن	Düren
*دلور	Delaware	دوالیسم	dualism	دورنشینی	absenteeism
دلوس	Delos	دوئومون	Douaumont	دورنیک	Doornik
دلوسی، اتحادیه‌ی	Delian League	دوئه	Douai	دورو	Douro (پتغ)
*دلهوزی؛ دالهوزی	Dalhousie	*دوبالان	Diptera	دوروس (در اساطیر یونان)	Dorus
دلیجان	diligence (فنـ)	دوبروجا	Dobruja	دوره‌های یخچالی	glacial periods
دما؛ درجه‌ی حرارت	temperature	*دوبرومیش	Dobromierz	*دوره‌ی پالئولیتیک؛*دوره‌ی دیرینه‌سنگی	Paleolithic period
دماپای	thermostat	دوبروونیک	Dubrovnik	دوره‌ی تیرگی	Dark Ages
دماسنج؛ میزان الحراره	thermometer	دوبریچ	Dobrich	دوره‌ی صلح و صفا	Era of Good Feeling
*دماغ	brain	دوبلن	Dublin	دوره‌ی نایب‌السلطنگی	Regency
دماغه	cape	دوبونت	Dubawnt	*دوره‌ی نجومی حرکت انتقالی	sideral revolution period
دماغه‌ی شرقی	East Cape	*دوپرگار (در نجوم)	Circinus	*دوره‌ی نوسنگی	Neolithic period
دماکره	thermosphere	دوپون	Deux-Ponts	دوره‌ی وحشت؛ دوره‌ی ترور (در انقلاب فرانسه)	Reign of Terror
دمان؛ *دامان	Daman	دوپیکر (در نجوم)	Gemini	*دوره‌ی هلالی	synodic revolution period
دمانگار	thermograph	دوتان	Dothan	دوریک سبک؛ سبک دوریائی	Doric style
دمانگاشت	thermogram	دوترون	deuteron	دوریها	Dorians
*دمای احتراق	ignition point	دوتریوم	deuterium	دوزیستان	amphibian
دمای بحرانی	critical temperature	دوتسیا	deutzia	دوساله (در گیاهشناسی)	biennial
دمای مطلق	absolute temperature	دوتون (فنـ)	deuton	دوسبورگ	Duisburg
دمتر (در اساطیر یونان)	Demeter	*دوتیگالا	Dootigala	*دوستها	Docetae; Docetists
دمدم	Dumdum	دوجمله‌ای	binomial	دوستیسم	Docetism
دمنات	Demnate	دوچرخه	bicycle	دوسلدورف	Düsseldorf
دموکرات، حزب (در تاریخ کشمة)	Democratic party	دوخوبورها (از فرقه‌های مذهبی مسیحی)	Dukhobors; Doukhobors	دوسور	Deux-Sèvres
دموکراسی؛ دمکراسی	democracy	دود	smoke	*دو سیسیل	Two Sicilies
دموگرافی	demography	دودخان	fumarole	دوشاخ	coreopsis
د موین	Des Moines	دودکانز	Dodecanese	دوفن (از القاب فرانسوی)	dauphin
دمه	blizzard	دودو	dodo	دوفن مفقود	Lost Dauphin
دمیاط	Dumyat; Damietta	دودونه (در دین یونان)	Dodona	دوفورشپیتسه	Dufourspitze
*دمیورگوس	demiourgos	دوده	soot	دوفینه	Dauphiné
دنارپوس (سکه‌ی سیمین روم قدیم)	denarius	*دور (در اصطلاح زمینشناسی)	epoch	*دوقاپ (در زیروسکوپ)	gimbals
دنباله‌داران	comets	دورا	Dura	دوقطبه (در برق)	dipole
دنبی	Denbigh	دوراتسو	Durazzo		
دنبی‌شر	Denbighshire				
دندان	tooth				
دندانپزشکی	dentistry				

دوقلو twins
دوقنده‌ها disaccharides
دوکاره (در شیمی) amphoteric
*دوکاو، عدسی double concave
*دوکوژ، عدسی biconvex lens
دوگانی bigamy
دول Dôle
دولت‌آباد (شهر، هند) Daulatabad
*دولختی، دریچه‌ی mitral
دولسیمر (نوعی ساز زهی) dulcimer
دول مرکزی Central Powers
دولومیت dolomite
دولومیتی؛ آلپهای دولومیتی Dolomites
دولون و پتی، قانون Dulong and Petit's law
دوما duma
*دومبرومیش Dobromierz
دومرمی-لا-پوسل Domrémy-la-Pucelle
دومینو (از بازیها) dominoes
دومینیک، جمهوری Dominican Republic
دومینیکا Dominica
دومینیکیان Dominicians
دومینیون dominion
دومینیون مشترک condominium
دون (ولایت) Devon
دون (رود، جیشر) Don
دون، نبرد Dunes
دوناتیان Donatists
دوناوورت Donauwörth
دونباس Donbas(s)
دونپورت Devonport; Davenport
دونتر Deventer
دونتس Donets
*دونتسک Donetsk
دونشر Devonshire
دونکاردها؛ دونکرها Dunkards
دونکرک (فنـ) Dunkirk
دوور Dover
دوورفیل Doverfjell
دو و میدانی track and field athletics
دوونین، دوره‌ی Devonian period
*دوویل Deauville
*دویچ-واگرام Deutsch-Wagram
دوینای شمالی Northern Dvina
دوینای غربی Western Dvina
دهار Dhar
دهان mouth
دهانه‌ی آتشفشانی crater
دهرا Dehra
دهناء Dahna
دی Dee
دیاباز diabase
دیابت diabetes mellitus
دیابت بیمزه؛ دیابت انسیپید diabetes insipidus
دیاپازون tuning fork
دیاترمی diathermy
دیاتومه diatom
دیاتومیت diatomite

دیادوخوی Diadochi
دیاستاز diastase
دیافراگم diaphragm
دی‌الکتریک dielectric
دیالکتیک dialectic
دیالوگ dialog(ue)
دیالیز dialysis
دیالیزگر dializer
دیان، پنج‌قلوی Dionne quintuplets
دیانا (در دین رومی) Diana
دیبون جاد Dibon-gad
دیپ Dieppe
*دیپلوئید diploid
دیپلومات diplomat
دیپلوماسی diplomacy
دیت (در تاریخ آلمان) diet
دیترویت؛ دترویت Detroit
دیتن Dayton
دیتیرامب (نوعی ترانه در یونان) dithyramb
دیختائو Dykh-Tau
دیدگر (در آلات بصری) eye-piece; ocular
دیدنهوفن Diedenhofen
دیر abbey
دیر الزور Dayr az Zawr
دیربورن Dearborn
*دیرداوی Diredawa
دیرکتوار (در تاریخ فرانسه) Directory; Dierectoire (فنـ)
دیرکتوار، سبک (فنـ) Directoire style
دیرکه (در اساطیر یونان) Dirce
دیرینشناسی paleontology
دیزل، موتور Diesel engine
دیژون Dijon
دیژیتالین digitaline
دیس (در دین روم) Dis
دیسپروزیوم dysprosium
*دیسپوتاتیو (در اصطلاح فلسفه‌ی مدرسی) dis-putatio
دیستروفی عضلانی dystrophy
دیسک (صفحه‌ی غضروفی در ستون فقرات) disc
دیسکو Disko
دیفتری diphtheria
دیفرنسیال differential
دیکتاتور dictator
دیکتاتوری، حکومت dictatorship
دیکتافون dictaphone
*دیکلس متا Diklos Mta
دیکه (در افسانه‌های یونانی) Dice
دیکیتر Decatur
دیگ بخار boiler
دیگ جن blowhole
دیگچال kettle; kettlehole
دیگرها Diggers
دیل Deal
دیم dry farming
*دیمل Diemel
*دیمورف dimorphous
*دیمورفیسم dimorphism
دین (واحد نیرو) dyne

دین debt
دیناریک، آلپهای Dinaric Alps
دینامو dynamo
دینامیت dynamite
دینامیک dynamics
دینان Dinan
*دینبینفو Dienbienphu
دینگلد (در تاریخ اروپا) Danegeld
دینگو dingo
دینلا Danelaw
دینوزور dinosaur
دینها Danes
*دینی Digne
دیو Diu
دیوگر، بطری Dewar flask
دیوار صوت sonic barrier; sound barrier
دیوار ندبه Wailing Wall
دیوان بین‌المللی دادگستری International Court of Justice
دیوان دائمی داوری Hague Tribunal
دیوان دائمی دادگستری (یا عدالت) بین‌المللی Permanent Court of International Justice
*دیوانگی insanity
دیوباد duststorm
دیوپتر dioptre (فنـ)
دیوپتری diopter
دیوپتریک dioptrics
*دیود Dyfed
دیود diode
دیود بلور crystal diode
دیوراما diorama
دیوریت diorite
*دیوزبری Dewsbury
دیومدس؛ دیومد (در افسانه‌های یونان) Dio-medes; Diomed
دیومید، جزایر Diomede Islands
دیونوسوس (در دین یونان) Dionysus
دیونوسیا (در دین یونان) Dionysia
دیونه (در اساطیر یونان) Dione
دیویس، تنگه‌ی Davis Strait

ذ

ذائقه taste
ذات الجنب pleurisy
ذات الحق armillary sphere
ذات الریه pneumonia
ذات الکرسی (در نجوم) Cassiopeia
ذرات آلفا alpha particles
ذرات بتا beta ~
ذرگانی colligative properties
ذره‌بین magnifying glass
ذره‌ی عنصری elementary particle
ذره‌ی هسته‌ای nuclear particle
*ذنب الاسد (در نجوم) Denebola
ذنب الدجاجه Deneb
*ذنب قیطس (در نجوم) ~ Kaitos
ذوالب برنیس (در نجوم) Coma Berenices

ذوب؛ ذوبان melting; fusion
ذوزنقه؛ ذوذنقه trapezoid
ذهن mind
*ذهنی subjective

ر

رئا (در دین یونان) Rhea
رئا سیلویا (در افسانه‌های رومی) Rhea Silvia
رئاکتور reactor
*رئاکتورهای بارآور breeder reactors
*رئالیست realist
رئالیسم realism
رائولت، قانون Raoult's law; lois de Raoult (فس)
راباول Rabaul
رابینسن‌ـپتمن، قانون Robinson-Patman Act
راپالو Rapallo
راپسودی rhapsody
راپیان Rappites
راپیدو Rapido
راتان rattan
راتسیبوش Racibórz
راتلند Rutland
راتلندشر Rutlandshire
*راتناپورا Ratnapura
راتیبور Ratibor
راتیسبونا Ratisbona
راث، دماغه‌ی Wrath, Cape
راتسی Rothesay
راجپوتانا Rajputana
راجپوتها Rajputs
راجستان Rajastan
*راجشاهی Rajshahi
*راجمندری Rajahmundry
راچدیل Rochdale
راچیستر Rochester
رادار radar
رادوم Radom
رادون radon
رادیاتور radiator
رادیان radian
رادیکال (در اصطلاح سیاسی)؛ رادیکال (در شیمی) radical
رادیکال اسید acid radical
رادیکالیسم radicalism
رادیو radio
رادیوآکتیویته radioactivity
رادیوتراپی radiotherapy
رادیوسکوپی؛ پرتوبینی radioscopy
رادیو سیتی Radio City
رادیوگرافی؛ پرتونگاری radiography
رادیولاریا Radiolaria
رادیولوژی؛ پرتوشناسی radiology
رادیوم radium
رادیومتر radiometer
رارو تونگا Rarotonga
رازور mystic
رازوری mysticism

راس، دریای؛ راس، جزیره‌ی Ross
راس، سد Ross Barrier
راس، یخپهنه‌ی Ross Shelf Ice
رأس الابیض؛ کاپ بلان Cap Blanc
رأس الاخضر؛ کیپ ورد Cape Verde
رأس التوأم مقدم (در نجوم) Castor
رأس التوأم مؤخر (در نجوم) Pollux
رأس الجائی (در نجوم) Ras-al-gethi
رأس الغول (در نجوم) Algol
*راس اند کرامرتی Ross and Cromarty
راستگر (در جریان برق) rectifier
راستگری (در برق) rectification
راستوف Rostov
*راستوف‌ـنادانو؛ *راستوف کنار دون Rostov-na-Donu
*راسته (دردرده بندی) order
راسکامن Roscommon
راس و کرامرتی؛ *راس اند کرامرتی Ross and Cromarty
*راسیسم racism
راش beech
راشتات Rastatt
راشیتیسم rickets
*رافا Rafa
*رافیا Raphia; Raffia
راک آیلند Rock Island
راکت racket; racquet
*راکتسوند rocketsonde
راکسبرشر Roxburghshire
*راکسبره Roxburgh
راکفرد Rockford
راکفلر سنتر Rockefeller Center
راکون raccoon
راکهمپتن Rockhampton
راگبی (نوعی فوتبال) rugby
راگبی (شهر) Rugby
راگوزا Ragusa
رالی Raleigh
رآلیسم realism
*رامات گان Ramat Gan
رامان، اثر Raman effect
رامبویه Rambouillet
رامپور Rampur
رامفرد Romford
راموت جلعاد؛ راموت در جلعاد Ramoth (in) Gilead
رامه Ramah
رامی (نوعی بازی) rummy
*رامی (در نجوم) Archer
رامیی Ramillies
*رانچی Ranchi
راندمان (در ماشینها) rendement
*رانده Rhondda
رانرس Randers
رانکاگوا Rancagua
*رانگپور Rangpur
رانگون Rangoon
رانه drift
رانیمید Runnymede

رئوستا rheostat
راولپیندی؛ راولپندی Rawalpindi
راونا Ravenna
راونسبرگ Ravensberg
رئونیون Réunion
راوی Ravi
راه آهن railroad; railway
راه آهن زیرزمینی (در تاریخ کشمکش) Under-ground Railroad
راهب monk
*راهبان باسیلی Basilian monks
راهبر viaduct
*راه‌شیری Milky Way
رای Rye
رایا ray
رایاتئا Raïatea
رایتیا Rhaetia
رایدینگ Riding
*رایسلیپ نورثوود Ruislip Northwood
رایش Reich
رایشستاگ Reichstag
رایشسرات Reichsrat
*رایشنباخ Reichenbach
رایشنباخ، آبشار ~ Falls
*رایشنباخ ایم فوگتلاند Reichenbach im Vogtland
رایشنبرگ Reichenberg
رأی عمومی plebiscite
رایکس، موزه‌ی Rijks; Ryks
راین Rhine
راین، ایالت ~ ,Province
راین، هم‌پیمانان ~ ,Confederation of the
راینلاند Rhineland
راینلاند‌ـپفالتس؛ راینلاند‌ـپالاتینا Rhine-land-Palatinate
رای هاوس، توطئه‌ی Rye House Plot
*رب الجنود Lord of Hosts
رب النوع god
*ربة النوع goddess
رپارتیمینتو repartimiento
رپید سیتی Rapid City
رت، جزایر Rat Islands
رتبه‌های مقدس؛ مناصب مقدس holy orders
رتل Rethel
رتو‌ـرومیائی Rhaeto-Romanic
رتون Raton
رجل الجوزا (در نجوم) Rigel
رجل الدب acanthus
رجل‌الغراب crowfoot
رجل قنطورس (در نجوم) Alpha Centauri
رخام alabaster
رخساره (در سنگشناسی) facies
رخشانکره؛ فوتوسفر photosphere
*ردبریج Redbridge
ردبنک Red Bank
ردجو دی کالابریا Reggio di Calabria
ردجو نل/امیلیا Reggio nell' Emilia
رد عمل reaction

ردنور Radnor
ردنورشر Radnorshire
رده (در زیستشناسی) class
رده‌بندی (در زیستشناسی) classification
*رده‌شناسی taxonomy
ردینگ Reading
رزرپین reserpine
رزمناو cruiser
رزمناوهای مؤتلفین (در جنگ داخلی امریکا) Confederate cruisers
رزورسین resorcin
رزورسینول resorcinol
رزین resin
*رزینا Resina
رژانس، سبک Régence (فنس)
*رژف Rzhev
رژیسور régisseur (فنس)
رژینا Regina
رس؛ رست clay
رساکا د لا پالما Resaca de la Palma
رساله (در کتاب عهد جدید) epistle
رست؛ رس clay
رست نسوز fire clay
رستنی؛ گیاه؛ نبات plant
رستوران restaurant
رستیگوش Restigouche
رسوب؛ ریزش (در هواشناسی) precipitation
رسولان مسیح؛ حواریون apostles
رسیتاتیف recitative
*رسیتال recital
رسیفه Recife
رسین Racine
رشته (در ریاضیات) sequence
رشته؛ پیوک Guinea worm
رشته‌کوه range
*رشته‌های طیفی spectral series
*رشته‌ی اصلی (در نجوم) main sequence
*رشد، هورمون somatotropic hormone
رشن knoll
رصدخانه observatory
رطوبت humidity
رع (در دین مصری) Ra; Re
رغبت (در روانشناسی) interest
رفاه کودکان child welfare
رفتار (در روانشناسی) behavior
رفراندوم referendum
رفع تحمیل demodulation
رفلکس؛ عمل انعکاس reflex
رقص محور nutation
*رقصنگاری choreography
رقم (در حساب) digit
*رقیق dilute
رکابیان Rechabites
رکسم Wrexham
رکسیا meadow beauty
*رکوردر (از سازها) recorder
رگبار cloudburst
*رگبار شهابی meteor shower
رگنسبورگ Regensburg

رگه (در اصطلاح زمینشناسی) vein
رگیوم Rhegium
رله؛ اسک relay
رم Rome
رم، جایزه‌ی بزرگ Grand Prix de Rome
رمانتیسم؛ رومانتیسم romanticism
رمانس؛ رومانس romance
رمانسک، معماری و هنر Romanesque, architecture and art
رمز (در علم و فن حسابگرها) code
*رمزثنائی binary code
رمزگیت Ramsgate
رمزنویسی cryptography
رمشاید Remscheid
رمون(از خدایان سوریه) Rimmon
رن Rennes
رند Rand, the
*رندسبورگ Rendsburg
رندویک Randwick
رنس Rheims
رنسانس Renaissance
رنسلر Rensselaer
رنفرو Renfrew
رنفروشر Renfrewshire
رنگ (در رؤیت) color
رنگ (مادهٔ رنگ‌کننده) dye
رنگپذیری حفاظی؛ *رنگ‌آمیزی حفاظی protective coloration
رنگیزه؛ پیگمان pigment
رنگینکره؛ کروموسفر chromosphere
رنگین‌کمان؛ قوس قزح rainbow
رنو Reno
رنیوم rhenium
رو، تونل Rove
*رواد، جزیره‌ی Île Rouad
روئرگ Rouergue
رواقی، مذهب Stoicism
روال Reval
روان Rouen
روئن Rouyn
رواناب run-off
روانبرق electrodynamics
روانپزشکی psychosomatic medicine
رواندا Ruanda
رواندا-اوروندی Ruanda-Urundi
روانشناسی psychology
*روانشناسی اجتماعی social psychology
*روانشناسی بالینی clinical ~
*روانشناسی تربیتی educational ~
*روانشناسی صنعتی industrial ~
*روانشناسی فردی individual ~
*روانشناسی کودک child ~
روانوک Roanoke
روانه stream
*روئی-مالمزون Rueil-Malmaison
روباره scoria
روباه fox
*روباهک (در نجوم) Vulpecula
روبوت robot

روبه Roubaix
روبیدیوم rubidium
روبیکو Rubico
روبیکون Rubicon
روپرت، ارض Rupert's Land
روتاری بین‌المللی Rotary International
روتردام Rotterdam
روتلی Rütli
روتنبورگ اوب در تاوبر Rothenburg ob der Tauber
روتنیوم ruthenium
روتیل rutile
روثون، توطئه‌ی Ruthven Plot
روح القدس (در معتقدات مسیحیان) Holy Ghost; Holy Spirit
روحشناسی psychical research; parapsychology
*روخاس Roxas
رود؛ رودخانه river
رود، جزیره‌ی؛ رود آیلند Rhode Island
رود آیلند (ایالت کشت) Rhode Island
رودپیچ meander
رودریگس Rodriguez
رودز Rodez
رودزیا Rhodesia
رودزیا و نیاسالاند، اتحادیه‌ی Rhodesia and Nyasaland, Federation
رودزیای جنوبی Southern Rhodesia
رودزیای شمالی Northern Rhodesia
رودس Rhodes
رودس، شهسواران ~ ,Knights of
رود سرخ؛ رد ریور Red River
رود سرخ، ماندگاه Red River Settlement
رود سفید؛ وایت ریور White River
رودسنگ stone river
رودسهایم Rüdesheim
رودشاخه distributary
رودشکن knick point
رودگیری river capture; beheading; river piracy
رودوپسین؛ ارغوان بصری rhodopsin
رودوپی Rhodope
رودولف، دریاچه‌ی Rudolph, Lake
روده؛ معاء intestine; bowel
رودیوم rhodium
رور Ruhr
*روراند (در اصطلاح زمینشناسی) nappes
*روراندگی (در زمینشناسی) overthrust
روز؛ روسه Ruse
روزا، کوه Rosa
روز استقلال (در تاریخ کشت) Independence Day
روز اول مه May Day
*روزبک Rozebeke
روزتا Rosetta
روز دومینیون (عید ملی کانادا) Dominion Day
روز شکرگزاری (در تاریخ کشت) Thanksgiving Day

روز کارگر Labor Day
روزنامه newspaper
روزنامه‌نگاری journalism
روزن‌داران؛ فورامینیفرها Foraminifera
روزنکرویتسیان Rosicrucians
*روزو Roseau
روزهای ژوئن June Days; Journées de Juin (فنـ)
روزه‌ی بزرگ lent; carême (فنـ)
روزین rosin
*روسادیر Rusadir
روساریو Rosario
روسباخ Rossbach
روسبکه Roosebeke
*روستاوی Rustavi
روستای خاوندی manor
روستوک Rostock
روسکیلده Roskilde
روس و ژاپن، جنگ Russo-Japanese War
روس و عثمانی، جنگهای Russo-Turkish Wars
روسه؛ روز Ruse
روسی، زبان Russian language
روسیون Roussillon
روسیه Russia
روسیه‌ی آسیائی Asiatic Russia
روسیه‌ی سرخ Red Russia
روسیه‌ی سفید؛ بلاروسیا Belorussia
روسیه‌ی شوروی Soviet Russia
روسیه‌ی صغیر Little Russia
روسیه‌ی کارپاتی Carpathian Russia
روسیه‌ی کبیر Great Russia
روش اصل موضوعی axiomatic method
روش خلیفه‌ای monitorial system
*روش‌سور‌یون، لا Roche-sur-Yon, La
*روش علمی scientific method
روشفور Rochefort
*روشفور‌سور‌مر Rochefort-sur-Mer
روش قیاسی deductive method
روشل، نمک Rochelle salt
روشنتابی luminescence
روشنزا؛ پیدازا phanerogam
روشنسازی lighting
روشنفکری Enlightenment
روشنه glade
روشنی خاکستری؛ ضوء رمادی earthlight
روشوز،کوههای Rocky Mountains
روغن ghee
روغن استخوان bone oil
روغن خشکان drying oil
روغن دمیده blown oil
روغنشکن lipolytic; lipoclastic
روغن فوزل fusel oil
روغن کات oil of vitriol
روغنکاری lubrication
روغن کرچک castor oil
روغن منداب colza oil
روغنها oils
روغنهای اصلی essential oils
روغنهای ثابت fixed oils
روغنهای چرب fatty oils
روغنهای فرار volatil oils
روغنهای معدنی mineral oils
روکا، دماغه‌ی Roca
روکروا Rocroi
روکفور Roquefort
*روکفور‌سور‌سولزون Roquefort-sur-Soulzon
روکوکو (سبکی در معماری و موسیقی) rococo
*روگالان Rogaland
روگن Rügen
رولت (از بازیها) roulette
روم (دولت قدیم) Rome
روماتیسم rheumatism
رومانس، زبانهای Romance languages
رومانی Rumania
رومانیا (ناحیه‌ی تاریخی) Romagna
رومسدال Romsdal
روملیا؛ روملی R(o)umelia
رومی، معماری و هنر Roman architecture and art
رومیائی، زبانهای Romanic languages
رومیان؛ رساله‌ی پولس به رومیان (هر دو در Romans (در مهج)
رون Rhône
رون، الفبای runes
رونتگن röntgen; röntgen
رونسوو Roncevaux (فنـ)
*رونکالیا Roncaglia
رووزوری Ruwenzori
*روویگو Rovigo
روی zinc
رؤیا dream
*رویال دچ شل Royal Dutch Shell
رویال هایلندرز ~ Highlanders
رویان embryo
روی‌اندودن galvanizing
رؤیت vision
رؤیت دوچشمی binocular vision
رویس Reuss
رویش (در دانه‌ی گیاهان) germination
رویه‌سائی exfoliation
*رویه‌ی قضائی jurisprudence
ره Ré
رهبری ارکستر conducting
رهفرش pavement
رهفرش کردن (to) pave
ریازان Ryazan
ریاضیات mathematics
ریاضیات شهودی intuitionistic mathemaitcs
ریاضیات کاربسته applied mathematics
ریاضیات محض pure mathematics
ریالتو Rialto
*ریبرائو پرتو Ribeirao Prêto
*ریبوز ribose
ریبینسک Rybinsk
ریپابلیکن Republican
ریپن Ripon
*ریتسا Ritsa
ریجنسی، سبک Regency style
ریچمند Richmond
*ریچمند اپان تمز Richmond upon Thames
ریحان basil
ریخت (در زیستشناسی و در زمینشناسی) morphology
ریختزائی morphogenesis
ریختشناسی morphology
ریخته‌گری founding; casting
ریزا friable
ریزائی friability
ریزابه tributary; affluent
ریزش؛ رسوب (در هواشناسی) precipitation
ریزن‌گبیرگه Riesengebirge
ریزوپودا؛ ریشه‌پائیان Rhizopoda
ریزوم؛ ریشه‌وار rhizome
ریس، دماغه‌ی Race, Cape
*ریسال Rizal
ریسندگی spinning
*ریسندگی، چرخ spinning wheel
ریسورجیمنتو Risorgimento
ریسویک، پیمان Ryswick, Treaty of
ریسه (در زمینشناسی) series
*ریسه (درگیاهشناسی) thallus
ریسه‌داران Thallophyta
*ریشتر (مقیاس اندازه‌گیری شدت زلزله) richter
ریشه (در ریاضیات؛ در گیاهشناسی) root
ریشه‌پائیان؛ ریزوپودا Rhizopoda
ریشه‌وار؛ ریزوم rhizome
*ریکا Rijeka
ریکسداگ Riksdag
ریکیاویک Reykjavik
ریگ pebble
ریگا Riga
ریگ روان؛ تلماسه dune
ریگسدا Rigsdag
ریل rail
*ریماک Rimac
ریمینی Rimini
ریو، مجمع‌الجزایر Riouw Archipelago
ریواس rhubarb
ریو پیدراس Río Piedras
ریوتینتو Riotinto
ریو د ژانیرو Rio de Janeiro
ریو د لا پلاتا (Río de la) Plata
ریور روژ River Rouge
ریورینا Riverina
ریوکان Rjukan
ریوکیو، جزایر Ryukyu Islands
ریو گرانده Rio Grande
ریو گرانده دو سول Rio Grande do Sul
ریو گرانده دو نورته Rio Grande do Norte
ریوم Riom
ریو مونی Río Muni
ریون (از الیاف مصنوعی) rayon

ریون (رود) Rion
*ریونان (سبکی در معماری) Rayonnant
ریو نگرو Río Negro
ریوولی Rivoli
ریویرا Riviera
ریه lung

ز

زابژه Zabrze
زاپاروژیه Zaporozhe
زاپوتک Zapotec
زاج alum
زاج آهن ferric alum
زاج سبز copperas; green vitriol
زاج سوخته burnt alum
زاج کروم chrom ~
زادار Zadar
*زار؛ سار Saar
زارا Zara
زاربروکن Saarbrücken (لم)
*زارلاند Saarland
*زارلوئی Saarlouis
*زاریا Zaria
زاکاتکاس؛ ساکاتکاس Zacatecas
*زاکسن Sachsen
*زاکسن-آنهالت ~ -Anhalt
زاکونتوس Zakynthus (بند)
زاگان Sagan
زاگرب Zagreb
زاگرس؛ زاگروس Zagros
زاگورسک Zagorsk
زالتسبورگ Salzburg
زالتسکامرگوت Salzkammergut
*زالتسگیتر Salzgitter
زالفلد Saalfeld
*زالوماهی lamprey
زاله Saale
زاما Zama
زامبزی Zambezi
*زامبوانگا؛ سامبوانگا Zamboanga
زامبیا Zambia
زامورا Zamora
زاموشچ Zamosc
زانت Zante
زاندام Zaandam
زانکت ولفگانگ Sankt Wolfgang
زانوبند (از نشانه‌های شهسواری) Garter
زئوس (در دین یونان) Zeus
زئولیت zeolite
زاویه angle
زاویه‌یاب goniometer
زاویه‌ی تابش angle of incidence
زاویه‌ی چندوجهی؛ کنج polyhedral angle
زاویه‌ی حد (در نور شناخت) ~ critical
زاویه‌ی دوسطحی ~ dihedral
زاویه‌ی ساعتی hour angle
زاویه‌ی صلب solid angle
*زاویه‌ی کجنمائی angle of aberration
زاویه‌ی مسطحه plane angle

زاویه‌ی میل (در مغناطوری زمین) inclination
زایباتسو zaibatsu
زایچه thema; horoscope
*زئیر Zaïre
زایمان labor
زباد civet
زبان (در اصطلاح حسابگر الکترونی) language
زبانشناسی linguistics
زبان عمومی universal language
زبانه (در جغرافیا) spit
زبانه‌های خورشید prominences
زبرا zebra
زبرجد topaz
*زبرصوتها ultrasounds
زبروگه Zeebrugge
زبک، اثر Seebeck effect
زبو zebu
زتلند Zetland
زتوس (در اساطیر یونان) Zethus
زجاجیه vitreous humor
زحل؛ کیوان Saturn
زدود pickling
زراعت بیخاک soilless gardening
زراعت حفاظی cover crop
*زراعت در آب hydroponics
*زراعت شیمیائی chemiculture
*زرافه (در نجوم) Camelopardalis
زراندود gilding
زرچوب yellowwood
زردمه؛ *اپیگلوت epiglottis
زردی jaundice
زرشک barberry
زرک gold leaf
زرنیخ orpiment
زره armor
زغال charcoal
زغال اخته blueberry
زغال حیوانی animal charcoal
زغال زنده activated carbon
زغال سنگ coal
زغال سنگ معمولی؛ زغال قیری bitumi-nous coal
زغال قرع gas carbon
زغال قهوه‌ای brown coal
زغال نارس؛ تورب peat
*زفات (عبری) Zefat
زفوروس؛ زفیر (در اساطیر یونان) Zephyrus
*زگورزلتس Zegorzelec
زلاتائوست Zlatoust
زلالیه (در چشم) aqueous humor
زلزله؛ زمین‌لرزه earthquake
زلند جدید، زلاند جدید New Zealand
زلوتها (حزب یهودی) Zealots
زلین Zlin
زمان (در دستورزبان) tense
زمان time
زمان اتمی atomic time
زمان استانده standard time
زمان تقویمی ephemeris time

زمان محلی local time
*زمان مستمر (در فلسفه) durée (فنس)
زمانشمار timepiece
زمان شمسی solar time
زمان شمسی ظاهری؛ زمان شمسی حقیقی apparent solar time
زمان شمسی متوسط mean solar time
زمان صرفه‌جوئی از آفتاب daylight saving time
زمان عرفی civil time
زمان محلی local time
زمان نجومی sideral time
زمپاخ Sempach
زمرد emerald
زمرد کبود aquamarine
زمرینگ Semmering
*زمستان winter
زمستانخوابی hibernation
زمستوو (در تاریخ روسیه) zemstvo
زمین (در اصطلاح برق) ground
زمین (یکی از سیارات) earth
*زمینتاب earthlight
زمین‌خزه soil creep
زمینریخت geomorphology
*زمینریختزائی geomorphogeny
زمینساخت tectonics
زمینساختی tectonic
زمینسنجی؛ ژئودزی geodesy
زمینشناسی geology
زمینفیزیك؛ ژئوفیزیك geophysics
زمینلاد mainland
زمینلاد اسپانیائی Spanish Main
زمین‌لغزه landslide
زمینوار؛ ژئوئید geoid
زن (فرقه و آیینی بودائی) Zen Buddhism
زنبور bee
*زنبوران دریائی Seabees
زنتا Zenta (مج)
زنجره cicada
زنجیر پروتون-پروتون proton-proton chain
زنجیره (در ریاضیات) catenary
زندان prison
زندانیان جنگ prisoners of war
زندگینامه؛ *بیوگرافی biography
زنگ اخبار (برقی) electric bell
زنگار verdigris
زنگبار Zanzibar
زنگ زدن rusting
*زوئوپراکسیسکوپ zoopraxiscope
زوئوله Zwolle
زواوها Zouaves
زولیدر زه Zuider Zee
زوج (در حساب) even
زوج (در مکانیک) couple
*زودتن Sudeten (آلمانی)
زوریخ؛ *تسوریش (لم) Zurich
زوست Soest
زوفا hyssop

زولنهوفن	Solnhofen	ژاکری (در تاریخ فرانسه)	Jacquerie	*ژوی-آن-ژوزاس	Jouy-en-Josas
زولو	Zulu	ژاکوبن، فرقه‌ی؛ ژاکوبنها	Jacobins	ژوییه (فنس)	July
زولوتورن	Solothurn	ژاگوار	jaguar	ژیپس؛ سنگ گچ	gypsum
زولولند	Zululand	ژامائیک	Jamaica	ژیتومیر	Zhitomir
زولینگن	Solingen	ژانر (نوعی نقاشی)	genre (فنس)	ژیروسکوپ	gyroscope
زوندربوند	Sonderbund	ژانسنیسم؛ یانسن، آیین	Jansenism	ژیروند	Gironde
زونگاری	Zungaria	ژانویه	January	ژیروندیان	Girondists
زویدهولاند (هلند)	South Holland	ژئوئید؛ زمینوار	geoid	ژیمنازیوم	gymnasium
زه (تراوش آب زیرزمینی)	seepage	ژئوپولیتیک	geopolitics	ژیمناستیک	gymnastics
زه (در سورتشناخت)	string	ژئوتروپیسم	geotropism		
*زهر، سم	poison	ژئودزی؛ زمینسنجی	geodesy	**س**	
زهرابه	toxin	ژئودزیک	geodesic	سئارا	Ceará
*زهرآسا	toxoid	ژئوفیزیک؛ زمینفیزیک	geophysics	سائو پولو	Sao Paulo
زهره؛ ناهید	Venus	ژدانوف	Zhdanov	سائو تومه و پرینسیپه	Sao Tomé and Sao Principe
زهکشی	drainage	ژر	Gers	سائو تیاگو	Sao Tiago
زهکشی شجری	dendritic drainage	ژرفاسنج	fathometer	سائو فرانسیسکو	~ Francisco
زیا	fauna	ژرفنا	deep	سائو لویس	Sao Luis
زیارت فیض	Pilgrimage of Grace	ژرم	germ	سائو ویسنته، دماغه‌ی	Saint Vincent
زیبق	mercury	ژرمانیوم	germanium	سائیس	Saïs
*زیبنبورگن	Siebenbürgen	ژرمکش؛ ژرمیسید	germicide	*سابا	Sabah
زیپ	zipper; zip	ژرمنها	Germans	*سابادکا	Szabadka
زیراتمی	subatomic	ژرمنی، زبانهای	Germanic languages	*ساباذل	Sabadell
زیرخاک	subsoil	ژرمنی، قوانین	German laws	سابرمتی	Sabarmati
زیردریائی	submarine	ژرمیسید؛ ژرمکش	germicide	سابینها	Sabines
زیررست	undergrowth	*ژریاتری (فنس)	geriatrics	ساپفو؛ سافو	Sappho
*زیرصوتها	infrasounds	ژزو، جزیره‌ی؛ ایل ژزو	Jesus Island; Île Jésus (فنس)	ساپورو	Sapporo
*زیرصوتی	subsonic			ساتسوما	Satsuma
زیرکونیوم	zirconium	ژزویت؛ یسوعیان	Jesuites	ساتلج	Sutlej
*زیرو	Ziro	*ژشوف	Reszów	ساتمار؛ ساتمار-نمتی	Szatmár-Németi
زیره	cumin	ژل	gel	ساتن	satin
زیستتابی	bioluminescence	ژلاتین	gelatin	*ساتن	Sutton
زیستسنجی	biometry; biometrics	ژله	jelly	ساتورنوس (در دین روم)	Saturn
زیستشناسی	biology	ژماپ	Jemappes	ساتوـماره	Satu-Mare
زیستشناسی دریا	marine biology	ژن (شهر)؛ جنووا	Genoa	ساتی	suttee
*زیستشناسی فضائی	space biology	ژن (واحد انتقال صفات ارثی)	gene	ساتیرها (در اساطیر یونان)	Satyr
زیستشیمی	biochemistry	ژن، کنفرانس	Conference of Genoa	ساحل چپ (در جغرافیا)	left bank
زیستفیزیک	biophysics	ژنتیک	genetics	ساحل راست (در جغرافیا)	right bank
زیستکره	biosphere	ژنو	Geneva	ساحل طلا	Gold Coast
زیستگره	phenology	ژنو، پروتوکل	~ Protocol	ساحل عاج	Ivory Coast
زیگفرید (از اساطیر ژرمنی)	Siegfried	ژنو، دریاچه‌ی	Geneva, Lake	ساحل غلامان	Slave Coast
زیگفرید، خط	Siegfried	*ژنو، کنفرانس	~ Conference	*ساحل موسکیتو	Mosquito Coast
زیگمارینگن	Sigmaringen	ژنو، موافقتنامه‌ی	~ Convention	ساخالین	Sakhalin
زیگورات	ziggurat	ژنیسیا؛ سد	Génissiat Dam	ساختمان ریاضی	mathematical structure
زیلاند؛ زیلند	Zeeland	ژوآئو پسوآ	Joao Pessoa	سادووا؛ زادووا	Sadowa
زیلبکه	Zillebeke	ژوئن (فنس)	June	سادیسم	sadism
زیلع	Zeila	ژوان-ل-پن	Juan-les-Pins	ساذرلند	Sutherland
زیلند؛ زیلاند	Zealand	ژوتلند	Jutland	ساذرلندشر	Sutherlandshire
زیماز	zymase	ژوتلند، نبرد	Jutland, battle of	سار؛ *زار (لـ)	Saar
زیمان، اثر	Zeeman effect	ژوتها، جوتها	Jutes	سار	Sarre (فنس)
*زیمبابوه	Zimbabwe	ژو دو پوم	Jeu de Paume	سارابائد (نوعی رقص)	saraband
زینه؛ *گرادیان	gradient	ژورا	Jura	ساراتوف	Saratov
		ژوراسیک، دوره‌ی	Jurassic period	ساراسنها	Saracens
		ژوروا	Juruá	ساراسواتی	Saraswati
ژ		ژوکر	joker	ساراگوسا	Saragossa
ژاپن؛ ژاپون	Japan	ژولیت	Joliette	*سارانسک	Saransk
ژاپن، دریای	Japan, Sea of	ژونکیر	Jonquière	سارایوو	Sarajevo
ژاپورا	Japurá	ژونگلور	jongleur (فنس)	ساربروک	Sarrebruck
*ژادئیت	jadeite	ژونون (از سیارکان)	Juno		
*ژادوویل	Jadotville	ژوهانسبورگ	Johannesburg		
ژارناک	Jarnac				

سارپدون (در افسانه‌های یونان) Sarpedon
سارت Sarthe
سارجنتی serjeanty; sergeanty
ساردنی Sardinia
ساردیس Sardis
*ساردیکا Sardica
ساردین sardine
سارک Sark
سارکودینا Sarcodina
سارکوم sarcoma
سارگسو، دریای Sargasso
*سارلوئی؛ *زارلوئی (لـ) Saarlouis
سارماتها Sarmatians
سارناته؛ سارنات Sarnath
سارنیا Sarnia
ساروس (در نجوم) Saros
سارونیک، خلیج Saronic Gulf
ساری Surrey
ساز musical instrument
سازا constituent
ساز دهنی harmonica
سازش سال ۱۸۵۰ (در تاریخ کشمة) Compromise of 1850
سازگزینی instrumentation
*سازمان آزادیبخش فلسطین Palestine Liberation Organization (PLO)
سازمان بازرگانی بین‌المللی International Trade Organization
*سازمان بین‌المللی انرژی اتمی Atomic Energy Agency, International
سازمان بین‌المللی آوارگان *(پناهندگان) International Refugee Organization
سازمان بین‌المللی کار؛ ایلو International Labo(u)r Organization
سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری؛ ایکائو International Civil Aviation Organization
سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی؛ سیتو Southeast Asia Treaty Organization
سازمان پیمان خاور میانه Middle East Treaty Organization
سازمان پیمان مرکزی؛ سنتو Central Treaty Organization
سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد؛ یونسکو United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization (UNESCO)
سازمان جهانی بهداشت؛ وهو World Health Organization
سازمان خواربار و کشاورزی جهانی Food and Agriculture Organization
سازمان کشورهای امریکائی Organization of American States
*سازمان کشورهای صادرکننده‌ی نفت؛ اوپک Organization of Petroleum Exporting Countries (OPEC)
سازمان ملل متحد United Nations (Organization)

سازمان همکاری اقتصادی اروپائی Organization for European Economic Cooperation
سازمان همکاری بین‌المللی International Cooperation Administration
سازند (در اصطلاح زمینشناسی) formation
سازواره organism
سازوکار mechanism
سازهای بادی؛ سازهای هوائی wind instruments
سازهای زبانه‌دار؛ سازهای قمیشی reed instruments
سازهای زهی stringed instruments
سازهای کوبی percussion instruments
سازهای هوائی wind instruments
ساس bedbug
*ساسات choke
ساسبو Sasebo
ساسکس Sussex
ساسکویهنا Susquehanna
ساعات کار hours of labo(u)r
*ساعت (در نجوم) Horologium
ساعت (مقیاس زمان) hour
*ساعت(مقیاس مبهمی برای فاصله) hour
ساعت آبی water clock
*ساعت اتمی atomic clock
ساعت آفتابی sundial
ساعت تابستانی daylight saving time
ساعت رملی hourglass
ساعت فصلی؛ زمان صرفه‌جوئی از آفتاب daylight saving time
ساعت مستویه equal hour
ساعت معوجه unequal hour
ساعت نجومی sideral hour; astronomical clock
سافک Suffolk
ساقه (در گیاهشناسی) stem
ساکاروز saccharose
ساکاریمتر؛ قندسنج saccharimeter
ساکارین saccharin
ساکای Sakai
*ساکر soccer
ساکرامنتو Sacramento
ساکره‌کور Sacré-Coeur
*ساکریفیس sacrifice
ساکس؛ ساکسونی Saxony
ساکس‌ـآلتنبورگ Saxe-Altenburg
ساکس‌ـآنهالت؛ زاکسن‌ـآنهالت (لـ) Saxony-Anhalt
ساکس سفلی Lower Saxony
ساکس‌ـکوبورگ Saxe-Coburg
ساکس‌ـگوتا Saxe-Gotha
ساکس‌ـماینینگن Saxe-Meiningen
ساکس‌ـوایمار Saxe-Weimar
ساکس‌ـوایمار‌ـآیزناخ Saxe-Weimar-(Eisenach)
ساکسوفون saxophone
ساکسونها Saxons
ساکسونی؛ ساکس Saxony

ساکو و وانزتی، قضیه‌ی Sacco-Vanzetti Case
ساکی sake
*ساکیاپا (در آیین لاما) Sakyapa
ساگا (در ادبیات نورس) saga
ساگونتو Sagunto
ساگینا Saginaw
سال year
سالاد salad
سال اعتدالی tropical year
سالامانکا Salamanca
سالامیس؛ سالامین (ف) Salemis
سال انحرافی anomalistic year
سالاوتسکی، جزایر Solovetski Islands
سال بین‌المللی ژئوفیزیکی International Geophysical Year
سالپتریر Salpêtrière
سالت، رود؛ سالت ریور Salt River
سالتا Salta
سالت لیک سیتی Salt Lake City
سالتو Salto
سالتیو Saltillo
سال جهانی زمینفیزیکی International Geophysical Year
سالچینه varve
سالرنو Salerno
سالزبری Salisbury
سالزبورگ؛ زالتسبورگ (لـ) Salzburg
سال شمسی solar year
سال عرفی civil year
سالفرد Salford
سال قمری lunar year
سالک oriental sore; aleppo boil
سالمونلوز salmonellose
سال نجومی sideral year
سال نور light year
سالو، جزایر Salut; îles du Salut (فنـ)
سالوادور؛ ال سالوادور (El)Salvador
سالون؛ سالن salon
سالونا Salona
سالونیک Salonica
سالونیک، پیکارهای ~ campaigns
سالوی، خلیج Solway Firth
سالوین Salween; Salwin
سالیک، قانون Salic law
سالیم (در کنعة) Salem
سامار Samar
ساماریوم samarium
سامبر Sambre
سامبوآنگا؛ *زامبوآنگا Zamboanga
سامرست Somerset
سامرست هاوس Somerset House
سامرویل Somerville
سامره Samaria
سامریون؛ سامریان Samaritans
*سامسون Samsun
سامنیتها Samnites
ساموآ Samoa

ساموئیدها؛ ساموییدها Samoyedes; Samoyeds
*ساموآی غربی Western Samoa
ساموتراس Samothrace
سامورای Samurai
ساموس Samos
ساموییدها؛ ساموئیدها Samoyeds
سامیها Semites
سان ایلدفونسو، پیمان San Ildefonso, Treaty of
سان پدرو سولا San Pedro Sula
سان پترو، کلیسای Saint Peter Church
سانتا آنا Santa Ana
*سانتا ایزابل ~ Isabel
سانتارم Santarém
سانتا فه Santa Fe
*سانتا کاتالینا دل سالتادرو د گواسو Santa Catalina del Saltadero de Guaso
سانتا کروز؛ سانتا کروس Santa Cruz
سانتا کروز د تنریفه Santa Cruz de Tenerife
سانتا مارتا Santa Marta
سانتا مونیکا Santa Monica
سانتاندر Santander
*سانتروزومها centrosomes
سانتو دومینگو Santo Domingo
سانتوس Santos
سانتونین؛ سنتونین santonin
سانتی- centi-
سانتیاگو Santiago
سانتیاگو د کوبا Santiago de Cuba
سانتیاگو د کومپوستلا ~ ~ Compostela
سانتیاگو دل استرو Santiago del Estero
سانتیگراد؛ صدبخشی centigrade
سانتیمتر centimètre (فس)
سان جیمینیانو San Gimignano
سان خوان San Juan
سان خوسه San José
*ساندرلند Sunderland
ساندومیش؛ ساندومیر Sandomierz (روسی)
ساندویچ sandwich
سان دیگو San Diego
سان رمو San Remo
سانس Sens
سان سالوادور San Salvador
سان سباستیان San Sebastián
سان ستفانو، پیمان San Stefano, Treaty of
سانسکریت Sanskrit
سانسور censorship
سان سوسی Sans Souci
سان فرانسیسکو San Francisco
*سانکورو Sankuru
سان‌کولوتها sans-culottes (در تاریخ فرانسه)
سانگاریوس Sangarius
سانگیناریا blood root
سان لویس San Luis

سان لویس پوتوسی San Luis Potosí
سانلیس Senlis
سان مارکو، کلیسای Saint Mark; San Marco
سان مارینو San Marino
سانیکوف، جزیره‌ی Sannikov Island
ساو Save
ساوا Sava
ساوار (در موسیقی) savart
ساوانا savanna(h)
ساوایی Savaii
*ساوتسک Sovetsk
ساوث آیلند؛ جزیره‌ی جنوبی South Island
ساوث بند South Bend
*ساوثپورت Southport
ساوث شیلدز South Shields
ساوثمتن Southampton
ساوثولد Southwold
*ساوذرک Southwark
سئول Seoul
ساووا Savoy
ساووا Savoie (فس)
ساووای علیا Haute-Savoie
ساوونا Savona
ساووی Savoy
سایا abrasive
سایان، کوههای Sayan Mountains
سایپان Saipan
سایگون Saigon
سایما Saimaa
سایمنزتاون Simonstown
ساینـد (در زمینشناسی) weathering
*سایو Sajó
سایه؛ ظل shadow
سباستوپول Sebastopol
سبته؛ *ثئوتا (اسپانیایی) Ceuta
سبتیون؛ اصحاب سبت Sabbatarians
سبز پاریس Paris green
*سبزه grass
سبزینه chlorophyll
*سبع (در نجوم) Lupus
سبو Cebu
سبو، وادی Seb(o)u
سبین Sabine
سپا Spa
سپارتاسیستها Spartacists
سپارتاکوس، حزب Spartacus
سپالاتو Spalato (ایتا)
سپاه رستگاری Salvation Army
سپتامبر September
*سپتسیاء خلیج Spezia, Gulf of
سپتیسمی؛ خونگند septicemia
*سپتیمانیا Septimania
سپر (در اصطلاح زمینشناسی) shield
*سپر (سوبیسکی) (در نجوم) Scutum
سپرز spleen
*سپرینگز Springs
سپرینگفیلد Springfield
سپکتروسکوپ spectroscope

سپلیت Split
سپنسر، خلیج Spencer
سپوتنیک Sputnik
*سپور spore
سپورادس Sporades
سپوروزوا Sporozoa
*سپوروفیت sporophyte
سپوکن Spokane
سپولتو Spoleto
سپی Spey
سپیاس Sepias
سپیتزبرگ Spitsbergen
سپیتهد Spithead
سپیک Sepik
سپینت (از سازهای زهی) spinet
ست (در دین مصر قدیم) Set(h)
ست (شهر) Sète
ستئاتیت steatite
ستئارین stearin
*ستاتیس (فلسفه) statice
ستاتیک (در اصطلاح رادیو) static
ستاتیک (در مکانیک) statics
ستاخانوویسم Stakhanovism
ستادهاودر stadholder
ستادیوم stadium
*ستارا پلانینا Stara Planina
*ستارا زاگورا Stara Zagora
ستارگان بستائی multiple stars
ستارگان دوتائی double ~
*ستارگان عادی normal ~
ستارگان متغیر variable stars
*ستارگان متغیر بیقاعده irregular variable stars
*ستارگان متغیر درازدوره long-period variable stars
*ستاگان متغیر گرفتی eclipsing varible stars
ستارگان مزدوج binary stars
ستاره‌ی بیت لحم Star of Bethlehm
ستاره‌ی قطبی Polestar; Polaris
*ستاره‌ی نوترونی neutron star
ستاکپورت Stockport
ستاکتن Stockton
ستاکتن-آن-تیز Stockton-on-Tees
ستاگیرا Stagira
ستالین Stalin
ستالینسک Stalinsk
ستالینگراد Stalingrad
ستالینو Stalino
ستاناووی، کوههای Stanovoy Range
ستانس Stans
ستانووی، کوههای Stanovoy
ستانیسلاو Stanislav
ستاوانگر Stavanger
ستاوروپول Stavropol
ستپاناکرت Stepanakert
ستپنی Stepney
ستتن، جزیره‌ی Staten Island
ستر (واحد حجم) stère (فس)

ستراتوپوز stratopause
ستراتوسفر stratosphere
ستراسبورگ؛ *ستراسبور Strasbourg
ستراسبورگ، سوگند Strasbourg, Oath of
ستریوپتیکون Stereopticon
ستریوتایپ stereotype
ستریوسکوپ stereoscope
*ستریوشیمی stereochemistry
ستریوفونی stereophonics
*ستریفرد-اپان-ایون Stratford-upon-Avon
ستریفرد-آن-ایون Stratford-on-Avon
ستریکلاید و کامبریا Strathclyde and Cumbria
ستریمور Strathmore
ستریده clearing
ستریزا Stresa
*ستریلیتاماک Sterlitamak
ستریلینگ Stirling
ستریلینگ‌شر Stirlingshire
*ستریموی Streymoy
ستریند Strand
*ستریزار Stranraer
ستروئیدها steroids
ستروبوسکوپ stroboscope
ستروئلها sterols
ستروما Struma
ستروملبولی Stromboli
ستروملو Stromo
ستروئسیوم strontium
ستروئی؛ نازائی؛ عقم sterility
ستسدال Setesdal
ستفرد Stafford
ستفردشر Staffordshire
ستگوزور Stegosaurus
ستلویو، گردنه‌ی Stelvio Pass
ستمفرد Stamford
ستمفرد بریج Stamford Bridge
ستن (واحد نیرو) sthène (فس)
ستنتن Staunton
ستنکرکه Steenkerke
ستنلی، آبشارهای Stanley Falls
ستنلی، آبگیر ~ Pool
ستنلیویل Stanleyville
ستوار tenacious
*ستواری tenacity
ستوبال Setúbal
ستوپا stupa
ستور، آبدره Storfjord (نروژی)
ستورتینگ Storting
ستوکدآن-ترنت Stoke-on-Trent
ستوکس (در دین یونان) Styx
ستومفالیسی، مرغان Stymphalian birds
ستون پنجم fifth column
ستون فقرات؛ ستون مهره‌ها spinal column
ستونهنج Stonehenge
سته berry
ستیبین stibnite
ستیریا Styria

ستیغ crest
ستیکلستا Stiklestad
ستیکین Stikine
*ستیل Stijl
ستیلیارد، بازرگانان Steelyard, Merchants of the
*ستیونیج Stevenage
سجمور Sedgemoor
سچوان Szechwan
سحابیها nebulae
*سحابیهای برونکهکشانی extragalactic nebulae
سختپا rigid
*سختپالی rigidity
سخت‌پوستان Crustacean
سختچوب hardwood
سخته (در اصطلاح زمینشناسی) hardpan
سختی hardness
سختیدن harden
*سخریا Scheria
سد dam
سد آبسنگی barrier reef
سد آبسنگی بزرگ Great Barrier Reef
سدان Sedan
سد حرارتی thermal barrier; heat barrier
سدرا، خلیج Sidra, Gulf of
سد صوتی sonic barrier; sound barrier
سدلیتز، گرد Seidlitz
سدوم Sodom
سراب mirage
*سراشیب قاره‌ای continental slope
سرافیم Seraphim
سرام Ceram
سرامطه Sarmatians
سرامیک، خلیج Ceramic
سراواک Sarawak
سرایش solfège (فس)
سرب lead
سرپانتین serpentine
*سرپوخوف Serpukhov
*سرت Seret
سرتوخنبوس 's Hertogenbosch
سرتوگا، پیکار Saratoga campaign
سرتوگا سپرینگز Saratoga Springs
سرخرست red clay
سرخرگ؛ شریان artery
سرخس fern
سرخک؛ گل‌افشان measles
سرخگل red mud
*سرخنای؛ مری esophagus
*سردس Sredets
سردسازی refrigeration
*سردیکا Serdica
*سرزمین (در تاریخ کشمه) territory
*سرزمین آلتای Altai Kray
سرزمین شرق اقصی Far Eastern Territory
سرزمین شمال غرب Northwest Territory

سرزمین شمالی Northern Territory
سرزمین قزاقهای دون Don Cossacks
سرزمین کرانه‌ای Maritime Territory
سرزمینهای جدید New Territories
*سرزمینهای جنوبی Southern Territories
سرزمینهای شمال غرب Northwest Territories
سرزمینهای شمالی Northern Territories
سرس (در نجوم) Ceres
سرسام encephalitis; leptoencephalitis
*سرسینه cephalothorax
سرشاخه‌خوار پسته bark beetle
سرشماری census
سرطان (بیماری) cancer
سرطان (در نجوم) Cancer
*سرطان خون leukemia
سرعت velocity
سرعت حد terminal velocity
سرعت زاویه‌ای angular velocity
سرعت سطحی areal velocity
*سرعت شعاعی radial velocity
سرف serf
سرکه vinegar
سرمازائی cryogenics
سرمایه‌داری capitalism
*سرمبان Seremban
سرمتها؛ سارماتها؛ سرامطه؛ سرمطیان Sarmatians
سرمتیه؛ سارماتیا Sarmatia
سرمطیان Sarmatians
*سرن Seraing
سرنج minium; red lead
سرو cedar; cypress
سرو د پاسکو Cerro de Pasco
سرود نیایش hymn
سروزیت cerussite
سروم؛ سرم serum
سروم راستگوئی truth serum
سروومکانیسم servomechanism
*سرة الفرس (در نجوم) Alpheratz
سریانی Syriac
سریش asphodel
سریشم ماهی isinglass
*سری لانکا Sri Lanka
*سرین (از ترکیبات آلی) serine
سرینگپتم Seringapatam
سریوم cerium
سزارین cesarean section
سزیوم cesium
سستوس Sestos
سسکتون Saskatoon
سسکچوان Saskatchewan
سش؛ ماهی مرکب squid
سطح surface
سطح ایستابی water table
سطح خطساخته *ruled surface*
سطح دریا sea level
سطح دوار surface of revolution
سطح شیبدار؛ سطح مورب inclined plane

سطح گسترا developable surface
سطح متوسط دریا mean sea level
*سطح مخروطی conical surface
*سطح منشوری بسته closed prismatic surface
سطح مورب؛ سطح شیبدار inclined plane
سطحه platform
*سطح هرمی pyramidal surface
*سطحه‌ی فضائی space platform
سطوح درجه‌ی دوم quadrics
*سطوح گسترا developable surfaces
سعیر Seir
سفاقس؛ سفاکس Sfax
سفاکس؛ سفاقس Sfax
سفالریت sphalerite
سفالونیا Cephalonia
سفاهت imbecility
سفر دراز long march
سفرس Seferes
سفر فضائی space travel
سفرن والدن Saffron Walden
سفره‌ماهی sole
سفیداب روی zinc white
سفیداب شیخ؛ سفیداب سرب white lead
سفید پسران Whiteboys
سفینکس (در اساطیر مصر قدیم) sphinx
سفینه (در نجوم) Argo (Navis)
سقاره Sakkara
سقز chewing gum
سقط abortion
سقنقور skink
سکاتسبارو Scottsboro
*سکارابورگ Skaraborg
سکاربره Scarborough
سکارپانتو Scarpanto (یتا)
سکاژراک؛ *سکاگراک Skagerrak
سکافل Scafell; Scaw Fell
سکاگن Skagen
سکالوپ scallop
سکاماندروس Scamander
سکانت؛ قطر ظل secant
سکاندیوم scandium
سکانیا Scania; Skåne
سکای Skye
سکته‌ی قلبی؛ *انفارکتوس infarctus (فنـ)
سکته‌ی مغزی apoplexy; stroke
سکجیت Skagit
سکرتسو (در اصطلاح موسیقی) scherzo
*سکرمنتو Sacramento
سکرنتن Scranton
سکریبلیرس، باشگاه Scriblerus Club
سکستان sextant
*سکستان (در نجوم) Sextant
سکسکه؛ فواق hiccup; singulatus (لتـ)
سکشفهروار Székesfehervar
سکگوی Skagway
سکلت Scheldt
سکلی Szekely
*سکندی‌ـتاکورادی Sckondi-Takoradi

سکنکتدی Schenectady
سکو bank
سکوپس، محاکمه‌ی Scopes trial
سکوپلیه Skoplje
سکوپوس، کوه Scopus Mount
سکوتاری؛ اشقودره (ترکی) Scutari
سکوتیا Scythia
سکوروس؛ سکیروس Skiros ; Scyros
سک و فاکس Sac and Fox
*سکوفونی (در صوت) scophony
سکولا (در اساطیر یونان) Scylla
*سکولاستیسیسم؛ مدرسی، فلسفه‌ی scholasticism
سکون Scone
سکویا sequoia
سکه coin
سکیروس؛ سکوروس Skyros ; Scyros
سکیزوفرنی schizophrenia
*سکیکده Skikda
سکینا Skeena
سگ اسپانیول spaniel
سگد Szeged
س گراونهاگه 's Gravenhage
سگنی Saguenay
*سگو Segu; Ségou
*سگورا Segura
سگوویا Segovia
سل tuberculosis
سلا؛ سالـه (فنـ) Salé
سلاگ (واحد جرم) slug
سلانکامن Slankamen
سلاوونیک کلیسائی Church Slavonic
*سلایا Celaya
سلایگو Sligo
سلب Celebes
سلپ Salop
سلتها Celts
سلتیبریان Celtiberians
سلستا (از انواع سازها) celesta
سلسله (در رده‌بندی گیاهی) phylum
سلسله (در ریاضیات) series
سلسله‌کوه (mountain) chain
سلسله‌های پنجگانه (در تاریخ چین) Five Dynasties
سلسله‌ی آحاد unit system
سلسله‌ی اعصاب nervous system
سلسله‌ی سگث cgs system
سلسله متری metric system
سلسله‌ی مکث mks system
سلسله‌ی مکنیث M. Kp. S. system
سلطنت ژوییه July Monarchy; Monarchie de Juillet (فنـ)
سلف‌سرویس self-service
سلکرک Selkirk
سلکرک‌شر Selkirkshire
سلنگا Selenga
سلنگور Selangor
سلنه (در اساطیر یونان) Selene
سلنیوم selenium

سلواس Selvas
سلوام Siloam
سلودا Saluda
سلوفان cellophane
سلوکیه Seleucia
سلولوئید celluloid
سلولوز؛ سلولز cellulose
سلوواکها Slovaks
سلوواکی Slovakia
*سلوونسکو Slovensko
سلوونها Slovenes
سلوونیا Slovenia
سلوی، طریقه‌ی Solvay process
سلویس Sluis; Sluys
سلیمان، جزایر Solomon Islands
سلیو؛ گریت سلیو Slave; Great S.
*سلیون Sliven
سلیونو Slivno
سم (در بستانداران) hoof
سم؛ زهر poison
سمارانگ Semarang
سمافور semaphore
سماک اعزل Spica
سماک رامح Arcturus
سمالاند Smaland
سمالتین (فنـ) smaltite
سمانتیک semantics
سمبولیست symbolist
سمبولیسم؛ نمادپردازی symbolism
سمبیوز symbiosis
سمپلون Simplon
سمت azimuth
سمت الرأس (در نجوم) zenith
سمت القدم (در نجوم) nadir
سمفونی symphony
سمله (در دین یونان) Semele
سمن obesity
سمن (رود) Salmon
سمور آبی otter
سموکی Smoky
سموکی هیل، رود Smoky Hill River
سمولنسک Smolensk
سمیپالاتینسک Semipalatinsk
سمیثسونین، مؤسسه‌ی Smithsonian Institution
سمیرامیس Semiramis
سمینار seminar
سمینول Seminole
سن Seine
سنا senate
سن‌ـاـواز Seine-et-Oise
سناریو scenario
سن‌ـاـمارن Seine-et-Marne
سن انتونیو San Antonio
سن انجلو San Angelo
سن‌ـانفریور Seine-Inférieure
سن اواکین San Joaquin
سن اوان San Juan
سنباده؛ سنگ سنباده corundum

سن‌ـبارتلمی، کشتار Saint-Barthélemy, Massacre of
سن برنار Saint Bernard
سن‌ـبریو Saint-Brieuc
سنبل hyacinth
سنبل ختائی angelica
سنبله (در نجوم) Virgo
*سن پیر و میکلون Saint Pierre et Miquelon
سنت Saintes
*سنت (در سوتشناخت) cent
سنتا Senta
سنت‌ـاتین Saint-Étienne
*سنت‌ـآشول ~ -Acheul
سنتا کاتارینا Santa Catarina
سنت آلبنز Saint Albans
*سنتان syntan
سنت اندروز Saint Andrews
سنت‌ـآن‌ـدو بوپره Sainte-Anne-de Beaupré
سنت اوگاستین Saint Augustine
سنت پول Saint Paul
سنت پول، کلیسای جامع Saint Paul's Cathedral
سنت پیتر پورت Saint Peter Port
*سنتتین Saint-Étienne
سنت جان Saint John
سنت جانز Saint John's
سنت جانز Saint Johns
سنت جورج، تنگه‌ی Saint George, channel
سنت جورجز Saint George's
سنت جوزف Saint Joseph
سنت جیمز، کاخ Saint James's Palace
سنت دیویدز Saint David's
سن‌ـتروپز؛ *سن‌ـتروپه Saint-Tropez
سنت‌ـشاپل Sainte Chapelle
سنت کریستوفر Saint Christopher
سنت کیتس Saint Kitts
*سنتگوتهارد Szntgotthard
سنت لارنس Saint Lawrence
سنت لوشا Saint Lucia
سنت لویس Saint Louis
سنتلیه (فنـ) Saint Helier
سنت مریز Saint Marys
سنت مریلبون (Saint) Marylebone
*سنتوان Saint-Ouen
سنتومر Saint-Omer
سنتونژ Saintonge
سنت وینسنت Saint Vincent
سنت هلن Saint Helena
سنت هلنز Saint Helens
سنت هلیر؛ سنتلیه (فنـ) Saint Helier
سنج (از سازهای کوبی)؛ صنج cymbal
سنجاقک dragonfly
سند (ایالت سابق) Sind
سند (رود) Indus
سندای Sendai
سند، تمدن دره‌ی Indus valley civilization

سند قرضه bond
سن‌ـدنی Saint-Denis
سندویچ Sandwich
سندویچ، جزایر Sandwich Islands
سندهرست Sandhurst
سندیکالیسم syndicalism
سن‌ـدیه Saint-Dié
سن ژان Saint Jean
*سن‌ـژان د/ آکر Saint-Jean d'Acre
سن‌ـژرمن، پیمان Saint-Germain, Treaty of
سن‌ـژرمن‌ـآن‌ـله Saint-Germain-en-Laye
سن‌ـژرمن‌ـدـپره Saint-Germain-des-Prés
*سن‌ـسن‌ـدنی Seine-Saint-Denis
سنسور (در تاریخ روم) censor
سن‌ـسیر‌ـلکول Saint-Cyr-l'École
سنف Seneff(e)
سنکا فالز Seneca Falls
سن‌ـکانتن Saint-Quentin
سنکروترون synchrotron
سنکروس cenchrus
سن‌ـکلو Saint-Cloud
سنگ (در اصطلاح زمینشناسی) rock
سنگ (در اصطلاح طب)؛ حصاة calculus; stone
سنگاپور Singapore
سنگارد rock-flour
سنگال (در طب) concretion
سنگال Senegal
سن‌ـگال Saint-Gall
سنگ آهک limestone
سنگای؛ سنگوی Songhai
سنگ باباقوری؛ سنگ سلیمانی onyx
سنگبستر bed rock
سنگ پا pumice
سنگپوز promontory; headland
سنگپوش regolith; mantle rock
سنگ تاجگذاری Coronation Stone
سنگ رستی shale
سنگری دی کریستو، کوههای Sangre de Cristo Mountains
سنگریز talus; scree
سنگزائی petrogenesis
سنگ سرنوشت Stone of Destiny
سنگ سلیمانی؛ سنگ باباقوری onyx
سنگ سماق porphyry
سنگ سنباده corundum
سنگشناسی petrology
سنگ صابون soapstone
سنگفرش بیابانی desert pavement
*سنگ فوسفات phosphate rock
سنگکره lithosphere
سنگ گچ؛ ژیپس gypsum
سنگ لاجورد lapis lazuli
سنگ لوح slate
سنگ نشانه cairn
سنگنگاری petrography
سنگواره؛ فسیل fossil

سن گوتار Saint Got(t)hard
سنگهای آذرین igneous rocks
سنگهای برمغاکی hypabyssal rocks
سنگهای تهنشستی sedimentary rocks
سنگهای خروجی effusive rocks; extrusive rocks
سنگهای دگرگون metamorphic rocks
سنگهای گردەگوسفندی roches moutonnées (فنـ)
سنگهای مغاکی plutonic rocks; abyssal rocks
سنگهای نفوذپذیر pervious rocks; permeable rocks
سنگهای نفوذناپذیر impervious rocks; impermeable rocks
سنگهای نفوذی intrusive rocks
سن گیبریل، کوههای San Gabriel
سنگینکره barysphere; bathysphere; centrosphere
سن‌ـلو Saint-Lô
سن‌ـلولی Saint-Louis
سن لوران (فنـ) Saint Laurent
سن مارتن Saint Martin
سن‌ـماریتیم Seine-Maritime
سن‌ـمالو Saint-Malo
*سن‌ـمورـدـفوسه Saint-Maur-des-Fossés
سن موریس(رود)؛ *سن موریس (شهر) Saint Maurice
سن‌ـمیئیل Saint-Mihiel
سن میشل Saint Michel
سن‌ـنازر Saint-Nazaire
سنودن Snowdon
سنوزوئیک، دوران Cenozoic era
سنهدرین Sanhedrin
سن هوزی San Jose
سن هوشی mental age
سنیک Snake
سنیگالیا Senigallia
سنیور seigneur (فنـ)
سنیی Segni
سو Sioux
سوئابورگ Sveaborg
سوئاریکه Svearike
سوئالاند Svealand
سوبها Suebi
سوابیا Swabia
*سواپو SWAPO
سواتو Swatow
سواچ، کوههای Sawatch
سواحل متصالح Trucial Coast
سواحلی Swahili
سوئد Sweden
سوئد جدید New Sweden
سواران بیباک Rough Riders
*سوارکار کبود Blaue Reiter
سواره نظام cavalry
سوئز Suez
سوازیلند Swaziland

سواستوپول	Sevastopol	*سوربوز	sorbose	*سولوترهای	Solutrean
سواسون	Soissons	سوربون	Sorbonne	*سولوترهـپویی	Solutré-Pouilly
*سوانتسکی	Svanetski	سوربها	Sorbs	سولور	Soleure
سوانسی	Swansea	سوردلوفسک	Sverdlovsk	سولیتیلما	Sulitjelma
سوئومنلینا	Suomenlinna	سوردین (در موسیقی)	mute	سولیدوس	solidus
*سوئومی	Suomi	سوررئالیسم	surrealism	*سولیهال	Solihull
سوئی	Sui	سورن	Severn	سوم	Somme
سوئیت؛ سویت (در موسیقی)	suite	سورنایا زملیا	Severnaya Zemlya	سوماترا	Sumatra
سوئیوان	Suiyuan	سورنتو	Sorrento	*سوماتوتروپ، هورمون	somatotropic hormone
سوباریس	Sybaris	سورنجان	meadow saffron	سومالی	Somali
*سوبژکتیف	subjective	سورینام	Surinam	سومالیا	Somalia
سوبسونیک	subsonic	سوریه	Syria	سومالی فرانسه	Somaliland
*سوبلیمه	corrosive sublimate	سوزاک	gonorrhea	سومبا	Sumba
سوبوتیتسا	Subotica	سوزان؛ سطح سوزان (در نور شناخت)؛ سوزآور	caustic (در شیمی)	سومباوا	Sumbawa
سوبیاکو	Subiaco	سوزدال	Suzdal	*سومبور	Sombor
سوپرانو	soprano	سوزرن	suzerain	سومپلگادس (در اساطیر یونان)	Symplegades
سوپرپاناویژن	superpanavision	سوزیان؛ سوزیانا	Susiana	سومر	Sumer
سوپرسونیک	supersonic	سوسک	beetle	*سومگایت	Sumgait
سوپرفوسفات	superphosphate	*سوسمار (در نجوم)	Lacerta	سومور	Saumur
سوپرمارکت	supermarket	سوسمار	lizard	سون	Cévennes
سوپرنووا	supernova	سوسن	lily	سون	Saône
سوپرهترودین	superheterodyne	سو سنت مری	Sault Saint Marie	سونا	Savannah
سوپریور	Superior	*سوسنوویتس	Sosnowiec	سونات (قطعهی موسیقی)	sonata
*سوپونگ (سد، چین)	Supung	سوسیالیست	socialist	سونار	sonar
سوتر (در دین یونان)	Soter	سوسیالیسم	socialism	سون‌ـا‌ـلوار	Saône-et-Loire
*سوتر (در مذاهب گنوسی)	soter	سوسیالیسم صنفی	guild socialism	سوندا، جزایر	Sunda Islands
سوچو	Soochow	سوسیالیسم مسیحی	Christian socialism	سوندربورگ	Sonderborg
سوچی	Sochi	سوسیالیسم ملی	National Socialism	سون علیا	Haute-Saône
سوخ	bulb	سوسیته، جزایر (فنـ); Société, Îles de la Society Islands		سونگاری	Sungaria
سوخت	fuel	سو سیتی	Sioux City	سونگکیانگ	Sungkiang
سوختاما؛ کربوراتور	carburator	سوسیس	sausage	سونورا	Sonora
سوختگی و پختگی	burn and scald	سو فالز	Sioux Falls	سووا	Suva
سوخت و ساز	metabolism	سوفریر	Soufrière	سوهو	Soho
سوخوم	Sukhum	سوفسطائیان	sophists	سویا؛ سوژا	soya bean
سوخومی	Sukhumi	سوفنه	Sophene	سویا، تنگهی	Soya Strait
سوخه	corm	سوکرتوپون	Sukkertoppen	سویت (واحد اولیهی سیاسی تجشـ)	soviet
سود؛ سودا	soude (فنـ)	سوکروز	sucrose	سویر (رود در تجشـ)	Svir
سودا؛ سود	soda	سوکره	Sucre	*سویر (رود در انگلستان)	Suir
سودا (در روانشناسی)	mania	سوکوت	Sukkoth	سویس	Switzerland
سودان	Sudan	*سوکوتو	Sokoto	سویل	Seville
سودان فرانسه	French Sudan	*سوکور	Sukkur	سویه	bearing
سودت	Sudetes	*سوگند تفوق (در تاریخ بریتانیا)	oath of supremacy	سهپادشاهی	Three Kingdoms
سودخواهی، مذهب؛ سودگری، مذهب	utilitarianism	سوگنه، آبدرهی	Sogne Fjord	*سهپایه (در نجوم)	Pictor
سودرمانلاند	Sodermanland	سولفات	sulfate; sulphate	سهشنبهی اعتراف	Shrove Tuesday
سود سوزآور؛ سود محرق	caustic soda	سولفامیدها	sulfamides	سهشنبهی چرب (فنـ)	Mardi Gras
سود سهم	dividend	سولفرینو	Solferino	*سهلختی، دریچهی	tricuspid
سودگری، مذهب؛ سودخواهی مذهب	utilitarianism	سولفژ	solfège	سهم	arrow
سود محرق؛ سود سوزآور	caustic soda	سولفور	sulfide; sulphide	*سهم (در نجوم)	Sagitta
سودهرخ (در زمینشناسی)	slickenside	سولفیت	sulfite	*سهم‌بردن از محصول، نظام	share cropping
سودیوم	sodium	سولم	Solesmes	سهمی، قطع مکافی	parabola
سور (از درختان پیوستهسبز)	arborvitae	سولنت	(the) Solent	سهمیوار	paraboloid
سور	Sèvres	سولنوئید	solenoid	*سهمیوار بیضوی	elliptic paraboloid
سورابایا	Surabaya; Soerabaja	سولو (در موسیقی)	solo	سهمیوار هذلولوی	hyperbolic paraboloid
سوراشترا	Saurashtra	سولو	Solo	سهیل (در نجوم)	Canopus
سوراکارتا	Surakarta; Soerakarta	سولو، مجمع الجزایر	Sulu Archipelago	*سیا (ـازمان امنیتی در کشمـ)	CIA
سوراکته	Soracte	سولوتره	Solutré	سیاتیک	sciatica
*سورام	Suram				

سیاخاک black earth
سیارات planets
سیارات سفلی inferior planets
سیارات علوی superior planets
سیارکان asteroids
سیارکان، فرضیه‌ی planetesimal hypothesis
سیاست، علم political science
سیاست اقتصادی نوین New Economic Policy (NEP)
سیاست درهای باز open door policy
سیاست موازنه balance of power
سیال (علامت اختصاری) sial
سیال fluid
سیاله‌ی برق electric fluid
سیام، خلیج Siam, Gulf of
سیان؛ شیان Sian
سیانگ؛ شیانگ Siang
سیانگتان؛ شیانگتان Siangtan
سیانورها cyanide
سیانوژن cyanogen
سیاهان افریقائی، موسیقی African Negro music
سیاهان افریقائی، هنر African Negro art
سیاهپوستان Negroes
سیاهچال کلکته Black Hole of Calcutta
سیاهرگ vein
سیاه‌زخم anthrax
سیاه‌سرفه whooping cough
سیاهکان؛ نگریتوها Negritos
سیاه‌گوش caracal
سیاهوران؛ نگرولیدها Negroids
سیبرنتیک cybernetics
سیبریه Siberia
سیبریه‌ی جدید، جزایر New Siberian Islands
سیب ژاپنی crab apple
*سیبل آیلند Sable Island
سیب نفاق (در اساطیر یونان) apple of discord
سیبنیک Sibenik
سیبولا Cibola
*سیبولالی، وحشهای Sibylline Oracles
سیبولاها (در اساطیر یونان و روم) sibyls
سیبیر Sibir
سیبیو Sibiu
سیپار Sippar
*سیتار zither
سیترا Cythera
سیترون Cithaeron
سیتکا Sitka
سیتل Seattle
سیتو SEATO
سیتو Cîteaux
*سیتوشیمی cytochemistry
*سیتولوژی cytology
سیتی آو لاندن City of London
سیخ Sikh
سیخ، آیین Sikhism

سیدر رپیدز Cedar Rapids
سیدرولیت siderolite
سیدریت siderite
سیدنی Sydney
*سیرا د ترینیداد Sierra de Trinidad
*سیرا د لوس اورگانوس Sierra de los Organos
سیراکوز (شهر، ایتالیا) Syracuse
سیراکیوز (شهر، کشور) Syracuse
سیرا لئون Sierra Leone
سیرا مائسترا Sierra Maestra
سیرا مادره Sierra Madre
سیرا مورنا Sierra Morena
سیرا نوادا Sierra Nevada
سیرا نوادا د مریدا Sierra Nevada de Merida
سیرک circus
سیرک دو گاوارنی Cirque de Gavarnie
سیرن siren(e)
سیرنائیک Cyrenaica
سیرنها (در اساطیر یونان) Sirens
سیریلی، الفبای Cyrillic
سیزالپین، جمهوری Cisalpine
سیزرانی، سیزران Syzran
سیسپادان، جمهوری Cispadane
*سیستئین cysteine (فنـ)
سیسترسیان Cistercians
سیستم system
سیستم پولی monetary system
سیستم دوفلزی bimetallism; double standard
سیستم یک‌فلزی monometallism; single standard
سیستین، نمازخانه‌ی Sistine Chapel
سیسوئید cissoid
سیسوفوس (در اساطیر یونان) Sisyphus
سیسیل Sicily
سیسیلهای دوگانه Two Sicilies
سیشلز Seychelles
سیفون siphon
سیفیلیس؛ آتشک syphilis
سیکاد cycad
سیکانگ Sikang
*سیکتیوکار Syktyvkar
سیکل cycle
سیکلاد، جزایر Cyclades
سیکلامن cyclamen
سیکلوئید cycloid
سیکوپها (در دین یونان) Cyclops
سیکلوپی (از سبکهای بنائی) Cyclopean
سیکلوترون cyclotron
سیکیون Sicyon
سی‌کیانگ Si-kiang
سیکیم Sikkim
سیگو د آویلا Ciego de Ávila
سیل؛ طغیان (در کشند) flood
سیل (پستاندار دریائی)؛ شیر دریائی seal
سیل (در زمینشناسی) sill

*سیلا Silla
سیلان Ceylon
سیلت Sylt
سیلزی Silesia
سیلم Salem
سیلندر cylinder
سیلنوس (در اساطیر یونان) Silenus
سیلو silo
سیلوئت silhouette
سیلورین، دوره‌ی Silurian period
سیلوس Silves
سیلی، جزایر Scilly Islands
سیلیس silica
سیلیسیوم silicon
سیلیسیوم، کربور silicon carbide
سیلیکات silicate
سیلیکوز silicosis
سیلیکونها silicones
سیما (لفظ ساختمنه از سیلیس و منیزیوم) sima
سیمان cement
سیمانکاس Simancas
سیمرون Cimarron
سیمفروپول Simferopol
سیملا Simla
سیموئیس Simoïs
سینا Siena
سینالوا Sinaloa
سینایا Sinaia
سینترا Cintra
سینراما cinerama
سینرر cineraria
سینسیناتی Cincinnati
سینفوئگوس Cienfuegos
سینک پورتس Cinque Ports
*سینکونا cinchona
سینکیانگ Sinkiang
سینگان Singan
سینگه singh
سینما cinema
سینماتیک؛ حرکتشناخت kinematics
سینماسکوپ cinemascope
سینوئیجو Sinuiju
سینود synod
سینوزیت sinusitis
سینوس sinus
*سینه؛ صدر breast
*سینی آئورتی، دریچه‌ی semilunar (در قلب)
*سینینگ Hsi-ning; Sining
سیوارد، شبه جزیره‌ی Seward Peninsula
سیواش، دریای Sivash Sea
سیوداد (لفظ اسپانیائی به معنی شهر) ciudad
سیوداد بولیوار Ciudad Bolívar
سیوداد رئال Ciudad Real
*سیوداد ویکتوریا Ciudad Victoria
سیوکای (از احزاب سیاسی ژاپن) Seiyukai
سیون Sion
سیه‌جسم black body
سیهورس Seahorse

ش

*شابا	Shaba
شاتو-تیری	Château-Thierry
شاتو د/ایف	Château d'If
*شاتورو	Châteauroux
*شاتو کلیک	Château Clique
شاتو گایار	Château Gaillard
شاتوگی	Chateaugay
شاخ	horn
شاخابه	inlet
شاختی	Shakhty
شاخص (در اقتصاد و آمار)	index number
شاخص آفتابی	sundial
*شاخص جمجمه	cranial index
*شاخص رنگی (در قدر نجومی)	color index
شاخص سر	cephalic index
شاخه‌ی زرین	(the) Golden Bough
شار (در فیزیک)	flux
شارانت	Charente
شارانت انفریور؛ شارانت سفلی	Charente-Inférieure
شارانت-ماریتیم؛ شارانت کرانه‌ای	Charente-Maritime
*شار پلانینا	Sar Planina
شارتر	Chartres
شارتروز	chartreuse
شار تشعشعی	radiant flux
شارلت	Charlotte
شارلت امالیا	Charlotte Amalie
شارلتتاون	Charlottetown
شارلتسویل	Charlottesville
شارلروا	Charleroi
*شارلویل-مزیر	Charleville-Mézieres
شارمند	citizen
شارمندی	citizenship
شار نوری	luminous flux
شارولە	Charolais
شارون	Sharon
شاری	Shari
شاسی	cold frame
شاعران متافیزیکی	metaphysical poets
شافهاوزن	Schaffhausen
*شافی	confessor
شاقول	plumb-line
شاگردان مسیح	Disciples of Christ
شالون-سور-سون	Chalon-sur-Saône
شالون-سور-مارن	Châlons-sur-Marne
شاماوها	Chamavi
شامبری	Chambéry
شامبور	Chambord
شامپانی (نوشابه)	champagne
شامپانی (ناحیه)	Champagne
شامپلن، دریاچه‌ی	Champlain, Lake
شاموا	chamois
شامونی	Chamonix
شامه؛ *بویایی	smell
شان، مملکت	Shan
شانتونگ	Shantung
شانتیی	Chantilly
شانزلیزه	Champs-Élysées
*شانسلیه	chancelier (فنس)
شانسون دو ژست	chansons de geste
شانسی	Shansi
شانگهای	Shanghai
شانها؛ قوم شان	Shans
شانهایکوان	Shanhaikwan
*شاوشینگ	Shao-hsing
شئول	Sheol
شاولن	Schaulen
شاولی	Shavli
شاومبورگ-لیپه	Schaumburg-Lippe
*شاه‌تخته (در نجوم)	Carina
شاهتره	fumitory
شاه‌کشها (در تاریخ انگلستان)	regicides
شاه‌ماهیها، نبرد	Herrings, battle of
شاهین	hawk
شایر (لفظ انگلیسی به معنی ولایت)	shire
شایلو، نبرد	Shiloh, battle of
شاین	Cheyenne
شب	Cheb
*شبتاب	nightglow
شبح	apparition
شبدر	clover
شبکه	network
شبکه‌ی پراش	diffraction grating
*شبکه‌ی فاضلابکشی	sewerage system
*شبکه‌ی فضائی	space lattice
شبکیه (در چشم)	retina
شبنم	dew
شبولت	Shibboleth
شبه؛ شبق	jet
شبه جزیره	peninsula
شبه سیارات	planetoids
شبه ظل	penumbra
شبه فلز	metalloid
شپانداو	Spandau
شپایر	Speyer
شپره	Spree
شپلوگن	Splügen
شتاب	acceleration
شتاباندن	(to) accelerate
شتاب ثقل	acceleration of gravity
شتاب زاویه‌ای	angular acceleration
*شتاب کوریولیس	Coriolis acceleration
شتابگر	accelerator
*شتابگر ذرات	particles accelerator
شتاسفورت	Stassfurt
شتایر	Steyr
شتایرمارک	Steiermark
شتتین	Stettin
شترالزوند	Stralsund
شتلند	Shetland
شتلند جنوبی، جزایر	South Shetland
شتوتگارت	Stuttgart
شتورم اوند درانگ	Sturm und Drang
شتولوایسنبورگ	Stuhlweissenburg
شجاع (در نجوم)	Hydra
شجری	dendritic
*شچتسین	Szczecin
شچرباکوف	Shcherbakov
*شخارا	Shkhara
شخص بازی (یا نمایشنامه) (فنس)	personnage
شخص حقوقی	artificial person
شخصیت	personality
شدت جریان (در برق)	intensity of current
شدت صوت	intensity of sound
شدت میدان (در فیزیک)	field intensity; field strength
شدت نورانیت	luminous intensity
شدیت (از مواد منفجره)	cheddite
شر	Cher
شراب	wine
شراب سیب	cider
شراب عسل	mead
شراپشر	Shropshire
*شراع (در نجوم)	Vela
*شراع الحنک	soft palate
شرایط متعارفی (در اصطلاح فیزیک)	standard conditions
شرایع رسولی	Apostolic Constitutions
شربروک	Sherbrooke
شربور	Cherbourg
شربورن	Sherborne
شرپورله	Shirpurla
شرشل	Cherchel(l)
شرف (در احکام نجوم)	exaltation
شرق اقصی؛ خاور دور	Far East
شرق طالع	Levant
*شرق میانه	Middle East
شرق نزدیک؛ خاور نزدیک	Near East
شرق‌وزان	easterly
*شرق‌وزانهای قطبی	polar easterlies
شرق وسطی؛ خاورمیانه	Middle East
شرک (در دین)	polytheism
شرکت (از لحاظ حقوقی)	corporation; company
شرکت اراضی هلند	Holland Land Company
*شرکتپذیری	associativity
شرکت امریکائی پوست	American Fur Company
شرکت امریکائی وام باعتبار اموال منقول	Crédit Mobilier of America
شرکت تعاونی	cooperative
شرکت کومک بمهاجرین (در تاریخ کشمن)	Emigrant Aid Company
شرکتهای با حقوق ویژه	chartered companies
شرکتهای دارای لباس ویژه	livery companies
شرمن قانون ضد تراست	Sherman Antitrust Act
شروزبری	Shrewsbury
شروود، جنگل	Sherwood
شری	sherry
شریفمیور	Sheriffmuir

شریناگار؛ سریناگار Srinagar
شریوپورت Shreveport
شستشوی مغزی brainwashing
شست و ساب abrasion
شطرنج chess
شطیم Shittim
شعاع (در ریاضیات) radius
شعاع (در فیزیک) ray
شعاع انحنا radius of curvature
شعاع حامل radius vector
شعاع عادی (در نورشناخت) ordinary ray
شعاع غیر عادی (در نورشناخت) extraordinary ray
شعاعی radial
*شعرای دریاچه‌ای Lake poets
شعرای شامی (در نجوم) Procyon
شعرای یمانی (در نجوم) Sirius
شعله flame
شعور consciousness
شعور مغفول subconscious
شفاف transparent
*شفافه transparency
شفت (در گیاهشناسی) drupe
شفتک (در گیاهشناسی) drupelet
شفشاون Chechaouèn
شفق جنوبی aurora australis
شفق شمالی ~ borealis
شفیره؛ نوچه pupa
شفیلد Sheffield
شقاق شرقی کبیر Great Eastern Schism
شقاق‌کبیر؛ شقاق غرب Great Schism
*شقاق یونانی Greek Schism
شقایق دریائی sea anemone
شکاف (در اصطلاح زمینشناسی) fissure
شکافت (در اصطلاح زمینشناسی) cleavage
شکافت هسته‌ای nuclear fission
شکاکان sceptics
شکاکیت scepticism
شکر sugar
شکر سرب sugar of lead
شکفت (در شیمی) efflorescence
شکل (در هندسه) figure
شکلا؛ شوکولا chocolat
شکلنگاری picture-writing
شکم؛ بطن abdomen
*شکمپایان Gastropods
شکن breaker
شکن (در برق)؛ برقشکن circuit breaker
شکند (در اصطلاح شیمی) dissociation
شکودر Shkodër
شکیم Shechem
*شکینه Shakhina
*شگدالسفوس Skjeggedalsfoss
شل Chelles
شلاک shellac
شلزین Schlesien
شلسویگ Schleswig
شلسویگ‌هولشتاین Schleswig-Holstein
*شلفتئو Skellef-teå

شلکا ooze
*شلنبرگ Schellenberg
شلوسلبورگ Schlüsselburg
شلیاق (در نجوم) Lyra
شمار numeration
*شمارا، مجموعه‌ی countable set
شمار اثنی عشری؛ شمار دوازدهی duodecimal numeration
شمار ثنائی binary numeration
*شمار شانزدهی hexadecimal numeration
*شمارشی، عدد counting number
شمارگر counter
شماس deacon
شمال north
شمال غرب، شرکت North West Company
شمالکالدن Schmalkalden
شمالگان arctic
شمالگان، مجمع الجزایر Arctic Archipelago
شمالگان، نواحی Arctic Region
شمپانزه chimpanzee
شمش pig; ingot
شمش (خدای خورشید در بابل و آشور) Shamash
شمشیربازی fencing
شمشیرماهی swordfish
شمع (در موتورها) spark plug
شمع (وسیله‌ای برای روشنسازی) candle
شن gravel
شناژی؛ نکتون nekton
شناسائی (در اصطلاح سیاسی) recognition
*شناسه (در اعداد) argument
شنت shunt
شنجرف (گلی عمده‌ی جیوه، و رنگیزه)؛ شنگرف cinnabar ;vermilion
شنسی Shensi
شنعار Shinar
شنن Shannon
شنندوآ Shenandoah
شنوائینگاشت audiogram
شنوائی acoustic
شنود audition
شنودگی audibility
شنودنی audible
شنیانگ Shen-yang
شوابخ Schwabach
شوابن Schwaben
شوارتسوالد Schwarzwald
شوانها Chouans
شواینفورت Schweinfurt
شوپرون Sopron
*شوچو Hsü-chou; Süchow
شورا (میزان غلظت املاح محلول) salinity
شورای اروپا Council of Europe
شورای اقتصادی و اجتماعی United Nations Economic and Social Council
شورای امنیت (سازمان ملل) United Nations Security Council

شورای جامع (در عالم مسیحیت) cumenical council
شورای جهانی کلیساها World Council of Churches
شورای خصوصی (در انگلستان) Privy Council
شورای ده‌نفری (در جمهوری ونیز) Council of Ten
شورای قیمومیت سازمان ملل United Nations Trusteeship Council
*شورای شمالی Nordic Council
شورای وزیران خارجه Council of Foreign ministers
*شورش بوکسرها Boxer Uprising
شورش سپاهیان (در تاریخ هند) Sepoy Rebellion
شورگن؛ هالوژن halogen
شوره saltpeter
شورین Schwerin
شوک shock
شوکولا؛ شکلا chocolat
شوگون (در تاریخ ژاپن) shogun
شولاپور Sholapur
شولون Cholon
شوملا Schumla
شومن Shumen
شومن د دام Chemin des Dames
شومون Chaumont
*شومون ـ آن ـ باسینیی ~ -en-Bassigny
شونبرون Schönbrunn
شونن Schonen
شوونیسم chauvinism
شویتس Schwyz
شویش leaching
شهاب meteor
شهاب ثاقب falling star
شهابسنگ meteórite
شهابوار meteoroid
شهربان constable
شهرهای آزاد امپراطوری Free Imperial Cities
شهرهای بست؛ شهرهای پناهگاه City of Refuge
شهسوار knight; chevalier (فن)
شهسواران‌اورشلیم Knights of Jerusalem
شهسواران پرستشگاه؛ پرستشگاهیان Knights Templars
شهسواران پرستشگاه سلیمان Knights of the Temple of Solomon
*شهسواران شمشیردار Knights Swordbearers
شهسواران فقیر مسیح Poor Knights of Christ
شهسواران قدیس یوحنا Knights of St. John
شهسواران مالت Knights of Malta
شهسواران‌مهمان‌نواز Knights Hospitalers
شهسواری chivalry; chevalerie (فن)

شهود؛ درون‌بینی intuition
شهود، مذهب intuitionism
شیانگ Hsiang; Siang
شیاولیای Siauliai
شیب تمام (در اصطلاح زمینشناسی) hade
شیبنیک Sibenik
شیپکا Shipka
*شیثیها Sethians
*شی-چیا-چوانگ Shih-chia-chuang
شیر milk
شیرابه latex
شیر آهک milk of lime
شیره [شیره‌ی گیاهی] sap
شیزوئوکا Shizuoka
شیشه glass
شیشه‌ی آبداده tempered glass
*شیشه آتشزنه‌ای firing glass
شیشه‌ی اسفنجی foamglas(s)
شیشه‌ی اطمینان safety glass
شیشه‌ی ریسیده spun glass
*شیشه‌ی سربی lead glass
شیشه‌ی فلینت flint glass
شیشه‌ی کراون crown glass
شیشه‌ی لوحی plate glass
شیشه‌ی لیفی fiber glass
شیشه‌ی محلول soluble glass; water glass
شیشه‌ی ورقی sheet glass
شیکاگو Chicago
شیکرز؛ لرزه‌گران Shakers
*شیکشاک، کوههای Shickshock
شیکوکو Shikoku
شیگاتسه Shigatse
*شیلونگ Shilong
شیلوه Shiloh
شیلی Chile
شیمناب chemically pure
شیمودا Shimoda
شیمونوسکی Shimonoseki
شیمی chemistry
شیمی آلی organic chemistry
شیمی تحلیلی analytical ~
شیمی فضائی؛ *سترئوشیمی stereochemistry
شیمیفیزیک physical chemistry
شینانو Shinano
شینتو Shinto
شینچیکو Shinchiku
شین فین (نهضتی سیاسی در ایرلند) Sinn Fein
شینگو؛ زینگو Xingu
شینون Chinon
شیو، دماغه‌ی Shio
شیوا؛ سیوا Shiva; Siva
شیوک Shyok
شیولوچ Shiveluch
شیون Chillon
شی هو Si hu

ص–ض

صابون soap
صابون بیصابون soapless soap
صابون فلزی metallic soap
صابونی شدن (در شیمی) saponification
صادرات exports
صادرات نامرئی invisible exports
صادرات و واردات (واشینگتن)، بانک Export-Import Bank of Washington
صافش filtration
صافه filtrate
صافی screen
صافیدن (to) filtrate; (to) filter
صبر aloe
صبر زرد aloes
صبه؛ صبیها؛ ماندائیان Mandaeans
صحافی bookbinding
صحرا (به عنوان اسم خاص) Sahara
صحرای اسپانیا Spanish Sahara
صحنه (در تئاتر) stage; scène (فن)
صحنه‌آرا؛ صحنه‌پرداز décorateur (فن)
صدا sound
صدابندی soundproofing
صدبخشی؛ سانتیگراد centigrade
صدپا centipede
صد روز (در تاریخ فرانسه) Hundred Days; Cent Jours (فن)
صدف (از جانوران نرمتن) oyster
صدف (غلاف خارجی بعضی جانوران) mother-of-pearl; nacre
صدور (در فیزیک) emission
*صدور ترمیونی thermionic emission
صدور ثانوی الکترونها secondary emission of electrons
صدور (کثرت از وحدت) emanation
صدوقیان Sadducees
صربستان Serbia
صرب و کروآتی (از زبانهای هندواروپائی) Serbo-Croatian
صرع epilepsy
*صرع خفیف petit mal (فن)
*صرع شدید grand mal (فن)
صرف (در دستور زبان) declension
صرفه (شهر قدیم فنیقی) Zarephath
صعود (در معتقدات مسیحیان) Ascension
صفارد؛ سفاراد Sepharad
صفاق peritoneum
صفحه (در میکروسکوپ) stage; plate
صفحه (در هندسه) plane
صفحه‌ی کانونی (در فیزیک) focal plane
صفر zero
صفرا bile
صفر مطلق absolute zero
صفنیا Zephaniah; Sophonias
صقلغ Ziklag
صلبیه (در چشم) sclera
صلح بانوان Ladies'Peace
صلح‌طلبی pacifism
صلیب cross
صلیب آهن Iron Cross
صلیب جنوبی (در نجوم) Crux; Southern Cross
صلیب سرخ Red Cross
صلیب شکسته؛ سواستیکا swastika
صماخ eardrum
صمغ gum
*صمغ بریتانیائی British gum
*صندل، جزیره‌ی Sandalwood Island
صندوق (در اصطلاح اقتصاد) fund
صندوق بین‌المللی پول International Monetary Fund
صندوق پس‌انداز saving bank
صندوق وامهای عمرانی Development Loan Fund
صندوقه (در کارهای ساختمانی و مهندسی) caisson
صنعت industry
صنعتدار industrialist
صنعتداری industrialism
صنف؛ رسته guild; gild
صوت (در اصطلاح فیزیک) sound
صوت، دیوار sonic (sound) barrier
صوتشناخت acoustics
صور Tyre
صورت (در اصطلاح رایج در علم و هنر) form
صورت (در حساب) numerator
صورت فلکی constellation
صورتنگاشت pictogram
صوفیه Sofia
صهیون Zion; Sion
صهیونیت Zionism
صیدا Sidon
صیقل دادن polishing; burnishing
صین Zin
ضبط‌صوت tape recorder
*ضد ذره antiparticle
*ضد ماده antimatter
ضد مسیح antichrist
ضد یخ antifreezing solution
ضرب (در حساب) multiplication
ضربان (درصوت) beat
ضربه (در علم مکانیک) impact; collision
*ضربه‌خوری resilience
ضربه‌ی پلاستیک plastic impact
ضریب (در حساب و جبر) coefficient
ضریب (در فیزیک و مکانیک) coefficient; modulus
ضریب ارتجاع coefficient of restitution
*ضریب اصطکاک ~ ~ friction
ضریب انبساط ~ ~ expansion
ضریب انکسار (در نور) index of refraction; refractive index
ضریب تباهی decay coefficient
ضریب تکثیر multiplication (یا reproduction) factor; reproduction constant
ضریب تلاشی disintegration (یا constant) coefficient
ضریب صدور emissivity
ضریب ضربه impact coefficient

ضریب فشردگی packing fraction
ضریب قدرت power factor
ضریب کجنمائی constant of aberration
ضریب کشسانی modulus of elasticity
ضریب یانگ Young's modulus
ضریع periosteum
ضعف عقل feeblemindedness
ضلع (در هندسه) side
ضماد poultice; cataplasm

ط–ظ

طاس die
طاعون plague
طاعون گاوی rinderpest; cattle plague
طاق arch
طاقزمین (در زمینشناسی) geanticline
طاق نصرت triumphal arch
طالع (در نجوم) ascendant
*طاووس (در نجوم) Pavo
طایر(در نجوم) Cygnus
طباخی cookery
طباشیر؛ تباشیر tabasheer; sugar of bamboo
طبرق Tobruk
طبریه، دریاچه‌ی Sea of Galilee
*طب سوزنی acupuncture
طبشیمی iatrochemistry
طب فضائی space medicine
طبقات طیفی spectral types (classes)
طبقه (در جامعه‌شناسی) caste
*طبقه‌بندی (در روش علمی) classification
طبقه‌ی برگردان (در جو خورشید) reversing layer
طبل drum
*طبل مغناطیسی magnetic drum
طب مناطق حاره tropical medicine
طبیعیون؛ ناتورالیستها naturalists
طپانچه pistol
طپانچه‌ی الکترونی electron gun
طحال؛ سپرز spleen
طرابزون Trebizond; Trabzon
طرابلس؛ طرابلس شام Tripoli
طرابلس غرب Tripolitania; Tripoli
طرابلسی، جنگ Tripolitan War
طراحی اقتصادی economic planning
طرد چینیها (در تاریخ کشمکش) Chinese exclusion
طرسوس Tarsus
طرطیر cream of tartar
طرفین (در تناسب) extremes
طریقه‌ی اطاقهای سربی lead-chamber process
طریقه‌ی سیانور cyanide process
طریقه مجاورت contact ~
طریقه‌ی ملغمه‌سازی amalgamation process
طریقه‌ی ورز puddling process
طلا gold
طلاق divorce
طلای ابیض white gold

طلای انفجاری fulminating gold
طلای سبز green gold
طلای سفید platinum
طلوع (در نجوم) rise
طمشوار Temesvár
طنجه Tangier
طنین timbre
*طواحن molars
طوارق Tuareq; Touareq
طوبیاس (کتابی از عهد) Tobias
طوبیت (کتابی از عهد) Tobit
طوفان storm
طوفان پیچنده tornado
طوفان تندری thunderstorm
*طوفان چرخنده‌ی مدارگانی tropical revolving storm
طوفان نوح Deluge
طوفانهای مغناطیسی magnetic storms
طول (در هندسه) abscissa
طول (در جغرافیا و در نجوم) longitude
طیاره aircraft
طیف (در اصطلاح علمی) spectrum
طیف اتمی atomic spectrum
طیف الکترونی electronic spectrum
طیف برقاطیسی electromagnetic spectrum
طیف بریده discontinuous spectrum
طیفبینی spectroscopy
طیف پیوسته continuous spectrum
طیف جذبی absorption spectrum
طیف جرقه‌ای spark spectrum
طیف جرمی mass spectrum
طیف خالص pure spectrum
طیف خطی line spectrum
طیف خورشید solar spectrum
طیفسنج spectrometer
طیفسنج جرمی mass spectrometer
طیف صدوری emission spectrum
طیف قوسی arc spectrum
طیفنگار spectrograph
طیفنگار جرمی mass spectrograph
طیفنگاشت spectrogram
طیفنما spectroscope
طیف نواری band spectrum
طیفنورسنج spectrophotometer
طیفی، خطوط spectral lines
طیفی، رشته‌های ~ series
ظرفیت (در برق) capacitance; electrical capacity
ظرفیت (گنجایش یک ظرف) capacity
ظرفیت (در شیمی) valence
ظرفیت حرارتی heat capacity; thermal capacity
ظرفیت مشارکتی covalence
*ظرفیت مشارکتی موزون coordinate covalence
ظرفیت یونی ionic valence
ظل (در مثلثات) tangent
ظل تمام (در مثلثات) cotangent

ظهر noon
ظهور (در عکاسی) developing

ع–غ

عاج ivory
عادت habit
عاد کردن (to) divide
عاطفه (در روانشناسی) emotion
عالم صغیر microcosm
عالم کبیر marocosm
عامل (در ریاضیات) factor
عامل اول (در ریاضیات) prime factor
*عامل کاتالیزی catalytic agent
*عامل مجاورت contact agent
عایق insulator
عایقکاری insulation
عبارت جبری algebraic expression
عبرانیان (از کتابهای عهد) Hebrews
عبری، زبان Hebrew language
عبور (در نجوم) transit
عثمانی، امپراطوری Ottoman Empire
عجایب سبعه Seven Wonders of the World
عجمان Ajman
عدد number
عدد اتمی atomic number
عدد اصلی cardinal number
عدد اصم irrational number
عدد اول prime number
*عدد آووگادرو Avogadro's number
عدد تام perfect number
عدد ترانسفینی transfinite number
عدد جبری algebraic number
عدد جرمی mass number
عدد حسابی arithmetic number
عدد حقیقی real number
عدد زاید abundant number
عدد شمارشی counting number
عدد صحیح integer number
عدد طبیعی natural number
عدد کثیر الاضلاعی polygonal number
عدد کسری improper fraction
عدد متعالی transcendental number
عدد متناهی finite number
عدد مثبت positive number
عدد مثلثی triangular number
عدد مختلط complex number
عدد مخمسی pentagonal number
عدد مربعی square number
عدد مطلق abstract number
عدد مقید concrete number
عدد منطق rational number
عدد منفی negative number
عدد موهومی imaginary number
عدد ناقص deficient (یا defective) number
عددوار scalar
عدسی (در فیزیک) lens
عدسی آپلانتیک aplanetic lens

عدسی آکروماتیک achromatic lens
عدسی الکترونی electron lens
عدسی ایستانبرقی electrostatic lens
عدسی جامی plano-cnocave lens
عدسی دورگیر (در عکاسی) telephoto lens
عدسی دوکانونه bifocal lens
عدسی دوکاو double concave lens
عدسی دوکوژ double convex lens; bi-convex
عدسی ضخیم thick lens
عدسی گشادزاویه wide-angle lens
عدسی متباعد diverging lens
عدسی متقارب converging lens
عدسی مجاورتی contact lens
عدسی محدب الطرفین double convex lens
عدسی مرکب compound lens
عدسی مقعر الطرفین double concave lens
عدسی نازک thin lens
عدسی نزدینه closeup lens
عدل (بسته‌ی بزرگ کالا) bale
عدلام Adullam
*عدم تعهد، نهضت Non-Aligned Movement
عدن Aden
عدن، بهشت Eden, Garden of
*عدول محمول (در منطق ریاضی) obversion
عدوی Aduwa; Adowa
عربستان Arabia
عربستان، دریای Arabian Sea
عرض (در جغرافیا و در نجوم) latitude
عرض زمینمرکزی geocentric latitude
عرض نقطه (در هندسه) ordinate
عرضه (در اقتصاد) supply
عرضه (در عکاسی) exposure
عرضهای اسبی horse latitudes
عرضهای بالا high latitudes
عرضهای میانه middle latitudes
عرضی خاص proper accident
عرضی عام (در اصطلاح منطق قدیم) common accident
عرعر ailanthus
عرق arrack
عروسک doll
عریش Arish
عزرا (از کتابهای مهة) Ezra
عزم (در ریاضیات) moment
عزم جبر moment of inertia
عزم مغناطیسی، گشتاور مغناطیسی mag-netic moment
*عزیزیه Al.Aziziya
عسل honey
عشای ربانی Lord's Supper
عشتاروت (الاهه دین فنیقی) Ashtaroth
عشق‌آباد Ashkhabad
عصای غیبگوئی divining rod ; dowser
عصب nerve
عصر (در زمینشناسی) age
عصر آهن Iron Age

عصر حجر؛ عصر سنگ Stone Age
عصر حجر جدید؛ دوره‌ی نوسنگی New Stone Age
عصر حجر قدیم؛ دوره‌ی دیرینه‌سنگی Old Stone Age
عصر حجر متوسط Middle Stone Age
عصر سنگ؛ عصر حجر Stone Age
عصر مس Copper Age
عصرمفرغ Bronze Age
عصمت پاپ papal infallibility
عصمت کلیسا infallibility
عصیون جابر Ezion-geber (gaber)
عضاده alidad
عضله؛ ماهیچه muscle
عطارد Mercury
*عطبره Atbarah
عطر perfume
عطسه backbone
عطف (در صحافی) albckbone; shelfspine
عفو عمومی amnesty
عقاب eagle
عقاب (در نجوم) Aquila
عقده (در روانشناسی) complex
عقده (در فیزیک) node
عقده‌ی حقارت inferiority complex
عقده‌ی عصبی؛ گره عصبی ganglion
عقرب (در نجوم) Scorpio; Scorpius
عقرب؛ کژدم scorpion
عقربه‌ی مغناطیسی magnetic needle
عقربه‌ی میلنما dipping needle
عقرون Ekron
عقیق agate
عکا Akko
عکاسی photography
عکاسی رنگی color photography
عکاسی هوائی aerial photography
*عکس‌العمل؛ رد عمل (هر دو در فیزیک و مکانیک) reaction
عکس یک عدد (در اعداد) reciprocal
*عکس نقیض (در منطق ریاضی) contraposition
عکو (در عهة) Akko
علامات اختصاری abbreviations
علامات جبری algebraic signs
علامت تجارتی؛ علامت بازرگانی trade-mark
علامت شیمیائی chemical symbol
علت cause
علت اولی؛ علت العلل first cause
علت صوری (در تاریخ فلسفه) formal cause
علت غائی final cause
علت فاعلی efficient cause
علت مادی material cause
علف کرم tansy
*علم‌الاکتاف scapulimancy
علوم غریبه occult sciences
علوم متعارفه axioms; common notions
علیت causality
*علیت، اصل determinism

علیگره Aligarh
عمالقه Amalek; Amalekites
عمان Amman
عمان متصالح Trucial Oman
عمر متوسط mean life
عمق کانون (در اورشناخت) depth of focus
عمق میدان (در اورشناخت) depth of field
عمل (در اصطلاح ریاضیات) operation
عمل (در فیزیک و مکانیک) action
عمود (در هندسه) perpendicular
عمود منصف (در هندسه) perpendicular bissector
عموره Gomorrah
عمی Ammi
عناصر ماوراء اورانیوم transuranium elements
عناصر مصنوعی artificial elements
عنبر ambergris
عنصر element
عنصر رادیوآکتیو radioactive element
عنکبوت spider
عواء (در نجوم) Bootes
*عوامی لیگ Awami League
عهد جدید New Testament
عهد قدیم؛ عهد عتیق Old ~
عهدین غیر قانونی Pseudepigrapha
عیار fineness
عیارسنجی titration
عیاریابی assaying
عیبال؛ ایبال Ebal
عیبهای تکلم speech defects
عید بشارت Annunciation
عید تبدل عیسی Transfiguration
عیلام Elam
عین‌الهر cat's-eye
عین دور En-dor
عینک eyeglasses; spectacles
عینی؛ برونخودی objective
عینیه؛ دیدگر eye-piece; ocular
عیوق (در نجوم) Capella

غ

غات Ghat; Gat
غار cave
غارشناسی speleology
غارنشین cave-dweller
غافث agrimony
غاق؛ کلاغ دریائی cormorant
غبار dust
غبار جوی atmospheric dust
غباری، نظریه‌ی dust-cloud theory
*غدد اشکی lachrymal glands
غدد بزاقی salivary glands
غده gland
غده‌ی آدرنال adrenal gland
غده‌ی اپیفیز epiphysis gland
غده‌ی پاراتیروئید parathyroid gland
غده‌ی روی کلیه؛ غده‌ی فوق کلیه supra-renal gland

غده‌ی صنوبری pineal gland
غده‌ی نخامی pituitary gland
غده‌ی هیپوفیز hypophysis gland
غراب (در نجوم) Corvus
غرامات جنگ reparations
غرب اقصی (در تاریخ کشمت) Far West
غربال اراتستن sieve of Eratosthenes
غرب‌وزان؛ بادهای غرب‌وزان westerlies
•غردایه Ghardaia
غرقدره drowned Valley; submerged valley
غرناطه؛ گراناذا (شهر اسپانیا) Granada
غرناطه‌ی جدید New Granada
غروب setting
غرور (آماس غده‌های چربی پوست)؛ حب البلوغ acne
غریزه (از لحاظ زیستشناسی) instinct
غزل غزلها Song of Songs
غزلهای سلیمان Song of Solomon
غزه Gaza
غژغاو؛ یاک yak
غشاء membrane
غشاء نیمتراوا semi-permeable membrane
غضروف cartilage
غلاطیان Galatians
•غلطشی، اصطکاک rolling friction
غلظت concentration
غلظت مولکولی molecular concentration
غلظت مولی molar concentration
غله grain
غلیان ebullition
غلیظ concentrated
غنا Ghana
غنائی، شعر lyric
•غنچه‌زائی budding
غواص (در جانورشناسی) grebe
غواصی diving
غوطه (در اصطلاح دامپروری) dip
غول giant
غولپیکران (در نجوم) giant stars
غیرآلی inorganic

ف

فائتون (در اساطیر یونان) Phaëthon; Phaëton
فائنتسا Faenza
فابل fable
فاحشگی prostitution
•فادوتس Vaduz
فاذرینگی Fotheringhay
فار phare
فاراد (واحد ظرفیت برقی) farad
فاران Paran
فارس (نوعی نمایشنامه) farce
فارسالوس Pharsalus; Pharsala
فارقلیط Paraclete
فارگو Fargo

فارماکوپه pharmacopoeia
فارنبره Farnborough
فارنزه، گراز Farnese Bull
فارنزه، هرکول Farnese Hercules
فارنزینا Farnesina
فارنهایت، درجه‌بندی Fahrenheit
فارو Faro
فارو، جزایر Faeroe Islands
فاروس Pharos
فاز (در شیمیفیزیک و فیزیک) phase
فاس Fez
فاسکس (در روم قدیم) fasces
فاشودا، حادثه‌ی Fashoda Incident
فاشیست fascist
فاشیسم fascism
فاصله (در اصطلاح ریاضی) distance
فاصله (در اصطلاح موسیقی) (musical) interval
فاصله‌ی زاویه‌ای angular distance
فاصله‌ی سمت‌الراسی zenith distance
فاصله‌ی کانونی focal length
فاضلاب sewage
فاطمه (دهکده‌ای در پرتغال) Fátima
فاطمیان Fatimid
فاکتوریل (در ریاضیات) factorial
فاکس Fox
•فاکس، تنگه‌ی Foxe channel
فاکسیمیل facsimile
فاکلند، جزایر Falkland
فاکولیت phacolith
•فال Vaal
فالانژ falange
فالانکس phalanx
فالرون؛ فالروم Phaleron
فال ریور Fall River
فالستر Falster
فالکرک Falkirk
فالوپیوسی، لوله‌ی fallopian tube
فالون Falun
فالیسیسم؛ فالیسم phallicism
فاماگوستا Famagusta
فاندامنتالیزم؛ بنیادپردازی fundamentalism
فاندی، خلیج Fundy
فانروگام phanerogam
•فانو Fano
فانوس دریائی lighthouse
فانوس سحری magic lantern
فانوس شیطان؛ آتش مرداب will-o'-the-wisp
فاو؛ فائو Fao
فئودال feudal; féodal (فنـ)
فئودالیته féodalité (فنـ)
فئودالیزم feudalism (انگل)
فئودالیسم féodalisme (فنـ)
فئودوسیا Feodosiya
فاونوس (در دین روم) Faunus
فاووس favus
فاویسم favism
فاياکیا Phaeacia

فایتون Phaëthon ; Phaëton
فایدرا Phaedra
فایف (از سازهای بادی) fife
فایف؛ یا فایف‌شر Fife(shire)
فایو فورکس Five Forks
فتق hernia; rupture
فتیش fetish
فتیشیسم fetishism
فدراسیون federation
فدرال، دولت federal government
فدرال‌رزرو، سیستم Federal Reserve System
فدرالیست federalist
فدرالیست، حزب (در تاریخ کشمت) Federalist party
فدرالیست، مقالات (در تاریخ کشمت) Federalist Papers
فرابار (در هواشناسی) high
•فرابر (در میوه) pericarp
فراتافت superheating
فراتافتن (to) superheat
فراتافته superheated
فرار volatile
فرارا Ferrara
فرارا‌ـفلورانس، شورای Ferrara-Florence, Council of
فرارفت؛ همرفت (در انتقال حرارت) convection
فرارو anabatic
فراز (در دستور زبان) phrase
فرازا altitude
فرازاب upstream
فرازدره hanging valley
فرازسنج hypsometer
فرازمین horst
فرازنما، منحنی hypsographic curve
فرازیاب altimeter
فراسکاتی Frascati
فراسنگ monadnock
فراش، طریقه‌ی Frash process
فراماسون Freemason
فرانت رینج Front Range
فرانسوا ژوزف، ارض Francis Joseph Land
فرانسه France
فرانسه، ادبیات French literature
فرانسه، اتحادیه‌ی؛ فرانسه، ممالک متحده‌ی French Union; Union Francaise (فنـ)
~ Community; فرانسه، جامعه‌ی Communauté francaise (فنـ)
فرانسه و هندیشمردگان، جنگهای French and Indian Wars
فرانسه‌ی جدید New France
فرانسیسیان Franciscans
فرانسیوم francium
فرانش‌ـکنته *Franche-Comté*
فرانک (واحد پول فرانسه) franc
فرانکفورت Frankfort; Frankfurt
فرانکفورت‌ـآم‌ماین Frankfurt-am-Main

فرانکفورت‌ـآن‌ـدر‌ـاودر Frankfurt-an-der-Oder
فرانکلین (سرزمین)؛ فرانکلین، ایالت Franklin
فرانکونیا Franconia
فرانکها Franks
فرانکهای ریپوئر Ripuarian Franks
فرانکهای سالیان؛ فرانکهای سالائی Salian Franks
فراونفلد Frauenfeld
فرئون freon
فراونهوفر، خطوط Fraunhofer
فرایار friar
فرایبرگ Freiberg
فرایبورگ Freiburg
فرایبورگ ایم برایسگاو ~ im Breisgau
فرایزینگ Freising
فرایند process
فربنکس Fairbanks
*فرتو تو Fertō tó
فرث firth; frith
فرجامخواهی appeal
فرد (در حساب) odd
فردریکتن Fredericton
فردریکسبرگ Fredericksburg
فردریکسهافن Frederikshavn
*فرزندان کوه گرین Green Mountains Boys
*فرزند نامشروع illegimitate child
فرزنو Fresno
فرساب ablation
فرس اعظم (در نجوم) Pegasus
فرسایش erosion
فرستنده (در فیزیک) transmitter
فرسکو fresco
فرش silt
فرشته angel
فرشینه tapestry
فرضیه hypothesis
فرضیه‌ی سحابی؛ فرضیه‌ی ابری nebular hypothesis
فرضیه‌ی سیارکان planetesimal hypothesis
فرغانه Fergana
فرفر Pharpar
فرکانس frequency
فرکند ravine
فرگانیت ferganite
فرما، آخرین قضیه‌ی Fermat's Last Theorem
فرما، قضیه‌ی Fermat
فرمانروائی میهنی Home Rule
فرمان صادر در شورای خصوصی (در بریتانیای کبیر) order in council
فرمز Formosa
فرمل؛ فورمول formol
فرمنه Fermanagh
فرمیوم fermium

فرناندو پو Fernando Po
فرناندو د نورونیا Fernando de Noronha
فرنس Furness
فرنه‌ـولتر Ferney-Voltaire
فرو (در شیمی) ferrous; ferreux (فـ)
فروبار (در هواشناسی) depression
فروبومان Low Countries
فروبیشر، خلیج Frobisher Bay
فروتافت supercooling
فروتافتن (to)supercool
فروتافته supercooled
فروداب downstream
فرودگاه airport; airfield; aerodrome
فرورو katabatic
فروریزه (در انفجارهای هسته‌ای) fallout
فروزان incandescent
فروزمین graben
فروزندگی incandescence
فروسائی degradation
فروشست leaching
فروکتوز fructose
فرول، دماغه‌ی Farewell
فرومانیتیسم؛ *آهنطیسی ferromagnetism
فروند (در تاریخ فرانسه) Fronde
فرونزه Frunze
فرهنگ culture
فری (در دین ژرمنی) Frey
فریا Freya
فریبو (در دین ژرمنی) Faribault
فریتاون Freetown
فریتیوف (در افسانه‌های ایرلندی) Frithjof
فریدریکسهافن؛ *فریدریشسهافن Friedrichshafen
فریدلاند Friedland
فریر (در دین ژرمنی) Freyr
فریر، گالری هنری Freer Art Galerie
فریز (در معماری یونان و روم) frieze; frise (فـ)
فریزر Fraser
فریزلاند؛ فریسلاند Friesland
فریزی، زبان Frisian language
فریزیا؛ گل فلزی freesia
فریزیا (ایالت، هلند) Frisia
فریزیائی؛ جزایر Frisian Islands
فریزیا؛ فریزیا Frisia
فریسلاند؛ فریزلاند Friesland
فریسلاند شرقی East Friesland
فری‌ـسویل (اصطلاحی در تاریخ کشت) Free-Soil
فریسیان Pharisees
فریک (در اصطلاح شیمی) ferric; ferrique (فـ)
فریکسوس (در اساطیر یونان) Phrixus
فریگ (در اساطیر ژرمنی) Frigg
فریگا (در اساطیر ژرمنی) Frigga
فریگوری (واحد سردسازی) frigorie
فریگیا Phrygia
فریمنتل Fremantle
*فرینیخینگ Vereeniging

فریولی Friuli
فریولی، زبان؛ فریولیالی، زبان Friulian language
فریولی‌ـونسیا جولیا Friuli-Venezia-Giulia
فریبا (در دین ژرمنی) Freyja; Freya
فزان Fezzan
فزونساز amplifier
فزونسازی amplification
فستیوال؛ *جشنواره festival
فسجه Pisgah
فسیل؛ سنگواره fossil
فشار (در فیزیک) pressure
فشار بحرانی critical pressure
فشار تشعشع radiation ~
فشار جو atmospheric pressure
فشار خون blood pressure
فشارسنج manometer
فشار نور light pressure
فشنر، قانون Fechner
فشنگ cartridge
فصح، عید؛ عید فطیر (از اعیاد یهود) Passover
فصح، عید؛ عید قیام مسیح (از اعیاد مسیحیان) Easter
فصل season
*فصل (در اصطلاح منطق قدیم) difference
فصل مشترک intersection
فضا space
فضائی، بندر spaceport
فضائی، پایگاه؛ *ایستگاه فضائی space station
*فضائی، قانون space law
فضاپویی space exploration
فضاپیمائی astronautics
فضاـزمان space-time
فضانورد؛ *آسترونوت astronaut
فضولات رادیوآکتیو radioactive waste
فضیلت virtue
فطیر، عید؛ فصح، عید Passover
فعل و انفعال زنجیری chain reaction
فعل و انفعال شیمیائی chemical reaction
فعل و انفعال هسته‌ای nuclear reaction
فقرای مسیحی، فرقه‌های Mendicant orders
فکان Fécamp
فکه (در نجوم) Alfecca
فلات plateau
فلاتسم، جتسم، و لایگن (در قوانین دریائی) flotsam, jetsam, ligan
فلات قاره continental plateau
فلادن Flodden
فلاژوله flageolet (فـ)
فلاشا Falashas
فلاشینگ Flushing
فلامان flamand
فلامبوایان، سبک Flamboyant
فلامینگو flamingo
فلامینیوسی، جاده‌ی Flaminian Way
فلاندر Flanders

فلاندر شرقی	East Flanders
فلاندر غربی	West ~
فلاندر فرانسه	French Flanders
فلاندری، زبان	Flemish language
فلاوین (در تاریخ روم)	Flavian
فلای	Fly
فلج	paralysis; palsy
فلج اطفال	infantile paralysis
فلج تشنجی	paralysis agitans; shaking palsy
فلدسپات	feldspath (فنـ)
فلدسپار	feldspar
فلز	metal
فلز بریتانیا	britannia metal
فلز توپ	gunmetal
فلزکاری	metalworking
فلز کمساب	antifriction metal
فلزگری	metallurgy
*فلزگری استخراجی	extractive metallurgy
*فلزگری برقی	electrometallurgy
*فلزی‌گری تر	hydrometallurgy
*فلزگری فیزیکی	physical metallurgy
*فلزگری گدازی	pyrometallurgy
فلز مونل	monel metal
فلزنگاری	metallography
فلس (در جانورشناسی)	scale
فلسطیا	Philistia
فلسطیان	Philistines
فلسطین	Palestine
فلسفه	philosophy
*فلسفه‌ی اعتقادی	dogmatism
فلسفه‌ی تربیت	philosophy of education
فلسفه‌ی علم	philosophy of science
فلسفه‌ی ماشینی؛ مکانیسم	mechanism
فلسفه‌ی نقدی (دراصطلاح فلسفی)	critical philosophy
فلش؛ درخش	flash
فلفل	pepper
فلمث	Falmouth
فلنسبورگ	Flensburg
فلوئور	fluorine
فلوئورسان	fluorescent
فلوئورسانی	fluorescence
فلوئوروسکوپ	fluoroscope
فلوئوریت	fluorite
فلوت	flute
فلورا (در دین رومی)	Flora
فلورانس	Florence
فلورس	Flores
فلوروس	Fleurus
فلوریانوپولیس	Florianópolis
فلوریدا	Florida
فلوریدا کیز	Florida Keys
فلوژیستون، نظریه‌ی	phlogiston theory
فلیت، زندان	Fleet Prison
فلیت سترین	~ Street
فلیمون (از رسالات عهد)	Philemon
فلینت	Flint
فلینت‌شر	Flintshire
فلیندرز، جزیره‌ی	Flinders Island
فلینگ، محلول	Fehling's solution
فم الحوت (در نجوم)	Fomalhaut
فمگریشت	Vehmgericht
فمه	Vehme
فمینیسم	feminism
فنار	Fanar; Phanar
فناریان	Phanariots
فنز	Fens, the
فنلاند	Finland
فنلاند و روسیه، جنگ	Finnish-Russian War
فنلاندی، زبان	Finnish language
فنوئیل	Penuel
فنول	phenol
فنول‌فتالئین	phenolphthalein
فنومنولوژی	phenomenology
فنیقیه	Phoenicia
فنیل (در شیمی)	phenyl
*فنیلالانین	phenylalanine
فنینگ، جزیره‌ی	Fanning
فوا	Foix
فوت (واحد درخشانی)	phot
فوت (واحد طول)	foot
فوتا جالون	Fouta Djallon; Futa Jallon
فوتبال	football
فوت‌پوند (واحدکار)؛ فوت پوندال	foot-pound
فوتوالکتریک؛ نورابرق	photoelectric
فوتوتروپیسم؛ نورگرائی	phototropism
فوتوریسم	futurism
فوتوسفر؛ رخشانکره	photosphere
فوتوسنتز	photosynthesis
*فوتوشیمی؛ نوراشیمی	photochemistry
فوتوگراوور	photogravure
فوتوگراوور برآمده	relief photoengraving
فوتولیز	photolysis
فوتومتر؛ نورسنج	photometer
*فوتومتری؛ نورسنجی	photometry
فوتون	photon
فوجی‌یاما	Fujiyama
فوچو	Foochow
فودجا	Foggia
فورارلبرگ	Vorarlberg
فورامینیفرها؛ روزنداران	Foraminifera
فوران	furan
فورت	Fürth
فورتالزا	Fortaleza
فورت جورج	Fort George
فورت سمیث	Fort Smith
فورت لی	Fort Lee
فورت ورث	Fort Worth
فورتونا (دراساطیر رومیان)	Fortuna
فورت ویلیام	Fort William
فورت وین	Fort Wayne
فورث	Forth
فورد، بنیاد	The Ford Foundation
فورد، جزیره‌ی	Ford Island
فورـدو‌ـفرانس	Fort-de-France
فورر	Führer
فور روایال	Fort Royal
فورسیتیا	forsythia
فورفورال	furfural
فورفورالدئید	furfuraldehyde
فورفورول	furfurol
فورلند	Foreland
فورلی	Forli
فورمالدئید	formaldehyde
فرمالیسم؛ فورمالیسم	formalism
فورمالین	formalin
فورمول؛ فرمل (در شیمی)	formol
فورمول؛ فرمول	formula
فورمول اختباری؛ فورمول آمپیریک	empirical formula
فرمول پیوندی	linkage formula
فورمول تراجعی	recurrence formula
فورمول ترکیبی	composition formula
فورمول ساختمانی (در شیمی)	constitutional formula
فورمول ظرفیتی	valence formula
فورمول فضائی	space formula
فورمول کلی	general formula
فورمول گروهی (در شیمی)	coordination formula
فورمول مجسم	stereometric formula
فورمول نموداری	graphic formula
فورمول هیئتی	configurational formula
فورنو، جزایر	Furneaux Group
فوروم	forum
فوریه	February
فوسژن	phosgene
فوسفات	phosphate
فوسفور،فسفر	phosphorus
فوسفورسانی	phosphorescence
فوسفوروس (در نجوم)	Phosphorus
فوسفوریت	phosphorite
فوسن؛ خوک دریائی	porpoise
فوشون	Fushun
فوفل	betel nut
فوق اشباع	supersaturation
*فوق سیالیت	superfluidity
فوق هدایت	superconductivity
فوکایا	Phocaea
فوکستن	Folkestone
فوکسیا	fuchsia
فوکسین	fuchsin
فوکو، آونگ	Foucault pendulum
فوکو، جریان	eddy current; Foucault current
فوکوئوکا	Fukuoka
فوکیس	Phocis
فوکین	Fukien
فوگ (در موسیقی)	fugue
فولاد	steel
فولانی	Fulani
فولدا	Fulda

فولسم Folsom
فولکتینگ Folketing
فولکلور folklore
فولم Fulham
فولمینات fulminate
فولیانگ Fowliang
فون Fyn
فونافوتی Funafuti
فونتنبلو Fontainebleau
*فونتن دو وکلوز Fontaine de Vaucluse
فونتنوا Fontenoy
فونتیک؛ *آواشناسی phonetics
فونسکا، خلیج Fonseca, Gulf of
فونشال Funchal
فونفکیرشن Fünfkirchen
فونمیک phonemics
فونوگراف phonograph
فونولوژی phonology
فونون phonon
فوویسم؛ فویسم fauvism
فویان (از مجامع سیاسی انقلاب فرانسه) Feuillants
فویبه Phoebe
فویسم؛ فوویسم fauvism
فوینیکس؛ فنیکس phoenix
فهرست index; catalog
فیبر؛ لیف fiber
فیبین، انجمن Fabian Society
فیثاغورسیان Pythagoreans
فیجی Fiji
فیدبک feedback
فیدینگ (در ارتباط رادیوئی) fading
فیرنتسه Firenze
فیر والدشتتر (Die) Vier Waldstätter
فیروزه turquoise
فیزوله Fiesole
فیزیک physics
فیزیک حالت جامد solid-state physics
*فیزیک دمای پست low-temperature physics
فیزیک روانی psychophysics
فیزیک نجومی astrophysics
فیزیک هسته‌ای nuclear physics
فیزیوتراپی physiotherapy
فیزیوکراتها physiocrats
فیزیوگرافی physiography
فیزیولوژی physiology
فیشتلگبیرگه Fichtelgebirge
فیض (در الاهیات مسیحی) grace
فیف (در نظام فئودالیته) fief
فیل elephant
فیلادلفی Philadelphia
فیلارمونیک philharmonic
فیلیپیان (از رسائل عهد) Philippians
فیل دریائی walrus
فیلفلا (جزیره) Filfla
فیلم عکاسی photographic film
فیلمون (در اساطیر یونان) Philemon
فیلوکتتس Philoctetes
فیلوکسرای مو phylloxera

فیلولوژی؛ فقه اللغه philology
فیلوملا (در اساطیر یونان) Philomela
فیلیپویل Philippeville
فیلیپی Philippi
فیلیپین، جزایر Philippine Islands
فیلیپینو Filipino
فینزبری Finsbury
فینکنشتاین، معاهده‌ی Finkenstein
فینگر لیکس Finger Lakes
فینگل، غار Fingal's Cave
فینمارک Finnmark
فینو-اوغوری Finno-Ugric
فینه فال Fianna Fáil
فینی، نهضت Fenian movement
فینیستر Finistère
فینیکس Phoenix
فیورد fiord; fjord
فیوز fuse
فیوم Fiume
فیونی Fionie (فنس)

ق

قائم vertical
قائم (در هندسه) normal (فنس)
قابس Gabès ; Quabis
قابلیت تقسیم divisibility
قابلیت تورق؛ چکشخواری malleability
قابلیت مفتول شدن ductility
قابلیت هدایت conductivity
قاچ کروی spherical wedge
قادش Kadesh; Kedesh
*قادش نفتالی Kedesh-naphtali
قارچکش fungicide
قارص Kars
قاره continent
قاطر؛ استر mule
قاعدگی menstruation
قاعده (در هندسه) base
قاعده‌ی علامات (در جبر) rule of signs
قال (در فلزگری) cupel
قالگذاری (در فلزگری) cupellation
قانا؛ قانای جلیل Cana
قانون (در اصطلاح علمی و نظری)؛ قانون (در علوم اجتماعی) law
قانون (در موضوع کتاب مقدس) canon
قانون اتحاد (در تاریخ انگلستان) Act of Union
قانون آزمون (در تاریخ بریتانیا) Test Act
قانون اساسی constitution
قانون اکتاوها law of octaves
*قانون بازرگان law merchant
قانون بازرگانی؛ قانون تجارت commercial law
*قانون پروست Proust's law
قانون تمبر (در تاریخ کشمة) Stamp Act
قانون تناوب periodic law
قانون توافقی (در بیان حرکات سیارات) harmonic law
قانون جانشینی (Act of) Settlement

قانون جزا criminal law
قانون زور (در تاریخ کشمة) force bill
قانونشناسی jurisprudence
قانون ضد تراست Antitrust Act
قانون طبیعت law of nature
قانون طبیعی natural law
قانون کلیسائی canon law
قانون گدایان poor law
قانون مدنی civil law
قانون مدون، قانون‌نامه؛ رمز code
قانون مقدس (در موضوع کتاب مقدس) sacred canon
قانون مقدس غربی Western canon
قانون‌نامه code
قانونیدن؛ قدیس‌سازی canonization
قاهره Cairo
قبائلیه Kabylia
قباله (تفسیر سری کتمة) cab(b)ala
قبایل مفقود یهود lost tribes
قبرس Cyprus
قبطی، زبان coptic language
قبطی، کلیسای coptic church
قبطیها Copts
قبیله tribe
قپان scale
*قپان رومی steelyard
*قپان سطحه‌ای platform scale
قپچاق Kipchak
قتل homicide
قتل عمد murder
قتل غیر عمد manslaughter
قداس (در کلیسای کاتولیک رومی) Mass
قدر (در نجوم) (stellar) magnitude
قدر بصری visual magnitude
قدرت؛ قوه power
قدر تابشسنجی bolometric magnitude
قدرت برقی electric power
قدرت دریائی sea power
قدرت هوائی air power
قدر ظاهری apparent magnitude
قدر عکسی photographic ~
قدر مطلق (در نجوم) absolute ~
قدر مطلق (در ریاضیات) absolute value
قدرون Kidron; Cedron
قدوش Kiddush
قدیس (نزد مسیحیان) saint
*قدیس حامی (در نزد مسیحیان) patron saint
قدیس‌سازی؛ قانونیدن (در کلیسای کاتولیک) canonization
قدیسین متاخر، کلیسای عیسی مسیح Latter-Day Saints
قراباغ Karabakh
قرارداد اجتماعی (در علوم سیاسی) social contract
قرارداد جوانمردانه gentlemen's agreement
قرارداد خانوادگی (در تاریخ فرانسه و اسپانیا، و در تاریخ کانادا) Family Compact
قراقالپاق Kara-Kalpak; Qaraqalpaq

قراقروم Karakorum
قراقوم Kara Kum
قراگاندا Karaganda
قراگل Kara Kul; Qara Kul
قرانیا dogwood
قربانی؛ *ساکریفیس sacrifice; communion
قربانی مقدس، آیین؛ افخارستیا Eucharist
قرحه ulcer (فن)
*قرص تقطیع (در تلویزیون) scanning disk
قرطاجنه؛ کارتاخنا Cartagena
قرطبه؛ کوردووا Córdoba; Cordova
قرقره (از ماشینهای ساده) pulley
قرقره‌ی القا؛ قرقره رومکورف induction coil; spark coil
قرقیزستان Kirghizstan
قرمزدانه kermes
قرن century
قرنطین؛ قرنطینه quarantine
قرنیز cornice
قرنیه (در چشم) cornea
قروض جنگ war debts
قرون وسطی (در تاریخ اروپا) Middle Ages
قره‌قوش (در استخوان) spavin
قره‌مان Karaman; Caraman
قره‌نی؛ کلارینت clarinet
قزاقستان Kazakhstan
قزاقها (در تاریخ روسیه) Cossacks
قزاقها Kazakh
قزحان iridescent
قزحانی iridescence
قزل‌آلا trout
قزل ایرماق Kizil Irmak
قزل‌قوم Kizil Kum; Kyzyl-Kum
قسطمونی Kastamonu; Kastamuni
قسطنطنیه Constantinople
قسطنطنیه، شورای Constantinople, Council of
قسطنطین، عطیه‌ی Constantine (Donation of)
قسنطینه؛ قسطنطینه Constantine
قشتاله Castilla
قشتیله Castile
قشر الکترونی electron shell
قصبة الریه windpipe; trachea
قضیه (در اصطلاح منطق قدیم) proposition
قضیه (در هندسه) theorem
قضیه‌ی جیوب sine theorem (law)
قضیه‌ی دوجمله‌ای؛ دوجمله‌ای نیوتن binomial theorem
قضیه‌ی عروس؛ قضیه‌ی فیثاغورس Theorem of the Bride
قطاع sector
قطاع کروی spherical sector
قطب (در برق)؛ قطب (در هندسه) pole
قطب (در جغرافیا و در نجوم) Pole
قطب جنوب South Pole
قطب جنوبجو south-seeking pole
قطبداری (در اجسام) polarity

قطبش polarization
*قطبش الکترولیتی electrolytic polarization
*قطبش بیضوی elliptical polarization
قطبشپذیر polarizable
قطبش خطی linear polarization
قطبشزدا depolarizer
قطبشزدائی depolarization
قطبشسنج polarimeter
قطبشسنجی polarimetry
قطب شمالجو north seeking pole
*قطبش مستدیر circular polarization
*قطبش مستوی plane polarization
قطبشنما polariscope
قطبشنمائی polariscopy
قطب مغناطیسی magnetic pole
قطبنده polarizer
قطبنما compass
قطبنما؛ قطبنمای ملاحی Pyxis (هر دو در نجوم)
قطبنمای بازگو repeater
قطبنمای رادیوئی radio compass
قطبنمای ژیروسکوپی gyrostatic compass; gyrocompass
قطبنمای مغناطیسی magnetic compass
قطبنمای ملاحی؛ قطبنما (هر دو در نجوم) Pyxis
قطبی (در هندسه) polar
قطبیدن to polarize
قطبیده polarized
قطر Qatar
قطران tar
*قطران زغال سنگ coal tar
قطر ظاهری apparent diameter
قطر ظل secant
قطر ظل تمام cosecant
قطع مخروطی conic section
قطع مکافی parabola
قطعه (در هندسه) segment
قطعة الفرس (در نجوم) Equuleus
قطغن Kataghan
قفسه‌ی سینه؛ قفسه‌ی صدری thorax
قفصه Gafsa; Qafsah
قفط Coptos
قفقاز Caucasus
قفقاز، دروازه‌ی Caucasian Gate
قفل lock
قلابه (در جغرافیا) hook
قلاویز tap
قلب heart
قلب (در شیمی) inversion
قلب الاسد (در نجوم) Regulus
قلب العقرب (در نجوم) Antares
قلب خطوط (در طیف گازها) reversal of the lines
قلب خونین bleeding heart
قلب ماهیت tran-substantiation
قلع tin
قلقاسها؛ قلقاصها epiphyte

قلم pen
*قلم خودنویس fountain pen
قلمه زدن cutting
قلوه‌سنگ cobblestone
قله peak
قلیا؛ قلیائی alcali
قلیا؛ قلیاب barilla
قمار gambling
قمر (در نجوم) satellite
قمر مصنوعی ~ artificial
قمری turtledove
قمریشمسی lunisolar
قمیش (در سازها) reed; anche (فن)
قناری canary
قند sugar
قندسنج saccharimeter
قند شیر milk sugar
قند مقلوب invert sugar
قند میوه fruit sugar
قنطورس (در نجوم) Centaurus
قنطورس (در اساطیر یونان) Centaur
*قنیطره Kenitra
قو (ماده‌ی اسفنجی) amadou; punk
قو (از مرغهای آبی) swan
قوانین آبی (در تاریخ کشمة) blue laws
قوانین تحمل‌ناپذیر (در تاریخ کشمة) Intolerable Acts
قوانین دریائی maritime law
قوانین دریانوردی (در تاریخ بریتانیا) Navigation Acts
قوانین غله (در انگلستان) corn laws
قوانین کیفری (در تاریخ انگلستان و ایرلند) Penal Laws
قوای سه‌گانه separation of powers
قوبه Kuba
قوچ کانادائی bighorn
قورباغه frog
قورباغه‌ی درختی tree frog
*قورباغه‌ی طیار flying frog
قوز؛ گوژ curvature of the spine
قوس؛ کمان (هر دو در هندسه) arc
قوس (در نجوم) Sagittarius
قوس برقی arc
قوس قزح rainbow
قولنج colic
قولنج رنگ‌کاران painter's colic
قولنج سربی plumbism
قومیز؛ کومیس kumiss; koumiss
قوه؛ توان (هر دو در ریاضیات) power
قهوه coffee
قیاس (در اصطلاح منطق قدیم) syllogism
*قیاس جازم (در اصطلاح منطق ریاضی) categorical syllogism
قیافه‌شناسی physiognomy
قیام پس از مرگ (عیسی) Resurrection
قیامت eschatology
قیر pitch
قیراط carat
قیری bituminous

قیشون Kishon; Kison
قیصرپاپی caesaropapism
قیصریه؛ قیصاریه؛ قیساریه Caesarea
قیصریه‌ی فلسطین ~ Palestinae
قیصریه‌ی فیلیپی ~ Philippi
قیصریه‌ی لبنان ~ Libani
قیفاووس (در نجوم) Cepheus
قیفاووسیان (در نجوم) Cepheids
قیمومت trusteeship
قیمومیت mandates
قینیان Kenites

ك

کا (در دین مصر قدیم) ka
کئالاککوا Kealakekua Bay
کائوچو rubber
کائوچوی مصنوعی rubber, synthetic
کالور Cahors
کائولن kaolin
کائولینیت kaolinite
کاباردین‌ـبالکار Kabardian-Balkar
کاباره cabaret
کابل (جسم هادی برقی) cable
کابل هممحور coaxial cable
کابوس nightmare
کابوشیان Cabochiens
کابیری؛ کابیروی Cabiri
کابیندا Cabinda
کابینه (هیئت وزیران) cabinet
کابینه‌ی آشپزخانه (در تاریخ کشمت) Kitchen Cabinet
کاپ cup
کاپ، ایالت Cape Province
کاپادوکیا؛ کپدوکیه Cappadocia
کاپ برتون، جزیره‌ی Cape Breton
کاپ بلان Cap Blanc
کاپر Copper
کاپرماین* Coppermine
کاپرهدها (در تاریخ کشمت) Copperheads
کاپری Capri
کاپریچیو (در موسیقی) capriccio
کاپسا Capsa
کاپسینها Capetians
کاپل Kappel; Cappel
کاپوا Capua
کاپواس Kapuas
کاپوسنها Capuchins
کاپوک kapok; kapoc
کاپیبارا capybara
کاپیتالیسم capitalism
کاپیتول (در کشمت) Capitol
کاپیتول (در روم) Capitol
کاپیتولاسیون capitulation
کاپیتولرها capitularies
کاپیتولین، تپه‌ی Capitoline Hill
کاپیس Capiz
کاپیلاواستو Kapilavastu
کات vitriol
کاتابولیسم catabolism

کاتارو Cattaro
کاتارها Cathari
کاتاستروفیسم catastrophism
کاتاکومب catacomb
کاتالان Catalan
کاتالپسی catalepsy
کاتالوگ catalogue
کاتالونیا Catalonia
کاتالونیالی، هنر Catalan art
کاتالیز catalysis
کاتالیزگر؛ کاتالیزور catalyst
کاتانگا Katanga
کاتانیا Catania
کاتب (در دین و تاریخ یهود) scribe
*کاتتریزاسیون catheterization
کاتومتر؛ بالاسنج catheterometer
کاتدرال؛ کلیسای جامع cathedral
کاتسولد Cotswold
کاتشو (عصاره‌ی گیاهی) catechu
کاتشیسم catechism
کات کبود blue vitriol; bluestone
کاتگات Kattegat
کاتگوت catgut; gut
کاتلنی، جزیره‌ی Kotelny
*کاتماندو Katmandu
کاتن‌بلت؛ کمربند پنبه Cotton Belt
کاتو (Le) Cateau
کاتوپتریک catoptrics
کاتود cathode
کاتو-کامبرزی Cateau-Cambrésis
کاتولیک catholic
کاتولیکان، آزادی Catholic Emancipation
کاتولیکان قدیم Old Catholics
کاتولیک حواری، کلیسای Catholic Apostolic Church
کاتولیک رومی، کلیسای Roman Catholic Church
کاتوویتسه Katowice
کاتهیاوار Kathiawar
کاتین cathine
کاتین Katyn
کاتیون cation
کاترس Cáceres
کاج بلسان balsam fir
کاج فرنگی spruce
کاچین Kachin
کاخبان (در تاریخ اروپا) major-domo
کاختیا Kakhetia
کاخ سفید (کاخ رئیس جمهوری کشمت) White House
کاخنشین (در تاریخ اروپا) palatine
کادانس (در موسیقی) cadence
کادر Cawdor
کادموس (در افسانه‌های یونانی) Cadmus
کادمیوم cadmium
کادنتسا (در موسیقی) cadenza
کادوکئوس caduceus
*کادونا Kaduna

کادیث Cádiz
کار (در اصطلاح فیزیک و مکانیک) work
کار، قانون labor law
کارا، دریای Kara Sea
کارائیب، دریای Caribbean Sea
کارائیبها؛ کاریبها Carib Indians
*کارابوبو Carabobo
کاراته karate
کاراچای‌ـچرکس Karachai-Cherkess
کارارا Carrara
کاراکاس Caracas
کاراکتر (در تئاتر یا داستان) character
کارامل؛ قند سوخته caramel
کاربان operator
کاربولوی carboloy
کاربولیک، اسید carbolic acid
کاربوناری (انجمنی سری و انقلابی در ایتالیا) Carbonari
کارپات، کوههای Carpathians
کارپاتوس Karpathos
کارپنتریا، خلیج Carpentaria, Gulf of
کارتاخنا؛ قرطاجنه Cartagena
کارتاژ Carthage
کارتاژن (فنـ) Cartagena
کارتاژی، جنگهای؛ جنگهای پونی Punic Wars
کارتاگو Cartago
کارتزیانیسم cartesianism
کارتزین cartesian
کارتل (آلمانی) cartel; kartel
کارتوزیان (از فرقه‌های راهبان کاتولیک) Carthusians
کارتون (در هنرهای زیبا و در روزنامه‌نگاری) cartoon
کارتیه لاتن (فنـ) Quartier Latin
کاردیف Cardiff
کاردیگن؛ کاردیگن‌شر Cardigan (shire)
کاردینال cardinal
کاردینه cutlery
کارست Karst
کارستنز، کوه Carstensz
کارسن سیتی Carson City
کارسو Carso
کارسینوم (فنـ) carcinoma
*کارشالتن Carshalton
کارکاسون Carcassonne
کارگر labo(u)r
کارگران مهاجر migratory labo(u)r
کارگران همپیمان امریکا American Federation of Labor (AFL)
کارگردان (در اصطلاح نمایش و تئاتر) stage-manager
کارلایل Carlisle
کارلسباد Carlsbad; Karlsbad
کارلسباد، فرمانهای Karlsbad Decrees
کارلستاد Karlstad
کارلسروهه؛ کارلسروئه Karlsruhe; Carlsruhe
کارلسکرونا Karlskrona; Carlscrona

Karl-Marx-Stadt کارل‌مارکس‌شتات
Carlow کارلو
Carlists کارلوسیان؛ کارلیستها
Karlowitz, Treaty of کارلوویتس، پیمان
Karlovy Vary کارلووی واری
Karelian Isthmus کارلیائی، برزخ
Carlists کارلیستها؛ کارلوسیان
Carmelites کارملیتها؛ کرملیان
carmine کارمن (از مواد رنگی)
Carmona کارمونا
Ca(e)rnarvon کارنارون
Ca(e)rnarvonshire کارنارون‌شر
Carnac کارناک
carnival کارناوال
carnotite کارنوتیت (از کانیهای رادیوآکتیو)
Karens کارنها
Karenni State کارنی، کشور
Carniola کارنیولا
caravan کاروان
carotène کاروتن (رنگیزه‌ی نارنجی مایل به زرد)
carotenoïde کاروتنوئید
apprenticeship کارورزی
carol کارول (سرود مذهبی در بعضی اعیاد مسیحی)
Carolingians کارولنژیان؛ کارولنژینها
Caroline Islands کارولین، جزایر
Carolina کارولینا؛ کرولینا
South Carolina کارولینای جنوبی
North ~ کارولینای شمالی
•Karvina •کارووینا
curry کاری (از چاشنیهای غذائی)
Caria کاریا
caryatid کاریاتید
Kariba Dam کاریبا، سد
caribou کاریبو (از پستانداران نواحی شمالگان)
Cariboo Mountains کاریبو، کوههای
Carib Indians کاریبها؛ کارائیبها
caricature کاریکاتور
Karikal کاریکال
Carinthia کارینتیا
Casablanca کازابلانکا
•Kazan Retto •کازان رتو
Kazanlik کازانلیک
casein کازئین
Kazbek کازبک، کوه
Caserta کازرتا
Kosciusko کازیاسکو
casino کازینو
•Kassala •کاسالا
Casale Monferrato کاسالمونفراتو)
Cassandra کاساندرا (در افسانه‌های یونانی)
Cassano d'Adda کاسانو د/آدا
Kasai; Kassai کاسای
sepal کاسبرگ (در گیاهشناسی)
Castalia کاستالیا (در اساطیر یونان)
castanets کاستانیت
Kostroma کاستراما
Kastron کاسترون
Castellammare di Stabia کاستلاماره دی ستابیا

Castel Sant' Angelo کاستل سانت/آنجلو
~ Gandolfo کاستل گاندولفو
Castellón de la Plana کاستلیون د لا پلانا؛ قشتلیون
Castor کاستور
Castor and Pollux کاستور و پولوکس (در دینهای یونانی و رومی)
Castile کاستیل
New Castile کاستیل جدید
Castilla کاستیلیا؛ قشتاله (عربی)
Castiglione delle Stiviere کاستیلیونه دله ستیویره
Cassel, Kassel کاسل
•Castlebar •کاسلبار
cassowary کاسواری (از مرغان بی‌پرواز)
calyx کاسه (در گیاهشناسی)
ball bearing کاسه‌ساچمه
cephalic index کاسه‌ی سر، ضریب
Cassino کاسینو
Cassinian oval کاسینی، خاکی
Cassiopeia کاسیوپه (در افسانه‌های یونانی)
Kassites کاسیها
cachalot; sperm whale کاشالوت؛ کاشالو (فـ)
Kaschau کاشاو
kasher کاشر
paper کاغذ
Kaf(f)a کافا
caffeine کافئین
crevasse کافت (در زمینشناسی)
cafeteria کافتریا
Kaffirs; Kafirs کافرها (مردمی در افریقای جنوب شرقی)
Kafirs کافرها (مردمی در افغانستان)
•Kafue •کافوئه
Kafuan tools کافولی، افزارهای
camphor کافور
cacao کاکائو
cocoa butter کاکائو، کره‌ی
cactus کاکتوس
Cagayan کاگایان
Kagera کاگرا
Kagoshima کاگوشیما
Calabria کالابریا
Calapan •کالاپان
Calatrava کالاتراوا
Kalamata کالاماتا
Calamian Islands کالامیان، جزایر
Calah; Kalah کالاه، کالح
Kalahari Desert کالاهاری، بیابان
kaleidoscope کالئیدوسکوپ
dissection •کالبدشکافی
anatomy کالبدشناسی
electoral college کالج انتخاباتی
Calah; Kalah کالح؛ کالاه
Calderón Bridge کالدرون، پل
Caledonia کالدونیا
Caledonian Canal کالدونیائی، کانال

New Caledonia; Nouvelle Calédonie (فـ) کالدونی جدید
calorie کالری
caloric کالریک
chalcedony کالسدوان (فـ)
coach کالسکه
Chalcidique (فـ) کالسیدیک
chalcantite کالکانتیت
chalcopyrite کالکوپیریت
Kalgan کالگان
Kalmar; Calmar کالمار
~ Union کالمار، اتحادیه‌ی
~ War کالمار، جنگ
•Kalemi •کالمی
entrepôt (فـ) کالنبار
Calvados کالوادوس
Kalevala کالوالا
Calypso کالوپسو (در اساطیر یونان)
Calydon کالودون
calorimeter کالوریمتر؛ گرماسنج
Kaluga کالوگا
Kolomna کالومنا
Kalymnos کالومنوس
Calvinism کالوئنی، مذهب؛ کالوئنیسم
Calais کاله
Cali کالی
Cagliari کالیاری
calibre کالیبر
Callirrhoe کالیرهوئه (در افسانه‌های یونانی)
Callisto کالیستو (در افسانه‌های یونانی)
Kalisz; Kalisch (آلمانی) کالیش
California کالیفرنیا
~ Gulf of کالیفرنیا، خلیج
Lower California کالیفرنیای سفلی
californium کالیفرنیوم
Calicut کالیکات
Calixtines کالیکستینها
calico کالیکو
Callinicum کالینیکوم
Kalinin کالینین
Kaliningrad کالینینگراد
Calliope کالیوپه (در اساطیر یونان)
Kama کاما
Camargue کامارگ
Kamakura کاماکورا
Camagüey کاماگوئی
Komandorski Islands کاماندورسکی، جزایر
Cumberland کامبرلند
Cambrai کامبره
Cambrai, League of کامبره، اتحادیه‌ی
Cambrai, Treaty of کامبره، پیمان
Cambria کامبریا؛ •کامبریا
Cambrian Mountains کامبریائی، کوههای
Cambrian period کامبرین، دوره‌ی
Cambrian Mountains کامبرین، کوههای
Cambodge (فـ) کامبوج
Cambodia کامبودیا

کامبیوم cambium
*کامپالا Kampala
کامپانیا Campania
کامپانیا دی رما Campagna di Roma
کامپتن، اثر Compton effect
کامپچه Campeche
کامپردوین Camperdown
*کامپوباسو Campobasso
کامپو فورمیو، پیمان Campo Formio, Treaty of
کامپیناش Campinas
کامت Kamet
کامچاتکا Kamchatka
*کامرس Commerce
کامرون Cameroons; Cameroon; Cameroon
کامسامولسک Komsomolsk
کامستاک لود Comstock Lode
کاملة الوداد، اصل most-favored-nation clause
کاملیا camellia
کامورا Camorra
کامیزارها Camisards
کامیکازه kamikaze
*کامینییتس-پودولسکی Kamenets-Podolski
کان Caen
کان Cannes
کانئا (بند) Canea
کانات Connaught
کانادا Canada
کانادائی، سپر Canadian Shield
کانادای سفلی Lower Canada
کانادای علیا Upper Canada
کاناری، جزایر Canary Islands
کانازاوا Kanazawa
*کاناگاوا Kanagawa
کانال canal
کانال، اشعه‌ی canal rays
کانال بزرگ (در چین) Grand Canal
کانال گرانده (در ونیز) Grand Canal
*کانانگا Kananga
کانای Cannae
کانپور Cawnpore; Kanpur
کانتابریا Cantabria
کانتابریائی، کوههای Cantabrian Mountains
کانتات (در موسیقی) cantata
کانتاریدین cantharidin
کانتال Cantal
کانتون (بخش سیاسی یا قضائی در بعضی کشورها) canton
کانتون (شهر، چین) Canton
کانجی‌وارام Conjeeveram
کانچنجونگا Kanchenjunga
کانچی پورام Kanchipuram
کاندلا candela
کاندی ؛ کاندیا Candia
کانزاس؛ کانساس Kansas

کانزاس سیتی Kansas City
کانسو Kansu
کانش Kanesh
*کان فومو Can Phumo
کانکرد Concord
*کانگار Kangar
کانگورو kangaroo
کانلائون Canlaon
کانو Kano
~ کانو (مکتبی‌در نقاشی ژاپنی)
کانوسا Canossa
کانون (در فیزیک) focus
کانون (در موسیقی) canon
کانون زلزله seismic focus
*کانوی (رود، ویلز) Conway
کانه؛ سنگ معدن ore
~ کانه‌آمائی dressing
کانی؛ ماده‌ی معدنی mineral
کانیش Kanish
کانیشناسی mineralogy
کانیمارا Connemara
کانیون canyon; canon
کاواساکی Kawasaki
کاواکان؛ کیسه‌تنان Coelenterata
کاوالا Kaval(l)a
کاوبوی cowboy
*کاوتو (رود، کوبا) Cauto
کاودینای فورکولای؛ گردنه‌ی کودین Caudine Forks
کاودیلیو caudillo
*کاوروف Kovrov
کاوری Cauvery; Kaveri
کاوز Cowes
*کاوشیونگ Kao-hsiung; Kaohiung
کاوکا Cauca
*کاولاک Kaolack
کاولون Kowloon
کاوناس Kaunas
کاونتری Coventry
کاونت گاردن (اپراخانه‌ای در لندن) Covent Garden
کاونتی (در بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی) county
کاونتی بارو county borough
کاونسیل بلافس Council Bluffs
کاووای Kauai
کاویته Cavite
کاه straw
کاهش جرمی mass defect
کاهن؛ کشیش priest
کاهو lettuce
کاهوئولاوه Kahoolawe
کایا، کشور Kayah State
کایائو Callao
کایتا Caieta
کایزرسلاوترن Kaiserslautern
کایزر ویلهم، کانال Kaiser Wilhelm Canal
کایفنگ Kaifeng

کایلاس Kailas
کایمان، جزایر Cayman Islands
کاین Cayenne
کایوگا Cayuga
کبابه cubeb
کبد؛ جگر liver
کبرا (مار بسیار سمی) cobra
کبراکو؛ تبرشکن quebracho
کبریت match
کبک Quebec
کبک، قانون Quebec Act
کبک، کنفرانس(نام دو کنفرانس متفقین در جنگ II) Quebec Conference
کبل (در تاریخ انگلستان) Cabal
کبنکایسه Kebnekaise
کبودماهی bluefish
کبودمرغ bluebird
کبوده aspen
کپال؛ *کوپال copal
کپسول capsule
کپسول زمان Time Capsule
کپک؛ کفک mold
کپلر، قوانین Kepler's laws
کپلک (از بیماریهای دامی) fluke
کپنهاگ Copenhagen
کپور (از ماهیهای آب شیرین) carp
کپه (در جانورشناسی) valve
کتاب book
کتاب آبی (در انگلستان) blue book; blue-book
کتابشناسی bibliography
کتاب مقدس Bible
کتاب مقدس، انجمنهای Bible societies
کتاب مقدس اسقفان Bishops' Bible
کتاب مقدس دوئه Douay Bible
کتاب مقدس شاه جیمز King James Bible
کتاب مقدس غربی Western canon
کتاب میت Book of the Dead
کتان linen
کتان سیسال sisal hemp
کتان مانیل Manill hemp
کتب مقدس مشرق The Sacred Books of the East
کت‌بینی؛ *علم الاکتاف scapulimancy
کتهک katthak
کتسالکوآتل (خدای باستانی در مکزیک) Quetzalcoatl
کتسکیل، آباره‌ی Catskill Aqueduct
کته Quetta
کتهکلی (از رقصهای هندی) kathakali
کتیبه inscription
کتیرا tragacanth
*کثرت اصل، مذهب pluralism
کثیر الاضلاع polygon
کثیر الاضلاع کروی spherical polygon
کثیر الاضلاع منتظم regular polygon
کثیر الجمله؛ بسجمله polynomial
کثیر الوجوه polyhedron
کجنمائی (در فیزیک) aberration

کجنمائی رنگی	chromatic aberration
کجنمائی کرویت	spherical ~
کجنمائی نور	aberration of light
کچکمت	Kecskemet
کدا	Kedah
کدر	opaque
کر (از انواع سازها)	cor (فـ)
کر؛ کور	chorus; choeur (فـ)
*کر، اثر	Kerr effect
کراتین	keratin
کراتینی شدن	keratinization
کراچی	Karachi
کراسنودار	Krasnodar
کراسنووودسک	Krasnovodsk
کراسنویارسک	Krasnoyarsk
کراسنویه سلو	Krasnoye Selo
کراکاتوآ	Krakatoa
کراکو؛کراکوف (لهستان)	Cracow; Kraków
کرال، کورال (در موسیقی)	choral(e)
کرالا	Kerala
کرامرتی	Cromarty
کرانماسه	sandbank
کرانه‌دار	groin; groyne
کرئوزوت	creosote
کرئوسا (در افسانه‌های یونان)	Creusa
کرئول	creole
کراون پوینت	Crown Point
کرایستچرچ	Christchurch
کرایووا	Craiova
کربروس (در دین یونان)	Cerberus
کربن؛ کربون	carbon
کربور	carbide; carbure (فـ)
کربوراتور؛ سوختاما	carburator
کربوراندوم	carborundum
کربوکسیل (در شیمی)	carboxyl group
کربون؛ کربن	carbon
کربونات	carbonate
کربونادو	carbonado
کربونیفر، دوره‌ی	Carboniferous
کربونیل (در شیمی)	carbonyl group
کرپ (نوعی پارچه)	crêpe (فـ)
کرپی، پیمان	Crépy, Treaty of
کرت	Crete
کرتارو	Querétaro
کرتاسه، دوره‌ی	Cretaceous
*کرتلند	Kirtland
*کرتی	Créteil
کرچ	Kerch
کرچال	couvade (فـ)
کردفان	Kordofan
کرزن، خط	Curzon
کرزول	cresol
کرزیلول	cresylol
کرس (در دین روم)	Ceres
کرس؛ کورسیکا؛ کرسیکا	Corsica
کرسو	Cherso
کرسی (ناحیه، فرانسه)	Quercy
کرسی (آبادی، فرانسه)	Crécy
کرسیکا؛ کورسیکا؛ کرس	Corsica

کرفس	celery
کرفلد	Krefeld
کرک (شهر، اردن)	Karak
کرک (جزیره، ایتالیا)	Krk
کرکس	vulture
کرکمیش	Carchemish
کرکوال	Kirkwall
*کرکوبری	Kirkcudbright
کرکوبی‌شر	Kirkcudbrightshire
کرکوک	Kirkuk
*کرکیرا (یونان)	Kérkyra
کرگلن	Kerguelen
کرمارذن	Ca(e)rmarthen
کرمارذن‌شر	Ca(e)rmarthenshire
کرم خاردار	boll weevil
کرم خاکی	earthworm
کرم دو تارت	cream of tartar
کرم دو مانت (فـ)	crème de menthe
کرمزیر	Kremsier
کرم سفید ریشه	white grub
کرم شب‌تاب	firefly
کرم قوزه	bollworm
کرم کدو؛ کرم نواری	tapeworm
کرم کشتی	shipworm; teredo
کرمل	Kreml (روسی)
کرمل، کوه	Carmel, Mount
کرملیان؛ کارملیتها	Carmelites
کرملین	Kremlin
کرمنچوگ	Kremenchug
کرم نواری؛ کرم کدو	tapeworm
کرمونا	Cremona
کرن	Kern
*کرناتکه	Karnataka
کرنال	Karnal
کرنتک؛ کارناتیک (فـ)	Carnatic
کرنتن	Kärnten
کرنتوئل	Carrantuohill
کرنز	Cairns
کرنک	Karnak
کرنگورم	Cairngorm
کرو	Crewe
کروآسی	Croatia
کروان	curlew
کروبیان	cherubim
کروتونا	Crotona
*کروتونه	Crotone
کروز	Creuse
کروزن	kerosene
کروشوائس	Krusevac
کروشه (در اصطلاحات ریاضیات)	crochet
کروکس، لوله‌ی	Crookes tube
کروکودیل؛ تمساح؛ نهنگ	crocodile
کروکوس	crocus
کروکه	croquet
کروگرزدورپ؛ *کروگرسدورپ	Krugers-dorp
کرولن	Kerulen
کروم	chromium
کروماتین	chromatin

کروسمانیون	Cro-Magnon
کروموزوم	chromosome
کروموسفر؛ رنگینکره	chromosphere
کرومیت	chromite
*کرومیرزیش (چک)	Kromeriz
کرونشتات	Kronstadt
کرونوس (در افسانه‌های یونانی)	Cronus
کرونومتر	chronometer
کرویدن	Croydon
کره	butter
کره (در عرف قانون)	duress
کره (کشور)	Korea
کره (در هندسه)	sphere
کره، جنگ	Korean War
کره‌ی آسمان، کره‌ی فلکی؛ کره‌ی سماوی	celestial sphere
کره‌ی جغرافیائی	terrestrial globe
کری (فقدان حس سامعه)	deafness
کری (ولایت، ایرلند)	Kerry
*کریپتوگام؛ نهانزا	cryptogam
کریپتون	krypton
*کریچه	vacuole
کریزوبریل	chrysoberyl
کریزولیت	chrysolite
کریستال	crystal glass
کریستالوئید (فـ)	cristalloïde
کریستوبال	Christobal
کریستیز	Christie's
*کریستینهامن	Kristinehamn
کریسمس، جزیره‌ی	Christmas Island
کریشانا-مارامورش	Crisana-Maramures
کریک-آن-شنن	Carrick-on-Shannon
کریکت	cricket
کریمه	Crimea
کریمه، جنگ	Crimean War
کرینوئید	crinoid
کریوترون	cryotron
*کریوکوف	Kryukov
کریولیت	cryolite; kryolite
کریووی روگ	Krivoi Rog
کزاز	tetanus; lockjaw
*کزیک	Keswick
کسالتنانگو	Quezaltenango
کسانتوس	Xanthus
*کسانگ	Kaesong, Kaisong
کسپر	Casper
کستین	Castine
کستیون، قسمتهای	Kesteven, Part of
کسر (در ریاضیات)	fraction
کسر حقیقی	proper fraction
کسر ستینی	sexagesimal fraction
کسر غیر ممکن التحویل	irreducible fraction
کسر متعارفی	vulgar fraction
کسر مسلسل	continued fraction
کسر ممکن التحویل	reducible fraction
کسکید، کوههای	Cascade Range
کسنون	xenon
کسوف	solar eclipse

کسون سیتی Quezon City
کسیک؛ *کزیک Keswick
کسیلن xylene
کسیلوز xylose
کسیلوفون (از سازهای کوبی) xylophone
کسیلول xylol
کشاورزی agriculture
کشتار جمعی genocide
کشت تنجیده intensive cultivation
کشتگرد rotation of crops
کشتی ship
کشتی بخار steamship
کشتی نوح Ark
کشسانی elasticity
کشش (در روانشناسی) drive
کشش سطحی surface tension
کشمش raisin
کشند tide
کشنداب tidewater
کشندان estuary
کشندی tidal
کشندی، نظریه‌ی tidal theory
کشنیل (از رنگیزه‌های طبیعی) cochineal
کشورشهر city-state
کشور میانگیر buffer state
*کشورهای صادرکننده‌ی نفت، سازمان Organization of petroleum Exporting Countries (OPEC)
کشورهای متحد امریکا United States of America
کشیش؛ کاهن priest
کعب (در ریاضیات) cube root
کفا Kaf(f)a
کفالائی flotation
کفبینی palmistry; chiromancy
کف‌پابینی podoscopy
کفچلیز tadpole
کف دریا (از مواد معدنی) meerschaum
کفرناحوم Capernaum; Capharnaum
کفش shoe
کفشدوزک ladybird; ladybug
کفک؛ کپک mold
*کف مغاکی abyssal floor
کفه‌ی دریائی continental shelf
کفیر kefir
ککروپس (در اساطیر یونان) Cecrops
ککمک freckles
کلاچ (وسیله‌ی مکانیکی برای انتقال قدرت) clutch
کلادن مور Culloden Moor
کلادنو Kladno
کلار Kolar Gold Fields
کلارک فورک Clark Fork
کلارینت؛ قره‌نی clarinet
کلاریون (از سازها) clarion
*کلازومنای Clazomenae
کلاسیسیسم classicism
*کلاسیسیسم نوین neoclassicism
کلاسیک classic
کلاسیک، احیاء سبک classic revival

کلاگ‌ـبریان، پیمان Kellogg-Briand Pact
کلاگنفورت Klagenfurt
کلاله stigma
کلانتان Kelantan
کلاندایک Klondike
*کلئوپاترا، سوزن Cleopatra's Needles
کلاوزنبورگ Klausenburg
کلاوسن (از سازهای زهی) ؛هارپسیکورد (انگل) clavecin (فنـ)
کلاویکورد (از سازهای زهی) clavichord
کلاویه (در سازها) clavier (فنـ)
کلاه‌گیس wig
کلایپدا Klaypeda (روسی)
کلاید Clyde
کلایدبنک Clydebank
کلایمکس Climax
کلب اصغر (در نجوم) Canis Minor
کلب اکبر (در نجوم) Canis Major
کلبیان؛ کلبیون Cynics
کلپ (از جلبکها) kelp
کلتها Kelts
کلدون Caledon
کلده Chaldea
کلر Clare
کلرات؛ کلورات chlorate
کلرمون‌ـفران Clermont-Ferrand
کلرندن؛ قوانین Constitutions of Clarendon
کلرندن، مجموعه قوانین Clarendon Code
کلرندن پارک Clarendon Park
کلرنس، تنگه‌ی Clarence
کلرور؛ کلورور chloride
کلرون clairon
کلروو Clairvaux
کلسیت؛ کالسیت calcite
کلسیوم calcium
کلف (در خورشید) sunspots
کلکته Calcutta
کلکمنشر Clackmannanshire
کلگری Calgary
کلم cabbage
کلمزو Kalamazoo
کلموکستان Kalmuck
کلموکها Kalmucks
کلمه؛ لوگوس logos
کلنگ؛ درنا crane
*کلوئید Clwyd
کلوتایمنسترا (در افسانه‌های یونان) Clytemnestra
کلوتسکو Klodzko
کلوتو (در اساطیر یونان) Clotho
کلور؛ کلر chlorine
کلورات؛ کلرات chlorate
کلورال chloral
کلوروپلاست chloroplast
کلورور؛ کلرور chloride
کلورور آهک؛ کلرور دو شو (فنـ) chloride of lime
کلوروفورم chloroform

کلوروفیل؛ سبزینه chlorophyll
کلوژ Cluj
کلوستر‌ـتسفن، موافقتنامه‌ی Kloster-Zeven; Closterseven
کلوسما Clysma
کلوسیوم Clusium
کلومل calomel
کلومنه (در اساطیر یونان) Clymene
کلونی Cluny
کلونیان Cluniac order
کلوه Kleve; Cleve
کلوین، اثر Kelvin effect
کلی universal
کلیتن، قانون ضد تراست Clayton Anti-trust Act
کلیتن‌ـبولور، پیمان Clayton-Bulwer Treaty
کلید (در موسیقی) key
کلیسا (جماعت پیروان مسیح) Church
کلیسا church
کلیساهای اصلاح‌شده reformed churches
کلیساهای مسیح Churches of Christ
کلیسای اسقفی پروتستان Protestant Episcopal Church
کلیسای اعلی High Church
کلیسای جامع؛ کاتدرال cathedral
کلیسای جامع، نهضت ecumenical movement
کلیسای خدا Church of God
کلیسای رسمی established church
کلیسای روسی Russian Church
کلیسای قیامت Holy Sepulcher
*کلیسای معترف Confessing Church
کلیسای یونانی Greek Church
کلینچ Clinch
کلینس (در تاریخ روم) client
کلینیک؛ درمانگاه clinic
کلیو (در اساطیر یونان) Clio
کلیوز Cleves
کلیولند Cleveland
کلیه kidney
کم Cam
کماب (در اصطلاح جغرافیا) arid
کمان‌لنگی bowleg
کمبایه؛ کمبی Cambay
کمبرول Camberwell
کمپانی company
کمپر Quimper
کم‌خونی؛ آنمی (فنـ) anemia
کمدن Camden
کمدی comedy
کمدیا دل/آرته commedia dell'arte
کمدی فرانسز Comédie francaise
کمر (در اصطلاح جغرافیا) crag
کمربالا (در اصطلاح زمینشناسی) hanging wall
کمربند پنبه؛ کاتن بلت Cotton Belt
کمربند سیاه؛ بلک بلت Black Belt
کمربند غله Corn Belt
کمربندهای وان الن Van Allen belts

کمر پایین (در اصطلاح زمینشناسی) foot wall
کمروا Kemerovo
کمنیتس Chemnitz
کمورجی chemurgy
کمون (در تاریخ قرون وسطی) commune
کمون پاریس (در تاریخ فرانسه) Commune of Paris
کمونیست communist
کمونیست، بیانیه‌ی؛ مانیفست کمونیست Communist Manifesto
کمونیست، حزب (در تجشه، در چین، در کشه) Communist party
کمونیسم communism
کموی Quemoy
کمی Kemi
کمیت quantity
کمیته committee
کمیته‌ی سازمان صنعتی (در تاریخ کشه) Committee for Industrial Organization
کمیتیا؛ کومیتیا (در تاریخ روم) comitia
کمیسر؛ کمیسار (در تجشه) commissar
کمیسیون commission
کمیسیون انرژی اتمی سازمان ملل متحد United Nations Atomic Energy Commission
کمینترن Comintern
کمینفرم Cominform
کمینه؛ مینیموم minimum
کنارک Konarak
کنبرا Canberra
کنبک Kennebec
کنت (از القاب اروپائی) count; comte (فنه)
کنت Kent
کنتاکی؛ کنتوکی Kentucky
کنتال (واحد جرم) quintal
کنتاونسن Comtat Venaissin
کنتای؛ کنتی‌شان Kentei Shan
کنتایر Cantire
کنترباس (از سازها) double bass; contrebasse (فنه)
کنترباسون (از سازها) contrabassoon
کنتربری Canterbury
کنترپوان (در موسیقی) counterpoint
کنترول control
کنتن Canton
کنتوریا (در ارتش روم) Centuria
کنتوکی؛ کنتاکی Kentucky
کندانسور؛ کوندانسور؛ گردآور (optical)-condenser
کندر condor
کندساز (در رئاکتورها) moderator
کندوساب (در زمینشناسی) corrasion
کندی Kandy
کنستانتسا Constantsa
کنستانس Constance
کنستانس، دریاچه‌ی Constance, Lake of
کنستانس، شورای Constance, Council of
کنستروکتیویسم constructivism

کنسرت concert
کنسرتو concerto
کنسرتو گروسو concerto grosso
کنسرتینا concertina
کنسرواتوار (فنه) conservatoire
کنسرواتیسم conservatism
کنسروسازی canning
کنسول (در تاریخ روم) consul
کنسولا (در تاریخ فرانسه) Consulate
کنسینگتن؛ کنزینگتن Kensington
کنسینگتن اند چلسی ؛ کنسیگتن و چلسی Kensington and Chelsea
کنشت synagogue
کنعان Canaan
کنفدراسیون confederation
کنفرانس امپراطوری Imperial Conference
کنفرانس کشورهای آسیائی و افریقائی Afro-Asian Conference
کنفرانسهای دریائی naval conferences
کنفرانسهای مستعمراتی بریتانیائی Colonial Conferences, British
کنکتیکت Connecticut
کنکوردا concordat
کنگره congress
کنگره‌های صلح peace congresses
کنگره‌ی سازمانهای صنعتی (در کشه) Congress of Industrial Organizations
کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا Congress of the United States
کنگره‌ی ملی هند Indian National Congress
کنگره‌ی مهاجرین (در تاریخ کشه) Continental Congress
کنگو Congo
کنگو، کشور آزاد Congo Free State
کنوانسیون (در تاریخ فرانسه) Convention
کنوج Kanauj
کنوسوس Cnossus; Knossos
کنه mite; tick
کنیا Kenya
کنیاک؛ کونیاک Cognac
کنیدوس Cnidus; Cnidos
کنیلورث Kenilworth
کوآویلا؛ کوائویلا Coahuila
کوآترنیون (در ریاضیات) quaternion
کوآتلامبا Quathlamba
کواجالین Kwajalein
کوار Coire (فنه)
کوارتت (در موسیقی) quartet
کوارتت آوازی vocal quartet
کوارتت زهی string quartet
کوارتز quartz
کوارتزیت quartzite
کوئرناواکا Cuernavaca
کوارنرو، خلیج Quarnero
کوازارها quasars
کواگا quagga
کوآلا koala

کوالا لومپور Kuala Lumpur
کوالوئو Kvaloy
کوانترو cointreau
کوانتوم quantum
کوانزا Cuanza
کوآنزیم coenzyme
کوئنکا Cuenca
کوانگتونگ Kwangtung
کوانگسی Kwangsi
کوئوپیو Kuopio
کوئولالو Koolau
کوئومینتانگ Kuomintang
کوایستور (در تاریخ روم) quaestor, questor
کوب (در اصطلاح مکانیک) percussion
کوبا Cuba
کوبارید Kobarid
کوبالت cobalt
کوبالتیت cobaltite
کوبان؛ قوبان Kuban
کوبای؛ خوکچه هندی؛ خوک گینه guinea pig
کوبلنتس Coblenz; Koblenz
کوبله (در دین فریگیا) Cybele
کوبورگ Coburg
کوبه Kobe
کوبیسم cubism
کوپار Cupar
کوپاربرگ Kopparberg
کوپال؛ کپال copal
کوپرا copra
کوپرامونیوم cuprammonium
کوپرزتاون Cooperstown
کوپیدو (در دین روم) Cupid
کوت (ایالت، عراق) (Al) Kut
کوتائیسی Kutaisi
کوتاباروKotabaru
کوتاکینابالو Kota Kinabalu
کوتانتن Cotentin
کوتانژانت؛ ظل تمام cotangent
کوتانس Coutances
کوت د/آزور Côte d'Azur
کوت د/اور؛ کوت-دور Côte-d'Or
کوت-دو-نور Côtes-du-Nord
کوترا Coutras
کوتکا Kotka
کوتن Köthen; Cöthen
کوتنا هورا Kutna-Hora
کوتنه Kootenai; Kootenay
کوتوپاکسی Cotopaxi
کوتور Kotor
کوتوله؛ کله dwarf
کوتوله‌ها؛ ستاره‌های کوتوله (هر دو در نجوم) dwarf stars
کوتوله‌های سرخ red dwarfs
کوتوله‌های سفید (در نجوم) white dwarfs
کوتونو Kotonu
کوته بارو Kota Bharu
کوچ؛ کاچ Kutch; Cutch
کوچابامبا Cochabamba

کوچ بهار Cooch Behar
کوچکترین مضرب مشترک least common multiple
کوچک قینارجه، پیمان Kuchuk Kainarji
کوچین Cochin
کوچینگ Kuching
کود؛ رشوه fertilizer
کودا (در موسیقی) coda
کودئین codein
کودتا coup d'état
کودزو kudzu
کودکستان kindergarten (آلمانی)
کودلینبورگ Quedlinburg
کودنی moronity
*کودنی مغولی mongolism
کودونیا Cydonia
کودیک، جزیره‌ی Kodiak Island
کور؛ کر chorus; choeur
کور؛ کر (فنـ) Chorus; chore
کورا Kura
کورار curare
کوراسائو (جزیره) Curacao
کوراسائو (نوعی لیکور) curacao
کورال؛ کرال (در موسیقی) choral(e)
کورآنگله (ازسازهای بادی) cor anglais (فنـ)
کورپس کریستی Corpus Christi
کورپوس یوریس کیویلیس Corpus Juris Civilis
کورتئاـدـآرژش Curtea-de-Arges
کورتره Courtrai
*کورتریک Kortrijk (هلندی)
کورتس (مجلس نمایندگان دراسپانیا) Cortes
کورتسولا Curzola
کورتنووا Cortenuova
کورتونا Cortona
کورتیزون cortisone
کورچولا Korcula
کوردره blind valley
کوردلیه‌ها (در تاریخ فرانسه) Cordeliers
کوردووا؛ کورذووا Córdoba
کوردیت cordite
کوردیلرا؛ کورذیرا (اسپانیایی) Cordillera
کورذووا؛ قرطبه Córdoba
کورز Corrèze
کورسک Kursk
کورفو Corfu
کورک Cork
کورکورا Corcyra (لتـ)
کورگ Coorg
کورگیدور Corregidor
کورلاند Courland; Kurland
کورلیو courlieu (فنـ)
کورنئیها Cyrenaics
کورنت (ازسازهای بادی) cornet(t)
کورنت Corinth
کورنتی، سبک Corinthian order
کورنتیان؛ قورنتیان؛ قرنتیان Corinthians
کورنوال Cornwall

کورنوالی، زبان؛ کورنیش Cornish
کورنوکوپیا (دراساطیر یونان) Cornucopia
کورنه Cyrene
کورنینگ Corning
کورو (از قبایل آریائی) Kuru
*کورو Coro
کوروبانتها Corybantes
کورو پایدیا (کتابی ازگزنوفون) Cyropaedia
کوروش Koros
کوروشیو؛ جریان ژاپنی Kuroshio
کوروماندل Coromandel
کورونیا Coronea
کوره (شهر) Kure
کوره (درنجوم) Fornax
کوره، جزیره‌ی Kure Island
کوره‌ی اتمی؛ رئاکتور reactor
کوره‌ی انعکاسی reverberatory furnace
کوره‌ی بلند blast furnace
کوری (واحد فعالیت رادیوآکتیو) curie
کوریا (درتاریخ روم) Curia
کوریا رگیس (مجمعی در انگلستان) Curia Regis
کوریا روماتا (در تاریخ انگلستان) Curia Romana
کوریتسا Koritsa
کوریتیبا Curitiba
کوریشس هاف Kurisches Haff
کوریکو Curicó
کوریل، جزایر Kurile
کورینتس Corrientes
کوریولانوس (در افسانه‌های رومی) Coriolanus
کوریوم curium
کوزنتسا Cosenza
کوزنتسک، حوضه‌ی Kuznetsk Basin
کوزیکوس Cyzicus
کوس Kos
کوستا ریکا Costa Rica
*کوسچین Costrzin
کوست رینجز Coast Ranges
کوستوتسا Custozza
کوسکو Cuzco
کوسموس cosmos
کوسناخت Küssnacht
کوسووو؛ کوسووـمتوهیا Kossovo-Metohija
کوسه (از ماهیها) shark
*کوشالین Koszalin
کوشتانـتائو Koshtan-Tau
کوشر kosher
کوشنشین؛ کوشن‌شین Cochin China
کوشی (از زبانهای حامی) Cushitic; Cushite
کوشیتسه Kosice
کوک (ازمواد سوختی) coke
کوک، جزایر Cook Islands
کوک، کوه Cook
کوکا coca
کوکائین cocaine
کوکانی، سرزمین Cockaigne Land of; Cocagne (فنـ)

کوکب، گل dahlia
کوکتیل cocktail
کوکسهافن Cuxhaven
کو کلوکس کلان (درتاریخ امریکا) Ku Klux Klan
کوکناریان Papaveraceae
کوکو (ازپرندگان اروپائی) cuckoo
کوکوتا Cúcuta
کوکورا Kokura
کوکولین Cuchulain
کوکونور، دریاچه‌ی Koko Nor; Kuku Nor
*کوکیاتویل Coquilhatville
کوگار cougar
کولا kola; cola
کولا، شبه جزیره‌ی Kola Peninsula
کولاروگراد Kolarovgrad
کولامبس Columbus
کولبرتیسم colbertism
کولتورکامپف Kulturkampf
کولچستر Colchester
کولخیس Colchis
کولدینگ Kolding
کولژ دوفرانس Collège de France
کولسای؛ کولوسای Colossae
کولسترول cholesterol
کولسترین cholesterin
کولسیان (از رسالتهای عهد) Colossians
کولشیسین colchicine
کولم Kulm
کولمار Colmar; Kolmar
کولن Köln
کولن (واحد بار برقی) coulomb
کولن، قانون Coulomb's law
*کولنا Khulna
*کولن آم راین Köln am Rhein
کولوئید؛ کلوئید colloid
کولودیون collodion
کولورادو Colorado
کولورادو سپرینگز Colorado Springs
*کولوزی Kolwezi
کولوسئوم Colosseum
کولوسوس رودس Colossus of Rhodes
کولوفون؛ کولوفان Colophon
کولومبو Colombo
کولومبوس، روز Colombus Day
کولومبیا؛ کلمبیا (کشور) Colombia
کولومبیا (ایالت و رود) Columbia
کولومبیای بریتانیا British Columbia
کولومبیای بزرگ Great Columbia
کولومبیوم colombium
کولومییا Kolomyya
کولون Colón
*کولون‌ـبشار Colomb-Béchar
کولونی؛ کلنی Cologne
کولونیا Colonia
کولهاپور Kolhapur
کولی coolie
کولی gypsy

کولی، زبان؛ زبان رومنی Romany
کولیاکان Culiacan
کولیر cavalier
کولیر، شعرای Cavalier poets
کولیزئوم Coliseum
کولیکووا، نبرد Kulikovo, battle of
کولیما (ایالت، مکزیک) Colima
کولیما (رود، چشم) Kolyma
کولیماتور collimator
کولین Kolin
کولیون Culion
کوما (رود) Kuma
کوما (در موسیقی) comma
کومارنو Komarno
*کوماروم Komaróm (مجار)
کوماسی Kumasi
کوماموتو Kumamoto
*کومانا Cumaná
کوماندر، جزایر Commander, Islands
کوماندو commando
کومانی Comani
کومباکونام Kumbakonam
کومپرس؛ کمپرس compress
کومپرسور compressor
کومپلکس؛ کمپلکس complex
کومپوست compost
کومپینی Compiègne
کومکات kumquat
کومکهای نخستین first aids
کومل kummel
کومو Como
کوموذورو ریواذاویا Comodoro Rivada-via
کومور، جزایر Comoro Islands
کومورین، دماغه‌ی Comorin Cape
کوموس (در اساطیر یونان) Comus
کومولوس cumulus
کومولونیمبوس cumulonimbus
کومه Cumae
کومی Komi
کومیس؛ قومیز k[o]umiss
کومینو Comino
کومینوتو Cominotto
کون Cavan
کونا Kona
کوناکری Conakry
کوناکسا Cunaxa
کونترراس Contreras
کوندوتیره (در تاریخ ایتالیا) Condottiere
کونرسدورف Kunersdorf
کونسپسیون Concepción
کونسپسیون دل اوروگوای Concepción del Uruguay
کونکتیکت؛ کنتیکت Connecticut
*کونکوئید conchoid
کونکوردیا Concordia
کونگلو Kungälv
کونلون Kunlun
کونمینگ Kunming

کونوسکفالای Cynoscephalae
*کونوویتسه Kunowice
کونیاک؛ کنیاک Cognac
کونیگسبرگ Königsberg
کونیگ گرتس Königgrätz
کونیگسهوته Königshütte
کوو Cóbh
کووادونگا Covadonga
کووالانس covalence
کوول Kovel
کوه mountain
کوه انباشتی accumulation mountain
کوهرور cohereur (فنس)
کوهزالی orogenèse (فنس) ; orogeny
کوهزدگی، کوه‌گرفتگی mountain sickness
کوه سفید White Mountain
کوهشناسی orography
کوه گرفتگی mountain sickness
کوههای بزرگ سموکی Great Smoky Mountains
کوههای سفید White Mountains
کوه یخ؛ یخکوه iceberg
*کوهیما Kohima
کویابا Cuiabá; Cuyabá
کوی‌بیشف Kuibyshev
کویچو Kweichow
کویرینوس (در دین روم) Quirinus
کویکرها؛ کویکرز Quakers
کویله سوریا Coele Syria
کویلین Kweilin
کویمباتور Coimbatore
کویمبرا Coimbra
کوین الیزابت، جزایر Queen Elizabeth Islands
کوین ان، جنگ Queen Anne's War
کوینتت (در موسیقی) quintet
کوینز Queens
کوینزبری Queensberry
کوینزلند Queensland
کوینسی Quincy
کوین شارلت، جزایر Queen Charlotte Islands
کویوت coyote
کوی‌یانگ Kweiyang

که د/اورسه Quai d'Orsay
کهربا amber
کهکشان Galaxy
کهکشانه galaxy
*کهکشانه‌های بیضوی elliptical galaxies
*کهکشانه‌های مارپیچی spiral ~
*کهکشانه‌های نامنظم irregular ~
کهکشانه‌ی رادیویی radio galaxy
*کهکشند neap tide
کهموج microwave
کهنوت، درجات orders, holy
کهیر hives
کیائوچو Kiaochow
کیاتینگ Kiating

کیاروسکورو (اصطلاحی در نقاشی) chiaros-curo
کیانتی، کوههای Chianti, Monti
کیانگسو Kiangsu
کیانگسی Kiangsi
کیبرون Quiberon
کیبو Kibo
کیپ برتن، جزیره‌ی Cape Breton
کیپ تاون Capetown; Cape Town
کیپ کاد Cape Cod
کیپ کاناورال Cape Canaveral
کیپ کندی Cape Kennedy
کیپ کوست Cape Coast
کیپ‌ورد؛ راس‌الاخضر Cape Verde
کیپ یورک Cape York
*کیتاکیوشو Kitakyushu
کیتسبوئل Kitzbühel
کیتو Quito
*کیتوله Kitwe
*کیتونها chitons
کیتین chitine
*کیتیوم Citium
کیتی هاک Kitty Hawk
کیثنس Caithness
کیچنر Kitchener
کیچوا (از زبانهای بومی امریکای جنوبی) Qui-chua
کیرتا Cirta
کیرش kirsh
کیرکه (در اساطیر یونانی) Circe
کیروف Kirov
کیروف‌آباد Kirovabad
کیرون Kirun
کیرونا Kiruna
*کیروواگراد Kirovograd
کیرین Kirin
کیزلیار Kizlyar
کیسانگانی Kisangani
کیست cyst
کیسکا Kiska
کیسلووودسک Kislovodsk
کیسلیار Kizlyar
*کیسمایو Kismayu
*کیسومو Kisumu
کیسه‌تنان؛ کاواکان Coelentrata
کیسه‌دار marsupial
*کیسه‌داران Marsupialia
کیش Kish
کیشینیوف Kishinev
کیف Kiev
کیفهویزر Kyffhäuser
کیکویو (قبیله‌ای در کنیا) Kikuyu
کی‌کیست Who's Who
کیگالی Kigali
کیل Kiel
کیلارنی Killarney
کیلاوئا Kilauea
کیلت (نوعی دامن کوتاه در ایرلند) kilt
کیلدر Kildare

کیلکنی Kilkenny
کیلوگرم kilogram
کیلوگرم‌متر kilogrammetre
کیلومتر kilometre
کیلونگ Keelung; Kilung
کیلووات kilowatt
کیلووات‌ساعت kilowatt-hour
کیلوولت آمپر kilovoltampere
کیلوینینگ Kilwinning
کیلیکرنکی Killiecrankie
کیلیکیا؛ کیلیکیه Cilicia
کیلیمانجارو Kilimanjaro
کیمبرلی Kimberley
کیمبرها Cimbri
کیمبریج Cambridge
کیمبریج‌شر Cambridgeshire
•کیمبریج‌شر اند آیل آو ایلی Cambridgeshire and Isle of Ely
•کیمپولونگ Câmpulung
کیمریان Cimmerians
کیمزه Chiemsee
کیمیا alchemy
کیناباالو Kinabalu
کینای، شبه جزیره‌ی Kenai Peninsula
کینتانا روئو Quintana Roo
کینتایر Kintyre
•کینراس Kinross
کینراس‌شر Kinross-shire
کینشاسا Kinshasa
•کینکاردین Kincardine
کینکاردین‌شر Kincardineshire
کینگز، خلیج Kings
کینگزتاون Kingstown
کینگستن Kingston
کینگستن اپان تمز Kingston upon Thames
کینگستن اپان هال Kingston upon Hull
کینگ ویلیام، جزیره‌ی King William Island
•کینیشما Kineshma
کینین؛ جوهر گنه‌گنه quinine
کیو، باغ Kew Gardens
کیواتین Keewatin
کیوتو Kyoto
کیودجا Chioggia
کیوس؛ خیوس (بن) Chios
کی وست Key West
کیوسک kiosk
کیوسی Chiusi
کیوشو Kyushu
کیوکاک Keokuk
کیوگاردنز Kew Gardens
کیولن Kjölen
کیونگا Kionga
•کیوو (ایالت) Kivu
کیوو، دریاچه‌ی Kivu
کیوی (مرغ بی‌پرواز زلند جدید) kiwi
کیویرا Quivira
کیوینو Keweenaw

کیهانزائی cosmogony
کیهانشناخت cosmology
کیی Kyi
کییچو Kyichu

گ

گائتا Gaeta
گائو Gao
گابلونتس Gablonz
•گابورون Gaborone
گابون Gabon
گاتچینا؛ •گاچینا Gatchina
گاتون، دریاچه‌ی Gatun
گاتها Ghats
•گاچینا؛ گاتچینا Gatchina
گاد سیو ذ کینگ (کوین) God Save the King(Queen)
گادولینیوم gadolinium
گادوین‌ـاوستن Godwin-Austen
گار Gard
گاردا، دریاچه‌ی Garda
گارد سویسی Swiss Guards
گاردنیا gardenia
گارسوپا، آبشار Gersoppa
گارمو، قله‌ی Garmo
گارمیش‌ـپارتنکیرشن Garmisch-Partenkirchen
گارنت garnet
گارون Garonne
گاریلیانو Garigliano
گاز gas
گاز (نوعی پارچه) gauze
گئز Geez
گازاب؛ آبگاز water gas
گاز اشکاور tear gas
گاز تراکا detonating gas
گاز چراغ coal gas
گازخان mofette
گاز خردل mustard gas
گاز خنده‌آور laughing gas
گاز روشنائی illuminating gas
گازری bleaching
گاز سمی poison gas
گاز طبیعی natural gas
گاز عصبی nerve gas
گازفورث Gosforth
گاز کامل perfect gas
گاز کربونیک carbon dioxide
گازکش fume cupboard
گاز کممایه poor gas
گازگیر getter
گاز مرداب marsh gas
گازولین gasoline
گازهای بی‌اثر inert gases
گازهای دائمی permanent gases
گازهای کمیاب rare gases
گازهای یونیده ionized gases
گاسپه Gaspe
گاستاین Gastein

گاستروﻻ gastrula
گاسکونی Gascogne
گاگرینسکی (کوه، گرجستان) Gagrinski
گاگ‌ومگاگ Gogmagog
گال Galle
گالاپاگوس Galápagos
گالاتس Galatz; Galati
گالاتیا (در اساطیر یونان) Galatea
گالاکتوز galactose
گالری gallery
گالری تیت (در لندن) Tate Gallery
گالری ملی (در لندن) National Gallery
گالری ملی هنر (در شهر واشینگتن) National Gallery of Art
گالن (ماده‌ی معدنی) galena; lead glance
گالوانوپلاستی galvanoplasty; galvanoplastics
گالوانومتر galvanometer
گالون (متیاس ظرفیت) gallon
گالوی Galway
گالیائی، جنگهای Gallic Wars
گالیپولی Gallipoli
گالیپولی، پیکار Gallipoli campaign
گالیپولی؛ شبه جزیره‌ی Gallipoli peninsula
گالیشیا، گالیسی Galicia
گالیچ Galich
گالیسی؛ گالیشیا Galicia
گالیکانیسم Gallicanism
گالیوم gallium
گام (در موسیقی) scale; gamme (فن)
گاما gamma
گام آرمونیک (در موسیقی) harmonic scale
گامبیا Gambia
گامبیه، جزایر Gambier Islands
گامت (در زیستشناسی) gamete
گام طبیعی؛ گام‌آرمونیک harmonic scale
گام کروماتیک chromatic scale
گام معتدل tempered scale
گان Gand
گان، عهدنامه‌ی Ghent, Treaty of
گاندهاره Gandhara
گانگتوک Gangtok
گانگستر gangster
گانومدس (در اساطیر یونان) Ganymede
گاو cattle
گاوآهن plow; plough
گاوبازی bullfighting
گاودا Gouda
گاو دریائی dugong; sea cow
گاوس (واحد القای مغناطیسی) gauss
•گاوشیونگ Kao-hsiung
گاو مشک musk ox
گاون Govan
گاوه؛ گوه wedge
گاهشماری chronology
گایا (شهر) Gaya
گایا (در اساطیر یونان) Gaea
گایاردیا (گیاه امریکائی) gaillardia

گایگر، شمارگر Geiger counter
گپئو GPU
گپیدها (یکی از قبایل ژرمنها) Gepidae; Gepids
گتو ghetto
گتها؛ گوتها Goths
گتیزبرگ Gettysburg
*گچ زنده plaster of Paris
گداز smelting
گدازار (در شیمی) flux
گدازه lava
گدانسک؛ گدانیسک Gdansk
گدایان دریا Beggars of the Sea; Gueux de la mer (فنس)
گدروسیا Gedrosia
گدزدن، معامله‌ی Gadsden Purchase
گدزهیل Gadshill
گدینگتن Geddington
گدینگن Gdingen
گدینیا Gdynia
گذرگاه شمال شرق Northeast Passage
گذرگاه شمال غرب Northwest ~
گرا (بندر قدیم، عربستان) Gerra; Gerrha
گرا (شهر، آلمان شرقی) Gera
گراتس Graz
گراد (واحد اندازه‌گیری قوس) grad
گرادیان؛ زینه gradient
گرازینه tusk
گراس Grasse
گراسمیر؛ گرسمیر Grasmere
گرافیت graphite
گرامافون record player; gramophone
گراناذا؛ غرناطه (شهر، اسپانیا) Granada
گراناذا (شهر، نیکاراگا) Granada
گران پارادیزو Gran Paradiso
گران پری دو رم Grand Prix de Rome
گرانتا Granta
گراند شارتروز Grande Chartreuse
گران ساسو د/ایتالیا Gran Sasso d'Italia
گرانسون Grandson
گرانش gravitation
گرانکوه massif
گرانکوه مرکزی Massif Central
گران‌ـلیو؛ گرانلیو Grand-Lieu; Grandlieu
*گرانولوسیت granulocyte
*گرانویل Granville
گرانیت granite
گرانیدن gravitate, to
گرانیسنجی gravimetry
گرانیکوس Granicus
گراولین Gravelines
گراهام، ارض Graham Land
گراهام، جزیره‌ی ~ Island
گراهام، قانون ~ law
گرایفسوالد Greifswald
گربه‌مرغ catbird
گرجستان Georgia

گردا (در موتورها) rotor
گرداله boulder
گردباد whirlwind
گردچال dust-well
گردشار vortex
گردش خون؛ دوران دم circulation (of the blood)
گرد کردن (در ریاضیات) rounding; round-off
گردمداری، ناحیه‌ی subtropical
گرد نانپزی baking powder
گردن‌بند الماس، قضیه‌ی Diamond Necklace, Affair of the
گردنه pass
گردو walnut
گرده (در گیاهشناسی) pollen
گرده‌افشانی pollination
گررو Guerrero
گرز دیو earth pillar
گرزه‌پا clubfoot
گرسمیر؛ گراسمیر Grasmere
گرفت eclipse
*گرفت خورشید solar eclipse
*گرفت ماه؛ خسوف lunar eclipse
گرگ wolf
گرگانگی lycanthropy
گرم (واحد جرم) gram; gramme
گرمابرق thermoelectricity
گرمابری diathermancy
گرمابندی athermancy
گرمابی hydrothermal
گرماتابی calorescence
گرمادهی سوخت calorific value (of a fuel)
گرمازدگی heatstroke
گرماسنج calorimeter
*گرماسنجی calorimetry
گرماشیمی thermochemistry
گرمانیا Germania
گرمپینز Grampians
گرمخانه greenhouse
گرمسازی heating
گرم‌ـنیرو gram-force
گرم‌ـوزن gram-weight
گرنبی Granby
گرنتم Grantham
گرند بنکس Grand Banks
گرند رپیدز Grand Rapids
گرند فورکس Grand Forks
گرند کنین Grand Canyon
گرند کولی Grand Coulee
گرنزی Guernsey
گرنوبل Grenoble
گرنیدا Grenada
گرنیکا Guernica
گروئنلند Greenland
گروت آیلند Groote Eylandt
گرودنو Grodno
گروزنی Grozny

Grosseto *گروستو
Grossglockner گروسگلوکنر
Grossgörschen گروسگورشن
Grosswardein گروسواردایین
hostage گروگان
Grönland گرونلان
Grünwald گرونوالد، نبرد
Groningen گرونینگن
group گروه (در ریاضیات)
Five, The گروه پنج‌نفری
Six, The; groupe de Six (فنس) *گروه شش‌نفری
Bach Choir گروه کورال باخ
local group گروه محلی (در نجوم)
Eight, The *گروه هشت‌نفری
Gruyère گرویر
knot گره
Guéret گره (شهر)
Gary گری
involucre *گریبان (در گیاهشناسی)
grippe گریپ
Great Bear Lake گریت بر، دریاچه‌ی
Great Basin گریت بیسن
Great Plains گریت پلینز
Great Salt Lake گریت سالت لیک
Great Slave Lake گریت سلیو، دریاچه‌ی
Great Falls گریت فالز
Great Lakes گریت لیکس
grisou (فنس); firedamp گریزو
Grisons گریزون
Griffin گریفین (در اساطیر قدیم)
Grimsby گریمزبی
Green River گرین، رود
Green Mountains گرین، کوههای
greenback گرینبک
Green Bay گرین بی
Granger movement گرینجر، نهضت
Greensboro گرینزبورو
Greenville گرینویل
Gris-Nez Cape گری‌ـنه، دماغه‌ی
Grignard reagent گرینیار، عامل
Greenwich گرینیچ؛ گرینویچ
Greenwich Village گرینیچ ویلج
Gravesend گریوزند
proposition; statement گزاره (در منطق)
categorical proposition *گزاره‌ی جازم (در منطق)
xanthophyll گزانتوفیل؛ گسانتوفیل
Gaspee گسپی
involute گستران (در هندسه)
evolute گسترده (در هندسه)
development گسترش (در هندسه)
faulting گسلش (در زمینشناسی)
fault گسله (در زمینشناسی)
normal fault *گسله‌ی بهنجار
gravity ~ *گسله‌ی گرانشی
reverse(thrust) fault *گسله‌ی وارونه
aperture گشادگی (در نورشناخت)
veering گشت (تغییر امتداد باد)

گشتاپو	Gestapo	گلوکوز	glucose
گشتالت؛ هیکل‌بینی	Gestalt	گلوگاو	Glogau
گشتاور؛ عزم	torque; moment	گلوما	Glomma
گشتاور مغناطیسی	magnetic moment	گلوی	Galloway
گشتکره	troposphere	گلیترتیند	Glittertind
گشتمرز	tropopause	گلیسرول	glycerol
گشنگیری؛ لقاح	fertilization	گلیسرین	glycerin
گشنیز کوهی	burnet	*گلیسین	glycine
گل	Gaule	گلیکوژن	glycogen
گلاتس	Glatz	گلیکول	glycol
گلاتسر گبیرگه	Glatzer Gebirge	گلیویتسه	Gliwice
*گلاتسر نایسه	Glatzer Neisse	گمانه‌ی رادیولی	radiosonde
گلادیاتور	gladiator	گمرک	customs
گلاذین	inflorescence	*گموند	Gmünd
گلاروس	Glarus	گناه؛ معصیت	sin
گلاستر	Gloucester	گناه عملی	actual sin
گلاسترشر	Gloucestershire	گناه قابل بخشایش	venial sin
گلاستنبری	Glastonbury	گناهکاری ذاتی	original sin
گلاسگو؛ گلاسکو	Glasgow	گناه مرگبار	mortal sin
گلامز	Glamis	گنت	Ghent
گل انگشتانه	digitalis	گندر	Gander
گلاوکوس (در اساطیر یونان)	Glaucus	گندزدا، ضد عفونی	disinfectant
گلایدر؛ هواپیمای بی‌موتور	glider	گندمیان	Gramineae; grass
گلایول	glaïeul (فـ); gladiolus	گنرو (در ژاپن)	genro
گلایویتس	Gleiwitz	گنزن	Gnesen
گلباد	compass card	گنس (در روم قدیم)	gens
گلبول	globule (فـ)	گنگ	Ganges
گلخانه	hothouse	گنگا	Ganga
گلدرلاند؛ خلدرلانت	Gelderland; Guelderland	گنو؛ آهوی کاپ	gnu
گلزنکیرشن	Gelsenkirchen	گنوستیسیسم؛ مذهب گنوسی	gnosticism
گل ستاره	aster	گنیزنو	Gniezno
گل سفید	chalk	گنیس	gneiss
گلسنگ	lichen	گو	Gueux
گلسنگ گوزن	reindeer moss	گوآ	Goa
گلف	golf	*گوآ، دامان، و دیو	Goa, Daman, and Diu
گلفشان	paint pot; mud volcano	گواتر	thyroid
گل کاغذی	bougainvillea	گواتمالا	Guatemala
گل کبود	blue mud	گوادالکانال	Guadalcanal
گل کتانی	butter-and-eggs	گوادلوپ	Guadeloupe
گلگتا	Golgotha	گواذاراما، سیرا د	Guadarrama, Sierra de
گل گندم	bachelor's button; cornflower	گواذالاخارا	Guadalajara
*گلمورگن	Glamorgan	گواذالکیویر	Guadalquivir
*گلمورگن جنوبی	South Glamorgan	گواذالوپه	Guadalupe
گلمورگن‌شر	Glamorganshire	گواذالوپه ایدالگو	Guadalupe Hidalgo
*گلمورگن غربی	West Glamorgan	گواذیانا	Guadiana
*گلمورگن وسطی	Mid Glamorgan	گواذیخ؛ *گواذیش	Guadix
گل میخک	carnation	گواردافوئی	Guardafui
گلندیل	Glendale	گوارش؛ هضم	digestion
گلنکو	Glencoe	گواستالا	Guastalla
گلوب، تئاتر	Globe Theatre	گواش	gouache
گلوبیژرینا	globigerina	گوئلف	Guelph
گلوپتوتک (موزه‌ای در مونیخ)	Glyptothek	گوئلفها	Guelphs
*گلوتامین	glutamine	گوئلفها و گیبلینها	Guelphs and Ghibellines
گلوتن	gluten	گوالیار؛ گوالیور	Gwalior
گلوستن	Galveston	گوام	Guam
گلوسینوم	glucinum	گوانابارا	Guanabara
گلوکنشپیل	glockenspiel	گواناخواتو	Guanajuato
		گواناکو (جانور پستاندار امریکای جنوبی)	guanaco
		*گوئنت	Gwent
		گوانتانامو	Guantanamo
		گوانو (نوعی کود)	guano
		گوانین	guanine
		گوآوا	guava
		گوایاکول	guaiacol
		گوایاکیل	Guayaquil
		گوبلن، کارخانه‌ی ملی	Gobelins
		گوبی؛ گبی	Gobi
		گوبیو	Gubbio
		گوتا (رود)	Gota
		گوتا (شهر)	Gotha
		گوتا پرکا	gutta-percha
		گوتاریکه	Gotarike
		گوتالاند	Gotaland
		گوت آیلند	Goat Island
		گوتلاند	Gotland
		گوتم	Gotham
		گوتنبورگ	Gothenburg
		*گوتو-رتو	Goto-retto
		گوتها؛ گتها	Goths
		گوتهای غربی	West Goths
		گوتیک	Gothic
		گوتیک، احیای سبک	Gothic revival
		گوتینگن	Göttingen
		گوجرانواله	Gujranwala
		*گوداوری	Godavari
		گودبراندسدال	Gudbrandsdal
		گودبراندسدالسلاگن	Gudbrandsdalslagen
		گودل، دلیل	Godel's proof
		گودن	Guden
		گودهاون	Godhavn
		گودهب	Godthaab
		گور	Gaur
		گوردن، بلوای	Gordon Riots
		گورزوف ویلکوپولسکی	Gorzów Wielkopolski
		*گورسکایا	Gorscaya
		گورکن	badger
		گورکها (گروه نژادی نپال)	Gurkha
		گورکی	Gorki; Gorky
		گورگونها (در اساطیر یونان)	Gorgons
		گورلیتس	Görlitz
		گورلیتسر نایسه	Gorlitzer Neisse
		گورنو-بدخشان؛ بدخشان کوهستانی	Mountain-Badakhshan
		گوریتسیا	Gorizia
		گوریف	Guryev
		گوریل	gorilla
		گوزن	deer
		گوزن شمالی	reindeer
		گوزو	Gozo
		گوسالەخواران	Beefeaters
		گوسالەی طلائی	golden calf
		گوستروو	Güstrow
		گوسفند دریائی	manatee

گوسلار Goslar
گوش ear
گوش جنکینز، جنگ Jenkins's Ear, War of
گوش دریا abalone
گوگرد sulf(ph)ur
گوگمل؛ گاوگمل Gaugamela
گولبورگ Gavelborg
گولتریا wintergreen
گولدباخ، قضیه‌ی Goldbach
گولدن گیت Golden Gate
*گولژی golgi
گوله Gävle
گولیاردیک، ترانه‌های Goliardic songs
گولیید Goliad
گومل (رود) Gumal; Gomal
گومل (شهر) Gomel
گومل، گردنه‌ی Gumal; Gomal (Pass)
گونائیو Gonaïves
گونگ gong
*گونونگ تاهان Gunong Tahan
*گونونگ کوربو Gunong Korbu
گونیا (در نجوم) Norma; Rule
گونیومتر؛ زاویه‌یاب goniometer
گووا anchovy
گوه؛ گاوه wedge
گویاس Goiás
گویان Guyane
گویان بریتانیا British Guiana
گویان فرانسه French Guiana
گویانیا Goiânia
گویچه corpuscule
گوین Guyenne (فـ)
*گوینند Gwynedd
گویوار spheroid
گویین Guienne
گه (در اساطیر یونان) Ge
گیا flora
گیاخاک humus
گیانا Guiana
گیاهستان grassland
گیاهشناسی botany
گیاهنامه herbal
گیبلینها Ghibellines
گیبون gibbon
گیپوتکوا Guipuzcoa
گیتار guitare
گیتسهد Gateshead
گیرش ignition
گیسن Giessen
گیسیر Geysir
گیشا geisha
گیلبرت، جزایر Gilbert
گیلبرت و الیس، جزایر Gilbert and Ellice
گیلفرد Guilford
گیلگمش Gilgamesh
گیلی، ادبیات Gaelic literature
گیلی، زبان ~ language

گیمرالیش Guimarais (rāes)
گینزبره Gainsborough
گینزویل Gainesville
گینگات Guinegate
گینه Guinea
*گینه‌ـبیساو Guinea-Bissau
گینه‌ی اسپانیا Spanish Guinea
*گینه‌ی استوائی Equatorial Guinea
گینه‌ی پرتغال Portuguese Guinea
گینه‌ی جدید New Guinea
گینه‌ی جدید، سرزمین New Guinea, Territory of
گینه‌ی فرانسه French Guinea
گیوتین guillotine
گیور Gyor

ل

لائرتس (در اساطیر یونان) Laertes
لئاندروس Leander
لائودیکئا آد ماره (لتی) Laodicea ad Mare
لائوس Laos
لائوکوئون (در اساطیر یونان) Laocoön
لا اوگ Hogue, La; Hougue, La
لا اونیون Union, La
لائه Lae
لابرادور Labrador
لابرادوریت labradorite
لابک Lubbock
لابوان Labuan
لابورنوم (درخت زمینی) laburnum
لابه Labé
لابیرنت labyrinth
لاپاس؛ لاپاز La Paz
لاپالیس (La)Palice
لاپتف، دریای Laptev Sea
لا پروز، تنگه‌ی La Pérouse Strait
لا پلاتا La Plata
لاپلاس، فرضیه‌ی Laplace hypothesis
لاپلاند Lapland
لاپلاندیها Laplanders
لاپها Lapps
لاتران Lateran
~ Treaty
Lateran Council
latex
La Tène
Latona
Lettish language
Latvia
Lahti
Latina
Latin literature
~ language
Latium
ultramarine
Loch (اسکاتلندی); Lough (ایرلندی)
Lachesis
*لاخ نس Loch Ness
لاخیش؛ لاکیش Lachish

لادلو Ludlow
لادوگا، دریاچه‌ی Ladoga
لادین (از زبانهای رتوـرومیائی) Ladin
لاذقیه؛ لاتاکیا (فـ) Latakia
لارس (در دین روم) Lares
لارسا Larsa
لارنژیت؛ ورم حنجره؛ خروسک laryngitis
لارنس Lawrence
لارنسی، سپر Laurentian Shield
لارنسی، فلات Laurentian Plateau
لاروا‌ها (در دین رومیان) larvae
*لا روش‌ـسور‌ـیون Roche-sur-Yon, La
لا روشل (La) Rochelle
لارها؛ لارس (در دین روم) Lares
لاریسا Laris(s)a
لازر؛ لیزر (انگلـ) laser
لازوریت lazurite
لازولیت lazulite
لاسا، لهاسا Lhasa
لاس الموس Los Alamos
لاس انجلس Los Angeles
لاس پالماس Las Palmas
لا سپتسیا (La)Spezia
لاسن، قله‌ی Lassen Peak
لاس وگاس Las Vegas
*لا شو‌ـدو‌ـفون La Chaux-de-Fonds
لاشین Lachine
لاشیو Lashio
لاعن شعور؛ ناخودآگاه unconscious
لافایت؛ لافیت (انگلـ) Lafayette
لافیت؛ لافایت Lafayette
لاک (پوشش استخوانی بعضی جانوران) carapace
لاک (ماده‌ای رزینی) lac
لاکادیو Laccadives
لاکادیو، مینیکوی، و آمیندیوی، جزایر Laccadives, Minicoy, and Amindivi
لاکتاز lactase
لاکتوز lactose
لاکدایمون (در اساطیر یونان) Lacedaemon
لاکر lacquer
لاکروس lacrosse
لاک صدفی؛ شلاک shellac
ل/اکلوز؛ لکلوز L'Écluse
لا کورونیا (La)Coruna
لاکولیت (در زمینشناسی) laccolith
لاکونیا Laconia
لاکیش؛ لاخیش Lachish
لاگاش Lagash
لاگوس (پایتخت نیجریه) Lagos
لاگوش (شهر، پرتغال) Lagos
لاگولت (La)Goulette
لالردها Lollards
*لالیتپور Lalitpur
لا لینئا (La) Línea
لاما (پستاندار اهلی امریکای جنوبی) llama
لاما، آیین؛ لامائیسم Lamaism
لامارکیسم Lamarckism
لا مانچا La Mancha
لامانوسوف Lomonosov

lambda	لامبدا (از حروف الفبای یونانی)
lambert	لامبرت (واحد درخشانی)
mercury vapour lamp	لامپ بخار جیوه
electric-light bulb	لامپ برقی
Lampedusa	لامپدوزا
fluorescent lamp	لامپ فلوئورسنت
arc lamp	لامپ قوسی
touch	لامسه
Lamía	لامیا
Laon	لان
Lanai	لانای
lanthanum	لانتان
lantana	لانتانا
lanthanides	لانتانیدها
Lantsang; Lan-ts'ang (چینی)	•لانتسانگ
Lanchow	لانچو
Landes	لاند
Landtag (پارلمان لیختنشتاین)	لاندتاگ
Landsberg an der Warthe	لاندسبرگ آن در وارته
Landskrona	لاندسکرونا
Landsmaal (از لهجه‌های زبان نروژی)	لاندسمال
landgraf (از القاب اشرافی آلمان)	لاندگراف
Londonderry	لاندندری
Lens	لانس
Launceston	لانستن
Long, Loch	لانگ، دریاچه‌ی
~ Island	لانگ آیلند
~ Beach	لانگ بیچ
Languedoc	لانگدوک
Langres	لانگر
Langerhans, islets of	لانگرهانس، جزایر
Longford	لانگفرد
Langeland	لانگلان
Langensalza	لانگنزالتسا
Llano Estacado	لانو استکادو
llanos	لانوس
lanolin	لانولین
nest	لانه
Laval	•لاوال (شهر، کانادا)
Laval	لاوال (شهر، فرانسه)
Lauenburg	لاوئنبورگ
Leoben	لئوبن
Leopoldville	لئوپولدویل
Louth	لاوث
lawrencium	لاورنسیوم
Lausitz	لاوزیتس
Lausitzer Neisse	لاوزیتسر نایسه
Leuctra	لئوکترا
León	لئون
Lavongai	لاونگای
Levites	لاویان
Leviticus	لاویان، سفر
(La) Havana	•لاهاوانا
Lahaina	•لاهاینا
(The) Hague	لاهه
Hague Tribunal	لاهه، دیوان
Hague Conferences	لاهه، کنفرانسهای
Laibach	لایباخ
Leipzig	لایپزیگ؛ لایپتسیگ
Leitha	لایتا
leitmotiv	•لایتموتیف (در موسیقی)
lyceum	•لایسیام
Laika	لایکا
Limehouse	لایمهاوس
Line, Islands	لاین، جزایر
Lions International	لاینز جهانی
Lyonnesse	لاینس
linotype	لاینوتایپ
Leine	•لاینه
Lebedos	•لبدوس
Lebanon	لبنان
dairying	لبنیاتسازی
lobe	لپ (در کالبدشناسی)
Lepanto, Battle of	لپانتو، نبرد
lepton	•لپتون
Leptis Parva	لپتیس پاروا
Leptis Magna	لپتیس ماگنا
lobule	لپک (در کالبدشناسی)
cotyledon (فـ)	لپه؛ کوتیلدون
lepidodendron	لپیدودندرون
Lecce	لچه
lettre de cachet (فـ)	لتر دو کاشه (در قانون فرانسه)
Leto	لتو (در اساطیر یونان)
Latvia	لتونی؛ لاتویا
Lethe	لته (در اساطیر یونان)
Lehi	لحی
solder	لحیم
Lydda	لد
Leda	لدا (در اساطیر یونان)
Ladakh	لداخ
Ledo Road	لدو، جاده‌ی
Leadville	لدویل
lord	لرد (از القاب اشرافی انگلیسی)
Lord Chancellor	لرد چانسلر
Lords, House of	لردها، مجلس
seismic waves	لرزه‌ای، امواج
seismology	لرزه‌شناسی
Shakers	لرزه‌گران؛ شیکرز (انگلـ)
seismograph	لرزه‌نگار
seismogram	•لرزه‌نگاشت
Laramie	لرمی
Lérins	•لرنس، جزایر
Léros	•لروس
Lerwick	لرویک؛ لریک
Laredo	لریدو
Lérida	لریدا
Lerwick	لریک؛ لرویک
lese majesty; lèse majesté (فـ)	لز ماژسته
Leysin	لزن
viscosity	لزوجت
Lesina	لزینا
Legion	لژیون
American Legion	لژیون امریکالی
British Legion	لژیون بریتانیالی
Foreign Legion	لژیون خارجی
Legion of Honor; Légion d'honneur (فـ)	لژیون د/اونور؛ لژیون دونور
Arab Legion	لژیون عرب
Lesbos	لسبوس
Leicester	لستر
Leicester Square	لستر سکوئر
Leicestershire	لسترشر
Lesser Slave Lake	لسر سلیو، دریاچه‌ی
Lesotho	لسوتو
Lech	لش
Lechfeld	لشفلد
Northern Expedition	•لشکرکشی شمال (در تاریخ چین)
mucilage	لعاب
sliding friction	•لغزشی، اصطکاک
cursor	لغزه (در اسبابهای ریاضی)
envelope	لفاف (در هندسه)
fertilization	لقاح
cross-fertilization	لقاح چلیپائی
Lek	لک
Lexington	لکسینگتن
~ and Concord, Battles of	لکسینگتن و کانکرد، نبردهای
Lakshmi	لکشمی (در اساطیر حماسی هندی)
L'Écluse	لکلوز؛ ل/الکوز
Lucknow; Lakhnau	لکهنو
logarithm	لگاریتم
Legaspi	لگاسپی
Legnica	لگنیتسا
pelvis	لگن خاصره
Leghorn	لگهورن
Léman	لمان، دریاچه‌ی
Lambeth	لمبث
Lemberg	لمبرگ
Limbourg	لمبور
Lemnos	لمنوس
lemur	لمور
Lena	لنا
Lanark	لنارک
Lanarkshire	لنارکشر
Lands End	لندز اند
London	لندن؛ لاندن (انگلـ)
~ , Declaration of	لندن، اعلامیه‌ی
~ Bridge	لندن، پل
~ Company	لندن، شرکت
~ Conference	لندن، کنفرانس
Greater London	لندن بزرگتر
Lenz's law	لنز، قانون
Leinster	لنستر
Lansing	لنسینگ
lymph	لنف
lymphatic system	لنفی، جهاز
Lancs	لنکس
Lancaster	لنکستر (ولایت، انگلستان)
Lancaster	لنکستر (شهر، کشته)
Lancashire	لنکشر
Legnano	لنیانو
Lenin Peak	لنین، قله‌ی
Leninakan	لنیناکان

لنینگراد Leningrad
*لنینوگورسک Leninogorsk
لوار levee
لوار Loir
لوار Loire
لوار-آتلانتیک Loire-Atlantique
لوار-اشر Loir-et-Cher
لوار-انفریور؛ لوار سفلی Loire Inférieure
لوار علیا Haute Loire
لوار-ماریتیم Loire-Maritime
لواره Loiret
لوازم آرایش؛ آرایه‌ها cosmetics
لوالابا Lualaba
لوان؛ شرق طالع Levant
لواندا Luanda
لوانگ پرابانگ Luang Prabang
لولی cattail
لوایح اصلاحی (در تاریخ انگلستان) Reform Bills
لوایوته، جزایر Loyauté (فـ)
لوبک Lübeck
لوبلان، طریقه‌ی Leblanc process
لوبلین Lublin
لوب نور Lob Nor
*لو-پو پو Lo-Pu Po
لو بورژه Le Bourget
لوبومباشی Lubumbashi
لوبیا bean
لوبیای تونکا tonka bean
لوبیتو Lobito
لوپاتکا Lopatka
لوپ نور Lop Nor
لو پوئی Le Puy
لوت (ساز) lute
لوت (ولایت) Lot
لوتا Lü-ta
لوتارینگیا Lotharingia
لوت-ا-گارون Lot-et-Garonne
لوتتیا Lutetia
لوتر آم بارنبرگه Lutter am Barenberge
لوتری، مذهب Lutheranism
لوترینگن Lothringen
لوتس Lutèce
لوتسرن Luzern
لوتسک Lutsk
لوتسلبورگ Lützelburg
لوتسن Lützen
لوتسیوم lutetium
لوتن Luton
لوتوفاگی (یونان) Lotophagi
*لوج؛ لودز Lodz
لوچبرگ، راه‌آهن Lötschberg Railway
لودانوم laudanum
لودز؛ لوج Lodz
لودویگسهافن Ludwigshafen
*لودویگسهافن-آم-راین Ludwigshafen am Rhein
لودی Lodi

لوذینز Lothians
لورانتید Laurentian Mountains; Laurentides (فـ)
لورتو Loreto
لورد Lourdes
لورلای Lorelei
لورن Lorraine
لورنتس و فیتزجرالد، انقباض Lorentz-Fitzgerald contraction
لورنسو مارکس؛ لورنسو مرکش Lourenco Marques
لوریان Lorient
لورین Lorain
لوزاس Lusatia
لوز المعده pancreas
لوزان Lausanne
لوزان، پیمان ~ , Treaty of
لوزتین tonsils
لوزر Lozère
لوزوجه rhomboèdre (فـ)
لوزون Luzon
لوزی rhombus
لوزیتانیا Lusitania
لوساکا Lusaka
لوس آلاموس؛ لاس الموس (انگلـ) Los Alamos
لوس آنجلس؛ لاس انجلس Los Angeles
لوستافت Lowestoft
لوسرن Lucerne
لوسمی؛ لوکمی (انگلـ) leucémie (فـ)
لوسیتانیا Lusitania
لوسیفر؛ لوکیفر Lucifer
لوسیفرین luciferin
*لوسین (از ترکیبات آلی) leucine
لوشان Loshan
لوطس‌خوران lotus-eaters
لوفوتن Lofoten
لوقا، انجیل Luke, Gospel according to Saint
لوکا Lucca
لو کاتو Le Cateau
لوکاتیو locative
لوکارنو Locarno
لوکارنو، پیمان Locarno Pact
لوکانیا Lucania
لوکئوم؛ لوکیون Lyceum
لوکرتیا (در افسانه‌های رومی) Lucretia
لوکرس (در افسانه‌های رومی) Lucrece
لوکروزو Le Creusot
لوکریس Locris
لوکزامبورگ Luxembourg
لوکس (در بورسنجی) lux
لوکسامبور Luxembourg
لوکسور Luxor
لوکسوی Luxeuil
لوکمی؛ لوسمی یا سرطان خون leukemia
لوکوسیت leucocyte
لوکومدس (در افسانه‌های یونان) Lycomedes
لوکوموتیو locomotive

لوکی (در اساطیر نورس) Loki
لوکیا Lycia
لوکیانگ Lu Kiang
لوکیفر؛ لوسیفر (فـ) Lucifer
لوکیون؛ لوکئوم؛ *لایسیام (انگلـ) Lyceum
لوگانسک Lugansk
لوگانو Lugano
*لوگرونیو Logrono
لوگن، کوه Logan, Mount
لوگو Lugo
لوگوس؛ کلمه logos
لولان Laaland; Lolland
لولئو Lulea
*لولندز Lowlands
*لو لوکل Le Locle
لوله (دود، سوخت) Lule
لوله pipe
لوله‌سانان؛ نماتودا Nematoda
لوله‌های صوتی speaking pipes
لوله‌ی الکترونی electronic tube
لوله‌ی اوستاشی Eustachian tube
لوله‌ی خلأ vacuum tube
لوله‌ی شعاع کاتودی cathod-ray tube
لوله‌ی فالوپیوسی fallopian tube
*لوله‌ی گایسلر Geissler tube
لوله‌ی نیرو (در فیزیک) tube of force
لوله‌ی هاضمه alimentary canal
لو ماس د/ آزیل Le Mas d'Azille
لو مان Le Mans
لومبارد، اتحادیه‌ی Lombard League
لومباردها Lombards
لومباردی Lombardy
لومبوک Lombok
لومن (واحد شار نوری) lumen
لومند، دریاچه‌ی؛ لاخ لومند (اسکاتلندی) Lomond, Loch
*لومه Lomé
لونبورگ Lüneburg
لونبورگر هایده Lüneburger Heide
لوند Lund
لونشان Longchamp
لونکئوس (در اساطیر یونان) Lynceus
*لون-لوسونیه Lons-le-Saunier
لونورث Leavenworth
لونوی Longwy
لونویل Lunéville
لونیک (دسته‌ای از پرنده‌های کوهانی) Lunik
لوور Louvre
لووف Lvov
لوول Lowell
لوولوز levulose
لووون Louvain
لووا Luvua
لو هاور؛ لو آور (فـ) (Le) Havre
لویاتان (در کتبة) leviathan
لویالتی، جزایر Loyalty Islands
لویانگ Loyang
لویتن Leuthen
لویدز (شرکت بیمه‌ی انگلیسی) Lloyd's

لویزیاد، مجمع‌الجزایر Louisiade Archipelago
لویزیانا Louisiana
لویزیانا، خرید ~ Purchase
لویس Lewes
لویس با هریس Lewis with Harris
لویسبرگ Louisburg
لویستن Lewiston
لویس و کلارک، هیئت Lewis and Clark expedition
*لویسهم Lewisham
لویسیت lewisite
لوینا Leuna
لویویل Louisville
لهاسا Lhasa
له بو Baux (Les)
لهجه؛ گویش dialect
لهستان Poland
لهستان، جنگ جانشینی Polish Succession (War of the)
لیائوتونگ، شبه جزیره‌ی Liaotung
لیائونینگ Liaoning
لیاتریس (گیاه زینتی) blazing star
لیارد Liard
*لیالپور Lyallpur
لیبانوس Libanus
لیباو Libau
لیبر (در دین روم) Liber
لیبرا (در دین روم) Libera
لیبرال، حزب (در تاریخ بریتانیای کبیر و کشتهٔ) Liberal party
لیبرالیسم liberalism
لیبرتس Liberc
لیبرتو libretto
لیبرویل Libreville
لیبریا؛ لیبریه Liberia
لیبریه؛ لیبریا Liberia
لیبی Libya
لیبیدو (در پسیکانالیز) libido
لیپاری، جزایر Lipari Islands
لیپاز (از آنزیمها) lipase
لیپایا Liepaja
*لیپتسک Lipetsk
لیپه (کشور سابق) Lippe
لیتر (از مقیاسهای ظرفیت) litre
لیتریم Leitrim
لیتل راک Little Rock
لیتل سو Little Sioux
*لیتن Leyton
لیتوانی Lithuania
لیتوپون (از رنگیزه‌ها) lithopone
لیتورژی liturgy
لیتوسفر؛ سنگکره lithosphere
لیتوگرافی lithography
لیته Leyte
لیتیوم lithium
لیث Leith
لیچفیلد Lichfield
لیچی litchi; leechee

لید (از فرمهای موسیقی) lied
لیدز Leeds
لیدن Leiden; Leyden
لیدو دی ونتسیا Lido di Venezia
لیدی (از القاب انگلیسی) lady
لیدیا؛ لیدی؛ لودیا Lydia
لیدیت lyddite
لیدیتسه Lidice
لیدیسمیث Ladysmith
لیر (نام عمومی سازهای زهی) lyre
لیری Liri
لیریا Leiria
*لیریک lyric
لیزاندن lubrication
لیزانه lubricant
*لیزبوآ (اسپانیایی) Lisboa
لیزر؛ لازر laser
لیزرد The Lizard
لیزمور Lismore
لیزوزومها lysosomes
*لیزین lysine
لیزیو Lisieux
لیژ Liège
*لیژبونه (پرتغالی) Lisboa
لیس Lys
لیسانس (درجه‌ی دانشگاهی) licence
لیسبون Lisbon
لیستال Liestal
لیسه (فنس) Lycée
لیش؛ لیکس Laoighis ; Leix
لیشتنشتاین Liechtenstein
لیف Leaf
لیک، رصدخانه‌ی Lick Observatory
لیکاتا Licata
*لیکاسی Likasi
لیکانتروپی؛ گرگانگی lycanthropy
لیکتور (در روم قدیم) lictor
لیک دیستریکت Lake District
لیکس؛ لیش (ایرلندی) Leix
لیک ساکسس Lake Success
لیکوپن (از رنگیزه‌ها) lycopene
لیکور liqueur
لیکینگ Licking
لیگنیت، لینیت lignite
لیگنیتس Liegnitz
لیگنین lignin
لیگوریا Liguria
لیگوریالی، دریای Ligurian Sea
لیل Lille
لیلوبایون Lilybaeum
*لیلونگوه Lilongwe
لیلهامر Lillehammer
لیلیت Lilith
لیما (در سوتشناخت) limma
لیما (شهر) Lima
لیماسول Limassol
لیمبورگ Limburg (فنس)
لیمپوپو Limpopo
لیمریک Limerick

لیم فیورد؛ لیمفیورد Lim Fjord; Limfjord
لیموزن Limousin
لیموژ Limoges
لیمونیت limonite
لینارس Linares
لینتس Linz
لینچ؛ لینچ کردن lynching
لینچبرگ Lynchburg
لینداو Lindau
لیندسنس Lindesnes
لیندیسفارن Lindisfarne
لینکن Lincoln
لینکن‌شر Lincolnshire
لینکوپینگ Linkoping
لینگوا فرانکا lingua franca
اینلیثگو Linlithgow
لینلیثگوشر Linlithgowshire
لینولئوم linoleum
لینیو Linyü
لینیی Ligny
لیوادیا Livadiya
لیوارد، جزایر Leeward Islands
لیواردن Leeuwarden
لیوبلیانا Ljubljana
لیورپول Liverpool
*حلالگریز؛ لیوفوب lyophobic
*حلالدوست؛ لیوفیل lyophilic
لیولاند Livland
لیون Lyon
لیون، خلیج Lion, Gulf of
لیون، دریاچه‌ی؛ لاخ لیون (اسکاتلندی) Leven, Loch
لیون، شورای Lyon, Council of
لیوورن Livourne (فنس)
لیوورنو Livorno
لیونیا Livonia
لیونیائی، شهسواران Livonian Knights
لیویس؛ لوی (فنس) Lévis
لیوینگستن Livingstone
لییش Laois

م

مئاندر Méandre
مائوری (بومیان زلند نو) Maori
مائو مائو؛ ماو ماو Mau-Mau
ماهه، ماهه Mahé
مائی aqueous
مابعدالطبیعه؛ متافیزیک Metaphysics
ماپوتو Maputo
مات (در فلزگری) matte
ماتابللند Matabeleland
ماتابله Matabele
ماتاپان، دماغه‌ی Matapan
ماتادی Matadi
ماتاموروس Matamoros
ماتانساس Matanzas
ماترهورن Matterhorn
مائریالیسم materialism

ماتریالیسم دیالکتیک dialectical materialism
ماتریس (در ریاضیات) matrix
ماتریوخ Matterjoch
ماتسو Matsu
ماتو گروسو Mato Grosso
ماته (yerba)maté
ماتهورا Mathura; Muttra
ماثیاس نگومئما بیوگو Macias Nguema Biyogo
ماجرای زهر Poison Affair; affair des Poisons (فنـ)
ماجنتا Magenta
ماجوبا Majuba
ماخ، عدد Mach number
ماد Media
ماداگاسکار Madagascar
مادجوره، دریاچه‌ی Maggiore, Lake
مادرا Madeira
مادرخدالی matriarchy
مادره د دیوس Madre de Dios
مادرید Madrid
مادریگال (در موسیقی) madrigal
مادگی (در گیاهشناسی) pistil
مادورا Madura; Madoera
مادونا Madonna
ماده (در فیزیک) matter
ماده، مذهب اصالت materialism
مادهیا پرادش؛ مدهیا پرادش Madhya Pradesh
مادهٔ بین ستارگان interstellar matter
مادهٔ جدلی، اصالت؛ مادی احتجاجی، مذهب dialectical materialism
مادهٔ معدنی؛ کانی mineral
مادیرا، جزایر Madeira
ماذئیرا Madeira
ماذر لود Mother Lode
مارابو marabou
مار آبی (در نجوم) Hydrus
ماراتون Marathon
ماراژو Marajó
ماراکای Maracay
ماراکایبو Maracaibo
مارامورش Maramureş
مارانیائو Maranhao
مارانیون Maranón
مارب Marib
ماربل آرچ Marble Arch
مار بلوری glass snake
ماربورگ Marburg
ماربورگ آن در لان ~ an der Lahn
مارپیچی، کهکشانه‌ی spiral galaxy
مارپیچیهای میله‌ای barred spirals
مارتابان، خلیج Martaban, Gulf of
مارتینیک Martinique
مارچوبه asparagus
مارخور markhor
ماردین Mardin

مار دل پلاتا Mar del Plata
مار زنگی rattlesnake
مارس (در اساطیر روم) Mars
مارس (در فضانوردی) ~
مارس (ماه سوم مسیحی) March; Mars (فنـ)
مارسالا Marsala
مارستن مور Marston Moor
مارسواس (در اساطیر یونان) Marsyas
مارسی Marseilles; Marseille (فنـ)
مارسیز Marseillaise
مارش (ایالت مرزی) March
مارش (ناحیه‌ای در فرانسه) Marche
مارش، محک Marsh test
مارشال، برنامه‌ی Marshall Plan
مارشال، جزایر Marshall Islands
مارشفلد Marchfeld
مارک (ایالت مرزی) Mark
مارکاس، جزایر؛ مارکیز، جزایر Marquesas Islands
مارکسیسم Marxism
مارگراف؛ مارگراو margrave
مارکوس، جزیره‌ی Marcus Island
مارکوف، زنجیر Markov
مارکومانها (قومی ژرمنی) Marcomanni
مارکه (ایالت مرزی) Marke (ایتالیائی)
مارکه (ناحیه) Marches (the)
مارکیز، جزایر Marquesas Islands
مارگاریتا Margarita
مارگارین margarine
مارگزیدگی snakebite
مارگیت Margate
مارلبره هاوس Marlborough House
مارلی‌ـلو‌ـروا Marly-le-Roi
مارمارا، دریای؛ مرمره، دریای Marmara, Sea of
مارمالاد marmalade
مارماهی eel
مار مرجانی coral snake
مارموزت marmoset
مارموزه‌ها Marmousets
مارن (رود و ولایت در فرانسه) Marne
مارن (سنگ آهکی) marne
مارن، نبردهای Marne, battles of the
مارن علیا Haute-Marne
مارنگو Marengo
مارووار Marwar
ماروش‌ـواشارهی Maros-Vásárhely
مارونیان Maronite
ماره (از محلات قدیم پاریس) Marais
ماری (رود، استرالیا) Murray
ماری (جمهوری خودمختار چمشد) Mari
ماری، خلیج Moray Firth
ماریا ترزیوپل Maria Theresiopel
ماریان، جزایر؛ ماریاناس، جزایر Marianas Islands
ماریانائو Marianao
ماریاناس، جزایر، ماریان، جزایر Marianas
ماریاناس، گودال ~ trench
ماریانسکه لازنیه Mariánské Lázne

ماری‌اینسک، راه‌آبی Mariinsk System
ماریبور Maribor
ماریتسا Maritsa
ماریجوانا؛ ماریژوانا marijuana
ماریستاون Morristown
ماریس جسپ، دماغه‌ی Morris Jesup, Cape
ماریسویل Morrisville
ماریشر Morayshire
ماری فرث؛ ماری خلیج Moray Firth
ماریلند؛ مریلند Maryland
مارینباد Marienbad
مارینبورگ Marienburg
مارینگا Maringá
مارینیانو، نبرد Marignano
ماریوت، قانون Mariotte's law; loi de Mariotte (فنـ)
مازارن، کتاب مقدس Mazarin Bible
مازاگان Mazagan
مازر؛ میزر maser
مازو (درویش غیرطبیعی) gall
مازو tannin
مازورکا (از رقصهای ملی لهستانی) mazurka
مازورن Masuren
مازوریا؛ ماسوریا Masuria
مازوفشه Mazowze
ماژلان، تنگه‌ی Magellan, Strait of
ماژلانی، ابرهای Magellanic Clouds
ماژنتا magenta
ماژینو، خط Maginot Line
ماسا Massa
ماساتلان Mazatlán
ماساچوست؛ مسچوستس Massachusetts
ماساچوست، خلیج ~ Bay
ماساچوست، مؤسسه‌ی تکنولوژی Massachusetts Institute of Technology
ماساگتها Massagètes
ماسبانه Masbate
ماستریخت؛ ماستریشت Maastricht
ماستوئید mastoid
ماستودونت mastodon
ماسک (نوعی مراسم) masque
ماسک؛ سیماچه mask
ماسکاراد masquerade
ماسکارین، جزایر Mascarene Islands
ماسکوا Moskva
ماسکووی Muscovy
ماسل شولز Muscle Shoals
ماسوریا؛ مازوریا Masuria
ماسولیپاتام Masulipatam
ماسوویا Masovia
ماسه sand
ماسه‌باد sandstorm
ماسه‌سنگ sandstone
ماسه‌سنگ سرخ کهن Old Red Sandstone
ماسه‌ی ناپای quicksand
ماسیف سانترال Massif Central
ماسیلیا Massilia
ماسیو Maceió
ماشین machine

ماشین آبی hydraulic machine
ماشین بخار steam engine
ماشین پنبه‌پاک‌کنی cotton gin
ماشین تحریر typewriter
ماشین جمع؛ ماشین حساب calculating machine
ماشین خامه‌گیری separator, cream
ماشینواری، نظریه‌ی؛ ماشینی، فلسفه‌ی mechanism
مافیا Mafia
ماک؛ آغوز colostrum
ماکائو Macao
ماکادام macadam
ماکارونی؛ رشته فرنگی macaroni
ماکاسار Makassar; Macassar
ماکائو Macau
ماکرل mackerel
ماکزیموم؛ بیشینه maximum
ماکسن Maxen
ماکون Mâcon
ماکی maquis
ماکیفکا Makeyevka
ماگادها؛ ماگدهه Magadha
ماگایانس Magallanes
ماگدالنا Magdalena
ماگدبورگ Magdeburg
ماگدهه؛ ماگادها Magadha
ماگروی Mageroy
ماگما magma
ماگنا کارتا Magna Carta; Magna Charta
ماگنالیوم magnalium
ماگنسیا Magnesia
ماگنوس، اثر Magnus effect
ماگنولیا magnolia
ماگنیتاگورسک Magnitogorsk
ماگیلیوف Mogilev
مالابار، ساحل Malabar Coast
مالاخوف Malakhov
مالادتا، کوههای Maladetta
مالاریا malaria
مالاسپینا Malaspina
مالاکا Malacca
مالاکا، تنگه‌ی Malacca (Strait of)
مالاکیت (از کانیهای مس) malachite
مالاگا Málaga
مالاگاسی، جمهوری Malagasy Republic
مالاوی Malawi
مالایا Malaya
مالایسیا، فدراسیون Malaysia
مالبورک Malbork
مالپلاکه Malplaquet
مالت (دانه‌ی نیمه‌جوانه‌زده‌ی غلات) malt
مالت (فـ) Malte
مالتا Malta
مالتوز maltose
مالدن Maldon
مالدیو، جمهوری Maldives
مالزی Malaisie
مالستروم؛ میلستروم Maelstrom

مالشتابی triboluminescence
مالکیت property
مالکیت عمومی public ownership
مالمدی Malmédy
مالمزون Malmaison
مالمو Malmö
مالموهوس Malmöhus
مالوا Malwa
مالوئوس Malolos
مالویا Maloja
ماله Male
مالهها (سکنه‌ی ج آسیا و جزایر مجاور) Malayan; Malay
مالی (جمهوری) Mali
مالی، شبه جزیره‌ی Malay
مالی، مجمع‌الجزایر Malay Archipelago
مالیات بر رای‌دهندگان (در تاریخ کشت) poll tax
مالیات واحد single tax
مالیخولیا melancholia
مالی مگوایرز Molly Maguires
مالین Malines
مالیندی Malindi
مالینگار Mullingar
مالیورکا؛ مایورکا Mallorca
مامالی obstetrics
مامبورائو Mamburao
ماموت mammoth
مأمور عالی سازمان ملل متحد برای آوارگان، اداره‌ی United Nations High Commissioner for Refugees
مامورہ Mamoré
مامیران‌کبیر، عروق‌الصفر celandine
مامیسون Mamison; Mamisson
مان، لو (Le) Mans
مانا (اصطلاح محلی دینی در اقیانوسیه) mana
مانا؛ مانائی Mana; Mannai
مانائوس؛ ماناوس Manaus
مانائی؛ مانا Mannai; Mana
ماناگوا Managua
ماناوس؛ مانائوس Manaus
*مانتپیلیر Montpelier
مانتروز Montrose
مانتری Monterey
مانتگامری Montgomery
مانتگامری‌شر Montgomeryshire
مانتوا Mantua; Mantova
مانتون Menton
مانتووا Mantova
مانتی‌نیا Mantinea
مانثانارس Manzanares
ماند Mende
مانداییان Mandaeans
مانداب marsh
مانداب، امواج stationary waves
ماندارن mandarin
ماندگار settler
ماندگاه settlement
ماندگاههای تنگه‌ها Straits Settlements

ماندو Mandu
ماندولین mandolin
مانرسا Manresa
مانرو، اصل Monroe Doctrine
مانرویا؛ مونرویا Monrovia
مانرهیم، خط Mannerheim Line
مانس (در دین رومی) manes
مانسانیو Manzanillo
مانستر Munster
مانسی Muncie
مانش (ولایت، فرانسه) Manche
مانش، دریای La Manche (فـ)
مانگاروا Mangareva
مانگایا Mangaia
مانگرو mangrove
مانگن Monaghan
مانمث Monmouth
مانمث‌شر Monmouthshire
مانو (در اساطیر دینی هندو) Manu
مانوا Manúa
مانومتر؛ فشارسنج manometer
مانویت Manichaeism
مانهاتن؛ منهتن Manhattan
مانهایم Mannheim
مانیالیوم؛ ماگنالیوم magnalium
مانیپور Manipur
مانیترون magnetron
مانیتو magneto
مانیتوئیدرودینامیک magnetohydrodynamics
مانیتوبا Manitoba
مانیتوستریکسیون magnetostriction
مانیتیت magnetite
مانیچ، دره‌ی Manych, Valley
مانیسالس Manizales
مانیکئیسم؛ مانویت Manichaeism
مانیل Manila
مانیل، خلیج ~ Bay
مانیوک cassava; manioc
مانیهیکی Manihiki
ماوئی Maui
ماوراء خزر، راه‌آهن Trans-Caspian Railroad
ماوراء سیبریه، راه‌آهن Trans-Siberian Railroad
ماوراء قفقاز Transcaucasia
ماو ماو؛ مائو مائو Mau-Mau
ماونا کئا Mauna Kea
ماونا لوآ ~ Loa
ماونت دزرت Mount Desert
ماونت ورنن ~ Vernon
ماونت ویلسن ~ Wilson
ماونزی Mawenzi
ماه moon
ماهواره‌ی مخابراتی Communications satellite
ماهوگانی mahogany; mahogani (فـ)
ماهی fish
ماهی آبنوس stickleback

ماهی آزاد salmon
ماهی برقی electric fish
ماهی پرنده (در نجوم) Volans (Flying Fish)
ماهی پرنده flying fish
ماهی روغن cod
ماهی زرین (در نجوم) Dorado
ماهی قرمز goldfish
ماهیهای پهن flatfish
مایا Maya
مایا (در دین روم) Maia
مایاگوئس Mayagüez
مایاندروس Maeander
مایانس Mayence (فنـ)
مایپو Maipú
مایدانک Majdanek
مایدوگری Maiduguri
مایرلینگ Mayerling
مایسترزینگر meistersinger
مایسن Meissen
مایع liquid
مایکروویو؛ کهموج microwave
مایکلسن و مورلی، تجربه‌ی Michelson-Morley experiment
مایکوپ Maikop
مایل (واحد مسافت) mile
ماین (رود) Main
ماین (ولایت) Mayenne
ماینتس Mainz
ماینینگن Meiningen
مایورکا؛ مالیورکا Mallorca
مایونز mayonnaise
مایه‌کوبی vaccination
مبابان Mbabane
مبادله (در اقتصاد) exchange
مباندا کا Mbandaka
مبدل transformer
مبشر evangelist
مبوجی‌مایی Mbuji-Mayi
متابولیسم؛ سوخت و ساز metabolism
*متابولیسم اساسی؛ *متابولیسم بازال bazal metabolism
متافیزیک metaphysics
متالورژی؛ فلزگری metallurgy
متامورفیسم؛ دگرگونگی metamorphism
متان methane
متانول methanol
متاورو Metauro
متاوروس Metaurus
متحد المرکز (در ریاضیات) concentric
متر (واحد طول) metre
متروپالیتن بارو metropolitan borough
متروپلیتن، موزه‌ی هنری Metropolitan Museum of Art
مترو underground railroad
مترونوم metronome
متس Metz
متسخت Mtskhet
متصله (اصطلاح ریاضی) continuum

متعالی، عدد transcendental number
متغیر variable
متفقین (در جنگ I) Allies
متقاطر antipodes
متنافر، خطوط skew lines
متناهی، عدد finite number
متن مجاز Authorized Version
متوازی الاضلاع parallelogram
متوازی السطوح parallelepiped
متودیست کالونی، فرقه‌ی Calvinistic Methodist Church
متودیسم (یکی از مذاهب مسیحیت) Methodism
متول (در شیمی) metol
متی، انجیل Matthew
متیل (در شیمی) methyl
متیل بنزین methylbenzene
متیلفنول methylphenol
متیونین (در شیمی) methionine
مثانه urinary bladder
مثبت، اشعه‌ی positive rays
مثبتبار (در شیمی) electropositive
مثلث (در ریاضیات) triangle
مثلث (در نجوم) Triangulum (Triangle)
مثلث (از سازهای کوبی) triangle
مثلثات trigonometry
مثلثات کروی spherical trigonometry
مثلث‌بندی triangulation
مثلث پاسکال Pascal triangle
مثلث جنوبی (در نجوم) Triangulum Australe
مثلث کروی spherical triangle
مثلثی، عدد triangular number
مجارستان Hungary
مجارستانی، زبان Hungarian language
مجارها Magyars
مجازات sentence
مجانب (در هندسه) asymptote
مجانگا Majunga
مجدل Magdala
مجدو Megiddo
مجرده Me(d)jerda
مجسطی Almagest
مجسمه‌ی آزادی (در نیویورک) Liberty, Statue of
مجلس بزرگان (در تاریخ فرانسه) Assemblée des Notables (فنـ)
مجلس عوام House of Commons
مجلس لردها House of Lords
مجلس مبعوثان فدرال (در تاریخ کشت) Federal Constitutional Convention
مجلس مقنن (در تاریخ فرانسه) Assemblée législative (فنـ)
مجلس ملی (در تاریخ فرانسه) Assemblée Nationale (فنـ)
مجلس مؤسسان constituent assembly
مجمره (در نجوم) Ara (Altar)
مجمع‌الجزایر archipelago
مجمع‌الجزایر پست Low Archipelago

مجمع عمومی سازمان ملل متحد United Nations General Assembly
مجموع جبری algebraic sum
*مجموعک (در اصطلاح ریاضی) subset
مجموعه (در اصطلاح ریاضی) set
مجموعه‌ی شمارا countable set
مجموعه‌ی عمومی universal set
مجموعه‌ی همعدد؛ مجموعه‌ی همقوت equinumerous set
مجوسان شرق Wise Men of the East
محاصره دریائی blockade
محاطی (در هندسه) inscribed
محافظه‌کاری conservatism
محجور insanity; lunacy
محرک (در روانشناسی) stimulus
محصورکردن اراضی عام (در تاریخ انگلستان) inclosure; enclosure
محک شعله flame test
محکمه‌ی عشق court of love; cour d'amour (فنـ)
محلول مولار molar solution
محلول مولال molal ~
محلول نورمال normal ~
محور (در جنگ جهانی دوم) Axis
محور axis
محور زمین earth's axis
محیطی (در هندسه) circumscribed
مخ cerebrum
مخا؛ مکا Mocha
مخابره communication
مخاچ‌قلعه Makhachkala
مخالفان هفتگانه‌ی تب Seven against Thebes
مختصات coordinates
مختصات استوائی equatorial coordinates
مختصات افقی horizon ~
مختصات دکارتی cartesian ~
مختصات ساعتی hour ~
مختصات قطبی polar ~
مختصات کروی spherical ~
مختلط، عدد complex number
مخچه cerebellum
مخدر narcotic
مخرج (در حساب) denominator
مخروط (در گیاهشناسی و در هندسه) cone
مخروطیان Conifer
مخزن (در اسبابهای الکترونی) storage device
مخزن آب reservoir
*مخزن ایستانبرقی electrostatic storage
*مخزن درنگی delay-line storage
مخلن Mechelen; Mechlin
مخلوط بوردو Bordeaux mixture
مخمر yeast
مخمسی، عدد pentagonal number
مخملک (فنـ) scarlet fever; scarlatine
مد high tide
مداد pencil
مدار (در جغرافیا) parallel (of latitude)
مدار (در نجوم) orbit

مدارات یومی diurnal orbites
مداران tropics
مدار برق؛ برقراهه electric circuit
مدار جنوبگان؛ مدار قطب جنوب Antarctic Circle
مدار رأس الجدی (در جغرافیا) Tropic of Capricorn
مدار رأس السرطان (در جغرافیا) Tropic of Cancer
مدارس مردم folk school
مدارس یکشنبه Sunday school
مدار شمالگان؛ مدارقطب شمال Arctic circle
مدار قطب جنوب؛ مدار جنوبگان Antarctic circle
مدار قطب شمال؛ مدار شمالگان Arctic Circle
مدارگان tropics
مدار منطقی (در حسابگر) logic circuit
مدار موزون (در اصطلاح برق) tuned circuit
مدارهای مزدوج (در برق) coupled circuits
مدان Medan
مدانیه Mudania; Mudanya
مدجنون Mudéjar
مدخل و مخرج (در حسابگر) input and output
مدرس Madras
مدرسی، فلسفه‌ی؛ اسکولاستیسیسم scholasticism
مدرنیسم؛ *تجددخواهی؛ تجددطلبی modernism
مدرنیسمو modernismo
مدفرد Medford
مدلین؛ مذیین Medellín
مدوز medusa
مدوسا (در اساطیر یونان) Medusa
مدوک Médoc
مدول (در فیزیک) modulus
مدولاسیون؛ تغییر مقام (در اصطلاح موسیقی) modulation
مدوی Medway
مدهیا بهارت Madhya Bharat
مدهیا پرادش؛ مادهیا پرادش Madhya Pradesh
مدیا Medea
مدیترانه، دریای Mediterranean Sea
مدیر صحنه؛ *دکوراتور (فنـ) decorateur
مدیریت صنعتی industrial management
مدیریت مشترک interlocking directorate
مدیسن Madison
مدینا Mdina
مدینه Medina
مذهب اختباری علمی؛ مذهب تحققی منطقی logical positivism
مذیین؛ مدلین Medellín
مر (گیاه دائمی علفی) sweet cicely
مرابحه profit
مرابطون؛ مرابطین Almoravids
مرات Meerut

مرائهه؛ مرائها Marathas; Mahrattas
مراتی (از زبانهای هندواروپائی) Marathi
مرا فراموش مکن؛ میانطوسی forget-me-not
مراق (در نجوم) Merak
مراکش (شهر) Marrakesh
مراکش (کشور) Morocco
مراکش اسپانیا Spanish Morocco
مرانو Merano
مربا و ژله jam and jelly
مربع (در هندسه) square
مربع مستطیل rectangle
مربع وفقی magic square
مربعی، عدد square number
مرتن Merton
مرثر تیدویل Merthyr Tydfil
مرجان coral
مرداب lagoon
مردارسنگ litharge
مرد آهنین نقاب Iron Mask (Man with the)
مردم، حزب (در تاریخ کشمـ) Populist party
مردمسنجی anthropometry
مردمشناسی anthropology
مردمشناسی طبیعی physical anthropology
مردمشناسی فرهنگی cultural anthropology
مردمشناسی کاربسته applied anthropology
مردمک (در چشم) pupil
مردوک (خدای قدیم بابل) Marduk
مر دو گلاس Mer de Glace
*مرز آگاهی (در روانشناسی) preconscious
مرزبورگ Merseburg
مرز شمال شرقی؛ سازمان North-East Frontier Agency
مرز شمال شرقی، منازعه‌ی Northeast Boundary Dispute
مرز شمال غربی، ایالت North-West Frontier Province
مرز ماندگاههای سفیدپوستان (در تاریخ کشمـ) frontier
مرزنجوش sweet marjoram
مرزوق Marzuq
مرزی Mersey
مرزیساید Merseyside
مرسریزه کردن mercerizing
مرسن، اعداد Mersenne
مرسن، پیمان Mersen, (Treaty of)
مرسین Mersin
مرشا Mercia
مرض قند؛ دیابت diabetes mellitus
مرعش Maras
مرغ؛ پرنده bird
مرغ (گیاه دائمی بد قدیم) quack grass
مرغاب Murghab; Murgab
مرغ انجیرخوار؛ پریشاهرخ oriole
مرغ باران؛ زقزاق plover

مرغ بهشتی (در نجوم) Apus
مرغ جولا weaver bird
مرغ چنگی lyrebird
مرغداری poultry
مرغز mohair
مرغ زمزمه‌گر hummingbird
مرغ شاخدار؛ مرغ گینه guinea fowl
مرغ کبود؛ کبودمرغ bluebird
مرغ گینه؛ مرغ شاخدار guinea fowl
مرغلان؛ مرغنان؛ مرغینان Margelan
مرغ مقلد mimic thrush; mocking-bird
مرغ منشی secretary bird
مرغنان؛ مرغینان؛ مرغلان Margelan
مرفق الثریا (در نجوم) Marfak
مرفین morphine
مرقس، انجیل Mark
مرقیونیه (پیروان بدعتی در دین مسیح) Marcionites
مرکانتیلیسم mercantilism
مرکب ink
مرکبات citrus fruits
مرکبان (از تیره‌های گیاهی) composite
مرکب ناپیدا invisible ink
مرکب نازدودنی indelible ink
مرکب هند india ink
مرکز انحنا center of curvature
~ of gravity مرکز ثقل
~ of mass مرکز جرم
مرکز زلزله epicenter; epicentrum
مرکز نوری optical center
مرکوری (نام اولین طرح پرتاب انسان به فضا) Mercury
مرکوریوس (در دین روم) Mercury
مرگ death
مرگ سیاه Black Death
مرگ موش؛ ارسنیک سفید white arsenic
مرمر marble
مرمر سبز؛ مالاکیت malachite
مرمره، دریای Marmara, Sea of
مر مکی myrrh
مرمی؛ پرتابه projectile
مرو Merv
مروارید؛ در pearl
مروپه (در اساطیر یونان) Merope
مروده Merwede
مروونژیان Merovingians
مری؛ *سرخنای esophagus
مریانث Merioneth
مریانث‌شر Merionethshire
مری برد، ارض Marie Byrd Land
مریتسبرگ Maritzburg
مریخ؛ بهرام (در نجوم) Mars
مریدا Mérida
مریلند Maryland
مریم (گیاه) tuberose
مریمک Merrimack
مریم گلی sage
مرینو (نام نژادی از گوسفند) Merino

مزاب؛ میزاب Mzab
مزامیر Psalms
مزامیر سلیمان Psalms of Solomon
مزایده enchère (فنـ)
مزرو Maseru
مزوپوز؛ میانمرز mesopause
مزوزوئیک، دوران Mesozoic era
مزوسفر؛ میانکره mesosphere
مزون (از ذرات ناپایدار ماده) meson
مزیر Mézières
مس؛ متس Metz
مس (فلز) copper
مس، پیریت copper pyrite
مسائل درون‌رشته‌ای (در فلسفه‌ی علم) intra-field problems
مسائل فوق رشته‌ای (در فلسفه‌ی علم) supra-field problems
مسائل میانرشته‌ای (در فلسفه‌ی علم) inter-field problems
مسابقات برزخی Isthmian games
مسابقات دهگانه decathlon
مسابقه racing
*مسابقه‌ی دو ماراتون marathon race
مسابی Mesabi
مساحت area
مسئله‌ی سه جسم three-body problem
مسئله‌ی شرق Eastern Question
مساواتیان (فرقه‌ای افراطی پیرایشگر در انگلستان) Levelers
مسبع heptagon
مستطیل rectangle
مستعربون Mozarabs
مستعمره؛ مهاجرنشین colony
مستعمره‌ی فرمانگزار crown colony
مستغانم Mostaganem
مستقیم الخط (فنـ) rectilinear; rectiligne
مستیسو؛ مستیزو mestizo
مسچوستس؛ ماساچوست Massachusetts
مسدس hexagon
مسراطه Misurata
مسقط Muscat
مسکالین mescaline
مسکنه Meskene
مسکو؛ ماسکوا (روسی) Moscow
مسکو، تئاتر هنری Moscow Art Theatre
مسکو، کنفرانسهای Moscow Conferences
مسکو، مهیندوکنشین Moscow, grand duchy of
مسکووی، شرکت؛ شرکت روسی Muscovy Company
مسلسل (از سلاحهای خودکار) (فنـ) mitrailleuse
مسلم لیگ Muslim League
مسله obelisk
مسمریسم mesmerism
مسمومیت سربی lead poisoning
مسمومیت غذائی ~ food
مسنیا Messenia
مسوره Masora; Massorah
مسیا Mesilla

مسیحیت Christianity
مسینا Messina
مسینا، تنگه‌ی Messina, Strait of
مشائیها؛ مشائیون Peripatetics
مشاوره و راهنمائی روانشناسی counseling psychology
مشتری؛ برجیس (در نجوم) Jupiter
مشتق (در ریاضیات) derivative
مشتمال chiropractic
مشرق east
مشعل (در نجوم) faculae
مشک musk
مشمشه glanders
مشنا؛ میشناه Mishnah
مشیمیه choroid
مصا matzoth
مصر Egypt
مصراته Misratah; Misurata
مصرف (در علم اقتصاد) consumption
مصری، دین Egyptian religion
مصری، معماری ~ architecture
مصری، هنر ~ art
مصفه Mizpah; Mizpeh
مصلوب کردن crucify
مصوع Massawa
مصونیت؛ ایمنی immunity
مصونیت پارلمانی immunité parlementaire (فنـ)
مصیبت تولد (در روانشناسی) birth trauma
مصیصه Misis
مضرب (در ریاضیات) multiple
مضرب مشترک common multiple
مضروب (در حساب) multiplicand
مضروب فیه (در حساب) multiplier
مطران (عنوان بعضی از اسقف اعظمها) metropolitan
مطلق (به عنوان اسم خاص) Absolute (The)
مظفرپور Mozaffarpur
معاء؛ روده intestine; bowel
معادلات سیاله indeterminate equations
معادل مکانیکی حرارت mechanical equivalent of heat
معادله (در ریاضیات و درشیمی) equation
معادله‌ی حالت equation of state
معامله‌ی جدید (در تاریخ کشمـ) New Deal
معامله‌ی دسته‌جمعی؛ قرارداد دسته‌جمعی (در اصطلاح کارگری) collective bargaining
معامله‌ی قسطی installment buying and selling
معامله‌ی متقابل reciprocity
معاون مجرم؛ معاون جرم accessory
معبر درونی Inside Passage
معترضان (از پروتستانهای هلندی) Remonstrants
معترض وجدانی conscientious objector
معجزه miracle
معدل النهار؛ استوای فلکی celestial equator
معده stomach

معرف (در ریاضیات)، دترمینان determinant
معرف (در شیمی) indicator
معرفتشناسی؛ فلسفه‌ی معرفت epistemology
معرفت مسیحی؛ علم مسیحی Christian Science
معلومات اولیه a priori
معلومات بعدی a posteriori
مغاکی abyssal
مغرب west
مغز؛ دماغ brain
مغز الکترونیکی electronic brain
مغز حرام؛ نخاع؛ نخاع شوکی spinal cord
مغز ساقه (در گیاهشناسی) pith
مغناطزدا، نیروی coercive force
مغناطش magnetization
مغناطوری؛ مغناطیس magnetism
مغناطوری زمین terrestrial magnetism
مغناطیده magnetized
مغناطیس؛ آهنربا magnet
مغنسیا pyrolusite
مغول Mongols
مغولستان Mongolia
مغولستان، جمهوری خلق Mongolian People's Republic
مغولستان داخلی، ناحیه‌ی خودمختار Inner Mongolian Autonomous Region
مغولوارا mongoloid
مغولی، زبانهای Mongolian languages
مغولی، کودنی (در روانشناسی) Mongolism
مفتول wire
مفرغ bronze
مفصل (در تشریح) joint
مفکینگ Mafeking
مفهومنگاشت ideogram
مفیستوفلس Mephistopheles
مقابله (در نجوم) opposition
مقارنه (در نجوم) conjunction
مقاطعه برای وصول مالیات farming
مقام (در موسیقی) mode
مقاومت (در برق) resistance
مقاومت ظاهری؛ مقاومتگونه impedance
مقاومت مخصوص specific resistance
مقاومت مصالح (در مهندسی) strength of materials
مقدار حرکت (در مکانیک) momentum
مقدونیه (کشور قدیمی) Macedon
مقدونیه (ناحیه‌ای در اروپا) Macedonia; Makedoniya (بهـ)
مقدیشو Mogadishu; Muqdisho
مقطع خاک soil profile
مقولات categories
مقوله category
مقوله‌ی حد limitation
مقوله‌ی نفی negation
مقوله‌ی واقعیت reality
مقیاس (در نقشه) scale
مکابی، عید Maccabees, Feast of the Maccabees
مکاشفه apocalypse (فنـ)

مکاشفه‌ی یوحنا Revelation; Apocalypse
مکان هندسی locus
مکانیسم؛ سازوکار mechanism
مکانیک (علم) mechanics
مکانیک آماری statistical mechanics
مکانیک سماوی celestial mechanics
مکانیک سیالات fluid mechanics
مکانیک کلاسیک classical mechanics
مکانیک موجی wave mechanics
مکانیک نیوتن Newtonian mechanics
مکبث (از تراژدیهای شکسپیر) Macbeth
مکتب سوداگری mercantilism
مکزیک (کشور) Mexico
مکزیک، جنگ Mexican War
مکزیک، خلیج Mexico, Gulf of
مکزیکالی Mexicali
مکزیکو (شهر) Mexico
مکزیکی، هنر و معماری Mexican art and architecture
مکسول (واحد شار مغناطیسی) maxwell
مکش suction
مکعب (در هندسه) cube
مکعب (در ریاضیات) power
مکفیله Machphela
مکلا Mukalla
مکلنبورگ Mecklenburg
مکناس Meknès
مکنزی Mackenzie
مکونگ Mekong
مکهنری، دژ McHenry, Fort
مکیزپورت McKeesport
مکینک Mackinac
مکینلی، کوه McKinley, Mount
مکینه (در جانورشناسی) sucker
مگاتریوم megatherium
مگادین (واحد نیرو) megadyne
مگارا Megara
مگاریس Megaris
مگاسیکل (واحد بسامد) megacycle
مگالوپولیس Megalopolis
مگالیت megalithic monuments
مگایرا (در اساطیر) Megaera
مگس fly
مگس (جنوبی) (در نجوم) Musca
مگس اره sawfly
مگس اسب؛ خرمگس horsefly
مگسخوار flycatcher
مگس‌گیر (از گیاهان دانه‌ی) Venus's-flytrap
مگوهم (واحد مقاومت برقی) megohm
مگهالایا Meghalaya
مگیلیکادیز ریکس Macgillicuddy's Reeks
ملئاگروس (در اساطیر یونان) Meleager
ملارن Mälaren
ملاس molasses
ملاکی نبی، کتاب Malachi; Malachias; Malachy
ملامین melamine
ملانزی Melanesia

ملبورن Melbourne
ملتان؛ مولتان Multan; Mooltan
ملخ grasshopper
ملروز Melrose
ملطیه Malatya
ملغمه amalgam
ملفی Melfi
ملک (در قانون مالکیت) estate
ملک Melk; Mölk
ملکائیه (از فرقه‌های مسیحی) Melchites; Melkites
ملک‌الشعراء poet laureate
ملل مشترک المنافع بریتانیا British Commonwealth of Nations
ملن Melun
ملودرام melodrama
ملودی melody
ملوزین (در اساطیر فرانسوی) Mélusine
ملوس Melos
ملویل؛ جزیره‌ی Melville Island
ملویل، خلیج Melville Bay
ملویل، دریاچه‌ی Melville Lake
ملیبو بیچ Malibu Beach
ملیتوپول Melitopol
ملیلا؛ ملیله Melilla
ملین laxative
مماس tangent
ممالک کلیسا States of the Church
ممانعت (در جریان برق متناوب)؛ مقاومت ظاهری impedance
ممرز hornbeam
ممسک الاعنه (در نجوم) Auriga
ممفیس؛ منف Memphis
ممل Memel
مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland
مملگبیت Memelgebiet
ممنون (در اساطیر یونان) Memnon
من؛ مین Maine
من، جزیره‌ی Man, Isle of
مناستر Monastir
مناسکیان ritualists
من‌ا‌ـلوار Maine-et-Loire
منامنا ثقیل و فرسین Mene, Mene, Tekel, Upharsin
منامه Al-Manamah
منای، تنگه‌ی Menai Strait
منتانا Mentana
منتور (در اساطیر یونان) Mentor
منجنیق catapult
منچستر Manchester
منچستر، مکتب Manchester school
منچوری؛ منچوریه Manchuria
منچوری جنوبی، راه‌آهن South Manchurian Railway
منچوکوئو Manchukuo
منچوها Manchus
منحل solute

منحنی (در هندسه‌ی مقدماتی) curve
منخر (در نجوم) Menkar
منخرین nostrils
مندرس Menderes
مندل، قوانین؛ مندلیسم Mendelism
مندلویوم mendelevium
مندله Mandalay
مندلیسم؛ مندل، قوانین Mendelism
مندوسا Mendoza
منزله Menzaleh
منسوجات textiles
منشور (در نورشناخت و در هندسه) prism
منشور زرین golden bull
منشور نیکل Nicol prism
منصف الزاویه bisector
منطق logic
منطق، عدد rational number
منطق ریاضی mathematical logic
منطق صورت formal logic
منطقه (در هندسه) zone of sphere
منطقه (در جغرافیا) belt
منطقة البروج Zodiac
منطقه‌ی آرامگان استوائی doldrums; equatorial belt of calms
منطقه‌ی حاره؛ منطقه‌ی استوائی؛ منطقه‌ی محترقه torrid zone; tropics
منطقه‌ی کانال (پاناما) Canal Zone
منطقه‌ی محترقه؛ منطقه‌ی حاره torrid zone; tropics
منطقه‌ی معتدله middle latitudes; intermediate zone
منطقه‌ی منجمده frigid zone
منطقه‌ی نفوذ sphere of influence
منظرشناخت perspective
منظره‌یاب (در مکاسی) viewfinder
منظومه system
منظومه‌ی شمسی solar system
منظومه‌ی کهکشانی galactic system
منع مسکرات، قانون؛ تحریم مشروبات الکلی liquor law
منفیبار electronegative
منکب الجوزاء؛ ید الجوزا Betelgeuse
منکب الفرس (در نجوم) Menkib; Scheat
منکس (از زبانهای هندواروپائی) Manx
منگالور Mangalore
منگنز manganese
منگنه‌ی آبی hydraulic press
منلائوس (در اساطیر یونان) Menelaus
من متعالی ego transcendental
منموسونه Mnemosyne
مننژ meninge
مننژیت meningitis
منوئه menuet (فنس)
منورکا؛ منورقه (عربی) Minorca
منونیتها؛ منونیها Mennonites
منیتولین، جزایر Manitoulin Islands
منیزی magnesia
منیزیت magnesite
منیزیوم magnesium

مو (شهر) Meaux
مو hair
موآب Moab
موآبی، کتیبه‌ی Moabite stone
مواد ائتلاف (در تاریخ کشتة) Confederation, Articles of
مواد اشکاور؛ گاز اشکاور tear gas
مواد آلی organic compounds
مواد خام raw materials
مواد معدنی؛ کانیها minerals
مواد منفجره explosives
مواد نسوز fireproof materials
موار Mewar
موازنه‌ی بازرگانی balance of trade
*موازنه‌ی بازرگانی مطلوب favorable balance of trade
*موازنه‌ی بازرگانی نامطلوب unfavorable balance of trade
موازنه‌ی پرداختها balance of payments
موازی Moisie
موئسیا Moesia
مواظبتهای پیش از زایمان prenatal care
مواظبین (از فرقه‌های مسیحی) Observants
موانزا Mwanza
موئون muon
موئیسم Moism
موئینگی capillarity
موبیل Mobile
موتاسیون؛ تطور mutation
موتت؛ موته (در موسیقی) motet
موتور motor
موتور با احتراق داخلی internal-combustion engine
موتور برق electric motor
موتور درونسوز internal-combustion engine
موتور دیزل Diesel motor
موته؛ موتت (در موسیقی) motet
موتیف (در موسیقی) motif
موتیلنه؛ میتیلنه Mytilene
موج wave
موج حامل carrier wave
موج‌شکن breakwater
موج ضربه‌ای shock wave
موجی Moji
موجسب ampelopsis
موحدون Almohads
موداک Modoc Indians
مودنا Modena
مودون Meudon
موذروس Moudros
مور؛ مورها Moors; Maures (فنـ)
مورا Morat
مورئا Morea
مورافسکا اوسترااوا Moravská Ostrava
مورانو Murano
موراوا Morava
موراوی Moravia
موراوی، کلیسای Moravian Church

موربیئان Morbihan
مورت Meurthe
مورت‌ـاموزل Meurthe-et-Moselle
موریتانیا Mauretania
مورتن Murten (آلمانی)
مورثیا؛ مرسیه (مربی) Murcia
مورچه ant
مورچه‌خوار anteater
مورد myrtle
موردوویا؛ جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی Mordovian Autonomous Soviet Socialist Republic
مورس، الفبای Morse code
مورش Mures
مورفئوس (در اساطیر یونان) Morpheus
مورفولوژی؛ ریختشناسی morphology
مورگارتن Morgarten
مورلوس Morelos
مورلیا Morelia
مورمانسک Murmansk
مورمونها Mormons
مورمیدونها Myrmidons
موروم Murom
موروها Moros
موره Muret
موریا Moriah
موریانه termite
موریتانیا Mauritania
موریسکوها Moriscos
موریشس Mauritius
موز Meuse
موزائیک mosaic
موزامبیک Mozambique
موزل Moselle
موزه museum; musée (فنـ)
موزها (در اساطیر یونانی) Muses
موزه‌ی بریتانیائی British Museum
موس Moss
موساندریت mosanderite
موستار Mostar
مؤسسه‌ی مطالعات عالیه Institute for Advanced Study
موسکنس Moskenes
موسکنستراومن Moskenstraumen
موسکوویت muscovite
موسکیتو، ساحل Mosquito Coast
موسکیتیا Mosquitia
موسلین muslin
موسولئوم mausoleum
موسیا Mysia
موسیر shallot
موسیقی مجلسی chamber music
موش mouse
موش پوزه‌دار shrew
موش خرما marmot
موش صحرائی rat
موش قطبی lemming
موشک؛ راکت rocket
موش کور mole

موش مشک muskrat
موصل Mosul
موکاچوو Mukachevo
موکدن Mukden
موکوائوئوو Mokuaweoweo
موگادور Mogador
موگویون، فلات Mogollon Plateau
موگه lily of the valley
مول (در اصطلاح شیمی) mole; mol
مولاتر mulâtre (فنـ)
مولاتو mulatto
مولائن Mulhacén
مولای Mylae
مولبرگ Mühlberg
مولتان؛ ملتان Multan; Mooltan
مولد generator
مولداو Moldau
مولداوی؛ مولداویا Moldavie; Moldavia
مولد ایستانبرقی electrostatic generator
مولد برق generator
مولده Molde
مولده، خلیج Moldefjord
مولک (خدای کنعانی) Molech; Moloch
مولکول molecule
مولکول‌ـگرم gram-molecule
مولمین Moulmein
مولن Moulins
مولوتوف Molotov
مولوز Mulhouse
*مولوک (خدای کنعانی) Moloch; Molech
مولوکا، دریای Molucca Sea
مولوکای؛ مولوکائی Molokai
مولویتس Mollwitz
مولهاوزن (آلمانی) Mühlhausen
مولهاوزن این تورینگن ~ in Thüringen
مولهایم Mülheim
مولهایم آن در رور ~ an der Ruhr
مولیبدن molybdenum
مولیبدنیت molybdenite
مولیزه Molise
مولین Moline
موم wax
مومباسا Mombasa
موم روغن؛ موم کافوری spermaceti (فنـ)
موم معدنی ozocerite; ozokerite
موموس (در اساطیر یونان) Momus; Momos
مومیائی mummy
مومیائی کردن embalming
مونادولوژی monadology
مونارکیانیسم monarchianism
مونازیت monazite
موناکو Monaco
مون بلان Mont Blanc
مونپارناس Montparnasse
مونپلیه Montpellier
مونتارژی Montargis

مونتاژ (در هنر سینما) montage
مونتانا Montana
مونتانوسیان Montanism
مونتانیارها (در تاریخ فرانسه) Monta-gnards
مونترآل Montreal
مونترو Montreux
مونترو، قرارداد Convention ~
مونتروی Montreuil
مونتری Monterrey
مونتسا Monza
مونتسرات Montserrat; Monserrat
مونتس مالدیتوس Montes Malditos
مونتکاتینی Montecatini
مونتکاتینی-ترمه Terme- ~
مونت کارلو؛ مونته کارلو Monte Carlo
مونتنگرو Montenegro
مونتنیا Muntenia
مونتوبان Montauban
مونتویدئو Montevideo
مونته آلبان Monte Albán
مونته چروینو Cervino ~
مونته کارلو؛ مونت کارلو Carlo ~
مونته کاسینو Cassino ~
مونته کریستو Cristo ~
مون-دور Mont-Dore
مون-دو-مارسان -de-Marsan ~
مونرآل (فنس) Montreal
مونرآله Monreale
مونرووپا؛ مانرووپا Monrovia
مونس Mons
مونسالوات Monsalvat
مونستر Münster
مونسرات Montserrat; Monserrat
مون سرون (Mont) Cervin
مون-سن-میشل Mont-Saint-Michel
مونشن München
مونشن گلادباخ Gladbach ~
مونفرا Montferrat
مونفراتو Monferrato
مونگیر Monghyr
مونلوسون Montlucon
مونمارتر Montmartre
مونوتایپ monotype
مونوفیزیتیسم monophysitism
مونوگرافی monography
مونومر؛ *تکپار monomer
مونها Mon(s)
مونیخ Munich
مونیخ، پیمان Pact ~
مونیسم monism
موومان (فنس) movement
موهاچ Mohács
موهاک Mohawk
موهاوی، بیابان Mojave Desert
موهنجودارو Mohenjo-Daro
موهیر mohair
موهیکن Mohican Indians

موهیگن (قبیله‌ای از هندیشمردگان) Mohegan Indians
مویرگها؛ عروق شعریه capillary
مویزک delphinium
مه fog
مه (از ماههای تاریخ میلادی) May; Mai (فنس)
مهابهاراتا Mahabharata
مهاجرت migration
مهاجرت حیوانات ~ of animals
مهاجرنشین؛ مستعمره colony
مهاجرنشینهای سیزده‌گانه Thirteen Colonies (the)
مهارشترا؛ مهارشتره Maharashtra
مهاندی Mahanadi
مهباران scotch mist
مهبل vagina
مه تنک mist
مه جبهه‌ای frontal fog
مهدود smog
مهدیه Mahdia
مهر؛ میترا Mithra
مهرپرستی؛ میترائیسم mithraism
مهر سلیمان Solomon's-seal
مهرگیاه mandrake
مهرداران vertebrate
مهغولان (در نجوم) supergiant stars
مهکشند spring tide
مهمات munitions (فنس)
مهمان‌نواز، شهسواران Hospitalers
مهمولکول macromolecule
مهندسی engineering
مهو (واحد اندازه‌گیری هدایت برق) mho
مهونینگ Mahoning
مهین مادر خدایان Great Mother of the Gods

میامی Miami
میامی بیچ Miami Beach
میاناب interfluve (فنس)
میانبر (در گیاهشناسی) mesocarp
میانرود subsequent river
میانسری mesocephalic
میانسینه mesothorax
میانکره؛ مزوسفر mesosphere
میانمرز؛ مزوپوز mesopause
میانه (در آمار و در هندسه) median
میتانی Mitanni
میتاو Mitau
میترائیسم؛ مهرپرستی mithraism
میترال، دریچه‌ی mitral
میتریداتیسم mithridatism
میتسوئی Mitsui
میتسوبیشی Mitsubishi
میتلا Mitla
میتوز mitosis
میتیلنه؛ موتیلنه Mytilene
میث؛ میذ Meath
میثاق covenant
میجی (در تاریخ ژاپن) Meiji
میچم Mitcham

میچوآکان Michoacán
میخک clove
میخوارگی alcoholism
مید، دریاچه‌ی Mead, Lake
میداس (در اساطیر یونان) Midas
میدان؛ حوزه (هر دو در فیزیک) field
میدان ترافالگار Trafalgar Square
میدان قماش زرین Field of the Cloth of Gold
میدان مغناطیسی magnetic field
میدراش؛ مدراش Midrash
*میدراش هگادائی haggadic midrash
*میدراش‌هلاخائی ~ halakhic
میدستون Maidstone
میدگارد (در اساطیر نورس) Midgard
میدگلمورگن Mid Glamorgan
میدلبورگ Middelburg
میدل‌سکس Middlesex
میدلندز Midlands (The)
میدلوذین Midlothian
میدن کاسل Maiden Castle
میدوست Midwest
میدوی Midway
میذ؛ میث Meath
میرزاپور Mirzapur
میروم، آبهای؛ بحر الحوله Merom, Waters of
میز (در نجوم) Mensa; Table
میزان (در نجوم) Libra
میزان الحراره؛ دماسنج thermometer
میزان کردن (در نورشناخت و در عکاسی) focu-sing
میزبان (در زیستشناسی) host
میز گرد Round Table
میزنو، دماغه‌ی Miseno Cape
میزورام Mizoram
میزوری Missouri
میزیخ (در زمینشناسی) glacier table
میستیسیسم؛ رازوری mysticism
میسن Mycenae
میسن-دیکسن، خط Mason-Dixon Line
میسنی، تمدن Mycenaean civilization
میسور Mysore
میسوری؛ میزوری (ایالت) Missouri
میسولونگی Missolonghi
میسی‌سیپی Mississippi
میسی‌سیپی، تنگه‌ی ~ Sound
میشکولتس Miskolc
میشناه؛ مشنا Mishnah
میشیگان؛ میشیگن (ایالت) Michigan
میشیگان، دریاچه‌ی Michigan, Lake
میشیگن Michigan
میعان (در فیزیک) liquefaction
میعه‌ی سائله sweet gum
میفر Mayfair
میفلاور Mayflower
میکا mica
میکاه Micah
میکروب microbe (فنس)

میکروبشناسی microbiology
میکروسکوپ (در فیزیک) microscope
میکروسکوپ (در نجوم) Microscopium
میکروسکوپ الکترونی electron microscope
میکروفون microphone
میکرومتر micrometer
میکرومیکرون micromicron
میکرون micron
میکرونزی Micronesia
میکلون Miquelon
میکن Macon
میکولوف Mikulov
میگرن migraine
میگو shrimp
میل (در نجوم) declination
میلاتسو Milazzo
میلاد مسیح، عید Christmas
میلان Milan
میلان، فرمان ~ Decree
میل ترکیبی شیمیائی chemical affinity
میلتوس Miletus
میل دریائی؛ مایل دریائی nautical mile
میلستروم؛ مالستروم Maelstrom
میلسنگ menhir
میلک Milk
میلواکی Milwaukee
میلویوس پونس Milvian Bridge
میلی‌آمپر milliampère (فنـ)
میلی‌آمپرسنج milliammeter
میلیبار millibar
میلیتاریسم militarism
میلیگرم milligram
میمنه Maimana
میمون monkey
مین Maine
مین mine (فنـ)
مینا daisy
*مینا enamel
میناسازی؛ میناکاری enameling
میناس د ریوتینتو Minas de Riotinto
مینتورنای Minturnae
مینتورنو Minturno
مینچ Minch
مینچو Mincio
میندانائو Mindanao
میندانائو؛ ژرفنای ~ Deep
میندن Minden
میندورو Mindoro
مینروا (در دین روم) Minerva
مینزینگر؛ مینسینگر minnesinger
مینسترل؛ منسترل (فنـ) minstrel
مینس ژرایس Minas Gerais
مینسک Minsk
مینسوتا Minnesota
مینسیتو (حزب سیاسی ژاپن) Minseito
مینسینگر؛ مینزینگر minnesinger
مینک mink
مینگ (سلسله‌ای از شاهان چین) Ming

مینگرلیا Mingrelia
مینگن، جزایر Mingan Islands
مینلند Mainland
مینوئه minuet
مینوتاوروس (در اساطیر یونانی) Minotaur
مینوس (در اساطیر یونانی) Minos
مینوسی، تمدن Minoan civilization
مینیاپولیس Minneapolis
مینیاتور(سازی) miniature
مینیا کونکا Minya Konka
مینیتاری Minitari
مینیکوی Minicoy
مینیم (مقیاس ظرفیت) minim
مینیموم؛ کمینه minimum
مینیو Minho; Mino (اسپانیائی)
میو Mayo
میوپی myopia
میوز meiosis
میوسا Mjosa
میوسن، دوره‌ی Miocene epoch
میوه fruit
میوه‌بندان، عید Tabernacles, Feast of
میاجیما Miya-jima
میتکینا Myitkyina

ن

نئاپولیس Neapolis
ناآکپ (نام انجمنی از سیاهپوستان امریکائی) NAACP
نئاندرتال Neanderthal
نائورو Nauru
نابته vegetative reproduction
نابلس Nablus
نابودی (در ماده) annihilation (of matter)
نابیها (گروهی از نقاشان فرانسوی) Nabis
ناپاپ antipope
ناپل Naples
ناپلئون، قانون‌نامه‌ی؛ قانون مدنی Code Napoléon; Code Civil
ناپلئونی، جنگهای Napoleonic Wars
ناپو Napo
ناتال Natal
ناتریوم natrium
ناتو NATO
ناتورالیستها naturalists
ناتورالیسم naturalism
ناتینگم Nottingham
ناتینگم‌شر Nottinghamshire
ناجد (در نجوم) Bellatrix
ناحیه‌ی اقلیمی climatic region
ناخرا Nájera
ناخودآگاه inconscious
نادی سومبات Nagyszombat
نادی‌داراد Nagyvárad
نارا Nara
نارایئنگنج Narayanganj; Narayungunj
ناربون Narbonne
نارستگاری، نهضت؛ ایردانتیسم irredentism

نارف Narew
نارکوآنالیز narco-analyse
نارکیسوس (در اساطیر یونان) Narcissus
نارگیل coconut
نارنج سه‌برگه trifoliate orange
ناروا Narva
نارون elm
نارویک Narvik
ناریج، ناریچ Norwich
نارین Naryn
نازائی؛ سترونی sterility
نازارنها Nazarenes
نازکبالان Hymenoptera
نازی Nazi
ناسا NASA
ناسازگاران (دسته‌ای از پروتستانها) nonconformists
ناساو؛ ناسو Nassau
ناسک Nasik
ناسنها (از گنوستیکها) Naassennes
ناسو؛ ناساو Nassau
ناسیونال سوسیالیسم National Socialism
ناسیونالیسم؛ ناسیونالیزم nationalism
ناشر؛ بزاقه asp
ناصره Nazareth
ناصریه An Nasiriyah
ناظم regulator
ناعوره noria; persian wheel
نافا Nafa
نافلز nonmetal
ناقل بیماری disease carrier
ناقوس bell
ناک اوت knock-out
ناک داون ~ -down
ناکس، قلعه‌ی Fort Knox
ناکسوس Náxos
ناکسویل Knoxville
ناکورو Nakuru
ناگاساکی Nagasaki
ناگپور Nagpur
ناگذار؛ آدیاباتیک adiabatic
ناگرا؛ *آستاتیک astatic
ناگلند Nagaland
ناگورنو-کاراباخ Nagorno Karabakh
ناگویا Nagoya
ناگه (قبائلی از آسام) Naga
نالچیک Nalchik
ناماکوالند Namaqualand
نامثبت non-positive
نامگذاری شیمیائی chemical nomenclature
نامنفی (در ریاضیات) non-negative
نامور Namur
نامه‌ی روز داوری Domesday Book
نامیبیا Namibia
نامیز؛ امولسیون emulsion
نامیزگر emulsifier
نان bread
نانت Nantes

نانت، فرمان	Nantes, Edict of	نبردناو	battleship	نژاد	race
نانتر	Nanterre	نبردهای هفت‌روزه (در تاریخ امریکا)	Seven Days battles	نژادپرستی	racism
نانتونگ	Nan-t'ung; Nantung	نبرد هرینگها	Herrings, Battle of the	نژادشناسی	ethnology
نانجوررها	nonjurors	نبض	pulse	نس، دریاچه‌ی	Ness Loch
نانچانگ	Nanchang	نبطیان؛ انباط	Nabataeans	نسبت (در ریاضیات)	ratio
ناندا دوی	Nanda Devi	نپال	Nepal	نسبتهای مشخص، قانون	law of definite proportions
نانسی	Nancy	نپتون (در نجوم)	Neptune	نسبتهای مضاعف، قانون	law of simple multiple proportions
نانکو	Nankow	نپتونوس (در دین روم)	Neptune	نسبیت	relativity
نانکینگ	Nanking	نپتونیوم	neptunium	نسترن	eglantine
نانگا پاربات	Nanga Parbat	نت (در موسیقی)	musical notation; note	نستور (در اساطیر یونان)	Nestor
نان مقدس	Host	نتو، قله‌ی	Néthou, Pic de	نسخه‌ی خطی	manuscript
نانیتن	Nuneaton	نجامنا	N'Djamena	نسر طایر (در نجوم)	Altair
نانینگ	Nan-ning	نجد	Nejd	نسر واقع (در نجوم)	Vega
ناو	ship	نجوم	astronomy	نسطوری، کلیسای	Nestorian Church
ناوار	Navarre	نجوم رادیوئی	radio astronomy	نسطوری، مذهب	Nestorianism
ناوارینو، نبرد	Navarino, battle of	نجومفیزیک	astrophysics	نسناس	ape
ناواس د تولوسا	Navas de Tolosa	نجوم نوترینوئی	neutrino astronomy	نسو	Nassau
ناوبری؛ ناورانی	navigation	نجز	Natchez	نسوس (در افسانه‌های یونانی)	Nessus
ناوبندان	embargo	نخاع	spinal cord	نسیان (در روانشناسی)	amnesia
ناوبندان، قانون	Embargo Act	نخاع شوکی	spinal cord	نسیم	breeze
ناوپاکتوس	Naupactus	نخجوان	Nakhichevan	نسیم خشکی	land breeze
نئوپتولموس (در اساطیر یونان)	Neoptole-mus	نخست انجیل یوحنا	Protevangelium of James	نسیم دریا	sea ~
نئوپرن (از انواع کائوچوی مصنوعی)	neoprene	نخست‌زادگی	primogeniture	نشاسته	starch
نئوپلاتونیسم؛ نوافلاطونی، فلسفه‌ی	neo platonism	نخست‌کشیش	primate	نشاسته‌ی حیوانی	glycogen
ناوپلیون	Navplion	نخل	palm	نشر (در اصطلاح مطبوعات)	publishing
ناودیس	syncline	نخود	chick-pea	نشریه‌ی متناوب	periodical
ناودیس شکنجی	synclinorium	نخود عطری	sweet pea	نشویل	Nashville
نئودیم	neodymium	نذیره	Nazarite	نصف النهار (در نجوم و جغرافیا)	meridian
ناورس	head of navigation	نرئوس	Nereus	نصف عمر (در رادیوآکتیویته)	half-life
ناوزمین	geosyncline	نرئیسها (در اساطیر یونان)	nereids	نصف عمر زیستی	biological half-life
ناوسیکائا	Nausicaä	نربدا	Narbada	نصف عمر مؤثر	effective ~
ناوشکن	destroyer	نرچینسک	Nerchinsk	نطرون	natron
نئولیتیک، دوره‌ی	Neolithic period	نرخ	rate	نطفه	sperm; spermatozoon
ناومبورگ	Naumburg	نرخ مبادله	~ of exchange	نظارت، واحد	computer control system
ناومبورگ آن در زاله	~ an der Saale	نرخ متوفیات	~ of death	نظارت بر ولادت	birth control
نئون	neon	نرخ موالید	birth rate	نظام خاوندی	manorial system
ناوهایم	Nauheim	نرد	backgammon board	نظامنامه‌ی پارلمانی	parliamentary law
ناوهو (قبیله‌ای از هندیشمردگان)	Navaho	نرگس	narcissus	نظام وظیفه	conscription
ناوهوائی	airship	نرگس برفی	snowdrop	نظر (در نجوم)	aspect
ناوهواپیمابر	aircraft carrier	نرگس درختی	mock orange	نظریه	theory
ناها	Naha	نرگنست، خلیج	Narragansett, Bay	نظریه‌ی اطلاعات	information theory
ناهید؛ زهره (در نجوم)	Venus	نرماده (در گیاهشناسی)	hermaphrodite	*نظریه‌ی جهان ایستان	steady-state ~
نای؛ قصبة الریه	windpipe; trachea	نرمتنان؛ نرم‌تنان	Mollusca	نظریه‌ی حرکتی	kinetic ~
نایا (از مارهای بسیار سمی)	naja	نرمچوب	softwood	نظریه‌ی حرکتی گازها	kinetic theory of gases
نایادها (در اساطیر یونان)	naiads	نرمدا	Narmada	نظریه‌ی ذره‌ای	corpuscular theory
نایاریت	Nayarit	نرم کردن آب	water softening	نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای؛ نظریه‌ی جابجائی	continental drift
نایروبی	Nairobi	نرمه‌باران	drizzle	نظریه‌ی سه‌رنگ (در عکاسی رنگی)	three-color theory
نایژه	bronchus	نرمه‌پر	down feather	نظریه‌ی موجی‌نور	wave theory of light
نایسه	Neisse	نرن	Nairn	نعناع	mint
نایلون	nylon	نرن‌شر	Nairnshire	نعناع کند؛ نعناع فلفلی	peppermint
نایمگن	Nijmegen	نروژ	Norway	نفت	naphtha
نایین	Nain; Nein	نروژ، دریای	Norwegian Sea	نفتالین؛ نفتالن	naphthalene
نبراسکا	Nebraska	نروژی، زبان	~ language	نفت خام	petroleum
نبرد	battle	نروبندن	Neerwinden	نفتول	naphthol
نبرد پیشامدگی	Battle of the Bulge	نزدیک‌بینی	nearsightedness; myopia		
نبرد مهمیزها	~ ~ ~ Spurs	نزدینه (در عکاسی)	close-up lens		
		نزم	haze		

نفس‌دهی بجمیع موجودات، مذهب ani-mism
نفقه alimony
نفلس Näfels
نفله (در افسانه‌های یونان) Nephele
نفود Nafud
نقاشان هشتگانه Eight, the
نقاط مزدوج (در نورشناخت) conjugate points
نقاله (اسباب اندازه‌گیری) protractor
نقب Negev; Negeb
نقرس؛ داء الاشراف gout
نقره silver
نقشگیر؛ شیشه (در آلات بصری) objective
نقشه‌برداری surveying
نقشه‌نگاری cartography
نقشه‌ی پنجساله (در تجسس) Five-Year Plan
نقشه‌ی جغرافیائی map
*نقشه‌ی همپهنه equal-area map
*نقشه‌ی همشکل ~ conformal
نقطه (در هندسه و در علوم) point
نقطه‌گذاری ponctuation
نقطه‌ی اشتعال flash point
نقطه‌ی انجماد freezing point; solidifing point
نقطه‌ی جوش boiling point
نقطه‌ی ذوب melting ~
نقطه‌ی سه‌گانه (در فیزیک) triple ~
نقطه‌ی شبنم (در هواشناسی) dew ~
نقطه‌ی عقده nodal ~
نقطه‌ی غلیان boiling ~
*نقلیه‌ی فضاپیما space vehicle
نکار Neckar
نکتورن؛ نوکتورن nocturne
ن‌ک‌وده NKVD
نگاترون negatron
نگاتیف (در عکاسی) negatif
نگازه chart
نگامی Ngami
نگاهداری اغذیه food preservation
نگپتم Negapatam
نگرانی (در روانشناسی) anxiety
نگروئیدها negroids
نگروپونته (ایتالیائی) Negroponte
نگروس Negros
نگریتوها؛ سیاهکان negritos
نگری سمبیلان Negri Sembilan
نگریلوها negrilos
نگوئیول Negoiul
نگومبو Negombo
نگونی (از مردمان باتوزبان افریقا) Nguni
نلسن Nelson
نما (در اصطلاح آمار) mode
نما (در ریاضیات) exponent
نمئا Nemea
نمئا، شیر Nemean lion
نماتودا؛ لوله‌سانان Nematoda
نماد symbol
نمادپردازی؛ سمبولیسم symbolism

نماز شامگاهان سیسیل Sicilian Vespers
نمایشگاه exposition
نمایشهای اسرار mystery play
نمایشهای آلام ~ Passion
نمایشهای کرامات ~ miracle
نمایندگی مردم، قوانین (در تاریخ انگلستان) Representation of the People Acts
نمایه character
نمچینی deliquescence
نمد felt
نمدار؛ زیرفون tilleul (فنس)
نمرست hydrophyte; hygrophyte
نمرویان Infusoria
نمس mongoose
نمسنج hygrometer
نمسنج دمائی psychrometer
نمسیس (در اساطیر یونان) Nemesis
نمک؛ ملح salt
نمک امونیاک sal ammoniac
نمک ترکی؛ نمک تبرزد rock salt
نمکزار salina; salt-pan
نمک قلیا alcali
نمک گلاوبر Glauber's salt
نمنگار hygrograph
نمنگاشت hygrogram
نمنگان Namangan
نمنما hygroscope
نمو (در زیستشناسی) growth
نمودار graph; diagram
نمور Nemours
نمونه (در علم آمار) sample
نمونه‌گیری (در علم آمار) sampling
نمی، دریاچه‌ی Nemi, Lake
ننتاکت Nantucket
ننتس، بخش ملی Nenets National District
ننگرهار Nangarhar
نوا Neva
نواختران؛ نوواها nova
نوادا Nevada
نوار (در فیزیک) band
نوارهای تداخل fringes
نوافلاطونی، فلسفه‌ی؛ نئوپلاتونیسم neoplatonism
نواکشوت Nouakchott
نوئل Noël (فنس)
نوامبر November
نوئوا اسپارتا Nueva Esparta
نوئوو لارِدو Nuevo Laredo
نوئوو لئون ~ León
نوایون Noyon
نوبل، جوایز Nobel, prizes of
نوبلیوم nobelium
نوبور Nyborg
نوبه؛ نوبیا Nubia
نوپلیا Nauplia
نوتبورگ Nöteborg
نوتر دام Notre-Dame
نوتر دام، کوههای Notre-Dame

نوتر دام پاریس؛ نوتر دام دو پاری Notre-Dame de Paris (فنس)
نوترون neutron
نوترینو neutrino
نوتکا، خلیج Nootka Sound
نوتوس (در اساطیر یونان) Notus
نوتیل nautilus
نوتیلس (زیردریائی کشمنه) Nautilus
نوجوانی؛ شباب adolescence
*نوح، طوفان Deluge
نوخا Nukha
نود، سرزمین Nod, Land of
نور (شهر، فرانسه) Nevers
نور Nore, the
نور light
نور (ولایت، فرانسه) Nord
نور، سرعت light, velocity of
نورابرق photoelectricity
نورابرقی؛ فوتوالکتریک photoelectric
نوراشیمی؛ فوتوشیمی photochemistry
نورافکن searchlight
نورالژی؛ درد پی neuralgia
نوربند (در اسبابهای بصری) stop
نوربوتن Norrbotten
نورتاب illumination
نورتن، خلیج Norton Sound
نورثامبرلند Northumberland
نورثامبریا، مملکت Northumbria, kingdom of
نورث آیلند؛ جزیره‌ی شمالی North Island ~ Shields
نورث شیلدز
نورثلرتن Northallerton
نورثمتن Northampton
نورثمتن‌شر Northamptonshire
نورث یورکشر North Yorkshire
نورد برابانت ~ Brabant
نورد راین‌ـوستفالن ~ Rhine-Westphalia
نوردرنای Norderney
نوردلینگن Nördlingen
نوردنفلت Nordenfelt
نوردهولاند North Holland; Noordholland (هلندی)
نورس (مردم اسکاندیناوی) Norse
نورس (پرنده‌ی آبی) gull
نورس، زبان Norse language
نورس (کهن)، ادبیات ~ literature
نورسنج؛ فوتومتر photometer
نورسنجی؛ فوتومتری photometry
نورسها Norses
نورشناخت optics
نورشناخت جوی atmospheric optics
نورشناخت فیزیکی physical ~
نورشناخت فیزیولوژیائی physiological ~
نورشناخت هندسی geometrical ~
نورفک؛ *نارفک Norfolk
نورفیور Nordfjord
نورکاپ North Cape
نورکوپینگ Norrköping

نورکون، دماغه‌ی Nordkyn, Cape
نورگرائی؛ فوتوتروپیسم phototropism
نورلان Nordland
نورلاند Norrland
نورماند، جزایر Îles Normandes (فنـ)
نورماندی Normandy; Normandie (فنـ)
نورماندیائی، معماری Norman architecture
نورمانها Normans
نورمانها، کشورگشائی Norman Conquest
نورمبرگ؛ نورنبرگ Nuremberg (آلمانی)
نور منطقه‌ای zodiacal light
نورنها Norns (در اساطیر)
نورواک Norwalk
نوروز؛ اختلال اعصاب névrose (فنـ)
نورون neuron
نوریت neuritis
نور یکرنگ monochromatic light
نوریکوم Noricum
نوزالی regeneration (در زیستشناسی)
نوزاد larva (در جانورشناسی)
نوزاد infant (بچه‌ی انسان)
نوسان oscillation
نوسانگر oscillator
نوسانما oscilloscope
نوستاد، پیمان Nystad, Treaty of
نوستری؛ نوستریا Neustria
نوشاتل Neuchâtel
نوشادر ammonium chloride
نوشتن write (در حسابگر)
نوع genus (در زیستشناسی)
نوفیثاغورسیان؛ فیثاغورسیان متاخر neo-Pythagoreans
نوکانتی، فلسفه‌ی neo-Kantianism
نوکتورن، نکتورن nocturne (در موسیقی)
نوکلاسیسیسم neoclassicism
نوکلئوپروتئین nucleoprotein
نوکلئوتید nucleotide
نوکلئول nucléole (فنـ)
نوکلئون nucleon
نوکلئین nuclein
نوکوبینگ Nykobing
نوکوپینگ Nyköping
نوکوس Nukus
نوگشتن reju-venation (در زیستشناسی و جغرافیای طبیعی)
نوگشته‌رود rejuvenated river
نولا Nola
نولامارکیسم neo-Lamarckism
نوم Nome
نومئا Numéa; Nouméa
نومانتیا Numantia
نومفنبورگ Nymphenburg
نومن numen (در دین قدیم روم)
نوموگرافی nomography
نوموگرام nomogram
نومیدیا Numidia
نومینالیسم nominalism
نونیوک Nunivak

نووا؛ نواختر nova
نووارا Novara
نووا سکوتیا Nova Scotia
نووایا زملیا Novaya Zemlya
نووچرکاسک Novocherkassk
نووراسیسک Novorossiysk
نووسیبیرسک Novosibirsk
نووکوزنتسک؛ نوو کوزنتسک Novokuznetsk; Novo Kuznetsk
نووگورود Novgorod
نوول novel
نووو Nauvoo
نووی پازار Novi Pazar
نووی ساد Novi Sad
نویبراندنبورگ Neubrandenburg
نویزاتس Neusatz (آلمانی)
نویزیدلر، دریاچه‌ی Neusiedler Lake
نویزیدلر زه ~ See (آلمانی)
نویشترلیتس Neustrelitz
نویهوف Neuhof
نویی، پیمان Neuilly, Treaty of
نویی‌سورسن ~ -sur-Seine
نهانبلور cryptocrystalline
نهاندانه angiosperme (فنـ)
نهانزا؛ کریپتوگام cryptogam
نه پرسه Nez Percé (قبیله‌ای از هندیشمرگان)
نهشت deposit
نهشت فعال active deposit
نهشت کانی mineral ~
نهشتهای دریامیانی pelagic deposits
نهضت فرهنگ اخلاقی Ethical Culture movement
نهنج receptacle (در گیاهشناسی)
نهنگ؛ تمساح؛ کروکودیل crocodile
نی reed
نی، دریاچه‌ی Neagh, Lough
نیاسا، دریاچه‌ی Nyasa, Lake
نیاسالند Nyasaland
نیاسین niacin (از ویتامینها)
نیاگارا Niagara
نیاگارا، آبشار؛ نیاگارا فالز Niagara Falls
نیاگارا-آن-ذ-لیک Niagara-on-the-Lake
نیامه Niamey
نی‌انبان bagpipe (آلت موسیقی)
نی‌ایگاتا؛ نیگاتا Niigata
نیئیهاو Niihau
نیبلونگن Nibelungen (در اساطیر ژرمنی)
نیبلونگنلید Nibelungen-lied (از حماسه‌های ژرمنی)
نیپون Nippon
نیپیسینگ، دریاچه‌ی Nipissing, Lake
نیپیگون، دریاچه‌ی Nipigon, Lake
نیترات nitrate
نیترات نقره silver nitrate
نیتروبنزن nitrobenzene
نیتروژن nitrogen
نیتروژن، تثبیت ~ fixation

نیتروژن، حلقه‌ی؛ نیتروژن، سیکل nitrogen cycle
نیتروسلولوز nitrocellulose
نیتروگلیسرین nitroglycerin
نیتروی Niterói
نیتون niton
نیجر Niger
نیجریا؛ نیجریه Nigeria
نیدوالدن Nidwalden
نیر، جزایر Near Islands
نیرالفکه Alphecca (در نجوم)
نیرو؛ قوه force
نیروی آبی water power
نیروی برقابی hydroelectric power
نیروی حیاتی، نظریه‌ی vitalistic theory; vitalism
نیروی کوریولیس Coriolis force
نیروی مرکزگرای centripetal force
نیروی مرکزگریز centrifugal ~
نیز (the) Naze
نیزبی Naseby
نیزه‌مار fer-de-lance
نیژنی تاگیل Nizhni Tagil
نیژنی نوگورود ~ Novgorod
نیس Nice
نیست‌انگاری nihilism
نیسه Nicée (فنـ)
نیش (شهر) Nis; Nish
نیش sting
نیشکر sugarcane
نیشینومیا Nishinomiya
نیقیه؛ نیکایا Nicaea (بنـ)
نیقیه، اعتقادنامه‌ی Nicene Creed
نیقیه، شورای Council of Nicaea
نیکاراگا؛ نیکاراگوا Nicaragua
نیکاراگا، دریاچه‌ی Nicaragua, Lake
نیکالایف Nikolayev
نیکالایفسک-نا-آمور Nikolayevsk-na-Amure
نیکایا؛ نیقیه Nicaea
نیکل nickel
نیکو Nikko
نیکوبار، جزایر Nicobar Islands
نیکوپول Nikopol
نیکوتین nicotine
نیکوزیا Nicosia
نیکولایف؛ نیکالایف Nikolayev (روسی)
نیکولایفسک Nikolayevsk
نیکولسبورگ Nikolsburg
نیکومدیا؛ نیقومدیه Nicomedia
نیکویا، خلیج Nicoya, Gulf of
نیکه Nike (در اساطیر یونانی)
نیگاتا؛ نی‌ایگاتا Niigata
نیل (رود) Nile
نیل (رنگ) indigo
نیل ابیض White Nile
نیل ازرق Blue ~
نیلسنج nilometer
نیلوفر nenuphar

نیلوفر آبی water lily
نیم Nîmes
نیمان؛ نیمن (لهستانی) Niemen
نیمبوس nimbus
نیمبوستراتوس nimbostratus
نیم‌پل cantilever
نیمتاب twilight
نیمرخ profil
نیمرخ آلرودینامیکی؛ هوابر airfoil
نیمرخ رودخانه river profil
*نیمشفاف translucent
نیمکره‌ی خشکی land hemisphere
نیمکره‌ی شرقی Eastern Hemisphere
نیمکره‌ی غربی ~ Western
نیمکتاب semiarid
نیمگ Nimègue (فنس)
نیمن Niemen (لهستانی)
نیموگن Nimwegen
نیمهادی semiconductor
نیمیریسم Namierism
نینگپو Ningpo
نینگشیا Ningsia; Ning-hsia
نینگشیا هویی Ningsia Hui
نینگشین Ninghsien
نینوا Nineveh
نیوارک؛ نوارک؛ نیوارک Newark
نیوئم Newham
نیو انگلند؛ انگلستان جدید New England
نیو اورلئان ~ Orleans
نیو بدفرد ~ Bedford
نیو برانزویک ~ Brunswick
نیو برن ~ Bern
نیو بریتن New Britain
نیوبه (در افسانه‌های یونان) Niobe
نیوبیوم niobium
نیوپور Nieuport
نیوپورت Nieuwpoort (فلاندری); Newport (انگل)
نیوتن (واحد نیرو) newton
نیوتن، حلقه‌های Newton's rings
نیو جرزی New Jersey
نیو دیل New Deal
نیور (شهر) Niort
نیور (ولایت) Nièvre
نیورنه Nivernais
نیو روشل New Rochelle
نیو زیلند؛ زلند جدید ~ Zealand
نیوستد، دیر Newstead Abbey
نیو سرم New Sarum
نیو فارست New Forest
نیوفندلند Newfoundland
نیوکاسل Newcastle
نیوکاسل‌اپان‌تاین ~ -upon-Tyne
نیوکاسل‌آن‌تاین ~ -on-Tyne
نیوگیت Newgate
نیو لاندن New London
نیومارکت Newmarket
نیو مکسیکو New Mexico
نیو وستمینستر ~ Westminster

نیو هارمونی New Harmony
نیو همپشر ~ Hampshire
نیو همپشر گرنتس ~ ~ Grants
نیو هیون ~ Haven
نیو یورک ~ York
نیو یورک، خلیج ~ York Bay
نیو یورک، سازمان بندر Port of New York Authority
نیو یورک، کتابخانه‌ی ملی New York Public Library
نیهیلیسم؛ نیست‌انگاری nihilism

و

وابش Wabash
وات (واحد توان) watt
وات (ولایت، سویس) Waadt
واتر پولو water polo
واترتاون Watertown
واترفرد Waterford
واترگیت، ماجرای (در تاریخ کشف) Water-gate affair
واترلو Waterloo
واترلو، جنگ ~ campaign
وات‌ساعت watt-hour
واتسنج؛ واتمتر watt-meter
واتفرد Watford
واتلینگ ستریت Watling Street
واتمتر؛ واتسنج watt-meter
واتنایوکول Vatnajökull
واتیکان Vatican
واتیکان، اولین شورای ~ Council, First
واتیکان، دومین شورای Vatican Council, Second
واتیکان، کتابخانه‌ی Vatican Library
واجشناسی phonology
واچرخه anticyclone
واحد (در اندازه‌گیری) unit
واحد جرم اتمی؛ واحد اتمی جرم atomic mass unit
واحد نجومی astronomical unit
واحد نهائی marginal ~
واحدهای ایستانبرقی electrostatic units
واحدهای برقاطیسی electromagnetic units
واحه oasis
وادسو Vadsø
وادوتس؛ *فادوتس Vaduz
وار Var
وارانگر، آبدره‌ی؛ وارانگرفیورد Varan-gerfjord
وارانگیان؛ وارگها Varangians
وارانه (در اصطلاح هواپیمائی) drag
وارتا Warta
وارتبورگ Wartburg
وارته (آلمانی) Warthe
واردات imports
واردار Vardar
وارس (از وسایط فضاپیما) space probe

وارقله Wargla
وارگها؛ وارانگیان Varangians
وارلی Warley
وارم سپرینگز Warm Springs
وارن Varennes
وارن، کمیسیون Warren Commission
وارنا Varna
وارن‌آن‌آرگون Varennes-en-Argonne
وارنو Warnow
وارود (در اصطلاح جغرافیا) obsequent river
وارونژ Voronezh
واری Warri
واریاسیون (در موسیقی) variation
واریانس variance
واریک؛ واریک‌شر Warwick(shire)
وازلین petrolatum; vaseline (فنس)
وازوپرسین vasopressin
واسا Vaasa; Vasa
واستواتر Wast Water
واستوک (ماهوارههای با سرنشین شوروی) vostok
واسرمان، آزمون Wassermann test
واش Wash (The)
واشیتا Washita
واشینگتن Washington
واشینگتن، جزیره‌ی ~ , Island
واشینگتن، کوه ~ , Mount
واقطبش (در برق) depolarization
واقطبیدن (در فیزیک) depolarize
واقعپردازی؛ رئالیسم؛ رآلیسم (در ادبیات و هنر) realism
واقعنگری (در فلسفه) realism
واقعه؛ حادثه event
واکا Vacca
واکاماتسو Wakamatsu
واکایاما Wakayama
واکسن؛ مایه vaccin
واکسهال Vauxhall
واکنش reaction
واگارشاپات Vagarshapat
واگرام Wagram
واگشت (تغییر امتداد باد) backing
واگشت‌پذیر reversible
واگشت‌ناپذیر irreversible
واگوس vagus
وال Waal
والاکیا؛ والاکی Walachia
والانس Valence
والانس‌گرم valence-gramme
والانسین Valenciennes
والا والا Walla Walla
والبژیخ Walbrzych
والپارزو؛ والپارائیسو (شیلیائی) Val-paraiso
والتا Valletta
والتلینا Valtellina
والتمستو Walthamstow
والتم فارست Waltham Forest
والتم کراس ~ Holy Cross
والخرن Walcheren

وال د/ آئوستا Aosta, Val d'
وال د/ اواز Val-d'Oise
والدای، ارتفاعات Valdai Hills
والدک Waldeck
والدنبورگ Waldenburg
والدوسیان (از فرقه‌های پروتستان)؛ والدنسیز (انگل) Waldenses
وال‌دو‌گراس Val-de-Grâce
وال‌دو‌مارن ~ ~ Marne
والدیویا Valdivia
والریان valerian
والس (نوعی رقص) waltz
والسال Walsall
وال ستریت Wall Street
والسی Wallasey
والشتات Wahlstatt
والکوره‌ها (در اساطیر ژرمنی) Valkyries
والکینو، جزایر Volcano Islands
والمر Walmer
والمی Valmy
والنسیا؛ والنثیا (اسپانیائی) Valencia
والونا Valona
والونها Walloons
واله Valais
والهالا (در اساطیر نوردی) Valhalla; Walhalla
واله د/ آئوستا Valle d'Aosta
والیاذولید Valladolid
والیبال volleyball
والیس (آلمانی) Wallis
والیس و فوتونا، جزایر Wallis and Futuna Islands
والین (از ترکیبات آلی) valine (فنس)
والینی Volyn
وامپوا Whampoa
وامپیر vampire
وام عمومی debt, public
وام و اجاره، قانون lend-lease
وان (شهر، فرانسه) Vannes
وان (شهر، ترکیه) Van
وانادیوم vanadium
وان الن، کمربندهای Van Allen belts
وانچوان Wanchuan
واندالها Vandals
واندزورث Wandsworth
وان د گراف، مولد Van de Graaff generator
واندمیر Vendémiaire
واندوم Vendôme
واندوم، میدان Place Vendôme
واندە Vendée
وانسان Wonsan
وانستد و وودفرد Wanstead and Woodford
وانگارد (دسته‌ای از ماهواره‌های کشتهٔ) Vanguard
وانگپو Whangpoo
وانوا لوو Vanua Levu
وانیل vanilla

وای Wye
وایالئاله Waialeale
وایت، آیل آو؛ وایت، جزیره‌ی Wight, Isle of
وایتانگی، پیمان Waitangi
وایتبویز؛ سفیدپسران Whiteboys
وایت ریور؛ رود سفید White River
وایتهال Whitehall
وایت هاوس؛ کاخ سفید White House
وایتهورس Whitehorse
وایت‌هورس، دره‌ی White Horse, Vale of the
وایسهورن Weisshorn
وایکاونت ملویل، تنگه‌ی Viscount Melville Sound
وایکسل (آلمانی) Weichsel
وایکینگها Vikings
وایمار Weimar
وایومینگ Wyoming
وایونت، سد Vaiont Dam
وبا cholera
وبای خوک hog cholera
وبای کودکی؛ وبای اطفال cholera infantum
وبر (واحد شار مغناطیسی) weber
وبستر-اشبرتن، پیمان Webster-Ashburton Treaty
وتر (در مثلث) hypotenuse
وتر (در یک منحنی) chord
وترن Vättern
وتو veto
وتین Wettin
وجده Oujda
وجود (از مباحث مهم در فلسفه) existence
وجود انسان، اصالت existensialism
وجود برترین، مذهب؛ ترانساندانتالیسم transcendentalism
وحدت اصل، مذهب؛ مونیسم monism
وحدت افریقا، سازمان Organization of African Unity (OAU)
وحدت طبیعت، مذهب؛ مونوفیزیتیسم Monophysitism
وحدت‌طلبان لیبرال Liberal Unionists
وحدت مشیت، مذهب؛ مونوتلتیسم monotheletism
وحدت وجود؛ همه‌خدائی، مذهب pantheism
وخان Wakhan
وخش (در دین بودائی) oracle
وخشاب، وخش Vaksh; Vakhsh
وخشهای سیبولائی Sibylline Oracles
ودا Veda
وداع با اسلحه (داستان) Farewell to arms
ودر Vesdre
ودکا vodka
ودل، دریای Weddell Sea
ودن (در دین ژرمنی) Woden
ودنا Vodena
ودوا Vaudois

وده vaudeville
ودیعه‌ی احتیاطی (در اصطلاح بورس) margin
ودین Vidin
ور، دماغه‌ی (فنس) Cap-Vert
ورا Werra
وراثت؛ توارث؛ ژنتیک genetics
وراکروز؛ وراکروس (اسپانیائی) Veracruz
ورانگل، جزیره‌ی Wrangel(l) Island
ورانگل، کوههای Wrangell Mountains
وربانو Verbano
ورتر (ابرائی از ژ. ماسنه) Werther
ورتیسیسم vorticism
ورجین، جزایر Virgin Islands
ورخنئودینسک Verkhneudinsk
ورخویانسک Verkhoyansk
وردچوب rosewood
وردن Verdun
وردن، پیمان ~ , Treaty of
وردن‌سورموز ~ -sur-Meuse
ورزاو و خرس (اصطلاحی در بورس) Bulls and Bears
ورسای Versailles
ورسای، معاهده‌ی ~ , Treaty of
ورست (واحد طول) verst
ورشکستگی bankruptcy
ورشو (شهر) Warsaw
ورشو (نوعی آلیاژ) German silver
ورشو، پیمان Warsaw Treaty (Organization)
ورق بازی playing cards
ورقله؛ ورگله Wargla; Ouargla
ورقه‌ی سهم stock
ورگیلد (از اقسام دیه) wergild
ورمانت Vermont
ورم حنجره؛ لارنژیت (فنس) laryngitis
ورمز؛ ورمس Worms
ورمس، دیت Worms, Diet of
ورمس، کنکوردای ~ , Concordat of
ورملاند Värmland
ورم مفصل arthritis
ورم ملتحمه conjunctivitis
ورموت vermouth
ورنی varnish
ورنیه (اسباب اندازه‌گیری) vernier
وروتسلاف Wroclaw (لهستانی)
وروشیلوف؛ واراشیلوف (روسی) Voroshilov
وروشیلوفگراد Voroshilovgrad
ورون، پیمان Vervins, Treaty of
ورونا Verona
ورونا، کنگره‌ی ~ , Congress of
ورویه Verviers
وریدا؛ سیاهرگ vein
وریندابن Vrindaban; Brindaban
وِرینگفوس VØringfoss
وریننگینگ؛ فرینیخینگ (شهر، افریقای جنوبی) Vereeniging
وزان (شهر، مراکش) Wazzan
وزر (رود، آلمان) Weser

وزغ toad
وزن (نیروی جاذبه‌ی زمین بر اجسام) weight
وزن؛ ریتم (در موسیقی) rhythm
وزن اتمی atomic weight
وزن ترکیبی (در شیمی) combining weight
وزن مخصوص weight density
وزن مولکولی molecular weight
وزنه‌برداری weight lifting
وزن هم‌ارز equivalent weight
وزوو Vesuvius
وزی، غده‌ی prostate gland
وزیر minister
وزیرستان (ناحیه، پاکستان) Waziristan
وژ (رشته کوه، فرانسه؛ ولایت فرانسه) Vosges
وسایط فضاپیما space vehicles
وسپر (زهره‌ی شامگاهی) Vesper
وستا (در دین رومی)؛ وستا (نام یکی از سیارکان) Vesta
وستال (در دین رومی) vestal
وست ایندیز؛ هند غربی West Indies
وست برامیچ؛ وست برمیچ؛ وست برمیچ West Bromwich
وست برمیچ ~ ~
وست پوینت (منطقه‌ی نظامی، کشمة) ~ Point
وست رایدینگ (ولایت، انگلستان) ~ Riding
وسترباوتن (ولایت، سوئد) Västerbotten
وسترگوتلاند؛ وستریوتلاند (سوئدی) Västergotland
وسترنورلاند Västernorrland
وستروس (شهر، سوئد) Västeras
وسترولن Vesteralen
وستریوتلاند (سوئدی) Västergotland
وستفالن (ایالت، آلمان) Westfalen (آلمانی)
وستفالی (ایالت، آلمان) Westphalia
وستفالی، صلح Westphalia, Peace of
*وست گلمورگن West Glamorgan
وست لوذین ~ Lothian
وستماناایار (گروه جزیره، ایسلند) Vestmannaeyjar
وستمانلاند Västmanland
وستمرلند Westmorland
وستمن، جزایر Westman Islands
وستمیث؛ وستمید (ولایت، ایرلند) Westmeath
وست میدلندز West Midlands
وستمینستر، وسمینستر (کوی، لندن) Westminster
وستمینستر، قانون (در تاریخ انگلستان) Westminster, Statute of
وستمینستر، قوانین (در تاریخ انگلستان) Westminster, Statutes of
وستمینستر، کاخ Westminster Palace
وستمینستر ابی ~ Abbey
وست ویرجینیا West Virginia
وست هم (کوی، لندن) ~ Ham
وست یورکشر ~ Yorkshire
وسکس (مملکت آنگلوساکسونها) Wessex
وسمرلند؛ وستمرلند (ولایت، انگلستان) Westmorland
وسمینستر، وستمینستر (کوی، لندن) Westminster
وسمینستر، قانون (در تاریخ انگلستان) Westminster, Statute of
وسمینستر، قوانین (در تاریخ انگلستان) Westminster, Statutes of
وستمینستر، کاخ Westminster Palace
وستمینستر ابی ~ Abbey
وست ویرجینیا West Virginia
وست هم (کوی، لندن) ~ Ham
وست یورکشر ~ Yorkshire
وسکس (مملکت آنگلوساکسونها) Wessex
وسمرلند؛ وستمرلند (ولایت، انگلستان) Westmorland

وسمینستر؛ وستمینستر (کوی، لندن) Westminster
وشق (جانور پستاندار) lynx
وشق (در نجوم) Lynx
وصایای دوازده بطرک Testaments of the Twelve Patriarch
وفاداران (در انقلاب امریکا) Loyalists
وفاداران به امپراطوری متحد United Empire Loyalists
وفور؛ بسامد frequency
وفور زاویه‌ای angular frequency
وکاتیو vocative
وکسفرد (ولایت، ایرلند) Wexford
وکلوز (ولایت، فرانسه) Vaucluse
وکولور (شهر، فرانسه) Vaucouleurs
ولادی قفقاز Vladikavkaz
ولادیمیر (شهر، تجشه) Vladimir
ولادیمیر-سوزدال ~ -Suzdal
ولادیمیر-والینسکی (شهر، اوکراین) Vladimir-Volynski
ولادی‌وستوک (شهر، تجشه) Vladivostok
ولایات صحرائی Saharan Departments
ولت (واحد برقی) volt
ولتا ردوندا Volta Redonda
ولتاژ voltage
ولت‌آمپر voltampère (فنس)
ولتامتر voltameter
*ولتاوا Vltava (چک)
ولتای علیا Upper Volta
ولترا Volterra
ولتسنج؛ ولتمتر voltmeter
ولتورنو Volturno
ولد؛ ولت veld; veldt
ولد الزنا bastard
ولدیز Valdez
ولز Wells
ولسک Volsk
ولسکیها Volscians
ولسن Velsen
ولسونگاساگا Volsungasaga
ولسینیئی Volsinii
ولش، زبان Welsh language
ولش مارچز ~ Marches
ولفرام wolfram
ولفنبوتل Wolfenbüttel
ولفها Welfs
ولگا Volga
ولگا-بالتیک، آبراهه‌ی Volga-Baltic Waterway
ولگاگراد Volgograd
ولو Volo
ولوجیمیش Wlodzimierz
ولور Vellore
ولوره Vlorë
ولوس Volos
ولوگدا Vologda
ولونا Vlona
ولهینیا Volhynia

ولیا Velia
ولیسینگن Vlissingen
ولی فورج Valley Forge
ولیک امریکائی trailing arbutus; Mayflower
ولینگتن Wellington
ومبلی Wembley
ون Ven
ونتسپیلس Ventspils
ونتسیا Venezia
ونتسیا تریدنتینا ~ Tridentina
ونتسیا جولیا ~ Giulia
ونتو Veneto
وندتا vendetta
وندن (آلمانی) Wenden
وندها Wends
ونرن Vänern
ونزوئلا (اسپانیائی) Venezuela
ونسن Venaissin
ونسن Vincennes
ونسوئلا؛ ونزوئلا Venezuela
ونسی Venetia
ونکوور Vancouver
ونکوور، جزیره‌ی ~ Island
ونلو Venlo
ونوس (در اساطیر رومی) Venus
ونیر (در دین ژرمنی) vanir
ونیز Venice
وو Vaud
ووپر Wupper
ووپرتال Wuppertal
ووچانگ Wuchang
وودستاک Woodstock
وورتسبورگ Würzburg
وورتمبرگ Württemberg
وورتمبرگ-بادن Württemberg-Baden
وورتمبرگ-هوهانزولرن؛ وورتمبرگ-هوئنتسولرن Württemberg-Hohenzollern
ووستر Worcester
ووسترشر Worcestershire
ووشی Wusih
ووشین Wuhsien
وولفنیت wulfenite
وولکانو Vulcano
وولکانوس Vulcan
وولکانیزاسیون vulcanization
وولگات Vulgate
وولورهمتن Wolverhampton
وولیچ؛ وولیچ Woolwich
وووره Vouvray
ووه Vevey
ووهان Wuhan
وهران؛ اوران Oran
وهم delusion
وهم تعقیب persecution delusion
وی Wei
ویارموسا Villahermosa
ویاتکا Vyatka

viaduct ویادوک؛ راهبر
Viareggio ویاردجو
Viborg ویبورگ؛ ویبورگ
Vyborg ویبورگ
vitalism ویتالیسم
vitamins ویتامینها
Vitebsk ویتبسک
Witbank ویتبنک
Whitby ویتبی
~ , Synod of ویتبی، شورای
Viterbo ویتربو
Wheatston bridge ویتستون، پل
Viet Cong ویتکونگ
Wittekind ویتکیند
Vetluga ویتلوگا
Vietminh; Viet Minh ویتمین؛ ویت‌مین
witenagemot ویتناگموت
Viet Nam ویتنام؛ ویت‌نام
Wittenberg ویتنبرگ
Whitney ویتنی، کوه
Witwatersrand ویتواترزرند
Vitoria ویتوریا
Vittorio Veneto ویتوریو ونتو
Viti Levu ویتی لوو
Vitim ویتیم
Vizcaya ویتکایا
Vizagapatam ویجاگاپاتام
Vijayawada ویجایاوادا
Vijayanagar ویجینگر
Vicenza ویچنتسا
Wichita ویچیتا
~ Falls ویچیتا فالز
Vidzeme ویدزمه
Widukind ویدوکیند
Vidin ویدین
Virginia ویرجینیا
~ Mountains ویرجینیا، کوههای
~ City ویرجینیا سیتی
West Virginia ویرجینیای غربی
virginal ویرژینال
Virginia (در اساطیر رومی) ویرگینیا
virus ویروس
Viseu ویزئو
Wismar ویزمار
vison ویزون
Visigoths ویزیگوتها؛ ویزیگوتها
Visayan, Islands ویسایان، جزایر
Wiesbaden ویسبادن
Wisby; Visby (سوئدی) ویسبی؛ ویسبو
vistavision ویستاویژن
Vistula ویستول
Wisconsin ویسکانسین
viscose ویسکوز
whisky ویسکی
Whiskey Rebellion ویسکی، شورش
Wisla (لهستانی) ویسلا
Wismar ویسمار
Visingso ویسینگسو
Vishnu ویشنو

Vichy ویشی
~ government ویشی، حکومت
Wick ویک
Wake Island ویک، جزیره‌ی
Victoria ویکتوریا
~ Falls ویکتوریا، آبشارهای
~ Land ویکتوریا، ارض
~ Island ویکتوریا، جزیره‌ی
Victoria Point ویکتوریا، دماغه‌ی؛ ویکتوریا پوینت
ویکتوریا نیانزا؛ ویکتوریا، دریاچه‌ی Victoria Nyanza
~ and Albert Museum ویکتوریا و البرت، موزه‌ی
Victoriahavn ویکتوریاهاون
Vicksburg ویکسبرگ
Wakefield ویکفیلد
Wicklow ویکلو
Waco ویکو
vicuna ویکونیا
Whig party ویگ، حزب (در تاریخ کشمکش انگلستان)
Wigtown ویگتن
Wigtownshire ویگتن‌شر
Vigo ویگو
villa ویلا
Villa d'Este ویلا د/استه
Villa Doria Pamphili ویلا دوریا پامفیلی
Villafranca di Verona ویلافرانکا دی ورونا
Wilts ویلتس
Wiltshire ویلتشر
Wilton ویلتن
Weald, the ویلد
Villers-Cotterêts ویلر-کوتره
Ordonnance de Villers-Cotterêts ویلر-کوتره، منشور
Wales ویلز
Whales, Bay of ویلز، خلیج
New South Wales ویلز جدید جنوبی
Willesden ویلزدن
Wilson ویلسن، کوه (کالیفرنیا)
Villefranche ویلفرانش
~ -sur-Saône ویلفرانش-سورسون
Wilkes Land ویلکس، ارض
~ -Barre ویلکس-بری
Willamette ویلمت
Willemstad ویلمستاد
Wilmington ویلمینگتن
villein ویلن
Vilna ویلنا
Vilno (لهستانی) ویلنو
Vilnius ویلنیوس
Villeurbanne ویلوربان
Wilhelmshaven ویلهلمسهافن
Williamsburg ویلیامزبرگ
Wheeling ویلینگ

Vilyui ویلیولی
Wimbledon ویمبلدن
Wimshurst machine ویمشورست، ماشین
Vimeiro ویمیرو
Vienne وین
Vienna وین
~ , Congress of وین، کنگره‌ی
Winterthur وینترتور
Vientiane وینتیان؛ وینتین
Winchester وینچستر
Windau وینداو
Windermere ویندرمیر
Windward Islands ویندوارد؛ جزایر
Vindobona ویندوبونا
Windhoek ویندهوک؛ وینتهوک
Vindhya Range ویندهیا، ارتفاعات
~ Pradesh ویندهیا پرادش
Wienerwald وینر والد
Windsor وینزر
Winslow وینزلو
Vincennes وینسنز
Vinland; Wineland وینلند
Viña del Mar وینیا دل مار
Winnipeg وینیپگ
Winnipegosis وینیپگوسیس
Vinnitsa وینیتسا
Vignemale وینیمال
Vivarais ویوارە
Waverly ویورلی
viol ویول (خانواده‌ی سازهای زهی)
violin ویولن؛ ویولون
viola ویولن آلتو
violoncelle (فنـ) ویولنسل
Vojvodina ویوودینا
Weihai ویهای
Weihaiwei ویهایوی

ه

Haiti هائیتی؛ آئیتی (فنـ)
habanera هابانرا
Haber process هابر، طریقه‌ی
Hubble's law هابل، قانون
Hapsburg; Habsburg هاپسبورگ، هابسبورگ
Hodgkin's disease هاجکین، بیماری
Huddersfield هادرزفیلد
Hadrian's Wall هادریانوس، دیوار
Hades هادس (در دین یونان)
conductor, electrical هادی (در برق)
~ , thermal هادی (در حرارت)
hara-kiri هارا-کیری
Harbin هاربین
Harpers Ferry هارپرز فری
harpsichord هارپسیکورد (از سازها)
Harpy هارپی (در دین روم)
Harz (آلمانی); Herts (انگلـ) هارتس
Hartford; Hertford هارتفرد
Hartford Convention هارتفرد، انجمن
Hertfordshire هارتفردشر

هاردانگرفیورد Hardangerfjord
هارگسا Harghessa; Hargeisa
هارلم (بخش، نیو یورک) Harlem
هارلم (شهر، هلند) Haarlem
هارلین، کتابخانه‌ی Harleian Library
هارمونیا (در اساطیر یونان) Harmonia
هاروارد، دانشگاه Harvard University
هاروی، جزایر Hervey Islands
هاری hydrophobia; rabies
هاریانا Haryana
هاسلت Hasselt
هافسفیورد Hafrsfjord; Hafsfjord
هافل Havel
هافنیوم hafnium
هاکوداته Hakodate
هاکونه Hakone
هاکی hockey
هاگ؛ *سپور (فنـ) spore
هاگسازی sporification
هاگن Hagen
هال Hull
هالئاکالا Haleakala
هالاند Halland
هالبرشتات Halberstadt
هالکیونه (در اساطیر یونان) Halcyone
هالماهرا Halmahera
هالمشتاد؛ هالمستاد (سوئدی) Halmstad
هالند هاوس Holland House
هالوژن؛ شورگن halogen
هاله halo
هاله Halle
هاله‌ی دگرگونگی metamorphic aureole
هالیرود Holyrood (Palace)
هالیفاکس Halifax
هالیکارناس Halicarnassus
هالیول Holywell
هالیوود Hollywood
هام Hamm
هامار Hamar
هامبر Humber
هامبرساید Humberside
هامبورگ Hamburg
هامبولت Humboldt
هامرفست Hammerfest
هاملن (آلمانی)؛ هاملین Hameln; Hamelin
هامهونگ Hamhung
هان Han
هانتر Hunter
هانتینگتن Huntington
هانتینگدن Huntingdon
هانتینگدن اند پیتربره؛ هانتینگدن و پیتربره Huntingdon and Peterborough
هانتینگدن اند گادمنچستر ~ and Godmanchester
هانتینگدن‌شر Huntingdonshire
هاندردویت hundredweight
هانری (واحد خودالقائی) henry (the)
هانسائی، اتحادیه‌ی Hanseatic League
هانکو (شهر، فنلاند) Hanko

هانکو (شهر، چین) Hankow
هانگچو Hangchow; Hang-chou
هانوور Hanover; Hannover
هانوی؛ هانولی Hanoi
هانیانگ Hanyang
هاوائی Hawaii
هاوان Havana
هاورث Haworth
هاوگسون Haugesund
هاولند، جزیره‌ی Howland Island
هاونزلو Hounslow
هاویتسر howitzer
هاید پارک Hyde Park
هایدلبرگ Heidelberg
هایث Hythe
هایفونگ Haiphong; Haifong
های‌فی Hi-Fi
هایکسئیتاس haecceitas
هایگیت Highgate
هایلبرون Heilbronn
هایلندز Highlands
هایمور (از تشکیلات پارتیزانی فاشیستی) Heim-wehr
هایموس Haemus
هاینان Hainan
هبریدیز Hebrides
هبریدیز جدید New Hebrides
هبوط (در احکام نجوم) dejection
هبه (در اساطیر یونان) Hebe
هپاتیک hepatica
هپتارکی heptarchy
هپی Ho-pei; Hopeh
هترودین heterodyne
هتروسیکل heterocycle
هتل دز/انوالید؛ *اوتل دز/انوالید Hôtel des Invalides
هتل دو ویل؛ *اوتل دو ویل Hôtel de Ville
هتل دیو؛ *اوتل دیو Hôtel-Dieu
هجوم به طلا gold rush
هدایا و پیشکش aids
هدایت (در فیزیک) conduction
هدمارک Hedmark
هدهد hoopoe
هدینگتن Haddington
هدینگتن‌شر Haddingtonshire
هذلولی hyperbola
هذلولیوار hyperboloid
هذیان خمری delirium tremens
هرا (در دین یونان) Hera
هرات Herat
هرادتس کرالوه Hradec Králové
هراس panic
هراکلیا Heraclea
هراکلیا پونتیکا ~ Pontica
هرالدری heraldry
هرباریوم herbarium
هرتس (واحد بسامد برقی) hertz
هرتس (ولایت، انگلستان) Herts

هرتسپرونگ-راسل، نمودار Hertzsprung-Russel diagram
هردوار Hardwar
هررو Herero
هرزگووین Hercegovina
هرزه‌سنگ gangue
هرس pruning
هرستال؛ ارستال؛ هریستال Herstal
هرفرد (انگلـ) Hereford
هرفرد (آلمانی) Herford
هرفرد اند ووستر؛ هرفرد و ووستر Here-ford and Worcester
هرفردشر Herefordshire
هرقل؛ هراکلیوس Heraclius
هرکول (پهلوان افسانه‌ای) Hercules
هرکول، ستونهای Pillars of Hercules
هرکولانوم Herculaneum
هرلن Herelen
هرم pyramid
هرماس، شبان Hermas
هرمافرودیت؛ نرماده hermaphrodite
هرمافرودیتوس (در اساطیر یونان) Herma-phroditus
هرمانشتات Hermannstadt
هرمجدون Armageddon
هرمس (در دین یونان) Hermes
هرمس تریسمگیستوس (از خدایان مصریان) Hermes Trismegistus
هرموپولیس Hermopolis
هرمیونه (در افسانه‌های یونانی) Hermione
هرنوساند Härnösand
هرنه Herne
هرنهوت Herrnhut
هرو (در افسانه‌های یونان) Hero
هرو Harrow
هرواتسکا Hrvatska
هروئین heroin
هرولها؛ هرولی؛ اروئی Heruli, Eruli
هریچ Harwich
هری‌رود Hari Rud
هریزاو Herisau
هریسبرگ Harrisburg
هریستال؛ اریستال؛ هرستال Héristal
هرینگ herring
هرینگها؛ نبرد Herrings, Battle of the
هرینگی Haringey
هزارپا millipede; millepede
هزار جزیره Thousand Islands
هزار چشم St.-John's-wort
هس؛ هسه Hesse
هسپروس Hesperus
هسپریا (سیارک) Hesperia
هسپریدس (در اساطیر یونان) Hesperides
هستن اند آیزلورث؛ هستن و آیزلورث Heston and Isleworth
هسته‌ای، افزارهای core tools
هسته‌چه nucleole
هستی (در فلسفه) existence
هستیا (در اساطیر یونان) Hestia

هسر glazed frost
هسن Hessen
هسن‌ـ ناساو Hessen-Nassau
هسن‌ـهومبورگ Hessen-Homburg
هسه؛ هس Hesse
هشت‌پا octopus
هشتک (در نجوم) Octans (Octant)
هشت‌وجهی octahedron
هفایستوس (در دین یونان) Hephaestus
هفتالیان Ephthalites
هفته week
هفته‌ی مقدس Holy Week
هفوف Hofuf
هکابه (در افسانه‌های یونان) Hecuba
هکاتومپیلوس Hecatompylos
هکاته (در اساطیر یونان) Hecate
هکتار hectare
هکتو‌ـ hecto-
هکتور (در اساطیر یونان) Hector
هکلا Hekla
هکنسک Hackensack
هکنی Hackney
هگزا‌ـ hexa-
هگزوزها hexose
هل؛ هیل cardamom
هلاخا halakah; halacha
هلاس؛ الاس Hellas
هلال الخصیب Fertile Crescent
هلسینکی Helsinki
هلسینگبورگ؛ هلسینگبوری (سوئدی) Hälsingborg
هلسینگفورس Helsingfors
هلسینگور Helsingør
هلگولاند Helgoland
هللویا Hallelujah
هلن (در اساطیر یونان) Hellen
هلنا Helena
هلند Netherlands
هلند، جنگهای Dutch Wars
هلند اتریش و اسپانیا Netherlands, Austrian and Spanish
هلند جدید New Netherlands
*هلند، گینه‌ی جدید Netherlands New Guinea
هلندی، زبان Dutch language
هلندیا Hollandia
هلندی پرنده Flying Dutchman
هلنه (در افسانه‌های یونانی) Helen
هلنیست hellenist
هلنیستی، تمدن Hellenistic civilization
هلنیسم Hellenism
هلو peach
هلوتها Helvetii
هلوتیا Helvetia
هلوتیا، جمهوری Helvetic Republic
هلولین Helvellyn
هله (در اساطیر یونان) Helle
هلیکوپتر helicopter
هلیکون؛ الیکون Helicon

هلیگولاند Heligoland
هلیله myrobalan
هلیوپولیس Heliopolis
هلیوتروپیسم heliotropism
هلیوس Helios
هلیوم helium
هم (رنگیزه‌ی خون) heme
هماب confluent
هم‌ابر، خط isoneph line
هماتیت hematite
هماتیت قهوه‌ای brown hematite
هم‌ارز گرمی gram-equivalent
هم‌ارزی مکانیکی حرارت mechanical equivalent of heat
همانی؛ اتحاد (هر دو در ریاضیات) identity
هماهنگیان Harmony Society
همبارش، خط isohyet line
همبسپاری copolymerization
همپار؛ ایزومر isomer
همپاری؛ ایزومریسم isomerism
همپتن رودز Hampton Roads
همپتن کورت Hampton Court
همپستد؛ همستد Hampstead
همپشر Hampshire
هم‌پیمانان راین Confederation of the Rhine
همتن؛ همپتن Hampton
همتن کورت؛ همپتن‌کورت ~ Court
همتن کورت، کنفرانس ~ ~ Conference
همجا؛ ایزوتوپ isotope
همجوشی (در فیزیک اتمی) fusion
همجوشی هسته‌ای nuclear fusion
همچسبی و دگرچسبی adhesion and cohesion
همچند، خط isopleth line
همدما، خط isotherm ~
همرسمیث Hammersmith
همزیستی symbiosis
همژرفا، خط isobath line
همسانی homeomorphy
همستادی؛ ایزوستازی (فیز) isostasy
همستد؛ همپستد Hampstead
همسرایان chorus
همشکلی isomorphism
همشورا، خط isohaline line
همشید، خط isohel ~
همفشار، خط isobaric ~
همکاری عمران منطقه‌ای، پیمان Regional Cooperation for Development
همکاسگی (در زیستشناسی) commensalism
هملرز، خط coseismic line; homoseismal line
همل همستد Hemel Hempstead
هم‌ماهیتی consubstantiation
همند Hammond
همنوائی (در برق) resonance
همنهشتی congruence
هموفیلی hemophilia

همه‌خدائی، مذهب pantheism
همه‌خوار omnivorous
همیپترا؛ نیم‌بالان Hemiptera
همیشه‌بهار calendula
همیشه‌بهار آبی marsh marigold
همیلتن Hamilton
هنان؛ هونان Honan
هنتس Hants
هند India
هندبال handball
هند پرتغال Portuguese India
هندسه geometry
هندسه‌ی اقلیدسی Euclidean geometry
هندسه‌ی تحلیلی ~ analytical
هندسه‌ی ترسیمی ~ descriptive
هندسه‌ی تصویری ~ projective
هندسه‌ی دیفرانسیل ~ differential
هندسه‌ی فضائی؛ هندسه‌ی مجسمه solid geometry
هندسه‌ی مسطحه plane geometry
هندسه‌ی نااقلیدسی non-Euclidean geometry
هند شرقی East Indies
هند شرقی بریتانیا، شرکت East India Company, British
هند شرقی فرانسه، شرکت French, East India Company
هند شرقی هلند Dutch East India
هند شرقی هلند، شرکت ~ ~ ~ Company
هند غربی West Indies
هند غربی، فدراسیون ~ ~ Federation
هند غربی دانمارک Danish West Indies
هند غربی هلند Dutch West India
هند غربی هلند، شرکت ~ ~ ~ Company
هند فرانسه French India
هندن Hendon
هندو، آیین Hinduism
هندواروپائی Indo-European
هندوآریائی Indo-Aryan
هندوانه watermelon
هندوایرانی Indo-Iranian
هندوچین Indochina
هندوراس؛ هوندوراس Honduras
هندوراس بریتانیا British Honduras
هندوستان Hindustan
هندوستانی Hindustani
هندوسکائیان Indo-Scythians
هندوکش Hindu Kush
هندی (در نجوم) Indus (Indian)
هندی، ادبیات Indian literature
هندی، زبان Hindi
هندی، موسیقی Hindu music
هندی، هنر و معماری Indian art and architecture
هندیشمردگان Indians
هندیشمردگان، سرزمین Indian Territory

هندیشمردگان، موسیقی Indian music
هنر آبستره؛ هنر انتزاعی abstract art
هنر جدید art nouveau (فنـ)
هنر نو modern art
هنری، قانون Henry's law
هنگ (در اصطلاح ریاضیات) modulus
هنگیانگ Hengyang; Heng-yang
هنلی‌ـآن‌ـتمز Henley-on-Thames
هنوم Hinnom
هنیبل Hannibal
هوا air
هوا(وضع) weather
هوا، آلودگی air pollution
هوا (لثهٔ) Pará rubber tree
هوابر airfoil
هوابرده air-borne
هواپیما airplane; aeroplane; aircraft
هواپیمائی aviation
هواپیمای بی‌موتور؛ گلایدر glider
هوادس (در نجوم) Hyades
هوازدگی airsickness
هواسنج barometer
هواسنگ aerolite
هواشناسی meteorology
هواکینتوس (در اساطیر یونان) Hyacinth
هواگاز air gas; producer gas
هوانگپو Whangpoo
هوانگ‌ـشی Huang-shih; Hwangshih
هوانگ هو Hwang Ho
هوئنلیندن Hohenlinden
هوانوردی، قوانین air, law of the
هوئه Hué; Hue
هوئه تاوئرن؛ هوهه تاوئرن Hohe Tauern
هوای Hwai; Huai
هوای تثبیت‌شده؛ هوای ثابت fixed air
هوای مایع liquid air
هوای‌ـنان Huai-nan; Hwainan
هوایتینگ Hwaining
هوبارت Hobart
هوبرتوسبورگ، صلح Hubertusburg, Peace of
هوبلی‌ـدهاروار Hubli-Dharwar
هوبوکن Hoboken
هوپربورئوسها (در افسانه‌های یونانی) Hyperboreans
هوپرمنسترا (در اساطیر یونان) Hypermenstra
هوپریون (در اساطیر یونان) Hyperion
هوپه Hupeh
هوپی Hupei
هوتنتوتها Hottentots
هوخشتت Höchstädt
هودرا (در اساطیر یونان) Hydra
هودسن Hudson
هودسن، خلیج ~ Bay
هور Hor
هورا Howrah
هورای Horae
هورتا؛ ۱۰اورته Horta

هورتانسیا (فنـ) hydrangea; hortensia
هوردالان Hordaland
هورست (زمین برآمده) horst
هورفردوست Haverfordwest
هورمون رشد؛ هورمون سوماتوتروپ somatotropic hormone
هورمونها hormones
هورن (از سازها) horn
هورن، دماغه‌ی Horn, Cape
هورنبلند hornblende
هورنزی Hornsey
هوروس (از خدایان دین مصری) Horus
هورون، دریاچه‌ی Huron, Lake
هوریائی، زبان Hurrian language
هوز هو Who's Who
هوسا (قومی در نیجریه) Haus(s)a
هوسی، جنگهای Hussite Wars
هوسیان Hussites
هوش intelligence
هوشلاگا Hochelaga
هوفی Hofei
هوکایدو Hokkaido
هوک وان هولاند Hook of Holland
هوکو گونتو (ژاپنی) Hoko Gunto
هوگلی Hooghly
هوگنوها Huguenots
هولاند Holland
هولبرن Holborn
هولشتاین Holstein
هولمیوم holmium
هولوگرافی holography
هولوگرام hologram
هومانیست؛ اومانیست humanist
هومانیسم؛ اومانیسم humanism
هومئوپاتی homeopathy
هومبورگ Homburg
هومبولت، یخچال Humboldt Glacier
هوم رول؛ فرمانروائی میهنی Home Rule
هومن (در اساطیر یونان) Hymen; Hymenaeus
هوموپترا؛ یکسانبالان Homoptera
هوموفونی (در موسیقی) homophony
هونان؛ هنان Honan
هونان Hunan
هونانفو Honanfu
هوندوراس؛ هندوراس Honduras
هونشو Honshu
هونگتسه Hungtse
هونگ کونگ Hong Kong
هونولولو Honolulu
هونها Huns
هونهای سفید White Huns
هوور، سد Hoover Dam
هوهانزولرن Hohenzollern
هوهانزولرن‌ـزیگمارینگن ~ -Sigmaringen
هوهانزولرن‌ـهشینگن Hohenzollern Hechingen
هوهنفریدبرگ Hohenfriedeberg

هوـهوـهاوـتی Hu-ho-hao-t'e
هوهویت (در منطق و فلسفه) identity
هوهه تاوئرن؛ هوئه تاوئرن Hohe Tauern
هوهوت Huhehot
هوی Hoy
هویا (از گیاهان پر قدیم) hoya
هویج carrot
هویسایدـکنلی، لایه‌ی Heaviside-Kennelly layer
هویگنس، اصل Huygens's principle
هیئت configuration
هیئت منصفه jury
هیبرنیا Hibernia
هیبیس کورپس habeas corpus
هیپرسون hypersound
هیپرسونیک hypersonic
هیپرمتروپ hypermetropia
هیپرون hyperon
هیپنوتیسم hypnotism
هیپوتالاموس hypothalamus
هیپو رگیوس Hippo Regius
هیپوسولفیت hyposulfite
هیپوفیز، غده‌ی hypophysis gland
هیپوکوندری hypochondria
هیپولوتوس (در اساطیر یونان) Hippolytus
هیپولوته (در اساطیر یونان) Hippolyte
هی‌ـپونسفوت، پیمان Hay-Pauncefote Treaty
هیپیها hippies
هیت Hit
هیچ نمیدانم، نهضت Know-Nothing Party
هیداتسا Hidatsa Indians
هیدر hydra
هیدرو‌ـ(پیشوند) hydro-
هیدروپونیک hydroponics
هیراتی، خط Hieratic
هیرکانیا Hyrcania
هیرودینئا Hirudinea
هیروشیما Hiroshima
هیروگلیفی hieroglyphic
هیز Hayes
هیسپانیولا Hispaniola
هیستامین (ترکیب آلی) histamine
هیسترزیس hysteresis
هیستری hysteria
هیستیدین (از آمینو-اسیدها) histidine
هیستینگز Hastings
هیکسوسها Hyksos
هیکل Temple
هیکل‌بینی Gestalt (آلمانی)
هیکوری hickory
هیلا Gila
هیلدسهایم Hildesheim
هیلو Hilo
هیلورسوم Hilversum
هیلونگکیانگ Heilungkiang
هیلینگدن Hillingdon
هیماچال پرادش Himachal Pradesh

هیمارکت، آشوب میدان Haymarket Square riot
هیمالایا Himalayas
هیمتوس، هیمت Hymettus
هیمجی Himeji
هیمرا Himera
هیمس Jemez
هیندنبورگ Hindenburg
هینگان Hingan
هیوا اوآ Hiva Oa
هیورن، دریاچه‌ی Huron, Lake
هیورینگ Havering
هیوستن Houston
هیوسین hyoscine

ی

یائسگی؛ یاس menopause
یاآن Ya-an; Yaan
یائونده Yaoundé
یابلونتس ناد نیسو Jablonec nad Nisou
یابلونوی Yablonovy
یابیش جلعاد Jabesh-gilead
یاپ؛ یپ Yap
یاپتوس Iapetus
یات yacht
یاتاقان bearings
یاتروشیمی (فنـ) iatrochemistry
یاخته؛ سلول cell
یاخته‌شناسی cytology
یاخته‌شیمی cytochemistry
یاخیموف Jáchymov
یادداشت (در اصطلاح دیپلماسی) note
یادگیری learning
یارد (واحد طول) yard
یارکند Yarkand
یارمث Yarmouth
یاروسلاول Yaroslavl
یاس؛ یائسگی menopause
یاس بنفش lilac
یاسمن؛ یاس jasmine; jessamine
یاسنایا پالیانا Yasnaya Polyana
یاسون (پهلوان اساطیر یونانی) Jason
یاسی Jassy
یاش؛ یاشی Iasi
یافا Jaffa
یاقوت ruby
یاقوت کبود sapphire
یاکوت (جنس) Yakut
یاکوتسک Yakutsk
یال (بخش شهری) Yough al
یال (در هندسه) edge
یالتا Yalta
یالتا، کنفرانس ~ Conference
یالو Yalu
یام (گیاه استوائی) yam
یاماتو Yamato
یاماگوچی Yamaguchi
یانسن، آیین؛ یانسنیسم Jansenism
یانکرز Yonkers

یانکی Yankee
یانگ، ضریب Young's modulus
یانگ، طرح Young Plan
یانگتسه Yangtze
یانگتسه کیانگ ~ -Kiang
یانگ تی Yang Ti (چینی)
یانگچو Yangchow; Yang-chou
یانگزتاون Youngstown
یان ماین Jan Mayen
یانوس (در دین روم) Janus
یانینا Janina
یاواتا Yawata
یاهاتا Yahata
یبنئیل؛ یبنه Jamnia
یبوسیان Jebus; Jebusi; Jebusites
یبوق Jabbok
یپ؛ یاپ Yap
یپر Ieper (فلاندری)
یجرسهدوثا Jegar-sahadutha
یخ ice
یخابرفت outwash
یخبرف névé (فنـ)
یخبست rime
یخبندان؛ یشمه frost
یخپاره ice-floe; ice-float
یخپوزه ice-foot
یخپهنه ice-cap; ice-sheet
یخپهنه‌ی راس Ross Shelf Ice
یختاب iceblink
یختود pack-ice
یخچال glacier
یخچالپوز ~ snout
یخچال کوهپایه‌ای piedmont glacier
یخ خشک dry ice
یخرفت moraine
یخزائی calving
یخ زمینی land ice
یخکوه iceberg
یخگشاد thaw
یخگیری glaciation
یخنهشت boulder clay
ید الجوزاء Betelgeuse
یدو Yedo
یدیش Yiddish
یربا ماته yerba maté
یرقان jaundice
یرکیز، رصدخانه‌ی Yerkes Observatory
یرو؛ یرو واتر Yarrow (Water)
یزرعیل Esdraelon, Jezreel
یزو Yezo; Yeso
یسوع، انجمن Jesus, Society of
یسوعی Jesuit
یشم jade
یعاقبه؛ یعقوبیه Jacobite Church
یفپاتوریا Yevpatoriya
یکپارچه (در ساختمان) monolithic
یکجمله‌ای (در ریاضیات) monomial
یکساله (در گیاهشناسی) annual
یکسانبالان؛ هوموپترا Homoptera

یکلرز، خط isoseismal line
یلپیک heaves
یلگاوا Jelgava; Yelgava
یلمارن Hjälmaren
یلوستون Yellowstone
یلونایف Yellowknife
یمتلاند Jamtland
یمن Yemen
ینا Jena
ینان Yen-an
ینتای Yentai; Yen-t'ai
ینی‌چری Janissaries
ینیسئی؛ ینیسی Enisei; Yenisei
ینیسئیسک Yeniseisk
ینیسی Yenisei
یو (در اساطیر یونان) Io
یواخیمستال Joachimsthal
یو-ان UN[United Nations (Organazation)]
یوآنینا Ioánnina
یوئه-چی Yüe(h)-chi(h)
یوبیل jubilee
یوپاتوریا Eupatoria; Yevpatoriya
یوپیتر (در دین رومیان) Jupiter
یو.پی.یو U.P.U
یوت Ute
یوتا Utah
یوتوپیا Utopia
یوتونگ tung oil
یوتونهیم Jotunheim
یوتیکا Utica
یوحنا، انجیل John, Gospel according to Saint
یوحنا، نخست‌انجیل Protevangelium of James
یود iodine
یورک York
یورک، شبه جزیره‌ی Yorke Peninsula
یورکتاون Yorktown
یورکس Yorks
یورکشر Yorkshire
یورکشر جنوبی South Yorkshire
یورکشر شمالی North ~
یوزپلنگ panther
یوستدالسبرئن Jostedalsbreen
یوکا yucca
یوکاتان Yucatán
یوکوسوکا Yokosuka
یوکون Yukon
یوکوهاما Yokohama
یوگا (در مذهب هندو) yoga
یوگندستیل (در هنر) Jugendstil (آلمانی)
یوگوسلاوی Yugoslavia
یولیانهب Julianehaab; Julianehåb
یولیش Jülich
یوم کیپور Atonement, Day of
یومن Yümen
یومن آو ذی گارد Yeomen of the Guard
یون (در شیمی و فیزیک) ion

یون (در اساطیر یونان)	Ion	یونش، اطاق	ionization chamber
یون (ولایت، فرانسه)	Yonne	یونکرس	Junkers
یون، تعویض	ion exchange	یونکره؛ یونوسفر	ionosphere
یونان (ایالت، چین)	Yünnan	یونکوپینگ	Jönköping
یونان (کشور)	Greece	یون‌گرم	gram-ion
یونان، دین قدیم	Greek religion	یونگفراو	Jungfrau
یونان بزرگ	Magna Graecia	یونگفراویوخ	Jungfraujoch
یونانفو	Yünnanfu	یوننده، تشعشع	ionizing radiation
یونانی، زبان	Greek language	یونو (در دین روم)	Juno
یونانی، معماری و هنر	~ architecture and art	یونوسفر؛ یونکره	ionosphere
		یونی (منسوب به یون)	ionic
یونانی، موسیقی	Greek music	یونی، فرضیه‌ی	~ hypothesis
یون لیدروژن	hydrogen ion	یونیا؛ ایونی	Ionia
یونجه	alfalfa	یونیالی، جزایر	Ionian Islands
یونسکو	UNESCO	یونیالی، دریای	~ Sea
یونش	ionization	یونیالی سبک	Ionic order

یونیدن	ionize, to	ییهلاوا	Jihlava
یونیسف	UNISEF	ینگکاو	Yingkow
یوواسکولا	Jyväskylä	ین	Yin
یوهانسبورگ	Johannesburg	ییل، دانشگاه	Yale University
یویست	Uist	یهودیت (کتابی از عهد)	Judith
یویست جنوبی	South Uist	یهودی؛ موسیقی	Jewish music
یویست شمالی	North ~	یهودا (مملکت قدیم)	Judah
یهود	Jews	یهودیت	Judaism
		یوپیتر	Jupiter

فرهنگ لغات و اصطلاحات

(انگلیسی-فارسی)

لغات و اصطلاحات ممتاز به علامت [*] در جلد متمم همین دایرةالمعارف خواهد آمد

A

Aachen	آخن
Aaland Islands; Åland	آلند، جزایر
Aalborg	آلبورگ
Aalesund; Alesund	آلسون
Aar	آر
Aarau	آراو
aardvark	آردوارک
Aargau	آرگاو
Aarhus	ارهوس
Aba	*آبا
abacus	چتکه؛ چرتکه
Abakan	*آباکان
abalone	گوش دریا
Abana	ابانه
Abbadids	بنو عباد
Abbeville	آبویل
Abbevillian	*آبویلی (فرهنگ)
Abbevillian-Chellean	*آبویلی-شلی
abbey	دیر
Abbey Theatre	ابی، تئاتر
abbreviations	علامات اختصاری
Abdera	آبدرا
abdomen	شکم
Abeokuta	*آبیوکوتا
Aberdeen	ابردین
Aberdeenshire	ابردین‌شر
aberration	کجنمائی
aberration of light	کجنمائی نور
Abertawe	ابرتاوی
Aberystwyth	ابریستویث
Abgar, Epistles of	آبگار، رساله‌ی
Abidjan	ابیجان
Abilene	ابیلین
Abkhaz	ابخاز
ablation	فرساب
ablaut	آبلاوت
Abo	ابو
abolitionists	الغاگران
aborigines	بومیان اصلی
abortion	سقط
abrasion	شست و ساب
abrasive	سایا

Abruzzi	*آبروتسی
~ e Molise	آبروتسی ا مولیزه
abscissa	طول (در مختصات هندسی)
absenteeism	دور نشینی
absinthe	آبسنت
Absolute (The)	مطلق (به عنوان اسم خاص)
~ alcohol	الکل مطلق
~ magnitude	قدر مطلق (در نجوم)
~ temperature	دمای مطلق
~ value	قدرمطلق (در ریاضیات)
~ zero	صفر مطلق
absolutism	حکومت مطلقه
absorption	جذب
~ band	نوار جذبی (در طیرشناخت)
~ frequency	نوار بسامد (در رادیو)
~ spectrum	طیف جذبی (در طیرشناخت)
abstract art	هنر انتزاعی
abstraction	*تجرید (در فلسفه‌ی علم)
abstract number	عدد مطلق
Abu	آبو (کوه)
Abu Dhabi	ابو ظبی
abundant number	عدد زاید
Abu Qir	ابوقیر
Abydos	آبیدوس
abyssal	مغاکی
abyssal floor	*کف مغاکی
abyssal rocks	سنگهای مغاکی
academic degree	درجه (دانشگاهی)
~ freedom	آزادی بحث و تحقیق
Académie française; French Academy	آکادمی فرانسه (انگلا)
Academy	آکادمیا؛ آکادمی
Acadia	آکادیا
acanthus	رجل الدب
Acapulco	آکاپولکو
Accad; Akkad	اکد
(to) accelerate	شتاباندن
acceleration	شتاب
~ of gravity	شتاب ثقل
accelerator	شتابگر
accent	آکسان
accessory	معاون مجرم؛ معاون جرم

accolade	*آکولاد
accomodation	تطابق (در رؤیت)
accordion	آکوردئون
Accra	آکرا
acculturation	همفرهنگی
accumulation mountain	کوه انباشتی
accumulator; accumulateur (فنی)	انباره؛ آکومولاتور
accusative	آکوزاتیو (در دستور زبان)
Aceldama	حقل الدم
acetaldehyde	استالدئید
acetate	*استات
acetic acid	اسید استیک
acetone	استون
acetylene	استیلن
Achaea	آخایا
Achelous	آخلوئوس
Achernar	آخر النهر (در نجوم)
Acheron	آخرون
Acheulian	*آشولی (فرهنگ آشولی)
achromatic lens	*آکرومائیک، عدسی
acid	اسید
acidosis	اسیدوز
acid radical	رادیکال اسید
Acmeists	آکمئیستها
acne	غرور؛ حب البلوغ
Aconcagua	آکونکاگوا
acoustic	شنوائی
acoustics	صوتشناخت
Acre	آکره
acre	ایکر
Acrocorinthus	آکروکورینتوس
acropolis	آکروپولیس
Acte; Akte	آکته
ACTH	آکث‌ه (از هورمونها)
actinide series	آکتینید، سلسله‌ی
actinium	آکتینیوم
actinon	*آکتینون
Actinopoda	آکتینوپودا
action	عمل (در فیزیک و مکانیک)
Actium	آکتیون؛ آکتیوم
activated carbon	زغال زنده
active deposit	نهشت فعال (در رادیوآکتیویته)

Acts of the Apostles اعمال رسولان؛ اعمال حواریان
actual sin گناه عملی
actuary اکتوئری
acupuncture *طب سوزنی
Adagio آداجو (در اصطلاح موسیقی)
Adak ایدک
Adana ادنه
Adda *آدا (رود، ایتالیا)
adding machine ماشین حساب؛ ماشین جمع
Addis Ababa آدیس آبابا
Addison's disease آدیسن، بیماری
Addled Parliament پارلمنت فاسد
Adélaïde آدلائید
Adélie Coast آدلی، ساحل
Adelphi ادلفی
Adelsberg آدلسبرگ
Aden عدن
Aden, Gulf of عدن، خلیج
adenine *آدنین
adenoid *آدنوئید
adhesion همچسبی
~ and cohesion همچسبی و دگرچسبی
adhesive چسب
adiabatic ناگذار؛ آدیاباتیک
Adiabene آدیابنه
Adige آدیجه
Adighe آدیغه
Adirondack Mountains ادیراندک، کوههای
Admetus آدمتوس (در افسانه‌های یونانی)
Admiralty Islands ادمیرلتی، جزایر
adolescence نوجوانی؛ شباب
Adonis آدونیس (در دین یونانی)
adoptionism پسرخواندگی عیسی
Adour آدور
Adrenal gland غده‌ی آدرنال
adrenaline آدرنالین
Adria آدریا
Adrianople آدریانوپل
Adriatic Sea آدریاتیک، دریای
adsorption جذب سطحی
Adullam عدلام
adult education تعلیمات اکابر
Aduwa; Adowa عدوی
advection پهنرفت
Advent آدونت (در تقویم مسیحی)
Adventists آدونتیستها
advertising *آگهی کردن
advocatus Dei وکیل خداوند
advocatus diaboli وکیل شیطان
Adyge Autonomous Oblast آدیگه، ناحیه‌ی خودمختار
Adzhar آجارستان
Aedile آیدیلیس
Aedui آیدوئی
Aeëtes آیتس (پادشاه کولخیس)
Aegadian Isles اگادی، جزایر
Aegean civilization اژه‌ای تمدن
Aegean Sea اژه، دریای
Aegeus آیگئوس (شاه داستانی)
Aegina آیگینا
Aeginetan marbles آیگینیالی، مرمرهای
aegis آیگیس (در افسانه‌های یونانی)
Aegospotamos آیگوس پوتاموس
Aemilian Way آیمیلیا ویا
Aenus *آینوس
Aeolia آیولیا
Aeolian Islands آیولیائی، جزایر
Aeolians آیولیها
Aeolis آیولیس
Aeolus آیولوس
aerial photography عکاسی هوائی
aerobic bacteria *آئروبیک، باکتریهای
aerodynamics آئرودینامیک
aerolite آئرولیت
aeroplane هواپیما
aerosols *آئروسولها
aerostat آئروستا
Aesir اسیر (در اساطیر)
aesthetics جمالشناسی
aestivation *تابستانخوابی
Aetolia آیتولیا
Afars and the Issas, French Territory of the آفارو عیسا، سرزمین
affluent; tributary ریزابه
afforestation جنگلکاری
African Negro, art سیاهان افریقائی، هنر
~ ~ music سیاهان افریقائی، موسیقی
Afrikaans آفریکانس
Afro-Asian Conference کنفرانس کشورهای افریقائی و آسیائی
after-damp پسدم
after-glow پستاب
Agadir اگادیر
Agana آگانیا
Aganippe آگانیپه (در اساطیر یونان)
agar-agar آگار آگار
Agartala *اگرتله
agate عقیق
agave آگاو
age عصر (در زمینشناسی)
Agen آژن
agency آژانس
agglomerate جوش آتشفشانی
aggradation برنهاد
Agincourt آژنکور
agitato آجیتاتو (در اصطلاح موسیقی)
Aglaia آگلایا (در دین یونان)
agnostic *آگنوستیک
agnosticism *آگنوستیسیسم
agonic line *خط بیزاویه
Agram آگرام
Agrapha of Jesus آگرافای عیسی
agrarian laws تقسیم اراضی، قوانین (در تاریخ روم)
Act of Union قانون اتحاد (در تاریخ انگلستان)
agriculture کشاورزی
Agrigento آگریجنتو
agrimony غافث (گیاه)
Agua آگوا
Aguascalientes آگواسکالینتس
Agulhas, Cape آگولاس، دماغه‌ی
aids هدایا و پیشکش
Aigues-Mortes اگ‌ـمورت
*Aijal ایجل
Aijalon ایلون
ailanthus عرعر
Ain ان
Ainu آینو (بومیان اصلی ژاپن)
air هوا
air, law of the هوانوردی، قوانین
air-born هوابرده
air conditioning تهویه‌ی مطبوع
aircraft طیاره
aircraft carrier ناو هواپیمابر
Aire *ار (رود، انگلستان)
airfoil نیمرخ آئرودینامیکی؛ هوابر
air gas هوااگاز
air mail پست هوائی
air mass توده‌ی هوا
airplane هواپیما
air pollution هوا، آلودگی
airport فرودگاه
air power قدرت هوائی
air pumps *تلمبه‌های هوائی
airship ناو هوائی؛ دیریژابل
airsickness هوازدگی؛ *آزار هوا
airway دالان هوائی
Aisne ان
Aix-en-Provence اکس‌ـآن‌ـپرووانس
Aix-la-Chapelle اکس‌ـلاشاپل
~ ~, Treaty of اکس‌ـلاشاپل، پیمان
Aix-les-Bains اکس‌ـل‌ـبن
Ajaccio آژاکسیو
Ajanta آجانتا
Ajax آیاس (در افسانه‌های یونانی)
Ajman عجمان
Akershus *آکرسهوس
Akkad; Accad اکد
Akko عکا
Akron اکرن
Aksum اکسوم
Akte; Acte آکته
Aktyubinsk *آکتیوبینسک
Akureyri آکوریری
Alabama آلاباما
Alagez, Mount آلاگوز، کوه
Alagoas *آلاگواس
Alai آلای
Alais *آله
Alamanni آلامانی
Alameda *المیدا
Alamein العلمین
Alamo (the) آلامو
Alamogordo آلمگوردو

Aland, Islands; Aaland آلند، جزایر
alanine •آلانین
Alaska آلاسکا
Alaska Highway آلاسکا، شاهراه
Alaska Range آلاسکا، رشته‌ی
Alastor آلاستور (در اساطیر یونانی)
Ala-Tau آلاتائو
Alava آلاوا
Al Aziziya عزیزیه
Albacete آلباثته
Alba Iulia آلبا-یولیا
Alba Longa آلبا لونگا
Albania آلبانی
Albano, Lake آلبانو، دریاچه‌ی
Albany آلبنی
alabaster رخام
albatross آلباتروس
Alberta آلبرتا
Albert Canal آلبر، کانال
Albert Nyanza آلبر نیانزا
Albertville •آلبرویل
Albi آلبی
Albiga آلبیگا
Albigenses آلبیگائیان
Albigensian Crusade آلبیگائی، جهاد
albino (فنـ) آلبینو؛ بوربور
Albion آلبیون؛ البین
Albret آلبره
Albufera آلبوفرا
albumins آلبومینها
Albuquerque البکرکی؛ آلبوکرک (فنـ)
Alcala آلکالا
~ de Henares آلکالا د انارس
alcali قلیا؛ نمک قلیا
alcali soil خاکهای قلیائی (در کشاورزی)
alcaloids آلکالوئیدها
Alcántara آلکانتارا
Alcatraz الکترز
Alcazarquivir القصر الکبیر؛ آلکاسارکیویر
Alcestis آلکستیس (در اساطیر یونانی)
alchemy کیمیا
Alcinoüs آلکینوئوس (در افسانه‌های یونانی)
Alcira آلثیرا
Alcmene آلکمنه (در اساطیر یونان)
Alcobaça آلکوباسا
alcohol الکل
alcoholism میخوارگی
Aldan آلدان
Aldebaran دبران؛ الدبران
aldehyde آلدئید
Alderney آلدرنی
Aldershot آلدرشات
aldosterone •آلدوسترون
Alecto آلکتو (در دین یونان)
Aleksandronov •آلکساندرونوف
Aleksandrovsk Sakhalinski آلکساندروفسک‌ساخالینسکی
Alemanni آلمانی
Alençon آلانسون
Alentejo آلنتژو
Aleppo; Alep; Haleb حلب
Alès آلس
Alesia آلسیا
Alessandria آلساندریا
Alesund; Aalesund السون
Aletsch آلچ
Aleutian Islands آلئوسین، جزایر
Aleutian Range آلئوسین، کوههای
Alexander Archipelago الگزاندر، مجمع‌الجزایر
alexandrite •آلکساندریت
Alexandroùpolis •آلکساندروپولیس
Alexishafen آلکسیسهافن
alfalfa یونجه؛ آلفالفا
Alfecca فکه (در نجوم)
algae جلبک؛ آلگ
Algarve آلگاروه
algebra جبر
algebraic expression عبارت جبری
~ number عدد جبری
~ signs علامات جبری
~ sum مجموع جبری
Algeciras آلخثیراس
~ Conference آلخثیراس، کنفرانس
Algeria الجزایر (کشور)
Algerine War الجزایر، جنگ
Algiers الجزایر (شهر)
Algol رأس الغول (در نجوم)
Algonquian الگانکین
Alhambra الحمراء
Al Hillah حله
Alicante آلیکانته
Alice Springs الیس سپرینگز
alidade عضاده؛ •آلیداد (فنـ)
Alien and Sedition Acts خارجیان و اخلالگران، قوانین
Aligarh علیگره
alimentary canal لوله‌ی هاضمه
alimony نفقه
alizarin •آلیزارین
Al-Jadida جدیده
Aljubarrota آلژوبروتا
Alkmaar آلکمار
(Al) kut کوت
Allegheny; Alleghany آلگانی
allegretto آلگرتو (در موسیقی)
allegro آلگرو (در موسیقی)
Allenstein آلنشتاین
Allentown النتاون
allergy آلرژی
Allia آلیا
Alliance الاینس
Allier آلیه
alligator آلیگاتور
alligator pear آلیگاتور، گلابی
allopathy •آلوپاتی
allotrope دگروار
allotropy دگروارگی
alloy آلیاژ
alluvial fan (ـ cone) پنجه‌ی آبرفتی
~ plain دشت آبرفتی
alluvium آبرفت
Alma -Ata آلما-آتا
Almada آلماده
Almadén آلماذن
Almagest مجسطی
Al-Manamah منامه
Almeria آلمریا
Almohads موحدون
Almoravids مرابطون؛ مرابطین
•Alofi آلوفی
Alor Setar •آلور ستار
Alost آلوست
alpaca آلپاکا؛ آلپاگا
Alpes-de-Haute-Provence •آلپ-دو-اوت-پروانس
Alpes -Maritimes آلپ-ماریتیم
Alpha Centauri رجل قنطورس (در نجوم)
~ Crucis •آلفای صلیب جنوبی
alpha particles ذرات آلفا
Alphecca نیر الفکه (در نجوم)
Alpheratz •سرة الفرس (در نجوم)
Alpheus آلفیوس
Alps آلپ
Als آلس
Alsace آلزاس
Alsace-Lorraine آلزاس-لورن
Alsen (آلمانی) آلزن
•Altai krai سرزمین آلتای؛ •آلتای، سرزمین؛ •آلتاکرای
Altair نسر طایر
Altamira آلتامیرا
Altar (Ara) مجمره (در نجوم)
Altay آلتای
Altdorf آلتدورف
Altenburg آلتنبورگ
alternating current جریان متناوب
alternator •آلترناتور
Althing آلثینگ
altimeter فرازیاب
altitude فرازا
altitude sickness آزار بلندی
alto •آلتو (در موسیقی)
Alto Adige آلتو آدیجه
Altona آلتونا
alum زاج
alumina آلومین
aluminium آلومینیوم
Älvsborg الوسبورگ
amadou; punk قو (مادهٔ اسفنجی)
Amagasaki آماگاساکی
Amager آماگر
Amalek; Amalekites عمالقه
Amalfi آمالفی
amalgam ملغمه
amalgamation process طریقه‌ی ملغمه‌سازی
Amalthaea آمالتیا؛ •آمالتایا

Amami *آمامی (جزیره ژاپن)
Amarapura آماراپورا
Amarillo امریلو
amaryllis آماریلیس
Amazon آمازون (رود)؛ آمازونها (در افسانه‌های یونانی)
Amazonas *آمازوناس
Ambato *آمباتو
amber کهربا
ambergris عنبر
Amboina آمبوینا
Amboise آمبواز
Amboise, conspiracy of آمبواز، توطئه‌ی
Ambon آمبون
Ambridge امبریج
Ambrosian Library آمبروزیان، کتابخانه‌ی
Amchitka امچیتکا
amendment اصلاح قانون
America امریکا
American امریکن
Americana آمریکانا، دایرةالمعارف
American Colonization Society انجمن امریکائی کوچنشینی
American Federation of Labor (AFL) کارگران همپیمان امریکا
American Fur Company شرکت امریکائی پوست
Americanization امریکائیسازی
American Labor party حزب کارگر امریکا
American Legion لژیون امریکائی
American Revolution انقلاب امریکا
American Samoa *ساموآی امریکا
americium آمریسیوم
Amersfoort *آمرسفورت
Ames ایمز
amethyst آمتیست
Amharic امهری
Amherst امرست
amicable numbers اعداد متحابه
amides آمیدها
Amiens آمین
Amiens, Treaty of آمین، پیمان
Amindivi *آمینديوی
amines آمینها
amino-acids آمینو-اسیدها
amino group آمینو، مجموعه‌ی
Amman عمان
Ammi عمی
Ammon بنو عمون
ammonia امونیاک
ammonium امونیوم
ammonium chloride نوشادر
amnesia نسیان
amnesty عفو عمومی
amoeba آمیب
Am(m)on آمون (از خدایان مصریان)
Amoy آموی
ampelopsis موچسب
amorphous بیشکل؛ آمورف

ampere آمپر (واحد شدت برق)
ampere-hour آمپرساعت
amphibian دوزیستان
amphibious warfare جنگ مختلط
Amphilochus آمفیلوخوس (در افسانه‌های یونانی)
Amphion آمفیون (در افسانه‌های یونانی)
amphitheater آمفی تئاتر
Amphitrite آمفیتریته
Amphitryon آمفیتروئون (در دین یونان)
Amphoteric دوکاره (در شیمی)
ampification فرونسازی
amplifier فرونساز
amplitude دامنه (در فیزیک)
amplitude modulation *تحمیل دامنه‌ای (در مشخصات موج)
Amritsar آمریتسار؛ امرتسر
Amsterdam آمستردام
Amu Darya آمو دریا
Amur آمور (رود)
amyl آمیل (در شیمی)
amylase آمیلاز
anabaptists آناباتیستها؛ آناباپتیستها
Anabasis آناباز
anabatic فرارو
anabolism *آنابولیسم
anaconda آناکوندا
Anadyr آنادیر
anaerobic bacteria *آنروبیک، باکتریهای
Anáhuac آناواک
Anakim بنو عناق
analog(ue) computer *حسابگر تمثیلی
analog-to-digital converter *برگردان تمثیلی-به رقمی
analysis *تحلیل (در روش علمی)؛ تجزیه (در شیمی)
analytical geometry هندسه‌ی تحلیلی
anaphylaxis آنافیلاکسی
anarchism آنارشیسم؛ آنارشیزم
anarchist آنارشیست
anarchy آنارشی
Anatolia آناطولی
anatomy تشریح؛ کالبدشناسی؛ آناتومی
Anchorage انکرج
anchovy گووا
Ancien Régime (فر.) آنسین رژیم
Ancona آنکونا
Andalusia اندلس؛ آندالوثیا
Andaman and Nicobar Islands اندامان و نیکوبار، جزایر
andante آندانته (در موسیقی)
Anderson اندرسن
Andes آند، کوههای
Andhra Pradesh *اندهرا پرادش؛ *اندرا پرادش
Andizhan اندیجان
Andkhui اندخوی
Andorra آندورا
Andreanof آندریانوف
Andrinople آندرینوپل

Andromeda آندرومده (در اساطیر)؛ امراة المسلسله (در نجوم)
Andros آندروس
Andrusov, Treaty of آندروسوف، پیمان
anemia کم‌خونی؛ آنمی
anemogrom بادنگاشت
anemograph بادنگار
anemometer بادسنج؛ آنمومتر
anemone آنمون
anesthesia بیحسی
angel فرشته
angelica سنبل ختائی
Angerman انگرمان
Angermanland انگرمان‌لاند
Angers آنژه
Angevin آنژون
angina pectoris آنژین صدری؛ اختناق صدری
angiosperm نهاندانه
Angkor Thom آنگکور توم
Angkor Wat آنگکور وات
angle of aberration *زاویه‌ی کجنمائی
angle of incidence زاویه‌ی تابش
Angles آنگلها
Anglesey; Anglesea انگلسی
Anglican Communion انگلیکان، جامعه‌ی
Anglo-Saxon آنگلوساکسون
~ Chronicle آنگلوساکسون، سالنامه‌ی
Anglo-Saxon literature آنگلوساکسون، ادبیات
Anglo-Saxons آنگلوساکسونها
Angmagssalik آنگماگسالیک
Angola آنگولا
Angostura آنگوستورا
angostura bark پوست آنگوستورا
Angoulême آنگولم
Angren *آنگرن
angstrom unit آنگستروم
angular acceleration شتاب زاویه‌ای
angular distance فاصله‌ی زاویه‌ای
~ frequency وفور زاویه‌ای
~ velocity سرعت زاویه‌ای
Angus انگس
Anhalt آنهالت
Anhwei, An-hui آنهولی
anhydride انیدرید
Aniakchak انیکچک
aniline آنیلین؛ انیلین
animal جانور
animal charcoal زغال حیوانی
animated cartoons تصاویر متحرک
animism آنیمیسم؛ آنیمیزم
anion آنیون
anise انیسون
anisotropic آنیزوتروپ
Anjou آنژو
Ankara آنکارا؛ انقره
Anking; An-ch'ing آنکینگ

Annam آنام
Annapolis آناپولیس
Annapolis Royal آناپولیس رویال
Annapurna آناپورنا
Ann Arbor ان اربر
annealing بازپخت
Annecy آنسی؛ *انسی
Annelida (لتـ) حلقه‌داران
annexation الحاق (در اصطلاح سیاسی)
annihilation (of matter) نابودی (در ماده)
annual یکساله (در گیاهشناسی)
Annunciation عید بشارت
anode آنود
anomalistic year سال انحرافی
Ansbach آنسباخ
Anschluss (آلمانی) آنشلوس
Anshan آنشان
ant مورچه
Antaeus آنتایوس (در اساطیر یونان)
Antakya انطاکیه
Antalya انطالیه
antarctic جنوبگان
Antarctica جنوبگان، قاره‌ی
Antarctic Circle مدار جنوبگان
Antarctic Ocean اقیانوس جنوبگان
Antarctic regions جنوبگان، نواحی
Antares قلب العقرب (در نجوم)
anteater مورچه‌خوار
antecedent river پیشینرود
antenna; aerial آنتن
anthracene آنتراسن
anthracite آنتراسیت
anthrax سیاه‌زخم
anthropology مردمشناسی
anthropometry مردمسنجی
Antibes آنتیب
antibiotic آنتی‌بیوتیک
antibody پادتن
Antichrist ضد مسیح
anticline تاقدیس
anticlinorium *تاقدیس شکنجی
Anti-Comintern Pact پیمان ضد کمینترن
Anti-Corn -Law League اتحادیه‌ی ضد قوانین غله
Anticosti انتیکاستی
anticyclone واچرخه
Antietam انتیتم
antifreezing solution ضد یخ
antifriction metal فلز کمساب
antigen پادگن
Antigone آنتیگونه (در افسانه‌های یونانی)
Antigua انتیگوا؛ انتیگوا (جزیره و شهر)
antihalo backing *آستر ضد هاله
antihistamine *آنتیهیستامین
Anti-Lebanon جبل الشرقی
Antilles آنتیلها؛ جزایر آنتیل
Antilochus *آنتیلوخوس (در اساطیر)
antimatter *ضد ماده
antimony آنتیموان

antinomianism آنتینومیانیسم
Antioch انطاکیه
Antiope آنتیوپه (در افسانه‌های یونانی)
antiparticle *ضد ذره
antipodes متقاطر
antipope ناپاپ
antiproton آنتیپروتون؛ پروتون منفی
Anti-Saloon League اتحادیه ضد میفروشی
anti-Semitism آنتی‌سمیتیسم
antiseptic (فنـ) *پلشت‌بر
Anti -Taurus آنتی‌توروس؛ آنتی‌تاوروس
antithesis *آنتیتز
antitoxin پازهر؛ *آنتی‌توکسین
anti-trades بادهای واسامان
Antitrust Act قانون ضد تراست
Antlia *تلمبه (در نجوم)
Antofagasta آنتوفاگاستا
Antonines آنتونینها
Antoninus, Wall of آنتونینوس، دیوار
Antrim انتریم
Antung آنتونگ
Antwerp آنتورپ
Anu آنو (در دین بابلی)
Anubis آنوبیس (در اساطیر مصری)
Anuradhapura آنورادهاپورا
Anvers آنورس؛ آنور
anxiety نگرانی (در روانشناسی)
Anyang *آنیانگ
Anzio آنتسیو
Aomori آئوموری
AOPEC *آ اوپك
aorta; aorte (فنـ) آئورت
Aosta آئوستا
Apalachee Bay اپلچی، خلیج
Aparnea افامیه؛ آپامیا (بـ)
apartheid آپارتهید
apatite آپاتیت
ape نساس
Apeldoorn آپلدورن
Apennines آپنن، کوههای
aperture گشادگی (در اپتیک)
aphasia بند آمدن زبان؛ آفازی (فنـ)
aphid شته
Apia *آپیا
Apis آپیس
aplanetic lens *آپلانتیک، عدسی
Apo, Mount آپو، کوه
Apocalypse آپوکالیپس (از بـ)
Apocrypha آپوکریف
apogee *اوج (در نجوم)
Apollo آپولون
apoplexy سکته‌ی مغزی
a posteriori معلومات بعدی (در فلسفه)؛ متأخرات (در فلسفه)
apostles رسولان مسیح؛ حواریون
Apostolic Constitutions شرایع رسولی
~ succession تسلسل رسولان مسیح
Appalachian Mountains آپالاش، کوههای
apparent diameter قطر ظاهری

apparent magnitude قدر ظاهری
apparent solar time زمان شمسی‌حقیقی؛ زمان شمسی ظاهری
apparition شبح
appeal فرجامخواهی
appendicitis آپاندیسیت
appendix آپاندیس
Appenzell آپنتل
Appian Way آپیا ویا
apple سیب
Appleby اپلبی
apple of discord سیب نفاق
Appleton اپلتن
applied anthropology مردمشناسی کاربسته
~ mathematics ریاضیات کاربسته
Appomattox Court-house اپومتکس کورتهاوس
apprenticeship; apprentissage (فنـ) کارورزی
APRA آپرا؛ *آپرا
Apra Harbor آپرا هاربر
a priori معلومات اولیه؛ *اولیات (هر دو در فلسفه)
Apsheron آبشوران؛ آپشرون
Apulia آپولیا
Apus مرغ بهشتی (در نجوم)
Aqaba, Gulf of عقبه، خلیج
Aquae Sextiae آکوای سکستیای
aquafer; aquifer آبزا
aquamarine زمرد کبود
aqua regia تیزاب سلطانی
aquarium آکواریوم
Aquarius دلو (در نجوم)
aqueduct آباره
aqueous مائی
aqueous humour زلالیه (در چشم)
aquifer; aquafer آبزا
Aquila عقاب (در نجوم)؛ آکویلا
Aquila degli Abruzzi *آکویلا دلیی آبروتسی
Aquileia آکویلیا
Aquitaine آکیتن
Ara (Altar) مجمره (در نجوم)
arabesque آرابسک؛ عربانه
Arabia عربستان
Arabian Sea عربستان، دریای
Arabic languages عربی، زبان
~ literature عربی، ادبیات
arabinoz *آرابینوز
Arab League اتحادیه‌ی عرب
Arab Legion لژیون عرب
Aracaju *آراکاژو
Arachne آراخنه (در افسانه‌های یونانی)
Arachosia آراخوسیا
Arad آراد
Aradus آرادوس
Arafura Sea آرافورا، دریای
Aragats, Mount آراگاتس، کوه
Aragon آراگون

aragonite *آراگونیت
Arakan آراکان
~ yoma آراکان یوما
Aral Sea آرال، دریای
Aramaua *آراماوآ
Aramic آرامی، زبان
Aran; Arran Islands ارن، جزایر
Aranjuez آرانخوئث
Ararat آرارات
Araucanian آروکانیائیان
Arbela آربلا
arboreal *دارزی
arborvitae سور (از درختان پیوسته‌سبز)
arc قوس برقی؛ قوس؛ کمان
Arcadia آرکادیا
Arc de Triomphe de l' Etoile (فنـ) اتوال، طاق نصرت
arch طاق
archaeology باستانشناسی
archaeopteryx آرکئوپتریکس
Archangel آرخانگلسک
archangel ملک مقرب
archbishop اسقف اعظم
Archeozoic (Era) آرکئوزوئیک
Archer *رامی (در نجوم)
archet (فنـ) آرشه
Archimedes' principle ارشمیدس، قانون
archipelago مجمع الجزایر
archons آرخون‌ها
arc lamp لامپ قوسی
Arcole آرکوله
Arcot آرکات
arc spectrum طیف قوسی
arctic شمالگان
Arctic Archipelago شمالگان، مجمع‌الجزایر
~ Circle مدار شمالگان
~ Ocean اقیانوس شمالگان
~ Region شمالگان، نواحی
Arcturus سماک رامح (در نجوم)
Ardèche آردش
Arden آردن (ولایت، فرانسه)
Arden, Forest of آردن، جنگل
Ardennes آردن (فلات جنگلی)
are آر (واحد سطح)
area مساحت
areal velocity سرعت سطحی
Areopagus آریوپاگوس
Arequipa آرکیپا
Ares آرس (در اساطیر یونان)
Arethusa آرتوسا (در اساطیر یونان)
Arezzo آرتسو
Argenteuil آرژانتوی
Argentina آرژانتین
arginine *آرژینین
Arginusae آرگینوسای
Argo (Navis) سفینه (در نجوم) آرگو (در اساطیر یونان)
argol آرگول
Argolis آرگولیس

argon آرگون
Argonauts آرگونوتها
Argonne آرگون (ناحیه، فرانسه)
Argo آرگو (در اساطیر یونان)
Argo (Navis) سفینه (در نجوم)
argument *شناسه
Argun آرگون
Argus; Argos آرگوس (در اساطیر یونان)
Argyll آرگایل
Argyllshire آرگایل‌شر
Argyrokastron آرگیروکاسترون
Aarhus ; Arhus ارهوس
aria آریا (در موسیقی)
Arianism آریانیسم
Arica آریکا
arid کماب
Ariège آریژ
Aries حمل (در نجوم)
Ariminium آریمینیوم
Arish عریش
aristocracy آریستوکراسی
arithmetic حساب
~ number عدد حسابی
Arizona اریزونا
Ark کشتی نوح
Arkansas آرکانساس
Ark of the Covenant تابوت عهد
Arlberg آرلبرگ
Arles آرل
Armada, Spanish آرمادای اسپانیا
armadillo آرمادیلو
Armageddon هرمجدون
Armagh آرما
Armagnac آرمانیاک
Armagnacs et Bourguignons (فنـ) آرمانیاکها و بورگینیونها
armature القاگیر (در برق)
armed neutrality بیطرفی مسلح
Armenia ارمنستان
Armenian Church ارمنی، کلیسای
~ language ارمنی، زبان
~ literature ارمنی، ادبیات
~ Soviet Socialsist Republic ارمنستان، جمهوری شوروی
Armentières آرمانتیر
armillary sphere ذات الحلق (از اسبابهای نجوم قدیم)
Arminianism *آیین آرمینیوس
armor زره
Armorica آرموریکا
Arnhem آرنم
~ Land آرنم، ارض
Arno آرنو
Arolsen *آرولسن
Aroostook اروستوک
arpège (فنـ) آرپژ (در اسطلاح موسیقی)
arrack عرق
Arran ; Aran Islands ارن، جزایر
arrangement (فنـ); ترکیب (در ریاضیات)

Ar Raqqah رقه
Arras آراس
~ ,Treaty of آراس، پیمان
arrowhead تیرکمان آبی
arrow سهم
arrowroot اروروت
arsenic ارسنیک
arsenopyrite ارسنوپیریت
Arsinoe آرسینوئه
Artaxata آرتاکسانا
Artemis آرتمیس (در افسانه‌های یونانی)
arteriosclerosis تصلب شرایین
artery سرخرگ؛ شریان
artesian well چاه آرتزین
arthritis ورم مفصل
Anthropods بندپائیان
artichoke خرشوف؛ آرتیشو (فنـ)
artificial elements عناصر مصنوعی
~ person شخص حقوقی
~ respiration تنفس مصنوعی
artillery توپخانه
Art Institute of Chicago شیکاگو، مؤسسه‌ی هنری
art nouveau (فنـ) هنر جدید
Artois آرتوا
Aruba آروبا
Arunachal Pradesh *آرونا‌چال پرادش
Arundel ارندل
Arusha *آروشا
Arval Brothers آروال، برادران
Arvida *اروپدا
Arvika *آرویکا
Arwad ارواد
Asama Mount آساما، کوه
asbestos پنبه‌ی کوهی
ascendant طالع (در نجوم)
Ascension آسانسیون؛ صعود (در دین مسیح)
~ of Isaiah اشعیا، کتاب صعود
Aschaffenburg آشافنبورگ
ascorbic acid اسید آسکوربیک
Ascot اسکت
asexual reproduction *تولید مثل بیجنسی
Asgard آسگارد (در اساطیر نوردی)
ash زبان گنجشک
Ashanti آشانتی
Ashby-de-la-Zouch اشبی‌ـدـلا‌ـزوش
Ashdod *اشدود
Asheville اشویل
Ashkelon اشقلون
Ashkenazim اشکنازی
Ashkhabad عشق‌آباد
Ashtaroth عشتاروت (الاهه‌ی دین فنقی)
Ash Wednesday چهارشنبه‌ی خاکستر
Asia Minor آسیای صغیر
Asiatic Russia روسیه‌ی آسیائی
Asmara؛ Asmera اسمرا؛ اسمره
Aso -san آسوسان
asp ناشر
Aspadana آسپادانا

asparagine *آسپاراژین
aspartic acid *اسید آسپارتیک
aspect نظر (در نجوم)
aspen کبوده
Aspern آسپرن
asphalt آسفالت
asphodel سریش
aspirin آسپیرین
Aspropotamos آسپروپوتاموس
Assab *آساب
assai آسای (در موسیقی)
Assam آسام
Assandun اسندن
Assassins حشیشیه
assaying عیاریابی
Assemblée des Notables مجلس بزرگان (فنـ)
~ legislative مجلس مقنن (فنـ)
~ Nationale مجلس ملی (فنـ)
Assiniboine آسینیبوین
Assisi آسیزی
association تداعی معانی (در روانشناسی)
associativity شرکتپذیری (در حساب)
assurance بیمه
Assyria آشور؛ آسور
Astarte آستارته (الاهه‌ی فنیقی)
astatic فاگرا؛ *آستاتیک
astatine آستات
aster گل ستاره
asteroids سیارکان
asthma آسم
Asti آستی
astigmatism آستیگماتیسم
Astrakhan حاجی طرخان
astrolabe اسطرلاب؛ اصطرلاب
astrology احکام نجوم، علم
astronaut آسترونوت؛ فضانورد
astronautics فضاپیمائی
astronomical clock ساعت نجومی
~ unit واحد نجومی
~ photometry نورسنجی نجومی
astronomy نجوم
Asturias آستوریاس
Astyanax آستواناکس (در افسانه‌های یونانی)
Asunción آسونسیون
Aswan آسوان
asymptote مجانب (در هندسه)
Atacama, Desert of آتاکاما، صحرای
Atalanta آتالانته (در افسانه‌های یونانی)
Atbarah عطبره
Ate آته (در دین یونان)
a tempo آ تمپو (در اصطلاح موسیقی)
Athabaska اثبسکا
Athanasian Creed اعتقادنامه‌ی آتاناسیوسی
Athapascan اثپسکن
atheism الحاد
Athena آتنا (الاهه‌ی حکمت)
Athena Parthenos آتنا پارتنوس
Athens آتن
athermancy گرمابندی

Athlone اثلون
Athos آتوس
Atjeh اتجه
Atlanta آتلانتا
Atlantic Charter آتلانتیک، منشور
Atlantic City اتلنتیک سیتی
~ Ocean اقیانوس اطلس
~ Provinces آتلانتیک، ایالات
Atlantis آتلانتیس
Atlas اطلس (در افسانه‌های یونانی)
~ Mountains اطلس، جبال
atmos-phere آتموسفر؛ آتمسفر (واحد فشار)؛ جو
atmospheric dust غبارجوی
~ optics نورشناخت جوی
~ pressure فشارجو
~ refraction انکسار جوی
atoll آتول
atom اتم
atomic bomb بمب اتمی
~ clock *ساعت اتمی
~ constants *ثابتهای اتمی
~ energy انرژی اتمی
Atomic Energy Agency, International *سازمان بین‌المللی انرژی اتمی
atomic heat حرارت اتمی
~ mass *جرم اتمی
~ mass unit واحد جرم اتمی؛ واحد اتمی جرم
atomic number عدد اتمی
~ orbital *اوربیتال اتمی
~ spectrum طیف اتمی
~ theory اتمی، نظریه‌ی
~ time زمان اتمی
~ weight وزن اتمی
atonal آتونال (در اصطلاح موسیقی)
Atonement, Day of یوم کیپور
atropine آتروپین
Attica آتیک
Attis; Atys آتیس
attraction جاذبه (در فیزیک)
Attu اتو
Aube اوب
Aubusson اوبوسون
Auch اوش
Auckland اوکلند
Audenarde اودنارد
audibility شنودگی
audible شنودنی
audiogram شنوالینگاشت
audio-visual edu-cation آموزش سمعی و بصری
audiphone *اودیفون
auditing حسابرسی
audition شنود
Auerstedt آورشتت
Augsburg آوگسبورگ
~ League of آوگسبورگ، اتحاد
~ Peace of آوگسبورگ، صلح

Augusta اوگاستا
auk اوک
Aulis آولیس
aura *آورا
aureomycine (فنـ) اورئومیسین
Aurignac اورینیاک
Aurignacian *اورینیاکی
Aurillac *اوریاک
aurochs اوروکس
Aurora آورورا (در اساطیر روم)
aurora australis شفق جنوبی
aurora borealis شفق شمالی
Auschwitz آوشویتس
Aussig آوسیک
Austerlitz اوسترلیتز
Austin اوستین
Australia استرالیا
Australian Alps آلپهای استرالیائی
~ Antarctic Territory استرالیا، سرزمین جنوبگان
Australian Capital Territory استرالیا، سرزمین پایتخت
Austral Islands اوسترال، جزایر
Austrasia; Ostrasia اوستراسیا
Austria اتریش
Austria -Hungary اتریش-هنگری
Austro -Prussian War اتریش و پروس، جنگ
Auteuil اوتوی
autobiography *اوتوبیوگرافی
autoclave اتوکلاو
autogenous welding جوش بیواسطه
autogiro اتوژیر
automation اتوماسیون
automaton اتوماتون
autonomy خودمختاری
Autorized Version متن مجاز (در کتبة)
auto-suggestion تلقین بنفس
autumn *پائیز
Autun اوتون؛ *اوتن
Auvergne اوورنی
Auxerre اوسر
avalanche بهمن
Avallon *آوالون
Avalon Peninsula اولان، شبه جزیره‌ی
Avanti آوانتی
Aveiro آویرو
Avellaneda آویاندا
Ave Maria آوه ماریا
Avenches آوانش
Averno آورنو
Aveyron آورون
aviation هواپیمائی
Avignon آوینیون
Avila آویلا
Aviz اویش؛ *آویز
avocado آووکادو
avocet آووست
Avogadro's number عدد آووگادرو

avoirdupois اوردپویز
Avon ایون
Awami League *عوامی لیگ
axiomatic method روش اصل موضوعی
axioms علوم متعارفه
axis محور
Axis محور (در جنگ II)
axon آکسون
Ayacucho آیاکوچو
Aylesbury ایلزبری
Aymara آیمارا
Ayrshire ایرشر
Ayuthia; Ayutthaya آیوتایا
azimuth سمت
Azincourt آزنکور؛ آژنکور
Azores آسور
Azov آزوف
Aztec آزتک
azurite آزوریت

B

ba *با (در دین قدیم مصر)
Baal بعل (از خداهای سامی قدیم)
Baalbek بعلبک
Baal-peor بعل فغور
Baal-zebub بعل زبوب
Ba'ath party *بعث، حزب
Babbitt metal بابیت، آلیاژ
Babel بابل (در تورات)
Bab el Mandeb باب المندب
Babism بابیه
baboon بابون
Bobruysk *بابرویسک
Babylon بابل (شهر قدیم بین النهرین)
Babylonia بابل (ناحیه و دولت قدیم)
Babylonian captivity اسارت بابلی
Babylonian religion بابل، دین
Bacchanalia باکانالیا (در دین روم)
Bacchantes باکانت‌ها (در دینهای یونان و روم)
Bacchus باکوس (در اساطیر یونان و روم)
Bach Choir گروه کورال باخ
bachelor's button; cornflower گل گندم
backbone عطف (در صحافی)
backing واگشت (تغییر امتداد باد)
Bacon's Rebellion بیکن، شورش
bacteria باکتریها
bacteriophage باکتریخوار
Bactria باکتریا
Badajoz باذاخوث
Badakhshan بدخشان
Badalona *باذالونا
Bad Ems باد امس
Baden بادن
Baden-Baden بادن‌ـبادن
Baden-bei-Wien بادن‌ـبای‌ـوین
Baden-Württemberg بادن‌ـورتمبرگ
badger گورکن
Bad Godesberg باد گودسبرگ
~ Homburg باد هومبورگ
Bad Ischl باد ایشل
badlands بدبوم
Bad Nauheim باد ناوهایم
Baffin Bay بافن، خلیج
~ Island بافن، جزیره‌ی
bagasse (فنـ) *باگاس
bagatelle (فنـ) باگاتل (در موسیقی)
Bagdad Pact بغداد، پیمان
Bagdad Railway بغداد، راه‌آهن
bagpipe نی‌انبان
Bagrationovsk باگراتیونوفسک
Baguio باگیو
Bahaism بهائیه
Bahama Islands باهاما، جزایر
Bahawalpur بهاولپور
Bahia باهیا
Bahia Blanca باهیا بلانکا؛ *بائیا بلانکا
Bahrain بحرین
Bahr-el-Ghazal *بحر الغزال
Bahr-el-Huleh بحر الحوله
Bahr-el-Jebel *بحر الجبل
Baia بایا
Baia بائیا
Baikal بایکال
Bailén بایلن
Baja California *باخا کالیفرنیا
Bajah باجه
Bakelite باکلیت
Baker Island بیکر، جزیره‌ی
Bakhchisaraj باغچه‌سرای
baking powder گرد نانپزی
bicarbonate of soda جوش شیرین؛ بیکربونات سودیوم
Baku باکو
Bakwanga *باکوانگا
Balaklava بالاکلاوا
balalaika بالالایکا
balance ترازو
~ of payments موازنه‌ی پرداختها
~ of power سیاست موازنه
~ of trade موازنه‌ی بازرگانی
Balaton بالاتون
Balboa بالبوآ
Balder بالدر (در اساطیر نوردی)
bale عدل
Bâle (فنـ) بال
Balearic Islands بالئار، جزایر
Bali بالی
Balikesir بالکسیر
Balkan Mountains بالکان، کوههای
Balkan Peninsula بالکان، شبه جزیره‌ی
~ Wars بالکان، جنگهای
Balkh بلخ
Balkhash بالخاش
Ballarat بلرت
ball bearing کاسه‌ساچمه
ballet باله؛ بالت
ballistics پرتابشناسی
balloon بالون
ballpoint *خودکار ساچمه‌ای
Balmoral, Castle بلمارل، کاخ
balsam بم
balsam fir کاج بلسان
Baltic Sea بالتیک، دریای
~ states بالتیک، کشورهای
Baltimore بالتیمور
Baluchi بلوچی، زبان
baluchitherium بلوچیتریوم
Bamako *باماکو
Bamberg بامبرگ
bamboo خیزران
Bamian بامیان
banana موز
Banat بانات
Banat of Temesvar *بانات طمشوار
Banbury بنبری
band نوار (در رادیو)
Banda باندا
~ Oriental باندا اورینتال
Bandar Seri Begawan *بندر سری بگاوان
Banda Sea باندا، دریای
band spectrum طیف نواری
Bandung باندونگ
Banff بنف
Banffshire بنفشر
Bangalore بنگالور؛ *بنگلور
Bangka; Banka بانکا
Bangkok بانکوک
Bangor بنگور
*بانگی Bangui
Bangweulu بانگولئولو
Banja Luka بانجا لوکا؛ *بانیا لوکا
banjo بانجو، بانژو
Banjul *بانجول
bank سکو
banking بانکداری
Bank of England بانک انگلستان
bankruptcy ورشکستگی
Bankside بنکساید
Bannockburn بنکبرن
Bantry Bay بنتری، خلیج
Bantu بانتو
banyan انجیر بنگالی
baobab بائوباب
baptism تعمید
Baptists باپتیستها؛ باپتیستها
bar بار (واحد فشار)؛ بنداب
Baranof بارانوف، جزیره‌ی
Baranovichi *بارانوویچی
Barbados باربادوز
Barbary States بربر، ممالک
barberry زرشک
Barbizon school باربیزون، مکتب
Barcelona بارسلون
Bardo (Le) باردو
Bareilly باریلی
Barents Sea بارنتس، دریای
Bargello بارجلو

Bari *باری
Bari delle Puglie *باری دله پولیه
Barisal *بریسال
barite; barytes باریت
Barito باریتو
barium باریوم
bark پوست (در گیاهان)
bark beetle سرشاخه‌خوار پسته
Barking *بارکینگ
Bar -le -Duc بار-لو-دوک
barley جو
Barmen بارمن
barn *بارن (واحد فیزیکی)
Barnaul *بارنائول
Barnet *بارنت
Barnsley *بارنزلی
Baroda بارودا؛ بروده
barograph باروگراف
barometer بارومتر
Barons' War جنگ بارونها (در تاریخ انگلستان)
baroque باروک (سبکی در معماری و موسیقی)
Barotseland بارتسلند
Barquisimeto بارکیسیمتو
barracuda باراکودا
Barranquilla بارانکیا
Barre des Ecrins بار دزاکرن
barred spirals *مارپیچیهای میله‌ای
barrel چلیک
Barren Grounds اراضی لم‌یزرع (در کانادا)
barrier reef سد آبسنگی
Barrow, Point برو، رأس
Barrow -in -Furness برو-این-فرنس
Barry بری
barycentrique (فن) *باریسانتریک
barye باری (واحد فشار)
barysphere سنگینکره
barytes; barite باریت
barytone باریتون
basal metabolism متابولیسم بازال؛ متابولیسم اساسی
basalt بازالت
bascule bridge *پل قپانی
base باز (در شیمی)؛ قاعده (در هندسه)
baseball بیسبال
Basel بازل
base-level تهتراز
Bashan *باشان (در کتمة)
Bashkir باشقیرستان
basil ریحان
Basilian monks باسیلیان؛ *راهبان باسیلی
Basilicata بازیلیکاتا
basin حوضه
basketball *بسکتبال؛ *باسکتبال
Basque language باسک، زبان
~ Provinces باسک، ایالات
Basques باسکها
Basra; Bassora بصره

Bas -Rhin بارن
bass باس (در موسیقی)
Bassano باسانو
~ del Grappa *باسانو دل گراپا
Basses-Alpes باسزالپ
Basses-Pyrénées باس-پیرنه؛ پیرنه‌ی سفلی
Basse -Terre باس-تر
Basseterre باستر
bassoon;basson باسون (از سازهای بادی) (فن)
Bassora; Basra بصره
Bass Strait باس، تنگه‌ی
bast آبکش؛ غربال (هر دو در گیاهشناسی)
bastard ولد الزنا
Bastia باستیا
Bastille باستیل
Bastogne باستونی
Basuto باسوتو
Basutoland باسوتولند
bat خفاش
Bataan باتاآن
Batalha بطالیه
Batangas *باتانگاس
Batavia باتاویا
Batavian Republic باتاو، جمهوری
batch *پخت (در شیشه‌گری)
Bath باث
~, Orders of باث، شهسواران
Bathurst *بثرست
bathysphere سنگینکره
Baton Rouge بتن روژ
Battenberg باتنبرگ
Battersea بترسی
(electric) battery باتری (در برق)
Battle بتل
battle نبرد
Battle Creek بتل کریک
~ Harbour *بتل هاربر
~ of the Bulge نبرد پیشامدگی
~ ~ ~ Spurs نبرد مهمیزها
battleship نبرد ناو
Batum[i] باطوم؛ باطومی
batyscaph *باتیسکاف
bathysphere *باتیسفر
Baucis باوکیس (در اساطیر یونان)
Bauhaus باوهاوس
baume du Canada (فن) بم کانادا
~ de tolu (فن) بم تلو
Bautzen باوتسن
bauxite بوکسیت
Bavaria باواریا
Baxar; Buxar باکسار
Bayamo *بایامو
Bay City بی سیتی
Bayeux بایو
Baykal بایکال
Bayonne بایون؛ بیون
Bayreuth بایروپت
Beacon بیکن
beam تابه

bean بنشن
bearberry عنب الدب
bearing سوپه
bearings یاتاقان
Bear Island جزیره‌ی خرس
Béarn بئارن
beat ضربان (در صوت)
beatification *اسعاد (در مسیحیت)
Beauce بوس
Beaufort Sea بوفورت، دریای
Beaujolais بوژوله
Beaulieu,Edict of *بولیو، فرمان
Beaumont بومانت
Beaune بون
Beauvais بووه
beaver بیدستر
Beaver Island بیور، جزیره‌ی
Bebington *ببینگتن
Bec بک (دیری در فرانسه)
Béchar *بشار
Bechuanaland بچوانالند
bed بستر (در اصطلاح جغرافیا)
bedbug ساس
bedding plane بستره (در اصطلاح زمینشناسی)
Beddington *بدینگتن
Bedford بدفرد
Bedfordshire بدفردشر
Bedlam بدلم
Bedloe's Island بدلو، جزیره‌ی
Bedouin بدوی
bedrock سنگبستر
bee زنبور
beech راش
Beefeaters گوساله‌خواران؛ بیفئیترز
beer آب جو
Beersheba بئر سبع؛ بئر شبع
beet چغندر
beetle سوسک
Beggars of the Sea; Gueux de la mer (فن) گدایان دریا
Beghards بگارها
begonia بگونیا
Beguines بگینها
behavior رفتار
behaviorism اصالت رفتار، مذهب
beheading رودگیری
Beira *بیرا (نهر)؛ بیرا (ایالت)
Beirut بیروت
Beisan بیسان
Beja بژا
Bejaia; Bougie (فن) بجایه
Békéscsaba بکشچابا
Bel and the Dragon بعل و اژدها
Belém بلم؛ *بلن
Belfast بلفاست
Belfort بلفور
Belgae بلژها
Belgium بلژیک
Belgorod *بلگورود

Belgorod-Dnestrovsky بلگورود-دنستروفسکی
Belgrade بلگراد
Belize بلیز
bell ناقوس
belladonna بلادن؛ بلادانه؛ بلادون
Bellatrix ناجد (در نجوم)
Belle-Alliance بل-آلیانس
Belleau Wood بلو، جنگل
belleflower استکانی، گل
Bellerophon بلروفون
Bellinzona بلینتسونا
Bellona بلونا (در دین روم)
Belmopan *بلموپان
Belo Horizonte بل اوریزونته
Belorussia روسیه‌ی سفید؛ بیلاروسیا
Belsen بلزن
Belt بلت (تنگه، دریای بالتیک)
belt منطقه
Belvedere بلودره
Benares بنارس
Bender بندر
Bendery *بندری
Bendigo بندیگو
benedictine بندیکتین
Benedictines بندیکتیان
benefice بنفیس (در نظام فئودالیته)
Benelux بنلوکس
Benevento بنونتو
Bengal بنگاله؛ بنگال
Bengal, Bay of بنگال، خلیج
Bengali بنگالی، زبان
Bengasi; Benghazi بنغازی
Bengladesh *بنگلادش
Beni *بنی
Benin *بنین
Bénin *بنن
Ben Nevis بن نویس
Benoni *بنونی
benthos بنزی
bentonite بنتونیت
Benue *بنوئه
benzene بنزن
benzine بنزین
benzoic acid جوهرحسن‌لبه؛ اسید بنزولیک
benzoin بنزوان
benzol بنزول
Beowulf بیوولف
Berar برار
Berat برات
Berbera *بربرا
Berbers بربرها
berceuse (فنـ) برسوز (اثر موسیقی)
Berchtesgaden برچتسگادن؛ *برشتسگادن
Berezina برزینا
Berg برگ (درکنشین سابق آلمان)
Bergamo برگامو
Bergen برگن
Bergen op Zoom برگن اوپ زوم
beriberi بریبری
Bering Island برینگ، جزیره‌ی
~ Sea برینگ، دریای
~ Strait برینگ، تنگه‌ی
Berkeley برکلی
berkelium برکلیوم
Berkham(p)stead برکمستد
Berks بارکس
Berkshire بارکشر
Berlin برلین
Berlin Decree برلین، فرمان
Berlin Wall *برلین ،دیوار
Bermondsey *برمندزی
Bermuda برمودا
Bern; Berne برن
Bernese Alps آلپهای برنی؛ برنر اوبرلاند
Bernina برنینا
Bernoulli's principle برنویی، اصل
Beroea بیریه؛ برویا (یونـ)
Berry بری
berry سته
Bertillon system برتیون، روش
Berwick برویک
Berwick-on-Tweed بریک-آن-توید
Berwickshire *بریک‌شر
Berwick-upon-Tweed *بریک-اپان-توید
beryl بریل
beryllium بریلیوم
Bes بس (از خدایان مصر قدیم)
Besançon بزانسون
Beskids بسکیدز
Bessarabia بسارابی
Bessemer process بسمر، طریقه‌ی
beta particles ذرات بتا
betatron بتاترون
Betelgeuse ید الجوزا، منکب الجوزا
betel nut فوفل
Bethabara بیت عبره
Bethany بیت عنیا
Bethel بیت ایل؛ بیت لیل
Bethesda بیت حسدا
Bethlehem بیت لحم؛ بتلهم
Bethsaida بیت صیدا
Beth-shan بیت شان
Beuthen بویتن
bevatron *بواترون
Beveland بولاند
Beverley بورلی
~ Hills بورلی هیلز
Bexley *بکسلی
Bezer باصر
Béziers بزیه
Bezwada بزوادا
Bhamo *بامو
Bharatpur بهرتپور
Bhatpara بهاتپارا
Bhilainagar *بهیلاینگر
Bhils بهیلها
Bhopal بهوپال
Bhutan بهوتان
Bhuvaneswar بهووانشوار
Biafra *بیافرا
Bialystok بیالیستوک
Biarritz بیاریتس؛ بیاریتز (فنـ)
Bible کتاب مقدس
Bible societies کتاب مقدس، انجمنهای
bibliography کتابشناسی
Bibliothèque nationale پاریس،کتابخانه‌ی ملی
Bibracte بیبراکته
bicarbonate بیکربونات
bicarbo-nate of soda بیکربونات سودیوم؛ جوش شیرین
biconvex lens *دوکوژ، عدسی
bicycle دوچرخه
Biedermeier بیدرمایر
Biel بیل
Biela *بیلا
Bielefeld بیلفلد
Bielsko-Biala *بیلسکو-بیالا
Bienne بین
biennial دوساله (در گیاهشناسی)
Bièvres *بیور
bifocal lens عدسی دوکانونه
bigamy دوگانی
Big Ben بیگ بن
bighorn قوچ کانادائی
Bighorn بیگهورن
Big River *بیگ ریور
Bihar; Behar بهار (ایالت، هند)
Bihari بهاری (از زبانهای هندواروپائی)
Bijapur بیجاپور
(El) Bika; Biqa, (Al) بقاع
Bikaner بیکانر
Bikini بیکینی
Bilá Hora *بیلا هورا
Bilaspur بیلاسپور
Bilbao بیلبائو
bile صفرا؛ زهره
billiards بیلیارد
Billingsgate بیلینگزگیت
billion بیلیون
Bill of Rights بیله‌ی حقوق
Biloxi بیلاکسی
bimetallism سیستم دوفلزی
binary numeration شمار ثنائی
binary stars ستارگان مزدوج
binding energy انرژی همگیری
Bingen بینگن
Binghamton بینگمتن
binocular *دوربین دوچشم
~ vision رؤیت دوچشمی
binomial دوجمله‌ای
~ theorem قضیه‌ی دوجمله‌ای
Bio-Bio بیو-بیو
biochemistry زیستشیمی
biography زندگینامه؛ *بیوگرافی
biological half-life نصف عمر زیستی

biology زیستشناسی
bioluminescence زیستتابی
biometrics; biometry زیستسنجی
biophysics زیستفیزیک
biosphere زیستکره
biotite *بیوتیت
birch توس
bird پرنده
bird of paradise پرنده‌ی بهشتی
Birkenhead برکنهد
Birmingham بیرمنگام؛ برمینگم
Birobidzhan بیروبیجان
Birth control نظارت بر ولادت؛ *تنظیم خانواده
Bisayas بیسایاس
Biscay, Bay of بیسکی، خلیج
bishop اسقف
Bishops' Bible کتاب مقدس اسقفان
Bishops' Wars اسقفها، جنگ
Biskra بسکری
Bismark بیزمارک (شهر، دریا، و مجمع الجزایر)
bismuth بیسموت
bison بیزون
Bissau *بیساو
Bithynia بیتینیا؛ *بیتینیه
Bitola *بیتولا
Bitolj بیتولی
bittern تلخاب
bitterroot گل ناز
bituminous قیری
~ coal زغال سنگ معمولی؛ زغال قیری
Biwa بیوا
Bizerta بیزرت؛ بنزرت
Black Belt بلک بلت؛ کمربند سیاه
black body سیه‌جسم
Blackburn بلکبرن
Black Country بلک‌کانتری
Black Death مرگ سیاه
black earth سیاخاک
Black Forest جنگل سیاه
~ Friday جمعه‌ی سیاه
~ Hand دست سیاه (عنوان بعضی از دسته‌های سری)
Black Hills بلک هیلز
~ Hole of Calcutta سیاهچال کلکته
~ Sea دریای سیاه
~ Shirts پیراهن‌سیاهان
Blackstone *بلکستن
Black Watch پاسداران سیاه
bladder, urinary مثانه
Blagoveshchensk بلاگووشچنسک
Blantyre *بلنتایر
Blarney بلارنی
Blasket Islands بلاسکت، جزایر
blast furnace کوره‌ی بلند
blastula *بلاستولا
Blaue Reiter *بلاوه رایتر؛ *سوارکار کبود
blazing star لیاتریس (گیاه زینتی)

bleaching گازری
bleedingheart قلب خونین
Blekinge بلکینگه
blende *بلند
Blenheim بلنم
Blida *بلیده (شهر، الجزایر)
Blindheim (آلمان) بلیندهایم
blind valley کوردره
blizzard دمه
blockade محاصره‌ی دریائی
blockhouse بلوکهاوس
block printing *چاپ قالبی
Blocksberg بلوکسبرگ
Bloemfontein بلومفونتین
Blois بلوا
blood خون
blood pressure فشار خون
blood rain باران سرخ
bloodroot سانگیناریا
blood transfusion خون دادن
Bloody Assizes دادگاههای خونین
Bloomsbury بلومزبری
blowhole دیگ جن
blown oil روغن دمیده
Bluebeard ریش آبی (داستان)
blueberry زغال اخته
bluebird کبودمرغ
blue book کتاب آبی (در تاریخ انگلستان)
Bluefields بلوفیلدز
bluefish کبودماهی
blue giants غولپیکران آبی (در نجوم)
blue laws قوانین آبی (در تاریخ کشمکش)
blue mud گل کبود
Blue Nile نیل ازرق
bluestone; blue vitriol کات کبود
bo انجیر معبد؛ درخت بو
boa بوآ
Bobbio بوبیو
Bobigny *بوبینیی
Bobruysk *بابرویسک
Bochum بوخوم
Bodaibo *بودایبو
Bodensee بودنزه
Bode's law بود، قانون
Bodleian Library بودلیان، کتابخانه‌ی
Bodmin *بادمین (شهر، انگلستان)
Bodø *بودو
embalming مومیائی کردن
body waves *امواج درونی (در زلزله)
Boeotia بئوسی
Boers بوئرها
bog خلاش
Bogazköy; Boghaz-keui بغازکوی؛ بوغازکوی
bog iron ore آهن مرداب
Bogomils بوگومیلها
Bogor بوگور
Bogota بوگوتا
Bohemia بوهم

Bohemian Forest بوهمی، جنگل
Bohol بوهول
Bohuslan بوهوسلن
boiler دیگ بخار
boiling point نقطه‌ی جوش؛ جوش، نقطه‌ی
Bois de Boulogne بوا دو بولونی
Boise بویزی؛ بویسی
Bois-le-Duc بوا-لو-دوک
Boksburg *باکسبرگ (شهر، افریقای جنوبی)
Bolan Pass بولان، گردنه‌ی
bolero بولرو (نوعی رقص)
bolide آذرگوی
Bolivia بولیوی
Bollandists بولاندیها
boll weevil کرم خاردار
bollworm کرم قوزه
Bologna; Boulogne (فر.) بولونیا؛ بولونی (فر.)
bolometer تابشسنج؛ *بولومتر
bolometric magnitude قدر تابشسنجی
Bolsena بولسنا
Bolshevism and Menshevism بولشویسم و منشویسم
Bolton بولتن
Bolton-le-Moors *بولتن-له‌مورز
Bolzano بولتسانو
Boma *بوما
Bombay بمبئی
bomb calorimeter *بمب گرماسنجی
Bon, Cape بون، رأس؛ دماغه‌ی بون
Bona Dea بونا دئا (الاهه‌ی رومی)
Bonavista Bay بوناویستا، خلیج
bond سند قرضه
Bond Street باند ستریت
Bône بونه؛ عنابه
bone meal آرد استخوان
bone oil روغن استخوان
Bonin Islands بونین، جزایر
Bonn بن
bookbinding صحافی
bookkeeping دفترداری
Book of the Dead کتاب میت
boomerang بومرنگ
booster *خیزگر (در فضاپیمائی)
Boötes عواء (در نجوم)
Boothia Peninsula بوتیا، شبه جزیره‌ی
Bootle *بوتل
boracic acid اسید بوراسیک
borax (فر.) بوراکس، بوره
Bordeaux بوردو
Bordeaux mixture مخلوط بوردو
(The) Border بوردر
Border States ایالات مرزی
bore اشترک
Boreas بورئاس (در افسانه‌های یونانی)
Borghese Villa بورگزه، ویلا
boric acid اسید بوریک
Borinage بوریناژ
Borneo بورنئو

Bornholm بورنهولم
Borobudur بورو بودور
Borodino بورودینو
boron بور
borough بارو
Borromean Islands بورومئه، جزایر
Borstal system بورستل، روش
Boscoreale بوسکورئاله
Bosna بوسنه
Bosnia and Hercegovina بوسنی و هرزگووین
Bosphorus بوسفور
Boston بستن
Boston ivy پیچک بستن
Boston Massacre بستن، قتل عام
Boston Symphony Orchestra بستن، ارکستر سمفونی
Boston Tea Party بستن، واقعه‌ی چای
Bosworth بازورث
botanical garden باغ نباتات؛ باغ گیاهان
botany گیاهشناسی
Botany Bay باتنی، خلیج
Bothnia, Gulf of بوتنی، خلیج
bo tree انجیر معبد
Botswana *بوتسوانا
botulism بوتولیسم
Bouches-du-Rhône بوش‌دو‌رون
Bougainville بوگنویل
bougainvillea گل کاغذی
Bougie (فـ) بجایه؛ بوژی (فـ)
Bouillon (فـ) بویون
boulder گرداله
boulder clay یخنهشت
Boulogne-sur-Mer بولونی‌سورمر
bounty جایزه (در اصطلاح اقتصادی)
Bounty باونتی
Bourbonnais بوربونه
Bourg *بور (شهر)
Bourg-en-Bresse بورگ‌آن‌برس؛ *بورکانبرس
bourgeois بورژوا
bourgeoisie بورژوازی
Bourges بورژ
Bourget, Le لو بورژه
bourne دزده رود
Bournemouth بورنمث
bourrée (فـ) بوره (نوعی رقص)
Bouvet *بووه، جزیره‌ی
Bouvines بووین
Bow بو
bowel روده
bowleg کمان‌لنگی
box شمشاد
Boxers بوکسرها
Boxer Uprising *شورش بوکسرها
boxing بوکس
Boyacà بویاکا
Boycott بویکات
Boyne بوین

Boy Scouts پیشاهنگی
Bozcaada بوزجه آده (یا آطه)
Bozen بوتسن
Brabant برابان؛ برابانت
Brac براچ
brachycephalic *پهنسری
bract *برگه (در گیاهشناسی)
Bradford بردفرد
Braga براگا
Braganza; Bragança براگانزا
Brahma برهما
Brahman برهمن
Brahmaputra براهماپوترا
Brāhui براهوئی
Braila برائیلا
brain مغز؛ *دماغ
Braintree برینتری
Brain Trust برین تراست
brainwashing شستشوی مغزی
brake ترمز
Brakpan *برکپن (شهر، افریقای جنوبی)
Brandenburg براندنبورگ
~ -an-der-Havel *براندنبورگ‌آن‌درهافل
Brandon براندن
brandy براندی
Brandywine براندیوواین
Brantford برانتفرد
Brasilia برازیلیا
Braşov براشوو
brass برنج (نوعی آلیاژ)
Bratislava براتیسلاوا
Braunschweig (آلمانی) براونشوایگ
Brazil برزیل
Brazil nut جوز برزیل
brazilwood چوب برزیل
Brazos برزس
Brazza براتسا
Brazzaville برازاویل
breaker شکن
breakwater موج‌شکن
breast *سینه؛ صدر
Brecknock برکناک
Brecknockshire برکناک‌شر
Brecon برکن
Breda بردا
breeder reactors *رئاکتورهای بارآور
breeding پرورش (در حیوانات و گیاهان)
breeze نسیم
Bregenz *برگنتس
Breisgau برایسگاو
Breitenfeld برایتنفلد
Bremen برمن
Bremerhaven برمرهافن
Brenner Pass برنر، گردنه‌ی
Brent *برنت (کوی لندن)
Brentford and Chiswick برنتفرد اند چیزیک؛ برنتفرد و چیزیک
Brescia برشا

Breslau برسلاو
Bressanone برسانونه
Bresse برس
Brest برست
Brest-Litovsk, Treaty of برست لیتوفسک، پیمان
Bretagne (فـ) برتانی؛ بروتانی
Brétigny برتینیی، پیمان
Breton Succession, War of the برتانی؛ جنگ جانشینی
Bretton Woods Conference برتن وودز، کنفرانس
Breviary of Alaric آلاریک، قوانین
Briareus بریارئوس (در دین یونان)
bridge بریج (بازی)؛ پل
Bridge of Sighs پل آهها
Bridgeport بریجپورت
Bridgetown بریجتاون
Brie بری (ناحیه، فرانسه)
Brieg بریگ
Briey بریه
brightness درخشندگی
Brighton برایتن
Brigue and Tende بریگ و تاند
Brindisi برندیزی
Brisbane بریسبان؛ بریزبن
Bristol بریستول؛ *بریسل
Bristol Channel بریستول، تنگه‌ی
Britain بریتانیا
britannia metal فلز بریتانیا
Britannica بریتانیک، دایرةالمعارف؛ بریتانیکا، دایرةالمعارف
British America *امریکای بریتانیائی
~ Columbia کولومبیای بریتانیا
~ Commonwealth of Nations ملل مشترک المنافع بریتانیا
British East Africa افریقای شرقی بریتانیا
~ East India Company شرکت هند شرقی بریتانیا
British Empire امپراطوری بریتانیا
~ Guiana گویان بریتانیا
~ gum *صمغ بریتانیائی
~ Honduras هندوراس بریتانیا
~ Isles بریتانیا، جزایر
~ Museum بریتانیائی، موزه‌ی؛ بریتیش میوزیوم
British New Guinea بریتانیا، گینه‌ی جدید
~ North America Act امریکای شمالی بریتانیا، قانون
British North Borneo بریتانیا، بورنئوی شمالی
British Somaliland بریتانیا، سومالی
~ thermal unit; واحدبریتانیائی حرارت
British West Africa افریقای غربی بریتانیا
Brittany; Bretagne (فـ) بریتانی، برتانی
Brixen *بریکسن
Brixham بریکسم
Brno برنو

Broach	بروچ
broad	پهناب (در جغرافیا)
(the) Broads	برودز
Broadway	برودوی
brochantite	*بروشانتیت
Brocken	بروکن
Broken Hill	بروکن هیل
Bromberg (آلمانی)	برومبرگ
bromide	برومور
bromine	بروم
Bromley	*برومِلی؛ *براملی
bronchitis	برونشیت؛ برنشیت
bronchus	نایژه
Brontosaurus	برونتوزوروس
(the) Bronx	برانکس
bronze	مفرغ
Bronze Age	عصر مفرغ
Brook Farm	بروک، مزرعه‌ی
Brookhaven	بروکهیون
Brooklyn	بروکلین
brown coal	زغال قهوه‌ای
~ hematite	هماتیت قهوه‌ای
Brownian movement (motion)	براونی، حرکت
Brownists	براونیستها
Brownsville	براونزویل
brucellosis	بروسلوز، تب مالت
Brücke	*بروکه
Bruges	بروژ
Brumaire	برومر
Brünn (آلمانی)	برون
Brunei	برونی
Brunhild	برونهیلد (در اساطیر ژرمنی)
Brunswick	برونسویک
Brussels	بروکسل؛ برُوسل (فلاندری)
Bruttium	بروتیوم
Bryansk	بریانسک
Brythonic	بریتونیک (از زبانهای هندواروپائی)
Brzeg	*بژگ
B.T.U.	بی.تی.یو.
Bubastis	*بوباستیس (شهر باستانی مصر)
Bucaramanga	بوکارامانگا
Bucephalus	بوکفالوس
Bucharest	بخارست
Buchenwald	بوخنوالد
Buckingham	باکینگم
~ Palace	بوکینگهام، کاخ
Buckinghamshire	باکینگم‌شر
Bucks	باکس
bud	جوانه
Budapest	بوداپست
Buddh Gaya	بوده گایا
Buddhism	بودا، آیین
budding	*غنچه‌زائی
Budweis	بودوایس
Buenaventura	بوئناونتورا
Buenos Aires	بوئنوس آیرس
Buffalo	بوفالو (شهر)
buffalo	بوفالو (جانور)
buffer state	کشور میانگیر
Bug	بوگ
Buganda	بوگاندا
Buitenzorg	بویتنزورگ
Bujumbura	*بوجومبورا
Bukavu	*بوکاوو
Bukovina	بوکووینا
bulb	سوخ
Bulgaria	بلغارستان
Bulgarian languages	بلغاری، زبان
Bulgars	بلغارها
Bull	توقیع پاپی؛ بول
bulldog	بولداگ
bullfighting	گاوبازی
Bull Run	بول ران
Bulls and Bears	ورزاو و خرس (اصطلاحی در بورس)
buna	*بونا
buna N	*بونا ان
buna S	*بونا اس
Bundesrat	بوندسرات
Bundestag	بوندستاگ
Bunsen burner	مشعل بونزن
burdock	اراقیطون
Burdwan	بردوان
Burgas	بورگاس
Burgenland	بورگنلاند
Bürglen	بورگلن
Burgos	بورگوس
Burgundy; Bourgogne (فنس)	بورگونی
Burhanpur	برهانپور
Burlingame Treaty	برلینگیم، پیمان
Burlington	برلینگتن
Burma, Union of	برمه، اتحادیه‌ی
Burman; Burmese	برمه‌ای، زبان
Burma Road	برمه، جاده‌ی
burn and seald	سوختگی و پختگی
burnet	گشنیز کوهی
burnishing; polishing	صیقل دادن
burnt alum	زاج سوخته
Bursa	بورسه
Burundi	*بوروندی
Buryat	بوریات
bush	تیماس
bushido	بوشیدو
Bushmen	بوشمنها
bushran-gers (انگل)	بیشه‌گردان مسلح؛ بوشرینجرز
butane	*بوتان
Buteshire	بیوت‌شر
Butte	بیوت
butter-and-eggs	گل کتانی
butterfly	پروانه
butterfly flower	شیزانتوس
Buxar; Baxar	باکسار
Buzau	بوزائو
Byblos	بوبلوس
Bydgoszcz	بیدگوشچ
byliny	بیلینی (در ادبیات روسی)
Byzantine architecture and art	بیزانسی، معماری و هنر
Byzantine Empire	بیزانس، امپراطوری
Byzantium	بیزانس

C

Cabal	کبل (در تاریخ انگلستان)
cabala; cabbala	قباله (تفسیر سری کتمة)
cabaret	کاباره
cabbage	کلم
Cabinda	کابیندا
cabinet	کابینه (هیئت وزیران)
Cabiri	کابیری؛ کابیروی
cable	کابل (جسم هادی برقی)
Cabochiens	کابوشیان
cacao	کاکائو
Càceres	کاثرس
cachalot; sperm whale	کاشالوت، کاشالو (فنس)
cactus	کاکتوس
cadence	کادانس (در موسیقی)
Càdiz	کادیث؛ قادس (عربی)
cadmium	کادمیوم
Cadmus	کادموس (در افسانه‌های یونانی)
caduceus	کادوکئوس
Caelum	*اسکنه (در نجوم)
Caen	کان
Ca(e)rnarvon	کارنارون
Ca(e)rnarvonshire	کارنارون‌شر
Caesarea	قیصریه
~ Libani	قیصریه‌ی لبنان
~ Palestinae	قیصریه‌ی فلسطین
~ Philippi	قیصریه‌ی فیلیپی
Caesarian section; cesarean section	سزارین
caesaropapism	قیصرپاپی
Caf(f)a	کافا
caffeine	کافئین
Cagayan	کاگایان
Cagliari	کالیاری
Cahors	کائور
Caieta	کایتا
cairn	سنگ نشانه
Cairngorm	کرنگورم
Cairns	کرنز
Cairo	قاهره
~ Conference	قاهره، کنفرانس
caisson (در کارهای ساختمانی و مهندسی)	صندوقه
~ disease	آزار صندوق
Caithness	کیثنس
Calabria	کالابریا
Calah	کالح؛ کالاه
Calais	کاله
Calamian Islands	کالامیان، جزایر
*Calapan	*کالاپان
Calatrava	کالاتراوا
calcination	تکلیس
calcite	کلسیت؛ کالیست
calcium	کلسیوم

calculating machine ماشین حساب؛ ماشین جمع
calculus حساب؛ سنگ (در طب)
Calcutta کلکته
Calderon Bridge کالدرون، پل
Caledon کلدون
Caledonia کالدونیا
Caledonian Canal کالدونیائی، کانال
calefaction (فنـ) تفسیدن
calendar تقویم
calendula همیشه‌بهار
Calgary کلگری
Cali کالی
calibre کالیبر
calico کالیکو
Calicut کالیکات
California کالیفرنیا
California, Gulf of کالیفرنیا، خلیج
californium کالیفرنیوم
caliphate خلافت
Calixtines کالیکستینها
Callao کایائو
Callinicum کالینیکوم
Calliope کالیوپه (در اساطیر یونان)
Callirrhoe کالیرهوئه (در اساطیر یونانی)
Callisto کالیستو (در افسانه‌های یونانی)
Calmar; Kalmar کالمار
Calms of Cancer آرامگان سرطانی
Calms of Capricorn آرامگان جدیی
Calomel کلومل
calorescence گرماتابی
caloric کالریک
calorie کالری
calorimeter گرماسنج
calorimetry *گرماسنجی
Calvados کالوادوس
Calvary; Golgotha جلجتا
calving یخزائی
Calvinism کالونی، مذهب؛ کالوینیسم
Calvinistic Methodist Church متودیست کالونی، کلیسای (فرقه‌ی)
Calydon کالودون
calyx کاسه (در گیاهشناسی)
Cam کم
Camagüey کاماگوئی
Camargue کامارگ
Cambay کمبایه؛ کمبی
Camberwell کمبروِل
cambium کامبیوم
Cambodge (فنـ) کامبوج
Cambodia کامبودیا
Cambrai کامبره
~ ,League of کامبره، اتحادیه‌ی
~ ,Theaty of کامبره، پیمان
Cambria کامبریا
Cambrian Mountains کامبریائی، کوههای
Cambrian period کامبرین، دوره‌ی
Cambridge کیمبریج
~ Platonists افلاطونیان کیمبریج

Cambridgeshire کیمبریج‌شر
~ *کیمبریج‌شر اند آپل او ایلی and Isle of Ely
Camden کمدن
camellia کاملیا
Camelopardalis زرافه (در نجوم)
camera دوربین عکاسی
camera lucida اطاق روشن (در نورشناخت)
camera obscura اطاق تاریک (در نورشناخت)
Cameron کامرون
Cameroon کامرون، جمهوری فدرال
Cameroons کامرون (مستعمره‌ی سابق آلمان)
Camisards کامیزارها
Camorra کامورا
camouflage استتار (در جنگ)
Campagna di Roma کامپانیا دی روما
Campania کامپانیا
Campeche کامپچه
Camperdown کامپردوین
camphor کافور
Campinas کامپیناش
Campobasso *کامپوباسو
Campo Formio کامپو فورمیو
Campo Formio, Treaty of کامپو فورمیو، پیمان
Câmpulung *کیمپولونگ
Cana قانا؛ قانای جلیل
Canadian Pacific Railway پاسیفیک کانادائی،راه آهن
Canadian Shield کانادائی، سپر
canal کانال
~ rays کانال، اشعه‌ی
Canal Zone منطقه‌ی کانال (پاناما)
canary قناری
Canary Islands کاناری، جزایر
canasta کاناستا
Canberra کنبرا
cancer سرطان
Cancer خرچنگ؛ سرطان (هر دو در نجوم)
candela کاندلا
Candia کاندی؛ کاندیا
candle شمع
Candlemas تطهیر عذرا، عید
candytuft بوقلمون، گل
Canea *کانئا؛ خانیا (یونـ)
Canes Venatici *تازیها (در نجوم)
cane sugar نیشکر
canine *انیاب
Canis Major کلب اکبر (در نجوم)
~ Minor کلب اصغر (در نجوم)
Canlaon کانلائون
canna اختر، گل
Cannae کانای
Cannes کان
cannibalism آدمخواری
canning کنسروسازی
canon کانون (در موسیقی)؛ کانن (در موسیقی)
canon; sacred canon; canonical books قانون؛قانون مقدس؛ کتابهای قانونی

canonization قدیس‌سازی؛ قانونیدن
canon law قانون کلیسائی
Canopus سهیل (در نجوم)
Canossa کانوسا
Can Phumo *کان فومو
Cantabria کانتابریا
Cantabrian Mountains کانتابریائی، کوههای
Cantal کانتال
cantata کانتات (در موسیقی)
Canterbury کنتربری
cantilever نیم‌پل
~ bridge *پل بازودار
Cantire کنتایر
Canton کانتون؛ کنتن (انگلـ)
canyon کانیون
capacitance ظرفیت (در برق)
capacitor خازن (در برق)
capacity ظرفیت (گنجایش یک ظرف)
Cap Blanc رأس الابیض؛ کاپ بلان
cape دماغه
Cape Breton کیپ برتن، جزیره
~ Canaveral کیپ کاناورال
~ Coast کیپ‌کوست
~ Cod کیپ کاد
~ Horn هورن، دماغه‌ی
~ Kennedy کیپ کندی
Capella عیوق (در نجوم)
Cape Province کاپ، ایالت
Capernaum; Capharnaum کفرناحوم
Capetians کاپسینها
Cape Town; Capetown کیپ تاون
~ Verde کیپ ورد؛ رأس الاخضر
~ York کیپ یورک
Capharnaum; Capernaum کفرناحوم
Kapilavastu کاپیلاواستو (شهر نپال)
capillarity مولینگی
capillary مویرگها ؛ عروق شعریه
capitalism سرمایه‌داری
capital punishment اعدام
Capitol کاپیتول
Capitoline Hill کاپیتول؛ تپه‌ی کاپیتول
capitularies کاپیتولرها
capitulation کاپیتولاسیون؛ *حق قضاوت کنسولی
Capiz کاپیس
Cappadocia کاپادوکیا؛ کپدوکیه؛ قباذق
Cappel; Kappel کاپل
Capri کاپری
capriccio کاپریچیو (در موسیقی)
Capricorn(us) جدی (در نجوم)
cap rock پوشسنگ
Capsa کاپسا
capsule کپسول
Capua کاپوا
Capuchins کاپوسنها
capybara کاپیبارا
caracal سیاه‌گوش
Caracas کاراکاس

caramel کارامل؛ قند سوخته
carapace (پوشش استخوانی بعضی از جانوران) لاک
carat قیراط
carbide; carbure (فنس) کربور
carbohydrates ئیدراتهای کربون
carbolic acid اسید فنیک، کاربولیک، اسید
carboloy (نوعی آلیاژ) کاربولوی
carbon کربون؛ کربن
carbonado کربونادو
Carbonari کاربوناری
carbonate کربونات
carbon cycle حلقه‌ی کربون (در فیزیک و نجوم و در زیستشناسی)
~ dioxide انیدرید کربونیک
carbonic acid اسید کربونیک
Carboniferous کربونیفر، دوره‌ی
carbon monoxide اکسید کربون
carbonyl group کربونیل (در شیمی)
carboxyl group کربوکسیل (در شیمی)
carburator (فنس) سوختاما؛ کربوراتور
Carcassonne کارکاسون
Carchemish کرکمیش
carcinoma کارسینوم (فنس)
cardamom هل؛ هیل
Cardiff کاردیف
Cardigan کاردیگن
Cardiganshire کاردیگن‌شر
cardinal کاردینال
~ number عدد اصلی
carême (فنس) روزه‌ی بزرگ؛ کارم (فنس)
Caria کاریا
Caribbean Sea کارائیب، دریای
Carib Indians کارائیبها؛ کاریبها
Cariboo Mountains کاریبو، کوههای
caribou (از پستانداران نواحی شمالگان) کاریبو
caricature کاریکاتور
Carina پشه‌تخته (در نجوم)
Carinthia کارینتیا
Carlisle کارلایل
Carlists کارلوسیان؛ کارلیستها
Carlow کارلو
Carlsbad; Karlsbad کارلسباد
~ Decrees کارلسباد، فرمانهای
Ca(e)rmarthen کرمارذن
Ca(e)rmarthenshire کرمارذن‌شر
Carmel, Mount کرمل، کوه
Carmelites کرملیان؛ کارملیتها
carminative (در اصطلاح داروسازی) بادشکن
carmine (از مواد رنگی) کارمن
Carmona کارمونا؛ قرمونه (عربی)
Carnac کارناک
Carnatic کرناتک؛ کارناتیک (فنس)
carnation گل میخک
Carniola کارنیولا
carnivorous plants حشره‌خوار، گیاهان
carnotite (از کانیهای رادیوآکتیو) کارنوتیت
carob خرنوب
Carolina کارولینا؛ کرولینا
Caroline Islands کارولین، جزایر
Carolingians کارولنژیان؛ کارولنژینها
carotene (رنگیزه‌ی نارنجی مایل به زرد) کاروتن
carotenoïde کاروتنوئید
carp (از ماهیهای آب شیرین) کپور
Carpathian Russia روسیه‌ی کارپاتی
Carpathians کارپات، کوههای
Carpathian Ukraine اوکرائین کارپاتی
carpel *برچه (در گیاهشناسی)
Carpentaria; Gulf of کارپنتریا، خلیج
carpetbag-gers خورجین بکولها (در تاریخ کشمت)
Carrantuohill کرنتوئل
Carrara کارارا
Carrick-on-Shannon کریک‌آن‌شنن
carrier حامل (در مخابرات)
~ wave موج حامل
carrot هویج
Carso کارسو
Carson City کارسن سیتی
Carstensz, Mont کارستنز، کوه
Cartagena (فنس) قرطاجنه؛ کارتاخنا؛ کارتاژن
Cartago کارتاگو
cartel; kartel (آلمانی) کارتل
Cartesian coordinates مختصات دکارتی
Carthage کارتاژ
Carthusians (از فرقه‌های راهبان کاتولیک) کارتوزیان
cartilage غضروف
cartography نقشه‌نگاری
cartridge فشنگ
caryatid کاریاتید
Casablanca کازابلانکا
Casale Monferrato کاسالِه (مونفراتو)
Cascade Range کسکید، کوههای
case *پوکه (در فشنگ)
case حالات اسم
casein کازئین
Caserta کازرتا
cashew جوز کابلی
Casper کسپر
Cassano d' Adda کاسانو د/آدا
cassava; manioc مانیوک
Cassel; Kassel کاسل
Cassinian oval کاسینی، خاگی
Cassino کاسینو
Cassiopeia کاسیوپه؛ ذات الکرسی (در نجوم)
cassowary (از مرغان بی‌پرواز) کاسواری
Castalia (در اساطیر یونان) کاستالیا
castanets کاستانیت
caste (در جامعه‌شناسی) طبقه
Castel Gandolfo کاستل گاندولفو
Castellammare di Stabia کاستلاماره دی ستابیا
Castellon de la Plana (عربی) کاستلیون د لا پلانا؛ قشتلیون
Castel Sant' Angelo کاستل سانت/آنجلو
Castiglione delle Stiviere کاستیلیونه دله ستیویره
Castile کاستیل
Castilla (عربی) کاستیلیا؛ قشتاله
Castine کستین
cast iron چدن
*Castlebar کاسلبار
Castor کاستور؛ راس التوام مقدم (در نجوم)
Castor and Pollux کاستور و پولوکس
castor oil روغن کرچک
catabolism کاتابولیسم
catacomb کاتاکومب
Catalan کاتالان
Catalan art کاتالونیائی، هنر
~ language کاتالان، زبان
catalepsy کاتالپسی
catalog فهرست
Catalonia کاتولونیا
catalpa درخت ماری
catalysis کاتالیز
catalyst کاتالیزگر؛ کاتالیزور
*catalytic agent عامل کاتالیزی
Catania کاتانیا
cataplasm; poultice ضماد
catapult منجنیق
cataract آب مروارید
catastrophism کاتاستروفیسم
catbird گربه‌مرغ
catchment area; drainage area آبریز
(Le) Cateau کاتو؛ لو کاتو
Cateau-Cambrésis کاتو-کامبرزی
catechism کاتشیسم
catechu (عصاره‌ی گیاهی) کاتشو
*categorical imperative (در فلسفه) امر مطلق
*~ propo-sition گزاره‌ی جازم (در منطق)
*categorical syllogism قیاس جازم
categories مقولات
category مقوله
catenary زنجیره (در ریاضیات)
catgut کاتگوت
Cathari کاتارها
cathedral کاتدرال؛ کلیسای جامع
*catheterization کاتتریزاسیون
cathetometer بالاسنج؛ کاتتومتر
cathod rays اشعه‌ی کاتودی
cathod-ray tube لوله‌ی شعاع کاتودی
Catholic Apostolic Church کاتولیک حواری، کلیسای؛ فرقه‌ی کاتولیک حواری
Catholic Emancipation کاتولیکان، آزادی
catholicos; katholicos جاثلیق
Catholic Reform اصلاحات کاتولیکی
cation کاتیون
Cato Street Conspiracy کیتو ستریت، توطئه‌ی
cat's-eye چشم گربه؛ عین القط
Catskill Aqueduct کتسکیل، آباره‌ی
cattail لوئی
Cattaro کاتارو
cattle گاو
cattle plague; rinderpest طاعون گاوی

Cauca کاوکا
Caucasian Gate قفقاز، دروازه‌ی
Caucasus قفقاز
caudillo کاودیلیو
Caudine Forks کاودینای فورکولای؛ گردنه‌ی کودین
causality علیت
cause علت
caustic سوزان؛ سطح سوزان (در نورشناخت)؛ سوزآور (در شیمی)
caustic soda سود سوزآور؛ سود محرق
Cauto *کاوتو (رود کوبا)
Cauvery; Kaveri کاوری
cavalier کولیر
Cavalier poets کولیر، شعرای
cavalry سواره‌نظام
Cavan کون
cave غار
Cave art غاری، هنر
cave-dweller غارنشین
caviar(e) خاویار
cavitation *حفره‌سازی
Cavite کاویته
Cawdor کادر
Cawnpore; Kanpur کانپور
Cayenne کاین
Cayman Islands کایمان، جزایر
Cayuga کایوگا
Ceará سئارا
Cebu سبو
cedar سرو
Cedar Rapids سیدر رپیدز
Cedron; Kidron قدرون
Cefalù چفالو
celandine مامیران کبیر؛ عروق الصفر
Celaya *سلایا
Celebes سلب
celery کرفس
celesta سلستا (از انواع سازها)
celestial equator معدل النهار؛ استوای فلکی
celestial mechanics مکانیک سماوی
celestial sphere کره‌ی آسمان؛ کره‌ی فلکی
cell پیل (در برق)؛ یاخته (در زیستشناسی)
Celle تسله
cellophane سلوفان
celluloid سلولوئید
cellulose سلولوز؛ سلولز
Celtiberians سلتیبریان
Celts سلتها
cenchrus سنکروس
Cenozoic era سنوزوئیک، دوران
censor سنسور (در تاریخ روم)
censorship سانسور
census سرشماری
cent *سنت (در صوتشناخت)
Centaur قنطورس (در اساطیر یونان)
Centaurus قنطورس (در نجوم)
center of curvature مرکز انحنا
center of gravity مرکز ثقل
~ ~ mass مرکز جرم
center-swing bridge *پل میانگرد
centigrade صدبخشی؛ سانتیگراد
centipede صدپا
Cent Jours (فنس); Hundred Days (انگل) صد روز (در تاریخ فرانسه)
Central African Republic افریقای مرکزی، جمهوری
Central America امریکای مرکزی
Central American Federation امریکای مرکزی، اتحادیه‌ی
Central Australia استرالیای مرکزی
~ Intelligence Agency (CIA) *سیا
~ Powers دول مرکزی (در جنگ I)
~ Provinces and Berar ایالات مرکزی و برار
Central Treaty Organization سازمان پیمان مرکزی
Central Valley دره‌ی مرکزی؛ سنترال ولی
centrifugal force نیروی مرکزگریز
~ pump *تلمبه‌ی مرکزگریز
centripetal force نیروی مرکزگرای
centrosomes *سانتروزومها (در یاخته)
centrosphere سنگینکره
Centuria کنتوریا (در ارتش روم)
century قرن
cephalic index شاخص سر
Cephalonia سفالونیا
Cephalopoda پابرسران
cephalothorax *سرسینه
Cepheids قیفاووسیان (در نجوم)
Cepheus قیفاووس (در نجوم)
Ceram سرام
Ceramic سرامیک، خلیج
Cerberus کربروس (در دین یونان)
cerebellum مخچه
Ceres کرس (در دین روم)؛ سرس (در نجوم)
Cerignola چرینیولا
cerium سریوم
Cerro de Pasco سرو د پاسکو
Certosa di Pavia چرتوزا دی پاویا
cerussite سروزیت
cesarean section سزارین
Cesis تسسیس
cesium سزیوم
Ceské Budéjovice چسکه بودیوویتسه
Cesky Les چسکی لس (چک)
Cesky Tesin چسکی تشین
Ceti Mira اعجوبه‌ی قیطس
Cetinje تستینیه
Ceuta سبته؛ *ثئوتا (اسپانیائی)
Cévennes سون
Ceylon سیلان
cgs system سلسله‌ی سگث
Chaco چاکو
Chad چاد
Chaeronea خایرونیا
Chahar چاهار
(mountain) chain سلسله کوه
chain reaction فعل و انفعال زنجیری
chalcantite کالکانتیت
chalcedoine (فنس); chalcedony کالسدوان
Chalcedon خالکدون
chalcedony; chalcedoine (فنس) کالسدوان
Chalcidice خالکیدیه
Chalcidique (فنس) کالسیدیک
Chalcis خالکیس
chalcopyrite کالکوپیریت
Chaldaea کلده
Chaldean کلدانیان
chalk گل سفید
Chalk River چاک ریور
Challenger expedition چلنجر، هیئت اعزامی
Châlons-sur-Marne شالون‌سورمارن
Chalon-sur-Saône شالون‌سورسون
*حربا (در نجوم) Chamaeleon
Chamavi شاماوها
chamber music موسیقی مجلسی
Chambéry شامبری
Chambezi *چامبزی
Chambord شامبور
chamois شاموا
Chamonix شامونی
Champagne شامپانی (ناحیه)
champagne شامپانی (نوشابه)
Champlain Lake شامپلن، دریاچه‌ی
Champs-Elysées شانزلیزه
chancelier (فنس) *شانسلیه
chancellor *چانسلر
Chancellorsville چانسلرزویل
Chandernagor چاندرانا گار
Chandigarh *چندیگره
chanel; sound; strait باب؛ تنگه
Chanel Islands چنل، جزایر
Changan چانگان
Ch'ang-ch'un; Changchun چانگچون
change of state (در اصطلاح فیزیک) تغییر حالت
Changkiakow چانگکیاکو
Changsha چانگشا
Chankiang چانکیانگ
chansons de geste شانسون دو ژست
Chantilly شانتیی
Chaos خائوس (در دین یونان)
Chapala چاپالا
Chapultepec چاپولتپک
character کاراکتر (در تئاتر یا داستان)
Charcas چارکاس
charcoal زغال
(animal) charcoal زغال حیوانی
Charente شارانت
Charente-Inférieure شارانت‌انفریور؛ شارانت سفلی
Charente-Maritime شارانت‌ماریتیم؛ شارانت کرانه‌ای
charge بار برقی
Charing Cross چرینگ کراس

chariot ارابه
Charleroi شارلروا
Charleston چارلزتن
Charlestown چارلزتاون
Charleville -Mézières *شارلویل-مزیر
Charlotte شارلت
Charlotte Amalie شارلت امالیا
Charlottesville شارلتسویل
Charlottetown شارلتتاون
Charolais شاروله
Charon خارون (در اساطیر یونان)
chart نگاره
chartered companies شرکتهای با حقوق ویژه
Chartism چارتیزم (نهضت کارگری در بریتانیا)
Chartres شارتر
chartreuse شارتروز
Charybdis خاروبدیس (در افسانه‌های یونان)
Château Clique شاتو کلیک (در تاریخ فرانسه)
Château d'If شاتو د/ایف
Château Gaillard شاتو گایار
Chateaugay شاتوگی
Châteauroux *شاتورو
Château -Thierry شاتو-تیری
Chatham چتم
Chattanooga چتنوگا
Chaumont شومون
~ -en-Bassigny *شومون-آن-باسینیی
chauvinism شوونیسم
cheam *چیم
Cheapside چیپساید
Cheb شب (شهر، چکوسلواکی)
Cheboksary چبوکساری
Chechaouèn شفشاون
Chechen چچن
~ -Ingush چچن-اینگوش
check چک
cheddite شدیت (از مواد منفجره)
Chefoo چیفو
Cheka چکا
Chekiang چکیانگ
Chelles شل
Chelmno خلمنو
Chelsea چلسی
Chelyabinsk چلیابینسک
Chelyuskin, Cape چلیوسکین، دماغه‌ی
chemical affinity میل ترکیبی شیمیائی
chemical analysis *تجزیه (در شیمی)
chemical bond *بند شیمیائی
~ energy انرژی شیمیائی
chemically pure شیمناب
chemical reaction فعل و انفعال شیمیائی
chemical symbol علامت شیمیائی
~ war(fare) جنگ شیمیائی
chemiculture *زراعت شیمیائی
Chemin des Dames شومن د دام
Chemnitz کمنیتس
chemurgy کمورجی

Chenab چناب
Cheng-chou; Chengchow *چنگچو
Chengteh چنگته
Chengtu چنگتو
Cher شر
Cherbourg شربور
Cherchel(l) شرشل
Cheremiss چرمیس
Cheribon چریبون
Cherkessk *چرکسک
Chernigov چرنیگوف
Chernovtsy چرنوفتسی
Cherokee چرکی
Cherrapunji چراپونجی
Cherso کرسو
Chersonesus Cimbrica خرسونسوس کیمبریکا
Chersonesus Thracica *خرسونسوس تراکیکا
cherubim کروبیان
Chesapeake چسپیک
Cheshire چشر
chess شطرنج
Chester چستر
chestnut شاه بلوط
Cheviot Hills چویت، تپه‌های؛ *چویت هیلز
chewing gum سقز
Cheyenne شاین
Chianti, Monti کیانتی، کوههای
Chiapas چیاپاس
chiaroscuro کیاروسکورو (در اصطلاح نقاشی)
Chiatura چیاتورا
Chibcha چیبچا
Chicago شیکاگو
Chichagof چیچاگوف
Chichén Itzà چیچن ایتسا
Chichester چیچیستر
Chichi-Jima چیچی-جیما
chickenpox آبله مرغان
chick-pea نخود
Chidambaram چیدامبارام
Chiemsee کیمزه
Chigwell *چیگول
Chihli; Gulf of چیلی، خلیج
Chihuahua چیئوائوا
child labor استخدام کودکان
~ psychology *روانشناسی کودک
children's literature ادبیات اطفال و نوجوانان
child welfare رفاه کودکان
Chile شیلی
Chilkoot Pass چیلکوت، گردنه‌ی
Chillon شیون
Chiloé چیلوئه
Chilpancingo *چیلپانسینگو
Chiltern Hills چیلترن، تپه‌های؛ *چیلترن هیلز
Chimborazo چیمبورازو؛ *چیمبوراسو

Chimera خیمایرا
Chimkent چیمکنت
chimpanzee شمپانزه
Chimu چیمو
China چین
China, Great Wall of دیوار بزرگ چین
china clay خاک چینی
Chi-nan جینان
chinchilla چینچیلا
chinchona *چینکونا
Chinese exclusion طرد چینیها (در تاریخ کشمت)
Chinese Turkistan ترکستان چین
Ch'ing چینگ
Ch'ing-tao; Tsingtao چینگتائو
Chin Hills چین، تپه‌های؛ چین هیلز
Ch'in Ling چینلینگ
Chino-Japanese War چین و ژاپن، جنگ
Chinon شینون
Chioggia کیودجا
Chios کیوس؛ خیوس (ج)
chiromancy; palmistry کفبینی
Chiron خیرون (در دین یونان)
chiropractic مشتمال
Chisholm Trail چیزم تریل
Chiswick چیزیک
Chita چیتا
chitine کیتین
chitons *کیتونها
Chitral چترال
Chittagong چیتاگنگ
Chittor چتور
Chiusi کیوسی
chivalry; chevalerie (فنس) شهسواری
chive پیازچه
Chkalov چکالوف
chloral کلورال
chlorate کلورات؛ کلرات
chloric acid اسید کلوریک
chloride کلورور؛ کلرور
chloride of lime کلورور آهک؛ کلرور دو شو
chlorine کلور؛ کلر
chloroform کلوروفورم
chlorophyll کلوروفیل؛ سبزینه
chloroplast کلوروپلاست
chocolat شکلا؛ شوکولا
choke *ساسات
cholera وبا
~ infantum وبای کودکی
cholesterin کولسترین
cholesterol کولسترول
Cholon شولون
Cholula چولولا
chondrine کوندرین
choral(e) کورال؛ کرال (در موسیقی)
Chorasmia خوارزم
chord آکورد (در صوتشناخت)؛ وتر (در یک منحنی)
Chordata تیره‌داران

chorea; Saint Vitus' dance	داء الرقص
choreography	*رقصنگاری
choroid	مشیمیه (در چشم)
chorus; choeur (فنس)	کر؛ کور
Chorzów	خورژوف
Chouans	شوانها
chowchow	چوچو
Chowkowtien; Choukoutien	چوکوتین
Christchurch	کرایستچرچ
Christian Endeavor	تلاش مسیحی
Christianity	مسیحیت
Christian Science	معرفت مسیحی؛ علم مسیحی
Christian socialism	سوسیالیسم مسیحی
Christie's	کریستیز
Christmas	میلاد مسیح، عید
Christmas Island	کریسمس، جزیره‌ی
Christobal	کریستوبال
Christ's-thorn	سیاه تلو
chrom alum	زاج کروم
chromatic aberration	کجنمائی رنگی
chromatin	کروماتین
chromite	کرومیت
chromium	کروم
chromosome	کروموزوم
chromosphere	رنگینکره؛ کروموسفر
Chronicles	تواریخ ایام، کتاب
chronology	گاهشماری
chronometer	کرونومتر
chrysanthemum	گل داودی
chrysoberyl	کریزوبریل
chrysolite	کریزولیت
Chukchi	چوکچی
Chungking	چونگ‌کینگ
Chur	کور
Churches of Christ	کلیساهای مسیح
Churchill	چرچیل، رود
Church of England	انگلستان، کلیسای
~ ~ God	کلیسای خدا
~ ~ Scotland	اسکاتلند، کلیسای
Church Slavonic	سلاوونیک کلیسائی
Chuvash	چوواش
chyle	کیلوس
chyme	کیموس
CIA	*سیا
Cibola	سیبولا
cicada	زنجره
cider	شراب سیب
Ciego de Ávila	سیگو د آویلا
Cienfuegos	سینفوگوس
Cieszyn	چشین
Cilicia	کیلیکیا؛ کیلیکیه
Cimarron	سیمرون
Cimbri	کیمبرها
Cimmerians	کیمریان
cinchona	*سینکونا
Cincinnati	سینسیناتی
cinemascope	سینماسکوپ
cinerama	سینراما
cineraria	سینرر
cinnabar	شنجرف؛ شنگرف
cinnamon	دارچین
Cinque Ports	سینک پورتس
Cintra	سینترا
Circassia	چرکستان
Circinus	*دوپرگار (در نجوم)
circle	دایره
circuit breaker	شکن؛ *برقشکن
circular motion	حرکت مستدیر
circular polarization	قطبش مستدیر
circulation (of the blood)	گردش خون
cirumcision	ختنه
mountain of circumerosion	پاییده‌کوه
circumscribed	محیطی (در هندسه)
circus	سیرک
cirque; corrie	چانگاه
Cirque de Gavarnie	سیرک دو گاوارنی
Cirta	کیرتا
Cisalpine Repubic	سیزالپین، جمهوری
Cispadane ~	سیسپادان، جمهوری
cissoid	سیسوئید
Cistercians	سیسترسیان
Cîteaux	سیتو
Cithaeron	سیترون
Citium	*کیتیوم
citizen	شارمند
citizenship	شارمندی
citric acid	اسید سیتریک؛ جوهر لیمو
citron	بادرنج، بادرنگ
citrus fruits	مرکبات
Città Notabile	*چیتا نوتابیله
~ Vecchia	چیتا وکیا
City of London	سیتی آو لاندن
~ ~ Refuge	شهرهای بست؛ شهرهای پناهگاه
city -state	کشورشهر
ciudad	سیوداد (لفظ اسپانیایی به معنی شهر)
Ciudad Bolivar	سیوداد بولیوار
~ Real	سیوداد رئال
~ Victoria	*سیوداذ ویکتوریا
civet	زباد
civil law	قانون مدنی
~ time	زمان عرفی؛ سال عرفی
Civil War	جنگ داخلی (در تاریخ روم)
civil year	سال عرفی
Civitavecchia	چیویتاوکیا
Cizre	جزیرة ابن عمر
Clackmannanshire	کلکمنن‌شر
Clairvaux	کلرو
Clare	کلر
Clarendon Code	کلرندن، مجموعه‌ی قوانین
clarinet	قره‌نی، کلارینت
class	رده (در زیستشناسی)
classification	رده‌بندی (در زیستشناسی)؛ *طبقه‌بندی (در روش علمی)
clay	رس؛ رست
Clazomenae	*کلازومنای
clearing	سترده
cleavage (در اصطلاح زمینشناسی)	شکافت
Cleopatra's Needles	*کلئوپاترا، سوزن
cliff	تندان
clinic	درمانگاه
clinical psychology	*روانشناسی بالینی
Clio (در اساطیر یونان)	کلیو
closed prismatic surface	*سطح منشوری بسته
closed shop and open shop	دکان بسته و دکان باز
closeup lens (در عکاسی)	عدسی نزدینه
clothes moth	بید
Clotho (در اساطیر یونان)	کلوتو
clotting of blood	بستن خون؛ انعقاد خون
cloudburst	رگبار
cloudiness	ابرآلودگی
clove	میخک
clover	شبدر
clubfoot	گرزه‌پا
club moss	پنجه گرگ
Cluj	کلوژ
Cluniac order	کلونیان
Cluny	کلونی
Clusium	کلوسیوم
cluster (در نجوم)	خوشه‌ها
clutch (وسیله‌ای مکانیکی برای انتقال قدرت)	کلاچ
*Clwyd	*کلوئید
Clyde	کلاید
Clydebank	کلایدبنک
Clysma	کلوسما
Cnidos; Cnidus	کنیدوس
Cnossus; Knossos	کنوسوس
coach	کالسکه
coagulation	انعقاد
Coahuila	کوئاویلا؛ *کوآئویلا
coal	زغال سنگ
coal gas	گاز چراغ
coal tar	*قطران زغال سنگ
Coast Ranges	کوست رینجز
coaxial cable	کابل هممحور
cobalt	کوبالت
cobaltite	کوبالتیت
cobblestone	قلوه‌سنگ
Cobh	کوو
Coblenz; Koblenz	کوبلنتس
cobra (مار بسیار سمی)	کبرا
Coburg	کوبورگ
coca	کوکا
cocaine	کوکائین
Cochabamba	کوچابامبا
Cochin	کوچین
Cochin China	کوشنشین؛ کوشن‌شین
cochineal (از رنگیزه‌های طبیعی)	کشنیل
Cockaigne, Land of; Cocagne (فنس)	کوکانی، سرزمین
cockfighting	جنگ خروس
cockscomb	تاج خروس
cocktail	کوکتیل

coconut نارگیل
cocoon *پیله
cod ماهی روغن
coda کودا (در موسیقی)
code قانون مدون؛ قانون نامه؛ رمز
codeine کودئین
Code Napoléon; Code Civil ناپلئون، قانون‌نامه‌ی
coeducation تعلیم و تربیت توأم
coefficient ضریب (در حساب و جبر)
~ ;mo- ضریب (در فیزیک و مکانیک) dulus
coefficient of expansion ضریب انبساط
~ ~friction *ضریب اصطکاک
~ ~ restitution ضریب ارتجاع
Coelenterata کاواکان؛ کیسه‌تنان
Coele Syria کویله سوریا
coenzyme کوآنزیم
coercive force مغناطزدا، نیروی
coffee قهوه
cofferdam بستاب
Cognac کنیاک؛ کونیاک
cohereur (فنـ) کوهرور
coil پیچه
Coimbatore کویمباتور
Coimbra کویمبرا
coin سکه
cointreau کوانترو
Coire (فنـ) کوار
coke کوک (از مواد سوختی)
Colchester کولچستر
colchicine کولشیسین
Colchis کولخیس
cold frame شاسی
cold front جبهه‌ی سرد (در هواشناسی)
cold war *جنگ سرد
colic قولنج
Colima کولیما (ایالت، مکزیک)
Coliseum کولیزئوم
collective-bargaining معامله‌ی دسته‌جمعی؛ قرارداد دسته‌جمعی (در اصطلاح کارگری)
Collège de France کولژ دو فرانس
colligative properties ذرگانی
collimator کولیماتور
collision ضربه (در علم مکانیک)
collodion کولودیون
colloid کولوئید؛ کلوئید
Colmar; Kolmar کولمار
Cologne کولونی؛ کلنی
Colomb-Béchar *کولون‌ـبشار
Colombia کولومبیا؛ کلمبیا
Colombo کولومبو
~ Plan کولومبو، طرح
Colón کولون
Colonia کولونیا
Colonial Conferences, British کنفرانسهای مستعمراتی بریتانیائی
colony مستعمره؛ مهاجرنشین
colophon کولوفان؛ کولوفون

color رنگ (در رؤیت)
Colorado کولورادو
~ Springs کولورادو سپرینگز
color blindness; daltonism دالتونیسم
~ index *شاخص رنگی (در قدر نجومی)
color photography عکاسی رنگی
Colossae کولسای؛ کولوسای
Colosseum کولوسئوم
Colossians کولسیان (از رساله‌های عهد)
Colossus of Rhodes کولوسوس رودس
colostrum ماک؛ آغوز
coltsfoot پای خر
Columbia کولومبیا؛ کلمبیا
columbium کولومبیوم
Columbus کولامبس
Columbus Day کولومبوس، روز
colza oil روغن منداب
coma اغما
Coma Berenices ذوالب برنیس
Comani کومانی
combination ترکیب (در اصطلاح علم جبر)
combining weight وزن ترکیبی (در شیمی)
combustion احتراق
Comédie Française کمدی فرانسز
comedy کمدی
comets دنباله‌داران (در نجوم)
Cominform کمینفرم
Comino کومینو
Cominotto کومینوتو
Comintern کمینترن
comitia کمیتیا؛ کومیتیا (در تاریخ روم)
commando کوماندو
commedia dell'arte کمدیا دل / آرته
commensalism همکاسگی (در زیستشناسی)
Commerce *کامرس
commercial law قانون بازرگانی؛ قانون تجارت
commissar کمیسر؛ کمیسار (در تجسس)
commission کمیسیون
committee کمیته
Committee for Industrial Organization کمیته‌ی سازمان صنعتی
common accident عرضی عام (در اصطلاح منطق قدیم)
common laws حقوق عرفی؛ حقوق مرسومه
Common Market *بازار مشترک
common multiple مضرب مشترک
Commonwealth of Australia استرالیا، ملل مشترک المنافع
commune کمون (در تاریخ قرون وسطی)
Commune of Paris کمون پاریس (در تاریخ فرانسه)
communicable diseases بیماریهای واگیردار
communication مخابره
communications satellite ماهواره‌ی مخابراتی
communion تناول عشای ربانی
communism کمونیسم

communistic settlements جامعه‌های اشتراکی
Communist Manifesto کمونیست، بیانیه‌ی
commutative تعویضپذیر (در گروه ریاضی)
commutativity تعویضپذیری (در حساب)
Como کومو
Comodoro Rivadavia کوموذورو ریواذاویا
Comorin Cape کومورین، دماغه‌ی
Comoro Islands کومور، جزایر
company; corporation شرکت (از لحاظ حقوقی)
compass قطبنما؛ پرگار
Compiègne کومپینی
complex عقده (در روانشناسی)؛ کومپلکس (در شیمی)
complex number عدد مختلط
composite مرکبان (از تیره‌های گیاهی)
composition formula فورمول ترکیبی
compost کومپوست
compound جسم مرکب
~ eye چشم مرکب
~ lens عدسی مرکب
compression تراکم
compressor کومپرسور
Compromise of 1850 سازش سال ۱۸۵۰ (در تاریخ کشمکش)
Compton effect کامپتن، اثر
computer; calculateur (فنـ) حسابگر
computer control system نظارت، واحد
Comstock Lode کامستاک لود
Comtat Venaissin کنتا ونسن
Comus کوموس (در اساطیر یونان)
Conakry کوناکری
concentrated غلیظ
concentration غلظت
concentration camp اردوی کار اجباری
Conception کونسپسیون
Conception del Uruguay کونسپسیون دل اوروگوای
concert کنسرت
concertina کنسرتینا
concerto کنسرتو
~ grosso کنسرتو گروسو
conchoid *کونکولید
Concord کانکرد
concordat کنکوردا
Concordia کونکوردیا
concrete number عدد مقید
concretion سنگال (در طب)
condensation چگالش
condenser خازن (در برق)؛ کندانسور (در نور- شناخت)
condominium دومینیون مشترک
condor کندر
condottiere کوندوتیره (در تاریخ ایتالیا)
conducting رهبری ارکستر
conduction هدایت (در فیزیک)
conductivity قابلیت هدایت
cone مخروط (در گیاهشناسی و در هندسه)

Confederacy اتلافیه‌ی ایالات امریکا
Confederate cruisers رزمناوهای مؤتلفین
Confederate States of America ایالات مؤتلفه‌ی امریکا
confederation کنفدراسیون
Confederation, Articles of مواد ائتلاف
Confederation of the Rhine هم‌پیمانان راین
Conference of Genoa ژن، کنفرانس
Confessing Church *کلیسای معترف
confession اعتراف
confessor *شافی؛ *توبه‌شنو
configuration هیئت
configurational formula فورمول هیئتی
confirmation تأیید (از مناسک مسیحیان)
conflict of laws تعارض قوانین (در اصطلاح حقوقی)
confluence دوآب (در اصطلاح جغرافیا)
confluent همآب
conformal map *نقشه‌ی همشکل
conglomerate جوشسنگ (در اصطلاح زمینشناسی)
Congo کنگو
Congo Free State کنگو، کشور آزاد
Congregationalism آزادی‌کلیساهای محلی، نظام
congress کنگره
Congress of Berlin برلین، کنگره‌ی
~ ~ Industrial Organizations کنگره‌ی سازمانهای صنعتی (در کشته)
Congress of the United States کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا
Congress party *حزب کنگره (در هند)
congruence همنهشتی (در اعداد و هندسه)
conical surface *سطح مخروطی
conic section قطع مخروطی
Conifer مخروطیان
Conjeeveram کانجی‌وارام
conjunction مقارنه (در نجوم)
conjugate points نقاط مزدوج (در نور شناخت)
conjugation *الحاق، *آمیزش (در تولید مثل)
conjunctivitis ورم ملتحمه
Connaught کانات
Connecticut کونکتیکت؛ کنتیکت
Connemara کانیمارا
conscientious objector معترض وجدانی
consciousness شعور
conscription نظام وظیفه
consecration ارتسام (در سازمان مسیحیت)
consequent river پیرود
conservation of energy بقای انرژی
~ ~ natural resources حفظ منابع طبیعی
conservatism محافظه‌کاری؛ *کنسروائیسم
Conservative party حزب محافظه‌کار (در تاریخ بریتانیا)
conservatoire (فنـ) کنسرواتوار
constable شهربان
Constance کنستانس (شهر و دریاچه)
Constance, Council of کنستانس، شورای

constant ثابت (در ریاضیات)
Constantine قسطنطینه؛ قسنطینه
~ (Donation of) قسطنطین،عطیه‌ی
Constantinople قسطنطنیه؛ قسطنطینیه (در مآخذ عربی)
~ , Council of قسطنطنیه، شورای
constant of aberration ضریب کجنمائی؛ *ثابت کجنمائی
Constantsa کنستانتسا
constellation صورت فلکی
constituent سازا
~ assembly مجلس مؤسسان
constitution قانون اساسی
constitutional formula فورمول ساختمانی (در شیمی)
Constitutions of Clarendon کلرندن؛ قوانین
constructivism کنستروکتیویسم
consubstantiation هم‌ماهیتی
consul کنسول (در تاریخ روم)
Consulate کنسولا (در تاریخ فرانسه)
consumption مصرف (در علم اقتصاد)
contact agent *عامل مجاورتی (در کاتالیز شیمیائی)
contact lens عدسی مجاورتی
contact process طریقه‌ی مجاورت (در شیمی)
contagious diseases بیماریهای مسری
Continental Congress کنگره‌ی مهاجرین (در تاریخ کشته)
continental drift نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای؛ نظریه‌ی جابجائی
~ island *جزیره‌ی قاره‌ای
~ plateau فلات قاره
~ shelf کفه‌ی دریائی
~ slope *سراشیب‌قاره‌ای
continued fraction کسر مسلسل
continuum متصله (اصطلاح ریاضی)
continuous spectrum طیف پیوسته
contours خطوط تراز
contrabassoon کنترباسون؛* باسون مضاعف
contraposition *عکس نقیض (در منطق ریاضی)
contrebasse (فنـ); double bass کنترباس
convection فرارفت
~ current جریان همرفتی
Convention کنوانسیون (در تاریخ فرانسه)
convergence تقارب (در هندسه)؛ قدرت (در نور- شناخت)
converging lens عدسی متقارب
conversion تقلیب (در روانشناسی)
convulsion تشنج
Conway *کانوی (رودـ ویلز)
Cooch Behar کوچ بهار
cookery طباخی
Cook Islands کوک، جزایر
coolie کولی
cooling system خنکسازی
cooperation تعاون
cooperative شرکت تعاونی

Cooperstown کوپرزتاون
coordinate covalence *ظرفیت مشارکتی موزون
coordinates مختصات
coordination formula فورمول گروهی (در شیمی)
Coorg کورگ
copal کپال؛ *کوپال
Copenhagen کپنهاگ
copolymerization همبسپاری
Copper کاپر
Copper Age عصر مس
copperas زاج سبز
Copperheads کاپرهدها (در تاریخ کشته)
Coppermine *کاپرماین
copper pyrite پیریت مس
coppice; copse جنگل برشی
copra کوپرا
copse; coppice جنگل برشی
Coptic Church قبطی، کلیسای
Coptic language قبطی، زبان
Coptos قفط
Copts قبطیها
copyright حق طبع؛ حق مؤلف
Coquilhatville *کوکیاتویل
cor (در موسیقی) کور
coral مرجان
coral reef *آبسنگ مرجانی
Coral Sea دریای مرجان
coral snake مار مرجان
cor anglais (فنـ) کور آنگله (از سازهای بادی)
Corcyra (لتیـ) کورکورا
Cordeliers کوردلیه‌ها (در تاریخ فرانسه)
Cordillera کوردیلرا؛ کوردیرا (اسپانیائی)
cordite کوردیت
Cordoba کوردووا؛ قرطبه
coreopsis دوشاخ
core tools *افزارهای هسته‌ای
Corfu کورفو
Corinth کورنت
Corinthian order کورنتی، سبک
Corinthians کورنتیان؛ قورنتیان
Coriolis acceleration *شتاب کوریولیس
~ force نیروی کوریولیس
Cork کورک
cork oak بلوط چوب‌پنبه
corm سوخه
cormorant غاق؛ کلاغ دریائی
Corn Belt کمربند غله
cornea قرنیه (در چشم)
cornet(t) کورنت (از سازهای بادی)
cornflower; bachelor's button گل گندم
cornice قرنیز
Corning کورنینگ
Cornish کورنوالی، زبان؛ کورنیش
corn laws قوانین غله (در انگلستان)
Cornucopia کورنوکوپیا (در اساطیر یونان)
Cornwall کورنوال
Coro *کورو

corolla جام (در گیاهشناسی)
Coromandel کوروماندل
corona تاج خورشید
Corona Australis اکلیل جنوبی (در نجوم)
Corona Borealis اکلیل شمالی (در نجوم)
coronation تاجگذاری
Coronation Stone سنگ تاجگذاری
Coronea کورونیا
corporation شرکت
corporative state حکومت صنفی
Corpus Christi کورپس کریستی
corpuscular theory نظریه‌ی ذره‌ای
corpuscule گویچه
Corpus Juris Civilis کورپوس یوریس کیویلیس
corrasion کندوساب (در زمینشناسی)
Corregidor کورگیدور
correspondance تناظر (در اصطلاح ریاضیات)
Corrèze کورز
corrie; cirque چالگاه
Corrientes کورینتس
corrosive sublimate *سوبلیمه
Corsica کرس؛ کورسیکا؛ کرسیکا
Cortes کورتس (مجلس نمایندگان در اسپانیا)
cortisone کورتیزون
Cortona کورتونا
corundum سنباده؛ سنگ سنباده
Corvus غراب (در نجوم)
Corybantes کوروبانتها
cosecant قطر ظل تمام
coseismic line هملرز، خط
Cosenza کوزنتسا
cosinus جیب تمام؛ کسینوس
cosmetics لوازم آرایش؛ آرایه‌ها
cosmic rays اشعه‌ی کیهانی
cosmogony کیهانزائی
cosmology کیهانشناخت
cosmos کوسموس
Cossacks قزاقها (در تاریخ روسیه)
Costa Rica کوستا ریکا
cotangent ظل تمام (در مثلثات)
Côte-d' Or کوت‌دور؛ کوت‌دُر/اور
Cotentin کوتانتن
Côtes-du-Nord کوت‌دو‌نور
Cöthen; Köthen کوتن
Cotonou; Kotonu *کوتونو
Cotopaxi کوتوپاکسی
Cotswold کاتسولد
cotton پنبه
Cotton Belt کاتن بلت؛ کمربند پنبه
cotton gin ماشین پنبه‌پاک‌کنی
cotyledon (فنـ) لپه؛ کوتیلدون (فنـ)
cougar کوگار
Coulomb's law کولن، قانون
Council Bluffs کاونسیل بلافس
Council of Ephesus افسوس، شورای
Council of Europe شورای اروپا
Council of Foreign Ministers شورای وزیران خارجه
Council of Nicaea نیقیه، شورای
~ ~ Ten شورای ده‌نفری (در جمهوری ونیز)
counseling psychology مشاوره و راهنمائی روانپزشکی
countable set مجموعه‌ی شمارا
counter شمارگر
counter-electromotive force; back e. f. برق وارانی
counterpoint کنترپوان (در موسیقی)
counter trade بادهای واسامان
counting number عدد شمارشی
county کاونتی
county borough کاونتی بارو
coup d'état کودتا
couple زوج؛ جفت (هر دو در مکانیک)
coupled circuits مدارهای مزدوج (در برق)
coupler *جفتگر (در عکاسی رنگی)
couplet گرجیع‌بند (در موسیقی)
cour d' amour (فنـ); court of love محکمه‌ی عشق
Courland; Kurland کورلاند
courlieu (فنـ) کورلیو
court of love; cour d'amour (فنـ) محکمه‌ی عشق
Courtrai کورتره
Coutances کوتانس
couvade (فنـ) کرچال؛ کوواد
Covadonga کووادونگا
covalence ظرفیت مشارکتی؛ کووالانس
covenant میثاق
Covenanters پیمانگران
Covent Garden کاونت گاردن
Coventry کاونتری
cover crop زراعت حفاظی
cowboy کاوبوی
Cowes کاوز
coyote کویوت
crab خرچنگ
crab apple سیب ژاپنی
Cracow; Krakow کراکو؛ کراکوف (لهستان)
crag کمر (در اصطلاح جغرافیائی)
Craiova کرایووا
crane کلنگ؛ درنا؛ جرثقیل؛ جر اثقال
cranial index *شاخص جمجمه
crater دهانه‌ی آتشفشانی
cream of tartar کرم دو تارتر؛ طرطیر
cream separator ماشین خامه‌گیری
Crécy کرسی (آبادی، فرانسه)
credit اعتبار
Crédit Mobilier of America شرکت امریکائی وام باعتبار اموال منقول
creed اعتقادنامه
creek آبنای
crème de menthe (فنـ) کرم دو مانت
Cremona کرمونا
creole کرئول
Creon کرئون (در افسانه‌های یونان)
creosote کرئوزوت
crêpe (فنـ) کرپ (نوعی پارچه)
Crépy, Treaty of کرپی، پیمان
Cres کرس (چک)
cresol کرزول
crest ستیغ
cresylol کرزیلول
Cretaceous کرتاسه، دوره‌ی
Crete کرت
Creteil *کرتی
Creuse کروز
crevasse کافت (در زمینشناسی)
Crewe کرو
cricket جیرجیرک؛ کریکت
crime جرم
Crimean War کریمه، جنگ
criminal law قانون جزا
crinoid کرینوئید
Crişana - Maramureş کریشانا‌ـمارامورش
critical angle زاویه‌ی حد (در اپتیک)
~ philosophy فلسفه‌ی نقدی (در فلسفه)
~ pressure فشار بحرانی
~ temperature دمای بحرانی
Crna Gora *کرنا گورا
Croatia کروآسی
crochet کروشه (در اصطلاح ریاضیات)
crocodile نهنگ؛ کروکودیل
crocus کروکوس
Cro-Magnon کرومانیون
Cromarty کرامرتی
Cronus کرونوس (در افسانه‌های یونانی)
Crookes tube کروکس، لوله‌ی
croquet کروکه
cross صلیب
cross-fertilization لقاح چلیپائی
Crotona کروتونا
Crotone *کروتونه
crow کلاغ سیاه
crowfoot رجل الغراب
crown glass شیشه‌ی کراون
Crown Point کراون پوینت
Croydon کرویدن
crucible بوته
Cruciferae چلیپائیان
crucify مصلوب کردن
cruiser رزمناو
Crusades جنگهای صلیبی
Crustacean سخت‌پوستان
Crux; Southern cross صلیب جنوبی (در نجوم)
cryogenics سرمازائی
cryolite; kryolite کریولیت
cryotron کریوترون
cryptocrystalline نهانبلور
cryptogam نهانزا؛ *کریپتوگام
cryptography رمزنویسی
crystal بلور
crystal diode دیود بلور
crystal glass کریستال
crystalization تبلور

crystallography بلورشناسی
crystalloide (فنـ) *بلوروار
Csepel چپل
Ctesiphon تیسفون
Cuanza *کوانزا
Cuba کوبا
cubeb کبابه
cubism کوبیسم
cube root کعب (در ریاضیات)
Cuchulain کوکولین
cuckoo کوکو (از پرندگان اروپائی)
cucumber خیار
Cùcuta کوکوتا
Cuenca کوئنکا
Cuernavaca کوئرناواکا
Cuiabà; Cuyabà کویابا
Culiacán کولیاکان
Culion کولیون
Culloden Moor کلادن مور
cultural anthropology مردمشناسی فرهنگی
culture فرهنگ
culture area *پهنه‌ی فرهنگی
Cumae کومه
Cumanà *کومانا
Cumberland کامبرلند
Cumbria *کامبریا
Cumbrian Mountains کامبریائی، کوههای
cumin زیره
Cunaxa کوناکسا
cuneiform خط میخی
cup کاپ
Cupar *کوپار
cupel قال (در فلزگری)
cupellation قالگذاری (در فلزگری)
Cupid کوپیدو (در دین روم)
cuprammonium کوپرامونیوم
Curaçao کوراسائو (جزیره)
curare کورار
curb market بازار سهام پیاده‌رو
Curia کوریا (در تاریخ روم)
~ Regis کوریا رگیس (مجمعی در انگلستان)
~ Romana کوریا رومانا
Curicó کوریکو
curie کوری (واحد فعالیت رادیو آکتیو)
Curitiba کوریتیبا
curium کوریوم
curlew کروان
currant انگور فرنگی
curry کاری (از چاشنیهای غذائی)
cursor لغزه (در اسبابهای ریاضی)
Curtea-de-Arges کورتئا ـ د ـ آرژش
curvature of field انحنای میدان (در فیزیک)
curvature of the spine قوز؛ گوژ
Curzola کورتسولا
Curzon کرزن، خط
Cushitic; Cushite کوشی (از زبانهای حامی)
custums گمرک
custums union *اتحادیه‌ی گمرکی
Custozza کوستوتسا
Cutch; Kutch کوچ؛ کاچ
cutlery کاردینه
cutting قلمه زدن
Cuxhaven کوکسهافن
Cuzco کوسکو
cyanide سیانورها
cyanide process طریقه‌ی سیانور
cyanogen سیانوژن
Cybele کوبله (در دین فریگیا)
cybernetics سیبرنتیک
cycad سیکاد
Cyclades سیکلاد، جزایر
cyclamen سیکلامن
cycle حلقه؛ سیکل
cycloid چرخزاد؛ سیکلوئید
cyclone چرخه
Cyclopean سیکلوپی (از سبکهای بنائی)
Cyclops سکلوپها (در دین دوم)
cyclotron سیکلوترون
Cydonia کودونیا
Cygnus دجاجه؛ طایر
cymbals سنج؛ صنج (از سازهای کوبی)
Cynics کلبیان؛ کلبیون
Cynoscephalae کونوسکفالای
cypress سرو
Cyprus قبرس
Cyrenaica سیرنائیک
Cyrenaics کورنئیها
Cyrene کورنه
Cyrillic سیریلی، الفبای
Cyropaedia کوروپایدیا (کتابی از گزنفون)
cyst کیست
cysteine (فنـ) *سیستئین
Cythera سیترا
cytochemistry یاخته‌شیمی؛ *سیتوشیمی
cytology *سیتولوژی؛ یاخته‌شناسی
Cyzicus کوزیکوس
Czar تزار
Czechs چکها
Czechoslovakia چکوسلواکی
Czernowitz چرنوویتس
Czestochowa چستوخووا

D

Dabromierz *دوبرومیش
Dacca داکا
Dachau داخاو
Dacia داکیا
Dadaism دادائیسم
Dadra and Nagar-Haveli *دادرا و نگر ـ اولی
Daedalus دایدالوس (در اساطیر یونان)
Dagenham دگنم
Dagestan داغستان
Dagon داجون (از خدایان فلسطینیان)
daguerreotype داگرئوتیپ
dahlia کوکب، گل
Dahna دهناء
Dahomey داهومی
Dàil Eireann دایل ایرن
daimyo دایمیو
Dairen دایرن
dairying لبنیاتسازی
Dakar داکار
Dalarna دالارنا
Dalecarlia دالکارلیا
D'Alembert's principle *دالامبر، اصل
Dolgellau *دالگلای
Dalhousie دالهوزی؛ دلهوزی
Dallas دلس
Dalmatia دالماسی
Dalsland دالسلاند
daltonism دالتونیسم
Dalton's law دالتن، قانون
dam سد
Daman *دامان؛ دمان
Damão دامائو
Damietta; Dumyat دمیاط
Damodar دامودار
damping استهلاک (در فیزیک)
Dan دان
Danae دانائه (در اساطیر یونان)
Da Nang *دانانگ
dance رقص
dandelion دندان شیر
Danegeld دینگلد (در تاریخ اروپا)
Danelaw دینلا
Danes دینها
Daniel دانیال نبی، کتاب
Danish language دانمارکی، زبان
Danish West Indies هند غربی دانمارک
Danube دانوب
Danville دنویل
Danzig دانتزیگ
Daphne دافنه (در اساطیر یونان)
Daphnis and Chloe دافنیس و خلوئه (داستان شبانی یونانی)
Dardanelles داردانل
Dardanus داردانوس (در اساطیر یونان)
Dar-es-Salaam *دار السلام
Darfur دارفور
Dariel داریل
Darien دارین
~ Scheme دارین، طرح؛ درین طرح
Darjeeling; Darjiling دارجیلینگ
Dark Ages دوره‌ی تیرگی
Darling دارلینگ
Darlington دارلینگتن
Darmstadt دارمشتات
Dartford دارتفرد
Dartmoor دارتمور
Dartmouth دارتمث
Darwin داروین
Darwinism داروینیسم
Daryal داریال
data داده‌ها
data-handling system *داده‌آما، دستگاه؛ *داده‌برز، دستگاه

data processing داده‌آمائی
Datia داتیا
Daulatabad دولت‌آباد
dauphin دوفن (از القاب فرانسوی)
Dauphiné دوفینه
Davao داوائو
Davenport; Devonport دونپورت
Davis Strait دیویس، تنگه‌ی
Davos داووس
Dawes Plan داز، نقشه‌ی (یا طرح)
Dawson City داسن؛ داسن سیتی
daylight saving time ساعت فصلی؛ زمان صرفه‌جوئی از آفتاب؛ ساعت تابستانی
Day of Atonement یوم کیپور
Dayr az Zawr دیر الزور
Dayton دیتن
DDT ددت
deacon شماس
Dead Sea بحرالمیت
~ ~ Scrolls بحرالمیت، طومارهای
dead valley; dry valley خشکرود (در اصطلاح جغرافیائی)
deafness کری (فقدان حس سامعه)
Deal دیل
Dearborn دیربورن
death مرگ
Death Valley دره‌ی مرگ؛ دث ولی
Deauville *دوویل
débâcle (فس) آبتاز
Debrecen دبرتسن
debt دین
debt, public وام عمومی
decadents دکادانها
(the) Decameron دکامرون
Decapolis دکاپولیس
decathlon مسابقات دهگانه
Decatur دیکیتر
decay تباهی (در رادیوآکتیویته)
decay coefficient ضریب تباهی
Deccan دکن
December دسامبر
Decembrists Conspiracy توطئه‌ی دسامبریها (در تاریخ روسیه)
Decembrists دسامبریها
decibel دسیبل (واحد شدت صوت)
declamation *دکلاماسیون
Declaration of Independence اعلامیه‌ی استقلال (در تاریخ کشمة)
~ ~ Indulgences *اعلامیه‌ی تساهلات
~ ~ the Rights of Man اعلامیه‌ی حقوق بشر
declination میل (در نجوم)
décorateur (فس) صحنه‌آرا؛ *دکوراتور
decrepitation تراق
deductive method روش قیاسی
defective number; deficient number *عدد ناقص
Dee دی
deep ژرفنا
deer گوزن
defence mechanism دفاع، سازوکار؛ مکانیسم دفاع
deficient number; defective number عدد ناقص
degenerate تبهگن
degenerescence; degeneracy تبهگنی
degradation فروسائی
degree *درجه (در اصطلاح فرهنگی)؛ درجه (واحد اندازه‌گیری زاویه)
degree of freedom درجه‌ی آزادی (در شیمیفیزیک)
Dehra دهرا
(to) dehydrate پسابیدن
dehydrated پسابیده
deists خداپرستان؛ *دئیستها
dejection هبوط (در احکام نجوم)
Delaware دلاور؛ *دلور
delay-line storage *مخزن درنگی
Delco دلکو
Delémont دلمون
Delft دلفت
Delhi دهلی
Delian League دلوسی، اتحادیه‌ی
Delian problem مسئله‌ی دلوسی
deliquescence نمچینی
delirium tremens هذیان خمری
Dellys تدلیس؛ دلیس
Delos دلوس
Delphi دلفی
Delphinus دلفین (در نجوم)
delta دلتا (از حروف الفبای یونانی)
delta rays دلتا، اشعه‌ی
Deluge طوفان نوح
delusion وهم
dementia جنون جوانی
Demeter دمتر (در اساطیر یونان)
demiourgos *دمیورگوس
Demnate دمنات
democracy دموکراسی؛ دمکراسی
Democratic party دموکرات، حزب (در تاریخ کشمة)
demodulation رفع تحمیل (در رادیو)
demography دموگرافی
demotic دموتی، خط
Denain دنن
denarius دناریوس (سکه‌ی سیمین روم قدیم)
Denbigh دنبی
Denbighshire دنبی‌شر
dendritic شجری
~ drainage زهکشی شجری
dendron *داندرون
Deneb ذنب الدجاجه
~ Kaitos *ذنب قیطس (در نجوم)
Denebola *ذنب الاسد (در نجوم)
Denia دنیا
denier دنیه
Denmark دانمارک
dense چگال
density جرم مخصوص
density of population چگالی جمعیت
Dent(s) du Midi دان دو میدی
dentiphon *دانتیفون
dentistry دندانپزشکی
denudation برهنگی (در زمینشناسی)
Denver دنور
département (فس) *دپارتمان
depolarization قطبشزدائی
depolarizer قطبشزدا
deposit نهشت
depression انخفاض (در نجوم)، فروبار (در هواشناسی)؛ *افسردگی (در روانشناسی)
Deptford دتفرد
depth of field عمق میدان (در فوتوگرافی)
~ ~ focus عمق کانون (در فوتوگرافی)
Derbent دربند؛ *دربنت (روسی)
Derby داربی
Derbyshire داربی‌شر
Derg, Lough درگ، دریاچه‌ی
derivative مشتق (در ریاضیات)
Derna درنه
Derry دری
Derwent *درونت
descriptive geometry هندسه‌ی ترسیمی
desert بیابان
~ pavement سنگفرش بیابانی
desiccant *خشکساز (در شیمی)
desinfectant گندزدا؛ ضد عفونی
desintegration تلاشی (در اتم)
~ coefficient ضریب تلاشی
Des Moines د موین
Desmond دزمند
Dessau دساو
destroyer ناوشکن
destructive distillation تقطیر تخریبی
detection *پیداگری
detector پیداگر
determinism *علیت، اصل؛ *جبر علی
Detmold دتمولد
(to)detonate تراکیدن
detonation تراک
detrital آواری
detritus آوار
Detroit دترویت؛ دیترویت
Dettingen دتینگن
Deucalion دوکالیون (در اساطیر یونان)
deuterium دوتریوم
Deuteronomy تثنیه، سفر
deuteron دوترون
deuton (فس) دوتون
Deutsch-Wagram *دویچ‌واگرام
deutzia دوتسیا
Deux-Ponts دو-پون
Deux-Sèvres دو-سور
developable surface سطح گسترا
developing ظهور (در عکاسی)
development گسترش (در هندسه)

Development Loan Fund صندوق وامهای عمرانی
Deventer دونتر
Devils Island; île du Diable (قـ) ابلیس، جزیره‌ی
Devon دون
Devonian period دوونین، دوره‌ی
Devonport; Davenport دونپورت
Devonshire دونشر
dew شبنم
Dewar flask دیوار، بطری
dew point نقطه‌ی شبنم
Dewsbury دیوزبری
dextrin دکسترین
dextrose دکستروز
Dezhnev, Cape دژنیوف، دماغه‌ی
Dhar دهار
diabase دیاباز
diabetes insipidus دیابت بیمزه؛ دیابت انسیپید
diabetes mellittus دیابت
Diadochi دیادوخوی
dialect لهجه؛ گویش
dialectic دیالکتیک
dialectical materialism مادی احتجاجی، مذهب؛ ماده‌ی جدلی، اصالت
dializer دیالیزگر
dialog(ue) دیالوگ
dialysis دیالیز
diamond الماس
Diamond Necklace, Affair of the گردن‌بند الماس، قضیه‌ی
Diana دیانا (در دین رومی)
diaphragm دیافراگم
diarrhea اسهال
diastase دیاستاز
diathermy دیاترمی
diatom دیاتومه
diatomite دیاتومیت
Dibon-gad دیبون جاد
Dice دیکه (در افسانه‌های یونانی)
Dictaphone دیکتافون
dictator دیکتاتور
dictatorship دیکتاتوری، حکومت
dictionary لغتنامه
die طاس
Diedenhofen دیدنهوفن
dielectric دی الکتریک
Diemel *دیمل
Dienbienphu دینبینفو
Dieppe دیپ
Diesel engine دیزل، موتور
diet دیت (در تاریخ آلمان)
difference *فصل (در اصطلاح منطق قدیم)
differential دیفرنسیال
differential and integral calculus حساب دیفرانسیل و انتگرال
diffraction پراش (در نورشناخت)
diffraction grating شبکه‌ی پراش (در نورشناخت)
diffuser *افشانه (در کومیرسور)
diffusion پخش (در اصطلاح فیزیک)
digestion گوارش؛ هضم
Diggers دیگرها
digit رقم (در حساب)
digital computer *حسابگر رقمی
digital differential analyser *تحلیلگر دیفرانسیل رقمی
digitaline دیژیتالین
digitalis گل انگشتانه
digital-to-analog converter *برگردان رقمی-به-تمثیلی
Digne *دینی
dihedral angle زاویه‌ی دوسطحی
Dijle *دایل
Dijon دیژون
Diklos Mta *دیکلس متا
diligence (قـ) دلیجان
dilute رقیق
dimorphism *دیمورفیسم
dimorphous *دیمورف
Dinan دینان
Dinaric Alps دیناریک، آلپهای (رشته کوهی در یوگوسلاوی)
dingo دینگو
dinosaur دینوزور
diocese اسقف‌نشین
diode دیود
Diomede Islands دیومید، جزایر
Diomedes دیومدس (در افسانه‌های یونان)
Dione دیونه (در اساطیر یونان)
Dionne quintuplets دیان، پنج‌قلوی
Dionysia دیونوسیا (در دین یونان)
Dionysus دیونوسوس (در دین یونان)
diopter دیوپتری
dioptre (قـ) دیوپتر
dioptrics دیوپتریک
diorama دیوراما
diorite دیوریت
dip غوطه (در اصطلاح دامپروری)
diphtheria دیفتری
diploid *دیپلوئید
diplomacy دیپلوماسی
diplomat دیپلومات
dipole دوقطبه (در برق)
dipping needle عقربه‌ی میلنما
Diptera *دوبالان
Dirce دیرکه (در اساطیر یونان)
direct current جریان مستقیم
direction finder امتدادیاب
Directoire style (قـ) دیرکتوار، سبک
Directory; Directoire (قـ) دیرکتوار
Diredawa *دیرداوی
Dis دیس (در دین روم)
disaccharides دوقنده‌ها
disarmament خلع سلاح
disarmament, nuclear *خلع سلاح هسته‌ای
Disarmament Conference خلع سلاح، کنفرانس
disc دیسک (صفحه‌ی فلزی در ستون فقرات)
discharge تخلیه‌ی برقی
Disciples of Christ شاگردان مسیح؛ کمبلیان
discontinuous spectrum طیف بریده
discount تنزیل
disease بیماری
disease carrier ناقل بیماری
disinfectant گندزدا؛ ضد عفونی
disintegration تلاشی (در اتم)
Disko دیسکو
dispersion پراکند (در اصطلاح فیزیک)
disputatio *دیسپوتاتیو (در فلسفه‌ی مدرسی)
dissection *کالبدشکافی
dissociation شکند (در اصطلاح شیمی)
distance فاصله (در اصطلاح ریاضی)
distillation تقطیر
distortion تابیدگی (در فیزیک)
distributary رودشاخه
District of Columbia بخش کولومبیا
dithyramb دیتیرامب (نوعی ترانه در یونان)
Diu دیو
diurnal motion حرکت یومی
diverging lens عدسی متباعد
divide آب‌پخشان
(to) divide عاد کردن
dividend سود سهم
divine right حق الاهی
diving غواصی
divining rod عصای غیبگوئی
divisibility قابلیت تقسیم
divorce طلاق
Djajapura *جاجاپورا
Djakarta; Jakarta جاکارتا
(Chott) Djerid جرید؛ شط الجرید
Djibouti; Jibuti جیبوتی
DNA *د.ان.آ
Dneprodzerzhinsk دنیپرودزرژینسک
Dneproges دنیپروگس
Dnepropetrovsk دنیپروپتروفسک
Dneprostroi دنیپروستروی
Dnieper دنیپر
Dniester دنیستر
Dobrich دوبریچ
Dobromierz *دوبرومیش
Dobruja دوبروجا
Docetae *دوستها
Docetism دوستیسم
Doctor of the Church دکتر کلیسا
Dodecanese دودکانز
dodo دودو
Dodona دودونه (در دین یونان)
dogmatism *فلسفه‌ی اعتقادی
dogmatists *جزمیون
dogwood قرانیا
doldrums منطقه‌ی آرامگان استوائی
Dôle دول
Dolgellau *دالگلای

dolichocephaly *درازسری
doll عروسک
dolomite دولومیت
Dolomites دولومیتی؛ آلپهای دولومیتی
dolphin دلفین (در جانورشناسی)
Domesday Book نامه‌ی روز داوری
domestication اهلی کردن
Dominica دومینیکا
Dominican Republic دومینیک، جمهوری
Dominicans دومینیکیان
dominion دومینیون
Dominion Day روز دومینیون (عید ملی کانادا)
dominoes دومینو (از بازیها)
Domrémy-la-Pucelle دومرمی-لا-پوسل
Don دان (رود، اسکاتلند)
Don دون (رود، جنشر)
Donation of Constantine قسطنطین،عطیه‌ی
Donatists دوناتیان
Donauwörth دوناووِرت
Donbas (s) دونباس
Doncaster دانکستر
Don Cossacks سرزمین قزاقهای دون
Donegal دانیگال
Donelson, Fort دانلسن، دژ
Donets دونتس
Donetsk *دونتسک
Doorn دورن
Doornik دورنیک
Dootigala *دوتیگالا
Doppler effect دوپلر، اثر
Dorado ماهی زرین (در نجوم)
Dorchester دورچستر
Dordogne دوردونی
Dordrecht دوردرخت
Dorians دوریها
Doric style دوریک، سبک؛ سبک دوریائی
Dorpat دورپات (آلمانی و سوئدی)
Dorset دورست
Dorsetshire دورست‌شر
Dort; Dordt دورت
Dortmund دورتموند
Dorus دوروس (در اساطیر یونان)
Dothan دوتان
Douai دوئه
Douala *دوالا
Douaumont دولومون
Douay Bible کتاب مقدس دوئه
double bass; contrebasse کنترباس
~ concave lens عدسی دوگاو؛ عدسی مقعر الطرفین
double convex lens; biconvex lens عدسی‌دوکوز؛ عدسی محدب الطرفین
double refraction انکسار مضاعف (در اور-شناخت)
double stars ستارگان دوتائی
Doubs دو (رود و ولایت فرانسه)
Douglas *داگلس
Dounreay *داونری

Douro (پرتغالی) دورو
Dove داو
Dover دوور
Dover, Strait of پا دو کاله؛ دوور، تنگه‌ی
Dovrefjell دوورفیل
Down داون
Downing Street داونینگ ستریت
Downpatrick داونپتریک
(The) Downs داونز
downstream فروداب
dowry جهیزیه
Drachenfels دراخنفلس
drachma دراخمه (واحد وزن و پول یونان قدیم)
Draco تنین (در نجوم)
drag وارانه (در اصطلاح هواپیمائی)
dragon اژدها
dragonfly سنجاقک
Draguignan *دراگینیان
drainage زهکشی
drainage area آبریز
Drakensberg دراکنزبرگ
Drake Strait *دریک، تنگه‌ی
drama درام
Drammen درامن
Drau *دراو
Drava دراوا
Dravidian دراویدیان
Dravidian languages دراویدی، زبانهای
drawbridge پل متحرک
draw plate *حدیده
dream رؤیا
Dred Scott Case درد سکات، قضیه‌ی
Drenthe درنته
Dresden درسدن
Dreyfus Affair دریفوس، قضیه‌ی
drift رانه
Drin درین
drive کشش (در روانشناسی)
drizzle نرمه‌باران
Drogheda دروِیدا
Drogobych دروگوبیچ
Drôme دروم
drop-weight method چکه‌سنجی
drosera دروزرا؛ حشره‌خوار چنگال‌دار
drowned valley; submerged v. غرقدره
drug دارو
drug addiction اعتیاد
druids دروئیدها
drum طبل
drumlin خاگه
drupe شفت (در گیاهشناسی)
drupelet شفتک (در گیاهشناسی)
dry farming دیم
dry ice یخ خشک
drying oil روغن خشکان
dry valley; dead v. خشکرود
Dual Alliance اتحاد دوجانبی
dualism ثنویت
Dual Monarchy پادشاهی دوگانه

Dubai دبی؛ دوبی
Dubawnt دوبونت
Dubhe *دبه (در نجوم)
Dublin دوبلن
Dubrovnik دوبروونیک
Dubuque دبیوک
duck اردک
ductility قابلیت مفتول شدن
Dudley *دادلی
Duero دولرو
Dufourspitze دوفورشپیتسه
dugong; sea cow گاو دریائی
Duisburg دوسبورگ
Dukhobors; Doukhobors دوخوبورها
dulcimer دولسیمر (نوعی ساز زهی)
Duluth دلوث
Dulwich دالیچ
duma دوما
Dumbarton دامبارتن
~ Oaks دامبارتن اوکس
Dumbartonshire دامبارتن‌شر؛ *دانبارتن‌شر
Dumdum دمدم
Dumfries دامفریس
Dumfriesshire دامفریس‌شر
Dumyat; Damietta دمیاط
Dunbar دانبار
Dundalk داندوالک؛ *داندالک
Dundee داندی
dune تلماسه؛ ریگ روان
Dunedin دانیدین
Dunes دون، نبرد
Dunfermline دانفرملین
Dunkards دونکاردها؛ دونکرها
Dunkirk; Dunkerque (فنـ) دنکرک
Dunstable دانستبل
duodecimal numeration شمار اثنی عشری؛ شمار دوازدهی
duplication of the cube تضعیف مکعب
Dura دورا
duralumin دورالومن
Durance دورانس
Durango دورانگو
Durazzo دوراتسو
Durban دوربن
durée (فنـ) *زمان مستمر (در فلسفه)
Düren دورن
duress کره (در عرف قانون)
Durham دارم
Durrës دورس
Düsseldorf دوسلدورف
dust غبار
dust-cloud theory غباری، نظریه‌ی
dust devil کنوره‌ی دیو
duststorm دیو باد
dust-well گردچال
Dutch East India هند شرقی هلند
~ ~ ~ Company هند شرقی هلند، شرکت
Dutch language هلندی، زبان

Dutch Wars هلند، جنگهای
Dutch West Indies هلند، هند غربی
Dutch West India Company هند غربی هلند، شرکت
dwarf کوتوله؛ کله
dwarf stars کوتوله‌ها (در نجوم)؛ ستاره‌های کوتوله
Dwarka دوارکا
dye رنگ (مادهٔ رنگ‌کننده)
Dyfed *دیود
Dykh-Tau دیختائو
dynamics دینامیک
dynamite دینامیت
dynamo دینامو
dyne دین (واحد نیرو)
dysprosium دیسپروزیوم
dystrophy دیستروفی عضلانی
Dzaudzhikau دزائوجیکائو
Dzhangi-Tau *جانگی‌ـتائو
Dzungaria دزونگاری

E

Ea ائا
eagle عقاب
Ealing *ایلینگ (کوی، لندن)
ear گوش
eardrum صماخ
earth زمین
earthlight; earthshine روشنی خاکستری؛ *زمینتاب؛ ضوء رمادی
Earth Orbital Flight *پرواز زمینمداری
earth pillar گرز دیو
earthquake زلزله؛ زمین‌لرزه
earthshine روشنی خاکستری
earthworm کرم خاکی
East African Community *افریقای شرقی، جامعهٔ
East Anglia انگلیای شرقی
Eastbourne ایستبورن
East Cape دماغهٔ شرقی
East Chicago ایست شیکاگو
East China چین شرقی
East End *ایست اند (کوی، لندن)
Easter فصح، عید؛ عید قیام مسیح؛ ایستر
Easter Island ایستر، جزیرهٔ
easterly شرق‌وزان
Eastern Hemisphere نیمکرهٔ شرقی
Eastern Question مسئلهٔ شرق
East Flanders فلاندر شرقی
East Friesland فریسلاند شرقی
~ India Company, British هند شرقی بریتانیا، شرکت
~ Indies هند شرقی
~ Lothian ایست لوذین
~ Prussia پروس شرقی
~ Riding ایست رایدینگ
~ River ایست ریور
~ Saint Louis ایست سنت لویس
eau de Cologne (فـ) ادکلنی

Ebal عیبال؛ ایبال
ebony آبنوس
Ebro ابرو
ebullioscope *جوشبین
ebullioscopy *جوشبینی
ebullition غلیان؛ جوش
eccentricity خروج از مرکز (در ریاضیات)
Ecclesiastes جامعه، سفر
Ecclesiastical province ایالت روحانی
Ecclesiasticus; Wisdom of Jesus the Son of Sirach حکمت یسوع پسر سیراخ
Echinodermata خارپوستان
Echmiadzin اچمیادزین
echo پژواک
Echo اخو (در اساطیر یونان)
Ecija اثیخا
eclipse گرفت
eclipsing variable stars *ستارگان متغیر گرفتی
ecliptic دایرة البروج
Ecnomus *اکنوموس
Ecole des Beaux-Arts بوزار، مدرسهٔ
ecology بومشناسی
Ecole polytechnique پولیتکنیک، مدرسهٔ
Economic Cooperation Administration اداره‌ی همکاری اقتصادی
economic planning طراحی اقتصادی
economics اقتصاد، علم
ectoderm *اکتودرم
Ecuador اکوادور
ecumenical council شورای جامع
ecumenical movement کلیسای‌جامع، نهضت
eddy current; Foucault c. فوکو، جریان
Edessa; Edhessa ادسا
edge یال (در هندسه)
Edge Hill; Edgehill اج هیل؛ اجهیل
Edhessa; Edessa ادسا
Edict of Emancipation آزادی، منشور
Edinburgh ادینبره؛ ادنبورگ
Edinburghshire ادینبره‌شر
Edmonton ادمنتن
Edom ادوم
Edirne ادرنه
educational psychology *روانشناسی تربیتی
Edward Nyanza ادوارد نیانزا
eel مارماهی
Efate افاته
effective half-life نصف عمر مؤثر
efficient cause علت فاعلی
efflorescence شکفت
effusive rocks; extrusion rocks سنگهای خروجی
Eger اگر
Egeria اگریا (در دین روم)
eggplant گل تخم مرغ
Egham اگم
Egine اژین
ego (لبة) خویشتن

ego transcendental من متعالی
Egypt مصر
Eider آیدر
Eifel آیفل
Eiffel Tower ایفل، برج
Eight (the) نقاشان هشتگانه؛ *گروه‌هشت‌نفری
Eindhoven آیندهوون
Einsiedeln آینزیدلن
einsteinium اینشتینیوم
Eire ایره
Eisenach آیزناخ
Eisenstadt آیزنشتات
Eisernes Tor *آیزرنس تور
Eisleben آیسلبن
ejido اخیدو
Ekaterinburg یکاترینبورگ
Ekaterinodar یکاترینودار
Ekron عقرون
Elagabalus الاگابالوس
Elam عیلام
elasticity کشسانی
elastic limit حد کشسانی
elastomer *الاستومر
Elath ایله؛ ایلا
Elba الب (جزیره، ایتالیا)
Elbe الب (رود)
Elberfeld البرفلد
Elbing البینگ
Elblag *البلونگ
Elbrus البروس
Elde *الده (رود، آلمان)
El Dorado ال دوزادو
Elea الئا
Eleatic school الئالی، نحلهٔ
election انتخابات
electoral college کالج انتخاباتی
electors برگزینندگان (در تاریخ امپراطوری مقدس روم)
Electra الکترا (در اساطیر یونان)
electrical capacity ظرفیت (در برق)
~ noise *آوای برقی
electric bell زنگ اخبار (برقی)
~ circuit مدار برق؛ برقراهه
~ eye چشم برقی
~ fish ماهی برقی
~ fluid سیالهٔ برق
electricity برق
electric motor موتور برق
electrification برقش
electrocardiograph *الکتروکاردیوگراف
electrochemistry الکتروشیمی؛ برقاشیمی
electrode الکترود
electrodynamics روانبرق
electroencephalograph *الکترو‌ـآنسفالوگراف
electrolysis الکترولیز
electrolyte الکترولیت
electrolytic polarization *قطبش الکترولیتی

electromagnet آهنربای برقی
electromagnetic induction القای برقاطیسی
~ spectrum طیف برقاطیسی
~ units واحدهای برقاطیسی
~ waves امواج برقاطیسی
electromagnetism برقاطیس
electrometallurgy *فلزگری برقی
electromotive force برقرانی
electron الکترون
~ gun طپانچه‌ی الکترونی
electronic brain مغز الکترونی
electronic charge بار الکترونی
electronics الکترونیک
electron lens عدسی الکترونی
electron shell قشر الکترونی
electron-volt الکترون‌ـولت
electrophorus *الکتروفور
electropositive مثبتبار (در شیمی)
electroscope الکتروسکوپ
electrostatic induction *القای ایستانبرقی
~ lens عدسی ایستانبرقی
electrostatics ایستانبرق
electrostatic storage *مخزن ایستانبرقی
~ units واحدهای ایستانبرقی
electrotherapy درمان برقی؛ الکتروتراپی
electrovalence *برقظرفیت
electrum *الکتروم
element عنصر
elementary charge خرده‌بار (در برق)
~ particle ذره‌ی عنصری
elephant فیل
Elephanta الفانتا
elephantiasis داء الفیل
Eleusinian Mysteries الئوسی، اسرار
Eleusis الئوسیس
elevator بالابر
El Ferrol ال فرول
Elgin Marbles الگینی، مرمرهای
Elginshire الگینشر
elinvar النوار (نوعی فولاد)
Elis الیس
Elisabethville الیزابتویل
Elista *الیستا (شهر، تجنس)
elk الک
Ellesmere Island الزمیر، جزیره
Ellice Islands الیس، جزایر
ellipse بیضی
ellipsoid بیضیوار
ellipticity پختی (در بیضی)
elliptical galaxies *کهکشانه‌های بیضوی
~ polarization *قطبش بیضوی
elliptic paraboloid *سهمیوار بیضوی
Ellis Island الیس آیلند
Ellora الورا
elm نارون
(El) Misti ال میستی
Elohim الوهیم
El Paso ال پسو
(El) Salvador ال سالوادور

Elsinore السینور
Ely ایلی
Élysée الیزه
Elysium الوسیون
Emancipation Proclamation آزادی بردگان، اعلامیه‌ی
embargo ناوبندان
Embargo Act ناوبندان، قانون
embryo رویان
Emden امدن
emerald زمرد
emery خاک سنباده
Emigrant Aid Company شرکت کومک بمهاجرین (در تاریخ کشمر)
Emigrés (فنس) امیگره (در تاریخ فرانسه)
Emilia-Romagna امیلیا‌ـرومانیا
emission صدور (در فیزیک)
~ spectrum طیف صدوری
emissivity ضریب صدور
emotion عاطفه (در روانشناسی)
emperor امپراطور
empire امپراطوری
Empire State Building امپایر ستیت بیلدینگ
Empire style امپراطوری، سبک؛ سبک آمپیر
empirical formula فورمول اختباری
empiricism اصالت تجربه، مذهب
employment bureau اداره‌ی کاریابی
Ems امس
Ems dispatch امس، پیام
emu امو
emulsion نامیز؛ امولسیون
enamel *مینا
encephalitis سرسام
enchère (فنس) *حراج
Encke *انکه (ستاره‌ی دنباله‌دار)
enclave برونبوم
enclosure; inclosure محصور کردن اراضی عام (در تاریخ انگلستان)
encomienda انکومیندا
encyclopedia دایرةالمعارف
(the) Encyclopedists اصحاب دایرةالمعارف
Enderbury اندربری
Enderby Land اندربی، ارض
endive آندیو
endocarpe *درونبر (در میوه)
endoderme (فنس) *آندودرم
endogamy درونگانی
En-dor عین دور
Endymion اندومیون (در افسانه‌های یونانی)
energy انرژی
energy level تراز انرژی
Enfield *انفیلد
Engadine انگادین
engineering مهندسی
England انگلستان
English Channel; La Manche (فنس) مانش، دریای

English language انگلیسی، زبان
Eniwetok انیویتاک
enlarger *بزرگساز (در عکاسی)
enlarging *بزرگسازی (در عکاسی)
Enlightenment روشنفکری
Enlil انلیل (در اساطیر سومری)
Enna انا
Enneads *انئادها
enriched uranium *اورانیوم مایه‌دار
Entebbe انتبه
Entente Cordiale (فنس) اتفاق دوستانه
entrepôt (فنس) کالنبار
entropy *آنتروپی
Enugu *انوگو (شهر، نیجریه)
envelope لفاف (در هندسه)
enzyme آنزیم
Eocene ائوسن، دوره‌ی
Eolie (فنس) الولی
Eos الوس (در اساطیر یونان)
epeirogeny; epeirogenesis خشکیزائی
Epernay اپرنه
ephemeris time زمان تقویمی
Ephesians افسوسیان
Ephesus افسوس
ephod ایفود
Ephratah افراته
epic حماسه
epicarp *برونبر (در میوه)
epicenter; epicentrum مرکز زلزله
Epidaurus اپیداوروس
epidemic همه‌گیر
epiglottis *اپیگلوت؛ زردمه
Epigoni اپیگونها
epilepsy صرع
Epinal اپینال
epinephrine اپینفرین
Epiphanes اپیفانس
Epiphania (بد) اپیفانیا
Epiphany تجلی مسیح عید
epiphysis gland غده‌ی اپیفیز
epiphyte قلقاسها؛ قلقاصها
Epirus اپیروس
epistemology معرفتشناسی؛ فلسفه‌ی معرفت؛ اپیستمولوژی
epistle رساله (در کتاب عهد جدید)
Epistle of Jeremy ارمیا، رساله‌ی
epoch *دور (در اصطلاح زمینشناسی)
Epsom and Ewell اپسم اند یوئل
equal-area map *نقشه‌ی همپهنه
equal hour ساعت مستویه
equation معادله (در ریاضیات و در شیمی)
equation of state معادله‌ی حالت
equation of time تعدیل زمان
equatorial coordinates مختصات استوائی
Equatorial Guinea *گینه‌ی استوائی
Equatorial Islands *جزایر استوائی
equilibrium تعادل
equinox اعتدالین
equinumerous set مجموعه‌ی همعدد

equites اکویتس (در تاریخ روم)
equivalent weight وزن هم‌ارز
Equuleus قطعة الفرس (در نجوم)
era *دوران (در اصطلاح زمینشناسی)
era of good feelings دوره‌ی صلح و صفا
Erato اراتو (الاهه‌ی یونانی)
Erbil اربیل
erbium اربیوم
Erebus اربوس
Erech ارک
Erechtheum ارختئوم
Eretria ارتریا
Erfurt ارفورت
erg ارگ (واحد کار)
ergosterol ارگوسترول
Eridu اریدو
Erie ایری
Erinyes (یه); Furies اریتوئس؛ الاهگان انتقام
Eris اریس (در افسانه‌های یونانی)
Eritrea اریتره
Erivan ایروان
Erlangen ارلانگن
Erlau ارلاو
Ermine Street ارمین ستریت
Erne ارن
Eros اروس (در اساطیر یونان)
erosion فرسایش
error خطا
erysipelas باد سرخ
Eryx اروکس
Erzgebirge ارتسگبیرگه
Erzerum; Erzurum ارزروم
Esbjerg اسبیرگ
Escaut اسکو
Esch اش
eschatology قیامت
Esch-sur-Alzette *اش-سور-آلزت
Eschweiler اشوایلر
Escorial اسکوریال
Esdraelon یزرعیل
Esdras اسدراس (در کتبهٔ)
Esk اسک
Eskilstuna اسکیلستونا
Eskimo اسکیمو
esophagus مری، *سرخنای
Esperanto اسپرانتو
Espiritu Santo *اسپیریتو سانتو
essential oils روغنهای اصلی
Essonne *اسون
étang (فنس) تالاب
ethane *اتان
Ethical Culture movement نهضت فرهنگی اخلاقی
Ethiopia حبشه؛ اتیوپی
Ethiopic Book of Enoch *خنوخ، کتاب حبشی
ethnography *اتنوگرافی
ethnology نژادشناسی

ethyl alcohol الکل اتیلیک
Euboea اوبویا
Eucharist قربانی مقدس، آئین؛ افخارسیتا
Euergetes *اوئرگتس
Eukairos اوکایروس (لفظ یونانی برای لقب)
Eupator اوپاتور (لفظ یونانی برای لقب)
Eupatoria یوپاتوریا؛ یفپاتوریا
Euphrosyne اوفروسونه (در اساطیر یونان)
Euripos اوریپوس
Europa; Europe اوروپه (در اساطیر یونان)
Europe اروپا
European Atomic Energy Community جامعه‌ی اروپائی انرژی اتمی
European Coal and Steel Community جامعه‌ی اروپائی زغال سنگ و فولاد
European Community اروپا، جامعه‌ی
~ Defense Community جامعه‌ی دفاعی اروپا
European Economic Community جامعه‌ی اقتصادی اروپائی
European Free Trade Assocition اروپا، انجمن بازرگانی آزاد
European Nuclear Energy Agency اروپا، اداره‌ی انرژی هسته‌ای
European Parliamentary Assembly اروپا، مجمع پارلمانی
European Payments Union اروپا، اتحادیه‌ی پرداختهای
European Recovery Program اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد
europium اروپیوم
Europos اوروپوس
Eurymedon اوروملدون
Eustachian tube لوله‌ی اوستاشی
Euterpe اوترپه (در اساطیر یونان)
Evander اواندر (در افسانه‌های رومی)
evangelist مبشر
Evanston اونستن
Evansville اونزویل
evaporation تبخیر سطحی
even زوج (در حساب)
Everest اورست
Everglades اورگلیدز
Evesham ایوشم
Évian *اویان
Evian-les-Bains *اویان-ل-بن
evolute گسترده (در هندسه)
evolution تکامل؛ تحول
Évora اورا
Évreux اورو
Evry *اوری
exaltation شرف (در احکام نجوم)
exchange مبادله (در اقتصاد)
excited atom اتم برانگیخته
excommunication تکفیر
excretion دفع
Exeter اکستر
exfoliation رویه‌سائی

Exile; Babylonian Captivity اسارت بابلی
existentialism وجود، مذهب؛ اصالت وجود انسان
Exodus خروج، سفر
exogamy برونگانی
exosphere *اگزوسفر؛ *برونکره
expansion انبساط (در فیزیک)
experimental psychology *روانشناسی تجربی
exploration پویش
(to) explore پوییدن
explorer پوینده؛ *اکسپلورر
explosives مواد منفجره
exponent نما (در ریاضیات)
Export-Import Bank of Washington صادرات و واردات (واشینگتن)، بانک
exports صادرات
exposition نمایشگاه
exposure عرضه (در عکاسی)
expressionism اکسپرسیونیسم
extender بار رنگ
ex (tra) territoriality حقوق برونمرزی
extractive metallurgy *فلزگری استخراجی
extradition استرداد مجرمین
extragalactic nebulae *سحابیهای برونکهکشانی
extraordinary ray شعاع غیرعادی (در نور- شناخت)
extrapolation *برونیابی
extratropical cyclone چرخه‌ی برونحاره‌ای
extremes طرفین (در تناسب)
extreme unction تدهین نهائی
extrinsic *برونزا
extroversion برونگرائی
extrusive rocks; effusive rocks سنگهای خروجی
eye چشم
eyeglasses عینک
eye-piece; ocular دیدگر (در آلات بصری)
Eylau آیلاو
Eyre, Lake از، دریاچه‌ی
Ezion-geber (gaber) عصیون جابر
Ezra عزرا (از کتابهای عهد)

F

Fabian Society فیبین، انجمن
fable فابل
facies رخساره (در سنگشناسی)
facsimile فاکسیمیل
factor عامل (در ریاضیات)
factorial فاکتوریل (در ریاضیات)
faculae مشعل (در نجوم)
fading فیدینگ (در ارتباط رادیوئی)
Faenza فائنتسا
Faeroe Islands فارو، جزایر
faience بدل‌چینی
fair بازار مکاره
Fairbanks فربنکس

fairy tales پریان و پری داستانهای؛ داستانهای جن و پری
Falashas فلاشا
falcon باز
Falkirk فالکرک
Falkland Islands فاکلند، جزایر
falling star شهاب ثاقب؛ تیرشهاب
fallopian tube فالوپیوسی، لوله‌ی
fallout فروریزه (در انفجارهای هسته‌ای)
Fall River فال ریور
Falmouth فلمث
False Decretals احکام پاپی مزور
Falster فالستر
Falun فالون
Famagusta فاماگوستا
family تیره (در رده‌بندی گیاهی)؛ خانواده
Family Compact قرارداد خانوادگی (در تاریخ فرانسه و اسپانیا و در تاریخ کانادا)
Fanar; Phanar فنار
Fanning Island فنینگ، جزیره‌ی
Fano •فانو
Fao فاو؛ فائو
farad فاراد (واحد ظرفیت برقی)
farce فارس (نوعی نمایشنامه)
Far East شرق اقصی؛ خاور دور
Far Eastern Territory سرزمین شرق اقصی
Farewell, Cape فرول، دماغه‌ی
Fargo فارگو
Faribault فریبو (در دین ژرمنی)
farming مقاطعه برای وصول مالیات
Farnborough فارنبره
Farnese Bull فارنزه، گراز
~ Hercules فارنزه، هرکول
Farnesina فارنزینا
Faro فارو
farsightedness دوربینی
Far West غرب اقصی (در تاریخ کشمة)
fasces فاسکس (در روم قدیم)
fascism فاشیسم
fascist فاشیست
Fashoda Incident فاشودا، حادثه‌ی
fats چربیها
Fatehpur Sikri فتحپور سیکری
Fates الاهگان سرنوشت (در اساطیر یونان)
Fathers of the Church آباء کلیسا
fathometer ژرفاسنج
fatigue خستگی (در فیزیولوژی و در مهندسی)
Fàtima فاطمه (دهکده، پرتغال)
Fatimid فاطمیان
fats and oils چربیها و روغنها
fatty acids •اسیدهای چرب
fatty oils روغنهای چرب
fault گسله (در زمینشناسی)
faulting گسلش (در زمینشناسی)
fauna زیا ≈
Faunus فاونوس (در دین روم)
fauvism فویسم؛ فوویسم
favism فاویسم

favorable balance trade •موازنه‌ی بازرگانی مطلوب
favus فاووس
FBI اف.بی.آی.
feather پر
February فوریه
February Revolution انقلاب فوریه
Fécamp فکان
Fechner's law فشنر، قانون
Federal Bureau of Investigation اف. بی.آی
Federal Constitutional Convention مجلس مبعوثان فدرال (در تاریخ کشمة)
federal government فدرال، دولت
Federalist party فدرالیست، حزب
Federalists Papers فدرالیست، مقالات
Federal Reserve System فدرال رزرو، سیستم
federation فدراسیون
feeblemindedness ضعف عقل
(to) feed خورانیدن (در اصطلاح برق و الکترونیک)
feedback فیدبک
feeling احساسات (در روانشناسی)
Fehling's solution فلینگ، محلول
feldspar; feldspath (فنـ) فلدسپار؛ فلدسپات (فنـ)
felt نمد
feminism فمینیسم
fencing شمشیربازی
Fenian movement فینی، نهضت
Fens, the فنز
féodalisme (فنـ) فئودالیسم
féodalité (فنـ) فئودالیته
Feodosiya فئودوسیا
fer-de-lance نیزه‌مار
Fergana فرغانه
ferganite فرگانیت
Fermanagh فرمنه
Fermat's Last Theorem فرما، آخرین قضیه‌ی
fermentation تخمیر
fermium فرمیوم
fern سرخس
Fernando de Noronha فرناندو د نورونیا
Fernando Po فرناندو پو
Ferney-Voltaire فرنه‌ـولتر
Ferrara فرارا
~ -Florence, Council of فرارا ـ فلورانس، شورای
ferric; ferrique (فنـ) فریک (در اصطلاح شیمی)
ferric alum زاج آهن
ferrochrome آهنکروم
El Ferrol ال فرول
ferromanganese آهنمنگنز
ferromagnetism •آهنطیسی؛ فرومانیتیسم
ferrous; ferreux (فنـ) فرو (در شیمی)
Fertile Crescent هلال الخصیب
fertility rites بارآوری، شعائر

fertilization گشنگیری؛ لقاح
fertilizer کود؛ رشوه
Fertõ To •فرتو تو
festival فستیوال؛ •جشنواره
fetish فتیش
fetishism فتیشیسم
feudal; féodal (فنـ) فئودال
feudalism فئودالیزم
Feuillants فویان (از مجامع سیاسی انقلاب فرانسه)
fever تب
fever therapy درمان با تب
Fez فاس
Fezzan فزان
Fianna Fail فینه فال
fiber فیبر؛ لیف
fiber glass شیشه‌ی لیفی
Fichtelgebirge فیشتلگبیرگه
fief فیف (در نظام فئودالیته)
field میدان
field intensity; field strength شدت میدان
field magnet القاگر
Field of the Cloth of Gold میدان قماش زرین
field strength; field intensity شدت میدان
Fiesole فیزوله
fife فایف (از سازهای بادی)
Fife (shire) فایف؛ فایف شر
Fifth Avenue خیابان پنجم
fifth column ستون پنجم
Fifth Monarchy Men اصحاب سلطنت پنجم
Fifty-four forty or fight پنجاه و چهار و چهل یا جنگ
fig انجیر
figure شکل (در هندسه)
Fiji فیجی
filament افروزه
Filfla فیلفلا (جزیره)
Filipino فیلیپینو
filter صافی
filtrate صافه
filtration صافش
fin باله (در ماهیها)
final cause علت غائی (در تاریخ فلسفه)
fineness عیار
Fingal's Cave فینگل، غار
Finger Lakes فینگر لیکس
fingerprint انگشت‌نگاری
Finistère فینیستر
Finisterre, Cape فینیستر؛ دماغه‌ی
finite number عدد متناهی
Finkenstein فینکنشتاین؛ معاهده‌ی
Finland فنلاند
Finnish language فنلاندی، زبان
~ - Russian War فنلاند و روسیه، جنگ
Finnmark فینمارک
Finno-Ugric فینو-اوغوری
Finns فینها
Finsbury فینزبری

Fionie (فنـ) فیونی
fiord; fjord آبدره
fir صنوبر
fireball آذرگوی
firebrick آجر نسوز
fire clay رست نسوز
firedamp; grisou (فنـ) گریزو
fire-eaters آتشخواران (در تاریخ کشمـ)
firefly شب‌افروز؛ کرم شب‌تاب
Firenze فیرنتسه
fireproof materials مواد نسوز
firework تیرتخش
firing glass *شیشه‌ی آتشزنه‌ای
Firozpur فیروزپور
first aids کومکهای نخستین
first cause علت العلل؛ علت اولی (در تاریخ فلسفه)
firth; frith فرث
fish ماهی
fissure شکاف (در اصطلاح زمینشناسی)
Fiume فیوم
Five, The گروه پنج‌نفری
Five Dynasties سلسله‌های پنجگانه
Five Forks فایو فورکس
Five-Year Plan نقشه‌ی پنجساله (در تجسـ)
fixed air هوای ثابت؛ هوای تثبیت‌شده
fixed oils روغنهای ثابت
(photographic) fixing ثبوت (در عکاسی)
fjord; fiord فیورد؛ آبدره
flag پرچم
flagellants تازیانه‌زنان
flake tools *افزارهای تراشه‌ای
flamand فلامان
Flamboyant, style فلامبوایان، سبک
flame شعله
flame test محک شعله
flamingo فلامینگو
Flaminian Way فلامینیوسی، جاده‌ی
Flanders فلاندر
flash درخش؛ فلش
flash point نقطه‌ی اشتعال
flatfish ماهیهای پهن
flat foot تختپالی
Flavian فلاوین (در تاریخ رومـ)
Fleet Prison فلیت، زندان
~ Street فلیت ستریت
Flemish language فلاندری، زبان
Flensburg فلنسبورگ
Fleurus فلوروس
flight پرواز
Flinders Island فلیندرز، جزیره‌ی
flint آتشزنه
Flint فلینت
flint glass شیشه‌ی فلینت
Flintshire فلینت‌شر
Flodden فلادن
flood سیل؛ *طغیان (در کشند)
flood plain دشت سیلابی
flora گیا

Flora فلورا (در دین رومی)
Florence فلورانس
Flores فلورس
Florianopolis فلوریانوپولیس
Florida فلوریدا
Florida Keys فلوریدا کیز
flotation کفالائی
flotsam, jetsam, and ligan فلاتسم، جتسم، و لایگن (در قوانین دریائی)
flour آرد
fluid سیال
~ mechanics مکانیک سیالات
~ ounce اونس سیال
fluke کپلک (از بیماریهای دامی)
fluorescence فلوئورسانی
fluorescent فلوئورسان
fluorine فلوئور
fluorite فلوئوریت
fluoroscope فلوئوروسکوپ
fluorspar اسپات فلوئور
Flushing فلاشینگ
flute فلوت
flux شار (در فیزیک)؛ گدازار (در شیمی)
Fly فلای
fly مگس
flycatcher مگسخوار (پرنده)
(The) Flying Dutchman هلندی پرنده
flying fish ماهی پرنده
~ frog قورباغه‌ی طیار
~ lemur سنجاب پرنده
flywheel چرخ لنگر؛ *چرخ طیار
foamglas (s) شیشه‌ی اسفنجی
focal length فاصله‌ی کانونی
focal plane صفحه‌ی کانونی (در فیزیک)
focal-plane shutter *بستاور کانونی (در فیزیک)
focal point نقطه‌ی کانونی (در عدسی)
focus کانون (در فیزیک)
focusing میزان کردن (در عکاسی)
fog مه
Foggia فودجا
foie gras (فنـ) جگر غاز
Foix فوا
fold چین (در اصطلاح زمینشناسی)
Folkestone فوکستن
Folketing فولکتینگ
folklore فولکلور
Folk school مدارس مردم
folsom فولسم
Fomalhaut فم الحوت (در نجوم)
Fonseca, Gulf of فونسکا، خلیج
Fontainebleau فونتنبلو
Fontaine de Vaucluse فونتن دو وکلوز
Fontenoy فونتنوا
Foochow فوچو
Food and Agriculture Organization سازمان خواربار و کشاورزی جهانی
food gatherer *خوراکجو
food poisoning مسمومیت غذائی
food preservation نگاهداری اغذیه

foot فوت؛ پا (واحد طول)
football فوتبال
foot-pound فوت‌ـپوند (واحد کار)؛ فوت پوندال
foot wall کمرپایین (در اصطلاح زمینشناسی)
Foraminifera روزن‌داران؛ فورامینفرها
force نیرو؛ قوه
force bill قانون زور (در تاریخ کشمـ)
force pump *تلمبه‌ی جبری
ford پایاب
Ford Island فورد، جزیره‌ی
Foreign Legion لژیون خارجی
Foreland فورلند
forest جنگل
forestry جنگلبانی
Forfarshire فورفرشر
forget-me-not مرا فراموش مکن
Forli فورلی
form صورت (اصطلاح رایج در علم و هنر)
formal cause علت صوری (در تاریخ فلسفه)
formaldehyde فورمالدئید
formalin فورمالین
formalism فورمالیسم؛ فرمالیسم
formal logic منطق صورت
formation سازند (در اصطلاح زمینشناسی)
formic acid اسید فورمیک؛ جوهر مورچه
formol فرمل؛ فورمول
Formosa فرمز
formula فورمول؛ دستور (در ریاضیات)
Fornax کوره (در نجوم)
forsythia فورسیتیا
Fortaleza فورتالزا
Fort-de-France فورت‌ـدو‌ـفرانس
Fort George فورت جورج
Forth فورث
fortification استحکامات
Fort Knox ناکس، قلعه‌ی
Fort Lee فورت لی
Fort-Royal فور رویال
Fort Smith فورت سمیث
Fortuna فورتونا (در اساطیر رومیان)
Fortunate Isles خالدات، جزایر
Fort Wayne فورت وین
Fort William فورت ویلیام
Fort Worth فورت ورث
forum فوروم
fossil فسیل؛ سنگواره
Fotheringhay فاذرینگی
Foucault current فوکو، جریان
~ pendulum فوکو، آونگ
founding ریخته‌گری
(the) Four Forest Cantons چهار کانتون جنگلی؛ فیروالدشتتر (آلمانی)
Four Freedoms آزادیهای چهارگانه (در تاریخ کشمـ)
Fourth of July چهارم جولای (در تاریخ کشمـ)
Fouta Djallon; Futa Jallon فوتا جالون
Fowliang فولیانگ
fox روباه

Fox فاکس
Fox Channel *فاکس، تنگه‌ی
fraction کسر (در ریاضیات)
fractional distillation *تقطیر تدریجی
fragmentation *تقطع (در زیستشناسی)
franc فرانک (واحد پول فرانسه)
France فرانسه
Franche-Comté فرانش‌ـکنته
Franciscans فرانسیسیان
Francis Joseph Land فرانسوا ژوزف، ارض
francium فرانسیوم
Franco-German War فرانسه و آلمان، جنگ
Franconia فرانکونیا
Franco-Prussian War فرانسه و پروس، جنگ
Frankfurt; Frankfort فرانکفورت
~ -am-Main فرانکفورت‌ـآم‌ماین
~ -an-der-Oder فرانکفورت‌ـآن‌ـدر اودر
Franklin فرانکلین (سرزمین)؛ فرانکلین، ایالت
Franks فرانکها
Franz Josef Land (آلمانی) فرانسوا ژوزف، ارض
Frascati فراسکاتی
Frasch process فراش، طریقه‌ی
Fraser فریزر
Frauenfeld فراونفلد
Fraunhofer lines فراونهوفر، خطوط (در طیف شمسی)
freckles کک‌مک
Fredericksburg فردریکسبرگ
Fredericton فردریکتن
Frederikshavn فردریکسهافن
free association تداعی آزاد
Free Church of Scotland اسکاتلند، کلیسای آزاد
Freedmen's Bureau اداره‌ی بردگان آزاد‌ـ شده
Freedom of the seas آزادی دریاها
Free Imperial Cities شهرهای آزاد امپراطوری
Freemason فراماسون
Freer Art Galerie فریر، گالری هنری
freesia فریزیا؛ گل فلزی
Free-Soil فری‌ـسویل (اصطلاحی در تاریخ کشت)
Free State ایالت آزاد (در تاریخ کشت)
freethinkers آزادفکران
Freetown فریتاون
free trade تجارت آزاد
freezing; solidification انجماد
freezing point نقطه‌ی انجماد
Freiberg فرایبرگ
Freiburg فرایبورگ
~ im Breisgau فرایبورگ ایم برایسگاو
Freising فرایزینگ
Fremantle فریمنتل

French Academy آکادمی فرانسه
French and Indian Wars فرانسه و هندیشمرگان، جنگهای
French Community; Communauté Française (فنـ) فرانسه، جامعه‌ی
French Congo کنگوی فرانسه
French East India Company هند شرقی فرانسه، شرکت
French Equatorial Africa افریقای استوائی فرانسه
French Flanders فلاندر فرانسه
French Guinea گینه‌ی فرانسه
French India هند فرانسه
French literature فرانسه، ادبیات
French Polynesia پولینزی فرانسه
French Revolution انقلاب فرانسه
French Revolutionary calendar تقویم انقلابی فرانسه
French Revolutionay Wars جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه
French Sudan سودان فرانسه
French Union; Union Française (فنـ) فرانسه، ممالک متحده‌ی
French West Africa افریقای غربی فرانسه
French West Indies فرانسه، هند غربی
freon فرئون
frequency بسامد؛ وفور
~ modulation *تحمیل بسامدی (در رادیو)
fresco فرسکو
Fresno فرزنو
Frey فری (در دین ژرمنی)
Freya; Freyja فریبا
Freyer فریر (در دین ژرمنی)
friable ریزا
friability ریزائی
friar فرایار
Fribourg فریبور
friction اصطکاک (در فیزیک و مکانیک)
Friedland فریدلاند
Friedrichshafen فریدریکسهافن؛ *فریدریشسهافن
Friesland فریسلاند، فریزلاند
frieze; frise فریز (در معماری یونان و روم) (فنـ)
Frigg فریگ (در اساطیر ژرمنی)
Frigga فریگا (در اساطیر ژرمنی)
frigid zone منطقه‌ی منجمده
frigorie فریگوری (واحد سردسازی)
Frisia فریزیا؛ فریزیا
Frisian Islands فریزیالی، جزایر
Frisian language فریزی، زبان
Frithjof فریتیوف (در افسانه‌های ایرلندی)
Friuli فریولی
Friulian language فریولیالی، زبان
Friuli-Venezia Giulia فریولی‌ـونتسیا جولیا
Frobisher Bay فروبیشر، خلیج
frog قورباغه
Fronde فروند (در تاریخ فرانسه)

front جبهه
Front de Libération du Québec *جبهه‌ی آزادیبخش کبک
Front populaire (فنـ) جبهه‌ی مردم (در تاریخ فرانسه)
Front Range فرانت رینج
frost بشمه؛ یخبندان
fructose فروکتوز
fruit sugar قند میوه
Frunze فرونزه
fuchsia گل‌آویز؛ فوکسیا
fuchsin فوکسین
fuel سوخت
fugitive slave laws بردگان فراری، قوانین
fugue فوگ (در موسیقی)
Fujiyama فوجی‌یاما
Fukien فوکین
Fukuoka فوکوئوکا
Fulani فولانی
Fulda فولدا
Fulham فولم
fulminate فولمینات
fulminating gold طلای انفجاری
fumarole دودخان
fume cupboard گازکش
fumitory شاهتره
Funafuti فونافوتی
Funchal فونشال
function تابع (در اصطلاح ریاضیات)
fund صندوق (در اصطلاح اقتصاد)
fundamentalism بنیادپردازی
Fundy, Bay of فاندی، خلیج
Fünfkirchen فونفکیرشن
fungi قارچ
fungicide قارچکش
fur پوست (در پستانداران)
furan فوران
furfural فورفورال
furfuraldehyde فورفورالدئید
furfurol فورفورول
Furies; Erinyes (یونـ) الاهگان انتقام
Furneaux Group فورنو، جزایر
Furness فرنس
Fürth فورت
furze طاووسی خاردار
fuse, electric فیوز
fusel oil روغن فوزل
Fushun فوشون
fusion ذوب؛ ذوبان؛ همجوشی (در فیزیک اتمی)
futurism فوتوریسم
Fyn فون

G

Gabès قابس
Gablonz گابلونتس
Gabon گابون
Gaborone *گابورون
Gabriel جبرائیل

gadolinium گادولینیوم
Gadsden Purchase گدزدن، معامله‌ی
Gadshill گدزهیل
Gaelic language گیلی، زبان
~ literature گیلی، ادبیات
Gaeta گائتا
Gafsa; Qafsah قفصه
Gagrinski گاگرینسکی (کوه، گرجستان)
gaillardia گایاردیا (گیاه امریکائی)
Gainesville گینزویل
Gainsborough گینزبره
galactic system منظومه‌ی کهکشانی
galactose گالاکتوز
Galàpagos گالاپاگوس
Galatea گالاتیا (در اساطیر یونان)
Galati گالاتس
Galatians غلاطیان
Galatz گالاتس
galaxy کهکشانه
Galaxy کهکشان
gale تندباد
Galeed جلعید
galena; lead glance گالن (ماده‌ی معدنی)
Galich گالیچ
Galicia گالیتیا؛ گالیسی
Galilee جلیل (ناحیه‌ای در فلسطین)
gall مازو (رویش غیرطبیعی)
gall bladder کیسه‌ی صفرا
Galle گال
gallic acid اسید گالیک
Gallicanism گالیکانیسم
Gallic Wars گالیائی، جنگهای
Gallipoli گالیپولی
~ campaign گالیپولی، پیکار
~ Peninsula گالیپولی، شبه جزیره‌ی
gallium گالیوم
gallon گالون (مقیاس ظرفیت)
Galloway گلوی
galvanized iron آهن سفید
galvanizing روی اندودن
galvanometer گالوانومتر
galvanoplasty گالوانوپلاستی
Galveston گلوستن
Galway گالوی
Gambia گامبیا
Gambier Islands گامبیه، جزایر
gambling قمار
gamboge رب ریوند (نوعی صمغ رزینی)
games, theory of *بازیها، نظریه‌ی
gamete گامت (در زیستشناسی)
gamma rays اشعه‌ی گاما
gamme (فن) گام (در موسیقی)
Gand گان
Gander گندر
Gandhara گاندهاره
Gandzha گنجه
Ganga گنگا
Ganges گنگ
ganglion عقده‌ی عصبی؛ گره عصبی
gangrene *قانقرایا
gangue هرزه‌سنگ
Gao گائو
Gard گار
garden city *باغشهر
gardenia گاردنیا
Garigliano گاریلیانو
garlic سیر
Garmisch-Partenkirchen گارمیش‌ـ پارتنکیرشن
Garmo گارمو، قله‌ی
garnet گارنت
Garonne گارون
Garter زانوبند (از نشانهای شهسواری)
Gary گری
gas گاز
gaz carbon زغال قرع
Gascogne گاسکونی
gasoline گازولین
Gaspe گاسپه
Gaspee گسپی
Gastein گاستاین
Gastropods *شکمپایان
gastrula گاسترولا
Gat; Ghat غات
Gatchina گاتچینا؛ *گاچینا
Gateshead گیتسهد
Gath جت
Gatun Lake گاتون؛ دریاچه‌ی
Gaugamela گوگمل؛ گاوگمل
Gaule گل
Gaur گور
gauze گاز (نوعی پارچه)
Gävle گوله
Gävleborg گولبورگ
Gaya گایا
Gaza غزه
gazelle غزال
Gaziantep غازی عینتاب
Gdansk گدانیسک؛ گدانسک
Gdynia گدینیا
geanticline طاقزمین (در زمینشناسی)
gear چرخ دندانه‌دار
Gebal جبیل
Geddington گدینگتن
Gedrosia گدروسیا
Geiger counter گایگر، شمارگر
geisha گیشا
Geissler tube لوله‌ی گایسلر
gel ژل
Gela جلا
gelatin ژلاتین
Gelderland گلدرلاند
Gelsenkirchen گلزنکیرشن
gem جواهر
Gemara گمارا
Gemini *جوزا (در نجوم)؛ توأمان؛ دوپیکر
gender جنس (در دستور زبان)
gene ژن (واحد انتقال صفات ارثی)
general formula فورمول کلی
general strike اعتصاب عمومی
generator مولد
Genesis پیدایش، سفر
genetics توارث؛ *وراثت؛ ژنتیک
genetive ژنتیو (در حالات اسم)
Geneva ژنو
~ Conference ژنو، کنفرانس
~ Convention ژنو، موافقتنامه‌ی
~ Protocol ژنو، پروتوکل
Génissiat Dam ژنیسیا، سد
Gennesaret جناسر
Genoa جنووا؛ ژن (فن)
genocide کشتار جمعی
genre ژانر (نوعی نقاشی)
genro گنرو (در ژاپن)
gens گنس (در روم قدیم)
Gent *خنت (هلندی)
gentian جنتیانا
gentlemen's agreement قرارداد جوانمردانه؛ *جنتلمنز اگریمنت
genus نوع (در زیستشناسی)؛ *جنس (در اصطلاح منطق قدیم)
geocentric latitude عرض زمینمرکزی
geodesic ژئودزیك
geodesy ژئودزی؛ زمینسنجی
geography جغرافیا؛ جغرافی
geoid زمینوار؛ ژئوئید
geology زمینشناسی
geometrical optics نورشناخت هندسی
geometry هندسه
geomorphogeny *زمینریختزائی
geomorphology زمینریخت
Geonim گئونیم
geophysics زمینفیزیک؛ ژئوفیزیک
geopolitics ژئوپولیتیک
George, Lake جورج، دریاچه‌ی
Georgetown جورجتاون
Georgia جورجیا؛ گرجستان
Georgian Bay جورجیا، خلیج
Georgian style جورجی، سبک
geosyncline ناوزمین
Gepidae; Gepids گپیدها
Gera گرا
geranium شمعدانی عطری
Gerasa جرش
geriatrics *ژریاتری (فن)
Gerizim جرزیم
germ جرثومه؛ ژرم
German Confederation اتحادیه‌ی آلمانی
German East Africa افریقای شرقی آلمان
Germania گرمانیا
Germanic languages ژرمنی، زبانهای
germanium ژرمانیوم
German laws ژرمنی، قوانین
German religion ژرمنی، دین
German language آلمانی، زبان
German measles سرخجه
Germans ژرمنها

German silver ورشو (نوعی آلیاژ)
Germantown جرمنتاون
Germany آلمان
germicide ژرمیسید؛ ژرمکش
germination رویش (در دانه‌های گیاهی)
Germiston *جرمیستن
Gerona خرونا
Gerra; Gerrha گرا
Gers ژر
Gersoppa, Falls of گارسوپا، آبشار
Gestalt گشتالت؛ هیکل‌بینی
Gestapo گشتاپو
Gethsemane جشیمانی؛ جتسیمانی
getter گازگیر
Gettysburg گتیزبرگ
geyser آبفشان
Geysir گیسیر
Gezer جازر
Ghana غنا
Ghardaia *غردایه
Ghat; Gat غات
Ghats گاتها
Ghazipur غازیپور
Ghazni غزنه
ghee روغن
Ghent گنت
ghetto گتو
Ghibellines گیبلینها
Ghor; Ghur غور
giant غول
Giant's Causeway جاینتز کوزوی
giant stars غولپیکران (در نجوم)
gibbon گیبون
Gibraltar جبل طارق
Giessen گیسن
Gijon خیخون
Gila هیلا
gila monster *خیلا، جانور
Gilbert گیلبرت، جزایر
Gilbert and Ellice گیلبرت و الیس، جزایر
Gilboa جلبوع
gild; guild صنف؛ رسته
gilding زراندود
Gilead جلعاد
Gilgamesh گیلگمش
gill برانشی
gimbals *دوقاب (در ژیروسکوپ)
gin جین
ginger زنجبیل
ginkgo جینکو
Giralda خیرالدا
Gironde ژیروند
Girondists ژیروندیان
Giza; Gizeh جیزه
Gjinokastër *جینوکاستر
glacial periods دوره‌های یخچالی
glaciation یخگیری
glacier یخچال
glacier mill تنوره‌ی یخچالی
glacier snout ~ table
glade
gladiator
gladiolus; glaieul (فنـ)
Glamis
Glamorgan
Glamorganshire
gland
glanders
Glarus
Glasgow
glass
glass snake
glass wool
Glastonbury
Glatz
Glatzer Gebirge
~ Neisse
Glauber's salt
glaucoma; glaucom (فنـ)
Glaucus
glazed frost
Gleiwitz
Glencoe
Glendale
glider
Glittertind
Gliwice
terrestrial globe
Globe Theatre
globigerina
globule (فنـ)
glockenspiel
Glogau
Glogow
Glomma
Glorious Revolution

Gloucester
Gloucestershire
glucinum
glucose
glutamic acid
glutamine
gluten
glycerine
glycerol
glycine
glycogen
glycol
Glyptothek
gneiss
Gnesen
Gniezno
gnosticism
gnu
Goa
Goa, Daman, and Diu

goat یخچالپوز
Goat Island میز یخ (در زمینشناسی)
Gobelins روشنه
Gobi گلادیاتور
god گلایول
Godavari گلامز
goddess *گلمورگن
Godhavn گلمورگن‌شر
Godthaab غده
Gog مشمشه
Gogmagog گلاروس
Goiânia گلاسگو؛ گلاسکو
Goias شیشه
goiter مار بلوری
Golan *پشم شیشه
gold گلاستنبری
Gold Coast گلاتس
(The) Golden Bough گلاتس گبیرگه
golden bull *گلاتس نایسه
~ calf نمک گلاوبر
آب سیاه (فنـ)
Golden Fleece گلاوکوس (در اساطیر یونان)
~ Gate هسر
~ Horde گلاپویتس
(The) Golden Legend گلنکو
goldenrod گلندیل
Golden Section گلایدر؛ هواپیمای بی‌موتور
گلیترتیند
گلیویتسه
goldfish کره‌ی جغرافیائی
gold leaf گلوب، تئاتر
gold rush گلوبیژرینا
golf گلبول
golgi گلوکنشپیل
Golgotha گلوگاو
Goliad گلوگوف
Goliardic songs گلوما
Gomal; Gumal انقلاب با شکوه(در تاریخ انگلستان)
Gomel گلاستر
Gomorrah گلاسترشر
Gonaives گلوسینوم
goniometer گلوکوز
gonorrhea *اسید گلوتامیک
Good Hope, Cape of *گلوتامین
Good Parliament گلوتن
goose گلیسرین
gorge گلیسرول
Gorgons *گلیسین
gorilla گلیکوژن
Gorinchem گلیکول
Gorizia گلیکوپروتک (موزه‌ای در مونیخ)
Gorki; Gorky گنیس
Görlitz گنزن
Görlitzer Neisse گنیزنو
Gorno-Badakhshan; Mountain-B. گنوستیسیسم؛ مذهب گنوسی
*گورسکایا گنو؛ آهوی کاپ
Gorzow Wielkopolski گوآ
ویلکوپولسکی
Gosforth

Goshen جوشن
Goslar گوسلار
Gospel انجیل
Gospel according to the Hebrews •انجیل برای عبریان
Gospel of Thomas •انجیل توما
Gospel of the Twelve •دوازده تن، انجیل
Gota گوتا (رود)
Gotaland گوتالاند
Gotarike گوتاریکه
Gotha گوتا (شهر)
Gotham گوتم
Gothenburg گوتنبورگ
Gothic architecture گوتیک، معماری
~ language گوتیک، زبان
~ revival گوتیک، احیای سبک
Goths گوتها؛ گتها
Gotland گوتلاند
Goto-retto •گوتو-رتو
Göttingen گوتینگن
gouache گواش
Gouda گاودا؛ خاودا
gout نقرس؛ داء الاشراف
Govan گاون
Gozo گوزو
GPU گپئو
graben فروزمین
grace فیض (در الاهیات مسیحیان)
Graces الاهگان رحمت (در دین یونان)
gradient گرادیان؛ زینه
grafting پیوند زدن
Graham Island گراهام، جزیره‌ی
~ Land گراهام، ارض
~ law گراهام، قانون
Grail Holy جام مقدس
grain غله
gram-atom اتم-گرم
gram-equivalent هم‌ارز گرمی
gram-force گرم-نیرو
Graminaea گندمیان
gram-molecule مولکول-گرم
Grampians گرمپینز
gram-weight گرم-وزن
gram-ion یون-گرم
Gran (آلمانی) گران
Granada گرانادا؛ غرناطه (شهر، اسپانیا)
Granby گرنبی
Grand Alliance اتحاد بزرگ
~ Banks گرند بنکس؛ سکوی پهناور
~ Canal کانال بزرگ (در چین)؛ کانالِه گرانده (در ویلز)
Grand Canyon گرند کنین
~ Coulee گرند کولی
Grande Chartreuse گراند شارتروز
grandeur delusion اوهام عظمت
Grand Forks گرند فورکس
Grand-Lieu; Grandlieu گران-لیو؛ گرانلیو
grand mal •صرع شدید

Grand Prix de Rome گران پری دو رم
Grand Rapids گرند رپیدز
Grandson گرانسون
Granger movement گرینجر، نهضت
Granicus گرانیکوس
granite گرانیت
Gran Paradiso گران پارادیزو
Gran Sasso d'Italia گران ساسو د/ایتالیا
Granta گرانتا
Grantham گرنتم
Granville •گرانویل
grape انگور
grape hyacinth علف مشک
grape sugar قند انگور
graph نمودار
graphic formula فورمول نموداری
graphite گرافیت
Grasmere گراسمیر؛ گرسمیر
grass گندمیان
Grasse گراس
grasshopper ملخ
grassland گیاهستان
gravel شن
Gravelines گراولین
Gravesend گریوزند
gravimetry گرانیسنجی
gravitate, to گرانیدن
gravitation گرانش
gravity fault •گسله‌ی گرانشی (در زمینشناسی)
Graz گراتس
Great Australian Bight خلیج بزرگ استرالیائی
Great Awakening بیداری عظیم
~ Barrier Reef سد آبسنگی بزرگ
~ Basin حوضه‌ی بزرگ
~ Bear Lake گریت بر، دریاچه‌ی
~ Belt بلت بزرگ
Berkham(p)stead برکمستد
Great Britain بریتانیای کبیر
great circle دایره‌ی عظیمه
Great Columbia کولومبیای بزرگ
~ Dividing Range آب‌پخشان بزرگ، رشته‌ی
~ Eastern Schism شقاق شرقی کبیر
Greater London لندن بزرگتر
Great Falls گریت فالز
~ Lakes دریاچه‌های بزرگ؛ گریت لیکس
~ Mother of the Gods مهین مادر خدایان
~ Plains پهندشت
~ Rift Valley دره‌ی نشستی بزرگ
~ Russia روسیه‌ی کبیر
~ Salt Lake دریاچه‌ی شور بزرگ؛ گریت سالت لیک
~ Schism شقاق کبیر؛ شقاق غرب
~ Slave Lake گریت سلیو، دریاچه‌ی
~ Smoky Mountains کوههای بزرگ سموکی

grebe غواص (در جانورشناسی)
Greece یونان
Greek architecture and art یونانی، معماری و هنر
Greek art یونانی، هنر
~ Church کلیسای یونانی
~ fire آتش یونانی
~ language یونانی، زبان
~ music یونانی، موسیقی
~ Schism •شقاق یونانی
greenback گرینبک
Green Bay گرین بی
green gold طلای سبز
greenhouse گرمخانه
Greenland گرونلند
Green Mountains گرین، کوههای
~ Mountains Boys •فرزندان کوه گرین
~ River گرین، رود
Greensboro گرینزبورو
Greenville گرینویل
green vitriol زاج سبز
Greenwich گرینیچ؛ گرینویچ
~ Village گرینیچ ویلج
Gregorian Calender تقویم گرگوری
Grenada گرنیدا
Grenoble گرنوبل
grid توری (در الکترونیک)
Griffin گریفین (در اساطیر قدیم)
Grignard reagent گرینیار، عامل
Grimsby گریمزبی
grippe گریپ
Gris-Nez Cape گری-نه، دماغه‌ی
Grisons گریزون
grisou (فـ); firedamp گریزو
grit درشتماسه سنگ
Grodno گرودنو
groin; groyne کرانه‌دار
Groningen گرونینگن
Grönland گرونلان
Groote Eylandt گروت آیلند
Grosseto •گروستو
Grossglockner گروسگلوکنر
Grossgörschen گروسگورشن
Grosswardein گروسواردایین
ground زمین (در اصطلاح برق)
ground bass بم اصلی (در اصطلاح موسیقی)
groundsel علف پیران
group گروه (در ریاضیات)
growth نمو (در زیستشناسی)
groyne; groin کرانه‌دار
Grozny گروزنی
Grünwald, battle of گرونوالد، نبرد
Grus •درنا (در نجوم)
Grütli گروتلی
Gruyère گرویر
Guadalajara گوادالاخارا
Guadalquivir گوادالکیویر
Guadalupe گوادالوپه

Guadalupe Hidalgo گوادالوپه ایدالگو
Guadarrama, Sierra de گوادارراما، سیرا د
Guadeloupe گوادلوپ
Guadiana گوادیانا
Guadix گوادیخ؛ *گوادیش
guaiacol گوایاکول
Guam گوام
Guanabara گوانابارا
guanaco گوانا کو
Guanajuato گوانا خوا تو
guanine گوانین
guano گوانو (نوعی کود)
Guantanamo گوانتانامو
Guardafui گواردافوئی
Guastalla گواستالا
Guatemala گواتمالا
guava گواوا
Guayaquil گوایاکیل
Gubbio گوبیو
Gudbrandsdal گودبراندسدال
Gudbrandsdalslagen گودبراندسدالسلاگن
Guden گودن
Gudena گودنا
Guelph گوئلف
Guelphs and Ghibellines گوئلفها و گیبلینها
Guéret *گره
Guernica گرنیکا
Guernsey گرنزی
Guerrero گررو
guerrilla warfare *چریکی، جنگ
Gueux گو
Guiana گیانا
guided missile پرانه‌ی هدایتپذیر
Guienne گویین
guild; gild صنف؛ رسته
guild socialism سوسیالیسم صنفی
Guilford گیلفرد
guillotine گیوتین
Guimarâis; Guimarâes گیمرائیش
Guinea گینه
Guinea-Bissau *گینه‌ـبیساو
guinea fowl مرغ گینه؛ مرغ شاخدار
guinea pig خوک گینه؛ خوکچه‌ی هندی
Guinea worm رشته؛ پیوک
Guinegate گینگات
Guipuzcoa گیپوزکوئا
guitare گیتار
Gujarat گجرات
Gujranwalla گوجرن‌واله
gulf خلیج
Gulf Stream جریان خلیج؛ گلف استریم
gulfweed سارگاس
Gulistan, Treaty of گلستان، عهدنامه‌ی
gull نورس
Gulliver's Travels گالیور، سفرنامه‌ی
gully *آبکند
gum صمغ
Gumal; Gomal; (Pass) گومل، گردنه‌ی
gun توپ
guncotton پنبه‌ی باروتی
gunmetal فلز توپ
Gunong Korbu *گونونگ کوربو
Gunong Tahan *گونونگ تاهان
gunpowder باروت سیاه
Gunpowder Plot توطئه‌ی باروت
Günük (ترکی) گونوک
Gurkha گورکها (گروه نژادی نپال)
Guryev گوریف
gutta-percha گوتاپرکا
Guyane گویان
Guyenne (فنس) گوین
Gwalior گوالیار؛ گوالیور
Gwent *گوئنت
Gwynedd *گوینذ
gymnasium ژیمنازیوم
gymnastics ژیمناستیک
Gyor گیور
gypsum سنگ گچ؛ ژیپس
gypsy کولی
gyrocompass; gyrostatic compass قطبنمای ژیروسکوپی
gyroplane جایروپلین
gyroscope ژیروسکوپ
gyrostatic compass قطبنمای ژیروسکوپی

H

Haarlem هارلم (شهر، هلند)
habanera هابانرا
habeas corpus هیبیس کورپس
Haber process هابر، طریقه‌ی
habit عادت
habitat بوم
Habsburg هابسبورگ
hachure پرداز
Hackney هکنی
Haddington هدینگتن
Haddingtonshire هدینگتن‌شر
hade شیب تمام (در زمینشناسی)
Hades هادس؛ هایدس (در دین یونان)
Hadhramaut; Hadramaut حضرموت
Hadrian's Wall هادریانوس، دیوار
haecceitas هایکسئیتاس
Haemus هایموس
hafnium هافنیوم
Hafrsfjord; Hafsfjord هافسفیورد
Hagen هاگن
Haggada هگادا
haggadic Midrash *میدراش هگادائی
Hagia Sophia ایا صوفیه؛ هاگیا سوفیا
Hagion Oros آیون اوروس
(The) Hague لاهه
Hague Conferences لاهه، کنفرانسهای
~ Tribunal لاهه، دیوان
Haifa حیفا
Hail حایل، حائل
hail تگرگ
Hainan هاینان
Hainaut انو
Haiphong; Haifong هایفونگ
hair مو
hairworm پیوک
Haiti هائیتی؛ آلیتی (فنس)
Hakodate هاکوداته
Hakone هاکونه
halakah; halacha هلاخا
halakhic Midrash *میدراش هلاخائی
Halberstadt هالبرشتات
Halcyone هالکیونه (در اساطیر یونان)
Haleakala هالئاکالا
Haleb; Aleppo; Alep حلب
half-life نصف عمر (در رادیوآکتیو)
Halicarnassus هالیکارناس
Halicz (روسی) هالیچ
Halifax هالیفاکس
Halland هالاند
Halle هاله
Hallelujah هللویا
hallucination توهم (در روانشناسی)
Halmahera هالماهرا
Halmstad هالمشتاد؛ هالمستاد (سوئدی)
halo هاله
halogen شورگن؛ هالوژن
Hälsingborg هلسینبورگ؛ هلسینگبوری (سوئدی)
Hamar هامار
Hamburg هامبورگ
Hamelin هاملین
Hameln هاملن
Hamhung هامهونگ
Hamilton همیلتن
Hamites حامی؛ نژاد
Hamitic languages حامی، زبانهای
Hamlet هملت
Hamm هام
hammer چکش
Hammerfest هامرفست
Hammersmith همرسمیث
Hammond همند
Hampshire همپشر
Hampstead همپستد؛ همستد
Hampton همپتن؛ همتن
~ Court همپتن کورت
~ ~ Conference، همپتن‌کورت کنفرانس
~ Roads همتن رودز
Han هان
handball هندبال
Hangchow; Hang-chou هانگچو
hanging valley فرازدره
~ wall کمربالا (در اصطلاح زمینشناسی)
Hanko هانکو (شهر، فنلاند)
Hankow هانکو (شهر، چین)
Hannibal هنیبل
Hanoi هانوی؛ هانوئی
Hanover هانوور
Hanseatic League هانسائی، اتحادیه‌ی

Hants هنتس
Hanukkah حنوکا
Hanyang هانیانگ
Hapsburg هاپسبورگ
hara-kiri هارا-کیری
Har(r)an حران
Harbin هاربین
harbo(u)r بندرگاه؛ هاربر
Hardangerfjord *هاردانگرفیورد
harden سختیدن
hardness سختی
hardpan سخته (در اصطلاح زمینشناسی)
Hardwar هردوار
hard water آب سخت
hardwood سختچوب
Harfleur آرفلور
Hargeisa; Harghessa هارگسا
Haringey هرینگی
Hari Rud هریرود
Harleian Library هارلین، کتابخانه‌ی
Harlem هارلم (بخش، نیویورک)
Harlequin آرلکن
harmonic آرمونیک (در موسیقی‌شناخت)
harmonica ساز دهنی
harmonic conjugates مزدوج توافقی
~ division تقسیم توافقی
~ law *توافقی، قانون
~ motion حرکت توافقی (در هندسه و مکانیک)
~ scale گام آرمونیک (در موسیقی)
harmony آرمونی
Harmony Society هماهنگیان
Härnösand هرنوساند
harp چنگ (از سازهای زهی)
Harpers Ferry هارپرز فری
harpsichord هارپسیکورد (از سازها)
Harpy هارپی (در دین روم)
Harrisburg هریسبرگ
Harrow هرو
Hartford هارتفرد
~ Convention هارتفرد، انجمن
Harvard University هاروارد، دانشگاه
Harwich هریچ
Haryana هاریانا
Harz هارتس
Hasa, Al احساء
hashish حشیش
Hasidim حسیدیم
Hasselt هاسلت
Hastings هیستینگز
Hathor حاتحور (در دین مصر قدیم)
Haugesund هاوگسون
Hauran حوران
Hausa; Haussa هوسا (قومی در نیجریه)
Haute-Garonne اوت-گارون
~ -Loire اوت-لوار
~ -Marne اوت-مارن
Hautes-Alpes اوتزالپ
Haute-Saône اوت-سون؛ سون علیا
Haute-Savoie اوت-ساووا؛ ساووای علیا
Hautes-Pyrénées اوت-پیرنه؛ پیرنه‌ی علیا
Haute-Vienne اوت-وین
Haute-Volta اوت-ولتا
Haut-Rhin اوت-رن
Hauts-de-Seine *اوت-دوسن
Haut-Zaire *اوت-زئیر (ناحیه، زئیر)
Havana هاوان
Havel هافل
Haverfordwest هورفردوست
Havering هیورینگ
(Le) Havre لوهاور؛ لوآور (فنـ)
Hawaii هاوائی
hawk شاهین
hawkweed گل شاهین
Haworth هاورث
hawthorn دیوآلبالو
hay علوفه
Hayes هیز
Haymarket Square riot هیمارکت، آشوب میدان
Hay-Pauncefote Treaty هی-پونسفوت، پیمان
haze نزم
head of navigation ناورس
health insurance بیمه‌ی بهداشت
heart قلب
heartwood دلچوب؛ قلب الخشب
heat حرارت
heat capacity; thermal capacity ظرفیت حرارتی
heath خلنجزار
heather خلنج
heating گرمسازی
heat of formation حرارت تشکیل
~ ~ neutralization حرارت خنثاسازی
~ ~ solution حرارت انحلال
heat stroke گرمازدگی
heaves یلپیک
Heaviside-Kennelly layer هویساید-کنلی، لایه‌ی
heavy hydrogen ئیدروژن سنگین
heavy water آب سنگین
Hebe هبه (در اساطیر یونان)
Hebrew language عبری، زبان
Hebrew literature عبری، ادبیات
Hebrews عبرانیان؛ رساله به عبرانیان
Hebrides, the هبریدیز
Hebron حبرون
Hecatompylos هکاتومپیلوس
hedgehog خارپشت
Hedmark هدمارک
hedonism اصالت لذت، مذهب
Heidelberg هایدلبرگ
Heijo هیجو
Heilbronn هایلبرون
Heilungkiang هیلونگکیانگ
Heimwehr هایمور (از تشکیلات پارتیزانی فاشیستی)
Hejaz; Hedjaz حجاز
Hekla هکلا
Helen هلنه (در افسانه‌های یونان)
Helena هلنا
Helgoland هلگولاند
heliacal rising تشریق
~ setting تغریب
Helicon هلیکون؛ الیکون
helicopter هلیکوپتر
Heligoland هلیگولاند
heliograph خورنگار
Heliopolis هلیوپولیس
heliotrope آفتابپرست
Helios هلیوس
heliostat خورپای
helium هلیوم
helix پیچ
hell جهنم
Hellas هلاس؛ الاس
Helle هله (در اساطیر یونان)
hellebore خربق
Hellenism هلنیسم
hellenist هلنیست
Hellenistic civilization هلنیستی، تمدن
Hellespont هلسپون؛ هلسپونت
Helsingfors هلسینگفورس
Helsingor هلسینگور
Helsinki هلسینکی
Helvellyn هلوئین
Helvetia هلوتیا
Helvetic Republic هلوتیا، جمهوری
Helvetii هلوتها
hematite هماتیت
heme هم (رنگیزه‌ی خون)
Hemel Hempstead همل همستد
Hemiptera همیپترا؛ نیم‌بالان
hemophilia هموفیلی
hemorrhage خونروی؛ هموراژی
hemorrhoids بواسیر
hemp شاهدانه
Hendon هندن
Hengyang; Heng-yang هنگیانگ
Henley-on-Thames هنلی-آن-تمز
henna حنا
(the) henry هانری (واحد خودالقائی)
Henry's law هنری، قانون
hepatica حشیشة الکبد؛ هپاتیک
Hephaestus هفایستوس (در دین یونان)
heptarchy هپتارکی
Hera هرا (در دین یونان)
Heraclea هراکلیا
~ Pontica هراکلیا پونتیکا
heraldry هرالدری
Heralds' College انجمن پیکها؛ هرالدز کالج
Hérault ارو
herb علف
herbal گیاهنامه
herbarium هرباریوم
Hercegovina هرزگووین

Herculaneum هرکولانوم
Hercules هرکول (پهلوان)؛ جائی علی رکبتیه (در نجوم)
Hereford هرفرد
Hereford and Worcester هرفرد و ووستر
Herefordshire هرفردشر
Herelen هرلن
Herero هررو
Herford (آلمانی) هرفرد
Herisau هریزاو
Héristal اریستال؛ هریستال؛ هرستال
hermandad ارمانداذ
Hermannstadt هرمانشتات
hermaphrodite خنثی (در زیستشناسی)؛ نرماده (در گیاهشناسی)
Hermaphroditus هرمافرودیتوس
Hermas هرماس، شبان (از خدایان مصری)
Hermes هرمس (در دین یونان)
Hermes Trismegistus هرمس تریسمگیستوس
Hermione هرمیونه (در افسانه‌های یونان)
Hermitage ارمیتاژ
hermit crab خرچنگ گوشه‌گیر
Hermon, Mount حرمون، جبل
Hermopolis هرموپولیس
Hermosillo ارموسیو
Herne هرنه
hernia فتق
Hero هرو (در افسانه‌های یونان)
hero پهلوان
heroin هروئین
heron حواصیل
herring هرینگ
Herrings, Battle of the شاه‌ماهیها، نبرد
Herrnhut هرنهوت
Herstal هرستال؛ هریستال؛ اریستال
Hertford هارتفرد
Hertfordshire هارتفردشر
Herts هارتس؛ هرتس
hertz هرتس (واحد بسامد برقی)
Hertzsprung-Russell diagram هردسپرونگ-راسل، نمودار
Heruli; Eruli هرولها؛ اروئها؛ هرولی
Hervey Islands هاروی، جزایر
Hesperia هسپریا (سیارک)
Hesperides دختران شب (در اساطیر)
Hesperus هسپروس
Hesse هسه؛ هس
Hessen هسن
Hessen-Nassau هسن-ناساو
Hestia هستیا (در اساطیر یونان)
Heston and Isleworth هستن و آیزلورث
heterocycle هتروسیکل
heterodyne هتروددین
heterogamy دگرگانی
hexadecimal numeration *شمار شانزدهی
hexose هگزوزها
hibernation زمستانخوابی
Hibernia هیبرنیا

hiccup سکسکه؛ فواق
hickory هیکوری
Hidalgo ایذالگو
Hidatsa Indians هیداتسا
hieratic هیراتی، خط
hieroglyphic هیروگلیفی
Hi-Fi های-فی
high فرابار (در هواشناسی)
High Church کلیسای اعلی
Highgate هایگیت
Highlands هایلندز
high latitudes عرضهای بالا
high tide مد
Hildesheim هیلدسهایم
(Al) Hillah حله
Hillingdon هیلینگدن
hillock پرندک
Hilo هیلو
Himachal Pradesh هیماچال پرادش
Himalayas هیمالایا
Himeji هیمجی
Himera هیمرا
Hims; Homs حمص
Himyaritic حمیری
Hindenburg هیندنبورگ
Hindi هندی، زبان
Hinduism هندو، آیین
Hindu Kush هندوکش
Hindu music هندی، موسیقی
Hindustan هندوستان
Hindustani هندوستانی، زبان
Hinnom هنوم
hinny *خر پوزکی
hinterland پسکرانه
hippies هیپیها
Hippolyte هیپولوته (در اساطیر یونان)
hippopotamus اسب آبی
Hippo Regius هیپو رگیوس
Hirado *هیرادو
Hiroshima هیروشیما
Hirudinea هیرودینئا
Hispaniola هیسپانیولا
histamine هیستامین (ترکیب آلی)
histidine هیستیدین (از آمینو-اسیدها)
Hit هیت
Hittites حتیها؛ ختیها
hives کهیر
Hjälmaren یلمارن
hoar frost بشم
Hobart هوبارت
Hoboken هوبوکن
Hochelaga هوشلاگا
Höchstädt هوخشتت
hockey هاکی
Hodeida حدیده
Hodgkin's disease هاجکین، بیماری
Hofei هوفی
Hofuf هفوف
hog گراز

hog cholera سکسکه؛ فواق
Hohenfriedeberg هوهنفریدبرگ
Hohenlinden هوئنلیندن
Hohenzollern هوهانزولرن
Hohe Tauern هوئه تاولرن
Hokkaido هوکایدو
Hoko Gunto (ژاپنی) هوکو گونتو
~ Shoto (ژاپنی) هوکو شوتو
Holborn هولبرن
Holguin *اولگین
Holland هولاند
Holland House هالند هاوس
Hollandia هلندیا
Holland Land Company شرکت اراضی هلند
hollyhock ختمی
Hollywood هالیوود
holmium هولمیوم
Holocene epoch *دور معاصر
holography هولوگرافی
Holstein هولشتاین
Holy Alliance اتحاد مقدس
Holy Ghost; Holy Spirit روح القدس
Holy Grail جام مقدس
Holyhead هالیهد
Holy Island جزیره‌ی مقدس
Holy League اتحادیه‌ی مقدس
holy orders رتبه‌های مقدس
Holy Roman Empire امپراطوری مقدس روم
Holyrood (Palace) هالیرود
Holy Sepulcher کلیسای قیامت
~ Spirit; Holy Ghost روح القدس
~ Thursday *پنجشنبه‌ی مقدس
~ Week هفته‌ی مقدس
Holywell هالیول
Homburg هومبورگ
home economics خانه‌داری
homeomorphy همسانی
homeopathy هومئوپاتی
Home Rule فرمانروائی میهنی
homicide قتل
Homoptera هوموپترا؛ یکسانبالان
homoseismic line هملرز، خط
Homs; Hims حمص
Honan هونان؛ هنان
Honanfu هونانفو
Honduras هوندوراس؛ *اوندوراس
honey عسل
honey bee زنبور عسل
~ locust لاتکی
honeysuckle شمشاد
Hong Kong هونگ کونگ؛ هونکونگ
Honolulu هونولولو
Honshu هونشو
hoof سم
Hooghly هوگلی
hook قلابه (در جغرافیا)
Hook of Holland هوک وان هولاند

hoopoe	هدهد
Ho-pei	هوپی
Hor	هور
Hordaland	هوردالان
Horeb	حوریب
horehound	فراسیون
horizon	افق
horizon coordinates	مختصات افقی
hormones	هورمونها
horn	شاخ
Horn, Cape	هورن، دماغه‌ی
hornbeam	ممرز
hornblende	هورنبلند
Horologium	*ساعت (در نجوم)
horoscope; thema	زایچه
Horsa	هورسا
horse chestnut	بلوط اسبی
horsefly	مگس اسب؛ خرمگس
horse latitudes	عرضهای اسبی
horsepower	اسب بخار
horse-radish	ترب شامی
horsetail	دم اسب
horst	فرازمین
Horta	هورتا؛ *اورته
horticulture	باغبانی
Horus	هوروس (از خدایان دین مصری)
Hospitalers	مهمان‌نواز، شهسواران
Host	نان مقدس
host	میزبان (در زیستشناسی)
hostage	گروگان
Hôtel des Invalides	هتل دز/انوالید؛ *اوتل دز/انوالید
~ de Ville	هتل دو ویل؛ *اوتل دو ویل
~ -Dieu	هتل‌ـدیو؛ *اوتل دیو
hothouse	گلخانه
Ho-t'ien; Khotan	ختن
Hotin; Khotin	خوتین
Hottentots	هوتنتوتها
Hounslow	هاونزلو
hour	ساعت (مقیاس زمان)
hour angle	زاویه‌ی ساعتی
hour coordinates	مختصات ساعتی
hourglass	ساعت رملی
hours of labo(u)r	ساعات کار
House of Commons	مجلس عوام
House of Lords	مجلس لردها
housing	تهیه‌ی مسکن
Houston	هیوستن
howitzer	هاویتسر
Howland Island	هاولند، جزیره‌ی
Howrah	هورا
Hoy	هوی
hoya	هویا (از گیاهان بر قدیم)
Hradec Kràlové	هرادتس کرالوه
Hrvatska	هروآتسکا
Hsi-an; Sian	شیان
Hsiang; Siang	شیانگ
Hsiang-t' an; Siangtan	شیانگتان
Hsi-ning; Sining	*سینینگ
Hsüan-tsang	*شوان‌ـتسانگ
Hsü-chou; Süchow	*شوچو
Huai; Hwai	هوای
Huai-nan; Hwainan	هوای نان
Huang-pu	هوانگ‌ـپو
Huang-shih; Hwangshih	هوانگ شی
Hubble' s law	هابل، قانون
Hubertusburg, Peace of	هوبرتوسبورگ، صلح
Hubli-Dharwar	هوبلی‌ـدهاروار
Huddersfield	هادرزفیلد
Hudson	هودسن
Hudson Bay	هودسن، خلیج
Hudson's Bay Company	خلیج هودسن، شرکت
Hue; Hué	هوئه
Huelva	اوئلوا
Huesca	اوئسکا
Huguenots	هوگنوها
Huhehot	هوهوت
Hu-ho-hao-t'e (خدای جنگ آزتکها)	هو‌ـهو‌ـهاو‌ـتی
Huitzilopochtli	اویتسیلوپوچتلی
Hula, Lake	حوله، دریاچه‌ی
Hull	هال
humanism	هومانیسم؛ اومانیسم
(the) humanities	انسانیات
Humber	هامبر
Humberside	هامبرساید
Humboldt	هامبولت
Humboldt Glacier	هومبولت، یخچال
humidity	رطوبت
hummingbird	مرغ زمزمه‌گر
humus	گیاخاک
Hunan	هونان
Hundred Days; Cent Jours (در تاریخ فرانسه)	صد روز
hundredweight	هاندردویت
Hundred Years War	جنگ صدساله
Hungarian language	مجارستانی، زبان
Hungary	مجارستان
Hungtse	هونگتسه
Huns	هونها
Hunter	هانتر
Huntingdon	هانتینگدن
~ and Godmanchester	هانتینگدن و گادمنچستر
~ ~ Peterborough	هانتینگدن و پیتربره
Huntingdonshire	هانتینگدن‌شر
Huntington	هانتینگتن
Hupeh	هوپی
Huron, Lake	هورون، دریاچه‌ی
Hurrian language	هوریائی، زبان
hurricane	توفند
Hussites	هوسیان
Hussite Wars	هوسی، جنگهای
Huygens's principle	هویگنس، اصل
Hvar	خوار
Hwai; Huai	هوای
Hwainan; Huai-Nan	هوای‌ـنان
Hwaining	هوایینینگ
Hwang-hai	دریای زرد
~ Ho	هوانگ هو
Hwangpoo	هوانگپو
Hyacinth	هواکینتوس (در اساطیر یونان)
hyacinth	سنبل
Hyades	هوادس (در نجوم)
hybrid	دورگه
Hyde Park	هاید پارک
Hydra	هودرا (در اساطیر)؛ شجاع (در نجوم)؛ هیدر
Holyhead	
hydrangea; hortensia (فس)	هورتانسیا
hydrate	ئیدرات
hydrate, to	آبیدن
hydrated	آبیده
hydraulic press	منگنه‌ی آبی
hydrolics	ئیدرولیک
hydrazine	*ئیدرازین
hydride	ئیدرور
hydrocarbons	ئیدروکربورها
hydrocephalia	*آبسری
hydrochloric acid	اسید کلوریدریک؛ جوهر نمک
hydrocyanic acid	اسید سیانیدریک
hydrodynamics	ئیدرودینامیک
hydroelectric power	نیروی برقابی
hydrogen	ئیدروژن
hydrogenation	ئیدروژندهی
hydrogen bomb	بمب ئیدروژنی
~ chloride; hydrochloric acid	اسید کلوریدریک
~ cyanid; hydrocyanic acid	اسید سیانیدریک
~ ion	یون ئیدروژن
~ -ion concentration	تراکم یون ئیدروژن
~ peroxide	آب اکسیژنه
hydrography	آبنگاری
hydrology	*ئیدرولوژی؛ *آبشناسی
hydrolysis	ئیدرولیز
hydrometallurgy	*فلزگری تر
hydrometer	چگالیسنج
hydrophobia; rabies	هاری
hydrophyte; hygrophyte	نمرست
hydroponics	*ئیدروپونیک (در زراعت بیخاک)؛ *زراعت در آب
hydrosphere	آبکره
hydrostatics	ئیدروستاتیک
hydrotherapy	*ئیدروتراپی
hydrothermal	گرمابی
hydroxide	ئیدروکسید
hydroxyl	ئیدروکسیل؛ اکسیدریل
hydroxylysine	*ئیدروکسیلیزین
hydroxyproline	*ئیدروکسیپرولین
hydrozoa	*آبوشان
Hydrus	مار آبی (در نجوم)
hyena	کفتار

hyetograph بارشنگار
hygiene بهداشت
hygrogram نمنگاشت
hygrograph نمنگار
hygrometer نمسنج
hygrophyte; hydrophite نمرست
hygroscope نمنما
Hyksos هیکسوسها
Hymen هومن (در اساطیر یونان)
Hymenoptera نازکبالان
Hymettus هیمتوس، هیمت
hymn سرود نیایش
hyoscine هیوسین
hypabyssal rocks سنگهای برمغاکی
hyperbola هذلولی
hyperbolic paraboloid *سهمیوار هذلولوی
hyperboloid هذلولیوار
Hyperboreans هوپربورئوسها (در افسانه‌های یونان)
Hyperion هوپریون (در اساطیر یونان)
hypermetropia دوربینی
hyperon هیپرون
hypersound هیپرسون
hypnotism هیپنوتیسم
hypochondria هیپوکوندری
hypophysis gland غده‌ی هیپوفیز
Hypostasis *اقنوم
hyposulfite هیپوسولفیت
hypothalamus هیپوتالاموس
hypothenuse وتر (در مثلث)
hypothesis فرضیه
hypsographic curve فرازنما، منحنی
hypsometer فرازسنج
Hyrcania هیرکانیا
hyssop زوفا
hysteresis *پسماند
hysteria هیستری
Hythe هایث

I

Iapetus یاپتوس
Iasi یاشی؛ یاش
iatrochemistry طبشیمی
Ibadan ابادان
Ibagué ایباگه
Iberia ایبریا
Iberian Gate ایبریا، دروازه‌ی
~ Peninsula ایبری، شبه جزیره‌ی
Iberians ایبریان
ibex بز وحشی
ibis ایبیس؛ ابو منجل (عربی)
Ibo *ایبو (گروه نژادی)
ICAO ای.سی.ای.او؛ *ایکائو
Icarus ایکاروس (در اساطیر یونان)؛ *ایکاروس (از سیارکها)
iceberg کوه یخ؛ آیسبرگ
iceblink یختاب
ice-cap; ice-sheet یخپهنه
ice-floe; ice-float یخپاره
ice-foot یخپوزه
Içel *ایچل
Iceland ایسلند؛ آیسلند
Icelandic literature ایسلندی، ادبیات
Iceland moss خزه‌ی ایسلند
Iceland spar اسپات ایسلند
ice-sheet; ice-cap یخپهنه
Ichang; I-ch'ang ایچانگ
Icolmkill ایکالمکیل
iconoclasm تمثال‌شکنی
icononium ایکونیون؛ ایکونیوم
iconoscope ایکونوسکوپ
id اید (در پسیکانالیز)
Ida, Mount ایدا، کوه
Idaho آیداهو
idealism ایدآلیسم؛ اصالت تصور، مذهب
idées-forces (فلسفه) *تصورات‌ـنیروها
identification تمثل (در روانشناسی)
identity همانی (در ریاضیات)؛ هوهویت (در منطق و فلسفه)
ideogram مفهومنگاشت
idiocy بلاهت
idol بت
Idomeneus ایدومنئوس (در افسانه‌های یونان)
Idrisids ادارسه
Idumaea *ادومیه
Ieper (فلاندری) یپر
Ife *ایفه (شهر، نیجریه)
Ifni ایفنی
igloo ایگلو
igneous rocks سنگهای آذرین
ignition گیرش
~ point *دمای احتراق
iguana ایگوان
Iguassu Falls ایگواسو، آبشار
Iguvine Tables ایگوویوم، الواح
Ij; Y آی
Ijmuiden *آیموییدن
Ijssel; Yssel آیسل
Ijsselmeer آیسلمر
Île-de-France ایل‌ـدوـفرانس
Îles de la désolation (فلسفه) *ایل دو لا دزولاسیون؛ *دزولاسیون، جزایر
Île du Diable (فلسفه); Devils Island ابلیس، جزیره‌ی
~ Jesus ایل ژزو؛ ژزو، جزیره‌ی
~ Rouad *رواد، جزیره‌ی
Iles du désolation *دزولاسیون، جزایر
~ du Salut سالو، جزایر؛ ایل دو سالو
~ ~ Vent *ایل دو وان
~ sous le Vent *ایل سو لو وان
Ilford *ایلفرد
Ilhéus *ایلیئوس (شهر، برزیل)
Iliad ایلیاد
Ilion ایلیون
Ilium (لتین) ایلیوم
illegitimate child فرزند نامشروع
Illampù ایامپو
Ille-et-Vilaine ایل‌ـاـویلن
Illimani ایمانی
illinium ایلینیوم
Illinois ایلینوا؛ ایلینوی
Illuminati ایلومیناتی
illuminating gas گاز روشنائی
illumination نورتاب
illusionism *پندارپردازی؛ *ایلوزیونیسم
Illyria ایلیریا
Ilmen ایلمن
ILO *ایلو
Iloilo ایلوئیلو
image تصویر (در اصطلاح فیزیک)
imaginary number عدد موهومی
imagists ایماژیستها
imbecility سفاهت
immunity ایمنی؛ مصونیت
impact; collision ضربه (در علم مکانیک)
impact coefficient ضریب ضربه
impala ایمپالا
impanation تجسد در نان (در مذهب کاتولیک)
impedance ممانعت (در برق)؛ *امپدانس
impeller *درونرانه (در موشک و در کومپرسور)
Imperial Conference کنفرانس امپراطوری
imperialism امپریالیسم
Imperial Valley ایمپیریال، دره‌ی
impervious (impermeable) rocks سنگهای نفوذناپذیر
Imphal *ایمپهل
imports واردات
impressionism امپرسیونیسم
improper fraction عدد کسری
impulse تکانه (در اصطلاح برق و مکانیک)
Inca اینکا
incandescence فروزندگی
incandescent فروزان
incertainty principle *ابهام، اصل
inch *اینچ (واحد درازا)
Inchon *اینچون
incidence تابش (در اصطلاح فیزیک)
incinerator آخالسوز
incisors *ثنایا
inclination زاویه‌ی میل (در مغناطوری زمین)
inclined plane سطح مورب؛ سطح شیبدار
inclosure; enclosure محصورکردن اراضی عام (در تاریخ انگلستان)
incubator جوجه‌کشی، ماشین
incunabula اینکونابولا
Independence ایندپندنس
Independence Day روز استقلال (در تاریخ کشمة)
Independents استقلالیان (از فرقه‌های مسیحی)
indeterminate equations معادلات سیاله
index; catalogue فهرست
index number شاخص (در اقتصاد و آمار)
index of refraction; refraction index ضریب انکسار (در نور)
India هند
Indiana ایندیانا
Indianapolis ایندیاناپلیس

intermediate zone منطقه‌ی معتدله
Indian art and architecture هندی، هنر و معماری
~ literature هندی ادبیات
~ National Congress کنگره‌ی ملی هند
Indian Ocean اقیانوس هند
Indian pipe گلک کاج
Indians هندیشمردگان
indicator معرف (در شیمی)
indigo نیل
indium اندیوم
individual differences اختلافات فردی
individual psychology *روانشناسی فردی
Indo-Aryan هندوآریائی
Indochina; Indochine (فنـ) هندوچین
Indo-European هندواروپائی
~ -Iranian هندوایرانی
Indonesia اندونزی
Indore ایندور
Indo- Scythians هندوسکائیان
Indra ایندرا (در دین ودائی)
Indre اندر
~ -et-Loire اندر-ا-لوار
induction القا (در برق)
induction coil قرقره‌ی القا
indulgence آمرزش
Indus سند؛ هندی (در نجوم)
industrialism صنعتداری
industrialist صنعتدار
industrial management مدیریت صنعتی
~ psychology روانشناسی صنعتی
Industrial Revolution انقلاب صنعتی
industrial union اتحادیه‌ی صنعتی
Industrial Workers of the World اتحادیه‌ی کارگران صنعتی جهان
industry صنعت
Indus valley civilization سند، تمدن دره‌ی
inert gases گازهای بی‌اثر
inertia جبر؛ لختی (در فیزیک و مکانیک)
infallibility عصمت کلیسا (در مسیحیت)
infant نوزاد (بچه‌ی انسان)
infantile paralysis فلج اطفال
infarctus *انفارکتوس سکته‌ی قلبی
infectious diseases بیماریهای عفونی
inference *استنتاج
inferiority complex عقده‌ی حقارت
inferior planets سیارات سفلی
infinitesimal *بینهایتیک (در ریاضیات)
infinitesimal calculus *بینهایتیک، حساب
infinity بینهایت (در اصطلاح ریاضیات)
inflation تورم
inflorescence گلاذین
influenza انفلوانزا
information theory نظریه‌ی اطلاعات
infra-red rays اشعه‌ی زیر قرمز؛ *اشعه‌ی انفراروژ
infrasounds *زیر صوتها؛ *انفراسونها
infusoria نمرویان

Ingermanland اینگرمانلند
Ingolstadt اینگولشتات
ingot; pig شمش
ingot iron *آهن شمش
Ingria اینگریا
Inisfail اینیسفیل
injection تزریق؛ *انژکسیون (در فضاپیمائی)
ink مرکب
Inkerman اینکرمان
inland درونبوم
inland island *جزیره‌ی درنبومی
Inland Sea دریای درنبومی
inlet شاخابه
inlier درونهشته (در اصطلاح زمینشناسی)
Inn این
Inner Mongolian Autonomous Region مغولستان داخلی، ناحیه‌ی خودمختار
Innsbruck اینسبروک
inoculation تلقیح
inorganic غیر آلی
input درداده؛ مدخل (در حسابگر)
Inquisition تفتیش افکار
insanity *دیوانگی
inscribed محاطی (در هندسه)
inscription کتیبه
insect حشره
insecticide حشره‌کش
insectivore حشره‌خوار
Inside Passage معبر درونی
insolation خورتابگیری
installment buying and selling معامله‌ی قسطی
instinct غریزه (از لحاظ زیستشناسی)
Institut de France انستیتو دو فرانس (فنـ)
Institute for Advanced Study مؤسسه‌ی مطالعات عالیه
instrumental انسترومانتال
instrumentalism اصالت وسیله، مذهب
instrumentation سازگزینی
insulation عایقکاری
insulator عایق
insulin انسولین
insurance; assurance بیمه
intaglio printing *چاپ گود
integer number عدد صحیح
intelligence هوش
~ quotient خارج قسمت هوشی
~ tests تستهای هوشی
intensity of current شدت جریان (در برق)
~ of sound شدت صوت
intensive cultivation کشت تنجیده
interest بهره؛ رغبت (در اصطلاح روانشناسی)
interference تداخل (در اصطلاح فیزیک)
interferometer تداخلسنج
inter-field problems مسائل میانرشته‌ای
interfluve (فنـ) میاناب
Interlaken اینترلاکن
interlocking directorate مدیریت مشترک

internal-combustion engine موتور با احتراق داخلی
~ drainage; interior d. آبریز بسته
~ revenue درآمد داخلی
International (به عنوان اسم خاص) بین‌الملل
international arbitration *داوری بین‌المللی
International Bank for Reconstruction and Development بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه؛ بانک جهانی
International Civil Aviation Organization سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری؛ ایکائو
International CooperationAdministration سازمان همکاری بین‌المللی
International Court of Justice دادگاه دادگستری بین‌المللی
international date line خط بین‌المللی تاریخ
International Geophysical Year سال جهانی زمینفیزیکی؛ سال بین المللی ژئوفیزیکی
International Labo(u)r Organization سازمان بین‌المللی کار؛ ایلو
international law حقوق بین‌الملل
International Monetary Fund صندوق بین‌المللی پول
International Refugee Organization سازمان بین‌المللی آوارگان *(پناهندگان)
International Telecommunication Union اتحادیه‌ی بین‌المللی مخابرات به مسافت دور
International Trade Organization سازمان بازرگانی بین‌المللی
interpolation درونیابی
intersection فصل مشترک
interstellar matter ماده‌ی بین ستارگان
interval بازه (در اصطلاح ریاضیات)
(musical) interval فاصله (در اصطلاح موسیقی)
intestine; bowel روده؛ معاء
Intolerable Acts قوانین تحمل‌ناپذیر (در تاریخ کشمة)
intrafield problems مسائل درونرشته‌ای
intrinsic *درونزا
introversion درونگرائی
intrusive rocks سنگهای نفوذی
intuition درون‌بینی؛ شهود
intuitionism شهود، مذهب
intuitionistic mathematics ریاضیات شهودی
invar انوار (نوعی آلیاژ)
Inverness اینورنس
~ -shire اینورنس-شر
inversion قلب (در شیمی)
invertase *انورتاز
invertebrates بیمهرگان
invert sugar قند مقلوب
investiture خلعت‌پوشان
invisible exports صادرات نامرئی
involucre *گریبان (در گیاهشناسی)
involute گسران (در هندسه)

Io يو (در اساطیر یونان)
Ioannina یوآنینا؛ یانینا
iodine ید
Ion یون (در اساطیر یونان)
ion یون (در شیمی و فیزیک)
Iona آیونا
ion exchange یون، تعویض
Ionia یونیا؛ ایونی
Ionian Islands یونیائی، جزایر
~ Sea یونیائی، دریای
ionic hypothesis یونی، فرضیه‌ی
Ionic order یونیانی، سبک
ionic valence ظرفیت یونی
ionization یونش
ionization chamber اطاق یونش
(to) ionize یونیدن
ionized atom اتم یونیده
ionized gases گازهای یونیده
ionizing radiation یوننده، تشعشع
ionosphere یونکره؛ یونوسفر
Iowa آیووا
ipecac ایپکا
Iphigenia ایفیگنیا (در افسانه‌های یونان)؛ ایفیژنی
Ipin *ایپین
Ipiranga; Ypiranga ایپیرانگا
Ipoh *ایپو (شهر)
Ipsus *ایپسوس
Ipswich ایپسویچ
I. Q. آی. کیو
Iquitos ایکیتوس
Irapuato *ایراپواتو
Ireland ایرلند، آیرلند
Ireland, Church of ایرلند، کلیسای
Ireland, Republic of ایرلند، جمهوری
iridescence قزحانی
iridescent قزحان
iridium ایریدیوم
Iris ایریس (در دین یونان)
iris زنبق؛ عنبیه (در چشم)
Irish آیریش (منسوب به ایرلند)
Irish Land Question ایرلند، مسئله‌ی اراضی
Irish language ایرلندی، زبان
~ literature ایرلندی، ادبیات
~ moss خزه‌ی ایرلند
~ Sea ایرلند، دریای
Irkutsk ایرکوتسک
Iron Age عصر آهن
~ Cross صلیب آهنین
~ Gate دروازه‌ی آهنین
~ Guard پادگان آهنین
~ Mask (Man with the) مرد آهنین نقاب
Iroquois Confederacy ایروکوئی، اتحادیه‌ی
irrational number عدد اصم
Irrawaddy ایراوادی
irredentism نارستگاری، نهضت؛ ایردانتیسم
irreducible fraction کسر غیر ممکن التحویل

irregular galaxies *کهکشانه‌های نامنظم
irregular variable stars *ستارگان متغیر بیقاعده
irreversible واگشت‌ناپذیر
irrigation آبیاری
Irtysh; Irtish ایرتیش
Isaiah, Ascension of اشعیا، کتاب صعود
Isar *ایزار (رود، آلمان)
Isauria ایسوریا
Ischia ایسکیا
(Bad) Ischl ایشل؛ باد ایشل
Ise ایسه
Isère ایزر
Ishikari *ایشیکاری
Ishtar عشتر؛ ایشتار (الاهه‌ی دین سومری)
isinglass سریشم ماهی
Isis ایسیس (در دین مصر قدیم)
island جزیره
Islay آیلی
Isle of Ely آیل آو ایلی
~ ~ Man *آیل آو من
~ ~ Wight *آیل آو وایت
Islington ایزلینگتن
Ismailia; Al Ismailiyah اسماعیلیه
isobaric line همفشار، خط
isobath ~ همژرفا، خط
isoclinal fold چین همخواب
isogamete *ایزوگامت
isogamy خودگانی (در گیاهشناسی)
isohaline line همشورا، خط
isohel line همشید، خط
isohyet line همبارش، خط
isoleucine *ایزولوسین
isomer ایزومر؛ همپار
isomerism همپاری؛ ایزومریسم
isomorphism همشکلی؛ ایزومورفیسم
isoneph line هم‌ابر، خط
Isonzo ایزونتسو
isopleth line همچند، خط
isoprene *ایزوپرن
isoseismal line یکلرز، خط
isostasy همستادی؛ ایزوستازی (فیز)
isotherm line همدما، خط
isotope همجا؛ ایزوتوپ
isotropic ایزوتروپ؛ تکروند
Israel اسرائیل
Issus ایسوس
Issyk Kul ایسیک کول
Istanbul استانبول
Isthmian games مسابقات برزخی
isthmus برزخ (در اصطلاح جغرافیایی)
Istria ایستریا
Italian East Africa افریقای شرقی ایتالیا
Italian language ایتالیائی، زبان
Italian Somaliland ایتالیا، سومالی
Italian Wars ایتالیا، جنگهای
Italic languages ایتالیک، زبانهای
Italy ایتالیا
Itasca آیتسکا

itch; scabies جرب
Ithaca; Ithaki ایتاکا؛ ایثاکی (بند)
Ithaki ایثاکی
Itsuku-shima ایتسوکو-شیما
Ivanovo ایوانووو
*Yvelines *ایولین
Ivigtut ایویگتوت
Iviza ایویثا
ivory عاج
Ivory Coast ساحل عاج
Ivrea ایورئا
Ivry-la-Bataille ایوری-لا-باتای
IwoJima ایوو-جیما
Ixion ایکسیون (در اساطیر یونان)
Ixtacihuatl ایستاسیوآتل
Izhevsk ایژفسک
Izmail اسماعیل (شهر، اوکرائین)
Izmir; Smyrna ازمیر؛ سمورنه (بند)
Izu-shichito ایزو-شیچیتو

J

Jabal Shammar جبل شمر
Jabbok یبوق
Jabesh-gilead یابیش جلعاد
Jablonec nad Nisou یابلونتس ناد نیسو
Jáchymov یاخیموف
Jackson جکسن
Jacksonville جکسنویل
Jacobins ژاکوبنها؛ ژاکوبن، فرقه‌ی
Jacobite Church یعاقبه، یعقوبیه
Jacobites جکوبایتها
Jacquerie ژاکری (در تاریخ فرانسه)
jade یشم
*jadeite *ژادئیت
*Jadotville *ژادوویل
Jaén خائن (ایالت، اسپانیا)، جیان (عربی)
Jaffa یافا
Jaffna جفنه
Jagannath جاگانات
jaguar ژاگوار
Jahve یهوه
Jailolo جایلولو
Jainism جین، آیین
Jaipur جیپور
Jakarta جاکارتا
Jalalabad جلال‌آباد
Jalandhar; Jullundur جلندهر؛ جالندر
Jalapa خالاپا
*Jalapa de Enriquez *خالاپا د انریکس
Jalisco خالیسکو
Jamaica ژامائیک
jam and jelly مربا و ژله
jamboree جمبوری
James Bay جیمز، خلیج
Jamestown جیمز تاون
*Jammu *جمو
Jammu and Kashmir جمو و کشمیر
Jamnia یبنه؛ یبنئیل
Jamshedpur جمشیدپور

Jämtland یمتلاند
Janina یانینا
Janissaries ینی‌چری
Jan Mayen یان ماین
Jansenism یانسن، آیین؛ ژانسنیسم
January ژانویه
Janus یانوس (در دین روم)
Japan ژاپن؛ ژاپون
Japan, Sea of ژاپن، دریای
Japanese architecture ژاپنی، معماری
Japanese art ژاپنی، هنر
Japanese literature ژاپنی، ادبیات
Japura ژاپورا
Jarama *خاراما
Jarnac ژارناک
Jarrow جرو
Jarvis Island جارویس، جزیره‌ی
jasmine یاسمن؛ یاس
Jason یاسون (پهلوان اساطیر یونانی)
Jassy یاسی
Jativa خاتیوا
jaundice یرقان
Java جاوه
Javel water آب ژاول
Jay's Treaty جی، پیمان
jazz جاز
Jebail جبیل
Jebus; Jebusi; Jebusite یبوسیان
Jedburgh جدبره
Jedda; Jidda جده
Jefferson جفرسن
~ City جفرسن سیتی
Jegar-sahadutha یجرسهدوثا
Jehol جهول
Jelgava; Yelgava یلگاوا
jelly ژله
jelly and jam مربا و ژله
Jemappes ژماپ
Jemez هیمس
Jena ینا
Jenkins's Ear, War of گوش جنکینز، جنگ
Jerba; Jarbah جربه
Jerez de la Frontera خرث د لا فرونترا
Jericho اریحا
Jersey *جرزی
~ City جرزی سیتی
Jerusalem بیت المقدس؛ قدس؛ اورشلیم
Jerusalem, Latin Kingdom of اورشلیم، مملکت لاتینی
Jerusalem artichoke سیب زمینی ترشی
Jervis جارویس
Jessore جسور
Jesuit یسوعی
Jesus, Society of یسوعیان؛ انجمن یسوع
Jesus Island; île Jesus (فنـ) ژزو، جزیره‌ی، ایل ژزو
jet شبه؛ شبق
jet جت
jetsam *جتسم

Jeu de Paume ژو دو پوم
Jewish Autonomous Oblast ایالت خودمختار یهودی
Jews یهود
Jezreel یزرعیل
Jhansi جهانسی
Jhelum جهلوم؛ جهلم
Jibuti جیبوتی
Jidda; Jedda جده
Jimmu Tenno *جیمو تنو
Jimson weed تاتوره
Jinja *جینجا
Joachimsthal یواخیمستال
Joao Pessoa ژوائو پسوآ
Job's-tears اشک ایوب
Jodhpur جودهپور
Jogjakarta جوگجاکارتا
Johannesburg ژوهانسبورگ
John Bull جان بول
Johnston Island جانستن، جزیره‌ی
Johnstown جانزتاون
Johore جوهور
Johor Baharu *جوهور باهرو
joint مفصل (در تشریح)؛ درزه (در زمینشناسی)
joker ژوکر
Joliet جولیت
Joliette ژولیت
jongleur (فنـ) ژونگلور
Jönköping یونکوپینگ
Jonquière ژونکیر
Jostedalsbreen یوستدالسبرلن
Jotunheimen یوتونهیم
journalism روزنامه‌نگاری
Jouy-en-Josas ژویی‌ـآن‌ـژوزاس
Juan de Fuca Strait خوان دفوکا، تنگه‌ی
Juan Fernandez خوان فرناندس
Juan-les-Pins ژوان‌ـل‌ـپن
Juarez خوارس
jubilee یوبیل
Jucar خوکار
Judah یهودا (مملکت قدیم)
Judaism یهودیت
Judges داوران، سفر
Judith یهودیت (کتابی از عهد)
judo جودو
Juggernaut جاگرنات
jujitsu جوجیتسو
jujube عناب
jujutsu جوجوتسو
Jujuy خوخوئی
Julian Calendar تقویم یولیانی؛ تقویم قیصری
Julianehåb یولیانهب
Jülich یولیش
Jullundur جالندر
July ژوییه
July Monarchy; Monarchie de Juillet (فنـ) سلطنت ژوییه

July Revolution; Révolution Française (فنـ) انقلاب ژوییه (در تاریخ فرانسه)
Jumna جمنا
Junagadh; Junagarh جوناگره
June ژوئن
Juneau جونو
June Days; Journées de Juin (فنـ) روزهای ژوئن
Jungfrau یونگفراو
Junin خونین
juniper سرو کوهی
Juno ژونون (از سیارگان)؛ یونو (در دین روم)
Jupiter یوپیتر (در دین روم)؛ مشتری (در نجوم)
Jura ژورا
Jurassic period ژوراسیک، دوره‌ی
jurisprudence قانونشناسی؛ *رویه‌ی قضائی
Juruà ژوروا
jury هیئت منصفه
jute ژوت
Jutes جوتها؛ ژوتها
Jutland ژوتلند
~ battle of ژوتلند، نبرد
Jyväskylä یوواسکولا

K

Ka کا (در دین مصر قدیم)
Kaaba; Caaba کعبه
Kabardian-Balkar کاباردین‌ـبالکار
Kabul کابل
Kabylia قبائلیه
Kachin کاچین
Kadesh قادش
Kedesh-naphtali قادش نفتالی
*Kaduna کادونا
*Kaesong; Kaisong کسانگ
Kaf(f)a کفا؛ کافا
Kafiristan کافرستان
Kafirs; Kaffirs کافرها (مردمی در افریقای جنوب شرقی)
Kafirs کافرها (مردمی در افغانستان)
*Kafuan tools افزارهای کافوئی
*Kafue کافوئه
Kagera کاگرا
Kagoshima کاگوشیما
Kaifeng کایفنگ
Kailas کایلاس
Kaiserslautern کایزرسلاوترن
Kaiser Wilhelm Canal کایزر ویلهلم، کانال
Kakhetia کاختیا
Kalahari Desert کالاهاری، بیابان
Kalamata کالاماتا
Kalamazoo کلمزو
kaleidoscope کالئیدوسکوپ
*Kalemi کالمی
Kalevala کالوالا
Kalgan کالگان
Kalinin کالینین
Kaliningrad کالینینگراد

Kalisz; Kalisch	کالیش (آلمانی)	Karlovy Vary	کارلووی واری	Kenai Peninsula	کینای، شبه جزیره‌ی
Kalmar; Calmar	کالمار	Karlowitz, Treaty of	کارلوویتس، پیمان	Kenilworth	کنیلورث
~ Union	کالمار، اتحادیه‌ی	Karlsbad; Carlsbod	کارلسباد	Kenites	قینیان
~ War	کالمار، جنگ	Karlskrona; Carlskrona	کارلسکرونا	Kenitra	*قنیطره
Kalmuck	کلموکستان	Karlsruhe	کارلسروهه؛ کارلسروئه	Kennebec	کنبک
Kalmucks	کلموکها	Karlstad	کارلستاد	Kensington	کنسینگتن؛ کنزینگتن
Kaluga	کالوگا	Karmathians	قرمطیان	Kensington and Chelsea	*کنسینگتن و چلسی؛ *کنسینگتن اند چلسی
Kalymnos	کالومنوس	Karnak	کرنک	Kent	کنت
Kama	کاما	Karnal	کرنال	Kentei Shan	کنتای؛ کنتی شان
Kamakura	کاماکورا	Karnataka	*کرناتکه	Kentucky	کنتوکی؛ کنتاکی
Kamchatka	کامچاتکا	Kärnten	کرنتن	Kenya	کنیا
Kamenets-Podolski	*کامینیتس-پودولسکی	Karpathos	کارپاتوس	Keokuk	کیوکاک
Kamet	کامت	Kars	قارص	Keos	کئوس
kamikaze	کامیکازه	Karst	کارست	Kepler's laws	کپلر، قوانین
Kampala	*کامپالا	Karvina	*کاروینا	Kerala	کرالا
Kanagawa	*کاناگاوا	Kasai; Kassai	کاسای	keratin	کراتین
Kananga	کاناگا	Kaschau	کاشاو	keratinization	کراتینی شدن
Kanauj	کنوج؛ قنوج	kasher	کاشر	Kerch	کرچ
Kanazawa	کانازاوا	Kashgar	کاشغر	Kerguelen	کرگلن
Kanchenjunga	کانچنجونگا	Kashmir	کشمیر	Kérkyra (یونانیه)	*کرکیرا
Kanchipuram	کانچی‌پورام	Kassala	*کاسالا	kermes	قرمزدانه
Kandahar	قندهار	Kassel; Cassel	کاسل	Kern	کرن
Kandy	کندی	Kasserine Pass	قصرین، گردنه‌ی	kerosene	کروزن
Kanesh	کانش	Kassites	کاسیها	Kerr effect	*کر، اثر
Kangar	*کانگار	Kastamonu; Kastamuni	قسطمونی	Kerry	کری
kangaroo	کانگورو	Kastron	کاسترون	Kerulen	کرولن
Kanish	کانیش	katabatic	فرورو	Kesteven, Parts of	کستیون، قسمتهای
Kano	کانو	Kataghan	قطغن	Keswick	کسیک؛ *کزیک
Kanpur; Cawnpore	کانپور	Katanga	کاتانگا	kettle; kettlehole	دیگچال
Kansas	کانزاس؛ کانساس؛ کنزس	kathakali	کتهکلی (از رقصهای هندی)	kettledrum; timbale (فنی)	تمبال
Kansas City	کانزاس سیتی	Kathiawar	کاتهیاوار	Kew Gardens	کیو گاردنز؛ کیو، باغ
Kansu	کانسو	Katmandu	*کاتماندو	key	کلید (در موسیقی)
Kaohiung; Kao-hsiung	*کاوشیونگ	Katowice	کاتوویتسه	Key West	کی وست
Kaolack	*کاولاک	Kattegat	کاتگات	Khabarovsk	خاباروفسک
kaolin	کائولن	katthak	کتهک	Khabur	خابور
kaolinite	کائولینیت	Katyn	کاتین	Khanaqin	خانقین
Kapilavastu	کاپیلاواستو	Kauai	کاوای	Khania	خانیا
kapok; kapok	کاپوک	Kaunas	کاوناس	Kharga	خارجه
Kappel; Cappel	کاپل	Kaval(l)a	کاوالا	Kharkov	خارکوف
Kapuas	کاپواس	Kawasaki	کاواساکی	Khartoum	خرطوم
Karabakh	قراباغ	Kayah State	کایا، کشور	Khazars	خزرها
Karachai-Cherkess	کاراچای-چرکس	Kazakh	قزاقها	Kherson	خرسون
Karachi	کراچی	Kazakhstan	قزاقستان	Khingan	خینگان
Karaganda	قراگاندا	Kazanlik	کازانلیک	Khios	کیوس؛ خیوس (یونانی)
Karaites	قرائیم	Kazan-retto	*کازان-رتو	Khiva	خیوه
Karak	کرک	Kazbek, Mount	کازبک، کوه	Khmer Empire	خمر، امپراطوری
Kara-Kalpak; Qaraqalpaq	قراقالپاق	Kealakekua Bay	کئالاککوا، خلیج	Khokand	خوقند
Karakorum	قراقروم؛ قراقرم	Kebnekaise	کبنکایسه	Khorezm; Khwarazm	خوارزم
Kara-Kul; Qara Kul	قراکل	Kecskemét	کچکمت	Khorsabad	خرساباد
Kara Kum	قراقوم	Kedah	کدا	Khotan;Ho-t'ien	ختن
Karaman; Caraman	قره‌مان	Kedar	قیدار	Khotin; Hotin	خوتین
Kara Sea	کارا، دریای	Keelung	کیلونگ	Khulna	*کولنا
karate	کاراته	Keewatin	کیواتین	Khwarazm;Khorezm	خوارزم
Karelian Isthmus	کارلیائی، برزخ	kefir	کفیر	Khyber	خیبر
Karenni State	کارنی، کشور	Kelantan	کلانتان	~ Pass	خیبر، گردنه‌ی
Karens	کارنها	kelp	کلپ (از جلبکها)	Kiangsi	کیانگسی
Kariba Dam	کاریبا، سد	Kelts	کلتها	Kiangsu	کیانگسو
Karikal	کاریکال	Kemerovo	کمروو	Kiaochow	کیائوچو
Karl-Marx-Stadt	کارل-مارکس-شتات	Kemi	کمی		

Kiating کیاتینگ
Kibo کیبو
Kiddush قدوش
kidnapping انسان‌دزدی
kidney کلیه
Kidron; Cedron قدرون
Kiel کیل
Kiev کیف
Kigali کیگالی
Kikuyu کیکویو (قبیله‌ای در کنیا)
Kilauea کیلاوئا
Kildare کیلدر
Kilimanjaro کیلیمانجارو
Kilkenny کیلکنی
Killarney کیلارنی
Killiecrankie کیلیکرنکی
kilovoltampere کیلوولت‌آمپر
kilowatt کیلووات
kilowatt-hour کیلووات‌ساعت
kilt کیلت (نوعی دامن کوتاه در ایرلند)
Kilwinning کیلوینینگ
Kimberley کیمبرلی
Kinabalu کینابالو
Kincardine *کینکاردین
Kincardineshire کینکاردین‌شر
Kinchinjunga کینچینجونگا
kindergarten (آلمانی) کودکستان
kinematics سینماتیک؛ حرکتشناخت
Kineshma *کینیشما
kinetic energy انرژی حرکتی؛ انرژی سینتیک
kinetic theory نظریه‌ی حرکتی
kinetic theory of gases نظریه‌ی حرکتی گازها
King James Bible کتاب مقدس شاه جیمز
Kings کینگز
Kingston کینگستن
~ upon Hull کینگستن اپان هال
~ upon Thames کینگستن اپان تمز
Kingstown کینگزتاون
King William Island کینگ ویلیام، جزیره‌ی
~ William's War کینگ ویلیام، جنگ
Kinkardine *کینکاردین
Kinkardineshire کینکاردین‌شر
Kinross *کینراس
Kinross-shire کینراس‌شر
Kinshasa کینشاسا
Kintyre کینتایر
Kionga کیونگا
Kipchaks قبچاق
Kirghizstan قرقیزستان
Kirin کیرین
Kirjath-arba قریة اربع
Kirkcudbright *کرکوبری
Kirkcudbrightshire کرکوبری‌شر
Kirkuk کرکوک
Kirkwall کرکوال
Kirov کیروف
Kirovabad کیروف‌آباد
Kirovograd *کیروواگراد
kirsch کیرش
Kirsehir قرشهر
Kirtland *کرتلند
Kiruna کیرونا
Kisangani کیسانگانی
Kish کیش؛ قیس
Kishinev کیشینیوف
Kishon; Kison قیشون
Kiska کیسکا
Kislovodsk کیسلووودسک
Kismayu *کیسمایو
Kison; Kishon قیشون
Kisumu *کیسومو
Kitakyushu *کیتاکیوشو
Kitchen Cabinet کابینه‌ی آشپزخانه
Kitchener کیچنر
Kitty Hawk کیتی هاک
Kitwe *کیتوئه
Kitzbühel کیتسبوئل
Kivu *کیوو
kiwi کیوی
Kizil Irmak قزل ایرماق
Kizil Kum قزل‌قوم
Kizlyar کیسلیار؛ کیزلیار
Kjölen کیولن
Kladno کلادنو
Klagenfurt کلاگنفورت
Klaipeda (روسی) کلایپدا
Klausenburg کلاوزنبورگ
Kleve; Cleve کلوه
Klodzko کلوتسکو
Klondike کلاندایک
Kloster-Zeven; Closterseven کلوستر-تسفن، موافقتنامه‌ی
knick point رودشکن
knight شهسوار
Knights Hospitalers شهسواران مهمان‌نواز
~ of Jerusalem شهسواران اورشلیم
~ of Malta شهسواران مالت
~ of St. John شهسواران قدیس یوحنا
~ of the Temple of Solomon شهسواران پرستشگاه سلیمان
~ Swordbearers *شهسواران شمشیردار
~ Templars شهسواران پرستشگاه
knock-out ناک اوت
knoll رشن
Knossos; Cnossus کنوسوس
knot گره
Know-Nothing Party هیچ نمیدانم، نهضت
Knoxville ناکسویل
koala کوآلا
Kobarid کوبارید
Kobe کوبه
Koblenz; Coblenz کوبلنتس
Kodiak Island کودیک، جزیره‌ی
Kodok کدق
Kohima *کوهیما
Kokand خوقند
Koko Nor; Kuku N. کوکو نور، دریاچه‌ی
Kokura *کوکورا
kola; cola کولا
Kola Peninsula کولا، شبه جزیره‌ی
Kolar; Kolar Gold Fields کلار
Kolarovgrad کولاروگراد
Kolding کولدینگ
Kolhapur کولهاپور
Kolin کولین
Kolmar; Colmar کولمار
Köln am Rhein *کولن آم راین
Kolomna کالومنا
Kolomyya کولومییا
Kolozsvár (مجار) کولوژوار
Kolwezi *کولوزی
Kolyma کولیما
Komandorski Islands کاماندورسکی، جزایر
Komarno کومارنو
Komarom (مجار) *کوماروم
Komi کومی
Komsomolsk کامسامولسک
Kona کونا
Konakry کوناکری
Konarak کنارک
Königgrätz کونیگ گرتس
Königsberg کونیکسبرگ
Königshütte کونیگسهوته
Koolau کوئولالو
Kootenai; Kootenay کوتنه
Kopparberg کوپاربرگ
Korçe (آلبانیائی) کورچه
Korcula کورچولا
Korea کره
Korean War کره، جنگ
Koritsa کوریتسا
Korös کوروش
Kortrijk (هلندی) *کورتریک
Kos کوس
Kosciusko کازیاسکو
kosher کوشر
Koshtan-Tau کوشتان-تائو
Kosice کوشیتسه
Kossovo کوسووو
~ -Metohija کوسووو-متوهیا
Kostroma کاستراما
Kostrzin *کوسچین
Koszalin *کوشالین
Kotabaru کوتاپارو
Kota Kinabalu *کوتا کیناپالو
Kotelny, Island کاتلنی، جزیره‌ی
Köthen; Cöthen کوتن
Kotka کوتکا
Kotor کوتور
Kovel کوول
Kovrov *کاوروف
Krakatoa کراکاتوآ

Krakow (لهستانی) کراکوف
Krasnodar کراسنودار
Krasnovodsk کراسنووودسک
Krasnoyarsk کراسنویارسک
Krasnoye Selo کراسنویه سلو
Krefeld کرفلد
Kremenchug کرمنچوک
Kreml (روسی) کرمل
Kremlin کرملین
Kremsier کرمزیر
Krishna کریشنا
Kristinehamn *کریستینهامن
Krivoy Rog کریووی روگ
Krk کرک
Kromeriz *کرومیرژیش
Kronstadt کرونشتات
Krugersdorp کروگرسدورپ؛ *کروگرز-دورپ
Krusevac کروشوالس
krypton کریپتون
Kryukov *کریوکوف
Kuala Lumpur کوالا لامپور
Kuba قوبه؛ کوبا
Kuban کوبان؛ قوبان
Kuching کوچینگ
Kuchuk Kainarji کوچک قینارجه
kudzu کودزو
Kuibyshev کوی‌بیشف
Ku Klux Klan کو کلوکس کلان (در تاریخ امریکا)
Kuku Nor; Koko N. کوکو نور، دریاچه‌ی
Kulikovo, battle of کولیکووا، نبرد
Kulm کولم
Kulturkampf کولتورکامپف
Kuma کوما
Kumamoto کوماموتو
Kumasi کوماسی
Kumbakonam کومباکونام
k(o)umiss قومیز؛ کومیس
kümmel کومل
kumquat کومکات
Kunersdorf کونرسدورف
Kungälv کونگلو
Kunlun کونلون
Kunming کونمینگ
Kunowice *کونوویتسه
Kuomintang کوئومینتانگ
Kuopio کوئوپیو
Kura کورا
Kure کوره
~ Island کوره، جزیره‌ی
Kurisches Haff کوریشس هاف
Kurland; Courland کورلاند
Kuroshio کوروشیو؛ جریان ژاپنی
Kursk کورسک
Kuru کورو
Küssnacht کوسناخت
Kütahya کوتاهیه
Kutaisi کوتائیسی
Kutch; Cutch کوچ؛ کاچ
Kut-el-Amara کوت العماره
Kutna Hora کوتنا هورا
Kuwait کویت
Kuznetsk Basin کوزنتسک، حوضه‌ی
Kwajalein کواجالین
Kwangsi کوانگسی
Kwangtung کوانگتونگ
Kweichow کویچو
Kweilin کویلین
Kweiyang کوی‌یانگ
Kyffhäuser کیفهویزر
Kyi کیی
Kyichu کییچو
Kyoto کیوتو
Kyushu کیوشو

L

Laaland; Lolland لولان
Labé لابه
labor زایمان
labo(u)r, hours of ساعات کار
Labor Day روز کارگر
labor law کار، قانون
labor union اتحادیه کارگری
labour party حزب کارگر (در تاریخ انگلستان)
Labrador لابرادور
labradorite لابرادوریت
Labuan لابوان
laburnum لابورنوم (درخت زمینی)
labyrinth لابیرنت
lac لاک (ماده‌ای رزینی)
Laccadive لاکادیو
laccolith لاکولیت (در زمینشناسی)
Lacedaemon لاکدایمون (در اساطیر یونان)
Lacerta *سوسمار (در نجوم)
La Chaux-de-Fonds *لاشو-دو-فون
Lachesis لاخسیس
Lachine لاشین
Lachish لاخیش؛ لاکیش
Laconia لاکونیا
lacquer لاکر
lacrosse لاکروس
lacrymal glands *غدد اشکی
lactic acid اسید لاکتیک
lactose لاکتوز
lacustrine دریاچه‌ای
Ladakh لداخ
Ladies' Peace صلح بانوان
Ladin لادین (از زبانهای رتو-رومیالی)
Ladoga, Lake لادوگا، دریاچه‌ی
ladybird; ladybug کفشدوزک
Ladysmith لیدیسمیث
lady's -slipper گل چارق
Lae لائه
Laertes لائرتس (در اساطیر یونان)
Lafayette لافایت؛ لافیت (انگلا)
Lagash لاگاش
Laghouat *اغواط
lagoon مرداب
Lagos لاگوس؛ لاگوش (پرتغالی)
La Goulette لا گولت
Lahaina *لاهاینا
La Havana *لا هاوانا
La Hogue; La Hougue لا اوگ
Lahore لاهور
Lahti لاتی؛ لاهتی
Laibach لایباخ
Laika لایکا
laissez faire آزادی عمل (در اصطلاح اقتصاد)
lake دریاچه
Lake District لیک دیستریکت
lake dweller آبنشین
~ dwelling آبسرا
~ Garda گاردا، دریاچه‌ی
~ Gatun گاتون، دریاچه‌ی
~ Huron هورون، دریاچه
~ Ladoga لادوگا، دریاچه‌ی
~ poets *شعرای دریاچه‌ای
~ Success لیک ساکسس
Lakshmi لکشمی (در اساطیر حماسی هندی)
(La) Linea لا لینئا
Lamaism لاما، آیین؛ لامائیسم
La Mancha لا مانچا
Lamantations ارمیای نبی، کتاب مراثی
lambert لامبرت (واحد درخشانی)
Lambeth لمبث
Lamia لامیا
Lampedusa لامپدوزا
lamprey *زالوماهی
Lanai لانای
Lanark لنارک
Lanarkshire لنارکشر
Lancashire لنکشر
Lancaster لنکستر
Lanchow لانچو
Lancs لنکس
land breeze نسیم خشکی
Landes لاند
landgraf لاندگراف (از القاب)
land hemisphere نیمکره‌ی خشکی
land ice یخ زمینی
Landsberg an der Warthe لاندسبرگ آن در وارته
Lands End لندز اند
Landskrona لاندسکرونا؛ *لانسکرونا
landslide زمین‌لغزه
landsmaal لاندسمال (از لهجه‌های زبان نروژی)
land-tied island *جزیره‌ی زمینبند
Langeland لانگلان
Langensalza لانگنزالتسا
Langerhans, islets of لانگرهانس، جزایر
Langres لانگر
Languedoc لانگدوک
langue d'oc لانگ د/اوک
Lanka لنکا
lanolin لانولین
Lansing لنسینگ

lantana لانتانا
lanthanides لانتانیدها
lanthanum لانتان
Lantsang; Lan-ts'ang (چینی) *لانتسانگ
Laodicea ad Mare (لتو) لائودیکئا آد ماره
Laoighis; Léix لیش ؛ لیکس
Laois لیش
Laon لان
Laos لائوس
La Paz لا پاس؛ لا پاز
La Pérouse Strait لا پروز، تنگه‌ی
lapis lazuli سنگ لاجورد
Laplace hypothesis لاپلاس، فرضیه‌ی
Lapland لاپلاند
Laplanders لاپلاندیها
La Plata لا پلاتا
Lappland (سوئدی) لاپلاند
Lapps لاپها
Laptev Sea لاپتف، دریای
Larache العرائش
Laramie لرمی
Laredo لریدو
lares لارس (در دین دوم)
Laris(s)a لاریسا
lark کاکلی
larkspur دلفین
(La) Rochelle لا روشل
Larsa لارسا
larva نوزاد (در جانورشناسی)
larvae لارواها (در دین رومیان)
laryngitis لارنژیت؛ ورم حنجره؛ خروسک
larynx حنجره
laser لازر؛ لیزر
Lashio لاشیو
Lashkar لشکر
Las Palmas لاس پالماس
La Spezia لا سپتسیا
Lassen Peak لاسن، قله‌ی
Las Vegas لاس وگاس
Latakia (فنـ) لاتاکیا
La Tène لا تن
latent heat حرارت نهانی
lateral جانبی
Lateran لاتران
~ Council لاتران، شورای
~ Treaty لاتران، پیمان
latex شیرابه
Latin America امریکای لاتین
~ Empire (of Constantinople) امپراطوری لاتینی (قسطنطنیه)
~ Kingdom of Jerusalem اورشلیم، مملکت لاتینی
~ language لاتینی، زبان
~ literature لاتینی، ادبیات
Latins لاتینها
latitude عرض (در جغرافیا و در نجوم)
Latium لاتیوم
Latter-Day Saints قدیسین متأخر؛ کلیسای عیسی مسیح

Latvia لتونی؛ لاتویا
laudanum لودانوم
Lauenburg لاوئنبورگ
laughing gas گاز خنده‌آور
Launceston لانسستن
launcher *پرتابگر (در فضانوردی)
La Union لا اونیون
laurel غار؛ برگ بو
Laurentian Mountains; Laurentides (فنـ) لورانتید
~ Plateau لارنسی، فلات
Lausanne لوزان
~ ,Treaty of لوزان، پیمان
Lauzitz لاوزیتس
lava گدازه
Laval *لاوال (شهر، کانادا)؛ لاوال (شهر، فرانسه)
lavender اسطوخدوس
Lavongai لاونگای
law قانون
Law, the شریعت موسی
law merchant *قانون بازرگان
lawn چمن
law of areas قانون سطوح
~ ~ definite proportions نسبتهای مشخص، قانون
~ ~ nature قانون طبیعت
~ ~ octaves قانون اکتاوها
~ ~ simple multiple proportions نسبتهای مضاعف، قانون
Lawrence لارنس
lawrencium لاورنسیوم
laxative ملین
lazulite لازولیت
lazurite لازوریت
leaching شویش؛ فروشست
lead سرب
lead-chamber process طریقه‌ی اطاقهای سربی
lead glance; galena گالن
lead glass *شیشه‌ی سربی
lead poisoning مسمومیت سربی
Leadville لدویل
leaf برگ (در گیاهان)
Leaf لیف
League of Nations جامعه‌ی ملل
Leander لئاندروس
learning یادگیری
least common multiple کوچکترین مضرب مشترک
least-energy principle اصل کمترین انرژی
leather چرم
Leavenworth لونورث
Lebanon لبنان
Lebedos *لبدوس
Le Bourget لو بورژه
Lecce لتچه
Lech لش
Lechfeld لشفلد
L'Ecluse ل/اکلوز؛ لکلوز

Le Creusot لو کروزو
Ledo Road لدو، جاده‌ی
leech زالو
leechee; litchi لیچی
Leeds لیدز
leek تره
Leeuwarden لیواردن
leeward بادپناه
Leeward Islands جزایر بادپناه؛ *جزایر لیوارد
left bank ساحل چپ (در جغرافیا)
left wing جناح چپ (اصطلاح سیاسی)
Legaspi لگاسپی
Leghorn لگهورن
Legion لژیون
Legion of Honor; Légion d' Honneur لژیون د/اونور؛ لژیون دونور (فنـ)
Legnano لنیانو
Legnica لگنیتسا
Lehi لحی
Leicester لستر
Leicestershire لسترشر
Leicester Square لستر سکوئر
Leiden; Leyden لیدن
Leine *لاینه
Leinster لنستر
Leipzig لایپزیگ؛ لایپتسیگ
Leiria لیریا
Leith لیث
Leitha لایتا
leitmotif *لایتموتیف (در موسیقی)
Leitrim لیتریم
Leix لیکس؛ لیش (ایرلندی)
Lek لک
Le Locle *لو لوکل
Léman, Lac لمان، دریاچه‌ی
Le Mans لو مان
Le Mas d'Azille لو ماس د/آزیل
Lemberg لمبرگ
lemming موش قطبی
Lemnos لمنوس
lemon balm فرنجمشک
lemur لمور
Lena لنا
lend-lease وام و اجاره، قانون
Leninakan لنیناکان
Leningrad لنینگراد
Leninogorsk *لنینوگورسک
Lenin Peak لنین، قله‌ی
Lenkoran لنکران
Lens لانس
lens عدسی
lent; carême(فنـ) روزه‌ی بزرگ؛ لنت(انگل)
lentil عدس
Lenz's law لنز، قانون
Leo اسد (در نجوم)
Leoben لئوبن
Leo Minor *اسد اصغر (در نجوم)
Léon لئون

leopard پلنگ
Leopoldville لئوپولدویل
Lepanto *لپانتو
Lepanto, battle of لپانتو، نبرد
lepidodendron لپیدودندرون؛ درخت پولکی
leprosy جذام
Leptis Magna لپتیس ماگنا
~ Parva لپتیس پاروا
leptoencephalitis; encephalitis سرسام
lepton *لپتون
Lepus *ارنب (در نجوم)
Le Puy لو پوئی
Lérida لریدا
Lérins *لرنس، جزایر
Léros *لروس
Lerwick لرویک؛ لریک
Les Beaux له بو
Lesbos لسبوس
lese majesty; lèse majesté (فنـ) لز ماژسته
Lesina لزینا
Lesotho لسوتو
Lesser Slave Lake لسر سلیو، دریاچه‌ی
Lethe لته (در اساطیر یونان)
Leto لتو (در اساطیر یونان)
letterpress چاپ حروفی؛ چاپ سربی
Lettish language لاتوی، زبان
lettre de cachet (فنـ) لتر دو کاشه
lettuce کاهو
leucémie (فنـ) لوسمی؛ لوکمی (انگلـ)
leucine *لوسین (از ترکیبات آلی)
Leuctra لئوکترا
leukemia لوکمی؛ *سرطان خون
Leuna لوینا
Levant شرق طالع
levee لوار
level تراز
Levelers; Levellers مساواتیان
leveling ترازیابی
Leven, Loch لیون، دریاچه‌ی
lever اهرم
leviathan لویاتان (در کتبة)
Lévis لویس؛ اوی (فنـ)
Levites لاویان
Leviticus لاویان، سفر
levulose لوولوز
Lewes لویس
Lewis and Clark expedition لویس و کلارک، هیئت
Lewisham *لویسهم
Lewisite لویسیت
Lewiston لویستن
Lewis with Harris لویس با هریس
Lexington لکسینگتن
Lexington and Concord, battles of لکسینگتن و کانکرد، نبردهای
Leyden; Leiden لیدن
~ jar بطری لید
Leysin لزن
Leyte لیته
Leyton *لیتن
Lhasa لهاسا
Liaoning لیائونینگ
Liaotung لیائوتونگ، شبه جزیره‌ی
Liard لیارد
Libanus لیبانوس
Libau لیباو
libel افترا
Liber لیبر (در دین روم)
Libera لیبرا (در دین روم)
Liberal لیبرال
liberal arts تحصیلات آزادگان
liberalism لیبرالیسم
Liber Almansoris کتاب منصوری
Liberal party لیبرال، حزب
Liberal Republican party جمهوریخواه لیبرال، حزب
Liberal Unionists وحدت‌طلبان لیبرال
Liberec لیبرتس
Liberia لیبریه؛ لیبریا
Liberty, Statue of مجسمه‌ی آزادی
Liberty party آزادی، حزب (در تاریخ کشمـ)
libido لیبیدو (در پسیکانالیزم)
Libra میزان (در نجوم)
libretto لیبرتو
Libreville لیبرویل
Libya لیبی
Licata لیکاتا
lichen گلسنگ
Lichfield لیچفیلد
Licking لیکینگ
Lick Observatory لیک، رصدخانه‌ی
licorice شیرین‌بیان
lictor لیکتور (در روم قدیم)
Lidice لیدیتسه
Lido di Venezia لیدو دی ونتسیا
Liechtenstein لیشتنشتاین
lied لید (از فرمهای موسیقی)
lie detector دروغیاب؛ دروغنما
Liège لیژ
Liegnitz لیگنیتس
Liepaja لیپایا
Liestal لیستال
lift براور (در هواپیمائی)
lift pump *تلمبه‌ی بالابر
light نور
lighthouse فانوس دریائی
lighting روشنسازی
lightning برق (تخلیه‌ی برق به شکل جرقه)
~ road برقگیر
light pressure فشار نور
light- year سال نور
lignin لیگنین
lignite لیگنیت؛ لینیت
Ligny لینیی
Liguria لیگوریا
Ligurian Sea لیگوریائی، دریای
Likasi *لیکاسی
lilac لیته
Lilith *لیتن
Lille لیل
Lillehammer لیلهامر
Lilongwe *لیلونگوه
Lilybaeum لیلوبایون
Lima لیما
Limassol لیماسول
Limbourg (فنـ) لمبور
Limburg لیمبورگ
lime آهک
Limehous لایمهاوس
Limerick لیمریک
limestone سنگ آهک
limewater آب آهک
Lim Fjord; Limfjord لیم فیورد؛ *لیمفیورد
liming آهکدهی
limit حد (در ریاضیات)
limma لیما (در موتشناخت)
Limoges لیموژ
limonite لیمونیت
Limousin لیموزن
Limpopo لیمپوپو
Linares لینارس
Lincoln لینکن
Lincolnshire لینکن‌شر
Lindau لینداو
Lindesnes لیندسنس
Lindisfarne لیندیسفارن
line خط
linear polarization *قطبش خطی
Line Islands لاین، جزایر
linen کتان
line spectrum طیف خطی
lingua franca لینگوا فرانکا
linguistics زبانشناسی
(chemical) linkage *پیوند شیمیائی؛ *اتصال شیمیائی
linkage formula فورمول پیوندی
Linköping لینکوپینگ
Linlithgow لینلیتگو
Linlithgowshire لینلیتگوشر
linoleum لینولئوم
linotype لاینوتایپ
Linyü لینیو
Linz لینتس
Lion, Gulf of لیون، خلیج
Lions International لاینز جهانی
Lipari Islands لیپاری، جزایر
lipase لیپاز (در آنزیمها)
Lipetsk *لیپتسک
lipolytic روغنشکن
Lippe لیپه (کشور سابق)
liquation تخلیص
liquefaction میعان
liqueur لیکور
liquid مایع
liquid air هوای مایع
liquor law منع مسکرات، قانون

Liri لیری
Lisboa (پرتغالی) *لیزبوآ (اسپانیائی)؛ *لیزبونه
Lisbon لیسبون
Lisieux لیزیو
Lismore لیزمور
litchi; leechee لیچی
litharge مردار سنگ
lithium لیتیوم
lithography لیتوگرافی
lithopone لیتوپون (از رنگیزه‌ها)
lithosphere سنگکره؛ لیتوسفر
Lithuania لیتوانی
Lithuanian language لیتوانی، زبان
litmus تورنسل
litre لیتر (از مقیاسهای ظرفیت)
Little America امریکای صغیر
~ Belt بلت کوچک
~ Entente اتفاق صغیر
~ Genesis *پیدایش صغیر
~ Rock لیتل راک
~ Russia روسیه‌ی صغیر
~ Sioux لیتل سو
liturgy لیتورژی
Livadiya لیوادیا
liver کبد؛ جگر
Liverpool لیورپول
livery companies شرکتهای دارای لباس ویژه
Livingstone لیوینگستن
Livland لیولاند
Livonia لیوونیا
Livonian Knights لیوونیائی، شهسواران
Livorno (ایتالیائی) لیوورنو
Livourne(فـ) لیورن
lizard سوسمار
(The) Lizard لیزرد
llama لاما (پستاندار اهلی امریکای جنوبی)
Llano Estacado لانو استکادو
llanos لانوس
Lloyd's لویدز (شرکت بیمه‌ی انگلیسی)
loam ابلیز
lobe لپ (در کالبدشناسی)
Lobito لوبیتو
Lob Nor لوب نور
lobster خرچنگ دراز
lobule لپک (در کالبدشناسی)
local group گروه محلی (در نجوم)
local time زمان محلی
Locarno لوکارنو
~ Pact لوکارنو، پیمان
locative لوکاتیو
Loch (اسکاتلندی) لاخ
Loch Ness (اسکاتلندی) *لاخ نس
lockout بستن کارخانه بروی کارگران
locomotive لوکوموتیو
locomotor ataxia آتاکسی حرکتی
Locris لوکریس
locus مکان هندسی
locust اقاقیا

Lodi لودی
Lodz لودز؛ *لوج
loess بادرفت
Lofoten لوفوتن
Logan, Mount لوگن، کوه
logarithm لگاریتم
Loghouat *اغواط (شهر)
logic منطق
logical positivism مذهب تحققی منطقی؛ مذهب اختباری علمی
logic circuit مدار منطقی (در حسابگر)
logos لوگوس؛ کلمه
Logrono *لوگرونیو
logwood بقم
Lohengrin لوئنگرین
Loir لوار
Loire لوار
Loire-Atlantique لوار-آتلانتیک
Loire-Inférieure لوار-انفریور؛ لوار سفلی
Loire-Maritime لوار-ماریتیم
Loiret لواره
Loir-et-Cher لوار-اشر
Loki لوکی (در اساطیر نورس)
Lolland; Laaland لولان
Lollards لالردها
Lombard League لومبارد، اتحادیه‌ی
Lombards لومباردها
Lombardy لومباردی
Lombok لومبوک
Lomé *لومه
Lomond, Loch لومند، دریاچه‌ی؛ لاخ لومند (اسکاتلندی)
Lomonosov لاماتوسوف
London لندن؛ لاندن (انگل)
London, Declaration of لندن، اعلامیه
~ Bridge لندن؛ پل
~ Company لندن، شرکت
~ Conference لندن، کنفرانس
Londonderry لاندندری
Long, Loch لانگ، دریاچه‌ی
Long Beach لانگ بیچ
Longchamp لونشان
Longford لانگفرد
Long Island لانگ آیلند
longitude طول (در جغرافیا و در نجوم)
longitudinal vally دره‌ی طولی
~ waves امواج طولی
long march سفر دراز
Long Parliament پارلمنت طویل
long-period variable stars *ستارگان متغیر درازدوره
Longwy لونوی
Lons-le-Saunier *لون-لوسونیه
Lopatka لوپاتکا
Lop Nor لوپ نور
Lo-pu po *لو-بو پو
Lorain لورین
Lord Chancellor لرد چانسلر
Lord of Hosts *رب الجنود

Lords, House of لردها، مجلس
Lord's Supper عشای ربانی
Lorelei لورلای
Lorentz-Fitzgerald contraction لورنتس و فیتزجرالد، انقباض
Loreto لورتو
Lorient لوریان
Lorraine لورن
Los Alamos لوس آلاموس؛ لاس الموس (انگل)
Los Angeles لوس آنجلس؛ لوس انجلس؛ لاس انجلس (انگل)
Loshan لوشان
Lost Dauphin دوفن مفقود
lost tribes قبایل مفقود یهود
Lot لوت
Lot-et-Garonne لوت-اگارون
Lotharingia لوتارینگیا
Lothians لوذینز
Lothringen لوترینگن
Lotophagi لوتوفاگی (پـ)
Lötschberg Railway لوچبرگ، راه‌آهن
lotus گل آب
lotus-eaters لوطس‌خوران
loudspeaker بلندگو
Lough لاخ (ایرلندی)
Lough Derg درگ، دریاچه‌ی؛ لاخ درگ (ایرلندی)
Louisburg لویسبرگ
Louisiade Archipelago لویزیاد، مجمع‌الجزایر
Louisiana لویزیانا
~ Purchase لویزیانا، خرید
Louis period styles لوئی، سبکهای دوره‌ی
Louisville لویویل
Lourdes لورد
Lourenço Marques لورنسو مارکس؛ لورنسو مرکش (پرتغالی)
louse شپش
Louth لاوث
Louvain لوون
Louvre لوور
Low Archipelago مجمع‌الجزایر پست
Low Countries فروبومان
Lowell لوول
Lower Austria اتریش سفلی
~ California کالیفرنیای سفلی
~ Canada کانادای سفلی
~ Saxony ساکس سفلی
Lowestoft لوستافت
Lowlands *لولندز
low-temperature physics *فیزیک دمای پست
low tide جزر
Loyalists وفاداران (در انقلاب امریکا)
Loyalty Islands لویالتی، جزایر
Loyang لویانگ
Loyauté (Îles) لوایوته، جزایر
Lozère لوزر

Lualaba لوالابا
Luanda لواندا
Luang Prabang لوانگ پرابانگ
Lubbock لابک
Lübeck لوبک
Lublin لوبلین
lubricant لیزانه
lubrication روغنکاری؛ لیزاندن
Lubumbashi لوبومباشی
Lucania لوکانیا
Lucca لوکا
lucern یونجه
Lucerne لوسرن
Lucifer لوکیفر؛ لوسیفر (فنس)
Lucknow; Lakhnau لکهنو
Ludlow لادلو
Ludwigshafen لودویگسهافن
~ am Rhein *لودویگسهافن آم راین
Lugano لوگانو
Lugansk لوگانسک
Lugo لوگو
Luke, Gospel according to Saint لوقا، انجیل
Lule لوله
Lulea لولئو
lumen لومن (واحد شار نوری)
luminance درخشانی
luminescence تابناکی؛ روشنتابی
luminosity تابندگی
luminous flux شار نوری
luminous intensity شدت نورانیت
lunacy محجور
lunar caustic سنگ جهنم
lunar eclipse *گرفت ماه؛ خسوف
lunar year سال قمری
Lund لوند
Lüneburg لونبورگ
Lüneburger Heide لونبورگر هایده
Lunéville لونویل
lung ریه
lunisolar قمریشمسی
Lupus *سبع (در نجوم)
Lusaka لوساکا
Lusatia لوزاس
Lü-shun لو شون
Lusitania لوسیتانیا
Lü-ta لوتا
lute لوت
Lutèce لوتس
Lutetia لوتتیا
lutetium لوتسیوم
Lutheranism لوتری، مذهب
Luton لوتن
Lutsk لوتسک
Lutter am Barenberge لوتر آم بارنبرگه
Lützen لوتسن
Luvua لووا
lux لوکس (در اپتیک)

Luxembourg; Luxemburg لوکزامبورگ؛ لوکسمبورگ
Luxemburg Palace لوکزامبورگ، کاخ
Luxeuil لوکسوی
Luxor لوکسور
Luzern لوتسرن
Luzon لوزون
Lvov لووف
Lyallpur *لیالپور
lycanthropy گرگانگی
Lycée (فنس) لیسه
Lyceum لوکیون؛ لوکئوم؛ *لایسیام (انگلا)
Lycia لوکیا
lycopene لیکوپن (از رنگیزه‌ها)
Lydda لد
lyddite لیدیت
Lydia لیدیا؛ لیدی؛ لودیا
lymph لنف
lymphatic system لنفی، جهاز
Lynchburg لینچبرگ
lynching لینچ؛ لینچ کردن
lynx وشق (جانور پستاندار)
Lynx وشق (در نجوم)
Lyonnesse لاینس
Lyon (فنس) لیون
lyophilic لیوفیل؛ *حلالدوست
lyophobic لیوفوب؛ *حلالگریز
Lyra شلیاق (در نجوم)
lyre لیر
lyrebird مرغ چنگی
Lys لیس
lysergic acid diethylamide *ال.اس.د.
lysine *لیزین
lysosomes *لیزوزومها (در پاخته)

M

Maas ماس (رود، هلند)
Maastricht ماستریشت؛ ماستریخت
macadam ماکادام
Macao ماکائو
macaroni ماکارونی؛ رشته فرنگی
Macassar; Makasar ماکاسار
Macau *ماکاو (پرتغالی)
Maccabees مکابیان
Maccabees, Feast of the مکابی، عید
Macedon مقدونیه (کشور قدیمی)
Macedonia مقدونیه (ناحیه‌ای در اروپا)
Maceio ماسیو
Macgillicuddy's Reeks مگیلیکادیز ریکس
Mach number ماخ، عدد
Machphela مکفیله
Mackenzie مکنزی
mackerel ماکرل
mackerel sky آسمان‌پیسه
Mackinac مکینک
Mâcon ماکون
Macon میکن
macrocosm عالم کبیر
macromolecule مهه‌ولکول

macroscopic *درشتبینی
Madagascar ماداگاسکار
Madeira مادرا
Madhya Bharat مادهیا بهارت
Madhya Pradesh مادهیا پرادش؛ مدهیا پرادش
Madison مدیسن
Madoera; Madura مادورا
Mad Parliament پارلمنت دیوانه
Madras مدرس
Madre de Dios مادره د دیوس
Madrid مادرید
madrigal مادریگال (در موسیقی)
Madura; Madoera مادورا
Maeander مایاندروس
Maelstrom مالستروم؛ میلستروم
Mafeking مفکینگ
Mafia مافیا
Magadha ماگادها؛ ماگدهه
Magallanes ماگایانس
magazine خشاب (در طپانچه)
Magdala مجدل
Magdeburg ماگدبورگ
Magellan, Strait of ماژلان، تنگه‌ی
Magellanic Clouds *ابرهای ماژلانی
magenta ماژنتا
Magenta ماجنتا
Maggiore, Lago مادجوره؛ دریاچه‌ی
magic جادو
magic lantern فانوس سحری
magic square مربع وفقی
Maginot Line ماژینو، خط
Magna Carta; M. Charta ماگنا کارتا
Magna Graecia یونان بزرگ؛ ماگنا گرایکیا
magnalium مانیالیوم؛ ماگنالیوم
Magnesia ماگنسیا
magnesia منیزی
magnesite منیزیت
magnesium منیزیوم
magnet مغناطیس؛ آهنربا
magnetic compass قطبنمای مغناطیسی
~ declination انحراف مغناطیسی
~ drum *طبل مغناطیسی
~ moment عزم مغناطیسی؛ گشتاور مغناطیسی
~ needle عقربه‌ی مغناطیسی
~ pole قطب مغناطیسی
~ storms طوفانهای مغناطیسی
magnetism مغناطوری؛ مغناطیس
magnetization مغناطش
magneto مانیتو
magnetostriction مانیتوستریکسیون
magnetron مانیترون
magnification بزرگنمائی (در اپتیک)
magnifying glass ذره‌بین
~ power درشتنمائی
Magnitogorsk ماگنیتاگورسک
(stellar) magnitude قدر (در نجوم)
magnolia ماگنولیا

magpie زاغی
Magyars مجارها
Mahabharata مهابارات
Mahanadi مهاندی
Maharashtra مهارشترا؛ مهارشتره
mahogany; mahogani (فـ) ماهوگانی
Mahrattas; Marathas مراتهها؛ مراتها
Maia مایا (در دین روم)
Maiden Castle میدن کاسل
maidenhair پر سیاوشان
Maidstone میدستون
Maiduguri مایدوگری
Maikop مایکوپ
Maimana میمنه
Main ماین
Maine مِن؛ مین
Maine-et-Loire من‌ـا‌ـلوار
mainland زمینلاد
Mainland مینلند
main sequence *رشتهی اصلی (در نجوم)
Mainz ماینتس
Maipù مایپو
Majdanek مایدانک
major-domo کاخبان (در تاریخ اروپا)
Majuba ماجوبا
Majunga مجانگا
Makasar; Macassar ماکاسار
Makeyevka ماکیفکا
Makhachkala مخاچقلعه
Malabar Coast مالابار، ساحل
Malacca مالاکا
~ , Strait of مالاکا، تنگهی
Malachi; Malachias; Malachy ملاکی نبی، کتاب
malachite مالاکیت (از کانیهای مس)
Maladetta مالادتا، کوههای
Málaga مالاگا
Malagasy Republic مالاگاسی، جمهوری
Malaisie مالزی
Malakhov مالاخوف
Mälaren ملارن
Malaspina مالاسپینا
Malatya ملطیه
Malawi مالاوی
Malay; Malayan مالهها
Malaysia, Federation of مالایسیا، فدراسیون
Malbork مالبورک
Maldives مالدیو، جزایر؛ مالدیو، جمهوری
Maldon مالدن
Male ماله
Mali مالی
Malindi مالیندی
Malines مالین
malleability چکشخواری؛ قابلیت ورق
Mallorca مایورکا؛ مالیورکا
mallow ختمی
Malmaison مالمزون
Malmédy مالمدی
Malmö مالمو
Malmöhus مالموهوس
Maloja مالویا
Malolos مالولوس
Malplaquet مالپلاکه
malt مالت (دانههای لیمهجوانهزدهی غلات)
Malta; Malte (فـ) مالت
Malta fever تب مالت؛ بروسلوز
maltose مالتوز
Malwa مالوا
Mamelukes مملوکه سلاطین
Mamis(s)on مامیسون
mammals پستانداران
mammoth ماموت
Mamoré مامورہ
Man, Isle of من، جزیرهی
Mana; mana مانا
Managua ماناگوا
manatee گوسفند دریائی
Manaus مانائوس؛ ماناوس
(La) Manche مانش، دریای
Manchester منچستر
~ school منچستر، مکتب
Manchu منچو
Manchukuo منچوکوئو
Manchuria منچوری؛ منچوریه
Manchus منچوها
Mandaeans ماندائیان
Mandalay مندله
Mandarin ماندارن
mandates قیمومیت
mandolin ماندولین
mandrake مهرگیاه
manes مانس (در دین رومی)
Mangaia مانگایا
Mangalore منگالور
manganese منگنز
Mangareva مانگاروا
mango انبه؛ منجو
mangrove مانگروو
Manhattan مانهاتن؛ منهتن
mania سودا (در روانشناسی)
manic-depressive psychosis جنون یأس و سودا
Manichaeism مانویت
Manila مانیل
Manila Bay مانیل، خلیج
Manila hemp کنان مانیل
manioc; cassava مانیوک
manipulation برزش
Manipur مانیپور
Manitoba مانیتوبا
Manitoulin Islands منیتولین، جزایر
Manizales مانیسالس
manna من و سلوی
Mannai مانائی
Mannheim مانهایم
manometer فشارسنج
manor روستای خاوندی
manorial system نظام خاوندی
Manresa مانرسا
manslaughter قتل غیر عمد
Mansurah منصوره
Mantinea مانتی‌نیا
mantis آخوندک
Mantua; Mantova مانتوا
Manu مانو (در اساطیر دین هندو)
Manu'a مانوا
manuscript نسخهی خطی
Manx منکس (از زبانهای هندواروپائی)
Manych Valley (یا Depression) مانیچ، درهی
Manzalah; Menzaleh منزله
Manzanares مانثانارس
Maori ماثوری (بومیان زلند جدید)
map نقشهی جغرافیائی
maple افرا
maquis ماکی
marabou مارابو
Maracaibo ماراکایبو
Maracay ماراکای
Marais ماره
Marajo ماراژو
Maranhão مارانیائو
Maranon مارانیون
Maras مرعش
Marathas; Mahrattas مراتهها؛ مراتها
Marathi مراتی (از زبانهای هند و اروپائی)
Marathon ماراتون
marathon race *مسابقهی دو ماراتون
marble مرمر
Marble Arch ماربل آرچ
Marburg ماربورگ
~ an der Lahn ماربورگ آن در لان
March مارش (ایالت مرزی)
Marche مارش (ناحیهای در فرانسه)
Marchfeld مارشفلد
Marcionites مرقیونیه
Marcomanni مارکومانها (قومی ژرمنی)
Mar del Plata مار دل پلاتا
Mardi Gras سهشنبهی چرب (فـ)
Mardin ماردین
Marduk مردوک (خدای قدیم بابل)
Marengo مارنگو
Marfak مرفق الثریا (در نجوم)
margarine مارگارین
Margarita مارگاریتا
Margate مارگیت
Margelan مرغلان؛ مرغنان؛ مرغینان
margin ودیعهی احتیاطی(در اصطلاح بورس)
marginal unit واحد نهائی (در اصطلاح اقتصادی)
Marianao ماریانائو
Marianas ماریاناس، جزایر؛ ماریان، جزایر
~ trench ماریاناس، گودال
Mariànské Làzne ماریانسکه لازنیه
Maria Theresiopel ماریا ترزیوپل

Mari (Autonomous Soviet Socialist Republic) ماری، جمهوری (سوسیالیستی خودمختار شوروی)
Marib مارب
Maribor ماریبور
Marienbad مارینباد
Marienburg مارینبورگ
Marignano, battle of مارینیانو، نبرد
marigold گل جعفری
Mariinsk System ماری اینسک، راه آبی
marijuana ماریجوانا؛ ماریژوانا
marine biology زیستشناسی دریا
Maringà مارینگا
maritime law قوانین دریالی
Maritime Provinces ایالات کرانه‌ای
Maritime Territory سرزمین کرانه‌ای
Maritsa ماریتسا
marker *خودکار نمدی
markhor مارخور
marl آهکرس (فن)
Marlborough House مارلبره هاوس
Marmara, Sea of مرمره، دریای
marmoset مارموزت
marmot موش خرما
Marmousets مارموزه‌ها
Marne مارن
marne مارن (سنگ آهکی)
Maronites مارونیان
Maros-Vàsàrhely ماروش‌ـواشارهلی
Marquesas Islands مارکیز، جزایر
Marrakesh مراکش
Mars مارس (در اساطیر روم و در فضاپیمائی)
Marsala مارسالا
Marseillaise مارسیز
Marseilles; Marseille مارسی (فن)
Marshall Islands مارشال، جزایر
~ Plan مارشال، برنامه‌ی
marsh gas گاز مرداب
marsh marigold همیشه‌بهار آبی
Marsh test مارش، محک
Marsic War جنگ مارسی
Marston Moor مارستن مور
marsupial کیسه‌دار
Marsyas مارسواس (در اساطیر یونان)
Martaban, Gulf of مارتابان، خلیج
marten دله
Martinique مارتینیک
Marwar ماروار
Marxism مارکسیسم
Maryland مریلند
Masbate ماسباته
Mascara معسکر
Mascarene Islands ماسکارین، جزایر
Maseru مزرو
mask سیماچه؛ ماسک
Mason-Dixon Line میسن‌ـدیکسن، خط
Masora; Massorah مسوره
Masovia ماسوویا
masque ماسک
masquerade ماسکاراد
Mass قداس (در کلیسای کاتولیک رومی)
mass جرم (در فیزیک)
Massa ماسا
Massachusetts ماساچوست؛ مسچوس
Massachusetts Bay Company خلیج ماساچوست، شرکت
Massachusetts Institute of Technology ماساچوست، مؤسسه‌ی تکنولوژی
Massagètes ماساگتها
Massawa مصوع
mass defect کاهش جرمی
masse spécifique (فن) جرم مخصوص
masse volumique (فن) جرم حجمی
massif گرانکوه
Massif Central گرانکوه مرکزی
Massilia ماسیلیا
mass-luminosity relation *جرم‌ـتابندگی، رابطه‌ی
mass number عدد جرمی
~ production پسفراوری
~ spectrograph طیفنگار جرمی
~ spectrometer طیفسنج جرمی
~ spectrum طیف جرمی
mastodon ماستودونت
mastoid ماستولید
Masulipatam ماسولیپاتام
Masuren مازورن
Masuria ماسوریا؛ مازوریا
masurium مازوریوم
Matabele ماتابله
Matabeleland ماتابللند
Matadi ماتادی
Matamoros ماتاموروس
Matanzas ماتانساس
Matapan, Cape ماتاپان، دماغه‌ی
(yerba) maté ماته
material cause علت مادی
materialism ماتریالیسم؛ اصالت ماده، مذهب
materialization تجسد (در تشعشات برقاطیسی)
materials, strength of مصالح، مقاومت
mathematical analysis آنالیز ریاضی
~ logic منطق ریاضی
~ structure ساختمان ریاضی
mathematics ریاضیات
Mathura; Muttra ماتهورا
Mato Grosso ماتو گروسو
matriarchy مادرخدائی
matrix ماتریس (در ریاضیات)
Matsu ماتسو
matte مات (در فلزگری)
matter ماده (در فیزیک)
Matterhorn ماترهورن
Matterjoch ماتریوخ
matzoth مصا
Maui ماوئی
Mau Mau مائو مائو؛ ماو ماو
Mauna Kea ماونا کئا
~ Loa ماونا لوآ
Mauretania موریتانیا
Mauritania موریتانیا
Mauritius موریشس
Maurya ماوریا
mausoleum موسولئوم
Maxen ماکسن
maximum بیشینه؛ ماکزیموم
Maya مایا
Mayagüez مایاگوئس
May Day روز اول مه
Mayence مایانس (فن)
Mayenne ماین
Mayerling مایرلینگ
Mayfair میفر
Mayflower میفلاور
Mayo میو
Mazagan مازاگان
Mazarin Bible مازارن، کتاب مقدس
Mazar-i-Sharif مزار شریف
Mazatlàn ماساتلان
Mazowze مازوفشه
mazurka مازورکا (از رقصهای ملی لهستان)
Mbandaka مباندا‌کا
Mbuji-Mayi مبوجی‌ـمایی
McHenry, Fort مکهنری، دژ
McKeesport مکیزپورت
McKinley, Mount مکینلی، کوه
Mdina مدینا
mead شراب عسل
meadow beauty رکسیا
mean متوسط
meander رودپیچ
Meándre مئاندر
mean life عمر متوسط
mean solar time زمان شمسی متوسط
measles سرخک؛ گل‌افشان
Meath میث؛ میذ
meat-packing آمادن گوشت
Meaux مو
mechanical advantage بهره‌ی مکانیکی
mechanical equivalent of heat هم‌ارزی مکانیکی حرارت
mechanics مکانیک
mechanism سازوکار؛ فلسفه‌ی ماشینی؛ مکانیسم
mechanized warfare جنگ مکانیزه
Mechelen مخلن
Mecklenburg مکلنبورگ
Medan مدان
Medellin مدلین؛ مذیین
Medford مدفرد
Media ماد
median میانه (در آمار و در هندسه)
medicine پزشکی
Medina مدینه
Mediterranean Sea مدیترانه، دریای
Médoc مدوک
medulla oblongata *بصل النخاع
Medusa مدوسا (در اساطیر یونان)

Medway مدوی
meerschaum کف دریا (از مواد معدنی)
Meerut مرات
Megaera مگایرا (در اساطیر)
megalith خرسنگ (در اصطلاح باستانشناسی)
megalithic monuments ۰آثار خرسنگی
Megalopolis مگالوپولیس
Mégara مگارا
Megaris مگاریس
megatherium مگاتریوم
Meghalaya مگهالایا
Megiddo مجدو
Meiji میجی (در تاریخ ژاپن)
Meiningen ماینینگن
meiosis میوز
Meissen مایسن
meistersinger مایسترزینگر
Me(d)jerda مجرده
Meknès مکناس
Mekong مکونگ
Melaka; Malacca مالاکا
~ (Strait of) مالاکا، تنگه‌ی
melamine ملامین
melancholia مالیخولیا
Melanesia ملانزی
Melbourne ملبورن
Melchites;Melkites ملکائیه
Meleager ملئاگروس (در اساطیر یونان)
Melfi ملفی
Melilla ملیلا؛ ملیله
Melitopol ملیتوپول
Melk; Mölk ملک
Melkites; Melchites ملکائیه
melodrama ملودرام
melody ملودی
melon خربزه
Melos ملوس
Melrose ملروز
melting; fusion ذوبان؛ ذوب
melting point نقطه‌ی ذوب
Melun ملن
Mélusine ملوزین (در اساطیر فرانسوی)
membrane غشاء
Memel ممل
Memnon ممنون (در اساطیر یونان)
memory حافظه
Memphis ممفیس؛ منف
Menai Strait مناي، تنگه‌ی
Mende ماند
mendelevium مندلویوم
Mendelism مندلیسم؛ مندل، قوانین
Menderes مندرس
Mendicant orders فقرای مسیحی، فرقه‌های
Mendoza مندوسا
Mene, Mene, Tekel, Upharsin منا منا تقیل و فرسین
menhir میلسنگ
meningitis منتژیت
Menkar منخر (در نجوم)
Menkib منکب الفرس (در نجوم)
Mennonites منونیتها؛ منونیها
menopause یاس؛ یائسگی
Mensa; Table میز (در نجوم)
Menshevism منشویسم
menstruation خونریزی ماهانه؛ قاعدگی
mental age سن هوشی
~ hygiene بهداشت روانی
~ tests تستهای روانشناسی
Mentana منتانا
Menton مانتون
Mentor منتور (در اساطیر یونان)
menuet (فن) منوئه
Menzaleh; Manzalah منزله
Mephistopheles مفیستوفلس
Merak مراق (در نجوم)
Merano مرانو
mercantilism مرکانتیلیسم
mercerizing مرسریزه کردن
Merchants Adventurers بازرگانان ماجراجو
Mercia مرشا
mercury جیوه
Mercury عطارد (در نجوم)؛ مرکوریوس (در دین روم)
mercury vapour lamp لامپ بخار جیوه
Mer de Glace مر دو گلاس
Mérida مریدا
meridian نصف النهار (در نجوم و جغرافیا)
Merino مرینو (نام نژادی از گوسفند)
Merioneth مریانث
Merionethshire مریانث‌شر
Merom, Waters of میروم، آبهای؛ بحر الحوله
Merovingians مروونژیان
Merrimack مریمک
Merseburg مرزبورگ
Mersen (Treaty of) مرسن، پیمان
Mersey مرزی
Merseyside مرزیساید
Mersin مرسین
Merthyr Tydfil مرثر ئیدویل
Merton مرتن
Merv مرو
Merwede مروده
Mesabi مسابی
mescaline مسکالین
Mesilla مسیا
Meskene مسکنه
mesmerism مسمریسم
mesocarp میانبر (در گیاهشناسی)
mesocephaly میانسری
meson مزون (از ذرات ناپایدار ماده)
mesopause مزوپوز؛ میانمرز
Mesopotamia بین النهرین
mesosphere مزوسفر؛ میانکره
mesothorax میانسینه
Mesozoic era مزوزوئیک، دوران
mesquite کهور
Messenia مسنیا
Messina مسینا
Messina, Strait of مسینا، تنگه‌ی
mestizo مستیسو؛ مستیزو
metabolism سوخت‌وساز
metallic soap صابون فلزی
metallography فلزنگاری
metalloid شبه فلز
metallurgy فلزگری
metalworking فلزکاری
metamorphic aureole هاله‌ی دگرگونی
~ rocks سنگهای دگرگون
metamorphism دگرگونگی
metamorphosis دگردیسی؛ دگرگونی
metaphysical poets شاعران متافیزیکی
metaphysics مابعدالطبیعه؛ متافیزیک
metathorax ۰پسینه
Metauro متاورو
Metaurus متاوروس
metempsychosis تناسخ
meteor شهاب
meteor craters ۰حفره‌های شهابی
meteoorid شهابوار
meteorite شهابسنگ
meteorology هواشناسی
meteor shower ۰رگبار شهابی
methane متان
methanol متانول
methionine متیونین (در شیمی)
Methodism متودیسم (یکی از مذاهب مسیحیت)
methyl متیل (در شیمی)
~ alcohol الکل متیلیک
methylated spirit الکل تقلیبی
methylbenzene متیل بنزین
methylphenol متیلفنول
metric system سلسله‌ی متری
metronome مترونوم
metropolitan مطران
metropolitan borough مترپالیتن بارو
Metropolitan Museum of Art مترپلیتن، موزه‌ی هنری
Metz مس؛ متس (آلمانی)
Meudon مودون
Meurthe مورت
Meurthe-et-Moselle مورت‌اموزل
Meuse موز
Mewar موار
Mexicali مکزیکالی
Mexican art and architecture مکزیکی، هنر و معماری
Mexican War مکزیک، جنگ
Mexico مکزیک (کشور)؛ مکسیکو (شهر)؛ مکزیکو (شهر)
Mexico, Gulf of مکزیک، خلیج
Mézières مزیر
Miami میامی
~ Beach میامی بیچ
mica میکا
Micah میکاه

Michigan میشیگان؛ میشیگن (انگل)
Michoacàn میچوآکان
microbalance ترازوی کهسنج
microbe میکروب (فن)
microbiology میکروبشناسی
microcephalia *خردسری
microcosm عالم صغیر
micrometer میکرومتر
Micronesia میکرونزی
microphone میکروفون
microscope میکروسکوپ (در فیزیک)
Microscopium میکروسکوپ (در نجوم)
microwave کهموج
Midas میداس (در اساطیر یونان)
Middelburg میدلبورگ
Middle Ages قرون وسطی (در تاریخ اروپا)
~ Atlantic States ایالات اطلس میانه
~ East شرق وسطی؛ خاور میانه؛ *شرق میانه
~ East Treaty Organization سازمان پیمان خاور میانه
~ English انگلیسی میانه، ادبیات
middle latitudes عرضهای میانه
Middlesex میدل سکس
Middle Stone Age عصر حجر متوسط؛ دوره‌ی مزولیتیک
~ West; Midwest میدوست
Midgard میدگارد (در اساطیر نوردی)
Mid Glamorgan مید گلمورگن
(The) Midlands میدلندز
Midlothian میدلوذین
midnight sun خورشید نیمشب
Midrash میدراش؛ مدراش
Midway میدوی
Midwest; Middle West میدوست
migraine میگرن
migration مهاجرت
migration of animals مهاجرت حیوانات
migratory labo(u)r کارگران مهاجر
Mikulov میکولوف
Milan میلان
Milan Decree میلان، فرمان
Milazzo میلاتسو
Miletus میلتوس
militarism میلیتاریسم
Milk میلک
milk شیر
milk of lime شیرآهک
milk sugar قند شیر
milkweed استبرق
Milky Way *راه شیری
millet ارزن
milliammeter میلی‌آمپرسنج
milliampère (فس) میلی‌آمپر
millibar میلیبار
milling آسیا کردن
millipede هزارپا
Milvian Bridge میلویوس پونس
Milwaukee میلواکی
mimicry بومسانی
mimic thrush; mocknig bird مرغ مقلد
Minas de Riotinto میناس، د ریوتینتو
Minas Gerais مینس ژرایش
Minch مینچ
Mincio مینچو
mind ذهن
Mindanao میندانائو
~ Deep میندانائو، ژرفنای
Minden میندن
Mindoro میندورو
mine(فن) مین
mineral کانی؛ ماده‌ی معدنی
mineral deposit نهشت کانی
mineralogy کانیشناسی
mineral oils روغنهای معدنی
mineral water آب معدنی
Minerva مینروا (در دین روم)
Mingan Islands مینگن، جزایر
Mingrelia مینگرلیا
Minho; Mino مینیو (اسپانیایی)
miniature مینیاتور(سازی)
Minicoy مینیکوی
minim مینیم (مقیاس ظرفیت)
minimum کمینه؛ مینیموم
minimum wage حد اقل دستمزد
mining استخراج معدن
minium; red lead سرنج
mink مینک
Minneapolis مینیاپولیس
minnesinger مینسینگر؛ مینزینگر
Minnesota مینسوتا
Minoan civilization مینوسی، تمدن
Minorca مینورکا
minority اقلیت
Minos مینوس (در اساطیر یونانی)
Minotaur مینوتاوروس (در اساطیر یونانی)
Minseito مینسیتو
Minsk مینسک
minstrel مینسترل؛ منسترل (فس)
mint نعناع (در گیاهشناسی)؛ ضرابخانه
Minturnae مینتورنای
minuet مینوئه
minute دقیقه (از اجزای واحد زاویه و از اضاف واحد زمان)
Minya Konka مینیا کونکا
Miocene epoch میوسن، دوره‌ی
Miquelon میکلون
miracle معجزه
miracle play نمایشهای کرامات
mirage سراب
mirror آینه
Mirzapur میرزاپور
Miseno, Cape میزنو، دماغه‌ی
Mishnah میشناه؛ مشنا
Misis مصیصه
Miskolc میشکولتس
Misratah; Misurata مصراته
missile پرانه
guided missile پرانه‌ی هدایتپذیر
Mississippi میسی‌سیپی
~ Sound میسی‌سیپی، تنگه‌ی
Missolonghi میسولونگی
Missouri میسوری؛ میزوری (انگل)
mist مه تنک
mistletoe دارواش
Mitanni میتانی
Mitau میتاو
mite شپشه؛ کنه
Mithra مهر؛ میترا
mithraism مهرپرستی؛ میترائیسم
mithridatism میتریدائیسم
Mitla میتلا
mitosis میتوز
mitrailleuse (فس) مسلسل (از سلاحهای خودکار)
mitral *دریچه‌ی دولختی؛ *دولختی، دریچه‌ی
Miya-jima مییاجیما
Mizoram میزورام
Mizpah مصفه
Mjosa میوسا
mks system سلسله‌ی مکث
Mnemosyne منموسونه
Moab موآب
Moabite stone موآبی، کتیبه‌ی
mob جماعت (در روانشناسی)
Mobile موبیل
moccasin flower گل جارق
Mocha مکا؛ مخا
mockingbird مرغ مقلد
mock orange نرگس درختی
mode نما (در اصطلاح آمار)؛ مد؛ مقام (در موسیقی)
Modena مودنا
moderator کندساز (در رئاکتورها)
modern art هنر نو
modernism مدرنیسم؛ *تجددخواهی؛ *تجددطلبی
Modoc Indians موداک
modulation تحمیل (در مخابرات)؛ مدولاسیون (تغییر مقام در موسیقی)
modulus هنگ (در اصطلاح ریاضیات)
modulus of elasticity ضریب کشسانی
Moesia موئسیا
Mofaddaliyat مفضلیات
mofette گازخان
Mogadisho مقدیشو
Mogador موگادور
Mogilev ماگیلیوف
Mogollon Plateau موگویون، فلات
Mohàcs موهاچ
mohair موهیر
Mohawk موهاک
Mohegan Indians موهیگن
Mohenjo-Daro موهنجودارو
Mohican Indians موهیکن
Moisie موازی
Mojave Desert موهاوی، بیابان
Moji موجی

Mokuaweoweo موکوئاوئووئو
molal solution محلول مولال
molar *طواحن
molar concentration غلظت مولی
~ solution محلول مولار
~ volume حجم مولی
molasses ملاس
mold کفک؛ کپک
Moldau مولداو
Moldavia مولداویا
Moldavian Soviet Socialist Republic مولداوی، جمهوری شوروی سوسیالیستی
Moldavie مولداوی
Molde مولده
Moldefjord مولده، خلیج
mole; mol مول (در اصطلاح شیمی)
mole موش کور
Molech; Moloch مولک (خدای کنعانی)
mole cricket آبدزدک
molecular concentration غلظت مولکولی
~ heat حرارت مولکولی
~ weight وزن مولکولی
molecule مولکول
Moline مولین
Molise مولیزه
Mölk, Melk ملك
Mollusca; Mollusk نرمتنان؛ نرمتنان
Mollwitz مولویتس
Molly Maguires مالی مگوایرز
Molokai مولوکای؛ مولوکالی
Molotov مولوتوف
molting تولک رفتن
Moluccas مولوکاز
molybdenite مولیبدنیت
molybdenum مولیبدن
Mombasa مومباسا
moment عزم؛ گشتاور
~ of inertia عزم جبر
momentum مقدار حرکت (در مکانیک)
Momus; Momos مومووس (در اساطیر یونان)
Monaco موناکو
monadnock فراسنگ (در اصطلاح زمینشناسی)
monadology مونادولوژی
Monaghan ماناگن
monarchianism مونارکیانیسم
Monarchie de Juillet (فنـ); July Monarchy سلطنت ژوییه
Monastir مناستر
monazite مونازیت
Monel metal فلز مونل
monetary system سیستم پولی
~ union اتحادیه‌ی پولی
money پول
Monferrato (ایتالیائی) مونفراتو
Monghyr مونگیر
Mongolia مغولستان
Mongolian languages مغولی، زبانهای
~ People's Republic مغولستان، جمهوری خلق

mŏngolism مغولی، کودنی؛* کودنی مغولی
mongoloid مغولواران
Mongols مغول
mongoose نمس
monism مونیسم
monitorial system روش خلیفه‌ای
monk راهب
monkey میمون
Monmouth مانمث
Monmouthshire مانمث‌شر
Monoceros *تکشاخ (در نجوم)
monochromatic تکفام (در اصطلاح نور)
monochromatic light نور یکرنگ
monocline fold چین تکشیب (در زمینشناسی)
monogamy تکگانی
monography مونوگرافی
monohydric تکابه (در شیمی)
monolith تکسنگ
monolithic یکپارچه (در اصطلاح ساختمانی)
monomer *تکپار؛ مونومر
monometallism; single standard سیستم یک‌فلزی
monomial یکجمله‌ای (در اصطلاح ریاضیات)
Monophysitism وحدت طبیعت، مذهب؛ مونوفیزیتیسم
monopoly انحصار
monosaccharides تکقندها
Monotheletism وحدت مشیت، مذهب؛ مونوتلتیسم
monotype مونوتایپ
Monreale مونرآله
Monroe Doctrine مانرو، اصل
Monrovia مونروویا؛ مانروویا
Mons مونس
Monsalvat مونسالوات
Monserrat; Montserrat مونسرات
monsoon بادهای موسمی
montage مونتاژ (در هنر سینما)
Montagnards مونتانیارها (در تاریخ فرانسه)
Montana مونتانا
Montanism مونتانوسیان
Montargis مونتارژی
Montauban مونتوبان
Mont Blanc مون بلان
Mont-de-Marsan مون‌دومارسان
Mont-Dore مون‌دور
Monte Albàn مونته آلبان
~ Carlo مونته کارلو؛ مونت کارلو
~ Cassino مونته کاسینو
Montecatini(-Terme) مونتکاتینی؛ مونتکاتینی‌ـترمه
Monte Cristo مونته کریستو
Montenegro مونتنگرو
Monterey مانتری
Monterrey مونتری
Montes Maladitos مونتس مالادیتوس
Montevideo مونتویدئو
Montferrat مونفرا
Montgomery مانتگامری

Montgomeryshire مانتگامری‌شر
Montluçon مونلوسون
Montmartre مونمارتر
Montparnasse مونپارناس
*Montpelier مانتپیلیر
Montpellier مونپلیه
Montreal مونترآل
Montreux مونترو
~ Convention مونترو، قرارداد
Mont-Saint-Michel مون‌سن‌میشل
Montserrat; Monserrat مونتسرات
Monza مونتسا
Mooltan; Multan ملتان؛ مولتان
moonflower گل ماه
Moon Orbital Flight *پرواز ماهمداری
moonstone حجر القمر
Moors; Maures (فنـ) مور؛ مورها
moraine یخرفت
Morat مورا
Morava موراوا
Moravia موراوی
Moravian Church موراوی، کلیسای
Moravská Ostrava مورافسکا اوستراوا
Moray Firth ماری، خلیج
Morayshire ماریشر
Morbihan موربیتان
mordant دندانه (در ریکرزی)
Mordovian Autonomous Soviet Socialist Republic موردوویا، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی
Morea مورئا
Morelia مورلیا
Morelos مورلوس
Morgarten مورگارتن
Moriah موریا
Moriscos موریسکوها
Mormons مورمونها
morning glory گل بامداد
Morocco مراکش
moronity کودنی
Moros موروها
Morpheus مورفئوس (در اساطیر یونان)
morphine مرفین
morphogenesis ریختزائی
morphology ریخت؛ ریختشناسی
Morris Jesup, Cape ماریس جسپ، دماغه‌ی
Morristown ماریستاون
Morrisville ماریسویل
Morse code مورس، الفبای
mortal sin گناه مرگبار
mortar خمپاره‌انداز
mosaic موزائیک
mosanderite موساندریت
Moscow مسکو؛ ماسکوا (روسی)
~ Art Theatre مسکو، تئاتر هنری
~ Conferences مسکو، کنفرانسهای
~ grand duchy of مسکو، مهیندوکنشین
Moselle موزل

Moskenes موسکنس
Moskenstraumen موسکنستراومن
Moskva ماسکوا
Mosquitia موسکیتیا
mosquito پشه
Mosquito Coast *ساحل موسکیتو
moss خزه
Mostaganem مستغانم
Mostar موستار
most-favored-nation clause کاملة الوداد، اصل
Mosul موصل
motet موته؛ موتت
clothes moth بید
Mother Lod ماذر لود
mother-of-pearl صدف
motif; motive موتیف
motion حرکت (در فیزیک و مکانیک)
sickness *حرکتزدگی
motive انگیزه (در روانشناسی)
motor موتور
Moudros موذروس
Moulins مولن
Moulmein مولمین
Mountain, the مونتانی
mountain ash تیس
Mountain-Badakhshan گورنو-بدخشان؛ بدخشان کوهستانی
mountain laurel آس امریکائی
~ of circumerosion (یا circumdenudation) پاییده‌کوه
mountain sickness کوهزدگی؛ کوه‌گرفتگی
Mount Desert ماونت دزرت
~ Vernon ماونت ورنن
~ Wilson ماونت ویلسون
mouse موش
mouvement (فنـ); movement (در اصطلاح موسیقی) موومان
movable types *حروف قابل انتقال (در چاپ)
Mozaffarpur مظفرپور
Mozambique موزامبیک
Mozarabs مستعربون
Mtskhet متسخت
Muallaqat معلقات
mucilage لعاب
Mudania; Mudanya مدانیه
Mudéjar مدجنون
Mufaddaliyat مفضلیات
Mühlberg مولبرگ
Muhlhausen مولهاوزن
~ in Thüringen مولهاوزن این تورینگن
Mukachevo موکاچوو
Mukalla مکلا
Mukden موکدن
mulâtre (فنـ) مولاتر
mulatto مولاتو
mulberry توت
mule قاطر؛ استر
Mulhacén مولاثن
Mülheim مولهایم
~ an der Ruhr مولهایم آن در رور
Mulhouse مولوز
mullein گل ماهور؛ خرگوشک
Mullingar مالینگار
Multan; Mooltan ملتان؛ مولتان
multiple مضرب (در ریاضیات)
multiple sclerosis تصلب قطعاتی
multiplicand مضروب (در حساب)
multiplication ضرب (در حساب)
multiplication factor ضریب تکثیر (در رئاکتورها)
multiplier مضروب فیه (در حساب)
mummy مومیائی
mumps اوریون؛ بناگوشی
München-Gladbach مونشن گلادباخ
Muncie مانسی
Munich مونیخ
~ Pact مونیخ، پیمان
municipal borough *باروی بلدی
munitions (فنـ) مهمات
Münster مونستر
Muntenia مونتنیا
muon موئون
Murano مورانو
Murcia مورثیا؛ مرسیه (مربی)
murder قتل عمد
Mures مورش
Muret موره
Murgab; Murghab مرغاب
muriatic acid اسید موریاتیک
Murmansk مورمانسک
Murom موروم
Murray ماری
Murshidabad مرشدآباد
Murten مورتن
Musca مگس (جنوبی) (در نجوم)
Muscat مسقط
muscle عضله؛ ماهیچه
Muscle Shoals ماسل شولز
muscovite موسکوویت
Muscovy ماسکووی
~ Company مسکووی، شرکت؛ شرکت روسی
Muses موزها (در اساطیر یونان)
Museum of Fine Arts بستن، موزه‌ی هنرهای زیبا
musical instrument ساز
~ notation نت (در موسیقی)
musk مشک
musk deer آهوی مشک
musk ox گاو مشک
muskrat موش مشک
Muslim League مسلم لیگ
muslin موسلین
mustard خردل
mustard gas گاز خردل
mutation موتاسیون؛ تطور
mute سوردین (در اصطلاح موسیقی)
Muttra; Mathura ماتهورا
Mutual Security Program برنامه‌ی امنیت متقابل
Mwanza موانزا
Mycenae میسن
Mycenaean civilization میسنی، تمدن
Myitkyina میتکینا
Mylae مولای
myopia میوپی
Myrmidons مورمیدونها
myrobalan هلیله
myrrh مر مکی
myrtle مورد
Mysia موسیا
Mysore میسور
mysteries اسرار (در مناسک دینی یونان و رم)
mystery play نمایشهای اسرار
mysticism رازوری؛ میستیسیسم
myths اساطیر
Mytilene موتیلنه؛ میتیلنه
Mzab مزاب؛ میزاب

N

NAACP ناآکپ
Nabis نابیها (گروهی از نقاشان فرانسوی)
Nablus نابلس
nadir سمت القدم (در نجوم)
Nafa نافا
Näfels نفلس (در افسانه‌های یونان)
Nafud نفود
Naga ناگه (قبایلی در آسام)
Nagaland ناگلند
Nagasaki ناگاساکی
Nagorno-Karabakh ناگورنو-کاراباخ
Nagoya ناگویا
Nagpur ناگپور
Nagyszombat نادی سومبات
Nagyvárad نادی‌واراد
Naha ناها
Nain; Nein نایین
Nairn نرن
Nairnshire نرن‌شر
Nairobi نایروبی
naja نایا (از مارهای بسیار سمی)
Najera ناخرا
Nakhichevan نخجوان
Nakuru ناکورو
Nalchik نالچیک
Namaqualand ناماکوالند
Namur نامور
Nanchang نانچانگ
Nancy نانسی
Nanda Devi ناندا دوی
Nanga Parbat نانگا پاربات
Nangarhar ننگرهار
Nanking ناتکینگ
Nan-ning نانینگ
Nanterre نانتر

Nantes نانت
Nantes, Edict of نانت، فرمان
Nantucket نانتاکت
Nantung; Nan-t'ung نانتونگ
naphtha نفت
naphthalene نفتالین؛ نفتالن
naphthol نفتول
Naples ناپل
Naples, kingdom of ناپل، مملکت
Napo ناپو
Napoleonic Wars ناپلئونی، جنگهای
nappes روراند (در اصلاح زمینشناسی)
Nara نارا
Narayanganj; Narayungunj نارایانگنج
Narbada نربدا
Narbonne ناربون
narcissus نرگس
narco-analyse نارکوآنالیز
narcotic مخدر
Narew نارف
Narmada نرمدا
Naroda نارودا
Narragansett Bay نرگانست، خلیج
Narva نارو
Narvik نارویک
Naryn نارین
nascent state حالت نوزاد (در فیزیک و شیمی)
Naseby نیزبی
Nashville نشویل
Nasik ناسک
Nassau نسو (انگلا)؛ ناسو (دوکنشین آلمانی)
nasturtium لادن
Natal ناتال
Natchez نچز
National Aeronautics and Space Administration (NASA) ناسا
National Gallery گالری ملی (در لندن)
National Gallery of Art گالری ملی هنر (در شهر واشینگتن)
national income درآمد ملی
National Socialism ناسیونال سوسیالیسم
NATO ناتو
natron نطرون
natural child *فرزند طبیعی
natural gas گاز طبیعی
natural history تاریخ طبیعی
naturalism ناتورالیسم؛ مذهب اصالت طبیعت
naturalists طبیعیون؛ ناتورالیستها
natural law قانون طبیعی
natural number عدد طبیعی
natural resources, conservation of حفظ منابع طبیعی
natural rights حقوق طبیعی؛ حقوق فطری
natural selection انتخاب طبیعی؛ انتخاب
Nauheim ناوهایم
Naumburg ناومبورگ
~ an der Saale ناومبورگ آن در زاله
Naupactus ناوپاکتوس
Nauplia نوپلیا
Nauru نائورو
Nausicaä ناوسیکائا
nautical mile میل دریائی
nautilus نوتیل
Nautilus نوتیلس (زیردریایی کشتی)
Nauvoo نووو
Navaho ناوهو (قبیله‌ای از هندیشمردگان)
naval conferences کنفرانسهای دریائی
Navarino, battle of ناوارینو، نبرد
Navarre ناوار
Navas de Tolosa ناواس د تولوسا
navigation ناوبری؛ ناورانی
Navigation Acts قوانین دریانوردی (در تاریخ بریتانیا)
Nàxos ناکسوس
Nayarit نایاریت
Nazarenes نازارنها
Nazareth ناصره
Nazarite نذیره
(the) Naze نیز
Nazi نازی
Neagh, Lough نی، دریاچه‌ی
Neanderthal نئاندرتال
Neapolis نئاپولیس
neap tide *کهکشند
Near East شرق نزدیک؛ خاور نزدیک
nearsightedness نزدیک‌بینی
Nebo, Mount نبو، کوه
Nebraska نبراسکا
nebulae سحابیها
nebular hypothesis ابری، فرضیه‌ی؛ فرضیه‌ی سحابی
Neckar نکار
neecrosis *بافتمردگی
Neerwinden نروویندن
Negapatam نگاپتم
negative number عدد منفی
Negev; Negeb نقب
Negoiul نگوئیول
Negombo نگومبو
Negri Sembilan نگری سمبیلان
negritos سیاهکان؛ نگرینوها
Negro, Rio ریو نگرو
Negroes سیاهپوستان
negroids سیاهواران؛ نگرولیدها
Negroponte نگروپونته (ایتالیائی)
Negros نگروس
Neisse نایسه
Nejd نجد
nekton شنازی؛ نکتون
Nelson نلسن
Nematoda نماتودا؛ اولمسانان
Nemea نمئا
Nemean lion نمئاء شیر
Nemesis نمسیس (در اساطیر یونان)
Nemi, Lake نمی، دریاچه‌ی
Nemours نمور
Nenets National District نئنتس، بخش ملی
nenuphar نیلوفر
neoclassicism نئوکلاسیسیسم؛ *کلاسیسیسم نوین
neodymium نئودیم
neo-Kantianism نوکانتی، فلسفه‌ی
Neo-Lamarkism نولامارکیسم
Neolithic period نئولیتیک، دوره‌ی؛ دوره‌ی نوسنگی
neon نئون
Neoplatonism نوافلاطونی، فلسفه‌ی؛ نئوپلاتونیسم
neoprene نئوپرن
Neoptolemus نئوپتولموس
neo-Pythagoreans نوفیثاغورسیان؛ فیثاغورسیان متأخر
Nepal نپال
Neptune نپتون (در نجوم)
neptunium نپتونیوم
Nerchinsk نرچینسک
Nereus نرئوس
nerve عصب؛ پی
nerve-fibre تار عصبی
nerve gas گاز عصبی
nervous impulse *تکانه‌ی عصبی
nervous system سلسله‌ی اعصاب
Ness, Loch نس، دریاچه‌ی
Nessus نسوس (در افسانه‌های یونانی)
nest لانه
Nestorian Church نسطوری، کلیسای
Nestorianism نسطوری، مذهب
Netherlands هلند
Netherlands, Austrian and Spanish هلند اتریش و اسپانیا
~ Antilles *آنتیل هلند
Netherlands New Guinea هلند، گینه‌ی جدید
Netherlands West Indies هند غربی هلند
Néthou, Pic de نتو، قله‌ی
nettle گزنه
network شبکه
Neuchâtel نوشاتل
Neuhof نویهوف
Neuilly, Treaty of نویی، پیمان
Neuilly-sur-Seine نویی‌سورسن
neuralgia نورالژی؛ درد پی
neuritis نوریت
neuron نورون
neurosis اختلال اعصاب
Neusatz نویزاتس
Neusiedler Lake نویزیدلر، دریاچه‌ی
~ See نویزیدلر زه
Neustrelitz نویشترلیتس
Neustria نوستری؛ نوستریا
neutrality بیطرفی
neutralization خنثاسازی (در شیمی)
neutrino نوترینو
neutrino astronomy نجوم نوترینولی
neutron نوترون

neutron star ستاره‌ی نوترونی
Neva نوا
Nevada نوادا
névé (فنـ) یخبرف
Nevers نور (شهر، فرانسه)
New Alesund آلسون نو
New Amsterdam آمستردام جدید
Newark نیوارک؛ نیولرک؛ نولرک
New Bedford نیو بدفرد
~ Bern نیو برن
New Britain نیو بریتن
~ Brunswick نیو برانزویک
~ Caledonia کالدونی جدید
~ Castile کاستیل جدید
Newcastle نیوکاسل
Newcastle-on-Tyne نیوکاسل‌ـآن‌ـتاین
~ -upon-Tyne نیوکاسل‌ـاپان‌ـتاین
New Church کلیسای نو
~ Deal معامله‌ی جدید (در تاریخ کشمـ)
~ Delhi دهلی نو
~ Economic Policy (NEP) سیاست اقتصادی نوین
~ England انگلستان جدید
~ England Confederation انگلستان جدید، ائتلافیه‌ی
~ Forest نیو فارست
Newfoundland نیوفندلند
New France; Nouvelle France (فنـ) فرانسه‌ی جدید
Newgate نیوگیت
New Granada غرناطه‌ی جدید
New Guinea گینه‌ی جدید
Newham نیولم
New Hampshire نیو همپشر
~ ~ Grants نیو همپشر گرنتس
~ Harmony نیو هارمونی
~ Haven نیو هیون
~ Hebrides هبریدیز جدید
~ Ireland ایرلند جدید
~ Jersey نیو جرزی
~ Jerusalem, Church of the اورشلیم نو، کلیسای
New Laws قوانین جدید
~ London نیو لاندن
Newmarket نیو مارکت
New Mexico نیو مکسیکو
New Orleans نیو اورلئان
Newport; Nieuwpoort (فلاندری) نیوپورت
New Rochelle نیو روشل
news agency خبرگزاری
New Sarum نیو سرم
~ Siberian Islands سیبریه‌ی جدید، جزایر
~ South Wales ویلز جدید جنوبی
~ Spain اسپانیای جدید
newspaper روزنامه
Newstead Abbey نیوستد، دیر
New Stone Age عصر حجر جدید؛ دوره‌ی نوسنگی

~ Sweden سوئد جدید
~ Territories سرزمینهای جدید
~ Testament عهد جدید
~ Thought اندیشه‌ی نو
Newton's rings نیوتن، حلقه‌های
New Westminster نیو وستمینستر
New york نیو یورک
~ ~ Bay نیو یورک، خلیج
~ ~ Public Library نیو یورک، کتابخانه‌ی ملی
New Zealand زلند جدید؛ زلاند جدید
Nez Percé نه پرسه (قبیله‌ای از هندیشمردگان)
Ngami نگامی
Nguni نگونی
niacin نیاسین (از ویتامینها)
Niagara نیاگارا
~ Falls نیاگارا، آبشار؛ نیاگارا فالز
~ -on-the-Lake نیاگارا‌ـآن‌ـذ‌ـلیک
Niamey نیامه
Nibelungen نیبلونگن (در اساطیر ژرمنی)
Nicaea نیقیه؛ نیکایا (بنـ)
Nicaragua نیکاراگا؛ نیکاراگوا
Nice نیس
Nicée (فنـ) نیسه
Nicene Creed نیقیه، اعتقادنامه‌ی
nickel نیکل
Nicobar Islands نیکوبار، جزایر
Nicol prism منشور، نیکل
Nicomedia نیکومدیا؛ نیقومدیه
Nicopolis نیکوپولیس
Nicosia نیکوزیا
nicotine نیکوتین
Nicoya, Gulf of نیکویا؛ خلیج
Nidwalden نیدوالدن
Niemen نیمان؛ نیمن (لهستانی)
Nieuwpoort; Newport نیوپورت (انگلـ)
Nièvre نیور (ولایت)
Niger نیجر
Nigeria نیجریه؛ نیجریا
nightmare کابوس
nightshade تاجریزی
nihilism نیهیلیسم؛ نیست‌انگاری
Niigata نی‌ایگاتا؛ نیگاتا
Nijmegen نایمگن
Nikko نیکو
Nikolayev نیکولایف؛ نیکالایف (روسی)
Nikolayevsk نیکولایفسک
Nikolsburg نیکولسبورگ
Nikopol نیکوپول
Nile نیل (رود)
nilometer نیلسنج
nimbus نیمبوس
Nimègue (فنـ) نیمگ
Nîmes نیم
Nimwegen نیموگن
Nine-Power Treaty پیمان نه دولت
Nineveh نینوا
Ning-hsia; Ningsia نینگشیا
Ningsia Hui نینگشیا هویی

Ninghsien نینگشین
Ningpo نینگپو
Niobe نیوبه (در افسانه‌های یونان)
niobium نیوبیوم
Niort نیور (شهر)
Nipigon, Lake نیپیگون، دریاچه‌ی
Nipissing, Lake نیپیسینگ، دریاچه‌ی
Nippon نیپون
Nippur نیپور
nirvana نیروانا
Nis; Nish نیش (شهر)
Nishinomiya نیشینومیا
niter نیتر
Niteroi نیتروی
niton نیتون
nitrate نیترات
nitric acid جوهر شوره؛ اسید نیتریک
nitrifying bacteria باکتریهای شوره‌زا
nitrobenzene نیتروبنزن
nitrocellulose نیتروسلولوز
nitrogen نیتروژن
~ cycle نیتروژن، حلقه‌ی؛ نیتروژن، سیکل
~ fixation نیتروژن، تثبیت
nitrogen-fixing bacteria باکتریهای ازتی
nitroglycerin نیتروگلیسیرین
nivation برفساب
Nivernais نیورنه
Nizhni Tagil نیژنی تاگیل
Nizhny Novgorod نیژنی نووگورود
N'Djamena نجامنا
nobelium نوبلیوم
Nobel, prizes of نوبل، جوایز
nocturne نوکتورن؛ نکتورن (در موسیقی)
Nod, Land of نود، سرزمین
nodal point نقطه‌ی عقده (در نورشناخت)
node عقده (در فیزیک)
noise *آوا
Nola نولا
nomadism چادرنشینی
Nome نوم
nominalism نومینالیسم
nominative نومیناتیو
nomogram نوموگرام
nomography نوموگرافی
nonconformists ناسازگاران (از پروتستانها)
non-Euclidean geometry هندسه‌ی ناقلیدسی
nonjurors نانجورر‌ها
nonmetal نافلز
non-negative نامنفی (در ریاضیات)
non-positive نامثبت (در ریاضیات)
noon ظهر
Nootka Sound نوتکا، خلیج
Nord نور (ولایت، فرانسه)
Nordenfelt نوردنفلت
Norderney نوردرنای
Nordfjord نورفیور
Nordic Council *شورای شمالی

Nordkyn, Cape نورکون، دماغه‌ی
Nordland نورلان
Nördlingen نوردلینگن
Nore, the نور
Norfolk نورفک
noria ناعوره
Noricum نوریکوم
Norma; Rule گونیا (در نجوم)
normal (فنـ) قائم (در هندسه)
~ fault *گسله‌ی پهنجار (در زمینشناسی)
~ solution محلول نورمال
~ stars *ستارگان عادی (در نجوم)
Norman architecture نورماندیالی، معماری
~ Conquest نورمانها، کشورگشائی
Normand Islands; îles Normandes (فنـ) نورماند، جزایر
Normandy; Normandie (فنـ) نورماندی
Normans ; Norsemen نورمانها
Norns نورنها (در اساطیر یونان)
Norrbotten نوربوتن
Norrköping نورکوپینگ
Norrland نورلاند
Norse language نورس، زبان
Norse literature نورس کهن، ادبیات
Norses نورسها
Norsemen; Normans نورمانها
North Africa, campaigns in افریقای شمالی، پیکارهای
Northallerton نورثلرتن
North America امریکای شمالی
Northampton نورثمتن
Northamptonshire نورثمتن‌شر
North Atlantic Drift آتلانتیک شمالی، جریان
~ ~ Treaty آتلانتیک شمالی، پیمان
~ Australia استرالیای شمالی
~ Borneo بورنئوی شمالی
~ Brabant نورد برابانت
~ Cape نورکاپ
~ Carolina کارولینای شمالی
~ Channel تنگه‌ی شمال
~ Dakota داکوتای شمالی
Northeast Boundary Dispute مرز شمال شرقی، منازعه‌ی
North-East Frontier Agency مرز شمال شرقی، سازمان
North East Land ارض شمال شرقی
Northeast Passage گذرگاه شمال شرق
Northern Dvina دوینای شمالی
Northern Expedition *لشکرکشی شمال
Northern Ireland ایرلند شمالی
~ Pacific Railway پاسیفیک شمالی، راه‌آهن
~ Rhodesia رودزیای شمالی
~ Territories سرزمینهای شمالی
~ Territory سرزمین شمالی
~ War جنگ شمالی

North German Confederation آلمان شمالی، اتحادیه‌ی
~ Holland; Noordholland (هلندی) نوردهولاند
~ Island جزیره‌ی شمالی؛ نورث آیلند
~ Ossetia آستیای شمالی
~ Platte پلت شمالی
~ Rhine-Westphalia (آلمانی) نورد راین‌وستفالن
~ Sea دریای شمال
~ seeking pole قطب شمالجو
~ Shields نورث شیلدز
Northumberland نورثامبرلند
Northumbria, kingdom of نورثامبریا، مملکت
North West Company شمال غرب، شرکت
North-West Frontier Province مرز شمال غربی، ایالت
Northwest Passage گذرگاه شمال غرب
~ Territories سرزمینهای شمال غرب
~ Territory سرزمین شمال غرب
North Yorkshire یورکشر شمالی
Norton; Sound نورتن، خلیج
Norwalk نورواک
Norway نروژ
Norwegian language نروژی، زبان
~ Sea نروژ، دریای
Norwich نارویچ؛ نارویچ
nostrils منخرین
note نت (در موسیقی)
Notre-Dame نوتردام
Notre-Dame de Paris نوتردام پاریس (کلیسای استفی) (فنـ)
Nottingham ناتینگم
Nottinghamshire ناتینگم‌شر
Notus نوتوس (در اساطیر یونان)
Nouakchott نواکشوت
Nouméa; Numéa نومئا
nova نواختر؛ نووا
Novara نووارا
Nova Scotia نووا سکوتیا
Novaya Zemlya نووایا زملیا
novel نوول
Novgorod نووگورود
Novibazar نووی‌بازار
Novi Pazar نووی‌پازار
Novi Sad نووی ساد
Novocherkassk نووچرکاسک
Novokuznetsk; Novo Kuznetsk نووکوزنتسک؛ نوو کوزنتسک
Novorossiysk نووروسیسک
Novosibirsk نووسیبیرسک
Noyon نوایون
Nubia نوبه؛ نوبیا
nuclear disarmament *خلع سلاح هسته‌ای
~ energy انرژی هسته‌ای
~ fission شکافت هسته‌ای
~ fusion همجوشی هسته‌ای

nuclear particle ذره‌ی هسته‌ای
~ physics فیزیک هسته‌ای
~ reaction فعل و انفعال هسته‌ای
nucleic acid *اسید نوکلئیک
nucleon نوکلئون
nucleotid نوکلئوتید
Nueva Esparta نوئوا اسپارتا
Nuevo Laredo نوئوو لارذو
~ Leon نوئوو لئون
Nukha نوخا
Nukus نوکوس
nullification القای قوانین فدرال (در تاریخ کشمـ)
Numantia نومانتیا
number عدد
Numbers اعداد، سفر
number system دستگاه اعداد
number theory اعداد، نظریه‌ی
Numéa; Nouméa نومئا
numen نومن (در دین قدیم روم)
numeration شمار
numerator صورت (در حساب)
Numidia نومیدیا
nun راهبه
Nuneaton نانیتن
Nunivak نونیوک
Nuremberg نورمبرگ؛ نورنبرگ (آلمانی)
nursery school بچه‌سرا
nut جوز
nutation رقص محور (در نجوم)
nutmeg جوز بویا
nutrition تغذیه
Nyasa, Lake نیاسا، دریاچه‌ی
Nyasaland نیاسالند
Nyborg نوبورگ
Nyköbing نوکوبینگ
Nyköping نوکوپینگ
nylon نایلون
Nymphenburg نومفنبورگ
Nystad, Treaty of نوستاد، پیمان

O

Oadites *اوآدیتس
Oahu اواهو
oak بلوط
Oakland اوکلند (شهر زلند جدید)
Oak Ridge اوک ریج
oasis واحه
oath of supremacy *سوگند تفوق
oats جو برهنه
Oaxaca اوآخاکا
Ob اوب (رود)
obbligato ابلیگاتو (در موسیقی)
obelisk مسله
Oberammergau اوبرامرگاو
Oberhausen اوبرهاوزن
obesity سمن
objective عینی؛ *برونخودی (در فلسفه‌ی اسلامی)؛ نقشگیر (در آلات بصری)

oblast *اوبلاست
oboe اوبوا (از سازهای بادی)
obsequent river وارود (در اصطلاح جغرافیائی)
observatory رصدخانه
obsidian اوبسیدین
obstetrics مامائی
obstruction *اوبستروکسیون (در اصطلاح پارلمانی)
obversion *عدول محمول (در منطق)
Obwalden اوبوالدن
occluded front جبههٔ انسدادی
occultation استتار (در نجوم)
occult science علوم غریبه
occupational diseases بیماریهای شغلی
~ therapy درمان اشتغالی
ocean currents جریانهای دریائی
Oceania اقیانوسیه
oceanic plain *دشت اقیانوسی
Ocean Island جزیرهٔ اقیانوس
oceanography اقیانوسشناسی
Oceanus اوکئانوس (در اساطیر یونان)
Ochakov آچاکوف
ocher اخرا
Ochrida; Okhrida اوکریدا
octahedron هشت‌وجهی
Octans; Octant هشتک (در نجوم)
octave اکتاو (در اصطلاح موسیقی و سوکشناخت)
octet اکتت (در موسیقی)
Octobrists اکتبریان (در تاریخ روسیه)
octopus هشت‌پا
ocular دیدگر (در آلات بصری)
odd فرد (در حساب)
Odelsting *اودلستینگ
Ödenburg اودنبورگ
Odense اودنسه
Oder اودر
Odessa اودسا؛ ادسا
Odysseus اودوسئوس (دراساطیر یونان)
Oedipus complex اودیپ، عقدهٔ
Oenone اوینونه (در اساطیر یونان)
Offaly آفلی
Offa's Dyke *خندق آفا
offset printing افست؛ چاپ افست
Ogaden اوگادن
Ogbomosho *اوگبوموشو؛ *اوبوموشو
Ogden آگدن
Ogygia *اوگوگیا (در اساطیر یونان)
Ohio اوهایو
ohm اهم (واحد مقاومت برقی)
Ohm's law اهم، قانون
oil of vitriol روغن کات
oils روغنها
Oise اواز
Ojibwa اوجیبوا
Ojos de Salado اوخوس د سالادو
Oka آکا
Okayama اوکایاما
Okeechobee, Lake اوکیچوبی، دریاچهٔ
Okhotsk, Sea of اختسک، دریای

Okhrida; Ochrida اوکریدا
Okinawa اوکیناوا
Oklahoma اوکلاهوما
Oklahoma City اوکلاهوما سیتی
okra بامیا؛ بامیه
Öland اولاند
Old Catholics کاتولیکان قدیم
Oldenburg اولدنبورگ
Oldham اولدم
Old Norse literature نورس (کهن)، ادبیات
Oldowan tools *افزارهای اولدووائی
Old Red Sandstone ماسه‌سنگ سرخ کهن
Old Sarum اولد سرم
Old Stone Age عصر حجر قدیم
Old Testament عهد قدیم؛ عهد عتیق
oleander خرزهره
oleic acid *اسید اولئیک
Olenek آلنیوک
Oléron اولرون
oligarchy *اولیگارشی
Oligocene اولیگوسن، دورهٔ
Oliva اولیوا
Oliva, Peace of اولیوا، صلح
Olives, Mount of زیتون، جبل
Olmütz اولموتس
Olomouc (چک) اولوموتس
Olsztyn اولشتین
Olt *اولت (رود، والاکیا)
Oltenia *اولتنیا
Olympia اولمپیا؛ المپیا؛ اولیمپیا
Olympiad اولمپیاد
Olympians اولمپیان؛ اولمپی، خدایان
Olympic games اولمپی، مسابقات
Olynthus اولونتوس
Omagh *اومه (شهر، ایرلند شمالی)
Omaha اومها
Omdurman ام درمان
Omei اومی
omnivorous همه‌خوار
Omsk اومسک
Omuta اوموتا
Onega اونگا؛ آنگا (روسی)
Ontario اونتاریو
onyx سنگ سلیمانی؛ سنگ باباقوری
oomycetes اواومیست
ooze شلکا
opal اوپال
opaque کدر
Opava (چک) *اوپاوا
open door policy سیاست درهای باز
open shop دکان باز (در اصطلاح استخدام کارگری)
Opéra اپرا (به عنوان اسم خاص) (فنس)
opera اپرا
operation عمل (در اصطلاح ریاضیات)
operator کاربان
operetta اپرت
Ophir اوفیر (در کتاب مقدس)
Ophitism *اوفیتیسم
Ophiuchus حواء (در نجوم)

ophthalmoscope *اوفتالموسکوپ
opium تریاک
Opium War جنگ تریاک
Opland *اوپلان
Opolu اوپولو
Oporto اوپورتو
Oppeln اوپلن
opposition مقابله (در نجوم)
Ops اوپس (در دین روم)
optical center مرکز نوری (در نورشناخت)
~ illusions خطاهای باصره
optics نورشناخت
oracle وحش (در دین یونان)
Oradea اورادئا
Öraefajökull *اورایوایوکوتل
Oran وهران؛ اوران
Orange اورانژ
Orange Free State اورانژ، کشور آزاد
orangutan اورانگوتان
Oranienbaum اورانینباوم
Oranienburg اورانینبورگ
oratorio اوراتوریو (در موسیقی)
orbit مدار
orbital laboratory *آزمایشگاه مداری (در فضانوردی)
orchestra ارکستر
orchestration *ارکستراسیون
orchid ثعلب
Orcus اورکوس (در اساطیر رومی)
ordeal اوردالی
order *راسته (در رده‌بندی)
orders, holy کهنوت، درجات
order in council فرمان صادر در شورای خصوصی (در بریتانیای کبیر)
ordinary ray شعاع عادی (در نورشناخت)
Ordonnance de Villers-Cotterêts ویلر-کوتره، منشور
ordred pair *زوج مرتب
Ordzhonikidze اوردژونیکیدزه
ore کانه؛ سنگ معدن
Örebro اوربرو
ore dressing کانه‌آمالی
Oregon اورگون (ایالت، کشمة)
Orekhovo-Zuyevo *اورخووو-زویوو
Orel اورل
Orenburg اورنبورگ
Orense *اورنسه
Oresund اورسوند
organ ارگ (از سازهای بادی)
organic chemistry شیمی آلی
~ compounds مواد آلی
organism سازواره
Organization for European Economic Cooperation سازمان همکاری اقتصاد اروپائی
Organization of African Unity (OAU) وحدت افریقا، سازمان
~ ~ American States سازمان کشورهای امریکائی

Organization of Petroleum Exporting Countries OPEC *سازمان کشورهای صادرکننده‌ی نفت؛ اوپک
Orgone *اورگون
Oriental *اوریانتال (در کنگو، زئیر)
Oriental sore سالک
Oriente *اورینته (ایالت، کوبا)
original sin گناهکاری ذاتی
Orinoco اورینوکو
oriole مرغ انجیرخوار؛ پریشاهرخ
Orion جبار (در نجوم)
Orissa اریسه؛ *اوریسه (ایالت هند)
Orizaba اوریسابا
Orkhon اورخون
Orkney اورکنی
Orlando اورلندو
Orléans اورلئان
Orlon اورلون
Orly *اورلی (شهر، فرانسه)
Orne اورن
orogenèse (فنـ); orogeny (انگل) کوهزائی
orographic rain باران کوهزاد
orography کوهشناسی
Orontes نهرالعاصی؛ اورونتس
Orphic Mysteries اورفئوسی، اسرار
orphism اورفیسم
orpiment زرنیخ
Orrefors اورفورس
Orsk اورسک
Ortegal اورتگال
Orthez اورتز
orthochromatic *اورتوکروماتیک
orthodox ارتدوکس
Orthodox Eastern Church ارتدوکس شرقی، کلیسای
orthopetra راستبالان
Ortles اورتلس
Oruro اورورو
Orvieto اورویتو
Osage اوسیج
Osaka اوزاکا؛ ازاکا
Osborne House آزبورن هاوس
Oscan اوسکان (از زبانهای هندواروپائی)
oscillation نوسان
oscillator نوسانگر
oscilloscope نوسانما
osculating *بوسان (در ریاضیات)
Osh اوش (شهر تجشم)
O-shima اوـشیما؛ اوشیما
Osijek اوسیک
Osiris اوزیریس (در دین مصر قدیم)
Oslo اوسلو
osmium اوسمیوم
osmosis اسمز؛ اسموز
Osnabrück اوسنابروک
Osorno اوسورنو
Osroene; Osrhoene اوسروئنه
Ossa اوسا
Ossetia آستیا
Ossining آسینینگ
Ossory آسری
Ostende (فنـ) اوستاند
Ostend Manifesto اوستاند، اعلامیه‌ی
osteopathy اوستئوپاتی
Östergötland اوستر گوتلاند
Östersund *اوسترسوند (شهر، سوئد)
Ostia اوستیا
Ostrava اوسترا وا
ostrich شترمرغ
Ostrogoths اوستروگوتها
Ostrolenka; Ostroleka اوسترولنکا؛ *اوسترولکا
Oswego آسویگو
Oswieçim اوشویتسیم
Otaru اوتارو
Otranto اوترانتو
Ottawa اوتاوا
otter سمور آبی
Ottoman Empire عثمانی، امپراطوری
Ötztal Alps اوتستال، آلپهای
Ouachita اواچیتا
Ouagadougou *اواگادوگو
Ouargla ورقله؛ *اوارگلا
Ouchy اوشی
Oudh اوده
Ouessant, Île de اوئسان، جزیره‌ی
Ouezzane *اوئزان
Oujda وجده
Oulu اولو
ounce اونس (مقیاس وزن)
Ourcq اورک
Ourique اوریکه
Ouse اوز
Outardes اوتارد
outcrop برونزد (در اصطلاح زمینشناسی)
outlier برونهشته (در اصطلاح زمینشناسی)
output بازداده؛ مخرج (در اصطلاح حسابگر)
outwash یخابرفت
outwash plain; sandr دشت یخابرفتی
Ouvea *اووئا
oval خاگی
ovary تخمدان
overfold چین برگشته (در اصطلاح زمینشناسی)
Overijssel; Overyssel اوورایسل
overthrust روراندگی (در اصطلاح زمینشناسی)
overture اوورتور (در اصطلاح موسیقی)
Oviedo اوویدو
ovule *تخمک
ovum تخم (در اصطلاح زیستشناسی)
Owen Stanley اوون ستنلی
owl جغد
oxalic acid اسید اکسالیک
oxalis ترشک
oxbow lake دریاچه‌ی طوقی
Oxford آکسفرد
Oxford movement آکسفرد، نهضت
Oxfordshire آکسفردشر
oxidation and reduction اکسایش و احیا
oxide اکسید
oxyacetylene blowpipe اکسی‌استیلن، بوری
oxyacetylene torch جوش اکسیژن، دستگاه
oxydize اکسیدن
oxygen اکسیژن
Oxyrhynchus اوکسورهونخوس (نام باستانی)؛ بهنسا (نام کنونی)
oxytocin *اکسیتوسین
oyster صدف (از جانوران نرمتن)
Oyster Bay اویستر بی
Ozark اوزارک
ozocerite اوزوسریت
ozokerite اوزوکریت
ozone اوزون

P

Paarl *پارل
Pachuca پاچوکا
Pacific, War of the پاسیفیک، جنگ
~ Islands, Trust Territory of the اقیانوس کبیر، سرزمین قیمومی جزایر
~ Ocean اقیانوس کبیر
~ scandal پاسیفیک، رسوائی
~ States ایالات اقیانوس آرام
pacifism صلح‌طلبی؛ صلحپردازی
pack-ice یخ‌تود
packing fraction ضریب فشردگی (در فیزیک اتمی)
Pactolus پاکتولوس
Padang *پادانگ
paddlefish *پاروماهی
Paderborn پادربورن
Padma *پدما
Padolia پادولیا
Padua پادوا
Paducah پدوکا
Paean پایان (در اساطیر یونان)
Pagan پگان
pagoda پاگودا
Pago Pago پاگوپاگو
Pahang پهانگ
pain درد
pain pot; mud volcano گلفشان
painter's colic قولنج رنگ‌کاران
pair production *جفتزائی
Pakistan پاکستان
Palaemon پالایمون (از خدایان یونان)
Palais Royal پاله روایال
Palamedes پالامدس
Palatinate پالاتینا
palatine کاخنشین (در تاریخ اروپا)
Palau پالاو
Pallava *پالاوا
Palawan پالاوان
Palembang پالمبانگ
Paleocene epoch پالئوسن، دوره‌ی
paleography پالئوگرافی
paleolith پالئولیت

Paleolithic period پالئولیتیک، دوره‌ی؛ *دوره‌ی دیرینه‌سنگی
paleontology پالئونتولوژی؛ دیرینشناسی
paléophone *پالئوفون
Paleozoic era پالئوزوئیک، دوران
Palermo پالرمو
Palermo stone پالرمو، سنگ
Palestine فلسطین
Palestine Liberation Organization (PLO) *سازمان آزادیبخش فلسطین
Pali پالی
Pali literature پالی، ادبیات
Palladium پالادیوم (در دین یونان و روم)
palladium پالادیم (عنصر فلزی)
Pallas پالاس (در اساطیر یونان)
Pall Mall پل مل
palm نخل
Palma پالما
Palma de Mallorca پالما د مالیورکا
Palmas, Las *پالماس، لاس
Palm Beach پالم بیچ؛ پام بیچ
Palmer پامر؛ شبه جزیره‌ی؛ پامر مجمع الجزایر
palmistry; chiromancy کفبینی
Palmyra تدمر؛ پالمورا؛ پالمیرا؛ پلمایرا
Palomar, Mount پلومار، کوه
Pamir(s) پامیر
pampas پامپاس
Pampeluna; Pamplona پامپلونا
Pamphylia پامفولیا
Pamplona; Pampeluna پامپلونا
Pan پان (در دین یونان)
Panama پاناما
Panama Canal Zone پاناما، منطقه‌ی کانال
Pan American Highway پان‌ـآمریکن، شاهراه
Pan-Americanism پان‌ـآمریکن، نهضت
Pan American Union پان‌ـآمریکن، اتحادیه‌ی
Panay پانای
Pancevo *پانچوو
panchromatic پانکروماتیک (در عکاسی)
pancreas لوز المعده
panda پاندا
Pandarus پانداروس (در اساطیر یونان)
Pandora پاندورا (در اساطیر یونان)
paneas *پانئاس
panentheism *پانانتئیسم
Panevezhis *پانوژیس
Pan-Germanism *پان‌ـژرمنی
Pangim پنجیم
pangolin پانگولن
Pangopango پانگوپانگو
panic هراس
Panipat پانیپت
Panmunjom پانمونجوم
Pannonia پانونیا
pansy بنفشه فرنگی
Pantelleria پانتلریا

pantheism وحدت وجود؛ همه‌خدائی، مذهب؛ *پانتئیسم
Pantheon پانتئون (در دین یونان)
panther یوز پلنگ
pantomime پانتومیم
Panuco پانوکو
Pao-t'ou; Paotow *پاوتو
papal infallibility عصمت پاپ
Papal States ایالات پاپی
Papaveraceae کوکناریان
papaya پاپایا
Papeete پاپئته
Paphlagonia پافلاگونیا
Paphos پافوس
paprika *پاپریکا
Papua پاپوا
~ ,Territory of پاپوا، سرزمین
~ New Guinea *پاپوا گینه‌ی جدید
papyrus پاپیروس
Pará پرا
parabellum *پارابلوم
parabola سهمی؛ قطع مکافی
paraboloid سهمیوار
parachute پاراشوت؛ چتر نجات
Paraclete فارقلیط
paraffin(e) پارافین
Paraguay پاراگه؛ پاراگوای
~ tea چای پاراگه
Paraiba; Parahiba پارائیبا
Paraiba (do Sul) *پارائیبا دو سول
Paralipomenon محذوفات، کتاب
parallax اختلاف منظر
parallelepiped متوازی السطوح
parallelogram متوازی الاضلاع
paralysis; palsy فلج
~ agitans; shaking palsy فلج تشنجی
Paramaribo پرموپیو
parameter پارامتر
Paran فاران
Parana پارانا
paranoia پارانویا
parapsychology; psychical research روحشناسی
Para rubber tree هوا (لتیه)
parasite انگل
parasympathetic nervous system پاراسمپاتیک، سلسله‌ی اعصاب
parathyroid gland غده‌ی پاراتیروئید
paratyphoid *پاراتیفوئید
Paray-le-Monial پاره‌ـلوـمونیال
Parcae پارکا (از الاهگان رومی)
parcel post امانت پستی
parchment پارشمن
parent education تعلیم و تربیت والدین
parenthesis پرانتز
Paria, Gulf of پاریا، خلیج
pariah پاریا
Paricutin پاریکوتین

Paris پاریس
Paris, Congress of پاریس، کنگره‌ی
~ , Declaration of پاریس، اعلامیه‌ی
~ , Pact of پاریس، پیمان
~ , Treaty of پاریس، معاهده‌ی
~ green سبز پاریس
~ Pacts پاریس، پیمانهای
~ Peace Conference پاریس، کنفرانس صلح
Parkinson's disease *بیماری پارکینسن
Park Range پارک رینج
Parlement پارلمان (در تاریخ فرانسه)
parliament پارلمان
Parliament پارلمنت (در بریتانیای کبیر)
parliamentary law نظامنامه‌ی پارلمانی
Parma پارما
Parnaiba; Paranaiba پارنائیبا
Parnassians پارناسیان
Parnassus پارناسوس
Paropamisus پاروپامیسوس
Paros پاروس
parrot طوطی
parrot fever تب طوطی
Parry Islands پری، جزایر
parsec پارسک (واحد برای فواصل کیهانی)
parsley جعفری
parsnip شقاقل
parthenogenesis پارتنوژنز (فنـ)
Parthenon پارتنون
Parthenopaeus *پارتنوپائوس
Parthenopean Republic پارتنوپی، جمهوری
Parthia پارت
particle accelerator شتابگر ذرات
partition *افراز (در ریاضیات)
partridge کبک
Pasadena پازادنا؛ پاسادنا
Pasargadae پازارگاد؛ پاسارگادای
Pascal's law پاسکال، قانون
Pascal triangle مثلث پاسکال
Pas-de-Calais پاسدوـکاله (ولایت، فرانسه)
Pas de Calais پا دو کاله (تنگه)
Pasig *پاسیگ
Pasiphae پاسیفائه (در افسانه‌های یونانی)
pasqueflower شقایق نعمانی
passage *پاساژ (در موسیقی)
Passaic پسیک
Passamaquoddy Bay پسمکوئودی، خلیج
Passarowitz پاساروویتس
Passau پاساو
Passchendaele پاسندائله
Passion پاسیون (در دین مسیح)
passionflower گل ساعت
Passion play نمایشهای آلام
Passover فصح، عید؛ عید فطیر
Pasteur Institute انستیتو پاستور
pasteurization پاستوریزه کردن
Pasto پاستو
pastoral پاستورال (در موسیقی)

Patagonia پاتاگونیا
Patan پاتان
Patay پاته
patchouli پاچولی
Paterson پترسن
Patiala (and East Punjab States Union) پاتیالا (و اتحادیه‌ی ایالات پنجاب شرقی)
Patmos پاتموس
Patna پاتنا؛ پاتنه؛ پتنا
Patras پاتراس
patriarch بطرک؛ بطریرک
patriarchy پدرخدائی
patrician پاتریسین
Patroclus پاتروکلوس (در افسانه‌های یونان)
patron saint *قدیس حامی (نزد مسیحیان)
Patzinaks پاتسیناکها
Pau پو (شهر)
Paul et Virginie پل و ویرژینی
Paulicians پاولیسینها؛ بیانقه
Paumotu پالوموتو
(to) pave رهفرش کردن
pavement رهفرش
Pavia پاویا
Pavlovsk پاولوفسک
Pavo *طاووس (در نجوم)
pawl and ratchet خار و دنده
Pawtucket پاتاکت
Pax پاکس (در دین روم)
Pax Julia پاکس یولیا
Paysandu پایساندو
Pazzi conspiracy پاتسی، توطئه‌ی
pea خلر
Peace پیس
peace congresses کنگره‌های صلح
peach هلو
peacock طاووس
peak قله
(The) Peak پیک
peanut پسته‌ی زمینی
Pearl پرل
pearl مروارید
Pearl Harbor پرل هاربر
pearl millet ارزن مروارید
Peary Land پیری، ارض
Peasants' War جنگ دهقانان
peat تورب؛ زغال نارس
~ moss خزه‌ی تورب
pebble ریگ
pecan پکان؛ جوز امریکائی
Pechenga پچنگا
Pechora پچورا
Pecos پیکس
Pécs پچ
pectin پکتین
pedal پدال (در پیانو)
pedalfer خاکاهن
pedipalpus *پدیپالپ (در عقربها)
pedocal خاکاهک
Peeblesshire پیبلزشر

Pegasus فرس اعظم (در نجوم)؛ پگاسوس (در اساطیر یونان)
pegmatite *پگماتیت
Pegu پگو
Peipus, Lake پیپوس، دریاچه‌ی
Pekalongan پکالونگان
Peking پکن، پکینگ
pelagic; pelagian دریامیانی
~ deposits نهشتهای دریامیانی
Pelasgians پلاسگیها
Pelée پله
Peleus پلئوس (در اساطیر یونان)
pelican پلیکان
Pelion پلیون
pellagra پلاگر
Pelly *پلی
Peloponnesian League پلوپونزی، اتحادیه‌ی
Peloponnesian War پلوپونزی، جنگ
Peloponnesus پلوپونز؛ پلوپونسوس
Pelotas پلوتاش
Pemba پمبا
Pembroke پمبروک
Pembrokeshire پمبروکشر
pen قلم
Penal Laws قوانین کیفری (در تاریخ انگلستان و ایرلند)
penance توبه
Penang پنانگ
penates پناتس (در دین روم)
pendulum آونگ
Pene *پنه
Penelope پنلوپه (در افسانه‌های یونان)
peneplain; peneplane دشتگون
Peneus پنیوس
Penghu پنگهو
penguin پنگوین
penicillin پنی‌سیلین
peninsula شبه جزیره
Peninsular War جنگ شبه جزیره
Penitentes توبه‌گران (فرقه‌ای از مسیحیان)
Pennine Alps پنین، آلپهای
Pennine Chain پناین، سلسله‌ی
Pennsylvania پنسیلوانیا
Pennsylvania Dutch آلمانی پنسیلوانیائی
pennyroyal پونه
Penobscot پنابسکات
Pensacola پنسکولا
pension حقوق بازنشستگی
Pentagon پنتاگون
pentagonal number عدد مخمسی
Pentapolis پنتاپولیس
Pentateuch اسفار خمسه
Pentecost پنجاهه، عید؛ عید خمسین
Penthesilea پنتسیلیا
penthonal *پنتونال
pentode *پنتود
pentose *پنتوز
Penuel فنوئیل

penumbra شبه ظل
Penza پنزا
peony پیووان
Peoria پیوریا
pepper فلفل
peppergrass تره‌تیزک
peppermint نعناع تند
pepper tree فلفل درختی
pepsin پپسین
peptones پپتونها
Peraea پرایا
Perak پراک
*Peratoe پراتها
percent (age) درصد
perception ادراک (در اصطلاح روانشناسی)؛ دریافت (در فلسفه)
percussion کوب (در اصطلاح علم مکانیک)
~ cap چاشنی
~ instruments سازهای کوبی
Perekop, Isthmus of پرکوپ، برزخ
Père-Lachaise *پر-لاشز
perennial دائمی (در گیاهشناسی)
perfect gas گاز کامل
perfect number عدد تام
perfume عطر
Perga پرگا
Pergamon پرگامون
Pergamos پرگاموس
Pergamum پرگاموم
pericarp *فرابر (در میوه)
perigee حضیض (در نجوم)
Périgord پریگور
Périgueux پریگو
Perim پریم؛ پریم (انگلا)
period *دوره (در زمینشناسی)
periodical نشریه‌ی متناوب
periodic law قانون تناوب
~ table جدول تناوب
periosteum ضریع
Peripatetics مشائیها
periscope پریسکوپ
peritoneum صفاق
peritonitis پریتونیت
periwinkle پروانش
Perlis پرلیس
Perm پرم
Permanent Court of International Justice دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی
permanent gases گازهای دائمی
permanganate پرمنگنات
permeable rocks; pervious rocks سنگهای نفوذپذیر
Permian period پرمین، دوره‌ی
permutation ترتیب (در جبر)؛ جایگشت
Pernambuco پرنامبوکو
*Pernik پرنیک
Péronne پرون
perpendicular عمود (در هندسه)
~ bissector عمود منصف

perpetual motion حرکت دائمی
Perpignan پرپینیان
persecution delusion وهم تعقیب
Persephone پرسفونه (در دین یونان)
Perseus پرشاوش (در نجوم)، پرسئوس (در اساطیر یونان)
Persian Wars ایران و یونان، جنگهای
persimmon خرمالو
persistance of vision ثبات تأثرات نوری
personality شخصیت
personnage (فنـ) شخص‌بازی؛ پرسوناژ
perspective منظرشناخت
Perth پرث
Perth Amboy پرث امبوی
Perthshire پرثشر
Peru پرو
Perugia پروجا
pervious rocks; permeable rocks سنگهای نفوذپذیر
Pesaro پزارو
Pescadores پسکادورس
Peshawar پیشاور
Pestszenterzsebet پشتسنترژبت
petal گلبرگ
Petchenegs پچنگها
Petén پتن
Peter بطرس، رسائل
Peterborough پیتربره
Peterhead پیترهد
Peterhof پترهوف
Petersburg پیترزبرگ
Petition of Right درخواست حق (در تاریخ انگلستان)
petit mal (فنـ) *صرع خفیف
Petra پترا
Petrochemistry *پتروشیمی
Petrodvorets پترودوارتس
petrogenesis سنگزائی
Petrograd پتروگراد
petrography سنگنگاری
petrolatum وازلین
petroleum نفت خام
petrology سنگشناسی
Petropavlovsk پتروپاولوفسک
Petrozavodsk *پتروزاوودسک
Petsamo (فنلاندی) پتسامو
petunia اطلسی
Pevensey پونزی
Pfalz (آلمانی) *پفالتس
pH پها
phacolith فاکولیت
Phacacia فاياکیا
Phaedra فایدرا
Phaethon; Phaeton فائتون؛ فایتون
phalanx فالانکس
Phaleron فالرون؛ فالروم
phallicism فالیسیسم؛ فالیسم
Phanariots فناریان

phanerogam روشنزا؛ پیدازا (هر دو در گیاهشناسی)
Pharisees فریسیان
pharmacopoeia فارماکوپه
Pharos فاروس
Pharpar فرفر
Pharsalus فارسالوس
pharynx حلق
phase فاز (در شیمیفیزیک و فیزیک)
pheasant قرقاول
phenocryst *پیدابلور
phenol فنول
phenology زیستگرد
phenolphthalein فنول‌فتالئین
phenomenology فنومنولوژی؛ *پدیده‌شناسی
phenyl فنیل (در شیمی)
phenylalanine *فنیلالانین
Philadelphia فیلادلفی
Philadelphus فیلادلفوس
philharmonic فیلارمونیک
Philemon فیلمون (در اساطیر یونان)
Philippeville فیلیپویل
Philippi فیلیپی
Philippine Islands فیلی‌پین، جزایر
Philistia فلسطیا
Philistines فلسطیان
Philoctetes فیلوکتتس
philology فیلولوژی؛ فقه اللغه
Philomela فیلوملا (در اساطیر یونان)
Philometor فیلومتور
Philopator فیلوپاتور
philosopher's stone حجر الفلاسفه
philosophy فلسفه
philosophy of education فلسفه‌ی تربیت
philosophy of science فلسفه‌ی علم
phlogiston theory فلوژیستون، نظریه‌ی
phlox فلوکس
Phocaea فوکایا
Phocis فوکیس
Phoebe فوبه
Phoenicia فنیقیه
Phoenix فینیکس
phoenix فوینیکس؛ فنیکس
phonemics فونمیک
phonetics فونتیک؛ *آواشناسی
phonograph فونوگراف
phonology فونولوژی
phonon *فونون
phosgene فوسژن
phosphate فوسفات
phosphate rock *سنگ فوسفات
phosphorescence فوسفورسانی
phosphoric acid اسید فوسفوریک
Phosphorite فوسفوریت
phosphorus فوسفور؛ فسفر
Phosphorus فوسفوروس (در نجوم)
phot فوت (واحد درخشائی)
photochemistry نوراشیمی؛ *فوتوشیمی
photoelectric نورابرقی؛ فوتوالکتریک

photoelectricity نورابرق
photographic magnitude قدر عکسی
photography عکاسی
photogravure فوتوگراوور
photolysis فوتولیز
photometer نورسنج؛ فوتومتر
photometry نورسنجی؛ *فوتومتری
photon فوتون
photosphere رخشانکره؛ فوتوسفر
photosynthesis فوتوسنتز
phototropism نورگرائی؛ فوتوتروپیسم
Phrixus فریکسوس (در اساطیر یونان)
Phrygia فریگیا
Phuket پهوکت
phylacteries تفیلین (در سنت یهود)
phylarch فیلارک (در یونان باستان)
phylloxera فیلوکسرای مو
phylum سلسله (در رده‌بندی گیاهی)
physical anthropology مردمشناسی طبیعی
~ chemistry شیمیفیزیک
~ geography جغرافیای طبیعی
~ metallurgy *فلزگری فیزیکی
~ optics نورشناخت فیزیکی
physics فیزیک
physiocrats فیزیوکراتها
physiognomy قیافه‌شناسی
physiography فیزیوگرافی
physiological optics نورشناخت فیزیولوژیائی
physiological psychology *روانشناسی وظایف الاعضائی (یا فیزیولوژیائی)
physiology فیزیولوژی
physiotherapy فیزیوتراپی
Piacenza پیاچنتسا
pianissimo *پیانیسیمو
piano(forte) پیانو؛ پیانوفورت
Piaui پیاولی
Piave پیاوه
Picardy; Picardie (فنـ) پیکاردی
picaresque پیکارسک
Piccadilly پیکادلی
Pic du Midi پیک دو میدی
pickle ترشی
pickling زدود
Pico پیکو
Pico de Aneto آنتو، پیکو د
Pico Turquino *پیکو تورکینو؛ *تورکینو، قله‌ی
picric acid اسید پیکریک
pictogram صورتنگاشت
Pictor *سه‌پایه (در نجوم)
Pictou *پیکتو
Picts پیکتها
picture-writing شکلنگاری
Piedmont پیمون
piedmont glacier یخچال کوهپایه‌ای
Piemonte *پیمونته
Pieria پیریا
Pierre پیر

Pietermaritzburg پیترمریتسبرگ
Pietism تورع، پیتیسم (نهضت دینی)
pieze پیز (واحد فشار)
piezoelectricity برا برق، پیزوالکتریسیته
pig; ingot شمش
pig iron *آهن خام
pigment رنگیزه؛ پیگمان (فنـ)
Pigmy; Pygmy پیگمه
Pikes Peak پایکس، قله‌ی
Pilcomayo پیلکومایو
pile تیرپایه
Pilgrimage of Grace زیارت فیض
Pilgrims آوارگان (در تاریخ کشمـ)
Pillars of Hercules هرکول، ستونهای
Pillnitz پیلنیتس
pillory پیلوری
pilot balloon *بالون خبرگیر
Pilsen پیلسن
pimpernel آناغالس
Pinar del Rio- *پینار دل ریو
Pindus پیندوس
pine کاج
pineal gland غده‌ی صنوبری
pineapple آناناس
Pinerolo *پینرولو
Pines, Isle of پاینز، جزیره‌ی
ping-pong پینگ پنگ
Pingyuan پینگیوان
Pinkie پینکی
Pinsk پینسک
pint پاینت (از مقیاسهای ظرفیت)
pipal پیپال
pipe لوله؛ چپق
pipeline خط لوله
piracy دریازنی
Piraeus پیره؛ *پیرایئوس
Pisa پیز
Pisa, Council of پیز، شورای
Pisces حوت (در نجوم)
Piscis Australis حوت جنوبی (در نجوم)
Pisgah فسجه
Pisidia پیسیدیا
pistachio پسته
pistil مادگی (در گیاهشناسی)
Pistoia پیستویا
pistol طپانچه
Pitcairn Island پیتکرن، جزیره‌ی
pitch قیر؛ ارتفاع (در موسیقی)
pitchblende پچبلند
pitcher plant نپانتس
pith مغز ساقه (در گیاهشناسی)
Pittsburg پیتسبرگ
pituitary gland غده‌ی نخامی
pizzicato پیتسیکاتو (در اصطلاح موسیقی)
Place de la Bastille پلاس دو لا باستی
~ ~ ~ Concorde پلاس دو لا کنکورد
~ ~ ~ Grève پلاس دو لا گرو (میدانی در پاریس، فرانسه)
placenta جفت

Place Vendôme واندوم، میدان
plage (فنـ) دریاکنار
plague طاعون
plagues of Egypt بلاهای مصر
(the) Plain پلن (در تاریخ فرانسه)
plain دشت
plan *پلان (در سینما)
Planck's constant پلانک، ثابت
plane صفحه (در هندسه)
plane angle *زاویه‌ی مسطحه
plane polarization *قطبش مستوی
planetarium پلانتاریوم
planetesimal hypothesis سیارکان، فرضیه‌ی؛ فرضیه‌ی خرده‌سیارات
planetoids شبه سیارات
planets سیارات
plankton دروازی
plano-concave lens عدسی جامی
planographic printing *چاپ همسطح
plant رستنی؛ گیاه؛ نبات
plantain بارهنگ
plasma *پلاسما (در فیزیک)، پلاسما (در خون)
plasma physics *فیزیک پلاسما
Plassey پلاسی
plaster of Paris *گچ زنده
plastic impact ضربه‌ی پلاستیک؛ *پلاستیک، ضربه‌ی
plastics پلاستیکها
(Rio de la) Plata ریو د لا پلاتا
Plataea پلاته
plate صفحه (در میکروسکوپ)
plateau فلات
plate glass شیشه‌ی لوحی
(blood) platelet پلاکت (در خون)
platform سطحه
platform scale *قپان سطحه‌ای
plating آبکاری
platinite *پلاتینیت
platinized asbestos *پنبه‌ی کوهی پلاتینی
platinum طلای سفید
platinum sponge *اسفنج پلاتین؛ *اسفنج طلای سفید
Platte پلت
Plattensee (آلمانی) پلاتنزه
Plauen پلاوئن
playing cards ورق بازی
plebeians پلبینها
plebiscite رأی عمومی
plebs پلبها
Pleiad پلیاد
pléiade پلئیاد
Pleiades پلیادها؛ ثریا (در نجوم)
Pleione پلیونه (در دین یونان)
Pleisse *پلایسه
Pleistocene epoch پلئیستوسن، دوران
pleroma *پلروما
plesiosaurus پلزیوزور
pleurisy ذات الجنب
Plevna پلونا

*پلکسیگلاس Plexiglass
*پلکسوس (در سلسله‌ی اعصاب) plexus
پلیوسن، دوره‌ی Pliocene epoch
پلوتسک Plock
پلوستی Ploesti
*پلوم دو کانتال Plomb du Cantal
پلومبیر Plombières
*پلومبیر-له-بن ~ -les-Bains
پلوودیف Plovdiv
مرغ باران؛ زقراق plover
گاو آهن plow; plough
آلو plum
*پلومباژین plumbago
قولنج سربی plumbism
شاقول plumb-line
*کثرت اصل، مذهب pluralism
پلوتون (در نجوم) Pluto
سنگهای مفاکی plutonic rocks
پلوتونیوم plutonium
بارشسنج pluviometer; rain gauge
پلیموت؛ پلیمث Plymouth
پلیموت، مهاجرنشین ~ Colony
پلیموت، خلیج ~ Sound
*پلزنی Plzen
ذات الریه pneumonia
پنومپن Pnompenh
پو Po
پودگوریتسا Podgorica
پادولیا Podolia
کف پابینی podoscopy
پاگروم pogrom
پو های Po Hai; P'o-hai (چینی)
بنت القنسل poinsettia
برو، رأس؛ پوینت برو Point Barrow
*پوئنت-نوار Pointe-Noire
اصل چهار؛ پوینت فور Point Four program
سم poison
ماجرای زهر Poison Affair; Affaire des Poisons (فنـ)
گاز سمی poison gas
پیچک سمی poison ivy; poison sumac
پوآتیه Poitiers
پوآتو Poitou
پوکر (از بازیها) poker
اسفناج امریکائی pokeweed
پولا Pola
لهستان Poland
قطبی (در هندسه) polar
خرس قطبی polar bear
مختصات قطبی polar coordinates
*شرق‌وزانهای قطبی polar easterlies
جبهه‌ی قطبی polar front
قطبشسنج polarimeter
قطبشسنجی polarimetry
جدی Polaris
ستاره‌ی قطبی Polaris;Polestar
قطبشنما polariscope
قطبشنمائی polariscopy
قطبداری (در اجسام) polarity

polarizable قطبشپذیر
polarization قطبش؛ پولاریزاسیون
(to)polarize قطبیدن
polarized قطبیده
polarizer قطبنده
polarography *پولاروگرافی
polaroid *پولاروید
polar regions نواحی قطبی
polar winds بادهای قطبی
pole قطب (در برق و در هندسه)
Pole قطب (در جغرافیا و نجوم)
Polestar; Polaris ستارهی قطبی
polio پولیو
poliomyelitis پولیومیلیت
Poliorcetes پولیورکتس (لغط یونانی)
Polish Corridor دالان لهستان، دالان دانتزیگ
polishing; burnishing صیقل دادن
Polish Succession, War of the لهستان، جنگ جانشینی
politburo *پولیتبورو
political science سیاست، علم؛ علوم سیاسی
polka پولکا (نوعی رقص)
pollen گرده (در گیاهشناسی)
pollination گردهافشانی (در گیاهشناسی)
Pollonarrua; Polonnaruwa پولوناروا
poll tax مالیات بر رأیدهندگان
Pollux رأس التوام مؤخر (در نجوم)
polo چوگان
polonaise پولونز (نوعی رقص)
polonium پولونیوم
Polovtsi پولووتسی
Polska *پولسکا
Poltava پولتاوا
polygamy چندگانی
polygon کثیرالاضلاع
polygonal number عدد کثیر الاضلاعی
polyhedral angle زاویهی چندوجهی
polyhedron کثیر الوجوه
Polymnia پولومنیا
polymer بسپار، پولیمر
polymerization بسپاری؛ پولیمریزاسیون
Polynesia پولینزی
Polynices پولونیکس (در افسانههای یونان)
polynomial کثیرالجمله، *بسجمله
polyp پولیپ
Polyphemus پولوفموس
polyphony پولیفونی
polysaccharides چندقندهها
polytheism شرک (در دین)
polyurethane *پولیورتان
pomegranate انار
Pomerania پومرانی *پومرانیا، *پومرن
Pomerelia پومرلی، *پومرلیا
Pomona پومونا، پمونا
Pompeii پومپئی
Ponape پوناپه
Ponce پونسه
ponctuation نقطهگذاری

Pondichéry پوندیشری، *پوندیچری
pond lily نیلوفر آبی
pondweed علف آب
Pontchartrain پانچرترین
Pont du Gard پون دو گار
Pontefract پانتیفرکت
Pontevedra *پونتوذرا
Pontiac پونتیاک (در روم قدیم)
pontifex پونتیفکس
Pontine Marshes پونتین، ماندابهای
Pontoise *پونتواز
pontoon bridge پل شناور
Pontus پونتوس
Pontus Euxinus پونتوس اُوکسینوس
Poona پونه
Poopo پوپو
poor gas گاز کممایه
Poor Knights of Christ شهسواران فقیر مسیح
poor law قانون گدایان
poor-man's-orchid شیزانتوس
pope پاپ
poplar لبریزی
Popocatépetl پوپوکاتپتل
poppy خشخاش
population جمعیت
Populist party مردم، حزب (در تاریخ کشمة)
porcupine خارپشت، جوجهتیغی
Porjus پوریوس
Porkkala پورکالا
porphyry سنگ سماق
porpoise فوسن؛ خوک دریائی
Porrentruy پورانتروئی
port بندر
Port Adelaide پورت آدلالید
Port Arthur پورت آرثر (شهر، کشمة)؛ پورت آرتور (شهر، چین)
Port-au-Prince پورتوپرنس
Port-aux-Français *پورت-ا-فرانسه؛ *پورتو فرانسه
Port Blair *پورت بلر
~ de France *پور دو فرانس
~ Elizabeth پورت الیزابت
~ Harcourt *پورت هارکرت
~ Jackson پورت جکسن
Portland پورتلند
Port Louis *پورت لویس
Port Moresby پورت مورزبی
Pôrto Alegre پورتو الگره
Portoferraio پورتو فرایو
Port of New York Authority نیو یورک، سازمان بندر
Port of Spain پورت آو سپین
Porto-Novo *پورتو-نووو
Porto Santo *پورتو سانتو
Port Phillip Bay پورت فیلیپ، خلیج
Port Radium پورت رادیوم
Port-Royal پور-رویال
Port Said پرت سعید؛ پورت سعید

Portsmouth پورتسمت
Port Sudan پورت سودان
Portugal پرتغال؛ پرتقال
Portuguese East Africa پرتغال، افریقای شرقی
~ Guinea گینهی پرتغال
~ India هند پرتغال
~ language پرتغالی، زبان
~ West Africa پرتغال، افریقای غربی
portulaca خرفه
Posadas پوساداس
Poseidon پوسیدون (در دین یونان)
Posen پوزن
positive پوزیتیف (در عکاسی)
~ number عدد مثبت
positive rays اشعه مثبت
positivism تحققی، مذهب؛ پوزیتیویسم
positron پوزیترون
postal savings bank بانک پستی پساندار
postimpressionism پستامپرسیونیسم
Postojna پوستوینا
postulate اصل موضوع
Postumia پوستومیا
potash پوتاس
potassium پوتاسیوم
Potchefstroom پوچفستروم
potential پتانسیل
~ difference اختلاف پتانسیل
~ energy انرژی پتانسیل
Potenza پوتنتسا
pothole چالاب
Poti *پوتی
Potidaea پوتیدایا
Potomac پوتومک
Potosi پوتوسی
Potsdam پوتسدام
(the) Potteries پاتریز
poultice; cataplasm ضماد
poultry مرغداری
pound پوند (از آحاد جرم و وزن)
poundal پوندال (از آحاد نیرو)
powder باروت
power قوه؛ *توان؛ قدرت
power factor ضریب قدرت
Powys *پاویس
Poyang پویانگ
Pozarevac پوژاروواتس
Poznan پوزنان
Pozsony پوژونی
Pozzuoli *پوتسوئولی
Prado پرادو (از موزههای اسپانیا)
praetor; pretor پرایتور (در روم قدیم)
Praetorians پاسداران امپراطور
pragmatic sanction پراگماتیک سانکسیون
pragmatism اصالت عمل، مذهب؛ پراگماتیسم
Prague پراگ
Prague, Peace of پراگ، صلح
Prague, Treaty of پراگ، عهدنامهی

Praguerie پراگری
Praha (چک) پراها
Prairie du Chien پری د شین
Prairie Provinces ایالات چمنی
prairies چمنستان
Prairie States ایالات چمنی
prairie wolf گرگ چمنزار
Prakrit پراکریت
praseodymium پرازئودیم
Pravdinsk *پراودینسک
Pre-Cambrian پرکامبرین، دوران
precession حرکت تقدیمی (در نجوم)
precession of the equinoxes تقدیم اعتدالین (در نجوم)
precipitation رسوب؛ ریزش (در هواشناسی)
preconscious *مرزآگاهی (در روانشناسی)
Pregel *پرگل
pregnancy آبستنی
prehistoric man انسان اولیه
Preira *پریرا
prelude پرلود (در موسیقی)
Premier Empire امپراطوری اول (در تاریخ فرانسه)
Premysl پرمیسل
prental care مواظبتهای پیش از زایمان
Pre-Raphaelites پیش از رافائلیان
presbyopia; presbytia پیرچشمی
presbyterian پرسبیتری
Presbyterianism *پرسبیتری، نظام
presbytia; presbyopia پیرچشمی
Presidential Range پرزیدنشل، رشته‌ی
presidium *پرزیدیوم
Prespa پرسپا، دریاچه‌ی
press, freedom of the مطبوعات، آزادی
Pressburg پرسبورگ
pressure فشار (در فیزیک)
Preston پرستن
Prestonpans پرستن‌پنز
Prestwick *پرستویک
Pretoria پرتوریا
Preussen *پروسن (آلمانی)
prevailing wind باد غالب
Priam پریاموس (در افسانه‌های یونان)
Priapus پریاپوس (در دین یونان)
Pribilof Islands پریبیلوف، جزایر
prickly pear گلابی خاردار
Pride's Purge پراید، تصفیه‌ی
priest کاهن؛ کشیش
primate نخست‌کشیش
primates آدم‌نمایان
prime factor عامل اول (در ریاضیات)
~ number عدد اول
primogeniture نخست‌زادگی
primrose پامچال؛ پریمروز
Prince Albert پرینس آلبرت
Prince Edward Island پرینس ادوارد آیلند؛ جزیره‌ی پرینس ادوارد
Prince of Wales, Cape پرینس آو ویلز، دماغه‌ی

Prince of Wales Island پرینس آو ویلز، جزیره‌ی
Princeton پرینستن
Prince William Sound پرینس ویلیام، خلیج
principal focus *کانون اصلی
printing چاپ
Pripet پریپت
prism منشور
prison زندان
prisoners of war زندانیان جنگ
privateer دریاستیز
privateering دریاستیزی
privet برگ بو
Privy Council شورای خصوصی(در انگلستان)
Prix de Rome, Grand گران پری دو رم
probability احتمال
process فرایند
(to) process آمودن
Procne پروکنه (در اساطیر یونان)
proconsul پروکنسول (در دولت روم)
Procrustes پروکروستس
Procyon شعرای شامی (در نجوم)
producer gas هواگاز
profil نیمرخ
profit مرابحه
progression تصاعد (در ریاضیات)
progressive education تعلیم و تربیت مترقی
Progressive party پیشرو، حزب
prohibition تحریم مشروبات الکلی
projectile پرتابه
projection تصویر (در هندسه)؛ تجسم (در روانشناسی)
projective tests تستهای ابرازی (در روانشناسی)
projector پروژکتور
projestrone پروژسترون
proletariat پرولتاریا
proline *پرولین
Prometheus پرومتئوس
promethium پرومتئوم
prominences زبانه‌های خورشید
promontory; headland سنگپوز
Prontosil پرونتوزیل
propaganda تبلیغات
propagation of plants تکثیر گیاهان
propellant *پیشران (در فضاپیمائی)
proper accident عرضی خاص (در اصطلاح منطق)
~ fraction کسر حقیقی (در اصطلاح حساب)
property مالکیت
proportion تناسب (در ریاضیات)
proposition قضیه (در اصطلاح منطق قدیم)؛ گزاره (در اصطلاح منطق)
propylaeum پروپولایوم (در معماری یونانی)
prostate gland پروستات؛ غده‌ی وزی
prostitution فاحشگی
protactinium پروتاکتینیوم
protection حمایت (در اصطلاح اقتصاد)

protective coloration رنگپذیری حفاظی؛ *رنگ‌آمیزی حفاظی
Protectorate حکومت سرپرستی
protectorate تحت الحمایه
proteins پروتئینها
protestant پروتستان
Protestant Episcopal Church کلیسای اسقفی پروتستان
Protestantism پروتستان، نهضت
Protestant Union پروتستان، اتحادیه‌ی
Proteus پروتئوس (در افسانه‌های یونان)
*پیشسینه prothorax
protocol پروتوکل
proton پروتون
protonation *پروتوندهی
proton-proton chain زنجیر پروتون-پروتون
protoplasm پروتوپلاسم
Protozoa آغازیان
protractor نقاله (اسباب اندازه‌گیری)
Proust's law *قانون پروست
Provençal پروونسال؛ *پرووانسال
Provence پرووانس
Proverbs امثال سلیمان
Providence پراویدنس
Provincetown پراوینستاون
Province Wellesley پراوینس ولزلی
Provisions of Oxford آکسفرد، شروط
provitamin *پرووینامین
Provo پروو
prune آلوی خشک
pruning هرس
Pruntrut پرونترووت
Prussia پروس
Prussian blue آبی پروس
prussic acid اسید پروسیک
Prut; Pruth پروت
Przemysl پشمیش؛ پشمیسل
Przhewalski's horse تارپان؛ *اسب پرژوالسکی
Psalms مزامیر
Psalms of Solomon مزامیر سلیمان
psaltery پسالتریون (از سازهای زهی)
pseudepigrapha عهدین غیرقانونی مجعولات کتاب مقدس
Psiloriti *پسیلوریتی
psittacosis پسیتاکوز
Pskov پسکوف
psychastenia پسیکاستنی
Psyche پسوخه (در اساطیر یونان)
psychiatry بیماریهای روانی، درمان
psychical research; parapsychology روحشناسی
psychoanalysis پسیکانالیز
psychology روانشناسی
psychophysics فیزیک روانی
psychosis اختلال مشاعر؛ پسیکوز
psychosomatic medicine روانپزشکی
psychotherapy درمان روحی

psychrometer نمسنج دمائی
psyllium seed اسفرزه
Ptah پتاح (در اساطیر مصری)
pterodactyl پترودактیل
Ptolemaic system بطلمیوسی، منظومه‌ی
Ptolemais *پتولمائیس
ptomaine پتومائین
public health بهداشت همگانی
public opinion polling استخراج عقاید و آراء عمومی
public ownership مالکیت عمومی
publishing نشر (در اصطلاح مطبوعات)
puddling process طریقه‌ی ورز
Puebla پوئبلا
Pueblo پوئبلو
puerperal fever تب نفاسی؛ حمای نفاسی
Puerto Cabello *پوئرتو کابیو
Puerto Montt *پوئرتو مونت
Puerto Principe *پوئرتو پرینسیپه
Puerto Rico پورتو ریکو
puffball قارچ دودی
Puget Sound پیوجت، خلیج
Pula پولا
pulley قرقره (از ماشینهای ساده)
Pullman پولمن
pulsars *پولسارها (در نجوم)
pulsating current جریان تپنده
pulse نبض
puma پوما
pumice سنگ پا
pump تلمبه
Punaka; Punakha *پوناکا
Punic language پونی، زبان
~ Wars کارتاژی، جنگهای؛ جنگهای پونی
Punjab پنجاب
Punjabi پنجابی
punk قو (ماده‌ی اسفنجی)
Punta Arenas پونتا آرناس
pupa شفیره؛ نوچه
pupil مردمک (در چشم)
Puppis *کفر (در نجوم)
Pura پورا
pure mathematics ریاضیات محض
~ spectrum طیف خالص
purgatory برزخ
Puri پوری
Purim پوریم؛ فوریم
purine *پورین
Puritanism پیرایشگری
Puritan Revolution انقلاب پیرایشگر
purslane گل ناز
Pursuivant پرسویونت (در انجمن پیکها)
Purus پوروس
Pusan پوسان
Pushkar پوشکار
Pushkin پوشکین
Pushtu پشتو
Puszta پوستا

Puteoli پوتئولی
Putumayo پوتومایو
Le Puy لو پوئی
Puy-de-Dôme پوئی‌ـدوـدوم
Puy de Sancy پوئی دو سانسی
Pyasina *پیاسینا
Pyatigorsk پیاتیگورسک
Pydna پودنا
Pygmalion پوگمالیون (در اساطیر یونان)
Pygmy; Pigmy پیگمه
Pylos پولوس
Pyongyang پیونگیانگ
pyramidal surface *سطح هرمی
pyramids اهرام
Pyramids, battle of اهرام، نبرد
Pyrenees; Pyrénées (نـ) پیرنه
Pyrénées-Atlantiques *پیرنزاتلانتیک
Pyrénées-Orientales پیرنه‌زوریانتال؛ *پیرنزوریانتال
Pyrex glass *پیرکس
pyridine پیریدین
pyrite پیریت
(Bad) Pyrmont پیرمونت؛ باد پیرمونت
pyroelectricity تفبرق؛ پیروالکتریسیته
pyrogallic acid اسید پیروگالیک
pyrogallol پیروگالول
pyroligneous acid اسید پیرولینیو
pyrometallurgy *فلزگری گدازی
pyrometer تفسنج؛ پیرومتر
pyrophoric *جرقه‌زا
pyrotechnics تیرتخشائی
pyroxene پیروکسن
pyroxylin پیروکسیلین
Pyrrha پورها (در اساطیر یونان)
Pythagoreans فیثاغورسیان
Pythia پوتیا (در دین یونان)
Python پیتون؛ پوتون (در افسانه‌های یونان)
pyxie پیکسی؛ خزه‌ی گلدار
Pyxis قطبنما؛ قطبنمای ملاحی (هر دو در نجوم)

Q

Qabis; Gabès قابس
Qafsah; Gafsa قفصه
Qantarah قنطره
Qaraqalpaq; Kara-Kalpak قراقالپاق
Qatar قطر
Qina قنا
quack grass مرغ (گیاه‌دائمی بر قدیم)
quadrate تربیع (در نجوم)
quadrature (squaring) of the circle تربیع دایره
quadrics سطوح درجه‌ی دوم
Quadruple Alliance اتحاد چهارگانه
quaestor; questor کوایستور
quagga کواگا
quagmire خلاب
Quai d' Orsay که دُ اورسه
quail بلدرچین
Quakers کویکرها؛ *کویکرز

quantity کمیت
quantum کوانتوم
quantum numbers اعداد کوانتومی
quarantine قرنطین؛ قرنطینه
Quarnero, Gulf of کوارنرو، خلیج
quartet کوارتت (در موسیقی)
quartz کوارتز
quartzite کوارتزیت
quasars کوازارها
Quaternary period دوران چهارم
quaternion کواترنیون (در ریاضیات)
Quathlamba کواتلامبا
Quebec کبک
Quebec Act کبک، قانون
Quebec campaign کبک، پیکار
~ Conference کبک، کنفرانس
quebracho کبراکو؛ تبرشکن
Quedlinburg کودلینبورگ
Queen Anne's War کوین ان، جنگ
~ Charlotte Islands کوین شارلت، جزایر
~ Elizabeth Islands کوین الیزابت، جزایر
Queens کوینز
Queensberry کوینزبری
Queensland کوینزلند
Queenstown کوینزتاون
Quemoy کموی
Quercy کرسی
Querétaro کرتارو
Quetta کته
Quetzalcoatl کتسالکوآتل
Quezaltenango کسالتنانگو
Quezon City کسون سیتی
Quiberon کیبرون
Quichua کیچوا؛ کچوا
quicklime آهک زنده
quicksand ماسه‌ی ناپای
quietism تسلیم و ترک نفس
quilting پنبه‌دوزی
Quimper کمپر
Quincy کوینسی
quinine کینین؛ *جوهر گنه‌گنه
quintal کنتال (واحد جرم)
Quintana Roo کینتانا روئو
quintet کوینتت (در موسیقی)
Quintuple Alliance اتحاد پنجگانه
Quirinus کویرینوس (در دین روم)
Quito کیتو
Quivira کیویرا

R

Ra; Re رع (در دین مصری)
Rabat رباط
Rabaul راباول
rabbit خرگوش
~ fever تب خرگوشی؛ تولارمی
raccoon راکون
race نژاد

Race, Cape ریس، دماغه‌ی
Raciborz راتسیبوش
Racine رسین
racing مسابقه
racism *راسیسم؛ نژادپرستی
racket; racquet راکت
racketsonde *راکتسوند
radar رادار
radial شعاعی
radial velocity *سرعت شعاعی
radian رادیان
radiant energy انرژی تشعشعی
~ flux شار تشعشعی
radiation تشعشع
~ pressure فشار تشعشع
radiator رادیاتور
radical رادیکال (در اصطلاح سیاسی)؛ رادیکال (در شیمی)
radicalism رادیکالیسم
radio رادیو
radioactive dating تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته
radioactive element عنصر رادیوآکتیو
radioactive waste فضولات رادیوآکتیو
radioactivity رادیوآکتیویته
radio astronomy نجوم رادیویی
radio beacon *بیکن رادیویی
Radio City رادیو سیتی
radio compass قطبنمای رادیویی
radio galaxy *کهکشانه‌ی رادیویی
radiography رادیوگرافی؛ پرتونگاری
Radiolaria رادیولاریا
radiology رادیولوژی؛ پرتوشناسی
radiometer رادیومتر
radio range beacon *بیکن رادیویی امتدادنما
radioscopy رادیوسکوپی؛ پرتوبینی
radiosonde گمانه‌ی رادیویی؛ رادیوسوند
radiotelegraph تلگراف بیسیم
radiotelephone تلفون بیسیم؛ *رادیوتلفون
radio telescope تلسکوپ رادیویی
radiotherapy رادیوتراپی
radish ترب
radium رادیوم
radius شعاع (در ریاضیات)
~ of curvature شعاع انحنا
~ vector شعاع حامل
Radnor رادنور
Radnorshire رادنورشر
Radom رادوم
radon رادون
Rafa *رافا
raffia رافیا
Ragusa راگوزا
ragweed آمبروزیا
Raiatea رایاتئا
rail ریل
railroad; railway راه آهن
rainbow قوس قزح؛ رنگین‌کمان
rainfall بارش
rain gauge بارشسنج
raisin کشمش
Rajahmundry *راجمندری
Rajasthan راجستان
Rajputana راجپوتانا
Rajputs راجپوتها
Rajshahi *راجشاهی
Raleigh رالی
Ramah رامه
Ramallah *رام الله
Raman effect رامان، اثر
Ramat Gan *رامات گان
Ramayana رامایانا
Rambouillet رامبویه
Ramillies رامیی
Ramla; Ramleh رمله
Ramoth (in) Gilead راموت‌ـجلعاد؛ راموت در جلعاد
Rampur رامپور
Ramsgate رمزگیت
Rancagua رانکاگوا
Ranchi *رانچی
Rand, the رند
Randers رانرس
Randwick رندویک
range رشته‌کوه
Rangoon رانگون
Rangpur *رانگپور
Raoult's law; lois de Raoult رائولت، (فیز) قانون
Rapallo راپالو
Raphia; Rafa *رافیا
Rapid City رپید سیتی
Rapido راپیدو
rapids تنداب
Rappites راپیان
rare-earth metals فلزات خاکهای کمیاب
rare earths خاکهای کمیاب
rare gases گازهای کمیاب
Rarotonga راروتونگا
Ras-Algethi رأس الجاثی (در نجوم)
Ras-al gethi رأس الخیمه
raspberry تمشک
Ras Shamra رأس شمره
Rastatt راشتات
rat موش صحرائی
rate نرخ
Ratibor راتیبور
ratio نسبت
rationalism اصالت تعقل، مذهب عقل
rational number عدد منطق
Ratisbona راتیسبونا
Rat Islands رت، جزایر
Ratnapura *راتناپورا
Raton رتون
rattan راتان
rattlesnake مار زنگی
Ravenna راونا
Ravensberg راونسبرگ
Ravi رادی
ravine فرکند
Rawalpindi راولپیندی؛ راولپندی
raw materials مواد خام
ray رایا؛ شعاع (در نورشناخت)
rayon ریون (از الیاف مصنوعی)
rayonnant *ریونان (سبکی در معماری)
Re; Ra رع
Ré ره
reaction *عکس العمل؛ رد عمل
reactor رئاکتور
read خواندن (در حسابگر)
Reading ردینگ
realism واقعپردازی (در ادبیات و هنر)، واقعنگری (در فلسفه)، رئالیسم
realist *رئالیست
real number عدد حقیقی
receptacle نهنج (در گیاهشناسی)
Rechabites رکابیان
Recife رسیفه
reciprocal عکس یک عدد (در اعداد)
reciprocity معامله‌ی متقابل
recital *رسیتال
recitative رسیتاتیف
reclamation of land احیاء زمین
recognition شناسائی (در اصطلاح سیاسی)
Reconstruction ترمیم (در تاریخ کشمر)
recorder *رکوردر (از سازها)
rectangle مربع مستطیل
rectification تکریر (در اصطلاح شیمی)
راستگری (در برق)
rectifier راستگر (در جریان برق)
recumbent fold چین خوابیده (در زمینشناسی)
recurrence formula *دستور تراجعی؛ فورمول تراجعی
Red Bank رد بنک
Redbridge *ردبریج
redbud ارغوان
red clay سرخرست
Red Cross صلیب سرخ
red dwarfs کوتوله‌های سرخ (در نجوم)
red lead; minium سرنج
red mud سرخگل
red oxyde خاک سرخ
Red River رود سرخ؛ رد ریور
Red River Settlement رود سرخ، ماندگاه
Red Russia روسیه‌ی سرخ
Red Sea بحر احمر
red shift حرکت بطرف قرمز
reducible fraction کسر ممکن التحویل
reductio ad absurdum برهان خلف
reduction احیا (در شیمی)؛ تحویل (در ریاضیات)
reed نی؛ قمیش (در سازها)
reed instruments سازهای زبانه‌دار؛ سازهای قمیشی
reef آبسنگ
referendum رفراندوم
refining تصفیه؛ پالایش

reflection انعکاس (در فیزیک)
reflex رفلکس؛ *عمل انعکاس
reforestation احیاء جنگل
Reform, Catholic اصلاحات کاتولیکی
Reformation اصلاح دینی
Reform Bills لوایح اصلاحی (در تاریخ انگلستان)
reformed churches کلیساهای اصلاح‌شده
refraction انکسار (در اورشناخت)
refractive index; index of refration ضریب انکسار
refrain *تسلسل‌بند (در موسیقی)
refrigeration سردسازی
regelation بازافسرد
Regency style ریجنسی، سبک؛ *سبک دوره‌ی نایب‌السلطنگی
regeneration نوزائی (در زیستشناسی)
Regensburg رگنسبورگ
Reggio di Calabria رجو دی کالابریا
Reggio nell' Emilia رجو نل/امیلیا
regicides شاه‌کشها
Regina رژینا
Regional Cooperation for Development همکاری عمران منطقه‌ای، پیمان
régisseur (فنـ) رژیسور
regolith; mantle rock سنگپوش
regression ترجیع (در روانشناسی)
regular polygon کثیرالاضلاع منتظم
regulator ناظم
Regulus قلب الاسد (در نجوم)
Reich رایش
Reichenbach *رایشنباخ
~ Falls رایشنباخ؛ آبشار
~ im Vogtland *رایشنباخ ایم فوگتلاند
Reichenberg رایشنبرگ
Reichsrat رایشسرات
Reichstag رایشستاگ
Reign of Terror دوره‌ی وحشت (در انقلاب فرانسه)؛ دوره‌ی ترور
reindeer گوزن شمالی
~ moss گلسنگ گوزن
rejuvenated river نوگشته‌رود
rejuvenation نوگشتن
relativity نسبیت
relay رله؛ *اسک
relief photoengraving فوتوگراوور برآمده
relief printing *چاپ برآمده
religion دین
Religion, Wars of جنگهای مذهبی
religious revival انتعاش دینی
remanance *بازماند
Remonstrants *معترضان
Remscheid رمشاید
Renaissance رنسانس
~ architecture and art رنسانس، معماری و هنر
rendement بازده؛ راندمان (در ماشینها)
Rendsburg *رندسبورگ
Renfrew رنفرو
Renfrewshire رنفروشر
Rennes رن
rennet پنیرمایه؛ مایه‌ی پنیر
Reno رنو
Rensselaer رنسلر
rent اجاره
reparations غرامات جنگ
repartimiento رپارتیمینتو
repeater قطبنمای بازگو
Representation of the People Acts نمایندگی مردم، قوانین (در تاریخ انگلستان)
repression تکبیت (در بیوشیمیالیز)
reproduction تکثیر؛ تولید مثل
Reptilia خزندگان
republic جمهوری؛ جمهوریت
Republican ریپابلیکن
Republican party جمهوریخواه، حزب
reradiation *بازتافت
Resaca de la Palma رساکا د لا پالما
reserpine رزرپین
reservoir مخزن آب
resilience *ضربه‌خوری
resin رزین
Resina *رزینا
resistance مقاومت (در برق)
resistivity *ضریب مقاومت
resonance همنوائی (در برق)
resorcin رزورسین
resorcinol رزورسینول
respiration تنفس
response پاسخ (در اصطلاح روانشناسی)
restaurant رستوران
Restauration بازگشت خاندان بوربون (فنـ)
Restigouche رستیگوش
rest mass جرم سکون
Restoration بازگشت خاندان استوارت
Resurrection قیام پس از مرگ (عیسی)
Rethel رتل
reticle تاربست (در اسبابهای نورشناخت)
Reticulum *تاربست (در نجوم)
retina شبکیه (در چشم)
Réunion رئونیون
Reuss رویس
Reval روال
Revelation مکاشفه‌ی یوحنا
reverberatory furnace کوره‌ی انعکاسی
reversal of the lines قلب خطوط (در طیف گازها)
reverse (thrust) fault *گسله‌ی وارونه
reversible واگشت‌پذیر
reversing layer طبقه‌ی برگردان (در جو خورشید)
Revolutionary Tribunal; Tribunal révolutionaire (فنـ) دادگاه انقلابی (در تاریخ فرانسه)
revolver رولور
Reykjavik ریکیاویک
Rhaetia رایتیا
Rhaeto-Romanic رتو-رومیائی
rhapsody راپسودی
Rhea رئا (در دین یونان)
~ Silvia رئا سیلویا (در افسانه‌های رومی)
Rhegium رگیوم
Rheims رنس
rhenium رنیوم
rheostat رئوستا
rheumatism روماتیسم
Rh factor ارهاش
Rhine راین
Rhine, Confederation of the راین، هم‌پیمانان
Rhineland راینلاند
Rhineland-Palatinate راینلاند-پفالتس
Rhine Province راین، ایالت
rhinoceros کرگدن
rhizome ریزوم؛ ریشه‌وار
Rhizopoda ریزوپودا؛ ریشه‌پائیان
Rhode Island رود آیلند؛ رود، جزیره‌ی
Rhodes رودس
~ ,Knights of رودس، شهسواران
Rhodesia رودزیا
~ and Nyasaland, Federation of رودزیا و نیاسالند، اتحادیه‌ی
rhodium رودیوم
rhododendron آزاله
Rhodope رودوپی
rhodopsin رودوپسین؛ ارغوان بصری
rhomboèdre (فنـ) لوزوجه
rhombus لوزی
Rhondda *رانده
Rhône رون
rhubarb ریواس
rhythm وزن؛ ریتم (در موسیقی)
Rialto ریالتو
rib دنده
Ribeirao Prêto *ریبرائو پرتو
ribose *ریبوز
Richmond ریچمند
~ upon Thames *ریچمند اپان تمز
Richter *ریشتر (مقیاس اندازه‌گیری شدت زلزله)
rickets راشیتیسم
Riding رایدینگ
Riesengebirge ریزن‌گبیرگه
rifle تفنگ
rifling خان (در تفنگ و توپ)
rift valley دره‌ی نشستی
Riga ریگا
Riga, Treaty of ریگا، پیمان
Rigel رجل الجوزا (در نجوم)
right ascension بعد (در هیئت)
right bank ساحل راست (در جغرافیا)
right wing جناح راست (اصطلاح سیاسی)
rigid سختپا
rigid body جسم صلب
rigidity *سختپائی
Rigsdag ریگسدا
Rig-Veda ریگ-ودا
Rijeka *ریکا

Rijks Museum رایکس، موزه‌ی
Riksdag ریکسداگ
Rimac *ریماک
rime یخبست
Rimini ریمینی
Rimmon رمون (از خدایان سوریه)
rinderpest طاعون گاوی
Rio de Janeiro ریو د ژانیرو
(Rio de la) Plata ریو د لا پلاتا
Rio Grande ریو گرانده
Rio Grande do Norte ریو گرانده دو نورته
Rio Grande do Sul ریو گرانده دو سول
Riom ریوم
Rio Muni ریو مونی
Rion ریون
Rio Negro ریو نگرو
Rio Piedras ریو پیدراس
Riotinto ریوتینتو
Riouw Archipelago ریو، مجمع‌الجزایر
Ripon ریپن
Ripuarian Franks فرانکهای ریپوئر
rise طلوع (در نجوم)
Risorgimento ریسورجیمنتو
Ritsa *ریتسا
ritualists مناسکیان
river رود؛ رودخانه
river capture; river piracy; beheading رودگیری
Riverina ریورینا
river load بار رود
river piracy رودگیری
river profil نیمرخ رودخانه
River Rouge ریور روژ
Riviera ریویرا
Rivoli ریوولی
Riyadh ریاض
Rizal *ریسال
Rjukan ریوکان
R.N.A. *ار.ان.آ
Roanoke رونوک
roaring forties بادهای چهلگان
roasting تشویه (در شیمی)
Robinson-Patman Act رابینسن‌ـپتمن، قانون
robot روبوت
Roca روکا، دماغه‌ی
Rochdale راچدیل
Rochefort روشفور
~ -sur-Mer *روشفورـسورـمر
(La) Rochelle لا روشل
Rochelle salt روشل، نمک
roches moutonnées (فنـ) سنگهای گردهـ گوسفندی
Rochester راچستر؛ راچیستر
(La) Roche-sur-Yon, *لا روش‌ـسورـیون
rock سنگ (در اصطلاح زمینشناسی)
Rockefeller Center راکفلر سنتر
rocketsonde *راکتسوند؛ گمانه‌ی رادیوئی
rock-flour سنگارد
Rockford راکفرد
rock garden باغ سنگستانی
Rockhampton راکهمپتن
Rock Island راک آیلند
rock salt نمک ترکی؛ نمک تبرزد
Rocky Mountains روشوز، کوههای
rococo روکوکو (سبکی در معماری و موسیقی)
Rocroi روکروا
rodentia جوندگان
Rodez رودز
Rodriguez رودریگس
roentgen; röntgen رونتگن
Rogaland *روگالان
rolling friction *اصطکاک غلطشی
Romagna رومانیا (ناحیه‌ی تاریخی)
Roman Africa افریقای روم
Roman architecture and art رومی، معماری و هنر
Roman Catholic Church کاتولیک رومی، کلیسای
romance رمانس؛ رومانس
Romance languages رومانس، زبانهای
(le) Roman de la Rose داستان گل سرخ (فنـ)
Roman Empire امپراطوری روم
Romanesque architecture and art رمانسک، معماری و هنر
Romanic languages رومیائی، زبانهای
Roman law حقوق رومی
Roman religion روم، دین
Roman roads رومی، جاده‌های
Romans رومیان؛ رساله‌ی پولس به رومیان (هر دو در عهد)
romanticism رمانتیسم؛ رومانتیسم
Romany کولی، زبان؛ *زبان رومنی
Rome رم (شهر)
Romford رامفرد
Romsdal; Romsdalen رومسدال
Roncaglia *رونکالیا
Roncevaux (فنـ) رونسوو
Roosebeke روسبکه
root ریشه (در ریاضیات؛ در گیاهشناسی)
Roquefort روکفور
~ -sur-Soulzon *روکفورـسورـ سولزون
Rosa, Monte روزا، کوه
Rosario روساریو
Roscommon راسکامن
Roseau *روزو
Rozebeke *روزبک
rosemary اکلیل الجبل
Roses, Wars of the جنگهای گلها
Rosetta روزتا؛ رشید
rosewood وردچوب
Rosicrucians روزنکرویتسیان
rosin روزین
Roskilde روسکیلده
Ross and Cromarty راس و کرامرتی؛ *راس اند کرامرتی
Rossbach روسباخ
Ross Barrier راس، سد
Ross Sea راس، دریای
Ross Shelf Ice یخپهنه‌ی راس
Rostock روستوک
Rostov راستوف
Rostov-na-Donu *راستوفـنادانو؛ *راستوف کنار دون
Rotary International روتاری بین‌المللی
rotation حرکت وضعی (در فیزیک)
rotation of crops کشتگرد
Rothenburg ob der Tauber روتنبورگ اوب در تاوبر
Rothesay رائسی
rotor گردا (در موتورها)
Rotterdam روتردام
Roubaix روبه
Rouen روان
Rouergue روئرگ
Rough Riders سواران بیباک
roulette رولت
rounding; round-off گرد کردن (در ریاضیات)
Round Table میز گرد
roup آبله‌ی طیور
Roussillon روسیون
Rouyn روئن (فنـ)
Rove Tunnel رو، تونل
Rovigo *روویگو
Roxas *روخاس
Roxburgh *راکسبره
Roxburghshire راکسبرشر
Royal Academy of Arts آکادمی شاهی هنر
~ Asiatic Society انجمن سلطنتی آسیائی
~ Dutch Shell *رویال دچ شل
~ Highlanders رویال هایلندرز
~ Society انجمن سلطنتی (بریتانیائی)
Ruanda رواندا
~ -Urundi رواندا‌ـاوروندی
Rub al Khali ربع الخالی
rubber کائوچو
Rubico (لتـ) روبیکو
Rubicon روبیکون
rubidium روبیدیوم
ruby یاقوت
Rüdesheim رودسهایم
Rudolph, Lake رودولف، دریاچه‌ی
Rueil-Malmaison *روئی‌ـمالمزون
rugby راگبی (نوعی فوتبال)
Rugby راگبی (شهر)
Rügen روگن
Ruhr رور
Ruislip Northwood *رایسلیپ نورثوود
Rule گونیا (در نجوم)
ruled surface سطح خطساخته
rule of signs قاعده‌ی علامات (در جبر)
rum رم
Rumania رومانی
Rumanian language رومانیائی

R(o)umelia رومليا
rummy رامی (نوعی بازی)
Rump Parliament پارلمنت دنباله
runes رون، الفبای
Runnymede رانیمید
run-off رواناب
rupee روپیه
Rupert's Land روپرت، ارض
rupture; hernia فتق
Ruse روز؛ روسه
Russia روسیه
Russian Church کلیسای روسی
~ language روسی، زبان
~ literature روسی، ادبیات
~ Revolution انقلاب روسیه
~ Soviet Federated Socialist Republic جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی
Russo-Japanese War روس و ژاپن، جنگ
Russo-Turkish Wars روس و عثمانی، جنگهای
rust زنگ
Rustavi *روستاوی
rusting زنگ زدن
Ruthenia روتنیا
ruthenium روتنیوم
Ruthven Plot روثون، توطئه‌ی
rutile روتیل
Rutland(shire) راتلند(شر)
Rütli روتلی
Ruwenzori رووونزوری
Ryazan ریازان
Rybinsk ریبینسک
Rye رای
rye چاودار
Rye House Plot رای هاوس، توطئه‌ی
Ryswick, Treaty of ریسویک، پیمان
Ryukyu Islands ریوکیو، جزایر
Rzeszow *ژشوف
Rzhev *رژف

S

Saale زاله
Saalfeld زالفلد
Saar سار؛ *زار
Saarbrücken (آلمانی) زاربروکن
Saare ساره
Saarland *زارلاند
Saarlouis *سارلوئی؛ *زارلوئی
Sabadell *ساباذل
Sabah *سابا
Sabarmati سابرمتی
Sabbatarians سبتیون؛ اصحاب سنت
Sabbath سبت
Sabine سبین
Sabines سابینها
Sable Island *سیبل آیلند
Sac and Fox سک و فاکس
saccharimeter قندسنج
saccharin ساکارین
saccharose ساکاروز
Sacco-Vanzetti Case ساکو و وانزتی، قضیه‌ی
Sachsen *زاکسن
~ -Anhalt *زاکسن-آنهالت
sacraments آیینهای مقدس
Sacramento ساکرامنتو؛ *سکرمنتو
Sacré-Coeur ساکره-کور
sacred canon قانون مقدس
sacrifice *قربانی؛ ساکریفیس
Sadducees صدوقیان
sadism ساديسم
Sadowa سادووا؛ زادووا
saffron زعفران
Saffron Walden سفرن والدن
safety glass شیشه‌ی اطمینان
safety lamp چراغ اطمینان
saga ساگا (در ادبیات نوردی)
Sagan زاگان
sage مریم گلی
sagebrush آذربو
Saginaw ساگینا
Sagitta *سهم (در نجوم)
Sagittarius قوس (در نجوم)
Saguenay سگنی
Sagunto ساگونتو
Sahara صحرا (به عنوان اسم خاص)
Saharan Departments ولایات صحرائی
Saigon سایگون
sail بادبان
sailfish بادبان‌ماهی
Saimaa سایما
saint قدیس (نزد مسیحیان)
Saint-Acheul *سنت-آشول
Saint Albans سنت آلبنز
~ Andrews سنت اندروز
~ Augustine سنت اوگاستین
Saint-Barthélemy سن-بارتلمی، کشتار
massacre of
~ Bernard سن‌برنار
~ -Brieuc سن-بریو
~ -Cloud سن-کلو
~ -Cyr-l' Ecole سن-سیر-لکول
~ David's سنت دیویدز
~ -Denis سن-دنی
Saint-Dié سن-دیه
Sainte-Anne-de-Beaupré سنت-آن-دو-بوپره
Sainte-Chapelle سنت-شاپل
Saint Elmo's fire آتش سنت المو
Saintes سنت
Saint-Etienne سنت-اتین
~ -Gall سن-گال
~ George's سنت جورجز
~ ~ Channel سنت جورج، تنگه‌ی
~ -Germain, Treaty of سن-ژرمن، پیمان
~ -Germain-des-Prés سن-ژرمن-د-پره
Saint-Germain-en-Laye سن-ژرمن-آن-له
~ Got(t)hard سن گوتار
~ Helena سنت هلن
~ Helens سنت هلنز
~ Helier سنت هلیر؛ سنتلیه (فر)
~ James's Palace سنت جیمز، کاخ
~ Jean سن ژان
~ -Jean d'Acre *سن-ژان د/ آکر
~ John سنت جان
~ John's سنت جانز
~ Johns سنت جانز
St.-John's-wort هزارچشم
Saint Joseph سنت جوزف
Saint Kitts سنت کیتس
~ Laurent (فر) سن لوران
~ Lawrence سنت لارنس
~ -Lo سن-لو
~ Louis سنت لویس؛ سن لوئی
Saint Lucia سنت لوشا
Saint-Malo سن-مالو
~ Mark; San Marco سان مارکو، کلیسای
~ Martin سن مارتن
~ Marys سنت مریز
~ -Maur-des-Fossés *سن-مورد-فوسه
~ Maurice سن موریس (رود)؛ *سن موریس (شهر)
~ -Michel سن-میشل
~ -Mihiel سن-میئیل
~ Moritz *سن-موریس
~ -Nazaire سن-نازر
~ Omer سنتومر
Saintonge سنتونژ
Saint-Ouen *سنتوان
~ Patrick's Purgatory برزخ قدیس پاتریکیوس
~ Paul سنت پول
~ Paul's Cathedral سنت پول، کلیسای جامع
~ Peter Port سنت پیتر پورت
~ -Peter's Church سان پیترو، کلیسای
~ Pierre et Miquelon *سن پیر و میکلون
~ -Quentin سن-کانتن
Saint-Tropez *سن-تروپز؛ سن-تروپه
~ Vincent سنت وینسنت
~ Vincent, Cape سائو ویسنته، دماغه‌ی
~ Vitus's dance داء الرقص
Saipan سایپان
Sais سائیس
Sajo *سایو
Sakai ساکای
sake ساکی
Sakhalin ساخالین
Sakkara سقاره
Sakyapa *ساکیاپا (در آیین لاما)
salad سالاد
Salamanca سالاماتکا
salamander سمندر

Salamis (یونان) سالامین؛ سالامیس
sal ammoniac نمک امونیاک
Salé (فرانسه) سلا؛ سالِه
Salem سالیم؛ شالیم (هر دو در کتمة)
Salerno سالرنو
Salford سالفرد
Salian Franks فرانکهای سالیان؛ فرانکهای سالالی
Salic law سالیک، قانون
salicylic acid اسید سالیسیلیک
salina; salt-pan نمکزار
salinity شورا (میزان غلظت املاح محلول)
Salisbury سالزبری
saliva بزاق
salivary glands غدد بزاقی
Salmon سمن (دود)
salmon ماهی آزاد
salon سالون؛ سالن
Salona سالونا
Salonica سالونیک
~ campaigns سالونیک، پیکارهای
Salop سلپ
Salpêtrière سالپتریر
Salta سالتا
Saltillo سالتیو
salt lake دریاچه‌ی شور
Salt Lake City سالت لیک سیتی
Salto سالتو
salt-pan; salina نمکزار
saltpeter شوره
Salt River سالت، رود؛ سالت ریور (انگلا)
Saluda سلودا
Salut Islands; Iles du Salut سالو،(فرانسه) جزایر
(El) Salvador سالوادر
salvage حق نجات (در قانون دریانوردی)
Salvation Army سپاه رستگاری
Salween; Salwin سالوین
Salzburg سالزبورگ؛ زالتسبورگ
Salzgitter *زالتسگیتر
Salzkammergut زالتسکامرگوت
Samar سامار
Samara سامارا
Samaritans سامریون؛ *سامریان
samarium ساماریوم
Samarkand سمرقند
Samarra سامرا
Sambre سامبر
Samnites سامنیتها
Samoa ساموآ
Samos ساموس
Samothrace ساموتراس
Samoyedes; Samoyeds ساموئیدها
sample نمونه (در علم آمار)
Samsun *سامسون
samurai سامورای
Sana; San'a صنعاء
San Angelo سن انجلو
San Antonio سن انتونیو
sand ماسه
sandalwood صندل
Sandalwood Island *جزیره‌ی صندل
sandbank کرانماسه
Sandhurst سندهرست
San Diego سان دیگو
Sandomierz ساندومیش؛ ساندومیر (روسی)
sandr دشت یخابرفتی
sandstone ماسه‌سنگ
sandstorm ماسه‌باد
Sandwich سندویچ
sandwich ساندویچ
San Francisco سان فرانسیسکو
San Gabriel سن گیبریل، کوههای
Sangarius (لتی) سقاریه؛ صقاریه
San Gimignano سان جیمینیانو
Sangre de Cristo Mountains سنگری دی کریستو، کوههای
San Ildefonso, Treaty of سان ایلدفونسو، پیمان
San Joaquin سن اواکین
San José سان خوسه
~ Juan سان خوان
~ Juan Islands سن اوان، جزایر
Sankt Wolfgang زانکت ولفگانگ
Sankuru *سانکورو
San Luis سان لویس
~ ~ Potosi سان لویس پوتوسی
San Marco; Saint Mark's سان مارکو، کلیسای
San Marino سان مارینو
Sannikov Island سانیکوف، جزیره‌ی
San Pedro Sula سان پدرو سولا
San Remo سان رمو
San Salvador سان سالوادور
sans-culottes سان کولوتها
San Sebastian سان سباستیان
Sanskrit سانسکریت
Sanskrit literature سانسکریت، ادبیات
Sans Souci سان سوسی
San Stefano, Treaty of سان ستفانو، پیمان
Santa Ana سانتا آنا
~ Catalina del Saltadero de Guaso *سانتا کاتالینا دل سالتادرو د گواسو
~ Catarina سنتا کاترینا
~ Claus سانتا کلوز
~ Cruz سانتا کروز؛ *سانتا کروس
~ Cruz de Tenerife سانتا کروز د تنریفه
~ Fe سانتا فه
~ Isabel *سانتا ایزابل
~ Marta سانتا مارتا
~ Monica سانتا مونیکا
Santander سانتاندر
Santarém سانتارم
Santa Sophia ایا صوفیه
Santiago سانتیاگو
~ de Compostela سانتیاگو د کومپوستلا
Santiago de Cuba سانتیاگو د کوبا
~ del Estero سانتیاگو دل استرو
Santo Domingo سانتو دومینگو
santonin سانتونین؛ سنتونین
Santos سانتوس
Sanusi سنوسیه
Sao Francisco سائو فرانسیسکو
~ Luis سائو لویس
Saône سون
Saône-et-Loire سون‌ـاـلوار
Sao Paulo سائو پولو
~ Tiago سائو تیاگو
~ Tomé and Principe سائو تومه و پرینسیپه
~ Vicente; Saint Vincent (فرانسه) سائو ویسنته
sap شیره (شیره‌ی گیاهی)
saponification صابونی شدن (در اصطلاح شیمی)
saporpel پوده‌گل
sapphire یاقوت کبود
Sappho سافو؛ سافپو
saprophyte پوده‌رست
sapwood زنده‌چوب
saraband ساراباند (نوعی رقص)
Saracens ساراسنها
Saragossa ساراگوسا
Sarajevo سارایوو
Saransk *سارانسک
Saraswati ساراسواتی
Saratoga campaign سرتوگا، پیکار
~ Springs سرتوگا سپرینگز
Saratov ساراتوف
Sarawak سراواک
Sarcodina سارکودینا
sarcoma سارکوم
Sardica *ساردیکا
sardine ساردین
Sardinia ساردنی
Sardis ساردیس
Sargasso Sea سارگسو، دریای
Sark سارک
Sarmatia سرمتیه*
Sarmatians سرمتها؛ سارماتها؛ سرامطه؛ سرمطیان
Sarnath سارناته
Sarnia سارنیا
Saronic Gulf سارونیک، خلیج
Saros ساروس (در نجوم)
Sarpedon سارپدون (در افسانه‌های یونان)
Sar Planina *شار پلانینا
Sarrebruck ساربروک
Sarthe سارت
Sasebo ساسبو
Saskatchewan سسکچوان
Saskatoon سسکتون
satellite قمر (در نجوم)
~ , artificial قمر مصنوعی
satin ساتن
satinwood چوب اطلس

satrap ساتراپ
Satsuma ساتسوما
Satu-Mare ساتوـماره
Saturn ساتورنوس؛ زحل
satyr ساتیرها (در اساطیر یونان)
Saudi Arabia عربستان سعودی
Sault Sainte Marie سو سنت مری
Saumur سومور
sausage سوسیس
Sava ساوا
Savaii ساوایی
Savanna(h) ساوانا
Savannah سونا
savart ساوار (در موسیقی)
Save ساو
savings bank صندوق پس‌انداز
Savoie; Savoy (انگلـ) ساووا
Savona ساوونا
Savoy; Savoie (فـ) ساووا؛ ساو (انگلـ)
Sawatch سواچ، کوههای
sawfish اره‌ماهی
sawfly مگس اره
Sawhaj سوهاج
Saxe-Altenburg ساکس‌ـآلتنبورگ
Saxe-Coburg ساکس‌ـکوبورگ
~ -Gotha ساکس‌ـگوتا
~ -Meiningen ساکس‌ـماینینگن
~ -Weimar ساکس‌ـوایمار
~ -Weimar-Eisenach ساکس‌ـوایمارـ آیزناخ
Saxons ساکسونها
Saxony ساکس؛ ساکسونی
Saxony-Anhalt ساکس‌ـآنهالت؛ زاکسـ آنهالت (آلمانی)
saxophone ساکسوفون
Sayan Mountains سایان، کوههای
scabies; itch جرب
scabiosa اسکابیوز
Scafell; Scaw Fell سکافل
scalar عددوار
scale (در جانوران)؛ قپان؛ مقیاس (در تنه) فلس
scallop سکالوپ
Scamander سکاماندروس
scammony سقمونیا
Scandinavia اسکاندیناوی
scandium سکاندیوم
Scania; Skane سکانیا؛ سکونه
scanning تقطیع (در اصطلاح تلویزیون)
~ disk *قرص تقطیع (در تلویزیون)
scapulimancy کتف‌بینی؛ *علم الاکتاف
Scarborough سکاربره
scarlet fever; scarlatine مخملک (فـ)
Scarpanto (ایتالیائی) سکارپانتو
Scaw Fell; Scafell سکافل
scenario سناریو
scepticism شکاکیت
sceptics شکاکان
Schaffhausen شافهاوزن
Schaulen شاولن
Schaumburg-Lippe شاومبورگ‌ـلیپه
Scheat; Menkib منکب الفرس (در نجوم)
Scheldt سکلت
Schellenberg *شلنبرگ
Schenectady سکنکتدی
Scheria *سخریا
scherzo سکرتسو (در اصطلاح موسیقی)
Schism, Great شقاق کبیر؛ شقاق غرب
schist اردوال
schizophrenia تقسیم خاطر؛ سکیزوفرنی
Schlesin شلزین
Schleswig شلسویگ
~ -Holstein شلسویگ‌ـهولشتاین
Schlüsselburg شلوسلبورگ
Schmalkalden شمالکالدن
Schmalkaldic League اتحادیه‌ی شمالکالدنی
scholasticism مدرسی، فلسفه‌ی؛ اسکولاستیسیم؛ *سکولاستیسیم
Schönbrunn شونبرون
Schonen شونن
Schumla شوملا
Schwabach شواباخ
Schwaben شوابن
Schwarzwald شوارتسوالد
Schweinfurt شواینفورت
Schwerin شورین
Schwyz شویتس
sciatica سیاتیک؛ عرق النساء
scientific method *روش علمی
Scilly Islands سیلی، جزایر
scintillation چشمک زدن (در نجوم و فیزیک)
~ counter چشمکشمار
sclera صلبیه (در چشم)
Scone سکون
Scopes trial سکوپس، محاکمه‌ی
scophony *سکوفونی (در صوت)
scopolamine اسکوپولامین
Scopus, Mount سکوپوس، کوه
scorbutus; scurvy اسقربوط
scoria روباره
Scorpio; Scorpius عقرب (در نجوم)
scorpion عقرب؛ کژدم
scotch mist مهباران
Scotland اسکاتلند
~ ,Church of اسکاتلند، کلیسای آزاد
~ ,Free Church of اسکاتلند، کلیسای آزاد
~ Yard اسکاتلند یارد؛ سکاتلند یارد
Scottish dialect اسکاتلندی، لهجه‌ی
Scottsboro سکاتسبارو
scouting پیشاهنگی
Scranton سکرانتن
scree; talus سنگریز
screen *صافی (در فوتوگرافور)
screen grid *توری صافی (در الکترونیک)
screw پیچ (ماشین ساده)
scribe کاتب (در دین و تاریخ یهود)
Scriblerus Club سکریبلرس، باشگاه
scurvy; scorbutus اسقربوط
Scutari سکوتاری؛ اشقودره (ترکی)
Scutum *سپر (سوبیسکی) (در نجوم)
Scylla سکولا (در اساطیر یونان)
Scyros; Skiros سکوروس؛ سکیروس
Scythia سکوتیا
sea دریا
sea anemone شقایق دریائی
Seabees *زنبوران دریائی
sea breeze نسیم دریا
sea cow گاو دریائی
Seahorse سیهورس
seahorse اسب دریائی
Sea Islands جزایر دریائی؛ سی‌آیلندز
seal سیل؛ شیر دریائی (پستاندار دریائی)
sea level سطح دریا
Sea of Galilee طبریه، دریاچه‌ی
sea pink لسان الطین
seaport دریابندر
sea power قدرت دریائی
searchlight نورافکن
seas, freedom of the آزادی دریاها
seasickness دریازدگی
season فصل
sea star; starfish ستاره‌ی دریائی
SEATO سیتو
Seattle سیتل
sea urchin توتیا
Sebastopol; Sevastopol سباستوپول
Seb(o)u سبو، وادی
secant قاطع؛ قطر ظل (در مثلثات)؛ سکانت (در مثلثات)
Secession, War of جنگ انفصال (در تاریخ کشور)
Second Adventists *آدونتیستهای دوم
secondary emission of electrons صدور ثانوی الکترونها
Second Empire (فـ) امپراطوری دوم (در تاریخ فرانسه)
secretary bird مرغ منشی
secretion ترشح (در زیستشناسی)
secret police پلیس مخفی
Secrets of Enoch *خنوخ، اسرار
sector قطاع
Sedan سدان
sedge جگن
Sedgemoor سجمور
sediment تهنشست
sedimentary rocks سنگهای تهنشستی
sedimentation *تهنشینی
sedum فاوانیا؛ عود الصلیب
Seebeck effect زیبک، اثر
seed دانه (در گیاهشناسی)
seepage زه (تراوش آب زیرزمینی)
segment قطعه (در هندسه)
Segni سنیی
Ségou; Segu *سگو
Segovia سگوویا
Segura *سگورا
seidlitz سدلیتز، گرد

seignorial system; manorial system نظام خاوندی
Seine سن
~ -et-Marne سن‌ـاـمارن
~ ~-Oise سن‌ـاـواز
~ -Inférieure سن‌ـانفریور
~ -Maritime سن‌ـماریتیم
~ -Saint-Denis *سن‌ـسن‌ـدنی
Seir سعیر
seismic focus کانون زلزله
seismic waves لرزه‌ای، امواج
seismogram *لرزه‌نگاشت
seismograph لرزه‌نگار
seismology لرزه‌شناسی
Seiyukai سیوکای (از احزاب سیاسی ژاپن)
Sekia el Hamra ساقیة الحمراء
Sekondi-Takoradi *سکندی‌ـتاکورادی
Selangor سلنگور
selection, natural انتخاب؛ انتخاب طبیعی
Selene سلنه (در اساطیر یونان)
Selenga سلنگا
selenic acid *اسید سلنیک
selenium سلنیوم
Seleucia سلوکیه
self-fertilization *خودلقاحی
self-induction خودالقائی
self-service سلف‌سرویس
Selkirk سلکرک
Selkirkshire سلکرک‌شر
seltzer water آب سلتز
Selvas سلواس
semantics سمانتیک
semaphore سمافور
Semarang سمارانگ
Semele سمله (در دین یونان)
semiarid نیمکماب
semiconductor نیمهادی
semilunar *سینی آلورتی، دریچه‌ی (در قلب)
seminar سمینار
Seminole سمینول
Semipalatinsk سمیپالاتینسک
Semi-permeable membrane غشاء نیمتراوا
Semites سامیها
Semitic languages سامی، زبانهای
Semmering زمرینگ
Semnae سمنای (در دین یونان)
Sempach زمپاخ
senate سنا؛ سناتوس
Sendai سندای
Seneca Falls سنکا فالز
Seneff(e) سنف
Senegal سنگال
Senigallia سنیگالیا
Senlis سانلیس
Sens سانس
sensitive plant گیاه حساس
Senta سنتا
sentence مجازات
Seoul سئول

sepal کاسبرگ (در گیاهشناسی)
separation تفریق (در حقوق)
separation of powers قوای سه‌گانه
separatists انفصالیون
separator, cream ماشین خامه‌گیری
Sepharad صفارد؛ سفاراد
Sephardim سفردیم
Sepias سپیاس
Sepik سپیک
Sepoy Rebellion شورش سپاهیان
September سپتامبر
septicemia سپتیسمی؛ خونگند
Septimania *سپتیمانیا
Septuagint ترجمه‌ی هفتادی؛ ترجمه‌ی هفتاد
sequence رشته (در ریاضیات)
sequoia سکویا
Seraing *سرن
seraphim سرافیم
Serbia صربستان
Serbo-Croatian صرب و کروآتی
Serdica *سردیکا
Seremban *سرمبان
Seret *سرت
serf سرف
sergeanty; serjeanty سارجنتی
Sergiev سرگیف
series سلسله (در ریاضیات)، ریسه (در زمینشناسی)
serine *سرین (از ترکیبات آلی)
Seringapatam سرینگپتم
serjeanty; sergeanty سارجنتی
Serpentarius حواء (در نجوم)
Serpent حیه (در نجوم)
serpentine سرپانتین
Serpukhov *سرپوخوف
serum سروم؛ سرم
Servile Wars جنگهای بردگان
servomechanism سروومکانیسم
sesame کنجد
Sestos سستوس
Set; Seth ست (در دین مصر قدیم)
set مجموعه (در اصطلاح ریاضیات)
Sète ست
Setesdal ستسدال
Sethians *شیثیها
setting غروب (در نجوم)
(Act of) Settlement قانون جانشینی
settler ماندگار
Setùbal ستوبال
Sevastopol; Sebastopol سواستوپول
Seven against Thebes مخالفان هفتگانه‌ی تب
Seven Days battles نبردهای هفت روزه
Seventh-Day Adventists *آدونتیستهای روز هفتم
Seven Weeks War جنگ هفت هفته
~ Wise Men of Greece حکمای سبعه
~ Wonders of the World عجایب سبعه
~ Years War جنگ هفتساله
Severn سورن
Severnaya Zemlya سورنایا زملیا

Seville سویل
Sèvres سور
Sèvres, Treaty of سور، پیمان
sewage فاضلاب
Seward Peninsula سیوارد، شبه جزیره‌ی
sewerage system *شبکه فاضلابکشی
sewing machine چرخ خیاطی
sex جنس (در زیستشناسی)
sexagesimal fraction کسر ستینی
Sextans *سکستان (در نجوم)
sextant سکستان
sextile تسدیس (در نجوم)
sexual reproduction *تولید مثل جنسی
Seychelles سیشلز
Seyhan سیحان
Sfax سفاقس؛ سفاکس
's Gravenhage س‌گراونهاگه
Shaba *شابا
shadbush بارانک
shadow سایه؛ ظل
Shahjahanpur شاهجهانپور
Shakers لرزه‌گران؛ شیکرز (انگل)
Shakhina *شکینه
Shakhty شاختی
shale سنگ رستی
shallot موسیر
Shamash شمش (خدای خورشید در بابل و آسور)
shamrock شبدر ترشک
Shan شان، مملکت
Shanghai شانگهای
Shanhaikwan شانهایکوان
Shannon شنن
Shans شانها؛ قوم شان
Shansi شانسی
Shantung شانتونگ
Shao-hsing *شاوشینگ
share cropping *سهم بردن از محصول، نظام
Shari شاری
Sharjah شارجه
shark کوسه (از ماهیها)
Sharon شارون
Shatt al[el] Arab شط العرب
Shavli شاولی
Shcherbakov شچرباکوف
shearing *برینش (در مکانیک)
Sheba سبا
Shechem شکیم
Sheffield شفیلد
shell صدف؛ گوش ماهی
shellac شلاک؛ لاک صدفی
Shemakha شماخی؛ شماخا
Shenandoah شنندوآ
Shensi شنسی
Shen-yang شنیانگ
Sheol شئول
Sherborne شربورن
Sherbrooke شربروک
Sheriffmuir شریفمیور

Sherman Antitrust Act شرمن، قانون ضد تراست
sherry شری
's Hertogenbosch سرتوخنبوس
Sherwood شروود، جنگل
Shetland شتلند
Shiauliai شیاولیای
Shibboleth شبولت
Shickshock Mountains *شیکشاک، کوههای
shield سپر (در اصطلاح زمینشناسی)
Shih-chia-chuang *شی-چیا-چوانگ
Shih Shu شی شو
Shikoku شیکوکو
Shillong *شیلونگ
Shiloh شیلوه
Shiloh, battle of شایلو، نبرد
Shimoda شیمودا
Shimonoseki شیمونوسکی
Shinano شینانو
Shinar شنعار
Shinchiku شینچیکو
Shinto شینتو
Shio شیو، دماغه‌ی
ship ناو؛ کشتی
Shipka شیپکا
shipworm کرم کشتی
Shirpurla شرپورله
Shittim شطیم
Shiva شیوا؛ سیوا
Shiveluch شیولوچ
Shizuoka شیزوئوکا
Shkhara *شخارا
Shkoder شکودر
shoal آبتل
shock شوک
shock therapy درمان با شوک
shock wave موج ضربه‌ای
shogun شوگون (در تاریخ ژاپن)
Sholapur شولاپور
shooting star پامچال امریکائی
short circuit اتصالی (در برق)
shorthand تندنویسی
Short Parliament پارلمنت کوتاه
Shreveport شریوپورت
shrew موش پوزه‌دار
Shrewsbury شروزبری
shrimp میگو
Shropshire شراپشر
Shrove Tuesday سه‌شنبه‌ی اعتراف
Shumen شومن
shunt شنت
shutter *بستاور (در عکاسی)
Shyok شیوک
sial سیال (علامت اختصاری)
Sialkot سیالکوت
Siam, Gulf of سیام، خلیج
Siamese language سیامی، زبان
Siamese twins دوقلوی سیامی

Sian سیان؛ شیان
Siang سیانگ؛ شیانگ
Siangtan سیانگتان؛ شیانگتان
Siauliai شیاولیای
Sibenik شیبنیک؛ سیبنیک
Siberia سیبریه
Sibir سیبیر
Sibiu سیبیو
Sibylline Oracles *سیبولائی، وحشهای (مهدین غیرقانونی)
sibyls سیبولاها (در اساطیر یونان و روم)
Sicilian Vespers نماز شامگاهان سیسیل
Sicily سیسیل
side ضلع (در هندسه)
sidereal hour ساعت نجومی
sidereal revolution period *دوره‌ی نجومی حرکت انتقالی
sidereal time زمان نجومی
sidereal year سال شمسی(حقیقی)؛سال نجومی
sideral day شبانروز نجومی
siderite سیدریت
siderolite سیدرولیت؛ آسمانسنگ
Sidi ben (یا bel) Abbès *سیدی بن (یا بل) عباس
Sidon صیدا
Sidra, Gulf of سدرا، خلیج
Siebenbürgen زیبنبورگن
Siegfried زیگفرید، خط
Siena سینا
Sierra de los Organos *سیرا د لوس اورگانوس
~ de Trinidad *سیرا د ترینیداد
~ Leone سیرا لئون
~ Madre سیرا مادره
~ Maestra سیرا مائسترا
~ Morena سیرا مورنا
~ Nevada سیرا نوادا
~ ~ de Mérida سیرا نوادا د مریدا
sieve of Eratosthenes غربال اراتستن
Sigmaringen زیگمارینگن
signal پیام (در اصطلاح مخابرات)
sign(of zodiac) برج (در منطقة البروج)
Si hu شی‌هو
Sikang سیکانگ
Sikh سیخ
Sikhism سیخ، آئین
Sikh Wars سیخ، جنگهای
Si-kiang سی-کیانگ؛ رود سی؛ رود غربی
Siking سیکینگ
Sikkim سیکیم
silenus سیلنوس (در اساطیر یونان)
Silesia سیلزی
silhouette سیلوئت
silica سیلیس
silicate سیلیکات
silicon سیلیسیوم
silicon carbide سیلیسیوم، کربور
silicones سیلیکونها

silicosis سیلیکوز
sill سیل (در زمینشناسی)
Silla *سیلا
silo سیلو
Siloam سلوام
silt قرش
Silurian period سیلورین، دوره‌ی
silver nitrate نیترات نقره
Silves سیلوس
sima سیما (لفظ ساخته شده از سیلیس و منیزیوم)
Simancas سیمانکاس
Simbirsk سیمبیرسک
Simferopol سیمفروپول
Simla سیملا
Simois سیموئیس
Simonstown سایمنزتاون
Simplon سمپلون
sin گناه؛ معصیت
Sinai سینا (شبه جزیره)
Sinaia سینایا
Sinaloa سینالوآ
Sind سند
Sindhi سندی، زبان
sine theorem (law) قضیه‌ی جیوب
Singan سینگان
Singapore سنگاپور
singh سینگه
Singhalese سیلانی، زبان
Sing Sing سینگ سینگ
Sinkiang سینکیانگ
Sinn Fein شین فین (نهضتی سیاسی در ایرلند)
Sino-Japanese War چین و ژاپن، جنگ
Sinop سینوپ
Sinuiju سینوئیجو
sinus سینوس؛ جیب
sinusitis سینوزیت
sinusoidal *جیبی
Sion سیون (شهر)؛ صهیون
Siouan سوئی، زبان
Sioux City سو سیتی
~ Falls سو فالز
~ Indians سو
siphon سیفون
Sippar سیپار
siren(e) سیرن
Sirens سیرنها (در اساطیر یونان)
Sirius شعرای یمانی (در نجوم)
sisal hemp کتان سیسال
Sisters of Charity خواهران شفقت
Sistine Chapel سیستین، نمازخانه‌ی
Sisyphus سیسوفوس (در اساطیر یونان)
Sitka سیتکا
Sivas سیواس
Sivash Sea سیواش، دریای
Six, the; Groupe de Six *گروه شش- (فنی) نفری؛ *آهنگسازان ششگانه
Sjaelland شلان (دانمارکی)
Skagen سکاگن
Skagerrak سکاژراک؛ *سکاگراک

Skagit سکجیت
Skagway سکگوی
Skane; Scania سکانیا
Skaraborg *سکارابورگ
skating اسکیتینگ
Skeena سکینا
skeleton اسکلت؛ استخوان‌بندی
Skelleftea *شلفتئو
skew lines متنافر، خطوط
Skikda *سکیکده
skink سقنقور
Skjeggedalsfoss *شگدالسفوس
Skoplje سکوپلیه
sky آسمان
Skye سکای
skylark کاکلی
Skiros; Scyros سکوروس؛ سکیروس
skyscraper آسمانخراش
sky waves امواج آسمانی
skywriting ترسیم در آسمان
slaked lime آهک مرده
Slankamen سلانکامن
slate سنگ لوح
Slave سلیو
Slave Coast ساحل غلامان
slavery بردگی
Slave States ایالات برده‌دار
Slavic languages اسلاوی
Slavonia اسلاوونیا
Slavs اسلاو
sleeping sickness بیماری خواب
slickenside سوده‌رخ (در زمینشناسی)
slide rule خطکش محاسبه
sliding friction *اصطکاک لغزشی؛ *لغزشی، اصطکاک
Sligo سلایگو
Sliven *سلیون
Slivno *سلیونو
Slovakia سلوواکی
Slovaks سلوواکها
Slovenes سلوونها
Slovenia سلوونیا
Slovensko *سلوونسکو
slug سلاگ (واحد جرم)
Sluis; Sluys سلویس
Smaland سمالاند
small circle دایره‌ی صغیره
smallpox آبله
smaltite سمالتین (کنی)
smell شامه؛ *بویایی
smelting گداز
smilax گردی (گیاه زینتی)
Smithsonian Institution سمیثسونین، مؤسسه‌ی
smog مهدود
smoke دود
Smoky سموکی
~ Hill River سموکی هیل، رود
Smolensk سمولنسک
smut سیاهک (از بیماریهای غلات)
Smyrna ازمیر
snail حلزون
Snake سنیک
snakebite مارگزیدگی
snapdragon گل میمون
snipe آب‌چلیک
snowberry گل مروارید
Snowdon سنودن
snowdrift برف بادآورد
snowdrop نرگس برفی
snowfield برفپهنه
snowline برفمرز
soapless soap صابون بیصابون
soap plant صابونی
soapstone سنگ صابونی
soapwort غاسول
soccer *ساکر
Sochi سوچی
social contract قرارداد اجتماعی (در علوم سیاسی)
Social Credit اعتبار اجتماعی
socialism سوسیالیسم
socialist سوسیالیست
social psychology *روانشناسی اجتماعی
social security تأمین اجتماعی
Social War جنگ اجتماعی
Society Islands; Iles de la Société (کنی) سوسیته، جزایر
Society of Friends انجمن دوستان
Society of Jesus یسوعیان
sociology جامعه‌شناسی
soda سودا؛ سود تجارتی
soda ash *خاکستر سود
Södermanland سودرمانلاند
sodium سودیوم
sodium bicarbonate; bicarbonate of soda جوشن شیرین
sodium hydroxide; caustic soda سود سوزآور؛ سود محرق
Sodom سدوم
Soerabaja; Surabaja سورابایا
Soest زوست
Sofia صوفیه
soft palate *شراع الحنک
softwood نرمچوب
Sogdiana سغدیانا؛ سغد؛ صغد
Sogne Fjord سوگنه، آبدره‌ی
Soho سوهو
soil خاک
soil creep زمین‌خزه
soilless gardening زراعت بیخاک (طریقه‌ای در زراعت)
soil profile مقطع خاک
Soissons سواسون
Sokoto *سوکوتو
solar cell *پیل خورشیدی
solar constant *ثابت خورشیدی
~ eclipse *گرفت خورشید؛ کسوف
solar spectrum طیف خورشید
~ system منظومه‌ی شمسی
~ time زمان شمسی
~ year سال شمسی
solder لحیم
sole سفره‌ماهی
solenoid سولنوئید
(The) Solent سولنت
Solesmes سولم
Soleure سولور
solfège (کنی) سولفژ؛ سرایش
Solferino سولفرینو
solid جامد (در فیزیک)؛ جسم (در هندسه)
solid angle زاویه‌ی صلب
solidification انجماد
solidifing point; freezing point نقطه‌ی انجماد
solid-state physics فیزیک حالت جامد
solidus سولیدوس
solifluction خاکسره
Solihull *سولیهال
Solingen زولینگن
Solnhofen زولنهوفن
solo سولو (در موسیقی)
Solo سولو
soloist *تکخوان (در موسیقی)؛ *تکنواز (در موسیقی)
Solomon Islands سلیمان، جزایر
Solomon's-seal مهر سلیمان
Solothurn زولوتورن
Solovetski Islands سالاوتسکی، جزایر
solstices انقلابین
soluble glass; water glass شیشه‌ی محلول
solution محلول
Solutré سولوتره
Solutrean *سولوتره‌ای
Solutré-Pouilly *سولوتره-پویی
Solvay process سلوی، طریقه‌ی
solvent حلال
Solway Firth سالوی، خلیج
Somali سومالی
Somalia سومالیا؛ سومالی
Somaliland سومالی فرانسه؛ سومالیلند
somatotropic hormone هورمون رشد؛ *سوماتوتروپ، هورمون
Sombor *سومبور
Somerset سامرست
~ House سامرست هاوس
Somerville سامرویل
Somme سوم
sonar سونار
sonata سونات (قطعه‌ی موسیقی)
Sonderborg سوندربورگ
Sonderbund زوندربوند
Songhai سنگای؛ سنگوی
Song of Solomon غزلهای سلیمان
Song of Songs غزل غزلها
sonic barrier دیوار صوت؛ سد صوتی
Sonora سونورا

Soochow سوچو
soot دوده
Sophene سوفنه
Sophists سوفسطائیان
soprano سوپرانو
Sopron شوپرون
Soracte سوراکته
Sorbonne سوربون
sorbose *سوربوز
Sorbs سوربها
sorghum زرت خوشه‌ای
Sorrento سورنتو
SOS *اس. او. اس
Sosnowiec *سوسنوویتس
Soter سوتر (در دین یونان قدیم)
soter *سوتر (در مذاهب گنوسی)
soude (فنـ) سود؛ سوده تجارتی؛ سودا
Soufrière سوفریر
soul روح
sound باب، تنگه
sound صوت؛ صدا
soundproofing صدابندی
sound recording; tape recorder ضبط صوت
south جنوب
(the) South جنوبخوانده
South Africa, Republic of *افریقای جنوبی، جمهوری
South Africa, Union of افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی
South African War افریقای جنوبی، جنگ
South America امریکای جنوبی
South American Revolution انقلاب امریکای جنوبی
Southampton ساوثمتن
South Australia استرالیای جنوبی
~ Bend ساوث بند
~ Carolina کارولینای جنوبی
~ China Sea چین جنوبی، دریای
~ Dakota داکوتای جنوبی
southeast جنوب شرقی
Southeast Asia *آسیای جنوب شرقی
~ Asia Treaty Organization سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی
Southern Alps آلپهای جنوبی
~ Cross صلیب جنوبی (در نجوم)
~ Rhodesia رودزیای جنوبی
~ Territories *سرزمینهای جنوبی
South Georgia جورجیای جنوبی
~ Glamorgan *گلمورگن جنوبی
~ Holland زویدهولاند؛ هولاند جنوبی
~ Island جزیره‌ی جنوبی؛ ساوث آیلند
South Manchurian Railway منچوری جنوبی، راه آهن
~ Orkney Islands اورکنی جنوبی، جزایر
~ Ossetia آستیای جنوبی
~ Platte پلت جنوبی
~ Pole قطب جنوب
Southport *ساوثپورت
South Sea دریای جنوب
south-seeking pole قطب جنوبجو
South Shetland Islands شتلند جنوبی، جزایر
South Shields ساوث شیلدز
south-southeast جنوب جنوب شرقی
south-southwest جنوب جنوب غربی
Southwark *ساوثرک
southwest جنوب غربی
South West Africa افریقای جنوب غربی
South West Africa People Organization *افریقای جنوب غربی، سازمان خلق
Southwold ساوثولد
South Yorkshire یورکشر جنوبی
sovereignty حاکمیت
Sovetsk *ساوتسک
soviet سویت
Soviet Russia روسیه‌ی شوروی
soya bean سویا؛ سوژا
Soya Strait سویا، تنگه‌ی
Spa سپا
space فضا
~ biology *زیستشناسی فضائی
~ exploration فضاپویی
~ formula فورمول فضائی (در شیمی)
~ lattice *شبکه‌ی فضائی
~ law *فضائی، قانون
~ medicine طب فضائی
~ platform *سطحه‌ی فضائی
spaceport فضائی، بندر
space probe وارس (فضائی)
space station فضائی، پایگاه؛ *ایستگاه فضائی
~ -time جاگاه؛ فضا-زمان
~ travel سفر فضائی
~ vehicle وسایط فضاپیما؛ *نقلیه‌ی فضاپیما
spaghetti اسپاگتی
Spain اسپانیا
Spalato(ایتالیائی) سپالاتو
Spandau شپانداو
spaniel سگ اسپانیول
Spanish Africa افریقای اسپانیا
~ America امریکای اسپانیائی
~ -American War اسپانیا و امریکا، جنگ
~ Armada جهازات شکست‌ناپذیر
~ civil war *اسپانیا، جنگ داخلی
~ colonial architecture اسپانیائی، معماری مستعمراتی
~ fly ذراریح
~ Guinea گینه‌ی اسپانیا
~ language اسپانیائی، زبان
~ Main زمینلاد اسپانیائی
~ Morocco مراکش اسپانیا
~ Sahara صحرای اسپانیا
~ Succession, War of the اسپانیا، جنگ جانشینی
spark جرقه
spark coil; induction coil قرقره‌ی القا
spark plug شمع (در موتورها)
spark spectrum طیف جرقه‌ای
sparrow گنجشک
Sparta اسپارت
Spartacists سپارتاسیستها
Spartacus سپارتاکوس، حزب
spavin قره‌قوش (ورم استخوانی)
speaking pipes لوله‌های صوتی
species جنس (در زیستشناسی)؛ نوع (در اصطلاح منطق قدیم)
specific gravity; densité (فنـ) چگالی
~ heat حرارت مخصوص
~ resistance مقاومت مخصوص
~ volume حجم مخصوص
spectral lines طیفی، خطوط
~ series *رشته‌های طیفی
~ types (classes) طبقات طیفی
spectrogram طیفنگاشت
spectrograph طیفنگار
spectroheliograph خورطیفنگار
spectrometer طیفسنج
spectrophotometer طیفنورسنج
spectroscope طیفنما
spectroscopy طیفبینی
spectrum طیف (در اصطلاح علمی)
speech defects عیبهای تکلم
speedwell سیزاب
speleology غارشناسی
Spencer سپنسر، خلیج
sperm منی؛ نطفه
spermaceti (فنـ) موم روغن
spermatozoon نطفه
sperm oil پیه ماهی
Spey سپی
Speyer شپایر
(La) Spezia لا سپتسیا
Spezia, Gulf of *سپتسیا، خلیج
sphagnum اسفاگنوم
sphalerite سفالریت
sphere of influence منطقه‌ی نفوذ
spherical aberration کجنمائی کرویت
~ lens عدسی کروی
~ polygon کثیرالاضلاع کروی
~ sector قطاع کروی
~ trigonometry مثلثات کروی
~ wedge قاچ کروی
spherics اکر، علم
spheroid گویوار
sphinx سفینکس (در اساطیر مصر قدیم)
Spica سماک اعزل
spice ادویه
Spice Islands جزایر ادویه
spider عنکبوت
spikenard سنبل الطیب
spinach اسفناج
spinal column ستون فقرات؛ *ستون مهره‌ها
spinal cord مغز حرام؛ نخاع؛ نخاع شوکی
spinet سپینت (از سازهای زهی)

spinning ریسندگی
~ wheel *ریسندگی، چرخ
spiraea قندول
spiral galaxies *کهکشانه‌های مارپیچی
spit زبانه (در جغرافیا)
Spithead سپیتهد
Spitsbergen سپیتزبرگ
spleen سپرز؛ طحال
Split سپلیت
Spluga (ایتالیائی) سپلوگا
Splügen شپلوگن
Spokane سپوکن
Spoleto سپولتو
sponge اسفنج
spontaneous combustion *احتراق خودبخود
Sporades سپورادس
spore هاگ؛ *سپور
sporification هاگسازی
sporophyte *سپوروفیت
sporozoa سپوروزوئا
Spree شپره
spring چشمه
Springfield سپرینگفیلد
Springs *سپرینگز
spring tide مهکشند
spruce کاج فرنگی
spun glass شیشه‌ی ریسیده
spurge فرفیون
spurry بقلة الرمل؛ علف شن
Spurs, Battle of the مهمیزها، نبرد
Sputnik سپوتنیک
squall بادزد
square مربع
~ number عدد مربعی
~ root جذر
squash کدو؛ اسکواش (نوعی بازی)
squid سش؛ ماهی مرکب
squill اسقیل
squire سپردار
squirrel سنجاب
Sredets *سردتس
Sri Lanka *سری لانکا
Srinagar شریناگار؛ سریناگار
Stabat Mater ستابات ماتر (از سرودهای کلیسای کاتولیک)
stadholder ستادهاودر
stadium ستادیوم
Stafford ستفرد
Staffordshire ستفردشر
stage صحنه (در اصطلاح تئاتر)؛ صفحه (در میکروسکوپ)
stage manager مدیر صحنه
Stagira ستاگیرا
Stakhanovism ستاخانوویسم
stalactite (فنـ) استالاکتیت
stalagmite استالاگمیت
Stalin ستالین
Stalinabad ستالین‌آباد
Stalingrad ستالینگراد
Stalino ستالینو
Stalinsk ستالینسک
stamen پرچم (در گیاهشناسی)
Stamford ستمفرد
~ Bridge ستمفرد بریج
stamp; timbre (فنـ) تمبر
Stamp Act قانون تمبر (در تاریخ کشمکش)
standard conditions شرایط متعارفی (در اصطلاح فیزیک)
Standard Oil Company استاندارد اویل، شرکت
standard time زمان استانده
Stanislav ستانیسلاو
Stanley Falls ستنلی، آبشارهای
~ Pool ستنلی، آبگیر
Stanleyville ستنلیویل
Stanovoy Range ستانووی، کوههای
Stans ستانس
Stara Planina *ستارا پلانینا
Stara Zagora *ستارا زاگورا
starch نشاسته
Star Chamber تالار ستاره (در لندن)
Star of Bethlehem ستاره‌ی بیت لحم
Star-spangled Banner بیرق ستاره‌نشان
Stassfurt شتاسفورت
statement گزاره
Staten Island ستتن، جزیره‌ی
States-General; Etat-généraux (فنـ) اتا ژنرو (در تاریخ فرانسه)
States of the Church ممالک کلیسا
states' rights حقوق ایالات
static ستاتیک (در اصطلاح رادیو)
statice (فنـ) *ستاتیس
statics ستاتیک؛ تعادلشناسی
stationary waves ماندار، امواج
statistics آمار (علم)
Statue of Liberty مجسمه‌ی آزادی
Staunton ستنتن
Stavanger ستاوانگر
Stavropol ستاوروپول
~ Kray ستاوروپول، سرزمین
steady-state theory *جهان ایستان، نظریه‌ی؛ *نظریه‌ی جهان ایستان
steam engine ماشین بخار
steamship کشتی بخار
stearin ستئارین
steatite; soapstone ستئاتیت؛ سنگ صابون
steel فولاد
steelyard *قپان رومی
Steelyard, Merchants of the ستیلیارد، بازرگانان
Steenkerque ستنکرکه
Stegosaurus ستگوزور
Steiermark شتایرمارک
stele; stela استل؛ ستل
Stelvio Pass ستلویو، گردنه‌ی
stem ساقه (در گیاهشناسی)
Stepanakert ستپاناکرت
Stepney ستپنی
steppe استپ
stère (واحد حجم) (فنـ) ستر
stereochemistry شیمی فضائی؛ *ستراوشیمی
stereometric formula فورمول مجسم
stereophonics سترئوفونی
stereopticon سترئوپتیکون
stereoscope برجسته‌نما
stereoscopy برجسته‌بینی
stereotype سترئوتایپ
sterility سترونی؛ نازائی؛ عقم
Sterlitamak *سترلیتاماک
steroids ستروئیدها
sterols ستروئلها
setesdal ستسدال
stethoscope استتوسکوپ
Stettin شتتین
Stevenage *ستیونیج
Stewart استوارت
Steyr شتایر
sthène (واحد نیرو) (فنـ) ستن
stickleback *آبنوس، ماهی
stigma کلاله
Stikine ستیکین
Stiklestad ستیکلستا
stimulus محرک (در اصطلاح روانشناسی)
sting نیش
Stirling سترلینگ
Stirlingshire سترلینگ‌شر
stock ورقه‌ی سهم
~ exchange بورس
Stockholm استکهلم
Stockport ستاکپورت
Stockton ستاکتن
Stockton-on-Tees ستاکتن‌ـآن‌ـتیز
Stoicism رواقی، مذهب
Stoke-on-Trent ستوک‌ـآن‌ـترنت
stomach معده
Stone Age عصر حجر
Stonehenge ستونهنج
Stone of Destiny سنگ سرنوشت
stone river رودسنگ
storage device مخزن (در حسابگر)
Storfjord ستور، آبدره‌ی
stork لکلک
storm طوفان
Storting ستورتینگ
stowed winds بادهای تنجیده
strain دگروشی (در کشتی)
strait باب؛ تنگه
Strait of Dover *تنگه‌ی دوور
Strait of Georgia جورجیا، تنگه‌ی
Straits Settlements ماندگاههای تنگه‌ها
Stralsund شترالزوند
Strand سترند
Stranraer *سترنرار
Strasbourg سترابسبورگ
Strasbourg, Oath of سترابسبورگ، سوگند
Stratford-upon-Avon *سترتفرد‌ـاپان‌ـایون

Stratford-on-Avon ستر تفرد ـ آن ـ ایون
Strathclyde and Cumbria ستر ثکلاید و کامبریا
Strathmore ستر ثمور
stratification چینه‌سازی؛ چینه‌بندی (در اصطلاح زمینشناسی)
stratigraphy چینه‌شناسی (در اصطلاح زمینشناسی)
stratopause ستراتوپوز؛ *پوشمرز
stratosphere ستراتوسفر؛ پوشکره
stratum چینه (در اصطلاح زمینشناسی)
straw کاه
strawberry چیانک
stream روانه (در جغرافیا و در فیزیک)
strength of materials مقاومت مصالح
streochemistry *سترئوشیمی
streptococcus استرپتوکوک
Stresa سترزا
stress تلاش (در مکانیک)
Streymoy *سترموی
stria خش
strike اعتصاب
string زه (در سازها)
stringed instruments سازهای زهی
string quartet *کوارتت زهی
stroboscope سترو بوسکوپ
Stromboli سترومبولی
Stromo; Streymoy سترومو
strontium سترونسیوم
Struma سترووما
strychnine استریکنین
Setúbal ستوبال
studio استودیو
Stuhlweissenburg شتولوایسنبورگ
stupa ستوپا
Sturm und Drang شتورم اوند درانگ
Stuttgart شتوتگارت
style *خامه (در گیاهشناسی)
Stymphalian birds ستومفالیسی، مرغان
Styria ستیریا
Styx ستوکس (در دین یونان)
subatomic زیراتمی
subconscious شعور مغفول
Subiaco سوبیاکو
subjective *درونخودی؛ *ذهنی (در فلسفه‌ی اسلامی)
sublimation تصعید (در فیزیک)؛ تعالی (در روانشناسی)
submarine زیردریالی
submerged valley غرقدره
Subotica سوبوتیتسا
subsequent river میانرود
subset *مجموعک (در اصطلاح ریاضیات)
subsidy جایزه؛ *اعانه
subsoil زیرخاک
subsonic سوبسونیک؛ *زیرصوتی
substitution جانشینی؛ *استخلاف (هر دو در شیمی)
substraction تفریق (در حساب)
subtropical گردمداری، ناحیه‌ی

sucker مکینه (در جانورشناسی)
Sucre سوکره
sucrose سوکروز
suction مکش
suction pump *تلمبه‌ی مکشی
Sudan سودان
Sudetes سودت
Sudeten (آلمانی) *زودتن
Suebi سوئبها
Suez سوئز
Suffolk سافک
Sufism تصوف
sugar قند؛ شکر
sugarcane نیشکر
sugare of bamboo طباشیر؛ تباشیر
sugar of lead شکر سرب
suggestion تلقین (در روانشناسی)
Sui سوئی
Suir *سویر (رود، انگلستان)
suite سوئیت؛ سویت (در موسیقی)
Suiyuan سوئی‌یوان
Sukhum سوخوم
Sukhumi سوخومی
Sukkertoppen سوکرتوپن
Sukkoth سوکوت
Sukkur *سوکور
Sulaimaniyah سلیمانیه
sulfa drugs; sulfamide سولفامیدها؛ *داروهای سولفاتی
sulfate; sulphate سولفات
sulfide; sulphide سولفور
sulfite سولفیت
sulfur; sulphur گوگرد
sulfuric acid اسید سولفوریک
Sulitjelma سولیتیلما
sulphate; sulfate سولفات
sulphide; sulfide سولفور
sulphur; sulfur گوگرد
sulphuric acid اسید سولفوریک
Sulu Archipelago سولو، مجمع‌الجزایر
sumac; sumach سماق
Sumatra سوماترا
Sumava شوماوا
Sumba سومبا
Sumbawa سومباوا
Sumer سومر
Sumgait *سومگایت
summer تابستان
sun خورشید
Sumter, Fort سامتر، دژ
Sunda Islands سوندا، جزایر
Sunday school مدارس یکشنبه
Sunderland *ساندرلند
sundial ساعت آفتابی؛ شاخص آفتابی
sunflower آفتابگردان
Sungari سونگاری
Sungaria زونگاری
Sungkiang سونگکیانگ
sunshine آفتاب

sunshine recorder مکینه (در جانورشناسی)
sunspots سوکره
sunstroke سوکروز
Suomenlinna مکش
Suomi *تلمبه‌ی مکشی
superconductivity سودان
(to) supercool سودت
supercooled *زودتن
supercooling سوئبها
superfuidity سوئز
supergiant stars سافک
superheated تصوف
superheated steam قند؛ شکر
superheating نیشکر
superheterodyne طباشیر؛ تباشیر
Superior شکر سرب
, Lake ـــ تلقین (در روانشناسی)
superior planets سوئی
supermarket *سویر (رود، انگلستان)
supernova سوئیت؛ سویت (در موسیقی)
superpanavision سوئی‌یوان
superphosphate سوخوم
supersaturation سوخومی
supersonic سوکرتوپن
supplice de la roue (فنـ) سوکوت
supply عرضه (در اقتصاد) *سوکور
suppressor grid *توری مانع (در الکترونیک) سلیمانیه
supra-field problems مسائل فوق رشته‌ای (در فلسفه‌ی علم) سولفامیدها؛ *داروهای سولفاتی
suprarenal gland غده‌ی روی کلیه سولفات
Supung *سوپونگ (سد، چین) سولفور
Surabaja; Soerabaja سورابایا سولفیت
Surakarta; Soerakarta سوراکارتا گوگرد
Suram *سورام اسید سولفوریک
Surat سورت؛ سورات (شهر، هند) سولیتیلما
surface سطح سولفات
surface-active agent ترساز سولفور
surface of revolution سطح دوار گوگرد
surface tension کشش سطحی اسید سولفوریک
surgery جراحی سولو، مجمع‌الجزایر
Surinam سورینام سماق
surrealism سوررئالیسم سوماترا
Surrey ساری شوماوا
surveying نقشه‌برداری سومبا
Susa شوش سومباوا
Susah; Sousse سوس (شهر، تونس) سومر
Susak سوشاک *سومگایت
Susiana سوزیان؛ *سوزیانا *تابستان
suspension دروا (در فیزیک) خورشید
suspension bridge *پل معلق سامتر، دژ
Susquehanna ساسکویهنا سوندا، جزایر
Sussex ساسکس مدارس یکشنبه
Sutherland ساذرلند *ساندرلند
Sutherlandshire ساذرلندشر ساعت آفتابی؛ شاخص آفتابی
Sutlej ساتلج آفتابگردان
suttee ساتی سونگاری
Sutton *ساتن زونگاری
Suva سوا سونگکیانگ
Suzdal سوزدال آفتاب

suzerain سوزرن
Svalbard سوالبار؛ *سوالبارد
Svanetski *سوانتسکی
Sveaborg سوآبورگ
Svealand سوآلاند
Sverdlovsk سوردلوفسک
Svir سویر (رود، نجف)
Swabia سوابیا
Swabian League سوابیائی، اتحادیه‌ی
Swahili سواحلی
Swahili language *زبان سواحلی
swallow پرستو
swamp باتلاق
swan قو
Swansea سوانسی
SWAPO *سواپو
swastika صلیب شکسته؛ سواستیکا
Swat سوات
Swatow سوائو
Swaziland سوازیلند
Sweden سوئد
Swedish language سوئدی، زبان
sweet cicely مر (گیاه دائمی ملنی)
~ gum میعه‌ی سائله
~ marjoram مرزنجوش
~ pea نخود عطری
~ potato پیچک شیرین
Swiss Guards گارد سویسی
switch سوئیچ
Switzerland سوئیس
swordfish شمشیرماهی
Sybaris سوباریس
Sydney سیدنی
~ Harbour سیدنی هاربر
Syktyvkar *سیکتیوکار
syllogism قیاس (در اصطلاح منطق)
Sylt سیلت
symbiosis همزیستی (در اصطلاح زیستشناسی)؛ سمبیوز
symbol نماد
symbolic logic; mathematical logic منطق ریاضی
symbolism سمبولیسم؛ نمادپردازی
symbolist سمبولیست
symmetry تقارن
symphonic poem پوئم سمفونیک
symphony سمفونی
symphony orchestra ارکستر سمفونی
Symplegades سومپلگادس (در اساطیر یونان)
synagogue کنشت
Synaos سوناوس
synchrotron سنکروترون
syncline ناودیس
synclinorium ناودیس شکنجی
syndicalism سندیکالیسم
synod سینود
synodic revolution period *دوره‌ی هلالی
Synoptic Gospels انجیلهای نظیر
syntan *سنتان
synthesis ترکیب (در اصطلاح شیمی و در فلسفه‌ی علم)
synthetic rubber کائوچوی مصنوعی
syphilis سیفیلیس؛ آتشک
Syracuse سیراکوز؛ سیراکیوز
Syr Darya سیر دریا
Syria سوریه
Syriac سریانی
system سیستم
Syzran سیزرانی؛ *سیزران
Szabadka *سابادکا
Szatmar-Németi ساتمار؛ ساتمار-نمتی
Szczecin *شچتسین
Szechwan سچوان
Szeged سگد
Székely سکلی
Székesfehervar سکشفهروار
Szentgotthard *سنتگوتهارد

T

Taal, Lake تاتال؛ دریاچه‌ی
Tabard Inn تبرد این
Tabasco تاباسکو
tabasheer طباشیر؛ تباشیر
Tabernacle خیمه‌ی مقدس
~ , Feast of میوه‌بندان، عید
table جدول (در اصطلاح ریاضیات)
Table Mountain تافلبرگ
table tennis; ping-pong پینگ پنگ؛ تنیس روی میز
taboo; tabu تابو
Tabor تابور
Taborites تابوریان
Tabor Mount تابور؛ جبل‌الطور
tabu; taboo تابو
Tacloban تاکلوبان
Tacoma تکوما
tadpole کفچلیز
Tadzhikistan تاجیکستان
Taegu *تایکو؛ *تایگو
Taenarum *تایناروم
Tafilelt; Tafilet تافیلالت
Tagal(og) تاگالوگ؛ تاگال
Taganrog (فن) تاگانروگ
(le) Tage (فن) تاژ، لو
tagua تاگوا
Tagus تاگوس
Tahiti تاهیتی؛ تائیتی
Tai تای
Taif طائف
Taimyra *تایمیرا
Taimyr Peninsula تایمیر، شبه جزیره‌ی
Tainan تاینان
Tainaron *تاینارون
Taipei; Taipeh تایپه
Taiping Rebellion تایپینگ، شورش
Tai Shan تای شان
Taiwan تایوان
Taiyüan تای‌یوان
Taj Mahal تاج محل
Tajo تاخو
Tajumulco *تاخومولکو
Takla Makan; Taklamakan تاکلاماکان
Talavera *تالاورا
Talavera de la Reina *تالاورا ذ لا رئینا
talc تلق؛ طلق؛ تالک
Talca تالکا
Talcahuano *تالکاوانو
Tallahassee تلهسی
Tallinn تالین
tallow پیه
tallow tree درخت پیه
Talmud تلمود
talus; scree سنگریز
Tamale *تمالی
Taman تامان
tamarisk گز
Tamatave *تاماتاو
Tamaulipas تاماولیپاس
tambourine دف
Tamil تامیل
Tamil Nadu *تامیل نادو
Tammany Hall تمنی هال
Tammerfors تامرفورس
Tammuz تموز (از خدایان بابلی)
Tampa تمپا
Tampere تامپره
Tampico تامپیکو
Tamworth تمورث
Tana تانا
Tanagra تاناگرا
Tananarive تاناناریو
T'ang تانگ (سلسله‌ی سلطنتی چین)
Tanganyika تانگانیکا
tangent مماس (در هندسه)؛ ظل (در مثلثات)؛ تانژانت
tangerine بکرائی
Tangier طنجه
tango تانگو (نوعی رقص)
Tanis تانیس
Tanjore تانجور
tank تانک
Tannenberg تانبرگ
tannic acid تانیک، اسید
tannin مازو
tanning دباغی
tansy علف کرم
Tantalus تانتالوس (در افسانه‌های یونانی)
Tantrism *تانتریسم؛ *تانترائی
Tanzania *تانزانیا
Taoism تائو، مذهب
Taormina تائورمینا
tap قلاویز
Tapajos تاپاژوس
tape recorder; sound recording ضبط صوت
tapestry فرشینه
tapeworm کرم نواری؛ کرم کدو

tapioca تاپیوکا
tapir تاپیر
Tapti *تاپتی
tar قطران
Taranto (ایتالیائی) تارانت؛ *تارانتو
Tarascon تاراسکون
Tarbes تارب
Targoviste تارگوویشته
Targu(l)-Mures تارگول-مورش؛ *ترگو-مورش
Targum ترگوم
Tarifa تاریفا
Tarim تاریم
Tarn تارن
Tarn-et-Garonne تارن-ا-گارون
Tarnopol تارنوپول
Tarnow تارنوف
tarots تارو
tarpan تارپان
Tarpeia تارپیا (در افسانه‌های رومی)
tarpon تارپون
Tarragona تاراگونا
Tarsus طرسوس
tartar درد
tartar emetic درد قی‌آور
tartaric acid تارتریک، اسید
Tartarus تارتاروس
tartrate تارترات
tartre (فنـ) تارتر
Tartu تارتو
Tartuffe تارتوف (نمایشنامه)
Tashkent تاشکند
Tasmania تاسمانی
Tasman Sea تاسمان، دریای
taste ذائقه؛ چشائی
Tatar Autonomous Soviet Socialist Republic تاتارستان، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی
Tatars تاتار
Tate Gallery گالری تیت (در لندن)
Tatra(s) تاترا
tattooing خالکوبی
Taunton تانتن
Taunus *تاونوس
Taupo, Lake تاوپو، دریاچه‌ی
Taurage تاوراگه
Tauroggen تاوروگن
Taurus ثور؛ توروس
Taxila تکسیله
taxonomy *رده‌شناسی
Tay تی
Tbilisi; Tiflis تفلیس
teak تک
tear gas گاز اشکاور
teasel گل تکمه‌ای؛ *گل دگمه‌ای
Tebessa تبسه
technetium تکنتیوم
technique تکنیک
tectonic زمینساختی
tectonics زمینساخت
Tees تیز
Teeside *تیساید
Tegucigalpa تگوسیگالپا
Teifi *تایوی
Tejo (پرتغالی) تژو
Tekoa(h) تقوع
teltutograph تلوتوگراف
Tel Aviv تل اویو
Tel Aviv-Jaffa *تل اویو-یافا
Telegonus *تلگونوس (در اساطیر یونان)
telegraph تلگراف
Tel el Amarna تل العمارنه
Telemachus تلماخوس (در افسانه‌های یونانی)
Telemark تلمارک
telemeter دورسنج
telepathy تلپاتی؛ انتقال حسیات
telephone تلفون؛ تلفن
telephoto تلفوتو
~ lens عدسی دورگیر (در عکاسی)
telescope تلسکوپ؛ دوربین
Telescopium *تلسکوپ (در نجوم)
teletype (writer) تلتایپ
television تلویزیون
tellurium تلور
Telstar *تلستار
Telugu تلوگو
Tema *تما
Temale *تمالی
Temesvar طمشوار
Tempe تمپه
Tempelhof تمپلهوف
temperature دما
tempered glass شیشه‌ی آبداده
tempered scale گام معتدل (در موسیقی)
Templars پرستشگاهیان
(the) Temple تمپل
tempo تمپو (در موسیقی)
Ten, Council of شورای ده‌نفری
tenacious ستوار
tenacity *ستواری
Tenasserim تناسریم
Ten Commandments; Decalogue احکام عشره
Tende تاند
Tenedos تندوس
Tenerif(f)e تنریفه
Tennessee تنسی
~ Valley Authority تنسی، سازمان دره‌ی
tennis تنیس
Tenochtitlan تنوچتیتلان
tenor تنور
Tenos تنوس
tense زمان (در دستور زبان)
Tenure of Office Act تثبیت مشاغل، قانون (در تاریخ کشمة)
Ten Years War جنگ دهساله
Teotihuacan تئوتی‌اواکان
Tepic تپیک
teraphim ترافیم (از بتهای یهود)
terbium تربیوم
terebinth بنه؛ درخت سقز
Terek ترک (رود)
Teresina ترزینا
terminal velocity سرعت حد
Terminus ترمینوس (در سنن رومی)
termite موریانه
tern ترن
Ternate ترناته
Terni ترنی
terrace تختان (در اصطلاح زمینشناسی)
terracette *تختانک (در اصطلاح زمینشناسی)
Terre Haute تره هوت
terrestrial globe کره‌ی جغرافیائی
terrestrial magnetism مغناطوری زمین
terrigenous خاکزاد
territorial waters آبهای ساحلی
territory *سرزمین (در تاریخ کشمة)
terror ترور
terrorism تروریسم
Tertiary period دوران سوم
Teruel تروئل
Teschen تشن
Tessin تسن؛ تسین (آلمانی)
test تست
Test Act قانون آزمون (در تاریخ بریتانیا)
Testaments of the Twelve Patriarch *دوازده بطرک، وصایای
testicle; testis بیضه
tetanus کزاز
Tethys تتوس (در دین یونانی)
tetrahedron چهاروجهی
tetrode تترود
Tetuan تطاوین؛ تطوان
Teutoburg Forest; Teutoburger Wald تویتوبورگر والد
Teutones توتونها
Teutonic Knights توتونی، شهسواران
Tevere (ایتالیائی) *توره
Tewkesbury تیوکسبری
Texas تکزاس
Texcoco, Lake *تکسکوکو، دریاچه‌ی
Texel تکسل
textiles منسوجات
texture *بافت (در اصطلاح سنگ‌شناسی)
Thai تای؛ تایها
Thailand تایلند
thalamus *تالاموس
Thal(e)ia تالیا
thallium تالیوم
Thallophyta ریسه‌داران
thallus *ریسه (در گیاهشناسی)
Thames تمز
~ , battle of the تمز، نبرد
Thanet, Isle of ثنت، جزیره‌ی
Thanjavur *تنجاوور
Thanksgiving Day روز شکرگزاری

Thapsus	تاپسوس
Thasos	تاسوس
thaw	یخگشاد
Thebes	تب؛ طیوه
the humanities	انسانیات
Theia; Thia	تیا (در اساطیر یونان)
theine	تئین
Theiss	تایس
thema; horoscope	زایچه
theme	تم (در موسیقی)
Themis	تمیس
theocracy	خداشاهی
theodolite	تئودولیت
Theodosia	تئودوسیا
Theodosian Code	تئودوسیوسی، مجموعه‌ی قوانین
Théodule	*تئودول
theology	*تئولوژی
theorem	قضیه (در هندسه)
Theorem of the Bride	قضیه‌ی عروس؛ قضیه‌ی فیثاغورس
theory	تئوری؛ نظریه
theory of games	*بازیها، نظریه‌ی
theosophy	تئوزوفی
Thera; Thira	ترا
thermal barrier	سد حرارتی
thermal capacity	ظرفیت حرارتی
Thermidor	ترمیدور
thermie (فنس)	ترمی (واحد مقدار حرارت)
thermion	ترمیون
thermionic emission	*ترمیونی، صدور
thermistor	ترمیستور
thermochemistry	گرماشیمی
thermocouple	ترموکوپل؛ *جفت گرما برقی
thermodynamics	ترمودینامیک
thermoelectricity	گرما برق؛ ترموالکتریسیته
thermogram	دما نگاشت
thermograph	دما نگار
thermometer	دماسنج؛ ترمومتر؛ میزان الحراره
thermopile	ترموپیل؛ پیل گرما برقی
Thermopylae	ترموپیل؛ ترموپولای (یند)
thermos	ترموس
thermosphere	دماکره؛ ترموسفر
thermostat	دماپای؛ ترموستا
Thersander	ترساندروس (در افسانه‌های یونان)
The Sacred Books of the East	کتب مقدس مشرق
Theseus	تسئوس (در اساطیر یونان)
thesis	*تز (در اصطلاح فلسفه)
Thessalonians	تسالونیکیان (در عهد)
Thessalonike	تسالونیکه
Thessaly	تسالی
Thetford Mines	*تتفرد ماینز
Thetis	تتیس (در افسانه‌های یونانی)
Thetys	تتوس (در دین یونانی)
Theveste	توسته
Thia; Theia	تیا (در اساطیر یونان)
thicket	انبوهه
thick lens	عدسی ضخیم
thin lens	عدسی نازک
Thionville	تیونویل
Thira; Thera	ترا
Third Republic	جمهوری سوم (در تاریخ فرانسه)
Third Nations (World)	*جهان سوم
Thirty Tyrants	جباران سی‌گانه
~ Years War	جنگ سی‌ساله
thistle	خار
Thor	تور (در دین ژرمنی)
thorax	قفسه‌ی سینه؛ قفسه‌ی صدری
thorium	توریوم
Thorn (آلمانی)	تورن (شهر، لهستان)
thorn forest	خاربیشه
thoron	*تورون
Thoth	تحوت
Thothmes; Thutmose	تحوتمس
Thousand Islands	هزار جزیره
Thrace	تراکیا؛ تراکیه؛ تراس (فنس)
three-body problem	مسئله‌ی سه جسم
three color theory	نظریه‌ی سه‌رنگ
Three Emperor's League	اتحادیه‌ی سه امپراطور
Three Holy Children	دانیال، رفقای
~ Kingdoms	سه‌پادشاهی
threonine	*ترئونین
threshold	آستانه (در اصطلاح روانشناسی و فیزیولوژی)
~ of audibility	آستانه‌ی شنودگی
thrift	لسان الطین
thrombosis	ترومبوز
throttle	*دریچه‌ی سوخت
thrust	پیشرانه
thrust (reverse) fault	*گسله‌ی وارونه (در اصطلاح زمینشناسی)
Thuban	*ثعبان (در نجوم)
Thugs	تاگها
Thule	توله
thulium	تولیوم
Thunder Bay	*تندر بی
thunderstorm	طوفان تندری
Thurgau	تورگاو
Thuringia	تورینگن
Thutmose; Thothmes	تحوطمس
Thyestes	توئستس (در افسانه‌های یونانی)
thyme	آویشن
thymus gland	تیموس، غده‌ی
thyroid ~	تیروئید، غده‌ی
tial	*تیال (در طول عمر موجودات زنده)
tiara	تیارا
Tiaret	تیاره
Tiber	تیبر
Tibet	تبت
Tibetan art	تبتی، هنر
~ language	تبتی، زبان
Ticino	تیچینو
tick	کنه
Ticonderoga	تایکاندروگا
tidal	کشندی
~ currents	جریانهای کشندی
~ theory	کشندی، نظریه‌ی
~ waves	*امواج کشندی
tide	کشند
tidewater	کشنداب
Tien Shan	تین شان
Tientsin	تین‌سین
Tierra del Fuego	تیرا دل فوگو
Tiflis	تفلیس
tiger	ببر
Tigris	دجله
Tilburg	تیلبورگ
Tilbury	تیلبری
tilleul(فنس)	تیول؛ نمدار؛ زیرفون
Tilsit	تیلزیت؛ تیلسیت
timbale (فنس)	تمبال
timber	طنین
timber line	دارمرز
Timbuktu; Tombouctou (فنس)	تمبوکتو
time	زمان
Time Capsule	کپسول زمان
timepiece	زمانشمار
Timgad	تمجد
Timisoara	تیمیشوارا
Timor	تیمور
timothy	چمن ارزنی
Timphu	*تیمفو
Timurids	تیموریان
tin	قلع
tincal (فنس)	تنکار؛ تنکال
Tinchebray	تنشبره
tincture	تنتور
Tingis	*تینگیس
Tinian	تینیان
Tintagel Head	تینتجل هد
Tippecanoe	تیپیکنو
Tipperary	تیپرری
Tirana; Tirane	تیرانا؛ تیرانه
Tiraspol	*تیراسپول
tire	تایر
Tiresias	تیرسیاس (در اساطیر یونان)
Tirgoviste	*ترگوویشته
Tiruchirapalli	*تیروچیرپالی
tishri	تشری (از ماههای یهود)
Tisza (مجار)	تیسا
Titanic	تایتنیک
titanium	تیتان
Titanomachy	*تیتانها، جنگ
Titans	تیتانها (در اساطیر یونان)
Titicaca	تیتیکاکا
titles	القاب و عناوین اشرافی
titmouse	جرخریسک
Titograd	تیتوگراد
titrage	*تیتراژ
titration	عیارسنجی
Titusville	تیتسویل
Tivoli	تیوولی
Tiw	تیو (در دین ژرمنی)

Tlaxcala تلاسکالا
Tlemcen; Tlemsen تلمسان
toad وزغ
tobacco توتون
Tobago توباگو
Tobias طوبیاس (کتابی از عهد)
Tobit طوبیت (کتابی از عهد)
Tobol توبول
Tobolsk توبولسک
Tobruk طبرق
Tocantins توکانتینس
toga توگا
Toggenburg توگنبورگ
Togo توگو
Togoland توگولند
Tokay توکی
Tokelau توکلاو
Tokyo; Tokio توکیو
Tolbukhin تولبوخین
Toledo تولیدو؛ تولدو
Tolosa تولوسا
Toltec تولتک
Toluca تولوکا
toluene تولوئن
Tomar تومار
Tombouctou (فنـ) تمبوکتو
Tomsk تومسک
tonality تونالیته (در موسیقی)
Tonga تونگا
tonka bean لوبیای تونکا
Tonkin تونکن
Tonle Sap تونله ساپ
tonne (فنـ) تن (واحد جرم)
Tonsberg تونسبرگ
tonsils لوزتین
tooth دندان
topaz زبرجد
Topeka توپیکا
Tophet توفت
topology توپولوژی
Torbay *توربی
Tordesillas تورذسیلیاس
tore; torus چنبر (در اصطلاح ریاضیات)
Torgau تورگاو
Torino تورینو
tornado (ایتالیائی) طوفان پیچنده
Torne تورنه
Tornio (فنلاندی) تورنیو
Toronto تورونتو
torpedo اژدر
Torquay تورکی
torque گشتاور؛ عزم
Torrens تارنز
Tôrres Vedras *تورش ودراش؛ تورس ودراس
torrid zone منطقه‌ی حاره؛ منطقه‌ی استوائی؛ منطقه‌ی محترقه
torsion پیچش (در اصطلاح فیزیک)
torsion balance ترازوی پیچشی
tortoise سنگ‌پشت؛ لاک‌پشت
Tortosa تورتوسا
Torun تورون
torus; tore چنبر (در اصطلاح ریاضیات)
Tory توری (از احزاب انگلستان)
Toscana (ایتالیائی) *توسکانا
total internal reflexion انعکاس کلی
totem توتم
Tottenham *تاتنم
toucan توکان
touch لامسه
touch-me-not گل حنا
Touggourt *تقرت؛ *توگور (فنـ)
Toul تول
Toulon تولون
Toulouse تولوز
Toungoo تونگو
Touraine تورن
Tourcoing تورکوئن
tourmaline تورمالین
Tournai تورنه
Tours تور
Tower Hamlets *تاور هملتز
Tower of London تاور آو لاندن
Townshend Acts تاونزند، قوانین
Townsville تاونزویل
Towton تاوتن
toxin زهرابه؛ توکسین
toxoid *زهرآسا
toy اسباب‌بازی
Trabzon; Trebizond طرابزون؛ طربزون
tracer پیجو
trachea قصبة الریه؛ نای
trachoma تراخم
track and field athletics دو و میدانی
tract تراکت
tractor تراکتور
trade-mark علامت تجارتی؛ علامت بازرگانی
trade winds بادهای بسامان
Trafalgar ترافالگار
tragacanth کتیرا
tragedy تراژدی
trailing arbutus ولیک امریکائی
Tralee ترالی
Trani ترانی
Trans-Alai ترانس‌آلای
transatlantic ترااطلسی
Trans-Caspian Railroad ماوراء خزر، راه آهن
Transcaucasia ماوراء قفقاز
transcendentalism وجود برترین، مذهب؛ ترانساندانتالیسم
transcendental number عدد متعالی
transcontinental تراقاره‌ای
transducer تراگذار
transference انتقال عواطف (در پسیکانالیز)
Transfiguration, feast of *تبدل عیسی، عید
transfinite number عدد ترانسفینی
transformateur (فنـ) ترانسفورماتور
transformation تبدیل (در اصطلاح هندسه)
transformer مبدل
transhumance چراگشت
transistor ترانزیستور
transit عبور (در نجوم)
Trans-Jordan ماوراء اردن
Transkeian Territories ترانسکاین، سرزمینهای
translation حرکت انتقالی
translucent *نیمشفاف
transmigration of the soul تناسخ
transmitter فرستنده (در فیزیک)
transmutation of elements تبدل عناصر؛ تبدیل عناصر
transonic *ترانسونیک
Transpadane Republic ترانسپادان، جمهوری
transparency *شفافه
transparent شفاف
transpiration تعرق (در گیاهشناسی)
Trans-Siberian Railroad ماوراء سیبریه، راه آهن
transubstantiation قلب ماهیت
transuranium elements عناصر ماوراء اورانیوم
Transvaal ترانسوال
transverse valley دره‌ی عرضی
~ waves امواج عرضی
Transylvania ترانسیلوانی
Trapani تراپانی
trapezoid ذوزنقه؛ ذوذنقه
Trappistts تراپیان؛ *تراپیستها
Trasimeno ترازیمنو
Tras-os-Montes ترازوژمونتش
Travancore تراوانکور
traveler's check چک مسافری
Treaty of Ghent گان، عهدنامه‌ی
treaty port بندر پیمانی
Trebbia تربیا
Trebizond طرابزون
tree fern سرخس درختی
tree frog قورباغه‌ی درختی
tree surgery جراحی درخت
trek ترک (مهاجرت متشکل)
trench mouth; Vincent's stomatitis استوماتیت ونسان
Trengganu ترنگانو
Trent ترانت؛ ترنت
Trentino-Alto Adige ترنتینو-آلتو آدیجه
Trento (ایتالیائی) ترنتو
Trenton ترنتن
(Las) Tres Marias ترس ماریاس
Trèves (فنـ)؛ Trevoz (انگلـ) تر (فنـ)؛ تریوز (انگلـ)
*Treviso تروویزو
*triaditsa تریادیتسا
triangular number عدد مثلثی
triangulation مثلث‌بندی
Triangulum (Triangle) مثلث (در نجوم)
Triangulum Austral مثلث جنوبی (در نجوم)

Trianon تریانون
Triassic period تریاسیک، دوره‌ی
tribe قبیله
triboluminescence مالشتابی
tribune تریبون
tributary; affluent ریزابه
Trichinopoly تریچیناپالی
trichinosis تریکینوز
tricuspid *سه‌لختی، دریچه‌ی
trident تریدنس (در اساطیر یونان)
Trier تریر
Trieste تریست؛ *تریسته (ایتالیایی)
Triglav تریگلاو
trigonometry مثلثات
trillion تریلیون
trilobite تریلوبیت
Trincomalee ترینکومالی
trine تثلیث (در نجوم)
Trinidad ترینیداد
Trinidad and Tobago ترینیداد و توباگو *ترینیداد اند توباگو
trinitrophenol *ترینیتروفنول
trinitrotoluene تری‌نیتروتولوئن
Trinity تثلیث (در دین مسیح)؛ ثالوث
Trinity ترینیتی
Trinity Bay ترینیتی، خلیج
triode تریود
triofoliate orange نارنج سه‌برگه
Triple Alliance اتحاد سه‌گانه
~ Entente اتفاق مثلث
triple point نقطه‌ی سه‌گانه (در فیزیک)
Tripoli طرابلس؛ طرابلس شام
Tripolis *تریپولیس
Tripolitania طرابلس غرب؛ *تریپولیتانیا
Tripolitan War طرابلسی، جنگ
Triptolemus تریپتولموس (در دین یونان)
triptophan *تریپتوفان
Tripura تریپورا
trireme تریرم
trisection تثلیث (در زاویه)
Tristan da Cunha تریستان دا کونیا
Tristram and Isolde تریسترم و ایزالده
tritium تریتیوم
triton تریتون
triumphal arch طاق نصرت
Triumvirate تریوم‌ویراتوس
Trivandrum تریوندروم
Trnava ترناوا
Trnovo ترنوو
Troad تروآده
Troas تروآس
Trobriand Islands تروبریاند، جزایر
Trogir تروگیر
troglodyte *تروگلودیت
Troilus and Cressida تروئیلوس و کرسیدا
Trois Rivières تروا ریویر
Trojan War تروا، جنگ
Trollhättan ترولهتان
trombone ترومبون (از سازهای بادی)

Tromso ترومسو
Trondheim ترونهیم
Trondheimsfjord *ترونهیمسفیور
tropical cyclone *چرخه‌ی مدارگانی
~ medicine طب مناطق حاره
~ revolving storm *طوفان چرخنده‌ی مدارگانی
~ year سال اعتدالی
Tropic of Cancer مدار رأس السرطان
~ ~ Capricorn مدار رأس الجدی
tropics مدارگان
tropism تروپیسم
tropopause گشتمرز؛ تروپوپوز
troposphere گشتکره؛ تروپوسفر
Troppau تروپاو
troubadour تروبادور
trout قزل‌آلا
trouvère تروور
Troy تروا؛ تروی
troy تروی (در سلسله‌ی آحاد اوزان)
Troyes تروا
Trucial Coast سواحل متصالح
~ Oman عمان متصالح
truffle دنبلان
Trujillo تروخیو
Truk تروک
trumpet ترومپت
trumpet creeper گل بوقی
truss خرپا
trust تراست
trusteeship قیمومت
Trust Territory of the Pacific Islands اقیانوس کبیر، سرزمین قیمومی جزایر
truth serum سروم راستگوئی
tryptophan *تریپتوفان
Tsana تسانا
Tsar; Czar تزار
Tsaritsyn تساریتسین
tsetse fly تسه‌تسه
tsigane *تسیگان (فنـ)
Tsin تسین
Tsinan تسینان
Tsinghai چینگهای
Tsingtao چینگتائو
Tsugaru Strait تسوگارو، تنگه‌ی
Tsushima تسوشیما
Tuamotu Islands توامو تو، جزایر
Tuapse *توآپسه
Tuareq; Touareq طوارق
tuba توبا
tuber تکمه (در گیاهشناسی)
tuberculosis سل
tuberose مریم (گیاه)
Tübingen توبینگن
Tubuai Islands توبوای، جزایر
Tucana *توکان (در نجوم)
Tucson توسان
Tucuman توکومان
Tudela تودلا؛ *توذلا (اسپانیائی)

Tudor style تودور، سبک
Tuileries تویلری
Tula تولا
tularemia; rabbit fever تولارمی؛ تب خرگوشی
Tulear *تولئار
tulip لاله
tulip tree درخت لاله
Tullamore *تالمور
Tulle *تول
Tulsa تالسا
tumbleweed اشنان
Tumen *تومن
tuna تونا
tundra *توندرا
tuned circuit مدار موزون (در اصطلاح برق)
tung oil یوتونگ
tungsten تنگستن
Tungting تونگتینگ
Tungus تونگوز
Tunguska تونگوسکا
Tunhwang تونهوانگ
tuning fork دیاپازون
Tunis, Gulf of تونس، خلیج
Tunisia تونس
Tunkers تونکرها
tunnel تونل
Turan توران
turbine توربین
Turfan تورفان
Turgutlu طورغوتلو
Turin تورن
Turkey ترکیه
turkey بوقلمون
Turkistan ترکستان
Turkistan-Siberia Railroad ترکستان‌ـ سیبریه، راه آهن
Turkmenistan ترکمنستان
Turks ترکها
Turks and Caicos ترکس و کایکوس؛ *ترکس اند کایکوس
Turku تورکو
turmeric زرچوبه
turnip شلغم
turnpike (road) جاده‌ی باجگیر
Turnu-Severin تورنوسورین
Turnverein تورنفراین
turpentine تربانتین
turquoise فیروزه
turtle لاک‌پشت
turtledove قمری
Tuscany توسکان
Tuscarora توسکارورا
tusk گرازینه
~ (tooth) shells *دندان صدفان
Tutela توتلا
Tuticorin توتی‌کورین
Tutuila توتوئیلا
Tuva تووا

Tuxtla توستلا
tweed; Tweed توید
Tweeddale تویددیل
Twelve Tables الواح دوازده‌گانه
Twenty-one Demands بیست و یک درخواست
Twickenham تویکنم
twilight نیمتاب
twins دوقلو
(The) Twins; Gemini جوزا (در نجوم)
Two Sicilies سیسیلهای دوگانه؛ *دو سیسیل
Tyana *تیانا
Tyburn تایبرن
Tyche توخه (در دین یونان)
Tydeus تودئوس (پهلوان افسانه‌های یونان)
Tyndareus تو ندارئوس (در اساطیر یونان)
Tyne تاین
Tyne and Wear *تاین و ویر؛ *تاین اند ویر
Tynemouth تاینماوث؛ تینمث
type metal آلیاژ چاپ
types حروف چاپ
typesetting حروفچینی
typewriter ماشین تحریر
typhoid fever حصبه، تیفوئید
typhus تیفوس
typography تیپوگرافی
Tyrannosaurus تیرانوزوروس
tyrant جبار
Tyrconnell ترکانل
Tyre صور
Tyrnau (آلمانی) تورناو
Tyrol تیرول
Tyrone تیرون
tyrosine *تیروزین
Tyrrhenian Sea تیرنه، دریای
Tyumen تیومن
Tyura Tam *تیورا تام

U

Ubangi اوبانگی
Ucayali اوکایالی
Udaipur اوداپور
Udine اودینه
Udmurt اودمورت
Ufa اوفا
Uffizi اوفیتسی
Uganda اوگاندا
Ugarit اوگاریت
Ugric; Ugrian اوگری (از زبانهای فینو-اوبنوری)
Uigurs; Uighurs اویغورها؛ ایغورها
Uist یویست
Uji-yamada اوجی-یامادا
Ujjain اجین
Ujpest اوپشت
Ukraine اوکرائین
Ulan Bator اولان باتور
Ulan-Ude اولان اوده
ulcer (فن) قرحه؛ اولسر
Uleaborg اولئوبورگ
Ulm اولم
Ulster آلستر
ultimatum اولتیماتوم
ultramarine لاجورد
ultrasounds *زیرصوتها؛ *اولتراسونها
ultraviolet rays اشعه‌ی فوق بنفش؛ *اشعه‌ی اولتراویوله
Ulyanovsk اولیانوفسک
Umbria اومبریا
Umbrian اومبریائی (از زبانهای متروک)
Umea *اومئو
umlaut اوملاوت (در دستور زبان)
Umtata *اومتاتا
Uncle Sam عمو سام
unconscious لاعن‌شعور؛ ناخودآگاه
Underground Railroad راه آهن زیرزمینی (در تاریخ کشت)
undergrowth زیررست
undulant fever تب متموج
unemployment insurance بیمه‌ی زمان بیکاری
unequal hour ساعت معوجه
UNESCO یونسکو
unfavorable balance of trade *موازنه‌ی بازرگانی نامطلوب
Ungava Bay آنگاوا، خلیج
Ungvar *اونگوار
unicorn اونیکورنیس؛ اونیکورن
uniformism اونیفورمیسم
uniform motion حرکت متشابه
Unimak اونیمک
Union, Act of قانون اتحاد
Union, La لا اونیون
Union Islands *جزایر یونین
Union of Independent African States اتحادیه‌ی ممالک مستقل افریقائی
Union of South Africa افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی
Union of Soviet Socialist Republics اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
Union Pacific Railroad یونیون پاسیفیک، راه آهن
UNISEF یونیسف
unit واحد (در اندازه‌گیری)
Unitarianism اونیتاریانیسم
unit cell *حجره‌ی واحد شبکه (در فیزیک حالت جامد)
United Arab Emirates *امارات متحد عربی
~ ~ Republic جمهوری متحد عرب
United Empire Loyalists وفاداران به امپراطوری متحد
United Irishmen ایرلندیان متحد
United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی
United Mine Workers of America اتحادیه‌ی کارگران معادن امریکا
United Nations (Organization) سازمان ملل متحد
United Nations Atomic Energy Commission کمیسیون انرژی اتمی سازمان ملل متحد
United Nations Children's Fund (UNICEF) یونیسف
United Nations Economic and Social Council شورای اقتصادی و اجتماعی
United Nations Educational, Scientific, and Cultural Organization یونسکو
United Nations General Assembly مجمع عمومی سازمان ملل متحد
United Nations High Commissioner for Refugees مأمور عالی سازمان ملل متحد برای آوارگان، اداره‌ی
United Nations Relief and Rehabilitation Administration اداره‌ی رفاه و احیاء سازمان ملل متحد
United Nations Security Council شورای امنیت (سازمان ملل متحد)
United Nations Trusteeship Council شورای قیمومت (سازمان ملل)
United Provinces ایالات متحده؛ ایالات متحده‌ی هلند
~ ~ States of America کشورهای (یا ایالات) متحد امریکا
~ ~ ~ of Europe اروپا، کشورهای متحد
unit system سلسله‌ی آحاد
universal کلی
~ language زبان عمومی
Universal Postal Union اتحادیه‌ی پستی جهانی
universal set مجموعه‌ی عمومی (در ریاضیات)
universe جهان
Unknown Soldier سرباز گمنام
UNRRA اونرا
Unterwalden اونترواندن
Upanishads اوپانیشادها
upas tree اوپاس
Upolu اوپولو
Upper Austria اتریش علیا
~ Canada کانادای علیا
~ Volta; Haute Volta (فنس) ولتای علیا
Uppland آپلاند
Uppsala اوپسالا؛ آپسالا
upstream فرازاب
Ur اور
Ural اورال
Ural and Altaic languages اورال‌وآلتائی، زبانهای
Urania اورانیا
uranium اورانیوم
Uranus اورانوس (در نجوم)
Urartu اورارتو
Urbino اوربینو
Urdu اردو (زبان)
urea اوره
uremia اورمی
ureter حالب

Urfa اورفه
Urgench اورگنج
Uri اوری
uric acid اسید اوریک
urinary bladder مثانه
urine پیشاب؛ ادرار
Ursa Major دب اکبر
Ursa Minor دب اصغر
Uruapan اوروآپان
Uruguaiana اوروگوایانا
Uruguay اوروگه؛ *اوروگوای
Uruk اوروک
Urumchi اورومچی
Ushant آشنت، جزیره‌ی
Usk آسک
Üsküdar اسکدار
Uspallata Pass اوسپایاتا، گردنه‌ی
USSR تجشم
Ussuriysk *اوسوریسک (شهر، تجشم)
Usti nad Labem اوستی ناد لابم
Ust Urt; Ustyurt اوست اورت
Usumbura *اوسومبورا (شهر، بوروندی)
Utah یوتا
Ute یوت
uterus زهدان؛ رحم
Utica اوتیکه؛ *اوتیکا؛ یوتیکا
utilitarianism سودگری، مذهب؛ سودخواهی، مذهب
Uto-Aztecan اوتو-آزتک
Utopia یوتوپیا؛ اوتوپی
Utraquists اوتراکیان
Utrecht اوترشت؛ اوترخت
Utrecht, Peace of اوترشت، صلح
Uttar Pradesh اوتار پرادش
Uxbridge *آکسبریج
Uxmal اوشمال؛ اوسمال
Uzbekistan ازبکستان
Uzhgorod اوژگورود

V

Vaal *فال
Vaasa; Vasa واسا
vaccin واکسن؛ مایه
vaccination مایه‌کوبی
vacuum خلأ
~ tube لوله‌ی خلأ
Vadsø وادسو
Vaduz *فادوتس
Vagarshapat واگارشاپات
vagina مهبل
Vaiont Dam وایونت، سد
Vaksh; Vakhsh وخشاب؛ وخش
Valais واله
Val d'Aosta وال د/آئوستا
Valdai Hills; Valday H. والدای، ارتفاعات
Val-de-Grâce وال-دو-گراس
Val-de-Marne وال-دو-مارن
Valdez ولدیز
Valdivia والدیویا
Val d'Oise وال د/اواز
Valence والانس
valence ظرفیت؛ خورند؛ والانس
~ formula فورمول ظرفیتی
~ -gramme والانس-گرم
Valencia والانس؛ والانثیا
Valenciennes والانسین
valerian والریان
Valhalla; Walhalla والهالا
valine (فنـ) والین (از ترکیبات آلی)
Valkyries والکوره‌ها (در اساطیر ژرمنی)
Valladolid والیاذولید
Valle d'Aosta واله د/آئوستا
Valletta والتا
valley دره
Valley Forge ولی فورج
Valmy والمی
Valona والونا
Valparaiso والپارزو؛ والپارائیسو (شیلیائی)
Valtellina والتلینا
valve کپه (در جانورشناسی)
vampire وامپیر
Van وان
vanadium وانادیوم
Van Allen belts کمربندهای وان الن
Vancouver وانکوور
Vandals واندالها
Van de Graaff generator وان د گراف، مولد
Vänern ونرن
Vanguard وانگارد
vanilla وانیل
vanir ونیر (در دین ژرمنی)
Vannes وان
Vanua Levu وانوا لوو
vaporization تبخیر
Var وار
Varangerfjord وارانگر، آبدره‌ی؛ وارانگرفیورد
Varangians وارانگیان
Vardar واردار
Varennes وارن
Varennes-en-Argonne وارن-آن-آرگون
variable متغیر (در اصطلاح ریاضیات)
~ stars ستارگان متغیر
variation تغییر (در ریاضیات و علوم کمی)؛ واریاسیون (در موسیقی)
variety *جور (در رده‌بندی گیاهی)
varix دوالی
Värmland ورملاند
Varna وارنا
varnish ورنی
varve سالچینه
Vasa; Vaasa واسا
vaseline (فنـ) وازلین
vasopressin وازوپرسین
Vassal واسال
Västeras وستروس (شهر، سوئد)
Västerbotten وستربوتن (ولایت، سوئد)
Västergotland وسترگوتلاند
Västernorrland وسترنورلاند
Västmanland وستمانلاند
Vatican واتیکان
~ Council, First واتیکان، اولین شورای
~ Council, Second واتیکان، دومین شورای
~ Library واتیکان، کتابخانه‌ی
Vatling Street واتلینگ ستریت
Vatnajökull واتنایوکول
Vättern وترن
Vaucluse وکلوز (ولایت، فرانسه)
Vaucouleurs وکولور (شهر، فرانسه)
Vaud وو
vaudeville ودویل
Vaudois ودوا
Vauxhall واکسهال
vector حامل (در ریاضیات)
Veda ودا
veering گشت (تغییر امتداد باد)
Vega نسر واقع (در نجوم)
vegetable ivory عاج گیاهی
vegetative reproduction *تولید مثل رویشی
Veglia ولیا
vehicle نقاله (در فضاپیمائی)
Vehme فمه
Vehmgericht فمگریشت
vein سیاهرگ؛ ورید؛ رگه (در اصطلاح زمینشناسی)
Vela *شراع (در نجوم)
veld; veldt ولد؛ ولت
Velia ولیا
Vellore ولور
velocity سرعت (در حرکت)
Velsen ولسن
velvetweed; velvetleaf برگ مخملی
Ven ون
Venaissin ونسن
Vendée وانده
Vendémiaire واندمیر
vendetta وندتا
Vendôme واندوم
venereal diseases بیماریهای زهروی
Venetia ونسی
Veneto ونتو
Venezia ونتسیا
Venezia Giulia ونتسیا جولیا
~ Tridentina ونتسیا تریدنتینا
Venezuela ونزوئلا؛ ونسوئلا (اسپانیائی)
venial sin گناه قابل بخشایش
Venice ونیز
Venlo ونلو
ventilation (فنـ) تهویه
vents alizés (فنـ) بادهای آلیزه
vents contre-alizés (فنـ) بادهای کنترآلیزه
Ventspils ونتسپیلس
Venus ونوس؛ زهره
Venus's-flytrap مگس‌گیر (از گیاهان دائمی)
Veracruz وراکروز؛ وراکروس (اسپانیائی)

verbano شاه‌پسند
Verbano وربانو
Verde, Cape راس الاخضر؛ کیپ ورد
verdigris زنگار
Verdun وردن
Verdun, Treaty of وردن، پیمان
Verdun-sur-Meuse وردن‌ـسور‌ـموز
Vereeniging ورینیگینگ؛ *فرینیخینگ
Verkhoyansk ورخویانسک
vermilion شنجرف (کانی عمده‌ی جیوه و رنگیزه)
Vermont ورمانت
vermouth ورموت
vernal equinox اعتدال ربیعی
vernier ورنیه
Verona ورونا
~ , Congress of ورونا، کنگره‌ی
Versailles ورسای
~ , Treaty of ورسای، معاهده‌ی
verst ورست (واحد طول)
vertebrate مهره‌داران
vertex *رأس عدسی
vertical قائم
vertical-lift bridge پل بالارو
Verviers ورویه
Vervins, Treaty of ورون، پیمان
Vesdre ودر
Vesper وسپر (زهره‌ی شامگاهی)
vessel آوند
Vesta وستا
vestal وستال (در دین رومی)
Vesteralen وسترولن
Vestmannaeyjar وستمانااِیار
Vesuvius وزوو
vetch ماش
veterinary medicine دامپزشکی
Vetluga ویتلوگا
veto وتو
Vevey ووه
viaduct راهبر؛ ویادوک
Viareggio ویاردجو
viborg ویبورگ
vibration ارتعاش
Vicenza ویچنتسا
Vichy ویشی
Vichy government ویشی، حکومت
Vicksburg ویکسبرگ
Victoria ویکتوریا
~ and Albert Museum ویکتوریا و البرت، موزه‌ی
~ Falls ویکتوریا، آبشارهای
Victoriahavn ویکتوریاهاون
Victoria Island ویکتوریا، جزیره‌ی
~ Land ویکتوریا، ارض
~ Nyanza ویکتوریا نیانزا
Victoria Point ویکتوریا، دماغه‌ی؛ ویکتوریا، پوینت
vicuna ویکونیا
Vidin ویدین
Vidzeme ویدزمه

Vienna وین
~ , Congress of وین، کنگره‌ی
Vienne وین
Vientiane وینتیان؛ وینتین
(Die) Vier Waldstätter فیر والدشتتر؛ چهار کانتون جنگلی
Viet Cong; Vietcong ویتکونگ؛ ویت‌کونگ
Viet Minh; Vietminh ویتمین؛ ویت‌مین
Vietnam; Viet Nam ویتنام؛ ویت‌نام
viewfinder منظره‌یاب (در عکاسی)
Vignemale وینیمال
Vigo ویگو
Vijayanagar ویجینگر
Vijayawada ویجایاوادا
Vikings وایکینگها
villa ویلا
Villa Cisneros ویلا سیزنروس
~ d'Este ویلا/استه
~ Doria Pamphili ویلا دوریا پامفیلی
Villafranca di Verona ویلافرانکا دی ورونا
Villefranche ویلفرانش
Villefranche-sur-Saône ویلفرانش‌ـسور‌ـسون
villein ویلن
Villers-Cotterêts ویلر‌ـکوتره
Villeurbanne ویلوربان
Vilna ویلنا
Vilnius ویلنیوس
Vilno (لهستانی) ویلنو
Vilyui ویلیوئی
Vimeiro ویمیرو
Vina del Mar وینیا دل مار
vinasse پسابه
Vincennes ونسن؛ وینسنز (انگل)
Vincent's stomatitis استوماتیت ونسان
Vindhya Pradesh ویندهیا پرادش
Vindhya Range ویندهیا، ارتفاعات
vine پیچک
vinegar سرکه
Vinland; Wineland وینلند
Vinnitsa وینیتسا
viol ویول
viola ویولن آلتو
violet بنفشه
violin ویولون؛ ویولن
violoncelle (فنـ) ویولنسل
viper افعی
Vipuri (فنلاسی) ویپوری
virginal ویرژینال
Virginia (در اساطیر) ویرجینیا (کشت)؛ ویرگینیا
~ City ویرجینیا سیتی
~ creeper پیچ امریکائی
Virginia Mountains ویرجینیا، کوههای
Virgin Islands ورجین، جزایر
Virgo سنبله (در نجوم)
virtue فضیلت
virus ویروس
Visayan Islands ویسایان، جزایر

Visby (سوئدی); Wisby ویسبی؛ ویسبو
viscose ویسکوز
viscosity لزوجت
Viscount Melville Sound وایکاونت ملویل، تنگه‌ی
Viseu ویزئو
Vishnu ویشنو
Visigoths ویزیگوتها؛ ویزیگتها
Visingso ویسینگسو
vision رؤیت
Vismar ویزمار
Vistula ویستول
visual acuity حدت بصری
~ education آموزش بصری
~ magnitude قدر بصری
vitalism ویتالیسم
vitalistic theory نیروی حیاتی، نظریه‌ی
vitamins ویتامینها
Vitebsk ویتبسک
Viterbo ویتربو
Viti Levu ویتی لوو
Vitim ویتیم
Vitoria ویتوریا
vitreous humor زجاجیه (در چشم)
vitriol کات
Vittorio Veneto ویتوریو ونتو
Vivarais ویواره
Vizagapatam ویجاگاپاتام
Vizcaya ویتکایا
Vladikavkaz ولادی‌قفقاز
Vladimir ولادیمیر
~ -Suzdal ولادیمیر‌ـسوزدال
~ -Volynski ولادیمیر‌ـوالینسکی
Vladivostok ولادی‌وستوک
Vlissingen ولیسینگن
Vlona ولونا
Vlore ولوره
Vltava (چک) *ولتاوا
vocal quartet *کوارتت آوازی
vocational training آموزش حرفه‌ای
vocative وکاتیو
Vodena ودنا
vodka ودکا
voice جهت (در دستور زبان)؛ *آواز
Vojvodina ویوودینا
Volans (Flying Fish) ماهی پرنده (در نجوم)
volatile فرار
volatil oils روغنهای فرار
Volcano Islands جزایر آتشفشان
Volga ولگا
Volga-Baltic Waterway ولگا‌ـبالتیک، آبراهه‌ی
Volgograd ولگاگراد
Volhynia ولهینیا
volleyball والیبال
Volo ولو
Vologda ولوگدا
Volos ولوس
Volscians ولسکیها

Volsinii ولسینیئی
Volsk ولسک
Volsungasaga ولسونگاساگا
volt ولت (واحد برق)
voltage ولتاژ
voltameter ولتامتر
voltampère (فنـ) ولت‌آمپر
voltage multiplier *بسگر ولتاژ
Volta Redonda ولتا ردوندا
Volterra ولترا
voltmeter ولتمتر؛ ولتسنج
Volturno ولتورنو
Volyn والینی؛ ولینی (لهستانی)
Vorarlberg فورارلبرگ
Voronezh وارونژ
Voroshilov وروشیلوف؛ واراشیلوف (روسی)
Voroshilovgrad وروشیلوفگراد
vortex گردشار
vorticism ورتیسیسم
Vosges وژ (رشته کوه، فرانسه؛ ولایت، فرانسه)
vostok واستوک (ماهواره‌های با سرنشین شوروی)
Vouvray ووره
Vrindaban ورینداین
Vulcan وولکانوس
vulcanization پروردن کائوچو
Vulcano وولکانو
vulgar fraction کسر متعارفی
Vulgate وولگات
Vulpecula *روباهک (در نجوم)
vulture کرکس
Vyatka ویاتکا
Vyborg ویبورگ؛ ویپوری (فنلاندی)؛ ویبوری (سوئدی)

W

Waadt وات (ولایت، سوئیس)
Waal وال
Wabash وابش
Waco ویکو
wading bird پرنده‌ی آبچر
Wafd وفد، حزب
wages دستمزد
Wagram واگرام
Wahabi وهابیه
Wahlstatt والشتات
Waialeale وایالئاله
Wailing Wall دیوار ندبه
Waitangi وایتانگی ، پیمان
Wakamatsu واکاماتسو
Wakayama واکایاما
Wakefield ویکفیلد
Wake Island ویک، جزیره‌ی
Wakhan وخان
Walachia والاکیا؛ والاکی
Walbrzych والبژیخ
Walcheren والخرن
Waldeck والدک
Waldenburg والدنبورگ
Waldenses; Waldensians والدوسیان

Wales ویلز
Walhalla; Valhalla والهالا (در اساطیر نوردی)
Wallasey والسی
Walla Walla والا والا
wallflower شب‌بو
Wallis والیس (آلمانی)
Wallis and Futuna Islands والیس و فوتونا، جزایر
Walloons والونها
Wall Street وال ستریت
Walmer والمر
walnut گردو
walrus فیل دریائی
Walsall والسال
Waltham Holy Cross والتم کراس
Waltham Forest والتم فارست
waltz والس (نوعی رقص)
Wanchuan وانچوان
Wandering Jew یهودی سرگردان
Wandsworth واندزورث
Wanstead and Woodford وانستد و وودفرد
war crimes جنایات جنگ
war debts قروض جنگ
Wargla وارقله
Warley وارلی
warm front جبهه‌ی گرم (در هواشناسی)
Warm Springs وارم سپرینگز
Warnow وارنو
War of Breton Succession برتانی، جنگ جانشینی
War of Devolution جنگ انتقال؛ جنگ میراث
~ ~ Grand Alliance اتحاد بزرگ، جنگ
~ ~ succession جنگ جانشینی
~ ~ the Austrian Succession اتریش، جنگ جانشینی
~ ~ the Bavarian Succession باواریا، جنگ جانشینی
~ ~ the Spanish Succession اسپانیا، جنگ جانشینی
Warren Commission وارن، کمیسیون
Warri واری
Warsaw ورشو
Warsaw Treaty (Organization) پیمان ورشو، سازمان
Wars of Religions جنگهای مذهبی
Wars of the Roses جنگ گلها؛ جنگهای گلها
Warta وارتا
Wartburg وارتبورگ
Warthe (آلمانی) وارته
Warwick واریک
Warwickshire واریک‌شر
(The) Wash واش
washing soda سود رختشوئی
Washington واشینگتن
~ Island واشینگتن، جزیره‌ی
Washita واشیتا

Wassermann test واسرمان، آزمون
Wast Water واستواتر
water clock ساعت آبی
watercress آب‌تره
waterfall آبشار
Waterford واترفرد
water gas گازاب؛ آبگاز
Watergate affair واترگیت، ماجرای (در تاریخ کشمـ)
water hyacinth سنبل آبی
~ lily نیلوفر آبی
Waterloo واترلو
~ campaign واترلو، جنگ
watermelon هندوانه
water of constitution آب تشکیل
~ ~ crystallization آب تبلور
water parting; watershed آب‌پخشان
water polo واتر پولو
water power نیروی آبی
watershed آب‌پخشان
water softening نرم کردن آب
water table سطح ایستابی
Watertown واترتاون
Watford واتفرد
Watling Street واتلینگ ستریت
watt وات (واحد توان)
watt-hour واتساعت
watt-meter واتسنج؛ واتمتر
wave موج
wave cyclone *چرخه‌ی موجی
wave front *جبهه‌ی موج
wave mechanics مکانیک موجی
Waverly ویورلی
wave theory of light نظریه‌ی موجی نور
wax موم
Waziristan وزیرستان (ناحیه، پاکستان)
Wazzan وزان (شهر، مراکش)
Weald, the ویلد
weasel دله؛ خز
weather هوا (وضع)
weathering سایند
weather vane; wind vane بادنما
weaver bird مرغ جولا
weber وبر (واحد شار مغناطیسی)
Webster-Ashburton Treaty وبستر-اشبرتن، پیمان
Weddell Sea ودل، دریای
wedge گاوه؛ گوه
Wei وی
Weichsel (آلمانی) وایکسل
weight وزن
weight density وزن مخصوص
weightlessness *بیوزنی
weight lifting وزنه‌برداری
weights and measures اوزان و مقیاسها
Weihai ویهای
Weihaiwei ویهایوی
Weimar وایمار
Weisshorn وایسهورن

welding جوشکاری؛ جوش دادن
Welfs ولفها
well چاه
Wellington ولینگتن
Wells ولز
Welsh language ولش، زبان
~ Marches ولش مارچز
Wembley ومبلی
Wenden (آلمانی) وندن
Wends وندها
wergild ورگیلد
Werra ورا
Werther ورتر (ایرانی از ژ. ماسنه)
Weser وزر
Wessex وسکس
West Bromwich وست برامیج؛ وست برمیج
westerlies غرب‌وزان؛ *بادهای غرب‌وزان
Western Australia استرالیای غربی
~ canon کتاب مقدس غربی؛ قانون مقدس غربی
~ Dvina دوینای غربی
~ European Union اروپای غربی، اتحادیه‌ی
Western Hemisphere نیمکره‌ی غربی
Western Islands جزایر غربی
~ Province *ایالت غربی
~ (Roman) Empire امپراطوری روم غربی
~ Samoa *ساموآی غربی
Westfalen (آلمانی) وستفالن
West Flanders فلاندر غربی
West Glamorgan *وست گلمورگن
~ Goths گوتهای غربی
~ Ham وست هم
~ Indies هند غربی
~ Indies Federation هند غربی، فدراسیون
~ Lothian وست لوذین
Westman Islands وستمن، جزایر
Westmeath وستمیث؛ وستمید
West Midlands وست میدلندز
Westminster وستمینستر؛ وسمینستر
~ , Statute of وستمینستر، قانون
Westminster, Statutes of وستمینستر، قوانین
~ Abbey وستمینستر ابی
~ Palace وستمینستر، کاخ
Westmorland وستمرلند؛ وسمرلند
Westphalia وستفالی
~ , Peace of وستفالی، صلح
West Point وست پوینت
~ Prussia پروس غربی
~ Riding وست رایدینگ
~ River; Si-kiang سی‌ـکیانگ؛ رود غربی
~ Virginia وست ویرجینیا؛ ویرجینیای غربی
~ Yorkshire وست یورکشر
Wettin وتین
Wexford وکسفرد
whale بال
whale oil روغن بال
Whales, Bay of ویلز، خلیج
Whampoa وامپوا
Whangpoo وانگپو
wheat گندم
Wheatston bridge ویتستون، پل
wheel چرخ
wheel and axle چرخ و محور
Wheeling ویلینگ
Whig party ویگ، حزب
whirlwind گردباد
whisky ویسکی
Whisk(e)y Rebellion ویسکی، شورش
Whitby ویتبی
Whitby, Synod of ویتبی، شورای
white arsenic مرگ موش؛ ارسنیک سفید
Whiteboys سفیدپسران
white dwarfs کوتوله‌های سفید (در نجوم)
white gold طلای ابیض
white grub کرم سفید ریشه
Whitehall وایتهال
White Hill *تل سفید
Whitehorse وایتهورس
White Horse, Vale of the وایت هورس، دره‌ی
~ House کاخ سفید
~ Huns هونهای سفید
~ lead سفیداب شیخ؛ سفیداب سرب
~ Mountain کوه سفید
~ Mountains کوههای سفید
~ Nile نیل ابیض
~ River رود سفید
~ Sea دریای سفید
Whitney, Mount ویتنی، کوه
whooping cough سیاه‌سرفه
Wichita ویچیتا
~ Falls ویچیتا فالز
Wick ویک
Wicklow ویکلو
wide-angle lens عدسی گشادزاویه
Widsith ویدسیث (منظومه‌ی آنگلوساکسونی قرن ۷م)
Wienerwald وینر والد
Wiesbaden ویسبادن
wig کلاه‌گیس
Wight, Isle of وایت، جزیره‌ی؛ وایت، آیل آو
Wigtown ویگتن
Wigtownshire ویگتن‌شر
wild carrot هویج وحشی
wildlife refuge پناهگاههای وحوش
wild rice برنج وحشی
Wilhelmshaven ویلهلمسهافن
Wilkes-Barre ویلکس‌ـبری
Wilkes Land ویلکس، ارض
will اراده (در فلسفه و روانشناسی)
Willamette ویلمت
Willemstad ویلمستاد
Willesden ویلزدن
Williamsburg ویلیامزبرگ
will-o'-the-wisp فانوس شیطان؛ آتش مرداب
Wilmington ویلمینگتن
Wilson, Mount ویلسن، کوه
Wilson cloud chamber اطاق ابری ویلسن
Wilton ویلتن
Wilts ویلتس
Wiltshire ویلتشر
Wimbledon ویمبلدن
Wimshurst machine ویمشورست، ماشین
Winchester وینچستر
wind باد
Windau ویندا‌و
Windermere ویندرمیر
Windhoek ویندهوک؛ وینتهوک
wind instruments سازهای بادی
windmill آسیای بادی
windpipe قصبة الریه
windrose بادنقش
Windsor وینزر
wind tunnel *تونل باد
wind vane بادنما
Windward Islands جزایر بادگیر؛ ویندوارد، جزایر
Wineland; Vinland وینلند
Winnipeg وینیپگ
Winnipegosis وینیپگوسیس
winter *زمستان
wintergreen گولتریا
Winterthur وینترتور
wire مفتول
Wisby ویسبی
Wisconsin ویسکانسین
Wisdom حکمت سلیمان (از کتب عهد)
Wisdom of Jesus the Son of Sirach حکمت یسوع پسر سیراخ
Wise Men of the East مجوسان شرق
Wisla (لهستانی) ویسلا
Wismar ویسمار
Witbank ویتبنک
witchcraft جادوگری
witenagemot ویتناگموت
Wittekind ویتکیند
Wittelsbach (خاندان پادشاهی باواریا) ویتلسباخ
Wittenberg ویتنبرگ
Witwatersrand ویتواترزرند
Wlodzimierz ولوجیمیش
Woden ودن (در دین ژرمنی)
Wolfenbüttel ولفنبوتل
wolfram ولفرام
Wolverhampton وولورهمتن
woman suffrage حق رأی دادن زنان
Wonsan وانسان
wood چوب
wood alcohol الکل چوب
woodpecker دارکوب

Woodstock ووداستاک
wool پشم
Woolwich وولیچ؛ وولیچ
Worcester ووستر
Worcestershire ووسترشر
work کار
World Bank بانک جهانی
~ Council of Churches شورای جهانی کلیساها
~ Court دادگاه جهانی
~ Health Organization سازمان جهانی بهداشت
~ War I جنگ جهانی اول
~ War II جنگ جهانی دوم
worm کرم
Worms ورمس؛ ورمز
Worms, Concordat of ورمس، کنکوردای
Worms, Diet of ورمس، دیت
wormwood افسنتین؛ افسنطین
Wrangel(l) Island ورانگل، جزیره‌ی
Wrangell Mountains ورانگل، کوههای
Wrath, Cape راث، دماغه‌ی
Wrexham رکسم
Wroclaw (لهستانی) وروتسلاف
wrought iron آهن ورزیده
Wuchang ووچانگ
Wuhan ووهان
Wu-hsi; Wusih ووشی
Wuhsien ووشین
wulfenite وولفنیت
Wupper ووپر
Wuppertal ووپرتال
Württemberg وورتمبرگ
Württemberg-Baden وورتمبرگ-بادن
~ -Hohenzollern وورتمبرگ-هوهانزولرن
Würzburg وورتسبورگ
Wye وای
Wyoming وایومینگ

X

Xanthophyll گزانتوفیل؛ کسانتوفیل
Xanthus کسانتوس
Xauen *خاوئن
xenon کسنون
Xingu شینگو
X-rays اشعه‌ی ایکس
xylene کسیلن
xylol کسیلول
xylophone کسیلوفون
xylose کسیلوز
XYZ Affair اکس-وای-زی، قضیه‌ی

Y

Yaan; Ya-an یاآن
Yablonovy یابلونووی
yacht یات
Yahata یاهاتا
yak غژغاو
Yakut یاکوت
Yakutsk یاکوتسک
Yalta یالتا
Yalu یالو
yam یام
Yamaguchi یاماگوچی
Yamato یاماتو
Yangchow; Yang-chou یانگچو
Yang Ti یانگ تی
Yangtze-Kiang یانگتسه؛ یانگتسه کیانگ
Yankee یانکی
Yaoundé یائوندہ
Yap یاپ؛ یپ
yard یارد
Yarkand یارکند
Yarmouth یارمث
Yaroslavl یاروسلاول
yarrow یرو
Yasnaya Polyana یاسنایا پالیانا
Yawata یاواتا
Yaxartes یاکسارتس
year سال
yeast مخمر
Yedo یدو
Yelgava; Jelgava یلگاوا
Yellow Book کتاب زرد
yellow fever تب زرد
Yellowknife یلونایف
Yellow River; Hwang Ho هوانگ هو
~ Sea هوانگ های
Yellowstone یلوستون
yellowwood زرچوب
Yemen یمن
Yenan ینان
Yenischir ینی‌شهر
Yenisei ینیسی؛ ینیسئی
Yentai; Yen-t'ai ینتای
Yeomen of the Guard یومن آو ذی گارد
yerba maté یربا ماته
Yerkes Observatory یرکیز، رصدخانه‌ی
Yevpatoriya; Eupatoria یوپاتوریا
yew سرخدار
Yezo; Yeso یزو
Yggdrasill ایگدراسیل
Yiddish language یدیش
Yin ین
Yingkow ینگکاو
yoga یوگا
Yokohama یوکوهاما
Yokosuka یوکوسوکا
Yonkers یانکرز
Yonne یون
York یورک
Yorke یورک
Yorks یورکس
Yorkshire یورکشر
Yorktown یورکتاون
Youghal یال
Young Men's Christian Association انجمن جوانان ذکور مسیحی؛ وای.ام.سی.ای.
Young Plan یانگ، طرح
Young's modulus یانگ، ضریب
Youngstown یانگزتاون
Young Women's Christian Association انجمن جوانان اناث مسیحی
*yperite ایپریت
Ypres ایپر
Yser ایزر
ytterbium ایتربیوم
yttrium ایتریوم
Yüan یوان
Yucatàn یوکاتان
yucca یوکا
Yüe (h)-chi(h) یوئه-چی
Yugoslavia یوگوسلاوی
Yukon یوکون
Yümen یومن
Yün-ho یون-هو
Yünnan یونان
Yuste یوسته
Yvetot ایوتو

Z

Zaandam زاندام
Zabid زبید
Zabrze زابژه
Zacatecas ساکاتکاس؛ زاکاتکاس
Zadar زادار
Zagazig; Zaqaziq زقازیق
Zagorsk زاگورسک
Zagreb زاگرب
Zagros زاگرس؛ زاگروس
zaibatsu زایباتسو
*zaire زئیر
Zakynthus (یه) زاکونتوس
Zama زاما
zamaska *بطانه
Zambezi زامبزی
Zambia زامبیا
Zamboanga سامبوآنگا؛ *زامبوآنگا
Zamora زامورا؛ ثامورا (اسپانیائی)
Zamosc زاموشچ
Zante زانت
Zanzibar زنگبار
Zaporozhye زاپاروژیه
Zapotec زاپوتک
Zaqaziq; Zagazig زقازیق
Zara زارا
Zaragoza ثاراگوثا
Zarephath صرفه
*zaria زاریا
Zealand زیلاند؛ زلاند (آلمانی)
Zealots زلوتها
zebra زبرا
zebu زبو
Zeebrugge زبروگه
Zeeland زیلاند

Zeeman effect	زیمان، اثر
Zefat	*زفات (عبری)
Zegorzelec	*زگورزلتس
Zeila	زیلع
Zell am See	تسل آم زه
zemstvo	زمستوو (در تاریخ روسیه)
Zen Buddhism	زن
zenith	سمت الراس (در نجوم)
zenith distance	فاصله‌ی سمت الراسی
Zenta	سنتا؛ زنتا (مجار)
zeolite	زئولیت
Zephaniah; Sophonias	صفنیا
Zephyrus	زفوروس
Zermatt	تسرمات
zero point energy	صفر مطلق، انرژی؛ *انرژی صفر مطلق
Zethus	زتوس (در اساطیر یونان)
Zetland	زتلند
Zeus	زئوس (در دین یونان)
Zhdanov	ژدانوف
Zhitomir	ژیتومیر
Zigeuner (آلمانی)	*تسیگویز
ziggurat	زیگورات
Ziklag	صقلغ
Zillebeke	زیلبکه
Zimbabwe	زیمبابوه
Zin	صین
zinc	روی
zinc white	سفیداب روی
zinnia	آهار، گل
Zion; Sion	صهیون
Zionism	صهیونیت
zipper; zip	زیپ
zirconium	زیرکونیوم
Ziro	*زیرو
Zistersdorf	تسیسترسدورف
zither	*سیتار
Zlatoust	زلاتاوست
Zlin	زلین
Zoar	صوغر
zodiac	منطقة البروج
zodiacal light	نور منطقه‌ای
Zollverein	تسولفراین
zone of sphere	منطقه
zoological garden	باغ وحش
zoology	جانورشناسی
zoopraxiscope	*زوئوپراکسیسکوپ
Zorastrianism	زردشتی، دین
Zouaves	زواوها
Zug	تسوگ
Zugspitze	تسوگشپیتسه
Zuider Zee	زوئیدر زه
Zulu	زولو
Zululand	زولولند
Zungaria	زونگاری
Zürich	زوریخ؛ *تسوریش (آلمانی)
Zweibrücken	تسوایبروکن
Zwickau	تسویکاو
Zwolle	زولوله
zymase	زیماز